هه‌نبانه بۆرینه
فه‌رهه‌نگی کوردی فارسی
هه‌ژار
یه‌ک جلدی

هه‌نبانه‌بۆرینه

فرهنگ کردی - فارسی

هه‌ژار

یك جلدی

سروش
تهران ۱۳۶۹

شرفکندی، عبدالرحمن، ۱۳۰۰ — گردآورنده
فرهنگ کردی — فارسی / هه ژار؛ ویراستار محمدماجد
مردوخ روحانی. — تهران: سروش، ۱۳۶۹.
سی و پنج، ۱۰۳۶ ص.
عنوان به کردی: هه نبانه بورینه.

۱. کردی — واژه‌نامه‌ها. ۲. کردی — واژه‌نامه‌ها — فارسی.
الف. مردوخ روحانی، محمدماجد، ویراستار. ب. عنوان.
ج. عنوان: هه نبانه بورینه.
ک۹ف۴ PIR
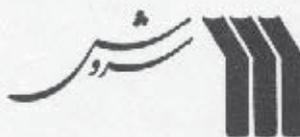
تهران، خیابان استاد مطهری، نبش خیابان دکتر مفتح، ساختمان جام‌جم
چاپ اوّل: ۱۳۶۹
ویراستار: محمدماجد مردوخ روحانی
بازنویس: سیداحمد سعادتی
نمونه‌خوان: محمود مفتی
پانچیست: مریم سلوکی و سهیلا آبگینه
صفحه‌آرا: محمود نیکفرجام
ناظرچاپ: امیرحسین ایزدی
لیتوگرافی: تندیس
این کتاب در شش‌هزار نسخه در چاپخانهٔ پویا چاپ و در صحافی فرد صحافی شد.

بها: ۹۶۰۰ ریال

آنجا که هر نویسنده آرزوی بلندآوازگی در سر می‌پروراند، فرهنگ‌نویس امیدی جز این نمی‌تواند داشته باشد که از آفت مذمّت برکنار بماند؛ و غالباً همین سعادت نیز نصیب کمتر فرهنگ‌نویسی شده است.

دکتر ساموئل جانسون
نقل از: دیباچهٔ *فرهنگ زبان انگلیسی*

یادداشت ناشر

خوانندهٔ ارجمند! انتشار جلد نخست این فرهنگ، موجب استقبال و همچنین انتقاد دوستدارانِ فرهنگ و ادبیّات این مرزوبوم بود. از دلیل یا دلایل استقبال می گذریم و به عمده ترین علّت انتقاد می پردازیم:

اکثریت خوانندگانی که ما را از نظریات خود آگاه ساختند، از ریزبودن حروف شکایت داشتند؛ تا آنجا که برخی کتاب را به همین دلیل غیرقابل استفاده می دانستند.

واقعیت آن است که ما نیز به این مسأله بی توجه نبودیم؛ امّا از آنجا که اصولاً کتابهای مرجع را لازم نیست سطر به سطر و صفحه به صفحه مطالعه کرد، لذا خواندن یك یا چند سطرِ هرچند ریز — آن هم هرازگاهی — نباید چندان دشوار باشد. خوانندگانی هم که ضعف بینایی دارند، برای خواندن یکی دو سطر، به کمك ذرّه بین می توانند رفع مشکل کنند.

در هر حال جهت احترام به رأی و نظر آن دسته از دوستانی که احتمالاً دلایل ما را نپذیرند، همزمان با انتشار جلد دوم با همان قطع و اندازهٔ حروف، فرهنگ یك جلدی حاضر را نیز با قطع بزرگتر و حروف درشت تر منتشر کردیم. با این امید که موجب رضایت خاطر فرهنگ دوستان عزیز باشد.

یادداشت ویراستار

سرانجام پس از سالها کار و تلاش پیگیر، این سعادت دست داد که با انتشار نخستین فرهنگ کردی به کردی و فارسی، به وعده‌مان عمل کنیم و این کار ارزندهٔ بنیادی را در اختیار علاقه‌مندان و دوستداران زبانها و ادبیات این سرزمین پهناور قرار دهیم.

باید دانست که کاری چنین سترگ به انجام نمی‌رسد، الّا با عشق به آن از سویی و درك عمیق ارزش کار از سوی دیگر. و به راستی که در خصوص این کتاب آن هردو جمع شدند و اعتماد و دلگرمی و شوق آوردند که با انتشار فرهنگ حاضر به ثمر نشست.

تلاش و کوششی که اُستاد عبدالرحمن شرفکندی (هه‌ژار) و معدود همکارانش مبذول داشته‌اند، هماهنگ با وظایف و بلکه توان آنان نیست و نیز سرمایه‌ای که انتشارات سروش براین کار گذارده است، هرگز توجیهی صرفاً اقتصادی ندارد. نتیجه آنکه هرچند کتاب حاضر نخستین فرهنگ کردی به کردی است که درایران منتشر می‌شود ــ صرفنظر از ستون فارسی آن ــ با مباهات می‌توان گفت که در مقایسه با همهٔ فرهنگهای کردی دیگر که تاکنون به چاپ رسیده‌اند، کامل‌ترین نیز هست. امّا همین جا باید اذعان داشت که این تازه به بازار آمده هم کالای بی‌عیب و نقص نیست و هنوز تا رسیدن به آن پایه، راهی نه چندان کوتاه در پیش دارد.

در جریان کار به خوبی دریافتیم که دامنهٔ آن تا چه اندازه وسیع است و برای جمع آوری لغات و اصطلاحات پنج لهجهٔ اصلی زبان کردی ــ که از شمال آذربایجان تا جنوب لرستان پراکنده است ــ و گویش‌های فراوان هر یك از این لهجه‌ها، به چه میزان امکانات و مهم‌تر از آن افراد اهل فن نیاز هست. مرحوم دکتر محمد معین در مقدمهٔ فرهنگ معین، چند صفحه

را به سپاس از همکاران اختصاص داده و درآن جدا از افرادی که در کارهای حروفچینی، صفحه‌آرایی، چاپ، صحّافی و غیره شرکت داشته‌اند، از هفتاد تن استاد همکار و چهارصد نفر از دانشجویانی که به عنوان واحد درسی در تدوین فرهنگ تلاش کرده‌اند، قدردانی کرده است. جالب است خوانندگان بدانند کسانی که در امر تدوین فرهنگ کردی به کردی وفارسیِ حاضر کوشیده‌اند، تعدادشان از عدد انگشتهای یك دست متجاوز نیست. به علاوه گفتنی است که *فرهنگ معین* را — از جمله — منبعی ارزشمند چون *لغت‌نامهٔ* مرحوم علامه دهخدا پشتوانه بوده است که مجموع منابع کتاب حاضر با آن در قیاس نمی‌گنجد.

هدف از مقایسهٔ فوق، تعدیل انتظار خوانندگان فرهنگدوست از این فرهنگ است؛ و راستی چه بجاست که به مدد بودجه‌ای کافی، گروهی صاحبنظر گردهم آیند و با برنامه‌ریزی مناسب، آشنایان به لهجه‌های مختلفِ زبان کردی در مناطق کردنشین ایران و ترکیه و عراق و سوریه به گردآوری واژگان زبان کردی در همهٔ لهجه‌ها و گویش‌هایش بپردازند، در موارد لازم از گیاهان، ابزار، البسه و اماکن و غیره تصویر بردارند. سپس جمعی دیگر از زبانشناسانِ آشنا به زبانهای فارسی و کردی به یافتن معادلهای فارسی، قواعد دستوری و نِکات جالب توجّه تشابه و تفاوت این دو زبان با هم و با دیگر زبانهای هند و اروپایی و خصوصاً هند و ایرانی همّت گمارند، فیشها را تصحیح کنند و ترتیب مطلوب بدهند و آوانویسی دقیق هر واژه را پس از حصولِ اطمینان ازچگونگی تلفّظ آن بنگارند. و سپس به مؤسسه‌ای توانا در کار انتشارات، چون سروش — که توانایی و صلاحیّت خود را به اثبات رسانده است — بسپارند تا ویرایش، حروفچینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی و مراحل مختلف چاپ را به عهده بگیرد؛ چه هریك از این مراحل نیز دقت و ظرافت خاصّ خود را داشته و نیاز به دلسوزی فراوان دارد.

این دعوت را شایسته است که تعمیم دهیم و از همهٔ زبانشناسان و لهجه‌شناسان زبانهای سرزمین پهناور ایران بخواهیم تا در تمام زمینه‌های موجود تحقیق کنند و حاصل کارشان را به فرهنگ و زبان و فرهنگستان کشور عرضه دارند. مگر نه این است که هر زبانی برای زنده ماندن و پویایی به گسترش و واژه‌های جدید نیاز دارد؟ و مگر نه این است که امروز زبان فارسی در مسیر تهاجم واژه‌ها و ترکیبهای بیگانه قرار گرفته؟ بنابراین شناختِ واژه‌ها و گویش‌های زبان فارسی و زبانهای هند و ایرانی، علی الخصوص زبان توانای کُردی، برای واژه‌گزینی و معادل‌سازیِ لغات و اصطلاحات بیگانه، کاری عقلانی، ضروری و بلکه اجتناب ناپذیر است.

بررسی اجمالی فرهنگ حاضر، به خوبی آشکار می‌سازد که بسیارند لغات و

اصطلاحاتی که ریشهٔ ایرانی دارند و به کردی متداولند، امّا زبان فارسی به دلیل بی اطّلاعی از آنها، ناچار دست به دامان زبانهای بیگانه شده است. البته این حقیقت زمانی به درستی نمایان می شود که آنچه را پیشنهاد کردیم در عمل ببینیم و فرهنگی چنان جامع را دراختیار اهل قلم بگذاریم.

حال از آرزوها بگذریم و به آنچه که داریم التفات بیشتری داشته باشیم. فرهنگ حاضر — به دور از تعصّب و با وجود مشکلات و محدودیّت های بسیار — توانسته است به چند لحاظ کاری در خور تحسین و دارای ارزشهای منحصر به خود باشد. اولاً سعی شده است که محدود به گویش و یا حتّی لهجه‌ای نباشد و درعمل می بینیم که بسیاری از لغات لهجه‌های مختلف را دربردارد. در ثانی ستون فارسی آن، راهنمای خوبی برای فارسی‌زبانان آشنا و یا علاقمند به زبان کردی و نیز کُردزبانان دوستدار زبان فارسی است. و ناگفته نماند که یکی از مشکلات کار نیز همین یافتن معادل فارسی واژگان بود. ترجمهٔ فارسی عمید به کردی توسط استاد شرفکندی (هه‌ژار) ومرتب کردن آن به ترتیب لغات کُردی، در یافتن برخی از معادلهای فارسی مفید بود؛ امّا فرهنگ حاضر بسی جامع‌تر از عمید است و هنوز بسیارند لغاتی که معادل فارسیشان را نیافتیم و ناچار به شرح واژه شدیم. به مثالی در این باره توجه کنید:

مرغ خانگی تخم‌گذار، اغلب تخمش را در یك جا نمی گذارد و گویی قصد پنهان کردنش را دارد؛ لذا یافتن آن مشکلی است. اگر تخم مرغی را درگوشه‌ای از لانه‌اش بگذاریم، مرغ تخم تازه را کنار آنکه در لانه است می گذارد و بدین ترتیب مشکل حل می شود. در زبان کردی تخم مرغی را که خود در لانه گذاشته‌ایم «مارْکه» می گویند. حال معادل فارسی را چه بنویسیم؟ و به راستی کدام فارس زبان شهر نشین می‌داند که «مارْکه» را در زبان فارسی چه می گویند؟ ناچار باید شرح لغت را نوشت که چنین کرده‌ایم. و به قول دکتر معین: «این کاریست که توانسته‌ایم، ولی آن نیست که خواسته‌ایم».

در خاتمه از خوانندگان صاحبنظر درخواست می کنیم که با باریك بینی و دقت خویش ما را یاور باشند و هرجای فرهنگ اشکالی دیدند و ایرادی یافتند، متذکّر شوند و نیز اگر واژه یا اصطلاحی را که خود می دانند، در این کتاب نیافتند، به آدرس ما (انتشارات سروش ـ بخش کُردی) ارسال دارند. و هیچگاه تذکّرات و رهنمودهای ولو جزئی خود را دست کم نگیرند. چه اگر عموم علاقمندان دراین کار مشارکت داشته باشند، بی تردید شاهد رشد قابل توجه و همه جانبه‌ای در چاپهای بعدی این فرهنگ خواهیم بود؛ که از قدیم به درست گفته‌اند: همه چیز را همگان دانند.

محمّدماجد مردوخ روحانی

راهنمای خط و کتابت در زبان کردی

برای نوشتن زبان کردی، غالباً از الفبای عربی ــ که خود بازماندهٔ خط سریانی آرامی است ــ استفاده می‌شود؛ امّا برای کم شدن فاصلهٔ نوشتار با گفتار و نیز بیان برخی از ویژگیهای زبان کُردی، تغییراتی چند در این رسم‌الخط وارد شده است، که به اختصار بیان می‌شود:

حرکات و اِعراب در رسم‌الخط کردی

۱ ـ زَبَر (فتحه). به جای گذاشتن علامت زَبَر روی حروفی که این حرکت را دارند، به آخر آن حروف، حرف «ه» یا «ە» اضافه می‌شود. مثال: حَسَن = **حەسەن**، بَهمَن = **بەهمەن**، بَرادَر = **بەرادەر**.

۲ ـ زیر (کسره). در وسط کلمه «یـ» و در حالت پیوستگی به آخر کلمه یا آزاد «یْ» نوشته می‌شود. مثال: کِتاب = **کیْتاب**، زِمِستان = **زیْمیْستان**، پِسر = **پیْسەر**[1].

۱ـ هرچند ابتکار تبدیل حرکات به حروف روی الفبای عربی، تا حدّ زیادی در کم کردن اختلاف نوشتار و گفتار موفق است، امّا باید اذعان داشت که این رسم‌الخط هنوز در بیان دقیق تلفظ اصوات و صامتهای زبان کردی کاستی‌هایی دارد.

حال اگر بخواهیم زبان فارسی را نیز با این شیوه بنویسیم، نارسایی بیشتری مشهود است؛ فی‌المثل اگر به جای کسره (زیر)، «یْ» بگذاریم ــ که البته چارهٔ دیگری هم نداریم ــ کسره را قدری کشیده‌تر از آنچه که تلفّظ می‌شود نگاشته‌ایم.

۳ـ پیش (ضمّه). ضمّهٔ کوتاه را یك واو و ضمّهٔ کشیده را دو واو می نویسند.
در این فرهنگ برای اجتناب از اشتباهاتی که در ترتیب الفبایی کلمات رخ می دهد، برای نشان دادن ضمّهٔ کشیده بر روی واو همان ضمهٔ عربی گذاشته شده است. مثال: **کُردستان** = **کوردستان، کافور = کافوُر، هاروت = هاروُت.**

۴ـ **تشدید (ّ)**. حروف مشدّد به صورت تکرار حرف نشان داده می شوند. مثلا: «**مُحَمّد**» را «**موحه‌ممه‌د**» و «**مکّه**» را «**مه‌ککه**» می نویسند.

۵ـ **کسرهٔ کوتاه**. صوتی کوتاه نزدیك به صوت کسره است که در رسم الخط لاتین به صورت «i» نشان داده می شود؛ عرب آن را کسرهٔ مختلسه یعنی کسرهٔ دزدکی می خوانند. در الفباهای تابع خط عربی علامتی برای این کسرهٔ نیم بند منظور نشده است. در این کتاب برای نشان دادن این کسره، علامت سکون عربی (ْ) به کار رفته است. برای مثال در واژهٔ «**بینْگ** به معنی نَفَس، حرف «ن» با این کسرهٔ کوتاه تلفّظ می شود. برای ادای صحیح این کلمه بین دو حرف «ی» و «نْ» توقّفی کوتاه می کنیم و درنتیجه واژه دوسیلابی می شود؛ سیلاب اوّل «**بیـ**» و سیلاب دوم «**نگ**». به این ترتیب حرف «ن» با این کسرهٔ کوتاه بیان شده است.

۶ـ **الف (ا)**. در وسط یا آخر کلمه می آید و معادل حرف الف در وسط و آخر کلمات فارسی است؛ و در اوّل کلمه، همزه (ئـ) می آید. مثال: **باران = باران، اَحمَد = ئه‌حمه‌د، آشنا = ئاشنا.**

۷ـ نشانه‌های اصواتی که از خصوصیّات زبان عربی اند و در زبان کُردی نیستند، از الفبای کردی حذف شده اند. از قبیل: ث، ص، ذ، ض، ط و ظ، که کُردان آنها را تلفّظ نمی کنند و در الفبا جایی ندارند. به جای «ث» و «ص» از حرف «س» و به جای «ذ»، «ض» و «ظ» از حرف «ز» استفاده می شود. همچنین جای «ط» را «ت» گرفته است.

۸ـ نشانه‌های اصواتی را که در زبان کردی تلفظ می شوند و زبان عربی فاقد آن است، با علایم ویژه نشان داده و به الفبای کردی افزوده اند، که عبارتند از: «پ»، «چ»، «ڕ»، «ژ»، «ڤ»، «گ»، «ڵ»، «ۆ» و «ێ».

حرف «ڕ» یا رای بزرگ، در برخی کلمات فارسی نیز تلفظ می شود مانند کر = **که‌ڕ** به معنی ناشنوا و پرگار = په‌ڕگار.

حرف «ڤ» معادل V در خط لاتین، نمایانگر صوتی است، که فارسی زبانان یا به طور اصح تهرانیان در تلفظ کلمات «اوّل» و «مرودشت» در موارد حرف واو دارند.

حرف «ڵ» در زبان فارسی تلفظ نمی شود و در میان زبانهای ایرانی، از اختصاصات زبان کردی است. برای تلفظ این حرف باید سطح بیشتری از نك زبان را به سقف دهان چسبانید

و آنگاه صدای «ڵ» را از ته دهان تلفظ کرد.

حرف «ۆ» واو مجهول در زبان فارسی امروز نیست. برای تلفظ آن مانند تلفظ واو لب راگرد کرده و دهان را قدری بیشتر باز می کنیم و صدای واو را ادا می کنیم.

حرف «ێ» (یای مجهول) در فارسی هم تلفظ می‌شود و در واقع شبیه کسره‌ایست که زیر حرفی قرار بگیرد. مثال: کِتاب = کێتاب.

باید دانست که «ڵ» هیچگاه در اوّل کلمه نمی آید و برعکس اگر کلمه‌ای با حرف «ر» شروع شده باشد حتماً «ڕ» تلفظ می‌شود.

جدول مقایسه‌ای حروف الفبای کردی

اسم حرف	شکل حرف	معادل فارسی	آوانویسی
همزه	ئـ	أ	a
بێ	بـ ـ بـ ـ ـب ـ ب	بـ ـ بـ ـ ـب ـ ب	b
پێ	پـ ـ پـ ـ ـپ ـ پ	پـ ـ پـ ـ ـپ ـ پ	p
تێ	تـ ـ تـ ـ ـت ـ ت	تـ ـ تـ ـ ـت ـ ت	t
جیم	جـ ـ جـ ـ ـج ـ ج	جـ ـ جـ ـ ـج ـ ج	j
چێ	چـ ـ چـ ـ ـچ ـ چ	چـ ـ چـ ـ ـچ ـ چ	č
حێ	حـ ـ حـ ـ ـح ـ ح	حـ ـ حـ ـ ـح ـ ح	h
خێ	خـ ـ خـ ـ ـخ ـ خ	خـ ـ خـ ـ ـخ ـ خ	x
دال	ـد ـ د	ـد ـ د	d
ڕێ	ر	ر	r
ڕێ بزرگ	ڕ	ـ	r̄
زێ	ز	ز	z
ژێ	ژ	ژ	ž
سین	سـ ـ ـسـ ـ ـس ـ س	سـ ـ ـسـ ـ ـس ـ س	s
شین	شـ ـ ـشـ ـ ـش ـ ش	شـ ـ ـشـ ـ ـش ـ ش	š
عین	عـ ـ ـعـ ـ ـع ـ ع	عـ ـ ـعـ ـ ـع ـ ع	ʻ
غین	غـ ـ ـغـ ـ ـغ ـ غ	غـ ـ ـغـ ـ ـغ ـ غ	ẍ

دنباله جدول مقایسه‌ای حروف الفبای کردی

اسم حرف	شکل حرف	معادل فارسی	آوانویسی
فێ	فـ ـ ـفـ ـ ـف ـ ف	فـ ـ ـفـ ـ ـف ـ ف	f
ڤێ	ڤـ ـ ـڤـ ـ ـڤ ـ ڤ	ـ	v
قاف	قـ ـ ـقـ ـ ـق ـ ق	قـ ـ ـقـ ـ ـق ـ ق	q
کاف	کـ ـ ـکـ ـ ـك ـ ك	کـ ـ ـکـ ـ ـك ـ ك	k
گاف	گـ ـ ـگـ ـ ـگ ـ گ	گـ ـ ـگـ ـ ـگ ـ گ	g
لام	لـ ـ ـلـ ـ ـل ـ ل	لـ ـ ـلـ ـ ـل ـ ل	l
لام بزرگ	ڵـ ـ ـڵـ ـ ـڵ ـ ڵ	ـ	ɫ
میم	مـ ـ ـمـ ـ ـم ـ م	مـ ـ ـمـ ـ ـم ـ م	m
نون	نـ ـ ـنـ ـ ـن ـ ن	نـ ـ ـنـ ـ ـن ـ ن	n
واو	و	و	w
واومجهول	ۆ	ـ	ō
هێ	هـ ـ ـهـ ـ ـه ـ ه	هـ ـ ـهـ ـ ـه ـ ه	h
یێ	یـ ـ ـیـ ـ ـی ـ ی	یـ ـ ـیـ ـ ـی ـ ی	y
یای مجهول	ێـ ـ ـێـ ـ ـێ ـ ێ	ـ	ē

اشعاری به زبان فارسی را با هردو شیوهٔ رسم‌الخط فارسی و کردی ذیلاً می نویسم، تا از مقابلهٔ آن، فارسی خوانان، با خط کردی آشنا شوند و بتوانند از فرهنگ استفاده کنند.

تو کز محنتِ دیگران بی غمی   نشاید که نامت نهند آدمی

تو کەز مێحنەتێ دیگەران بی غەمی   نەشایەد کێ نامەت نەهەند ئادەمی

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس   تو به‌فرمایان چرا خود تو به کمتر می کنند

موشکێلی دارەم زێ دانێشمەندێ مەجلیس بازپورس

تەوبێ فەرمایان چێرا خود تەوبێ کەمتەر می‌کونەند

بازگویم ای گل ار شرح پریشانحالیم　　همچو گیسوی پریشان خانه بر دوشت کنم
بازگویەم ئەی گول ئەر شەرحێ پەریشانحالیەم
هەمچۆ گیسویێ پەریشان خانێ بەردوشەت کونەم

چون بتکدهٔ کُهنه به نزدیکی کعبه　　گویا که خدا خواسته آباد نگردیم
چون بوتکەدەیێ کوهنە بێ نەزدیکی یێ کەعبێ　　گویا کێ خودا خاستە ئاباد نەگەردیم

راهنمایی

خوانندهٔ عزیز همان طور که می‌دانید، در فرهنگ حاضر، واژگان زبان کُردی نخست به زبان کردی، لهجهٔ سوّرانی شرح و توضیح داده شده‌اند و سپس معادل فارسی آنها آمده است. برای مشخص شدن بخش فارسی از کردی و اجتناب از دوستونی کردنِ شرح هرلغت، در جایی که توضیح کردی به پایان آمده، علامت [ف] به نشانهٔ معادل یا شرح به زبان فارسی قرارگرفته است. به عبارت دیگر دوبخش کردی و فارسی با علامت مذکور از یکدیگر مشخص شده‌اند.

پێشەکی نوسەر

نرخی فەرهەنگ

زۆر لەرۆژ ئاشکراترە؛ پێناسی گەلان لەجیهان، درۆشمی نەتەوایەتی، ئامیانی رەگەزایەتی زمانەو بەس.

گەلێك چەلان زۆر لە گەلانی سەربەخۆی سەرزەمینی، کە ژێرکەوتون و زمانی داگیرکەر فێربون و زوانی نەتەوەیی خۆیان لەدەست داوە، لەناو گەلی داگیرکەردا ـــ کە زوانی خۆی بەزۆر بەسەردا سەپاندون ـــ تواونەتەوەوهەستی نەتەوەیی خۆیان تەواو لەبیر بردوتەوە. پێشی ناوێ دانەدانە بەڵگەو نمونە نیشاندەم؛ هەرکەس تاریخان وەخوێنێ، لە هەزارجێ توشی نمونەی زۆر زەق دێت. هەر لە دەوروبەری خۆمان وا دەبینین: فینیقی سوریەولوبنان، قیبطی میصر، رەش و برشەکانی سودان و زۆر رەشی تری ئەفریقا، گەلی بەربەر لە جەزایرو مەراکیش، ئێرانیەکانی مەداین، جگە لە هەزاران هەزار هۆزو تیرەو ماڵەکوردی پەرژو بڵاو کەزوانیان بوەتە عارەوی و زوانی خۆیان لەدەس داوەو ئەوەهیچ کە بونەعەرەب، دەکرێ بێژین لەعارەویش عارەبترن.

ئەگەر گەلناس و زانایان لایان وایە تاریخ بۆ داری کەونارای گەلایەتی هەموگەلان وەك شارەگەو هەرکۆمەڵێك لە نەژادێکی سەربەخۆ، تاریخی نوسراوی نەبێ، وەك شارەگی داری ژێنی لەسەر تات ورەقەن روابێ و ناوی نەبێ،شنینەوەی هەرسەرێکەو تاسەر بەپێوە ناوەستێ و هەروا دێت و بەربەوشکەڵی و گەندەڵی و کرموڵی و تێك شکان دەچێ، هەر ئەو گەلناسانەش ئێژن: گەڵاو پەلك و لك و پۆپ و چڵ و گوڵی ئەوداری بەڵگەی نەژادە، زمانە خۆماڵیەکەیە. وەچ و بەرەی هەر نەژادێك زمانی خۆی پارازتبێ و بەدەوروبەریا هاتبێ، نیشانەی تەڕوتێراوی رەگوپنجی داری‌مانی وەك نەتەوەیەکی زیندو نیشانداوەو دیارە ئەوگەلە هەر ماوەو هەر دەشمێنێ و بەخۆدا دێ و لك و پۆپ پتر دەردەکا و رەشەباو کڕێوەو باگەڕ، ناتوانێ لەبنی بهێنێ.

بەڵام ئەگەر زوبانەکەی زەبون بوەو بەرەو کزیو سیسی دەچێ، خویا دەکا رەگەزی رەگەزایەتی ئەوگەلە لە وشك بونداو، هەربایەکی تۆزێك بەهێزی لێ هەڵکات، قرچە دەکاو بەلادا دێو دەشکێندرێو دەکرێتە ئێزنگی تەندورو دەبنە خۆڵەکەوەی بەربا.

گەلی خاوەن تاریخو زمان پارێزراو،ئەگەر توشی توشیش ببێو نەخۆشیش کەوێو بکەوێ، بەهیچ ئاوا مەرگ تخونی ناکەوێو بەهیچ تینێك بە یەکجاری ناتوێتەوەو لەهەلو دەرفەتێ دیسان سەرلەجێ هەڵدێنێتەوەو ژنو بەخودا دێتەوە.

گەلی عارەب پێنسەدساڵی لەژێر ترکاندا دەناڵی؛ بەڵام هەرسێبەری شومی کوندەبوی داگیرکەرانی لەسەر رەوی، چونکە تاریخو زمانی پارێزرابو، وەك لێی نەقەومابێ وابو. تەنانەت دەتوانین بێژین ئەمرۆ سەدقات لە داگیرکەرەکەی دوێکەی بەهێزترە. جا ئێستاکێ کە عەرەبمان بە نمونەی ویژەو مێژوی پارازتوی لەبنەنەهاتو هێنایەوە، با لەمەڕ زوانەکەشیەوە تۆزێك بدوێین.

ــ ئەگەر ئەزانینو ئێژین زوانی عەرەو زۆر پتەوەو زۆر پانو پۆڕو زەنگینەو بۆ هەرشتێ چەندناوی سەربەخۆی هەیەو هەرگیز بۆ کەرستەی نوسین بەرەوانی لەسەر هیچ پەکی ناکەوێ، لە چیڕایە؟

ــ لەپاش پەیابونی قورعان، لە هەر دەورو زەمانێکا، چەندین زانای زمانپاراوی عەرەبدۆست، کالاو پالاو زەنگاڵیان لێ داپێچاوە وەرێکەوتونو وێکەوتون: هیچ مەلبەندو ناوچەیان نەپارازتوە. سەریان لە هەمو باژێرو دێهاتو روتەنو لێرو گۆڕو کێفو کەژو ملەو کەلو زورگەنو هۆزو شکێرو شکفتو ئاوێژەو بەژی وڵاتی عارەبان داوە. شار بەشارو تاخ بەتاخو گوند بەگوندو هۆبە بەهۆبە گەڕاون. چینەکانی شاریو مەلا، گوندیوفەلا، رەوەند، رێوان، خۆیمال، میوان، چۆڵپەرستو شوانەوێڵەو مناڵو مەزنیان دواندوە. چەنەچەنو شەڕە جوێنیان دەگەڵ پیاوەپیرەکانو پیرەکەکانیان کردوە. گوێیان لەچیرۆکڤانـانو بەیتو باڵۆرەزانانو گاڵتەبێژی خۆشدەمو راوێژ گرتوە. هەرچی لە دەمیان دەرچوە، لە هەوا قۆزتویانەسەو. لەوگش پەرێزە بەرێزەی بەرێژەوەی هەمەتۆمەو هەمەتامەی لە رواڵەتا لێکتر جوداو لە ناوەرۆکدا یەك واتا،وەك هۆشەچین، وشەچین بون. سەوەو جۆرکو خورجو تێرو هەگبەو توربێنو کۆڵوانەو بەرو باوەشو بەریكو کۆشو شاکـەلیان لێ هـەلاخنیوە. بەنیخەنیخ کێشاویانەتە جێ خەرمان؛ وەك خۆیانێك لەسەر یەکیان هەڵچنیوەو بەرانستە کوتاویانە،بە شەنو کەویان کردوە، بەرباو گێژەویان کردوە، بەبێ ئەوەی بەهیچ ئاوا ناوی هۆزو تیرەکانی خاوەنی شێوەزمانی تایبەتی بە خۆیان ببرێ، بەتێکڕایی بەناوی زوانی عارەب لەسەر قاقەز نوسیویانەو رێزکراوە. دە بەرگەپەڕاو گیراوەو هەڵگیراوە. بەرەبەرەو چین لەدوچین پەرەیان بەم کارە داوە. جار دەگەڵ جارو ساڵ بەساڵ وشەگەل تازەداهاتوی،یان

لەبیرچوی سەرخراوە. وائێستا بویتە *المنجد* کە هەر دەبێ بچیە سەیرو تەماشایە. دەڵێی بوکی تاقانەی دەوڵەمەندانەو بە خشڵو زەمبەر خەملاوە.

سا ئەگەر بیستت کە وشتر بەعارەبی سەد ناوی هەس و ناوی شێر لە سەتومەتیش تێپەڕ ئەکات، تەنانەت مام گورگ و ڕێویش هەریەك خێوی چەندنێوی جوداجودایە،لات وانەبێ هەر عەرەبێ تۆ توشی بیت، ئەم ناوانە گش دەزانێ. بۆنمونە ناوی شێر لە ناو عارەبی نەخوێندەواری عیراقی سەبع نەبێ چیترنیە. تۆ هەزارساڵ لایان بێژە: ئەسەد، حەیدەر، لەیث، هەیصەر، صارم، ضرغام، ضەیغەم، نەههام، قەسوەرە، هوزەبر، هەرثەم، هەترەك، ئوسامە، غضنفر، دەرباس، هەرماس، غادی، زەنبەر، فەرناس، هەرراس، هەریت، ئەبوخومەییس، بوشبێڵ و دەیان شێلەو بێلەی تریش ـــ کە لەقەمو کونیەو ناون بۆ ئاغاروەنەڵەی جەنگەڵ ـــ وادەزانن تۆ بریشکان دادەکروژێ و نازانن ناوی شێردەبەی تا بترسن.

منداڵ و ژنەبەغدایی بە حوشتری خزمی خۆیان ئێژن **ئەبوحەلگل جایف** (دەم بۆگەنیو!). لاگەییش پێی ئەوشن **بعیر**، وە ماکەشی ئەڵێن **ناگە**. هەرناوێکی دیکەی وشتر لەسەد لەقەمو ناوەکەی ـــ کە لە کتێباندا دەنوسرێن ـــ لە لای عارەبی دەشتەکی لەخوێندن دوری عیراقی بدرکێنی وادەزانێ بەیتی بلەی بۆدەخوێنی، هەر تەقە لە سەریەوە دێت. لای هەر خاوەن شێوازی هەر زاراوەیەك لە وڵاتی عارەب نشین دا وەکو عیراق، هەرناوێك و دوان بۆ وشتر و بۆ شێر هەیەودەبڕێتەوە. فەرهەنگە ئەوگش ناوانەی کە هەر یەك و دوان و سیانی سەر بە شێوەی هۆزو کەرکێکی تایبەتی و شێوەجیاواز لەیەکترن، دەهامێزی خۆی گرتوەو بەڵگەی هەرمانی عارەبی بە پاوانی زمانەکەی بەئامانەت ڕاگرتوە.

من عەرەبم بۆ نمونە هێنایەوە؛ هەموُ گەلانی سەرزەوی ـــ جگە لە خۆمانی کڵۆڵ ـــ ئەم کارەیان ئەنجام داوە. ئێستاش هەروا دەیکێشن و تابیشی کێشن لەدوی دێت. لە هەر چەرخ و خولێکی نوێ، کەرستەی بەرهەم، چەکی شەڕ، بەرگ و شمەك، خدەو نەریت، دێنە گۆڕین. باوی کۆنە لەناو دەچن و ناوەکانیشیان گوم دەبن. مەگین لە قاقەز نوسرابێ و بۆ بەرەی تازەو ئاییندە هەڵگیرابێ و نەفەوتابێ. کە بە ناشکوری خوا نەبێ! ئێمە لەبەر بێ فەرهەنگی، هەزاران وهەزاران وشەی ڕەنگین و بەنرخ وخۆش وسەنگینمان دەگەڵ گۆڕانی زەمانە،لەدەس داوە، چونکە بۆمان نەنوسراوە. جا وەك دەڵێن زەرەر لەنیوەش وەگەڕێ هەر قازانجە، لەم ئاخر ئۆخریانەدا، چەند پیاوێکی قۆچاغ وزیت، قۆڵ و زەندیان هەڵماڵیوەو هەر کەسە لە مەڵبەندی خۆی وێکەوتوە؛ وشەدانی شێوەزمانی خۆی نوسیوە. زۆر لەوانە بەرامبەر بەپێویستی ڕۆو، هەڵوێستی باری ژیان و دەم بەستنی بەرهەڵستان، سەرەڕای خۆهەڵقرچان و ماتەدانیان لە قاپێلکی تەنگ و تەسکی ناوچەو مەڵبەندی خۆیاندا هاتون مانای

وشەکوردیەکانی خۆیان بە عارەبی یان فارسی لێداوەتەوە، یان بە هەرکان. هەر کوردێکی بۆ وشەیەك لە فەرهەنگەکەی بگەڕێ و هەڵوەدای شوێن ماناکەی بێ، گەرەك فارسی یان عارەبی باش بزانێ،تا بزانێ واتای وێژەی مەبەستی خۆی لێ وەدۆزێ. **شێخ محەممەدی خاڵ** نەبێ، کە بۆ یەکەمجار لەمێژو، فەرهەنگی کوردی بەکوردی بۆنوسیوین. بە چاوێکی زانایانەو کوردانەی پاكو بو کورد دلسۆزو سینەچاك، سەیری هەمو شێوەکانی ناوکوردەواری کردوە؛ شەڕەزاراوەی بۆتانیو سولەیمانیو ئەردەڵانیو موکوریانیو هەورامانی وەلاناوە. هەمو وشەیەکی کوردی ــ هەرهێندە پەیدای کردبێ ــ بە جگەرگۆشە داناوەو لە فەرهەنگە هێژاکەیدا جێگەی داوەو لەراستیدا دادیداوە.

ئەگەر سەیدایێ **جوگەرخون**، یان سەیدا **گیوموکوریانی**،ئان زانای هەرەبلیمەت **ئایەتوڵلا کوردستانی**، لەمرێگەدا زۆر ماندوبون. ئەرکی زۆر دژواریان داوەو ئەشێ کورد سوپاسیان بکات؛ مالمهەقە کاری هەموانیان گشلەگش، لە بەرانبەر ئەركو کاری شێخی خالدا ئەستێرکن لەچاو زرێبار.

هەروەك **جەوهەری فارابی** (؟ـــ ١٠٠٥ ـ م) بۆیەکەمجار فەرهەنگی بۆعەرەب نوسیو بە **صحاح** ناوبانگی دەرچو، **چغانی** کۆنەئێرانی خەڵکی لاهور (١١٨١ـ١٢٥٢ـ م) مۆرەوچینی لەسەر داناو، **ئیبنومەنظور** (١٢٣٢ـ١٣١٣ـ م) دارەڕای کردو هەڵاشیهاویشتە سەرێ. قورەبانو گڵەبانو باگردان لەسەرگێڕانی بەر **فەیروزابادی** کەوت (١٣٢٩ـ١٤١٤ـ م)، *قاموسی* لێ هاتە بەرهەم. ئێستاش *رائد* و *المنجد* نومای پڕنەخشو نیگارو کاشی کاری ئەو کۆشکە کەونارایەیە کە جەوهەری هونەری لێ دەکارکردو بناغەی وا پتەو دارشت کە تا ڕۆی سەلا لە بەلای هەردو عاسمانان بەدورەو چاوێنیش کاری لێ ناکات؛ فەرهەنگەکەی شێخی خاڵیش، بۆ چینی ئێستاو دوارۆژی، وەچەو بەرەی کوردەواری، ئەو خیمەیە کە بەقورقوشم دارژاوە؛ هەرچەندی دەسکاری بکرێو چینەی دیکەی وەسەربخرێ، هەر هەڵدەگرێ. زۆر سوپاس بۆ مامۆستای خاڵ، ئەرکە هەرە دژوارەکەی لە کۆڵ چینیوشەچینی نوکەو دوارۆژ کردۆتەوە، لە مەیدانی کێبەرکێی وشەوانانددا بێسۆ،گرۆی بردۆتەوە. خودا دەس بەعەمری بگرێ،تا دەورو عەیامێکی زۆر، بۆ خزمەت بەکوردی خزمی دورەنازو لانەوازو بەلەنگازی،وا زو نەمرێ.

چۆن لەفەرهەنگ بەهرە ئەبەین؟

هەر فەرهەنگێك یان ئەگەر كوردانەبیژین،وشەدانێك بۆ هەر زمانێكدانرابێ، بۆیە نابێ و ــ قەتیش نەبوە ــ خوێندەواران وەك پەرتوكی سەرگەرمكەر یان بۆ هوینبونی سیوات و مەبەستی زانستی و هونەر، یان وەكو چیرۆك و دیرۆك تماشای كەن. مەكۆی وشان تەنیاو تەنیا بۆ دومەبەستان بەكەڵكە:

١ـ ئەوخوێنەرەی بەزمانی هاوزمانان و كەس وكارو خزمانی خۆی نوسراوەیەك وەدەخوێنێ، جارجار توشی وشەی وادێت كە لەوەبەر، وەبەر گوێچكەی نەكەوتوەو ماناكەی لێ بەرپیوارە؛ پەنا دەباتەبەر فەرهەنگ، دەیدۆزێ و دەیدۆزێتەوە. ئیتر لێكی دەنێتەوەو بە رفحەی دەسپێرێتەوە.

٢ـ هاناو كۆمەكی وێژەرو نوسەرانە كە وشە هاومانا كانی شێوەكانی جوداجودای زمانەكەی لەفەرهەنگ بینێتەدەرێ و بەرانبەر بەیەكیان دانێ و گشتیان لەبەر یەكتر ڕانێ. كام وشە بۆ نوسینەكەی یا بۆ شیعر هۆنینەكەی لەبارەو لەسەرزار سوكەو لەبەر چاو قشت و خوشكۆكەو لەگوێچكەی گۆهدار رەوانە، هەڵبژێرێ و لە وشەی زلحۆرت و قەبەو گرنی و زبر و زۆرو بەكلۆی خۆی دەیزانێ وازبهێنێ و ژیكەڵەكەی لەجێ دانێ. ناشێ شەڕەگەڕەك بكاو پێدابگرێ كە هەر چونكە خۆی لەدایكی نەبیستوەو نەنكی خۆشی نەویستوە، كوردی نیەو گەرەك قت بكرێ و لابدرێ و بۆ كایە لەسەری نەكرێ. سوربون لەسەر هەڵقرچانی شیعر و پەخشان هەر بە شێوەی تەنیا مەڵبەندێكی بەرتەنگ،هەرچەنگ نوسەر زۆریش زۆری بوخۆی بینێ و بنەقینێ و خۆی راژێنێ و بۆی ڕامێنێ و سەر بەنیتۆك هەڵكرێنێ و چاو بە مۆلەق بوەستێنێ، ئەوكرەی بەرهەمی دێنێ هێند نەگریس و هەڵ و بێ شۆو تەختە تەسك و بێ پۆ دەبێ لەسەرەوە شانگر نابێ و لەژێرەوەش ــ بیلاتەژبی ــ عەدەبی پێ داناپۆشرێ. بۆنمونە ئەگەر موكوری و سۆرانی بەبێ ئاو ئێژن «وشكانی»، بۆچی «بەژ»كە كرمانجی یە جوانترنیە؟

لەبیرمە جارێ هاوكارێ قیت و زیت و لەباری چاویلكەلەچاو، بەنێو خێوی كۆشێك شادەو بڕوانامەی خوێندەواری پلەی ژوروُ، زۆریش گەرمی كوردایەتی، تەوس و توانجی دە مەموزینەكەم دەگرت كە بۆچی «ببتە»ت نوسیوەو نەتزانیوە شێوی هەولێر نارەوانە؟! عەرزم كرد چۆنم نوسیبا رەواتر بو؟ فەرموی ئەبوا «ببیتەوانێ» بوبایەت كەشێوەی سلێومانی یە!.

وەناشكوری خودا نەوێ ئەم نەخۆشینە گرانە؛لە مهاباد، سولەیمانی، لای هێندێكیش نوسەرانی بادینانی لەتەشەنا كردنایە. ئەگەر زۆر زو چاری نەكەین، لەشەڕەشارو شەڕەتاخ دەس بەرنەدەین، ئەم شەڕەشاخە وێڵ نەكەین؟ دەبێ ــ خوا بەوروژە نەكا ــ ئەوەندوكۆ كە

زمانەش کە لە چوارپەلان گوێی ساغەو ئاهێکی پێوە نەماوە، لەناخی ئـاخدا بنێـژین و ئەلفاتیحای بەعەرەبی بۆ دابدەین.

دۆستی نەزان بەڵای خوایە

دەڵێن مەیمون خۆی زۆر جوان بو ئەمجار خورو کەشی لێهات. سەرەڕای پەرژوبڵاوی و بێ کڵاویمان، لەمەڕ فەرهەنگ و زمان و هەمو عاشتەبایەکی تر، بەتـازەگی چینێك منـاڵی ریش سپی و پیری بەلانك و دەسرازە، بەناوی کوردایەتی تۆخ، لەزمانە بەستەزمانەکەی وا لاوازو پەرەوازەو بێ خودانمان بو نەمێمل، قل بەقل و چل بەچلی زۆر بە وردی دەپشکنن، هەر وشەیەك بۆنی عارەبیەکی کۆنی یان فارسیەکی مردوی هـەزارساڵـەی لێ بێت، ئەوزانـا کوردپەروەرانەی پێ شێت دەبن. وەك دزێکیان لەناو کادێن دا گرتبێ، دوژمنی رای ئیمانت بێ، چەی پێ دەکەن! هەروا چەقۆیەو لیی دەسوێن، دەیدەنە بەرپلارو جوێن؛ کارێکی بەسەر دەهێنن دۆم بە ژنێ خۆی نەکردبێ. ئاوڕوی وێژەری وشەکەش بە مەرەدی کـاورای پیوازفرۆش ئەوەن! مەڵێ قەڵەم! بێژە پێنوس. مەیژە کاغەز! بوشە تێنوس. نەبێژ دەفتەر! بڵێ پەڕاو.

— ئێمە ئەبێ زوانەکەمان لە وشەگەل بیانی و نامۆ هەڵوەژێرین.

— خێرەئیشاڵلا!، دەی خودا ممبارەکی کات.

— ممبارەك و خێر و ئیشاڵلاش لەوانەن کە دەبێ شاربەدەر کرێن.

کەسیش نیە پەنامەکی دەگوێی یەکێك لەم تازەبابەتانەدا بسرکێنێ: کاکی هەڵەی پڕلە پەڵە! کامە گەلی هەرەزلی هەرە داراو هەرە رزگاری سەرزەوی گومان ئەبەی زمانەکەی وشەی نامۆی تێدا نەبێ؟ ئینگلیس؟ ئاڵمان؟ فەرانسە؟ روس؟ کەست دیون، لێت پـرسیون؟ تاپێت بڵێن لەسەتا چەندی زمانیان لەیەکتری خواستوتەوە؟ لە رێزەزمانەکانی ئۆردی، دەری، فارسی و بەنگالی شارەزای؟ ترکی ئەستەمول دەزانی؟ کە تا ملان لە عارەبی ئاخنیاون. رەنگە مەبەستت زمانی عەرەبان بێ؟ داخی گران کە عارەبیش وەك پێداویستە نازانی، تا بزانی ئەو زمانی وا پان و پۆڕو بەربڵاو کە هەزارو چوارسەدساڵە پێنسەدمیلیۆن موسوڵمان خزمەتی دەکا، بە هەزاران وشەی نامۆی لەناوخۆیدا پەنا داوە. تەنانەت قورعانی پیرۆز — کە لە پاکی و رەوانیدا مۆجیزاتە — دەیان وشەی نەژاد رۆمی، سانسکریتی، پە هلەوی، یۆنانی، کوردی وئارامی کۆنی تێدایە؛ وەکو: برهان، دین، ملکوت، طوبیٰ، رضوان، فردوس، ارائك، زرابی، نمارق، کافور، کأس، قواریر، زنجبیل، سندس، استبرق، مائدە، رزق، زخرف، سراج،

صراط، قسطاس، رهبان، دأب، بیعە، کنز، سراویل، دراهم، بخس، أمد، أبد، صدقات، قطمیر، اصنام، جُناح، سُخط، برزخ، جحیم، تنور، زبانیە، جهنم، زمهریر، صرصر، شواظ، شنار، قمطریر، غساق، ضنك، شیئ، کهل، کهف، دلو، یمّ و سراب و هی تریش[1].

خۆ نەخوازا کتێبەکانی عارەبی و عارەبی بەدەم ئاخافتن، هەزاران وشەی ئینگلیسی و فەرانسی و هیندی و ئیتالی و یۆنانی و تورکی و فارسی و کوردی تێ خزاوەئەوا دەشبینین کە هیچیەك لەو گەلانەی وشەگەلی بێگانەیان لەناو خۆدا هێشتۆتەوە هیچ زەرەرێك وەعەمر و ماڵیان نەکەوتوەو عاسمان کۆڵەکەی نەویستوەو سەربەخۆیی هیچ کامێکیان نەکەوتۆتە بەر بڤەوە.

پسپۆرانی زمان‌زانی لەو بڕوایەن بەشێکی زۆر لە وشەگەلی لاوەکی کە تێکەڵ بە زمانێك بوەو زۆر لە هەواری تازەی‌دا ماوەتەوەو نەخوێندەواری میواندار فێری بوەو لەسەر زارو زمان خۆش تێ،نابێ هیچ دەستی لێ بدرێ و ناشێ هەرگیز وەلا بنرێ؛ ئەوە تازە بۆتە ملکو بەکەڵك دێ و خزمەتکاری بێ‌موچەیە. پێشونانیش فەرمویانە: «نۆکەری بێ‌مزەو خەلات، تانجی سەری ئاغایەتی». بۆنمونە تۆ بە شوانێك، رەوەندێك کە هەرنەزانێ خوێندن بەری بەکوێ‌وەیە، قەڵەم بێژی دزانێ مەبەستت چیە؛ بەڵام بێژە پێنوس، داخوا، لێت ناپرسێ پێنوس چیە؟ تۆ بۆ ئەوە حاڵی بکەی دەبێ بێژی نیازم لەپێنوس قەڵەمە.واتا تۆ دەبێ کوردیەکەی پەسندی خۆت تەرجەمەکەی تا خاوەنی زمانی رەسەن کە چینی نەخوێندەوارە تێ بگا. ئەویش بەچی؟بەو وشەیەی کە لات‌وایە عارەبی‌یەو دەبێ لەکوردی دەربکرێ!

هەزاران وشەی وەك قەڵەم.کە بە دۆزین و پشکنین خزمی عەرەبن یان عەجەم.وا لەناو کوردا بونە ماڵ کە هەمو کات بەسەر دەم و زارانەوەن و بێ ئەوان زوانەکەمان بێ‌پۆ دەبێ. کام کوردی نەخوێندەوار هەس دوکان و قەباڵەوماڵ وحاڵ و باڵ وقەوم و خاڵ و ئیش و عەمەلەو عەنباڵ و عەتاڵ،بەتاڵ،قەساب و چەرچی وبەقاڵ و قفل و صندوق، خەڵك و مەخلوق، شەربەو شەربەت، شلوق، زەحمەت، مەلاو منارەو میعراب و خودبەو رکات و زەکات و سەرفترەو خەرج و بەرات و،جبەوعاباو فەقێ و تەلاق، ئیسقات، خێر و فەرز، نەغدو قەرز؛ جومعەو جەمات، کفن، دفن، ئەلحەد، وەفات، شێخ و ئۆباڵ و جرجاڵ و خەلیفەو زیکر وتالیلەو مریدو

١ـ بەڵگەی راستی ئەم مەبەستە لەم کتێبانەی ژێرودا دەست دەکەون:

المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، لأبی منصور الجوالیقی (۴۶۶ ـ ۵۳۹) کوچی، چاپی میصر.

الالفاظ الفارسیّە المعرّبە، تألیف ادّی شیر، ۱۹۰۸ زایینی، چاپی بیروت.

المنجد.

تریدو سۆفی و جەزمەو خەتم و تەزبیح و ئیشتیای یاپراخ و سواڵکەر و عەزرەت و دوعاو روحم و حەلامەت و غەزەب، حەشر و قیامەت و تۆبەوشفات نەزانێ چین؟ لەولاشەوە هیچی تریش شك پێ نابەن کە لەجێگای ئەمانەو هەزارانی تر لەم بابەتانەیان دانێن. بەڵێ کاکە ئەو گفتانەی بەهاسانی نەخوێندەواران تێی دەگەن و لەناو خۆیاندا دەیان ڵێن، هەزارساڵە بوگنە کوردو هەزارساڵی لوت هەڵکەی و قوڵ هەڵماڵی و خۆ لە هەزار بەردو داردەی، لەکوردی ناشۆرێنەوە ئەوانەتش وەك سەیدەکانمان لەخۆمان و هین خۆمانن. بەڵام هێندێك وشەی واش هەن، کۆلکەمەلاو سوێنکە کەشکی ئوروپاچوی هیچ فێر نەبوی خۆپفدەری شات وشوتکەر، بۆ سواغدانی شەرم و شورەیی نەزانی، قسەی عارەبی رەق و تەقی حەلەق مەلەق، رستەی ئینگلیسی و فەرانسی بەنازو فینگەو مینگەوە کاوێژ دەکەن، سەری خەڵکیان پێ گێژدەکەن؛ گوایە بە خەیاڵی خۆیان، خۆیان لەریزی بۆرەپیاگ هەڵداوێرن. بەراستی ئەمانە بەڵان، بەراستی زمانەکەمان دەشێوێنن. دەبێ بۆ ترۆکردنی ئەمجۆرە زبڵ و زاڵانە تێ بکۆشین. کۆشینێکی زانایانە. ئەگەر بۆ پاڵپێوەنان و رامالینی ئەم چەند رەزاگرانانەش پێودانێکی زانایانە رەچاو نەکرێ ــ وەکو ئێستا بە پەت پساوی دەچەرێ ــ ئەوسا هەرکەس دوپیت و لەتێکی زانی، خۆمان لێ بکاتە مام هۆرتك، لەوانەیە هەزار رەحمەت بۆ خوێنتاڵە قەدیمیەکان بەرێ بکەین.

گەرەك لە هەمو شێوەکان زمان زانانی لەزەبر لەدەوری یەك کۆ ببنەوەو کۆڕ ببەستن. یەکە یەکە ئەو وشانەی کە لای نەخوێندەوارانمان بێگانەن و تیان ناگەن، بژار بکەن؛ وشەی هاسانی خۆماڵی لەجێ دانێن. ئەوجار ئەو تازەبژاردەش لەبەر ئاپورەی رەمەکی رانێن و پرسیان پێ بکەن کە ئاخۆ پەسندە یانا؟ هەرگا زوربە دەنگی دایە، ئەوێ دەمێ رایگەیێنن کە فلانە وشەی کرمانجی، لەشوێن فیسار وشەی فشی ئێسك قورس و رەزاگران دەکاربێنن.

وەك دەشزانین هەتا ئاوها بێ خودانین، ناتوانین ئەم کارە بکەین، دڵ چەپەڵان لێ ناگەرێن بەیەك بگەین و تێك بگەین. چاك هەروایە لەناچاری تا هەل و دەرفەت دەرەخسێ، بەهەژاریمان بچارین و هەولبدەین ئەوی بۆمان لەباپیران بەکەلەپوڕ ماوەتەوە ــ تا لێمان نەتواوەتەوە ــ کەم و زۆرو مۆرو بۆری، جسن و رەسەن و نارەسەن، هەرچی کوردی نەخوێندەوار فێری بوەودەیان زانێ، خڕوپڕی کۆکەینەوە بۆ رۆژی خۆی؛ بۆ ئەورۆژەش خوا کەریمە.

من و فەرهەنگ؟

زۆردەمێك بو بەئاوات بوم،وشەدانێك هەڵدورم و زوانی کوردی کۆکەمەوەو بیکەمەنوشتەی سەردڵم. بەڵام چەندم دێناو دەبرد، سەرەودەرەم دەرنەدەکرد کە چۆن چۆنی شان بدەمە بەر ئەم ئەرکە. ئەو لەمپەرانەی لەبەرمن، بۆمن هەیهاتە راهی بن:

١ـ مەودام نیە سەری سەودایيم هەڵگرم، بەشوێن یارا بیمە عەوداڵ،بۆ هەموسوچ و قوژبنی وڵاتەکەم سەفەر بکەم. گوندبەگوندو دوندبەدوندو دەشت و بنارو کەنارانی بۆبگەرێم. لە ئاران و لە هەواران، لە هەرشوێنێ چەند شەوێ شەوێنێ بگرم. لە پرسیاران شەرمێ نەکەم و نەترسم، بپرسم و پەرسف لەم و لەو بژنەوم و گورجێ لە ئالا بنەوم و بینوسمەوە.

٢ـ دارژتن و خاڵ ومیل رشتنی فەرهەنگ بەتەکوزی، درویٚنەنیە شنەشن، ئاردپێژانەو گیان کێشانە. ناو لەدوی ناو، پیت لەشوێن پیت، بەشوێن یەکدا جەلەکردن، هەروشەیەك لەشوێنی خۆیدا هاوردن، لەجیهانی ژیاری ئەم رۆژگارەدا،زانستێ پرتان ویۆیەو لە دانشگا وانەیەکي سەربەخۆیە.من و خوێندني دانشگا؟ورچ و عەبا؟! هەیهوی دەوێ.مني هەژاری ژیان تاڵ، وا لەخوێندندا کرچ و کاڵ، چۆن دەم بۆ ئەم بڤە بەرم؟

٣ـ فەرهەنگ‌دانان ــ بام لە زانیاریشەوە بێ ــ کاری یەکێك و دوان نیە؛ گەرەك زۆرو زەبەند پیاوی دەمپاراوی پسپۆڕ لە زمانەوانیداو ئاگا لە زۆر شێوەی جۆرجۆر، لەمەڕ ئامرازو کەرستە تەیارو ساز، ژوانگەیەکیان بۆدابنرێ و رۆژبەرۆژ لێك کۆببنەوەو جگە لە فەرهەنگ‌دارژتن هیچ کارێکی تریان نەبێ. مني هەژاری ئاوارەی لەش بەباری تەنیا باڵی شەو خەوزڕاو لەشوێن جێ‌خەو، رۆژ هێزبڕاو بۆ نانی شەو،سیوات واکەم، قورتم واجەم، بچم دەس لە کاری وادەم؟ وشترو بلوێرلێ‌دانەو ئەوم بەپەندی زەمانە.

وردەوردە تامەزرۆیی منالیەکەم کوڵ‌وکۆی دادە مرکاوە تا یەکجاری ژیلەمۆکەشی کوژاوەو بوبە خوڵەمێشی ساردو بەفەرامۆشیانم ئەسپارد. کەچی دیسان جاروبارە،ترك گوتەنی هاردان بیر،لە قوژبنی قوڕی دڵی شێت و شوری ئەویندارم، ورتەورتو کورکەکورکێ دەهاتەگوێم. عارەب نێژێ: هەرچی هەموی دەسناکەفێ، واز لە هەموی ناهێندرێ؛ تۆ لە سونگەی دەربەدەری و چەرمەسەری چەندین ساڵە، لەناوخاوەن شێوەکانی ناودەشتایی و کێوەکانی ناو کوردەواریدا ژیاوی! فەقێلەبوی لە موکوریان، هێندت بۆنان چنینەوەو راتوەی فەقێ ئەم‌ماڵ و ئەوماڵ کردوە سەی‌هیچ دەرکێك پێت ناوەڕێ! لەدەس زەبری دەم و دەزگای شای ئێران پەرەوازەبوی بۆ کوردستانی بەردەست و داگیرکراوی عیراق چوی! لەسایەی نەداریتەوە دەگەڵ خێڵی هەژاراندا بەشوێن ناندا ماڵ‌پشکنی ئەوێشت کرد!پۆلیسي عارەب راوی‌نای، لەناوکوردی شیوەکرمانجی‌پەستاوتی! زۆرجار بەتاڵ کەمجار پالە،دەپازدەساڵ دەگەڵ پێشمەرگەی کوردستان لە هەموشێوەو

زاراوە،بەبەندەن و کەژوچیاو شیوەڵەی کوردستانەوە هاوبنکەو هاوسەنگەڕ ژیاوی.یەکجار
زۆرت وشەی کوردی هەمەجۆرە بەلاگوێدا تێپەڕیوە.زۆریشت لەرێی متاڵاو خوێندنەوەی
نوسراوی کوردی بەچاودیوە! تۆ هیچ نەوێ ئەم کەمانەی دەیانزانی بیان نوسەوە؛ هەرچی بێ
لەهیچ باشترە.دەی وەرە شنگڵ لەخۆدەو هێڵێك لەو کۆدە بکێڵە. ئەوە خوایە بەشکە پیاگێ
لەتۆ بەبڕشت وزاناتر،ئەم تۆزە روشاندنەی تۆ هانەی بدات.بە جوتی کۆتان شوی بکاوتۆمێ
باشی لێ بچێنێ.

ئەم فەرمایشتانەی دڵەم هەر لەلا خەیاڵ پڵاوبو. دەمگوت ئەوا گریمان کرد بەدڵم کردی،
ئەو کەمەش کە خۆم دەمزانی نوسیمەوە؛ لەکوێی دانێم؟ لە دەلاقە؟ ماڵم هەیە تا دەلاقەی بۆ
کرابێ؟ هەتا کەنگێ؟ هەتا رۆژێ زڕتە بۆزێکی بێگانەی قوڵەچۆماغی داگیرکەر، بێتە
سەری و بەئارەزو شەمچەیەکم بۆ پێوەنێ و بەحیلکەوە دەستی لەبەر گەرم وەکا؟ ئەویش وەك
چەند بەرهەمی نوسراوی پێشوم ــ کە تاڵان کران و سوتان ــ لێم ببێتە کوڵ و جغار؟ ئەوا
نەسوزیاو پوڕ نەکرا، کێ زێم ئەدا چاپی بکەم؟ رێگەیان دا؟مزەی چاپی لەکوێ بێنم؟ چۆنی
بڵاوبکەمەوە؟ کێ کا بە کڵاوم دەپێوێ؟

نەخێر ئەی دڵ! گەرەکە ئەم ئاواتەشت وەکو زۆر ئاواتی دیکەت بەریە بن گڵ.

لە ١٩٧٥دا کە شۆڕشی رزگاریخوازمان بۆڕی خواردو جاڕی ئاش بەتاڵیان کێشا، بە
دڵڕی و بە سەرشۆڕی بەرەو ئێران شۆڕبوینەوەو بومە پەناهندەپیرەی بێ‌جیرەی نان
لەسەرخودا.بەرەو تاران هەڵیانداشتم،تا لە کەرەج گیرسامەوە. بۆخۆم خاوەن ورگ و
دەم و،مناڵی نانخۆرشیم بون. ئەبوا بۆ ژیانی رۆژانەم هەوڵێ بدەم. لەناو پسولێکا نویسم:من
کوردێکی ئاوارەی دنیا گەڕیدەو نیمچە گورگی بالان‌دیدەم.زوانی زگماکم کوردی‌یەو
عارەبی و فارسیش دەزانم،لە زوانی ئازەریشدا کەمتاکورتێك قرتەقرتێکم پێ‌دەکرێ؛کێ بە
نانەزگ دەمگرێ و دەکارم کات؟ وەناو شاری تاران کەوتم، ئاڵقەرێزی گەلێك دەرگایانم کوتا،
کەس نەیوت کێی؟ لە ئاکامی ئەم هەمو گەڕو خولەمدا، رۆژێ لوتم توشی لوتی سەرگزیری
چاپ‌و پەخشی دانشگابو؛ پسولە بۆرم نامشتی، فەرموی: ئەگەر تۆ قانونی ئیبنوسینام بۆ
وەربگێڕیە سەر فارسی،فارسی فەرهەنگی عەمیدم بۆ وەربگێڕیە سەر کوردی، ئەگەر
ئەویشت تەواو کرد فەرهەنگێکی کوردی بەفارسیم بۆبنوسی،وەدەکەم ئەشتەکت پێ بگا.

منێك کە بڕیارم دابو جگە لە کوردی نەنوسم،دەمگوت چرا هەتا بۆ ماڵخۆ پێویستە،ئاشێ
بدرێ بە مزگەوت، وا ئانیشم لێ پەڕیوەتە پشتی شێر. دودڵ ماوم؛ دەیکەم خزمەت بە وێژەی
گەلی خۆم نیە، نایکەم نانی رۆژانەم چتۆ پەیداکەم؟ چاری ناچار ملم بۆ مەرج راکێشا. لە
ئیدارەیەکی میری بە هەقدەستێکی رۆژانە، بە لەقەمی پەژوهیشگەر دامەزرام و شانم دایە بەر

کارەکەو ملم لێنا. هەوەڵ پاژی قانونە ئیبنوسیناکەم کردە فارسی. پەلاسی وشەدانەکەی فارسی کوردیم هێشتا لەدار نەکرابۆوە، گێزەلۆکەیەك هەڵیکرد کڵاوی پاشا بابردی. پشیلەی کەلەم بەکۆڵی دروشمی ئاڵای شاهەنشا سەدخۆزگەی بە فسوس دەخوارد. پشتەو باهۆز کلکی خستە گەڵۆزەوە تۆزی دەکرد. سەی لەپاشەوە نەدەژیا،لە شەکەتیان جوت پاشوی دەپۆزی هاڵقاو گلارەوبو، چوارپەلی ڕاکێشاو تۆپی.

بەرەی تازە وەسەرکەوتو وەخۆ کەوتن، داوێن و قۆڵیان هەڵماڵی، بەگەسکو بێڵ وەزیر، وەکیل، سورباش، ڕەشپاش، سەردار، ژێردار، سەرکار، بەرکار، هەرکەسێکی دەنکەجۆیەکی دەگەڵ شا لەسەر ئاخوڕ کرۆشتبێ، یان جۆی بەشا فرۆشتبێ، پاك کردەوەو ڕایان ماڵی.ڕوانیانەمن کە لە تابوت نزیکترم تا لە تاغوت. نەجۆخۆر نە کافرۆشم. خواخوایان بو داوای بەشەخێرێك نەکەم! گوتیان لەمەوبەر چیت نەکرد، ئێستەش بیکە. ئەم کارەی تۆ هیچ زەرەری بۆ پەز نیە.

قسەکەلەناو خۆمان بێ ــ وەك پێم گوتن ــ من ئەم کارەم کە لەبەر ناچاری دەکرد، وەکو بێگارێك دەزانی کە هیچ دڵم پێ خۆش نەبو. بەقێزو بێزەوە دەمکرد. بەڵام دوای ماوەیەك دیتم ئەم وردەوردە بێگارە قەبارەی بەرز بۆتەوە، خوانەخوایی زۆری وشەی کوردەواری دەخۆیدا کۆ کردۆتەوە. تۆزێك دڵی گەرم کردم وتم شایەت ئەمەش ڕۆژێك وەکارخۆی بێت. سەرگەرمتر دەسم دایەو ئەمەی کە ئێسە دەیدوێنن، بەرهەمی ئەو بێگارەیە[1]. ڕەنگە گازندان هەربکەن کە

---

١ ـ زۆر لە مامۆستا پاڕامەوە کە ئەوهەمو ئەرك و ئازارە بۆ پێك هێنانی فەرهەنگ وەسەرشان خۆی خستوە، پێ نەڵێی بێگار، وەکو نەیبیستبێ وابو. خوداش هەڵناگرێ خوێنەری هێژا نەزانێ کە بەڕاستی کارێك مامۆستاهەژار لەبابەت ئەوکتێبەوە کردویە، مەگەر ببێتە فیلم و بەچاو ببینێ دەنا قەت لەنوسین نایەت.

جارێك تەلەفۆنم لێکرد،جوان قسەی پێ نەدەکراو باش لە فەرمایشەکانی نەدەگەیشتم؛ پرسیم: قوربان نەخۆشیەکەت سەری هەڵداوەتەوە؟فەرموی: نا،بەڵام دوڕۆژە نەنوستوم و تا ئەوبەشە لە کارەکە (کاری فەرهەنگ) تەواونەکەم و بۆتی نەنێرم، خەوم لێ ناکەوێ.

فەرهەنگێك کوردی بە ترکی ئەستەمبولی کە بە لاتین نوسرابوەوە،دەستی کەوتبو؛ باش لە ئەستەمبولیەکە نەدەگەیشت. ئەمجار فەرهەنگێك ترکی ئەستەمبولی بە فارسی هێنابو، یەك بەیەك مانای وشەترکیەکانی بە فارسی دەدۆزیەوە تا مانای دێرە ترکیەکەی بۆ دەردەکەوت و بەم جۆرە تاقە وشەیەك کوردی دەدیتەوە. کەوابو بۆ دیتنەوەی وشەیەك کوردی لای کەم سەعاتێك خەریك دەبو.

شەوێك لەبەر کاری زۆرو شەکەتی و بێ خەوی حاڵی تێك چو بو؛ لەبیمارستان چەندوکتور کە دیتیان، کوتیان دەبێ قەت خۆی ماندونەکاو شەوورۆژ لەشەش سەعات زیاتر نەنوسێ و هەشت سەعات بنوێ. بەڵام ئەگەر هاتەوەماڵ،زۆرشەوان تا بەیانی وەخەبەر دەبو و کاری دەکرد،هەرچەندیش

←

بۆچە تۆیش هەر وەشوێن ئەوانەدا چوی کە خۆت گلەییت لێ کردون.چما بەعارەوی‌و فارسی فەرهەنگمان بۆ ئەنوسێنن؟! سەرکۆنەی ئێوەم قەویلە، بەڵام چی بکەم ناعیلاجی گەلێك ئیشان بەپیاو دەکا[2] بەهومێدم ئەوکەسانەی لە دوارۆژا فەرهەنگی کوردی بەکوردی‌و تەکوزو رێك‌تر دەنوسن، لەم‌کارە نەبەگەی منیش، کەم‌و بێشێك سودو بەهرە هەڵکرێنن. خودایار بێ.

دەپاڕاینەوە گوێ نەدەدا.لەئاکام‌دا سوێندم بۆی‌خوارد ئەگەر شەوان لای‌کەم چوارسەعات ئەنوێ، کارەکە بەجێ دێلم.

خوێنەری بەڕێز! لەو چەندساڵەدا کە مامۆستا شانی‌داوتە بەرکاری فەرهەنگ، لەم‌چەشنە خۆماندوکردن‌و لە خەوو خواردن بوردن لەبەر کاری زۆر، کەم‌نەبوە بگرە زۆرتر هەروای کردوە؛جاخۆت دەکەمە قاضی بەوە دەبێ بڵێی بێگار؟!

٢ ـ لێرەشدا ناعیلاج دەبێ ئەوە بێژین خواوڕاسان هەوەڵ‌جارقەول‌و قەرارمان لەسروش، پێك‌هێنانی فەرهەنگێکی کوردی بەکوردی‌بو. بەڵام لەکۆبونەوەیەکدا پێشنیار کرا ئەگەر دێڕی فارسیشی لێ‌زیادکەین، قازانجی زۆرتر دەبێ؛ ئەوا هاتو کوردێك هەبو نە لە وشەکە تێ گەیشت نەلە شەرحە کوردیەکەی،با بە فارسیش بۆی مانای‌کەین، بەڵکو تێ‌بگا. کە لە ئێران زۆرتر لەکوردان — بەناشوکری نەبێ — فارسی لەکوردی باشتر دەزانن‌و بگرە کوردی هەر نازانن. هەروەها دەبێ فارس‌زمانێ یا فارسی زانێ وشەیەك کوردی ببیسێ‌و بیەوێ ماناکەی بزانێ، بۆ ئەوتاقمەش بێ کەڵك نیە.

لەسەر ئەو پێشنیارە دێڕی فارسیش لەفەرهەنگ زیادکرا. بەڵام، «ئەرێ فلان شت‌و فیسارە وشە بەفارسی چی‌پێ‌دەڵێن؟» دەردێکی پێ‌داین، مەپرسە!

جا کەوابو،ئەبێ‌بێژین ئەم‌فەرهەنگە لەڕاستی‌دا کوردی بە کوردی بەفارسیەو لەوانەی مامۆستا

شێوەی نوسین

وشەی کوردی ئەمفەرهەنگە بەوشێوە خەتە نوسراوە کە ئێستا لەناومان باوە؛ سەرو ژێرو بۆرەکانی بەمناوایەن:

ە ـ لەجیاتی سەری بەپیتەوە نەلکاو. وەك: بڕەوە.

ـە ـ سەری بەپیتەوە نوساو. وەك: سەر.

و ـ بەری سانایی و بێ گرێ. وەك: کوردو، وەك: کوردەواری، وەك: هاتو، بو.

ۆ ـ بۆری والا. وەك: بۆر، وەك: زۆر، بڕۆ، بخۆ.

یـ، ی ـ لەجیاتی ژێری سانایی. وەك: کاریتە، وەك: ماڵی من.

ێـ، ێ ـ ژێری والا. وەك: دێو، وەك: کێو، وەك: خوێ، وەك: گوێ.

وُ ـ من لێرەدا ــ وەکو فەرهەنگەکانی تر ــ بۆ واوی قوچاو دو واوم نەنوسیوە. بۆیێ داکشاویش هەوەتر. چونکە لاموابوە زۆر زیادین. بۆنمونە وشەی (وتار) ئەگەر هەر بە یەكواو نوسرا، کێ نایخوێنێتەوە وتار؟ دەیسا بۆچ (ووتارا) بنوسین؟ یاخۆ ئەگەر نوسیمان (پیر) کێ دەڵێ ئەمە جحێڵە. هیچ نایەوێ (پییر) بنوسین. تاكتاکە ــ ئەویش بەدەگمەن ــ توُشی هێندێ وشە دەبین کە خوێندەواری ساویلکە رەنگە بۆی نەچنەوە سەریەك. وەك دو وشەی: کوڕ و کوڕ. کە یەکەمیان رۆڵەی نێرەو دوهەمیان پشتدەرپەڕیوە. من فرزەندە نێرینەکەم (کوڕ) نوسیوە؛ بۆ پشتقۆزیش بۆرم لەسەر بۆر داناوەو نوسیومە (کوُڕ). لەوشوێنانەی وەك ئەوانەن ــ کەوەك وتیشم زۆرکەمن ــ واوێكو بۆرەکەی سەری شانی دەدەن.

ـْ (زەنە) ـ بزاوێك هەیە نەژێرە، نەژێر نیە. تۆزێك زمان داگرتنە. وەکو وشەی: کرْن، برْن، بزْن. ئەم بزاوە لە خەتی لاتیندا هەیەو نیشانەی بۆ دیار کراوە؛ ئەلفوکێکی لاوازو کورتەبالایە

(i): KRiN ،BZiN، کە ئێمە بەکوردی نیمانەو پێویستیشە.من بۆ ئەم بزاوە کزە،زەنە (ـْ)م دەبەرچاو گرتوە. دەبێ ئەوەندەش بزانین زوربەی ئەو پیتی وشانەی ئەو نیوەژێرەیان هەیە لەکاتی ئاویتە (اضافە)بونا، ژێرەکە خۆبەخۆ دەسوێ‌و ئەوسا زەنەی ناگەرەکە.بۆ نمونە: ئەگەر بیژین (سۆفی بزْن)، گەرەکیەتی. بەڵام ئەگەر نوسرا (بزنی بەڵەکم خۆشدەوێ)، ژێرە لاوازەکەی ناوێ‌و رووت دەنوسرێ.

لامی لاوازو رێی باریك وەك لە لاوازوباریکدا بێ‌هیچ هێما دێنەنوسین، بەڵام لامی وەك بەڵام‌و ڕێی بەکرە، ئەوکڵاوە دوفلیقانەیان لەسەرە،کەبۆ واوو یێ ئاواڵە نیشانماندا. پێویستە ئەمەش بزانین رێی (ر) پێش وشە هەمو کوردێك هەر گەورەی دەخوێنێتەوە کەوابو وشەی وەکو: رۆژ، روگە، رێواس‌و هی‌تریش‌پێی‌ناوێ سەربەکڵاوەبن.

ـّ (گیرە)، کە لە عارەبی‌و فارسی‌دا فریە هەیە، لەباتیانی پیتەکە دوجار دەنوسین؛ محمّد، محەممەددەبێ. چونکە بزاوی سەرپیتان هەر بەپیت دیاری کراوە و بریەتی لە هێ (ە) وێی (یـ) وواوە (و)، ناچار لە جەلەو زنجیرەی یەك لەدویەکی وشەکان، بزاویشمان وەکو پیتی رەسەن‌و سەرەکی دانا: بۆنمونە: رەوەز کەوتوتە پێش رەهەند؛ چونکە رەهەند بەسێ هێ لەدوی‌رێی‌یە کە ژمێراوە. هەرواهوژە پێش هەژار دەکەوێ؛ چونکە هەژار بە دو هێ یەك بەدو یەکدا دێتەژمار.

ئەلف (ا)، هەر بزاوی هەڵکشانەو دەگەڵ هەمزە لێك‌جیایە. (ئا) پیتێك‌و بزاوێکە، وەکو: ئاو، تئاتر، فوئاد.

بزاوێکی تریش هەیە، عەرەب‌و فارس نیانە، وەك بزاوی: زوُیر (زیز)، پوُیل (دراو)، قوُیل (دژی‌پەل). تورك بەلاتینی خۆیان، Ü دەنوسن.من بۆرم لەسەر واونوسی، خوانەخوایی هەرگا واوێکی قوچێندراو توشی یێ‌یەکی ساکار هات، ئەودەنگەی لێ پەیدا دەبێت.

با وێستا پێدا بچینەوە،وا لەم کەرت بەندەی ژێرەوە، نمونەی بزاوەکان‌و خوێندنەوەیان لەرستەدا نیشان ئەدەین:

بزاو	جۆری نوسین	مانای وشە	نمونەی لەرستەدا
ول	قول	پوزو بەلەك	قولت هەڵکە با تەڕ نەبی
وڵ	قوڵ	کورت، کن	کلکە قوڵەی مامڕێوی دا
ۆڵ	قۆڵ	لای سەروی ئانیشك	هەڵیان کەدەماڵی قۆڵ و بازن جێداربو لەسەر جیهان بنازن
وُڵ	قوُڵ	کوُر، دژی پەل	لەقوُڵایی دڵمەوە خوشم دەوێ
ور	کور	سێ بەشی کورك	دایکی بوکێ دەکورکێنێ
وڕ	کوڕ	زاروی نێر	کچ لەکوڕ بەروحمترە
ۆر	کۆر	کوێر، نەوین	ئەوشن ئەولەسەن کۆربیە
ۆڕ	کۆڕ	مەجلیس،مەکۆ	باڵەم شوینە کۆڕ ببەستین
وُڕ	کوُڕ	پشت قۆز	لەخەفەتان کوُڕ بومەوە
وُیـ	پوُیل	دراو، پوُڵ	گش کارێ وەپوُیل ئەکرێ
یـ	پیر	پەتەمەن	ئەی تازەجوان پیربی، کە ئیفتادەمو کەوتوم دەستێ بدەرە دەستی شکستم کە لەدەست چوم
ێـ	پێرار	دوساڵ پێش	هەمو ڕۆژێ لەتاو هیجرانی ئەمساڵ تەمەننای مردنی پێرارە بێ تۆ
ێ	کێ	کام کەس	مەیگێڕ وەرە بۆم تێکە دڵم زۆر تەنگە کێ باشە؟ هەمو کەس دەڕوەو سەدرەنگە
ی	بابی	باوکی	ئەگەر کوردێك قسەی بابی نەزانی موحەققەق دایکی...و، باوکی...
ی	فڕی	لەشەقەی باڵیدا	باڵداری جوانیم لەلکی ئاواتم هاوارە لەمن چزوُ بەزوُ نیشت و فڕی؟!
ێ	گوێ	ئەندامی بیستن	گوێ هەڵخە هەموُ دەنگی بژی و ڕۆڕۆیە
ـە	حەسەن	ناوە،بەمانا جوان	ئەم قافیەت بەسانی دڵی موددەعی حەسەن تەنگە درەنگە مەیلی بەجەنگە هەڵێ مەڵێ
ە	وەرەوە	بێرەوە	وەرەوە بەشەرتی جاران، گیان و ماڵم فیدات بێ
ـْ	مرْن	مردن	مرْن بمێرانی خۆشە
	مەژْن	گەورە	بۆکوردانی خودێ مەژْنە

پیتە چەقیوەکانی کوردی یەك بەدویەکا:
ئـ - ب - پ - ت - ج - چ - ح - خ - د - ر - ڕ - ز - ژ - س - ش - ع - غ - ف - ڤ - ق - ك - گ - ل
- ڵ - م - ن - و - ۆ - هـ - ی - ێ

سەرچاوەکان

بۆ لێکدانی ئەم فەرهەنگە جگە لەوەی کەخۆم زانیومەو لەبیرمە، لەم چەند فەرهەنگانەی ژێروش بەهرەوەربوم:

١ - *فەرهەنگی خاڵ* - کوردی، کوردی. بەزاراوەی سۆرانی و زازاو بادینی و ئەردەلانی لە سێ پاژدا.

٢ - *فەرهەنگ ئایەتوڵلامەردۆخ* - شێوەکوردی ئەردەلانی و هەورامانی، راڤە بەفارسی وعارەبی لە دوپاژدا.

٣ - *فەرهەنگی کوردی ــ عارەبی مەلا خەلیل سولەیمانی* ــ بەشێوەی کرمانجی و شەبەك، چاپ نەکراوە.

٤ - *فەرهەنگی سەیدا جەگەرخوێن* - لەشێوەی کوردی بۆتانی بۆ عارەبی. دوپاژە چاپکراوەکەی.

٥ - *قامۆسی سەیدا* زەبیحی، دوپاژە چاپکراوەکەی ــ کە بریەتین لە هەمزەو بێ.

٦ - *فەرهەنگۆکی بۆزئەرسەلان* ــ کە کردویە بە پاشکۆی مەموزینەکەی شێخی خانی کە بەلاتینی نوسیوەو بەترکی وەری گێڕاوە.

٧ - *ئەستێرەگەشە* - فەرهەنگی کوردی ــ عارەبی، نوسراوی کاك فاضل نظام الدین، چاپی بەغدا.

٨ - *فەرهەنگا کوردی نوژەن* ــ کوردی ــ عارەبی، بە قەڵەمی مامۆستا عەلی سەیدۆگۆرانی، چاپی عەممان ــ اردن.

٩ - *فەرهەنگێ دملکی (زازاکی)* - شێوەی زازایی بەتورکی ئەستەمبوڵی و بەخەتی لاتینی، نوسراوی مامۆستامالمیسانژ، چاپی چاپخانەی ژینانو، پاریس ١٩٨٤.

١٠ - *فەرهەنگی کوردی - ترکی*، بەخەتی لاتینی، نوسراوی د. ئیزۆلی، چاپی هولەندە ١٩٨٧.

١١ - *فەرهەنگۆکی لەکی و لوری - فارسی و کوردی*، نوسراوی کاك حەمید ئیزەدپەناە، واژی کردنی مەحمود زامدار، چاپی بەغدا.

١٢ - *واژەنامەی فارسی - کوردی*، نوسراوی دوکتورتەقی برایمپور، چاپی تاران.

١٣ - *مەموزینی شێخی خانی و دیوانی مەلای جزیری* کە بۆ وشەکرمانجیەکان پشکنیومن.

پڕ بەدڵ سوپاسی ئەو خوشك و برا كوردانە دەكەم كە بەم فەرهەنگەوە خۆیان ماندوكردوەو لە یاریدەدانم دریغیان نەكردوە، كەئەمانەن:

خانم **رضوان متوسل**، پژوهشگر لە ئیدارەی پژوهش ایران زمین (واحد فعالیتهای فرهنگی) كە پێش ئاشنابونم لەگەڵ سروش‌دا، هاوكاری كردوم و ئاوانوسی بەلاتینی خستە ئەستو، بەڵام واز لە لاتینەكە هێنرا. زۆریش وشەی زاراوەی سنەی خستەسەر.

مامۆستا **هادی مرادی**، سەیدای دانشگای تاران و دانشگای ئازادی كەرەج، كە زۆر وشەی هەورامانی خستە پاڵ ئەم كتێبەوە.

كاكە **ماجد روحانی** و كاكە **محمود مفتی**، كە بەراستی ئەوپەڕی ئەركیان خستەسەر خۆیان و جگە لە زەحمەتی زۆریان، بەزۆر وشەی شاری سنەو مانای فارسی بڕێ لە وشەكان دەستیان گرتم.

كاك **سیداحمدسعادتی**، كە جیالە ئەركی پاكنوسی، گەلێك وشەی ناوچەی لاجان و مامەش و هۆزی پیران و هۆزەكانی موكوریانی بیرخستمەوە.

خۆینەری دەلال و هێژا!

تۆش نەیژی من خۆم ئەیزانم ئەم بەرهەمە هەژارانەم كورت و كەمەو بۆیە نابێ تێر و پاراو دڵ‌ئاوی لێ بخواتەوە؛ لە وزەو هێزی‌دا نیە بەرسڤی هەمو پرسێكت بداتەوە. زوانی كوردی زۆر لەوە دەوڵەمەندترە كە هەژارێكی وەكومن تاك و تەنیاو ئاوارە لە نیشتمان و وەك پێویستە كوردی نەزان و تەرە لە وڵاتی بێگانە بتوانێ لە دەیەكێكی كۆكاتەوە. حەزم دەكرد هەمو وشەی هەمو شێوەكانی كوردیم دەسكەوتایەو لەسەر رویەری ئەم نامەم رابنایە؛ بەڵام بە حەزو ئارەزو كارێك نایە. ئەگەر باوەڕم پێ دەكەی من بەپێی هێزو توانای خۆم هیچ درێخیم نەكردوە. ئەگەر خۆم لە پاڵەخۆمدا بە شەرمەزاری نەزانی و دەس كورتیم لە خزمەت كردن بە گەلی كوردم دەزانم؛ دەشزانم كە پێتاوانم و لەوە پترم لەدەس نایە. ناوی وشەدانەكەی خۆم ناوە: ***هەنبانەبۆرینە***، كە لە چیرۆكاندا دەڵێن: هەرچیت بوێ دەستی تێخە دێتە چەنگت. جا ئەگەر بۆ وشێك گەڕیای و دەستت لەژێر هەمانە بۆرەوە دەرچو، تۆرە مەبەو تۆزی مەدە، هەوڵبدە ئەوەی كە خۆت تۆشی نەبوی، یان ئەوانەی كە ئەزانی لەوێدا نین، تۆ لە لاوەكۆیان كەوەو بیان نوسەوە. ئەوە خوایە، جارێكی تر من یا هەژارێكی دیكەی لەمن چاترو زاناتر لە چاپەكانی داوارۆژدا بیان خاتەسەر.

دۆستی ئێوە: هەژار
۱۳۶۷/۶/۲۵ شمسی
۱۹۸۸/۹/۱۶ میلادی

ئا: ١) بەڵێ: (دەچیە قیز گە؟ ئا)؛ ٢) بۆپرسیار: (دەگەڵ توم بو. ئا؟)؛ ٣) وشـەی ڕێزگرتن، سوکەڵەی ئاغا: (ئاحەسەن)؛ ٤) ڕاناوی مێو ینەیە: (تـــو پوژێبحســـان و خوەی نەشمی / لدەرویشـان ئا پێ خەشمی) «جزیری»؛ ٥) هین، هی: (ئامنە: هی‌منە) ف ١) بلی، آری؛ ٢) کلمهٔ پرسش؛ ٣) کلمهٔ احترام، مخفف آقا؛ ٤) ضمیر مؤنث؛ ٥) کلمهٔ مالکیت.

ئائەمە: ئەم‌یەکە: (لەمانە کامت گەرەکە؟ ئائەمە) ف همین، این یکی.

ئابـات: پاشگـری بەمانای ئاوەدان کەرەوە: (گوندی حەسەنابات) ف پسوند بەمعنی آبادکننده.

ئابجو: بیرە، ئاوجو ف آبجو.

ئابخانە: ئاودەست، دەستاو، سەراو، سەرپێشاو ف مُستراح.

ئابدار: قاوەچی‌و چایچی دیوەخانی گەورەمالان ف آبدار، قهوەچی.

ئابدارباشی: سەرۆکی چایەزو قاوەچی دیوەخان ف آبدارباشی.

ئابـدارخـانە: ١) ژوری چالێنان‌و قاوە سازکردن بۆ دیوەخان؛ ٢) بارو بنـەی تایبەتی پیاوی گەورە لە سەفەردا ف ١) آبدارخانە؛ ٢) وسایل مخصوص سفر اشراف و ثروتمندان.

ئابدۆزەك: ١) شرینقە، فیجقە، دەرزی کە دەرمانی پێ دەلەش دەکەن؛ ٢) لولەشوشەی دەم تەنگ کە تنوکە دەرمانی پێ دەچاو دەکەن ف ١) سرنگ؛ ٢) قطرەچکان.

ئابدەست: ئاودەس، سەرپێشاو ف مستراح.

ئابدەستخانە: ئابخانە ف دستشویی.

ئابرا: بەبرای گەورە دەڵێن ف داداش.

ئابڕو: شەرم، ناموس: (بێ‌ترخە ژیش‌و ژۆ کە نەزەنگێ بە ئابڕو) «هەژار» ف آبرو.

ئابڕوبردن: ڕوسیاکردن، ئاوزڕاندن ف رسواکردن.

ئابڕو بەرە: ئاوزوبەر، هۆی ئابڕوچۆن ف رسواکننده.

ئابڕوتکان: ڕوسیابۆن، ئاوزڕان ف رسوایی.

ئابڕوتکاو: ڕوسیا، سوك و چروك ف رسوا، بی‌آبرو.

ئابڕوچون: سوك‌بو ن لەبەرچاوان، ئاوزڕان ف رسواشدن.

ئابڵۆقە: دەورەدان، چواردەورە گرتن: (قەلا ئابڵۆقە دراوە) ف محاصره.

ئابـوتـاب: جوان‌و ڕێك‌وپێك: (دەڵێن فسـان زۆر بە ئاب‌وتـاب دەکا. ئەقلەکەی بە ئاب‌وتاب گێڕایەوە) ف آب و تاب.

ئابۆر: ١) ڕێز، شەرم، ناموس، ئابڕو؛ ٢) سازدان، تەکوزکردن، پێك‌هێنان: (مەکارا خۆ ئابۆر کر) ف ١) آبرو، آزرم؛ ٢) فراهم آوردن، مهیّا ساختن.

ئابۆری: مایەی گوزەران‌و بژیو ف اقتصاد.

ئابونمان: مزی ساڵانە یا شەش یا سێ مانگەی ڕۆژنامەو گوڤار لەبڕ ف آبونمان.

ئابونە: پارەی ڕۆژنامە یا گوڤاریك لە پێشدا دان‌و لەسەریەك وەرگرتنی ف آبونە.

ئابۆنە: پیاوی تەڕەو زلحۆرت ف تنومند و لندهور.

ئاپ: مام، برای باوك ف عم.

ئاپۆ: ئاپ، بۆ بانگ کردنی مام دەڵێن. دەشڵێن پیرۆت ئاپۆی منە ف عمو.

ئاپۆر: بەلا، بەسەرهاتی خراپ، تەگەرەو تۆشی ف مصیبت.

ئاپـۆرە: ١) بەلا، ئاپـۆر؛ ٢) کۆمـای خەڵـك پێکـەوە: (خەڵکێکی زۆر لەدەوری مزگەوت ئاپۆرەیان داوە) ف ١) بلا، مصیبت؛ ٢) شلوغی و ازدحام.

ئات: هیمایە بۆ کۆمەڵ‌و کۆ: (حەشامات، ئاغاوات، دێهات) ف پسوند اجتماع و ازدحام.

ئاتاج: چاو لەکۆمەك، هەژارو نەدار، موحتاج ف محتاج، نیازمند.

ئاتاجی: احتیاج، کەمایەسی ف احتیاج، نیاز.

ئاتون: ئاگردانی حەمام، تونخانە ف آتشدان حمام.

ئاتەر: ئاگر، ئاور، ئایەر ف آتش.

ئاتەران: ڕاوە، قسەپەڕاندن ف هذیان.

ئاتـەشبـازی: تەقـەکردن‌و فیشەکەشێتە هەڵدان لە جێژن‌و خۆشی‌دا:

(ئاتەشبازی بەکنگی خاڵی ناکرێ) [ف] آتشبازی.

ئاتـەشپارە: ١) بە منالی هاروهاج دەڵێن: (منداڵەکەیان چەند شەیتانە هەر **ئاتەشپارە**یە)؛ ٢) بە پیاوی زۆر زرینگ‌و ئازا لە شەڕو بازرگانی‌دا دەڵێن: (فلان لە شەڕدا **ئاتەشپارە**یە) [ف] ١) بچۀ بازیگوش، آتشپارە؛ ٢) مردی کە در تجارت یا در جنگ زیرك باشد.

ئاتەشخان: ١) تونخانەی حەمام؛ ٢) قوڵکەی ژێر تیانە کە ئاگری تێدا دەکەنەوە [ف] ١) آتشدان حمام؛ ٢) اجاق سنگی.

ئاتەشخانە: تەندورەی سەماوەر، پەنگردانێ سەماوەری چای‌چێ کرنێ [ف] آتشخانۀ سماور.

ئاتەشکەدە: کوانوی ئاگرپەرستان، ئاگردانی پیرۆزی گاوران [ف] آتشکدە.

ئاتەشگا: ١) ئاتەشکەدە؛ ٢) ناوی کێوێکە لە کوردستان [ف] ١) آتشکدە؛ ٢) نام کوهی در کردستان.

ئاتەشی: ١) رەنگی گوڵی سوری تاریك؛ ٢) پیاوی زۆر توندە تەبیات، بەبنیام تۆرە ئەیژن [ف] ١) رنگ سرخ آتشی؛ ٢) آدم آتشین‌مزاج.

ئاتـەگ: ١) داوێنی کەوای شۆڕ: (نـوێژی لەسـەر ئاتـەگی دەکـرێ)، شاقـەل؛ ٢) بریەتیە لەبنـارو دامێنی‌چیا [ف] ١) دامن قبای بلند؛ ٢) دامنۀ کوه.

ئاتی: زێڕ، تەلا، ئاڵتون [ف] طلا.

ئاجاخ: دیاردی‌و ئاشکر، خویا [ف] آشکار.

ئاجاڕ: پنجاڕ، رەگ‌و بنی گیا [ف] بیخ و ریشۀ گیاهان.

ئاجگی: دەست رژد، خەسیس، چکوس، دەست‌قوچاو [ف] خسیس.

ئاجـوج: دەگەڵ ماجوج دەگوترێ و ناوی هۆزێکی چیرۆکی‌یە. *دەڵێن پادشـایەکی دوشـاخ (ذوالقـرنین) گرتونی‌و دیواری بەردینی لەپێش هەڵچنیون* [ف] یأجوج.

ئاجۆر: خشتی لم‌و رەڵمی سوورەوەکراو، کەرپوچ [ف] آجر.

ئاجیل: چەرەز، بادام‌و نۆك‌و تۆم‌و تۆکولەکەی شەوچەرە [ف] آجیل.

ئاچـخ: رەنگی کاڵ، بەرانبەر بە رەنگی تاریك‌و تۆخ: (پارچەی کەواکەم شینی **ئاچخە**) [ف] رنگ روشن.

ئاچوخ: ١) ئاچخ؛ ٢) وەکری، ئاواڵە، بەرانبەری داخراو: (دەرگا کەتان ئاچوخ بو، دانەخرابو) [ف] ١) رنگ روشن؛ ٢) باز، مقابل بستە.

ئاچەر: کلیل، هاچەر [ف] آچار.

ئاخ: ١) هاوار لەبەر ئازار؛ ٢) خۆزیا: (**ئاخ** هێندە نەدەمردم کوردستانم بە رزگاری دەدیت)؛ ٣) خاك، خۆڵ: (هەرچێکی لەناخی **ئاخ**و دەریان / هی‌چۆتـە بنـاو ئەوی لەسـەریان) «مەم‌وزین»؛ ٤) وشەی دەربڕینی شادی: (**ئـاخ** ئەم داوەتـە چەنـد خۆشـە!) [ف] ١) حرف درد، آخ؛ ٢) کاشکی؛ ٣) خاك؛ ٤) حرف تعریف، بەبە.

ئاخا: ئاغا: (من ئاخاو تۆ ئاخا، ئەی کێ جێمان بۆ ڕاخا؟) «مەسەل» [ف] آقا.

ئاخافتن: قسەکردن، پەیڤین، ئیشتیغالی، گوتن، وتو وێژ [ف] گفتگو.

ئاخایۆك: بە کەسێ دەڵێن کە خۆی بە گەورە دەزانێ‌و لە گەورەیی نازانێ [ف] خودبزرگ‌بین.

ئاخباران: تۆزباران، تەپ‌وتۆز، تۆزوغومار، تۆزو خۆڵ کە بەدەم باوە دا دەبارێ [ف] بارش گردوغبار.

ئاخبان: گڵەبان، ئاخەبان، بانەناو [ف] گل اندود بام.

ئاخچەباش: گیایەکە لەریزی گیا دوکڵیوان [ف] گیاهی است.

ئاخدار: خەمبار [ف] غمگین.

ئاخر: ١) بەرانبەری هەوەڵ، دوایین؛ ٢) مەگەر: (**ئاخر** نەمگوت باش‌بەو جاش مەبـە؟)؛ ٣) دەسـا، ئیتر: (**ئاخر**وا نابێ وەك تۆ دەیکەی)؛ ٤) بڕانەوە، دوایی هاتن: (تۆزێك رۆت خۆش بێ خۆ دنیا **ئاخر** نابێ)؛ ٥) بەسەرهاتی دواڕۆژ: (وەفایی **ئاخری** خێر بێ دەمێکە بێ‌سەرو شوێنە) [ف] ١) انتها؛ ٢) مگر؛ ٣) اینکە؛ ٤) پایان؛ ٥) عاقبت، آخرت.

ئاخرخێر: پیری پیاوچاك [ف] نیك‌فرجام.

ئاخرزەمان: بەو رۆژگارە دەڵێن کە کەوتۆتە دوای پێغەمبەری ئیسلامەوە [ف] آخرالزمان.

ئاخرشەڕ: پیری بەدفەڕو نەگریس: (پیری **ئاخرشەڕ** وەتەنت فرۆشت / ئابڕوت گۆڕیەوە بە پلاوو گۆشت؟!) «هەژار» [ف] بدفرجام.

ئاخرکە: ئاخویرك، مێشولەی زۆر ورد [ف] پشۀ خاکی.

ئاخروئۆخر: نیزیك بە بڕانەوە: (لە **ئاخرو ئۆخری** پاییزدا میوانی بوین) [ف] اواخر.

ئاخرەت: سلا، رۆژی قیامەت، پەسلان، هەستانەوەی پاش مردن [ف] آخرت.

ئاخـرەمین: هەرەپاشین: (ئـەوە **ئاخرەمین** جار بێ‌پێت بڵێم، ئیتر پێت ناڵێمەوە) [ف] واپسین.

ئاخـری: ١) دوایی: (**ئـاخری** ملی‌داو هات)؛ ٢) لەپرسیاردا: (**ئاخری**؟ دەی دوایی چی؟) [ف] ١) سرانجام؛ ٢) عاقبت چە شد؟.

ئاخسبات: پازدە رۆژی ئاخری چلەی زستان [ف] دوهفتۀ آخر چلۀ زمستان.

ئاخش: ئۆخەی، ئای چەند خۆشە [ف] آخیش.

ئاخڵە: ١) خەرمانەی مانگ: (**ئاخڵە** لەدەوری مانگ دیارە)؛ ٢) پاپۆکەی مار: (مـارەکـە **ئاخـڵەی** دابـو)؛ ٣) بە ژورێکـی کورتـەدیواری سەردانەپۆشراو دەڵێن کە بۆ کاو گیا ساز دەکرێ [ف] ١) هالۀ ماە؛ ٢) چنبرە زدن مار؛ ٣) کاهدان.

ئاخڵەوێك: تاوەی شت تێدا سورکردنەوە [ف] تابە.

ئاخلێف: بافیش‌و دەلەسەو درۆ، قڕ [ف] مکر و دروغ.

ئاخلێقە: هەوەڵ بەهار کە شینکە بەحاڵ‌و حاستەم سەری دەرێناوە. *لەو سەردەمـەدا کە ئاژەڵ دەلـەوەڕێ خۆڵ‌و گیا پێکـەوە هەڵدەگرێ، ئاخ بەلێویەوە دیارە* [ف] سرآغاز بهار.

ئاخن: پەستاوتە، ناوەڕۆك: (نێوئاخنی لێفەکە لۆکەیە) [ف] آگنە.

ئاخناو: تێ‌پەستراو، پەستواو: (شیزە هەتاملان لەرۆن ئاخناوە) [ف] آکندە.

ئاخندراو: ئاخناو [ف] آکندە.

ئاخنراو: ئاخناو [ف] آکندە.

ئاخنەبا: دواڕۆژەکانی زستان، دەمێ کە حەوت رۆژ لەچلەی چوك مابێ [ف] هفتۀ آخر چلۀ زمستان.

ئاخنین: تێ‌پەستاوتن، بەزۆر تێڕا کردن [ف] آکندن.

ئاخنینـەوە: ئاخنین: (خەریکی **ئاخنینەوەی** پیستە پەنیرانم، دوپیستەم **ئاخنیوەتەوە**) ف آکندن.

ئاخـــۆ: ئایا، تو بیژی، لەوانـــەیە: (سـەری هەردوکـولمی **ئاخـۆ**، گولی نەوبەهارە یاخۆ / طَرَفی نەهارە زولفی، زُلَفٌ مِنَ اللَّیالی) «نالی» ف آیا، تو گویی.

ئاخوا: ئاخۆ ف آیا، تو گویی.

ئاخور: شوینیهەلبەستراوبۆ جیێ خۆراکی ئاژەڵ، ئالفدان، ئافر ف آخور.

ئاخۆران: دەگەڵ *باخۆران* دیت. ١) بشێوە، بشێوی و ئاژاوە: (**ئاخۆران** باخۆرانیکە سەگ خاوەنی خۆی ناناسێ)؛ ٢) کۆمەڵی دزو تالانچی: (ئای لەو **ئاخۆران باخۆرانە**، خۆ هیچیان پێ نەهێشتن) ف ١) هرج و مرج و آشوب؛ ٢) حرامیان.

ئاخون: ١) مەلای عەجەمان؛ ٢) نینۆك ف ١) آخوند؛ ٢) ناخن.

ئاخوند: مەلای عەجەمان ف آخوند.

ئاخویرك: جۆرە مێشوڵەیەکی زۆرورد، پێشی گەلەك هوُر ف نوعی پشهٔ بسیار ریز.

ئاخەبان: ١) گڵەبان، بانەناو؛ ٢) بانی لێك و لوس ف ١) گل اندود بام؛ ٢) بام بدون ترك خوردگی و صاف.

ئاخـەبانو: جامانە، ئاغابانو، تەنراویکی سپی، رەش یا سپی و سورە کە پیاوان لەسەری دەبەستن ف نوعی دستار مردانه.

ئاخـەلیوە: ئاخلیقـە، کاتی تازە شین‌بونی دەشت، سەرەتـای بەهار ف اوایل بهار.

ئاخ هەڵکێشان: لەخەمان ئاخ‌وداخ گوتن ف حسرت خوردن.

ئاخی: یاخی، یاغی، سەرکێش، پێ‌چەقین ف یاغی.

ئاخیز: ١) نیوەهـەڵسان: (چویە ماڵی مام‌پیرۆت لەبەرت هەستا؟ بەخوا نەتـەواو، هەروا **ئاخیزێکی** کرد)؛ ٢) هەستـان بەتـەواوی: (بـانو نێد شنەفت نەجا کرد ئاخیز) «خانای قوبادی» ف ١) نیم‌خیز؛ ٢) برخاستن.

ئاخیە: گوڵمێخ، سنگی ئاسنی ئاڵقـەدار یا سنگی ئەستوُری دارین ف میخ آخور.

ئاخین: ئاخ هەڵکێشان ف آه سردادن.

ئاد: دورگە، جزیرە، وشکانی لەناو ئاودا ف جزیره.

ئادا: ١) دڵاوایی، سەخاوەت؛ ٢) پسپۆڕی، لێزانی ف ١) سخاوت؛ ٢) مهارت.

ئادار: مانگی رۆمی، بیست رۆژ لە خاکەلێوەو دەرۆژ لە رەشەمە ف ماه مارس.

ئاداروك: گوڵێکە لەسەر بەهاردا دەپشکوێ ف گلی است که اوایل بهار می‌روید.

ئادان: زەوی بەپیت و بەرەکەت ف زمین حاصلخیز.

ئادودە: قامیش یا داری درێژ کە ماڵی پێ پاك دەکەنەوە ف گردگیر.

ئادە: ١) تەڵە کەوریشك، جۆرێك تەڵەی لەدار؛ ٢) بژاری گیا لە شینایی ف ١) نوعی تله؛ ٢) وجین.

ئادەر: کەحێل، جسن، رەسەن، حدود ف اصیل، نجیب.

ئادەم: بابەدەم، مێردی دایکەوا، هەوەڵین باپیری مرۆ ف حضرت آدم.

ئادەمی: مرۆ، عیسان، بەشەر ف آدمی.

ئادەمیزا: مرۆ، ئادەمی ف آدمیزاد.

ئادەمیزاد: ئادەمیزا ف آدمیزاد.

ئادی: ١) ئەویتر، ئەویکە؛ ٢) بۆچەنە ف ١) آن دیگر؛ ٢) چرا، درست است.

ئادێ: ئەوان، ئەوانە ف آنها.

ئادێچی: ئەوانی دی، ئەوترەکان ف آن دیگران.

ئادی‌شا: ئەوان خۆیان ف ایشان.

ئار: ١) ئارد، دەغڵی هاڕیاوی ئامـادەی نان؛ ٢) جێگـە: (**نزار** یا **نسار**: جێی نســێ، هەوار: جێی هەوا ، شار: شوێنـــی گەورە)؛ ٣) ئاگر: (زستانان ئارو ئەز) ف ١) آرد؛ ٢) پسوند مکان؛ ٣) آتش.

ئارا: ١) دۆستی و نێوان خۆشی؛ ٢) جێگەی ژینی هەمیشەیی؛ ٣) وجودو بوُن: (باسی تۆ دە **ئارادا** نیە) ف ١) دوستی؛ ٢) محل ثابت زندگی؛ ٣) وجود داشتن.

ئاراز: روبارێکە لە سنوُری ئێران و روسیا ف رود ارس.

ئاراستـە: روی شتێك بەرەو کەسێك کردن: (تیریکی **ئاراستـە** کرد، تۆمەتێکی ئاراستە کردم) ف چیزی را متوجه کسی کردن.

ئاراق: شیو و کوڵ، سابون یان ئەسپۆن و ئاوی حازرکراو بۆ جل‌شتن ف وسایل لباسشویی.

ئارام: بێ‌جوڵە، هێدی، هێمن، مەند، ئۆقرەگرتو ف آرام.

ئاران: ١) بنکـەی ژیانی زستـانەی کۆچەران، گەرمەسێر: (هەمو چوُنە هەواران، ئێمـە ماوین لە **ئاران**)؛ ٢) عەزیەت و ئێش ف ١) قشـلاق، مقابل ییلاق؛ ٢) درد و آزار.

ئاراندن: عەزیەت‌دان، ئێشاندن ف آزردن.

ئاراو: کەفاوی جارێك بۆ جل‌شوتن دەکار کراوی هێشتا بەکەڵك ماو ف پساب آب صابون.

ئارایشت: رازانەوە، خەمڵ، خۆ جوان کردن ف آرایش.

ئارج: دارخەیزەران کە دەکرێتە گۆچان و دیرەگە خێوەت ف چوب خیزران.

ئارخاقك: ١) چێشتی ئاردورۆن؛ ٢) کولێرەی بەشەکر و ئارد ف ١) آردە؛ ٢) کاچی.

ئارختك: مۆتەکە، شەوە، ئەوی لەخەودا دەت‌ترسێنێ و هاوارت بۆ ناکرێ ف کابوس.

ئارخەیان: خاترجەم، بێخەم، بێ‌ترس و دودڵی ف مطمئن.

ئارد: ئار، دەغڵی هاڕیاو ف آرد.

ئارداوی: ١) تۆزی آش گرتو؛ ٢) بریەتیە لە تۆمەت بەخۆ کردن. دەڵێن: *فلان دەهیچ‌دا نەبـوُ بەلام خۆی* ***ئارداوی*** *دەکـا* ف ١) گرد آسیاب گرفته؛ ٢) کنایە از خود را متهم کردن.

ئارداویژ: ١) ئەو شوێنـەی ئاردی لە لێواری بەرداشـەوە تێ دەڕژێ؛ ٢) لێوارە بەرداش لە گەڕاندا کە ئارد دەهاوێژێتە ناو قوڵکە؛ ٣) بریەتیە لە

دەراوی دەمی وێژەر: (فلانکەس **ئارداوێژی** دەمی خۆشە) ف ١) جای بیرون ریختن آرد از آسیاسنگ؛ ٢) لبهٔ آسیاسنگ؛ ٣) کنایه از طرز سخن گفتن.

ئاردپێچ: جۆرێك هەڵوایە لە ئاردو شەکر ف نوعی حلوای شکری.

ئاردکێش: بێڵۆکەی دارینی ئاشەوان کە ئاردی پێ لە قوڵکە دەردەدا ف پاروی آردکش آسیابان.

ئاردماڵك: ئەو کۆنە پەڕۆیەی ئاشەوان جێ ئاردی پێ دەماڵێ ف کهنهٔ پاك کردن تەماندهٔ آرد در آسیاب.

ئاردن: هاوردن، هێنان، ئانین ف آوردن.

ئاردو: ١) سوتمان، ئاگر کەوتنەوە؛ ٢) سوتەمەنی، ئاوردو ف ١) حریق؛ ٢) سوخت.

ئاردو ڕۆن: میوانی، چێشتی ئارد بەڕۆندا چاندن کە زۆرتر بۆ زەیستان درۆست دەکرێ ف کاچی.

ئاردە: تازە داهاتو، تازە بابەت، نۆهاتی ف نوآمده.

ئاردە بارە: بەشە ئاردێك کە ئاشێر بۆ هەربارێك کەمێکی بەخۆشی خۆی بە ئاشەوان دەبەخشێ ف بخشش آرد به آسیابان.

ئاردەشان: ئارداوێژ، ئەو شوێنەی بەرداش ئاردی لێوە دەخاتە قوڵکە ئاشەوە: (هەنی چێش واچون، چۆن مەکەرۆ چون / گەرد **ئاردەشان** ئاسیای گەردون) «مەولەوی» ف نگا: ئارداوێژ.

ئاردەڵ: نۆکەری بەردەستی خانی گەورە، باب نۆکەر، ڕاوێژکەری خان ف آردل.

ئاردەلۆکە: ١) وردە ئاردی سەر لێوی قوڵکە لە ئاشدا؛ ٢) بەفری زۆر وردو وشك کە دەبارێ ف ١) گرد آرد در آسیا؛ ٢) برف ریز و خشك.

ئاردەلین: تۆز ئاشی زۆر نەرم ف گرد آرد در آسیا.

ئاردە مشار: بڕەمشار، ئاردی هەڕە ف آرد اَرّه.

ئاردەوا: پەڵوڵە، چێشتی گزمۆلە هەویر و کوزەڵە ف آشی است با خمیر و ترتیزك آبی.

ئاردەوارە: ئاردەبارە ف بخشش از آرد به آسیابان.

ئاردەی: هاوردن، هانین، هێنان، ئانین ف آوردن.

ئاردەینە: داهێنروا، داهاتو، ژنوهاتی، نوچێبویی ف اختراع.

ئاردی: ئاردەوا، پەڵوڵە ف نگا: ئاردەوا.

ئارزی: ئاوات، ئارەزو، هێوی، دڵخواز ف آرزو.

ئارزینگ: چەنە، چەنەگە، چەناگە، چناکە ف زَنَخ، چانه.

ئارژنگ: دارێکی سورپێستە وەك بلاڵوك کە گۆچانی لێ درۆست دەکەن ف درختی است.

ئارسم: هەڵامەت، زوکام، پەسیو ف زُکام.

ئارسمی: هەڵامەت دار، پەسیو دار ف زُکامی.

ئارفتە: لە کار کەوتە، پەك کەوتە، کەڵك بڕاو، وێران، تێك تەپاو ف از کار اُفتاده.

ئارگا: ئاورگ، ئاگردان ف آتشگاه.

ئارگۆن: سورو گەش لە ڕەنگی ئاگر ف آتشگون.

ئارمانج: ١) نیشانە، کێلك؛ ٢) دۆز، مەبەست، نیاز لە ژیانا ف ١) هدف؛ ٢) مرام.

ئارمانجانێ: نیشانە داکردن، کێبەرکێ لە تفەنگو تیر هاوێژیدا، ئەزمۆنی ئەنگێوەیی ف هدفگیری.

ئارموش: ئاوریشم، هەورێشم، هەورەمیش، داوی لیکاوی کرمی ئاوریشم، تاڵی حەریر ف اَبریشم.

ئارمویش: ئارموش، هاوریشم ف اَبریشم.

ئارمیش: ئاوریشم، ئارموش ف اَبریشم.

ئارنج: مێخ زنجیر بۆ وڵاخ بەستنەوە، ئاخیە ف میخ طویله.

ئارنگ: دەردێکی ئاژاڵە، نەخۆشیەکە توشی حەیوان دەبێ ف مَرَض احشام.

ئارو: ١) خەیار، هارویێ؛ ٢) ئاڵو؛ ٣) پوك ف ١) خیار؛ ٢) لوزتین؛ ٣) لَثّه.

ئارۆ: ئیمڕۆ، ئەورۆ، ئەمڕۆ، ڕۆژی نێوان دوێنێو سبەینێ ف اِمروز.

ئار وان: ١) ئازوخەی ئارد لە ماڵدا؛ ٢) وشترێ سێ بەهاری دیبێ ف ١) آذوقهٔ آرد؛ ٢) شُتر سه ساله.

ئاروانە: وشتری چوار بەهار دیتو ف شُتر چهار ساله.

ئاروت: فرشتەیەك بوە هاواڵی ماروت لە چیرۆکاندا پێکەوەیان دەڵێن: (**ئاروت ماروت**) سەرەو نخون لە چاڵاوی بابلدا هەڵاوە سراونو تینویانەو ئاویان لەبەر چاوەو دەمیان ناگاتێ ف هاروت.

ئارۆزیان: هروژان، وروژان ف بەهیجان آمدن.

ئاروشك: پژمین، پشمین، پنژین ف عطسه.

ئارۆك: کفتە ساواری پانکەڵە کە لە گەنمە کوتاویش دەیکەن ف نوعی کوفتهٔ بلغور.

ئارون و قارون: بریەتیلە زۆر دەوڵەمەندو دارا ف کنایه از بسیار ثروتمند.

ئاروێ: هاروێ، خەیار ف خیار.

ئارهان: ژانو ئێشی ئەندامی سوتاو ف درد سوختگی.

ئارهاندن: چزاندن، داغ‌کردن بەئاگر ف داغ کردن.

ئارەزو: هێڤی، ئاوات، دڵخواز ف آرزو.

ئارەزومەند: بەتاسە، بەئاوات، بەعەزرەت ف آرزومند.

ئارەفتە: وێرانو لەکەڵك کەوتو ف خراب و از کار افتاده.

ئارەق: ١) تەڕایی لەش لە گەرمان یان لە شەرمان یان لە نوبەتێوە یان لەماندو بونەوە؛ ٢) شلی لە هەڵم تکاو، وەك ئارەقی سەرخۆشکەرو ئارەقی جاترەو هی تریش ف عَرَق.

ئارە قاوی: لەش بە ئارەق ف عَرَق کرده.

ئارەقچن: تەقیلە ف عَرَقچین.

ئارەق دەردان: تەڕی ئارەق لە ئەندام دەرکەوتن ف عرق بیرون دادن.

ئارەق کردن: ئارەق دەردان ف عَرَق کردن.

ئارەقگیر: پارچە لبادێکی تەنکە لەبن زینەوە دەخرێتە سەر پشتی وڵاخی سواری ف عرقگیر.

ئارەقە: ١) ئارەقی لەش؛ ٢) دارێك لەناو چینەی دیوار دەخرێ بۆ قایمتر بونی دیوار ف ١) عرق؛ ٢) چوب لایهٔ دیوار.

ئارەی: پڕ، تژی، دارماڵ ف پُر، مالامال.

ئاری: ١) نیشتەجێ، بەرانبەر بە کۆچەر؛ ٢) کۆمەگ، یاریدە، هاریکاری؛ ٣) لە ڕەسەنی قەومی ئاری، ئاریایی؛ ۴) خۆڵەمێش، مشکی، خۆڵەکەوە ف ١) مقیم؛ ٢) کمك؛ ٣) آریایی؛ ۴) خاکستر.

ئاریْ: بەڵێ، هەرێ ف آری.

ئاریان: ١) دڵ تێك چوُن و دڵ هەڵشێوان لە خواردنەوە؛ ٢) کوان و زیپکە لەلەش هاتن ف ١) حالت تهوع؛ ٢) ظاهرشدن جوش بر پوست.

ئاریباری: ١) هەڵوچەی سوُری پایزە؛ ٢) بەڵا ڵوك، ئاڵو باڵو ف ١) آلو سرخ؛ ٢) آلبالو.

ئارێخ: مێخ زنجیری تەویلە کە ولاغی پێ دەبەستنەوە ف میخ طَویله.

ئاریختێ: میراو، ئەوکەسەی کە ئاو دابەش کردنی بۆ ئاودێران بەدەستە ف میراب.

ئارێز: کەلێکی بەناوبانگە لەنێوان ڕێگای سنەو مریواندا ف گردنەای در راه سنندج مریوان.

ئاریشە: دژوار، چەتون، زەحمەت ف دشوار.

ئاریکار: یاریدەر، هاریکار، کەسێ کۆمەگ بە کەسێ دەکا ف یاری دهندە.

ئاریکاری: کۆمەگ، یاریدە، هاریکاری ف کُمك.

ئاریلە: پیاوی ژنانیلە، ژنەرەنگە، ئاڵی پیواز، یۆسف ئەفەندی: (نێرێکی ئاریلەیە، لاسای مێ دەکاتەوە) ف مرد زن‌نما.

ئارێنج: کوانی بن هەنگڵ، قونێر کە لە بن باخەڵ دەردەچێ ف دُمل زیر بَغل.

ئارینۆك: لەپە، لەتکە نۆك، نخۆشەر ف لَپّه.

ئاز: ١) زیپکەی شیری، ئەو چینچك و زیپکانەی لە ڕوی منالی شیرەخۆرە دێن؛ ٢) ساغ و ڕاست و بێ فڕوفێڵ ف ١) جوش صورت بچەهای شیرخوار؛ ٢) درست‌کار.

ئازا: ١) نەترس، ڕەشید، بەغیرەت؛ ٢) زو، بەپەلە: (**ئازا برۆ ئازا بگەیە**)؛ ٣) بەکاکڵ: (وەك گوێزی **ئازایە**)؛ ۴) ڕزگار، ئازاد: (گەردەنم ئازاکە، گەردنت **ئازابێ**)؛ ۵) ئەندامی لەش: (**هەمو ئازای لەشم ژان دەکا**) ف ١) شجاع؛ ٢) شتاب؛ ٣) با مغز؛ ۴) آزاد؛ ۵) اندام بدن.

ئازاتی: نەترسان، مێرخاسی، زیخی، گەڕناسی، ڕەشیدی ف شُجاعت.

ئازاد: ڕزگار، ڕاهی، سەربەست ف آزاد.

ئازاد کردن: ١) لە گیرۆدەیی ڕاهی کردن، لە زیندان بەردان؛ ٢) لێ خۆش‌بون، عافو کردن ف ١) و ٢) آزاد کردن.

ئازادی: ڕزگاری، سەربەستی ف آزادی.

ئازادیخوا: داواکاری سەربەستی، ڕزگاریخواز ف آزادیخواه.

ئازادیخواز: ئازادی‌خوا ف آزادیخواه.

ئازار: ١) ئێش و ژان؛ ٢) پەتاو درم، ئاهۆ؛ ٣) مانگی ئادار، مارس ف ١) آزار؛ ٢) مَرَض واگیردار؛ ٣) ماه مارس.

ئازاردان: عەزیەت دان، ئێش پێ گەیاندن ف آزردن.

ئازاری سی: دەردەباریکە، ئازاری سیل و دیق ف مرَض سِل.

ئازاڵە: سوختی زستانە، ئاوردو بۆ زمسان ف سوخت زمستانی.

ئازانە: ئازایانە، وەك پیاوانی نەترس و بەجەرگ ف شجاعانە.

ئازایانە: ئازانە ف نگاه: ئازانە.

ئازایەتی: نەترسان، گەڕناسی، غیرەت ف شُجاعت.

ئازایی: ١) ئازایەتی؛ ٢) ڕزگاری و ئازادی: (بە گەردن **ئازایی** دەت‌دەمێ) ف ١) شجاعت؛ ٢) آزادی.

ئازپیش: چێشت لێ‌نەر، ئاشپەز ف آشپز.

ئازراندن: عەزیەت‌دان، ئێشاندن ف آزردن.

ئازری: برینی بەچڵك و کێم و هەوا ف زخم چرکین.

ئازگار: تەواو، بەشوێن یەکدا بێ‌بڕانەوەو نێوان: (دوساڵی **ئازگار** لە زیندان بوم) ف بی‌کم‌وکاست، متوالی.

ئازمودە: تاقی‌کراوە، تەجرەبە کراو: (ماستی **ئازمودە** لە کەرەی نا **ئازمودە** چاترە) «مەسەل» ف آزمودە.

ئازنگ: خانوی بەسەر تەختەبەردی پانەوە دروس کراو ف خانەای کە بر تختەسنگ بنا شدە باشد.

ئازوباز: ئۆباڵ، تاوان و گوناح ف بزە، وبال.

ئازوبەزە: ئۆباڵ، ئازو باز، هۆباڵ: (**ئازوبەزەت** وە ملم من ئەم کارەم نەکردوە) ف بزە، وبال.

ئازوخە: بژیوی پێداویست لە ماڵدا، تفاق ف آذوقە.

ئازوخەدا خستن: بژیوی زستانە دابین کردن، تفاق کۆم کردن ف آذوقە اندوختن.

ئازوقە: ئازوخە ف آذوقە.

ئازەب: جحێڵی بێ‌ژن یان بێ‌مێرد ف عَزب.

ئازەبەت: زیپکەی دەم و چاوی تازە لاوان، عازەوی، عازەبی ف جوش عزبی.

ئازەپ: کۆیلەی بەدراو کڕدراو، بەندەی زەرخری ف بردە زر خَرید.

ئازەخ: بالوُکە، بالوُك، زیپکە ئاساییەکی ڕەقی بێ‌ژانە لەدەست و پل دێت ف زگیل.

ئازەر: نۆهەمین مانگی ئێرانی بەرانبەر بە سەرماوەز ف آذرماه.

ئازەنتی: ڕاوە، مانالێ دانەوە، شی کردنەوەی نوسراوێك بەنوسراوێك ف شرح و تفسیر.

ئازیز: خۆشەویست، بەڕێز: (**ئازیز** دیارەن وادەی لوامەن / ئەلوەدای ئاخر ئەوە ئامامەن) «مەولەوی» ف عزیز.

ئازیز مەردە: ئازیەت بار، خۆشەویس مردو ف عَزادار.

ئازیزە: ناوی هەوایەکی گۆرانی کۆنی کوردە ف از آهنگهای قدیمی کردی.

ئازیەت: تازیە، خەم داگرتن بۆ تازە مردگ، ماتەم ف عزا، ماتم.

ئازیەت‌بار: خەمباری خۆشەویست مردو، ماتەمین ف ماتم‌زدە.

ئازیەتی: ئازیەت باری ف سوکواری.

ئاژ: بەرانبەری لوس و لێك، زبر و زوُر، نەپوڕ ف ضد صاف، خشن.

ئاژار: بەهرەو دەرامەتی زەوی، حاسڵاتی زەوی و زار ف مَحصول زَمین.

ئاژاژك: باوێشك، لەبەر خەو دەم داچەقاندن ف خمیازە.

ئاژاشکە: ١) باوێشك؛ ٢) مچورك، تەزو، موچرك ف ١) خمیازە؛ ٢)

مورمورشدن بدن.

ئاژاڵ: ١) ياتاڵ، ولَسات، گاو گوڵ و مەڕو مالات؛ ٢) پڕو پوش و چيلكەو چاڵ [ف] ١) دام، احشام؛ ٢) علف و خس و خاشاك.

ئاژان: پۆليس، قوڵچى، شاگرد داروغە [ف] آژان، پاسبان.

ئاژاوڵە: پشێوى و كەس لەكەس، ئاژاولە [ف] آشوب، بلبشو.

ئاژاولە: ئاژاوڵە [ف] آشوب.

ئاژاوە: ئاژاوڵە [ف] آشوب.

ئاژاوەچى: كەتن گێڕ، مايە فتنە، سەرە سودرە، شەڕهەڵايسێن، شەڕهەڵ خڕێن [ف] آشوبگر.

ئاژاوە نانــەوە: كەتن گێڕان، فتنــە نانــەوە، شەڕ هەڵخڕانــدن [ف] آشوبگرى و فتنەانگيزى.

ئاژدا: باپيران، ئەجداد: (هەركەس بێگانە بەرستە نەحلەت لە ئاژداشى بێ) [ف] نياكان.

ئاژداد: ئاژدا [ف] نياكان.

ئاژر: ڕك، ڕق، تۆڕەيى، قين [ف] خشم.

ئاژرى: تۆڕە، ڕق هەستاو، بەڕك [ف] خشمناك.

ئاژن: ١) زۆر تێ چەقـاندن، بە دەورى يەكا تێوە كردن: (هەمو گيانيان دەرزى ئاژن كرد)؛ ٢) كوڵينەوەى ددان بۆ خاوێن كردنەوەى لە وردە گۆشت و... [ف] ١) خلانيدن؛ ٢) دندان خِلال كردن.

ئاژنى: مەلە، مەلەوانى، سۆبايى [ف] شنا

ئاژنين: ١) كوڵينــەوەو تێوە كردنى نوك تيژ بە شتێكدا: (خەريكى ددان ئاژنينــە)؛ ٢) داخستن: (دەرگاكە باژنە)؛ ٣) داكەندن: (كراسەكەم ئاژنى، دامكەنـد)؛ ٤) زبـركردن، زرب كردن، كونجركونجر كردنى بەرداش [ف] ١) خلانيدن؛ ٢) بستن؛ ٣) درآوردن؛ ٤) زِبركردنِ آسياسنگ.

ئاژۆ: ١) لێخوڕ، كەسێ كە بارەبەر لێ دەخوڕێ: (باژۆ سوارۆ ئەسپێ خۆ باژۆ)؛ ٢) شوێن هەڵگرتن، شوێن گێڕى؛ ٣) لك‌لێ بونەوەى ريشە [ف] ١) رانندە؛ ٢) رَديابى؛ ٣) ريشە دوانيدن.

ئاژۆتن: لێخوڕين: (لە ترومبيل ئاژۆتن دا زۆر بەكارە) [ف] رانندگى.

ئاژۆتنەسەر: پەلامار بۆ بردن، هەڵكوتانە سەر [ف] هجوم، يورش.

ئاژۆدان: بۆ شەو لەوەڕ بردنى مێگەل [ف] بردن گلّه در شب براى چرا.

ئاژەڵ: ئاژاڵ، مالات، ولَسات [ف] اَحشام.

ئاژەڵدارى: حەيوان ڕاگرتن، مالات بەخێو كردن، دەوڵەت‌دارى [ف] دامدارى.

ئاژين: زبر بون، زبر وەك زبرى بڕ بەندو بەرداش [ف] زبر بودن.

ئاژينــە: چەقـەنـەى ئاش، چەقچـەق، چەقچـەقـە، چەقچـەقوك: ٢) چەكوشى بيرازكردن كە سەرەكەى ددانەى هەيە [ف] ١) لكلكۀ آسياب، كُلندۀ آسياب؛ ٢) آژينە.

ئاس: ١) قاقوم: *جانەوەرێكە توك سپى لەتيرەى بانبانك و سمۆرە، كە كەوڵى زۆر بەنرخە*؛ ٢) پەڕێكە لە پەنجاودو پەڕى قومار؛ ٣) كەنەفت و مانــدو، *بەم مانـايە بە تەنيا ناگوتـرێ وە لەگەڵ پەلاس‌دا دێ*: (بـە سوێندانەوە **ئاس و پەلاس دەبێتەوە**)؛ ٤) ڕوت و ڕەجاڵ: (كابرا ئاس و پەلاسـە، هيچ شك نابـات) [ف] ١) قاقم؛ ٢) تكخال ورق بازى؛ ٣) خستە؛ ٤) پابرهنە.

ئاسا: وەكو: (منيش خۆت **ئاسا** ئەم‌كارەم كرد) [ف] آسا.

ئاسار: شوێنەوارى، بنەڕەت [ف] آثار، پايەو اساس.

ئاسان: هاسان، سانايى [ف] آسان.

ئاســانە: ١) سەردەرانە، ژێردەرانە؛ ٢) بريەتيەلە بەرماڵى گەورە ماڵان: (من شەوێ ناڵەم جۆش ئاوەردەبۆ / سەگى **ئاسانەت** بێدار كەردەبۆ) «مەولەوى» [ف] ١) و ٢) آستانە.

ئاساو: ئاشى ئاو، ئاسياو، ئێشى دەخڵ هاڕين [ف] آسياب.

ئاسايشت: ئاسودەيى، ئيسراحەت، بێ‌خەمى [ف] آسايش.

ئاسايى: ١) ئاسا: (پياوێ خرەت **ئاسايى** باش بو)؛ ٢) عادەتى، بەرانبەر بە ياســاى كۆمەڵايەتى: (شەڕو شوڕ بارى **ئاسايى** تێك داوە) [ف] ١) مانند؛ ٢) معمولى.

ئاسپايى: هێديكا، بەسەبر، هێواش، لەسەر خۆ [ف] يواش.

ئاست: ١) زەحمەت، چەتۆن؛ ٢) جێگا، شوێن: (لەو **ئاستە** تۆشى‌بوم)؛ ٣) بەرانبـەر، ڕوبـەڕو: (لـە **ئاستت** چاوم هەڵنايە) [ف] ١) دشوار؛ ٢) مكان؛ ٣) مقابل، روبرو.

ئاستاش‌جيا: بەجێمى هێشت [ف] مرا بجا گذاشت.

ئاستش: هێشتى، ڕيگەى‌دا، ئلى [ف] اجازە داد.

ئاستش‌جيا: بەجێ هێشت [ف] جاگذاشت.

ئاستن: هێشتن، دەس‌لێ هەڵگرتن [ف] هشتن.

ئاستون: بەر دەرگا، بەرماڵ [ف] جلو در.

ئاستەبو: بەجێ هێشتنى ئاسەوار [ف] اثر بجاگذاشتن.

ئاستەڕ: ئاسەڕ، بەر، بەرە كەوا، بەرەلێفە: (كەواى قوتنى **ئاستەڕى** جاوە) «مەسەل» [ف] آستر.

ئاستەم: ١) كەموكە، بەحاڵ، كەمترين ئەندازە: (بە**ئاستەم** دەستم لێ‌دا هاوارى كرد، دەستم بە **ئاستــەمێك** ڕوشاوە)؛ ٢) دژوارو هەڵەموت: (تەرەغە كێوێكى **ئاستەمە**) [ف] ١) اندك؛ ٢) سخت و صعب‌العبور.

ئاستەنگ: جێگەى سەخت و هەڵەموت [ف] كوە و راە سخت.

ئاستەى: هێشتن، ئاسەى، تلين [ف] اجازە دادن.

ئاسرم: هەلامەت، پەسيو، زوكام [ف] زُكام.

ئاسرمە: باريكە چەرمێكە لە كورتاندا كە دەكەوێتە سەر كلكى بارەبەر [ف] نوار چرمى پالان كە بر دم حيوان باربر افتد.

ئاسك: مامز، كەژاڵ، خەزاڵ، مامبز [ف] آهو.

ئاسكۆل: كارمامز، بيچوە ئاسك [ف] بچّە آهو.

ئاسمــــان: حەوا، عاسمــــان، بەرزايێ كە ئەستێرەو مانــگ و ڕۆژى لێوە دەبيندرێن، ئەزمان، ئەزمێن [ف] آسمان.

ئاسمانە: ١) ميچى بەرز، ٢) مەلاشوى زار، ئاسمانەى دەم [ف] ١) سَقفِ بُلند؛ ٢) سق.

ئاسمانى: شين بەڕەنگى ئاسمان، عابى [ف] آبى‌رنگ.

ئاسمين: ياسەمەنە، گوڵێكى داروكەى سپى و بۆن خۆشە [ف] ياسمن.

ئاسن: ئێسن، هەسن [ف] آهن.

ئاسنجاو: قاپ‌و قاچاغی مسین، دەفر و بەرۆشی لەمس چێکری [ف] ظروف فلزی و بیشتر مسی.

ئاسندڕك: دڕکە ئاسنینە، تێلی وارشی دڕك‌دار [ف] سیم خاردار.

ئاسنگەر: وەستای ئامرازی ئاسن، وەستا خاڵە [ف] آهنگر.

ئاسنەواڵە: لەکارکەوتەو لەت‌و پەتی ئامرازی ئاسن، قوڕازەی ئاسنی [ف] خُرده فلز، سقط.

ئاسنی: ئاسنین [ف] آهنین.

ئاسنین: ١) دروس کراو لە ئاسن؛ ٢) قایم‌و بەهێز وەك ئاسن [ف] ١) و ٢) آهنین.

ئاسۆ: ١) کەنارەی ئاسمان، قەراغی ئاسمان؛ ٢) تارمایی، ڕەشایی لەدور [ف] ١) اُفُق؛ ٢) سایه‌ای در تاریکی.

ئاسودە: ڕەحەت، بێ‌خەم، بەئیسراحەت [ف] آسوده.

ئاسودەیی: ئیسراحەت، ڕەحەتی [ف] آسودگی.

ئاسۆگ: کەنارەی عاسمان، ئاسۆ [ف] اُفُق.

ئاسەڕ: ئاستەڕ [ف] آستر.

ئاسەوار: ١) شوێنەواری کەون؛ ٢) پاش ماوەی ڕەچەڵەك: (هەی ئاسەوارتان ببڕێ) [ف] ١) آثار؛ ٢) نسل، نژاد.

ئاسەی: ئاستەی، هێشتن، تلین [ف] اجازه دادن.

ئاسێ: ١) سەخت‌و دژوار: (مانای ئەو وشەیە زۆر **ئاسێ**یە، نایزانم)؛ ٢) هەڵە موت‌و هەزار بەهەزار: (چیایەکە گەلەکی **ئاسێ**یە) [ف] ١) سخت و مُشکل؛ ٢) کوه مُرتفع.

ئاسیا: بەشێکی گەورە لە چوار فوڕنەی دنیایە، پارچە وشکانی هەرە زل لە جیهانا [ف] قارّهٔ آسیا.

ئاسیاو: ئاشی ئاو، ئاساو [ف] آسیاب.

ئاسیاوان: ئاشەوان [ف] آسیابان.

ئاسیدە: هەڵوایەکە لە ئاردو ڕۆن‌و دۆشاو، هەڵوای بەدۆشاوی [ف] حلوا.

ئاسێرە: ئەستێرە [ف] ستاره.

ئاسین: ١) قوڵـە کراس، سوڕانی، قوڵە کەوا، ئەنگوچك؛ ٢) سورەتی یاسین: (ئاسینەکی سەر نەخۆش بخوینە) [ف] ١) آستین: ٢) سورهٔ یاسین.

ئاسیو: زیان، زەرەر، عەزیەت، بەڵا، ئازار [ف] آسیب.

ئاسێه: ١) ئاسێ، سەخت‌و دژوار؛ ٢) داروکەی سنجوەتاڵە کە ئاگری زۆر بەتینە [ف] ١) سخت‌و دشوار؛ ٢) هیزم سنجد تلخ.

ئاش: ١) ئاسیاو؛ ٢) ئاشت‌و نیوان خۆش؛ ٣) چێشتی ماس‌و گیا، دۆ کولیو، دۆکلیو؛ ٤) شۆی پارچەو یاخەکراس، دەق [ف] ١) آسیاب؛ ٢) آشت؛ ٣) آش ماست؛ ٤) آهار.

ئاشاخە: ١) میوەی ڕزیو، قرپۆك؛ ٢) حەیوانی بێ‌برەو لە جەڵەبدا؛ ٣) هەرشتی ئالەبارو بێکارە [ف] ١) میوهٔ گندیده؛ ٢) حیوان کم‌بها؛ ٣) بُنجُل.

ئاشاغە: ئاشاخە [ف] نگا: ئاشاخه.

ئاشانە: دەیەکی مزاش کەبەشی خاوەن ئاشەو ئاشەوان دەیداتێ [ف] مُزد آسیا.

ئاش بەتاڵ: دەس لەکار کێشان [ف] دست از کار کشیدن.

ئاشپەز: شیوکەر، چێشت کەر، چێشت لێنەر [ف] آشپز.

ئاشپەزخانە: مۆبەق، کارخانە، متبەخ، جێگەی شیولێنان [ف] آشپزخانه، مَطْبَخْ.

ئاشپەزی: شیولێنان، چێشت کەری [ف] آشپزی.

ئاشت: نیوان‌خۆش، دۆست، بێ‌شەڕو داوا [ف] آشت.

ئاشتبونـەوە: دەی نیوان ناخۆشی، یەك‌هاتن‌و بونە دۆست، مەسلەحەت کردن [ف] صُلح کردن.

ئاشتەبا: شت [ف] موجودی.

ئاشتی: هێمنایەتی، نیوان‌خۆشی [ف] آشتی.

ئاشتیخواز: هێمنایی خواز، ئەوەی دژی شەڕو هەرابێت [ف] صُلح‌طَلَب.

ئاشتێنی: نیوان خۆشی، ئاشتی [ف] آشتی.

ئاشچی: ئاشپەز، شیوکەر [ف] آشپز.

ئاشخانە: چێشتخانە، جێگەی نان‌و چێشت لێ کڕین [ف] رستوران.

ئاشرمە: ئاسرمە [ف] نگاه: ئاسرمه.

ئاشڤان: ئاشەوان، ئاسیاوان [ف] آسیابان.

ئاشق: دڵدار، ئەویندار، بەندەوار [ف] عاشق.

ئاشقە: ئاشق: (ئاشقەو ماشقە) بۆماری نێرومێ دەگوترێ [ف] عاشق.

ئاشك: ١) ورگ، مەدە، عور؛ ٢) هێز، وزە، توانایی، تاقەت؛ ٣) ئەویندار [ف] ١) شکمبه؛ ٢) توان؛ ٣) عاشق.

ئاشکرا: خویا، دیار، دیاری، بەرچاو [ف] آشکار.

ئاشکرابون: ١) دیاری‌دان، خویابون؛ ٢) دەرکەوتنی نهێنی، دیاردانی وەشارتی [ف] ١) آشکارشدن؛ ٢) فاش شدن.

ئاشکـراکـردن: نهێنی دەرخستن، پەنـامـەکی خستنـەرو: (ڕازەکـەم ئاشکرابو). [ف] فاش کردن.

ئاشکرایی: خویایی، دیاردە، دژی نهێنی [ف] آشکارا.

ئاشگێڕ: ئەندازەئاوێکی ئاشی پێ دەگەڕێ [ف] آب آسیاب گردان.

ئاشمای: ڤەخوارن، خواردنەوە، فڕکردن [ف] آشامیدن.

ئاشنا: ١) ناس، ناسکری؛ ٢) دۆست‌و یار: (دەگەڵ فلاندا زۆر **ئاشناین**) [ف] ١) و ٢) آشنا.

ئاشنایەتی: نیوان خۆشی، ناسیاوی [ف] آشنایی.

ئاشو: کێم‌و زۆخی برین [ف] ریم‌و چرك زخم.

ئاشۆ: ١) وچان، پشودان، تۆزێك وێستان بۆ ئیسراحەت کردن؛ ٢) کێم‌و زۆخی برین؛ ٣) پەشێوی‌و ئاژاوە [ف] ١) وقفهٔ کوتاه؛ ٢) چرك زخم؛ ٣) آشوب‌و بلوا.

ئاشۆپاشۆ: ١) قسەی شڕو بێ‌تام؛ ٢) خەو دیتنی پەرێشان‌و بێ سەروبن [ف] ١) یاوه؛ ٢) خواب و رؤیای آشفته.

ئاشۆت: ڕنی، ڕنو، کڵێڵە، هەرەس، بەفری کۆمەڵ لە بازنەوە بەچیاوە [ف] بَهمَن.

ئاشوژن: گشتەکی جەواڵ درون [ف] رشتهٔ جَوال‌دوزی.

ئاش‌وەستا: وەستای ئاش چاك کردن [ف] استادکار آسیاب.

ئاشـە بەتـەنـدورە: گاڵتـەی زارۆکـان، دەستـەی تێکـەوتـو بەپێوە

سەربەسەری یەکەوە دەنێن سەرکەو تو دەچنە کۆڵیان، گەمەی کەری سوری پشت درێژ ف نوعی بازی کودکان.

ئاشـەتـەنـدورە: ١) گێژاو، سوڕی ئاوی گۆمی قوڵ؛ ٢) گەمەی ئاش بەتـەنـدوُرە؛ ٣) ئاشێکی دوڵـەکەی بەقسڵو بەرد ئەکەن تا بە ئاوی کەمیش بگەڕێ ف ١) گرداب؛ ٢) نوعی بازی؛ ٣) نوعی آسیاب.

ئاشەقو لانێ: گاڵتەیەکی منالانەیە ف نوعی بازی کودکان.

ئاشـــەگـــوێرێژ: ناوی شتێکی نەبـوی خەیاڵیە وەك درنـج منـاڵی پێ دەترسێنن ف از موجودات خیالی، لولو.

ئاشەوان: ئاسیاوان، ئاشڤان ف آسیابان.

ئاشێ: دەردو کوێرەوەری ف زحمت و دردسر.

ئاشێر: کەسێ کە باراش دەبا بۆ ئاش ف مراجع آسیاب.

ئاشێف: ئاشێڤ ف تَکمیش.

ئاشێڤ: بنکۆڵ کردنی سەوزەواتێ بۆ بەهێزبونی ف تَکمیش.

ئاشێگە: زەوی سەخت و ڕەقەن ف زمین سخت.

ئاشێو: ١) دەردو بەلاو بەسـەرهاتی خراپ؛ ٢) پەشێوی و ئاژاوە ف ١) مصیبت؛ ٢) آشوب.

ئاغا: لەقەمە بۆ پیاوی زل، بۆ خاون گوند، لە ئێراندا وەپێش ناوی هەمو پیاوێك ئەکەوێ، کابرا ف آقا.

ئاغابانو: پارچەیەکە بۆ لەسەرنانی پیاوان بەکاردێ، ئاخەبانو ف آغابانو.

ئاغاتی: گەورەیی، خاون موڵکی، بەڕێوە بردنی ڕەعیەتان ف آقایی.

ئاغاژن: ژنی ئاغا، ناوە کە دوای ئەو لەقەمە دەکەوێ وەك: (**ئاغاژنە فات**) ف همسر ارباب.

ئاغایەتی: ئاغاتی، مەزنایەتی، گەورەیی ف آقایی، سروری.

ئاغزوُنە: ئاڵقەی ددانەداری کانزا کە زمانەی تێدایەو بۆ داخستنی قایشی پشت و کەوش و بەرەزین و ... بەکار دەهێنرێ ف سگك.

ئاغـزە: قونچکـە سیغـار، کاغـەزێکـە دەیپێچن و دەیخـەنە بنی قامیشە سیغارەوە، بنکی جغارە ف فیلتر سیگار.

ئاغڵەب: زوربە، زۆرجاران ف اَغْلَب.

ئاغڵەویك: ئاخڵەویك، تاوە ف تابە.

ئاغە: ئاغا ف آقا.

ئاغەبانو: ئاغابانو ف آغابانو.

ئاغەبرا: بەبرای گەورە دەڵێن ف داداش.

ئاغەجەواش: گیایەکی بۆن خۆشە کەلەدۆ کولێوی دەکەن ف از گیاهان معطّر.

ئاغەڵ: غەڵ، جێی داکرتنی مەڕو بزن لە دەمی سەرمادا، هۆڵ ف آغُل.

ئافات: دەردو ئازار، بەلاو پەتا: (تاقانە یەتیمی خەڵەفی ئاخری نیسان / بۆ خۆش بی سەدەف بو بە فیدات دور بی لە **ئافات**) «نالی» ف آفات.

ئافتـا: هاوتـا، ئامتـا، هامتـا، هەمبـەر: (ئەگەر چاوی خۆم بەیایە زینێ هەڵدێنایە / وەهام دەدی **ئافتای** کاکە مەمێ جوانە) «بەیتی مەم و زین» ف همتا.

ئافتاو: خۆر، ڕۆژی بەرانبەری مانگی عاسمان ف خورشید.

ئافتـاو گەردان: پێشەسەرێکە دروێنەوان لە توێڵیان دەبەستن تا تاو لە چاویان نەدات ف سایەبانِ کلاه دِرَوگَران.

ئافتاوە: مسینە، لولێنە، مەعدەنی، مسینك ف آفتابە.

ئافڕ: ئاخوڕ، جێ خۆراکی ئاژاڵ کە لە قوڕ هەڵبەستراوە ف آخور.

ئافران: دروس بون، هاتنەدی، چێ بون ف خلق شدن.

ئافراندن: خوڵقاندن، دروس کردن، بەدی هێنان: (خودێ هەردو ئەزمێن **ئافراند**) ف آفریدن.

ئافرەت: برێتیە لە ژن، مێوینەی مرۆ، عافرەت، زەعیفە ف کنایە از زن.

ئافشوُژن: گشتەکەبەنی تێڕ و جەوالدروُن ف نخ جوالدوزی.

ئافور: گاکێوی ف گوزن.

ئافەت: ئافات ف آفت.

ئافەریدە: دروس کراو، خوڵقاو، رسکاو، مەخلوق، وەدیهاتو، دا هێنراو ف آفریدە.

ئافەرەم: ئافەریم ف آفرین.

ئافەریم: کارێ باشت کرد، دەس خۆش، باریکەڵلا ف آفرین.

ئافەرین: ئافەریم ف آفرین.

ئاڤ: ئاو ف آب.

ئاڤا: ئاوەدان، ئاوا، بەرانبەر بە وێران ف آباد.

ئاڤاتەزی: ئاوی سارد ف آبِ خنك.

ئاڤابەرف: بەفراو، سەهۆڵاو ف برف آب.

ئاڤار: کەوڵ و پێستەی ئاژاڵ بەرلە دەباغ ف پوست دباغی نشدە.

ئاڤاڕو: ئاوڕو، ئابڕو ف آبرو.

ئاڤاڕێ: لەرێ دەرچوگ، گومڕا، لەرێ لادەر ف گمراه.

ئاڤاهی: ١) گوند، دێ، ئاوایی، ئاوەدانی؛ ٢) کۆشك، خانو بەرە، خانو ف ١) آبادی؛ ٢) خانە.

ئاڤ پەنـگ: ئەو قولکـەی یان ئەو بەردە قوُڵەی کە ئاوی بارانی تێدا رادەوەستێ ف جای جمع شدن آبِ باران.

ئاڤ پیڤاز: پیوازاو، پیازاو، چێشتی ڕۆن و پیوازو ئاو ف سوپ پیاز.

ئاڤخێز: ئاوێ کە بە مەندی و لەسەرخۆ بڕوا، دژی خوڕ ف آبخَیز.

ئاڤدانك: دەفری ئاو ف ظرفِ آب.

ئاڤـــدونـــگ: ١) شۆربـــای بێ ڕۆن و ناخـۆش؛ ٢) ئاڤـرێژ، جێ مێز، ئاودەسخانە ف ١) سوپ بدون چربی؛ ٢) مُستراح.

ئاڤـدەست: ١) ئابخـانە، ئاودەست، ئاودەستخانە؛ ٢) دەسپاك، ئەمین، جێ باوەڕ ف ١) مُستراح؛ ٢) شخصِ امین و درستکار.

ئاڤدەڤ: قومقومە، مەتارەی ئاو ف قمقمە.

ئاڤدەل: نێرە پوڕ ف دُرّاج نَر.

ئاڤدین: تۆڵە کردنەوە، لەحەق هاتن ف تلافی.

ئاڤرێژ: جێ مێز، ئاودەسخانە ف مستراح.

ئاڤزە لیێلك: نەخۆشی ئاوبەند، دەردی ئیسقایی ف بیماری استسقا.

ئاڤزەمکی: درەنگ ڕەسیو، ولامێك درەنگ بگا، دیاریەك یا ناردراوێك دێر بگات ف دیر رس.

ئاڤزێم: کانی و سەرچاوەیەك کە هاوینان وشك بکا، کوێرە کانی ف چشمۀ زایندە.

ئاڤزین: بڵندایی‌و گێژی نێرینەی ئاو[ف] کوهۀ آب.
ئاڤژەن: ١) مەلەوان، سۆبایی کەر؛ ٢) سەوڵی بەلەم لێ خوڕین، سەوڵی کەڵەکە وانی[ف] ١) شناگر؛ ٢) پاروی قایقرانی.
ئاڤژەنی: مەلەوانی، سۆبایی[ف] شناگری.
ئاڤس: ئاوس، زك‌پڕ، تۆل لە زگدا[ف] آبستن.
ئاڤسین: ١) زك پڕ بوُن؛ ٢) ئەستوُربوُن‌و هەڵامسان[ف] ١) آبستن شدن؛ ٢) آماسیدن.
ئاڤشۆ: چڵکاو، ئاوی شت‌پێ شۆراو[ف] پس‌آب.
ئاڤشیز: ئاوی لیخن‌و پڕ لم‌و لیتە[ف] آب گِل‌آلود.
ئاڤشیلە: ئاوی قۆرە، گوشراوی بەرسیلە[ف] آبغورە.
ئاڤکینە: تونگەی لولەداری لەشوشە[ف] تُنگ شیشەای.
ئاڤگیر: قۆرت‌و قوڵکەی کە ئاوی باران ڕادەگرێ[ف] جای جمع‌شدنِ آبِ باران.
ئاڤڕێ: لادەر لە ڕێگە[ف] مُنحرف.
ئاڤەرێس: ئاوریشمی خاو، هاورێشمی هێشتا نەڕێسراو[ف] ابریشمِ خام.
ئاڤی: ١) بەراو، ئاوی، بەرانبەری دێمی؛ ٢) شەونم؛ ٣) هەڵوەداو ئاوارە؛ ٤) جانەوەری ئاوی[ف] ١) آبی، مقابل دیَمی؛ ٢) شبنم؛ ٣) آوارە؛ ٤) آبزی.
ئاڤیاری: بەیارمەتی، لەسایەی[ف] کمك، یاری.
ئاڤیتن: هاویشتن، توڕدان، فڕێدان[ف] پَرت کَردن.
ئاڤێر: وچانی تەڵاقدراو یا مێرد مردو، عیددە[ف] عدّۀ زن.
ئاڤێژ: فڕێدەر، توڕدەر، هاوێژەر، دەبێتە پاشگر[ف] پَرت کُنندە.
ئاقار: ١) شوێن‌و جێگە؛ ٢) دەورو بەر؛ ٣) مەڵبەندو ناوچە: (ماڵمان لەو ئاقارانە بو)[ف] ١) جای؛ ٢) پیرامون؛ ٣) منطقە.
ئاقڵ: بەئاوەز، زانا، ژیر، عاقڵ، وریاو فامیدە[ف] عاقل.
ئاقۆ: جۆرێ کۆتر[ف] نوعی کبوتر.
ئاقوت: یاقوت، بەردێکی بەنرخەو غاڵبەی بەڕەنگی سوری گەشە[ف] یاقوت.
ئاقوُیت: ئاقوت[ف] یاقوت.
ئاقیبەت: عاقیبەت، دوماهی[ف] سرانجام.
ئاقید: دۆشاوی خەست، دمسی تیر[ف] شیرۀ غلیظ.
ئاقیدە: بیروبڕوا، دۆز، عاقیدە[ف] عقیدە.
ئاقیق: گەوهەرێکە بەزۆر ڕەنگان دەبێ، یاقیق[ف] عقیق.
ئاك: پاشگرێکە وشەی ئامرازو هۆ دەدا وەك: پۆشاك، خۆراك کە واتای خواردەمەنی، پۆشیەنی دەدا[ف] پسوندی است.
ئاکابر: پیاوە گەورەکان، مرۆیێت مەزن[ف] بزرگان.
ئاکابرانە: ئاکاری پیاوانە، شیاوی گەورە پیاوان[ف] شایستۀ بزرگان.
ئاکار: خو، ڕەوشت، کردەوە، ئەخلاق[ف] کردارو اخلاق.
ئاکام: ١) دوماهی، دوایی، پاشینە؛ ٢) کاتی مەرگ، هەنجەڵ، ئەجەل: (زیندە بەئاکامە)[ف] ١) انجام؛ ٢) اَجَل.
ئاکنجی: نیشتەجێ لەکۆنەوە، ڕەعیەتی قەدیمی[ف] مُقیم از قدیم.
ئاگا: ١) خەبەر، های: (**ئاگات** لەو کارە هەیە؟)؛ ٢) زاناو فامیدە؛ ٣) ئاگا، نەخەوتو، بێدار: (فڵان خەوتوە یان **ئاگایە**)؛ ٤) قەیران‌و تیژبونی نەخۆشی، بوحران[ف] ١) خبر؛ ٢) آگاه؛ ٣) بیدار؛ ٤) بحران مرض.
ئاگابونەوە: لەخەو هەستان، لە بێهۆشی وشیار بونەوە[ف] بیدارشدن.
ئاگادار: ١) های‌لێ، خەبەردار؛ ٢) پارێزگار: (**ئاگادارت** خودابێ)[ف] ١) آگاه؛ ٢؛ نگهدار و حافظ.
ئاگر: ئاور، ئێگر، ئاهر، ئایەر، ئاتەر[ف] آتش.
ئاگرباران: ١) برێتیە لە شەڕە تفەنگی زۆر؛ ٢) برێتیە لە گەرمای زۆر و بەتەوژم[ف] ١) کنایە از تیراندازی شدید با تفنگ؛ ٢) گرمای بسیار شدید.
ئاگربازی: فیشە کەشێتە هەڵدان‌و ئاگر پژاندن لە جێژندا[ف] آتش‌بازی.
ئاگربڕ: دامرکاندنی سوتمان، تەمراندنی شەوات[ف] فرونشاندن آتش، اطفای حریق.
ئاگر بردن: سازو ئامادەبون بۆ زو سوتان[ف] قابل اشتعال بودن.
ئاگر بەر: ئامادە بۆسوتان: (پوشوە کەت زۆرباش‌و **ئاگربەرە**)[ف] آمادە برای سوختن.
ئاگر بەربون: سوتمان، شەوات، ئاور بەربونەوە[ف] حریق.
ئاگر بەردانەوە: ئاور دەوڵات بەردان، سوتمان نانەوە[ف] آتش‌افروزی و ایجاد حریق.
ئاگر پارە: هارو هاج، وریاو زیت، ئاتەشپارە[ف] آتشپارە.
ئاگر پژێن: کێوێ کە سەرەکەی ئاگر دەپژێنێ، ئاگری[ف] آتشفشان.
ئاگر پەرست: گاور، مەجوسی، پەیڕەوی دینی زەردەشت[ف] آتش‌پَرست.
ئاگرتێ بەربوُن: ئاگر گرتن، گڕگرتن[ف] مُشتعِل شدن.
ئاگرخانە: کۆرەی ئاسنگەر[ف] کورۀ آهنگر.
ئاگر خۆرە: وشترمر، جۆرە مریشکێکی زۆر زەبەلاحە، پێ‌رەوەو نافڕێ دەڵێن ئاگریش دەخوا[ف] شُترمُرغ.
ئاگر خۆش کردن: ١) گڕدار کردنی ئاگر؛ ٢) بریەتیە لەشەڕ بەرپا کردن‌و دنەدان بۆ هەراو کێشە[ف] ١) دامن زدن بە آتش، آتش برافروختن؛ ٢) فتنە بر پا کردن.
ئاگر خۆش کەر: کەسێك گڕی ئاگر زۆر دەکا، دنەدەر بۆ شەڕو هەرا، مایەفیتنە[ف] کنایە از فتنەانگیز.
ئاگر خۆش کەرە: ئاگر خۆش کەر[ف] فتنەانگیز.
ئاگردان: ١) ئاوگۆڕك، مقەڵی، جێ‌ئاگر، ئاورگ؛ ٢) جێ‌ئاگر لە سەماوەردا؛ ٣) هاویشتنی تۆپ‌و تەقاندنی بەرد بەهۆی باروت[ف] ١) آتشدان؛ ٢) آتشخان سماور؛ ٣) منفجر کردن.
ئاگر گرتن: ئاور تێ‌بەربون[ف] مُشتعل شُدن.
ئاگر گوشك: چەنە، ئەرزینگ، ئارزینگ، چەناگە[ف] زَنَخ.
ئاگر گەشاندنەوە: ئاور خۆش کردن بەهۆی باوەشێن[ف] آتش باد زدن.
ئاگر گیرە: دەستەو پۆش‌و پەڵاش بۆ بن ئاگر[ف] اَفروزنە.
ئاگر لێ‌بارین: بریەتیە لە توشی بەڵاو دەرد هاتن[ف] کنایە از دچارشدن بە مصیبت.
ئاگرۆچکە: ئاورۆچکە، ئاگری منداڵان بۆ گەمە[ف] آتش افروختن

کودکان.

ئاگرودۆ: ئاورو دۆکەڵ، بریەتیە لە بوونی ماڵو حاڵ ف کنایە از خانە و کاشانە.

ئاگرۆك: ١) بای گەرم کە گیاو سەوزە وشك دەکا؛ ٢) ئاورە کە جۆرە زیپکەیەکە لەدەمو چاو دەردێت ف ١) باد سوزانی کە سبزەها را می‌خشکاند؛ ٢) آتش پارسی.

ئاگرۆکە: ئاگرۆچکە ف نگا: ئاگرۆچکە.

ئاگرە: ١) زیپکەی چەنەو دەمو چاو، ئاگرۆك؛ ٢) بای گەرم کە بۆ زەرعات زیانی هەیە ف ١) آتش پارسی؛ ٢) باد گرم آفتِ مزروعات.

ئاگرەکە: ئاگرە ف نگا: ئاگرە.

ئاگری: چیای سەر بەرناگر، ئاگر پژێن: (چیای ئاگری سەرێ وێ بناگر بویە) ف کوه آتشفشان.

ئاگری بن کا: بریەتیە لە ئاژاوەچی، بنەمای شەڕوکێشە، سەرکزو لکەی بەدفەڕ ف کنایە از آدم آشوبگر و تودار.

ئاگرێ خودێ: بەلای عاسمانی ف بلای آسمانی.

ئاگری ژێرکا: ئاگری بن کا ف کنایە از آدم فتنەانگیز.

ئاگرین: وەك ئاگر، لەئاگر، بریەتیە لە مرۆی زۆر ئازاو بەکار یان زۆر دڵگەرم ف آتشین، کنایە از آدم بسیار شجاع و پُرکار.

ئاگوردی: ئاوردو، سوتەنی، سوخت، سوتەمەنی ف سوخت.

ئاگە: ئەوێ، وێدەرێ، ئەوێندەرێ، وێرێ ف آنجا.

ئال: قامکی هەرە درێژ لە پەنجەدا، تبلی ناوی، زەڕ نەقوتە ف انگشت وسطی.

ئاڵ: ١) ڕەنگی سووری کاڵ؛ ٢) ددانی بەترشی کول؛ ٣) جنەدۆکەی دوژمنی زەیستان، هاڵە ف ١) سرخ کمرنگ؛ ٢) کندی دندان از ترشی؛ ٣) جنِ زائوکُش.

ئالا: ١) بەرگی بوکەڵەی منالان: (ئالا بوك)؛ ٢) پارچەی شاش بۆ ورد دابێژتن: (ئەلا بێژ)؛ ٣) بەیداخ، عالا؛ ۴) قەڵەم: (ئالاگرت بەدەس خورشیدی خاوەر / نوسیا بۆ لای بەعەسروزی سەروەر «بەسەیتی خورشیدی خاوەر» ف ١) لباس عروسك؛ ٢) پارچهٔ تنك و نازك؛ ٣) پرچم؛ ۴) قلم.

ئالاخ: ئەو گیا بێ کەڵکانەی کە دەبێ فڕێ درێن، بزار ف گیاه هرزه.

ئالات: بەهارات، ئیسیوەت و ئەدوا ف ادویه، فلفل.

ئالاستن: لستنەوە، لێسان، لێسین ف لیسیدن.

ئالاش: هەلاش ف نگا: هەلاش.

ئالئال: گولێکی بۆن خوش و سوورە: (سونبول بسەماتێر و گولان پەردە دڕانـدن / بشکفتنە ئالئال و هشین بونە تەرازن) «جزیری» ف گُلی است سُرخ رنگ.

ئالامەت: هەلامەت، پەسو، زوکام ف زُکام.

ئالان: خولێ هالاندن ف پیچ خوردن.

ئالان: مەڵبەندێکە لە کوردستاندا ف منطقه‌ای در کُردستان.

ئالایش: شەونشینی بەکۆمەڵ بۆ رابواردن، کۆڕبەستنی شەواندی دۆستانە ف شب نشینی.

ئالایی: ١) ڕەنگاوڕەنگ؛ ٢) بەشێك لە لەشکری تورکان ف ١) رنگارنگ؛ ٢) گروهی از سپاه عُثمانی.

ئاڵ بردنەوە: مردنی زەیستان یان کۆرپەی ساوا بەدەست جنۆکەی ئاڵەوە ف مرگِ طفل یا مادر بوسیلهٔ آل.

ئاڵبونەوە: کول بونی دان بە ترشی ف کُندشُدن دندان از تُرشی.

ئاڵتون: زێڕ، تەلا ف طلا.

ئاڵتی رەم: کێشانەیەکە بەرانبەر بە پەنجاوپێنج گرام ف واحد وزنی است مُعادل پنجاه و پنج گرم.

ئاڵچاخ: سوکوبێ ئابڕو، بێ حەیا، دەسبڕ ف چاخان.

ئالخواج: قامکی شادە، تبلی دۆشاو مژە ف انگشت سبّابه.

ئاڵدوز: زێڕ یا زیو هفت، ڕوکێشی زێڕو زیو ف زَراندود.

ئالستن: لێستنەوە ف لیسیدن.

ئاڵشت: سەوداو مامەلە، دان و ستان ف مُعامله، دادوستد.

ئاڵشك: زوقم، سیخوار، خوسار، خوس ف سرماریزه، یخ.

ئاڵش ویرش: سەوداو مامەلە، ئاڵشت ف دادوستد.

ئالف: خواردەمەنی مالاتی بەرزەو ئاژاڵی وردە ف عَلَف.

ئالفانە: پوشانە، ئەو باجەی بۆ لەوەڕ دەستێندرێ ف باجِ چراگاه.

ئالفتە: هوگر، خوپێوە گرتو ف خوگرفته، الیف.

ئالفجار: گیاجاڕ، لەوەڕگە، چایەڕ ف عَلَفزار.

ئاڵقە: گەو، قولف ف حلقه.

ئاڵقە بەگوێ: بریەتیە لە کۆیلەو بەنی ف کنایە از غلام حلقه‌به‌گوش.

ئاڵقەتیز: گیایەکی گەڵا خڕی ڕەنگ زەیتونی‌یە. شیرەکەی مایەی زگ چونە ف از گیاهان داروئی.

ئاڵقەتیس: ئاڵقەتیز ف نگا: ئاڵقەتیز.

ئاڵقەزێ: زنجیرۆکەی دەرکە داخستن ف چفت.

ئاڵقەزونە: ئاغزونە ف سگك.

ئاڵقەلەگوێ: ئاڵقە بەگوێ ف نگا: ئاڵقە بەگوێ.

ئالك: جەمەجوێ و لاخی یەکسم ف علیق.

ئالك: ئالو، لوزتێن ف لوزتین.

ئالگ: شوێنە برین، شوێنی لێدان، نیشان لە لەش ف اَثرِزَخم یا ضربت.

ئالگ: لوی دیاری، گرێ لە گۆشتی لەشا ف غُدّه.

ئالنگ: خڕبونی بن هەنگڵ ف وَرَم کَردن زیر بغل.

ئاڵو: ١) هالو، بادامەی گەرو لەبن چەنە؛ ٢) نیوەتێکەڵ: (خەواڵو) ف ١) لوزتین؛ ٢) آلود.

ئاڵو: خاڵ، برای دایك، لالو ف دائی.

ئاڵوباڵو: مێوەیەکی خڕو ترش و سووری تاریکە، بەلالوك، هەلهەلوك ف آلبالو.

ئاڵوبخارا: هەڵوژە پایزەی سووری ئاماڵ ڕەش ف آلو بخارا.

ئاڵوبوڵ: قۆرە، ئاوتێ تزاوی ترش و شیرین ف میوهٔ نارسیده، کال.

ئاڵوبەلالوك: ئاڵو باڵو ف آلبالو.

ئاڵوچە: هەڵوژە، عەلوکە، حەلوکە ف آلوچه.

ئاڵودار: ئەو دارانەی لە خانو داپۆشیندا دەکەونە سەر کاریتە ف چوب سقف بر دیرك.

ئالودە: گیرۆدە، خوپێگرتوُ (ئالودەی جگەرەیە) ف مُعتاد.

ئاڵــۆز: ۱) تێك هاڵاو: (بــەنەکە ئاڵۆز بوە)؛ ۲) نەسازاوی توش و تورّە: (پیاوێکی زۆر ئاڵــۆزو بەد میجــازە)؛ ۳) پشێوی و ئاژاوە: (دنیایەکی ئاڵۆزە) ف ۱) سَردرگُم؛ ۲) آدم ناهنجار و بدعُنُق؛ ۳) آشوب و بلوا.

ئالوز: خەم و کەسەر ف غم و اندوه.

ئاڵۆش: ۱) خارشت و خوروی لەش؛ ۲) ئارەزو کردنی نێر: (ژنێکی زۆر بە ئاڵۆشە) ف ۱) خارش تن؛ ۲) کنایە از زن شهوت‌ران.

ئاڵــوگــۆڕ: ۱) پێك گۆڕینــەوە؛ ۲) داکــەندنی بەرگ و پاك دەبەر کردن: (جلە کانت ئاڵوگۆڕ کە) ف ۱) مبادلە؛ ۲) عوض کردن لباس.

ئاڵــولــە: ۱) کۆڵانی تەســك و باریك؛ ۲) پیاوی بێ‌شەرم و تابڕۆ ف ۱) کوچهٔ تنگ؛ ۲) مَرد بی‌حیا.

ئاڵو واڵا: پارچەی ڕەنگاوڕەنگ ف پارچهٔ رنگ وارنگ.

ئاڵوویر: سەوداو مامەڵە، ئاڵش‌ویرش ف داد و ستد.

ئاڵــە: ۱) جنۆکەی زەیستان کوژ؛ ۲) جلە بۆکی منالان؛ ۳) پەڵەی دەم و چاوی ئاوس؛ ۴) پارچــەی شاش بۆ دابێژتن؛ ۵) نەخــۆشیەکە لەناو گەڵ پەیدا دەبێ ف ۱) جنّ زائــوکُش؛ ۲) لبــاس عروســك؛ ۳) لکهٔ صورتِ زن آبستن؛ ۴) الك پارچەای؛ ۵) مَرضِ آتشك.

ئاڵەبێژ: بە پەڕۆی تەنك و شاش دابێژتن ف بیختن با وال.

ئالها: ئارەزو، تەما، هیوا، تاسە ف آرزو.

ئاڵەت: ۱) نیسیوەت، نیسۆت؛ ۲) داروکەی پەروازی شوشە یە نجەرەی قەدیم ف ۱) فلفل؛ ۲) چهارچوب شیشەهای پنجرهٔ اُرسی.

ئاڵــەتــانج: هەڵەتانج، جۆرێك مراوی کێوی سەر بە کڵاوەیە ف نوعی مرغابی وحشی کاکلی.

ئاڵــەکۆك: جۆرێ ئەسپنگی تۆکنە بنکێکی هەیە لە جۆزەرداندا دەری دێنن و دەیخۆن: (دیاری شوانە ویڵە ئاڵەکۆکە) ف گیاهی است شِنگ مانند.

ئالەکە: نەخۆشیەکی چاوە، تەراخم ف تَراخُم.

ئاڵەم: عالەم ف جهان.

ئالی: لا، تەرەف، رەخ ف طَرَف، سو.

ئاڵی: ۱) پیاوێ کە لە ژنەکەی بترسێ: (فلانەکەس ئاڵی پیوازە، ئاڵی‌یە)؛ ۲) سوکەڵە ناوی عەلی: (قۆپەی بابا ڵی) «مەسەل» ف ۱) مردی کە از زنش بترسد؛ ۲) مُخَفَّف علی.

ئاڵیان: ئالان، لێ‌پێچان ف بر پیچیدن

ئالیسۆر: هەرمێ لاسورە، سێوە لاسورە ف گلابی و سیب نیم‌سرخ و نیم‌زد.

ئالێك: ئالك، جەمەجۆی یەکسم ف علیق.

ئالیکار: یارمەتی‌دەر، هاریکار ف کمك کنندە.

ئاڵین: ئالان، پێچ‌خواردن ف پیچ خوردن.

ئالینك: گیایەکە لەداران دەهاڵێ ف پیچَك.

ئام: ۱) مام، برای باوك، ئاپ؛ ۲) پێشگــری هاوبەشی، ئامکار، هاوکار، هامکار؛ ۳) هاتن: (ئامو شۆت ناکەم) ف ۱) عمو؛ ۲) پَسوند اِشتراك؛ ۳) آمدن.

ئاما: هات بۆ پیاو ف آمد.

ئامادە: ساز، تەیار، حازر ف آمادە.

ئامارات: ئەسپابات و ئامراز ف ابزار.

ئاماژ: نیشانە، ئامانج ف آماج.

ئاماژە: ۱) سەرەرا، سەربار، زیادە لەوە؛ ۲) هێما، ئیشارە ف ۱) بەعلاوە، اضافە؛ ۲) اشارە.

ئاماڵ: وێچو، نزدیك‌بە: (فلانکەس ئاماڵ شێتە، رەنگی بۆزوەکە ئاماڵ شینە) ف متمایل بە.

ئامام: هاتم ف آمدم.

ئامــان: ۱) قاپ و قاچاغ، ئیر بار؛ ۲) هاتوە (بۆنێرینە)؛ ۳) دەغیل؛ ۴) وشەی پەنابردن، هانا ف ۱) ظروف؛ ۲) آمدە است (برای مُذکَّر)؛ ۳) کلمهٔ پناە خواستن؛ ۴) کلمهٔ حمایت.

ئامانج: ۱) نیشانە، کێلك، ئەوشتەی بۆ تیر هاویشتن دەبەرچاو دەگیری؛ ۲) دۆز، مەرام، مەبەست لە ژیانا؛ ۳) خزم و کەس و کار ف ۱) آماج؛ ۲) مَرام؛ ۳) اقوام.

ئامــــان خواستن: داوای تەسلیم‌بون کردن، پەنــا بەکــەسێك بردن کە بت‌پارێزێ ف اَمان خواستن.

ئامانەت: ۱) پارێزگاری؛ ۲) سپاردە، بۆ ماوەیەك وەرگرتن یان بەکەسێك سپاردن ف ۱) درستکاری؛ ۲) سُپُردە.

ئاماوزێ: پەڕۆیەکی تەنکم دەشەمی هەڵدەکێشن و دەیخەنە سەر کوان و برین، مشەما ف نوعی مشمّع.

ئاماولوای: هاتوچو ف آمدوشد.

ئامای: هاتن ف آمدن.

ئامایی: نەدین، کوێری، کۆری ف نابینایی.

ئامباز: بەتەوژم دەستەملان بون، ئاوقا، تێك هاڵانی دو زیندو ف گلاویز.

ئامبــازبــون: بە هەڵــە داوان بۆ یەکترچون و دەس لەمل یەك کردن ف یکدیگر را در آغوش فشُردن.

ئامپــــا: ۱) هاوپیشــــە، هاوپە لە کاردا: (هــەردوکمــان جوت بەنــدەی ئامپاین)؛ ۲) جوت بەندەی بەدەوڵەت و دارا ف ۱) هم درجە؛ ۲) هم پیشە.

ئامپیاڵە: هاودەم، هاونشین، هاوکردارو هۆگر ف ندیم.

ئامراز: ئەسپاب، کەرستە، ئالات ف ابزار.

ئامڕاز: هاوسوڕ، هامڕاز، لەیەکتر ئەمین، هەواڵی راست ف همراز.

ئامشۆ: هاتوچۆ، دیداری دۆستانە، سەر لەیەکدانی هاوسایان ف آمدوشُد.

ئامك: خوشکی باوك، پوری باوکی، مەتك، پل، مەتی ف عمّه.

ئامڵە: پوڵ، پارە، دراو ف پول.

ئامۆ: ۱) مام، برای باوك، مامۆ: (ئامۆزا)؛ ۲) ئامور ف ۱) عمو؛ ۲) خیش.

ئاموچیار: ئاموژگاری کار ف ناصح، اندرزگو.

ئاموچیاری: ئامۆژگاری ف نصیحت.

ئامۆر: هەوجاڕ، هێش، داری مابەینی نیر و دەندە ف خیش.

ئامۆزا: فرزەندی مام، برازای باوك ف عَموزاده.

ئامۆزازا: منالّی ئامۆزا ف فرزند عموزاده.

ئامۆژگار: نسحەتکەر ف اندرزگو.

ئامۆژگاری: نسحەت، پەند ف اَندَرز.

ئامۆژن: ژنی برای باوك، مامۆژن، ژنئاپ ف زَن‌عمو.

ئامۆژیار: ئامۆژگار ف اندرزگو.

ئامۆژیاری: ئامۆژگاری ف پَند.

ئامۆش: ئارام ف خاموش، آرام.

ئاموشۆ: هاتوچۆ، ئامشۆ، گەڕان، هاتن‌وچون ف آمدوشُد.

ئاموشۆکەر: ئەوانەی دێن‌و دەچن، کەسانێ دۆستانە یا بۆ کارێك سەر لە پیاو دەدەن ف در آمدو شُد.

ئامۆیر: ١) ئامۆر؛ ٢) ئامرازو ئەسپاب ف ١) خیش؛ ٢) ابزار.

ئامە: ١) دایك، دێ، داڵك؛ ٢) سوکەڵەی ناوی ئامینە؛ ٣) سوکە ناوی ئامان الله ف ١) مادر؛ ٢) مُخفّف آمنه؛ ٣) مُخفّف آمان‌الله.

ئامەد: بەخت‌و هات، ڕێکەوتی باش‌ودڵخۆشکەر ف شانس و اقبال.

ئامەشۆ: ئاموشۆ ف آمدو شُد.

ئامەو: ئامەد، هات‌و بەخت ف اقبال.

ئامیار: هەواڵ، هاوکار، یاریدەر ف همکار، یاور.

ئامیان: هەوێن، مایەی پەنیر و ماست‌و ... ف پنیرمایە.

ئامێتە: تێکەڵ، تێکەڵاو، لێکدراو، ئاوێتە ف آمیختە.

ئامیتە: ئامێتە ف آمیختە.

ئامیتن: تێکەڵ کردن، لێکدان، تێ کردنی شتێ لە ناوشتێ ف آمیختن.

ئامێد: ناوی شاری دیار بەکر ف شهری در کردستان.

ئامێدی: شارێکە لە کوردستان، عیمادییە ف شهری در کُردستان.

ئامیر: ئەسپاب، ئامراز ف اَبزار.

ئامێر: ئامیر ف اَبزار.

ئامێز: ١) باوەش، هەمێز، هامبێز، سنگ‌و بەر؛ ٢) تێکەڵ ف ١) آغوش؛ ٢) مخلوط.

ئامێژە: هەوێن، مایەپەنیر، ئامیان ف پنیرمایە.

ئامێژەن: ١) ئامێژە، هەوێن؛ ٢) شتی تێکەڵ کردن، ئامێتە ف ١) پنیرمایە؛ ٢) آمیختە.

ئامێژەن کردن: تێکەڵاو کردن، دوتشت تەڤ لهەڤ کرن ف بهم‌آمیختن.

ئامین: ١) خوایە قبوڵی کەی؛ ٢) سوکەڵە ناوی ئامینە ف ١) آمین؛ ٢) مُخَفّف نام آمنە.

ئامینە: هاتوە (بۆژن) ف آمده است (برای مؤنث).

ئان: ١) یان، یا؛ ٢) وەخت‌و عان، حان، دەم،کات، نا ف ١) یا؛ ٢) وقت، موقع.

ئانقەس: هەڵە لە ڕوی ئاگاداریەوە، لەقەست، لەقەستی ف عَمداً.

ئانقەست: ئانقەس ف عمداً.

ئانگو: مێلاق، ئەوتریێ‌یەی بۆزستان هەڵی دەواسن ف آونگ.

ئان‌و ئون: ١) ئاین‌و ئوین، نازو نوز؛ ٢) فێڵ‌و تەڵـەکـە ف ١) ناز؛ ٢) مکر و حیله.

ئانـە: ١) هۆوە، ئەوە، هیمـای دور؛ ٢) پاشگـری بەواتا شیاو: (پیاوانە، ژنانە، شیاوی پیاوان، شیاوی ژنان)؛ ٣) پوڵێکی هیندستانە؛ ٤) دایك ف ١) آن؛ ٢) پسوند شباهت؛ ٣) واحدی در پول هندوستان؛ ٤) مادر.

ئانی: هێنای، هانی، هاوردی ف آورد.

ئانیسـك: ١) هەنیسـك، نزکەرەی گریان؛ ٢) بەندی نێوان زەندو قوڵ، هانیشك ف ١) سکسکۀ گریە؛ ٢) آرنج.

ئانیشا: ئەوان، ئەمان، ئەو ف آنها.

ئانیشك: بەندی نێوان قوڵ‌و باسك ف آرنج.

ئانیشکـە: ١) جەم سەری پەرچ دراوی لولە سۆپە یان ئاسنی دەدیوار گیراو؛ ٢) دارێکی دوپـەلــە لە ئاسیاودا پێ بەرداشی پێ بەرزو نزم دەبێتەوە ف ١) زانوی لوله؛ ٢) ابزاری در آسیاب.

ئانیك: بەرنیسکێ ف نَفَس‌نَفَس زدن از شدّت گریه، های‌های گریه.

ئانین: هاوردن، هێنان، ئینان ف آوردن.

ئاو: ١) ئاف؛ ٢) پێشگـری هاوبەشی، ئام؛ ٣) برێتی لە شاوەت ف ١) آب؛ ٢) پسوند اشتراك؛ ٣) کنایه از مَنی.

ئاوا: ١) بەم جۆرە؛ ٢) ئاوەدان: (ماڵیاواکۆنە هاودەردم / بەدوُر بی‌لەئاهی سەردم) «هەژار»؛ ٣) پیوار، ون‌و نادیار: (مانگ‌ئاوابو، ڕۆژئاوابێ دێمە ماڵتان) ف ١) اینچنین؛ ٢) آباد؛ ٣) گم و ناپیدا.

ئاوات: ئارەزو، تاسە، هێڤی، هیوا ف آرزو.

ئاوات‌خواز: بەتاسە، بەئارەزو، هێڤی‌دار، هیوادار، بەهەویا ف آرزومند.

ئاواتەخواز: ئاوات خواز ف آرزومند.

ئاواتەواز: ئاوات خواز ف آرزومند.

ئاوار: ١) جودا؛ ٢) هەڵـوای ئاردو دۆشاوی وشك هەڵاتو بۆزستان؛ ٣) چای لێنـەری ماڵ؛ ٤) دارو پەردوی خانوی روخاو ف ١) جُدا؛ ٢) حلوا؛ ٣) آبدارچی؛ ٤) آوارخانۀ ویران.

ئاوارتن: جوداکرن، هەڵاوارتن، دوُرەوە خستن ف جُداکردن.

ئاوارتە: جیا کراوە، دوُر خراوە ف جُداشده.

ئاوارە: هەڵوەدا، دور لە ژێگەی خۆ، تەرە ف آوارە.

ئاوارەیی: هەڵوەدایی، دوری لە وڵاتی خۆیی ف آوارگی.

ئاواز: دەنگ‌و سەدا، دەنگی بەقەو، دەنگی ئامرازی موسیقا ف آواز.

ئاوازە: ناوبانگ، دەنگ‌وناو ف شُهرت.

ئاوازەخوان: گۆرانی بێژ، دەنگ‌بێژ، قام‌بێژ، ستران‌بێژ ف خوانندە، ترانەسرا.

ئاوازەخوێن: ئاوازەخوان ف خوانندە.

ئاواژی: بەراوەژو، سەرەونخون ف واژگون.

ئاواسی: ئەنگـوچك، هەنگوچك، گوچك، سۆرانی، قۆڵەکراسی فش‌و درێژ ف آستین بُلند.

ئاواق: ١) چۆڵ‌و بیابان، چۆڵگە؛ ٢) خانوی چۆڵکراوی بێ ئاوەدانی ف ١) بیابان برهوت؛ ٢) خانۀ متروك.

ئاواکردن: ١) بنیات‌نانی خانو، خانو کردن؛ ٢) زەوی نەکێڵدراو کێڵان‌و چاندن ف ١) پی‌ریختن خانە؛ ٢) شخم‌زدن‌و آباد کردن زمین بایر.

ئاواکردنەوە: لە دوای چۆڵیو وێرانبونی دوبارە ساز کردنەوەو کار تێدا کردن ف دوبارە آباد کردن.
ئاواڵ: هەڤال، دۆست، هاوڕێ ف رفیق، دوست.
ئاواڵ دەرس: هاوپۆل، هاوکلاس، کەسانێ کە پێکەوە لە فێرگەدا لە پۆلێکا بن ف همکلاس.
ئاواڵ زاوا: دوپیاو کە ژنی هەرکیان خوشکن ف باجناخ.
ئاواڵ کراس: دەرپێی ژنان ف شلوار زنانە.
ئاواڵ منداڵ: کیسەیەکی پڕ لە ئاوی مناڵدان کە لە دوای مناڵ لە زکی زەیستان دەر دەچێ، جفت ف جُفت.
ئاواڵە: وەکری، والا، کریاوە، دژی داخراو ف بازو گشادە.
ئاواڵەتی: دۆستی، ڕەفێقایەتی، هەڤاڵی ف رفاقت.
ئاوان: ١) ئاوا، دژی چۆڵ؛ ٢) ئاونگی دەسکاونگ بۆ شت کوتان؛ ٣) کرێ، مزە؛ ٤) گوشادە، هەراو؛ ٥) قاپو قاچاغ؛ ٦) بێ فەڕیو نازاستی ف ١) آباد؛ ٢) هاوَن؛ ٣) مُزد؛ ٤) گشاد؛ ٥) ظروف؛ ٦) کجیو نادرستی.
ئاواناش: مزاش، کرێی ئارد هاڕین کە ئاشەوان دەیسێنێ ف مُزد آسیابان.
ئاوانتە: ١) خۆڕایی، بەلاش، مفت؛ ٢) حیلەو حەواڵەو تەشقەڵە ف ١) مفت؛ ٢) کَیدو فریب.
ئاوانتەچی: مفتەخۆر، دەسبڕو فێڵەبازو دەبەکار ف مُفتخورو کلاەبردار.
ئاوانی: ئاوایی، دێ، خانو، دژی چۆڵی ف آبادی.
ئاوا ووك: گاڵتەچی، زۆربڵێو چەنەباز، چەقەسرۆ، چەقەسو ف وراج.
ئاواهی: ئاوانی، خانو ف آبادی.
ئاوایی: ئاوانی ف آبادی.
ئاوبارە: ١) داری درێژو ئەستوورو کۆڵدراو کە بۆ پەڕاندنەوەی ئاو بە سەر کەندالیدا دەکێشنو دەبێتە جۆگە، قەمتەرە؛ ٢) ئەوشیرەی کەهەنگ لە گوڵانی دەمژێو دەیکاتە هەنگوین ف ١) قنطرە؛ ٢) شیرۀ گل کە زنبور می‌مکد.
ئاوباز: مەلەوان ف شناگر.
ئاوبڕ: ١) نەخۆشیەکی ئاژاڵە کە لە خواردنەوەی ئاوی زۆرساردەوە توشی دێت؛ ٢) جێگەی دادڕین بۆ گوێزانەوەی ئاو ف ١) نوعی بیماری دام؛ ٢) محل بستنو عوض کردن مسیر آب.
ئاوبردە: بریەتیە لەو شتەی بە فیرۆ دەچێو خەسار دەبێ ف مُفت ازدست رفتە.
ئاوبەر: سەقا، ئاوکێش ف سقّا.
ئاوبەرە: ١) ئەو کاروانە هەنگەی لە کاتی شانە هەڵبستنا دەچنە سەر کانیاو ئاو دەبەنە پلوورەوە؛ ٢) ئەو هەنگە لە بەر بەرزەفڕی پلوورەی لێ گوم دەبێ ف ١) زنبورانی کە از چشمە آب بە کندو می‌برند؛ ٢) زنبورانی کە بە علّت بلندپروازی راە کندو را گم می‌کنند.
ئاوبەند: نەخۆشی زگ ئاوسان، ئیسقایی ف بیماری استسقا.
ئاوپاش: ئاوپژێن، دۆڵچەیەکی مەعدەنی کە سەرێکی کون کونی پێوەیەو ئاوی پێ دەپرژێنن ف آب‌پاش.
ئاوپاڵ: سوزمە، کەوگیر ف کفگیر.

ئاوپرژێن: ١) ئاوپاش؛ ٢) ئاو بە زەویدا یان بە ناندا پرژاندن ف ١) آب‌پاش؛ ٢) آب بر زمین یا برنان پاشیدن.
ئاوپژێن: ئاوپاش ف آب‌پاش.
ئاوپەڕ: ١) زەنبورەی ئاش، دارێکی کونکراوە لە بنی دۆڵاش‌دا تا ئاوەکە بە تەوژم لە پەڕە بدا؛ ٢) ئەستوور بونی برین ف ١) چوبک مُدوَر سوراخ در دهانۀ زیرین ناو آسیاب؛ ٢) دُمَل ورم کردە.
ئاو پەڕە: حەیوانی ئاوەکی ف حیوانِ از گلّە بجای ماندە.
ئاوپەڕێن: دژاو، زەویەکی ئاوداشتنی دژوار بێ ف زمینی کە آبیاریش دشوار باشد.
ئاوتێزان: ١) ترێ کە تازە دێ ئاڵو بۆڵ بێ؛ ٢) ئاوێ کە لەدیتنی ترشی لەزمان پەیدا دەبێ؛ ٣) ئاوێ کە لە پاك کردنی پیواز لەچاو دێت ف ١) آبدارشدن قورۀ انگور؛ ٢) آب در دهان جمع شدن با دیدن ترشی؛ ٣) آب از چشم آمدن از پاك کردن پیاز.
ئاوجز: ١) ئاودز، قەڵشتو کەلێن کە ئاو بدەلێنێ؛ ٢) کۆبونەوەی کێمو زوخ لە بریندا ف ١) جای ترشح آب؛ ٢) جمع شُدن ریم در زخم.
ئاوجۆ: قەخوارنە کە لجەهـ چێدکن، بیرە ف آبجو.
ئاوچاودان: لە تماشا دڵخۆش بون ف از دیدن لذّت بردن.
ئاوچاوسەنن: ترساندن، زراو بردن، تۆقاندن ف زهرە ترك کردن.
ئاوچایگ: ئاوی سارد، ئاڤا تەزی ف آب خنك.
ئاوچنین: ئاوگرتن لە مێوەو ... ف آب گرفتن از میوە و...
ئاوخانە: ئاودەست، ئاودەسخانە، ئاورێژ ف مُستراح.
ئاوخواردنەوە: ئاڤ قەخارن ف آب نوشیدن.
ئاوخواز: خواردنێك کە تونیایەتی دێنێ. دەڵێن: (کەشكو نیسك **ئاوخوازن**) ف غذای شورو آبکش.
ئاوخۆر: کەسێ کە ئاو دەخواتەوە، ئاوگێڕ لە مزگەوتو کۆر بانگ دەکا: (ڕەحمەت لە **ئاوخۆر**) ف آب آشام.
ئاوخۆرە: ١) ڕەگی سەرەکی گیاو دار کە زۆر تەڕایی هەڵدەمژێ؛ ٢) ناوەڕۆکی لق کە تەڕایی ڕا دەگوێزێ؛ ٣) پیاڵەو شەربەی ئاوخواردنەوە، لیوان، قومقومۆك ف ١) آبخور درخت؛ ٢) آوند گیاهان؛ ٣) ظرف آبخوری.
ئاوخۆری: ١) هەرچی ئاوی پێ دەخۆنەوە، شەربە، زەرك، لیوان، قومقومۆك؛ ٢) دانە لغاو، ئەو ئاسنەی دەچێتە ناو دەمی یەکسمەوە ف ١) ظرف آبخوری؛ ٢) دهانۀ لگام.
ئاودادان: ١) ئاو قوتدانی زەوی؛ ٢) نەخۆشیەکە لاقی یەکسمو بەرزە ولاخی پێ دەماسێ ف ١) فرورفتن آب در زمین؛ ٢) پاغر.
ئاودار: ١) ولاتی ئاو زۆر؛ ٢) میوەی پڕاو؛ ٣) تیغی جەوهەردار ف ١) منطقۀ پُرآب؛ ٢) میوۀ آبدار؛ ٢) بُرَند.
ئاوداشتن: ئاودێران، ئاودێری، ئاودانی زەوی ف آبیاری.
ئاودامان: کراس یان کەوای داوێن شۆڕ: (کەوای مەلایان **ئاودامانە**) ف پیراهن بُلند.
ئاودامێن: ئاودامان ف پیراهن بُلند.
ئاودان: ١) ئاوداشتن؛ ٢) مالات تێراو کردن؛ ٣) تیغ سوور کردنەوە بە

ئاواکردن بۆ ڕەقتر بون [ف] ۱) آبیاری؛ ۲) سیراب کردن دام؛ ۳) آب دادن تیغ.
ئاودڕ: ئەو جێگەیەی کە ئاو دایدڕیوە [ف] آبْکند.
ئاودڕکە: ئاودڕ [ف] آبکَند.
ئاودڕگە: ئاودڕ [ف] آبکَند.
ئاودز: ۱) درزو قەڵشتی ئاودەڵێن: (مەنفەزو درزو **ئاودزی** هەرچەند / دەیگرم، دیکوتم بە دەستو بەپێ) «شێخ ڕەزا»؛ ۲) ئاوجز، کێم کۆ بون لەزاما [ف] ۱) تکاب؛ ۲) هو.
ئاودوزەك: ۱) ئەو لولـە شوشـە دەم تەنگەی تنۆکە دەرمانی پێ دەچاو دەکەن، قەترە چەقان؛ ۲) سرینگ [ف] ۱) قطرەچکان؛ ۲) سُرنگ.
ئاودەر: ۱) کەسـێ کە ئاو دەدا بە خەڵـکی مەجلیس؛ ۲) ئاودێر [ف] ۱) ساقی؛ ۲) آبیار.
ئاودەردان: ڕشتنی ئاوی ڕاوەستاو بە سەتڵو دەفری تر [ف] تخلیهٔ آب با سطل و...
ئاودەس: ئاوخانە، ئاودەست، پێشاو [ف] مُستراح.
ئاودەست: ئاودەس [ف] مُستراح.
ئاودەل: پۆڕی نێر [ف] دُرّاج نَر.
ئاودەڵێن: ۱) گۆزەو دیزەیەکی تەڕایی دەداتەوە؛ ۲) ئەستێرکێ کە ئاوی لە درزانەوە لەبەر بڕوا [ف] ۱) کوزەای کە نَم پس دهد؛ ۲) استخر درز دار.
ئاودەم: لیکاوی‌زار [ف] آب دهن.
ئاودەنگ: ۱) هاوبیر، هاوقسە؛ ۲) خەمڕەوێن، هۆگر [ف] ۱) همفکر؛ ۲) همدم.
ئاودێر: ئاویار، کەسێ کە زەوی‌و سەوزە ئاو دەدا: (جەبباری بێ‌فتوٗری، سوڵتـانی بێ‌قسوٗری / ڕەززاقی مارو موٗریی، **ئاودێری** دێمەکاری) «حاجی» [ف] آبیار.
ئاور: ۱) ئاگر، ئایەر، ئێگر؛ ۲) ئاوس [ف] ۱) آتش؛ ۲) آبستن.
ئاوڕ: بۆ دواوە ڕوانین [ف] واپس نگری.
ئاورا: برسی، نێز، برچی [ف] گُرسنە.
ئاورای: برسیەتی، برچینی [ف] گرسنگی.
ئاورپەرست: ئاگر پەرست، گاور، زەردەشتی [ف] زرتشتی.
ئاورجا: ئاگردان [ف] آتشدان.
ئاورخانە: ئاگرگەی پیرۆزی زەردەشتیان [ف] آتشکدە.
ئاوردان: ۱) ئاگردان؛ ۲) تەقاندن [ف] ۱) آتشدان؛ ۲) مُنفجر کردن.
ئاوڕدانەوە: بۆ دواوە ڕوانین، لاکردنەوە [ف] واپس‌نگریستن.
ئاوردو: سوخت، سوٗتەمەنی [ف] سوخت.
ئاوڕشتن: بریەتیەلە میزکردن [ف] کنایە از شاشیدن.
ئاوڕشێن: ئاو پرژێن چلە زەوی، چلەو شتەی بتەوێ نەرمی کەیتەوە [ف] آب‌پاشی.
ئاورگ: وەجاخ، ئاگردان، تفك، کوانو [ف] اُجاق.
ئاورنگ: ۱) پریشکە ئاگری وردیلە کە لە کوتانی ئاسنی سوٗرەوەکراو دەپەڕێ؛ ۲) بریقەوترووسکە [ف] ۱) شرارهٔ ریز؛ ۲) درخشش.

ئاورنـگ‌دان: بریقـەدان، بریسکـان، بروسکین، ورشەدان [ف] شرارە پراگندن، درخشیدن.
ئاوڕلێدانەوە: ۱) بریەتیەلە لاواندنەوەو چاکە دەگەڵ کردن؛ ۲) بەرەودوا لێ ڕوانین [ف] ۱) التفات؛ ۲) بدنبال خود کسی را نگریستن.
ئاوڕو: ئابڕو، شەرەف، شەرمو حەیا [ف] آبرو.
ئاوڕوبەر: ئابڕو بەرە [ف] رسواکنندە.
ئاوڕوت: ئاوەروٗت [ف] نگا: ئاوەروٗت.
ئاوڕوچون: ڕوسیا بوٗن، ئابڕو چوٗن [ف] رسوا شُدن.
ئاوڕۆشن کەرە: جانــەوەرێکی ڕەش‌سوٗری چکـۆڵـەیە بەسـەر ئاوی لیخن‌دا بەپەلە دێت و دەچێ [ف] دبیب.
ئاو ڕوشنەو کەرە: ئاو ڕۆشن کەرە [ف] دبیب.
ئاوروٗن کەرە: ئاو روشنەو کەرە [ف] دبیب.
ئاو ڕون کەرەوە: ئاو ڕۆشنەوکەرە [ف] دبیب.
ئاورە: جۆرێ زیپکەی تەڕە لەڕو دێت، ئاگرە [ف] آتش پارسی.
ئاورەگڕە: ئاگری بڵێسە بڵند کە گڕ مەلاشی پێ دەڵێن منالان بۆ گەمە دەیکەنەوە [ف] آتش زبانە کش.
ئاوری بن کا: سەرە سوٗدرە، مایە فتنە [ف] کنایە از فتنەانگیز.
ئاوڕێژگە: ئەو شوێنەی چۆم تێکەل بە ڕوخانە ئەبێ [ف] مَصب.
ئاوڕیش: بەگژدا هاتنی بێ‌سەبەب [ف] بی‌دلیل درگیرشُدن.
ئاوریشم: هەورێشم [ف] اَبریشم.
ئاورینگ: ئاورنگ [ف] نگا: ئاورنگ.
ئاوز: هۆش، فام [ف] فهم و هوش.
ئاوزان: ۱) تابشت، تاقەت، توانایی؛ ۲) فامین، تێ‌گەیشتن [ف] ۱) نیرو، توان؛ ۲) فهمیدن و درك کردن.
ئاوزانە چاو: ئاو تێ‌زانی چاو، چاو ئاو کردن [ف] آب در چشم آمدن.
ئاوزانەدەم: ئاو دەزار گەڕان [ف] آب در دهان جمع شدن.
ئاوزوٗنە: ئاغزوٗنە [ف] سگك.
ئاوزەنگی: زەنگـوٗ، رکێف، پلەکـانی ئاسنی سەر کەوتنی خوانی زین، وزنگی [ف] رکیب، رکاب.
ئاوزیاگ: میوەی تەڕایی تێ‌گەڕاو، ئاو تێ تزاو [ف] میوهٔ نیم‌رس.
ئاوزیان: ئاوزان [ف] نگا: ئاوزان.
ئاوزین: ئاوزان [ف] نگا: ئاوزان.
ئاوزینگ: ئاویلکە، گیانەڵاو، دوا هەناسە، دەمی مەرگ [ف] واپسین دم.
ئاوس: زك‌پڕ [ف] آبستن.
ئاوسا: جیران، هاوسا [ف] همسایە.
ئاوساگ: پەنەماو، هەڵمساو، ئاوساو [ف] آماسیدە.
ئاوسان: هەڵامسان، ئەستوٗر بوٗن، پەنەمان، پەنەمین [ف] آماسیدن.
ئاوساو: هەڵمساو، ئەستور، پەنەماو [ف] آماسیدە.
ئاوسبون: زك‌پڕ بوٗن [ف] آبستن شُدن.
ئاوس کردن: زك پڕکردن، بێچو خستنە زگی مێوینەوە [ف] آبستن کردن.
ئاوسیاگ: هەڵمساو، ئاوساو [ف] آماسیدە، ورم کردە.
ئاوسیان: ئەستوٗر بوٗن، ئاوساو [ف] آماسیدن.

ئاوشان: لە یەك پلەدا، هەمبەر، هاوشان ف هم‌شأن.

ئاوشنگ: حەیوانی بێچوُ مردوی شیر وشك کردو کە وەشیر دێتەوە ف حیوان شیر خشك شده که دوباره شیر بدهد.

ئاوقـا: تێکـەوە گلان، یەکتر گرتن بەدەست، گەیشتنە یەکتر بەدەست‌و تێکەڵ بوُن ف گلاویز شدن.

ئاوقات: پارێزەر، وەکیلی حقوقی ف وکیل دادگستری.

ئاوقاتی: ئاوقات ف وکیل دادگستری.

ئاوقۆره: گوشراوی بەرسیلە ف آب‌غوره.

ئاوکردن: ۱) ئاو لەچاو هاتن بێ گریان؛ ۲) پەیدا بوُنی زنچکاو لە برین‌و کوان؛ ۳) ئاو پرژاندنی نان‌و ... ف ۱) آب در چشم جمع شدن مثلا از سرما؛ ۲) عفونت کردن زخم؛ ۳) آب‌پاشی نان و...

ئاوکێش: ۱) سەقا، ئاوبەر؛ ۲) خۆراکی ئاوخواز ف ۱) سَقّا؛ ۲) غذای آبکش.

ئاوکێشی: ئاو بۆماڵان بردن، سەقایی ف سقایی.

ئاوگرتن: ۱) ئاو تێگەڕانی میوە؛ ۲) لەنۆرەدا ئاو وەر گرتن بۆ ئاوداشتن؛ ۳) گوشینی میوەو گیا ف ۱) آبدارشدن میوه؛ ۲) بەنوبت آب گرفتن برای آبیاری؛ ۳) آب‌گیری.

ئاوگۆشت: گۆشتاو، شۆرباو گۆشت ف آبگوشت.

ئاوگـــەردان: دەفـرێکی مەعـدەنی دەسـك‌دارە ئاوی پێ لە مەنجـەڵ هەڵدێنجن ف آبگردان.

ئاوگیر: ۱) شاگرد حەمـامچی؛ ۲) پرۆشـەکردن لە خواردن تانان‌و شیو دێنن ف ۱) شاگرد حمامچی؛ ۲) چونەکردن.

ئاوڵ: دۆڵی چکۆلە ف درّهٔ کوچك.

ئاوڵاوی: خورویلکەدار، کەسێ کە لە خورویلکەوە دەم‌و چاوی کرۆُز بوە ف آبلەگون.

ئاوڵە: خوریکە، خورویلکە، هاوڵە ف آبلە.

ئاوڵەدەردان: خورویلکە لێ‌هاتن ف آبلە درکردن.

ئاوڵەکوت: بژیشکی خورویلکە کوت ف آبلەکوب.

ئاوڵەکوتان: هاوڵە کوتان، خورویلکە کوتان ف آبلەکوبی.

ئاوڵەمە: بێچوی ناوزگ کە هێشتا خۆی باش نەگرتوە. تۆل لە هەوەڵ ڕۆژەکانیا ف جنین هنوز جان نگرفته.

ئاولێچـــون: تکـە کردنی دیزەو مەنجـەڵی بەدرزو کون‌تێ‌بو ف نشت ظروف درز برداشته.

ئاوماڵ: ۱) شەریك‌و هاوبەش: ۲) هاوسای زۆر نزیك ف ۱) شریك؛ ۲) همسایهٔ دیوار بەدیوار.

ئاوماڵك: ئەو چیلکەو چاڵەی لافاو هاوردویەو داویەتە کەنار ف آب آورده.

ئاوماڵە: ۱) هاوسا؛ ۲) ئاوماڵك ف ۱) همسایە؛ ۲) آب آورده.

ئاومرواری: نەخۆشیەکی چاوە، ئاوی‌سپی هەڵدێنێ ف آب مروارید.

ئاومل: دەستەملان ف دست در گردن.

ئاونـــگ: ۱) ئەو زەردە قوُڵـەی شتی تێدا دەکـوتن؛ ۲) شەونم؛ ۳) ئەو ترێ‌یەی کە بۆ زستان بە پەتەوە هەڵی داوەسەن، مێلاق ف ۱) هاون؛ ۲) شبنم؛ ۳) اونگ.

ئاونە: لۆلەی نێرگەلە، لوُلە قلیان، میلاوقلیان ف میل قلیان.

ئاووا: ئاوها، بەم‌جۆرە ف که اینطور.

ئاووتام: چێشتی پیازاو ف آش پیاز.

ئاووتاو: ئاب‌و تاب ف آب و تاب.

ئاوو گڵ: ۱) بریەتیە لە وادەی مەرگ، هەنجـەل، ئەجـەڵ، ئاکـام؛ ۲) رسکان، سرشت ف ۱) کنایه از اَجَل؛ ۲) سرشت.

ئاوو گۆشت: ئاوگۆشت، گۆشتاو ف آبگوشت.

ئاوو هەوا: کەش، چۆنیەتی سەرماو گەرماو سازگاری‌و ناخۆشی مەڵبەند ف آب‌و هوا.

ئاوها: بەم جۆرە، بەو تەرحە، بەم تەرزە، ئاوەها، ئاوُوا ف که اینطور.

ئاو هاتنەوە: رەحەت بون، شاوەت ڕژاندن ف مَنی ریختن.

ئاوە چۆڕە: ۱) ئاو تکان لە شتی تەڕ؛ ۲) بارانە بە دیواردا هاتنە خوار؛ ۳) ئاو لەبەر بەفر هەڵنیشتن ف ۱) چکهٔ آب از جسم خیس؛ ۲) شُرشُر؛ ۳) چکیدن آب از برف.

ئاوە خۆرە: ناوەرۆکی دار یا لق ف آبخور درخت، مغز درخت.

ئاوەدان: دژی چۆڵ، ئاوا ف آباد.

ئاوەدان بونـەوە: پاش وێرانی و دەست لێ‌هەڵگـرتنی خانو یان زەوی دوبارە ساز بونەوە ف دوباره آباد شدن.

ئاوەدان کردنەوە: پاش وێرانی ساز کردنەوە ف دوباره آباد کردن.

ئاوەدانی: ئاوایی، دژی چۆڵی ف آبادی.

ئاوەدز: ئاودز ف نگا: ئاودز.

ئاوەر: بڕواو متمانە ف عقیدەو باور.

ئاوەردە: هاوردراو، هاوریاگ ف آورده شُده.

ئاوەڕۆ: ڕێگەی ئاوی پیس، گۆنجە، ڕەهەند ف آبراهه، مجرای فاضلاب.

ئاوەڕوت: ڕوتاندنەوەی سەروپێ یان مەلی سەر بڕاو بەهۆی ئاوی کوڵیو ف پَرکندن پرنده با آب گرم.

ئاوەڕونکە: ئاوروشنەوکەرە، ئاورون کەرەوە ف دبیب.

ئاوەرە: ۱) ئاخوڕ، ئافڕ؛ ۲) دادەی بێ، داوەرە، ئابۆ ف ۱) آخور؛ ۲) هان بیا.

ئاوەڕێژ: ڕەهەند، گونج، گۆنجە، ئاوەڕۆ ف آبراهه.

ئاوەڕێس: ڕێسراوی لوُس‌و باریك ف رشتهٔ صاف و باریك.

ئاوەز: هۆش، فام: (لە دنیادا ڕەفێقی پیاوی کەر هەرگیز نەکەی ئەحمەد! / لەدەس ئینسانی بێ **ئاوەز** هەتا ئاخرسەرا ڕاکە) «ئەحمەد موختار» ف فهم و هوش.

ئاوەزا: ۱) زۆنگ، زەویەکی ئاوی کەمی لێ هەڵدەقوڵی‌و تەڕو شلە؛ ۲) ئاودز، ئاوجز ف ۱) زمین شُل‌و باتلاقی؛ ۲) عفونت زخم.

ئاوەزێ: زەوی زەنەك، زەویەکی ئاو دەدەڵێنێ، ئاوەزا ف زمین شُل‌و باتلاقی.

ئاوەزێڕ: زێڕکفت، ڕوکێشی زێڕین ف زَراندود.

ئاوەزینگ: دوادەمی مەرگ، ئاوزینگ، گیانەلاو ف واپسین دم مرگ.

ئاوەزیو: ڕوکێشی زیوین ف سیم‌اندود.

ئاوەژو: بەرەواژی، پشتەورو، واژی: (ریوی کەولی خوی ئاوەژودەکرد / ژیشك کەولی موی ئارەزو دەکرد) «سەیفی قازی» ف وارونە.

ئاوەژەنــە: کە لەبـەریك کە لەکاتی ئاش ویستاندا ئاوی ئاشی لیوە بەر دەدەنەوە ف آبریزگاه آسیا در حال توقف.

ئاوەسو: ١) بەردیکی لەبەر زور ئاو بەسەراهاتن لوس بو بی؛ ٢) بریەتیە لە بیشەرمو گوی نەدەر؛ ٣) ژنی لەزگ وەستاو، عوزر نەشور ف ١) سنگ آب سائیدە؛ ٢) بی‌شرم؛ ٣) زن یائسە.

ئاوەســەر: ئەو زەویەی ئاو قوت نادا، شونە ف زمینی کە آب درآن کمتر نفوذ کند.

ئاوسێ: ئەنگوچکە سورانی، فەقیانە ف آستین بُلند.

ئاوەشکینــە: شوینیك لەســەر نیای ئاش کە ئاوی ئاشی لی دەبرن ف نگا: ئاوەژەنە.

ئاوەشی: ١) نەخـوشی گوانی مەر کە رەق دەبیو نادوشـری؛ ٢) بەئاو کەوتنی دەغل لەبەر ئاودانی زور: (دەغلەکەمان **ئاوەشی** بوە، زور جیی لی وشك بوە) ف ١) نوعی بیماری پستان میش؛ ٢) زرد شدن زراعت در اثر آبیاری زیاد.

ئاوەکول: ١) جل دەنیو ئاودا کولاندن؛ ٢) ئاوەروت؛ ٣) ئاوی کولهاتو ف ١) لباس در آب جوشاندن؛ ٢) نگا: ئاوەروت؛ ٣) آب جوش.

ئاوەکی: ١) شل، تراو، دژی خەست؛ ٢) ئاژەلیك لە میگەل تەرەبو بیو چوبیتە ناو میگەلیکی بیگانە ف ١) آبکی، ٢) گوسفند از گلە آوارەشدە.

ئاوەل: ١) دوســت، رەفیق، هاوری؛ ٢) نەخـــوشی چوکی ئاژەل ف ١) رفیق؛ ٢) نوعی بیماری دام.

ئاوەلا: ئاوالە، گوشاد، وەکری، واز ف باز و گشادە.

ئاوەلانە: شیرنی شوان کە بەرخو کاری تازە زاو لە دەشتەوە دینیتەوە ف انعامی کە چوپان بەوقت آوردن نوزاد دام می‌گیرد.

ئاوەل دامان: ئاودامین، داوینی شور، ئاوداوین، ئاودامان ف دامن بُلند.

ئاوەل داوین: دامینی شور وەك کەوای مەلایان ف دامن بُلند.

ئاوەل زاوا: ئاوال زاوا ف باجناغ.

ئاوەل کراس: ئاوال کراس، دەرپیی ژنان ف شلوار زنانە.

ئاوەل ناو: بری‌ناو، سفەت لە ریزماندا ف صفت دستوری.

ئاوەلە: ئاوالە، واز، گوشاد ف باز و گشاد.

ئاوەنیا: رەپستــە، دەغلی کە لەپیشـدا زەویە کەی ئاو دراوەو شو کراوەو دوایی توی لی چیندراوە ف آبستە، بساردە.

ئاوەوەرە: ١) شەربــە، زەرکی ئاوخـواردنــەوە، لیوان، گلاس؛ ٢) زاوی سەرکانی بو کورکورو کەو ف ١) لیوان؛ ٢) روشی در شکار طیور.

ئاوەهــا: ١) بەم جورە، ئەم تەرزە؛ ٢) بو پرسیارو سەیرمان: (**ئاوەها** ئەم کارەشت کرد؟!) ف نگا: ئاووا.

ئاوهــەلکــردن: ئاو بو سەرزەوی بردن بو ئاو داشتن ف آب را بە زمین زراعتی رساندن.

ئاوهەلگرتن: ١) جوگە سازکردن بو ئاوهینانە سەرزەوی لەسەر چاوەرا؛ ٢) هەلمـژینو ئاو تیدا کو بونـەوە: (جەوالەکە لە کانی‌دا بو باریکی ئاوهەلگرتوە) ف ١) جوی برداشتن؛ ٢) آب برداشتن.

ئاوهەلینجان: ئاو بەسەتل یان دولچە یان ئامانیك هەلکیشان ف بوسیلە سطل یا... آب را برکشیدن.

ئاو هینــان: ١) ئاو هاوردن بو کارو خواردنەوە؛ ٢) نەخوشیەکی چاوە: (چاوی **ئاوی هیناوە**)؛ ٣) نەخوشی لاق‌ئەستوربونی یەکسم ف ١) آب آوردن برای مصرف؛ ٢) نوعی بیماری چشم؛ ٣) آماسیدن پاغر ستور.

ئاو هینانەوە: دەسپەر کردن، بەدەس شاوەت هینانەوە، جلق، مشتە ف جَلق، استمنا.

ئاوی: ١) بەراو، دژی دیم؛ ٢) شوینو جیگــە: (شـــیلان **ئاوی**: جی شیلان)؛ ٣) تی هەلسواو، قوراوی، هەویراوی، ئارداوی، ئالو...؛ ۴) جانــەوەری لە ئاودا دەژی: (مـاری **ئاوی**، بوقی **ئاوی**)؛ ۵) رەنگی شینی ئاچـخ، عاسمـانی، عابی ف ١) آبی؛ ٢) پسـونـد مکان؛ ٣) علامت آلودگی؛ ۴) آبری؛ ۵) رنگ آبی.

ئاویار: ئاودیر ف آبیار.

ئاویاری: ئاودیری، ئاوداشتن ف آبیاری.

ئاویتن: هاویشتن، فریدان ف پَرت کردن.

ئاویتــە: ١) تیکلاو، تیکەل: (هەرزن بی **ئاویتە** نانی لی نایە)، (چاوی کیژیش ئەمنی خستە ئەو گولە / ئیستە **ئاویتەی گلە**، کوشتەی دلە) «هەژار» ٢) بیچوی لەزگ‌دا مردو ف ١) آمیختە؛ ٢) جنین سِقط شُدە.

ئاوێتە: ئاویتە ف آمیختە.

ئاویر: ئاگر، ئاور، ئایەر، ئیگر ف آتش.

ئاویر: ئاودیر، ئاویار ف آبیار.

ئاوی‌رەش: دەردیکی چاوە، دەلین: (**ئاوی رەشی هیناوە**) ف آب سیاە چشم.

ئاویز: ١) هەلـواسین، دالــەقـان، لەسەرەوە شورکردنەوە، داهیشتن؛ ٢) کەنارنشین: (**پەراویزی** کەوا) ف ١) آویختن؛ ٢) حاشیە.

ئاویزان: ١) دالــەقـاو، هەلـواسـراو، داهیلدراو، شورەوەبو؛ ٢) خو پیوە هەلاوەسین: (وەرگەری **ئاویزانت** بم) ف ١) و ٢) آویزان.

ئاویزە: ١) ئاویز؛ ٢) چلچرا؛ ٣) پیلەو سسلەی خشلی ژنان ف ١) آویزە؛ ٢) چلچراغ؛ ٣) زیور زنانە.

ئاویژ: پاشگری بەمانا فریدەر، هاویژەر: (تفەنگ **ئاویژیکی** دەس راستە) ف پسوند بەمعنی انداز.

ئاویژە: زەوی بەراو، بەرانبەری دیم، ئاوی ف زمین آبی.

ئاویستا: کتیبی پیروزی زەردەشت ف اَوستا.

ئاویشتن: هاویشتن، فریدان، ئاڤیتن ف اَنداختن.

ئاویلکە: گیانەلاو، سەرەمەرگ ف درحال احتضار.

ئاوینە: قودیك، عەینك، نەینك، نەینوك، جام ف آینە.

ئاوینەبەند: ژوریك کە ئاوینە لە دیوارە کانی درابی ف آینەبند.

ئاویە: ١) سواغ، سواق، قور تی هەلسونی بانو دیوار؛ ٢) جوشی شتی کانزا؛ ٣) زەوی ئاوی ف ١) گل‌اندود؛ ٢) جوش و لحیم؛ ٣) زمین آبی.

ئاویەدان: ۱) جۆشدان، لەحیم کردن؛ ۲) سواغ دان، قوڕ تێ هەڵسون‌و لوس کردنی بان‌و دیوار ف ۱) جوش دادن؛ ۲) گل اندودن.

ئاویەر: کێویکە لە باشوری شاری سنە ف کوهی در جنوب غربی شهر سنندج.

ئاه : ۱) ئاخ‌و داخ، هەناسەی خەمباری؛ ۲) هێزی کەم: (**ئاهێکی تێدا** نەماوە، نزیك بەنەمانە) ف ۱) آه تحسّر؛ ۲) رَمَق.

ئاها: ۱) کەی وایە؟ کێ باوڕ دەکا؟؛ ۲) وشەی ئاگا کردن: (**ئاها** دەگەڵ تۆمە) ف ۱) کی چنین است؟؛ ۲) حرف‌انذار.

ئاهـــۆ: ۱) پەتـا، درم، ئازار، نەخـۆشی گیرۆ: (تـاعـون **ئاهـۆیەکی** زۆر حەستەمە)؛ ۲) شێتی، لێوەیی؛ ۳) عەیب‌و کەمایەسی؛ ۴) فێ ف ۱) مرض واگیردار؛ ۲) دیوانگی؛ ۳) کاستی؛ ۴) صرع.

ئاهوُ: ۱) کەمایەسی؛ ۲) ئاسك، کەژاڵ ف ۱) کاستی؛ ۲) آهو.

ئاهوناڵە: ئاخ هەڵکیشان‌و ناڵاندن ف آه و ناله.

ئاهو نزوُلە: توك‌و دوعای خراپ، نەفرین ف دُعای بد.

ئاهەڕا: کوێرەڕێ، بزنەڕێ، ڕێچکە ف کورەراه.

ئاهەك: قسڵ، کلس، کسڵ ف آهك.

ئاهەنگ: ۱) بەزم‌و شادی؛ ۲) هەوای گۆرانی؛ ۳) دەنگ ف ۱) بزم؛ ۲) آهنگ؛ ۳) صدا.

ئاهەنگ گێڕان: بەزم سازدان، کەیف‌و زەماوەن ف بزم و شادی کردن.

ئاهی: ئاسك، کەژاڵ، جەیران ف آهو.

ئاهیر: ئاگر، ئێگر: (ئازیزم **ئاهیر** دوُری باڵای تۆ / جەستەم کەرد وەبوُڵ شەماڵ بەرد پەی کۆ) «مەولەوی» ف آتش.

ئاهیرین: ئاگرین، گەرم وەك ئاگر: (نامەکەت یاوا کۆسم کەفتەوە / دڵەی **ئاهیرین** دا وەنەفتەوە) «مەولەوی» ف آتشین.

ئاهێن: ۱) ئاسن، هەسن، کانزای، بەناوبانگ: (جەزبەی **ئاهێنم** دەماخ دان پەرداخ / میقنـاتیز تۆی جام کەردەن وەیاتـاخ) «مەولەوی»؛ ۲) ناڵین ف ۱) آهن؛ ۲) نالیدن.

ئاهێنگـەر: وەستـا خاڵـە، ئاسنگەر، هۆستای هەسنان: (نەئاهێنگەرێ نەئاهینگەرێ / ئارۆ ڕاگەم کەفت نەئاهینگەرێ) «مەولەوی» ف آهنگر.

ئاهی نەگرفتە: دوبەختی، شانسی ف شانسی.

ئای: ۱) هاوار لە ئێشـان (**ئای** مردم)؛ ۲) وشەی سەیرمان: (**ئای** چەند سەیرە!) ف ۱) حرف درد؛ ۲) حرف تعجُّب.

ئایا: داخـۆ، تۆ بڵێی؟: (زارم وەکـو خیلال‌و نەحیفم وەکـو خەیاڵ / **ئایا** دەکەومە زارو بەدڵدا دەکەم ختوُر) «نالی» ف آیا.

ئایاکو: ئایا، داخۆ، ئاخۆ ف آیا.

ئای‌ئای: وشەی سەیرمانە: (**ئای ئای** لوُتی چەند زلە!) ف حرف تعجُّب.

ئایر: ئاگر ف آتش.

ئایرە: ئاگرە، جۆرێ زیپکە لە چەنەو دەم‌و چاو دێت، ئاورە ف آتش فارسی.

ئایرین: ئاگرین، ئاهرین ف آتشین.

ئایســان: پێ‌بونی ئاگر، گڕ بڵنـدبون، پێ‌بونی چرا، گڕیان ف مُشتَعِل شدنِ آتش.

ئایساندن: پێ‌کردن، هەڵکردن، داگرساندن ف برافَروختن.

ئایش: ۱) ئاخ، ئۆف؛ ۲) سوکـەڵـە ناوی عایشە ف ۱) حرف درد؛ ۲) مخفَّفِ عایشه.

ئایشا: ئەوان ف ایشان.

ئایشە گوێدرێژ: جنۆکەیەکە دایك منالی پێ دەترسێنێ ف لولو.

ئایشێ: سوکەڵە ناوی عایشە ف مخفَّف عایشه.

ئایل: ۱) مندال. زارۆ؛ ۲) کەسێ کاری ناهەق دەکا ف ۱) بَچّه؛ ۲) ستمگر.

ئایلەمەن: عایلەمەن، خەزایی ف پرندهٔ سار ملخ‌خوار.

ئایم: بنیادەم، مرۆ ف آدمی.

ئاین: مەزەب، ڕەوشت ف آیین.

ئایندە: لەمەبەولا، دوارۆژ، ئەوەی کە پاشان دێت ف آینده.

ئاینو ئۆین: ۱) نازو نوز؛ ۲) فێڵ‌و مەکر ف ۱) ناز و اَدا؛ ۲) مکرو فَریب.

ئاینی: دینی، مەزەبی ف دینی.

ئایۆ: دێت، پەیادەبێ: (کەشەو گیرۆم خەیاڵی تە بە ئاغوش / سەهەر ئەز بوستەرم بۆیی گوڵ **ئایۆ**) «بابەتایەر» ف می‌آید، پیدا می‌شود.

ئایە: ۱) ئاخۆ، ئایا؛ ۲) پوُر ف ۱) آیا؛ ۲) عمه.

ئایەت: بەندوبڕێك لە سورەتی قورعان ف آیتِ قرآنی.

ئایەتی: ۱) پاشگرێکە واتای حاڵات دەدا: (کوردا**یەتی**، خوشکا**یەتی**، برا**یەتی**)؛ ۲) مەڵبـەندو زێگە: (مەنگوڕا**یەتی**: وڵاتی مەنگوڕان، باڵەکا**یەتی**: وڵاتی باڵەکیان) ف ۱) و ۲) پسوند حالت و مکان.

ئایەر: ئاگر، ئاور ف آتش.

ئایەکو: داخوا، تۆ بێژی ف آیا.

ئایەنە: ئایندە، لەوەودوا، پاشەڕۆژ ف آینده.

ئایی: پاشگر، صفەت دەکاتە چاوگە: (درێژا**یی**، پانا**یی**) ف پسوند صفت.

ئاییا: ۱) مەت، پوُر، خوشکی باوك؛ ۲) دایك، داڵـك، دێ، ئەدا ف ۱) عمّە؛ ۲) مادر.

ئاییسان: ئایسان، پێبونی ئاگر ف مُشتعل شدن.

ئایین: ئاین، مەزەب، دین، ڕەوشت ف آیین و دین.

ئاییە: ۱) مەتك، خوشکی باوك؛ ۲) دایك ف ۱) عمّە؛ ۲) مادر.

ئاییەی: وشەی سەیرمان: (**ئاییەی** لەم لوتە زلە!) ف حرف تعجُّب.

ئتلیس: قێز، لێ‌وەڕەزی، قێزوبێز ف نفرت‌و دوری.

ئسپار: تەکمیش، بەپێمەڕە وەرگێڕانی ناو باخ ف کَندنِ زمینِ باغ.

ئستران: گۆرانی، مقام ف ترانه.

ئستێرك: هەرزال، پێرك، ئەستێرك، سەکۆی لەدار یان لەقوڕ لە ڕەشماڵ یان ژوُر بۆ شت لەسەر دانان ف چوب‌بست سَکومانند، تلی‌بار.

ئستێرك: گۆلاو، گۆل ف استخر کوچك.

ئستینك: ۱) زەردەواڵە؛ ۲) ژەنگەسورە ف زنبور.

ئشکێل: چوارپەل بەستن‌و بە عەرزا دان، چوار مێخە ف چهار میخ کشیدن.

ئم: ۱) وشەی نارەزایی: (ئم لەو تەرحو دیدا رەت) زۆرتر دەگەڵ پوكاولە لێناندا دەگوترێ؛ ۲) بەڵێ، ئا، ئارێ ف ۱) حرف تنفر؛ ۲) آری.

ئمجا: دەی چیتر ف پس چی.

ئنجا: ۱) ئمجا؛ ۲) ئەمجار، لەوەپاش ف ۱) پس چی؛ ۲) سپس.

ئۆ: ۱) حەیفێ، مخابن: (ئۆ بۆ ئەورۆژی لەدەسمان چو)؛ ۲) وشەی بانگ کردن: (ئۆ فاتێ، ئۆ رەشۆ!)؛ ۳) وشەی سەیرمان: (ئۆ چ سەیرە!)؛ ۴) ئاو ف ۱) حرف تأسف؛ ۲) حرف ندا؛ ۳) حرف تعجُّب؛ ۴) آب.

ئو: هاوار لەئێش ف حرف درد و آزار.

ئۆباف: باوك، باو، تاتە ف پدر.

ئۆباڵ: ئازو بەزە، گوناح، وەباڵ: (**ئۆباڵ** بەستۆم زۆر جوانی، بۆ تۆ خۆم توشی **ئۆباڵ** ناكەم) ف گناه، بزه.

ئۆبە: كۆمەڵێك رەشماڵ پێكەوە، زۆم، هۆبە ف اوبه.

ئوتو: ئاسنێكە گەرمیدەكەن بۆ لابردنی گنجی قوماش ف اُتو.

ئوتوز: گلاربونەوە، جاڵەبون (بەردێك لەكێوە كە ئوتوز بو، دەچۆم كەوت‌و بەری ئاوی گرت)، تلەو بونی بەرد ف غلتیدن.

ئوتوس: ئوتوز ف غلتیدن.

ئوچ: قامیشی قەڵەم ف قلم نی.

ئۆحە: وشەی گەڕاندنەوەی رەشەولاغ: (**ئۆحە** گارەش) ف حرف راندن و بازداشتن گاو.

ئۆخ: چ‌خۆشە، وشەی شادی: (دلبەرێ ئیرۆ سەحەر ئاڤیتە جەرگێ من دودۆخ / یەك لسینە، یەك لدلدا لەو لمن تێن ئاخ‌و ئۆخ) «جزیری» ف كلمهٔ اظهار شادی.

ئۆخر: دوایی، دوماهی، لەدوای ئاخرە وەدێت: (ئاخر و ئۆخری میوەبو) ف نهایت.

ئۆخژن: ئۆقرە، ئارام: (بە دیتنت **ئۆخژنم** هات) ف آرامش.

ئۆخە: ئۆخزن ف آرامش.

ئۆخەی: ئای چخۆشە: (ئای چەندەم خۆش دەوێ، **ئۆخەی** چاوم پێ كەوت) ف آخش.

ئۆخەیچ: ئۆخەی ف آخش.

ئۆخەیش: ئۆخەی ف آخش.

ئۆدا: دایك، دێ، داڵك ف مادر.

ئۆدە: ژوُر، وەتاغ، چاوەماڵ ف اُتاق.

ئۆرت: ۱) ناوەڕاست، نێوان: (رەشۆ **لئۆرتا** ئەزو بابۆدا رونیشتی بو)؛ ۲) ئێحتو بارو رێز ف ۱) وسط، میانه؛ ۲) ارزش و اعتبار.

ئۆرتز: وشەی فەرمانە: بازدە، هەڵبەزە ف كلمهٔ امر.

ئۆرتە: مافوُرەی گەورە لە ناوەڕاستا رادەخرێ ف فرشی كه در وسط اتاق اندازند.

ئۆردو: لەشكر، سپا ف اُردو، سپاه.

ئۆردو بەز: جێگە دابەزین‌و ئیسراحەتی لەشكر ف جای اُطراقِ اردو.

ئۆردی: ئوردو ف اُردو.

ئورزان: هەڵپەڕكێ، هەڵبەزین ف پایكوبی و رقص.

ئۆرین: قوزە قوزی گا و... ف صدای بُلند گاو و...

ئوسا: ۱) بەم جۆرە؛ ۲) وەستا، سنعاتكار ف ۱) اینطور؛ ۲) اُستادكار.

ئوُسا: وەستا، كارزان، پیشەساز، سنعتكار ف اوستا.

ئوستا: وەستا، مامۆستا، ئوُسا، یوسو ف استادكار.

ئوستاد: ئوستا ف اُستاد.

ئۆسپ: سوكەڵە ناوی یوسف ف مخفَّف یوسف.

ئوسترە: گوێزان، گیزان، كێردو تیخی موتاش ف تیغ موتراش.

ئوسترلاب: عاسمان پێو، ئامرازێكە لای ئەستێرە ناسان بۆ لێكدانەوەی نێوان ئەستێرەو ئەستێرە ف اُسطُرلاب.

ئوسكوف: ئەوكلاوە چەرمینەی دەسەرو چاوی بازی دەدرون تا كەوی بێت ف چشم‌بند باز شكاری.

ئوسۆ: سوُكەڵە ناوی یوسف ف مخفَّف یوسُف.

ئۆغر: ۱) سەفەر؛ ۲) خێر دیتن لە سەفەردا ف ۱) سفر؛ ۲) یُمنِ سفر، اوغور.

ئۆغز: ناوە بۆ پیاو: (ئاغایێ مە ئۆغز بەگە) ف نامی است برای مردان.

ئۆغڵمە: شەڕ بەتێك چرژان‌و پێك هەڵپرژان، جەنگی مەغلوبە ف جنگ مغلوبه.

ئۆغەن: دوامین حەوتوی چلەی بچوُك ف آخرین هفتهٔ چلّه كوچك.

ئۆف: هاواری دەردو ئازار ف كلمهٔ اظهار درد.

ئوُفە: نەخۆشیەكی یەكسمە وەك هەلاّ مەت ئاو بەلوُتیا دێت ف نوعی بیماری دام.

ئوڤە: بۆ ترسانی منداڵ لەشتێك، بقە ف كلمه‌ای برای برحذر داشتن كودك.

ئۆقرە: ئارامی، هەدا، ئۆخژن ف آرامش.

ئۆقرە گرتن: هەدادان، ئارام‌بون، داسەكنان ف آرام گرفتن.

ئۆك: پاشگری وشە بۆ زۆركردن: (**منالێكی گرینۆكە، گلۆكە، پیاوێكی ترسەنۆكە**)؛ ۲) پاشگر بۆ چوُك‌و كەم كردن: (**خدرۆك، چنارۆك، بەگۆك، كسۆك، زارۆك**) ف ۱) پسوند مبالغه؛ ۲) پسوند تصغیر.

ئوك: ئەوك، گەروُ، قرگ، قوڕگ ف گلو.

ئۆكە: پاشگری بچوك نیشاندان: (**منالۆكە، كانیلۆكە، گردۆكە**) ف پسوند تصغیر.

ئوكە: بۆ بچوك نیشان‌دان دەبێتە پاشگر: (**ئەوەندوكە، بەردوكە**) ف پسوند تصغیر.

ئۆگر: خوپێ گرتو ف اُنس گرفته، مأنوس.

ئۆگە: ئەوێ، وێدەرێ ف آنجا.

ئۆڵ: ۱) پاشگرە بۆ زۆری‌و زیادی: (**فرتۆڵ، شرۆڵ، كولۆڵ، كرمۆڵ**)؛ ۲) بۆ بچوك شاندان: (**مچوڵ، رەشۆڵ، خانمۆڵ**) ف ۱) پسوند مبالغه؛ ۲) پسوند تصغیر.

ئۆل: ۱) پاشگری بچوك شاندان: (**مچوٚل**)؛ ۲) دین‌و مەزەب: (**ئۆلامە** ئیزدی‌یە) ف ۱) پسوند تصغیر؛ ۲) دین.

ئولاّخ: ولاّغ، ئاژەڵی بەرزە، گاو گوڵ‌و یەكسم ف احشام، حیوان سواری.

ئولاّغ: ئولاّخ ف احشام.

ئولاغدار: چارەوێدار ف چاروادار.
ئۆلك: مێخ زنجیر ف میخ طویله.
ئولکە: پاشگری چوك نیشاندان: (**گردولکە**) ف پسوند تصغیر.
ئۆلکـــە: مەڵبـەنـد، مەیدان: (لـە **ئۆلکـەی** جوانییا گەر لافی شاهی لێ بدەی، لێت دێت) «بێکەس» ف منطقه.
ئۆڵکە: پاشگری چوك شاندان: (**تەیۆڵکە**) ف پسوند تصغیر.
ئۆڵە: ئولکە: (**ناسکۆڵە، نەرمۆڵە**) ف پسوند تصغیر.
ئولە: ئۆڵە: (**گزمولە، پسولە، خنتولە**) ف پسوند تصغیر.
ئومڵك: پوکاوڵە، چەموڵە، چەمبوڵە ف با پنجهٔ باز ام کردن.
ئۆمەت: دەستەی پەیڕەوانی دینێکی تایبەتی: (**ئۆمەتی مُحمَّد، ئۆمەتی موسا**) ف اُمّت.
ئومێ: هومێد، هیوا ف اُمّید.
ئۆمی: ١) نەخوێندەوار، بێسیوات؛ ٢) جگەلەسەید ف ١) ناخوانده؛ ٢) غیرسیّد.
ئومێد: هیوا، هومێ ف اُمیّد.
ئونە: هۆئەوە ف اینك آن.
ئۆوەی: ١) بۆ شەرم کردن: (**ئـــۆوەی کچـــەکـێ پیاو دیتیانم**)؛ ٢) بۆ دەربڕینی خەم: (**ئۆوەی حەیفـو خەساریّ**) ف ١) اَی وای؛ ٢) ای آخ.
ئونیشك: نویشك، کەرە، ڕۆنە کەرە، فەریکە ڕۆن ف کره.
ئۆهـ : ١) شەونم، ئاونگ؛ ٢) وشەی وەڕەزی: (**ئۆهـ چەند ناخۆشە**) ف ١) شبنم؛ ٢) حرف تنفر.
ئۆی: ١) هاواری دەرد، وەی؛ ٢) وشـەی دەنگـدان: (**ئۆی هەتیو دەت کوژم**)، هۆی ف ١) فریاد از درد، وای؛ ٢) حرف انذار، های.
ئۆیف: بەهبەهـ! پەك چباشە! چجوانە! پەك ف بەبە.
ئۆیمە: جۆرێ کراسی ژنانەیە ف نوعی پیراهن زنانه.
ئۆین: فێڵو مەکر ف فریب.
ئۆینباز: بەمەکرو فێڵباز ف مَکّار.
ئۆیە: ١) پۆلـەکـە، پۆڵـەکە، ئەو وردیلە تەنکانەی لە کەناری دەسماڵی سەری دەدروُن بۆ خشـڵ، بریقە؛ ٢) تیسماڵکی پارچەی کون کونی ناسك کە لە کەناری کەوای دەدروُن‌و بریقەی وێدەخەن ف ١) پولك زینتی؛ ٢) نواری کە پولك بر آن دوزند.
ئۆییە: ئۆیە ف پولك زینتی.
ئە: ئامرازی گەیاندنی ئایندە: (**ئە خۆم، ئەنوم**) ف علامتِ مُضارع.
ئەبتەر: شێتۆکە ف خُل، دیوانه.
ئەبداڵ: ١) نێرەی پۆڕ کە مەلێکی کێوی خۆش گۆشتە؛ ٢) سوکەڵەناوی عبداللە؛ ٣) دەروێشی گەڕیدە ف ١) دُرّاج نر؛ ٢) مَخَفّف عبدالله؛ ٣) درویش جهانگرد.
ئەبرۆ: برۆ، برهـ ، خەتە موی بەر توێڵ‌و باڵای چاو: (**ئەبرۆ** چکەوانی بێ گری‌و ڕێك؟ / پەیکانی بژانگ چتیری دڵ پێك!) «مەم‌وزین» ف اَبرو.
ئەبرەش: مەڕ یا بزنەزاو کە شیر وشك دەکاو بێچو تێر ناکا، عەبرەش ف گوسفند یا بزی کە شیرش قطع شده باشد و نتواند بچه‌اش را سیر کند.
ئەبلە: نەفام‌و تێ نەگەیشتو ف اَبله.
ئەبلەق: ١) ئەسپ‌و ماینی دوڕەنـگ، ڕەش‌و سپی، سورو سپی، بازگ، بازو؛ ٢) مۆلەق بونی چاو: (کە زینیان کرد لە پشتی ماینە ڕەشکوێت / گەڕا چاوم لەوێدا زەردو **ئەبـڵەق**) «شێخ ڕەزا» ف ١) اَبْلَق؛ ٢) خیره شدن چشم.
ئەبەد: ١) بێ‌بڕانەوە، تاهەتا؛ ٢) هەرگیز، قەت ف ١) بی نهایت، اَبَد؛ ٢) هرگز.
ئەبەدەن: نە بە هیچ جۆر، هەرگیز: (**ئەبەدەن** نەم‌دیوە) ف اَبَداً.
ئەبەدی: هەرهە، نەمر، لە نەمان بەدور ف اَبَدی.
ئەبەر: لەبەر، بۆ خاتر، لەڕوی: (ئەشێ جوانان سوژدە **ئەبەر** تۆ بەرن) ف بەخاطر، برای.
ئەپرەخ: دۆڵمەی گەڵامێو، یاپراخ ف دُلمهٔ برگ مَو.
ئەتراف: دەوروبەر، مەڵبەند ف پیرامون، منطقه.
ئەترەش: زەندەق، زەنەق، ورە، هێزی دڵ، زات ف زَهره.
ئەتك: سوکایەتی، شوُرەیی ف هَتك.
ئەتك کردن: سوکایەتی بەسەر هێنان، ئابڕو بردن ف هَتك کَردن.
ئەتڵەس: پارچـــەیەکی جوان‌و بەقیمـــەتـە: (یاخـوا لێت ممبـارەك بێ **ئەتڵەس‌و** کیمخاو خارا) ف پارچهٔ اطلس.
ئەتوُ: تۆ، تە، توُ: (**ئەتوُ** خۆت هەڕو) ف تو.
ئەتـۆ: ئەتوُ: (**ئەتۆ** ئەی چرچە پیسەی لینگ گوُاوی! / لەگەڵ زەرراتی عالەم تێکەڵاوی؟) «جەنابی مەلا» ف تو.
ئەتوا: دەوێ، دەخوازێ: (**تۆ چەت ئەتوا**)، (**ئەم چی ئەتوا؟**) ف می‌خواهد.
ئەتـوار: ڕەوشت‌و کردەوە: (مـەشـرەبی نالی گەلێ ئابی‌و ترشە بەلێ / موعتەریفە خۆی دەلێ: چانیە **ئەتواری** من) «نالی» ف اطوار.
ئەتوام: گەرکمە، ئەمەوێ، دەخوازم ف می‌خواهم.
ئەتـوان: ١) مەڵحـەم، ڕۆنێك کە لەسـەر کوان‌و برینی دائـەنێن یان تێ هەڵدەسون، مەرهەم؛ ٢) خوازتن ف ١) مَرهَم؛ ٢) خواستن.
ئەتەر: شۆپ، شوێن، نیشان ف اَثر.
ئەتەك: داوێن، شاقەل، ئاتەگ ف دامَن بُلند.
ئەتەگ: ئەتەك ف دامَن بُلند.
ئەتەم: گەرای وەگیان هاتو ف جنینِ تازه تشکیل شده.
ئەتی: پاشگرێکە ناو دەکاتە چاوگە: (**پیاوەتی، جیرانەتی**) ف علامت مصدری.
ئەجر: سزای باش، پاداشت ف اَجْر.
ئەجـزا: ١) شتی لەنـەوت‌و بنێشت دروس کراو: (تەزبێحەکەم **ئەجزایە**، شەمچـــەی پێوە نێ بۆچـروکی دێت)؛ ٢) دەرمـان ف ١) مصنـوع پلاستیکی؛ ٢) دارو.
ئەجزاچی: دەرمان فرۆش ف دارو فروش.
ئەجزاخانە: دەرمانخانە، دوکانی دەرمان فرۆشتن ف داروخانه.
ئەجنـدە: جندۆکە، ئەجنە، جانەوەرێکی خەیاڵی دەڵێن پیاو شێت دەکاو

پشکەڵ دەخوا ف جِنّ.

ئەجنە: ئەجندە، عەجنە،جنۆکە ف جِنّ.

ئەجـەل: ١) ماوە، مەودا: (ئـەومـاڵـەت بە **ئەجـەلی** دومـانـگ بەقەرز ئەدەمێ)؛ ٢) ئاکـام، وادەی مەرگ: (بـزن **ئەجەلی** هات نانی شوان دخوا) «مەسەل» ف ١) مدّت؛ ٢) اَجَل.

ئەجی: ئەیژی، وەك ئەویە: (وێش **ئەجی** سەڵوێنە مدرێنە یاوە) «سەیدی» ف تو گویی.

ئەجێ: نێوی ژنانە ف اسمی زنانە.

ئەچنەو: وێدەچێ، دەشبێ، دەشبهێ ف می‌ماند.

ئەح: وشەی گوێ پێنەدان: (**ئەح** جی لێ بکەم)، ئەه ف حرف بی‌اعتنایی.

ئەحا: وشەی باوڕ نەکردنو سەیرمان: (**ئەحا** لەو درۆیە)، تەحا، پەحا ف حَرف تَعَجُب.

ئەحئەح: وشەی دەرکردنی پەز لە ئاغەڵ ف حرف راندن گَلّە از آغُل.

ئەحمـەق: کەرو گەلـلایی‌و نەفـام، هەقمەق: (وەکوُ یەك دێتە بەرگوێ پیاوی **ئەحمەق** / سەفیری بولبول‌و ئاوازی لەقلەق) «شێخ ڕەزا» ف اَحْمَق.

ئەحۆ: سوکەڵە ناوی ئەحمەد ف مُخفَّف احمد.

ئەحواڵ: چۆنیەتی باری ژیان، حاڵو حەواڵ، هەواڵ ف اَحوال.

ئەحواڵپرسی: چاكو چۆنی، بەسەرکردنەوە ف احوالپُرسی.

ئەحە: سوُکەڵەی ئەحمەد ف مخفّف احمد.

ئەحەکە: ئەحمەدۆکە ف احمد کوچولو.

ئەحیانـە: ئەگەر، ئەگەر هاتو، دەسورەتێکا: (**ئەحیانە** دیتت سڵاوی پێ بگەیەنە) ف اگر، در صورتی.

ئەخبار: دەنگو باس ف اَخبار.

ئەخت: کۆششتو تەقـالا، دەگەڵ وشـەی چاردا دەگوترێ: (هەرچەند **ئەختو** چارم کرد نەهات) ف تلاش.

ئەختان: فرسەت، دەرفەت ف فُرصت.

ئەخترمە: ئەسپی لە دوژمن گیراو ف اسب به غنیمت گرفته از دُشمن.

ئەختـە: ١) گون دەرهاتو: ٢) داری شینی سەر قرتاو ف ١) اخته: ٢) درختِ سبزِ هَرَسْ شُده.

ئەخشاڵ: وردەو پردەی ناوماڵ ف خرتو پرت.

ئەخلەخ: جلی ژێر کەوا، سوخمە ف ارخالق.

ئەخم: ڕوترشی، رو گرژکردن ف اَخم.

ئەدا: ١) ڕەوشتو ئاکـار: (پیاوێکی **بەئـەدایە**)؛ ٢) نازو نوزو عیشوەو کرشمـە: (دڵێکی غەمـزەدەم بو مەحرەمی ڕاز / ئەویشت لێم بەسەد شێوەو **ئەدا** سەنـد) «ئـەدەب»؛ ٣) دانەوەو قەرەبو: (هەرچەندە وەکو خەنجەری ئەڵماسە زمانم / نابڕێ سەری موُیێ لە **ئەدای** شوکری نیعـەمتـان) «شێخ ڕەزا»؛ ٤) لاسایی‌و دەمەلاسکە: (چڕات دەکەوێ **ئەدام** دەردێنی؟)؛ ٥) دایك؛ ٦) حازرو نەفـەوتـاو: (فلانەکەس هەمو نوێژان بە **ئەدا** دەکاو قەزای لەسەرنیە)؛ ٧) دەدا: (پارەم پێ نادا، جوێنم پێ **ئەدا** ف ١) اخلاق؛ ٢) ناز و کرشمە؛ ٣) اداکردن و بجای آوردن؛ ٤) ادا درآوردن؛ ٥) مادر؛ ٦) انجام دادن تکالیف دینی در وقت خود؛ ٧) می‌دهد.

ئەدابابا: گوڵێکی سورە وەك پەنجە دەچێ ف گُلی است.

ئەددی: وشەیەکە بۆ پوُچاندنەوەی وتەی وێژەر بەگاڵتەوە: (**ئەددی!** چاك نەت بردەوە) ف اصطلاحی در گفتگو برای بی‌بها نشان دادن سُخن مخاطب.

ئەدوا: ١) ئالات، داو دەرمانی چێشت خۆشکەر: (ئیسیوەتو **ئەدوا**)؛ ٢) وتـارو باس، ڕابـردوی دوان: (کـاکم دەربارەی منەوە **ئەدوا**) ف ١) ادویە؛ ٢) گفتار.

ئەدەب: ١) شەرم؛ ٢) ناوگەڵ: (**ئـەدەبت** داپـۆشـە)؛ ٣) وێژە، شیعرو پەخشـانی جوان؛ ٤) تەمێ: (جابزانە چۆن **ئەدەبت** دەکەم!) ف ١) ادب؛ ٢) کنایە از عورت؛ ٣) ادبیّات؛ ٤) تنبیە.

ئەدەبخانە: ئاودەست ف مُستراح.

ئەدەبی: هەر نوسراوێك پەیوەندی بە وێژەوەوە هەبێ ف اَدَبی.

ئەدەبیات: وێژە، شیعرو پەخشانی دڵگرو خۆش ف ادبیّات.

ئەدی: ١) ئیدی، چیتـر: (ئەوکارەت‌کرد، **ئەدی** مەیکە)؛ ٢) ورامە وەك ئارێ، بەڵێ: (شـەو نانت خوارد؟ **ئەدی**)؛ ٣) کەوابـو: (ئەگەر ئاشت بونەوە **ئەدی** بۆ ناچیەوە؟)؛ ٤) مەگەر: (**ئەدی** نەمگوت وامەکە؟!)؛ ٥) پرسیار بۆ پتەوی، تاکید: (**ئەدی** چۆن نایەم؟) ف ١) دیگر، بعد ازاین؛ ٢) آری؛ ٣) پَس؛ ٤) مَگر؛ ٥) سؤال تأکیدی.

ئەدی کو؟: مەگەر چۆن؟ ف مگر چطور؟.

ئەدی کوا؟: کەوابوُ لەکوێیە؟ ف پس کجاست؟.

ئەدی کوانێ: ئەدی کوا؟ ف پس کو؟.

ئەدی‌نا: مەگەر وانیە؟ ف مگر نە؟.

ئەر: ١) ئەگەر؛ ٢) پاشگرێکە کە وشە ئەکاتە کرگاری: (نوُسەر، هاوێژەر) ف ١) اگر؛ ٢) علامت اسم فاعل.

ئەڕا: ١) بۆچی، چما، لەبەرچی؟: (**ئەڕا** ناچی؟)؛ ٢) بۆ، لەبەر: (**ئەڕات** هاوردم)؛ ٣) مشار ف ١) چرا؟؛ ٢) برای؛ ٣) ارّە.

ئەراگێڵ: هەڵوەدا ف آوارە.

ئەڕامـەنـدە: پەرێشـانو دامـاو: (جە واتەی شێرۆ سەرەفکەندە بین / جەسەودای گەردوُن **ئەڕامەندەبین**) «خانا» ف پریشان، واماندە.

ئەربـاب: ١) خاوەن: (لەبەر قاپی سەرا سەفیان دەبەست شێخو مەلاو زاهید / مطافی کەعبەبۆ **تەربابی** حاجەت گردی سەیوان بوُ) «شێخ ڕەزا»؛ ٢) روخۆشو سەودا خۆشو دڵاوا: (کوڕێکی زۆر **ئەربابە**) ف ١) ارباب؛ ٢) آدم خوش برخورد و خوش اخلاق.

ئەرجـو: پاڕانەوەو تکا: (تەوەند **تەرجو** دەکا کوردی کەجارجار / بکەن یادی موحیببی بێڕیاتان) «کوردی» ف رِجا، خواهش.

ئەرخوت: لۆلەپە مەشکە، دوداری گرۆڤەری خەڕاتی کراوی دە دۆژەنگ خراو ف دستگیرۀ مشك.

ئەرخە: یاریدەر، کۆمەگ، پشتیوان ف پشتیبان.

ئەرخەوان: دارێکە گوڵێکی سوُری ئاماڵ بنەوش دەکا، *پاش گوڵ گەڵا* دەردەکات، ئەرغەوان ف اَرغوان.

ئەرخەوان سوُر: بریەتیە لە هەوەڵی نەورۆز ف اوّل بهار.
ئەرخەوانی: بەڕەنگی ئەرخەوان ف ارغوانی رنگ.
ئەرخەیان: خاترجەم، بێ‌خەم، ئارخەیان ف مُطمئن.
ئەرد: هەرد، عەرز، زەوین ف زمین.
ئەڕدێن: ردێن، ریش،مۆی چەنەگە ف ریش.
ئەرز: ئەرد، عەرد ف زَمین.
ئەڕزاق: تفاق، ئازوخە، ئازوقە ف آذوقه.
ئەرزان: ١) هەرزان، کەم‌نرخ؛ ٢) بێ‌مبـــالات، گوێ پێ‌نەدەر ف ١) ارزان؛ ٢) بی‌مُبالات.
ئەرزن: هەرزن، باچیك ف ارزَن.
ئەرزنی: جۆرێ هەنجیر ف نوعی انجیر.
ئەرزەن: چەنـە، چەنـاگە، ئێسکی دەرپـەڕیوی ناوەڕاست قوُڵی نێوان بەرچیڵەو لێو ف زَنَخ.
ئەرزینگ: ئەرزەن، چەناگە ف زَنَخ.
ئەرژنگ: دارێکە لە داری ئەرخەوان ئەکا ف درختی مثل ارغوان.
ئەرش: عەرش ف عَرش.
ئەرڤاز: هەوراز، سەر بەرەوژور، هەڵ، عەڤراز ف سَر بالایی.
ئەرك: ١) پێویستی سەرشان، کاری لازم: (**ئەرکی** سەرشانمە خزمەت بکـەم)؛ ٢) زەحمـەت‌و چەوسان: (هێندمْ **ئەرك** داوە نەبێتەوە) ف ١) وظیفه، مسئولیّت؛ ٢) رنج و زحمت.
ئەرکان: رەخت‌و ئەسپابی شەڕ ف جنگ‌افزار.
ئەرمانای: پێ‌نیشان‌دان، شان‌دان ف نشان دادن.
ئەروا: گیان، رۆح: (قـالبم بێ‌رۆح **ئەروام** نەمەندەن / من‌دان حەیات زندگیم کەندەن) «مەولەوی» ف جان.
ئەرواو: خاوەن موڵك، ئاغادێ ف ارباب.
ئەڕە: مشار، هەڕە، بڕەك ف ارّه.
ئەرەبەستە: پەروار، دابەستە ف پرواری.
ئەرەج: مەچەك، بەندی نێوان پەنجەو باسك، جومگە ف مُچ.
ئەرەقگیر: ١) ژێڕ زین، ئارەقگیر؛ ٢) تونگەی بەلوُلە بۆ ئارەق‌و گولاّو گرتن ف ١) نَمَدزین؛ ٢) وسیلهٔ عرقگیری.
ئەرەوەسای: داخوەستن ف پایین آمدن.
ئەرەمەردەی: داسەکنان، هەدادان، ئارام‌بون ف آرامش.
ئەرێ: ١) ئاخـۆ؛ ٢) با، بەڵێ: (کارەکەت کرد؟ **ئەرێ** کردم)؛ ٣) پێش پرسیارێکی ئاگاکردن، هەی: (**ئەرێ** ئەی شێخە پیسەی بۆری چڵکن / **ئەرێ** ئەی زك هەمانەی غازی بۆگەن) «مەلای گەورە» ف ١) آیا؛ ٢) آری؛ ٣) هان.
ئەرێ نەرێ: دودڵی‌و ڕاڕایی: (چیتــە هەر **ئەرێ نەرێتــە**؟!)، بکـرێ نەکرێ؟! ف دودلی و تردید.
ئەز: من، م: (ئەگەر دیتیانم ئەزم، ئەگەر نەیاندیم دزم). «مەسەل» ف من.
ئەزبۆلە: وشکەگیای بۆن خۆش کردنی چێشت ف گیاهان تیرهٔ ازبیه.
ئەزبەنی: وشەی ڕێزلێ‌نان واتا: من کۆیلەتم ف قربان.
ئەزبێ: ئەزبۆلە ف گیاهان تیرهٔ ازبیه.

ئەز خدام: وشــەی ڕێزلــێ‌نانـی ژن بۆ گەورە تر لە خۆی واتـــا: من خزمەتکارتم ف کلمهٔ احترام زنانه.
ئەزخولام: وشەی ریزگرتن واتا: من نۆکەرت ف نوکرتم.
ئەز خولاّم: ئەز خولام ف نوکرتم.
ئەزرۆ: ئارەزو: (تام **ئەزرۆ**) ف آرزو.
ئەزغولام: ئەزخولام ف نوکرتم.
ئەزقوربان: من قوربانت، قوربان، وشەی ڕێزلێ‌نان ف قربانت.
ئەزگۆری: من قوربان، وشەی ڕێزو خۆشەویستی ف قربانت.
ئەزم: منم، خۆمم؛ ٢) هەڵتاواندن، هەزم، خۆراك لە زکا تاواندنەوە ف ١) مَنم؛ ٢) هَضم.
ئەزمان: ١) عاسمان؛ ٢) زمان ف ١) آسمان؛ ٢) زبان.
ئەزماناشین: عاسمانی کەوە ف آسمانِ آبی.
ئەزمان رەش: دەم‌پیس، زمان پیس ف بَدزبان.
ئەزمو: تەجرەبەکراو ف آزموده.
ئەزمـودە: ئەزمـوُ: (مـاستی **ئەزمـودە** لە کەرەی نا **ئەزمـوُدە** باشترە) «مەسەل» ف آزموده.
ئەزمون: تاقی‌کردنەوە، جەڕباندن، ئینتیحام، ئیمتیحان ف آزمودن.
ئەزمە: تاقی کەرەوە. «**میرد ئەزمە**» دێوێکە پیاوان تاقی دەکاتەوە ف آزمای.
ئەزوا: ١) دەرمانێکی تاڵە کە سیبریشی پێ دەڵێن؛ ٢) ئالاّت‌و ئیسوّت‌و ئەدواو گیای بۆن خۆشی چێشت ف ١) اَلوا؛ ٢) ادویه.
ئەزەل: هەربو، پێشینەترین ف اَزَل.
ئەزەڵ: ئەزەل ف اَزَل.
ئەزەلی: بێ‌پێشینە، هەربوُگ ف اَزَلی.
ئەزەڵی: ئەزەلی ف اَزَلی.
ئەزیەت: ئازار، عەزیەت ف آزار.
ئەژدا: ئاژدا، باپیران ف نیاکان.
ئەژداد: ئەژدا ف نیاکان.
ئەژدەها: حەزیا، زەها، هەژدیها، ماری گەورەی چیرۆکان، حەفی ف اژدها.
ئەژدیها: ئەژدەها ف اژدها.
ئەژمار: ژماردن، بژاردن ف شُمُردَن.
ئەژماردە: ١) ژمێردراو؛ ٢) هەڵبژێراو، هەڵبژاردە ف ١) و ٢) شُمُرده شُده.
ئەژماە: ژمارە، بژارە ف شماره.
ئەژنۆ: زرانی، ژنۆ، وژینگ، وژنگ، هەژنۆ، زەنگۆڵ ف زانو.
ئەژنەفتن: بیستن، گوێ لێ‌بون، ژنەوتن ف شنیدن.
ئەژنەوتن: ئەژنەفتن ف شَنیدن.
ئەژی: ١) دینێ، دەهێنێ، ئەم نرخـەی ڕەوایە: (مـاچێکت هەزار زێری سوُر **ئەژی**)؛ ٢) نامرێ؛ ٣) منیش: (**ئەژی** پیر بوُمە) ف ١) می‌ارزَد؛ ٢) زنده می‌ماند؛ ٣) من نیز.
ئەژیٚ: دەهێنێ، ئەژی؛ ٢) رادەتڵەکێ: (مەشکە **ئەژێ‌و** دەژێندرێ) ف ١)

می‌ارزد؛ ٢) می‌جنبد.

ئەساس: بنەڕەت، بنچینە ف أساس.

ئەساسی: بنەڕەتی ف أساسی.

ئەساسیە: کەل‌و پەلی ناومال ف اَثاثیه.

ئەسام: کڕیم، سەندم ف خَریدم.

ئەساوی: کڕین، سەنن، خڕید ف خَرید.

ئەسای: کڕین، ساندن ف خریدن.

ئەسپ: نێری ماین، هەسپ، حەسپ ف اَسب.

ئەسپاب: ئامرازو کەل‌و پەل ف اسباب.

ئەسپاو: ١) ئەسپاب؛ ٢) کێرو گون ف ١) اسباب؛ ٢) کنایه از عَورت.

ئەسپاردن: ١) شتێ یاکەسێ *دان بە کەسێ یا دانان لای کەسێ ئاگای لێ‌بی*، ئامانەتی؛ ٢) ولاّم قسەیەك بە یەکێك‌دا بۆ یەکی تر بنێری، قەوینتی ف ١) اَمانَت؛ ٢) سِفارش.

ئەسپاردە: ئامانەتی‌و سفارشت، قەوینتی کری ف سِپُردە.

ئەسپایی: لەسەرخۆیی، هێواش ف یواشکی.

ئەسپسوار: سیاری حەسپ، سوار ف اسب‌سوار.

ئەسپشێ: سپێ، ئەسپێ، زیندوی خوێنخۆری لەش، هاوکاری کێچ ف شِپش.

ئەسپَنگ: شنگ ف شنگ.

ئەسپوُل: سپڵ، پارچە گۆشتێکی پانی ڕەشە لە ورگا ف طحال.

ئەسپۆن: سپۆن، بنەگیای بەکەف بۆ جل‌و دەس شتن ف چوبك، اشنان.

ئەسپە: سو ریجە، سوُ ریژە، نەخۆشی زارۆکانە کە زیپکەی وردی سوُریان لێ‌دێ ف سُرخَك.

ئەسپەئاسنینە: دوچەرخە ف دوچرخه.

ئەسپەدارینە: پایسکل، دوچەرخە ف دوچرخه.

ئەسپەر: جێگەپێ لە پێمەڕەدا، ئەودارەی دە دەسکەبێڵی ئاسنی رادەکەن‌و دو زیادی هەیە پێمەڕەکار پای پێدا ئەداو باشتر زەوی ئەکەنێ ف جای پا در بیل.

ئەسپەرە: ١) ئەسپەر، ٢) پارچەدارێکە دەخرێتە نێوان میچ‌و کوّ لەکەوە؛ ٣) گیازەرتك کە بەنی پێ ڕەنگ دەکەن، گێنو ف ١) جای پا در بیل؛ ٢) سرستون؛ ٣) گیاه رنگرزی.

ئەسپەشینە: کاسەلەشینکە، مێش‌خۆر، زەردەواڵە خۆر، باڵندەیەکی بەقەد ریشۆڵەیەو شینە ف پرندهٔ سبزقبا.

ئەسپەك: نەخۆشیەکی مێشکە زیپکە لە سەرو توێل دەردەخاو نەخۆش وەك شێتی لێ دێت ف نوعی بیماری در مغز کە از تیفوس بوجود می‌آید.

ئەسپەناخ: گیایەکە دەیچێنن‌و لە ئاشپەزیدا بەکار دێ، ئەسپەناغ ف اِسفناج.

ئەسپەندەر: گیایەکە بەرێکی گزموُلە دەگرێ بۆ پوچ کردنی چاوزار دەیسوتێنن ف سِپَند.

ئەسپی: جانەوەری هەواڵی کێچ، ئەسپشێ ف شپش.

ئەسپێ: ئەسپی ف شپش.

ئەسپێراو: ئەسپاردە ف سپُردە.

ئەسپێ کوژە: قامکە گەورە، تلیا ستوُر، تبلا مەزن ف انگشت شَست.

ئەسپین: هۆرە، پواز، داروکێکە دەخرێتە قەڵشی کۆلکەدارەوە تا یەك نەیەتەوەو بە تەور بیشکێنن ف فانه.

ئەسپیندار: سپیدار، سپیندار، دارێکی بێ‌بەری تێکوڵ‌سپی بۆ دارەڕاو سنعات دەکار دێ ف درخت تبریزی.

ئەسپینگ: ئەسپنگ ف گیاه شنگ.

ئەسپێون: کەسێ کە زۆری سپێ پێوەبێ ف شپشو.

ئەستاندن: وەرگرتن، داگیرکردن، ستاندن ف گرفتن.

ئەستاندنەوە: ١) لێ سێنراو وەرگرتنەوە؛ ٢) قەرەبو: (تۆڵەی خۆم ئەستاندەوە) ف ١) باز پس گرفتن؛ ٢) جبران کردن.

ئەستران: ستران، گۆرانی ف ترانه.

ئەستری: دڕك، چقڵ، دڕو، تیکان ف خار.

ئەسترێلك: سرێش، چرێش، گیایەکە بنەکەی دەکوتن بۆ چەسپ دەبێ، ئەسرێلك ف سریش.

ئەستڕین: ١) ماڵین‌و پاك کردنەوەی پەڵە بە پەڕۆ: (شوشەکانم **ئەستڕی**)؛ ٢) وشك کردنەوەی تەڕ: (دەستم بەخاولی **ئەستڕی**) ف ١) سِتُردن؛ ٢) خُشك کردن.

ئەستڕینەوە: ئەستڕین، سڕین ف نگا: ئەستڕین.

ئەستنگ: ١) زەردەواڵە، زەرگەتە؛ ٢) چوزەی هەنگ‌و زەردەواڵەو موّزو زەرگەتەو ...؛ ٣) پلە بەردینەی شاخ ف ١) زنبور؛ ٢) نیش زنبور و...؛ ٣) پلەهای سنگی کوه.

ئەستوُ: مل، گەردن، ستوّ، بەرزایی نێوانی شان‌و سەر ف گَردَن.

ئەستوّ: ئەستوُ: (دەستم کە لەسەد جێگە بەسەد وەعدە شکاوە / جەبری‌نیە ئەم کەسرە هەتا نەیخەمە **ئەستوّ**) «نالی» ف گردن.

ئەستوُر: ستوُر، قەوی، کوڵوفت، دژی باریك ف کُلُفت.

ئەستوُران: ریسی ئەستوُر کە دەکرێتە گورێس ف ریس کُلُفت.

ئەستوُرایی: رادەی ئەستوُری: (**ئەستوُرایی** دارەکە دوهامێز بو) ف کُلُفتی.

ئەستوُربوُن: پەنەمان، ماسین ف آماسیدن.

ئەستورك: کوللێرە، نانی خڕکەڵەی ئەستور ف گردهٔ نان.

ئەستورکە: ئەستورك ف گردهٔ نان.

ئەستوکوردە: پشتەمل ف قَفا.

ئەستوگوردە: پشت مل، بۆق مل، پشت گەردن، ئەستوکوردە ف قَفا.

ئەستون: کۆڵەکە، دار یان بەردی درێژ کە وە بەر بانی دەدەن، ستون ف ستون.

ئەستوندەك: داری کۆڵەکەی خێوەت‌و ڕەشماڵ: (چادرە کەیان لەسەر نۆ **ئەستوندەکانە**) ف سُتون خَیمه.

ئەستونگ: ئەستون ف سُتون.

ئەستوُنە زێڕینە: کۆڵکە زێڕینە، کەسکەسوّر، کێرستون، پەلکەزێڕینە. *کەمەیەکی زۆر گەورەی ڕەنگاوڕەنگ پاش‌باران لە هەتاوا لە عاسمان*

دەبینرێ ف رنگین کمان.

ئەستونەك: ئەستوندەك ف سُتون خَیمە.

ئەستەخفیرەڵڵا: وشەی پەشیمانی واتا: بوردن لەخوا دەخوازم ف استغفرالله (از خدا آمرزش می‌خواهم).

ئەستەم: دژوار، ئاسێ، حەستەم: (ئەم چەرخە کۆنە، ماشینەکەی ژەنگی گرتوە / چەوری نەکا بە خوێنیمە، سوڕانی **ئەستەمە**) «پیرەمێرد» ف دُشوار.

ئەستەویر: ستێور، ئەستێور، قسر، ئاژاڵی مێ کە ساڵێك زکی پڕ نەبوە، لە زاوەستاوی کاتی ف حیوانی کە موّقتاً نازا شدە باشد.

ئەستێ: ستە، ستێ، ئاسنێکە لەبەر دەستێ دەدرێو پریشکەی لێ هەڵدەکا ف آهنی کە بە سنگ آتش‌زنە زنَند.

ئەستی: نێوێکی ژنانەیە ف اسمی زنانە.

ئەستێر: گۆل، ئەستێڵ، کەمەئاو کە بەری بگیرێ بۆ ئاوداشتن، ئەستێڵك، ئەستێرك، هەسێڵ ف اِستَخر.

ئەستێرك: ئەستێر ف استخر.

ئەستێڕك: ١) ئەستێر؛ ٢) هەرزاڵ، پێڕك، سەکۆی لەگڵ یان لە دار بۆ کەلو پەل لەسەر دانان ف ١) استخر؛ ٢) تلی بار.

ئەستێرۆك: گو لە ستێرە، گوەستێرە، کرمێکە باڵدار شەوانە قوُنی دەترووسکێ ف کرم شب‌تاب.

ئەستێرە: ستێر، هەسارە، ئەوشتانەی لە مانگ بچوکترن‌و شەوانە لەعاسمان دەبریقن: (ئەستێرە بەرزەکان ئەدرۆشێنەوە بەشەو / وەك چاوەکانی من ئەسرەوتیان هەیەو نەخەو) «پیرەمێرد» ف ستارە.

ئەستێرە ژمێر: جۆرێك مۆرگی بریقەدارە ئەکرێتە خشڵ ف نوعی زیور.

ئەستێرەشناس: ئەستێرەناس، نجومگەر ف ستارەشناس.

ئەستێرەکە: ئەستێرەی ڕۆژێ، ئەستێرەی بەربەیان ف ستارهٔ سحری.

ئەستێرەگەری: کەسێ کە لە ئەستێران دەڕوانێو تالحی تێدا دەبینێ: (ئەستێرەگەری دەکرد لە چاڵا / چارەی ڕەشی خۆی دەدی لە خاڵا) «مەم و زین» ف ستارەشناس، طالع بین.

ئەستێرەناس: نجومگەر، شارەزای زانستی ئەستێرە ناسین ف ستارەشناس.

ئەستێرەی بەربەیان: ئەستێرەی ڕۆژێ ف ستارهٔ سحری.

ئەستێرەی بەیان: ئەستێرەی ڕۆژێ ف ستارهٔ سحری.

ئەستێرەی ڕۆژێ: ئەو ئەستێرەی کەپاش نیوەشەو هەڵدێو دەبەربەیاندا شۆقی لە ئەستێرەی دیکە زۆرترە ف ستارهٔ سحری.

ئەستێڤك: کەوگیر، دەفری کونکون بۆ پاڵاوتن ف کفگیر، سوزمە.

ئەستێڵ: ئەستێر، گۆل ف استخر.

ئەستیلان: پشکیلان، گەمەیەکی دودەستەیە، لایەك شتێك لە باخەڵی یەکێکدا دەشێرێتەوە لایەکەی‌تر بیدۆزنەوە دەیبەنەوە، کەڵەمستێن ف نوعی بازی بچەها.

ئەستێن: پاشگری کرگاری‌یە: (سەدبری باج **ئەستێنی** ماچان بام لەسەر زێێ خێڵاتی)، وەرگر ف پسوند فاعلی بەمعنی ستان.

ئەستیو: خاکەنازی ئاگر گوێزانەوە ف خاك‌انداز بُخاری.

ئەستێو بەرد: پارچە ئاسن‌و بەردێ کە ئاگری پێ دەپۆشو بەر دەدەن ف سنگ آتش‌زنەو هود.

ئەستێو پۆشو: بریەتیە لە دژایەتی توند: (ئەو دوانە پێکەوە **ئەستێو پۆشۆن**) ف معادل کارد و پنیر در فارسی.

ئەستێور: ئەستەویر، نائاوس ف نگا: ئەستەویر.

ئەستێوڵك: ئاسنێکە بۆ ئاگر تێك وەردان، بۆ کۆڵو لە تەندور دەرێنان ف آهن تنور بهم‌زنی.

ئەسر: ئەسرین، فرمێسك، ڕۆندك، ئاوێ لەخەمان لەچاو هەڵدەوەرێ ف اَشك.

ئەسرۆ: قۆچ، شاخە حەیوان، شەقۆن ف شاخِ حیوان، سرو.

ئەسرێلك: ئەسترێلك، سرێش ف سِریش.

ئەسرین: ئەسر، ڕۆندك ف اَشك.

ئەسك: وێنە، عەکس، شکڵ ف عکس.

ئەسکڵ: پۆل، پۆلو، سکڵ، پەرەنگ، پەن، پەنگر، بژ، پەل، خەڵوزی سوُرەوەبو ف اَخگر.

ئەسکنجە: جوجکە سمت، جومگەی نێوان ڕانو پشت ف بند بالای ران.

ئەسکو: ئەسکوێ، کەوچکی گەورەی کلك‌درێژ ف ملاقە.

ئەسکوێ: ئەسکو: (بۆتە **ئەسکوێ** لەهەمو جێشتان هەیە) ف مَلاقە.

ئەسکەلە: بەندەرگە، لەنگەرگا، ئاوایی کەنار دەریا کە گەمیەی لێ ڕادەوەستن ف بندرگاه.

ئەسکەمڵ: ١) کورسی لەسەر دانیشتنی یەك کەس، سەندەڵی؛ ٢) قوماری شێر و خەت، بەرزیلان ف ١) صندلی؛ ٢) بازی شیر و خط.

ئەسکەملی: ئەسکەمڵ، سەندەڵی، کورسی یەك نەفەرە ف صَندلی.

ئەسکەناس: پوڵو پارەی قاقەز ف اسکناس.

ئەسکەنجەبین: شەربەتی سرکەو هەنگوین ف سکنجبین.

ئەسکەنجەمین: ئەسکەنجەبین ف سکنجبین.

ئەسکەنە: ئامرازێکی دارکۆڵێنی دارتاشانە ف اسکنهٔ نَجّاران.

ئەسکیناس: ئەسکەناس ف اسکناس.

ئەسڵ: ١) هەرخۆ: (ئەم چینیە **ئەسڵە** بەدەڵ نیە)؛ ٢) بنیچە بەرزو گەورە: (ئەسڵە لە بنەماڵەیەکی گەورەیە)؛ ٣) بۆ سەیرمانی نابەدڵ: (بەخوا بابە **ئەسڵ**: خۆ گاڵتەشم پێ‌دەکا) ف ١) اصل؛ ٢) نجیب؛ ٣) حرف تَعَجُّب و بیزاری.

ئەسڵزادە: دایکو باب نەجیم، فرزەندی چاکو بنیچە باشان ف نجیب.

ئەسڵەحە: چەکو ئامرازی شەڕو جەنگ ف اسلحە.

ئەسلەحە: ئەسڵەحە ف اسلحە.

ئەسڵەن: ١) لەڕاستی‌دا، ڕاستت دەوی؛ ٢) لەبنەڕەت‌دا: (دێوکری **ئەسڵەن** دۆم بون)؛ ٣) هەرگیز، بەهیچ‌جۆر: (**ئەسڵەن** نایدوێنم، **ئەسڵەن** شتی وا نەبوە) ف ١) راستش؛ ٢) در اصل؛ ٣) هرگز.

ئەسمەر: گەنم ڕەنگ، گەندمی، سپی‌و زەردی ئاماڵ ڕەش: (دەما دڵ‌دی بمەحبوبان / بشو خو شەنگ‌و ئەسمەردە) «جزیری» ف گندمگون.

ئەسمەرپێچ: چیغی چادری بە بەنی ڕەنگاورەنگ نەخشاو: (چێخی

ئەسمـەرپێچ ڕەشمـاڵانی جاف / روپـۆشی شێوەی شای مشکین کەڵاف) «شێخ سەلام» فا چیغ.

ئەسەر: ۱) شوێن، شوێنەوار: (نالی **ئەسەری** بێ‌ئەسەری غایبە ئەمما / ناڵەیکی حەزین‌دێ لە مناجاتی سەحەردا) «نالی»؛ ۲) لەسەر فا ۱) اَثَر؛ ۲) بَر.

ئەسیر: دیل، گراو، یەخسیر: (ئـەگەر بێ یادی زولف‌و چاوەکـەت یەك لەحـزە سابیر بم / **ئەسیری** بەندی کافر، کوشتەیی بێدادی ساحیر بم) «وەفایی» فا اسیر.

ئەشت: شت فا موجودی.

ئەشخاڵ: ئەخشاڵ، وردەی ناوماڵ فا خِرت‌و پرت.

ئەشخەڵ: دەوەن فا بوتەهای جنگلی.

ئەشـرەفی: سکـە زێڕێکی بچوکە بۆ خشڵ دەکار دێ، سوڕەت شایی: (هــەرگا دیم هیلال ئەو ئەبـرۆی سێوەنـگ / یە سیم ئەسـرین، یە **ئەشرەفی** ڕەنگ) «مەولەوی» فا اشرفی.

ئەشقەمە: ورگی ئاژەڵ بە ریخەوە فا شکمبە.

ئەشق: عیشق، دڵداری، ئەوینداری فا عِشق.

ئەشقی: یاخی، ملهوڕ، گوێ‌نەدەر بە یاساو ڕێ‌و شوێن فا یاغی.

ئەشقیا: ئەشقی فا یاغی.

ئەشـك: ۱) فرمێسـك، رونـدك: (ئـە**شکم** کە دەگەڵ عەشقمە تفلێکی فەهیمە / هۆشم کەدەگەڵ خۆشمە پیرێکی نەزانە) «نالی»؛ ۲) ئەوین، دڵداری فا ۱) اشك؛ ۲) عشق.

ئەشکال: هەمەڕەنگە، هەموجۆرە: (دوکانەکەت **ئەشکالی** تێدایە) فا از همە رنگ.

ئەشکنـج: ئەسکنجـە، جوجکەسمت، بەندی نێوان ڕان‌و پشت فا بَند بالای ران.

ئەشکنجـە: ۱) جەڕو مەنگەنە، ماوش، ئەشکەڵە؛ ۲) گیرەی دارتاش‌و ئاسنگەران بۆ قایم ڕاگرتنی تەختە یا ئاسن لە بڕین‌و بڕبەند لێداندا؛ ۳) ئازارو جزیا فا ۱) و ۲) منگنە؛ ۳) شکنجە.

ئەشکۆڵ: داری پشت‌دەرگا بۆ داخستن فا چوبی کە با آن در را قفل کُنند.

ئەشکەرە: خویا، ئاشکرا، دیاری، دیار فا آشکار.

ئەشکەفت: شکەفت، غار، رەهۆڵی زل لە شاخدا فا غار.

ئەشکەڵە: ۱) مەنگەنەی نەجارو ئاسنگەر؛ ۲) دا روکێکی لەلە کراو بۆ پێکەوە لێکدانی تەختە دەوار؛ ۳) ئامرازێکی جەزرەبەدانە هەر قامکەی تاوانباریان دەناو کونە تەختەیەکی خڕ دەناو بەپەت جەڕە بابەیان دەدا، چێوجەلە فا ۱) منگنە؛ ۲) چوبك بهم‌بستن چادر؛ ۳) از وسایل شکنجە.

ئەشکەنە: کارواناشی، گۆشتاوێکی خەست‌و خۆڵە بە پیوازەوە فا اشکنە.

ئەشکەو: دەفری سواڵەت فا ظرفِ سفالین.

ئەشکەوت: ئەشکەفت، هلۆڵ‌و ڕەهۆڵ لە کێودا فا غار.

ئەشکـەولـەت: بنـە دیزەو گۆزەی شکـاو کە یەکجاری لەکار نەبوە، کاسەکەل فا تە کوزۀ شکستە.

ئەشکێل: ۱) ئشکێل، چوارپەل بەستن‌و بەزەویدا دان، چوارمێخە؛ ۲) سندم، پێوەند، زنجیر و ئاڵقەی کە دەیکەنە پای یەکسم‌و بەندی فا ۱) چهارمیخە؛ ۲) پابند آهنی.

ئەشمەك: شمەك فا اسباب.

ئەشەدبۆ: گیاییکی بۆن خۆشە فا گیاهی خوشبو.

ئەشێ: ۱) دەبێ، گەرەکـە، پێویستە؛ ۲) دەتوانێ؛ ۳) شیاویەتی فا ۱) باید؛ ۲) می‌تواند؛ ۳) سزاوار است.

ئەغز: زوڵم، ناهەق، دەست درێژی کردن فا سِتم.

ئەغزە: قونکە جگەرە فا فیلتر سیگار.

ئەغڵەب: زوربە، زۆرتری، پڕایی، زۆرینە فا اَغلب.

ئەغیار: ۱) بەهۆش، دژی سەرخۆش؛ ۲) بێگانە، بیانی، غەوارە فا ۱) هُشیار؛ ۲) بیگانە.

ئەفسون: جادو،سیعر، سیحر فا اَفسون.

ئەفسون گەر: جادوگەر، سیحر باز فا افسونگر.

ئەفسەر: پلەمەند، دەرەجەدار لە سپادا فا اَفسر.

ئەفـــرۆز: لە حیســـاب دەراویشتن، بەهیچ نەگرتن، پش‌گوێ خستن، فڕێدان فا اُفت.

ئەفەندی: وشەی ڕێزلێ‌نان وەك بەگ، ئاغا فا حرف احترام برای مردان.

ئەڤدال: ئەبدال، نێرەپۆڕ فا دُرّاج نر.

ئەڤشەڤە: ئەمشۆ، ئەمشەو، شەوێ کەتیاین، نە دوێشەو نە سبەیشەو فا اِمشَب.

ئەڤشین: ۱) راگرتن‌و هێشتنـەوە؛ ۲) ئاژەڵی لەشیردان وەستـاو فا ۱) نگهداری؛ ۲) حیوانی کە شیرش خشك شُدە باشد.

ئەڤکینـگ: ئەو ئاردە کە پێش پانکـردنـەوە بە ئەنگوچکە هەویریدا دەکەن فا آردی کە بر چونە پاشند.

ئەڤین: دڵـداری، عیشق، خۆشـەویستنی دڵبـەر، حەزلێکـردویی، حەزلێکەری فا عِشق.

ئەڤینی: دڵداری، عیشق فا عشق.

ئەقڵ: ئاقڵ، ژیر، بەئاوەز فا عاقل.

ئەقەللەن: لانی کەم، هیچ نەوێ، بەلای کەمەوە فا اقلاً (دست کم).

ئەك: ۱) پاشگرێکە ناوی تایبەتی لە ناوی گشتی ساز ئەدا: (پەشمەك، کرمەك، ناخـونەك)؛ ۲) دوای پەسن (صفت) ئەکەوێ‌و ئەیکاتە ناو: (کـاڵەك، خامەك، کورتەك)؛ ۳) دوای ریشـەی چاوگ (مَصـدر) ئەکـەوێ‌و ئەبێتـە ناو: (پـەستەك، رنەك)؛ ۴) لەدوای ریشەی چاوگ واتـای زیادەرەوی دەدا: (بـڕەك، نۆسەك، زیرەك، ژیرەك)؛ ۵) یەك: (گوندەك، پیاوەك، ژنەك)؛ ۶) پێشگرێکە واتای عەزرەت‌و داخ دەدا: (ئـەك نەژیم لە پاشی تۆ، دەك، حەك) فا ۱) پسوندی است از اسم عام اسم خاص می‌سازد؛ ۲) بعـد از صفت آید و آن را بەاسم تبدیل می‌کند؛ ۳) بعد از ریشۀ مصدر می‌آید و اسم می‌شود؛ ۴) بعد از ریشۀ مصدری می‌آید و معنی افراط می‌دهد؛ ۵) بەتنهایی معنی یك می‌دهد؛

۵) دەغیلە: (**ئەمان** نەکەی توخنی کەوی)؛ ۶) هاوار: (**ئەمان** بمگەنێ خورام) ف ۱) کلمۀ بیزاری؛ ۲) اشاره بەجمع غایبِ نزدیك؛ ۳) اَمن و اَمان؛ ۴) لیکن؛ ۵) زنهار؛ ۶) فریاد.

ئەمانە: ۱) ئەم نزیکانە، یانە، ئەڤانە: (**ئەمانە** چیان لەمن دەوێ؟) ف اینها.

ئەمانەت: ئامانەت، ڕاگرتن بۆ دانەوە ف اَمانَت.

ئەمانەتی: ئامانەتی، ڕاگیراو بۆ دانەوە ف اَمانَتی.

ئەمبار: ئەمار ف اَنبار.

ئەمجا: ۱) ئەم جارەکە، ئەم کاتە؛ ۲) دوای ئەوە، بەشوێن ئەمەدا: (**ئەمجا** دەچویتە شارەوە ناومالّی عاسمەخان / دوبارە ئەیشەکاندیەوە باجگر بەبێ وچان) «پیرەمێرد» ف ۱) این بار؛ ۲) بعد از این.

ئەمجار: ئەمجا ف این بار.

ئەمجارە: ئەمجا ف این بار.

ئەمدەمە: ئەمجا ف این بار.

ئەمر: ۱) فەرمان، دەسور، عەمر؛ ۲) تەمەن ف ۱) اَمر؛ ۲) عُمر، سن.

ئەمرۆ: هەرمێ، هەمرۆ ف گُلابی.

ئەمڕۆ: ڕۆژێ کە تیاین، ئەدویکە، ئەسۆزی، ئیمڕۆ، ئیڕۆ، ئاڕۆ، ئارۆ ف اِمروز.

ئەمسار: ئیمساڵ، ساڵێ کە تیاین ف امسال.

ئەمساڵ: ساڵێ کە تیاین، ئیساڵ ف اِمسال.

ئەمسەر: ئەمسار ف امسال.

ئەمسەرڤەرا: ساڵێ کە دوای ئەمساڵە دێ ف سال آینده.

ئەمشۆ: ئەمشەو ف اِمشب.

ئەمشەو: شەوێ کە تیاین، ئیمشەو، ئەڤشەوە، ئیشەڤ ف اِمشب.

ئەمما: بەڵام، بەلاّن، ئەما، وەلێ ف امّا.

ئەمـــن: ۱) من، ئەز، وژم، م، تاکـی و ێژەر؛ ۲) بێ‌ترس، هێمـــن: (ولاّت ئەمنە) ف ۱) مَن؛ ۲) اَمن.

ئەموُ: مام، برای باوك، ئاپۆ، ئاپ ف عَمو.

ئەموست: تلی، قامك، ئەنگوست، تبل، پەنجە ف انگُشت.

ئەموستانە: قوچەکە، ئەنگوستیلەی دروُمان ف انگُشتانە.

ئەموست بەستە: بریەتیە لە فریودراو، هەڵخڵە تاو ف فریب‌خوردە.

ئەموستەچاو: تاریکایی خەست، ئەنگوست لەچاو ف بسیار تاریك.

ئەموستەوێڵە: کلکەوانە، ئەنگوستیلە، ئاڵقەی خشڵی قامك ف انگُشتری.

ئەمە: ۱) ئێمە، مە، ئەم، من و کەس یا کەسانی تر؛ ۲) ئەوەی نزیك، یە، هەوە، ئینە ف ۱) ما؛ ۲) این.

ئەمەتا: ئینەشا، ئائەمەیە، ئەوهەیە، خۆیەسی ف این خودش است.

ئەمەتانێ: ئەمەتا ف این خودش است.

ئەمەتە: ئەمەتا ف این خودش است.

ئەمەسە: ئەمەتا ف این خودش است.

ئەمـەك: ۱) ڕەنـج و ئەرك و زەحمـەت کێشـان؛ ۲) چاکە لە چاوابون، سپاسی چاکە، پیاوەتی: (**ئەمەك** بەخەسار: ڕەنج بەفیڕۆ چو)، **ئەمەك** بە سەرەوە بون: چاکـــە دەگەڵ کراوی، (**ئـەمـەکدار**: بەسپـاس بۆ چاکـە)، (**ئـەمەك** دانەوە: قەرەبوی چاکە کردنەوە)، (**ئەمەك** دەگەڵ دان: زەحمەت کێشان بۆ...) ف ۱) رنج و زحمت؛ ۲) نیکی و احسان.

ئەمەگ: ئەمەك، وەفا ف نگا: ئەمەك.

ئەمەل: هومێد، ئاوات ف اَمَل، آرزو.

ئەمەن: ئەوەند، هێندە، ئەوقاس، ئەونە ف آنقدر.

ئەمەندوچکە: ئەم تۆزە کەمە، ئەم تۆسقاڵە، ئەم کەموکە، شتۆکێکی زۆر کەم دەست نیشانکردن ف این یك ذرّە.

ئەمەندوسکانە: ئەمەندوچکە ف این اندك.

ئەمەندوسکە: ئەمەندوچکە ف این اندك.

ئەمەندوکانە: ئەمەندوچکە ف این اندك.

ئەمەندوکانێ: ئەمەندوچکە ف این اندك.

ئەمەندوکە: ئەمەندوچکە ف این اندك.

ئەمەندە: هێما بەدەست بۆ بارستی شتێك ف این اندازە.

ئەمەنە: هێندە، ئەوەندە، ئەونە ف این‌قدر.

ئەمـــەنی: پاشگـرێکـە واتـای شیان، شیاوئـەدا، خواردەمەنی، شیاوی خواردن ف پسوند شایانی.

ئەمەها: ئەوەتا، ئەوەتانێ، ئەمەتا ف این خودش است.

ئەمەهە: ئەمەتە، ئائەمە: (لەو گشتە **ئەمەهە** م گەرەکە) ف همین.

ئەمەهەی: ئەمشتەی فلاّن ف آن چیز.

ئەمێ: ۱) ئەگرە، ئێرە، ڤر، ڤرا؛ ۲) ئێمە ئەبێ، گەرەکە ئێمە؛ ۳) ئەمێ، مێ، مێوینە: (جوانوی ماینەکەمان **ئەمێ**یە، نێر نیە) ف ۱) اینجا؛ ۲) ما باید؛ ۳) مادینە.

ئەمیان: ئەم نزیکەیان، هێما بۆ یەکی نزیك لەناو هیتردا: (**ئەمیان** لەمانی تر جوانترە) ف این از آنها...

ئەمیتر: ئەویکە، ئەوی‌دیکە ف آن دیگر.

ئەمیچ: ئەمیش، ئەویەکەش ف اینهم.

ئەمیچە: ئەمیچ ف اینهم.

ئەمیر: فەرمانڕەوا، مەزنی خەڵك، سەرەك ف اَمیر.

ئەمێستا: هەرئێستا، ئیستاکە، بێ‌درەنگ، نهۆ، نوکە، ئانا، هەوکە ف بی‌درنگ.

ئەمێستاکە: ئەمێستا ف همین حالا.

ئەمێستاکێ: ئەمێستا ف همین حالا.

ئەمێستە: ئەمێستا ف اکنون.

ئەمێستەکانێ: ئەمێستا ف همین حالا.

ئەمێستەکێ: ئەمێستا ف همین حالا.

ئەمیش: ئەوی دیکەش، دیترژی، ئەڤژی، ئەمیچ ف اینهم.

ئەمین: ۱) دەس‌پاك و ڕاست، جێ متمانە؛ ۲) خاترجەم: (**لێت ئەمینم**)؛ ۳) ئێمەین ف ۱) دُرُست‌کار؛ ۲) مطمئن؛ ۳) ما هستیم.

ئەنا: ۱) وەگەرنە، دەنا، ئەگینا؛ ۲) ئیستە ف ۱) وگرنە؛ ۲) اکنون.

ئەنار: هەنار ف اَنار.

ئەنارلو: باغی هەنار، هەنارستان ف اَنارستان.

ئەناز: داخراو، فرێدراو، راخراو: (زێڕ و خاوەن زێڕ پایەنازت بۆ) ف أنداز.

ئەنازە: ئەندازە، بارست، قاس ف اندازە.

ئەنام: ئەندام، ئازای لەش ف اندام.

ئەنبار: ئەمار، عەنبار ف انبار.

ئەنباز: هاوئامێز، هاو باوەش، باوەش تێك وەرێناو ف هم‌آغوش.

ئەنتەر: جۆرێك مەیمون، قونسوڕ، حەمتەر، عەنتەر ف عَنتر.

ئەنتیکە: ١) کەموێنە؛ ٢) کەل‌و پەلی زۆر کەونارا ف ١) کم‌یاب؛ ٢) عتیقە.

ئەنتیکەخانە: خانوی کەل‌و پەلی زۆر لەمێژینەی تێدا هەڵدەگیرێ، مۆزە ف موزە.

ئەنتیکەفرۆش: فرۆشیاری شتی کەونارا ف عتیقە فروش.

ئەنتیکەناس: ئەوی لەشتی کەونارا شارەزایە ف عتیقەشناس.

ئەنجا: ئەم‌جار، ئەم دەحفەیە، ئەمجا، ئەم دەحە ف این بار، این‌دفعە.

ئەنجار: ئەمجار، ئەنجا ف این بار.

ئەنجام: دوایی، دوماهی، ئاقیبەت ف أنجام.

ئەنجامە: لاولاوەی دەرك‌و پەنجەرە ف لولا.

ئەنجن: وردکردن‌و جنین بە تیخ: (**ئەنجن ئەنجن:** زۆروردکردن بەتیخ)، (کەسینەی ریشمی بەوتیغی نازەی **ئەنجن ئەنجن** کرد / وتی: پەژمردەیە ئەم لازارە ئاوی تێدەگرم) «مەحوی» ف انجیدن.

ئەنجناو: لەت لەت کراو بە تیخ ف انجیدە.

ئەنجراو: ئەنجناو ف انجیدە.

ئەنجنین: وردکردن بەتیخ ف انجیدن با تیغ.

ئەنجوڕ: عەنجور، خرچە، کاڵەکی کاڵ، گندۆرە ساوای نەگەیشتو، قەرە خرچە ف خربزۂ نرسیدە.

ئەنجومەن: کۆڕ، کۆم‌بون، مەجلیس، مەلیس ف أنجُمن.

ئەنجە: وردە پارچەی بچوك‌و باریك ف ریزە.

ئەنجەت: بەهانە، بیانو، مەهانە، بیانگ، بیانك ف بهانە.

ئەنجەل: ئەجەل ف أجَل.

ئەنجینە: قەڵا شکەری، داری شکاو بۆ ئاگری زستان، ئێزنگ، ئێزینگ ف هیزُم.

ئەنجێنە: ١) ئەنجینە؛ ٢) ناوی گوندێکە لای بانە ف ١) هیزم؛ ٢) نام دهی است در اطراف بانە.

ئەنحام: بەخشش، پاداشتی خزمەتکار سەرەڕای مز، ئەنعام، خەڵات ف انعام.

ئەنـد: لەدوای ئەوە یان ئەمـە دێت، واتا: (**هەند، هێند، چەند**). (**ئەوەند** وشیارە «مـەحوی» تێدەگا دنیا خەراباتە / خەرابەی گەردەکا ئەهلی خەرابە بۆچی لێ دەگرم) «مەحوی» ف پسوند بعد از این یا آن می‌آید. بەمعنی مقدار.

ئەنداز: ئەنازە ف أندازہ.

ئەندازە: ئەنازە ف أندازە.

ئەندازەگر: پێوەر، لەگەزدەر ف اندازەگیر، مسّاح.

ئەندازیار: زانای ئەندازە گرتن، موهەندیس ف مُهندس.

ئەندام: ١) ئەنام، لەش، ئازای لەش؛ ٢) هاو بەش لە کۆمەڵێکدا ف ١) أندام؛ ٢) عضو.

ئەندامەتی: هاوبەشی لە کۆمەڵێکی هاومەبەست‌وهاودۆزدا ف عضویّت.

ئەندۆ: کوڵ، خەم، کەسەر، غەم، پەژارە، خەفەت: (ئەوەند زاری کەرد نە ئەندۆی دەرۆن / خوڕۆش کەرد نەسەنگ قولەی بێستون) «خانا» ف أندوە.

ئەندوکە: ئەوەندوکە، هێندێکی کەم ف مقداری کم.

ئەنـدەرون: ١) هەناو، ناو ورگ؛ ٢) خانوی ژن‌و منالی پیاوی گەورە، هندرو، هوندرو ف ١) درون؛ ٢) أندَرونی.

ئەندێش: ١) بیر کردنەوە؛ ٢) ترس‌و خۆف ف ١) اندیشە؛ ٢) بیم و هراس.

ئەندێشە: ئەندێش ف نگا: ئەندێش.

ئەنزەروت: جیوەی دارێکی تاڵە بۆ دەرمانی برین دەکار دەکرێ: (پشتی ریش‌و شانی زامدارو جدەو بو ناعیلاج / چەند قرۆشێکم هەبو، بۆمدا بە نەوت‌و **ئەنزەروت**) «شێخ رەزا» ف أنْزَروت.

ئەنعا: راستی وەشارتن، ئینکێری، ئینکار ف اِنکار.

ئەنعام: ئەنحام، خەڵات ف أنعام.

ئەنقەست: ئانقەست ف عَمداً.

ئەنقەست: ئانقەست ف عَمداً.

ئەنگ: پاشگری ئامرازیە: (**کوڵەنگ، تفەنگ**) ف پسوند ابزاری.

ئەنگافتن: پێکان، هەنگاوتن، لەنیشانەدان، لئامانج خستن ف بەهدف زَدن.

ئەنگافتە: پێکراو، هەنگواو، هەنگاوتە، هەنگاوتو ف تیرخوردە.

ئەنگامە: ئاپۆرەی مەردم‌و هەراو هوریاو زەنا زەنا ف هنگامە.

ئەنگاوتن: ئەنگافتن ف بەهدف زدن.

ئەنگاوتو: ئەنگافتە ف تیرخوردە.

ئەنگاوتە: ئەنگافتە ف تیرخوردە.

ئەنگڕان: لە ئەنـدازە دەرچون، لە ڕادە بەدەر: (هێند دارایە **ئەنگڕاوە**)، هەنگڕان ف از حَدّ گُذشتن.

ئەنگڵ: ١) دەسکە دەفری بەئاڵقە، قوڵف، هەنگڵ؛ ٢) قوڵ لە لای شان: (**بنەنگڵ**) ف ١) دستۂ سَبو؛ ٢) کتف.

ئەنگۆ: هنگ، هنگو، ئێوە، هون، هەوە، وە، تۆ و خەڵکی تر ف شُما.

ئەنگوا: پێکرا، لێدرا، هەنگاوترا، پێکیا ف زدە شد.

ئەنگوان: پێکران، پێکیان، هەنگێوران ف بەهدف خوردن.

ئەنگواو: پێکراو، ئەنگافتە ف تیرخوردە.

ئەنگـوتك: گوتك، گونتك، گونك، تۆپەڵە هەویری خڕ هەڵدراو بەشی نانێك. (**ئـەنگـوتـك** بژێر: خەسیس‌و رژد). (**ئـەنگـوتك** گرتن: خڕ هەڵدانی هەوێر بۆنان) ف چونە.

ئەنگوتن: ١) هەڵاتنی تاك ئەستێرە: (گەلاوێژ **ئەنگوت**)؛ ٢) هەڵکردنی بای هێدی: (هەناسەم زولفەکەی لاداو مەیلێکی نەکرد چاوی / نەسیم **ئەنگـوت**و شەو رابـردو نەرگس هەر لەخـەودایە) «نـالی»؛ ٣) پاش وشەی «هەڵ» دێت بەمانا توش بون، کەوتن ف ١) طلوع ستارە؛ ٢)

وزیدن مُلایم؛ ۳) پسوند بەمعنی دُچار شدن.
ئەنگوچك: لەوەندی، گوچك، فەقیانە، فوڵە کراسی فش‌و فوڵ‌و درێژ ف آستین بُلند.
ئەنگوچکە سوّرانی: ئەنگوچك ف آستین بُلند.
ئەنگوُر: ترێ، تری، بەری ڕەز، میوەی داری مێو ف اَنگور.
ئەنگوّرە: ۱) دەمی ئێوارە؛ ۲) سەرەتای هەڕەت: (لە ئێستاڕا **ئەنگوّرەی** میوەیە)؛ ۳) ئەوکـاتـە، ئەوسا، ئەودەم: (مەسلەحەت ناکرێ بەزوّرە با ئێوارە دابێ، **ئەنگوّرە**، تێی دەبینین مەسڵەحەتێ...) «فوّلکلوّر» ف ۱) تنگ غروب؛ ۲) موسم؛ ۳) آنگاە.
ئەنگوُس: قامك، کلك، تبل، تلی ف انگُشت.
ئەنگوست: ئەنگوس، ئەنگوستەچاو: زوّر تاریك ف انگشت.
ئەنگوستەویلە: کلکەوانە، هەنگولیسك، ئەنگوشتەر ف انگُشتری.
ئەنگـوستیلە: ۱) ئەنگـوستـەویلە: (ئـەنگـوستیلەی درومانان)؛ ۲) ئەنگوستانە ف ۱) انگشتری؛ ۲) انگشتانە.
ئەنگیر: ئەنگور، هەنگور ف اَنگور.
ئەنگێز: هەڵایسێن، هانەدەر، دنەدەر ف انگیز.
ئەنگیز: ئەنگێز: (ژرەعنـا نێرگزێن تەی مەست‌و خونـریز / زەمـان بو عەهدی جەنگ **ئەنگیزی** چەنگیز) «جزیری» ف انگیز.
ئەنگێزە: هوّ، مایەی سەرەکی ف انگیزە.
ئەنگێو: پێکـەر، لێدەری ئامـانـج: (نیشانە **ئەنگێوی** چاکە، شینی گا ئەنگێو) ف هَدَف‌زن.
ئەنگێوران: پێکران، ئەنگوان، وەنیشانەکەوتن ف بە هدف خوردن.
ئەنگێوراو: پێکراو، هەنگواو، ئەنگافتی ف تیر خوردە.
ئەنگێوە: ۱) دەست ڕاست، نیشـان ئەنگێو، لەئـامـانج دەر؛ ۲) زەنەی سەرپیت ف ۱) تیرانداز ماهر؛ ۲) سکون حروف.
ئەننە: ئەونە، ئەوەندە ف آنقدر.
ئەنو: ئەندۆ، خەم، پەژارە ف اَندوە.
ئەنوا: ۱) پەناو پەسیو، جێ حەوانەوەی شەو؛ ۲) شوێنی باران نەگر ف ۱) پناهگاە، جای آرمیدنِ شب؛ ۲) جایی کە باران آن را نگیرد.
ئەنوچك: ئەنگوچك ف آستین بُلند.
ئەنوُیر: ترێ، بەری ڕەز، هەنگور ف اَنگور.
ئەنە: هەوێ، هەڤی، هەوە، هەوو: (دوژنی مێردێك **ئەنەی** یەکترن) ف هَوو.
ئەنەزا: توّرە، کچی هەوێ، قیزا هەڤی ف دُختر هَوو.
ئەنی: هەنیە، توێڵ، ناو چاوان ف پیشانی.
ئەنێش: ئەندێشە ف بیم.
ئەنیشك: ئانیشك ف آرنج.
ئەنیوُر: ترێ ف انگور.
ئەو: ۱) هێما بوّ یەکی دور؛ ۲) هێما بوّیەکی نزیك؛ ۳) هێما بوّ کوّمەڵی نزیك یان دور؛ ۴) لە: (سەوزە وستەن فەرش **ئەو** چەمەن دەس دەس) «مەولەوی» ف ۱) آن؛ ۲) این؛ ۳) اینها، آنها؛ ۴) در.
ئەوا: وشەی خەبەردان لە ڕوداو: (ئەوا لەیلا بەڕوّژی حەشر ئەدا وەعدەو دەڵێ «مـەحـوی» / هەتـا قامی قیامەت ئاهو واوەیلا نەکەم چبکەم) «مەحوی» ف اینك.
ئەوار: ۱) پاشگـری هەبون: (خوێندەوار، ئومێدەوار)؛ ۲) شوێن‌وجی: (شوێنەوار، ئاسەوار) ف ۱) پسوند مالکیّت؛ ۲) پسوند مکانی.
ئەواری: ۱) پاشگـر بەواتـا هەبـون: (کـوّڵەواری)؛ ۲) بەمانا جێگە: (کوردەواری) ف ۱) پسوند ملکی؛ ۲) پسوند مکانی.
ئەواگل: گەڕانەوە، ڤەگەر، وەگەڕان ف بازگشت.
ئەوان: ۱) ئەوا نەی دور؛ ۲) ئەم نزیکانە؛ ۳) پاشگری ئاگادار، پارێزگار: (باخەوان) ف ۱) آنها؛ ۲) اینها؛ ۳) پسوند حفاظت.
ئەوانتر: کەسانی دیکە ف آنهای دیگر.
ئەواندن: خوّش‌ویستن، حەباندن، خوەش گەرەك بون ف دوست داشتن.
ئەوانە: یانە، ئەو چەند کەسە، ئەو چەند شتە ف آنها.
ئەوبەر: ڤێ ڕەخی، لای ئەولا ف آن‌طرف.
ئەوتر: ئەوی‌تر، ئەوی‌دیکە ف دیگری.
ئەوتوّ: بەم‌جوّرە، وتو، ئەوها ف این‌طور.
ئەوج: تەشق، بڵندایی ف اوج.
ئەوجا: ۱) ئەم کەڕەتە، ئەوسایە، ئەم‌دەم؛ ۲) کەوایە، کەوابو ف ۱) این‌بار؛ ۲) پَس.
ئەوجار: ئەوجا ف دیگر.
ئەوجـاڕ: ۱) دو خوشکی ژنی دوبـرا بوّ یەکتر؛ ۲) یەرەق ف دو خواهر همسر دو برادر؛ ۲) خیش.
ئەوجارە کانێ: ئەوجا ف این‌بار.
ئەوجارە کە: ئەوجا ف این‌بار.
ئەوجە: نیاز، ئاتاجی، پێداویستی ف احتیاج.
ئەودالْ: هەڵوەدا، ئاوارە ف آوارە.
ئەودەر: دەرەوە، بەرانبەر بە ژورەوە، دەرڤە ف بیرون، خارج.
ئەور: هەور، عەور ف اَبر.
ئەورا: برسیەتی، نێز، برسیایەتی ف گُرسنگی.
ئەوراز: عەڤراز، هەوراز، سەربەرەو ژورە، بەرەوژور ف سر بالایی.
ئەورە: ئەوێ، ڤێدەرێ، بەرانبەری ئێرە ف آنجا.
ئەوسا: ئەودەم، ئەوکات، ڤێ گاڤێ ف آن دَم.
ئەوساکە: لەودەمدا، لەوێ چاخی‌دا ف آن‌دَم.
ئەوسار: هەوسار، پەتوکەی بە ڕشمەوە بەستراو، پەتی ملی گوّڵك، دەسکە ڕەشمە ف اَفسار.
ئەوق: قەتیس، دەرەتان لێ بڕاو، گیر خواردو ف گرفتار.
ئەوقە: گیروّدە، دوچار، توش ف دُچار.
ئەوك: گەرو، قوڕ قوڕاچکە، بەرمل ف گلو.
ئەوکێ: فلانکەس، هین، وانێك، هەرامە، واك ف فُلان.
ئەوگار: کزو داماو، سیس هەڵگەڕاو ف اَفگار.
ئەولا: ڤێ ڕەخ، ئەو تەرەف ف آن‌طَرف.
ئەولاتر: دورتر، بەولاوەتر ف آن‌طرف‌تر.

ئەولایە: ئەم تەرەفە، ئەم بەرە ف این طرف.

ئەولاد: رۆڵە، فرزەند ف أولاد.

ئەولە: خاترجەم ف بطورِ قطع، یقیناً.

ئەولەق: ئەبلەق، دوڕەنگ، بازو، بازگ ف اَبلَق.

ئەوە: هێما بۆ دوور و نزیك، یە ف این، آن.

ئەوەتا: خۆیەسی، هەوە ف خودش است.

ئەوەتە: ئەوەتا ف خودش است.

ئەوەتەی: لەوساوە، لەوکاتەوە، ژڤێ ڤەختی، لەودەمەوە ف از آن دم.

ئەوەتی: ئەوەتەی ف از آن دَم.

ئەوەجە: موحتاج، ئاتاج ف مُحتاج.

ئەوەر: پاشگری بون و خاوەن: (بەختەوەر، سەروەر، هونەروەر) ف پسوندِ مالکیّت.

ئەوەسا: ئەمەیە، ئەوەتا ف این است.

ئەوەسە: ئەوەسا ف این است.

ئەوە کە: شتەکە، وانەکەکە، هەرامەکە ف چیز.

ئەوەڵ: یەکەم، نێکەمین، هەوەڵ ف اوّل.

ئەوەنامای: رۆیشتنی بێ گەڕانەوە ف رفتن بی بازگشت.

ئەوەند: ئەوچەندە، هێندە، ئەوقاس ف اَند، آن قَدَر.

ئەوەنـدە: ١) ئەوهـەندە، ڤێقاسێ: (ئەوەندە چەندە؟)؛ ٢) هەرچەندی: (ئەوەندە دەکەم نایەتە ڕدایە) ف آن قدر؛ ٢) هرچند.

ئەوهە: ئەمە، ئەڤە، یە ف این.

ئەوەی: ئەوکەسەی، ئەوشتەی، ئەوی، ئەڤێ ف آن کس، آن چیز.

ئەوەیان: لەو چەندانە، ئەم یەکە ف این یکی.

ئەوی: هەرکێ، هەرکەسێك، هەرچی ف هرکسی، هرکه.

ئەوێ: ١) دەبێ، پێویستـە؛ ٢) ئێرە نا ئەوێ، بۆ دورتـر؛ ٣) شایەت، وێدەچێ: (تـۆ بێژی ئازادبین؟ ئەوێ)؛ ٤) فەرمـانی پێك‌هاتن، لازم: (ئەوێ هەر بچی بۆشار) ف ١) لازم است؛ ٢) آنجا؛ ٣) شاید؛ ٤) باید.

ئەویان: تاق کردنەوە: (**ئەویانم** گەرەکە، **ئەویان** ناردبو) ف او را.

ئەویانە: ئەویان ف او را.

ئەویتر: ئەوەکەی دیکە، ئەڤێ دیتر ف دیگری.

ئەویچ: ئەویش: (نەك تەنها من یا تۆ، **ئەویچ** هاتبو، **ئەویچ** خزم خۆمانە) ف او نیز.

ئەویدی: ئەڤیتر، ئەوی‌دیکە ف آن دیگر.

ئەوی‌دیکە: ئەویدی، ئەوێدن ف آن دیگر.

ئەوێستا: ١) کتێبی زەردەشت؛ ٢) نهو، نوکە: (هەتا تۆم ئاشنا بوی ئاشنا بون/**ئەوێستا** مو بەمو ئەغیارە بێ‌تۆ) «نالی» ف ١) اَوستا؛ ٢) اکنون.

ئەوێستاکە: هەرئێستا، هەمانهو، نوکە، هەوکە ف هم‌اَکنون.

ئەوێستاکێ: ئێستا، ئەم دەمە ف اکنون.

ئەویکە: ئەویتر، ئەڤێدن ف آن دیگر.

ئەوین: ئەڤین، دڵداری ف عشق.

ئەویندار: عاشق، دڵدار ف عاشق.

ئەوینداری: عاشقی، حەزلێکەری، دڵداری، ئەڤینی ف عاشقی.

ئەوینی: ١) دڵداری، عشق؛ ٢) چاوت پێ دەکەوی، دەیبینی، ئەیوینی ف ١) عشق؛ ٢) می‌بینی.

ئەوینێ: دەبینێ، دێتە بەرچاوی، چاوی تماشای هەیە ف می‌بیند.

ئەوێها: ئەوەتانێ، خۆیەسی ف خودش است.

ئەهـ : وشەی وەڕەزی و گوێ نەدان: (**ئەهـ** چی لێ بکەم؟) ف حَرفِ تَنَفُّر.

ئەهـا: ١) وشـەی ئاگا کردن: (**ئەها** هات)؛ ٢) وشەی عەزرەت: (**ئەها** شیرەکە ڕژا)؛ ٣) وشەی باوەڕ بە سەیرمانەوە: (**ئەها** کەوابێ خەنی بوە) ف ١) حَرفِ تنبیه؛ ٢) حرفِ تَحَسُّر؛ ٣) حرفِ تصدیق و با تَعَجُّب.

ئەهاك: قسڵ، کلس، ئاهەك ف آهك.

ئەهالی: خەڵکی ئاوایی تێکڕا: (کوێخا بە **ئەهالی** گوندی راگەیاند بچنە بێگار) ف اهالی.

ئەهاو: ١) هۆ، بانگ کردنی دور، هۆی؛ ٢) وشەی گەمەپێ کردن: (**ئەهاو** بۆ کارێ کردت) ف ١) اهان: ٢) کلمهٔ تَمَسخُر.

ئەهای: هۆی، بانگ کردنی دور ف اهان.

ئەهل: ١) دانیشتوی جێگەیەك، خەڵکی ئاوایی: (کاورا **ئەهلی** شارە)؛ ٢) شیاوی هەوالـەتی و مەرد: (فـلان لە ڕەفـاقـەتدا زۆر **ئەهلە**)؛ ٣) هۆگر و خەریك: (**ئـەهلی** ئیمـان، **ئەهلی** حاڵ، **ئەهلی** خێر، **ئەهلی** کەیف و...) ف ١) مُقیم؛ ٢) شایسته؛ ٣) مشغول به.

ئەهـوُ: وشـەی سەیرمـان و وەڕەزی: (**ئەهوُ** ئەوە دەڵێی چی؟) ف حَرفِ تَعَجُّب و تَنَفُّر.

ئەهۆ: ئەهو ف حَرفِ تَعَجُّب و تَنَفُّر.

ئەهۆی: هۆهۆ، بانگ کردنی دور ف های.

ئەهێو: وشەی گاڵتە پێکردن: (**ئەهێو**، تەڕت پێك نەهێنا) ف تَمَسخُر.

ئەی: ١) وشەی گازی: (**ئەی** بابە سوُتام)؛ ٢) ئەدی: (**ئەی** کەی دێت؟)؛ ٣) مەگەر: (**ئەی** نەمگوت مەچۆ؟)؛ ٤) ئەمە، ئەیە، یە: (جارێ تر **ئەی** قسیە نەکـە)؛ ٥) بۆ سەیرمان: (**ئەی** کە سەیرە!)؛ ٦) بۆ کوڵ و داخ: (**ئەیْ‌رۆ**، **ئەی** ماڵی وێرانم!) ف ١) حرفِ ندا؛ ٢) پس؛ ٣) مگر؛ ٤) این؛ ٥) حرفِ تَعَجُّب؛ ٦) حرف تأثُّر.

ئەیار: مانگی پێنجـەمی خاچ‌پەرستان، لەنێوان خاکەلێوەو بانەمەڕدا ف ماه پنجم مسیحی.

ئەیارە: پێوانە، دەفرێ کە شتی وردی وەك دەغڵی پێ دەپێون، عەیارە ف پیمانە.

ئەیاغ: ١) چروك، قرپۆك، بێ‌برەو: (مەڕەکانت بە **ئەیاغەوە** لێ دەکڕم، یان، **ئەیاغـی** لێ دەرداوێژم)؛ ٢) رەهـەنـد، ژێراوی ئاوی پیس و ئاودەسخانە ف ١) بُنجُل؛ ٢) فاضلاب.

ئەیر: ئاگر، ئاور ف آتش.

ئەیرۆ: ١) وشەی سەیرمان: (**ئەیرۆ** خوشکێ چەند سەیرە؟!)؛ ٢) وشەی خەم خۆری: (**ئەیرۆ** ڕۆڵەڕۆ)، هەیرۆ ف ١) حرف تَعَجُّب؛ ٢) حرف تأسُّف.

ئەیرەکڵێ: گەمە بە ئاگر، ئاتەشبازی، ئاگر بازی ف آتش‌بازی.

ئەی‌لۆ: هەڵـۆ: (ئـەیلوێ پیر)؛ ٢) بچکۆڵەی قشت و جوانکیلە: (**ئەیلۆ**

گەزەگەزە نازانێ) [ف] ١) عُقاب؛ ٢) حرفِ نوازش کودك.

ئەيلول: مانگی نۆیەمی خاچپەرستان، لە نێوان ڕەزبەرو خەزەڵوەرا [ف] ماهِ سپتامبر.

ئەینْك: ئاوێنە، جام [ف] آینه.

ئەینە: ئەوێ، بەرانبەری ئێرە [ف] آنجا.

ئەینی: ئین، هەینی، هەینو، ڕۆژی جوعمە [ف] روز جمعه.

ئەیوان: هەیوان، سەکۆی سەر داپۆشراو [ف] ایوان.

ئەیە: ئەمە، ئەڤە [ف] این.

ئەیەت: دێت، دێ، دەگاتە ئێرە [ف] می‌آید.

ئەیەڕۆ: وشـەی سەیرمان: (**ئەیەڕۆ** خوشکێ جاتۆ باوەڕ دەکەی؟!) [ف] حَرفِ تَعَجُّب.

ئەیەلۆ: بۆ دواندنی منالّی خشپیلانە [ف] حرف نوازش کودك.

ئەیهۆ: وشەی نارەزایی‌و وەڕەزی: (**ئەیهۆ** چەند قسە دەکەی) [ف] حرف تنفُّر.

ئەیهوُ: وشەی هەرگیز نەشیاو‌هەیهات: (**ئەیهوُ** تازە من گەنج دەبمەوە؟!) [ف] هَیهات.

ئەیهوُت: چلەی بچوك [ف] چلّه کوچك.

ئەیی: کەوابو، کەوایە [ف] که این‌طور.

ئی: ١) وشەی ملْکایەتی: (ئەو ماڵە **ئی** منە، **ئی** تۆ بو دایان بەمن)؛ ٢) ئەم، یە: (ئیرۆ، ئیشەڤ، ئیساڵ، ئیجا)؛ ٣) بۆپرسیار: (ورچێکم گرت. **ئی**؟!) [ف] ١) حرف تملُّك؛ ٢) این؛ ٣) سؤال تأکیدی.

ئێ: ١) دەی، دەت فەرموُ؛ ٢) بەڵێ: (دەڵێن پەڵەی داوە. **ئێ** ڕاستە)؛ ٣) شانــدەری جسنی مێو ینـــە: (کیژێ، خانمێ، دایکێ)؛ ٤) وشـەی ملْکایەتی: (**ئێ** من بی تە بۆ خۆ برد) [ف] ١) بعد؟؛ ٢) آری؛ ٣) علامت تأنیث؛ ٤) حرف تملُّك.

ئیبنوعەبباسی: تایفەیەکە تفیان دەرمانی مارەو خوێنیان دەرمانی هارە [ف] طایفه‌ای که آب دهانشان درمان مارگزیده و خونشان درمان هاری است.

ئیبۆ: سوکەڵەی ناوی ئیبراهیم [ف] مخفّف ابراهیم.

ئیپە: بەنی قایشە جوت، بەندی قایشە نیر [ف] حلقهٔ چرمی که با آن یوغ را به خیش می‌بندند.

ئیتر: ئیدیکە، ئێدن [ف] دیگر.

ئیتریس: ڕەزاگەران، جێ‌قێز، خوێنتاڵ [ف] بدشکل.

ئێتی: پاشگر بەواتای ئایەتی: (**برسێتی، کوردێتی**) [ف] پسوندِ نسبت.

ئێتیم: سێو ی، بێ دایو باب، هەتیو، هەتیم [ف] یتیم.

ئیجا: دەی ئەمجار چی؟ ئەوجا [ف] حالا چطور.

ئیجاب: پێویست: (ئیجاب ناکا خۆت ماندوکەی) [ف] لازم.

ئیجات: ئیجاد [ف] ایجاد.

ئیجاد: بنیات، سازدان، ئاواکردنەوە: (ئەم خانوە تازە **ئیجادە**، ئەم زەویە چۆڵ بو خۆم **ئیجادم** کرد) [ف] آباد کردن.

ئیجار: ١) ئەمجار، ئەم‌کەڕەتە؛ ٢) کرێ [ف] ١) این‌بار؛ ٢) کرایه.

ئیجارە: کرێ: (باغم **ئیجارە** کردوە)، (**ئیجارەدار**: کرایەچی) [ف] اجاره.

ئیجــازە: ١) ماوە، دەرفەت، وچان: (**ئیجازەی** دو ڕۆ ژم دەیە، **ئیجازەی** پێ نەدام بچمە ژور)؛ ٢) فتواو دەستو ر: (**ئیجازەی** ماری هەیە، فەقێ **ئیجازەی** وەرگرت) [ف] ١) فرصت؛ ٢) فتوا و دستور.

ئیجبار: زۆرەکی، خورتی، ناچارکردن: (بە **ئیجبار** ناردمی، ئاغا **ئیجباری** کردم نان بخۆم) [ف] اجبار.

ئیجباری: سەربازی زۆرەکی لە دەوڵەتدا [ف] سربازی وظیفه.

ئێجگــار: زۆرو زەمـەنـد، فرەفرە، گەلەك، زێدە، یەکجار: (**ئیجگار** زۆر باشم) [ف] بسیار.

ئێجگاری: یەکجاری، بەتەواوی، بێ‌وەگەڕان‌و دوپات کردنەوە، هەرگیز، ئیتـر قەت: (**ئێجگــاری** بارم کرد، **ئێجگاری**نایدوێنم) [ف] یکباره، به‌تمامی.

ئێجگارەکی: ئێجگاری [ف] یکباره.

ئیحتــوبــار: ١) قورسـاغ، وەج‌و ڕێز؛ ٢) متمانە، باوەڕی: (پیاوێکی بە **ئیحتوبارە**) [ف] ١) و ٢) اعتبار و آبرو.

ئیحــتــیات: ١) پارێز: (دەچـیە چیا لە مار **ئیحـتـیاتت** هەبێ)؛ ٢) کار قایمی: (پیاوێکی بە **ئیحتیاتە**) [ف] ١) احتیاط؛ ٢) محکم‌کاری.

ئیحتیلام: ١) خەو بەگانـەوە دیتن‌و ئاوی شاوەت ڕشتن؛ ٢) لە منـاڵی ڕەهابون، بلۆق‌بون: (مناڵنیە **ئیحتیلام** بوە) [ف] ١) احتلام؛ ٢) بُلوغ.

ئیحتیاج: ئاتاجی، چاولەدەستی [ف] نیاز، احتیاج.

ئیحتیمال: وێچون، لەوانەیە: (**ئیحتیمالی** هەیە بچمە شار) [ف] اِحْتِمال.

ئیحـرام: خاولی‌و فوتەی حاجیان کە لە وەختی حەج کردنا بە خۆیانەو دەگرن [ف] اِحرام.

ئیحیا: بوُژان، وەگورد کەوتن: (بـەو یارمەتیەت **ئیحیات** کردومەوە، ئەم مەزرایە خۆم **ئیحیام** کردۆتـــەوە، زۆر کزو کەنـەفت بو ئێستـا **ئیحیا** بۆتەوە) [ف] اِحیا.

ئیخ: چۆك دادانی وشتر: (وشترەکە **ئیخی** خوارد، ئەم وشترە **ئیخ** بدە) [ف] خوابانیدن شُتُر.

ئیخبار: خەبەرلێدان، ڕاپۆرت، شەیتانی کردن [ف] گُزارش دادن.

ئیخبــاریە: نوسین بوُمیری لە دژی خەڵك، ڕاپۆرت، نامەی شوفارانە، شوفاری نامە [ف] گزارش، راپورت.

ئێختە: ١) گون دەرهاتو؛ ٢) داری شینی سەرقرتاو، ئەختە [ف] ١) نگا: ئەختە.

ئێختــەرمە: ١) ئەسپی یەدەگ؛ ٢) ئەسپ‌و چەکی تالانی؛ ٣) لاشەی کوژراوی دوژمن [ف] ١) اسبِ یدك؛ ٢) اسب و اسلحهٔ غنیمتی؛ ٣) جسدِ دشمن.

ئیختیار: ١) هەڵبژاردن: (لەم دو خوشکانە کامیان **ئیختیار** دەکەی)؛ ٢) پیرو کۆنە ساڵ: (ریشم سپی بو تەواو **ئیختیار** بوم) [ف] ١) انتخاب؛ ٢) پیر و سالخورده.

ئیختیدار: ١) توانـایی لەمـاڵ یان لە هێزی لەشدا: (ئێستا هەژارم ئەز **ئیختیدار**ەم نەمـــاوە، **ئیختیداری** کارکـــردنم نیە ئیختیار بوم)؛ ٢) دەسەڵات: (**ئیختیداری** دەوڵەتم نیە) [ف] ١) قدرت مالی یا بدنی؛ ٢)

سُلطه.

ئیخراج: وەدەرنان: (وەتمان لەکار **ئیخراج** کراوە) ف اِخراج.

ئێخستن: بەعـەرزادان: (دەت **ئێخم**و بەخستن لێخەت نابمەوە، چاکە بکەو دە ئاوی**خە**) ف بر زمین زدن.

ئێخسیر: ١) دیل، گراو لەشەڕ؛ ٢) هەژارو جێگەی بەزەیی ف ١) اسیر؛ ٢) بینوا.

ئیخفال: فریو، دەس خەرۆیی، هەڵخەڵەتاندن، دەس خەڕەیی ف اِغفال.

ئیخلاس: دڵپاکی، ئەمەگ: (پیرۆت بە **ئیخلاس** کار دەکا، بۆ گەورەی خۆی بەئیخلاسە) ف اِخلاص.

ئێد: ئەمە، ئەم ف این.

ئیدارە: ١) دەزگای دەوڵەت؛ ٢) باش پێ ڕاگەیشتن: (ماڵاتی زۆری هەیە پێی ئیدارە ناکرێ) ف ١) ادارە؛ ٢) ادارە کردن.

ئیدعا: داوا ف اِدّعا.

ئێدن: هی‌دی، دوبارە، هی‌دیکە ف دوبارە، ایضاً.

ئیدی: ١) جارێکی‌تر: (**ئیدی** مەیە ماڵمـان)؛ ٢) هیتـرت: (ئەوەی دیتم باشە **ئیدیت** هەیە؟) ف ١) بار دیگر؛ ٢) دیگر هم.

ئیدیکە: ئیدی ف نگا: ئیدی.

ئێر: ئاگر، ئاور ف آتش.

ئێرا: ئەم جێگە، ئێرە، بەرانبەری ئەوێ ف اینجا.

ئیراد: ١) داهاتی ساڵ: ٢) رەخنەگرتن ف ١) واردات: ٢) ایراد.

ئیرادە: خواست، لێ‌بڕان ف اِرادە.

ئێراق: بەربەڕۆچکە، جێگەی خۆهەڵخستن لە بەر تاو ف آفتابگیر.

ئێران: وڵاتێکە ف ایران.

ئێرانە: ئێرا، ئەم شوێنە، ڤر ف اینجا.

ئیربار: قاپ‌و قاچاغی ناوماڵ، هەوڕ: (فاتێ لە سەرکانی **ئیرباران** دەشوا، پوُرە شەم **ئیربار** کەرە) ف ظروف خانگی.

ئیرس: کەلەپوُڕ، میرات ف اِرث.

ئێرڤست: دارێکی لێرەواری دڕکدارە ف درختی است.

ئێرمان: خزمەتکار، نوکەر، بەردەست ف نوکر.

ئێروُ: بژیو، تفاق، پێداویستی ماڵ: (پیاو بە **ئێروُ** بێ زستانیش خۆشە) ف وسایل زندگی.

ئیرۆ: ئەمڕۆ، ئیمڕۆ ف اِمروز.

ئێروکانە: ئێرە، ئەگرە ف همین‌جا.

ئێروکە: ئێرە ف درست اینجا.

ئێرۆهە: ئەم ڕۆژە، لەم دەمەدا ف اِمروزە.

ئێرە: ئەگرە، ڤر ف اینجا.

ئێرەق: ١) کێر هەستاو؛ ٢) ڕەپ: (ئەم ئەسپە لەو ماینە **ئێرەق** بوە، بڕوانە ئێرەقی کردوە)؛ ٣) ئاموُر، هەوجاڕی یەکپارچە ف ١) ذَکَر برخاستە؛ ٢) برآمدە؛ ٣) خیش.

ئێرەقان: نەخۆشی زەردوُیی ف یَرَقان.

ئێرەقە: هەوجاڕی یەکپارچە کە دەندەو باسك پێکەوەن ف خیش.

ئێرەکانە: ئێرە ف اینجا.

ئێرەکانێ: ئێرە ف اینجا.

ئێرەکە: ئێرە ف همینجا.

ئێرەموُك: نە نێر نەمی، نێرە موك ف خنثیٰ.

ئێرەیی: چاوچنۆکی، بەغیلی، حەسودی ف بُخل و حَسَد.

ئیزا: پاداشت، قەرەبو، تۆڵەدانەوە، سزا ف سزا.

ئیزبار: روبەڕو ف مُقابل.

ئیزدەرەم: سوُرم لەسەری ف حتماً.

ئیزرایل: پێمێرد، فرشتەی گیان‌کێشان، مەلکەموت ف عزرائیل.

ئیزرەم: کێشانەیەکە لە سەردەشت‌و سولەیمانی بەرانبەر بە نیو کیلۆ ف وزنی است برابر پانصد گرم.

ئیزن: مەرەخەستی، ئیجازە ف اجازە و رُخصت.

ئێزنگ: داری سوتاندن ف هیزُم.

ئیزوٚك: زیپکەی شیری کە لە دەم‌و چاوی منالاّن دێت ف جوش شیری.

ئێزی: جوڵانەی گوریسی منالاّن ف تاب.

ئێزینگ: ئێزنگ ف هیزُم.

ئیژگڵ: پۆلو، پەرەنگ، سکڵ ف اَخگر.

ئیسا: ١) ئێستا، نوُکە، نهۆ؛ ٢) ئایسا، پێ‌بو، داگیرسا، داگرسیا؛ ٣) عیسا ف ١) اکنون؛ ٢) شعلەور شُد؛ ٣) عیسیٰ.

ئیساکە: هەرئێستە ف هم‌اکنون.

ئیساکێ: ئیساکە ف هم‌اکنون.

ئیسال: ئیمساڵ ف اِمسال.

ئیست: پشـوُ، وچـانێکی کەم: (لێرە ئیستێك بگرین بحەسێینەوە) ف استراحتِ کَم.

ئیستا: نهۆ، نوُکە، ئەلعان ف اکنون.

ئێستا: ئیستا ف اکنون.

ئێستاکانێ: ئیستا ف اکنون.

ئێستاکونێ: هەرنهۆ ف همین حالا.

ئێستاکە: ئێستا ف اکنون.

ئیستاکێ: ئیستا ف اکنون.

ئێستر: قانتر، داك ماینی کەرباب، هێستر، هێسر ف اَستَر.

ئێستر بالاّنی: قاتری داك گوێرێژی باوك ئەسپ ف اَستَر پدر اسب.

ئێستك: ئیسقان، ئێسك، پێشە، هەستی ف اُستخوان.

ئیستە: ئیستا ف اکنون.

ئێستە: ئێستا ف اکنون.

ئێستەکانێ: هەرئیستا ف هم‌اکنون.

ئێستەکە: ئێستا ف اکنون.

ئیستەکوُنێ: هەرئیستا ف هم‌اکنون.

ئیستەکێ: ئێستە ف اکنون.

ئیستێ: ئیستا ف اکنون.

ئیستیراحەت: حەسانەوە، وچان‌دان، ئاسودەیی ف اِستراحت.

ئیستیکان: پیاڵەی چای خواردنەوە ف اِستکان.

ئێستێکانێ: ئیستا ف اکنون.

ئیسحال: زگەشۆرە، سەرپێیی، بەلەفیرە، زگچوُن، رەوانی، تەقەفیرە ف اِسهال.
ئیسخوان: ئێستك ف اُستخوان.
ئیسر: گوشینگە، شوێنی گوشینی ترێو میوەی‌تر ف عصاری.
ئیسراحەت: ئاسودەیی ف اِستراحت.
ئیسقان: ئێستك ف اُستخوان.
ئێسقان: ئێستك ف استخوان.
ئیسقایی: نەخۆشی ئاوبەند ف مرض استسقا.
ئیسك: نزگەرە ف سِکْسکه.
ئێسك: ئێستك ف اُستخوان.
ئیسکان: ئیستیکان ف استکان.
ئێسك‌سوُك: رەزاسوُك، خوێن‌شیرین، روح‌سوُك ف دوست‌داشتنی.
ئێسك‌قورس: خوێنتاڵ، رەزاگران، کرێت ف بدأخم.
ئێسك‌گران: رەزاگران، بەرابەری ئێسك‌سوك ف نامحبوب.
ئێسکوپروسك: نیوە رزیوی لاشی مردو ف پوسیدهٔ جَسَد در گور.
ئیسکە: نزگەرە ف سِکْسکه.
ئیسلام: ١) دینی مُحمَّد(ص)؛ ٢) موسوڵمان ف ١) اسلام؛ ٢) مسلمان.
ئیسلامەتی: موسوڵمانەتی، ئیسلام ف مسلمانی.
ئیسم: ناو، نێو: («ئیسمی عەزەم» دوعای هەرە بەبیت) ف اسم.
ئیسۆت: بیباری رەش، ئیسیوەت، فلفل ف فلفل سیاه.
ئیسهاڵ: ئیسحال ف اِسهال.
ئیسیوەت: ئیسۆت ف فلفل سیاه.
ئیش: ١) وشـەی پارێز لە پیسی، قخ، پیسـە؛ ٢) کارو فرمـان؛ ٣) زللە لەپاش مل ف ١) کلمهٔ تحذیر؛ ٢) کار؛ ٣) پَس گردنی.
ئێش: ئازار، ژان ف درد.
ئیشار: جۆرێ سەرپۆشی ژنانە کە شانو پیل دەگرێ، چارۆکە، کۆڵوانە ف نوعی سرپوش زنانه.
ئیشاعە: دەنگ داکەوتن بە درۆ ف شایعه.
ئیشاڵلا: خوا حەزکا، حەز دەکەم ف انشاءالله.
ئێشـاگـران: کەوتویی، گرانەتا، گرانەتێ، نەخۆشیەکی گیرۆیە ئەسپێ رایدە گوێزێ ف تیفوس.
ئێشان: ژان، ئازار، بەئازار ف درد، آزار.
ئێشای: ئێشان، ژان ف درد، آزار.
ئیشت: شەپەزلەی پشت‌مل، عیشت ف پَس گردنی.
ئیشتیا: واز، کەیف، ئارەزو، هەوەس ف اشتها.
ئیشق: ئەڤین، دڵداری، عیشق ف عشق.
ئیشقلکێ: هەنگڵە شەلە، لەسەر یەك‌پا رۆیشتن ف لی لی.
ئیشك: ١) وشك، زوها، بەرانبەری تەڕ؛ ٢) رەقو سەخت، دژی نەرم ف ١) خُشك؛ ٢) سِفت.
ئێشـك: ١) هێچك، ئاڵقەداری سەر گوریسو کەژو؛ ٢) کێشك، پاس: (ئەمشەو من **ئێشك** دەکێشم، تۆ **ئێشك** بگرە) ف ١) حلقهٔ باربند؛ ٢) کشیك.

ئیشکارۆ: بیاوانی بێ‌ئاو، بێروُن ف بیابان بی‌آب.
ئیشکال: چەتون، دژوار، زەحمەت ف مُشکل.
ئیشکانی: ١) بەژ، بەرانبەری دەریا؛ ٢) زەوینی پەنا ئاو ف ١) بَرّ؛ ٢) خُشکیِ نزدیك به آب.
ئیشکـاو: دواچـوڕی ئاو: (گۆلـەکـە **ئیشکاوی** هات، **ئیشکاو** هاتن، **ئیشکاو** داهاتن: دوا چوڕ لێ بڕان) ف خوشیدنِ چشمه یا استخر.
ئیشکاوز: تۆی بەوشکیەوە کراو، خەفتان ف کاشتن قبل از باران.
ئیشکاوس: ئیشکاوز ف کاشتن قبل از باران.
ئیشکایی: وشکیایەتی، ئیشکانی ف خُشکی.
ئیشك‌بون: ١) لەتەڕی قوتاربون؛ ٢) بێ جوڵان لە شوێندا قەتیس: (لە عەیبەتان هەر لە جێی خۆم **ئیشك‌بوم**) ف ١) و ٢) خُشك شُدن.
ئیشك‌بونەوە: لە تەڕی رزگاربون ف خُشك شدن.
ئێشـك‌چی: پاسـدەری شەوانـە، جەزایەرچی، («**ئێشـك‌چیەتی**»: پاسدەری) ف نگهبان.
ئێشکـدان: ١) شەتـەکـدان، توندبەستن، جیرەبابە؛ ٢) ئێشك‌کێشان، جەزایەرچیەتی ف ١) مُحکم بستن؛ ٢) نگهبانی.
ئیشك کردن: ١) لە تەڕی رزگار کردن؛ ٢) لە شیردان وەستانیِ شیردەر: (چێڵەکەمان **ئیشکی کرد**) ف ١) خشك کردن؛ ٢) خُشك شُدنِ شیرِ حیوانِ شیرده.
ئیشك کردنەوە: لەتەڕی خەلاس کردن ف خُشك کردن.
ئێشك‌گر: پاسەوانی شەو، جەزایەرچی ف نگهبان.
ئێشك‌گرتن: پاسداری ف نگهبانی.
ئیشك‌و برینگ: تەواو وشك، وشك‌و برینگ ف تمام خُشك.
ئیشکـە: ١) کۆن‌دۆ، ئاژەڵێ کە نەزابیو شیر بدا، ئیشکەدۆ؛ ٢) پارەی نەغد لە ماڵدا ف ١) گاوی که بچه نیاورده شیر بدهد؛ ٢) نقدینه.
ئیشکەبەرد: دیواری بەبەرد هەڵچناوی بێ‌قوڕ، وشکە کەڵەك ف دیوار سنگی.
ئیشکەدۆ: ئیشکە، کۆن‌دۆ ف نگا: ئیشکه.
ئیشکەر: کارکەر، ئەوکەسەی کار دەکا، بەکار ف کارگر.
ئیشکـەڕن: ١) مو رنین لە کەوڵی ئاژەڵ؛ ٢) گاڵتـەجـاڕی گەمـەی تەنافبازی ف ١) چیدن کُرك از پوستِ حیوانات؛ ٢) دلقك.
ئیشکـەڕۆ: ١) یەکسمی فێرەرەوت نەکراو؛ ٢) چۆمێ کە هاوین وشك دەکا ف ١) اسب تعلیم ندیده؛ ٢) رودخانه‌ای که در تابستان می‌خُشکد.
ئیشکەساڵ: ساڵی کەم‌باران ف خُشکسال.
ئیشکەسۆفی: خودا خوازی هیچ نەزان ف زاهدِ اَبله.
ئیشکەسەرما: سەرمای سەختی بێ‌بەفر ف سرمای سخت بدون برف.
ئیشکە کەڵەك: ئیشکەبەرد ف دیوار سنگی.
ئیشکەڵ: وشکە لقو چرۆ کە بۆ سوُتان دەبێ، چڕوچیلکە ف هیمه.
ئیشکەڵوا: هەڵوای دۆشاو کەبۆ سەفەری دەبەن ف نوعی حلوا برای مُسافرت.
ئیشکەمز: کرێی نەغد بەبێ خواردن دان بە کرێکار ف مُزد بی‌خوراك.

ئیشکەمس: ئیشکەمز ف مُزد بدون خوراك.

ئیشك هەڵاتن: ١) لەخۆوە وشك‌بون؛ ٢) لە خەم‌و خەفەتان کزبون ف ١) خُشك شدن بطور طبیعی؛ ٢) ضعیف شدن از غم و غصه.

ئیشك هەڵێنان: ١) بە تەقالا وشك کردن؛ ٢) خەم‌دان بەکەسێك‌و لاواز کردنی ف ١) خُشك گردانیدن؛ ٢) کسی را غصه‌دار کردن.

ئیشکێڵ: ١) لاولاوی دارین، پارچــە تەختــەیەکی سێ‌سوچــە کە پەنجــەرەی پێ قایم دەکــەن، زمــانە؛ ٢) شەیتانۆکە، سەدەفۆکەیەکی سپی وەك گوێ ماسیلکــە بەهاران پاش باران دەزێتەوە ف ١) چوبك پنجره‌بَند؛ ٢) حَلَزون.

ئیشلك: جۆرێ کەوا، کورتەك، کورتە ف نوعی قبای مردانه.

ئیشلەك: سوخمە، یەلەك ف یَلَك.

ئیشەڤ: ئەم‌شەو ف اِمشب.

ئێع: وشەی قێزوبێز: («ئێع! چپیسە!»: بێزم هەستا) ف کلمهٔ ابراز تهوع و دل بهم آمدن.

ئیعان: ئیستە ف اکنون.

ئیعانە: باربو، یارمەتی، پیتاك ف اِعانه.

ئیعدام: کوژران یان خنکان لەلایەن دەوڵەتەوە ف اِعدام.

ئیغباڵ: بەخت، تالح، تاڵە، ئیقباڵ ف شانس و اقبال.

ئیغدام: غیرەت، نەترسان، بوێری ف شجاعت و بیباکی.

ئیف: ١) ئای چباشە؛ ٢) فێ، نەخۆشی خوُداری: («**ئیفدار**»: فێدار) ف ١) کلمهٔ تحسین بەمعنی بەبە؛ ٢) صرع.

ئیفــادە: ١) دەعیە، فیز؛ ٢) لێ‌پرسین‌و جواب دانــەوە ف ١) اِفاده؛ ٢) سؤال و جواب.

ئیفتــادە: پیری لەکــار کەوتــە: (ئــەی تازەجــوان پیر بی کە **ئیفتادەم**و کەوتوم) «نالی» ف پیر و از کار افتاده.

ئیفتار: بەربانگ،ڕۆژو کردنەوە ف اِفطار.

ئیفتیخار: شانازی، خۆ پێوە هەڵدان ف اِفتخار.

ئیفتیرا: بوختان ف بُهتان.

ئیفلاس: نابوُتی، ماڵی دنیا نەمان، مزمەعیل ف ورشکستگی.

ئیفلیج: شەپڵە، شەپڵە لێدراو: («**ئیفلیجی**»: نەخۆشی شەپڵە) ف فَلَج.

ئێقلاب: بەرکوت، بەر لە خەرمان کەمێ گەنم کوتان بۆ نانی پێداویست ف پیشکوب خَرمَن.

ئیقلیم: وڵات، مەڵبەند، ناوچە ف اِقلیم.

ئیقناع: هێنانە سەربار، رازی کردن، تاوکردن ف راضی کردن.

ئێك: یەك، نیمەی دو ف یك.

ئێکانە: نێرەبەراز، یەکانە ف گُراز نر.

ئێکاوئێك: دەرمان یا نوشتەی زۆرکاری: (نوشتەی من بۆ تا **ئێکاوئێکە**، ئەم دەرمانە **ئێکاوئێکە**) ف داروی مؤثر.

ئێکجار: ئێجگار ف بسیار.

ئێکجارەکی: ئێجگارەکی ف یکباره.

ئێکجاری: ئێجگاری ف یکباره.

ئیکلام: کڕنوش، سەرچەماندن بۆ ڕێزگرتن: («**ئیکلام کردن**»، «**ئیکلام** کێشان») ف تعظیم.

ئیکمــال: کرچــە ئەزمــون، ئەزمــونی نیوەچــڵ، ئەو شاگردەی لەچەند دەرسێك دەر نەچوەو دەبێ سەر لەنوێ پایز بی‌ئەزمون ف تجدیدی.

ئیکو: چلۆن، چۆن، چاوا: (**ئیکوی**؟ باشی؟)، («**ئیکوە**: چلۆنە؟») ف چطور.

ئیکە: هیتر، یادن، ئیدیکە ف دیگری.

ئێگجار: ئێجگار ف بسیار.

ئێگجارەکی: ئێجگارەکی ف بەیکبارە.

ئێگجاری: ئێجگاری ف یکبارگی.

ئێگر: ئاگر، ئاور ف آتش.

ئیگــرەم: کێشــانــەیەکــە بەرانبەر بە دوسەد گرام ف وزنی است معادل دویست گرم.

ئیگل: ئەمجارە، جارێکی‌تر ف این‌بار.

ئێگە: لێرە، لەتەگرە، لڤر، ئێرە ف اینجا.

ئێل: خێڵ، کۆمەڵە کۆچەرێك پێکەوە، عێل ف ایل.

ئێلات: ڕەوەند، ئەوانەی دەچنە بانەمەڕ ف ایلات.

ئێلاخ: زۆزان، هەوار، هاوینەوار، ئێلاخ ف ییلاق.

ئێڤار: ئێوارە، ئەنگۆرێ، عەسر، حەسر ف دَمِ غروب.

ئێق: ١) هێڵنج، دڵ شێوان، پێشایی ڕشانەوە؛ ٢) کشانەوی ئاو یا خەڵك لەبــەر زۆری‌و بێ دەرەتــانی: (ئــاوەکــە پێشی گیرابــو **ئێقی** دایەوە، حەشامات هێند زۆرەو پێشی نارۆا **ئێقی** کردۆتەوە)؛ ٣) نم‌کێشان ف ١) حالت تهوع؛ ٢) عقب کشیدن آب یا جمعیت بەدلیل ازدحام؛ ٣) نم‌کشیدن.

ئیقامەت: قامەت، دوعای پێش‌نوێژی جەماعەت ف دعای قبل از نماز جماعت.

ئیقباڵ: ئیغباڵ، تاڵە، بەخت ف اِقبال.

ئیقدام: ئیغدام ف اِقدام.

ئیقرار: درکاندن، ڕاستی گوتن ف اِقرار.

ئیقل: هەر ئەوەندوکە، هەر ئەوتۆزە ف همین یك ذرّه.

ئیلاقە: ١) پەیوەندی، ئاشنایی؛ ٢) گانی نارەوا: (لەسەر فلانەیان گرتوە، دەڵێن **ئیلاقەی** کردوە) ف ١) علاقه و پیوند؛ ٢) تعرّض به ناموس.

ئیلان: ١) پاشگــری گچکــەیی: (بــا**بیلان**)؛ ٢) هێلانــە ف ١) پسوند تصغیر؛ ٢) آشیانه.

ئیلتیفــات: لاواندنەوە، ڕوخۆشی، ئاوڕ وێدانەوە: (ئاغا دەگەڵما زۆر بە **ئیلتیفات بو**) ف التفات.

ئێلجاڕ: گەلەکۆمەگی، زۆر کەسی خزم لە شتێك یا لە کەسێك کۆ بونەوە: (من تەنیا بوم ئەوانیش **ئێلجــاڕی**یان لێکــردم دەرۆستیان نەهاتم) ف همکاری گروهی.

ئێلدە: دەگەڵ بێلدە دەگوترێ، پازدە ڕۆژی هەرەسەرمای زستان ف پانزده روز اوج سرمای زمستان.

ئیللا: ١) جگــە، بل، غەیرەز؛ ٢) وشــەی سوُربون‌و پێ‌داگرتن: (بڵێن نەڵێن **ئیللا** هەر دەچم)؛ ٣) لەسەر پشت کەوتنی میچ، چکە لەجۆرێ

قاپێن دا دەڵێن ف ١) بغیر از؛ ٢) حرف اصرار؛ ٣) بر پُشت افتادن شتالنگ.

ئیللان و بیللان: پێداگریو سوربـون: (له ماڵدا غەزریوە **ئیللان و بیللان** دەر ناکەوێ) ف حرف اصرار و پافشاری.

ئیللا و بیللا: ئیللان و بیللان ف حرف اصرار و پافشاری.

ئیلکـه: پاشگـری چوك شانـدانـه: (**ساویلکه، کانیلکه، گۆمیلکه، جامیلکه**) ف پسوند تصغیر.

ئیله: پاشگری گچکەیی: (**بابیله، کاکیله**) ف آلت تصغیر.

ئێلەك: هێلەگ، ئامرازی ئارد پێژان، مۆخڵ ف اَلَك، مو بیز.

ئێلەگ: سوخمه، یەلەك ف یَلَك.

ئێلەگ: ئێلەگ، سوخمه ف یَلَك.

ئیلێ: پاشگـر بۆ ناوی مێوینەی نازدار: (**خەجیلێ فاتیلێ**) ف پسوند، علامت محبت برای مؤنث.

ئیلیان: هێلان، هێلین، هێلانه، ماڵی مەل ف آشیانه.

ئێم: ئالکی یەکسم ف علیق ستور.

ئیم: ١) ئێم؛ ٢) ئەم: (**ئیمرۆ، ئیمساڵ**) ف ١) علیق ستور؛ ٢) این.

ئیما: هێما، عاشیرەت وە چەم یا وە دەس: (**به ئیمای** دیدەیی مەعشوقە عاشق کێو لەبن دێنێ / له لای «سالم» کەنندەی بێستون موژگانی شیرین بو) «سالم» ف اِشاره.

ئیمـام: ١) سەرداری ئاینی؛ ٢) پێش نوێژ؛ ٣) دەنکـه هەرە درێژەکـەی تەزبێح ف ١) اِمام؛ ٢) پیش‌نماز؛ ٣) درشت‌ترین دانه تسبیح.

ئیمامه: دەنکه درێژەکەی تەزبێح ف درشت‌ترین دانۀ تسبیح.

ئیمامەتی: پێش نوێژی ف پیشنمازی.

ئیمان: بڕوا، باوەڕی، ئتقات: (**ئیماندار**: خاوەن باوەڕ) ف ایمان.

ئیمتیحان: ئەزمون، تاقی کردنەوە ف امتحان.

ئیمجا: ئەمجار ف این‌بار.

ئیمجار: ئیمجا ف این‌بار.

ئیمچون: هەرچوار پەل، دەستو پا: (**خڕمچون** ناڵم‌کرد) ف هر چهار دست و پا.

ئیمڕۆ: ڕۆژێ که تیاین ف اِمروز.

ئیمزا: ناوی نوسراو لەبن نامەو قەباڵەو ... ف امضا.

ئیمساڵ: ئەمساڵ ف اِمسال.

ئیمشەو: ئەمشەو ف اِمشب.

ئیمکان: ١) لەکردن هاتو: (**مومکن**: شیاوی وەدی هاتن)؛ ٢) توانایی‌و هێز: (له **ئیمکانمدا نیه**) ف ١) و ٢) اِمکان.

ئیملا: نوسینەوەی وتەی خەڵك ف اِملا.

ئێمه: من‌و خەڵکی‌تر، ئەم، مە ف ما.

ئیمه: ئێمه ف ما.

ئێمەگەل: ئێمه ف ما.

ئێمەمانان: من‌و کەسانی وەك من له ژیاندا ف مَن و أمثال مَن.

ئێمەنی: جۆرێك کەوشی سوُری بێپاژنەی پیاوانه ف نوعی کفش مردانه.

ئێمەومانان: ئێمەمانان ف نگا: ئێمەمانان.

ئێن: ١) پاشگـرێکـه بەدوای گاڵتـەو قومـاردا دێت: (**نەردێن، جگێن، مێشێن، تۆپێن**)؛ ٢) خەبـەر دانی هاتنی کۆیه: (ئـەمڕۆ **ئێن** بۆماڵی ئێمه) ف ١) پسوند بەمعنی بازی؛ ٢) می‌آیند.

ئین: ١) هەینی، هەینو، جومعه؛ ٢) پاشگری پەسنه: (**شیرین، ڕەنگین، زێوین**)؛ ٣) درۆشمی چاوگه: (**گرین، کولین، کڕین**) ف ١) جمعه؛ ٢) پسوند توصیف؛ ٣) علامت مصدر.

ئینا: کاری رابردوه، هێنای، هاوردی، ئانی ف آورد.

ئینات: لاساری ف بدرفتاری.

ئینان: ١) هاوردن، هێنان، ئانین؛ ٢) باوەڕ، متمانه: (**ئینان** بکه من ماڵی تۆم نەدزیوە) ف ١) آوردن؛ ٢) باوَر.

ئینتەلا: نەخۆشی گرفت که له ئەزم نەکردنی خواردنەوە توشی دەبن ف بیماری امتلاءِ.

ئینتیحام: ئەزمون ف اِمتحان.

ئینتیخابات: هەڵبژاردنی بریکار له دەوڵەتا ف اِنتخابات.

ئینتیزار: ١) چاوەنۆڕی، چەمەڕایی؛ ٢) چاوەنۆڕ، چەمەڕا ف ١) انتظار؛ ٢) مُنتظر.

ئینتیقام: تۆڵه، حەیف، تۆڵ ف اِنتقام.

ئینج: بەشێك له دوازده بەشی پێ ف اِینج.

ئینجا: ١) کەوایه، کەوابو؛ ٢) ئەمجار ف ١) که این‌طور؛ ٢) این‌بار.

ئینجار: کەواتا، کەوابو ف پس.

ئینجارەکانی: ئینجار ف پس.

ئینجارەکێ: ئینجار ف پس.

ئینجاکو: ئینجار ف پس.

ئینجاکونێ: ئینجار ف پس.

ئینجانه: دەفری گڵین بۆ گوڵ تێدا چاندن، گوڵدان ف گُلدان سُفالی.

ئینجـه: دەگەڵ فینجـەی دەڵێن: فیزو خۆ بەزل زانین: (کـاورایەکی **بەئینجەو فینجەیه**) ف فیس و افاده.

ئینجەت: ئەنجەت، بەهانه ف بهانه.

ئینساف: پیاوەتی، ویژدان، هەقانیەت ف اِنصاف.

ئینسان: حیسان، عیسان، مرۆ ف اِنسان.

ئینسانەتی: پیاوەتی، جوامێری، بەزەیی ف انسانیّت.

ئینشا: یەیداکردنی وشەو رستی جوان بۆ نوُسین ف اِنشا.

ئینشابەند: کەسێ ئینشای باشه، مونشی ف منشی.

ئینقیلاب: شۆڕش، هەڵگەڕاندنەوەی دەزگای دەوڵەت ف اِنقلاب...

ئینکار: ١) دان پێدا نەهێنان، نەدرکاندنی ڕاستی، حاشا؛ ٢) حاشاکەر، بێباوەڕ بەڕاستی ف ١) انکار؛ ٢) منکر.

ئینکاری: پیاوی ئینکار کەر، حاشاکەر ف مُنکر.

ئینکەبەری: لاساری، گوێ نەبیسی ف لجبازی.

ئینکێری: ئینکاری، ئینکار ف اِنکار.

ئێنه: پاشگرێکه پەسن دەکاته ناو: (**زەردێنه، سپێنه، نیسکێنه، ماشێنه**) ف پسوندی صفت را بەاسم تبدیل کند.

ئینـه: ۱) ئەوانـە، ئەمانە، یانە؛ ۲) ئەمە، ئەم یەکە؛ ۳) پاشگری گاسی کردن: (کورێنه وەرن)، (کوردینه تاکەی ئێمە لەکێوان میسالی دێو / دێین و دەچین و بوٚمە نەبێ قەت خودان و خێو) «سەیف»؛ ۴) پاشگری بەسن: (کوٚلکە زێڕێنە، شێرە بەفرینە) ف ۱) آنها؛ ۲) این؛ ۳) پسوند ندا؛ ۴) پسوند توصیف.

ئینەشا: ئەوەتانێ، ئائەوەیان ف همین است.

ئێو: جوٚ، دەغڵی ئاموٚزای گەنم، جە ف جَو.

ئێوار: دەمی عەسر، ئێڤار ف عصر.

ئێوارە: ۱) ئێوار؛ ۲) تاریکان، وێرەگا ف ۱) عصر؛ ۲) تنگِ غروب.

ئێواش: لەسەرخوٚ، سەبر، هێواش، بەئەسپایی ف یواش.

ئێوە: ۱) توٚ لەگەڵ کەس یا کەسانی تر، هون، ئەنگوٚ، هنگ؛ ۲) پیاوی بێ‌ژن، ژنی بێ‌مێرد ف ۱) شما؛ ۲) بیوه.

ئێوەت: بەخێو کردن، ئاگاداری کردن، سەرپەرشتی ف سَرپَرستی.

ئیە: ئەمە، ئەیە ف این.

ئیەتی: پاشگری جوٚنیەتی: (برسیەتی، ژنیەتی، تێریەتی) ف پسوند حالت.

ئێهێ: ۱) بەڵێ بەڵێ؛ ۲) بوٚ گازی: (ئێهێ فلان وەرەوە) ف ۱) بلی بلی؛ ۲) کلمهٔ ندا.

ب: *لەپێشەوە بێ چەند واتا دەدات* : ١) فەرمان: (بخوێنەوە، برۆ)؛ ٢) بلا، قەی ناکـا: (دەچی؟ بچۆ، دەشۆ ی؟ بشۆ)؛ ٣) ئەگەر: (بباریبا خۆش بو، بچــیە شار کارم هەیە)؛ ۴) ئامــراز: (بلوێر، بلوور: ئامــرازی لۆرانـدنـەوە)؛ ۵) کارکەر: (بگێڕ، بخۆر، بکوژ) ف بەعنوان *پیشوند بەچند معنی می‌آید:* ١) امری؛ ٢) مانعی ندارد؛ ٣) اگر؛ ۴) علامت ابزار؛ ۵) علامت فاعلی.

با: بەڵێ، ئارێ، لە وەرامی پرسیارێ کە «نای» تێدا بێ: (تۆ نەچوی؛ **با**، مووچەت وەر نەگرت؛ **با**)؛ ٢) لێگەرێ، بهێڵە: (با بچێ، با بخوا)؛ ٣) گریمان کرد: (با بچو بای خۆ نەدەمردی)؛ ۴) بزوتنەوەی توندی هەوا: (بـای شەماڵ)؛ ۵) ئارەزوی هێندێ جانەوەری مێچکە بۆ نێر: (دێڵە بەبـا، پشیلەکە وەبا هاتوە کە ئەم وشەیە لەناو عەرەب بویتە «**باه**»و بە وزەی گان کردن دەڵێن)؛ ۶) لەکن، لجەم، لنك: (کالکێ من با تەیە، تز بیاتـە بامنـە)؛ ٧) نەخـۆشیو ژانێکی نادیاری لەشە: (کاورا با دارە دەچــێتــە سەر چاکــیبا، مەلاش بای بۆ بڕیوە)؛ ٨) بریەتـیە لە هەڵمسانی زگ: (زگم بای کردوە)؛ ٩) بریەتیە لە تڕو تس: (مناڵەکە بای لێ دەبێتەوە)؛ ١٠) پێچدان: (ئەو بەنە با دراوە)؛ ١١) ئەستوربونی لەش: (دەستم بای کردوە)؛ ١٢) بانگ کردن: (حەسۆباکرە ژناخۆ) ف ١) آری؛ ٢) بگذار؛ ٣) گیرم؛ ۴) باد؛ ۵) باه؛ ۶) نزد؛ ٧) رُماتیسم مفصلی؛ ٨) آمــاسیدن شکم؛ ٩) بادِ شکم؛ ١٠) تاب؛ ١١) آمـاس اندام؛ ١٢) صدا زدن.

بالم: بادام، بەهیف، باوی، چواله ف بادام.

بائەنگێو: کونەبا، قەڵشتێك یا کونێ کە بای لێوە دێ ف مَنْفَذِ باد.

باب: ١) باوك، باف؛ ٢) شیاو، رەوا: (ئەم کارە **بابی** تۆ نیە)؛ ٣) باو، داب: (ریش تاشین قەدیم **باب** نەبـو)؛ ۴) بەشێك لە کتێب ف ١) پدر؛ ٢) لایق؛ ٣) مُد؛ ۴) قسمی از کتاب.

بابا: ١) بەڵێ بەڵێ: (هەر ناچی؟ **بابا** دەچم)؛ ٢) کەسی بێ‌ناو: (**بابایەکی** وەك من قەلەندەر)؛ ٣) ناوی باوك بەریزەوە هێنان؛ ۴) باپیر ف ١) آری آری؛ ٢) شخص گُمنام؛ ٣) با احترام اسم از پدر بردن؛ ۴) پدربُزرگ.

بابـان: ماڵـەبـاب: (بـابانت شێوێ)؛ ٢) مەڵبەندو هۆزێك لەشارەزوورو ئەردەلان ف ١) خانۀ پدری؛ ٢) منطقه و عشیرتی در شهر زوروکردستان.

بابـڕ: ١) سوێلی قەوی، سمێلی ئەستـورو فش: (سمێل بابـڕ بەکەیفی خۆت سمێلی خۆتی لێ‌بادە) «مــەلا مارف»؛ ٢) بانو دیوارێك باش سواخ درابێو بابوێری نەمابێ: (وام دادا بابڕبوە) ف ١) سبیلِ کُلفت؛ ٢) بامِ خوب اندوده.

بابردە: ١) بابردو، بەفیرۆچو؛ ٢) تەواو روتو نەدار ف ١) بر باد رفته؛ ٢) مُفلس.

بابردەڵە: پوشو قانگەلاشکی بەربا ف گیاه بادبُرده.

بابردی: جۆرێ پارچەی بەرگی ژنانە ف نوعی پارچۀ لباس زنان.

بابلەکانێ: جۆرێك هەڵپەرکێیە ف نوعی رقص.

بابلیچـك: پەنجـە تۆتە، تلیا گچکە، قامکە چکۆڵە، ئەنگوسە توتەلە ف انگشت خنصر.

بابلیسك: گێژەڵۆکە، شایی جندۆکان، گەردەلول، باهۆز ف گردباد.

بابن: گوڵە بەیبونە، بەیبون ف گُلی بسیار خوشبو.

بابنۆکەر: خولامی شەڕکەر، چەکداری ئاغاو خان ف نوکر مسلّح خان.

بابۆ: ١) وشەی رێزلێ نانو گازیکردنی باب؛ ٢) هەستی توڵە ف ١) کلمۀ احترام برای خطاب پدر؛ ٢) حسّ انتقامجوئی.

بابوباپیر: ئەژدا، باڤو کال ف نیاکان.

بابوتان: گەمەیەکی منالانە ف نوعی بازی بچەها.

بابوسکە: سوتو، خۆڵەجگەرەو قاقەزو پەڕۆی سوتاو ف خاکستر سیگار و کاغذ و...

بابوکال: بابو باپیر: ئەژدا ف نیاکان.

بابـۆڵـە: ١) تیکـەی درێژ؛ ٢) قۆنـداغ بۆ کۆرپـە ساوا تێ پێچان؛ ٣) گرۆڤـەری ئەستـور: (ئەوە **بابۆڵەی** باسکیەتی) ف ١) ساندویچ؛ ٢) قنداق؛ ٣) استوانه‌ای قطور.

بابۆڵەپێچ: ١) بەنی بابۆڵەی منال؛ ٢) منالی لەبابۆڵەوە پێچراو ف ١) بند قُنداق؛ ٢) کودك در قنداق پیچیده.

بابوُنه: گولّه بابوُنه، گیایه‌که سه‌ره‌به‌هاران ده‌ردیّ وگولّێکی سپی ده‌کا [ف] از گُلهای بهاری.

بابوێر: کون یا قه‌لّشتی له خانوُدا که بای پێدا دیّ [ف] منفذ باد در دیوار.

بابه: بابوّ [ف] نگا: بابوّ.

بابه‌ت: ۱) ته‌رحی کوُتالّو که‌ل‌و په‌ل: (چه‌رچی ده **بابه‌تی** شت هێناوه)؛ ۲) به‌رانبـه‌ر، له‌بات: (**بابه‌ت** ئه‌م کتێوه چه‌ت پیّ‌بده‌م؟)؛ ۳) ده‌رباره، له‌مه‌ڕ: (له **بابه‌ت** منه‌وه ئه‌دوان)؛ ۴) ره‌وا، شایان: (ئه‌مه **بابه‌تی** توّ نیه) [ف] ۱) کالا؛ ۲) درمقابل ؛ ۳) درباره؛ ۴) شایسته.

بابه‌ده‌ست: روت‌و نه‌دار [ف] باد به‌دست، بینوا.

بابه‌خولیّ: باوه خولیّ، سوڕ خواردن، باوه سوڕیّ [ف] دور خود چرخیدن.

بابـه‌عـه‌مـره: چلّه‌نوّك، گونه‌گێسك، باوا قوّره‌ت، نیو بست، به‌روالّه‌ت منالّی ته‌مه‌ن زوّر [ف] کوتوله.

بابه‌گه‌وره: باپیر، کالك، باوکی باوك [ف] پدربزرگ.

بابه‌لیّ: باوکه چکوّلّه، بوّ خوّشه‌ویستی ده‌لّێن [ف] لفظ محبت‌آمیز پدرانه.

بابی: له‌سه‌ر دینی به‌هایی [ف] بهائی.

بابی‌بابی: که‌ری سور، گه‌مه‌یه‌کی منداڵانه‌یه [ف] نوعی بازی بچّه‌ها.

بابیتانیّ: له جوّلانه‌ی گوریس نیشتن، دیله‌کانیّ [ف] تاب بازی.

بابیلان: وشـه‌ی خوّشـه‌ویستی بوّ دوانـدنی له‌خـوّ گچکـه‌تر [ف] لفظ محبت‌آمیز برای نوازش کوچکتر.

بابینی: هه‌لاّمه‌ت، ئالاّمه‌ت، په‌سیو [ف] زُکام.

بابێنی: که‌له‌پوُری باوکی مردو، میراتی باب [ف] میراث پدری.

باپشکێو: چینچکه سلاّو، قینچکه سلاّو، سیتکه سلاّو، قینچکه سلاّم [ف] گُل‌مُژه.

باپوسکه: ۱) بابوسکه، سوتو؛ ۲) کرێوه‌ی به‌فر به باوه [ف] ۱) خاکستر کاغذ و...؛ ۲) کولاك.

باپوك: کرێوه‌و توّفی به‌فر که با ئه‌یهێنیّ [ف] کولاك.

باپه‌ڕ: ده‌رد له سه‌رماوه، سه‌رما بون [ف] سرماخوردگی.

باپه‌سیو: ئه‌نوایه‌ك با نه‌یگرێته‌وه، په‌نابا، باپه‌نا [ف] باد نگیر.

باپه‌نا: باپه‌سیو [ف] باد نگیر.

باپێچ: ۱) ژان له‌زگ وه‌ستان؛ ۲) شوێنیّ که زوّر باگر بیّ، دژی باپه‌نا [ف] ۱) دل‌پیچه؛ ۲) بادگیر.

باپێچك: شه‌ته‌کدان، توند به‌ستن، گوریس پێچ [ف] طناب‌پیچ کردن.

باپێدان: بادان، گشت‌کردنی به‌ن‌و شتی‌تر [ف] تاب دادن نخ و...

باپیر: بابه‌گه‌وره [ف] پدربزرگ.

باپیره: ۱) باپیر؛ ۲) گازیکـردنی باپیر [ف] ۱) پدربـزرگ؛ ۲) کلمـه‌ای خطاب به پدربزرگ.

باپیری: جوّریّ هه‌نجیر، توخمه‌ك هه‌ژیر [ف] نوعی انجیر.

باپیش: ده‌ردی چاوێشه [ف] چشم‌درد.

باپێشك: بای پێش باران [ف] باد قبل از باران.

باپیڤ: قسه‌زلی هیچ کاره، خوّهه‌لّکێشی بیّ‌هونه‌ر [ف] لافزن بیکاره.

باپیڤان: زمان هه‌لّه‌یی، خوّ هه‌لّکێشانی بیّ‌مانا [ف] بلوف‌زدن.

باپێو: ئامرازیّ که لای هاتنی باو توندی‌و سوکی با شان‌ده‌دا [ف] بادسنج.

بات: نك ته، جه‌م ته، لای توّ [ف] نزد تو.

باترزا: جه‌ژنێکی یه‌زیزیدیانه له زستاندا [ف] از اعیاد یزیدیها.

باتری: پیلی چراگازو ترومبیل [ف] باتری.

باتسکه: جوّریّ هه‌نجیر که زوتر پێده‌گا [ف] نوعی انجیر.

باتسمیّ: جێژنی گه‌وره‌ی یه‌زیدیان [ف] عید بزرگ یزیدیان.

باتلاّخ: زه‌لکاو، زه‌ل، زوّنگ، چه‌ق [ف] باتلاق.

باتلاغ: باتلاّخ [ف] باتلاق.

باتمان: کێشانه‌یه‌که هه‌مبه‌ری شازده کیلوّو نیو، پێوانه [ف] باطمان، پیمانه.

باتو: گون، گونگ: (**باتوی** که‌رو باینجانی، له‌نه‌زانی، یه‌ك ده‌زانی) [ف] خایه.

باتوف: گیایه‌که گولّی سور ده‌کا [ف] گیاهی است با گل قرمز.

باتوّم: قولّه‌داری ده‌ست داروّغه [ف] باطوم.

باته: بات، لای‌توّ، له نزیك توّ، لجه‌م ته [ف] نزد تو.

باته‌قا: به‌رانبه‌ر له بالاّ یان له کێش‌دا، هه‌مبه‌ر، بارته‌قا [ف] مُقابل.

باتی: له‌جێگه‌ی، له‌بری، جیات: (توّ له**باتی** من بچوّ) [ف] به‌جای.

باتێدان: ۱) نه‌خوّشی باداری گرتن؛ ۲) به‌دروّ به‌یه‌کێك هه‌لّگوتن‌و له‌خوّ ده‌ربردن [ف] ۱) مُبتلا شُدن به روماتیسم؛ ۲) به دروغ کسی را مغرور کردن.

باتیزك: بیّ‌شه‌رم‌و ڕو هه‌لّمالاّو، باتزوّك [ف] بی‌شرم و حیا.

باتیزوّك: روگرژی خوّ به‌زل‌زان [ف] اخموی خودپسند.

باتیسك: خوشکی ژن، ژن خوشك [ف] خواهر زن.

باتینك: خونچه‌ی تازه پشکوتو [ف] غنچهٔ تازه بشکفته.

باتینوّك: ره‌به‌نوّك، گولّه مێلاقه، ئالاله، گولاّلّه سوره [ف] آلاله.

باج: ۱) پیتاك، خه‌رج، ئه‌و پاره‌ی پیاوی میری له خه‌لّکی ده‌سێنیّ؛ ۲) تاوان، ئه‌و قه‌ره‌بوه‌ی هوّز یان ده‌وله‌تی تیّ‌شکاو به سه‌رکه‌وتوی ده‌دا؛ ۳) بارانه، سه‌رانه؛ ۴) خاوه، ئه‌وه‌ی به‌ملهوڕی ده‌ستێنن [ف] ۱) باج؛ ۲) تاوان؛ ۳) سرانه؛ ۴) باج سبیل.

باج ئه‌ستێن: ئه‌وه‌ی باج کوّ ده‌کاته‌وه [ف] باجگیر.

باجان: باینجان، باینجانه ره‌شه، بادنجان [ف] بادنجان.

باجاناسوّر: ته‌ماته، باینجانه سوره، توّماتێز [ف] گوجه‌فرنگی.

باج‌سێن: باج‌ئه‌ستێن [ف] باجگیر.

باجگر: باج‌ئه‌ستێن [ف] باجگیر.

باجگرتن: بارانه ساندن [ف] باجگیری.

باجگه: ئه‌وبنکه‌ی باجگری تێدان [ف] پُست باجگیری.

باجـوج: ۱) هه‌والّی ئاجـوج: (یاجـوج ماجـوج)؛ ۲) خه‌لّکی زوّری تێکه‌لّو پێکه‌لّ: (ئای له‌و ئاج‌و **باجوجه**) [ف] ۱) یاجوج؛ ۲) شلوغی و جنجال.

باجه: خوشکی گه‌وره [ف] خواهر بزرگ.

باجه‌وان: باجگر [ف] باجگیر.

باجـی: ۱) خوشـکـی گه‌وره؛ ۲) خوشـکی مێرد، خوشکی شوُ [ف] ۱) خواهر بزرگ؛ ۲) خواهر شوهر.

باچ: باج ف باج.

باچاندن: خۆ دزینەوە، کوُزوُبون، لە پەنایەکەوە بۆی دەرچون ف دزدکی رفتن، جیم شدن.

باچك: ۱) بەلاڵۆکە کێویلە، ئالو باڵوی جەنگەڵی؛ ۲) گەنمەشامی سور، زڕاتی سور ف ۱) آلو بالوی وحشی؛ ۲) ذرّت قرمز.

باچوُڕە: قسەی ناماقوڵ ف حرف باورنکردنی.

باچـەڕێ: کاڵـەدڕانـە، پاداشتی دز کاتێ ماڵی دزیەتی دەداتەوە ف مُزد برگرداندن مال دُزدی.

باچیك: هەرزن، گاڵ ف ارزَن.

باخ: دارستانی میوە، رەز، باغ ف باغ، تاکستان.

باخچە: بوخچە، باغی چکۆلە، جێی گوڵو سەوزی چاندن ف باغچە.

باخڵە: توربێن، خورجی تۆودان، تۆمدان، تۆمەدانە ف تو بره برزگران.

باخن: شوێنێك کە بای لێوەدێ، کونەبا ف منفذ باد.

باخواردن: گتست بون، پێچ حواردن ف تاب‌خوردن.

باخۆر: کەلێنی بچوك کە بای لێوە دێ، بابوێر ف ترك‌و درز دیوار، منفذِ باد.

باخۆش: بلندبالاتر، لە سەرتر دەکایەدا ف ماهرتر در بازی.

باخوێ: ۱) خودا، خوا؛ ۲) رەفیق، هەواڵ ف ۱) خُدا؛ ۲) دوست.

باخە: ۱) باقە، کۆمەڵێك گیا یان دەغڵی پێکەوە بەستراو؛ ۲) دەنگ کەوتو، دەنگ نوساو؛ ۳) جۆرێ نەخۆشی سمی یەکسم ف ۱) بستۀ گیاه؛ ۲) صداگرفته؛ ۳) نوعی بیماری دام.

باخەڵ: ۱) بەر، بەرۆك، نێوانی سنگ‌و کراس، پاخڵ؛ ۲) باوەش، ئامێز ف ۱) بغل؛ ۲) بر.

باخەوان: ئەوەی رەزو داری میوە بەخێو دەکا، رەزەوان ف باغبان.

باد: پێچ، با: (ئەم گشتە کە دو **بادە**) ف پیچ.

بادار: ۱) خۆراکێ کە پیاو بای پێ‌دەکا وەك پیواز؛ ۲) نەخۆشی باداری، رۆماتیزم؛ ۳) بریەتیە لە پیاوی لوت بەرزو بەفیز ف ۱) خوراك نفخ‌آور؛ ۲) بیماری رماتیسم؛ ۳) کنایە از آدمِ متکبّر و مغرور.

باداك: جۆرە گیایەکی باریك کە لە دار دەهاڵێ، گیایێ کە لەقەد دار پێچ دەخوا ف پیچك گیاه.

بادام: باقی، بەهیف، باوی، باام، چوالە ف بادام.

بادامچە: فەریکە بادام، چەقالە بادام ف چغالەبادام.

بادامـەتـاڵـە: بادامی تاڵ کە دەنکـەکـەی خۆش دەکەن‌و پێی دەڵێن: چوالەبادام، دانگۆ ف بادامِ تلخ.

بادامی: بەشکڵی بادام، زۆرتر بۆ پەسنی چاوی جوان دەگوترێ: (چاوی **بادامی** لەژێر بادا مان) «هەژار» ف لَوزی، بەشکل بادام.

بادان: ۱) پێچ‌دان، لێك هالاندن؛ ۲) با لێ دەرچون: (هەنبانەکە با ئەدا)؛ ۳) خەرمـــان هەلاویشتن ف ۱) تاب دادن؛ ۲) باد از چیزی خارج شدن؛ ۳) خرمن باد دادن.

بادانەوە: ۱) گەڕانەوە، زڤڕین، وەگەڕیان؛ ۲) لە سوچی کێو یان دیوار بوُرین؛ ۳) پەشیمـان بونـەوە، پێژەوان بون؛ ۴) با لێ بونـەوە ف ۱) برگشتن؛ ۲) از خم و پیچ گذشتن؛ ۳) پشیمان شدن؛ ۴) باد در کردن.

باداوە: تۆف، کڕێوە، باکوت، بادەوە ف کولاك.

بادراو: پێچ‌خواردو، پێچ‌دراو ف تاب خوردە.

بادرز: کەلێنی تەنگی بابوێر ف درز و منفذِ باد.

بادڕەنگ: گیایەکی بۆن خۆشە ف گیاە بادرنگ.

بادرو: گوڵی پۆ پەکەڵە شێرە ف گُل‌تاج خروس.

بادریاگ: بادراو ف تاب خوردە.

بادگیرە: شتێ کە پێش بەبا بگرێ، بابڕ ف بادگیر.

بادە: مەی، شەراو، ئەوەی پیاو مەست ئەکا ف بادە، مَی.

بادەلێن: بادرز ف نگا: بادرز.

بادەم: بادام ف بادام.

بادەوان: بادەوەی گەمیەی با ئاژۆ ف بادبان کشتی.

بادەوە: ۱) کڕێوە، بارینی بەفر بە باوە؛ ۲) بایەوانی گەمیە؛ ۳) کۆلارەی لە قاقەزی منالان، بەرزە حوایلە؛ ۴) وەگەڕێ ف ۱) کولاك؛ ۲) بادبان کشتی؛ ۳) بادبادك؛ ۴) برگرد.

بادی: دەفری ئاو پێ خواردنەوە ف کاسۀ آبخوری.

بادیە: بادی، زەرك، کاسەی چێوین ف کاسۀ چوبی.

بادینـان: مەڵبـەنـدێکـە لە کوردستـانـا واتا: دین‌باشان دەگەڵ وشەی «بهدینان»ی فارسی یەك دەگرێتەوە کە بە لاگرانی زەردەشتیان دەگوت ف منطقەای در کردستان.

بادیهەوا: ۱) خۆڕایی، فیرۆ، مفت؛ ۲) بەفیزو دەعیەو لەخۆ دەرچو ف ۱) مُفت؛ ۲) مُتکبِّر.

بار: ئەوەی لەسەر پشتی بارەبەری دادەنێن؛ ۲) رەخی ئاقێ: (زرێ**بار**)؛ ۳) پڕ وزۆر: (رو**بار**)؛ ۴) داب‌و ئاسایی: (دنیاکە لە **باری** خۆی نەماوە)؛ ۵) تاوان‌و قەرەبـــو: (مـــن **باری** جگـــی خۆم لە تۆ دەوێ)؛ ۶) راستـی‌و دروستی: (پیاوێکی بێ‌**بارە**)؛ ۷) کارو کردە: (تـــاوان**بـــار**، گونا**هبار**)؛ ۸) قرتماغەی سەرلێو: (هەرچەندە گوناهی دەمەکەت **بارە** لەسەر لێو / حەددی چی‌یە «نالی» کە بڵێ: ماچە کەفارەت) «نالی»؛ ۹) ئەرك‌و رەنج: (ئەمان چەند **بارت** گرانە)؛ ۱۰) شوغڵ: (خەریکی کارو **باری** خۆمـم)؛ ۱۱) بۆخ‌و سپیایی سەر زمـــان: (زمـــانم **باری** گرتـوە)؛ ۱۲) نەخـۆشی: (بیمارو لەش بە**بارم**)؛ ۱۳) تۆڵ، پیزە، پز، بێچـــوی ناو زگ: (پـــورە حەبـێ **باری** هەیە)؛ ۱۴) بەخت‌و هات: (بـابایەکی **بار** کەوتوم بۆم نایە)؛ ۱۵) سازوتەیاری؛ ۱۶) وێنە ف ۱) بار؛ ۲) ساحل؛ ۳) بسیار؛ ۴) روش؛ ۵) تاوان؛ ۶) دُرستی؛ ۷) عمل؛ ۸) تبخال؛ ۹) رنج؛ ۱۰) شغل؛ ۱۱) جرم روی زبان؛ ۱۲) بیماری؛ ۱۳) جنین؛ ۱۴) شانس؛ ۱۵) آمادگی؛ ۱۶) مانند.

باڕ: بێچوە مەلی بەهارە: (قەلی رەش بە چل ساڵ **باڕە**، ئەومریشکە **باڕی** پارە، **باڕە**کەو) ف جوجۀ بهارە.

بارا: باری، وەشت ف بارید.

باراش: دەغڵێ کە دەبـرێتە ئاش بۆ هاڕین تا دەهاڕدرێ ف باری کە بە آسیاب برند.

باراش‌هاڕ: کەسێ کە دەغڵ دەهاڕێ ف مُراجع آسیاب.

باراش‌هێڕ: باراش‌هاڕ ف مُراجع آسیاب.

باچ: باج [ف] باج.
باچاندن: خۆ دزینەوە، کوُزوُبون، لە پەنایەکەوە بۆی دەرچون [ف] دزدکی رفتن، جیم شدن.
باچك: ۱) بەلاڵوکە کێویلە. ئاڵوباڵوی جەنگەڵی؛ ۲) گەنمەشامی سور، زراتی سور [ف] ۱) آلوبالوی وحشی؛ ۲) ذرّت قرمز.
باچوڕە: قسەی ناماقوڵ [ف] حرف باورنکردنی.
باچەڕێ: کاڵەدڕانە، پاداشتی دز کاتێ ماڵی دزیەتی دەداتەوە [ف] مُزد برگرداندن مال دُزدی.
باچیك: هەرزن، گاڵ [ف] ارزَن.
باخ: دارستانی میوە، رەز، باغ [ف] باغ، تاکستان.
باخچە: بوخچە، باغی چکۆلە، جێی گوڵو سەوزی چاندن [ف] باغچە.
باخلە: توربێن، خورجی تۆودان، تۆمدان، تۆمەدانە [ف] توبره برزگران.
باخن: شوێنێك کە بای لێوەدێ، کونەبا [ف] منفذ باد.
باخواردن: گشت بون، پێچ خواردن [ف] تاب‌خوردن.
باخۆر: کەلێنی بچوك کە بای لێوە دێ، بابوێر [ف] ترك‌و درز دیوار، منفذِ باد.
باخۆش: بڵندبالاتر، لە سەرتر دەکایەدا [ف] ماهرتر در بازی.
باخوێ: ۱) خودا، خوا؛ ۲) رەفیق، هەواڵ [ف] ۱) خُدا؛ ۲) دوست.
باخە: ۱) باقە، کۆمەڵێك گیا یان دەغڵی پێکەوە بەستراو؛ ۲) دەنگ کەوتو، دەنگ نوساو؛ ۳) جۆرێ نەخۆشی سمی یەکسم [ف] ۱) بستهٔ گیاه؛ ۲) صداگرفته؛ ۳) نوعی بیماری دام.
باخەڵ: ۱) بەر، بەرۆك، نێوانی سنگ‌و کراس، پاخڵ؛ ۲) باوەش، ئامێز [ف] ۱) بغل؛ ۲) بر.
باخەوان: ئەوەی رەزو داری میوە بەخێو دەکا، رەزەوان [ف] باغبان.
باد: پێچ، با: (ئەم گشتە کە دو **بادە**) [ف] پیچ.
بادار: ۱) خۆراکێ کە پیاو بای پێ‌دەکا وەك پیواز؛ ۲) نەخۆشی باداری، رۆماتیزم؛ ۳) بریەتیە لە پیاوی لوت بەرزو بەفیز [ف] ۱) خوراك نفخ‌آور؛ ۲) بیماری رماتیسم؛ ۳) کنایه از آدمِ متکبّر و مغرور.
باداك: جۆرە گیایەکی باریك کە لە دار دەهاڵێ، گیایێ کە لەقەد دار پێچ دەخوا [ف] پیچك گیاه.
بادام: باقی، بەهیف، باوی، باام، چوالە [ف] بادام.
بادامچە: فەریکە بادام، چەقالە بادام [ف] چغالەبادام.
بادامەتاڵە: بادامی تاڵ کە دەنکەکەی خۆش دەکەن‌و پێی دەڵێن: چوالەبادام، دانگۆ [ف] بادامِ تلخ.
بادامی: بەشکڵی بادام، زۆرتر بۆ پەسنی چاوی جوان دەگوترێ: (چاوی **بادامی** لەژێر بادا مان) «هەژار» [ف] لَوزی، بەشکل بادام.
بادان: ۱) پێچ‌دان، لێك هالاندن؛ ۲) با لێ دەرچون: (هەنبانەکە با ئەدا)؛ ۳) خەرمـــان هەڵاویشتن [ف] ۱) تاب دادن؛ ۲) باد از چیزی خارج شدن؛ ۳) خرمن باد دادن.
بادانەوە: ۱) گەڕانەوە، زڤڕین، وەگەڕیان؛ ۲) لە سوچی کێو یان دیوار بوُرین؛ ۳) بەشیمـان بونـەوە، پێژەوان بون؛ ۴) با لێ بونـەوە [ف] ۱) برگشتن؛ ۲) ازخم و پیچ گذشتن؛ ۳) پشیمان شدن؛ ۴) باد در کردن.
باداوە: تۆف، کرێوە، باکوت، بادەوە [ف] کولاك.
بادراو: پێچ‌خواردو، پێچ‌دراو [ف] تاب خورده.
بادرز: کەلێنی تەنگی بابوێر [ف] درز و منفذِ باد.
بادڕەنگ: گیایەکی بۆن خۆشە [ف] گیاه بادرنگ.
بادرو: گوڵی پۆ پەکەڵە شێرە [ف] گُل‌تاج خروس.
بادریاگ: بادراو [ف] تاب خورده.
بادگیرە: شتێ کە پێش بەبا بگرێ، بابڕ [ف] بادگیر.
بادە: مەی، شەراو، ئەوەی پیاو مەست ئەکا [ف] بادە، مَی.
بادەلێن: بادرز [ف] نگا: بادرز.
بادەم: بادام [ف] بادام.
بادەوان: بادەوەی گەمیەی با ئاژۆ [ف] بادبان کشتی.
بادەوە: ۱) کرێوە. بارینی بەفر بە باوە؛ ۲) بایەوانی گەمیە؛ ۳) کۆلارەی لە قاقەزی منالان، بەرزە حوایلە؛ ۴) وەگەڕێ [ف] ۱) کولاك؛ ۲) بادبان کشتی؛ ۳) بادبادك؛ ۴) برگرد.
بادی: دەفری ئاو پێ خواردنەوە [ف] کاسهٔ آبخوری.
بادیە: بادی، زەرك، کاسەی چێوین [ف] کاسهٔ چوبی.
بادینـان: مەڵبـەنـدێکـە لە کوردستـانـا واتا: دین‌باشان دەگەڵ وشەی «بهدینان»ی فارسی یەك دەگرێتەوە کە بە لاگرانی زەردەشتیان دەگوت [ف] منطقه‌ای در کردستان.
بادیهەوا: ۱) خۆڕایی، فیرۆ، مفت؛ ۲) بەفیزو دەعیەو لەخۆ دەرچو [ف] ۱) مُفت؛ ۲) مُتکبِّر.
بار: ئەوەی لەسەر پشتی بارەبەری دادەنێن؛ ۲) رەخی ئاقێ: (زریبار)؛ ۳) پڕوزۆر: (روبار)؛ ۴) داب‌و ئاسایی: (دنیاکە لە **باری** خۆی نەماوە)؛ ۵) تاوان‌و قەرەبـــو: (مـــن **باری** جگـــی خۆم لە تۆ دەوێ)؛ ۶) راســتی‌و دروستی: (پیاوێکی بێ‌بارە)؛ ۷) کارو کردە: (تـــاوانبـــار، گوناهبار)؛ ۸) قرتماغەی سەرلێو: (هەرچەندە گوناهی دەمەکەت **بارە** لەسەر لێو / حەددی چی‌یە «نالی» کە بڵێ: ماچە کەفارەت) «نالی»؛ ۹) ئەرك‌و رەنج: (ئەمان چەند **بارت** گرانە)؛ ۱۰) شوغڵ: (خەریکی کارو **باری** خۆمـم)؛ ۱۱) بۆخ‌و سپیایی سەر زمـــان: (زمـــانم **باری** گرتـوە)؛ ۱۲) نەخـۆشی: (بیمارو لەش بە**بارم**)؛ ۱۳) تۆڵ، پیزە، پز، بێچـــوی ناو زگ: (پـــورە حەبـێ **باری** هەیە)؛ ۱۴) بەخت‌و هات: (بـابایەکی **بار** کەوتوم بۆم نایە)؛ ۱۵) سازوتەیاری؛ ۱۶) وێنە [ف] ۱) بار؛ ۲) ساحل؛ ۳) بسیار؛ ۴) روش؛ ۵) تاوان؛ ۶) دُرستی؛ ۷) عمل؛ ۸) تبخال؛ ۹) رنج؛ ۱۰) شغل؛ ۱۱) جرم روی زبان؛ ۱۲) بیماری؛ ۱۳) جنین؛ ۱۴) شانس؛ ۱۵) آمادگی؛ ۱۶) مانند.
باڕ: بێچوە مەلی بەهارە: (قەلی رەش بە چل ساڵ **باڕە**، ئەومریشکە **باڕی** پارە، باڕەکەو) [ف] جوجهٔ بهاره.
بارا: باری، وەشت [ف] بارید.
باراش: دەغڵێ کە دەبـرێتە ئاش بۆ هاڕین تا دەهاڕدرێ [ف] باری کە بە آسیاب برند.
باراش‌هاڕ: کەسێ کە دەغڵ دەهاڕێ [ف] مُراجع آسیاب.
باراش‌هێڕ: باراش‌هاڕ [ف] مُراجع آسیاب.

باران: ۱) ئاویٚ كه به دڵۆپه له هه‌ورانه‌وه دا ده‌ڕژیٚ؛ ۲) باره‌كان، چه‌ند باری باره‌به‌ر [ف] ۱) باران؛ ۲) چند بار باربر.

باراناو: ئاوی راوه‌ستاوی باران له قوڵكه‌دا [ف] آب باران جمع شده.

بارانبڕان: ئاخر و ئۆخری به‌هار كه هه‌ڕه‌تی باران‌بارین نامیٚنیٚ، مانگی جۆزه‌ردان [ف] موسم قطع‌شدن باران.

بارانپێو: كه‌سیٚ یان ئامرازیٚ له بارشتی زه‌وینی باران لیٚدراو ده‌كۆڵیٚته‌وه [ف] باران‌سنج.

باران دادان: هه‌وه‌ڵ هاتنه‌خواری باران [ف] شروع باران.

باراندا كردن: باران دادان [ف] شروع باران.

باراندن: له به‌رزیه‌وه پرژاندن: (**هه‌وره ڕه‌ش باراندی، زاوایان گوڵباران كرد**) [ف] بارانیدن.

باڕاندن: هاوارو گازی بزن‌و مه‌ڕ [ف] صدای بز و گوسفند.

بارانـــه: ۱) باران له هه‌وره‌وه؛ ۲) ئه‌و باجـــه‌ی باجگـر بۆ هه‌ربـاریٚك ده‌یسیٚنیٚ [ف] ۱) باران؛ ۲) باج‌بار.

بارانه‌و بڕان: باران بڕان [ف] موسم قطع‌شدن باران.

بارانی: ۱) هه‌وای هه‌ورو بیٚ‌تاو: (**ئـه‌مـڕۆ هه‌وا بارانیه**)؛ ۲) بالاّپۆشی باران دانه‌ده‌ر [ف] ۱) هوای بارانی؛ ۲) پالتو بارانی.

باربـردن: ۱) باركیٚشانی باره‌به‌ر؛ ۲) باردزین: (**دزهات باره‌كانی برد**)؛ ۳) هه‌ڵكردن‌و لیٚ قه‌بوڵكردن: (**به‌خوا برا من باری تۆ نابه‌م**) [ف] ۱) حمل بار؛ ۲) دزدیدن محموله؛ ۳) تحمُّل.

باربـو: یارمـه‌تی‌دانی هه‌ژارو په‌ك‌كه‌وتـه به پوڵ‌و ماڵ له لایه‌ن هاوساو هاوماڵانه‌وه [ف] كمك مالی.

باربه‌ست: ئاماده‌ی سه‌فه‌ر [ف] مُهیّای سفر.

باربه‌ستن: تیٚك‌نانی ئه‌سپاپ‌و كه‌ل‌و په‌لی سه‌فه‌ر [ف] رختِ سفر بستن.

باربه‌سته: باربه‌ست [ف] نگا: باربه‌ست.

باربـــه‌نـــد: ۱) گوریســـی بار پیٚچـــان؛ ۲) ته‌ویله‌ی سه‌ر نه‌گیراوی هه‌ڵبه‌ستراو بۆ یه‌كسم، به‌هاربه‌ند [ف] ۱) طناب باربندی؛ ۲) بهاربَند.

باربه‌ندی: پیٚچاندنه‌وه‌ی باروبنه [ف] باربندی.

باربه‌نی: باربه‌ندی [ف] باربندی.

بارته‌قا: هه‌مبه‌ر، به‌رانبه‌ر، باته‌قا [ف] برابر.

بارچه‌وت: پیاوی ناڕاست، بیٚ ئاكار [ف] كنایه از آدم ناراست.

بارخانه: ۱) ئه‌و بارانه‌ی كه‌ل‌و په‌لی بازرگانین: (**بارو بارخانه‌یه‌كی زۆر هات**)؛ ۲) باری له‌سه‌ریه‌ك هه‌ڵچناو: (**هه‌موم له عه‌نباردا له بارخانه داوه**)؛ ۳) وه‌ختی توتن فرۆشتن: (**قـه‌رزه‌كـه‌ت له بارخـانـه‌ی توتن ده‌ده‌مـه‌وه**) [ف] ۱) محمولهٔ بازرگانی؛ ۲) بار برهم انباشته؛ ۳) موسم فروش تنباكو.

بارخانو: هیم، خیم، بناغه [ف] اساس، شالوده.

بارخانی: بارخانو [ف] اساس، شالوده.

بارخستن: ۱) ئیسـراحه‌ت‌كردنی كاروان: (**با لیٚره باران بخه‌ین**)؛ ۲) بیٚچـو له‌بـه‌ر چون: (**ئـه‌م بزنـه ئه‌مساڵ باری خست**) [ف] ۱) اُتراق كاروان؛ ۲) بچّه انداختن.

باردابه‌ستن: زۆر توند پیٚچانی بار [ف] محكم باری را بستن.

باردار: زگ‌پڕ، ئاوس [ف] باردار.

بارداگـرتن: ۱) ده‌فـر پڕكـردن به نیازی باركـردن: (**بـاران داگـره تا باركـه‌ین**)؛ ۲) هینـانه‌خواری بار [ف] ۱) جوال پُركردن؛ ۲) باری را پائین آوردن.

بارڕاست كردنه‌وه: ۱) لاباری خوار هه‌ڵیٚنان؛ ۲) بریه‌تیه له كۆمه‌گ‌و ده‌فریا هاتن: (**زۆر لیٚ قه‌وماو بوم كاكم باری ڕاست كردمه‌وه**) [ف] ۱) راست نمودن بار كج؛ ۲) كنایه از كمك كردن و فریادرسی.

بارژن: بارشت، بارین [ف] باریدن باران.

بارسایی: بارست [ف] حجم.

بارست: ئه‌ستوُری‌و بڵندی، حه‌جم: (**بارستی به‌فر بستیٚك‌بو، بارستی ئه‌ستوُرایی ماره‌كه قولیٚك ده‌بو**) [ف] حجم.

بارستایی: بارست [ف] حجم.

بارسوك: ۱) كه‌م ئه‌رك؛ ۲) خه‌م نه‌خۆر بۆ ماڵی دنیا؛ ۳) هه‌ژارو نه‌دار: (**كه‌ركوڵ‌و بارسوك**) [ف] ۱) كم تعلُّق؛ ۲) سبكبار؛ ۳) بی‌چیز و ندار.

بارسوك كردن: ۱) زه‌حمه‌ت‌و ده‌رد له‌سه‌ر خه‌ڵك كه‌م‌كردن؛ ۲) له‌باری باره‌به‌ر كه‌م‌كردن [ف] ۱) كمك؛ ۲) از بار باربر كاستن.

بارسوُكی: بریتی‌له ئاسوُده‌یی‌و كه‌م ئه‌ركی [ف] سبكباری.

بارش: ۱) بارین له هه‌وره‌وه، داڕژانی به‌فر یا باران یا ته‌رزه؛ ۲) وارش [ف] ۱) بارش؛ ۲) حصار.

بارشت: بارش [ف] بارش.

باڕك: جوجه‌ڵه مریشكی به‌هاره [ف] جوجهٔ بهاره.

باركـردن: ۱) بار له‌سـه‌ر پشتی باره‌بـه‌ر دانـان؛ ۲) كۆچ‌كردن [ف] ۱) باركردن؛ ۲) كوچ كردن.

باركه‌فتن: تۆشی نزوُلی هاتن، بخت كه‌وتن، بۆ نه‌هاتن، نه‌هامه‌تی [ف] بدبیاری.

باركه‌وتن: باركه‌فتن [ف] بدآوردن.

باركه‌وتو: بۆ نه‌هاتو، خراپ لیٚ قه‌وماو [ف] بدبخت.

باركه‌وته: باركه‌وتو [ف] بدشانس.

باركیٚش: باره‌به‌ری به‌هیٚز [ف] باركش.

باركیٚشـان: زه‌حمـه‌ت كیٚشان، ئه‌ركی خه‌ڵك وه‌ستۆ گرتن [ف] بار مردم بدوش كشیدن.

بارگا: ده‌زگاو خانو به‌ره‌ی گه‌وره پیاوان [ف] بارگاه.

بارگر: داریٚ كه ئه‌یخه‌نه چینی باره كانی بارخانه تا نه‌ڕمیٚ [ف] چوب لایهٔ بار.

بارگـران: ۱) بارقورس، كه‌سیٚ‌كه ئه‌ركی زۆری له‌سه‌ره؛ ۲) بریه‌تی له میوانی چاو نه‌زیٚر یان هه‌واڵی خویٚنتـاڵ؛ ۳) ته‌مـه‌ڵ‌و ته‌وه‌زه‌ل، له‌ش قورس [ف] ۱) رنجبر، زحمتكش؛ ۲) مهمان سِمِج و گران‌جان؛ ۳) تَنْبَل.

بارگرانایی: ئه‌ركی‌زۆر [ف] رنج بسیار.

بارگرانی: ئه‌رك‌و ماندویی زۆر، بارگرانایی [ف] رنج طاقت‌فرسا.

بارگـه: ۱) خورجیٚن‌و به‌رو بوخچـه‌ی سه‌فه‌ر؛ ۲) باری خوارده‌مه‌نی‌و ئه‌سپابی سه‌فه‌ری پیاوی ماقوڵ [ف] ۱) رخت سفر؛ ۲) بار و بنهٔ سفر

بزرگان.

بارگەتێك نان: خۆ ئامادە کردن بۆ سەفەر ف رخت سفر بر بستن.

بارگەچی: ۱) کەسێ کە ئابدارباشی سەفەری ماقولانە؛ ۲) سەرقافڵەی، کاروان ف ۱) آبدارباشی؛ ۲) قافلەسالار.

بارگەوبنە: کەل و پەل و ئەسپاوی سەفەر ف باروبنە.

بارگیر: ئەسپی بارەبەر، ئەسپی نازەسەن ف یابو.

بارگیل: بارگیر ف یابو.

بارگین: بارگیر ف یابو.

بارلێنان: کۆچ کردن، باری سەفەر بەستن ف کوچ.

بارماخ: قامیشە جگەرە ف ورق سیگار فیلتردار.

بارمتە: گرۆ، گرێو، شتێك لەباتی شتێکی تر بە ئەمانەت داندرابێ ف گروگان.

بارن: ۱) بەفرێ کە با لە بڵندایی و زەقایی بردبێتی و دە قوڵکەی پەستاوتبێ؛ ۲) میوەی کە با وەراندویەتی، باوەڕێن ف ۱) برفی که باد آنرا جمع کرده باشد؛ ۲) میوهٔ باد ریخته.

بارنامە: پسولەی سیایی باران ف بارنامه.

باندۆخ: بەبارشت، بەباران، بارێن: (هەورێکی **بارندۆخ** بو) ف بارنده.

بارنەبردن: هەڵنەکردن، گوزەران نەکردن دەگەڵ یەکێ: (هەرچێ دەکەم باری **نابەم**) ف تحمُّل نکردن زندگی.

بارنەبەر: بریەتی لە گوێ نەبیس و لاسارو نەگونجاو ف بازیگوش.

بارنەوەر: بارنەبەر ف بازیگوش.

باروبـارخـانـە: ۱) کەل پەلی پارچەو شتی تر کە بە کاروان دێت؛ ۲) بەهیما بۆ کەفەڵی گەورەی ژنانی دەڵێن: (عەجەب **بارو بارخانە**یەکی هەیە) ف ۱) کالای تجارتی؛ ۲) کنایه از باسن بزرگ.

باروبو: باربو ف کمك.

باڕوت: دەرمان تفەنگ، باروت ف باروت.

باروتخانە: جبەخانە، جەبەڵخانە، جێگەی چەك و فیشەك پڕکردنەوە ف زرّادخانه.

باروتی: زۆر ورد: (چای **باروتی** دەکڕم) ف باروتی، بسیار ریز.

باروشك: بارانی بەباوە، شڵێوە ف باد و باران با هم.

باڕوشە: باوەشێن، باڕۆشە ف بادبزن.

باڕۆشە: باڕوشە ف بادبزن.

باڕۆکە: جوجەڵە مریشکی بەهارەی ساڵ تەواو نەکردو ف جوجهٔ بهاری.

باڕۆگ: باگر، باپێچ، شوێنێ کە زۆر با بگرێتەوە ف مکان بادگیر.

بارونە: گیایەکی بۆن خۆشە دەگەڵ پەنیر ئەیخۆن، بادڕەنگ ف گیاه بادرنگ.

بارە: ۱) بهێنـە، وەرێنـە؛ ۲) بەهـرەو داهات: (**بارە**ی موڵکەکەت چەند بو؟)؛ ۳) لەمەڕ، لەبابەت: (دەر **بارە**ی تۆ بو، دەر **بارە**ی منەوە دەدوان)؛ ۴) جار، کەڕەت، هەل، چەل: (دو**بـارە** هاتەوە)؛ ۵) بەش، بێش، پار: (لەو بەش بەشێنە **بارە**ی من چەندە؟)؛ ۶) قەرەبو، تۆڵ: (**بارە کەلای** خۆم دەستێنمەوە)؛ ۷) هێز، توانایی: (ئەم کارە گرانە لە**بارە**ی منا نیە) ف ۱) *فعل امر*: بیاور؛ ۲) حاصل و بهره؛ ۳) دربارهٔ؛ ۴) دفعه، بار؛ ۵) سهم؛ ۶) جبران، تلافی؛ ۷) توانایی.

باڕە: هاواری ئاژەڵی وردە ف بَع‌بَع.

بارهـاتن: هەڵکـەوتن، ڕەخسـان، خوگرتنی ڕۆژانی منالی: (ئەم هەتیوە باش **بارنەهاتوە**) ف بارآمدن.

باڕەبار: هەراو هوریای ئاژەڵی وردە ف صدای بز و گوسفند.

بارەبو: باربو ف کمك.

بارەبـەر: هەرچی باری بکـەن و باری پێ بگـوێزنـەوە: (هێنـدە ڕوتـە، **بارەبەری** سەگە) ف باربر.

بارەچە: داهات، دەرامەت ف درآمد.

بارەش: بیهێنە، بۆمی بێنە، بێرانی ف بیارش.

باڕەش: ڕەشەبا، بای هەرە بەقەوەت ف باد شرقی.

بارەقـەڵـلا: ئافەرم، ئافارم، دەست خۆش، چاکت کرد: (حەمەی وەستا فەتاح سەد **بارەقەڵلا** لەم هەمو ڕیشە / بەتەنیا گوێدرێژێ چۆن دەبا ئەو بارە قامیشە) «شیخ رەزا» ف آفرین.

بارە کەلا: لەجیاتی هەڵمەت، قەرەبوی مەڕمەڕی کایە ف تعویض تیله.

بارە کەللا: بارە کەلا ف تعویض تیله.

بارە کەڵلا: بارەقەڵلا ف بارك‌الله.

باڕە کەو: جوجکە کەو ف جوجهٔ کبك.

بارە کی: بارەبەر ف باربَر.

بارە گا: بارگا ف بارگاه.

بارەنداز: جێگەی خستنی بار ف باراَنداز.

بارهنگێڤ: ۱) بەرد یان داری پەنا ڕێگە کە باری تێ دەگیرێ؛ ۲) کەسێ کە بە گاڵتە پێ کردن خەڵك تۆڕە دەکا ف ۱) مانعی در کنار راه که بار با آن برخورد کند؛ ۲) مسخره کننده.

بارەنگێو: بەردو داری پەنا ڕێ کە بار تیێ دەهاڵقێ ف نگا: بارهنگێڤ.

بارەنناز: بارەنداز ف بارانداز.

بارهەڵگر: ۱) بارەبەر؛ ۲) ڕنجدەر و زەحمەتکێش ف ۱) و ۲) زحمتکش.

بارەیَ: بیهێنە، ئەوەبێنە، بۆمی بارە، بارەش ف بیارش.

باری: ۱) شیاوی بارکـردن، بەرانبـەری سواری؛ ۲) لۆسـە، باریە، ئاسنێکی وەك داردەستی دەم تیژە وەبن بەردی قورسی دەدەن تا هەڵی بێنن، مەڵغە، لەوازە، نوێڵ، دەلەم ف ۱) باری؛ ۲) دَیْلَم.

بارێ: نەیسە، هەرچۆنی بێت، باڵێ ف باری بهرجهت.

باڕیزە: ۱) گیایەکە لە کەرەوز تەکا؛ ۲) باوەڕێن، ئەو میوەی با دەیوەرێنێ؛ ۳) وردە بـارانـی بە دەم باوە ف ۱) گیاهی است؛ ۲) میوهٔ از درخت ریخته؛ ۳) نم‌نم باران.

باریسە: ۱) فڕفڕە، فڕفڕۆکە؛ ۲) داری نێوان کوڵەکەو کاریتە ف فِرفرهٔ کاغذی؛ ۲) چوب میان ستون و دیرك.

باریك: ۱) زراف، بەرانبەری ئەستور؛ ۲) لەڕو لاواز ف ۱) باریك؛ ۳) لاغر.

باریکـان: ۱) ڕیسی زۆر باریك و ناسـك؛ ۲) لوتە کێو لە بنارەوە بەرەو دەشت، لای باریکایی ف ۱) نخ نازك؛ ۲) دماغهٔ کوه.

باریك ڕێسی: بریتی لە دانەواندن و قسەی لوس کردن ف تملُّق.

باریك و بنێسی: لەڕی و كزی زۆر لە نەخۆشیەوە: (خەسوم داویەتە باریك و **بنێسی** لەوانەیە نەژی) ف لاغری بیش از حد.

باریكە: ١) تیزمالك، پارچەیەكی كەمبەر لە چەرم یان كوتاڵ؛ ٢) ریزە تەقەڵی پەراوێزی جلك لە دەرەوە ف ١) نوار؛ ٢) دوختِ حاشیهٔ لباس.

باریكەرێ: ڕچە، كوێرەرێ، ڕێگەی تەسك ف كورەراه.

باریكەڵانە: باریكەلانە، زۆر باریك و لەڕ، باریكەڵە ف باریك اندام.

باریكەلانە: باریكەڵانە ف لاغر اندام.

باریكەڵە: باریكەلە، باریكەلانە ف لاغر اندام.

باریكەلە: باریكەڵانە ف لاغر اندام.

باریكی: زراڤی ف باریكی.

بارین: ١) هاتنەخواری بەفر و باران؛ ٢) هاوردن، هێنان ف ١) باریدن؛ ٢) آوردن.

بارێن: ئەوی دەبارێنێ: (هەورێكی **بارێنە**) ف بارنده.

بارینە: وەنەوز، چوڕت، خەو نوچكە ف پینكی.

باریە: لۆسە، مەڵغە، باری، نوێڵ ف دیلم.

باز: ١) مەلی ڕاوچی بەناو؛ ٢) دیسان، دوبارە؛ ٣) ئاواڵە، والا؛ ٤) شەقام، هەنگاوی بڵند دەگەڵ هەڵبەزین؛ ٥) ڕێگەی ناسراو: (پردە**باز**، ڕێباز، بازی بیر یان)؛ ٦) ڕاكردن، هەڵاتن: (ڕەشۆ لشێردا **بازدا**)؛ ٧) بەغار و پەلە ڕۆیشتن: (**بازدە** زو بگەهە)؛ ٨) پاشگری لێزانی: (قوماڕباز، مەكرباز)؛ ٩) دوڕێن: (گیانباز)؛ ١٠) بەواتا ئارەزوكەر: (مێباز، نێرباز)؛ ١١) باج و پیتاك ف ١) باز شكاری؛ ٢) دوباره؛ ٣) باز و سرگشاده؛ ٤) راه؛ ٥) راه مُشخص؛ ٦) فرار كردن، دویدن؛ ٧) باعَجله؛ ٨) پسوندِ مهارت؛ ٩) باختن؛ ١٠) آرزومند؛ ١١) باج.

بازار: ١) شوێنی سەوداو مامەڵە، سوك؛ ٢) سەودا كردن، نرخ پرسین: (م گەنم **بازار** كر گەلەكی بوهایە) ف ١) بازار؛ ٢) مُعامله.

بازارتیژی: گەرم بازاڕی، سەودای زۆر لە بازاردا ف بازارگرمی.

بازارخۆش: زۆرفرۆش، سەوداخۆش ف خوش‌معامله.

بازاركرن: ١) نرخ پرسین؛ ٢) كڕین ف ١) نرخ پرسیدن؛ ٢) خریدن.

بازاركەر: كەسێ كە زۆر هاتوچوی بازار دەكاو شت بۆ خەڵك ئەكڕێ ف كسی كه سروكارش با بازار زیاد باشد.

بازاركەساد: كەمفرۆش ف بازاركساد.

بازاركەسادی: بازاری كەمكڕین و فرۆشتن ف ركود بازار.

بازار كەساس: بازار كەساد ف بازار كساد.

بازاركەساسی: بازاركەسادی ف كسادی بازار.

بازارگەرمی: بازارتیژی ف بازارگرمی.

بازاڕی: ١) دوكاندار، مامەڵەچی ناو بازار؛ ٢) كەم نرخ و سوك: (گوڵ ئەمڕۆ خۆی مقابیل كرد بە ڕوخسارت لەلای خەڵقی / بەڵێ هەردەم دڕاوو هەرزەگۆن مەحبوبی **بازاڕی**) «حریق» ف ١) بازاری؛ ٢) كم‌بها.

بازباز: هەڵبەز دابەزو بەخۆ هەڵدان هاتوچۆ كردن: (مشكان لەمێشكی وشكت **بازبازو** گەز گەزێنە) «هەژار» ف پرش، جهش.

بازبازان: ١) كێبەركێ لە بازداندا؛ ٢) بزۆزی و هەڵبەزدابەز، بازباز ف ١) مسابقهٔ پرش؛ ٢) جَست و خیز.

بازبازۆكێ: بازبازان ف مسابقهٔ پرش.

بازبازێن: بازبازان ف مسابقهٔ پَرش.

بازبەند: بازوبەند، خشڵی قۆڵ، حەمایەڵی بەمت و مورەوە كە لە سەروی ئانیشكەوە دەبەستری ف بازوبند.

بازپەڕێن: ئەوكەسەی لەڕاوە بازدا باز بەرەو نێچیر هەڵدەفرێنێ، قوشچی، بازەوان ف بازیَران، قوشچی.

بازد: باز، شەقاوی بەهەڵبەزینەوە ف پَرش.

بازدان: ١) پەڕین بەهەنگاو لە جۆگە یان لە كەند؛ ٢) بەپەلە ڕۆیشتن، غاردان؛ ٣) لەترسان هەڵاتن ف ١) پریدن؛ ٢) دویدن؛ ٣) فراكردن.

بازدبازدێن: بازبازێن ف مسابقهٔ پرش.

بازد بازۆكێ: بازبازێن ف مسابقهٔ پرش.

بازدبردن: بازدان ف نگا: بازدان.

بازددان: بازدان ف نگا: بازدان.

بازدەبەران: دوامین حەوەتەی ڕەشەمە كە خۆر لە ئاوابوندا جێ گۆڕكێ دەكاو دەراو هەراو تردەكا ف حالت آفتاب در آخرین هفتهٔ اسفند.

بازدەڵبازد: بازبازێن ف مسابقهٔ پرش.

بازدێ: بهێڵن، وازبێنن، بێڵانن ف بگذارید.

بازدێم: وێڵم كەن، لێم گەڕێن ف ولم كُنید.

بازڕ: باڵدارێكی بۆرو گچكەو گۆشتخۆرە، مشك گرە ف از مرغان كوچك شكاری.

بازرگان: سەوداگەر، ماڵفرۆش ف بازرگان.

بازرگانی: سەوداگەری، داوستەد ف بازرگانی.

بازرە: ١) كەوانە، وێكەوتنی هاوێژراو لە بەرد یا دیوارو گەڕانەوە: (بەردەكەی هاویشتم وەدیوار كەوت **بازرەی** كردو سەری خۆمی شكاند)؛ ٢) دەرپەڕین و تەرەبون: (كەروێشكەكە لەلان دەرپەڕی و **بازرە**بو، بۆ **بازرەت** كرد؟) ف ١) كَمانه؛ ٢) جهش و گریز ناگهانی.

بازرەقە: ١) بازرە؛ ٢) فیچقەكردنی ئاو یا خوێن ف ١) نگا: بازرە؛ ٢) فَوَرانْ.

بازریشك: بارینی بەفر و باران بەباوە ف بارش همراه باد تُند.

بازگ: بازو، دوڕەنگ، ئەبڵەق ف خلنگ.

بازگۆڕ: ١) یاریدەو كۆمەگ، هاریكاری: (**بازگۆڕی**: هاریكاری كردن)؛ ٢) هیواو هومێد ف ١) كمك؛ ٢) اُمید.

بازگە: ١) جێگە بازدان؛ ٢) ڕێگەی هاتوچۆی حەیوانەكێوی ف ١) محل پرش؛ ٢) گُذرِ بُز كوهی.

بازگەشت: پێژیوان، پەشیمان ف پَشیمان.

بازمان: پاشەكەوت، لێ‌بەجێماو ف پس‌اَنداز.

بازن: موچەوانە، دەستەوانەی ئاڵقە لە زێڕ یان لە زێو، بازنە: (لە گۆوەندی میری مەزن / دەستیان دەشت، تەڕبون **بازن**) ف اَلنگو.

بازند: بازن ف اَلنگو.

بازنە: ١) بازن؛ ٢) گەوی ئاسن كە وەك بازن لە شكستەی دەهاڵێنن ف ١) اَلنگو؛ ٢) حلقهٔ آهنی.

بازو: ۱) بازگ؛ ۲) باهوّ، قوّلّ [ف] ۱) دورنگ؛ ۲) بازو.

بازوبەن: بازبەند [ف] بازوبند.

بازوبەند: بازبەند [ف] بازوبند.

بازوّر: بازرّ، مەلیّکی بوّری بچوکە، مشك‌گرە [ف] پرندەای است کوچك بەرنگ خاکستری.

بازە: ۱) بازگ؛ ۲) جوّرە کوتالّیّکی ئەستور؛ ۳) ناوی سەگ؛ ۴) بهیّلّە: (**بازە** با دلّەکەم ساتیّ بی‌خەم بوّ) [ف] ۱) دورنگ؛ ۲) نوعی قماش؛ ۳) اسم سگ؛ ۴) بگذار.

بازەبەر: پردەباز، بەردی ناو چەمو بوار کە بەسەریا باز ئەدەن بوّ پەڕینەوە [ف] گُدار، سنگ گُدار.

بازەبەران: بازدە بەران [ف] نگا: بازدەبەران.

بازەلّە: ۱) بەلّەکی کەم؛ ۲) شەرم شکاو؛ ۲) خرکەلّەو هەراش: (منالّەکەتان **بازەلّە** بوە)؛ ۴) قەمچان، ریّخان، گەمەیەکە بە وردە بەردی لوس ئەکریّ، بازەلّین [ف] ۱) دورنگ؛ ۲) از خجالت درآمدە؛ ۳) بالندگی کودك؛ ۴) یەقول دوقول.

بازەلّین: قەمچان، ریّخان، گەمەیەکە کە وردە بەرد لە لەپەوە هەلّداویّنە پشتی دەستو هەلّیدە دەنو دەیگرنەوە [ف] یەقول دوقول.

بازەوان: ئاگاداری بازی‌ڕاو [ف] نگهبان باز شکاری.

بازی: ۱) گەمە، گالّتە؛ ۲) لە پاشگریدا دەبیّتە چاوگەی باز بە هەموماناوە [ف] ۱) بازی؛ ۲) در حالت پسوند مصدر «باز».

بازیّ: ۱) هیّندیّ: (**بازیّ** کەس تیّ‌ناگەن ئیّژم چە؟)؛ ۲) هەنگاویّکی هەراو [ف] ۱) بعضی؛ ۲) یك پَرش.

بازی‌بەند: بازوبەند، قوّلّبەند [ف] بازوبند.

بازیچە: لەیستوّك، ئامرازی گالّتەو سەرگەرمی [ف] بازیچە.

بازین: دوّران، خوسار [ف] باختن.

بازیوەن: بازوبەند [ف] بازوبند.

باژ: باج [ف] باج.

باژارّ: شار، شاروّکە [ف] شهر، شهرك.

باژارّی: شارستانی، خەلّکی باژیرّ [ف] شهروَند.

باژوّ: ۱) گەمیەیّ بادەوەی هەبیّ؛ ۲) لیّخورّە [ف] ۱) کشتی بادبانی؛ ۲) بران.

باژەلّە: ۱) بازرە؛ ۲) نەخوّشیەکی پیّستە تایبەتی مندالاّن، زیپکەیان لە دەستو پا دیّت [ف] ۱) نگا: بازرە؛ ۲) مرضی پوستی در کودکان.

باژیرّ: ۱) شار، شاروّکە؛ ۲) بازار [ف] ۱) شهر؛ ۲) بازار.

باژیرّی: شارستانی، باژارّی [ف] شهروند.

باژیلە: ۱) نەخوّشی پیّستی منالاّن، باژەلّە؛ ۲) نەخوّشی بەر مسولّدانی منالّ کە میزی پیّ ناکریّ [ف] ۱) مرض پوستی کودکان؛ ۲) شاش‌بند کودکان.

باژیلّە: ۱) باژیلە؛ ۲) بازرەو تەرە [ف] ۱) نگا: باژیلە؛ ۲) نگا: بازرە.

باس: ۱) لیّ‌دوان؛ ۲) خەبەر: (**باسی** توّمان دەکرد، دەنگو **باس** چیە؟) [ف] ۱) بحث؛ ۲) خبر.

باسترمە: گوّشتی دە ریخوّلّە ئاخنراو [ف] کالباس.

باستورمە: گوّشتی لیّنراوی دەریخوّلّە ئاخناو [ف] کالباس.

باستیك: باسوخ، باسوق، باسوز، شتیّکی شیرینە لە نیشاستەو شیرە دەکریّ [ف] باسُلق.

باسرّە: شویّنیّ با زوّری بگریّتەوە [ف] جای بسیار بادگیر.

باسریشك: بەفرو بارانو با پیّکەوە [ف] بارش برف و باران و وزش باد با هم.

باس قەندە: کلکە سەبیلەی دارین [ف] دستۀ بلند چُپُق.

باس‌قەنگە: باس قەندە [ف] دستۀ بلند چُپُق.

باس‌قەننە: باس‌قەندە [ف] دستۀ بلند چُپُق.

باسك: ۱) لە جومگەی دەستەوە تا هانیشك؛ ۲) لە سەری پەنجەوە تا شان: (مەلە **باسکە**)؛ ۳) ملەی کیّو، بستو؛ ۴) دار جگەرە، موّدنە، دەمنە، دارسیغار؛ ۵) بالّی مەل [ف] ۱) ساعد دست؛ ۲) بارو؛ ۳) ستیغ کوە؛ ۴) چوب سیگاری؛ ۵) بال پرندە.

باسکردن: وتو ویژّ دەربارەی شتیّ یا کەسیّ [ف] گفتگو.

باسکلاّو: گەلاّی ریّواس، ریّواسی بیّ‌نیّرتك، کلاّوبن [ف] برگ ریواس.

باسکەسەگ: سەگی دورە کە دایك تاژیو باوك سەگەو باریکە لّەیە [ف] سگ دورگە شکاری.

باسکەمەلە: جوّریّ مەلە کە بە تەوژمی باسك هاویّشتن دەبیّ، مەلەباسکە [ف] نوعی شنا، شنای کرال.

باسکەوجارّ: باسکیّش [ف] چوب درازین خیش.

باسکیّش: ئیّرەقە، داری نیّوان نیر و دەندە، مژانە، باسکەوجارّ [ف] چوب درازین خیش.

باسلق: باسوخ، باستیك [ف] باسُلق.

باسمباز: حەوروّژی پڕ بارانی سەرە بەهار [ف] هفت روز بارانی در فروردین.

باسمە: شقلّی خەرمان [ف] مُهر خرمَن.

باسمیّل: بەفیزو خوّرانەر: (*باسمیّلی: فیزودەعیە*) [ف] متکبر و خودپسند.

باسنامە: کتیّبی چیروّکان، داستانی نوسراو [ف] کتاب داستان.

باسوخ: باستیك [ف] باسُلق.

باس‌وخواس: خەبەر، دەنگو باس [ف] اخبار.

باسوّر: بای‌سور، نەخوّشیەکی گرانە، نەخوّش تای گرانی لیّ دیّو لاچاوی سوردەبیّ، بای ممبارەك [ف] بیماری بادِ سرخ.

باسورمە: باستورمە [ف] نگا: باستورمە.

باسوق: باستیك، باسوخ [ف] باسُلق.

باسەر: بای لە بەرزیەوە [ف] تندبادی کە از ارتفاع وَزَد.

باسەرە: باسرّە [ف] نگا: باسرّە.

باسەرّە: میّرگو بژویّنو جیّ لەوەرّی باش [ف] چراگاە، مَرتَع.

باش: ۱) چاك، دژی خراپ؛ ۲) پاشگر بە واتا: کار بەدەست: (وریا لای ئاغا بویتە سور **باش**) [ف] ۱) خوب، نیکو؛ ۲) پسوند بەمعنی رئیس.

باشار: ۱) دەربردن، خوّرّاگرتن؛ ۲) بەرانبەری، پیّ‌وەستان: (کەس باشاری ناکا) [ف] ۱) مقاومت؛ ۲) مقابلە.

باشتر: چاکتر [ف] بهتر.

باشترین: هەرەچاك [ف] بهترین.

باش قەپان: جۆرە ماریکی زەردی ئامالْ سور [ف] نوعی مار.
باشلوخ: سەرکلاوی باران دانەدەر [ف] کلاه بارانی.
باشوُ: واشە، باشوُك [ف] چَرغ.
باشو بۆشی: دەس بلاوی، مالْ بەفیڕۆدان [ف] ولخرجی.
باشوُر: لای قوبلە، نێوان خۆر هەلات‌و ڕۆژاواو بەرانبەر بە باکوُر [ف] جُنوب.
باشوُك: باشوُ، باشوُکە، مەلێکی ڕاوکەری بچوکە چۆلەکە دەگرێ، واشە [ف] چَرغ.
باشوُکە: باشوُك [ف] چَرغ.
باشوێل: جۆرێ کۆلوانەی ژنانە [ف] نوعی رودوشی زنان.
باشە: ۱) باشوُك؛ ۲) وشەی پەسند کردن: (پیروت پیاوی **باشە**) [ف] ۱) چَرغ؛ ۲) خوب است.
باشەل: چارۆکەی ژنان کە دامێنی لە کەمبەریان گرێ دەدەن، کۆلوانە [ف] رودوشی زنانە.
باشەوالا: بریتی لە لینگ روت‌و بێ‌دەر پێ [ف] کنایە از شخص بدون شلوار.
باشی: ۱) پەسنـدی، دژی خرابی؛ ۲) باشگـر ی بەمـانـا سەرکـار، سەردەستـە: (لـوُتی **باشی**، مونشی **باشی**) [ف] ۱) خوبی؛ ۲) پسوند بەمعنی سردستە.
باشێل: باشەل، کۆلوانە [ف] رودوشی زنانە.
باشیل: ئاوارەو دەربەدەر [ف] آوارە و خانەبدوش.
باع: دەنگی مەڕو بەرخ [ف] بَع‌بَع.
باعە: باع: (**باعەی** بەرخ دێت، مەڕە کە **دەباعێنێ**) [ف] صدای گوسفند.
باعیس: سەبەب، هۆ، سۆنگە [ف] موجب، باعث.
باغ: باخ، دارستانی میوە، رەزی ترێ [ف] باغ.
باغبڕین: ۱) لەدوژمنایەتی داری باغ بڕینەوە؛ ۲) هەڵپەرتاوتنی لکە مێو لە سەرە بەهـاردا [ف] ۱) قطع درختانِ باغ از روی دشمنی؛ ۲) هَرَسْ کردن رَز.
باغچە: باخچە [ف] باغچە.
باغر: لەخۆ دەرچو، بەفیزو هەوا: (کاورا بەهەوای پارە **باغر** بوە لەخۆی دەرچوە) [ف] مَغرور.
باغە: ۱) باقەی گیاو گەنم، بەستە؛ ۲) چێکراو لە بنێشت یا ماکی نەوت: (تـەزبێحـەکـەم **باغـە**یە بە ئاگر دەسـوتێ)؛ ۳) نەخۆشیەکی سمی یەکسم، باخە [ف] ۱) بستهٔ گیاه؛ ۲) مصنوع از نفت یا سقز؛ ۳) مرضی در ستوران.
باغەڵ: باخەڵ، پاخڵ [ف] بغل.
باغەوان: ئاگاداری باغ: (من کارم هەر **باغەوانی**یە) [ف] باغبان.
بافت: ۱) شیاوی، رەوایی: (**بافتی** ئەم‌کارە نیە)؛ ۲) هۆنە، هۆندراو: (ئەم کەوایە زێڕ**بافتە**)؛ ۳) خەرج: (سەیدی هەرچێش بێ **بافتی** رای تۆش کەرد) [ف] ۱) شایستگی؛ ۲) بافت؛ ۳) خرج.
بافتە: تیزماڵکێکی هۆندراو لە پەراوێزی عەبای دەدورن [ف] نوار حاشیهٔ عبا.

بافروُ: بوختان‌و درۆ [ف] بُهتان.
بافـرە: ۱) کەتیرەی سپی‌و بێ خەوش؛ ۲) ناوی پەڕەسیغـارێکە [ف] ۱) کتیرای خوب؛ ۲) نوعی کاغذ سیگار.
بافڕە: فڕفڕە، هەرچی بەبا دەخولێتەوە [ف] بادفَر.
بافس: میوەی وەریوی رزیو [ف] میوهٔ ریختهٔ له شُده.
بافڵ: ئاو هەڵدێر، تافگە، سەروەشێن [ف] آبشار.
بافلەھ : تازە موسوڵمانی خاچ‌پەرست [ف] مسیحی تازه مسلمان شده.
بافوُر: ۱) تریاك؛ ۲) ئەسبابی تریاك‌کێشان [ف] ۱) تریاك؛ ۲) ابزار تریاك‌کشی.
بافیاگ: ۱) هۆندراو، هۆنە؛ ۲) بریەتی لە قسەی هەڵبەستەو درۆ [ف] ۱) بافتە؛ ۲) بهتان.
بافیش: بەخۆ هەڵگوتن، تاریفی خۆکردن [ف] خودستائی و لاف و گزاف.
باڤ: ۱) باوك، باب؛ ۲) ئامـاڵ، نزیك لە رەنگا: (زەر**باڤ**: ئامالْ زەرد)، واش [ف] ۱) پدری؛ ۲) متمایل به...
باڤبرا: برای هەر لەباوك، برای‌بابی، دوکوڕ لە بابێك‌و دودایك [ف] برادر پدری.
باڤی: بادام، بەهیڤ [ف] بادام.
باقاندن: هاواری جانەوەری وەك ریوی‌و ئەمانە لە نەخۆشی [ف] واق واق کردن.
باقانن: باقاندن [ف] واق‌واق کردن.
باقـر: ۱) مس؛ ۲) مسی قەلایی لێ‌نەدراو؛ ۳) چێشتی لەمسدا تێك‌چو: (ئـەم چێشتە **باقر**بوە مەیخۆن)؛ ۴) عەیبی نادیاری: (ئاخری **باقری** دەرهـات)؛ ۵) روسیایی‌و ناوزڕان: (ئیستا تەواو **باقر** بوە هەر ئابروی پێوە نەماوە) [ف] ۱) مس؛ ۲) مس سپید ناشده؛ ۳) غذای فاسد شده در ظرف مسی؛ ۴) عیب پوشیده؛ ۵) رسوایی.
باقـڵ: وا بیر دەبـەم، وا تێدەگەم، پێم وایە، ولـوْ هزر دبەم، بەبیرا من [ف] حدس می‌زنم.
باقلاو: شێوی باقلەو ئاوو رۆن [ف] آش باقلا.
باقلە: ۱) دانە وێڵەیە لە کەلودا دەبێ‌و دەنك پان‌و درشتو سورمەیی رەنگە لە لۆبیا دەچی‌و لەو زلترە؛ ۲) بەری گیایەکی گەلا دەرزی کوێستانیە وەك کەما کە «لۆ»ی پێدەڵێن [ف] ۱) باقلا؛ ۲) گیاهی برگ سوزنی.
باقوُ: ۱) بز، جۆرێ ماسی لوسی سمێڵداری دەم گەورەیە، شیعە نایخۆن؛ ۲) هەنجیری هێشتـــا نەگەیشتـو؛ ۳) قەزوانی فەریك [ف] ۱) نوعی ماهی؛ ۲) انجیر کال و نرسیده؛ ۳) چاتالنقوش دلمل.
باقـوُرە: ۱) بەچکـە بەراز، کودەڵە وەراز؛ ۲) زەبەلاح‌و تەژە [ف] ۱) بچه خوك؛ ۲) لَندهور.
باقوُفە: ئەیاغی کرمێ‌و رزیوی میوە [ف] میوهٔ گندیده.
باقـــە: ۱) باغـــە، باوەشێك گیا یا دەغلی بەسـراو؛ ۲) واقـەوزیقـەی ریوی‌و...؛ ۳) نەخـۆشیەکـە توشی بزن تێ: (بـاقە بزە کەوتوُسە ناو بزەکانم) [ف] ۱) گیاه بستە؛ ۲) واق‌واق؛ ۳) نوعی بیماری بُز.
باقەبەس: ئەو گیایەی باقەی پێ دەبەستن [ف] گیاه مخصوص بستن.
باقەبەست: باقەبەس [ف] نگا: باقەبەس.

باقەبێن: باقەبەس ف نگا: باقەبەس.
باقی: ۱) هەرماو؛ ۲) ماوەی ژمارەو پارە: (چەندم **باقی** دەدەیەوە، دینارم دایتێ **باقیە**کەت نەدامەوە) ف ۱) باقی؛ ۲) باقیمانده.
باقیە: تەقەڵ، تیك، (کەوشەکانم جوت **باقیە** کرد) ف بَخیه.
باك: ترس: (من لە تیر و تانەوو زیندانو دار **باکم** نیە) «هێمن» ف باك و هراس.
باکردن: پەنەمان، ئاوسان، هەڵامسان ف آماسیدن.
باکوت: ۱) بەفری بەبا پەستواو، کڕێوە بەبای توندەوە؛ ۲) میوەی با وەراندو ف ۱) برف بادآوردهٔ متراکم؛ ۲) میوهٔ باد ریخته.
باکوڕ: بەرانبەری باشوڕ، پشتەو قوبلە ف شُمال.
باکوڕە: گۆچان، گۆپال، داردەستی سەرچەمیو ف چوگان.
باکوڕك: بای زۆر ساردی زستان، سۆزەی سەرما ف باد سرد زمستانی.
باکوزیرك: باو بۆران، توفو کڕێوەو بادەوە ف کولاك و دَمَه.
باکوقە: باقوفە، میوەی رزیوی با وەراندو ف میوهٔ باد ریخته.
باکـەش: ۱) بایـوێر، کەلـێنێ بای تێدا دێ؛ ۲) کەلـەشـاخی حەجامەت‌کێش، کوپێ کە لە پشتی ئێشاوی دەگرن ف ۱) مَنفَذ باد؛ ۲) بادکش.
باکەف: خشتی هەڵکفاوی تەواو لەکڵ دەرنەچو ف آجُر نیم‌پخته.
باکێش: باکەش ف بادکش.
باگا: شوێنی باگر ف مَنفَذ باد.
باگ: با ف باد.
باگر: باگا ف مَنفَذ باد.
باگردان: بانگوێژ، بانگوش، باگردێن، بان‌گلێر ف بام‌غلتان.
باگردێن: باگردان ف بام‌غلتان.
باگوڕ: بای توند ف تُندباد.
باگوێکە: گێژەڵوکە ف گِردباد.
باگژە: بایەکە نێونجی شەماڵو زریان ف باد میانهٔ شمال و جنوب.
باگوردان: باگردان ف بام‌غلتان.
باگوردێن: باگردان ف بام‌غلتان.
باگونە: گون پەنەمان لەبەر قەڵەوی ف آماس خایه.
باگەڕ: گێژەڵوکە، گەردەلول، باهۆز ف گِردباد.
باگێژە: باگەڕ ف گِردباد.
بال: ۱) لەکن، لەلا، لجـەم، با، لنك: (تشتێ من **لبال** تەنە)؛ ۲) چنگێ تەیرا، باڵی‌مەل ف ۱) نزد؛ ۲) بالِ پرنده.
باڵ: ۱) دەسـتی باڵـدار، چنگی تەیر؛ ۲) هەرچـوار پەلی گیانـدار: (دەسـرێژیان کرد چوار **باڵ**یان کردم)؛ ۳) لەسەر پەنجەوە تا چەنەگە: (گوریسەکە هەشت **باڵ** بو)؛ ۴) باخەڵ بە ڕاکشاوی: (دەڵێن پیاوی دەبـاڵدا بوە)؛ ۵) تێکەڵاویو نزیکی: (دوماڵ دە**باڵ** یەکدان) ف ۱) بالِ پرنده؛ ۲) چهار دست و پا؛ ۳) از سرِ پنجه تا چانه؛ ۴) آغوش؛ ۵) مُختَلِط بودن.
باڵا: ۱) بڵندی، بەرزی؛ ۲) بەژن، قام، قەد ف ۱) بلندی؛ ۲) قَد.
باڵابـۆست: باوەعـەمـرە، بستـەباڵا، چڵەنۆك، بەتەمەنی دەباڵانەکردو، باواقوڕەت ف کوتوله.
باڵابەرز: بەژن بەرز ف بلندقامت.
باڵابەرزە: سێهەم کلك لە پەنجەدا، تلیاناوی، قامکی قوێێ، قامکه قوچه ف انگشت وسطی.
باڵابەژن: ئاوێنەی باڵاروان ف آینه تمام‌قد.
باڵاپۆش: جلکی سەرتاپایی، عەبا، کەپەنك، وهیتر ف بالاپوش.
باڵاتە: ۱) سەرەتای گەیشتنی میوە؛ ۲) نێوی گوندێکە ف ۱) آغاز رسیدن میوه؛ ۲) نام دهی است.
باڵاخانە: نهۆمی‌دوەم ف طبقهٔ دوم.
باڵادەس: ۱) دەسـەڵات‌دار: (یاخـوا هەر **باڵادەس** بی)؛ ۲) گەورەتر: (سۆرۆ **باڵادەسی** منە) ف ۱) بانفوذ؛ ۲) اَرشد.
باڵادەست: باڵادەس ف نگا: باڵا دەس.
باڵادەستە: نە درێژ نە کورت، نێونجی ف قدِ متوسط.
بالار: کاریتە ف دیرك.
باڵاڕوان: ۱) ئاوێنـەی گەورە، نەینکـا مەزن، جامی باڵانـوێن؛ ۲) کولانکەی بان، ڕۆچنەی میچ ف ۱) آینهٔ تمام قد؛ ۲) روزنهٔ بام.
باڵاشمە: داری دیرەگی سەرتاقەی دیوار کە داری تری بەسەردا رایەڵ دەکەن ف دیرك تاقچه.
باڵاشمەمە: باڵاشمە ف دیرك تاقچه.
بالافڕ: فڕۆك، فڕوکە، تەیارە ف هواپیما.
بالافس: باڵابۆست ف کوتوله.
بالاف: ۱) کوڵ، شیو وکوڵ؛ ۲) خۆ شتن؛ ۳) جلکێ‌دا ندراو بۆ شوشتن: (ئـەو جلکێ هانـا **بالافینە**) ف ۱) رختشوئی؛ ۲) آب‌تنی؛ ۳) رختِ آمادهٔ شستن.
باڵاکردن: بەرز بو ن، گەورە بو ن، درێژ بو ن ف بلندشدن، رشد کردن.
باڵاگەردان: بەڵاگێڕ، دەسەر گەڕان ف بَلاگردان.
بالان: تەڵـە گورگو تەڵـە ریوی: (گورگی **بالان** دیدەیە) ف تلهٔ آهنی گرگ و روباه.
باڵانوێن: ئاوێنەی باڵاروان ف آینهٔ تمام قد.
باڵانی: ئیستری باب ئەسپی داك ماکەر ف استر پدر اسب.
باڵباز: چەکداری میری، سەرباز ف سرباز.
باڵبەست: قۆڵبەست ف کَت‌بسته.
باڵبەستن: قۆڵ بەست کردن ف کَت بستن.
باڵبەستە: قۆڵ بەست کراو ف کَت‌بسته.
باڵتۆز: ژن خوشك، خوشکی ژن ف خواهر زن.
باڵتـە: ۱) پاڵتاو، باڵاپۆشی ئەستور؛ ۲) بیور، تەور، تەوەر؛ ۳) چەشکە، چەژە ف ۱) پالتو؛ ۲) تبر؛ ۳) طُعمهٔ شکار.
باڵخەنجەرە: باڵدارێکە باڵی لە وێنەی خەنجەر هەڵکەوتوە ف پرنده‌ای که بالش شبیه به خنجر است.
باڵدار: هەرچێ بفڕێ ف پرنده.
باڵدان: ۱) لاواندنەوە؛ ۲) پاڕانەوە ف ۱) نوازش؛ ۲) حراست.
باڵشمە: چوار چێوەی دەرکو پەنجەرە ف چهارچوبهٔ در و پنجره.

بالّغ: بالّق، بلۆق، تێپەڕکردو لە منالّی، پێگەیشتو، منالّ کە شەیتانی دەبێ ف جوان بە حدّ بلوغ رسیده.

بالّق: بالغ ف بالغ.

بالّگـرتن: ١) دەحـەوا چون؛ ٢) بۆ بێچوە مەلێ کە تازە نەتوانێ بفڕێ ئەیلێن ف ١) پرواز کردن؛ ٢) پرواز آموختن.

بالّگرتنەوە: دەحەواوە چون، فڕین ف پرواز کردن.

بالّگە: بالّشت، سەرین، سەنیر ف بالش.

بالمەمی: مۆم، شەمێ، شەم، مێو ف شمع.

بالّمیش: بنەبڕ، قڕان، قڕکردو، ئاسەوار بڕاو ف فناشُدن.

بالّنج: ١) بالگە؛ ٢) ئانیشك ف ١) بالش؛ ٢) آرنج.

بالّنجەك: بالگەی بچوك، نازبالّنج ف نازبالش.

بالّندە: پەڕندە، مەل، تەیر ف پرنده.

بالّنگ: ١) بارونە، گیایەکی بۆن خۆشە، بادرەنگ؛ ٢) جۆرێکە لە تیرەی نارنجان ف ١) بادرنگ؛ ٢) نوعی از مرکّبات.

بالّنگو: بارونە ف بادرنگ.

بالّننە: هەرچی دەفڕێ ف پرنده.

بالّنە: بالّدار ف پرنده.

بالّو: هەرچۆنێك بێت، بالّێ، بارێ ف بهرحال.

بالّوُر: هێلکەدان لە مریشکدا ف تخمدان مرغ.

بالّۆرە: گۆرانی هەلّدانی کچ و کوڕ لە چیا کە هەوایەکی تایبەتی هەیە ف نوعی ترانۀ کُردی.

بالّۆرێ: بالّۆرە ف از ترانەهای کُردی.

بالوعە: ئەو گۆنجەی کە ئاو بۆ ڕەهەند ئەبا ف مجرای فاضلاب.

بالوك: ١) بالوکەی پشتی دەست، بایلە؛ ٢) تاژیلۆکە ف ١) زگیل؛ ٢) آخوندك.

بالوکە: ١) بالوك، بالۆکە، چەند قیتکەیە لە پشتی دەست دێ و ژیبکەش نیە؛ ٢) جۆرە کولەیەکی باریکە لانەی زیتە، تاژیلۆکە، تاژی ئەحمەد ڕاوکەرە، ئەسپی پێغەمەر ف ١) زگیل؛ ٢) آخوندك.

بالۆکە: بالوکەی پشتی دەست، گەنمە ف زگیل.

بالّۆگرتن: هەلّفڕین، فڕین ف پریدن، پرواز کردن.

بالّول: ١) ناوی پیاوێکی ناودار؛ ٢) بریەتی لەزانا؛ ٣) بریەتی لە گێلۆکە ف ١) بهلول؛ ٢) کنایە از زیرك؛ ٣) کنایە از هالو.

بالوّلە: بابۆلە، تیکەی درێژ لە نان و پێخۆر ف ساندویچ.

بالّولی: گوێ نەدەرو شەرکرو بێ باك ف متهوّر و بیباك.

بالّون: ١) تورەکەی زەلامی فودراوی پڕ لە گاز کە بە هەوادا ئەچێ؛ ٢) فڕوکە، بالافڕ ف ١) بالون؛ ٢) هواپیما.

بالّوێز: بریکاری دەولّەت لە دەولّەتیکی تردا، سەفیر، سپاردەی میری ف سفیر.

بالّوُیك: بالۆکە ف زگیل.

بالـە: ١) خروکـە، پۆرگ لەپێست، ئاولـە؛ ٢) دەنگی کاریلە ساوا؛ ٣) سوکەلّەی برالە ف ١) آبلە؛ ٢) صدای بزغالە؛ ٣) مخفّف (برالە: برادر).

بالّە: ١) دەسکێشی چەرمین؛ ٢) بێلّی ئاسن، پێمەڕە، بێڕ ف ١) دستکش چرمی؛ ٢) بیل آهنی.

بالّەبان: ١) دەهۆلّی گەورە؛ ٢) ئێستری زەلام و بەهێز؛ ٣) پیاوی تەژەو زەبەلاح؛ ٤) سەقر ف ١) دُهُل بزرگ؛ ٢) استر گُنده؛ ٣) مرد لَندَهور؛ ٤) چرغ.

بالّەتە: بالاّتە ف نگا: بالاّتە.

بالّـەتەپە: بالّ لە زەویدانی مەل لە کاتی مردنا، پەلەقاژە، هەلّبزۆقان ف پرپر زدن مرغ در وقت سر بریدن.

بالّەتەپێ: بالّەتەپە ف نگا: بالّەتەپە.

بالّەخانە: ژور لە نهۆمی بالاّدا ف طبقۀ دوم عمارت.

بالّەشتە: بالّنجەك ف نازبالش.

بالّەشۆڕە: نەخۆشیەکە توشی مریشك و جوجك دێ بالّ شۆڕ دەکەنەوە ف نوعی بیماری مرغ.

بالّەشۆڕێ: بالّە شۆڕە ف نوعی بیماری مرغ.

بالّـەفـڕە: ١) بالّ لێکـدانی جوجـەلّـە مەل بۆ فێربونی فڕین؛ ٢) بالّ بەیەکادان لە ناچاری ف ١) کوشش برای پرواز؛ ٢) بهم زدن بال از سر ناچاری.

بالّەفڕێ: بالّەفڕە ف نگا: بالّەفڕە.

بالّەکە: دەفەی شان، پاڕۆی شان ف استخوان کتف.

بالّـە کـەو: لەکـەویان لە داژگیردانی دەغـلّ لەسەر جۆخین بەپێوە ف بیختن گندم در خرمن بەحالت ایستادە.

بالّەوان: سەقر، بالّەبان ف چرغ.

بالّێ: ١) بالّەدارینەی داوەلّ و بوکەبارانە؛ ٢) هەرچۆنێك بێت، بارێ ف ١) بال چوبی مترسك؛ ٢) بهرصورت.

بالیشت: بالّنج، سەرین، بالّگە ف بالش.

بالیف: بالگە ف بالش.

بالّین: ١) پشتیوانەی دیوار و کۆلّەکە؛ ٢) دارێکە دەیخەنە پشتی دەرگای داخراو ف ١) کمکی دیوار و ستون؛ ٢) چوبی کە پشت در نهند.

بالّین: بالّگە، بالیف ف بالش.

بالّینـە: رفێدە، شتێکە وەك دوشەکەلّە نانکەر نانی پێ پێـوەدەدا ف بالشتك.

بالّیۆز: بالّوێز، سەفیر ف سفیر.

بالّیۆزخانە: بنکەی بریکاری دەولّەت لە دەولّەتێکی تر ف سفارتخانه.

بام: ١) واش، ئامـالّ، نزیك لە ڕەنگا، ڕەنگ؛ ٢) بلاّ، بلاّن، بهێلّە : (بام وابکـا خۆم دەردی ئەزانم)؛ ٣) بادام؛ ٤) پاشگـر بەواتـا: بیـومـایە: (خـۆزی لەوێ بام)؛ ٥) دەگەلّم، لەتـەکما ف ١) فام؛ ٢) بگذار؛ ٣) بادام؛ ٤) می بود می؛ ٥) با من.

بامجان: باینجان، باجانارەش ف بادنجان.

بامجان فەرەنگی: تەماتە، باینجانە سورە، باژانا سۆر ف گوجەفرنگی.

بامرنێ: نەخۆشی چاوقولّکە، تاعون ف طاعون.

بامێ: بامیە، سەوزیەکی کەلو دارە دەچێندرێ ف بامیه.

بامیە: بامێ ف بامیه.

بان: ١) بانگی نویژ: (مەلابانیدا)؛ ٢) گازی: (**بانی** کە بابیّ)؛ ٣) لای سەرو: (لە**بان**ئەو کیفە)؛ ۴) سەربانی خانو؛ ۵) بانو، زەمینی دەشتو بلند: (**بان** هوّ بەتو، تالەبان)؛ ۶) هوگرو خاوەن بەزەیی: (ئەو مانگایە لە گویلکەکەی نە**بان** بوە)؛ ٧) ببن، بوْن ف ١) اذان؛ ٢) صدازدن؛ ٣) طرفِ بالا؛ ۴) بام؛ ۵) فلات؛ ۶) مأنوس؛ ٧) باشید.

باناندن: بێچوی بیّ‌دایك خستنە بەر دایکێکی تر (بانین: کاری بانوّك) ف الفت دادن بچهٔ حیوان به حیوان دیگر.

بانبارگە: بەربوك، ئەوژنەی دەگەڵ بوك دەچێتە ماڵی زاوا، پاخەسو ف ینگهٔ عروس.

بانبانك: جانەوەریکە لەتیرەی سموّرە دەست کورتو قاچ‌درێژە لە رەوەزە بەرداندا دەژی ف جانوری از تیرهٔ سمور.

بانهوشین: خشڵێکی ژنانە لەسەری دەدەن ف زیوری است که برسر زنند.

بانتلیّن: باگردان، بان‌گلیّر ف بام غلتان.

بانجیلە: ١) بانجیڵە، هەیوانی بیّ‌بانی هاوینە بوّشەو لەسەرنوستن؛ ٢) هەربانێکی نەویو چکوڵە وەك بانیژەی ئاش ف ١) تراس؛ ٢) هر بام کم‌ارتفاع و کوچك مانند بامك آسیا که گندم بر آن ریزند.

بانجیڵە: بانجیلە ف نگا: بانجیلە.

بانسەر: خەملو خشڵێکی ژنانە لەسەری دەدەن، لاسەرە ف زیوری زنانه.

بانشـــان: ١) چاروکـــەی شان‌پوّش؛ ٢) قەڵادوّشـە، نیوان‌شان ف ١) شانه‌پوش؛ ٢) میانِ کتف.

بانق: شوینی داوستەدی پولو پارە، بانگ ف بانك.

بانقوّ: جوّرێك قوماری پەڕانە، بانك ف نوعی قمار با ورق.

بانك: بانق ف بانك.

بانگ: ١) بانق؛ ٢) بانگی نویژ؛ ٣) گازی: (**بانگم** کرد گویّت لیّ‌نەبو)؛ ۴) بانقـوّ؛ ۵) گریانی شیوەن: (بوّیان لە **بانگیّ**دا) ف ١) بانك؛ ٢) اَذان؛ ٣) صدا؛ ۴) نوعی قمار با ورق؛ ۵) شیون و زاری.

بانگاف: نیّوان روّژاواو خەوتنان ف میان مغرب و عشا.

بانگاواز: بەقەو هەراکردن ف فریادزدن.

بانگدان: بانگی نویژ گوتن ف اذان گفتن.

بانگدەر: بانگویژ، ئەوەی بانگی نویژ ئەخوێنیّ ف مؤذّن.

بانگروّز: خلوّر، توّتوز، گلار: (لەوبانەوە **بانگروّز** بومەوە)؛ خلیّر، تلیّر ف غلت.

بانگ کردن: گازی کردن، گاسی کردن ف صدا زدن.

بانگردیّن: باگردان ف بام‌غلتان.

بانگلیّر: باگردان ف بام‌غلتان.

بانگوش: ١) باگردان؛ ٢) باگردان گیّڕ ف ١) بام‌غلتان؛ ٢) بام‌غَلتان گردان.

بانگویّڕ: باگردان ف بام‌غلتان.

بانگویژ: بانگ‌دەر ف مؤذن.

بانگـەڕ: ١) باگردان؛ ٢) پیاوی بانگێڕ ف ١) بام‌غلتـان؛ ٢) کسی که بام‌غلتان را بر بام می‌گرداند.

بانگەڕان: بانگەڕ ف نگا: بانگەڕ.

بانگەشە: شاتو شوت ف لاف و گزاف.

بانگەواز: بانگاواز ف فریاد.

بانگ هەڵدان: شیوەن بەدەنگی بلند ف گریه و شیون با صدای بلند.

بانگ هیّشتن: بوّ نان خواردنو بەزمو شایی خواستن ف دعوت به جشن.

بانگیّڕ: ١) کەسیّ کە باگردان ئەگێڕیّ؛ ٢) باگردان ف ١) آنکه بام غلتان می‌گرداند؛ ٢) بام غلتان.

بانگیّشتن: بانگ هیّشتن ف دعوت به‌سور.

بانگین: هەرەبلند، بەرزتر ف بلندترین.

بانما: ئامرازی شاندەری باهاتن، باپیو ف بادسنج.

بانماڵ: بەفرماڵ، کەسیّ بەفر پاروّ دەکا ف برف‌روب.

بانو: ١) دەشتی بەرز، بان؛ ٢) کەیوانوی ماڵ، ژنی بەڕیّز ف ١) فلات؛ ٢) بانو.

بانوّك: کەسیّ بێچوی دایك مردو دەخاتەوە بەر دایکێکی‌تر ف آنکه دام مادر مرده را به حیوان دیگر عادت دهد.

بانە: ١) ئەو هیّلانەی پیّش توّم چاندن جوتیّر خانەخانەی پیّ‌دیاری دەکا تا سنـوری توّ چانـدنەکە دیاری بیّت؛ ٢) لەوەڕگەی بەهارانە بەر لە چونـــی زوّزان؛ ٣) بلنـــدایی نیّوان دو دیّراوی ئاودیّری؛ ۴) موی توُکـــەبـــەر؛ ۵) هاوینـــە هەوار؛ ۶) ناوی شاریّكو مەلبـــەنـدیك لە کوردستـــانـدا؛ ٧) دەشتـایی بلنـدتـر لە دەورو بەری خوّی ف ١) فواصلی که برای تخم‌پاشی روی زمین می کشند؛ ٢) مرتع بهاری قبل از ییلاق؛ ٣) بلندی میان دو جوب؛ ۴) موی زهار؛ ۵) ییلاق؛ ۶) اسم شهری در کردستان؛ ٧) فلات.

بانەگا: بەرگەدە، جیّگەی لیّ‌ڕوانی توُکەبەر ف زهار، شرمگاه.

بانەمەڕ: ١) هاوینە هەوار؛ ٢) دوهەمین مانگی سالّ، مەهیّ گولان ف ١) ییلاق؛ ٢) ماه دومِ سال.

بانەناو: سواغ، قورتیّ هەڵسون، سیواق ف گل اَندود.

بانەوبان: بازدان لە بانیّکەوە بوّ بانیّك ف پرش از بامی به بامی دیگر.

بانی: دەشتی بەرز، بانو، بان ف فلات.

بانیژە: ١) ئەو جیّگەی گەنمی باراشی لیّ‌روّ دەکەنو لەویّوە دەڕژیّتە گەرو لەبـوّ بەرداش؛ ٢) هەمـو سەربـانیّکی نەویو چکـوڵە ف ١) بامكِ آسیاب که از آنجا گندم به گلوی آسیاب می‌ریزد؛ ٢) بام کوچك.

بان‌یەك: لەسەر یەکتر، کەڵەکە ف برهم انباشته.

بان یەك نان: کەڵەکە کردن، لەسەریەك دانان ف بر هم نهادن.

بانین: کاری بانـوّك، وەبـەرخستنی بیّچو بەر دایکی نەبانو بیّگانە ف عادت دادنِ دامِ مادر مرده به حیوانِ دیگر.

باو: شیّوە، ئامـــاڵ، واش: (پـارچـەکـە رەش **باوە**، شین**باوە**)؛ ٢) پاڵ، تەکـانـدان: (**بـاو**یّك بە جوّلانەوە نیّ)؛ ٣) وشەیەکە بوّ گەمە دەگەڵ منداڵ دەگوتریّ: (بەچەکە **باو**! **باوباویّن** دەکەین)؛ ۴) باب، باف؛ ۵) رمیّنو رەونەق: (تیروکەوان لە**باو**کەوتوە)؛ ۶) هەل، دەرفەت: (**باوباوی**

تۆبو نەت‌کرد لەدەستت دا)؛ ۷) هێزو قەدو باڵا: (هەر لە تەمەنێکدا این بەڵام ئەو لەمن **باو** خۆشترە)؛ ۸) خول‌و سوڕی توند: (خول خولەکەم باش **باو**دەخوا)، («**باوەخولێ**»: گەمەیەکی منالانەیە)؛ ۹) شیاو: (ئەم گۆشتە **باو** دیانی من نیە)؛ ۱۰) هەرەت، جەنگە، تاف؛ ۱۱) وەرە، بێ ف ۱) فام؛ ۲) هُل دادن؛ ۳) کلمه‌ای که هنگام بازی با بچه‌ها گویند؛ ۴) پدر؛ ۵) رونق؛ ۶) فرصت؛ ۷) رشد و نمو؛ ۸) چرخیدن سریع؛ ۹) شایان؛ ۱۰) عُنفوان؛ ۱۱) بیا.

باوئیرك: گەوی مس یا ئاسن، ئاڵقەی مسین یا ئاسنین ف حلقهٔ مسی یا آهنی.

باوا: ۱) باپیر، کالك، («**باواگەورە**»: بابی باب‌و بابی دایك)؛ ۲) باب ف ۱) پدربزرگ؛ ۲) پدر.

باواقۆرەت: چلەنۆك، باواعەمرە ف کوتوله.

باواگەورە: باوکی باپیر، باپیرە گەورە ف جدّ پدری.

باوام: بادام، بەهێڤ، باڤی ف بادام.

باوان: ۱) ماڵەبابی ژن‌و بوك؛ ۲) لەلای ئەوان، لنك‌وا ف ۱) خانهٔ پدری؛ ۲) نزد آنان.

باوانی: جیازی بوك، ئەوەی بوك بۆ ماڵە زاوای دەهێنێ ف جهازِ عروس.

باوالێ: وشەی خوەشەویستی‌و ڕێزلێ نان بۆ باب ف حرف محبت و احترام به پدر.

باوباوێن: گاڵتە دەگەڵ منالاکردن‌و باوباو گوتن ف شوخی کردن با کودك.

باوبڕ: ۱) تۆزو غومار، تۆزو خۆڵ، غومارێ‌که با دەیهێنێ؛ ۲) قوڕەی زگ‌و تڕو تس ف ۱) گرد و غبار؛ ۲) کنایه از باد شکم.

باوجو: ئەگەرچی، هەرچەندە، دەگەڵ ئەوەشڕا ف باوجود، هرچند.

باودیان: ڕەوای ددان، شیاوی دگان ف باب دندان.

باوڕ: بڕوا، یاقیدە ف باور، عقیده.

باوسەندن: ۱) وەبرەو کەوتن، وەڕەواج کەوتن؛ ۲) وەسەر کەوتن بەرسەرغەنیم‌دا؛ ۳) سوڕخواردنی بەتەوژم ف ۱) رواج یافتن؛ ۲) ظفر یافتن؛ ۳) بشدّت چرخیدن.

باوسەنن: باوسەندن ف نگا: باوسەندن.

باوش: باوەش، هامێز، ئامێز ف آغوش، بر.

باوشك: باوێشك، دەم داچەقاندن لەبەر خەوهاتن ف خمیازه.

باوك: باب، باڤ ف پدر.

باوکە: ۱) نێرەی باڵدار کاتێ جوجەڵەی هەیە؛ ۲) بانگ‌کردنی باب: (**باوکە**! کەوشم بۆ بکڕە) ف ۱) پرندهٔ نر هنگامی که جوجه داشته باشد؛ ۲) کلمهٔ خطاب به پدر.

باوکەڕۆ: وشەی شیوەن‌و خەمباری ف کلمهٔ شیون و نوحه.

باوکەلێ: وشەی خۆشەویستی‌و نازداری: (**باوکەلێ** بۆ دیارت نەبو) ف کلمهٔ مَحبّت و نوازش.

باوگ: باوك ف پدر.

باوگەوازی: شەڕە جنێو، جوێن بەیەکدان ف دشنام بهم دادن.

باول: جانتا، چەمەدان، سندوقی لە چەرم‌و مقەبیا بۆ جلك تێنان ف چمدان.

باوڵ: نەخۆشی چۆکی بێچوی ئاژەڵ ف بیماری زانوی بره و بزغاله.

باوەپیارە: زڕباب، بێگانەی مێردی دایك ف ناپدری.

باوەت: بابەت ف بابت.

باوەخولێ: سوڕخواردن بەدەوری خۆدا ف بەدور خود چرخیدن.

باوەخون: جونەوەی بوك بۆیەکەمجار بۆماڵی باوك ف اولین بازدید عروس از خانهٔ پدر.

باوەخۆن: باوەخون ف نگا: باوەخون.

باوەڕ: ۱) باوڕ، بڕوا، باوەڕی؛ ۲) سنوری نێوان دوزەوی، کەوشەنی دوکێڵگە ف ۱) باور؛ ۲) مرز بین دو کشتزار.

باوەر: ۱) بهێنە، وەرێنە؛ ۲) جۆگەی ناوەغڵ ف ۱) بیار؛ ۲) مسیر آب در کشتزار.

باوەڕپێکراو: ئەمین، جێ باوەڕی ف اَمین، جای اعتماد.

باوەڕنامە: پسولەی گەوایی خوێندن، گەواهینامە ف کارنامهٔ تحصیلی.

باوەرماڵ: پاك کردنەوەی لیتەی ناو جۆگە ف لجن‌مالی جوب.

باوەرە: باوەر، بهێنە، بێرانە ف بیار.

باوەرێن: میوەی کە با وەراندویە ف میوه باد ریخته.

باوەژن: هەوێی دایك، ژن‌باڤ، زڕدایك ف نامادری.

باوەش: باوش ف آغوش.

باوەشێن: بارۆشە ف بادبزن.

باوەعەمرە: چلەنۆك، باڵابۆست، باواقۆرەت ف کوتوله.

باوەقۆت: باوەعەمرە ف کوتوله.

باوەقۆرەت: باوەقۆت ف کوتوله.

باوەڵ: ۱) باوڵ؛ ۲) بێچوی ئاژەڵێ کە توشی باوەڵی بوبێت ف ۱) بیماری زانوی برّه و بُزغاله؛ ۲) برّه و بزغاله مریض.

باوەلێ: ۱) نازناوە بۆ سەیدان: (چومە خزمەت **باوەلێ** بۆ زیارەت)؛ ۲) پیری پەك کەوتو: (**باوەلێ** بایەکی بەسە)؛ ۳) جۆرێ نەخۆشی ئاژاڵ ف کلمهٔ خطاب به سادات؛ ۲) پیر و فرتوت؛ ۳) نوعی بیماری احشام.

باوەڵی: نەخۆشیەکە توشی ساوای ئاژەڵ دەبێ‌و ئەژنۆی دەپەنەمێ ف بیماری زانوی برّه و بُزغاله.

باوەگۆ: قسە دەقسە داکەر، کەسێ لەناو قسەی یەکی‌ترا هەڵدەداتێ ف کسی در میان سخن دیگری بپرد.

باوەگێژە: باوەخولێ ف نگا: باوەخولێ.

باوی: ۱) بادام؛ ۲) نەخۆش بەدەردی باداری، بادار ف ۱) بادام؛ ۲) مبتلا به رماتیسم.

باوێ: باوێژە ف بینداز.

باوێزە: باوەرێن، ئەومێوەی کەبا لەداری وەراندوە ف میوهٔ باد ریخته.

باوێشك: باوشك ف خمیازه.

باویلکە: پشیلە پایزە، گیایەکە تۆکەی سپی‌و سوك‌و گرژنە پایزان با بڵاوی دەکاتەوە، بایلکە، شەلەمین‌کەرە ف گُل قاصد، قاصدك.

باوێلی: باویلکە، بایلکە، پەپولەپایزە ف گُل قاصد، قاصدك.

باهو: ۱) قوڵ، کوڕ؛ ۲) وارشی دیوار یان خەندەکی دەوری باغچە؛ ۳)

لاشیپانەی درگا؛ ۴) ئاڵوداری دارەڕا؛ ۵) شاهێنی تەرازو؛ ۶) ئاسۆگ، کەناری ئاسمان؛ ۷) شان‌و پیل ف ۱) ژرف؛ ۲) خَنْدَقْ؛ ۳) دوطرفِ طولی چهارچوبۀ در؛ ۴) تیر سقف؛ ۵) شاهین ترازو؛ ۶) اُفُق؛ ۷) کتف.

باهۆ: شان‌وپیل: (ئەلا ئەی نازەنین ئاهو بە **باهۆ** / دڵی سەییادی خۆت هێنایە لەرزە) «نالی» ف کتف.

باهۆدار: زەلام‌و بەهێزو تاقەت ف تنومند و نیرومند.

باهـور: وڕەبا، هۆڕەبا، بای زۆرساردی توند بەمژەوە ف بادِ سرد و سخت همراه با مه.

باهۆڕ: باهوڕ ف نگا: باهوڕ.

باهۆز: گەردەلول، گێژەڵوکە ف گِردباد.

باهەڵکردن: باهاتن ف وزیدن.

باهەنجیـر: باتسکە، جۆرێ‌هەنجیـری زۆر خراپ ف نوعی انجیـر نامرغوب.

باهێر: ۱) زەمینی نەکێڵدراو؛ ۲) سەرگەردان‌و سەرلێ شێواو ف ۱) زمین بایر؛ ۲) سرگردان.

باهیڤ: بادام ف بادام.

باهیڤۆك: پەنەمینی قاچ لەبەر ماندویی. ئاوسانی پا لەماندگی ف آماسِ پا از فرطِ خستگی.

بای: ۱) شەمچـە، شخـاتە، شقاڵتە، کرمیت، گۆگرد، شقارتە؛ ۲) نرخ، قیمـەت، بایی؛ ۳) ببـی: (قیبلەم سوپـەردەی وەیسی نازاربـای) «سەیدی» ف ۱) کبریت؛ ۲) نرخ؛ ۳) باشی.

بایام: بادام ف بادام.

بایباڵدان: گەڕان لەدەشت‌و دەر بۆ حەسانەوەو خەمڕەواندن ف تَفَرُّج.

بایجان: بامجان، باینجان، باجان ف بادنجان.

بایدە: بادیە، زەرکی ئاوخواردنەوە ف ظرفِ آبخوری.

بای دەبور: بای‌خۆر ئاوایی ف دَبور، بادِ مغرب.

بایر: زەمینی نەکێڵدراو، بور، بەیار، کۆدە ف زمین بایر.

بایز: سوکەڵەناوی بایزید ف مخفّف بایزید.

بایس: هۆ، سەبەب، باعیس ف سَبَبْ.

بایست: بایس ف سَبَبْ، علّت.

بایستی: بایس ف سَبَبْ.

بای‌سور: نەخۆشیەکە، بای ممبارەك ف بادِ سرخ، نوعی بیماری.

بای‌فەرەنـــگ: ئاگرە، ئاورە، زیپکـەو پۆرگ کە لە دەم‌و چاو دێت ف آتشِ فارسی.

بایلە: ۱) بالوك، بالوکە؛ ۲) پارچە قوماشێکی زۆر تەنکە ف ۱) زگیل؛ ۲) نوعی پارچه بسیار نازك.

بایلکە: باویلکە، پسیلەپایزە ف قاصدك.

باینجان: بامجان، باجان ف بادنجان.

باینجانی: رەنگی باینجان، سورمەیی تاریك ف بەرنگ بادنجان.

بایە: بادیە، زەرکی ئاوخواردن لەمس یا لەدار ف ظرفِ مسی یا چوبی آبخوری.

بایەخ: قەدرو ئیحتوبار، گرینگی ف ارزش، قدر.

بایەف: فەریکە بادام، چەقالە بادام ف چغالەبادام.

بایەقوش: کوندەبو، کوننەبەبو ف بوف کور.

بایەو: بایەف ف چغالەبادام.

بای‌هەوا: بادیهەوا ف مُفت.

بایی: ۱) بەفیزو لەخۆگۆڕاو: (لەوەتا دەوڵەمەندە **بایی بوە**)؛ ۲) بادام؛ ۳) نرخ، قیمەت ف ۱) متکبّر؛ ۲) بادام؛ ۳) نرخ.

ببا: ۱) ئەگەر وابو با؛ ۲) بیبا، بیوا ف ۱) اگر چنان می‌شُد؛ ۲) بِبَرَد.

ببام: وابومایە، وابوایتم ف بودمی.

ببان: وابوایتن ف بودندی.

ببڕ: ۱) بڕندە؛ ۲) بەبڕشت‌و هێزدار: (لەم ناوەدا بکوژو **ببڕهەر خۆیەتی**)؛ ۳) فەرمانی بڕین: (حەوجار بگر، جارێك‌ببڕ) ف ۱) بُرّا؛ ۲) بزن بهادُر؛ ۳) اَمر به بُرش.

ببڕای: بەهیچ‌جۆر، هەرگیز: (**ببڕای ببڕای** ناچمەوە گوند) ف هرگز، ابداً.

ببڵە: بێچوی تازەزاو، ساوا، کۆرپەساوا ف نوزاد.

ببوایتن: دەبون ف می‌بودند.

ببواین: دەبوین ف می‌بودیم.

ببوایە: بوایت ف می‌بود.

ببونایە: ببوایتن ف می‌بودند.

ببە: بوە، فەرمانی بردن ف امر به بُردن.

ببیە: ببیسە، گوێ‌بگرە ف بشنو.

ببێ: ۱) ببێژە؛ ۲) هەبێ، دژی نەبێ ف ۱) بگو؛ ۲) باشد.

بت: ۱) خودای دەسکرد؛ ۲) پێشگرێکە: (**بت‌خۆم، بتگرم**) ف ۱) بُت؛ ۲) پیشوند بەمعنی تُرا.

بت‌پەرس: کەسێ خوای دەسکرد بپەرستێ ف بُت‌پرست.

بت‌پەرست: بت‌پەرس ف بُت‌پرست.

بتخانە: شوێنی بتان ف بُتخانه.

بتر: ۱) پتر، زیاتر، بێتر؛ ۲) هەراشتر، زوتر هەڵدان‌و بەخۆداهاتن ف ۱) بیشتر؛ ۲) رشید، بالنده.

بتری: شوشەی تراو تێ‌کردن؛ بوتری، بوتل ف بطری.

بتەو: پتەو، مەحکەم، توندو قایم، خۆگر ف محکم.

بتی: پور، میمك ف عَمّه، خاله.

بجم: ببزو، بجولێ ف حرکت کن.

بچڕان: پسان، قوت‌بون، قەتیان، قرتیان ف گُسستن.

بچڕاندن: قەتاندن، پساندن، قوت‌کرن، قرتاندن ف قطع کردن.

بچـڕك: ناوسـاجی، زلوبی، نانێکە لە ناو رۆنا سوری دەکەنەوە، کولێرە بەرۆن ف گردۀ روغنی، چَلپَكْ.

بچرك: بچڕك ف گردۀ روغنی، چربك.

بچڕیان: بچڕان ف گُسستن.

بچڕین: پساندن ف قطع کردن.

بچکۆك: چکۆڵە، بیچك، بچوك، کەم قەوارە، گچکە ف کوچك.

بچکۆڵ: بچکۆك، دەبێتەناو بۆکوڕان ف کوچك.

بچکۆلانه: بچکۆك ف کوچولو.

بچکۆلە: بچکۆك ف کوچولو.

بچکه: ١) بچکۆك؛ ٢) بێچو ف ١) کوچولو؛ ٢) بچّه.

بچکەلانه: بچکۆك ف کوچولو.

بچکەلە: بچکۆك ف کوچولو.

بچۆ: فەرمانی ڕۆیشتن، بڕۆ ف برو.

بچوچك: چکۆلە ف کوچك.

بچـوُك: ١) بچکۆك؛ ٢) بەپلە کەمتر: (کوڕی من **بچوکی تۆیه**) ف ١) کوچك؛ ٢) خدمتگزار.

بچـوکی: کەم قەوارەیی، خزمـەتکـاریو نۆکەری: (تا دەمرم **بچوکیت** دەکەم) ف خدمتگزاری.

بچۆله: بچکۆك ف کوچك.

بچەنگانێ: ئامبازبون، مل دەبەرمل نان، دەستەملان ف گلاویزشدن.

بختیان: قسەی هەڵبەسته، تۆمەت، بوختان ف بُهتان.

بخۆ: ١) فەرمانی خواردن؛ ٢) هەربۆخوی، لەخۆوه ف ١) بخور؛ ٢) خودبخود.

بخۆر: زۆرخۆر، خۆرا ف پُرخور.

بخوُر: سوتەنی بۆنخۆش ف بخوُر.

بخوُز: گای خەفۆك، گایەك کە لەکاتی جوت کردندا ئەخەفێ ف گاوی کە در اثنای شخم می‌خوابد.

بخه: ١) بهاوێژه، یاوێژه؛ ٢) پێدابماڵه: (چەقۆ لە هەسان **بخه**با تیژبێ) ف ١) بینداز؛ ٢) بمال.

بخێری: بوغاری، ئاگردانێ دوکەڵی لەسەربان بڵاوبێت، مغاری ف بُخاری.

بدوُ: قسەزانو دەم پاراو ف سخنور.

بده: ١) بەهـرەو داهـات، دەرامەت؛ ٢) باجو پیتاکی میری؛ ٣) فەرمان بەواتـا: (وەده، ببەخشه)؛ ٤) بەواتای دەهنده ف ١) درآمد؛ ٢) باج و خراج؛ ٣) *فعل اَمر* بده؛ ٤) دهنده.

بدەر: ١) دەهنده: (کابرایەکی نانبدەره)؛ ٢) بده، وەده، بدەیه: ٣) برێتی لەژنی بێشەرم ف ١) دهنده؛ ٢) بده؛ ٣) کنایه از زن بی‌شرم.

بدیه: بڕوانه، تەماشاکه ف ببین.

بڕ: ١) کەمێك: (بڕێك ئاوم دەیه، ئەو بڕەچیه دەمدەیەی؟)؛ ٢) قەڵتەدارێکی بڕاو: (دوبڕداربێنه)؛ ٣) ساڵ لەتەمەنی یەکسمدا: (جوانوەکەیەك بڕه یان دوبـڕه؟)؛ ٤) تابشتو هێز: (بڕناکەم لەم کێفە سەر کەوم، لەگریوە غاردا بڕی نەکـرد)؛ ٥) دەستـەو کەرت: (بڕە مەڕێك هات، توشی بڕە پیاوێ بوم)؛ ٦) تیرەو تایفـه: (بـرا تۆ ئێژی جافم لەکـام بڕی؟)؛ ٧) داپـاچینو لەت کردن: (قـەڵتو بڕی تێخستن، دارەکـانی قەڵتو بـڕکـرد)؛ ٨) پاشگری بەمانا بڕنـده: (جاران داربـڕبو ئێستـا بویته میری سەربڕ)؛ ٩) پاشگری بەمانا کونتێکەر: (دز بەماڵبڕدیوارەکەی بڕیوه)؛ ١٠) دڕانـدنی پارچە بەقەیچی یان بەدەست: (حەوجار بگر جارێك ببڕ)؛ ١١) قوتارکەر: (ئەم هەتیوە ئانودۆبڕبو)؛ ١٢) بڕشتو کار ڕاپـەڕاندن: (زۆر پیاوێکی بەبڕه)؛ ١٣) گۆترە بێ‌پێوانو ژمار: (بەری ئەم گوێزە لە بڕ بەچەنده؟)؛ ١٤) قەبەڵو یەکجارەکی: (ئەم خانوەم لەبڕ بەکـردن داوه)؛ ١٥) بواری ئاو: (ئەم روبارە بڕنادا)؛ ١٦) دەسکاری پەڕی قومار: (بڕی لێده)؛ ١٧) لەگەل دور کەوتو: (ئەم گیسکە لەمێگەل بڕ بوه)؛ ١٨) بەزۆر خستنـەنـاو: (داریان تێ بڕی)؛ ١٩) دژی وشك: (کـراسەکەم تەڕو بڕه) ف ١) اندکی؛ ٢) قطعهٔ بریدهٔ چوب؛ ٣) یك سال در عمر چهارپایان؛ ٤) توان؛ ٥) دسته و گروه؛ ٦) تیره و عشیره؛ ٧) قطع کردن؛ ٨) پسـونـد بەمعنی بُرنـده؛ ٩) پسـونـد بەمعنی سوراخ‌کُننـده؛ ١٠) بریدن پارچـه؛ ١١) از بین برنـده؛ ١٢) بُرش، قاطعیَّت؛ ١٣) رویهم؛ ١٤) کُنتـراتی؛ ١٥) گُدار آب؛ ١٦) بُرزَدَن اوراق پاسور؛ ١٧) از جمع جا مانده؛ ١٨) بەزور جادادن؛ ١٩) خیس.

بڕا: ١) بڕدرا بەتیخ یان بە تەورو هەرچی: (بـەتـەور دارەکـه **بڕا**)؛ ٢) خەلاس بو، کۆتایی هات: (نانمان لەماڵ **بڕا**، مانگا مردو **دوبڕا**) ف ١) قطع شد؛ ٢) تمام شُد.

برا: ١) نێرینـەی هاودایكو باو یان هاویەك لەوان، برێ؛ ٢) بردرا، دژی هاوردرا ف ١) برادر؛ ٢) بُرده شُد.

برابا‌ب: نێرینەی هاوباب‌و دایك جیا ف برادرِ پدری.

برابەش: هاوبەش لەماڵی دنیادا، دۆستی زۆر نزیك ف سهیم در میراث.

براتوُته: قامکی پەناقامکە چکۆلە ف انگشت بنصر.

بڕاده: خاکەمرمەند، وردەئاسنی بڕبەند لێدراو ف بُراده آهن.

برادەر: دۆستی نێر، دەستەبرا ف دوست، رفیق.

برادەری: دۆستایەتیو هەواڵەتی پیاو ف دوستی.

برازا: فرزەندی برا، زارۆیبرا، برازی ف برادرزاده.

برازازا: نەوەی برا ف نوهٔ برادر.

برازاڤا: برازاوا، یاریدەری زاوا لەکاتی بوك گوێزانەوەدا پشتێنەی بوك ئەو دەیبەستێ ف ساقدوش.

برازاگ: برازا ف برادرزاده.

برازاوا: برازاڤا ف ساقدوش.

برازه: نویڵ، لۆسه، باری، باریه، مەڵغه، لەوازه، دەلەم ف دیلَم، اَهرُم.

برازی: برازا ف برادرزاده.

براژتن: برژاندن، کەواوکردن، بریانکردن، بۆدانی دانەوێڵە لەسەر ساج ف بریان کردن، بودادن.

براژن: ژنی برا ف زن برادر.

براشتن: براژتن، بۆدان ف بریان کردن، بودادن.

براشتی: برژاو، بریان کراو، بۆدراو ف بریان شده.

براکێ: برادەر، دۆستی نزیکی نێر ف دوست و برادر.

براکه: وشەی خۆشەویستی بۆ دواندنی برادەر ف حرفِ نوازش دوستانه.

براڵو: ئاڵۆباڵۆ، بەلاڵوك، هەلهەلوك ف آلبالو.

براڵوك: بەلاڵوك، ئالو بالو ف آلبالو.

براڵوی: براڵو ف آلبالو.

براله: ١) وتەی خۆشەویستی بۆ دواندنی برادەر؛ ٢) ناوی گیایەکه ف ١) کلمهٔ محبّت‌آمیز دوستانه؛ ٢) گیاهی است.

برام: ١) برای من؛ ٢) بردیانم، بریام ف ١) برادرم؛ ٢) برده شدم.

برامازگ: بەرێکە لە بەری دارمازو ف بُزغَند.

براماك: برای هەرلەدایك لەباو نا ف برادر مادری.

بڕان: ١) دوایی هاتـن؛ ٢) جودایی: (لێك بڕان)؛ ٣) گەیشتن: (میراتت چەند پێ بڕا؟، ئەوکیژو کورە پێك بڕان)؛ ٤) دابڕین، لەت بون ف ١) پایان یافتن؛ ٢) جدائی؛ ٣) نصیب شُدن؛ ٤) قَطع شدن.

بڕاندن: بڕین ف قطع کردن.

بڕانە: ١) جیرەو موچەی دیاری کراو؛ ٢) باج و پیتاکی ساڵانەی میری ف ١) مستمرّی؛ ٢) باج و خراج ساڵانە.

بڕانەوە: بڕیانەوەو کۆتایی هاتن؛ ٢) لەت بونی دارو... بە مشارو تیغو... ف ١) تمام شدن؛ ٢) قطع شُدن.

برایانە: وەك برا ف برادروار.

برای توتە: براتوتە ف انگشت بنصر.

برایەتی: ١) برابون؛ ٢) خۆشەویستی و رەفتاری برایانە ف ١) و ٢) برادری.

برایی: برایەتی: (برامان برایی کیسەمان جیایی) ف برادری.

بڕبانە: پیاوی زەبەلاح و تەڕە، زلی ناقۆڵا ف مَرد لندهور و بدقیافه.

بڕبڕ: ١) کەم کەم، تۆزە تۆزە؛ ٢) لەت لەت، زۆر پارچەی بڕاو ف ١) کم کم؛ ٢) پارچه پارچه.

بڕبڕاگە: مۆغەرەی پشت ف ستون مهره‌ها.

بڕبـڕە: ١) بڕبـڕاگە؛ ٢) بڕبڕ؛ ٣) داسی ددانەدار وەك هەڕە؛ ٤) خزمی نزیك ف ١) ستـون فقـرات؛ ٢) کم کم؛ ٣) داس دنـدانـه‌دار؛ ٤) خویشاوند نزدیك.

بڕبـون: جیابونەوەو ئاوەکی بون: (مەڕ لەگەلە بڕبوە) ف جُداشدن و از جمع بُریدن.

بڕبەند: مڕمەند، ئامرازی ئاسن ڕنین، موروت ف سوهان.

بربەنگ: بربەند ف سوهان.

بڕپێدان: قسە لەقسەدا کردن ف در میان سخن آمدن.

برج: ١) مزلگـەی ڕۆژ لەعاسمان؛ ٢) مانگی ساڵ؛ ٣) قۆنگرەی قوتی قەلا ف ١) و ٢) و ٣) بُرج.

برجی پیرێژن: دومین حەوتـەی رەشـەمـە کە زۆر ساردە ف بردالعَجوز، سرمای پیرزن.

برچی: برسی، نیز، دژی تێر ف گُرسنه.

برچەبرچ: دەنگی قولتە قولتی ئاو ف صدای غلیان آب.

برچینی: برسیاتی، برسیەتی، نیزی ف گرسنگی.

بڕدان: جیاکرنەوەی هێندێ لەهێندێ ف جُداکردن.

بردن: ١) برن، بەرانبەری هێنان؛ ٢) بریەتیەلە تێڕاکردن ف ١) بُردن؛ ٢) سپوختن، درآمیختن.

بردنەبەست: تەنگ پێ هەڵێنان، تەنگە تاوکردن ف در تنگنا قرار دادن.

بردنەسەر: ١) بەئاکام گەیاندن، ئەنجامدان؛ ٢) گوزەراندن، رابواردن ف ١) بەانجام رسانیدن؛ ٢) گذراندن.

بردنەوە: ١) قازانج لەقوماردا؛ ٢) گەڕاندنەوە بۆشوینی پێشو ف ١) بُرد در قمار؛ ٢) بازگرداندن.

بڕدۆنە: زەلامی ناقۆڵاو تەڕە ف بلندبالای تنومند.

بڕە: شفرە، ددانی بەراز ف شُفرهٔ گُراز.

بڕەك: نێرەبەراز، یەکانە ف گراز.

برزە: گوم، ون، وندا ف گُم، مفقود.

برژ: بەئاگر چزان بێ سوتان: (گۆشتە کەهێشتا نیوەبرژ بۆخواردمان) ف برشت.

برژان: ١) برشتەبون؛ ٢) مژۆل، بژانگ، موی پێلوی چاو، برژانگ ف ١) برشته شدن؛ ٢) مُژه.

برژاندن: براشتن، بریان کردن، بۆدان ف برشته کردن، بودادن.

برژاندنەوە: خوێن ڕاگرتنی برین بەدەرمان ف خون بست کردن زخم به کمك دارو.

برژانگ: بژۆل، مژۆل، موی پێلوی چاو ف مُژه.

برژانەوە: ١) سوزیانەوەی زام، ژانی برین و سوتان؛ ٢) وێستانی خوێن بەهۆی دەرمان ف ١) سوزش زخم؛ ٢) خون بندآوردن با دارو.

برژاو: ١) براشتی، بریان؛ ٢) برژانگ ف ١) برشته؛ ٢) مُژه.

برژۆل: ١) برژانگ؛ ٢) برزەوریشاڵی کۆتاڵ؛ ٣) داسوکەی گوڵی دەغل ف ١) مژه؛ ٢) پرز قماش؛ ٣) پُرز خوشه گندم و...

برژی: برژاو ف برشته.

برژیاگ: برژاو ف برشته.

برژیان: برژان ف برشته شدن.

برژیانەوە: برژانەوە ف نگا: برژانەوە.

برژیاو: برژاو ف برشته.

برژین: برژان ف برشتن.

برژینەوە: برژانەوە ف نگا: برژانەوە.

برژیو: براشتی، برژاو ف برشته.

برساق: جۆرێ شیرینی ف نوعی قطاب.

برس: وزە، هێزو توانا ف توان، نا.

برست: بڕس ف توان.

برسی: برچی، نیز، دژی تێر ف گُرسنه.

برسیایەتی: بێ نانی، ورگ بەتاڵی ف گُرسنگی.

برسێتی: برچینی، برسیاتی ف گُرسنگی.

برسیەتی: برسیایەتی، ئاوراییی ف گُرسنگی.

برش: ١) کەڕو، ئەوکـەفـە شینـەی دەکـەوێتـە سەر ترشاوو نانی کۆن، کەڕەکیفە؛ ٢) ناحـەزو ناشیرین: (رەش و برشە)؛ ٣) هەنـاسەو هێز: (یەك چەند گەرمە، برشم هەلات) ف ١) کَفَك؛ ٢) سیەچردە؛ ٣) نفس و رَمَق.

برشت: ١) هێزی بڕین؛ ٢) بەهـرەی چێنـدراو؛ ٣) زەمینی بەپیت؛ ٤) برس؛ ٥) پارچـەیەکی بڕاو بۆ درون؛ ٦) کۆز، قاش: (برشتێ هەنی داپێم) ف ١) بُرش؛ ٢) بهرهٔ محصول؛ ٣) زمین حاصلخیز؛ ٤) تاب و توان؛ ٥) پارچهٔ برش خورده آمادهٔ دوخت؛ ٦) قاچ هندوانه و...

برشتە: برژاو ف برشته.

برشتی: برژاو ف برشته.

برغو: بزماری بەپێچ، ئامرازی کون کردنی پێچدار ف میخ‌پیچ.

برغی: برغو ف میخ‌پیچ.

بڕفێن بڕفێن: رفاندن بێ‌پرسی خاوەن ف چپاول و غارت.

برقۆك: بەتروسکە، بریقەدار ف برّاق.

برقە: درەوشین، بریقە، تروسکە ف درخشش.

برقەندەرە: تۆڕك، تۆڕی، چەقەڵ ف شغال.

برك: ١) خاڵیگە، کەلەکە؛ ٢) دەردوژانی خاڵیگە؛ ٣) حەوز، ئەستێڵ؛ ٤) هاویشتن: («بـرکی دە»: بیهـاوێژە، فڕێی‌دە) ف ١) تُهیگـاه؛ ٢) درد تُهیگاه؛ ٣) استخر؛ ٤) انداختن.

بڕك: ١) هێڵنج، دڵ تێك‌چون‌و خەریك ڕشانەوەبون؛ ٢) پنجی بێستان: (بڕکە شوتی)؛ ٣) ئەستێڵ، ئەستێر ف ١) حالت تهوّع؛ ٢) بوته؛ ٣) استخر.

بڕکە: ١) پنجی بێستان: (**بڕکە کاڵەك**)؛ ٢) کەرك، کەرت لە مەڕو ئاژەل؛ ٣) گیایەکی بۆنخۆشی کوێستانە؛ ٤) پارچەی تێری جلك، قەوارە ف ١) بوته پالیزی؛ ٢) دسته‌ای از گله؛ ٣) گیاهی خوشبو؛ ٤) قوارهٔ پارچه.

بڕگە: ١) جێگەی شکاندنی جۆ بۆ ئاودێری؛ ٢) شوێنی لەلەکراو لە دار یا لەئـاسن ف ١) جای بریده از جوی برای آبیاری؛ ٢) شیار زدن روی چوب یا آهن.

بڕگەبڕگە: زۆر لەلەکراو ف بریدگی بسیار.

برمـە: ١) نوزەو ناڵـەی تادار؛ ٢) جۆرێ شیرینی‌یە گوێز یا پستەی تێ دەکرێ ف ١) آه و نالهٔ تب‌دار؛ ٢) نوعی شیرینی.

بڕمـە: پڕمـە، پرمە، دەنگ لەلوت هاتنی ئەسپ لە غلوریان؛ ٢) گوڕەو بۆڵەی پیاوی توڕە: (کاورا بەسیەتی ئەم **بڕمە بڕمەت** لەچەیە؟!) ف ١) صدای بینی اسپ؛ ٢) غُرولَند.

برمـەبـرم: قسـە لەناو دەمداکردن کە پیاوتێ نەگا، بۆڵەبۆڵ: (کاورا هەر **برمەبرمیەتی** نازانم دەرێ چی؟!) ف زیرلب حرف زدن، غرولند.

بڕمێن: بەکارو ئازاو بەبرشت ف آدم کارا و قاطع.

برن: بردن، دژی هاوردن ف بُردن.

بڕناخ: کونەکەپو، کونی‌لوت، کونادفن ف سوراخِ بینی.

بڕناخە: بڕناخ ف سوراخ بینی.

برنـج: ١) دانـەوێڵەیەکی سپی‌و بژیوە، روتـەوەبوێ چەڵتوکە، لە مەرەزە بەرهەم دێت؛ ٢) کانزایەکە تێکەڵاوی مس‌و رۆح ف ١) برنج؛ ٢) آلیاژ برنج از ٦٠٪ مس و ٤٠٪ روی.

برنجاڕ: مەرەزە، کێڵگەی برنج ف شالیزار.

بڕنجاڕ: پەرێز، جێگەی درەوکراوی خەلە، جاڕ ف جای غلهٔ درو شده.

برنجکـوت: ١) دینـگ، دەسکو سندۆڵ؛ ٢) دینگچی: کەسێ چەڵتوك نەکوتێ ف ١) دنگ؛ ٢) دنگ‌کوب.

برنجۆك: ١) مو، نەخوشیەکی زۆر بەژانە لە پەنجە دێت؛ ٢) پارچەیەکی تۆڕی ناسك ژنان دەیکەنە دەسماڵی سەر ف ١) کژدُمه؛ ٢) پارچهٔ وال.

برنجە: کانزای مس‌و رۆح، زەردی سەماوەر ف آلیاژ برنج.

برنجەجاڕ: مەزرای مەرەزە، برنجاڕ ف شالیزار.

برنجی: ١) وەك برنج: (ئەو ددانە **برنجیەت** چەند جوانە)؛ ٢) هەرەباش ف ١) بەرنگ برنج؛ ٢) هرچیز بسیار خوب.

بڕندە: بڕرا: (ددانی بڕەك **بڕندەیە**) ف بُرّا.

برنگ: ١) قەیچی مەڕبڕینەوە، هەورینگ، مقەستی گەورە بۆ هەڵپاچینی کوڵکەی ئاژاڵ؛ ٢) تۆرهەڵدان؛ ٣) زۆر وشك: (وشك‌و **برینگ**) ف ١) دوکارد؛ ٢) پَرت؛ ٣) بسیار خُشك.

برنگە: مقەستی حەیوان بڕینەوە ف دوکارد.

برنگەوان: لەمەڕ بڕینەوە وەستاو شارەزا ف استاد در پشم‌چینی گوسفند.

بڕنەو: جۆرێ تفەنگ کە کاری شارێکە بەوناوە ف نوعی تفنگ.

برنوتی: سعوتی، تۆزێکە بەکەپۆ ئەکێشری لەباتی توتن کێشان ف اَنفیه.

بڕنە: وشەی فەرمانە واتا: بەدەس هەڵقەنەیان بچنە ف امر به چیدن.

برنەڤە: ١) وەگەڕاندن؛ ٢) لەقومارا قازانج کردن ف ١) بازگرداندن؛ ٢) در بازی برنده شدن.

برنەوە: برنەڤە ف نگا: برنەڤە.

بڕۆ: ١) فەرمانە بۆ ڕویشتن؛ ٢) لەپاش تالان دەگوتری بەواتا راماڵین‌و هیچ نەهێشتن: (تالاڵن‌و **بڕۆیە**کە مەپرسە!) ف ١) *فعل امر*: برو؛ ٢) چپاول.

برۆ: ئەبرۆ ف اَبرو.

بڕوا: ١) ئیجازە، ڕەوا زانین: (دڵم **بڕوا** نادات چاوم بەمناڵی بکەوێ)؛ ٢) باوەڕ، ئیمان ف ١) اجازه؛ ٢) باور.

بڕوانامە: باوەرنامە ف اعتبارنامه، کارنامهٔ تحصیلی.

بڕوایی: ١) باوڕی؛ ٢) رەوازانین ف ١) عقیده؛ ٢) روادیدن.

بروز: ئاشکرا ف آشکار.

بڕوسك: کەموکە، تۆزکاڵ: (هەر **بڕوسکێکم** دەیە بەسمە) ف بسیار کم، اندك.

بروسك: ١) جەخماخەی هەور؛ ٢) تەزوی بەژان: (**بروسکێك** دەبشتم وەستا)؛ ٣) بریقە: (لەدورەوە **دەبروسکێ**) ف ١) برق ناشی از ابر؛ ٢) تیرکشیدن جسم؛ ٣) درخشش.

بروسکان: بریقەدان ف درخشیدن.

بروسکانەوە: بریقانەوە، درەوشانەوە ف درخشش.

بروسکـە: ١) بروسـك؛ ٢) تێلگراف، بەرقییە، بورقی، تەلغراف ف ١) نگا: بروسك؛ ٢) تلگراف.

بروسکیان: بروسکان ف درخشیدن.

بروسکین: بروسکان ف درخشیدن.

بڕوش: وردەی ساوار ف ریزهٔ بلغُور.

بڕۆش: مەنجەل، دیزەی لەمس ف دیگ مسی.

بڕوشە: دانەدانە بارینی بەفری تەنك‌و پانکەڵە ف بارشِ برف به آرامی.

بروقە: بریقە ف درخشش.

بڕوکە: کەموسکە، زۆرکەم ف خیلی اندك.

بروێسی: برسکەی عاسمان ف برق آسمان.

بڕوێش: ١) دەنکی دەغڵی پەڕش؛ ٢) وردەی ساوار ف ١) دانهٔ بلغور؛

٢) ریزهٔ بلغور.
بڕویٚشین: چیٚشتی بڕویٚش ف آش بلغُور.
بڕه: ئەبرۆ ف ابرو.
بڕه: ١) ددانـه دیارەکەی یەکانه، شفره، کەڵبی نێره بەراز؛ ٢) نێره بەراز، یەکانه؛ ٣) چنینی گەنمەشامی؛ ۴) بەیاری نێوان دوکێڵگە؛ ۵) گوتره، بیٚ‌ژمـارو پیٚوان؛ ۶) خاکـەی مشـار؛ ٧) مشار، هەڕه؛ ٨) بریەتیه له فرزەنـدی میٚوینـه؛ ٩) بریەتی له پیاوی زۆر بەکارو هەڵکەوته؛ ١٠) خاکەی بڕبەند؛ ١١) تەواو سوربونەوەی سواڵەت‌و توندبونی هیٚلکەی کولاو؛ ١٢) ببڕه؛ ١٣) مەخته، قونتەراتی ف ١) دندان پیدای گراز؛ ٢) گُراز؛ ٣) چیدنِ ذرّت؛ ۴) فاصلهٔ میان دو زمین شخم شده؛ ۵) گوتره، سرهم بی‌شمارش؛ ۶) خاك ارّه؛ ٧) ارّه؛ ٨) فرزند مؤنث؛ ٩) مرد کارا و شُجاع؛ ١٠) ریزهٔ سوهان؛ ١١) خوب پختن آجر و زیاد آب‌پز شدنِ تخم‌مرغ؛ ١٢) قطع‌کُن؛ ١٣) کنتراتی.
برەش: هەژارو بیٚچاره ف بی‌نوا.
برەڤان: نێوبژی‌کار، نیوانجی کەر ف میانجی.
بڕەك: ١) نێره بەراز؛ ٢) مشار، هەڕەی دوکەس، شەقه مشار ف ١) گراز نر؛ ٢) ارّه.
برەو: ڕەواج، ڕەونەق ف رواج.
بری: ١) خۆزگه، خۆزی، کاشکا؛ ٢) بات، جیات ف ١) کاش؛ ٢) بجای.
بریٚ: برا ف برادر.
بڕی: قرپ، قورپ، نرکـەی گەرو که زۆرتـر دوای زۆرخـواردن دیٚت، قورقینه ف آروغ.
بڕیٚ: ١) کەمیٚك؛ ٢) پارچـەداریٚکی بڕاو ف ١) انـدکی، کمی؛ ٢) تنـهٔ درختِ قطع شده.
بریا: خۆزی، کاشکا ف کاشکی.
بڕیا: بردرا، نەما، بڕا ف نگا: بڕا.
بڕیار: پەیمان، شەرت، قەرار ف شرط و قرار.
بڕیاش: ئەی‌بڕی، ئەی‌وڕی ف می‌بُرید.
بڕیان: ١) بڕین، لەت‌بون؛ ٢) دورکەوتن ف ١) بریده شُدن؛ ٢) دورافتادن.
بریان: گۆشتی براشتی ف گوشت برشته.
بڕیانەوه: بڕوانه بۆ بڕ ف نگا: بڕ.
بریانی: بەرخی بەگیپه له تەندوردا ف گوشت برّهٔ در تنور تف‌داده.
بریٚتی: ١) هیمـای بەواتـا: کینـایه؛ ٢) پوختەی، دەکاته: (چواروچوار بریٚتی‌یه لەهەشت)؛ ٢) باتی، جیاتی ف ١) کنایه؛ ٢) عبارت است از؛ ٣) بجای.
بریٚژ: پاشگری بەواتا برژیٚن: (تە گۆشت بریٚژبه) ف بریان کُننده.
بڕیٚژ: قاڵبی داڕشتن ف قالب ریخته‌گری.
بریٚژیان: برژاندن ف برشتن.
بریس: تروسك ف درخشش.
بڕیٚس بڕیٚس: چەقەو هەراو قوڵەقوڵ، زەنازەنا ف جاروجنجال.
بریسك: ١) تەزوی بەژان؛ ٢) ئاورینگ ف ١) تیرکشیدن بدن؛ ٢) شرار.
بریسکان: درەوشین ف درخشیدن.
بریسکه: بروسکه ف برق آسمان.
بریسکەبریسك: بریقەبریق ف درخشش پیاپی.
بریسکەدانەوه: بریقەدانەوه ف درخشش.
بریسکینەوه: بریقەدان ف درخشیدن.
بڕیٚش: بڕویٚش ف نگا: بڕویٚش.
بڕیٚشت: بڕینی پارچەی جلك ف بُرش پارچهٔ لباس.
بریشته: برشته ف برشته.
بڕیٚشکه: دانەویٚڵەی لەسەرساج بۆدراو ف حبوب بوداده.
بڕیٚشگه: بڕیٚشکه ف حبوب بوداده.
بریڤ: پەلەو عەجەله ف عجله و شتاب.
بریق: ١) ئافتاوه، بریك؛ ٢) تروسکه: (لەدورەوه **بریقەبریقی** دەهات) ف ١) آفتابه؛ ٢) درخشش.
بریقان: تروسکان، بروسکان ف درخشیدن.
بریقانەوه: درەوشان، بروسکان ف درخشیدن.
بریقه: درەوشین ف درخشش.
بریقەبریق: تروسکەی بەشویٚن یەکا ف درخششِ پیاپی.
بریقەدانەوه: کەوانەی تروسکه له شوشه یان ئاو ف انعکاس پرتو.
بریك: ئافتاوه، **لوولیٚنه** ف آفتابه.
بریکا: خۆزی، بریا، خۆزیا ف کاشکی.
بریکار: وەکیٚل، نایب ف وکیل.
بریکه: بریقه ف درخشش.
بریکەنیٚ: کاشکا، خۆزی ف کاشکی.
بڕین: بڕوانه بۆ بڕ ف نگا: بڕ.
برین: زام، کوان‌و شویٚنی تیخ لەلەشدا ف زخم.
بڕیٚن: ١) مقـەستی خوری هەڵپـاچین؛ ٢) گیایەکی شیرەداره ف ١) دوکارد؛ ٢) از گیاهان داروئی.
برین‌پیٚچ: هاریکاری بژیشك ف پزشکیار.
بریندار: زامار ف زخمی.
برینگ: ١) مقەستی خوری هەڵپاچین؛ ٢) بیٚ‌تەڕایی ف ١) دوکارد؛ ٢) تمام خُشك.
بڕینگه: مقەستی خوری هەڵپاچین ف دوکارد.
بڕینه: برینگی خوری هەڵپاچین ف دوکارد پشم‌چینی.
بڕینـەوه: ١) لەت‌کردن بەتیخ‌و مشارو...؛ ٢) کوڵکه هەڵپاچینی ئاژەڵ؛ ٣) لەشیر گرتنـەوەی بیٚچـو؛ ۴) هەنگـوین له خەلیٚف کردنـەوه؛ ۵) لەقسه بەس کردن ف ١) بوسیلهٔ تیغ و ارّه و... بریدن و قطع کردن؛ ٢) چیدن پشم؛ ٣) از شیر گرفتن بچـه؛ ۴) گرفتنِ عسـل از کنـدو؛ ۵) خاموش شدن و سخن بس کردن.
بریو: پەله، لەز ف شتاب و عَجله.
بڕیٚو: ئەوڕگیٚ، ئەپچڕیٚ ف پاره می‌شود.
بریەتی: بریٚتی ف نگا: بریٚتی.

بڕیەی: بڕین ف پارە کردن.

بز: ۱) منالّدان؛ ۲) زەق، زاق: (چاوبز)؛ ۳) بزن؛ ۴) ناوکی ئاسکی میسك؛ ۵) جوز، سوك، قامك بۆقون بردن؛ ۶) جەغز، جوغز، خەتی کەمە لە زەوی؛ ۷) پیو، چەوری ناوزگ، بەز ف ۱) زهدان؛ ۲) برجسته؛ ۳) بُز؛ ۴) ناف آهوی مُشك؛ ۵) انگولك؛ ۶) دایره؛ ۷) پیه.

بزاف: جوڵە، حەرەکەت ف حرکت.

بزان: زۆرزان، دانا ف دانا.

بزاو: بزاف ف حرکت.

بزاوتن: جوڵاندن، بزواندن ف جنبانیدن.

بزبزۆك: گوڵێکە لەنەورۆزدا دەپشکوێ ف گلی بهاری.

بزبێزی: گیایەکە گوڵی سپیواش دەکا ف گیاهی است.

بزپێوە کردن: قامك بۆقنگ بردن ف انگولك.

بزدان: ۱) پسان، قەتیان؛ ۲) ترسان ف ۱) گسستن؛ ۲) ترسیدن.

بزداندن: ۱) پساندن؛ ۲) ترساندن ف ۱) بگسلاندن؛ ۲) ترساندن.

بزدم: رویشتن بەسەری پەنجە ف پاورچین.

بزدنۆك: ترسێنەر ف ترساننده.

بزدونەك: ترسۆنەك، ترسەنۆك، قزە ف ترسو.

بزدهان: ترسان ف ترسیدن.

بزدیان: بزدهان ف ترسیدن.

بزدیای: ترسیاو، ترساو ف ترسیده.

بزدینۆك: بقە، خەتەر ف خطر.

بزر: ۱) ون، گوم، بەرزە، وندا؛ ۲) رۆن کەتان ف ۱) گُم؛ ۲) بَزرَك.

بزڕ: ۱) بەگلو داوەستـان وەك رۆن دوگ؛ ۲) بزگوڕ، تیتـوڵ ف ۱) لخته بستن و فاسدشدن لبنیات؛ ۲) تکەپارچهٔ کهنه.

بزڕاندن: دڕاندن، چڕاندن، دادڕینی کوتاڵ ف پاره کردن قُماش.

بزڕکـان: ۱) تێكچونی شیر و ماست، هەڵگەڕانی شیر و ماست و دۆ؛ ۲) رەنگ پەڕین لەترسان یان لەڕکان؛ ۳) تروکانی چاو ف ۱) فاسدشدن شیر و ماست؛ ۲) رنگ باختن؛ ۳) چشم برهم زدن.

بزڕکاندن: ۱) هەڵگەڕاندنی شیر و...؛ ۲) رەنگ پەڕاندن؛ ۳) تروکاندنی چاو؛ ۴) راوانـدن، قسـەپەڕاندن: (ترساوە قسان دەبزڕکێنێ) ف ۱) فاسد کردن لبنیات؛ ۲) ترساندن و رنگ باختن؛ ۳) چشم بر هم زدن ۴) هَزیان گفتن.

بزرۆك: زیپکەی زۆر وردف جوش ریز پوست.

بزگ: ۱) موروی شیلانی گەردانە؛ ۲) پزو، پزگ، جێگەی دۆخین ف ۱) مهرهٔ قرمز زینتی؛ ۲) نیفە.

بزگـوڕ: پارچـەیەکی باریك لەقـومـاشی کۆن و رزیو ف نوار باریك از قماش کُهنه.

بزگیر: رژدو دەست قوچاو، چکوس، سەقیل ف خسیس.

بزگیلە: گیایەکی بالابـەرزە گوڵی ئاماڵ سورە بەرەکەشی وەك گێلاس وایەو ئاماڵ سورە ف گیاه کاکنج.

بزگێلە: بەربوك ف ینگە.

بزلماجی: جۆرێ کولێرەی ساجی ف نوعی گرده نان.

بزلە: کاریلە، بەچکەبزن ف بُزغالە.

بزماتە: قرتماغەی سەری برین ف خشك ریشهٔ زخم.

بزمار: مێخ ف میخ.

بزمار ریژ: بەبزمار قایم کراو ف میخکوب.

بزمارکوت: ۱) بزمارریژ؛ ۲) جۆرێ هێشوە ترێی پڕ و تێك پەستواو ف ۱) میخکوب؛ ۲) نوعی خوشهٔ انگور.

بزمارۆك: مێخەکە ف میخچە.

بزمـــارە: ۱) بزمـاری دارین کە کون و کەلێنی دۆلاشی پێ دەگرن؛ ۲) مێخەکە ف ۱) میخ چوبین ناوبندِ آسیا؛ ۲) میخچە.

بزمك: دمبێنی بێجوی ئاژاڵ تا نەتوانێ شیر بمژێ، زاربێن، بزمۆك ف پوزەبَند.

بزمۆك: بزمك ف پوزەبَند.

بزمەتە: قرتماغەی برین ف خُشك ریشهٔ زخم.

بزمەك: بزمك ف پوزەبند.

بزن: ئاژەڵی بەشاخ و ڕیشی دایکی گیسك و کار ف بُز.

بزنانە: پیتاکی سەرانەی بزن بۆ میری ف باج و سرانهٔ بز.

بزنترێنە: گیایەکە لە کەوەر ئەکاو سەلکی هەیە ف گیاهی است.

بزنلەر: باڵـدارێکـە بۆر بەقـەد قازەو گۆشتی ئەخورێ ف پرندەایست بزرگ و بەرنگ خاکستری و حلال گوشت.

بزنمژ: جۆرە مارمێلکەیەکی درێژو ستورە، تیرتیرە، تێرتێرە ف بزمجە.

بزنمژە: بزنمژ ف بزمجە.

بزنمشك: بزنمژ ف بزمجە.

بزنـەدۆخـە: بزنێ کە دەدرێ بەئـاغا دۆی بخوا ف بزی کە بهرەاش را ارباب می برد.

بزنەڕیشە: گیایەکە لەشویت ئەکاو سەلکی هەیە ف گیاهی است.

بزنەکێفی: بزنەکێوی، کۆوی ف بُز کوهی.

بزنەکێوی: بزنەکێفی ف بُز کوهی.

بزنەوەس: مەشکەی بزن ف مشك از پوست بُز.

بزنیری: گیایەکە بۆلەوڕ دەبێ ف گیاهی است.

بزو: ۱) جۆرێ داربی؛ ۲) سەرەتای کلکی یەکسم لەلای قونیەوە ف ۱) نوعی درخت بید؛ ۲) زیر دُم ستور.

بزواندن: جولاندن، تلپێدان ف تکان دادن.

بزۆت: بسۆت، سەرەبزوت، چیلکەو داری سەربەئاگر ف نیمسوز.

بزۆتك: بزۆت ف نیمسوز.

بزوتن: جولان ف جُنبش.

بزۆز: بێ ئۆقرە، هەرلەگەڕاندا ف بی‌آرام و همیشه در حرکت.

بزۆق: ۱) هەڵبـــەزدابـــەز؛ ۲) تەنبـــور: ئامـرازێکی موسیقیەف ۱) وَرجَهیدن؛ ۲) طنبور.

بزوك: زیرەك و پڕجوڵە ف زرنگ و همیشه در حرکت.

بزۆك: ۱) جوڵێنـــە، جولێن، وەحـەرەکـەت خەر؛ ۲) زۆر بەزگ و زا؛ ۳) زگ‌کەر، دژی نەزۆك ف ۱) مُحرِّك؛ ۲) بسیار زاینده؛ ۳) مقابل نازا.

بزە: ۱) زەردە خەنە؛ ۲) بزن؛ ۳) زەق تواشاکردن: (بزەی لێم کرد ترسیام)

ف ١) لبخند؛ ٢) بُز؛ ٣) نگاه خيره.

بزەباقە: بەلەباقە، نەخۆشيەكی بزنە، باقەبزن ف نوعی بيماری بُز.

بزەبز: زەق تێوەڕامان ف خيرەخيره.

بزەڵە: كوُدەڵەبەراز، بەچكە بەراز ف بچهٔ خوك.

بزی: بەزەیی: (بزی كا ناكا هورموز وەهويچ كەس) ف رحم و شَفَقَتْ.

بزێ: بەركەڵ، دامنەچەقان، نوهگوان، چێڵی سێ‌بەهار ديتی ف مادە گاو سەساله.

بزيسك: پريشكەی ئاگر ف شراره.

بزێن: گەمەی جغزێن ف نوعی بازی.

بزێو: ١) بزوز؛ ٢) پاشگری بزوێنەر: (كوردێ كە سەرهەڵێنی دەڵێن بوتە سەربزێو) «سەيف» ف ١) بی‌آرام و در حركت؛ ٢) مُحرّك.

بژ: ١) جگە، غەيرەز، بل؛ ٢) ياڵ، توكی ملی يەكسم‌و شێر؛ ٣) كاكوڵ؛ ٤) موی راست وەستاو لەترسا يا لەسەيران، گرژ، كرژ: (لەترسان هەمو موی سەرم بژ ويستان)؛ ٥) پارچە، پاژ، لەتك ف ١) جز؛ ٢) يال؛ ٣) كاكل؛ ٤) سيخ شدنِ موی از ترس يا تعجب؛ ٥) جُزء.

بژار: ١) گيای خراب لەناو زەرعات؛ ٢) دانەی بێگانە لەناو دانەوێڵەدا؛ ٣) خۆدوزين؛ ٤) ژمـار: (گوێزت بەبـژار دەدەمێ) ف ١) وجين؛ ٢) تنقيح؛ ٣) خودجُستن؛ ٤) شُماره.

بژارتن: ١) پاك كردنی دانـەوێڵە لە زيوان‌و شتی ناباب؛ ٢) ژماردن؛ ٣) برژاندن ف ١) پاك كردن غلات؛ ٢) شُمُردن؛ ٣) برشتن.

بژارچن: ئاسنۆ كێكی كلك‌داری دەم‌پانە كە گيای بژاری پێ هەڵدەكەنن، گياكەن ف بيلكِ وَجين.

بژاردن: ١) ژمـاردن؛ ٢) نەقـانـدن، چاك لەخـراب جياكـردنـەوە؛ ٣) تاوان‌دان ف ١) شمردن؛ ٢) برگُزيدن؛ ٣) تاوان دادن.

بژاردە: ١) كەم‌وێنە؛ ٢) ژمێردراو ف ١) كم‌نظير؛ ٢) شُمرده شده.

بژاركردن: ١) گيای بێ كەڵك فرێدان؛ ٢) خۆ دۆزين ف ١) وجين كردن؛ ٢) خودجُستن.

بژاركەر: كەسێ بژاردەكا ف وجينكار.

بژارنـەوە: ١) خەون گێڕانـەوە؛ ٢) دوبارە هەژماردن ف ١) بازگو كردن خواب؛ ٢) بازشمردن.

بژارە: ١) بژار؛ ٢) تاوان؛ ٣) تەرجەمە، وەرگێڕان؛ ٤) بژاردە؛ ٥) راستەو پاستـەكـردنی رايەڵ كە جوڵا ئەيكـا؛ ٦) خەيالاتی خەوزڕاو؛ ٧) خەولێكـدانـەوە ف ١) وجين؛ ٢) تاوان؛ ٣) ترجمـه؛ ٤) ممتـاز؛ ٥) تارەكشيدن؛ ٦) خيالات خواب پريده؛ ٧) تعبير خواب.

بژاڵ: ١) هەلاش، چرپی‌و پوشێ كەبـەسـەر ميچی‌دا ئەدەن؛ ٢) گيای بژار؛ ٣) بڵاوی‌و پەرێشانی ف ١) خلاشه؛ ٢) گياه هرزه؛ ٣) تشويش.

بژانگ: ١) مژۆڵ، برژانگ؛ ٢) پرزەو ريشاڵی كوتاڵ ف ١) مژه؛ ٢) پُرز قماش.

بژانن: ١) هەڵبژاردن، نەقاندن؛ ٢) برژاندن ف ١) انتخاب كردن؛ ٢) برشتن.

بژبژ: پاژپاژ، پارچەپارچە ف قطعه‌قطعه.

بژبژە: هەڵەپەزە، پەسپەسەكوڵە ف رُطيل.

بژكين: بڵاوبون، پڕژان ف پراكندن.

بژل: بەجگە، بەغەيرەز، بل ف بجُز.

بژلی: بژل ف بجز.

بژن: قژن ف ژوليده‌مو.

بژنگ: پريشكەی ئاو يا ئاگر، پريشك ف پَشنگ.

بژنياگ: بژاردە، هەڵبژاردە، نەقاندی ف انتخاب شده.

بژنين: ١) چنينەوە، هەڵگرتنەوە؛ ٢) خۆدۆزين، خۆپشكنين بۆ زيندو؛ ٣) دانەوێڵە بژارتن ف ١) برگرفتن؛ ٢) خودجُستن؛ ٣) پاك كردن غلّه.

بژۆك: ئيشتيا، ئارەزو، واز ف اشتها.

بژۆل: بژانگ، برژانگ ف مُژه.

بژۆلك: بژانگ ف مُژه.

بژون: ١) پاك‌و خاوێن؛ ٢) هەردی پڕگياو لەوەڕ، زەمەند؛ ٣) شوژن ف ١) پاك و تميز؛ ٢) زمينِ پر گياه و علف؛ ٣) جوالدوز.

بژونی: پاك‌و خاوينی لەش ف پاكيزگی بدن.

بژوێن: زەمەند، زەوی پڕگياو لەوەڕ ف زمين پرگياه و علف.

بژەن: كليل‌و گوڵە، كەلون، كێلون ف كليد و قفل چوبی.

بژی: ١) كاكوڵی سەر هەنيە، گودلە، فڕ؛ ٢) وشەی ڕێز: نەمری؛ ٣) ياڵ ف ١) زُلف؛ ٢) زنده باد؛ ٣) يال.

بژياگ: هەڵبژاردە، بژاردە ف انتخاب شُده.

بژيان: پژان، بڵاوبون، پەرژبون، پڕژان ف پراكندن.

بژيشك: حەكيم؛ لوقمان ف پزشك.

بژيك: خۆژی، خۆژيو، كەسێ چاوی لە يارمەتی كەس نەبێ ف مُتّكی به خود.

بژيو: ١) مايەی ژيان، هەرچێ پياوی پێ‌دەژی؛ ٢) بژيك ف قوت، مايهٔ زندگی؛ ٢) مُتكی بەخود.

بژيوی: پێداويستی ژيان، ئاردو دانـەوێڵەو ئازوخـەی ماڵ: (بـژيويمان لەماڵدا نيه) ف وسايل زندگی.

بس: بۆست، بست، لەسـەری توتـە تا سەری قامكـەگەورە بەبـڵاوی، بنكس، بنگوس ف وجب.

بسبسۆك: گوڵە ستێرە، گوەستێرە ف كرم شبچراغ.

بست: ١) بس؛ ٢) بستە، ئاسنی نێوان تەوەرەو بەرداش ف ١) وجب؛ ٢) قُطب آسياب.

بستك: ١) بستەی ئاش؛ ٢) بستەی سەرتەندور ف ١) قُطب آسياب؛ ٢) سيخ آهنی كه بر بالای تنور گذارند.

بستو: ١) ملەی كێو؛ ٢) بستی ئاش، بستەی ئاسياو ف ١) گردنهٔ كوه؛ ٢) قُطب آسياب.

بستوگە: كوپەڵە، كوپەی چكۆلە ف بستوغه.

بستـە: ١) ئاسنی نێوان گەروی دوبـەرداش؛ ٢) ئاسنی سەرتـەنـورو ئاورگ؛ ٣) پستـــە، فستق؛ ٤) چەقـــەنـە بەدەست؛ ٥) گوێ‌نەدەر، بێ‌پەروا ف ١) قطب آسياب؛ ٢) سيخِ تنـور؛ ٣) پستـه؛ ٤) بشكن زدن؛ ٥) بی‌پروا.

بستەباڵا: باوەعەمرە، چڵەنۆك، باوەقۆرەت ف كوتوله.

بستەلێدان: چەقەنە لێدان، پل‌تەقانن، تەقەلە پتەهێنان ف بشکن زدن.
بستیك: زەنگەتەترێ، تیسك، هێشولکە لەهێشو ف تلسك.
بســـك: ١) موی سەرلاجـــانـگ، ئەگریجـە؛ ٢) پرزەی سەربـەرگی گەنمەشامی ف ١) زلف؛ ٢) کاکُل ذرّت.
بسکوڕی: شەق‌و تورت‌و بەکەیف، بۆ زەرعاتی بەخۆداهاتوی دەڵێن ف شاداب.
بسکۆك: ئەوبسکەی بەرەو رومەت هەڵدەگەڕێتەوە ف خَم گیسو.
بسکۆل: پژی گەنمە شامی ف کاکُل ذرّت.
بسکۆڵە: گیایەکە لە ئەگریجە ئەکا ف گیاهی است شبیه به زُلف.
بسکە: بزەی لێو و گەشی‌رو لەخۆشیان ف تَبَسُّم.
بسکەی سمێڵ: زەردە خەنەی پەنامەکی ف خندهٔ زیرلب.
بسڵمان: موسوڵمان ف مسلمان.
بسمار: مێخ، بزمار ف میخ.
بسمــارە: ١) مێخـەکـەی‌پا؛ ٢) مو کە لەدەست دێ‌و زۆر بەژانە ف ١) میخچهٔ پا؛ ٢) کژدُمه.
بسو: وشەی فەرمان: بساوە، ڕێ‌خە، پێدابماڵە ف بسای.
بسۆت: بزوت، چڵوسك ف نیم‌سوز.
بسۆخ: تەنبور، بزۆق ف طنبور.
بسوڵدان: ١) موسوڵدان، میزەڵدان، کیسەی میز لەدەروندا؛ ٢) بریەتی لەگون ف ١) مثانه؛ ٢) کنایه از خایه.
بسوڵمان: بسڵمان ف مسلمان.
بسە: بوێستە، وچان‌بدە: (**بسە** ئەز بێژمەتە) ف بایست.
بسەرڤەکرن: بەسەر کردنەوە، مشور لێ‌خواردن ف احوالپرسی و تَفَقُّد.
بسەکنە: ئارام‌بە، راوەستە، هێدی بە ف آرام بگیر.
بسیرە: بەرسیلە، قۆرە، هاڵە ف غوره.
بسێن: ١) کڕیار؛ ٢) داگیرکەر ف ١) خریدار؛ ٢) غاصب.
بسێنە: ١) وەرگرە، بستێنە؛ ٢) بکڕە ف ١) بگیر؛ ٢) بخر.
بسێنەوە: کەسێ کە بۆستران بێژ یان شیوەن گێڕ دەگێڕێتەوە ف هیأت کُر.
بشافتن: هەڵ پشاوتن، گوشین بەدەست لەناو ئاودا: (سماق **بشافتی** یە بۆشیوێ) ف اَفشردن.
بشانۆ: ١) بلەرێنێتەوە؛ ٢) باوێژێ ف ١) تکان بدهد؛ ٢) بندازد.
بشکافتن: هەڵ پشکوتن، هەڵوەشانی جێ‌تەقەڵ ف شکافتن.
بشکانن: گریان بەدەنگی نزم، بەنوزە گریان ف آرام گریستن.
بشکۆژ: ١) خونچە؛ ٢) دوگمە، قۆپچە ف ١) غنچه؛ ٢) دکمه.
بشکۆش: خونچە، بێچوە گوڵی نەپشکوتو ف غُنچه.
بشکول: پشکەڵ، کشپەڵ، کشپل، قشپل ف پشك حیوان.
بشمێ: بڕۆین، بچین ف برویم.
بشۆ: ١) بچۆ؛ ٢) بشۆرە ف ١) برو؛ ٢) بشوی.
بشۆرە: خەمی زۆرگران کە دیق بەپیاو دەکا ف غم جانگداز.
بشون: بڕۆم، بچم ف بروم.
بشۆن: بشۆرن ف بشویند.
بشیامێ: بچوایتین، برۆیشتباین ف می‌رفتیم.
بشێونە: مایەفیتنە، سەرەسۆدرە، کێشە هەڵایسین، ئاژاوەچی ف آشوبگر و فتنه‌انگیز.
بشێوە: قەومان، کێشەو هەراو ئاژاوە ف آشوب.
بشێوی: ئاژاوە، بشێوە ف آشوب.
بشێوێنی: ئاژاوە ف آشوب.
بعۆك: دەم‌وچاو ناحەزی پیاوترسێن ف بدریخت.
بغور: غللور، لەقەڵەوی با ڕە گوێ کەوتو ف مغرور.
بغورد: بخوُر، سوتەنی بۆن خۆش ف بخوُر.
بغوردان: ئەوەی بخوُری تێدا دەسوتێ ف بُخوردان.
بغوز: بخوز، گای خەفۆك ف گاوی که در وقت کار بخوابد.
بغـە: برینـدارکـردن، سەربڕین بەزمانی مناڵەساوا: (دەس لەچەقۆکە نەدەی **بغەت** دەکا) ف زخمی شدن به زبان بچگانه.
بفرا: هەرشتەی خاوی بۆنەدراو ف رشتهٔ خام.
بفرۆش: فرۆشیار ف فروشنده.
بڤ: ١) دەنگی ژەنگە سورە؛ ٢) وشەیەکە مناڵی پێ دەترسێنن، خەتەر ف ١) صدای زنبور؛ ٢) کلمهٔ تهدیدِ بچه.
بڤـر: ١) خۆپـەسـەنـد، خۆهەڵکێش؛ ٢) بیور، تەوری داربڕین ف ١) خودپسند؛ ٢) تَبَر.
بڤز: ١) بوُز، داری بوُز؛ ٢) کرێژە بەرد، قەوزەی بەرد ف ١) درخت پشه؛ ٢) گل سنگ.
بڤزەیی: بەڕەنگی کرێژەبەرد ف بەرنگِ گُل سنگ.
بڤڤە: بڤ، بڤە ف کلمهٔ تنبیه بچه.
بڤکێ: ژنی حیز، خۆفرۆش ف زنِ خودفروش.
بڤە: بڤ ف نگا: بڤ.
بڤێ‌نەڤێ: خوایی نەخوایی، بتەوێ نەتەوی ف خواه‌ناخواه.
بقم: دەرمانە سوری چاو، دەنکێکە سور بۆ دەرمانی چاو ف دانهٔ گیاهی است برای چشم درد.
بکوژ: ١) پیاوکوژ، کوشنندە، گوژەر؛ ٢) کوشتن: (دنیاکە بگربکوژە) ف ١) قاتل؛ ٢) کُشتن.
بکـە: ١) فەرمانی کردن؛ ٢) پکەی جگ، بەڕودا کەوتنی میچ، ئیوهی، پشتە ف ١) بکُن؛ ٢) دَمَرافتادنِ شتالنگ.
بکەوە: ١) وەکە، بیکەوە؛ ٢) خۆت بەزەوی دادە ف ١) بازکُن؛ ٢) خود را بەزمین افکن.
بکیانە: بنێرە ف بفرست.
بکێڵ: زەوی کێڵ، کەسێ بەجوت یان بەبێڵ زەوی وەردەگێڕێ ف شُخم‌زَن.
بگار: بوار، دەراوی پەڕینەوە لەئاو؛ ٢) ڕێباز ف ١) گُدار؛ ٢) رهگُذر.
بگاردن: ١) رابواردن؛ ٢) هەڵتاوان، ئەزم، هەزم؛ ٣) پێك‌هێنان، جێ‌بەجێ کردن ف ١) گزراندن؛ ٢) هضم؛ ٣) انجام دادن.
بگارە: رابردن، بوردن ف گُذر.
بگارەدان: ڕێگەپێدان، دەرفەت پێدان ف مَجال دادن.

بگر: ١) وەرگرە؛ ٢) گرتن: (**بگربکوژ**) ف ١) بگیر؛ ٢) دستگیر کردن.

بگرد گ: رابردو، لەمێژینە ف گذشتهٔ دور.

بگردن: ١) بەخشین، ماڵدان بەکەسێ؛ ٢) بوردن، چاوپۆشی کردن ف ١) بخشیدن؛ ٢) گذشت کردن.

بگـرە: ١) بگـر: (نانەکەم لێ **بگرە**، **بگرەو** بەردەیکی سەیرە)؛ ٢) وای دانێ: (**بگرە** نەچوم، چی ئەکەی؟) ف ١) بگیر؛ ٢) فرض کُن.

بگرەبەردە: گرتن و بەردان ف بگیر و ببند.

بگرەو بەردە: بگرەبەردە ف بگیر و ببند.

بگنۆ: بکەوێ، بکەفێ ف بیُفتد.

بگە: بگەیە، بڕەسە: (**بگە** تا نویژت نەچوە) ف *فعل امر*: بِرَس.

بگێ: ١) بیژە؛ ٢) گان بکە ف ١) بگو؛ ٢) جماع کُن.

بگێڕ: ١) هەڵسوڕێن، کارگێڕ، مودیر؛ ٢) نەمەدماڵ، ئەوی لوا دەبەستێوێ و لبادی لێ چێ دەکا ف ١) مدیر؛ ٢) نمدمال.

بگیر: ١) گرتن: (ڕەش بگیر)؛ ٢) وەرگر، ئەستێن: (حقوق **بگیر**) ف ١) دستگیر کردن؛ ٢) گیرنده.

بگێم: ١) بێژم، بڵێم، ببێم؛ ٢) گان بکەم ف ١) بگویم؛ ٢) جماع بکُنم.

بگێمتە: بەتۆ بێژم، بێژمە تە، پێت بڵێم ف بەتو بگویم.

بگین: بگەهینە، بگەیەنە: (نامێ **بگین** دەستێ ڕەشۆ) ف برسان.

بل: بەجگـە، بەغـەیرەز: (هـاتـە دەستێ مە درەقسێ و دگۆ **بل** ژمەلێ / دەست بکەس دی دسەمایا کومەلاتێ نادم) «جزیری» ف بجُز.

بڵ: نەرمی زیاد لەپێویست: (شـوتیە کە **بڵ** بوە بەکـار نەماوە) ف نرمی بیش از حد و نامطلوب.

بلا: بلان، با: (دەف ژێ بەردە **بلا** بچە) ف بگذار.

بلاّ: بلا ف بگذار.

بلاتە: بالاتە، سەرەتای هەرەتی میوە ف موسم رسیدن میوه.

بلازین: بەلازین، گەزیزە، گوڵێکی کورتەبالای خەتخەتی عابی و سپی یە کە لەسەرەتای نەوروز پەیدا دەبێ و زۆر تەمەن کورتە: (کولێ دێت ئەو قەبـایی ئاسمـانی / لەتیفا شەنگ و نازکوەک **بلازین**) «جزیری» ف گلی که در آغاز بهار روید.

بلاکوتك: باڵدارێکی دەنگ خۆشە ف پرنده‌ایست خوش‌صدا.

بلاڵوك: ئاڵو باڵو ف آلو بالو.

بلامك: بزمك ف نگا: بزمك.

بلان: بلا، بلاّ ف بگذار، باشد.

بلانە: بلانێ ف بگذار.

بلانێ: باوابێ، بلانێ وابێت ف بگذار.

بلاو: ١) شین گێڕ، مردو لاوێنـەوە؛ ٢) دانـەلغاو ف ١) نوحه‌خوان؛ ٢) دهانهٔ لگام.

بڵاو: ١) بەلاف، پرژ، پرش، پەرژ؛ ٢) گوشاد، فرەه : (بێژنگی کون **بڵاوم** ناوێ)؛ ٣) پێزانـراو: (خـەبـەر وا **بڵاو**بـوە کە ئازار هاتـوە) ف ١) پراکنده؛ ٢) گُشاد؛ ٣) شایع.

بڵاوکردن: بەلاف کرن ف پخش کردن.

بڵاو کردنەوە: پەرژکردن، پرژاندن ف مُنتشر کردن.

بلاوە: ١) ئاڵقـەی ژێر دانـەلغاو؛ ٢) گوندێکە ف ١) دهنهٔ لگام؛ ٢) نام دهی است.

بڵاوە: دژی خڕ بونەوە: (لەچی کو بونەوە دە **بڵاوەی** بکەن) ف متفرّق شُدن.

بڵاوە لێکردن: دورکە وتنەوەی ئاپۆرەی خەڵك لەشتێ کەبۆی کۆ بونەوە ف از دور چیزی متفرّق شدن.

بلبـل: ١) بولبـول، بولبول، چقیکی خۆش بێژ؛ ٢) زمان‌پاراو، زمان تەڕ، قسەزان ف ١) بُلبُل؛ ٢) زبان‌آور.

بلبلیشك: ماسوڵە، ماسولکە، جوڵا داوی لەسەر هەڵدەکا ف ماسولهٔ نسّاجی.

بڵتە: پڵتە، دەنگی ئاو کە ڕەقێکی تێ کەوێ ف صدای آب وقتی که سنگ در آن اندازند.

بلج: گوێژ، گێوژ، گڤویشك ف زالزالك.

بلچ: بلج ف زالزالك.

بلّح: ١) ڕەوشت ناشیرین، هەرزە، ئاکار ناپەسەند؛ ٢) هیچ‌نەزان: (دنیا بەهەشت **بلّحانە**) ف ١) هرزه؛ ٢) ابله.

بلّحی: ئاکاری بێ‌شەرمانەو ناپەسەند ف هرزگی.

بلّخ: ١) باری سەرزمان و لێو؛ ٢) تڵفی ئاوی کوڵاو: (ناوی سەماور **بلّخ** دەگرێ) ف ١) بار زبان؛ ٢) جرمِ آبِ جوشیده.

بلسك: بست ئاسیاو ف نگا: بست.

بلّغ: بلّخ ف نگا: بلّخ.

بلق: ١) پۆرگی ئاو: (**بلقی** سەراوە ـ کاکە ـ جیهان تێ بفکرە تۆ!)؛ ٢) دەنگی کوڵینی ئاو ف ١) حُباب آب؛ ٢) صدای غلیان آب.

بلقاو: زەل، زەلکاو، زۆنگ، باتلاخ ف باتلاق.

بلقـەدەرە: جانـەوەرێکی زەردی پانکـەڵـەیە لە هەڵە پەزەدەکا، جۆرێ کاکڵەمۆشان ف نوعی عنکبوتِ زرد.

بللور: جۆرێ شوشەی جوان و ئەستور ف بلور.

بلمباس: تەگە، نێری، سابرێن ف بُز نر، تکه.

بلمەبلم: برمەبرم ف غر ولند.

بلوچە: کەپولە، کۆجیلە ف ظرف چوبی کوچك.

بلور: ١) بللور؛ ٢) بلوێر، نای، بلور، ئامرازی مۆزیك ف ١) بلور؛ ٢) نی لبك.

بلوربێژ: بلوێرژەن، شمشاڵ ژەن ف نی‌نواز.

بلورڤان: بلوێرژەن ف نی‌نواز.

بلوری: مەرمەرشا، خامی زۆرسپی ف قماش سفید ساده.

بلۆز: تێکەڵ پێکەڵ ف درهم و برهم.

بلۆسك: بستەی ئاش، بستی ئاساو ف آهن قُطب آسیاب.

بلۆسك: بلۆسك ف آهن قطب آسیاب.

بلۆق: ١) پێ‌گەیشتـو، شەیتان پێ‌کەنیو، خۆناسیو: (کوڕەکە **بلۆق** بوە، کیژەکـە **بلۆق** بوەو خۆی ناسیوە)؛ ٢) پۆرگ: (هـەمـوگیانی بۆتـە **بلۆق**)؛ ٣) چاوزەق: (توشی کاورایەکی **بلۆق** هاتم لێی ترسیام) ف ١) بالغ؛ ٢) تاول؛ ٣) چشم برجسته.

بلول: بلور، نای، نەی ف نی لبك.
بلول بێژ: نەی‌ژەن ف نی‌نواز.
بلوێر: ١) بلول؛ ٢) جێ‌میزی منال لەبێشکەدا، لولك ف ١) نی لبك؛ ٢) مجرای شاش بچه در گهواره.
بلوێر بەزێن: ١) منالێ میزی لەبلوێرەوە سەردەکا؛ ٢) بریەتی لە مرۆی بزوزو دانەسەکناو ف ١) بچه‌ای که در گهواره بسیار شاشد؛ ٢) کنایه از شخص ناآرام.
بلوێرژەن: بلول‌بێژ ف نی‌نواز.
بلوێرژەنین: بلوێرلێدان ف نی نواختن.
بلوێرلێدان: نەی زەنین، بلوێر زەنین ف نی نواختن.
بلوێل: بلول ف نی‌لبك.
بلوێن: بلوێر ف نی‌لبك.
بله: ١) برۆ، بچو، بچە، هەرە؛ ٢) سوکەڵەی ناوی ابراهیم ف ١) برو؛ ٢) مُخَفَّفِ ابراهیم.
بلەبـڵ: ١) فڵتـەفڵت، قسەی‌وا کەسی تێ نەگا؛ ٢) دەنگی‌ورچ ف ١) سخن نامفهوم و بی‌معنی؛ ٢) صدای خرس.
بلەت: گۆیژ، بلچ، گویشك ف زالزالك.
بلەتی: بلەت ف زالزالك.
بلەربەزێن: هاروهاج، بێ‌ئارام ف کنایه از بزن‌بهادُر.
بلەکناچێ: ژنانیلە، ژنانی، کچانی، پیاو ئەدای ژن دەربێرێ ف مردِ زن‌نما.
بلەماج: پەڵوڵەی شل، چێشتی گزمولەئاردی تراو، پرپۆڵە ف آش خورده خمیر.
بلەمو: دمبێن، بزمك ف نگا: بزمك.
بلەنگاز: بەلەنگاز، هەژارو لانەواز، بێچارەو نەدار ف بی‌نوا، بیچاره.
بلەور: شوشەچرا ف شیشهٔ چراغ.
بلەوەز: لاسار، گوێ نەبیست ف سرسخت، حرف‌نشنو.
بڵێ: بێژە، بۆشە، واچە ف بگو.
بلێت: پسولە، پەتە، بیتاقە ف بلیت.
بڵێزە: گڕی ئاگر، گوڕی‌ئێگر ف لَهیب.
بڵێسە: بڵێزە ف لهیب.
بلیکە: میتکە، قیتکەی‌قوز، بەلۆکە ف چچوله.
بلیمەت: هەڵکەوتە، پیاوی کەم‌وێنە ف نابغه.
بلیمەت: بلیمەت ف نابغه.
بلێنە: کەین‌وبەین، لەدوی خلێنەی دەڵێن: (خلێنەو بلێنە یەکیان هەیە) ف رابطهٔ مخفی.
بم: ١) بێدەنگی، قروقپ؛ ٢) تەژەی ناقۆلا؛ ٣) ترسێنەر: (خۆی بم‌کردوە واتـا: دەیەوێ لێی بتـرسن) ف ١) سکـوت؛ ٢) شخص لنـدهور و بدقیافه؛ ٣) ترساننده.
بمانێ: فەنای بێدەنگ، قروقپی بەکۆمەڵ ف سکوت دسته‌جمعی.
بمبسیك: گیایەکی کوێستانی‌یە ف گیاهی کوهستانی است.
بمومو: مو بەمو، سەرلەبەر، پشکنینی تەواو: (تەفتیشی بمومو بکە گەر ئەم بخەتائین) «جزیری» ف مو بەمو، سراپا.
بمە: بەئێمە ف بەما.
بمەش: ١) برۆ، بچو، لوە؛ ٢) بەپیادەیی ف ١) برو؛ ٢) پیادەروی.
بن: ١) خوارەوە، ژێر؛ ٢) نەمام، دار: (**بنە** هەنار، دوبن سێو)؛ ٣) سەلك: (**بنە** چەوەندەر)؛ ٤) کچێنی، روسوری: (بوك **بنی** نەبوە)؛ ٥) بین: (ئێوە وەك بابنـان **بن**)؛ ٦) دوایی، ئاخـری: (سەرو**بنی** ئەوکارە کێ ئەیزانێ؟) ف ١) زیر؛ ٢) درخت، نهـال؛ ٣) بُنـه، ریشهٔ غُدّه‌ای؛ ٤) بَکارت؛ ٥) باشید؛ ٦) انتها، نهایت.
بناخە: بناغە ف شالوده و اساس.
بنار: ١) داوێنی کێو بەرەو دەشت؛ ٢) گەورەی ماڵ، سەرۆکی خێزان؛ ٣) دمەقاڵە: (وردە **بنارێك** بو) ف ١) دامنهٔ کوه؛ ٢) سرپرستِ خانواده؛ ٣) درگیری لفظی.
بنـاشت: ١) ئاخافتن، قسەکردن؛ ٢) دەمەقاڵە ف ١) گفتگوکردن؛ ٢) درگیری لفظی.
بناغە: بناخە ف شالوده و اساس.
بناقاقە: ناوەراستی گەرو لەدەرەوە، ریگەی هەناسە ف بیخ گلو.
بناقە: بناقاقە ف بیخ گلو.
بن کوانیلە: جۆرێ ئەستورك ف نوعی گرده.
بناگوێ: بنانگوێ، پەنای گوێچکە، پەناگوێ ف بناگوش.
بنانگوێ: بناگوێ، بەینی بنی‌کاکیلەو گوێچکە ف بناگوش.
بنانگوێچکە: بناگوێ ف بناگوش.
بنـاو: ١) دارێکی بێ‌بەرە؛ ٢) قوم لەئـاوا: (لـە مەلـەدا **بنـاو** دەبم)؛ ٣) ئەوشتـەی سەرئاو ناکەوێ ف ١) درختِ زبان گنجشك؛ ٢) غرقِ در آب؛ ٣) هرچه به زیر آب رود.
بنـاوان: ١) ئەوشوێنەی سەرەتای ئاو لەوێوە دێت، کانی‌یان ئەستێر؛ ٢) کەسێ کاری ناوماڵ بەرێوە دەبا ف ١) سرچشمهٔ آب؛ ٢) خانه‌دار.
بناوان هەڵبەستن: جۆگەسازکردن لە بناوانی ئاوڕا ف ساختنِ جوی در سرچشمهٔ آب.
بناوبوێر: دەغەزدار، لەدەروندا ناساز ف بیمارِ درونی.
بناوەچ: بناو ف درخت زبان گنجشك.
بناوی: داری بناو ف درختِ زبان گنجشك.
بنباخەڵ: ستوری باسك‌و زگ، بن‌هەنگڵ، بن‌کەوش ف زیر بغل.
بنبار: ١) چاوشۆڕو منەت‌بار؛ ٢) لباد یا هەڵدرواوێکی نەرم دەیخەنە سەر پشتی بارەبـەر لەژێر بارەوە ف ١) منّت‌کش؛ ٢) لبـاد یا هرچه که بر روی پشت ستوران اندازند.
بنباغەڵ: بنباخەڵ ف زیر بغل.
بنبال: ١) کەلەکە، خاڵیگە؛ ٢) نزیك، تەنشت ف ١) تهیگاه؛ ٢) نزدیك.
بنبڕ: قڕ، شوێنەوار بڕاو، کۆتایی‌هاتن: (خۆم کێشەکەم **بنبڕ** کرد) ف ریشه‌کن.
بنبزو: بن‌کلکی یەکسم ف زیردُم.
بنبـزێو: بەستـەو گۆرانی سوکـەڵەی خۆش کە گوێگر دەخاتە جوڵە ف آهنگِ رقص.

بنبزێوکه: بنبزێو ف آهنگ رقص.

بنبەردۆك: گیایەکە کوێستانی ف گیاهی کوهی.

بنبەرەقی: گیایەکە تامی ڕێواس دەدا ف گیاهی است بامزهٔ ریواس.

بنبەلگ: بن گەڵای توتن و هەرچی ف برگ زیرین بوتهٔ توتون.

بنبەنگ: بن گەڵای توتن ف برگ زیرین بوتهٔ توتون.

بنبێژنگ: بنژیل، ئەوی لەبێژنگ دەکەوێ ف تەنشین بیخته باغر بال.

بن بێژینگ: بن بێژنگ ف نگا: بنبێژنگ.

بن بیف: ڕێگەی دەسکرد بەبن عەرزدا، نەغمە ف نقب.

بن پژان: کچێنی لە دەست دان ف بکارت از دست دادن.

بن پژانن: کچێنی بردن ف بکارت برداشتن.

بن پژاندن: کچێنی بردن ف بکارت برداشتن.

بن پشك: کچێ ناودێرکرابێ کە بدرێ بەژن بۆ برای: (زارا بن پشكی شاهۆیە) ف دختری که بەعوض زن برادر نامزد شده باشد.

بن پەڕ: جۆرێ چەك ف نوعی اسحله.

بن پەرگ: ژێرچنی پەرگەمای کەڵاش ف حاشیه گیوه که بر آن تنند.

بنپەل: بن گەڵای توتن ف زیر برگ توتون.

بنتا: ١) تۆڵە نەمامی بێ لق و پۆپ؛ ٢) لق و چرۆی لەبنی دارەوە دەرچوە ف ١) نونهال؛ ٢) جوانه از بُن ساقه.

بنتاتی: جۆرێك ترێ ف نوعی انگور.

بنتان: لای ژێر وی پەرژین و تیغە دیوار ف پی پرچین یا تیغه.

بنتاو: بنتا ف نگا: بنتا.

بنتل: ١) یەکەمین گوێزی گوێزێن، سەرە؛ ٢) دیانە، ددانە، بەردێکی چوك دەخرێتە بن بەردێکی زل تا نەگلێ ف ١) گردوی اصلی گردوبازی؛ ٢) سنگی که زیر سنگ بزرگ نهند تا نلغزد.

بنتەك: لەتەنیشت ف در کنار.

بنتیان: هەڵوای بەبنی مەنجەڵەوە چەسپاو ف تەدیك حلوا.

بنتیك: درومانی کاتی کەجلدور دەیکا، پرۆ، پراوە ف پرو لباس.

بنج: بنەڕەت، ریشە ف ریشه.

بنج داکوتان: ریشە قایم کردن ف ریشه دوانیدن.

بنجك: پنجك، دەوەن، شخەڵ ف بوتهٔ درختی.

بنجو: کوڕەجوی نۆموسوڵمان ف بچه یهودی نومسلمان.

بنجو بناوان: بنەچەکەو بنەڕەت ف اصل و نسب.

بنجوجکە: کلێنچکە، ئێسکی قونی ف استخوان بیخ دُم.

بنجۆری: تۆژینەوەو لێ کۆڵینەوە ف پژوهش و تحقیق.

بنچاخ: قەباڵەی مڵك ف سند مالکیّت.

بنچغ: تەنشت، لا، بنهاڵ: (دەلە **بنچغم** لاکەوە!!) ف پهلو، جَنْب.

بنچـك: دەوەن، پنجـك: (پامەنێن وە**بنچك**، دەرتەفرێ مەلیچك) ف بُتّهٔ درختِ جنگلی.

بنچل: بنتا ف نگا: بنتا.

بنچین: رەگو ریشە ف رگ و ریشه، شاهرگ.

بنچینە: بناخە، هیم ف اساس، شالوده.

بنخرمان: بن جۆخین، بن کۆی خەرمان ف تهِ خرمَن.

بن خەرمان: بن خرمان ف تهِ خرمَن.

بن داروك: گیایەکە ف گیاهی است.

بندرخە: شەشەم حەوتەی زستان ف ششمین هفتهٔ زمستان.

بندرو: ١) درومانێ کە لەدەرەوە دیار نەبێ؛ ٢) دروێنە لەژێر وی چڵدان لە دروێنەدا؛ ٣) دادرونی زارکی تێر و جەواڵ تائەو جێی بکرێ و نەخلێ ف ١) دوختِ بسیار ریز؛ ٢) دروکـردنِ غلّه از بیخ؛ ٣) دوختنِ جوال طوری که غلّهٔ آن تکان نخورد.

بندك: ئەوشوێنەی تەوەرەی لەسەرە ف جای قطب در آسیاب.

بندۆك: ١) دۆك، ئەو سپیاتیەی کە لە رۆنی کەرە تاواندندا سەر دەکەوێ؛ ٢) شۆکە، ئەو لیجقە شیرنەی لەپەڵکی زرعات دەداو تاشیرنی دەکا، ئەو سپیاتیەی لەپەڵکی رەز ئەدا ف ١) سپیدكِ کره؛ ٢) سپیدكِ نباتات.

بن دەس: بن دەست ف پهلو، جَنْب.

بن دەست: ١) بن هەنگڵ؛ ٢) لەپەنا، زۆر نزیك کەدەست بیگاتێ ف ١) زیر بغل؛ ٢) دَمِ دست.

بن دەق: هەڕەت، جەنگە ف عُنفوان.

بن دیان: ١) بنی ددان؛ ٢) خاچ پەرستی نۆموسوڵمان ف ١) زیر دندان؛ ٢) مسیحی تازه مسلمان شده.

بندین: تەختی چۆم و روبار ف کَفِ رودخانه.

بنڕدێن: موی بەرچێڵەی پیاو ف موی زیر چانه.

بنڕژان: کچێنی لەدەس دان ف از بین رفتن بکارت.

بنڕەخ: بناغە، خیم، هیم ف اساس و شالوده.

بنڕێسمە: پاژنەی دەرگا ف پاشنهٔ در.

بنڕیش: بنڕدێن ف موی زیر چانه.

بنژیل: بن بێژنگ و خشت و خاڵی دەغڵ ف تەنشین غربال شده.

بنفلە: خاچ پەرستی نۆموسوڵمان ف مسیحی تازه مسلمان شده.

بنفلەم: بنفلە ف نگا: بنفلە.

بنفەلە: بنفلە ف نگا: بنفلە.

بنقوڵ: پاژێکە لەکراسی ژنان کە سەرقوڵی پێدا نەدرون ف پارچهٔ مثلثی از پیراهن زنانه که زیر بغل قرار می‌گیرد.

بنك: ١) ئاغزە جگەرە؛ ٢) هەرچێ کەوتوتە لای ژێر؛ ٣) کوتاڵ و ماڵی زۆری بازرگانی ف ١) فیلتر سیگار؛ ٢) طرفِ پایین؛ ٣) مالُ‌التجارهٔ زیاد.

بنکدار: بازرگانی کۆم فرۆش، بەرانبەری تاك فرۆش ف تاجر عمده فروش.

بنکڕ: شیر یا نان یا هەرچی کە بەبنی مەنجەڵەوە دەسوتێ و دەنوسێ ف تەدیك.

بنکلك خوراندن: فریودان بەقسەی خۆش ف فریب با زبان‌چربی.

بنکلیشە: ناولەش، بریەتی لە فکر و بیر ف اندرون، کنایه از فکر.

بنکلیشەچون: بریەتی لە فریودان و هانەدان ف کنایه از فریب دادن.

بنکوش: ژێرداوێن ف زیردامان.

بنکۆشك: هۆدەی ژێر زەمینی ف اطاق زیر زمینی.

بنکۆڵ: ١) لەبنەوە هەڵکەندنی دیوار بۆ روخانی؛ ٢) دانەوەی بنی رەزو توتن بۆ بەهێزبونی ف ١) از پی کنـدن دیوار بەقصـد تخریب؛ ٢)

گودکردن بُن مو و توتون برای شادابی آن.

بنکه: بنه، مه‌کۆگه، مه‌کۆ: (بنکه‌ی پێشمه‌رگه له‌چیای سه‌فینه) فا مقرّ.

بنکه‌ش: بنباخه‌ڵ، بنه‌نگڵ فا زیر بغل.

بنکه‌شی: درزو که‌لێن دادان فا منفذ و درزگیری.

بنکه‌ڤیك: گوڵه‌نه‌ورۆزه فا از گلهای نوروزی.

بنکه‌ن: بنکۆڵ فا نگا: بنکۆڵ.

بنکه‌ند: بنکۆڵ فا نگا: بنکۆڵ.

بن که‌وش: ١) ژێر پێڵاو؛ ٢) بنباخه‌ڵ فا ١) زیر کفش؛ ٢) زیر بغل.

بن کێڵك: دنه‌دان، هانه‌دان فا برانگیختن.

بنگس: بست، بۆست، بنگوس فا وجب.

بنگست: بنگس فا وجب.

بن گلته: مایه‌فتنه، سه‌ره‌سۆدره فا فتنه‌گر.

بنگۆزه‌ڵه: گیایه‌کی سه‌لکداری کوێسانه فا گیاهی کوهستانی است.

بنگوست: بنگس فا وَجَب.

بنگـوڵ: ١) گیایه‌کـه؛ ٢) دوهه‌م گوڵ له گۆره‌وی بازیدا فا ١) گیاهی است؛ ٢) اصطلاحی در جوراب‌بازی.

بنگوفك: هوڵه‌مه‌ڕ، ئاغه‌ڵی ئاژه‌ڵ فا آغُل.

بنگوف: بنگوفك فا آغُل.

بنگه: ١) بنه‌ڕه‌ت، بناغه؛ ٢) گه‌ی قامك؛ ٣) به‌ندو جمگه‌ی له‌ش فا ١) پایه و اساس؛ ٢) بند انگشت؛ ٣) مفاصل بدن.

بن گیری: دواکه‌وتن و لێ کۆڵینه‌وه، تاقیقات فا تحقیق و پیگیری.

بنگێس: بست، بۆست، بنگوس فا وَجَب.

بن لق: تۆڵێ له خواروی داره‌وه هاتبێ فا جوانه از پایین تنه.

بنمێ: ١) بخوسێ، به‌ئاو نه‌رم بیته‌وه: (چه‌رم بخه ئاوبا بنمێ)؛ ٢) فه‌رمانه بۆ خوساندن فا ١) خیس و نرم شود؛ ٢) بخیسان.

بن‌میتانه: ناحه‌سڵ، نانه‌جیب، ناکه‌س به‌چه فا بداصل، نانَجیب.

بنمێنه: بخوسێنه، بنمێ فا بخیسان.

بنو: بخه‌وه، بخه‌فه فا بخواب.

بنواشه: بناغه فا اساس.

بنوڕ: بڕوانه، ته‌ماشاکه فا نگاه کُن.

بنوڕه: بنوڕ، بدیه فا نگاه کُن.

بنوس: ١) نوسه‌ر، که‌سێ بزانێ بنوسێ و ده‌نوسێ؛ ٢) ئامرازی نوسین، قه‌ڵه‌م، ئالا فا ١) نویسنده؛ ٢) قلم.

بنۆش: وه‌خۆ، فڕکه، بی‌خۆره‌وه فا بیاشام.

بنۆشه: بنۆش فا بیاشام.

بن‌وشکه: نه‌خۆشی بێستان فا آفت پالیزی.

بنۆك: ١) گیایه‌که که بۆ ده‌رمانی ئاژه‌ڵ به‌کار دێ؛ ٢) قرپۆکی خوری له‌شانه دراو فا ١) گیاهی داروئی؛ ٢) بُنجُل پَشم.

بنوه: بخه‌وه فا بخواب.

بنوێنه: ١) شان‌بده، نیشان بده؛ ٢) بخه‌وێنه، ده‌خه‌وکه فا ١) نشان بده؛ ٢) بخوابان.

بنـه: ١) گای ناوه‌نـدی گێره، گای‌بنـه؛ ٢) پێداویستی سه‌فه‌ر: (بارگه‌و بنه‌ی تێکناوه)؛ ٣) حه‌شارگه‌ی که‌وی ڕاو؛ ٤) بنکه، مه‌قه‌ڕ؛ ٥) ڕه‌به‌ت، سپـه‌ی راوچی فا ١) گاوبُنـه؛ ٢) باروبُنـهٔ سفـر؛ ٣) بنـاهگاه کَبك شکاری؛ ٤) مَقَر؛ ٥) کمینگاه شکارچی.

بنه‌باب: ئاژدا، باپیران فا نیاکان.

بنه‌بڕ: بنبڕ فا نگا: بنبڕ.

بنه‌به‌نگه: بناوان فا سرچشمهٔ آب.

بنـه‌پیت: ١) ژێر خه‌رمـان؛ ٢) ده‌سمـایه، سه‌رمیان، سه‌رمایه فا ١) ته خرمن؛ ٢) سرمایه.

بنه‌تا: بنتا فا نگا: بنتا.

بنه‌تۆ: ئه‌وتۆمی چاندراوه یا ده‌چێندرێ فا تخم کاشت.

بنه‌تۆ: بنه‌تۆ فا تخم کاشت.

بنه‌تۆم: ١) بنه‌تۆ؛ ٢) نه‌ژادو ڕه‌چه‌ڵه‌ك فا ١) تخم کاشت؛ ٢) اصل و نژاد.

بنه‌تۆمه: بنه‌تۆم فا تخم کاشت.

بنه‌تۆو: بنه‌تۆ فا تخم کاشت.

بنه‌تۆوه: بنه‌تۆ فا تخم کاشت.

بنه‌جو: بنجو فا نگا: بنجو.

بنه‌جوت: ١) که‌ل‌په‌لی زه‌وی کێڵان؛ ٢) داهاتی ساڵانه‌ی زه‌وی فا ١) وسایل کشاورزی؛ ٢) بهرهٔ سالانه.

بنه‌چڵ: شاره‌گ و ڕیشه‌ی گیاو دار فا شاهرگ و ریشهٔ اصلی درخت.

بنه‌چه: بنه‌چه‌که، بابو باپیران فا اصل و نَسَب.

بنه‌چه‌که: بنه‌چه فا اصل و نَسَب.

بنه‌خڵ: بن‌باخه‌ڵ فا زیر بغل.

بنه‌ڕوك: بنوك فا نگا: بنوك.

بنه‌ڕه‌ت: ١) بناخه؛ ٢) ڕه‌گه‌ز، بنه‌چه فا ١) پایه و اساس؛ ٢) اصل و نسب.

بنـه‌فش: ١) گوڵی وه‌نـه‌وشـه؛ ٢) ڕه‌نگی وه‌نـه‌وشی فا ١) بنفشه؛ ٢) به‌رنگ بنفشه.

بنه‌فشۆك: گوڵێکه به ڕه‌نگ و ته‌رح له وه‌نه‌وشه ده‌کا فا گلی است بنفشه مانند.

بنه‌ڤان: بناوانی ماڵ فا خانه‌دار.

بنه‌قه‌ر: گای بنه فا گاوبُنه در خرمن کوبی.

بنه‌کردن: ١) هه‌ڵنانی ماڵ بۆ دزی؛ ٢) سۆراغ کردنی ماڵی دزراو فا ١) خانه‌ای را برای دزدی زیرنظر گرفتن؛ ٢) سرنخ دُزدی را پیدا کردن.

بنه‌گا: جێ‌هه‌وار له زۆزانان فا منزلگاه ییلاقی.

بنه‌ما: ماکه، هۆی پەیدابون و مان فا ماده.

بنه‌ماڵ: خانه‌دان، گه‌وره‌ماڵ فا خاندان.

بنه‌ماڵه: خانه‌دان له‌مێژینه‌وه فا خاندان.

بنه‌نگڵ: بنباخه‌ڵ فا زیر بغل.

بنه‌وا: ئاگاداری ناوماڵ، بناوان فا خانه‌دار.

بنه‌وان: بنه‌وا فا خانه‌دار.

بنه‌وانه: بنه‌وا فا خانه‌دار.

بنەوش: رەنگی بنەوشە، بەنەوش ف بَنَفش.

بنـەوشـان: قەزوانی نە فەریكو نە رەق كە تیكولّی شینی ئامالّ سورە، وەنەتەقیّ تەواو نەگەیویّت ف نانِكش تمام نرسیده.

بنـەوشە: ١) گولّی وەنەوشە؛ ٢) قوماشیّكە رەنگ وەنەوش ف ١) گُلِ بنفشه؛ ٢) قماشی بەرنگِ بَنَفش.

بنەوشیلە: جۆرە قەزوانیّكی وردە ف نوعی جاتلانقوشِ ریز.

بنـەوە: ١) ژێر و، بەرانبـەری سەرەوە؛ ٢) دانەویّ، داوەرەوە، بچەمە؛ ٣) پڕ پیّداكە: (لیّ بنەوەو ببوە) ف ١) زیرین؛ ٢) *اَمر:* خم‌شو؛ ٣) *امر:* زود بردار.

بنەوەر: گای بنە ف گاو بُنە در خَرمَن‌كوبی.

بنەویّنە: خوارکەوە، لاركەوە، بچەمیّنە، داهیّنە ف خم‌كُن.

بن‌هەنگلّ: بن‌باخەلّ ف زیر بغل.

بنیّ: ١) بڕوانە؛ ٢) دانیّ: (دەست **بنیّ**بان سەرم) ف ١) نگاه كن؛ ٢) بگذار.

بنیات: ١) بنەڕەت، هیم، بناخە؛ ٢) ئیجاد، سازدان ف ١) شالودە؛ ٢) ایجاد.

بنیچە: بنەچەكە، رەچەلاّك ف اصل و نژاد.

بنیّڕ: بنۆڕ، بنوارە، بڕوانە ف نگاه كن.

بنیّرە: ١) بەڕیّ‌بكە؛ ٢) راسپیّرە ف ١) بفرست؛ ٢) سفارش كُن.

بنیسك: سونكە سابون، سویّنكە سابون ف ماندە صابون.

بنیسكە: بنیسك ف ماندهٔ صابون.

بنیّسی: نەخۆشی لەڕبون ف مرضِ لاغری.

بنیش: رۆنیشە، دانیشە ف بنشین.

بنیشت: شیلەی دارەبەن، جاچكە ف سَقز.

بنیشت: بنیشت ف سقز.

بنیشتەتالّ: جاجكەتالّە ف سقز تلخ.

بنیّشتەتالّ: بنیشتی نەكولاّوی خۆش‌نەكراو ف سَقز تلخ.

بنیشتەتالّە: بنیشتەتالّ ف سَقز تلخ.

بنیّشتەتالّە: بنیشتەتالّ ف سقز تلخ.

بنیلە: دەغلّی بەر گیّرە ف خرمنِ در حال كوفتن.

بنیەش: بنیە، بینیّ ف بُگذار.

بو: ١) بەهرەی زەمین: (زەویەكی بەبەرو بوە)؛ ٢) هەبو، بەرانبەری نەبو؛ ٣) كوند، كوندەبو؛ ٤) ئەبم، ئەوم ف ١) بهرهٔ زمین؛ ٢) بود؛ ٣) بوم، جُغد؛ ٤) می‌شوم.

بۆ: ١) پیتو بارەی زەوی؛ ٢) ولاّت، سەرزەمین: (هەر تۆم خۆش دەویّ لەم هەردو بۆیە)؛ ٣) بۆن، بیّن: (ئەو سەرزەمینەی بۆی تۆی لیّ‌نایە / ئاوری تیّ‌بەربیّ هەرشەو لەلایە) «فولكلۆر»؛ ٤) لەبەر، بەخاتر: (بۆتۆ كە بیكرو تازە وەكو حۆری جەننەتی / قەیدی چیە عەجوزەیی دنیا بدەم تەلاّق) «نـالی»؛ ٥) وەرە، بیّ؛ ٦) كونـد، بایەقوش؛ ٧) شاگرد مەیخانە؛ ٨) دیّراو، خەتی قولّ بۆ ئاوداشتن؛ ٩) شیان، توانست: (بۆم ناكریّ، بۆم نالویّ)؛ ١٠) بۆچی؟؛ ١١) ئەبیّ، ئەویّ؛ ف ١) بهرهٔ زمین؛ ٢) سرزمین؛ ٣) بو، رایحـە؛ ٤) بخـاطـر؛ ٥) بیا؛ ٦) بوم، جغد؛ ٧) شاگرد میخانە؛ ٨) جوبِ آبیاری؛ ٩) امكان؛ ١٠) چرا؛ ١١) می‌شود.

بوار: ١) بەهار؛ ٢) دەراوی پەڕینەوە؛ ٣) دەرەتانی دەرچونو تیّپەڕین ف ١) بهار؛ ٢) گُدار؛ ٣) مَفَرّ گُریز.

بواردن: ١) بگـاردن؛ ٢) لیّ هەلّبواردن؛ ٣) رەنگداربونی پارچە ف ١) گُذشتن؛ ٢) اِهمال؛ ٣) رنگی شدن پارچه.

بوارە: دەرفەت، فرسەت، ماوە ف فُرصت، مجال.

بواژو: بۆژۆ، گیای بۆن‌گرتو كە مالاّت نایخوا ف علف بوگرفته.

بوان: ئەستوندەكی چادر ف ستون خیمه.

بوایت: ١) ببوایە؛ ٢) بوبایت، تۆبوایت ف ١) می‌بود؛ ٢) می‌بودی.

بوبا: هەبوایە ف می‌بود.

بۆبا: نقیشكی بۆن‌گرتو ف روغن یا كرهٔ بوگرفته.

بوبان: ١) ببونایە؛ ٢) نیّوی گوندیّكە ف ١) می‌بودند؛ ٢) اسم روستائی.

بۆبڕە: بۆچنە، ئەوشتەی بۆنی ناخۆش ناهیّلّیّ ف بوگیر.

بۆبلات: كارەسات، بەلاّو چۆرتم ف بلا و مُصیبَت.

بۆپڕوز: بۆكڕوز، بۆنی سوتاوی ئیّسكو مو ف بوی مو و استخوان سوخته.

بوت: بت، پت، خوای دەسكرد ف بُت.

بۆت: ١) بانیژەی تاش، بانجیلەی ئاساو؛ ٢) ئاوبارە، قەمتەرە؛ ٣) بۆتو، بوتە: (**بۆت** ناهیّنم) ف ١) بامِك آسیاب؛ ٢) قنطرە؛ ٣) برای تو.

بۆترەكیّنە: كارگی بالاّبەرزی سەرخڕ ف نوعی قارچ.

بۆتك: ئاوبارە، بۆت ف قنطره.

بۆتكە: خانوی لەدارو تەنەكە ف كلبهٔ از چوب و حَلَب.

بوتری: بتری، شوشەی دەم تەنگ بۆ تراو تیّكردن ف بطری.

بوتلّ: بوتری ف بطری.

بۆتۆ: بۆت ف برای تو.

بۆتە: ١) بلّندایی كەم لەزەمیندا، زەقایی زەوی؛ ٢) دەفریّ كە كانزای تیّدا دەتاویّننەوە؛ ٣) بۆتو، بۆت ف ١) برجستگی در سطح زمین؛ ٢) بوتهٔ ریخته‌گری؛ ٣) برای تو.

بۆتەگە: بۆدڕن، ئەوبۆیەی وەختی تیّ‌بەردان لەسابڕین تیّ ف بوی بُزِ نر هنگامِ جُفتگیری.

بۆتی: ١) خەلّكی ولاّتی بۆتان، بۆتانی؛ ٢) بۆ تۆی: (هەر ناوی بهیّنی **بۆتی** دیّنم) «مەم وزین» ف ١) اهل منطقهٔ بوتان؛ ٢) برایت.

بۆتیمـــار: شاهـــۆ، بالـداریّكی ملو قاچ دریّژە هەر لە دەم ئاوان دەبیّ، شاوەشینكە ف بوتیمار.

بۆج: فیز، دەعیە، ئیفادە ف فیس و تكبّر.

بۆچ: ١) لەبەرچی؟ ئەڕا؟؛ ٢) بریّتی‌لە قوز ف ١) برای چی؛ ٢) فَرجِ زن.

بۆچالّ: دەغلّی بۆن تەڕگرتو لە چالّدا ف غلّەای كە در خاك بوی تری گرفته باشد.

بوچان: گچكۆلّە، بیچكەلاّنە، بچكۆك ف كوچولو.

بۆچڕ: بۆن دوكەلّ، بیّهنا كادو ف بوی كاه سوخته.

بۆچروك: بۆنی سوتاوی چەوری ف بوی چربی سوخته.

بوُچك: بچکۆك ف کوچك.

بوچکه: بوُچك ف کوچك.

بوچکەلانه: بچکۆلانه ف کوچولو.

بۆچـون: ۱) بیر بـردن: (من وای بۆچـوم که نایەتـەوە)؛ ۲) بەرەو شتێ یاکەسێ ڕویشتن ف ۱) گمان بُردن؛ ۲) بطرفِ کس یا چیزی رفتن.

بۆچه: بۆ چ ف چرا؟.

بۆچەك: بۆچروك ف بوی چربی سوخته.

بۆچه کەهـور: بۆ چروکی قـەوی، بۆچەکـەوڕ ف بوی شدیـد چربی سوخته.

بۆچه کەوڕ: بۆ چروکی زۆر ف نگا: بۆچه کەهوڕ.

بۆچی: بۆ چ؟ ف چرا؟.

بوخ: ۱) هەڵم؛ ۲) تەم لەگەرمادا ف ۱) بُخار؛ ۲) دَمَه از گرما.

بوخار: بوخ ف بُخار.

بوخاری: مغاری، بخاری ف بُخاری.

بوختان: هەڵبەسته، تۆمەت، ئیفتیرا ف بُهتان.

بوختیان: بوختان ف بُهتان.

بوخچك: بوخچەی بچوك، پرێسکەی گەوره ف بُقچۀ کوچك.

بۆخچـــه: ۱) پارچـه چوارگۆشـەیەك بۆ کەل‌و پەل تێنـان: («**بوخچـه بگـەردانێ**»: *گاڵتـەی پرێسکـه هاویشتن*)، («**بـوخچـەی نەکراوه**»: *بریەتی لە لاوی عازەب*)؛ ۲) باخچه ف ۱) بُقچه؛ ۲) باغچه.

بوخورد: بخوُر ف بُخور.

بوخوردان: بخوُردان ف بُخوردان.

بۆخـۆشکه: ۱) دارێکی لێرەواره؛ ۲) گوڵی کەنێره ف ۱) درختی است جنگلی؛ ۲) گُلی وحشی.

بۆخـۆیی: بێخـوێ‌یی، دەردێکه لە بێخەویەوه توُشی چاو دێ ف نوعی بیماری چشم که بر اثر بی‌خوابی عارض شود.

بوُد: دەوڵەمەند، دارا ف ثروتمند، دارا.

بۆدان: دانەوێڵه لەسەر ساج برژاندن ف بودادن حبوبات برساج.

بۆدانەوه: وام لەجیاتیان دان ف وام دیگری را پرداختن.

بۆدڕ: ۱) بۆنی توندی ماسی‌و تەگه؛ ۲) بۆنی ئارەقەی بنەنگڵ‌و قاچ ف ۱) بوی تند ماهی و بُز نر؛ ۲) بوی عرقِ زیر بغل.

بوُدڕ: ڕەهـــۆڵ، کون‌و دادڕاوی هەراو لەزەوی، کەنـــداڵ ف شکـاف و سوراخ در زمین.

بۆدڕن: بۆدڕ ف نگا: بۆدڕ.

بۆدراو: چێشتی قاوتی گەنمی برژاو ف آشِ گندُمِ بوداده.

بۆدوُکەڵ: بۆن کادو ف بویِ دودگرفته.

بوُده: بوُد ف ثروتمند.

بودەڵه: پیاوی بێ‌نمودی تەمەڵ‌و بێکاره ف مَردِ بدشکل و تنبل.

بۆدی: بەمانای فێڵ‌و گەڕ: (خەریکی دۆدی بۆدیه) ف تقلُّب و مکر.

بودینه: پنگه، پنگ، پونگ ف پونه.

بوڕ: ۱) بوار، بگار؛ ۲) بڕی قومار ف ۱) گُدار؛ ۲) بُرّ ورَق.

بوُر: ۱) زەمینی نەکێڵدراو؛ ۲) ڕەنگی سپی ئامـــاڵ زەرد ف ۱) بایر؛ ۲) رنگِ سفید شکری.

بوُڕ: خۆڵەمیش، بوُڵ ف خاکستر.

بۆر: ۱) بەر، بزاوی لێوپـێکـــەوەنـــان لە ئەلف‌و بێتکـــەدا؛ ۲) ڕەنگی خۆڵـەمێشی؛ ۳) یەکسمی پنۆك پنۆکی ڕەش‌و سپی ف ۱) ضمّه؛ ۲) رنگِ خاکستری؛ ۳) اسبِ خاکستری با لکۀ سفید.

بۆڕ: ۱) تێشکـــاو لە ملەو کێ بەرکێدا: (بـۆڕت خوارد، بۆڕم دای)؛ ۲) لەشلکی‌و جوانی تێ‌پەڕین: (مـــام پیرۆت بۆڕ بوه، کەنگـــر بۆڕ بوه بۆخواردن نابێ)؛ ۳) قوڵکەی میوه کە گەڵای تێدا ڕاده خەن‌و بە گەڵا دای دەپـۆشن، تەره؛ ۴) گیایەکی باڵا بڵندی گەڵا دەرزی لە تیرەی هەڵـزو کەما؛ ۵) شەپۆلی ئاو ف ۱) بازندۀ مسابقه؛ ۲) پیرشُدن و از تراوت افتادن؛ ۳) چالەای که میوه را در آن ریزند تا رسیده شود؛ ۴) گیاهی برگ‌سوزنی؛ ۵) مَوج.

بۆڕ: ببڕ ف بُرّنده.

بۆراق: چاوزەق، چاوزاق ف چشم برجسته.

بۆران: تۆف، کرێوەو بادەوه ف طوفان.

بۆڕان: قوڕەی ڕەشەوڵاغ. («**بۆڕاندن**»: بۆڕەکردن) ف صدای گاو و گوساله.

بورانەوه: دڵ لەخۆ چوُن، لەسەر خۆ چون ف از حال رفتن.

بۆرانی: ۱) چێشتی کوُلـەکـەو ماست؛ ۲) چیشتی بامجـان‌و کولەکەو توماتێزو قیمه ف ۱) آش ماست با کدو؛ ۲) بورانی.

بۆراو: بۆدراو، چێشتی گەنمی برژاوو گوتراو ف نگا: بۆدراو.

بۆرباو: ئاماڵ بۆر ف مایل به خاکستری.

بورج: برج ف بُرج.

بۆرچیل: ڕەشی ئاماڵ بۆر ف سیاه مایل به خاکستری.

بۆرچین: مێچکه مراوی ماڵی ف مرغابیِ ماده.

بوُردن: ۱) بەخشین، عافوکردن؛ ۲) ڕابردن، تێ‌پەڕین؛ ۳) زۆرگەیشتن‌و بڵ‌بوُنی کاڵەك‌و شوتی ف ۱) بخشودن؛ ۲) گذشتن؛ ۳) رسیدنِ زیاده از حدّ میوۀ جالیزی.

بوردنەوه: بوُرانەوه ف از هوش رفتن.

بۆردومان: بۆمباباران ف بُمباران.

بۆرژان: بیرەخەو، نێوان بێداری‌و خەو، سوکەڵەخەو ف پینَکی.

بورغو: برغی ف میخ‌پیچ.

بورغی: برغو ف میخ‌پیچ.

بورگ: برۆ ف ابرو.

بورگه: بانو ف فلات.

بورمان: دەنکه هەناری وشك ف دانۀ اَنارِ خُشك.

بۆرمس: بزنی ڕەشی ڕارای‌سپی تێدابێ ف بُزِ اَبْلَق.

بۆڕه: دەنگی بەرزی گاو گۆل ف صدای گاو و گوساله.

بۆره: ۱) ئەسپی پنۆك سپی‌و ڕەش، بۆر؛ ۲) بخۆ، بلەوەڕه؛ ۳) وەره؛ ۴) ڕەمـەکی‌و سەرنەناس: (بۆرەپیاگ)؛ ۵) زەمینی نەکێڵدراو؛ ۶) نێوی سەگانه ف ۱) اسبِ خاکستری لکەلکه سفید؛ ۲) بخور، بچَر؛ ۳) بیا؛ ۴) بداصل و نانجیب؛ ۵) زمین بایر؛ ۶) اسمی برای سگ.

بۆره: زەمینی نەکێڵدراو ف زمینِ بایر.
بۆره: وەرە، بێ ف بیا.
بۆرەبنار: نیوەشەڕ، کێشەی هەربەدەم ف جدال لفظی.
بۆرەبۆڕ: هاواری گاو گۆلك ف صدای بُلندِ گاو و گوساله.
بۆرەپنە: قەلەسابونە ف کلاغ.
بۆرەپیاگ: پیاگی رەمەکیو سەرنەناس ف مرد عامی و گم‌نام.
بۆرەپیاو: بۆرەپیاگ ف نگا: بۆرەپیاگ.
بۆرەجورە: جۆرێ جورەیە، بێ کاکوڵ ف نوعی پرنده.
بۆرەخزم: خزمێکی دور ف خویشاوندِ دور.
بۆرەزەلام: تەژەی ناقوڵا ف شخص تنومند و بدقیافه.
بۆرەسوار: سواری ئەسپی بۆرە ف سوار بر اسبِ بور.
بۆرەقانی: گیایەکە سوڕنەکرێتەوە بۆخواردن ف گیاهی که می‌پَزَند و می‌خورند.
بۆرەقنە: ئامالْ‌بۆر ف مایل به رنگ بور.
بۆرەك: ١) مەلێکی رەنـگ بۆرە؛ ٢) خواردنیکـە لەهێلکـەو ئاردو قیمە سازدەکرێ؛ ٣) جۆرێك گەچ ف ١) پرنده‌ایست؛ ٢) خوراکی از آرد و تخم‌مرغ و قیمه؛ ٣) نوعی گچ.
بۆرەکی: بۆرباو ف مایل به خاکستری.
بۆرەلوك: ئامالْ بۆر ف مایل به خاکستری.
بۆری: ١) رەنگی بۆر؛ ٢) لولەو شێرەی ئاو ف ١) رنگِ طوسی؛ ٢) لوله و شیرِ آب.
بۆرێ: وەرە، بێ ف بیا.
بۆڕی: ١) کەڕەنـا، شەیپور؛ ٢) دوکەڵ کێشی سەماوەر ف ١) کَرَنا؛ ٢) دودکش سماور.
بۆریژانـگ: بیژان، گیایەکی دەستەبالایە گوڵی زەرد ئەکا ف گیاهی با گلهای زرد.
بۆڕی ژەن: کەڕەناچی، شەیپورچی ف شیپورچی.
بوڕێش: بروش، برویش، ساوەری ورد ف ریزه‌بلغور.
بۆڕین: ١) هەڵگەڕانی شیر؛ ٢) بۆڕاندنی گاو گوێلك ف ١) فاسد شدنِ شیر؛ ٢) صدای گاو و گوساله.
بۆڕێن: کێ‌بەرکێ، رکە، ملە ف مسابقه.
بۆرین: ١) ڕابردن؛ ٢) عافوکردن ف ١) گذشتن؛ ٢) عفوکردن.
بۆریە: لولەی ئاو ف لولۀ آب.
بۆڕیە: ١) کەڕەنـــاو شەیپـور؛ ٢) مزرەقی ناوهڵۆڵ ف ١) شیپـور؛ ٢) گردنای میان‌تُهی.
بۆڕیەژەن: بۆڕیژەن ف شیپورچی.
بۆز: ١) بقز، دارتۆفانە، دارێکە بەرێك دەگرێ پڕیە لە مێشوڵە؛ ٢) لوان: (بۆم بوزناخوا) ف ١) درخت پشه؛ ٢) امکان.
بۆز: ١) شینی ئامالْ‌سپی؛ ٢) ریشی ماش‌و برنجی، سپی‌و رەش تێکەڵ؛ ٣) نەخۆشی جۆکی ئاژەڵ ف ١) کبود؛ ٢) ریش جوگندمی؛ ٣) نوعی بیماری زانوی دام.
بوزو: شاڵ، تەناوی جوڵا لەخوری‌و مەرەز ف شالِ دستبافِ محلی.

بۆزە: بۆز ف نگا: بۆز.
بۆزەم: بمخە: (ئازیز وەس بۆزەم نەگێجاو خەم) «مەولەوی» ف مرا بینداز.
بۆزەن: زۆر بەبۆن، بۆنکەر ف دارای شامّۀ قوی.
بۆژان: هەڵدان، بەخۆداهاتن ف نموّ کردن، بالیدن.
بۆژانگـە: جێ سانەوەی نەخۆشی تازە لە جێ هەستاو ف استراحتگاه دورۀ نقاهت.
بوژانــە: بیژان، گیایەکی گوڵ‌زەردی بۆن توندە مێشی لەبەر هەڵدێ ف نگا: بیژان.
بوژانەوە: وەکەیف‌کەوتن لەپاش لەڕیو کەساسی ف انتعاش، به نشاط آمدن.
بۆژۆ: ١) گیای بۆنگرتو کە مالات نایخوا؛ ٢) بوزو ف ١) عَلَفِ بوزده؛ ٢) نگا: بوزو.
بۆژە: بۆژۆ ف نگا: بۆژۆ.
بۆژەکـردن: بێزکردنی حەیوان لەگیای بۆژۆ ف اباکردنِ دام از خوردنِ عَلَفِ بوزده.
بۆسار: بۆسارد ف بوی نا.
بۆسارد: ١) بۆ گنخاو؛ ٢) بۆن‌گرتو، بۆگەن ف ـ ١) بوی نا؛ ٢) بوی گَند.
بۆس: بۆست، بنگس ف وجب.
بۆسان: بیـــتان. باغ ف بوستان، باغ.
بۆست: بنگس، بۆس ف وجب.
بۆسـۆ: ١) بۆنی لۆکـەی سوتـاو: (ئـاورم تێ‌بەردە، بۆسۆم لێ‌نایە)؛ ٢) پەڕۆی تازەسوتاو لەسەربرینی تازەدەنێن خوێنەکەی دەبەستێ ف ١) بوی پنبۀ سوخته؛ ٢) تکه پارچۀ پنبه‌ای که می‌سوزانند و بر زخم تازه می‌گذارند تا خون را بند آورد.
بۆسە: ١) سیپە، رەبەت، کەمین، مردەو زیندە؛ ٢) قایشی جوت‌لەدار ف ١) کمین شکارچی؛ ٢) رابطِ بین یوغ و خیش.
بوسە: ١) پشودانێکی کورت؛ ٢) بوێستە، ڕاوێستە؛ ٣) بخەوە، بنوە ف ١) توقّفِ کوتاه؛ ٢) بایست؛ ٣) بخواب.
بۆسەخواردن: لەبۆسەدا خۆمات کردن ف کمین گرفتن.
بۆسە گرتن: بۆسە خواردن ف کمین گرفتن.
بۆسەلی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.
بۆش: ١) ناوبـەتـاڵ، کلۆر، هلۆڵ؛ ٢) زۆر: (لەشکرە کە بۆشە، خوارن بۆش‌بو)؛ ٣) تێکـەڵ پێکـەڵی خەڵك ف ١) میان‌تُهی؛ ٢) بسیار؛ ٣) شلوغی مردُم.
بۆشایی: بەتاڵایی، والایی ف کاواك.
بۆشکە: بەرمیل، دەفری زۆرگەورە بۆ تراو ف بُشکه.
بۆشناغ: کۆك‌و پۆشتە ف شیك‌پوش.
بۆغ: بۆخ ف بُخار.
بوغاف: گیایەکە بەشاخانەوە دەڕوێ ف گیاهی است که بر صخره‌ها روید.

بوغز: رك: (**بوغز** لەزگ) ف خشم و کین.

بۆغمە: ١) وس بە، دەمت بگرە؛ ٢) نەخۆشی دوشاخە ف ١) *فعل امر*: خاموش باش؛ ٢) بیماریِ خناق.

بوغە: گای زۆر قەڵەوی غللور: (چەند قەڵەوە دەڵێی گای **بوغەیە**؟!) ف گاو فربە و مغرور.

بۆق: ١) قۆرواق، بەق؛ ٢) کەڵەشاخ بۆ تێ‌تورڕاندن؛ ٣) چاوی زەق؛ ٤) پشت مل؛ ٥) پاڵ، دەڵەك: (بۆچە **بۆقم** ئەدەی: پاڵم پێوە دەنێی؟)؛ ٦) نێرتکی چلەپیازو سیر ف ١) قورباغە؛ ٢) بوق؛ ٣) چشم برجستە؛ ٤) پشتِ گردن؛ ٥) هُل؛ ٦) نرّهِ پیاز و سیر.

بۆقدان: دەڵەکدان، پاڵ‌پێوەنان ف هُل دادن.

بۆقژە: نەخۆشی زاری زارۆکانە ف بیماری دهن بچە.

بۆقل: گۆشتی بەلەك ف گوشتِ ساقِ پا.

بۆقلە: قەلەمونە، عەلی شیش، قەل، بەقلە ف بوقلمون.

بۆقلەموت: بۆقلە ف بوقلمون.

بۆقلەمون: بۆقلە ف بوقلمون.

بۆق‌مل: پشت مل ف پشت گردن.

بۆقە: دەنگی گای کەمتر لەبۆڕە ف صدای گاو.

بۆقـەتـە: پشت مل: (موی حەوسەد وشتر ئەم‌کرد وەجلی / هێشتا هەر دیاربو **بۆقەتەی** ملی) «کەرکوژ» ف پُشت گردن.

بۆقەمەلە: جۆرێ مەلەی وەك بۆق ف شنای قورباغە.

بۆقی‌مل: پشت مل ف پُشت گردن.

بوُك: ١) وەوی؛ ٢) رەبـەنۆك، گولاڵەسوُرە؛ ٣) پیاوەدارینە، بوکەبارانە؛ ٤) باپشکێو، چنچکە سلاو ف ١) عروس؛ ٢) آلالە؛ ٣) آدمكِ چوبی؛ ٤) گُل‌مژە.

بوك‌بوکێنە: گاڵتەی منالان بە بوکەڵەی لەیستۆك ف عروسك بازی.

بۆکرد گ: بۆنگرتو، گنخاو ف بوگرفتە.

بۆکردن: ١) گنخان؛ ٢) بۆن هەلمژین، بۆنکردن ف ١) بوگرفتن؛ ٢) بوکردن.

بۆکرۆز: بۆنی ئێسکی سوتاو ف بوی استخوانِ سوختە.

بۆکز: بۆنی گۆشتی سوتاو ف بوی گوشت سوختە.

بوکك: چینچکە سلاو، باپشکێو ف گُل‌مژە.

بوکڵە: بوکەڵەی منالان ف عروسك.

بۆکلیشە: بۆنی بن‌باخەڵ‌و قاچ ف بوی بد پا و بغل.

بوُکەبارانە: کۆتەڵێ کە منال ئەگێڕن بەماڵانەوە، ناوی پێدا دەکرێ ف آدمك چوبی.

بوُکەبارانێ: بوکەبارانە ف آدمك چوبی.

بوُکەبەبارانە: بوکەبارانە ف آدمك چوبی.

بوُکە بەبارانێ: بوکەبارانە ف آدمك چوبی.

بوُکە سەماکەرە: بوتەکێ ف نوعی عروسك خیمەشب بازی.

بوُکـەشـوشە: بوُکڵەی لەچینی یان شوشە ف عروسك ساختە شدە از چینی یا شیشە.

بوُکەڵە: بوکی لەیستۆکی منداڵان، بوکڵە ف عروسك.

بۆگنتك: بۆنی میوەی رزیو ف بوی میوە فاسدشُدە.

بۆگنخ: بۆگنخاو ف بوی نا.

بۆگنخاو: بۆنی دانە وێڵەی شەدارو رزیو ف بوی نا.

بۆگە: گیای بۆن‌گرتو کەئاژەڵ نایخوا ف نگا: بۆژ.

بۆگەمرخە: بۆگنخ ف بوی نا.

بۆگەن: بۆن ناخۆش: (ئەم ماسیە **بۆگەن** بوە، دوڕۆژە **بۆگەنی** کردوە) ف بوی گند.

بۆگـەنکە: ١) فسوس، جانەوەرێکە لەرێوی چوکە تر هیچ جانەوەرێك لەتـرسی بۆگەنـەکەی ناوێرێ توخنی کەوێ؛ ٢) گیابۆگەنیوە ف ١) حیوانی است بسیار بدبو؛ ٢) نوعی گیاه بدبو.

بۆگەنیو: بۆنی ناخۆش ف بوی گند.

بۆگەنیوە: گیا بۆگەنکە ف نوعی گیاه بدبو.

بۆڵ: ١) دەنکی ترێ، دانە هەنگور، لبەتری؛ ٢) زەنگی ملی پێشەنگ؛ ٣) دۆڵی تەنـــگ، دەرەی ناو دوکێو، گەلی، بوهـل؛ ٤) خوڵـەکـەوە، مشکی؛ ٥) ئاوتێزاو: (تـرێ‌**بۆڵ** بوە) ف ١) دانـە انگـور؛ ٢) زنـگِ کاروان؛ ٣) درّهٔ تنگ؛ ٤) خاکستر؛ ٥) آبدار.

بوُڵ: خوڵەمێش، مشکی، خوڵی ف خاکستر.

بۆلاندن: ورتەورتی گلەیی ف غرولند کردن.

بوُڵاو: خوڵیاف، مشکی‌و ئاوی لێك‌دراو ف خاکستر آب.

بۆڵ بزمارە: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

بۆڵ مازو: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

بۆڵە: ١) ورتەو پرتەی توُڕەیی؛ ٢) مشکی، خوڵی ف ١) غرولند کردن؛ ٢) خاکستر.

بۆڵەبۆڵ: پرتەپرت، بۆڵەی زۆر ف غرولند.

بۆڵە تەمێ: ئاڵ‌و بۆڵ ف نگا: ئاڵ و بۆڵ.

بوُڵەرە: بومەلەرزە، زەلزەلە، هەژانی زەمین ف زلزلە.

بۆڵەمڕ: ژیلەمۆ، ژیلە ف خاکستر گرم.

بۆڵەنمە: ئاوتێگەڕانی میوە، ئاڵوبۆڵ ف میوهٔ نزدیك بە رسیدن.

بۆڵەنمێ: بۆڵەنمە ف نگا: بۆڵەنمە.

بوُڵـەوەرە: تیژاوی، خوڵـەمێش کە جانەوەری مێملی داری پێ لەناو دەبەن ف تیزابِ خاکستر.

بۆڵی: ١) دەنکـەتـرێ، بۆڵ؛ ٢) هۆزێکی کۆچـەری کوردە ف ١) دانهٔ انگور؛ ٢) یکی از عشیرتهای کُرد.

بوُڵێڵە: نێوان شەوو ڕۆژان، تاریکی و ڕۆشناکی تێکەڵ لە ئێوارو بەیاندا ف هوا گرگ و میش.

بۆم: ١) بۆمبا؛ ٢) ئەڕای من؛ ٣) سەرزەمین ف ١) بُمب؛ ٢) برای من؛ ٣) سرزمین.

بوُم: ١) تەشـوێ؛ ٢) هەبوم؛ ٣) کوندی‌زل، کوندەبوم ف ١) تیشە؛ ٢) بودم؛ ٣) بوف.

بۆمارانە: گیایەکی دەرمانەو زۆر تاڵە ف گیاه بوماران، علفِ هزار برگ.

بۆمبا: گوللەی زەلامی فڕۆکە ف بُمب.

بۆمباباران: بۆمبا هاویشتن ف بُمباران.

بۆمباران: بۆمبا دارژاندن ف بُمباران.
بۆمباهاوێژ: فڕۆکەی بۆمبا هەڵگر، فڕۆکەی بۆمباران دەکا ف بُمب‌افکن.
بۆمچ: بۆنی شەداری، بۆگنخ ف بوی نا.
بۆمچك: بۆمچ ف بوی نا.
بۆمچە: بۆمچ ف بوی نا.
بۆمچەو: بۆمچ ف بوی نا.
بۆمچەوە: بۆمچ ف بوی نا.
بُومەلەرزە: زەلزەلە، بولەرزە ف زلزلە.
بُومەلێڵ: ۱) شەوەکی، هەوەڵ بەرەبەیان؛ ۲) پاش نوێژی شێوان، بوُلێڵە ف ۱) نگا: بوُلێڵە؛ ۲) بعد از غروب.
بۆن: ۱) بێهن، بڕوانەبوّ؛ ۲) حەتر، عەتر؛ ۳) بۆئێمە ف ۱) نگاه کن؛ ۲) عطر؛ ۳) برای ما.
بوُن: ۱) بەرانبەری نەبون، بەرچاوو زیندو، وجود؛ ۲) دارایی ف ۱) بودن؛ ۲) دارایی.
بۆنبڕ: بۆچنە ف بوگیر.
بۆنبڕە: دەرمانی نەخۆشی لەبەربۆن ف داروی مرض بوزدگی.
بۆن پێدان: بۆدانی دانەوێڵە لەسەر ساج ف بودادن دانە.
بۆن پێوە کردن: ۱) بۆنی خۆش بەلوت هەڵمژین؛ ۲) تاوکردنی مێچکە لەلایەن نێرەوە *لەناو جانەوەراندا* ف ۱) استشمام؛ ۲) تلاش گشن در جذب مادە بە جفتگیری.
بۆنتێدان: حەترتێ هەڵسون ف عطر مالیدن.
بۆن تێ کەوتن: سەرەتای پێگەیشتنی بێستانی گڕکەو گندۆرە ف آغاز رسیدن میوە در چالیز.
بۆنخۆش: هەرچی بۆنی پەسندی لوُتە ف خوشبو.
بۆنخۆشکە: ڕێحانە کێویلە، گیایەکە ف ریحان کوهی.
بۆنخۆشکەرە: گیایەکە وشکی دەکەن بۆناو جلکان ف گیاهی است کە آنرا خشك کنند و برای خوشبوکردن لباس از آن استفادە می‌شود.
بۆنخۆشی: بۆنێ کەمرۆ پەسندیەتی ف خوشبویی.
بۆندار: خاوەنی بۆنی خوەش ف بودار.
بۆندان: بۆدان ف ظرف عطر.
بۆن دانەوە: بۆن بڵاو کردنەوەی گوڵیا... ف بوی پراکندن.
بۆندڕ: بۆدڕن ف بوی زیر بغل و ماهی.
بۆن کردن: ۱) بیهن کرن؛ ۲) سۆراغ کردن بەخەیاڵ دۆزینەوە ف ۱) بوییدن؛ ۲) سرنخ گرفتن.
بۆنـگ: هەڵاڵـدان، خۆش کردنی پێست بۆ مەشکە ف دبّاغی پوست برای مشك.
بۆنو بەرام: بۆنی خۆشی بڵاوەبو ف بوی و نَکْهَتْ.
بۆنە: ۱) هۆ، سەبەب، سۆنگە؛ ۲) بەهانە، بیانو ف ۱) سبب؛ ۲) بهانە.
بونەبەرد: رەق هەڵاتن وەك بەرد ف سخت شدن.
بونەوە: دوبارە پەیدابون ف دوبارە پیدا شُدن.
بوُنەوەر: گیاندار ف جاندار، ذیروح.
بوە: ۱) دارا؛ ۲) ببەرە؛ ۳) کوند، کوندەبوە؛ ۴) بمێنە؛ ۵) ببە، وەهابە؛ ۶) بیەن، ببوە ف ۱) دارا؛ ۲) بِبَر؛ ۳) بوم؛ ۴) بمان؛ ۵) باش؛ ۶) بودە است.
بوها: ۱) گرانقیمەت؛ ۲) بایی، نرخ، بهێ ف ۱) گرانقیمت؛ ۲) نرخ.
بوهار: بەهار، بوار ف بهار.
بۆهت: بێ‌ژن، سەڵت ف مُجرَّد.
بوهـرین: ۱) بزرکانی شیر؛ ۲) پیربونی گیا ف ۱) فاسدشدن شیر؛ ۲) پیرشدن گیاه.
بوەتەقلە: جۆرە کوندێکی مەزنە ف نوعی بوم بزرگ.
بوەستە: مەرۆ ف ایست.
بوە کوێرە: جۆرێ کوند ف بوف کور.
بوهل: گەڵی، دۆڵی تەنگو قوُڵ، دەرە ف درّە.
بوهوست: بست، بنگس ف وجب.
بوهیشت: بەحەشت، بەهەشت ف بهشت.
بویٚ: ببێ ف باشد.
بۆی: گارسۆن، شاگرد ف گارسون.
بۆیاخ: ڕەنگی دەرمان ف واکس.
بۆیاغ: بۆیاخ ف واکس.
بۆیاغچی: رەنگ کەر، کەوش رەشکەرەوە ف واکسی.
بوێر: ۱) ئازا، نەترس؛ ۲) تێپەڕ: (بابـوێر، ساڵ بوێر) ف ۱) شجـاع؛ ۲) مَنْفَذْ.
بوێژ: ۱) قسیەکەر؛ ۲) شایەر؛ ۳) گۆرانی‌بێژ ف ۱) گوینده؛ ۲) شاعر؛ ۳) ترانەخوان.
بوێس: مەڕۆ، مەچو، ڕاوەستە ف ایست، نَرو.
بویسان: بێستان ف پالیز.
بوێست: بوێس ف ایست.
بوێسە: بوێس، راوستە ف ایست.
بوُیش: ۱) زەمەندو قشلاخی بێ‌ئاو؛ ۲) بێژە، بڵێ ف ۱) عَلَفزار بی‌آب؛ ۲) بگو.
بوُیك: ۱) بوُك، وەوی؛ ۲) باپشکێو ف ۱) عروس؛ ۲) گُل‌مژە.
بۆین: ڕازی ف قانع.
بۆینباخ: کراوات، پارچەی مل‌پێچو شۆڕەوەبو ف کراوات.
بۆیە: ۱) بۆیاخ، واکس‌و رەنگی نەقاشی؛ ۲) لەبەر ئەوە، بەوهۆیە ف ۱) واکس و رنگ نقاشی؛ ۲) به‌این دلیل.
بۆیەچی: کەوش بۆیاخ کەر، دیواررەنگ کەر ف واکسی، نقّاش ساختمان.
بۆیەر: ۱) ببورە، ببەخشە؛ ۲) رابردو ف ۱) ببخش؛ ۲) گذشته.
بۆیەکاری: رەنگ کردنی دیواری ماڵ ف نقاشی ساختمان.
بە: *پیت‌و بزاوێکـە چلەدوای وشـەو چلەپێش وشـەبێ چەنـد واتایەکی جۆراوجۆر دەگەیەنێ کە هێندێکیان بەم جۆرەن :* ۱) ببە: (من‌چۆنم، تۆش وابـە)؛ ۲) بەرە: (ئـەم قەڵەمە لابە)؛ ۳) بکە: (زوبە بابڕوین)؛ ۴) سۆیند: (بەسەری تۆ)؛ ۵) هۆ: (بەمن بوی بە پیاو)؛ ۶) پەیوەندی: (کـەمن باراشـەکـەم بێ‌بارەبـەر بێ / بەمن‌چی دەشت‌و دەر پڕ نێرەکـەربێ)؛ ۷) لای: (دەفتـەر بەتـۆیە)؛ ۸) خاوەن: (بـەهـۆش،

بەجـەرگ)؛ ۹) دەگەل: (بەمنڕا وەرە)؛ ۱۰) نرخو بەها: (بەچەندت کڕیوە؟)؛ ۱۱) ئەنـدازە: (بـەقـەد تۆیە)؛ ۱۲) چۆنیەتی: (بـەکاڵی، بەپیری)؛ ۱۳) گۆڕان: (بەفرەکە بوبە ئاو، ئەو پارەوەت بەسندان بێ!)؛ ۱۴) بەر: (خەرمان بە بادان)؛ ۱۵) بۆ: (بەتۆ بڵێم، بێگانە بەدەر)؛ ۱۶) گیرۆدەیی: (بـەچـاوتـەوە کردم، بەتـەڵەوە بوم)؛ ۱۷) *بەرلە فعل بۆ ئامـرازو ئاکـارشـانـدان دێت*: (بەخۆ دەنازێ، بەڕێدا دەڕوا)؛ ۱۸) لەکاتو لاو جێدا: (بەسەرمن داهات، بەشەو دەخەوم، سەرم بەماڵدا کرد)؛ ۱۹) بێزیادو کەم: (دوبـەدو)؛ ۲۰) جوتو پێکـەوە لکیاو: (شـانبەشان)؛ ۲۱) لەپڕ: (بەسەریدا چوم)؛ ۲۲) لە: (بەجێمام)؛ ۲۳) بەرانبەر: (بەقانون قەدەغەیە)؛ ۲۴) پێوەچونوتێوەچون: (ڕێوی بەکونەوە نەدەچو، دەزوم بە دەرزی یەوە کرد) ف *واژه‌ای است که چه به‌عنوان پیشوند و چه به‌عنوان پسوند معانی مختلفی را می‌رساند که بعضی از این معانی به‌قرار زیر است*:
۱) بـاش؛ ۲) برادر؛ ۳) کُن؛ ۴) قسم؛ ۵) سبب؛ ۶) حرف ارتبـاط؛ ۷) پیش، نزدِ؛ ۸) صاحب؛ ۹) حرف هَمراهی؛ ۱۰) نرخ و بها؛ ۱۱) انـدازه؛ ۱۲) چگونگی؛ ۱۳) حرف تغییر؛ ۱۴) بر؛ ۱۵) برای؛ ۱۶) دُچارشدن؛ ۱۷) و ۱۸) ظرف زمان و مکان؛ ۱۹) بی‌کم کاست؛ ۲۰) جفت و همتا؛ ۲۱) یکباره؛ ۲۲) از؛ ۲۳) طبق؛ ۲۴) دَر.

بەئاسپایی: هێدی، هێدیکا، یەواش ف یواشکی.

بەئـاستـەم: ۱) بەحاڵ، زۆر بەسەبر؛ ۲) یەکجار زۆر کەم: (**بەئاستەم** بریندار بوە) ف ۱) خیلی آهسته؛ ۲) خیلی کم.

بەئـاگـا: ۱) خاوەن خەبـەر؛ ۲) نەخـەوتـو، خەولێ نەکەوتو، بێدار ف ۱) باخبر؛ ۲) بیدار.

بەئاگاهاتن: لەخەو هەستان، وشیاربون، بێداربونەوە ف از خواب بیدار شُدن.

بەئاوات گەیشتن: مراد حاسڵ‌بون، بەکاورەسین، ئارەزو پێک‌هاتن ف بەآرزو رسیدن.

بەئـاوادان: ۱) دەئـاو هاویشتن؛ ۲) بریەتی‌لە بەفیڕۆدان؛ ۳) دەئـاوی خاوێن هەڵکیشانی جلکی کەفاوی ف ۱) در آب انداختن؛ ۲) کنایه از حرام گردانیدن؛ ۳) آب کشیدنِ لباس.

بەئاودادان: بەئاوادان ف نگا: بەئاوادان.

بەئۆك: ناشیرنی پیاوترسێن، زەبەلاحی ناقۆڵا ف لندهور بدشکل.

بەئەمەگ: خاوەن وەفا، چاکە لەبیر، دژی سپڵەو پێ‌نەزان ف وفادار.

بەئێش: بەژان، بەئازار ف دردناك.

بەئیش: خەریکی کار، مژول ف مشغول.

بەبـا: ۱) شوێنی باگر؛ ۲) دێڵی نێرخواز، دەڵەوەبا ف ۱) جای بادگیر؛ ۲) گُشن‌خواه.

بەبان: منالان، منالگەل ف بچه‌ها.

بەبڕ: بەبڕشت، بەزاکون، کار لەدەست هاتو ف آدم کارآمد.

بەبڕشت: ۱) زۆر بەکارو کار لەدەست هاتو؛ ۲) زەوی بەپیتو ڕیژەو ف ۱) آدم کارآمد؛ ۲) زمینِ حاصلخیز.

بەبك: منالی ساوا ف نوزاد.

بەبلانە: بوکەڵەی منداڵ ف عروسك.

بەبلە: ۱) تۆل، پیزە، پز، بێچـو لەنـاو زگدا؛ ۲) ساوا، منالی چکۆلە ف ۱) جنین؛ ۲) نوزاد.

بەبن: ۱) ریشـەدار، بەڕەه، رەگدار؛ ۲) کیژی کون نەکـراو؛ ۳) گیای بەسەلك ف ۱) ریشەدار؛ ۲) دوشیزە؛ ۳) گیاه پیازدار.

بەبوکە: بوکی منداڵان، بوکەڵە، بویکا زاروکا ف عروسك.

بەبوڵە: بەبوکە ف عروسك.

بەبـە: ۱) منالی‌ساوا؛ ۲) ناوی هۆزێکی کەونارا لە شارەزور، بابان ف ۱) نوزاد؛ ۲) یکی از عشیرتهای کُرد.

بەبـەر: ۱) بەمیوە، بەبـەهـرە؛ ۲) کوتـاڵی بەرپان ف ۱) درخت مُثمر؛ ۲) پارچهٔ عریض.

بەپانەوە: ۱) بەتەواوی؛ ۲) رکو راس ف ۱) بەتمامی؛ ۲) بەصراحت.

بەپـشـت: ۱) پتـەو، قایم؛ ۲) خاوەن داژدارو پشتیوان ف ۱) محکم؛ ۲) نورچشمی.

بەپشو: لەسەرخۆ، هێمن، بەحەوسەڵە، نەفەس درێژ ف آرام و شکیبا.

بەپێ: قۆچـاغ، خۆشـڕۆ، بلەز لریقـەچـونێ، شاتـر، خۆشبەز ف پیادهٔ چالاك، بادپا.

بەپێچ: ۱) پێچدار، وەك برغـو؛ ۲) لەدەروندا وریاو فێڵباز ف ۱) دارای پیچ؛ ۲) آدمِ تودار.

بەپیرەوەچون: پێشوازی کردن: (سەد هەتیو خۆی تاسو لوس‌دا **چون بەپیری** شێخەوە) «شێخ رەزا» ف استقبال.

بەپێل: شەپۆلدار: (ئەم جاجمە **بەپێلە**، گۆمێگی **بەپێلە**) ف دارای موج، موّاج.

بەپیلە: تەشقەڵەباز، گڕنەگر، بەهانەگیر ف بهانەگیر.

بەت: مراوی ف مُرغابی.

بەتار: هەتەری چاو، ڕۆشنایی‌و بینایی‌چاو ف مسافتِ دید.

بەتـارە: فلچە، گزکچە، ئەو گەسکەی جوڵا بوزوی پێ چرێش دەدا ف فرچهٔ سریش‌زنی جولا.

بەتـاق: ۱) کەمـەی سەردیوارو گونبـەز، سەردەرکو گونبـەزی بەتـاق هاتوتەوە؛ ۲) تەنیا: (**بەتاقی تەنیا**)؛ ۳) ئاواڵە، ڤەکری: (پەنجەرەکەتان **بەتاق‌بو**) ف ۱) گُنبدی؛ ۲) تنها؛ ۳) گُشاده، وا.

بەتاقە: بلیت، پسولەی مقەبای لەسەرنوسراو ف بلیت.

بەتاقەت: ۱) خاوەن هێز؛ ۲) بەسەبر و حەوسەڵە ف ۱) توانا؛ ۲) شکیبا.

بەتاقی کردنەوە: ئەزمون، تەجرەبە کردن ف آزمودن.

بەتـاڵ: ۱) بێ‌ناوەرۆك، والا، خاڵی؛ ۲) نامـاقـوڵ، هەڵـوەشـاو: (نوێژم **بەتاڵە**)؛ ۳) بێکار: (برایەکم **بەتاڵە**) ف ۱) تُهی؛ ۲) باطل؛ ۳) بیکار.

بەتاڵایی: بۆشایی، والایی ف فراغ.

بەتاڵ کردن: دەس هەڵگرتن لەکار، پایدۆز: (هەرنیوەڕۆ **بەتاڵمان کرد**) ف دست از کار کشیدن.

بەتاڵی: پوچی، بێکاری ف بیکاری.

بەتام: خۆش لەزمان، خۆش چێژە ف خوش‌مزّه.

بەتاناچون: بەدرێژی باس کردن ف زیاد و مبسوط بحث کردن.

بەتاناهاتن: بەتانا چون ف نگا: بەتاناچون.

بەتانوپۆداهاتن: بەتاناچون ف نگا: بەتاناچون.

بەتانە: ئاردەمشاری بەچرێش هەڵپشیودراو کە دارتاش دەکاری دەکا ف بطانە.

بەتانی: پەتو، عەدیاڵ، پێخەفی چنراوی بێ بەروپشت، ئەبیاڵ ف پَتو.

بەتانیە: بەتانی ف پتو.

بەتر: پێشتر، پێشو: (بەترییر، بەترێرار، بەترییرێ) ف پیشتر.

بەترمە: هەڵپەرتاوتن، بڕینی لکی زیادی دار ف پیراستن، هَرَس.

بەترومە: بەترمە ف پیراستن، هَرَس.

بەترەف: ١) بەتـڵاو، خراپ؛ ٢) بەفیڕۆ، لەدەستچوگ ف ١) ضایع؛ ٢) هَدَر شُدە.

بەتکەبەش: چوالو، چالگ، کوڕەبەش، چالو، چالەکە ف گورکن.

بەتڵ: ١) پاڵەوانو ئازا؛ ٢) ماندو: (ئەز بەتڵیم گەلەکی ماندی بوم)؛ ٣) بەشێك لەشەو ف ١) قهرمان؛ ٢) خستە؛ ٣) قسمتی از شب.

بەتڵان: لەبەین چون، نەمان، لەکار کەوتن ف ازبین رَفتن و از کار اُفتادَن.

بەتڵاندن: لەبەین‌دان، خراکردن، ونداکردن ف هدردادن، گُم کَردَن.

بەتڵانە: وچان، رۆژی کارنەکردن، تەحتیل ف تعطیل.

بەتڵە: ساوار ف بلغور.

بەتڵی: ماندو، مانگ، خەستە، مانو ف خستە.

بەتڵین: ماندوبون ف خستەشدن.

بەتو: رەحاتی، رەحەتی، ئامرازی تراو لەدەفر کردن ف قیف.

بەتۆکڵ: بریەتی لە قسەی بەهیما، قسەی زیپك و پلار ف سخن تودار.

بەتوێ: بەیەك، بەتەنها: (**بەتوێ** کراس) ف بەتنها.

بەتوێکڵ: بەتۆکل ف نگا: بەتۆکل.

بەتۆن: چش، بەجەهەننەم ف بەدرك، بەجهنّم.

بەتەر: خراپتر، خراوتر ف بَدتَر.

بەتەقەکەوتن: شەرمەزاربوُن، تەریق بوُنەوە ف شرمندە شُدن.

بەتەڵەب: یەکسمی مێچکەی نێرخواز، بەفاڵ ف مادیانِ نرخواە.

بەتەماح: چاوچنۆك، تەما، تەماحکار ف آزمند.

بەتەماع: بەتەماح ف آزمند.

بەتەنگەوەبون: بەگرنگ گرتن، خەم خواردن بۆ کارێ یاکەسێ: (زۆر بۆمن **بەتەنگەوە** مەبە) ف اهمیّت دادن.

بەتەوس: بەزیپك، قسەی بەپلار، بەتێکول ف سُخنِ طعنەآمیز.

بەتیسك: بەخوری، تیسك درێژ ف پشمالو.

بەتین: بەگەرمایی‌خۆریاناگر: (ئاوری‌ژێرپۆلوان‌**بەتینە**) ف پُرحرارت.

بەتیە: پارچەیەکی ناسکە بۆ عەبای هاوینە ف نوعی پارچە نازك و تنک برای عبای تابستانی.

بەجا: جێدار، قسە یان کاری ئەقڵ پەسند، بەجێ ف بجا، روا.

بەجگە: بل، بەغەیرەز، جیالە ف بجُز.

بەجوج: ١) چەنـەباز، قسەدرێژ، زۆربڵێ، چەنەوەر، هەڵەوەڕ، چەقەسرۆ؛ ٢) دامێن تەڕ، داوێن پیس ف ١) ژاژخا، ورّاج؛ ٢) تَردامن.

بەجەڕ: بزماری بەپێچ ف میخ‌پیچ.

بەجەرگ: ئازا، رەشید، گەڕناس، زیخ، جامێر، نەترس، بوێر، بە غیرەت، دلێر ف شجاع و بیباك.

بەجێ: ١) بەجـا؛ ٢) لەجێگە؛ ٣) زو: (جێ **بەجێ** هاتم) ف ١) بجا؛ ٢) بجای؛ ٣) سریع.

بەجێمـــان: لەدوا مانـەوە، لەوەختی خۆدا پی نەگەیشتن: (بــە**جێ‌ماوم** لەیاران، نابـەجێ ماوم ئەجـەل زوبـە / بەمـردن لەم قسـوری ژینـە ئیستیعفا نەکەم چبکەم) «مەحوی» ف عقب ماندن، واماندن.

بەجێ‌ماو: دواکەوتو ف واماندە.

بەجێ هاتن: کار دروست‌بون، کار پێك‌هاتن، کران ف انجام شدنِ کار.

بەجێ هانین: پێك‌هێنان، دروست کردنی کار، کردن ف انجام دادن.

بەجێ هێشتن: خستنەدواوە، جێ‌هێشتن، وەدوادان ف بجای گذاشتن.

بەجێ هێنان: بەجێ‌هانین ف بجای آوردن.

بەچ: ١) بێچو، بەچکە، بەچك، زا؛ ٢) پورەی هەنگ، شڵخەمێش ف ١) بچّە؛ ٢) نسلِ نوینِ زنبورِ عَسَل.

بەچاوکردن: دیتن، دین، هاتنەبەرچاو ف دیدزَدَن.

بەچاوەبون: چاوزار کارلێکردن ف چشم زخم خوردن.

بەچاوەوەبون: بەچاوەبون ف چشم زخم خوردن.

بەچـــك: ١) تەرح، بیچم، کەسم، شکـڵ، سەکـوت؛ ٢) منـداڵ، زارۆ، زاورۆ، بێچو؛ ٣) بان مەلاشو، بەشەسەری هاوسای توێڵ ف ١) طرح، قیافە؛ ٢) کودك؛ ٣) چکاد، بالای پیشانی.

بەچکە: بێچو، بەچکە باڵدار، جوچکە ف جوجۀ پرندە.

بەچگ: بان‌مەلاشو ف چکاد.

بەچنگ: ١) خاوەن چنجروك؛ ٢) خێراو ئازا لە پەیدا کردن ف ١) دارای چنگال؛ ٢) زرنگ.

بەچو: بێچو ف بچّە.

بەچوڵە: بێچوی تازەهاتو، تازەزاو، ساوا ف نوزاد.

بەچوە: بێچو ف بچّە.

بەچە: ١) مناڵ؛ ٢) بریەتی لە بوُك، لە زاوا؛ ٣) مناڵی حیز، لوسکە ف ١) کودك؛ ٢) کنایە از عروس یا داماد؛ ٣) اَمْرَد.

بەچەباز: مناڵباز، هەتیو باز، کورگێ ف بَچەباز، غُلام‌بارە.

بەچەخۆرە: نەخۆشی تێرنەخواردن ف بیماری سیرنشدن.

بەچەدان: پزدان، مناڵدان، زێدان ف زهدان.

بەچەك: چەکدار، ئامرازی جەنگ پێوە ف مُسلّح.

بەح: وشەی سەیرمان: (**بەح** لەوکارە تۆدەیکەی) ف حَرف تعجب.

بەحاستەم: بەئاستەم ف بەسختی.

بەحر: ١) زەریا، دەلیا؛ ٢) بەش، پار ف ١) دریا؛ ٢) سهم و قسمت.

بەحس: لێدوان، باس ف بحث.

بەحەشت: بەهەشت، بوهیشت، جەنەت ف بهشت.

بەحەیا: شەرمن، فهێت‌کار، شەرمین ف محجوب، باحیا.

بەخ: پەخە، ئای چەند جوانە! ف بەبە.

بەخـاوەن کردن: ١) ئاگالێ‌بون؛ ٢) دانـەوەی گوم‌بوُ بەخاوەنی ف ١)

نگهداری کردن؛ ٢) رد نمودن گم شده به صاحبش.

بەخت: ١) ئیغبـاڵ، سعـود؛ ٢) پەیمـان و بەقـا: (عـەرەب بێ‌بەختن سۆزی‌خۆ نابـەنـەسـەر)؛ ٣) پەنـا، داڵـدە: (ئـەزدێمـە **بەختێ**‌تە)؛ ٤) خەرج، مەسرەف: (ئەوماڵەی هەمو **بەخت** کرد) ف ١) شانس؛ ٢) پیمان؛ ٣) پناه؛ ٤) خرج.

بەختان: توش‌بونی نەهات: (خوشکم چبکەم ئەوەش لە **بەختانمە**) ف بدشانسی.

بەختدار: بەئیغباڵ، بەسعود ف خوشبخت.

بەختڕەش: بەدبەخت‌و نەگبەت، چارەڕەش ف سیەبخت.

بەختکردن: خەرج کردن ف خرج کردن.

بەختە: ١) پەروار، دابەستە؛ ٢) بەران، نێری ف ١) پرواری؛ ٢) قوچ.

بەختەباران: بەختەڵباران، بارانەی گوڵەدەغڵ قەڵەو کردن ف باران در خردادماه.

بەختەکی: بەهەڵکەوت، خۆوبەختی ف تصادفی، اتّفاقی.

بەختەڵباران: بەختەباران ف نگا: بەختەباران.

بەختەمام: پیاوی راست‌و قسەپتەو ف آدمِ راست و دُرُست.

بەختەمامی: راستی‌و قسەپتەوی ف راستی و دُرُستی.

بەختەوار: بەویژدان‌و راست ف باوجدان و دُرُستکار.

بەختەوەر: خاوەن ئیغباڵ، بەبەخت ف خوشبخت.

بەختیار: بەختەوەر ف بختیار.

بەختـیاری: ١) کامـڕەوایی، خاوەن بەختـی؛ ٢) تیرەیەکی گەورە لەکوردی لوڕ ف ١) کامرانی؛ ٢) یکی از تیره‌های بزرگ کُردِ لُرستان.

بەخـزمەت: ١) قەدرگری میوان؛ ٢) ژێردەستی ئازاو گوێ‌لەمشت ف ١) مهمان‌دوست؛ ٢) نوکرِ خوب.

بەخشـان: بڵاوکردن، پرژاندن: (ماڵەکەی تەخشان‌و **بەخشان** کرد) ف منتشر کردن و پراکندن.

بەخشایشت: عافو، بوردن لەتاوان ف بخشایش.

بەخشش: خەڵات، بەخۆشی‌و خۆڕایی خەڵات‌بادراودان ف اَنعام دادن.

بەخشندە: دڵاوا، سەغی، بەدڵ ف سَخی.

بەخشیش: بەخشش، ئەنحام ف بخشش.

بەخشین: ١) دانی بێ‌قەرەبـو؛ ٢) عافـوکردن، لێ‌بوردن ف ١) کمك مادی بلاعوض؛ ٢) عَفوکردن.

بەخشینەوە: دابەش کردن ف توزیع.

بەخۆداهاتن: گەشەکردن، هەڵدان ف شکوفاشُدن.

بەخوری: مەڕی تیسکن ف گوسفند پشمو.

بەخۆژیو: خۆژی، کەسێ کە کاری بەیاریدانی ئەموئەونیە ف متکی بخود.

بەخـۆفشین: خۆ بەزیاد زانین، لەخـۆ بایی‌بون: (چـاوچاو ئەو هەتیوە **بەخۆی دەفشێ**) ف تَکبُّر، بەخود نازیدن.

بەخۆکردن: سەرپەرشتی کردن، بەخودان کرن، حاواندنەوە، بەخێوکردن ف پروراندن، سرپرستی کردن.

بەخۆنازین: خۆهەڵکێشان ف بەخود نازیدن.

بەخۆوە: مرۆی ئەستورو تێکسمڕاو ف مردِ چاق و تنومند.

بەخۆوەبەستن: دەگەڵ خۆ خستن ف همراه خود ساختن.

بەخوێ کردن: بەخۆ کردن ف نگا: بەخۆ کردن.

بەخەبەر: نەخەوتو، بەئاگا ف بیدار.

بەخەڵ: باخەڵ ف بغل.

بەخەڵ‌فرۆش: دەس فرۆش، چەرچی ناو بازار ف دستفروش، پیلەور.

بەخەمکردن: بەخۆ کردن ف نگهداری کردن.

بەخی: شلوێ، لێڵاو: (ئاڤا **بەخی** ئەزڤە ناخوم) ف آب گل آلود.

بەخێر: بەهرەوەر، بەقازانج: (دەستت زۆر **بەخێرە**) ف بابرکت.

بەخێراتن: خێرهێنان، بەخێرهێنان، خۆشهاتن ف خوش‌آمد.

بەخیرەت: ١) ئازا، نەترس؛ ٢) خاوەن ناموس‌و پیاوەتی ف ١) شُجاع؛ ٢) غیرتمند و باناموس و شرف.

بەخێرهێنان: بەخێراتن ف خوش‌آمدگوئی.

بەخیل: ١) رژد، چروك، دەس‌قوچـاو، ڕەزیل؛ ٢) بەئێرەیی، حەسـود، بەغیل ف ١) خسیس؛ ٢) حسود.

بەخێڵ: بەخیل ف نگا: بەخیل.

بەخێـو: ئاگاداری، سەرپەرشتـی، حاوانـەوە، حەوانـەوە، ئیـوەت ف سرپرستی.

بەخێوکردن: بەخۆ کردن، پەروەردە کردن ف سرپرستی کردن، پروردن.

بەد: ١) خراپ: (کـارێ **بەدت** کرد)؛ ٢) هارولاسار: (هەتیوێکی **بەدە** قسەی بەگوێداناچێ)؛ ٣) بێ: (**بەد**فەڕە، **بەد**ئەمەگە، **بەد**بەختە)؛ ٤) شوم، نەحس: (پێو قەدەمێکی **بەدی** هەیە) ف بَد در مقابل خوب؛ ٢) بازیگوش؛ ٣) بی...؛ ٤) شوم.

بەداخ: دڵ بەخەم، خەمگین ف داغدار.

بەداخەوە: حەیفێ، مخابن، حەیف‌و خەساری ف متأسفانە.

بەدئەدا: بلح، جلف، سوك‌و چروك، ئاکار ناپەسەند ف هرزە و بدکار.

بەدبەخت: بەوبەخت ف بدبخت.

بەدانکـەوتن: نەخـۆشی ماڵات لە فرەخواردنی دانە جۆ یان گەنم ف مرضی کە دام بر اثر پرخوری غلە دُچار شود.

بەدایی: ناڵەی نەخۆش، کروزانەوەی نەساخ ف آە و نالۀ بیمار.

بەدبین: ناهومێد ف بدبین و مأیوس.

بەدچارە: خوێنتاڵ، ئێسك قورس ف بدقیافە و نامحبوب.

بەدحەمەل: نەگونجاو، ئاکار ناپەسەند ف زشت‌کردار.

بەدخو: نەگونجاو، بێ‌ئاکار ف بدخو.

بەدخوا: دڵپیس، لەچاکە بەدور ف بدخواه.

بەددڵ: بەدخوا ف بَددل.

بەدڕا: بیرخراپ، هزرپیس ف بدنهاد.

بەدڕەسەن: ناجسن، نانەجیب ف نانجیب، بداصل.

بەدڕەفتار: ئاکار خراپ، بەدخو ف بدرفتار.

بەدرەقە: بەڕێ کردن، ئاگاداری ڕێونگ لە سەفەردا. *ئەم‌وشە لەرەسەندا «پادراهە»یە، واتا: پاسداری ڕێگە. عارەب بەودەردەی بردوە* ف بدرقە.

بەدرەمـە: شەمەترێلکە، مێشێکی درێژوکەی رەشی *باریکتر لەهەنگە. شانـە بەدرکـانـەوە هەڵ دەبـەستێ. هەنگـوینی لەهەنگوینی هەنگ باشترە*: (هێندە شیرینە ئێژی هەنگوینی **بەدرەمەس**) ف نوعی زنبور عسل سیاه.

بەدزوان: زمانپیس، بەدبێژ، جنێوفرۆش ف بدزبان.

بەدزەڕە: بەدچارە ف نگا: «بەدچارە».

بەدسەکوت: بەدچارە ف نگا: بەدچارە.

بەدشکڵ: بەدچارە ف نگا: بەدچارە.

بەدعەمەل: بەدحەمەل ف بدکار.

بەدعەمەڵ: بەدحەمەل ف بدکار.

بەدقەوارە: بەدچارە، زەبەلاحی ناقۆڵا ف بدقوارە.

بەدقەول: پەیمانشکێن، بێبەخت ف بدقول، پیمانشکن.

بەدکار: ١) پیاوخراپ؛ ٢) شوفار، تێچێن، شەیتانی کەر ف ١) بدکار؛ ٢) جاسوس، نمّام.

بەدکردار: بەدخو ف بدکردار.

بەدگۆ: بەدزوان ف بدگو.

بەدڵ: ١) بەڕاست، لەتەهی دڵەوە؛ ٢) دڵاوا، بەخشندە ف ١) از تهِ دل؛ ٢) بخشندە.

بەدڵبوُن: پەسندکردن، بەدڵ ف پسندیدن.

بەدلغاو: ئەسپو ماینی سەر رەق، لغاو قبوڵنەکەر ف بدلگام.

بەدڵەوەچەسپان: پەسند، پەسندکردن ف پسندیدن.

بەدڵەوەچەسپین: بەدڵەوەچەسپان ف پسندیدن.

بەدمەست: مەستی کەلەلا، زۆر سەرخۆش ف بدمَست.

بەدمەستی: شەڕو هەرای مەستانە، عەربەدە ف بدمستی.

بەدنام: بەدناو ف بدنام.

بەدنمەك: بێوەفا، پێنەزان، سپڵە ف نمكنشناس.

بەدنێو: بەدناو ف بدنام.

بەدنیهاد: دڵچەپەڵ، دڵپیس، بەدخوا ف بدنهاد.

بەدواچ: زمانپیس ف بدزبان.

بەدواز: بەدفەڕ، ئەوەی خراپەی خەڵکی دەوێ ف بدخواه.

بەدۆدم: قۆشە، شوم ف نحس، شوم.

بەدوم: بەدۆدم ف شوم، نحس.

بەدوێژ: بەدزوان ف بدزبان.

بەدەر: ١) جگە، بێجگە؛ ٢) بۆدەرەوە: (بێگانە **بەدەر**) ف ١) جز؛ ٢) بیرون.

بەدەردخواردن: بکێرهاتن، بەکارهاتن ف بەدردخوردن.

بەدەری: دورە پەرێزی ف انزوا.

بەدەس: ١) بەدەسەڵات، دەسڕۆیشتوُ؛ ٢) چابكو کارامە ف ١) بانفوذ و قدرت؛ ٢) چابك و کارا.

بەدەست: بەدەس ف نگا: بەدەس.

بەدەستگرتن: کچێنی بردنی بوك، دەگەڵ بوك نوستن بۆهەوەڵجار ف با عروس همخوابە شدن.

بەدەستەڵات: دەسڕۆیشتو ف بانفوذ.

بەدەستەواو: ١) بەهاوکاری؛ ٢) بەئامانەت دانی بۆ ئامانەت وەرگرتن ف ١) با همکاری؛ ٢) کار متقابل.

بەدەستەوە: حازرو ئامادە ف آمادە.

بەدەستەوەدان: تەسمیل کردن، تەسلیمکرن، دانەدەست ف تسلیم کردن.

بەدەسگرتن: بەدەستگرتن ف برداشتنِ بکارت عروس.

بەدەسەڵات: بەدەستەڵات ف بانفوذ.

بەدەسەوە: بەدەستەوە ف آمادە.

بەدەق: ١) شەقو تورتو لەگەشـە؛ ٢) کوتـاڵی کەتیراوی؛ ٣) ساخو بەدەماخ ف ١) تُرد و شاداب؛ ٢) پارچهٔ آهارزدە؛ ٣) سلامت و شادمان.

بەدەڵ: ناجسن، لەبات عەسڵ ف بَدَل.

بەدەم: ١) بەلەزخۆر، زۆر لەوەڕ؛ ٢) دەم هەراش و قسەزان ف ١) کسی کە در خوردن عجلە کند؛ ٢) سخندان و ورّاج.

بەدەمار: ١) بەغیرەت، بەحوزم، مێرخاس؛ ٢) بەفیزو لەخۆبایی ف ١) باغیرت؛ ٢) مُتکَبّر.

بەدەمو پل: بەدەم ف فصیح.

بەدەمودو: خۆش ڕاوێژ، قسەرەنگین ف سخندان.

بەدەن: ١) لەش، قەلب، قالب؛ ٢) دیواری بەرزی حەوش ف ١) تن؛ ٢) دیوارِ بُلند.

بەدەو: ١) جوان چاك، خوشیك، لاو، خوشکـۆك، زێبـا، شیرین؛ ٢) ئەسپی خۆشبەز ف ١) زیبا؛ ٢) اسب خوشرو.

بەدیارەوەبون: ئاگاداری کردن، پاسداری کردن ف نگهداری کردن.

بەدێلڤانی: دەستەواو ف کار متقابل.

بەدی: ١) دیتن، دین: (لەدورەوە **بەدیم** کردی)؛ ٢) بەگومانو مەزەننە: (بەخەیاڵ شوێنێکم **بەدی** کردوە)؛ ٣) بەرێ، ئارێ: (نەچوی؟ **بەدی** چوم)؛ ٤) تۆخراپی؛ ٥) خراپە: (تۆ **بەدی**، ئێتر **بەدی** مەکە) ف ١) دیدن؛ ٢) بەگمان؛ ٣) آری؛ ٤) بدهستی؛ ٥) بد بودن.

بەدیل: نۆرە، نۆبە، نۆگە، سەرە، سرە ف نوبت.

بەدین: ١) موسوڵمانی چاك، دیندار، لەخواترس؛ ٢) ئێمە خراپین ف ١) متدیّن؛ ٢) ما بد هستیم.

بەڕ: ١) زرعاتی تینو؛ ٢) بەڕە، گڵێم، پەڵاس، لەی؛ ٣) بەژ، وشکانی ف ١) کشتزار تشنە؛ ٢) گلیم؛ ٣) خُشکی.

بەر: ١) سنـگو بەرۆك؛ ٢) میوەی دارو بێستـان؛ ٣) تۆل، پز: (بزنەکە بەری هاویشت)؛ ٤) ژێر، خوارو: (لـەبەر ماڵانەوە هات)؛ ٥) پێشو پێشتر: (**بەر** لەمن چو، لە**بەر**منەوە بو)؛ ٦) پۆشین، لەخۆکردن: (کەوام دە**بەر**دا بو)؛ ٧) لا، تەرەف، رەخ: (ئەو**بەر** موڵکی منە، ئەم**بەرە** زەوی خاڵمـە)؛ ٨) رادەو ئەنـدازەی بارست: (ئـەم کوتـاڵە **بەری** تەسکە، **بەر**پـان نیە، بەڵام **بەری** ئەستـورە)؛ ٩) بەرد، کوچـك، تەوەن؛ ١٠) گولـلەی چەکی ئاگرین؛ ١١) پیلی وشکی چرادەستیو رادیو؛ ١٢) ئاسەڕ: (کەواکەت **بەری** هەیە یان بێ**بەرە**؟)؛ ١٣) دەرگا، دەری؛ ١٤)

بەرهەڵداو ئازاد: (لەزیندان **بەر** بوم، ئەسپەکە **بەر** بوە)؛ ١٥) پاشگری هەڵگر، کێش: (رنجبەر، بارەبەر، فەرمانبەر)؛ ١٦) وەرگر: (میراتبەر، سێیەك بەر)؛ ١٧) روی تماشا: (ئەم **بەر**ێ خۆ دایە دا)؛ ١٨) بەهرەو داهات: (بەرو بۆت ئەمساڵ چۆن بو؟)؛ ١٩) بەرگەدە: (وتی توکەبەر ونکا دەنکەجۆ) «هەژار»؛ ٢٠) رو: (**بەر** بەسابلاخ دەچم)؛ ٢١) بۆری سەرپیت؛ ٢٢) بەش، پار. (ئەمەندەم بەرناکەوێ) ف ١) سینه و بر؛ ٢) میوه، ثَمر؛ ٣) جنین؛ ٤) پائین؛ ٥) قبل؛ ٦) پوشیدن؛ ٧) طرف، سو؛ ٨) عرض و پهنا؛ ٩) سنگ؛ ١٠) فشنگ؛ ١١) باطری؛ ١٢) آستر؛ ١٣) درگاه؛ ١٤) آزاد، یله؛ ١٥) پسوند بەمعنی کِشنده؛ ١٦) گیرنده؛ ١٧) روی و جهت؛ ١٨) بهره و درآمد؛ ١٩) زهار؛ ٢٠) بەطرف؛ ٢١) ضمّه؛ ٢٢) سهم.

بەرئامای: دەرکەوتن، هاتنەدەر ف بیرون آمدن.

بەرئیڵ: زەوین وەختی کێڵان ف زمین شُخمی.

بەڕا: ١) زاناو بەتەگبیر؛ ٢) بەرخ، وەرە؛ ٣) بەڕاستی ف ١) مدبّر؛ ٢) برّه؛ ٣) براستی.

بەرابەر: هەمبەر، وەکەهەڤ، چونیەك ف مساوی و برابر.

بەرات: ١) مزی وەرزی رەنجبەر؛ ٢) جیرەی هەمیشەیی؛ ٣) رسق و رۆزی بەش کردن: (نیوەی مانگی شابانێ شەوی جێژنی **بەراتێ** / لەخودای دەکەم تەڵەبێ بەشکو چاوجوانێم داتێ) «فولکلۆر»؛ ٤) حەواڵەی پوڵی ف ١) مُزد؛ ٢) مقرّری؛ ٣) تقسیم روزی؛ ٤) حوالهٔ پولی.

بەراتخۆر: فەرمانبەری بەمز، کارکەری دەوڵەت یان خان ف مُزدبگیر.

بەراتە: لاشی تۆپیوی فڕێ دراو ف لاشهٔ مُردار.

بەراتی: جیرەی دایمی ف مستمرّی.

بەرادان: لێڕوانین، تواشاکردن، تەماشاکردن، لێ نوڕین، بڕوانە بەر ف نگاه کردن.

بەڕادان‌دان: ڕاسپاردن بۆ دروست کردن: (دەستێك جلکم **بەڕادان** داوە) ف سفارش دادن.

بەراردەی: هەڵکەندن، کۆڵین ف درآوردن.

بەراز: ١) خو، خوگ، گاکوڵ؛ ٢) بریەتیە لە پیاوی زۆرهارو کۆڵنەدەرو بەکار ف ١) گراز؛ ٢) کنایه از آدمِ شجاع و نستوه.

بەرازخۆر: بریەتی لەکاکەیی، ئەهلی حەق ف کنایه از اهلِ حق.

بەرازە: ١) کەڵپی یەکسم کە لە شەش ساڵیا دێت؛ ٢) دارێ کە بەرداشی پێ بەرز دەکەنەوە؛ ٣) ملغە، لۆسە، باری؛ ٤) کاریتە؛ ٥) قایشی جوت لە شوڵی بادراو ف ١) نابِ اسب شش ساله؛ ٢) چوب حمل سنگ آسیاب؛ ٣) اهرُم؛ ٤) بالار؛ ٥) بند خیش که از ترکه بافته شده باشد.

بەڕاس: ١) وشەی پرسیار. واتا: بێ درۆ؟؛ ٢) لەڕاستی‌دا، بەدروستی ف ١) براستی؟؛ ٢) بەدُرستی.

بەڕاستی: بەڕاس ف نگا: بەڕاس.

بەراش: بەرداش، سەنگ ئاساو ف سنگ آسیاب.

بەراف: ١) بەردە زورەی تیخ تیژکردن؛ ٢) شیو وکوڵ؛ ٣) زەمینی بەراو ف ١) سنگ سوهانی؛ ٢) رخت‌شویی؛ ٣) زمین آبی.

بەراقی: کۆڕ، کۆبونەوە، جوات، جڤات ف اجتماع.

بەراقێرك: دیاری جێژنە ف کادوی عیدی.

بەراقیك: سوێنکە سابون ف تەماندهٔ صابون.

بەڕاك: هەیوان، بەربێلایی، سەکوێ سەر داپۆشراو ف تراس.

بەرام: بۆنی خۆش، بەرامە ف نَکهَت، بوی خوش.

بەرامبەر: بەرابەر ف برابر.

بەرامبەرکێ: ١) پێك گرتن و بەبەریەك هەڵکێشان؛ ٢) ملەو کی بەرکێ، رك بەرکێ ف ١) مقابله؛ ٢) مسابقه.

بەرامبەری: ١) بەرابەری؛ ٢) بەگژداچون و لەڕودا وێستان ف ١) برابری؛ ٢) مقابلهٔ جنگی.

بەرامە: بەرام ف نکهَت.

بەران: ١) پەزی نێر، نێرەمەڕ، قۆچ؛ ٢) ئامرازێکەلە هەوجاڕدا ف ١) قوچ؛ ٢) ابزاری درخیش.

بەرانبەر: بەرابەر ف برابر.

بەرانبەری: بەرامبەری ف برابری.

بەرانپێچ: بەروانە، بەروانکە، شیردۆش سنگ و بەری پێ دادەپۆشن ف پیشبند.

بەرانپێڵ: بەرانپێچ ف پیشبند.

بەرانگە: مۆڵگەی ڕان لەدەشت ف جای آسودن رمه در دشت.

بەرانەکێوی: نێری مەڕەکێوی ف قوچ کوهی.

بەڕانی: بیانی. بێگانە، لاوەکی ف بیگانه.

بەرانێ: قامکەگەورە، تلیامەزن ف انگشت شست.

بەراو: ١) زەمینی ئاوی، بەرانبەری دێم؛ ٢) بریەتی لە جێ جوێن و چەقاوەسو: (بابی خۆی **بەراو** کردوە، تازە **بەراو**بوە گوێ ناداتێ) ف ١) زمین آبی؛ ٢) کنایه از آدمِ فحش‌خور.

بەراوپشت: بەراوەژو، واژی، سەرنخون، بەرەواژی ف واژگون.

بەراودان: پێش‌گرتنی ئاو ف جلوآب گرفتن در آبیاری.

بەراورد: ١) لێکدانەوە، تاقی کردنەوە؛ ٢) تەخمین، بەخەیاڵ هەڵسەنگاندن، نرخاندن ف ١) آزمودن؛ ٢) حدس و تخمین.

بەراوەژو: بەراوپشت ف وارونه.

بەراوەژی: بەراوپشت، واژی، سەرنخون ف وارونه.

بەراوی: دەغڵی بەراو، ئاوی، بەرانبەری دێمی ف زمین آبی.

بەراویتن: بێچو بەمردویی هێنان ف سقط جنین.

بەراویتە: دایکێ کە بێچوی بەمردویی بوە، بێچوی نەکامڵ فڕێداوە ف مادر سقط کرده.

بەراهی: پێشایی ئاو یا لەشکر و... ف پیشاهنگ.

بەرایی: ١) بەراهی؛ ٢) ئیجازە، رەوادیتن: (دڵم **بەرایی** نادا ئازاری بدەن)؛ ٣) سەبوری، ئۆقرە: (دڵم **بەرایی** نایە) ف ١) پیشاهنگ؛ ٢) روا دیدن؛ ٣) صبوری.

بەربا: ١) خۆیان لەکاتی هەڵاویشتنا؛ ٢) هیچ بەسەر هیچەوە نەماو: (کەس نازانێ چۆنە؟ بەربایە!)؛ ٣) دەنکی پوچ کە لەبە باکردندا با دەیبا ف ١) خرمن زیر باد دادن؛ ٢) بر باد رفته؛ ٣) دانهٔ پوك که باد

می برد.

بەرباد: بێ‌زەلەت، لە کەڵك‌و کارکەوتو، هیچ پێوە نەماو ف بر باد.

بەرباد کردن: لەکەڵك خستن، لەبەین بردن ف ازبین بُردن.

بەربـار: ١) یەکسمی سێ‌ساڵـە، ساڵی گرتن‌و بارکـردنی بارەبـەر؛ ٢) بریەتی لە گوێ لەمست‌و فەرمانبەر؛ ٣) رام، ئارام: (جاران هار بو ئێستا بەربار بوە) ف ١) ستور سەساله؛ ٢) فرمانبر و مطیع؛ ٣) رام.

بەربازن: دەستەوانەیێك کەناهێڵێ بازن هەڵخلیسکێ‌و خلەخل بکا ف النگوگیر.

بەربالاف: فوتەو خاولی گەرماو ف لُنگ و فوتهٔ حمّام.

بەربانگ: ١) ڕۆژو کردنەوە؛ ٢) بەیانی زو، شەوەکی؛ ٣) سەرەتای شەو ف ١) وقت افطار؛ ٢) صُبح زود؛ ٣) اوّل شب.

بەربڕ: نەقار، بەردتاش، سەنگ‌تراش، کەڤرتراش ف سنگتراش.

بەربژار: هەڵبژاردە، بژاردە، مونتاز ف برگزیده.

بەربـو: بوکنی، ئەوانـەی بۆ بوك گوێستنەوە دەچن ف ینگه، کسانی که عروس را همراهی می کنند.

بەربـوارد: بەردیل کەساڵێ ئاوس بوُنی بواردبێ ف حیوانی که یکسال آبستن نشده باشد.

بەربواردو: بەربوارد ف نگا: بەربوارد.

بەربوُدی: بەربوُك، ژنێ کەدەگەڵ بوك دەچێ ف ینگه.

بەربوُرە: ١) بەربیر، بەخەیاڵ‌و گومان؛ ٢) بەربوارد ف ١) بەگمان؛ ٢) نگا: بەربوارد.

بەربوُری: پێش‌بینی، خەبەردان لەڕونەداو ف پیشبینی.

بەربۆسە: نێوانی نیر و بۆسە ف از ابزار خیش.

بەربۆق: گۆنجە، نۆێن، جۆی ئاوی داپۆشراو، بە وشتر گەڵو کێشراو ف مجرای آب سرپوشیده.

بەربوُك: بەربوُدی ف ینگه.

بەربوگ: ١) بێ ئاکار، بەدخو؛ ٢) بەرەڵا ف ١) بداخلاق؛ ٢) رها، یله.

بەربـوُن: ١) ئازادبـوُن لەزیندان؛ ٢) بەرهەڵدابون، بێ‌خاوەن؛ ٣) ئاو لەگۆڵـەوە دەرچـون ف ١) آزادشدن؛ ٢) بی صاحب، یله؛ ٣) خارج شدن آب از مجرایش.

بەربوُنەوە: داکەوتن، کەوتنەخوار، شۆڕبوُنەوە ف اُفتادن.

بەربوُیك: بەربوُدی، بەربوك ف ینگه.

بەربەتاك: ئاواڵە، وەکری ف باز، گشاده.

بەربەخت: کیژی عازەوی وەختی شو هاتو ف دختر عَزب.

بەربەر: سەرتاش، دەللاك ف سلمانی.

بەربـەران: پەزی سێ بەهـار دیتی، بەردیل، مەڕی سێ‌بەهـار دیتو ف گوسفند سەساله.

بەربەرۆچك: جێگەی خۆ هەڵخستن لەبەر تاو، روبەڕۆژ ف جای رو بەآفتاب.

بەربەڕۆچکە: بەربەرۆچك ف آفتابگیر.

بەربەروشك: سەرپێرێژن، تەمەڵی بێکارەی کە لەماڵ دەرناچێ ف تنبل و بیکاره.

بەربـەرە: ١) خێشـك، ئەودارە ئەستـوُرەی دەجـوُتی دەخـەن‌و شۆی پێ‌راسـت دەکـەن؛ ٢) وەروەرە، شەپـالـوخ، شاپـەڵۆخ، پاڕوی پانی بەفرماڵین ف ١) مالهٔ زمین صاف کن؛ ٢) پاروی بزرگ برف‌روبی.

بەربـەرەکـانێ: ١) لەروداوێستـان، دەگژراچون؛ ٢) ملەوکێ بەرکێ، رکەبەری ف ١) رودر رو ایستادن؛ ٢) مسابقه.

بەربـەژن: دوعـاو حەمایەڵێ کە دەملی دەکەن‌و دەچێتە سەرکەلەکە ف تعویذی که بر گردن آویزند.

بەربەس: ١) بەربەست، لەمپەری ئاوگەڕاندنەوە؛ ٢) لەمپەری سەرڕێگە، رێ‌بەندان ف ١) سدّ؛ ٢) راه‌بند.

بەربەست: بەربەس ف نگا: بەربەس.

بەربەسێڵ: قوڕاو، چێشتی گۆشت‌و ماست ف آش گوشت و ماست.

بەربەسێڵك: بەربەسێڵ ف نگا: بەربەسێڵ.

بەربەش: دەفر و ئامرازی کانزا ف ظروف معدنی.

بەربەفش: جلف، بلح، خۆهەڵکێش ف آدم جلف و خودستا.

بەربـەق: لێوە گۆڵـەمـەرەزە، لێواری گۆلی چەڵتـوك بۆئـاو بەهەمولا گەیشتن ف جوب شالیزار.

بەربەلەت: سەرسوڕێن ف سرسام‌آور و خیره کننده.

بەربەن: ١) دار یا بەردێ کە گۆنجەی ئەستێلی پێ‌دەگرن، بەردە گۆنجە، کون‌ئاخنی ئەستێرك؛ ٢) سینـەبەند، گەردەن‌بەندی شوڕ؛ ٣) جۆرێ خورما؛ ٤) خشڵی ژێرچەنە ف ١) دهانەگیر استخر؛ ٢) گردن‌بند؛ ٣) نوعی خرما؛ ٤) زیور زیر چانه.

بەربەیان: تاریك‌و ڕون، شەوەکی، هەوەڵی ڕۆژێ ف بامداد، پگاه.

بەربیك: بەربودی، بەربوك ف ینگه.

بەربێڵ: داهاتی زەوی، بەروبو ف فرآوردهٔ کشاورزی.

بەربـێلایی: هەیوان، بەرسـەربـانی بێ‌دیواری ئەولاو ئەولا، شوێنی باران‌نەگر ف ایوان، پناهگاه موقع باریدن.

بەربین: بەربینگ، ستۆکڕك، بن گەروله دەرەوە ف بیخ گلو از خارج.

بەربێن: بەن کەڵەوە، بەندکەڵەمە ف چنبرەبند گاو.

بەرڕبین: پەڵپینە، پر پرە، گیایەکە ئەخورێ ف گیاهی خوراکی.

بەربێنکە: بەرەڵبێنە، بەرهەڵبێنە ف پیش‌بند کار.

بەربینك: ١) بەربین، پێسیر، ستۆکڕك، سوکر؛ ٢) بریتی لەبەهانە ف ١) بیخ گلو؛ ٢) کنایه از بهانه.

بەرپا: دامەزران، بەرپاکردن، سازکردن، بەرپابون، سازبون ف برپاداشتن.

بەرپاش: ١) پشتەورو، واژی؛ ٢) بەرەو دواوە، بەرەوپاش ف ١) وارونه؛ ٢) رو بەعقب.

بەرپرس: لێ‌پرسراو، مەسول، مەسئول، بەرپرسیار ف مسؤول.

بەرپرسیار: بەرپرس ف مسؤول.

بەرپشتوێن: بەرکەمبەر ف لای کمر بند.

بەرپشتێن: بەرپشتوێن ف لای کمر بند.

بەرپشتێنە: بەرپشتێن ف لای کمر بند.

بەرپەرچ: ١) پێچ دانەوەی بزمار؛ ٢) ڕێگە لێ بڕینەوە؛ ٣) قسەپێ بڕین

ف ۱) پرچ میخ؛ ۲) سر راه گرفتن؛ ۳) در میان سخن آمدن.

بەرپێ: پێخوست، بەرپا، ژێرپێدراو ف زیر پامانده.

بەرپێچ: ۱) واشەر، مۆرەی پێچ؛ ۲) پێش‌گری ف ۱) واشر؛ ۲) پیش‌گیری.

بەرتاش: ۱) بەربڕ؛ ۲) بەرگەدەتراش ف ۱) سنگ‌تراش؛ ۲) موی زهارتراش.

بەرتاشین: ۱) بەربڕین؛ ۲) بەرگەدە تاشین ف ۱) سنگتراشی؛ ۲) موی عانەتراشیدن.

بەرتاو: شوێنێ کەتاو لێ ئەدا ف جای آفتاب‌گیر.

بەرتفك: چەخماخی تفەنگ، مقەنەزمە ف چخماق.

بەرتقك: بەرەفڕکێ، کوچك هاویتن، بەردهاوێژی ف سنگ‌پرانی.

بەرتل: گوێچ، پارە یان‌میچ کە لەکایەدا دای‌دەکەن ف پول یا شتالنگ کە در بازی تیلە بر زمین ریزند.

بەرتوڕ: خوارو خێچ، کەچ‌و داهاتو ف کج‌وکولە.

بەرتەرەف: لەبەین‌چون، خەلاس‌بون: (کێشەکە **بەرتەرەف** بو) ف برطرف.

بەرتەك: بەرهێرش ف زیر یورش قرار گرفتە.

بەرتەڵاش: زەبەلاحی ناقۆڵای خوێنتاڵ ف لندهور بدقوارە.

بەرتـەڵانە: دیاری ماڵی‌بوك بۆماڵی زاوا بەر لەگواژتنەوە ف هدیهٔ خانە عروس بە خانوادهٔ داماد قبل از ازدواج.

بەرتەنگ: تەنگەبەر، بێ‌دەرەتان ف تنگنا.

بەرتێشت: قلیان قاوەڵتی، سوکەخواردنی پاش لەخەوهەستان ف ناشتا.

بەرتێڵانە: بەرتەڵانە ف نگا: بەرتەڵانە.

بەرتیل: خاوە بۆ کارێك هێنان، ریشوەت ف رشوە.

بەرج: خەرجی خۆڕایی‌و نایێویست ف خرج غیرلازم.

بەرجفت: دەرامەتی جوت‌و گا ف محصول زراعت.

بەرجل: بەروانکەی مناڵ ف پیشبند بچە.

بەرجۆم: جیکڵدانە، سیکەتۆرە، سیقەتۆرە ف ژاغر، چینەدان.

بەرجە: لەپێش، زوتر ف پیشتر.

بەرجــەوەن: ۱) دیمـەن، لەپێش چاوڕا دیار؛ ۲) بەراورد، لێکـدانـەوە، تەخمین ف ۱) منظرە؛ ۲) تخمین و حدس.

بەرجەوەند: بەرجەوەن ف نگا: بەرجەوەن.

بەرجێنگ: پێشەسەر، خشڵێکی زێڕی ژنانە کە بەسەر توێڵدا دێت ف نوعی زیور زنان کە روی پیشانی قرار می‌گیرد.

بەرچا: بەرتێشت ف ناشتا.

بەرچاڤك: چاویلکە ف عینك.

بەرچاو: ۱) دیمەن؛ ۲) جوان‌و لەبار؛ ۳) دیاردە ف ۱) منظرە؛ ۲) زیبا؛ ۳) پدیدە.

بەرچاوتاریك: ۱) ناهومێد؛ ۲) زۆر تورەو رك‌هەستاو ف ۱) ناامید؛ ۲) مأیوس و عصبانی.

بەرچاوتەنگ: رژد، بەخێڵ ف خسیس.

بەرچاوتێر: دڵاوا، سەغاوەت ف سخی و بخشندە.

بەرچـاوكە: قایشی ریشوداری بەرچاوی ئەسپ ف پیشانی‌بند پُرزدار اسب و...

بەرچاوگە: بەرجێنگ ف نگا: بەرجێنگ.

بەرچاوە: ۱) توێڵ‌پێچی بەریشاڵی ئەسپ، بەرچاوكە؛ ۲) ئافتاو گەردان ف ۱) نگا: بەرچاوكە؛ ۲) پیشانی‌بند دروگران.

بەرچاویلە: بەرچاوگە ف نگا: بەرچاوگە.

بەرچایی: بەرتێشت، بەرقلیان، بەرقەننە ف خوراك ناشتا.

بەرچن: قەرتاڵەی میوەچنی، تریان ف سبد میوەچینی.

بەرچنۆكە: بەرچنی چکۆڵە ف سبدك میوەچینی.

بەرچنە: بەرچن ف نگا: بەرچن.

بەرچەپ: پێچەوانە ف برخلاف.

بەرچەق: سەرچۆپی‌کێش، پێشەنگی گۆبەند ف پیشاهنگ رقص دستەجمعی.

بەرچەڵە: ئەستوندەکی دەرەوەی چادر لەلای چیغەوە ف ستون خارجی خیمە.

بەرچـەنـە: ۱) خشڵێکـە بەبـەر چەنەگەدا دێ‌و لەدولا لەسەر دەدرێ، کرمەك؛ ۲) بەرخەبەبە ف ۱) زیور زیرچانە؛ ۲) غبغب.

بەرچیت: ۱) سنگی چیغڕاگر؛ ۲) بریەتی‌لە پەیاغ، گالۆك ف ۱) میخ چوبین سیاه چادر؛ ۲) کنایە از چُماق.

بەرچیخ: بەرچیت ف نگا: بەرچیت.

بەرچیغ: بەرچیت ف نگا: بەرچیت.

بەرچیلك: سیکەتۆرە، بەرجۆم ف چینەدان.

بەرچێڵە: گۆشتی ژێرچەنە ف غبغب.

بەرچێن: چاندنی پێش کێڵان ف کاشتن قبل از شُخم.

بەرچینە: بەرچن، تریان ف نگا: بەرچن.

بەرچینەك: بەرجۆم، سیقەتۆرە ف چینەدان.

بەرچەلینك: بۆتەی زێڕینگەران ف بوتهٔ زرگران.

بەرخ: بێچوی پەز، بەڕا ف برّهٔ گوسفند.

بەرخستن: بەراویتن ف سقط جنین.

بەرخڤان: شوانی بەرخان ف چوپان برّە.

بەرخوار: ۱) بەرخۆر، ئەوئازوقەی بەرلە زستان دەکار دەکرێ؛ ۲) قوماش یان جلکی راست نەبڕاو ف ۱) آذوقهٔ پیش‌خور؛ ۲) بُرش کج لباس یا پارچە.

بەرخـواردن: ۱) توش‌بون؛ ۲) بەهـرە؛ ۳) میوەخواردن؛ ۴) بریەتی‌لە ئیجـارەی باغ‌و...؛ ۵) ناڕەحـەت‌بون لەقسەی کەسێ: (بەقسەکەی **بەرم خوارد، پێم بەری خوارد**) ف ۱) مُلاقـات؛ ۲) بهـره؛ ۳) ثَمرخوردن؛ ۴) کنایە از اجارهٔ باغ و...؛ ۵) متأثر شدن از سخن یا کار کسی.

بەرخۆر: ۱) پێش‌خۆر، بەرخۆر؛ ۲) بەردکرۆژ، بریەتی لە خۆهەڵکێش‌و بافیش‌کەر؛ ۳) زگ‌لەوەڕێن، خۆ بەخەڵك تێرکەر ف ۱) پیش‌خور؛ ۲) کنایە از خودستا؛ ۳) مُردەخور، سورچر.

بەرخوردار: مراد حاسڵ، کامڕەوا ف برخوردار، کامیاب.

بەرخۆرك: تەزرەی ورد، تەرزەی وردیلە، تەیرۆ کێدهۆر ف تگرگِ ریز.

بەرخۆلە: بەرخەساوا ف برّهٔ نوازاد.

بەرخەبەبە: بەرچێلە، غەب غەبە ف غبغب.

بەرخەفج: موّتە، موّتەکە، شەوە ف کابوس.

بەرخەل: گەلەبەرخ، بەرغەل ف رمهٔ برّه و بُزغاله.

بەرخەوان: شوانی بەرخەل ف چوپانِ برّه و بُزغاله.

بەرد: کوچك، کەڤر، سەنگ، تەوەن، بەر ف سنگ.

بەردا: لەپێشدا، پێشوُ ف سابقاً.

بەردار: ١) داری خاوەن بەر؛ ٢) هەڵگر و بەسەبر: (چۆن خوا بەردارە؟) ف ١) درختِ مُثمر؛ ٢) شکیبا.

بەرداش: سەنگ ئاسیاو، بەرێنێش ف سنگِ آسیا.

بەرداشت: ١) بەهـرەی زەوی؛ ٢) بۆچـوون، لێکدانـەوە؛ ٣) دیباچە، سەرەتای کتێب ف ١) بهرهٔ زمین؛ ٢) نتیجەگیری؛ ٣) دیباچهٔ کتاب.

بەردان: لێکۆڵینەوە؛ ٢) بەرەڵاکردن ف ١) دقّت و مُلاحظه؛ ٢) رهاکردن.

بەردانگ: ژێرۆ، لای خوارەوە ف طرفِ پایین.

بەردانەوە: ١) لەژوورڕا فڕێدانەخوار؛ ٢) ئاو لەئەستێر بەرەڵاکردن: (بچۆ ئاو بەردەوە) ف ١) انداختن از بالا؛ ٢) آب را از استخر رها کردن.

بەردانی: ڕەقەن، بەردەڵان ف سنگلاخ.

بەرداو بەرد کردن: دانەمرکان لەماڵاو ئاوارەی چیا ف کنایه از آوارگی و آرام نگرفتن.

بەرداوی: بەردەڵان ف سنگلاخ.

بەرداوێژ: ١) بەردهـاوێژ، کەسێك کوچـك پەرت ئەکـا؛ ٢) مەودای بەردگەیشتن بەهاویشتن ف ١) سنگ‌پران؛ ٢) بُردِ پرتابِ سنگ.

بەرداین: چاوەدێری، ئاگاداری ف نظارت.

بەردایی: بەرەڵدا، ئازاد، ئازادو بەرهەڵدا کراو ف یله و رها، رها شده.

بەردبڕ: بەربڕ ف سنگ‌تراش.

بەردتاش: بەربڕ ف سنگ‌تراش.

بەردڕانە: نوقڵانەی بەرگی تازە. شیرنی جلکی نوێ ف انعامِ لباسِ تازه.

بەردڕکانە: بەردڕانە ف نگا: بەردڕانە.

بەردڕەکانە: بەردڕانە ف نگا: بەردڕانە.

بەرد ریاگ: بەردراو ف رهاشده.

بەردکاری: کاری بەردکردن، بەرد دەکارکردن ف سنگ‌کاری.

بەردکێش: ١) ئەڤیاکـە ڤرژخـەلکی راتینە؛ ٢) شەلتە، بارێکی دوتای دارینـە بەردو گڵـی پێ دەکێشـن ف ١) سنگ‌کش؛ ٢) ظـرفِ سنگ کشی.

بەردڵ: ١) خۆشەویست و لەبەردڵان؛ ٢) قلیان قاوەڵتی، بەرتێشت ف ١) محبوب؛ ٢) خوراكِ ناشتا.

بەردڵك: ١) خوشەویست؛ ٢) تورەکەی مەمکان ف ١) دوست‌داشتنی؛ ٢) پستان‌بند.

بەردڵ کەوتن: پەسندکردن ف پسندکردن.

بەردم: پێش ف جلو.

بەردو: بن‌دوگی مەڕ ف زیرِ دنبهٔ گوسفند.

بەردو: پڕژانی شیرکـاتی دۆشین بۆ دەرەوەی مەردۆش ف پاشیدن شیر هنگام دوشیدن بەخارج ظرف.

بەردوخ: ئامرازێکە لەدوخی خەرەکدا ف ابزاری در دوكِ نخ‌ریسی.

بەردوگ: بنی دوگی مەڕ، بەردو ف زیر دنبهٔ گوسفند.

بەردولە: ١) تەشتی گڵین بۆ نان‌تێنان؛ ٢) دەفری چڵکاوی ئاسنگەرو پینەچی ف ١) تشتِ سُفالین؛ ٢) ظرفِ آبِ کارِ آهنگر و پینەدوز.

بەردوڵیان: ئاردەشان ف نگا: ئاردەشان.

بەردوێك: سنگ و مەمك ف سینه و پستان.

بەردە: ١) بەنی، خولامی زێڕکڕی؛ ٢) ئەوداهاتە بۆ دەرەوە دەنێردرێ بۆ فرۆشتن؛ ٣) ڕفاندن و تاڵان: (عەجەب بگرەو بەردەیەکە) ف ١) بردە؛ ٢) صادرات؛ ٣) چپاول و غارت.

بەردەئازەبە: بەردێ کەخۆرت بۆ راکردنی کێ‌بەرکێ دەکەن ف سنگِ زورآزمائی.

بەردەئەستێ: بەردی ئاگر پڕێن ف سنگِ آتش‌زنه.

بەردە ئەموستیلە: نقیم، مۆرخوانە ف نگینِ انگشتر.

بەردەبار: پیاوی زاناو بەتەگبیر ف مُدبّر.

بەردەباران: کوچك واران ف سنگ‌باران.

بەردەبـاز: پردەبـاز، ڕیزەکـوچکێ لەناو چەم کە بەسەریا ئەپەڕنەوە ف سنگ‌های گُدار.

بەردەبێر: بەردێ کەشـوان لەسەری دەنیشێ و مێ بۆ دۆشەر دەگرێ ف سنگی کە چوپان برآن نشیند و گوسفند را برای دوشندە می‌گیرد.

بەردەبیرۆ: بەردێکـە بۆ ڕەقی و سەختی نمـونـەیە: (وەك بەردەبیروێ لێ‌هاتوە) ف سنگی کە بسیار سخت است.

بەردەپـا: سەنـگـی‌پا، بەردێکی ڕەشی کڕوزە کە لە گەرمـاو قاچی پێ‌دەشۆن ف سنگ‌پا.

بەردەپێ: بەردەپا ف سنگ‌پا.

بەردەتـات: بەردی پان و لوس لە ڕەخـی کانـی و ئاو بۆ نوێژو لەسەردانیشتن ف سنگی پهن و صاف کە در کنار چشمە قرار دهند و روی آن نماز گزارند و بنشینند.

بەردەتراویلکە: زیخە شینکە کەلەبەر تاو ئەترسکێ و وەك ئاو دیار دەکا ف سَراب.

بەردەتوتن: بەشێکی توتنانە بۆئاغا ف سهمیهٔ توتون ارباب.

بەردەچەرخ: سەنگی چەخماخ ف سنگ چخماق.

بەردە چەخماخ: بەردە چەرخ ف سنگ چخماق.

بەردەرك: پێش‌دەرك، پێش دەرگا ف جلو در.

بەردەركە: بەردەرك ف جلو در.

بەردەرگا: ١) ئاسانە، پێش‌ماڵ، بەردەرك؛ ٢) خەڵاتێکی زاوا بۆ بوك کە ئەیەوێ پەردەو دەرگای لێ‌بکرێتەوە ف ١) آستانه؛ ٢) هدیهٔ داماد به عروس.

بەردەرێژ: سەنگ فەرش ف سنگ‌فرش.

بەردەزۆرە: بەردێکی زبرە ئاوی پێدا دەکەن و چەقوی پێ تیژ دەکەن ف

سنگ سوهان.

بەردەس: بەردەست ف پادو.

بەردەسـان: هەسان، سان، بەردێکی لوس کراوە ڕۆنی لەسەر دادەنێن و تیخی پێ تیژ دەکەن ف فسان.

بەردەساو: بەردەسان ف فسان.

بەردەست: ۱) کەسێ لەبـەردەستـایەو خزمـەتی کەسێك دەکـا؛ ۲) ئەوشتەی دەستت پێڕادەگاو دور نیە؛ ۳) پارچە ئاسەڕی قۆڵ لەنزیك جومگەوە ف ۱) پادو؛ ۲) در دسترس؛ ۳) آستر آستین.

بەردەستـە: ۱) ئاسـەڕی قۆڵ؛ ۲) گیرۆدەو یەخسیر، ژێردەستە ف ۱) آستر آستین؛ ۲) گرفتار و اَسیر.

بەردەستی: ۱) خزمـەتکـاری، نۆکـەری؛ ۲) ژیانی گیرۆدەیی ف ۱) نوکری؛ ۲) اسارت.

بەردەستێ: بەردە ئەستێ ف سنگ آتش‌زنە.

بەردەشۆر: شوتنەوەی دەغل بۆ بەرد لێ جیا کرنەوە ف شُستن غلّە برای جدا کردن سنگ‌ریزە از آن.

بەردەعازەبە: بەردەئازەبە ف سنگ زورآزمایی.

بەردەڤك: ۱) نۆکەری هاوڕێی سەفەرو بەردەست؛ ۲) وێژەر لەباتی ئاغا ف ۱) نوکر همسفر با ارباب؛ ۲) سخنگوی ارباب.

بەردەقانی: قەڵماسك، قۆچەقانی، کەهنیك، تیروکەوان ف فلاخن.

بەردەقی: شەڕەشان، کێ بەرکێ لەشان لێکترداندا ف مسابقهٔ تنەزنی.

بەردەڵان: بەرداوی، زەوینی پر بەردو ڕەقەن ف سنگلاخ.

بەردەڵبەرد: بەرداوبەرد ف نگا: بەرداوبەرد.

بەردەم: ۱) بەردەم، پێش؛ ۲) دەمهەڵپێچ ف ۱) جلو؛ ۲) نقاب.

بەردەمۆر: مۆری جێ ئەنی شیعە لە سوژدەدا ف مُهر نماز.

بەردەمـوکانە: دەموکانە، مێوژۆکە، *بەری جۆرە دەوەنێکە، با دەبیا بە دارمـازووەوە بنـوسێت. دەروێنـەوە کوان‌ئاسـایی دەمـاسێ، دەیبڕن، دەیکوڵێنن، نوسەکێکی زۆر لەچرێش نوسەك‌تری لێ پەیدا دەبێ* ف مو یزك.

بەردەموکە: بەردەموکانە ف مو یزك.

بەردەنوێژ: بەردەتات ف سنگی صاف که بر آن نماز گذارند.

بەردەواز: بەردەباز ف نگا: بەردەباز.

بەردەوان: ڕازەوان، کەسێ کەبـاش بەشـاخ هەڵـدەگەڕێ، شاخـەوان، زەردەوان ف سنگ‌نورد.

بەردەوك: بەردەڤـك، نۆکەری تایبـەتیو خۆشەویستـی ئاغا ف نگا: بەردەڤك.

بەردەهاڕ: بەرداش ف سنگ آسیا.

بەردەی: بردن ف بُردن.

بەردیل: ۱) شت لەبـاتی شت، پێك‌گۆڕینـەوە، ماڵ‌بەماڵ، ژن‌بەژن؛ ۲) شەکی بەربەران ف ۱) معاوضه؛ ۲) شیشك سەساڵە.

بەردین: لەبەرد چێ‌بوُ، لەبەرد تاشراو ف ساخته شده از سنگ.

بەردینـە: ۱) بەردین؛ ۲) سێبەری بەرد: (خەوە **بەردینە** خۆشە) ف ۱) ساختەشده از سنگ؛ ۲) سایهٔ سنگ.

بەرڕەت کەوتن: توش‌هاتن‌و بەگیرهێنان ف گیر آمدن.

بەرز: ۱) برج، خانوەقوتکەی بان‌قەڵا؛ ۲) بڵند ف ۱) بُرج؛ ۲) بُلند.

بەرزا: هەوەڵ فرزەند ف اوّلین فرزند.

بەرزاخ: بەروار، قەدی کێو ف کَمَر کوه.

بەرزاخور: ئەسپێ کەفێرە لەئاخوڕی بڵندبخوا ف اسبی که از آخور بُلند بچرد.

بەرزان: ۱) شوێنانی بڵند؛ ۲) ناوی مەڵبەندێك و هۆزێك لەکوردستان ف ۱) بلندیها؛ ۲) منطقه و عشیرتی در کردستان.

بەرزایەتی: بڵندایەتی ف بلندی.

بەرزایی: بەرزایەتی ف بلندی.

بەرزپەڕ: بەرزفڕ ف بلندپرواز.

بەرزفڕ: ۱) مەلێ تا زۆر بڵندی دەفڕێ؛ ۲) چاو لەبەرەژور ف ۱) پرندهٔ بُلندپرواز؛ ۲) آدم بُلندپرواز.

بەرزڤك: تیغەو لەمپەر لە تەختەو دار ف مانع چوبی.

بەرزکردنەوە: هەڵێنان، ڕاکرن، بڵندکردن ف بُلندکردن.

بەرزە: ۱) قوتکە: (لێم بۆتە بەرزەی بانان)؛ ۲) قیتایی لەناو تەختاییدا؛ ۳) شیوی برنج، پڵاو، قبوڵی؛ ۴) بزر، گوم، وندابو، ون ف ۱) بُلند؛ ۲) برجستگی وسط هموار؛ ۳) آش برنج، پلو؛ ۴) گُم، ناپیدا.

بەرزەبلێس: ئەوی لەهەموقسان هەڵدەداتێ، زۆربێژی نەزان ف وراج و نادان.

بەرزەبـا: هەستـانی بەگورجی‌و ڕاست وێستـان: (بـەرزەبـا لەبـەرم ڕاستەوەبو) ف با عجله قیام کردن برای احترام.

بەرزەپەڕ: بەرزەفڕ ف بُلندپرواز.

بەرزەجرە: سیسرکی دەشت، جرجڕ ف جَراسَك.

بەرزەجورە: بەرزەجرە ف جَراسَك.

بەرزەچرە: بەرزەجرە ف جَراسَك.

بەرزەحەوایلە: کۆڵارەی منالان، بادەوە، تەیارەی کاغەزی ف بادبادك.

بەرزەڕینـە: زوبـەرجـەت، بەردێکی بەقیمـەتـە *دەیکەنە نقێم‌و قاش، زەردێکی ئاماڵ سەوزەو دەترووسکێ* ف زَبَرجَد.

بەرزەفـڕ: بەرزفر، چاو لە بەرەژور، ناڕازی بەوژیانەی تیایە: (هەرکەسێ بەرزەفڕە زو دەمرێ / بای بڵندایی سەرودڵ دەگرێ) «هەژار» ف بلندپرواز.

بەرزەك: بڵنـدایی نێوان تەختـایی. *ئەم وشـەیە عەرەب کردویەتـە «بەرزەخ»* ف بَرزَخ.

بەرزەکی بانان: ۱) قوتکەی بەسەرلێواری بانەوە؛ ۲) بریەتی لە لاوی تۆلازودڵتەڕ ف ۱) برجستگی لب بام؛ ۲) کنایه از جوانِ چشم‌چران.

بەرزەگەوە: دەستەکی پەرژین ف تار پرچین.

بەرزەلنگ: گیایەکی باڵابەرزە لەتیرەی پنگ‌و جاترە ف گیاهی از تیرهٔ پونه.

بەرزەولاخ: یەکسم ف ستور.

بەرزەوبـــون: ۱) ڕاست‌بونـــەوە، هەستـان؛ ۲) تەرەقی کردن ف ۱) بُلندشدن؛ ۲) کنایه از ترقی کَردن.

بەرزەهەوایلە: بەرزەحەوایلە ف بادبادك.

بەرزی: ۱) بلندی؛ ۲) گەورەیی ف ۱) بُلندی؛ ۲) بُلندپایگی.

بەرزێتی: بەرزی، بەرزایەتی ف نگا: بەرزی.

بەرزیلان: شێروخەت، ئەسکەملە ف بازی شیر یا خط.

بەرزین: ئەسپو ماینێ وەختی لێ‌سواربوُنی هاتبێ ف اسبی که هنگام زین‌کردنش رسیده باشد.

بەڕزین: شالاّو بوّ بردن، بەپەلەبوّچون ف با عجله و شتاب یورش بردن.

بەرژەنـە: بەرەمـەشکە، کەرەی لەیەك‌جار مەشکەژاندن پەیدادەبێ ف محصول کرهٔ یکبار مَشك.

بەرژەنەك: دەپی پێوانی کری تەون ف تختهٔ اندازه‌گیری تنیدهٔ فرش.

بەرستوّ: یەخە، خوار گەردنو بالاّی سینگ ف پایینِ گردن.

بەرستە: بەردئەستێ ف سنگِ آتش‌زنه.

بەرسڤ: وەرام، جواب، جوال ف جواب.

بەرسڤك: هەیوان، بەربێلایی ف ایوان، تراس.

بەرسمبێل: سەرەمـوی لێواری لێو کەمـوسـولّمان دەیقرتێنێ: (کافرە بەرسمبێلی خوّ ناکات) ف موی سبیل که بر روی لب آید.

بەرسمێڵ: بەرسمبێل ف نگا: بەرسمبێل.

بەرسنجْك: سوُکە نزگەرە ف سکسکه خفیف.

بەرسورکە: سیسرەی ناومالّ وەك قالوّچە دەچێ ف سوسك خانگی.

بەرسوڤ: وەرگەڕاو، نخون، قلّپ ف وارون.

بەرسوێلینگ: سنگ بەخەنە: بالّدارێکە ف پرنده‌ای است.

بەرسوێڵ: بەرسمبێڵ ف نگا: بەرسمبێڵ.

بەرسێڵ: کولێرەی بەساج برژاو ف نوعی گردهٔ نان.

بەرسیلە: قوّرە، کالکی‌ترێ، ترێی هێشتا ترش، پەسیرە، پەسیلە، هالّە ف غورە.

بەرسینگ: سینەبەندی زین ف سینه‌بندِ زین.

بەرسینگـە: ۱) بەرسینـگ؛ ۲) بریەتی لە ناوقەد: (بەفر بەرسینگەی بڕیـو)؛ ۳) پێش لێ‌گرتنو ڕێگـەی دەرچـون بڕین: (بەرسینگەی لێ‌بڕیمەوە) ف ۱) سینه‌بند اسب؛ ۲) کنایه از نیم‌قد؛ ۳) جلو راه قرار گرفتن.

بەرسینە: سینەبەندی زین، بەرسینگ ف سینه‌بندِ اسب.

بەرشوش: سەرەوژێر، بەرسوڤ ف وارونه، روبه پایین.

بەرشی: هاتەدەر، دەرکەوت ف بیرون آمد.

بەرشیو: بەرکـولّ، خواردن بەرلە چێشت پێ‌گەیشتن ف خوردن قبل از حاضر شُدن غذا.

بەرشێو: بەرشیو ف نگا: بەرشیو.

بەرشیەن: دەرکەوتوە ف بیرون آمده.

بەرشیەی: دەرکەوتن، هاتنەدەر ف بیرون آمدن.

بەرعوّدە: دەستەبەر ف متعهد.

بەرغەل: بەرخەل، گەلەی بەرخو کار ف گلّهٔ برّه و بُزغاله.

بەرف: بەفر، وەور، وەروە ف بَرف.

بەرفخوّر: بالّدارێکە ف پرنده‌ایست.

بەرفخوّرْك: جوّرێ تەرزەی ورد ف تگرگ ریز.

بەرفرە: بەرگوشاد، هەراو، پانو بەرین ف گُشاد.

بەرفرە: بەرفرە ف گُشاد.

بەرفرێدان: بەراویتن ف بچّه‌انداختن.

بەرفمالّك: پارۆی بەفرمالّین ف پاروی برف‌روبی.

بەرفەشوّ: شلّێوە، بەفرو باران پێکەوە بارین ف بارشِ برف و باران باهم.

بەرفەك: جوّرێ مێزەرو پێچەسەری پیاوانە ف نوعی عمامهٔ مردانه.

بەرڤاژی: بەراوەژو، سەرەونخون، پشتو ڕو ف وارونه.

بەرڤالّە: دەس بەتالّ، هەژار، نەدار ف کنایه از بینوا.

بەرڤانْك: بەروانکە، سینەبەندی کارکردن ف پیش‌بند.

بەرڤی: توّپیو، کەوتی، سەکـەت، مردو لە ڕێگـەی خراپەدا، بەرانبەری شەهیدبون ف هلاك شده.

بەرڤین: مردن لەڕێیِ خراپـدا، بەرانبـەری شەهیدبون: (ئەوێ مێرکوژ بەرڤی) ف هلاك‌شدن.

بەرق: ۱) بروسکە؛ ۲) تروسکە ف ۱) آذرخش؛ ۲) درخشش.

بەڕق: ڕکوُنی، ڕك‌لەسك ف کینه‌توز.

بەرقلیان: قاوەلّتی، بەرتێشت، بەرچایی ف ناشتا.

بەرقوّڵ: ئاسەڕی سەردەست لەکەوا ف آستر آستین.

بەڕقەوە: بەتوُڕەییەوە: (بەڕقەوە تماشای کردم) ف غضبناك.

بەڕقی: تروسکەی‌دا ف بَرق‌زد.

بەرقییە: تێلگراف، تەلغراف، لەتێلدان ف تلگراف.

بەرك: ۱) گوللە؛ ۲) گیرفـان، جێب، جیو، باخـەڵ؛ ۳) ئەستێرەیەکـە عەرەب ناوی ناوە: «*شەعـرای شامی*» ف ۱) گلولـه؛ ۲) جیب؛ ۳) ستارهٔ شعرای شامی.

بەرکـاتی: کرێکـاری بەوەختو سات: (ئێمـە بەرکـاتین بەگوێرەی سەعاتە کار موچە وەردەگرین) ف کارگر ساعت کار.

بەرکار: ۱) کەرستەی ئامادەکراو بوّ خانوکردن؛ ۲) کارکەر، بەرانبەری سەرکـار؛ ۳) مەفعولی ڕێزمانی ف ۱) مصالحِ ساختمانیِ آمادهٔ کار؛ ۲) عَمَله؛ ۳) مفعولِ دستوری.

بەرکاز: دەلاقەی دیواو دەر، پەنجەرە ف پنجره.

بەرکـانی: ۱) بەرەقانی، قەلّماسك، قوّچەقانی، کەهنیك؛ ۲) خواروی سەرچاوە ف ۱) فلاخن؛ ۲) پایینِ سرچشمه.

بەرکاو: داوێنی‌شاخ، بناری شاخ ف دامنهٔ کوه.

بەرکرن: لەبەرکردن، بوّدەرس‌و ... ف ازبَرکردن.

بەرکم: ۱) گولاّو؛ ۲) قەفەس ف ۱) گلاب؛ ۲) قفس.

بەرکوّ: ۱) قەلّپوزی‌زین؛ ۲) بەرکوتی دەغلّ؛ ۳) لای ژێروی خەرمان ف ۱) قرپوس؛ ۲) پیش‌کوبیدهٔ غلّه؛ ۳) پایینِ خرمَن.

بەرکوت: بەرکوّی دەغل ف پیش کوبیدهٔ غلّه.

بەرکوتە: بالّدارێکە، مەلێکە ف پرنده‌ایست.

بەرکور: بەرچێلّە، بەرخەبەبەی شوّڕ ف گوشتِ زیر چانه، غبغب.

بەرکورە: قولّتە: بالّدارێکی بچوکە ف پرنده‌ای کوچك.

بەرکۆژە: دادڕاوی یەخە تاسەر سنگ، بەر، پێسیر: (داخ لەدڵ بوُمە گرێی بەرکۆژە) «هەژار» ف گریبان.

بەرکۆستە: ریش تەنك و کەمموو ف ریش تُنك و کم‌مو.

بەرکۆسە: بەرکۆستە ف نگا: بەرکۆستە.

بەرکۆش: بەرەلبێنە، بەرهەلبێنە، کۆش‌پۆش لەکاتی کاردا ف پیش‌بند.

بەرکوڵ: تەواو نەکولاو ف نیم‌پخته، سرجوش.

بەرکوڵ کردن: پێش تەواوکوڵین لەشیو خواردن ف خوردن غذا قبل از پختن.

بەرکۆڵە: دارێ دولکە دەیخەنە ناو نێرەقەو مژانە ف از قطعاتِ خیش.

بەرکـە: خێر و بەرەکـەت، پیت: (مەرەسور **بەرکە**دا دوبەرخەمێ زاوە، هەی **بەرکەکەی**) ف بَرَکت.

بەرکـەتی: هەڵکـەوتـە، شیاوی رێزلێ گرتن، زۆر زرینـگ و بەکار ف شایسته و محترم.

بەرکەش: سینی، مەعجۆمە، مەجومعە، یاڵتەبەق ف طبق، سینی.

بەرکەفتی: بەرکەتی ف نگا: بەرکەتی.

بەرکەك: پەیژە، پێ‌پیلکە، ناردیوان، سلەم ف نَردبام.

بەرکەڵ: نێنگون، نوێنگین، نوگوهان، دامنەچەقان ف ماده‌گاو سه‌ساله.

بەرکەل: بەرکوڵ ف سرجوش.

بەرکەمرە: بەردێکە زو ئاگر دەگرێ، خەلوزە بەردی لەبەر رۆژورەنگ‌بوڕ ف زُغال‌سنگ.

بەرکـەمـەر: ١) گیایەکی گەرمـەسێری و بۆنخۆشە؛ ٢) سەربەرگەدە، بەرناوك ف ١) گیاهی است خوشبو؛ ٢) زیر ناف.

بەرکـــەوتن: ١) وێکـــەوتن: (بـــەردێ **بەرســـەرم کەوت**)؛ ٢) بەش لەدابەشدا: (لە گۆشت بەشێن‌دا پیلێکم **بەرکەوت**)؛ ٣) وەبن کەوتن: (دەستم **بەرچەرخ کەوت**)؛ ٤) نۆرە، نۆبە: (وا زو **بەرم ناکەوێ**) ف ١) اصابت کردن؛ ٢) سهم رسیدن؛ ٣) زیرافتادن؛ ٤) نوبت.

بەرکهۆر: تفنگی لولەتەنگ ف تفنگِ لوله‌تنگ.

بەرکەیە: ١) بریکار، نوێنەر؛ ٢) یاریدەر، هاریکار ف ١) نماینده؛ ٢) همکار.

بەرْگ: پێشو، بەرێ: (جاری **بەرْگ** هاتم نەتم‌دی) ف قبلی.

بەرگ: ١) گەڵا، پەلـك، بەلگ؛ ٢) پشتەکتێب؛ ٣) پۆشاك، جلك؛ ٤) دۆز، مەڕام ف ١) برگ؛ ٢) جلد کتاب؛ ٣) لباس؛ ٤) مَرام.

بەرگا: کەسێ پێش گای تازەجوت دەکەوی تا فێری کا ف آنکه گاو را شخم آموزد.

بەرگاز: کوُتاڵی بەرپان ف پارچهٔ عریض.

بەرگـایلکـە: چوێلە کۆکـەیەکی رەش و سپیە لەخـەتی جوت دوای گا دەکەوێ، قون‌هەلتەکێنە، کلك هەلتەکێنە ف پرندهٔ دُم‌جُنبانك.

بەرگـایی: بونـەبەرگا، پێش گاکەوتن لەجوتا بۆ راهێنانی، هەقۆتن ف عَمَل شُخم به گاو آموختن.

بەرگ تێگـرتن: ١) جلدکـردنی کتێب؛ ٢) دەقـومـاش هەڵکێشـانی لێفەو... ف ١) جلدگرفتن کتاب و...؛ ٢) ملحفه کشیدن رختخواب.

بەرگ‌درو: جلددرو، خەیات ف خیّاط.

بەرگدور: بەرگ‌درو ف خیّاط.

بەرگـر: ١) لەبـات، جلك یان دەفـرێکی کەم‌نرخ دەکار کردن تا تازەو بەنرخ کۆن نەبێ یا نەشکێ؛ ٢) پێشگر: (**بەری ئاوەکە بگرە، بەرگری لەشکـرەکە بو، بەری لێ گرتن**)؛ ٣) ژنێ کە منالی بەسوتان مردوە، *ودمی پێیە خوێ و ترشی سمـــاق بەزیپکـــەو بلۆقی ئاگرەدا کات و نەهێلی بتەنێتەوە* ف ١) استفاده از کهنه و بی‌ارزش جهتِ حفظِ تازه و ارزنـده؛ ٢) سدّ و مانـع؛ ٣) زنی که بچـه‌اش در آتش سوختـه ـــ به‌اعتقادی ـــ با ریختنِ نمك و سُماق بر جوش و تاول آنها را از بین می برد.

بەرگرانە: کۆمەك و هیمدادبۆ شەڕکەرانی چەکدار ف کمك پشت جبهه.

بەرگرتن: ١) کاری بەرگری؛ ٢) خۆراگرتن و توانست لەبەر دژواری یان لەبـەرانبـەر لەخۆ بەهێزتر؛ ٣) مێوەدانی دار؛ ٤) ئاوی زاخ لەکوُتاڵی رەنگ کراودان تا کاڵ نەبێتەوە ف ١) دفاع؛ ٢) تاب و مقاومت در برابر بلایا...؛ ٣) به‌ثمرآمدن درخت؛ ٤) به‌کارگیری زاج برای ثابت ماندن رنگ پارچه.

بەرگرد: شتی نەخۆشەویست لەباتی خۆشەویست دەکارکردن، بەرگر ف به‌کارگرفتن بی‌ارزش برای حفظ باارزش.

بەرگردەڵە: دارێکە دەخرێتەژێر پازناو ف چوبك زیر اهرم.

بەرگری: بەرگرتن ف دفاع.

بەرگ گرتن: بەرگ‌تێ‌گرتن ف تجلید.

بەرگن: لوا، کولکەی وشتر و بەرخ ف پشم شتر و بَرّه.

بەرگورد: دارگورد، دارێ لەنێوان رایەل و پۆی تەون‌دا بۆ راست کردنی پۆ ف چوب میان تاروپود در قالی‌بافی.

بەرگـە: تاقـەت، توان، پێ‌وەستـان، دەربردن: (**بەرگەی حەملەی من ناگرێ**) ف تاب و توان.

بەرگەدە: جێگەی روانی توُکەبەر، لای هەرەخواروی ورگ ف زهار.

بەرگەڕ: خوانچەی دەسفرۆشی ناو بازار ف صندوقچهٔ پیله‌ور.

بەرگـەڕەکێ: جوانی گەڕەك. *زۆرتـر بۆ کەڵەباب و ئەسپی دەڵێن* ف زیبای محلّه، بیشتر برای خروس و اسب به‌کار می‌رود.

بەرگەش: بەرکەش، یاڵتەبەق، سینی ف طبق، سینی.

بەرگەشتە: کلۆڵ، چارەڕەش، بەدبەخت ف بدبخت.

بەرگەشتی: بەدبەختی، نەهات ف بدبختی.

بەرگە گرتن: دەربردن، دەگەڵ دەردو دژواریدا هەڵکردن ف تاب آوردن و مقاومت.

بەرگەل: بەرخەل ف گلهٔ برّه.

بەرگەڵا: بەرێکە لەگەڵای دارمازودەر دەچێ ف از ثمرهای مازوج.

بەرگەلە: دوا شوان، یاریدەری شوان ف دستیار چوبان.

بەرگەلەوان: شوانی بەرغەل ف چوپانِ برّه و بزغاله.

بەرگەمێ: کیاکوُز، کوُزەڵە ف ترتیزكِ آبی.

بەرگەمێو: پەلکەمێو، گەڵامێو، ئاپراخ ف برگ مَو.

بەرگیر: ماری ژەهراوی حەستەم ف مارِ افعی.

بەرگیرخستن: هێنانەگیر، وەگیرهێنان ف گیرآوردن.

بەرگیرکەوتن: وەبەردەست هاتن ف گیرآمدن.

بەرگیری: پاریزگاری لەولات، بەگژ دوژمندا چون، پیش بەدوژمن گرتن ف دفاع.

بەرگین: پیشینە، لەمیژ ف پیشینە.

بەرما: بەرماوی خواردن ف نیم‌خوردە.

بەرماخ: جوریّ پەرەسیغاری لولەیی کە توتنی تیدەکەن، پەرە جگەرەی قامیش یا قەمیش، بارماخ ف نوعی کاغذ سیگار.

بەرماغ: بەرماخ ف نگا: بەرماخ.

بەرمال: ١) پیش‌دەرگا؛ ٢) ئەوی نویژی لەسەر دەکەن، دوگرد؛ ٣) بناوانی مال؛ ۴) پارچەیی لەکاتی هاتنی بای بەهیزدا بەسەر چادریەوە دەگرن تا با زورکار لە رەشمال نەکا، باگیرەوەی تاول ف ١) جلو خانە؛ ٢) سجّادە؛ ٣) خانەدار؛ ۴) پارچەای محکم کە هنگام طوفان بر چادر زنند تا آسیب نبیند.

بەرمالك: جاجم، مەوج ف جاجیم.

بەرمالە: ١) بناوانی مال؛ ٢) پاشمالە، مالەهەژاریکی خزمەتکاری مالیکەو جیگەیان داوەتیّ، ژیرمالە ف ١) کدبانوی خانە؛ ٢) خدمتکاری کە در خانە اسکان دهند.

بەرمالی: بناوانی مال ف خانەدار.

بەرماو: بەرما ف نگا: بەرما.

بەرماوە: بەرما ف نگا: بەرما.

بەرمنەت: منەت‌بار، مەمنون، چاکەلەسەر ف ممنون.

بەرمور: گەردانە لەمت‌و مورو ف گردن‌بند از مهرە.

بەرموسولدان: ژیرمیزەلدان، توزیّ بەرەوژورتر لەگون ف مثانە.

بەرمەجیل: دەرگاو دیواری لەشولك، چەپەر ف دیواری از ترکە کە بر دور حصار و باغ و قلعە و امثال آن کشند.

بەرمەمکان: منالی شیرەخور ف طفلِ شیرخوارە.

بەرمەمکانە: بەرمەمکان ف شیرخوارە.

بەرمەی‌تاوی: بەرهەیوان ف نگا: هەیوان.

بەرمیل: بوشکە، دەفری گەورەی دارین بو تراو، کوپەی داری سەرگیراو ف بُشکە.

بەرمیو: پەلکەمیو، ئاپراخ، گەلامیو ف برگ مو.

بەرناف: لەقەم، لەقەب، نازناو ف لَقَبْ.

بەرنامە: پەیرەوی نوسراو بو کومەل‌و حیزب ف برنامە.

بەرنویژ: ئیمامی جەماعەت، پیش‌نویژ ف امامِ جماعت، پیشنماز.

بەرو: دادراوی یەخە، پیسیر؛ ٢) پیشین، لەمیژ: (لەزەمانی بەرودا)؛ ٣) ئەبەم ف ١) گریبان؛ ٢) پیشین؛ ٣) می‌برم.

بەرو: ئەبا، ئەیبا، ئەیوا ف می‌برد.

بەرو: ١) بەری داریکی لیری‌و زور ناسراوە، پیاویش دەیخواو دەش بیتە ئالف؛ ٢) بەریزو حورمەت: (پیاویکی بەروە)؛ ٣) بیّ‌شەرم‌و قسەرەق ف ١) بلوط؛ ٢) مُحترم؛ ٣) پُررو.

بەروار: گەوە، ناوقەدی کیو ف کَمرِ کوە.

بەروال: بەروار ف کمرکوە.

بەروالەتی: بەنما، بەزاهیر ف ظاهراً.

بەروان: سینگ‌پوش، ئەوپارچەی لەوەختی کارا یان لەوەختی نان‌خواردنی منالان بەسینگەوە دەبەستریّ ف پیش‌بند.

بەروانك: بەروان ف نگا: بەروان.

بەروانکە: بەروان ف نگا: بەروان.

بەروانە: بەروان ف نگا: بەروان.

بەروبو: ١) بەهرەی زەمین، داهاتی زەوی؛ ٢) ماوەو مەودا: (زستانی ئەمسال وادیارە **بەروبو** دریژدەبیّ) ف ١) بهرۀ زمین؛ ٢) مُدّت.

بەروبوخچە: جلك‌و کەلوپەلی تایبەتی ژن: (**بەروبوخچەی** تیك‌ناوە، دەروا) ف بُخچە و وسایل مخصوص زنان.

بەروبوم: بەروبو ف نگا: بەروبو.

بەروبیشکە: لانك بەکەل‌و پەلەوە، بیشکەو ئەسپابی بیشکە، دەرگوش‌و هەرتشتین ویّ ف گهوارە و لوازم آن.

بەروپشت: بەراوەژو، واژی، پشتەو رو ف وارونە.

بەروپیر: پیشوازی، بو ریز لەپیاوی ماقول دەرکەوتن لەمال، بەرەوپیرایی ف استقبال.

بەرودوا: ١) بەدوی یەکا هاتن، یەك لەدویەك؛ ٢) بەرەوپاش، روبەدواوە ف ١) توالی و تسلسُل؛ ٢) بەعقب.

بەرودواخستن: ١) پیش‌وپاش کردن؛ ٢) مەحتەل کردن‌و پاشگویّ هاویشتن ف ١) پس و پیش کردن؛ ٢) پس گوش، انداختن.

بەرودواکردن: پاش‌وپیش کردن ف پس و پیش کردن.

بەرودوانان: شوین هەلگرتن، وەدوا کەوتن بو پیّ گەیشتن ف تعقیب کردن.

بەروژ: ١) بەربەروچك؛ ٢) گوند یا مەزرای روەو روژ؛ ٣) لەروژدا، بەرانبەری لەشەودا ف ١) آفتاب‌گیر؛ ٢) دهکدە یا مزرعۀ رو بە شرق؛ ٣) در روز.

بەروژو: مانگرتو لەخواردن لەروژدا ف روزەدار.

بەروژی: بەروژو ف روزەدار.

بەروسەی: بەراویتن، بیچو بەمردویی فریدان ف انداختن بچّە.

بەروش: بەشیکە ئاشیر دەیدا بەئاشەوان ف سهمِ آسیابان از آسیاب.

بەروش: قازان، مەنجەل، قەزان ف دیگِ مسی.

بەروڤاژی: بەراوەژو، بەروپشت ف واژگون.

بەروك: پیسیر، یاخە، بەرو ف گریبان.

بەروك بەردان: بریەتی لە دەست لەیاخە کرنەوە، لەکول کەوتن، دەڤ‌ژیّ بەردان ف گریبان رهاکردن.

بەروك گرتن: بریەتی لە تەشقەلە پیّ‌کردن، شەر پیّ‌فروشتن، گەر تیّ‌هالاندن ف گریبان گرفتن.

بەرولە: ١) خەیاری تازەگوراوی بەقەد قامك؛ ٢) داروکیکە دەناو پاش‌بارەو دەستەندودا ف ١) خیار نوبر ریز؛ ٢) چوبکی در خیش.

بەروەج: ١) ئاسنیّ کە تفەنگی لیّ دروس دەکەن؛ ٢) بریەتی لە تفەنگ ف ١) پولاد؛ ٢) کنایە از تفنگ.

بەروەستا: شاگردی سنعاتکار، بەردەستی پیشەساز ف شاگرد کارگاە.

بەروەسیل: ناوگورك، ئاگردان، تفك، کوانو ف آتشدان.

بەرە: ١) ببە، بوە: (ئەمە بەرە بۆ پیرۆت)؛ ٢) دەنگ‌دانی گا بۆ گەڕانەوە لەسەری خەت، بەرکە بەم‌لاوە یان وەرەوە لای خەت‌لێ‌دراو؛ ٣) تیرە، تایفە: (خانی دمدم لە بەرەی برادۆست بو)؛ ٤) سینەبەندی ئەسپ کە بە تەنگە زینەوەیە؛ ٥) دەرگا؛ ٦) بەس کردنی باران؛ ٧) پلە، کەمە؛ ٨) بەهـرە، داهـات: (بەرەجوت، بەرە مەشکە)؛ ٩) مەودای نێوان شەو جۆلا لەکـاتی بوزو تەنینـدا؛ ١٠) خشت‌وخـاڵ: (بـەرەمێو) واتـا: خشت‌وخاڵی *ناوخەڵیف*؛ ١١) روبە: (بەرەوخوار، بەرەوژور) ف ١) ببَر: ٢) کلمهٔ صدازدن گاو هنگام شخم؛ ٣) عشیره؛ ٤) سینەبند اسب؛ ٥) درب؛ ٦) بنـدآمدن باران؛ ٧) بتدریج؛ ٨) بهرهٔ کشاورزی و کرهٔ منسك؛ ٩) فاصله بین بافنده تا دَفّه؛ ١٠) آت‌و آشغال؛ ١١) بطرف.

بەڕە: گڵێم، بەڕ، لەی ف گلیم.

بەرەبـەرە: ١) کەم‌کەم‌و بەتـەدریج؛ ٢) جوٗن پاشی‌جوٗن، دەستە دوای دەستە: (بەرەبەرە هاتن‌و گەیشتن) ف ١) کم‌کم و بتدریج؛ ٢) صف بعد از صف.

بەرەبەری بەیان: نزیك بەرۆژ بوٗنەوە ف نزدیکیهای صبح.

بەرەبەیان: بەربەیان، بولێڵەی بەیان ف بامداد، پگاه.

بەرەبیڵ: بەرەجوت، داهاتی زەوی ف بهرهٔ زمین.

بەرەبێن: دەم‌بێن، زاربێن ف دهان‌بند.

بەرەتـەشی: کوتەداریکی پانکەڵەی گروٚڤەرە دە کلکەتەشی ڕادەکەن تا قورس بێ ف چوبکی مدوّر و سوراخ در پایینِ دوك.

بەرەتی: بریەتی، کنایە ف کنایه.

بەرەج: چارە، عیلاج ف چاره.

بەرەجفت: بەرەبیڵ ف بهرهٔ کشت.

بەرەجوت: بەرەبیڵ ف بهرهٔ کشت.

بەرەجەژنان: بەرەجیژنان ف نزدیکیهای عید.

بەرەجیژنان: ڕۆژانی نزیك‌بە جیژن ف نزدیکیهای عید.

بەرەخوار: روبەلای ژێر وف روبەپایین.

بەرەخوارە: لێژایی، نشێو ف نشیب.

بەرەخەر: ١) جێ باروبنەی کاروان؛ ٢) ماك‌وداکێك بێچویان بەمردویی دەبێ ف ١) جای اطراق؛ ٢) جنین‌انداز.

بەرەڕەت: مردەو زیندە، قوڵکەو چاڵی سەر ڕێبازی نەچیر ف کمینگاه.

بەرەریخ: دیوارۆکـــەی پشتیوانـــەی دیوار ف دیوار کوتـاهی که برای محافظت از دیوار اصلیِ بنا کنند.

بەرەزا: یەکەمین بێچو، یەکەم فرزەند ف نخستین فرزند.

بەڕەزا: گیایەکی زۆرجـوانـە بەکـاوانـەوە دەڕوێ: (پێش ئەوەی شنەی بەیانی زولفی بەڕەزا ببزێوێ) «هێمن» ف گیاهی است بسیار زیبا که در کوهستانها می‌روید.

بەرەزبانە: ئاغزونە، سێر، ئاڵقەو زمانەی کەوش‌و قایشی پشت‌و ... ف سگك.

بەرەزمانە: بەرەزبانە ف سگك.

بەرەزوانە: بەرەزبانە ف سگك.

بەرەزە: تەرە، ئاوارەو سەرلێ شێواو ف آواره.

بەرەزی: میوەی دڕکەزی، دڕوی پەرژین ف میوهٔ خار پرچین.

بەرەژان: ژانەدرۆزنە، ژان‌لێ هاتنی زگ‌پڕ بەرلە وەختی ژانی زان ف درد کاذب پیش از زایمان.

بەرەژور: روەو بڵندی ف سر بالایی.

بەرەژورە: هەوراز، ئەڤراز، هەل ف سر بالایی.

بەرەژە: جیوەی گیا ف سمغ و انگم گیاه.

بەڕەژە: گیایەکە بۆ دەرمانی منداڵان دەبێ ف گیاهی داروئی.

بەرەژەنە: بەرەمەشکە، ڕۆنی یەکجار مەشکەژاندن ف کرهٔ یکبار مشك زدن.

بەرەژێر: نشێو، سەرەو خوار ف سرازیر.

بەرەستی: بەرد ئەستێ، بەردی ئاگرپژێن ف سنگ آتش‌زنه.

بەڕەشك: گیایەکە ف گیاهی است.

بەرەشۆ: بەردەشۆر ف شستن و پاك کردن حبوبات.

بەرەڤان: ناوبژیکار، کەسێ کەدەبێتە مایەی ئاشت کردنەوەی دودژ ف میانجی.

بەرەڤانی: ناوبژی کردن، نێوان کردن ف میانجی کردن.

بـەرەك: ١) بەرۆك؛ ٢) بـەرەی زینی ئەسـپ ف ١) گریبـان؛ ٢) سینەبندِزین.

بەرەگـە: ١) جێ گەڕانـدنـەوەی ئاو؛ ٢) ڕێبازی نچیر کەڕاوکەر پێشی دەگرن ف ١) سدّ، برغاب؛ ٢) مسیر عبور شکار که شکارچی در آنجا کمین کند.

بەرەگەڵا: پۆرگێکی سورو سپی کە لەگەڵای دارمازو دەردەچێ ف ثمر تاول مانندی که از برگ مازوج بیرون آید.

بەرەڵا: ڕەهـا، بەرەڵـدا: (ئـەسپـەکە **بەرەڵا** بوە، لەزیندان **بەرەڵا** بوم، بەرەڵایە گوێ ناداتە عەیب‌و عار) ف ول، یله، لاقید.

بەرەڵبێنە: پێش‌بەند، پارچەی داپۆشی کەمەر تا ئەژنۆ لەکاتی کاردا ف پیشبندکار.

بەرەماك: بێچوی بەرەڵدا دەگەڵ دایك کە بەئازادی شیر دەمژێ‌و دایکی نادۆشن ف بچه حیوانی که تمام شیر مادر را به او بدهند.

بەرەماڵ: خانەدان، ماڵەگەورە، گەورەماڵ ف خاندان.

بەرەمۆ: بێچوی ئاژەڵ کەدەم لەگوان ناکاتەوەو بەزۆر دوری دەخەنەوە ف بچه حیوانی که به زور از پستان مادر جدا می‌شود.

بەرەمۆم: بەرەمێو ف آشغال کندوی عسل.

بەرەمەشکە: کەرەی جارێك مەشکەژاندن، بەرەژەنە ف نگا: بەرەژەنە.

بەرەمێو: خشت‌و خاڵی ناو پلورەمێش ف آشغال کندوی عسل.

بەرەندك: پێشواز ف پیشواز، استقبال.

بەرەنگـار: دەگژراچـو، ئاوقـا: (ئەو **بەرەنگارم** بو، منیش **بەرەنگاری** بومەوە) ف گلاویز.

بەرەنگاری: بەرانبەری کردن، دەگژراچون ف گلاویزشدن.

بەرەواژ: بەراوەژو، واژی، پشت‌ورۆ ف وارونه.

بەرەوبـڕ: ڕێ لێ‌بڕین، پێشـە برکێ، پێشەبڕکە: (دیتم هەڵات گورجێ بەرەوبڕم داوەوگرتم) ف سر راه گرفتن بر...

بەرەوبیەی: بەرەوبون، بەربونەوە ف پایین افتادن.
بەرەوپاش: روبەدواوە، بەرەو دواوە: (**بەرەوپاش دەگەڕاوە، بەرەوپاش ئاوڕیداوە**) ف رو به عقب.
بەرەوپیر: بەپیرەوە چون، پێشـوازی: (بـاوە غەڵیفـە تەشـریفی هات، **بەرەوپیری چوین**) ف استقبال.
بەرەوپێڵ: سنگو بەردابۆشی وەختی کار، بەرانپیچ، بەرانپێڵ ف پیشبند.
بەرەوخستن: خستنە پێشەوە، کەسێك لەڕێگە ئەیخەنە پێشەوە ف جلو انداختن.
بەرەوخوار: نشێو، سەربەرەژێر ف رو به پایین.
بەرەو خواربونەوە: سەربەرەژێر چون ف سرازیر رفتن.
بەرەو خواركردنەوە: لارەوكردنی دەفرو... ف كج داشتن ظرف و...
بەرەو خواركە: بەرەوخوار ف بطرف پائین.
بەرەو خوارە: بەرەو خوار، نشێو ف رو به پائین.
بەرەودوا: بەرودوا ف نگا: بەرودوا.
بەرەودوانان: كەوتنە شوێن، بەرودوانان ف تعقیب كردن.
بەرهۆر: بەرك‌هۆر، تفەنگی خانەتەنگ ف تفنگ خانه‌تنگ.
بەرەوڕو: ١) ڕوبـەڕو، ئیزبار: (ئەڵێ قەرزاری نیم؟ **بەرەوڕوم بكەوە** تا پێی بڵێم)؛ ٢) حەواڵە: (وامەكەم **رویبەروی** پیروت بكەرەوە) ف ١) روبرو؛ ٢) حواله.
بەرەوژور: روبەبڵندی ف رو به بالا.
بەرەوژوركە: هەورازی كەم ف افراز.
بەرەوژورە: هەوراز ف افراز.
بەرەوژێر: روبەخوار، لێژ، نشێو ف رو به پایین، سرازیر.
بەرەوژێركە: كەمێك نشێو ف سرازیری كم.
بەرەوژێرە: نشێو ف نشیب.
بەرەولا: قیچـەڵقاچ، قیلەقـاچ، خوار بـردراو، خوارەوخـوار ف اریب، قیقاج، كج.
بەرەولێژ: رووەونشێو ف شیبدار.
بەرەولێژایی: رووەونشێوی ف شیبداری، سرازیری.
بەرەولێژكە: رووەونشێوی كەم ف سرازیری كم.
بەرەولێژە: رووەنشێوی ف رو به سرازیری.
بەرەولێژی: بەرەولێژە ف رو به سرازیری.
بەرەوە: ١) لای‌پێشەوە؛ ٢) لای‌ژێرو ف ١) جلوی؛ ٢) زیری.
بەرەوەبون: بەربونەوە ف افتادن از بالا.
بەرهەڤ: ١) ئامادە، تەیار؛ ٢) كۆم لەسەریەك ف ١) آمادە؛ ٢) برهم انباشته.
بەرهەڵبینە: بەرەڵبینە ف پیشبند.
بەرهـەڵست: ١) دوژمن، دژ؛ ٢) لەمپـەر، كۆسـت: (**بەرهەڵستم زۆرن، بەرهەڵستم** دەخەنە ریگەوە) ف ١) دشمن، مخالف؛ ٢) مانع سر راه.
بەرهەڵێخ: دیوارۆكەی بن دیواری شكست بۆئەوە نەتەپێ، پشتیوانە ف پشتیوانهٔ دیوار.
بەرهـەم: ١) بەهرە، داهات، بەش، ئینتاج، تەولید؛ ٢) تێكەڵ: (دەرهەم بەرهەم) ف ١) بهره، حاصل؛ ٢) قاطی.
بەرهەم‌هێنان: رەنێوهێنان، بەخێوكردن، پێ‌گەیاندن ف به نتیجه رسانیدن.
بەرهەنگ: نەخۆشی تەنگەنەفەسی كە زیاتر پیر توشی‌دێن ف تنگ نفسی.
بەرهێڤی: بەهومێد، بەئاوات ف آرزومند.
بەرێ: رەوا، بەجێ، عاقـڵانە: (كاران **بەرێ و جێ** دەكا، قسەی **بەرێ‌و جێن**) ف روا، بجا.
بەرێ: ١) لەپێشودا؛ ٢) بەڵێ ف ١) از قبل؛ ٢) آری.
بەڕێ: ١) بەرێزو قەدر، بەڕو؛ ٢) میوەی داربەڕو ف ١) محترم؛ ٢) بلوط.
بەری: ١) داری بەرهێن: (داری **بەری** بەنرخە)؛ ٢) گیرفان، بەریك؛ ٣) بێ‌گوناح؛ ٤) بەش ف ١) درخت میوە؛ ٢) جیب؛ ٣) بی‌تاوان؛ ٤) سهم.
بەریان: پێش بۆ ئاویان بۆ با: (**بەریانی** ئاو بگرە، **بەریانی** با بەردە) ف گُذر آب و باد.
بەڕێ بردن: بەخێو كردن: (كاكم **بەڕێمان** دەبا) ف سرپرستی كردن.
بەڕێچون: ژیان، گوزەران كردن ف زندگی.
بەریڤان: بەرەڤان، ناوبژیكەر ف میانجی.
بەریڤانی: ناوبژی كردن، نێوان كردن، بەرەڤانی ف میانجیگری.
بەڕێ كردن: ١) بۆ حورمەت دەگەڵ میوان ماوەیەك ڕۆیشتن تا دەرڕوا؛ ٢) ناردن، شاندن ف ١) بدرقه كردن؛ ٢) فرستادن.
بەرین: ١) پان، هەراو؛ ٢) بەروك؛ ٣) پێشین، لەمێژینە ف ١) عریض، ٢) گریبان؛ ٣) پیشین.
بەرینایی: پانایی، پانی، هەراوی ف پهنایی.
بەرینجك: داری لەئەندازەی فەرش كەدەپشتی تەون دەخرێ ف چوبی كه در عرض دار قالی قرار دارد.
بەرینگاڵ: پەزی تیسك درێژ ف گوسفندِ پشم دراز.
بەرینی: بەرینایی ف پهنایی.
بەرێ‌وجێ: ١) عاقڵانەو پەسند؛ ٢) لە ئەسپابی میوانداریدا سازو تەیار ف ١) بجا، عاقلانه؛ ٢) آمادهٔ پذیرایی.
بەرێوشوێن: ١) لەكاری كۆمەڵایەتی زانا؛ ٢) تەكوزو مورەتەب ف ١) آگاه به كارهای اجتماعی؛ ٢) مرتّب.
بەڕێوەبردن: ئیدارەكردن، پێچاران ف اداره كردن.
بەڕیە: بیابان ف بیابان.
بەز: ١) پیو، چەوری هەناوی حەیوان؛ ٢) غاروڕاكردن: (ماینەكە خۆش دەبەزێ، ببەزەو زو بگەیە)؛ ٣) بەرەوخوار هاتن: (لە ئەسپ دابەزە)؛ ٤) خۆهـەڵدان: (هەڵبەزە)؛ ٥) دەنێو وشەدا بەواتا شكست‌خواردن: (فـلانكەس لەشەر بەزی، پیروت نەبەزە)؛ ٦) پاشگری بەواتا جێی ئیسـراحەت‌و پشودان: (ئوردو بەز) ف ١) پیه؛ ٢) دویدن؛ ٣) پائین آمدن؛ ٤) ورجهیدن؛ ٥) هزیمت؛ ٦) پسوند بەمعنی مكان اُطراق.
بەزا: خۆشڕەو، خۆشبەز ف بادپا، تندرو.
بەزاج: شوفاریو شەیتانی، دوزمانی ف سخن‌چینی.
بەزاجكەر: شوفار، شەیتانی‌كەر، نێوان تێكدەر، دوزمان ف دوبهم زن،

نَمّام.

بەزاخ: دوزمان، شوفار ف سخن‌چین، جاسوس.

بەزاز: کوتاڵ فرۆش، گەز فرۆش ف قُماش فُروش.

بەزان: ۱) بەزین، شکست خواردن؛ ۲) غاردان، هەڕاکردن؛ ۳) هاتنەخوار لەسواری ف ۱) شکست خوردن؛ ۲) دویدن؛ ۳) فرود آمدن، پایین آمدن.

بەزاندن: ۱) شکست پێدان: (لەشەڕدا **بەزاندم**)؛ ۲) مێزدە لانکە کردنو لە بلوێر دەرکەوتن: (منالەکە فێری **بەزاندن** بوە، شەو لەبێشکە دەمێزێ) ف ۱) شکست دادن؛ ۲) در گهواره شاشیدن.

بەزانن: شکست پێدان، بەزاندن ف شکست دادن.

بەزتن: ۱) داوەزین؛ ۲) بارخستنی کاروان ف ۱) پایین آمدن؛ ۲) اُطراق کردن.

بەزدونەك: ترسەنۆك، تەرسۆنەك، قزە ف ترسو، بُزدل.

بەزدین: ۱) ترساندن: ۲) ترسان ف ۱) ترساندن؛ ۲) ترسیدن.

بەزر: ۱) بزر، گوم؛ ۲) تۆم ف ۱) گُم شده؛ ۲) تُخم گیاه.

بەزرۆك: بزرۆك، زیپکە لەلەش، وردە زیپکە ف جوش ریز.

بەزرەونج: گیایەکی زۆر بۆن‌خۆشە ف گیاهی است خوشبو.

بەزگەر: وەرزێر، فەلاح، جوت‌بەندە ف برزگر.

بەزم: ۱) شادیو کەیف؛ ۲) تەشقەڵەو گەڕ: (چۆن **بەزمێکمان** پێ‌دەکا!) ف ۱) شادی و بزم؛ ۲) کنایە از بمبول درآوردن.

بەزمگا: جێگەی شادیو ئاهەنگ ف بزمگاه.

بەزوبنیَشت: جاچکەو پیو کە دەرمانی کوانە ف پیە و سقز کە بر زخم چرکین نهند.

بەزە: ۱) دلۆڤانی، روحم، دڵنەرمی؛ ۲) گوناح، هەڵە ف ۱) رَحْم؛ ۲) گُناە.

بەزەتاو: پیوی لەسەر ئاگر گەرمکراو بۆ دەرمانی قەڵشتی دەستو پێ ف پیە تفیدە برای ترك دست و پا.

بەزەرەك: گیاکەتان ف بَزرَك.

بەزەك: نەخۆشی زەردویی ف یَرَقان.

بەزەوی: بەزە، روحم ف رَحم.

بەزەیی: بزی، بەزە، روحم ف ترحُّم.

بەزی: ۱) جۆرێ سابون؛ ۲) بۆڕی خوارد ف ۱) نوعی صابون؛ ۲) شکست خورد.

بەزین: ۱) شکست خواردن، لەبەر دژ دانەواندن؛ ۲) ئەسپی زین‌لەپشت؛ ۳) غاردان؛ ۴) باز هاویشتن، پەڕین؛ ۵) سواربونی فەحل لەماین ف ۱) شکست خوردن؛ ۲) اسب زین کردە؛ ۳) دویدن؛ ۴) پریدن؛ ۵) جفتگیری اسب با مادیان.

بەزێن: ۱) شکست دەر بەدژ؛ ۲) گاڵتەو گەمەیەکی منالانە ف ۱) هزیمت دهندە؛ ۲) از بازیهای کودکانە.

بەزیندی سەر: هەتا ژیا، تا زیندوبو، تاما ف تا زندە بود.

بەژ: وشکانی، بەرانبەری ئاوی، بەڕ ف برّ، مقابل دریا.

بەژا: هاوتەمەن، هاوعومر ف همسن و سال.

بەژان: بەئێش و دەرد ف دردناك.

بەژڤین: وردبون لەژێر شتی قورسدا، جیق دەرهاتن ف لِەشُدن.

بەژك: چێندراو لەبێ‌ئاو، دێمەکار ف دیمی.

بەژگداهاتن: بەگژداچون، شەڕپێ فرۆشتن ف گلاویزشدن.

بەژن: قەدوباڵا ف قد و بالا.

بەژْن: بەرانبەری بێ‌ژن ف متأهل.

بەژن باریك: ناوقەد باریك، بەرانبەری تەنگە ئەستور ف کمر باریك.

بەژنزراف: بەژن‌باریك ف کمر باریك.

بەژن زراو: بەژن باریك ف کمر باریك.

بەژی: دەغڵی دێمی، داهاتی دێمەکار ف دیمی.

بەس: ۱) چیترنا؛ ۲) ناوە بۆ ژنان؛ ۳) جێگەی مانگرتن؛ ۴) مانگرتن؛ ۵) زۆر: (**بەستر پێرار**)؛ ۶) بەست: (**هەڵی بەسە، دای بەسە**) ف ۱) بَس؛ ۲) اسم زنانە؛ ۳) بست؛ ۴) اعتصاب؛ ۵) زیاد؛ ۶) بستن.

بەسات: ۱) هۆی کردنی کارێك؛ ۲) بەوەختو کات ف ۱) انگیزە و باعث؛ ۲) بەوقت.

بەسام: جێ‌ترس، بەعەیبەت، بەهەیبەت، سامدار ف سهمناك.

بەست: ۱) جێگەی مانگرتن؛ ۲) گرێو لەمپەرو بەرگر؛ ۳) قەراخ چەمی خیزەلان؛ ۴) کاریتەی دارەڕا؛ ۵) چەمی نیوە وشك، کەم‌ئاو؛ ۶) لافاو گێرەوە، بەند؛ ۷) لێکدراو، پێکەوە نوسێنراو: (دار**بەست**)؛ ۸) پەیمانو کەینو بەین: (بەندو **بەستێك** هەیە بت‌روخێنێ) «هەژار» ف ۱) بَست؛ ۲) مانع؛ ۳) کرانە رودخانە؛ ۴) دیرك؛ ۵) رودخانۀ کم آب؛ ۶) سیل‌بند؛ ۷) بهم چسبیدە؛ ۸) بندوبست.

بەستران: ۱) گرێ‌خواردن، گرێ‌دان؛ ۲) بەجادو زاوا لەپەردودا ناهومێد بون ف ۱) بستەشدن؛ ۲) بستن داماد.

بەستراو: ۱) بەندکراو، گرێدراو؛ ۲) زاوای بوك ناهومێدکەر کە گانی پێ ناکرێ ف ۱) بستەشُدە؛ ۲) داماد بستە، عنین شُدە.

بەسترپێر: بترپێر، بەترپیر، سێ‌ڕۆژ پێش ف روز پیش از پریروز.

بەسترپێرار: سێ‌ساڵ پێش، بەترپێرار ف سە سال پیش.

بەستن: ۱) گرێ‌دان، شەتەکدان، بەندکردن؛ ۲) سەهۆڵ کردن، مەیینی ماستو...؛ ۳) داخستن: (دەرگاکە **ببەستە**) ف ۱) دربند بستن؛ ۲) بستن یخ و ماست و...؛ ۳) در بستن.

بەستنەوە: وەبەستن، قایم کردنی شتێ بەشتێکەوە ف چیزی را بەچیز دیگر بستن.

بەستو: ۱) بەیەخ‌بوگ، هەوێن گرتو؛ ۲) کوپەڵە ف ۱) بندآمدە؛ ۲) خُم کوچك.

بەستۆرە: چۆمێ کە لەهاوینا وشك‌دەکا ف رودی کە در تابستان می خشکد.

بەستۆك: ژنی داوێن‌تەڕی بەدەست هەرکەسەوە ف زنِ بدکارە.

بەستە: ۱) ئەوەندە تێرا تەدکا؛ ۲) بەهرە، فایدە: (چی‌تێدا **بەستە** نیە)؛ ۳) دەسك، چەپك، باغە؛ ۴) سەربەند، گۆرانی سوکەڵەو بن‌بزێوکە؛ ۵) سەربە: (فلانکەس **بەستەی** ئاغاژنە)؛ ۶) پەیوەند: (کارەکە **بەستە** بەتۆیە)؛ ۷) چەندشتی دەیەك‌جێ کراو یان پێکەوە بەستراو: (**بەستە**چایی، **بەستە** سیغار، **بەستە**یەکم بۆناردی کەلو پەلی منالان بو) ف ۱) تو را بس است؛ ۲) فایدە؛ ۳) دستۀ گیاە و...؛ ۴) ترانۀ شاد؛

٥) طرفدار؛ ٦) پیوند، مرتبط؛ ٧) بستە سیگار و...

بەستەر: بەندکار: (سەرمای ئەمرۆ **بەستەرە**) ف بندآور.

بەستەزمان: فەقیرۆکە، بێ‌دەموپل، بەسەزمان ف فقیر و بیچارە.

بەستەك: ١) دەستەنوێن؛ ٢) بەستەی گۆرانی ف ١) رختخواب؛ ٢) ترانە.

بەستەگی: پەیوەند ف بستگی.

بەستەلۆك: زەمینی سەهۆڵاوی ف زمین یخ بستە.

بەستەڵەك: بەستەڵۆك ف یخبندان.

بەستەنی: ١) بەستەڵۆك؛ ٢) دۆندرمە، بوزە، شیروشەکری سوڵ‌بەستو ف ١) زمین یخ بستە؛ ٢) بستنی.

بەستەی: بەستن، گرێدان ف بستن.

بەستی: ١) سەهـۆڵ، سوڵ، یەخ؛ ٢) تەختـایی بن ئاوی چەم؛ ٣) کەوی‌ڕاو ف ١) یخ؛ ٢) فرش رودخانە؛ ٣) کبك شکاری.

بەستیر: جۆرێ مافورو قاڵی ف نوعی فرش و قالی.

بەستێن: رەخی روبـار، دەم‌چەم، گوێ‌چەم، زیخـەڵانی دەم رۆخانە ف کرانۀ رود.

بەسرپێر: بەستر پێر ف سە روز پیش.

بەسرپێرار: بەشتر پێرار ف سەسال پیش.

بەسزمان: بەلەنگاز، بێچارە، ئارام‌و هێمن ف بیچارە.

بەسزوان: بەسزمان ف بیچارە.

بەسڵەك: بەستەڵەك ف یخبندان.

بەسلەمە: حەیوانی دابەستە، پەرواری ف پرواری.

بەسن: بەستن، گرێدان، شەتەکدان ف بَستن.

بەسە: بەستە ف نگا: بەستە.

بەسەراچون: ١) لەنخافڵ گرتن، بێ‌چاوەنۆڕی گەینە سەریەکێك؛ ٢) نسحەت‌و سەرزەنشت کردن ف ١) غافلگیر کردن؛ ٢) سرزنش نمودن.

بەسەرادان: لەنخافڵ بونەمیوانی کەسێ ف سرزدە مهمان شدن.

بەسەراهاتن: بەسەراچون ف نگا: بەسەراچون.

بەسەربردن: ١) رابواردن، گوزەران کردن؛ ٢) ئەنجامدان، دوایێ‌هێنان ف ١) گذراندن؛ ٢) انجام‌رسانیدن.

بەسـەرچـون: ١) نەمـان، بهـوردن؛ ٢) هەڵەکردن، فریوخواردن، ٣) رەحەت‌بون، ئاوی شاوەت هاتنەوە ف ١) گذشتن؛ ٢) اشتباه کردن؛ ٣) خروج منی.

بەسەرگرتن: پەیداکردن، توشی گومبوبون ف بازیافتن گم شدە.

بەسەرگرتنەوە: بەسەرگرتن ف بازیافتن گم شدە.

بەسەرهات: روداو، سەربهورد ف سرگُذشت.

بەسەرهاتن: ١) توشی تەنگانەبون؛ ٢) تاڵ‌و سوێری زۆرچێشتن ف ١) پیشامد؛ ٢) سختی بسیار دیدن.

بەسەرەوەگرتن: توش‌بونی کەسێ کە گانی ئارەوا دەگەڵ گایراوی دەکا ف کسی را در حال جماع نامشروع دیدن.

بەسـەرەوەگـەڕان: ١) سەرپـەرشتی کردن؛ ٢) بریەتی لە زگی مفت لەوەڕاندن ف ١) سرپرستی کردن؛ ٢) مُفت چریدن.

بەسەرەوەنان: یەکجێ دەم پیوەنان‌و هەڵقوڕاندن، بێ‌نێوان‌دان فڕکردن ف سرکشیدن.

بەسەرینی: لەژیاندا ف در زندگی.

بەسەزمان: بەسزمان ف بیچارە.

بەسەزوان: بەسەزمان ف بیچارە.

بەسەڵەك: بەستەڵەك ف یخبندان.

بەسیاگ: داخراو، بەستراو ف بستەشدە.

بەسیان: داخران، بەستران ف بستن.

بەسی: مانگر ف بست نشستە.

بەش: ١) پار، بیش، بەهـرە: (ئەگەر رەمەزانەو ئەگەر شەشەکانە، بەشم هەرژەم‌و دونـانـە) «مەتەڵ»؛ ٢) بەس، تێر: (ئەوتۆزە بەشم ناکا)؛ ٣) لەت‌لەت‌و بڵاوکـردن: (گۆشتـەکـە بەش بەشکەو دابەش‌بکە)؛ ٤) ئاواڵـە، والا؛ ٥) شوم‌و بێ‌فەڕ؛ ٦) ئاژەڵـی نیوچـاوان سپی، توێڵ چەرمـوگ؛ ٧) پاژ، پارچـە: (دنیا لە پینج بەش سێ بەشی ئاوە)؛ ٨) بەرانبـەر، بەگوێرەی: (بـەش بەحاڵی خۆم حەزناکەم بێم)؛ ٩) واش، ئاماڵ ف ١) سهم؛ ٢) کفایت؛ ٣) تکەو پارە کردن؛ ٤) وا، توخالی؛ ٥) شوم؛ ٦) دام پیشانی سفید؛ ٧) جزء، قسمت؛ ٨) بە نسبت خود؛ ٩) متمایل، فام.

بەشاوەند: باشڵ‌بۆ شیعر، قافیە ف قافیە.

بەشبون: ١) دەم کردنەوەی برین، ئاواڵەبونی زام؛ ٢) پاژبون ف ١) دهن بازکردن زخم؛ ٢) مجزاشدن.

بەشبەر: میرات‌گر، کەلەپورگر ف وارث.

بەشبەش: ١) لەت‌لەت، کوت‌کوت؛ ٢) دابەش، تەقسیم ف ١) پارەپارە؛ ٢) تقسیم.

بەشـدار: ١) خاوەن بەش، شەریك: (لـەماڵدا بەشدارم)؛ ٢) بریتی لە سەگی پاس ف ١) سهیم؛ ٢) کنایە از سگ پاس.

بەشق: بەعیشق، بەئـەوین: بۆ سوێنـدان‌و تکـا ئەڵێن: (بـەشقی خوا ماچێکم دەیە) ف بە عشق.

بەشقا: ١) بەڵکە؛ ٢) رەنگە، شایەتا ف ١) بلکە؛ ٢) شاید.

بەشك: بەگومان: (لێت بەشك‌نیم) ف شك کردە.

بەشکا: ١) تەقا، تەقو، جانەوەهاتو، بەشقا؛ ٢) وێدەچێ، شایەتا، دورنیە ف ١) گرفتم آنکە؛ ٢) شاید.

بەشکانە: مزگێنی بەرخی تازەزاو کەشوان لە دەشت ئەیهێنێتەوە ف مژدۀ نوزاد گوسفند کە چوپان بەخانە آورد.

بەشکایە: بەشکا ف نگا: بەشکا.

بەشکایەك: ئەگەرکو، دنیابو ف احیاناً.

بەشکایەکو: بەشکایەك ف احیاناً.

بەشکـردن: ١) بەخشینـەوەو لەت‌و کوت کردن؛ ٢) تێراکردن: (بەشم دەکا) ف ١) بخشیدن و تقسیم کردن؛ ٢) کفایت کردن.

بەشکم: بەشکا، وامان‌دانا ف گیرم.

بەشکو: شایەتا، بەشکا ف شاید.

بەشکۆ: بازرگانی هاوبەشی، شەریکە، شیرکەت ف شرکتِ سهامی.

بەشکە: ١) بەشکا؛ ٢) فەرمانە: بەش بکە: (وەرە لێمان **بەشکە**) ف ١) شاید؛ ٢) *فعل امر*: تقسیم کُن.

بەشکەر: کەسێ کە بەشینەوەی بەدەستە ف تقسیم کننده.

بەشکەم: بەشکا ف بلکه، خدا کند.

بەشکی: بەشکا ف بلکه.

بەشکێکم: بەشکا ف بلکه.

بەشکێکو: بەشکا ف بلکه.

بەشگا: جێگەی دابەش کردنی ئاو، بناوانی ئاوا ف جای تقسیم آب.

بەشگە: ١) جێ بەش کردن؛ ٢) شەریکە، شیرکەت ف ١) جای تقسیم کردن؛ ٢) شرکت.

بەشوُ: ژنی خاوەن مێرد، بەمێرد ف زنِ شوهردار.

بەشوّ: دەقدار، کەتیرە لێدراو ف آهارزده.

بەشوار: سابونی زۆر بەکەف ف صابون پُرکف.

بەشۆدان: بەمێردان، دانەمێر ف بە شوهردادن دُختر.

بەشە: بەش، واش، ئامالْ ف سهم.

بەشەر: بنیادەم، مرۆ، عینسان ف انسان، بنی آدم.

بەشەرت: ١) لەسەرگرێو، بەمەرج: (**بەشەرتی چەقۆ**)؛ ٢) وەك: (وەرەوە **بەشەرتی جاران**) «وەفایی» ف ١) بەشرط؛ ٢) مانند.

بەشەرم: شەرمین، شەرمن، شەرمێون، فەدیکار ف محجوب.

بەشیر: ئاژەڵ یان ژنی زۆر شیردار ف شیردە.

بەشینەوە: بەخشینەوە، دابەش کردن ف تقسیم و توزیع.

بەع: ١) وشەیەکە بۆ گاڵتە دەگەڵ منالْ کردن، باو؛ ٢) مەڕو بزن لەزمانی منالاّنەدا ف ١) کلمەای برای شوخی با کودك؛ ٢) گوسفند بەزبان بچەگانە.

بەعا: بزن‌و مەڕ لەزمانی منالاّنەدا، بەع ف گوسفند بەزبان بچّەها.

بەعاستەم: بەناستەم ف بسیار کم و اندك.

بەعجان: وەرەزبون، جاڕزبون ف خستەشُدن.

بەعجاندن: وەرەزکردن، عاجزکردن، جاڕزکردن ف خستەکردن.

بەعجین: بەعجان ف نگا: بەعجان.

بەعر: دەریا، زەریا، بەحر ف دریا.

بەعز: هێند: (**بەعزێ کەس**) ف بعض.

بەعومر: پیر، بەسالاّچو ف پیر و مسن.

بەعەکە: ئاژەلّی وردە لەزمانی منالاّندا ف گوسفَند و برە بەزبان بچّەها.

بەعەمر: بەعومر ف مسن و سالخوردە.

بەعی: پێشەکی سەودا: (چەندم **بەعی** دەدەی ئەو ماڵە هی‌تۆ بێ)، عەڕبون ف بیع در معاملە.

بەعیڤ: بەهیڤ، بادام، باوی، بایەڤ ف بادام.

بەعینوان: شۆخ‌و شەنگ‌و بەفیزو هەوا ف زیبای متکبر و مغرور.

بەغمە: نەخۆشی دوشاخە، بوغمە، ملەخڕە ف بیماری خناق.

بەغیرەت: ١) ئازاو نەترس؛ ٢) جوامێرو بەناموس، بەخیرەت ف ١) شجاع؛ ٢) غیرتمند.

بەغیل: چاوچنۆك، بەئێرەیی، حەسود ف خسیس، حسود.

بەغیلی: ئێرەیی، حەسودی ف حسودی.

بەفالْ: ماکەرو ماینی نێرخوازو تامەزروی گان ف خر و ستور نرخواه.

بەفر: وەور، بەرف، وەفر ف برف.

بەفرانبار: هەوەڵ مانگی زستان ف دیماه.

بەفراو: ئاوی بەفر ف برف آب.

بەفربەسەر: بەفری سەهوّلْ‌بەستوی پەستواو کەپیاو تێ‌ناکەوێ ف برف منجمد کە بر آن روند.

بەفرخۆرکە: ١) تەرزەی ورد؛ ٢) مەلێکی بچوکە ف ١) تگرگِ ریز؛ ٢) پرندەای است.

بەفرماڵ: پاڕوی بەفرماڵین، بێڵی دارینی بەفر ماشتن، وەروەرە، شەپالۆخ ف پاروی برفروبی.

بەفرماڵك: بەفرماڵ ف پاروی برفروبی.

بەفرەچاڵ: *چاڵەبەفر*: ١) نواڵەی نزارکە بەفری تاماوەیکی زۆر لێ ناتوێتەوە؛ ٢) ئەو قوڵکەی لەچیا بەفری تێدەکەن‌و دای‌دەپۆشن ف ١) نسارکوە کە برف در آنجا متراکم شود؛ ٢) یخچال طبیعی.

بەفرەژیلکە: بەفرەلۆکە، بەفری زۆر دەنك‌ورد ف برفِ دانەریز.

بەفرەسەر: بەفربەسەر ف نگا: بەفربەسەر.

بەفرەلۆ: بەفرماڵ، وەروەرە، شاپالۆخ ف پاروی برفروبی، داموز.

بەفرەلۆکە: بەفرەژیلکە ف برف دانەریز.

بەفش: ١) فرچەی مافورماڵین؛ ٢) شەی جۆلاّیی ف ١) فرچۀ فرش؛ ٢) شانۀ جولایی.

بەفشك: فرچەی پچوك ف فرچۀ کوچك فرش.

بەفیز: بەدەعیە، بادیهەوا، دەمارزل ف پُرمُدَّعیٰ و مُتکبِّر.

بەفەڕ: ١) ممبارەك، پیرۆز؛ ٢) بەبەهرە، بەهونەر ف ١) مبارك و فرخندە؛ ٢) بهرەمند.

بەڤڕا: پێکەوە، لەگەڵ‌یەکا، بهەڤڕا، وێڕا ف باهم.

بەڤل: ١) بێڤل، لوت، کەپۆ؛ ٢) کێویەکی دڕندەیە لەتیرەی پشیلەکێوی؛ ٣) دوژمنی زۆر سەخت ف ١) بینی؛ ٢) درندەایست گربەسان؛ ٣) دشمنی شدید.

بەق: ١) بۆق، قورْواق؛ ٢) چاوزەق، چاو دەرپەڕیو؛ ٣) نێرەکەو ف ١) قورباغە؛ ٢) چشم برجستە؛ ٣) کبك نَر.

بەقا: وەفا، ئەمەگ: (یار بێ **بەقا** بو) ف وفا.

بەقازانج: بەخێر ف سودمند.

بەقاڵ: دوکانداری ئازوخە فرۆش ف بقّال.

بەقبەقو: گمەگمی کۆتر ف صدای کبوتر.

بەقبەقۆك: ئاوی بەبڵقەبڵق ف صدای جوشش آب.

بەقتاندن: تەقاندن: (هەسەن کەڤر **بەقتاند**) ف منفجر کردن.

بەقتین: تەقین، تەقینەوە ف انفجار.

بەقلاوە: پاقلاوە، جۆرێ شیرنی ف باقلوا.

بەقلە: بۆقلە ف بوقلمون.

بەقلەموت: بۆقلە ف بوقلمون.

بەقلەوا: باقلاوە، پاقلاوە ف باقلوا.

بەقلیسۆك: بێشەرمو ئابڕو ف بیشرم.
بەقنگـاخستن: گوێ پێ نەدان: (کـارەکـەی **بەقنگا خست**) ف پُشت گوش انداختن.
بەقۆ: تونگە، لوُلێنەی ئاوخۆرە ف پارچ، تُنگ.
بەقۆك: بەقۆ ف پارچ.
بەقونداخستن: بەقنگاخستن ف بەتأخیر انداختن.
بەقەد: بەرانبەر، لەئەندازەی، بەقەدەر ف باندازهٔ.
بەقەدەر: بەقەد ف باندازهٔ.
بەقـەم: ١) رەنگێ کە زو کاڵ بێتـەوە؛ ٢) بێ قەولو پەیمان شکێن ف ١) رنگی کە زود بپرد؛ ٢) بدقول و پیمانشکن.
بەقەو: بەدەنگی بەرز: (**بەقەو** بانگی کە، **بەقەو** قسەدەکا) ف باصدای بلند.
بەقەوەت: خاوەن وزەو هێز، بەتوان و تابشت ف توانا.
بەقەی: بەئەندازە، بەقەدەر ف باندازهٔ.
بەقینـــاچـــون: غەزرین، یەکپێ لەسـەر شتێ سوُربـون، پێ داگرتن، پێ چەقاندن ف لجاجت و اصرار.
بەقینداچون: بەقیناچون ف لجاجت و اصرار.
بەقینداکەوتن: بەقیناچون ف لجاجت و اصرار.
بەقیە: تەقەڵ لەچەرم ف بخیە.
بەکار: کارا، زۆرکارکەر ف کارآ.
بەکارخواردن: بەکارهاتن ف بدردخوردن.
بەکارهاتن: بکێرهاتن ف بەکارآمدن.
بەکارهێنان: دەکارکردن ف بەکار گرفتن.
بەکام گەیشتن: کامڕەوابون ف کامروا شدن.
بەکام گەین: مراد حاسڵ بون، بەکام گەیشتن ف کامروا شدن.
بەکاوەخۆ: هێدی، یەواش، لەسەرخۆ، بەسەبر ف یواشکی.
بەکربەگی: جۆرێ بو زوی ڕێ ڕێ ف نوعی شال محلی.
بەکرۆك: شوفار، دوزمان، شەیتانی کەر ف سخن‌چین و نمّام.
بەکرە: قرقرە، غەرغەرە، مەکارە ف قرقرە.
بەکسەمەد: کولێرەی لەشکرچی دەوڵەت ف نوعی گردهٔ سر بازی.
بەکلکە: پاشڵ دار، بەدوایی ف دُنبالەدار.
بەکلکێ: لاوازی لەمردن ف لاغرمردنی.
بەکەرزانین: گاڵتە بەئەقڵی کەسێ کَردن ف کسی را جاهل و احمق دانستن.
بەکەرەم نەمان: لەبەهرە کەوتن، بێ کەڵك بون ف ازکار افتادن.
بەکەرەم هاتن: بەکارهاتن، جێگەی بەهرە ف بکارآمدن.
بەکەل: بەکەلك، بەکار ف کارآ.
بەکەڵ: چێڵو گامێشی تامەزرۆی گان ف مادەگاو گشن‌خواه.
بەکەڵك: بەبەهرە، بەفایدە ف مُفید.
بەکەڵك هاتن: بەکارهاتن ف بەکارآمدن.
بەکەم گرتن: قەدر نەزانین ف حقیر شمردن.
بەکەیف: ١) سازو تەیار، کۆك و پۆشتە، شادو دڵخۆش؛ ٢) بەئارەزو ف ١) شاد و خوشنود؛ ٢) کامران.
بەکێش: ١) بەسەبر و حەوسەڵە؛ ٢) قسەدرێژو قیر سیچمەو درێژدادڕ ف ١) صبور؛ ٢) وراّج.
بەکێشە: تەشقەڵەباز، لەبەهانە ف بهانەگیر.
بەکینە: رکونیو بوغزلەزگ ف کینەتوز.
بەگ: ١) گەورە؛ ٢) لەقەمی ئاغاوات، بێگ ف ١) بزرگ؛ ٢) بیگ.
بەگا: زەوی دێراو کەبۆچەندنی رەپستە ئامادەیە ف آبستە، بساردە.
بەگزادە: بەچکەبەگ ف بیگزادە.
بەگژاپەڕین: ئاوقابون، مل دەبەرمل نان ف گلاویزشدن.
بەگژا چون: بەگژاپەڕین ف گلاویزشدن.
بەگژاهاتن: بەگژاپەڕین ف گلاویزشدن.
بەگژداچون: بەگژاچون ف گلاویزشدن.
بەگژداهاتن: بەگژاهاتن ف گلاویزشدن.
بەگلەیی: بەگازندە، نازازی ف گلەمَند.
بەگم: وشەی ڕێزگرتنە بۆ ئاغاو ئاغاژن ف کلمهٔ احترام بەارباب.
بەگوان: گواندار، مانگای زاو ف گاو شیردە.
بەگون: گاو نێری نەخەساو ف اختە نشدە.
بەگوێ: قسە قبوڵکەرو ئارام، گوێ لەمست ف حرف‌شنو.
بەگوێ دادان: بەهێما تێ گەیاندن ف با اشارە فهماندن.
بەگەن: پەسند ف پسند.
بەگیر: خوڕاگر، بەسەبر و پشو ف صبور، شکیبا.
بەگیرکەوتن: وەگیرهاتن، حاسڵ کردن ف گیرآوردن.
بەگیرگـە: ١) بەگیر؛ ٢) نەبـەزوکوڵنەدەروەدەستهەڵنـەگر ف ١) صبـور؛ ٢) نستوە.
بەگیروەستان: مچورك بەلەش‌دا هاتن ف تیرکشیدن بدن.
بەگیروێستان: بەگیروەستان ف تیرکشیدن بدن.
بەگیرهێنان: وەگیرهێنان، پەیداکردن ف گیرآوردن.
بەل: ١) جوانـی قەدبـــاریك؛ ٢) بزنی گوێ لول؛ ٣) هەڵــواســراو، شوڕەوەبو؛ ٤) شەدار، دەگەڵ وشەی تەڕ دێت: (تەڕو بەلە)؛ ٥) ئاژەڵی گوێ کورت؛ ٦) دەرپەڕیو، بلندتر لەدەوروبەری خۆی؛ ٧) پەلەو لەز؛ ٨) درێژ: (مـل بەل) ف ١) زیبای کمر باریك؛ ٢) بُز گوش پیچیدە؛ ٣) آویزان؛ ٤) نمنـاك، باکلمە «تەڕ» گویند؛ ٥) حیوان گوش کوتاە؛ ٦) برجستە؛ ٧) عجلە؛ ٨) بلند.
بەڵ: هێند گەیشتوە نەرم بوە ف بسیار رسیدە و شُل.
بەلا: ١) ڕوداوی ناخــۆش؛ ٢) بریەتی لەپیاوی هارو زیرەك؛ ٣) بلاو، پەرژ ف ١) مصیبت؛ ٢) کنایە از آدم آتش‌پارە؛ ٣) پراکندە.
بەڵا: ١) مسیبـەت، روداوی ناخۆش، بەلا؛ ٢) با، بلانێ؛ ٣) ئەمما ف ١) مصیبت؛ ٢) بگذار باشد؛ ٣) امّا.
بەلاتە: کەلاکی منداری حەیوان ف لاشە مردهٔ حیوان.
بەلاتیتك: پەپولە، پەروانە ف پروانە.
بەلاتینك: بەلاتیتك، پەپولە ف پروانە.
بەلاجەوی: سەیر، سەمەرە، عەجایب ف عجیب.

بەلاداکـردن: ١) دەبەر کەمەر چەقاندن؛ ٢) لادانو دەسەر چەقاندنی بسك ف ١) بە کمر بستن؛ ٢) زلف کنار زدن.

بەلاداکەفتن: رازان، درێژبونی بێ ئیختیاری ف افتادن بدون اراده.

بەلاداکەوتن: بەلاداکەفتن ف افتادن بدون اراده.

بەلاداهاتن: بەربونەوە بەعەرزا لەنەچاری ف کنایە از، از حال رفتن.

بەلازیز: ١) گوڵێکی سەرەبەهارو عابی رەنگە، پنجەو چەندگوڵ دەردەکا؛ ٢) گوڵـەگەزیزە ف ١) گلی است نوروزی بەرنـگ آسمـانی؛ ٢) قاصدك بهاری.

بەلاش: ١) مفت، خۆڕایی، بەبێ نرخ؛ ٢) قسـەی پوچو بن شڕ ف ١) مُفت؛ ٢) یاوە.

بەلاڤ: بڵاو، پەرێشان، بەلا ف پریشان و پراکندە.

بەلاڤۆك: نوسراو بۆ بڵاوکردنەوە، پەخشە ف نشریّە.

بەلاگەردان: قەزاگر، قوربان ف بلاگردان، بلاچین.

بەلاگێڕ: فیدا، قەزاو قەدەر گێڕەوە ف بلاگردان.

بەلاگێڕەوە: بەلاگێڕ ف نگا: بەلاگێڕ.

بەلالوك: ئاڵو باڵو، میوەیەکی سوری ترشی گرۆڤەری چکۆڵەیە ف آلو بالو.

بەلاڵوك: بەلالوك ف آلو بالو.

بەلالیك: بەلالوك ف آلو بالو.

بەلالیسك: گوڵێکی کوێستانە ف گلی است کوهستانی.

بەلام: ١) بەفکری من؛ ٢) بەتەنیشت مندا ف ١) بەنظرم؛ ٢) بجانبِ من.

بەڵام: بەڵان، ئەمما ف لیکن.

بەڵامك: زاربێنی بێچوی ئاژەڵ، بزمك ف دهان‌بند بچۀ شیرخوار حیوان.

بەڵان: بەڵام ف لیکن.

بەلان: پیاوی تەژەی زەبەلاح ف قوی هیکلِ بدقوارە.

بەلاوەچون: لێ نزیك بونەوە ف نزدیك شدن.

بەلاوەگێڕ: بەلاگێڕ ف بلاگردان.

بەلاوەنان: هەڵپەساردن، نیانەلاوە ف بەگوشەای نهادن.

بەلای لابەلا: توش بونی کێشە بەناچاری ف بلای غیرمنتظرە.

بەل بون: ١) دەرپـەڕین، زەق، زوپ، هەڵتـۆقین؛ ٢) بەپـەلە ڕۆیشتن، بلەزچون ف ١) برجستەشدن؛ ٢) باشتاب رفتن.

بەلبەلەگۆش: بەگوێ، گوێڕادێر ف حرف‌شنو.

بەلچم: گەڵاو لکی زۆرناسکی دار ف شاخەهای ریز و نازك درخت.

بەڵخ: ١) کەڕو، برش؛ ٢) بڵخ ف ١) کَفَك؛ ٢) دُردی.

بەڵخە: یەکانە، نێرەبەراز، بڕەك ف گُراز نر.

بەلشین: تێکەوەگلان، پێك هەڵپڕژان ف گلاویزشدن.

بەڵغ: بەڵخ ف نگا: بەڵخ.

بەلغەم: تفی خەست ف بلغم.

بەلك: نەرمەگوێ، جێ‌گوارە ف نرمەگوش.

بەڵك: تەقو، شایەتا ف بلکە.

بەڵکا: تەقو، شایەتا، بەڵکی ف بلکە.

بەلکانك: باڵدارێکە ف پرندەایست.

بەڵکم: بەشکم ف شاید.

بەڵکو: بەشکو ف نگا: بەشکو.

بەڵکە: بەشکە، بەڵکو ف بلکە.

بەڵگ: ١) پەڕەی گوڵ؛ ٢) گەڵا، پەلك؛ ٣) پێلو، پەلکی چاو ف ١) گل برگ؛ ٢) برگ؛ ٣) پلك چشم.

بەلـگ: لەرزانـە، جۆرێ خشڵی ژنـان کەوەك گەڵاداری دەکـەن ف زیوری است برای زنان.

بەڵگوبن: شرتو گوم، تمام وندابون ف گُم‌وگورشدن.

بەڵگـە: ١) نیشـان لەگوم بو؛ ٢) دەلیل، سەنەد ف ١) رَدِ گُم شدە؛ ٢) دلیل، سَنَد.

بەلگێ گۆە : نەرمەی گوێ ف لالۀ گوش.

بەللی: فج، بەلمێ، واتا: هیچوانیە بەگاڵتە پێ کردنەوە ف حرف تمسخر.

بەلم: ١) کای برنج وهەرزن؛ ٢) بەهانە ف ١) کاه شالی وارزن؛ ٢) بهانە.

بەلمەبر: تفەنگێ لەدواوە باروتو پەڕۆی تێ بخرێ ف تفنگ تەپُر.

بەلمەڕیشە: ڕیش پانو پڕمو ف ریش پهن و پرپشت.

بەلمێ: بەلێ بەگاڵتەپێکردنەوە ف نگا: بەللی.

بەلمیت: مۆم، شەم ف شمع.

بەلو: بەڕو، میوەی داربەڕو ف بلوط.

بەلۆ: لەقەمی گورگ ف لقب گرگ.

بەلوجە: گیایەکە وەك ئەسپوێن کەف دەکا ف گیاهی است کە مانند اشنان کف کند.

بەلوچە: بەرولەی ئامور ف از ابزار خیش.

بەلۆڤاژی: بەراوەژی ف وارونە.

بەلۆك: زمان شڕ، تێدا نەوەستاو ف دهن لق.

بەلۆکە: میتکە، قیتکە، چوچەڵە، نێوەر، چیلکە ف چوچولە.

بەلوەشێن: نەخۆشی گران ف بیماری سخت.

بەلە: بەلۆکە ف چوچولە.

بەلەباریك: قەدزراو ف کمر باریك.

بەلەباریکە: بەلەباریك ف کمر باریك.

بەلـەبـاقـە: نەخۆشیەکی بزنە: (بزنو مەڕ روت بون وەك سورەساقە / یەك دانو دەیکوشت یەك **بەلەباقە**) «سەیف» ف نوعی بیماری بز.

بەلەبڵ: چەقەسرو، چەنەباز، زۆربڵێ، فرەوێژ ف وراج، پرگو.

بەلەپا: زۆر خۆشڕۆ ف بادپا.

بەلـەچـەك: ١) تاسمە، کولەکەی وشك کراو بۆ زستان؛ ٢) هەڵواسراو، بەتـەکەتەك؛ ٣) کەلەبچە، دەست بەندی پەندی ف ١) کدوی خشك کردە؛ ٢) آویزان؛ ٣) دستبندِ زندانی.

بەڵەد: شارەزا، ڕێزان، ڕێنوێن ف بَلَد، راهنما.

بەڵەدی: شارەزایی ف بَلَدی.

بەلەدی: تروسکەی بروسکەی عاسمان ف درخشش برق.

بەلەدیە: شارەوانی ف شهر بانی.

به‌له‌زمانه: زمانه‌چکۆڵه‌[ف] زبانِ کوچك.
به‌له‌زوانه: به‌له‌زمانه[ف] زبانِ کوچك.
به‌له‌زه‌ت: خۆش چێژ، خۆشتام[ف] لذیذ.
به‌له‌سه: په‌له‌، له‌ز، وه‌په‌له‌ که‌وتو، په‌ل[ف] شتابان.
به‌له‌سه‌بون: ١) وه‌په‌له‌ که‌وتن؛ ٢) دانه‌ ده‌شت‌و غه‌زرین[ف] ١) شتاب کردن؛ ٢) آوارهٔ کوه و صحرا شدن.
به‌له‌شوانه: گیایه‌کی کوێستانه‌[ف] گیاهی کوهستانی.
به‌له‌شین: له‌قه‌می گورگ[ف] از القابِ گرگ.
به‌له‌فیره: زگ‌چون‌و ره‌وان‌بونی ئاژاڵ[ف] اِسهال حیوانی.
به‌له فیرێ: به‌له‌فیره‌[ف] اِسهال حیوانی.
به‌له‌قاژی: به‌راوه‌ژو، واژی، ئاوه‌ژو[ف] واژگون.
به‌لـه‌ك: ١) گۆشتی نێوان ئه‌ژنـۆو پاژنـه‌، ساق‌پا؛ ٢) مێکوك، گیایه‌که‌ ره‌گ‌زه‌ردو شیرن‌تاڵ؛ ٣) ئاژه‌ڵـێ که‌ په‌ڵـێکـی سپـی‌بێ؛ ٤) ئه‌یاغ، چروك بێ‌نرخ[ف] ١) ساق پا؛ ٢) گیاه شیرین بیان؛ ٣) دامی که‌ یك پایش سفید باشد؛ ٤) بنجل، نامرغوب.
به‌ڵه‌ك: دوره‌نگ، بازگ، بازو[ف] دورنگ.
به‌له‌ك بردێن: ره‌نگاوره‌نگ[ف] رنگارنگ.
به‌له‌ك بردێنی: ره‌نگین کردن، ره‌نگاندن[ف] رنگ کردن.
به‌له‌ك‌پێچ: دۆلاغ، ساق‌پێچ[ف] ساق‌پیچ.
به‌ڵـه‌کی: ١) دوره‌نگی؛ ٢) نه‌خـۆشیه‌کـه‌ پێست په‌ڵاوی ده‌کـا[ف] ١) دورنگی؛ ٢) بَرَص پوست.
به‌ڵه‌گ: به‌ڵه‌د، شاره‌زا[ف] بَلَد.
به‌گوشك: نه‌رمه‌ی گوێ[ف] لالهٔ گوش.
به‌لـه‌گه‌ور: ١) له‌قه‌می گورگ؛ ٢) نه‌هاتی، نه‌گبه‌تی[ف] ١) از القابِ گُرگ؛ ٢) نکبت.
به‌ڵه‌ڵ: به‌ڵه‌د، شاره‌زا[ف] بَلَد.
به‌له‌م: ١) قایغ، قه‌یاغ، لۆتکه‌؛ ٢) ده‌فری گه‌وره‌ بۆ چێشتی گرار[ف] ١) قایق؛ ٢) بشقابِ بزرگِ پلو.
به‌له‌ندیر: شه‌کی به‌ربه‌ران، به‌ردیل[ف] گوسفندِ سه‌بهار دیده.
به‌له‌نگاز: به‌سته‌زمان، بێچاره‌، نه‌دار[ف] بیچاره‌، بینوا.
به‌ڵێ: به‌رێ، ئا: (حه‌سه‌ن! **به‌ڵێ**. چوی؟ **به‌ڵێ**)[ف] بَلی، آری.
به‌لی: به‌ڵێ[ف] بلی.
به‌ڵیاندن: رازی کردن، قانع کردن[ف] راضی کردن.
به‌ڵێن: قه‌ول، په‌یمان، سۆز[ف] عهد و پیمان.
به‌ڵێن‌دان: قه‌ول‌دان، سۆزدان[ف] قول‌دادن.
به‌م: ١) به‌ئه‌م نزیکه‌؛ ٢) ئاینده‌ی بردن: (ئه‌ی به‌م)؛ ٣) ده‌نگی قه‌به‌وزبر [ف] ١) بهاین؛ ٢) پسوند به‌معنیِ می‌برم؛ ٣) صدای کلفت.
به‌مبوڵه: فێڵباز، ده‌سبڕ، حیله‌باز[ف] ناروزن.
به‌مبون: زبر و درشت‌بون[ف] زبری.
به‌مو: به‌کوڵکه‌، مودار[ف] پَشمالو.
به‌مێر: ژنی‌شودار[ف] شوهردار.
به‌مێرد: به‌مێر [ف] شوهردار.
به‌مێرددان: به‌شودان[ف] شوهردادن.
به‌ن: ١) هه‌ودای له‌خوری‌و مو؛ ٢) به‌ند، هه‌رچی شتی پێ‌ده‌به‌ستن؛ ٣) گزی‌و فێڵ؛ ٤) دارقـه‌زوان؛ ٥) ده‌وروبـه‌ری ئاوایی؛ ٦) «گیابه‌ند»: گیایه‌کی کوێستانیه‌؛ ٧) وێستاو، مانه‌وه‌[ف] ١) نخ؛ ٢) بند؛ ٣) نیرنگ؛ ٤) درخت بنه؛ ٥) حریم ده؛ ٦) گیاهی است؛ ٧) راکد.
بهن: ١) بۆ، بۆن؛ ٢) نه‌فه‌س، هه‌ناسه‌، بین[ف] ١) بو؛ ٢) نفس.
به‌نا: ١) وه‌ستای خانو؛ ٢) گیایه‌که‌[ف] ١) بنّا؛ ٢) گیاهی است.
به‌ناز: ئه‌وی نازده‌کا، نازدار[ف] نازنین.
به‌ناشوانه: گیایه‌که‌ بۆن‌خۆش، وشکی ده‌که‌ن‌و ره‌گه‌ڵ ماستی ده‌خه‌ن [ف] گیاهی است با ماست خورند.
به‌ناف: داری بناو[ف] درخت زبان گنجشك.
به‌نـاڤ: ١) نیۆپـڕ، پته‌و؛ ٢) خاوه‌ن ناو، به‌ناوبانگ[ف] ١) مُحکم؛ ٢) مشهور، نامی.
به‌نان: هه‌ڕه‌ت‌و ده‌می به‌ستن: (**یه‌خ‌به‌نان، ڕێ‌به‌نان**)[ف] عنفوان.
به‌ناو: به‌ناوبانگ[ف] مشهور.
به‌ناواچون: به‌ره‌وپیری چون، نیوه‌پیر بون[ف] مُسن شدن.
به‌نایی: کاری خانو دروست کردن، وه‌ستایه‌تی قوڕه‌کاری[ف] بنّایی.
به‌نبڕ: تیخ، هه‌رچی ده‌برێ: (**به‌نبڕم ددانه**)[ف] تیغ عموماً.
به‌نبون: مانه‌وه‌، نه‌ڕۆیشتن[ف] ماندگار شدن.
بهن‌ته‌نگ: بێ‌حه‌وسه‌ڵه‌، که‌م‌پشو، که‌سێ زو هه‌ڵده‌چی‌و تۆڕه‌ ده‌بێ[ف] کم‌حوصله و زودرنج.
به‌نجگه‌ر: بریه‌تی له‌ فرزه‌ند، زۆر خۆشه‌ویست[ف] بند جگر، کنایه از فرزند.
به‌نـد: ١) حه‌پس‌و زینـدان؛ ٢) گه‌ی قامکـان؛ ٣) جومگه‌ ده‌ست؛ ٤) پێوه‌نـدی زینـدانی؛ ٥) مانـه‌وه‌؛ ٦) حیله‌وگزی؛ ٧) جۆی گه‌وره‌و هه‌ڵـبـه‌سـتـراو؛ ٨) به‌رگیره‌ی لافـاو، سه‌د؛ ٩) گیر و گرفت؛ ١٠) پارچه‌یه‌ك له‌قه‌سیده‌ی شیعر؛ ١١) کورته‌گۆرانی؛ ١٢) به‌سته‌کاغه‌ز؛ ١٣) قه‌ده‌غه‌، قاخه‌؛ ١٤) بڵندایی له‌ته‌ختایی‌دا؛ ١٥) پێنجه‌م حه‌وته‌ی زستان؛ ١٦) وه‌خت، جه‌نگه‌: (سه‌رو به‌ند)؛ ١٧) ساڵی جوت‌کردنی گا: (ئـه‌م‌گایه‌ دو به‌نـده‌، ئه‌مـه‌یان سێ به‌نده‌)[ف] ١) زندان؛ ٢) بند انگشت؛ ٣) مچ دست؛ ٤) کندهٔ پای زندانی؛ ٥) ماندگارشدن؛ ٦) نیرنگ؛ ٧) جوی بزرگ؛ ٨) سدّ؛ ٩) گرفتاری؛ ١٠) قسمتی از یك قصیده؛ ١١) ترانهٔ کوتاه؛ ١٢) بستهٔ کاغذ؛ ١٣) قدغن؛ ١٤) بلندی در یك دشت؛ ١٥) پنجمین هفتـهٔ زمستـان؛ ١٦) هنگام؛ ١٧) تعداد سالهایی که گاو شخم زده است.
به‌نـدان: ١) به‌نـان: (ڕێ‌به‌نـدان)؛ ٢) تێ‌هه‌ڵسـونی به‌کـۆمـه‌ڵ: (**خه‌نه‌به‌ندان**)[ف] ١) بستن؛ ٢) حنا مالیدن دسته‌جمعی.
به‌ندبون: ١) مانه‌وه‌، نه‌ڕۆیشتن؛ ٢) چه‌سپین، نوسان: (**به‌چرێش به‌ندم کرد**)[ف] ١) ماندگار شدن؛ ٢) چسبیدن.
به‌نـدك: ١) تا، هه‌ودا؛ ٢) ڕێسـراوی خوری؛ ٣) گه‌ردانه‌؛ ٤) گیایه‌که‌ ده‌شیرێو لۆرکی ده‌کـه‌ن، مه‌نـدۆك، مه‌نـدێ؛ ٥) پێچی شۆڕه‌وه‌بـو، کراوات، بۆینباخ؛ ٦) بێخی گیا[ف] ١) فاصله؛ ٢) ریسیده از پشم؛ ٣)

گردن‌بند؛ ۴) گیاهی است خوردنی؛ ۵) کراوات؛ ۶) پیاز گیاه.
بەندرو: گشتەکەبەن بۆ جواڵدرون ف نخ مخصوص جوالدوزی.
بەندڵ: بەندی دڵ، بریەتی لە خۆشەویستو ئازیز ف کنایە از محبوب.
بەندوباو: دەنگ داکەوتن، شایعە، ئیشاعە ف شایعە.
بەندۆخین: بەندەخوێن، بەندێخون ف بند شلوار.
بەنــدۆك: ١) گیایەکی کوێستـــانیە؛ ٢) بەنی ژێرچـــەنـــە کە کڵاوی پێ‌رادەگرن ف ١) گیاهی است کوهستانی؛ ٢) رشتە گردن‌بند.
بەندۆکە: بەندۆك ف نگا: بەندۆك.
بەندۆڵ: فەنەری سەعات، زەنبەلەك ف پاندولِ ساعت.
بەندە: کۆیلە، بەنە، بەنی ف بردە، بندە.
بەندەخوێن: بەندۆخین ف بند شلوار.
بەنـدەر: ١) ئەسکـەلـە، لەنگـەرگا؛ ٢) شاری سەر دەریا؛ ٣) بریکار، وەکیل: (شابەندەر) ف ١) بندر؛ ٢) شهر بندری؛ ٣) وکیل.
بەندەقە: تەوەرە، ئاسنی بن‌بستی ئاش ف قطبِ آسیا.
بەندەکە: باقەبێن، باغەبێن ف بستەبند گیاە.
بەندەن: ١) چیا، کێو، کەژ؛ ٢) لەش، بەدەن: (هەمو بەندەنم دێشێ) ف ١) کوە؛ ٢) بدن.
بەندەوار: ئەویندار ف عاشق.
بەندی: زیندانی، حەفسی، گراو ف زندانی.
بەندی جگەر: بەنجگەر ف جگرگوشە.
بەندیخانە: زیندان، حەفس، گرتوخانە ف زندان.
بەندێخون: بەندۆخین ف بند شلوار.
بەندی‌دڵ: بەندڵ ف دلبند.
بەندێر: ئاڵا، بەیداخ ف پرچم.
بەندی‌وان: زیندان‌وان ف زندانبان.
بهنژین: پشمین، پژمین ف عطسەکردن.
بەن‌سامۆتە: بەندی پاشکۆ، دوبەنی هۆنراو بەپشت زینەوە کە پاشکۆی پێ دادەبەستن ف فتراك.
بەن‌سامۆرتە: بەن‌سامۆتە ف فتراك.
بەنك: ١) ریسی خوری؛ ٢) دارقەزوان، دارەبەن؛ ٣) بەندۆکەی ژێرچەنە ف ١) ریسیدە از پشم؛ ٢) درخت بنە؛ ٣) بند کوتاە زیر چانە.
بەنکەشی: پڕکردنەوەی کەلێنە خشتی دیواربەگێچو... ف بندکشی با گچ.
بەنکـەڵەوە: ئەوبەنەی چەڵەمەی ملی گای پێ دەبەستن ف چنبرەبند گردن گاو.
بەنکەوانە: گوریسی ئەم‌سەر ئەوسەری شەغرە ف طناب بستن گیاە.
بەنکێشی: بەنکەشی ف بندکشی ساختمان.
بەنـگ: ١) حەشیشـە، گیایەکە دەیکێشن‌و خەیاڵ دەیان‌گرێ: (ئێژی بەنگت کێشاوە)؛ ٢) گەڵای دار، پەلك؛ ٣) نیشانە، بەڵگە؛ ۴) وەستاو: (لێرە بەنگ بوە)؛ ۵) وەخت، کات ف ١) بَنگ؛ ٢) برگ؛ ٣) سَنَد؛ ۴) ماندگار؛ ۵) وقت.
بەنگا: شێلەگە، جێگەی جۆگە شکاندن بۆ ئاوداشتن ف شکافگاە جوی بهنگام آبیاری.
بەنگبون: مانەوە، گیرخواردن، قەتیس‌مان ف دچارشدن.
بەنگ‌رێ: باس کڵاو، کڵاوبن ف برگ و بیخ ریواس.
بەنگڵە: گیایەکە لەمێرگان دەڕوێ ف گیاهی است.
بەنگڵەژیلە: بەنگڵە ف گیاهی است.
بەنگوباو: بەندوباو ف شایعات.
بەنگۆکە: بەندۆکە ف نگا: بەندۆکە.
بەنگە: بەنگا ف نگا: بەنگا.
بەنگەڵ: بەنگڵە ف نگا: بەنگڵە.
بەنگەڵە: خانوی لەتەنەکە ف خانۀ ساختە شدە از پیت.
بەنگی: ١) بەنگ کێش؛ ٢) حەپسی، بەندی ف ١) بنگی؛ ٢) زندانی.
بەنگین: ناوە بۆپیاو ف از اسامی مردانە.
بەننا: وەستای خانو، بەنا ف بنّا.
بەنوکە: گیایەکە لەئاوا دەڕوێ ف گیاهی است.
بەنوڵە: بەنوکە ف نگا: بەنوکە.
بەنـە: بەنـدە، کۆیلە: (ئەمەنان نەبو، تۆدات وە بەنە / وەرەنجی شان‌و وەزۆری چەنە) ف بندە، بردە.
بەنەخون: بەندۆخین ف بند شلوار.
بەنەر: بەندەر ف بندر.
بەنەری: جۆرێ جسنی کەری خێرا ف نژادی از الاغ.
بەنەن: چیاو قەدی چیا، بەندەن ف کوە و کمر.
بەنی: ١) باسـوخ، سجـوق؛ ٢) لەرزانـە، خشڵێکی ژنـانە؛ ٣) بەندە، کۆیلە، خولام؛ ۴) گرتـو، حەفسی، بەنـدی ف ١) باسلق؛ ٢) زیو، آویزان؛ ٣) بندە؛ ۴) زندانی.
بەنیر: بەنکەڵەوە ف چنبر بند گردن گاو.
بەنیشت: بنێشت ف سقز.
بەو: ١) وەرە، بێ: (بـەو، بەو، بەو، بەو، بەو، خانمە خاسەکەم / پابنێ وەبان چاوە ڕاسەکەم)؛ ٢) ناوی حەپەی سەگ؛ ٣) وەو، بەئەو: (چی وتت بەوم گوت) ف ١) بیا؛ ٢) پارس سگ؛ ٣) بەاو.
بەواسیر: مایە سیری، نەخۆشی زگ‌چون بەخوێنەوە ف بواسیر.
بەور: ١) دڕندەیەکی پیاوخۆری بەسامە؛ ٢) جۆرێ کوانی زۆر بەژانە؛ ٣) بەفر ف ١) بَبر؛ ٢) نوعی ورم دردناك؛ ٣) برف.
بەورە: دڵقایم، خوڕاگر ف با دل و جرأت و شکیبا.
بەورەشینکە: کوانی بەور کەزۆر بەژانە ف ورمی است بسیار دردناك.
بەورەشینە: بەورەشینکە ف نگا: بەورەشینکە.
بەوری‌بەیان: دڕندەیەکی زەرندە، بەور ف بَبر.
بەوز: ١) داری بۆز، بوز، دارمێشولە؛ ٢) سپی‌ورەش تێکەڵاو، بۆز ف ١) درخت پشە؛ ٢) ابلَق.
بەوش: ١) شەی نێوانـی کری جاجمو... بۆ پەستـــاوتنی پۆ؛ ٢) نێوان ئانیشك‌و شان، قۆڵ ف ١) شانۀ بافندگی؛ ٢) بازو.
بەون: ١) زەوی بۆرە؛ ٢) بۆن، بێن، بۆ، بێهن ف ١) زمین بایر؛ ٢) بو.
بەوەج: پیاوی بەنرخ‌و قەدر: (زۆرپیاوێکی بەوەجە) ف ارجمند.

بەوەرز: دڕندێکە لەتیرەی پشیلەکێوی و لە پشیلە چکۆڵەترە ف درندە ای است گربەسان.

بەوەسیری: مایەسیری، بەواسیر ف بواسیر.

بەهـ: ١) وشـەی پەسنـدکردن: (بەهـ ! چەند جوانە؟)، پەخ؛ ٢) وشەی نارەزایەتی: (بەهـ ! لەو قسەقۆڕەت) ف ١) حرف تعریف؛ ٢) حرف تنفر.

بەها: ١) نرخ، بوها، بەهێ؛ ٢) گرانقیمەت ف ١) نرخ؛ ٢) گران قیمت.

بەهار: لە نەورۆزەوە سێ مانگ، بوهار، بوار، وەهار ف بهار.

بەهـــارات: ئیسیوەت و ئەدوا، دەرمـــانی چێشت خۆشکـــەر، ئالآت و زەردەچێوە ف ادویەجات.

بەهاران: دەکرێ بەهاردا، لەچاخی بەهارا ف بهاران.

بەهاربەند: تەویلەی سەردانەپۆشراو کەپاش زستان یەکسمی تێدەکەن ف طویلهٔ سرگُشادە.

بەهـارستـان: جەنگـەو هەرەتی بەهـار: (هەمودنیا بەهارستانە ئیمڕۆ) «کوردی» ف هنگامهٔ بهار.

بەهـارو: گەنمـەبەهارە: (وەك ئاردی بەهاروواپە هەموشتی لێ دروست دەبێ) ف بهارە.

بەهارە: ١) بەهارو؛ ٢) پەیدابولە بەهارا: (ئەم بەرخە بەهارەیە، توتنەکەم بەهارەیە) ف ١) بهارە؛ ٢) در بهار پدید آمده.

بەهارەزێ: بەرخێ لەبەهارا زابێ ف برّه ای کە در بهار بەدنیا آمده است.

بەهارەکێڵ: شوی زەوی لەبەهارا ف شخم بهاری.

بەهارەوار: چادرهەڵدان لەنزیك گوند بەرلە چونی زۆزان ف چادرزدن در حریم دە قبل از رفتن بە ییلاق.

بەهاری: هەرچی سەر بە بەهارە ف بهاری.

بەهـاریێ: لەکـرێ بەهـاردا، بۆ رابردەو ئایندە: (بەهاریێ چوم، بەهاریێ دەچم) ف در بهار.

بەهانە: بیانو، پەڵپ، کرّو، بیانگ ف بهانە.

بەهبەهـ: وشەی پەسند کردن: (بەهبەهـ ! لەو خۆشیە) ف بەبە.

بەهتین: توانەوە، تاوانەوە، حەلین ف گداختن.

بەهر: پار، بێش، پشك، بەحر، بەش ف قسمت.

بەهرك: گۆڵ، دەریاچە ف دریاچە.

بەهركردن: دابەشكردن ف تقسیم كردن.

بەهرە: ١) داهات، قازانج، فایدە؛ ٢) نیعمەت: (بەهرەی خودا زۆرە) ف ١) بهرە؛ ٢) نعمت.

بەهرەدار: بەقازانج، بەفایدە ف مُفید.

بەهرەمە: مەتکەو، دارکونکەری دارتاشان ف مَته.

بەهرەمەند: خاوەن فایدە ف بهرەمند.

بەهرێز: پارێز، تەکینەوە لەهێندێ خواردن کە حەکیم دەڵێ ف پرهیز.

بەهسك: مێشولە، پێشولە ف پَشه.

بەهلنگی: نازبالشتی بەرپێ ف بالش.

بهـونە: فەرمانی هۆنینەوە: (ئەم موروانە بهونە، ئەم گوریسە بهونە) ف *فعل امر*: بەرشتە بکش.

بەهەجاندن: قەڵس کردن، تورەکردن ف بخشم آوردن.

بەهەجوك: مرۆی هەمیشە سڵ و تورە ف آدم همیشە عصبانی.

بەهەشت: باغاتی خودا لەودنیا ف بهشت.

بەهەشتی: ١) دیندار و پیاوی خوا؛ ٢) کەیبانوی ماڵ لەزاراوەی فەقی‌دا کەدەچنە دەقنە ف ١) مَرد خدا؛ ٢) زن خانەدار در اصطلاح طلبەها.

بەهێ: ١) میوەی بەی، بێ، هێوە؛ ٢) نرخ، بەها، بایی ف ١) میوهٔ بە؛ ٢) نرخ.

بەهیڤ: بادام، باوی ف بادام.

بەهیڤ ئاژنگ: بادامی تاڵ، باویەتاڵە ف بادام تلخ.

بەی: ١) میوەی داربەهێ؛ ٢) بەئەم: (بەی تەرزە) ف ١) میوهٔ بە؛ ٢) بە این.

بهێ: نرخ، بەها ف نرخ.

بەیات: ١) خۆراکێ شەو مابتـەوە، پاتە، شەوباتە، بەزێرە؛ ٢) هۆزێکە کوردیش و تورکیش؛ ٣) هەوایەکی گۆرانی‌وقـام ف ١) خوراك شب ماندە؛ ٢) عشیرتی است؛ ٣) آهنگی است.

بەیاتە: رۆنی هەڵکزاوی بەزودوگ ف روغن پیە و دُنبە.

بەیاخ: ئالآ، بەیداخ ف پرچم.

بەیاخدار: ١) ئالآچی؛ ٢) برێتی لەژنی بێ‌حەیاو هار ف ١) پرچمدار؛ ٢) کنایە از زن بی حیا.

بەیاد کردن: وەبیرهاتنەوەو باسکردن ف یادکردن.

بەیادی کردن: بێ‌ئوقرەیی لەدوری ئازیز ف بی‌تابی از هجران.

بەیار: زەمینی نەکێڵراو، بوُرە ف زمین بایر.

بەیاز: ١) بەیار؛ ٢) دەفتەری شیعر و بیرەوەری ف ١) زمین بایر؛ ٢) دفتر اشعار.

بەیازە: لکی سەرقرتێنراو، داری یەختەکراو ف شاخهٔ هرس شدە.

بەیان: ١) سپێدە، شەوەکی، سوزو؛ ٢) ئاشکرا: (بۆمان بەیان کە) ف ١) بامداد؛ ٢) آشکار.

بەیانە: بەی، بەهێ، بێ ف میوهٔ بە.

بەیانەکی: بەرەبەیان، شەوەکی، سپێدەزو ف سپیدەدَم.

بەیانی: ١) سپێدە، شەوەکی؛ ٢) رۆژی پاشی، سبـەی: (بەیانی نیوەڕۆ ئەتبینمەوە) ف ١) سپیدەدم؛ ٢) فردا.

بەیبان: ناوی گوندێکە لەکوردستان ف نام روستائی در کُردستان.

بەیبون: گیایەکو گوڵێکی بۆخۆشە ف گیاهی است مشهور.

بەیبونە: گوڵە بابونە ف گُل بابونە.

بەیت: ١) چیرۆکی بەشیعر: (بەیتی دمدمی بەسۆرانی عەلی بەردەشانی داناوە)؛ ٢) هەوای گۆرانی: (بە بەیت و بالۆرە بەیەکتریان هەڵگوت) ف ١) داستان منظوم؛ ٢) آهنگ.

بهیتن: ١) تاوانـــدنـــەوە، حەلانـدن؛ ٢) تاوانـەوە، حەلین، بهتین؛ ٣) دەگوێ‌گرتن، بیستن ف ١) گُداختن؛ ٢) آب‌شدن؛ ٣) شنیدن.

بەیتەشە: گێلۆکە، بەسەزمان، کەمزان ف هالو، دیرفَهم.

بەیجە: نەردیوان، پەیژە، سلەم ف نردبام.

بەیچەڵ: نەزۆك، ستێور ف نازا.

بەیداخ: ئاڵا، بەیاخ، پارچەی بەدرۆشمی گەل‌و قەوم، عالا ف پرچم.
بەیداخدار: ئاڵاهەڵگر، بەیاخدار ف پرچمدار.
بەیدەس: ۱) سڵ، قوشقی، ئەسپ یا ماینێك كە ڕام نەبوەو ناگیری؛ ۲) بەردەست، تەسلیم، ملدەر؛ ۳) دەسو پێ سپی‌و كارلەدەس نەهاتو ف ۱) رموك؛ ۲) تسلیم و سپر انداخته؛ ۳) دستپاچه.
بەیدەست: بەیدەس ف نگا: بەیدەس.
بەیدێ: وەرن، بێن ف بیایید.
بەیرەم: لۆسە، ملغە، باریە، نوێڵ ف اهرم.
بهیستن: بیسن، شنەفتن، ژنەوتن ف شنیدن.
بەیلوت: جۆرێ هەڵپەڕكێ ف نوعی رقص گروهی.
بەین: ۱) نێوان، ماعبەین؛ ۲) دۆستایەتی، ئاشنایەتی؛ ۳) وەختێكی زۆر ف ۱) میانه؛ ۲) دوستی؛ ۳) مدّتی زیاد.
بەینەت: وەفا، ئەمەگ ف وَفا.
بەینەت‌دار: بەوەفا، بەئەمەگ ف وفادار.
بەیەكاچون: ۱) دەگژیەكڕا چون؛ ۲) چونە ناویەكتر، تێك بەزین ف ۱) باهم گلاویزشدن؛ ۲) درهم شدن، درهم رفتن.
بەیەكـــادان: ۱) شاڵاو بۆســەر یەكـــتـــر بـــردن: (ئـــێران‌و عیراق **بەیەكـــائەدەن**)؛ ۲) تێكەڵ كردن: (ئاردوڕۆنەكە **بەیەكادە**) ف ۱) بر یكدیگر هجوم بردن؛ ۲) قاتی كردن.
بەیەك گەیشتن: پێك گەیین، توشی‌یەك بون ف وصال، بەهم رسیدن.
بەیەوە: باڕن، بەفرێ كەبا ڕنیویەو دەقوڵكەی پەستاوتوە ف برف جمع شده بەوسیلهٔ باد در كوهستان.
بێ: ۱) ناوی دوهـەم پیتی ئەلفـو بێتكە؛ ۲) وەرە؛ ۳) با، جولاّنی‌با؛ ۴) بەجگە: (**بێ تۆ** دنیا كاولە)؛ ۵) میوەی داری بەی؛ ۶) لەپێش وشەوە نەبـون دەگەینێ: (**بێ‌پارەم**)؛ ۷) پاش وشە: بوێ، ببێ، مانا دەدات: (ئـەگەر وابێ دەبێ پیاوێ چابێ)؛ ۸) بوُ ف ۱) حرف دوم از حروف الفبا؛ ۲) بیا؛ ۳) باد؛ ۴) بی؛ ۵) میوهٔ درخت به؛ ۶) پیشوند نداری؛ ۷) باشد؛ ۸) بود.
بی: ۱) دارە بی؛ ۲) بێوەژن، ژنی شو مردو ف ۱) بید؛ ۲) بیوەزن.
بیابان: ۱) دەشتی چۆڵ؛ ۲) بورانەوە: (دڵم **بیابان** بوە دەبوُڕێتەوە) ف ۱) بیابان؛ ۲) از هوش رفتن.
بێ‌ئابڕو: ئابڕونەدار، بێشەرم‌و حەیا ف بی آبرو.
بێ‌ئارام: دانەسەكناو، بێ‌ئۆقرە ف ناآرام.
بێ‌ئاگا: بێخەبەر، های لەهیچ نا ف ناآگاه.
بیام: بوبام، بوایتم ف بودمی.
بیانك: بەهانە ف بهانه.
بیانگ: بەهانە ف بهانه.
بیانو: بیانگ ف بهانه.
بیانی: ۱) بەهانە؛ ۲) بێگانە، غەوارە ف ۱) بهانه؛ ۲) بیگانه.
بیاوان: بیابان، چۆل ف بیابان.
بێ‌ئاوڕو: بێ‌ئابڕو ف بی شرم.
بێ‌ئاوەز: بێ‌عەقڵ، هەقمەق ف نابخرد.

بێ‌ئۆرت: بێ‌ئیحتوبار، نەجێ‌باوەڕ ف بی اعتبار.
بێ‌ئۆقرە: بێ‌ئارام ف بی آرام.
بێ‌ئۆل: بێدین، بێ‌ئاین، كافر ف بی‌دین، كافر.
بێ‌ئەمەگ: بێ‌بەینەت ف بی‌وفا.
بێ‌ئەنوا: بێ جێگەی حەسانەوە، بێ‌پەنا ف بینوا.
بیبا: ۱) هەیبوایە، بوایتی؛ ۲) بیوات ف ۱) اگر داشت؛ ۲) ببردش.
بێبار: ۱) وازوازی، هەردەم لەسەر فكرێك؛ ۲) كەلای خوارو خێچ‌و لاپان ف ۱) دمدمی مزاج؛ ۲) تیلهٔ كج‌پهلو.
بیبار: ۱) ئیسوّت؛ ۲) سەوزیەكە تیژوناوك بەتۆو ف ۱) فلفل سیاه؛ ۲) فلفل فرنگی.
بێبارە: بێ‌بەش ف بی بهره.
بێباسك: بیكەس‌و تەنیا، تەنیابال ف تنها و بی‌همكار.
بێ‌باف: ۱) باب‌مردو، سێوی، هەتیو؛ ۲) برێتی لەبەدئاكارو مرۆی پیس ف ۱) پدرمرده؛ ۲) كنایه از آدم هرزه و بدرفتار.
بێباك: نەترس، گوێ‌نەدەر ف بی باك.
بێباوك: بێ‌باف ف بی‌پدر.
بێ‌بڕ: زەوی كەم‌بڕشت، كەم دەرامەت ف زمین بی‌حاصل.
بێ‌بڕانەوە: هەرهە، تاهەتا ف جاویدان.
بێ‌بژار: زەمـینی پاك لەگیای خراپ‌و بێكـــارە ف زمینی كه عَلَفِ هرز نداشته باشد.
بیبك: بیبیلەی چاو، رەشكێنە ف مردُمِ چَشم.
بێ‌بگار: قوڵی بێ‌پەی ف بسیار عمیق.
بێ‌بن: ۱) زۆرقوُڵ، پەی‌نەدەر؛ ۲) كچێ كچیەتی دۆراندبێ ف ۱) بسیار عمیق؛ ۲) دختر بی‌بكارت.
بیبن: پشتێن، پشتان، كەمەربەند، كەمبەرە ف كمر بند.
بێ‌بەخت: ۱) بێ‌ئامان، پەیمان شكێن؛ ۲) كلۆڵ، نەگبەت، قەرەبەخت ف ۱) بدقول و پیمان‌شكن؛ ۲) بدبخت و كم‌شانس.
بیبەر: بیبار ف فلفل.
بێ‌بەر: ۱) داری بێ‌میوە؛ ۲) ماینی نەزۆك ف ۱) بی‌ثمر؛ ۲) مادیان نازا.
بێ‌بەری: بێ‌بەش: (ژنەكەی لەمیرات **بێ‌بەری** كردوە) ف محروم از ارث.
بێ‌بەش: بێ‌پار، بێ‌بەهر، هیچ پێ‌نەبڕاو ف محروم از سَهم.
بیبی: ۱) بوُكەڵەی منال؛ ۲) رەشكێنەی چاو، بیبك ف ۱) عروسك؛ ۲) مردم چشم.
بێ‌بیر: بێ‌هۆش ف فراموشكار.
بیبیلكە: باڵداریكی بچوكە ف پرنده‌ای است كوچك.
بیبیلە: ۱) رەشكێنەی چاو؛ ۲) منالّی ساوا لەزمانی منالاّندا ف ۱) مردم چشم؛ ۲) نوزاد بەزبان بچەها.
بیبیلە گەڕە: جۆرێ مارمێلكە ف نوعی مارمولك.
بێ‌بێن: ۱) بێ‌بۆن؛ ۲) بێ‌پشو، كەم‌حەوسەڵە ف ۱) بی‌بو؛ ۲) كم‌حوصله.
بیبین: پشتیند، پشتین، بیبن ف كمر بند.
بێ‌بێهن: بێ‌بێن ف كم‌حوصله.

بیٚ پۆژ: تەور، تەوەر ف تبر.
بیٚ پەرکەم: بیٚ لەمپەر، بیٚ کۆسپ و بەرهەڵست ف بلامانع.
بیٚ پەی: زۆرقوڵ، بیٚ بن ف بسیار ژرف.
بیٚ پیڤان: بەدەر لەپیٚوان و بەراوەرد کردن، زیاد لەئەندازە ف بی حد.
بیٚ پیٚوان: بەراوردی دەغل لەگۆترە ف برآورد غله.
بیٚ تاب: بیٚ تاقەت، ماندو ف ناتوان.
بیٚتــار: ١) بەڵاو دەرد، مسیبــەت؛ ٢) بیٚهـوشی، بوُرانــەوە ف ١) بلا و مصیبت؛ ٢) بیهوش شدن.
بیتاقە: بلٚیت، بتاقە، پەتە ف بلیط.
بیٚ تام: ١) ناخۆش، بیٚ چیٚژە؛ ٢) بیٚ چەورایی ف ١) بی‌مزه؛ ٢) بدون چربی.
بیٚتان: ١) سست و شل، بیٚ هیٚز؛ ٢) پەرژین نەکراو ف ١) سست و ناتوان؛ ٢) بی‌پرچین.
بیٚتاو: ١) بیٚ هیٚز و تابشت؛ ٢) سیٚبەر، سپی رۆژ ف ١) بی‌تاب؛ ٢) سایه.
بیٚتاوان: بیٚ گوناح، بیٚ خەتا، بیٚ سوچ ف بی‌خطا.
بیٚتر: زۆرتر، پتر ف بیشتر.
بیٚتڤاب: بیٚ تاقەت، بیٚ هیٚز ف ناتوان.
بیٚتك: باپشکیٚو، چنچکەسلاٚو ف گُل‌مژه.
بیٚتن: ١) پیٚژتن؛ ٢) بیٚژتن، دابیٚژتن ف ١) پُختن؛ ٢) بیختن.
بیٚتۆ: ١) بەبیٚ تۆ، تونەبی؛ ٢) بیٚ تۆم و بەزر ف ١) بی‌تو؛ ٢) خالی از هسته.
بیٚتــو: ١) بیٚتۆ؛ ٢) ئەگەر، گریمان: (**بیٚتو** بباریٚ تەڕ دەبین) ف ١) نگا: بیٚتۆ؛ ٢) اگر.
بیٚ توان: بیٚ هیٚز، بیٚتان ف ناتوان.
بیٚ توتە: ماڵ بەکۆڵ و ڕەبەن، بیٚ ئەنوا ف بینوا.
بیٚتوك: ١) سادە، بیٚکوڵکە؛ ٢) بریٚتی لە نەدار و نزار ف ١) سادە؛ ٢) کنایه از فقیر.
بیٚتە: ١) بیٚتۆ؛ ٢) هاتنیٚ بکا: (با **بیٚتە** ئیٚرە) ف ١) بدون تو؛ ٢) بیاید.
بیٚ تەرەف: بیٚ لایەن، تەریك، دورەپەریٚز ف کناره‌گیر.
بیٚ تەشە: بیٚ تاقەت و لەکارکەوتە ف بی تاب و توان.
بیٚتــەل: لاسلکی، بیٚ سیم: (**بیٚتــەل** چیە؟ شیعـری ماریکـونی) «مەلا فەتاح وەهبی» ف بی‌سیم.
بیج: زۆڵ، حەرامزادە ف حرامزاده.
بیٚجا: نابەجیٚ، نارەوا ف نابجا.
بیٚجگە: بەجگە، بل ف بجُز.
بیٚجەرگ: ترسەنۆك، قزە ف ترسو.
بیٚجیٚ: ١) بیٚجا؛ ٢) لەقەرز نابوت: (قەرزی کردوە ئیٚستا **بیٚجیٚ** دەرچوە) ف ١) نابجا؛ ٢) ورشکست.
بیچ: زۆڵ، بیژو، بیج ف حرامزاده.
بیٚچارە: بیٚ دەرفەت، بەسەزوان، هەژار ف بیچاره.
بیٚچاووڕو: بیٚ شەرم و حەیا، بەڕو ف پر رو، بی‌شرم.
بیٚچاوەڕو: بیٚچاووڕو ف بی‌شرم و حیا.
بیٚچاویٚنی: بەدور لەچاوی پیس ف دور از چشم بد.
بیچکەلانە: چکۆلوکە: (وەرە بت بینم دەم **بیچکەلانە**) ف کوچولو.
بیچکەلۆکە: بیچکەلانە ف کوچولو.
بیچکەلە: بیچکەلانە ف کوچولو.
بیٚچولە: بەچك: (**بیٚچولە**مار) ف بچهٔ مار و حشرات.
بیٚچەك: ڕوت لەئامرازی جەنگ، بیٚ سیلاح ف بی سلاح.
بیچم: ١) شکـڵ و هەندام؛ ٢) تەرح و دیدار؛ ٢) تەرز و شیٚوە، جۆر؛ ٤) گزیکار و حیلەباز ف ١) هیئت؛ ٢) سر و سیما؛ ٣) شیوه؛ ٤) ناروزن.
بیٚچو: ١) وەچە، زا، بەچکی ئاژەڵی وردە و مەل و خشۆك؛ ٢) جۆریٚ پوُڵی عوسمانی ف ١) بچه؛ ٢) واحدی در پول عثمانی.
بیٚچولە: ١) بەچکی ساوا؛ ٢) ماسولەی خەڕەك ف ١) نوزاد؛ ٢) ماسورهٔ دوك.
بیٚچون: بیٚ هاوتا ف بی نظیر.
بیٚچی: بەرخ و کاریلە ف بچه دام.
بیٚچیڤان: شوانی بەرغەل ف چوپان برّه و بزغاله.
بیٚحاڵ: ١) نەخۆشی لەسەرمردن؛ ٢) هەژار و ئاتاج ف ١) مرض الموت؛ ٢) بینوا و محتاج.
بیٚخ: بن و ڕیشە ف بیخ.
بیٚخ بڕ: بن بڕ، لەڕەگ دەرێنان ف ریشه‌کن.
بیٚخۆ: سەربەخۆ، بیٚ پرس، بیٚ مانا ف خودسر.
بیٚخود: بیٚخۆ ف بیخود.
بیٚخودی: ١) بیٚخۆ؛ ٢) بوُرانەوە، لەهۆش چون ف ١) بیخودی؛ ٢) از حال رفتن.
بیٚخوست: وس، بیٚ دەنگ و بیٚ جوُڵە ف بی حرکت و صدا.
بیٚ خولق: بی کەیف، وەڕەز ف پکَر، ناراحت.
بیٚ خوڵك: بیٚ خولق ف پکَر.
بیٚ خەبەر: ١) بیٚ ئاگا؛ ٢) کتوپڕ، لەنکاو ف ١) بی‌خبر؛ ٢) ناگهان.
بیٚخەم: خاترجەم، دڵ ئاسودە، ئارخەیان ف آسوده‌خاطر.
بیٚدا: زیاد لەئەندازە ف زیاد از اندازه.
بیٚداد: ١) بیٚدا، زیاد لەئـەندازە؛ ٢) لەدوای داد دیٚت واتا: هاوار ف ١) بیش از حد؛ ٢) بیداد.
بیٚدار: ١) نەخەوتو؛ ٢) لاواز: (زۆر **بیٚدارو** بارە) ف ١) بیدار؛ ٢) لاغرمردنی.
بیٚداوی: ١) لەدوانەهاتو، بیٚ بڕانەوە؛ ٢) کاری بیٚ بەهرە و نەتیجە ف ١) بی نهایت؛ ٢) بیهوده.
بیٚدڵخە: حەوت ڕۆژ لەچلەی چوکی زستاندا ف هفت روز در چلّه کوچك.
بیٚ دوایی: بیٚداوی ف نگا: بیٚداوی.
بیٚدۆش: دەفری شیردۆشین، بیٚرەدۆش ف ظرف شیردوشی.
بیٚ دوندان: ئاژەڵی نەزۆك ف دام نازا.
بیٚدەر: ١) خرمـان؛ ٢) بیٚ پەناوبیٚکەس: (بیٚکەس و بیٚدەر خۆم) ف ١) خرمن؛ ٢) بینوا.
بیٚ دەرەتان: چارە نەماو، ڕیگەی نەجات لیٚ بەستراو ف بیچاره و

درمانده.

بێدەس: ١) نەدارو هەژار؛ ٢) دەست نەڕویشتو ف ١) فقیر و نیازمند؛ ٢) ناتوان.

بێدەست: بێدەس ف نگا: بێدەس.

بێدەم: شەرمن لە قسەکردنا ف خجالتی.

بێدەمـار: ١) خۆ بەزل نەزان؛ ٢) بێ غیـرەت ف ١) متواضـع؛ ٢) بی غیرت.

بێدەموپل: ١) بێدەم؛ ٢) قسەنەزان ف ١) خجالتی؛ ٢) نافصیح.

بێدەمودوان: کەم قسە ف کم حرف.

بێدەنگ: ١) هیچ نە وێژ؛ ٢) ئارام ف ١) خاموش؛ ٢) آرام.

بێدین: بێ ئاین، لەخوانەترس ف بی دین.

بیر: ١) چاڵاو؛ ٢) هزر، فکر؛ ٣) یاد: (بیرت دێ عەبای پیوەبو جێ باری لمت) «خەییام» ف ١) چاه؛ ٢) تفکُر؛ ٣) یاد.

بێر: ١) پێمەڕە، بێڵ؛ ٢) کۆبونی ئاژەڵ بۆ دۆشین؛ ٣) جێگەی دانیشتنی حەیوان گر بۆ دۆشین، بەردەبێر؛ ٤) بەهرە: (ولاتێکی بەخێرو بێرە) ف ١) بیل؛ ٢) جمع شدن گلّه برای دوشیدن؛ ٣) جای آنکه حیوان را برای دوشیدن نگهمیدارد؛ ٤) بهره، فایده.

بیرا: بەزەین، زۆر بەبیر و هۆش ف زیرك و باهوش.

بیراز: ١) گڕنی کردنی بەرداش: (بەرداش لوس بوه بیراز کردنی دەوێ)؛ ٢) رێك و بێ کلۆ کردنـی زەوی، تەخت کردن: (زەویم بیراز کردوە بۆ توتن) ف ١) مرمّت و تعمیر سنگ آسیا؛ ٢) صاف کردن شخم.

بیرازتن: ١) بیرازکردنی بەرداش؛ ٢) تەخت و لوس کردنی زەوی ف نگا: بیراز.

بیرازکردن: ١) بیرازتن؛ ٢) برێتی لە دارکاری و تەمێ کردن ف ١) تعمیر سنگ آسیا؛ ٢) کنایه از کتك کاری.

بێرانە: بهێنە: (شایی کوڕمانە رەزیلی مەکە هەر پەنج کەس دونان **بێرانە**) ف بیار.

بیراو: چاڵاو ف چاه آب.

بێراقك: سەوڵی کەڵەکەوان و قەیاغ وان ف پاروی قایقرانی.

بێرایی: باران نەگر، هەیوانۆکە ف تراس.

بیربـردن: لەهـزردامـان، لەبیرمـان، لەبیر بـون؛ ٢) لەبیرچـون ف ١) بیادماندن؛ ٢) فراموش کردن.

بیربلاو: فکر پەرێشان، خەیالاوی، کەم هۆش ف کم هوش وپریشان خاطر.

بێربێروك: گوڵەستێرە ف کرم شبچراغ.

بیرچون: لەیادچون ف فراموش کردن.

بیرچونەوە: لەیادچونی ئەوی زانراو ف فراموش کردن.

بیرخستنەوە: بەیاد هێنانەوە ف یادآوری.

بێرك: ١) گیرفـان، بەریك، جێو، بەرك؛ ٢) بێڵی پچـوك، خاکـەنـازی چکۆڵە؛ ٣) بێر، جێ دوشینی ئاژاڵ؛ ٤) گۆمیلکە لەچیا ف ١) جیب؛ ٢) بیلك؛ ٣) جای دوشیدن گلّه؛ ٤) استخر طبیعی در کوه.

بیرکردن: ١) یادکردن، تاسە؛ ٢) لەبیرچون، فەراموش کردن: (خودێ من **بیرکرد**) ف ١) یادکردن؛ ٢) فراموش کردن.

بیرکم: دەریاچە، زرێبار، گۆل ف دریاچه.

بێرکم: قەفەس، ڕکە ف قفس.

بیرکەم: کەم هۆش، کەم زەین، کەم بیر ف کم هوش.

بیرکەوتنەوە: وەیاد هاتنەوە ف بیادآمدن.

بێڕو: ١) شەرمن، شەرمیون، فەدیکـار؛ ٢) بێشـەرم و ڕوهەڵماڵاو ف ١) خجالتی؛ ٢) پر رو.

بێرۆ: بگەڕێوە، وەگەڕێ، وەرەوە ف برگرد.

بیرۆ: نەخۆشی پێستە وشکوتەڕی هەیە ف اکزما.

بێروخ: ناوچەیەکە لەکوردستان ف ناحیه‌ای در کردستان.

بیروَق: ١) بیرۆ؛ ٢) تیروێ، دارێکی دەوەنە ف ١) اکزما؛ ٢) درختچه‌ای جنگلی.

بێرون: ١) چۆڵ و بیابـان؛ ٢) بەشـەخانوی میوان و پیاوان، بەرانبەری ئەندەرون ف ١) بیابان؛ ٢) قسمت بیرونی خانه.

بێڕۆن: بێ چەوری ف بدون چر بی.

بێرونی: خانوی میوانخانە، بێرون ف قسمت بیرونی خانه.

بێرە: ١) جێگەی دۆشینی کۆمەڵی ئاژاڵ، بێر؛ ٢) بهێنە، بارەی؛ ٣) وەرە، بێ؛ ٤) بەم شوێنە: (چەندێکە **بێرە** فێر بوە ناڕوا) ف ١) جای دوشیدن گلّه؛ ٢) بیار؛ ٣) بیا؛ ٤) به‌اینجا.

بیرە: ئاوجۆ، قەخوارنێکە لجەهـ دکن ف آبجو.

بیرهاتنەوە: کەوتنەوە یاد ف یادآمدن.

بیرەخەو: سوکەلەخەو ف پینکی.

بێرەدۆش: ١) مەڕدۆش، ئەوکەسەی ئاژەڵ دەدۆشێ؛ ٢) دەفری شیر تێدا دۆشین ف ١) شیردوش؛ ٢) ظرف شیردوشی.

بیرەوە: یادکرنەوەی ساڵانەی شتێکی عەزیز، بیرەوەری ف یادبود.

بێرەوە: بگەڕێوە، بێرۆ ف برگرد.

بیرەوەر: خاوەن فکر و بەزەین، بیرا ف متفکر.

بیرەوەری: ١) یاداشت، نوسینـەوەی ڕوداو؛ ٢) یادکردنەوەی ساڵانەی مردوی گەورە ف ١) یادداشت؛ ٢) یادبود.

بێڕەهـ : بێ ڕەگ، بێ غیرەت ف بی رگ، بی غیرت.

بیرهێنان: خستنەیاد ف یادآوری.

بیرهێنانەوە: وەیاد هێنانەوەی لەبیرچو ف یادآوری کردن.

بێڕێ: ١) نەبەشەقامدا؛ ٢) برێتی لەبێ ناکارو ناپەسەند ف ١) بیراهه؛ ٢) بدکردار.

بێری: ١) مەڕدۆش، دۆشەری ئاژاڵ؛ ٢) یاد: (م **بێری** یاتە کر بو) ف ١) شیردوش؛ ٢) یاد.

بێرێتـە: جۆرێ سەمـای بەکـۆمەڵ، یەکێك لەداوەتی کوردان ف نوعی رقص دسته‌جمعی.

بێریڤان: مەڕدۆش: (ئەز حەلاندم **بێری ڤانا** پەزی) ف شیردوش.

بێز: ١) رەنگ: (ئەم قاڵی‌یە لەبێزی هاوتاکەی نیە)؛ ٢) ئیشتیا، واز: (**بێزم** نایە بیخـۆم)؛ ٣) دڵ لێ هەڵەنگوتن، قێز: (**بێزم** لێ دەبێتەوە) ف ١) رنگ؛ ٢) اشتها؛ ٣) تهوّع.

بیزا: گیایەکی بەنـاوبانگە بۆ ترشیات و بۆناو شیرێژ بەکاردێ ف گیاهی

است مشهور.

بێ‌زات: ترسەنۆك، ترسۆنەك، بێ‌زراو ف بُزدل، ترسو.

بێ‌زاد: بێ‌دەغڵی ئازوقە لەماڵدا ف بی آذوقه.

بێزار: ١) وەڕەز، جارس، جاڕز؛ ٢) دەم‌خوار؛ ٣) بێ‌دەم، کەسێ دەڤـی نەبـێ: (وتم ئایا بەزاری خۆت دەپـــرسی حاڵی زاری من؟ / بڕۆی هێنـایە یەك وەك شکڵی لا یەعنی کە**بێزارم**) «نالی» ف ١) بیزار: ٢) دهان‌کج؛ ٣) بی‌دهان.

بێزان: وەڕەزبون، لەبەردڵ لاچون: (دڵم لێی **بێزاوە**) ف بیزارشدن.

بێزران: بێزان ف از چشم افتادن.

بێزراو: ١) لەبەرچاو کەوتو؛ ٢) ترسەنۆك ف ١) از چشم افتاده؛ ٢) بُزدل.

بێزکردن: دڵ‌هەڵەنگوتن لەدیتنی کەسێ یا شتێ ف حال بهم خوردن از دیدن کسی یا چیزی.

بێزگ: مەگیرانی، ئارەزوی ژنی تازە حامیلە ف ویار.

بێزگەوان: مەگیرانی کەر، ژنێ کەبێزگ دەکا ف زن و یاردار.

بێزنەهاتن: ئارەزو نەکردن، دڵ‌لێ شێوان، خۆش نەویستن ف متنفر بودن.

بێزو: بێزگ ف ویار.

بێزوکردن: مەگیرانی کردنی تازە سك‌پڕ ف ویارکردن.

بێزوکەر: مەگیرانی کەر، بێزگەوان ف ویاردار.

بێزە: ١) منـاڵی ناوسـك، تۆل، پیزە، پێزی، پس، پز؛ ٢) سیراج، شیرێژ، ژاژی؛ ٣) پوڵێکی کەم: (بە **بێزە**یەك نایکڕم) ف ١) جنین؛ ٢) شیراز؛ ٣) پشیز.

بێزەڕۆ: گیایەکی گەڵاوردی ناوئـاوە، تامی تیژەو لەتیرەی کوزەڵـەیە ف گیاهی است آبزی.

بێزەواد: بێ‌نان‌و بژیو لەماڵدا ف بی‌قوت لایموت.

بێزی: بێزو، بێزگ ف ویار.

بێزیاگ: لەبەرچاو کەوتو، بێزراو ف ازچشم افتاده.

بێزیان: بێزران، بێزان ف از چشم افتادن.

بێژ: ١) پاشگری بەواتا: بێژەر: (گۆرانی **بێژ**، ستران **بێژ**)؛ ٢) پاشگری بەواتا: لێدەری ئامرازی موزیك: (بلوێر **بێژ**، تەنبور **بێژ**)؛ ٣) دابێژەر، لەبێژنگ دەر: (ئارد**بێژ**) ف ١) پسوند بەمعنی گوینده؛ ٢) نوازنده؛ ٣) بیزنده.

بێژار: ١) ڕیتاڵ، بزگور، لەت‌و دڕاو: (کراس‌و کەوای **بێژار بێژارە**)؛ ٢) بێژەهر: (ماری ڕەش **بێژارە**) ف ١) سوراخ و پارەشده؛ ٢) ماری کە سم ندارد.

بێژان: ١) گیایەکی بۆن توندی گوڵ‌زەردە کە مێش توخنی ناکەوێ؛ ٢) دابێژتن بەهێڵەگو بێژنگ کردن؛ ٣) گوتن، ئاخافتن، ئیشتیغالی ف ١) گیاهی است با گل زرد که مگس از آن گریزد؛ ٢) بیختن؛ ٣) گفتن.

بێژانن: دابێژتن، بێژان ف بیختن.

بێژانە: گیای بێژان ف گیاه «بێژان».

بێژانـەوە: ١) دوبـارە لەهێڵەگ دان؛ ٢) دوپـاتە کردنەوەی قسە ف ١) دوبارە بیختن؛ ٢) دوبارە گفتن.

بێژتن: دابێژان، لەهێڵەگ دان ف بیختن.

بێژتی: دابێژراو، لەهێڵەگ دراو ف بیخته.

بێژمار: لەژمارە بەدەر ف بی‌حدّ.

بێژن: ١) بێژنگ، هێڵەگ، قەڵبیر، مۆخڵ؛ ٢) دەنگی جوڵان‌و بزوتن؛ ٣) پیاوێ ژنی نەبێ، سەڵت‌و ڕەبەن ف ١) غربال؛ ٢) صدای حرکت؛ ٣) مرد مجرد.

بێژنگ: قەڵبیر ف غربال.

بیژو: زۆڵ، بیچ، حەرامزادە ف حرامزاده.

بێژو: کەم‌شیر، ژن‌و ئاژەڵی کەم‌شیر ف زن یا حیوان کم‌شیر.

بێژۆك: چەنەباز، زۆربێژ، چەقەسرۆ، چەڵتەباز، زۆربڵـێ، فرەوێژ ف وراج، یاوەگو.

بیژۆك: ١) بەرهـەمی نائـاسـایی: (ئەوگیسکە **بیژۆکە** زێ‌یە، ئەو نیسکە **بیژۆکـــە** ناکـــوڵێ)؛ ٢) بزنێ کە هەر بەدوسـاڵی بزێ؛ ٣) ددان یان ئەنگـوستی زیاد لە ئاسایی ف ١) غیرعادی؛ ٢) حیوانی کە یکسال قبل از موعد بزاید؛ ٣) دندان یا انگشت اضافه.

بێژە: وێژە ف ادبیّات.

بێژەك: ١) ئاژەڵی کەم‌شیر؛ ٢) قەوان، گرامەفۆن، سندوقی سترانان ف ١) حیوان کم‌شیر؛ ٢) گرامافون.

بێژەن: گۆرانی بێژ ف ترانەخوان.

بیژی‌ڕەش: گەنمە گوڵ‌ڕەش ف گندم سیاه خوشه.

بێژین: ١) دابێژتن، بێژتن؛ ٢) بێزو، مەگیرانی؛ ٣) بڵێین ف ١) بیختن؛ ٢) ویار؛ ٣) بگوئیم.

بیس: ١) شنەفتن، گوێ لێ‌بون، ژنەوتن، بیستن: (نە**بیسێ**، نا**بیسێ**)؛ ٢) دوجار دە، بیست ف ١) شنیدن؛ ٢) بیست.

بێس: ناوجی‌کەر ف میانجی.

بێ‌سامان: ١) لەئەندازە بەدەر، لەرادە بەدەر؛ ٢) بێ‌ماڵ، فەقیر، نەدار ف ١) خارج از حد؛ ٢) فقیر و محتّاج.

بێسان: بێستان، جێگەی کاڵەك‌و شوتی‌و... ف جالیز.

بێسانەوان: ئاگاداری بێستان ف جالیزبان.

بێسانەوە: هەمیشەماندو، دور لە ئیسراحەت ف بی استراحت.

بێساو: داسی کول کە لەهەسان‌دانی دەوێ ف داس کُند.

بیست: بیس ف عدد بیست.

بێستان: بێسان ف جالیز.

بێستانەوان: بێسانەوان ف جالیزبان.

بیستراو: بیسراو، ژنەوتو، شنەوتە، بیستی ف شنیده شده.

بیستن: بهیستن، گوێ لێ‌بون، شنەفتن، ژنەوتن ف شنیدن.

بیستنەوە: ١) دوبارە شنەفتن؛ ٢) بیستنی قسەیە کەدەربارەت گوترابێ ف ١) دوبارە شنیدن؛ ٢) شنیدن حرفی دربارهٔ خویش.

بیستۆك: تەلەیفون، تێل، تەل ف تلفن.

بیستەم: دوای نۆزدەهەم ف بیستم.

بێسعود: بەدبەخت، کلۆڵ، چارەڕەش ف بدبخت.

بیسمیل: شوشتنی شتی مردار کە بیسمی‌للای لەسەر دەڵێن: (سەگ

خۆی لێدام چوم جێکاکەم **بیسمیل** کرد) ف شستشوی جائی که نجس شده.

بیسن: بیستن ف شنیدن.

بێسۆ: ۱) بێگومان، راست، دروست؛ ۲) بۆنی لۆکەی سوتاو ف ۱) بی‌گمان؛ ۲) بوی پنبهٔ سوخته.

بێسو: ڕەبەت، بۆسە، حەشارگەی ڕاوچی، مردەو زیندە، سیپە ف کمین‌گاه شکارچی.

بێسۆز: بەدقەوڵ، پەیمان شکێن ف بدقول.

بێسوس: پیڤ سوز، چرای بەرێ کە پیو یان تێ دە کرد ف چراغ پیه‌سوز.

بێسە: ۱) بێ‌نرخ، سوك لای خەڵك؛ ۲) ڕاوەستە ف ۱) بی‌ارزش؛ ۲) بایست.

بێسەر: بێ‌حیساب‌و هەژمار، ئازاد: (**بێسەر** هەرچێ دەبەی ببە) ف بی‌حساب و اندازه.

بیسەر: گوێ‌دێر، گۆهدار، گوێگر، شنەوننە ف شنونده.

بێسەروبن: ۱) تێکەڵ پێکەڵ، لێکدراوو تێکدراو؛ ۲) لەڕادەو ژمارە بەدەر ف ۱) درهم برهم: ۲) از شماره بدر.

بێسەروبەر: حاڵ‌شڕ و لێقەوماو، نەدارو هەژارو پەك‌کەوتە ف بدحال و پریشان.

بێسەروپا: شەلاتی، لات، چەورە، خوڕی‌و توڕی، بێکارەو خوێڕی ف اوباش و بی‌سروپا.

بێسەرو پێ: بێسەروپا ف بی‌سروپا.

بێسەروزمان: نەخۆشی بێهوشی لەمردن ف حالت اِغما.

بێسەرو سەودا: بێدەنگ‌و بێ‌هەرا ف ساکت و خاموش.

بێسەروشوێن: شرت‌وگوم، تەواو ونـدابـو: (وەفایی ئاخری خێر بێ دەمێکە **بێ‌سەرو شوێنە**) ف گُم‌وگور.

بێسەری: بێ‌سەرداری ف بی‌رهبری.

بێسی: ماستی هەڵگەڕاو یان ترشاو ف ماست تُرش شده.

بێسیرە: بەرسیلە، بەسیلە، قۆرە ف غوره.

بێسێرە: گوێ‌نەدەر بەهیچ، گەللایی، حولحولی ف حرف نشنو و لاقید.

بێسیم: لاسلکی، بێ‌تەل ف بی‌سیم.

بیش: ۱) رونێ، دانیشە، بنیش؛ ۲) مێشە، بێشە ف ۱) بنشین؛ ۲) بیشه.

بێش: ۱) بەش، بەهرە؛ ۲) باج، پیتاکی دەولەت یان خان ف ۱) قسمت و سهم؛ ۲) باج دولت یا خان.

بێشك: ۱) لانك، لاندك، دەرگوش، دەیدیك، بێشکە؛ ۲) بێگومان‌و سۆ ف ۱) گهواره؛ ۲) بی‌گمان.

بێشکە: ۱) لانـك، بێشـك؛ ۲) ساواله بەرخ‌و كار؛ ۳) مەشکە ف ۱) گهواره؛ ۲) نوزاد بز و گوسفند؛ ۳) مَشك.

بێشۆ: لەڕادە بەدەر، زیاد لەئەندازە ف بی‌حدّ.

بێشومار: لەژمارە بەدەر، یەکجار زۆر، بێژمار ف بیشمار.

بێشون: پەیمان‌شکێن، بێ‌وەفا ف بدقول و بی‌وفا.

بێشوێن: وندابو، شرت‌وگوم، بێ‌سەروشوێن ف بی‌اثر.

بێشە: مێشە، دەحل، لێڕی دەسنێژ ف بیشه.

بێشەرم: روهەڵماڵاو، بێ‌حەیا، بەڕو ف بی‌شرم.

بێشەلان: جێگەی پڕدارو دەوەن، چغور ف بیشه و نیزار.

بێشەلانك: قوڵکەی ئاش کە ئاوی ئاشی لێ دەر دەکەوێ ف گودی که آب آسیاب از آن خارج شود.

بێشەما: جۆرێ توتنی بۆندارە ف نوعی توتون مرغوب.

بێشـەمە: بێشەما: (بۆ توتنەکەی **بێشەمەوُ** شاورو شێتنە / شێت‌بوم‌و نەهات. وەختە دڵم دەرچێ لەداغا) «شێخ‌رەزا» ف نگا: بێشەما.

بیشەنگ: شوڕەبی، شەنگەبی ف بید مجنون.

بێشیر: ئاژەڵی وشك کردو، کەم‌شیر ف حیوان شیر خُشك کرده.

بێشیرە: بەرسیلە، قۆرە ف غوره.

بێشیك: بێشکە، لانك ف گهواره.

بێع: پێشەکی سەودا: (**بێعم** دەیە ماڵی تو بێ)، بەیعانە ف بیعانه.

بێعار: بێ‌شەرم‌و هاروهاج ف بی‌شرم، بی‌عار.

بێعانە: بێع ف بیعانه.

بێفرشك: بریەتی لەپیاوی بێ‌شەرم‌و بێکارەو تەمەڵ ف کنایه از آدم ناباب و بیکاره.

بیڤ: هەل، دەرفەت ف فُرصت.

بێڤا: نابەجێ، قسەی قۆڕو بێتام، قسەی لابەلا ف نابجا.

بیڤر: تەور، بڤر، بیور ف تَبر.

بیڤك: دوژمنایەتی، دژایەتی ف عداوت، دشمنی.

بیڤل: بی‌بیلە، رەشکێنەی چاو، گلێنەی چاو ف مردُمك دیده.

بێڤل: کەپۆ، کەپ، لوُت، دم، پۆز، قەپۆز، دفن ف بینی.

بێڤەر: ناهۆمێد، هەناسەسارد ف نومید.

بێڤەری: ناهۆمێدی، هەناسەساردی ف نومیدی.

بیڤێر: نەخۆش لەسەر مردن، کەنەفت، کەلەلا ف بیمار در حال مرگ.

بیڤیر: گیایەکە لەجۆ ئەکا ف گیاهی شبیه جو.

بێقام: لەرێ دەرچو، رێگەی راست ون‌کردو ف گُمراه.

بیك: ۱) وەوی، بوك، بوُیك؛ ۲) داربی ف ۱) عروس؛ ۲) بید.

بێکار: بەتاڵ، بێ‌شول ف بیکار.

بێکارە: تەمەڵ، تەوەزەل، لەش‌گران ف بیکاره، تنبل.

بیکانێ: بوك‌بوکێنەی منالان، گەمەی بوکەڵە ف عروسك‌بازی.

بیکمار: مارمێلکە، مارمزوك ف مارمولك.

بێکوانە: دەموکانە ف مویزك.

بیکۆڵ: دارەبی خۆرسك ف بیدخودرو.

بێکەس: بێ‌خزم‌و سەرپەرشت ف تنها و بیکەس.

بێگ: بەگ، گەورە، ئاغا ف بَیگ.

بێگار: کاری بەگ بەزورداری، کاری زورەکی‌و بەخۆڕایی ف بیگار، سُخره.

بێگارچی: ئەوەی بێگار دەکا ف کارگر سُخره.

بێگاری: کاری بێگار ف بیگاری.

بێگاڤ: بێ‌وەخت، ناوەخت ف نابهنگام، بی‌موقع.

بێگاڤی: بێگاڤ، بەناوەختی ف نابهنگام.

بێگانە: غەوارە، نەناس، لاوەکی، بیانی، خەریب ف بیگانە.
بێگانەبەدەر: خۆمالّیمان، وەشەیەکە بۆ رۆیشتنی غەوارە، لەکۆڕ دەکوترێ ف اصطلاحی برای بیرون فرستادن بیگانە از مجلس خودی.
بێگانەپەرست: جاش، نیشتمان فرۆش ف بیگانەپرست.
بێگۆ: بۆژۆ ف گیاهِ بوگرفته.
بێگۆه : گویّ نەبیس، ئەژنەو، سەرسەخت، لاسار ف حرف نشنو.
بێگوێ: بێگۆه ، بی گوێچکه ف حرف نشنو.
بێگەف: لاسارو تی نەگەیشتو، هەقمەق ف سرسخت و احمق.
بێگەفی: لاساری، سەرسەری بون ف هرزگی و بی‌بندوباری.
بێگەن: بۆگەن، بۆنی ناخۆش ف بوی گند.
بیل: خاك، خۆڵ ف خاك.
بێڵ: ۱) پێمەڕە؛ ۲) پاڕوی دارین ف ۱) بیل؛ ۲) پارو.
بێلا: ئەنوا، باران‌نەگر، هەیوان ف تراس.
بێلانە: بێ‌هێلانە، بریتی لە رەبەن‌و بی‌ئەنوا ف کنایە از آوارە.
بێلایی: بەرهێوان، سەکۆی سەر داپۆشراو ف تراس، ایوان.
بیلبیلە: رەشکێنە، گلێنەی چاو ف مردُمك دیدە.
بێڵتەپکردن: بنکۆڵ کردنی دار لە بەهاردا ف سست کردن خاك درخت.
بێڵچە: پێمەڕەی چکۆڵە، بێڵ ئاسنی دەستی ف بیلچە.
بێڵکار: بێڵچە ف بیلچە.
بێڵکاری: کار بەپێمەڕە ف بیلکاری.
بێلندان: جەژنێکی خاچ‌پەرستانە ف از اعیاد مسیحیان.
بێلۆ: سەرچاوەیەك کە بەهار دەژێتەوە، کوێرەکانی ف چشمەای کە تابستان بخُشکد.
بێڵۆچکە: بێڵی چکۆلەی ئاشەوان بۆ ئارد، پاڕۆ ف بیلچهٔ آسیابان.
بێلوز: جۆرێ هەرمێ ف نوعی گُلابی.
بێڵە: ۱) بهێڵە، لێ گەڕێ، وازبێنە؛ ۲) هاواری بزن، بارە ف ۱) بُگذار؛ ۲) صدای بُز.
بێڵەبێڵ: هاوار هاواری بزن ف صدای پیاپی بُز.
بێڵەدارینە: پاڕۆ ف پارو.
بیلەك: زەندانە، زرێی باسك‌و قوڵ ف زندپیچ.
بێڵەکان: پیشکان، پیشك ف ابزار گیاه کندن.
بێڵەکۆ: خۆڵەکەوە، مشکی، خۆڵەمێش ف خاکستر.
بێڵەکەڕە: مارمیلکەی شەوگەڕ ف نوعی مارمولك.
بێڵەوە: بهێڵەوە، رابگرە ف بهل.
بێڵەهەڕ: گیایەکی کوێستانیە دەکرێتە گزرە ف گیاهی کە برای علف کوبند.
بێلتیڤان: گۆرانی بێژی داوەت‌و زەماوەند ف رامشگر.
بێلیتە: ۱) سەماو ستران پێکەوە؛ ۲) بێریتە ف ۱) رقص و ترانە با هم؛ ۲) نوعی رقص گروهی.
بێلیڤە: بێ‌دەرەتان ف آوارە و دربدر.
بێم: ۱) بام، وەرم؛ ۲) دەڵێم، دەبێژم: (ئەز بێم‌و لۆنینە)؛ ۳) بەبێ من ف ۱) بیایم؛ ۲) بگویم؛ ۳) بدون من.
بیم: ۱) ترس؛ ۲) بوم ف ۱) ترس و بیم؛ ۲) بودم.
بێماد: رەنگ‌وڕۆ ناخۆش ف رنگ‌پریدە.
بیمار: لەش بەبار، نەساغ، نەخۆش ف بیمار.
بیمارسان: نەخۆشخانە، خەستەخانە ف بیمارستان.
بیمارستان: بیمارسان ف بیمارستان.
بیماری: نەخۆشین، نەساخی ف بیماری.
بێمراد: بەئاوات نەگەیشتو، کام نەدیو ف ناکام.
بێمرێس: بێ کەیف، نائاسایی، بێماد ف بی‌حال.
بێمك: فەریکە قەزوان ف چغالهٔ ثمر بنە.
بێمۆك: جۆرێ قەزوانی ورد ف نوعی ثمر ریزبنە.
بیمە: دابین ف بیمە.
بێمە: ۱) بەبێ ئێمە؛ ۲) بێم ف ۱) بدون ما؛ ۲) بیایم.
بێ‌مەژگ: بێ‌مێشك، گەوج، بێهۆش‌و گۆش ف بی‌مُخ.
بێمەژی: ۱) بێ‌مەژگ؛ ۲) وەبێ ئێمەیش ف ۱) بی‌مُخ؛ ۲) بدون ماهم.
بێمەعد: بێماد، بێ‌مرێس ف بی‌حال.
بیمەلەرزە: بومەلەرزە ف زلزلە.
بێمێ: بۆی بێم ف بخاطرش بیایم.
بێمێشك: بێ‌مەژگ ف بی‌مُخ.
بیمیشك: جورێ بیە گوڵی سپی بۆنخۆش دەکا ف بیدمشك.
بێن: ۱) بۆن، بۆ؛ ۲) بەند، بەندکەر: (زاربێن، دەم بێن)؛ ۳) نزیك‌بنەوە: (بێن بتان بینم) ف ۱) بو؛ ۲) بند؛ ۳) بیایند.
بین: ۱) هەناسە، نەفەس: (لەبن گۆما بین دەکێشم)؛ ۲) گەرو: (دەستی دەبینی ناوە ئەیخنکێنێ) ف ۱) نفس؛ ۲) گلو.
بێنا: تاسەر، هەرماو، لەبڕان بەدور ف بی‌نهایت.
بینا: زۆربین، چاوتیژ ف بینا.
بێناز: بێ‌سەرپەرشت، بێ‌خەمخۆر ف بی‌ناز، بی‌غمخور.
بێنافتی: جۆرێ هەنجیر ف نوعی انجیر.
بێناو: کەس‌نەناس ف گمنام.
بێناوك: میوەی بێ‌دەنك ف بی‌دانە.
بیناهی: رۆشنی چاو، سۆ، سۆمایی، سۆما، هەتەر ف بینایی.
بێنایی: جۆرێ هەنجیر، بێنافتی ف نوعی انجیر.
بینایی: بیناهی ف بینایی.
بینایی‌چاوان: خودا، خودێ ف خُدا.
بێن‌خۆشك: کنێرە ف گیاهی است.
بێندۆش: دەفری شیردۆشین ف ظرف شیردوشی.
بێندەر: بێدەر، خەرمان، خۆیان ف خرمن.
بێنژین: پژمین، پشمین، پنژین ف عطسەکردن.
بێنشك: پژمە، بێنژین ف عطسە.
بێن‌فال: بۆتەگە، بۆدڕنی نێری ف بوی تەگە وقت جُفتگیری.
بێن کوزیرك: بۆکڕوز ف نگا: بۆکڕوز.
بینگ: نەفەس، هەناسە ف نفس.

بین گرتن: مان کردن، سوڕانی مەیین: (ئەم خولخولە وادەسوڕیّتەوە بین دەگریّ)؛ ۲) قرّقرّاکە گرتن ف ۱) از شدت چرخش، ایستادە نمودن؛ ۲) گلو گرفتن.

بیّنمایی: بیّ نویّژی، حەیز ف حیض.

بینموت: پوّخەکە، پوتەکە، بیچم ناپەسەند ف بی نمود.

بیّنمود: بینموت ف بی نمود.

بیّ نویّژ: ژن لەکاتی حەیزدا ف زن هنگام حیض.

بیّ نویّژی: خویّن هەبونی ژن، حەیز ف حیض.

بیّنە: بهیّنە، بارە ف بیار.

بینـە: ۱) هەنـاسە خواردنەوە، پشو ویّستاندن؛ ۲) بهیّنە، بیّنە، بارە: ۳) هوّبە، زوّم ف ۱) نَفس حَبس کردن؛ ۲) بیار؛ ۳) اوبە.

بینەقاقە: ناوەندی گەروف بیخ گلو.

بینە کیّشان: پشو راگرتن لەبن ئاودا ف نفس گرفتن زیر آب.

بیّنەوا: بیّ نەنوا، هەژار ف بینوا.

بیّنەوایی: بیّ جیّ وریّو بیّچارەیی ف بینوایی.

بینی: دیتی، چاوی پیّ کەوت ف *فعل ماضی* : دید.

بیّ نیاز: کاربەکەس نا ف بی نیاز.

بینین: دیتن ف دیدن.

بینینـەوە: ۱) دوّزینـەوەی گوم بو؛ ۲) چاوپیّ کەوتنی دورکەوتو ف ۱) گم‌شدەای را یافتن؛ ۲) بازدید.

بیّو: ئەگەروابیّ: (بیّو باران نەباریّ) ف اگر چنین باشد.

بیّوار: نەزوّك ف نازا، یائس.

بیّوارە: غەوارە، بیّگانە، نەناس ف بیگانە.

بیوْر: بقر، تەور، بالّتە ف تَبَر.

بیّورە: ترسەنوّك ف بُزدل.

بیوك: گیایەکە ف گیاهی است.

بیّولە: بەچکەی ورچ ف بچەخرس.

بیّوڵەت: بیّ بەخت، چارەڕەش، کلّوڵ ف بدبخت و بیچارە.

بیّوە: ژن یان شوی جوتە مردو ف بیوە.

بیّوەپیاو: ژن مردو ف بیوەمرد.

بیّوەج: بیّ نرخ، بیّ قیمەت ف بی ارزش.

بیّوەخت: بیّ گاف ف نابهنگام.

بیّوەر: ۱) بیّ بەر، بیّ میوە؛ ۲) بیّ بەهرەو فایدە: (رەنجی بیّوەرم دا) ف ۱) بی ثمر و میوە؛ ۲) بی بهرە.

بیّوەژن: شومردو ف زن بیوە.

بیّوەژن کوّشی: بریّتی لە رەنجو دەردی هەژاری کیّشان بوّنان ف کنایە از تحمل رنج و فقر بسیار.

بیّوەلە: بەچکەساوای ورچ ف بچەخرس.

بیّوەمیّرد: بیّوەپیاو ف مرد بیوە.

بیّوەی: بیّ زیان، سەلامەت ف بی آزار.

بیّویژان: بیّژان، گیایەکی بوّن توندە ف گیاە «بیّژان».

بیّ ویّنە: بیّ هاوتا، بیّ هەواڵ ف بی نظیر.

بیّ هاوتا: بیّ ویّنە ف بی نظیر.

بیهر: تاسەو ئارەزوی زوّر ف اشتیاق.

بیّهمان: وشەیەکە دەگەڵ فلاّن ئیّژنی ف بهمان، مترادف فلان.

بیهن: ۱) بوّن؛ ۲) نَفَس ف ۱) بو؛ ۲) نفس.

بیەنا: بوگم ف بودەام.

بیهن دان: ئیسـراحـەت کردن، پشـودان: (پیچەکی **بیهنا** خوّبدە) ف استراحت کردن.

بیەنە: بیهیّنە ف بیارش.

بیّهوّش: ۱) دڵ بوراو؛ ۲) گیّژو نازیرەك ف ۱) مدهوش؛ ۲) ناهُشیار.

بیّهوّش بون: لەهوّش چون، بورانەوە ف ازهوش رفتن.

بیّهوّش دارّو: دەرمانی بیّهوّشی ف داروی بیهوشی.

بیّهوّدە: خوّرّایی، فیرّوّ، بیّ فایدە ف بیهودە.

بیّ هەناو: ترسەنوّك، بیّ زراو ف بُزدل.

بی هەنجیر: گەرچەك ف کرچك.

بیەی: بون ف وجود.

بیّ هیّز: بیّ وزە، بیّ توش، بی تابشت ف ناتوان.

پا: ١) لاق، قاچ، پیّ؛ ٢) بەرانبەر؛ ٣) پلە، دەرەجە؛ ۴) ئەندازە: (بەم **پا**یە بیّ)؛ ۵) هاو قومـار: (پـای قومار)؛ ۶) پەلەپیتکە؛ ٧) لەمل، لەعودە: (ئەم کارە **پای** تۆ)؛ ٨) رکێف؛ ٩) بن‌و خوارو: (لە**پا**ی دیواران)؛ ١٠) کەوابیّ: (**پـا** ژمـەرا چیّ‌نابت)؛ ١١) وشـەی سەیرمـان، پەحـا: (**پا**! عەجیبـە)؛ ١٢) خاویّن، پاك: (شـوتم، **پا** بوّتەوە)؛ ١٣) تیّکوّل: (ئەم خیارەم بوّ**پـا**کـە) [ف] ١) پا؛ ٢) برابـر؛ ٣) پایە، درجە؛ ۴) اندازە؛ ۵) حریف در قُمار؛ ۶) تلنگر؛ ٧) عُهدە؛ ٨) رکاب؛ ٩) پایین، بُن؛ ١٠) پس؛ ١١) حرف تعجُّب؛ ١٢) پاك؛ ١٣) پوست، پوستە.

پائەوشار: دەپی ژێرقاچی جوّلاّ [ف] پای افشار جولاهی.

پابـونـەوە: ١) لەناوچون، رویشتن‌و نەمان: (ئوّخەی لیّرە **پابوّوە**)؛ ٢) بریەتی لەمـەرگی بەدفـەڕ: (کەنگیّ ئەوزاڵمە **پا** دەبیّتەوە)؛ ٣) خاویّن کردنەوە: (چەندی دەیشوّم **پا** نابیّتەوە)؛ ۴) خەلاس بون لەئەرك [ف] ١) از میان رفتن؛ ٢) کنایە از مرگ دشمن؛ ٣) پاکیزە شُدن؛ ۴) فراغت یافتن.

پابەرە: دەرپیّ [ف] تُنبان.

پابەند: ١) پیّوەند، بەندی ئاسنی قاچی یەکسم؛ ٢) گویّ پیّدان‌و ئیلاقە: (بەهیچ شتیّ **پابەند** نیم) [ف] ١) کندپای زندانی؛ ٢) پای‌بند، تعلّق.

پابەوەخت: کیژەعازەوی دەزگیراندار [ف] دم بخت.

پابیّل: بڕشتی یەك پیّمەڕە [ف] برش یکبار بَیل زدن.

پاپ: تلّفی شتی تراو [ف] دُردی.

پاپا: ١) زوّر بەتاسەو داواکار؛ ٢) باپیر؛ ٣) مەزنی خاچ‌پەرستان؛ ۴) پیّ لەزمانی منالاّندا [ف] ١) آرزومند؛ ٢) پدربزرگ؛ ٣) پاپ؛ ۴) پای در لغت بچەگانە.

پاپاجانە: کەوشی منالاّن، پاپوچە [ف] پاپوش بچّە.

پاپاچینە: ١) پیّ پیّلکەی کەرێزکەن کە لەدیواری دەکوّلّیّ؛ ٢) نەردیوان، پەیژە [ف] ١) پلکان قنات؛ ٢) نردبام.

پاپاخ: کلاّوی عەجەمی [ف] نوعی کُلاە.

پاپاغ: پاپاخ [ف] نوعی کلاە.

پاپریك: جوّریّ پەپولە [ف] نوعی پروانە.

پاپل: وردە لکی دار [ف] جوانە درخت.

پاپلەکانیّ: جوّریّك جوّلانەی گوریس [ف] نوعی تاب.

پاپوّڕ: گەمیە، کەشتی [ف] کشتی.

پاپوّڕوان: گەمی‌وان [ف] ناخُدا.

پاپوّڕەوان: گەمیەوان، پاپوّڕوان [ف] ناخُدا.

پاپوچە: کەوشی منالاّن [ف] کفش بچەها.

پاپوش: ١) پیّلاّو، پالاّ؛ ٢) دەرپیّ [ف] ١) پای‌افزار؛ ٢) تُنبان.

پاپەتی: پیّخواس، بیّ‌پیّلاّو، خواس [ف] پابرهنە.

پاپەجانە: پاپاجانە [ف] کفش بچە.

پاپەل: بن‌گەلاّ، بن پەلك [ف] برگ زیرین.

پاپەنجە: پەیژە، سلەم، ناردیوان [ف] نردبام.

پاپەی: زوّر داواکار، پاپا [ف] بسیار خواهان و طالب.

پاپی: ١) جاسوس، زوانگیر، شوفار؛ ٢) دەمەقاڵە، بنار [ف] ١) جاسوس؛ ٢) جدال لفظی.

پاپیا: بەپای پیادە، بەپیّ‌یان [ف] پیادەرفتن.

پاپیارەتە: ڕوّیشتن بە پیادەیی، پەیامە شین [ف] پیادە رفتن.

پاپیاسـاوین: ١) پیّ خوست کردن؛ ٢) بریّتی لە چاوپـوّشی کردن‌و سەرپوّش لەسەردانان [ف] ١) لَگدکوب کردن؛ ٢) کنایە از پوشیدن و ماست‌مالی کردن.

پاپیانان: پیّ‌لیّ‌نان، پیّخوست کردن [ف] لگدکوب کردن.

پاپی سلّیمونی: پەپوسلّیمانە [ف] شانەبسر، هُدهُد.

پات: نەبدوّڕانی شەترنج [ف] اصطلاح مساوی در شطرنج.

پاتاڵ: ١) ئاژاڵ، ولّسات؛ ٢) کوّنەپەڕوّ؛ ٣) روتی بیّ‌بەرگ؛ ۴) بیّکارە؛ ۵) پیری لەکار کەوتو [ف] ١) دام اهلی؛ ٢) کهنە پارچە؛ ٣) برهنهٔ فقیر؛ ۴) لَش و بیکارە؛ ۵) پیر و فرتوت.

پاتاوە: پالاّ، پیّلاّو، کاڵە، کاڵك [ف] پاتابە.

پاتشا: لەقەمی شاو سولّتان [ف] پادشاە.

پاتك: ١) پشت مل، بۆق‌مل؛ ٢) چەپكێ لەگەڵاتوتن؛ ٣) پارچەپینە؛ ۴) پشتەسەر ف ١) پس گردن؛ ٢) دسته‌ای از برگ توتون؛ ٣) وصلهٔ قماش؛ ۴) قفا.

پاتك‌پان: مل‌قەوی، مل‌ئەستور ف گردن کُلُفت.

پاتن: ١) برژان، بێژان؛ ٢) سوتان، شەوتین ف ١) بریان شدن، پختن؛ ٢) سوختن.

پاتۆ: ١) کۆلوی‌نان، هەویری لەتەندورا سوتاو؛ ٢) کولێرە؛ ٣) کلوەبەفری درشت ف ١) خمیر در تنور سوخته؛ ٢) گرده نان؛ ٣) دانه برف دُرشت.

پاتۆز: ماشێنی دروێنە ف ماشین دِرَو.

پاتۆف: گیایەکە وەك قاشاغ یەکسمی پێ‌دەماڵن ف گیاهی است بُرس مانند.

پاتۆق: شوێنی کۆم بونەوە ف پاتوق.

پاتۆل: شەڵوار، شەرواڵ، پانتۆن، رانکی لەقوماش ف شلوار.

پاتۆڵە: کولێرە، ستورك، ئەستورکە ف گرده نان.

پاتە: ١) کەوشی چەك‌و شڕ؛ ٢) کەوشی لاستیك، گالۆش؛ ٣) دوبارە؛ ۴) ورتکەنان؛ ۵) بەرماو ف ١) کفش کهنه و پاره؛ ٢) گالُش؛ ٣) دوباره؛ ۴) ریزه نان؛ ۵) نیم‌خورده، پس‌مانده.

پاتەتە: پینەی کەوش ف وصلهٔ کفش.

پاتەخت: شاری ناوەندی، پایتەخت ف پایتخت.

پاتەخۆر: ١) بەرماو خۆر؛ ٢) بریتی لەپیاوی خۆفرۆشی خوێڕی‌و سەرسواڵکەر ف ١) ریزه‌خوار خوان مردم؛ ٢) کنایه از خودفروش گدامنش.

پاتەران: وڕاوە ف هذیان گفتن در خواب.

پاتەی: هەڵ پەرتاوتنی دار ف هَرَس درخت.

پاتێل: مەنجەڵی پچوك، بەرۆشی گچکە ف دیگِ کوچك.

پاتیلە: پاتێل ف دیگ کوچك.

پاجقە: وەرگێران، تەرجەمە ف ترجمە.

پاجۆش: لکی لەبنی‌دار دەرچو ف جوانهٔ از پای درخت.

پاچ: ١) بڕین بەقەیچی؛ ٢) قەزمە، کولێنگی یەك‌دەم؛ ٣) پەڕاندن بەتیخ: (دای‌پاچە)؛ ۴) ماچ، راموسان ف ١) برش با قیچی؛ ٢) کلنگ؛ ٣) قطع چیزی با تَبر یا تیغ؛ ۴) بوسه.

پاچاڵ: پێچاڵ، قوڵکەی ژێر پای جۆلا ف پاچال.

پاچرا: پێچرا، پێچکی لەدار یان لەقوڕ بۆ قوتیلکەچرا ف پاچراغ.

پاچڕکێ: لەسەر پەنجەو بێ‌هەست رۆیشتن ف پاورچین.

پاچقە: پاجقە ف ترجمە.

پاچکاری: زەوی کۆڵین بەقازمە ف کلنگ کاری.

پاچکرن: ماچکردن، راموسین ف بوسیدن.

پاچکە: ١) پێچك، پایە؛ ٢) کەللەپاچە، سەروپێ ف ١) پایە؛ ٢) کلّه‌پاچه.

پاچلە: سنگی تەنافی رەشماڵ ف میخ رسن سیاه‌چادُر.

پاچولکە: قەزمەی پچوك، پاچەکۆڵە ف کلنگ کوچك.

پاچە: ١) کەللەپاچە، سەروپێچك؛ ٢) پەڕۆ ف ١) کَلّه‌پاچه؛ ٢) کهنه.

پاچەچی: سەدلك‌و پێچك‌فرۆش بەکوڵاوی ف پاچه‌فروش.

پاچەقە: پاجقە ف ترجمە.

پاچەقولێ: ١) جومگەی پا، بەرگوێزنگ، سەری قولەقاپە؛ ٢) پێ‌لە پێ پێچان لە زۆراندا ف ١) مُچ پا؛ ٢) لُنگ کردن در کُشتی.

پاچەك: تەپاڵە، ریخی وشکەوەبو ف تَپاله.

پاچەکۆڵە: پاچولکە ف قزمهٔ باغبانی.

پاچین: ١) پەڕاندن؛ ٢) خوارکردنەوەی بزمارو... ف ١) پی کردن، برش؛ ٢) پرچ دادن.

پاچینە: پاپەنجە، نەردیوان ف نردبام.

پاخ: پارچەی کۆنە، پەڕۆ ف وصلهٔ کهنه.

پاخان: خۆهەڵکێشان‌و شات‌وشوت، لەدوای وشەی چاخان دێت ف چاخان.

پاخر: مس ف مس.

پاخراو: پێخواس، پێخاوس، پاپەتی ف پابرهنه.

پاخرکەر: مسگەر ف مِسگَر.

پاخستن: ١) لەپێ‌کەوتن، زۆر ماندوبون لەرێگەدا؛ ٢) زۆر نەخۆش‌و کەلەلا کەوتن ف ١) ازپا افتادن و بریدن در راه؛ ٢) از شدت بیماری نا نداشتن.

پاختە: کەڵەك، مەکر، فریو ف حیله.

پاخل: ١) باخەڵ؛ ٢) گیرفان، بەریك ف ١) بغل؛ ٢) جیب.

پاخوا: ١) پێخوێ، ئەندازەیەك قوڕ بۆ رۆژە سواغێك؛ ٢) ئەوکلۆشەی خراوەتە بەرپێ بۆ گێرەکردن ف ١) مقدار کاه‌گل آمادهٔ یك روز کار؛ ٢) خرمن نیم‌کوب شده.

پاخۆشە: پێخوست، لەبەرپێ‌دا وردبو، بەرپێ‌دراو ف لگدمال شُده.

پاخەسو: بەربوك ف ینگه.

پاخێل: عەرابەی لادێ ف عرادهٔ دهاتی.

پادار: ١) جانەوەری خاوەن پا؛ ٢) کۆتەرەدار؛ ٣) پایەدارو بەرقەرار ف ١) ضِد خزنده؛ ٢) تنهٔ درخت؛ ٣) برقرار و پایدار.

پادارانە: باجێ کەبۆ لەشکرکێشی لەخەڵکی‌دەستێنن ف باج لشکرکشی.

پاداری: میوەی باوەرێن ف پادرختی.

پاداش: قەرەبو، سزا، تۆڵەی چاکە ف پاداش.

پاداشت: پاداش ف پاداش.

پاداگرتن: پێ‌داگرتن، سوربون لەسەر کارێ ف اصرار ورزیدن.

پادان: پێ‌لێ‌دان، تێ هەڵدان ف تیپازدن.

پادانەگەز: پاداگرتن ف نگا: پاداگرتن.

پاداو: ١) تەڵە، تەپکە؛ ٢) چەرمێکی بەئاڵقە لەقاچی دەبەستن بۆ بەدار هەڵچون ف ١) دام، تله؛ ٢) حلقهٔ چرمی که بپای بندند و از درخت بالا روند.

پادسن: تازە پیر ف نوپیر.

پادشا: پاتشا ف پادشاه.

پادەشت: پێ‌دەشت، بەرداوێنی چیا ف دامنۀ کوه.
پادەشتی: دەشتی بەرکێو ف جلگۀ دامنۀ کوه.
پادینگ: سندوڵ، بەشە قوڵەکەی دینگی چەڵتوك ف شالیکوب.
پار: ۱) ساڵی پێشـــو؛ ۲) بەش، پاژ؛ ۳) کلافـەدەزو؛ ۴) نیمـەی پاش: (پارشەو)؛ ۵) پوش، لەوەڕ ف ۱) پارسال؛ ۲) قسمت، جزء؛ ۳) کلافه نخ؛ ۴) نیمۀ دوم؛ ۵) کاه.
پارازتن: ئاگاداری کردن ف نگهداری.
پاراستن: پارازتن ف نگهداری کردن.
پاران گوێن: گوێلپار، پارێنە ف گوسالۀ پارینه.
پاڕانەوە: لالانەوە، بەزەلیلی و زەبونی داوا کردن ف لابه و التماس.
پاراو: ۱) تێراو؛ ۲) شەق و تورت و لەگەشە ف ۱) سیرآب؛ ۲) شاداب و خرم.
پارپار: گیای پرپرە، پەلپینە ف گیاه خرفه.
پارت: دەستە، کۆمەڵ ف گروه، دسته.
پارتی: لایەنگری بەدەستەلات ف پارتی.
پارچ: ۱) گاسن؛ ۲) قەزمە، پاچ؛ ۳) بەم‌جۆرە ف ۱) گاوآهن؛ ۲) کلنگ؛ ۳) اینطور.
پارچە: ۱) پاژ، لەت؛ ۲) کوتاڵ، قوماش ف ۱) پارچه؛ ۲) قماش.
پاردو: پاڵو، ئەوئالقە یا ئەوگوریسە کەبن کلکی یەکسم دەگری ف پاردُم.
پاردە: ۱) سیپـە، حەشـارگە، رەبەت، بۆسەی راوکەر؛ ۲) خەندەك؛ ۳) دیواری کورت ف ۱) کمین شکارچی؛ ۲) خندق؛ ۳) دیوار کوتاه.
پارزن: پاڵوێنە، راوك ف پالونه.
پارزنگ: پارزن ف پالونه.
پارزون: پارزن ف پالونه.
پارزونگ: پارزن ف پالونه.
پارسو: پەراسو ف دنده.
پارسوستور: برێتی لەبەفیز ف کنایه از متکبّر.
پارسە: سواڵ، گەدایی، خوازەلۆکی ف گدایی.
پارسەك: سواڵکەر، گەدا، خوازەلۆك ف گدا.
پارســەنگ: ۱) کۆمەگی بەردی تەرازوی سوك؛ ۲) تۆزێ گران کردنی تەرازولەبەرخاتری کڕیار ف ۱) پارسنگ ترازو؛ ۲) خاطرانۀ مُشتری.
پارشەو: ۱) نیمەی دوهەمی شەو؛ ۲) دوهەم شێوی ڕۆژوەوان، پارشێو ف ۱) بعد از نصف شب؛ ۲) سحری.
پارشێو: پارشەو ف سحری.
پارکە: کەرد، تەختەی چێندراو، دوکان، کەردو ف قطعه زمین کاشته شده.
پارکـەر: ۱) کلافـەکر، تەختـەیەکـە سێ قوچکەی تێ بڕاوە، کەلافی دەزوی لەسەر هەڵدەکەن؛ ۲) بەش‌کەر ف ۱) کلافه‌گیر؛ ۲) تقسیم‌کننده.
پارکوڵە: بێچوی دوساڵەی ورچ و بەرازو... ف بچۀ پارینۀ خرس و گراز و...
پارگوڵ: پارگوێر ف گوسالۀ پارینه.
پارگوێر: گۆلکی پار، بەچکەچێلی دوساڵە، پارێن، پانێر ف گوسالۀ پارینه.

پارگوێل: پارگوێر ف گوسالۀ پارینه.
پارگە: پارکە ف کرد کشاورزی.
پارگیر: پارکەر، کلافەگر ف کلافه‌گیر.
پارگین: ۱) پارزن؛ ۲) پاروێنیك ف ۱) پالونه؛ ۲) نگا: پاروێنیك.
پارگێن: پارزن ف پالونه.
پارو: ۱) ئەوپـارچە خۆراکەی بۆجارێك ئەیخەنە دەم، تیکە، لوقمە؛ ۲) پارچە، بەش ف ۱) لقمه؛ ۲) جُزء.
پاڕۆ: بێڵی دارین ف پارو.
پاڕۆکڵە: جێشتێ کەبەخۆشی پێ گرتنی منال دەکرێتە خێر ف غذایی که بەمناسبت پاگرفتن بچه داده می‌شود.
پاروگلێن: پاروزل، لوقمـە گەورە، فرەخۆر، گەپ‌تیکە ف لقمه بزرگ، کنایه از پُرخور.
پاروێنە: مریشك و مراوی و بوقلەی دوساڵە ف ماکیان دوساله.
پارونەك: پارگوێر ف گوسالۀ پارینه.
پاروێنیك: خەندەکی دەوری ماڵ ف جوی اطراف خانه.
پارە: ۱) پوڵ، دراو، پەرە؛ ۲) پاژ، پارچە، لەت؛ ۳) شڕ و دڕاو؛ ۴) ئەوێ، بەرانبەری ئێرە؛ ۵) کەمترین دراوی تورکان: (قیمەتی ماچی دوسەد کیسەیی ساغەو نیمە / غەیری یەك کیسەیی سەد **پارە** لە گیرفانمدا) «نالی» ف ۱) پول؛ ۲) جُزء؛ ۳) پاره؛ ۴) آنجا؛ ۵) کمترین مبلغ پول تُرکی.
پارەپەرەست: ڕەزیل، ڕژد ف خسیس.
پارەپیس: چروك، ڕژد، دەس قوچاو، چکوس، ڕەزیل ف خسیس.
پارەدار: دەوڵەمەند، پوڵدار، دارا ف پولدار.
پارەموڵ: دەوڵەمەند، زەنگین، پارەدار ف پولدار، ثروتمند.
پاڕەوکـە: منـاڵێ باش بەرێدا بڕوا: (شوکر **پاڕەوکە** بوە)، پێڕەوکە ف بچۀخوب پاگرفته.
پارهەڵکەر: پارکەر ف نگا: پارکەر.
پاری: پارو، تیکە ف لُقمه.
پاڕیان: پاڕانەوە ف لابه‌کردن.
پاڕیانەوە: پاڕانەوە ف لابه و خواهش.
پاریخـۆر: بریتی لە خۆفرۆش بەبێگانە، چڵکاوخۆر، بێگانەپەرست ف پَست و بیگانه‌پرست.
پارێز: ۱) پەهـەرێز، لەهێنـدێ خۆراك دەم‌گرتنەوە؛ ۲) خۆ پاراستن؛ ۳) هجوم لە نخافڵ؛ ۴) بێستانی تەرەکاڵ؛ ۵) بۆسە، کەمین ف ۱) برهیز؛ ۲) دوری کردن؛ ۳) یورش غافلگیرانه؛ ۴) پالیز؛ ۵) کمین.
پاریزان: تورەکەی پشت ف توبره پشت کشاورزان.
پارێزبـردن: لەنخافڵ و بەهێواشی بۆچون، هجوم کردن ف غافلگیرانه هجوم بُردن.
پارێزچون: خۆ مەلاس کردن لەناو ڕێبەتدا ف در کمین نشستن.
پارێزدار: ئاگادار، لایەنگر، داژدار ف هوادار، طرفدار.
پارێزڤان: بێستانەوان ف پالیزبان.
پارێزکردن: خۆ دورخستن لەخۆراك یا لەکەسێ ف پرهیزکردن.

پاریزگا: ۱) حەشارگەی راوچی؛ ۲) مەلبەندیکی گەورەی دەولەتی، ئەستان، ویلایەت: (پاریزگای هەولیر) ف ۱) کمین شکارچی؛ ۲) اُستان.

پاریزگار: ۱) دیندارو لەخوا ترس؛ ۲) کەسی کەدەتوانی بپاریزی: (پاریزگارت خوابی) ف ۱) پرهیزکار؛ ۲) مُحافظ.

پاریزگە: پاریزگا ف نگا: پاریزگا.

پاریزنای: پاراستن ف نگهداری.

پاریزەر: ۱) کەسی پیاو دەپاریزی؛ ۲) وکیلی دادگا، محامی، ئاوقاتی ف ۱) حامی؛ ۲) وکیل دادگستری.

پاریف: گوشتی پیشاو لە تەندوردا ف گوشتِ در تنور تفیده.

پارین: گویلپار، پارگویل، پارگویر، پانیر ف گوسالهٔ پارینه.

پارینە: پارین ف نگا: پارین.

پارینەوە: پارانەوە ف لابە و خواهش.

پاز: ئاگاداری، ئیشك، پاس ف نگهبانی، پاس.

پازار: ۱) بەردیکە بەزور رەنگان، بوخشل دەبی؛ ۲) روژی یەکشەممە: (روژی یەکشەممە کە مەشهورە بەروژی **پازار**) «شیخ رەزا» ف ۱) سنگ گرانیت؛ ۲) یکشنبه.

پازدە: دەو پینج ف پانزده.

پازدەمین: ژمارەی نوبەتی بو پازدە ف پانزدهم.

پازدەهەم: پازدەمین ف پانزدهم.

پازدەهەمین: پازدەمین ف پانزدهم.

پازدەیەم: پازدەمین ف پانزدهُم.

پازگا: جیگەی ئیشك گرتن ف پاسگاه.

پازگر: جەزایەرچی، کیشك‌چی ف پاسدار.

پاژماله: مالی خزمەتکار لەخانوی ئاغادا، ژیرماله ف خانهٔ نوکر در منزل ارباب.

پازناو: مەلغەی بەرداش هەلینان ف اهرُم سنگ آسیا برداشتن.

پازناوك: پازناو ف نگا: پازناو.

پاژ: ۱) بەش، بەشیك‌لەروژیك؛ ۲) بەلگە، دەلیل ف ۱) جُزء؛ ۲) سند و دلیل.

پاژنو: پانیەی پا، پاژنە ف پاشنه.

پاژنە: پاژنو ف پاشنه.

پاژنەکیش: کەرەتە، پارچیکی لوسی پیلە، بو دەپی کردنی کەوشی تەنگ دەکار دەکری ف پاشنه‌کش.

پاژنەهەلکیش: پاژنەکیش ف پاشنه‌کش.

پاژنە دەرگا: بن ریسمانە، ئەو قولکە دارەی دەرگای لەسەر دەگەری بو کرنەوەو داخستن ف پاشنهٔ در.

پاژوخ: وەرام، پەرسف، جواب، جوال ف پاسخ.

پاژەرەژ: شکوفەی گەلاگویز ف جوانهٔ برگ گردو.

پاژی: کەم، جوزئی ف جُزئی.

پاژینە: ۱) کەپەکی ئارد؛ ۲) بنژیلی گەنم ف ۱) نُخاله گندم؛ ۲) تهِ غربال.

پاس: ۱) پاز، ئاگاداری؛ ۲) پسولەی رنگەدان بو سەفەر ف ۱) پاس؛ ۲) اجازهٔ سَفَر.

پاسا: ۱) وەشارتو، بەرپیوار، نادیار؛ ۲) چاوپوشی؛ ۳) سەرپوش؛ ۴) داپوشەر، گوم کەر، وەشیر؛ ۵) پی لەعەرز خستن، پا بەزەوینا ساوین ف ۱) پنهان؛ ۲) چشم‌پوشی؛ ۳) سر پوش؛ ۴) پنهان کننده؛ ۵) پا بر زمین ساییدن.

پاس پازوك: هەلەپەزە، پس‌پسەکولە ف نوعی عنکبوت.

پاساپورت: بەلگە ئیجازەی سەفەر، لەدەولەتی بو دەولەتی ف پاسپورت.

پاسادان: توژینەوە، لی وردبونەوە ف پژوهش.

پاسار: ۱) لیوارەی بان؛ ۲) پەند پیدانو تەمی کاری ف ۱) لب بام؛ ۲) درس عبرت.

پاسارە: لیوارەی بان، پاسار، گوی سوانە، سوانە ف لبِ بام.

پاساری: چولەکەی ناو ئاوایی، چقیك، چیشکە ف گُنجشك.

پاسپورت: پاساپورت ف پاسپورت.

پاسفندە: گەندەل، رزیو: (ئەمدارە **پاسفندە** بوە) ف پوسیده.

پاسقالی: تیز، تانە، گالتەپی‌کردن، قەشمەری، تەقلیت ف مَسخره.

پاسکردن: ۱) کیشك گرتن؛ ۲) وەرینی سەگ، رەوینی سە ف ۱) پاسداری کردن؛ ۲) پارس سگ.

پاسگا: پازگا ف پاسگاه.

پاسگر: کیشك‌چی، جەزایرچی ف پاسدار.

پاسگە: پازگا ف پاسگاه.

پاسوخ: پاژوخ، جواو، جواب ف پاسخ.

پاسە: ئاوەها ف اینطوری.

پاسەبان: پاسگر ف پاسبان.

پاسەرنیان: سەردەدونان، شوین کەوتن ف تعقیب کردن.

پاسەوان: پازگر ف پاسبان.

پاسەوانی: ئیشك‌گرتن، کیشك‌کیشان ف نگهبانی.

پاش: ۱) دواوە؛ ۲) بریتی لەقنگ؛ ۳) پاشگری بەواتا پرژین: (ئاوپاش) ف ۱) پَس مُقابل پیش؛ ۲) کنایه از مقعد؛ ۳) پسوند به‌معنی پاشنده.

پاشا: ۱) لەقەمی مەزنی ئیران؛ ۲) لەقەمیکی تورکی بو پیاوە گەورەکانیان ف ۱) پادشا؛ ۲) لقب بزرگان ترك.

پاشا پاشایین: میرمیرین، گالتەیەکی هەموانیو دەستەجەمعی لەکوردستان ف یکی از سرگرمیهای گروهی در کُردستان.

پاشاخور: بەرماوی ئاژەل لە قەسەلو ئالف ف پس‌ماندهٔ عَلَف.

پاشاراو: ئاراو، کەفاوی جاریك جل تیدا شوراو ف پس‌آب رختشوئی.

پاشارو: پاشەروك، میوەی پاش چنینی لەباغ بەجی‌ماو ف پساچین.

پاشاگەردانی: بریتی لەتیکەل پیکەلیو هەرکەس هەرکەس ف هرج‌ومرج و بی‌قانونی.

پاشام: پارشیو، دواشیوی روژوگر ف سحری.

پاشان: لەوەبەدوا، دوایی ف بعداً.

پاشایەتی: ۱) لە پلەی پاشادا بون؛ ۲) بریتی لە کەیف‌سازیو تەیاری: (**بەپاشایەتی** دەژی) ف ۱) شاهی؛ ۲) کنایه از خوشگذرانی.

پاشباره: دەستەندو، جیّ دەسگرەی جوتێر لەئامور ف دەستگیرۀ خیش.

پاشبەن: پێوەندی پاشوی یەکسم ف پابند ستور.

پاش بەند: پاشبەن ف پابند ستور.

پاشتەرك: بەشی لای کلك لەکورتانو زین ف جای خُرج در زین.

پاشتەرکی: باری پاشتەرك ف بار دنبالۀ زین.

پاشتیلانە: سێ رۆژانەی بوك هێنان ف جشن سەروزۀ عروسی.

پاشخان: وچخانە، خەلوەتی، ژوری کەلوپەل لەپشت ژوری دانیشتن ف پَستو.

پاشخستن: گویّ نەدان، خولیّ گێل کردن، وەدرەنگ خستن ف اهمال کردن.

پاشخوان: بەرماو ف ماندۀ خوراك.

پاشخوانە: پاشخوان ف ماندۀ خوراك.

پاشـدار: کەسیّ یاکـەسـانیّ کە لەدوای لەشکـرەوە دەرۆن. بەرانبەری پێشەنگ ف دنبالەرو لشکر، مقابل طلایە.

پاشدز: دزیّ کەپاسی دزان دەدێریّ ف دُزد پاسدار دُزدان.

پاشدزە: پاشدز ف نگا: پاشدز.

پاش رۆ: بەرانبەری پێشەنگ، ئەو چەکدارانەی لە دوای لەشکرەوە دەرۆن ف پس قراول.

پاشقل: گردەوە کویی. لەدەم گێرانەوە، لەشتیّ شتیّ وەلانان، پاشەکەوت ف صرفەجوئی.

پاشقل دان: گێرانەوە: (ئاخری هێندێکی **پاشقل دا**) ف اندوختن.

پاشقول: ١) پیّ لەپیّ پێچان لە زۆرەوانیدا؛ ٢) پاشقل ف ١) لُنگ کردن در کُشتی؛ ٢) پس انداز.

پاشکـۆ: هەگبـە، خورجێکی پچـوکـە کە لەدوای زین لەسـەر تەرکی دادەبەستن ف خُرج کە بر ترك اسب بندند.

پاشکـەوان: ١) پاشـدز؛ ٢) فیشەك فڕیّ دەرەوەی تفەنگ ف ١) نگا: پاشدز؛ ٢) فشنگ انداز تفنگ.

پاشکەوتن: لەدوامان، بەجێمان ف واماندن.

پاشکەوتو: بەجیّ ماو ف جاماندە، واماندە.

پاشکەوتە: بەجیّ ماو، سەرنەکەوتو ف واماندە.

پاشگـر: لەرێزمـانـدا بەوپیتانە دەلێن کە دەکەونە دوای وشەوەو مانایان دەگۆڕن ف پسوند.

پاشگەز: پەشیمان، پێژەوان ف پشیمان.

پاشڵ: ١) بەشی خوار کەمەر لە پشتەوە؛ ٢) باخەڵ؛ ٣) لاڕان لە دواوە؛ ٤) پاڵوی بەزەنگوڵە؛ ٥) قافیەی شیعر، وشەی دوای نیوە شیعر ف ١) از کمـر بپـایین از پُشت؛ ٢) بغل؛ ٣) عقب ران؛ ٤) پالدُم زنگدار؛ ٥) قافیۀ شعر.

پاشمار: شکایەت لێکراو ف مُدّعیٰ علیە. شکایت از او شده.

پاشمـارە: پاشماڵە، ماڵیّ کە خزمەتی ماڵەگەورە دەکاو لەوێش ماڵی پیّ دراوە ف خدمتکار کە با خانوادە در خانۀ ارباب است.

پاشماشە: فیشەك فڕیّ دەرەوە، پاشکەوان ف فشنگ انداز تفنگ.

پاشماگە: کەلەپوور، میرات ف میراث.

پاشمـاڵـە: ١) ئەومـاڵـەی لەگەڵ خێل بۆهـەوار دەچن و لەبەر نەداری خزمـەتیان دەکەن؛ ٢) پاشمارە، ژێرماڵە ف ١) خانەای کە با ایل بە ییلاق رود از فقر خدمتکار آنان شود؛ ٢) نگا: پاشمارە.

پاشمامان: ژنیّ کە لەمناڵ هێناندا یاریدەی مامان دەدا ف کمكِ ماما.

پاشماوە: ١) ئەوی لەبەرشتیّ مابێتەوە، باقی، بەرماو؛ ٢) زیندوی کەس و کار مردو ف ١) باقیماندە؛ ٢) تنها بازماندە.

پاشملە: خراوگوتنی کەسی نەدیار، لەپشت سەرەوە خوێندن، غەیبەت ف غیبت.

پاشمەرگە: مناڵیّ پاش مەرگی باوك بێتە سەردنیا ف بچەای کە بعد از مرگ پدر بدنیا بیاید.

پاشمەندە: باقی ماو ف باقیماندە.

پاشمەنە: پاشمەندە ف باقیماندە.

پاشن: دوایی، دوماهی: (رۆژا **پاشن** گەهامە) ف پَسین.

پاشنی: پاژنە، پانیە ف پاشنە.

پاشنی کەش: پاژنەکێش، کەرەتە ف پاشنەکش.

پاشو: دوپەلی دواوەی یەکسم ف پای ستور.

پاش و پێش: بەرودوا ف پس و پیش.

پاشۆرە: ئاوی گەرمی دەرماناوی کەقاچی نەخۆشی پیّ دەشۆن ف پاشویە.

پاشۆڵ: پاشڵ ف نگا: پاشڵ.

پاش وەچە: نەوەو نەوی چڕك ف نبیرگان.

پاشوەن: پاشبەند ف پابند حیوان.

پاشەبەرە: ١) پاشەرۆك؛ ٢) برێتی لە دوامین فرزەند ف ١) پساچین؛ ٢) کنایە از آخرین فرزند.

پاشەخورج: پاشتەرکی، هەگبە ف خرج اسب.

پاشەدزە: پاشدز ف نگا: پاشدز.

پاشەرۆژ: لەوەدوا، ئایندە، رۆژانی دوایی ف آیندە.

پاشەرۆك: پاشارۆ، میوەی بەجیّ ماو، دوای باغ ڕنین ف پساچین.

پاشەکەفت: کۆوە کردن، پاشقل ف پس انداز.

پاشەکەوت: پاشەکەفت، گلدرياوە ف پس انداز.

پاشەکەوتی: گلۆدراو ف پس انداز.

پاشەکی: لەدوایی پارەدان، بەرانبەر بەیعانە ف پَسادَست.

پاشەڵ: جلی سەرپاشڵ، بەرگی پاشل، دواوەی داوێن ف قسمت عقبی دامن.

پاشەلەقە: بەتەنبەڵی رۆیشتن ف سلانەسلانە.

پاشـەوانـە: صندوقیّ لەپلورەی هەنگا بۆشانە تێدا هەڵبەستن ف جعبۀ چوبین برای شانەگذاری زنبور.

پاشەوپاش: پشتەو ڕو ف وارونە، پشت و رو.

پاشی: ١) لەدوای؛ ٢) پاشو؛ ٣) دوایە، پاشان ف ١) بعداً؛ ٢) پای ستور؛ ٣) بعد از، پس از.

پاشێل: پیّ خوست، بەرپیّ دراو، بەپاکوتراو ف لگدمال.

پاشین: هەرەدوا ف واپسین.

پاشێو: پارشێو ف سحری.

پاڤك: پیفۆك، کیفۆك، گیایەکە بنەکەی دەبرژێنن یان دەکوڵێننو دەیخون ف گیاهی پیازدار و خوردنی.

پاق: لینگ، لاق، قاچ ف لِنگ، پاعموماً.

پاقاوێژ: ئەوەی کەلەرێ رویشتندا قاپ لەقاپ دەدا ف چهارپای سگدست.

پاقر: ۱) مس؛ ۲) ژەنگی مس، پاخر، باقر ف ۱) مس؛ ۲) زنگار مس.

پاقژ: پاك، خاوێن، تەمیس ف پاکیزە.

پاقژە: پەلەقاژە، لەتاوان یان بۆدەرەتان بەدەستو پێ تێکۆشان ف دست و پازدن.

پاقلانچکە: گیایەکی رەوانەو گەڵای ددانەدارە ف گیاهی با برگهای کنگرەای.

پاقلاوە: شیرنیەکە بەناوبانگ، باقلاوا ف باقلوا.

پاقلە: باقلە، دانەوێڵەیەکە دەکلودا پەروەردە دەبێ ف باقلی.

پاقلیر: گوێزی فەریکی تێکوڵ لێ دارناو ف گردوی تر پوست کندە.

پاقلینچکانە: گیایەکە لە پرپرە دەکا ف گیاهی است شبیه خرفه.

پاقولاغ: سمی حەیوانی دوسم ف سُم حیوان جُفت سُم.

پاك: ۱) خاوێن، پاقژ، پاکژ، تەمیز؛ ۲) گش، هەمو، تەواو؛ ۳) باش، پەسند، خو، چاك ف ۱) پاکیزە؛ ۲) همە؛ ۳) خوب.

پاکار: شاگرد وەستا، بەردەست، خوڵامی هەمیشە ئامادە ف پاکار.

پاکان: پیاوچاکان، شێخو مەشایخ ف نیکان.

پاکانە: تۆمەت لابردن: (**پاکانەی** خۆم کرد، **پاکانەی** کردم) ف تبرئه.

پاکایی: جێگەی نەپیس لە زەوین ف جای تمیز در زمین.

پاكبونەوە: پابونەوە ف نگا: پابونەوە.

پاکتاو: بێ گەرد، خاوێن، پاقژ ف پاکیزە.

پاکـرانەوە: زۆرچون بۆ شوێنێ: (**پای کراوەتەوە** هەمو رۆژ سەرمان لێ دەدا) ف بسیار به خانەای رفتن و مزاحم شُدن.

پاکردن: ۱) تێکوڵ لێ کردنەوە؛ ۲) کورتهێنانی تیر یا بەرد لە ئامانج، بەرکردن ف ۱) پوسته کندن؛ ۲) پایین هدف زدن.

پاکـــردنـــەوە: ۱) خاوێن کردنـەوە، تەمیس کردن؛ ۲) هێنـانی کەسێ بۆشوێنێ کە لەپێشدا نەدەهات: (من **پام کردەوە** ئەنیا نەئەهات) ف ۱) تمیز کردن؛ ۲) پاگُشائی، کسی را بەجائی که قبلا نمی‌رفت بردن.

پاکرنەوە: پاکردنەوە ف نگا: پاکردنەوە.

پاکژ: ۱) خاوێن، تەمیز، پاقژ؛ ۲) پاوان، کۆدە، جێ لەوەڕی قەدەغە ف ۱) پاکیزە؛ ۲) قُرُق.

پاك کردن: ۱) تۆکڵ لێکردنەوە؛ ۲) خاوێن کردنەوەی دانەوێڵە: (گەنمەکە **پاك بکـــە** بۆ باراش)؛ ۳) بژاری کێڵگـــە لە دڕکو داڵ ف ۱) پوستەچیدن؛ ۲) بوجاری؛ ۳) وجین غلّه.

پاك کردنەوە: خاوێن کردنەوە، تەمیس کردن ف تمیز کردن پلید.

پاکڵ: ۱) ئاگر هەڵکەر؛ ۲) کڵی پرد، پایەی پرد ف ۱) افروزندهٔ کوره؛ ۲) پایهٔ پُل.

پاکڵە: پاکڵ ف نگا: پاکڵ.

پاك لەپاك: تۆڵەکردنەوە: (قەرزەکە **پاك لەپاك** بو) ف بی‌حساب.

پاکلیر: ۱) پاقلیر؛ ۲) توێخڵی سەوزی گوێز ف ۱) نگا: پاقلیر؛ ۲) پوستهٔ سبز گردو.

پاکـۆ: ۱) باوەشـەگیای نەبـەستراو؛ ۲) دەسکەنەی گیا، هێندەی لەبن کەوش بنرێ؛ ۳) گیای درواوی بەسەر یەکداکراوی نەبەستراو ف ۱) دسته گیاه بسته نشُده؛ ۲) مقدار گیاه بەاندازهٔ گنجایش زیر بغل؛ ۳) مجموعهٔ گیاه دروشدهٔ بسته نشده.

پاك و پوك: بەفیڕۆو خۆڕایی لەدەستدان: (دەسمایەکەی **پاك و پوك** کرد) ف بهَدَر و بیهوده.

پاکوپیس: چاکوخراپ، رندوکرێت ف نیك و بد.

پاکو پیسکردن: چاك لەخراپ هەڵاواردن ف خوب از بد جدا کردن.

پاکوەت: شێلانو کوتان بەپێ ف لگدمال.

پاکۆترە: پێچوێلەکە، پێ مریشکە، گیایەکەدەخورێ ف گیاهی خوردنی.

پاکوتە: دەرجا، لەجێ خۆوە پێ هەڵێنانو بەزەویدا دان ف دَرجا.

پاکۆدان: رنینەوەی گیا بەدەست ف چیدن گیاه با دست.

پاکۆرە: کلۆی پێرۆ، کولۆتاباڵی نەگرتوە ف ملخچه کەهنو زپر وازنکردە.

پاکورە: نۆکەری بەردەستان ف نوکر.

پاکە: خاوێنی، تەمیزی ف تمیزی.

پاکەپاکە: پەتاتە، سێفەزەمینە،سێف زەمینی، کارتۆفڵ ف سیب‌زمینی.

پاکەت: دەفری کاغەزین بۆ نامەو هەرچی ف پاکت.

پاکەمی: ماندوەتی، شەکەتی، ماندگی ف خستگی.

پاکەنە: کەوشکەن، جێگەی کەوش داکەندن ف کفش‌کَن.

پاکەوان: کەنناس، سپور، کۆڵانماڵ، زبیل‌رێژ ف آشغالی، رُفتگر.

پاکەوەبون: ۱) خاوێن بونەوە، پاكبونەوە؛ ۲) بریەتی لە مەرگی بێ فەڕ ف ۱) تمیزشُدن؛ ۲) کنایه از مرگ بدسگال.

پاکی: خاوێنی، تەمیزی، پاکە ف پاکی، تمیزی.

پاکیزە: پاك، خاوێن، تەمیس ف پاکیزە.

پاکێش: یەکسم ف ستور.

پاگا: بواری چەم ف گُدار.

پاگرتن: پێ گرتن، فێرەرۆیشتن بۆنی منداڵ ف پاگرفتن بچّه.

پاگرە: نەخۆشی قاچ‌وقول ئەستور بون، واریس ف بیماری واریس.

پاگۆ: پەرسف، وەرآم، جواو ف جواب، پاسُخ.

پاگوشا: بردنی دەزگیرانی کچ بۆماڵی خەزور ف نامزد دختر را به خانهٔ پدری بُردن.

پاگە: ۱) داری ژێر رێسمەی دەرگا؛ ۲) تەوێڵە، ئاغەڵەمەڕ ف ۱) چوب زیر پاشنهٔ در؛ ۲) آغُل، طویله.

پاگەزدان: پێ چەقاندن، سوربون لەسەر کارێ ف لِجاج و اصرار.

پاگیر: پڕلە گیروگرفت ف دست و پاگیر.

پاگیرە: ۱) دودەپی ژێر پـای جوڵا؛ ۲) کیژی دەزگیران دار ف ۱) تختهٔ زیر پای جولا؛ ۲) دختر نامزدشُده.

پاڵ: ۱) پشت: (**پـاڵ** بەدیوارەوە دە)؛ ۲) جێگـەی پشت پێوەدان: (**پاڵ** پشتی لێ دانـدرابـو)؛ ۳) ئەنـدەرون: (**لـەپـاڵ** خۆیدا تورەیە)؛ ۴)

تەنشت: (لەپاڵ یەکدان)؛ ٥) هاوکاری: (دوکەس بون ئەویش هاتەپاڵیان)؛ ٦) بنارو قەدی کێو: (هەڤالێن مە دانەپاڵی)؛ ٧) ملەی کێو: (لەو پاڵە سەری دەرێنا)؛ ٨) توروزمان بەگرێ: (لاڵو پاڵ بوم لەترسان)؛ ٩) رەتاندن بەهێز، دەفعاندن: (پاڵی پێوەنێ، بەبێ پاڵ نابزوێ)؛ ١٠) زبل: (پەین وپاڵ) ف ١) پُشت؛ ٢) مُتکا؛ ٣) درون؛ ٤) جانب؛ ٥) همکاری؛ ٦) دامنەو کمر کوه؛ ٧) ستیغ کوه؛ ٨) اَلکن؛ ٩) هول دادن؛ ١٠) زُباله.

پاڵا: پێڵاو، پێتاو، کاڵەو کەوش و کەلاش و... ف پای افزار.

پاڵاخ: ١) بێچوە گامێش؛ ٢) پڕوپوشی وشك ف ١) بچهٔ گاومیش؛ ٢) خشك گیاه.

پاڵادڕانە: مزی ماندوبونی پا، کاڵەدڕانە ف حق القدم، پای مُزد.

پاڵاس: ئەسپابی ناوماڵ ف اثاثیه.

پاڵاغ: پاڵاخ، بێچوە گامێش ف بچهٔ گاومیش.

پاڵافتن: بەپاڵوێنە داکردن، ساف کردنی تراو ف پالاییدن.

پاڵافتە: پاڵێوراو، تراوی لە خڵتەو تڵتە پاقژ کراو، بەپاڵوێنە داکراو ف پالاییده.

پاڵاڵ: گوڵێکە کوێستانی ف گُلی است در کوهساران روید.

پاڵامز: نرخی کاڵەدڕان، هەرماڵێك شتێك ئەدەن بەشوان بۆ قەرەبوی پاڵا . پاڵادڕانە ف حق لقدم، پایمُزد.

پالان: کۆپان، کورتان ف پالان.

پاڵان: پالان ف پالان.

پاڵانتە: لەتە خشت، پارچە بەرد ف پارە آجُر و سنگ.

پاڵانچە: ١) مایچەی تەنیشت مۆرەغەی پشت؛ ٢) قەڵو بەردێ کەلێواری جۆگەی پێ دادەبەستن؛ ٣) تیسکە خوری هەڵنەپاچراو بەپشتی بەرانەوە بۆجوانی ف ١) ماهیچهٔ میان فقرات؛ ٢) سنگ و آهك کنار جوی؛ ٣) پشمی که برای زینت بر پشت قوچ می‌گذارند.

پاڵانە: تیسکە خوری پشتی بەران، پاڵانچە ف پشمی که برای زینت بر پشت قوچ می‌گذارند.

پاڵانی: ١) بارەبەر، کەرێ وەختی بارکردنی هاتبێ؛ ٢) ئەسپی باری، بارگیر، بارگین ف ١) کُرّه‌ای که وقت بارکردنش رسیده باشد؛ ٢) یابو.

پاڵاو: پاڵافتە ف پالاییده.

پاڵاوتن: پاڵافتن ف پالودن.

پاڵاوتە: پاڵافتە ف پالاییده.

پاڵاوەش: پاکەنە، کەوش کەن ف کفش کن.

پاڵ پشت: ١) ئەوی پشتی پێوەدەن بۆ سانەوە؛ ٢) پشتەمێر، داژدار ف ١) متکا؛ ٢) پارتی.

پاڵ پێوەدان: پشت پێوەدان ف تکیه‌دادن.

پاڵ پێوەنان: بەهێز جوڵاندن، دەفعاندن ف هول دادن.

پاڵتاو: ١) پاڵتۆ، پاڵتو، پاڵتە، باڵاپۆشی لەقوماشی ئەستور؛ ٢) پاڵو، کەژوی بن کلکی بارەبەر ف ١) پالتو؛ ٢) پالدُم.

پاڵتو: پاڵتاو، باڵاپۆشی ئەستور ف پالتو.

پاڵتە: پاڵتۆ، پاڵتاو ف پالتو.

پاڵتەك: نەخۆشی گەروی ئاژاڵ ف گلودرد دام.

پاڵ خستن: فڕێدانە سەر تەنیشت، خستنە سەرلا ف بر پهلو انداختن.

پاڵدان: ١) پشت بە شتێکەوە دان؛ ٢) بەهێز وەجوڵە خستنی شتێ: (نابزوێ، وەرە دەگەڵمان پاڵدە) ف ١) تکیه‌دادن؛ ٢) هول دادن.

پاڵدانەوە: ١) ئیسراحەت کردن؛ ٢) پشت بە پاڵیشتەوە دان ف ١) استراحت کردن؛ ٢) تکیه دادن.

پاڵدامێن: ١) لای خواروی داوێن، تەشکی داوێن؛ ٢) بناری کێو ف ١) دنبالهٔ دامن؛ ٢) دامنهٔ کوه.

پاڵداوێن: پاڵدامێن ف نگا: پاڵدامێن.

پاڵداینە: ١) پاڵدامێن، تەشکی داوێن؛ ٢) بناری چیا ف ١) دامان؛ ٢) دامنهٔ کوه.

پاڵدم: پشتەوەی داوێن ف پُشت دامن.

پاڵدو: پاڵو، کەژوی بن کلکی بارەبەر ف رانکی.

پاڵدێم: پاڵدم، پشتەوەی داوێن ف پُشت دامن.

پاڵشا: پاتشا ف پادشاه.

پاڵشت: جێگەی پاڵ پێوەدان ف تکیه‌گاه.

پاڵفتە: ١) پاڵافتە؛ ٢) دابێژراو ف ١) پالاییده؛ ٢) بیخته.

پاڵکەفتن: ١) لەسەرلا درێژ بون، رازان؛ ٢) پاڵدانەوە ف ١) درازکشیدن؛ ٢) تکیه دادن.

پاڵکی: کەژاوەی سەر ئاواڵە ف کجاوهٔ سرگشاده.

پاڵ لێ دانەوە: بریتی لەئیسراحەت کردنی باش ف کنایه از آسودن.

پاڵم: پاڵوی کورتانی بارەبەر ف رانکی.

پاڵمە: جۆرێکە لە ئەسپنگی گەڵاپان ف نوعی شنگ برگ پهن.

پالمە: پاڵمە ف نگا: پالمه.

پاڵنان: ١) پاڵدان؛ ٢) پاڵ خستن ف ١) هول دادن؛ ٢) بر پهلو انداختن.

پاڵنگ: پڵنگ، دڕندەی بەناوبانگ ف پَلَنگ.

پاڵو: ١) کەژو یان گوریسی بن کلك گری بارەبەر؛ ٢) تەنشت: (دارەکە چوار پاڵوکە)؛ ٣) کۆپان، کورتان؛ ٤) پاڵافتن ف ١) رانکی؛ ٢) پهلو؛ ٣) پالان؛ ٤) پالودن.

پاڵۆ: ١) تەمەڵو بێکارە؛ ٢) مەڵبەندو شارێکە زازای لێ دەژین ف ١) تنبل؛ ٢) منطقه‌ای در کردستان.

پالو: بالوك، بالوکە، باڵوکە ف زگیل.

پاڵوانە: ١) پاڵوێنە، راوك؛ ٢) پەڕەسێلکەی گوێ سوانان رەشی باڵدرێژی قاچ کورتە ف ١) پالونه؛ ٢) چلچله.

پاڵوبەن: پشتیوان، داژدار ف طرفدار، هواخواه.

پاڵۆدان: پاڵدانەوە ف تکیه‌دادن، لَم دادن.

پالودە: خواردنێکە لەکرمی سپی دەکا، نیشاستەی پاڵێوراوە دە شەکری دەکەن ف پالوده، فالوده.

پاڵوگیر: ١) دەپێکە بۆ راستەو پاستەی دۆلاش بەکاردێ؛ ٢) برینی بن کلك لەزبری پاڵورا ف ١) وسیله اندازه‌گیری در آسیا؛ ٢) زخم حیوان از زبری رانکی.

پاڵوێنکە: راوك، ئەوپارچە بوزوەی شیری پێ دەپاڵێون ف پالونە.

پاڵوێنە: پاڵوێنکە ف پالونە.

پاڵـە: ١) شاری گەورە؛ ٢) دەربـارو دیوەخـانـی گەورەپیاوان؛ ٣) درویـنـەوان؛ ٤) کرێکـار، فەعلە، عەمـەڵـە؛ ٥) سەپـان، رەنجبـەری پێنج یەك بەری داهات، یان سێ یەکبەر؛ ٦) پەڵە دەغڵی نەدرواو ف ١) شهـر بزرگ؛ ٢) دربـار بزرگان؛ ٣) دروگر؛ ٤) کارگر؛ ٥) رنجبـر سهمیەگیر؛ ٦) قطعەای از غلّهٔ درونشده.

پاڵـەپـەست: ١) بەزۆر ئاخنین، بەهێز تێ پەستـاوتن؛ ٢) بەزۆر خۆ دەربازکردن لەناو حەشامات ف ١) با فشار آگندن؛ ٢) بزور خود را از شلوغی رهانیدن.

پاڵەپەستۆ: پاڵەپەست ف نگا: پاڵەپەست.

پاڵـەقە: ١) جوتە، لوشك؛ ٢) لاقەفرتە، پەلەقاژە ف ١) لگدپرانی؛ ٢) دست و پا زدن.

پاڵەنگ: رەشمە، ریشمە، هەوساروکە ف افسار و مَهار.

پاڵەوان: ١) پیاوی زۆر ئازا، قارەمان؛ ٢) دارێ کە دەخرێتە بن کاریتەوە ف ١) قهرمان؛ ٢) چوب زیر دیرك.

پاڵەوان بازی: زۆرانی، زۆرانبازی، زۆرەوانی، زۆرەبانی، عەفرە ف زورآزمایی.

پاڵەوانە: ١) بەرێکی دارمازو؛ ٢) پشتیوانەی دیواری شکست؛ ٣) داری بن دیرەگ ف ١) نوعی ثمر مازوج؛ ٢) پشتیبانهٔ دیوار ضعیف؛ ٣) شمعك.

پاڵەوی: گوڵە بەرۆژە ف گُل آفتاب گردان.

پاڵەهەنگ: کۆتو زنجیری پای زیندانی ف کندو زنجیر پای زندانی.

پاڵێ: ١) بێڵی دارین؛ ٢) پالاَ، پێڵاو؛ ٣) پالوی بارەبەر ف ١) پارو؛ ٢) پای‌افزار؛ ٣) رانکی.

پالیك: بەرسمێڵ، موی سمێڵ کە دەکەوێتە سەر ردێن ف موی سبیل کە بر ریش آید.

پالیموك: گیایەکە بنەکەی دەخوری ف گیاهی است کە بیخش خوردنی است.

پاڵێن: ١) ئامرازی پالاَوتن، کەوگیرو پاڵوێنە؛ ٢) سەرلە ئێوارە ف ١) پالونە؛ ٢) دَم عصر.

پاڵینان: ئێواران کاتی مەڕ دۆشین ف هنگام عصر زمان دوشیدن گوسفندان.

پاڵێو: پاشگر بەواتا ئەوشتەی دەپاڵێوی: (چاپاڵێو، برنج **پاڵێو**) ف پسوند بەمعنی پالندە.

پاڵێوران: پالاَفتن ف پالودە شدن.

پاڵێوراو: ١) پالاَفتە؛ ٢) ناودێرکراو بۆکارێ ف ١) پالودە شدە؛ ٢) نامزد شدە برای کاری.

پاڵێوکە: پاڵوێنە ف پالونە.

پاماسێ: پاگرە، نەخۆشی قاچ ئەستوربون ف بیماری پاغر.

پامال: لەبەین چو، تەرتو تونا ف پایمال، تارومار.

پاماڵە: خێشك، ئامرازێ زەوی شوکراوی پێ رێك دەکەن ف مالهٔ کشاورزی.

پاماو: لوس کردنی سواغی گێچ بەپەڕوی تەڕ ف صاف کردن دیوار گچی با کهنهٔ خیس.

پامز: مزیهاتن ف پایمزد.

پامورە: ١) لیزگەموروی خشڵی قولەپێ؛ ٢) خرخاڵی پا، پاوانە ف ١) رشتهٔ زینتی مچ پا؛ ٢) خلخال مُچ پا.

پامەڕە: پێ‌مەڕە ف بیل آهنی.

پامێزە: ١) گوی مێشە نگوین کە دوای ئاو خواردن دەیکاو دەبێتە هۆی دۆزینەوەی شەڵخەمێشەکە؛ ٢) کوڵکەی پەلی ئاژەڵ؛ ٣) شاوەتی تەگە کە بەلاڕانیەوە وشك دەبێتەوە ف ١) مدفوع زنبور عسل کە نشانەای در یافتن جهت لانەاش است؛ ٢) کُرك پای دام؛ ٣) آب پُشت تکە بر بدنش.

پان: هەراو، بەرانبەری تەسك، پەهن، بەرین ف پهن.

پاناو: سەرچیای تەخت، تەختایی سەری کەژ ف جای هموار بر قُلّە کوە.

پاناوکە: گۆمیلکەی ئاو لە دەشتا ف برکەای در میان جُلگە.

پانایی: بەرینی، هەراوی ف پهنا.

پان‌بونـەوە: ١) دەبـەربێدا تلیخـانەوە؛ ٢) لەتەسکیەوە بەرین بون؛ ٣) برێتی لە راکشان: (هەتیو چیتە؟ **پان بویەوە!**) ف ١) زیر پا لە شدن؛ ٢) پهن شدن؛ ٣) کنایە از لم دادن.

پان بەپان: بەبێ رودەروایسی بەئاشکرا قسەکردن ف رُك و پوست کندە سُخن گفتن.

پانپانۆکە: خۆ بەیەکتر رەحەت کردنی ژنان ف همجنس بازی زنان.

پانپانۆکێ: پانپانۆکە ف نگا: پانپانۆکە.

پانتاو: ١) پاناو، گۆڕایی سەرچیا؛ ٢) دەشتی پان و راست و بێ زۆرك ف ١) همواری در قلّهٔ کوە؛ ٢) جلگهٔ هموار.

پانتۆڵ: پاتۆڵ ف شلوار.

پانتە: کرنوش، داهاتنەوە بۆریزلێ نانی کەسێ ف تعظیم.

پانجـار: بنـەگیا، *گیای خواردنی مرۆ، وەك شنـگ و پنـگ و گیای* سورەوەکردن ف بیخ گیاهان خوردنی.

پانجەقولێ: پا لەپا پێچان لە زورەبانیدا ف لُنگ کردن در کُشتی.

پاندان: قەڵەمی خۆنوس، ئەو قەڵەمەی مەرەکەفی دەپاڵ خۆی دەکرێ ف قلم خودنویس.

پانزە: پازدە، دەوپێنج ف پانزدە.

پانزەمین: ژمارەی نۆبەتی بۆ پانزە ف پانزدهم.

پانزەهەم: پانزەمین ف پانزدهم.

پانزەهەمین: پانزەمین ف پانزدهم.

پانزەیەم: پانزەمین ف پانزدهم.

پانکـردنـەوە: ١) پێ رێ خستن؛ ٢) لەتـەسکـەوە بەرین کردن؛ ٣) راخستنی سفـرەو بەڕەو... ف ١) پامال کردن؛ ٢) عریض کردن؛ ٣) انداختن سفرە یا گلیم و...

پانکـە: ١) جۆرێ بەری دارمـازو؛ ٢) قولـەی پان؛ ٣) جۆرێ ماسی گرۆڤـەر؛ ٤) باوەشێنی کارەبـایی، باوەشێنی بەرقی ف ١) نوعی ثمر

مازوج؛ ۲) کوتاهِ عریض؛ ۳) نوعی ماهی؛ ۴) بادبزن برقی.

پانکەڵە: پانی خڕوچکۆڵە [ف] پهنِ گرد و کوچك.

پانۆبون: هەراو بونەوە، بەرین‌بو ن [ف] عریض شدن.

پان‌وپۆڕ: بەرین‌و هەراو، زۆرگوشاد [ف] بسیار عریض.

پان‌وفلچ: بەرپێ دڕاوی هەڵشێلدراوی لەکارکەوتە [ف] لەشدە.

پانەگا: جێگەی روانی توکەبەر [ف] عانە، زهار.

پانەوپان: ۱) بەلای پانایی‌دا؛ ۲) بەئاشکراو بێ مەرایی: (**پانەوپان** پێم گوت) [ف] ۱) از پهنا؛ ۲) رُك و صریح.

پانەوەبون: ۱) پلیخانەوە؛ ۲) پانۆبو ن [ف] ۱) لەشُدن؛ ۲) عریض شدن.

پانی: ۱) بەرینی، پەهنی؛ ۲) پاژنە، پانیە [ف] ۱) پهنا؛ ۲) پاشنە.

پانی‌بەرز: جۆرێ کەوشی پاژنە بڵند [ف] نوعی کفش پاشنە بُلند.

پانێر: پارێن، گوێلکی پار، گوێل‌پار [ف] گوسالۀ پارینە.

پانیە: پاژنە، پانی [ف] پاشنە.

پاوان: قەدەغە، قۆرغ. مێرگ یا باغی تایبەتی کەسێك نەتوانێ سەربەخۆ بچێ‌تێ: (لـە باغچـەی ساوای **پاوانی** سینـە / پەنجـەم سەرگەرمی لیمۆگوشینە) «هەژار» [ف] قُرغ، مکان انحصاری.

پاوانە: پامورە [ف] نگا: پامورە.

پاوپـا: ۱) دودڵـــی، گومـان؛ ۲) خۆ وەدوا خستـــن [ف] ۱) گمـان؛ ۲) تأخیر کردن.

پاوپل: ۱) قاچ‌وقول، لەئەژنۆ بەرەژێر؛ ۲) برێتی لە توانایی‌و کارایی [ف] ۱) از پای تا زانو؛ ۲) کنایە از تاب و توان.

پاور: منالْدان [ف] زهدان.

پاوڕوا: پاپەتی، پێخواس، خواس [ف] پابرهنە.

پاوشا: پاتشا [ف] پادشاه.

پاوشك: بەدقەدەم، پێ‌ڕەش [ف] بدقدم.

پاوموری: هەوایەکی گۆرانیە، قامێکە، مقامێکە [ف] آهنگی است.

پاون: پاوان [ف] نگا: پاوان.

پاونە: پێوەند، کۆت‌و زنجیر [ف] کندپای زندانی.

پاوە: ۱) پاوان؛ ۲) ناوی شارێکـە لە کوردستـان [ف] ۱) نگا: پاوان؛ ۲) شهری در کردستان.

پاوەپا: ۱) هاوڕایی؛ ۲) دودڵی؛ ۳) خۆوەدوادان‌و سستی [ف] ۱) همراهی؛ ۲) تردید؛ ۳) اِهمال.

پاوەجێ: جێ‌قایم، لە لەقین بەدور [ف] ثابت.

پاوەجێگە: پاوەجێ [ف] ثابت.

پاوەرە: ۱) دەرپێ؛ ۲) پێڵاو، پاپۆش [ف] ۱) زیرشلواری؛ ۲) پای‌افزار.

پاوەمانگ: زكپڕ لەو مانگەدا کەتیا ئەزێ [ف] پابماه.

پاوەن: ۱) پاوان؛ ۲) پیوەند؛ ۳) دراوێکی ئینگلیس؛ ۴) پامورە [ف] ۱) نگا: پاوان؛ ۲) بندپای؛ ۳) واحد پول انگلیس؛ ۴) نگا: پامورە.

پاوەند: ۱) پاوان؛ ۲) پێوەند [ف] ۱) نگا: پاوان؛ ۲) بندپا.

پاوەنە: پامورە [ف] نگا: پامورە.

پاوەوی: پێخەسو، بەربوك [ف] ینگە.

پاوەی: بەربوك [ف] ینگە.

پاوەیو: پاوەوی [ف] ینگە.

پاوێنە: پامورە [ف] نگا: پامورە.

پاهەڵکەفتن: هەڵەنگوتن، ڕەت بردن [ف] سکندری خوردن.

پاهەڵگرتن: بەلەز چون، خۆشتر ڕۆیشتن [ف] بسرعت رفتن.

پاهەڵگیر: بارەبەر [ف] باربر.

پای: ۱) پەردە؛ ۲) بەش، دابـەش؛ ۳) عۆدە، لەمـل [ف] ۱) پردە؛ ۲) قسمت؛ ۳) عُهدە.

پایا: بەردەوام، قایم، خۆڕاگر [ف] ثابت.

پایان: ئاخر، دوماهی، دوایی [ف] پایان.

پایتەخت: پاتەخت، شاری شانشین [ف] پایتخت.

پایدۆس: دەست لەکار هەڵگرتن [ف] دست از کار کشیدن.

پایدۆست: پایدۆس [ف] نگا: پایدۆس.

پایز: سێهەم کژی سال [ف] فصل پاییز.

پایزە: ۱) چانـدنی پایزی، بەرانبەری بەهارە؛ ۲) جۆرێ ترێ دەنك زل لەپایزا دەگا [ف] ۱) کشت پاییزە؛ ۲) نوعی انگور.

پایزەبرا: بریەتی لەدۆستێ کە درەنگ دەیبینی [ف] کنایە از دوستی کە کم پیدا شود.

پایزەرێز: شەختە لێدراو، سەرمابردوی پایز [ف] سرمازدۀ پاییزی.

پایزی: ۱) چانـــدنی پایزە؛ ۲) جۆرێ هەنجیر [ف] ۱) کشت پاییزە؛ ۲) نوعی انجیر.

پایژی: لێکدانەوەی خەو [ف] تعبیر خواب.

پایسکل: ئەسپەدارینە، دوچەرخە [ف] دوچرخە.

پایکردن: دابەش کردن [ف] توزیع کردن.

پاین: ۱) لای خوارو؛ ۲) جێگەی پێ لەگۆڕدا؛ ۳) چاودێری، ئاگالێ بو ن [ف] ۱) پایین؛ ۲) جای پا در قبر؛ ۳) نظارت و مراقبت.

پایناز: بەخێرهێنانی گەرم‌و گوڕ، خۆش‌وبێش بەمێوان گوتن [ف] استقبال گرم از مهمان.

پاینـاو: ۱) قونـاو، ئاوێ لەئـاوداشتنـا لە زەوی دەردەچێ؛ ۲) سەوزەی تێراوی لەشۆق [ف] ۱) پساب آبیاری؛ ۲) شاداب.

پایندە: خۆڕاگر، جێ‌قایم [ف] پایندە.

پاینە: پایندە [ف] پایندە.

پایوان: پەردەداری پیاوی گەورە [ف] پردەدار.

پایە: ۱) هیم، بناغە؛ ۲) پلەو دەرەجە؛ ۳) کۆڵەکەی لەخشت‌و سمنت؛ ۴) سەروپێ، پاچە [ف] ۱) پایە؛ ۲) درجە و رتبە؛ ۳) ستون سیمانی؛ ۴) کلّەپاچە.

پایەبەرز: پیاوی گەورە [ف] بلندپایە.

پایەدار: خۆڕاگرو جێ‌قایم [ف] پایدار.

پایەداری: هەرمان‌و خۆڕاگری [ف] پایداری.

پایەروقی: هەوای ئاڵۆزو بەتەم‌و دومان [ف] هوای مُنقلب.

پایەماڵ: پاماڵ [ف] پایمال.

پایەناز: ژێر راخەر، ژێر پێ راخەر [ف] پای‌انداز.

پایەنداز: پایەناز [ف] پای‌انداز.

پایین: ۱) لای ژێرو؛ ۲) چاودێری کردن، بەچــاو ئاگالــێ بون ف ۱) پایین؛ ۲) پائیدن.

پپڵە: پلپلە، زێڕەسکەی ورد لەزنجیردا بۆخشڵ ف زیورآویزە.

پت: ۱) لێدانی رەگ، نەبــز؛ ۲) خودای دەستکرد، بت؛ ۳) کەپۆ، لوت، بێڤل، دفن؛ ۴) نوختە، خاڵ؛ ۵) خونجەی گیا؛ ۶) پتە، پڵتۆك، بەنینۆك لەشتێك دان؛ ۷) ئەوەندەی لەناو سەرپەنجەی قامکی گەورەو شادەدا جێگـەی دەبێتـەوە: (**پتێ** دەرمـان، **پتێك**چای)؛ ۸) سرکـە، سرتـە، پچـەپــچ؛ ۹) نوك، سەری باریکی شت؛ ۱۰) بۆڵە، ورتە؛ ۱۱) شلو سست ف ۱) نبض؛ ۲) بُت؛ ۳) بینی؛ ۴) نُقـطه؛ ۵) غُنچهٔ گیاه؛ ۶) تلنگُـر؛ ۷) بار دو انگشت؛ ۸) پِچ پِچ؛ ۹) نوك هرچیز؛ ۱۰) غرولند؛ ۱۱) شُل و سست.

پتاپت: سرکە، سرتە، سرتو خورت ف حرفِ بیخ گوش.

پتات: زۆرویژ، چەنەوەر، هەڵەوەڕ، چەقەسرۆ، زۆربڵێ، چەنەباز ف وراّج.

پتپا: نوکی پەنجەی پا ف نوك پا.

پتپت: بۆڵەو پرتە ف غرولند.

پتپتك: شێوی ساواری ورد، پیرخەنیلە ف آش بلغور.

پتپتۆك: جۆرێ پەپولەی خاڵدار ف نوعی پروانه.

پتپتۆکە: گوڵێکی سوری سەرە بەهارە ف از گلهای قرمز بهاری.

پتخی: رەنگ پەڕیو، بێ‌ڕەنگ، رەنگ بزرکاو ف رنگ‌پریده.

پتر: ۱) زوُتر: (**پتر**بێرێ)؛ ۲) زۆرتر: (**پتر**یان نان داپێمان) ف ۱) زودتر؛ ۲) بیشتر.

پترۆ: قرتماخەی سەربرین ف کبرهٔ زخم.

پترۆخە: پترۆ ف کبرهٔ زخم، خَشك ریشه.

پترۆك: پارچەی زۆر بچوك لە هەویرو نان ف جُزءِ کوچکی از خمیر و نان.

پترۆکە: ۱) پترۆ؛ ۲) پترۆك ف ۱) نگا: پترۆ؛ ۲) نگا: پترۆك.

پتوپوُز: لچ‌و لێو، دەم‌وپوز ف نس، پوز.

پتە: پتکە، بەیەك قامك لێدان، پت ف تلنگُر.

پتەپت: ۱) لەرزین‌و پت دانی گڕی چرا؛ ۲) بۆڵەوپرتە ف ۱) سوسوی چراغ؛ ۲) غرولند.

پتەو: ناوپڕ، بەهێز، قایم ف توپُر و مُحکم.

پتەی: پێتن ف پختن.

پتێتە: پەتاتە، سێفە عەرزیلە ف سیب‌زمینی.

پتیك: گەنە ف کنه.

پتیلە: پڵیتە، فتیلە ف فتیله.

پچ: ۱) پێچ، بادراو، بادان؛ ۲) کەموکە؛ ۳) سرتە، سرکە ف ۱) پیچیده، پیچ؛ ۲) اندك؛ ۳) حرف بیخ گوش.

پچانن: سرتەکردن ف در گوشی حرف زدن.

پچڕان: لەبەریەك چون، پسان، قرتیان، قەتیان ف گسیختن.

پچڕاندن: قرتاندن، پساندن ف گُسلانیدن.

پچڕاندنەوە: ۱) دوبارە پساندن؛ ۲) دڕاندنی بەرگی دژ لە شەڕدا ف ۱) باز گُسلاندن؛ ۲) پارە کردن لباس کسی.

پچڕانن: پچڕاندن ف گُسلاندن.

پچـڕانەوە: دوبارەپسان: (بەندی گەردن بەندەکەم دوبارە **پچڕایەوە**) ف دوبار گسستن.

پچڕاو: پساو، قەتای، قرتیاگ ف پارەشده.

پچـڕپچـڕ: ۱) پس‌پس، هەودای لەچـەنـد جێوە پساو؛ ۲) بەش‌بەشی کەم‌کەم: (نـــانمـــان **پچـڕپچـڕ** دەداتێ)؛ ۳) دژواری؛ ۴) راوانــدن‌و بێ‌سەروبەر گوتن: (قسەکانی **پچڕپچڕ** دەکرد کەس نەیدەزانی دەڵێ چی) ف ۱) گسسته و پارەپارە؛ ۲) اندك اندك؛ ۳) دشواری؛ ۴) درهم و برهم گفتن.

پچرك: جۆرێ کولێرە ف نوعی گردهٔ نان.

پچڕۆك: ئامادەی پسان، لەپسان نزیك ف نزدیك به گسستن.

پچڕیاگ: پچڕاو ف گُسسته.

پچڕیان: پچڕان ف گسستن.

پچڕین: ۱) پساندن؛ ۲) بردن، دەست کەوتن: (بەشی خۆی **پچڕی**) ف ۱) گسلیدن؛ ۲) بُردن.

پچڕێن: کەسێ دەپچڕێنێ ف گُسلنده.

پچڕینەوە: دورکەوتن: (کاکم لەئێمە **پچڕیوەتەوە** هاتوچومان ناکا)؛ ۲) لەشەڕدا بەرگی یەکتر بەچنگ دڕاندن ف ۱) قطع علاقه و ارتباط؛ ۲) از فرط خشم لباس هم را پاره کردن.

پچکۆڵ: چکۆڵە ف کوچولو.

پچکۆڵانە: پچکۆڵ ف کوچولو.

پچکەلانە: پچکۆڵ ف کوچولو.

پچکەڵە: پچکۆڵ ف کوچولو.

پچمە: تەویلە، تەوێڵە ف اصطبل.

پچوك: ۱) چکۆڵە؛ ۲) بریەتی لە خزمەتکار و ژێردەست ف ۱) کوچولو؛ ۲) کنایه از نوکر.

پچوك‌بون: ژێردەستی کردن ف خدمتکار بودن.

پچوك بونەوە: دوای زلی کەم کردن ف کوچك شدن.

پچوك کردنەوە: لە زلی کەم کردنی شتێ یا کەسێ ف کوچك کردن.

پچوکی: ۱) چکۆڵەیی؛ ۲) خزمتکاری، نۆکەری ف ۱) کوچکی؛ ۲) نوکری.

پچە: ۱) سرتە، سرکە؛ ۲) تەویلە ف ۱) درگوشی؛ ۲) اصطبل.

پچەپچ: پچە ف درگوشی.

پچیان: پێچ خواردن ف پیچش.

پچین: شەق تێهەڵدان ف تیپا.

پخ: ۱) وشــەیەکــە بۆ دەخــەوکــردنی مناڵ دەگوترێ؛ ۲) بۆ ترساندنی بەگاڵتــە؛ ۳) سەربــڕین بەزمــانی منــداڵان ف ۱) لالایی کودك؛ ۲) بشوخی ترساندن؛ ۳) بەزبان بچّە سربُریدن.

پخك: پخ، وشەی ترساندنی بەگاڵتە ف بشوخی ترساندن.

پخۆ: بخۆ، فەرمانی خواردن ف بخور.

پخە: ۱) فڕێ‌یدە، باوێژە؛ ۲) بدەبەزەویدا، لەهەردی‌دە ف ۱) پرت کن؛ ۲) بر زمین بزن.

پدو: پوك، گوشتی بن ددانان [ف] لثه.

پر: پرد، ڕێبازی هەڵبەستراو لەسەر ئاو، جیسر [ف] پُل.

پڕ: ١) تژە، تژی؛ ٢) زۆر، زاف، گەلـەك، زیاد؛ ٣) حەشـامات، خەڵكی زیاد؛ ٤) تونـدیو سفتی تەنـراو؛ ٥) تورەو بەڕك: (دلّم لێت پڕە)؛ ٦) خەمنـاك: (دلّم پڕبـو گریام)؛ ٧) زۆرزاناو دانا: (مەلایەكی پڕە)؛ ٨) چڵەكـا، چڵەپـوش: (پـڕوپـوش)؛ ٩) بێمانـا: (پڕوپوچ)؛ ١٠) بیر: (قسەی پڕو پیرێژنانە باوەڕ مەكە) [ف] ١) پُر؛ ٢) بسیار؛ ٣) ازدحام؛ ٤) بافتهٔ سِفت و پُرپُشت؛ ٥) خشمگین؛ ٦) غمگین؛ ٧) عالم پُرمایه؛ ٨) خس؛ ٩) بی‌معنی، مُهمَل؛ ١٠) پیر.

پراخ: یاپراخ، دولمەی گەڵامێو، ئاپراخ [ف] دُلمهٔ برگ مو.

پراش: ورد، لەتی چكۆڵە [ف] ریزه.

پراش پراش: لەت لەت، وردوخاش [ف] ریزریز.

پراو: پلاو [ف] پلو.

پڕان: ١) دڕان؛ ٢) بڕان [ف] ١) پاره‌شدن؛ ٢) بُریده‌شدن.

پڕاندن: ١) دڕاندن؛ ٢) بڕین [ف] ١) پاره‌کردن؛ ٢) بُریدن.

پڕاوپڕ: دارماڵ، لێواولێو، لیپ [ف] مالامال.

پرای: پەڕین، بازی گەورە بردن، بازدان، خۆهەڵدان [ف] جَهش.

پڕایی: ١) ناوەراست: (لـەپـڕایی ناوەكـەدا)؛ ٢) كۆمـەڵو جەماوەری: (پڕایی خەڵكەكە هات) [ف] ١) جرگه، وسط؛ ٢) اکثریت.

پڕبار: داری زۆر بەمیوە [ف] درختِ پرثَمر.

پڕبون: بروانەپڕ [ف] پُرشدن.

پڕبـونەوە: هەڵكەندراوی گڵ تێكراو، والای دوبارە پێكراو: (چاڵی بەر دەركەكە پربوتەوە) [ف] پُرشدن دوباره.

پڕبەپڕ: لیپاولیپ [ف] لبالب، مالامال.

پڕبەدڵ: بەراستی، لەتەهی دڵەوە [ف] از تهِ دل.

پڕبەر: پڕبار [ف] درختِ پرمیوه.

پڕبێژ: چەنەباز، زۆربلێ [ف] وراّج.

پڕپا: هەزارپێ، زیڵو [ف] هزارپا.

پرپـره: ١) پولـەكە، بریقە، نۆییە؛ ٢) پەرەنگی گوارە؛ ٣) پەڵپینە [ف] ١) پولك؛ ٢) آویزهٔ گوشواره؛ ٣) گیاه خرفه.

پرپریك: ١) پەڵپینە؛ ٢) پەپولە [ف] ١) گیاه خرفه؛ ٢) پروانه.

پرپلیك: پەڵپینە [ف] گیاه خرفه.

پرپـوڵ: ١) كۆنـەپـەڕۆ، پارچـەی كۆنی دڕاو؛ ٢) سست، شل، ناقـایم، خۆنەگر [ف] ١) کهنه پارچه؛ ٢) شُل و نامحکم.

پڕپوڵە: ١) چێشتی گزمولە هەویرو كوزەڵە؛ ٢) دانی جوچكە مریشكی تازە لە هێلكە دەرهاتو [ف] ١) اوماج؛ ٢) زواله.

پرپه: پڕپا [ف] هزارپا.

پڕپیاكـردن: ١) لێ نەوین بۆ ڕفاندن؛ ٢) دەباوش گرتن لەناكاو [ف] ١) گرفتن بەقصد ربودن؛ ٢) ناگهان در آغوش گرفتن.

پرپیت: ١) زۆر بەبەرەكەت، بەرێژەو؛ ٢) پەلەقاژەو هەڵبزۆقینی مریشكی سەربڕاو [ف] ١) پُر برکت؛ ٢) دست و پازدن مرغ سربُریده.

پڕپیش: پڕوپوش، گیای بابردەڵەی وشك [ف] خَس و خاشاك.

پرت: پارچۆكە، كلۆی چوك: (پرتێك قەندم دەیە!) [ف] کلوخك.

پڕتاف: لینگ‌دانی ئەسپ بەچوارناڵە، پڕتاو [ف] پُرتاب، چهارنعل تاختن.

پڕتافانن: وەغاردان خستنی بەچوارناڵە [ف] چهارنعل تاختن.

پرتافیان: توندغاردان [ف] تاختن.

پڕتافین: پرتافیان [ف] تاختن.

پرتافێن: گرێوەغار [ف] مسابقهٔ اسب‌دوانی.

پڕتاڵ: ١) كۆتاڵ،ماڵی گەزی؛ ٢) پێخەف [ف] ١) کالای زرعی؛ ٢) رختخواب.

پرتاڵ: كەلوپەلی ناوماڵ [ف] اثاثیهٔ خانه.

پڕتان: نوێن، پێخەف [ف] رختخواب.

پڕتاو: پڕتاف [ف] پرتاب.

پرتك: پرت، بەشێكی زۆركەم لەشتێكی زۆر [ف] ریزه.

پرتكاندن: بەش بەشو لەت‌لەت كردن، ورد كردن [ف] ریزه‌ریزه کردن.

پرتكه: وردە، كەموكە: (**پرتكه** نانێك نادا بەباوكی) [ف] ریزه.

پرتوك: ١) پرتكە؛ ٢) رزین، رزی [ف] ١) تکه پارچه، ٢) پوسیده.

پرتوكی: گەللایی، بێ‌قاعیدەو قانون، بەرەڵایی [ف] بی‌بندوباری.

پرتوكیاگ: رزیو، رزی [ف] پوسیده.

پرتوكیان: رزین [ف] پوسیدن.

پرته: ١) پت‌دان، لێدانی رەگ، نەبز؛ ٢) تروكەی گڕی چرا؛ ٣) بوڵەی بن لێوان [ف] ١) نبض؛ ٢) سوسوی چراغ؛ ٣) لندیدن.

پرتەپرت: پرتەی زۆر [ف] «پرته»ی زیاد.

پرتەقاڵ: فلتەقان، میوەیەكی بەناوبانگە [ف] پُرتقال.

پرتەقاڵی: رەنگی زەردی ئاماڵ سوور [ف] زرد پرتقالی.

پرچ: ١) موی درێژی سەر، كەزی؛ ٢) پەڕی باڵندە؛ ٣) موی لەش [ف] ١) گیس، زُلف؛ ٢) پر پرنده؛ ٣) موی بدن.

پرچك: پریشكی ئاوی بەكوڵ [ف] قطرات پاشیده از آب جوش.

پرچن: ١) خاوەن پرچ؛ ٢) موی تێكـەڵاوی پڕی شانـە نەكراو [ف] ١) کاکُل‌دار؛ ٢) ژولیده‌مو.

پڕچەك: چەكداری سازو تەیار لە سیلاحدا [ف] سلحشور.

پرچەمێك: چەكچەكی، شەمشەمەكوێرە [ف] خُفاش.

پرچی ئایشەو فاتمان: كۆلكە زێڕینە، كەسكەسۆر [ف] رنگین کمان.

پڕچین: زۆرچین‌دار، ناصاف [ف] پرچین و شکن.

پرخ: دەنگی كەپۆی خەولێكەوتو، پرخە [ف] خُرناسه.

پرخاندن: پرخەكردن لەخەوا [ف] خُرناسه کشیدن.

پرخانن: پرخاندن [ف] خرناسه کشیدن.

پرخن: كەسێ لەخەوا بپرخنێ [ف] کسی که در خواب خروپُف کند.

پرخوهوڕ: پرخەی زۆرو بەهێز [ف] خُرناسهٔ زیاد.

پرخه: پرخ [ف] خُرناسه.

پرخەپرخ: پرخەی زۆر [ف] خُرناسهٔ زیاد.

پرد: پر، ڕێباز لەبان ئاو [ف] پُل.

پڕدان: پڕپێداكردن، گرتنو رفاندن [ف] گرفتن و ربودن.

پردو: جۆرێ كاڵەك [ف] نوعی خربزه.

پرده: وردە ئەسپاب: (وردەو **پرده**) [ف] خرت و پرت.

پردەڵە: ١) دارەڕای سەر خەرداری ئاش؛ ٢) دارێکی درێژە لە ئەسپابی جۆلاییدا ف ١) ابزاری در آسیاب؛ ٢) ابزاری در جولایی.

پڕز: ریشۆڵەی پارچە ف پُرز پارچە.

پڕزانگ: منالْدان، زێدان، زێ ف زهدان.

پڕزگ: زیپکەی ورد ف جوش ریز بر پوست.

پڕزوُ: ١) بەهێزو تابشت؛ ٢) خۆڕاگرو پشودرێژ ف ١) قدرتمند؛ ٢) شکیبا.

پرزۆڵ: تیتۆڵ، بزگوڕ ف تکە کهنۀ کثیف و پارە.

پرزۆڵە: پرزۆڵ ف نگا: پرزۆڵ.

پرزە: ١) قەسەڵ، بەرماوی ئالْف لە ئاخوڕدا؛ ٢) لەتە قامیشی باریك؛ ٣) فرکاندن، هەڵ پڕیواندن، ڕێك خستنی جلی قوڕاوی تا قوڕەکەی لێ هەڵـــوەرێ؛ ۴) هێزو تاقـــەت: (پـــرزەم لێ بڕاوە)؛ ۵) بەش‌و ماف: (هەموی خوارد پرزەی منی، بڕی) ف ١) پس‌ماندۀ آخور؛ ٢) پوشال باریك نی؛ ٣) گل و خاك از لباس گرفتن؛ ۴) رَمَق و توان؛ ۵) حقوق و قسمت.

پڕژ: بڵاو، پەرژ، پەرێشان، پڕش ف پراکندە.

پڕژان: ١) بڵاوبـــونی شتی ورد؛ ٢) بەزەوی وەربـــونی ئاو یان تۆو: (ئاو مەپـــڕژێنە، تۆو بپڕژێنە)؛ ٣) زۆر بەئێش‌و ئازار ف ١) پراکندگی؛ ٢) افشان شدن آب یا بذر بر زمین؛ ٣) دردناك.

پڕژاندن: بڵاوکردن ف افشاندن.

پرژۆڵ: پڕژ ف افشان.

پڕژە: پڕیشك ف پشنگ آب.

پرس: پرسیار، وتەیێ کە جوابی گەرەکە ف پرسش.

پرسا: پرسکەر، بەپرسیار ف پُرسش‌کنندە.

پرسانە: دیاری بۆماڵی تازیەبار ف هدیە بە صاحب عزا.

پرسك: زیپکە ف جوش صورت.

پرسنامە: قاقەزی پرسیاران کەئەبێ پڕ کرێتەوە ف پُرسشنامە.

پرسە: ١) دیدارکردن لە نەخۆش؛ ٢) تازیە، ئازیەت ف ١) عیادت بیمار؛ ٢) عزاداری.

پرسەگورگانە: پرس پێ کردنی ڕواڵەتی‌و بەقسە نەکردن ف پُرسش تعارفی.

پرسەگورگانێ: پرسەگورگانە ف پُرسش تعارفی.

پرسیار: پرس، پسیار ف پُرسش.

پرسین: پرس کردن ف سؤال کردن.

پرسینـــەوە: ١) بەسەرکردنەوە؛ ٢) سەرحیساب بون ف ١) رسیدگی بە زیردست؛ ٢) حساب‌رسی.

پڕش: پڕژ ف افشان.

پرشنـــگ: ١) تیرێژ، تیرۆژ، تیشکی ڕۆژ، تیشـــك؛ ٢) پڕیشکـــەی ئاگر، پزیسك ف ١) تابش؛ ٢) شرارە.

پرشە: ١)ورشە، گرشە، درەوشین؛ ٢)پڕژە ف ١)درخشش؛ ٢)نگا: پرژە.

پڕقێنە: قورقێنە، قرپ، دەنگ‌لەقورگەوەلەتێری ف آروغ، آروق.

پڕك: ژانی منالْبون ف درد زایمان.

پرك: ١) برش، کەڕو، کەڕەکیفە؛ ٢) پرتك، کەموکە ف ١) کَفَك؛ ٢) اندك.

پرکردن: تژەکردنی والاّ ف پُرکردن.

پڕکردنەوە: تژەکردنی دوبارە ف دوبارە پرکردن.

پڕکێش: بەتەماح‌و گران‌فرۆش ف آزمند و گرانفروش.

پڕکێشی: سوربون‌و پێداگرتن لەسەر مەبەست ف اصرار و لجاجت.

پرگ: ١) پرك، کەڕو، برش؛ ٢) پارچە زەوی؛ ٣) کەرکەمەڕ ف ١) کفك؛ ٢) قطعەای زمین کوچك؛ ٣) بخشی از گلّە.

پڕگۆشت: قەڵەو بۆگیاندارو میوە ف گوشتالو.

پرگە: گەرا ف پورە، تخم حشرات.

پرگ هەڵێنان: کەڕوهەڵێنان، برش هەڵێنان ف کَفَك برآوردن.

پڕمە: ١) دەنگی لوتی یەکسم؛ ٢) گریانی لەناکاو: (لە پڕمەی گریانی‌دا) ف ١) صدای بینی اسب؛ ٢) زیر گریە زدن.

پرمێشـــك: ١) زاناو بەهۆش؛ ٢) نۆسەنەك، پەنێرشك ف ١) پرمغز؛ ٢) نوعی خار در گندمزار روید.

پڕنۆ: دەلیل، بەڵگە ف دلیل، برهان.

پڕنۆڵ: بزگوڕ ف تکە لباس کهنە.

پرواندن: بەنینۆك کڕاندن‌و لێ کردنەوە: (دامێنت قوڕاویە، وشکی کەوەو بی‌پروێنـــە، ئەم گەنمـــەشامیە بە نینۆك بپروێنە با لەلاسك بێتەوە) ف زدودن با سرانگشت.

پروانن: پرواندن ف نگا: پرواندن.

پڕوپا: لاق‌و لەتەر، داودەلینگ ف ساق و دامن بالای ساق.

پروپاتاڵ: ١) وردەو پردەی ناوماڵ؛ ٢) خرت‌وپرتی بێ‌نرخ؛ ٣) بێکارە، بێ‌هونەر ف ١) خرت وپرت خانە؛ ٢) اشیاءِ بی‌ارزش؛ ٣) بیکارە و تنبل.

پڕوپوچ: قسەو باسی بێ‌ماناو بێ‌کاکڵ‌و ناڕاست ف خُرافات، یاوە.

پڕوپۆشتە: تەڕپۆش، کۆك، خۆش بژیو، سازو تەیار ف مُرفّە.

پڕو پەشێو: بێ‌سەرو بەر، حاڵ پەرێشان ف پریشان‌حال.

پڕوپێ: پڕوپا ف نگا: پڕوپا.

پڕوپیت: وردە حاجەتی ماڵ ف خُردە اسباب خانە.

پرۆت: هەورگەر، کاسەوکوزەکەر، هۆستای ئامانان ف کوزەگر.

پڕوز: بۆنی خوری سوتاو ف بوی پشم سوختە.

پڕوزان: سوتانی کوڵکە خوری‌و مو ف سوختن پشم و مو.

پڕوزانن: سوتاندنی خوری‌و مو ف سوزاندن پشم و مو.

پڕوزاو: کوڵکەی سوتاو ف موی سوختە.

پڕوزە: خوری سوتاو ف پشم سوختە.

پڕوزیان: پڕوزان ف سوختن پشم و مو.

پڕوزیاو: پڕوزاو ف موی سوختە.

پرۆژە: گەڵاڵە دانان بۆکارێکی گرینگ‌و بەبەهرە ف پروژە.

پڕوسقـــان: ١) هەڵگەڕانی شیر، تێك‌چونی شیر لەسەر ئاگر؛ ٢) ڕەنگ پەڕین لەترسان ف ١) بریدن شیر؛ ٢) رنگ باختن.

پڕوسقیان: پڕوسقان ف نگا: پڕوسقان.

پرۆسك: پزیسك، پریشکی ئاگر ف شرارۀ کوچك.

پروسك: باقی‌ماوەی لەشی مردوی رزیو: (هەرئیّسكو **پروسكی** مابو) ف باقیمانده جسد پوسیده.

پڕوسكان: لەبەریەك هەڵوەشان ف ازهم پاشیده شدن.

پڕوسكە: ئاورینگ، پریشكی ئاگر، پڕوسك ف شراره.

پروش: چاوی كەم‌بین‌و نەخۆش ف چشم بیمار و كم‌سو.

پروشـە: ١) كەم‌كەم خواردن: (بـەخوا بەحاڵ پروشە دەكا)؛ ٢) دەنكە دەنكەی بەفر كە دەبارێ ف ١) كم‌كم خوردن؛ ٢) ریزش دانه‌های برف.

پروشە پروش: وردە وردە هاتنی بەفر بۆ زەوی ف ریزش آرام برف.

پروكە: دەنكی وردی بەفر ف دانهٔ ریز برف.

پروكەپروك: فینگەفینگ،دەنگی گریانی بەسەبرف صدای آهستهٔ گریه.

پرونان: پرواندن ف زدودن با سر ناخُن.

پریاسكە: پریّسكە، بوخچەی لەدەسرۆكە ف بقچهٔ كوچك.

پریچ: چاوی پروش ف چشم كم‌سو.

پریزە: پریاسكە ف بقچهٔ كوچك.

پریّس: پەرست: (پیاكێ خوا **پریّسە**) ف پَرَست.

پریّسك: پڕوسكە ف جرقه.

پریّسكە: پریاسكە ف بقچهٔ كوچك.

پڕیش: ریزاڵ، بزگوڕ، وردوخاش، ریشاڵ ف پارچهٔ كهنهٔ پوسیده.

پڕیش پڕیش: ریشاڵ ریشاڵ، ریّزاڵ ریّزاڵ ف پاره‌پاره، تكه‌تكه.

پڕیشك: پشكی ئاو ف پشنگ آب.

پریشكە: دانولەی گەنم، چیّشتی گەنم ف آش گندم جوشیده.

پریكە: تریقە، دەنگی بەقەوی خەنین ف صدای هرهر خنده.

پریوان: بەنینۆك یان بەریّك خستن وەراندن: (گەنمەشامی **بپروێنە**، جلە قوڕاویەكەت **بپروێنە**) ف با ناخن زدودن.

پز: ١) بیّچو لەناو زگدا، پیزە، تۆل؛ ٢) چیّژەی تفت، چیّژەی زوان گیر؛ ٣) قوز، كوز، شەرمی میّوینـە ف ١) جنین؛ ٢) گَس مزه؛ ٣) فرج، آلت تناسلی زن.

پزان: ١) بیّچودان، منداڵدان، پزدان؛ ٢) ئەوی منداڵ بۆگاڵتە فوی تیّدە كەن ف ١) بچه‌دان؛ ٢) بادكنك.

پزدان: پزان ف نگا: پزان.

پزدوك: چینچكە سلاّو، باپشكیّو ف گل‌مُژه.

پززە: نەخۆشیەكی پەزە ف نوعی بیماری گوسفند.

پزگ: ١) پزو، جیّگەی دۆخین لەدەرپیّ‌دا؛ ٢) هەرچیّ لیّوی هەڵدورابیّ‌و بەنی تیّدابیّ وەك زار كە كیسەو تورەكە؛ ٣) نەخۆشی مەڕ، پزو ف ١) و ٢) نیفه؛ ٣) نوعی بیماری دام.

پزگە: پزگ ف نگا: پزگ.

پزڵی: جیّگەی بیّچو لەزگ‌دا، پزدان ف زهدان.

پزو: ١) پزگ؛ ٢) منداڵدان، پزدان؛ ٣) پززە، فززە ف ١) تنبان؛ ٢) زهدان؛ ٣) نگا: پززە.

پزۆر: ورگ‌و ناو، ناوزگی حەیوان ف احشاء.

پزۆژن: سوژنێ كە لە تەبـەنـە دریّژتـر و لە سوژن پچـوك‌ترە ف سوزن كوچكتر از جوالدوز و بزرگتر از لحافدوز.

پزوسك: پروسك، پریشكی ئاگر ف شراره.

پزوسكە: پزوسك ف شراره.

پزە: فزە، نەخۆشی مەڕ ف نوعی بیماری دام.

پزی: ١) تفتی؛ ٢) پزگ ف ١) گس‌مزگی؛ ٢) نگا: پزگ.

پزیسك: ئاورینگ، نەختوكە ئاگریّك، پڕیشكەی ئاگر ف شراره.

پزیشك: بژیشك، حەكیم، لوقمان ف پزشك.

پزیشكـە: نوسـەكـە، نوسـەنـەكە، بەری گیایەكی دڕكاویە بەخوری‌و جلكەوە دەنوسیّ ف نوعی خار.

پزیم: ئاغزونە، ئاڵقەی داخستنی قایشی پشت‌و كەوش ف سگك.

پزینك: بلاّمك، دەم‌بیّنی بیّچوی ئاژاڵ ف دهان بند بچه شیرخوار حیوان.

پژ: ١) داسوكەی دەخڵ؛ ٢) لكی باریكی دار؛ ٣) یاڵی ولاّخ ف ١) پرز غلّه؛ ٢) جوانه نازك؛ ٣) یال.

پژاڵ: ١) لكی هەرە باریكی دار، پژ؛ ٢) پڕوپوش ف ١) جوانه نازك؛ ٢) خس و خاشاك.

پژان: ١) پرژان، بلاّوبونی وردوشل؛ ٢) خویّن لەلوت هاتن؛ ٣) نەمانی كچـیّنی؛ ٤) زۆرەوانی، ملانیّ ف ١) پاشیدن مایع؛ ٢) خون دمـاغ شُدن؛ ٣) رفتن بكارت؛ ٤) كُشتی.

پژاندن: ١) دەخویّن هیّنانی لوت؛ ٢) بردنی كچیّنی؛ ٣) بلاّوكردنی ورد؛ ٤) وەشـانـدن، چانـدنی تۆم ف ١) خون دمـاغ كردن؛ ٢) بكـارت برداشتن؛ ٣) پخش و پلا كردن؛ ٤) تخم افشاندن.

پژاو: ١) كچیّنی نەمـاو: (بنی پژاوە)؛ ٢) لوتی خویّن لیّ‌هاتـو: (لـوتی پژاوە)؛ ٣) تۆمی وەشاو ف ١) بكارت برداشته شده؛ ٢) دماغ خونی شده؛ ٣) تخم پاشیده شده.

پژبیّن: پشتیّن، پشتان، كەمەربەند، پشتویّن، پشتیّند ف كمر بند.

پژتیّن: پژبیّن ف كمر بند.

پژك: ١) داروكە یەكە بۆ پینە دەمەشكەی كون‌بوی ڕادەكەن، پشك؛ ٢) خونچە، پشكۆژ ف ١) پینهٔ چوبی سوراخ مشك؛ ٢) غنچه.

پژكۆژ: پشكۆژ، خونچە ف غنچه.

پژگاڵ: كاروبار، مەشغولیەت ف سرگرمی و مشغولی.

پژل: سوُر لەسەرشتیّ ف اصرار، ابرام.

پژلاندن: سوُربون ویاداگر تن لەسەرشتیّ ف اصرار كردن.

پژم‌وهوڕ: پژمەی بەقەو، توندپشمین ف عطسهٔ قوی.

پژمە: پشمە، پنژە ف عطسه.

پژمەپژم: پشمەی لەسەر یەك ف عطسهٔ پیاپی.

پژمین: پنژین، پشمین ف عطسه‌كردن.

پژن: ١) بەلكوپۆپ؛ ٢) پرچن‌و موتیّكەلاّو ف ١) درخت پرشاخ و برگ؛ ٢) ژولیده‌مو.

پژنچە: قاشاق، ڕنەكی یەكسم ماڵین ف برس ستور.

پژو: یاڵ، موی ملی یەكسم‌و شیّر، بژ ف یال.

پژوپـۆ: لق‌وپـۆپ، ئەولكـانـەی هەڵـدەپـەرتیّودریّن ف شاخه و برگ،

شاخه‌های هرس شدنی.

پژون: گزره [ف] علف پرس شده.

پژوێن: پژبێن [ف] کمر بند.

پژوێنه: پزبێن [ف] کمر بند.

پژه: پریشکه پریشکی ئاو [ف] پاشیده شدن آب.

پڕیاگ: ۱) پژاو، لوتی خوێن لێهاتـو؛ ۲) کچێنی له‌بەین‌چو؛ ۳) تۆمی چناو [ف] ۱) خون دماغ شده؛ ۲) بکارت برداشته شده؛ ۳) تخم پاشیده شده.

پژیان: پژان [ف] نگا: پژان.

پس: ۱) قەتین، قەتیان؛ ۲) تور، ئەوی لەباتی س، **ث** دەڵێ، پسك؛ ۳) کوڕ، فرزەندی نێر: (**پسمام:** ئامۆزا) [ف] ۱) گسلیدن؛ ۲) کسی که «س» را «ث» تلفظ کند؛ ۳) پسر.

پسات: جوات، ناوکۆمەڵ، جەرگەی حەشامات: (بۆتە پەندی **پساتێ**) [ف] اجتماع.

پسان: ۱) قەتیان، لەبەر یەك چونی بەن‌و داو؛ ۲) مردن لەبەر ماندویی [ف] ۱) گسستن؛ ۲) از خستگی مُردن.

پساندن: لەبەریەك بردن [ف] گُسلانیدن.

پسانك: بێچو: (**پسانکه** سەگ: توتەڵەسەگ) [ف] بچّه.

پسانن: پساندن [ف] نگا: پساندن.

پسانەوه: ۱) دوباره لەبەریەك چون؛ ۲) دوایی هاتن: (ئەوەچبو؟ هەر نە**پسایەوە**) [ف] ۱) دوباره گسستن؛ ۲) خاتمه یافتن.

پسپان: ۱) پینەی پەڕۆ؛ ۲) سرتە، قسەی بەئەسپایی [ف] ۱) پارچهٔ پینه؛ ۲) حرف در گوشی.

پسپاندن: سرتەکردن، سرکاندن [ف] حرف در گوشی.

پسپس: ۱) زۆرپچڕاو، بەچەندجێ لەت؛ ۲) وشەی بانکردنی پشیله [ف] ۱) پاره‌پاره شده؛ ۲) کلمه صدا زدن گربه.

پسپستلێ: جوڵاتەنە، جاڵ جاڵۆکە [ف] عنکبوت.

پسپسیك: پشیله، پسیك، پشی، کتك [ف] گربه.

پسپـوڕ: ۱) زانـالـە پەزنـاسـین‌دا؛ ۲) چازان‌و لێزانی کار [ف] ۱) گوسفندشناس؛ ۲) خبیر و کاردان.

پسپوڕی: چازانی. هۆزان لەکارێکا [ف] خبرگی. تخصص.

پست: سرتە، سرکە [ف] حرف در گوشی.

پستان: فستان، کراسی ژنانە [ف] پیراهن زنانه.

پسترك: پەیژە، ناردیوان [ف] نردبام.

پستو: بەرۆك، یەخە [ف] گریبان.

پسته: ۱) فستق؛ ۲) سرتە، چپە [ف] ۱) پسته؛ ۲) درگوشی.

پستەبادام: بادامی کاغەزی، باوی تیکوڵ ناسك [ف] پسته بادام.

پستەپست: سرتەسرت، پچەپچ [ف] پچ‌پچ.

پستەق: مێوژی خراپ [ف] مویز بنجل.

پســـك: ۱) کەسێ زمـانی «سین» و «زێ» ناهێنی، پس؛ ۲) پشیله؛ ۳) بسك، زولف [ف] ۱) کسی که «س» را «ث» تلفظ کند؛ ۲) گربه؛ ۳) گیسو.

پســکـــان: دەگەڵ پێشگـــری ڕا دەیڵێن. خۆ ڕزگارکـــردن لە کەسێ کەتوندگرتویە: (خۆی لەدەستم را**پسکاند**) [ف] فرار کردن.

پسکول: گوڵینگی کڵاو [ف] منگولهٔ کلاه.

پسکه: ۱) سرکە، سرتە، قسە بەدەنگی نزم؛ ۲) پارێزی راوچی بۆ نچیر؛ ۳) باڵـەفـڕەو جیوەجیوی بەچکـەمـەل لەکاتی خواردن لەدەندوکی دایکی‌ڕا [ف] ۱) حرف در گوشی؛ ۲) خیز شکارچی به‌طرف شکار؛ ۳) پرپر زدن بچهٔ پرنده وقت خورن.

پسکـەپسك: ۱) سرتەسرت؛ ۲) باڵەفڕەو جیك‌جیكی جوچك [ف] ۱) نجوا؛ ۲) پرپرزدن و سروصدای بچهٔ پرنده.

پسکیان: پارێزبردنی راوچی [ف] خیز شکارچی بسوی شکار.

پسڵ: لۆشه، گیایەکە لەدۆکڵیوی دەکەن [ف] گیاهی است که در دوغبا ریزند.

پسمام: ئامۆزای نێر، کوڕمام [ف] پسرعمو.

پسنچك: پنچك [ف] بوتهٔ درختی.

پسو: هەست [ف] احساس.

پسمیران: بەچکەبەگ، نەجیم‌زادە [ف] نجیب‌زاده.

پسوك: بەنی ناقایم کەزو دەپسێ [ف] نخ نازك نامحکم.

پسـوگـرتەی: گوێ‌ڕادێری لەقسـەی خەڵك هـەست‌ڕاگـرتن [ف] استراق‌سمع.

پسەپس: ۱) تورەتور؛ ۲) سرتەسرت [ف] ۱) حالت لُکنت زبان؛ ۲) پچ‌پچ.

پسیان: قەتیان، پسان [ف] گسستن.

پسیزك: پزیسك [ف] نگا: پزیسك.

پسیك: پشیله، پشی [ف] گربه.

پسێن: ۱) ئەوی دەپسێنێ؛ ۲) کڕیار [ف] ۱) گسلنده؛ ۲) خریدار.

پسیوز: پسپوڕ [ف] نگا: پسپوڕ.

پش: ۱) فشـەڵۆك، ناپتەو؛ ۲) سی، جەرگی سپی، کیسەی هەناسە؛ ۳) وشـەی بانـگ‌کردنی پشیله [ف] ۱) شل و ول؛ ۲) ریه؛ ۳) کلمه صدا کردن گربه.

پشاقیك: سوێنکە سابون [ف] تەماندهٔ صابون.

پشاوتن: گلۆفین، هەڵپشاوتن، تێك‌هەڵگوشین‌ولێك‌دان [ف] مُچاله کردن.

پشپش: وشەی بانکردنی پشیله [ف] کلمه صدا کردن گربه.

پشپشۆکه: گیایەکە لە کلکەپشیلەئەچێ [ف] گیاهی است شبیه به دم گربه.

پشپێنت: پژبێن [ف] کمر بند.

پشت: ۱) لەدواوە لەشانرا تاسەر ڕان؛ ۲) ئەو دیوی هەرشتێ؛ ۳) خزمی باوك؛ ۴) داژدارو لاگر؛ ۵) وشـەی دەرکردنی پشیله؛ ۶) بەرەوچین: (**پشت بەپشت** واهاتوین)؛ ۷) حیز، پیاوی گاندەر [ف] ۱) پُشت؛ ۲) وراء؛ ۳) خویشـاونـد پدری؛ ۴) طرفـدار؛ ۵) کلمه راندن گربه؛ ۶) نسل؛ ۷) اُبنه.

پشتاش: تۆزی ئارد لەئاشدا، تۆز ئاسیاو [ف] گَرد آسیاب.

پشتان: ئاوقا، دەست تێ‌وەرێنان [ف] در آغوش گرفتن.

پشتاو: ۱) جۆرێ دەمانچەی قەدیم؛ ۲) تۆرەکەی باروتی راوچی ف ۱) نوعی تپانچه؛ ۲) تو برهٔ باروت.

پشتـاوپشت: ۱) بابـەلبـاب، بەرە لەدوی بەرە؛ ۲) پێچەوانە رۆیشتن: (**پشتاوپشت** چومە ناو ئەشکەوتەوە) ف ۱) نسل در نسل؛ ۲) عقب عقب رفتن.

پشتئەستور: خاترجەم، بێ‌نیگەرانی ف خاطرجمع.

پشتبێن: پژبێن ف کمر بند.

پشت پێ بەستن: خاترجەم‌بوُن لە یارمەتی کەسێك ف اطمینان یافتن از یاری کسی.

پشـت تێکــردن: ۱) رولـێ وەرگێران؛ ۲) گوێ پێ نەدان: (**پـشـتـی** دەکارەکەی **کردوە**) ف ۱) اعراض و پشت کردن؛ ۲) بی‌اعتنایی.

پشت چوڤك: دارگورد، ئەودارە پۆی تەونی پێ‌دەکوتن ف چوبی که با آن پودقالی را می‌کوبند.

پشتخوُیل: پشت کوُڕ، پشت چەمیو ف کوژپشت.

پشتدار: ۱) قایم، پتەو؛ ۲) خاوەن داژدارو لاگری بەهێزو دەسەلات ف ۱) محکم؛ ۲) کسی که پارتی بانفوذ داشته باشد.

پشتدان: ۱) هەلاتن لەبەر دوژمن؛ ۲) تەسمیل بونی مێوە بۆنێرە ف ۱) فرار از دشمن؛ ۲) تمکین ماده برای نرینه.

پشت دانــەوە: ئارخـەیانو بێ‌خەم‌بوُن: (**برۆ پشتی** خۆتی **لێ‌بدەوەو** مەترسە) ف آرامش یافتن.

پشترێژ: برینی پشتی یەکسم ف زخم پشت ستور.

پشترێش: پشترێژ ف زخم پشت ستور.

پشت ساردبوُنەوە: ناهومێدبوُن لەکار ف مأیوس شدن.

پشتشکان: برێتی لە بەلای زۆر گەورە: (**برارۆ پشتم‌شکا**) ف کنایه از مُصیبت بزرگ.

پشتکوُڕ: پشت خوُیل ف کوژپشت.

پشتکۆل: داری پشت دەرگا بۆداخستن ف چوب پشت در.

پشت کوم: پشت‌خوُیل ف کوژپشت.

پشت گرتن: یارمەتی‌دان، داژداری کردن ف حمایت کردن.

پشتگوێ‌خستن: گوێ پێ‌نەدان، وەدواخستن ف پشت گوش انداختن.

پشتگوێکردن: ۱) برێتی لە سەرچاك کردن لای دەلاك؛ ۲) موهەلگرتنی لاملی ژن ف ۱) اصلاح موی سر؛ ۲) موی صورت گرفتن زنان.

پشتگین: دوماهی، ئاخری ف واپسین.

پشتلێدان: گەمەیەکە شەڕە پشت ئەکەن ف نوعی بازی.

پشتلێدانەوە: ئاسودەبون، ئیسراحەت کردن ف لم دادن.

پشتلێکردنەوە: پشتلێدانەوە ف لم دادن و آسودن.

پشتمێر: هاریکار، یاریدەر ف یاری کننده.

پشتوپەنا: جێگەی بانگو هاوار ان: (غەوس **پشتوپەنات بێ**) ف پُشت پناه.

پشتوری: ورە، هێزی دل ف قوّت قلب.

پشتوێن: پژبێن ف کمر بند.

پشتە: ۱) کۆلو بار، باری کۆل؛ ۲) پك، لای کوُڕی میچ، جك لەسەر زك؛ ۳) وشـــەی دەرکــردنی پشیلە؛ ۴) نێری گانـدەر، پشت؛ ۵) ناوی گوندێکە لەسەر سیروان؛ ۶) تیکولْ فرێدانی ئاولە؛ ۷) هاوعەشیرەت ف ۱) کولەبار؛ ۲) طرف برجستهٔ شتالنگ؛ ۳) کلمهٔ راندن گربه؛ ۴) اُبنه؛ ۵) نام دهی است؛ ۶) پوست انداختن زخم؛ ۷) هم‌خونی.

پشتەپا: شەق، تێهەلدان ف تیپا.

پشتەپێ: پشتەپا ف تیپا.

پشتەرێژە: پشترێژە ف زخم پشت ستور.

پشتەرێشە: پشتەرێژە ف زخم پشت ستور.

پشتەسور: پشت ئەستور ف نگا: پشت ئەستور.

پشتــەســەر: خشلێکـە ژنـان لەنـاوەراستی سەری دەدەنو بەپشتـا بەردەبێتەوە ف زیوری است زنانه.

پشتەك: ۱) پشتیوانەی دیوارو دار بۆ قایم بون؛ ۲) تیسکە خوری کە هەلی ناپاچنو دەیهێلنەوە ف ۱) پشتیبانه؛ ۲) پشمی که بر پشت قوچ می‌ماند.

پشتەکی: سواربونی یەکسم: (**دوپشتەکی**) ف سوار شدن بر ستور.

پشتەمازە: موغەرەی پشت، تیغەرەی پشت ف ستون فقرات.

پشتەماسی: خەرپشتە، سەربانی کوُرەوەك پشتەماسی ف بام خرپشته.

پشتەملە: بێگار، کاری بەزۆرداری بۆزۆردار ف کار بیگاری.

پشتەملێ: پشتەملە ف بیگاری.

پشتەمەلە: جۆرێ سۆبایی، مەلەی لەسەر گازی پشت ف شنای پشت.

پشتەمێر: پشتمێر ف نگا: پشتمێر.

پشتەوە: دواوە ف وراء، پشت.

پشتەوەشکێن: بەلای پشتەوە داچەماو ف بەطرف پشت خم شده.

پشت هەلکردن: قەلس بون، رووەرگێران ف پشت کردن و عصبانی شدن.

پشت هەیوان: ئۆدەی لەرِوی هەیوان ف اطاق رو بەتراس.

پشتەیوان: پشت هەیوان ف نگا: پشت هەیوان.

پشتــی: ۱) سەرین؛ ۲) پالــەوپشت؛ ۳) کۆل، باری پشتی پیاو؛ ۴) لەدوای: (**پشتی تۆ** من دێم) ف ۱) بالش؛ ۲) متکێ؛ ۳) کولەبار؛ ۴) پس از.

پشتیر: تەویلە، تەولە، گەوەڕ ف طویله، اصطبل.

پشتێر: پشتیر ف طویله، اصطبل.

پشتێن: ۱) پژبێن؛ ۲) گشتەك ف ۱) کمر بند؛ ۲) نخ بهم بافته.

پشتێند: پژبێن ف کمر بند.

پشتێنــــدە: ۱) دەورە، دەورەگرتنی پەرژین یا هەرچی؛ ۲) داری دەنـاو شوُلی چەپەر خراو؛ ۳) جۆرێ زۆرەوانیە کە دەست دەکەمبەری یەکتر دەگرن ف ۱) کمر بندی؛ ۲) پودِ پرچین؛ ۳) نوعی کُشتی.

پشتێنە: پشتێندە ف نگا: پشتێندە.

پشتیوان: ۱) هاریکـــار، یاریدەر؛ ۲) قایم‌کەری دیواری شکست؛ ۳) داری دەرگاداخستن ف ۱) پشتیبـان؛ ۲) پشتیبـانـەدیوار؛ ۳) چوب پشت در.

پشتیوانە: دیواری دیوار ئەستێنەوە ف پشتیبانه.

پشتیوانی: یاریدەدان، هاریکاری، لاگیری ف پشتیبانی.

پشتیوانی کردن: دژداری کردن، لاگیری کردن ف طرفداری کردن.

پشرّون: چێشتی پیرخەنیلە، شیوی وردە ساوار ف آش بلغور ریز.

پشقل: پشکەڵ، کشپەڵ، کشپل، قشپل، گوُی دوسمو وشترو کەروێشك ف پشك حیوانات.

پشك: ۱) خونچەی گوڵی‌دار؛ ۲) پژك، داری کونگری مەشکەو خیگە؛ ۳) دەنکی بەفر، کلوی بەفر؛ ۴) پسولەی خۆوبەخت، قورعە؛ ۵) بەش وبار؛ ۶) پڕیشکی ئاو ف ۱) شکوفە درخت؛ ۲) پینۀ چوبین مشك؛ ۳) دانۀ برف؛ ۴) بلیط بخت‌آزمایی؛ ۵) سهم و قسمت؛ ۶) قطرات پاشیدۀ آب.

پشکخستن: قورعەکێشان ف قُرعە انداختن.

پشکڤین: ۱) پشکوتنی خونچە؛ ۲) هەڵوەشانی درومان، هەڵپشکوتن ف ۱) شکفتن غنچە؛ ۲) بازشدن بخیە.

پشکڵ: پشقل ف پشك حیوانات.

پشکن: ۱) مفەتیش، ماڵ پشکن؛ ۲) لەبەریەك جیا کەرەوە: (خوریەکە بپشکنە) ف ۱) مفتّش و بازرس؛ ۲) ازهم بازکنندۀ پشم و موی.

پشکنین: ۱) گەڕان و تەفتیش؛ ۲) هەڵوەشاندنی خوری و لۆکە ف ۱) تفتیش؛ ۲) ازهم بازکردن پشم و موی.

پشکۆ: پۆلو، پەرەنگ، سکڵ، پەنگر ف اخگر.

پشکوتن: وەبونی خونچە ف بشکفتن.

پشکوُڕ: پشتکوُڕ ف کوژپشت.

پشکۆژ: ۱) خونچە؛ ۲) دوگمە، قۆبچە؛ ۳) گوڵوك ف ۱) غنچە؛ ۲) دکمە؛ ۳) شکوفۀ درخت.

پشکول: تەژەی ناقۆڵا ف تنومند بدقوارە.

پشکۆڵ: پشقل ف پشك حیوانات.

پشکەڵ: پشقل ف پشك حیوانات.

پشکیل: ئەنگوستیلەی بێ‌نقێم کە لەگاڵتەی کەڵەمستێن‌دا بەکاری دێنن ف انگشتری بی‌نگین.

پشکیلان: گەمەی کەڵەمستێن، *بازیەکی شەو نشینیە کە ئەنگوستیلە لەباخەڵی یەکێك‌دا دەشارنەوە دەستەی‌تر دەبێ بیدۆزنەوە* ف نوعی بازی دستەجمعی.

پشکێن: پشکن ف بازرس.

پشکیك: چەڵتوك، برنجی بەتیکوڵەوە ف شالی.

پشمە: پژمە، پنژە ف عطسە.

پشمین: پنژین، پشمەکردن، پژمین ف عطسەکردن.

پشنی: توێڵ، هەنیە، ئەنی، ناوچاوان ف پیشانی.

پشو: ۱) هەناسە؛ ۲) پشیلە؛ ۳) ئیسراحەت، وچان ف ۱) نَفَس؛ ۲) گربە؛ ۳) استراحت کردن.

پشۆر: خراب گوتنی کەسێ، نەحلەت ف بدگفتن از کسی، نفرین.

پشوسواری: تەنگەنەفەسی ف نفس‌تنگی.

پشوگرتن: وچاندان، ئیسراحەت کردن ف آسودن.

پشە: ۱) پڕیشکی ئاو؛ ۲) پشیلە ف ۱) قطرات پاشیدۀ آب؛ ۲) گربە.

پشی: ۱) پشیلە؛ ۲) کەپەکی ئارد؛ ۳) سی، جگەری سپی؛ ۴) کولیچە بەرۆن؛ ۵) پشو، نەفەس ف ۱) گربە؛ ۲) نخالۀ آرد؛ ۳) شُش؛ ۴) نان روغنی؛ ۵) نفس.

پشیان: پڕژانی ئاو، پریشکە کردن ف پاشیدن آب.

پشی‌پشی: ۱) گەمەیەکی منالانە؛ ۲) بانگ کردنی پشیلە ف ۱) نوعی بازی بچەها؛ ۲) صدا زدن گربە.

پشیك: پشیلە ف گربە.

پشیلۆك: پشیلەپایزە ف گیاه قاصدك.

پشیلە: کتك، *جانەوەرێکی لەتیرەی پڵنگ بەڵام پچوك*، *دڕندەیشی هەیەو کەویشی هەیە، بەنێرەکەی ئێژن گورپە* ف گربە.

پشیلەپایزە: بەری گیایەکە با دەیباو منال بۆ گاڵتە دوای دەکەون ف قاصدك.

پشیلەسوُرە: گەمەیەکی منالانە ف نوعی بازی کودکان.

پشیلەسوُرێ: پشیلە سوُرە ف نگا: پشیلەسوُرە.

پشیلەشۆر: شوشتنی ناتەواو، شۆرینی سەرچڵ ف سرسری شُستن.

پشێو: پەشێو، پەرێشان، نەباش ف پریشان حال.

پشێوە: ئاژاوە ف آشوب.

پشێوی: ئاژاوە ف آشوب.

پشێوی‌نانەوە: کەتن‌گێڕی، ئاژاوەنانەوە ف فتنەانگیزی.

پشێوێنی: پشێوە ف آشوب.

پف: ۱) فو؛ ۲) وشەی وەڕەزی لەبۆنی ناخۆش: (پف لەو بۆگەنە)؛ ۳) وشەی گاڵتە بەقەڵەوی زگ‌زل کردن ف ۱) پف؛ ۲) کلمۀ نفرت از بوی بد؛ ۳) کلمۀ مسخرە کردن بە شکم گندە.

پف‌دان: ۱) فودان، بەفوتێکردن هەڵامساندنی کەلاك؛ ۲) برێتی لە پێهەڵگوتنی بەدرۆ ف ۱) دمیدن؛ ۲) کنایە از ستایش دروغین.

پفدراو: ۱) دنەدراو، هانەدراو؛ ۲) کەلاکی بە فوُهەڵمساو ف ۱) تحریك شدە؛ ۲) لاشۀ در کعب دمیدە.

پفدریاگ: پفدراو ف نگا: پفدراو.

پفدریان: فودان ف پُف‌دادن.

پفکردن: فوکردن لە ئاگر و هەرچی ف پُف کردن.

پفکرن: پفکردن ف پف کردن.

پفکێ: جوێنی ژنانەیە، واتا: گوشاد ف دُشنام زنانە.

پفڵدان: مسوڵدان ف مثانە.

پفنە: کورتەباڵای قەڵەو ف کوتاەقد چاق.

پفوڵە: کورتەباڵای قەڵەو، پفنە ف نگا: پفنە.

پفە: چێشت لەزمانی منالاندا ف آش بە زبان بچەگانە.

پفەك: ئامرازی فوی توند کردن ف ابزار دَمیدن، دَم.

پفەڵ: فشەڵۆك ف متخلخل.

پفەڵدان: فودان، فوتێکردن ف پُف دادن.

پفەڵدراو: فودراو، باتێکراو ف پُف دادە.

پفیو: لەشگران و تەمەڵ ف تنبل و لش.

پك: پشتەی جك، بەرانبەرجك ف بر رو افتادن شتالنگ.

پك‌پك: نوزه‌نوزی منداڵ به‌ده‌م گریانه‌وه ف غرولند بچه موقع گریستن.

پكنه: پفنه ف نگا: پفنه.

پكه: ۱) پشته‌ی میچ، پشته‌ی قاپ؛ ۲) فه‌رمانی كردن ف ۱) دَمَر افتادن قاپ بازی؛ ۲) امر به كردن.

پكه‌ن: ۱) فه‌رمانی كه‌ندن؛ ۲) فه‌رمانی كردن بۆكۆی مرۆ؛ ۳) فه‌رمانی داكه‌ندن ف ۱) امر به كَنْدَن؛ ۲) امر به كَرْدَن برای جمع؛ ۳) امر به لباس درآوردن.

پكه‌ین: ئه‌نجام بده‌ین ف بكنیم.

پكێش: فه‌رمانی راكێشان ف امر به بِكَش.

پكێشه: ۱) دۆكه‌ڵ ده‌گه‌روت كه، هه‌ڵمژه؛ ۲) ڕاكێشه ف ۱) بركَش؛ ۲) بكش.

پگر: گه‌مره، كه‌مره ف سرگین خشك شده.

پل: ۱) تكـه، پارچـه گۆشتی چكـۆڵه، چنچك؛ ۲) په‌نجه: (ده‌سو پلت بشـۆ)؛ ۳) قامـك؛ ۴) بادان، باوخواردن؛ ۵) ته‌زوی له‌ش، بروسكه پێداهاتن؛ ۶) چه‌قه‌نه به په‌نجه؛ ۷) لكی باریكی‌دار: (لق‌و پـل)؛ ۸) په‌لكه، كه‌زی؛ ۹) به‌له‌ك: (پاو پل)؛ ۱۰) پێل، پرد؛ ۱۱) لێدانی ره‌گ ف ۱) چنجـه؛ ۲) پنجـه و دست؛ ۳) انگشت؛ ۴) تاب خوردن؛ ۵) تیركشیدن بدن؛ ۶) بشكن؛ ۷) جوانه نازك درخت؛ ۸) گیسو؛ ۹) ساق پا؛ ۱۰) پُل؛ ۱۱) نبض.

پڵ: ۱) په‌ڵه‌ی پێست؛ ۲) پرد ف ۱) لكهٔ پوست؛ ۲) پُل.

پلار: ۱) دارده‌ستێ كه بۆهاویشتن ده‌بێ؛ ۲) قسه‌ی به‌تێكوڵ؛ ۳) تانه‌و سه‌ركۆنه ف ۱) تكه‌چوب انداختنی؛ ۲) متلك؛ ۳) سرزنش.

پلارتێگرتن: ۱) دارهاویشتن بۆمیوه ته‌كاندن؛ ۲) داربه‌كه‌سێك دادان؛ ۳) سه‌ركۆنه‌و قسه‌ی به‌تێكوڵ كردن ف ۱) انداختن تكه چوب برای میوهٔ درخت؛ ۲) چوب بطرف كسی پرت كردن؛ ۳) متلك گفتن.

پڵاس: به‌ڕه‌ی ده‌زو، رایه‌خی كه‌م‌نرخ ف پلاس.

پڵاس ماسی: جۆرێك ماسی ف نوعی ماهی.

پڵاش: گیای وشكی ده‌شتی، پوش‌و پڵاش ف گیاه خشك باد برده.

پلان: گه‌لاڵه‌كار، كه‌ین‌و به‌ین ف طرح، نقشه.

پڵان: ۱) هه‌ستی، ئیسقان؛ ۲) گلاربون ف ۱) استخوان؛ ۲) غلتیدن.

پڵاندن: گلاندن، گلاركردنه‌وه ف غلتاندن.

پڵانن: پڵاندن ف نگا: پڵاندن.

پڵاننه‌وه: پڵانن ف نگا: پڵانن.

پڵاو: چێشتی برنجی به‌پاڵوێنه پاڵێوراو ف پلو.

پڵاوپاڵا: پاڵوێنه‌ی برنج، سوزمه، ده‌فرێكی كانزای كون‌كون ف پلو پالا.

پڵاوپاڵێو: پڵاوپاڵا ف پلو پالا.

پڵپ: ۱) شل‌و شه‌ویق‌و نه‌بـه‌گه؛ ۲) توندو خۆگر ف ۱) شل و لق؛ ۲) ثابت و محكم.

پڵپ به‌ستن: مه‌یین، توندبونی شل ف منعقد شدن و بستن.

پل پسكیان: نه‌خوشیه‌كی باڵدارانه ف نوعی بیماری پرندگان.

پلپل: له‌ت‌له‌تی چكۆڵه، ئه‌نجناو ف انجیده.

پلپل كردن: پارچه‌پارچه كردن. بۆ گۆشت ده‌ڵێن ف قیمه‌كردن.

پلپله: پپله، خشڵێكه ف زیوری است.

پڵپڵه: پپله ف زیوری است.

پڵپڵی: په‌ڵه‌په‌ڵه، په‌ڵاوی ف لكه‌لكه.

پل‌پیز: لنگ‌و له‌ته‌ر، داوده‌لینگ ف ساق و پوشش ساق.

پلت: په‌ڵه، پلتا عه‌ورال ئه‌زمێن دخویان ف نگا: په‌ڵه.

پڵت: ۱) بل، نه‌رم‌و شل؛ ۲) ده‌نگی به‌زۆر ده‌رهێنانی زاربێنی شوشه‌ئاو ف ۱) شُل؛ ۲) صدای بیرون آوردن دهان‌بند بُطری.

پڵتك: پڵتۆك ف تلنگُر.

پڵتۆخ: نه‌به‌گه، یه‌كتر نه‌گرتو، شل‌و شه‌وێق ف شل و بند نیامده.

پڵتۆك: ۱) پته، به‌پشتی په‌نجه له‌شتێك دان؛ ۲) پێی تفه‌نگ‌و ده‌مانچه ف ۱) تلنگر؛ ۲) ماشهٔ تفنگ و تپانچه.

پڵته: ۱) ده‌نگی ده‌ركێشـانی زاربـه‌ندی شوشه‌ئاو؛ ۲) تڵته، تڵف ف ۱) صدای بیرون آوردن چوب‌پنبه بطری؛ ۲) دُردی.

پل‌ته‌قانن: چه‌قه‌نه‌لێدان ف بشكن زدن.

پلتیك: رزیو، رزیای ف پوسیده.

پلچ: فلچ، تلیخاو، پلیخاو ف له شده.

پڵچاندن: تلێخاندن ف له‌كردن.

پڵچانن: پڵچاندن ف له‌كردن.

پلدان: ۱) لێدانی نه‌بز به‌توندی؛ ۲) په‌ڕینی ئه‌ندام وه‌ك په‌ڵكی چاوو لێو ف ۱) زدن نبض؛ ۲) اختلاج و پریدن اعضا.

پڵژ: سیس، كز ف پژمرده و افسرده.

پڵژیاگ: سیس‌و كزبوگ ف پژمرده.

پڵژیان: سیس‌و كزبون ف پژمردن و افسردن.

پلشت: چڵكن، پیس، چڵكاوی ف كثیف و چرك‌آلود.

پلك: ۱) خوشكی باوك، پور؛ ۲) كه‌زی، پرچ؛ ۳) پلشت، چڵكن، گه‌مار؛ ۴) گلان، پل ف ۱) عمّه؛ ۲) گیسو؛ ۳) چركین؛ ۴) غلتیده.

پلكان: گلاربون ف غلتیدن.

پلكانن: گلاندن ف غلتانیدن.

پلكه: ۱) بسك‌و كه‌زی؛ ۲) خوشكی باوك ف ۱) گیسو؛ ۲) عمّه.

پلكیان: گلان، خلۆربونه‌وه ف غلتیدن.

پل‌لێدان: چه‌قه‌نه به‌قامك ف بشكن زدن.

پڵمه: ۱) گریانی له‌نكاو؛ ۲) كه‌نینی به‌ده‌نگ، پرمه ف ۱) گریهٔ ناگهانی؛ ۲) قهقهه.

پلندار: داروكه‌ی هاویشتنێ، پلار ف نگا: پلار.

پڵنگ: ۱) دڕنده‌ی به‌ناوبانگ؛ ۲) تێكه‌ڵ پێكه‌ڵ‌و ئاڵۆز ف ۱) پلنگ؛ ۲) درهم برهم.

پڵنگیان: ئاڵۆزان‌و تێك‌هاڵان ف درهم برهم شدن.

پلوپا: ۱) قاچ‌و قول، لنگ‌و له‌ته‌ر؛ ۲) په‌له‌قاژه، حه‌ول‌و ته‌قالا ف ۱) پا و ساق؛ ۲) دست و پا زدن.

پلوبۆ: وزه‌و هێز، توان‌و تاقه‌ت ف تاب و توان.

پلوپوش: پڕوپوش، وشكه‌گیا ف خشكه گیاه.

پڵوپوُش: پلو پوش ف خشکه گیاه.

پڵوچ: خواروخێچ: (پێچو **پڵوچ**) ف کج‌وکوله.

پڵۆخ: ۱) پڵیشـاو، رزاو؛ ۲) پیس‌و چڵکن ف ۱) له و ازهم پاشیده؛ ۲) چرك‌آلود و کثیف.

پڵۆخ: سکڵ ف اخگر.

پڵوُر: ۱) بلوێر، بلور، نای؛ ۲) پلوسك، لوس ف ۱) نی‌لبك؛ ۲) ناودان.

پڵورژەن: بلوێرلێدەر، بلوێر بێژ، نای‌زەن ف نی‌نواز.

پلوره: ۱) خەڵێف، جێگەی هەنگ؛ ۲) پلوسك ف ۱) کندوی عسل؛ ۲) ناودان.

پلۆز: ۱) پڕپـوڵـه، چێشتی گزموله هەویر و کوُزەڵه؛ ۲) گزموله‌هەویری دانی جوچکه ف ۱) آش اوماج؛ ۲) آرد آبزده برای خوراك جوجه.

پڵۆز: تیکەڵ پێکەڵ: (کاره‌که ئاڵۆز **پڵۆز**بوه) ف قاطی‌پاتی.

پلوسك: لوس، لوساوك، پلور ف ناودان.

پلوسکه: گەرولەی ئاش ف گلوی گندم ریز در آسیا.

پلوسگرد: پەرەسێلکه، حاجی‌رەشك ف پرستو.

پڵۆسین: دوای پێشکری«دا». دارکاری کردن، لێدان به توندی ف کتك‌کاری.

پلوُل: بلور، بلوێر ف نی‌لَبك.

پله: ۱) خوشـــکـی باوك؛ ۲) دەرەجـــه، پایه؛ ۳) هەل‌و دەرفـــەت؛ ۴) پێ‌بیلکەی نەردیوان؛ ۵) پته، بەقامك لەشت‌دان ف ۱) عمّه؛ ۲) درجه و پایه؛ ۳) فرصت؛ ۴) پله؛ ۵) تلنگر.

پله‌پەرتکێ: پەلەپروزه، گەلەك بەلەز ف شتابزدگی.

پله‌ترازیان: پەژیوان‌بون، پاشکەزبون ف پشیمان شدن.

پله‌تسیان: ۱) سست‌بوُنەوەو خاو بوُنەوه؛ ۲) پەشیمان‌بون ف ۱) سست شدن؛ ۲) پشیمان شُدن.

پله‌زیقان: چەقەنەلێدان‌و سەماکردن ف پایکوبی و بشکن زدن.

پله‌کان: قالدرمه، دەرەج ف پلّه.

پله‌کانه: پله‌کان ف پلّه.

پله‌گۆشت: چنچك، پارچه‌گۆشت ف قطعه گوشت.

پله‌ندەر: ۱) بێ‌ئابڕو، روسیا؛ ۲) شەڕانی، بێ‌فەڕ ف ۱) بی‌آبرو؛ ۲) ستیزه‌جو.

پڵیته‌کێش: داروکەی چرای ڕۆن گەرچەك ف فتیله‌کش.

پڵیخ: رزین، دەبەر پێ‌دا فلچ ف لەشده.

پڵیخان: دارزان، فلچەوەبون ف لهیدن.

پڵیخاو: دارزاو ف لهیده.

پلیزرگ: پلوسگر، پەرەسلێرکه ف پرستو.

پلیسرك: پلیزرگ ف پرستو.

پلیش: فلچ، پڵیخ ف لهیده.

پڵیشان: پڵیخان ف لهیدن.

پڵیشاندنەوه: دەبەر پێ‌دا پان کردنەوه ف له کردن.

پڵیشانەوه: فلچ بوُنەوه ف لەشدن.

پڵیشاو: لەبەر یەك چو، پان‌و فلچ‌بوەوه ف لەشُده.

پڵیشاوه: پڵیشاو ف لەشده.

پلیك: پیتکه، پته، بەسەری قامك لەشت‌دان ف تلنگر.

پلیکان: پله‌کانه ف پلکان.

پلیکه: پلەی نەردیوان، پلەی پلیکان ف پلّه.

پن: ۱) قرنو، جانەوەرێکی چکۆڵەی بانکەڵەی سوره به پێستی ئاژەڵەوه دەنوسێ؛ ۲) پوڵو، سکڵ، پەنگر؛ ۳) نوخته، پەڵەی چکۆڵه؛ ۴) شەق، بەلاق تێهـــەڵـــدان ف ۱) حشـــره‌ای کوچـك که بر پشت حیوان می‌چسبد؛ ۲) اخگر؛ ۳) نقطه؛ ۴) تیپا.

پنت: نوخته، پەڵەی گچکه، پن ف نقطه.

پنتك: گزموله، کەموکەیەك لەقوڕو... ف اندکی از گِل و...

پنتی: ۱) پیس، گەمار، چڵکن؛ ۲) تەمەڵ‌و بێکاره ف ۱) چرکین؛ ۲) تنبل و لَش.

پنج: ۱) بنه‌گیا؛ ۲) رەگ‌و ریشه؛ ۳) پینەی قەڵشی دەفری گڵین ف ۱) بوته؛ ۲) ریشه؛ ۳) پینه ظروف سفالین.

پنجاڕ: ۱) بنه‌گیا، پنچکه‌گیا؛ ۲) گیای خواردنی نەچێنراو ف ۱) بوته؛ ۲) گیاه خوردنی و پختنی.

پنج‌لێنان: گرتنی درزی دەفری گڵین بەپینەی تایبەتی ف مرمت ظرف سفالین.

پنج‌ومۆر: شات‌و شوت بەدرۆ: (زۆری **پنج‌ومۆر** لەخۆنا) ف لاف و گزاف.

پنجه‌دڕو: بنەدڕك ف خاربُن.

پنچ: پینەی درزی دەفری گڵینه ف پینهٔ ظروف سفالین.

پنچك: دەوەن، بنەداری پرژو چکۆڵه ف بوتهٔ درختی.

پنچ کردن: درزگرتنی دەفری سواڵەتی ف پینه کردن ظرف سفالین.

پند: ۱) ئەسپێ مریشك؛ ۲) کونی قون ف ۱) شپش مرغ؛ ۲) مَقْعَد.

پنـدر: ۱) کزر، تونـدەوەبوی شل، نیوه وشك؛ ۲) پیرەلۆك، هەڵقرچانی پێستی پەنجـه لەئـاوی گەرم‌و سارد ف ۱) نم خشـك؛ ۲) ترنجیدن پوست از آب گرم و سرد.

پندرۆ: کونی پاشەوەی گیاندار، قنگ ف مَقْعَد.

پنر: پندر ف نگا: پندر.

پنژه: پشمه ف عَطسه.

پنژین: پشمین، پژمین، پێکژین ف عطسه‌کردن.

پنك: پنت ف نقطه.

پنکاف: گوڵاو، ئاوی گوڵ ف گُلاب.

پنگ: پونگه، پونگ، گیایەکی خواردنی مرۆڤه، ناعنا ف پونه.

پنگاو: سەد، بەربەندی ئاو ف سد.

پنگر: ۱) پەرەنگ، پوڵو، سکڵ، پن، پوڵ؛ ۲) پندر ف ۱) اخگر؛ ۲) نگا: پندر.

پنگرکێش: ئاسنێکی سەرخواری دەسکداره، سکڵی پێ ڕادەگوێزن ف اخگرکش.

پنگه: پنگ ف پونه.

پنو: پینه، پنی، پارچەیەك بەسەر دڕاوی‌دا دەدرون ف پینه.

پنۆ: پەڵەی چوك، لەکە، خاڵ ف لکّه.

پنۆك: پنوُ ف لکّه.

پنۆك پنۆك: خاڵخاڵ، پەڵەپەڵە ف دارای لکه‌های زیاد.

پنـه: تەختەو دەپێکە ئەنگوتکەنانی لەسەر پان دەکەنەوە ف تخته‌ای که خمیر نان را بر آن پهن کنند.

پنی: پینه، پنو ف پینه.

پنیۆز: دورکەوتن لەجێ: (پنیۆز بوە: رویوەو دێتەوە) ف رفتن موقّتی.

پۆ: ۱) تێوەدانی تەون، هەواڵی رایەڵ؛ ۲) پوُکی ددان؛ ۳) لەزو پەلە؛ ۴) لكو پۆپی دار؛ ۵) رزیوی قوماش: (کوتاڵەکە عەمبارە **پۆیە**: رزیوە)؛ ۶) توانـاو هێز: (لـەپەلو **پۆ** بوُمەوە) ف ۱) پود؛ ۲) لثه؛ ۳) شتاب و عجله؛ ۴) شاخ و برگِ درخت؛ ۵) پوسیده؛ ۶) تاب و توان.

پوار: ۱) پاكو خاوێن، پاقژ؛ ۲) کاڵای رزیو، پۆ ف ۱) پاك؛ ۲) پوده.

پوارتك: ڕزاوی ناوەرۆکی دارو درەخت ف مغز پودهٔ درخت.

پواز: هۆرەی بچـوك، بسنگێکـە لەدرزی داری قەڵشاوی دەنێن تا یەك نەگرێتەوە ف پغاز.

پوازەناو: دارێکە وەبەر بەرداشی دەدەن بۆ بڵندکردنی ف پغاز سنگ آسیا.

پوان: رزینی کاڵا ف پودن.

پواو: رزیو ف پوده.

پۆبر: کری زۆر سفتو پڕ ف نسیج سفت تنیده.

پۆپ: ۱) پۆپە، قیتکەی سەری مەلو باڵندە؛ ۲) کاکۆڵی سەری مرۆ، پۆر ف ۱) برجستگی سر پرنده؛ ۲) کاکُل.

پوپڕ: تاڵان، پوڕ، پویر ف غارت، یغما.

پۆپرە: پۆپە، پۆپ ف نگا: پۆپ.

پۆپکە: ۱) پۆپەکەڵەشێر؛ ۲) دوندی کێو ف ۱) تاج خروس؛ ۲) قُلّه کوه.

پۆپڵ: پۆپە ف برجستگی سر پرنده.

پۆپن: مەلی کاکۆڵدار ف مرغ کاکُلی.

پۆپنە: ۱) پۆپە؛ ۲) مەلی بە کاکۆڵ؛ ۳) گیای لكو پنج تێکەڵاوی بڵاو ف ۱) برجستگی سر پرنده؛ ۲) مرغ کاکلی؛ ۳) گیاه پُر و درهم شده.

پۆپنـەکی: ۱) سەربـەقیتکـە، کاکـۆڵدار؛ ۲) نازنـاوی چوررەیەکـە، چوررەپۆپنەکی ف ۱) مرغ کاکلی؛ ۲) نوعی پرندهٔ کاکلی.

پۆپۆ: مەلێکە کاکۆڵدار ف مرغی است کاکلی.

پۆپە: قیتکەی سەر، کاکۆڵ، گۆشتی سەری کەڵەشێرو مامر ف تاج مرغ و خروس.

پۆپەڕەشە: نەخوشیەکە بەمریشکان وەردەبێ ف نوعی بیماری ماکیان.

پۆپەژمین: پێخەفێکی زۆر تەنکە لەخوری ئەیکەن ف شمد پشمی.

پۆپەکەڵە شێرە: گوڵێکی سورەلەپۆپە دەکا ف گل تاج خروس.

پۆپەشمین: پۆپەژمین ف شمد پشمی.

پۆپیتە: پۆپە، قوتکەی سەری مریشكو کەڵە شێر ف تاج خروس.

پوت: ۱) بت، خودای دەسکرد، بوت؛ ۲) پورت ف ۱) بُت؛ ۲) کُرك شتر و برهٔ گوسفند.

پۆت: ۱) چرچو لۆچ، قرمچی، هەڵقـرچـان؛ ۲) زۆرورد، دەگەڵ خۆل دەگوترێ ف ۱) چین و چروك؛ ۲) بسیار ریز.

پوُت: ۱) کورتو لاوازو بێ‌نموت؛ ۲) والا، بەتاڵ، ناوخاڵی؛ ۳) گزرە، گیای گێرەکـراو؛ ۴) کێشێکـە بەرانبەربە شازدە کیلۆ ف ۱) کوتاه و حقیر؛ ۲) میان تهی؛ ۳) گیاه پرس شده؛ ۴) وزنی است برابر شانزده کیلو.

پۆتراك: سەروگوێلاك، دیمەنی سەروسەرپۆش ف سروسیما، سرودستار.

پوُتك: نەخۆشی خۆرە ف بیماری خوره.

پۆتلاك: پۆتراك ف نگا: پۆتراك.

پۆتە: زۆرورد، پۆت: (خوەڵەپۆتە) ف بسیار ریز، گَرد.

پۆتەراك: پۆتراك ف نگا: پۆتراك.

پوُتەك: ۱) زۆر خۆرو چڵێس؛ ۲) بێ‌نموتو کورتو کز ف ۱) شکم باره؛ ۲) لاغر و کوتاه.

پوُتەکە: بێ‌نموت، بەرچاونەگر: (کابرایەکی **پوُتەکەی** پیسەکەم دیت) ف بی‌نمود و کوتاه.

پوُتەگا: خاڵیگە، کەلەکە، لابرك ف تهیگاه.

پوُتەڵ: پوُتەکە ف نگا: پوُتەکە.

پۆتەلاك: پۆتراك ف نگا: پۆتراك.

پۆتەلاگ: پۆتراك ف نگا: پۆتراك.

پۆتی: رەجاڵە، لات: (لۆتیو **پۆتی**) ف لات و اوباش.

پۆتێ: پۆتە ف نگا: پۆتە.

پوتیتە: ۱) پەتاتە؛ ۲) پۆتە ف ۱) سیب‌زمینی؛ ۲) بسیار ریز.

پۆتین: ۱) کەوشی لاسـك درێژی کەمتـر لەچـەکمـە؛ ۲) زۆرورد: (**خوڵەپۆتین**) ف ۱) پوتین؛ ۲) خاك بسیار نرم و ریز.

پوچ: ۱) بێ‌ناوك، بێ کاکڵ؛ ۲) قسەی بێ‌ماناو خەیاڵی ف ۱) میان‌تهی؛ ۲) یاوه.

پوُچەك: دانەوێڵەی بێ کاکڵ ف بُنشن میان‌تهی.

پوُچەڵ: ۱) پوُچەك؛ ۲) بێ‌نرخو بێ‌برەو ف ۱) بُنشن میان‌تهی؛ ۲) بی‌ارزش.

پۆخ: ۱) خونچەی کولۆکی‌دار؛ ۲) میوەی زۆرگەیشتوی پلیخاو؛ ۳) بنو ریشەی برین ف ۱) غنچه شکوفه؛ ۲) میوهٔ له‌شده؛ ۳) ریشه ناسور.

پوخت: ۱) پاكو تەکـوز: (کـاری زۆر **پوختن**)؛ ۲) لێنـانی شێو ف ۱) مرتب؛ ۲) پخت و پز.

پوختکردن: رێك‌خستن‌و جێ‌بەجێ کردن ف ترتیب دادن.

پوختوپەز: شێو لێ‌نان ف پخت‌وپز.

پوختە: هەڵبژاردە، بژاردەی قسە، خولاسە ف خُلاصه.

پۆخك: گوڵینگەی کلاو ف منگولهٔ کلاه نمدی.

پۆخڵ: چڵکن: (پیسو **پۆخڵ**) ف چرکین و کثیف.

پۆخڵە: بنی برین، ریشەی برین ف ریشهٔ ناسور.

پۆخڵەوات: ۱) کاری پیسو بێ کەڵـك؛ ۲) خرتوپرتی بێ‌نرخ ف ۱) کار کثیف و بی‌ارزش؛ ۲) اثاثیهٔ بُنجل.

پۆخە: خونچەی گلۆکی دار، پۆخ ف اوّلین شکوفهٔ درخت.

پوخین: ۱) قاوتی گەنم؛ ۲) چێشتی بۆدراو؛ ۳) جیژنێکی یەزیدیانە ف ۱) قاوت گندم؛ ۲) آش قاوت؛ ۳) از اعیاد یزیدیها.

پود: کرون، ژەنـگ لێدراوی زبـر و کون‌کون بوگ ف زنـگ‌زدهٔ زبر و سوراخ سوراخ شده.

پوداى: پێوەدان، مارپێوەدان ف نیش زدن.

پودو: پوك، گۆشتی ددان ف لثه.

پوڕ: ۱) موی سەر؛ ۲) باڵنـدەیەکی خوش گۆشتەو لەمریشك زلترە؛ ۳) بەرین، هەراو، گوشاد: (پان و پوڕ)؛ ۴) ڕێك و جوڕ ف ۱) موی سر؛ ۲) دراج؛ ۳) عریض؛ ۴) مُنظّم.

پوڕ: زۆر، زاف ف زیاد، بسیار.

پوڕ: ۱) تالان؛ ۲) ئاخنین ف ۱) غارت؛ ۲) انباشتن.

پوڕ: ۱) خوشکی باوك؛ ۲) خوشکی دایك ف ۱) عمّه؛ ۲) خاله.

پوڕاندن: بەزۆر ئاخنین ف سپوختن.

پورت: پەڕوباڵ ف پروبال.

پورت: لوا، بەرگن، توکی وشتر و بەرخ ف کُرك شتر و برّهٔ گوسفند.

پورت: پرتك، پرتوك ف جُزءِ کوچك.

پورتخه: بنی برین، ریشەی کوان ف ریشهٔ ناسور.

پورتك: ۱) سەرپوش، مو داپوش؛ ۲) رزیو ف ۱) سرپوش؛ ۲) پوده.

پورتکان: رزین، پوان ف پودن.

پورتکاو: رزاو، پواو ف پوسیده.

پورخز: ۱) جەموش، توڕ؛ ۲) خوێڕی و بێکارەو نەگونجاو ف ۱) رموك؛ ۲) ناهنجار.

پورزا: فرزەندی پوڕ ف عمّەزاده، خالەزاده.

پورزازا: نەوەی پوڕ ف نوهٔ عمّه یا خاله.

پورکه: پوڕ ف عمّه.

پوڕگ: ۱) زیپکەی هەڵتوقیوی پرئاو؛ ۲) پینەی دەست؛ ۳) نێرتکی ناو دومـەڵ؛ ۴) تیکـوڵی چەڵتـوك؛ ۵) ناوگوڕکی رەشمـاڵ؛ ۶) باری چیغ‌وچادر ف ۱) تاول؛ ۲) پینهٔ دست؛ ۳) غدهٔ داخل دُمل؛ ۴) پوست برنج؛ ۵) آتشدان سیاه‌چادر؛ ۶) کیسه چادر.

پوره: شلخه مێش هەنگوین ف نسل نوین زنبور عسل.

پوره: پیا، پێدا ف برآن.

پورەدان: شڵخەدانی هەنگ ف بیرون آمدن نسل نوین زنبور از کندو.

پوڕیان: ڕێك‌وپێك بون، جوڕ بون ف جوردرآمدن.

پوز: بەلەك، لەتەر، نێوان قولەقاپەو ئەژنو ف ساق.

پوز: ۱) کەپو؛ ۲) دەم‌و لەوس؛ ۳) زەنبورەی ئاش؛ ۴) کونی قنگ ف ۱) بینی؛ ۲) نس؛ ۳) سوراخ تنگ ناو آسیا؛ ۴) مَقْعَد.

پوزکه: زەنبورەی ئاش ف سوراخ تنگِ ناوآسیا.

پوزنکان: پوان، رزین ف پودن.

پوزه: دەم‌ولوتی حەیوان ف پوزهٔ حیوان.

پوزه بەن: زاربێنی بێچوی شیرخوری ئاژەڵ ف پوزەبند بچه حیوان.

پوزەخوگه: بەرێکی داری مازو ف نوعی ثمر مازوج.

پوزەوان: بەلەك پێچ ف ساق پیچ.

پوزەوانه: پوزەوانه ف نگا: پوزەوانه.

پوزەوانـه: ۱) ئاڵقـەی لوتی حەیوان؛ ۲) بەلەك پێچ، ساق بەند ف ۱) حلقهٔ سوراخ بینی حیوان؛ ۲) ساق‌پیچ.

پوژمور: سیس، چرچ هەڵگەڕاو ف پژمرده.

پوس: ۱) پێست؛ ۲) بێمو، رواڵ: (لوس و پوس) ف ۱) پوست؛ ۲) سادهٔ بیمو.

پوس: ۱) پوس؛ ۲) مەخفـەر، جێگـەی پاسـەوانان؛ ۳) تەتەر، جێگەی نامـەگەیانـدن؛ ۴) کەوڵی تیسکن؛ ۵) رزیو ف ۱) پوست؛ ۲) پست نگهبانی؛ ۳) پستخانه؛ ۴) پوستین؛ ۵) پوسیده.

پوست: ۱) کەوڵ؛ ۲) نامەگەیێن؛ ۳) پوسەخانه؛ ۴) بنکەی پاسەوانان؛ ۵) پێستی لەش ف ۱) پوستین؛ ۲) پستچی؛ ۳) پُستخانه؛ ۴) پست نگهبانی؛ ۵) پوست.

پوستخانه: دەزگای نامەگەیاندن ف پُستخانه.

پوست کردن: نامە بەئیدارەی نامەگەیاندن دان ف نامه پُست کردن.

پوست کەندن: کەوڵ کردن، پێست لێ کردنەوە ف پوست کندن.

پوست کەنن: پوست کەندن ف پوست کندن.

پوستگاڵ: بن‌دوگی مەڕ ف زیر دنبهٔ گوسفند.

پوستگرتنەوە: کەوڵ‌کردن، پوست کەندن ف پوست کندن.

پوستنشین: برێتی لەشێخی تەریقەت ف کنایه از مرشد طریقت.

پوسته: دەزگای نامەگوێزانەوە ف پُستخانه.

پوستەچی: نامەبەر ف نامەرسان.

پوستەخانه: پوستخانه ف پُستخانه.

پوستین: کەوڵی تیسکن ف پوستین.

پوسك: زەنبورەی ئاش، کونی خواروی دوڵاش ف سوراخ ناو آسیا.

پوسکەندن: کەوڵ کردن، پوستکەندن ف پوست کندن.

پوسکەنده: ۱) توێکڵ لێ فرێدراو؛ ۲) قسەی بێ‌خواروپێچ‌و ئاشکرا ف ۱) پوست‌کنده؛ ۲) حرف رُك.

پوسه: تێکوڵی ناسکی هێلکەو هەرچی ف پوستهٔ نازك.

پوسەخانه: پوستخانه ف پُستخانه.

پوسیان: رزان، رزین ف پوسیدن.

پوسین: ۱) رزین؛ ۲) کەوڵی تیسکن، پوستین ف ۱) پوسیدن؛ ۲) پوستین.

پوش: ۱) پاشگـری بەواتـا دەبـەرکـەر: (چـەکمەپوش)؛ ۲) پاشگری وەشـاردنەوە: (عەیب پوش)؛ ۳) بزنی سپی گوێ رەش ف ۱) پسوند بەمعنی‌پوشیده؛ ۲) پسوندبەمعنی‌پنهان‌کننده؛ ۳) بُزسفیدسیاه‌گوش.

پوش: وشکەگیای دەشت ف گیاه خشك بیابانی.

پوشاك: جلك‌و بەرگ ف پوشاك.

پوشاڵ: ریشو، پرزەی قەراغی قوماش ف منگوله، پُرز.

پوشان: دەبەرکردن، لخوکردن ف پوشیدن، بەتن کردن.

پوشانه: سەرانەی ئاژەڵ بو ئاغا، باجی لەوەڕ ف حقّ المرتع.

پوش بەقونـه: جانەوەرێکـی چواربالّی قون درێـژه، زەل‌بەقونـه ف سَنجاقك.

پوش بەقنگه: پوش بەقونه ف سنجاقك.

پوشپار: وشکەگیا ف خُشك گیاه.

پوشپەڕ: ١) جەنگەی گیادرون؛ ٢) سێهەمین مانگی بەهار ف ١) موسم درو گیاه؛ ٢) خرداد ماه.

پوشت: نێری حیز، پیاوی گاندەر ف اُبنه.

پۆشتـە: ١) بەرگ تازەو باش؛ ٢) برێتی لەسـازو بەکەیف ف ١) شیك لباس؛ ٢) شاد و سرحال.

پۆشتـەکـردنەوە: ١) بەرگی کۆن بەتازە گۆڕینەوە؛ ٢) برێتی لە سازو بێ‌نیازکردنی کەسێك ف ١) لباس تازە پوشانیدن؛ ٢) کنایە از بی‌نیاز ساختن کسی.

پۆشتەو پەرداخ: رێك و پێك و تەیارو ساز ف مُرتَّب و شیك.

پوشدانەدەست: زەرەر پێ‌گەیاندن ف کنایە از زیان رسانیدن.

پوشکە: چیلکە، داروکەی سوتەنی ف هیمە، تکەچوب کوتاه.

پوشڵە: چیلکـەی سەربـەلـوکە، بۆ عیماڵەی مناڵ بەکاردێ ف شیاف چو بی بچّه.

پوشو: هەرچی زو ئاگر بگرێ، *دەگەڵ ئەستیو بەرد دەکاردێ* ف هود، برهود.

پوشو پەلاش: گیای بابردەڵەی وشك ف خس و خاشاك.

پۆشـە: ١) پشیلە؛ ٢) بزنی پۆش: (هـەم بو، نەم بو، چەنـد قۆشە / دام بەبزنێکی **پۆشە**) «بەردەشانی» ف ١) گربە؛ ٢) بُز سفید سیاه‌گوش.

پوشەڵان: جێگەی وشکەگیای زۆر ف جای خشك پُرگیاه.

پۆشەن: پۆشاك ف پوشیدنی.

پۆشەنی: شیاوی دەبەرکردن ف پوشاك.

پۆشی: ١) روبەندی ژنان؛ ٢) پوشو ف ١) روبند؛ ٢) هود.

پۆشی بەرڕۆژ: برێتی لەپیاوی سوك و بێ‌نرخ ف کنایە از مرد سبك و بی‌ارزش.

پۆشین: ١) دروست کراو لەلاسکە دەغڵ و گیا: (سەلەی **پۆشین**، کڵاوی **پۆشین**)؛ ٢) سەرپێچی رەشی ژنـــان؛ ٣) خشڵی سـەری ژنـــــە، پێشەسەر ف ١) ساختەشدە از ساقۀ غلّە؛ ٢) سر پوش سیاه زنانە؛ ٣) زیور سر.

پۆشین: ١) دەبەرکردن؛ ٢) وەشاردن، پۆشان ف ١) پوشیدن؛ ٢) پنهان کردن.

پۆشینپێچ: خشڵی سەر سەرپێچ ف زیوَر سر.

پۆشینە: زەنبیلە، تریانی لەپوش کراو ف سَبَد کوچك.

لۆغە: پانێری نەخەساو ف گوسالۀ دوسالۀ اختەنشدە.

پوف: ١) سی، جەرگی سپی؛ ٢) فوی بەهێز؛ ٣) وشەی نارەحەتی لەبۆنی ناخۆش ف ١) ریە، شُش؛ ٢) پُف؛ ٣) کلمۀ تنفّر از بوی بد.

پوفلك: پزدانی فودان کەمناڵ نەیکەن، تیزانگ ف بادکُنك.

پوقژە: وردەزیپکەی پێست کەئاوی تیابێ، پۆرگ ف تاول ریز.

پوك: ١) پدو؛ ٢) بن‌پێست: (**پوك و پێست**)؛ ٣) بەتاڵ و ناوخاڵی، پوچ؛ ٤) چەپۆك، بەپانی دەست لەسەر دان؛ ٥) لاوازی، کەم‌کردن؛ ٦) کرێوە، بەفر بـەبـاوە ف ١) لثە؛ ٢) زیر پوست؛ ٣) تُهی؛ ٤) توسری؛ ٥) لاغرشدن؛ ٦) کولاك.

پۆك: وشەی سەیرمان: (**پۆك!** چەند سەیرە) ف کلمۀ تعجُب.

پوکانەوە: پوچانەوە، کەم‌کردن و چرچ هەڵگەڕان ف اُفول.

پوکاو: ١) رزیو. *بۆداری دەڵێن*؛ ٢) چرچ ف ١) درختِ فرسودە؛ ٢) چروك.

پوکـاوڵ: چەمۆڵە، چەمبۆڵە ف صوت و حرف تَنفُر کە با بازکردن پنجه بطرف کسی گفته می‌شود.

پوکاوڵە: پوکاوڵ ف نگا: پوکاوڵ.

پوك و پێست: بەتاڵای نێوان گۆشت و پێست ف بین گوشت و پوست.

پوکە: ١) گریان بەدەنگی نزم؛ ٢) بەری قامیش کەوەك لۆکە دەچێ ف ١) گریۀ یواشکی؛ ٢) تمر نی کە مثل پنبە می‌ماند.

پوکەپوك: گریانی بەدەنگی نزم، نوکەنوك ف آرام گریستن.

پۆکەر: جۆرێ قوماری بەپەڕانە ف نوعی قمار گَنجفە.

پوگ: رەشەبای زۆر توند ف باد سخت.

پۆل: ١) سکـڵ، پەنگـر، پەن، پۆلـو؛ ٢) کۆمـەڵێك باڵندە؛ ٣) وەتاغی دەرس، سەف، کلاس ف ١) اخگر؛ ٢) گروە پرندە؛ ٣) کلاس درس.

پوڵ: کەمتـرین نەغد، وردە، قۆشە: (بە**پوڵێ** نامەوێ دەرمان لەنەشئەی چاویە عیللەت) «نالی» ف پَشیز.

پوڵ: پارە، نەغد ف پول.

پۆلا: جۆرێ ئاسنی رەق‌تر ف فولاد.

پۆلاخۆر: برێتی لەپیاوی ئازاو گوێ نەدەر بەخەتەر ف پولادخا، کنایە از شجاع.

پۆلاد: پۆلا ف فولاد.

پۆلان: مانگی رەشەمە، سێهەم مانگی زستان ف ماه اسفند.

پۆلانیا: دەمەزەردی گاسن ف تیزکردن گاوآهن.

پۆلایین: لەپۆلا چێ‌کری ف پولادین.

پوڵپەرست: رژدو چنۆك، رەزیل ف پول‌پرست.

پوڵدار: دەوڵەمەن، خاوەن سامان ف پولدار.

پۆلك: پوڵەکە ماسی ف فلس ماهی.

پوڵك: بریقە، ئۆییە ف پولك زینتی.

پوڵکە: پوڵك ف پولك زینتی.

پۆلکە: گاگوز ف خِلَر.

پۆلکە: پۆرگ، پینەی دەست، بلۆقی پێست ف تاول، پینۀ دست.

پۆلو: پۆل، سکڵ ف اَخگر.

پوڵەزەرتکـە: پوڵی چکۆڵەی زەرد کە دەکرێتە خشڵی ژنان ف پولك بُرنزی.

پوڵـەکە: ١) پەڕەوردەکانی پشتی ماسی؛ ٢) پترۆخە، قرتماغەی برین؛ ٣) ئۆییە، بریقە ف ١) فلس ماهی؛ ٢) کبرۀ زخم؛ ٣) پولك زینتی.

پوڵەکە: پولەکە ف نگا: پولەکە.

پوڵەکەرێز: بەرگێ کە ئۆییەو بریقەی پێدا دورابێ ف لباس پولکدار.

پوڵەکی: رژدو چروك، دەسقوچاو ف پول‌پرست.

پوڵەکی: پولەکی ف نگا: پولەکی.

پۆلی: سکڵ، پەنگر، پۆلو ف اَخگر.

پۆلیس: شورتە، داروٚغە، گزیری دەوڵەت ف پلیس.

پوٚن: خوێنی ژن، حەیز ف حیض، قاعدەشدن زن.

پونژین: خەوبردنەوە، وێژنگدان ف پینکی.

پونگ: پنگ ف پونە.

پونگال: ناوەند، ناوەڕاست ف وسط.

پونگاو: گەڕانەوی ئاوی داوەستاو ف نگا: پەنگاو.

پۆنی: ژن لەحەیزدا ف زنی کە در قاعدگی باشد.

پوە: بەری قامیش کەوەك لۆکە دەچێ ف ثمر نی کە مثل پنبە می‌ماند.

پۆی: رزین، پۆ ف پودن.

پۆیاگ: رزیو ف پودە.

پۆیان: رزان، دارزان ف پودن.

پویت: بەرگن. لوا. موی وشتر و بەرخ و کەروێشك ف کُرك شتر و خرگوش و امثالهم.

پوێز: پوڕ، تالاّن ف غارت، چپاول.

پویشك: ۱) بەلم، کای هەرزن و چەلتوك؛ ۲) چەڵتوك ف ۱) کاه شالی و ارزن؛ ۲) شالی.

پویل: پوڵ ف پول.

پۆیلانە: دیاری بۆتازەزاوا یا تازەبوك ف کادو برای داماد و عروس.

پۆیلە: ۱) پۆیلانە؛ ۲) لیزگەموروی سەر بۆخشڵ لەسەری دەدەن ف ۱) کادو برای عروس و داماد؛ ۲) رشته و مهره‌های زینتی.

پەپك: پاچە، پاچك، لاق و دەست لەسەرو پێدا ف پاچه.

پەپکە: ۱) جورێ کولێرە نان؛ ۲) خۆیانی خەرمان؛ ۳) نانەحاجی لەك لەك؛ ۴) ئەنگوتکی هەویر؛ ۵) پاپۆکە: (مارپەپکەی دابو) ف ۱) نوعی گرده نان؛ ۲) خرمن نکوبیده؛ ۳) پنیرك؛ ۴) چونه؛ ۵) چنبره.

پەپکەبەستن: پاپۆکەدان ف چنبرەزدن.

پەپکەخواردن: پەپکەبەستن ف چنبرەزدن.

پەپکەدان: پەپکەبەستن ف چنبرەزدن.

پەپکەمەلیچکانە: نانەحاجی لەك لەك، توڵەکە، توڵك تۆڕکە، نان‌حاجی لەق لەق ف پنیرك.

پەپو: ۱) حەیف، مخابن؛ ۲) پەپو: باڵدارێکی سەربەکلاوی بەناوبانگە؛ ۳) کوندەبومە، باڵدارێکی شومە: (واوێران بوە **پەپوی** لێ دەخوێنێ) ف ۱) کلمۀ تأسّف؛ ۲) هدهد؛ ۳) بوف.

پەپۆ: دەنکی میوە ف دانۀ میوە.

پەپۆك: ۱) کڵۆڵ و بێچارە؛ ۲) کوندەبو ف ۱) بیچارە؛ ۲) بوف.

پەپوٗك: ژارو بێچارە، بەستەزوان ف بیچارە.

پەپۆکە: کولێرەی چکۆڵە ف گردە نان کوچك.

پەپۆڵە: ئەنگوتکەنانی چکۆڵە ف چونۀ کوچك.

پەپوسلێمانکە: پەپوسلێمانە ف هُدهُد.

پەپوسلێمانە: پەپوسلێمانکە ف هُدهُد.

پەپوسلێمانی: پەپوسێمانە ف هُدهُد.

پەپوسێمانە: پەپوسلێمانی، شانەبەسەر ف هُدهُد.

پەپوقژە: باڵدارێکە وەك پەپوسلێمانە بەلاّم بێ کاکۆڵ ف پرنده ایست شبیه هُدهُد.

پەپوکەرە: کوندەبو ف جُغد.

پەپولە: نمنموٚك، پەروانە ف پروانه.

پەپولەپایزە: پشیلەپایزە ف قاصدك.

پەپولەهەڵهێنان: جۆرێ نەخۆشی ئاژەڵ ف نوعی بیماری دام.

پەپولەهەلێنان: پەپولەهەڵهێنان ف نوعی بیماری دام.

پەپوٗیك: ۱) کوند؛ ۲) بەستەزمان و بێچارە ف ۱) جغد، ۲) بیچارە و بی نوا.

پەپە: ۱) کولێرەی چکۆڵە؛ ۲) زەردێنەی هێلکەی پانەکراوەوەی سورەوەکراو ف ۱) گردە نان کوچك؛ ۲) خوراکی از زردۀ تخم‌مرغ.

پەت: ۱) گوریس، لەتەگوریس؛ ۲) پارچە: (لەت‌وپەت) ف ۱) رسن؛ ۲) تکّه، پاره.

پەتا: ۱) نەخۆشی گیرۆ، تاهۆ، ئازار، درم؛ ۲) پەسیو، هەلاّمەت، ئالاّمەت؛ ۳) نیوەنمەك و شەڵتەی گەرمی سەربرین ف ۱) واگیر؛ ۲) زکام؛ ۳) ضِماد گرم که بر زخم نهند.

پەتاتە: سێف‌زەمینی، یارەڵماسی ف سیب‌زمینی.

پەتانی: پوٚتە، خوٚڵی زۆر ورد ف خاك نرم.

پەتانێ: پوٚتە: (خوٚڵە **پەتانێ**) ف بسیار ریز.

پەتبازی: تەنافبازی، بەسەر پەتێ‌ڕا هەنگیو راودا روٚیشتن، پاڵەوان‌بازی ف بندبازی.

پەتپەتی: ۱) نیوەنمەك؛ ۲) برێتی لە ئازارو تەفرەدان ف ۱) ضِماد خمیر؛ ۲) کنایه از بمبول درآوردن.

پەتپەتی پێکردن: دەستاودەست پێکردن، تەفرەدان، حەواڵە بەگەواڵە ف بەسر دواندن.

پەتپەتێن: سوکایەتی بەسەرهێنان و ئازاردان ف اهانت کردن و آزار دادن.

پەترمە: ۱) موتوربە، پەیوەندی درەخت؛ ۲) کوتان بوٚ ئاوڵە ف ۱) پیوند درخت؛ ۲) مایه‌کوبی.

پەترۆ: قرتماغە، بەڕەی ئاسکی سەربرین، توێ ف کبرۀ زخم.

پەترۆخە: پەترۆ ف نگا: پەترۆ.

پەترۆك: ۱) پەرتوك، پاژی زۆر بچوك: (**پەترۆکە** نانێکی بەکەس نەدەدا)؛ ۲) پەترۆ ف ۱) قطعۀ کوچك؛ ۲) کَبره زخم.

پەترۆکە: پەترۆ ف نگا: پەترۆ.

پەتك: ۱) لەتەگوریس؛ ۲) تلپی قەزوانی رۆن لێ گیراو ف ۱) رسن؛ ۲) دردی ئانکش روغن گرفته.

پەتکردن: ۱) گوریس دەمل خستن؛ ۲) برێتی لەهێنان و ڕاکێشانی بەسوکایەتی ف ۱) رسن به گردن انداختن؛ ۲) کنایه از آوردن و کشیدن با توهین.

پەتڵە: ۱) ساوار، ساوەر؛ ۲) دانەوێڵە ف ۱) بلغور؛ ۲) بنشن.

پەتۆ: هەناسە، نەفەس ف دم، نفس.

پەتو: بەتانی، بەتانیە، ئەدیاڵ ف پتو.

پەتە: ۱) پسولە، جەواز، بلێت؛ ۲) پێژانی نان ف ۱) بلیط؛ ۲) پختن نان.

پەتەر: بەلاّ، پەتا ف مُصیبت.

پەتەری: شێتۆکە، ئاقڵ سوك ف خُل و پتیاره.

پەتی: ١) روت، خواس: (پـا پەتی)؛ ٢) خالیس، ناتێکـەڵاو: (ئـاوێکە پەتی) ف ١) برهنه؛ ٢) خالص، ناب.

پەتیارە: پەتەری، گەلالایی ف خُل و پَتیاره.

پەچ: ١) پێچ، پەرچ؛ ٢) دلۆپێك لەبنیشت ف پَرچ؛ ٢) تکهٔ سقز.

پەچدان: خوارکردنەوەو پێچدانی بزمارو... ف پرچ دادن.

پەچدانەوە: پەچدان ف پرچ‌دادن.

پەچك: بەچك، بیچم ف سیما و قیافه.

پەچن: پڕی سەرڕێژ: (وام پڕکردوە قەلا پەچن) ف انباشته.

پەچنین: پڕکردنی‌وا کەجێگەی چی‌تر نەبێتەوە ف لبریز کردن.

پەچـە: ١) روبەنـدی ژنـان؛ ٢) پێژانی نان؛ ٣) جێ‌خەوی مێگـەل لەدەشت، حەوشە ف ١) روبنده؛ ٢) پختن نان؛ ٣) آسایشگاهِ گلّه در دشت.

پەچەتە: پارچەی سەرکۆش لەدەمی خواردندا ف پیش‌بندِ غذاخوری.

پەچەڵ: چەپەڵ، گەمار، پیس، پۆخل ف کثیف، چرکین.

پەح: وشەی سەیرمان ف کلمهٔ تعجُب.

پەحا: پەح ف نگا: پەح.

پەحـا: وشـەی سەیرمان بەباوڕ نەکردنەوە: (**پەحا لەم درۆیەت!**) ف کلمهٔ تعجب و انکار.

پەحتن: پێژانی نان ف پختن نان.

پەحلەوان: تەنافباز، پاڵەوان ف بندباز.

پەحن: پان، بەرین ف عریض.

پەحنی: پاژنە، پانیە ف پاشنه.

پەخ: ١) سواوی کول: (خـەنجـەراتـە **پەخ** بویە)؛ ٢) وشـەی پەسنـد لەزمانی منالاّندا ف ١) تیغ کند؛ ٢) بەبە بچّگانه.

پەخ‌بون: سوان‌و کول‌بونی تیغ ف کُندشدن تیغ.

پەخخە: زۆرجوانە، لەزمانی منالاّندا ف بەبە بچّگانه.

پەخش: بلاّو، پرژاو ف بخش.

پەخشان: ١) پەخش، بلاّو؛ ٢) نوسراوی بەرانبەری هۆنراو، نەسر ف ١) پراکنده؛ ٢) نثر، مقابل نظم.

پەخشان‌بون: بلاّوبون، پرژان ف پریشان شدن.

پەخشانکردن: بلاّوکردن، پرژاندن ف پراکندن.

پەخشان کردنەوە: بلاّوکردنەوە، دابەش دابەش کردن ف توزیع.

پەخشە: ١) بلاڤۆك، ئینتیشارات؛ ٢) مێشولە، پێشی ف ١) نشریه؛ ٢) پشه.

پەخشەکوڕە: جۆرێ مێشولە ف نوعی پشّه.

پەخمە: گێل، بێ‌ئاوەز ف پَخمه.

پەخۆ: هەربۆخۆ ف خودِ شخص.

پەخوا: پێخوێ، کلۆشی بەرپێی گاگێرە ف خرمن در حال کوبیدن.

پەخین: لەقە، پێلاقە ف لگد.

پەڕ: ١) توکی باڵی مەل؛ ٢) مەڕی سپی سەروگەردن رەش؛ ٣) قەراخ، کەنار؛ ٤) وەرەقە قاقەز؛ ٥) ئاخر، دوماهی؛ ٦) لێدراو: (باپەڕ بوە)؛ ٧) دور: (پـەڕ بوە)؛ ٨) فڕین؛ ٩) پەڕین: (هـەڵ پەڕە) ف ١) پر؛ ٢) گوسفنـد سفید گردن سیاه؛ ٣) کنـار؛ ٤) ورق کاغذ؛ ٥) پسین؛ ٦) زده‌شده؛ ٧) دور؛ ٨) پروازکردن؛ ٩) پریدن.

پەڕ: مەڕی سەروگەردن رەش ف گوسفند سفید سر و گردن سیاه.

پەڕانپەڕ: دەوراندەور، کەنارەوکەنار ف پیرامون.

پەڕاسـو: ١) پەراسی، ئێسکی کەوانـەیی لەپشتدا؛ ٢) تەنشت؛ ٣) قامیشی رایەڵی چیغ‌و خانوی لەقامیش ف ١) دنده؛ ٢) تهیگاه؛ ٣) تارهای نی در بافتنی از نی.

پەڕاسوبەند: دەفەی سنگ ف استخوان سینه.

پەڕاسوە: قامیشی رایەڵی چیغ‌و... ف تارِ نی در چیغ.

پەڕاسی: ئێسکی کەوانی لەپشتدا، پەراسو ف دَنده.

پەڕاگەندە: ئاوەکی،حەیوانی لەمێگەل‌دورکەوتو ف حیوان ازگله‌دورافتاده.

پەڕان: ١) سواربـونی نێر لەمێ؛ ٢) لەت لێ‌بونـەوە: (دەمی چەقوەکە **پەڕیوە**)؛ ٣) پەرت‌بون: (دارەکە لەدەستم **پەڕی**) ف ١) گُشنی؛ ٢) تکّه‌ای از چیزی پریدن؛ ٣) پرت شدن.

پەڕانـدن: ١) سوارکردنی نێر لەمێوینە؛ ٢) لەت لێ فڕێدان: (ئەم لکە **بپەڕێنە**)؛ ٣) بەجێ هێشتن: (لە خوێندنەوەدا خەتێکت **پەڕاند**)؛ ٤) لەپێش لابـردنی کۆسپ: (لـەمپـەرم **پەڕانـد**)؛ ٥) بەدوای پێشگری «هـەڵ»دا بەمـانای رەقساندنە: (**هەڵپەڕاندن**)؛ ٦) بەدوای پێشگری «ڕا»دا بەمـانای بێدار کردنەوەیە: (**ڕاپەڕاندن**)؛ ٧) لەدوای پێشگری «دا» بەمانای ڕەتاندنە: (دام **پەڕاندە** خوار)؛ ٨) لەپاش «لێ» بەمانای نەهێشتن: (**خەو لێ پەڕاندن**) ف ١) جُفت کردن نر بر ماده؛ ٢) چزئی از کل را قطع کردن؛ ٣) بجـای گذاشتن؛ ٤) برداشتن مانـع؛ ٥) رقصاندن؛ ٦) بیدارکردن؛ ٧) تکان دادن؛ ٨) نگذاشتن.

پەڕانـدنـەوە: ١) لەئـاو دەربازکردن؛ ٢) بریتی لە لەبەلاّ رزگار کردن: (**پەڕاندوتمەوە**) ف ١) عبور دادن؛ ٢) نجات دادن.

پەڕانن: پەڕاندن ف نگا: پەڕاندن.

پەڕاننەوە: پەڕاندنەوە ف نگا: پەڕاندنەوە.

پەڕانەوە: پەڕینەوە، لەئاو دەربازبون ف عبورکردن.

پەراو: کەناراو ف مستراح.

پەڕاو: دەفتەر، کتێب، دەفتەری پەرە سیغار ف کتاب، دفتر، کاغذ سیگار.

پەڕاوی: پەڕاو ف نگا: پەڕاو.

پەڕاوێز: ١) کەنارەی جلك؛ ٢) حاشیەی کتێب ف ١) حاشیهٔ لباس؛ ٢) حاشیهٔ کتاب.

پەراوێزی عاسمان: ئاسۆ ف افق.

پەڕبازی: باڵەفڕەی جوچکی مەل بۆ فێربونی فڕین ف پرپرزدنِ جوجه برای پرواز.

پەڕبون: دورکەوتنەوە، بەسەهوچون ف دورشدن، اشتباه کردن.

پەڕپتین: بلاّوبون، لەبەریەك چون ف ازهم در رفتن.

پەڕپوت: ١) لەبەریەك هەڵوەشاو؛ ٢) جۆرێ مراوی ف ١) ازهم در رفته؛ ٢) نوعی مرغابی.

پەڕپەرك: ١) پەپولە؛ ٢) گوڵی لیلوپەڕ ف ١) پروانه؛ ٢) نیلوفر.

پەڕپەڕۆك: پەپولە ف پروانه.

پەڕپینە: پەڵپینە، پر پره ف گیاه خرفه.
پەرت: ١) سەهوکار؛ ٢) هەڵدێراو ف ١) اشتباه کار؛ ٢) واژگون.
پەڕتاندن: لەبەریەك هەڵپچڕاندن ف پاره‌پاره کردن.
پەرتاوتن: لك هەڵپاچینی دار ف هَرَس کردن.
پەڕتوك: کتێب ف کتاب.
پەڕتەوازە: پەڕەوازە، ئاوارە ف آواره، ویلان.
پەڕتین: پەڕتان، تێكو پێكچون‌و پچڕپچڕبون ف ازهم در رفتن و پاره‌پاره‌شدن.
پەرجو: موٚجزات ف مُعجزه.
پەرج: پێچدانەوەی ئاسن‌و بزمارو...؛ ٢) پەرژین، چیل؛ ٣) سەرلکی هەڵپەرتاوتە؛ ٤) مێشەو لێڕی چوغور ف ١) پَرچ؛ ٢) پرچین؛ ٣) شاخهٔ پیراسته‌شده؛ ٤) بیشهٔ انبوه.
پەرچان: خوارکردنەوەی بزمارو... ف خواباندن میخ و...
پەرچانن: پەرچان ف نگا: پەرچان.
پەرچاوە: خوارەوەبو ف پرچداده شده.
پەرچدانەوە: خوارکردنەوەو خەواندنی بزمارو...؛ ٢) پێشەبڕە بڕینەوە لەرێگە؛ ٣) بەدەم داهاتنەوە ف ١) پرچدادن؛ ٢) در راه از کسی پیشی گرفتن؛ ٣) جواب سخت دادن.
پەرچڤ: ماسین، ئەستوری ف ورم، آماس.
پەرچڤین: ئەستوربون، ماسین ف آماسیدن.
پەرچق: وردە، لەت ف اندك، ریزه.
پەرچقان: وردو خاش‌بون، لەت‌و کوت‌بون ف ریزریز و پاره‌شدن.
پەرچقاندن: وردولەت کردن ف تکه‌تکه کردن.
پەرچقین: پەرچقان ف نگا: پەرچقان.
پەرچوکە: موی لەسەر هەنیە قرتاو ف موی زینتی بر پیشانی.
پەرچە: ١) پارچە، پاژ، لەت؛ ٢) کوتاڵی گران قیمەت ف ١) جزء؛ ٢) پارچهٔ قیمتی.
پەرچەم: موی سەرهەنیە، پەرچوکە ف موی بر پیشانی.
پەرچی: بێ‌نرخ‌و سوك: (هەرچی‌و **پەرچی**) ف سبك و کم‌بها.
پەرخ: شێلان‌و بەدەست ماڵین ف مالش با دست.
پەرداخ: ١) پیاڵەی ئاوخوری لەشوشە، گلاس، لیوان؛ ٢) جوان‌و لوس‌کراو؛ ٣) سازو بەکەیف ف ١) لیوان؛ ٢) آراسته؛ ٣) شاد و سرحال.
پەرداغ: پەرداخ ف پرداخته، مُهیّا.
پەڕدال: پەڕەی ژێری تیر ف پرهٔ ناوك تیر.
پەردو: ١) ژوری بوك‌و زاوا لەشەوی بوك‌گوێزانەوە، پەردەی بوك‌و زاوا؛ ٢) هەلاشی‌بان ف ١) حِجله؛ ٢) پوده.
پەردوخ: پڕوز ف نگا: پڕوز.
پەردوخیان: پروزان، سوتانی مو ف سوختن مُو.
پەردوگیر: تازەزاوا کە لەپەردودا بمرێ یان نەخوش کەوێ ف دامادی که در حجله بمیرد یا مریض شود.
پەردە: ١) پەردو؛ ٢) روپوشی دەرگاو پەنجەرەلە قوماش؛ ٣) لا، توێ ف ١) حجله؛ ٢) پرده؛ ٣) لایه.
پەردەپلاو: جوری پلاوە کە توتوی گوشتی تێدایە ف از انواع پُلو.
پەردەپوش: رازدار، ئەمین بوسورنەدرکاندن ف رازدار.
پەردەدار: خزمەتکاری ژوری تایبەتی حاکمان ف پرده‌دار.
پەردەدڕان: ١) روسیابون، ئاوڕو چون؛ ٢) شەرم‌شکان ف ١) رسواشدن؛ ٢) شرم از بین رفتن.
پەردەژی: دەس پێ‌ڕاگەین ف در دسترس بودن.
پەردەك: مەتەڵ، لەغەز، مەتەڵوکە ف چیستان، لُغز.
پەردەگیر: پەردوگیر ف دامادی که در حجله بمیرد.
پەردەوژ: پەردەژی ف در دسترس.
پەردەهەناو: پەردەی مناڵدان ف مشیمه.
پەردێژ: هەل، دەرفەت، کێس ف فُرصَت.
پەڒرە: هەلاجی کردن ف پنبه‌زنی.
پەڕژ: بلاو ف پراکنده.
پەرژ: هەل، دەرفەت ف فُرصَت.
پەرژان: گوێ پێدان، خەریك‌بون ف مشغولیت.
پەرژیان: پەرژان ف پرداختن به کار.
پەرژین: ١) هەلی کار لەبارەی شتێکەوە: (نام **پەرژێ**)، پەرزان؛ ٢) چیل، شورەی بەدڕو ف ١) پرداختن به‌کار؛ ٢) پَرچین.
پەرس: پەرست، لەپاش وشە بەمانای کەسێکە شتێ دەپەرەستێ: (خوا پەرس، خوٚ پەرس، پوڵ پەرس) ف پَرَست، در ترکیب بجای پرستنده *آید*.
پەرسای: پرسین ف پرسش.
پەرست: پەرس ف نگا: پەرس.
پەرستار: یاریدەری نەخوش، سیستر، خەمخوڕو ئاگاداری نەخوش ف پرستار.
پەرستن: خوشویستن، خذمەت کردن، بەپیروز زانین ف پرستیدن.
پەرسدار: خواپەرست ف خداپرست.
پەرسڤ: جواب، وەرام ف پاسُخ.
پەرسگە: جێگەی لەخوا پاڕانەوە ف مَعْبَد.
پەرسە: بپرسە ف بپرس.
پەرسیف: پەسیف، ئالامەت ف زُکام.
پەرسیار: پەرست ف پرستنده.
پەڕسێلك: پەرەسێلکە، پەرەسلێرکە ف پرستو.
پەرسیلە: قورە، بەرسیلە، پەسیلە ف غوره.
پەرسیو: پەسیف، ئالامەت ف زُکام.
پەڕش: ١) پەرژ، پرژ، بلاو؛ ٢) دەغلێکە لە جو ئەکاو کرەی ئەکەن ناوکەکەی وەك برنج دەکار دێنن، بڕویش ف ١) پراکنده، ٢) از انواع حبوبات شبیه جو.
پەڕشت: پەڕش ف از حبوبات.
پەڕشە: ١) پەڕشت؛ ٢) کاوکوتی دانەوێڵە ف ١) نگا: پەڕش؛ ٢) آنچه که از غلّهٔ بیخته دور ریزند.

پەرڤۆنە: پەپولە ف پروانە.
پەرك: سەرچنی کەڵاش ف بافتهٔ گیوه.
پەڕك: ١) پەڕەمەلی چکۆلە؛ ٢) پەڕی کاغەزە سیگار ف ١) پر کوچك؛ ٢) کاغذ سیگار.
پەڕکاڵ: ١) خرتوپرتی ناوماڵ؛ ٢) لێكو لەبار، پەرداخ ف ١) خرتو پرت؛ ٢) ساخته و پرداخته.
پەرکەم: ١) نەخۆشی تاو هەلامەت پێکەوە، ئەنفلۆەنزا؛ ٢) فێ، خوداری ف ١) بیماری انفلوآنزا؛ ٢) بیماری صرع.
پەڕکوڕ: جۆرێ هەڵۆی رەشی ژێر باڵ سپی ف نوعی عُقاب.
پەڕکـولـۆڵ: مەڕی سەروچاوڕەشی قەپوز سپی ف گوسفند سر و گردن سیاه بینی سفید.
پەرکەما: تەختی کەنارەی کەڵاش ف حاشیهٔ زیرین گیوه.
پەرگ: پەرك ف نگا: پەرك.
پەڕگار: جەغزینگ ف پرگار.
پەڕگاڵ: پەڕگار ف پرگار.
پەرگەما: پەرکەما ف نگا: پەرکەما.
پەڕلەپێ: جسنێ کۆتر ف نوعی کبوتر.
پەڕمۆچ: سیس، ژاکاو، (گولام پەرموچیە) ف پژمرده.
پەڕمۆچان: سیس‌بون، ژاکان ف پژمردن.
پەرمون: ١) دەخۆڕادیتن، بڕوا بەخۆیی؛ ٢) رەوینەوە، سڵ کردن ف ١) اعتماد بەنفس؛ ٢) رم کردن.
پەرمێشك: نوسەکە ف نوعی خار که بر پشم می‌چسبد.
پەڕندە: فڕندە، مەلێ کە ئەفڕێ ف پرنده.
پەرننە: پەڕندە ف پرنده.
پەڕۆ: پارچە قوماشی کۆن ف وصلهٔ پاره و کهنه.
پەڕو: پەڕۆ ف نگا: پەڕۆ.
پەروّ: جلکی بەخشەراو، خەلات ف لباس بخشیده شده.
پەروا: باك، ترس، سڵ کردن ف پَروا.
پەروار: دابەستە، بەختە ف پرواری.
پەرواری: دابەستە ف پرواری.
پەرواز: فڕین ف پرواز.
پەروانە: پەپولە ف پروانە.
پەروّش: خەم، داخی دڵ ف غم و اندوه.
پەڕۆش: چیلکەو چاڵو خشتو خاڵ ف خس و خاشاك، پوشال.
پەڕوشك: پریشکی تراو، پرشەی شتی ئاوەکی ف پاشیدنِ مایع.
پەڕوشە: پەڕوش، چیلکەو چاڵ ف پوشال، خس و خاشاك.
پەروەر: بەخێوکەر ف پرورانندە.
پەروەراندن: بەخێوکردن ف پرورانیدن.
پەروەردگار: خودا ف پروردگار.
پەروەردە: ١) بەخێو کردن؛ ٢) بەخێوکراو ف ١) پرورانیدن؛ ٢) پرورده.
پەروەردە کردن: بەخێوکردن ف پروریدن.

پەروەرشت: بەخێو کردن ف پرورش.
پەروەری: راهێنان ف تربیت.
پەرە: ١) پوڵ، دراو، پارە؛ ٢) برەو، رەواج؛ ٣) لەبەر ف ١) پول؛ ٢) رواج؛ ٣) برای.
پەڕە: ١) پەڕەی تۆپی ئاسیاو؛ ٢) کاری هەلاج ف ١) پرهٔ آسیاب؛ ٢) پنبەزنی.
پەڕەپا: پەڕلەپێ ف نوعی کبوتر.
پەرەخاندن: هەڵگلۆفین، گلۆفینو چرچ کردن ف مچاله کردن.
پەڕەخەڕەك: ئامرازێکی خەرەکی پەموڕێسی ف ابزاری در دوك.
پەرەس: پەرست ف پرستنده.
پەرەسلێرکە: پەرەسێلك ف پرستو.
پەرەسلێنکە: پەرەسلێرکە ف پرستو.
پەڕەسوێلکە: پەرەسێلکە ف پرستو.
پەرەسەندن: وەڕەواج کەوتن، لەزێدەبون، بەرەوزیادی چون ف تَرقّی کردن.
پەرەسێلکە: پەرەسلێرکە ف پرستو.
پەرەسێن: رو لە زیادی ف در رواج و نرقی.
پەڕەك: زۆرگانکەر ف بسیار جماع کننده.
پەڕە کردن: بەهەلاجی کردن ف حلّاجی کردن.
پەرە کە: پەراسوی حەیوان ف دندهٔ حیوان.
پەڕە کەر: حەلاج ف پنبەزن.
پەرە گرتن: لەزیادی بون ف رواج یافتن.
پەرەم: پۆل، تاقم، جوُن ف دسته.
پەرەم پەرەم: پۆل پۆل ف دسته دسته.
پەڕەناو: کلۆشی بەرپای گاگێرە ف ساقەهای جمع شده برای کوبیدن.
پەرەنشك: نوسەکە ف نگا: نوسەکە.
پەرەنگ: ١) لەرزانەی گوارە؛ ٢) پۆل، سکڵ ف ١) آویزه گوشواره؛ ٢) اخگر.
پەرەنێشك: نوسەکە، نوسەنەکە ف خاری است.
پەڕەوازە: ئاوارە، تەرە ف آوارە.
پەڕهەلاویشتن: لەئەندازە دەرچون ف از حدّ گذشتن.
پەرەی: بۆ، لەبەر ف برای.
پەرهێز: پارێز ف پرهیز.
پەرهێزکردن: خۆ دورخستن لەشتێ، پارێز لە خواردەمەنی کردن ف پرهیزکردن.
پەرهێزگار: دینداری ڕاست ف پرهیزکار.
پەرهێزی: پارێز لەخواردن ف پرهیز از خوراك.
پەرێ: ١) بۆخـاتـری، لەبـەر، بۆلای؛ ٢) پێرێ، دووژۆپـێش؛ ٣) سوکەڵەناوی پەروین ف ١) برای؛ ٢) پریروز؛ ٣) مُخفف پروین.
پەڕی: ١) نێر سواری مێوینـە بو، بۆ *حەیوانان* دەگوترێ؛ ٢) پارچەی لێوەبو؛ ٣) هەڵدێرا: (لەسەر ئەسپ پەڕی)؛ ٤) پەلکی چاو لەرزی ف ١) نر بر ماده سوار شد؛ ٢) پارچهٔ تکه و پاره؛ ٣) پرت شد؛ ٤) پلك

چشم لرزید.

پەری: ١) فرشتە، جوانی باڵداری خەیاڵی؛ ٢) پەردوی بوكو زاوا؛ ٣) نێویکی ژنانەیە ف ١) پری؛ ٢) حجلە؛ ٣) اسمی برای خانمها.

پەری‌بڕ: منداڵێ کە خەتەنەکردنی ناوێ ف بچّهٔ ختنه‌شدهٔ طبیعی.

پەڕیتان: ناوەڕوت، پەڕ روتانەوە ف پرکندنِ مُرغ بوسیلهٔ آب داغ.

پەڕیتاندن: روتانەوەی مەل ف پَرکَندن.

پەریز: ١) جێگەی دەغڵی درواو؛ ٢) بە دزەدزە بۆنێچیر چون؛ ٣) رەبەت، بۆسەی راوچی ف ١) جای غلّهٔ درویده؛ ٢) یواشکی به طرف نخجیر رفتن؛ ٣) کمین شکارچی.

پەریزاد: برێتی لەجوان چاکی مێوینە ف پریزاده.

پەریزادە: پەریزاد ف پریزاده.

پەرێژ: پەرژان ف پرداختن به کار.

پەرێش: بۆی ف برایش.

پەرێشان: ١) بڵاو؛ ٢) دڵ بەخەم ف ١) پراکنده؛ ٢) اندوهگین.

پەرێشانی: بێ‌سەرەو بەرەیی ف پریشانی.

پەڕین: ١) هەڵدێران؛ ٢) سواربونی نێر لەمێ؛ ٣) لەرزینی پەلکی چاو؛ ٤) شکانی شتی تورت؛ ٥) بازبردنو خۆهەڵدان؛ ٦) سڕبون لەسەرما ف ١) پرت شدن و افتادن؛ ٢) سوار شدن گشن بر مادینه؛ ٣) لرزش پلك چشم؛ ٤) شکستن چیز تُرد؛ ٥) جهیدن؛ ٦) بی‌حس شدن از سرما.

پەڕێن: لابەر: (دەغەز پەڕێنە ئاڵو باڵو) ف زداینده.

پەڕینەوە: لە ئاو یا لە خەیابان چونە ئەوبەر ف عبور از عرض.

پەریهتن: تولاّنەوە، داتولاّن ف لەشدنِ گوشت بر اثرِ زیاد پختن.

پەز: ١) مەڕ، مێ، یەكمەڕ؛ ٢) مێگەل لەمەڕو بزن؛ ٣) دوای وشە بەمانای لێنەرە: (ئاشپەز، چاپەز) ف ١) گوسفند؛ ٢) گلّه؛ ٣) بزنده.

پەزاف: دوئاو، بۆجاری دوهەم ئاودانی سەوزی ف آبیاری برای بار دوم.

پەزاو: پەزاف ف نگا: پەزاف.

پەزشکـە: نوسـەکە، نوسەنەکە، پەرەنیشك ف دوزە، خاری کە بر پشم گوسفندان ـ در وقت چرا ـ می‌چسبد.

پەزمەندە: پاشەکەوت ف اندوخته و پس‌انداز.

پەزەکێفی: مەڕەکێوی، مەڕەسور ف گوسفند کوهی.

پەزەمەندە: پاشەکەوت، گردەوەکۆیی ف اندوخته.

پەزەمەنە: پەزەمەندە ف اندوخته.

پەزیر: قبوڵکەر ف پذیرا.

پەزیرایی: خذمەتی میوان ف پذیرایی.

پەزیرە: چێشتی شەوێ کە بۆ رۆژ بمێنێتەوە، بەیات ف خوراك شب مانده.

پەزیزانك: جیکڵدانەی مەل، جیقڵدان ف ژاغر، چینەدان.

پەزیشکە: پەزشکە، نوسەکە ف نگا: پەزشکە.

پەژ: شلكو تورتو لەگەشە ف شاداب و تُرد.

پەژار: خەمبار ف غمگین.

پەژارە: ١) خەم، کەسەر، کول؛ ٢) تاسە، ئارەزوی دیدار؛ ٣) نیگەرانی ف ١) غم؛ ٢) آرزو؛ ٣) نگرانی.

پەژارەدار: خەمبار، دڵتەنگ ف غمگین.

پەژان: پەرژین، چیل ف پرچین.

پەژك: ١) دەستەچیلەی ئاگر؛ ٢) پوشو، قاو ف ١) آتشگیره؛ ٢) پُده.

پەژم: خوری، هەڕی ف پَشم.

پەژمردە: سیسو لەگەشە کەوتو ف پژمُرده.

پەژموردە: پەژمردە ف پژمُرده.

پەژمەرین: ژاکان، سیس‌بوُن ف پژمردن.

پەژۆم: زار، بێچارە، بێ‌ماڵو حاڵ ف بینوا، بیچاره.

پەژە: پەلك، گەڵا، بەڵگ ف برگ.

پەژیران: قبوڵکردن ف پذیرفتن.

پەژیك: ١) پەسیو، ئالاّمەت؛ ٢) آهۆ، پەتا، ئازار ف ١) زُکام؛ ٢) بیماری واگیردار.

پەژێو: پەرێشان حاڵ، پەشێو ف پریشان‌حال.

پەژیوان: پەشیمان، پێژەوان، پۆشمان ف پشیمان.

پەژیوانی: پۆشمانی ف پشیمانی.

پەس: ١) مەڕ، پەز، مێ؛ ٢) وەرەز، جاڕز، عاجـز، حێجـز؛ ٣) بێ‌ئاکـار، سوك، بێ‌شەرم؛ ٤) دۆڕاو لەقـومـاردا ف ١) گوسفنـد؛ ٢) پَکَـر؛ ٣) پست‌فطرت؛ ٤) بازنده در قمار.

پەسـا: ١) پێ‌خوێ، ئەوقـورەی بۆسـواغ گیراوەتـەوە؛ ٢) بێ‌پسانەوە، لەسەریەك؛ ٣) کەرستەی دۆڵمەو... ف ١) خازه؛ ٢) متوالی؛ ٣) مایهٔ دُلمه.

پەساپۆرت: ئیجازەنامەی سەفەر بۆ دەوڵەتی بێگانە ف پاسپورت.

پەساپەسا: یەك لەدویەکا بێ‌پسانەوە، پەستا ف بدون انقطاع.

پەساخوڕ: پاشاخوڕ، قەسەڵی بەجێماو لە ئاخوڕدا ف تەماندهٔ علف در آخور.

پەسـار: ١) لای‌سێبەر لەشاخو کێو، نزار، نسار؛ ٢) پەنابا، پەنای باران نەگر؛ ٣) حەشارگەی ڕاوچی ف ١) نِسار؛ ٢) جائی که با دو باران آنرا نگیرد؛ ٣) کمین شکارچی.

پەساردن: *پاش‌پێشگری هەڵ*. بەلاوەنان ف کنارگذاشتن.

پەساردە: بەلاوەنراو ف کنار گذاشته شده.

پەسـاو: ١) پاشاو، ئاوێ کە لە ئاوداشتندا لەزەوی دەردەچێ؛ ٢) ئاراو، پاشاراو؛ ٣) جێ ئاودانی مێگەل، پەزاو، دەراوی مەڕئاودان ف ١) آبی که از آبیاری زیاد آید؛ ٢) آب و صابونی که دو بار از آن استفاده شود؛ ٣) آبشخور گوسفندان.

پەسپندە: بەدفەڕ، ئاکار خراپ، ناپەسند، پەست ف پَست‌فِطرت.

پەسپۆر: سەڵیتەی زمان درێژ ف زن سلیطهٔ زبان دراز.

پەسپەسکەرە: جوڵاّتەنە، جاڵ‌جاڵۆکە ف زُرزوره.

پەسپەسە کوڵە: پەسپەسکەرە ف زُرزوره.

پەسپەسە کەرە: پەسپەسکەرە ف زُرزوره.

پەسپەندە: پەسپندە ف نگا: پەسپندە.

پەست: ١) ئاخن؛ ٢) نەوی، نزم؛ ٣) بێ‌غیرەتو بێ‌ناموس؛ ٤) وەڕەز، جاڕز، پەس ف ١) آکنده؛ ٢) کم‌ارتفاع، پست؛ ٣) بی‌غیرت، پَست؛

۴) پَکَر.

پەستا: پەسا، بیّ نیّوان، لەسەریەك ف بدونِ انقطاع.

پەستاپەستا: بەشویّن یەکدا، بیّ نیّوان برّ ف پیاپی.

پەستان: ئاخنین، بەهیّز تیّ‌راکردن ف آکندن.

پەستاندن: پەستان ف آکندن.

پەستاندنەوە: پەستان، بۆ پەنیر *ئاخنینەوەی دەڵیّن* ف آکندن.

پەستــاو: ۱) ئاخنــاو؛ ۲) ئاوی دانــەویڵەی کوڵاو: (لەواشیّکی لەدوڵچە چرچــەکــەی دەم / وەلــەو تامی نیە **پەستاوی** دانو) «ئەدیب» ف ۱) آکندە؛ ۲) آب غلّهٔ آب‌پز.

پەستــاوتن: ۱) ئاخنین، پەستــانــدن؛ ۲) شیّلان‌بە پا: (ســەربــانــەکە **بپەستیّوە**) ف ۱) آکندن؛ ۲) پایکوب کردن.

پەستبون: وەڕەزو توڕەبون ف پَکَرشُدن.

پەستراو: ۱) ئاخندراو؛ ۲) شیّلدراو ف ۱) آکندە؛ ۲) کوبیدە با پا.

پەستراوە: پەستراو ف نگا: پەستراو.

پەستك: کڵۆ میوەی پیّکەوە نوساو ف لتکە.

پەستن: پەستاوتن ف آکندن.

پەستنەوە: پەستن ف نگا: پەستن.

پەستو: ۱) کوپەڵەی کاشی؛ ۲) وچخانە، خەڵوەتی، ژوری ئەرزاق ف ۱) سبوی کوچك؛ ۲) پستو.

پەستــۆ: پاڵ پیّوەنانی توند، دەڵەك دانی بەنهیّم: (بەپاڵە **پەستۆ** دەرمان کرد) ف هول دادن.

پەستواو: ۱) ئاخنراو؛ ۲) شیّلراو ف ۱) آکندە؛ ۲) کوبیدە با پا.

پەستــە: چۆغــك، سوخمــەی بیّ‌قۆڵ لەلبــاد، پەستەك؛ ۲) سەربەندی گۆرانی، هەواسوکەڵە، بەستە ف ۱) چوخە؛ ۲) ترجیع و ترانهٔ شاد.

پەستەك: چۆغك، سوخمەی بیّ‌قۆڵی لەلباد ف چوخە.

پەستەکۆڵە: هەرەوەزی نمدماڵی ف مراسمِ نَمَدمالی.

پەستی: ۱) نەویایەتی، نزمی؛ ۲) بیّ‌ئاکاری؛ ۳) وەڕەزی ف ۱) پستی؛ ۲) پست‌فطرتی؛ ۳) پکری.

پەستیّن: کەسیّ کە کاری پەستاوتنە: (**بەفر پەستیّن**) ف چهاننده.

پەسقەڵە: قەشمەر، تیز بەخەڵك کەر ف مسخرەکنندە.

پەسڵان: ڕۆژی قیامەت، سەڵا ف روز رستاخیز.

پەسمــەنــدە: ۱) باقی، پاشمــاوە؛ ۲) پاشــەکــەوت، پەزمــەنــدە ف ۱) باقیماندە؛ ۲) اندوختە.

پەسمەنە: پەسمەندە ف نگا: پەسمەندە.

پەسن: ۱) تاریف، پیّهەڵگوتن، چاکەگوتن؛ ۲) بەردڵ و بەرانبەر بەداخواز ف ۱) ستودن؛ ۲) موردِ پسند.

پەسند: پەسن ف نگا: پەسن.

پەسندان: تاریف کردن، مەحت کردن ف مدح گفتن.

پەسندکردن: بەچاك زانین، هەڵبژاردن، نەقاندن ف پَسندکردن.

پەسمەندە: پاشەکەوت ف پس‌انداز.

پەسن‌دەر: پەسندار ف مدّاح.

پەسە: کەرستەی خواردەمەنی وەك ئاردوئاو بوّنان ف مواد اولیهٔ خوراك.

پەسەك: پەستەك، چۆغك ف چوخە.

پەسەن: پەسند ف پَسَند.

پەسەناز: پاشەکەوت ف پس‌انداز.

پەسەنکردن: پەسندکردن، هەڵبژاردن ف پسندیدن.

پەسەنناز: پەسەناز ف پس‌انداز.

پەسیرە: قۆرە، بەرسیلە ف غورە.

پەسیّرە: بەیات، شەومەندە ف شب‌ماندە.

پەسیسە: چیّشتی زۆر کوڵاوی لیّك‌هاڵاو ف آش بسیار پختهٔ درهم آمیختە.

پەسیڤ: ئاڵامەت، هەڵامەت ف زُکام.

پەسیو: ۱) پەسیڤ؛ ۲) سوچ، قوژبن، کەلیّن: (هیچ پەنــاو **پەسیویّکم** نیە) ف ۱) زکام؛ ۲) گوشە.

پەش: ۱) پەق، دەرهیّنــان و تۆقــانــدنی شتیّ؛ ۲) وشــەی لیّخوڕینی گا لەجوتا ف ۱) مُتلاشی کردن؛ ۲) کلمهٔ بەحرکت درآوردن گاو بەهنگام شخم.

پەشت: بەن یادەزوی بادراو، گشتەك ف نخِ تابیدە.

پەشتی: گشتەك، پەشت ف نخِ تابیدە.

پەشتەماڵ: پشتەماڵ، خاولی ف حولە.

پەشك: تنۆك، دڵۆپ، کەمترین ئەندازە لەئاو ف قطرە.

پەشڵان: پەسڵان، سەڵا، قیامەت ف رستاخیز.

پەشم: ۱) قسەی قۆڕو بیّتام؛ ۲) چۆغەی بُوزۆ؛ ۳) خوری ف ۱) یاوە؛ ۲) پارچە دستبافِ پشمی، شال؛ ۳) پَشم.

پەشمبەرگویز: ۱) چۆغەورانك؛ ۲) پارچەی سەروژیّری بەرگ لە بُوزۆ لەشاڵ، تۆ پە بُوزۆ ف ۱) لباس کامل مردانە مطابق کت و شلوار؛ ۲) پارچە دستبافِ پشمی بەاندازە یك دست لباس.

پەشمەك: جۆریّ شیرانی‌یە وەك موی‌سپی دەچیّ ف پَشمَك، توعی شیرینی.

پەشمین: دروس کراو لەخوری ف پشمینە.

پەشمینــە: پارچەیەکی زۆر جوانەو لەخوری ساز دەکریّ ف پارچەای بسیار زیبا کە از پشم درست می‌شود.

پەشۆك: پەریّشانی، شیّوان ف پریشانی، آشفتگی.

پەشۆکان: سەرلیّ شیّوان، فکرتیّکچون ف آشفتەشدن.

پەشۆکاندن: تیّکەڵاوکردنی فکری کەسیّك ف آشفتەکردن.

پەشۆکاو: شیّواو، سەرلیّ شیّواو ف آشفتە.

پەشۆکیان: پەشۆکان ف آشفتن.

پەشە: پەخشە، میّشولە، پیّشی، پیّشکە ف پَشّە.

پەشەبەند: کوللە، پیّشکە گیّرەوە ف پَشەبَند.

پەشیل: ویّران، ڕوخاو، هەڕفتی ف ویران.

پەشیلان: ویّران بون، ڕوخان ف ویران شدن.

پەشیلاندن: ڕوخاندن، هەرماندن، ڕماندن ف ویران کردن.

پەشیلین: پەشیلان ف ویران شدن.

پەشیمان: پاشگەز، پەژیوان، پۆژوان ف پشیمان.

پەشێو: پەرێشان، بیر بڵاو ف پریشان.

پەشێوان: ١) بیر بـڵاوبون، فکر ئاڵۆزان؛ ٢) ئاڵۆزو پەرێشان: (مەکەن لۆمەی **پەشێوی** دڵ کە ئەمشەو / **پەشێواوە** لەبەر پەرچەم **پەشێوان**) «نالی» ف ١) آشفتگی فکری دست دادن؛ ٢) پریشان و عصبانی شدن.

پەشێواو: شێواو، ئاڵۆزاو ف پریشان.

پەشێویان: پەشێوان ف نگا: پەشێوان.

پەشێوی: شێواوی، ئاژاوە ف آشفتگی، آشوب.

پەشێوێنی: ئاژاوە، پەشێوە ف آشوب و بلوا.

پەفك: پیفۆك، کیفۆك: گیایەکە کە سەلکەکەی بەکوڵاوی یان بەبرژاوی دەخۆن ف گیاهی است کە پیاز آنرا می‌خورند.

پەڤ: دەگەڵ، پێکەوە ف حرف همراهی: با.

پەڤرا: دەگەڵ یەکتر، پێکەوە، بەیەکەو ف باهم.

پەڤك: پەفك ف نگا: پەفك.

پەق‌پەقوُژك: گیایەکە ف گیاهی است.

پەقان: تەقین، ترۆقین ف اِنفجار.

پەقاندن: تەقاندن، تەرەقاندن ف منفجر کردن.

پەقپەقۆشك: گیایەکە بەرەکەی لەتروکاندندا تەقەی دێ ف گیاهی است.

پەقپەقۆك: بەری گیایەکە ف ثمر گیاهی است.

پەقرەج: سەتڵ ف سَطل.

پەقژ: زیپکەی ناودەمی ساوا، بۆقژە ف جوش ِ دهانِ کودك.

پەقژك: بڵقی سەراو ف حُباب.

پەقویشك: پەقژك ف حباب.

پەقین: تەقین، ترەکین ف اِنفجار.

پەك: ١) هەل، دەرفەت؛ ٢) ناچاریو ئیحتیاج؛ ٣) هێزو توان؛ ٤) وشەی سەیرمـان؛ ٥) وشـەی دەربـڕینی خەم: (پـەکم پێ ناکەوی) ف ١) فرصت؛ ٢) نیاز؛ ٣) توان؛ ٤) کلمهٔ تعجّب؛ ٥) کلمهٔ افسوس و تحسُّر.

پەکخستن: بێ بەهرە کردن، لەکارخستن ف ازکار انداختن.

پەککو: ١) وشەی سەیرمان؛ ٢) وشەی داخ و خەم، حەیف ف ١) کلمهٔ تعجب؛ ٢) کلمهٔ تحسُّر و افسوس.

پەك کەفتن: پەك کەوتن ف درماندن، از کاراُفتاده.

پەك کەوتن: دەستەو ستان مان، لەکارکەوتن ف نگا: لەکارکەوتن.

پەك کەوتو: لەکارکەوتو، داماو ف ازکار افتاده.

پەك کەوتە: لەکارکەوتو، داماو، پەك کەوتو ف ازکار افتاده.

پەکو: ١) وشەی سەیرمان؛ ٢) وشەی داخ‌وخەم ف ١) کلمهٔ تعجُّب؛ ٢) کلمهٔ افسوس.

پەکەر: ١) جارز، وەڕەز ف پَکَر.

پەکی: ١) زۆر، زاف، گەلـەك؛ ٢) وشەیەکە بەواتا: باش، چاك: (**پەکی** باوابێ) ف ١) بسیار؛ ٢) باشد، خیلی خوب.

پەکین: ١) هەڵدێران؛ ٢) ترازان ف ١) واژگون شدن و تلوخوردن؛ ٢) ازجا دررفتن.

پەگـــر: ١) تڵفی بنی تراو؛ ٢) خڵتـەی کانـزای تاواو ف ١) دُردی؛ ٢) تەنشین فلز گداخته شده.

پەل: ١) شەپـۆل، هەستانەوەی ئاو کە لەبەرد ئەدا؛ ٢) بەرانبەری قوُڵ: (دەوری **پەلە**)؛ ٣) لاق و دەست: (لـەچـوار **پەلان** گوێی ساغە)؛ ٤) باڵی باڵنـدە؛ ٥) پەلـەولەز: (بەرەوکوێ **پەل** بوی؟)؛ ٦) پارچە جلك و ئەسپاب: (کەل و **پەل**)؛ ٧) دەستە، پۆل؛ ٨) لکی دار؛ ٩) دڕکی دار؛ ١٠) سکـڵ، پۆلـو، پەنگر، پەن؛ ١١) شیوەڵە، دۆڵ، دەرە؛ ١٢) دڕك، چقـڵ: (پـەلێکم لەقـاچ راچوە)؛ ١٣) قڵیشەدار؛ ١٤) گەڵا، بەڵگ، پەلـك؛ ١٥) پارچە، پاژ: (**پەلێکم** بۆ لەونانەوە بکەوە)؛ ١٦) تیرەیەك لەهۆزو عاشرەت؛ ١٧) بڕاوی وەك نوُکەقەڵەم؛ ١٨) باسك و پەنجە: (دەست و پەلت پیسە) ف ١) موج؛ ٢) مقابل ژرف؛ ٣) هر یك ازدست و پاها؛ ٤) بال ِ پرنده؛ ٥) عجله و شتاب؛ ٦) بستهٔ لباس و وسایل؛ ٧) تیم، گروه؛ ٨) شاخـه؛ ٩) خار درختی؛ ١٠) اخگر؛ ١١) درّه تنگ و باریك؛ ١٢) خار؛ ١٣) تراشهٔ چوب؛ ١٤) برگ؛ ١٥) جزء؛ ١٦) تیره و طایفه؛ ١٧) تراشیده شُده؛ ١٨) دست و بازو.

پەڵ: بەرد یان سندەی گەورە بۆ هاویشتن ف سنگ یا کلوخ برای انداختن.

پەڵاس: ١) بەڕە، بەڕەکۆن؛ ٢) پارچەی رەشماڵ، کوێن ف ١) پلاس؛ ٢) پارچهٔ سیاه چادر.

پەلاسی دەم: ئەو بۆخـە سپیەی دەکـەوێتە سەر زمانی نەخۆش ف بار زبان بیمار.

پەڵاش: پوش، وشکەگیا ف خاشاك.

پەلامار: هێرش، هەڵمەت، گەمارۆ ف یورش.

پەڵان: هەستی، ئیسقان، ێیشە ف اُستخوان.

پەلبون: ١) قوُڵ نەبون؛ ٢) وەپەلەکەوتن لەڕۆیشتن ف ١) گودنبودن؛ ٢) باشتاب رفتن.

پەڵپ: بەهانە، گڕنە، گڕو ف بهانە.

پەڵپ پێ گرتن: کێشە تێ هاڵاندن، گرو لێ گرتن ف بهانەجویی.

پەڵپ گرتن: بەهانە دۆزینەوە، گرولەکارێ گرتن ف بهانەگیری.

پەلپەل: ١) پارچەپارچە، لەت‌وکوت؛ ٢) پەڕەپەڕەی گیای وەریو ف ١) تکّەتکّە؛ ٢) پرپر.

پەڵپەڵان: شەڕەبەرد ف جنگ با سنگ و کلوخ.

پەلپەلیسك: پەپولە ف پروانە.

پەڵپین: ١) نوشتەو دوکەڵی ئەسپەندەر بۆچا ِزار؛ ٢) گیای پرپرە ف ١) تعویذ و دودسپند برای چشم زخم؛ ٢) گیاه خُرفه.

پەڵپینە: گیای پرپرە، پەڵپین ف گیاه خُرفه.

پەڵتە: داری نێوان کوڵەکەو بەردە کوڵەکە ف چوب میان ستون و سنگ ستون.

پەڵتەك: نەخۆشی گەروی ئاژاڵە ف گلودردِ دام.

پەلتەك: بڕکەی بێستان ف بوتهٔ پالیزی.

پەلتین: خۆگرتن، توندبوُن دوای شلی ف سفت و محکم شدن پس از شُلی.

پەلچم: گزرەی گەڵادار کە بۆزستان هەڵدەگیرێ ف گیاه پرس شده.

پەڵـخ: ١) بەچکـە گامێش؛ ٢) بەچکە بەراز؛ ٣) پان‌و فڵچ ف ١) بچهٔ گاومیش؛ ٢) بچهٔ خوك؛ ٣) پایمال و له شده.

پەلخان: پان‌و فڵچ بونەوە ف لەشدن.

پەڵخور: لەوەڕی ناو ورگی حەیوان کەهێشتا هەزم نەبوە ف علفِ نشخوارنشده.

پەڵخورد: پەڵخور، نیوەجاوراو ف نگا: پەڵخور.

پەڵخی: پان‌و فڵچ کراو ف له و لگدمال شده.

پەلخین: پان‌و فڵچ بونەوە، پەلخان ف له و لگدکوب شدن.

پەلشتی: بێکارە، تەمەڵ، خوێڕی ف بیکاره و تنبل.

پەلشقە: ناقایم، شل‌و شەوێق ف نامحکم و شُل و ول.

پەلقوت: نیوەکوتراو ف نیم کو بیده.

پەلـك: ١) زولف، کەزی؛ ٢) گەڵا؛ ٣) لکـەدار؛ ٤) پیلوی چاو ف ١) زُلف؛ ٢) برگ؛ ٣) شاخه؛ ٤) پلك چشم.

پەڵك: دارێکە لەتیرەی چناران ف درختِ ترنگوت.

پەلکدار: جەغزینگ، پەرگار ف پرگار.

پەل کردن: ١) پەڕاندن بەتیغ؛ ٢) خوارەوخوار تاشین، پێڵە تاشین ف ١) پی کردن؛ ٢) مورب تراشیدن.

پەل کوتان: ١) دەست کوتان، لەتاریکی‌دا دەست گێڕان؛ ٢) برێتی لە کۆشش‌و تەقالا ف ١) جستجوی کورانه؛ ٢) کنایه از جِدّ و جَهد.

پەلکە: کەزی، پرچ ف زُلف؛

پەلکەرەنگینە: کۆلکەزێڕینە، کەسك‌سوّر ف رنگین کمان.

پەلکەزێڕینە: پەلکەرەنگینە ف رنگین کمان.

پەڵگ: پیلوی چاو ف پلك چشم.

پەلگر: ماشە، مقاش ف ماشه.

پەلگرك: پەلگر ف ماشه.

پەڵم: ١) پەڵپ؛ ٢) ئەستوری، ماسین، پەنەمین ف ١) بهانه؛ ٢) آماس.

پەڵماو: ماسیاو، ستوربو، هەڵامساو، پەنەماو ف آماسیده.

پەڵمان: پەنەمین، ماسین ف آماسیدن.

پەڵمین: پەڵمان ف آماسیدن.

پەڵـو: ١) ئاردوئـاوی تێکەڵ بۆ دانەجوچکە؛ ٢) چێشتێکە وردەهەویر و کوزەڵەی تێدە کەن ف ١) آرد آبزده برای جوجه؛ ٢) اوماج.

پەلوپۆ: ١) برێتی لە تەقەلاو بزوتنەوە؛ ٢) هێزو توان: (لە **پەلوپۆ** کەوتم)؛ ٣) پەڕوباڵ ف ١) کوشش؛ ٢) تاب و توان؛ ٣) پروبال.

پەڵوُخ: پۆلوی گەش ف زُغالِ سرخ شده.

پەلـۆخ: ١) داگیرسـاو، گڕتێ‌چو، گڕگرتـو؛ ٢) داڕزاو لەسوتان ف ١) مشتعل؛ ٢) بر اثر سوختن از هم پاشیده.

پەڵۆخ: ١) پیس‌و چڵکن؛ ٢) لێدان بەدارو بەدەست ف ١) کثیف؛ ٢) با شدّت زدن.

پەڵۆخان: لێدا نی‌توندو لەزەبر ف با مشت و لگدزدن.

پەڵۆخین: لێدان بەهێز، پەڵۆخان ف نگا: پەڵۆخان.

پەڵۆشە: ١) گیایەکە ساقەتەکەی دە کەنە پوشو؛ ٢) گوێنی؛ ٣) بنەتاڵو ف ١) گیاهی که از ساقهٔ آن پوده سازند؛ ٢) گیاه گون؛ ٣) ریشهٔ گیاهی که هودشود.

پەلوك: گیای ئاڵەکۆك ف گیاهی است که بیخش خوردنی است.

پەڵوڵە: ١) چێشتی ئاردورۆن؛ ٢) گزموله ئاردی دانەجوجك، پەڵو ف ١) اوماج؛ ٢) آرد آبزده برای خوراك جوجه.

پەلە: ١) لەز، عەجەلە؛ ٢) بناری کێو، دامێنی چیا؛ ٣) داوێن؛ ٤) پەڕە، لاپەڕەی کتێب؛ ٥) تای تەرازو ف ١) عجله؛ ٢) دامنهٔ کوه؛ ٣) دامان؛ ٤) لا، ورق؛ ٥) کفّهٔ ترازو.

پەڵە: ١) لەکە؛ ٢) بارانی تێری دەخڵ؛ ٣) پارچە زەوی؛ ٤) لەزوپەلە ف ١) لکّـه؛ ٢) باران پاییزی که زمین را کامـلاً سیراب کنـد؛ ٣) قطعهٔ زمین؛ ٤) شتاب.

پەلەپچڕ: زۆر بەزەحمەت‌و پەلەکردن ف بازحمتِ تمام.

پەلەپچڕکێ: پەلەپچڕ ف بازحمت تمام.

پەلەپچڕێ: پەلەپچڕ: (لەچەنگی فلاّن بە **پەلەپچڕێ** نەجاتم بو) ف نگا: پەلەپچڕ.

پەلەپچوڕکێ: پەلەپچڕ ف نگا: پەلەپچڕ.

پەلەپروزکێ: پەلەپچڕ ف نگا: پەلەپچڕ.

پەلەپڕوزە: پەلەپچڕ ف نگا: پەلەپچڕ.

پەلەپڕوزێ: پەلەپچڕ ف نگا: پەلەپچڕ.

پەلەپڕوسکە: پەلەپچڕ ف نگا: پەلەپچڕ.

پەلەپڕوسکێ: پەلەپچڕ ف پەلەپچڕ.

پەلەپسکێ: نەخۆشی باڵەشۆڕەی مریشك ف نوعی بیماری مرغ.

پەلەپڤە: نانی دوبارە بەئاگرەوەناو ف نان دوآتشه.

پەلەپەل: گەلەك بەلەز ف بسیار باعجله.

پەلەپیتك: بەهێز بەنینۆك لەشت‌دان ف تلنگر.

پەلـەپیتکە: ١) پەلەپیتك؛ ٢) بەردوکەی بەپتکە هاوێژراو ف ١) تَلَنگُر؛ ٢) با تَلَنگُر پرت کردن.

پەڵەت: هەڵە، غەڵەت: (هەمو کارێکت هەڵەت **پەڵەتە**) ف غلط، اشتباه.

پەلەتاتە: کڕیوەو بادەوە ف کولاك.

پەلەتك: پەتك، لەتەگوریس ف رَسَن پاره.

پەلـەخ: ١) پاوان، لەوەڕگەی قەدەغـە، کۆدە؛ ٢) داتوڵاو بەئاگر ف ١) مرتع انحصاری؛ ٢) بر اثر سوختن تمام از هم پاشیده.

پەڵەخ: گیایەکە لە قوپی‌دا دەڕوێ‌و وەك پوُش‌وایە ف گیاهی است.

پەلەخاندن: لەبەریەك بردن، دارزاندن ف ازهم پاشیده کردن.

پەلەخۆر: ژیلەمۆ ف خاکستر گرم.

پەلەسۆرك: گەڵای پایزپێش زەردبون ف برگ پاییز قبل از ریختن.

پەلـەسـۆنـك: بن‌گەڵا، دوگەڵای بنەوەی توتن کە دەوەرێ ف دو برگ انتهائی توتون که می‌ریزند.

پەلەسیسە: نەخۆشی رەز کە گەڵای سیس دەبن ف نوعی بیماری مو.

پەلـەشت: ١) پیس‌و پۆخڵ؛ ٢) خوێڕی‌و بێکارە؛ ٣) خۆنەگرتو ف ١) چرکین؛ ٢) تنبل و بیکاره؛ ٣) نیم‌بند و نامحکم.

پەلەشتی: پەلشتی، چۆنیەتی پەلەشت ف پَلَشتی.

پەلەشەکرۆك: ناوەرۆکی سەلکی گیای کەرتەشی ف مغز خاری است.

پەلەفرتکێ: پەلەقاژە ف دست و پازدن.

پەلەفرتە: پەلەقاژە ف نگا: پەلەفرتکێ.

پەلەفرتێ: پەلەفرتکێ ف نگا: پەلەفرتکێ.

پەلەقاژە: دەستولاق جولاندنەوە بۆ رزگاربون لەچۆرتم ف دست و پازدن.

پەلەقاژێ: پەلەقاژە ف دستوپازدن.

پەلە کردن: لەزکرن ف شتاب کردن.

پەلە کوتێ: پەلکوتان ف کورکورانە دست زدن.

پەلە کێش: پەلگر، ماشە ف ماشە.

پەلەمار: پەلامار، هێرش ف هجوم.

پەلەمور: خۆڵەمێش، خۆڵەکەوە، خۆلی ف خاکستر.

پەلەندار: پلار، دارەدەست بۆ هاویشتن ف چوبدست انداختن.

پەلەنگ: پڵینگ ف پلنگ.

پەلەور: باڵدار، فرندە ف پرندە.

پەلەورگ: لەتەورگ ف تِکّە شکمبە.

پەلەوەر: پەلەور ف پرندە.

پەلهەوان: ١) ئازا، پاڵەوان؛ ٢) تەناف باز ف ١) پهلوان؛ ٢) بندباز.

پەلیت: قسەی بێتام: (**هەلیت و پەلیت دەلێ**) ف سخن و حرف بی‌مزە.

پەلیسە: تالان، پوڕ، پویڕ ف چپاول.

پەلی سیاوشان: قەیتەران ف پرسیاوشان.

پەلێك: ١) چێشتی زۆرکولاوی لێك هالاو؛ ٢) پارچەی پرچ‌پێچ ف ١) آش زیاد پختە؛ ٢) زُلف‌بَند.

پەم: پەمۆ، گیای لۆکە ف پنبە.

پەمبلۆکێ: دۆك، نەخۆشی رەز کە گەلای سپی دەبێ ف سپیدك مو.

پەمبۆ: پەم ف پنبە.

پەمبۆدانە: دەنکی ناو لۆکە ف پنبەدانە.

پەمبەیی: رەنگی گوڵی، چێرەیی، رەنگی سوری کاڵ، سورەتی ف رنگ صورتی.

پەمبی: پەم ف پنبە.

پەمبی دانك: پەمبۆدانە ف پنبەدانە.

پەمبی لۆك: گیایەکە ف گیاهی است.

پەملەپڕێ: تفەنگی رەشۆکی ف نوعی تفنگ.

پەمو: پەم ف پنبە.

پەمۆ: پەم ف پنبە.

پەموانە: پەمبۆدانە ف پنبەدانە.

پەمۆدانە: پەمبۆدانە ف پنبەدانە.

پەمە: پەم ف پنبە.

پەمەتۆمە: پەمبۆدانە ف پنبەدانە.

پەمەیی: ١) پارچەی لەلۆکە؛ ٢) رەنگی چێرەیی ف ١) پارچۀ نخی؛ ٢) رنگ صورتی.

پەمیان: پەنەمان، ماسین، ئەستوربون ف آماسیدن.

پەمیاو: پەنەماو، هەڵمساو ف آماسیدە.

پەمین: پەمیان ف آماسیدن.

پەن: ١) پۆلو، پەنگر، سکڵ؛ ٢) دەرسی عیبرەت، پەند؛ ٣) سوکایەتی: (**پەنی پێدرا**) ف ١) اخگر؛ ٢) درس عبرت؛ ٣) سَبُکی.

پەنا: ١) گۆشە، قوژبن؛ ٢) تەنیشت: (**بە پەنای مندا هات**)؛ ٣) جێگەی بانگ و هاواران: (**پەنام پێ‌برد**)؛ ٤) جێگەی حاوانەوە: (**پەنای دام**)؛ ٥) نهێنی، وەشاردو: (**من پیاوێکی بێ‌پێچ و پەنام**) ف ١) گوشە؛ ٢) جَنب؛ ٣) پناه؛ ٤) پناهگاه، مکان پناه بردن؛ ٥) نهانی.

پەنابا: باپەنا، شوێنێ کەبا نایگرێتەوە ف بادپناه.

پەنابات: دەشایی ئێران، نیوەقەران، بیستیەکی تمەن ف نیم ریالِ ایرانی.

پەناباد: پەنابات ف نگا: پەنابات.

پەنابردن: چوُنە بەردالدەی پارێزەر ف پناه بُردن.

پەنابەخوا: خوا تۆبە. بۆ خۆ *پارازتن لە بەلا* دەگوترێ ف پناه برخدا.

پەنابەر: دالدەخواز ف پناهندە.

پەناپەسیو: گۆشەو قوژبنی نادیاری ف گوشە دنج.

پەناگا: شوێنی خۆتێدا حەشاردان ف پناهگاه.

پەناگرتن: ١) درەنگ هەلاتنی مانگ لەشەوی پازدەهەمدا؛ ٢) خۆوەشارتن ف ١) حالتِ تأخیرِ ظهورِ ماه در شبِ پانزدهُم؛ ٢) پنهان شدن.

پەناگرتو: ١) خۆ وەشارتو؛ ٢) مانگی دوای چاردە شەوە ف ١) پنهان شدە؛ ٢) ماه بعد از شب چهاردهم.

پەنام: ١) نەدیار؛ ٢) ماسین، ئەستوری، هەڵمساوی ف ١) پنهان؛ ٢) آماس.

پەنامان: نادیاریەکان، بەرپێواران ف غیبیات، ناپیداها.

پەنامگا: حەشارگە ف مخفیگاە.

پەنامەکی: بەنهێنی، بەدزیەوە ف سرّی، نهانی.

پەناهندە: پەنابەر، کەسێ کە پەنا بەکەسێ دەبا ف پناهندە.

پەناهێنان: هاتنەبەر دالدە، پارێزگاری خواستن ف پناە آوردن.

پەنای بێدەنگ: گەمەیەکە، قروقپ، فەنای بێدەنگ ف بازی خاموشی و سکوت.

پەنبۆ: پەم ف پنبە.

پەنبی: پەم ف پنبە.

پەنج: ١) یەك‌وچوار، پێنج؛ ٢) سڕ، بێ‌حس ف ١) پنج؛ ٢) بی‌حس، کِرِخ.

پەنجا: چل‌ودە، پێنجی ف پنجاه.

پەنجاهەم: ژمارەی نۆبەتی بۆ پەنجا ف پنجاهمین.

پەنجاهەمین: پەنجاهەم ف پنجاهمین.

پەنجایەم: پەنجاهەم ف پنجاهم.

پەنجایی: مەنگەلە، پارەی پەنجا فلسی، یەك بیستەمی دیناری عیراقی ف یك درهمِ عراقی.

پەنج کردن: تەزاندن، سڕکردن ف کِرِخ کردن.

پەنجنین: پەراندنی لکی‌دار [ف] هرس کردن درخت.
پەنجوڵە: دەست‌و پەنجەی چکۆڵە [ف] پنجهٔ نازك و کوچك.
پەنجـە: ١) دەست بەئـەنگوستەوە؛ ٢) چڕنوکی جانەوەران؛ ٣) قامك، تلی: ۴) جۆرێك نەخشی تەونی بەڕە [ف] ١) پنج انگشت با کف دست؛ ٢) چنگال جانوران؛ ٣) انگشت؛ ۴) از طرحهای گلیم.
پەنجەتوتە: قامکەچکۆڵە [ف] انگشتِ کوچك.
پەنجەر: شباك، پەنجەرە [ف] پنجرە.
پەنجەرۆك: ١) روشان بەنینۆك؛ ٢) گیایەکە [ف] ١) خراش با ناخن؛ ٢) گیاهی است.
پەنجەرویسك: پەنجەرۆك [ف] نگا: پەنجەرۆك.
پەنجەرە: پەنجەر [ف] پنجرە.
پەنجەشێر: شێرپەنجە، نەخۆشی سەرەتان [ف] بیماری سرطان.
پەنجەکێش: جۆرێ کولێرەنان [ف] نوعی گردە نان.
پەنجەکێشی: جۆرێ کولێرەنان [ف] نوعی گردە نان.
پەنجەگەورە: سپێ‌کوژە، قامکی گەورە، تلیامەزن [ف] انگشت شست.
پەنجەمریەم: بخورمریەم، گیایەکە بۆدەرمان دەبێ [ف] گیاە بخور مریم.
پەنچك: ١) قرتماغەی برین، پەترو، پەترۆخە؛ ٢) پاژ، پارچە: (**پەنچکە** نانێکم دەیە) [ف] ١) کبرهٔ زخم؛ ٢) قطعه، تکّه.
پەند: ١) ئامۆژگاری؛ ٢) دەرسی تەمێ کردن؛ ٣) سوکایەتی [ف] ١) پند؛ ٢) درس عبرت؛ ٣) سنبل سبُکی و قرتی.
پەندپێدان: فریودان‌و گاڵتە پێ‌کردن [ف] فریب دادن و مسخرە کردن.
پەندێر: ئامۆژگاری کەر، وەعز دادەر [ف] اندرزگو.
پەنرێشك: نوسەکە، نوسەنەکە [ف] نوعی خار.
پەنژۆ: پێنج رۆژ لەساڵی هەتاویدا کە لەساڵێ مانگێ زیادنەکا [ف] خمسهٔ مُسترقه، پنج روز اضافی سال شمسی.
پەنك: ماشەرەبەن، کلافەبەنی گەورە [ف] کلاف‌ریس.
پەنگ: ١) پۆل، سکڵ؛ ٢) دەرسی عیبرەت؛ ٣) فریو؛ ۴) ماشەرەبەن: ۵) داوێستان‌و کشانەوەی ئاو، هێق خواردنەوەی ئاو [ف] ١) اخگر؛ ٢) درس عبرت؛ ٣) فریب؛ ۴) کلاف ریس؛ ۵) برگشتنِ آب و راکدشُدنِ آن.
پەنگاو: ئاوی راوەستاو [ف] آبِ جمع شدە و راکد.
پەنگ پێدان: فریودان‌و سوکایەتی بەسەر هێنان [ف] فریب دادن و آبروریختن.
پەنــگ خواردنــەوە: راوەستـان‌و کشـانـەوەی ئاو [ف] برگشتن آب و راکدشدن آن.
پەنگر: ١) سکڵ، پۆلو؛ ٢) ماشە، مقاش [ف] ١) اخگر؛ ٢) انبُر.
پەنگـرکێش: ١) بێڵۆکەی ئاسنی سەرخوار کەسکڵی پێ دەردێنن؛ ٢) ماشە، مقاش [ف] ١) اخگرکش؛ ٢) اَنبُر.
پەنگڵ: سکڵ، پۆلو [ف] اَخگر.
پەنگڵ کێش: پەنگرکێش [ف] نگا: پەنگرکێش.
پەنگڵەمێش: پشوسوار لە توڕەیی [ف] دژم و غضبناك.
پەنم: ماسان، ئەستوری ئەندام، هەڵمسان [ف] آماس.

پەنمان: ئەستوربون، باکردن [ف] آماسیدن.
پەنماو: ئەستور، باکردو، هەڵمساو [ف] آماسیدە.
پەنمین: پەنمان [ف] آماسیدن.
پەنمیو: پەنماو [ف] آماسیدە.
پەنهان: پێوار، وەشارتی [ف] پنهان.
پەنهانی: پەنامەکی [ف] پنهانی.
پەنەڕشکە: نوسەکە، پەزیشکە [ف] نگا: پەنرێشك.
پەنەڕێشکە: پەنەڕشکە [ف] نگا: پەنرێشك.
پەنەم: ١) لای‌من، بۆمن؛ ٢) ماس، وەرەم [ف] ١) برای من؛ ٢) آماس.
پەنەمان: پەنمین [ف] آماسیدن.
پەنەمیان: پەنەمان، هەڵمسان [ف] آماسیدن.
پەنەماو: پەنماو [ف] آماسیدە.
پەنەمیگ: پەنماو [ف] آماسیدە.
پەتەمین: پەنەمان [ف] آماسیدن.
پەنەوا: خەنە، کەن، پێکەنین [ف] خندە.
پەتی: ١) پەڵەی بچوکی پێست، لەکەی پێست: ٢) دیار، ئاشکار [ف] ١) لکّهٔ پوست؛ ٢) پیدا.
پەنێر: پێخۆری برای ماست، پەنیر [ف] پنیر.
پەنیر: پەنێر [ف] پنیر.
پەنێرشك: نوسەکە، نوسەنەکە [ف] نگا: نوسەکە.
پەنیرۆك: دەغڵی دەنك‌شیلە تیگەراو، پێش فەریك بون [ف] دانه غلّهٔ نیم رسیدە.
پەنیرۆکە: ١) پەنیرۆك؛ ٢) گیایەکە کاکڵی بەرەکەی وەك پەنیر دەچێ [ف] ١) نگا: پەنیرۆك؛ ٢) گیاهی است کە ثمرش بە پنیر می‌ماند.
پەنیرە: ١) پەنیرۆك؛ ٢) گیای پەنیرۆکە [ف] ١) نگا: پەنیرۆك؛ ٢) نگا: پەنیرۆکە.
پەوکەی: لەبەر ئەمە، بۆیە [ف] بەاین دلیل.
پەوکێ: لەبەرئەمە، بۆیە [ف] برای این.
پەه : وشەی سەیرمان‌و قەڵسی: (**پەه** لەوکارە خراپە) [ف] کلمهٔ تعجب.
پەهت: ١) گڕی ئاگر، بڵێسە؛ ٢) پێژان بەئاگر [ف] ١) زبانهٔ آتش؛ ٢) پختن.
پەهتن: پێژانی نان [ف] پختن.
پەهتی: پوختەبوگ، برژاو [ف] پخته یا برشته شدە.
پەهریز: پارێز [ف] پرهیز.
پەهن: پان، هەراو، پوڕ [ف] عریض.
پەهنەك: تەختایی چکۆڵە، شانۆ، ناوگۆرك [ف] صحنه، تخته زمین کوچك و هموار.
پەهنی: پاژنەپێ، پانیە [ف] پاشنه.
پەهۆ: ئاوا، بەم‌جۆرە؟ [ف] اینطوری؟.
پەی: ١) ریشەرەگ، وردەرەگ؛ ٢) لەبەر، بۆخاتری؛ ٣) قەڵت، پەڕین؛ ۴) بنی گۆم؛ ۵) شوێن، وەدوکـەوتن؛ ۶) لەدوای، پاش [ف] ١) پی؛ ٢) برای؛ ٣) پی کردن؛ ۴) ارتفاع آب اندازهٔ قدّ انسان؛ ۵) پیگیری؛ ۶)

پَس از.

پەیا: ۱) پیادە؛ ۲) پەیدا، دیاریدان [ف] ۱) پیادە؛ ۲) پیدا.

پەیاپەی: ۱) بەدوی یەکا، بێپسانەوە؛ ۲) گش، گشت [ف] ۱) پیاپی؛ ۲) عموماً.

پەیاك: داشی شەترنج، پیادەی شەترنج [ف] بیدق شطرنج.

پەیاکردن: پەیداکردن، وەدەس خستن، دیتنەوە [ف] یافتن.

پەیام: راسپێری، وڵام [ف] پیام.

پەیامبەر: ڕاسپاردەی وڵام [ف] پیامبر.

پەیامنێر: وڵام نێر، خەبەردەر [ف] خبرنگار، خبرگزار.

پەیبردن: تێگەیشتن، زانین [ف] فهمیدن، پی بردن.

پەیت: توندو پتەو [ف] چابك و محكم.

پەیتا: بێپسانەوە [ف] بدون انقطاع.

پەیتاپەیتا: لەسەریەك بێوچانو پسانەوە [ف] پیاپی.

پەیتوکە: ۱) جۆرێ چۆلەکەی بچوکی تیژباڵ؛ ۲) برێتی لەپیاوی زۆر بزۆزو بێئارام [ف] ۱) نوعی گنجشك کوچك تیزپر؛ ۲) کنایە از مرد بسیار در حرکت و ناآرام.

پەیجۆر: ۱) شوێنگێر؛ ۲) توێژەرەوەو کۆڵەرەوە [ف] ۱) پیگیر؛ ۲) پژوهشگر.

پەیجۆری: تاقیق کردن، توێژینەوە [ف] پژوهش و تحقیق.

پەیجە: نادیوان، سولەم، پەیژە [ف] نردبام.

پەیچەڵ: حەیوانێ کە لەرویشتنا ئەژنۆلێك دەدا [ف] حیوانی کە در راه رفتن زانوهایش بهم می‌خورد.

پەیخام: پەیام [ف] پیام.

پەیخامبەر: پەیامبەر، خەبەربەر، وڵامبەر [ف] پیامبر.

پەیخەمبەر: پێغەمبەر، ڕاسپاردەی خودا [ف] پیغمبر.

پەیدا: دیار، ئاشکرا، خویا [ف] پیدا.

پەیدابون: خویابون، ئاشکرابون، دیاردان [ف] آشکارشدن.

پەیداکردن: وەدەست خستن، گیرهێنان [ف] پیداکردن.

پەیدان: ئاوێ کەپیاوی تێدا ناخنکێ [ف] آبی کە آدمی در آن غرق نشود.

پەیدانان: گرێو دانان، دەگرێو نان [ف] گروگذاشتن.

پەیدەرپەی: پەیتاپەیتا [ف] پیاپی.

پەیڕەو: ۱) بەرنامە، دەستوری کار؛ ۲) مرید، دەستو پێوەند، دواکەوتوی کەسێك [ف] ۱) برنامۀ کار؛ ۲) تابع و پیرو.

پەیڕەوی: بەگوێ کردنو دواکەوتنی دەستورێ یان کەسێك [ف] پیروی.

پەیزەن: یەکسمێ کەلەرویشتنا پەل لەپەل دەدا [ف] ستوری کە در رفتن سُم بهم زند.

پەیزەنی: ئاکاری پەیزەن [ف] در رفتن سُم بهم زدن حیوان.

پەیژە: نادیوان، پەیجە [ف] نردبام.

پەیژەن: پەیزەن [ف] نگا: پەیزەن.

پەیغام: وڵام، پەیام [ف] پیغام.

پەیغامبەر: پەیامبەر، وڵامبەر [ف] پیغامبر.

پەیغەمبەر: ڕاسپاردەی خوا [ف] پیغمبر.

پەیغەمەر: پەیغەمبەر [ف] پیغمبر.

پەیڤ: قسە، وتە [ف] گفتار، سخن.

پەیڤین: قسەکردن، وتن، ئیشتیغالی، ئاخافتن [ف] گفتن.

پەیك: ۱) وڵام بەر، نامەبەر؛ ۲) ئەستێرەی گەرۆك و نەچەق؛ ۳) نۆکەری بەردەستی تایبەتی [ف] ۱) پیك؛ ۲) ستارۀ ثابت؛ ۳) نوکر مخصوص.

پەیکار: ۱) شەڕو جەنگ، کێشەو هەرا؛ ۲) سەرەتیر [ف] ۱) پیکار؛ ۲) پیکان.

پەیکان: سەرەتیر [ف] ناوَك.

پەیکردن: ۱) بەقەڵت بڕین، پەڕاندن؛ ۲) دواکەوتن [ف] ۱) پی کردن؛ ۲) تعقیب.

پەیکوت: حینچکە، کوت پێوەدان [ف] کلّه زدن در جماع.

پەیکوڵ: دڕکێکی سێ سوچە [ف] خار سه کوهك.

پەیکەر: ۱) کۆتەڵ، تیمسال، موجەسسەمە، هەیکەل؛ ۲) قالب، لەش، بەدەن [ف] ۱) پیکر، تندیس؛ ۲) بدن.

پەیکەرتاش: کۆتەڵ لەبەردو ئاسن ساز [ف] پیکرتراش.

پەیکەرتراش: پەیکەرتاش [ف] پیکرتراش.

پەیکەردەی: دواکەوتن [ف] تعقیب.

پەیمان: ۱) شەرتو بەقا؛ ۲) بەڵێن، قەول [ف] ۱) پیمان؛ ۲) وفا.

پەیمان بەستن: قەولو قەرار پێكدان [ف] عهد و پیمان بستن.

پەیمان شکێن: بێبەڵێن، بێشەرتو بەقا: (لە ناو کوردی نەبو پەیمانشکێنی / لەکێ فێربوی گوڵم **پەیمان شکاندن**) «هێمن» [ف] پیمان‌شکن.

پەیمانە: پێوانە [ف] پیمانە.

پەین: ۱) گویماڵات؛ ۲) کوت بۆ زرعات [ف] ۱) مدفوع ستور؛ ۲) کود.

پەینجە: پەیژە، نادیوان، پەیجە [ف] نردبام.

پەینچی: تۆنەوان، ئاگرکەری گەرماو، تونچی [ف] تونتاب.

پەینکە: ئاردێ کەبەسەر ئەنگوتکە هەویردا دەپڕژێنرێ [ف] آردی کە بر روی خمیر پاشند.

پەینکێش: کەسێ بارە پەین دەکێشێ [ف] پهن کش تون.

پەیوەس: پێکەوە لکاو، نوساو [ف] پیوست.

پەیوەست: پەیوەس [ف] پیوست.

پەیوەستکردن: پێکەوە لکاندن [ف] بهم چسبانیدن.

پەیوەستە: هەمیشە، بێپسانەوە [ف] پیوستە.

پەیوەند: ۱) متوربەی دارو...؛ ۲) تێکەڵیو دۆستی: (هیچ **پەیوەندمان** پێکەوە نیە) [ف] ۱) پیوندِ درختی؛ ۲) علاقە.

پەیوەندکردن: متوربەکردنی دار [ف] پیوند زدنِ درخت.

پێ: ۱) پیتێ لەپیتەکانی ئەلفو بێتکە؛ ۲) لاق، قاچ، پا؛ ۳) دەستورو ڕێوشوێن: (بەو **پێ**یە ناوێ بچین)؛ ۴) ئەندازەی یەك پێ؛ ۵) پەرانبەر: (**پێ** بە**پێ** دێتەوە)؛ ۶) دارێکە لەئاسیاودا بەرداشی پێ بەرز دەکەن؛ ۷) وشەی هەبون: (پارەت **پێ**یە؟)؛ ۸) پەلەپیتکەی چەکی ئاگرین؛ ۹) پدو، پوك، گۆشتی ددانان؛ ۱۰) خاوەن ڕۆژو: (ئەورۆ دوڕۆژە **پێ**یە)؛ ۱۱) پەو: (وای **پێ**بڵێ)؛ ۱۲) هەڵبو، داگیرساو: (چراکە **پێ** کە. ئاگرەکە

پیٚ بو)؛ ۱۳) هزر، گومان: (من پیٚم وایه، توٚ پیٚت چوٚنه؟) ف ۱) حرف سوّم الفبا؛ ۲) پا؛ ۳) رسم و عادت؛ ۴) به اندازهٔ یك پا؛ ۵) برابر؛ ۶) ابزاری در آسیاب؛ ۷) علامت داشتن؛ ۸) ماشهٔ اسلحه؛ ۹) لثّه؛ ۱۰) روزه‌دار؛ ۱۱) به‌او؛ ۱۲) افروخته و روشن؛ ۱۳) حدس و گمان.

پی: ۱) ناو به‌تالّ، پوك؛ ۲) پیو، چه‌ورایی ناوزك؛ ۳) پدو، گوٚشتی ددانان؛ ۴) به‌و: (**پی** بیژه)؛ ۵) به‌م ف ۱) تهی؛ ۲) پیه؛ ۳) لثه؛ ۴) به‌او؛ ۵) به‌این.

پیا: ۱) نوٚکه‌ر، خزمه‌تکار؛ ۲) به‌ودا: (داریٚکی **پیاچو**) ف ۱) نوکر؛ ۲) توی آن.

پیابردن: تیٚنان، ده‌ناوخستن ف سپوختن.

پیاپه‌ریگ: شیٚتوکه، لیٚوه ف خُل و نیم‌دیوانه.

پیاتسان: پیٚدافسین، پیاتسین ف پریدن پرندهٔ نر بر ماده.

پیاچزان: گه‌رمو داغ وه‌له‌ش که‌وتن ف شیئی داغ بر بدن افتادن.

پیاچزاندن: داغ به‌له‌شه‌وه‌نان ف شیئی داغ بر اندام نهادن.

پیاچزانن: داغ به‌له‌شه‌وه نان ف نگا: پیاچزاندن.

پیاچون: ۱) تیٚوه‌چوٚن، چونه‌ناو؛ ۲) له‌سه‌رقسه رویشتن ف ۱) تو رفتن؛ ۲) به گفتن طول دادن.

پیاچونه‌وه: ۱) دوپاته‌کردنه‌وه؛ ۲) سه‌رله‌نویٚ کردنه‌وه‌ی قسه‌یاکار ف ۱) بازخواندن نوشته؛ ۲) ازسر گرفتن کار.

پیاچه‌قاندن: ده‌ناوروٚ کردن ف فر وکردن، خلانیدن.

پیاچه‌قیٚن: تیٚهه‌لٚچه‌قیٚن ف فر وکننده، خلاننده.

پیادان: ۱) هیٚرش بردن؛ ۲) له‌سه‌ر و گویٚلاك دان؛ ۳) به‌سه‌رهه‌لٚکیٚشانی لیٚفه‌و عه‌باو... ف ۱) هجوم بردن؛ ۲) توسری زدن؛ ۳) بر روی کشیدن لحاف یا...

پیادرون: به‌سه‌ردا دورین ف دوختن بر...

پیاده: په‌یا، که‌سیٚك به‌پیٚ‌یان سه‌فه‌رده‌کا، به‌رانبه‌ری سواره ف پیاده.

پیاده‌ریٚ: ریٚگه‌یی که ته‌نیا پیاده ده‌بویٚریٚ‌و سوار تیا برٚ ناکا ف راه پیاده‌رو.

پیارٚاگـه‌یاندن: به‌شدانی هه‌موانی، به‌گویٚ‌دا دانی خه‌به‌رو فه‌رمان ف سهم به همه‌رساندن، رساندن خبر.

پیارزك: پریٚسکه، پریاسکه، بوخچه‌ی بچوك بوٚ که‌ل‌و په‌ل ف بغچهٔ کوچك.

پیاره: زرٚ، ناعه‌سلٚ: (باوه **پیاره**) ف نااصل.

پیاز: پیواز، پیقاز ف پیاز.

پیازاو: شیوی پیوازو ئاوو زوٚن ف آش پیاز.

پیاز پاك کردن: بریٚتی له ریایی‌و تاریفی به‌دروٚ ف کنایه از تملّق وریا.

پیازوٚکه: گیایه‌که وه‌ك پیواز ده‌چیٚ، پیازه کیٚویله ف پیاز کوهی.

پیازه‌خوگانه: گونگونه‌سه‌گانه، گیایه‌که ف پیاز موش.

پیازه‌مارانه: سیرموٚکه، گیایه‌که ف گیاهی است.

پیازه‌مشکانه: پیازوٚکه، پیازه‌خوٚگانه ف پیاز کوهی.

پیازی: به‌ره‌نگی تیکولٚه‌پیواز ف به‌رنگ پیاز.

پیاساوین: سونه‌وه‌ی شتیٚ به‌شتیٚك، ریٚخستن ف سودن چیزی بر چیز دیگر.

پیاسون: پیاساوین ف نگا: پیاساوین.

پیاسه: قه‌ده‌م لیٚدان، راویٚچکه، گه‌شت‌و گه‌رٚانی به‌پیٚ بوٚ که‌یف ف قدم‌زنی.

پیاکردن: تیٚنان ف فر وکردن.

پیاکیٚشـان: ۱) تیٚنـان، تیٚ‌خستن؛ ۲) لیٚدان؛ ۳) به‌سـه‌ردادان، به‌سه‌ر هه‌لٚکیٚشان ف ۱) فر وکردن؛ ۲) زدن؛ ۳) برسر کشیدن لحاف و...

پیاگ: ۱) پیاو، میٚر، مروٚی نیٚر؛ ۲) عینسان، مروٚ ف ۱) مرد؛ ۲) آدمی.

پیاگه‌تی: پیاوه‌تی، مروٚڤایه‌تی ف مردانگی.

پیاگـرتن: به‌سـه‌ردادان، سه‌ر له‌سـه‌ر دانـان، پینه به‌شتیٚکه‌وه درون ف چیزی را به‌وسیلهٔ چیز دیگر پوشانیدن.

پیاگه‌یاندن: به‌وه‌ختی خوٚی گه‌یاندنی شتیٚ ف به هنگام رسانیدن.

پیاگیران: به‌ده‌وره داگرتن ف اطراف چیزی را گرفتن و پوشاندن.

پیالٚه: قه‌ده‌ح، ده‌فری پچوکی قوٚلٚ، ئیستیکان ف پیاله.

پیالٚه‌فروٚش: که‌سیٚ که‌شراب‌و ئاره‌ق به‌ورده ده‌فروٚشیٚ ف پیاله‌فروش.

پیامالٚین: ۱) پیاساوین؛ ۲) لیٚدان به‌دار ف ۱) نگا: پیاساوین؛ ۲) زدن با چوب.

پیان: ۱) پیالٚه‌ی له‌مس، قاپوٚکه‌ی مسین، جامیلکه؛ ۲) به‌پیٚ، به‌رانبه‌ری به‌سواری ف ۱) پیالهٔ مسین؛ ۲) پیاده.

پیانان: له‌سه‌ردانان ف نهادن بر...

پینگوٚل: سمکوٚلٚی درٚنده ف پنجول.

پیانوسان: ۱) گاز لیٚ گرتن؛ ۲) ئاو هه‌ربه‌ده‌م فرٚکردن؛ ۳) پیٚوه چه‌سپان ف ۱) گاز گرفتن؛ ۲) آب چشمه بی کمك دست خوردن؛ ۳) به چیزی چسبیدن.

پیانوساندن: به‌سه‌رالکاندن، به‌سه‌ردا چه‌سپاندن ف برچسبانیدن.

پیاو: ۱) مروٚی نیٚر، پیاگ؛ ۲) مه‌ردوره‌ندو دلاٚوا؛ ۳) نوٚکه‌رو خولاٚم ف ۱) مرد؛ ۲) جوانمرد؛ ۳) نوکر.

پیاوانه: میٚرانه، مه‌ردانه ف مردانه.

پیاوچـاك: خواپه‌رستی راست، وه‌لی، شیٚخی پیروٚز ف کنایه از شخص مقدّس و باتقویٰ.

پیاوخاس: مروٚی باش، په‌یای قه‌نج ف جوانمرد.

پیاوخـراپ: ۱) چه‌تـه‌و ریگـر؛ ۲) بیٚ‌فه‌رٚو نامـه‌رد؛ ۳) خه‌تابار ف ۱) راهزن؛ ۲) نامرد؛ ۳) مجرم و گناهکار.

پیاوخراو: پیاوخراپ ف نگا: پیاوخراپ.

پیاوخوٚر: خه‌لٚك ترسیٚنه‌ر ف آدمخور، کنایه از ترسناك.

پیاوفروٚش: ده‌س برٚ، خاپینوٚك، دوٚستی نارٚاست ف فریبکار و ناراست.

پیاوکوژ: قاتلٚ، میرکوژ ف آدمکش.

پیاوگوژ: پیاوکوژ ف آدمکش.

پیاوه‌تی: مه‌ردایه‌تی، مروٚڤایه‌تی، کاری مه‌ردانه، جامیٚری ف مردانگی.

پیاویژگه: ۱) وشه‌یه‌که زن بوٚ خوٚشه‌ویستی به میٚره‌ی ده‌لیٚ؛ ۲) پیاوی چکوٚلاٚنه ف ۱) کلمه‌ای است محبّت‌آمیز که زن به شوهر گوید؛ ۲) مرد کوچك.

پیاهاتن: ۱) به‌له‌ش‌دا بورین: (مچورٚکم **پیاهات**)؛ ۲) دریٚژه‌دان به‌قسه،

لەسەرڕۆیشتن ف ١) آمدن بر؛ ٢) طول دادن به گفتار.

پیاهاتنەوە: دیسان خوێندنەوەی دەرس و کتێب ف بازخوانی کتاب و درس.

پیاهانین: ١) پێداماڵین؛ ٢) بەسەردا هێنان ف ١) مالیدن؛ ٢) برسر آوردن.

پیاهەڵپڕژان: ١) شەڕ پێ فرۆشتن و کەڕ تێهاڵاندن؛ ٢) شتی تراو پێهەڵپڕژان ف ١) شرانگیزی؛ ٢) جسم مایع بر کسی پاشیدن.

پیاهەڵپڕژاندن: ئاو یان شتی شل بەکەسێکدا کردن ف مایعی را بر کسی پاشیدن.

پیاهەڵپەساردن: پاڵدانی شتێ بەشتێکەوە: (بێڵ بە دیوارەوە هەڵپەسێرە) ف تکیەدادن چیزی به چیزی دیگر.

پیاهەڵچون: بەشتی دژواردا سەرکەوتن، بەدارو بەشاخی سەختا هەڵچون ف از درخت و صخره و... بالا رفتن.

پیاهەڵچەقین: تێچەقینی دڕو یا تەلاش یا بزمار ف خلیدن.

پیاهەڵخوێندن: غەیبەت کردن، خراپ گوتن دەربارەی کەسێ ف بدگفتن و غیبت.

پیاهەڵدان: مەحت کردن، تاریف کردن ف ستودن.

پیاهەڵڕوانین: لەخوارەوە بۆ بەرەوژور لە شتێ ڕوانین، تواشای بەرەوژور کردن ف از پایین بەبالا چیزی را تماشا کردن.

پیاهەڵشاخان: ڕوبەڕو بەگژداچون ف رودر رو بەکسی دشنام دادن.

پیاهەڵشاخین: پیاهەڵشاخان ف نگا: پیاهەڵشاخان.

پیاهەڵکاڵان: ئێرەیی بەکەسێ بردن و قسەی حەسودانە کردن ف غیبتِ حسودانه.

پیاهەڵکاڵین: پیا هەڵکاڵان ف حسودانه مذمت کردن.

پیاهەڵگەڕان: بەرەو بەرەژورە چون، بەکێو هەڵگەڕان ف از درخت و کوه و... بالا رفتن.

پیاهەڵمیزان: بەسەردا مێزتن، لەبالاوە میز بەشتێکدا کردن ف شاشیدن بر...

پیاهەڵمیزتن: پیاهەڵمیزان ف نگا: پیاهەڵمیزان.

پیاهەڵمیزین: پیاهەڵمیزان ف نگا: پیاهەڵمیزان.

پیاهەڵنان: پیا هەڵپەساردن ف تکیه دادن چیزی بەچیزی.

پیاهەڵنوارین: لەخوارەوە بۆ سەر تواشاکردن ف از پایین به بالا نگریستن.

پیاهەڵواسین: دالەقاندنی شتێ بەشتێکا ف آویختن چیزی بەچیزی.

پیاهێنان: ١) پیاماڵین، پیاساوین؛ ٢) بڕیتی لەخەلاس کردن: (دەستێکی بەماڵەکەدا **هێنا**) ف ١) مالیدن، ساییدن؛ ٢) بسرعت تمام کردن.

پێباز: پردەباز، بەردی پەڕینەوە لەباتی پرد، بەردەباز ف گُدار.

پێبازە: گیایەکە ف گیاهی است.

پێبڕ: گۆمی قوڵی پەی نەدەر ف رودخانه بسیار ژرف.

پێبڕان: بەنەسیب بون، بەرکەوتن: (ئەوکوڕو کچەپێک **بڕان**، لەوماڵە چم **پێنەبڕا**) ف نصیب شُدن.

پێبرن: شوێن گێران، دوای شوێپ کەوتن ف پیگیری.

پێبژیو: بژیو، مایەی ژین ف مایه زندگی.

پێبك: گڵێنەی چاو ف مردمك.

پێبون: ١) بەڕۆژو بون: (من ئەمڕۆ پێم)؛ ٢) لەلا بون: (پوڵت پێیە؟)؛ ٣) داگیرسانی ئاگر ف ١) روزەدار بودن؛ ٢) علامت داشتن؛ ٣) افروخته شدن آتش.

پێبەتاڵ: ١) پێڵاوی لەئەندازە بەدەر گەورە؛ ٢) لاقی زۆر پان و زل ف ١) کفش بسیار بزرگ؛ ٢) پای بسیار بزرگ.

پێبەدارە: ئێسکی خڕی ران و باسك، بۆنازەڵی دەڵێن ف استخوان نیمدایرهٔ ران و بازوی حیوان.

پێبەر: بیبار، فلفلی گیا ف فلفل فرنگی.

پێبەقنگە: جۆرێ مراوی پچوك ف نوعی مرغابی کوچك.

پیپ: ١) بۆشکە، بەرمیل، دەفری زۆرزلی تراو تێکردن؛ ٢) سەبیلە، قەندە، قەنگە ف ١) بشکه؛ ٢) پیپ، چپق.

پیپڕ: قەڵەو، پڕگۆشت، گۆشتن ف چاق.

پێپرژە: خۆڵ بڵاوکردنی مریشك بەلاق ف چینەکردن مرغ.

پیپڕك: قەڵەوی کورتەبنە ف چاق کوتاەقد.

پێپشیلە: گیایەکە لە پەنجەی پشیلە ئەکا ف گیاهی است.

پیپك: چەرخی گاری و عەرابە، تەگەر، پێچك ف چرخ ارّاده.

پێپلیکان: پلیکان، پلەکان، قاڵدرمە، ڕازونە ف پلکان.

بێبلینك: پلەکان، قاڵدرمە ف پلکان.

پیپنۆك: جۆرێ خەشخاشی ناسك، چارەچەقیلە ف نوعی خشخاش.

پێپێ: وردە وردە، هێدی هێدی، جارلەدوجار ف آرام آرام، بەتدریج.

پیپیك: فیت فیتە، فیقە ف سوت.

پێپیلکە: پێپلیکان ف پلکان.

پێپێوەنان: زۆر بەپەلە غاردان، پلەزڕاکرن، هەڵاتن بەتاو ف با شتاب رفتن.

پێت: ١) گڕی ئاگر، بڵێسە، گڕپە؛ ٢) بەتۆ؛ ٣) لاقت؛ ٤) لات، بەگومانت؛ ٥) زۆروردو شکاو: (**هێت وپێت**) ف ١) زبانهٔ آتش؛ ٢) بەتو؛ ٣) پایت؛ ٤) بنظرت؛ ٥) خرد و خمیر.

پیت: ١) کرم خواردو، کرمۆڵ؛ ٢) حەرف، دانەدانەی ئەلف و بێتکە؛ ٣) بەرەکەت و فەڕ؛ ٤) کەللەسەر؛ ٥) هەوەڵ: (سەرپیتی کایە دامەرزێنە)؛ ٦) کوفارە، فیچقە؛ ٧) قامکە چکۆڵە، توتە؛ ٨) هێدی، ئاسپایی؛ ٩) کەموسکە، هندك ف ١) کرمو؛ ٢) حرف الفبا؛ ٣) یمن و برکت؛ ٤) جمجمه؛ ٥) آغاز؛ ٦) فواره؛ ٧) انگشت کوچك؛ ٨) یواشکی؛ ٩) اندك.

پێتاتە: پێتەتە، تەختەی ژێر پای جۆلا ف تختهٔ زیر پای بافنده.

پیتاك: ١) باج و خەراجی دەوڵەت؛ ٢) باروبو، کۆمەگی ماڵی کۆکردنەوە ف ١) باج دولتی؛ ٢) جمع‌آوری اعانه.

پێتان: ١) بەگومانی ئێوە؛ ٢) لاتان؛ ٣) قاچتان ف ١) بەنظر شما؛ ٢) نزد شما؛ ٣) پایتان.

پیتان: جۆرێ گاڵتە بەچەو ف نوعی بازی با شن.

پێتاو: پێ‌پۆش، کاڵەوزەنگاڵ، پاتاوە ف پاتابە.

پێتاوە: پێتاو ف پاتابە.

پیت‌چن: ئەوەی لەچاپخانە پیتان ریك دەکا، حروف‌چین ف حروفچین چاپخانە.

پیت‌دانـەوە: خێردانـەوە، بەهـرەدەری: (مـاینـەکەم **پیتی** دایەوە) ف پُر برکت شدن.

پیتـك: ١) کوتـك، کوتکی ئاسن؛ ٢) پتـە، بەسـەری قامك لێدان؛ ٣) عەیب‌و شوُرەیی؛ ٤) چەو لەهێندیك گاڵتەدا؛ ٥) شوۆرەبی، شەنگەبی ف ١) پتك؛ ٢) تلنگر؛ ٣) عیب و عار؛ ٤) شن بازی.

پیتکار: پیت‌چن ف حروفچین.

پیتـك‌خستن: زیپکـەبـەرد بەسـەری قامك هاویشتن، پەلەپیتکە ف با تلنگ خردەسنگ انداختن.

پێتن: پێژان ف پختن نان.

پێتوکە: گیایەکە دەکرێتە گزرە ف علفی است کە پرس کنند.

پیتە: بەڵم، کای هەرزن‌و چەڵتوك ف کاه ارزن و شالی.

پیتەبڕە: کرمی ناسکی دەغڵ ف کرمِ ساقەخوار.

پیتەپیت: هێدی هێدی، سەبرە سەبرە ف یواش یواش.

پیتەپیتە: کەمەکەمە، توزە توزە ف اندك اندك.

پێتەتە: دەپ‌و تەختەی ژێرپای جوڵا ف تختە زیر پای جولا.

پێتەخت: شاری شانشین ف پایتخت.

پێتـەك: ١) جیازی بوك کە ئەیباتە ماڵی زاوا؛ ٢) کەموسکەیەك ف ١) جهاز عروس؛ ٢) کمکی، اندکی.

پیتێ: وشـەیەکی ژنـانـەیە بۆ بانگ کردنی یەکتر ف کلمەای کە زنان خطاب بە یکدیگر گویند، همدیگر را با آن صدا زنند.

پیچ: ١) پوچ، واڵا، ناوبەتاڵ؛ ٢) زۆڵ، بیژو، بیژ؛ ٣) کەم ف ١) توخالی؛ ٢) حرامزادە؛ ٣) اندك.

پێچ: ١) سەرو شەدە؛ ٢) باو، باوخواردو؛ ٣) بورغی ف ١) دستار؛ ٢) پیچ و خم خوردە؛ ٣) پیچ.

پێچاڵ: قوڵکەی ژێرپای جوڵا ف پاچال.

پێچان: پێچ‌دان، باوپێدان، بادان ف پیچانیدن.

پێچـاندن: ١) پێچان؛ ٢) توند شەتەك‌دان‌و بەستن ف نگا: پێچان؛ ٢) محکم بستن.

پێچـاندنـەوە: لول‌دان، وەك *لول‌دانێ* سفرەو کاغەز ف پیـچیدن، نوردیدن.

پێچانن: پێچاندن ف پیچ دادن.

پێچانەوە: ١) پێچاندنەوە؛ ٢) برێتی لەلێ پرسینەوەو بەسەرکردنەوە ف ١) نَوَردیدن؛ ٢) کنایە از بازپرسی.

پێچاو: پێچ‌دراو، باوخواردو ف پیچیدە.

پێچاوپێچ: ١) باودراوی تێکەڵاو؛ ٢) خوارو خێچی ف ١) پیچ‌پیچ؛ ٢) کجی.

پێچ‌پیاهاتن: ژانی‌سك لەپڕو نەکاو ف پیچ شکم و رودە.

پێچ‌پێچ: ١) زۆر خوارو قێچ؛ ٢) رێگـەی پڕ لە بادانـەوە ف ١) کج و ناهموارە؛ ٢) راه پر پیچ و خم.

پێچ‌پێچوکە: قیت‌و بەپێچ: (شەیتانۆکەی زیندو **پێچ‌پێچوکەیە**) ف حلزونی.

پێچ خواردن: باوخواردن ف پیچ خوردن.

پێچ‌خواردنەوە: ١) گەڕانەوە؛ ٢) لە رێگەیەگ لادان بۆ لایەکی تر ف ١) برگشتن؛ ٢) عوض کردن مسیر.

پێچ‌دان: ١) بادان؛ ٢) لول‌دان؛ ٣) سورخـواردن لەسـەمـادا ف ١) تابدادن؛ ٢) نَوَردیدن؛ ٣) چرخیدن.

پێچ‌دانەوە: گەڕانەوە،وەسوڕان: (ئای خۆزگە بیایە جێگە بۆ سانەوەیەك/ لەم رێگەیە دوُرە سوڕو **پێچ‌دانەوەیەك**) «خەیامی هەژار» ف بازگشتن.

پێچ‌دراو: بادراو، لول‌دراو ف پیچیدە، نَوَردیدە.

پێچرا: ئامرازی لەدار یان گڵێنە کەچرایان لەسەردادەنا ف پاچراغ.

پێچران: پێچان ف پیچ‌خوردگی.

پێچراو: ١) باخواردو؛ ٢) لول‌دراو ف ١) پیچیدە؛ ٢) نَوَردیدە.

پێچراوە: ١) لول‌دراو لەناو شتێکا؛ ٢) برێتی لە هەڵگیراو، لەبەین لابراو ف ١) نَوَردیدە در چیزی؛ ٢) برچیدە شدە.

پێچـك: ١) گلۆڵـە بەنی خاوی هێشتـا بانەدراو؛ ٢) چەرخەعارەبە؛ ٣) پاچـەی ئاژەڵ؛ ٤) پایەکورسی‌و... ف ١) بناغ؛ ٢) چرخ، ارادە؛ ٣) پاچە؛ ٤) پایە کرسی.

پیچـك: ١) کفتـەی ساواری بێ‌ناوناخن؛ ٢) گیایەکە دەخورێ ف ١) کوفتۀ بلغور سادە؛ ٢) گیاهی است.

پێچکردنە: بادانەوە لەرێگە ف عوض کردن مسیر در پیادەروی.

پێچکـە: ١) منـاڵی چکۆڵە؛ ٢) ئامرازێکی ئاسیاو؛ ٣) چەرخی‌گاری‌و عەڕابە؛ ٤) پایەی کورسی ف ١) کودك نوزاد؛ ٢) ابزاری در آسیا؛ ٣) چرخ، ارادە؛ ٤) پایە کرسی.

پێچ‌لێدان: فریودان، دەسبڕین ف ناروزدن.

پێچن: گیایەکە بۆدەرمان دەشێ ف گیاه سداب.

پێچ‌و پڵوچ: ١) خوارو خێچ؛ ٢) ئاڵۆز، ئاڵۆزو تێکەڵ پێکەڵ؛ ٣) حیلەو حەواڵە ف ١) کج و کولە؛ ٢) درهم برهم؛ ٣) مکر و فریب.

پێچ و پەنا: ١) جێگەی وەشاردنەوەی نهێنی؛ ٢) نامەعلوم‌و ئاڵۆزپاڵۆز: (قسەکانی **بەپێچ‌وپەنان**) ف ١) جای پنهان کردن؛ ٢) سخن نامفهوم و رمزی.

پێچۆك: رەورەوەی پێگرتنی منداڵ ف روروك کودك.

پێچوُکە: بسکی سەرتوێڵ: (**پێچوُکە** لەسەر هەنی بنەخشێ) «مەم‌وزین» ف زلف بر پیشانی.

پێچۆلەکە: گیایەکە وەك چنگی چێشکە دەچێ ف گیاهی است.

پێچ و مۆرە: بورغی‌و بنەکەی ف پیچ و مهرە.

پێچـــون: ١) کات بەخـــت کردن: (زۆرت **پێچـــو**، زۆرم **پێچـــو**)؛ ٢) کارتێکردن: (بەجنێوان **پێ‌ناچێ**) ف ١) تأخیر کردن؛ ٢) تأثیر کردن.

پێچە: پەچە، روُبەند ف روبندە.

پێچـەر: ١) جەڕبـادەر، ئامرازی پێچ‌دان؛ ٢) کەسێ کەدەپێچێ ف ١) پیچ‌گوشتی؛ ٢) پیچندە.

پیچەك: کەمێك، توزێك ف اندکی.

پێچـەك: داری دوفلیقـانە کە نچیری پێ دەردێنن. توکی بەردە کەوێ‌و دەکێشن ف چوب دوشاخەای کە شکار را با آن از سوراخ بیرون کشند.

پێچە کولو: کلوی لوکەی خاو ف آغندە.

پێچەڵپاچ: ۱) پێچ‌و پلوچ؛ ۲) قیل قاچ، خوارەو خوار ف ۱) اریب؛ ۲) چم و خم.

پێچەڵپێچ: پێچەڵپاچ ف نگا: پێچەڵپاچ.

پێچەن: ۱) تاباری لول‌دراوی رەشماڵ؛ ۲) داری ناوتابار کە لەسەری لول دەدەن؛ ۳) داری گوریسی بارتوند کردن ف ۱) لنگە بار چادر؛ ۲) چوبی کە چادر را بەدورش پیچند؛ ۳) چوبی کە بار را بدان محکم کنند.

پێچەوانە: ۱) دژ؛ ۲) بەراوەژو ف ۱) مخالف؛ ۲) وارونە.

پیچی: سەری قامك، بەندی لای‌سەروی تبل ف بند انتهایی انگشت.

پێچی: پەنجە ف پنجە.

پێچیاگ: پێچ‌دراو ف پیچیدە.

پێچیان: ۱) پێچان؛ ۲) سوڕدان لەرەقسدا ف ۱) پیچش؛ ۲) چرخیدن در رقص.

پێچیاو: پێچراو ف نوردیدە، پیچیدە.

پێخ: ریپوقی چاو ف ژفك چشم.

پێخام: ولام ف پیغام.

پێخامبەر: پێغەمەر، راسپاردەی خوا ف پیامبر.

پێخاوس: پێڕوت، بێ‌پێڵاو ف پابرهنە.

پێخستن: ۱) لەپێ کەوتن، مانـدوبـونی زۆر؛ ۲) هەڵکردنی ئاگر ف ۱) ازپا افتادن، خستگی زیاد؛ ۲) آتش افروختن.

پێخواس: پێخاوس ف پابرهنە.

پێخـوڕ: ۱) هەرچی بەنـانەوە ئەیخۆن؛ ۲) کەم‌کەم‌و بەماڵداری ف ۱) نانخورش؛ ۲) با اقتصاد و میانەروی عمل کردن.

پێخوس: بەرپێ دراو، پێ‌رێ خراو ف پامال.

پێخوست: پێخوس ف پایمال.

پێ‌خۆشبـون: ۱) شادبونی نالەبارو دوژمن بەپیاو؛ ۲) بەشتێ دڵخۆش بون: (**پێم خۆش بوهاتی**) ف ۱) خوشحالی دشمن از کار آدمی؛ ۲) شاد شدن از کاری.

پێخولە: مناڵی تازە پێگرتو، پێرەوکە ف کودك نوپا.

پێخوێ: ۱) ئەندازە قوڕێکی سواغ؛ ۲) کلۆشی بەرپای گاگێڕە ف ۱) مقداری کاهگل؛ ۲) خرمن در حال کوبیدن .

پێخەسو: بەربوك، ژنێ کەدەگەڵ بوکا دەچێ بۆ ماڵی زاوا ف ینگە.

پێخـەف: ۱) نوێن، کەل‌پەلـی خەو؛ ۲) سەرپـۆشی خەوتـو ف ۱) رختخواب؛ ۲) لحاف.

پێخـەم: ۱) ولام؛ ۲) ولامی عاسمانی؛ ۳) دەربەست، لەخەمی ف ۱) پیغام؛ ۲) وحی؛ ۳) مُقیَّد.

پێخەمبەر: پێغەمبەر، راسپاردەی خودا ف پیامبر.

پێخەنین: پێکەنین، خەنین، کەن ف خندە.

پێدا: ۱) دەناو: (**پێداچون**)؛ ۲) لەشوێن: (**پێداپێدا**: بەشوێن یەکدا) ف ۱) توی؛ ۲) بەدنبال.

پێدابردن: ۱) دەناونان؛ ۲) بەجێگەیەکدا بەڕێوە بردن ف ۱) توکردن؛ ۲) بەراهی بُردن.

پێداچون: ۱) بەشوینێك‌دا رۆیشتن؛ ۲) قسە دەسەرگرتنەوەو لەسەرقسە رۆیشتن ف ۱) از جائی عبور کردن؛ ۲) ادامە دادن.

پێداچُونەوە: ۱) گەڕانەوە بەشوێنێکا؛ ۲) دوبارە خوێندنەوە ف ۱) دوبارە گذر کردن از جائی؛ ۲) بازخوانی.

پێداخستن: بەرسەر دادان ف انداختن بر...

پێدادان: ۱) بەسـەرهەڵکێشانی لێفەو پێخەف؛ ۲) داپۆشین؛ ۳) لێدان بە بەردو...؛ ۴) هێرش کردن ف ۱) برسـر کشیدن لحـاف و...؛ ۲) پوشیدن؛ ۳) زدن از دور با سنگ و...؛ ۴) هجوم بردن.

پێدارو: پنجی پینەی دیزەو گۆزە ف وصلهٔ ظروف گلی.

پێدارە: ئێسکی سەری ران‌و قوڵ ف استخوان سر ران و بازو.

پێداساوین: پیاسون ف ساییدن.

پێداکردن: ۱) خوڵ یا ئاو بەسەردا کردن؛ ۲) دەناونان؛ ۳) هەڵقوڕاندن‌و فڕکـردن ف ۱) پاشـیدن خاك یا مایع بر...؛ ۲) لاگذاشـتن؛ ۳) سرکشیدن مایع.

پێداکێشـان: ۱) لێدانی تونـد بەدارو...؛ ۲) بەزۆر دەنـاونـان؛ ۳) بەسەردادان ف ۱) زدن با کتك و...؛ ۲) با زور لا گذاشتن؛ ۳) بر سر کشیدن لحاف و...

پێداگـرتن: ۱) مان‌گرتن؛ ۲) سوربون لەسەر مەبەست؛ ۳) سەرپۆش یان پینـەدانـان ف ۱) اعتصـاب کردن؛ ۲) اصـرار ورزیدن؛ ۳) سر پوشیدن چیزی.

پێدالەقان: هەڵواسین بەشتێکەوە ف آویختن.

پێدالەقاندن: هەڵاوەساندن بەشتێکا ف آویزان کردن.

پێداماڵین: پێداساوین ف بر چیزی ساییدن.

پێدان: ۱) دانی جوێن یان خەبەر؛ ۲) بەخشین، نان یان پوُل پێدان ف ۱) دادن دشنام یا خبر؛ ۲) بخشش.

پێداویست: ۱) لازم؛ ۲) نیازو پێویستی ف ۱) لازم؛ ۲) مایحتاج.

پێداویستی: ئیحتیاجی، ئاتاجی، نیاز ف احتیاج و نیاز.

پێداهـاتن: ۱) بەشـوێنێکا رابردن؛ ۲) لەسەرقسە رویشتن؛ ۳) مچوڕك دەلـەش گەڕان ف ۱) از راهی گذشتن؛ ۲) بە سخن ادامە دادن؛ ۳) تیرکشیدن بدن.

پێداهاتنەوە: ۱) دوپاتەکردنی هاتوچو بەشوێنێکا؛ ۲) دوبارە خوێندنەوە ف ۱) دوبارە گذشتن از جائی؛ ۲) بازخوانی کتاب.

پێداهانین: ۱) پیاساوین؛ ۲) خستنی چادر بۆ بارکردن ف ۱) بر چیزی ساییدن؛ ۲) انداختن خیمە بە منظور عزیمت.

پێداهەڵچەقان: تێڕۆچون ف توی چیزی خلیدن.

پێداهەڵچەقین: پێداهەڵچەقان ف نگا: پێداهەڵچەقان.

پێداهەڵخوشان: بەربینگ پێ‌گرتن‌و کێشە تێ‌هاڵاندن ف ناحق گریبان

کسی را گرفتن و با او ستیزه کردن.

پێداهەڵخوشین: پێداهەڵخوشان [ف] نگا: پێداهەڵخوشان.

پێداهەڵدان: تاریف کردن‌و پێ‌هەڵگوتن [ف] مَدح کردن.

پێداهـــەڵـــڕوانین: له خوارەوە بۆ سەرەوە تمـاشـای شتێ کردن، تێ هەڵڕوانین [ف] چیزی را از پائین به بالا نگاه کردن.

پێداهەڵشاخان: پێداهەڵخوشین [ف] نگا: پێداهەڵخوشین.

پێداهەڵشاخین: پێداهەڵخوشان [ف] نگا: پێداهەڵخوشان.

پێدرێژی: له ئەندازەی خۆ دەرچون [ف] از حدّ خود خارج شدن.

پێدزکێ: خۆ کشاندنەوەی کەم‌کەم [ف] پاورچین.

پێدزە: پێدزکێ [ف] نگا: پێدزکێ.

پێدزەکێ: پێدزکێ [ف] نگا: پێدزکێ.

پێدەشت: دەشتایی بن‌چیا [ف] دشت دامنه کوه.

پیر: ١) بەتەمەن، ئیختیار؛ ٢) شێخی تەریقەت؛ ٣) مەرقەدی پیاوچاکان؛ ۴) پێشـواز: (بەپیرمەوە هات) [ف] ١) پیـر؛ ٢) مرشد؛ ٣) مزار؛ ۴) استقبال.

پێر: دوڕۆژپێش، ڕۆژی بەرلە دوێکە [ف] پریروز.

پێرار: دوساڵ پێش [ف] پیرار.

پێرارەکە: پێرار [ف] پیرار.

پێ‌ڕاکێشان: ڕازی بون، قەبوڵ کردن [ف] راضی شدن و پذیرفتن.

پێران: نەخۆشی هەناسەبڕان، دوشاخە [ف] خناق.

پیران: لەهۆش چون، بوُرانەوە [ف] بیحال شدن.

پیران بردنەوە: لەسەرخۆچون‌و بێهۆش بوُن [ف] غش کردن.

پیڕاندن: پرماندن، پرمەکردنی ئەسپ [ف] صدای مخصوص بینی اسب.

پیڕانن: پیڕاندن [ف] نگا: پیڕاندن.

پیرایشۆکە: جانەوەرێکی چکۆڵەی بۆری خڕکەڵەیە هێلانە لەبن خوڵدا دەکا [ف] خرخاکی.

پیرایی: پێشوازی، بەرەوپیر چون [ف] استقبال.

پیرپنتك: منداڵی قسەزل [ف] بچەای که سخن‌های گندەتر از خود بگوید.

پیرپەنك: منداڵی قسەزل‌و زۆرزان [ف] نگا: پیرپنتك.

پیرخەنی: شێوی ساواری وردو شل [ف] آش بلغور ریز.

پیرخەنیلە: پیرخەنی [ف] نگا: پیرخەنی.

پێرست: سیایی ناوی مەبەستەکانی ناوکتێب، فیهرست [ف] فهرست.

پیرسۆز: قوتیلکە چرای ڕون گەرچەك‌و پیو، پیسۆز [ف] پیه‌سوز.

پێڕك: هەرزاڵ، جێگـەی کەل‌وپـەل لەسـەردانان له ڕەشماڵدا [ف] جائی سکومانند در چادر.

پێرك: گۆماوی خۆرست لەچیادا [ف] دریاچه در دل کوه.

پێرك: ١) نەنك، دایکی باوك، دایکی دایك؛ ٢) مامان [ف] ١) مادربزرگ؛ ٢) ماما، قابله.

پیرکی: مامانی [ف] مامائی.

پێرم: ڕەزاگران، خوێنتال لای خەڵك [ف] منفور در نزد عموم.

پێڕۆ: ١) کولۆی باڵ‌نەگرتو؛ ٢) باڵدارێ بە پێ‌بڕوا [ف] ١) ستارهٔ ثریا؛ ٢) ملخ بال نگرفته؛ ٢) پرنده‌ای که پرواز نکند.

پیرۆ: پێرو [ف] نگا: پێرو

پێرو: ١) ئەستێرەی کۆ؛ ٢) جانـەوەرێکـە چاوی ئاژەڵ کوێردەکـا؛ ٣) منالّی پێ‌گرتوی فێرە ڕۆیشتن [ف] ١) ستارهٔ ثریا؛ ٢) حشره‌ای است که چشم دام را کور می‌کند؛ ٣) بچه‌ای که سرپا افتاده است.

پیرۆت: ناوە بۆ پیاوان [ف] از نامهای مردانه.

پیرۆز: ممبارەك [ف] فرخنده.

پیرۆزانە: دیاری بەهۆی سەرکەوتن لەکاریان لەجلکی نوێ [ف] شیرینی موفقیت یا لباس نو.

پیرۆزبایی: ممبارەك بادی [ف] تبریك و تهنیت.

پیرۆزە: ١) ممبـارەك بادی: (جـەژنـە پیرۆزە)؛ ٢) بەردێکی عاسمانی ڕەنگی بەنرخە؛ ٣) باڵدارێکی چیرۆکی‌یە بەسەر هەرکەسا سێبەربکا دەبێتە شا [ف] ١) تبریك عید؛ ٢) فیروزه؛ ٣) مرغ سعادت، هما.

پیرۆزی: ممبارەکی [ف] فرخندگی.

پیرۆشك: داپیرۆشك، پورایشۆکە، پیرایشۆکە [ف] خرخاکی.

پیرۆك: ١) داری زۆرکـۆنی گەنـدەڵ؛ ٢) پیرەلـۆك،چرچ بونی دەست لەئاوی گەرم‌و ساردا [ف] ١) درخت فرسودهٔ کهنسال؛ ٢) چین و چروك دست که از آب گرم و سرد پدید آید.

پیرومەر: گرفت، خۆراکێ که هەڵنا تاوێ‌و پیاو نەخۆش دەخا [ف] امتلاءِ.

پیرۆمەر: چاك‌و پیرێکی بەناو بانگە له کوردستان [ف] آرامگاه امامزاده‌ای در کردستان.

پیرە: وشەی ئافەرین‌و سەیر: (**پیرە!** کارێکی باشت کرد) [ف] کلمهٔ تحسین و آفرین.

پیرە: دەنگی لوتی گاو ئەسپ [ف] صدای بینی گاو و اسب.

پیرەباب: ١) منداڵی زۆر ژیرو قسەزان؛ ٢) کەیخوداو زانای کۆمەڵ [ف] ١) کودك زیرك و سخن‌دان؛ ٢) کدخدای محل.

پیرەزا: تازەمناڵی پیاوی پیر [ف] نوزاد مرد پیر.

پیرەژن: ژنی زۆر بەتەمەن [ف] پیرزن.

پێرەشەو: دوشەو پێش [ف] پریشب.

پیرەك: ١) جسنی ژن، مێوینەی مرۆ؛ ٢) ژنی پیاو، ژنی بەرنیکاحی پیاو؛ ٣) چرچ‌و هەڵگـەڕاو لەبـەر کۆنی [ف] ١) زن؛ ٢) زوجـه. همسر؛ ٣) چروکیده براثر فرسودگی.

پێرەکە: پێر، دوڕۆژ پێش [ف] پریروز.

پیرەکەمۆ: پیری فێڵبازو ناڕاست [ف] پیر ناروزن و مَکّار.

پیرەلـــۆك: ١) چرچی دەست لەئـــاوی گەرم‌و سارد، پیرۆك؛ ٢) داری گەنـــدەڵ‌و ڕزیو [ف] ١) چین و چروك دسـت از آب گرم و سرد؛ ٢) درخت کهنسال و فرسوده.

پیرەمێر: پیاوی پیر، ئیختیار [ف] پیرمرد.

پیرەمێرد: پیرەمێر [ف] پیرمرد.

پێڕەو: ١) پێڕۆ؛ ٢) یاساو بەرنامەی کۆمەڵ؛ ٣) شوێنی پیادە لەشەقامدا [ف] ١) پیاده؛ ٢) برنامه؛ ٣) پیاده‌رو خیابان.

پێڕەوکە: منالّی پێ‌گرتو [ف] بچهٔ پاگرفته.

پیرهەڤۆك: جنۆکەی خەیاڵی کەمناڵی پێ دەترسێنن، دێوەزمە، مێردەزمە ف غول بیابان.

پیرهەڤی: پیرهەڤۆك ف غول بیابان.

پیێ ڕێ: پیادەڕێ ف راه پیاده.

پیرێ: پیر ف پریروز یا پریشب.

پیری: ۱) ئیختیاری، تەمەنداری زۆر؛ ۲) پێشوازی؛ ۳) وشەی بانگ کردنی نەنك ف ۱) پیری؛ ۲) پیشواز؛ ۲) کلمۀ خطاب به مادر بزرگ.

پیرێ: وشەی بانگ کردنی نەنك ف کلمۀ خطاب به مادربزرگ.

پیریتی: پیری، ئیختیاری ف پیری، کهولت.

پیرێژن: پیرەژن ف پیر زن.

پیرێژنۆکە: پیرۆشك ف خرخاکی.

پیرێشەو: پیرەشەو ف پریشب.

پیز: ۱) کیش و هێز؛ ۲) ماك و ڕەگەز؛ ۳) مەڕ، پەز ف ۱) کش و تاب؛ ۲) اصل و مادّه؛ ۳) گوسفند.

پیزان: بەئەمەگ، چاکەلەبەر چاو، باسفەت ف باوفا.

پیێ زانین: ۱) چاکە لەبەر چاوبوُن؛ ۲) ئاگادار بوُن لەشتی نهێنی ف ۱) وفاداری؛ ۲) خبر از رازی داشتن.

پیزاڵ: گیایەکە بۆکاغەز دەبێ و دەشێ چنن ف گیاه بَردی.

پیرپیزاك: چۆلەکەیەکی کاکۆڵ بەسەرە، پۆپنەکی ف نوعی گنجشك کاکُلی.

پیزل: پیزاڵ؛ ۲) کلۆش ف ۱) گیاه بَردی؛ ۲) ساقۀ غلّه.

پیزۆك: گیای زەل کە لە قوپی و زەلکاودا دەڕوێ ف گیاه باتلاقی.

پیزۆکە: زیپکە وردیلە لەپێست ف جوش ریز پوست.

پیزوەن: جومگە وەرگەڕان، پێچ خوارنی جومگە ف پیچ خوردن بند مچ.

پیزە: ۱) پز، بێچوی ناوزگ، تۆل؛ ۲) نەخۆشی ئاژەڵە فزە لەلوتی دێت ف ۱) جنین؛ ۲) نوعی بیماری دام.

پێزە: ۱) پیچ، کەم، هندك؛ ۲) ماك و ڕەگەز ف ۱) اندك؛ ۲) اصل و مادّه.

پیزەدان: مناڵدان، جێگەی بێچو لەزگدا ف زهدان.

پیزەڵ: جۆرێ باقەبەس ف بستەبند گیاهی.

پیزی: کونای قنگ ف مقعد.

پیزین: فزەفز کردن لە کەپوڕا ف صدا درآوردن از بینی.

پێژ: *لەدوای وشەوە دێت* : ۱) لێنەر؛ ۲) دارێژ: (خشت پێژ)؛ ۳) برژێن: (نان پێژ) ف ۱) و ۲) و ۳) پسوندی است بەمعنی پزنده.

پیژ: زۆڵ، پیچ، بیژو ف حرامزاده.

پێژان: کاری پێژ: (نان **پێژان**، خشت **پێژان**) ف پختن.

پێژتن: پێژان ف نگا: پێژان.

پێژك: مێورە، لکەرەزی براوی وشك ف شاخۀ هرس شدۀ تاك.

پێژگ: پیفۆك، گیایەکە بنەکەی دەخورێ ف گیاهی است کە ریشەاش را می‌خورند.

پێژن: ۱) بزوتن، جوُڵە، تەکان؛ ۲) دەنگی شتی نادیاری، هەست: (**پێژنا** پاڤێ وێ هات)؛ ۳) دەنگ دانەوە ف ۱) حرکت، تکان؛ ۲) صدای چیزی که پیدا نیست؛ ۳) انعکاس صوت.

پێژەك: ۱) نائاسایی، زیاد لە ئەندازە؛ ۲) خونچەی گوڵ و گیا ف ۱) غیرطبیعی؛ ۲) جوانه گل و گیاه.

پیس: ۱) گەمار، چەپەڵ؛ ۲) هێلکەی گەنیو؛ ۳) توندو تیژی: (زۆر پیس بەگژیا چو)؛ ۴) گول، نەخۆشی گولی؛ ۵) برێتی لەپیاوی ڕژدو بێ ئاکار ف ۱) چرکین؛ ۲) تخم‌مرغ فاسد؛ ۳) شدّت؛ ۴) جذام؛ ۵) آدم خسیس.

پێس: ۱) پێست، تیکوڵی لەش؛ ۲) نەخۆشی گیرۆ، ئاهۆ، پەتا ف ۱) پوست؛ ۲) واگیر.

پیسار: بێ نوێژی ژن، حەیز، خوێنی مانگانە ف حیض.

پیسایی: ۱) گەماری، چەپەڵی؛ ۲) گو، ڕیاوی مرۆ ف ۱) کثافت؛ ۲) مدفوع.

پیسبون: ۱) گەنینی هێلکە؛ ۲) خراوبونی شیری دایك ف ۱) فاسدشدن تخم‌مرغ؛ ۲) فاسد شدن شیر.

پێ سپاردن: ۱) بەئەمانەت دانی شتێ بەکەسێ؛ ۲) ڕاسپاردن، ئامۆژگاری کردن ف ۱) بەامانت گذاشتن؛ ۲) توصیه و نصیحت کردن.

پێ سپێری: ڕاسپارە، قەوێنتی ف سفارش.

پیس پیسۆك: هەڵەپەزە، *جانەوەرێکی زەردی چنگ قرژە، وەك جاڵجاڵوکەی زل دەچێ* ف رطیل.

پێست: پێس، چەرمی لەش ف پوست.

پیسترك: ناردیوان، پەیژە، سولەم ف نردبام.

پێستە: کەوڵی حەیوانات ف پوست حیوانات.

پێستە خۆش کردن: پێستە لەدەباغ‌دان ف دبّاغی پوست.

پێستەخۆش کەر: دەباغ ف دبّاغ.

پیسکردن: ۱) گەناندن؛ ۲) چەپەڵ کردن ف ۱) فاسد کردن؛ ۲) کثیف کردن.

پیسکە: ڕەزیل، چروك، ڕژد، دەس قوچاو ف خسیس.

پیسکەیی: ڕژدی، چروکی ف خِسّت.

پیسۆ: بۆسۆ ف بوی پنبۀ سوخته.

پیسۆز: چرای ڕۆن گەرچەك، قوتیلە ف پیەسوز.

پێ سوُك: گورج وگۆڵ، چاپك، چالاك ف چُست و چالاك.

پێسە: ئاوەها ف اینطور.

پیسە: بازە، دورەنگی ڕەش و سپی ف خلنگ.

پێ سەلماندن: تێ گەیانێ کە هیچی تێدانە مێنێتەوە ف ثابت کردن موضوعی به کسی.

پیسی: ۱) گەماری، چەپەڵی؛ ۲) نەخۆشی گولی؛ ۳) ڕیاوی مرۆ، گو ف ۱) پلیدی؛ ۲) جذام؛ ۳) مدفوع.

پێسیر: یەخە، بەرۆك ف گریبان.

پیسێر: نێفەکی دەرپێ ف خشتك تنبان.

پێسیرە: بەرسیلە، قۆرە ف غورە.

پیش: ۱) هەناسە، نەفەس؛ ۲) پوش، وشکەگیا ف ۱) نَفَس، دم؛ ۲) گیاه

خُشك.

پێش: ١) بەر، بەرانبەری پشت؛ ٢) بەو، بەوی ف ١) جلو؛ ٢) بەاو.

پێشان: ١) دەپێشدا، لەبەرەوە؛ ٢) بەوان ف ١) قبلا؛ ٢) به آنها.

پیشـــان: بەتین‌و تاوی ئاگر پێ گەیشتن: (بـەهێ **بیشینـە**، لەگەرمـان **پیشام**) ف در اثرِ حرارتِ مستقیم پختن.

پیشاندان: نیشاندان ف نشان دادن.

پیشاندن: بەتین کولاندن‌و گەیاندن ف در مجاورت آتش گذاشتن و پختن.

پیشانگە: جێگەی‌رانان، رانگە ف نمایشگاه.

پیشانن: پیشاندن ف نگا: پیشاندن.

پیشاو: پوختەکراو بەتینی ئاگر ف در مجاورت آتش پخته.

پێشـــاو: ١) بریەتی لەئـاودەست، جێگـەی دەست بەئـاو گەیاندن؛ ٢) سەرەتـــای ئاوی بەردراو؛ ٣) میز، گمیز ف ١) کنـایه از آب دست و دست‌شویی؛ ٢) آب سرآغازین آبیاری؛ ٣) شاش.

پێشبار: باری کەل‌وپەل بەرێکراو لەپێشدا ف بارو‌بنه‌ای که جلو می‌فرستند.

پێش بەست: بەربەست ف سد.

پێش بەند: دەست‌بەندی چارەوێ ف دستبند اسب.

پێش بین: برێتی لە مرۆی زۆر زاناو بەتوێژینەوە ف کنایه از آدم دانا و متفکر.

پێشبینی: خەبەر لەدوارۆژدان، خەبەر لە ئاکامی کارێك دان ف پیشبینی.

پێشتەماڵ: پشتەماڵ، فۆتەو بەرەلێنە ف حوله، فوته.

پێشچاو: دیمەن، چاوگە ف مَنْظَر.

پێشخانە: ژوری کەوشکەن بەرلە ئودەی دانیشتن ف اطاق کفش‌کن.

پێشخڕ: سەلەم، پێشکڕ، پوڵ بەسەلەم دەر ف پیشخرید، سَلَم.

پێشخزمەت: نۆکەری بەردەستان ف پیشخدمت.

پێش خستن: ١) پلە زیادکـــردن: ٢) بۆ رێزلێ‌نان لە دوایە ڕۆین ف ١) ترقی، درجه دادن؛ ٢) جلوانداختن برای احترام.

پیشخواردنەوە: مشەمش هاتن لەڕکان ف نفس حبس کردن از خشم.

پێشخوان: ١) تەپلەکی وردەواڵە فرۆشی؛ ٢) پنە ف ١) بوق دستفروش؛ ٢) پهنهٔ نانوائی.

پێش خۆدان: مرۆ یا ئاژەڵ بەر خۆدان: (**پێش خۆم دان**و بردمنەوە) ف به جلو راندن انسان یا حیوان.

پێشخۆر: زرعاتی بەشینی فرۆشیاو ف سَلَم فروخته.

پیشخۆرەوە: رك‌هەستاوی دەرنەبڕ ف کینه‌توز تودار.

پێشخۆری: دەوری، ماعونی پەل بۆچێشت تێدا خواردن ف ظرف پیشخوری.

پێشدەسی: دەوری بچوکی بەردەست ف پیشدستی، بشقاب.

پێشدەستی: بەرلە خەڵك هەل لێ‌هێنان ف پیشدستی.

پێشڕۆ: سەرجەلە، سەرگەلە، رەمکێش ف نخراز.

پێشرەفت: تەرەقی، هەڵدان ف پیشرفت.

پێشفرۆش: بەرلە پێگەیشتن فرۆشتن ف پیشفروش.

پیشقان: فیشقان، فیکە لەلوتەوە هاتن لەترسان یان لەڕکان ف صدا از بینی درآمدن از ترس یا از خشم.

پیشقاندن: فیشقە کردن ف صدا دادن از بینی.

پێش قلیانی: خوراکی لەسەر خورێنی بەیان، قلیان قاوەڵتی ف خوراك ناشتا.

پێش قەرەوڵ: سەیارە، پێشایی لەشکر ف پیش‌قراول.

پیشك: ١) داریان بێلوکەی گیا هەڵقەندن؛ ٢) چەڵتوکی نەکوتراو ف ١) بیلك گیاه‌کنی؛ ٢) شالی.

پێشکار: کاربەدەستی خان‌و ئاغا ف پیشکار.

پیشکان: ئامرازی گیاکەنن، پیشك ف بیلك گیاه‌کَنی.

پێشکان: توانا، تاقەت: (توانام بەم کارە **ناشکێ**) ف توان.

پیشـــکردن: رك خواردنــەوە، دەر نەبڕینی تـورەیی ف ظاهر نکردن عَصَبانیّت.

پێشکۆ: ١) لوتکە، کەپك؛ ٢) قەلپوزی زین ف ١) دماغه؛ ٢) قربوسِ زین.

پێشکە: مێشولە، پەخشە، پێشی ف پشّه.

پێشکەش: دیاری، بەخشینی لەخۆشەویستی ف پیشکش.

پێشکـــەوتن: ١) لەپێش خەلقەوە رۆیشتن؛ ٢) تورەقی کردن ف ١) از جلو مردم رفتن؛ ٢) ترقی کردن.

پێشکێش: پێشکەش ف پیشکش.

پێش گر: ١) لەمپەر؛ ٢) وشەیەك کە خۆی بە تەنیا مانا نادات‌و دێتە پێش وشەوە بۆ یاریدە ف ١) مانع؛ ٢) پیشوند.

پێش گرتن: بەرلێ گرتن ف مُمانعت.

پێشگری: پێش گرتن ف مُمانعت.

پێشگیری: پێش گرتن ف مُمانعت.

پێشکەشی: ئەوەی بەدیاری دەدرێ ف هدیه.

پێشکیش: بەخشینی بەخۆڕایی، دیاری ف اِهداءِ.

پێشمار: داواکار لەدادگا ف مُدّعی.

پێشمەرگە: چەکداری رزگاری خواز ف سرباز.

پیشن: هەمیشە تورەو بەمشەمش ف خشمگین و بداخلاق.

پێشنوس: بەرانبەری پاکنوس ف پیشنویس.

پێشنوێژ: ئیمامی جەماعەت ف پیشنماز.

پێشنیار: تەگبیر بۆ کاریك لەپێشدا، پێش نیهاد ف پیشنهاد.

پێشنیاز: پێشنیار ف پیشنهاد.

پێشنیهاد: پێش نیار ف پیشنهاد.

پێشو: ١) لەبەرێدا، بەرلە؛ ٢) دودەستی یەکسم ف ١) سابقاً؛ ٢) دست ستور.

پیشۆ: پوشو، قاوە، ئاگرگرە ف هود.

پێشواز: پیر، بەپیرەوە چون ف استقبال.

پێشوازی: بەپیرەوەچوُن، بەپیراییەوەچوُن ف استقبال.

پێشوتر: لەمێژینەتر ف پیش‌تر.

پێ شۆر: جێگەی قاچ لێ‌شوتن، جێگەی پا شۆردن ف جای شستن پا.

پیشۆك: ۱) پیفۆك، كیفۆك؛ ۲) گوێ ماسیلكه ف ۱) نگا: هایلۆك؛ ۲) صدف.

پێشوڵە: مێشوله، پێشكه ف پَشّه.

پێشونه: لەمێژینه، دەست پیك ف باستانی، پیشینه.

پیشه: ۱) سنعات، كردەی هونەری؛ ۲) كاروبار، ئاكار ف ۱) صنعت؛ ۲) روش.

پێشه: ئێسك، ئیسقان، هەستی ف استخوان.

پێشهات: بەسەرهات، قەومان ف پیشامد.

پیشەساز: سنعات كار ف صنعتگر.

پیشەسازی: سنعات ف صنعت.

پێشه سەر: بالاتر لەتوێڵ ف جاندانهٔ سر.

پیشه كار: پیشەساز ف صنعتگر.

پێشــەكی: ۱) بێع، بەیعـانـه، عەرەبـون؛ ۲) كرێ لەپێش كاردا؛ ۳) لەپیشودا ف ۱) بیعانه؛ ۲) پیش پرداخت؛ ۳) قبلاً.

پیشه گەر: سنعات كار ف پیشەور.

پێشەڵ: لای پێشەوەی لەش، بەرانبەری پاشەڵ ف قسمت جلوی اندام.

پێشەم: زۆرگرینگ ف بسیار مهم.

پێشەنگ: ۱) سەرجەلەی كاروان؛ ۲) سەرگەلەی پەز ف ۱) پیشاهنگ؛ ۲) نخراز.

پێشەوا: گەورەی گشت، ڕێبەر ف پیشوا، رهبر.

پێشەوە: لای بەرێ ف جلو.

پیشەوەر: پیشه گەر ف پیشەور.

پێشی: ۱) نیمەڕو، نیوەڕو؛ ۲) مێشوڵه، یەخشه ف ۱) نیمروز؛ ۲) پَشّه.

پیشیاگ: پیشاو ف كَفیده.

پیشیان: پیشان، هەڵكفین بەتینی گەرما ف كَفیدن.

پیشیاو: پیشاو ف كَفیده.

پێشین: زۆر لەبەرێدا، لەمێژ ف پیشین.

پێشینان: رابردوانی زو، لەمێژینه كان ف پیشینیان.

پێشینه: لەمێژینه، قەدیمی ف باستانی، كُهنه.

پێشینیان: پێشینان ف پیشینیان.

پێغەم: وڵام ف پیغام.

پێغەمبەر: راسپاردەی خودا ف پیغمبر.

پێغەمەر: پێغەمبەر ف پیغمبر.

پیف: هەڵمساوی فوكراوی شلو شەوێق ف پُف كرده.

پیفك: پوشوی ئەستێو پوشو ف پدپود.

پیفۆ: پیفك ف پدپود.

پیفۆك: كیفۆك ف نگا: هایلۆك.

پیفه: پیفۆ، پیفك ف پدپود.

پیفی: پوشو ف پدپود.

پیفیاگ: پوچەڵ، بێ ناوك ف توخالی، پوچ.

پیڤ: پیو، چەورایی ناوزگ ف پیه.

پیڤەلۆك: پیفۆك، كیفۆك ف نگا: پیفۆك.

پیڤیر: گیایەكی بەرزه بالایه. بەوشكی دەناو كورتانی دەئاخنن ف گیاهی است.

پیق: زمانەی سەری زوڕنا ف نر مادهٔ سُرنا.

پیقل: داری ژارەماسی ف درختِ زهرماهی.

پێقەله: گیایەكه تامی وەك پەلكەتوره ف گیاهی است.

پیك: ۱) پیق؛ ۲) كوتكی ئاسن؛ ۳) لاسكی كلۆری گیا؛ ۴) زەنبورەی ئاش ف ۱) نگا: پیق؛ ۲) پُتك آهنی؛ ۳) ساقهٔ كاوك؛ ۴) سوراخ تنگ ناو آسیاب.

پێك: ۱) بەیەكـودو: (**پێك هەڵپـرژان**)؛ ۲) سازو ئامـادەو لەبار: (ڕێك و **پێك**)؛ ۳) پیاڵـەی شەراب ف ۱) بەیكـدیگر؛ ۲) مُرَتّب و مُنَظَّم؛ ۳) قَدَحِ شَراب.

پێك ئانین: ۱) ڕێك خستن، سازدان؛ ۲) ئاشت كردنەوەی دو نەیار؛ ۳) جێبەجێ كردن ف ۱) انجام دادن؛ ۲) آشتی دادن؛ ۳) تهیه دیدن.

پێك ئینان: پێك ئانین ف نگا: پێك ئانین.

پێكاچوُن: مل دەبەرمل نان ف گلاویز شدن.

پێكادان: بەگژیەكتراچوُن ف بەهم پریدن.

پێكـان: هەنگاوتن، پێەونیان، پێكانن ف به هدف اصابت كردن تیر، به هدف زدن.

پێكای: هەنگاوتی، نیای پێەو ف به هدف زد.

پێك بڕان: ۱) مراد حاسل بونی دڵدارو دڵبەر؛ ۲) بەیەك ئەندازە هاتنەوە: (تۆو ئەوكراسه دەڵێی **پێك بڕاون**) ف ۱) وصال؛ ۲) مُتناسب.

پێكران: ۱) لەدەس هاتنی كار؛ ۲) سوُكایەتی بەسەر هێنان؛ ۳) هەڵبون ف ۱) كار از دست برآمدن؛ ۲) تجاوز بەكسی كردن؛ ۳) افروختەشدن.

پێكـردن: ۱) ناچـاركـردن له كارێكـا؛ ۲) فریودانو لەخشتەبردن؛ ۳) هـەڵكردنی ئـاگرو چـرا ف ۱) وادارکـردن؛ ۲) فـریبدادن؛ ۳) افروختن.

پێكزانین: یەكتر دیتنەوە، یەكترناسین ف همدیگر را پیداكردن یا شناختن.

پێكژین: پژمین ف عَطسه كردن.

پێك شادبوُن: پاشدوری یەكتر دین ف بەدیدار هم شاد شدن.

پێك گەیشتن: ۱) پێك بڕان؛ ۲) یەكتردیتن ف ۱) وصال؛ ۲) همدیگر را دیدن.

پێك گەیین: بەیەكتر گەیشتن ف بهم رسیدن.

پێ كۆتر: گیایەكه ف گیاهی است.

پێكوته: ۱) دەرجەی سەربازی؛ ۲) سمكۆڵ ف ۱) درجهٔ سر بازی؛ ۲) سُم بر زمین كوبیدن اسب.

پێكورت: قاچ قوڵه ف پاكوتاه.

پێكورە: ۱) كوللەی باڵ نەگرتو، پێڕۆ؛ ۲) نۆكەری ناوماڵ ف ۱) ملخی كه هنوز پرواز نكرده باشد؛ ۲) نوكر خانه.

پێكوڵ: ۱) پێكورت؛ ۲) دڕكێكی سێ سوچه بەزەویدا رادەكشێ ف ۱) پاكوتاه؛ ۲) خارخسك، سەكوهك.

پێك وەربوُن: بۆشەڕ تێك چرژان ف گلاویزشدن دوگروه با هم.
پێك وەڕین: برێتی لەشەڕە جوێن ف کنایه از تبادل دشنام.
پیکەر: جۆرێ قامیشی ناوبڕ ف نوعی نی توپُر.
پێکەڵ: لەشوین تێکەڵ تێ یانێ نەتەکوُز، شێو یاگ ف نامرتب.
پێك‌هات: هەڵکەوت، روداو ف رویداد.
پێك‌هاتن: تفاق کردن، سازیان ف اِتّفاق کردن.
پێك‌هانین: پێك ئانین ف آشتی دادن.
پیکەبڕە: کرمی لاسکی دەخڵ خۆر ف کرم ساقه‌خوار.
پێکەر: هەڵایسێن، ئاگر داگیرسێن؛ ٢) ناچارکەر، کار پێکەر، فەرماندە ف ١) افروزنده؛ ٢) وادارکننده.
پێکەفتگ: بەرکەتی، جوان،شیرین ف برازنده و شایسته.
پێکەڤۆك: گیایەکە ف گیاهی است.
پێکەنین: خەنین، کەنین، خەنە ف خندیدن.
پێکەنیناوی: گاڵتەجاڕ ف مسخره.
پێکەوتن: شیاوی ف لیاقت.
پێکەوك: گیایەکە ف گیاهی است.
پێکەوە: دەگەڵ یەك، وێکرا، تێکرا، وێڕا، پێڕا ف باهم.
پێکەوەنان: ١) داخستنی کتێبو دەفتەر؛ ٢) چاوقوچاندن؛ ٤) تفەنگ لەیەکتـر تەقـاندن؛ ٥) خۆ بەیەکترەوە نوساندن ف ١) کتاب بر هم نهادن؛ ٢) چشم بر هم نهادن؛ ٣) بهم شلیك کردن؛ ٤) بهم چسبیدن.
پێك‌هینان: پێك‌ئانین ف نگا: پێك ئانین.
پێك‌هێنان: پێك‌ئانین ف نگا: پێك ئانین.
بێك‌هێنەر: کارجێ‌کەر ف انجام‌دهنده.
پێکیا: ١) پێکرا؛ ٢) پێکیاگ، پێکراو ف ١) زده شد؛ ٢) زده شده.
پێ گران: تەمەڵ، لەش‌قورس ف تنبل.
پێ گران‌بوُن: بەزەحمەت زانین ف دشوارآمدن.
پێ گرتی: ١) پەیڕەو، دوای کەسێ کەوتـوُ؛ ٢) تازە فێرە رۆیشتن ف ١) پیرو؛ ٢) نوپا.
پێگە: ١) کۆمەڵگای چەتەو سوپا؛ ٢) بەرپێی ماڵات لە تەویلەدا ف ١) پایگاه؛ ٢) پهن کفِ اصطبل.
پێگەیاندن: ١) بەخێوکردن؛ ٢) ئامادە کردنی چێشتو خواردەمەنی ف ١) پرورده کردن؛ ٢) مهیا ساختنِ خوراکی.
پێگەیشتن: ١) توش‌هاتن؛ ٢) گەورەبوُن لە باڵادا؛ ٣) میوە لە کاتێدا کە بۆخواردن باش‌دەبێ ف ١) مُلاقات؛ ٢) رُشد و نمو؛ ٣) رسیدن میوه.
پێگەیین: پێگەیشتن ف نگا: پێگەیشتن.
پیل: ١) شانو سەرقۆڵ؛ ٢) دەستو پێ بە یەکەیەکە: (**پیل‌پیلی کرد**)؛ ٣) دراو، پوڵ؛ ٤) پرد، جیسر؛ ٥) باتری وشك ف ١) کتف؛ ٢) هر یك از دست و پا؛ ٣) پوُل؛ ٤) پُل؛ ٥) باطری، پیل.
پێل: ١) شەپـوُلی ئاو؛ ٢) جۆر، تەرز؛ ٣) ماوەیەکی زۆرکـەم، تاو؛ ٤) چاوزەق، چاوزاق ف ١) موج؛ ٢) نوع؛ ٣) یك لحظه؛ ٤) چشم برجسته.

پێڵ: پرد ف پُل.
پیلاڤ: چێشتی گراری پاڵێوراو، پلاو ف پُلو.
پیلان: ١) نەخشەی کار؛ ٢) کەین وبەین بۆ فێڵ‌بازی ف ١) طرح؛ ٢) توطئه.
پیلان‌باز: حیلەباز، گەڕباز ف حُقّه‌باز.
پیلانگێڕ: ئاژاوەچی، مایەی هەراوکێشە ف آشوبگر.
پیلانگێڕان: کەینو بەین کردن ف توطئه‌چینی.
پێڵاو: پێتاو، هەرچی دەکرێتە پا ف پاتابه.
پیلك: ١) پۆستەچی، قاسید، نامەبەر؛ ٢) ئەنگوست، قامك ف ١) پیك؛ ٢) انگشت.
پیلکە: پلتۆك، پتە، پیتکە ف تلنگر.
پیلو: پەلکی چاو ف پلك چشم.
پێڵو: پیلو ف پلك چشم.
پێلۆ: زگ لەوەڕێن، چلێس ف شکم‌پَرَست.
پیلە: ١) بەهـانە، گەڕوتەشقەڵە؛ ٢) چەنەبازی زۆر: (**پیلە مەکە**، قسەی تۆنیە)؛ ٣) ماڵی کرمی هاوریشم ف ١) بهانه؛ ٢) جَدَل؛ ٣) پیلۀ کرم ابریشم.
پێڵە: ١) خواری نیوەکەوانی؛ ٢) وردەواڵەی دەسفرۆش؛ ٣) چاوزەق؛ ٤) گیای لاولاو؛ ٥) برشتی قوماش قیچەڵ پاچ ف ١) منحنی نیم‌دایره؛ ٢) اجناس پیله‌ور؛ ٣) چشم برجسته؛ ٤) لبلاب؛ ٥) پارچۀ اریب بُریده.
پێڵەقە: بەپابە شتێکاکوتان ف لگد.
پێڵەدار: کۆمایەك برەدار ف توده‌ای از هیمه.
پیلەك: ١) دوگمە، قۆبچە، بشکوژ؛ ٢) پولەکە، ئۆییە، بریقە ف ١) دُگمه؛ ٢) پولكِ زینتی.
پیلەکە: بریقە ف پولكِ زینتی.
بیلەگر: بەبەهانە، کێشەکەر، گڕوگر ف بهانه‌گیر.
پێڵەوار: ١) چیلکەو چاڵی ئاوردو، ئێزنگ؛ ٢) کۆلکی گەورەی وشك ف ١) هیمه، هیزُم؛ ٢) کندۀ درخت خُشك.
پێڵەوەر: چەرچی، وردەواڵەفروش، گەڕیدە ف پیله‌ور.
پیم: پیو، پیڤـ، چەورایی ناوزگ ف پیه.
پێم: ١) بەمن؛ ٢) قاچم، لاقم؛ ٣) بەخەیاڵم، بەگومانم ف ١) بەمن؛ ٢) پای من؛ ٣) به‌گمانم.
پێمریشکە: گیایەکە لەپای مامر ئەکا ف گیاهی شبیه چنگال مُرغ.
پێمـە: ١) لای‌منە، بەمنە؛ ٢) قاچی‌منە، لاقمە ف ١) نزد من است؛ ٢) پای من است.
پێمەڕە: بێڵی ئاسنین ف بیلِ آهنی.
پێمێو: دارێ کەبۆ رەزی دەچەقێنن رای‌گرێت ف پشتیبانۀ تاك.
پێن: ١) بەلای ئێمەوە؛ ٢) لاقی ئێمە؛ ٣) بەگومانمان؛ ٤) لەقە، بەلاق لێدان؛ ٥) پاژنە ف ١) نزدِ ما؛ ٢) پای ما؛ ٣) به‌گمان ما؛ ٤) لَگد؛ ٥) پاشنه.
پێنازان: فەخر پێ کردن ف مباهات کردن به کسی یا چیزی.

پێنازین: پێنازان [ف] مباهات کردن به کسی یا چیزی.

پێناس: هۆی ناسین، دەفتەرنفوس، شناسنامە، ناسنامە [ف] شناسنامە.

پێناساندن: پێدانەناس کرن [ف] معرفی کردن.

پێناسە: ناساندن [ف] شناسایی.

پێناو: ۱) خاتر، هۆ؛ ۲) ریگە: (لە **پێناوی** ئازادیدا خۆم بەخت ئەکەم) [ف] ۱) بخاطر؛ ۲) راه.

پێنج: پەنج، یەك و چوار [ف] پنج.

پێنج خشتەکی: بەندە شیعرێکی پێنج لەتی [ف] مُخمَّس.

پێنجـۆك: ۱) پوکاوڵە، چەمۆڵە، چەمبۆڵە؛ ۲) بازەڵێن [ف] ۱) حرف تَنَفُّر همراه با بازکردن پنجه بەطرف مخاطب؛ ۲) نوعی بازی با شن.

پێنجۆکانێ: گەمەیەکە بە میچ دەکرێ [ف] نوعی بازی با شتالنگ.

پێنـج وەختە: هەمو کاتەکانی نوێژ: (**پێنج وەختە** دوعات بۆدەکەم) [ف] پنج وقت نماز.

پێنجەم: یەکێ دوای چوارەم [ف] پنجم.

پێنجەمین: یەکێ دوای چوارەمین [ف] پنجمین.

پێنج هەمین: پێنجەمین [ف] پنجمین.

پێنجی: پەنجا، دەجاران پێنج [ف] پنجاه.

پیندەڤە: ریخی سواغی خەڵێفەمێش [ف] برموم، زبل داخل کندو.

پێنژ: پژمە، پشمە، پنژ [ف] عطسە.

پێنگاف: هەنگاو، شەقاو [ف] گام.

پێ نواندن: بریتی لەتۆڵە کردنەوە [ف] کنایە از انتقامجویی.

پێنوس: قەڵەم، ئامرازی نوسین، ئالا [ف] قَلَم.

پینۆك: وێژنگ، خەو بردنەوە [ف] پینکی.

پینە: ۱) پنو، پارچە بەسەر پارچەدا درون؛ ۲) قرتماغەی بەری دەست؛ ۳) پنگ، پونگە، گیای پونگ؛ ۴) کەپەکی ئارد [ف] ۱) پینە؛ ۲) خُشکهٔ کف دست؛ ۳) پونە؛ ۴) نخالە.

پینەپەڕۆ: پینەی لەقوماش [ف] مرمّت لباس با پینەگذاری.

پینەچی: پینەدۆز، مشەقە [ف] پینەدوز.

پینەدرو: کەسێ پیشەی پینەکردنە [ف] پینەدوز لباس.

پینەدۆز: پینەچی [ف] پینەدوز.

پینەساز: پینەدرو [ف] پینەدوز لباس.

پینەك: پینۆك [ف] پینکی.

پینـــە کـــردن: ۱) بریتـی لە داپــۆشینی هەڵــەو عەیب؛ ۲) پارچــە بەسەرداگرتنی دڕاو [ف] ۱) کنایە از ماستمالی؛ ۲) پینەکردن.

پینەو پەڕۆ: سازکردنەوەی ڕوخاو یان دڕاو [ف] مَرمَّت.

پینی: ۱) کەپەك، بن بێژنگ؛ ۲) شیوی هێلکەو خورماو هەنگوین [ف] ۱) سبوس، نخالە؛ ۲) آش تخم‌مرغ و خرما و عَسَل.

پێوُ: پوُك، پدو، گۆشتی ددانان [ف] لَثە.

پیو: پیڤ، چەورایی ناوزگ [ف] پیە.

پێو: ۱) پاشگـری بەواتا پێوەر: (گەنم **پێو**، زەوی **پێو**، قوماش **پێو**)؛ ۲) بەنێوە، بەنگـۆ؛ ۳) لاقتان، پاتان؛ ۴) بەفکرتان، لاتان [ف] ۱) پسوند بەمعنی پیما، اندازەگیر؛ ۲) بەشما؛ ۳) پای شما؛ ۴) فکر شُما.

پێوار: نادیار، نەدیار، نەلەبەرچاو [ف] غیب، ناپیدا.

پیواز: پیاز [ف] پیاز.

پێوان: بەراوردکردن بەگەز یان بەکیلەور بە یان بەهەنگاو [ف] اندازەگرفتن بەهر طریق.

پێوانن: پێوان [ف] نگا: پێوان.

پێوانە: ۱) ئامرازی پێوان، قاپی بەراورد کردن؛ ۲) پیاڵەی شەراب [ف] ۱) پیمانە؛ ۲) ساغر.

پێوانە کردن: بەراورد بەپێوانە، پێوان [ف] اندازەگرفتن با پیمانە.

پێوپا: گەرای تازەدەرهاتوُ [ف] تخم حشرهٔ تازە درآمدە.

پێ وپل: لاق و لەتەر [ف] ساق و پا.

پێوتـــن: ۱) پێوان، ئەنـــدازەگرتـن؛ ۲) قسـه بەیەکـێ گوتـن [ف] ۱) اندازەگرفتن؛ ۲) به کسی چیزی گفتن.

پێودان: ۱) ئەندازە؛ ۲) ڕێوشوێن و دەستور [ف] ۱) اندازە؛ ۲) دستور و روش.

پێودانك: پێودان [ف] اندازە.

پێور: پێرو، ئەستێرەیەکە لە کۆدا [ف] ثریا.

پێورە: ئاخر بەری وێنجە کە تەواو بەرز نابێ و گوڵ ناکات [ف] آخرین ثمر یونجە کە رشد کامل ندارد.

پێوە: ۱) بەیەکەوە؛ ۲) درێژەدان: (هەرپیوە دەچێ) [ف] ۱) باهم؛ ۲) طول دادن.

پێوەبوُن: ۱) لە تەڵەو داو گیرکردن؛ ۲) بریتی لە توُش بوُنی شتی ناخۆش [ف] ۱) در دام افتادن؛ ۲) کنایە از گرفتار شدن.

پێوەچوُن: ۱) سەردان بەهۆیەکی خۆش یا ناخۆشەوە؛ ۲) چوُنەناو: (ئەم بەنە **پێوەناچێ**) [ف] ۱) دیدار کردن؛ ۲) داخل شدن.

پێوەدان: ۱) چزو تێڕاکـــردنی مارو گەزنـده لەلـەشی جانـەوەر: (مـار **پێوەدەدا**)؛ ۲) دەرگاو پەنجـــەرە جوت کردن، داخستن [ف] ۱) نیش زدن؛ ۲) بستن در.

پێوەدەر: ۱) جانەوەری چزو بەژەهر؛ ۲) داخەری دەرگاو... [ف] ۱) نیش زن؛ ۲) برهم نهندە.

پێوەر: ۱) کەسێ کە دەپێوێ؛ ۲) پۆی تەون؛ ۳) بەڵاو دەردو زیان [ف] ۱) اندازەگیر؛ ۲) پودقالی؛ ۳) گزند.

پێوەڕاهاتن: هۆگر بوُن، خوُپیوەگرتن [ف] خوگرفتن با.

پێوەڕۆیشتن: دەست بەر نەدان لەمەبەست [ف] پایمردی کردن.

پێوەژین: تێوەژاندن، بەشتی نوك تیژ تێ کوتان [ف] باشیئی نوك تیز زدن.

پێوە کردن: ۱) هۆنینەوەی مورو بەداو؛ ۲) پل بە شیشەوە کردن؛ ۳) قامك بۆقون بردن: (جوزێکی **پێوە کرد**)؛ ۴) پێوە هەڵاوەسین [ف] ۱) بەرشتە کشیدن؛ ۲) بەسیخ کشیدن؛ ۳) انگولك؛ ۴) آویختن.

پێوە گـــرتن: داپــۆشین شتێ بەشتێ‌تر: (لێفـەی **پێوە گـرت**، پەردەی **پێوەبگرە**) [ف] پوشانیدن چیزی با چیز دیگر.

پێوەلکان: پێوەنوسان، پێوەچەسپان [ف] چسبیدن.

پێوەن: ۱) زنجیری قاچی ئەسپ و زینـدانی؛ ۲) ئیلاقـە، ئاشنـایەتی، پەیوەند [ف] ۱) شکال؛ ۲) پیوند، علاقە.

پێوەنازین: فەخر پێ کردن [ف] مباهات کردن به.
پێوەنان: ۱) لێ جوُت کردن؛ ۲) بەتیر لێ دان؛ ۳) دار بەئاگرەوە نان [ف] ۱) چسبانیدن؛ ۲) باتیر زدن؛ ۳) هیمه بر آتش نهادن.
پێوەند: پێوەن [ف] نگا: پێوەن.
پێوەنوسان: پێوەلکان، پێوە چەسپیان [ف] بەچیزی چسبیدن.
پێوەنیشتن: غاردان بەکۆمەڵ بۆ چتێ [ف] دویدن گروهی برای چیزی.
پێوەهـاتن: ۱) بەخت هێنـان (سەبرم **پێوە دێت**)؛ ۲) سەرلێ دان: (لە حەج هاتەوە **پێوە هاتن**) [ف] ۱) شانس آوردن؛ ۲) عیادت رفتن.
پێوڕان: دەرەقەت هاتن [ف] برآمدن با...
پێویس: لازم، پێداویست [ف] لازم.
پێویست: پێویس [ف] نگا: پێویس.
پێویستی: پێداویستی [ف] لزوم.
پێهورچە: گیایەکی گەڵاپانە [ف] گیاهی است.
پێهەڵ: رووەو بەرەژور، سەر بەرەو ژور [ف] سر بالایی.
پێهەڵا: پێهەڵ [ف] نگا: پێهەڵ.
پێ هەڵبـرژان: ۱) ئاو لەخوارەوە پرژان بەشتێکا: (پێم لێ نا قوڕو لیتەم **پێ هەڵبرژا**)؛ ۲) بریەتی لە کێشە تێ هاڵاندن و شەڕ پێ فرۆشتن [ف] ۱) پاشیدن مایع از پایین به بالا؛ ۲) کنایه از بهانەجویی.
پێهەڵپژان: پێهەڵبرژان [ف] نگا: پێهەڵبرژان.
پێهەڵپەسارتن: پاڵدانی شتێ بەشتێکەوە [ف] تکیه دادن چیزی به چیزی.
پێهەڵپەساردن پێهەڵپەسارتن [ف] نگا: پێهەڵپەسارتن.
پێ هەڵچون: هەڵگەڕان بەدار یا بە شاخەوە [ف] بالا رفتن از درخت یا کوه.
پێ هەڵکاڵان: قسە بەئێرەیی گوتن [ف] حرف حسودانه زدن.
پێ هەڵکاڵین: پێ هەڵکاڵان [ف] نگا: پێ هەڵکاڵان.
پێ هەڵگرتن: ۱) پاگرتنی مناڵ؛ ۲) خۆش ڕۆیشتن لەڕێگە: (**پێ هەڵگرن** درەنگە کەشەڕ بۆمە شایی یە) «سەیف» [ف] ۱) پاگرفتن بچه؛ ۲) شتاب در راه رفتن.
پێ هەڵگەڕان: بەرەوژور خزین [ف] از پایین به بالا خزیدن.
پێ هەڵمیزتن: میز بەسەرا کردن [ف] بر چیزی شاشیدن.
پێ هەڵمیزین: پێ هەڵمیزتن [ف] نگا: پێ هەڵمیزتن.
پێ یە: پیو، چەورایی ناوزك [ف] پیه.
پێ یین: لای لاقان، لای خوارو [ف] طرف پایین.

ت: راناوی تاکی روبەڕو: (نانت خوارد؟، بابت چۆنە) [ف] ضمیر مفرد مخاطب.

تا: ۱) پیتی مەودا: (لێرەوە **تا** نەوێ)؛ ۲) پیتی ماوە: (**تا**من گەیشتم نەما)؛ ۳) بۆ ئەوە، هەتا: (من قسەم کرد **تا** ئەویش بێتە دەنگ)؛ ۴) تاك، تاق؛ ۵) هەودا، تاڵ: (تـاتـای زولفـەکەت)؛ ۶) لکەدارو گیا؛ ۷) نۆبەتێ، تاولەرز؛ ۸) لابار: (**تا**یەك توتن)؛ ۹) وشەی مەرج: (**تا** نەیەی نایەم)؛ ۱۰) تای تەرازو؛ ۱۱) تەنـانەت، حەتتا؛ ۱۲) هاوشان: (کوڕێکە **تای** نیە)؛ ۱۳) لۆیەکی قوماش: (بە **تای** کراس، بە**تای** دەرپێ)؛ ۱۴) قەد: (کـاغەزەکە **تا** بکە)؛ ۱۵) یەك: (**تا** قرانی) [ف] ۱) حرف فاصلهٔ مکانی؛ ۲) حرف فاصلهٔ زمانی؛ ۳) برای اینکه؛ ۴) فرد، مقابل زوج؛ ۵) تار نخ و مو؛ ۶) شاخه؛ ۷) تَب؛ ۸) لنگه بار؛ ۹) حرف شرط؛ ۱۰) کفّهٔ ترازو؛ ۱۱) حتّی؛ ۱۲) همتا، نظیر؛ ۱۳) یك واحد از پوشیدنی؛ ۱۴) تاکردن؛ ۱۵) یك، واحد.

تابار: لایەك لە بارێکی دوتایی [ف] لنگه بار.

تابان: ۱) بەدرەوشین؛ ۲) هەڵاتوی مانگ؛ ۳) تاسەرو، تاسەربان [ف] ۱) تابان، درخشان؛ ۲) مطلع ماه؛ ۳) تا بالا، تا پشت بام.

تابگە: جێگەی لەنگرگرتنی گەمی‌و بەلەم‌و کەڵەك [ف] لنگرگاه.

تابلۆ: نوسراو یان بەقەڵەم کێشراوێك بۆ هەڵواسین [ف] تابلو.

تابوت: داربەستی مردو گوێزانەوە [ف] تابوت.

تابور: دەستەیەکی هەزارکەسی لەشکر، فەوج، هەنگ [ف] هنگِ ارتشی.

تابون: ۱) دارودەستە؛ ۲) دەست‌و پێوەند؛ ۳) داهاتنەوە [ف] ۱) پیروان؛ ۲) دارودسته؛ ۳) خم شدن.

تابەرە: سواپ، بەردی تەنك کە منداڵ لەسەر ڕوبار گاڵتەی پێ دەکەن [ف] سنگِ پهن و نازك که بر روی آب اندازند.

تابەن: شیرازەچن، بن‌چندراو [ف] شیرازه.

تابەنی: شیرازەچنی، بن چنین [ف] شیرازه‌بندی، ته‌بندی.

تابین: لەشکرچی بێ دەرەجە [ف] تابین.

تاپاز: زەبەلاح، زلحۆرت، ئەستور [ف] گُنده.

تاپاڵ: هەڕەشە، گوڕەشە، گەف [ف] تهدید.

تاپڕ: تفەنگی ڕاو [ف] تفنگِ شکارچی.

تاپۆ: ۱) تارمایی، رەشایی لەدورەوە؛ ۲) مۆچەو مەزرای خەڵاتی‌و بێ‌باج؛ ۳) قەبـاڵەی موڵکایەتی؛ ۴) کارگێڕی قەباڵەی موڵك نوسین [ف] ۱) شَبَح، سیاهی از دور؛ ۲) تیول؛ ۳) سندِ مالکیّت؛ ۴) ادارهٔ ثبت املاك.

تاپو: کەندوی گەورە بۆدەغڵ [ف] سیلو.

تاپەڵە: گرانەتا [ف] تیفوس.

تاپی: ۱) خەندەك، ڕەهەند؛ ۲) سەنگەر؛ ۳) گۆڕیچە [ف] ۱) خندق؛ ۲) سنگر؛ ۳) لَحَد.

تات: ۱) عارەب، عەرەو؛ ۲) ژنێ کەئێسك بەری منداڵدانی گرتوە؛ ۳) شاخی هەڵەموت‌و یەکپارچە بەرد؛ ۴) بەردی لوس‌و پان‌و درێژ بۆنوێژ یان بۆ مردو لەسـەرشتن؛ ۵) نمـەد، کولاڤ؛ ۶) باوك؛ ۷) تەخت‌و ڕاستایی [ف] ۱) عرب؛ ۲) زنی که استخوان مجرای رحمش را گرفته باشد؛ ۳) کوه سنگی؛ ۴) تخته‌سنگ صافی که روی آن نماز گذارند؛ ۵) نمد؛ ۶) پدر؛ ۷) همواری.

تاتریك: سواپ، تابەرە [ف] نگا: تابەرە.

تاتك: دادە، خوشکی گەورە، خۆها مەزن [ف] خواهر بزرگ.

تاتکی: فەرەنجی، قاپوت [ف] نوعی پالتوی نَمَدین.

تاتکێ: بڵنـدکـردن‌و جوڵانـەوە. دەگەڵ سەر دەگوترێ: (سەرە **تاتکێ** دەکا) [ف] بلندکردن و حرکت دادن سر.

تاتۆ: باوك، باڤ، بابۆ [ف] پدر.

تاتـە: ۱) تاتـك؛ ۲) پیرە نۆکـەر؛ ۳) مام، مامۆ؛ ۴) مێردی تایەن [ف] ۱) خواهر بزرگ؛ ۲) نوکر پیر؛ ۳) عمو؛ ۴) پدرخوانده.

تاتـەبـەرد: تەختـەبـەرد، کەڤـری لوس‌و پان بۆ نوێژ لەسەر کردن [ف] تخته‌سنگی که روی آن نماز گذارند.

تاتەزا: ئامۆزا، فرزەندی مام، بچوکی ئاپۆ [ف] فرزند عمو.

تاتـەشـوار: تاتـەشـۆر، تەختـەبـەردی جێگـەی مردو لەسـەرشتن [ف] تخته‌سنگی که روی آن مرده را غسل دهند.

تاتەشۆر: تاتەشوار [ف] نگا: تاتەشوار.

تاتی: ۱) مێردی تایەن؛ ۲) لبـــاد؛ نمـەد، تەحت؛ ۳) سەروژێری پیتی نوسراو [ف] ۱) شوهر مادر؛ ۲) نمد؛ ۳) حرکت حرف.

تاتێل: دڵ پەشێوی، دڵخورتی، نیگەرانی [ف] نگرانی.

تاج: ۱) تەقیلەی سەربـــەقــوچکـە؛ ۲) کڵاوی پاشـایان [ف] ۱) کلاه مخروطی شکل؛ ۲) تاج پادشاه.

تاج خروس: گوڵێکە سور لە پۆپەکەڵەشێر دەکا [ف] گل بستان افروز.

تاجر: سەوداگەر، بازرگان، مامەڵەچی [ف] بازرگان.

تاجی: تاژی، سەگی راو، تانجی [ف] تازی شکاری.

تاجی لۆکە: ئەسپی ئەحمەد راوکەرە، تاژیلۆکە، حوشترخوا، بالوك [ف] آخوندك.

تاچە: جەواڵی پچوك [ف] جوال کوچك.

تاحین: تاعین، هەڵوای کونجیو دۆشاو [ف] نوعی حلوا.

تاخ: ۱) گەڕەك، مەحەللە؛ ۲) تەرەف [ف] ۱) محلّه؛ ۲) طرف و سو.

تاخم: دەست لەپۆشاك، دەست لەپیاڵەو... [ف] دستەای از ظروف یا البسه.

تاخورك: عەرەبەی بێچەرخ کە بەسەر بەفرا دەیکێشن [ف] سورتمه.

تاخە: باقە، بەستراوێ لەگیا [ف] بستۀ گیاه.

تاخەبەند: باقەبێن، باغەبەن [ف] بستەای که گیاه را در آن بندند.

تاخیر: وەدواخستن، درەنگ کردن [ف] تأخیر.

تادار: نۆبەتێدار، کەسێ تای لێ‌تێ [ف] مبتلا به تب.

تادانە: تانە، لەکەی بانچاو [ف] لکّه در چشم.

تار: ۱) ئامرازێکی موسیقا؛ ۲) تاریك؛ ۳) راهێڵی تەون؛ ۴) تاڵەمو؛ ۵) هەڵـوەداو دورکـەوتە؛ ۶) کەللە دەفە، ۷) رەنگی بێ بریقەو مات؛ ۸) دوڕۆژی ئاخـری زستـان وسێ رۆژی سەرەتـای بەهـار [ف] ۱) تار، از سازهای ایرانی؛ ۲) تاریك؛ ۳) تار، مقابل پود؛ ۴) تار مو؛ ۵) آواره؛ ۶) چنبرۀ دف؛ ۷) رنگ مات؛ ۸) دو روز آخر زمستان و سه روز آغاز بهار.

تارا: ۱) سەرپــۆشی سوُری بوُك؛ ۲) رۆیشت بەبێ گەڕانـــەوە [ف] ۱) سرپوش عروس؛ ۲) برای همیشه آواره شد.

تاران: رۆیشتنی بێ گەڕانەوە [ف] رفتن بی بازگشت.

تاراندن: رەواندنی یەکجاری، تەرەکردن [ف] برای همیشه رمانیدن و گریزاندن.

تارانن: تاراندن [ف] نگا: تاراندن.

تارانی: دوقرانی زیوی سکەی ئێران [ف] دوریالی نقرەای.

تاراو: رۆیشتوی بێ‌گەڕانەوە [ف] برای همیشه رفته.

تارچی: ۱) دابـەش کەر؛ ۲) تارژەن، تاری موسیقالێدەر، تارژەن [ف] ۱) توزیع کننده؛ ۲) تارزن.

تارسە: تاسە، ئارەزو، موشتاقی [ف] تاسه، اشتیاق.

تارکردن: رەواندن، دەرکردنی یەکجاری، لەجێ ئاوارە کردن [ف] رماندین و آواره کردن.

تارکرن: تارکردن [ف] نگا: تار کردن.

تارگان: نەوعێ گەنمی خراپ [ف] نوعی گندم نامرغوب.

تارم: ۱) خۆیانی گێرەکـراوی بەربا نەدراو؛ ۲) هەیوان، بەربێڵایی؛ ۳) دەستە، تاقم؛ ۴) چادرو دیوەخانی چادر [ف] ۱) غلّۀ کوبیدۀ پاك نشده؛ ۲) تراس؛ ۳) دسته، گروه؛ ۴) خرگاه خیمه.

تارمایی: رەشایی بەر دیمەن، رەشایی لەدورەوە: (**تارماییە**کم دیت، چاوم **تارمایی** ناکا) [ف] شَبَحْ.

تارمـە: ۱) هەیوانی سەر دانەپۆشراو؛ ۲) محەجەری بەرهەیوان [ف] ۱) تراس؛ ۲) نردۀ چوبی تراس.

تارومار: هەڵلاداد، تێكوپێك، لەناوچو [ف] تارومار.

تارەت: ئاو بەقنگەوەدان دوای ڕیان [ف] طَهارت، استنجا.

تاری: تاریك، رەشی [ف] تاریك.

تاریاگ: تاراو [ف] نگا: تاراو.

تاریتی: رەشایی شەو، تاریکی [ف] تاریکی.

تاریخ: مێژو، دێریك، سەرگوزەشتی روداوان [ف] تاریخ.

تاریف: ۱) پەسن، مەحت؛ ۲) باس کردن، گێڕانـــەوە بەقســـە [ف] ۱) ستایش؛ ۲) تعریف کردن.

تاریق: تاریخ [ف] تاریخ.

تاریك: تاری، جێگەی پێوار لەخۆر، رەشایی هەوا [ف] تاریك.

تاریکان: سەرەتای شەو، کاتی شێوان، ئێواری زۆر درەنگ [ف] هنگام غروب.

تاریکایی: رەشایی شەو، پاش بەرپێواربونی خۆر [ف] تاریکی شب.

تاریك بون: رەش هەڵگەڕانی دنیا دوای خۆر ئاوابوُن [ف] تاریك شدن.

تاریك داهاتن: هاتنی تاریکی پاش نوێژی شێوانی درەنگ [ف] تاریك گردیدن.

تاریك کردن: تاریك داهـاتن: (هـەوا **تاریکی کرد** با بچینـەماڵ) [ف] تاریك کردن هوا.

تاریكو تنۆك: زۆر تاریك، تاریکی خەستو توند [ف] بسیار تاریك.

تاریكو ڕون: بەرەبەیان، بولێڵە، عەوولی سپێدە [ف] گرگ و میش.

تاریكو ڕونە: تاریكو ڕون [ف] گرگ‌ومیش.

تاریكو رونی: تاریكو رون [ف] گرگ‌ومیش.

تاریكو لێڵ: تاریكو رون [ف] گرگ‌ومیش.

تاریكو نوتەك: تاریکایی خەستو توند، زۆر تاریك [ف] بسیار تاریك.

تاریکە: رەشو تاری: (**تاریکە** شەو) [ف] تیرەو تار.

تاریکە شەو: شەو بێ تیشکی مانگ، بەرانبەری مانگەشەو [ف] شبِ تاریك.

تاریکی: رەشایی شەو [ف] تاریکی.

تازە: ۱) نوێ، نو؛ ۲) باش، چاك پەسند [ف] ۱) تازه؛ ۲) خوب، مرغوب.

تازەئیجاد: تازە دروست کراو، تازە داهاتو [ف] نوساخت، تازه اختراع شده.

تازەباو: بابەتی رۆژ، نوێ داهاتگ [ف] مدرن، تازه به بازار آمده.

تازە برین: بریتی لەکـەسێ بەتـازەگی توشی بەڵایەك بوە [ف] کنـایه از کسی که تازه به مصیبتی گرفتار شده است.

تازەبوُنەوە: کۆنی دەسکاری کراو [ف] مرمت شدن.

تازەبـەتـازە: برێتی لە تەوەزەلێ کە درەنـگ وەخـۆ کەوتـوە: (کـابـرا تازەبەتازە هاتگە ئێژێ چەبکەم؟) ف کنایە از تأخیر و درنگ.

تازەپێداکەوتو: لە نەدار یەوە تازە دەوڵەمەند بوُ، تازە کیسە ف نوکیسە.

تازە پیاکەوتو: تازە پێداکەوتو ف نوکیسە.

تازەداهاتگ: تازەبابەت ف تازە مُدشدە.

تازەداهاتو: تازەداهاتگ ف تازە مُدشدە.

تازەساو: تیخی تازە تیژکراو ف تیغی کە تازە تیز کردە باشند.

تازەکار: باش رانەهاتو لەکار، ناشی، ناماهیر ف ناشی، تازە کار.

تازەکردنەوە: نوێ کردنەوە، نوکرنەڤە ف تجدید، نوکردن.

تازەکیسە: تازە پیاکەوتو ف نوکیسە.

تازەگی: بەم زوانە، نەدور ف بەاین زودیها.

تازەلاو: نۆجوان، جحێڵی تازەپێگەیشتو، تازەجوان ف نوجوان.

تازەونوت و نوێ: زۆرزۆر تازە، تازەی هێشتا دەکار نەکراو ف بسیار جدید.

تازی: ۱) سارد، هەربۆئاو دەگوترێ ؛ ۲) روت و قوت ف ۱) خنك، *فقط برای آب استعمال دارد* ؛ ۲) لخت و عریان.

تازیاری: باشتری و لە پێشتری ف امتیاز.

تازیان: عەرەبان، بەنەوە سەرەکان ف عَرَبها.

تازیانە: قامچی، شللاخ، شەللاق، چەلدە ف تازیانە.

تازیلە: وردە بڕوێش ف بلغور ریز.

تازیمانە: سەرەخۆشی، پرسە، تازیە ف عَزا، تعزیە.

تازیە: ئازیەت، تازیمانە ف نگا: تازیمانە.

تاژان: ۱) لکی باریکی دار، لقی زراو؛ ۲) تازیانـە؛ ۳) وێران، خاپـور. دەگەڵ تالان دێت : (گوند تالان و **تاژان** کرا) ف ۱) جوانە درخت؛ ۲) تازیانە؛ ۳) ویران.

تاژی: تاجی، سەگی قەدباریك بۆ ڕاو ف تازی شکاری.

تاژی ئەحمەدڕاوکەرە: تانجی پێغەمبەر، بالوُك، حوشترخوا، ناجیلۆکە ف حشرە آخوندك.

تاژیلۆکە: تاجیلۆکە ف آخوندك.

تاژیوان: سەرپەرشتی تانجیان ف سرپرست تازیها.

تاژیەوان: تاژیوان ف سرپرست تازیها.

تاس: ۱) قاپی قوڵی مس؛ ۲) گێژو ناتێگەیشتو؛ ۳) توکی سەر وەریو؛ ۴) مەگیرانی؛ ۵) نەخۆشی دوشاخە ف ۱) آبگیر مسین؛ ۲) گیج و منگ؛ ۳) سر تاس؛ ۴) ویار؛ ۵) بیماری خناق.

تاسا: ۱) گێژبوُ؛ ۲) بەتاسەو ئارەزو، بەعەزرەتەوە ف ۱) گیج شدە؛ ۲) آرزومند.

تاسـان: ۱) مردن بە دوشـاخە؛ ۲) گێژووڕ بون ف ۱) خفەشدن در اثر خناق؛ ۲) گیج و منگ شدن.

تاسـاندن: ۱) خنکاندن، خەنقاندن؛ ۲) گێژکردن ف ۱) خفەکردن؛ ۲) گیج کردن.

تاسانن: تاساندن ف نگا: تاساندن.

تاساو: گێژبوُ، گێژوهوڕ ف گیج شدە.

تاسب: نەیار، دوژمن ف دشمن.

تاسبردنەوە: گێژبون ف گیج شدن.

تاس بەسەراهاتن: توشی گێژی و سەرسامی هاتن ف گرفتار گیجی و سرگردانی شدن.

تاس کردن: گێژکردن ف گیج کردن.

تاسکڵاو: ۱) کڵاوی لەئاسن، کڵاوخود؛ ۲) کڵاوی ژنانەی موکریان ف ۱) کلاهخود؛ ۲) نوعی کلاە زنانە.

تاسکنای: گێژی، هوڕی ف گیجی و منگی.

تاسکە: بەرگەدە، ئەوشوێنەی موی بەرگەدەی لێ دەڕوێ ف جای رویش موی زهار.

تاسکـەبـاب: ۱) دەفرێکی نیوەپەل و قوڵە، جۆرێ تاوەیە؛ ۲) جورێك چێشتی تەڕ ف ۱) از ظروف آشپزی؛ ۲) نوعی غذا.

تاسکەبابی: خواردنێکە لەگۆشت و پیاز ئەیکەن ف نوعی آش گوشت.

تاسکەچەڵە: سیسارگ، سیسارگەکەچەڵە ف کرکس.

تاسکەواو: نگا: تاسکەباب.

تاسوخ: ئارەزومەندی، تاسە، عەزرەت ف آرزومندی.

تاسوق: تاسوخ ف نگا: تاسوخ.

تاسولکە: پیاڵەی لە مس ف طاسك.

تاسولوس: خۆجوان کردن ف بَزَك کردن.

تاسە: ئیشتیا، ئارەزو، عەزرەت ف آرزو، اشتیاق.

تاسەخواز: بەئاوات، ئارەزومەند، بەعەزرەتەوە ف آرزومند و مشتاق.

تاسەر: بۆ هەمیشە: (**تاسەر** هەروا نابێ) ف تا اَبَد.

تاسەکردن: ئارەزو کردن: (**تاسەم کردبوُ، تاسەی گۆشتم کردوە**) ف آرزو.

تاسەمەند: بەئاوات ف آرزومند.

تاسەنگ: لاباری خوار، باری لار ف بار کج.

تاسەنە: خنکان، نەفەس بڕان، پشونەمان ف خفگی.

تاسەوە: سەوەتەی گەورە، سەبەتا مەزن ف سبد بزرگ.

تاسیـان: ۱) گێژبـون؛ ۲) خنکـان و پشو بـڕان ف ۱) گیـج شدن؛ ۲) خفە شدن.

تاسیلە: تاسولکە ف طاسك.

تاسین: گێژبوُن، وڕبون ف گیج و سراسیمەشدن.

تاش: ۱) ماەوزەرد، بەردی زۆرزل و بڵنـد لە سەر کێو، تیشـەشـاخ؛ ۲) تەختەبەردی پان و لوس؛ ۳) پاشگری بەمانا تاشەر یان تاشراو: (دار تاش، تەشویّ **تاش**) ف ۱) صخرە صاف و بلند در کوە؛ ۲) تختەسنگ پهن و صاف؛ ۳) پسوند فاعلی و مفعولی بەمعنی تراشندە و تراشیدە.

تاشا: بڕوانە، تماشاکە، تواشاکە، فت کرێ ف تماشاکن، بنگر.

تاشان: تەمێ، جزیا ف تنبیە.

تاشاندن: تەمێ کردن، جزیادان ف تنبیە.

تاشای: تاشین، تراشین ف تراشیدن.

تاشتی: نانی بەیانی، بەرقلیان ف صبحانە.

تاشراو: تراشراو، تاشیو ف تراشیدە.

تاشرای: تاشراو ف نگا: تاشراو.

تاشك: مەزبوت، گورجو بەكار ف چست و چالاك.

تاشیاگ: تاشراو ف تراشیده.

تاشیە: بابەت، لێوەشاوە، لایق ف شایان، لایق.

تاعین: هەڵوای كونجیو دۆشاو ف حلوای كُنجد و شیره.

تاف: ۱) هەڕەت، جەنگە: (لە تاف جوانیما)؛ ۲) ڕێژانی ئاو لە بەرزەوە: (تافگە)؛ ۳) گوڕەو هاڕە ف ۱) موسم، عنفوان؛ ۲) فروریختن آب از بلندی با شدّت؛ ۳) غرّش.

تافاڵ: گوێسوانە، پاسارە ف برآمدگی اطراف بام.

تافاو: ئاوی بەقەوەتو زۆرتیژو خوڕ ف آب پرقدرت و تندرو.

تافتـە: ۱) جۆرێك تەنراوی ئاورێشمە؛ ۲) ڕۆن داخ، داغ كراوی ڕۆن، قاڵ كراو ف ۱) نوعی پارچهٔ ابریشمی؛ ۲) روغن داغ شده.

تافگە: ئاوهەڵدێر، سەروەشێن ف آبشار.

تافـە: ۱) گوڕەو هاژەی ئاوو بای بەقـەوەت؛ ۲) هەڵـدێر، تافگە ف ۱) صدای جریان تندآب و باد؛ ۲) آبشار.

تافـەرەشـك: ڕەشكەو پێشكەكردنی چاوی ماندو ف تارشدن چشم از فرط خستگی.

تافیتە: هەڵدێر، تافگە ف آبشار.

تاڤ: ۱) تیشكی خۆرو مانگ؛ ۲) ڕێژنەبارانی توند ف ۱) تابش و نور خورشید و ماه؛ ۲) رگبار باران.

تاڤگە: هەڵدێر ف آبشار.

تاڤل: ۱) زۆرزوُ، هەرلەجێ، زوُبەزوُ، ۲) سانا، ڕەحەت ف ۱) بیدرنگ؛ ۲) سهل و آسان.

تاڤەبەر: قوڵكەبەرد كە بارانی تیا كۆ دەبێتەوە ف سنگ گود شده كه آب باران در آن جمع می گردد.

تاڤ هەیڤ: مانگەشەو، تیشكی مانگ ف مهتاب.

تاڤی: تاوی باران، ڕێژنە باران ف رگبار باران.

تاڤێر: ۱) جەنـازە، تەرم، كەلەش، جەندەك؛ ۲) تابوت، داربەستی مردو گوێستنەوە؛ ۳) ئەوەندە دەنكەی جارێك لەساج دابۆ دەردێ؛ ۴) قوڵكە بەردێ كە ئاوی باران ڕادەگرێ؛ ۵) بەردی پانی نانبرژانـدن لەباتی ساج؛ ۶) بەردی خلۆرەوە بوُ لەبەرزی كێف ڕا ف ۱) نعش، جنازه؛ ۲) تابوت؛ ۳) مقدار معینی از غلات كه در یك نوبت بو دهند؛ ۴) سنگ گود شده كه آب باران در آن جمع می‌شود؛ ۵) تختەسنگی صاف كه بر آن نان می‌پزند؛ ۶) سنگی كه از بالای كوه رها شود.

تاق: ۱) تاك، بەرانبەری جوت؛ ۲) بێ هاوتاو بێوێنە؛ ۳) میچی بەكەوانە؛ ۴) دەلاقـە، ڕفحەی قوڵ، تاقە؛ ۵) گونبەز؛ ۶) كەوڵی مەڕو بزن؛ ۷) بەشێ لە بیستو چوار بەشی ئاو؛ ۸) نیمڕۆژە ڕێگە، دانێك ف ۱) فرد، مقابل زوج؛ ۲) بی نظیر؛ ۳) طاق؛ ۴) طاقچە؛ ۵) گُنبد؛ ۶) پوستِ بُز و گوسفند؛ ۷) یك بیست و چهارم از سهم آب؛ ۸) مسافت نیمروز راه پیمودن.

تاقانە: ۱) تەنیا فرزەندی دایو باب؛ ۲) تەنیا كوڕ لەناو خوشكاندا؛ ۳) بێوێنەو هەڵكەوتە ف ۱) یگانە فرزند؛ ۲) یگانە پسر؛ ۳) نابغە و بی نظیر.

تاق‌تاق: یەك یەك ف تك‌تك.

تاقتاقكەرە: قڕاوكە، توتەك، *باڵدارێكە شەو تارۆژدەڵێ «توُت توُت»* ف مرغ شباویز، مرغ حق.

تاقچە: ڕفحەی پەل، تاقەی چوُك ف طاقچە.

تاقڕانی: یەك قرانی زیو ف سكهٔ یك ریالی نقره‌ای.

تاقم: ۱) دەستی دەفری چینی؛ ۲) دەستەی هاوكار؛ ۳) ددانی دەسكرد ف ۱) دستهٔ ظروف چینی؛ ۲) گروه همكار؛ ۳) دندان مَصنوعی.

تاقمان لەجوت: یاری تاكو جوت ف بازی تاك یا جفت.

تاقمانەجفت: تاقمان لەجوت ف نگا: تاقمان لەجوت.

تاقمانەجوت: تاقمان لەجوت ف نگا: تاقمان لەجوت.

تاقوا: تكا، خوایشت ف خواهش.

تاقو تەنیا: بێهیچ یاریكارو بێ خزمو كەس ف تك و تنها.

تاقو جوُت: یەك یەكو دو دو ف فرد و زوج.

تاقو لۆق: تاق‌تاق لە كۆمەڵ ف تك‌تك.

تاقولۆقە: تاقولۆق ف نگا: تاقو لۆق.

تاقە: ۱) ڕفەی قوُڵ لەدیوار؛ ۲) پارچەیەكە دەكرێتە پشت كەوا ۳) تۆپی قوماش ف ۱) تاقچە؛ ۲) نوعی پارچە؛ ۳) توپ پارچە.

تاقـەت: ۱) هێزو توان، تابشت؛ ۲) سەبـرو حەوسـەڵە؛ ۳) وەشارتن: (تاقەت كراوە) ف ۱) تاب و توان؛ ۲) شكیبائی؛ ۳) پنهان كردن.

تاقـەت چون: وەڕەزبـون، حەوسـەڵە بەسەر چون ف بی‌طاقت شدن، حوصله سر رفتن.

تاقەت كردن: ۱) نیاز بێك هێنانو جێبەجێ كردنی كاری میوان، بۆ ڕەشـە *ماڵیش* دەگوتـرێ: (میوانەكان **تاقەت كە**، ولاخەكانم **تاقەت كرد**)؛ ۲) شاردنەوەی شتێ لەخەڵك: (سێوەكانم **تاقەت كردوە**) ف ۱) تأمین و فراهم ساختن امكـانـات برای مهمان، برای حیوان نیز استعمال می‌شود؛ ۲) پنهان كردن.

تاقەت گرتن: ئارام بون، خۆڕاگرتن ف تحمّل كردن.

تاقی: ۱) ئەزمون، تەجرەبە؛ ۲) جۆرێ كڵاوی ژنانە ف ۱) آزمون؛ ۲) نوعی كلاه زنانە.

تاقی تەنیا: بێ هەواڵو كەسو كار ف تك و تنها.

تاقی كردنەوە: تەجرەبەكردن، ئەزمون، جەڕباندن ف آزمودن.

تاقیگە: ئەزمونگە، جێگەی ئەزموُن ف محل امتحان، آزمایشگاه.

تاقیەو كردن: تاقی كردنەوە ف نگا: تاقی كردنەوە.

تاك: ۱) تاق، تەك؛ ۲) یەكانە بڕەك، نێرەبەراز؛ ۳) وەكری، ئاواڵە ف ۱) تك؛ ۲) گراز نر؛ ۳) باز، گشادە.

تاكاننەوە: جیاكردنەوە، هەڵوەژاردن ف جُدا كردن.

تاكانە: تاقانە ف نگا: تاقانە.

تاكبونەوە: ۱) بەتەنیا مانەوە؛ ۲) جیابوُنەوە لە كۆمەڵ ف ۱) تنها ماندن؛ ۲) جُداشُدن از گروه.

تاك تاك: یەك یەكە ف تك‌تك.

تاك تاك كەرە: قڕاوكە، توتەك ف مُرغ حق.

تاکو: ١) هەتا: (تاکو من هاتم ئەوچوُ)؛ ٢) تاکوێنە: (تاکودەچی؟) ف ١) تا؛ ٢) تاکجا.

تاکوتوُك: ١) یەك لێرە یەك لەوێ؛ ٢) بەدەگمەن ف ١) پراکندە؛ ٢) بەحدس.

تاکوتەرا: تاکوتوك ف نگا: تاکو توك.

تاکە: ١) یەك بێچو، بەرانبەری دوانە؛ ٢) سکەی تاقرانی زێو ف ١) تك بچهٔ حیوان؛ ٢) یك ریالی نقره.

تاکەوتاك: لینگاولینگ، کەوش یان جوتەقاڵی کە تاکی تێك چو بێ ف لنگه‌های بهم خورده در یك جُفت.

تاڵ: ١) تامی هەرە ناخۆش، بەرانبەری شیرین، تەحل؛ ٢) کەمانچەی موسیقـا؛ ٣) دەرمـانی پێستـە خۆش کردن، هەلاڵ؛ ٤) هەوای زۆر ناخـۆش و بەبـەفـر و باران؛ ٥) سپـڵ؛ ٦) داو، هەودا؛ ٧) ئامرازێکی موسیقایە؛ ٨) رەشی مەیلەوزەرد یان زەردی مەیلەو رەش؛ ٩) تاڵە، تالا، بەخت ف ١) تلخ؛ ٢) کمانچه؛ ٣) دوای دبّاغی؛ ٤) هوای بارانی؛ ٥) طحال؛ ٦) رشته نخ؛ ٧) تار، از سازهای ایرانی؛ ٨) سیاه مایل به زرد و بالعکس؛ ٩) بخت.

تالا: بەخت ف بخت، اقبال.

تالار: باڵەخانە ف تالار.

تالان: پوڕ، پویر، چەپاو، تاڵو ف غارت.

تالان و بڕو: ئاژاوە، پشێوی، تێکە لێکە ف هرج و مرج.

تالانە: باخچە ف باغچە.

تالانی: بەتالان براو ف بەغارت رفتە.

تالاو: ١) زۆنـگ، گۆرایی کەئـاو راوەستاوی تێدایە؛ ٢) بریتی لەدەردو خەمی زۆر ف ١) تالاب؛ ٢) کنایه از غم و اندوه بسیار.

تالاوی: ١) تالاو؛ ٢) نیشتەجێ لەشوێنێ کەئاوی تیا راوەستاوە ف ١) تالاب؛ ٢) کسی که در نزدیکی تالاب زندگی می کند.

تاڵب: خوازەر، داواکار، بەتەما ف طالب، خواهان.

تاڵ بوُن: ١) بریەتی لە رەزاگران بون؛ ٢) بریەتی لەتوُڕەبون ف ١) کنایه از گرانجان بودن؛ ٢) کنایه از عَصَبانی شدن.

تالح: بەخت، سعود ف شانس، اِقبال.

تالخ: سنور، کەوشەن، تخوم، حدود ف مَرز.

تاڵ داگەڕیان: رەش هەڵگەڕان لەتوڕەیی و رك ف تیرەرنگ شدن در اثر عصبانیت.

تاڵدان: پێستە دەهەلاڵ نان، دەباغی کردنی پێست ف دبّاغی پوست.

تاڵشاری: دەرمانێکی رەش و زۆرتام تاڵە بەعارەبی «صبر»ی پێدەڵێن ف اَلوا، صبر.

تاڵشـك: تاڵیشکـە، گیایەکی زۆر تاڵـە، کەو حەزی لێ دەکا ف گیاهی است بسیار تلخ.

تاڵك: ١) تاڵو، *گیایەکە بنەکەی وەك دار دەسوتێنن و کوُلوی پێ دەڵێن*؛ ٢) جۆرێ هەرمێ ف ١) گیاهی است که ریشه‌اش را هیزم سازند؛ ٢) نوعی گلابی.

تاڵکە: جۆرێ گڕکەیە تا نەگەیوە تاڵە ف نوعی گرمك.

تاڵگ: تاڵیشکە، گیایەکە زۆر تاڵ. *کەو حەزی لێ دەکا* ف گیاهی است تلخ که کبك آن را دوست دارد.

تاڵگە: تاڵگ ف نگا: تاڵگ.

تاللار: باڵەخانە، تالار ف تالار.

تاڵوُ: ١) تاڵك؛ ٢) تالان ف ١) نگا: تاڵك؛ ٢) غارت.

تالوق: تەلاقدانی کاتیو بەمەرج: (ژنەکەی **تالوق** کردوە) ف طلاق رجعی.

تالوکە: هیلاك، جێگەی مەترسی ف مَهلکه.

تالُوکە: پەلە، لەز، عەجەلە ف شِتاب.

تاڵـە: ١) رەشی خوڵـەمێشی، رەش کەوە، ئەسمـەری ئامـاڵ رەش؛ ٢) بەخت، تالـح؛ ٣) پەزی سپی دەم و چاو بۆر؛ ٤) تاڵـوی کوڵـو؛ ٥) بێ فەڕو شوم؛ ٦) جۆرێ هەرزن؛ ٧) مرۆر، دەنکێکی *تاڵ لەناو گەنمدا* ف ١) سیاه مایل به خاکستـری؛ ٢) بَخت؛ ٣) گوسفنـد سفید که صورتش خاکستری باشد؛ ٤) نگا: تاڵك؛ ٥) نحس و شوم؛ ٦) نوعی ارزن؛ ٧) نوعی دانهٔ تلخ که قاطی دانهای گندم شود.

تالە: سوکەڵەی ناوی تاهیر و تەها ف مخفّف طاهر و طه.

تاڵـەکـە: مرۆر، دەنکێکی رەشی *تاڵە لەناو گەنم پەیدا دەبێ* ف دانه‌ای سیاه و تلخ که درمیان گندم یافت می‌شود.

تاڵی: ١) تامی تاڵ؛ ٢) بریەتی لەدەردو مەینـەت و کوڵـو کەسەر ف ١) تلخی؛ ٢) کنایه از درد و رنج.

تاڵی توك: گیایەکە ف گیاهی است.

تاڵیش: تاڵگ، گیای کەوان ف نگا: تاڵگ.

تاڵیشاری: تاڵشاری ف اَلوا.

تاڵیشك: ١) تاڵگ؛ ٢) کیسەی زراو، زراو ف ١) نگا: تاڵگ؛ ٢) کیسهٔ زهره، زهره.

تاڵیشکە: تاڵگ ف نگا: تاڵگ.

تالینتوس: گیایەکە لەتاڵیشکە ئەچێ ف گیاهی است شبیه «تاڵگ».

تاڵی و سوێری: بریەتی لەدەردو چەوسانەوەی زۆر ف کنایه از درد و رنج زندگی.

تام: ١) چێژە؛ ٢) چەورایی بۆچێشت ف ١) مزه؛ ٢) چربی غذا.

تامار: تەم: (تامارا خەوێ سەرچاڤێ‌م داهات) ف مه، هاله.

تامـازرۆ: ئاواتـەواز، زۆربـەتـاسە. *زۆرتر بۆ خواردەمەنی دەکاردێ* ف مشتاق و آرزومند. *بیشتر در مورد خوردنیها استعمال دارد.*

تامان: ١) دەرکە یان دیواری لەشوڵ تەنراو، چەپەر؛ ٢) تەمەن، عومر ف ١) در یا دیوار بافته از ترکه؛ ٢) سن و سال، عُمر.

تاماندن: متور بەکردنی دار ف پیوند زدن درخت.

تاماندی: متور بەکراو ف پیوند شده.

تامخوا: چێژە، چێشتنی چێشت ف چشیدن غذا.

تامدار: خۆش چێژە ف لذیذ.

تامدان: رۆکێش کردن بەزێڕ یان زێو ف روکش گرفتن با طلا یا نقره.

تامژاندن: فێرکردنی ساوا بۆ مەمك مژین ف مُك یاد دادن به نوزاد.

تامژین: فێر بونی مەمك مژین ف مك یاد گرفتن.

تامسار: چێژە ناخۆش [ف] بَدمزە.

تامك: چەشتەی تەڵە، چێژەی‌داو[ف] طعمە برای تلە و دام.

تام‌وبۆ: چێژەو بۆن‌و بەرامە[ف] بو ی و مزە.

تام‌و خوێ: چێشتی ڕۆن‌وناو[ف] آش چرب و آبکی.

تاموسك: داموسك، داوی کلکی یەکسم[ف] تارمو ی دم‌ستور.

تامەزرۆ: تامازرۆ[ف] نگا: تامازرۆ.

تامی‌دان: گزوفت، خواردن لەبەرچاوی کەسێ‌و بەش نەدانی[ف] پیش کسی چیزی خوردن و بەاو تعارف نکردن.

تامیسك: زیپکەی لالێو لەسۆنگەی تاو نۆبەتێ‌وە[ف] تبخالە.

تان: ۱) کات، وەخت؛ ۲) هێزو توان؛ ۳) ڕاهێڵی تەون؛ ۴) تیغە، نێوان؛ ۵) پەڵەی سەر گلێنە چاو؛ ۶) تامان، دیواری لەچەپەر، دیواری لەشوڵ [ف] ۱) وقت؛ ۲) توان؛ ۳) تار، مقـابل پود؛ ۴) تیغە و فاصلە؛ ۵) لکّهٔ روی مردمك چشم؛ ۶) پرچین.

تانج: ۱) کڵاوی قوچ؛ ۲) کڵاوی باشایان[ف] ۱) نوعی کلاە؛ ۲) تاج.

تانجۆکە: ۱) لیزگەموروی سەر توێڵ؛ ۲) پەرچوکەی سەرهەنی[ف] ۱) رشتهٔ مُهرە بر پیشانی؛ ۲) کاکُل روی پیشانی.

تانجی: تاژی، سەگی ڕاو[ف] تازی شکاری.

تانجی پێغەمبەر: تاژی ئەحمەد ڕاوکەرە، بالۆك، حوشترخوا، تاجیلۆکە [ف] آخوندك.

تانجیك: کڵاوی گوڵ، کۆمەڵی پەرەگوڵ پێکەوە[ف] تاج گُل.

تانجیەوان: خزمەتکاری تاژیان[ف] نگهبان سگهای شکاری.

تان دەرکـــەوتن: ۱) بریتی لە زوکـۆن بۆنی جل‌و پەڵاس؛ ۲) بریتی لەعەیب‌و عار ئاشکرابۆن[ف] ۱) کنایە از زود کهنەشدن؛ ۲) کنایە از فاش شدن عیب.

تانشین: تلپی نیشتو[ف] تەنشین، رسوب.

تانـوپۆ: ۱) ڕاهێڵ‌و تێوەدان؛ ۲) بنەوبنـە چەکە[ف] ۱) تاروپود؛ ۲) نژاد و اصل.

تانـوپۆ ئاورێشـم: بریـەتی لە نەجیـم‌زادە، عەسڵ‌زادە [ف] کنایە از نجیب‌زادە.

تانۆت: خەم‌و خەفەت، کولو کەسەر[ف] اندوە.

تانوت: سەرکۆنە، لۆمە، سەرزەنشت، تانە[ف] طَعنە و سر زنش.

تانوت لێدان: گەمەپێ کردن، عەیب لێ گرتن[ف] طعنەزدن.

تانۆك: دیواری نزمی لەشوڵ تەنراو[ف] دیوارهٔ از ترکە تنیدە.

تانە: ۱) عەیب گرتن؛ ۲) پەڵەی سەر گلێنەچاو؛ ۳) نۆبەرەی میوە؛ ۴) چرپی بێ‌ئاڵاش بۆخانو[ف] ۱) طعنە زدن؛ ۲) لکّهٔ مردمك چشم؛ ۳) نوبر میوە؛ ۴) انبیرە.

تانێ: کەموکە، کەموسکە، تۆزکاڵ[ف] اندکی، کمی.

تانین: توانین، لەتواندابون[ف] توانستن.

تاو: ۱) تیشکی هەتاو؛ ۲) ڕێژنەی باران؛ ۳) تاڵ، هەودا؛ ۴) کاتێکی کەم، دەمێ کەم؛ ۵) غاردانی توند؛ ۶) سوێ‌و ئارەزو: (لە تاوی تۆ زۆر عاجز بوم)؛ ۷) ترس: (لە تاوان دڵی تۆقی)؛ ۸) داگیرسانی لەش لەنۆبەتێ؛ ۹) وشەی دەنگدانی پەز بۆ ئاوخواردنەوە؛ ۱۰) توندی‌و تیژی گەرما؛ ۱۱) تاقـەت‌و توان؛ ۱۲) ژانی برین؛ ۱۳) پەلە: (بەتاوهات)[ف] ۱) تابش خورشید؛ ۲) رگبار باران؛ ۳) تار نخ؛ ۴) اندك زمان؛ ۵) تاخت کردن؛ ۶) آرزو؛ ۷) ترس؛ ۸) تَب؛ ۹) کلمـهٔ خوانـدنِ گَلّە بەسـوی آبشخـور؛ ۱۰) شدّتِ گرمـا؛ ۱۱) تاب و توان؛ ۱۲) درد زخم؛ ۱۳) باشتاب و عجلە.

تاوا: توابەوە، حەل‌بو[ف] گداخت، آب شُد.

تاوان: ۱) گوناح، خەتا، سوچ؛ ۲) جەریمە، قەرەبوی هەڵە؛ ۳) توانەوە، حەل‌بون؛ ۴) پاداشت[ف] ۱) گُناە؛ ۲) تاوان؛ ۳) گُداختن، ذوب شدن؛ ۴) پاداش.

تاوانبار: ۱) خەتاکار؛ ۲) جەریمەکراو[ف] ۱) گناهکار؛ ۲) جریمەشدە.

تاواندار: تاوانبار[ف] ۱) گناهکار؛ ۲) جریمەشدە.

تاوان‌دان: ۱) جەریمە بژاردن؛ ۲) پاداشت دانەوە[ف] ۱) خسارت دادن؛ ۲) پاداش دادن.

تاواندن: تواندنەوە، حەل کردن لەئاودا[ف] ذوب کردن.

تاواندنەوە: تاواندن[ف] نگا: تاواندن.

تاواندەر: جەریمە بژێر، بژێرەوەی زیان[ف] غرامت‌پرداز.

تاوانگاز: تاوبردو، کەسێ کە بەتینی تاو پێستی ئەسوتێتەوە[ف] آفتابزدە.

تاوانەوە: تاواندنەوە[ف] نگا: تاواندنەوە.

تاوانن: تاواندن[ف] ذوب کردن.

تاوبردو: تاوانگاز[ف] نگا: تاوانگاز.

تاوبردە: تاوانگاز[ف] نگا: تاوانگاز.

تاوت: داربەستی مردوان، تابوت[ف] تابوت.

تاوتۆ: گوازتنەوەی شت لەدەفرێکەوەبۆ یەکی‌تر[ف] انتقال چیزی.

تاوتوێ: ژانی برین[ف] سوزش زخم.

تاوتێ: لەرزو تای نۆبەتی[ف] تب و تاب.

تاودان: ۱) تونـد غاردانـی ئەسـپ؛ ۲) بادان؛ ۳) باوخـواردن؛ ۴) هەڵگیرسـانـدنی زۆرتوندی ئاگر[ف] ۱) تاخت کردن اسب؛ ۲) تاب دادن؛ ۳) تاب خوردن؛ ۴) تف دادنِ آتش.

تاوژین: خەریك‌بۆن، مژول‌بۆن بەکارێکەوە[ف] سرگرمی بە کاری.

تاوس: مەلێکی جوانی بەناو بانگە[ف] طاووس.

تاوسان: هامن، هاوین، سێ مانگەی پاش بەهار[ف] تابستان.

تاوسو: تاوسان[ف] تابستان.

تاوسەندن: ۱) تیژبون لە گەرمی‌دا: (ئاگرە کە **تاوی‌سەند**)؛ ۲) توندبون لە سوڕانـدا: (خولخولە لە سوڕاندا **تاوی‌سەند**)[ف] ۱) شدّت یافتن گرما؛ ۲) بشدت چرخیدن.

تاوشت: هێز، وزە، تاقەت، توان[ف] تاب و توان.

تاوك: دارێکی سەختە لەجەنگەڵ دەبێ[ف] درختی جنگلی.

تاوکردن: سازکردن‌و فریودان: (کابرا ئەم ژنەی **تاوکردوە**)[ف] قانع کردن و فریب دادن.

تاوکێش: پەردەو تیغەی دارینی تەنك[ف] تیغهٔ نازك و چوبی.

تاوگرتن: توند وەکارکەوتن[ف] بەشدّت بەکار افتادن.

تاوڵ: چادر، ڕەشماڵ، کۆن[ف] چادر.

تاوڵـه: ۱) تەویلە، گەوڕ، پشتێر؛ ۲) گشنیز؛ ۳) تەختـەی نەردێن ف ۱) اصطبل؛ ۲) گشنیز؛ ۳) تختەنَرد.

تاولەمە: پۆل گەشێن، پن‌چەرخێن، *پیاڵە ئاساییەکی لەتێلی دەسك‌دارە خەڵـوزو سـکڵی تێـدەکەن‌و هەڵی دەسوڕێنن تـا بگەشێتەوە* ف آتش‌گردان.

تاوڵی: تەختەنەرد ف تختەنَرد.

تاولێهـاتن: ۱) تیشکی خۆر ویکـەوتن؛ ۲) بێ ئۆقـرەبون؛ ۳) نۆبەتێ لێهاتن ف ۱) آفتاب خوردن؛ ۲) بی‌تاب شدن؛ ۳) دچار تب شدن.

تاونای: توانەوە، حەل‌بون ف ذوب شدن، حل شدن.

تاونیان: نیانەشوێن، راونان، هەڵبڕین، دەم لەدونان ف باشتاب دنبال کردن.

تاوە: مەنجەڵۆکەی پەل بۆ سوورکردنەوە ف تاوە.

تاوەتا: تاکەوتاك ف نگا: تاکەوتاك.

تاوەگاز: تاوانگاز ف نگا: تاوانگاز.

تاوێ: دەمێکی کەم ف اندك زمانی.

تاویار: تاوێرە دەنـك، *ئەوەنـدەی جارێك لە سێلدا دەبـرژێ* ف مقـدار دانەای کە یکبار در ساج بو دهند.

تاویان: تاونای، تاویانەوە، توانەوە ف ذوب شدن.

تاویانەوە: تاویان ف نگا: تاویان.

تاویت: تابوت، تاوت ف تابوت.

تاوێر: ۱) تاڤێر *بەهـەمـو مانایەك*؛ ۲) تمتمان، زەوی‌ڕەقەن ف ۱) نگا: تاڤێر؛ ۲) نگا: تمتمان.

تاویلکە: تاوەی بچوك ف تاوهٔ کوچك.

تاوین: تاویان ف ذوب شدن.

تاوینەوە: تاویان ف ذوب شدن.

تاوێنەوە: توێنەرەوە، ئەوەی دەتوێنێتەوە ف گُدازندە.

تاویەتی: خوسوسی، بەمەخسوسی ف خصوصی، ویژه.

تاییەت: تاویەتی ف نگا: تاویەتی.

تاییەتی: تاویەتی ف نگا: تاویەتی.

تایفە: بەرە، قەوم‌و قیلە، تیرە ف طایفە.

تایفی: جۆرێ هەنگور ف نوعی انگور.

تایلە: دارێکی لێرەوارە ف بنگلك.

تاین: ۱) شتـەکـە، ئەوی خۆمـان ئەیزانین، فلان: (کابرای **تاین**)؛ ۲) رەشکەی زلی کاکێشان ف ۱) یارو، فلان؛ ۲) تور بزرگ کاه‌کشی.

تاینچە: ۱) رەشکەی نیوەبار بۆ کاکێشان؛ ۲) جەواڵی گەورە، هۆڕ ف ۱) تور کوچك کاه‌کشی؛ ۲) جوال بزرگ.

تایە: ۱) گیشـە، گرشـە؛ ۲) تایەن، مامان، لەلەی ژن؛ ۳) نەمامی بی‌لە چەم‌دا ف ۱) درزە؛ ۲) دایە؛ ۳) نهالِ بیدِ خودرو.

تایەفە: تایفە ف طایفە.

تایەفی: تایفی ف نوعی انگور.

تایهم: وشەیەکە *بەحەیران بێژی دەڵێن*، واتا: ئافەریم، خۆشت گوت ف کلمەای کە در تحسین خوانندە گویند.

تایەن: مامان، لەلەی ژن ف دایە.

تبل: قامك، ئەنگوست، تلی، تلهی، کلك ف انگشت.

تبلچاڤ: تاریکی ئەنگوستەچاو ف بسیار تاریك.

تبلك: قوچەکە، ئەنگوستیلەی دورمانان ف انگشتانە.

تپل: تبل ف نگا: تبل.

تخ: وشەی پارازتن، واتا: نەکەی ف کلمهٔ برحذر داشتن.

تخل: خوێڕی، بێکارە، بێ‌نرخ‌و هەرزە ف لش و بی‌ارزش.

تخوب: سنور، کەوشەن، تخوم، حدود، سەرحەد ف مَرز.

تخوم: تخوب ف مرز.

تخون: نێزیکی: (**تخونی** ئاگر نەکەوی!) ف طرف، نزدیك.

تخێڵ: راست بەسەر عەرزدا درێژبوگ ف دراز کشیده.

تر: ۱) دیکە: (ئەویتر)؛ ۲) نیشانەی صفەتی تفضیلی: (زۆرتر)؛ ۳) زوان بەگیر، کەسێ قسەی باشی بۆناکرێ ف ۱) دیگر؛ ۲) علامتِ صفتِ تفضیلی؛ ۳) الکن.

تڕ: ۱) بای دەنگـداری قون؛ ۲) برێتی لە خۆهـەڵکێشانی بەدرۆ ف ۱) گوز؛ ۲) کنایە از لاف و گزاف گفتن.

ترات: ۱) رمبـازی بەئـەسپ، هاتوچوی سوار لە مەیداندا ف چرخش سوار در میدان اسب‌دوانی.

تراتێن: هاتو چۆکردنی سوار لە مەیداندا ف تاختن.

ترار: تاسولکەی ئاوخواردنەوە ف ظرفِ کوچكِ آبخوری.

تراز: جەڕو مەنگەنە ف شکنجە.

ترازان: جیابونەوە، لێك کلابون ف ازهم در رفتن.

ترازاندن: لەیەك جیاکردنەوە: (دوگمەکەم **ترازاند**) ف ازهم جُدا کردن.

ترازاو: وەکری، راهی کراوی بەسراو ف ازهم جُدا شُده.

ترازو: ۱) ئامـرازی کێشـان‌و کێش بەسـەنـگ کردن؛ ۲) کۆمـەڵـە ئەستێرەیەکە لە عاسمان ف ۱) ترازو؛ ۲) برج میزان.

ترازوباز: سوك فرۆش، کەم فرۆش ف کم‌فروش.

ترازی: ترازو ف ترازو.

تراسکە: لەرێ لادانی بارەبەر ف منحرف شدنِ باربر از راه.

تراش: ۱) بەتیخ پەڕاندن‌و قرتاندن؛ ۲) تاشینی سەروڕیش ف ۱) با تیغ قطع کردن؛ ۲) تراشیدن موی سر و ریش.

تراشە: تاشین ف تراشیدن.

ترافانن: رفاندن، فراندن، رەواندن ف ربودن.

ترافیاگ: رەتێنراو، دەرکراوی ئاوارەکراو ف راندە و آوارە شدە.

ترافیە: ئاوارەو دەربەدەر ف ویلان و آوارە.

تراك: قاپی پەل، دەوری ف بُشقاب.

تڕاڵ: شل‌و شەویق، سست، بێکارە ف تنبل و سُست.

تڕان: بای بەدەنگ بەردان ف گوزیدن.

تڕاندن: برێتی لە پرزە بڕین‌و تەمێ‌کردن ف کنایە از تنبیە کردن.

تڕانن: تڕاندن ف نگا: تڕاندن.

تڕانە: تیز، گەمەپێ کردن ف استهزاء، مسخرە کردن.

تراو: شل، بەرانبەری خەست ف آبکی.

تراوری: گیاندار، جانەوەر، ژی ف زیروح.

تراویلکە: ڕەملٚ و زیخێ کە لەبەر تاو بریقە دەداو لەئاو دەکا ف سَراب.

ترب: قەبر، قەور، گۆڕ ف قبر.

تربێ: شەوی ناوەڕاستی زستان، شەوی چل و پێنجەمی زۆسان ف شبِ وسطِ زمستان، شبِ چهل و پنجمِ زمستان.

ترپ: ۱) دەنگی کەوتنی شت: (**ترپ** ها کەوت)؛ ۲) تۆری خواردن؛ ۳) قەبر، قەور ف ۱) صدای افتادن شیئی سنگین؛ ۲) ترب؛ ۳) قبر.

ترپـان: مەڵەغان، داسی درێژی دەسكدار کە بەپێوە پێی دەدرون، داس کەرەنتو ف داس بلند دستەدار کە ایستادە با آن درو می کنند.

ترپـۆکە: ۱) گیایەکە بۆ دەقی کوتاڵ بەکار دێت؛ ۲) شێلم ف ۱) گیاه شلمك؛ ۲) شلغم.

ترپە: دەنگی کەوتنی گران ف گرمب.

ترپەترپ: دەنگی کەوتنی یەك لەدو یەك ف گرمب گرمب.

ترت: ۱) سەرپەنجە، سەری قامك؛ ۲) تورت ف ۱) سرانگشت؛ ۲) ترد.

تڕتڕك: سورێنچکە، لولەیەکی سوری گەوگەوە لە دەروندا، ستۆکرك ف سُرخنای، نایژە.

تڕتڕوك: ۱) تڕتڕك؛ ۲) پارچەیەك لە ریخۆڵە ف ۱) نایژە؛ ۲) بخشی از رودە.

تڕتـــڕە: ۱) گیایەکی وەك هەودا دەزوی زەردە کە لە سەوزی دەهاڵێ و وشکی دەکا؛ ۲) قەوی هەیکەلی تەوەزەل؛ ۳) سەرمازەڵە ف ۱) گیاه سس؛ ۲) آدم لندهور تنبل؛ ۳) وزغە.

تڕتڕی: خۆهەڵکێشی بێهونەر ف لافزن بی‌هنر.

تڕتەپاڵ: تەمەڵ، تەوەزەل، دەستەوستان ف سست و تنبل.

تڕتەمانی: موسوڵدان، میزەڵدان ف مثانە.

تڕتەمیس: شەوکوێر، کەسێ کە بەشەو نابینێ ف شبکور.

تڕچماق: زەلام و زەبەلاحی ناقۆڵا ف آدم لندهور بدریخت.

تڕحێو: وشەی گاڵتە پێ کردن: (**تڕحێو** لەو کارەی کردت!) ف کلمهٔ تمسخر.

ترخە: تێك چونی دڵ و هەناو لەبەر زۆر خۆری، ئینتیلا ف مسموم شدن بر اثر پرخوری.

ترخێنە: ۱) شەلەمین، چێشتی شێلم و دان؛ ۲) گوی شلی منداڵ ف ۱) آش شلغم و حبوبات؛ ۲) مدفوعِ آبکی کودك.

تڕدان: تڕ بەردان، دەنگ لەقنگەوە هاتن ف گوزیدن.

تڕزل: برێتی لەپیاوی بەفیز و لوت بڵند ف کنایە از آدم متکبّر.

تڕزلی: فیزوبایی هەوایی ف تکبر.

ترس: ۱) ئەنێشە، باك؛ ۲) نەخۆشی فێداری ف ۱) ترس؛ ۲) بیماری صرع.

ترسان: نەوێران ف ترسیدن.

ترساندن: ترس وەبەرنان ف ترساندن.

ترسانن: ترساندن ف ترساندن.

ترساو: توشی ترس و خۆف هاتگ ف ترسیدە.

ترس‌شکان: نەمانی ترس ف رفع ترس و وحشت.

ترس لێ‌شکان: وەغیرەت کەوتن لە بەرامبەر جێ‌مەترسی ف شهامت یافتن.

ترس لێ‌نیشتن: تۆشی ترس هاتن ف وحشت کردن.

ترسناك: بەترس، بەمەترسی، بەخۆف ف ترسناك.

ترس نانەبەر: ترساندن ف ترساندن.

ترسنۆك: خوێڕی ف ترسو.

ترس‌ولەرز: ترسانی زۆر ف ترس و لرز.

ترسۆنەك: بێ‌ورە، نەوێر، ترسەنۆك، بێ‌زات ف ترسو، بزدل.

ترســەتــرس: ۱) وڵاتی بەئـاژاوەو پڕلە مەترسی؛ ۲) تێکەڵاوی خۆف و ترس: (بە **ترسەترس** هات) ف ۱) منطقهٔ ناآرام و پرخطر؛ ۲) ترسان ترسان.

ترسەنۆك: ترسۆنەك ف بُزدل.

ترسی: پەتی و ڕوت. بۆ نان دەڵێن: (نانی **بترسی** تخون) ف نانِ خالی.

ترسیان: ترسان، نەوێران ف ترسیدن.

ترسین: ترسیان ف ترسیدن.

ترسێن: ترسێنەر، زات بەر، زەندەق‌بەر ف ترساننده، مخوف.

ترش: ۱) چێژەی دم کۆوەکەر، بەرانبەری شیرین؛ ۲) سماق؛ ۳) برێتی لە گرژی دم‌وچاو ف ۱) مزّهٔ تُرش؛ ۲) سُماق؛ ۳) اَخم.

ترشـاو: ۱) شتێ بەمانەوە ترش هەڵگەڕابێ؛ ۲) ئاوی چێژەترش ف ۱) ترشیدە؛ ۲) تُرشاب.

ترشاندن: ترش هەڵگێڕان ف تُرشاندن.

ترشانن: ترشاندن ف تُرشاندن.

ترشتە: تەشوێ بەننا ف تیشە.

ترشقە: بروسکەی عاسمان ف آذرخش.

تڕشـك: ۱) خۆرشت، مەڕگە؛ ۲) کفتـەی ساوار و سلق و سمـاق ف ۱) خورش؛ ۲) آش کوفتهٔ بلغور.

ترش‌وتاڵ: برێتی لەپیاوی روگرژو ڕەزاگران ف کنایە از آدم بدخو و اخمو.

ترش و تەڵاش: شیوی چەوەنـدەر و سمـاق، ترش و چەوەندەر ف آش چُغندر و سُماق.

ترش و شیرن: مێخۆش ف میخوش.

ترش‌وشیرین: ترش‌وشیرن ف میخوش.

ترشۆك: گیایەکە ترش لە کێو و دەشت دەڕوێ ف گیاه تُرشك.

ترشۆکە: ترشۆك ف تُرشك.

ترشەڵۆك: ترشاوی کەف کردوی خراو بۆگ ف تُرشیدهٔ کپك کردهٔ فاسد شدە.

ترشی: ۱) چێژەی ترش؛ ۲) ترشیات ف ۱) ترش مزگی؛ ۲) ترشیجات.

ترغەل: شل و شەویق، خۆنەگرتو ف سست و شل.

ترفاڵ: تلپی دانەی ڕۆن لێگیراو ف کنجیدە.

ترفە: دەنگی داکەوتنی شتێ، ترپە ف نگا: ترپە.

ترقە: دەنگی بەرزی کەن، تریقەی پێکەنین ف قهقهه.

ترك: لە ڕەگەزی ترکان ف تُرك نژاد.

ترکانـە: هەوایـەکی گۆرانی کۆنی کوردانەیە ف از آهنگهای قدیمی کُردی.
ترکانی: جۆرێ هەڵپەرکێ ف نوعی رقص کُردی.
ترکەش: خاڵیگە، تەنشت ف تُهیگاه، پَهلو.
ترٚکەن: ١) کەسێ کە بای بەدەنگی زۆر لێ بەر دەبێ؛ ٢) بریتی لەزەلامی خوێڕی ف ١) گوزو؛ ٢) کنایه از آدم بیکاره و پوچ.
ترگار: ترار ف طاسك آبخوری.
ترٚلەیلێ: بێهۆش و گەللایی ف کم‌هوش و لاقید.
ترٚلێدان: بریتی لە خۆهەڵکێشان ف کنایه از لاف و گزافه‌گوئی.
ترٚن: بریتی لە بێکارەی خوێڕی ف کنایه از بیکاره و تنبل.
ترنج: میوەیەکە لەتیرەی نارنج و پرتەقاڵ، کەبات ف ترنج.
ترنجان: چونەناو شتێ بەگیرەو زەحمەت ف بەزحمت توی چیزی رفتن.
ترنجاندن: بەزۆر خستنەناو ف با فشار داخل کردن.
ترنجو: تیخی تیژ ف تیغ بُرّان و تیز.
ترنجۆك: گیایەکە بۆنی نارنج دەدا ف گیاهی است که بوی نارنج دارد.
ترنجە: ناردیوان، پلەکان ف نردبام.
ترنجەبین: دەرمانێکە لەگیاو دڕوی وشترخۆرە ساز دەبێ ف ترنگبین.
ترنجەمین: تر نجەبین ف ترنگبین.
ترنجیان: ١) بەهێم لەنـاو دولای شتێدا گیرکـردن؛ ٢) شکـان یان برینداربونی کەم ف ١) گیر کردن داخل چیزی؛ ٢) شکستگی یا زخم سطحی.
ترنگ: ١) پایە، دەرەجە، پلە؛ ٢) پتە، پتکە، پیتکە ف ١) رتبه؛ ٢) تلنگُر.
ترنگە: ١) دەنگی وێك کەوتنی زێو یان کانزای‌تر؛ ٢) پتە، پلتۆك ف ١) صدای بهم خوردن فلزات؛ ٢) تلنگر.
ترنوسقاو: زەردایی چەوری گۆشت لەسەر ئاوی شۆربا ف چربی سطح آبگوشت.
ترٚنە: ترٚن ف نگا: ترٚن.
ترنیت: جۆرێ کۆتر ف نوعی کبوتر.
ترنیسق: کۆترە باریکە ف کوکو، فاخته.
ترٚۆ: ١) بێ‌ئابڕو؛ ٢) دەرکراو بەسوکایەتی؛ ٣) نالەبارو دژ ف ١) رُسوا؛ ٢) رانده شُده با اِهانت؛ ٣) شخص ناباب و اخمو.
ترۆپـك: ١) دوندی کێو؛ ٢) بڵندترین شوێن لەدار ف ١) قلّهٔ کوه؛ ٢) نوك بلندترین شاخهٔ درخت.
ترٚوتفاق: کەل‌پەل و ئازوقەی ماڵ ف اثاثیه و آذوقه خانه.
ترٚوزڕ: بریەتی لە فیزو دەعیەو لەخۆبایی بون ف کنایه از تکبّر و خودپسندی.
ترۆزی؛ ترێزو، چەمیلە ف خیارچنبر.
تروسك: ١) بریقە، درەوشان، درەوشە؛ ٢) چالاك و مەزبوت؛ ٣) رێك‌و لەبـارو قەدبـاریك: (زۆر تەسـك‌و تروسکـە) ف ١) درخشش؛ ٢) چست‌و چالاك؛ ٣) شیك و باریك‌اندام.
تروسکـان: ١) بریقـەدان، بریقـانـەوە؛ ٢) تروکـانی چاو، پەلکی‌چاو بەسەریەکا هێنان، پێلو لێکدان ف ١) درخشیدن؛ ٢) پلك برهم زدن.

تروسکانن: تروکاندنی پێلوی چاو، چاوتروکاندن ف پلك برهم زدن.
تروسکانەوە: بریقەدان، درەوشینەوە ف درخشیدن.
تروسکایی: روناکی زۆرکەم، پیچەك رۆهنی ف روشنائی بسیار کم، سوسو.
تروسکە: ١) بریقە؛ ٢) بروسکەی عاسمان ف ١) درخشش؛ ٢) برقِ آسمان.
تروسکیانەوە: بریقەدان، درەوشینەوە ف درخشیدن.
تروشکـان: توتەکان، لەسەر چینچك رۆنیشتن. دەگەڵ هەڵ دەیڵێن ف چمباتمه نشستن.
تروشکە: ترشۆکە، ترشۆك ف گیاه ترشك.
تروشکیان: لەسەر چینچك دانیشتن، هەڵتوتەکان ف چُمباتمه نشستن.
ترٚوفیز: لوُت بەرزی، دەعیە ف تکبُّر.
ترۆقان: ١) زۆر ترسان، زەندەق چون؛ ٢) بازدان لەشەڕ، هەڵاتن لەبەر نەیار ف ١) زَهرەترك شُدن؛ ٢) هزیمت کردن.
ترۆقانن: ١) زەندەق بردن، ترساندن؛ ٢) شکاندن لەشەڕ ف ١) زَهرەترك کردن؛ ٢) هزیمت دادن.
ترۆقە: شکان لەشەڕ ف هَزیمت.
ترۆقیان: ترۆقان ف نگا: ترۆقان.
تروکان: ١) لێکدانی پێلوی چاو؛ ٢) شکانی دەنك بە دەندوك‌و بەددان ف ١) برهم زدن پلك چشم؛ ٢) شکستن تخمه.
تروکـانـدن: ١) لێك نان‌و کردنـەوەی پێلوی چاو؛ ٢) شکاندنی دەنك بەدەندوك‌و ددان؛ ٣) تێکوڵ شکاندنی هێلکە لەلایەن جوجکەوە؛ ۴) بەدەندوك هێلکەشکاندنی مریشك ف ١) پلك برهم زدن؛ ٢) شکستن تخمـه با نك و دندان؛ ٣) شکستن جوجه تخم را؛ ۴) شکستن مرغ تخم را.
ترۆکردن: ١) ئاوڕوبردن؛ ٢) دەرکردن بەسوکایەتی ف ١) رسوا کردن؛ ٢) راندن با توهین.
تروکـە: ١) بەحـاستـەم رونـاکی چراو ئاگر؛ ٢) چاولێك نانێك ف ١) سوسوی چراغ و آتش؛ ٢) یك چشم بهم زدن.
ترۆڵ: ١) زۆر ترکەن؛ ٢) پیس‌و چەپەڵ؛ ٣) ریخ، شیاکە ف ١) گوزو؛ ٢) پلید؛ ٣) سرگین.
تروم: رەسەن، بنەچەکە، نەژاد ف نژاد.
ترومبیل: ئوترومبیل، ماشێن، سەیارە ف اتومبیل، ماشین.
ترۆمبێل: ترومبیل ف اتومبیل.
ترومپا: ئامرازی ئاو لەبیر دەرخستن بە فیچقە ف تلمبه.
ترە: ترێ، هەنگور، تری ف انگور.
ترٚە: بریتی لەپیاوی خوێڕی ف کنایَه از آدم تنبل و پوچ.
ترٚەتر: چەنەبازی‌و چەقەسرۆیی بێ‌مانا ف وراجی و یاوه‌گویی.
ترەختان: چوارناڵە ف چهار نعل.
ترەقە: تریقەی پێکەنین، دەنگی بەرزی خەنین، حیلکە ف قهقهه.
ترەقیان: لەتریقەدان، حیلکانەوە ف هِر هِر خندیدن.
ترٚەك: ١) بێکارە، خوێڕی؛ ٢) بێ‌ئابڕو ف ١) تنبل و بیکاره؛ ٢) بی‌آبرو.

تره‌ك: ده‌رز، درز، قه‌ڵشی باریك ف ترك، درز.

تره‌كان: درزبردن، قه‌ڵش بردن ف ترك برداشتن.

تره‌كاندن: ده‌رز پێ بردن، قه‌ڵشاندن ف تركانیدن.

تڕه‌كه‌ڵه‌ك: بریه‌تی له‌كارێ كه‌ سه‌رنه‌گرێ ف كنایه از كاری كه انجام نپذیرد.

تره‌كیان: ۱) ده‌رز بردن؛ ۲) بێچوهێنانی ده‌ڵه‌سه‌گ ف ۱) ترك برداشتن؛ ۲) زائیدن سگ.

تره‌كین: تره‌كیان ف نگا: تره‌كیان.

تڕه‌مه‌رۆ: به‌گاڵته‌وه ناوی تفه‌نگی خراپه ف نامی برای تفنگِ بد و بیکاره.

تره‌و: تۆری سه‌وزی، ترب، تفر ف ترب.

تره‌وكه: گیایه‌كی تام تیژه ف گیاهی تندمزه.

تره‌وه‌ره: كورْكورْ، كورْكوره‌، قه‌تێ ف مرغ سنگخواره.

تڕهێو: تڕحێو ف نگا: تڕحێو.

ترێ: هه‌نگور ف انگور.

تری: هه‌نگور ف انگور.

ترياك: تلیاك، شیله‌ی قۆزه‌ی خاشخاشه ف ترياك.

ترياكخۆر: تلیاك كێش، تلیاكی ف ترياكی.

ترياك كێش: تلیاك كێش ف ترياكی.

ترياكی: تلیاك كێش ف ترياكی.

تریان: قه‌رتاڵه‌ی چكۆڵه‌ی میوه ف سبدِ كوچكِ میوه‌چینی.

تریانه: تریان ف نگا: تریان.

تریت: ۱) تێكـوشین، نانی وڵیو له شۆربادا؛ ۲) سه‌ركۆنه، لۆمه ف ۱) ترید؛ ۲) سر زنش.

تریتان: ترات ف نگا: ترات.

تریتانێ: تراتێن ف نگا: تراتێن.

تریزه: كونی قنگ ف مقعد.

تریسكه: تروسكه ف نگا: تروسكه.

تریسكه‌تریسك: بریقه‌ی یه‌ك له دویه‌ك ف درخشش.

ترێشته: ته‌شوێ، ته‌مشوێ، ته‌پشو ف تیشهٔ چوب‌بُری یا بنائی.

تریشقه: بروسكه‌ی هه‌ور ف برق آسمان.

تریشكه: هه‌وره بروسكه ف رعد و برق آسمان.

تریفه: لو له‌ناو گۆشتدا. ته‌خۆشیه‌كی ره‌شه‌وڵاخه ف غدّه‌ای كه میان گوشت حیوان پدید آید.

ترێفه: تیشكی مانگ ف تابش ماه.

ترێق: خه‌جاڵه‌ت، شه‌رم‌گرتو، به‌شه‌رمدا كه‌وتو ف شرمسار.

تریق: ده‌نگی پێكه‌نین، ده‌نگی خه‌نین ف صدای خنده.

تریقانه‌وه: پێكه‌نین به‌ده‌نگی به‌رز ف خنده با صدای بلند.

تریقوهۆڕ: حیلكه‌حیلكی زۆر ف خندهٔ زیاد با صدای بلند.

تریقه: تریق ف نگا: تریق.

تریقه‌تریق: تریقه‌ی زۆر ف خندهٔ زیاد با صدای بُلند.

تریكاندن: زریكاندن، قیژاندن، زیڕاندن ف جیغ كشیدن.

تریكانن: تریكاندن ف نگا: تریكاندن.

تریكه: قیژه، زیڕه، زریكه ف جیغ.

تریمارا: ریزه‌له‌مارانه ف تاجریزی.

تڕین: بای به‌ده‌نگ به‌ردان ف گوزیدن.

ترین: ۱) پاشگری به‌واتا: زۆرزۆرتر: (نزیكترین، دورترین)؛ ۲) ته‌ندور، ته‌نور ف ۱) پسوند صفت عالی؛ ۲) تنور.

ترینه: دۆڵاش ف ناو آسیاب.

تز: ده‌ڵان، ته‌ره‌شو ع، نمدانه‌وه ف ترشّح.

تزان: كۆبونه‌وه‌ی ده‌ڵاو: (ده‌ستم خوێنی تێ‌تزاوه، فرمێسك له‌چاوم تزا) ف جمع شدن آب چشم یا خون در زیر پوست و...

تزبی: ته‌زبێح، لیزگه‌موروی گه‌مه‌ی ده‌ستی پیاوان ف تسبیح.

تژه: پڕ، لیپاولیپ، دارماڵ ف پُر، مالامال.

تژی: ۱) تژه؛ ۲) كوره‌ به‌ش، چاله‌كه ف ۱) نگا: تژه؛ ۲) حیوان گوركن.

تس: فس، بای بێده‌نگی قنگ ف چُس.

تس‌به‌ردان: تسین ف چسیدن.

تس‌دان: به‌ردانی فس ف چُسیدن.

تسقل: به‌ریكه‌.دارمازو ده‌یگرێ، قسقل ف از ثمرهای مازوج.

تسقله‌گـورگانه: گیایه‌كه به‌ره‌كه‌ی له‌قسقل ده‌كا ف گیاهی است كه ثمری چون ثمر مازوج دارد.

تسكل: تسقل ف نگا: تسقل.

تسكـه‌تسـك: ده‌نگی لێكدانی شیران، ته‌قه‌و هۆڕی شمشێران ف چكاچك شمشیر.

تسكه‌ن: ۱) تسن، ئه‌وی زۆر تس به‌رده‌دا، فسۆك؛ ۲) بریتی له‌ترسه‌نۆك ف ۱) چُسو؛ ۲) كنایه از ترسو.

تسكه‌ندن: به‌ره‌ڵاكردنی تس، تسین ف چُسیدن.

تسڵه‌گورگانه: تسقله گورگانه ف نگا: تسقله گورگانه.

تسـن: ۱) تسكه‌ن؛ ۲) بریتی له‌بێكاره‌و خوێڕی ف ۱) چُسو؛ ۲) كنایه از آدم بیكاره و تنبل.

تسـوێ: تێسـو، تیسوێ. *گیایه‌كی دڕك داره كه ده‌خورێ، بنه‌كه‌ی وه‌ك ئه‌سپـوَن كه‌ف ده‌كـا* ف گیاهی است خاردار و خوردنی كه بیخش چون اشنان كف كند.

تسه: جۆرێ كارگی خراپ ف نوعی قارچ نامرغوب.

تسه‌ك: پاڵا، پێڵاو، هه‌رچی پا داده‌پۆشێ ف پای‌افزار.

تسه‌گورگانه: داپیرۆشك ف خرخاكی.

تسی: ترسی، په‌تی، نانی وشكی بێ‌پێخور ف نان خالی.

تسین: ۱) تس‌دان؛ ۲) سواربونی كه‌ڵه‌شێر له مریشك ف ۱) چُسیدن؛ ۲) جفت‌گیری خروس و مرغ.

تش: ترش ف تُرش مزه.

تشاو: شیوی مزراویلكه ف آشی از سماق و تخم‌مرغ.

تشت: چشت، شت ف چیز.

تشتانۆك: مه‌ته‌ڵۆكه ف مُعمّا.

تشتیر: چوێشتیر، بزنی دوساڵه ف بُز دوساله.

تشرين: ناوی دومانگی رۆمی ف نام دو ماه از ماه‌های رومی.

تشڵه‌که‌ين: شيوی سماق، ترشاو ف سوپ سماق.

تشين: چێشتی به‌له‌په‌و سماق، شيوی له‌تکه‌نۆك‌و ترش ف آش لَپّه و سُماق.

تف: ۱) ناوی ده‌م؛ ۲) وشه‌ی تووڕه‌يی‌و وه‌ڕه‌زی ف ۱) تُف، آب دهن؛ ۲) كلمهٔ نفرت و انزجار.

تفاق: ۱) زه‌خيره‌ی بژيوی زستان؛ ۲) كاو گيای ماڵات بۆ زستان؛ ۳) يه‌كيه‌تی ف ۱) آذوقه؛ ۲) علوفهٔ زمستان؛ ۳) اتّفاق.

تفانه ده‌م يه‌ك: بڕيتی له كه‌ين‌و به‌ين كردن ف كنايه از توطئه كردن.

تفانه‌وه: له‌ده‌م ده‌رهاويشتنی خۆراك ف بيرون انداختن غذا از دهن.

تفت: تامی گير، چێژه‌ی نيوه‌تاڵ‌و تيژ، شيرنی ئاماڵ تاڵ ف مزهٔ گس.

تفتی: ۱) گيرايی تام، تاڵايی ئاماڵ شيرنی؛ ۲) دانوله‌ی گه‌نم ف ۱) گَس مزه‌گی؛ ۲) گندم آب‌پز.

تف ره‌وه‌ن: شاتو، گاتو ف شاه‌توت.

تفسك: هه‌نجيره كێويله ف انجير كوهی.

تفقی: قه‌ڵه‌و، پڕگۆشت، تێرگۆشت ف چاق، گوشتالو.

تفك: ۱) كوانو، وه‌جاغ، ئاگردان؛ ۲) په‌ڵه‌ی ده‌م‌و چاو؛ ۳) تفه‌نگ ف ۱) اجاق؛ ۲) لكّهٔ صورت؛ ۳) تفنگ.

تف كردن: ۱) تف هاويشتـن؛ ۲) ته‌ڕكـردن به‌تف ف ۱) تف انداختن؛ ۲) تر كردن با تف.

تف كردنه‌وه: له‌ده‌م ده‌رهاويشتنی خۆراك ف خوراك از دهن خارج كردن.

تف كرن: تف كردن ف تُف كردن.

تف كرنه‌وه: تف كردنه‌وه ف نگا: تف كردنه‌وه.

تفكێ: دژناميكی ژنانه‌يه ف دُشنامی زنانه.

تف لێكردن: هاويشتنی تف بۆ شتێكی پيس يان ناحه‌ز ف تُف انداختن بر كسی يا چيزی.

تفنك: لوت، كه‌پۆ، دفن، بێفل، كه‌پ ف بينی.

تفو: وشه‌ی جوێن‌و ناخۆشه‌ويستی ف كلمهٔ تحقير، تفو.

تفه: تو، به‌ری داری تو، داری تو، تفێ ف توت.

تفه‌ده‌ست: وچانێكی كه‌م. *زاراوه‌ی داربڕانه* : (با تفه‌ده‌ستێ بكه‌ين) ف اندكی استراحت.

تفه‌ره‌وه‌ن: گاتوُ، شاتوُ، توه‌ره‌شه ف شاه‌توت.

تفه‌سياوێ: گاتوُ ف شاه‌توت.

تفه‌ك: تفه‌نگ ف تُفنگ.

تفه‌ن: تفه‌نگ ف تُفنگ.

تفه‌نگ: چه‌كی گه‌رمی لوله‌درێژی گولله‌خری پچوك ف تُفنگ.

تفـه‌نگـاوێژ: ۱) مه‌ودای هه‌ره‌ت كردنی گولله تفـه‌نگ؛ ۲) كه‌سێ كه تفه‌نگ ده‌هاوێژێ ف ۱) تيررس؛ ۲) تيرانداز.

تفه‌نگ ته‌قێن: ئه‌وی تفه‌نگ ده‌هاوێژێ ف تيرانداز.

تفه‌نگ‌چی: خاوه‌ن تفه‌نگ له شه‌ڕدا، چه‌كدار ف تُفنگدار.

تفه‌نگساز: توكمه‌چی، شيرگه‌ر ف تُفنگساز.

تفێ: تو، تفه ف توت.

تفيريك: گوێزه‌بـانه، حه‌وته‌ی له‌دايك‌بونی منداڵ ف جشن هفتمين روز تولد نوزاد.

تفينه‌وه: تف كردنه‌وه ف پس‌دادن از دهان.

تڤر: تووری خواردن، ترپ ف ترب.

تڤری: ته‌وه‌ره‌ی ئاش، ئه‌وخره‌ی بسته‌ی له‌سه‌ره ف قُطب آسيا.

تڤنك: قسه‌ی گاڵته پێ كردن ف مَتَلك.

تڤيرك: كۆتره باريكه ف فاخته.

تڤيلك: كۆتره‌باريكه ف فاخته.

تك: ده‌نگی دلۆپه ف چكّه.

تكا: ئه‌رجو، پاڕانه‌وه بۆ كارێك، خوايشت ف شفاعت، خواهش.

تكاكار: پاڕێزه‌وه، خوايش‌كار ف شفيع، خواهشمند.

تكاكردن: وه‌پاڕان، ئه‌رجوكردن ف شفاعت.

تكان: ۱) چوڕه چوڕ هاتنه‌خوار، چكان؛ ۲) دوكان، جێگه‌ی فرۆشتن ف ۱) چكيدن؛ ۲) دُكان، مغازه.

تكاندن: چكاندن، تنۆك تنۆك رژاندن ف چكانيدن.

تكانن: تكاندن ف چكانيدن.

تكـاو: ۱) چه‌كـاو، تنـۆكه‌ی داڕژاو؛ ۲) زنه، شوێنێ كه‌ئاوی كه‌می لێ ده‌رچێ ف ۱) چكيده؛ ۲) تكاب.

تككه: كه‌بابی پله‌گۆشت، قوژباشی ف چنجه.

تكه: ۱) تككه، چكه‌ی ئاو به‌تنۆكه داڕژان؛ ۲) بزوتنه‌وه: (مناڵه‌كه هێند گريا له **تكه** كه‌وت) ف ۱) چك‌چك آب؛ ۲) جنبش، تكان.

تكين: چكه‌كردن ف چكيدن.

تكێن: رژێن به‌دلۆپ ف چكاننده.

تگر: ۱) زۆر سارد؛ ۲) ته‌رزه، ته‌زره، ته‌يرۆك ف ۱) بسيار سرد؛ ۲) تگرگ.

تگل: به‌ران، مه‌ڕی نێر ف قوچ.

تگه: نێری، نێره‌بزن، سابرێن ف شاك، بُز نر.

تل: ۱) ورگ، عور، گيپـاڵ؛ ۲) بزوتن له‌سه‌ر لا، خلار، گلار؛ ۳) قامك، تبل، كلك، ئه‌نگوست ف ۱) شكمبه؛ ۲) غلت؛ ۳) انگُشت.

تڵ: ۱) چڵ، لقی گيا، قل؛ ۲) پشكه‌ڵی كارو به‌رخ؛ ۳) توڵه‌قه‌ندی؛ ۴) تاكی بێ‌وێنه؛ ۵) هه‌ڵبژارده؛ ۶) زگ، سك ف ۱) ساقهٔ گياه؛ ۲) پشك بَرّه و بزغاله؛ ۳) سگ شكاری؛ ۴) بی‌نظير؛ ۵) گُزيده؛ ۶) شكم.

تلار: ۱) گلاره‌وه‌بـو، خلۆر؛ ۲) درێژ راكشـاو، خۆ درێژكردو؛ ۳) ته‌مه‌ڵ‌و ته‌وه‌زه‌ل ف ۱) غلتان؛ ۲) دراز كشيده؛ ۳) تنبل و بيكاره.

تلاسان: له‌رێگه كلابون ف مُنحرف شدن.

تلان: تل خواردن، گلان، له‌سه‌رلا گه‌ڕان ف غلتيدن.

تلاندنه‌وه: له‌سه‌رلا سوڕاندن، بزاوتن ف غلتاندن.

تلاننه‌وه: تلاندنه‌وه ف نگا: تلاندنه‌وه.

تلانه‌وه: له‌سه‌رلا بزوتن ف غَلت خوردن.

تلاوتل: له‌سه‌ر ته‌نيشت گه‌ڕان، لاوه‌لا ڕۆيشتن ف تلوتلو.

تلژين: بژارده، هه‌ڵبژارده، ئه‌قاندی ف گزيده، مُنتَخَب.

تلبونەوە: گلارەوەبو ن، خلۆ ربونەوە ف غلتیدن.

تلپ: ١) رەشایی خەڵك لەدوورەوە؛ ٢) تلّەی رۆن لیّ گیراو؛ ٣) سنگ کوتان لە شیوەن‌دا ف ١) شَبَح مردُم از دور؛ ٢) کپه؛ ٣) سینه‌زنی.

تلّپە: ١) تلّتە، نیشتوی پاڵیوراو؛ ٢) دەنگی کەوتنی زلو نەرم ف ١) دُردی؛ ٢) صدای افتادن جسم سنگین و نرم.

تلتای: گلارەوەبون، خلۆربونەوە ف غلت خوردن.

تلّتە: تلّف، نیشتوی پاڵیوراو ف دُردی.

تلّخ: ١) رەشی ئامالّ زەرد؛ ٢) تالّی ئامالّ شیرن ف ١) سیاه مایل به زرد؛ ٢) تلخ مایل به شیرین.

تلدان: ١) بزاوتن لەسەر تەنیشت؛ ٢) پەرینی دەمار، لیّدانی توندی رەگ ف ١) غلت دادن؛ ٢) نبض شاهرگ.

تلف: ١) تلّپە؛ ٢) منالّی ساوا ف ١) تفاله؛ ٢) نوزاد.

تلّفار: تلّپە، تلّتە ف تُفاله.

تلّفە: تلّفار ف تُفاله.

تلّقە: شلّقە، دەنگی مەشکە لەکاتیّ ژاندندا ف صدای بهم زدن مشک.

تلّقەتلّق: شلّقەی زۆر ف صدای بهم خوردن مایعات.

تلك: زەنگەتەریّ، هێشوی گچکە لە هێشوی گەورە ف تلسك.

تلکردن: بزواندن بەپالّ ف غلتاندن.

تلکردنەوە: خلۆرکردنەوە، گلۆر کردنەوە ف غلتانیدن رو بەپائین.

تللۆر: لەسەر زك راکشان ف دَمَر خوابیدن.

تلّماسك: زەنگەتەریّ، تلك ف تلسك.

تلۆخ: ١) زەنبیلەی دەسکدار؛ ٢) ژنی بیّ‌شەرم‌و زمان دریّژ ف ١) زنبیل دسته‌دار؛ ٢) زن سلیطه.

تلوخویّ: زۆرسویّر، پڕخویّ ف بسیار شورمزه.

تلۆر: بالّداران ف طیور.

تلۆر: ١) گلۆر؛ ٢) دریّژ راکشاو لەسەر تەنیشت ف ١) غلتان؛ ٢) درازکشیده بر پهلو.

تلۆربونەوە: تلۆر ف نگا: تلۆر.

تلۆق: بلۆق ف تاوَل.

تلۆقە: بەسەریەکدا هەلّچندراو، بەسەریەکدا کراو، قەلاّقوچکە ف تلمبار.

تلۆل: قورّوچلّپاو، لیتە ف لای و لَجَن.

تلۆلۆك: هەلّوای بە ئاردی برینج ف حلوای آرد برنج.

تلّە: ١) سوتانەوەی برین؛ ٢) بلّیسەی ئاگر؛ ٣) سەگی چکۆلّەی راو ف ١) سوزش زخم؛ ٢) لهیب آش؛ ٣) تولهٔ شکاری.

تلّەتلّ: گڕ پەو بلّیسەی توندی ئاگر ف زبانه آتش.

تلّەتلّە: سوتانەوەی برین بەزیادی ف سوزش پیاپی زخم.

تلەك: قوچەکەی دورمان، ئەنگوسەوانە ف انگشتانه.

تلهی: قامك، تلی، ئەنگوست، كلك ف انگشت.

تلی: تلهی ف انگشت.

تلیا: ئاسودە، رەحەت ف آسوده.

تلیاك: تریاك ف تریاك.

تلیاكخۆر: تریاکی ف تریاکی.

تلیاکی: تریاکی ف تریاکی.

تلیاگ: تل بردو، رەت بردە، جوڵاّو ف غلتیده.

تلیان: ١) تریان؛ ٢) رەت بردن ف ١) نگا: تریان؛ ٢) تلوتلو خوردن.

تلیان: هێشتن، وازلیّ هینان، هێلاّن ف هِشتن، هلیدن.

تلیانە: قەرتالّە، سەبەتەی میوەچنی، تریان ف نگا: تریان.

تلّیت: تیّکوشیو، نانی ولیو لەچیّشتا، تریت ف ترید.

تلّیر: تلۆر ف نگا: تلۆر.

تلّیران: گلار بونەوە ف غلتیدن از سراشیبی.

تلی‌رێڤیك: جۆریّ تریّ ف نوعی انگور.

تلیس: تەڕی تەواو تەڕ ف تمام خیس.

تلّیس: تلیس ف نگا: تلیس.

تلّیسان: تەواو تەڕبو ن ف خیس خیس شدن.

تلیساندن: تەواو تەڕکردن ف خیسانیدن.

تلیساندنەوە: ١) تلیساندن؛ ٢) بە تەڕکردنی زۆر لەکارخستن ف ١) نگا: تلیساندن؛ ٢) بوسیلهٔ خیس کردن ضایع گردانیدن.

تلیسانەوە: لە تەڕیان لەکەلك کەوتن ف بەدلیل خیس بودن ضایع شُدن.

تلّیسانەوە: تلیسانەوە ف نگا: تلیسانەوە.

تلیساو: بەتەواوی تەڕبوگ ف بەکلّی خیس شده.

تلّیساوە: تلیساو ف نگا: تلیساو.

تلیسك: زەنگەتە ف تلسك.

تلّیش: ١) دادڕاو: (کراسەکەم **تلّیش تلّیش** بو)؛ ٢) پارچەی ناسك لەدار: (دارەکە **تلّیشی** لیّ بوتەوە)؛ ٣) قەلّشین: (دار **تلّیشی** برد) ف ١) پاره گشته، چاك شده؛ ٢) قطعه‌ای نازك از درخت؛ ٣) شکاف و درز.

تلّیشان: ١) دڕان؛ ٢) دەرزو قەلّشت بردن ف ١) پاره شدن؛ ٢) شکافتن.

تلّیشاندن: دڕاندن، درزپیّدان ف شکافتن.

تلّیشانن: تلّیشاندن ف نگا: تلّیشاندن.

تلّیشاو: دادڕاو، قەلّشاو ف شکافته‌شُده، پاره شده.

تلّیش بردن: قەلّشین ف ترك خوردن.

تلّیشەبەرد: پارچەی ناسکی لەبەرد پەڕیو ف پلمه‌سنگ.

تلّیشیان: تلّیشان ف نگا: تلّیشان.

تلی‌لی: هەلهەلە، *بەهۆی زمان لەناو دەمدا دەنگی شادی دەربڕین* ف هلهله.

تلی‌لی‌لی: هەراو هوریای شادومانی ف فریاد و هورای شادی.

تلّین: ١) گلیّن، خلۆرکەرەوە؛ ٢) جولّین ف ١) غلتاننده؛ ٢) جنباننده.

تلّین: ١) هێلاّن، هێشتن؛ ٢) خەلّتان، ئالودەبون ف ١) هشتن؛ ٢) آغشتن.

تلّینگ: نیّفەك ف خشتك شلوار.

تم: ١) گش، هەمو، هەمی، تیّکرا؛ ٢) خوارو داهاتو ف ١) همگی، تمامی؛ ٢) خمیده.

تما: تەماحکار، چاونەزیّر ف آزمند.

تماشا: ۱) روانین، چاولێکردن، تواشا، نۆڕین، مەیزەکرن؛ ۲) بڕوانە ف ۱) تماشا؛ ۲) نگاه کن.

تماق: ئاوخۆرە، دەفری ئاوخواردنەوە، زەرك، شەربە ف کاسهٔ آبخوری.

تمام: تەواو، گش ف تمام.

تماندن: داهێنان، خوارەوە کردن ف خم کردن.

تماو: ۱) داهاتو، خوارەوەبوگ؛ ۲) پەسیو، هەڵامەت ف ۱) خمیده؛ ۲) زُکام.

تماوی: پەسیوگرتی، هەڵامەتدار ف مبتلا به زکام.

تمتم: زەوینی رەقەن، زەمینێ کە بنی تەختەبەرد بێ ف زمین سنگلاخ.

تمتمان: تمتم ف نگا: تمتم.

تمتمە: نوکەمەزرەقی لە ئاسن ف نك آهنی گردنا.

تمتیل: ۱) بیچم، سەروشکڵ؛ ۲) کورتە چیرۆك ف ۱) قیافه؛ ۲) داستان کوتاه.

تممی: هەمیشەیی، بێبڕانەوە ف همیشگی.

تموتم: ۱) بێکەمو زیاد؛ ۲) هەمیشە ف ۱) بی کم و زیاد؛ ۲) همیشه.

تمەز: بەمەزەنەنە، وا دیارئەدا، خویایە ف اِنگار، تونگو.

تمەن: دەقڕانی سکەی ئێران ف تومان.

تن: ۱) پاشگری کاری رابردو بۆکەسی سێهەم لەدوای پیتی بزاو دێت: (**دخوتن دچیتن، ناباتن**)؛ ۲) قنگ؛ ۳) قایمو شەداندی، توند ف ۱) علامت سوم شخص مفرد در فعل؛ ۲) مقعد؛ ۳) مُحکم.

تناز: ۱) خۆشـاندان بەنازو قەمزەوە: (**تنازادکی**)؛ ۲) گاڵتە، تیز ف ۱) نازکردن؛ ۲) مسخره.

تنراو: کر. تەندراو، تەناو، رایەڵی پۆتێوە دراو ف تنیده، منسوج.

تنگێللە: تنگێڵە ف نگا: تنگێڵە.

تنـگـێڵە: ۱) مەشـکـەی پڕاوپـڕ لە ئاو؛ ۲) برێتـی لەزۆر خۆری زگ‌هەڵامساو ف ۱) مَشك لبریز از آب؛ ۲) کنایه از پرخور شکم برآمده.

تننە: هیچ‌شت‌نیە، هەرنیە، هیچ‌نیە ف چیزی موجود نیست.

تنۆك: ۱) دڵۆپ، قەترە؛ ۲) تاریکی زۆر تاریك ف ۱) قطره؛ ۲) بسیار تاریك.

تنۆك: زۆرتاریك: (شەوێکی تاریك‌و **تنۆکە**) ف بسیار تاریك.

تنۆکە: ۱) دەرپێی زۆرکن‌و کورت، دەرپێی لەقنگ‌هاڵاو؛ ۲) دڵۆپ، تنۆك ف ۱) تُنبانِ کوتاه؛ ۲) قطره.

تنە: نیە ف نیست، موجود نیست.

تۆ: ۱) راناوی کەسی روبەڕو: (من نایەم **تۆ**وەرە)؛ ۲) یەك‌لا، یەك‌قەد: (بە **تۆی** کراس‌و دەرپێ دەرپەڕی)؛ ۳) تۆی شیر، قەیماغ؛ ۴) تۆم، تۆوی سەوزی‌و دەخڵ، توخم؛ ۵) جۆر، نەوع: (چتۆ؟ فتۆ؟) ف ۱) ضمیرِ مُخاطبِ مُفرد؛ ۲) یك‌لا؛ ۳) سرشیر؛ ۴) بَذر، تُخم؛ ۵) جور، نوع.

تو: ۱) راناوی روبەرو؛ ۲) هیچ: (**تو** جاران: هیچ جاران)؛ ۳) تفێ ف ۱) ضمیر مخاطب مفرد؛ ۲) هیچ؛ ۳) توت.

توا: ۱) پارچـەی بڕاوی ناسـك لە گۆشـت یا لە چەرم؛ ۲) دەیەوێ؛ دەخوازێ ف ۱) شرحه؛ ۲) می‌خواهد.

توار: مەل، باڵدار، پەڕندە: (تەیرو **توار**ێکی زۆری لێ کۆ بۆتەوە) ف پرنده.

تواشا: تماشا ف تماشا.

تواشاخانە: تەماشاخانە، جێگەی شاندانی شتی دڵخواز ف تماشاخانه.

توال: توار ف نگا: توار.

تـوالێت: قـژی سـەرتوێڵ، کاکۆڵی سەر هەنیە، گودلە ف کاکُل روی پیشانی.

توام: دەمەوێ، گەرەکمە، دەخوازم ف می‌خواهم.

توان: ۱) ویستن، خواستن؛ ۲) هێز، تاقەت، تابشت ف ۱) خواستن؛ ۲) تاب و توان.

توانا: بەهێز، بەوزە، بەتاقەت ف توانا.

توانایی: هێز، تابشت ف توانائی.

توانج: سەرکۆنە، تانە، تیز ف طعنه، سرزنش.

تواندنەوە: تاواندنەوە، حەلاندن ف ذوب کردن.

توانەوە: تواندنەوە ف ذوب کردن.

توانەوە: تاوانەوە، لەڕەقیەوە بونەئاو، حەل‌بوُن ف ذوب شدن.

توانست: توان، تابشت، تاقەت ف توان.

توانستن: توانین، لەوزەدا بون ف توانستن.

توانشت: توانست ف توان.

توانین: توانستن ف توانستن.

توایهم: عافەرەم، بارە قەڵلا، چاکت کرد ف آفرین.

تۆبرە: ۱) تورەکە، قوماشی هەڵدوراو بۆ شت تێکردن؛ ۲) توری وڵاغ، تورەکەی لەوەڕی جارەوێ؛ ۳) توربێنی وەك خورجی وەرزێر بۆ تۆم تێدا بردن ف ۱) توبره؛ ۲) آخور کیسه‌ای؛ ۳) کیسه‌ای که بذر را در آن ریزند.

تۆبە: پەژیوان‌بون لە گوناح ف توبه.

تۆبەدار: لەخواترس: (خاتونێ ئەز **تۆبەدارم**) ف پرهیزگار.

توبەرە: ۱) توربێن؛ ۲) ئاڵقەی دانە لغاو کەلچی ژێروی ئەسب دەگرێ ف ۱) توبره؛ ۲) حلقهٔ زیر لب دهنهٔ اسب.

تۆبـەکـار: لەخـواتـرس‌و بەدین، تۆبـەدار: (بـابچینـە سەروەیس بە **تۆبەکاری** / تۆبە لەهەرشت غەیر لەدڵداری) «فۆلکلۆر» ف پرهیزگار.

تۆپ: ۱) کۆمـەڵ‌و پرایی؛ ۲) گردەڵـی ئاسـیاو کە پەڕەی لێدراوە؛ ۳) ئەوشتـە گردەی بەدەست یا بەپـا بازی پێ‌دەکـەن؛ ۴) تفەنگی لولە ئەستوری گوللە درشت؛ ۵) قوماشی بەسەریەکدا قەدکراو بە لولە یان لەسەر تەختە؛ ۶) برێتی لە درۆی گەورە؛ ۷) خڕ، گرۆوەر، گرد ف ۱) توده؛ ۲) جای پرّهٔ آسیاب؛ ۳) توپ بازی؛ ۴) توپ جنگی؛ ۵) توپ پارچه؛ ۶) کنایه از دروغ شاخدار؛ ۷) گرد، مدوّر.

تۆپان: سەکەت‌بون، کەوتین، مرداربونی حەیوانێ کە گۆشتی ناخورێ ف مُردار شدن.

تۆپاندن: ۱) سەکەت کردن، کەوتاندن؛ ۲) تەمێ کردن، لێدانی زۆر ف ۱) مُردارکردن؛ ۲) کتك‌کاری و تنبیه‌کردن.

تۆپانن: تۆپاندن ف مُردار کردن.

تۆپانێ: گەمە بە تۆپ کردن، تۆپێن، تۆپێنە ف توپ‌بازی.

تۆپ‌تۆپێن: تۆپانێ ف توپ‌بازی.

تۆپتاو: ئەودارەی کە لە گەمەدا لەتۆپی ئەدەن ف چوگان.

تۆپچی: ١) تۆپ تەقێن؛ ٢) درۆزل ف ١) توپچی ارتش؛ ٢) کنایە از کذّاب و دروغگو.

تۆپدان: شکست پێدان ف هَزیمَت دادن.

تۆپز: کوتەکی سەر بەبزماریان قیرتێ هەڵسوراو ف چُماق یا چوبِ قیراندود.

تۆپشك: گیایەکە ف گیاهی است.

تۆپقاڕ: گەمەی تۆپێن کە بەدار لەتۆپ دەدرێ ف چوگان‌بازی.

تۆپقاڕێن: تۆپقاڕ ف نگا: تۆپقاڕ.

تۆپکەشی: خاوێن کردنەوەی گونجە بەداری سەر بەپەڕۆ ف پاك کردن آبریز بەوسیلهٔ چوبی کە کهنه بر آن پیچیده‌اند.

تۆپلاخ: ١) بەسەریەکا کۆم بو، بەسەریەکا هاتو؛ ٢) گڵمەت، سندە ف ١) برهم انباشته؛ ٢) کلوخ.

تۆپلاخە: بەسەریەکا هاتو: (پەین‌و قوڕ بە سەریەکا **تۆپلاخەی** کردوە) ف برهم انباشته.

تۆپـەڵ: ١) خڕ، گرۆوەر؛ ٢) بەسەریەکا هاتو، لەسەریەك کۆم‌کراو؛ ٣) قوڕیان بەفر ئەوەندەی لە دەستێکا جێگەی بوێتەوە ف ١) گرد، مدوّر؛ ٢) برهم انباشته؛ ٣) مقداری گل یا برف کە در یکدست جای گیرد.

تۆپەڵ بون: ١) لەدەوری یەکتر کۆبون؛ ٢) بەسەریەکا هاتن ف ١) دور هم جمع شدن؛ ٢) روی هم انباشتن.

تۆپەڵە: خڕی وەك تۆپ ف گِرد چون توپ.

تۆپەڵەشەڕی: شەڕە بەفر، تۆپەڵە بەفر بەیەکا دان ف برف‌بازی.

تۆپەوانە: پەڕۆی زارئاخنی کوپەو دەفر ف پارچهٔ دهان‌بند خُم و...

تۆپیگ: مردارەوە بوی حەیوانێ کە گۆشتی ناخورێ ف مُردار.

تۆپین: مردنی حەیوانی پیس: (سەگ **تۆپی**، کەر **تۆپی**) ف مُردار شدن.

تۆپێن: ١) گەمەی بەتۆپ، وازی تۆپانێ؛ ٢) کەسێ کە گیانداری پیس نەکوژێ ف ١) توپ‌بازی؛ ٢) کسی کە حیوانی را مُردار کُند.

تۆپیو: تۆپیگ ف نگا: تۆپیگ.

توت: ١) تفێ، بەری دارتو، داری تفێ؛ ٢) وشەی دەرکردنی سەگ ف ١) توت؛ ٢) کلمهٔ راندن سگ.

تۆت: ١) کونـدەبـو؛ ٢) دانیشتن لەزمانی مناڵدا: (**تۆتی** کردوە) ف ١) بوف؛ ٢) نشستن بە زبان بچه‌گانه.

توتاك: ١) قومری، جۆرە کۆترێکە، یاکەریم؛ ٢) تاق‌تاق کەرە، ڤژاوکە ف ١) قُمری؛ ٢) مُرغِ شباهنگ.

تۆتان: وەچینچك نیشتن، هەڵ توتەکان ف چمباتمه نشستن.

توتانن: ١) وەقسەهێنان؛ ٢) دواندن‌و جارز کردن ف ١) بەحرف آوردن؛ ٢) سر بەسر گذاشتن.

توتـڕك: توڕك، دڕی، بەری دڕکێکـە وەك گاتـو دەچێ لەتـام‌و رەنگا ف تمشك، سەگُل.

توتـرواسك: مەلێکە بەقەد چێشکە ف پرنده‌ای است شبیه گنجشك.

توتك: ١) بێچوە سەگ؛ ٢) سەولەی سەگ؛ ٣) توتی؛ ٤) کرمی نەخۆشی هاری ف ١) تولەسگ؛ ٢) نوالهٔ سگ؛ ٣) طوطی؛ ٤) ویروس هاری.

توتکـە: ١) توتەکۆڵە؛ ٢) کرمێ کە لەهار پەیدا دەبێ؛ ٣) ئۆقرە ف ١) تولەسگ؛ ٢) ویروس هاری؛ ٣) آرامش.

توتکەخواردن: ئارام گرتن ف آرام گرفتن.

توتکە گرتن: توتکە خواردن ف آرام گرفتن.

توتم: سماق، داری ترش ف سُماق.

توتن: تەماکۆ، ئەوگیاتاڵەی دوکە ڵەکەی هەڵدەمژن ف توتون.

توتنـانـە: بەشی خاوەن مڵك لە توتنی رەعیەت ف سهمی کە ارباب از توتون‌کار می‌گیرد.

توتنای: وەقسەهێنان ف بەحرف آوردن.

توتنەوان: رەنجبەری توتن کێڵ ف توتون‌کار.

توتـو: وشـەیەکە بەواتا: بەهیچ جۆرێك: (بە **توتوش** دەس ناکەوی) ف کلمه‌ایست کە محال بودن امری را می‌رساند.

توتوك: شەیپور، کەڕەنا ف شیپور.

تۆتـوی: جۆرێ کولێرەی توێ لەسـەر توێ کە گوێزو بادام‌و پیوازی تێ‌دەکەن ف نوعی گرده نان کە گردو و بادام و پیاز در آن ریزند.

تۆتە: ١) قامکە چکۆڵە؛ ٢) دانیشتن لەزمانی مناڵدا: (**توتە** بکە، ئۆخەی کوڕی من **توتەی** کردوە)؛ ٣) سەگ؛ ٤) وشەی دەرکردنی سەگ؛ ٥) زێدە گۆشت لەچـاودا یان لە پێڵوی چاودا؛ ٦) خاڵ، نیشـان ف ١) خنصر؛ ٢) نشستن در زبان بچّه‌گانه؛ ٣) سگ؛ ٤) کلمهٔ راندن سگ؛ ٥) گوشت اضافی در چشم یا پلك چشم؛ ٦) خال.

تۆتەك: چوزەلە، دوزەلە ف مزمار.

تۆتەکان: هەڵتروشکان ف چمباتمه نشستن.

توتە کۆڵە: توتکەسەگ ف تولەسگ.

توتەڵە: توتکەسەگ ف تولەسگ.

تۆتی: مەلێکە لەقسەدا لاسای مرۆ دەکاتەوە ف طوطی.

توتیا: دەرمانێکی چاوانە ف توتیا.

توجاڕ: مامڵەچی، تاجر، بازرگان ف بازرگان.

توجی: دابەش، بەش‌بەش کردن بەسەر خەڵکا ف توزیع.

تۆچان: بەروانکەیان پێش بەندێك تۆی تێدەکەن بۆ چاندن ف پیش‌بندی کە بذر در آن ریزند و می‌افشانند.

توچان: ١) تۆچان؛ ٢) فلێقانەوە ف ١) نگا: تۆچان؛ ٢) لە و پایمال شدن.

توچانن: ١) بەرپێ‌دان‌و فلێقاندنەوە؛ ٢) تۆم وەشاندن ف ١) لە کردن؛ ٢) بذرافشاندن.

توچن: ١) لیچْق؛ ٢) تۆم وەشێن ف ١) لزج؛ ٢) بذرافشان.

توچێن: تۆم وەشێن، تۆوچێن ف بذرافشان.

توخ: تۆز، غومار ف گرد، غبار.

تۆخ: ١) جوقـەی کڵاوی شاومیران؛ ٢) تام تیژی بەهـێز؛ ٣) تاریك رەنگ: (سوری **تۆخ**: سوری ئاماڵ ڕەش)؛ ٤) تێرگۆشت‌و قەڵەو ف ١) جُقّهٔ کُلاه شاهان؛ ٢) مزهٔ تند؛ ٣) رنگ سیر؛ ٤) چاق.

توخس: ۱) لەکەڵك کەوتە، بێ بەهرە؛ ۲) چەموش، بەیدەس ف ۱) از کار افتاده؛ ۲) چموش، رموك.

توخم: ۱) توم، تۆو؛ ۲) رەچەڵەك، بنەچەکە، نژاد ف ۱) تُخم؛ ۲) نژاد.

تۆخماخ: کوتەکی سەرزل، گۆپاڵ ف چُماق.

توخمی: فەحل، ئەسپ یا بەران یا هەرچی بۆ پەڕین ڕاگیرابێ ف گشن.

تۆخن: تخون ف نزدیك.

توخوب: تخوب، سنور ف مرز.

تۆخەری: جۆرێ گەمەی قاپێن، وازیەکە لە میچێندا ف نوعی بازی با قاپ.

تودەرە: چرگ، چێرگ، مێشەسی ف هوبره.

تور: لاڵەپەتە، کەسێ قسەی بەرەوانی بۆنایەت ف الْکَن.

تۆر: ۱) توربێن، تۆرەکەی نان و تێشو، خورجی بچوك؛ ۲) ترپ، تقر ف ۱) خُرجین؛ ۲) تُرُب.

تۆڕ: ۱) چنـــراوی بەگەو؛ ۲) چارەوای بارنـەکـراوی زین نەدیتـو؛ ۳) چەموش و بەیدەس؛ ۴) چەقەڵ؛ ۵) رەشکەو پێشکەی کە دێتە بەرچاو؛ ۶) ئەسپی لەگریوەغار جێماو ف ۱) توری؛ ۲) اسب رام نشده؛ ۳) رموك، چموش؛ ۴) شُغال؛ ۵) سیاهی رفتن چشم؛ ۶) اسب بازنده در مسابقه.

تور: هەلوك ف چوبِ کوچكِ الكدولك.

تۆراخ: ماستی ئاولێ گیراوی شویت تێکراو ف ماست کیسه.

تۆراغ: تۆراخ ف نگا: تۆراخ.

تۆراغـدان: ۱) دەفری تۆراغ؛ ۲) برێتی لەمرۆی زگ‌زل ف ۱) کیسهٔ ماست؛ ۲) کنایه از شکم گنده.

تۆران: زویر بون، زیزبون ف قهر کردن.

تۆراندن: تۆڕە کردن، قەڵس کردن ف رنجاندن.

توراندن: فو بە ئامرازی موسیقا یان کەڵەشاخدا کردن ف دمیدن.

تۆراندن: رەواندنەوە ف رمانیدن.

تۆراندن: فیراندن، زگ‌چونی ماڵات: (ئەم گوێلکە ئەتورێنێ) ف اسهال دام.

تۆراو: ڕەنجاو، زیز، زویر ف رنجیده، قهر کرده.

توربێن: تۆرەکە، تۆرك ف توبره.

تورت: ۱) تفت، ئاماڵ ترش و تاڵ؛ ۲) لاڵەپەتە؛ ۳) شتێ کە زود ەشکێ و زود ەپەڕێ ف ۱) گس مزه؛ ۲) اَلْکَنْ؛ ۳) تُرد.

تۆرتو: قەیچی، مقەس، مقەست ف قیچی.

تۆرتورە: سەرسواڵکەرە، چاو لەدەستی خەڵك ف گدامنش.

تورتەماڵ: خلیسك، شوێنی هەڵخلیسکان ف لیزگاه.

تۆردان: بەقەو هاویشتن، فرێدان ف پرت کردن.

توررەهات: قسەی بن شڕ و بێمانا ف حرف، بیخود.

تورش: ترش، مزر ف تُرش.

تورشیات: ترشیات، ئەوشتانەی لەناو سرکەدا پەروەردە دەکرێن ف ترشیجات.

تورشیاگ: ترشاو، ماست و شیر و... هەڵگەراوی ترشبوگ ف تُرشیده.

تورشیان: ترشان، هەڵگەڕان ف ترشیدن.

تۆرك: ۱) تۆڵەکە، نانە حاجی لەگ‌لەگ؛ ۲) چەقەڵ ف ۱) پنیرك؛ ۲) شُغال.

تۆرك: تۆرەکەی چکۆلە، کیسە قوماشی گوشاد ف توبرهٔ کوچك.

تۆرك: تۆترك، دزی ف تمشك.

تورکە: زورکان، زەمینی بەکەندو لەندو خەت‌خەت ف زمین شیارشیار طبیعی.

تورگەن: ناوی زۆزانێکە لە کوردستان ف نام ییلاقی در کردستان.

تورلی: باڵدارێکی پچوکە لە چێشکە بچوکتر ف پرنده‌ای است شبیه به گنجشك.

تۆرمتە: باشوکە ف باشه.

تورمە: ۱) زیوی خالیس؛ ۲) جۆرێ شاڵی بەناوبانگ ف ۱) نقرهٔ سره؛ ۲) شال تُرمه.

تۆرنتە: تۆرمتە ف نگا: تۆرمتە.

توروش: زات، غیرەت: (توروش نەکر بێژێ، یانێ: نەی ویرا بیلێ) ف جرأت، شهامت.

تورونتە: مشك گرە، مەلێکی پچوکی ڕاوکەرە مشك دەگرێ ف مُرغکی است شکاری.

تۆرە: ۱) شەرم، حەیا، عەدەب؛ ۲) فرزەندی هەوێ؛ ۳) زانست ف ۱) آزرم؛ ۲) فرزند هوو؛ ۳) دانش.

تۆرە: ۱) مێورە، لکـــەدارمێو؛ ۲) ویژە، ئەدەبیات ف ۱) شاخهٔ تاك که می برند؛ ۲) ادبیّات.

تۆڕە: رك‌هەستای، رق‌هەڵستاو ف خشمناك.

تۆرەڤان: زانا ف عالم، دانشمند.

تورەقی پایەبەرز بونەوە ف ترقّی.

تۆرەکانە: باجێ کەگزیر لەرایەتی دەستێنێ ف نوعی باج اربابی.

تۆرەکە: تۆرك ف توبره.

تۆرەکەرێژ: تەپۆڵکەی دەسکردی بنیادەم ف تپّهٔ دست‌ساز.

تۆرەمە: رەچەڵەك، بنەچەکە، نەژاد ف نژاد، نسل.

تۆڕەوان: راوکەری بەتۆڕ ف کسی که با تور شکار کند.

تۆرەوان: وێژەوان، ئەدیب ف ادیب.

تۆڕهەڵدان: بەنهێم بۆ دور هاویشتن ف پرتاب کردن.

تۆڕەیی: رك، رق، کینە، قەڵسی ف خشم.

تۆڕی: ۱) چەقەڵ، تۆرك؛ ۲) بێکارەو بێ نرخ: (خۆڕی و تۆڕی) ف ۱) شغال؛ ۲) آدم پوچ و بی‌ارزش.

تۆرین: زیزبون، زویر بون، تۆران، قەڵس بون ف قهر کردن.

تۆرینۆك: هەمیشە تۆڕەو دڵناسك ف عصبانی و زودرنج.

تۆز: ۱) متربە، موتوربە، پەیوەندی دار؛ ۲) کۆزەڵە، کۆز؛ ۳) چرچ لابەر، جل سافکەر، ئوتو یان هەرچی؛ ۴) داغ؛ ۵) خلیسك؛ ۶) لکی تازەی دار؛ ۷) بیچم وقەڵافەت ف ۱) پیوند درخت؛ ۲) ترتیزك آبی؛ ۳) اتو؛ ۴) داغ؛ ۵) لیزی؛ ۶) جوانه درخت؛ ۷) ریخت و قیافه.

تۆز: ۱) کەمۆسکە، ئەندازەی زۆرکەم؛ ۲) بابردەڵەی خاك، غومار ف ۱)

بسیار کم؛ ۲) گردوغبار.

تۆزاڵ: کەمێکی زۆرکەم ف بسیار اندك.

تۆزان: ئێش و برژانی پێست ف سوزش پوست.

تۆزاندن: داغ پێوەنان، ئاسنی سورەوەبو پێدا چزاندن ف داغ کردن.

تۆزانەوە: برژانەوەو سوزیانەوەی برین یان پێست ف سوزش و درد.

تۆزاوی: تۆزلێ نیشتو، گەرداوی ف گردآلود.

تۆزقاڵ: کەمترین ئەندازە، تۆزولکە، نەختۆکە ف کمترین مقدار.

تۆزك: تەرەتۆرە، تەرەتیزە ف ترتیزك.

تۆزکاڵ: تۆزقاڵ ف کمترین مقدار.

تۆزکردن: متوربەکردن، پەیوەند کردن ف پیوند زدن.

تۆزکردن: ۱) غومار هەڵکردن، تۆزهەستاندن؛ ۲) بریتی لە ئاژاوە نانەوە ف ۱) برانگیختن غبار؛ ۲) کنایە از آشوب برپا کردن.

تۆزلانە: تۆزقاڵ ف نگا: تۆزقاڵ.

تۆزلقان: تۆزقاڵ ف نگا: تۆزقاڵ.

تۆزلێ هەڵنەسان: بریتی لە چروکی ورزدی ف کنایە از خست.

تۆزولکە: تۆزقاڵ ف اندك.

تۆزەلە: چوزەلە، دوزەلە ف مزمار.

تۆزیان: ۱) برژان و ژانی پێست و زام؛ ۲) خلیسکان ف ۱) سوزش؛ ۲) لغزیدن.

تۆزیانەوە: برژانەوەی پێست و زام، چوزیانەوە، چوزانەوە ف احساس سوزش.

تۆزین: تۆزاوی، خوڵاوی ف غبارآلود.

تۆژ: ۱) تیژ لە برین‌دا؛ ۲) تیژ لە چێژەدا؛ ۳) تۆی هەرەناسکی شیر یان برین یان هەرچی ف ۱) و ۲) تیز در برش و در مزە؛ ۳) کاشە.

تۆژاڵ: تویژاڵ، تویژاڵك، تۆژ ف کاشە.

تۆژك: تۆژاڵ ف کاشە.

تۆژگ: کێرد یا خەنجەر ف دشنە، خنجر.

تۆژەر: کەسێ کە بە بنج و بناوانی باسێ یا کارێکا دەڕوا، کوڵەرەوە ف پژوهشگر.

تۆژی: دابەش، بڵاوکردنەوە بەناودا ف پخش کردن.

تۆژی: ۱) برندەیی تیغ؛ ۲) چێژەی تیژوتون ف ۱) تیزی تیغ؛ ۲) تیزی مزە.

تۆس: گیای تیسوێ، تۆسی ف گیاهی است.

تۆسقاڵ: تۆزقاڵ ف کمترین مقدار.

تۆسکاڵ: تۆزقاڵ ف نگا: تۆزقاڵ.

تۆسن: سەرکێش، نارام ف اسب سرکش و رام نشده.

تۆسی: تێسو، تیسوێ، تسوێ ف گیاهی است خاردار.

تۆش: ۱) روبەرو بەیەك گەیشتن؛ ۲) هەوای زۆر ساردو بارانی؛ ۳) چارەوای کازگر و لەقە هاوێژ؛ ۴) مرۆی بەدفەڕو بێ ئاکار ف ۱) با هم روبرو شدن؛ ۲) هوای سرد و بارانی؛ ۳) اسب چموش؛ ۴) آدم موذی و بداخلاق.

تۆشاڵ: تۆژاڵ ف نگا: تۆژاڵ.

تۆش بون: ۱) روبەڕوبون، تێك ئاڵقان؛ ۲) گرفتاربون بە کارێکەوە ف ۱) روبەروشدن؛ ۲) گرفتار شدن.

تۆشتیر: چوێشتیر، بزنی بەرتەگە، تێشتیر ف بزغالهٔ دوساله.

تۆشك: ۱) تۆژاڵ؛ ۲) کێردو خەنجەر؛ ۳) سەختی سەرما ف ۱) نگا: تۆژاڵ؛ ۲) کارد و خنجر؛ ۳) سرمای سخت.

تۆشك: تێشو ف توشە.

تۆشکردن: ۱) گیرۆدە کردن: (مەیخانە پەرست نەبوم و **تۆشت کردم** / بەو پیریە بەرەو پیری ئەوینت بردم) «خیام»؛ ۲) روبەرو کردن: (**توشت کردم** بەتوشی ئەو رەزاگرانەوە)؛ ۳) ناخۆش کردنی هەوا: (هەواکەی **توشکرد**) ف ۱) گرفتار کردن؛ ۲) روبرو کردن؛ ۳) منقلب شدن هوا.

تۆشڵ: تێخوڵ، تویکڵ ف پوست، پوستە.

تۆشماڵ: ۱) سەرپەرستی خێزان؛ ۲) گزیر، کوێخا ف ۱) سرپرست خانوادە؛ ۲) کدخدا.

تۆشە: ۱) زاد، زەواد؛ ۲) بژیوی سەفەر ف ۱) آذوقە؛ ۲) توشهٔ سفر.

تۆشهاتن: ۱) روبەروبون؛ ۲) گرفتار و گیرۆدە بون ف ۱) روبرو شدن؛ ۲) گرفتار شدن.

تۆشەبەرە: توربێنی تۆشە راگوێزان ف خرج، توشەدان.

تۆشی: ۱) جنگنی و بەدفەڕی؛ ۲) ساردی و بارانی بونی هەوا ف ۱) ستیزەجوئی؛ ۲) سرد و بارانی بودن هوا.

توشیار: ۱) گیرۆدە؛ ۲) روبەروبون ف ۱) دچار؛ ۲) روبرو شدن.

تۆف: ۱) هەڕەت، جەنگە، تاف؛ ۲) کرێوە و باپێچ؛ ۳) وارشی باغ و بێستان، شوڕە ف ۱) موسم، عنفوان؛ ۲) کولاك؛ ۳) دیوار دورباغ و بستان.

تۆفلە: خونچەی گەڵادار ف جوانە برگ درخت.

تۆفال: تڵیشەی تەنك لەمس کە لە کوتاندا دەوەرێ ف تکەهای نازك و باریك از مس کە در مسگری بەجای ماند.

تۆفاڵ: خلتە ف تفالە.

تۆفان: ۱) ڕوژی زۆر توش و بەکرێوە؛ ۲) لافاوەکەی نوحی پێغەمبەر ف ۱) کولاك؛ ۲) طوفان نوح.

تۆفانە: پێشکە ف پشە.

تۆفك: دانەی بۆدان و برژاندن لەسەر ساج ف دانەای کە آنرا بو دهند.

تۆفل: تۆکڵ، تێخوڵ ف قشر، پوستە.

تۆفە: ۱) کرێوەو باپێچ؛ ۲) چینەی دیوار لەقوڕ ف ۱) کولاك؛ ۲) چین دیوار گلی.

تۆفیر: فەرق، جیاوازی ف فرق، توفیر.

تۆڤ: ۱) تۆم، تۆو؛ ۲) جۆر: (**چتوڤ:** چلۆن) ف ۱) بذر، تخم؛ ۲) طور.

تۆق: ۱) ئاڵقە، گەو، قەف؛ ۲) تەپڵەسەر، بڵندترین جێگە لە هەرشتێ: (بەردێکی لە **تۆقی** سەرم دا)، (چیا لە **تۆقە** سەری دادژاوە تا کەمەری) «حاجی قادر»؛ ۳) ملەوانەی یەکپارچە لە زێڕ ف ۱) حلقە؛ ۲) بالاترین نقطە؛ ۳) گردن‌بند زرین.

تۆقا: ۱) تەقیەوە: (باروتەکە **تۆقا**)؛ ۲) مرد لەترسان ف ۱) منفجر شد؛ ۲) زهرە‌ترك شد.

تۆقان: ۱) تەقینەوە؛ ۲) لەترسان مردن؛ ۲) کۆمەڵە ئاڵقە ف ۱) انفجار؛ ۲) زهرەترك شدن؛ ۳) حلقەهای آهنی.

تۆقاندن: ۱) تەقاندن، ترەکاندن؛ ۲) ترساندن ف ۱) منفجر کردن؛ ۲) ترساندن.

تۆق‌تۆقە: فیشەکە شیتە، ئەو تەقەمەنیەی کە منداڵ لەجەژنا بەکاری دێنن ف فشفشه.

تۆق تۆقیلە: گیایەکە بەرەکەی ناو بەتاڵە. بەدەست دیگوشن *تەقەی دێ* ف گیاهی است.

تۆق کردن: ماندوبون‌و وەستانی منداڵ لە گریان ف خستەشدن کودك از گریه.

تۆقلە: پۆرك، زیپکەی پڕئاو ف تاول.

تۆقلە کردن: پۆرگ کردن ف تاول زدن.

تۆقـەسـەر: بڵنـدتـرین جێ، بەرزایی هەرەبەرز؛ ۲) تەپڵی سەر ف ۱) بالاترین نقطه؛ ۲) تارك.

تۆقیان: لەترسان مردن ف زهرەترك شدن.

تۆقین: ۱) تۆقیان؛ ۲) ترەکان ف ۱) از ترس زهرەترك شدن؛ ۲) منفجرشدن.

تووك: ۱) کوڵکـە، مو، وردەپـەڕی مەل؛ ۲) ئاکار، ئەخلاق‌و رەوشت؛ ۳) شادی بە دەمـاغی؛ ۴) دوعـای شەڕ، نزای خراپ؛ ۵) نووك، سەری باریکـی شیش‌و دەرزی‌و...؛ ۶) باڵـداریکـی شەوبـێدارە؛ ۷) کەم، بەدەگمەن: (تاك‌وتووك پەیدا دەبێ) ف ۱) پَر، مو؛ ۲) روش واخلاق؛ ۳) شادی و سرحـالی؛ ۴) دعـای شرّ، نفـرین؛ ۵) نُك تیزِ هر چیز؛ ۶) پرندەای است؛ ۷) اندك، کم.

تۆك: تێکوڵی دار ف پوست درخت.

توکـانن: ۱) هێلکـە بەدنـدوك شکاندن، تروکاندن؛ ۲) ئەزمونی هێلکە بەددان ف ۱) شکستن تخم‌مرغ با منقار؛ ۲) آزمودن تخم‌مرغ با دندان.

تووك‌رونـی: بـریتی لەکەیف سـازی‌و خۆش رابواردن ف کنایه از خوش گذرانی.

توك کردن: ۱) وردەپەڕ لێهاتنی جوجەڵە؛ ۲) دوعای خراپ کردن ف ۱) پر درآوردن جوجه؛ ۲) نفرین.

تۆکڵ: تۆفل، تویکڵ، تێکوڵ ف قِشر، پوسته.

تۆکمە: ۱) پیاوی تێك سمراوی پتەو؛ ۲) هەرشتی ناوپڕی قایم ف ۱) آدمِ قدکوتاهِ چاق و نیرومند؛ ۲) هر چیز میان‌پُر و محکم

تۆکمەچی: شیرگەر، وەستای چەکسازی ف اسلحەساز.

تووکن: زۆربەمو، زۆر بەتووك، کوڵکن، بەکوڵکە ف پرمو، پشمالو.

تووکنە: ۱) توکن؛ ۲) جوجەڵەی هێشتا پەڕ دەرنەکردو ف ۱) پشمالو؛ ۲) جوجۀ پر در نیاورده.

تووکە: ۱) کلوه بەفر؛ ۲) وردە باران ف ۱) دانۀ برف؛ ۲) نم‌نم باران.

تووکەبەر: موی بەرگەدە ف موی زهار، عانه.

تووکەتووك: نم‌نمە، بارینی هێدی هێدی ف نم‌نم باریدن.

تووکەسەر: ۱) پوڕ، موی سەر؛ ۲) بریتی لە رك‌هەستاو ف ۱) موی سر؛ ۲) کنایه از خشمگین.

تووکەی سمێڵ: بزەی شادی: (هێندە بەکەیفە **تووکەی** سمێڵی دێت) ف کنایه از شادمانی.

تۆڵ: پیزە، پڕ، ساوای ناوزگ، بێچوی هێشتا نەزاو ف جنین.

تۆڵ: ۱) حەیف، تۆڵە، قەرەبوی زوڵم ساندنەوە؛ ۲) مەزبوت؛ لەش سوك. *دوای وشەی توند دێت*: (توندو **تۆڵ**) ف ۱) انتقام؛ ۲) فِرز و چابُك.

توول: ۱) پارچـەی زۆر تەنـك‌و ناسـك؛ ۲) لکی ناسکی دارو گیا؛ ۳) درێژایی: (لە **توولی** عومرمدا) ف ۱) وال؛ ۲) جوانه؛ ۳) طول.

تووڵ: شووڵ، شوو، لکی باریك ف تَرکه.

تۆلا: پێکەوە نوسان‌و رەق بوونی زۆرشتی ورد: (**تۆلا** گەزۆ) ف چَگال.

تۆلاز: لاوی چاولە وەڕێن‌و ژنباز، هەرزە کاری دڵدار ف جوان شهوت‌ران و هرزه.

تۆلازی: حەز لەژنان کردن، چاولە وەڕێنی، نەزەربازی ف چشم‌چرانی.

تۆلاش: تیزمالك، تلیش ف پلمۀ چوب و سنگ.

تولانـەوە: لەبـەر زۆرکـوڵین لەبـەریەك چون: (گۆشتەکە هێند کوڵیوە **تولاوەتەوە**) ف در اثر پختن زیاد از هم پاشیدن.

تولینەوە: تولانەوە ف نگا: تولانەوە.

توولبڕ: بریتی لە خۆ گێل کردن‌و خۆ دزینەوە ف خود را به کوچۀ علی‌چپ زدن.

تولح: سەرەتای رۆژ: (**تولحی** بەیانی لە ماڵ دەرکەوتم) ف طلوع.

تولـخ: ۱) رەشی ئاماڵ خۆڵەمێشی؛ ۲) رەنگی رەشی ئاماڵ زەرد ف ۱) سیاه مایل به خاکستری؛ ۲) سیاه مایل به زرد.

تولخی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

تۆل دان: وێران کردن ف ویران کردن.

تۆلك: تۆلکە، تۆلەکە، نانەحاجی لەگ‌لەگ ف پنیرك.

تولکێش: لکی نەبڕاوی داری مێو ژێرخاك کردن ف جوانۀ درخت مو را زیر خاك کردن.

توولنج: جینچك، تروشکان، هەڵتوتەکان ف چمباتمه.

تولوم: تەپڵ ف طبل.

توولە: ۱) لکی زۆرناسکی یەکساڵە؛ ۲) نانە حاجی لەگ‌لەگ؛ ۳) سەگی چکۆڵە؛ ۴) بەچکەمار؛ ۵) ماری باریك ف ۱) جوانه نازك؛ ۲) پنیرك؛ ۳) سگ کوچك شکاری، یوز؛ ۴) بچۀ مار؛ ۵) مار باریك.

تولە: سەگی چکۆڵەی ڕاو، قەندی ف یوز، سگ شکاری کوچك.

تۆڵە: تۆڵ، حەیف ف انتقام.

تولەپلنگ: تاژپلنگ، هاس ف یوزپلنگ.

تولەترش: مـام رێـواس. *گیایەکە دەرمانی کرمە* ف گیاهی است ضد انگل.

تۆلەدانە: چێشتی تۆڕك‌و دانەوێڵە ف آش پنیرك و حبوب.

توولەرێ: رچە، رێگەی باریك لە چیاوچۆل ف راه باریك در کوه.

توولـەزەرە: رێزەڵە، گیـایەکە دەخـورێ ف تاج‌ریزی، گیاهی است خوردنی.

توولەسەوز: گیایەکە بەرەکەی لەگوێژ دەکاو بەرزە بالایە ف گیاهی است

بلند که ثمرش شبیه زالزالك است.

تۆڵەك: ١) وەرینی موی لەش: (ریوی گەزیزە خواردو **تۆڵەك** دەکا)؛ ٢) بریتی لە تازەلاوی بێ‌موو ف ١) ریزش مو و کُرك؛ ٢) کنایه از جوان سادەرو.

تۆڵەکە: تۆڕك، نانە حاجی لەگ‌لەگ ف گیاه پنیرك.

تۆڵەمار: ١) ماری باریك؛ ٢) بەچکەمار ف ١) مار باریك؛ ٢) بچّه مار.

تۆڵە نەمام: ریشەداری باریك و ڕاست و بەرزەبالا ف نونهال باریك و بلند.

تۆڵی سەوز: تۆڵە سەوز ف نگا: تۆڵە سەوز.

تۆلینە: قەرتاڵەی زۆر چکۆڵە ف سبدك طاس‌مانند.

توم: گرمە، هاڕە ف صدای بلند و مهیب.

تۆم: تۆو، تۆڤ، تۆ ف تُخم، بذر.

تۆماتێز: تەماتە، باجاناسوّر ف گوجه‌فرنگی.

تۆمار: ١) قاقەزی نوسراوی لول‌دراو؛ ٢) نوسین لەدەفتەرا ف ١) تومار؛ ٢) ثبت در دفتر.

تۆمارکردن: نوسین لە دەفتەردا ف ثبت در دفتر.

تۆماو: شاوەت، ئاوی‌پشت ف منی.

تۆمپــز: سەرمــەقــلات، چقڵمبــە، بەلینگــەو قوچی خۆ هەڵگێڕانــەوە، سەرمەقولات ف پُشتك.

تومتموك: والایی بن گاشەبەرد ف فراخی زیر صخره.

تۆم رژیاگ: لە پیاوەتی کەفتگ ف اخته‌شده.

تۆمك: چەشــە، چەشتــە، چێشتــە، خۆراکی فریودانی نێچیر ف طُعمهٔ شکار.

تومێن: گرماندن، هاڕەکردن ف نعره زدن.

تۆمو: دەرپێ ف تُنبان.

تۆمە: ١) توم، تۆڤ؛ ٢) ڕەچەڵەك و تایەفە ف ١) تُخم؛ ٢) نژاد.

تۆمەز: بەبڕوام، وا گومان دەکرێ، تمەز ف تونگو.

تۆمەزا: تۆمەز ف تونگو.

تۆمەرز: تۆمەز ف تونگو.

تۆمەرۆ: ڕەگی ئاوی شاوەت ف مجرای مَنی.

تۆمەس: تۆمەز ف تونگو.

تومەك: دنبەك، دمەك، دومەڵەك ف تُنبك.

تۆمەڵێ: تۆمەز، تۆمەس ف تونگو.

تون: ١) قایم؛ ٢) تام‌تیژ ف ١) مُحکم؛ ٢) تُندمزّه.

تۆن: ١) ئاگردانی گەرماو؛ ٢) جەهەننەم: (نایکەی بە **تۆن**) ف ١) گلخن، تون گرمابه؛ ٢) جهنّم.

تونـا: فەوتـاو، نەمـاو، لەبـەین‌چو. *دوای وشەی تەفر دێت*: (دەك یاخوا تەفر و تونا بێت) ف نابود.

تۆنـاوتـۆن: بەیەکجـاری فەوتـان و ئاسـەوار نەمان: (ئەی زاڵم! یاخوا **تۆناوتۆن چی**) ف بەیکباره از بین رفتن.

تونج: برنج، برنجە، کانزایەکە زەرد ف فلز برنج.

تونجك: توالێت، کاکۆڵی سەر توێڵ ف کاکُل.

تۆنچی: ئاگرکەری ئاگردانی گەرماو ف تونتاب، آتش‌انداز.

تۆنخانە: ئاگردانی گەرماو ف گلخن، تون حمام.

تونـد: ١) قایم، مەحکـەم؛ ٢) چێژە تیژ؛ ٣) بەرانبـەری نەرم: (توتنێکی **تونـدە**)؛ ۴) چاپك و چالاك؛ ۵) پەلە، لەز، عەجەلە ف ١) مُحکم؛ ٢) تُندمزه؛ ٣) تلخ و گرم؛ ۴) چست و چالاك؛ ۵) عجله و شتاب.

توندبۆن: تووڕەبوون: (پیسم لێ **توندبۆ**) ف عصبانی شدن.

توندبۆنەوە: ڕەق بونەوەی شل، لەدوای شلی خۆ گرتنەوە ف سِفت شدن.

توندگرتن: باش های لێ بۆن ف محکم گرفتن.

توندوتۆڵ: مەزبوت ف چُست و چالاك.

توندوتیژ: بەزاکۆن، گوناه نەبەخش ف سختگیر.

توندە: چێشتی بەرامبەری شلە: (**توندە** ساوارم خوارد) ف غذای سِفت.

توندەمیجاز: هەمیشە تووڕە ف عصبانی.

توندی: ١) نەشلی، سفتی؛ ٢) چالاکی؛ ٣) تووڕەیی؛ ۴) تونی، تیژی؛ ۵) گەرمی لە چێژەو دوکـەڵدا: (توتنێ **توندە**) ف ١) سفتی؛ ٢) زیرکی، چالاکی؛ ٣) عصبانیّت؛ ۴) تیزی و تندی؛ ۵) تندی و گرمی در مزه.

تۆنك: تفنك، لوت، کەپۆ ف بینی.

تونگ: ١) دەفری مل‌باریك بۆ تراو، تونگە؛ ٢) توند ف ١) تُنگ؛ ٢) تُند.

تونگە: دەفری ئاوی مل‌باریك ف تُنگ.

تونە: هەرنیە، هیچ نیە ف وجود ندارد.

تۆنەك: تنۆك ف نگا: تنۆك.

تۆنی: تینگ، تینو، ئاتاجی ئاوخواردنەوە ف تشنه.

تۆو: تۆ، تۆم ف تُخم، بذر.

تۆوتکاو: لەپیاوەتی کەوتوو ف مردی که توان جنسی را از دست داده.

تۆورژاو: تۆوتکاو ف نگا: تۆوتکاو.

تۆەخۆرە: خەزایی، عەینەمەل ف سار ملخ‌خوار.

تۆەڕەشە: گاتو، شاتو ف شاه‌توت.

تۆەسۆرە: گاتو ف شاه‌توت.

توێ: ١) پارچــەی تەنــك لەگۆشت، لەتی ناسکی گۆشت؛ ٢) تاقــەت و تابشت: (تاو **توێم** نەماوە)؛ ٣) ئێش و ژان: (تاوتوێی برینەکەیە گیانم دێشێ) ف ١) شرحه؛ ٢) تاب و توان؛ ٣) درد و اَلَم.

تۆی: زەماوەند، بەزم و داوەتی بوك هێنان. *ئەم وشەیە ترکیش دەیڵێن* ف جشن عروسی.

تۆیانــە: نوغـڵ و شیرینی کە دەگەڵ جیازی بوکـا دەینێرن ف نقـل و شیرینی همراه جهیزیه.

توێتکە: ئۆقرە، ئارام، سوکنا ف آرام و قرار.

توێتکەخواردن: داسەکنین، ئۆقرەگرتن ف آرام گرفتن.

توێ‌توێ: ١) پارچـەپـارچەی ناسکی گۆشت؛ ٢) وشەیەکە مانگادۆش بۆمانگای دەڵێ تا بۆدوشین ڕاوەستێ ف ١) شرحه‌شرحه؛ ٢) لفظی که گاودوش با گاو گوید.

توێخ: ١) تۆژاڵ؛ ٢) تۆژك، پەتـرۆك، پەردەی هەرەناسکی سەر شیر یان سەر برین ف ١) کاشه؛ ٢) چرابه.

تویخڵ: تێکول، تۆکل ف قشر، پوسته.

تۆیر: ١) تورت، ئەوی زو بشکێو بپەڕێ؛ ٢) کیسەی قوماش، تورەکە؛ ٣) ترپ، تفر ف ١) ترد، شکننده؛ ٢) کیسهٔ پارچه‌ای؛ ٣) تُرُب.

تۆیری: چەقەڵ ف شُغال.

توێری: تۆیری، چەقەڵ ف شغال.

تویرشه: ١) بەرو بوخچەی حەمام؛ ٢) جێگەی خۆ جوان کردنو خشڵو زیڕ ف ١) بُقچهٔ حمام؛ ٢) آرایشگاه و محل زینت‌آلات.

تویز: کوزەڵە، گیای کوز ف جرجیر.

تویزەڵە: کوزەڵە ف جرجیر.

توێژ: ١) توێخ؛ ٢) تێژ لە بڕینا؛ ٣) تێژ لە چێژەدا ف ١) کاشه؛ ٢) تیز؛ ٣) تُندمزه.

توێژاڵ: تۆژاڵ ف کاشه.

توێژگرتن: پەردەی ناسك هاتنە سەر شیر یان برین ف کاشه‌بستن.

تویس: تۆسی ف گیاهی خاردار.

تویسو: تۆسی ف گیاهی است خاردار.

توێسو: تۆسی ف نگا: تۆسی.

توێسی: تۆسی ف نگا: تۆسی.

توێشتیر: توشتیر ف بُزغالهٔ مادهٔ دوساله.

توێشو: نانو زادی ڕێگە ف توشه.

توێشوبەرە: تۆشەبەرە ف توشه‌دان.

توێشودان: ئەو پەڕۆ یا هەنبانەی تێشوی تێدا ف توشه‌دان.

توێشوکردن: ئامادە کردنی توێشو بۆ سەفەر ف توشه آماده کردن.

توێشه: تێشو، تۆشه ف توشه.

تویك: تێکول ف پوسته.

توێك: توێخ ف کاشه.

توێکردن: بەناسك هەڵبڕینی گۆشت: (بولبول کە گەرمی نەغمەیە ئاگر دەکاتەوە / خونچە حەزینە، جەرگو دڵی بۆ دەکا **توێ**) «نالی» ف شَرحه کردن، بریدن به لایه‌های نازك.

توێکڵ: تێخوڵ، تۆکڵ، تۆفل، توێخڵ ف قشر، پوسته.

توێڵ: ئەنی، هەنیە، ناوچاوان، جەمین ف پیشانی، جبین.

تۆیل: تۆڵ، شوڵك، شوڵك، لکەداری باریکی بڕاو ف تَرکه.

توێڵاش: تلاش، تۆلاشە، پارچەی تەنك لەدار ف تراشه.

توێڵبەند: هەنی پێچ، ئەنی بەند، پارچە قوماشێ کە بەناو چاواندا دێت ف پیشانی‌بند.

توێن: تاوێن، تاوێنەوە ف ذوب کننده.

توێنەوە: تاوێنەوە: (ئەم دەزگایە مس **توێنەوەیە**) ف ذوب کننده.

توێلك: ١) تێکوڵ؛ ٢) زڕەتو ف ١) پوسته؛ ٢) از انواع درخت توت.

تە: وشەی ڕوبەڕو، تۆ ف تو، ضمیر مُخاطب.

تەب: تا، یاو، گەرمای زیادی لەش ف تَب.

تەبا: ١) ئاشت، نێوان خۆش؛ ٢) دەگەڵ، ڕەگەڵ، پێڕا ف ١) آشت؛ ٢) با، همراهِ.

تەباشیر: گەچی نوسین ف گچ نوشتن.

تەبایی: ئاشتی، ئاسودەیی، دنیای بێ‌شەڕو کێشە ف آشتی، آسودگی، صُلح.

تەباخ: ١) مانگی هەشتەمی ڕۆمی؛ ٢) تەبەق، سینی ف ١) ماه اوت؛ ٢) سینی.

تەباخچە: قاوەسینی، سینی چکۆڵە ف کَشَف فنجان قهوه.

تەبار: بارست، رادە ف حجم.

تەبارە: ١) نێوان، لەمپەر، تیغە؛ ٢) بارست، تەبار؛ ٣) دەغڵی گەیشتوی نەدوراو؛ ٤) هەرزاڵ، پێڕك ف ١) حائل میان دو چیز؛ ٢) حجم؛ ٣) غلّهٔ رسیدهٔ درو نشده؛ ٤) جایی سکومانند در چادر.

تەبانە: بانگوش، باگردان، بانگردێن، باگوردێن ف بام‌غلتان.

تەبت: ئارامی، هێمنایەتی ف آرامش.

تەبر: تەور، بیور ف تبر.

تەبغـــە: ١) سەرانگـویلك، زبـڵدان؛ ٢) کۆمـای زبـڵو پەین ف ١) آشغالدان؛ ٢) تودهٔ زبل و پهن.

تەبۆ: گەنە، جانەوەرێکی بۆری پانکەڵەیە بەئاژەڵەوە دەنوسێ ف کَنه.

تەبور: شەنە، شەن ف افشون.

تەبەتۆر: جاڵ جاڵوکە، جوڵاتەنە ف عنکبوت.

تەبەتە: تەبەنە، دەرزی لێفە درون ف سوزن درشت لحافدوزی

تەبەر: کەللا، هەڵمات، مەڕمەڕ ف تیله.

تەبـەرزە: ١) جۆرێ خورمـا؛ ٢) جۆرێ ترێ ف ١) نوعی خرما؛ ٢) نوعی انگور.

تەبەرزین: تەوەرزین، چەکێ بو وەك تەور بەدەس سوارەوە ف تبر زین.

تەبەش: ئاژەڵی ناوچاوان چەرمگ ف دام پیشانی‌سفید.

تەبـەق: ١) تەبـەك، یاڵتەبەق، مەعجومەی لەدار؛ ٢) جۆرێ نەخۆشی سمی وڵاخی بەرزە؛ ٣) نهـوم، قات ف ١) سینی چوبی؛ ٢) نوعی بیماری سُم‌دام؛ ٣) اشکوب.

تەبـەقە: ١) نهۆم، قاتی خانو؛ ٢) نەخۆشی تەبەق ف ١) اشکوب؛ ٢) نوعی بیماری سُم دام.

تەبەقەتڕانە: تاوان ساندن لە تڕکەن ف جریمهٔ گوزیدن.

تەبەك: ١) نەخۆشی تەبەق؛ ٢) تەشتی دارینی ناندێن؛ ٣) سینی دارین ف ١) نوعی بیمـاری سُم دام؛ ٢) تَشتِ چوبی نگهـداری نان: ٣) سینی چوبی.

تەبەلیە: قەڵماسك ئاسایەکی زلە بۆ چونەسەر دارخورما بەکاری دێنن ف وسیله‌ای فلاخن مانند که برای بالا رفتن از نخل از آن استفاده می‌شود.

تەبەنە: دەرزی درشت، دەرزی لێفەدرو ف سوزن لحاف‌دوزی.

تەبیات: ١) ئیشتیای خواردن؛ ٢) خۆرسك، تەبیعەت ف ١) اشتها؛ ٢) طبیعت.

تەپ: ١) تەمەڵ لە ڕێ‌ڕۆیشتن؛ ٢) گزی، گەڕ، حیلە؛ ٣) فێ، نەخۆشی فێداری؛ ٤) گرد، تەپـۆڵکە؛ ٥) کۆ، کۆما، کۆگا؛ ٦) سل، تۆپەڵەیەك گوی بنیادەم؛ ٧) هێرش؛ ٨) بێدەنگ، وس لەترسان؛ ٩) تۆز؛ ١٠) مژ ف ١) کُندرَو؛ ٢) سست؛ ٣) صرع؛ ٤) تپه؛ ٥) توده؛ ٦) توده‌ای از

فضلۀ آدمی؛ ۷) یورش؛ ۸) خاموش از ترس؛ ۹) غبار؛ ۱۰) مِه.

تەپار: ریخو قوڕ کە دەمی خەڵیفە مێشی پێ سواغ دەدەن ف سرگین و گِل که دهانۀ کندو را با آن اندایند.

تەپارك: تەپار ف نگا: تەپار.

تەپاڵدان: شوێنی تەپاڵە لێدانان، عەنباری تەپاڵە ف جای نگهداری تاپاله.

تەپاڵە: ریخی وشکەوەبو، شیاکەی وشك ف تاپاله.

تەپاڵەپێژ: ژنێ کە تەپاڵە بەدەست ڕێكوپێك دەکا ف زنی که سرگین را تاپاله کند.

تەپـان: ۱) ژێردەرانە، پاژنەی دەرگا؛ ۲) داری جێگەی تەوەرەئاش؛ ۳) تێڵای گەڵاکوتان؛ ۴) چەپەری پشتیوانەی دەرگا؛ ۵) بەردی قورسایی سەر دینـگ ف ۱) پاشنـۀ در؛ ۲) چوب زیرِ قُطب آسیا؛ ۳) چمـاق برگ‌کوبی؛ ۴) پشتوانۀ در؛ ۵) سنگ بالای دَنگ شالی‌کوبی.

تەپاندن: ۱) شێلان بەلاقیان بەهەرچی؛ ۲) توش کردن؛ ۳) ئاخنین ف ۱) کوبیدن با پای و...؛ ۲) دچار کردن؛ ۳) آکندن.

تەپانن: تەپاندن ف نگا: تەپاندن.

تەپانە: دەرپێی کورت، تنۆکە ف تُنبان کوتاه.

تەپاو: ۱) شێلدراو بەلاق یا...؛ ۲) رمیاو، خەریکی رمیان ف ۱) با لگد یا با بیل کوبیده شده؛ ۲) فرو ریخته، در حال فروریختن.

تەپاوتل: بەملاو بەولادا کەوتن ف تلوتلو خوردن.

تەپتەپ: دەنگی تەپاندنەوە بەدەست یا بەقاچ ف تاپ‌تاپ.

تەپتەپان: تەپەتەپ کردن ف تاپ‌تاپ کردن.

تەپتەپە: دوچەرخەی بەماتۆر ف موتورسیکلت.

تەپ چێور: تەکمیش، بن‌کۆڵ کردنی زرعات‌و دار ف پی زدن و سُست کردن خاك درخت و...

تەپخ: داتەپیو، تەپاو ف دیوار نزدیك به فرو ریختن.

تەپخ‌بون: داڕوخان، داتەپین ف ریزش کردن دیوار.

تەپخ کردن: ڕوخاندن، رماندن ف ویران کردن.

تەپدان: ۱) بەسەریەکا کۆمەڵ کردن؛ ۲) پەلاماردان ف ۱) انباشتن؛ ۲) یورش بردن.

تەپڕەش: فێڵباز، گەڕباز، حیلەساز ف ناروزَن.

تەپس: ۱) شێلان بەپێ؛ ۲) تەپین، داکـەوتنی دیوارو... ف ۱) لگدمال کردن؛ ۲) ریختن آوار.

تەپسە: داتەپین، روخان ف فروریختن.

تەپسـی: دەفری پانو گوشـاد بۆ چێـشت تێ‌کردن ف بُشقاب غذاخوری.

تەپش: داتەپان، تەپان ف نگا: تەپان.

تەپشت: کۆششت، تەقالا ف سعی و کوشش.

تەپشو: تەشوێ ف تیشه.

تەپشوێ: تەشوێ ف تیشه.

تەپك: ۱) دەوە، تەپاڵەی ژن شێلاویەتی؛ ۲) جۆرێ داوی ڕاو؛ ۳) جۆرێ تەڵە؛ ۴) گردولکە ف ۱) تاپاله؛ ۲) نوعی دامِ شکاری؛ ۳) نوعی تله؛ ۴) تپه.

تەپ کردن: بێدەنگ بون لەترسان ف خاموش شدن از ترس.

تەپکە: ۱) داوی لەتەختە کوتراو بۆ ڕاوی مەل؛ ۲) تەڵە لەدو داری سەر قوڵکە بۆ ڕاوی کەروێشك؛ ۳) دەوە، تەپاڵە؛ ۴) پنجەگیا، بنەگیا ف ۱) نوعی دام؛ ۲) نوعی تله؛ ۳) تاپاله؛ ۴) بوته.

تەپل: شوێن پەنجە، جێ‌قامك ف اثر انگشت.

تەپڵ: ۱) دەهۆڵی لەشکر؛ ۲) بانی سەر ف ۱) طبل؛ ۲) تارك.

تەپڵژەن: دەهۆڵ لێدەر ف طبّال.

تەپڵك: ۱) زگدانی دیوار؛ ۲) تەپڵی بچـوك؛ ۳) بەرکـەندال؛ ۴) ئاسنی گەوکردنەوەی شتی شکاو ف ۱) برآمدگی دیوار؛ ۲) طبل کوچك؛ ۳) آبکند؛ ۴) بند، پاره‌ای از آهن یا روی که بدان ظرف شکسته را پیوند دهند.

تەپلمۆس: تەمەڵو تەوەزەل ف بیکاره و سُست.

تەپڵۆس: تەپ، تەمەڵ، لەش‌گران ف تنبل و گرانجان.

تەپلە: ۱) کڵاوی لبـاد؛ ۲) جۆرێ کڵاوی ژنانە ف ۱) کلاه نمدی؛ ۲) نوعی کُلاه زنانه.

تەپڵە: کەلارە، دەفری لەشیاکە ف ظرف از سرگین.

تەپڵەســـەر: تۆقـەسـەر، تەوقی سەر، بەرزتـرین شوێن لە هەرشتێ ف بلندترین نقطۀ هر چیز.

تەپڵەقو: دارێکی لێڕەوارە لەبەلاڵوکە کێویلە دەکا ف درختی است جنگلی.

تەپڵەك: ۱) دەپی سەرکـوڵـەکەو بن‌میچ؛ ۲) تەپەکڵاو؛ ۳) تاس کڵاوی ژنـان؛ ۴) دەفـری ژێر سیغار؛ ۵) کورسیلەی شت لەسەر دانان؛ ۶) بانی گڵەبـان نەکـراو ف ۱) تخته‌پارۀ میان ستون و سقف؛ ۲) دایرۀ وسط عرقچین؛ ۳) نوعی کلاه زنانه؛ ۴) زیرسیگاری؛ ۵) عسلی؛ ۶) بامِ کاه‌گل نشُده.

تەپڵی باز: تەپڵی بچوُك کەلەڕاوە بازا تەیکوتن ف نوعی طبل کوچك.

تەپڵی تۆپێن: گەمەیەکە منداڵو لاو دەیکەن ف نوعی بازی کودکان و نوجوانان.

تەپڵی سەر: تەپڵە سەر ف روی سر.

تەپڵی گۆش: پەردەی گوێ: (پۆسێ تەپڵی گۆش نەم کێشان کەم‌کەم) «مەولەوی» ف پردۀ گوش.

تەپڵی گوێ: تەپڵی گۆش ف پردۀ گوش.

تەپۆ: ۱) مێشوُلەی لاق‌و دندوك درێژ؛ ۲) لارومەت شۆڕی بێ‌ددان؛ ۳) نەفام‌و دەبەنگ ف ۱) نوعی پشه؛ ۲) گونەها فرورفته از بی‌دندانی؛ ۳) بی‌شعور.

تەپوتـــل: هەڵس‌و کەوت، مات‌بون‌و جولاّن پێکـەوە ف جَست‌وخیز، افتادن و برخاستن.

تەپوتۆز: تۆزو غومار ف گرد و غبار.

تەپو توُمان: ۱) تۆزو غومار؛ ۲) مژی داوەستاو ف ۱) گردو غبار؛ ۲) مه غلیظ و راکد.

تەپوخ: ڕەت بردن، هەڵەنگوتن، ساتمەکردن ف سِکندری.

تەپو دوُمان: مژی زۆری داوەستاو [ف] مه غلیظ راکد.

تەپوکۆ: تەپوتل [ف] نگا: تەپوتل.

تەپۆکە: گردولکە، تەپکی نەزۆر بلّند [ف] تپهٔ کم ارتفاع.

تەپۆلکە: تەپۆکە [ف] تپهٔ کوچك.

تەپۆڵکە: تەپۆکە [ف] تپهٔ کوچك.

تەپومژ: مژی بەقەوەت [ف] مه غلیظ.

تەپۆنکە: تەپۆکە [ف] تپهٔ کوچك.

تەپونم: باران و مژ پێکەوە [ف] هوای بارانی مه‌آلود.

تەپە: ١) دەنگی کەوتنی شتی نەرمی قورس؛ ٢) دەنگی پای بنیادەم؛ ٣) تەپڵەکی ئارەخچن؛ ٤) گرد، کێوی چکۆڵە [ف] ١) صدای افتادن شیئی نرم و سنگین؛ ٢) صدای پا؛ ٣) دایرهٔ وسط عَرَقچین؛ ٤) تپّه.

تەپەتەپ: تەپتەپ [ف] نگا: تەپتەپ.

تەپـەتـڕە: بریتی لە ساوای تازەپێ گرتو کە دەکەوێ و هەڵدەستێتەوە [ف] کنایه از نوپای اُفتان و خیزان.

تەپەدان: بەسەریەکا کردن و لەسەریەك هەڵچنین [ف] توده کردن و برهم انباشتن.

تەپەدۆر: زاربێنی شوشە لەداری نەرم [ف] چوب‌پنبه.

تەپەدوکەڵ: دوکەڵی زۆر [ف] دود زیاد.

تەپەسەر: سەرکۆنە، سەرزەنشت [ف] سرزنش.

تەپـەکـڵاو: ١) پارچەی تەپڵەسەر داپۆش لە ئارەخچن‌دا؛ ٢) تەختەی گرۆوەر لەسـەر چەڵاکـی خێوەت و رەشـمـاڵ [ف] ١) دایرهٔ وسط عرقچین؛ ٢) کُلاهك ستون چادر.

تەپەلۆك: تەپاڵەی پێژراو [ف] تاپاله.

تەپیان: رمان، بەسەریەکا هاتنی دیوار [ف] فروریختن دیوار.

تەپین: ١) روخان، بەسەریەکا هاتنە خواری دیوار، تەپیان؛ ٢) داتەپین، نەوی‌بون و قوپانی‌شت [ف] ١) ریزش دیوار؛ ٢) فرورفتگی.

تەپیو: روخاو، رمیاگ [ف] ریزش کرده.

تهتاوك: نەعناکێوێلکە [ف] نعناع کوهی.

تەترەك: تەرزە، تەزرە، تەیروك [ف] تگرك.

تەتك: ١) لەپك، دەسکێش؛ ٢) سمت و ساتان [ف] ١) دستکش؛ ٢) باسن.

تەتڵەمیران: کرمێکە ئەستور دورێژ پای هەس، رەش وسپی‌یە [ف] کرمی است کُرك‌دار.

تەتن: قوڕ، حەڕی، هەڕ [ف] گِل.

تەتـە: ١) بوُکەڵەی منالاًن لەقوڕ یان لە هەویر؛ ٢) پوُر، خوشکی باوك، مەت، پلە؛ ٣) خێشـك بۆ زەوی لوس‌کردن [ف] ١) عروسـك گِلی یا خمیری؛ ٢) عمّه؛ ٣) بَزَن.

تەتـەر: ١) شاتـر، پیاوی بەپێ؛ ٢) کەسێ نامـە دەبـاو دێنێ [ف] ١) سریع‌السیر؛ ٢) نامه‌بر.

تەتەری: سماق، ترشی سماق [ف] سُماق.

تەتەشۆر: تاتەشوار، جێگەی مردو لەکاتی شۆردن [ف] سنگ یا تخته مُرده‌شوری.

تەتەڵە: ١) پارچە تەختە یان پارچە بەردی پانکەڵە بۆ لەسەر نوسین؛ ٢) نێوان ران و مۆغـەرەپشت، کەمـەر لە پشتـەوە؛ ٣) رومەت و لاجانگ پێکـەوە؛ ٤) پاك کردنی دەغڵ و توتن بەهەڵتەکاندن [ف] ١) لوح؛ ٢) کمر؛ ٣) گونه، رُخسار؛ ٤) بوجاری.

تەتەڵەکردن: ١) هەڵتەکاندنی دەغڵ و توتن بۆ پاك‌بونەوە؛ ٢) هەڵەکردن لەقسەداو زمان تێکەڵ‌بون؛ ٣) بەهەڵە چون لە نیشانە ئەنگاوتندا [ف] ١) بوجاری؛ ٢) زبان به تته‌پته افتادن؛ ٣) به‌هدف نزدن.

تەتەڵەمیران: ١) تەتڵەمیران؛ ٢) گاڵتەو گەمە [ف] ١) کرم کُرك‌دار؛ ٢) شوخی.

تەتی: ١) سمت و ساتان؛ ٢) ئاودەس [ف] ١) باسن؛ ٢) مستراح.

تەجە: تەگە، نێرەبزن، سابرێن، ساورێن [ف] نهاز، پیشرو گله.

تەجەنەر: تەگە [ف] نهاز.

تەجیر: تامان، تەیمان، دیواری لەشوُڵ، چەپەر [ف] پەرچین.

تەجیری: هیزە، خیگ، خیگە، پێستە [ف] خیگ.

تەح: وشەی سەیرمان [ف] حرف تَعَجُّب.

تەحا: تەح [ف] حرف تَعَجُّب.

تەحام: خواردەمەنی، شیو [ف] خوراك.

تەحامات: خواردەمەنی جۆربەجۆرو رەنگاورەنگ [ف] خوراکیهای رنگارنگ.

تەحت: ١) شاخ، کێوی لەبـەردی لوس و بڵند؛ ٢) لباد، نمد [ف] ١) کوه سنگی؛ ٢) نمد گُستردنی.

تەحتەقاپـو: ئاوایی نشین، بەرانبـەری چۆلپـەرست و کۆچەری [ف] تخته‌قاپو.

تەحتیل: وچان، رۆژی پشودان، بەتاڵی، بێکاری [ف] تعطیل.

تەححا: وشەی سەیرمان و سەرسوڕمان [ف] کلمهٔ تَعَجُّب.

تەحر: ١) تەرز، شێوە؛ ٢) بیچم [ف] ١) طرز، شیوه؛ ٢) سیما.

تەحرە: جەنگەی گەرمای نیوەڕۆ [ف] گرمای نیمروز.

تەحس: خلیسك، شەمت [ف] لیز.

تەحسین: خلیسکان، شەمتین [ف] لغزیدن، لیز خوردن.

تەحفیل: بیسمیل، خاوێن بونـەوەی پیس بەشـوشتن [ف] شُستن و پاك کردن. نجس.

تەحل: تاڵ، تار، بەرانبەری شیرین [ف] تلخ.

تەحڵك: ١) تاڵکـە، جۆرێ گژکـە کە هەتـا کاڵـە تاڵـە؛ ٢) رەش تاڵە، ئەسمەری ئاماڵ ڕەش [ف] ١) نوعی گرمك؛ ٢) سیه‌فام.

تەحلەسیڤ: گوژالك، کاڵەکە مارانە [ف] هندوانهٔ ابوجهل.

تەحلی: ١) چێژەی تاڵی؛ ٢) تاڵیشکە، گیای کەوان [ف] ١) تلخی؛ ٢) نام گیاهی است.

تەحلیشك: ١) تاڵیشکە؛ ٢) ئاوی تاڵ و سوێر [ف] ١) نگا: تاڵیشکە؛ ٢) آب تلخ و شور.

تەحین: دۆشاى کونجی، شیرەی کونجی، راشی [ف] شیرهٔ کنجد.

تەخ: دەنگی گەڕاندنەوەی گاجوت لەسەر خەت [ف] حرفِ هدایتِ گاوِ شخم‌زن.

تەخار: کێش و پێوانـەیەکی دەغڵە. *لەمـوکـوریان چوار تەنـەکەیە، لە کوردستانی عیراق ۶۴ تەنەکەیە* ف واحدی برای وزن غلّه.

تەخاراو: کوپەی زەلامی سەرئاواڵە بۆ دەفری ئاو ف تغار آب.

تەخت: ١) گوڕ، ڕێك، بێ‌کەنـــدو کلۆ و ڕاست؛ ٢) چارپـایەی لەسـەر نوستن؛ ٣) کورسی لەسـەر دانیشتنی پاشا؛ ۴) بێ‌خوار و خیچی ف ١) هموار؛ ٢) تختخواب؛ ٣) اریکهٔ سلطنت؛ ۴) بدون کجی.

تەختان: گوڕایی، هەردی ڕاست و تەخت ف زمین هموار.

تەختانی: تەختان ف زمین هموار.

تەختایی: تەختان ف زمین هموار.

تەخت بون: ڕاست‌بونی شوێنی بەکـەنـدو کلۆ، برێتی لە تێك ڕوخانی تەواو ف هموارشدن کندولند، کنایه از ویران شدن به‌کلی.

تەخت‌ڕەوان: کەژاوەی یەکچاوە کە بەچواردەستان هەڵدەگیرێ ف تخت روان.

تەخت کردن: ١) ڕاست کردنی زەوینی ناڕاست، برێتی لە وێران کردنی ئاوایی؛ ٢) خۆش و سازکـــردن: (کـەیفی خۆی **تەخت** کرد) ف ١) هموار کردن زمین، کنایه از ویران کردن؛ ٢) به آرزو رسیدن.

تەختە: ١) دەپ، داری پان تاشراو؛ ٢) پانایی و ڕاستی بەرد؛ ٣) پارچە لەکـوتاڵ یان لەکوێنی چادر؛ ۴) دوکانی داخراو: (دوکانەکەی **تەختە** کراوە، بازار **تەختەیە**)؛ ۵) تاوڵی، ئامرازی نەردێن لەسەر کردن ف ١) تختهٔ چوبی؛ ٢) تخته‌سنگ؛ ٣) تختهٔ قماش؛ ۴) دکان و بازار بسته؛ ۵) تخته‌نرد.

تەختـەبـەن: ١) کەت، تەختی لەتەختەو چوارگۆشەو گەورە بۆ لەسەر نوستنی هاوینان؛ ٢) محەجەری ف ١) کَت؛ ٢) نرده.

تەختەبەند: تەختەبەن ف نگا: تەختەبەن.

تەختەپوت: مۆرانەی دارخۆر، مۆریانە ف موریانه.

تەختەپۆش: ١) سەنگ پۆشی ئاوەڕۆ، نۆین؛ ٢) تەختەبەندی میچ ف ١) سنگ‌فرش آبراه؛ ٢) پروار، تخته‌هایی که سقف رابدان پوشند.

تەختەدار: دەپی دارین ف تخته.

تەختـەڕەش: دەپەڕەش، ئەوتەختەی ڕەش دەکرێ و لە فێرگە لەسەری دەنوسن ف تخته‌سیاه.

تەختەساف: کلاّفەدەزوی لەسەر پارچەمقەبا هەڵکراو ف قرقرهٔ مقوائی پهن.

تەختەقـاپـو: ئاوایی نشین، بەرانبـەری کۆچـەری چۆل پەرست ف تخته‌قاپو.

تەختەقاپی: تەختەقاپو ف تخته‌قاپو.

تەختی ڕەوان: تەخت ڕەوان ف تخت روان.

تەخدەمە: بەرکوت، دەغڵێ کەبەرلە درونە هێندێکی دەدرون وەدەیکوتن ف مقدار کمی از غلّه که برای آزمایش آنرا می‌کوبند.

تەخسیر: ١) لەش‌گرانی، تای‌سوك؛ ٢) ژنێ کەمێرد سەرجێی‌ی ناکا؛ ٣) کۆتایی، گوناح، هەڵە ف ١) کسالت؛ ٢) زن بی‌نصیب از همخوابگی شوهر؛ ٣) تقصیر.

تەخش: تیری هەواڵی کەوان ف تیر، سَهم.

تەخشـان: بڵاوکردن، دەگەڵ پەخشان تێژن: (ماڵەکەی هەموُ **تەخشان** پەخشان کرد) ف ریخت‌وپاش کردن.

تەخشك: ڕفحە، ڕفە ف طاقچه.

تەخلیت: ١) جۆر، تەرز؛ ٢) بەدەل، لەباتی عەسڵی ف ١) نوع، گونه؛ ٢) بَدَل.

تەخمین: بەراورد، لێکدانەوە ف حدس.

تەخنـك: قاپی گەورەی لەمس، سەعـەندی گەورە، لەگەنی چێشت ف ظرف بزرگ مسین.

تەخەر: بەشی زوربە، زۆرینە، زۆرتری ف اکثریت.

تەڕ: ١) شل، بەئاو، بەرانبەری زوها؛ ٢) وشەیەکە واتای زۆرباش دەدا: (تەڕم زانی)؛ ٣) واتای گاڵتە پێ‌کردن: (تەڕت نەزانی) ف ١) خیس، تر؛ ٢) بەمعنی خیلی خوب؛ ٣) کلمهٔ تَمَسْخُر.

تەرا: پاش *تاك* دێ، واتای تەنیاو چلۆنکایی دەدا: (تاك و **تەرا** لێرو لەوێ پەیدا دەبن) ف بعد از کلمهٔ *«تاك»* معنی مهجور و تنها می‌رساند.

تەرابـون: ١) لە بڵندەوە کەوتن؛ ٢) وێڵ بون، لەماڵ دورکەوتنەوە ف ١) پایین افتادن؛ ٢) مَهجور ماندن.

تەرات: ڕمبازی ئەسپ، هاتوچۆی ئەسپ لە مەیداندا ف جولان اسب در میدان.

تەراتێن: ڕمبازی، هاتوچۆکردنی ئەسب ف جولان اسب در میدان.

تەراخۆمە: نەخۆشیەکی چاوە ف تراخُما.

تەڕاد: ١) پێستی خالێکە، پێستی سەرکەلەکە؛ ٢) گۆشتی چەقاڵتە؛ ٣) تەرات ف ١) پوست تُهیگاه؛ ٢) غُدّهٔ گوشتی؛ ٣) نگا: تەرات.

تەرار: تاسولکەی ئاوخواردنەوە، زەرك ف طاس آبخوری.

تەراز: ١) ڕێك، بەرانبـەر؛ ٢) وەك، وێنە؛ ٣) ئامرازێکی بەنایانە، ڕێکی و بەرانبەری دیواری پێ بەراورد دەکەن ف ١) یکسان، تَراز؛ ٢) مانند؛ ٣) تراز بنّایی.

تەڕازن: تەڕەزن، مێرگی زۆر ئاودار ف چمنزار خیس.

تەرازو: ١) ئامـرازی کێشـانی دانـەوێڵەو میوە، تەرازی؛ ٢) کۆمـەڵـە ئەستێرەیەکە لە عاسمان ف ١) ترازو؛ ٢) بُرج میزان.

تەرازوباز: کەم‌فرۆش، کەسێ کە لە تەرازوکێشان فێڵ دەکاو کەم دەدا ف کم‌فُروش.

تەرازومەند: تەرازوراست، بێ فێڵ لە کێشاندا ف درست کار در وزن کردن.

تەڕاش: تڵیش ف تراشه.

تەراش: سەروڕێش چاك کردن ف اصلاح سر و صورت.

تەراشتن: تاشین، تراشین ف تراشیدن.

تەراشین: تاشین ف تراشیدن.

تەراف: ١) سمت و کەفـەڵی یەکسم؛ ٢) تەڕاد؛ ٣) مێوەرە ف ١) کَفَـل چهارپا؛ ٢) پوست و گوشت تُهیگاه؛ ٣) شاخه هَرَس شدنی تاك.

تەرافکرن: بڕینی ڕەز، باغ بڕین ف هَرَس کردن تاك.

تەڕاڵ: ١) تەمەڵ، تەپ، سست و بێکار؛ ٢) تەڕاد ف ١) تنبل، سُست؛ ٢) نگا: تەڕاد.

تەڕاو: ١) سواغی‌ماڵ بە گڵەسپی؛ ٢) نەماو ف ١) نوعی گچکاری؛ ٢) نابود.

تەڕاوبەڕا: هەڵلاداد، تێك‌وپێك ف هَرج و مَرج.

تەڕایی: بەئاوی، دژی وشکایی ف تَری، نمناکی.

تەڕبون: ١) شل‌بون، بەئاوبون؛ ٢) بریتی لە تەمێ بون‌و پەند وەرگرتن: (هێنــدە بێ‌بارە بەهیچ شتێ تەڕ نابێ) ف ١)خیس شدن؛ ٢) درس عبرت گرفتن.

تەڕ بونەوە: ١) حەیوان کە لە کاخواردن رزگار دەبێ‌و گیاشین دەخوا؛ ٢) بریتی لەو کەسانەی بەپیری ژن دێنن یا شودە‌کەن ف ١) حیوانی کە پس از گذراندن زمستان از گیاه و سبزهٔ تازە بچرد؛ ٢) کنایە از کسی کە در پیری همسر گیرد.

تەڕبی: دار بەلاڵوکە کێویلە ف درختِ آلبالوی کوهی.

تەڕپل: رەت، هەڵەنگوتن، ساتمەبردن ف سِکندری.

تەڕپلین: رەت بردن، هەڵەنگوتن، ساتمەبردن ف سکندری خوردن.

تەڕپوش: کەسێ جلکی‌باش دەبەر دەکا ف شیك‌پوش.

تەڕپیر: پیری دڵ زیندوی بەهەوەس ف پیرِ دل‌زندە.

تەرت: ١) بڵاو، پەرێشان، پەرژ؛ ٢) لەبەین‌چو، لەناودا نەماو؛ ٣) کەمرە، گەمڕە؛ ۴) بێشە، دەوەن ف ١) پراکندە؛ ٢) از میان رفتە؛ ٣) سرگین خشك شُدە؛ ۴) بیشە.

تەرتوتونا: هەرنەماو، لەبەین‌چو، فەوتاو بەیەکجاری ف تارومار، نابود.

تەرتول: کرمێکە ئافاتی گیاشین، کرمی سەوزی ف کرمِ آفت گیاهان.

تەرجسە: شین بونەوەی شوێنی لێدراو ف کبودی اثر ضربە.

تەرجمان: دیلمانج، وەرگێڕ، پاچڤەکەر ف مترجم.

تەرجومە: دیلمانجی، پاچڤە، وەرگێڕان ف ترجمە.

تەرجەمە: تەرجومە ف ترجمە.

تەرچك: شینکەی تەڕو تازە ف سبزهٔ شاداب.

تەرح: ١) بیچم، شکڵ‌و سەرو سەکوت؛ ٢) وەك، لەگوێن؛ ٣) قل، لق، لاسکی گیاو گوڵ ف ١) شکل و قیافە؛ ٢) شبیە؛ ٣) ساقهٔ گل و گیاە.

تەرحەك: جۆرێ دڕو، نەوعێ چقڵ ف نوعی خار.

تەرحی: جۆرێ سەرپۆشی ژنانە ف نوعی روسری.

تەرخ: وازهێنان، دەست هەڵگردن، تەرك ف تَرك کردن.

تەرخان: ئازاد لەباج‌و بەهرەی ئاغا ف مَعاف از مالیات و بهرهٔ مالکانە.

تەرختە: پشتەمازە، مۆغەرە ف مازە.

تەرخون: جۆرێ سەوزی خواردن ف ترخون.

تەرداس: تەورداس ف داس شاخەبُری.

تەڕدەس: ١) مەزبوت، چالاك؛ ٢) زو، لەز؛ ٣) دەس رەنگین‌و چازان ف ١) چابك؛ ٢) زود؛ ٣) ماهر، زَبَردَست.

تەڕدەست: تەڕدەس ف نگا: تەڕدەس.

تەڕدەستی: ١) چاپکی؛ ٢) لێزانی‌و دەسڕەنگینی ف ١) چالاکی؛ ٢) مهارت.

تەڕدەم: قسەزان‌و بەگفت‌ولفت ف سخن‌دان.

تەرز: ١) لکی داوە بەن ئاسای رەز؛ ٢) سەرلکی باریکی برکە بێستان؛ ٣) وەك، وەکو؛ ۴) جۆر، نەوع؛ ۵) جوان‌و لەبار ف ١) شاخە باریك و نخ مانندِ تاك؛ ٢) شاخ و برگ گیاهان پالیزی؛ ٣) مانند؛ ۴) نوع؛ ۵) زیبا و دلپسند.

تەڕزمان: تەڕدەم ف سخن‌دان.

تەڕزوان: تەڕدەم ف سخن‌دان.

تەرزە: تەیرۆك، گللێرە ف تگرگ.

تەرزەشکێن: تەرزەکوت ف نگا: تەرزەکوت.

تەرزەکـوت: دار یان زەرعـاتێکی تەرزە لێی دابێ ف میوە یا محصول زیان دیدە از تگرگ.

تەرزەلۆکە: گللێرکە، تەرزەی ورد ف تگرگِ ریز.

تەرس: گوی یەکسم ف پهن.

تەرسە: پێچەوانە، بەراوەژی ف برعکس، وارونە.

تەرسەقول: گوی کەر بەوشکی ف سرگینِ خُشکیدە اُلاغ.

تەرش: کەری، کەرك، کەرتکە ئاژەڵ ف بخشی از گلّە.

تەرشداری: مەڕداری، ئاژەڵداری ف گلەداری.

تەڕقام: خاوەن سەلیقە، بەزەوق ف خوش‌ذوق.

تەرفك: پارچە دەزو، داوەدەزو ف تکەنخ.

تەرك: ١) تەرخ؛ ٢) بەشی دواوەی زین کە هەگبەی لەسەر دادەبەستن؛ ٣) چەکی شەڕ ف ١) ترك؛ ٢) قسمتِ عقبی زین؛ ٣) اسلحە.

تەرْك: خشڵێکی ژنانە ف نوعی زیور.

تەڕك: ١) داردەستی ئەستور؛ ٢) ئێزنگی ئەستورو تەڕ؛ ٣) بریتی لەکێر ف ١) چماق؛ ٢) هیزم تر و کلفت؛ ٣) کنایە از آلت مرد.

تەرکبەند: بەن سامۆرتە ف ترکبند، فتراك.

تەڕکردنەوە: لەوەڕی سەوزدان بەماڵات دوای زستان ف دادنِ عَلَفِ سبز بەدام بعد از مدتی خوردن علف خُشك.

تەرك کەوتـن: ١) لەجـێ چونـی جوچکــە سمت؛ ٢) لەجێ چونی جومگەی پەلی ماڵاتی بەرزە ف ١) از جا در رفتن دنبالچە؛ ٢) از جا در رفتن مچ پای دام.

تەرکە: ١) شوُل، توُل، شولك؛ ٢) جۆرێ قامیشی ناوپڕ ف ١) ترکە؛ ٢) نوعی نی توپُر.

تەرکەدنیا: پیاوی چاکی دورەدنیا ف زاهد.

تەرکی: لای کەفەڵ لە زیندا، جێ خورج‌و هەگبەی سوار ف فتراك.

تەرگ: تەرزە، تەیرۆك، گللێرە ف تگرگ.

تەرگژۆك: تەرزە، تەیرۆك، گللێرە ف تگرگ.

تەرگـە: چارەکـەی کوڵ، کوڵـوانـە: (شیققـەی فدلـەکـول ئەتلەس‌و ئەستـونـەیی زەڕڕین / بێ بیکە بەتارای سەرو تەرگەی خەزو واڵا) «نالی» ف شنل.

تەرگەوەڕ: مەڵبەندێکە لە کوردستان ف نام بخشی از کردستان.

تەڕلان: ١) مەلـێکـی راوکــەرە لە تیرەی بازو شەهـێن؛ ٢) بریتـی لە جوان‌چاکی دلڕفێن ف ١) از پرندگان شکاری؛ ٢) کنایە از زیبای دلربا.

تەڕلە: گیایەکی دەشتە ئەخورێت ف گیاهی است خوردنی.

تەرم: ١) بنکـــۆڵی ڕەز، تەکمیش؛ ٢) جەنـــازە، لاشـە، جەنـدەك؛ ٣) حەوبـراله، حەوتەوانە، حەوت ئەستێرەن لەعاسمان ف ١) پی زدن و سست کردن خاك رز؛ ٢) جنازە؛ ٣) ستارگان هفت برادران.

تەڕماڵ: سمتی چارەوی، کەفەلّی یەکسم ف کَفل چارپا.

تەرمێ نویحی: ئەستێرەی حەوبرالە ف ستارۀ هفت برادران.

تەڕن: ١) فێڵباز، گەڕساز، دەس بڕ، زوان شڕ؛ ٢) بی فەڕ و بەئازار ف ١) ناروزن؛ ٢) مردم‌آزار.

تەرنە: چەمەڕایی، چاوەنوڕی، چاف نێری ف انتظار.

تەڕنەبابیلە: پەڕەسێلکە، پەڕەسلێرکە، حاجی ڕەشك ف پرستو.

تەرو: تێرو، تیروێ، دارێکـی دەوەنـــە بۆ بالـــوکـــە بنـی با دەدەن ف درختچەایست جنگلی.

تەرواڵ: ١) هەرزاڵ، پێڕك، سەکۆی لەدار لەڕەشماڵدا؛ ٢) رفحە، رفە ف ١) سکوی سیاه چادر؛ ٢) رف.

تەرواڵە: تەرواڵ ف نگا: تەرواڵ.

تەڕوبڕ: زۆرتەڕ ف بسیار خیس.

تەڕوتازە: شەق‌و تێراو، لەشۆق‌و تورت ف تر وتازە.

تەڕوتوش: هەوای پڕلە هەورو باران ف هوای بارانی.

تەڕوتوشی: دەمی پڕلە هەورو بارانی زۆر ف موسم بارندگی بسیار.

تەروزی: ترۆزی، ترێزو، چەمیلە، کالیاری فەریك‌و کاڵ ف خیارچنبر.

تەروەتـدە: ١) کەم وێنـە، هەڵکـەوتـە؛ ٢) نۆبـەرەی گوڵ‌و میوە ف ١) کم‌نظیر؛ ٢) نوبر.

تەرە: ١) ئەوقوڵکەی توتن یان میوەی تێدە کەن‌و بەگیا دای دەپوشن؛ ٢) لەلانە تۆراوی بە یەکجاری؛ ٣) برێتی لە ئاوارە ف ١) گودالی که میوه یا برگ توتـون در آن می‌گذارنـد و با گیاه می‌پوشـانند؛ ٢) از خانه رمیدن؛ ٣) کنایه از آواره.

تەڕە: ١) میوەی بێستان؛ ٢) کەوەر ف ١) میوۀ جالیزی؛ ٢) تره.

تەڕەبار: باری میوەی بێستان ف تره‌بار.

تەڕەبەهار: بەهاری زۆر پڕباران ف بهار پر بارش.

تەڕەبیرۆ: نەخۆشیەکی پێستە، سەودایی ف اگزمای پوستی.

تەڕەپەنە: گیایەکە ف گیاهی است.

تەڕەپیاز: پیازی شین، گەڵاپیازی ناسك ف پیازچه.

تەڕەتورە: ١) تەڕەتیزە؛ ٢) تۆڵەکە ف ١) شاهی؛ ٢) پنیرك.

تەڕەتیزە: تەڕەتورە ف شاهی.

تەرەجە: تاك، بەتەنیا ف یکه.

تەرەدوا: ١) تۆرانی یەکجـارەکی؛ ٢) دەرکردن بۆ همیشە ف ١) برای همیشه قهر کردن؛ ٢) برای همیشه اخراج کردن.

تەرەدین: پەتیارە، شێتۆکە، کەللەیی ف خُل.

تەڕەزا: حەیوانی تازەزاو ف حیوان تازه زاییده.

تەرەزن: تەڕازن ف نگا: تەڕازن.

تەڕەزەن: حەیوانی تازە زاوی زۆر شیردەر ف حیوان تازه زائیده بسیار شیرده.

تەرەس: بێ‌ناموس، خوێڕی ف پست و رذل.

تەڕەساز: شەلەمینی تەڕ، ترخێنە بەتەڕی ف آش شلغم و گندم.

تەڕەساڵ: ساڵی زۆر بە باران ف سال پُر بارش.

تەڕەسلێمانە: گیایەکە ف گیاهی است.

تەڕەشوح: ئاودەلاندن، رتو بەت، تمداری ف ترشُح.

تەڕەشوع: تەڕەشوح ف ترشُح.

تەرەغە: شاخێکی بەرزە لەموکوریان ف نامِ کوهی در منطقۀ مکریان کردستان.

تەرەف: لا، ئالی ف طرف، سو.

تەرەقە: چەشنی ف ترقه.

تەرەقی: بەرزتر بونەوە لەوباری هەیە ف تَرقّی.

تەڕەکاری: میوەی بێستان‌و سەوزیجاتی هاوینە ف محصولات جالیز.

تەڕەکاڵ: شێوکردنی زەوینی باران لێ‌باریو ف شخم زدنِ زمینِ باران خورده.

تەرەکە: جۆرێ قامیشی باریکی ناوپڕ ف نوعی نی باریك و توپُر.

تەڕەماست: ماستێ کە بۆزستان ڕادەگیرێ. پیوی بەسەردا دەکەن ف ماستی که برای زمستان نگهداری می‌شود.

تەڕەمـاش: ١) ماشی سەوز، ماش دەکەلودا؛ ٢) برێتی لەشتی نەهێژاو بێ‌نرخ ف ١) ماش سبز؛ ٢) کنایه از چیز بی‌ارزش.

تەڕەماڵە: ١) ماڵەکێشانی سواغ؛ ٢) دروێنەی بەلابڕ بێ سواڵە ف ١) اندودن؛ ٢) نوعی درو.

تەڕەنداز: تەڕپۆش ف شیك‌پوش.

تەڕەوەز: تۆچاندنی پاش باران ف تُخم‌افشانی پس از باران.

تەرەوەژە: مەلێکە، باڵدارێکە ف پرنده‌ایست.

تەرەون: تەرو ف نگا: تەرو.

تەرەوەن: تەرو ف نگا: تەرو.

تەریان: تریان ف سَبَدِ کوچك میوه.

تەڕی: بەرانبەری وشکی، ئاوداری ف تری.

تەری: ١) جوچکـــە سمت، کلێنچکـە، نێسکی قونێ؛ ٢) دوگ ف ١) دنبالچه؛ ٢) دنبه.

تەریب: درونی تەقەڵ درشتی قیچەڵفاچ ف دوختن با بخیۀ دُرُشتِ مورب.

تەریبدان: دورین بە تەقەڵی درشت بۆ قایمتر بون ف دوختن با بخیه بطور مورب برای مُحکم‌کاری.

تەریدە: چەتە، ڕێگر، گۆران ف راهزن.

تەڕیزە: خاڵیگە، کەلەکە ف تهیگاه.

تەرێف: پیس، گلاو، گەمار، کۆتی ف پلید، نجس.

تەریق: شەرمەزار، فهێت‌کار، خەجاڵەت ف خجل، شرمنده.

تەرێق: تەریق ف خِجل، شرمنده.

تەریق بونەوە: خەجاڵەت بون، بەشەرمدا کەوتن ف شرمنده بودن.

تەرێق بونەوە: تەریق بونەوە ف شرمنده شُدن.

تەریقی: شەرم کردن، خەجاڵەتباری ف خجالت کشیدن.

تەرێقی: تەریقی ف خجالت کشیدن.

تەریك: دورەپەرێز، بێ‌لایەن: (لە زەرەران شەریکم، لە قازانجێ **تەریکم**) ف بی‌نصیب.

تەرینە: تەرو ف نگا: تەرو.

تەز: ١) بێ‌هەست‌بونی ئەندام، سڕبون، لەگۆچون؛ ٢) ساردی‌و فێنکی: (قسەی ژنە بۆمێرد: زڤستان بەزو ئەز، بەهارا پەزو ئەز، هاوینێ **تەزو** ئەز، پایزا رەزو ئەز) «فۆلکلۆر» ف ١) کرخی اندام؛ ٢) برودت. سردی.

تەزبی: تەزبێح، تەسبێح، لیزگەی دەستی پیاوان، تزبی ف تسبیح.

تەزان: مروچەکردن، سڕبون ف کرخ شدن، بی‌حس شدن.

تەزاندن: مروچەپێ‌کردن، سڕکردن، لەگۆ بردن ف کرخ کردن، بی‌حس کردن.

تەزرە: تەرزە، تەیرۆك ف تگرگ.

تەزك: سڕکەر، لەگۆبەر ف کرخ‌کننده، بی‌حس کننده.

تەزگ: ١) سڕی، بێ‌هەستی ئەندام: ٢) تەزرەی درشت ف ١) بی‌حسی؛ ٢) تگرگ درشت.

تەزگا: ئاگردان، ئاورگ ف آتشدان.

تەزو: ١) سڕی؛ ٢) مچورك؛ ٣) سۆزەی سەرماو بای سارد ف ١) کرختی؛ ٢) تیرکشیدن اندام؛ ٣) سوز سرما.

تەزی: ١) سڕبو، لەگۆچو؛ ٢) سارد، بەتایبەتی بۆئاو دەڵێن: **(ئاوا تەزی)** ف ١) بی‌حس شده؛ ٢) سرد.

تەزیگ: سڕبو، بێ‌هەست‌بونی ئەندام ف بی‌حس شده، کرخیده.

تەزین: لەگۆچون، سست‌بونی ئەندام، سڕبون ف بی‌حس شدن، کرخیدن.

تەزیو: سڕ ف بی‌حس شده.

تەژ: لوڕ، ژێر جلی بارەبەر ف عرق‌گیر ستور.

تەژبی: وێچون، هاوێنەیی: (**بیلاتەژبی**، ئەویش وەکو تۆ زل بو) ف تشبیه.

تەژبیات: تەژبی ف تشبیه.

تەژگ: کەتان، جۆرێ قوماش ف پارچهٔ کتانی.

تەژگا: ئاگردان، ئاورگ، تەزگا ف آتشدان.

تەژنە: تینك، تی، تینو، تونی ف تشنه.

تەژە: ١) کۆڵەکە، ستون، ئەستوندەك؛ ٢) ئالودار، داری رایەڵی سەربان، دەستەك؛ ٣) تەگە، سابرێن، ساورێن، تەجە؛ ٤) زەلامی درێژی نالەبار، حۆل ف ١) ستون؛ ٢) الوار سقف؛ ٣) نهاز؛ ٤) لَندَهور.

تەژی: ١) پڕ، لیپاولیپ؛ ٢) تۆیش ف ١) پُر، مالامال؛ ٢) توهم.

تەژیر: هۆڵی مەڕ، ئاغەڵ ف آغل.

تەس: وشەیەکە بۆ لێخوڕینی ئاژەڵ ف کلمه‌ایست که برای راندنِ دام به‌کار می‌رود.

تەسپۆك: سیخوڕ ف سیخول.

تەسك: ١) تەنگ؛ ٢) کەم‌بەر، بەرانبەری بەرپان ف ١) تنگ؛ ٢) کم‌عرض.

تەسلیم: ١) خۆبەدەستەوەدەر؛ ٢) بریتی لە گیان دەرچون؛ ٣) دانە دەست ف ١) تسلیم؛ ٢) کنایه از جانسپردن؛ ٣) سپردن.

تەسمیل: تەسلیم ف تسلیم.

تەسە: ١) تەبەکی نان؛ ٢) تەشتی هەویرشێلان؛ ٣) کۆسپی سەر رێگە؛ ٤) رەت، هەڵەنگوتن ف ١) طبق نان؛ ٢) تشت خمیر؛ ٣) دست‌انداز راه؛ ٤) سکندری.

تەسەل: تێر ف سیر.

تەسەلا: سەبوری، قنیات ف شکیبائی.

تەسەلبون: تێربون ف سیرشدن.

تەسیار: ئێشك‌گری کاروان ف نگهبان کاروان.

تەش: ١) ئاگر، ئایەر، ئاور؛ ٢) نەتەرە ف ١) آتش؛ ٢) دوك.

تەشابی: رۆچنە، کلاو رۆژنە ف روزنهٔ بام.

تەشاوی: تەشابی ف روزنهٔ بام.

تەشبریق: هەورە تریشقە، بروسکە ف آذَرخش.

تەشبەرە: کەللا، کەلا، هەڵمات، مەڕمەڕ ف تیله.

تەشبی: ١) تاوان، قەرەبوی گوناح؛ ٢) وەکو، چون ف ١) تاوان؛ ٢) تشبیه.

تەشبی تڕانە: تەبەقە تڕانە ف نگا: تەبەقەتڕانە.

تەشپی: ١) کاسەی دارین، بادیە؛ ٢) تەژبی؛ ٣) تاوان ف ١) کاسهٔ چوبی؛ ٢) تشبیه؛ ٣) تاوان.

تەشپی‌تڕێن: بریتی لە زۆرخۆر ف شکم‌پَرست.

تەشپیلۆکە: کاسەی دارینی گچکە ف کاسهٔ چوبی کوچك.

تەشپیلە: تەشپیلۆکە ف کاسهٔ چوبی کوچك.

تەشت: سوێنەی گەورەی هەویر و کوڵ تێداکردن ف تشت.

تەشتولکە: تەشتی چکۆڵە ف تشتك.

تەشتیر: توشتیر، بزنی بەر تەگە ف بزغالهٔ دوسالهٔ ماده.

تەشخە: تاقە، دەلاقە ف طاقچه.

تەشخەڵە: گەڕ، دەبە، شڵتاغ ف شلتاق.

تەشرین: تشرین ف نگا: تشرین.

تەشق: ١) بڵندایی هەوا: (کۆترەکەم گەیشتە **تەشقی عاسمانی**)؛ ٢) توندوتیژی هەوا: (سەرما **تەشقی** نەما، لە **تەشقی** گەرمایە چوم) ف ١) اوج آسمان؛ ٢) شدت گرما و سرما.

تەشق شکان: لەتوندی‌و بەهێزی کەوتن: (سەرما **تەشقی‌شکا**) ف از شدت کاستن.

تەشقەڵە: تەشخەڵە ف شلتاق.

تەشقەڵەباز: ئەوی گەڕ دەمەردم دەهاڵێنێ، دەبەکار ف مردم‌آزار.

تەشك: ١) بەرداوێن؛ ٢) لا، تەنشت؛ ٣) لنگ‌و لەتەر؛ ٤) داوێن؛ ٥) پانی درێژۆکە؛ ٦) تەرح، بەچك، بیچم؛ ٧) توندو تیژی سەرماو گەرما ف ١) دامان؛ ٢) نزد، جنب؛ ٣) لنگ؛ ٤) دامن؛ ٥) مستطیل؛ ٦) سیما و قیافه؛ ٧) شدّت سرما و گرما.

تەشکەبەڕە: بەڕەی درێژۆکە ف گلیمِ دراز.

تەشگا: ئاورگ، ئاگردان ف آتشگاه.

تەشلەخە: هەڕەت‌و جەنگەی سەرما ف اوج سرما.

تەشنەداری: گیایەکە هەتوانی لیّ دروست دەکەن ف گیاهی است از آن یماد سازند.

تەشنی: گەروُ، قورگ ف گلو.

تەشو: تەشویّ، تەپشویّ ف تیشه.

تەشویّ: تەشو ف تیشه.

تەشە: ۱) رۆچنە، کلاورۆژنە؛ ۲) تاقەت، توان، تابشت ف ۱) روزنه؛ ۲) توان.

تەشەر: تانە، قسەی بەتێکولْ ف تَشَرْ.

تەشەکور: سوپاس، منەت، منە ف سپاس.

تەشــەنــا: ۱) کێمو زوخــاو هێنــانەوەی برین؛ ۲) گرتنەوەو زیادکردنی کوانو زیپکە ف ۱) چرك برآوردن زخم؛ ۲) سرایت زخم.

تەشەنە: تەشەنا ف نگا: تەشەنا.

تەشەنەك: بان مەلاشو ف جاندانه.

تەشی: نەتەرە، ئامرازی ساکاری بەن بادان ف دوك.

تەشیرستن: بەتەشی بادانی لۆکەو خوری ف دوكریسی.

تەشیــرە: زەوزەوە، سیّ پێچــکەی منالْ کەبەو فێرەرۆیشتن دەبیّ ف روروَك.

تەشی رێس: ژنیّ کە بە تەشی لۆکە یان خوری با دەدا ف دوكریسی.

تەشی ریسك: مشك گرە، بالداریکی راوکەرە ف پرنده‌ای شکارچی.

تەشی رێسی: ۱) بەتــەشی بادانی کولکــە؛ ۲) بریتی لە زمان لوسیو مەرایی ف ۱) دوكریسی؛ ۲) کنایه از تَملُّق و ریا.

تەشیلان: گالتەی هەلْمات، گەمەی مەڕمەڕین ف تیله‌بازی.

تەشیلە: ۱) هەلْمات، کەللا؛ ۲) غەڕغەڕە؛ ۳) خوری ئامادەی رستن ف ۱) تیله؛ ۲) قرقره؛ ۳) پشم آمادهٔ ریسیدن.

تەشی هەلْکەر: ئامرازێکە لەقورو دار بۆ بەن لەسەر هەلْکردن ف پایهٔ دوك.

تەعام: خواردەمەنی ف خوراك.

تەعامات: خواردەمەنی جۆراوجۆر ف خوراکیهای رنگارنگ.

تەعل: تالْ ف تلخ.

تەعەدا: دەست درێژی ف تعدی، دست درازی.

تەعەو: تاوك، داریکی لێرەوارە، بەریکی سوری بچوك دەگریّ ف درخت تاغ.

تەغار: تەخار ف نگا: تەخار.

تەغاراو: ۱) تەخاراو؛ ۲) دەفری ئاوی پینەچی ف ۱) تغار آب؛ ۲) کاسه آب پینه‌دوز.

تەغــژ: ۱) جۆریّ تریّزەشکە؛ ۲) تلپە کشمیشی سرکە لیّ گیراو ف ۱) نوعی انگور سیاه؛ ۲) تُفالهٔ سرکهٔ کشمش.

تەف: میرهــاتنی جگ، لەســەر باری لوس چەقینی قاب، شەگگــە ف حالت بر سمت صاف ایستادهٔ قاپ.

تەفاری: جۆریّ هەنجیر ف نوعی انجیر.

تەفاریك: ۱) مسکێنی تازەهاتو؛ ۲) کەسیّ کە مەزرای لە گوندیکی دیکە هەبی ف ۱) تازه رعیّت شده؛ ۲) آنکه مزرعه‌اش خارج از قریه باشد.

تەفاوەت: تۆفیر، جیاوازی، تەوفیر ف تفاوت.

تەفــایە: ۱) مقــەلْی، مەنقــەلْی، ئاگردانی بچــوك لەکــانــزا؛ ۲) وجاخ، ئاگردانی موبەق، تفك ف ۱) منقل؛ ۲) اُجاق.

تەفتیك: کورو، کولکەی نەرمی ژێرەوەی خوری‌وموی بزن ف کُرك.

تەفــر: فەوتاو، نەماو. پێش *تونا* دەکەویّ: (یاخوا زالْم **تەفرو** تونابیّ) ف همراه «*تونا*» آید و معنی نابود دهد.

تەفــرە: ۱) فریو، خاپــان، هەلْخــەلْــەتــان؛ ۲) دەستاو دەست، حەوالْە بەگەوالْە ف ۱) فریب؛ ۲) امروز و فردا کردن.

تــەفرەخواردن: هەلْــخەلْەتــان، بەفریوچون، لەخشتە چون ف فریب خوردن.

تەفــرەدان: ۱) حەوالْە بەگەوالْە پیّ کردن؛ ۲) فریودان، خاپاندن: (کیّ **تەفرەی داوی** بەردی لیّ باریّ) ف ۱) امروز و فردا کردن؛ ۲) فریب دادن.

تەفسە: پەلْەی دموچاو ف لکهٔ صورت.

تەفشك: ۱) تەلاش لەبەرد یان لەدار؛ ۲) کرێژە سەر ف ۱) تراشهٔ سنگ و چوب؛ ۲) شورهٔ سر.

تەفشو: تەشویّ، تەشو، تەمشویّ، تەپشو ف تیشه.

تەفشویّ: تەفشو ف تیشه.

تەفشی: تەفشو ف تیشه.

تەفك: بی‌ئاقلْ، ناتێگەیشتو، کەمزان، گێلۆکە، دەبەنگ ف پَخمه.

تەڤ: ۱) گش، هەمــو، پاك؛ ۲) دەگەلْ، پێرا ف ۱) همــه، تمام؛ ۲) با، حرف همراهی.

تەڤا: وزە، هێز، تابشت، توان ف تاب و توان.

تەڤایی: ئاشتی و دۆستایەتی ف آشتی.

تەڤبیر: تەگبیر، شیرەت، راوێژ، پرس ورا ف تدبیر.

تەڤدان: تێکەلْ کردن، لێکدان، تێکدان ف درهم آمیختن، بهم زدن.

تەڤدیر: تەڤبیر ف تدبیر.

تەڤر: ۱) تەور، بیور، بالْتە؛ ۲) روبەند ف ۱) تبر؛ ۲) روبند.

تەڤری: ۱) گیایەکە؛ ۲) داریکە لە بەلالوك دەکا ف ۱) نام گیاهی است؛ ۲) درختی است شبیه آلبالوی کوهی.

تەڤز: تیز، گالْتە پێکردن ف مسخره کردن.

تەڤزاندن: داپۆشین ف پوشیدنِ روی چیزی.

تەڤزك: جۆریّ هەنجیر ف نوعی انجیر.

تەڤزی: ۱) تەزی، زۆر سارد؛ ۲) تەزیو، سڕ، لەگۆچو ف ۱) بسیار سرد؛ ۲) بی‌حس.

تەڤزین: سڕبون، لەگۆچون، بیّهەستبونی ئەندام ف بی‌حس شدن.

تەڤزینە: دڕکەزی، زی، درویکە دەکریتە پەرژین ف خاری است که در ساختن پرچین به‌کار برند.

تەڤــژین: ۱) شیاکــە، ریخ، گوی شلو تەڕی رەشەولاخ؛ ۲) بەلەفێرە، شوُلــین، زگ‌چون؛ ۳) پیّ بوُنی ئاگر ف ۱) پِهِن؛ ۲) اسهــال؛ ۳) روشن شدن آتش.

تەڤگەڕ: هێدی نەدەر، دانەسکناو، هەمیشە لەجولْەو بزوتندا ف همیشه در

حرکت، بی‌آرام و سکون.

تەڤلار: کول، تیخی نەبڕ ف کُند، مُقابل تیز.

تەڤ لهەف: تێکەڵ پێکەڵ، لێکدراو، تێك هەڵشێلدراو ف درهم آمیخته.

تەڤلی: های، ئاگاداری، خەبەرداری ف آگاهی.

تەڤن: تەون، مافور و بەڕەتەنین ف فرشبافی و گلیمبافی.

تەڤناپیری: داوی جاڵجاڵوکە ف تار عنکبوت.

تەڤن‌پێچ: جاڵجاڵوکە، جوڵاتەنە ف عنکبوت.

تەڤنك: داوی جوڵاتەنە، داوی جاڵجاڵوکە ف تارعنکبوت.

تەڤنوك: تەڤنك ف تارعنکبوت.

تەڤنەپیر: تەڤنك ف تارعنکبوت.

تەڤەر: تەوەرزین ف تبر زین.

تەڤی: پێکەوە، وێکڕا ف باهم.

تەق: ١) دەنگی ترۆقین، تۆقین: (گوللە **تەقی**)؛ ٢) دەنگی ڕەق وەڕەق کەوتن: (**تەق** لەدەرگام دا)؛ ٣) نەخۆشی سیل، دیق: (لەداخانا **تەقم** کرد)؛ ٤) تاك، تەنیا: (بەتەنی **تەقێ** مام) ف ١) صدای انفجار؛ ٢) تِق، صدای بهم خوردن؛ ٣) دق؛ ٤) تك و تنها.

تەقا: ئەوەهاتو، بەڵکو، بەشکا ف فرضاً.

تەقالا: کۆششت، هەوڵ ف سعی و کوشش.

تەقالادان: هەوڵدان، ماندوبون بە کارێکەوە ف تقلا کردن.

تەقالا کردن: تەقالادان ف تقلا کردن.

تەقـالـك: ١) کلکـە تەشی، دارێکی گرووەری کونـە دەکلکی تەشی دەکرێ؛ ٢) خڕێ پانی پچـوك، *وەك قورسی نەعنا*؛ ٣) قاشە ئارو لەپانەوە ف ١) پایۀ دوك؛ ٢) قُرص کوچك؛ ٣) قاچ خیار.

تەقالە: چەقالە، فەریکی بادام و قەیسی ف چغاله.

تەقان: ترەقین، تۆقین ف انفجار.

تەقاندن: ترەقاندن ف مُنفَجر کردن.

تەقاندنەوە: بەبێژنگ و کەوداکردنی دەغڵ بۆ بەردو قەسەڵ لێ گرتن ف بوجاری.

تەقانن: ١) تەقاندن؛ ٢) تەقاندنەوە؛ ٣) نوساندن بەتەنیشت یەکترەوە؛ ٤) گەڕانی وڵات بەشـوێن کەسێ یاشتێکـا ف ١) منفجر کردن؛ ٢) بوجاری؛ ٣) پهلوی هم چسباندن؛ ٤) جستجو.

تەقاوی: ماڵ بەماڵ گۆڕینەوە ف مبادلۀ پایاپای.

تەقاوێت: لەکارکەوتەی هەڵپەساردە ف بازنشسته.

تەقتـەق: ١) زەوی بەردینـە، زەویەکی بنی بەردو ڕەقـەنـە؛ ٢) ناوی مەڵبەنـدێك لەکوردستـان ف ١) سنـگلاخ؛ ٢) نام منطقه‌ای در کُردستان.

تەق‌تەقوك: چەقەنەی ئاش، چەقچەق ف نگا: ئاژینە.

تەق تەقـیلە: کەوشـی دار، پێڵاوی لەدار، قاپ قاپ، سۆڵی دارین ف کفش چوبی.

تەق کردن: ١) شەق بردن لەداخا، تەقین لەداخا، دیق کردن؛ ٢) لێدان لەزمانی منداڵ دا: (پشیلە کە هات **تەقی کە**) ف ١) از غصه دق کردن؛ ٢) زدن.

تەقـلدامێ: ١) پای دیوار، قەراغ دیوار؛ ٢) لێواری دیوار ف ١) پای دیوار؛ ٢) لبۀ دیوار.

تەقلە: ١) تەقیلە، کڵاوی لە پەڕۆ یان دەزو؛ ٢) هەنجیری کاڵی وەریو ف ١) کلاه پارچه‌ای یا نخی؛ ٢) انجیر نارس از درخت افتاده.

تەقڵە: ١) جلیت؛ ٢) جلیتـانێ؛ ٣) مەقولات، خۆهەڵگێڕانەوە بەپشت ورودا ف ١) چوبـی کوچـك برای بازی سوارکـاران؛ ٢) بازی سوارکاران با چوب کوچك؛ ٣) پُشتك.

تەقڵەباز: کۆترێ کە لەکاتی فڕیندا خۆی ئاوەژو دەکاتەوە ف کبوتر معلق‌زن.

تەقڵەکوت: بەپڕتاو ف باشتاب، شتابان.

تەقڵەلێدان: سەرمـەقـولاتدان، خۆ ئاوەژو کردنـەوە لە فڕین‌دا یان لەکاتی بازبردندا ف پُشتك زدن.

تەقلین: خلیسکان، شەمتین ف لیزخوردن.

تەقمین: ساڵ پێو، ئامیلکەی باسی ژمارەی ڕوژو کژی ساڵی تێدایە ف تقویم.

تەقن: جێگەی پڕلە قوڕو لیتە ف لجنزار.

تەقو: ١) تەقا، بەشکا؛ ٢) وشەی خەمخۆری، پەکو، حەیفو خەسار ف ١) بر فرض، گیرم؛ ٢) کلمه‌ایست که برای ابراز تأسف به‌کار می‌رود، افسوس.

تەق وپوق: تەقەتەقی زۆر ف تق‌وتوق.

تەق‌وتوق: تەق‌وپوق ف تق و توق.

تەقودەو: کۆچی بەکۆمەڵ لەترسان ف کوچ دسته‌جمعی.

تەق‌ورەو: تەقودەو ف نگا: تەقودەو.

تەقـــە: ١) دەنگی وێك کەوتنی شتی ڕەق‌و سەخت؛ ٢) برێتی لە شەڕە تفەنگ ف ١) صدای افتادن شیئی سخت؛ ٢) کنایه از تیراندازی در جنگ.

تەقەت: وەشارتی، وەشێراو، تاقەت ف پنهان شده.

تەقەت کردن: شاردنەوە ف پنهان کردن.

تەقەتەق: تەقەی زۆر لەسەریەك ف تق‌وتوق بسیار.

تەقەتێ کەوتن: دەست بەهەڵاتنی بەکۆمەڵ کردن ف اِقدام به فرار دسته‌جمعی.

تەقەداکەوتن: خەبەر بڵاوبونەوە ف اشاعه.

تەقەفیرە: زگ‌چونی شل، بەلەفیرە ف اِسهال.

تەقەڵ: تیك، باقیە، جێ تێنان و دەرێنانی دەرزی بەداوەوە ف بخیه.

تەقـەلا: ١) کۆششت، هەوڵ، تەقـالا؛ ٢) یەکلا: (بـەهیچ **تەقەلا**یاندا نەهاتوە) ف ١) سعی و کوشش؛ ٢) یکسو.

تەقەلادان: کۆششت کردن ف سعی کردن.

تەقەلبەست: دادوراو، دادرواو، تێرتەقەڵ کراو ف بخیه خورده.

تەقـەڵ تێ‌هەڵـدان: یەکجار دەرزی لەدورمان ڕاکردن و دەرینانەوە ف سوزن زدن، بخیه‌زدن، آجیدن.

تەقەللا: تەقالا ف کوشش.

تەقەڵ لێدان: تەقەڵ تێ‌هەڵدان ف بخیه زدن، آجیدن.

تەقـەمـەنی: هەرچی ئەتـەقێندرێ. وەك باروت و فیشەك و... ف مواد مُنفَجره، مُهمّات جَنگی.

تەقەنە: چەقەنەی ئاش، چەقچەقی ئاسیاو ف نگا: ئاژینه.

تەقـەوانـە: کونی تایبـەتی کەچـالەکە بۆ خۆ رزگار کردنی داناوە ف سوراخی که حیوانات برای فرار تعبیه می کنند.

تەقەو رەقە: شەڕو هەراو لێکدان ف جنگ و جدال.

تەقیاگ: هەڵتەکاو، بەتەتەڵەکراو. بۆ دەغلی دەڵێن ف بوجاری شُده.

تەقی تەنێ: تەنیای بێهەواڵ ف تنهای تنها، تك و تنها.

تەقیلە: کڵاوی لە پەرۆو دەزو، ئارەخچن ف عرقچین.

تەقین: ترەکیان، تۆقین ف منفجر شدن.

تەقینەوە: ۱) دوبارە ترەکیان؛ ۲) برێتی لەبڵاو بونەوەی خەبەرو باس ف ۱) دوباره ترکیدن؛ ۲) کنایه از پخش شدن خبر.

تەقیو: ۱) ترەکیاو، تۆقیو؛ ۲) تەرە لە ولات و مەڵبـەنـد، هەڵاتـو ف ۱) منفجر شده؛ ۲) متواری.

تەقیە: ۱) حەیا، شەرم؛ ۲) بیر و بڕوا وەشارتن لەکن شیعە ف ۱) شرم؛ ۲) تَقّیه.

تەك: ۱) تاق، لەتی جوت؛ ۲) لا، لەکن، لنك؛ ۳) دەگەڵ: (**لەتەك منابە**)؛ ۴) نانەشان، سەلە ف ۱) فرد، مُقابل زوج؛ ۲) نزد؛ ۳) با؛ ۴) آبکش.

تەکان: ۱) بزوتنی بەتەوژم؛ ۲) پاڵدان ف ۱) تکان؛ ۲) هول دادن.

تەکان خواردن: بزوتنەوە ف تکان خوردن.

تەکان دان: ۱) بزوتن؛ ۲) بزواندن بەهێم ف ۱) تکان خوردن؛ ۲) تکان دادن.

تەکاندن: راوەشاندنی دارو فەڕش و بەرگ ف تکانیدن درخت و فرش و...

تەکانن: تەکاندن ف تکاندن.

تەکانەوە: لێ دورکەوتنەوە، دورەپەرێزی کردن ف دوری جُستن.

تەکاو: راوەشێنراو ف تکان داده شُده.

تەکبەند: کەمەربەند لە هەنبانەو جاو، هەمیان ف کَمَر بند چرمی.

تەکدان: ۱) پاڵ دان بە یەکەوە؛ ۲) لاچون و ڕێ چۆڵ کردن ف ۱) پُشت بەپُشت هم دادن؛ ۲) کنار کشیدن و راه بازکردن.

تەکدانە دواوە: بەرەو پاش کشانەوە ف واپس رفتن.

تەککو: وشەی سەیرمان ف کلمۀ تَعَجُب.

تەك کەوتن: بەشوێندا چوُن، دواکەوتن ف تك افتادن.

تەك کەوتو: شوێن کەفتە، وە دواکەوتە ف دنبالەرو.

تەك کەوتە: تەك کەوتو ف دنبالەرو.

تەکلە: دەرخۆنە ف سرپوش دیگ.

تەکلیف: ۱) کاری دژوار؛ ۲) خوایشت و تکا ف ۱) کار دشوار؛ ۲) خواهش.

تەکمە: فەرەنجی قوڵە، قاپوتی کورتی تا ئەژنۆ ف نیمتنۀ نمدی.

تەکمیش: بنکۆڵی ڕەز ف پی زدن و سُست کردن خاك رز.

تەکمیل: تەواو کردن، تممام کرن ف تکمیل.

تەکنای: تەکاندن، راوەشاندن ف تکانیدن بەمنظور گردگیری.

تەکو: ۱) تەککو؛ ۲) باقی، ماو لەشتێ ف ۱) کلمۀ تَعجّب؛ ۲) باقیمانده.

تەکوُز: رێك و پێك، لەبارو بێ کەمایەسی ف دارای نظم و ترتیب.

تەکوەك: لەجێگە بزوتن، تەکان ف تکان.

تەکوُیز: تەکوُز ف مُرتَّب، مُنَظَّم.

تەکوُیس: تەکوُز ف مُنَظَّم.

تەکە: ۱) تەگە، ساورێن، نێری، نێهری؛ ۲) پەڕی قوماری یەکخاڵ؛ ۳) لەرزەی هەڵاوەسراو ف ۱) نهاز؛ ۲) آسِ تکخال؛ ۳) نوسان جسم آویخته.

تەکەتەك: ۱) لەرەلەری شۆڕەوەبو؛ ۲) شلەشل رۆیشتن ف ۱) نوسان شیئی آویخته؛ ۲) سلانەسلانه راه رفتن.

تەکەدان: لاکەوتن و کشانەوە ف عقب رفتن و جا بازکردن.

تەکەکردن: ۱) تەکەدان؛ ۲) بزاوی هەڵواسراو ف ۱) نگا: تەکەدان؛ ۲) نوسان جسم آویخته.

تەکەڵتو: جێگەی رانی سوار لە زیندا، لبادی بن قایشی ئەم‌لاو ئەولای زین ف برگ زین.

تەکەمە: فەرەنجی، قاپوت ف پالتوی نمدی.

تەکەنمە: کولاوی یەك کەسی، لبادی چکۆڵەی یەك نەفەرە ف نمد یك‌نفری.

تەکیمە: تەکەنمە ف نمد کوچك.

تەکێن: کەسێ کاری تەکاندن دەکا ف تکان‌دهنده.

تەکینمە: نمەد، لباد، کولاف ف نمد کوچك.

تەکینـەوە: ۱) دورکەوتنەوە؛ ۲) کشانەوە لەکارێ ف ۱) دور شدن؛ ۲) شانه خالی کردن.

تەکیە: ۱) سەکۆی بەردەرگا، خواجانە؛ ۲) دەروێش‌گە ف ۱) سکوی جلو در؛ ۲) خانقاه.

تەکیەگا: پیشتیوان و یاریدەر ف حامی و پشتیبان.

تەگبیر: تەڤبیر، راوێژ ف تدبیر.

تەگرك: تەزرە، تەیروك، تەرزە، گللێرە ف تگرگ.

تەگە: سابرێن، تەگە، تەجە، نێری ف نهاز، پیشرو گله.

تەگـەرە: ۱) چەرخی عەڕەبـانە، پێچکی عەڕابەو گاری؛ ۲) دارێکە دە کونی بەرداشی ژێرو کوتراوە؛ ۳) کۆسپ و لەمپەر ف ۱) چرخ ارابه و گاری؛ ۲) چوبی که در سوراخ سنگ آسیا قرار دارد؛ ۳) مانع سر راه.

تەگەرەتێ خستن: چەت لەکار خستن، کۆسپ لەرێ دانان ف چوب لای چرخ گذاشتن.

تەگەرەتێ کەوتن: تێك چونی کار، چەت‌تێ کەوتن ف بروز اشکال در کار.

تەگەگرتن: ئاوس‌بوُنی بزن لە نێری ف باردار شدن بز.

تەل: ۱) تێل، سیم؛ ۲) تام تاڵ؛ ۳) تێلگراف، بەرقی‌یە؛ ۴) تاڵێك لە بەن، لە مو، داو، هەودا ف ۱) سیم؛ ۲) تلخ؛ ۳) تلگراف؛ ۴) تارِ مو، رشته.

تەلا: زێڕ ف طلا.

تەلار: باڵـەخـانە، ژوری قاتی سەرەوە ف بالاخانه، اطاقی که در طبقۀ بالائی ساختمانی قرار دارد.

تەلاس: پێ زیاد لەرادە راکێشان، سەرچڵی ف زیادەروی.
تەلاش: تەقالا ف تلاش و کوشش.
تەڵاش: تڵیش ف تراشه.
تەڵاق: بێبەش کردنی ژن لەمێرد ف طلاق.
تەڵاقدراو: ژنی لەمێرد بێبەش کراو ف طلاق داده شده.
تەڵاکاری: زێڕکفت ف زراندود.
تەڵاکفت: زێڕکفت ف زراندود.
تەلان: بەندەن، بەرزایی کێو ف ستیغ کوه.
تەڵان: ۱) تەلان؛ ۲) تەبارە، پێڕك ف ۱) ستیغ کوه؛ ۲) نگا: تەبارە.
تەلانتـــەڕە: گیایەکـــە لەبـــەرزایی دەڕوێ ف نام گیاهی است که در ارتفاعات می‌روید.
تەلبژێر: هەڵبژاردە، دانەبژیرکردن، نەقاندن ف برگُزیده.
تەلبژێن: تەلبژێر ف برگُزیده.
تەلبەند: تێل لەدەورە دراو، چیلی لەسیم ف پرچین سیمی.
تەڵپ: تڵپ، شڵپە، دەنگی لە سینگ دانی ئازیەت باران ف صدای بر سینەزدن.
تەڵـخ: ۱) رەنگی رەشی ئامـاڵ زەرد؛ ۲) تفت، شیرنی ئامـاڵ تاڵ؛ ۳) روگرژ، روترش ف ۱) رنگ سیاه مایل به زرد؛ ۲) مزهٔ گس؛ ۲) اَخمو.
تەڵزم: تڵیشێکی ناسك لەدارو پەڕۆو بەرد ف تراشه‌ای از سنگ یا چوب یا...
تەلسز: لاسلکی، تەلەفۆنی بێ‌تێل ف بی‌سیم.
تەلسك: زەنگەتە، هێشوی پچوك لەهێشوی زل ف تلسك.
تەڵفیز: گەمەو گەپ، گەپجاری، حەنەك ف شوخی، مَزاح، مَسخرگی.
تەڵفیس: تەڵفیز ف شوخی، مزاح، مسخرگی.
تەلمسك: تەلسك ف تلسك.
تەڵمیت: ۱) ئەسپی کۆتەڵ؛ ۲) ئەسپی زین‌و لغاوکراو بۆپیاوێکی گەورە؛ ۳) کۆچ‌وبار؛ ۴) جلێکی وەك لێفە بە سەرشان‌و ملی ئەسپی‌دا دەدەن ف ۱) اَسب مراسم عزاداری؛ ۲) اسب زین و یراق شده؛ ۳) کوچ کردن؛ ۴) عرقگیر اسب.
تەلمیس: کۆڕو کۆزی شیوەن ف دستهٔ عزاداری.
تەلوار: هەرزاڵ، پێڕك ف نگا: پیڕك.
تەلوبال: بەژن‌و باڵا ف قدوقامت.
تەڵوك: دڕکەزی ف خاری است که در ساَختن پرچین بەکار برند.
تەڵۆك: شوڵی جەمسەری چیغی رەشماڵ ف ترکهٔ چیغ.
تەلوُکە: تالوُکە، هیلاك، جێ یان کاری پڕلە مەتەرسی، خەتەر ف خَطَر.
تەڵوُکە: تالوُکە، لەز، پەلە ف شتاب.
تەڵـە: ۱) ئامـرازی راو لەئاسن‌و تێل؛ ۲) جۆرێ هەڵوا ف ۱) تله؛ ۲) نوعی حلوا.
تەڵەب: ۱) داوا، ویستن؛ ۲) نێرخوازی ماکەر: (ماکەر بە **تەڵەبە**) ف ۱) درخواست، طَلَب؛ ۲) گُشن‌خواهی ماده‌الاغ.
تەڵەبکار: داواکار ف طلبکار.
تەڵەبە: خوێندکار لە جامعە، دەرس خوێنی زانستگا ف دانشجو.

تەڵەبەرد: پارچەیەکی درێژو پانکەڵە لەبەرد ف تختەسنگ.
تەڵەتەقین: برێتی لەفێڵبازو خاپینۆك ف کنایه از فریبکار.
تەڵەتەل: ماتەماتە، سەبرە سەبرەچون ف پاورچین پاورچین.
تەڵەرێوی: گاڵتەیەکە ف یکی از بازیهای محلی.
تەڵەزم: پارچەی تەنك لەدارو بەرد ف تراشهٔ چوب یا سنگ.
تەلەس: زۆر سەرخۆش ف مَست و خراب.
تەلەسمە: کرمی نۆك ف آفت نخود.
تەلەف: لەناوچو، خراوبوگ، بەفیڕۆچو ف تَلَف.
تەلەفۆن: تەلەیفون ف تلفون.
تەڵەکە: حیلە، گەڕ، گزی ف نیرنگ.
تەڵەکەباز: فێڵباز، گزیکار ف حیلەگر.
تەڵەمە: ئێسکی چۆڵەمە ف جناغ.
تەڵەمەشکێنە: چۆلە مەشکێنە، چەڵەمەشکێنە ف جناغ شکستن.
تەڵەنانەوە: ۱) داودانان؛ ۲) برێتی لەگزی کردن بۆ فریودان: (گەردون لەگەڕەو هەزار **تەڵەی ناوەتەوە**) «خەیامی هەژار» ف ۱) دام نهادن؛ ۲) کنایه از مکر کردن.
تەڵەورێوی: تەڵەڕێوی ف نگا: تەڵەرێوی.
تەلهە: تەڵە ف تله.
تەلەیفون: تەلەفۆن ف تلفون.
تەلی: تەڵە ف تله.
تەلێ: ۱) زێڕ، تەڵا؛ ۲) ناوە بۆ ژنان ف ۱) طلا؛ ۲) نامی زنانه.
تەلیس: گونیە، گوُنی، جەواڵی تەنکی لەگوُش چنراو ف گونی.
تەلێر: زگ‌زل، ورگن، دەفزگ ف شکم گنده.
تەلیسم: ۱) شوێنی جادوکراو؛ ۲) دوعای جادوگەر؛ ۳) نوشتەی لەسەر زێڕو زێو کە خشلێکی سەرسنگە ف ۱) و ۲) طلسم؛ ۳) گردن‌بند طلا یا نقره که بر روی آن نوشته باشند.
تەلیسە: سوکەبار کە لەسەڕیەوە سواردەبن ف بار سبك.
تەلیلە: گوتنی «*لا اله الّا الله*» بە کۆمەڵ ف تهلیل.
تەم: ۱) مژ، دومـان؛ ۲) تۆزو غومـار؛ ۳) نەفەسدان لەسیغار، مژدان لە جگـــەرە؛ ۴) بەلێو لێك تونـــدکـــردن خواردنی شیر و شیرینی؛ ۵) تاریکایی بەرچاو؛ ۶) برێتی لە خەم‌و کەسەر ف ۱) مه؛ ۲) غبار؛ ۳) پُك زدن به سیگار؛ ۴) مکیدن؛ ۵) تارشدنِ چشم؛ ۶) کنایه از غم و غُصه.
تەما: ۱) هومێد؛ ۲) نیازو لێبڕان؛ ۳) تەماح؛ ۴) بەتەماح ف ۱) اُمید؛ ۲) تَصمیم؛ ۳) آز؛ ۴) آزمند.
تەماتم: زمان گیری لەکاتی توُڕەیی ف به تته‌پته افتادن در اثر خشم.
تەماتە: باژاناسۆر، باینجانی سور، تۆماتێز ف گوجه‌فرنگی.
تەماح: هومێدو داوای نارەوا، چاوچنۆکی، چاونەزیری ف آز، طمع.
تەمادار: بەهومێد ف امیدوار.
تەماداری: هومێدەواری ف امیدواری.
تەمار: ۱) شارەگ، شادەمار، دەمار؛ ۲) رەشایی بەرچاو ف ۱) شاهرگ؛ ۲) تاری دید.
تەمارتن: تەمراندن ف نگا: تەمراندن.

تەمارزو: تامەزروٚ ف نگا: تامەزروٚ.
تەماشا: تماشا ف تماشا.
تەماشاخانە: تماشاخانە ف نمایشگاە.
تەماکار: بەتەماح ف آزمند.
تەماکوٚ: توتن ف تنباکو.
تەماڵ: دوٚزینەوەی کەروێشك لەلاندا ف پیدا کردن خرگوش در کنام.
تەمباف: ۱) نەغمەی ژێر عەرز؛ ۲) گێژاو؛ ۳) چاڵی بەردین لەناو شاخ‌و چیادا ف ۱) نَقْب؛ ۲) گرداب؛ ۳) گودال سنگی در کوە.
تەمبور: ئامرازێکی موسیقایە ف تنبور.
تەمبورە: زەمبورەی ئاش ف سوراخ تنگ ناوآسیاب.
تەمبەڵ: ۱) تەوەزەل، بێکارە؛ ۲) کوٚڵەکەیەك کە دەخرێتە بن دیوار کاریتە رادەگرێ ف ۱) تنبل؛ ۲) ستونی کە دیرك را نگە می‌دارد.
تەمبەڵخانە: فەقیرخانە ف نوانخانە.
تەمبەڵە: کرمێکی ئەستوری خڕەکەی سپی‌یە ف کرمی است سفیدرنگ.
تەمبەڵیت: سەربار، باری زیادی لەسەر بارەوە ف اضافەبار.
تەمتور: جوٚرێ خوێی قاوەیی ف نوعی نمك قهوەای رنگ.
تەمتەراق: دەبدەبە، شکوٚ، جەلال ف تمتراق، دَبدَبە.
تەمتەم: رەقەن، زەوینێ بنەکەی نەرمان نەبێت ف زمین سنگلاخی.
تەمتەمان: تەمتەم ف زمین سنگلاخی.
تەمتەمە: تمتمە، نوکی مزرەق، نوك گیزگیزە ف نُكِ آهنین گردنا.
تەمراندن: ۱) داپوٚشین لەخاکدا؛ ۲) کوژاندنەوەی ئاگر ف ۱) زیر خاك نهادن؛ ۲) فرونشاندن آتش.
تەمرین: تەمراندن ف نگا: تەمراندن.
تەمسق: باسوق، باسوخ ف باسلُق.
تەمشو: تەپشو، تەشوێ ف تیشە.
تەمشوێ: تەمشو ف تیشە.
تەمغە: موٚری دەزگای دەوڵەتی ف مهر اداری.
تەمو: ۱) توٚپی ئاش، جێگەی پەڕەی ئاش؛ ۲) خاڵیگە ف ۱) جای پرّهٔ آسیاب؛ ۲) تهیگاە.
تەموخ: رەملی لێك هالاو، سندەرەمڵ ف ماسهٔ کلوخ شدە.
تەمورە: ۱) پیك، زەنبورە؛ ۲) تەنبور ف نگا: تەمبورە؛ ۲) طنبور.
تەمورەژەن: کەسێ کە تەنبور لێ دەدا ف نوازندهٔ طنبور.
تەموز: مانگی حەوتەمی ساڵی میلادی ف ماە جولای.
تەمەت: بەئەندازەی، بەقەد ف باندازهٔ.
تەمەر: ناوی پیاوانە ف اسمی برای مردان.
تەمەرە: بەڵاو کێشەو گیرە ف بلا و کشمکش و دردسر.
تەمەز: توٚمەز ف تونگو.
تەمەزی: دەسرەی ئاوریشم، دەسماڵی هەورەمیش ف دستمال ابریشمی.
تەمەسی: تەمەزی ف دستمال ابریشمی.
تەمەڵ: لەش گران، تەپ، تەوەزەل ف تنبل.
تەمەڵخانە: جێ‌ژیانی ئەوانەی کاریان پێ ناکرێ ف نوانخانە.
تەمەڵە: بەردی بناغە، هەوەڵ‌ریزی هیم ف زیر بنا.
تەمەڵی: لەش گرانی، تەپی، تەوەزەلی ف تنبلی.
تەمەڵیت: ۱) پاشکوٚی پێچراوی دوای زین؛ ۲) بەردی بناغە؛ ۳) سەربار ف ۱) بقچهٔ بەفتراك بستە شدە؛ ۲) بنیان ساختمان؛ ۳) اضافەبار.
تەمەن: عومر، عەمر، مەودای ژیان ف عُمر، سِن.
تەمەنا: ۱) چەست کیشانی سەرباز بوٚ ئەفسەر؛ ۲) تکاو ڕەجا ف ۱) احترام گذاشتن برای مافوق؛ ۲) تَمنّا.
تەمێ: سزادان لەسەر سوچ‌و هەڵە ف تنبیە.
تەمیان: خەمگینی ف اَندوە.
تەمێ‌بون: پەند وەرگرتن، لەسزادانەوە، دەست لەکاری ناڕەوا هەڵگرتن ف پند گرفتن، درس عبرت گرفتن.
تەمێ خوٚر: جزیا دیتو، جزیا دراو ف کیفردیدە.
تەمیز: پاك‌و خاوین ف تمیز.
تەمیس: تەمیز ف تمیز.
تەمێ کردن: ۱) راسپاردن؛ ۲) سزادان لەسەر خەتاو تاوان ف ۱) سفارش کردن؛ ۲) مجازات کردن، تنبیە کردن.
تەمین: خەمبار، دڵتەنگ ف اندوهگین.
تەن: ۱) لەش، بەدەن، قالب؛ ۲) سیان، قورم ف ۱) کالبد، تَن، بدن؛ ۲) دودە.
تەنا: ئاسودە، رەحەت ف آسودە.
تەناباز: تەناف باز، پەلهەوان ف بندباز.
تەنازول: لەمەبەست شل‌کردنەوە ف از خواستەهای خود کاستن.
تەناف: تەوپەتەی بوٚ جل لەسەر هەڵخستن رایەڵ دەکرێ ف طناب.
تەنافباز: ئەو هونەرمەندەی بەسەر گوریسی رایەڵ کراودا دەڕوا ف بندباز.
تەنافبازی: هونەری تەنافباز ف بندبازی.
تەنانە: ۱) خوٚ ئەگەر، هەتتاکە؛ ۲) بەتایبەت ف ۱) حتی اگر؛ ۲) بخصوص.
تەنانەت: تەنانە ف نگا: تەنانە.
تەناو: چنراو، تەندراو ف تنیدە، بافتە.
تەناهی: ۱) ئاسودەیی؛ ۲) خوٚشی‌و ئارامی ف ۱) آسودگی؛ ۲) صلح و آرامش.
تەنایی: تەناهی ف نگا: تەناهی.
تەنبو: ۱) توٚپیو، مردارەوەبو، کەوتی؛ ۲) گەنە؛ ۳) توٚپی ئاش ف ۱) مردار؛ ۲) کَنە؛ ۳) مرکز پرّەهای آسیا.
تەنبوری: کاکوٚڵی پیاوانە ف کاکُل.
تەن‌بەتەن: شەڕی دوکەس پێکەوە لەمەیدانی شەڕدا ف جنگِ تن‌بەتن.
تەنبەکی: تەماکوٚ، توتنی نێرگەلە ف تنباکو.
تەنبەڵە: تەمەڵە، بەردی بناغە ف بُنیان ساختمان.
تەنپەروەر: خوٚ خوٚشەویست، دەستوپێ سپی ف تن‌پَرور.

تەنتەنە: بزەم بزەم، سەنسەنە، جەلال و شکۆ [ف] جلال و شکوه.

تەنخوا: ١) کوتاڵ و ماڵی بازرگانی؛ ٢) دەسمایە، سەرمیان [ف] ١) کالای بازرگانی؛ ٢) سرمایه.

تەندروس: ساغ، ساق، سلامەت [ف] تندُرُست.

تەندروست: تەندروس [ف] تندُرُست.

تەندوُر: تەنور [ف] تنور.

تەندورپلاوی: پلاوله پەرش [ف] نوعی غذا.

تەنـدورە: ١) ئەو حەوزۆکـەی لەقسـڵ و بەرد ئەیکەن و ئاوی ئاشی تێ دەرژێ؛ ٢) گرمـەگرم و هارە: (دێوەکـە بە **تەندورە** زەنە هات) [ف] ١) تنورهٔ آسیا؛ ٢) غُرّش.

تەنراو: تەناو [ف] بافته.

تەنزیل: پارچەی سپی و تەنك [ف] پارچه سفید درشت باف.

تەنشت: ١) کن، نك، لا، جەم؛ ٢) خاڵیگە [ف] ١) جنب؛ ٢) تُهیگاه.

تەنشتاو تەنشت: لەسەرلا، لاولا [ف] لابەلا.

تەنشدەر: لاشیپانە، لای درێژی چوارچێوەی دەرگا [ف] دوطرف عمودی چهارچوبهٔ در.

تەنك: ١) پانی ناسك؛ ٢) نەقوڵ؛ ٣) چاندراو یان موی نەپر [ف] ١) تُنُك؛ ٢) کم‌عُمق؛ ٣) کشت یا موی کم‌پُشت.

تەنکاو: ئاوێ کە قوڵ نەبێ [ف] آب کم عمق.

تەنکوتیوڵ: زۆر ناسك و تەنك [ف] بسیار نازك.

تەنکـە کـردن: هەڵکێشـان و سوك کردنی چاندراوی پڕ [ف] تنك کردن کشت پرپشت.

تەنـگ: ١) کەمـەر بەندی بارەبەر؛ ٢) دژی گوشاد؛ ٣) ورگی زل؛ ۴) قایشی نێوان دەفـەومەکـوکی جوڵایی؛ ۵) دژوار: (توشی نەفەس **تەنگی** بوە) [ف] ١) تنـگِ زین؛ ٢) تنـگ، مقـابل گشاد؛ ٣) شکم گنده؛ ۴) ابزاری در جولائی؛ ۵) دُشوار.

تەنگانە: لێقەومان، بێ‌دەرەتانی [ف] تنگنا.

تەنگاو: ١) وەسەر پەلە خراو؛ ٢) زۆر بۆ هاتو [ف] ١) شتابزده؛ ٢) در تنگنا قرار گرفته.

تەنگاوی: تەنگانە [ف] تنگنا.

تەنگ‌بی: ئامرازی دابێژانی کون‌تەنگ [ف] غربال ریز.

تەنگ پێ هەڵچنین: زۆر بۆهێنان و بێ‌دەرەتان کردن [ف] در تنگنا قرار دادن.

تەنگ‌دان: تەنگەکێشان لە یەکسم [ف] تنگ زین بستن.

تەنگدەس: نەدار، بێ‌پارە، بێ‌ماڵ، فەقیر [ف] تنگدست.

تەنگدەست: تەنگدەس [ف] تنگدست.

تەنـگر: دارێـکی دەوەنـە بەری، وەك بـەری بادام دەچێ [ف] نام درختچه‌ایست.

تەنگز: چاڵوك، دارێکی بنچکەو بەدرك [ف] سفیدخار.

تەنگـژە: ١) شیوی تەنگـەبـەر، گەڵی تەنـگ، دۆڵی تەنـگ؛ ٢) ناوی گونـدێکـە لەکوردستان؛ ٣) تەنگانە [ف] ١) درّهٔ تنگ؛ ٢) نام یکی از روستاهای کُردستان؛ ٣) تنگنا.

تەنگوچەڵەمە: تەنگانە، دژواری و ناخۆشی [ف] تنگنا.

تەنگە: ١) کەمەربەندی یەکسم؛ ٢) برێتی لەزکی زل؛ ٣) جێگەی تەسك بونەوەی دەریا [ف] ١) تنگ اسب یا الاغ؛ ٢) کنایه از شکمِ گُنده؛ ٣) تنگه.

تەنگەبەر: هەرشوێنێکی ناگوشاد [ف] تنگ، مُقابل گُشاد.

تەنگەبەری: تەنگانە، بێ‌دەرەتانی [ف] تنگنا.

تەنگەتاو: ١) وەپەلە کەوتو؛ ٢) زۆر تورە؛ ٣) زۆر بۆ هێنانی میزوگو [ف] ١) شتابزده؛ ٢) بسیار خشمگین؛ ٣) فشارِ اجابت مزاج.

تەنگـەتیلکـە: ١) رق هەستاو، تورە؛ ٢) زگ‌زل [ف] ١) خشمگین؛ ٢) شکم گُنده.

تەنگەدان: تەنگدان، توندکێشانی تەنگە [ف] تُندبستنِ تنگِ اسب یا اُلاغ.

تەنگـەگر: ١) پشتێنەی زین کە ئەسپ زامار دەکا؛ ٢) برێتی لە قسەی رەق [ف] ١) نرمه‌ای که پُشت اسب را زخم کند؛ ٢) کنایه از سخن رُك.

تەنگـەگرتن: ١) بریندار بون بە تەنگە؛ ٢) برێتی لە قسەی گرچو برو تورەکەر [ف] ١) زخمی شدن حیوان از تنگ؛ ٢) کنایه از سخن خشم برانگیز، جواب دندان‌شکن.

تەنگەلان: تەسکایی لە زەریا، زەریای نێوانی دوچیا [ف] تنگه.

تەنگەنەفەس: ١) نەخۆشی هەناسەسوار؛ ٢) برێتی لە بێ‌سەبر [ف] ١) تنگ نَفَس؛ ٢) کنایه از ناشکیبا.

تەنگـەنەفەسی: ١) هەناسەسواری کە نەخۆشیەکە؛ ٢) بێ‌ئارامی [ف] ١) بیماری آسم؛ ٢) ناشکیبائی.

تەنگ هەڵچنین: برێتی لە زۆر بۆهێنان و دەرەتان لێ‌برین [ف] در تنگنا قرار دادن.

تەنگی: ١) بەرانبەری گوشادی؛ ٢) ناخۆشی و تەنگانە [ف] ١) تنگی؛ ٢) سختی و تنگنا.

تەنگیز: گۆیژ، بلچ، گێوژ [ف] زالزالك.

تەنوا: گەمار، چڵك، پیس، چەپەڵ [ف] کثیف.

تەنوایی: گەماری، چڵکنی، پیسی [ف] کثافت.

تەنور: تەندور، قوڵکەئاگری سورەوەکراو بۆنان کردن [ف] تَنور.

تەنـــورداخستن: هەڵکـردنی تەنـور، ئاگر لە تەنـدوردا کردنـەوە [ف] افروختن تنور.

تەنورشێوێن: کۆڵەوەژ، دارێکی درێژ کە بنی تەندوری پێ تێك وەردەدەن [ف] چوبی که با آن خاکستر و آتش تنور را زیر و رو می‌کنند.

تەنـورە: ١) زارکی دۆلاش؛ ٢) گێژە لوکـە؛ ٣) گرمەو گورە؛ ۴) داوێنی کراسی ژنانە [ف] ١) دهانهٔ ناوآسیا؛ ٢) گردباد؛ ٣) صدای غُرّش؛ ۴) دامن زنانه.

تهنوشك: ئاڵوهاتن، گەروێشەی لوزەتێن [ف] ورم کردنِ لوزه‌ها.

تهنوُیی: تینوەتی، تینگی، تینوایەتی [ف] تشنگی.

تەنە: لەشێك، تەنیا: (یەك **تەنە** بەرەنگاری بو) [ف] تنه، تنها.

تەنها: بەتاقی تەنێ، بێ‌هیچ هەواڵ و خزم، تاك [ف] تنها.

تەنەزول: هاتنە خوارەوەی نرخ و پایە [ف] فروکش کردن نرخ و پایه،

تَنَزُّل.

تەنــەکە: ١) کانزایەکە دەکریتە دەفری ڕۆن‌و شتی‌تراو؛ ٢) پێوانەیەکە نزیکەی شازدە کیلۆ دەگرێ [ف] ١) چلیك حلبی؛ ٢) پیمانه‌ای معادل شانزده کیلو.

تەنەکەچی: وەستای تەنەکەکاری [ف] حلبی‌ساز.

تەنەکەساز: تەنەکەچی [ف] حلبی‌ساز.

تەنی: ١) تەنـك، ناسکی سوك؛ ٢) نانی تەنـدوری ناسك؛ ٣) قورمی مەنجـەڵ، سیان، ڕەشـایی نیشتوی دوکەڵ [ف] ١) تنك، نازك؛ ٢) نانِ لواش؛ ٣) دوده، سیاهی دیگ.

تەنێ: تەنیا، تاقەکەسە، تاقەشتە [ف] تنها، یگانه.

تەنیاباڵ: بێ‌یاریدەرو هاوکار [ف] یکه و تنها، بی‌یار و یاور.

تەنیاگ: تەنراو، چندراو [ف] بافته.

تەنیایی: تەنهایی، بێ‌هاودەم‌و بەتاك کەوتنەوە [ف] تنهائی.

تەنێتی: یەکایەتی، تەنیایی، بێ‌هەواڵەتی [ف] وحدانیّت.

تەنیشت: ١) لاکەلەکە؛ ٢) نزیك، نێزیك [ف] ١) پَهلو، جَنب؛ ٢) نزدیك، مُجاور.

تەنیلە: بەخەڕەك ڕێسراوی ئامادەی کار [ف] رشته ریسیده.

تەنین: چنین [ف] تنیدن.

تەنینەوە: داگری، داگرتن، گیرۆیی: (ئەو ئاهۆیە لە تەنینەوە دایە) [ف] سرایت، واگیری.

تەو: ١) پەزی ڕەنـگ بۆر، مەڕی خۆڵـەکـەوە ڕەنگ؛ ٢) دەنگی بانگ کردنی مێگەل بۆ ئاوخواردنەوە؛ ٣) وشەی پەسند بۆ گۆرانی بێژ؛ ۴) تا، نۆبـەتێ، یاو [ف] ١) گوسفنـدِ خاکستری؛ ٢) صدای خواندن گلّه به آبخوری؛ ٣) حرفِ تحسینِ خواننده؛ ۴) تَب.

تەوا: ئارەزو، هومێد، تەما [ف] امید.

تەوات: سەبر و حەوسەڵە، تاقەت‌و پشودرێژی [ف] بُردباری.

تەوادار: بەهومێد، بهێڤی، بەئاوات [ف] اُمّیدوار.

تەوار: ١) مێچکەی باز، بازی مێوینە؛ ٢) مناڵی خڕ و خوڵ‌و هەراش [ف] ١) بازماده؛ ٢) کودكِ چاق و چِلّه.

تەوازی: داوای بوردن کردن، عوزرخوازی [ف] مَعذرت‌خواهی.

تەواسا: تاساو، وڕو گێژ [ف] گیج و مَنگ.

تەواســان: ١) گێژبـون، تاسـان؛ ٢) دڵساردی، ناهومێدی [ف] ١) گیج شُدن؛ ٢) دلسردی، نومیدی.

تەواسانن: ١) تاساندن، ٢) دڵسارد کردن [ف] ١) گیج کردن؛ ٢) دلسرد کردن.

تەواسیان: ١) تاسان؛ ٢) ناهومێدبون [ف] ١) گیج شُدن؛ ٢) دلسرد شُدن.

تەواسیانەوە: دڵساردبون [ف] نومیدشدن.

تەواسیای تەوەس: چش لە هەرشت، بەجەحەندەم [ف] بەدَرَك.

تەواش: چەورایی، زەرنوُقایی [ف] چَربی.

تەواشا: ڕوانین، تماشا، مێزە [ف] تَماشا.

تەواشاخانە: جێگەی شتی خۆش‌و سەیردیتن [ف] تماشاخانه.

تەواف: خول خواردن بەدەوری ماڵی کابەدا [ف] طواف.

تەوافەت: جیاوازی، فەرق [ف] تفاوت.

تەواڵ: باڵندان، تەیر وتەواڵ [ف] پرنده.

تەوانچە: دەمانچە، دەبانچە [ف] سلاحِ کمری.

تەوانــدن: ١) قەدکـردن، دولاکردنەوە؛ ٢) لێك پێچان، لول‌دان [ف] ١) تاکردن؛ ٢) پیچیدن.

تەواو: ١) تم، تممام، گش، بێ‌کەم‌و کوڕی؛ ٢) خەلاس، لەبەین چو [ف] ١) تمام، بی‌کم‌وکاست؛ ٢) پایان یافته.

تەواوبون: ١) دروست‌و بێ‌کەمایەسی بون؛ ٢) نەمان‌و خەلاس بون [ف] ١) بی‌کم و کسر بودن؛ ٢) بەاتمام رسیدن.

تەواوکــردن: ١) پێك هێنان‌و ئەنجام دان؛ ٢) نەهێشتن [ف] ١) بەانجام رساندن؛ ٢) باقی نگذاشتن.

تەواوی: ١) بێ‌کەمایەسی؛ ٢) گش‌لەگش [ف] ١) بی‌کم و کاستی؛ ٢) همگی.

تەوتین: تەوات [ف] بُردباری.

تەوجی: باربو، کۆمەکی ماڵی بەهەڕەوەز [ف] کار تعاونی.

تەوخ: کوُل، کوُیل، زاخە، هوڵەمەڕ لەژێر زەمین‌دا [ف] زاغه.

تەور: ١) بیوْر، بەڵتە؛ ٢) تەنانەت؛ ٣) جۆر [ف] ١) تَبر؛ ٢) حتّی؛ ٣) نوع.

تەوڕات: کتێبی پیرۆزی جوُلەکەو خاچ‌پەرستان [ف] تورات.

تــەوراس: داسی لـکەدار پەڕانـدن، تـەورداس [ف] داس دستەبُلند شاخەبُرّی.

تەورداس: تەوراس [ف] نگا: تەوراس.

تەوززین: بیوروکەی چەکی شەڕکەران‌و سەرشانی دەروێشان [ف] تبر زین.

تەورك: بللوُر، جۆرێ شوشەی جوان [ف] بلور.

تەورێزی: کێشێکە بەرانبەری سێ کیلۆ، مەن [ف] من، برابر سه کیلو.

تەوز: خشڵ، خەمل [ف] زیور.

تەوزاندن: ڕازاندنەوە، جوان کردن [ف] آراستن.

تەوزە: حەنەك، قسەی گاڵتە [ف] طَنز.

تەوزەپێکرن: تیز پێ کردن، گاڵتە پێ کردن [ف] ریشخند کردن.

تەوزی: پێویست، پێداویست [ف] لازم و ضروری.

تەوزیــم: ئەرك، کاری سـەرشـان، کارێ‌کە پێویستە بکرێ [ف] وظیفه، تکلیف.

تەوژم: نهێم، توندوزۆرو هێزدار [ف] فشار.

تەوس: قسەی بەتێکوڵ، تیز، تانە [ف] طعنه.

تەوسکە: هەنجیرە کێویلکە [ف] انجیر کوهی.

تەوسین: تاسان [ف] هاج‌و واج ماندن.

تەوش: ١) تراو، شل، دژی خەست؛ ٢) هیچ‌و پوچ، پەشم، بێ‌نرخ؛ ٣) ناجور، نارێك [ف] ١) مایع؛ ٢) بی‌ارزش؛ ٣) ناهنجار.

تەوشك: کەش، هەوای دەوری زەوین [ف] جوّ زمین.

تەوشو: تەشوێ، تەمشوێ [ف] تیشه.

تەوشوێ: تەشوێ ف تیشە.

تەوفیر: جیاوازی، تەفاوەت، تەوافەت ف تفاوت.

تەوق: ١) ئاڵقەی لەئاسن؛ ٢) گەوی دەوری مل و گەردن ف ١) حلقۀ آهنی؛ ٢) طوق.

تەوقە: ١) خشڵێکە وەك ماشەی ئاگر زلف و بسکی پێ دەگرن و رادەگرن؛ ٢) دەست لەدەست نان، دەستی یەکتر گوشین ف ١) از زیورآلات که بر زُلف بندند؛ ٢) دست دادن.

تەوقەتە: پۆپە، شوێنی هەرەبەرز لەچیاو دارو... ف بلندترین نقطۀ کوه یا درخت یا...

تەوقەسەر: ١) بەرزترین شوێن، تەوقەتە؛ ٢) تەپڵی سەر ف ١) اوج؛ ٢) تارك سر.

تەوقە کردن: دەست نانەدەست ف دست دادن.

تەوقەن: بەرزترین جێ ف بالاترین نقطه.

تەوقەنە: تەوقەن ف نگا: تەوقەن.

تەوڵە: تەویلە، پشتێر، گەوەڕ، تیوڵە ف طویله.

تەومان: دەرپێ ف تنبان.

تەون: تەنینی رایەخ، هۆنەی لەخوری و مو ف بافتنی.

تەونگەر: کەسێ کە رایەخ دەتەنێ ف بافنده.

تەونۆکە: تەونی جاڵ جاڵوکە، تاری کاکڵە موشان ف تار عنکبوت.

تەوەر: بیور، تەور ف تبر.

تەوەرگ: تەزرە، تەرزە، تەیرۆك ف تگرگ.

تەوەرگەژیلە: گلێرکە، تەرزەی ورد ف تگرگ ریز.

تەوەرە: ١) بەلا و دەرد، لێقەومان؛ ٢) ئاژاوە و پشێوی؛ ٣) خڕ و گرۆوەرێك کە بەرداش لەسەری دەگەڕێ ف ١) آسیب، گزند؛ ٢) آشوب و بلوا؛ ٣) محور سنگ آسیا.

تەوەزەل: تەمەڵ، تەپ، لەش گران ف تنبل.

تەوەش: پوچ و بی بەهرە، خوڕایی، هیچ و پوچ ف پوچ و بی بهره.

تەوەشق: تەشق ف نگا: تەشق.

تەوەق: ١) سینی، یاڵتـەبەق؛ ٢) نەخۆشیەکی ڕەشەوڵاخ ف ١) سینی؛ ٢) نوعی بیماری سُم دام.

تەوەل: سەرسەری، بەدفەر، بێ ئاکار ف شارلاتان.

تەوەن: بەرد، کەڤر، کوچك ف سنگ.

تەوەنتاش: بەردتاش، کەڤرتراش ف سنگتراش.

تەوەنە: ١) کۆگا، تۆپەڵ؛ ٢) تەبەنە، دەرزی لێفەدرون ف ١) تودۀ اشیاء؛ ٢) سوزن لحافدوزی.

تەوەنەدان: لێك هاڵان، لێك کۆبونەوە ف دور هم جمع شدن.

تەوەنـەفڕێ: بـەردە فڕکی، کەڤر بۆ هەڤدو ئـاویتن، شـەڕە بـەرد ف سنگ پرانی.

تەویر: جۆر ف نوع.

تەوێڵ: ناوچاوان، توێڵ، ئەنی، هەنیە، جەمین ف پیشانی.

تەوێڵە: شارێکە لە کوردستان ف یکی از شهرهای کردستان.

تەویلە: گەوەڕ، پشتێر، گەوڕ ف طویله، اصطبل.

تەهـ : وشەی سەیرمان، تەحا، بەحا ف کلمۀ تَعَجُّب.

تەها: ١) تەهـ؛ ٢) بێ وێنە، یەکە ف ١) کلمۀ تَعَجُّب؛ ٢) بی مانند.

تەهتاڤك: پنگەکێویلە ف نعنای کوهی.

تەهرە: دەسرۆکەی هەوری ف دستمال.

تەهس: خلیسك، جێگەی لوس و رژد کە لێی هەڵدەخلیسکێن ف لیز.

تەهسۆك: ١) خلیسکان؛ ٢) جێـگەی خلیـسك ف ١) لیزخوردن؛ ٢) لغزنده.

تەهسین: هەڵخلیسکان، شەمتین ف لیزخوردن.

تەهو: وشەی سەیرمان ف کلمۀ تَعَجُّب.

تەهۆ: وشەی نەشیاوی، هەیهو ف هیهات.

تەهۆڵ: رەهۆڵ ف شکاف ژرف و گشاد.

تەی: ١) کەدی، ڕام؛ ٢) فێرەکـار، ئاکـارزان؛ ٣) مەرج، پەیمـان؛ ٤) سوڕانەوەو گەڕان: (دنیام **تەی** کرد) ف ١) رام؛ ٢) کارآمد؛ ٣) پیمان؛ ٤) طی کردن.

تەیا: ڕێك ونداکری، ڕێ گوم کردو، ڕێ لێ شێواو ف ره گم کرده، سرگردان.

تەیاخ: پەیاخ، پەیاغ، گالۆك، داردەستی ئەستوور ف چُماق.

تەیار: ١) سازو ئامادە بۆکاریان بۆ سەفەر؛ ٢) کەیف سازو دەوڵەمەند ف ١) آماده، مُهیّا؛ ٢) ثروتمند و آسوده.

تەیارە: ١) لیسی باز لەسـەر نیشتن؛ ٢) فرۆکـە، باڵافـڕ ف ١) جای نشستن باز شکاری؛ ٢) هواپیما.

تەیان: ١) کارەکـەر، جێری، خزمـەتکـاری ژن، کڵفـەت، قەرەواش، خەدامـە؛ ٢) تیان، مەنجەڵی گەورەی حەمام ف ١) کُلفت؛ ٢) دیگ بزرگ حمام.

تەیجە: سەوەتە، قەرتاڵە، هەردەفرێ لەتوڵ تەنرابێ ف سَبَد.

تەیچە: سەلە، ئانەشان ف آبکش.

تەیر: مەل، باڵدار، باڵندە ف پرنده.

تەیرك: خشڵ و لەرزانەی کە وەك کۆتر دروس کراوە ف نوعی زیور که بەشکل پرنده ساخته شده.

تەیرۆك: تەزرە، تەرزە ف تگرگ.

تەیرە: چەتە، ریگر، تەریدە ف راهزن.

تەیس: بریقە، بریسکە ف درخشش.

تەیسین: ١) بریقـانـەوە، تروسکـانەوە؛ ٢) ئایسان، گڕداربون ف ١) درخشیدن؛ ٢) شعلەور شدن.

تەیکە: تەیجە ف سَبَد.

تەیلە: تێلەکە، کوڵ ف بشته.

تەیمان: تامان، چەپەر، دەرك و دیواری لەشوڵ ف در و دیوار از چوب و ترکه ساخته شده.

تەینا: تەنیا، تەنها ف تنها.

تەیناباڵ: تەنیاباڵ ف بی یار و یاور.

تەیوانە: خۆراك لەماڵی زاواوە بۆماڵی بوك ف غذائی که از خانه داماد به خانه عروس فرستند.

تەیەو: رامو فێرەکار ف رام و کاری.

تەیەوبوگ: راهێندراو بۆکار ف رام شده برای کار.

تەیەوبوُن: راهاتنو کارفێر بون ف رام شدن و کار آموختن.

تی: ۱) تینــگ، تونی، تەژنــە؛ ۲) برای مێرد، شوبــرا؛ ۳) تو، تفێ؛ ۴) تیخەی شیر و خەنجەرو کێرد؛ ۵) تیل، لەقولینچکەوە ف ۱) تشنە؛ ۲) برادرشوهر؛ ۳) توت؛ ۴) تیغهٔ شمشیر و...؛ ۵) نیم نگاه.

تێ: ۱) ناوی پیتی چوارەمی ئەلفو بێتکە؛ ۲) یاو، تا، نۆبەتێ؛ ۳) دەناو: (تێدا، تێ کراو)؛ ۴) دێت، بەرێوە بوهاتن؛ ۵) سوسکە، سوێسکە؛ ۶) لەناو ف ۱) حرف چهارم الفبا؛ ۲) تب؛ ۳) درون، تو؛ ۴) می‌آید، در راه آمدن است؛ ۵) تیهو؛ ۶) اَندر.

تیا: ۱) لەناویا، تێدا ؛ ۲) رێ گوم کردو، سەرگەردان ف ۱) اَندر آن؛ ۲) سرگردان.

تێ ئاخنین: بەزۆر خستنەناو، بەهێم نانەناو، بخورتی خستن تێدا ف چپاندن.

تێ ئالان: لێ هالان ف بەدور چیزی پیچیدن.

تێ ئالاندن: لێ هالاندن ف پیچاندن به دور.

تیابردن: لەناودان، لەبەش کردن، مزمەحیل کردن ف از میان بردن، نابود کردن.

تیاترۆ: ۱) تەماشاخانەی سازندەو سەماکەران؛ ۲) سازندەو سەماکەر ف ۱) تآتر؛ ۲) هنر پیشهٔ تآتر.

تیاترۆخانە: تەماشاخانەی سازندەو سەماکەران ف تآتر.

تیاچون: لەناوچو ن، تێ چو ن، لەئارادا نەمان ف از بین رفتن.

تیارامان: ۱) سەر سوڕمانو سەرگەردان بو ن؛ ۲) بیر و هزر لێ کردنەوە ف ۱) مُتَحَیِّر ماندن؛ ۲) اندیشیدن.

تیامان: دامانو مات بو ن لەکارێکا ف درماندن.

تیان: ۱) مەنجەڵی گەورەی، گوشاد؛ ۲) لەسوچو کەنارەوە، نە راستەوخۆ ف ۱) دیگ بزرگ؛ ۲) بەطور غیرمستقیم.

تیانچە: مەنجەڵی دەستە، *لەتیان گچکەتر* ف نوعی دیگ.

تیانە: تیان، مەنجەڵی گەورەو گوشاد ف دیگ بزرگ.

تیبا: رەشایی لەشەودا، تارمایی ف شبح، سیاهی.

تێ بردن: دەناوخستن، تێ نان ف لای چیزی گذاشتن.

تێ برین: بەزۆر دەناونان ف چپاندن.

تێ بەربون: ۱) تێ هەڵگڕانی ئاگر: (ئاگرم تێ بەربو)؛ ۲) شیرمژینی بێچو لە گوانی دایك؛ ۳) پەلاماری سەگ بۆگرتن ف ۱) آتش گرفتن؛ ۲) شیرمکیدن بچهٔ دام از پستان مادر؛ ۳) یورش سگ.

تێ بەردان: ۱) گڕانــدنی ئاگر بەشتێکــەوە: (ئــاگری تێ بەردا)؛ ۲) بەرهــەڵــداکردنی زا بۆماك؛ ۳) بەرهەڵداکردنو دنەدانی سەگ بەرەو شتێ ف ۱) آتش زدن؛ ۲) رها کردن بچهٔ دام برای مکیدن پستان مادر؛ ۳) سگ را به چیزی پاس دادن.

تێ بین: وردەکار، بیر روناك، خاوەن هزر ف اَندیشمند.

تێبینی: ۱) هزرو فکرکردنەوە لەدوایی کار؛ ۲) پەیداکردنی نەزانراو ف ۱) عاقبت‌اندیشی؛ ۲) یافتن.

تیپ: ۱) کۆمــەڵ، دەستە: (تیپە سوارێك هات)؛ ۲) رستەی وشە ف ۱) گروە، دستە؛ ۲) جملهٔ دستوری.

تێپەڕ: بو ردن، رابردن: (وەرەتێ پەڕە، بڕەدا تێپەڕی) ف گُذر کردن.

تێپەڕاندن: پێك هێنانی کار ف انجام دادن.

تێپەڕبون: هاتنو رۆیشتن ف گُذر کردن.

تێپــەڕ کردن: ۱) لەکــاتی خۆی رابــواردن؛ ۲) چو نو رۆیشتن ف ۱) گذشتن موعد؛ ۲) گذشتن.

تێپەڕی: رابرا، چو ف گذشت، گُذر کرد.

تێپەڕین: رابردن، کات نەمان ف گُذشتن.

تێپەست: دەناونان بەنهێم، تێ ئاخنین ف چپاندن.

تێ پەستان: بەنهێم تێ نان، بخۆرتی خستنەناو ف چپاندن.

تێ پەستاوتن: تێ پەستان ف چپاندن.

تێ پێچان: لێ هالاندن، لێ پێچان ف پیچاندن به دور...

تێ پێچاندن: تێ پێچان ف پیچاندن به دور...

تیت: ۱) رەنگی سوری ئاچخ؛ ۲) زولف، کەزی، پرچ؛ ۳) تو، تفێ ف ۱) رنگ سرخ روشن؛ ۲) گیسو؛ ۳) توت.

تیتــاڵ: ۱) قســەی گاڵتە، حەنەك؛ ۲) ئاینو نۆین کردن؛ ۳) بوختان، تۆمەت ف ۱) لطیفە، شوخی؛ ۲) ادا و اطوار درآوردن؛ ۳) تهمت.

تیتاڵ باز: ۱) قسەخۆش، گاڵتەچی؛ ۲) نازو نو زکەرو فێڵباز ف ۱) لودە؛ ۲) اَطواری.

تیتاڵی: ۱) جەفەنگبازی؛ ۲) مەکر بازی ف ۱) لودگی؛ ۲) حیلەگری.

تێ ترنجان: گیرۆدە لەشوێنی تەنگدا ف در جای تنگ گیر کردە.

تێ ترنجاندن: گیردان لەشوێنی تەنگەبەردا ف در تنگنا قرار دادن.

تیترواز: مەلێکە بەقەد چوێلەکە ف پرندەایست شبیە گنجشك.

تیترواس: تیتر واز ف نگا: تیتر واز.

تیتر واسك: تیتر واز ف نگا: تیتر واز.

تیتك: ۱) خشڵێکی توێڵ؛ ۲) بسكو پەرچەم؛ ۳) ئەنی بەندی زارۆك؛ ۴) میتکەی مێو ینە؛ ۵) توتکە سەگ؛ ۶) خوشکی باوك ف ۱) زیو ری کە بر پیشــانی زننــد؛ ۲) زُلف و عُذار؛ ۳) پارچــەای کە بر پیشانی بچە بندند؛ ۴) چچولە؛ ۵) تولەسگ؛ ۶) عَمّە.

تێ تکان: تنۆك کەوتنەناو، دڵۆپ تێ رژان ف چکیدن در...

تێ تکاندن: بەتنۆك تێ رژاندن ف چکانیدن در...

تیتکزا: فر زەندی خوشکی باوك ف عَمّەزادە.

تیتل: بێچو ی چکۆڵۆکە ف بچهٔ کوچولو.

تیتلو بیبل: ۱) دوبێچو ی چکۆلانە؛ ۲) ناوی دوکارژۆڵەی ناو چیرۆکی منالانە ف ۱) دو بچهٔ کوچولو؛ ۲) اسم دو بزغالە در قصهٔ کودکان.

تیتلەپیچاخ: تیتر واسك ف نگا: تیتر واز.

تیتلیسك: گیایەکە لەئاودا دەڕوێ ف گیاهیست.

تیتن: ۱) خشڵێکە، پلپلەو لەرزانە؛ ۲) توتن ف ۱) زیوری است؛ ۲) توتون.

تیتو: توتو ف نگا: توتو.

تیتۆك: شێلم، شەلەم، گیایەکە بنکی خڕەو لەتیرەی چەوەندەرە ف شَلغم.

تیتۆڵ: شڕەی پارچە، تیسماڵك لەکوتاڵی دڕاو ف پرگالۀ پارچە، کُهنە.
تیتە: ۱) تیتك، خشڵی ناوچاوان؛ ۲) بەروُ لە خەیار ف ۱) زیور پیشانی؛ ۲) خیار کوچك.
تێ تەقان: هەڵاتنی بەپەلەو بە ترسەوە ف ترسان گریختن.
تیتی: ۱) کولێرەی لەشکڵی پەڕنـدە بۆمناڵان؛ ۲) دەنگی بانگ کردنی مریشك ف ۱) گردە نانِ بە شکل پرندە برای بچەها؛ ۲) صوتی برای خواندن ماکیان.
تیچ: بڵاوی‌و بێ‌سەرو بەرەیی ف پراکندگی و پریشانی.
تیچان: بڵاوبون، نارێك‌وپێك بون ف پراکندگی.
تێچانـدن: ۱) وردە بەتـەندورا رژاندن؛ ۲) ئارد وردەوردە بەسەر رۆنی داغداپرژاندن؛ ۳) بریەتی لە شەیتانی‌و شوفاری کردن ف ۱) سوخت در تنـور ریختن؛ ۲) کم‌کم آرد بر روغن داغ پاشیدن؛ ۳) کنـایە از شیطنت و بدگوئی کردن.
تێچڕان: کۆبوُنەوەی حەشاماتی زۆر ف اجتماع انبوە مردم.
تێ چڕژان: تێ‌چران ف اجتماع انبوە مردم.
تێ چریکان: بەدەنگی بەرز گۆرانی گوتن ف آواز خواندن با صدای بلند.
تێچو: ۱) تێ شکاو؛ ۲) لەبەین‌چو ف ۱) شکست خوردە؛ ۲) نابودشدە.
تێچـوُن: ۱) زیان دیتن، تێ‌شکـان؛ ۲) بنـەبڕ بون‌و فەوتان؛ ۳) خەرج هەڵگرتن: (ماڵەکەم زۆری **تێ چوە**) ف ۱) شکست خوردن؛ ۲) نابود شدن؛ ۳) خرج برداشتن.
تێ‌چەقان: شتی باریك بەشتی ئەستوردا چون، تێ‌هەڵچون ف خلیدن.
تێ‌چەقاندن: باریك‌و تیژ بەئەستوردا کردن ف خلانیدن.
تێ‌چەقین: تێ‌چەقان ف خلیدن در...
تێ‌چەندن: تێچاندن ف نگا: تێچاندن.
تێچێن: ۱) کەسێ ئارد بەرۆنی داغدا دەکـا؛ ۲) ئەوی پشـکـەڵ‌وکـا وردەوردە بەتەندوردا دەڕێژی؛ ۳) ئەوی شەیتانی‌و شوفاری لەخەڵك دەکا ف ۱) کسی کە آرد بر روغن داغ بپاشد؛ ۲) آنکە سوخت در تنور ریزد؛ ۳) سخن‌چین.
تیخ: دەمە چەقۆو شیر و خەنجەر ف لبۀ کارد و چاقو و...
تێخ: تیخ ف تیغ.
تێخزان: لەسەرلا چونەناو ف خزیدن در...
تێخزاندن: تێنان بەهێز، تێ تەپاندن ف چپاندن.
تێخزین: تێخزان ف خزیدن توی...
تێخستن: ۱) خستنی شتێ لەناو شتی‌تر؛ ۲) تێ‌رۆ کردن ف ۱) تونهادن؛ ۲) فروکردن.
تێ‌خوڕین: لێ گۆراندن، بەقەودواندن ف نهیب زدن.
تێخونجان: تێ ترینجاندن، بەنهێم تێ‌نان ف با فشار گُنجانیدن.
تێدان: ۱) کارتێکردن: (**تێدانی کرم**)؛ ۲) تێ هەڵسونی قوڕ یان مەڵحەم؛ ۳) تێ کردنـەوەی پارچـە، لێ‌زیادکـردنی پارچـە بەپارچە؛ ۴) سپێ کەوتنی دانەوێڵە: (برنج سپێی **تێداوە**) ف ۱) نفوذ کردن؛ ۲) اندودن؛ ۳) تکەتکە بر هم دوختن؛ ۴) ایجاد شدن شپش در حبوبات.

تیر: ۱) خەست؛ ۲) ئەوی بەکەوان دەیهاوێن؛ ۳) هەوەڵ مانگی هاوین ف ۱) غلیظ؛ ۲) تیر؛ ۳) تیرماە.
تێر: ۱) تەسـەل، دژی برسی؛ ۲) پڕ: (**تێرگۆشتـە**)؛ ۳) رەنگی تۆخ؛ ۴) زۆرو بەدڵ: (**تێر** تمـاشام کرد) ف ۱) سیر مقابل گرسنە؛ ۲) پُر؛ ۳) رنگ سیر؛ ۴) از صمیم قلب.
تێڕ: خورجێنی گەورەی دوتایی ف خورجین بزرگ.
تیرئەناز: تیرهاوێژ، کەسێ کە تیر لەکەوان دەهاوێ ف تیرانداز.
تیرئەنازی: تیرهاویشتن ف تیراندازی.
تیرئەنداز: تیرئەناز ف نگا: تیرئەناز.
تیرئەندازی: تیرئەنازی ف نگا: تیرئەنازی.
تێڕاچون: تێ هەڵچەقان، تێ‌چەقان ف خَلیدن.
تێ‌ڕادان: ئاو دەدەفـر وەردان بۆ خاوێن بونـەوە: (ئـاوی **تێ‌ڕادە**) ف آبکشی کردن و شُستن.
تێڕادیتن: پێدا پەرمون، متمانە پێ کردن ف اعتماد کردن، اطمینان داشتن.
تێڕادیوی: تێڕادیتن ف معتمد داشتن.
تێ‌ڕاکردن: دەناودا جێ کردنەوە، تێ‌چەقاندن ف فروکردن.
تیرانگ: مسوڵدان ف مثانە.
تێراو: سەوزەو دەغڵی نەتینو ف سبزۀ شاداب.
تێراوی: نەتینوەتی، گەش‌و شەق‌و لەسیسی بەدور ف شادابی.
تیراوێ: برینارەش، کوانێکی زۆر حەستەمەو چا نابێتەوە ف سیاەزخم.
تیراوێژ: مەودایەك کە تیری هاوێژراوی دەگاتێ ف تیررس.
تیربـاران: ۱) وێکڕا هاویشتنی تیری زۆر؛ ۲) کوشتنی کەسێ لەلایەن دەوڵەتەوە بەتیر ف ۱) فروریختن تیرهای بسیار ومتوالی از هرطرف؛ ۲) تیرباران، اعدام.
تێربون: لەبرچیتی خلاس بون ف سیرشدن.
تیرتیرە: جۆرێ مارمێلکە ف نوعی مارمولك.
تێرتێرە: بزن‌مژە، قومقومە، خەمەگرۆ ف بزمچە.
تێرخواردن: نەمانی برسیایەتی، خواردن تا بێ‌نیازبون ف سیرشدن.
تێرخوێ: چێشتی نیوە سوێر ف آش نیم‌شور.
تیردان: هەگبەی تیران، جێگەی تیرەکەوان ف ترکش، تیردان.
تێڕژتن: دەناوکردنی وردە ف ریختن توی...
تێڕشتن: تێڕژتن ف ریختن توی...
تیرك: ئاڵودار، دارەرایەڵی میچ ف تیر سقف.
تێڕك: خورجێنی گەورە، جەواڵی دوتایە ف خورجین بزرگ.
تێرنج: پەراوێزی بەرگ‌و شمەك، کەنارەی جبەوکراس ف سەجاف.
تێرو: ۱) تیروێ، دارێکی لێرەوارەو دەوەنـە؛ ۲) جانەوەری دڕندە ف ۱) درختچەایست جنگلی؛ ۲) جانور درندە.
تێ‌ڕوانین: تواشاکردن بە زەقی ف خیرە در چیزی نگریستن.
تیرۆژ: تیشکی خۆر ف آفتاب.
تیرۆژو: پارچەی درێژۆکە لەکراسی ژنانەدا ف قطعە پارچە بلند در پیراهن زنانە.

تیرۆك: داروکەیەکی خەراتی کراو بۆ ئەنگوتك پان کردنەوە ف نورد.
تیرۆکردن: دەناونان، تێنان ف فروکردن.
تیروێ: داری تێر و ف درختچەایست جنگلی.
تیرە: ۱) تایەفە. بەشێك لەهۆز؛ ۲) تەختەیە لەمەرەزە؛ ۳) سیرمە چەرمی باریك بۆ بن کلاش؛ ۴) شانەهەنگوینی لەسەر لادانداو ف ۱) طایفە؛ ۲) کَردی از شالیزار؛ ۳) تسمهٔ چرمی کە در کفش دست دوز «کلاش» بەکار برند؛ ۴) شانهٔ عسل چیده شده.
تێرەخۆرە: ئەوەنـدەی برسی تێردەکـا، خواردنی زەمێ برسیەك ف آن مقدار از خوراك کە گرسنە را سیر کند.
تیرەشان: شانە هەنگوین ف کندوی عسل.
تیرەغە: مۆغەرە، مازەپشت ف مازە.
تیرەگە: درێژایی لە بەرزاییدا ف مُرتَفَع.
تیرەگەشان: ملەی کێو ف قُلّهٔ کوه.
تیرەمار: جۆرێ ماری باریك ف نوعی مار باریك.
تیری: ۱) خەستی، دژی شلیو تراوی؛ ۲) نانی تەنکی تەنـدور ف ۱) غفلت؛ ۲) نان لواش.
تێری: ۱) دژی برسیایەتی؛ ۲) تۆخی رەنگ ف ۱) سیری؛ ۲) پُررنگی.
تیریژ: سێ سوچێك لە پەراوێزی کراسدا، گرۆڵ ف تکە پارچە مثلثی در حاشیهٔ پیراهن زنانە.
تیرێژ: تیرۆژ ف آفتاب.
تێربەتی: بەرانبەری برسیەتی ف سیری.
تیز: ۱) کوزەلە، کوز، گیایەکی تیژە لە ئاودا دەڕوێ؛ ۲) گاڵتە پی کردنو تەوس تێ گرتن ف ۱) گیاهی است آبزی؛ ۲) ریشخند کردن.
تێز: کونی لای چەخماخی تفەنگی رەشۆکی کە باریکە باروتێکی تێدایە ف سوراخ زیر چخماق در تفنگ سرپُر.
تێزاب: ئاوی دۆ لەپـاش کولاندنو کردنە شیرێژو کەشك ف پس‌ماندهٔ دوغ پس از جوشانیدن و کشك گرفتن.
تێزان: ئاو تێدا پەیدا بوُن: (چـاوم فرمێسکی تێزا) ف آب یا مایع در چیزی جمع شدن.
تیزانگ: ۱) موسولدان، میزەڵدان؛ ۲) پزدان؛ ۳) کیسەی لاستیکی کە فوی تێدەکەن بۆمندالان ف ۱) مثانە؛ ۲) زهدان؛ ۳) بادکنك.
تیزپێ کردن: گاڵتە پێ کردن ف مسخرە کردن.
تیزپیوە کردن: سوك پێوەکردن، جوزپێوەکردن ف انگلك کردن.
تێزکە: تێزی تفەنگ ف نگا: تێز.
تیزۆ: هەڵتۆزین، سڵو قەڵس ف عصبی مزاج.
تێزە: ۱) تێزی تفەنگ؛ ۲) سەرنوکی باریکی شت ف ۱) نگا: تێز؛ ۲) نُك باریك.
تێزەتێزە: پەلەپەل، گەلەك بلەز ف شتاب.
تێزەتێزەدان: پەلەپەل لێ کردن، وە پەلەخستن ف بەشتاب واداشتن.
تێزەتێزە لێ کردن: سەرنانە سەر بۆ کردنی کارێ ف بەشتاب واداشتن.
تیژ: ۱) چێژەی توندی زمان سوتێن؛ ۲) تیخی بەبڕشت؛ ۲) توند لە کارو لە رۆیشتن؛ ۴) زو: (تیژ تێ پەڕە)؛ ۵) پێ داگر، سور ف ۱) مزهٔ تند؛ ۲) بُرّندە؛ ۳) چابُك؛ ۴) باشتاب و عَجَلە؛ ۵) اصرار ورزیدە.
تێژ: تیژ ف نگا: تیژ.
تیژاو: ۱) ئاوی دۆی کولاو، تێزاب؛ ۲) مەزبوتو بەکار ف ۱) پس‌ماندهٔ دوغ جوشیدە؛ ۲) چالاك.
تێژاو: تیژاو ف نگا: تیژاو.
تیژباڵ: مەلی زۆر خێرا لەفڕین ف تیزبال.
تیژبـون: ۱) پێ داگری، سوربـون لەسـەر داوا؛ ۲) لەکولیەوە گۆڕان، تێژبون ف ۱) لجاج و اصرار؛ ۲) تیز و بُرّا شُدن.
تیژك: تیرێژ، تیشکی رۆژ ف اشعهٔ آفتاب.
تێژك: بەچکەساوای جانەوەری دڕندە ف نوزاد حیوان دَرّندە.
تیژکردن: ۱) ساوینو لەچەرخ دانی تیخ؛ ۲) دنەدانو هەڵخراندن ف ۱) تیز کردن؛ ۲) تشجیع.
تیژە: نانەشان، سەلەی پالاوتنی برنجو ساوار ف آبکش.
تیژەڤان: هەڵخڕێن، دنەدەر، هانەدەر ف مُشَوِّق.
تێژەنگ: ڕێژاوی زۆر بەخوڕو تەوژم ف مَصَّب پرآب.
تیژی: ۱) تامی تونــد، چێژەی زمـان سوتێن؛ ۲) بەبـڕشت بون، دژی کولی، تێژی ف ۱) تُندی مَزە؛ ۲) بُرّندگی.
تیس: ۱) تۆسی، تێسو، گیایەکی دڕکاویە. جیوەی بۆ مەرەکەب دەکار *دەکەنو بنەکەی کەف دەکا وەك ئەسپۆن*؛ ۲) سواپ، بەردی چکۆڵەی پانو لوسو تەنك ف ۱) گیاهی است خاردار؛ ۲) شن پهن و صاف و نازك.
تێسـاو: ۱) هەسـان، بەردەزوُرە، بەردێ کەچـەقۆی پێ تیژ دەکەن؛ ۲) محەك، ئەمرازی ئەزمونی زێڕ ف ۱) سنگ سوهان؛ ۲) محك.
تێساوین: پێداساوین، تێ هەڵسون ف سائیدن بر.
تێسرەوان: لێدانو دارکاری لەنەخافڵ ف کُتك کاری ناگهانی.
تێسرەواندن: دارکاری کردن، لێدان لەپڕ و نەکاو ف کتك کاری کردن.
تێسرەوین: تێسرەوان ف کُتك کاری ناگهانی.
تیسك: ۱) چەپکێکی پچوك لەکولکە؛ ۲) زەنگەتە ترێ؛ ۳) موی درێژ: (مەڕێکی بەتیسکە) ف ۱) دستهٔ کوچك از مو؛ ۲) دستهٔ کوچکی از یك خوشە انگور؛ ۳) مو یا پَشم دراز.
تیسکن: زۆربەمو، کوڵکن ف پشمالو، پُرمو.
تیسکۆ: تیسکن، کوڵکن ف پشمالو.
تێسکە: ۱) تێزەی تفەنگ؛ ۲) تروسکە، درەوشین ف ۱) جامگی تفنگ؛ ۲) درخشش.
تێسکەتێسك: تروسکانەوە، لەدورەوە درەوشین ف درخشیدن از دور.
تێسمڕیاگ: مرۆی پتەوی قەد ئەستور ف بابُنیە و کَت و کُلُفت.
تێسمڕیان: پتەوبونو ئەستوری بەساغیەوە ف دُرُشتی و کُلفتی اندام.
تێسو: تیس، تۆسی ف گیاهی خاردار.
تێسون: تێ ساوین ف ساییدن بر.
تیسوێ: تێسو، تۆسی ف گیاهی است خاردار.
تیش: ۱) بەردی بڵندی راستو لوسو هەڵچو لەچیادا: (**تیشە شاخ**)؛ ۲) چوی پەل. جگی لوس کراو، میچی سواو؛ ۳) تیژی بەبڕشت ف

۱) صخرهٔ صاف و مُرتَفَع؛ ۲) شتالنگ صاف شُده؛ ۳) بُرّا، تیز.

تێشت: تاشتی، نانی بەیانی، بەرقلیان ف چاشت.

تێشــك: ۱) تیرێژ، تیروژ، روناکایی خۆر؛ ۲) بریقەدانەوە؛ ۳) کوڵکەو موی درێژ، تیسك ف ۱) شُعاع پرتو؛ ۲) انعکاس پرتو؛ ۳) پَشم و موی زیاد.

تێشکان: بن کەوتن لەشەڕ یان لەسەوداو مامەڵەدا ف شکست خوردن، زیان دیدن.

تێشکاندن: سەرکەوتن لەشەڕ یان لەسەوداو مامەڵەدا ف شکست دادن، زیان رساندن.

تێشکـاو: ۱) ژێرکـەوتو لەشەڕدا؛ ۲) زەرەرلێ کەوتو لە سەوددادا ف ۱) شکست خورده؛ ۲) زیان دیده در معامله.

تێشو: بژیوی سەفەر، تۆشە ف توشه.

تێشوبەرە: ۱) نان بەری جوتیار بۆدەشت؛ ۲) تۆشەبەرە ف ۱) کسی که غذای دروگر را برایش می‌برد؛ ۲) توشه‌دان.

تێشودان: تۆشەدان، تۆشەبەرە ف توشه‌دان.

تێشوك: شتومەك، کەل‌پەل ف اثاث و لباس.

تێشوکردن: ۱) پێك هێنانی بژیو بۆ سەفەر؛ ۳) بریتی لە تێشت خواردن ف ۱) آماده کردن توشه؛ ۲) کنایه از صبحانه خوردن.

تیشە: ۱) تۆشە؛ ۲) رەگی تازە رواوی دەغڵ ف ۱) توشه؛ ۲) جوانهٔ تازهٔ گیاه.

تێشە: تۆشە ف توشه.

تیشـــەبـڕ: شەختـەیی کە دەخڵی شین هەڵـدەتـەکێنێ ف یخ‌زدنی که ساقه‌های سبز را می‌خشکاند.

تیشەشاخ: کەفری حولی‌و بڵند لەچیا، تیشەبەردی کێو ف صخرهٔ صاف و مُرتَفَع.

تیشەلان: بەردەلانی سەخت ف سنگلاخ صَعب‌العُبُور.

تیشەمب: گاتو، شاتو، توی‌رەش ف شاه‌توت.

تێ‌شیشـان: بە پەلـەپـەل خەریکی کارێك بون ف بەشتـاب مشغـول به‌کاری شدن.

تیغ: دەمەکێردو شیر و خەنجەر ف تیغ.

تێغ: تیغ ف تیغ.

تیغـە: دیواری تەنکی نێوانکەر، لەمەهری ناسك لەقوڕو بەرد ف حاجز دیواری، تیغه.

تیغەشان: ۱) ملەی کێو؛ ۲) لاشانی چیا، تیغە ف ۱) ستیغ کوه؛ ۲) تیغهٔ کوه.

تیف: ۱) لوس‌و لەبارو رێك لەبەرچاو؛ ۲) تنۆکە ئاو؛ ۳) دەنکە باران ف ۱) شیك؛ ۲) قطرهٔ آب؛ ۳) قطرهٔ باران.

تیف‌تیفـە: تیغ پێداهێنـانەوەی تاشراو: (سەرم تیف‌تیفە بدە)؛ ۲) خۆ جوان‌و لوس کردن: (واخۆی تیف‌تیفە داوە جحێڵان شێت دەکا) ف ۱) دوتیغه کردن؛ ۲) آراستن.

تیف‌تیفەدان: تیف‌تیفە ف نگا: تیف‌تیفه.

تیفشاڵ: توێژ، توێژاڵك ف کاشه.

تیف: گیزە، دەنگی گوللەی هاوێژراو ف صدای گلوله.

تیفرگ: چۆرەپۆپنە، چویلەکەیەکی کاکۆڵ بەسەرە ف شانه‌بسر.

تیفسی: بەلەمی چێشت، دەفری گراران، دەوری درێژوکەی گەورە ف دیس.

تیڤل: ۱) قسەی بەتێکوڵ، پلار، تیز؛ ۲) هیچ‌و پوچ‌و بێ نرخ؛ ۳) تێکوڵ ف ۱) حرف تودار؛ ۲) بی‌ارزش؛ ۳) پوسته، قشر.

تیڤوك: چێشکە، چۆلەکە، پاساری، مەلیچك ف گنجشك.

تێ قوڵپاندن: لەسەرەوە تێ‌رژاندن، تێدا قلپ کردنەوە ف از بالا ریختن.

تیقە: تریقە، دەنگی خەنین ف صدای خنده.

تیقەل: رزیوی دڕاو ف پوسیده و پاره.

تیقەلۆ: جل‌شڕ، شروڵ، بەرگ‌دڕاو ف ژنده‌پوش.

تیك: ۱) باقیە، تەقەڵ؛ ۲) درون، دورمان؛ ۳) تیشە شاخ ف ۱) بخیه؛ ۲) دوخت؛ ۳) صخرهٔ صاف و مرتفع.

تێك: ۱) گش، هەمو، ۲) دەناویەکدا؛ ۳) قیت، زۆپ ف ۱) همه؛ ۲) توی هم؛ ۳) قُد.

تیکان: دڕکی‌دار، دڕك، چقڵ ف خار.

تێکبردن: دەناویەکڕا کردن ف درهم فروکردن.

تێکبەربون: تێکەڵ بەیەك‌بون بۆشەڕ ف بەجان هم اُفتادن.

تێکبەردان: بەگژ یەکتردا کردن ف بەجان هم انداختن.

تێکپەڕاندن: دەپاڵ یەکترنانی دو یان چەندشت ف توی هم قرار دادن.

تێکپەڕین: چونەناویەکی چەندشت ف تداخُل اشیاء.

تێکچون: ۱) شێوان، لەبەریەك بڵاوبون؛ ۲) تورەبون، لەباری ئاسایی لادان ف ۱) آشُفتن؛ ۲) مُنقلب شُدن.

تێکخران: بەیەکترەوە بەستران ف بەهم بسته‌شدن.

تێکخراو: بەیەکەوە بەستراو، پێکەوە گرێ دراو ف بەهم بسته شُده.

تێکخستن: لێك قایم کردن، بەیەکەوە گرێدان ف بەهم گره زدن.

تێکـدان: ۱) خراپ کردن؛ ۲) تێکەڵ کردن؛ ۳) شێواندنی کار ف ۱) خراب کردن؛ ۲) قاطی کردن؛ ۳) بەهم زدن کار.

تێکدەر: ۱) وێرانکەر؛ ۲) کار خراپ‌کەر ف ۱) ویرانگر؛ ۲) آشوبگر.

تێکڕا: پێکەوە، گش، هەمی ف همه‌باهم، مجموعاً.

تێکڕایی: گش لەگش، سەرپاك ف همگانی، عمومی.

تێ کردن: ۱) دەناو رژاندن: (ئاوی تێکە)؛ ۲) سازدان: (سەبیل تێکە) ف ۱) ریختن توی؛ ۲) مُهیّا و آماده کردن.

تێکسڕمان: تێرگۆشتی‌و پتەوی ف چاق و قوی‌بنیه بودن.

تێکسڕماو: گیانداری تێرگۆشتی پتەو ف چاق و قوی بُنیه.

تێکسمران: تێکسڕمان ف چاق و قوی بنیه بودن.

تێکسمراو: تێکسڕماو ف چاق و قوی بُنیه.

تێکشان: رابردنی بەپەلە: (بڕەدا هات‌و تێکشا) ف عبور با شتاب.

تێکشکان: بەجارێ بەسەریەکدا وردبون‌و شکان ف یکباره در هم شکستن.

تێکشکاندن: وردو خاش کردن بەسەر یەکدا ف خُرد و خاش کردن.

تێکشکاو: بەسەریەکدا شکاو ف درهم شکسته.

تێك كردنه‌وه: بریتی له هه‌مو گیان شكاندن: (له‌شی **هه‌موتێك كرده‌وه**) ف كنایه از شكستن اعضای بدن در كتك كاری.

تێك گیران: ١) ده‌ناو یه‌ك ترنجان؛ ٢) بریتی له مل ده‌به‌رملی یه‌ك نان ف ١) درهم فروشدن؛ ٢) كنایه از گلاویز شدن.

تیكله: ١) به‌رۆشی پچوك، مه‌نجه‌ڵۆكه؛ ٢) جه‌ره‌ی ئاوكێشان ف ١) دیگ مسی كوچك؛ ٢) سبوی آبكشی.

تێك لهه‌ڤ: تێكڕایی، بێ‌هه‌ڵبژاردن ف درهم، بدون استثنا.

تیكمه: دوگمه، تۆكمه، قوپچه ف توكمه.

تیكوبێك: به‌جارێك خراوكراو، بێ‌سه‌ره‌وبه‌ره ف داغان.

تێ كوتان: خستنه‌ناوه‌وه به‌زۆر ف سپوختن.

تێ كوتاندن: تێ كوتان ف سپوزیدن.

تێ كوتانن: تێ كوتان ف سپوختن.

تێ كۆشان: ته‌قالا كردن، هه‌وڵدان ف كوشیدن.

تێ كۆشین: تێ كۆشان ف كوشش.

تێ كوشین: ١) تلیت، تریت، نان‌وڵین له شۆربـادا؛ ٢) دوغـرمـه، دوغورمه ف ١) ترید؛ ٢) سالاد ماست و نان خُشك.

تیكه: ١) له‌ت، پارچه له‌شتێك؛ ٢) بابۆڵه، له‌ففه؛ ٣) پارو ف ١) پاره؛ ٢) ساندویچ؛ ٣) لقمه.

تێكه: ده‌ناوی برژێنه: (چای **تێكه**، مێوژان **تێكه**) ف بر یز توی.

تێك هالان: تێك ئالۆزان، لێك هالان ف برهم پیچیدن.

تیكه‌تیكه: له‌ت‌له‌ت، پارچه‌پارچه ف تكه‌تكه.

تێكه‌ڵ: ته‌ڤ لهه‌ڤ، لێكدراو، ئاوێته ف درهم، آمیخته.

تێكه‌ڵاو: تێكه‌ڵ ف درهم، آمیخته.

تێكـه‌ڵ بون: ١) لێكدران، به‌ناو یه‌كدا چون؛ ٢) بریتی له جوت بون نێر و مێ ف ١) درهم آمیختن؛ ٢) كنایه از جفت‌گیری نر و ماده.

تێكه‌ڵ پێكه‌ڵ: بێ‌سه‌ره‌و به‌ره، هه‌ڵشێواو، شێواگ ف آشفته، درهم برهم.

تێكـه‌ڵـدان: ته‌ڤ لهه‌ڤ كرن، لێكدان به‌دار یان به كه‌وچك: (شیره‌كه **تێكه‌ڵ ده**) ف بهم زدن.

تێكه‌ڵ كردن: آویته كردن، لێكدان، آمیته كردن ف قاطی كردن.

تێكه‌ڵ و پێكه‌ڵ: نارێك، نه‌ته‌كوز ف نامرتّب.

تێكه‌ڵه: ورده به‌ردو ره‌ڵم پێكه‌وه ف مخلوط شن و ماسه.

تێكـه‌ڵی: ١) ته‌ڤ لهـه‌ڤی؛ ٢) ئاوێتـه‌یی؛ ٣) بریتی له دۆستـایه‌تی و خزمایه‌تی ف ١) آشفتگی؛ ٢) آمیختگی؛ ٣) كنایه از دوستی و خویشاوندی.

تێكـه‌وتن: ١) كه‌وتنـه ناوه‌وه؛ ٢) ژێركـه‌وتن‌و تێشكان له وازی‌دا؛ ٣) بریتی له‌مه‌له‌كردن بۆ لابردنی له‌ش پیسی؛ ٤) به‌هۆی نه‌زانینه‌وه تۆشی كارێك بون ف ١) افتادن توی؛ ٢) باختن در بازی؛ ٣) كنایه از غُسل؛ ٤) از روی بی‌اطّلاعی دست به‌كاری رفتن.

تێكه‌ولێكه: به‌رهه‌ڵدایی، بێ‌سه‌ره‌و به‌ره‌یی، كه‌س له‌كه‌سی ف بلبشو.

تێكه‌وه‌دان: به‌نارێكی و په‌رێشانی هاتن‌و چون ف پریشان قدم زدن.

تێكه‌وه‌هاویشتن: تێكه‌وه‌دان ف پریشان قدم زدن.

تێك هه‌ڕستن: به‌توندی پاڵ پێكه‌وه‌دان ف محكم به هم چسبیدن.

تێك هه‌ژیان: لێك هالان به‌بزوتنه‌وه ف بهم پریدن.

تێك هه‌ڵچون: پێك هه‌ڵپرژان و تێكه‌وه گلان بۆشه‌ڕ ف گلاویز شدن.

تێك هه‌ڵـدان: ١) شه‌ڕه‌شـه‌ق، به‌پێ له‌یه‌كـدان؛ ٢) شه‌ڕكردنی ئاژه‌ل به‌سه‌ر ف ١) لگد و تیپا زدن؛ ٢) شاخ به‌شاخ شدن حیوان.

تێك هه‌ڵشێلان: به‌ســه‌ریه‌كــدا هه‌ویركــردن، دو ده‌رمـان پێكـه‌وه تێكه‌ڵ كردن و شێلان ف درهم چلانیدن، معجون كردن.

تێگڕا: تێكڕا، گشت له‌گشت ف نگا: تێكڕا.

تێگڕایی: به‌گشتی، تێكڕایی ف عمومی، همگی.

تێگـرتن: ١) به‌ره‌ونیشانه هاویشتن؛ ٢) پینه به لیباسدا درون؛ ٣) به‌رد ده‌كون و جاده‌نان: (به‌ردی **تێ بگره**) ف ١) هدف گیری؛ ٢) پینه‌زدن؛ ٣) سنگ در سوراخ نهادن.

تێگرماندن: لێ‌خوڕین، تێ‌خوڕین ف نهیب زدن.

تێگوشین: تێكوشین، تێ‌وڵین، نان تلیت كردن ف ترید كردن.

تێگه‌شتن: حاڵی بون ف فهمیدن.

تێگه‌یاندن: حاڵی كردن ف فهماندن.

تێگه‌یشتن: فامین، حاڵی بون ف فهمیدن.

تێگـه‌یشتـو: فامیده، حاڵی بوگ: (خـوایه بۆمـان بنیری ئاوی له‌قوڕ نه‌نیشتـو / یان لاوی پێگه‌یشتو یان پیری تێگه‌یشتو) «وه‌هبی» ف فهمیده، دانا.

تێگه‌یشتی: تێگه‌یشتو ف فهمیده، دانا.

تێگه‌ین: فامین، حاڵی‌بون ف فهمیدن.

تێگه‌یو: فامیده، به‌زانست ف فهمیده، دانا.

تێ گیران: گیركردن له‌شتێكا، بێ ده‌ره‌تانی ف گیر كردن.

تێگیركردن: تێگیران ف گیرخوردن.

تێگیریان: تێگیران ف گیر كردن.

تیل: ١) ئامـاڵ‌خوار؛ ٢) ده‌رپـه‌ڕیو: (**تـیلی** كردوه باش دیاره)؛ ٣) قه‌ڵه‌مه‌داری تازه نێژراو؛ ٤) سوچ، قوژبن؛ ٥) خێل، خوێل؛ ٦) كه‌لا، هه‌ڵمات ف ١) كج، مایل؛ ٢) بارز، مُشخّص؛ ٣) قلمهٔ تازه كاشته؛ ٤) گوشه، زاویه؛ ٥) لوچ؛ ٦) تیله.

تێل: ١) هه‌ودای له‌مس‌و ئاسن، سیم؛ ٢) به‌رقییه، تێلگـراف؛ ٣) ئاماڵ خوار، تۆزێ لار؛ ٤) لوس، ساف ف ١) سیم؛ ٢) تلگـراف؛ ٣) كج، مایل؛ ٤) صاف.

تێڵ: توێڵ، هه‌نیه، ئه‌نی، ناوچاوان ف پیشانی.

تیلا: سوچ، گۆشه، قوژبن: (به **تیلای** چاوی لێ‌ڕوانیم) ف گوشه.

تیلاّ: دارده‌ستی ئه‌ستور، چۆماغ، په‌یاغ ف كدنگ.

تیلاتـرێن: داركـاری خه‌ست‌و خۆڵ: (كه‌وته‌گیانی **تیلاترێنی** كرد) ف به‌شدّت كُتك‌زدن.

تیلاگ: لاسه‌ر: (كڵاوی **به‌تیلاگی** سه‌ریه‌وه نابو) ف جانب سر.

تیلاوتیل: خواره‌خوار، له‌سه‌رلا ف كج و اریب.

تیلایی چاو: گۆشه‌ی چاو: (**تیلایی چاوی** دامێ) ف گوشهٔ چشم.

تیلكردن: ١) خوار كردنه‌وه؛ ٢) نیشاندان له‌لاوه ف ١) خم كردن؛ ٢) از

گوشه نشان دادن.

تیلکه: دیزەی چێشت ف دیزی.

تیلماسك: تیسماڵك، پارچەی باریك و درێژ ف نوار پارچه‌ای.

تیلمه: تیلماسك ف نوار پارچه‌ای.

تیله: ١) بێچوەسەگ توتکەکسوك، توڵە؛ ٢) سوچ، قوژبن؛ ٣) تیل، کەلا، هەڵمات ف ١) تولەسگ؛ ٢) گوشه؛ ٣) تیله.

تێله: تاڵە، رەش تاڵە، ئەسمەر، گەنم رەنگ ف گندمگون، سیه‌فام.

تێلەکه: کوڵ. کوڵەپشت ف کوله‌پشت.

تێلەگه: تێلەکه ف کوله‌پشت.

تیلەمار: ١) بەچکە مار، چێلی مار؛ ٢) ماری باریك ف ١) بچهٔ مار؛ ٢) مار باریك.

تێلی: ناوی پیاوانەیە ف اسم مردانه.

تیلێن: هەڵماتین، مەڕمەڕێن، کەلایین ف تیله‌بازی.

تێم: ١) لەسەردا؛ ٢) دەهێم، دێم. بەرانبەری دەڕۆم ف ١) از من؛ ٢) می‌آیم.

تیماج: پێستی ئاژەڵی خۆش کراوی دەباغ دراو ف میشن.

تیمار: ١) رنەك کردنی یەکسم، شاڵ و قاشاغ کێشان؛ ٢) خزمەت و ئاگاداری لە نەخۆش؛ ٣) گوندێکە لە کوردستان ف ١) شال کشیدن و تمیز کردن ستور؛ ٢) پرستاری و مراقبت؛ ٣) دهی در کردستان.

تیمارخانه: نەخۆشخانه، خەستەخانه ف بیمارستان.

تیمارکەر: ١) برین پێچ، یاریدەری حەکیم؛ ٢) خزمەتکاری نەخۆش؛ ٣) رنەك دەری یەکسم ف ١) پزشکیار؛ ٢) پرستار؛ ٣) مهتر اسب.

تێمان: ١) دامان، رامان، سەرگەردانی؛ ٢) دەناوماندا ف ١) سرگردانی و درماندگی؛ ٢) میان ما.

تیمانج: ١) تیماج، جۆرێ پێستەی تەنك؛ ٢) برشتی باریك لەچەرم ف ١) میشن؛ ٢) نوار چرمی.

تێماو: داماو ف درمانده.

تیمچه: قەیسەری، بازارۆکە لەبازاری گەورەدا ف تیمچه.

تێمروکان: تێو روکان، کۆ بونەوە بەدەوری شتێکا ف گِردآمدن.

تێموم: دەستنوێژکردن بەتۆز لەجیاتی ئاو ف تَیَمُّم.

تێمیسك: کرێژی لێو لە نۆبەتێوە ف تبخال.

تین: ١) هێز، وزە، تاقەت، تابشت؛ ٢) گەرمای تاو یان ئاگر؛ ٣) ئاگردانی گەرماو، تون؛ ٤) تینگ، تینو، تونی، تیهنی؛ ٥) بناغە، هیم ف ١) تاب و توان؛ ٢) گرمی خورشید یا آتش؛ ٣) گُلخن؛ ٤) تشنه؛ ٥) شالوده، اساس.

تێن: ١) لەنێمەدا، دمەدا: (تێن دایە دزی دەکا)؛ ٢) دێن، بەرانبەری دەڕۆن؛ ٣) تونی، تینگ؛ ٤) تین، گەرمای ئاگر ف ١) میان ما؛ ٢) می‌آیند؛ ٣) تشنه؛ ٤) حرارت و گرمای آتش.

تێنان: خستنەناو، ئێخستنە هوندور، لەدوڕنان ف گذاشتن تو ی.

تێنشکی: نەخۆشیەکە، نەخۆش هەرگیز تێراو نابێ، ئیسقایی ف استسقاء.

تیشیر: نیوەساردو گەرم، شیلەتێن، شیرتین، شیلەوگەرم ف ولَرم.

تینك: رایەڵی بو زو، راهەنگاوتەی شاڵ ف تارهای افقی در شالبافی.

تینگ: ١) ئالو، بادامەی لای مل، لوزەتێن؛ ٢) تُونی، تینو، تی ف ١) لوزتین؛ ٢) تشنه.

تینگی: تونیایەتی، ئاوخوازی بۆوە خواردن، تینیەتی ف تشنگی.

تینو: ١) تینگ، تی؛ ٢) گەرو، قورگ ف ١) تشنه؛ ٢) گلو.

تینۆ: بەیتێکی بەناوبانگی جەنگ‌نامە ف داستانی حماسی و مشهور.

تینۆ: تینگ، تینو ف تشنه.

تینواتی: تونیایەتی، تینگی ف تشنگی.

تێنواره: هەڵوەدا، ئاوارە، بێ‌ماڵ، رەبەن ف آواره.

تینوارین: تواشاکردن، لێ نهێرین ف تماشا کردن.

تینوایەتی: تونیەتی، تینگی، تینواتی ف تشنگی.

تینوەتی: تینواتی، تونەتی ف تشنگی.

تینوێتی: تینگی، تونیەتی ف تشنگی.

تێنەوین: داهاتنەوە بۆ هەڵگرتن ف خم شدن برای برداشتن بار.

تینی: ١) تینو، تینگ، تی؛ ٢) نەفەس خواردنەوەی بلوێر ژەن ف ١) تشنه؛ ٢) نفس زدن سُرناچی.

تێ نیشتن: ١) دەست بەکاری کردن؛ ٢) سواری جوڵانە بون، لەجوڵانە نیشتن ف ١) دست بکار شدن؛ ٢) در تاب نشستن.

تیوتی: ١) لە گوشەو کەنارەوە؛ ٢) رەت بردن بە هەردولادا ف ١) از گوشه و کنار؛ ٢) تلوتلو.

تیوتیوه: تیف تیفه ف نگا: تیف تیفه.

تیوتیوەدان: تیف تیفەدان ف نگا: تیف تیفه‌دان.

تێ وروکان: تێمروکان ف نگا: تێمروکان.

تێ وشین: تێکوشین، تێولین ف ترید نان.

تیوڵ: ناسك و تەنك. لەگەڵ تەنکا دەیلێن: (تەنك و **تیوڵە**) ف نازك و لطیف.

تیوڵە: ١) تەوێلە، تەویلە، پشتێر، گەوەڕ، گەوڕ؛ ٢) پۆ، تێوەدان ف ١) اصطبل؛ ٢) پود بافته.

تێولین: تێ گوشین، تلێت کردن ف ترید‌کردن.

تێوه: لەناویدا ف اندرونش.

تێوەپێچان: لێ هاڵاندن ف پیچیدن تو ی.

تێوەچون: ١) کەوتنە ناو شلی ناتەمیسەوە؛ ٢) پێوە نوسان ف ١) فرو شدن؛ ٢) آغشتن.

تێوەدان: ١) ئامێتەکردنی کەم بەزۆر؛ ٢) هەڵسوان، ساوین؛ ٣) ئالودە کردن: (خوی قوڕاوی بو، منیشی **تێوەدا**)؛ ٤) پۆ، هەواڵی رایەڵ؛ ٥) پۆ دەڕایەڵ هەڵکێشان ف ١) آمیختن کم با زیاد؛ ٢) ساییدن؛ ٣) آلودن؛ ٤) پود؛ ٥) پود در تار کشیدن.

تێوەردان: ١) تێك وەردان، لێکدان؛ ٢) ئاودەدەفر گەڕاندن بۆ خاوێنی: (ئاوێك دەوقاپە **وەردە**) ف ١) بهم زدن؛ ٢) آب در ظرف گردانیدن.

تێوەژان: نەقیزە تێ روکردن ف سیخونك زدن.

تێوەژاندن: نەقیزەلێدان ف سیخونك زدن.

تێوەژەندن: نەقیزەکوتان ف سیخونك زدن.

تێوەشان: راوەشاندنی جلك لە تەندوردا. بۆ مۆرانە کوشتن ف لباس بر آتش گرفتن.
تێوەشاندن: جلك بەئاگر راداشتن. بۆمۆرانە کوشتن ف لباس بر آتش گرفتن.
تێوە کردن: دەناو نان بەنهێم ف تپاندن.
تێوە گلان: توش بون بەکارێك لەخۆڕایی ف بی‌دلیل درگیر شُدن.
تێوە گلاندن: گیروەکردن بەبێ رازی بون ف بی اجازه درگیر کردن.
تێوێل: توێڵ، ئەنی، ناوچاوان ف پیشانی.
تیە: دیدە، چاو ف دیده، چشم.
تیە : تونی، تینگ ف تشنه.
تێە : وشەی سەیرمان، تەح، تەحا ف حرف تعجب.
تێهاتن: ۱) هاتنەناو؛ ۲) تێ رژان ف ۱) توآمدن؛ ۲) توریختن.
تێهانین: بەخت هێنان، هەل بۆ رەخسان ف شانس آوردن.
تیهن: تونی ف تشنه.
تیهنی: تونی ف تشنه.
تێهەڵچون: ۱) پێداچەقان: (دڕوێکم **تێهەڵچوە**)؛ ۲) چونەناو بۆ کارێك ف ۱) خلیدن؛ ۲) وارد کار شُدن.
تێ هەڵچونەوە: بەسەر گرتنەوە، سەرلەنوێ کردنەوە: (بەکوردی دیسان زینـدو دەبمـەوە / لەودنیاش بۆکورد **تێ هەڵدەچمەوە**) «هەژار» ف استیناف.
تێ هەڵچەقان: پێداچەقین: (دڕکێك دەقاچم **هەڵچەقا**) ف خلیدن.
تێ هەڵچـەقاندن: پێـدا چەقاندن: (دڕکێکی **تێ هەڵچەقاندم**) ف خلاندن
تێ هەڵچەقین: تێ هەڵچەقان ف خلیدن.
تێهەڵدان: ۱) دۆڵچە یان دەفر دەئاوڕا کردن بۆ ئاو هەڵێنجان؛ ۲) بەشەق لەیەکێك دان ف ۱) آب را با ظرف برکشیدن؛ ۲) تیپازدن.
تێ هەڵساوین: پیامالین، پێداساوین ف مالیدن، اندودن.
تێ هەڵسون: پیامالین، تێ هەڵساوین ف اندودن، مالیدن.
تێ هەڵقوتان: لاپرەسەنی، لەخۆوە خۆ دەکارگەیاندن ف فضولی.
تێ هەڵکردن: بەقەو دەنگ هەڵێنان لەگۆرانی ف آواز سردادن.
تێ هەڵکـەوتن: بەتـاسەوە مژ لەمەمکی دایك‌دان ف با اشتیاق مُك به پستان مادر زدن.
تێ هەڵکێش: ۱) خستنـەنـاو یەکتـر؛ ۲) شیعـرێك دەنـاو شیعـری بێگانەیەکدا ف ۱) لا گذاشتن؛ ۲) بین اشعار شعر دیگری را آوردن.
تێ هەڵکێشـــان: ۱) داو یا هەرشتێ دەنـــاو شتێ خرێ: (ئـەم داوەی **تێ هەڵکێشـە**)؛ ۲) دەنـاو تراونـان و هێنـانـەوە: (ئـەوە ئاوە دەستە پیسەکەتی **تێ هەڵکێشە**) ف ۱) لاگذاشتن؛ ۲) غوطەور کردن و درآوردن.
تێ هەڵـەنگان: تێ هەڵەنگوتن، توش بونی شتێك و ساتمە پێ بردن ف سکندری خوردن.
تێ هەڵەنگوتن: ۱) تێ هەڵەنگان؛ ۲) لەپڕ توش بون ف ۱) سکندری خوردن؛ ۲) ناگهانی برخورد کردن.
تێ هەڵێنان: پڕکردنەوەی زیان، قەرەبو دانەوە ف تلافی کردن.
تێ هێنان: سەرکەوتن لەکارێکا، هەل رەخسان ف موفق شُدن.

جا: ١) جێگە، جێ؛ ٢) کەوابو، کەوایە: (**جابابێ، جا بابڕوا**)؛ ٣) ئیتر، لە ئاکاما: (**جا** چیتان کرد)؛ ٤) ئەوسا، ئەوعانە: (بائەو بڕواجا وەرە بۆلامان)؛ ٥) پلەو دەرەجە: (پیاگێ **جادارە**)؛ ٦) جێگەو بان، نوێن: (نەخۆشە لەجادا کەفتوە) ف ١) جای؛ ٢) پس؛ ٣) در نتیجە؛ ٤) آنگاه؛ ٥) پایە و مقام؛ ٦) رختخواب، بستر.

جائاستە: بەجێ ماو، جێماو، دواکەوتو ف جاماندە.

جاب: جواو، پەرسڤ ف پاسُخ.

جات: پاشگری کۆیە. *تایبەتی* بۆ میوەو سەوزی دەگوترێ: (**میوەجات**، **سەوزیجات**) ف پسوند جمع.

جاترە: نەعنا کێو یلکە ف مَرزهٔ کوهی.

جاتەنە: جاڵ جاڵوکە، جوڵاتەنە، کاکڵە موشان ف عنکبوت.

جاجر: هەڵوایەکە لە کاکڵە گوێزو هەنگوین دەکرێ ف خوراکی از عسل و گردو.

جاجك: بنێشت، بەنوشت، شیلەی دارەبەن ف سَقّز.

جاجکەتاڵە: شیلەی دارەبەن کە هێشتا نەکولێندراوە، بنێشتە تاڵ ف سقزِ تلخ.

جاجکە خۆشە: شیرەی دارقەزوانی کوڵ پێدراو، بنێشتە خۆشە ف سقزِ شیرین.

جاجگ: جاجك ف سَقّز.

جاجم: مەوج، تەنراوێکە لەخوری، نوێنی تێوە دەپێچن ف جاجیم.

جاجیك: کاهو ی هەنجناو لەناو ماستدا ف سالاد ماست و کاهو.

جاچك: جاجك ف سَقّز.

جاچکە: جاجك ف سَقّز.

جاچکە تاڵە: جاجکەتاڵە ف سَقّز تلخ.

جاچکەخۆشە: جاجکەخۆشە ف سَقّز خائیدنی.

جاخ: ١) دەسکێ لەگەڵای توتن؛ ٢) تورەکە یان، کیسەی پەڕو توتن کە سیغارکێش هەڵی دەگرێ؛ ٣) تامان، چەپەر؛ ٤) زێد، ژێگەی مناڵی؛ ٥) قەباڵەی موڵك؛ ٦) جێگەی ئاگر؛ ٧) کاکۆڵی سەرتوێڵ، گودلە ف ١) یك بستە از برگ توتون؛ ٢) توربهٔ توتون و کاغذ سیگار؛ ٣) پرچین؛ ٤) زادگاه؛ ٥) سند مالکیّت؛ ٦) آتشدان؛ ٧) کاکُل.

جادار: ١) بەڕێزو حورمەت؛ ٢) جێنشین، خەلفە؛ ٣) بەجێو عاقڵانە ف ١) محترم و بُلندپایە؛ ٢) جانشین؛ ٣) معقول و بجا.

جادوُ: سیحر، سیعر ف جادو.

جادوباز: سیحرباز. جادوکەر ف جادوگر.

جادوبەن: نوشتەی جادو بەتاڵ کەر ف تعویذ، باطل کُنندە سِحر.

جادوبەند: جادوبەن ف تعویذ، دعای ضِد سحر.

جادوکار: سیحرباز ف جادوگر.

جادوکەر: سیحرباز ف جادوگر.

جادوگەر: سیحرباز ف جادوگر.

جادوگەری: سیحربازی ف جادوگری.

جادە: شەقام، کاروانەڕێ، ڕێگەی پانو پێکوت کراو ف خیابان.

جار: ١) دەحفە، هەل، کەڕەت؛ ٢) وەخت، کات ف ١) دفعە، ٢) گاه.

جاڕ: ١) پەرێز، جێگەی دەخڵی دروێنەکراو؛ ٢) شوێنی گیایەکی تایبەتی: (نەرگز **جاڕ**، کەما **جاڕ**)؛ ٣) لەوەڕگە؛ ٤) ڕاگەیاندن بەدەنگی بەرز: (**جاڕیان** کێشا)؛ ٥) زەوی نەکێڵدراو ف ١) زمین درو شدە؛ ٢) محلّ رُستن گیاهی مشخّص؛ ٣) مرتَفَع؛ ٤) اعلام عمومی؛ ٥) زمین شخم نزدە.

جاران: لەکاتی رابردودا، بەرلە ئێستە ف سابقاً.

جاربەجار: ١) کات لەدوای کات؛ ٢) کەڕەت لەدوای کەڕەت ف ١) گاهبگاه؛ ٢) دفعەبەدفعە.

جارجار: بەهەڵکەوت ف احیاناً.

جارجارە: لەزۆر کاتاندا کاتێك ف گاه‌گاه.

جاڕچی: ڕاگەیەن، قاوکەر بۆدەنگو باسێك ف جارچی، مُنادی.

جاڕدان: ١) ڕاگەیاندن بەدەنگی بەرز؛ ٢) کۆکردنەوەی مەردم بۆکارێ ف ١) جارکشیدن؛ ٢) مردم را برای کاری جمع کردن.

جاڕ ڕاهێشتن: خەبەرگوتن بەقەو ف جارکشیدن.

جارز: وەڕەز، عێدز، بێ‌مەعد، بێزار ف بیزار.
جارزبون: وەڕەزبون ف بیزارشدن.
جارزکردن: وەڕەزکردن ف بیزار کردن.
جارس: وەڕەز، قەڵس ف پَکَر.
جارکێشان: جاڕ راهێشتن ف جارکشیدن.
جارماز: بەرماڵ، دوگرد، جانماز ف سجاده.
جارنان: جارجارە، جاربەجارێ ف گاه‌بگاه.
جارو: ١) قسڵاو و خوڵەمێش بۆ سواغدانی حەوزو...؛ ٢) گەسک، گێزک، گزک ف ١) ساروج؛ ٢) جارو.
جاروبار: جارنان ف گاه‌گاه.
جاروبەند: سواق دراو بەجارو، قسڵ و خوڵەمێش تێهەڵسواو، شوریاو ریژکراو ف ساروج اندود.
جاروفک: گەسک ف جارو.
جار وەجارێ: کاتێ لەکاتان ف گاه‌گاهی.
جارە: ١) جالـــە، ئوتـــوز، تاوێرە بەرد، بەردی گلارەوەبـــو لەکێف؛ ٢) ئامرازێکی موسیقایە ف ١) سنگ غلتیده از کوه؛ ٢) از آلات موسیقی.
جاری: ژنی برای مێرد ف زن برادر شوهر.
جارێ: ١) کاتێک؛ ٢) ئێستا بهێڵە، لێ گەرێ: (جارێ باوابێ) ف ١) یك وقت؛ ٢) بگذار باشد.
جـارێ‌تر: ١) وەختێـکی دیـکە؛ ٢) دەفعەیەکی تر ف ١) دیگرگاه؛ ٢) دیگر بار.
جاری جاران: بەرلە ئێستا، لەپێشودا ف روزهای پیشین، درگذشته.
جارێک: ١) کەڕەتێک، هەلێک؛ ٢) وەختێک، دەمێک ف ١) یکبار؛ ٢) یك زمان.
جارێکان: ١) وەختێ لەرابردودا؛ ٢) نەهێشتا ف ١) زمانی در گذشته؛ ٢) نه هنوز.
جارێک لەجاران: دەمێك لەدەمان ف وقتی از اوقات گذشته.
جارێکیان: جارێك لەجاران ف یکبار در گذشته.
جاسوس: شوفار، زوانگیر، خەوەردز ف جاسوس.
جاسوسە: مەگەزە، قوتکەی سەرلولەی تفەنگ ف مَگَسَك تُفنگ.
جاش: ١) بەچکەی کەر؛ ٢) پیاوێ ژن بەوادە مارەدەکاو کرێ دەستێنێ؛ ٣) برێتـی لە خۆفـــرۆش بەداگیر کەرانـی وڵات ف ١) کُرّه خر؛ ٢) مُحلل؛ ٣) کنایه از خودفروش به بیگانه.
جاشک: بەچکەکەر، دەحشک، جەحشک ف کُرّه‌خر.
جاشکۆڵە: بەچکەکەری ساوا ف کُرّه‌خر کوچولو.
جاشولکە: جاشکۆڵە ف کُرّه‌خر کوچولو.
جاف: ١) جلف، بەدئـــەدا، نەگونـجـــاو؛ ٢) ناوی عەشیرەتێکی زۆرو گەورەیە لەکـوردستان. *کەلە هۆزی گاوانی قەدیمەوە کەوتونەوە*؛ ٣) گیایەکە لەئاودا دەڕوێ گوڵێکی وەنەوشی هەیە ف ١) جلف و بدادا؛ ٢) نام عشیره‌ای در کُردستان؛ ٣) گیاهی است آبزی با گُلهای بنفش.
جافر: سوکەڵەناوی جەعفەر ف مُخفّف جعفر.
جافری: جەعفەری، بەقدەنوس، سەوزیە دەخورێ ف جعفری، یکی از سبزیجات.
جافەتی: مەڵبەندی جاف‌نشین ف منطقهٔ سکونت ایل جاف.
جاکەش: دەویت، فورمساخ، گەوواد ف قرمساق، دیوث.
جاگرتە: دانیشتوی هەمیشەیی لەئاواییدا ف مُقیم.
جاگە: شوێن، جێگە ف مکان.
جال: بارتەقا، لەبەرانبەردا، لەتۆڵەدا، قەرەبو ف در ازای، در عوض.
جاڵ: ١) جحێڵ، نۆجوان، لاو؛ ٢) داو، داو لەهەودا مو بۆ مەل راو کردن ف ١) بُرنا، جوان؛ ٢) دام.
جاڵجاڵوکە: کاکڵەموشان، پس‌پسەکۆڵە، پیرۆشک ف تارتنك، عنکبوت.
جالە: دار یان تەختەی بەسەر روبار رایەڵ کراو بۆ پەڕینەوە ف چوبی که بجای پُل بر آب نهند.
جاڵە: جارە، تاوێر، ئوتوز ف سنگ غلتان از کوه.
جام: ١) قاپ، زەرك، دەفری قوڵی چکۆڵە لەکانزا، تاس؛ ٢) شوشە؛ ٣) ئاوێنە؛ ٤) جێگەی من، شوێنی من ف ١) طاس؛ ٢) شیشه؛ ٣) آینه؛ ٤) جای من.
جاماڵ: ماڵە گەورە، خانەدان ف خاندان.
جامالگە: هەواری چۆڵ، زۆزانا کۆچەر لێ نەمایی ف ییلاق خالی شُده.
جـامانە: ئاغابانو، پارچەیێـکە پیـاوان دەیکەنە مێزەر ف نوعی دستار مردانه.
جامباز: ١) دەلاڵی ولاغ فرۆشتن؛ ٢) فێڵبازو دەسبڕ ف ١) دلال ستور؛ ٢) کُلاهبردار.
جامبـازە: دەست بڵندکردن و هەڵبەزینی ئەسپ یان وشتر ف ورجَهیدن اسب یا شُتر.
جامبـازی: ١) دەلاڵی ولاخ فرۆشتن؛ ٢) دەسبـڕی و فێڵبـازی ف ١) دلالی ستور؛ ٢) کلاهبرداری.
جامچی: شوشەبڕ ف شیشه‌بُر.
جامخانە: شوێنی رانانی شتی فرۆشتن ف ویترین.
جاملوس: زوان لوس، ماستاوکەر، پیاوی بەکلکەسوتە ف چاپلوس.
جامولکە: زەرکی بچوك، تاسولکە ف طاسك.
جامۆلکە: جامولکە ف طاسك.
جامۆڵە: جامولکە ف طاسك.
جامەدانە: ١) جامانە؛ ٢) مناڵدان ف ١) نگا: جامانه؛ ٢) زهدان.
جامەدانی: جامانە ف نگا: جامانه.
جامەلوس: دەوتەڕی ریاباز ف چاپلوس.
جامەمەرگ: کفن، بەرگی مردو ف کَفَن.
جامەک: تاوێنە ف آینه.
جامـەنـە: ١) بەجێ‌ماو، جێ‌ماو، دواکـەوتە؛ ٢) میرات، کەلەپوور ف ١) بەجای مانده؛ ٢) میراث.
جامێر: ١) پیاگ خاس، خۆشمرۆ؛ ٢) ئازا، رەشید، بوێر ف ١) رادمرد؛ ٢) شجاع.
جان: ١) جوان، لەبەردڵان؛ ٢) گیان، روح؛ ٣) کان، مەعدەن: (گڵەجان

لەنێزیك خۆمانە)؛ ۴) باخچە ف ۱) زیبا؛ ۲) جان؛ ۳) معدن؛ ۴) باغچە.

جانـانە: ۱) گراوی، ماشوقە، یاری مێوینە؛ ۲) ژنی زمانددرێژو سازنەو سەڵیتە ف ۱) معشوقە؛ ۲) زن سلیطە.

جانباز: جامباز ف نگا: جامباز.

جانبازە: جامبازە ف نگا: جامبازە.

جانبازی: جامبازی ف نگا: جامبازی.

جانتا: ۱) خورجێنی چکۆڵەی سەرشانی گەڕۆکان؛ ۲) چەمەدان، باوڵی ف ۱) کولەپُشتی سیّاحان؛ ۲) چمدان.

جاندار: لشکرچی ترکان ف سرباز تُرك عثمانی.

جانـداران: مەلبـەندێكو گوندێکە لەنزیك سەردەشت لەکوردستان ف منطقە و دهی در کُردستان.

جاندارم: پۆلیسی ناوشار، قۆڵچی، داروغە ف ژاندارم.

جاندبەر: جانەوەر، زیندو ف جاندار، ذیروح.

جانفاس: ۱) جۆرێك حەریر؛ ۲) چندراو لەگوش ف ۱) بافتۀ ابریشمی؛ ۲) بافتۀ کنفی.

جانکوش: مجێوری کلیسا، خزمەتکاری کلیسا ف شماس.

جانگ: ۱) پێشەسەر، بانی مەڵاشو لەسەرەوە؛ ۲) کەنارەی دەموچاو؛ ۳) کرواس، جاو، تەنراوی جۆڵا لە دەزوەلۆکە: (سۆفیو سەرومێزەر، منو ئەگریجـەو دەستار / من کوشتەیی **لاجانگم**و ئەو کوشتەیی **جانگە**) «نالی» ف ۱) آهیانە؛ ۲) عارض، عذار؛ ۳) کرباس.

جانگی: جانگ ف آهیانە.

جانماز: بەرماڵ، دوگرد، جارماز ف جانماز.

جانو: بەچکە ئەسپ، جوانو، جانی ف کُرّە اسب.

جانو ئەسپ: بەچکەی نێری ئەسپ ف کُرّە اسب نَر.

جانومایـن: بەچکەی مێوینەی ئەسپ ف کُرّە اسب مادینە.

جانـەر: گوڵێکی سپی ئامـاڵ بۆری بۆن خۆشە ف گلی سفید مایل بە خاکستری خوشبو.

جانەمەرگ: گوڵەنەورۆزە ف گلی است نوروزی.

جانەوەر: ۱) زیندەوەر، خاوەن گیان؛ ۲) حەیوانی دڕندەو ترسێنەر ف ۱) جانور؛ ۲) حیوان دَرّندە و مهیب.

جانی: جانو، بەچکەی ماینو ئەسپ ف کُرّە اسب.

جاو: ۱) شاڵی لە داوەلـۆکـە، جانگ؛ ۲) کۆنەو شکاو: (**ئاسنجاو**)؛ ۳) پاشگری بەواتا کەسێك کە شتێك لەناو دەمدا دەجوێ: (**بنێشتجاو**، **جاچکـەجاو**) ف ۱) کرباس؛ ۲) شکستە و از کار افتادە؛ ۳) پسوند بەمعنی خایندە.

جاوپێچەك: دارێ کەجۆڵا جاوی تێ دەپێچێ ف چوبی کە کرباس بر آن پیچند.

جاوراو: جۆراو، جاویاگ، لەدەمدا هاتوچو پێ کراو. وەك بنێشت ف خاییدە.

جاوراوە: ئاسنی قەڵش بردە ف آهن ترك خوردە.

جاونـانەوە: ۱) رایەڵ کردنی داوی جریشاوی بۆزو؛ ۲) بریتی لە هاتو چوکـردنی زۆرو بەلـەز ف ۱) ردیف کردن تارهای شال؛ ۲) کنایە از آمدوشُد با شتاب.

جاوگ: کرواس، جاو، جانگ ف کرباس.

جاوەجـا: ۱) گوێزانـەوەو دامـەزراندن؛ ۲) هەرئێستە، جێ‌بەجێ ف ۱) جابجاکردن؛ ۲) فوراً.

جاوەرجا: جێ‌بەجێ، دەس بەجێ، هەرئێستە ف بیدرنگ، فوراً.

جاوەلۆکە: گیایەکە مەڕ بیخوا ماستی هەرەباشی دەبێ ف گیاهی است.

جاوەنە: جێ راخستن، نوێن داخستن ف رختخواب پهن کردن.

جاوی: ۱) جیوە، جەوی، شیلەی داروگیا کە خۆی دەری دەکـا؛ ۲) کاری رابردە بەماناجۆی، لەناو دەمیو لەژێر ددانی‌دا هاوردیو بردی ف ۱) انگم گیاهان و درختان؛ ۲) خایید، جوید.

جاوینـەوە: ۱) دوبـارە جاوین، دیسـانـەوە جۆن؛ ۲) بریتی لە چەنـد پاتـەکـردنەوەی قسە؛ ۳) ددان بەسەر شتێ رەق‌دا هێنان: (ئەسپەکە لغـاوەکـەی **دەجـاوێتەوە**) ف ۱) دوبارە جویدن؛ ۲) کنایە از تکرار مُکرّر سخن؛ ۳) دندان بر شیئی سخت نهادن.

جاهاڵ: لاو، جوان لەعومرا ف بُرنا.

جاهێڵ: جاهاڵ، نۆجوان ف نوجوان.

جاهیل: نەزان، تێ نەگەیشتو، دورەزانست ف جاهل، نادان.

جاینك: لاجانگ، کەنارەی رو ف گیجگاه.

جببە: جۆرە کەوایەکی پێش ئاواڵەی مەلایانەیە ف جُبّە.

جبۆ: ۱) سوکەڵەناوی جبرایل؛ ۲) فلانی، کاورا ف ۱) مُخفّف جبرئیل؛ ۲) یارو، فلانی.

جبە: ۱) جببە؛ ۲) سوکەڵەناوی جبرایل؛ ۳) ئەسپابی شەڕ ف ۱) جُبّە؛ ۲) مخفّف جبرئیل؛ ۳) جنگ‌افزار.

جبەخانە: ئەسپاباتی شەڕ، کەرستەی جەنگ، کارخانەی کەرستەسازی شەڕ ف زرّادخانە.

جبەڵخانە: جبەخانە ف زرّادخانە.

ججاڵ: کەرسوارێکی خەیاڵیە کەرۆژێك دنیا دەگرێ، جرجاڵ ف دَجّال.

ججە: دەنگ‌دانی مەڕ بۆ دەرکەوتن لە هۆڵ ف حرف راندن گلّە از آغل.

ججـو: جوچـکەمەل لەزاراوەی منـاڵانـدا ف جوجۀ پرندە بە زبان کودکان.

جخار: خەم، کەسەر، کوڵ ف غم، اندوە.

جدا: جیاواز، جگە ف جُدا، سوا.

جدەو: ۱) لەکار کەوتو؛ ۲) ولاخە بەرزەی پشت بریندار: (پشتی ریشو شانی زامـــدارو جدەو بو، ناعیلاج / چەنـد قروشێکم هەبـو، بۆمدا بەنـەوتو عەنـزەرۆت) «شێخ رەزا» ف ۱) از کار افتادە؛ ۲) بارکش پُشت ریش.

جڕ: ۱) بێ هێزی: (**جڕم** دەرهات)؛ ۲) دژواری: (بە **جڕەجڕ**رام کێشا)؛ ۳) دڕانو لەت بون: (پارچەکەم گرتو**جڕم**دا)؛ ۴) زڕت بۆ گاڵتە پێکردن ف ۱) ستوە؛ ۲) دشواری؛ ۳) جر خوردن؛ ۴) شیشکی.

جڕاجڕ: شەڕەچەقە، شەڕە دندوکە، کێشەی زوانی ف نزاع لفظی.

جڕان: ۱) ئاونگی بەردین؛ ۲) بەنـدهـاتنی میز: (بەمیزەوە **دەجڕا**) ف ۱)

هاون سنگی؛ ۲) بندآمدن ادرار.

جرپن: دانەسەکناو، هەدانەدەر، ئۆقرەنەگرتو ف بازیگوش، بی‌آرام.

جرپۆ: جرپن ف بازیگوش.

جرپوجۆپ: هەڵبەزدابەزی بێ‌فایدە ف بازیگوشی.

جـرت: ۱) جلـفو بێ‌شـەرم؛ ۲) زڕت، شیرْ ف ۱) جلف، هرزه؛ ۲) شیشکی.

جرتوفرت: جرپوجۆپ ف بازیگوشی.

جرتـە: ۱) کەپەنك، باڵتەی لباد؛ ۲) نیوەنۆزە: (هەر جرتەی دێ) ف ۱) فرجی؛ ۲) نالهٔ خفیف.

جرتی فرتی: دانەسەکناوی جلف ف بازیگوش جلف.

جرج: مشکە کوێرە، مشکی دەشتی ف موش کور، کلاك موش.

جڕجاڵ: ججاڵ ف دَجّال.

جڕجڕە: چوێلە کۆکێکی جوانو دورەنگە ف چرخ ریسك.

جڕجۆنگانێ: شەڕانیو بەدفەڕو نەگونجاو ف ناهنجار و بداخلاق.

جرد: جرج ف کلاك موش.

جڕدان: دڕاندن، دادڕاندن ف دریدن.

جڕداهێشتن: زڕت کێشان، شیرداهێشتن ف شیشکی بستن.

جڕداهێلان: جڕداهێشتن ف شیشکی زدن.

جڕنا: قسەی بێ‌تامو خوێ ف چَرَند.

جڕوجانەوەر: شتی هیچو پوچ ف اشیاء بی‌ارزش.

جرنگ: دەنگی بەسەریەکدا کەفتنی زیو ف صدای برهم افتادن نُقره.

جرنگـو هوڕ: دەنگی زۆری ویك کەوتنی کانزا ف درنگ درنگ، صدای برهم افتادن فلز.

جرنگـەجرنگ: دەنگی زۆری بەسەریەکدا کەوتنی زیو ف صدای زیاد برهم افتادن نقره.

جڕوجیاز: کەل پەلی ماڵ ف وسایل منزل.

جروکە: دەنگی خوێندنی جوچکە ف صدای جوجهٔ پرنده.

جڕها: وشەی گاڵتە پێکردن ف کلمهٔ تمسخُر.

جڕهاتن: توشی تەنگانەبون، نارەحەت بون ف بەتنگ آمدن.

جڕە بەگزادە: مەلێکی رەنگاو رەنگی جوانە ف پرنده‌ای رنگارنگ.

جڕەجڕ: ۱) زەحمەتو دەرد؛ ۲) شەڕەقسە ف ۱) درد و رنج؛ ۲) جَدَل.

جریت: جلیت، سوکەڵە دارێك کەسواران لەمەیداندا بە یەکتریان دادەدا ف چوبی کوچك که سوارکاران با آن بازی می‌کنند.

جریتـان: جـلیت بازی، گەمەی جـلیت ف بازی سوارکاران با چوب «جریت».

جریتێن: جریتان ف نگا: جریتان.

جریك: دەنگی چوێلەکە، خوێندنی چێشکە ف صدای گنجُشك.

جریکە: جریك ف صدای گنجشك.

جریکەجریك: دەنگی چوێلەکان بەزۆری ف صدای زیاد گنجشکان.

جرینگە: دەنگی بەسەریەکدا کەوتنی زێڕو زیو ف صدای سکه‌های زر و سیم.

جریوە: ۱) دەنگی چوێلەکـان؛ ۲) تروکەتروکی ئەستێرە ف ۱) صدای گنجشکان؛ ۲) سوسوی ستاره.

جریوە جریو: جریوەی زۆر ف «جریوە»ی زیاد.

جز: دەنگی رۆنی داخ یان ئاسنی سورەوەبو کەناوی ویکەوێ ف صدای روغن داغ و آهن تفته در تماس با آب.

جزدان: کیسە باخەڵ، کیسەی چەرمین بۆ پوڵ تێکردن ف کیف بغلی.

جززە: ۱) گۆشتی برژاو بەزمانی منالآن؛ ۲)جز ف ۱) گوشت برشته در لهجه کودکان؛ ۲) نگا: جز.

جزقە: زەنگەتە، تلیسك ف تلسك.

جزم: ۱) پاژێ لەسـی پاژی قورعــان؛ ۲) جۆر، نەوع ف ۱) جزئی از قرآن؛ ۲) نوع.

جزمە: چەکمە، کەوشی لاسك درێژی تاژێر ئەژنۆ ف چکمه.

جزو: ۱) پاژێ لەقورعان؛ ۲) پاژ لەکتێب ف ۱) جزء قرآنی؛ ۲) جزء کتاب.

جزوبز: جز ف جزولز.

جزوبەند: پێکەوە دانو درونی پاژەکانی کتێب ف صحّافی.

جزوە: دەفری قاوە تێدا لێنان، قاوەجۆش، دەللە ف قهوه‌جوش.

جزە: ۱) دەنـگـی رۆنـی داغ؛ ۲) گۆشتی برژاو بەزوانی زارۆکــان؛ ۳) بنـەگیایەکـە دەکـولێندرێو دەیخۆن ف ۱) صدای تفتن روغن؛ ۲) گوشت بریان به لهجهٔ کودکان؛ ۳) ریشهٔ خوردنی نوعی گیاه.

جزیلك: چزیلك، چزلێك، دوگی سورەوەکراوی هەڵقرچاو ف جزغاله.

جسن: ۱) بنیچە، نەژاد؛ ۲) عەسڵ زادە، رەسەن ف ۱) نژاد؛ ۲) نجیب.

جعیتنی: جۆرێ ئەسپی رەسەن ف نوعی نژادِ نجیبِ اسب.

جعیدۆك: گیایەکە دژی مۆرانەی دار ف گیاهی است ضد موریانه.

جغار: جخار، خەم، خەفەت، مەینەت، کەسەر، کوڵ ف اندوه.

جغارە: سیغار، جگەرە، توتنی دەکاغەزەوە پێچراو بۆ کێشان ف سیگار.

جغارەخۆر: ئالودەی سیغار ف سیگاری.

جغارە کێش: جغارەخۆر ف سیگاری.

جغارە کێشان: کاری جغارەخۆر ف سیگار کشیدن.

جغجغە: شەقشەقە، قوتوی لەیستۆك کە خڕەخڕی دێت ف جغجغه.

جغز: خەتی بەدەورە، کێڕی گرۆفەر ف دائره.

جغزانێ: گاڵتەی ناو جەغز ف نوعی بازی.

جغزێن: جغزانێ ف نوعی بازی.

جغزینگ: پەرکاڵ، ئامرازی جغزکێشان ف پرگار.

جغەرە: جغارە ف سیگار.

جغەرەچی: جگەرەفرۆش ف سیگارفروش.

جغەرەخۆر: جغارەخۆر ف سیگاری.

جغەرە کێش: جغارەخۆر ف سیگاری.

جفت: ۱) تێکـوڵی بەڕو؛ ۲) جوت بەرانبەری تاك؛ ۳) هاوتا؛ ۴) هەواڵ منـداڵ؛ ۵) زەوی کێڵان بەگا؛ ۶) پێوە نوسـاو، پێکـەوە لکاو؛ ۷) ژن بۆشو، شو بۆژن ف ۱) پوستهٔ بلوط؛ ۲) زوج مقابل فرد؛ ۳) همتا؛ ۴) زهدان؛ ۵) شخم با گاو؛ ۶) بهم چسبیده؛ ۷) همسر.

جفت‌بون: پاڵ ویکدان، پێکەوە نوسان ف جُفت شدن، بهم چسبیدن.

جفت قۆشه: ۱) گای شاخ وەشێن؛ ۲) بریتی له مرۆی نەحس‌و بەدفەڕ ف ۱) گاو شاخ‌زن؛ ۲) کنایه از آدمِ شوم و بدخُلق.

جفتـه: ۱) ماشـەی دەم باریکی سەعـات سازان؛ ۲) لەقـه، جوته؛ ۳) مێ‌ینەی حەیوان‌و مەل ف ۱) موچین مانند ساعت‌سازی؛ ۲) جُفتك؛ ۳) جنس مادهٔ پستانداران و پرندگان.

جفتەپا: هەستان لەبەریەکێ بەپەلە ف قیام سریع بخاطر شخصی.

جفتـەوەشـانن: لەقه هاویشتن، لەقه وەشـاندن، لوُشك هاویتن ف لگدپرانی.

جفتەوەشێن: لەقه هاوێژ، لوشك هاوێژ ف لگدپران.

جفتەهەلخستن: لەقه هاویشتن ف لگدپرانی.

جفتیار: زەوی کێڵ، جوتیار ف کنایه از کشاورز.

جڤ: براو، جوُله، جوُڵان ف حرکت.

جڤات: کۆبونەوه، کۆم بو ن ف گردهمایی.

جڤاکی: کۆمەڵایەتی ف اجتماعی.

جڤی: دوانه، ئاواڵ دوانه ف دوقلو.

جڤین: ۱) بزوتن ، جوُڵان؛ ۲) دژوُین، دژنام، جنێو، جوێن؛ ۳) کۆبوُنەوه ف ۱) حرکت؛ ۲) دشنام؛ ۳) اجتماع کردن.

جڤینگه: جێگەی کۆبونەوه ف مرکز اجتماع.

جق: ئاماڵ، مەیلەو ف فام، گونه.

جقـه: ۱) مەلێکـه تۆزێ لەچێشکه مەزنتره؛ ۲) قیتکەی پشت پەنجەی کەڵـەشێر؛ ۳) مەنجـەڵ، بەرۆش ف ۱) پرنـده‌ای کمی بزرگتـر از گنجشك؛ ۲) برجستگی پُشت پای خروس؛ ۳) دیگ.

جك: میچ، قاپ، جو، جگ ف شتالنگ.

جگ: ۱) جك؛ ۲) قاپی لەسەرپشت، ورگی جگ ف ۱) شتالنگ؛ ۲) حالت بر پُشت افتادهٔ شتالنگ.

جگا: جیا، جودا، جیاواز ف جُدا.

جگاجگا: بەش بەش، جیاجیا ف جُداجُدا.

جگاره: جغاره ف سیگار.

جگانێ: گەمە بەجك ف بازی با شتالنگ.

جگەر: جەرگ، کەزەب ف جگَر، کبِد.

جگەرئۆتی: گیایەکە دەرمانی کۆکەیە ف گیاهی دارویی.

جگەرچی: جەرگ‌ودڵ فرۆش ف جگرکی.

جگەرسۆز: دلۆڤان، غەمخۆر، دڵسۆز ف غمخوار و دلسوز.

جگەرسوتان: بریتی لەمردنی فرزەند ف کنایه از مرگ فرزند.

جگەرسوتاو: منداڵ مردو ف فرزند مُرده.

جگەرگۆشه: بریتی لەفرزەند ف کنایه از فرزند.

جگەره: جغاره ف سیگار.

جگەرەچی: جغارەفرۆش ف سیگارفروش.

جگەرەخۆر: جغارەخۆر ف سیگاری.

جگەرەکێش: جغارەخۆر ف سیگاری.

جگێن: جگانێ، میچێن، قاپێن ف بازی با شتالنگ.

جل: ۱) بەرگ‌و لیباس؛ ۲) کەل‌و پەلی سەرپشتی بارەبەر ف ۱) لباس؛ ۲) جُلِّ سُتور.

جلبڕ: کەسێ شتومەك دەبڕێ بۆ لیباس درون ف آنکه پارچه را برش زند.

جلبڕان: کۆ بونەوه بۆ لیباسی بوك بڕین‌و درون ف جشن بُرش و دوخت لباس برای عروس.

جلبڕوکه: مزراویلکه، شۆربای سماق‌و هێلکه ف اِشکنه با سُماق.

جلبڕین: جلبڕان ف نگا: جلبڕان.

جلخۆز: گێل‌ونەزان ف هالو.

جلدان: ۱) یەغـدانی جلکـان؛ ۲) چارۆکـەی سەرشان ف ۱) صندوق لباس؛ ۲) رودوشی.

جلدرو: خەیات، بەرگدور ف خیّاط.

جلشتن: شیو و کوڵ، بالاف ف رختشویی.

جلشۆر: ۱) بالاف کەر، بەرگ‌و شمەك شۆر؛ ۲) پەیاغی جل‌کوتان ف ۱) رختشور؛ ۲) کدینه.

جلشۆرك: ۱) جێگەی بالاف، شوێنی کەل‌وپەل لێ‌شوشتن؛ ۲) داری جل‌کوت ف ۱) مکان رختشویی؛ ۲) کدینه.

جڵف: سوك‌و چروك، ئاکار ناشیرین ف قرت، جلف.

جڵفڕ: هەدانەدەرو شێتوکه، گەللایی ف خُل و بی‌آرام.

جڵفـۆ: پارچەیەکی سوره، بەسەر بازی‌دا ئەدن تا کەوی دەبێ ف پارچهٔ قرمزی که باز را با آن رام می‌کنند.

جڵفی: هەرزەکاری‌و سوکی ف قرتی گری.

جڵق: ۱) قەڵـــب، بێ‌رەواج: (مـــن کەیەك پاردیی **جڵقم** له ئەزەڵ شك نەدەبرد) «شێخ رەزا» ۲) دەسپەڕ، مشته، شاوەت هێنانەوه بەدەست ف ۱) بی‌رواج، بُنجُل؛ ۲) استمنا.

جڵقاو: ئاوی ناخاوێنی شیووکوڵ ف آب پس مانده از رختشویی.

جڵقه: دەنگی قوڕو لیته که پای تێدەخەن ف صدای پا در لجن و گل و لای.

جلقێ: دژوێنێکه ژنانه ف دُشنامی زنانه.

جلك: لیباس، کەل‌و پەل، جل، پۆشاك ف لباس.

جلکار: بەرگی کارێ ف لباس کار.

جلگا: جۆرێك ماسی ف نوعی ماهی.

جلنبۆر: تەمەڵ، تەوەزەل ف بیکاره و تنبل.

جلنگه: دەنگی شکانی چینی ف صدای شکستن چینی.

جلوا: سیس‌و ژاکـاو: (**جلوابـۆی** جەوجـەمێ دتـازه / رەنگێ سەمەنی بەجای غازه) «خانی» ف پژمرده.

جلوبەرگ: کەل‌پەلی دەبەرکردن ف لباس.

جلوجۆڕ: بەرگ‌و ئەسپابی ولاخی بارەبەر ف پوشش باربر.

جله: ۱) جانـــەوەرێکی ئاوی هەشت‌پایه له دەریادا؛ ۲) جانـــەوەرێکی خڕ وپانه لەئاودا، زیندەوەری چکۆڵه راودەکا؛ ۳) رەگ‌و ریشەی وردی دارەبی قەراغ ئاو که پێش بەئاو دەگرێ؛ ۴) گیایەکه وەك قەوزه سەرئاو دەکـەوێ‌و دەتـەنێتـەوه ف ۱) اُختاپوس، هشت‌پا؛ ۲) حیوانی آبزی بالشك مانند؛ ۳) ریشه‌های بید کنار آب؛ ۴) جل وزغ.

جلەشڕه: گیای قەوزه ئاسایی، جله ف جل وزغ.

جڵەو: هەوسار، رەشمە، قامچی لغاو ف افسار، زمام.
جڵەودار: ١) هەوسـارکێش؛ ٢) کەسێ لەپێش سوارانـەوە دەڕوا ف ١) جلودار؛ ٢) راهنمای سواران.
جڵەوکێش: جڵەودار ف جلودار.
جڵەوگیر: کۆسپی سەرریگە ف مانع سر راه.
جڵەوگیرە: جڵەوگیر ف مانع سر راه.
جلیت: جریت ف چوبدستی سوارکاران در مسابقهٔ سوارکاری.
جڵیتاو: قوڕوچڵپاو، قوڕاوی شل ف لای و لجن.
جلیتانێ: جریتبازی، جلیتین، گەمەی جلیت ف نگا: جریتان.
جلیتێن: جلیتانێ ف نگا: جریتان.
جلیتبازی: جلیتانێ: (دریغ بۆ ئەو زەمانە، ئەودەمە،ئەوحانە، ئەو رۆژە/ کە مەیدانی **جلیتبازی** لەدەشتی کانی ئاسکان بو) «شێخ رەزا» ف نگا: جریتان.
جلیتقە: سوخمەی بێ قۆڵی پیاوانە، سەدریە ف جلیقە.
جلیسقە: جلیتقە ف جلیقە.
جڵێق: ١) شیلان، دڕکێکە لەپایزا بەرێکی سوور دەگرێ؛ ٢) لیچق، لیلق ف ١) نسترن کوهی؛ ٢) لزج.
جلیقە: جلیسقە ف جلیقە.
جم: بزاو، بزوتن، جوڵە ف جُنبش، حرکت.
جمان: بزوتن، جوڵان ف جنبیدن.
جمحە: جوحمە، هەینی ف جُمعه، آدینه.
جمدان: جوڵان، تەکان خواردن ف جُنبش.
جمس: جوڵە، جم ف جُنبش.
جمشت: جمدان، جمس ف جُنبش.
جمشیرگ: جمگە، جومگە، بەندی نێوان دەستو باسك ف مُچ دست.
جمك: دوانە، هەواڵ دوانە، زگەدوانە ف دوقلو.
جمکوت: پڕایی زۆری خەڵك، قەرەباڵغ ف ازدحام.
جمگە: جمشیرگ، جومگە ف مُچ دست.
جمگەجمگە: بەندبەندی ئەندام ف بندبندِ اندام.
جمنای: جوڵان، بزوتن ف جُنبش.
جموجوڵ: بزوتنی زۆر ف جُنب و جوش.
جمە: کۆمەڵو پڕایی خەڵك: (بازاڕەکە **جمەی** دێت) ف ازدحام.
جمیان: جوڵان، بزوتن ف جُنبش.
جمین: بزوتنی خەڵکی زۆر ف حرکت انبوه مردُم.
جمێن: جنێو، دژوێن، سخێف، جوێن، دژمان ف دُشنام.
جن: جنۆکە، جندۆکە، عەجنە ف جن.
جناوەر: جانەوەر، دەعبا ف جانور.
جنجیر: ماری دورەنگ، ماری خاڵدار ف مار دورنگ، اَرقم.
جنچـك: ١) دەنکی خورماو میوە؛ ٢) هەڵتوتەکان، قونەڵتسدان ف ١) هستە؛ ٢) چمباتمەزدن.
جنچکان: توتەکان، هەڵتروشکان، قوُنەڵتسدان ف چمباتمەزدن.
جنچکە: هەڵتروشکان ف چمباتمەزدن.

جند: جنۆکە، جن، عەجنە ف جن.
جنڕۆکە: جند ف جن.
جندۆکە: جند ف جن.
جندە: قاحبە، ژنی خۆفرۆش ف فاحشە.
جندەباز: پیاوی فاسقو ئاشنای قەحبە ف جندەباز.
جندەخانە: ماڵەجندە، قاحبەخانە، مەکۆی ژنانی خۆفرۆش ف محلّهٔ بدنام.
جنـدی: ١) ئازا، بەکار، رەشید؛ ٢) جوان، سپەهی؛ ٣) باش، چاك؛ ٤) چەکدار لە سوپادا ف ١) شُجاع؛ ٢) زیبا؛ ٣) خوب؛ ٤) مسلّح در سپاه.
جنسری: گوڵێکی بەهێشوی سپی بۆن خۆشە ف گُلی است.
جنك: بەرگو شمەك، جڵك، کەل‌پەل، پۆشاك ف پوشاك، لباس.
جنکە: ئاتەواو هەنجنراو ف کمی انجیدە شدە.
جنـگ: ١) جم، بـزاو، جوڵە؛ ٢) شمـەك، کەل‌وپەل ف ١) جُنبش؛ ٢) پۆشاك.
جنگدان: بزوتن، جوڵان ف جُنبیدن.
جنگز: شەڕانی، بەدفەڕ، نەگونجاو ف ستیزەجو.
جنگڵ: گینگل، خۆبزاوتن، جوڵانەوە ف جُنبیدن.
جنگن: شەڕانی، دڕ، نەگونجاو، جنگز ف ستیزەجو.
جنگوجوڵ: بزوتنو هەدانەدان ف جُنب‌وجوش.
جننە: جندە ف جندە.
جننەباز: جندەباز ف جندەباز.
جننەخانە: جندەخانە ف فاحشەخانە.
جنۆکە: جندۆکە ف جن.
جنە: جندە ف جندە.
جنێ: جندە ف جندە.
جنیاگ: هەنجناو، وردکراو بە چەقۆ ف انجیدە.
جنیقین: راپەڕین، لەپڕ وەخەبەرهاتن ف پریدن از خواب.
جنیك: ١) لاجانگ، قەراغ رومەت؛ ٢) گودلە، فڕ؛ ٣) بان مەلاّشو ف ١) عُذار؛ ٢) کاکُل بر پیشانی؛ ٣) آهیانە.
جنێو: جوێن، دژمان، سخێف ف دُشنام.
جنێودان: جوێن‌دان، سخێف‌گوتن ف دُشنام دادن.
جنێوفرۆش: زمان پیس، جوێن دەر، سخێف بێژ ف بدزبان.
جنین: هەنجنین، وردکردن بە چەقۆ ف انجیدن.
جۆ: ١) جۆگە؛ ٢) دەغلی هەواڵی گەنم، جە ف ١) جویبار؛ ٢) غلّهٔ جو.
جوُ: ١) جۆگە، جۆبار، شوێنی ئاوپێداروێشتن؛ ٢) جوڵەکە، موسایی؛ ٣) گیان، رۆح ف ١) جوب؛ ٢) یهودی؛ ٣) جان.
جواب: پەرسف، جواو، وەرام دانەوە ف جواب، پاسُخ.
جوابدان: دەرکردن، قسەلێ نەبیستن ف راندن.
جواب دانەوە: پەرسف وەدان، جواب لێ وەگەڕاندن ف پاسخ گفتن.
جوابکردن: جوابدان، جواوکردن ف دست رَد زدن.
جوابنامە: قاقەزی جوابدانەوە ف پاسُخنامە.

جوابەجەنگی: جواوجوی، بەدەم داهاتنەوە ف بەجَدَل جواب دادن.
جوات: ۱) جڤات، کۆمەڵ؛ ۲) کۆبونەوە؛ ۳) مەجلیس، کۆمەڵگا ف ۱) اجتماع؛ ۲) گردهمایی؛ ۳) انجمن.
جوار: جوۆرك، تۆری ئالك ف توربۀ علوفه.
جوال: کیسەی دەغلی گەورەی یەكلایی لەخوری چندراو، جەواڵە ف جوال.
جواڵ: جوال ف جوال.
جواڵدوز: شوژن، سوژن ف جوالدوز.
جوامێر: جامێر ف رادمرد، شُجاع.
جوان: ۱) سپەهی، دەلال، قەشەنگ؛ ۲) جحێل، لاو، تازەپێگەیشتو؛ ۳) پەسند؛ ۴) ژوان ف ۱) زیبا؛ ۲) بُرنا، جوان؛ ۳) پسندیده؛ ۴) میعاد.
جواناو: ئارەقی سەرەمەرگ، خۆهدانی نەخۆشی لەمردن ف عَرَقِ حالِ نزع.
جوانچاك: گەلەك سپەهی، خوشیك ف زیباروی.
جوانچاڵ: جوانچاك ف زیباروی.
جوانخاس: پیاوی زۆرجوانو رێكوپێك ف خوش تیپ.
جوانكار: ۱) رازێنەوە، بوك جوانكەر؛ ۲) دەس رەنگین، بەهونەر ف ۱) آرایشگر؛ ۲) هنرمند.
جوانكە: نۆجوان، تازەلاو ف نوجوان.
جوانكەر: رازێنەوە، وەڕازێن ف آرایشگر.
جوانكەڵە: چكۆڵەی جوانو بەردڵ ف زیبای کوچولو.
جوانكیلانە: جوانكەڵە ف کوچولوی زیبا.
جوانمەرد: جامێر ف رادمرد.
جوانن: بزواندن، جولانن ف جنباندن.
جوانو: جانو، بێچوە ئەسپو ماین ف کُرّۀ اسب.
جوانو ئەسپ: بەچكەی نێری ئەسپ ف کُرّۀ نَر اسب.
جوانولكە: جانوی تازەزاو ف نوزاد اسب.
جوانوماین: بەچكەی مێوینەی ئەسپ ف کُرّۀ مادینۀ اسب.
جوانەزوە: عازەوی، زیپكەی دەموچاوی لاوی تازەپێگەیشتو ف عَزَبی، جوش صورت نوجوان.
جوانەزەوە: جوانەزوە ف نگا: جوانەزوە.
جوانەگا: گای سێ بەهارە، بەرجوت ف گاو نر سەبهار دیده.
جوانەمەرگ: بەگەنجی مردو، بێوەختَ مردو ف جوانمرگ.
جوانەمەرگی: مردن بەلاوەتی، مەرگی بێوەخت ف مرگ در جوانی.
جوانی: ۱) جوانو؛ ۲) خوشیكی، قەشەنگی؛ ۳) جحێلی، لاوی ف ۱) کُرّۀ اسب؛ ۲) زیبائی؛ ۳) جوانی.
جواو: پەرسڤ، جواب ف جواب.
جواوجوی: جوابەجەنگی ف بەجَدَل پاسخگوئی.
جواودان: ۱) پەرسڤوەدان؛ ۲) دەركردن ف ۱) پاسخگویی؛ ۲) اخراج كردن.
جواهێر: جەواهێرات، بەردی بەنرخ ف جواهر.
جواهێربەن: گەوهەر بەند، بەجەواهێر رازێنراوەوە ف جواهر بند.
جۆبار: جوگەی ئاوی زل ف جویبار.
جۆبڕ: مڵە، جانەوەرێكە رەگی گیا دەبڕێ ف آبدُزدَك.
جوبرایل: ناوی فریشتەی وەلام بەری خوایە ف جبرئیل.
جوبڕك: جۆبڕ ف آبدُزدَك.
جۆبڕك: جۆبڕ ف آبدُزدَك.
جۆبڕكە: جۆبڕ ف آبدُزدك.
جۆبە: جندەخانە ف محلّۀ بدنام.
جوُت: ۱) بەرانبەری تاك، جفت؛ ۲) كڵاوی بەڕو؛ ۳) پێكەوە لكاو؛ ۴) نێوان خۆش؛ ۵) ژن بۆشو، شو بۆژن؛ ۶) كێڵانی زەوی؛ ۷) دوگا بۆ زەوی كێڵان ف ۱) مقابل تاق، جُفت؛ ۲) كلاهك بلوط؛ ۳) بهم چسبیده؛ ۴) صمیمی؛ ۵) همسر؛ ۶) شُخم؛ ۷) دو گاو شخمزن.
جۆت: ۱) كێڵانی زەوی؛ ۲) حەیوانی زەوی كێڵان ف ۱) شُخم؛ ۲) حیوان شخمزنی.
جوُتانە: باجێكە ئاغا لەمسكێنی دەستێنێ ف مالیات ارباب از كشاورز.
جوُتبون: ۱) پێكەوە لكان؛ ۲) هەواڵ بونی دوكەس ف ۱) بهم چسبیدن؛ ۲) باهم ساختن.
جوت بەندە: ۱) خاوەنی ئەسپابی زەوی كێڵان؛ ۲) وەرزێر ف ۱) مالك وسائل كشاورزی؛ ۲) كشاورز.
جوتقۆشە: پیاوی شومو بێفەڕ ف آدم شوم و نحس.
جۆتك: ئەو دودارەی دەخرێنە سەركاریتە بۆبن ئاڵودار ف دو الوار روی شاەتیر سقف.
جۆتكار: جوتیار، كەسێ زەوی دەكێڵێ ف شخمزن.
جوتكردن: ۱) پێكەوە نوساندن؛ ۲) زەوی كێڵان ف ۱) برهم نهادن؛ ۲) شخمزن.
جوُتكە: جوُتە، لوُشك، لەقە هاوێژی ف لگدپرانی.
جوتگرتن: نێر دەگەڵ مێوینە یەك گرتن بۆ پێكەوەژین ف ازدواج.
جوُتن: جاوین، جوُن، لەناو دەم لەژێر ددانداهێنانو بردن ف جویدن.
جوتنەوە: برێتی لەچەند پاتەكردنەوەی قسە ف ژاژخایی.
جوُتــە: ۱) جوتكـە، لوُشـك؛ ۲) لفـەدوانـە، هەواڵ دوانـە؛ ۳) هاوتـا، هاوسەنگ؛ ۴) ئەسپێ رەگی توێڵی زەقە؛ ۵) دوقڕانی زێو، تارانی ف ۱) لگدپرانی؛ ۲) دوقلو؛ ۳) همپایە؛ ۴) اسبی كە رگِ پیشانی برجستە دارد؛ ۵) سكۀ نقرۀ دوریالی.
جوُتەوەشاندن: لوُشك هاوێژتن ف لگدپراندن.
جوُتەوەشین: لەقەوەشین ف لگدپران.
جوُتەی سەران: برێتی لە دوهەواڵی هەمیشە پێكەوە ف كنایە از دو دوست جانی.
جوُتەی كەو: دوبرالە، دوئەستێرەی لێك نزیكن ف فرقدان.
جوُتەی كەوان: دوبرالە، جوُتەی كەو ف فرقدان.
جوُتەی هەنجیران: دوئەستێرەی لای كلكی برجی دوپشك ف دو ستارۀ دنبالۀ برج عقرب.
جوتیار: جۆتكار، كەسێ كە خەریكی كێڵانی زەمینە ف شخمزن.
جوتیاری: كاری زەوی كێڵان ف شُخمزنی.

جوتیاروك: گولێکه پایزی ف گل حسرت.

جوتێر: جوتکار، جوت‌بەندە، وەرزێر ف شخم‌زن، کشاورز.

جوجاگە: ئێسکی پشت گوێ ف استخوان پُشت گوش.

جوجك: چێشکە، مەلیچك، چولەکە، پاساری ف گُنجشك.

جوجوش: میوانی، ئاردوڕۆن کە بۆژنی زەیستان لێ‌دەنێن ف اوماج.

جوجـە: ۱) جوجە مریشك؛ ۲) باڵداری پچوك لە زمانی مندالاندا؛ ۳) جانـەوەرێکی پانکـەڵەی سورە لە قەڵشتە دیوار دەژی ف ۱) جوجهٔ مُرغ؛ ۲) پرنده کوچك به زبان بچه‌ها؛ ۳) ساس.

جوجەقورە: گۆشت فڕوجی بەبەرسیلە لێندراو ف آش جوجه با غوره.

جوجەڵە: جوچکی مەل کەتازە درهاتوە ف جوجهٔ پرنده.

جوجیلە: جُوجەڵە ف جوجهٔ پرنده.

جوچك: ۱) بێچوی مەل؛ ۲) بێچوی مریشك ف ۱) جوجهٔ پرندگان؛ ۲) جوجهٔ مُرغ.

جوچکە: ۱) ئێسکی سمت؛ ۲) بێچوی مەل؛ ۳) کلك ف ۱) دنبالچه؛ ۲) جوجه؛ ۳) دُم.

جوچکەبڕیاگ: ۱) دوابڕاو، لەزارو زیچ بێ‌بەش؛ ۲) کلك قرتاو ف ۱) مُنقَطعُ النسل؛ ۲) دُم بریده.

جوچکەلەقێ: بریتی لە مەرایی و زمان لوسی‌کردن ف کنایه از چاپلوسی.

جوحتك: لوُشك، جوتە، لەقەهاوێژی ف جُفتك.

جوحمە: جۆعمە، هەینو، روژائینێ ف جمعه.

جوخ: فاسونیا، پارچەی لەخوری بۆ کەواوپاتوڵ ف فاستونی.

جوخورە: زەردی وەری ف پرنده‌ای کوچك.

جوخین: خەرمان، بێدەر؛ ۲) خۆیان، کلۆشی گێرە کراوی کۆم‌کراو ف ۱) خرمن گندم؛ ۲) خرمن کوبیده و توده شده.

جودا: جیا، جگە، جیاواز ف جُدا، سوا.

جودار: گیاندار، زیندو ف جاندار.

جوداس: گیایەکە لەجۆ دەکا ف گیاهی شبیه جو.

جودان: ۱) ددانێکی ئەسپ کەلەپیری‌دا لوس‌دەبێ؛ ۲) گۆخڵ ف ۱) از دندانهای اسب؛ ۲) شالیکار.

جودانە: جودان ف نگا: جودان.

جودایی: ۱) جیاوازی؛ ۲) لێك دور کەوتنەوە ف ۱) تفاوت؛ ۲) فراق.

جودرەو: ۱) مانگی جۆزەردان؛ ۲) هەرەتی جۆدرونەوە ف ۱) خُرداد ماه؛ ۲) موسم درو جو.

جۆر: ۱) تەرز، نەوع؛ ۲) تەحر، ئاوا، رەوشت ف ۱) نوع؛ ۲) روش.

جۆر: جوڕ ف نگا: جوڕ.

جوڕ: ۱) لوڕ، بن جلێکی پوش تێ ئاخنراوە دەخرێتە سەرپشتی بارەبەر لەبن سەرجلەوە: (جل‌وجوڕی قاترە کە بێنە)؛ ۲) خورجێن؛ ۳) پارچە بەرەی کۆن ف ۱) قسمت انتهائی پالان؛ ۲) خورجین؛ ۳) کُهنه پلاس.

جوراو: جاوراو، جیاویاو، جاویاگ، جوتراو ف خائیده.

جوڕاو: ۱) گۆرەوی؛ ۲) جۆرێ کلاشـی بن چەرم ف ۱) جوراب؛ ۲) نوعی گیوه که کفهاش چرم است.

جورجور: نەوع نەوع، چەندتەرح ف جوروا‌جور.

جورعەت: وره، وێران، هێزی دڵ ف جرأت.

جوڕك: ۱) توری کاو ئالیك؛ ۲) خورجێن ف ۱) توربهٔ علوفه؛ ۲) خُرج.

جوڕکردن: رێك خستن، دروست کردن ف جورکردن.

جوڕکە: تورەکەی ئالف ف توربهٔ علوفه.

جوڕنە: خەزێنە، حەوزۆکەی حەمام کە ئاوی گەرمی بۆ خۆشتن تێدە‌کەن ف خزینهٔ حمام.

جوڕە: ۱) چوێلەکـوکێکە رەنگ بۆری تامال زەرد؛ ۲) بازی نێر ف ۱) چکاوك؛ ۲) بازنر.

جوڕەپۆپنە: باڵدارێکە لەچولەکە گەورە ترەو کاکۆڵی هەیە ف چکاوك.

جوڕەجوڕە: جۆربەجۆر، نەوع نەوع ف جوراجور.

جوڕەش: جوریك جۆیە رەنگی رەشە ف جو سیاه.

جوڕەکلاونە: جوڕەپۆپنە ف چکاوك.

جوڕەتان: خەبەردان ف گُزارش.

جوڕی: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.

جوڕیان: ۱) گۆڕان؛ ۲) زمان بەهەڵەدا چون ف ۱) تغییر؛ ۲) اشتباه لفظی.

جوز: جوُز ف نگا: جوُز.

جوز: گوێز، گردەکان ف گردو.

جوُز: ۱) بز، پەنجە بەقنگەوە کردن؛ ۲) دەنگی سەماوەر ف ۱) انگُلك؛ ۲) صدای سماور.

جوزان: گوێزان، تیخی موتاشین، موس ف اُستره، تیغ.

جوزپێـوە‌کردن: پەنجـە بەقنـگەوە کردن، سوك پێوە‌کردن ف انگلك کردن.

جوُزە: دەنگی زۆر باریك ف صدای بسیار نازك.

جوزەرد: هەرەتی دروێنەی جۆ ف موسم درو جو.

جوزەردان: ۱) سێهـەم مانگی بەهـار؛ ۲) هەرەتی جوزەردبـون ف ۱) خردادماه؛ ۲) موسم دروجو.

جوُزەڵە: توزەڵە، چوُزەڵە ف مزمار.

جوست‌وجۆ: بەشوێن‌دا گەڕان ف جستجو.

جوستە: پەراوێزی لێفە، قەراغ لێفە ف حاشیهٔ لحاف.

جوسوجۆ: جوست‌وجۆ ف جستجو.

جوش: ۱) کوڵ، قوڵتی ئاوی گەرم؛ ۲) لەحیم، پێکـەوە نوساندنی کانزا بەقەلایی؛ ۳) پشکۆژی دار؛ ۴) زیپکەی دەم‌وچاو ف ۱) جوش آب؛ ۲) جوش فلزات؛ ۳) غنچهٔ درخت؛ ۴) جوش صورت.

جوشان: ۱) وەکوڵ هاتن، هاتنەکوڵ؛ ۲) فیچقەی ئاو لە زەوی، هەڵقوڵین ف ۱) جوش آمدن، غلیان؛ ۲) فوران.

جوشانن: کولاندن، کەلاندن ف جوشانیدن.

جوشانە: دەرمانی لەناو ئاودا کولاو ف جوشانده.

جوش‌خواردن: پێکەوەنوُسان بەهۆی لەحیم کردن ف جوش خوردن.

جوشـــدان: ۱) بریتی لەزۆر بەتین کردنی سۆپـە؛ ۲) لەحیم کردن؛ ۳) وەکوڵ هێنان ف ۱) کنایه از بسیار گرم کردن بُخاری؛ ۲) لحیم زدن؛

٣) بەجوش آوردن آب.

جۆش سەنـدن: ١) جۆش خواردنی ئاو؛ ٢) بریتی لە گەرم‌بونی کۆڕی بەزم‌و موسیقا ف ١) بەغلیان آمدن؛ ٢) کنایە از گرم شدن مجلس رامشگران.

جۆشن: خۆتێ هەڵقوڵتێن، خۆرێك خەر ف چرب‌زبان.

جۆشەك: دوشەك، رایەخی ناو تێ‌خراوی نەرم ف تُشك.

جۆشیان: جۆشان ف نگا: جۆشان.

جۆشیرە: فەریکەجۆ ف جو نارسیده.

جۆشیلە: جۆشیرە ف جو نارسیده.

جۆشین: ١) کوڵین، جۆشان؛ ٢) جۆرێ جۆ کەرەنگی ئاماڵ شینە ف ١) جوشیدن؛ ٢) نوعی جو کە رنگش مایل بەکبود است.

جۆشـیو: ١) کوڵـیو، کوڵاو، کەلاتی، کەلی؛ ٢) فیچقــەکــردو ف ١) جوشیده؛ ٢) فوران زده.

جوعمە: هەینی، جمحە، ئین ف آدینە، جُمعە.

جوغز: جغز، جەغز ف دایره.

جوق: کۆمەڵ، دەستە ف دستە، گروه.

جوُقن: لاوازی بێ‌هێز، جیقن ف مُردنی و بیجان.

جوقنە: مەلێکی بچکۆڵەیە لەچێشکە پچوکتر ف پرندەای کوچك.

جوُقە: هەست‌و خوست، دەنگ‌و بزاو ف سر وصدا.

جوُقەوار: خاوەن گیان‌و بەهەست: (هەی **جوُقەوار**تان برێ) ف ذیروح، جاندار.

جوُك: ١) سوُك، جوُز، کلك بەقنگـا کردن؛ ٢) جۆگەی پچوکی ئاو؛ ٣) دەنگی بەچکەمەل ف ١) انگُلك؛ ٢) جوی کوچك؛ ٣) صدای جوجە.

جوُکان: دەنگ لیوەهاتنی بەچکە مەل ف جیك‌جیك جوجە.

جوُکاندن: جوُکان ف جیك‌جیك جوجە.

جوُکانن: جوُکان ف جیك‌جیك جوجە.

جوُك پیوە کردن: قامك بۆقنگ بردن ف انگُلك کردن.

جوُکن: بەبۆڵەوپرتە، نوُزەنوُزکەر ف غر ولندکُن.

جوُکە: ١) دەنگی باریك، نوُزە؛ ٢) دەنگی بێچوی باڵدار ف ١) صدای نازك؛ ٢) جیك‌جیك جوجە.

جوکەجوك: دەنگی زۆری باریك ف جیك‌جیك.

جوُکەنە: گیاندان، گیانەلاو ف حال نزع.

جۆگا: جۆگەلەی ئاو، جۆ ف جوی آب.

جۆگە: ١) جۆگا؛ ٢) هێلەگ، موخل ف ١) جوی آب؛ ٢) الك آردبیزی.

جۆگەلە: جۆگا ف جوی آب.

جۆگەنمی: موی رەش‌و سپی پێکەوە، موی ماش‌و برنجی ف موی جوگندمی.

جول: ١) رەوانی ئاو؛ ٢) جلە بارە بـەر؛ ٣) تەشکـەبەرە، پەلاس ف ١) جاری؛ ٢) جُل باربر؛ ٣) پلاس.

جۆل: ١) کەرکەمەڕ، کەریاپەز؛ ٢) گیای جاوەلوُکە ف ١) قسمتی از گلّە؛ ٢) علوفەایست.

جوُڵ: بزاو. دەگەڵ جم دەیڵێن: (هەر جم‌و **جوُڵ**یانە) ف حرکت.

جۆلا: بوزوتەن، شاڵ‌باف ف جولا، بافندە.

جۆلاتەنە: داوی جاڵ‌جاڵوکە، تاڵی کاکڵەموشان ف تارعنکبوت.

جۆلان: بزوتن، تەکان خواردن، جولان ف جنبیدن.

جوُلان: جوُلان ف جنبیدن.

جوُلاندن: بزاوتن، بزواندن، تەکان‌پێدان ف جنباندن.

جوُلاندن: جوُلاندن ف جنباندن.

جوُلاندنەوە: جوُلاندن ف جنباندن.

جوُلانن: جوُلاندن ف جنباندن.

جۆلانە: ١) دەیدیك، لانکی لەگوریس‌و پەڕۆ؛ ٢) گوریسی بەدارەوە کراو بۆ لێ‌نیشتن‌و راژاندن، دیلەکانی ف ١) ننو؛ ٢) تاب.

جوُلانەوە: بزوتن، جوُلان ف جنبیدن.

جۆلانێ: لەگوریس نیشتن ف تاب‌بازی.

جوُلاو: بزوتو، بزاوتو، تەکان پێ‌دراو ف تکان خورده.

جۆلایی: سنعاتی بوُزوچن، شاڵ‌بافی ف بافندگی.

جۆلایی کەرە: کاکڵەموشان، جاڵجاڵوکە، پەسپەسەکەرە ف عنکبوت.

جۆلك: جوجەڵە ف جوجە.

جوُلگ: جۆلا ف بافندە.

جوُلگی: جۆلایی ف بافندگی.

جۆللانە: جۆلانە ف نگا: جۆلانە.

جوُلە: ١) بزوتن، تەکان خواردن، جوُڵە؛ ٢) جو، موسایی ف ١) جنبش؛ ٢) یهودی.

جوُڵە: بزوتن، تەکان خواردن ف جنبش.

جوُلەکە: ئۆمەتی موُسا پێغەمبەر، موسایی ف یهودی.

جوُلەمەرەسێ: جۆرێك لەجۆلانە نیشتن ف نوعی تاب‌بازی.

جوڵیان: جوُلان ف جنبش.

جوُم: ١) جام، تاس، زەرك، قاپی مس؛ ٢) بزوتن، جمـوجۆڵ؛ ٣) قسەو جواب. دەگەڵ لام دەگوترێ: (من هیچ لام‌و **جوُم**م نیە) ف ١) طاس؛ ٢) جنبیدن؛ ٣) سخن پاسُخ.

جۆم: ١) ئاودڕ، کەندالێ ئاو دای دڕیوە؛ ٢) دەحل، قوُپی، قامیشەڵێن ف ١) آبکند؛ ٢) نیزار.

جۆماڵ: خاوێن کردنەوەی جۆگە لەقوڕو لیتە ف لای‌روبی جوی.

جومبوش: بزوتنی زۆر، جولانەوەی زیاد ف جنب‌وجوش.

جومڕانە: جمك، زگەدوانە ف دوقلو.

جومـگە: بەنـدی ئێسـك، جەمسەری دوئێسکی بەیەکتر گەیشتو ف مفصل.

جوملانە: ئاواڵ دوانە، جمك ف دوقلو.

جوُمە: کراس، گوملك ف پیراهن.

جۆمەڕ: جۆگەلەی نێوان تەختەو کەرد ف جوی میان کردوها.

جۆمەرد: جوامێر، پیاگ خاس، ئازا ف جوانمرد، رادمرد.

جوُن: ١) جاوین، جوُتن؛ ٢) جوێن، دژمان، سخێف، جنێو؛ ٣) ئاونگی بەردین‌و دارین؛ ٤) جوُلـەکەن؛ ٥) دەس ئاونگ ف ١) جویدن؛ ٢) دُشنام؛ ٣) هاون سنگی؛ ٤) یهودی هستند؛ ٥) دستۀ هاون سنگی.

جونــگ: ۱) رك، تورەیی، قەڵـــسـى، رق؛ ۲) گیایەكـی گوڵ زەردی بۆن‌خۆشە، چونگ ف ۱) خشم؛ ۲) گیاهی است.

جۆنــگ: ۱) جون، سوُك، جوُز؛ ۲) سڵ، قوشـقی، چەمـوش؛ ۳) پا لەجێ‌چونی ولاخ؛ ۴) بێ‌نرخ و هیچ و پوچ: (جـرۆ‌وجـۆنـگ) ف ۱) انگلك؛ ۲) رموك؛ ۳) پای از جا در رفتن دام؛ ۴) بی‌ارزش.

جونگـە: ۱) دەنگی باریكی ناخۆش، جوُكە؛ ۲) جومگە ف ۱) صدای نازك و ناموزون؛ ۲) مفصل.

جونە: ۱) مەلێكی پچوكەو رەنگاورەنگ؛ ۲) قاحبە، جندە ف ۱) سیره، پرندەایست؛ ۲) فاحشە.

جونەگا: جوانەگا ف گاو نر سەساله.

جوُنــەوە: ۱) دیــسان جاوین؛ ۲) بریتی لەزۆر گوتنەوی قسـەیەك ف ۱) دوبارە جویدن؛ ۲) كنایە از ژاژخایی.

جوٚنی: قولكە بەرد كە شتی‌تێدا دەكوتن، ئاونگی بەردین یان دارین، جون ف هاون چوبی یا سنگی.

جوە: ۱) كراس، گومـلك؛ ۲) جوٚگەلــە؛ ۳) كاورای موســـایی ف ۱) پیراهن؛ ۲) جوی؛ ۳) مرد یهودی.

جویێ: جودا، جیا ف جُدا.

جوێ‌بونەوە: ۱) لێك هەڵبران، دوركەوتنەوە؛ ۲) ماڵ بەشكردنی برایان یان شەریكان ف ۱) جُداشدن؛ ۲) تقسیم دارائی بین شركا.

جویك: جمك، لفەدوانە ف دوقلو.

جوێ كردنەوە: جیاوازكردن، هەڵاواردن ف جُداكردن.

جوین: ۱) جمـین، بزوتن، جوڵان؛ ۲) جاوین، جوُتن: (بنێشت جوین تامی زار خۆش دەكا)؛ ۳) جنێو، دژمان ف ۱) جنبش؛ ۲) جویدن؛ ۳) دشنام.

جوێن: جنێو، سخێف، دژون ف دشنام.

جۆین: نانی لەجۆ ف نان جوین.

جوێندان: سخێف گوتن، جنێودان ف دشنام دادن.

جوێنفرۆش: زمان پیس، سخێف بێژ ف بددهن.

جە: لە، ل، ژ ف از.

جەب: بوردن، بەخشین لەخەتاو تاوان ف عَفو.

جەبار: ناوی پیاوانەیە ف اسمی مردانه.

جەباری: ۱) كەتیرە، شیلەی زەردە گوێنی؛ ۲) ناوی عاشرەتێكی كوردە لە گەرمیان ف ۱) كتیرا؛ ۲) نام عشیرەای كُرد.

جەبدان: لێ بوُردن، چاولێ پۆشین، عافوكردن ف چشم‌پوشی.

جەبر: زۆر، خورتی ف زور.

جەبری: بەزۆر، بخورتی ف زوركی.

جەبڵ: قوڕی بەسەر یەكدا كراو، پێ‌خوێی قوڕ ف تودهٔ گِل.

جەبلە: ئەستورو زل، مەزن‌و ستور ف سِتَبر و گُندە.

جەبوٚ: فلان، كاورا، كابرا، ئەوەكە ف یارو.

جەبــە: ۱) سڵ، قوشقی، بەیدەس؛ ۲) یاغی، سەربـزێو؛ ۳) تایبـەتی، ئەوەك خەڵكی ئاسـایی؛ ۴) عافو، جەب ف ۱) رموك؛ ۲) یاغی؛ ۳) استثنائی؛ ۴) عفو.

جەبەر: لا، بەر، تەرەف ف طرف، سو.

جەبەرە: سەرمای زۆر، زۆر ساردو سوڵ ف سرمای سخت.

جەبەرەنواندن: مەلەی چوٚلەكە لە ئاوا كەنیشانەی هاتنی سەرمای توندە ف شنای گنجشك كە علامت آمدن سرمای سخت است.

جەبەش: شوُتی، هەنی، زەبەش، شفتی، شامی ف هندوانه.

جەبەڵ: چیا، كێو، كێف، كەژ ف كوه.

جەترەقە: جوٚرێ كولێرەی ساجی ف نوعی گردە كە بر ساج پزند.

جەحر: ژەهر، زەهر، ژەحر، ژەقنەموت ف زَهر، سَم.

جەحش: بێچوی كەر، جاش ف كُرّەخر.

جەحشك: جەحش، جاش ف كُرّەخر.

جەحفەری: ۱) جوٚرێ پۆڵا كە شیری لێ دروس دەكەن؛ ۲) سەوزیەكە، جافری ف ۱) پولادی كە شمشیرش كُنند؛ ۲) سبزی جعفری.

جەحنی: توُرە، زیز، رقهەستاو ف عصبانی.

جەحنین: رك بوُنەوە، توُرەبون، رقهەستان ف عصبانیّت.

جەحەندەم: دوژە، دوٚژەھ ، جەهەننەم، دوٚزەق ف دوزخ.

جەحەنم: جەحەندەم ف دوزخ.

جەحەنەم: جەحەنم ف دوزخ.

جەحیڵ: جوان، تازەپێگەیشتو، گەنج، لاو ف جوان.

جەخار: ۱) كەسەر، مەینەت، خەم، خەفەت، كوڵ؛ ۲) ساتوُر ف ۱) غم، اندوه؛ ۲) ساطور.

جەخت: ۱) پەلـەو لەز لە كاردا: (ئێوارە وەختـە، جرپن بە **جەختە**)؛ ۲) باش هێنان، بوٚهاتن: (دوجار پشمین **جەختە**) ف ۱) شتاب در كار؛ ۲) خوب آوردن، مبارك.

جەختی: چالاكی، مەزبوتی، گورج‌و گوٚڵی ف چُستی و چالاكی.

جەد: باپیری عەولاد پیغەمبەر(ص)، باوەگەورەی سەید ف نیای سادات.

جەداسی: گیایەكە ف گیاهی است.

جەدد: جەد ف نیای سادات.

جەدەو: جدەو ف نگا: جدەو.

جەڕ: ۱) گوٚزەی مل باریك؛ ۲) تونـدكێشـان: (جـەڕم داوە)؛ ۳) پێچ‌و بورغی ئامـرازی گوشینی كتێب‌و...: (جـەڕو مەنگەنە) ف ۱) نوعی سَبو؛ ۲) محكم كشیدن و سفت كردن؛ ۳) منگنه.

جـەرا: بێچـوهێنـانی بەدژواری: (ئاخری ماینەكە **جەرابو**) ف دشوار زاییدن.

جەڕاح: برینكەر ف جرّاح.

جەراحات: كێم‌و چڵك، هەوای برین ف ریم و چرك زخم.

جەڕان: تێ گیران بەتـوندی: (وا **جەڕاوە**، هەر دەرنایەتەوە) ف بەسختی گیركردن لای.

جەڕاندن: جەڕانن ف نگا: جەڕانن.

جەڕانن: پێچان بەتوندی، قایم پێچدان ف محكم پیچ دادن.

جەڕب: ئەزمون، تاقی ف تجربه.

جەڕبادەر: بورغی كەرەوە، دەرنەفیس ف پیچ گوشتی.

جەڕباندن: تاقی كردنەوە ف تجربه كردن.

جەربـەزە: ۱) هاروهـاج، بزۆز، هەدا نەدەر، دانەسەکناو؛ ۲) جەزرەبە، ئازاردان؛ ۳) غیرەت، ئازایەتی ف ۱) ناآرام؛ ۲) شکنجـه و آزار؛ ۳) شهامت و غیرت.

جەربەزەیی: هاروهاجی ف بازیگوشی.

جەڕبی: ئەزموده، تاقیەوەکراو ف آزموده.

جەڕبین: ئەزمون، تاقی کردنەوە ف آزمایش.

جەڕجەڕ: جەنجەر، ئامرازی کلۆش وردکردن لەدارو ئاسن: ۲) چەرخی ئاوهەڵکێشان لەبیر ف ۱) خرمنکوب؛ ۲) دولاب.

جەڕجەڕقان: جەڕجەڕ ئاژۆ، کەسێ کە بە جەنجەڕ گێرە دەکا ف رانندهٔ خرمنکوب.

جەرخەتو: ئاوگەردان، ئاوگەردێن، چەرخی دەسکدار بۆ ئاو هەڵێنجان ف آبگردان.

جەرد: ۱) دڵ دانـەسـەر، گوێ پێدان؛ ۲) مشکەکوێرە ف ۱) جَهد؛ ۲) موش کور.

جەڕدان: جەڕاندن ف تند پیچ‌دادن.

جەردە: چەتە، گۆران، ڕێگر ف راهزن.

جەردی: سوُر لەسەر کاری خۆی، گوێ‌دەر بەکار ف جدّی، با اهتمام.

جەڕرە: گۆزەی مل باریك ف نوعی سبو.

جەرگ: کەزەب، جەگەر ف جگر.

جەرگاوس: دڵ پڕ لەخەم، مەینەتبار ف اندوهگین.

جەرگ‌بڕ: بەسەرهاتی پڕلە خەم، بەڵای گەورە ف کنایە از مُصیبت بزرگ.

جەرگ خۆرە: خەمی گەورە، کوڵو کەسەری مەزن ف جگرخواره.

جەرگ سـوتان: بڕێتی لە مناڵ‌مردن، زگ‌ـسوتان ف کنایە از مُردنِ فرزند.

جەرگ‌سوتاو: عەولاد مردو، زگ‌سوتاو ف فرزند مُرده.

جەرگ قایم: ۱) بەجەرگ، ئازا، رەشید؛ ۲) بەسەبر و حەوسەلە ف ۱) شُجاع؛ ۲) شکیبا.

جەرگ‌وناو: هەناو، دڵو گورچیلە، مێلاك ف احشاء.

جەرگە: ۱) ناوەراست، دوڕ؛ ۲) هەڕەت، جەنگە ف ۱) وسط؛ ۲) موسم.

جەرمـــە: ۱) میوەی نیوەوشـــك؛ ۲) فەریکـەی دانـەوێڵە ف ۱) میوهٔ نیم‌خشك؛ ۲) دُلمُل.

جەڕومەنگەنە: گیرە، ئامرازی توندگرتنی کتێب بۆ بەرگ تێ گرتن ف منگنهٔ کتاب.

جەڕە: گۆزەی مل باریك ف نوعی سبو.

جەڕەبابە: شەتەك‌دان، توندپێچان، شەداندن ف محکم پیچیدن.

جەرەتاو: ئاوێ کە لەوەختی ئاوێری‌دا لەزەوی دەردەچێ، پاشاو ف آبی کە از آبیاری زیاد آید.

جەریدە: ڕۆژنامە ف روزنامە.

جەریفك: گەسگ، جارو، گێزگ، گسك، گزگ ف جارو.

جەریمە: تاوان، ماڵێ کە لە خەتابار دەسێنرێ ف جریمە.

جەریە: گیرەی چەرم تا دەیدرون ف پرسِ چرم‌دوزی.

جەزا: سزا، پاداشت ف پاداش، مزد.

جەزایەرچی: حەسەس، ئێشکدەری شەوانە ف عَسَس.

جەزبە: حاڵ لێ‌هاتنی دەروێش، جەزمە ف جَذبە.

جەزرەبە: ئازار، عەزیەت ف آزار.

جەزرەبەدان: عەزیەت‌دان، ئازاردان ف آزاررساندن.

جەزرەوە: جەزرەبە ف آزار.

جەزم‌بون: حاڵ لێ‌هاتنی دەروێش ف بەحالت جذبە افتادن.

جەزمە: حاڵ، لەهۆش تەکینەوەی دەورێش لەزیکرا ف جذبە.

جەژن: گێژن، جێژنە، ڕۆژی بەتاڵی‌و خۆشی ف جشن، عید.

جەژنان: ڕۆژانی جەژن ف ایّام عید.

جەژنانە: خەڵات بەهۆی هاتنی جێژنەوە ف عیدی.

جەژنە: جەژن ف جشن.

جەژنەپیرۆزە: پیرۆزبایی لە یەکترکردن بەهۆی هاتنی جێژن ف عید مُبارکی.

جەژنەچەقالە: جێژنێکی جوُلەکانە کە چوالەبادام‌و تۆی تیا دەترۆکێنن ف از اعیاد یهود.

جەژنـەفـەتیرە: جێژنێکی جوُلەکانە ئەبێ نانی کۆنی تێدا بخۆن ف از اعیاد یهود.

جەستە: لەش، ئەندام ف بَدَن، تن.

جەسە: جەستە ف تن، بَدَن.

جەغز: جوغز، جغز ف دایرە.

جەفت: جفت، کڵاوی بەڕو ف جَفْت بلوط.

جەك: هەڵێن، ئامرازێکە ترومبیلی پێ بەرز دەکەنەوە ف جَك اتومبیل.

جەگەر: کەزەب، جەرگ ف جگر.

جەگەن: گیایەکە لاسکی سێ‌سوچە لەزەڵکاودا دەڕوێ ف جگن.

جەل: ۱) چەڵاك، داری درێژ بۆ مازو تەکاندن؛ ۲) جوانەگا، بەرجوت ف ۱) چوب مازوتکانی؛ ۲) گاو نر سەسالە.

جەلاب: ۱) سەربڕی میر، جەللاد؛ ۲) کەوی بنە ف ۱) میرغضب؛ ۲) کبك شکاری.

جەلاد: میرغەزەب، سەربڕ، جەلاب ف جَلّاد.

جەلاقی: دۆشاوی خەست، دمسی تیر ف شیرهٔ غلیظ انگور.

جەلالی: عاشیرەتێکی گەورەی کوردە لە سنوُری ڕوُس‌و ترکاندا دەژین ف عشیرتی بزرگ در کردستان.

جەلاوی: قەوزەی سەراوان ف جل وزغ.

جەڵتە: خوێنی بەسیاگ ف خون لختە.

جەلجەلوت: دوعاو پرتەپرتی جادوگەر ف اوراد جادوگران.

جەلد: داردەستی درێژو باریك ف چو بدستی بلند و باریك.

جەڵـد: شوُمـاسی، لیزگەمـاسی کە بە شولکەوە دەکرێ ف رشتە ماهی صیدشدە کە در ترکە کُنند.

جەلدە: قامچی، شەلاخ ف تازیانە.

جەڵغـــە: ۱) سەهـــۆڵی خۆنـەگرتـو، سۆڵی نیوەبـەنیوە؛ ۲) دو داری سەرتاشراوی بەیەکەوە لکێنراو؛ ۳) بڕێتی لەکاری ناتەواو، نیمەکارە ف ۱) کاشە؛ ۲) دو چوب سر بهم آوردە شدە؛ ۳) کنایە از کار ناتمام.

جەللاد: جەلاد ف جلّاد.

جەلله: ریخ، شیاکه، گوی گاو مانگا ف سرگین.

جەلۆ: هەرزەپیاو، سەرسەری، ئەلوات ف اوباش.

جەلـە: ۱) کۆمەڵی حەیوانە کێوی؛ ۲) ماڵاتی بەزنجیرە تێك‌خراو؛ ۳) گەردانە لەگیاو گوڵ کە ئەیخەنە ملەوە ف ۱) گلهٔ بز کوهی؛ ۲) دامهای بهم بسته؛ ۳) گردن‌بند از گل و گیاه.

جەلەب: هەوسار، کلکەڕەشمە، پەتی ملی حەیوان ف افسار، مهار.

جەڵەب: کۆمەڵە مەڕو بزنێ کە بۆ فرۆشتنی دەبەن؛ ۲) ئەیاغ، حەیوانی عەیبدارو کەم‌نرخ؛ ۳) دەستەو کۆمەڵ: (**جەڵەبە** سوارێك هات) ف ۱) گلهٔ تجارتی؛ ۲) حیوان بُنجُل؛ ۳) گروه.

جەڵەبچی: بازرگانی مەڕو بزن‌و رەشەماڵ ف تاجر دام.

جەڵەبدار: خاوەنی جەڵەب ف دارای دام تجارتی.

جەڵەبکڕ: جەڵەبچی ف تاجر دام.

جەڵەبی: نەهێزا، کەم‌نرخ ف تَقَلُّبی.

جەلـە کـردن: تێك خستنی ماڵات: (وشتـری **جەلە کردون**، گاگێڕەی **جەلە کردوە**) ف بهم بستن دامها.

جەڵـەو: ۱) هەوسـار، کلکـە لغـاو، کلکە رەشمە؛ ۲) جەڵەب، کۆمەڵی لەمـاڵات یان سواران: (**جـەڵەوە** حەیوانێکم دیت، **جەڵەوە** سوارێك هات) ف ۱) افسار، مهار؛ ۲) دسته حیوان، گروه سواران.

جەڵەوی: جەڵەبی ف تَقَلُّبی.

جەم: ۱) نك، کن، لا: (پەرەی من **جەم** تەیە)؛ ۲) ژەم، هەلی نان‌خواردن: (**جەمی** نیوەڕۆ)؛ ۳) تابار، لنگەبار ف ۱) نزد؛ ۲) وعدهٔ غذا؛ ۳) لنگه‌بار.

جەمات: کۆمەڵ، مەردم: (**جەمات**و رەحمەت) ف جماعت.

جەماعەت: نوێژی بەکۆمەڵ، نمێژ بەهەڤرا ف نماز جماعت.

جەماڵ: جوانی، خوشیکی، قەشەنگی ف زیبائی.

جەمـام: رەق‌بونو ئاوسـانی ئەندام، کوترانی ئەندامی لەش: (دەستمو پشتم **جەمام** بوە) ف کوفتگی اعضا.

جەماوەر: قەڵەبالغ، پڕایی خەڵك ف انبوه مردم، جمهور.

جەم‌بون: کۆبونەوە، خڕبونەوە، کۆمەڵ کردن ف اجتماع کردن.

جەمجستین: لێکدانی شتی تراو ف بهم زدن مایعات.

جەمقان: جەمجستین ف بهم زدن مایعات.

جەمداندن: بونە سەهۆڵ ف یخ کردن.

جەمدی: سەهۆڵ کردو، بەستو، بەستەڵەك ف یخ بسته.

جەمدین: ۱) بونە سەهۆڵ، سەهۆڵ بەستن؛ ۲) سڕبون لە سەرمان ف ۱) انجماد؛ ۲) از سرما کرخ شدن.

جەمسەر: جێگەی پێکەوە لکانی دوشت ف محل اتصال.

جەمـك: ۱) ئەوەنـدە ماستـەی جارێك دەکـرێتـە مەشکەوە؛ ۲) بڕبڕە مژانـدنی بێچو لەگوانی دایك بۆ شیردادان: (گۆلکێ **جەمك** کە) ف ۱) مقـدار ماستی که یکبـار در مشك ریزند؛ ۲) اندك اندك مُك زدن نوزاد به پستان مادر.

جەم مردو: بێچوێك کە لەبەر کەم‌شیری دایك لەڕو لاوازە ف نوزادی که از کم‌شیری مادر لاغر و بیجان است.

جەم‌مردە: جەم مردو ف نگا: جەم مردو.

جەمەد: سۆڵ، سەهۆڵ ف یخ.

جەمـەدانی: جامـانە، جامەدانی، ئاغابانو، پارچەیەکە پیاوان لەسەری دەبەستن ف دَستار.

جەمین: نوێڵ، هەنیە، ناوچەوان، ئەنی ف پیشانی.

جهمین: تۆپین، کەوتین: (کەرێ مە **جهمی‌یە**) ف مُردارشدن حیوان حرام‌گوشت.

جەمـینۆك: کۆبـونەوە بۆ کـەین‌و بەین کردن ف گردهمائی برای توطئه‌چینی.

جەناب: وشەی ڕێزگرتن ف جناب.

جەنازە: تەرم، مردوی ناو تابوت ف جنازه.

جەنتك: خورجێنـی چـکۆڵە کە بەسەر شانیەوە دەکەن ف خورجین کوچك.

جەنجاڵ: هەراو هوریا، زەنازەنا، چەقەو گوڕە ف جنجال.

جەنجەڕ: ۱) چەرخ‌و دۆڵابی ئاوهەڵکێشان؛ ۲) ئامرازی لەدارو ئاسن بۆ گێرەکردنی کلۆش ف ۱) چرخ چاه؛ ۲) ماشین خرمن‌کوب.

جەندرمە: پۆلیسی تورکان ف پُلیس عُثمانی.

جەندك: جانتای چکۆڵە ف خورج کوچك.

جەندەرە: دەق، دەقاق، کەتیرە لە قوماش‌دان ف آهار زدن.

جەندەك: کەلاك. لاش. تەرم ف لاشه.

جەنقین: ڕاپەڕین ف یکه‌خوردن.

جەنگ: شەڕ، هەراو لێك‌دان بەدوژمنی ف جنگ.

جەنگاوەر: شەڕکەر، چەکداری بەشدار لە شەڕدا ف جنگاور.

جەنگە: هەڕەت، جەرگە ف عنفوان.

جەنگەڵ: لێر، دارستان، لێڕەوار ف جنگل.

جەنگەڵی: ۱) سەر بەدارستان، لێڕەواری؛ ۲) برێتی لەپیاوی کەم‌زان‌و گێل ف ۱) جنگلی؛ ۲) کنایه از شخص اَحمق.

جەنگی: ۱) شەڕانی، وازلەشەڕ: (کەڵەشێری **جەنگی**)؛ ۲) ناوی پیاوانە ف ۱) جنگجو؛ ۲) نامی برای مردان.

جەننەت: بەحەشت، بوهیشت، بەهەشت ف بهشت.

جەنە: مان، گە ف اعتصاب.

جەنیقاندن: ماندوکردنی نێچیر و لەغار وەستاندنی ف خسته کردن و از پا درآوردن شکار.

جەنیقین: وەستان لەبەر ماندویی ف توقف بسبب خستگی.

جەو: ۱) لەو: (**جەو**سا: *لەوساوە*)؛ ۲) جۆی هەواڵی گەنم؛ ۳) برینگ، مقەستی خوری بڕینەوە ف ۱) از آن؛ ۲) جُو؛ ۳) قیچی پشم چینی.

جەواب: پەرسف، جواو، جواب ف پاسُخ.

جەواڵ: جواڵ، تێری یەك‌لایی ف جوال.

جەوان: ۱) جوان، لاو، جاحێڵ؛ ۲) مەرەزەوان، ئاگاداری مەرەزە ف ۱) جوان؛ ۲) شالیکار.

جەواهێرات: کۆمەڵە بەردی بەقیمەت ف جواهرات.

جەوبڕ: برینگ، مقەستی خوری برینەوە ف قیچی پشم‌چینی.
جەوت: جفت، جوت، کلاوەبەڕو ف جفت بلوط.
جەوتك: جانتای لەچەرم، خورجێنی چەرمین ف ساك یا خورجین چرمی.
جەوز: ١) گوێز، گوز، قوز، گیز؛ ٢) بەریکــە لەگوێزی بچــوك دەکــا بۆدەرمان بەکاردێت ف ١) گردو؛ ٢) جوز بویا.
جهورك: جوڕك ف نگا: جوڕك.
جەوسەق: شەقام، جادە، کاروانەرێ ف جادە.
جەوك: جەوی، جیوەی رەشەگوێنی ف انگم گون.
جەوکەر: جولا، جولای جاوتەن ف کرباس‌باف.
جەوەرە: جەبەرە، سەرمای زۆر سەخت ف سرمای سخت.
جەوەل: جەبەل، کێو، چیا، کێف ف کوه.
جەوەنــدە: تورەکــەی چەرمین بۆ ئاوتێدا هەلگــرتن ف توربــهٔ چرمی مخصوص حمل آب.
جەوەنە: جەوەندە ف نگا: جەوەندە.
جەوهەر: ١) خاڵو میلی تیخی باش؛ ٢) رەنگ بۆ نوسین و بەن وریس؛ ٣) حونەرو زێهاتن؛ ٤) ناوی پیاوانەیە ف ١) پرند؛ ٢) جوهر نوشتن و رنگ مصنوعی رنگرزی؛ ٣) هنر؛ ٤) نامی برای مردان.
جەوهەردار: ١) تیخی بەخاڵو میل؛ ٢) جۆرێ چنار؛ ٣) هێژا ف ١) تیغ جوهردار؛ ٢) نوعی چنار؛ ٣) با استعداد.
جەوی: جیوەی رەشەگوێنی ف انگم گون.
جەه: جۆی هەواڵی گەنم ف جو.
جەهخۆرك: مەلێکە لەقوپی و زەلکاودا هێلانە دەکا ف پرنده‌ایست که در باتلاقها آشیانه کند.
جەهداسی: گیایەکە وەك جۆ دەچێ ف گیاهی است شبیه جو.
جەهر: تورەیی، سڵی، رك‌هەستان ف خشم.
جەهزەر: جۆزەرد، کاتی دروێنەی جۆ ف موسم درو جو.
جەهوەر: جەوهەر ف جوهر.
جەهەندەم: دۆژە، دۆزەق، جەحەندەم ف جهنم.
جەهەندەمی: شیاوی ئاگری دۆزەق، گوناحکار ف دوزخی.
جەهەنم: جەهەندەم ف جهنم.
جەهەنەم: جەحەندەم ف جهنم.
جەهــەنــەم داشی: شتێکــە وەك بەرد حەکیمی چاوان ناوپیلوی پێ دەکرێنن ف سنگ جهنم.
جەهەنەمی: جەهەندەمی ف دوزخی.
جەهێڵ: جوان، جحێل، گەنج، لاو، تازە پێ‌گەیشتو ف جوان.
جەیران: ئاسك، کەژاڵ، مامز ف آهو.
جی: جێگە، جاگە ف جای، مکان.
جێ: ١) شوێن‌و جێگە؛ ٢) دایك ف ١) جای، مکان؛ ٢) مادر.
جیا: جدا، جودا، جگە ف جدا.
جیابونەوە: لێك هەلبڕان، جودابونەوە ف ازهم جدا شدن.
جیاز: ١) کورتانی وشتر؛ ٢) ئەوەی بوك بۆماڵی زاوای دەبا؛ ٣) بریتی لەکفنی مردو ف ١) پالان شتر؛ ٢) جهیزیهٔ عروس؛ ٣) کنایه از کفن.
جیازی: جیاز، کەل‌و پەلی بوك بۆماڵی زاوا ف جهیزیه.
جیاکار: جیاواز، تایەبەتی، وەك هیترنا ف جداگانه، علیحده.
جیاواز: جیاکار ف جداگانه. علیحده.
جیاوەبون: جدابونەوە ف ازهم جدا شدن.
جیاوە کردن: هەلاواردن، لێك جداکردن ف جداکردن.
جیایی: جودایی، لێك دورکەوتن ف جدایی.
جێب: بەریك، گیرفان، باغەل، بەرك ف جیب.
جێباوەڕ: جێ‌متمانە، راست‌و ئەمین ف مورد اعتماد.
جێ‌بڕك: جۆبڕکە، مڵە ف آبدزدك.
جێ‌بونەوە: لەجێگەدا حەوانەوە: (لەم‌ژورە **جێم دەبێتەوە**) ف جای گرفتن.
جێ بەجێ: ١) دەس بەجێ، هەرلـەجێ، هەرئێستە؛ ٢) دامەرزان‌و پێك هێنان ف ١) فوراً؛ ٢) انجام شدن.
جێ بەجێ بون: ١) حاوانەوە لە خانو یان لە ئاواییدا؛ ٢) پێك هاتنی کار ف ١) جاگیرشدن؛ ٢) انجام شدن.
جێ بەجێ کردن: پێك هێنان، کاردروست کردن ف انجام دادن.
جێ‌پێ: شوێن، شوێن پێ ف ردّ پا.
جێ پێ لەقبــون: ١) بریتی لە کەم‌و کورتی هێنــان لەپایەو مایەدا؛ ٢) نەتوانین لەشوێنی خۆدا مان ف ١) کنایه از کم آوردن پول یا مقام؛ ٢) عدم امکان ماندگار شدن.
جێ پێ لێژبون: جێ‌پێ لەق بون ف نگا: جێ پێ لەقبون.
جێ پێ هەلگرتن: شوێن گێڕان، دانەشوێن ف ردگیری.
جیت: جوت، بەرانبەری تاك ف زوج، مقابل فرد.
جێت: جێگەی تۆ: (لێرە جێت نابێ) ف جای تو.
جێتان: جێگەی ئێوە ف جای شما.
جیجك: جوچکی مەل ف جوجه.
جێجلقانە حندرحۆ، سیسۆ ف الاکلنگ.
جیجە: جوجك، بێچوە مریشك ف جوجه مرغ.
جیچك: جوجك ف جوجه مرغ.
جێ خۆش کردن: بریتی لەمانەوە لەشوێنێك بە خاترجەمی ف کنایه از آرام و قرار گرفتن با اطمینان خاطر.
جێخون: جۆخین ف نگا: جۆخین.
جێ خەو: جێگەی نوستن، شوێنی هەلاژیان، جێ رازان ف خوابگاه.
جێدار: ١) بەپلەو پایە؛ ٢) نوێنەر، وەکیل؛ ٣) بەرێ وجێ ف ١) ارجمند؛ ٢) نماینده؛ ٣) به جا.
جیدانــە: ١) کزن، دانــەوێڵەیەکە گای پێ قەڵەو دەکەن؛ ٢) سیکەتورە، سیقەتورە، چینەدان ف ١) گاودانه؛ ٢) ژاغر.
جیر: جیل، لاسیق، لاستیك ف لاستیك.
جیڕ: ١) چیڕ، خوگر و نەپس: (ئــەونــانــە زۆر جیڕە)؛ ٢) گڕدیاری دانی ددان: (ددانی لێ جیڕ کردمــەوە)؛ ٣) دەنگی دادڕینی قومــاش؛ ٤) دەنگی دەرگای ژەنگــاوی لەکردنەوەدا ف ١) کشدار؛ ٢) دندان بهم

سایيدن از خشم؛ ۳) صدای پاره کــردن پارچــه؛ ۴) صدای لولای زنگ‌زدهٔ دَر.

جیران: هاوسا، هاوسایه [ف] همسایه.

جیراندن: دەنگ لیهاتنی تەختەی لێکدراو یان دەرگای شەق‌و شڕ [ف] جیرجیر کردن.

جیڕجیڕك: مەشکەدڕە، سیسرك، سیسره [ف] جیرجیرك.

جیڕدۆ: چڕدۆ، مانگایەکی شیر دانادا [ف] گاوی که به‌آسانی شیر ندهد.

جیڕوهوڕ: دەنگی جیڕەجیڕی زۆر [ف] صدای جیرجیر بسیار.

جیره: ۱) بەشەنان‌و بژیو؛ ۲) موچەو بەرات [ف] ۱) جیره؛ ۲) مُستمری و مواجب.

جیڕە: دەنگی لەتەختە دروست کراوی شەق‌و شڕ [ف] جیرجیر.

جیڕەجیڕ: جیڕ وهوڕ [ف] جیر و ویر.

جیرەخـۆر: موچـەخـۆر، کەسی بەمەعاشێکی دیاری کراو کاردەکا [ف] جیره‌خوار، حقوق بگیر.

جیرەهەر: جیرەخۆر [ف] جیره‌خوار، حقوق‌بگیر.

جێری: کڵفەتی ماڵ، کارەکەر، خزمەتکاری ژن لەماڵدا [ف] کُلفَت.

جیز: گوێز [ف] گردو.

جێـز: خەرمـانی سـور، خەرمانی ئامادەکراو، کۆی خەرمان [ف] خرمن انباشته.

جێزوك: جەزیره، جزیره، ئاد [ف] جزیره.

جیزه: دەنگی زۆرباریکی مێشولەو سەماوەرو...، گیزه [ف] وزوز.

جیزەجیز: گیزه‌گیز، جیزەی زۆر [ف] وزوز زیاد.

جێژن: گێژنه، عید، عەید، جەژن [ف] جشن.

جێژنان: رۆژانی جەژن [ف] روزهای عید.

جێژنانه: خەلات‌و بەخشین لەجێژنەدا [ف] عیدی.

جێژن ممبارەکی: ممبارەك بادی کردن بەهۆی جێژنەوه [ف] تبریك عید.

جێژنه: جێژن [ف] عید، جشن.

جێژنه پیرۆزه: جێژن ممبارەکی [ف] تبریك عید.

جێژنه پیرۆزی: جێژنه پیرۆزه، جەژن ممبارەکی [ف] تبریك عید.

جیسر: پر، پرد [ف] پُل.

جیق: ۱) هەنـاو: (ئەولام تات‌و ئەم‌لام تات / وەی بابە **جیقم دەرهات**) «فـۆلکلۆر»؛ ۲) دەنگی ناچاری لە زۆربۆهاتن: (پام پیانا **جیقاندی**، بجـیقنی‌و بفیقنی پوڵ چەرمــوگم پێ داوی هەرئــەت خۆم) [ف] ۱) اندرون، امعاء و احشاء؛ ۲) صدای بخصوصی که از شدّت فشار بر سینه از گلوی آدمی درآید.

جیق دەرهاتن: ناوزگ‌و هەناو بڵاوبون: (ڕێکم کوشی **جیقی دەرهات**) [ف] دل و روده بیرون آمدن.

جیقڵ: دانی هێشتا عەزم نەکراو [ف] دانهٔ هضم نشده در چینه‌دان مرغ.

جیقڵدان: جێگەی دانی هەزم نەکراو [ف] ژاغر، چینه‌دان.

جیقن: لەڕو لاوازی کەلەلا کە بەحاڵ نوُزەی دێت [ف] لاغر و مُردنی.

جیقنه: ۱) جیقن؛ ۲) گوی بالندە [ف] ۱) نگا: جیقن؛ ۲) فضلهٔ پرندگان.

جیقه: ۱) دەنگی لاواز لە زۆر بۆهێنان‌و ڕێك کوشین؛ ۲) لاواز ولەجەری پیس؛ ۳) جوُکه، وردەدەنگی مەل [ف] ۱) صدای ضعیف آدم مُردنی؛ ۲) لاغر و مردنی؛ ۳) جیك‌جیك، آواز مرغان.

جیقەڵدو: جیقڵدان [ف] ژاغر، چینه‌دان.

جیك: ۱) دەنگی بێچـوەمـەل؛ ۲) دەنگی چۆلـەکـە؛ ۳) پانیه، پاژنـه؛ ۴) چکه، قوێره، چك، لای قوُڵی قاپ؛ ۵) جێگه [ف] ۱) صدای جوجه؛ ۲) صدای گُنجشك؛ ۳) پاشنهٔ پا؛ ۴) یك جانب قاب که با آن بازی کنند، مقابل بوك؛ ۵) جای، مکان.

جیکاندن: جوکەجوُك کردن [ف] جیك‌جیك کردن.

جیکانن: جیکاندن [ف] جیك‌جیك کردن.

جیکڵ: جیقڵ [ف] چینهٔ هضم نشده.

جیکڵدان: جیقڵدان [ف] چینه‌دان.

جیکڵدانه: جیقڵدانه [ف] چینه‌دان.

جیکن: کەم‌سەبری بەبۆڵەبۆڵ [ف] آدم ناشکیبای با غرولند.

جیکنه: چیکەنە، دۆلابی لۆکەرستن [ف] دوك نخ‌ریسی.

جیکه: دەنگی باریك‌و نزم [ف] صدای زیر.

جیکەجیك: دەنگی مەلی چکۆڵە [ف] آواز مرغان.

جیکەنه: جیکنه [ف] نگا: جیکنه.

جێگر: نایب، نوێنەر [ف] جانشین، قائم‌مقام.

جێگه: جێ، شوێن، جی، جاگه [ف] جای.

جیل: لاستیك [ف] لاستیك.

جێڵ: لاو، جەحێڵ [ف] جوان، برنا.

جیلا: جوڵا، بوُزوُکەر، شاڵباف [ف] بافنده.

جیلاباف: جاڵجاڵوُکە [ف] عنکبوت.

جیلایی: جوڵایی [ف] بافندگی.

جیله: جۆگەی چکۆڵە، جۆگەلە [ف] جوی باریك.

جێ‌لەوەڕ: لەوەڕگا، گیاجار، چایەر [ف] مرتع.

جیم: ۱) ناوی پیتی پێنجەمی ئەلف‌و بێتکەی کوردی؛ ۲) قسه، جواب، دەگەڵ لام دەگوترێ: (لام‌و جیم)، جوُم [ف] ۱) حرفِ جیم در الفبا؛ ۲) جواب.

جێم: ۱) جێگەی من، جاگەی من: (لێرەدا جێم نابێ)؛ ۲) گیرفان [ف] ۱) جای من؛ ۲) جیب.

جێما: بەجێ‌ما، نەگەیشتێ [ف] به‌جای ماند.

جیماع: گان، جوت‌بونی نێرومێ بۆناوهاتنەوه [ف] جماع، جُفت‌گیری.

جێمان: ۱) بەجێ‌مان، دواکەوتن، لەدواوە مانەوه؛ ۲) جێگەی ئێمه [ف] ۱) به‌جای ماندن؛ ۲) جای ما.

جێمك: جمك، دوانه، هاواڵ دوانه، لفه [ف] دوقلو.

جێن: جێگەی ئێمه، جاگەمان، شوێن خۆمان، جێمان [ف] جای ما.

جێناو: هێما بۆناو لە ڕێزماندا [ف] ضمیر دستوری.

جینچـك: هەڵتـر وشکـان، هەڵتـوتـەکـان، قونەڵتس: (ولاتنیشو هرگزاً **بالجینچك**) «مەسەل» [ف] چُمباتمه زدن.

جینچکه: جینچك [ف] چُمباتمه زدن.

جینگڵ: بزوتنەوەی کەم: (مارەکە **جینگڵی دەدا**) [ف] جنبیدن مُختصر.

جینگن: شەڕانی، نەگونجاو [ف] ستیزەجو.

جینیات: زیندوەدەلەشی پیاودا. وەك ئەسپێ‌و کێچ [ف] حشرات خانگی.

جینۆك: جۆرێ زیپکەولیر لەپێست [ف] نوعی جوش.

جینێر: هاوسا، جیران، دراوسێ [ف] همسایە.

جێنیك: لاجانگ [ف] موی بناگوش.

جیو: ژیان، ژی، هەبون [ف] زندگی.

جێو: گیرفان، بەرك، بەریك، باخەڵ [ف] جیب.

جێوبان: ئەسپابی نوستن، پێخەفی تەواو [ف] رختخواب.

جێوبڕ: گیرفانبڕ، بەرك بڕ [ف] جیب بر.

جێوك: جمك، جێمك، لفە، دوانە [ف] دوقلو.

جیوە: ۱) کانـزایەکـە، داناسەکنێ‌و دێت‌و دەچی، بۆ دەرمان دەبێ؛ ۲) شیرەی رەق هەڵاتوی دار، جەوی [ف] ۱) جیوە؛ ۲) انگُم.

جیوەجیو: ۱) دەنگی تێکەڵاوی مەلانی بچوك؛ ۲) تروکەو زریوەزریوی ئەستێران [ف] ۱) صدای درهم گنجشکان؛ ۲) سوسوزدن ستارگان.

جیهان: دنیا [ف] جهان.

چ: ١) لەجێگـــەی یان دێت: (**چبخـوازی، چنـەخـوازی**)؛ ٢) چەنـد: (**چخۆشە ئازادبون**)؛ ٣) چی بۆ پرسیار: (**چت وت**)؛ ٤) بەواتا هیچ: (**چجـاران**)؛ ٥) لەدوای وشـەوە بۆ بادانـەوەیە: (**ئەمیچ، ئەویچ**)؛ ٦) وشەی حاشا، بەواتا نە: (نۆ دەچی بۆ شار؟ چ) [ف] ١) بەمعنی یا: ٢) چقدر؛ ٣) ادات استفهام؛ ٤) هیچ؛ ٥) پسوند تکرار؛ ٦) حرف نفی.

چا: ١) کێو، چیا، کەژ؛ ٢) بیر، چاڵ؛ ٣) ئەوێ، وێرێ؛ ٤) چایی؛ ٥) باش: (**چابو هات**)؛ ٦) ساغ: (**چا بۆتەوە**) [ف] ١) کوه؛ ٢) چاله؛ ٣) آنجا؛ ٤) چای؛ ٥) خوب؛ ٦) سالم.

چابك: چوست، مەزبوت، چاپك، لەش سوك، بەپێ [ف] چابُك.

چابـوغ: ١) تەختـەزەوێنی سێ گۆشـە؛ ٢) پارچەپینەی بن قۆڵی کەوا، گرۆڵ [ف] ١) قطعه زمینِ مثلثی شکل؛ ٢) تکەپارچۀ زیر بغلِ قبا.

چابوك: چابك [ف] چابك.

چابـــوُن: ١) لەنـەخـۆشی خەلاس بون، چاك بونـەوە؛ ٢) لەخـراپـە دەس‌هەڵگرتن: (**ئێستە چابوە**) [ف] ١) شفا یافتن؛ ٢) ترکِ هرزگی.

چابوُنەوە: لەنەخۆشی هەستانەوە [ف] شفایافتن.

چاپ: ١) نوسینەوەی کتێب بەماشێن؛ ٢) درۆ، هەڵبەستە؛ ٣) پیاڵەیەکە بۆ پێوانە؛ ٤) شەقڵی خەرمان [ف] ١) چاپ؛ ٢) دروغ؛ ٣) نوعی پیمانه؛ ٤) مُهر خَرمَن.

چاپاڵێو: پارزونی چایی، کەوگیری چا پاڵاوتن [ف] چای صاف کن.

چاپ‌باز: درۆزن، بەفڕو فیشاڵ [ف] چاخان.

چاپچی: ١) کەسێ کتێب لەچـاپ دەدا؛ ٢) درۆزن‌و بافیش‌کەر [ف] ١) چاپ‌کننده؛ ٢) لافزن و دروغگو.

چاپخانە: ئەوشوێنە کتێب‌و ... لێ چاپ دەکەن [ف] چاپخانه.

چاپك: چابك [ف] چابُك.

چاپکـردن: ١) لەچـاپدانی نوسراو؛ ٢) بافیش‌و درۆکردن [ف] ١) چاپ کردن؛ ٢) لاف زدن.

چاپکســوار: ١) سوکەڵە سوار، سواری زۆر مەزبوت لەسواری دا؛ ٢) کەسێ کەئەسب بۆخەڵك تەعلیم دەدا [ف] ١) چابُك‌سوار؛ ٢) کسی که اسب تعلیم دهد.

چاپکەر: ئەوی کتێب چاپ‌دەکا [ف] چاپ‌کننده.

چاپلێدان: شات‌وشوت کردن، درۆ هەڵبەستن [ف] لاف‌زدن.

چاپ‌وچوپ: شات‌وشوت [ف] لاف‌و گزاف.

چاپـەز: ١) کەسێ کەچـای لێدەنێ؛ ٢) قۆری کەچای سەماوەری تێ دەکرێ؛ ٣) سەماوەر [ف] ١) چایچی؛ ٢) قوری؛ ٣) سماور.

چاپەمەنی: بەلاڤۆك، ئەوشتانەی لە چاپ دەردەچن [ف] مطبوعات.

چات: ١) پارچە پەڕۆی کۆنە؛ ٢) شریتی تفەنگ پاکردنەوە [ف] ١) کُهنه، لَتِ پارچه؛ ٢) نوار تفنگ پاك کنی.

چات کردن: پەڕاندن، چاك کردن، نیر هاویشتنە سەر مێ [ف] جفت کردن نر بر ماده.

چاتکێش: ئامـرازی تفـەنـگ پاکـردنەوە کە شریتی لێ دەهاڵێنن [ف] ابزاری برای پاك کردن تفنگ.

چاتمـە: ١) پێك هەڵپـەساردنی تفەنگان لەکاتی وچاندا؛ ٢) کێشکچی پێشمەرگە [ف] ١) چاتمه؛ ٢) قراول.

چاتۆل: ١) داوەڵ، داهۆڵ؛ ٢) خێوەتی تەنکی هاوینە [ف] ١) مترسك؛ ٢) خیمۀ نازُك تابستانی.

چاتۆڵە: خێوەتی تەنکی هاوینە [ف] خیمۀ نازك تابستانی.

چاچك: بنێشت، جاچکە [ف] سقز.

چاچۆلە: ١) شلتاغ، دەبە، تەشقەڵە، گەڕ؛ ٢) تەلیسم [ف] ١) شلتاق؛ ٢) طلسم.

چاچەقوڵێ: چێشتی مناڵان [ف] دست‌پُخت بچّەها.

چاچی: خاوەنی چایخانە، کەسێ کە چا تێدەکا [ف] صاحب قهوه‌خانه، قهوه‌خانه‌چی.

چاخ: ١) وەخت، زەمان؛ ٢) قەڵەو، گۆشتن؛ ٣) سازو بەکەیف: (**دەماخم چاخە**)؛ ٤) ساز و تەیارکراو: (سەبیلەکە **چاخ** کە)؛ ٥) قەباڵەی ملك [ف] ١) وقت و زمان؛ ٢) چاق؛ ٣) شاد و سرحال؛ ٤) آماده و مُهیّا؛ ٥) سند مالکیّت.

چاخان: درۆزن‌و بەشات‌وشوت ف دروغگو و لاف‌زن.
چاخانوپاخان: شات‌وشوت، درۆودەلەسە ف لاف و گزاف.
چاخانە: قاوەخانە، چایخانە، جێگەی چایی فرۆشتن ف قهوه‌خانه.
چاخمـە: گەوی کونی قایشـە پشتێند لە کانزا ف حلقه کوچك سوراخ کمربند.
چاخوجل: گردەلی قەلەو ف چاق و چلّه.
چاخەوکردن: قەلەوکردنی حەیوانی گۆشت ف پرورش دام.
چادان: چایدان، قۆری، چاپەز ف قوری.
چادر: کۆن، رەشماڵ، تاوڵ ف چادُر.
چادران: زوم، هۆبـــە، کۆمـەڵی رەشمـاڵ بەدەوری یەکـا ف اجتمـاع چادرهای فراوان گردهم.
چادرنشین: کۆچەر، گەرمێن کوێستان‌کەر، خێڵەکی ف چادُرنشین.
چار: ۱) مەڕی رەشی گوێ سپی؛ ۲) روبەندی ژنانە؛ ۳) دەرەتان، چارە؛ ۴) ژمارەی چوار؛ ۵) مەڕی رەش؛ ۶) دەسرۆکەی نیشانەی بوکێنی؛ ۷) دەم‌وچـاو، بیچم ف ۱) گوسفنـد سیاه سفیدگوش؛ ۲) روبند؛ ۳) چاره؛ ۴) چهار؛ ۵) گوسفند سیاه؛ ۶) دستمال عروس؛ ۷) سیما.
چارانچەقیلە: چارەچەقیلە، خاشخاشك، رەبەنۆك ف نوعی خشخاش.
چارانە: جلکێکی شەڕکەران بوە، چوارئاوێنە ف چهار آیینه.
چارپا: تەختی لەسەرنوستن ف تختخواب.
چارپایە: چارپا ف تختخواب.
چارپێ: ۱) ئاژاڵە بەرزە، رەشەماڵ؛ ۲) سەگی پاس ف ۱) دام؛ ۲) سگ نگهبان.
چارپێچی: چەرچی، دەسفرۆشی گەڕیدە ف پیله‌ور.
چارچار: چوارڕۆژی ئاخری چلەی چۆکە ف چهار روز آخر چلّه.
چارچاڤ: ۱) بریتی لە وشیاری‌و ئاگاداری زۆر؛ ۲) سەرلێ شێواو ف ۱) کنایه از هشیاری کامل؛ ۲) سرگردان.
چارچمبل: چوار هەنگڵ، کوپەی چواردەسك ف خُم چهاردسته.
چارچەش: چارچاف ف نگا: چارچاف.
چارچەقلی: خرمچون، هەرچوارپەل ف چهار دست و پا.
چارچەك: پڕچەك ف سَلَحشور.
چارچیق: زەوینی زۆنگ ف زمین باتلاقی.
چارچێوە: داری دەوری دەرك‌و پەنجەرە ف چهارچوب در و پنجره.
چاردارە: تابوت، داربەست ف تابوت.
چارداغ: کۆخی ناوبێستان‌و مەزرا ف کرچه.
چارداوەرو: ۱) مەڵبەندێکە لە کوردستان؛ ۲) بریتی لەمرۆی بێ‌شەرم ف ۱) منطقه‌ای در کردستان؛ ۲) کنایه از آدم بی‌شرم.
چاردە: دەوچوار ف چهارده.
چارڕێك: جەمسەری دوریگەی تێك‌پەڕیو ف چهارراه.
چارشۆ: ۱) چارشێو، ئەوجاجمەی نوێنی تێوە دەپێچرێ؛ ۲) عەبای ژنانە ف ۱) چادرشب؛ ۲) چادر زنانه.
چارشەم: چوارشەمۆ ف چهارشنبه.
چارشەمب: چارشەم ف چهارشنبه.

چارشەمبۆ: چارشەم ف چهارشنبه.
چارشەمبی: چارشەم ف چهارشنبه.
چارشەو: چارشۆ ف نگا: چارشۆ.
چارشێو: چارشۆ ف نگا: چارشۆ.
چارك: ۱) برینگ؛ ۲) چواریەك ف ۱) قیچی پشم‌چینی؛ ۲) چارك، ربع.
چاركولۆل: پەزی ئەنی‌رەش‌و گوێ‌سپی ف گوسفند پیشانی سیاه گوش سفید.
چارگاڤی: چوارناڵە ف چهارنعل.
چارگۆشە: چوارسوچ ف مُرَبَع.
چارمەشقە: دانیشتنی پانەوپان ف چهارزانو نشستن.
چاروا: چارەوێ ف چهارپا.
چاروادار: ولاخــدار، کەسێ کە بارەبـــەر بەکـــرێ دەدا ف کسی که چهارپایان را کرایه می‌دهد.
چارۆك: قوماشێ کەژنان بەسەر شانی‌دا ئەدەن ف رودوشی زنانه.
چارۆکە: ۱) چارۆك؛ ۲) گیایەکە؛ ۳) مناڵدان ف ۱) رودوشی زنانه؛ ۲) گیاهی است؛ ۳) زهدان.
چاروە: چەقەنە کە دەپەنجە دەکرێ ف صنج.
چاروەدار: ولاخدار ف چاروادار.
چارویدار: ولاخدار ف چاروادار.
چارە: ۱) بیچم‌و نەرح؛ ۲) بەخت؛ ۳) دەرەتان ف ۱) سیما؛ ۲) شانس؛ ۳) چاره.
چارەچەقیلە: چارانچەقیلە ف نوعی خشخاش.
چارەرەش: کلۆڵ، بەدبەخت، بێ‌سعود ف بدبخت.
چارەسەر: رێی نەجات، دەرەتان ف راه‌حل.
چارەك: لەچواربەش بەشێك ف رُبع.
چارەکە: چارۆك ف نگا: چارۆك.
چارەگ: چارەك ف یك چهارم.
چارەگە: چارۆك ف نگا: چارۆك.
چارەنوس: بەخت‌وهات ف سرنوشت.
چارەوا: چاروا ف چهارپا.
چارەوێ: ولاخی سواری‌و باری ف چهارپا.
چاری: چارەك ف یك چهارم.
چاریار: جەژنێکی ئەهلی حەقە، جێژنێکی کاکەییەکانە ف یکی از اعیاد اهل حق.
چاریارو: کێوێکە لە لوڕستان ف از کوههای لُرستان.
چاریچی: چەرچی، دەسفرۆشی گەڕیدە، چارپێچی ف پیله‌ور.
چاریك: بەشێك لە چواربەش ف یك چهارم.
چارین: شیعری چوارلەتە، روباعی، چوارخشتەکی ف رُباعی.
چاری ناچار: خوایی ناخوایی، نەچاری، مەجبوری ف ناگُزیر.
چازو: فێڵباز، گەڕساز، گزیکار ف حیله‌گر.
چاژ: چێژە، تام ف مَزّه.
چاسر: ۱) پاسارەی بان، گوێسوانە؛ ۲) پارسەکی ماڵانگەڕ ف ۱) لبهٔ بام؛

٢) گدا.

چاش: ١) شاش، سەرگەردان، پەشـێواو؛ ٢) چێژە ف ١) سرگردان، هاج‌وواج؛ ٢) مَزّه.

چاشاندن: چێژتن، تام کردن ف چشیدن.

چاشبون: سەرلێ شێوان، بەهەلەچون ف سرگردانی.

چاشت: ١) چێشتـەنگـاو، قاوەڵتـون، نێوان بەیان‌و نیمـەڕۆ؛ ٢) نانی قاوەڵتون ف ١) چاشت؛ ٢) غذائی که بهنگام چاشت خورند.

چاشتی: لەگوێن، وەکو، لەرەنگی ف همانند.

چاشتینگا: چێشتەنگاو، نێوان بەیان‌و نیمەڕۆ ف چاشت.

چاشنی: ١) چێژە لە چێشت؛ ٢) چەشنی، تورەقە ف ١) چاشنی؛ ٢) ترقه.

چافك: جۆرێ کوانی بەبلۆق ف دُمل تاول زده.

چافكەر: چاوپیس ف شورچشم.

چاڤ: چاو، دیده، دیه، چەم ف چشم.

چاڤا: جۆن، چلۆن، کو ف چگونه، چطور.

چاڤ برچى: تەماح‌کار، چاونەزێر، چاوچنۆك ف آزمند.

چاڤ تارى: چروك، رژد، دەس قوچاو، چکوس، نان‌نەخۆر ف خسیس.

چاڤتێر: بوده، بێ‌نیاز ف بی‌نیاز.

چاڤچنۆك: ١) چاڤ برچی؛ ٢) بەئێرەیی ف ١) آزمند؛ ٢) حسود.

چاڤ چیچك: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

چاڤ چیلك: گیایەکە ف گیاهی است.

چاڤ دان: چاوەدێری، سەرپەرشتی، ئاگالێ بون ف نظارت.

چاڤ دانان: چاودەبەری، منەکێشان ف مِنّت کشیدن.

چاڤ دزەکێ: بۆ هەل‌و دەرفەت روانین ف پی فرصت گشتن.

چاڤ دێر: چاوەدێر ف ناظر.

چاڤ رەشۆك: گیـایەکـە گـەڵاکانی زۆرجـوان‌و رەنگاورەنگە ف گیاهِ حُسن یوسُف.

چاڤرى: چارەوێ، رەشەولاخ، ولاخەبەرزە ف به یابو و قاطر گویند.

چاڤ زەق: چاودەرپەڕیو ف چشم برآمده.

چاڤ سست: ١) ترسەنۆك، بێ‌غیرەت؛ ٢) بێ‌ئابرو ف ١) ترسو؛ ٢) بی‌آبرو.

چاڤسۆر: چاوسور، خەڵك ترسێن، بەهەیبەت‌و مەترسی ف هراسناك.

چاڤ شكاندن: چاوداگرتن، هێمابە گۆشەی چاوکردن ف چشمك زدن.

چاڤشۆر: فهێکار، فەدیکار، شەرمەزار، خەجاڵەت، تەریق ف شرمنده.

چاڤ ڤەكرى: ١) زیرەك، تێگەیشتو؛ ٢) دلاوا، بەخشندە ف ١) آگاه؛ ٢) دست و دلباز.

چاڤك: گوێزلك، چاویلکە، عەینەك ف عینك.

چاڤكز: چاوپروش ف کسی که چشمانش بیمار است.

چاڤكوسكانێ: بەزەقی روانین، زەق تێ‌روانین ف خیره نگریستن.

چاڤ گرتن: چاوپۆشین، بوردن، ویەردن ف چشم‌پوشی.

چاڤ گرێداى: چاوبەستە، کوێرکوێرانە ف چشم‌بسته.

چاڤگـە: ١) دەستـەچیلە، کەرستـەی سەرەتـایی بۆ ئاگرهەڵکردن؛ ٢) بنەمای وشە، مەسدەر ف ١) افروزه؛ ٢) مَصدر.

چاڤ لدەر: ١) چاوزەق؛ ٢) چاوحیزو ژنباز ف ١) چشم برآمده؛ ٢) هرزه‌کار.

چاڤ لێكرن: لاسا، چاولێکەری ف تقلید.

چاڤمار: چاوتیژ، چاورۆن ف تیزبین.

چاڤ ماسى: گیایەکە ف گیاهی است.

چاڤ نەرم: ژنی خۆ زو بەدەستەوە دە ف زنی که می‌شنگد.

چاڤنێر: چاوەنۆڕ، چەمەڕا ف منتظر، چشم به‌راه.

چاڤنێرى: چاوەنواڕی ف اِنتظار.

چاڤۆك: بەرچاوکەی ئەسپ ف چشم بندِ اسب.

چاڤەگا: گیایەکە ف گیاهی است.

چاڤ هیشك: بێ چاوەڕو، بێشەرم‌و شورەیی ف پُررو، بی‌شرم.

چـاڤینۆك: ١) بەئێـرەیی، چـاونەزێر؛ ٢) چاوپیس ف ١) حسود؛ ٢) شورچشم.

چاق: ١) پاق، لینگ، لاق؛ ٢) قەڵەو، تێرگۆشت ف ١) لنگ، پا؛ ٢) چاق.

چاقا: لەوساوە، لەچاخێکەوە، لەودەمەوە ف از آن هنگام.

چاقۆ: چەقو، کێر، کێرد ف چاقو.

چاك: ١) باش، قەنـج؛ ٢) داوێن؛ ٣) قەڵش‌و دەرز؛ ٤) گۆڕی پیرۆزی پیاوچاکان ف ١) خوب؛ ٢) دامن؛ ٣) شکاف، درز؛ ٤) مَزار.

چاك‌بون: ١) لەنەخۆشی هەستانەوە؛ ٢) باش‌بون لەدوای خراپەکردن ف ١) شفایافتن؛ ٢) دُرُستکار شُدن.

چاك بەلاداكردن: داوێن بەلادا کردن، شاقـەل هەڵازنین ف انتهـای دامن را به گوشهٔ کمر بستن.

چاك بين: دڵرۆن، هزرباش ف خوشبین.

چاكردنەوە: لێکدراو یان شکاو سازکردنەوە ف مرمَّت و تعمیر.

چاكرنەوە: چاکردنەوە ف مرمَّت و تعمیر.

چاك كردن: ١) چاکـرنـەوە؛ ٢) ماین‌و ماکـەر لەفـەحل کێشان ف ١) مرمت؛ ٢) مادیان و ماده خر را گُشَن دادن.

چاك كردنەوە: چاکرنەوە ف تعمیر.

چاكڵ: دارێکی ئالقەی سەری گوریسە ف وهنگ.

چاكڵە: چاکڵ ف وهنگ.

چاكوپير: گۆڕی زیارەتگا ف مزار.

چاك‌وچۆنى: حاڵ‌و حەواڵ پرسین، چاك وخۆشی ف اَحوال‌پرسی.

چاكوچ: چەکوچ، چەکوش ف چکُش.

چاكوخۆشى: چاك‌وچۆنی ف اَحوالپرسی.

چاكە: پیاوەتی، مرۆڤایەتی ف خوبی، نکوئی.

چاكەت: کۆت، پارچەجلکی سەرەوەی پیاوانە ف کُت.

چاكەل: شاقەل، لاداوێن ف حاشیهٔ دامن.

چاكەڵ: چاکەل ف حاشیه دامن.

چاكى: باشی، پیاوچاکی، پەسندی ف خوبی، نکوئی.

چاكێتى: چاکە، باش‌بون ف نیکی.

چاگە: ئەویّ، ویدەری [ف] آنجا.

چاڵ: جەواڵ، جواڵ [ف] جوال.

چاڵ: ١) قوڵکـەی گەورە بوّ دەغـڵو بەفر؛ ٢) قوپاو، روّچو؛ ٣) پوش: (چیلکەو **چاڵ**) [ف] ١) چاله؛ ٢) فر ورفته؛ ٣) خاشاك.

چالاغ: چەموش، توُش، رەوەك، سرك، سڵ [ف] چموش.

چالاڤ: بیر، چاڵاو [ف] چاه آب.

چالاك: چوست، مەزبوت، بەکار، لەش سوك [ف] چالاك.

چاڵان: ماتێن، هەڵماتێن، کەللا دەقوڵکە خستن بوّگەمە [ف] تیله‌بازی.

چاڵاو: بیر [ف] چاه آب.

چاڵایی: قوڵکە، روّچواوی زەمین [ف] فر ورفتگی در زمین.

چالخەم: چەقەڵماست، ماستاو [ف] دوغ چر بی نگرفته.

چالك: ١) دینگ بوّ چەڵتوك کوتان، دەسکوسندوّڵ؛ ٢) کورّەبەش [ف] ١) دَنگ، ابزار شلتوك کوبی؛ ٢) گورکن.

چالگ: کورّەبەشە، چوالو [ف] گورکن.

چاڵمە: ١) کیسەتوتن؛ ٢) سەحاتێ کەپیاو خەبەردەکاتەوە [ف] ١) کیسۀ توتون؛ ٢) ساعت شماطه‌دار.

چالو: چالەکە، کورّەبەش [ف] گورکن.

چاڵوچوّڵ: زەوینی پرّ لەقوُڵکە، زەمینی نارێکو ناصاف [ف] زمین ناهموار.

چـاڵوُك: داروُکەیـەکی درکاوی سپی‌یە بوّ تەندورو ئاگر دەکاردێ [ف] سفیدخار.

چاڵوێنەك: قوُلکەی سواغ دراو بوّ ئاوتێدا خواردنەوەی سەگ [ف] گودالی که برای آب خوردن سگ اختصاص دهند.

چالە: کورّەبەش، چوالو [ف] گورکن.

چاڵـەبەفر: جێگەی قوڵو بەرنزار لەچیا کە بەفری تاهاوین دەمێنێ [ف] یخچال طبیعی.

چاڵەچەقیلە: چارە چەقیلە، رەبەنوّك [ف] نوعی خشخاش.

چاڵەقوتە: مات، قوُلکەی چکوّڵە بوّ هەڵماتێن [ف] گودال کوچك در تیله‌بازی.

چاڵی: ١) قوُلایی؛ ٢) قوُپاوی [ف] ١) گودی؛ ٢) فر ورفتگی.

چاڵی‌چـەنـە: کوُری ئەرزینـگ، قـوُڵایی ناوەراستی چەناگە [ف] چاه زنخدان.

چاڵێن: ماتێن. هەڵماتێنی ناو قوُڵکە [ف] تیله‌بازی.

چام: ١) بەڵاو نسیبەت؛ ٢) قوڵکەو بەرزایی سەرریگە؛ ٣) خواری‌و پێچ؛ ۴) جوّرێ دار کە دارتـــاش دەکـاری دێنن [ف] ١) بلا و مُصیبَت؛ ٢) پستی و بلندی راه؛ ٣) پیچ و خم؛ ۴) نوعی چوب نجاری.

چام چام: ١) ریگەی بەکەندو کلوّ؛ ٢) ریگەی بەپێچو خوارەکەو پێچەکە [ف] ١) راه ناهموار؛ ٢) راه پر پیچ و خم.

چان: ١) ئامـــرازێکـــە بوّ گێرەی کلّوش، باگوردێنی لەدار بەدارێکـەوە دەبـەستن‌و دەملی گای دەکـەن، باگردانـەکان بەسەر کلّوش‌دا دێن وردی دەکـەن؛ ٢) جەنجـەرّ؛ ٣) شتێکی سێ‌سوچە لەشول چندراوە وەك بێڵ دەچی، پرّوپـوش‌و لیتـەی جوّگەی پێ دەمـاڵن، ئامـرازی جوّماڵ لە چەپەر؛ ۴) زەنگوڵەی خەبەردارکردن، زیل [ف] ١) جَوَن؛ ٢) چرخ خرمنکوب؛ ٣) لجن‌روب دستی؛ ۴) زنگ اخبار.

چاند: سیوات، خوێندەواری، روّشن بیری [ف] فرهنگ.

چانـدن: ١) توّ بەزەویەوە کردن؛ ٢) چەقـانـدنی شەتـڵو نەمام [ف] ١) بذرافشاندن؛ ٢) کاشتنِ نهال.

چاندنی: شیاوی چاندن، چێنراو [ف] کاشتنی.

چانکـوّچ: راوەشاندنی زەنگوڵە بوّ کاروان کە وەختی کوّچە [ف] بەصدا درآوردن زنگ کاروان بەعلامت رفتن.

چانکوش: مجێوری کلیسای فەلان بوّ ناقوس راژاندن [ف] خادم کلیسا برای زدن ناقوس.

چانن: چاندن [ف] نگا: چاندن.

چانە: ١) ئەویّ، وێدەرێ؛ ٢) گەسکی لەشوُڵ بوّبن خەرمان ماڵین [ف] ١) آنجا؛ ٢) نوعی جارودستی.

چاو: ١) پارەیەکی مغولەکان؛ ٢) چەم، چاو، چەعف؛ ٣) برّوانە، تواشاکە؛ ۴) خەبـەری مەرگ کە لە دورەوە هاتبێ [ف] ١) واحد پول مغول؛ ٢) چشم؛ ٣) نگاه کُن؛ ۴) خبر مرگ عزیز دورافتاده.

چاوا: چلوّن؟، چوّن؟، کو؟ [ف] چطور؟.

چاوان: ١) چلوّن، کو؛ ٢) هەردوچاو [ف] ١) چگونه؛ ٢) دو چشم.

چاوانە: ١) چاڵاو، بیر؛ ٢) چوّنە، چتوّیە [ف] ١) چاه آب؛ ٢) چگونه است.

چاوئێشە: ژانی چاو، نەخوّشی چاو، چاڤ کولی [ف] چشم‌درد.

چاوبـاز: ١) چاوچـرّێن، نەزەربـاز؛ ٢) برێتی لەژنی چاوجـوان [ف] ١) چشم‌چران؛ ٢) کنایه از زیباچشم.

چاوبازە: گیایەکە درك‌دار، گیایەکی بەچقڵە [ف] گیاهی است خاردار.

چاوبازی: چاو چرّاندن، چەم چەرّاندن [ف] نظر بازی.

چاوباشقال: چاوچرّێنی فاسق، چاوحیز [ف] چشم‌چران.

چاوبرّ: برینگەری چاوان، ئەوکەسەی پیلو دەبرّێ [ف] جرّاح چشم.

چاوبرسی: تێرنەخوّر، چکوس، چاوچنوّك، چاڤ‌برچی [ف] حریص.

چاوبرّکە: بەچاو یەکتر حاڵی کردن، نێك گەیشتن بەتماشا [ف] سخن به اشارت گفتن.

چاوبرّکێ: چاوبرّکە [ف] نگا: چاوبرّکە.

چاوبرّین: زیدەگوّشت برّینی پیلو [ف] جراحی چشم.

چاوبز: ١) چاوزەق، چاودەرپەرّیو؛ ٢) گزوفت [ف] ١) چشم برجسته؛ ٢) کسی را حسرت دادن.

چاوبزکردنەوە: بەزەقی روانین بوّ ترساندن [ف] چشم غُرّه رفتن.

چاوبوّرە: گیایەکی درکاوی‌یە [ف] گیاهی است.

چاوبوّق: چاو دەرپەرّیو، چاوزەق [ف] چشم برآمده.

چاوبەرەژێر: ١) بەرباری منەت؛ ٢) تەریق، فهێدکار، خەجاڵەت [ف] ١) مِنّت‌کش؛ ٢) شرمنده.

چاوبەس: دەسبرّ، فێڵباز، خاپینوّك، خەڵەتێن [ف] حیله‌گر.

چاوبـــەست: ١) چاوبـەس؛ ٢) دەسـرەیەك کە لە گەمـەدا چاوی پێ دەبەستن [ف] ١) حیله‌گر؛ ٢) پارچه‌ای که با آن چشم را بندند.

چاوبـەڵـەك: چاورّەشی سپی پێست [ف] کسی که چشم سیاه و پوست

سفید دارد.

چاوبەن: چاوبەست [ف] نگا: چاوبەست.

چاوبەند: چاوبەست [ف] نگا: چاوبەست.

چاوپشکوتن: چاوتروکانن، دەس بەدیتن کردنی بەچکەی جانەوەر [ف] چشم باز کردن و دیدن نوزاد حیوانات.

چاوپشیلە: گیایەکە لە چاوی کتك دەکا [ف] گیاهی است شبیه چشم گربه.

چاوپۆشان: لێ بوردن، چەم پۆشی [ف] چشم‌پوشی.

چاوپۆشی: چاوپۆشان [ف] چشم‌پوشی.

چاوپۆشین: چاوپۆشان [ف] چشم‌پوشی.

چاوپەڕین: لەرزەی پەلکی چاو، پیلو لەرزین [ف] لرزش پلك، چشم پریدن.

چاوپیاخشاندن: بەسەرچلی تێ روانین [ف] سرسری نگاه کردن.

چاوپیس: چاڤینۆك، کەسێ کە بەچاوەوە دەکا [ف] چشم شور.

چاوپێ کەفتن: تۆش هاتن، دیتن [ف] دیدن.

چاوپێ کەوتن: چاوپێ کەفتن [ف] دیدن.

چاوپێ هەڵنەهاتن: ۱) بریتی لە شەرم لێ کردن؛ ۲) رك لێ بونەوە [ف] ۱) شرم کردن؛ ۲) دشمنی کردن.

چاوپێ هەڵێنـان: بریتی لە بەچاوەوە کردن، ئیرەیی پێ بردن [ف] چشم زخم زدن، حسادت.

چاوتاریك: بریتی لە کەسێ دواڕۆژ بەخراپ دەزانێ، بەهیچ دڵخۆش نە [ف] بدبین.

چاوتاریك بون: بریتی لە رق هەستانی زۆر [ف] کنایە از خشمگین شُدن.

چاوترسێن: پەند وەرگرتو، تەنبێ بو [ف] درس عبرت گرفته.

چاوتروکاندن: لێکدانی پیلو [ف] برهم زدن پلکها.

چاوتروکانن: چاو تروکاندن [ف] نگا: چاوتروکاندن.

چاوتروکانێك: ماوەیەکی یەکجار کەم: (**بە چاو تروکانێك** دەت گەمێ) [ف] زمان یك چشم بەهم زدن.

چاوترە کاندن: چاوتروکاندن [ف] نگا: چاوتروکاندن.

چاوترە کانن: چاوتروکاندن [ف] نگا: چاوتروکاندن.

چاوتوند: چاوقایم [ف] نگا: چاوقایم.

چاوتەنگ: رژد، چکـوس، دەس قوچـاو، بەئیرەیی، چـاونەزێر [ف] چشم‌تنگ.

چاوتێ بڕین: ۱) تەماح تێ کردن؛ ۲) لێ مۆڕ بونەوە [ف] ۱) چشم طمع دوختن بە؛ ۲) چپ‌چپ نگاه کردن بە.

چاوتیژ: چاورۆن [ف] تیزبین.

چاوچاو: ببینە چەند جوانو سەیرە [ف] بنگر.

چـاوچڵـە: ۱) چاوپیس؛ ۲) نوشتەی چاوزار [ف] ۱) چـشم‌شور؛ ۲) چشمارو.

چاوچڵێس: چاوحیز، کەسێکە بێ‌شـەرمـانە بۆ ژنان دەڕوانێ [ف] چشم‌چران.

چاوچنۆك: ۱) بەتەماح؛ ۲) بەئیرەیی، چاونەزێر [ف] ۱) آزمند؛ ۲) حسود.

چاوچوڕیاگ: چاو داقڵیشاو، کەسێ پیلوی هەڵگەڕاونەوە [ف] پلك برگشته.

چاوچونەخەو: چاو خەواڵو بون، تازەنوستن [ف] تازه بخواب رفته.

چاو چەپوچێڵ: خێل، خوێل [ف] لوچ.

چاوچێڵ: خێل، یەك بەدو بین [ف] لوچ.

چاوحیز: ئەوی بەغەیانەت لەژنی خەڵك دەڕوانێ [ف] چشم زال.

چاوحیزکـــردن: سەرداخستن، لەشـــەرمـان چاوداخستن [ف] سر بزیر انداختن از شرم.

چاوداخستن: سەر هەڵنەهێنان لە شەرمان [ف] سر بزیر انداختن از شرم.

چاودار: ۱) چێودان، گیایەکــە وەك گەنمو لەنـــاو گەنمـــا دەڕوێ؛ ۲) چاوەنێر، ئاگاداری بەچاو [ف] ۱) چاودار؛ ۲) زیرنظر گرفتن.

چاوداگرتن: سوچی چاو تروکاندن بۆ تێگەیاندنی مەبەستێك [ف] چشمك زدن.

چاوداگرسان: سورهەڵگەڕانو ژانی چاو [ف] چشم بەدرد آمدن.

چاوداگریسان: چاوداگرسان [ف] نگا: چاوداگرسان.

چاوداگیرسان: چاوداگرسان [ف] نگا: چاوداگرسان.

چاوداگیرسێن: دەستە چیلەی ئاگر [ف] افروزه.

چاودانەسەر: تەماح تێ کردن، لێ روانین بەتەمایەکەوە [ف] چشمِ طَمَع دوختن بە...

چاودەر پەڕاندن: زەق تواشاکردن بۆ ترساندن [ف] چشم‌غُرّه رفتن.

چاودێر: چاولەشتێ بۆ ئاگالێ بون [ف] ناظر.

چاوڕاو: ۱) شاتو شوت، درۆو هەڵبەستە؛ ۲) خۆ هەڵکێشان وبافیش [ف] ۱) لافو گزاف؛ ۲) خودستایی.

چاوڕشتن: کل دەچاوکردن، سورمە دەچاوکێشان [ف] سُرمەکشیدن.

چاوڕو: شەرم، حەیا. فهێت. فەدی [ف] شَرم.

چاوڕوان: چاونۆڕ، چەهقنێر، چەمەڕا [ف] چشم بەراه.

چاوڕۆشن کەرە: ۱) دەستەچیلەی ئاگر؛ ۲) دیتنی شتی دڵخۆش کەرە [ف] ۱) افروزه؛ ۲) خوشحال کننده.

چاوڕۆشنی: ۱) مژدەی خۆش؛ ۲) دیتنی کەسێ یاشتێ کە ئارەزو دەکرا [ف] ۱) مژده؛ ۲) چشم روشن شدن.

چاوروگە: گیای زمانەگا [ف] گیاه گاوزبان.

چاورونی: ۱) پیرۆزبایی؛ ۲) مژدەی خۆش؛ ۳) دیتنی خوشەویست [ف] ۱) تبریك؛ ۲) مژده؛ ۳) دیدار عزیز.

چاوڕەش: سیاچەم [ف] سیاه‌چشم.

چاوری: ۱) چارەوێ؛ ۲) شەرم، چاوڕو [ف] ۱) چارپا؛ ۲) آزرم.

چاوزار: بەچاوی پیسەوەبون [ف] چشم زخم دیدن.

چاوزەق: چاودەرپەڕیو [ف] چشم برآمده.

چاوساخ: دەسکێشی کوێر [ف] آنکه شخص نابینائی را راهنمائی کند.

چاوساغ: چاوساخ [ف] نگا: چاوساخ.

چاوسپی بون: بریتی لەمردن: (**چاوت سپی** دەکەم) [ف] کنایە از مردن.

چاوسپیلکە: گیایەکی دڕکاویە [ف] گیاهی خاردار است.

چاوسۆتك: چاوپیس، چاڤینۆك [ف] چشم‌شور.

چاوسور: برێتی لە پارێزەر، سەرپەرشت، خەمخۆر ف طرفدار و غمخوار.

چاوسوُرکردنەوە: ترساندن، هەڕەشەکردن، هەڕوگیف ف تهدید.

چاوسوُری: ئازایەتی، نەترسی ف شجاعت.

چاوشارکێ: گاڵتەیەکە چاو دەبەستن و دەبێ بەچاوبەستراوی هاوگەمە بدۆزێتەوە ف بازی چشم‌بندك.

چاوشارەکێ: چاوشارکێ ف بازی چشم‌بندك.

چاوشاش: خێل، خوێل ف لوچ.

چاوشکان: ۱) ترسان، نەترەچوُن؛ ۲) پەند وەرگرتن و تەمێ بوُن ف ۱) ترسیدن؛ ۲) متنبّه شدن.

چاوشکاندن: ۱) ترساندن؛ ۲) سوكو چروك كردن؛ ۳) چاوداگرتن ف ۱) ترسانیدن؛ ۲) هتك حرمت كردن؛ ۳) چشمك زدن.

چاوشلکانێ: چاوشارکێ ف بازی چشم‌بندك.

چاوشۆر: شوُشەی تایبەتی چاوی ئێشاو شوتن ف چشم‌شوی.

چاوشۆڕ: خەجاڵەت، تەریق، فەدیکار ف شرمندە.

چاو شۆڕ کردنەوە: لەبەر پەشیمانی سەرداخستن ف سر بزیر از ندامت.

چاوشۆڕی: فهێت کاری، شەرمەزاری، خەجاڵەت‌باری ف شرمساری.

چاوشێرکانێ: چاوشارکێ ف بازی چشم‌بندك.

چاوشین: چاوکەوە ف زاغ‌چشم.

چاوفڕین: چاوپەڕین ف پریدن پلك چشم.

چاوقایم: ۱) بێ‌شەرم، بەڕو، ڕوقایم؛ ۲) نەترس، بەغیرەت ف ۱) چشم دریدە؛ ۲) نترس و دلیر.

چاوقرتانن: چاوبڕکە ف چشمك زدن.

چاوقرتکێ: چاوبڕکێ ف چشمك‌زدن.

چاوقوچاندن: ۱) چاولێك نان، چاو لەسەریەك دانان، پەلك داخستن؛ ۲) برێتی لەچاوپۆشین لەکارێ؛ ۳) خۆدزینەوە لەکار ف ۱) چشم برهم نهادن؛ ۲) کنایە از چشم‌پوشی کردن؛ ۳) از زیر کاری در رفتن.

چاوقوچانن: چاوقوچاندن ف نگا: چاوقوچاندن.

چاوقوُڵ: کەسێ چاوی چاڵترە لەچاوی ئاسایی ف چشم فرورفتە.

چاوقوُڵکە: تاعون، درمی ڕشانەوە ف وَبا.

چاوقونجاندن: چاوقوچاندن ف نگا: چاوقوچاندن.

چاوکراوە: لەدنیازان، تێگەیشتو ف دانا، فرزانە.

چاوکردن: وەبەرچاو هاتن، بەچاو دیتن ف بەچشم دیدن.

چاوکز: پروش، کەم بین ف دارای چشم کم‌سو.

چاوکـردنەوە: برێتی لە ئاگاداربون لەدنیاو ناسینی خەڵك ف کنایە از اطراف خود را شناختن.

چاوکسکە: جۆرە ترێیەکی سپی‌یە لەبوڵ مازو دەکا ف نوعی انگور.

چاوکوتکە: گیایەکە گەڵاخر، گوڵی زەردە ف گیاهی است با گُلهای زرد.

چاوکە: ۱) بڕوانە، تواشاکە، بنهێرە، مەیزێ، فت کرێ؛ ۲) دەسەچیلەی چاوەی ئاگر ف ۱) بنگر، نگاه کن؛ ۲) افروزە.

چاوکەرەشێرە: گیایەکە تۆمێکی سور دەکات ف گیاه چشم خروس.

چاوکەڵەشێرە: چاوکەرەشێرە ف نگا: چاوکەرەشێرە.

چاوگ: ۱) دەستەچیلە؛ ۲) وردەئاگر لە کوانودا؛ ۳) بنەمای وشە ف ۱) افروزە؛ ۲) بازماندهٔ اخگر در آتشدان؛ ۳) مَصدَر.

چاوگا: چاوگەورە ف گاوچشم، فراخ‌چشم.

چاوگل‌بوُن: توُشی چاوئێشە هاتن ف مبتلا بە چشم درد شدن.

چاوگلۆفین: گوشینی چاوان بەدەس ف چشمان را با دست فشردن.

چاوگە: ۱) دیمەن؛ ۲) سەچاوەی‌کانی؛ ۳) دەستەچیلە؛ ۴) دەمی برین ف ۱) منظرە، چشم‌انداز؛ ۲) سرچشمە؛ ۳) افروزە؛ ۴) دهانهٔ زخم.

چاوگە داکەوتن: قوُڵ‌بونی برین ف عمیق بودن زخم.

چاوگەڕاندن: چاوگێڕان، بەولاولادا ڕوانین ف بهر سو نگریستن.

چاوگەڕانن: چاوگەڕاندن ف نگا: چاوگەڕاندن.

چاوگەرم کردن: برێتی لە سوکەخەوکردن ف چُرت زدن.

چاوگێڕان: چاوگەڕاندن ف نگا: چاوگەڕاندن.

چاوڵە: بزوُت، ئەخترمە، چلوُسك ف نیم‌سوز.

چاولەدو: بەئاواتی، بەتەمای ف اُمّیدوار.

چاولەدوا: چاولەدو ف اُمّیدوار.

چاولەدەست: ۱) ئاتاج؛ ۲) بەنیازی بەخشش و خەڵات ف ۱) محتاج؛ ۲) چشم بەراه کمك دیگران.

چاولەدەستی: نیاز، ئاتاجی ف احتیاج.

چاولەوەڕێن: تۆڵاز، کەسێ کە زۆر چاو بۆژنان دەگێڕێ ف چشم‌چران.

چاولێ‌بڕین: ۱) بەتەمابون؛ ۲) لاساکردن ف ۱) اُمّیدوار [illegible]دن؛ ۲) تقلید.

چاولێ بزکردنەوە: ڕوانین بەهەڕەشەوە ف چشم غَرّە رفتن.

چاولـێدان: بەچــاوەوە کردن، چاوی پیس لێدان، پێ هەڵکــاڵان ف چشم‌زخم زدن.

چاولێ قوُچـانـدن: چاوپـۆشی کردن، بن لیچدان، خولێ دزینەوە ف چشم‌پوشی کردن.

چاولێ کردن: ۱) تواشا، لێ‌نوارین؛ ۲) لاسا، دمەلاسکەکردنەوە ف ۱) تماشاکردن؛ ۲) تقلید.

چاولێك نان: ۱) چاوقونجاندن، پیلوی چاو بەسەریەکا هێنان؛ ۲) برێتی لە مردن ف ۱) چشم برهم نهادن؛ ۲) کنایە از مرگ.

چاولێکەری: لاساکردنەوە، دەمەلاسکە ف تقلید.

چاولێ نوُقان: چاوپۆشی ف چشم‌پوشی.

چاولێ نوُقاندن: چاوپۆشی کردن ف چشم‌پوشی کردن.

چاومار: برێتی لە زۆر زرنگ و وریا ف کنایە از بسیار زیرك و باهوش.

چاومەس: کیژی چاوجوان ف دختری کە چشمان زیبا دارد.

چاومەست: چاومەس ف نگا: چاومەس.

چاونۆڕ: چەمەڕا، چاوەڕێ، چاڤنێر، چاوەڕوان ف مُنتَظر.

چاونوُسان: چاونوُقان ف چشم بستن.

چاونوُقان: چاوقوُچان ف چشم‌بستن.

چاونەبار: بەرچاوتەنگ، بەئێرەیی ف حسود.

چاونەترس: ئازا، بەجەرگ، بوێر ف دلیر و بی‌باك.

چاونەترساو: چاونەترس ف دلیر و بی‌باك.

چاونەزێر: ۱) بەئێرەیی، چاوچنۆك؛ ۲) ڕژد، دەس قوچاو، تەماح کار ف

١) حسود؛ ٢) خسيس.

چاونه‌کراوه: بێ‌ئه‌زمون، ناشاسا به‌کار، پیاوی هێشتاخاو [ف] ناآزموده و بی‌تجربه.

چاونه‌یر: چاوه‌نۆڕ [ف] چشم به‌راه.

چاوه: ١) ده‌سته‌چیله‌ی ئاگر؛ ٢) ژورێك له‌خانو؛ ٣) کانی ئاو؛ ۴) روبینی، ریا؛ ۵) کونی پلوره هه‌نگ [ف] ١) افروزه؛ ٢) اطاقی در خانه؛ ٣) چشمه؛ ۴) ریا؛ ۵) سوراخ کندوی عسل.

چاوه‌پشیله: چاوپشیله، گیایه‌که گوڵی له‌چاوی کتك ده‌کا [ف] گیاهی که به چشم گربه شبیه است.

چاوبازه: گیایه‌که [ف] گیاهی است.

چاوه‌پۆڕ: گیایه‌که [ف] گیاهی است.

چاوه‌چاو: روانین به‌دڵ نیگه‌رانی، تماشای هه‌مولاکردن، چاوگێرانی زۆر [ف] با نگرانی بهر سو نگریستن.

چاوه‌چڵه: چاوێنی، توشی به‌لا بون له‌چاوی پیسه‌وه [ف] چشم‌زخم دیدن.

چاوه‌دوا: چاوله‌دو، چه‌مه‌ورا، نیگه‌رانی بۆکه‌سێ [ف] دلواپس.

چاوه‌دێر: چاودێر [ف] ناظر.

چاوه‌دێری: چاودێری، ئاگالێ‌بون [ف] نظارت.

چاوه‌ڕو: شه‌رم، فهێت، فه‌دی، حه‌یا [ف] آزرم.

چاوه‌روانی: چاڤنێری [ف] انتظار.

چاوه‌ڕێ: چه‌مه‌ڕا، چاوه‌نۆڕ [ف] اُمّیدوار.

چاوه‌ڕێگه: چاوه‌ڕێ [ف] چشم‌به‌راه.

چاوه‌زار: ١) ده‌رد له‌چاوی پیسه‌وه؛ ٢) نوشته بۆ چاره‌ی ده‌رد له‌چاوی پیس [ف] ١) چشم‌زخم؛ ٢) چشمارو.

چاوه‌سوُسکه: چاوه‌سوێسکه [ف] نگا: چاوه‌سوێسکه.

چاوه‌سوێسکه: چاوه‌پۆڕ، گیایه‌که [ف] گیاهی است.

چاوه‌ش: ١) متریب، زورناژه‌ن؛ ٢) سه‌رده‌سته‌ی بیست‌که‌س له له‌شکرا [ف] ١) رامشگر؛ ٢) سردسته يك واحد بيست نفری در ارتش.

چاوه‌قوُڵه: نه‌خۆشی رشانه‌وه، تاعون [ف] طاعون.

چاوه‌گا: گیایه‌که گوڵێکی زه‌ردی ناوسپی ده‌کا [ف] گیاهی است.

چاوه‌نداز: دیمه‌ن، چاوگه، به‌رچاو [ف] چشم‌انداز.

چاوه‌نوار: چه‌مه‌ڕا، چاڤنێر [ف] چشم به‌راه.

چاوه‌نواری: چاڤنێری [ف] انتظار.

چاوه‌نۆڕ: چاڤنێر، چه‌مه‌ڕا [ف] چشم به‌راه.

چاوه‌نۆڕی: چاوه‌نواری [ف] انتظار.

چاوهه‌ڵاتن: ١) وریابون له کاروبار، فێربونی ئه‌رکی سه‌رشان؛ ٢) ره‌وادیتن: (**چاوم هه‌ڵنایه** له‌کاری وا ناهه‌ق) [ف] ١) آشناشُدن، راه افتادن؛ ٢) روادیدن.

چاوهه‌ڵته‌کاندن: هێما به‌چاو، عاشیره‌ت وه‌چه‌م، تێگه‌یاندن به بزاوتنی چاو [ف] ایما و اشاره با چشم و اَبرو.

چاوهه‌ڵته‌کانن: چاوهه‌ڵته‌کاندن [ف] نگا: چاوهه‌ڵته‌کاندن.

چاویار: چاوه‌دێر [ف] ناظر.

چاویاری: چاوه‌دێری [ف] نظارت.

چاوێری: چاوه‌دێری [ف] نظارت.

چاویش: ١) نازناوی پیاوی گه‌وره‌ی ئاینی یه‌زیدیه‌کان؛ ٢) سه‌رده‌سته‌ی عه‌سکه‌ری عوسمانی [ف] ١) لقب روحانی فرقهٔ يزيدی؛ ٢) سردسته در ارتش عُثمانی.

چاوێشه: چاوئێشه، کول‌بونی چاو، ده‌ردی چاو [ف] چشم‌درد.

چاویلکه: ١) گۆزلك، عه‌ینه‌ك؛ ٢) نه‌خۆشیه‌که به‌له‌کی نه‌خۆش پۆڕگ ده‌رده‌کا [ف] ١) عینك؛ ٢) نوعی بیماری، که در اثر آن ساق پای بیمار تاول می‌زند.

چاویله: چاویلکه [ف] نگا: چاویلکه.

چاوێنی: چاوه‌زار [ف] چشم‌زخم.

چای: ١) چا، تۆچا، ده‌رمان‌چا؛ ٢) فێنك، سارد [ف] ١) چای؛ ٢) خُنك، سرد.

چایگ: ساردو فێنْك، هوینْك [ف] خنك، سرد.

چایمانی: ١) سه‌رمابون، نه‌خۆشی له‌سه‌رماوه؛ ٢) ئاره‌قه‌ی ساردی له‌ش [ف] ١) سرماخوردگی؛ ٢) عرق سرد بدن.

چایه‌ر: له‌وه‌ڕگه [ف] مَرتَع.

چایی: چای، چا، تۆبه‌کی ره‌شه ده‌م ده‌کرێ‌و ده‌خورێته‌وه [ف] چای.

چایین: سه‌رمابون، هه‌ستی ساردی کردن [ف] سرماخوردن.

چپ: ١) ده‌نگی داکه‌وتنی دڵۆپه؛ ٢) سرته، چپه، قسه‌به ده‌نگی نزم [ف] ١) صدای چکه؛ ٢) پچ‌پچ کردن.

چپاندن: به‌سرته قسه‌کردن، سرکه‌کردن [ف] در گوشی گفتن.

چپانن: چپاندن [ف] دَر گوشی گُفتن.

چپچپ: ١) ده‌نگی له‌سه‌ریه‌کی داکه‌وتنی دڵۆپه؛ ٢) سرته، سرکه [ف] ١) صدای چکیدن مداوم آب؛ ٢) پچ‌پچ.

چپك: لکی تازه‌ده‌رهاتوی تاسك [ف] شاخهٔ نورسته.

چپوهۆڕ: سرته‌و خورته‌ی زۆر [ف] پچ‌پچ زیاد.

چپه: ١) سرته، سرکه؛ ٢) ده‌نگی دڵۆپه داکه‌وتن [ف] ١) پچ‌پچ؛ ٢) صدای چکیدن قطره.

چپه‌چپ: چپچپ [ف] نگا: چپچپ.

چت: ١) شت، تشت؛ ٢) تۆ کام‌شتت: (**چت** له‌من گه‌ره‌که) [ف] ١) چیز؛ ٢) تو کدام چیز را.

چتر: ڕێوی، رواس [ف] روباه.

چتۆ: چۆن؟ چلۆن؟ کو؟ [ف] چگونه.

چتوُر: چوێشتیر، تێشتیر، بزنی دوساڵه [ف] بُز دوساله.

چتۆڤ: چتۆ [ف] چگونه.

چتیر: چتوُر [ف] بز دوساله.

چجار: هیچگا، هه‌رگیز [ف] هیچگاه.

چجای: خۆ به‌تایبه‌تی، خۆنه‌خوازا [ف] چه جای آنکه.

چچك: ١) گوان، گوهانی مێوینه؛ ٢) گۆی سه‌رمه‌مك؛ ٣) میتکه [ف] ١) پستان؛ ٢) سرپستان؛ ٣) چچوله.

چخ: چغه، وشه‌ی ده‌رکردنی سه‌گ [ف] کلمهٔ راندنِ سگ.

چخه: چخ [ف] نگا: چخ.

چڕ: ١) نانی لەجاوین‌دا دژوار، چیڕ: (نانەکە **چڕە** ناجوترێ)؛ ٢) لێرەواری پڕدار: (دارستانێکی **چڕە**)؛ ٣) لەکێشاندا خۆگرو نەپس: (هێندە **چڕە** وەك جیل وایە)؛ ٤) بەدەستەوە نەدان: (**چڕ** دەرپێ‌یە)؛ ٥) بانگ کردن: (بی‌**چڕە** با بێت)؛ ٦) بەستنی توند، شەتەك: (**چڕی**دە با نەکرێتەوە)؛ ٧) هەورازی رژد، چیای رژد: (هەورازەکە زۆر **چڕە**، شاخێکی **چڕە**)؛ ٨) دەم‌و چاو: (بڕوانە لەو**چڕو** چاوە، **چڕو** چاوت بشۆ)؛ ٩) پاشگری بەواتا بێژ: (لاوژە**چڕ**: *گۆرانی بێژ*)؛ ١٠) گۆرانی، لاوك: (**چڕێ** بچرە)؛ ١١) پوشکە، چیلکە: (**چڕو**چیلکە)؛ ١٢) رەنگ. *لەگەل* شیر دەگوتری: (دەلّیی **چڕی** شیرە) ف ١) نان بیات شُدە؛ ٢) جنگل انبوە؛ ٣) کشدار؛ ٤) تسلیم نکردن؛ ٥) کسی را صدا کردن؛ ٦) محکم بستن؛ ٧) سر بالائی تُند؛ ٨) چهرە؛ ٩) پسوندی است بەمعنی خوانندە؛ ١٠) ترانە؛ ١١) خاشاك؛ ١٢) رنگ.

چرا: روناکی دەر لە تاریکی، لامپا، چراو ف چراغ.

چڕا: لەبەرچی؟ بوچی؟ ف چرا.

چڕابون: فێرە لەوەڕبو ن: (بەرخەکانمان **چڕابوگن**) ف چریدن آموختن.

چراچی: ١) ئەوانەی چرا لەپێش بوکا هەڵدەگرن؛ ٢) خزمەتکاری ماڵەگەورە کە چرا هەڵکردنی بەدەستە ف ١) چراغ بەدستی کە در پیشاپیش عروس راە رود؛ ٢) چراغچی، خدمتگزاری کە مأمور روشن کردن چراغهاست.

چراخ: ١) بەکەیف‌و دەماخ؛ ٢) تورت‌و تێراو؛ ٣) وریاو بەهۆش؛ ٤) جێگەی پەناو هانا: (کوێرەکانیان مەکەن بە باخ، ناکەس بەچان مەکەن بە **چراخ**، قەت لەپاشی چوان مەڵێن ئاخ) «مەسەل»؛ ٥) زاوا ف ١) سرحال؛ ٢) سبزە شاداب؛ ٣) هُشیار؛ ٤) پناهگاە؛ ٥) داماد.

چراخان: چراهەڵکردن لە بازاڕو شارا بۆ شادی ف چراغانی.

چراخپا: ئەسپێ کە چەپۆکانە دەکاو هەردودەست بەرزۆ دەکا ف چراغپا.

چرادان: جێ‌چرا، ئەوشتە یان ئەوشوێنەی چرای لەسەر دادەندرێ ف چراغدان، چراغپایە.

چراغ: ١) برێتی لە ماڵەگەورە؛ ٢) زاوا ف ١) کنایە از خاندان بزرگ؛ ٢) داماد.

چراغی: خزمایەتی کردن دەگەڵ گەورەماڵان ف خویشاوندی با بزرگان.

چراف: زنە، زەل، باتلاغ ف باتلاق.

چراکەران: وەختی شێوان، دەمی چراهەڵکردن، تەنگی نوێژی شێوان ف شامگاە.

چرامۆشی: قوتیللە، قوتیلەچرا، چرافتیلە ف چراغ‌موشی.

چڕان: پچران، لێك بونەوە ف ازهم گُسستن.

چڕاندن: ١) لەت کردن، دڕاندن، دادڕین؛ ٢) بانگ کردن، گازی کرن؛ ٣) دەنگ هەڵێنان لە قام گوتنا؛ ٤) لەوەڕاندن ف ١) جر دادن؛ ٢) کسی را صدا کردن؛ ٣) بەاوج رساندن صدا هنگام آواز؛ ٤) چرانیدن.

چراو: چرا، روناکی‌دەری شەو ف چراغ.

چراوك: چراوڵە ف نگا: چراوڵە.

چراوڵە: ئەختەرمە، چوڵەچرا ف مشعل.

چیڕبونەوە: ١) توند بوُن دوای شلی؛ ٢) ددان بەگری نیشان‌دان ف ١) سفت شدن؛ ٢) از خشم دندان نمودن.

چرپ: ١) دەنگی شکانی داری ناسك؛ ٢) دزی، رفاندن ف ١) صدای شکستن چوب نازك؛ ٢) دُزدی.

چرپاندن: بەسرتە قسەکردن، سرکەکردن ف پچ‌پچ کردن.

چرپانن: ١) چرپاندن؛ ٢) دزین، رفاندن ف ١) پچ‌پچ کردن؛ ٢) چاپیدن.

چرپایە: تەختی لەسەر نوستن، قەرویڵە ف تختخواب.

چرپوچاپ: ١) شات‌وشوت، خۆ هەڵکێشان، بەخۆدا هەڵگوتن؛ ٢) تاڵان‌و بڕۆ ف ١) لاف‌و گزاف؛ ٢) دُزدی و غارت.

چرپە: ١) دەنگێکی سەبر: (**چرپەی** هات پێم‌زانی)؛ ٢) گەڵاو چرپی لەسەردان لەشەڕدا بۆ دوژمن فریودان؛ ٣) سرتەکردن ف ١) صدای بسیار آرام؛ ٢) استتار بەوسیلە شاخ و برگ درختان در هنگام جنگ؛ ٣) پچ‌پچ کردن.

چرپوهوڕ: سرتەی زۆر ف پچ‌پچِ زیاد.

چرپەچرپ: سرکەسرك، سرتەسرت ف پچ‌پچ.

چرپی: چڕوی بڕدراو، بی‌و چنارو سپیداری هەڵپەر تێوراو ف شاخەهای هَرَس شدە.

چرتان: ١) کرتە لێ هاتنی پەلەپیتکەی چەکی گەرم؛ ٢) لەجێ‌چو ن ف ١) چکاندن ماشهٔ سلاح؛ ٢) از جا در رفتن استخوان.

چرتاندن: قرتە لێ‌هێنان، پەلەپیتکەی چەك پێوەدان ف چکاندن ماشهٔ سلاح.

چرتانن: چرتاندن ف چکاندن ماشهٔ سلاح.

چرتك: قەڵەمباز، بازی گوشاد: (لۆتك‌و **چرتك** داڤیتن) ف پرش.

چرتون: تەندورەی ئاش ف تنورهٔ آسیاب.

چرتە: ١) جوڵەی زۆرکەم؛ ٢) دەنگی زۆرنزم: (**چرتەی** سەعات) ف ١) تپش و تکان بسیار کم؛ ٢) صدای بسیار آرام.

چرتەچرت: ١) دەنگەدەنگی سەبری سەعات؛ ٢) دەنگی شکانی چرپی لەمیچ ف ١) صدای تك‌تك ساعت؛ ٢) صدای درهم شکستن چیزی.

چرتەمیزە: نەخۆشی میزڕانەگرتن، دڵوپ دڵوپی میز لێ‌تکان ف بیماری چکمیزك.

چرتی: بزۆزی هێدی نەدەر، دانەسکناو، بەهەڵبەزو دابەز ف ناآرام و بی‌قرار.

چرتیان: دەرپەڕین، خۆ ون‌کردن بەهەڵاتن ف دَررفتن.

چرچ: ١) لەرز لەبەر سەرما یان لەترسان؛ ٢) ژاکاو؛ ٣) لۆچ بە سەریەکا هاتو؛ ٤) لاواز ف ١) لرزش بدن براثر سرما یا ترس؛ ٢) پژمُردە؛ ٣) چین و چروك؛ ٤) لاغر.

چرچ‌بون: ژاکان ف پژمُردن.

چرچرو: سیسرك ف جیرجیرك.

چرچ و لۆچ: ژاکان‌و بەسەریەکاهاتنی لوی پێست ف چین و چروك.

چرچە: ١) مرۆی لاوازو ژاکاو؛ ٢) جۆرێ ترێ ف ١) لاغر و دژم؛ ٢) نوعی انگور.

چرچ‌هەڵاتن: سیس‌بون، ژاکان، لۆچ بەسەریەکا هاتن، هەڵقرچان ف

ترنجیدن، چروکیدن، پژمُردگی.

چرچی: ۱) ژاکاوی: ۲) لاوازی ف ۱) ترنجیدگی: ۲) لاغری.

چرچیان: ژاکان، هەڵقرچان ف ترنجیدن، چروکیدن.

چرخوێس: ئاردی دانەوێڵە لەرۆنا سورەوکراو ف کاچی.

چڕخیس: چرخوێس ف کاچی.

چرزەڵە: چوزەڵە، چوزەرە ف نیش گیاه.

چرسین: رەشکەو پێشکەکردنی چاو ف سیاهی رفتن چشم.

چرغ: جۆرێ تەشی بۆ خوری رستن ف نوعی دوك.

چرف: ۱) پت، نەبز، لێدانی رەگ؛ ۲) بریقانەوەی بروسکە ف ۱) نبض؛ ۲) درخشش برق.

چڕك: ۱) هەتـوان، مەڵحەم، مەرهەم؛ ۲) دۆشاوی خەستی دوجار کوڵاو؛ ۳) چێشتی خورماو پەنیری سورەوەکراو؛ ۴) چیکەنە، ئامرازی پەمۆ خاوێن‌کردنـــەوە؛ ۵) جۆرێ نان ف ۱) مرهم؛ ۲) شیرهٔ غلیظ دو بار جوشیده؛ ۳) غذای خُرمـا و پنیر سرخ شُده؛ ۴) ابـزار هلاجی؛ ۵) نوعی نان.

چرك: ۱) چڵك، گەمـــاری، قرێژ؛ ۲) کێم‌و زوخـــاوی برین؛ ۳) داری دەستی هەلاج؛ ۴) چێرگ، چرگ، مێشـەسی؛ ۵) شاهـۆ باڵدارێکی دەم‌ئاوانە ف ۱) چرك بدن؛ ۲) چرك زخم؛ ۳) چوبدست پنبەزن؛ ۴) هوبره؛ ۵) بوتیمار.

چرکاندن: ۱) چرتاندن، دەست بە پەلەپیتکەی چەکدا هێنان‌و داخستنی؛ ۲) دڵۆپەکردنی سەربان، تکەتکی ئاو؛ ۳) لۆکە بەهەلاجی کردن ف ۱) چکاندنِ ماشهٔ اسلحە؛ ۲) چکە کردن؛ ۳) پنبەزنی.

چرکانن: چرکاندن ف نگا: چرکاندن.

چرکن: گەمار، پیس‌و پۆخڵ، چڵکن ف چرکین.

چرکونە: شوان هەڵخەلەتێنە، مەلێکی بۆرەلۆکەیە ف نام پرندەایست.

چرکـە: ۱) کەمتـرین دەنـگ: (**چرکەت‌بێ دەت کوژم**)؛ ۲) کەمترین بزوتن: (دانیشـە **چرکـە** مەکـە)؛ ۳) بەشێ لەشێست بەشی دەقیقە، سانیە ف ۱) کمترین صدا؛ ۲) کمترین حرکت؛ ۳) یك شصتُم دقیقە. ثانیە.

چرکەچرك: ۱) دەنگەدەنگی دڵۆپە؛ ۲) قرچەقرچی ئاڵوداری میچ ف ۱) صدای چکیدن آب؛ ۲) جیرجیر چوب‌های سقف.

چرکەمیزە: چرتەمیزە ف بیماری چکمیزك.

چرکیان: بزوتن، جوڵە ف تکان.

چرکیانەوە: چرکیان ف تکان خوردن.

چرگ: میشەسی، چێرگ، چرك ف هوبره.

چرمسی: سیس‌و ژاکاو ف پژمرده.

چرمسین: ژاکان، سیس‌بون ف پژمردن.

چرمقی: هەڵقرچاو، قرچاو ف ترنجیده.

چرمقین: هەڵقرچان ف ترنجیدن.

چرنگ: جرنگە، زرنگە ف جرینگ، صدای بهم خوردن طلا و نقره.

چڕنوسقاو: چەورایی کەم لەسەر ئاوی کوڵاو ف قطرات چربی روی آب جوش.

چڕنۆك: نینۆکی تیژی پشیلەو دڕندە ف چنگ گربە و جانوران دَرّندە.

چرۆ: ۱) لکی باریکی دار: ۲) خونچـەی تازەی گەڵادار ف ۱) جوانـهٔ درخت؛ ۲) شکوفهٔ برگ.

چڕوچاو: تەحر، تەرح‌و دیدار ف سیما و رُخسار.

چڕوچەنە: تەرح‌و دیدار ف سیما.

چڕوچیلکە: داروکەو پڕوپوش بۆ ئاگر ف هیزم و خس و خاشاك برای آتش.

چروس: بریقە، بروسکین ف درخشش.

چروسان: ۱) درەوشینەوە، تروسکەدان؛ ۲) لاوازبون لەخەم‌و خەفەتان ف ۱) درخشش؛ ۲) لاغر شدن از شدّتِ غم و غُصّە.

چروسانەوە: چەوسانەوە، رەنج‌دانی زۆر ف رنج و محنت بسیار.

چروساوە: لاواز لەبەر رەنج‌دانی زۆر ف لاغر از رنج دیدن زیاد.

چروسکە: تروسکە، درەوشین ف دَرخشش.

چروك: ۱) قەڵـــب، بێ‌نرخ؛ ۲) رژدو دەس قوچـــاو ف ۱) جعـــلی و بی‌ارزش؛ ۲) خَسیس.

چروکـان: سیڕەسیڕ و چیڕەچیڕ. وەك دەنگی *لێکـدانی دمەقەیچی* ف جرنگ جرنگ.

چروکانن: چروکان ف نگا: چروکان.

چروکە: دەنگی چروکان ف جرینگ جرینگ.

چرونەك: لوساوك، لوس، پلوسك ف ناودان.

چڕە: ۱) گوتنی گۆرانی؛ ۲) گازی، بانگ کردن؛ ۳) قەرەباڵغی، ئاپۆرەی خەڵك ف ۱) آواز خواندن؛ ۲) صدا کردن؛ ۳) ازدحام.

چڕەبەندان: پڕایی‌و تێکەڵ پێکەڵی مەردم ف شلوغی و ازدحام.

چڕەچەمان: ۱) دوکەڵی زۆرو خەست؛ ۲) گێژەلۆکەو کڕێوە ف ۱) دودِ غلیظ؛ ۲) گردباد و کولاك.

چرەدوکەڵ: کادوی زەحف، دوکەڵی پڕوزۆر ف دود انبوه و غلیظ.

چری: تەشرین، ناوی دومانگ لەمانگی رۆمی ف نام دو ماه از ماههای رومی.

چڕی: ۱) پڕی دارستـــان؛ ۲) گۆرانی گوت؛ ۳) بانگی لێکـرد ف ۱) انبوهی جنگل؛ ۲) آواز خواند؛ ۳) او را صدا کرد.

چریائێکێ: تەشـرینی یەکەم، لەدەی رەزبەرەوە تا بیستی خەزەڵوەر ف ماه اُکتبر.

چریاددوا: تەشرینی دوهەم، لەبیستی خەزەڵوەرەوە تا بیستی سەرماوەز ف نوامبر.

چریسك: بزوت، سەرەبزوت ف نیمسوز.

چریسکە: تروسکەی کەم ف درخششِ کم.

چریش: ئەسرێلك، سریش ف سریشم.

چرێش: چریش ف سریشم.

چریکـە: ۱) چیکەنە، ئامرازی پەنبۆ لەدەنك جوێ‌کردنەوە؛ ۲) دەنگی زۆر تیژی خۆش ف ۱) دستگاه پنبەپاك کنی؛ ۲) صدای رسای گوش‌نواز.

چڕین: ۱) گوتن، گوتنی گۆرانی؛ ۲) پچـــرین، پســـاندن ف ۱) آواز

خواندن؛ ۲) گُسستن.

چز: ۱) دوایی، کلکە؛ ۲) چزوی دوپشك‌و زەرگەتە؛ ۳) پێوەنوسانی گەرمی سوتێنەر بەپێستەوە؛ ۴) دەنگی رۆنی داغ لە هەڵچۆقاندا؛ ۵) خەت کێشانی نوسراو، کوژاندنەوە ف ۱) دُنباله؛ ۲) نیش؛ ۳) تماس جسم داغ و سوزان با پوست؛ ۴) صدای روغن داغ شده؛ ۵) خط کشیدن نوشته.

چزاندن: ۱) داغ پێوەنان؛ ۲) پێوەدانی زەرگەتەو دوپشك؛ ۳) چۆقاندنی رۆن، قرچەی رۆن ف ۱) داغ کردن؛ ۲) نیش زدن عقرب و زنبور؛ ۳) صدای جوشیدن روغن.

چزپێدان: درێژەدانی مەبەست، لەسەرباس رۆیشتن ف ادامه دادن سخن، دنبالهٔ سخن را گرفتن.

چزچز: دەنگی وێك کەوتنی سورەوەکراو دەگەڵ ئاودا ف صدایی که از تماس آب با جسم تافته برخیزد.

چززە: چزە ف نگا: چزە.

چزکردن: کوژاندنەوەو خەت بەسەر داکێشان ف خط کشیدن بر نوشته.

چزلێك: چزیلك، دوگی سورەوەکراو ف جزغاله.

چزمە: جزمە، کەوشی مل‌درێژ تا زرانی ف پوتین بلند.

چزنای: پێوەدانی دوپشك‌و زەردەواڵەو... ف نیش زدن.

چزوُ: ۱) نوُکی باریکی کلکی دوپشك‌و مێشەنگوین‌و زەرگەتەو...؛ ۲) چۆن وابلەز ف ۱) نیش عقرب و زنبور؛ ۲) چه زود!.

چزوهوڕ: دەنگی سورەوەکردن‌و هەڵچۆقاندنی رۆن ف جز و [illegible]

چزە: ۱) دەنگی بڕژانی گۆشت؛ ۲) دەنگی هەڵچۆقانی رۆن؛ ۳) گۆشتی برژاو لەزمانی منالاًندا ف ۱) صدایی که در اثر بریان کردن گوشت برخیزد؛ ۲) صدای روغن داغ شُده؛ ۳) گوشت بریان در زبان کودکان.

چزەچز: چزەی زۆر ف جز و وز.

چزەلێدان: برێتی لە بەڵا پێ‌گەیاندن ف بلا بەسر کسی آوردن.

چزەپیلە: جۆرێ دوپشك ف نوعی عقرب.

چزەلێ هەستـــان: ۱) داغ کردن؛ ۲) هەست بەداغ کردن ف ۱) داغ کردن؛ ۲) احساس تماس جسم داغ با پوست.

چزەلێ‌هەڵسان: چزە لێ‌هەستان ف نگا: چزەلێ هەستان.

چزەلێ‌هەڵسـانـدن: داغ کردن، شتی سورەوەبو پێوەنان ف داغ کردن، آهن تفته را با پوست تماس دادن.

چزەلێ‌هێنان: ۱) برێتی لەپێوەدان؛ ۲) هەستی داغ کردن ف ۱) کنایه از نیش زدن؛ ۲) احساس سوختن.

چزوُنە: پێوەدانی دوپشك‌و ... ف نیش زدن.

چزیان: ۱) چزوُ تێ‌راچون؛ ۲) برژان لەسەر ئاگر ف ۱) نیش خوردن؛ ۲) بریان شُدن.

چزیلك: چزلێك ف جزغاله.

چزیلە: چزلێك ف جزغاله.

چژێ: چلەو، چکارێك بەو؟ ف چه از او.

چش: ۱) نەتـشـت، نەهـیچ‌شت: (چـیت هەیە: **چش**)؛ ۲) دەست لێ هەڵگـرتن: (**چش** لەو داوایەت بکـە نەتـەوێ)؛ ۳) وشـەیەکە بەواتا: دەبانەبێ ف ۱) هیچ‌چیز؛ ۲) صرفنظر کردن؛ ۳) می‌خواهم نباشد.

چشە: بۆ لێخوڕینی کەر دەڵێن ف صوتی که برای هدایت الاغ گویند.

چغ: ۱) چخ، وشـــەی سەگ دەرکـــردن؛ ۲) بسکی هەڵگـەڕاوە ف ۱) کلمه‌ایست برای راندن سگ گویند؛ ۲) سر زُلف.

چغا: تەپۆڵکە، تەپە، گرد، گر ف تپّه.

چغچغە: شەق‌شەقە ف جغجغه.

چغر: پڕایی قامیشەڵێن‌و دارستان ف نیزار و جنگل انبوه.

چغور: چغر ف نیزار و جنگل انبوه.

چغە: چغ ف نگا: چغ.

چف: ۱) چپە، سرتە، پچەپچ، سرکە؛ ۲) چەمین ف ۱) پچ‌پچ کردن؛ ۲) خمیدگی.

چفـان: ۱) چەمینـەوە؛ ۲) دەرکـران؛ ۳) سەرکۆنە ف ۱) خم شدن؛ ۲) رانده‌شدن؛ ۳) سرزنش.

چفـانـدن: ۱) چەماندنەوە؛ ۲) دەرکردن؛ ۳) سەرکۆنەکردن ف ۱) خم کردن؛ ۲) راندن؛ ۳) سرزنش کردن.

چفانێ: سرتەکردن، سرکەکردن، پچەپچ کردن، چپە کردن ف پچ‌پچ کردن.

چفیای: ۱) چەماوە؛ ۲) دەرکراو ف ۱) خم شده؛ ۲) بیرون رانده شُده.

چفر: لیچق، لیق ف لَزِج.

چفی: چەماو، چەمیو، خوارەوەبو، داهاتو ف خَمیده، کوژ.

چفیای: چفی ف خَمیده.

چفیك: پاساری، چۆلەکە، چێشکە، مەلیچك ف گُنجشك.

چفینك: چفیك ف گُنجشك.

چق: ۱) لکێ پچوکی راست‌دەرچو لەدار؛ ۲) قیتکەی پاژنەی کەڵەشێر؛ ۳) چەقاڵتە ف ۱) جوانهٔ تازه برآمده؛ ۲) برآمدگی پاشنهٔ خروس؛ ۳) گوشت نامرغوب.

چقا: چێ‌ئەندازە، چەند، چەنێك ف چقدر، چند.

چقاس: چقا ف چقدر.

چقڵ: دڕك، دڕو، دڕی ف خار.

چقوڵ: چقڵ، دڕك ف خار.

چقە: قیتکەی پاش پانیەی کەڵەشێر، چق ف برآمدگی پاشنه خروس.

چك: ۱) پیچ، کەمـوسکە، شتی زۆرکەم؛ ۲) قوێرەی میچ، جگی لەسەر پشت کەوتو؛ ۳) دەنگی دڵۆپە ئاو ف ۱) اندکی؛ ۲) یك جانب قاب که با آن بازی کُنند؛ ۳) صدای چکیدن آب.

چکال: پڕوپوش ف خس و خاشاك.

چکان: ۱) تکانی دڵۆپە؛ ۲) داچەکانی کانی‌و بیر، وشك‌بونی ئاو ف ۱) چکیدن آب؛ ۲) خشکیدن آب چاه و چشمه.

چکاندن: ۱) وشك کردنی ئاو؛ ۲) چەقاندنی شەتڵ؛ ۳) بەدڵۆپەرژاندنی ئاو ف ۱) خشکانیدن آب؛ ۲) کاشتن نهال؛ ۳) چکانیدن.

چکانەوە: کوڵاندنی تراو تا خەست ببێ ف بر آتش نهادن و غلیظ کردن مایعات.

چکچکه: درزی شاخ که دڵۆپە ئاوی لێ دەتکێ ف شکافی در کوه که از آن آب بچکد.

چکرم: داری سەر دەعەرز چەقاندو ف چوبی که یکسرش را در زمین فرو برند.

چکڵەچزێ: بریەتی لە ئازارو ئێشی زۆر ف کنایه از درد و رنج فراوان.

چکمەساو: باقەی نەبەسراوی گەورە لەگیا ف تودهٔ انباشتهٔ گیاه.

چکۆ: لەبەرئەوە، چونکە، چون، بۆیە ف زیرا.

چکود: ڕەزیل، ڕژد، نان‌نەخۆر ف خسیس.

چکوس: چکود ف خسیس.

چکۆلانە: زۆرورد، بچکۆلە، بیچکەلە ف بسیار کوچك.

چکۆلۆکە: چکۆلانە ف کوچك.

چکۆلە: پچوك، گچکە ف کوچك.

چکە: دڵۆپەی داکەوتو ف چکه.

چکەچك: دەنگی لەسەریەکی دڵۆپە ف چکیدن پیاپی آب.

چکەچکە: وردەوردە، کەم‌کەمە ف بتدریج

چکەلە: چکۆلە ف کوچك.

چکەڵە: چکۆلە ف کوچك.

چکی: ۱) لەگوترە، بێ‌کێشان‌و پێوان؛ ۲) پیاوەتی‌و ئازایی؛ ۳) منەت؛ ۴) سەرکۆنە، لۆمە؛ ۵) برك، ژان‌و برك ف ۱) گوترە؛ ۲) دلیری و مردانگی؛ ۳) منت؛ ۴) سرزنش؛ ۵) شکم درد.

چکێ: کەمێك ف اندکی.

چکیان: چکان ف نگا: چکان.

چل: سی‌ودە ف چهل.

چڵ: ۱) لکی‌دار، لق؛ ۲) سەرترۆپکی چیاودار؛ ۳) قەلەگیا؛ ۴) شبەمشەمە کوێرە، چەکچەکی؛ ۵) پت، نەبز لێدان؛ ۶) گێلۆکەو کەم‌زان؛ ۷) چڵێس، نەوسن؛ ۸) تەواو، دروس: (نیوە**چڵ** بەجێ‌ما، کارت نیوە**چڵە**)؛ ۹) سەری گوان ف ۱) شاخهٔ درخت؛ ۲) قُلّهٔ کوه؛ ۳) ساقهٔ گیاه؛ ۴) شب‌پره؛ ۵) نبض؛ ۶) هالو، ابله؛ ۷) شکم‌پرست؛ ۸) تمام، کامل؛ ۹) نك پستان.

چلاپە: قەلەم‌باز، بازی بەتەوژم ف پَرش.

چلاسك: ۱) شەتڵ، گیایەك کە هەڵدەقەندرێ‌و دەنێژرێتەوە؛ ۲) بزوُت، نیوەسوتاو ف ۱) نشا؛ ۲) نیم‌سوز.

چڵاك: ۱) نەمام، ریشەی ناژتن؛ ۲) گۆڵەکەی چادر؛ ۳) داری درێژی بەرتەکاندن ف ۱) نهال؛ ۲) دیرك خیمه؛ ۳) چوب ثمرتکانی.

چلانن: شێلان، دەست پێداهێنانی بەقەو، داماڵین بەدەست ف چلانیدن.

چڵانن: سازدان، ئامادەکردن ف آماده کردن.

چڵانە: بەماڵانەوە گەڕان‌و خۆراك وەرگرتن ف کاسه‌گردانی، گدائی.

چڵاو: چێشتی برنجی ڕۆن تێ‌نەکراو ف چلو.

چلبەردە: ۱) بازیەکە چل‌کوچك بەشوێن یەکدا هەڵدەگرنەوە؛ ۲) چلدانە، بەرد بەکێلە قەبرەوە نان بۆ بەخت تاقی کردنەوە ف ۱) نوعی ورزش گروهی؛ ۲) نوعی فالگیری با سنگ قبر.

چڵپانن: ۱) مژینی مەمك بەهەڵپەو پەلە؛ ۲) دەنگی ئاوخواردنەوی سەگ ف ۱) مك زدن به پستان با شتاب؛ ۲) صدای آب خوردن سگ.

چڵپاو: قوڕولیتە، حەڕی‌تراو ف گِل‌ولای.

چڵپولیس: دەنگی ئاوخواردنەوەی سەگ‌و پشیلە ف صدای آب خوردن سگ و گربه

چڵپولێس: چڵپولیس ف نگا: چڵپولیس.

چڵپە: ۱) دەنگی خواردنەوە بەپانایی زمان؛ ۲) دەنگی خواردنەوەی سەگ وپشی ف ۱) صدای لیس زدن؛ ۲) صدای آشامیدن سگ و گربه.

چڵپەچڵپ: چڵپەی زۆرو بەشوێن یەکدا ف صدای متوالی «چڵپە» .

چڵتوك: برنج لەتێکوڵدا، برنجی نەکوتراو ف شلتوك.

چلچرا: چرای چەندلق کە لە مزگەوت‌و ماڵەگەوراندا هەڵدەکرێ ف چلچراغ.

چلچنگ: شە، شانەی سەرداهێنان ف شانهٔ سر.

چلچەنگ: قولاپێکە چوارسەر بۆ دەرهێنانەوەی شتی دەچاڵاو کەوتو ف چاه یوز.

چڵچەنگ: قولاپە ئاسنێکە دەگەڵ تەڵەدا. *ئەگەر تەڵە تەقی‌و نچیر بردی لەزەوی دەگیرێ* ف قُلّاب آهنی که در تله به‌کار برند.

چلخت: ملەی کێو، شانی کەژ، کەنارەی چیا ف ستیغ کوه.

چلدانە: چل‌بەردە: (دەچمە سەری سولتانی **چلدانەی** دەگرمەوە) «فولکلور» ف نگا: چلبەردە.

چلفڕا: جەرگ‌و دڵی سورەوەکراو لە ڕۆندا ف دل و جگر سُرخ شده.

چڵك: ۱) گەمار، قرێژ، پیسو پۆخڵی؛ ۲) کێم‌و زوُخی برین؛ ۳) پت‌لێدانی ڕەگ ف ۱) چرکِ بدن؛ ۲) چرك زخم؛ ۳) نَبض.

چڵکاو: ۱) پاشاو، پاشەڕاو، ئاوێ کە جارێك جلکی تێدا شۆراوە؛ ۲) ئاوی پیس بەتێکرایی ف ۱) نگا: پاشاو؛ ۲) آب کثیف.

چڵکاوخۆر: بریەتی لە نۆکەرو کارەکەری بێ‌نرخ‌و بێ‌قەدر ف کنایه از خدمتکار بی‌مقدار.

چلکدار: ژن لەچلەی منداڵبوندا، چلەدار ف زائو بهنگام چله.

چڵکدان: لێدانی ڕەگ ف تَپش، نَبْض.

چڵك‌مردە: چڵکەسوُ، جلکێك بەشوشتن چڵکی لێ نەبێتەوە ف لباسی که چرك آن با شستشو نرود.

چڵکن: گەمار، پیس، پۆخڵ، کۆتی ف چرکین، ناپاك.

چڵکەسو: ئەوی وا چڵکی لێ خاوێن نابێتەوە ف لباسی که چرك گرفته و پاك نشود.

چڵك‌هەڵگر: جلکی ڕەش‌و شین‌و بۆر کە چڵکیان پێوە دیاری‌نادات ف چرکتاب.

چللە: چلەی زستان ف چلهٔ زمستان.

چللی: ئەو هەودایەی برینی پێ دەدرونەوە ف نَخِ جراحی.

چڵم: ۱) ئاوی خەستی کەپو؛ ۲) بریتی لە نەبەگەو خۆنەگرتی ف ۱) خلم؛ ۲) کنایه از جانور شُل و وِل.

چلمسی: سیس هەڵگەڕاو، جلوا، ژاکاو ف پژمرده.

چلمسین: سیس هەڵگەڕان، ژاکان ف پژمردن.

چڵمن: کەسێ لوُتی هەمیشە بەچڵمە ف خلمو.

چڵمه: چڵمن [ف] نگا: چڵمن.

چڵمەلەتە: ۱) دەنکی شلك‌و خۆنەگرتوی بادام‌و گوێزو قەیسی؛ ۲) شل‌و خۆنەگرتی: (بێچوەکە هەر **چڵمەلەتە** هاتە دەر) [ف] ۱) هستهٔ نارس بادام و گردو...؛ ۲) نارسیدهٔ شُل و وِل.

چلمێر: لۆسەی داری درێژ، مەڵغەی دارکە بۆ بەرزکردنی شتی گران بەکار دێت [ف] اهرم چوبی.

چلمێردە: چلمێر [ف] اهرم چوبی.

چلمێرە: ۱) چلمێردە؛ ۲) دارێکە دەیخەنە پشت دەرگا بۆ قایم کردنی [ف] ۱) اهرم چوبی؛ ۲) پانه، چلمرد.

چلنگە: نوُزەنوُزی سەگ لەبەر ئازار [ف] زوزهٔ سگ از درد.

چلو: چلەی زستان [ف] چلّهٔ زمستان.

چلۆ: ۱) چڕو، لکەداری یەکساڵە؛ ۲) لکەبی‌و چناری هەڵپەرتاوتە [ف] ۱) نهال یك‌ساله؛ ۲) شاخه بید و چنار هَرَس شُده.

چلوبڕ: زو هاتنەوەی باڵندە لە گەرمیان [ف] زود بازگشتن پرندگان از گرمسیری.

چڵۆپك: ترۆپك، بڵندترین شوێن لەدار [ف] بلندترین نقطهٔ درخت.

چڵوچێو: دڕك‌و داڵ، چیلکەو چاڵ: (دیارم دەیری عشقە، جێ بەسوتن بێ لەوێ دەگرم / کەمن مشتێ **چڵوچێوم**، بەچی بم کەڵکی کێ دەگرم؟) «مەحوی» [ف] خَس و خاشاك.

چلوُرە: ۱) شوشـە سەهـۆڵ، شوشـەسـۆل، سەهـۆڵێ کە بەشاخ‌و گوێسوانەدا شۆڕ دەبێتەوە؛ ۲) بەستەنی، دۆندرمە، دۆڵدرمە، بەسەنی [ف] ۱) دنگاله، گلفهشنگ؛ ۲) بستنی.

چلوسك: داری نیوەسوتاوی بەگڕ، بزوتی ئایساو [ف] هیزُم نیم‌سوخته.

چلوفل: چڵێس، زۆرخۆر، نەوسن [ف] شکم‌پَرَست.

چلوُك: چڵکن، گەمار، پیس [ف] چرکین.

چڵوُك: ترۆپکی دار [ف] بالاترین نقطهٔ درخت.

چلۆن: کۆ، چۆن، کلۆن، چاوا [ف] چگونه.

چلۆنایەتی: چۆنایەتی، چۆنیەتی [ف] چگونگی.

چلۆنها: بەدەگمەن، جاروبارە [ف] احیاناً.

چلۆنەکایەتی: چلۆنها [ف] احیاناً.

چلە: ۱) جونـە ئەشکـەوتی سۆفی بۆ چل‌ڕۆژ؛ ۲) چل ڕۆژەی هەوەڵی زستـان؛ ۳) بیست ڕۆژی ئاخـری مانگی دوهەمی زستان؛ ۴) بیست ڕۆژی ناوەڕاستی هاوین؛ ۵) پرسەی مردو دوای چل‌ڕۆژ لەمردنی؛ ۶) بەزم‌و ئاتـدانی چل‌ڕۆژەی لەدایك‌بونی منـداڵ؛ ۷) چل‌ڕۆژی پاش منداڵ‌بون [ف] ۱) چلّهٔ مُرتاضان و دَرویشان؛ ۲) چلهٔ بزرگ زمستان؛ ۳) چلهٔ کوچك زمستان؛ ۴) چله تابستان؛ ۵) روز چهلم مرگ کسی؛ ۶) مراسم روز چهلم تولد کودك؛ ۷) چهل روز که زن بعد از وضع حمل گذراند.

چڵە: ۱) شتێ کە بۆخواردن بشێ؛ ۲) بەڕینی پیلوی چاو [ف] ۱) خوردنی؛ ۲) پریدن پلك چشم.

چلەبڕ: باڵدارێ کە زوتر لەکاتی خۆی لەگەرمیان دێتەوە [ف] پرنده‌ای که زودتر از معمول از گرمسیر بازگردد.

چلەبوُچك: چلەی چکۆڵە، لە دەی ڕێبەندانەوە تا سی ڕێبەندان [ف] چلّهٔ کوچك.

چلەبەچە: چلەی چوُکە، چلەی بوچك [ف] چلّهٔ کوچك.

چڵەبـەتـان: هەڵـدانی چەنـد چادر لەپاڵ یەکەوە وا کە بوار نەمێنێ [ف] برپاکردن خیمه‌ها پهلو به‌پهلوی هم.

چلەپایە: جۆلانەی لێ‌نیشتن [ف] تاب.

چلەپچوُك: چلەبەچە [ف] چلّهٔ کوچك.

چڵەپۆپە: ترۆپ، ترۆپك، هەرەبڵندایی [ف] بالاترین نقطه.

چلەچڵ: ۱) کوڵەکوڵی گەرما، تین‌وتاوی زۆر سەختی گەرمای هاوین؛ ۲) تین‌و هالاّوی ئاگر [ف] ۱) بشدّت گرم شدن هوا؛ ۲) حرارت و گرمای آتش.

چلەچون: چل ڕۆژ بەسەر لە دایك بوُنی منداڵ تێپەڕبوُن [ف] چهل روز از تولد نوزاد گذشتن.

چلەخـانـە: ئەوئـەشکەوتە یان ژوُرەی سۆفی ماتەی تێدا هەڵدەگرێ بۆ چلەکێشان [ف] چلّه خانه.

چلەدار: زەیستان تا چل‌ڕۆژەی تەواو دەبێ [ف] زائو در هنگامِ چلّه.

چڵەدان: ۱) جیکڵدانی مەل؛ ۲) برێتی لە ورگ‌و زگی فرەخـۆر [ف] ۱) ژاغر؛ ۲) کنایه از شکم پُرخور.

چڵەك: ۱) سڵ، قوشقی، سرك، بەیدەس، ڕەوەك؛ ۲) زۆرخـۆر [ف] ۱) رموك؛ ۲) پُرخور.

چڵەگە: چەلاّکی چادر [ف] ستون چادر.

چلەگەورە: چل‌ڕۆژ لە هەوەڵی زستانەوە [ف] چلّهٔ بزرگ.

چلەم: چلەمین [ف] چهلم.

چلەمین: بیرەوەری چل‌ڕوژە [ف] روز چهلم مرگ.

چلەورچ: لەڕۆژی بیست‌وپێنجی بەفرانبارەوە تا پێنجەمی ڕەشەمە [ف] از بیست‌وپنجم دی تا پنجم اسفندماه.

چڵەوەزی: چزیلك [ف] جزغاله.

چلهەم: چلەمین [ف] نگا: چلەمین.

چلهەمین: چلهەم [ف] نگا: چلەمین.

چلەی بەرین: چلەی گەورە، چلەگەورە [ف] چلّهٔ بزرگ.

چلەی گەورە: چلەگەورە [ف] چلّهٔ بزرگ.

چلی: ۱) چلەی زستان؛ ۲) چلەی هاوین [ف] ۱) چِلّه زمستان؛ ۲) چلّهٔ تابستان.

چلیان: ۱) هەڵخلیسکان، خلیسکان، شەمتین؛ ۲) ئامادەبون، سازبون [ف] ۱) لیزخوردن؛ ۲) مُهیّا شدن.

چڵیان: ۱) پەڕینـی پیلوی چاو؛ ۲) ڕاست‌هاتنی کار [ف] ۱) پریدن پلك چشم؛ ۲) دُرُست شدن کار.

چلی‌چلی: ۱) چەکچـەکی، شەمشـەمە کوێرە؛ ۲) باڵدارێکی چکۆلەی زەردە [ف] ۱) شب‌پره؛ ۲) پرنده‌ای زردرنگ و کوچك.

چڵێز: نەوسن، چاوچنۆك بۆخواردن، چەورە [ف] شِکم‌پَرَست.

چڵێس: چڵێز [ف] شکم‌پرست.

چڵیسك: چڵوسك، بزوُت، سەرەبزوُت [ف] هیزُم نیم‌سوخته.

چلێسی: نەوسنی، چەورەیی، زۆرچاو لەخواردن ف شِکم‌پَرَستی.
چلیك: ۱) توەزەمینـە، بەری گیایەکە وەك توی‌سوُر دەچیّ: ۲) ئاسنی ساغ‌و باش ف ۱) توت‌فرنگی؛ ۲) آهن خالص و ناب.
چڵیك: گەمار، چڵکن. دەگەڵ چەورا ئیّژن: (فلانی چەوروچڵیکە) ف چرکین.
چڵێك: چڵێس، نەوسن، نەفسەك ف شکم‌پرست.
چم: ۱) خونچەی گوڵوك، بشکوّژی درەخت کە هێشتا نەبوەبەگوڵ: ۲) کام‌شتی من: ۳) هیچ شتێکم: (**چم‌نیە بیخوّم**) ف ۱) غُنچە؛ ۲) چەچیز من؛ ۳) هیچ چیزم.
چمـا: ۱) بوّچی، ئەرا، لەبـەرچی؛ ۲) مەگەر: (**چمـا من پیاو نیم**)؛ ۳) هەرئێژی، تمەز ف ۱) چرا؛ ۲) مگر؛ ۳) تو گوئی، پنداری.
چمام: مەتەڵوکە، مەتەڵ، مەتهەلوّك ف چیستان، مُعَمّا.
چمامك: چمام ف چیستان، مُعَمّا.
چمان: ۱) چما؛ ۲) کام‌شتمان؛ ۳) هیچ‌شتمان: (**چمان نەما**) ف ۱) چرا؛ ۲) کدام چیزمان؛ ۳) هیچ چیزمان.
چم‌چم: کەڵاشی بن‌چەرم ف نوعی گیوە کە تە آن چرمی است.
چم‌چمە: چم‌چم ف نگا: چم‌چم.
چمچە: ئەسکوێ، ئەسکو ف چمچە.
چمك: سوچ، قولینچك: (**چمکی** بەڕەکە بگرە با بیتەکێنین) ف گوشە، زاویە.
چمکە: چونکە، لەبەرئەوە، بوّیە، بەهوّی ف چونکە.
چمە: ۱) دونبەلان، دومەلان؛ ۲) چشتێکمە، چیمە: (نەخوّشم نازانم **چمە**، حەسەن خزمی منە بەلّام نازانم **چمە**) ف ۱) دُنبلان؛ ۲) چەچیز من است.
چن: ۱) شتێکمـان؛ ۲) کام‌شتن، ئیوەچین؛ ۳) پاشگـری بەواتا تەنەر: (گوّرەوی **چن**)؛ ۴) لێکـەرەوەی بەری‌دار: (مـازو**چن**)؛ ۵) چێن، داچێن: (تـوّم**چن**)؛ ۶) هەڵکـەن: (بـزار**چن**) ف ۱) چیزمان؛ ۲) چە هستنـد، چە هستید؛ ۳) پسـوند بەمعنی بافندە؛ ۴) چینندهٔ میوە؛ ۵) کسی کە می‌کارد؛ ۶) کسی کە بر می‌کَنَد.
چنا: ۱) چێندرا: (توّمەکە**چنا**)؛ ۲) تەندرا: (بو زوەکە**چنا**)؛ ۳) لێ‌کرایەوە: (مازوەکە**چنا**)؛ ۴) نەهیچ‌شت: (ئەوەچت‌کرد؟ **چنا**) ف ۱) کاشتە شد؛ ۲) بافتە شد؛ ۳) از درخت چیدە شد؛ ۴) هیچ‌چیز.
چنار: ۱) سورەچنار، چناری‌جەوهەردار، داریّکە گەڵای لەپەلکە میّودەکا؛ ۲) سپیدار، سپیندار ف ۱) چنار؛ ۲) تبریزی.
چناروّك: گیایەکە ف گیاهی است.
چنارەکڵە: گیایەکە گەڵای لە گەڵای سورەچنار دەکا ف گیاهی است.
چناکا: ۱) هیچ پێك ناهێنێ؛ ۲) نرخی‌نیە ف ۱) هیچ کاری نمی‌کند؛ ۲) ارزشی ندارد.
چناکە: چەنە، چەنەگە، ئەرزینگ ف زنخدان، چانە.
چناکەدان: زوّربێژی، چەقەکەری ف ورّاجی.
چناکەشکیاگ: برێتی لەزوّر بڵێی چەقەسروّ ف ورّاج.
چناگە: چناکە، چەنە ف چانە.

چناندن: کون‌گرتن بە تەقەڵ ف رفوکردن.
چناو: ۱) چندراو، تەنراو؛ ۲) چێندراو، توّمی وەشیاگ؛ ۳) لەدارەوە کراو؛ ۴) سەریەك نراو ف ۱) بافتەشدە؛ ۲) کاشتە شدە؛ ۳) از درخت چیدە شدە؛ ۴) روی هم چیدە شدە.
چناوە: چەنە، ئەرزنگ ف زنخدان، چانە.
چنج: چنگ، چنگاڵ ف پنجول.
چنجڕوُك: پەنجەی نینوّك تیژ ف پَنجول.
چنجك: دەنك ف تخم و هستە میوە.
چنجە: توّی تروکاندن ف تُخمە.
چنچروُك: چنجڕوّك ف نگا: چنجڕوُك.
چنچـك: ۱) برێشکـە؛ ۲) توّی برژاو؛ ۳) دەنکی میوە؛ ۴) تروشکـان، هەلتروشکان، قوُنەلّتس؛ ۵) پارچەیەکی پچوُك لەگوّشت ف ۱) گندُم برشتە؛ ۲) تخمە؛ ۳) تخم و هستهٔ میوە؛ ۴) چُمباتمە زدن؛ ۵) قطعەای کوچك از گوشت.
چندراو: تەنراو ف بافتە.
چندك: وزاق بەستن ف جَهیدن.
چندی: چیمان‌دیت ف چە دیدیم.
چنراو: تەنراو ف بافتە.
چنکی: چونکە ف زیرا.
چنـگ: ۱) پەنجەدەست؛ ۲) پەنجەی دڕندەو باڵندە؛ ۳) باڵی مەل؛ ۴) رینگەو زرینگەی ویّك‌کەوتنی قاپی مس‌و ... ف ۱) پنجە؛ ۲) چنگال جانوران؛ ۳) بال پرندە؛ ۴) صدای بهم خوردن ظروف فلزی.
چنگار: قرژانگ، قرژاڵ، کیفژاڵ ف خرچنگ.
چنگـاڵ: ۱) قولاپی لەئـاسن؛ ۲) هەرمێشك، نانی لەروّن گوشراو؛ ۳) هەواڵی کەوچکی نان‌خواردن: (کـەوچـك‌و **چنگـاڵ**)؛ ۴) پەنجـەی پشیلەو دڕندە ف ۱) چنگك؛ ۲) نان در روغن ترید شدە؛ ۳) چنگال غذاخوری؛ ۴) پنجهٔ گربە و جانوران درندە.
چنگاوڵ: پوکاوڵە، چەموّڵە ف نگا: پوکاوڵە.
چنگاوەش: بەگژ یەکداچون، چنگەپرچێ ف گلاویزشُدن.
چنگ‌پان کردنەوە: برێتی لە پارسەکی کردن، گەدایی کردن ف کنایە از گدائی کردن.
چنگزین: خوّمات کردن، مات‌بون ف کِز کردن.
چنگ‌سوُتەکە: چێشتی شلەساوار: (**چنگ سوُتەکەی** بەناوو کەڕوی نردوە نانی کوّن / جوُتـەو لەقـەی تەویلەوو هالّاوی تەرس‌و بوّن) «پیرەمێرد» ف آش بلغور.
چنگ کەوتن: وەدەست‌هاتن، گیرهێنان ف بەدست آمدن.
چنگ گرتن: پەنجە لێ‌قایم کردن ف چنگ‌زدن.
چنگڵ: هەنگل ف بغل.
چنگڵە: زەنبیلە، تریان لەشوُڵ یان لە جەگەن ف زنبیل.
چنگڵەچزێ: چەوسانەوە، چر وسانەوە ف کمر زیر بار سختی خم شُدن.
چنگڵەسەرە: سەرتەپڵەگوێنی، قژن ف ژولیدەمو.
چنگن: جانەوەرێ کە پەل‌وپای فرەی هەبیّ ف جانوری کە دست و پای

زیاد داشته باشد.

چنگنـــه: ۱) زینـــدەوەرێکـــه بەپێستـــەوە دەنـوسێ‌و خوێن دەمـژێ. *هەریەکێکی هەڵپچـڕێنی چواری لەجێ پەیدا دەبێ، دەرمـانی تەنیا داڕوی حەمامە؛* ۲) گیایەکە[ف] ۱) گاوك، نوعی کنه؛ ۲) گیاهی است.

چنگنەسەر: سەرقژن [ف] ژولیده مو ی.

چنگنی: ۱) هەڵپەزە، پس‌پسەکوڵە؛ ۲) هۆزێکی زۆر ئازای کورد بوُن لە ئێران پێیان ئێژن چگنی [ف] ۱) رُطَیل؛ ۲) نام عشیرتی در کردستان ایران.

چنگنیان: گونـدێکـه لە کوردستانی بەردەستی عیراق [ف] روستایی در کردستان عراق.

چنگۆڵە: دەستوی کوپەو گۆزە [ف] دستهٔ خُم و کوزە.

چنگە: ۱) هەنگڵ، دەسکەکوپەو گۆزە؛ ۲) پڕی مشتێ؛ ۳) ئازاله کار[ف] ۱) دستهٔ خُم و کوزە؛ ۲) یك مُشت؛ ۳) کارآمد.

چنگەپرچە: شەڕەژن کەپرچی یەکتر بەچنگ دەگرن‌و دەکێشن [ف] نزاع زنان.

چنگەپۆپان: شەڕەژن، چنگەپرچە [ف] نزاع میان زنان.

چنگـەچنگ: دەنگەدەنگ‌و زرمەو خرمەی خشڵی زێڕ وزیو [ف] صدای بهم خوردن زیورآلات.

چنگەڕن: ۱) بەنجەو نینوك لەزەوی گیرکردن بۆسەرکەوتن لە جێگەی لێژو رژد؛ ۲) دەسکـەنـە، دروێنەی بەدەست [ف] ۱) چهار چنگول از صخره بالا رفتن؛ ۲) دروکردن با دست.

چنگەڕنێ: چنگەڕن [ف] نگا: چنگەڕن.

چنگەکڕکێ: ۱) پەنجە لەزەوی گیرکردن بۆ سەرکەوتن لەجێگەی لێژو رژد؛ ۲) بەنینوك کڕاندن بۆ هەڵپریواندن [ف] ۱) نگا: چنگەڕن؛ ۲) با ناخُن چیزی را کندن.

چنگەکڕە: چنگەکڕکێ [ف] نگا: چنگەکڕکێ.

چنگەکڕێ: چنگەکڕکێ [ف] نگا: چنگەکڕکێ.

چنگـەڵـە: سریلە، باڵداریکە بەقەد چوڵەکە کاکوڵی هەیە [ف] پرندەای است کاکُلی.

چنگەمریشکە: پێ‌مریشکە، گیایەکە [ف] گیاهی است.

چنو: ئاوها، بەجۆرێك [ف] چنان.

چنوُر: گیایەکی زۆر بۆن‌خۆشە گەڵای لەشویت دەکا [ف] گیاهی است خوشبو.

چنۆك: چکوس، چاونەزێر، تەماکار، بەئێرەیی [ف] آزمند، حَسود.

چنۆکی: تەماکاری، بەئێرەیی [ف] آزمندی، حسادت.

چنوُیك: چنۆك، چکود، رژد [ف] خسیس.

چنـە: ۱) ئەوانـەچین؛ ۲) هیچ‌نا؛ ۳) پاشگری بەواتا تەنەر: (گۆرەوی چنە) [ف] ۱) اینها چیستند؛ ۲) هیچ‌چیز؛ ۳) پسوند بەمعنی بافندە.

چنەچن: هەڵەوەڕی، چەنەبازی [ف] وراجی.

چنەو: بەم‌جۆرە، ئاوەها [ف] این‌چنین.

چنی: ۱) تۆ هیچ‌نیت، تەنەتشتی؛ ۲) تەنی؛ ۳) دروێنەی کرد؛ ۴) بەری داری لێکـــردەوە؛ ۵) بژاری کرد؛ ۶) لەســەریەکی دانـا [ف] ۱) هیچ نیستی؛ ۲) آنرا بافت؛ ۳) درو کرد؛ ۴) میوهٔ درخت را چید؛ ۵) وجین کرد؛ ۶) روی‌هم چید.

چنیاگ: چناو [ف] نگا: چناو.

چنیاو: چناو [ف] نگا: چناو.

چنیك: ۱) چنینی گوڵ لە تەنراو؛ ۲) وردکەنان [ف] ۱) گلدوزی؛ ۲) ریزهٔ نان.

چنین: ۱) ئەوان هیچ‌نین؛ ۲) ئێوە هیچ‌نین؛ ۳) تەنین؛ ۴) دروێنەکردن؛ ۵) رنینی بەری دار؛ ۶) بژارکـردن؛ ۷) لەسەر یەك دانان [ف] ۱) هیچ نیستنـــد؛ ۲) هیچ نیستید؛ ۳) بافتن؛ ۴) دروکـردن؛ ۵) چیدن میوهٔ درخت؛ ۶) وجین کردن؛ ۷) روی‌هم گذاشتن.

چنینـەوە: ۱) دڕاو بەهـەودا درونـەوە؛ ۲) هەڵگـرتنـەوەی پڕژاو [ف] ۱) رفوکردن؛ ۲) برچیدن.

چۆ: ۱) بڕۆ؛ ۲) ئێرەنا، ئەوێ؛ ۳) چێو، دار [ف] ۱) برو؛ ۲) آنجا؛ ۳) چوب.

چوُ: ۱) جەنجـــەڕ، جەڕجـــەڕ؛ ۲) داردەست؛ ۳) داری بێ تێکـوڵ؛ ۴) لەسەرمان تەزیو؛ ۵) رابرد، رۆیشت؛ ۶) جگ، میچ، قاپ؛ ۷) کێری منـاڵ؛ ۸) بەنـدبەندی ئەندام [ف] ۱) خرمنکوب؛ ۲) چوبدستی؛ ۳) چوب پوست‌کنـده؛ ۴) بی‌حس شده براثر سرما؛ ۵) رفت؛ ۶) قابِ بازی؛ ۷) ذَکَر طفل؛ ۸) بَندبَند اندام.

چوار: یەك‌وسێ، چار [ف] چهار.

چوارئاوێنە: چواراوێنە [ف] چهارآیینە.

چواراوێنە: جلکێکی شەڕکەران‌بوە [ف] لباس جنگجویانِ قدیم، چهارآیینە.

چوارائینە: چواراوێنە [ف] لباس جنگجویان قدیم. چهارآیینە.

چواربال: برێتی لە خڕمچون [ف] کنایە از چهار دست‌وپا.

چواربال کردن: برێتی لە بریندار بونی هەردوك قۆڵ بەگوللە [ف] کنایە از تیرخوردنِ هر دو بازو.

چواربەن: ۱) کورسی؛ ۲) چارینە، چوارخشتەکی [ف] ۱) صندلی؛ ۲) رُباعی.

چواربەندە: ۱) کورسی؛ ۲) هەموبەندی لەش: (**چواربەندەم دێشێ**) [ف] ۱) صندلی؛ ۲) چهاربند، چهار مفصل.

چوارپا: چوارپێ، زیندەوەری ماڵی جگە لە باڵدار [ف] چهارپا.

چوارپاچکە: کورسی‌و تەختی لەسەرنوستن [ف] صندلی و تختخواب.

چوارپالو: چوار گۆشەی لەسەرو ژێر و تەنیشتەوە چون‌یەك [ف] مُکعب.

چوارپایە: چوارپاچکە [ف] نگا: چوارپاچکە.

چوارپـوُڵـەکە: چوار قولاغەی کەوش [ف] چهار تکه چرم مثلثی که بر کنارهٔ کفش دوزند.

چوارپەل: خڕمچون، دودەست‌و دوپێ [ف] چهار دست‌وپا.

چوارپەل‌قەوی: پیاوی قەڵەوی پتەوی تێك سمراو [ف] تنومند و درشت‌اندام.

چوارپـێ: ۱) زینـــدەوەری ماڵی، ئاژەڵ؛ ۲) سەگی پاس [ف] ۱) دام و احشام؛ ۲) سگِ نگهبان.

چوارپینە: پینە لەپەنجەو پاژنەی کەوش [ف] پینەای کە بر پنجە یا پاشنهٔ

کفش دوزند.

چوارتاق: هەیوانەبەرزە ف تراس.

چوارچـابـوغ: گرۆڵ، چوارپـارچـەی لەبن هەنگڵی کەوای دەدەن ف خشتك، پارچهٔ زیر بغل جامه.

چوارچاك: ١) لاداوێنی شاقەل؛ ٢) گرۆڵ ف ١) حاشیهٔ دامن؛ ٢) خشتك.

چوارچـــاو: ١) زۆر بەئـاگا لەشت؛ ٢) گێژو شێواو؛ ٣) خاوەنی دو ژن، پیاوی دوژنـــە؛ ۴) سەگێ خاڵی رەشی لە نزیك‌چاوە ف ١) بشـــدت مراقب؛ ٢) مبهوت و متحیر؛ ٣) مرد دو زنه؛ ۴) سگی که در زیر چشم لکهٔ سیاهی دارد.

چوارچمك: چوارگۆشە ف مُرَبَّع.

چوارچمکە: بەپانەوە رونیشتن ف چهارزانو نشستن.

چوارچنگۆڵە: کوپەو مەنجەڵی چوارهەنگڵ ف چهارگوشی، خم یا دیگی که چهار دسته داشته باشد.

چوارچنگە: چواردەسکە، چوارچنگۆڵە ف نگا: چوارچنگۆڵە.

چوارچوقوڵ: چوارچنگە ف نگا: چوارچنگۆڵە.

چوارچەقەڵ: چوارچنگە ف نگا: چوارچنگۆڵە.

چوارچێوە: چوارداری کەناری دەرگاو شکڵو... ف چهارچوب.

چوارخـاڵ: ١) چوارنـوختـە؛ ٢) هەرچـوار تەکخاڵی پەڕی قومار؛ ٣) چوارلۆ لە پەڕی قوماردا؛ ۴) دوخەتی تێك پەڕیو ف ١) چهارنقطه؛ ٢) چهار ورق تکخال در بازی ورق؛ ٣) ورق چهارلو؛ ۴) علامت ضربدر.

چوارخاڵ کێشان: بڕیتی لە ڕوڕەش کردن و ئابڕوبردن ف کنایه از رُسوا کردن.

چوارخشتـــەك: چوارپـارچـەی ژێر باخەڵ لە کەوادا ف خشتك، پارچهٔ چهارگوشهٔ زیر بغل جامه.

چوارخشتـــەکی: چارین، چارینـە، شیعـری چوارلـەتی سێ پاشـڵ کەلەسەر کێشی (لَاحَولَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ) بێت ف رُباعی.

چواردانگ: ١) چواربەش لە شەش‌بەشی مڵك؛ ٢) برنجی نێوەکوتاو ف ١) دوسوم مُلك ٢) برنج نیم‌کوبیده.

چواردە: چاردە، سێزدەو یەکێك ف چهارده.

چواردەڕێیان: جادەو شەقامی هەرەپان ف شاهراه.

چواردەستان: هەڵگرتن بە دوکەس ف حمل کردن بەوسیلهٔ دو نفر.

چواردەستەکی: چواردەستان ف نگا: چواردەستان.

چواردەمین: چواردەهەم، نۆرە ژمارەی پاش سێزدەمین ف چهاردهُم.

چواردەهەم: چواردەمین ف چهاردهُم.

چواردەهەمین: چواردەمین ف چهاردهُم.

چواردیوار: ١) بڕیتی لەمـاڵ؛ ٢) ناوی گونـدێکـە لە موکوریان ف ١) چهاردیواری، خانه؛ ٢) نام دهی در کردستان.

چوارڕێ: جەمسەری دوڕیگەی تێك‌پەڕیو، چارڕێك ف چهارراه.

چوارڕێگان: چوارڕێ ف چهارراه.

چوارڕێیان: چوارڕێ ف چهارراه.

چوارسروشت: ئاگرو ئاوو خاك‌و با ف عَناصر چهارگانه، آب و خاك و آتش و باد.

چوارسو: راستەبازار ف راسته‌بازار.

چوارسوچ: چوارقولینجك، چوارگۆشە ف چهارگوشه.

چوارشانە: مرۆی زەلام‌و ئەستور ف تنومند و قوی‌هیکل.

چوارشەم: چوارشەمۆ، ڕۆژی پێنجەم لە حەوتو ف چهارشنبه

چوارشەمبۆ: چوارشەم ف چهارشنبه.

چوارشەمبی: چوارشەم ف چهارشنبه.

چوارشەممە: چوارشەم ف چهارشنبه.

چوارشەمۆ: چوارشەم ف چهارشنبه.

چوارشەمە: چوارشەم ف چهارشنبه.

چوارقورنە: ١) چوارگۆشەی ماڵ؛ ٢) هەرچوار پارچە بەژی دنیا: (لەهەر چوارقورنەی دنیا شتی وا نەبوە)؛ ٣) گوندێکە لە بیتوێنی کوردستان ف ١) چهارگوشهٔ منزل؛ ٢) چهار قارهٔ بزرگ جهان؛ ٣) روستایی در کردستان.

چوارقەد: دوجارەوە نوشتاو، چوارلا ف چهارلا، دوبار تا شُده.

چوارقـەمـچ: ریش‌و سمێڵ‌و بڕۆتاشین بەئەتك ف به جریمه تراشیدنِ ریش و سبیل و ابرو.

چوارگا: هەوایەکی گۆرانیە، قامێکە ف آهنگ چهارگاه.

چوارگۆشە: چوارسوچ ف چهارگوشه.

چوارلا: ١) چوارقـەد؛ ٢) خۆرەلات‌و خۆرنشین‌و باکوڕو باشوڕ ف ١) نگا: چوارقەد؛ ٢) چهار جهت جغرافیائی.

چوارلو: چالەکە، جوالو، کوڕەبەشە ف گورکن.

چوارلۆ: ١) چوارقەد؛ ٢) پەڕی قوماری چوارخاڵ ف ١) نگا: چوارقەد؛ ٢) یکی از اوراق پاسور.

چوارمەشقان: پانەوەپان ڕۆنیشتن، چوارمەشقە، چوارچمك ف چهارزانو نشستن.

چوارمەشقە: چوارمەشقان ف چهارزانو نشستن.

چوارمەشقی: چوارمەشقان ف چهارزانو نشستن.

چوارمێخە: هەرچوارپەل بەسراو ف چهارمیخه.

چوارمێردەکی: چوارمەشقی ف چهارزانو نشستن.

چوارناڵ: ئەسپ لنگ‌دانی توند، پڕتاو ف چهار نعله.

چوارناڵە: چوارناڵ ف چهارنعله.

چوارنیخە: چوارمێخە ف نگا: چوارمێخە.

چوارهەنگڵ: ١) کوپەو مەنجەڵی چواردەسك، ٢) بڕیتی لە پیاوی پان‌و پۆڕ ف ١) خم و دیگ چهاردسته؛ ٢) کنایه از آدم لَندَهور.

چوارهەنگوڵ: چوارهەنگڵ ف نگا: چوارهەنگڵ.

چواریار: چوارجێ نشینی پێغەمبەر ف خلفای راشدین.

چوارییەك: لەچوارپاژ پاژێك ف یك چهارم.

چواریـەکی: لە چـواربەشی داهاتی زەوی بەشێك ف یك‌چهارم محصول.

چوالو: چالو، کوڕەبەش ف گورکن.

چواله: ۱) بادامەتاڵەی خۆشکراو؛ ۲) چەقاله، بادامو قەیسی فەریك ف ۱) بادام تلخ شیرین‌شده؛ ۲) چغاله.

چوالەبادام: دەنکەبادامی سوێرکراوی کوڵاو ف مغزبادام نمك‌سود.

چوالەتاڵه: بادامەتاڵه ف بادام تلخ.

چواو: لەبەین چوگ، نەماو ف ازمیان رفته.

چواوچوان: فەوتانی وەختی نوێژ ف از وقت نماز گذشتن.

چوبەچو: تۆڵەبەتۆڵه، پاك‌لەپاك، داربەدار ف متعادل، برابر.

چوپ: زەوت، داگیر، بەزۆر ساندن، ساندنی بەزۆر ف غَصب کردن.

چۆپ: ۱) کێرەگا، رەگی کێری گا وشـك دەکـراو دەکرایە بڕگە بۆقەڵەم دادان؛ ۲) لای چەپ: (راستو **چۆپیان** لێ گرتم) ف ۱) مقطع قلم نی که از ذکر خشکیدهٔ گاو می‌ساختند؛ ۲) طرف چَپ.

چۆپچۆپان: جەنگەی بەهار کە گۆچان لەناو گیادا ون دەبێ ف عنفوان بهار و رشد گیاهان.

چۆپچۆپێن: چۆپچۆپان ف نگا: چۆپ چۆپان.

چۆپڕ: ۱) کوێرێ کە جێ‌چاوی نیە؛ ۲) پەرژوبڵاو ف ۱) کوری که کاسهٔ چشم ندارد؛ ۲) پراکنده.

چۆپڕیان: بڵاوبون، پەرژان ف پخش شدن، پراکنده شدن.

چۆپڵمه: لێهاتن، سندان، هەڵتۆقانی سینگی ولاغ ف نوعی بیماری احشام.

چۆپه: ۱) چەپە: (**لای چەپ**)؛ ۲) کەسێ بەدەستی چەپەی کاردەکا ف ۱) طرف چپ، یسار؛ ۲) چپ‌دست.

چۆپـەوانه: ۱) پێچەوانه، بەراوەژو؛ ۲) فێرەکار بە دەستی چەپ ف ۱) برعکس؛ ۲) چپ‌دست.

چۆپی: دیلان، هەڵپەرکێ ف رقص گروهی کُردی.

چۆپیك: گێلۆکە، کەمزان ف پَخمه، هالو.

چۆپی کێش: سەرچۆپی، رەمکێشی دیلان ف سردسته در رقص کُردی.

چۆت: بزن ف بُز.

چوترم: وچان، پشودان ف یك‌دم استراحت.

چوتورمه: پشێوی، ئاژاوه ف آشوب.

چۆجەله: داروکەی قایم‌کردنی تەختەکوێن بەیەکەوه ف قطعه چوبی که پارچه‌های چادر را بهم پیوند دهد.

چوچ: ۱) چو، کێری منالی ساوا؛ ۲) میزەرۆ، رەگی میز پێدا هاتن ف ۱) آلت تناسُلی پسر نوزاد؛ ۲) میزنای.

چوچك: ۱) ئەسکوێ، ئەسکو، کەوچکی گەورەی کلك‌درێژ؛ ۲) کەوچکی لەدار؛ ۳) بەچکـەمـریشـك، جوچکـەمـامـر؛ ۴) پاساری، چێشکه، چۆلـەکـه؛ ۵) داری دولقی دڕو کۆکردنەوه ف ۱) چمچه؛ ۲) قاشق چوبی؛ ۳) جوجهٔ مرغ؛ ۴) گنجشك؛ ۵) چوب دوشاخهٔ جمع‌آوری خار.

چوچله: میتکه، قیتکه، خەمشه، چیچك ف چچوله.

چوچول: چوچله ف چچوله.

چۆخ: ۱) پەستـەك؛ ۲) کوڵـەباڵ؛ ۳) فاسونیا ف ۱) جلیقه؛ ۲) نیم‌تنهٔ نمدی؛ ۳) فاستونی.

چۆخان: ئەسپۆن، بنەگیایەکە جلی پێ دەشۆن ف چوبَك.

چوخت: موی توکەبەر، موی بەرگەده ف موی زهار.

چوختی: مەزبوت، لەکار دەرهاتو، وریا ف چَست‌وچالاك.

چوخك: چۆغه، سەرکەوای لەبوزو ف چوخا.

چوخم: ۱) ژوری سەر رێرەوی کۆچه؛ ۲) کۆچەو کۆڵانی تەنگەبەر ف ۱) اطاقك بالای راهرو؛ ۲) کوچه تنگ و باریك.

چوخماخ: توخماخ، گۆپاڵ ف چُماق.

چوخمه: چوخم ف نگا: چوخم.

چوخور: ۱) چوغر، چغر، مێشەڵانی پڕ؛ ۲) شوفارو شەیتان ف ۱) بیشه و نیزار انبوه؛ ۲) سُخن‌چین.

چۆخه: چۆغه، سەرکەوای لە مەرەز یان خوری ف چوخا.

چۆدار: چێودار، کەسێ کە ماڵات دەکڕێ و دەفرۆشێ، بازرگانی ئاژەڵ ف چوبدار.

چۆدان: چێودان، گیایەکە لەناو گەنمدا دەروێ و لەگەنم دەکا، چاودار ف چاودار.

چوڕ: سپیایی زۆرسپی: (بـەفـر توێژاڵی بەست وێنـەی **چوڕی** شیر) «پیرەمێرد» ف بسیار سفید.

چۆڕ: ۱) دڵۆپ، تنۆك؛ ۲) بریەتی لە کەمێك: (**چۆڕێ** ئاومان بەرێ)؛ ۳) زۆر سپی: (**چۆڕی** شیر) ف ۱) قطره، چکه؛ ۲) کنایه از مایعی اندك؛ ۳) بسیار سفید.

چُور: ۱) کێر، چو، چوچ؛ ۲) جۆرێ مەڕو بزن؛ ۳) شەل ف ۱) آلـت تناسلی نر؛ ۲) نوعی گوسفند و بُز؛ ۳) لَنگ.

چُوڕ: تەشقەڵە، دەبە، گەڕ ف شلتاق.

چوڕان: چوڕانەوه ف نگا: چوڕانەوه.

چۆڕانەوه: ۱) داکەوتنی دڵۆپە لە شتی تەڕ؛ ۲) هاتنەخواری ئاوی باران دڵۆپ‌دڵۆپ بە داردا ف ۱) چکیدن؛ ۲) قطره‌قطره چکیدن آب باران از درخت.

چۆڕاوگه: جێگەی بەدڵۆپە هاتنەخواری ئاو ف مسیر قطره‌قطره چکیدن آب.

چۆڕبڕ: ویشکاو، ئیشکاو، دوادڵۆپ‌هاتن ف تا آخرین قطره چکیده، خشکیده.

چورت: زڕت، تڕی بەلێو بۆ گاڵتەپێ کردن ف شیشکی.

چۆرت: ۱) سەرخـەو، سوکـەخـەو، وەنـەوەز؛ ۲) ئامـرازی حیسـابی دوکانداران ف ۱) چُرت؛ ۲) چُرتکه.

چورتان: چرتان ف نگا: چرتان.

چۆرتان: کەشك ف کشك.

چورتاندن: چرتاندن ف نگا: چرتاندن.

چورتانن: چرتاندن ف نگا: چرتاندن.

چۆرتدان: وەنەوزدان ف چرت زدن.

چۆرتك: کەموکەیەك ئاو ف آب اندك.

چۆرتکه: چۆرتی دوکانداران ف چُرتکه.

چۆرتم: ۱) وەنەوز؛ ۲) بەڵاو بەسەرهاتی خراپ ف ۱) چرت؛ ۲) مُصیبت

و بلا.

چورته: چرته [ف] نگا: چرته.

چورچور: دەنگی رژانی ئاو له بلندەوه [ف] شرشر آب.

چۆرچۆر: دلۆپ دلۆپ [ف] قطره قطره.

چورخ: چەرخی چەقۆتیژ کردن [ف] چرخ چاقوتیزکنی.

چورره: تیرەیەك له مەلی كێوی لەپاساری زلتر [ف] نوعی پرندۀ شبیه گنجشك.

چۆرس: قسەی لەسەردڵ گران [ف] ناسزا.

چۆرگە: جێگای لێ چۆڕانی ئاو [ف] جای چکیدن آب.

چۆرنوسقاو: زەردایی چەوری سەر ئاوی گەرم [ف] قشر نازك چربی بر آب.

چورو: ئەوشتانەی دەتروكێن و لەبەر میوان دادەنرێ [ف] آجیل.

چۆرۆ: بلندایی، سەرەژورە [ف] ارتفاع، بُلندی.

چورە: چوززه، جورە [ف] نگا: چوززه.

چۆرە: دلۆپ، چۆر: (گۆزەکە **چۆرەی** لێبرا) [ف] قطرات.

چورەپۆپنە: چورەی سەر بەکلاوه [ف] نگا: چوززه.

چورەپۆپنەکی: چورەپۆپنە [ف] نگا: چوززه.

چۆرەك: جۆرێ كولێره [ف] نوعی گرده نان.

چۆریان: هەڵچوڕان، ئاو لێ خەلاس بون [ف] چکیدن آخرین قطرات.

چۆریانەوە: تنۆك تنۆك ئاو لێ هاتن تا وشك بونەوه [ف] تا آخرین قطره چکیدن.

چوریسك: ۱) پزیسك، پریشكی پچوكی ئاگر یان ئاسنی سورەوەبو، ئاورینگ؛ ۲) تروسكانی كەم لەدورەوه [ف] ۱) شراره؛ ۲) سوسو زدن.

چۆرین: گیایەكی بۆنخۆشە [ف] گیاهی است خوشبو.

چۆربور: كەڵەشیری دارستان [ف] قرقاول.

چوز: پەیوەند، متوربە [ف] پیوند درختی.

چُوز: ۱) خەتی كێشراوی رێك؛ ۲) جغز؛ ۳) ریز؛ ۴) لكی تازه [ف] ۱) خط مستقیم؛ ۲) دائره؛ ۳) صَف؛ ۴) جوانۀ تازه بیرون زده.

چُوزان: ۱) گەمەی رێزكردنی چەو؛ ۲) سوتانەوەی پێست له تاوبردنو... [ف] ۱) نوعی بازی؛ ۲) سوزش پوست بر اثر آفتاب و...

چُوزانەوە: سوتانەوەی پێست [ف] سوزش پوست.

چوزە: چەكەره، چەقەره [ف] نرۀ گیاه.

چُوزە: ۱) نوكی تیژ بۆ پێوەدان له دوپشكو زەردەواڵەو...؛ ۲) نێرتكی تازه دەرهاتوی گیا؛ ۳) بەرولەی خەیارو ترۆزی [ف] ۱) نیش جانوران؛ ۲) عضو نر گیاهان؛ ۳) خیار نورس.

چُوزەرە: نێرتكی گیا: (چیایە شێخو، كەواسەوزی، مێزەری بەفره / سیواكی **چُوزەره** رێواسە، تەیلەسانی گەڵا) «حاجی قادری كۆیی» [ف] عضو نر گیاهان.

چُوزەشوانە: گیایەكه [ف] گیاهی است.

چُوزەلە: توزەله، دوزەله [ف] مزمار.

چوزین: گیایەكی بۆنخۆشە [ف] گیاهی است خوشبو.

چُوزێن: گاڵتەی رێزكردنو بەكەلا لێدانی چەو یا جگ [ف] نوعی بازی.

چُوزینەوە: سوزانەوەی پێست، سوتانەوه [ف] سوزش پوست.

چوست: مەزبوت، خێرا، بەكار [ف] چُست.

چوستی: خێرایی، چالاكی، مەزبوتی [ف] چُستی.

چوسلە: تەرس، گوی یەكسم [ف] پهن.

چۆش: وشەی كەر راوەستاندن [ف] کلمه‌ایست که برای توقف خر به‌کار برند.

چوشتر: تێشتر، چوێشتیر [ف] بز دوساله.

چوشتیر: چوشتر [ف] بز دوساله.

چۆغان: گیایەكه وەك ئەسپۆن كەف دەكا [ف] گیاهی است شبیه چوبك.

چۆغك: ۱) چوغە، سەركەوای لەشاڵ؛ ۲) پەسەك، پەستەك [ف] ۱) نیم‌تنۀ از شال ساخته شده؛ ۲) نیم‌تنۀ نمدی.

چۆغڵ: دەغەڵ، فێڵباز، ناراست [ف] دغل، ناروزن.

چوغلی: جیقنه، ریقنه [ف] چلغوز، فَضلۀ پرندگان.

چوغڵی: دەغەڵی [ف] دغلی.

چوغور: چغر [ف] جنگل و نیزار انبوه.

چوغورد: چوغور [ف] جنگل و نیزار انبوه.

چۆغە: ۱) سەركەوای بۆزو؛ ۲) پەستەك [ف] ۱) چوخا؛ ۲) نیم‌تنۀ نَمَدی.

چۆغەبازەڵە: بەچكەساوای بەراز [ف] نوزاد گُراز.

چۆغەڵ: چۆغك [ف] نگا: چۆغك.

چۆغەڵە: تیكوڵی برنج، بەرگە چەلتوك [ف] پوسته شلتوك.

چۆف: داردەست [ف] چو بدستی.

چۆق: ۱) داغبونی رۆن لەسەر ئاگر؛ ۲) لەرز له نۆبەتێدا [ف] ۱) داغ شدن روغن؛ ۲) لرز.

چوقان: قوچان، لێكنان: (چاوی **چوقاند**، دەستی **چوقاند**) [ف] چشم برهم نهادن، مشت گره کردن.

چۆقان: ۱) دەنگدانی داغبونی رۆن؛ ۲) لەرزینی له نۆبەتی [ف] ۱) صدای داغ شدن روغن؛ ۲) لرزیدن.

چۆقاندن: ۱) داغكردنی رۆن؛ ۲) هەڵ لەرزاندنی سەرما [ف] ۱) داغ کردن روغن؛ ۲) لرزیدن.

چُوقاندن: لێكنانی مشت یان چاو [ف] نگا: چُوقان.

چوقڵ: درك، درِی [ف] خار.

چۆقە: دەنگی وێك كەوتنی ددان له سەرمان [ف] صدای بهم خوردن دندانها از شدت سرما.

چۆقی: ۱) زانای زۆرزانی یەزیدی؛ ۲) ناوی پیاوانه [ف] ۱) دانشمند فرقۀ یزیدی؛ ۲) اسمی برای مردان.

چۆقیان: لەرزین لەسەرماو نۆبەتێ [ف] لرزیدن از تب و سرما.

چۆقین: چۆقیان [ف] نگا: چۆقیان.

چوك: ئەژنۆ، زرانی [ف] زانو.

چُوك: ۱) كێری منداڵ؛ ۲) چێشكه، پاساری؛ ۳) چەرمی سەری كێر كه خەتەنه دەكرێ؛ ۴) چكۆڵه، پچوك؛ ۵) چیل، سنوری ناو دو زەوی؛ ۶) ملەی كێو [ف] ۱) آلت تناسلی پسر خردسال؛ ۲) گنجشك؛ ۳) غلاف سر آلت مرد که ختنه کنند، قلفه؛ ۴) کوچك؛ ۵) مرز فاصل

بین دو زمین؛ ۶) ستیغِ کوه.

چوکار: نۆکەر، خزمەتکار، خولام [ف] چاکر.

چۆکانێ: لەسەرچۆك دانیشتن [ف] نشستن روی زانو، زانو زدن.

چوکبڕ: کێر بڕ، خەتەنەکەر، ئەوی منالاّن سوننەت دەکا [ف] ختنەکنندە.

چۆکدادان: لەسەر ئەژنۆ دانیشتن [ف] نشستن روی زانو.

چۆکدان: چۆکدادان [ف] نگا: چۆکدادان.

چۆك دانەسەر: ئەژنۆ لەسەر سنگ‌دانان [ف] زانو را بر سینە چسباندن.

چوکڵە: ۱) چیلکـەدار، پارچـەداری باریك‌و وردیلە؛ ۲) سوچ‌و قوژبن، گۆشـە: (گەمـەی سێ **چوکڵە** بکەین)؛ ۳) ددانەی پیت: (سین سێ چوکڵەی هەیە)؛ ۴) پشکی مەشکەو پێستە [ف] ۱) چلیکە؛ ۲) گوشە؛ ۳) دندانۀ حروف؛ ۴) درپوش چوبی مشك.

چوکڵەشکێن: نێوان تێکدەر، شەیتانی‌کەر لەنێوان خەڵکا [ف] آتش‌بیار معرکە، دوبهم‌زن.

چوکڵەعنە: پوش بەقنگە، پوش بەقوُنە [ف] سنجاقك.

چوکڵەقنگە: چوکڵەعنە [ف] سنجاقك.

چوکڵەقولاپ: داری قولاپی ماسیگر [ف] چوبِ ماهیگیری.

چۆك هەڵدان: ئەژنۆ بەرزکردن [ف] زانو بُلندکردن.

چۆك هەڵنان: چۆك هەڵدان [ف] نگا: چۆك هەڵدان.

چۆك هەڵینان: چۆك هەڵدان [ف] نگا: چۆك هەڵدان.

چۆگان: گۆچان، گۆپاڵ، داردەستی سەرخوار [ف] دارکالە، عصای سرکج.

چۆگە: ئەوێ، وێدەرێ، ور [ف] آنجا.

چۆل: ۱) شوێنی کەس لێ‌نا؛ ۲) دەشت‌و دەر [ف] ۱) خالی از سکنە؛ ۲) دشت و صحرا.

چۆڵ: ۱) چۆل؛ ۲) چەکی شەڕ [ف] ۱) نگا: چۆل؛ ۲) سلاح.

چوُل: ۱) شوُڵ، توُڵ، داروکەی تەڕو باریك؛ ۲) شۆفاری؛ ۳) چەکی شەڕ [ف] ۱) ترکە؛ ۲) نَمّامی و سُخن‌چینی؛ ۳) اسلحە.

چۆلانێ: هەنگڵەشەلە [ف] لی‌لی.

چۆلبڕ: ۱) گەڕیدەی عەوداڵ؛ ۲) لەبێ‌ڕێگەدا ڕۆیشتن [ف] ۱) جهانگرد خانەبدوش؛ ۲) از بیراهەرفتن.

چۆلبون: کەس لێ‌نەمان [ف] از سکنە خالی شدن.

چۆلپـــەرست: کەسێ کە لە ئاوەدانی ناژی، چادرنشین، کۆچـــەر [ف] صحرانشین، چادرنشین.

چۆلچڕ: هەوای گۆرانی شیاوی چۆل‌و دەشت [ف] آوازی کە در دشتها خوانند.

چۆڵك: بریتی لە ئاودەست، پێشاو [ف] کنایە از مُستراح.

چۆل کردن: والاّ کرنی جێگە: (خانوەکەم بۆ **چۆل کرد**) [ف] خالی کردن جا.

چۆلگە: ساراو بیابان [ف] بیابان.

چۆل نشین: چۆلپەرست [ف] نگا: چۆلپەرست.

چوُلو: شۆفار، شەیتانی‌کەر [ف] سخن‌چین، نمّام.

چۆلوسك: بزوت، سەلکەبزوت [ف] نیم‌سوختە.

چۆلوهۆل: هیچ کەس تێدا نا [ف] خالی از سکنە.

چولە: ژوژك، ژوژو، ژوژی [ف] جوجەتیغی.

چوُلە: گاڵتەبازو قسەخۆش [ف] بذلەگو.

چۆڵەچرا: ئەختەرمە، چلوسك، چاوڵە [ف] مشعل هیزُمی.

چۆلەچراو: چۆڵەچرا [ف] نگا: چۆڵەچرا.

چۆلەچۆل: بۆڵەبۆڵی ورچ [ف] همهمۀ خرس.

چۆلەکە: چێشکە، پاساری [ف] گُنجشك.

چۆلەکەبکوژ: بریتی لەمرۆی زیندو [ف] کنایە از آدمی.

چۆلەم: چۆل‌و بیابانی بێ‌ئاوەدانی [ف] بیابان برهوت.

چۆڵەمە: ۱) ئێسکێکی دوفلیقانە لەنێوان شان‌و مل‌دا؛ ۲) ئاڵقەی دارین لەملی گادا [ف] ۱) جناغ؛ ۲) حلقۀ چوبی کە بر گردن گاو بندند.

چۆڵـەمـەشکێنـە: قوماری چۆڵەمەشکاندن کە هەرچی لەبیری بچێ دەیدۆڕێنێ. دەبێ هەرچی *لەهاوگرێوی وەرگرت بڵێ لەبیرمە* [ف] جناغ شکستن.

چۆڵەمێ: چۆڵەمە [ف] جناغ.

چۆلی: چۆلیەتی، والاّ لەمرۆ [ف] خالی السّکنه.

چۆڵی: ۱) بێ‌ئاوەدانی؛ ۲) گەڵا کە بەدەست دەیدرێنن‌و تەقەی دێت [ف] ۱) آباد نشدە؛ ۲) برگی کە با دست بر آن می‌کوبند و صدا می‌دهد.

چۆم: چەم، روبار، روخانە [ف] رودخانە.

چۆماخ: ۱) شەقەزللە، شەپازللە، شەقام؛ ۲) گۆپاڵ، تێلا [ف] ۱) سیلی؛ ۲) چُماق.

چۆماغ: گۆپاڵ، تێلا [ف] چماق.

چوُمەت: چلوسك، بزوت، سەلکەبزوت [ف] نیم‌سوختە.

چۆمی: چۆم، چەم، روخانە [ف] رودخانە.

چوُن: ۱) هەڵچونی چێشت‌و شیر و...؛ ۲) چلۆن؛ ۳) چونکو؛ ۴) وەك؛ ۵) رۆیشتن؛ ۶) سواربونی نێر لە مێو؛ ۷) کوژانەوەی ئاگر؛ ۸) تۆقینی هیلکە لە ئاگردا؛ ۹) سڕ بون لە سەرمان؛ ۱۰) بەرەواج‌بونی پوڵ؛ ۱۱) بێ‌وێنەو نەمر: (قەستەم بەخودای بێ‌**چوُن**) [ف] ۱) سر رفتن شیر و...؛ ۲) چگونە؛ ۳) چونکە؛ ۴) مانند؛ ۵) رفتن؛ ۶) نزدیکی نر با مادە؛ ۷) خاموش شدن آتش؛ ۸) ترکیدن تخم‌مرغ در آتش؛ ۹) بی‌حس شدن بر اثر سرما؛ ۱۰) رواج پول؛ ۱۱) بی‌مانند و جاودان.

چۆن: چلۆن، کو؟ چاوا؟ [ف] چگونە.

چونا: ئەنگوتکەهەویر، گوتکەهەویر [ف] چونۀ خمیر.

چونچە: مەنجەڵی چکۆڵە [ف] دیگ کوچك.

چونکو: لەبەر ئەوە، بۆیە [ف] زیرا، چونکە.

چونکە: چونکو [ف] نگا: چونکو.

چونکی: چونکو [ف] نگا: چونکو.

چۆنگ: ناوەند، ناوەراست، شوێنی ناوەندی لە مەڵبەندێکدا [ف] مرکز.

چوُنەجەسە: پەلاماری بەسەبر و بەدزی‌بردن بۆشتێ [ف] پاورچین.

چۆنەر: چەوەندەر [ف] چُغندر.

چۆنـەرین: چێشتی سماق‌و چەوەندەر، چەوەندەر بەترش [ف] غذائی از سُماق و چُغندر.

چوٙنەژێر: ئیقرارکردن، راستی گوتن ف اعتراف کردن، اقرار کردن.

چوٚنەها: چلوٚنایەتی، کەمرووداو: (**چوٚنەها** شتی‌وا روٙبدا) ف چگونگی.

چوٙنەیەك: هەڵقرچان ف ترنجیدن، چروکیدن.

چوٚنیەتی: چلوٚنایەتی، چلوٚنەتی ف چگونگی، کیفیت.

چون‌یەك: وەك‌یەك، کەس لەکەس پتر نا ف یکسان، برابر.

چویٚ: برین، زام ف زخم.

چویت: خم، هەش ف نیل.

چویتلی: دەخم‌نراو، رەنگی هەش لیٚدراو ف نیلگون.

چویچ: پاساری، چوٚلەکە ف گُنجشك.

چویٚدار: بریندار، زامدار ف زخمی.

چویر: جوٚریٚ‌بزن ف نوعی بُز.

چویره: هاوارو زیبه ف جیغ‌وداد.

چویز: دوٚڕاو لە گەمەدا ف بازنده، باخته.

چویٚشتیر: تیشتیر ف بُز دوساله.

چویك: پاساری، چیٚشکە ف گنجشك.

چویٚڵ: بارەبەری پاشوٙ خوارو‌خیٚچ ف چهارپای چُلاق.

چوین: ١) چوٚن؛ ٢) روٚیشتن ف ١) چگونه؛ ٢) رفتن.

چە: ١) چی؛ ٢) لەدوای وشـەوە واتاچکوٚلە ف ١) چە، کلمهٔ سؤال؛ ٢) پسوند تصغیر.

چەبت: جفت، کڵاوی بەڕو، جوٙت ف کلاهك بلوط.

چەپ: ١) لای بەرانبـەری راست؛ ٢) خوارو خیٚچ؛ ٣) پلە و دەرەجـە: (چـــەپیٚکی دەبـــەر ئەودا نیە)؛ ٤) بەری دەست؛ ٥) چەپڵە، دەست لەدەست دان، چەپـك؛ ٦) دورکـەوتە: (**چەپ** کەوتوە)؛ ٧) چەپکەمو، چەپکـەگیا؛ ٨) پوٙڵی قومار ف ١) چپ، مقابل راست؛ ٢) کج‌وکوله؛ ٣) درجـه؛ ٤) کف دست؛ ٥) کف‌زدن؛ ٦) دورافتاده؛ ٧) دستهٔ گل و گیاه؛ ٨) پول قُمار.

چەپـال: ١) لای چەپ؛ ٢) لە جومگەی دەستەوە تا سەرقامکان ف ١) طرف چپ؛ ٢) از مُچ دست تا سرانگشتان.

چەپاڵ: بەڕەی ساکار، پەڵاس ف پلاس.

چەپاڵك: بەڕەی ساکار ف پلاس.

چەپـاڵـە: ١) بستیٚك، بەقەی یەك‌بوٚست؛ ٢) پەناو پەسیو؛ ٣) چەپوٚك، بەپـــانی دەست لەسـەردان؛ ٤) شەپـازللە، زللە ف ١) یك‌وجب؛ ٢) پناهگاه؛ ٣) توسری؛ ٤) سیلی.

چەپاڵەدان: پەنادان، داڵدەدان ف پناه‌دادن.

چەپانن: تیٚ‌تەپاندن، تیٚ‌ئاخنین، ئاخنین ف چپانیدن.

چەپاو: تالاٚن، پویر، پوٙڕ ف غارت و چپاول.

چەپاوکردن: تالاٚن کردن، رامالٚین ف غارت کردن.

چەپت: چەبت، خواروخیٚچ ف کج‌وکوله.

چەپخـون: ١) هیٚرشی لە شکر لە شەودا، پەلاماری شەوانە؛ ٢) بزوٚزو سەهندە ف ١) شبیخون؛ ٢) پرتَحَرُك.

چەپـك: ١) چەپڵە؛ ٢) دەسکـەگوڵ؛ ٣) تیسکەمو ف ١) کف زدن؛ ٢) دستهٔ گل؛ ٣) دستهٔ مو.

چەپکوتان: چەپڵەلیٚدان ف کف زدن.

چەپکوتانن: چەپکوتان ف کف‌زدن.

چەپکە: چەپك ف نگا: چەپك.

چەپکـەن: ١) کراسی داویٚن دریٚژی ژنان: (شەو **چەپکەنی** نیلوفەری‌و جیلوەیی رەقسی / شەرمـەنـدە دەکـەن زوهـرەیی زەهرا لە سەمادا) «نالی»؛ ٢) ریگە بەبن زەمیندا، نەغمە ف ١) دامن بُلند زنانه؛ ٢) نقب.

چەپگەڕ: بریٚتی لە زەمانە ف کنایه از زمانه.

چەپگەرد: چەپگەڕ ف کنایه از زمانه.

چەپڵ: ١) قوٚڵ‌و باسك؛ ٢) چنگ، پەنجە ف ١) بازو؛ ٢) چنگ، پنجه.

چەپڵە: لەپ‌لیٚك‌دان، چەپك ف کف‌زدن.

چەپلەر: ١) کەم‌زان، ناشی؛ ٢) چوٚپە، کەسیٚ کار بەدەستی چەپ دەکا ف ١) ناشی، تازەکار؛ ٢) چپ‌دست.

چەپڵەریٚزان: چەپك‌کوتانی بەکوٚمەڵ ف کف‌زدن.

چەپڵەقوزیٚ: بریٚتی لە دەرکردنی بە سوکایەتی ف کنایه از بیرون کردن.

چەپڵە کوتان: چەپکوتان ف کف زدن.

چەپڵەلیٚدان: چەپ کوتان ف کف‌زدن.

چەپڵەلیٚکوتان: بریٚتی لەدەرکردن‌و سوکایەتی بەسەرهیٚنان ف کنایه از بیرون کردن و رسوا نمودن.

چەپوٚ: چەپاو، پویر، پوٙڕ، تالاٚن ف چپاول.

چەپوچەویٚڵ: خوارو خیٚچ ف کج‌وکوله.

چەپوچیڕ: خوارو نالەبار ف کَج و مُعوَج.

چەپوخال: کاری بەنهیٚنی، کار بەدزیەوە، پەنامەکی ف کار پنهانی.

چەپ‌وڕاس: ١) خاچ، چەلیپا؛ ٢) بڕینی دەسی راست‌و لاقی چەپ یان پیٚچەوانە؛ ٣) لەراستەو چوٚپەوە ف ١) صلیب؛ ٢) بریدن دست راست و پای چپ یا برعکس؛ ٣) از چپ و راست.

چەپ‌وڕاست: چەپ‌وڕاس ف نگا: چەپ‌وڕاس.

چەپو راست کردن: دەستی راست‌و لاقی چەپ دریٚژکردن یان پیٚچەوانە ف دراز کردن دست و پای مخالف.

چەپوٚش: گیسکەمیٚ ف بزغالهٔ مادینه.

چەپوغان: چەپوخال ف کارِ پنهانی.

چەپوٚك: بەپانایی لەپ لەسەردان ف توسری.

چەپـوٚکـان: لەسەر پاشو هەڵسانی ئەسپ‌و هاروهاجی کردن ف روی دست بُلند شدن و چَتونی کردنِ اسب.

چەپوٚڵە: دەستی چکوٚڵەی مناڵ ف دستِ کودك.

چەپوٚڵە شیٚرە: گیایەکە لە پەنجەی پشیلە دەکا ف گیاهی است.

چەپە: ١) کەسیٚ کار بەدەستی چەپ دەکا؛ ٢) چەپکەگیا؛ ٣) دەسبەندی یەك‌سم؛ ٤) سەوڵی بەلەم لیٚخوڕین ف ١) چپ‌دست؛ ٢) دستهٔ گیاه؛ ٣) دستبند آهنین ستور؛ ٤) پاروی قایقرانی.

چەپەجاخ: ساتوٚر، ئامرازی گوٚشت جنین ف ساطور.

چەپەجاغ: چەپەجاخ ف ساطور.

چەپەر: ١) دەرگاو دیواری لەشوٙڵ، ئامان؛ ٢) پیاوی نامەبەر، تەتەر؛ ٣) سەنگەر، خەڵ، سپیٚر ف ١) پَرچین؛ ٢) پستچی؛ ٣) سنگر.

چەپەربەن: مل پێچ ف شال گردن.

چەپەربەندان: کۆبونەوەی بەکۆمەڵ، لێك خڕبونەوە ف گردهمائی.

چەپەك: ۱) گوندو خانوی دورلە ڕێبازی گشتی؛ ۲) جۆگەی بەخواری لە تەختە مەرەزەی بڵندو نەوی‌دا ف ۱) خانه یا روستایی که در سر راه نباشد؛ ۲) جوی پر پیچ و خم در شالیزار ناهموار.

چەپـــەڵ: ۱) گەمـــار، پیس، چڵکن؛ ۲) گنخـاو، گەنیو ف ۱) کثیف، چرکین؛ ۲) گندیده.

چەپەڵۆك: چەپۆك ف توسری.

چەپەڵی: ۱) پیسی، ناخاوێنی؛ ۲) بریتی لە بەدفەڕی‌و بێ‌ئاکاری ف ۱) پلیدی، کثافت؛ ۲) کنایه از رذالت و پستی.

چەپەن: لای چەپ ف طرف چپ.

چەپەنگ: لای چۆپەی لەشکر لە مەیداندا ف میسرهٔ لشکر.

چەپەوانە: پێچەوانە، تەرسە ف معکوس، وارونه.

چەپی: ۱) چۆپی، هەڵپـەڕکێ، دیلان؛ ۲) جورێکی هەڵپەڕکێ‌یە ف ۱) رقص گروهی کُردی؛ ۲) نوعی رقص.

چەپیش: گیسك، بێچوی بزن لە پێنج مانگەوە تا دەبێتە یەکساڵان ف چپش.

چەپیل: چۆپە، چەپە ف نگا: چۆپە.

چەت: ۱) کوێزر، کۆزەر؛ ۲) لەمپەر، بەرهەڵست ف ۱) کوزر؛ ۲) مانع، رادع.

چەتارە: پارچەی ئاوریشم ف پارچهٔ ابریشمی.

چەتـان: ۱) دارو حەسیر لە دەورەی بانی عارەبـانـە بۆ کاکێشـان؛ ۲) سەرپۆشی لەقوماش بۆ عارەبانەو کالیسکە ف ۱) دیوار مانند اطراف گاری که از نی یا چوب ساخته می‌شود؛ ۲) چادر کالسکه و ارابه.

چەتاڵ: ۱) داریان ئاسنی دولك کە بۆ تفەنگ لەسەردانانی دەچەقێنن؛ ۲) خێوەتی پچـوك؛ ۳) کۆی خەرمـانی سور؛ ۴) چەنگاڵی هەواڵی کەوچك بۆ شیوخواردن ف ۱) چوب یا فلز دوشاخه که تفنگ را برآن گذارند؛ ۲) خیمه کوچك؛ ۳) تودهٔ خرمن؛ ۴) چنگال غذاخوری.

چەتـاڵانـە: بەشی سەرکار لەکۆی خەرمانی سور ف سهمی از خرمن گندم که به کدخدا می‌رسد.

چەتاوەڕو: بێ‌شەرم‌و ئابڕو ف بی‌شرم و بی‌آبرو.

چەتاوەسو: چەتاوەڕو ف بی‌شرم و آبرو.

چەت تێ‌خستن: بریتی لە کارتێك‌دان ف چوب لای چرخ گذاشتن.

چەت تێ کەوتن: گیرکـردنی کار: (کـارەکـەم **چەتی تێ کەوت**) ف پیداشدن گیر در کار.

چەتن: دژوار، سەخت، گران، بەزەحمەت ف دشوار.

چەتر: ۱) سەیوان، شتێ کە بۆ پارێز لە هەتاوی گەرم‌و باران بە سەریانەوە دەگرن؛ ۲) چەتـرو کیسـەیەکە بۆ فڕۆکەوان‌و لەشکر لەفڕۆکەوە پێی دادەبەزنە سەرزەوین ف ۱) چتر دستی؛ ۲) چتر فرود، پاراشوت، چتر نجات.

چەترباز: ئەوانەی بەچەتر لەفڕۆکە دادەبەزن، پەرەشوت ف چتر باز.

چەتـرکردن: ۱) خۆفش کردن‌و کلك ڕەپ‌کردنی قەلەمونەو تاوس؛ ۲) هەڵپەرتاو تنی‌دار بۆجوانی ف ۱) چتر کردن طاووس و بوقلمون؛ ۲) بریدن شاخ و برگهای درخت و آرایش آن.

چەترەقی: جۆرێ کولێرەی ساجی ف نوعی گرده که بر ساج پزند.

چەترهەڵدان: چەترکردن ف نگا: چەترکردن.

چەتفە: دەسماڵی سەری عارەبان ف دستار عربها.

چەتلەمـەر: ۱) دەسبـڕو فێڵ‌باز؛ ۲) نەزان‌و سەررەق ف ۱) شیّاد؛ ۲) نادان و کَلّه‌شق.

چەتور: فلانی، کاورا، وشەی دواندنە بەهێما ف فُلانی.

چەتـــۆر: ۱) لە چواربـــەش بەشێك؛ ۲) پارەیەکـی زەمـــانی تورکی عوسمانی؛ ۳) دمەتیخی کول‌و ژەنگاوی ف ۱) یك چهارم؛ ۲) واحد پول عثمانیان؛ ۳) تیغ کندو زنگ‌زده.

چەتوون: ۱) چەتن، زەحمەت؛ ۲) ناراست‌و تۆش؛ ۳) توندی توتن ف ۱) دشوار؛ ۲) ناهنجار و صَعب؛ ۳) توتون تُند.

چەتە: ۱) ڕێگر، گۆران؛ ۲) جەندرمەی مەعموری دزگرتن؛ ۳) هاوبەش لە شوڕشی دژی دەوڵەت ف ۱) راهزن؛ ۲) ژاندارم؛ ۳) شورشی.

چەتەڵ: چەتاڵ ف نگا: چەتاڵ.

چەتەگەری: کاری چەتە ف راهزنی.

چەتەیی: چەتەگەری ف راهزنی.

چەتیو: ۱) کیژی بێ باب‌و داك؛ ۲) وشەی دواندنی ژن بەسوکایەتی ف ۱) دختر یتیم؛ ۲) کلمهٔ اهانت به زنان.

چەتیوە: ژنی نانەجیب‌و بێ‌ئاکار ف زن نانجیب و بدرفتار.

چەچ: دەست لەزمانی منالاندا ف دست در زبان کودکان.

چەچلە: دەستۆکە، دەستی پچکەلانە ف دست کوچولو.

چەچـول: *لە گەمـەی هەڵـوکێن‌دا هەرکـەس هەڵـوك وەدەستی کەوێ نەی‌دۆراندوە، بەوە دەڵێن «چەچول»، هێندێ بڕیار ئەدەن وەهەر کوێی بکەوێ «چەچولە»* ف اصطلاحی در بازی الك‌دولك.

چەچە: چەچ ف نگا: چەچ.

چەچەکە: چەچ ف نگا: چەچ.

چەخت: ڕژدو هەڵەموت ف کوه مرتفع و سخت.

چەخماخ: ۱) مقەنەزمەی تفەنگ؛ ۲) ئامرازی ئاگر پێکردن، چەرخ ف ۱) چخماق تُفنگ؛ ۲) فَنْدَك.

چەخماخ‌چی: تفەنگ‌ساز، وەستای تفەنگ چاکردنەوە ف اسلحه‌ساز.

چەخماخ‌چێتی: پیشەو سنعاتی تفەنگ‌سازی.

چەخماخە: بریقەی بروسکە ف آذرخش.

چەخماغ: چەخماخ ف نگا: چەخماخ.

چەخـەر: ۱) نیشـانـەی ڕێ‌وبان، کێلکا سەرڕێکێ؛ ۲) شوێن‌گیڕی لە ڕێگەدا ف ۱) نشانه‌گذاری مسیر؛ ۲) ردیابی.

چەدەنە: ڕێحانەکێویلکە ف ریحانِ کوهی.

چەڕ: ۱) لەقە، پێهن‌لێدان؛ ۲) لەوەڕ، چێری ف ۱) لَگد؛ ۲) چَرا.

چەراغی: سەر بەخانەدانی گەورە ف منسوب به اشراف.

چەڕاگە: جێ‌لەوەڕ، چایەر، گیاجاڕ ف چراگاه.

چەڕانن: لەوەڕاندن، ئاژەڵ بردنەدەشت بۆ گیاخواردن ف چرانیدن.

چەراوری: مەلێکی پچوکی وەك چۆلەکەیە [ف] پرندەایست کوچك شبیه گنجشك.

چەرپا: تەختی نوستن، قەرەوێلە [ف] تختخواب.

چەرت: جیابون، هەڵبڕان [ف] جُدا، فاصله گرفته.

چەرچەف: رودۆشەكو بالگە [ف] ملافه.

چەرچی: دەستفرۆش، فرۆشیاری گەڕیدە [ف] پیلەور.

چەرخ: ١) تایەی عەڕابەو گاری؛ ٢) زەمانە؛ ٣) سەدساڵ؛ ٤) ئامرازی ئاوهەڵکێشان لەبیر؛ ٥) ئامرازی چەقۆ تیژکردن؛ ٦) چەخماخی ئاگرپێ کردن؛ ٧) باشو، مەلێکی ڕاوکەرە؛ ٨) کۆزی داوەت [ف] ١) چَرخ عَرّابه و گاری؛ ٢) زمانه؛ ٣) قَرن؛ ٤) چرخِ چاه؛ ٥) ابزار چاقو تیزکردن؛ ٦) فندك؛ ٧) باشه، پرندەایست؛ ٨) حلقهٔ رقص.

چەرخان: سوڕدان، زڤرین [ف] چرخیدن.

چەرخاندن: سوڕاندن، زڤراندن [ف] چرخانیدن.

چەرخ‌خواردن: چەرخان [ف] چرخیدن.

چەرخ‌دان: ١) چەرخاندن؛ ٢) چەرخین [ف] ١) چرخانیدن؛ ٢) چرخیدن.

چەرخ‌لەچەمبەردان: برێتی لە ئازاردان [ف] کنایه از شکنجەدادن.

چەرخ‌لەچەمەرکێشان: چەرخ لە چەمبەردان [ف] نگا: چەرخ لە چەمبەردان.

چەرخوفەلەك: ١) فڕۆکەی خەیاڵی ناو چیرۆکان؛ ٢) جوڵانەی بەکورسی بۆ چەندکەس [ف] ١) هواپیمای افسانەای قصّەها؛ ٢) چرخ و فلك.

چەرخە: خول، سوڕ [ف] چرخش.

چەرخەچی: ١) عەسەس، پاسەوانی شەو؛ ٢) ئاوگەردان [ف] ١) شبگرد، گزمە؛ ٢) آبگردان.

چەرخەدان: خول‌خواردن بەدەوری گڕی ئاگردا، سوڕدان لەدەوری ئاگر [ف] چرخیدن دور آتش.

چەرخەك: غەرغەرە، قرقرە، داروکەی دەزو لێ پێچان [ف] قرقره.

چەرخەکردن: ڕاکردن بەدەوری شتێکا، دەوران‌دەور هەڵاتن [ف] دور چیزی چرخیدن.

چەرخەمە: ١) سەیوان لەقامیش؛ ٢) زەنبیلەی لەقامیش [ف] ١) سایبان از نی؛ ٢) زنبیل از نی.

چەرخی: ١) پولێکی قەدیم؛ ٢) سکەیەك قەراخی گڕنی‌گڕنی بێ؛ ٣) کەڵەبابێ لەشەڕدا ڕادەکاو دەگەڕێتەوە سەر دوژمن؛ ٤) گروقەر، خڕ [ف] ١) واحدی در پولهای قدیم؛ ٢) سکهٔ کنگرەای؛ ٣) خروس جنگی؛ ٤) مدوّر، گِرد.

چەرخیان: سوڕدان، سوڕان [ف] چرخیدن.

چەرخین: چەرخیان [ف] چرخیدن.

چەڕخین: خلیسکان [ف] لیزخوردن.

چەرداخ: چارداغ [ف] کرچه.

چەردە: ڕەشتاڵە، ئەسمەر [ف] سیەچردە.

چەرس: بەنگ، گیایەکە دەیکێشن و گێژدەبن، حەشیشە [ف] بنگ، حَشیش.

چەرغو: گەسکی لەشوڵەدار [ف] جارو ساخته شده از ترکه.

چەرم: ١) پێستی ماڵاتی بەرزە؛ ٢) چەور، دهون [ف] ١) چرم؛ ٢) چرب.

چەرمچی: دەباغ، کەسێ پێستان دەهەڵاڵ دەنێ، دەباغچی [ف] دبّاغ.

چەرم خۆش کەر: دەباغچی [ف] دبّاغ.

چەرمسی: سیس هەڵگەڕاو، ژاکاو، چرچ‌بوگ [ف] پژمرده.

چەرمسین: سیس‌بون، ژاکان [ف] پژمردن.

چەرمقی: چرچ هەڵگەڕاو [ف] چروکیده.

چەرمقین: چرچ‌بون، لۆچ تێکەوتن [ف] چروکیدن.

چەرمگ: سپی، گەور [ف] سفید.

چەرمگسور: پەزی گەوری مل‌سور [ف] گوسفندِ سفید گردن قرمز.

چەرمگی: سپیەتی، گەوری [ف] سفیدی.

چەرمو: سپی [ف] سفید.

چەرمۆك: پارچە چەرمێکە دەکلکەتەشی دەخەن [ف] تکەچرمِ دوك.

چەرموگ: چەرمگ، سپی [ف] سفید.

چەرمە: ١) سپی؛ ٢) لەڕولاواز؛ ٣) مۆڕبونەوە: (ئاغا **چەرمەی** لێ‌دەکرد) [ف] ١) سفید؛ ٢) لاغر و مُردنی؛ ٢) ابرو درهم کشیدن.

چەرمەچەقاڵتە: گۆشتی ڕەگاوی [ف] گوشت همراه با رگ و پَی.

چەرمەسەرە: دەردو ئازارو ڕەنجی زۆر [ف] رنج و مشقّت بسیار.

چەرمەسەرێ: چەرمەسەرە [ف] نگا: چەرمەسەرە.

چەرمەڵ: دۆکەی میوە، شۆکە [ف] سپیدك درخت و پالیز.

چەرمەڵانە: چەرمەڵ [ف] نگا: چەرمەڵ.

چەرمەڵە: چەرمەڵ [ف] نگا: چەرمەڵ.

چەرمی: ١) سپی، گەور؛ ٢) چەوری [ف] ١) سفید؛ ٢) چربی.

چەرمیلە: دۆکە، چەرمەڵ [ف] نگا: چەرمەڵ.

چەرمین: دروست‌کراو لە چەرم [ف] چرمی.

چەرمینە: چەرمین [ف] چرمی.

چەرمێنە: سپێنەی هێلکە [ف] سپیدهٔ تخم.

چەڕندە: ئاژەڵێ کە دەلەوڕێ [ف] چرنده.

چەڕنە: چەڕندە [ف] چرنده.

چەروەدار: چاروێدار [ف] چاروادار.

چەڕوەشین: لوشکەهاوێژ، جوتەوەشێن [ف] لَگَدپران، جُفتك‌انداز.

چەرە: خواردەمەنی: (شەو **چەرە**مان خوارد) [ف] خوراك.

چەرەخۆرە: ئامرازێکە لە ئاسیاودا [ف] ابزاری در آسیاب.

چەڕە دوکەڵ: چڕە دوکەڵ [ف] دود غلیظ.

چەرەز: شتی ترو‌کاندن‌و کاکڵەبادام‌و پستە پێکەوە [ف] آجیل.

چەرەس: هەرەوەزی باسوخ‌و دۆشاوکردن [ف] شیره و باسلق ساختن گروهی.

چەرەگە: بەرچیغ، ئەودارانەی بەپاڵ چیغەوە دەچەقن [ف] چوبهای نگهدارندهٔ چیغ چادر.

چەری: چەرەس [ف] نگا: چەرەس.

چەڕین: ١) لەوەڕان، لەوەڕین؛ ٢) گۆرانی‌کوتن [ف] ١) چریدن؛ ٢)

آوازخواندن.

چەژە: تام، چیژە [ف] مزە، طعم.

چەس: چیە [ف] چیست.

چەسبسە: پێکەوە نوسان [ف] چسبیدن.

چەسپ: ١) نوسەك، سریش؛ ٢) لکان، پێوەنوسان [ف] ١) چسب؛ ٢) چسبیدن.

چەسپان: ١) لکان، نوسان؛ ٢) مەزبوت، لەش سوك [ف] ١) چسبیدن؛ ٢) چست‌وچالاك.

چەسپاندن: لکاندن، نوساندن [ف] چسبانیدن.

چەسپانن: چەسپاندن [ف] چسبانیدن.

چەسپوك: نوسەکە، نوسەنەکە [ف] نوعی خار کە بە لباس می‌چسبد.

چەسپیان: لکان، پێوەنوسان، نوسان [ف] چسبیدن.

چەسپین: چەسپیان [ف] چسبیدن.

چەسن: چەس [ف] چیست.

چەش: ١) چاو، دیە، دیدە، چەم؛ ٢) نێچیری چەشتەخواردو؛ ٣) تاژی فێرەراو؛ ٤) چێژە، تام [ف] ١) چشم؛ ٢) شکار چشتەخوار؛ ٣) تازی تعلیم دیدە برای شکار؛ ٤) مزە، طعم.

چەش بون: ١) نێچیری چەشتە خواردو؛ ٢) تاژی فێرەراوکردن [ف] ١) شکار چشتەخوار؛ ٢) آموزش تازی.

چەشتن: تام کردن، چێژە کردن [ف] چشیدن.

چەشتە: ١) چێژەی کەبۆ نێچیر دادەنرێ؛ ٢) نێچیری چەشتە خواردو؛ ٣) تاژی فێرەراو کراو [ف] ١) چشتە؛ ٢) شکار چشتەخوار؛ ٣) تازی تعلیم دیدە برای شکار.

چەشتەبون: ١) نچیری چەشتەخواردو؛ ٢) تاژی فێری راوبوگ [ف] ١) چشتەخوار؛ ٢) تازی تعلیم‌دیدە.

چەشتەخۆرە: نێچیری چەشەخواردو [ف] چشتەخوار.

چەش چەرە: چاوترسێن [ف] ترسانندە.

چەش خیز: چاوحیز، بەچاوغاین [ف] نظر باز.

چەشدار: ١) ئاگادار بەچاو، چاونێر؛ ٢) بەرانبەری بێ‌چاو، چاوساغ [ف] ١) چشم بەراە، منتظر؛ ٢) بینا.

چەشرێ: چەمەرا، چاوەرێ، چاوەنۆڕ [ف] چشم‌براە، منتظر.

چەش زەخم: ١) چاوێنی، چاوزار؛ ٢) نوشتەی چاوزار [ف] ١) چشم‌زخم؛ ٢) چشمارو.

چەش شەنە: عاشیرەت وەچەم، هێما بەچاو [ف] ایما و اشارە با چشم و ابرو.

چەش کردن: ١) چەشە بەنێچیردان؛ ٢) تاژی فێرەراوکردن [ف] ١) شکار چشتەخور کردن؛ ٢) تعلیم دادن تازی.

چەشکە: ١) چەشتە؛ ٢) چێشتن، چێژە کردن؛ ٣) هەناو، جەرگ‌ودڵو... [ف] ١) چشتە؛ ٢) چشیدن؛ ٣) احشاء.

چەشکە کردن: تام کردن، چێژتن [ف] چشیدن.

چەشمە: کانی، چاوە، سەرچاوە، هانە [ف] چشمە.

چەشمەك: چاویلکە، گۆزلك [ف] عینك.

چەشمەنداز: دیمەن، چاوگە، بەرچاو [ف] چشم‌انداز.

چەشمەنناز: چەشمەنداز [ف] چشم‌انداز.

چەشمیك: تۆزی دەرمانی چاو [ف] پودر داروی چشم.

چەشن: جۆر، وەك [ف] مِثل، مانند.

چەشنی: تەرەقە [ف] ترقە، چاشنی.

چەشوری: چاورو، شەرم‌وحەیا [ف] شرم‌وحیا.

چەش وەرێ: چاوەرێ، چەمەڕا [ف] چشم‌بەراە.

چەش وەنە: ئیشارە بەچاو [ف] اشارە با چشم.

چەشە: ١) چەشتە؛ ٢) وردەخواردنی بەرلەنان‌وچێشت [ف] ١) چشتە؛ ٢) پیش‌غذا.

چەشەبون: چەشتەبون [ف] نگا: چەشتەبون.

چەشەخۆرە: چەشتەخۆرە [ف] نگا: چەشتەخۆرە.

چەشە کردن: ١) چێژە کردن؛ ٢) چەشتە بەنێچیردان [ف] ١) چشیدن؛ ٢) چشتەخور کردن شکار.

چەعف: چاو، چەم، دیە [ف] چشم.

چەعقك: چاویلکە، عەینەك، چەشمەك [ف] عینك.

چەفت: ١) خوار، لار، چەوت، چەوێڵ؛ ٢) ئاسنـــۆکـــەی دەرکـەی پێ دادەخەن [ف] ١) کج؛ ٢) چفت.

چەفتلیس: کاسەلێس، نەوسن [ف] شکم‌پرست.

چەفتور: خواربڕاو، قیلەوقاچ [ف] قیقاج، اریب.

چەفتول: چەفتور [ف] نگا: چەفتور.

چەفتـە: ١) بنـەمێو کە لەدار دەهاڵێ؛ ٢) بوختان‌و هەڵبەستی درۆ؛ ٣) چەتفە [ف] ١) رزی کە بەدور درخت پیچیدە باشد؛ ٢) افترا؛ ٣) دستار عربها.

چەفتەرێز: ئالقەرێزی دەرگا [ف] چفت.

چەفتە کەڵ: گای چوارساڵە [ف] گاو نر چهارسالە.

چەفتـەلی: ١) جۆرێ چارەکـەی ژنان کەراست‌و چەپ دەیپۆشن؛ ٢) لاولاوەی دەرك‌و پەنجەرە [ف] ١) نوعی رودوشی زنانە کە چپ و راست می‌پوشند؛ ٢) لولای در و پنجرە.

چەفتەوشیرە: چەپ‌و چیر بەخێلیکەوە روانین [ف] چپ‌چپ نگاە کردن.

چەفیـە: چەتفە [ف] نگا: چەتفە.

چەڤـاندن: ١) دەناویەك بردن؛ ٢) چەماندن [ف] ١) درهم فرو بردن؛ ٢) خم کردن.

چەڤر: ١) دهون، چەور؛ ٢) گیایەکە گەڵادەرزی لە جسنی کەماو لۆ [ف] ١) چرب؛ ٢) گیاهی است.

چەڤـرچەڤروك: گیایەکە بنەکەی بۆ خواردن دەشێ [ف] گیاهی است کە ریشە خوراکی دارد.

چەڤرەبی: جۆرێك لەدارەبی [ف] نوعی درخت بید.

چەڤین: چەمین، چەمینەوە، خوارەوەبون، داهاتنەوە [ف] خمیدن.

چەق: ١) بێ‌بزوتن‌و بەپێوە؛ ٢) وردەرەگ؛ ٣) ناوەندی ریگە؛ ٤) چەقینی جگ لەسـەر لاقـوڵـەکـەی، کەرهاتن، گزیرهاتنی میچ، تەوغی؛ ٥) سەرسەخت‌و لاسار لەسەودادا [ف] ١) مقاوم؛ ٢) رگ و پی؛ ٣) کنار راە؛

٤) نگا: تەوغی؛ ٥) سرسخت یك دنده در معامله.

چەقاڵ: دەگەڵ بەقاڵ دەگوترێ و بەمانا سەوداگەری سەرپایی لەناو بازار دێت ف مترادف با بقّال و بەمعنی دوره گرد.

چەقاڵتە: توێ گۆشتی پڕ لەرەگ ف نگا: چەرمەچەقاڵتە.

چەقالە: فەریکەبادام ف چغالە.

چەقالەکێویلە: بەری دارێکە لە فەریکەبادام دەکا ف گیاهی است که ثمرش شبیه به چغالەبادام.

چەقان: ١) دەزەویدا داکوتران: (ریشەکان **چەقان**)؛ ٢) تکێنەری دڵۆپ: (قەترە**چەقان**) ف ١) در زمین فرو کردن؛ ٢) چکاننده.

چەقاندن: راگرتنی بێ بزوتن لەزەویدا: (نێزەی دەزەوی **چەقاند**، نەمامی **چەقاند**) ف در زمین فروکردن، نشاندن.

چەقانن: چەقاندن ف نگا: چەقاندن.

چەقـانـە: *چەقـەنـە،دوپـارچـە زەردی چکـۆڵەی پانکەڵە کەسەماکار دەدوقامکی دەکاو دەیانتەقێنێ* ف چغانە.

چەقانەژەن: کەسێ کەچەقەنەلێ دەدا ف چغانەزن.

چەقاو: دەزەمین روکراو ف در زمین فرو شده.

چەقاوەسو: خوگرتو بە خراپە، بێ‌شەرمو بەچەقەو شلتاغ ف شارلاتان، بزهکار.

چەقچـەچوك: گیایەکی لك باریکی بڵندی بێ گەڵایە ئالی پلنگی پێوە دەنیشن ف گیاهی است.

چەق چەق: ١) قەزوانی سوێر کراو لەئـاوا کوڵاو بوتـرو کـانـدن؛ ٢) چەقەنەی ئاش ف ١) پسته کوهی شور شده و در آب پخته؛ ٢) ابزاری در آسیاب.

چەقچەقە: ١) چەقچەچوك؛ ٢) گیایەکە شیرەی بنەکەی وەك جاچکە ئەجاون؛ ٣) چەقەنەی ئاش، چەقچەق ف ١) و ٢) دو نوع گیاه؛ ٣) ابزاری در آسیاب.

چەقڵ: چوقڵ، درك، دڕو ف خار.

چەقڵانقوچ: قەزوان، کەسکان ف چتلانقوش.

چەقڵ ماست: ماستاو، ئاوەماست ف دوغ چر بی نگرفته.

چەقڵە: چڵکن، گەمار ف چرکین، کثیف.

چەقنای: چەقاندن ف غرس کردن.

چەقو: ١) چەقۆ؛ ٢) لەپاش وشەی لوتی‌واتا: گاڵتەکەر، سەماکەر ف ١) چاقو؛ ٢) پس از کلمهٔ لوطی بەمعنیٔ دلقك آید.

چەقۆ: کێرد ف چاقو.

چەقۆساز: کێردکەر، وەستای کێردان ف چاقوساز.

چەقۆکێش: شەڕانی، کەسێ بەچەقۆلێدان هەرەشەلە خەڵك دەکا ف چاقوکش.

چەقۆگەر: چەقۆساز ف چاقوساز.

چەقولە: کێردی چکۆڵە ف چاقوی کوچك.

چەقۆنە: تەق‌تەق بەلێکدانی قامکە گەورەو براوتە، چەقەنە ف بشکن.

چەقە: ١) شیلەی بنەشنگ کەئەیجاون؛ ٢) گوڕەو هەرا، چەنەلێدان ف ١) قندران؛ ٢) قیل‌وقال.

چەقەبی: دارەبی خۆڕست ف بید خودرو.

چەقەچەق: هەراوهوریا، گاڵەگاڵ ف هو و جنجال.

چەقەچەناو: چەقەکەر، زۆربڵێ بەدەنگی بەرز ف حرّاف، پرچانه.

چەقـەخـانـە: ژورێك بەپەناجێگەی نوێژەوە لەمزگەوت بۆ قسەکردن ف اطاقی کنار شبستان مسجد که برای بحث و اظهارنظر می‌باشد.

چەقـەرە: نێرتکی تازەشین بوی گیا: (پیوازەکەمان **چەقەرەی** داوە) ف جوانه تازه گیاه.

چەقـەسـاو: تیژ کردنی داس بەسـەر پێوە بە عەجەلە: (**چەقەساوێکی** لێدە) ف تیز کردن داس با عجله و سرپایی.

چەقەسو: چەقاوەسو، بێ‌چاوڕو ف پررو و بی‌شرم.

چەقەڵ: ١) توڕی، توڕك؛ ٢) پێچك، پێچکی کورسی؛ ٣) لاواز، لەڕ؛ ٤) بزنی مل رەشی ئەندام سپی ف ١) شغال؛ ٢) پایهٔ صندلی؛ ٣) لاغر؛ ٤) بُز سفید گردن‌سیاه.

چەقەن: زەوی تمتم، رەقەن ف زمین سنگلاخی.

چـەقەنە: ١) چەقـانە؛ ٢) دارێکی پنچـکە ف ١) بشکن؛ ٢) درختچه‌ایست.

چەقەوانە: چەقەنەی دەستی سەماکەر، چەقەنە ف صنج.

چەقەوڕ: بۆنی رۆنی سوتاو ف بوی روغن سوخته.

چەقەوهەرا: گوڕەو چەقە، زەنازەنا، هەڵڵا هەڵڵا ف هو و جنجال.

چەقی: چەقاو ف فروشده.

چەقیان: چەقان ف فرورفتن.

چەقیلۆك: ١) گوڵێکی سپی رەنگە؛ ٢) چەقالە کیویلە ف ١) گُلی است سفیدرنگ؛ ٢) چغالەبادام.

چەقیلە: جۆرێ خاشخاشك ف یکنوع خشخاش کوهی.

چەقین: چەقاو ف فروشده.

چەقیو: ١) چەقاو؛ ٢) وێستاوی بێ‌جوڵە ف ١) فروشده؛ ٢) بی‌حرکت ایستاده.

چەك: ١) ئامـرازی جەنـگ؛ ٢) خشـڵ، زەنبـەر؛ ٣) پۆشاك؛ ٤) زلله، شەقـام، شەپـەزلله، شاپ؛ ٥) گلۆلـەی ئاوریشم؛ ٦) کەوشی کۆنی لەبـەریەك چوگ؛ ٧) چەرمی پاژنـەی کەڵاش؛ ٨) مشتـەی دەستی هەلاج؛ ٩) روت‌وقـوت؛ ١٠) ئامـرازی‌کار؛ ١١) قاقـەزی حەواڵەی پارەلە بانك؛ ١٢) پینەی قەراغ بەری کەوش بۆراست کردنەوە ف ١) جنگ‌افزار؛ ٢) زیورآلات؛ ٣) پوشاك؛ ٤) سیلی؛ ٥) گلولهٔ ابریشم؛ ٦) کفش زوار دررفتـه؛ ٧) چرم پاشنـهٔ گیوه؛ ٨) مشتـهٔ پنبه‌زنی؛ ٩) لخت‌وعور؛ ١٠) ابزارکار؛ ١١) چك بانکی؛ ١٢) پینهٔ کفش.

چەکان: ١) ئەسپاباتی شەڕ؛ ٢) نەمانی شیرلە گواندا ف ١) جنگ‌افزار؛ ٢) نماندن شیر در پستان.

چەکاندن: تائاخر دڵۆپ مژین ف مك زدن تا آخرین قطره.

چەکانن: چەکاندن ف نگا: چەکاندن.

چەکبەند: سەرکەوایەکی نیوە قوڵە تاسەرپشتێند ف بالاپوشی که بر قبا پوشند.

چەکچەکی: شەمشەمە کوێرە ف شب‌پره.

چەکچەکیلە: چەکچەکی [ف] شب‌پره.

چەکدار: بەچەك، بەسیلاح، خاوەن ئەسپابی شەڕ [ف] مسلح.

چەکدراو: حوکم دراو لە لایەن حاکم [ف] محکوم.

چەکری: ۱) نێرتك، چەقەرە؛ ۲) نێرتکە ڕیواس [ف] ۱) جوانهٔ ۲) جوانهٔ ریواس.

چەکرێژ: پرچەك [ف] نگا: پرچەك.

چەکسە: زانی سەگ، سەگەزێ [ف] نگا: سەگەزێ.

چەك کردن: چەکی شەڕلێ ساندن [ف] خلع‌سلاح کردن.

چەکمە: ۱) جزمە، جەزمە، کەوشی تانەژنۆ؛ ۲) پێست داماڵاو [ف] ۱) چکمه؛ ۲) پوست کنده شده، بدون پوست.

چەکمەبۆر: ۱) کۆنەنەجیم، بەگزادەی نابووت؛ ۲) لاساروبێ گوێ [ف] ۱) اشراف‌زادهٔ مفلس؛ ۲) حرف‌نشنو.

چەکمەرەق: چەکمەبۆر [ف] نگا: چەکمەبۆر.

چەکۆ: ناوی پیاوانەیە [ف] اسمی برای مردان.

چەك‌وپوش: وردەو پردەی ماڵ [ف] خرت‌وپرت منزل.

چەکوچ: چەکوش، تەوری زۆر چکۆڵە بۆ بزمار کوتان‌و قەندشکاندن [ف] چکش.

چەکوچڕدان: دوامین دڵۆپ دەرهێنان [ف] تا آخرین قطره چکانیدن.

چەکوچکاری: کار لەشتێ کردن بەچەکوچ [ف] چکش‌کاری.

چەکوور: پێستی بەتووکەوە، کەوڵەحەیوانی تۆك‌لێ وەنەکراو [ف] پوست حیوان با پشم آن.

چەکوش: چەکوچ [ف] چکش.

چەکە: ۱) مشتوی هەلاج، مشتەی هەلاج، کوتکی هەلاج؛ ۲) ڕوت‌و شرۆڵ؛ ۳) لەرزینی سەر: (هەر **چەکەی** سەری دێت)؛ ۴) گاڵتەچی‌و قسەخۆش؛ ۵) دەنگی کەوشی کۆنی خراپ: (**چەکەی** کەوشی دێت) [ف] ۱) مشتهٔ پنبه‌زنی؛ ۲) لخت‌وعور؛ ۳) لرزش سر؛ ۴) بذله‌گو؛ ۵) صدای کفش کهنه و فرسوده.

چەکەچەك: دەنگەدەنگی کەوشی کۆن‌و دڕاو [ف] صدای کفش کهنه و فرسوده.

چەکەرداسی: زەبەلاحی بێکارە [ف] لندهور بیکاره.

چەکەرە: ۱) چەقەرە؛ ۲) سپیایەکی کەبەسەر هەنجیری وشك‌و باسوخەو دەبینرێ [ف] ۱) جوانه؛ ۲) سپیدك انجیر خشك.

چە َ ەرەشکێن: شێوکردنی زەمین لەسەرەتای بەهارا [ف] شخم زدن زمین در اوایل بهار.

چەکەوڕ: چەقەوڕ [ف] نگا: چەقەوڕ.

چەل: ۱) جار، هەل، حەل، دەحفە، کەڕەت؛ ۲) نۆبە لەقومارو گاڵتەدا؛ ۳) کێس، دەرفەت، هەل؛ ۴) ترۆپکی‌چیا؛ ۵) دۆڵپا، بەڵای سەرشان: (**چەل** و ملەو دەست هەڵناگری) [ف] ۱) دفعه، بار؛ ۲) نوبت در بازی؛ ۳) فرصت؛ ۴) قلهٔ کوه؛ ۵) وبال گردن.

چەلا: گوریس لەمو [ف] ریسمان.

چەلاخ: ئەسپی هەدانەدەر [ف] اسب ناآرام.

چەلاق: نەترس، بەغیرەت [ف] نترس، بیباك.

چەلاك: ۱) داری درێژی میوە تەکاندن؛ ۲) کۆڵەکەی چادر [ف] ۱) چوب بلند برای تکاندن میوه؛ ۲) دیرك خیمه.

چەڵاك: چەلاك [ف] نگا: چەلاك.

چەلاکە: ۱) داری سەر بەقولاپە بوشت لەقوڵایی دەرهێنانەوە؛ ۲) داری درێژی دۆڵــك بەر چادر دەدرێ، چڵاك [ف] ۱) چوب قلاب‌دار برای بیرون کشیدن اشیاء از داخل چاه؛ ۲) دیرك خیمه.

چەڵاکە: چەڵاك [ف] نگا: چەلاك.

چەلان: ڕۆژانی پێشو، جاران [ف] قبلا.

چەلاو: ۱) نۆکاو؛ ۲) گۆشتاو؛ ۳) ئاوی سەروپێ؛ ۴) زۆنگ‌و زەلکاو [ف] ۱) نخوداب؛ ۲) آب‌گوشت؛ ۳) آب کله‌پاچه؛ ۴) باتلاق.

چەڵاو: شۆربای تێکوشین، تریت [ف] تریت.

چەلتك: ۱) جەواڵی بچوك؛ ۲) چەڵتوك، برنجی بەتێکوڵەوە [ف] ۱) جوال کوچك؛ ۲) شلتوك.

چەڵتوك: برنجی بەتێکوڵەوە [ف] شلتوك.

چەڵتوك جاڕ: مەرەزە، مەزرای برنج [ف] شالیزار.

چەڵتە: چەقەو قسەی لابەلا [ف] سخن سبك.

چەڵتەچەڵت: چەنەدرێژی، چەنەوەری [ف] پرچانگی.

چەڵغو: چەرغو، گەسکی لەشوڵ [ف] نوعی جاروی دستی.

چەلقو: لەرولاواز، نزار [ف] لاغر.

چەڵماس: چاوبرسی، چڵێس [ف] بخیل، حریص، آزمند.

چەڵماسك: چەڵماس [ف] نگا: چەڵماس.

چەلوچۆم: ڕاسان، خۆگیف‌کردن [ف] آماده شدن برای حمله.

چەلوز: پارسەکی بەگیرەو نیرە [ف] گدای سمج.

چەلۆك: کوێزر، چەت [ف] کوزر.

چەلومل: بەڵای دەست هەڵنەگر [ف] سختی و بلائی که رفع نمی‌شود.

چەلە: ۱) گوریس، وەریس، پەت؛ ۲) نۆرە لە گاڵتەدا [ف] ۱) ریسمان؛ ۲) نوبت در بازی.

چەلەپایی: جۆرێ دیلان [ف] نوعی رقص محلی.

چەلەك: ۱) خۆشڕۆ، بەپێ، بەکار لەرۆیشتنا؛ ۲) چەمیوە، داهاتو؛ ۳) جوان، خوشیك [ف] ۱) راهوار؛ ۲) خمیده؛ ۳) زیبا.

چەلەکوڕە: مشك‌گرە، باڵدارێکی ڕاوکەری بچوکە لەباشو گچکەترە [ف] پرنده‌ایست شکاری کوچك.

چەڵەکە: چەڵاك [ف] نگا: چەڵاك.

چەڵەم: ۱) کەڵەوە، کەڵەمە؛ ۲) ئالقەی سەری قەیاسە؛ ۳) دارگوردی تەون [ف] ۱) حلقهٔ چوبی که در گردن گاو اندازند؛ ۲) وهنگ؛ ۳) چوبی در دستگاه قالیبافی.

چەڵەمە: ۱) کەڵەوە؛ ۲) ئاڵقەی دارینی سەری قەیاسە؛ ۳) چوڵەمە؛ ۴) گیروگرفتی زەمانە، دەردو نارەحەتی: (توشی تەنگ‌و **چەڵەمە هاتوم**) [ف] ۱) حلقه چوبی گردن گاو؛ ۲) وهنگ؛ ۳) استخوان جناغ؛ ۴) گرفتاری زمانه.

چەڵەمەشکانێ: چوڵە مەشکێنە [ف] جناغ شکستن.

چەڵەمەشکێنە: چوڵەمەشکێنە [ف] جناغ شکستن.

چەلەنگ: ١) شۆخ و شەنگ؛ ٢) دەفری بە تەنەکە؛ ٣) چلۆکی دار؛ ٤) داماو؛ ٥) چوست و ئازا ف ١) شوخ و شنگ؛ ٢) ظرف بزرگ؛ ٣) شاخه درخت؛ ٤) وامانده؛ ٥) چالاك.

چەلەدان: هەڵماتێن، ماتێن ف تیله‌بازی.

چەلی: ١) گیایەکە لەتیرەی کەماولۆ؛ ٢) وشەی دەنگدانی گابۆ ڕۆیشتن ف ١) گیاهی است؛ ٢) واژه‌ای برای راندن گاو.

چەلێ: ١) جارێك، کەڕەتێك، دەمێك؛ ٢) وشەی مۆڵەت خواستن: (چەلێ ڕاوەستە) ف ١) یك آن؛ ٢) واژه‌ای برای مهلت خواستن.

چەلیان: توانین، کارین، شیان ف توانستن.

چەلیپا: خاچ، سەلیب ف صلیب.

چەلێك: جارێك لەجاران ف یك لحظه در گذشته.

چەلینگ: گیایەکی بەپێنجی جوانە، گوڵبەند ف گیاهی است.

چەم: ١) چاو؛ ٢) چۆم؛ ٣) خوارولار؛ ٤) مێشەلانی لای چۆم؛ ٥) تەرز و شێوەی کار: (لەچەمی دەزانێ) ف ١) چشم؛ ٢) رودخانه؛ ٣) خمیده؛ ٤) بیشه‌کنار رودخانه؛ ٥) شیوۀ کار.

چەم ئاخورە: تامان بۆ ئاژەڵ ف پرچین.

چەما: خوارەوەبو، داهات ف خم شد.

چەمان: داهاتنەوە، بەرەو خوارلار بونەوە ف خم شدن.

چەماندن: خوارکردنەوە، داهێنان ف خم کردن.

چەماندنەوە: چەماندن ف نگا: چەماندن.

چەمانن: چەماندن ف نگا: چەماندن.

چەماننەوە: چەماندن ف نگا: چەماندن.

چەمانەوە: داهاتن، داهاتنەوە ف خم شدن.

چەماو: ١) خوارەوەبوگ؛ ٢) ترۆزی؛ ٣) چۆمی گچکە ف ١) خمیده؛ ٢) خیارچنبر؛ ٣) نهر.

چەماوە: خوارەوەبوگ، لارەوەبوگ ف خمیده.

چەمبل: هەنگڵ، دەسکە گۆزەودێزە ف دستۀ خم و کوزه.

چەمبۆڵە: ١) پوکاوڵە، چەمۆڵە؛ ٢) چنگ، پەنجە ف ١) پنجۀ دست که به‌علامت تنفر رو به‌کسی باز می‌کنند؛ ٢) پنجۀ دست.

چەمبەر: ١) چەمەر، شین و شەپۆڕ؛ ٢) ئاڵقە، گەو، کەمە ف ١) شیون؛ ٢) حلقه.

چەمبەرە: پاپۆکەی مار ف چنبر زدن مار.

چەمبەری: دەسکی خەنجەر و شمشێر ف دستۀ خنجر و شمشیر.

چەمپال: سەربار ف سربار.

چەمپل: باڵی پیاو، لەسەرپەنجەوە تاشان ف دست، از سرانگشتان تا شانه.

چەمتاوە: چەماوە ف خمیده.

چەمچك: ئەسکوێ، ئەسکو ف چمچه.

چەمچور: کەرمێشێکە زیانی بۆ ڕەز هەیە ف حشرۀ آفت رز.

چەمچە: چەمچك ف چمچه.

چەمچیر: ١) جۆڵانەی نەخۆش و مناڵان؛ ٢) جۆرێ ترێی ڕەش ف ١) ننو؛ ٢) نوعی انگور سیاه.

چەمك: مەبەست، مەتڵەب ف منظور.

چەموچوخمو: مێشەو قامیشە لێنی چوغور ف بیشه و نیزار انبوه.

چەموچوغورد: چەموچوخمو ف نگا: چەموچوخمو.

چەم‌وخەم: نازونوز ف خرام.

چەموڕ: لاسار، گوێ نەبیس ف حرف نشنو.

چەموش: سڵ، ڕەوەك، لەقەهاوێژ وگازگر ف چموش.

چەمۆڵە: ١) چەمبۆڵە، پوکاوڵە؛ ٢) پەنجەبەبڵاوی؛ ٣) چنگاڵ ف ١) نگا: چەمبۆڵە؛ ٢) پنجۀ باز دست؛ ٣) چنگال.

چەمۆڵەدادان: پەنجەلەسەرزەوی درێژکردنی درندە: (شێر چەمۆڵەی دادابو) ف پنجۀ حیوانان درنده روی زمین.

چەمۆڵەگرتن: پوکاوڵەلێنان ف پنجۀ دست را به علامت تنفر رو به کسی باز کردن.

چەمۆڵەلێنان: پوکاوڵەلێنان ف نگا: چەمۆڵەگرتن.

چەمە: ١) چاوە، یەکژور؛ ٢) سەرچاوە، کانی؛ ٣) کەمەی دەف و بێژنگ ف ١) اطاقی در خانه؛ ٢) سرچشمه؛ ٣) چوب مدوّرشدۀ دف و امثال آن.

چەمەدان: جانتا، صندوقۆکەی لەچەرم یان تەنەکە بۆجلك تێنان ف چمدان.

چەمەر: ١) شین و شەپۆڕ؛ ٢) کەمە ف ١) شیون و زاری؛ ٢) حلقه.

چەمەڕا: چاوەڕێ، چاوەنۆڕ ف امیدوار.

چەمەرە: ئاڵقە لەدار ف وهنگ.

چەمەری: لاواندنەوەی مردوەکە بەدەهۆل لێ‌دەدرێ ف نوحه‌خوانی با دهل.

چەمەسیاوڵە: گیایەکە ف گیاهی است.

چەمەن: چیمەن، مێرگ ف چمن.

چەمەنتۆ: چیمەنتۆ، سیمان ف سیمان.

چەمەند: شێ، ئەسپ یان ماینی ڕەنگ ئاماڵ زەرد ف اسب سمند.

چەمەودما: چاولەدو، بەتاسەبۆدیتن ف چشم‌انتظار.

چەمیانەوە: چەمانەوە ف خمیدن.

چەمیخانی: دارستانی دارتو ف باغ توت.

چەمیش: ١) پێڵاو، پالا؛ ٢) چەموش ف ١) کفش؛ ٢) چموش.

چەمیلە: ترۆزی ف خیارچنبر.

چەمین: ١) داهاتنەوە، لاربونەوە؛ ٢) شیاکە، ریخ ف ١) خمیدن؛ ٢) سرگین.

چەمینەوە: داهاتنەوە ف خمیدن.

چەمیو: خوارەوەبوگ، لارەوەکراو ف خمیده.

چەن: ١) دەرزی؛ ٢) چەناگە، ئەرزینگ؛ ٣) چقاس، چەند ف ١) سوزن؛ ٢) زنخ؛ ٣) چقدر، چند.

چەناخ: ١) خشڵێکی ژنانەیە، کرمەك؛ ٢) چەنەگە، ئەرزینگ ف ١) زیوری است زنانه؛ ٢) زنخ.

چەناگە: ئەرزینگ، چەنە ف زنخ، چانه.

چەناگەدان: چەنەلێدان، زۆربێژی، هەڵەوەڕی ف پرچانگی، پرگوئی.

چەناگەدرێژ: زۆربلێ، چەنەباز، هەڵەوەڕ ف پرچانە، حرّاف.
چەناگەکوتان: بریتی لەگیانەڵاو، ئاویلکەدان ف کنایە از حالت نزع.
چەناگەکوتێ: چەناگەکوتان ف نگا: چەناگەکوتان.
چەنبەر: کەمە، دەورەی هەرشتێ ف محیط دایرە.
چەنتك: هەگبە، خورجێنی پچوك بۆزاد ف توشەدان.
چەنجوُز: ١) لاواز، لەڕ، لەجەر، داڵگۆشت؛ ٢) ڕەزیل، ڕزد ف ١) لاغر؛ ٢) خسیس.
چەنچڕۆك: چینچڕۆك ف نگا: چینچڕۆك.
چەند: چقاس، چەنێ ف چند، چقدر.
چەنـدان: ١) هێندەی، نەوەندەی؛ ٢) بەقەدەر، بەئەندازە: **(دوچەندانی وەرگرت)** ف ١) چندانکه؛ ٢) بەاندازە.
چەندن: چاندن، تۆم وەشانن ف کاشتن.
چەنـدوچـون: وەرامو پرسیار، قسـه لەشتێ کردن، باس کردن: (بێ **چەندوچون** بەوەندەی دەدەم) ف چك‌وچانه زدن.
چەنـدە: ١) ماوەیەکـە، دێر وەختێکـە: **(چـەندە چاوەنوڕم)**؛ ٢) پرسیار لەئەندازە: (ئەوکۆیە**چەندە**) ف ١) چندی است، مدتی است؛ ٢) چند است، چقدر است.
چەندێ: ماوەیەك، زەمانێك: **(چەندێ** لەمەوبەر دیتم) ف چندی، مدّتی.
چەندێتی: ڕادەی زۆری‌وکەمی ف کمیّت.
چەنسوُتەکە: چنگ سوُتەکە ف نگا: چنگ سوُتەکە.
چەنگ: ١) چنگ، پەنجە؛ ٢) باڵی مەل؛ ٣) مامزەی چەکمەی سواران؛ ٤) ماتو پەشێو؛ ٥) ئامرازێکی موسیقایە؛ ٦) زەنگوڵە ف ١) چنگ، پنجه؛ ٢) بال پرندگان؛ ٣) مهمیز؛ ٤) مبهوت؛ ٥) آلت موسیقی؛ ٦) زنگوله.
چەنگاڵ: چنگاڵ ف نگا: چنگاڵ.
چەنگان: چەندان ف نگا: چەندان.
چەنگ‌بون: شێوان، ماتو پەشێو بون ف آشفته و مبهوت بودن.
چەنگـــل: چەنگـاڵ، قولاپ. بۆ گۆشت هەڵاوەسینو ماسی‌گرتن ف چنگال، قلاب.
چەنگ‌لفە: دەس بڵاوی، ماڵ بەخۆڕایی خەرج کردن ف ولخرجی.
چەنگە: چنگە، داریا آسنی سەر بەقولاپ ف چنگك.
چەنە: چەناگە، ئەرزینگ ف چانه، زنخ.
چەنەباز: چەقەسرۆ، هەڵەوەڕ ف ورّاج، پرگو.
چەنەبەچەنە: شەڕە چەقە، دم‌لەدم‌نان ف درگیری لفظی.
چەنەچەن: زمان درێژی، هەڵەوەڕی ف زبان‌درازی.
چەنەدان: زۆربێژی، چەنەچەن ف زبان‌درازی.
چەنەلێدان: چەنەدان ف نگا: چەنەدان.
چەنەوەر: ١) هەڵەوەڕ، زۆربێژ؛ ٢) چەوەندەر، چەوەنەر ف ١) زبان‌دراز، پرگو؛ ٢) چغندر.
چەنەهەراش: هەڵەوەڕ، زۆربێژ ف زبان‌دراز، پرگو.
چەنی: ١) دەرزی دورمان؛ ٢) دەگەڵ. پێڕا؛ ٣) بۆچی. لەبەرچی ف ١) سوزن؛ ٢) همراه با؛ ٣) چرا، برای چه.
چەنێ: ١) هێندێ؛ ٢) چەندجارێك، زەمانێ ف ١) مقداری، اندکی؛ ٢) اندك زمانی.
چەو: ١) ورتکەبەرد، زیخ، خیز؛ ٢) چاو ف ١) شن؛ ٢) چشم.
چەوا: چاوا، چۆن ف چگونه.
چەواشە: ١) دژ، پێچەوانە؛ ٢) شێویاگ، تێك‌چو ف ١) برعکس؛ ٢) آشفته.
چەوت: لار، خوار، چەفت ف کج.
چەوتاندنەوە: لارەوەکردن، خوارکردنەوە ف خم کردن.
چەوتانەوە: لاربونەوە، خواربونەوە ف خم شدن، کج شدن.
چەوتاوە: داهاتو، خوارەوەبوگ ف خمیده، کج.
چەوتە: ١) ڕێگە لەقەدی کێودا، ڕێك لبرواری چیا؛ ٢) شتەخوارەکە ف ١) راه کوهستانی؛ ٢) آنچه که کج باشد.
چەوتـەك: ١) داربـەس، قایمـە؛ ٢) لکی نەبـڕاوی ژێر زەوی خراو لەجێگای شەتڵ ف ١) داربست؛ ٢) شاخهٔ خوابیده برای تکثیر.
چەوتەکەڵ: چەفتەکەڵ ف گاو نر چهارساله.
چەوتوچێڵ: چەوتوچەوێڵ ف کج‌وکوله.
چەودار: چاودار ف چاودار.
چەودەر: چاودار، چێودان ف چاودار.
چەودەم: پاشملەگوتن، غەیبەت کردن، خوسپ ف غیبت کردن.
چەودەن: چەودەر ف چاودار.
چەور: ١) ڕونـاوی، دهـون؛ ٢) بەرزتر؛ ٣) قورسو سەنگین‌تر ف ١) چرب؛ ٢) بالاتر؛ ٣) سنگین‌تر.
چەورسان: کەموکەیەك ڕۆن کە هەسانی پێ تیژدەکەن ف چربی کمی که بر روی سنگ‌سای می‌مالند.
چەورستان: چەورسان ف نگا: چەورسان.
چەورچەوروکە: گیایەکە بەرەکەی تامێکی چەور دەدا ف گیاهی است.
چەورکردن: تێ هەڵسوُنی ڕۆنو نەوتو شتی‌تر ف چرب کردن.
چەورکە: چەور چەوروکە ف نگا: چەورچەوروکە.
چەوروچڵیك: چڵکنی چەور ف چرب و چرکین.
چەوروشیرن: جۆرێك موروی بەڵەکە دەڵێن بۆخوشەویستی بەکارە ف نوعی مهرهٔ گردنبند.
چەوروشیرین: چەوروشیرن ف نگا: چەوروشیرن.
چەورونەرم: بریتی لەزمان‌لوس، مرۆخەڵەتێن بەقسەی خۆش ف چرب زبان.
چەورە: ١) دەسەسڕ، دەسرەی دەست؛ ٢) نەوسنی ماڵانگەڕ وبێکارە ف ١) دستمال؛ ٢) شکم‌پرست بیکاره.
چەورەسان: چەورسان ف نگا: چەورسان.
چەوری: چەورایی، دوگو بەزو ڕۆن ف چربی.
چەوری‌دان: قوتولکەی ڕۆنی هەسانو... ف چربی زدن به سنگ‌ساب و...
چەورێژ: ڕێگەی زیخ تێکراو، خیزرێژ ف راه شوسه.
چەورێکە: مەلێکە لەچێشکە چکۆلەتر ف پرنده‌ایست کوچك.

چەوسان: رەنجدان، زەحمەت کێشان ف زحمت کشیدن.
چەوساندن: رەنج پێدان ف زحمت دادن.
چەوساندنەوە: ماندوکردنی زۆرو بەهرەی ماندو بونەکە داگیرکردن ف رنج دادن و مزد ندادن.
چەوسانەوە: چەوسان ف نگا: چەوسان.
چەوکێش: شەنەیەکی بەچنگە بۆوردکەبەرد کۆکردنەوە ف شنکش.
چەولگ: خیزەلان، شوێنێ کە زیخی زۆری لێهەیە ف شنزار.
چەولۆك: سەر کویژر ف کوژر.
چەوە: چاو، دیە، چەعڤ، چەم، چەش ف چشم.
چەوەڵ: فەسەلی ئاخوڕ، دەنکەکای درشتی بەرماو لە ئاخوڕدا ف ساقه دروشدهٔ غلات که در آخور میماند.
چەوەندەر: چۆنەر ف چغندر.
چەوەنەر: چۆنەر ف چغندر.
چەوێڵ: چەوت، چەفت، خوار، لار ف کج.
چەهرە: بیچم، کەسم، تەحر، تەرح ف سیما.
چی: ١) چشتێك؛ ٢) بۆچی، لەبــەرچی؛ ٣) چی دەبێژی، مەبــەستت چی‌یە؛ ۴) پاشگــری بەواتا: دروست کەر: (تەنەکەچی)؛ ۵) خاوەن: (عەرەبان **چی** ــ سەوزەچی) ف ١) چەچیزی؛ ٢) چرا؛ ٣) منظورت چیست؛ ۴) پسوندیست بەمعنی سازنده؛ ۵) صاحب و مالك.
چێ: ١) ئێرە، ڤر؛ ٢) دروســت، ساز: (تــشتــــەکــی بۆمن **چێ**کە)؛ ٣) بەدەستوبردو کاری؛ ۴) باش‌وچاك ف ١) اینجا؛ ٢) آماده، مهیّا؛ ٣) کاری، کاردان؛ ۴) خوب و پسندیده.
چیا: ١) کێو، کێف، کەژ، کۆ؛ ۴) سارد، فێنك ف ١) کوه؛ ٢) سرد، خنك.
چیاسەوز: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
چیاگ: سارد لە چێژەدا: (ئاوچیاگ: ئاوی سارد، تەزی) ف خنك.
چیامــــانی: ١) سەرمــابــون؛ ٢) ئارەقــەی لەش لە بێ تاقــەتی ف ١) سرماخوردگی؛ ٢) عرق تن ناشی ازخستگی.
چیت: ١) پارچەی تەنك‌و رەنگاورەنگ؛ ٢) تۆچی؛ ٣) چە کارێکت...؛ ۴) زیقەوهاوار؛ ۵) قامیش ف ١) چیت؛ ٢) تو چه هستی؛ ٣) چه؛ ۴) جیغ و داد؛ ۵) نی.
چیت‌پەردە: چیغ ف چیغ.
چیت‌جا: پەردەی بوك‌و زاوا ف حجله.
چیتك: ١) قامیش؛ ٢) هەرشتێ لولەی هەبێ‌و ناوی هلۆڵ بێ ف ١) نی؛ ٢) هر چیز لوله‌ای شکل میان تهی.
چیتەلان: قامیشەلان ف نیزار.
چیجك: سەری گوان‌و مەمك ف تکمه پستان.
چیچ: بەچکەی‌مەل ف جوجه.
چیچرك: ١) سیسرە، سیسرکە، مەشکەدڕە؛ ٢) پارچە گۆشتێکی پچوك ف ١) جیرجیرك؛ ٢)تکهٔ کوچك از گوشت.
چیچر: گیایەکە شیرەکەی لیچقە ف گیاهی است.
چیچــك: ١) چیجــك؛ ٢) گوڵی دەشت کە پشکوتبێ؛ ٣) چوێلەکە؛ ۴) جوجکە مریشك؛ ۵) نەرمەی گوێ، شلکەگوێ؛ ۶) میتکەی مێوینە؛ ٧) پارچەگۆشتێکی پچوك ف ١) نگا: چیجك؛ ٢) گل کوهی شکفته شده؛ ٣) گنجشــك؛ ۴) جوجــەمرغ؛ ۵) لالهٔ گوش؛ ۶) چچوله؛ ٧) قطعهٔ کوچك گوشت.
چیچکە: ١) شلکەگوێ؛ ٢) چینچك، تروشکان ف ١) لالهٔ گوش؛ ٢) چمباتمه.
چیچڵە: ١) نەرمەی‌گوێ؛ ٢) تروشکان، قونەڵتس ف ١) لالهٔ گوش؛ ٢) چمباتمه.
چیچکەمەچان: گەمەیەکی منالانە هەڵدەتروشکێن‌و هەلدەستنەوە ف از بازیهای کودکان.
چیچە: سەرگۆی مەمك ف تکمه پستان.
چی‌چی: ١) پرسیاری بەســـورمــانــەوە: (**چی‌چی**؟ دادەی بیلێوە)؛ ٢) چنچــك؛ ٣) مەمــك، گوان؛ ۴) دانیشــەبە زمانی منالان ف ١) کلمهٔ پرسش همراه با تعجب؛ ٢) چمباتمه؛ ٣) پستان؛ ۴) بنشین، در زبان کودکان.
چیچێ: تۆڵەکە، ئانەحاجی لەگ‌لەگ ف پنیرك.
چیچیلە: نەرمەگوێ، شلکەگوێ ف لالهٔ گوش.
چیخ: روش، روشان، داروشان ف خراش.
چیخ کرن: روشاندن ف خراشیدن.
چیدانە: باڵدارێکی بنەوش رەنگە ف پرنده‌ایست بنفش‌رنگ.
چیر: ١) بزنەمەرەز؛ ٢) کێر؛ ٣) زاڵ، قەوەت پێ شکاو ف ١) نوعی بز؛ ٢) آلت تناسل در مردان؛ ٣) چیره.
چیڕ: ١) ددانی گڕ؛ ٢) دان‌نیشــانــدان بەتــورەیی؛ ٣) نەپس ولەجاوین نەهاتو؛ ۴) نەسازو خۆگر لەسەودادا ف ١) دندان برهم ساییدن؛ ٢) از عصبانیت چنگ و دندان نمودن؛ ٣) غیرقابل جویدن؛ ۴) کسی که نشود با او معامله کرد.
چێر: ١) ژێر، بن؛ ٢) مانگا، چێڵ؛ ٣) دۆست‌و ئاشنا؛ ۴) دەسەڵات‌دار، زاڵ ف ١) زیر؛ ٢) ماده‌گاو؛ ٣) دوست و آشنا؛ ۴) چیره.
چێڕ: ١) تێڕ، جەواڵی دوتــایی؛ ٢) جنێو، سخێف، دژمان ف ١) خرجین بزرگ؛ ٢) دشنام.
چیڕبونەوە: زەق روانین بەتورەیی ف خیره نگریستن.
چیڕت: جیقنە، ریقنە، گوی باڵدار ف چلغوز.
چیڕچیڕ: ١) دەنگی رێك خشانی ددانان؛ ٢) دەنگی قەڵەم لەنوسیندا ف ١) صدای بهم ساییدن دندانها؛ ٢) صدای قلم نی هنگام نوشتن.
چیرچیرۆك: نەقل‌و نەزیلە ف قصّه.
چیڕدرێژ: زۆربڵێی لاسار ف ژاژخا.
چیرڤان: جاڕچی، ئاگاکەر ف جارچی.
چیرك: لەتکــە، هەڵوچەو سێو و هەرمێ لەتە، کەوشك دەکرێنەوە ف برگه گوجه و سیب و...
چیڕك: بڕەی مافور ف اضافه نخی که در قالی می‌برند.
چیڕگ: میشەسی، چرگ ف هوبره.
چیرۆك: حیکایەت، حەقایەت، دەنگ‌و باسی رابردو ف داستان.

چێرومێر: دۆستو هەواڵ، ئاشناو برادەر [ف] دوست و آشنا.

چێرە: ۱) زاڵ، دەست بەسەرا رۆیشتو؛ ۲) لەوەڕ، گیای خواردنی مالآت؛ ۳) دموچــاو؛ ۴) قەرەبــو؛ ۵) رەنگی ئاڵی ئاچخ؛ ۶) سیرەسیری کەو لەوەختی ماروریۆی دیتن [ف] ۱) چیره؛ ۲) علوفه دام؛ ۳) صورت؛ ۴) تلافی؛ ۵) رنگ صورتی؛ ۶) صدای کبك هنگام مشاهده مار و روباه.

چیرە: ۱) لۆرك و پەنیری پێکەوە کولآو؛ ۲) دەنگی کەو لەمارو رێوی دیتنا [ف] ۱) از خوراکی‌هاست؛ ۲) صوتی که کبك در حال وحشت سر می‌دهد.

چیرەخەر: رایەخ، هەرشتێ بۆراخستن دەشێ وەك بەڕەو مافوروحەسیر [ف] زیرانداز.

چیرەوەبون: بەتورەیی ددان نیشاندان [ف] دندان نمودن از خشم.

چیرەیی: رەنگی ئاڵی کاڵ، پەمەیی [ف] رنگ صورتی.

چێری: لەوەڕ [ف] چراگاه.

چێرین: لەوەڕان، گیاخواردنی ئاژەڵ؛ ۲) لەوەڕاندن [ف] ۱) چریدن؛ ۲) چرانیدن.

چیز: مۆزە شینە [ف] خرمگس سبزرنگ.

چیزۆ: چروك، بێ‌نرخ، نەهێژا [ف] بی ارزش.

چێژ: تام، چەژە، چەشکە [ف] مزه، طعم.

چێژان: تام‌کردن، چەشتن [ف] چشیدن.

چێژتن: تام‌کردن، چیژان [ف] چشیدن.

چێژکە: چێژ، تام‌تاقی کردنەوە [ف] چشیدن.

چێژە: ۱) چێژکە؛ ۲) نچیری چیشکەخواردو [ف] ۱) چشیدن؛ ۲) شکار چشته‌خور.

چێژەدانان: چەشکەدانان بۆ نێچیر [ف] چشته گذاشتن برای شکار.

چێژیلە: چۆلەکە [ف] گنجشك.

چێش: کام، کامە، کێهە [ف] کدام.

چێشت: ۱) پێخۆری لەسەر ئاگر کولاو، ئاش؛ ۲) نانی بەیانی، تێشت [ف] ۱) آش؛ ۲) صبحانه.

چێشتا: نێوانی بەیانیو نیوەرۆ [ف] چاشت.

چێشتان: ناوەڕاستی بەیانیو نیمەڕۆ [ف] چاشت.

چێشتانان: دەمی بەرلە نیوەڕۆیان [ف] چاشت هنگام.

چێشتانە: بەخشش لەپاداشی کاری چاکدا [ف] بخشش، انعام.

چێشتاو: ئاودانی مەڕ لە نێوان بەیانو نیوەڕۆدا [ف] آب‌دادن چاشت هنگام رمه.

چێشتخانە: مەتعەم، ئەودوکانی شیوی لێ دەفرۆشن [ف] رستوران، سالن غذاخوری.

چێشتکەر: چێشت لێنەر، ئاشپەز، تەبباخ [ف] آشپز.

چێشتن: چەشتن، تام‌کردن [ف] چشیدن.

چێشتــە: ۱) نچیری چەشــەخــواردگ؛ ۲) چەشــەبــۆ نیچیر [ف] ۱) چشته‌خوار؛ ۲) چشته.

چێشتەخۆشکە: ۱) چێشتە قوڵەی منالآن؛ ۲) ئالآتو زەردە چێوە [ف] ۱) نگا: چێشتەقوڵە؛ ۲) ادویه.

چێشتەخۆشە: ئالآتو زەردە چێوە [ف] دیگ‌افزار.

چێشتەقوڵە: خواردن کە منالآن لەماڵە وەی دێنو پێکەوەی دەخۆن [ف] توشهٔ کودکان.

چێشتەقوڵی: چێشتەقوڵە [ف] نگا: چێشتەقوڵە.

چێشتە کولێن: ئالآتو زەردە چێوە، بەهارات [ف] دیگ‌افزار.

چێشتەنگاو: قاوەڵتون، وەختی بەرلەنیوەڕۆ [ف] چاشت هنگام.

چێشتەنوێژ: نوێژی سونەت لە نێوان بەیانیو نیوەڕۆدا [ف] نماز چاشت.

چێشتی: تامی کرد، چەژەی کرد [ف] چشید.

چێشتیر: توێشتیر، چوێشتیر [ف] بز دوساله.

چێشکە: ۱) چێژە؛ ۲) پاساری، چوێلەکە [ف] ۱) مزه؛ ۲) گنجشك.

چیغ: پەردەی لە قامیش کەبە دەوری رەشماڵدا رای دەنگێون [ف] چیغ.

چیغ کردن: دەورەدان، دەورەگرتن [ف] دور چیزی را گرفتن.

چیڤ: خۆهەڵکێشان [ف] لاف‌زدن، خودستایی کردن.

چیق: ۱) قاچی جانــەوەر، لاقی زینــدەوەران؛ ۲) قەلەڕەشە [ف] ۱) پای جانور؛ ۲) غراب، کلاغ.

چیقاڵ: لەڕو لاواز، کز، لەجەر [ف] لاغر.

چیقل: جیکڵ [ف] نگا: چیکڵ.

چیقلدانە: جیکڵدانە [ف] ژاغر، چینه‌دان.

چیك: ۱) تانــەی سەرچــاو، لەکــەی سەرچاو؛ ۲) بسکی لاجانگ؛ ۳) جوچکی مەل؛ ۴) چۆلــەکــە [ف] ۱) لکهٔ چشم؛ ۲) موی شقیقه؛ ۳) جوجه؛ ۴) گنجشك.

چێکــرن: ۱) دروست کردن، سازدان؛ ۲) کارێك هێنان [ف] ۱) درست کردن، ساختن؛ ۲) انجام دادن.

چیکڵ: جیکڵ، جیقل [ف] چینهٔ هضم نشده در شکم پرنده.

چیکڵدانە: جیکڵدان [ف] چینه‌دان.

چیکلە: چیلکە، داروکەی زۆر باریکی کورت [ف] شاخهٔ کوتاه و باریك درخت.

چیکن: چیکەنە، ئامرازی پەمۆ پاك کردن [ف] ابزار پنبه پاك کنی.

چیکنە: درونی‌ورد، درومانی‌ورد [ف] دوخت و دوز بسیار ریز.

چیکە: هیچی‌تر، هیچی‌دیکە [ف] دیگر هیچ.

چێکە: دروست‌کە، سازدە [ف] درست کن، بساز.

چیکــەنە: ۱) چیکنە؛ ۲) پەمۆلەچیکنەدان [ف] ۱) نگا: چیکنە؛ ۲) پاك کردن پنبه.

چیل: ۱) ماکەو، کەوی‌مێ؛ ۲) گیاو پوشی ناوکورتان؛ ۳) بازگی خاڵدار؛ ۴) فیڵ، گەڕ؛ ۵) پەرژین؛ ۶) جوچکی باڵندە؛ ۷) فرەچەرمگ [ف] ۱) کبــك ماده؛ ۲) آنچه که در پالان ریزند؛ ۳) ابلق؛ ۴) حیله، مکر؛ ۵) خاربست؛ ۶) جوجهٔ پرنده؛ ۷) کاملاً سفید.

چێل: ۱) گاشەبەرد، تەلەسەنگ، تاوێرە بەرد، کەڤرێ مەزن؛ ۲) پەرچینی لەدڕكو داڵ سازکراو؛ ۳) خاڵ‌خاڵ؛ ۴) جوچکی باڵندە [ف] ۱) سنگ بزرگ؛ ۲) پرچینی که از خار سازند؛ ۳) خال‌خالی؛ ۴) جوجهٔ پرنده.

چێڵ: ۱) مانگا؛ ۲) خوار [ف] ۱) ماده گاو؛ ۲) کج.

چیلان: ۱) ئەنگوچکە سۆرانی باریك؛ ۲) قفڵو کلیل [ف] ۱) آستین بلند

و باریك لباس محلی؛ ٢) قفل و کلید.

چیلانگەر: قفڵساز، کلیلساز ف قفلساز.

چیلك: ١) میتکە، چیچك؛ ٢) گۆپکەی گوانو مەمك ف ١) چچولە؛ ٢) نك پستان.

چێلك: چیکلە ف نگا: چیکلە.

چێلکـڕ: مەلی کڕکـەوتـو لەسـەر هێلکـە ف پرندۀ کرچ کە روی تخم خوابیدە باشد.

چیلکـە: ١) چیکلە؛ ٢) باریکایی سەری گوان: (**چیلکەی** گوانی ئەم مەڕە زامە) ف ١) نگا: چیکلە؛ ٢) نُك پستان.

چیلە: ١) چیکلە؛ ٢) پوشو وردەداری ئاگر پێ کردن: (دەستە **چیلە**)؛ ٣) پەرژین ف ١) نگا: چیکلە؛ ٢) افروزە؛ ٣) خاربست.

چێلە: بێچو، فرزەند ف بچە، فرزند.

چێلەك: مانگا ف مادەگاو.

چێلەمێ: شەمشەمەکوێرە، چەکچەکی ف شبپرە.

چێلی: جوچکەی مەل ف جوجە.

چیم: ١) قوڕی هەڵقەندراو لە مێرگ؛ ٢) بڕۆین، بچین؛ ٣) چیمن: (**چیم** بەسەرتەوە)؛ ٤) چشتێکم: (**چیم** لێ دەکەی)؛ ٥) بەلەك، پوُز؛ ٦) پیتی شەشـەم لە ئەلفـو بێتکەدا ف ١) گِل برداشتە شدە از کنار چشمە و جویبار؛ ٢) برویم؛ ٣) از من؛ ٤) نسبت بە من؛ ٥) ساق پا؛ ٦) حرف «چ».

چیمانی: هەگبە، جەنتەی سەفەر ف ساك یا جمدانِ سفر.

چێمك: جمك، دوانە ف دوقلو.

چیمکۆ: روکێش ف روکش.

چیمەن: ١) مێرگ؛ ٢) ئێمەچوین؛ ٣) دەچین ف ١) مرغزار، چمن؛ ٢) رفتیم؛ ٣) میرویم.

چیمەنتۆ: چەمەنتۆ ف سیمان.

چین: ١) لالـەسـەرلا، توێلەسەرتوێ: (**چینی** دیوار، **چینی** زولف)؛ ٢) ولاتێکی هەرەبـە حەشـامـاتـە لەدنیادا؛ ٣) بەرەبـاب ف ١) چین، چینوچروك؛ ٢) کشور چین؛ ٣) نسل.

چێن: ١) باشن، چاکن؛ ٢) ئازان، بەکارن؛ ٣) پاشگری بەواتا: وەشێن: (تـۆمچێنە) ف ١) خوب هستنـد، خوبنـد؛ ٢) چالاکنـد؛ ٣) پسوند فاعلی بەمعنی کارندە.

چینـاوی: ١) بەتـوێ، لالەسەرلا؛ ٢) ناوی پارچەیەکە ف ١) چیندار، چینچین؛ ٢) نام پارچەای است.

چینچڕۆك: چەنچڕۆك ف چنگال پرندە و درندە.

چینچـك: ١) باپشکێو؛ سینچکـە سلاوە؛ ٢) قونەڵتس؛ ٣) کموکە؛ ٤) نەرمـەی گوێ؛ ٥) زیپکە لەپێست؛ ٦) پارچەگوشتێکی پچوك ف ١) گلمژە؛ ٢) چمبـاتمـە؛ ٣) اندك؛ ٤) لالۀ گوش؛ ٥) جوش بدن؛ ٦) قطعۀ کوچكِ گوشت.

چینچکەسلاوە: باپشکێو ف گلمژە.

چینچین: ١) لالـەسەرلا؛ ٢) جانەوەری خاڵدار ف ١) چینچین؛ ٢) حیوان خالدار.

چینخ: ١) چیغ؛ ٢) برینی پوكو پێست ف ١) چیغ؛ ٢) زخم بر پوست.

چێندراو: چناو ف کاشتە شدە.

چێنراو: چناو ف کاشتە شدە.

چینك: زلف، پرچی سەرلاجانگ ف زلف.

چینکۆ: چیمکۆ ف روکش.

چێنکـە: پەڵە سەوزایی لەناو پوشو پاری وشکدا ف سبزە و چمنی کە اطرافش خشك باشد.

چینگچینگ: زرنگە زرنگی خشڵ ف صدای بهم خوردن زیورآلات.

چینوماچین: مریشکەتارانی، مریشکەهندی ف مرغ شاخدار.

چینـە: ١) ریزیك لەدیواری بەقـوڕ؛ ٢) دانەمریشك؛ ٣) هەڵگرتنەوەی دەنـك بەدندوك؛ ٤) قاش، بڕاوێك لە میوەی بێستان ف ١) ردیفی از دیوار گلی؛ ٢) چینە؛ ٣) دانە برچیدن مرغان؛ ٤) قاچ.

چینەدو: جیکڵدانە ف چینەدان.

چینی: ١) جۆرێ سواڵـەتی هەرەبـاش؛ ٢) خەڵکی وڵاتی چین ف ١) ظروف چینی؛ ٢) اهل کشور چین.

چێنی: بەڵمەگۆشت، پارچەیەك لەگۆشت ف قطعۀ گوشت.

چێو: ١) داردەست؛ ٢) ئامراز، ئەسپاب ف ١) چوبدستی؛ ٢) ابزار.

چێوبەس: داربەست ف داربست.

چێوبەست: چێوبەس ف داربست.

چێوجـەلە: ئامرازی ئازاردانی زیندانی، داردەخەنە ناوقامکانیو ڕیکی دەکوشن ف از ابزار شکنجە.

چێودار: ئاژەڵ کڕو ئاژەڵ فرۆش ف چوبدار.

چێودان: چەو دەر، چەودار، چەودەن ف چاودار.

چێوۆر: وەرگەڕاندن لەزمانێکەوە بۆ زمانێك، پاچقە ف ترجمە.

چێورانـدن: ١) پاچقەکرن، تەرجەمەکردن؛ ٢) دەرکردن ف ١) ترجمە کردن؛ ٢) راندن.

چێورکار: وەرگێڕ، پاچقەکار، تەرجومان ف مترجم.

چێوشەقە: دارشەق، شەق، داریبن هەنگڵی قاچ شکیاو ف چوب پا.

چێوکوت: ١) تێلاکوت، بەتێلالێدراو؛ ٢) برێتی لە بەزۆرتێ ئاخنراو ف ١) چوبکاری شدە؛ ٢) کنایە از بەزور فروشدە.

چێوەتـەقێ: داربـەعـەرزا گەرانـدنی کوێر بۆڕێگـە تاقی کردنەوە ف عصازدن نابینا.

چێوەزمە: چێوەتەقێ ف نگا: چێوەتەقێ.

چێوەسـان: ١) بڕبـەنـدی دارو سم تاشین؛ ٢) کەڵپێکی بەراز لە پەنا شفرەوە ف ١) سوهان چوب و سم؛ ٢) یکی از دندانهای گراز.

چێوەل: لەزودا، پێشتر ف پیشتر، پیش از این.

چیە: ١) دوندی کێو؛ ٢) وشەی پرسیار ف ١) قلۀ کوە؛ ٢) چیست.

چێیگ: ساردەوەبو، سارد، تەزی ف سردشدە.

چێیی: سارد ف سرد.

حا: ١) وشـــەی سەر سورمـــان: (ورچـێکم کوشت،**حا**!)؛ ٢) وشـــەی دەنگ‌دانی ولاخ [ف] ١) کلمهٔ تعجب؛ ٢) واژه‌ای برای راندن الاغ.

حاپول: ١) ریٚ‌برٚی کەللا لەکەللاییٚن‌دا؛ ٢) هەنگاوی گەورە لە گەمەدا: (**حـاپول** بنیٚ ئەوسابیهاویٚ) [ف] ١) مسیری که تیله در تیله‌بازی طی می‌کند؛ ٢) گام بزرگ در بازی.

حاپوٚل: زەلامی تی‌نەگەیشتو، زەبەلاحی گیٚلوٚکە [ف] کودنِ درشت هیکل.

حاتوٚر: داری ئەستوری گیٚچ کوتان [ف] چماق گچ کوبی.

حاجەت: ١) ئەسپابی مالٚ؛ ٢) ئامرازی کار [ف] ١) وسائل منزل؛ ٢) ابزار کار.

حاجی: کەسیٚ بوٚ زیارەت چو بیٚتە مالٚی‌خوا [ف] حاجی.

حاجی‌بادام: جوٚرە هەلٚوایەکە [ف] نوعی حلوا.

حاجی بایف: ١) جوٚریٚ بادامی‌ورد؛ ٢) چەقالەبادام، فەریکەبادام [ف] ١) نوعی بادام ریز؛ ٢) چغاله.

حاجی بایڤ: حاجی بایف [ف] نگا: حاجی بایف.

حاجی بایەف: حاجی بایف [ف] نگا: حاجی بایف.

حاجی بەیان: بەری گیایەکـە لەناو دەغلٚا دەروٚیٚ [ف] ثمر گیاهی که در غلات می‌روید.

حاجی رەش: پەرەسیٚلکە [ف] پرستو.

حاجی رەشك: حاجی رەش [ف] پرستو.

حاجی رەنگ: حاجی رەش [ف] پرستو.

حاجیله: ١) گولٚیٚکی سپی ناو زەردە؛ ٢) گیایەکە بەریٚکی تالٚی هەیەو لەناو دەغلٚ دەروٚیٚ [ف] ١) نام گلی است؛ ٢) گیاهی است.

حاجی لەق‌لەق: بالٚداریٚکی قاچ‌و دندوٚك دریٚژی بەلٚەکە [ف] لك‌لك.

حاجی لەگ‌لەگ: حاجی‌لەق‌لەق [ف] لك‌لك.

حاچك: ناوەبوٚ پیاوان [ف] نامی برای مردان.

حاچە: ١) ئەوسەر ئەوسەری جی‌چادر؛ ٢) لکەدار؛ ٣) فلیقانە: (**دوحاچە**) [ف] ١) طرفین چادر؛ ٢) شاخهٔ درخت؛ ٣) شاخه، انشعاب.

حاحـا: ١) وشەی سەیرمان‌و باوەڕ نەکردن؛ ٢) وشەی دەنگ‌دانی گا لە جوت‌دا [ف] ١) کلمهٔ تعجب و ناباوری؛ ٢) کلمه‌ایست برای راندن گاو در هنگام شخم گویند.

حادری: هەر لەجیٚ، جیٚ‌بەجیٚ [ف] فوراً.

حار: حالٚ [ف] حال و احوال.

حازاب: ئازار [ف] عذاب، آزار.

حازاو: حازاب، ئازار [ف] عذاب، آزار.

حازر: ١) ئامادە؛ ٢) دیاروخویا [ف] ١) حاضر، آماده؛ ٢) آشکار و پیدا.

حازری: ئەوانەی لەمەجلیسدان [ف] حضّار.

حاستـەم: ١) سەبـروٚکە، لەسەرخوٚ؛ ٢) سەخت، دژوار؛ ٣) کەم [ف] ١) متین، آرام؛ ٢) دشوار؛ ٣) کم، اندك.

حاستەم‌و دوبەلاٚ: کەمیٚك [ف] اندکی.

حاسـلٚ: ١) بەهـرەو دەرامەد؛ ٢) خولاسەو پوختەی وتار [ف] ١) سود و درآمد؛ ٢) خلاصه کلام.

حاسمان: عاسمان، عەزمان، حەوا [ف] آسمان.

حاش: بیٚ‌بەهرە، بیٚ‌نرخ [ف] بیهوده، بی ارزش.

حاشا: وشەی ئینکیٚری، بەهیچ جوٚرنە [ف] حرف انکار.

حاشـاکـردن: ١) ئینکـارکـردن؛ ٢) دەست لەشـو بەردانی ژن [ف] ١) انکارکردن؛ ٢) جداشدن زن از شوهر.

حاشتەبا: هیچ‌شت: (**حاشتەبا** شك نابەم) [ف] هیچ چیز.

حاشەوەلیللا: بەهیچ‌باریٚك‌دا نە، ناهەرگیز [ف] حاشا وکلاّ، بهیچوجه، مطلقاً.

حاشیه: ١) کەنارە؛ ٢) پەراویٚزی کتیٚب [ف] ١) کناره، کرانه؛ ٢) حاشیهٔ کتاب.

حافز: ١) کویٚری قورعان لەسنگ؛ ٢) کویٚر لە چاوان [ف] ١) نابینائی که قرآن را از بر دارد؛ ٢) نابینا.

حاقوٚ: جوٚریٚ‌کوٚتر [ف] نوعی کبوتر.

حاکم: ١) کەسیٚ بەشکایەتی خەلٚك رادەگا؛ ٢) دەستەلاٚت داری ولاٚت [ف] ١) قاضی؛ ٢) فرمانروا.

حاڵ: ١) چلۆنـایەتی، باری‌ژیان؛ ٢) جەزمـەی دەرویشان ف ١) حال، حال و احوال؛ ٢) حالت جذبه در درویشان.

حاڵات: جەزمەی دەروێش لەکاتی زیکرا: (دەروێش **حاڵاتی** لێ‌هات) ف حالت جذبه در درویشان.

حالم: زانا ف عالم، دانا.

حالوت: هەڵوچە، هەڵوژە ف آلوچه.

حاڵەت: ١) جەزمە لێ‌هاتن؛ ٢) باری‌ژیان ف ١) و ٢) نگا: حاڵ.

حاڵی: تێگەیشتو: (لەقسەکەم **حاڵی** بوی) ف فهمیده، درك كرده.

حاڵی‌بون: تێگەیشتن ف فهمیدن.

حاڵی کردن: تێگەیاندن ف فهماندن.

حام: گش، هەمو ف عام، عموم.

حامله: ژنی زك‌پڕ ف حامله.

حامیله: ژنی سك‌پڕ، حامله ف حامله.

حان: ١) دەم، وەخت، کات، چاخ؛ ٢) پیاوی بەئەزمون و زانا؛ ٣) جێگە: (لەم **حانە** راوەستابوم) ف ١) هنگام؛ ٢) عالم، دانا؛ ٣) جای، مكان.

حاند: جێگەیەکی دیار: (ئەماڵەکە لەم**حاندە**بو) ف جای مشخص.

حانەحەپەشێ: شەڕە چەقە، دەم لەدەمی یەکترنان ف درگیری لفظی.

حاوانـدنەوە: ١) سەرپەرشتی کردن؛ ٢) پەنادان؛ ٣) بێ‌دەنگ کردنی منـداڵی گریاو ف ١) سرپرستی كردن؛ ٢) پناه دادن؛ ٣) آرام كردن بچه گريان.

حاوانەوە: ژیان بەسەر بردن بەئاسودەیی ف زندگی كردن بەراحتی.

حاوقان: قەتیس‌مان ف گرفتار شدن.

حای: وشەی سەیرمان ف كلمهٔ تعجّب.

حایشـان: وا حەساو کردن، وا بۆ چون: (ئەزو لۆ **دحایشینم**) ف درنظر گرفتن، پيش خود حساب كردن.

حرچ: ورچ، هرچ ف خرس.

حڕحڕ: حیلەی ئەسپ ف شیههٔ اسب.

حسکە: جۆرێ تفەنگ ف نوعی تفنگ.

حش: جانەوەرێکی زەلامی دڕندەی تۆکنە قەستەسەری پەزو هەنگوینە ف خرس.

حشك: وشك، زوها ف خشك.

حشکارە: ١) وشکارۆ، چۆڵ‌و بیابانی بێ‌ئاو؛ ٢) داری گەندەڵ‌و رزیو ف ١) بیابان؛ ٢) درخت خشك.

حشکاوس: خەفتان، ئیشکاوس ف نگا: خەفتان.

حشکە: نەخۆشی رەق بونی مل‌و بنانگوێ ف بیماری انقباض عضلات گردن.

حشکەبەر: وشکەبەرد، دیواری لەبەردی بێ‌قوڕ ف دیوار سنگی بدون ملات.

حشکەدرۆ: درۆی زۆر ئاشکرا ف دروغ شاخدار.

حشکەمرۆ: رەزیل، رژد ف خسیس.

حشکەمز: کرێی بێ‌خواردن، وشکەمس ف نگا: وشکەمس.

حشکەکەل: جلك لەناو ئاودا کولاندن بەبێ سابون ف جوشاندن لباس در آب بدون صابون.

حشکەنمێژ: کەم نوێژ ف آنكه اداى نمازش مرتب نيست.

حلێب: رەوا ف جایز.

حلێرك: لو، گرێ لەگۆشتا، تریفە ف غدهٔ داخل گوشت.

حلێو: حلێب ف جایز، روا.

حندرحۆ: سیسۆ، جێجلقانە، هیلاهوپ ف الاكلنگ.

حندوڵی: دۆدانە ف نگا: دۆدانە.

حنگل: ١) هەنگڵ، ژێر باخەڵ؛ ٢) گەمەیەکە دارێکی تیژ کراو لە زەوی ڕادەکەن ف ١) زیر بغل؛ ٢) نام یكی از بازیهای محلی.

حوب: حەب، قورسی دەرمان ف قرص، دارو.

حوبێ: خەمەگرو، سەرمازەڵە، بزن‌مژە ف بزمجه.

حۆپ: وشەی لێخوڕینی وشتر ف كلمه‌ایست برای راندن شتر گويند.

حوت: مرۆی پان‌و قەڵەو ف لندهور.

حۆت: کەسێ کەتوکی سەری وەریوە، سەربێ توك ف سر طاس و بی‌مو.

حوترەك: کوتك ف پتك.

حوج: ١) ناوی پیاوێکی زۆر درێژە لەچیرۆکاندا؛ ٢) برێتی لەبالا بەرزی ناشیرین ف ١) نام مردی بسیار بلند در داستانها؛ ٢) كنايه از آدم دراز.

حوجەجەت: تەوژم، نهێم ف فشار.

حوجرە: ١) ژور لەمزگەوت بۆ فەقێ؛ ٢) جێگەی بازرگانی گەورە ف ١) حجرهٔ مسجد؛ ٢) حجرهٔ بازار.

حۆچ: حۆت ف نگا: حۆت.

حوحانە: جورێ هەڵپەرکێی کچوڵانە ف رقص دختر بچه‌ها.

حود: دەفری لچ‌و لێو شکاوی لە سواڵەت ف ظرف گلی لب‌پر شده.

حورچ: حش ف خرس.

حورگ: ورگ، عور، مەدە ف شكمبه.

حورگش: ئاوزگ، ورگ‌وناو، هەناو ف احشاء.

حورمەت: رێزوقەدر ف احترام.

حورمێ: وشـەی بان کردنی ژن لەلایەن مێردەوە ف واژه‌ای برای صدا كردن زن بوسيلهٔ شوهر.

حۆری: ١) کیژی ناو بەهەشت، هۆری؛ ٢) ناوەبۆژنان ف ١) حوری؛ ٢) از نامهای زنان.

حوزم: شەرم‌و حەیاو سەنگینی ف وقار.

حوزەیران: شەشەمین مانگی رۆمی، جون ف ماه ششم از ماههای رومی.

حوژە: ئەسپۆن، سپۆن ف چوبك.

حوسنی: ناوەبۆ پیاوان‌و ژنان ف نامی برای مردان و زنان.

حوسە: سوکەناوی حوسێن ف مخفف حسين.

حوسێن: ناوی پیاوانە ف حسين، از نامهای مردان.

حوشتر: وشتر ف شتر.

حوشترئالوك: وشترخۆرە ف شترخار.

حوشترخان: تەویلەی وشتران ف آغل شتر.

حوشترخوا: بالوك، تاجی مام ئەحمەدە، ئەسپی حەسەن حوسێنان ف آخوندك.

حوشترخوار: وشترخوّره [ف] شترخار.

حوشترخوّرکه: وشترخوّره [ف] شترخار.

حوشتردانه: جوّریّ گەنم [ف] نوعی گندم.

حوشترگەرو: گوّنجەی گلّینی تیّك‌خراو بوّ راگویّزتنی ئاو [ف] شتر گلو.

حوشترگەلّو: وشترگەلّو، حوشترگەرو [ف] شترگلو.

حوشترمرخ: جانەوەریّکە زوّر گەورە بیچمی لەمریشك دەکا ئافرێ [ف] شترمرغ.

حوشترمەل: حوشترمرخ [ف] شترمرغ.

حوشترەوان: وشترەوان، سارەوان [ف] ساربان.

حوّق: هیّلّنج‌دان بوّ رشانەوە [ف] تهوع.

حوقنه: ئیماله، کەفاو لە قنگ کردن بوّ رەوان بون [ف] اماله.

حوّقـه: ۱) مەرەکـەف‌دان، دەوات، دەویّت؛ ۲) کیّشیّکـه، سیّ کیلوّیان چوارکیلوّ؛ ۳) دەنگی گامیّش [ف] ۱) دوات؛ ۲) وزنـه‌ای معادل سه یا چهار کیلو؛ ۳) صدای گاومیش.

حوّقـەی ئەستـەمـولّ: کیّشیّکە بەرانبەر حەفتاو پیّنج گرام [ف] وزنه‌ای معادل هفتادو پنج گرم.

حوّقەی تریاك: لەئامرازی تریاك کیّشانه [ف] حقهٔ تریاك.

حوکم: ۱) فەرمـانی فەرمانرەوا؛ ۲) بریاری قازی [ف] ۱) حکم، فرمان شاه؛ ۲) حکم قاضی.

حوّل: ۱) گیّژ، گیّل؛ ۲) دریّژی پیّ نەکەوتوٌ [ف] ۱) گیج و منگ؛ ۲) دراز بی‌قواره.

حولچەك: هەلوٌچە، هەلوٌژە [ف] آلوچه.

حولحولی: وازوازی، هەردەم لەسەر خەیالّیّك [ف] دمدمی.

حوللور: حولور [ف] نگا: حولور.

حوللەسیّ: ۱) گەمـەیەکـە بەسیّ‌جگ دەکـریّ؛ ۲) بریّتی لەداکـەوتن لەپاش سەرکەوتن [ف] ۱) نوعی قاب‌بازی؛ ۲) کنایه از شکست بعد از پیروزی.

حوللەمەرەسیّ: حوللەسیّ، گالّتەی حوللەسیّ [ف] قاب‌بازی.

حولـور: وشەیەکە دەگەلّ بلوری دەلّیّن، ناوی گالّتەیەکی منالاّنەیە [ف] نوعی بازی بچه‌ها.

حولوك: هەلّوٌژە، حەلوٌك، ئالّوچە [ف] آلوچه.

حولوٌیسك: هەویّنی پەنیر [ف] مایهٔ پنیر.

حوله: پشکەلّی وشتر [ف] سرگین شتر.

حولەسیّ: هەراهەرا، زەنازەنا، چەقەوگورّە [ف] هلهله و جنجال.

حولی: ۱) لوس، ئەوەی دەستی لیّ‌هەلّـدە خلیسکیّ؛ ۲) هەلّوژە رەشە، هەلّـوژەسورە؛ ۳) بریەتی لەزمان لوس‌و هەلّخەلّەتیّن [ف] ۱) لیز؛ ۲) آلو بخارا؛ ۳) کنایه از چرب‌زبان.

حوّلی: بەچکەچیّلّ، گوّلك [ف] گوساله.

حولیاتی: ماستاوکردن، مەرایی، روبینی [ف] تملق و چاپلوسی.

حوّلی بیابان: میّرد ئەزمە [ف] غول بیابان.

حولیك: هەلّوژە، حەلوك، عەلوك، حولوك [ف] آلو.

حومام: گەرماو، حەمام [ف] حمام.

حونجه: حونجی، خویّندنی ئەلف‌و بیّتکە بەسەرو ژیّروبوّر [ف] هجّی کردن.

حونجەت: حوججەت، بەهیّزو قووەت، ئەوژم [ف] فشار.

حونجی: حونجه [ف] هجّی کردن.

حونەر: جوانکاری، هونەر [ف] هنر.

حویل: سوری ئاچخ، سوّری کەم‌رەنگ [ف] صورتی

حوّیلانیّ: هەوایەکی گوّرانی جافەتی [ف] نوعی ترانه کردی.

حەب: حوب، گزموله دەرمان [ف] قرص دارو.

حەباندن: خوّشویستن، دلّ‌لەسەربون [ف] دوست‌داشتن.

حەبی: پەموّی بەهەلاجی کراو [ف] پنبه حلاجی‌شده.

حەبیشاندن: خواردن بەهەلّپەو لەز [ف] تند غذا خوردن.

حەپ: حەپە، وەرّە، رّەوە، دەنگی سەگی توٌرّە [ف] پارس سگ.

حەپاره: بژار [ف] وجین.

حەپاندن: حەپەکردن، وەرّینی سەگ [ف] پارس سگ.

حەپ‌حەپ: وشەیەکە شەمشیربازان دەیلّیّن [ف] اصطلاحی است در شمشیربازی.

حەپس: ۱) گراو، گیراو، بەنـدی؛ ۲) گرتـوخـانە، بەند، زیندان [ف] ۱) زندانی؛ ۲) زندان.

حەپسی: بەندی، زیندانی [ف] زندانی.

حەپش: گیّل‌و نەزان، حوّل [ف] احمق و خُل.

حەپلەحورچ: مروّی کورتە بالاّی قەلّەو [ف] آدم قدکوتاه چاق.

حەپلەری: جوّریّ هەنار [ف] نوعی انار.

حەپو: ۱) هەمو، گش، تیّکرّا؛ ۲) نەما، خەلاس‌بو لەزمانی منالاّندا [ف] ۱) همه؛ ۲) تمام شد، در زبان کودکان.

حەپوّل: زەلامی بیّکارەوگیّژ، تەژەی ناتیّگەیشتو [ف] لندهور بیکاره.

حەپوله: حەپوّل [ف] نگا: حەپوّل.

حەپە: حەپ، رەوی سەگ، وەرّەی سەگ [ف] پارس سگ.

حەپەحەپ: وەرّەوەرّ، رەوینی‌سە [ف] پارس سگ.

حەپـەسـان: واق‌ورّمـان، سەرسـام‌مان، لەجیّ وشـك بون، مات‌بون، عەبەسان [ف] مبهوت شدن.

حەپەساندن: توشی سەرسامی کردن، گیّژومات کردن، هوّش لیّ‌ساندن [ف] گیج کردن.

حەپەساو: واق‌ورّ، سەرسام [ف] بهت‌زده.

حەپەسای: حەپەساو، عەبەساو [ف] بهت‌زده.

حەپەسین: حەپەسان [ف] مات و مبهوت شدن.

حەپەسیّن: شتیّ عەجایب کەپیاو لیّی سەرسام دەبیّ [ف] عجیب.

حەپەسیو: حەپەساو [ف] مات و مبهوت.

حەپـەلوّت: زرمە زلیتانیّ، هەلّبەز دابەزو چەقەو هەرا [ف] آرام نگرفتن و سروصدا کردن.

حەپەنتی: زەبەلاح، تەژەی پان‌و پوّر، مروّی زرّوزەلام [ف] لندهور.

حەپەنگ: حەپوّل [ف] نگا: حەپوّل.

حەپی: قوّزاخەی پەمبوّ [ف] غوزه پنبه.

حەپیشاندن: بەپەلە قوتدان ف با شتاب بلعیدن.

حەپین: ڕەوین، وەڕین، حەپـەحەپی سەگ: (شەوکە هات دەم دەکاتەوە وەك هار / وائەزانم سەگەو بەمن ئەحەپێ) «شێخ ڕەزا» ف پارس کردن سگ.

حەتا: تا، هەیا، هەتا ف حتی.

حەتـار: ۱) وردەواڵـە فرۆش؛ ۲) تێلاو کوتکی گێچ کوتـان؛ ۳) دەرمان فرۆش ف ۱) پیلەور؛ ۲) چوبی برای کوبیدن گچ؛ ۳) داروفروش.

حەتحـەت: بەروگیای بۆنخۆش کە وەك نوشتە بە منالیەوە دەدرون یان هەڵـداوەسن، وەك ئەسپـەندەر، مێخەك، شتی تریش ف گیاهی است معطّر مانند میخك.

حەتحەتۆك: حەتحەت ف نگا: حەتحەت.

حەتر: عەتر، تراوی بۆنخۆش ف عطر.

حەترەك: لێدان بەتوندی، قەوی لێخستن ف محکم زدن.

حەح: وشەی سەیرمان: (**حەح** چەند سەیرە!) ف کلمۀ تعجب.

حەج: زیارەتی مەکە، زیارەتی کابە ف حج.

حەجاج: حاجیان، ئەوانەی ویکڕا دەچنە زیارەتی کابە ف حجاج.

حەجامات: خوێن بەردان ف حجامت.

حەجـامـات کێش: وەستـای خوێن بـەردان، خوێن بەردەر ف حجامت‌چی.

حەجامات گرتن: خوێن بەردان ف حجامت کردن.

حەججە: وتەی لێخوڕینی بزنەگەل ف کلمەایست برای راندن گلۀ بز گویند.

حەجکردن: ۱) دیدار لەماڵی کابە، چونەمەکە؛ ۲) بردنەوەی دوامین کەلا لە گەمەدا ف ۱) حج رفتن؛ ۲) برنده شدن در تیله‌بازی.

حەجـەم: ۱) ئێرانی؛ ۲) ئەوی بەتـرکی ئازەربایجانی قسەدەکا ف ۱) ایرانی؛ ۲) متکلم به ترکی.

حەجەمی: ترکی ئازەربایجانی ف ترك آذربایجان.

حەچ: شەق، کاشۆ، گۆچانی گەمەی گۆیێن ف چوگان.

حەچـان: ۱) شەقێن، گۆیێن، گەمـەی گۆو گۆچـان، کاشـۆبازی؛ ۲) وەڕین، حەپین، ڕەوین ف ۱) چوگان‌بازی؛ ۲) پارس کردن.

حەچـانـدن: ۱) حەپـە پێ‌کردن، دنـەدانـی سەگ بۆ وەڕین؛ ۲) کەرلێخوڕین، ئاژۆتنی کەر ف ۱) پارس دادن سگ؛ ۲) راندن خر.

حەچچە: وشەی لێخوڕینی گوێرێژ، هەچە، حەچە ف واژۀ راندن ستور.

حەچکۆ: هەرچۆنێك، هەرجۆر ف هرطور.

حەچە: ۱) حەچچە؛ ۲) نێری؛ ۳) وەڕەوەڕی تێکەڵ پێکەڵی سەگ ف ۱) نگا: حەچچە؛ ۲) بز نر؛ ۳) عوعو سگ.

حەچەحەچ: حەپە حەپی زۆرو بێ‌بڕانەوە ف پارس کردن بدون انقطاع.

حەچەل: شڵتاغ، گەڕ، دەبە، بیانو پێ گرتن، تەشقەڵە ف شلتاق.

حەچولۆڕ: حەپین ولۆڕەی تێکەڵ ف عوعو و زوزه کشیدن همراه هم.

حەچی کە: حەچکۆ ف هرطور.

حەد: ۱) ڕادە، ئەندازە؛ ۲) شیان، ڕاکەوتن: (**حەدی** چیە باسم بکا!)؛ ۳) سنور، کەوشەن ف ۱) اندازە؛ ۲) قدر و منزلت؛ ۳) مرز.

حەدەف: تەپۆڵکە، گر، گردولکە ف تپە.

حەدیس: فەرمایشی پێغەمبەر ف حدیث.

حەراج: مەزات، هەڕڕاج ف حراج.

حەرارەت: گەرمای تاو نۆبەتێ ف تب.

حەرام: ناڕەوا ف حرام.

حەرام‌خۆر: کەسێ بەشی ڕەوای خەڵکی تر دەخوا ف حرام‌خور.

حەرامزادە: ۱) زۆڵ، بیژو، بیچ؛ ۲) برێتی لە پیاوی فیڵبازو بەدفەڕ ف ۱) فرزند نامشروع؛ ۲) کنایه از حیله‌گر و مردم‌آزار.

حەربلین: ۱) گرێ تێکەوتنی گوریس؛ ۲) ئاڵۆزانی بەن و پەتك ف ۱) گره‌خوردن ریسمان؛ ۲) پاره‌شدن طناب.

حەرسیل: بەردی بناغەی گۆشەی دیوار ف سنگ بنای گوشه دیوار.

حەرسیلە: حەرسیل ف نگا: حەرسیل.

حەڕش: تەختی خودا ف عرش.

حەرشی حەزیم: حەڕش ف عرش.

حەڕگ: قوڕ، خۆڵ و ئاوی تێکەڵاو، حەڕی ف گل.

حەڕماندن: ۱) بێ‌بەش کردن؛ ۲) بەخەساردان ف ۱) محروم کردن؛ ۲) به هدردادن.

حەڕمین: ۱) بێ‌بەش بون؛ ۲) بەخـەسـارچـون، بەفیرۆچـون ف ۱) محروم شدن؛ ۲) به هدر رفتن.

حەرەکەت: بزوتن، جوڵان، جوڵە ف حرکت.

حەرەم: بریناوی ژن، ژن‌بۆمێرد: (بێزارە لەتۆ، ئێستە هەماغۆشی عەدوتە / دنیا کە لەلای خۆت **حەرەمی** موحتەڕەمت بو) «نالی» ف همسر.

حەرەمسەرا: هندرو، ئەندەرون، خانوی جێگەی ژنانی ماڵ ف اندرونی.

حەڕی: حەڕگ، قوڕ ف گل.

حەریر: ۱) پارچەی ئاوریشم، قوماشی لە هەورێشم؛ ۲) هەڵوای دۆشاو ف ۱) حریر؛ ۲) حلوا.

حەریف: ۱) هاوتا؛ ۲) هاوقومار؛ ۳) دۆستی ژنی بەمێرد ف ۱) همتا؛ ۲) طرف مقابل در قمار؛ ۳) معشوق.

حەز: ۱) ئارەزو؛ ۲) ئیشتیا، واز؛ ۳) لەپـاش وشـەواتـا: خۆشـەویست: (پیرۆت وەتـەن **حەزە**)؛ ۴) پەسنـدو بەردڵ؛ ۵) دڵـداری، ئەوین؛ ۶) دۆست؛ ۷) جوان، بەدەو: (کچێکی **ناحەزە**) ف ۱) آرزو؛ ۲) اشتها؛ ۳) پسوند بەمعنی دوستدار؛ ۴) پسندیده؛ ۵) عشق؛ ۶) دوست؛ ۷) زیبا.

حەزاب: ئازار ف عذاب.

حەزکردن: خواستن، بەتەمابون ف خواستن.

حەزلێکـردن: ۱) ئارەزوکـردن؛ ۲) عاشق‌بون ف ۱) آرزو کردن؛ ۲) عاشق شدن.

حەزلێکردویی: دڵداری نێوان دوکەس ف عاشقی.

حەزلێکەری: دڵداری ف عاشقی.

حەزوناحەز: دۆست و دوژمن ف دوست و دشمن.

حەزیا: هەژدیها، زەها، حەفی ف اژدها.

حەزیران: حوزەیران ف نگا: حوزەیران.

حەزیرانی: جۆرێك هەرمێ، تەحرێ هەمروٚ ف نوعی گلابی.

حەژ: حەز ف نگا: حەز.

حەژدە: هەژدە ف هیجدە.

حەژدەهی: دیدەنی کردنی بەکۆمەڵ ف دید و بازدید خانوادگی.

حەژمەت: مەینەت، خەفەت، کەسەر، خەم، کول ف اندوە.

حەژیکرن: حەزلێکردن ف نگا: حەزلێکردن.

حەس: ١) هەست، ئاگاکـردن، های؛ ٢) وشـەی سەیرمان ف ١) آگاه کردن؛ ٢) کلمهٔ تعجب.

حەساب: ژمارە، حیساب، حەساو، لێکدانەوە ف حساب.

حەسار: حەوش، گۆڕایی ناوچوار دیواری ماڵ ف حیاط.

حەساس: جەزایرچی، پاسەوانی شەو ف عسس، شبگرد.

حەساندنەوە: بێ خەم کردن، ئاسودە کردن ف راحت کردن.

حەسانن: حەساندنەوە ف راحت کردن.

حەسانەوە: ١) لەماندوەتی رزگار بون؛ ٢) خاتر جەم بون ف ١) خستگی درکردن؛ ٢) خاطرجمعی.

حەساو: ١) حیساب، لێکدانەوە؛ ٢) وچان گرتو ف ١) حساب؛ ٢) آسودە.

حەساوگەر: حیساب گەر، فاڵ گرەوە بە تەزبیح ف فالگیر.

حەساوە: ئاسودە، دور لەماندویی ف آسودە.

حەساوی: جسنەکەری سپیو هەرەچاك ف خر سفید و چالاك.

حەسپ: ئەسپ، هەسپ ف اسب.

حەسپن: شێتی دڵداری ف مجنون دلدادگی.

حەستەم: زۆر دژوار، سەخت ف دشوار، سخت.

حەسحەس: حەساس، جەزایرچی ف عسس، شبگرد.

حەسیان: ١) خەوەرداربون، ئاگاداربون؛ ٢) حەسانەوە ف ١) خبردار شدن، آگاه شدن؛ ٢) نگا: حەسانەوە.

حەسیانەوە: حەسانەوە ف نگا: حەسانەوە.

حەسیر: رایەخی لە جەگەنو قامیش ف حصیر.

حەسیرچن: وەستای حەسیر دروست کردن ف حصیر باف.

حەسیرمەیدان: برێتی لە دارکاری ف کنایە از کتك کاری.

حەسیرۆ: برێتی لە: ١) خەسو؛ ٢) خەزور ف کنایە از: ١) مادرزن؛ ٢) پدرزن.

حەسین: پێ زانین، ئاگاداربون، هەست پێ کردن ف خبردار شدن، آگاه شدن.

حەسینەوە: حەسانەوە ف نگا: حەسانەوە.

حەش: ورچ، هرچ ف خرس.

حەشار: ١) بۆسـە، جێگـەی خۆتێدا شاردنـەوە؛ ٢) وەشـارتن ف ١) مخفیگاە؛ ٢) پنهان کردن.

حەشاردان: وەشارتن، شاردنەوە، ڤەشارتن ف پنهان کردن.

حەشاردراو: شێراوە، ڤەشارتی ف پنهان شدە.

حەشارگە: جێگەی شاردنەوە، بۆسە، رەبەت ف مخفیگاە.

حەشامات: ئاپۆرەی خەڵك، کۆمەڵی زۆر لە مەردم ف گروە مردم.

حەشت: هەشت، یەكو حەوت ف هشت.

حەشتێ: هەشتا، هەشت جارانده ف هشتاد.

حەشـر: ١) ڕۆژی قیامـەت، سەڵا، ڕۆژی پسـات؛ ٢) برێتی لە هەراو هوریای تێکەڵو پێکەڵ ف ١) روز قیامت؛ ٢) کنایە از شلوغی.

حەشروحەلا: هەراوزەنا، چەقەوگوڕە ف شلوغی.

حەشرەلا: حەشر وحەلا ف شلوغی.

حەشفاندن: دەراویتن، لەریزوەدەرنان ف حذف کردن.

حەشکاندن: رێك گوشین، وشین ف فشردن.

حەشکوڵە: بەچکەحرچ، بیچووەورچ، بیوەڵەورچ ف بچە خرس.

حەشمەت: ١) تەریقی، شەرمەزاری؛ ٢) پەژیوانی ف ١) شرمندگی؛ ٢) پشیمانی.

حەشەرەلا: حەشر وحەلا ف شلوغی.

حەشەری: ژنێ کە زۆر تینوی گانە ف حَشری، حگَە.

حەشەنورە: گیایەکە لەتوتن دەکاو جاری واهەیە وەك توتن دەکێشرێ ف گیاهی است شبیە توتون.

حەشیشە: بەنگ، حەشیش، چەرس ف حشیش.

حەشیمەت: حەشامات، ئاپۆرە ف تودهٔ مردم.

حەف: ١) بوگەن؛ ٢) گەنیو؛ ٣) حەپ ف ١) بدبو؛ ٢) گندیدە؛ ٣) پارس سگ.

حەفار: حەف ف نگا: حەف.

حەفت: یەكو شەش، حەوت، هەفت ف هفت.

حەفتا: شێستو دە، حەوجاردە، حەوتا ف هفتاد.

حەفتار: کەمتیار ف کفتار.

حەفتامین: جاری حەفتایەم ف هفتادمین.

حەفتانە: ١) موچەی بەحەوروژ جارێك؛ ٢) ڕۆژنامەی بەحەوروژجارێك ف ١) مزد هفتگی؛ ٢) نشریهٔ هفتگی.

حەفتاو: گڵاو، شوشتنی جێ دەمی سەگ بەجارێك قوڕاوو شەش جار ئاو ف شستشوی مکرر بدن یا لباس با آب و گِل برای رفع نجاست سگ.

حەفتاهەم: حەفتامین ف هفتادمی.

حەفتایەم: حەفتامین ف هفتادمین.

حەفتبرا: حەوبرالە، حەوت ئەستێرەن وەك پیتی «ك» ف صورت فلکی هفت برادران.

حەفت جۆش: لولێنەی لە مەفرەق ف آفتابە مفرغی.

حەف حەفی: زۆرخۆری بەلەز خۆر ف شکم‌پرست.

حەفت روح: برێتی لە زیندەوەرێ کە درەنگ گیان بە دەستەوە دەدا ف کنایە از زندەای کە دیر بمیرد، هفت جان.

حەفت رەنـگ: ١) دوڕو، روبین؛ ٢) جۆرێ مەخمەری ڕێ‌ڕێ ف ١) منافق؛ ٢) نوعی مخمل.

حەفت ڕەنگیلە: ڕەنگـریژە، باڵداریکە بەچەند ڕەنگ، حەورەنگیلە ف پرندەای الوان.

حەفت رەنگـە: حەوتـرینگە، فیلو فیلەتەن، چێشتێکە لەنیسكو نۆكو گەنمو کشمیشو قەیسیو سماق لێ دەندرێ [ف] نوعی غذا.

حەفت مێردە: حەوکەس کە لە غارێکدا قەتیس ماونو دەڵێن ئێستاش ماون [ف] اصحاب کهف.

حەفتۆخ: کوانێکی رەقە درەنگ چاك دەبێتەوە [ف] دملی کە دیر خوب شود.

حەفتوك: حەفتۆخ [ف] نگا: حەفتۆخ.

حەفتە: حەوتە، هەفتە، لەشەممەوە تاهەینی [ف] هفتە.

حەفتەبیجاڕ: حەفت رەنگە، حەوترینگە [ف] هفت بیجار.

حەفتـەکۆك: جۆرێ سەعات کە حەوتەی جارێك قورمش دەکرێ [ف] نوعی ساعت کە هفتەای یکبار کوك می‌شود.

حەفتـەکێش: کێشـانی ماین لە ئەسپ لە حەوتـەی زانی‌دا [ف] کشش مادیان از اسب در هفتە زادن.

حەفتەوانان: حەوتەوانە، حەوت‌برالە [ف] صورت فلکی هفت برادران.

حەفتەوانە: حەفتەوانان [ف] نگا: حەفتەوانان.

حەفتێ: ۱) حەفتا؛ ۲) حەفتە [ف] ۱) هفتاد؛ ۲) هفتە.

حەفجۆش: حەفت‌جۆش [ف] نگا: حەفت جۆش.

حەفس: حەپس [ف] نگا: حەپس.

حەفسی: حەپسی [ف] زندانی.

حەفك: ئەوك، قورگ، گەرو [ف] گلو.

حەفی: ۱) هەژدیها، حەزیا، زەها؛ ۲) ماری‌زل [ف] ۱) اژدها؛ ۲) افعی.

حەفیان: ۱) زۆرخۆر؛ ۲) وەڕین [ف] ۱) پرخور؛ ۲) پارس کردن.

حەفین: وەڕین، حەپین [ف] پارس کردن.

حەڤدە: دەو حەوت [ف] هفدە.

حەڤدەم: دوای شانزدەیەم [ف] هفدهم.

حەڤدەمین: حەڤدەم [ف] هفدهمین.

حەڤدەهەم: حەڤدەم [ف] هفدهم.

حەڤدەهەمین: حەڤدەمین [ف] هفدهمین.

حەق: ۱) لەمەڕ، بارە: (دەر **حەق** من باش نەبو)؛ ۲) خودا؛ ۳) کرێ، مزە، مز؛ ۴) نرخ، قیمەت؛ ۵) راستی؛ ۶) پەیوندی: (**حەقێکم** پێوەنیە)؛ ۷) هەڕەت، جەنگە: (**حەقە** پەڵەیە)؛ ۸) تۆڵە [ف] ۱) دربارە؛ ۲) خدا؛ ۳) مزد؛ ۴) قیمت، نرخ؛ ۵) راستی؛ ۶) دَین؛ ۷) عنفوان؛ ۸) انتقام.

حەقانی: مرۆی راستو دوروست [ف] درستکار.

حەقایەت: حیکایەت، چیرۆك، سەربهورد [ف] داستان.

حەق‌حەق کەرە: تاق‌تاق کەرە، توتاك، مەلێکە شەو ناخەوێو هەردەڵێ تاك، قڕاوکە [ف] مرغ حق.

حەق ساندنەوە: تۆڵە ساندن، حەیف هەلانین [ف] انتقام گرفتن.

حەق کردنەوە: قەرەبودان [ف] تلافی کردن.

حەقلی مەقۆ: ۱) گەمەی پشکیلان؛ ۲) هەراوزەنا؛ ۳) حندرحۆ [ف] ۱) بازی پشك انداختن؛ ۲) جار و جنجال؛ ۳) الاکلنگ.

حەقلی مەمان: جۆرێ گاڵتە [ف] نوعی بازی.

حەقلی مـەمۆ: حـەقلی مەمـان [ف] نگا: حەقلی مەمان.

حەقەپەڵە: هەڕەتی بارانی پاییز [ف] عنفوان بارش پائیزی.

حەقەوەسێـن: ۱) تۆڵە کەرەوە؛ ۲) قەرەبو [ف] ۱) انتقام گیـرندە؛ ۲) تلافی.

حەك: ۱) وشـەی ئاوات؛ ۲) وشەی دنەدان، دەك؛ ۳) هەڵپر یواندن؛ ۴) وشەی سەیرمان [ف] ۱) حرف تمنا؛ ۲) حرف تشجیع؛ ۳) حك کردن؛ ۴) حرف تعجب.

حەکاك: مۆرهەڵقەن [ف] مهرساز.

حەکایەت: چیرۆك [ف] داستان.

حەکە: ئاڵۆش، خوروی لەش [ف] خارش پوست.

حەکەدار: حەشەری، ژنی تنوی گان [ف] حکّە، حشری.

حەکیم: بژیشك [ف] پزشك.

حەگال: پەتی سەری عارەبان [ف] عقال.

حەل: ۱) دروست، راست: (ئـەم قسـەت **حەل** نەبو)؛ ۲) توانەوە: (ئەم شەکرە لەچادا **حەل** نابێ)؛ ۳) شیاو: (تۆ**حەل** نی لەم گەمەیەدا)؛ ۴) وەخت، کات: (ئـەو **حەلـە** نەهـاتی) [ف] ۱) راست، درست؛ ۲) حل شدن؛ ۳) شایان؛ ۴) وقت، هنگام.

حەلاج: هەلاج، کوڵکەو پەمۆ شی‌کەرەوە بەکوتكو کەوان [ف] حلاج، پنبەزن.

حەلاڵ: رەوا [ف] حلال.

حەلامەت: زۆرسەیر، عەجایب [ف] عجیب.

حەلان: تاوێر، جاڵە [ف] سنگ غلتان از کوە.

حەلاندن: تاواندنەوە، تواندنەوە [ف] ذوب کردن.

حەلانە: تۆڵا خورمای دەپۆشەوە پێچراو [ف] خرمای بستەبندی شدە.

حەلاو: ناوە بۆ ژنان [ف] از نامهای زنان.

حەل بون: توانەوە، تاوانەوە [ف] حل شدن.

حەلحەلە: تەشقی عاسمان [ف] اوج آسمان.

حەلقە: ئاڵقە، گەو [ف] حلقە.

حەلقەدان: ۱) بەدەورەی یەکترەوە دانیشتن؛ ۲) دەورەلە شتێك دان [ف] ۱) بە دور هم نشستن؛ ۲) محاصرە کردن چیزی.

حەلك: ۱) قسەی خۆش؛ ۲) قسەخۆش [ف] ۱) بذلە؛ ۲) بذلەگو.

حەلکی: هێژا، بەنرخ [ف] ارزشمند.

حەڵلادۆشکە: حیندرحۆ [ف] الاکلنگ.

حەڵلادۆشە: حەڵلادۆشکە [ف] الاکلنگ.

حەڵلاقوچکە: ۱) حندرحۆ، سیسۆ؛ ۲) بەسەریەکا دراوی قوچەوەبوگ [ف] ۱) الاکلنگ؛ ۲) انباشتەشدە.

حەللەق: دەگەڵ وشەی مەللەق دەوترێ واتا: قسەی بی‌سەروپا [ف] همراە با «مەللەق» بەمعنی حرف بی‌ربط.

حەللەق مەللەق: قسەی سوكو چروك [ف] حرف بی‌معنی و مفت.

حەللەلا: زۆرسەیرە، پەکو [ف] واژە تعجب.

حەلو: هەڵوژە، هەڵوچە [ف] آلوچە.

حەلوا: ۱) هەڵوا، شیوی دۆشاو و ئاردو رۆن؛ ۲) گەڕگەری [ف] ۱) حلوا؛ ۲) نگا: گەڕگەری.

حەلواچی: هەڵوافرۆش [ف] حلوافروش.
حەلوای بەشەقان: جۆرێ گەمەیە [ف] نوعی بازی.
حەلوایی: بەڕەنگی هەڵوا، سوُری تۆخ [ف] بەرنگ حلوا.
حەلـۆ: لەپێش وەشـەی جەلـۆدا دێت، واتـا: رەجـاڵەو بۆرەپیاگ [ف] با «جەلۆ» آید بەمعنی آدم عامی.
حەلوچك: هەڵوچە، حولوك [ف] آلوچە.
حەلوكە: هەڵوچە [ف] آلوچە.
حەلوەلا: پەلەپەل و تەنگانە [ف] عجلە.
حەلەب: ۱) دروس، قبوڵ لەناودا: (لەگاڵتەدا منیش **حەلەبم**)؛ ۲) رەوا: (ئەم كارەت **حەلەب** نەبو) [ف] ۱) قبول شدە؛ ۲) جایز.
حەڵـەب: ۱) شارێکـە لە سوریەی ئێستاو قەدیم هەموی كوردبوە؛ ۲) ناوی ژنانەیە [ف] ۱) از شهرهای سوریە؛ ۲) از نامهای زنان.
حەڵـەبی: ۱) خەڵکی شاری حەڵـەب؛ ۲) تەنـەكـەی دەفـری رۆن و شتی تراو [ف] ۱) اهالی شهر حَلَب؛ ۲) فلز حلبی.
حەلـەق مەلـەق: ۱) حینـدرحۆ، حێجلقانە، هیلاهۆپ، حندرحۆ؛ ۲) حەللەق مەللەق [ف] ۱) الاکلنگ؛ ۲) حرف مُفت.
حەلەلا: چەقەو هەراو تێكەڵ پێكەڵی: (عەجەب حەشر و **حەلەلا**یەكە) [ف] جنجال.
حەلەلە: دنەدانی سەگ بۆ تێ بەربون [ف] تشجیع سگ برای حملە.
حەلەم: ۱) ئازار، دەرد؛ ۲) عەیب، زەدە [ف] ۱) درد و رنج؛ ۲) عیب و زدگی.
حەلی: نەخوێندەوار بەعەلی دەڵێ [ف] علی بەزبان عامیانە.
حەلێ: فەرمان بە هەڵاتن، ڕاكە [ف] امر بە دویدن.
حەلیان: حەلان [ف] نگا: حەلان.
حەلێب: حەلەب، حەل [ف] نگا: حەلەب، حەل.
حەلێ حەلێ: گەمەیەكی تازە لاوانە [ف] نوعی بازی.
حەلیم: ۱) بەحـەوسـەلـە، لەسەرخۆ، هێمن؛ ۲) چێشتی كەشكەك؛ ۳) ناوەبۆ ژنان؛ ۴) فەریكەكەشك [ف] ۱) بردبار؛ ۲) خوراك حلیم؛ ۳) از نامهای زنان؛ ۴) نوعی كشك.
حەلیمـاو: هەلیماو، برنج لەئاودا كوڵاو، شۆربای برنج بێ‌رۆن [ف] آش برنج بدون روغن.
حەلین: توانەوە، تاوانەوە [ف] حل كردن.
حەلێو: حەلێب [ف] نگا: حەلێب.
حەم: خواردن لە زمانی منالاندا: (ئەوە فەی تۆیە **حەمی**كە) [ف] خوردن در زبان كودكان.
حەمـاڵ: ۱) مرۆی بار هەڵگـر، عەنباڵ، حەمباڵ؛ ۲) كاریتە؛ ۳) داری لای دیوار بۆ بن كاریتە [ف] ۱) حمال؛ ۲) بالار؛ ۳) ستون.
حەمام: گەرماو، گەرماوە، حومام [ف] حمام.
حەمامچی: كەسێ بەسەر حەمام رادەگا [ف] حمامی.
حەمـامكردن: ۱) چونە حەمام؛ ۲) خۆششتن لەئاو، بەئاو [ف] ۱) حمام گرفتن؛ ۲) شستشوی بدن.
حەمـامۆك: ۱) گەمە بەخۆڵ و خاك كردنی منداڵان كە خۆڵ وەك گومبەز لێدەكەن؛ ۲) ناوی كانی و ئاوێكی بەناوبانگە لەشاری «كۆ»یە [ف] ۱) نوعی بازی بچّەها با خاك؛ ۲) نام یك چشمە مشهور.
حەمامۆكە: گەمە بەخۆڵ [ف] بازی با خاك.
حەمامۆكێ: حەمامۆكە [ف] بازی با خاك.
حەمایەت: كەوی، كەدی، رام [ف] رام، اهلی.
حەمایەڵ: هەرچی راست و چەپ دەمل كرێ و شۆربێتەوە: (**حەمایەڵی** شیر، **حەمایەڵی** دوعا) [ف] حمایل.
حەمبـار: ژوری كەل و پەلی خواردەمـەنی و شت تێدا هەڵگرتن، عەمار، عەنبار [ف] انبار.
حەمبارەپۆ: كوتاڵی رزیو لە حەمباردا [ف] كالای داغی در انبار.
حەمبەڵی: كەسێ كە هەرچی دەكالای وایە خاوێن نەبۆتەوە، وەسواس [ف] وسواس.
حەمتر: كەری چكۆڵەی بەكار [ف] خر كوچك كاری.
حەمتەر: مەیمونی لۆتی، فلفل، قونسور [ف] عنتر.
حەمحەم: ۱) وشەی دنەدانی منداڵ بۆخواردن؛ ۲) جوجە، جانەوەرێكی سوری بچوكە بەپیاو هەڵگەرێ لیر دەكا [ف] ۱) واژەای برای تشویق كودك بە خوردن؛ ۲) ساس.
حەمد: ئاگایی، قەست: (بێ حەمدێ خۆ ئەڤ شول كر) [ف] قصد.
حەمدەن: بەقەستی، لەقەستی [ف] عمداً.
حەمزك: جۆرێ چێشتە [ف] نوعی غذا.
حەمـزەل: بازیەكـە، دەستـەیەك دادێنەوەو دەستەیەك بەسەر پشتیاندا بازدەدەن [ف] نوعی بازی.
حەمشین: هەڵوژە قەیسی، بەری دارێكە لە هەڵوچەو قەیسی پەیوەندە [ف] شلیل.
حەمكە: ئەندازەیەكی زۆر [ف] اندازەای بسیار.
حەمل: ۱) زك‌پڕی؛ ۲) گاڵتەو گەپ [ف] ۱) بارداری؛ ۲) شوخی و مزاح.
حەملە: پەلامار، شاڵاو [ف] حملە.
حەمو: گش، گشت، هەمو، سەرپاك [ف] همە.
حەمەدەشین: حەمشین [ف] شلیل.
حەمەڕەمزێ: مل ملانێ، ڕك بەركێ، رق‌بەرقە، بەربەرەكانی [ف] رقابت.
حەمیسەن: جۆرێ بزنە [ف] نوعی بز.
حەمی: هەمو، گش [ف] همە.
حەن: حاند [ف] جای مشخص.
حەنا: حەن [ف] نگا: حەن.
حەنبـاڵ: ۱) عەمبـاڵ، كۆڵەكەی بەركاریتە؛ ۲) مرۆی بارهەڵگر [ف] ۱) ستون خانە؛ ۲) حمّال.
حەنبەڵ: حەمایەڵ [ف] حمایل.
حەنبەڵی: ۱) كەسێ كە لەشت شوشتن دا زۆر دودڵە؛ ۲) پەیرەوی ئیمام ئەحمەدی حەنبەل [ف] ۱) وسواس؛ ۲) حنبلی.
حەنتیكە: ۱) زۆر بەقیمەت؛ ۲) زۆرسەیر؛ ۳) شتی زۆر لەمێژینە [ف] ۱) بسیار باارزش؛ ۲) عجیب؛ ۳) عتیقە.
حەنتیكەخانە: جێگای رانانی شتی زۆر بەنرخ و كەونارا [ف] موزه.

حەنجەت: بەهانە، پەڵپ ف بهانه.
حەنجەل: وەختی مردن ف اَجَل.
حەندرحۆ: حندرحۆ ف الاکلنگ.
حەندوله: ئۆمەگەنمێکی درشت ف نوعی گندم.
حەندۆلی: دۆدانە، شیرمەشك ف مشك كوچك.
حەندەف: حەدەف، تەپۆڵکە، گردولکە ف تپه.
حەرزەگۆ: گیایەکە ف گیاهی است.
حەنزەل: حەمزەل ف نگا: حەمزەل.
حەنگرین: بە رق داچون، دە رکەوە چون ف لج کردن.
حەنەزا: هەنەزاگ، زرکورێ کە دەگەڵ ژن هاتوە ف پسرخوانده.
حەنەفی: ۱) پەیڕەوی مەزەبی ئیمام ئەبو حەنیفە؛ ۲) شێرەی ئاو ف ۱) حنفی؛ ۲) شیر آب.
حەنەك: جەفەنگ، قسەی گاڵتەو گەپ ف بذله.
حەنەکچی: گاڵتەچی، قسەسەیر، قسەخۆش ف بذله‌گو.
حەو: ۱) حەوت؛ ۲) وشەی سەیرمان؛ ۳) بانکردنی پەز؛ ۴) وەڕەی سەگ ف ۱) هفت؛ ۲) کلمهٔ تعجب؛ ۳) صدا زدن بز؛ ۴) پارس سگ.
حەوا: ۱) بڵنـدایی دەوری زەمین؛ ۲) عاسمان؛ ۳) بڵندایی ف ۱) جوّ زمین؛ ۲) آسمان؛ ۳) ارتفاع.
حەوادان: فڕێدان بەرەو ژور ف پرتاب کردن بەطرف بالا.
حەوار: هاوار، گازی ف فریاد.
حەواری: حەوار ف فریاد.
حەواق: بڵندی بەرەو عاسمان ف بلندی.
حەواڵـە: ۱) بەنـوسراوە پارەوەرگرتن؛ ۲) ناردن: (بۆم **حەواڵە**کە)؛ ۳) سپاردن: (**حەواڵەی** قیامەت بی) ف ۱) حواله؛ ۲) حواله‌کردن؛ ۳) سپردن.
حەواڵەبەگەواڵە: دەستی دەستی، ئەمڕۆ بەسبە، تەفرەدان ف امروز و فردا کردن.
حەوان: حاوانەوە ف نگا: حاوانەوە.
حەوانچە: فڕێدراو، هاوێژراو ف پرت شده.
حەوانچەدان: بەرەو ژورهاویشتن ف بەطرف بالا پرتاب کردن.
حەواندنەوە: حاواندنەوە ف نگا: حاواندنەوە.
حەوانن: ئاگاداری کردنو لای خۆ راگرتن ف مراقبت کردن.
حەواننەوە: حەواندنەوە ف نگا: حەواندنەوە.
حەوانـەوە: ۱) ئاسـودەژیان؛ ۲) جێبونـەوە لە شوێنێك ف ۱) راحت زیستن؛ ۲) جای گرفتن.
حەواوی: چاو لەحەوا، کەسێ رەشکێنەی چاوی بەرەژور دەڕوانێ ف کلاپیسه.
حەواویلکە: ۱) هەڵدراو بەرەو حەوا؛ ۲) تەیارەی کاغەز، بادەوە ف ۱) بەهوا کردن؛ ۲) هواپیمای کاغذی.
حەوایی: حەواوی ف نگا: حەواوی.
حەوبرا: حەوبرالە، حەوتەوانە ف نگا: حەفتەوانە.
حەوبرالە: حەوبرا، حەوت ئەستێرەن لە نزیك یەك ف نگا: حەفتەوانە.

حەوت: حەفت، حەو ف هفت.
حەوتا: حەفتا ف هفتاد.
حەوتانە: ۱) مزی حەوتە بەحەوتە؛ ۲) رۆژنامەی لەحەوتەدا جارێك ف ۱) مزد هفتگی؛ ۲) نشریه هفتگی.
حەوتبەند: جۆرێ شیعر ف نوعی ترجیع‌بند.
حەوت خشتەکی: پارچە هەڵبەستی حەولەت ف شعری که هر قسمت آن هفت مصرع باشد.
حەوت گوڵ: جۆرێ گەنم ف نوعی گندم.
حەوتم: شیوبەخشین بەهۆی حەوتەی منالبونو حەوتەی مردو ف صدقه.
حەوتو: ۱) حەفتە؛ ۲) حەورۆژەی منالبون ف ۱) هفته؛ ۲) هفتهٔ زایمان.
حەوتە: ۱) حەفتە؛ ۲) حەپەی سەگ ف ۱) هفته؛ ۲) پارس سگ.
حەوتەکێش: حەفتەکێش ف نگا: حەفتەکێش.
حەوتەم: دوای شەشەم ف هفتم.
حەوتەمین: حەوتەم ف هفتمین.
حەوتەوانە: حەوبرالە ف نگا: حەوبرالە.
حەوتیر: جۆرێ دەمانچە کەحەوفیشەك دەخوا ف هفت‌تیر.
حەوج: نیاز ف نیاز.
حەوجۆش: حەفتجۆش، لولینەی مەفرەق ف آفتابه مفرغی.
حەوجە: حەوج ف نیاز.
حەوحەو: ۱) حەپەحەپی سەگ؛ ۲) وشەی سەیرمان؛ ۳) هەراو هوریای سواران ف ۱) پارس سگ؛ ۲) کلمهٔ تعجب؛ ۳) هیاهوی سوارکاران.
حەودەل: پەڵوڵە ف نگا: پەڵوڵە.
حەورەنگیلە: رەنگرێژە، حەفت رەنگیلە، مێش خۆرە ف زنبورخوار.
حەوز: برك، جێئاو ف حوض.
حەوزانە: پیتاکی میراو ف مزد میراب.
حەوسەلە: سەبرو پشو لەسەر خۆیی ف حوصله.
حەوش: ۱) حەسار؛ ۲) دەورو بەری ماڵ: (لەو حەولو **حەوشانە** بو)؛ ۳) ماڵ ف ۱) حیاط؛ ۲) اطراف خانه؛ ۳) خانه.
حەوشە: ۱) حەسار؛ ۲) جێ شەوێنی ئاژەڵ؛ ۳) ماڵ ف ۱) حیاط؛ ۲) حیاط مانندی برای نگهداری دام؛ ۳) خانه.
حەوق: ۱) پلەی نەردیوان، پلەپەیژە؛ ۲) گیروگرفتی بی‌دەرەتان ف ۱) پلّه نردبام؛ ۲) گرفتاری.
حەوق بون: حاوقان ف گرفتار شدن.
حەول: تەقالا، کۆششت ف کوشش.
حەول و حەوش: دەوروبەر ف اطراف.
حەووا: خێزانی بابەدەم، دایکەوا ف حوا، همسر آدم.
حەویان: ۱) ئاژەڵ، حەیوان؛ ۲) حاوانەوە ف ۱) حیوان؛ ۲) آسوده زیستن.
حەوێق: هەرەبەرز، بەرزایی عاسمان ف بلندی آسمان.
حەوێنج: تۆوێکی وردەبەنانیەوە دەکەن ف خشخاش نان.
حەوێنجی: بریتی لەگون ف کنایه از بیضه.

حەوینەوە: حاوانەوە ف آسوده زیستن.

حەی: ١) وشەی سەیرمان؛ ٢) ناوی خوا ف ١) کلمهٔ تعجب؛ ٢) خدا.

حەیا: ١) شەرم، فەدی، فهێت؛ ٢) هەتا، تاکو ف ١) حیا؛ ٢) بەشرط.

حەیات: ١) ژیان، ماوەی ژیان؛ ٢) خۆش، دڵگر ف ١) حیات؛ ٢) دلنشین.

حەیاتکان: ئابڕوچوون ف رسواشدن.

حەیاتکاو: ئابرونەماو، بێ‌شەرم ف رسوا.

حەیاچو: حەیاتکاو ف رسوا.

حەیاچون: ئابڕونەمان، حەیاتکان ف رسواشدن.

حەیار: فێڵباز، مەکرباز ف حیله‌گر.

حەیارە: ١) پێوانە؛ ٢) بەردەتەرازو ف ١) پیمانه؛ ٢) سنگ ترازو.

حەیاز: چقە، پاژنەی کەڵەشێر ف پاشنهٔ پای خروس.

حەیام: دەورودەمانە، رۆژگار ف روزگار، زمانه.

حەیان: مەعلوم، زانراو: (لێم **حەیانە** تۆدزیوتە) ف عیان.

حەیب: ١) شورەیی، عەیب؛ ٢) کەمایەسی: (ماڵەکە بێ‌**حەیبە**) ف ١) عیب؛ ٢) کم و کاست.

حەیبدار: زەدەدار، نوقستان ف زدگی.

حەیبەت: مەترسی، سام، ترس ف هیبت.

حەیتە: ١) زەلامی زلحۆرت، تەژەی ناقۆلا؛ ٢) پیاوی بەردەستی ئاغا؛ ٣) هاواروداد ف ١) لندهور؛ ٢) پیشکار مالك؛ ٣) فریاد.

حەیچە: هاواروداد ف فریاد.

حەی حەی: وشەی سەیرمان ف کلمهٔ تعجب.

حەیرا: کاورا، هۆی فلانکەس ف فلانی

حەیران: ١) عاشــق، ئەوینـــدار، بەنــدەوار؛ ٢) هەوای گۆرانـیەکـی بەناوبانگ و لەمێژینە؛ ٣) سەرلێ شێواو ف ١) عاشق؛ ٢) نوعی آواز کردی؛ ٣) حیران.

حەیز: بێ‌نوێژی ژن، بەخوێن بونی‌ژن ف حیض.

حەیزە ١) هێڵنج ورشانەوە؛ ٢) زگ‌چون؛ ٣) نەخۆشی ئیسقایی ف ١) دل بەهم آمدن؛ ٢) هیضه؛ ٣) استسقاء.

حەیزەبون: پیرەژنی فێڵباز ف پیرزن حیله‌گر.

حەیزەران: دارێکە لەشوێنی گەرم دەڕوێ وەك قامیشی ناوپردەچێ ف حیزران.

حەیش: خۆش رابواردن ف خوشگذرانی.

حەیشــۆ: ١) شەرمو شورەیی؛ ٢) بێ‌شەرمی، بێ‌ئابڕویی ف ١) شرم و حیا؛ ٢) بی‌شرمی.

حەیشە: حەیچە، دادوهاوار ف فریاد.

حەیف: ١) وشــەی خەمباری، بەداخەوە؛ ٢) تۆڵ، تۆڵە ف ١) افسوس؛ ٢) انتقام.

حەیفێ: بەداخەوە ف افسوس.

حەین: هەروەك، تەواو لەوێنەی ف مثل و مانند.

حەینە: وس، وسکوت، بێ‌دەنگ بە ف سکوت کن.

حەینەن: حەین ف عیناً.

حەیوان: ١) ئاژەڵ، بزن‌ومەڕ؛ ٢) کەرونەفام ف ١) حیوان، دام؛ ٢) احمق و نفهم.

حەیوە: بەهێ، بێ، بەی ف میوهٔ به.

حەیهو: تۆلەکوێی، چۆن پێك‌دێت ف هیهات.

حەییەحـەی: وشەی سەیرمان بەگاڵتە پێ‌کردنەوە ف واژه تعجب برای مسخره کردن.

حێ: ناوی پیتێکی ئەلف‌و بێتکە ف «ح» از حروف الفبا.

حیت: جۆرێ بزن ف نوعی بز.

حێجز: نارەحەت، وەڕەز ف ناراحت.

حێج: یەکسمی سەرکێش‌و سل ف ستور سرکش.

حێدز: ١) تۆڕە؛ ٢) وەڕەز ف ١) خشمناك؛ ٢) ناراحت.

حیرس: رك‌و تورەیی، قەڵسی ف عصبانیّت.

حیز: ١) ترسنۆك؛ ٢) ژنی سوك؛ ٣) پیاوی چاوباز ف ١) ترسو؛ ٢) زن تردامن؛ ٣) مرد تردامن.

حێز: هێز، وزە، توان ف توان، نیرو.

حیزاتی: ترسەنۆکی، ترسونەکی ف بزدلی.

حیزانە: ترسەنۆکانە، کاری خوێڕیانە ف از روی بزدلی.

حیزاوحیز: ترسەنۆك‌و ترسەنۆك لەراست یەکتر ف دو ترسو در مقابل هم.

حیزایەتی: حیزاتی ف بزدلی.

حیزبگیر: نامەردانە بەیەخسیر گرتنی کەسێك ف ناجوانمردانه کسی را اسیر گرفتن.

حیزەبخۆیی: ژیانی خوێڕیانەو سەرباربون ف با خفت زندگی کردن.

حێزەت: قەدر، حورمەت، رێز ف عزت.

حێزەرقانە: حیندرحۆ ف الاکلنگ.

حیزەڵ: ترسەنۆك ف بزدل.

حیزی: کاری نامەردانەکردن، شێوەی حیزان رەچاوکردن ف نامردی کردن.

حیزیەتی: حیزایەتی ف بزدلی.

حیزێتی: حیزایەتی ف بزدلی.

حیزی حیزان: لەترسنۆك ترسنۆکتر ف بسیار ترسو.

حیساب: حەساو ف حساب.

حیســابزان: ١) زانـا لە ژمـاردندا؛ ٢) عاقـڵ‌و کارلێکدەرەوە ف ١) حسابدان؛ ٢) عاقل و کارآمد.

حیسابگەر: ١) لەژمارەدا وریا؛ ٢) حەساوگەر؛ ٣) ئەستێرەناس ف ١) فالگیر با تسبیح؛ ٢) حسابگر؛ ٣) منجّم.

حیســابگەری: ١) ئەستێرەناسی؛ ٢) فاڵ گرتنەوەی بەتەزبیح ف ١) منجّمی؛ ٢) فال تسبیح.

حیش: زەوینی گڵەسورە ف زمین گِل سُرخ.

حیشتر: وشتر، حوشتر ف شتر.

حیشی: گوریسی پان‌و درێژ ف طناب پهن و دراز.

حیفریت: جندۆکەی زەبەلاح ف عفریت.

حێق: هێڵنج ف عق.

حێك: جوڵا ف جولا.

حیکایەت: حەقایەت، جیرۆك، حەکایەت ف داستان.

حێل: ۱) هێز، قەوەت، تاقەت؛ ۲) دەنکێکی زۆر بۆن خۆشە ف ۱) توان؛ ۲) دانەای معطر.

حێلانێ: جۆرێ هەڵپەرکێی کچوڵانە ف نوعی رقص دختر بچّەها.

حیلکانەوە: بەقاقا پێکەنین، خەنین بەدەنگی بەرز ف قاەقاە خندیدن.

حیلکوهۆڕ: خەنینی زۆر و بەدەنگی بەرز ف باصدای بلند خندیدن.

حیلکە: دەنگی خەنین، کەن بەدەنگی بەقەو ف قاەقاە خندیدن.

حیلکەحیلك: حیلکەی زۆر ف خندە بسیار.

حیلکەهۆڕ: دەنگی پێکەنین ف صدای خندیدن.

حێللانێ: حێلانێ ف نگا: حێلانێ.

حێلم: ۱) برەی مافور؛ ۲) پۆی تەون ف ۱) اضافە نخ قالی کە می‌برّند؛ ۲) پود.

حیلە: ۱) دەنگی ئەسپ؛ ۲) گزی، فێڵ ف ۱) شیهە؛ ۲) حیلە.

حیلەباز: گزی کەر، فێڵاوی ف حیلەگر.

حیناوە: جەنەبازی، زۆر بلێ یی، جەنەجەن ف جانەزدن.

حینجە: حونجی، خوێندنەوەی بەسەرو بۆرەوە ف هجّی کردن.

حینجەت: بەهانە، پەلپ: (چیم نەکروە، هەرلێم بە **حینجەتە**) ف بهانە.

حینچك: کوت، ژەنین ف کلە، فروبردن و برآوردن در هنگام جماع.

حینچك‌دان: کوت‌ایدان، کوت پێوەدان، لێ ژەنین ف کلەزدن.

حینچکە: حینچك ف نگا: حینچك.

حیندرحۆ: حندرحۆ، سیسۆ، جێ جڵقانە ف الاکلنگ.

حینە: حیلەی ئەسپ ف شیهە.

حێول: حوّل، گێژ، کێل ف گیج.

حێوەت: سام، ترس، هەیبەت ف هیبت.

حێوەکی: جۆرێ هەڵپەرکێ کچوڵان دەیکەن ف نوعی رقص دختر بچّەها.

خا: هێك، هێلكە؛ ٢) هێلكەگون؛ ٣) وشەی ڕێز بۆژن: (**خا** فاتم چۆنی؟) ف ١) تُخم پرنده؛ ٢) خایە، بیضە؛ ٣) کلمۀ احترام برای زن، مُخَفَّف خاتون.

خابان: گڵەبان، ئاخەبان، بانەناو ف گِل اندودبام.

خاپ: گزی، فێڵ، حیلە ف نیرنگ، حیلە.

خاپان: فریو، خەڵەتان ف فریب.

خاپاندن: فریودان، خەڵەتاندن، تەفرەدان ف فریب دادن.

خاپاندی: فریودراو، خەڵەتاو ف فریب خوردە.

خاپتانێ: گاڵتە بەخۆڵ کردنی منداڵان ف خاك بازی بچّەها.

خاپور: ١) وێران؛ ٢) چۆمێکە لە کوردستان ف ١) مخروب، ویران؛ ٢) رودی در کردستان.

خاپۆرە: گاڵتە بەخۆڵ، خاپتانێ ف خاك بازی.

خاپـورەوڵات: وڵاتی وێران بوی کەسی تێدا نەماو ف منطقۀ مخروبۀ خالی از سکنە.

خاپەروك: ١) دەغڵ بەباکردن کە لە خۆڵ پاك بێتەوە؛ ٢) پاشەڕوکی ڕەزو بێستان ف ١) باد دادن غلّە؛ ٢) پساچین.

خاپێن: فریودەر، هەڵخەڵەتێن ف فَریبکار.

خاپینۆك: زۆر دەسبڕ و بەفریو ف بسیار فَریبکار.

خات: وشەی ڕێز بۆژنان: (**خات مەلەك**) ف مُخَفَّف خاتون، کلمەاحترام برای زنان.

خاتر: ١) دڵ: (**خاترجەم**)؛ ٢) لەبەر، بۆڕێز لەتو: (**خاتری تۆبێ**) ف ١) و ٢) خاطر.

خاترانە: بەهۆی دۆستی و خۆشەویستی کردنی کارێك ف خاطر کسی را رعایت کردن.

خاترجەم: دڵئاسودە، ئارخەیان ف خاطر جمع.

خاترخازی: خواحافیزی، ماڵاوایی ف خداحافظی.

خاترخوا: عاشق، ئەویندار ف دلدادە.

خاترخوازی: خاترخازی ف خُداحافظی.

خاترخۆیی: ١) سەرپشكی، یەکەم‌هەڵبژێری؛ ٢) لەبەر دوستایەتی ف ١) اولّین انتخاب؛ ٢) بخاطر دوستی.

خاترگرتن: ڕێزلێنان، حورمەت‌گرتن ف احترام گذاشتن.

خاترلێ کردن: تکا لێ کردن ف خواهش کردن.

خاترناس: قەدرگر، ڕێزگر ف احترام گذار.

خاتروخۆتر: کەین و بەین، لاگیری لەیەکتر ف از هم حمایت کردن.

خاترێ تە: خودا حافیز. ماڵیاوا ف خداحافظ.

خاترێوە: خوداحافیز لە ئێوە ف خُداحافظ شُما.

خاتون: وشەی ڕێز بۆ ژنان ف خاتون، کلمۀ احترام برای خانمها.

خاتونێ: وشەی دواندنی خاتون ف کلمۀ خطاب بە خاتون.

خاتــە: ١) خات؛ ٢) کەیوانــو، پیاو بەژنی خۆی دەڵێ ف ١) مُخَفَّف خاتون؛ ٢) کلمۀ خطاب مرد بە همسرش.

خاتێ: خاتە ف نگا: خاتە.

خاجە: بازرگانی گەورە ف تاجر عُمدە.

خاجــەرۆ: خازەڵێ، گاڵتـەیەکی شەوانـەی جحێڵانـە ف نوعی بازی دستەجمعی جوانان.

خاچ: ١) چەلیپا؛ ٢) ڕاست و بێ ڕاوەستان: (**خاچ‌چو** ناڤائاڤێ) ف ١) صلیب؛ ٢) مستقیم و بدون توقف.

خاچرکان: سێ کوچکەی ئاگر ف سەسنگ پایۀ دیگ روی آتش.

خاچك: کارگ، گوارگ، قارچك ف قارچ.

خاد: خات ف مُخفف خاتون.

خار: ١) زەوینــی زۆر سـەخـت؛ ٢) ئەشـکـەوت، شکـەفت؛ ٣) دڕك؛ ٤) ڕاهاتن، بۆکار دەرهاتن؛ ٥) ڕەمل، ڕەڵم، زیخی ورد؛ ٦) خوار ف ١) زمیـن سخـت؛ ٢) غـار؛ ٣) خـار؛ ٤) تربیت شـدە و کـارآمـد؛ ٥) ریگ؛ ٦) کج.

خارا: ١) جۆرێ پارچەی بەنرخ؛ ٢) بۆکار ئامادەبو: (چەرمەکە **خاراوە**) ف ١) نوعی پارچۀ قیمتی؛ ٢) آمادە شدە برای استفادە.

خاران: لەکار دەرهاتن، ڕاهاتن لەکار ف آمادە برای انجام کار.

خاراندن: ۱) راهێنان لەکار؛ ۲) سورکردنەوەی هەوڕ [ف] ۱) آمادە کردن برای کار؛ ۲) سُرخ کردن سُفال.
خاراو: ۱) راهاتولەکار؛ ۲) ئیر باری سورەوەکراو [ف] ۱) آمادە شدە برای کار؛ ۲) سُفال سرخ شدە.
خارچك: قارچك، کوارگ، کارگ [ف] قارچ.
خارخار: لەت لەت، شەقار شەقار [ف] شرحەشرحە.
خارخارێن: گرێوەغار [ف] مسابقۀ دو.
خاردار: دڕکاوی، بەچقل، دڕواوی [ف] خاردار.
خاردان: ۱) غارکردن، راکردن؛ ۲) غارپێ کردن، وەغارخستن [ف] ۱) دویدن؛ ۲) دوانیدن.
خارز: ۱) هەرمێشك، هەورێشك؛ ۲) چێشتی میوانی کەلە ئاردو رۆن دەیکەن [ف] ۱) ترید نان گرم و روغن؛ ۲) کاچی.
خارسك: ژنەگاور، ژنەفەلە [ف] زن مسیحی.
خارش: خورو، ئالۆش، خورانی لەش [ف] خارش.
خارشت: خارش، خورین، خرو [ف] خارش.
خارن: خواردن [ف] خوردن.
خارۆرە: هەراو ئاژاوە [ف] آشوب و بلوا.
خارۆز: گەردانە کەلە گوێز دەی هۆننەوە [ف] گردن بندی کە از گردوی نشکستە می‌سازند.
خاروف: کوپەی دەم گوشاد [ف] خُم دهانەگشاد.
خاروك: پێڵاوی لەگیا چندراو [ف] پای‌افزار از گیاه بافتە.
خارێز: ۱) پڕپوڵە؛ ۲) هێلکەورۆن [ف] ۱) آش عدس و ریزەنان؛ ۲) خاگینە.
خارین: خاران [ف] نگا: خاران.
خاریو: خاراو [ف] نگا: خاراو.
خاز: ۱) سوُر، سوّر؛ ۲) کاردو، کاردی؛ ۳) جەغز، جغز؛ ۴) خواز [ف] ۱) قرمز؛ ۲) گیاهی است خوردنی؛ ۳) دایرە؛ ۴) خواهان.
خازباز: قالۆچەی کەسك [ف] سوسك.
خازبێنی: خواستنی کچ، خوازبێنی [ف] خواستگاری.
خازتن: داواکردن [ف] طَلَب کردن.
خازخازۆك: خوازە لۆك [ف] گدامنش.
خازر: چۆمێکە لە کوردستان [ف] رودخانەای در کردستان.
خازگینی: خوازبێنی [ف] خواستگاری.
خازما: بەتایبەتی [ف] بویژە.
خازوق: سنگێ کە دەکنگی تاوانباریان دەبڕی [ف] جریمەای کە در مورد بزهکار اعمال می‌کردند.
خازۆك: سەر سواڵکەر، زۆرشت خواز، خوازەلۆك [ف] گِدامَنش.
خازەلێ: خاجەرۆ، گەمەیەکی شەوانەی لاوانە [ف] نوعی بازی گروهی جوانان.
خازی: خویز، زوقم، ئالشت [ف] یژ، سرماریزە.
خازیبار: قالۆچەی کەسك کە بۆدار زیانی هەیە [ف] سوسك سبز.
خاژ: خلیسك [ف] لیز.
خاژبوُن: خلیسکان، هەڵ خلیسکان [ف] لیز خوردن.
خاس: ۱) باش، چاك، رند، خوُ، تازە؛ ۲) کاهو؛ ۳) گزی، فێڵ [ف] ۱) خوب، پسندیدە؛ ۲) کاهو؛ ۳) فریب.
خاس بونەوە: لە نەخۆشی هەستانەوە، چاك بونەوە [ف] شفایافتن.
خاستر: چاکتر [ف] بهتر.
خاسکردن: چاکردن، چێ کرن [ف] درست کردن، اصلاح کردن.
خاسگەل: باشان، چاکان [ف] نیکوکاران.
خاسما: بەتایبەت [ف] بویژە، مخصوصاً.
خاسوُك: فێڵباز [ف] مُتقلّب.
خاسە: ۱) مڵکی دەوڵەت؛ ۲) تایبەتی یەکێك: (**خاسە** تراشی پیروّت)؛ ۳) هەڵبژاردە؛ ۴) گۆشتی پەراسو؛ ۵) پێچە وانەی زڕە: (**خاسە** کەو) [ف] ۱) اموال و املاك دولتی؛ ۲) مخصوص کسی؛ ۳) برگزیدە؛ ۴) عضلات بین دندەها؛ ۵) مُقابل بَدَل، اصل.
خاسەرەنگ: ۱) رەنگێ کە ناچێتەوە، رەنگێ کاڵ نابێتەوە، خۆڕەنگ؛ ۲) خاکێکی سوُرە بۆدەرمان و بۆرەنگ دەبێ [ف] ۱) رنگ ثابت؛ ۲) نوعی خاك قرمز رنگ کە مصرف درمانی و رنگرزی دارد.
خاسەکی: تایبەتی [ف] ویژە.
خاسەیی: تایبەتی [ف] ویژە.
خاسی: باشی، چاکی، رندی [ف] خوبی، نیکویی.
خاسیەت: رەوشتی تایبەتی، کارتێکردنی تایبەتی بەخۆی [ف] خاصیَّت.
خاش: ۱) قاش، کوُز، پارچەیەکی براو لەگندۆرەو شوتی‌و...؛ ۲) نقیمی ئەنگوستیلە؛ ۳) پڕوپوش؛ ۴) زۆر ورد [ف] ۱) قاچ؛ ۲) نگین انگشتر؛ ۳) خَس و خاشاك؛ ۴) بسیار ریز.
خاشاڵ: چیلکەو چاڵ، پڕوپوش [ف] خس و خاشاك.
خاشخاش: ۱) خاشخاشك، رەبەنۆك؛ ۲) پاوانەی بەزەنگوڵە [ف] ۱) خشخاش؛ ۲) زیورِ پای زنان.
خاشە: ۱) روُشان؛ ۲) وردو تێك شکاو، خاش؛ ۳) پڕوپوش [ف] ۱) خراش؛ ۲) خُرد و خمیر شدە؛ ۳) خس و خاشاك.
خاشیل: شیوی گەنمەکوتاو کە رۆنی بەسەرا دەکەن، کەشکەکی سەربەرۆن [ف] آش گندم نیم‌کوب و روغن.
خافڵ: بێ‌خەبەر، های‌لێ‌نا، بێ‌خەوەر [ف] غافل.
خافڵان: سەرقاڵی، ئاگالێ بڕان [ف] سرگرم شدن.
خافڵاندن: ۱) سەرقاڵ کردن، سەرلێ‌تێك‌دان؛ ۲) فریودان [ف] ۱) سرگرم کردن؛ ۲) فریب دادن.
خافوُر: والا، ناوبەتاڵ [ف] میان‌تهی.
خاڤ: ۱) خاو، نەرێسراو؛ ۲) نەکولاو، لێنەندراو؛ ۳) نەگەیشتو، کاڵ [ف] ۱) تاب نخوردە؛ ۲) ناپُختە؛ ۳) کال، نارسیدە.
خاڤر: گیایەکە دەرمانی مایەسیری‌یە [ف] گیاهی است داروی بواسیر.
خاڤك: ۱) کەلەکە، خاڵیگە؛ ۲) کوتاڵی رزیوی دڕاو؛ ۳) دەسماڵی تەنکی سەری ژنان [ف] ۱) تُهیگاه؛ ۲) پارچۀ پوسیدە؛ ۳) روسری نازك زنانە.
خاڤلو: خاولی [ف] هولە.

خاڤە: پێستی لەدەباغ نەدراو، پێستی خاو[ف] پوست دباغی نشدە.

خاڤەکی: لەشی خاوی داهێزاو[ف] تن سست و بی‌حال.

خاك: ئاخ، خۆڵ[ف] خاك.

خاکاوی: تۆزاوی، خۆڵاوی[ف] خاك‌آلود.

خاکبازی: گاڵتە بەخۆڵ کردن، گەمەکردنی منالاّن بەخۆڵ[ف] خاك‌بازی.

خاك بەتورەکە کێشان: بریتی لەوڵات وێران کردن و لەبەین بردن[ف] کنایە از ویران کردن آبادی.

خاك‌بێژ: کەو، سەڕەند، هەرچی خۆڵی پێ‌دابێژن[ف] سَرند.

خاكڕن: خێشك لەشێوەرد دان[ف] صاف و هموار کردن زمین شُخم شدە.

خاکری: خۆڵەکەوە، خۆڵەمێش[ف] خاکستر.

خاکرێژ: بەخۆڵ قوڵکە پڕکردنەوە[ف] خاکریز.

خاکسار: خاکەسەر، بەلەنگاز، هەژار، بێچارە[ف] خاکسار.

خاکسەر: خۆڵەمێش، خۆڵەکەوە، خۆڵی[ف] خاکستر.

خاکشیر: گیایەکە دەڵێن دەرمانە[ف] خاکشیر.

خاك‌نشین: خاکسار[ف] خاکسار.

خاك‌وپا: کەوش و لاق ماچ کردنی گەوران[ف] پایبوسی.

خاکە: ۱) وردەو تۆزی قەندو خەڵوزو...؛ ۲) جۆرێ پێشکە[ف] ۱) خاکە؛ ۲) نوعی پشە.

خاکەچەرمگە: گڵەسپی کە بۆسواغی دیواری وەتاغی دەکار دەکەن[ف] نوعی خاك سفید کە دیوارها را با آن سفید کنند.

خاکەڕۆ: ماڵینی بن خەرمان، گەسکدانی ژێر بەیدەر[ف] خاك‌روبی جای خرمن.

خاکەڕۆك: خاکەڕۆ[ف] نگا: خاکەڕۆ.

خاکەری: خاکری[ف] خاکستر.

خاکەساری: بەلەنگازی، قەرەبەختی، کلۆڵی[ف] خاکساری.

خاکەلێوە: ۱) سەرەتای بەهار؛ ۲) هەوەل مانگی بەهار[ف] ۱) اوایل بهار؛ ۲) فروردین ماە.

خاکەناز: ۱) مەدونە، بێلۆکەی خۆڵەمێش دەردان؛ ۲) پێمەڕە، بێڵی ئاسن[ف] ۱) خاك‌انداز؛ ۲) بیل.

خاکەناس: پێمەڕە، بێلاسن[ف] بیل.

خاکەنداز: خاکەناز[ف] نگا: خاکەناز.

خاکی: ۱) بەرەنگی خۆڵ، بۆرەڵوکە؛ ۲) بریتی لەمرۆی بێ‌فیزو خۆ بەزل نەزان[ف] ۱) بەرنگ خاك؛ ۲) کنایە از آدم بی‌افادە.

خاگ: خاو، نەکوڵاو، نەگەیشتو[ف] خام.

خال: ۱) برای دایك؛ ۲) نیشان، نوختەی سەرپێست[ف] ۱) دایی؛ ۲) خال پوست.

خاڵ: ۱) لالۆ، لالە، برای دایك؛ ۲) نوختەی سەرپێست؛ ۳) نوختە؛ ۴) رەشانگی ناوبەفر: (**خاڵ بەڵەك**)؛ ۵) لەدوای وشە بەمانای: بەتاڵ، والا: (خشت‌و**خاڵ**)[ف] ۱) دایی؛ ۲) خال پوست؛ ۳) نقطە؛ ۴) زمین خال‌خالی از برف؛ ۵) پسوند بە معنی تُهی.

خالاّن: عاشیرەتی خزمی دایك، هۆزی دایك[ف] خویشاوندان مادری.

خالانە: قسەی دڵخۆش کەرەی فاڵگرەوە[ف] پیش‌بینی فالبین.

خالاّنە: کاری ناشیرین‌و بێ‌شەرمانە[ف] اعمال زشت و ناپسند.

خاڵ بەڵەك: ۱) رەشانگی ناوەراستی بەفران؛ ۲) بریتی لە دوهەم مانگی بەهار[ف] ۱) زمین خال‌خالی از برف؛ ۲) کنایە از ماە اردیبهشت.

خاڵ بەندی: نوختە لەناو رستە دانان[ف] نقطە‌گذاری عبارات.

خالتیك: خوشکی دایك، پور[ف] خالە.

خاڵخاس: جوان، لەبەردڵ، بەدەو[ف] زیبا.

خاڵ خاڵ: پەڵەپەڵە، زۆرپەڵاوی[ف] خال‌خالی.

خاڵخاڵك: ۱) سپڵ؛ ۲) خاڵخاڵۆکە، جانەوەرێکی چکۆڵەی سوری پانکەڵەیە خاڵی رەشی تێدان[ف] ۱) طحال، سپُرز؛ ۲) کفش‌دوزك.

خاڵخاڵۆك: خاڵخاڵۆکە[ف] کفش‌دوزك.

خاڵخاڵۆکە: ۱) خاڵخاڵۆك؛ ۲) گوڵەستێرە[ف] ۱) کفش‌دوزك؛ ۲) کرم شبتاب.

خاڵدار: ۱) کەسێ یا حەیوانێ کە پەڵەی زۆری، بەپێستەوە بێت؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان[ف] ۱) جانوری کە بدنش خال‌خالی باشد؛ ۲) نام روستائی در کردستان.

خاڵ کوت: کەسێ کە خاڵی دەسکرد لەپێست نەخش دەکا[ف] خالکوب.

خاڵ کوتان: کاری خاڵکوت[ف] خالکوبی.

خاڵۆ: برای دایك، لالۆ[ف] دایی.

خاڵو: خالۆ[ف] دایی.

خاڵۆ: خالۆ[ف] دایی.

خاڵوان: خالاّن[ف] خویشان مادر.

خاڵۆزا: فرزەندی خاڵ[ف] دایی‌زادە.

خاڵوزازا: نەوەی خاڵ[ف] نوۀ دایی.

خاڵۆزە: کوێرو، بەڵایەکی گەنمە رەشی هەڵدەگێرێ[ف] سیاهك آفت گندم.

خاڵۆژن: ژنی برای دایك، لالۆژن[ف] زن‌دایی.

خاڵومیل: ۱) نەخشی مل‌و سینگی کەو؛ ۲) بریتی لە بەخۆدا هاتن‌و جوانتر بونی دڵبەر؛ ۳) رەش کردنی توێڵی منالی ساوا لەترسی چاوزار[ف] ۱) الوان گردن و سینهٔ کبك؛ ۲) کنایە از دلربا شدن معشوق؛ ۳) سیاە کردن پیشانی نوزاد از ترس چشم‌زخم.

خاڵە: ۱) وشەی بانکردنی برای دایك؛ ۲) وەستای ئاسنگەر[ف] ۱) کلمهٔ خطاب بە دائی؛ ۲) آهنگر.

خاڵەخەمە: کەسێ کە لەخەمی هەموکەس دایە[ف] دلسوز و غمخوار همگان.

خاڵەڕەشە: گیایەکە لە کەرەوز دەکاو دارکەکەی رەشە[ف] گیاهی است شبیە کرفس با ساقەهای سیاە رنگ.

خالی: مافوُر، قاڵی[ف] قالی.

خاڵی: والا، بەتاڵ، بێ‌ناوك، بێ ناوەرۆك[ف] تهی.

خالیچە: مافوُری بچوك[ف] قالیچە.

خاڵی‌خاڵی: گەمەیەکە پیاو یا ژن دەگەڵ منداڵی دەکەن[ف] نوعی بازی با بچەها.

خالیس: پاك، بێ‌خەوش، ساف[ف] خالص.

خاڵیگە: کەلەکە، برك، قەبرغە [ف] تهیگاه.

خام: ١) خاو، نەرێسـراو؛ ٢) نەکـولاو؛ ٣) قەنەوز، پارچەیەکی بنەوشە، خامەك؛ ٤) قوماشی سپی بۆ کراس و دەرپێ؛ ٥) برێتی لە فەقیروکەم‌زان؛ ٦) چەرمی خۆش نەکراو، چەرمی خاو [ف] ١) تاب نخورده؛ ٢) خام، نپخته؛ ٣) قناویز؛ ٤) مِتقال؛ ٥) کنایه از ساده‌لوح؛ ٦) چرم دبّاغی نشده.

خاما: کچ‌عەزەو، کیژێ کە وەختی شوکردنی هاتگە [ف] دختر دم بخت.

خاماجی: خالتیك، خوشکی‌دایك [ف] خاله.

خامبا: خانەبا، ئاوسانێکی کەمی بێ‌برین [ف] اندك ورم پوست.

خامك: بەلمی کونجی، کای‌کونجی [ف] کاه کُنجد.

خامۆ: بانکردنی پیاوی گێلۆکە بە تەوسەوە [ف] خطاب کردن شخص هالو.

خامۆخ: یەکەم جارئاودانی زرعات [ف] اولین آبیاری زراعت.

خامۆز: خامۆخ [ف] نگا: خامۆخ.

خامۆش: ١) جێگەی تەنیاو بێ‌هەراو زەنا؛ ٢) مرۆی مات و بێدەنگ؛ ٣) تەمـرانی ئاگر، وەکـوژانی ئێگـر [ف] ١) جـای دِنـج؛ ٢) شخص کم‌حـرف؛ ٣) آتش خاموش.

خامـۆش‌بون: ١) بێدەنـگ بون؛ ٢) کوژانـەوەی ئایەر [ف] ١) ساکت شدن؛ ٢) خاموش شدن آتش.

خامۆش کردن: کوژاندنەوەی ئاگر [ف] خاموش کردن آتش.

خامۆشی: بێ‌دەنگی [ف] سکوت.

خامۆغ: هەوەڵین ئاودانی زەرعات [ف] اولین آبیاری کشتزار.

خامە: ١) قەڵەم، قەرەم، ئالا، بنوس؛ ٢) تۆڵ، شوڵ [ف] ١) قلم؛ ٢) ترکه.

خامـەك: قەنـەوز، خام، پارچـەیەکی بنـەوشی ئامـاڵ سوُرە لەرەنگی ئەرخـەوان دەکـا: (یاخـوا لێت ممبـارەك بێ تافتـەو **خامەك**و خارا) «فولکلور» [ف] قناویز.

خامەکی: بەرەنگی خامەك [ف] به رنگ قناویز.

خامینە: کاڵەی چەرمی خاو [ف] پاتابه از چرم خام.

خان: ١) نازنـاوی دەسەڵات داران؛ ٢) شوێن شوێنی ناو لولەی چەکی گەرم؛ ٣) کاروانسـەرا [ف] ١) خـان، لقب قدرتمنـدان؛ ٢) خان تفنـگ؛ ٣) کاروانسرا.

خان‌باجی: خوشکی مێرد، شوُخوشك [ف] خواهرشوهر.

خان‌چی: کاروانسەرادار [ف] کاروانسرادار.

خان‌خان: ١) چاوەچـاوەی چکـۆڵـە لە هەزار پیشـەدا؛ ٢) خەت‌خەتی چوارگۆشـە لەتەختەی دامەو شەترنج دا [ف] ١) و ٢) خانه خانه‌های متعدد و پهلوی هم روی صفحهٔ شطرنج و...

خان خانەکێ: حوکمات کردنی سەر هۆزان [ف] خان‌خانی.

خاندوك: بنی گیایەکە [ف] ریشهٔ گیاهی است.

خانـك: ١) پنـە، تەختەیەکە ئەنگوتکی لەسەر پان‌دەکەنەوە؛ ٢) زەمیلە، زەنبیلە؛ ٣) خانوُ، ماڵ [ف] ١) تخته‌ای که چونه را برآن پهن کنند؛ ٢) زنبیل؛ ٣) خانه، سرا.

خانگ: ماڵ، خانو [ف] خانه، سرا.

خانگار: خانەنشین و لە پیری لە کار کەوتە [ف] پیر خانه‌نشین.

خانم: ١) وشـەی ڕێز بۆ ژن؛ ٢) ئەی گەورەی من! [ف] ١) خانم، کلمـهٔ احترام برای زنان؛ ٢) بُزرگِ من!

خانم‌بی: لەرزانە، خشڵێکی سەری ژنانە [ف] زیوری است زنانه.

خانوُ: ماڵ، خانگ [ف] خانه، سرا.

خانوُبەرە: خانوُی گەورە [ف] خانهٔ بزرگ.

خانوُت: ١) جۆڵا؛ ٢) کاری جۆڵا، جۆڵایی [ف] ١) جولا؛ ٢) پیشهٔ جولا، جولایی.

خانوچکە: ماڵۆکەی لەخۆڵ کە منداڵان لەگەمەدا سازی دەکەن [ف] خانه گلی که کودکان سازند.

خانوُلە: خانوچکە [ف] نگا: خانوچکه.

خانومان: شۆخ و شەنگ، جوان و دڵگر [ف] شوخ وشنگ.

خانە: ١) ماڵ؛ ٢) چـاوەی هەزارپیـشە؛ ٣) خەت‌دراوی چـوارگۆشە [ف] ١) خانه؛ ٢) خانه‌خانه‌های پهلوی هم؛ ٣) چهارگوشه.

خانـەبـا: ١) برێتی لە جوُڵـەو بزوتنـەوەی سەبری ئەندام؛ ٢) ئەستور بونێکی کەم، خانەما [ف] ١) کنایه از حرکت آرام اندام؛ ٢) وَرَم اندك.

خانەخانە: خان‌خان [ف] نگا: خان‌خان.

خانـەبگیر: کەسێ کە دەمـاڵە خۆیدا یەخسیری بکەن [ف] کسی که در خانهٔ خود دستگیرش کنند.

خانەبەکۆڵ: رەبەن، بێ‌ماڵ‌وحاڵ [ف] خانه‌به‌دوش.

خانەبێزار: لەماڵە خۆی وەرەز [ف] از خانه خود بیزار.

خانـەخـراپ: ١) مـاڵ‌وێـران؛ ٢) برێتـی لە بێ‌بەخـتو کڵۆڵ [ف] ١) خانه‌خراب؛ ٢) کنایه از بدشانس.

خانەخوێ: خاوەنی ماڵی بەمیوان [ف] میزبان.

خانەخوێگ: خانەخوێ [ف] میزبان.

خانەدان: ١) نەجیم‌زادە، بنیچـە عەسڵ؛ ٢) ماڵی گەورەی بەمیوان [ف] ١) نجیب‌زاده؛ ٢) خانهٔ بزرگ پُرمیهمان.

خانەزا: نۆکەر کە لەماڵە ئاغاکەی‌دا لەدایك بوبێ [ف] خانه‌زاد.

خانەزاد: خانەزا [ف] خانه‌زاد.

خانەزاو: خانەزا [ف] خانه‌زاد.

خانەزای: خانەزا [ف] خانه‌زاد.

خانەژوُرە: وشەی داکردنی مریشك کە بچنە کولانەوە [ف] جاجا، کلمهٔ راندن مرغ به لانه‌اش.

خانەشاری: دەس بەسەر لە ماڵەخۆیدا، ژێر چاوێری پیاوی دەوڵەت [ف] تحت‌المراقبه، تحت نظر.

خانەقا: دەروێش‌دان، سۆفی‌گە، تەکیە [ف] خانقاه.

خانەکولانە: خانەژوُرە [ف] جاجا.

خانەکی: ماڵی، کەدی [ف] خانگی، اهلی.

خانەگا: خانەقا [ف] خانقاه.

خانەگومان: دڵ‌پیس لەژن [ف] از همسر بدگمان.

خانەمیری: جۆرێ ترێ [ف] نوعی انگور.

خانەنشین: ١) گردەنشین، کەسێ کە لەبەرپیری یان نەخۆشی نەتوانێ

لەماڵ دەرکەوێ؛ ۲) کەسێ بەحوکمی دەوڵەت نەتوانێ لەماڵ دەرکەوێ ف ۱) افتاده و خانەنشین؛ ۲) تحت نظر دولت.

خانەوادە: ۱) ماڵەگەورە؛ ۲) تیرەو تایفە ف ۱) خانۀ ثروتمندان؛ ۲) طایفه، عشیرت.

خانەوخان: ۱) بانەوبان؛ ۲) ماڵەوماڵ ف ۱) از بامی به بام دیگر پریدن؛ ۲) از خانه‌ای به خانۀ دیگر رفتن.

خانی: ۱) ماڵ، خانو؛ ۲) کانی، سەرچاوە؛ ۳) نازناوی شاعیری بەناوبانگ ئەحمەدی خانی ف ۱) خانه؛ ۲) سرچشمه؛ ۳) تخلص یکی از شعرای بزرگ کُرد.

خانێ: ۱) شارێکە لە کوردستان؛ ۲) بانگ کردنی خانم بەحورمەتەوە ف ۱) شهری در کردستان؛ ۲) صداکردن خانم با احترام.

خانیان: هۆزێکی کوردە کە*خانی*شاعیر سەربەوە ف عشیرتی است که «خانی» شاعر کرد از آن طایفه است.

خاو: ۱) خەو، نوستن؛ ۲) سستو بێهێز؛ ۳) نەکوڵاو؛ ۴) جێگەی ماڵاتو یەکسم لە زستاندا کە قەڵەو بکرێ؛ ۵) نەگەیشتو، کاڵ؛ ۶) نەرێسراو؛ ۷) چەرمی خۆش نەکراو؛ ۸) بنەمای کەرستە؛ ۹) گیاوگوڵێکی زۆر بۆنخۆش: (لەکن وەنەوشەو خاوو هەڵاڵو بەیبونی / هەڵاڵی پێستەیی خاوە عەبیرو موشکی خەتا) «حاجی»؛ ۱۰) پارچە گۆشتێکە لەناو ریخۆڵاندا. دەبرژێندرێ؛ ۱۱) پرزەی شاڵ و قاڵی ف ۱) خواب؛ ۲) سُست، بی‌حال؛ ۳) نپُخته؛ ۴) جای پروردن پرواری؛ ۵) کال، نارس؛ ۶) نتابیده، ناتنیده؛ ۷) چرم دَبّاغی نَشده؛ ۸) موادخام؛ ۹) گُل گیاه بسیار خوشبوی؛ ۱۰) قطعه‌ای گوشت عضلانی در احشای بدن؛ ۱۱) پرز شال و قالی.

خاوالی: خەواڵو ف خواب‌آلود.

خاوان: ۱) مژول‌بون؛ ۲) خۆخافڵاندن ف ۱) مشغول شدن؛ ۲) خود را سرگرم کردن.

خاواندن: مەشغوڵ کردن، خافڵاندن ف مشغول کردن.

خاوانن: خاواندن ف سرگرم کردن.

خاوانە: فرێت، داوی پۆ لەتەوندا ف پود قالی.

خاوبونەوە: ۱) شل‌بونەوەی بادراو؛ ۲) برێتی لە شل‌بونەوە لە کارێك؛ ۳) نەرم‌بونی چەرمی وشكهەڵاتو لە ئاودا ف ۱) تاب برگشتن، خام‌شدن؛ ۲) کنایه از بی‌حوصله‌شدن؛ ۳) نرم شدن چرم خشك.

خاوپەڕ: نیوەبادراو، تەواو بانەدراو ف نیم‌تابیده.

خاوڕۆن: هێلکەوڕۆن ف نیمرو.

خاوڕۆن: هێك‌وڕون، خاوڕۆن ف نیمرو.

خاوزان: لێکدەرەوەی خەون ف تعبیرکنندۀ خواب.

خاوس: خواس، پێخواس، بێپێڵاو ف پای برهنه.

خاوك: ریسێك کە درەنگ بادەخوا ف رشته‌یی که به سختی تاب می‌خورد.

خاوکردنەوە: ۱) نماندنی چەرم لەئاودا، خوساندنی چەرم؛ ۲) لەبادراوی ڕەواندنەوە ف ۱) خیساندن چرم در آب؛ ۲) خام کردن تابیده.

خاوکەر: قامێکی زۆر بەناوبانگە ف از آهنگهای مشهور کردی.

خاوکەرەوە: ۱) شل‌کەرەوە لە مەبەست؛ ۲) چەرم بەئاو نەرم‌کردنەوە؛ ۳) بادراو خاوکردنەوە ف ۱) از تصمیم منصرف کننده؛ ۲) چرمِ در آب خیسانده شده؛ ۳) تابیده را به خامی برگردانده.

خاولی: پشتەماڵ، مەرحەمە ف حوله.

خاون: خاوەن، خودان، خێو، ساحێب ف صاحب، خداوند.

خاونامە: کتێبی خەون لێکدانەوە ف کتاب تعبیر خواب.

خاووخلیچك: ۱) شل‌ووڵ، نەبەگە؛ ۲) تام ناخۆش و لیچق ف ۱) شُل و ول؛ ۲) لَزج و بدمزه.

خاووخلیسك: خاو و خلیچك ف نگا: خاووخلیچك.

خاووخێزان: ژن‌و منداڵ، وردەو یەخسیر، هەمو خەڵکی ماڵ ف همۀ افراد خانواده.

خاوە: ۱) پیتاکی میری؛ ۲) کەرانە، قەرەبوی مامڵە پەشیمانی؛ ۳) سەرانە بۆ شەلاتی زۆردار؛ ۴) لکی تازەلەلق ف ۱) باج؛ ۲) پول پرداختی بدلیل پشیمانی از معامله؛ ۳) باج سبیل؛ ۴) جوانه تازه بیرون زده.

خاوەخاو: ۱) تەمەڵی‌و خۆدزینەوە لەکار؛ ۲) بڕەی تەون؛ ۳) گیای‌خاو کە مەشکەی پێ دەهەنون ف ۱) تنبلی و شُل‌بازی؛ ۲) کُرك اضافۀ قالی؛ ۳) گیاهی است.

خاوەر: ۱) خۆرهەڵات، ڕۆژهەڵات؛ ۲) ناوە بۆژنان ف ۱) خاور، مشرق؛ ۲) از نامهای زنان.

خاوەرزەمین: وڵاتی ڕۆژهەڵاتی ف مشرق‌زمین.

خاوەمێ: ماستی شلی شیرنەکوڵاو بۆ مەشکە ف ماست آبکی مخصوص مشك.

خاوەن: خاون ف صاحب.

خاوەناش: ۱) ئاشەوان، ئاسیاوان؛ ۲) فریوی‌دا، هەڵی‌خەڵەتاند ف ۱) آسیابان؛ ۲) او را فریب داد.

خاوەن‌چاکە: خێرەومەند، بەپیاوەتی ف نیکوکار، خیّر.

خاوەند: خاون ف صاحب.

خاوەندار: بەساحب ف دارای صاحب.

خاوەنداری: سەرپەرشتی ف سرپرستی.

خاوەن‌زۆر: بەدەستەڵات، توانا ف قدرتمند، بانفوذ.

خاوەن‌شکۆ: نازناوی پاتشایانە ف لقب پادشاهان.

خاوەن فەرمان: ۱) دەسەڵات‌دار؛ ۲) خاوەن کار ف ۱) فرمانروا؛ ۲) کارفرما.

خاوەن‌قەرز: کەسێ قەرز دەدا بەقەرزدار ف بستانکار.

خاوەن کار: کەسێ کەکار بەکرێکاران دەکا ف کارفرما.

خاوەن‌ماڵ: ۱) خانەخوێ؛ ۲) ساحێب‌خانو ف ۱) میزبان؛ ۲) صاحب‌خانه.

خاوەن‌ناو: بەناوبانگ، بەناوودەنگ، مەنشور ف مشهور.

خاوی: ۱) شلی‌و تەنبەڵی؛ ۲) کاڵی، نەگەیشتویی؛ ۳) نەکوڵاوی ف ۱) شُلی، تنبلی؛ ۲) خامی، نارسی؛ ۳) ناپختگی.

خاوێر: خەو بردنەوە، نێوان بێداری‌و خەو ف پینکی.

خاوین: خەوخەو، کەسێ کە زۆر دەخەوێ ف پرخواب.
خاوێن: پاك، پاقژ، تەمیس ف پاکیزه.
خاوێنی: پاکی، پاقژی، پاکژی، تەمیزی ف پاکیزگی.
خایاندن: پێچونی وەخت: (ئەمکارە دوورۆژی **خایاند**) ف صرف وقت کردن.
خایانن: خایاندن ف صرف وقت کردن.
خاین: غەیان، بێ بەخت ف خائن، خیانتکار.
خایە: ۱) هێلکەی مەل، خا؛ ۲) هێلکەی گون ف ۱) تخم پرنده؛ ۲) بیضه.
خایەرۆن: خاورۆن، هێك ورون، هێلکەورۆن ف نیمرو.
خایەن: غەیان، بێ بەخت ف بدشانس.
خایەنراو: وەدرەنگ کەوتوُ ف بەتأخیر افتاده.
خایەومـایە: هەرچی هەیە، هەست و نیست، هەرچی داراییە ف هرچه هست، همەچیز.
خاییبە: خاوورۆن ف خاگینه.
خپ: کڕومات، بێ دەنگ و بێ بزوتن ف ساکت و بی حرکت.
خپر: ۱) کۆلینەوە؛ ۲) کۆلین ف ۱) و ۲) کنکاش.
خپـشـەمـلـە: ۱) ملهوڕ، مل ئەستـوُر؛ ۲) زۆردارو لەخـۆ بـایی ف ۱) گردن کلفت؛ ۲) توانا و مغرور.
خپ کردن: بۆیەکجاری بێدەنگ کردن. برێتی لە کوشتن ف کنایه از کُشتن.
خپلاك: دەرك و پەنجـەرەی شەق و شڕ و لەکـارکـەوتـو ف در و پنجرهٔ مستعمل و از کار افتاده.
خپلە: کورتەبالای قەلەو ف کوتولهٔ چاق.
خپـە: خۆ لەشتێك مات کردن، بەدزیەوە دەبـەرچـاو گرتن ف زیرنـظر داشتن، از زیر مراقب بودن.
خپە کردن: خۆمات کردن لە سوچێك ف آرام در گوشه‌ای خزیدن.
خپ هەلاتن: بۆیەکجاری لەبزوتن کەوتن ف یکباره از حرکت افتادن.
خت: ۱) خپ، بێ دەنـگ و جوڵـە؛ ۲) بێ هوُدەو خۆڕایی؛ ۳) وشـەی دەرکردنی پشیلە ف ۱) بی سروصدا؛ ۲) بیهوده؛ ۳) کلمه‌ای که برای راندن گربه گویند.
ختتە: وشەی دەرکردنی پسیك ف کلمه‌ایست برای راندن گربه گویند.
ختك: پشیلە، پشی، پسیك ف گربه.
ختکە: قانەقدی، قدیلکە ف قلقلك.
ختکی: ختکە ف قلقلك.
ختکینە: هانەدەر، دنەدەر ف تشویق کننده.
ختل: خپلە ف کوتاه‌قد و چاق.
ختۆکە: ختکە ف قلقلك.
ختۆکەدان: قدیلکەدان ف قلقلك دادن.
ختولکە: ختکە ف قلقلك.
ختە: ختتە ف نگا: ختته.
ختەخت: لێدانی دڵ لە نیگەرانی ف بەتپش افتادن قلب از نگرانی.

ختـەدان: ۱) بزاوتن، دنـەدان؛ ۲) قدیلکەدان ف ۱) تحریك و تشویق کردن؛ ۲) قلقلك دادن.
ختێ: ۱) پشیلە؛ ۲) قدیلکە ف ۱) گربه؛ ۲) قلقلك.
ختیرە: بەیسوس، بزوت، چوڵەچرا ف نیم سوز.
ختیك: چڵمی وشکەوە بو بەلوُتەوە، کەمێلە ف خلم.
ختیلکە: قدیلکە ف قلقلك.
ختێنە: ختەدان، بزاوتن ف تحریك.
خجل: خەریك ف سرگرم کار، مشغول.
خج: دەرکراو لەبازی ف از بازی بیرون شده.
خجان: دوڕان ف باخت.
خجاندن: دوڕاندن ف باختن.
خج خج: وشەی دەر کردنی رەشە ولاغ، وەحاوەحا ف واژه‌ای برای راندن گلهٔ گاو و گاومیش.
خجۆخجۆ: وشەی بانگ کردنی رەشە ولاغ بۆهێنانەوە ف واژه‌ای برای خواندن گلهٔ گاو و گاومیش.
خدام: کارەکەر، کلفەت، جێڕی ف کُلفَتْ.
خدامە: خدام ف کُلفَتْ.
خدران: گونـدێکی کوردستـانـە بەعـسی وێرانی کرد ف روستـایی در کردستان عراق که به وسیله بعثیها ویران شد.
خدرجیجـە: گونـدێکی کوردە بەعسی وێرانی کرد ف روستـایی در کردستان عراق که بەوسیله بعثیها ویران شد.
خدر وەلـی: گونـدێکی کوردە بەعسی وێرانی کرد ف روستـایی در کردستان عراق که بەوسیله بعثیها ویران شد.
خدرەلیاس: شازدەی مانگی رەشەمە: (**خدرەلیاس** سەرما خەلاس) ف شانزدهم اسفند.
خدریك: گوندێکی کوردە بەعسی وێرانی کرد ف روستایی درکردستان عراق که بەوسیله بعثیها ویران شد.
خدوُك: قدیلکە ف قلقلك.
خدۆك: نەزیلە، کورتە چیرۆك ف داستان کوتاه.
خدوُکە: قدیلکە ف قلقلك.
خدە: خوُ، رەوشت، ئاکار ف خوی و روش.
خدێ: خدە ف خوی و روش.
خدیك: خدە ف خوی و روش.
خدیکە: قدیلکە ف قلقلك.
خڕ: ۱) کۆ، کۆم: (لـەچی **خڕ** بونەوە؟)؛ ۲) هەمو، گش؛ ۳) گر، گرۆفەر: (تۆپی زەوی **خڕە**)؛ ۴) شتی کەمەیی: (کەللە بێژنگ **خڕە**)؛ ۵) ئاودڕ، جێ لافاو؛ ۶) شیوەڵە؛ ۷) گرێ لە پێستدا، هەڵتۆقین: (بن پیلم **خڕ**بوەدەبێتـە کوان)؛ ۸) چوڵ، لەگەڵ خالی دەیلێن: (بیابانی **خڕو** خالی)؛ ۹) دەگەڵ خوڵ واتـا: جوان: (**خڕوخوڵ**) ف ۱) اجتماع؛ ۲) همگی، همه؛ ۳) کُروی، گِرد؛ ۴) دائره‌مانند؛ ۵) آبکند، مسیل؛ ۶) درّهٔ تنگ؛ ۷) غدهٔ زیر پوست؛ ۸) مُترادف خالی؛ ۹) زیبا.
خرا: ۱) هاوێژرا، فڕێدرا: (لاشە **خرایە** ناو خەرەندەوە)؛ ۲) داندرا: (بار

خرایه سەرپشتی بارەبەر)؛ ۳) وێران: (خانوەکەی **خراکرد**)؛ ۴) ناڵەبارو ناشیرین؛ ۵) تێکدانولەکار خستن ف ۱) پرت شد؛ ۲) گذاشته شد؛ ۳) ویران؛ ۴) زشت و ناپسند؛ ۵) از هم پاشیدن.

خراب: ۱) وێران، تێکچو؛ ۲) کاری ناشیرین؛ ۳) لەکارکەوتە ف ۱) ویران؛ ۲) کار زشت و ناپسند؛ ۳) از کار افتاده.

خراپ: خراب ف نگا: خراب.

خراپە: ۱) کاری ناشیرین، کردەوەی نەباش؛ ۲) قاحبە، جندە، سوزمانی؛ ۳) ریگر، چەتە، گوڕان ف ۱) کار زشت و ناپسند؛ ۲) فاحشه؛ ۳) راهزن.

خراپەکار: کەسێ کاری ناپەسەند دەکا ف بدکردار.

خراپەکەر: خراپەکار ف بدکردار.

خراپی: نەباشی، بەدفەڕی، بەدکاری ف بدی، مقابل خوبی.

خرار: خەشە، تێز وجەواڵی لەموُ ف جوال مو یین.

خرارك: خراری چکۆڵە ف جوال مویین کوچك.

خڕاش: روُش، روُشان ف خراش.

خرامان: ۱) بە لەنجەو لار، روێشتنی بەنازو قەمزەوە؛ ۲) قەرەبوُی گوم‌بو، تاوانی شتی وندابو ف ۱) خرامان؛ ۲) تاوان شییء گم‌شُده.

خراو: ۱) خراب، خراپ؛ ۲) دژوُن، جنێو، سخێف ف ۱) خراب؛ ۲) دشنام.

خراوە: ۱) کاول، وێرانە؛ ۲) خراپە ف ۱) ویرانە؛ ۲) کار زشت و ناپسند.

خراوی: خراپی ف کار زشت و ناپسند.

خربند: گوندێکەلە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بەوسیله بعثیها ویران شد.

خڕبۆقی: جوڕیکە لە گرێدان ف نوعی گرەزدن.

خڕبون: ۱) کۆبون؛ ۲) هەڵتوقینی پێست، ئەستوری لە پێستدا؛ ۳) گروُڤەربون: (کەلاکەت **خڕبوە**) ف ۱) اجتماع کردن؛ ۲) ورم کردن پوست؛ ۳) مُدوَّر بودن.

خڕبونەوە: کۆبونەوە، کۆم‌بون ف اجتماع کردن.

خرپ: ۱) خیزەلان، زیخ‌گە؛ ۲) خەوی خۆش و لەپڕ: (سەری کردەسەر سەرین **خرپ** خەوی لێ‌کەوت) ف ۱) شنزار؛ ۲) خواب خوش و سنگین.

خرپن: قەڵەوی کورت، چکۆڵەی تێرگۆشت ف کوتولهٔ چاق.

خرپنۆکە: چکۆڵەی قەڵەوێ جوانکیلە: (مناڵێکی **خرپنۆکەیە**) ف کوچولوی چاق و دوست‌داشتنی.

خرپنە: خرپن ف کوچولوی چاق.

خڕپوق: پرخەلەخەودا ف خرناسه.

خرپە: ۱) پرخە، خڕپوق؛ ۲) دەنگی پای نادیارێك؛ ۳) زبارە، هەرەوەزی ف ۱) خرناسه؛ ۲) صدای پا؛ ۳) تعاونی کار کردن.

خرت: ۱) گروُڤەری لوُلەیی، خڕی لوُلەیی؛ ۲) ئامرازی خەڕاتی؛ ۳) کوُری سێ ساڵانەو گەورەتر: (نێریەکە دو**خرتە**)؛ ۴) وردەحاجەتی بێ‌نرخ: (ئەمانە هەمو **خرتوپرتن**) ف ۱) استوانەای؛ ۲) ابزار خراطی؛ ۳) شاك سەساله؛ ۴) خِرت و پرت، اشیاء بی‌ارزش.

خرتك: ۱) گرتکەگۆشت، پارچەی پڕبەچنگ لەگۆشت؛ ۲) پاشەروِك؛ ۳) خرکانە، جوڕێ زیپکە لەسەری مناڵ‌دێ؛ ۴) جومگە؛ ۵) پێچکی عارەبانە؛ ۶) خرچە، گندۆرەی کاڵ ف ۱) قطعه‌گوشت؛ ۲) پساچین؛ ۳) نوعی جوش که سر نوزاد می‌زند؛ ۴) بند بین استخوان؛ ۵) چرخ صندلی و...؛ ۶) خربزهٔ کال.

خڕتك: خڕکەبەرد، کوچکی پڕوەمشت ف قلوه‌سنگ.

خرتکە: جومگەی دەست‌وپا ف بند استخوانهای دست و پا.

خرتل: ۱) خڕتك؛ ۲) باڵندەیەکی زلی مردار خۆرە ف ۱) قلوه‌سنگ؛ ۲) لاشخور.

خرتوپرت: ۱) وردەحاجەتی کەم‌بایی؛ ۲) ورتەورت: (دڵم کەوتۆتە **خرتوپرت**) ف ۱) خرت‌وپرت؛ ۲) دلهُره.

خرتۆڵ: ۱) حەشامات، ئاپۆرە؛ ۲) گردو خڕی بچوك ف ۱) انبوهی مردم؛ ۲) کروی و کوچك.

خرتۆڵە: چکۆڵەی خڕ، خرتۆڵ ف کوچولوی کروی.

خرت‌ومرت: ژنی تێرگۆشتی دڵگرو جوان ف زیبای گوشتالو.

خرتە: ۱) دەنگی بزوتنەوەی گیانداری پچوك: (مشك **خرتەی** دێت)؛ ۲) کرکرۆکە؛ ۳) زەوی رەق لە کێڵاندا، کۆدە ف ۱) صدای خفیف؛ ۲) غضروف؛ ۳) زمین سخت در شخم زدن.

خرتەخرت: دەنگی بزوتنەوەی گیاندار لەناو کوندا، خرتە ف صداهای متوالی و خفیف.

خرتەك: پێچکەعارەبە ف چرخ صندلی و تختخواب و...

خرتەگل: ۱) گلاربونەوە، خلوّر؛ ۲) هەڵەنگوتن، ساتمەبردن، تل‌دان ف ۱) غلتیدن؛ ۲) تلوتلوخوردن.

خرتەل: خەرتەل، خرتل، باڵندەی گەورەو مردارخۆر ف لاشخور.

خرتەڵە: چکۆلانەی گردیلە ف کوچولوی مُدوّر.

خرتی: تەژەی مل‌قەوی ف گردن‌کلفت.

خرتیلانە: چکۆلانەی خڕوخوڵ ف کوچولوی چاق و دوست‌داشتنی.

خرتیلە: خرتیلانە ف نگا: خرتیلانە.

خڕتین: دەرپەڕین، ترازان، هەڵاتن‌لەپڕ ف ورجهیدن.

خرتیوپرتی: کەین‌وبەین، سرت‌وهۆڕ ف گفتگوی درگوشی و محرمانه.

خڕجین: ۱) دەنگی‌دار شکاندن؛ ۲) دەنگی فڕینی کلۆ بە کۆمەڵ ف ۱) صدای شکستن هیزم؛ ۲) صدای پریدن دسته جمعی ملخها.

خرچ: ۱) کاڵ، کرچ؛ ۲) خرچە، گندۆرەی تازەو پێ‌نەگەیشتو؛ ۳) ورچ، حەش ف ۱) کال؛ ۲) خربُزهٔ کال و نارسیده؛ ۳) خرس.

خرچ‌وهوڕ: دەنگی داکروژتنی شتی تورت: (خەیاری بەرقەپاڵ دابوُ **خرچ‌و هوڕی** دەمی‌بو) ف کلوچ‌کلوچ.

خرچە: ۱) بەچکەگندۆرە، عەنجوُڕ؛ ۲) کرتەی داکروژتن؛ ۳) ئامرازێکە لە عەڕابەدا کە سەری مازەی تێ دەخرێ ف ۱) خَربُزه کال؛ ۲) کلوچ؛ ۳) وسیله‌ای در اَرّاده.

خڕخاشە: شەق‌شەقە ف جغجغه.

خڕخاڵ: ۱) بازنەی قوڵ؛ ۲) پاوانەی پا لە زێر و زیو؛ ۳) تێك‌شکاو: (هەمو ئێسکی لەشم بوّتە **خڕخاڵ**)؛ ۴) بازنەی دارین کە بەداری بێشکەدا

کراوە ف ۱) النگو؛ ۲) پابرنجن؛ ۳) درهم شکسته؛ ۴) حلقه‌های چوبی که به گهواره بندند.

خڕخاڵە: ئاڵقەی دارین، خڕخاڵ ئاسایی بۆ شت‌قایم کردن، گەو ف حلقهٔ چوبین.

خرخاڵەدار: لانکی بەخرخاڵە ف گهوارهٔ دارای حلقه‌های چوبی برای سرگرمی بچه.

خڕخڕ: پشـو سواری و دەنگ لە سنگ هاتن لەکاتی‌مەرگا ف خرناس شخص در حال نزع.

خڕخڕاکە: قوڕقوڕاگە، ستۆکورك، قوڕقوڕانچك ف نایژه.

خڕخڕۆك: تەرزە، تەزرە، تەیرۆك ف تگرگ.

خڕخڕە: ۱) قرقرە، غەرغەرە، داروکەی کون بۆ دەزو لێ‌هەڵکردن؛ ۲) پێچکی عەرەبانە؛ ۳) خرخاڵی قوڵ‌و پا؛ ۴) بەرچێڵە، بەرخەبەبە ف ۱) قرقره؛ ۲) چرخ صندلی و...؛ ۳) النگو؛ ۴) غبغب.

خرخندۆك: کیفـۆك، پیفـۆك، بنی‌گیایەکە دەخورێ ف ریشهٔ خوردنی نوعی گیاه.

خڕخەپان: ژنی قەڵەوی تەنگە ئەستۆر ف زن چاق و شکم گنده.

خڕداخستن: توند قایم‌کردن ف محکم بستن.

خرز: ۱) گەرا؛ ۲) گەرای ماسی ف ۱) تخم؛ ۲) تخم ماهی.

خرزەك: کۆکەڕەشە، قۆزەڕەشە ف بیماری خروسك.

خرس: ۱) ورچ، هرس، هرچ، حش؛ ۲) تەمەڵ؛ ۳) یەکانەی بەراز؛ ۴) لاسارو گوێ‌نەبیس؛ ۵) داری بەر کە بەر نەدا؛ ۶) جادو ف ۱) خرس؛ ۲) تنبل؛ ۳) گراز نر؛ ۴) لجوج؛ ۵) درخت میوه که ثمر ندهد؛ ۶) جادو.

خرسەك: ۱) مافورەی تیسك درێژ؛ ۲) کولێرەی ئەستور ف قالی خرسك؛ ۲) گردەنان قطور.

خرش: ۱) بەدەڵ، ناحەسڵ؛ ۲) نەزۆك ف ۱) بَدلی؛ ۲) نازا.

خرشك: کرمی میوەی وشك‌کراو ف کرم موجود در خشکبار.

خـڕك: ۱) پلەکـان، پلەی قالـدرمـە؛ ۲) خڕکە بەرد، چەوی پڕ بەمشت؛ ۳) کونای قنگ ف ۱) پلکان؛ ۲) شن دُرشت؛ ۳) پیزی، مقعد.

خرکانە: خرنك، جۆرێ زیپکەیە کە لەسەری منالی ساوا دێت ف نوعی جوش که بر سر نوزاد زند.

خڕکردن: ۱) گرۆڤەر کردن؛ ۲) کۆوە کردن، کۆم کرن، کۆکردنەوە ف ۱) مدوّر کردن؛ ۲) جمع‌آوری کردن.

خـڕکـردنـەوە: ۱) لێك‌کۆم‌کردنی گیانـداران: (پیاوەکـان **خـڕکەوە**)؛ ۲) هەڵگرتنەوەی پەرژوبڵاو لـەزەوین: (ئەوگەنمە رژاوە **خڕکەوە**) ف ۱) گردهم‌آوردن؛ ۲) شیىء پراکنده را جمع‌آوری کردن.

خڕکـۆك: جوانکیلەی چکۆڵـەی قەڵەو ف چاقالـوی کوچك دوست داشتنی.

خڕکـە: ۱) کوچـك، زیخی درشت، خیزی پڕ بـەمشت؛ ۲) جومگـەی دەست‌وپا؛ ۳) ئەستـوورایی رەق لە پێست؛ ۴) فەرمـانی کۆکردنـەوە؛ ۵) فەرمانـی گـرۆڤەر کردن ف ۱) قلوەسنگ؛ ۲) مفصل دست و پا؛ ۳) برآمدگی سخت شده زیر پوست؛ ۴) امر به جمع‌آوری؛ ۵) امر به مدوّر کردن.

خڕکەگازۆڵە: پەتاتە ف سیب زمینی.

خڕکەڵانە: چکۆڵەی گرۆڤەر، خرتەڵ ف کوچولوی مدوّر.

خڕکەڵە: خڕکەڵانە ف کوچولوی مُدوّر

خڕکین: راکێشان بەسەر زەوی‌دا ف دراز کشیدن.

خڕماڵ: دەلاڵی کۆنە فرۆش ف کهنه‌فروش.

خرمان: ۱) بێدەر، خەرمان، کۆی سوُری گەنم؛ ۲) بەسەریەکدا کراوی زۆر لەمیوە ف ۱) خرمن؛ ۲) توده و انبوه میوه.

خرماندن: کرماندن، دەنگ لەددان‌هاتن لەکاتی خواردنی شتی تورت‌دا ف صدای کروچیدن.

خڕمچون: چوارپەل: (ئەسپەکەم **خڕمچون** ناڵ‌کرد) ف چهار دست‌وپا.

خرموُتك: کڕکڕە، کرۆچەنە ف غُضروف.

خرموُتە: خرموُتك ف غُضروف.

خرموُچك: خرموُتك ف غُضروف.

خڕموُسك: قوُرینج، قورینجان، وەناخون ئازاردانی ڕان و باسك ف نشگون.

خرموُش: چنگوڕك، چنگاڵی پشیلەو دڕندە ف چنگال دڕنده.

خرموُشەك: خرموُش ف چنگال دڕنده.

خرمـوهـوڕ: ۱) دەنگـی پای ئەسپـان؛ ۲) دەنگـی خشـڵ‌و زەنبەر ف ۱) صدای سُم اسبان؛ ۲) صدای بهم خوردن زیور زنان.

خرمە: ۱) دەنگی وێك‌کەوتنی خشڵان؛ ۲) دەنگی کرۆژتن ف ۱) صدای بهم خوردن زیورآلات؛ ۲) صدای کروچیدن.

خـڕن: ۱) بڵاونیـن؛ ۲) گرۆڤەرن، خرتن؛ ۳) گشتمان ف ۱) جمع‌اند؛ ۲) مدوّر هستند؛ ۳) همهٔ ما.

خڕناش: کونەلوُت، کونەکەپۆ، قولێ بێقل ف سوراخ بینی.

خرندال: گیایەکە ئەیخۆن ف گیاهی است خوردنی.

خرندۆل: فرۆ، فرچك، فریشك ف آغوز.

خڕنك: ۱) جوان و لەبەر دڵ؛ ۲) بەچکە کەوریشك ف ۱) زیبا و دوست داشتنی؛ ۲) بچه خرگوش.

خرنگ: ۱) جوان‌و لەبەردڵ؛ ۲) دەنگی وێك‌کەوتنی خشڵ ف ۱) زیبا؛ ۲) صدای بهم خوردن زیورآلات.

خرنگوهوڕ: دەنگ دانەوەی وێك‌کەوتنی خشڵ ف صدای بهم خوردن زیورآلات.

خرنگە: دەنگ‌دانەوی خشڵ ف صدای زیورالات.

خرنگەخرنگ: خرنگەی زۆر ف صدای پیاپی بهم خوردن زیورآلات.

خـڕنوُك: ۱) جـۆرێ بەری دارمازو؛ ۲) گیایەکە بەرێکی خڕ دەگرێ ف ۱) نوعی ثمر درخت مازوج؛ ۲) گیاهی است.

خڕنەق: بەچکە کەروێشك ف بچه خرگوش.

خڕنیفك: بەرێکی دارمازو ف نوعی ثمر درخت مازوج.

خرو: خارشت، ئاڵۆش ف خارش.

خڕو: ئێوە هەموتان ف همهٔ شما.

خروتان: گوندێکی کوردستان کە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که

بعثیها آن را ویران کردند.

خڕوجز: کێشە و شەڕو هەرا ف جنگ و جدال و جنجال.

خڕوخەپان: ژنی قەڵەوی لەبارو جوان ف زن درشت و دل‌پسند.

خڕوُزەك: جۆرێ نەخۆشی زاڕۆکانە زۆر دەکۆخن، کۆکەرەشە ف بیماری خروسك.

خرۆش: هاوار، هەراو هوریا ف خروش.

خرۆشان: پەشێوی و تێکەڵ پێکەڵ بوُنی خەڵك ف شلوغی و آشفتگی مردم.

خرۆشاندن: پشێوی لەناو مەردما پەیداکردن ف آشفته کردن مردم.

خرۆشانن: خرۆشاندن ف آشفته‌کردن مردم.

خرۆشاو: حەشاماتی لەپەشێوی تێکەڵاو بوُگ ف خروشیده.

خرۆشای: خرۆشاو ف خروشیده.

خرۆشیان: خرۆشان ف خروشیدن.

خروسەك: خروُزەك ف بیماری خروسك.

خروُکە: ئاوڵە ف آبله.

خڕومز: ژنی تێر گۆشتی جوان و رند ف زن چاق و زیبا.

خڕوەتان: گوندێکی کوردستانە بەعسی ویرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها آن را ویران کردند.

خرویکە: ئاوڵە ف آبله.

خرویلکە: خرویکە، ئاوڵە ف آبله.

خرویلە: ئاوڵە ف آبله

خروینکە: ئاوڵە ف آبله.

خڕە: خڕە ف نگا: خڕە.

خڕە: دەنگی وێك کەوتنی شتی خڕ لەباردا: (**خڕەی گوێزدێت**) ف صدای بهم خوردن اشیاء سخت.

خڕەبەرد: خڕکەبەرد ف قلوه سنگ.

خڕەخڕ: دەنگی خڕەی زۆر ف صدای خرخر زیاد.

خرەفان: لەبەرپیری ئاوەز لەدەست دان ف خرفیدن.

خرەفاو: لەبەرپیری ئاوەز لەدەست داو ف خرفیده.

خرەفیاگ: خرەفاو ف خرفیده.

خرەفیان: خرەفان ف خرفیدن.

خرەفیو: خرەفیاگ ف خرفیده.

خرەك: کونی گوشاد لە دیوار و... ف سوراخ فراخ در دیوار و...

خڕەکە: چکۆڵەی گردو قەڵەو ف کوتولهٔ چاق.

خرەندوڵ: خرندوڵ، فرۆ ف آغوز.

خرێ: خلێنە، خرێنە، ددانی پانی لای کاکیلە ف دندان آسیا.

خریان: لەرێ دەرچوُن، بەهەڵەدا چوُن، گومڕابوُن ف منحرف و گمراه شدن.

خریپ: خرێ ف دندان آسیا.

خریج: مل‌پێوەنان، پەلاماردان ف هجوم آوردن.

خریشکە: بای رۆژەلاتی، بای دەبوُر ف باد دبور.

خریفەك: بانگێشتن بۆ هەموخەڵکی ئاواییی کە نانیان بداتێ ف مهمانی عمومی.

خریك: ۱) راکێشان؛ ۲) دەنگی گریان؛ ۳) خلیسك ف ۱) دراز کشیدن؛ ۲) صدای گریه؛ ۳) لیز.

خریکاندن: ۱) کێشاندن بەسەر زەویدا؛ ۲) بەکوڵ گریان ف ۱) بر زمین کشانیدن؛ ۲) های‌های گریستن.

خریکین: ۱) گریانی بەدەنگ؛ ۲) خلیسکان ف ۱) های‌های گریستن؛ ۲) لیز خوردن.

خڕیلانە: چکۆڵەی گروُفەر ف مدوّر کوچولو.

خڕیلە: خڕیلانە ف کوچولوی مُدوَّر.

خرێن: ۱) بەڵغەم؛ ۲) خورێن، هێشتا هیچ‌نەخواردو پاش لەخەو هەستان ف ۱) بلغم؛ ۲) ناشتا.

خڕین: پرخەی‌لوت لەخەوا ف خرناس.

خرینگە: ۱) دەنگی وێك‌کەوتنی خشڵ؛ ۲) پارچە خشڵێکە ف ۱) صدای بهم خوردن زیورآلات؛ ۲) نوعی زیور.

خرینگی: هەنیسک‌دان دەگەڵ گریان ف هق‌هق زدن.

خرێنە: ۱) خرێ؛ ۲) گشتەکی چوار یان سێ‌هەودا ف ۱) دندان آسیا؛ ۲) سه یا چهار نخ بهم تابیده.

خز: ۱) لوس و خلیسك: (ئەوقوماشە **خزە**)؛ ۲) جێگەی خلیسکان؛ ۳) لەبەر ماندویی دەنگ لەسینگە وەهاتن ف ۱) صاف و لغزان؛ ۲) لیزگاه؛ ۳) خش خش سینه از خستگی.

خزار: شەقەمشار، هەرەی دونەفەری ف ارهٔ دو نفری.

خزاگ: عەرا بەیەك کەبەسەر بەفرا رای دەکێشن ف سورتمه.

خزان: ۱) لەسەرسنگ رۆیشتن؛ ۲) چوُنەناو جێگەی تەنگەوە: (دەکون خزاوە)؛ ۳) خۆ بەرەوخوار کشاندن؛ ۴) فەقیر، نەدار، دەس‌تەنگ: (ئەم خزانێ مالن / نەخزانێ ئێدئالن) «قەدری جان» ف ۱) بر سینه و شکم خزیدن؛ ۲) در سوراخ خزیدن؛ ۳) به پائین لغزیدن؛ ۴) فقیر، بینوا.

خزاندن: کشاندن بەسەر زەویدا ف بر زمین کشاندن.

خزانن: خزاندن ف بر زمین کشاندن.

خزبردن: داکشان بەسەر زەویدا ف بر شکم خزیدن.

خزبردنەوە: لەبەر پێکەنین بەپشتا کەوتن ف از شدت خنده بر قفا افتادن.

خزخزۆك: تەرزەی ورد، تەرزۆکە، تەیرۆکی بوُچك ف تگرگ ریز.

خزگە: ۱) خلیسکان، جێگەی شەمتین؛ ۲) جێگەی کۆبوُنەوەی ماسیان لەشوێنی مەندو پەنادا ف ۱) لیزگاه؛ ۲) محل تجمع ماهیان در آب آرام.

خزڵك: زەنگەتە ترێ، تلیسکی‌هەنگور ف تلسك انگور.

خزم: قۆم، خوێش، کەس‌وکار ف خویشاوند، فامیل.

خزمایەتی: خۆیشی، قۆمایەتی ف خویشاوندی.

خزم دۆست: کەسێ کە دەگەڵ خزمان باشە، قەوم خۆشەویس ف علاقمند به خویشاوندان.

خزمەت: راژە، کار بۆکەسێ کردن ف خدمت.

خزمەتچی: نۆکەر، خولام ف خدمتکار، نوکر.

خزمەتکار: نۆکەر، خزمەت‌چی [ف] خدمتکار.

خزمەتکاری نۆکەری [ف] خدمتکاری، نوکری.

خزمەتگوزار: خزمەتکار [ف] خدمتکار.

خزن: ۱) سەنگچن، بەرد لەسەریەك هەڵچنین؛ ۲) کەڵەکە بەرد؛ ۳) قسن، چاك گۆڕی پیرۆز کە بۆنیازان دەچنە سەری [ف] ۱) سنگچین؛ ۲) تودهٔ سنگ‌های برهم انباشته؛ ۳) زیارتگاه، مَرقد.

خزنە: ۱) هەرجانەوەرێ خۆی بەسەر زەویداکێش دەکا؛ ۲) گەنجینە، گەنج [ف] ۱) خزنده؛ ۲) گنجینه.

خزۆك: ۱) خزنە، هەرجانەوەرێ لەسەرزگ دەڕوا؛ ۲) جێگەی خلیسکان [ف] ۱) خزنده؛ ۲) لیزگاه.

خزی خزی: وردە ساواری بێ‌ڕۆن کە ئەیدەن بە منداڵان [ف] آش ریزه بلغور بدون چربی که به کودکان دهند.

خزیلك: خزگەی خلیسکان [ف] لیزگاه.

خزین: ۱) بەرەوخوار خشکە کردن؛ ۲) راخوشین، بەلەش بەسەرزەویدا چۆن [ف] ۱) فروخزیدن؛ ۲) خزیدن.

خژ: خز، جێگەی خلیسکان [ف] جای لیز.

خژگین: خلیسکان [ف] لیز خوردن.

خژین: کێشەو هەرا، ئاژاوە [ف] آشوب، بلوا.

خس: خۆمراندن، خۆکز کردن‌و مات‌بوُن لەشتێك [ف] خود را به موش‌مُردگی زدن.

خست: خس [ف] خود را به موش‌مردگی زدن.

خستن: ۱) کەواندن؛ ۲) فڕێ‌دان، هاویشتن؛ ۳) بەزەوی‌دادان لە زۆرەوانی‌دا؛ ۴) دابەش کردن: (پشك **خستن**) [ف] ۱) انداختن؛ ۲) پرتاب کردن؛ ۳) بر زمین افکندن؛ ۴) تقسیم کردن.

خستنە کار: دەکارکردن [ف] به‌کار گرفتن.

خستنە گەڕ: هێنانە سوڕدان: (ئاشەکەمان **خستە گەڕ**) [ف] به‌گردش انداختن.

خستنەوە: زەو وزوُ: (بایز لەمناڵ **خستنەوە** ئازایە) [ف] زاد و وَلَد.

خسك: تۆمی پیاز [ف] بَذر پیاز.

خسکە: پیوازی زۆر ورد کە لەباتی تۆم ئەی‌چێنن [ف] پیاز ریز کاشتنی.

خش: ۱) دەنگی لێك خشانی دوشتی نەرم‌و وشك؛ ۲) دەنگی گاسن لە کاتی زەوی کێڵانا [ف] ۱) صدای بهم ساییدن دو شیءِ خشك؛ ۲) صدای گاوآهن هنگام شخم.

خشان: ۱) خوشین، بەسەر عەرزا رۆین: (مار **خوشی**)؛ ۲) لەیەك‌ساوینی دوشت: (دەستی لەدەستم **خشا**) [ف] ۱) خزیدن ۲) برهم ساییدن.

خشاندن: ۱) راکێشان بەسەر زەویدا؛ ۲) ساوینی شتێ لە شتێ [ف] ۱) بر زمین کشیدن؛ ۲) برهم ساییدن.

خشانن: خشاندن [ف] نگا: خشاندن.

خشپن: خر پن [ف] کوتولهٔ چاق.

خشپە: دەنگی‌یا کە لەگیای وشکی دەنێن [ف] خش‌خش.

خشپەخشپ: خشپەی‌زۆر [ف] خِش‌خِش زیاد.

خشپیلانە: چکۆڵەی جوانکیلە [ف] کوچولوی دوست داشتنی.

خشپیلە: خشپیلانە [ف] کوچولوی دوست داشتنی.

خشت: ۱) زەرگ، سیخی دەروێشان؛ ۲) بێ‌کەم‌و زیاد؛ ۳) کەرپوُچ، کەرپیچ؛ ۴) گرۆڤەر، خرت؛ ۵) سەردادراو: (سەردارەکە بەچەقۆ **خشت**کە)؛ ۶) لە درێژی‌دا بەرانبەر: (باڵام **خشت** بەقەد باڵاتە) [ف] ۱) سیخ دراویش؛ ۲) تام و تمام؛ ۳) آجُر؛ ۴) گرد و مُدوَّر؛ ۵) با چاقو صاف و میزان شده؛ ۶) از طول برابر هم.

خشت‌بڕ: کەسێ کە کارپوچ دەقاڵب دەکا [ف] خشت‌زن.

خشت‌بڕی: کاری خشت‌بڕ [ف] خشت‌زنی.

خشت‌بڕین: ۱) دەقاڵب کردنی قوڕ بۆ کەرپوچ؛ ۲) سەرقرتاندنی راست [ف] ۱) خشت‌زدن؛ ۲) با چاقو قطع کردن.

خشت کردن: بڕین بۆ ڕێك‌وپێك‌بوُن [ف] بریدن و میزان کردن.

خشتە: ۱) کەرپوچ؛ ۲) نیوە شیعر؛ ۳) برێتی لە ئاوەز [ف] ۱) خشت‌خام؛ ۲) مصرع شعر؛ ۳) کنایه از شعور.

خشتەك: گرۆڵ، پارچەی سێ‌سوُچی بن‌باخەڵ لە چۆغەدا [ف] قطعه پارچهٔ مثلثی زیر بغل.

خشتەنداز: خشتە نناز [ف] نگا: خشته نناز.

خشتەنناز: کەسێ کە خشت بۆ وەستا هەڵ دەدا [ف] کارگری که آجر به بنّا می‌دهد.

خشتیلە: خشپیلە [ف] کوچولوی دوست داشتنی.

خشتین: خشەخش، خشپە [ف] خِش خِش.

خش خاشا: گوندێکی کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] نام روستایی که بەوسیله بعثیها ویران شد.

خش خشك: وردە دراوی مس، خوردە [ف] پول خُرد.

خش خشۆك: هەزارپێ، پڕپە، زێلو، زۆڤ [ف] هزارپا.

خشر: خەمڵ، زەنبەر [ف] زیور.

خشروخال: زەنبەر، خشڵ [ف] زیور.

خشرۆك: تامیسك، تێمێسك [ف] تبخال.

خشك: ۱) زێلو، هەزارپێ؛ ۲) ئاو ماڵك؛ ۳) قۆزاخەی وشکەوە بوُگ؛ ۴) پارچە پارچەی سەهۆل بەسەر ئاوەوە [ف] ۱) هزارپا؛ ۲) سیل آورده؛ ۳) غوزهٔ خشك شده؛ ۴) کاشه‌های یخ روی آب.

خشکۆك: سپەهی، دەلال، جوانکیلە، قەشەنگ، جوان [ف] زیبا.

خشکە: ۱) هێدی‌و بێ‌چرپە رۆیشتن؛ ۲) هەزارپێ؛ ۳) خزین لەسەر زەوین [ف] ۱) پاورچین؛ ۲) هزارپا؛ ۳) خزیدن.

خشکەیی: ۱) پێ بەعەرزا خشاندن لە رۆیشتن‌دا؛ ۲) بەدزێیەوە بۆچون؛ ۳) فڕینی مەل نەوی لەزەوی [ف] ۱) پا بر زمین ساییدن در راه رفتن؛ ۲) دزدکی و یواشکی رفتن؛ ۳) پرواز نزدیك به سطح زمین

خشگ: خش‌خشۆك [ف] هزارپا.

خشگە: شوێنی خشین لەزەمین [ف] اَثَر کشیده شده روی زمین.

خشڵ: زێڕ و زەنبەر، ڕەوش [ف] زیور.

خشم: دڵ مەندی، توُڕەیی [ف] خشم.

خشندە: ئەوی بەزەویا دەخشێ، بەخزین دەڕوا [ف] خزنده.

خشننە: خشندە [ف] خزندە.
خشۆك: خشندە [ف] خزندە.
خشـــە: دەنگی وشکـەگیا کە مارو شتیتر بەسـەریا دەڕۆن [ف] صدای خزیدن روی گیاه خشك، خِش‌خِش.
خشەخش: خشەی لە دوای یەك [ف] خِش‌خِش.
خشەك: خشۆك [ف] خزندە.
خشی: ١) بەخزین ڕۆیشت؛ ٢) هەزارپێ [ف] ١) خزید؛ ٢) هزارپا.
خشیان: ١) راکێشان بەزەمیندا؛ ٢) خزین بەسەر زەویدا [ف] ١) بر زمین کشیدن؛ ٢) خزیدن.
خشێنەك: خشکگە [ف] اَثَر کشیده شده روی زمین.
خفتان: ١) تۆم پێوەکراوی بەرلەباران؛ ٢) کراسی بن‌زرێ بۆ جەنگ [ف] ١) بذرافشانی قبل از موسم باران؛ ٢) خفتان.
خك: دارکاری کردنی زۆر [ف] کُتك‌کاری مُفَصَّل.
خگ: خك، لێدانی زۆر توند [ف] کتك‌کاری مفصل.
خل: ١) گوشـاد بۆ شتێ کە تێی خراوە: (هێندگوشادە شوتی پێ **خلە**)؛ ٢) خلۆر، گلار: (بـــەردێکم **خل** کردەوە)؛ ٣) تل، گل [ف] ١) گُشـاد؛ ٢) غلتان، تلوتلو؛ ٣) مُتَخلخل.
خلآفان: ١) خەریك بون بەکارێکەوە؛ ٢) فریو خواردن، هەڵخەتان [ف] ١) سرگرم شدن؛ ٢) فریب خوردن.
خلآفـــانـدن: ١) خەریك کـردن؛ ٢) فریودان [ف] ١) سرگرم کـردن؛ ٢) فریب دادن.
خلآفانن: خلآفاندن [ف] نگا: خلآفاندن.
خلآفیو: فریودراو، خەڵەتاو، دەسخەڕۆ [ف] فریب‌خوردە.
خلانکە: بازنەی داری بێشکە، خرخاڵە [ف] نگا: خرخاڵە.
خلانـە: تەرە، قوڵکـەی میوەتێدا راگرتن [ف] چالهٔ مخصوص نگهداری میوە و ترەبار.
خل‌بونەوە: گل‌بونەوە، خلۆربونەوە [ف] غلتیدن.
خلت: مشکە کوێرەی دەشت [ف] موش کور.
خڵت: ١) تڵف، تڵپە، تڵتە؛ ٢) نەخۆشی نەناسراو [ف] ١) تفاله؛ ٢) بیماری ناشناختە.
خڵتـە: ١) تڵتـە؛ ٢) قورم‌و سیانی ناو سـەبیلەو دارجگـەرە [ف] ١) تفاله؛ ٢) جرم موجود در چوب سیگار.
خلج: گەمـەیەکـە منالْ دار دە قوڕ دەچە قنێن هەرچی توانی دەری بخا ئازایە [ف] نوعی بازی کودکان.
خلخـل: ١) هەستی پا زۆر بە سەبر؛ ٢) تەرزۆکە، گلێرکە [ف] ١) صدای پاورچین راه رفتن؛ ٢) تگرگ ریز.
خڵك: ١) کوپـــەڵـــەی ڕۆن تێ کردن؛ ٢) وردکـــە بەرد [ف] ١) بستـو؛ ٢) قلوەسنگ.
خلکردنەوە: گلاندن، خلۆرکردنەوە، گلارکردنەوە [ف] غلت‌دادن از بالا بە پایین.
خلماش: وەنەوز، سەر لەرزین لەبەر خەو هاتن [ف] پینکی.
خڵمەت: خزمەت، کاربۆکردن [ف] خدمت.

خلنزەر: ١) زەردە قۆزە، شین‌شینك، لوسلوسك، جۆرێ مارمێکلەی درشتە دەگەڵ گیا ڕەنگ دەگرێ؛ ٢) بوُکە لەی منالان [ف] ١) نوعی مارمولك درشت کە بەرنگ محیط درمی‌آید؛ ٢) عروسك بچەها.
خلنگ: لەنجە، ڕەوتی بەنازەوە [ف] خرامیدن.
خلنگین: لەنجەکردن، بەناز ڕۆیشتن [ف] خرامیدن.
خلۆپە: ١) ناسك و تەنکە لە؛ ٢) چکۆڵەی جوانکیلە [ف] ١) لاغر و باریك اندام؛ ٢) کوچولوی زیبا.
خلۆخە: ١) والآ، پوُك، ناوبەتالْ؛ ٢) زگ هەلآمساگ لە بەر زۆر خواردن [ف] ١) توخالی؛ ٢) شکم گندە از پرخوری.
خلۆر: گلار [ف] غلت.
خلۆرتـە: لوڕ، کیسە تەلیسێکی پوش تێ ئاخنراوی دو تایە لەبن جلەوە لەپشتی بارەبەر دەکرێ [ف] بالشتك مانندی کە زیر جُل باربر نهند.
خلۆرك: ١) تەرزەی ورد، گلێرکـە؛ ٢) پەڵـوڵـە، شیوی گزمولە هەویرو سەوزی [ف] ١) تگرگ ریز؛ ٢) آش اوماج.
خلۆریگ: گلێرکە [ف] تگرگ ریز.
خلۆز: خەلۆز، ڕەژی، ڕەژو [ف] زغال.
خلۆك: گلۆڵە بەن [ف] گلوله نخ.
خلۆلك: ١) باران و بەفر پێکەوە؛ ٢) چاو ڕەشۆك، گولێکە [ف] ١) بارش دودانگ؛ ٢) گُلی است.
خلۆلیك: تەرزەی وردیلە، تەیرۆکی هوُر [ف] تگرگ ریز.
خلە: ١) دەنگی شتێ لەناو بۆشاییدا؛ ٢) سوکەناوی خەلیل وخدر [ف] ١) صدای عبور مایع از جسم مُتخلخل؛ ٢) مُخَفَّف خلیل و خِضر.
خلەپۆرت: ئاپۆرە، کۆبوُنەوەی حەشامات [ف] ازدحام.
خڵەتان: هەڵخەڵەتان، فریوخواردن [ف] فریب خوردن.
خڵەتاندن: فریودان [ف] فریب دادن.
خڵەتانن: خلەتاندن [ف] فریب دادن.
خڵەتیاگ: فریودراو، دەسخەڕۆکراو [ف] فریب خوردە.
خڵەتێن: خاپینۆك، فریودەر [ف] فریبکار.
خلەخل: ١) دەنگی گەڕانی شتێ لە بۆشاییدا، خلە؛ ٢) برێتی لە تلاوتل ڕۆیشتنی تازەپـاگرتـە [ف] ١) صدای عبـور مایع از جسم مُتخلخـل؛ ٢) کنایە از تلوتلوخوردن نوپا.
خلەخلێ: تلاوتل ڕۆیشتنی منالی تازە پێ‌گرتو [ف] تلوتلو خوردن طفل نوپا.
خڵەفان: خلآفان [ف] نگا: خلآفان.
خڵەفاندن: خلآفان [ف] نگا: خلآفان.
خلەوبون: گلاربونەوە، خلۆربونەوە [ف] غلتیدن بە پایین.
خلەوخەرمان: دەخڵ‌و دانی ساڵ [ف] برداشت سالانهٔ حبوبات.
خلی: سست و لەش داهێزاو [ف] سست و بی‌حال.
خلێ: شتێ کە منالی پێوە دەخافڵێ، لەیستۆکی بچوُکان [ف] سرگرمی کودکان.
خلیان: خلۆربونەوە [ف] سرازیر شدن، غلتیدن.
خلیانەوە: خلیان [ف] غلتیدن بە پایین.

خلیچـك: ۱) شل و ول، نەبـەگە، خاو، خوێنـەگرتوُ: (کابرایەکی خاوو خلیچکە)؛ ۲) تامی لیچق، لینج: (بامیەکە فرە خلیچکە ناخورگێ) ف ۱) شُل و ول؛ ۲) لَزج

خلێر: خلۆر ف غلتیدن به پایین.

خلێران: تلاوتل کردن، تل بردن، تلدان ف تلوخوردن.

خلێرە: ۱) پۆلکـە، گاگۆز، بەری گیایەکی کە لوُداره وەك ماشی درشت دەچێ؛ ۲) گزمولەقوڕی سورەوەکراو؛ ۳) جانەوەرێکی بچوکە زۆرپای هەیە خۆی خڕ دەکـاتـەوە ف ۱) خلر؛ ۲) گلولـهٔ گلی سرخ شده؛ ۳) خرخاکی.

خلێرەوەبون: گلاربونەوە ف به پایین غلتیدن.

خلێرەوەکردن: ۱) خلۆرکردنەوە؛ ۲) خڕکردن، خڕکردنی کەلا ف ۱) به پایین غلتانیدن؛ ۲) گِردکردن.

خلیـزە: شیرەی گیایەکە بە دەستـەوە دەنوسێ ف شیرهٔ گیاهی است چسبناك.

خلیسك: ۱) ڕەت بردن لەسەر شت؛ ۲) جێگەی لوُس، جێگە شەمتین؛ ۳) لیچـق: (تـامێکـی خاوو **خلیسـکی** هەیە) ف ۱) سُرسُـره؛ ۲) لخشك، لخشه؛ ۳) لَزج و نامطبوع.

خلیسکان: چەڕخین، شەمتین، ڕەتبردن لەسەر سەهۆڵ ف سُرخوردن و چرخیدن روی یخ.

خلیسکاندن: ڕەت پێدان لەسەر سەهۆڵ ف سُردادن و چرخانیدن روی یخ.

خلیسکانێ: گەمەی سەر سەهۆڵ ف سُرسُرەبازی روی یخ.

خلیسکە: ۱) جێگەی خلیسکان؛ ۲) وردەپیواز بۆ چاندن ف ۱) جای سُرخوردن روی یخ؛ ۲) پیاز ریز کاشتنی.

خلیسکیان: خلیسکان ف لیز خوردن.

خلیسکین: خلیسکان ف لیزخوردن.

خلیسکێن: خلیسکانێ ف اسکی‌بازی.

خلێف: ۱) توێژێ کە لە پێستی گیاندار هەڵدەبێ، توێخ؛ ۲) پلوُرە، ماڵی مێشەنگوین ف ۱) پوستهٔ نازکی که جانور می‌اندازد؛ ۲) کندوی عسل.

خلێنکـە: قالۆنجەیەکە ریخ گزمولـە دەکا، گو خرتـەو کەرە ف سرگین غلتان.

خلێنە: ۱) خرێ، خرێنە؛ ۲) ئامرازی ماستاوکردن؛ ۳) کەمێڵ، سلەمەڕی بەپـاشلی مەڕەوە وشکەوەبوگ؛ ۴) گشتەکی جەواڵ درون؛ ۵) پارچە بەردی بچوُك لە بەردکاری وەستای بەنادا ف ۱) دندان آسیا؛ ۲) وسیلهٔ دوغ بهم زدن؛ ۳) گال، سرگین خشك شده بر دنبهٔ گوسفند؛ ۴) رشتهٔ جوالدوزی؛ ۵) تکهٔ کوچك سنگ در کار بنّایی.

خلێنەوبلێنە: کەین و بەین، خرتی‌وپرتی ف رابطهٔ محرمانه.

خم: هەش، بەری گیایەکە نیلی پێ دەڵێن، خامو بەنی پێ شین دەکەن ف نیل.

خمانە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که به وسیله بعثیها ویران شد.

خمخانە: دوکانی ڕەنگرێژی، دوکانی خمگەر ف دکان رنگرزی.

خم‌خم: ۱) کونی کە پوێ؛ ۲) خوڕ خوڕی دەنگی ئاو ف ۱) سوراخ بینی؛ ۲) شرشر آب.

خمخمك: خم‌خم ف سوراخ بینی.

خمخوتە: گەنیو، گەند، بۆگەنیو بوُگ ف فاسد و گندیده.

خمخورك: زەمینی قوپاو ف زمین فرو رفته.

خمخوك: قم‌قموك، خەمەگرۆ، بزن مژە ف بزمجه.

خمخوکە: خمخوك ف بزمجه.

خمخورك: ۱) زەوی قوپاو، هەردی ڕۆچوُگ؛ ۲) کەندەڵان ف ۱) زمین گود شده؛ ۲) کنارهٔ بلند آبکند.

خمخورکە: کەنداڵی پچوکی ئاودڕ ف برکهٔ کوچك.

خمسە: کیلە، پێوانەی دەخڵ ف پیمانهٔ محصول.

خمشێوان: برێتی لە ئاژاوەو پشێوی ف کنایه از هرج‌ومرج و آشوب.

خمشێویان: خمشێوان ف کنایه از آشوب و بلوا.

خمشێوێن: برێتی لە ئاژاوەچی ف کنایه از آشوبگر.

خم‌کردن: لوُت سڕین، کەپـوُ پاك‌کردنـەوە لەچڵم ف فین کردن برای شستن بینی.

خمگەر: وەستای ڕەنگرێژ ف رنگرز.

خملێ شێوان: برێتی لە سەرگەردانی: (وام بەسـەرهـاتـوە، **خمم لێ شێواوە**) ف کنایه از سرگردان شدن.

خمەگرۆ: خمخموك ف آفتاب‌پرست، نوعی مارمولك.

خمی: شین لەرەنگی هەش ف نیلی‌رنگ.

خمین: خمی ف نیلی‌رنگ.

خن: دەنگی هەناسەدان ف صدای نفس‌کشیدن.

خنـاف: ۱) خونـاو، ئاونـگ، شەونم، خوێ؛ ۲) وردەبـارانی زۆرنـەرم ف ۱) شبنم؛ ۲) نَم‌نَم باران.

خناك: ۱) توُق لە ملدا؛ ۲) گەردانەی یە کپارچە ف ۱) طوق گردن؛ ۲) نوعی زیور گردن.

خنانەوە: پێکەنینی نەرم، وردەخەندە، کەنی بەئەسپایی ف آرام خندیدن.

خناو: خناف ف نگا: خناف.

خناوکە: گورچك، گورچیلە، گرچوُ، گورجە و بلە ف کلیه.

خنتوُلە: کرۆشمە، مات‌بوُن و خۆخڕدان ف تنها گوشه‌ای کزکرده.

خنج: ناز، قەمزە ف ناز، کرشمه.

خنجك: کوڵیت، کوُخ ف کوخ.

خنجکان: خەندقین، خنکان ف خَفه‌شُدن.

خنجکاندن: خنکاندن، خەندقاندن ف خفه کردن.

خنجکە: خنج، ناز ف ناز، کرشمه.

خنج‌وخوڵ: جوانی نازەنین ف زیبا و دلرُبا.

خنج‌ومنج: خنج‌و خوڵ ف زیبا و دلربا.

خنجەر: خەنجەر ف خنجر.

خنجـەرە: تیشەبەردی پەناقەبر نیشانەی پیاوبونی مردو ف تکه سنگی مستطیلی جنب قبر نشانهٔ مُذکّر بودن مَیّت.

خنـجه‌له: چکۆڵه‌ی جوانکیـله‌ی خوێن‌شیـرن ف کـوچـولـوی دوست‌داشتنی.

خنجێر: خه‌نجه‌ر ف خنجر.

خنجیلانه: خنجه‌له ف نگا: خنجه‌له.

خنجیله: خنجه‌له ف نگا: خنجه‌له.

خنچکه: له‌نجه‌ولار ف خرام.

خنخنك: کونه لوُت، کونه که‌پۆ ف سوراخ بینی.

خنز: خوێڕی، بێ‌ئابڕو ف ترسو، بُزدل.

خنْــز: ۱) دزو شه‌ڕانی: (ســه یێ مه **خنْــزه**)؛ ۲) به دزیه که‌وه ف ۱) سگ گزنده؛ ۲) دزدکی.

خنکان: خنجکان، پشوُلێ بڕان، هه‌ناسه نه‌مان ف خفه‌شدن.

خنکاندن: خنجکاندن، حه‌ندقاندن، پشو لێ‌بڕین ف خفه کردن.

خنکانن: خنکاندن ف خفه کِردن.

خنکاو: پشو لێ‌بڕاو ف خفه شُده.

خنکیان: خنکان ف خفه‌شُدن.

خنکیاو: خنکاو ف خفه شده.

خنکێن: پشولێ بڕ: (گورگ **خنکێن**، گۆمه‌که پیاو **خنکێنه**) ف خفه‌کننده.

خنکێندراو: گیانداریێ که خنکاندویانه ف جانور خفه شده.

خنکێنراو: خنکێندراو ف جانور خفه‌شده.

خنگلین: ۱) بــه‌شــه‌لـه شه‌ل ڕێوه‌چـون؛ ۲) به‌ولاولادا که‌وتن ف ۱) لنگ‌لنگان راه رفتن؛ ۲) تلوتلو خوردن.

خنـوسی: ۱) گوشاد؛ ۲) کوُپه‌ی گه‌وره‌ی زار زل ف ۱) گشاد؛ ۲) خم بزرگ دهان گشاد.

خنه: ده‌نگی هه‌ناسه‌ی ماندو ف صدای نفس‌نفس زدن.

خنه‌خن: هه‌ناسه‌بڕکێ له ماندویی ف نفس بریدن از فرط خستگی.

خنینه‌وه: نه‌رمه‌خه‌نه، پێکه‌نینی له‌سه‌رخۆ ف آرام خندیدن.

خنیه: خه‌نه، به‌ری گیایه‌که ده‌یهاڕن‌و بۆ ڕه‌نگی ده‌ست‌ومو به‌کاردێت ف حَنا.

خۆ: ۱) خزم، دۆســت‌و ئاشـنـــا؛ ۲) خۆم: (**خـــۆ** به‌دۆستی تۆ ده‌زانم)؛ ۳) له‌ئاکاما: (وه‌ره ماچێکم ده‌یه خۆدنیا کاول نابێ)؛ ۴) هه‌ر شه‌خسی ئه‌و: (هـه‌مـوی بۆخـۆ برد)؛ ۵) که‌چی: (**خـۆ**هاتم تۆله‌ماڵ نه‌بوی)؛ ۶) شه‌ونم، ئاونـگ، خناف؛ ۷) ئاره‌قه‌ی له‌ش ف ۱) آشنا؛ ۲) خودم را؛ ۳) در نتیجه؛ ۴) خودش؛ ۵) که، پَس؛ ۶) شبنم؛ ۷) عرق جسم، خوی.

خوُ: ۱) نه‌ریت، خده؛ ۲) فێ، نه‌خـــۆشی فێداری؛ ۳) وشـــه‌یه‌کـــه بۆ ترساندنی له‌پڕو بێ‌خه‌به‌ر ف ۱) عادت، خوی؛ ۲) صرع؛ ۳) کلمۀ ترساندن و شُکه‌کردن.

خوا: ۱) خودا، بینـــایی‌چاوان، خودێ؛ ۲) یان، نا: (**خـــوا بتـه‌وێ خوا** نه‌تـه‌وێ)؛ ۳) خواز، داواکـار؛ ۴) خوێ، بنه‌مای سوێری؛ ۵) کاری رابـردوی خه‌نین، پێکه‌نی، خه‌نی ف ۱) خُدا، الله؛ ۲) کلمۀ اختیار؛ ۳) طالب، خواهان؛ ۴) نَمك؛ ۵) خندید.

خۆئارداوی کردن: برێتی له‌بوختان به‌خۆ کردن له کارێك که نه‌ت‌کردوه ف خود را به دروغ متهم کِردن.

خوابکا: خودارێکی بخا ف خُدا کُند.

خوابه‌خته‌کی: خۆ وبه‌خت، به‌هه‌ڵکه‌وت ف شانسی.

خوابیکا: خوابکا ف خُدا کُند.

خواپکا: خوابکا ف خدا کُند.

خواپه‌رس: به‌نده‌ی خوداپه‌رست ف خداپرست.

خواپه‌رست: خواپه‌رس ف خداپرست.

خواپێدان: به‌خت، سعود ف شانس.

خواپێداو: به‌خته‌وه‌ر، به‌سعود ف بختیار، خوش‌شانس.

خواپێ ڕه‌وادیو: خواپێداو ف بختیار، خوش‌شانس.

خوات: ۱) قایم، توند؛ ۲) خودای تۆ ف ۱) محکم؛ ۲) خدای تو.

خواجا: ۱) نازناوێك بۆ جوله‌که‌و گاوری ده‌وڵه‌مه‌ند؛ ۲) ناز ناوه بۆ مه‌لاو مامۆستا؛ ۳) خاوه‌ن ماڵ؛ ۴) خه‌سێنراو ف ۱) لقب کلیمی و مسیحی ثروتمند؛ ۲) لقب ملا و استاد؛ ۳) ثروتمند؛ ۴) اخته‌شده.

خواجانشین: خواجانه ف نگا: خواجانه.

خواجــانـه: دوسـه‌کـۆ له هه‌ردولای ده‌روازه ف دو سکـوی دوطـرف دروازه‌های قدیم.

خواجـه: ۱) خواجـا، خاجا؛ ۲) پیاوی خه‌سێنراو، گون ده‌رهاتگ؛ ۳) خاوه‌ن ماڵ ف ۱) نگا: خواجا؛ ۲) اخته شُده؛ ۳) صاحب خانه.

خواجه‌بێدار: ئاڵقه‌ی له‌ده‌رگادان ف حلقۀ در زدن.

خواجه‌نشین: خواجانه ف نگا: خواجانه.

خواحافیز: ماڵیاوا، خاترێ‌وه ف خداحافظ.

خواحافیزی: ماڵاوایی، خاترخوازی ف خُداحافظی.

خواحه‌زکا: ئیشه‌ڵلا ف انشاءالله.

خواخـوا: ۱) پاپـا، زۆربـه‌تـاسـه؛ ۲) خوداخواز ف ۱) بسیار مُشتاق؛ ۲) خُداپرست.

خوادا: ۱) به‌شـــێ که خودا داویه؛ ۲) ناوی پیاوانـــه ف ۱) خُداداده؛ ۲) اسم مردانه.

خواداد: ۱) خوادا؛ ۲) وشـــه‌ی گلی‌و شکـــایه‌ت: (**خـواداد** له‌ده‌ستی چه‌رخی زه‌مـانـه)؛ ۳) ناوی پیاوانـه ف ۱) خُداداده؛ ۲) کلمۀ گِله و شکایت؛ ۳) اسمی مردانه.

خواداگ: به‌شی خوایی ف خُداداده.

خوادان: ۱) خواپـێدان؛ ۲) خوێ‌دان؛ ۳) خوێ‌دان به ئاژه‌ڵ ف ۱) از خُدا رسیدن؛ ۲) نمکدان؛ ۳) نمك به حیوان دادن.

خوار: ۱) لای ژێرو؛ ۲) چه‌وت؛ ۳) نالــه‌بـــار له دۆسـتـی و مامـڵه‌دا؛ ۴) خوشك ف ۱) طرف پایین؛ ۲) کج؛ ۳) کج حساب؛ ۴) خواهر.

خواربونه‌وه: لاره‌وه‌بون، داهاتن ف خم شدن.

خواردن: به‌دان جاوین‌و قوت‌دان ف خوردن.

خواردنه‌وه: وه‌خوارن، نۆشین ف آشامیدن.

خواردو: ۱) به‌ده‌م خوراو؛ ۲) ده‌رخوارد دراو: (ده‌رمان **خواردو** کراوه) ف ۱) خورده شُده؛ ۲) خورانده شُده.

خوارده: ١) پیاوی بەخشندەو دەستبڵاو؛ ٢) خۆش‌خۆر [ف] ١) سخاوتمند؛ ٢) خوش‌خوراك.

خواردەس: ژێردەست، بەردەست [ف] زیردست.

خواردەست: خواردەس [ف] زیردست.

خواردەمەنی: هەرچی شیاوی خواردنە [ف] خوردنی.

خوارزا: خوشکەزا، خویشکەزا، خوارزی [ف] خواهرزاده.

خوارزی: خوارزا [ف] خواهرزاده.

خوارزینە: ژن خوشك، خوشکی ژن [ف] خواهرزن.

خوارْك: ددانی شیری، شیلە [ف] دندان شیری.

خوارکە: دورمانی پێچەڵ پلۆچ [ف] دوخت‌ودوزِ حلزونی.

خوارگ: لای خوارو، لای ژێروو [ف] طرف پایین.

خوارگین: ئەوی ژێروتر [ف] پایینی.

خوارن: خواردن [ف] خوردن.

خوارنەوە: خواردنەوە، نۆشین [ف] آشامیدن.

خوارو: لای‌ژێروو [ف] پایینی.

خواروٚخ: زۆر خۆر [ف] پرخور.

خواروخێچ: چەفت‌و چەوێڵ، چەوت‌و جێڵ، لارو خوار [ف] کج‌وکوله.

خوارووێچ: خواروخێچ [ف] کج‌وکوله.

خوارەبا: لابا، بایەك کە نە شەماڵ‌و نە زریان بێ [ف] بادی که از جنوب و شمال نوَزد.

خوارەکەوپێچەکە: قیل‌قاج [ف] اریب، کج.

خوارەمڕێ: ئاژاوە، پشێوێنی [ف] آشوب و بلوا.

خوارەوە: لای ژێروو [ف] پایین.

خواری: لاری، چەوتی، ناراستی [ف] کجی.

خوارێ: لای خوارو، لای ژێروو [ف] طرف پایین.

خواز: پاش‌وشە واتا: داواکەر، ئارەزوکار: (ئاوات**خواز**، ئازادی **خواز**) [ف] پسوند بەمعنی آرزومند.

خوازبێنی: چوٗنە داواکاری کچ کە ببێتە بوٗك، خوازگێنی [ف] خواستگاری.

خوازبێنی کەر: ئەوانەی دەچنە داواکردنی کچ [ف] خواستگار.

خوازتن: ١) داواکردن؛ ٢) ئارەزوکردن [ف] ١) طلب کردن؛ ٢) آرزوکردن.

خوازتنەوە: بەئامانەت وەرگرتن، وەرگرتن بەنیازی دانەوە [ف] بەامانت گرفتن.

خوازراو: ١) داواکراو؛ ٢) بەئەمانەت وەرگیراو [ف] ١) خواستەشدە؛ ٢) امانت گرفته شده.

خوازراوە: خوازراو [ف] نگا: خوازراو.

خوازگار: داواکەر [ف] خواهان.

خوازگاری: ١) داوا؛ ٢) خوازبێنی کچ [ف] ١) طلب؛ ٢) خواستگاری.

خوازلۆك: خازۆك، سەرسواڵکەر [ف] بسیار طالب، خواهان سِمِج.

خوازمەنی: خوازبێنی [ف] خواستگاری.

خوازنامە: بەنامە داواکردنی کارێك [ف] تقاضای کتبی.

خوازۆك: خازۆك [ف] بسیار طالب، خواهان سِمِج.

خوازەر: داواکەر [ف] خواهان، خواستار.

خوازەکی: داواکاری [ف] طلب‌کردن.

خوازەلۆك: خازۆك [ف] گدامنش، خواهان سِمِج.

خوازیار: داواکار [ف] خواهان.

خواس: ١) پای بێ‌پێڵاو: (پێ‌**خواس**)؛ ٢) سەری بێ‌کڵاو؛ ٣) لەدوای باس بەمانای خەبەر: (باس‌و **خواس**)؛ ٤) ویست: (بە**خواسی** خودا) [ف] ١) پایِ برهنه؛ ٢) سر بی‌کُلاه؛ ٣) پسوند بەمعنی خبر؛ ٤) خواسته.

خواست: ویست‌و نیاز [ف] خواست.

خواستن: خوازتن [ف] خواستن.

خواستۆخ: خوازە لۆك [ف] گدا، گدامنش.

خواستە: ١) بەئەمانەت وەرگیراو؛ ٢) بڕیاردان: (خوا نە**خواستە**) [ف] ١) امانی؛ ٢) اراده کردن.

خواستەنی: ١) شیاوی بەئامانەت‌دان؛ ٢) بەئامانەت وەرگیراو [ف] ١) خواستنی؛ ٢) امانتی.

خواستی: خوازبێنی کراو [ف] خواستگاری شده.

خواسی: ١) خەسو، دایکی هاوسەر؛ ٢) بێ‌پێڵاوی [ف] ١) مادرهمسر؛ ٢) پابرهنگی.

خواشی: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد [ف] نام روستایی که به وسیله بعثیها ویران شد.

خوافرۆش: ١) خوێ‌فرۆش؛ ٢) دەسبڕ و خوانەناس [ف] ١) نمك‌فروش؛ ٢) کلاهبردار، خدانشناس.

خواکرد: ١) خۆڕسك، سرشتی؛ ٢) کاری خوا، ئیرادەی خوا [ف] ١) بطور طبیعی؛ ٢) اراده الهی.

خواکەرەم: ١) بەخشینی خودا؛ ٢) ناوی پیاوانە [ف] ١) بخشش خداوندی؛ ٢) نام مردانه.

خواکەی: ١) وشەیەکە بەواتا: ئەی بەستەزمان، ئەی بێچارە؛ ٢) خودایە کەنگێ؟؛ ٣) خودای ئەو [ف] ١) ای بیچاره؛ ٢) ای خدا کی؟؛ ٣) خدای او.

خواگرتو: لێ‌قەوماو، بەرڕك‌و کینەی خودا کەفتگ [ف] بەغضب خدا گرفتار.

خواگیر: دەین بەمل، مشکۆلۆزمە [ف] خداگیر.

خواگیری: زوڵم‌و زۆر، کاری ناڕەواکردن [ف] خداگیری.

خواله: خوشك، خوار، خویشك [ف] خواهر.

خوان: ١) جێ قوٗنی سوار لەسەر زین؛ ٢) سفرە؛ ٣) یاڵتەبەق؛ ٤) ئامرازێکە لە ئاسیاو؛ ٥) پاشگر بەواتا: بێژەری قام، ئاوازخوان [ف] ١) خوان زین؛ ٢) سُفره؛ ٣) طَبَق؛ ٤) ابزاری در آسیا؛ ٥) پسوند بەمعنی خواننده.

خواناس: پیاوچاك، بەئیمان، ئیماندار [ف] خداشناس.

خواناسی: بڕوابەخوا [ف] خداشناسی.

خواناسین: خواناسی [ف] خداشناسی.

خوانچە: ١) سینی بچوٗك؛ ٢) جێگەی وردەواڵەی دەسگێڕ؛ ٣) سینی

چەنـدرەنگە لەسەر کە بۆماڵی بوُك دەچێ؛ ۴) یاڵتە بەکی گەورە [ف] ۱) سینـی کوچـك؛ ۲) جای کـالای دستفـروش کە بر سینـە گیرنـد؛ ۳) خنچۀ عروس؛ ۴) طبق بزرگ چوبی.

خوانْك: دەرخۆنە [ف] سرپوش دیگ و دیزی.

خوانکە: ۱) خوانْك؛ ۲) دیزەی چکۆڵەی دونەفەری؛ ۳) داریکی ئەستور کەموروی ئاشی تێدایە؛ ۴) پنەی نانکەری [ف] ۱) سرپوش دیگ؛ ۲) دیزی کوچك دونفری؛ ۳) چوبی کە مهرۀ سنگ آسیا را دربر گرفتە؛ ۴) تختەای کە چونۀ خمیر را برآن پهن کنند.

خوانْگ: خوشك، خویشك [ف] خواهر.

خوانوُس: چارەنوُس، ئاکام، لەچارە نوُسراو [ف] سرنوشت.

خوانە: ۱) پنە، خانك؛ ۲) خوانی، ئاشکرا، دیاری، خویا [ف] ۱) نگا: پنە؛ ۲) آشکار، پدیدار.

خوانەخواستە: خوانەکا، روُنەدات [ف] خدای ناخواستە.

خوانەکا: خوانەخواستە [ف] خدای ناخواستە.

خوانی: خویا، دیاری، ئاشکرا [ف] آشکار، پدیدار.

خواوەن: خوا، خودا، بینایی چاوان [ف] خُدا.

خواوەند: خواوەن [ف] خُدا.

خواە: ۱) خواز؛ ۲) وشەی بژاردن؛ ۳) خوا: (**خواە بتەوێ یان نەتەوێ**) [ف] ۱) خواهان؛ ۲) واژەای برای انتخاب؛ ۳) خواەناخواە.

خواهش: تکا، ئەرجو، تەمەننا [ف] خواهش.

خواهیش: خواهش، تکا [ف] خواهش.

خواهیشت: خواهش، تکا [ف] خواهش.

خوای: ۱) خەنـە، کەن، پێکەنین؛ ۲) خودای ئەو؛ ۳) خودا: (**بەخوای، خوای دەزانێ**) [ف] ۱) خندە؛ ۲) خدای او؛ ۳) خُدا.

خوایش: تکا، خواهش [ف] خواهش.

خوایشت: خواهش [ف] خواهش.

خوایی: ۱) خواستن، ویستن، خوازی؛ ۲) کاری خودا؛ ۳) لەخوا ترس؛ ۴) دەتەوێ، گەرەکتە [ف] ۱) خواستن؛ ۲) کار خُدا؛ ۳) از خُدا ترس؛ ۴) می‌خواهی.

خوایی نەخوایی: بتەوێ و نەتەوێ، بەناچاری [ف] خواەناخواە.

خوبـار: خەفتان، زەوینی دێم کە بەوشکی و بەرلە باران چێند را بێ [ف] زمینی کە قبل از باران بذر افشانی شدە باشد.

خۆبان: ناهۆمێد، دڵسارد [ف] نومید.

خۆبـردنـەپێش: خۆ رەپێش کردن، هەوڵـدان بۆ گەورەبوُن [ف] خود را مطرح کردن و جلو بردن.

خۆبڕین: خۆ برینداركردن بە تیغ [ف] خود را زخمی کردن.

خۆبڕینەوە: ۱) بەدەست لەسەروڕودان لە شیوەندا؛ ۲) جلك لەبەرخۆدا دڕین لەشینو شەپۆڕدا [ف] ۱) بر سر و روی خود زدن در عزا؛ ۲) از شدّت تأثر لباس دریدن.

خوبزە: نۆکەر، خزمەتچی [ف] خدمتکار.

خۆ بۆکوتان: کۆششو تەقالای زۆر بومەبەستێك [ف] تلاش بسیار برای هدفی.

خۆ بەخت کردن: خۆدە پێناونان، مردن لەرێگەی مەبەستێکا [ف] خود را فدا کردن.

خۆبەردان: بریتی لە دەس بڵاویو ماڵ بەفیڕۆدان [ف] کنایە از اسراف و ولخرجی.

خۆبەردانەوە: تەمەڵی کردن لە ئانقەست [ف] عمداً کاهلی کردن.

خۆبەستن: خۆگرتن، سازبونو بێ نیازبوُن [ف] کامیابی.

خۆبینی: فیز، دەعیە، بادی هەوایی [ف] خودبینی.

خۆپارازتن: خۆپاراستن [ف] نگا: خۆپاراستن.

خۆپاراستن: ۱) پارێزکردن، دورەپەرێزبوُن؛ ۲) بەرانبەری دەگەڵ دەست درێژکەر کردن [ف] ۱) پرهیزکردن؛ ۲) دفاع کردن.

خۆپارێز: کەسێ کەخۆی دورەپەرێز دەگرێ؛ ۲) لەخواترس [ف] ۱) دور گرفتن؛ ۲) پرهیزگار.

خۆ پارێزی: ۱) لەسەر خۆ بەجواب‌هاتن؛ ۲) دورەپەرێزی [ف] ۱) دفاع از خود؛ ۲) پرهیز.

خۆپان: ۱) تەوەزەلی، تەمەڵی؛ ۲) عێلو عەشرەت؛ ۳) وێرانە، کەلاوە؛ ۴) ئۆبـە، جێ‌هەواری ئاوەدان؛ ۵) بێچـارە و کلۆڵ [ف] ۱) تنبلی؛ ۲) عشیرت؛ ۳) ویرانە؛ ۴) محل ییلاق ایل؛ ۵) بیچارە و بدبخت.

خۆپۆشاندن: خۆ وە شارتن [ف] خود را پوشاندن.

خۆپۆشانن: خۆپۆشاندن [ف] خود را پوشاندن.

خۆپە: عەشرەت، هۆز [ف] عشیرت.

خۆپەرس: خۆخواز، خۆبین [ف] خودپرست.

خۆپەرست: خۆپەرس [ف] خودپرست.

خۆپەرستی: خۆبینی [ف] خودپرستی.

خۆپەسن: کەسێ کەهەر خۆی پێ باشە [ف] خودپسند.

خۆپەسند: خۆپەسن [ف] خودپَسند.

خۆپەسندی: خدەی خۆ پەسند [ف] خودپَسندی.

خۆپەسنی: خۆپەسندی [ف] خودپسندی.

خوت: پێشگرە . ۱) **خوتو خوڕایی**: بێ‌سەبەب ، *لەهیچێ* ؛ ۲) **خوتو خاڵی**: *بەتـاڵ* ؛ ۳) **خوتو خافـڵ**: *لەپـڕ و نەکـاو* [ف] *پیشوند است بەمعانی* : ۱) بیهودە؛ ۲) تُهی و خالی؛ ۳) ناخودآگاە.

خۆت: تۆی تۆ، بۆخۆت، کەسی ترنا: (**خۆت** وەرە) [ف] خودت.

خُوت: خدەو نەریتی تۆ، ئاکارت [ف] خو و خصلت تو.

خوتا: خوا، خودا [ف] خُدا.

خۆتـاش: ۱) مەکینـەی ریش‌تاشین؛ ۲) ئامـرازی قەڵەم دادان [ف] ۱) ماشین ریش‌تراش؛ ۲) مدادتراش.

خۆتاڵ کردن: رەزاگران بون [ف] گرانخان شدن.

خۆتان: بۆخۆتان، خەلکی ترنا، ئێوە [ف] خودتان.

خُوتان: خدەتان، ئاکارتان [ف] خوی و روش شما.

خوتبە: خودبە، وتاری مەلا لەمزگەوتا [ف] خُطبە.

خۆتراش: خۆتاش [ف] نگا: خۆتاش.

خوترە: بەرچیغ، خوترەك [ف] نگا: بەرچیغ.

خوترەك: ۱) بەرچیغ؛ ۲) کونکی لەدار [ف] ۱) نگا: بەرچیغ؛ ۲) پنك

چو بین.
خۆتلاندنەوە: گەوزین [ف] غلتیدن بر زمین.
خوتن: بەبوڵەبوڵ، پرتەکەر [ف] غرولند کننده.
خوتوخۆڕایی: بێهۆ، بێسەبەب، لەهیچێ [ف] بدون سَبَب.
خۆتــۆ زاوی کردن: بەســەر خۆدا هێنــانی کارێك کە نەکــراوە [ف] تُهمت‌کاری به خود زدن.
خوتوُکە: قدیلکە، ختوُکە [ف] غلغلك.
خۆتە: بەچکە نەقە، جورێك ماسی [ف] نوعی ماهی.
خوتەخوت: بوڵەبوڵ، پرتەپرت [ف] غرولند.
خوتەك: خوترەك [ف] نگا: خوترەك.
خوتەکردن: بوڵەکردن، پرتاندن [ف] غرولند کردن.
خۆتەکە: جۆرێ ماسی [ف] نوعی ماهی.
خۆتێ کردن: خۆ خستنەناو کۆمەڵەوە، زیاتر بۆ شەڕگە دەگوترێ [ف] خود را بەوسط کشیدن.
خۆتێ گرتن: ۱) خۆتێ کردن؛ ۲) زۆر زیاد خواردن [ف] ۱) خود را بەمیان انداختن؛ ۲) زیاده از حد خوردن.
خۆتیل کردن: ۱) لابەلا ڕۆیشتن؛ ۲) خۆتاس‌و لوس‌دان [ف] ۱) جانبی رفتن؛ ۲) صیقل دادن، آرایش کردن.
خۆتی هەڵسون: بەزمانی لوُس بوُنە هەواڵ [ف] دوست تملقی.
خۆتێ هەڵقوتان: سنگ هێنانە پێش بێداوالێ کردن [ف] فضولی کردن.
خۆتێ هەڵقوتاندن: چوُنەناو کاری خەڵکەوە سەربەخۆ [ف] فضولی کردن.
خۆجە: نازناوی مەلایانە [ف] لقب روحانی.
خۆجەلی: سپیندار، ئەسپیندار [ف] سپیدار.
خۆجێ: دانیشتوی قەدیمی لەگوند [ف] مُقیم.
خۆجێیی: خۆجێ [ف] نگا: خۆجێ.
خوچ: خوشك لەزاراوەی ژناندا [ف] خواهر در گویش زنانه.
خوچم: خوشکم [ف] کلمهٔ خطاب: خواهر من.
خوچوك: زۆر چکۆڵە، وردیلە [ف] کوچولو، ریز.
خۆحەشاردان: خۆوە شارتن، خۆبواردن [ف] پنهان شدن.
خۆخ: کۆخ، هلو، هەشتالو [ف] هلو.
خۆخافلاندن: خۆ خلا فاندن [ف] خود را به کاری سرگرم کردن.
خۆخڕدان: ئامادە و تەیار بون [ف] خود را آماده کردن.
خۆخڕهەڵدان: خۆخڕدان [ف] خود را آماده کردن.
خۆخلافاندن: خەریك‌بون بەکارێکەوە لەبەر بێکاری [ف] خود را بەجهت وقت‌کشی سرگرم کاری کردن.
خۆخلافانن: خۆخلافاندن [ف] نگا: خۆخلافاندن.
خــۆخلافکێ: شتــێ کەخــۆی پێــوە خەریك بکــەن لە بێــکاریان [ف] سرگرمی.
خوُخنك: کونە تفنك، کونە لوُت [ف] سوراخ بینی.
خۆخوا: خۆبین، خۆپەسند [ف] خودخواه، خودبین.
خــۆخــواردنــەوە: ۱) برێــتی لە پیــش خــواردنــەوە لەخەم‌و خەفەتان؛ ۲) رق‌خواردنەوە، رك ئاشکرانەکردن [ف] ۱) غم خوردن پنهانی؛ ۲) خشم را آشکار نکردن.
خوخوتی: تایبەتی [ف] خصوصی.
خۆخــۆر: دژمنی گەل‌و قەومی خۆی: (کــوردیش چکــوردە؟ میللەتی خۆخۆرە پێکەوە / بۆ گیان‌و ماڵی یەکتری سمکۆڵ دەکەن لە خۆڵ) «مەلامارف» [ف] ضدّ هم‌نژادان، بیگانەپرست.
خۆخوراندن: ۱) برێتی لە بەشداربون لە پیتاك بۆ هەژاران کۆکردنەوە؛ ۲) خارشت لەکۆڵ لەش کردنەوە [ف] ۱) کنایه از سهیم شُدن در امور خیریه؛ ۲) خود را خاراندن.
خۆخوڵێ: شەولەبان، ئاشەگوێرێژ، مناڵ ترسێن [ف] لولو، بچّەترسان.
خوخویی: خوخوتی، تایبەتی [ف] خصوصی.
خود: ۱) خۆ؛ ۲) خۆی: (**خودی خۆی هات**) [ف] ۱) خود؛ ۲) خودش.
خوُد: کڵاوی ئاسن [ف] کُلاه‌خوُد.
خودا: خوا، خوای، بیناهیا چاڤا [ف] خُدا.
خوداپەرس: خواپەرس [ف] خُداپَرَست.
خوداپەرست: خواپەرست [ف] خُداپرست.
خۆداری: خۆڕاگری، پشو لەسەرخۆیی، دەس ڕاگرتن [ف] خودداری.
خۆداکوتان: خۆ قایم‌کردن لە زەویدا، ریشە داکوتان [ف] ریشه دوانیدن.
خۆداگرتن: خۆ لەکەسێك یا لە نچیر مات‌کردن [ف] کمین کردن.
خوداگیر: ۱) زاڵم، دەست درێژکەر بۆ مافی بێدەستەلات؛ ۲) غەزەب لێ باریو [ف] ۱) ظالم، چپاولگر؛ ۲) مورد غضب الهی.
خوداگیری: کاری ناڕەواو بێویجدانی، بێئینسافی [ف] بی انصافی.
خودان: ۱) خێو، خاوەن، ساحێب؛ ۲) خودا [ف] ۱) صاحب؛ ۲) خُدا، الله.
خۆدان: ۱) ئارەقەی لەش؛ ۲) ئارەق کردنەوە [ف] ۱) عَرَق تن؛ ۲) عَرَق کردن.
خۆدانــان: ۱) خۆبــەکــوشت‌دان، خۆبــەکــوشتن‌دان ۲) بریار لەسەر خۆدان: (**خۆم داناوە‌بچمە سەری**) [ف] ۱) خود را به کشتن دادن؛ ۲) در خود دیدن.
خوداوەند: خواوەن [ف] خُداوند.
خودبە: خوتبە، وتاری مەلا لە مزگەوت [ف] خُطبه.
خودبینی: خۆبینی، خۆپەسندی [ف] خودبینی.
خودپەسن: خۆ خۆشەویست، خۆپەسند [ف] خودپسند.
خودپەسند: خۆپەسن [ف] خودپسند.
خودتەراش: خۆتراش [ف] نگا: خۆتاش.
خوددار: خۆڕاگر، پشودرێژ، بەحەوسەڵە [ف] خوددار.
خودداری: خۆداری، خۆڕاگرتن [ف] خودداری.
خۆدزینەوە: بەنهێنی بەجێ‌هێشتن [ف] جیم‌شدن.
خودسەر: سەربەخۆ، لەخۆوە [ف] بی اجازه.
خودســەری: کار بەئــارەزوی خۆ کردن، گوێ‌نەدان بەقســەی کەس، لاساری [ف] خودسری، دیکتاتوری.
خودگیری: خۆداری [ف] خودداری.

خودۆك: قونێر، جۆرێ دومەڵ ف نوعی دُمل.

خۆدەر: خۆڕست ف خودرو.

خودێ: ١) خودا، خوا، خوای؛ ٢) خاوەن، خێو، ساحێو ف ١) خدا، الله؛ ٢) صاحب.

خۆدی: ١) خودا، خودێ؛ ٢) خاوەن ف ١) خدا؛ ٢) صاحب.

خودێتی: خودایە تی ف خدایی.

خۆدی کردن: ١) سەرپەرشتـی، خەمخۆری؛ ٢) بەساحێـب کردن ف ١) مُراقبت؛ ٢) مالك گردانیدن.

خۆدی کرن: سەر پەرشتی و ئاگاداری لێ کردن ف سر پرستی کردن.

خوڕ: ١) ئاوی بەتەوژم: (ئەم چۆمە **خوڕە**)؛ ٢) لەپاش وشەی خوێن دێت بەمانای خوێناو: (خوێن و **خوڕ**) ف ١) جریان سریع آب؛ ٢) خونابه.

خۆر: ١) هۆر، خۆ ر، رۆژی عاسمان، رۆ؛ ٢) پاشگر بەواتا: ئەوی دەخوا: (نـانخۆر)؛ ٣) خاك، گڵ، خۆڵ ف ١) خورشید؛ ٢) پسوند بەمعنی خورنده؛ ٣) خاك.

خُور: ئەسپیندار، خۆجەلی ف درخت تبریزی.

خۆرا: زۆرخۆر ف پُرخور.

خۆڕا: ١) لاسـار، کەسێ کە هەر بەقسەی خۆی دەکا؛ ٢) دوای وشەی *لە*، بەمانای بێخۆ، بەلاش ف ١) لجباز؛ ٢) پسوند بەمعنی بیهوده.

خۆڕاپسکان: خۆ رزگارکردن لەدەس ئەوانەی گرتویانە ف گُریختن، دَررفتن.

خۆڕاپسکاندن: خۆڕاپسکان ف در رفتن، گریختن.

خۆراك: ١) خواردنی؛ ٢) ئەوەندە چای کە جارێك دەکرێتە ناو قۆری ف ١) خوراك؛ ٢) مقداری از چای کە یکبار در قوری ریزند.

خۆراکی: ئەوی بۆخواردن دەشێ ف خوراکی.

خۆڕاگر: خوددار ف خویشتن‌دار.

خۆڕاگرتن: سەبر کردن، هەڵەنەبون ف خویشتن‌داری.

خۆڕاگری: لەسەرخۆیی ف تحمل، صبر.

خـوران: ١) بەخـارشـت بـون، وەخـرۆهـاتن؛ ٢) بەخـواردن چـون؛ ٣) کرمێ بوُنی ددان؛ ٤) کڕاندنی کەنداڵ بەهۆی ئاوی روبارەو ف ١) خاریدن؛ ٢) خورده شدن؛ ٣) کرم‌خوردگی دندان؛ ٤) فرسایش کنار رودخانە توسط آب.

خۆران: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی کە بە وسیله بعثیها ویران شد.

خوراندن: خارشت لەلەش کردنەوە ف خاراندن.

خۆراندن: دەرخواردان ف خورانیدن.

خۆرانگاز: تاوبردو ف آفتاب‌زده.

خۆرانگازی: تاوبردن، هەتاوبردن ف آفتاب‌زدگی.

خورانن: خوراندن ف خاراندن.

خۆرانن: دەخوارددان ف خورانیدن.

خـورانـەوە: ١) چوُزانـەوە، ژان کـردنی بریـن، سوزانەوەی پێـست؛ ٢) وەخـواردن، ڤەخارن؛ ٣) کرمێ بوُنی ددان ف ١) خارش و سوزش؛ ٢) نوشیدنی؛ ٣) کرم‌خوردگی دندان.

خـوراو: ١) بەچنـگ هەڵکـرێنراو لەبەر خوُرو؛ ٢) خواردو، خوریاگ؛ ٣) ددانی کرم‌خواردو؛ ٤) لێوە کەنداڵی ئاوبردو ف ١) خاریده شُده؛ ٢) خورده شُده؛ ٣) دندان کرم‌خورده؛ ٤) کنارۀ فرسودۀ رود.

خوڕاو: ئاوی بەگوڕ، بەتەوژم ف جریان سریع آب.

خۆراوا: ١) رۆژپەڕ، دەمی رۆژ ئاوابون، تەنگی نوێژی شێوان؛ ٢) وڵاتی رۆژاوایی، خۆرنشین ف ١) غروب؛ ٢) مغرب.

خۆراوابـوُن: رۆژپـەڕین، نەدیو بـونی زەردەپەڕ، خوەرنیشتن ف غروب کردن آفتاب.

خۆراوایی: خەڵکی وڵاتی رۆژاوایی ف اهل مغرب زمین، غربی.

خۆراوی: تۆزاوی، خۆڵاوی ف گردآلود.

خۆڕایی: ١) لاسارو سەرسەخت؛ ٢) بەلاش، بێ‌نرخ؛ ٣) فیڕۆ، بەهیچێ چوگ؛ ٤) بێ‌هۆ، لەهیـچێ ف ١) دیکتـاتـور، خودسر؛ ٢) مَجّانی؛ ٣) هَدَر رفته؛ ٤) بی‌دلیل.

خورپ: خرپ ف خواب زودرس و سنگین.

خورپە: راتڵەکانی دڵ: (**خورپە** لەدڵمەوە هات) ف دل فروریختن.

خۆرپەرست: تیرتیرە، جۆرێ مارمێلکە ف آفتاب‌پرست.

خورپیان: خورپە ف فروریختن دل.

خورت: بەهێز، قەوەت‌دار ف قوی، نیرومند.

خۆرت: لاو، جحێڵ، گەنج ف بُرنا، جوان.

خۆرتانی: تافی جوانی، رۆژیاری گەنجی، لاوەتی ف عنفوان جوانی.

خورتی: زۆری، بەزەبری هێز ف زورکی.

خورج: هەگبەی لەبەن، چەنتەی لەبەن تەنراو، جەواڵی پچوك ف خُرجین.

خورجـەزین: هەگبـەزین، تورەکـەی دولایی کە لەپـاش زینـەوە هەڵداوەسرێ ف خُرجِ زین کە بر فتراك بندند.

خورجێن: خورج ف خُرج.

خوڕخوڕ: ١) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد؛ ٢) ناوچەیەکە لە کوردستـانی تورکیا؛ ٣) دەنگی ئاوی زۆر ف ١) نام روستایی کە بە وسیله بعثیها ویران شد؛ ٢) منطقه‌ای در کردستان ترکیه؛ ٣) صدای شرشر آب.

خوڕخوڕە: ناوی گوندێکەو ناوچە یەکە لە کوردستانی ئێران ف نام منطقه و روستایی در کردستان ایران.

خورد: ١) خواردن، خوارن: (لەبەر نازی چاوبازان **خورد**و خاوم نەماوە) «وەفایی»؛ ٢) ورد، هوُر ف ١) خورد، خوراك؛ ٢) ریز.

خوردە: ١) پوڵی‌ورد، پەرەی هوُر؛ ٢) تەوس، تانـە، رەخنـە، ئیراد ف ١) پول خُرد؛ ٢) ایراد.

خوردەگیر: رەخنەگر، ئیرادگر ف ایرادگیر.

خوڕ ڕە: دەنگی کەوان کە بەرانبەر بە یەك دەبن ف صدای تهدیدآمیز کبك نسبت بە یکدیگر.

خوڕڕە: دەنگی روێشتنی ئاو ف صدای جریان آب.

خۆڕ ڕەم: ١) تونـدی و بەتەوژمی با؛ ٢) توند بارینی باران ف ١) شدّتِ فشار باد؛ ٢) رگبار.

خۆرزان: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد [ف] نام روستایی کە بە وسیلە بعثیها ویران شد.

خورزم: تاوی توندی باران، تەوژمی رێژنە [ف] رگبار.

خۆرزەدە: تاوبردە [ف] آفتاب‌زدە.

خۆرژی: ناڕە حەتیو قەڵسی و تووڕەیی زۆر [ف] عصبانیت فراوان.

خۆرست: دارو گیای کەس نەڕواندو، خواکرد [ف] خودرو

خۆرستی: هەڵە سوون، گیای پاش درون هەڵ داتەوە [ف] بعد از درو دوبارە سبز شدن.

خۆرسك: دەسکری خوا، دروست نەکراو [ف] طبیعی، غیرمصنوعی.

خورسی: خێرۆك [ف] نگا: خێرۆك.

خۆرش: پێخۆری کولاو [ف] خورشت.

خۆرشت: خۆرش [ف] خورشت.

خورشیدی: ناوی مەقامێکی کەونارایە [ف] از آهنگهای قدیمی است.

خورك: مۆرانە، مۆرانەی جلکی خوری خۆر [ف] حشرهٔ بید.

خۆرکەوتن: تاوهەڵاتن [ف] طلوع آفتاب.

خۆرکە زەردە: زەردەپەڕ [ف] زردی آفتاب غروب.

خورگە: ۱) نێرینەی ئاو؛ ۲) دەراوی تەنگ بۆچەم؛ ۳) ناوی گوندێکە [ف] ۱) وسط رودخانە؛ ۲) مجرای تنگ رودخانە؛ ۳) نام دهی است.

خورم: ئالقەیەکی دارینە لە ڕەشماڵ بەستن و بار کردنا بەکار دێت [ف] حلقەای چوبی کە برای بستن و بار کردن چادر بە کار می‌رود.

خۆرم: شەغرەگیا، بارە گیایە کی پەستواو [ف] بستهٔ گیاه بار یك الاغ.

خورما: قەسپ [ف] خُرما.

خورماپێچان: مشکی خورما [ف] موش خُرما.

خورمالو: بەری دارێکە لە تەماتە دەکا [ف] خُرمالو.

خورمایی: سووری ئاماڵ ڕەش یان ڕەشی ئاماڵ سوور [ف] خُرمایی‌رنگ.

خورماییلە: گیایەکە بەرەکەی دەخۆن [ف] گیاهی کە ثمرش خوردنی است.

خورمە: خورما [ف] خُرما.

خورمین: گرماندنی هەور [ف] غرش ابر.

خۆرنشین: رۆژاوا، خۆراوا [ف] باختر، مغرب.

خۆرنەگەز: نسار، نزار [ف] جای هموارە سایە.

خۆرنەوەزان: ۱) ئەشکەوتی بەدلۆپە لە نزاری چیادا؛ ۲) نسار [ف] ۱) غاری کە چکە کند و آفتاب نخورد؛ ۲) جای همیشە در سایە.

خورو: خارشت، ئاڵۆش [ف] خارش.

خۆرو: بێ‌خەوش، ڕەنگ پاقژو بێ‌زەدە [ف] صاف و خالص.

خوروژن: وەخوروهاتنی گش‌لەش [ف] خارخار.

خوروش: خرۆش [ف] خُروش.

خوروشان: خرۆشان [ف] خُروشیدن.

خوروشاو: خرۆشاو [ف] خروشیدە.

خوروك: ۱) کرتێن: (مشك خوروکە)؛ ۲) مرمەند، بڕبەند [ف] ۱) جَوَندە؛ ۲) سوهان.

خوروکە: خروکە [ف] آبلە.

خوروزەك: خروزەك [ف] خروسك.

خوروڤی: هەرزنە گەورەی بەهێشو [ف] گیاە گاورس.

خۆروەزان: ۱) بەر رۆژ، بەرۆچکە، بەرۆژ؛ ۲) رۆژهەڵات [ف] ۱) آفتاب‌گیر؛ ۲) مشرق.

خوروێلکە: خروکە [ف] آبلە.

خوڕە: دەنگی ڕۆیشتنی ئاو، خوڕە [ف] صدای جریان آب.

خۆرە: ۱) ئەوی دەخوا، خۆر: (ئـان **خۆرەم** بمرێ، مشور **خۆرەم** نەمرێ)؛ ۲) نەخۆشیە کە زۆرخراپ [ف] ۱) خورندە؛ ۲) بیماری آکلە.

خۆرە پێش کردن: خۆ بردنەپێش [ف] سعی در ترقّی کردن.

خۆرەتاو: هەتاو، تیشکی رۆژێ [ف] آفتاب.

خۆرەزەرد: زەردەپەڕ، خۆرەزەردکە [ف] هنگام غروب.

خۆرەك: خواردەمەنی، خۆراك [ف] خوراکی.

خورەك: ئاڵۆش، خوروی لەش [ف] خارش بدن.

خۆرە کێش کردن: بەدزواری بەڕێداچون [ف] بەزحمت راە رفتن.

خۆرەن: خواردەمەنی، شیاوی خواردن [ف] خوردنی.

خۆرەنگ: ۱) رەنگی خواکرد؛ ۲) رەنگێ کە کاڵ نابێتەوە، خاسەرەنگ [ف] ۱) رنگ طبیعی؛ ۲) رنگ ثابت.

خۆرەنگاز: خۆر زەدە، تاوبردو، خۆربردگ [ف] آفتاب‌زدە.

خۆرەنگازی: خۆربردگی، هەتاو بردوویی [ف] آفتاب‌زدگی.

خۆرەڵات: رۆژهەڵات، هۆرامان، خاوەر [ف] مشرق، خاوَر.

خۆرەوە: کەسێ کە دەنۆشێ [ف] آشام.

خۆرهەڵات: خۆرەڵات [ف] مشرق، خاور.

خوری: ۱) هری، کوڵکەی پەز؛ ۲) خروکە؛ ۳) خرو [ف] ۱) پشم؛ ۲) آبلە؛ ۳) خارش.

خوڕی: گڕە گڕی ئاگر، پێت [ف] گُرگُر آتش.

خۆڕی: پیاوی بێکارەو نامەرد [ف] بیکارە و بی غیرت.

خوریا: دەنگی زوڵاڵی مەل: (کەو **دخورێ**) [ف] صدای زلال پرندە.

خوریاگ: خوراو، بەخواردن چوگ [ف] خوردە شدە.

خوریان: ۱) وەخوروهاتن؛ ۲) بەخواردن چوون [ف] ۱) بەخارش افتادە؛ ۲) خوردە شدن.

خوریت: قەڵسی و توڕە یی [ف] عصبانیت.

خۆریك: خروکە [ف] آبلە.

خوریکە: خروکە، ئاوڵە [ف] آبلە.

خورێل: نوسەکە، نوسەنەکە [ف] خاری است کە بر لباس می‌چسبد.

خوریلە: ۱) ئاوڵـە؛ ۲) خوری کەمو خۆشەویست: (**خـوریلەی خۆم** خۆش بێ) «فۆلکلۆر» [ف] ۱) آبلە؛ ۲) پشم کم، تکەای پشم.

خورین: خوران، وەخارش کەوتن [ف] بەخارش اُفتادن.

خورێن: خرێن، دوای لەخەو هەستان هیچ نەخواردو [ف] ناشتا.

خوڕین: ۱) گەف کردن، هەڕەشـە؛ ۲) پڕمەو حیلەی اسب لە شەڕدا [ف] ۱) نهیب زدن؛ ۲) شیههٔ اسب در میدان جنگ.

خوڕێن: خوڕ، نێرینەی چەم کە بەتوندی دێت [ف] جریان سریع آب رودخانە.

خوز: ۱) کوڕ، پشت چەماو؛ ۲) چرچ و لۆچ؛ ۳) شوێنی قولاغەدانی ماسی، خزگەماسی؛ ۴) تف، لیکاو؛ ۵) چین، لالەسەرلا ف ۱) کوژپشت؛ ۲) چین‌وچروك؛ ۳) پناهگاه ماهیان؛ ۴) آب دهن؛ ۵) چین‌وشکن.

خۆز: ۱) قوزاخەی پەمۆ؛ ۲) هەربەری دارێك كە قۆاخەیی بێ وەك سنەوبەرو... ف ۱) غوزهٔ پنبه؛ ۲) ثمر هر درختی كه غوزه داشته باشد.

خوُز: ۱) هێز، توانا، وزە؛ ۲) خوُس، خوسار، زوقم؛ ۳) ناپەسند؛ ۴) کوم، پشت‌چەماو؛ ۵) ئەوك، قورگ ف ۱) نیرو، توان؛ ۲) سرماریزه؛ ۳) ناپسند؛ ۴) کوژ؛ ۵) گلو.

خوزار: مێوە، میوە، فێقی، فێکی ف میوه.

خوزتێ گەڕان: بوژانەوە، وەكەیف هاتن دوای لاوازی ف دوباره نیروگرفتن.

خوزتێگەڕانەوە: بوژانەوە، وەهێزكەوتن دوای نەخۆشی ف دوباره نیرو گرفتن.

خۆزگا: خۆزیا، بریا، كاشكا، بری ف ای كاش.

خوزگە: خزگەی ماسی ف پناهگاه ماهیان.

خۆزگە: خۆزگا ف كاشكی.

خۆزگەبردن: ئاوات خواستن، ئارەزوكردن ف آرزوكردن.

خۆزگە بەتۆ: بریا وەك تۆ بام ف خوش بەحالت.

خۆزگە خواردن: خۆزگەبردن ف آرزوكردن.

خوزە: ۱) خزگەماسی؛ ۲) خوسار، زوقم، خویس ف ۱) پناهگاه ماهیان؛ ۲) سرماریزه، پُژ.

خوز هێنانەوە: ۱) ساریژ بونەوەی برین؛ ۲) جوش خواردنەوەی پێشەی شكستە ف ۱) التیام زخم؛ ۲) جوش خوردنِ استخوان شكسته.

خوزی: تف، لیكاو ف آب‌دهن.

خۆزی: خۆزگا ف ای كاش.

خۆزیا: خۆزگا ف كاشكی.

خوزیان: پەسندنەكردن ف نپسندیدن.

خوُژ: كوڕ، پشت چەمیاگ ف كوژ پشت.

خوژە: گیائەسرێلك، گیاچرێش ف گیاه سریش.

خوژێلك: خوشیلك، گیایەكی بەرزە بالای شیردارە، گەڵاكەی لەگەڵای داربی دەكا ف گیاهی بلندقد با برگهائی شبیه برگ بید.

خوژین: نركە نرك، دەنگی هەناسەدانی ماندگ ف صدای نفس زدن شخص از خستگی.

خوس: وست، بێدەنگ‌بە، وشەی فەرمان ف هیس.

خۆس: شوُسەوە، شوُڵی سەبەتەچنین ف تركهٔ سبدبافی.

خوُس: ۱) خوسار، زوقم؛ ۲) نماندن، تەڕكردن بۆ نەرم‌بون ف ۱) پُژ، سرماریزه؛ ۲) خیساندن.

خوُسا: نەرمەوەبو لە ئاوا ف از خیسی نرم شد.

خوسار: زەرەر، زیان: (تە چێلا خۆفرۆت **خوسار** كر) ف ضرر، زیان.

خوُسار: خوُس، زوقم ف پُژ، سرماریزه.

خوُسان: لەئاودا نەرم‌بون، نمان ف در آب نرم شدن.

خوُساندن: لەئاودا نەرم‌كردن، نماندن ف در آب نرم كردن.

خوُساندنەوە: دوبارە خوُساندن ف دوباره خیساندن.

خوُساو: دەئاودا نەرم‌كراو ف در آب نرم شُده.

خوسپ: غەیبەت، پاش ملەگوتن ف غیبت.

خوست: ۱) جوُڵە، بزوتن: (هەست‌و **خوست**)؛ ۲) داوێن ف ۱) كمترین حركت؛ ۲) دامن.

خۆستۆخ: داواكەر، خوازەلۆك ف سائِل.

خوستە: خوست: (هەر **خوستەی** نایە) ف كمترین حركت.

خۆستی: داوا كاری كچ بۆئەوە ببێتەژنی ف خواستگار دختر.

خوسرەو: ناوە بۆپیاوان ف نام مردانه.

خۆسسی: خەسوُ، داڵكی هاوسەر ف مادر همسر.

خوسڵ: عوسڵ، مەلەی دەركردنی لەش‌پیسی ف غُسل.

خوسم: پێنج یەكی داهات كە دەدرێ بە موشتەهید ف خُمس.

خوسن: جوێن، جنێو، دژمان، سخێف ف دُشنام.

خۆسن: خوسن ف دُشنام.

خوسوُسی: تایبەتی ف ویژه، خصوصی.

خوسە: كەسەر، خەم، غەم، مەینەت ف غُصّه.

خۆسەر: خودسەر ف خودسَر.

خۆسەری: سەربەخۆیی ف خودسری.

خوُسیاگ: خوُساو ف خیسیده.

خوُسیان: ۱) خوُسان؛ ۲) خۆدان، خۆهدان، ئارەق كردن ف ۱) خیسیده؛ ۲) خیس عرق شدن.

خوش: ۱) دەنگی تیژی تراوی كەم: (**خوش خوش** دەمیزێ)؛ ۲) دەنگی شیر لە دۆشیندا ف ۱) صدای شُرشُر مایعات؛ ۲) صدای دوشیدن شیر حیوان.

خۆش: ۱) چێژەی پەسند؛ ۲) ئامادەكردنی چەرم بۆ دەكار كردن: (چەرمەكەم **خۆش** كردوە)؛ ۳) بۆنی پەسند: (ریحانەی بۆن **خۆش**)؛ ۴) دەمی بێ‌باران؛ ۵) ساغ و سلامەت؛ ۶) كژو هەوای پەسند: (ولاتی ئاوو هەوا **خۆش**)؛ ۷) پەلە، لەز: (**خۆش** برۆ)؛ ۸) توندی با؛ ۹) بەگڕبونی ئاگر ف ۱) طعم لَذیذ؛ ۲) دباغی و آماده كردن چرم برای استفاده؛ ۳) رایحهٔ مطبوع؛ ۴) موسم بی‌باران؛ ۵) سلامت و تندرست؛ ۶) هوای معتدل؛ ۷) عَجَله، شتاب؛ ۸) شدّت وزش باد؛ ۹) آتش شعله‌ور.

خۆشا: خۆزگەبە ف خوشا.

خۆشاب: خۆشاو، ئاوی مێوژو مێوەی وشكی خوُساو ف كشمش و میوه خشك خیسانده در آب.

خۆشاتن: بەخێرهێنان ف خوشامدگویی.

خوشار: گوشین، رێك هێنان، تەوژم دان ف فِشردن.

خۆشاردنەوە: خۆوەشارتن، خۆ لەخەڵك وْن‌كردن ف خود را پنهان كردن.

خۆشارنەوە: خۆشاردنەوە ف خود را پنهان كردن.

خۆشاو: خۆشاب [ف] نگا: خۆشاب.

خۆشاواز: دەنگ خـۆش: (نەقـازە، نەبـازە، بولـبولی **خـۆشاوازە**) [ف] خوش اواز.

خۆشباوەڕ: ساویلکە، دڵساف، بێ فێڵ و فەرەج [ف] خوش باوَر.

خۆشبای: ساغ بی، سەلامەت بی، خۆش بی [ف] خوش باشی.

خۆش بن: ۱) ئێوە ساغ بن؛ ۲) بەسەرخۆشی رای بوێرن [ف] ۱) تندرست باشید؛ ۲) بەمستی بگذرانید.

خۆش بوُران: خۆش رابوار دن، کەیف کردن [ف] خوشگذرانی.

خۆشبـوُن: ۱) شیاوی خواردن بوُن: (میوە **خۆش بوُە**)؛ ۲) ئامـادە بوُنی چەرم بۆ دەکـارکـردن؛ ۳) عافـوکردن و لێ بوُردن؛ ۴) چاك بوُنەوە لە نەخـۆشی؛ ۵) قوڕی شیاوی سواغ بوُن [ف] ۱) قابـل خوردن شُدن؛ ۲) آمـادە شدن چـرم بـرای استفـادە؛ ۳) بخشیـدن. عفـو کـردن؛ ۴) شفایافتن، بهبودی؛ ۵) سرشته شُدن کاهگل.

خـۆشبـوُنـەوە: ۱) چـاك بـونەوە لە نەخـۆشی؛ ۲) ئاشت بـوُنەوە [ف] ۱) شفایافتن؛ ۲) آشتی کردن.

خۆش بە: ۱) خەمت نەوێ؛ ۲) مەس بە [ف] ۱) شادباش؛ ۲) مَست باش.

خۆش بەخت: بەختەوەر، بەختیار، بەسعود [ف] خوشبخت.

خۆش بەز: ئەسپ یان کەروێشکی تیژڕۆ [ف] بادپا.

خۆش بی: ساغ و بەدەماخ بی [ف] شاد و تندرست باشی.

خۆش بێژ: دەنگ خۆش [ف] خوش آواز.

خۆش بین: دور لە ناهومێدی، هەر بەهومێد [ف] خوش بین.

خۆش پۆش: تەڕپۆش، کەسێ کە جلکی تازەو جوان دەبەر دەکا [ف] شیك پوش.

خۆشـتن: ۱) شوتنی لەش؛ ۲) برێتی لە خوسـڵ کردن [ف] ۱) خود را شُستن؛ ۲) کنایە از غُسل کردن.

خۆشتەوی: خۆشەویست، لەبەردڵ [ف] محبوب.

خۆشحاڵ: رازی، بەکەیف [ف] خوشحال.

خۆشخـانـە: دەبـاغ خانە، هەڵاڵ خانە، ئەوشوێنەی چەرمی تێدا خۆش دەکەن [ف] کارگاهِ دبّاغی.

خۆشخوُ: ئاکارباش، خدەپەسند، دژی بەدخو [ف] خوش اخلاق.

خۆش خوان: دەنگ بێژ، خۆش بێژ، دەنگ خۆش لە گۆرانی گوتندا [ف] خوش آواز.

خـۆش خـۆر: ۱) کـەسـێ خـۆراکـی باش دەخـوا؛ ۲) زۆرخـۆر [ف] ۱) خوش خوراك؛ ۲) پُرخور.

خوش خوش: دەنگی دۆشێنی شیر بەشوێن یەکا [ف] صدای دوشیدنِ شیر.

خۆش خۆش: ۱) پەلـەپەل، بلەز؛ ۲) زۆر بەتام، زۆر چێژەخۆش؛ ۳) زۆر بەلەزەت [ف] ۱) باعَجَله؛ ۲) بسیار لذیذ؛ ۳) بسیار شادی‌آفرین.

خـوش خـوشك: ۱) لـوُ، گـرێ گـۆشت؛ ۲) سپڵ [ف] ۱) غُدّهٔ داخلـی؛ ۲) طحال، سِپُرز.

خوش خوشکە: سپڵ [ف] طحال، سِپُرز.

خۆش خەبەر: مژدەدەر، مژدەهێن، بەمزگێنی [ف] خوش خبر.

خۆش خەوەر: خۆش خەبەر [ف] خوش خبر.

خۆش دەماخ: کەیف ساز، دڵشاد [ف] سرحال، خوشحال.

خۆش دەڤ: راوێژ شیرین، قسەخۆش [ف] خوش صحبت.

خۆش ڕو: روُخۆش، روگوشاد، دژی مڕوموّچ [ف] بَشّاش.

خۆشڕۆ: ۱) لەڕەوتا بەکار؛ ۲) فێری ڕەوتی پەسند کراو [ف] ۱) بادپا؛ ۲) تعلیم دیده در دُرُست راه رفتن.

خۆش ڕەفتار: بەئاکار، ئاکارچاك [ف] خوش رفتار.

خۆشڕەو: خۆشڕۆ [ف] تُندرو.

خۆش زوان: زمان خۆش [ف] شیرین زبان.

خۆش زوبان: خۆش زوان [ف] شیرین زبان.

خۆش قەدەم: پێ بەودم، پێ و قەدەم ممبارەك [ف] خوش قدم.

خوشك: خوێشك، خوچ، خوەیشك، خوار، خوەه [ف] خواهر.

خۆشکان: دۆڵێك و گوندێکە لەولاتی باڵەکاتی لەکوردستان [ف] نام درّە و دهکده‌ای در کُردستان.

خوشکایەتی: ۱) پەیوەندی دوخوشك پێکەوە؛ ۲) نێوان خۆشی دو یان چەندژن پێکەوە [ف] ۱) نسبت خواهری؛ ۲) نزدیکی و صمیمیّت چند زن باهم.

خۆشکایی: ئاسو دەیی، بێ خەمی [ف] آسودگی.

خۆش کردن: ۱) بەرزکـردنەوەی گڕی ئاگر؛ ۲) ئامادەکردنی پێست بۆ دەکار کردن؛ ۳) تام تاڵ شیرین کـردن؛ ۴) قـوڕشێلان بەسەر یەکـدا؛ ۵) وەستـانی بارشت؛ ۶) گوشـادو تازەکـردنـەوەی جێگـە؛ ۷) باش کێڵانی زەوی؛ ۸) تەخت کردنی شوێنی نالەبار؛ ۹) توندتر بوُنی با [ف] ۱) آتش را دامن‌زدن؛ ۲) پوست را قابل استفاده کردن؛ ۳) طعم تلخ را شیرین کردن؛ ۴) گِل را خوب سرشتن؛ ۵) بندآمدن باران یا برف؛ ۶) تعمیر و بەسازی مسکن؛ ۷) زمین را خوب شخم زدن؛ ۸) زمین را صاف کردن؛ ۹) تُند وزیدن باد.

خۆش کردنەوە: ۱) وێستانی بارشت؛ ۲) ئاشت کردنەوە [ف] ۱) بندآمدن بارندگی؛ ۲) آشتی کردن.

خۆش کرن: خۆش کردن [ف] نگا: خۆش کردن.

خوشکۆك: جوانکیلە، سپەهی، خوشیك [ف] زیبا.

خوشکە: ئەی خوشك، خوشکێ [ف] ای خواهر.

خۆشکـە: ۱) فەرمـان بەخـۆش کردن؛ ۲) پەلـەبکـە، بلەزە؛ ۳) نەتاڵ: (بنێشتە **خۆشکە**) [ف] ۱) امر به «خۆش» کردن؛ ۲) عَجَله کُن؛ ۳) دور از تلخی.

خوشکەزا: منداڵی خوشك، رۆڵەی خوشك [ف] خواهرزاده.

خوشکەزازا: نەوەی خوشك [ف] نوهٔ خواهر.

خوشکەلێ: خوشکە [ف] ای خواهر.

خوشکێ: خوشکە [ف] ای خواهر.

خۆشکێش: ۱) توتنی نە نەرم نە توند، ناونجی؛ ۲) ئەسپی راهێندراو [ف] ۱) توتون ملایم؛ ۲) اسب تربیت شده.

خۆشکێن: بێ فیز، خۆبەزل نەزان [ف] فروتن.

خوشکێنی: خوشکایەتی [ف] خواهری.

خۆشکێنی: خۆبەزل نەزانین، بێ فیزی [ف] تواضع.

خۆش لێ هاتن: خۆش ویستن ف دوستداشتن.

خۆش مامڵه: سەودا خۆش ف خوش مُعامله.

خۆش مەزە: بەلەزەت، خۆش چێژە ف خوشمزه.

خۆشنان: نان بدە، دڵاوا، سەغاوەت ف بخشنده، سخاوتمند.

خۆشناو: ١) عەشیرەتێکە لەکوردستانی باکوور. *ناوی «حەسنوبیە» بووە بۆتە «خۆشناو»* ؛ ٢) ناو بەچاکە دەرچووگ؛ ٣) جۆرێ ترێ رەشە ف ١) عشیرتی در کُردستان؛ ٢) خوشنام؛ ٣) نوعی انگور سیاه.

خۆشناوەتی: وڵاتی خۆشناوان ف منطقه‌ای در کردستان.

خۆش نشین: ئەو رەعیەتەی دەتوانێ لەدێ بارکا: (دڵم هەروەك رەعییەت خۆش نشینی موڵکی ئەعزاتە / لەهەرکوێ دادەنیشێ لێ گەڕێ، قوربانی باڵاتم) «حەریق» ف خوش نشین.

خۆش وبێش: چاك و خۆشی، چاك وچۆنی ف احوالپرسی.

خۆش وچۆنی: چاك وچۆنی ف احوالپرسی.

خوشۆك: جوان، رند، خوشیك ف زیبا.

خۆش ویستن: حەباندن، بەردڵ کەوتن ف دوستداشتن.

خۆش هاتن: بەخێرهێنان، خۆشاتن ف خوشامدگوئی.

خوشە: خوش خوش. *وەك دەنگی دۆشێنی شیر* ف شُرشُر.

خۆشـە: ١) بەلـەزەتە؛ ٢) پێستەخۆشە، دەنکی شیـرینی شەلاّنی و... ٣) چەرمی خۆشکـراو؛ ٤) دەرمـانی چەرم خۆشکـردن، هەلاّڵ وتاڵ؛ ٥) گوڵی دەخـل ف ١) خوشمـزە است؛ ٢) هستهٔ شیرین؛ ٣) چرم دبّاغی شده؛ ٤) داروی دباغی؛ ٥) سنبلهٔ گندم و جو.

خۆشەتاڵە: کاهوی دەشتەکی ف کاهوی بیابانی.

خۆشەجان: نۆشی گیان ف نوش جان.

خـۆشەچـن: گـوڵ چنـەوە لە پەرێـز، کەسـێ کە دەسك وگوڵ دەکا ف خوشەچین.

خۆشەچین: گوڵ هەڵگرەوە، خۆشەچن ف خوشەچین.

خۆشەخانە: خۆشگە، دەباغ خانە ف کارگاه دبّاغی.

خۆشەوبوون: چابوونەوە لە نەخۆشی، هەستانەوە ف شفایافتن.

خۆشەوکردن: ١) چاکردنەوەی نەخۆش یان برین؛ ٢) تۆڵەو قەرەبوی خراپ کردن ف ١) شفا بخشیدن؛ ٢) قصاص کردن.

خۆشەوە کردن: خۆشەو کردن ف نگا: خۆشەوکردن.

خۆشـەوی: ١) لەبـەردڵان؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) محبوب؛ ٢) نامی برای مردان.

خۆشەویس: خۆشەویست، لەبەردڵان ف محبوب.

خۆشەویست: خۆشەویس ف محبوب.

خـۆشەویسـتی: ١) محیـبـبـەت؛ ٢) دڵـداری، ئەڤینـی ف ١) مَحبت؛ ٢) دلدادگی.

خۆشەویسی: خۆشەویستی ف نگا: خۆشەویستی.

خـۆشـی: ١) ئاسـودەیی، رەحەتی؛ ٢) شادی بەدەماخی، تەڕدەماخی؛ ٣) بەلەزەتی؛ ٤) ساقی، سلامەتی؛ ٥) ئاشتی، تەبایی؛ ٦) دنیای بێ بارشت و بێ سەرمـا ف ١) آسایش؛ ٢) شادی؛ ٣) خوش‌مزگی؛ ٤) سلامت؛ ٥) آشتی؛ ٦) دنیای بدون بارش و سرما.

خۆشیان: ١) راکشـانی ئەستێرە؛ ٢) رێکـردنی خەزنـە ف ١) جهیدن شهاب؛ ٢) خزیدن.

خۆشیان: ١) رۆژانی بێ بارشت لە زستـاندا؛ ٢) ئەوانیش بۆخۆیان ف ١) اوقات بی بارندگی در زمستان؛ ٢) خودشان نیز.

خۆشی خۆشی: ١) هومێدی بەهێز؛ ٢) کەیف و شادی ف ١) اُمیدواری؛ ٢) شادی و سرور.

خۆشـیـرن کردن: خۆ خۆشـەویسـت کردن، کاری واکـردن کە خۆشەویست بیت ف خودشیرینی.

خۆشیرین کردن: خۆ شیرن کردن ف خود شیرینی.

خوشیك: سپـەهی، جوان و دڵگـر، دەلال: (دوخـوشکی **خوشیك** و یەك برابون) «مەم وزین» ف زیبا.

خوشیل: ١) خوژیلك؛ ٢) خزگەی ماسی؛ ٣) رنـوُی هەرەس هێنـاو، کڵێڵەی پساو ف ١) گیاهی است؛ ٢) پناهگاه ماهیان؛ ٣) بهمن فرو ریخته.

خوشیلك: خوژیلك ف گیاهی است.

خوشیلکە: خوشیلك ف گیاهی است.

خوشین: خوشیان ف نگا: خوشیان.

خوشینك: خوشیك ف زیبا و جذاب.

خۆشی وبۆشی: خۆش وبێش ف احوالپرسی.

خۆف: ترس ف تَرس.

خوُك: پیتاکی میری، باج، ماڵیات ف باج وخراج.

خۆکار: ئامرازێ کە سەربەخۆ کاردەکاو کاری دەست ئەنجام دەدا ف خودکار.

خۆکـــرد: ١) خۆرسـك؛ ٢) کارێ کەپیاو خۆی دەیکـا ف ١) طبیعی، غیرمصنوعی؛ ٢) کار انحصاری شخص.

خۆکوشتن: ١) خۆ لەناوبردن بە مردن؛ ٢) برێتی لە، لە سەرو سنگ دان لە شیوەندا ف ١) خودکُشی، انتحار؛ ٢) سینه‌زنی در مراسم عزا.

خۆکەرکردن: ١) خۆ بەنەزان نیشان‌دان؛ ٢) کێشەبە خەڵك فرۆشتن ف ١) خود را به نادانی زدن؛ ٢) بی‌دلیل دعوا کردن.

خۆ کەڕ کردن: بەئانقەست گوێ نەدان بە فەرمان ف خود را به کری زدن.

خۆکێشان: خۆ هەڵسەنگاندن لە تەرازودا ف خود را وزن کردن.

خۆکێشـانـەوە: ١) لە هاوکـاری کۆمەڵ دەرچون؛ ٢) برێتی لەمردنی پیاوخراپ ف ١) دست از کار گروهی کشیدن؛ ٢) کنایه از مرگ بدسگال.

خۆکێش کردن: خۆڕەکێش کردن ف با دشواری رفتن.

خوُگ: بەراز، وەراز، گاکوڵ ف خوك.

خوُگـانـە: ١) وەك بەراز؛ ٢) بابەتی بەراز: (پیازە **خوُگانە**) ف ١) مانند خوك؛ ٢) شایستهٔ خوك.

خۆگر: کەسێ کاری خۆگرتنە ف کسی که کارش «خوگرتن» باشد.

خۆگـرتن: ١) سەبـرکردن؛ ٢) وێستان و چەقین؛ ٣) بەئاوات گەیشتن؛ ٤) وێستان بۆ گوێ گرتن لە خەڵك؛ ٥) تەمەڵی لە کار؛ ٦) مەیین ف

۱) صبـر کردن؛ ۲) استـوارشدن؛ ۳) کامگارشُدن؛ ۴) استراق‌سمع کردن؛ ۵) در کار اهمال ورزیدن؛ ۶) بندآمدن مایع.

خۆگـرتن: ۱) فێری نەریت‌بوُن؛ ۲) هۆگر بوُن: (گا دەپاڵ گادا رەنگی نەگریَ خوُی دەگریَ) ف ۱) عادت کردن؛ ۲) الفت گرفتن.

خۆگرتو: ۱) خۆدار؛ ۲) چەقیو؛ ۳) بەئاوات گەیشتو؛ ۴) مەیو؛ ۵) گویگر لەقسـەی خەڵـك بەنهێنی ف ۱) خوددار؛ ۲) استـوار؛ ۳) کامگـار؛ ۴) بندآمده؛ ۵) استراق‌سمع کننده.

خۆگرتو: ۱) فێر بوی رەوشتێك؛ ۲) هۆگر ف ۱) خُلق و خویی را آموخته؛ ۲) اُلفت گرفته.

خۆگرتی: خۆگرتو ف نگا: خۆگرتو.

خۆگرتی: خۆگرتو ف نگا: خۆگرتو.

خۆگڤاشتن: خۆگوشین، رژدبون، برێتی لە رەزیلی کردن ف کنایه از خساست.

خۆ گورج کردن: خۆ پەیت کردن، خۆ ئامـادەکردن بۆ کار ف خود را آماده کردن.

خۆ گورج کردنـەوە: ۱) جلکی دەرەوە دەبـەرکردن؛ ۲) وەکار کەوتن دوای تەمـەڵی ف ۱) لبـاس بیرون خانـه پوشیدن؛ ۲) دوباره دست به‌کار شدن.

خۆ گۆڕین: ۱) جلکی‌تر دەبـەرکـردن؛ ۲) بەجـۆریَ‌تر نەك وەك هەیە خۆنیشاندان ف ۱) لباس عوض کردن؛ ۲) تلبیس.

خۆگەڕ: بروانە خۆکار ف نگا: خۆکار.

خۆگەملە: ۱) گوریس کێشکێ؛ ۲) مل‌قەوی، مل‌ستور ف ۱) مسابقهٔ طناب‌کشی؛ ۲) گردن کُلفت.

خۆگی: خۆك، باج و پیتاکی میری ف باج و خراج.

خۆگیر: خۆگر ف نگا: خۆگر.

خۆگیڤ کردن: خۆبەجوانی نیشان‌دان ف خود را آراستن.

خۆگـێل کردن: ۱) لەقـەستی خۆ بەنـەزان شان‌دان؛ ۲) پاش‌گویَ خستنی‌کار ف ۱) تجاهُل؛ ۲) اهمال.

خول: ۱) سوڕ، زڤـرین؛ ۲) گەڕان؛ ۳) مل‌خوار لە نەخـۆشی؛ ۴) وەك شێت، شێتوکە ف ۱) چرخش؛ ۲) گردش؛ ۳) زرد و ضعیف از شدّت بیماری؛ ۴) خُل.

خۆل: حوَل، گێژوگێل ف هالو.

خۆڵ: ۱) ئاخ، خاك، گڵ؛ ۲) لەدوای وشـەی «خـەست» بەمـانـای «تـونـدوخـۆش»: (مـاستـاوێکی خەست‌و خۆڵم کرد)؛ ۳) پتـەوی تێرگۆشت: (جوانێکی خڕو خۆڵە) ف ۱) خاك؛ ۲) غلیظ؛ ۳) چاق و چلّه.

خوُل: ۱) پشت چەماو؛ ۲) مل خوار ف ۱) کوژ پشت؛ ۲) سر بزیر.

خولاّ: خوا، خودا، خودیَ، بیناهیا چاڤا ف خُدا.

خولاسە: پوختە، پوختەی وتار ف خُلاصه.

خولام: نۆکەر، بەنی ف غُلام.

خولاّم: ۱) خولام؛ ۲) خودای من ف ۱) غُلام؛ ۲) خُدای من.

خولاّمانە: کاکۆڵ لە تەپڵەسەری لاوان ف کاکُلِ جوانان.

خولامەتی: نۆکەری، خزمەتکاری ف غُلامی.

خولاّمەتی: خولامەتی ف نگا: خولامەتی.

خولان: سوُڕان ف چرخش.

خولاندنەوە: ۱) سوُڕاندن، زڤراندن؛ ۲) برێتی لە سەرلیَ شێواندن ف ۱) چرخانیدن؛ ۲) کنایه از سرگردان کردن.

خولانەوە: ۱) سوُڕان، چەرخان؛ ۲) بەخۆڕایی گەڕان ف ۱) چرخیدن؛ ۲) بی‌هدف گشتن.

خولاّو: ۱) خۆڵـەمێشـاو بۆ صابـون چێ‌کردن؛ ۲) ئاووخـۆڵی مێوژ تیَ‌هەڵکێشان ف ۱) تیزاب صابون‌سازی؛ ۲) گِلاب مویزسازی.

خولتە: ماستاوکردن، کلکەسوتە ف تملُّق.

خول خواردن: سوڕدان، زڤرین ف چرخش.

خولخول: دەنگی ڕوێشتنی ئاو، خوڕخوڕی ئاو ف شُرشُر آب.

خولخولۆکە: دارێکی لەخەرت دراوی نۆکداری بەکلکە دەیسوُڕێننەوە ف گردنای کودکان.

خولخولە: خولخولۆکە ف گردنا.

خولخـۆڵـە: دەسکەگۆزەی شکاو کە منالّ گەمەی پیَ‌دەکەن، سەبیلەی شەیتان ف دستهٔ شکستهٔ سبو.

خوڵخوڵە: هەراو چەقە، زەنازەنا ف همهمه، هیاهو.

خوڵق: ۱) خوُ، ئاکار: (پیاوێکی **خوڵق** خۆشە)؛ ۲) گازی بۆ بەشداربوُن: (خـوڵقی کردم بچمـەماڵ، نانی دەگەڵ بخۆم) ف ۱) خوی و روش؛ ۲) دعوت.

خوڵقان: دروست بوُن ف آفریده شُدن.

خوڵقاو: چیَ‌بو، دروست‌کراو ف آفریده شده، مخلوق.

خوڵك: خوڵق ف نگا: خوڵق.

خولکە: دەقیقە، پاژێك لە شێست پاژی سەعات ف دقیقه.

خۆڵماڵ: مشت‌وماڵی شیر و خەنجەر ف صیقل شمشیر و مانند آن.

خوڵوُ: ۱) خولخولە؛ ۲) خوڵخوڵە ف ۱) گردنا؛ ۲) همهمه.

خوڵوپ: گەوز، بەڕاکشاوی ئەم‌دیو ئەودیوکردن ف غَلْت.

خوڵوپان: گەوزین ف غَلْتیدن.

خوڵوپاندن: گەوزاندن ف غَلْتاندن.

خوڵوپانن: خوڵوپاندن ف غَلْتاندن.

خوڵوپیان: خوڵوپان ف غَلْتیدن.

خوڵوپیانەوە: خوڵوپیان ف غلتیدن.

خولوّر: خلوّر ف غلتان.

خۆڵوشیر: گیایەکە تۆمەکەی دەخوریَ ف خاکشیر.

خولوّلیك: وردە تەرزە، تەرزەی ورد، تەیرۆکی هوُر ف تگرگ ریز.

خولە: سوکەڵەناوی مەحموُد ف مُخفَّفِ محمود.

خۆڵەپۆت: جێگەی پڕ لە خاکی زۆر نەرم‌و ورد ف کَلجان.

خۆڵەپۆتە: خۆڵەپۆت ف کلجان.

خۆڵەپۆتیَ: خۆڵەپۆت ف کَلجان.

خۆڵەپۆتین: خۆڵەپۆت ف کلجان.

خۆڵەپۆتینە: خۆڵەپۆت ف کَلجان.

خۆڵەپەتانێ: گەمە بەخۆڵ کردن، یاری‌کردن بەخاك ف خاك‌بازی.

خۆڵـەژان: نەخـۆشین بەهۆی گڵ‌خواردنەوە ف عارضه‌ای که از خاك خوردن پدید می‌آید.

خۆڵەکەوان: شوێنی زبڵ‌وزاڵ لێ‌ڕشتن ف کلجان.

خۆڵەکەوە: خۆڵەمیش، خۆ لی، بۆڵ، سوتاوی سپی هەڵگەڕاوی‌دار ف خاکستر.

خۆڵەگەزدان: ڕاست ڕاکشان، گنج‌لەخۆ بڕین، بێ گرێ خۆ ڕاکێشان ف درازکشیدن.

خۆڵەمڕ: خۆڵەکەوە؛ ٢) خۆڵەپۆت ف ١) خاکستر؛ ٢) تودهٔ گردو خاك.

خۆڵەمڕە: خۆڵەمڕ ف نگا: خۆڵەمڕ.

خۆڵەمشکی: خۆڵەکەوە ف خاکستر.

خۆڵەمێش: خۆڵەکەوە ف خاکستر.

خۆڵی: خۆڵەکەوە ف خاکستر.

خولیا: کەلکەلە، خەیاڵ‌و ئارەزو، هەوەس ف آمال و آرزو.

خولیان: خەیالات، ئاواتی پڕو پوچ ف آرزوهای مهمل.

خولیانەوە: خولانەوە ف چرخیدن.

خۆڵی پفك: ژیلەمۆ، ژیلە، خۆڵەکەوەی گەرم‌و ئاگراوی ف خاکستر گرم.

خۆڵی دان: ژێر جگەرە، تەپلەك ف زیرسیگاری.

خولیسك: خلیسك ف لیز.

خۆڵی سەر: کڵۆل، بیچارە ف بیچاره.

خوم: ١) خم، هەش: ٢) کوپە ف ١) نیل؛ ٢) خُم.

خۆم: بۆخوم، من ف خودم.

خومار: کەسێ کە دوای سەرخۆشی سەری دێشێ ف خُمار.

خوماری: سەرێشەی دوای سەرخۆشی ف خُماری.

خومارین: کزو خەفە بوُنی ئاگر کە نزیکە بکوژێتەوە ف آتش در حالتی که نزدیك به خاموش شدن است.

خـۆمـالـی: ١) تایبەتی بەماڵی خۆ؛ ٢) ماڵی، حەیوانی لە ماڵا زاو ف ١) اختصاصی؛ ٢) حیوان خانگی.

خومالیك: کوپە ف خُم.

خومام: ١) تەپ‌و مژ؛ ٢) لەش پۆش لەکاتی ڕازاندا؛ ٣) تخێل ف ١) مه؛ ٢) روانداز؛ ٣) کاملاً دراز کشیده.

خۆمان: ئێمە، خەڵك‌نا ف خودمان.

خۆمانە: تایبەتی بەخۆمان ف خودمانی.

خۆمانەخۆمانە: کەین‌وبەین، پێك‌هاتنی بەنهێنی لەسەر کارێك ف تبانی.

خۆمانی: لەخۆمان، دژی بێگانە ف خودمانی.

خۆمت کردن: خۆ بێدنگ کردن‌و مات‌بوُن ف ساکت و بی حرکت شدن.

خومچی: ڕەنگ ڕێژ، خمگەر ف رنگرز.

خومخانە: خمخانە ف رنگرزی.

خومخانەچی: خمگەر ف رنگرز.

خومخۆرك: قەڵەشتی عەرز ف شکاف زمین.

خومخوم: ١) شەنگ‌و شۆخ؛ ٢) دەنگی ئاو کە بە روبارو جوگەدا دەڕوا؛ ٣) گرمەی هەور ف ١) زیبا و فریبا؛ ٢) صدای آب هنگام حرکت در جوب؛ ٣) غرش ابر.

خومری: سوُری ئاماڵ ڕەش، خورمایی ف خُرمایی‌رنگ.

خومشێوان: خم‌شێوان ف کنایه از آشوب و بلوا.

خومشێوێن: خم‌شێوێن ف کنایه از آشوبگر.

خومگەر: خمگەر ف رنگرز.

خوممین: دەربەدەر بوُن، ئاوارەبوُن ف آواره شُدن.

خومەڕژە: کاسەڵە شینکە، کەندەسمە، مەلێکە تەواو سەوز ف پرندهٔ سبزقبا.

خومەرەژە: خومەڕژە ف سبزقبا.

خومەرێژە: خومەڕژە ف پرندهٔ سبزقبا.

خۆمەش: خۆگەڕ، خۆکار ف خودکار، اتوماتیك.

خومەشوێنکە: خم‌شێوێن ف آشوبگر.

خومەشوێنە: خم‌شێوێن ف آشوبگر.

خومەشێونە: خم‌شێوێن ف آشوبگر.

خومی: خمی ف نیلی‌رنگ.

خومیا: بە سەریەکدا کۆم بوُگ ف برهم انباشته.

خومین: خمی ف نیلی‌رنگ.

خۆمین: کۆما کردن، بەسەریەکدا کردن ف انباشته کردن.

خۆن: خۆمان ف خودمان.

خوُن: خوێن، هوُن، خین ف خون.

خـۆنـاس: ١) کەسـێ کە قەدری‌خۆی دەزانـێ؛ ٢) ناسیاو، ئاشنـا ف ١) خودشناس؛ ٢) آشنا، دوست.

خۆنـاسین: ١) دەخـۆ گەیشتن؛ ٢) باڵق‌بوُن، بلوغ‌بوُن، «شـەیتـان پێکـەنین». *تایبـەتی کچـانە* ف ١) خود را شناختن؛ ٢) بالغ شدن، بەسن بلوغ رسیدن.

خوناف: ١) شەونم؛ ٢) پریشکەبارانی زۆر وردو لەسەرەخۆ ف ١) شبنم؛ ٢) نم‌نم باران.

خـونـاو: ١) خونـاف؛ ٢) ئاوی شۆربـاو قاورمـە ف ١) نگا: خوناف؛ ٢) آب‌پز قورمه.

خوناوکە: ١) وردەبارانی هێدی‌و نەرم؛ ٢) ئاوی لەقوڵکەدا ماوی باران؛ ٣) بریتی لە دەنکـەدنکە ئارەقەی دەم‌وچـاو ف ١) نـم‌نـم بـاران؛ ٢) باران جمع‌شده در گودالها؛ ٣) کنایه از دانه‌های عرق صورت.

خوُن بەردان: خوێن بەردان، حەجامات ف رگ زدن.

خوُن پەستی: تەوژمی خوێن ف فشار خون.

خونج: جێ‌بوُنەوە، جێگە بۆ تێ‌خستنی شتێك ف گُنجایش.

خونجان: گونجان، جێ‌بوُنەوە ف گُنجایش.

خونجانن: جێگا تێدا کردنەوە ف گُنجانیدن.

خونج‌گا: شوێنی تێدا جێ‌بوُنەوە ف گُنجایش‌گاه.

خونجیان: خونجان ف گُنجایش.

خونجیلانە: خنجیلانە ف کوچولوی دوست‌داشتنی.

خونجیلە: خنجیلانە ف کوچولوی دوست‌داشتنی.

خونچە: پشکوُژ، گوڵی هێشتا نەپشکوتو ف غُنچه.

خونچیلانه: خنجیلانه ف کوچولوی دوست‌داشتنی.
خونچیله: خنجیلانه ف کوچولوی دوست‌داشتنی.
خونخوار: بریتی له زاڵم، بێ‌بەزە، دڵرەق ف کنایه از ظالم و خونخوار.
خۆند: خوێندی، خوەندی، خۆندی ف خواند.
خۆنـدکـار: ۱) ئەوی دەزانێ بخوێنێ‌و بنوسێ، خوێندەوار، سیوات‌دار، باسەواد؛ ۲) ئەوانەی لەپلەی باڵا لەزانستگا دەخوێنن ف ۱) باسواد؛ ۲) دانشجو.
خۆندگا: جێگە دەرس خوێندن، فێرگە ف آموزشگاه.
خۆندن: ۱) خوێندن؛ ۲) گۆرانی گوتن ف ۱) خواندن؛ ۲) آواز خواندن.
خۆندنگا: فێرگە، جێگەی دەرس خوێندن ف مدرسه.
خۆنـدنـەوە: ۱) خوێنـدنـەوەی نامەو نوسراو؛ ۲) دوبارە پێداچوُنەوەی نوسراو ف ۱) خواندن نوشته؛ ۲) دوباره خواندن نوشته.
خۆندەوار: سیوات‌دار، خۆندکار، خۆنەوار ف باسواد.
خۆندەوان: خۆندەوار، خۆنەوار ف باسواد.
خۆندی: خۆندەوار، دەرس خوێندو ف باسواد.
خوُندی: بوکنی، ئەوانەی دەچن بوُك دەگوێزنەوە بۆماڵ زاوا ف ساق دوش.
خوُن دیتن: ژن کەوتنە بێ‌نوێژی ف حیض.
خوُن‌ژەهری: خوێن ژەهراوی ف مسموم شدن خون.
خونّقین: بارینی نم‌نم‌و کەم‌کەم ف نم‌نم باریدن.
خونْك: ۱) هەرزەکارێ کە وازی لەدەست‌بازی‌و خۆ دە خەڵك هەڵسوُنە، جلف؛ ۲) پیاوی رەزیلی هەنگـوتك ژمێر ف ۱) هرزه، جلف، قرتی؛ ۲) خسیس.
خونکار: پاتشای گەورە ف فرمانروای بزرگ.
خوُن گەرم: بروانە خوێن گەرم ف نگا: خوێن گەرم.
خۆنما: ئەوکەسەی وا خۆنیشان دەدا کە لەخەڵك خۆی بەزل‌تر دەزانێ ف خودبین.
خـۆنـمـایی: ۱) خۆ بەغـلـوری نیشـانـدان؛ ۲) خۆ دیارخستن ف ۱) خودنمایی؛ ۲) خود را آشکار کردن.
خۆنن: ۱) دەرس خوێندن؛ ۲) گۆرانی گوتن، چرین؛ ۳) گوتنی بانگی نوێژ؛ ۴) گوتنی دوعـا؛ ۵) دەنگی مەل‌و باڵنـدە؛ ۶) لە دوای وشـە بەمانای «خۆمانن»: (ئەو مریشکانەی **خۆنن**) ف ۱) درس خواندن؛ ۲) آواز خواندن؛ ۳) اذان گفتن؛ ۴) دعا خواندن؛ ۵) نوای پرندگان؛ ۶) پسوند بەمعنی مال خودمان است.
خۆنواندن: خۆنمایی ف خودنمایی.
خۆنوانن: خۆنواندن ف خودنمایی.
خـۆنـوس: ۱) قەڵـەم پانـدان؛ ۲) قەڵـەم جـاف ف ۱) خودنـویس؛ ۲) خودکار.
خۆنوێن: خۆنما ف خودنما.
خۆنوێنی: خۆنمایی ف خودنمایی.
خۆنە: ۱) پنە، تەختەی پانی ئەنگوتك لەسەر پان کردنەوە؛ ۲) لەدوای وشە بەمـانـای «خـۆمانە»: (ئەوهە ماڵی **خۆنە**)؛ ۳) دیزە: (دەر**خۆنە**، واتا: دەرگای دیزە)؛ ۴) بێ‌خاوەن؛ ۵) پشیلەی نێر ف ۱) تختەای کە خمیر را روی آن پهن کنند؛ ۲) پسوند بەمعنی «خودمان است»؛ ۳) دیزی؛ ۴) بی‌صاحب؛ ۵) گربۀ نر.
خوُنـە: خۆیانی چەڵتوك، چەڵتوك کە هێشتا لە کا جیا نەبوُتەوە ف کستۀ شالی.
خۆنـەگـر: ۱) شل‌و ول؛ ۲) بێ‌سەبـر و حەوسەلە ف ۱) سُست، شُل؛ ۲) ناشکیبا.
خۆنەوار: خۆندەوار خۆنەوار ف باسواد.
خونەواری: خۆندەواربون ف سواد داشتن.
خۆنیشاندان: ۱) دیاردان، خویابون؛ ۲) دەرکەوتنی بە کۆمەڵ بۆ داوای کارێك لە میری ف ۱) خود را آشکار کردن؛ ۲) تظاهرات.
خۆو: ۱) خەون، ئەوشتانەی پیاو لەخەودا دەبینێ؛ ۲) خۆتان ف ۱) رؤیا؛ ۲) خودتان.
خـۆوالـی: ۱) خـەواڵـو، خـەواوی، بێـداری هێشتا چاوبەخەو ف خواب‌آلود.
خۆوبەخت: خوابەختەکی ف شانسی.
خۆوەر: خۆرسك، خۆرست ف خودرو، طبیعی.
خۆوێژ: شاعرێ کە بێ‌فکر کردنەوە شێعر دەڵێ ف شاعر ارتجالی.
خـۆوێـڵ کـردن: ۱) خۆ گێل کردن؛ ۲) بەئانقەست لـەرێ دەرچون ف ۱) تجاهُل کردن؛ ۲) عمداً مُنحرف شدن.
خۆه : ۱) خۆ، ئارەقـەی لەش؛ ۲) ئاونـگ، شەونم؛ ۳) خەنـدە، کەن، کەنین؛ ۴) خـوشك، خـویشك، خـوار ف ۱) عَرَق بدن؛ ۲) شبنم؛ ۳) خنده؛ ۴) خواهر.
خۆهدان: ۱) ئارەقەی لەش؛ ۲) ئارەق کردن ف ۱) عَرَق بدن؛ ۲) عَرَق کردن.
خۆهر: خوار، لار، چەوت، چەوێڵ، کەچ ف کج.
خۆهرا: خۆرا، زۆرخۆر، فرەخۆر ف پُرخور.
خۆهری: خواری، ناراستی ف کجی.
خۆهزا: خوارزا ف خواهرزاده.
خوەزوُر: خەزوُر ف پدر همسر.
خۆهستن: داواکردن، خواستن ف خواستن.
خۆهستەگ: خازۆك، خوازەلۆك ف گدای سِمج.
خۆهستی: داواکاری کیژ، خوازێنی کەر ف خواستگار.
خۆەماڵ: خاوەن‌ماڵ ف صاحب‌خانە.
خوەنین: حاشا کردن، نەچوُنە ژێر ف انکار کردن.
خۆهەلاواردن: خۆکێشانەوە لە هاوبەشی کارێك ف خود را کنار کشیدن.
خۆهەڵبواردن: دەبەش کردندا خۆ کەنارگرتن ف خود را بەحساب نیاوردن.
خۆهەڵبەست: بوختان‌و درۆ ف افترا.
خۆهەڵتڕاندن: خۆهەلکێشانی بەلاش، تڕوتۆپ کردن ف بلوف‌زدن.
خۆهەڵخستن: خۆ بەر بەرۆچکەدان، لەبەر هەتاو دانیشتن بۆ گەرم بوُنەوە ف حمّام آفتاب گرفتن.

خۆهەڵخستنەوە: باسی خۆکردن بەدرۆ ف لافزنی.
خـۆهەڵـدان: ١) خۆ هەڵخستنـەوە؛ ٢) خۆ حەوادان ف ١) لافزنی؛ ٢) ورجهیدن.
خۆهەڵشرنگاندن: خۆ هەڵخستنەوە ف لافزنی.
خۆهەڵکردن: لنگ هەڵکردن ف پاچەورمالیدن.
خۆهەڵکێش: کەسێ کە بەخۆی هەڵدەڵی ف خودستا.
خۆهەڵکێشان: مەحتی خۆکردن، بەخۆ هەڵگوتن ف خودستایی.
خوەی: خوێ، بنەمای سوێڵی ف نمك.
خـوێ: ١) بنـەمای سوێری؛ ٢) خـاوەن: (خانە**خـوێ**)؛ ٣) سەرپەرشت؛ ۴) خوشـك، خوەیشـك ف ١) نمـك؛ ٢) صاحب؛ ٣) سرپـرست؛ ۴) خواهر.
خـۆی: ١) تایبەتـی ئەو؛ ٢) ئارەقەی لەش؛ ٣) شـەونم ف ١) خودش؛ ٢) عَرَق بدن؛ ٣) شبنم.
خُوی: خوُ، ئاکار، رەوشت ف خوی و روش.
خویا: دیار، ئاشکرا، بەرچاو ف آشکار، پیدا.
خویان: خویا ف آشکار.
خۆیان: ١) تایبـەتـی ئەوان؛ ٢) کلۆشـی گێرەکـراوی خڕەوەبـوی شەن نەکراو ف ١) خودشان؛ ٢) کسته.
خویانەك: دیمەن، بەرچەوەن ف چشم انداز، منظر.
خۆیانی: ناسیاو، ئاشنا ف آشنا.
خـۆیـایـەتی: خزمایەتی، دۆستایەتی: (کۆیایەتی و **خـۆیـایـەتی**) ف خویشاوندی.
خـۆیبـوُن: ١) سەربەخۆ بـوُن، کار بەکەسێتر نەمان، سەربەستـی؛ ٢) ناوی حیـزبێـکی ئازادی خوازی تێکەڵ لەکوردو ئەرمەنی بـوە ف ١) استقلال؛ ٢) نام حزبی ائتلافی از کُرد و ارمنی بوده.
خوێچەژ: کەسێ چێشت دەچێژێ تابـزانێ خوێی تەواوە ف کسی که غذا را می‌چشد.
خوێچەژی: تام کردنی چێشت داخوا خوێی چۆنە ف چشیدنِ غذا.
خوێچەشتن: خوێچەژی ف چشیدنِ غذا.
خوێچێژ: خوێچەژ ف کسی که غذا را می‌چشد.
خوێچێژتن: خوێچەشتن ف چشیدنِ غذا.
خوێچێژی: خوێچەژی ف چشیدنِ غذا.
خوێچێشتن: خوێچەژی ف چشیدنِ غذا.
خوێدار: بەصاحب، بەداژدار ف دارای صاحب.
خوێداری: سەرپەرشتی، ئاگاداری ف سرپرستی، نگهداری.
خوێدان: ١) نمـەکدان، جێگەی خوێ لەسەر سفرە؛ ٢) خوێ بەئاژەڵ دان ف ١) نمکدان؛ ٢) نمك دادن به دام.
خوێدانە: تێری خوێ، دەفری گەورە بۆ خوێتێکردن ف ظرف بزرگ نمك.
خوێرایی: بەلاش، فیڕۆ، مفت ف مُفت، رایگان.
خوُێرك: مۆرکـە، مۆرانـە، جانەوەرێکی وردیلەیە جلکی خوری دەخوا، مۆرد ف حشرهٔ بید.

خوێڕی: خوڕی ف بیکاره.
خوێڕێژ: بەردەپـانی جێگەی خوێ بەئاژەڵدان ف تختەسنگی که بر آن برای دام نمك پاشند.
خوێڕێژگە: خوێڕێژ ف نگا: خوێڕێژ.
خوێز: زوقم، خوس، خوُسار ف پژ، سرماریزه.
خوُیز: خوێز ف پژ، سرماریزه.
خوێس: خوێز ف پژ، سرماریزه.
خـوُیـس: ١) خویز؛ ٢) نیـانـە ناو ئاو بۆ نەرم بوُنـەوە، خـوُسـان ف ١) سرماریزه؛ ٢) خیساندن.
خوُیسار: خوێز ف سرماریزه، پژ.
خویسان: خوُسان، نەرمبوُن بەهۆی ئاو ف خیسیدن.
خویسك: خویز، زوقم ف پژ، سرماریزه.
خویسی: نەرمی بەهۆی ئاو ف خیسیدن.
خوێش: خزم، کەس‌وکار، قەوم ف فامیل، خویش.
خوێشایەتی: خزمایەتی، کەسایەتی ف خویشاوندی.
خوُیشك: خوشك، خوار، خوەیشك ف خواهر.
خوُیشکەزا: فرزەندی خوشك، خوارزا، خوارزی ف خواهرزاده.
خویشە: شەقار شەقار بوُنی زەوی کێلگ ف درز بردن زمین زراعتی.
خوێشی: خوێشایەتی ف خویشاوندی.
خوێك: خوُك ف باج و خراج.
خوێکراو: خوازەدە، نمەك لێدراو ف نمك‌سود.
خویگ: خێو، خاوەن، خودان ف صاحب، خداوند.
خوێل: ١) خوُیل؛ ٢) خوار، لار ف ١) لوچ؛ ٢) کج.
خوُیل: کەسێ رەشکێنەی چەپ و چیرەو یەك بەدو دەبینێ، خێل ف لوچ.
خوێلێن: کانی خوێ، شوێنێ کە خوێی لێوە دێنن ف معدنِ نمك.
خوێن: ١) خوُن، هون؛ ٢) لەدوای وشە، بەمانای «کەسێ کە دەخوێنێ»: (دۆعاخوێن، رەش**خوێن** خوێندی) ف ١) خون؛ ٢) پسوند بەمعنی خواننده.
خـویـن: ١) خوێن؛ ٢) قەرەبوُ کە لەپیـاوکوژ دەسێـنرێ ف ١) خون؛ ٢) خونبها.
خوێن ئەستێن: تۆڵەستێن ف انتقام‌گیر.
خوێناو: ١) خوێنێ کە لە گەروُ دێت؛ ٢) خوێنی تێکەڵ بەئاو ف ١) خونی که از گلو آید؛ ٢) خونابه.
خوێناولێن: خەڵتانی خوێن ف خون‌آلود.
خوێناوهەڵێنان: خوێن‌رشانەوە ف خون قَی کردن.
خوێناوی: خوێناولێن ف خون‌آلود.
خوێن بایی: قەرەبوُی خوێنی مردوی کوژراو ف خونبها.
خوێن برا: دوکـەس خوێنی باسکی یەکتـر تێکـەڵ دەکـەن و دەبنە برای خوێنی ف دو نفر که با بریدن دست خود و گذاشتن زخمها بر روی هم پیمان برادری می‌بندند.
خوێن بژاردن: خوێن بایی‌دان ف خونبها دادن.
خوێن بەر: دەماری خوێن‌راگوێز لە لەشدا ف شریان.

خوێن بەربوُن: خوێن لە کەپوّ هاتن، خوُن لیێڤل هاتن ف خون دماغ شدن.

خوێن بەربەست کردن: داکوژاندنی دوژمنایەتی ف پایان دادن به دشمنی.

خوێن بەردان: حەجامەت، خوێنی بن زمان بەردان ف رگ زنی، حجامت.

خوێن بەس: مەسلەت کردن، داکوژاندنی دوژمنایەتی ف آتش بس.

خوێن بەست: ۱) خوێن بەس؛ ۲) وێستانی خوێن لە ئەندام ف ۱) آتش بس؛ ۲) خون بندآمدن.

خوێن تاڵ: رەزاگران، زەرەگران، ئێسك قورس ف گرانجان.

خوێن جمان: ۱) تەوژمی خوێن؛ ۲) بریێتی لە توُڕەبوُن؛ ۳) هەرەتی بەهار ف ۱) فشار خون؛ ۲) کنایه از خشمگین شدن؛ ۳) موسم بهار.

خوێن جومان: بریێتی لە هەرەتی بەهار کە خوێن تازە دەبێتەوە ف کنایه از عنفوان بهار.

خوێنخوا: داواکاری تۆڵەی کوژراو ف خونخواه.

خوێنخوار: ۱) دوژمنی خوێنی؛ ۲) زاڵم ف ۱) دشمن خونی؛ ۲) ستمگر.

خوێنخواری: ۱) دوژمنایەتی توّخ؛ ۲) زاڵمی ف ۱) دشمنی خونی؛ ۲) ستمگری.

خوێنخوّر: زاڵم، پیاوکوژ ف خونخوار.

خوێن داکوژاندن: خوێن بەست ف آتش بس.

خوێندگە: فێرگە، مەکتەب، مەدرەسە ف آموزشگاه.

خوێندن: خوّندن ف خواندن.

خوێندنگە: خوێندگە ف آموزشگاه.

خوێندنەوە: خوّندنەوە ف خواندن نوشته.

خوێندە: سیوات دار، خوّندە ف باسواد.

خوُێندەڤان: خوّندەڤان، خوّندەوار ف باسواد.

خوێن دەڵێن: خوێن دادەر، ئەوەی خوێنی لەبەر بڕوا ف خون چکان.

خوێندەوار: خوّنەوار، خوێندەڤان ف باسواد.

خوێندەواری: سیوات داری، خوّنەواری ف باسوادی.

خوێن ڕژ: پیاوکوژ، قاتل ف آدم کُش.

خوێن ڕژان: بریێتی لەشەڕ کە پیاوی تیا بکوژرێ ف کنایه از جنگ و خونریزی.

خوێن ڕژاندن: بریێتی لە پیاوکوشتن ف کنایه از آدم کُشی.

خوێن ڕژانن: خوێن ڕژاندن ف کنایه از آدم کُشی.

خوێن ڕژتن: خوێن ڕژانن ف کنایه از آدم کُشی.

خوێن ڕێژی: پیاوکوژی ف خونریزی.

خوێن سارد: بریێتی لە پیاوی لەسەرخوّ، هێدی، بەحەوسەڵە ف خونسرد.

خوێن ساردی: پشودرێژی، سەبر و حەوسەڵە ف خونسردی.

خوێن شیرن: ڕەزاسوُك، ئێسك سوُك ف سبکروح، دوست داشتنی.

خوێن شیرین: خوێن شیرن ف سبکروح، دوست داشتنی.

خوێنکردن: مروّکوشتن ف آدم کُشی.

خوێن کردنە کاسەوە: بریێتی لە جزیادان و زوّر بوّهێنان ف کنایه از اذیّت و آزار کسی.

خوێن کوژاندنەوە: خوین داکوژاندن ف آشتی دادن دشمنان خونی.

خوێن کوژانەوە: خوێن بەست ف آشتی دادن دشمنان خونی.

خوێنکەر: پیاوکوژ، مێرکوژ ف قاتل.

خوێنگر: خزمی نزیکی کوژراو ف اقوام درجه اوّل مقتول.

خوێن گرتن: ۱) خوێن بەردان، حەجامەت؛ ۲) تێك چون و شێوان بەدیتنی کوژراو ف ۱) رگ زدن، حجامت گرفتن؛ ۲) دگرگونی حال از مشاهدهٔ مقتول.

خوێن گرتو: شێویا لە دیتنی خوین ف دگرگونی حال از مُشاهدهٔ خون.

خوێنگەر: ئەوی خوێنێ بەردەدا ف خونگیر.

خوێن گەرم: ۱) کەسێ کە زو هەڵ دەچێ، زو توُڕە دەبێ؛ ۲) سور لەسەر مەبەست ف ۱) زودرنج؛ ۲) اهل اصرار در کار.

خوێن گەرمی: ۱) زوُ هەڵچون؛ ۲) سوربوُن لەسەر ئەنجامی کارو مەبەست ف ۱) زودرنجی؛ ۲) اصرار و لجاج در کار.

خوێنگیر: ۱) خواگیری کوشتنی ناڕەوا؛ ۲) شێو یاگ لە دیتنی خوێن ف ۱) دچار مُصیبت شدن از قتل ناروا؛ ۲) دگرگونی حال از دیدن خون.

خوێن لێ هاتن: دەخوین هاتن ف خونالود شدن.

خوێن مژ: خوێن خوّر ف خونخوار.

خوێنە: خوێندن ف خواندن.

خوێنەخوّ: کەسێ کە داوای توّڵەی کوژراو دەکا ف خونخواه.

خوێنەخوار: دوژمنی خوێنی ف دشمن خونی.

خوێنەخوارە: خوێنەخوار ف دشمن خونی.

خوێنەخوێ: خوێنەخوار ف دشمن خونی.

خوێنەدوبراکە: دارێکە بەرە کەی سورە، بوّ ڕەنگ دەبێ ف درختی است که ثمرش قرمز است و مصرف رنگرزی دارد.

خوُێنەر: خوێنەخوێ ف دشمن خونی.

خوێنەوار: خوێندەوار ف باسواد.

خوێن هەڵاوردنەوە: ۱) بریێتی لە زوّر قەڵس بوُن؛ ۲) خوین ڕشانەوە ف ۱) کنایه از بسیار ناراحت شدن؛ ۲) خون بالا آوردن.

خوێن هەڵێنان: خوێن ڕشانەوە ف خون برآوردن.

خوین هەڵێنانەوە: خوێن ڕشانەوە ف خون برآوردن.

خوُینی: پیاو کوژ ف قاتل.

خوێواوك: خوێ لەئاودا تاویاوە، ئاوخوا ف آب نمك.

خویە: خوشك، خویشك ف خواهر.

خوّیەتی: خزمایەتی، دوّسایەتی ف خویشاوندی.

خوێهدان: خوّهدان ف عَرَق بدن.

خوّیی: خوّیایەتی ف خودی.

خە: ۱) خوشك، خوار؛ ۲) لەپاش وشە بە مانای: کەوتن: (بی خە، مەی خە)؛ ۳) پێوە هەڵواسین؛ ۴) خوّ ف ۱) خواهر؛ ۲) پسوند به معنی انداز؛ ۳) فعل امر از مصدر بستن؛ ۴) خود.

خەبات: کار، کوّششت ف کوشش، جهد.

خەباتکار: ۱) کارکەر؛ ۲) بەکوّششت ف ۱) مبارز؛ ۲) کارگر.

خەبار: بڤە، خەتەر ف خطر.

خەبتان: خەبات کردن، کارکردن، تێکۆشان [ف] کارکردن، کوشیدن.

خەبتین: خەبتان [ف] کوشیدن، کارکردن.

خەبس: ۱) ڕەنج و چەوسانەوە؛ ۲) دەسرەنج [ف] ۱) رنج؛ ۲) دسترنج.

خەبسین: پەشێو بوُن، سەر لێ تێك چوُن، شێویان [ف] هول شُدن.

خەبەر: ۱) وڵام، دەنگو باس؛ ۲) جنێو، سخێف؛ ۳) گفت، قسیە؛ ۴) ئاگا: (وەخەبەر هات، بەخەبەرە) [ف] ۱) خبر؛ ۲) دشنام؛ ۳) سخن؛ ۴) آگاهی.

خەبەرات: دەنگو باس، باسوخەبەر [ف] اخبار.

خەبەر بوُنەوە: لەخەو هەستان، بێدار بوُنەوە [ف] از خواب بیدار شُدن.

خەبەر بەر: وڵام‌بەر [ف] پیك.

خەبەر بەزێن: شوُفار، زوانگیر، جاسوس، سیخوڕ [ف] جاسوس.

خەبەرپێ‌دان: ئاگادار کردن [ف] آگاه کردن.

خەبەردار: ۱) بەئاگا، های لێ؛ ۲) وشەی حەنباڵان واتا: لادەن [ف] ۱) مُطلّع، آگاه؛ ۲) بپا، مواظب باش.

خەبەردان: ئاشکراکردنی وشەی نهێنی، ئیخباریە کردن [ف] گزارش دادن.

خەبەردۆخ: قسەکەر لەجیاتی کەسانی‌تر [ف] سخنگوی رسمی.

خەبەر گوهێز: قسە ڕاگوێز [ف] سخن چین.

خەبەرۆشك: نەزیلە، چیرۆك [ف] داستان.

خەبەرهێن: کەسێك وڵامێك دەهێنێ [ف] پیام‌آور.

خەبەنگ: سەربانی لەروکێش و تەنەکە [ف] بام شیروانی.

خەبینەت: مخابن، حەیف، بەداخەوە، داخەکەم [ف] دریغ.

خەپ: ۱) حەپ، قوُت‌دان لەزمانی منداڵان‌دا؛ ۲) دوای وشەی «خڕ» بەمانای: هەراش و قەڵەو [ف] ۱) خوردن در زبان بچّەها؛ ۲) پسوند بەمعنی رشید و بالندە.

خەپار: ۱) خۆش بوُنی کێڵگە بۆ چاندن؛ ۲) بژار [ف] ۱) آمادە شدن زمین برای کشت؛ ۲) وجین.

خەپر: وەرد، دوبارە کێڵان [ف] شُخم دوبارە.

خەپراندن: وەرد دانەوە [ف] دوبارە شخم‌زدن.

خەپرە: ۱) پاپۆکە، لێك هاڵانی بەئاڵقە؛ ۲) سەر نانەناو دەست و نوستن [ف] ۱) چنبرە؛ ۲) سر میان دست گذاشتن و خوابیدن.

خەپشە: شەرمی ژن، کوز [ف] شرمگاە زن.

خەپك: ۱) تەڵە؛ ۲) کولێرەی هەرزن [ف] ۱) تله؛ ۲) گردهٔ ارزن.

خەپکە: ئالقە، گەو [ف] حلقە.

خەپلە: ۱) گێلۆکەی نازیرك؛ ۲) کولێرەی ئەستور؛ ۳) کولێرە لە هەرزن؛ ۴) کورتەباڵای قەڵەو؛ ۵) خەپشە [ف] ۱) کودن؛ ۲) گردهٔ پهن و کُلفت؛ ۳) گردهٔ ارزن؛ ۴) چاقالو؛ ۵) شرمگاە زن.

خەپوُڵی: پوڵ پەرەست، پارەخۆشەویست [ف] پول‌پرست.

خەپە: ۱) درمغ، دارێکی بەددانە. کلۆشی پی کۆ دەکەنەوە؛ ۲) هەیە، شانەی تەون‌کوتان [ف] ۱) از ابزار کشاورزی؛ ۲) شانهٔ قالی‌بافی.

خەپەتۆڵە: منال یان بێچوە ئاژەلی خرپنەو قەڵەو [ف] بچهٔ چاق و گوشتالو.

خەپەخەپ: تلاوتل ڕۆیشتنی منداڵ [ف] تلوخوردن بچە.

خەپەرە: ۱) خرپن؛ ۲) خڕ بوُنەوەی سەگ و پشیلە لە خەودا [ف] ۱) بچهٔ چاقالو؛ ۲) جمع‌شدن دست و پای حیوان وقت خواب.

خەپەرە کردن: خۆلێك هاڵاندنی سەگ و پشیلە لەخەودا [ف] جمع شدن بدن حیوان موقع خواب.

خەپەڵە: خرپنە، خەپەتۆڵە [ف] کوچولوی، چاق و چِلّە.

خەت: باریکە یەك لە قاقەزدان بەقەڵەم، کێڕ؛ ۲) نوسین؛ ۳) دێڕ؛ ۴) موی تازە لەروی لاو دەرهاتو: (تازە **خەتی** داوە)؛ ۵) هێڵی جوت [ف] ۱) خط؛ ۲) نوشتن؛ ۳) سطر؛ ۴) موی تازە برآمدهٔ روی نوجوان؛ ۵) خط‌های زمین شخم‌زدە.

خەتا: هەڵە، سوُچ، تاوان [ف] خطا.

خەتات: ۱) وەسمەی برۆ، ڕەنگ کە لە برۆ دەدرێ، خەنەو ڕەنگ؛ ۲) خۆش‌نوس [ف] ۱) وسمە؛ ۲) خطاط، خوشنویس.

خەتاتی: جوان نوُسین [ف] خوش نویسی، خطاطی.

خەت‌دان: ۱) خەت لێ‌دانی زەوی؛ ۲) شت نوسین؛ ۳) مو لەروهاتنی سادە [ف] ۱) شخم زدن زمین؛ ۲) نوشتن؛ ۳) برآمدن مو بر صورت نوجوان.

خەت کەش: ئامرازی خەتی ڕاست‌کێشان، ڕاستە [ف] خط کِش.

خەت کێش: خەت‌کەش [ف] خط کِش.

خەتمی: یاغی، سەربزێو، دژی قانون [ف] یاغی.

خەتەنە: سوننەت، کێر بڕینی منداڵ [ف] ختنە.

خەتەنەسوُران: بەزم و بانگ هێشتن بەهۆی سوننەت کردنی منداڵ [ف] ختنەسوران.

خەتێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد [ف] نام روستایی کە بەوسیلە بعثیها ویران شد.

خەتیبان: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد [ف] نام روستایی کە بەوسیلە بعثیها ویران شد.

خەتیرە: چوڵەچرا، چلوُسك، چلۆسك [ف] نیم‌سوز.

خەج: سوکەڵە ناوی خەدیجە، ناوی ژنانە [ف] مخفف خدیجە.

خەجاڵەت: فهێت‌کار، فەدیکار، تەریق [ف] خجالت.

خەجاڵەتی: ۱) شوُرەیی، عەیب؛ ۲) شەرمەزاری [ف] ۱) عیب و عار؛ ۲) مایە شرمندگی.

خەجان: خەج [ف] مخفَّف خدیجە.

خەج‌خەجك: گیایەکە گوڵێکی سوُری پیاڵەیی دەکا [ف] گیاهی است.

خەج‌خەجۆك: ۱) جۆرێ بۆق کە هەمیشە لە ئاودایە، جۆرێ قورواق؛ ۲) جۆرێ مارمیلکەیە دەڵێن لەئاگردا ناسوتێ [ف] ۱) نوعی قورباغە کە از آب بیرون نمی‌آید؛ ۲) نوعی مارمولك کە گویند در آتش نمی‌سوزد.

خەجڵ: خەریك، مژول بەکار [ف] سرگرم، مشغول.

خەجلین: داچڵەکین، شڵەژان [ف] یکە‌خوردن.

خەجە: خەج [ف] مخفَّف خدیجە.

خەجێ: خەج [ف] مخفَّف خدیجە.

خەجیج: خەج [ف] مخفَّف خدیجە.

خەجیجۆك: گیایەکە گوڵی سورە ف گیاهی با گلهای قرمز.
خەدە: خدە، نەریت، خوٌ ف خو، روش.
خەر: ١) کەر، ولاّخ، گویّ دریّژ؛ ٢) لەپاش وشە بەمانای: کرگاری: (کار ریّك خەر، گوریّس تیّك خەر) ف ١) خر، الاغ؛ ٢) پسوند فاعلی.
خەرا: ١) نەباش؛ ٢) ویّران؛ ٣) لەکار کەوتە ف ١) بد؛ ٢) ویران؛ ٣) تباه.
خەڕا: تیژ لە چیّژەدا ف تُندمزه و تیز.
خەراب: خەرا ف نگا: خەرا.
خەرابە: کاول، ویّرانە، کەلاوە ف ویرانە.
خەڕات: دارتاشی دارلوس کەر بەئامرازی تایبەتی ف تراشگەر، خرّاط.
خەڕاتی: کارخەڕات ف خرّاطی.
خەرار: جەواڵی لەمو، خەشە ف غرارە.
خەڕاز: وردەفرۆش ف خراز.
خەراف: تۆڕی ماسی گرتن ف تور ماهیگیری.
خەرامان: ١) لەنجەولار؛ ٢) ناوە بۆژنان ف ١) خرامان؛ ٢) اسمی زنانە.
خەراو: ١) لەکار کەوتە؛ ٢) خراپ؛ ٣) جویّن، سخیّف؛ ۴) ویّران ف ١) از کار افتادە؛ ٢) بد؛ ٣) دشنام؛ ۴) ویران.
خەراو وتن: سخیّف گوتن، جویّن‌دان، دژمان داین ف دشنام دادن.
خەراو ویّژی: خەراو وتن ف دشنام‌دادن.
خەراوە: خراپە ف نگا: خراپە.
خەراوە کار: دز، ریّگر ف راهزن.
خەراوە کەر: خەراوە کار ف راهزن.
خەراوی: خراپی، بەدفەڕی ف بدی، بدکاری.
خەربار: ١) باری کەر؛ ٢) کیّشیّکە بەرانبەری سیّسەد کیلۆ، خەروار، خەڵوار ف ١) بار اُلاغ؛ ٢) خروار.
خەربەند: غەربەنگ، گیایەکە بەریّکی وردی وەك تۆم خەشخاشی هەیە ف کرچك فرنگی.
خەربەندە: کەردار، ئاگاداری بارەبەران ف چاروادار.
خەربەنگ: خەربەند ف کرچك فرنگی.
خەرپشت: ١) کۆلکەی گەورە بۆ دەرگا داخستن؛ ٢) میچ‌وبانی لەخشت‌و بەتاق ف ١) کُندە کە بر پُشت درنهند؛ ٢) بام خشتی طاق‌نما، خرپُشتە.
خەرپشتە: میچی بەخشت، خەرپشت ف خرپُشتە.
خەرپنگ: زرەپنگ، پنگەی دەم ئاوی پیس ف نوعی پونهٔ وحشی.
خەرپونگ: خەرپنگ ف نوعی پونهٔ وحشی.
خەرپونگە: خەرپنگ ف نوعی پونهٔ وحشی.
خەرت: ١) ئاژەڵی دابەستە؛ ٢) بەران‌و نیّری چوارساڵەو بەرەو ژۆر؛ ٣) ئامرازی دارلوس کردن، ئامرازی خەڕات ف ١) بختە؛ ٢) شاك‌و قوچ چهارسالە و بەبالا؛ ٣) ابزار خراطی.
خەرتا: تیّری زیخ‌و رەڵم کیّشان ف جوال ریگ‌کشی.
خەڕتاندن: دەر کیّشان لە بن‌و رەگەوە ف از ریشە بیرون کشیدن.
خەرتۆك: پاشەرۆك ف نگا: پاشەرۆك.

خەرتە: ١) کیّڵانی وشکەزەوی دوٌرەباران؛ ٢) وەرد، دوبارە کیّڵان ف ١) شُخم زمین خُشك و سِفت؛ ٢) شخم دوبارە.
خەرتەل: خرتەل، سوٌرەداڵ، داڵاش ف لاشخور.
خەرتەلە: تۆویّکی تیژە، لەتایفەی ئیسیوەت‌و ئاڵات ف خردل.
خەرج: ١) بەخت کردن؛ ٢) باجی دەوڵەت؛ ٣) دراویّ کە رەشایی دەیدا بەئاغادیّ لەباتی خانوەکەی ف ١) خرج؛ ٢) مالیات؛ ٣) کرایە خانەای کە کشاورز بە مالك دە می‌پردازد.
خەرج‌ودەخڵ: مەسرەف‌و دەرامەت ف خرج و دخل.
خەرجی: ١) مەسرەفی رۆژانە؛ ٢) هەموانی: (نانی **خەرجی:** نان بۆ گش‌لا)؛ ٣) گۆ بەرۆك ف ١) مصرف و خرج روزانە؛ ٢) عمومی؛ ٣) زیوَر کنارهٔ یَلَك.
خەرخودا: ١) جاڵجاڵۆکە، کاکڵەموٌشان؛ ٢) داپیرۆشك ف ١) عنکبوت؛ ٢) خرخاکی.
خەرخەشە: ١) کیّشەو هەرا، قەرقەش؛ ٢) جغجغە، شەق‌شەقە ف ١) کشمکش و نزاع؛ ٢) جغجغە.
خەردار: دودار لەئاشدا کە لەبن داری ژیّر بەرداش دان ف دو چوب زیر چوب حامل سنگ آسیا.
خەرداڵ: خەرتەل ف لاشخور.
خەردن: گوندیّکی کوردستانە بەعسی ویّرانی کرد ف نام روستایی کە بە وسیلە بعثیها ویران شد.
خەردەل: خەرتەلە ف خردَل.
خەڕرا: بریقەدار، بەبریقە ف درخشان.
خەڕرات: خەڕات، دارلوس کەر ف خرّاط.
خەڕراتی: پیشەی خەڕات ف خرّاطی.
خەڕرەمە: نیّرە کەری فەحل ف نرّە خر گُشن.
خەرز: ١) گانی جانەوەران جگەلە مرۆ؛ ٢) گەرای کولەو میّروو ف ١) جفت‌گیری حیوانات؛ ٢) تخم ملخ و مور.
خەرس: قەرس، خەمڵ، بەراورد ف تخمین، برآورد.
خەرسانن: قەرساندن، بەراوردکردن ف تخمین زدن، برآورد کردن.
خەرسکردن: قەرساندن ف تخمین زدن.
خەرسەك: ١) مافوٌرەی بەکوڵکە؛ ٢) کولیّرەی ئەستور؛ ٣) کڵۆکڵ ف ١) قالی پرپشت؛ ٢) گردهٔ کُلفت؛ ٣) کلوخ.
خەرشۆڤ: زەوی نابابەت بۆ کیّڵان ف زمینی کە کاشتن را نشاید.
خەرشەب: ئەسکویّ، ئەسکو، کەوچکی زەلامی کلك دریّژ ف ملاغە.
خەڕف: لەبەر پیری هۆش نەماو ف خَرَف، پیر خرفت.
خەڕفاو: خەڕف ف خَرَف.
خەڕفتی: خەرفاو ف خَرَف.
خەرفی: خەرف ف خَرَف.
خەرفیو: خەرفی ف خَرَف.
خەرقە: باڵاپۆشی دەرویّش ف خرقە، جبهٔ درویش.
خەڕقین: شەمتین، خلیسکان ف لیز خوردن.
خەرك: ١) داری دریّژی سیّ پیّچك کە تاوانباری لەسەر بەرقامچی دەدەن؛

٢) دوتای دارین کە لەسەر پشت باربەر دادەنرێ بۆ بەردکێشان [ف] ١) سەپایهٔ فلك؛ ٢) چوب دوسری کە بر پشت باربر برای حمل سنگ گذارند.

خەرکان: خرکانه [ف] نگا: خرکانه.

خەرکانە: خرکانه [ف] نگا: خرکانه.

خەرکاو: خەریك، مژول [ف] مشغول، سرگرم.

خەرکنج: قرژانگ، قرژاڵ [ف] خرچنگ.

خەرکۆڵ: کەرکۆڵ، گیایەکی سەرزلی بەدڕکە [ف] گیاهی است خاردار.

خەرکـەمـان: ئامـرازی چەماندنەوەی کەللە بێژنگ‌و کەمەی دەف [ف] وسیلهٔ خم کردن چنبر دف و غربال.

خەرکەوان: خەرکەمان [ف] نگا: خەرکەمان.

خـەڕك: ١) هامێز، بـاوەش؛ ٢) نێـوانی ران، ناوگەڵ؛ ٣) بن هەنگـڵ؛ ٤) فورو چڵپاو [ف] ١) آغوش؛ ٢) انتهای ران؛ ٣) زیر بغل؛ ٤) گل‌ولای.

خەرگا: خێوەتی زۆرگەورەی پیاوی گەورە [ف] خیمهٔ بزرگ.

خەرگوڕ: کەرەکێوی، گوڕ [ف] گورخر.

خەرگوڵك: کەرەکێوی [ف] گورخر.

خەرگە: پەڕۆی کۆن‌و پیس [ف] لَتّه پارچهٔ کهنه و کثیف.

خەرگەلە: ١) کەرلەوەڕێن؛ ٢) بریتی لە پیاو پیس و پۆخڵ و کۆنە پۆش [ف] ١) خر چران؛ ٢) کنایه از آدم کثیف.

خەرمـان: ١) خرمـان، بێدەر؛ ٢) مژی دەوری مانگ: (شەوە، ئەستێرە بەزریوەن لە سەرمـان / لە مانگی روت هەنـاسـەم بۆتـە **خەرمـان**) «هەژار» [ف] ١) خرمن؛ ٢) هاله.

خەرمانان: ١) شەشەمین مانگی ساڵ؛ ٢) جەنگەی خەرمان هەڵگرتن [ف] ١) شهریورماه؛ ٢) موسم برداشت محصول.

خەرماناوا: دوعای پیت بۆ خەرمان [ف] دعای برکت خَرمَن.

خەرمـان بەرەکـەت: ١) نزا بۆ زور بونی خرمـان؛ ٢) بەخششێ کە خاوەن خەرمان ئەیدا [ف] ١) دعا برای زیاد شدن خرمن؛ ٢) بخشش صاحب خرمن.

خەرمانپێو: کەسێ کە خەرمان بەکیلە دەپێوێ [ف] خَرْمَن کیل.

خەرمان پێوان: بێدەر بەکیلە ورگەڕاندن [ف] خرمن پیمانه‌کردن با کیل.

خەرمان سوُر: ١) کۆ گەتمی خەرمان؛ ٢) وەختی خەرمانان [ف] ١) راش؛ ٢) موسم برداشتن خَرمَن.

خەرمـان سوُرانە: بانگێشتن بەهۆی سوُربوُنی خەرمانەوە [ف] جشن و سور آماده شدن خَرمَن.

خەرمـان سوُربـوُن: پێ‌گەیشتنی خەرمـان، دان لەکا جوێ بوُنەوە [ف] آماده شدن خرمن.

خەرمانگا: جێ‌خەرمان، شوێنێ کە بێدەری لەسەرە [ف] جای خرمن.

خەرمان لۆخانە: شیرنی خەرمان سوُربوُن [ف] سور آماده شدن خرمن.

خەرمان لۆخە: خەرمان لۆخانە [ف] سور آماده‌شدن خرمن.

خەرمان لۆغانە: خەرمان لۆخانە [ف] سور آماده شدن خَرمن.

خەرمان لۆغە: خەرمان لۆخە [ف] سور آماده شُدن خَرمن.

خەرمانە: تەم‌و مژێ کە لەبەرچاو بوێتە کەمەی دەوری مانگ [ف] هاله.

خەرمانەدان: مانگی بەخەرمانە: (قەسەم بەومانگەی **خەرمانەی داوە** / هەرگیز مەیلی تۆم وەلا نەناوە) «فولکلۆر» [ف] هاله داشتن ماه.

خەرمانەسوُران: خەرمان سورانە [ف] جشن برداشتن خرمن.

خەرمان هەڵگرتن: کاتی خەرمان پێوان‌و بردنەوەی بۆماڵ [ف] خرمن برداشتن.

خەرمشك: جرج، مشکەکوێرە [ف] موش کور.

خەرمـوُرگ: موُروە کەرانە، موروُی درشت‌و شین. بەکورتانی کەرەوە دەی دروُن [ف] خَرمُهره.

خەرمـەخیل: بەرگاویلکـە، داك ماکـەری باب ئەسپ [ف] قاطـری کە مادرش الاغ و پدرش اسب است.

خەرمەگەز: کەرمێش، مێشی گەورەتر لە مێشی ئاسایی [ف] خرمگس.

خەرناز: نازو ئەدای کەسێ کە بۆ نازکردن ناشێ [ف] ناز کردن بی‌مزه و سبك.

خەڕناش: کونەلوُت، کونەتفنگ، کونای لوُت [ف] سوراخ بینی.

خەرۆ: ١) لەخـۆبـایی، غلور؛ ٢) فریودراو، خەڵـەتـاو [ف] ١) مغـرور؛ ٢) فریب خورده.

خەروا: ١) جۆرێ کولـێرەی ناودار کە لەژێر ژیلەمـۆ دەبـرژێ؛ ٢) نانەقەیسی‌و نانەهەنجیر [ف] ١) نوعی گردهٔ مغزدار؛ ٢) لواشك.

خەروار: خەربار، کێشێکە بەرانبەر بەسێ سەد کیلو [ف] خروار.

خەروێ: کەروێشك، کەورێشك [ف] خرگوش.

خەرە: دیواری لە وشکەبەرد، دیواری لەکوچك بێ هەڕ [ف] دیوار از سنگ بی‌ملات.

خەڕە: ١) لەخۆبایی، بەفیز، لوت‌بڵند؛ ٢) قوڕ،حەڕی، هەڕ [ف] ١) مغرور؛ ٢) گِل.

خەرەبەنگ: خەربەنگ، غەربەنگ [ف] گیاهِ هر بنگ.

خەرەزەن: قامچی زلی کەڵ ئاژۆتن [ف] نوعی شلاق برای ستور.

خەرەف: خەرْف: (ئەو پیر وخەرەف، ئافەتی مەڕواو سەفابو / تۆ شۆخ‌و جوان، دوربی لەئافاتی خەرافات) «نالی» [ف] خَرَف.

خەرەفان: لەپیری هۆش نەمان [ف] خرفیدن.

خەرەفاو: هۆش نەماو لەبەر پیری [ف] خرفیده.

خەرەفیاگ: خەرەفاو [ف] خرفیده.

خەرەفیان: خەرەفان [ف] خرفیدن.

خەرەفین: خەرەفان [ف] خرفیدن.

خەرەفی: خەرەفاو [ف] خرفیده.

خەرەفیو: خەرەفاو [ف] خرفیده.

خەڕەك: دەزگای پەموُرستن، ئامرازی لۆکەرێسی [ف] ماشین پنبه‌ریسی.

خەڕەم: خەڕەم، نێرەکەری فەحل [ف] نرّه‌خر کُشن.

خەرەنـد: ١) خەندەك، قوڵکەی درێژی لەزەمین کەندراو؛ ٢) قوڵکە بۆ کۆبوُنەوەی ئاوی پیس [ف] ١) خندق؛ ٢) پارگین.

خەرەنگـەز: مۆزەشینـە، مێشێکی کەسکی درشتـە بەئـاژەڵی بەرزەوە دەدات [ف] خرمگس سبزرنگ.

خەرەنگەزە: خەرەنگەز ف خرمگس سبزرنگ.

خەڕی: قوڕ، حەڕی، هەڕ، هەڕگ ف گِل.

خەریب: ۱) غەریب، ئاوارە؛ ۲) بێگانە، بیانی؛ ۳) سەیرو سەمەرە؛ ۴) دەنگ و ئاوازی خەمگینانە؛ ۵) بەلەنگازو بیچارە ف ۱) آوارە؛ ۲) بیگانە؛ ۳) عجیب؛ ۴) نوای حزین؛ ۵) بیچارە.

خەریبۆك: جۆرێ هەرمێ ف نوعی گلابی.

خەریبە: ئاوارە، لاوەکی ف آوارە.

خەریتە: ۱) فیشەکدان؛ ۲) نەخشە، شکڵی ولات لەسەر نەخشە ف ۱) تیردان؛ ۲) نقشۀ جغرافیائی.

خەریك: بەکارەوە مژول ف مشغول بە کار.

خەریکە: ۱) خەریك؛ ۲) بەکارەوە سەرگەرمە ف ۱) مشغول؛ ۲) مشغول است.

خەرین: پرخە کردن لە خەوا ف خرناس کشیدن در خواب.

خەز: ۱) جانەوەرێکە لەتیرەی ڕێوی. کەوڵەکەی زۆر بە نرخە؛ ۲) چەوری: (هەموی **خەز**و بەزە) ف ۱) خز، حیوانی کە پوستش باارزش است؛ ۲) چربی.

خەزا: جەنگ لەڕای خودا ف جهاد.

خەزال: خەزاڵ ف نگا: خەزاڵ.

خەزاڵ: ۱) کەژاڵ، ئاسك، مامز؛ ۲) ناوە بۆ ژنان؛ ۳) بزنی گوێ خەنەیی و بەدەن ڕەش و بۆر؛ ۴) بزنی لاجانگ خەنەیی و لەش بۆر ف ۱) آهو؛ ۲) نامی زنانە؛ ۳) بُز گوش‌قرمز بدن سیاە؛ ۴) بُز خاکستری گوش قرمز.

خەزام: ۱) پایز، کژی دوای هاوین؛ ۲) گەڵاڕێزان؛ ۳) خەزەڵ، گەڵای زەردی پایز ف ۱) خزان؛ ۲) برگ‌ریزان؛ ۳) برگ خزان.

خەزان: ۱) دەمی خەزەڵوەر، گەڵاڕێزان، خەزام؛ ۲) قازان، بەڕۆش، مەنجەڵ؛ ۳) تیانی حەمام ف ۱) برگ‌ریزان؛ ۲) دیگ مسی؛ ۳) خزانۀ گرمابە.

خەزان کردن: زەردهەڵگەران و داوەرینی گەڵا ف زردشدن و ریختن برگ.

خەزایی: عەینەمەل، مەلی دوژمنی کلۆ ف سار ملخ‌خوار.

خەزر: ۱) تووڕەیی، رك بوونەوە؛ ۲) مان، پێ چەقاندن ف ۱) خشم؛ ۲) سرسختی.

خەزرین: ۱) دەڕکەوە چوون؛ ۲) مان گرتن ف ۱) خشمگین شدن؛ ۲) اعتصاب کردن.

خەزریو: ۱) غەزریو، دەڕکەوە چووگ؛ ۲) مان گرتو ف ۱) خشمگین شُده؛ ۲) اعتصاب کردە.

خەزگ: ۱) خز، لوس: (ئەم چیتە زۆر **خەزگ** بو)؛ ۲) بەرگی ئاوریشم، حەریر؛ ۳) سەرەولێژ، کوڕ ف ۱) لیز؛ ۲) حریر؛ ۳) سراشیبی.

خەزگاڵ: خۆزی، کاشکا ف ای کاش.

خەزگان: قازان، بەڕۆش ف دیگ.

خەزن: ۱) ژن خوشك، خوشکی ژن؛ ۲) هەڵگرتن لە شوێنێك ف ۱) خواهر زن؛ ۲) نگهداری در جایی.

خەزنە: ۱) خەزێنە، گەنج، گەنجینە؛ ۲) تیانی حمام ف ۱) گنجینە؛ ۲) خزانۀ حمام.

خەزوور: باوکی مێردو باوکی ژن ف پدر همسر.

خەزوورە: خەزوور ف پدر همسر.

خەزوك: هەرجانەوەرێ لەسەر زك دەڕوا ف خزندە.

خەزەڵ: ۱) گەڵای زەردی پایز؛ ۲) بزنێ کە موی دەست و پیلی زەرد بێت ف ۱) برگ خزان؛ ۲) بزی کە موهای دست و شانەاش زرد باشد.

خەزەڵوەر: ۱) گەڵاڕێزان؛ ۲) مانگی هەشتەمی ساڵ ف ۱) برگ‌ریزان؛ ۲) مهرماه.

خەزەڵ وەرین: گەڵا داکەوتن لە داران ف برگ‌ریزی.

خەزەڵ وەرێن: کاتی گەڵاوەرینی داران، گەڵاڕێزان ف موسم برگ‌ریزان.

خەزیر: خەزوور ف پدر همسر.

خەزێم: ئاڵقەی نێوان کونەلووت بۆ جوانی ف حلقۀ زیور بینی.

خەزیموك: شیوی چەوەندەرو گەنم ف آش شلغم و گندم.

خەزێمۆك: گیایەکە گوڵی زەرد دەکا ف گیاهی با گلهای زردرنگ.

خەزێنە: خەزنە ف خزانە.

خەس: ۱) شلی توندەوەبو، تیر، دژی تراو؛ ۲) بێ گونی ف ۱) غلیظ؛ ۲) اختگی.

خەسار: ۱) داری ژێر کاریتە بۆ دیوار لەقورسایی کاریتە پاراستن، حەماڵ؛ ۲) زیان، زەرەر؛ ۳) بەفیڕۆ چووگ ف ۱) ستون چوبی کە دیوار را تقویت کند؛ ۲) زیان؛ ۳) هَدَر رفتە.

خەسارە: داری ژێر کاریتە، خەسار ف ستون چوبی خانە.

خەسارەت: زیان، زەرەر ف زیان.

خەساس: گون دەرهێن، کەسێ کە نێر بێ گون دەکا، وەستای گون دەرهێنان ف اختە کُنندە.

خەسان: هێلکەگون دەرهاتن ف اختە شُدن.

خەساندن: ۱) گون دەرهێنان؛ ۲) سەرلك پەڕاندنی دار ف ۱) اختەکردن؛ ۲) هَرَس درخت.

خەسانن: خەساندن ف نگا: خەساندن.

خەساو: ۱) گون دەرهاتگ؛ ۲) سەرلك پەڕێندراو ف ۱) اختە شُدە؛ ۲) هَرَس شُدە.

خەسپال: لەکار کەوتە، زورهان ف از کار افتادە.

خەست: تیر، خەس، هەس، دژی تراو ف غلیظ.

خەستاو: خەست ف غلیظ.

خەست و خۆڵ: ۱) خەست و بەلەزەت؛ ۲) برێتی لە سەرخۆشی زۆر مەست ف ۱) غلیظ و پُرمایە؛ ۲) شش‌دانگ مَست.

خەستە: ۱) ماندو؛ ۲) نەخۆش؛ ۳) دۆی دەتوورەکە کراو ف ۱) خستە؛ ۲) بیمار؛ ۳) دوغ چکیدە.

خەستەخانە: نەخۆش‌خانە: (لەدەوری **خەستەخانە**ی عیشقی ئەو سەوزەی کەواشینە / لەسەر هەر خەستەیێ یا خوێندنی یاسینە، یاشینە) «مەحوی» ف بیمارستان.

خەستەك: ڕەنگی شینی تۆخ، کەوەی تاریك ف کبود تیرە.

خەستی: تیری، خەسی، دژی تراوی، بەرانبەری شلی ف غلظت.
خەسرك: قەرتاڵەی‌زل، تریانی گەورە ف سبد بزرگ.
خەسرەو: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.
خەسرەوانی: کوپەی زۆر زل ف خم بُزرگ.
خەسك: گیایەکە گوڵی زەردی هەیە ف گیاهی با گلهای زردرنگ.
خەسڵەت: رەوشت، خو، ئاکار ف روش، اسلوب.
خەسوُ: دایکی ژن‌و دایکی مێرد ف خاش، مادر همسر.
خەسوك: گون دەرهێنەر، خەساس ف اخته‌کننده.
خەسە: خەستە ف نگا: خەستە.
خەسەخانە: خەستەخانە ف بیمارستان.
خەسی: خەسوُ، داڵکی ژن‌و شو ف مادر همسر، خاش.
خەسیاگ: خەساو، گون‌دەرهاتگ ف اخته‌شُده.
خەسیاو: خەسیاگ ف اخته‌شُده.
خەسیس: رەزیل، چروُك، رژد، چکوُس، دەس‌قوُچاو ف خسیس.
خەش: کەمایەسی، عەیب: (رۆنێکە **خەشی** تێدا نیە) ف نقص، غش.
خەشخاش: خاشخاش ف نگا: خاشخاش.
خەشخاشك: گوڵاڵە سورەی بەهاران ف شقایق.
خەشکاندن: خلیسکاندن ف لیزاندن.
خەشکین: خلیسکان ف لیزخوردن.
خەشۆ: گێل‌و نەزان، بلح، هەقمەق ف اَبْلَه، اَحْمَق.
خەشە: خەرار، جەواڵی لەمو ف جوال کُرکین.
خەشیفك: هۆر، جەواڵی یەك‌سەری زەلام ف جوال بزرگ.
خەشیقولك: سەرەوژێری، خلیسك، سەرەولێژایی ف شیب تُند، سراشیبی.
خەشیل: خوشیلك ف گیاهی است.
خەشیم: فێرەکار نەکراو، ناشی، کارنەزان ف ناشی.
خەف: ۱) نهێنی، نادیاری؛ ۲) خەو، خاو ف ۱) نهانی؛ ۲) خواب.
خەفان: ۱) خەوتن، نوستن؛ ۲) نەوی‌بون لە درێژەوە ف ۱) خُفتن؛ ۲) خوابانیده شُده.
خەفاندن: ۱) دانەواندن، چەماندنەوە؛ ۲) دەخەوکردن ف ۱) خوابانیدن؛ ۲) در خواب کردن.
خەفانن: خەفاندن ف نگا: خەفاندن.
خەفتان: ۱) تۆمی بەزەوی وشکەوە کراو؛ ۲) کراسی ئاوریشم لەبن زرێوە؛ ۳) سەرۆکی گەمیە؛ ۴) جۆرێ کەوا؛ ۵) چاوەنۆڕی دەرفەت ف ۱) تخم پاشیده به زمین خشك؛ ۲) کژاغند؛ ۳) ناخدا؛ ۴) نوعی قبا، سرداری؛ ۵) پی فرصت بودن.
خەفتگ: ۱) نوستوُ، خەوتو، خەولێ کەوتوُ؛ ۲) چەمینراوی بەسەر زەویدا راکێشراو ف ۱) خوابیده، بەخواب رفته؛ ۲) بر زمین خوابانیده شُده.
خەفتن: نوستن، نقستن ف خوابیدن.
خەفتو: ۱) نوستوُ، خەفتگ؛ ۲) مۆتە، مۆتەکە ف ۱) خُفته؛ ۲) کابوس.
خەفتیان: ساردەپایز کە تازە ناشێ توی تێدا بچێنن ف سرمای پاییز که اجازهٔ کشت ندهد.
خەفج: مۆتەکە، مۆتە، خەفتوُ ف کابوس.
خەف‌زان: ۱) فاڵ گرەوە؛ ۲) زانا بەنادیاریان ف ۱) فالگیر؛ ۲) غیب‌گو.
خەفك: ۱) تەڵە، خەپك؛ ۲) ئامرازێکە لە هەوجاردا ف ۱) تله؛ ۲) ابزاری در خیش.
خەفگ: خەفك ف نگا: خەفك.
خەفگە: ۱) جێ‌خەو، جێگەی نوستن؛ ۲) تەرە ف ۱) خوابگاه؛ ۲) گودال مخصوص نگهداری میوه و برگ توتون.
خەفوُر: ۱) ناوی خوا؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف غفور. ۱) نام خدا؛ ۲) نامی برای مردان.
خەفوك: ئەوگایەی لەخەتی جوُت‌دا دەخەوێ ف گاوی که هنگام شخم می‌خوابد.
خەفە: ۱) خانوی بێ روُناکایی؛ ۲) گڕەئاگری کز؛ ۲) پشو لێ‌بڕاو؛ ۴) کوُژانەوەی ئاگر؛ ۵) خنکاو ف ۱) خانهٔ کم‌نور؛ ۲) زبانهٔ ضعیف آتش؛ ۳) بی‌حرکت و تکان؛ ۴) خاموش شدن آتش؛ ۵) خفه‌شُده.
خەفەت: خەم، کەسەر، کول، مەینەت، جغار ف غم.
خەفەتبار: دل‌بکول، مەینەت‌بار، خەمبار ف غمگین.
خەفەتباری: خەمخۆری ف اندوهناکی.
خەفەت خواردن: خەم‌خواردن ف غُصّه خوردن.
خەفەکردن: ۱) کزکردنی گڕی چرا؛ ۲) کزکردنی تینی سەماوەر؛ ۳) پشو لێ بڕین؛ ۴) بڕێتی لەبێدەنگ کردن؛ ۵) خنکاندن ف ۱) کم کردن شعلهٔ چراغ؛ ۲) کم کردن سماور؛ ۳) بی‌حرکت ساختن؛ ۴) کنایه از ساکت کردن؛ ۵) خفه کردن.
خەفیاگ: لکی چەمێنراوی ژێرخاك کراو ف شاخهٔ زیر خاك خوابانیده و جوانه زده.
خەفیە: زوان‌گیر، خەوەرچین ف خبرچین.
خەڵ: ۱) کوُزی لەبەرد بوُ ئاژەڵ؛ ۲) سەنگەر بوُ شەڕ؛ ۳) خەڵك، مەردم ف ۱) آغُل سنگی برای دام؛ ۲) سنگر؛ ۳) مردُم.
خەلا: ئاودەست، سەرپێشاو، مەوال ف مُستراح.
خەڵات: ۱) دیاری گەورەپیاوان؛ ۲) بڕێتی لە کفن ف ۱) خَلْعَت؛ ۲) کنایه از کفن.
خەڵاتی: بەخشراو، لەلایەن کەسێکەوە پێشکەش کراو ف پیشکشی.
خەلاس: ۱) دوایی هاتگ؛ ۲) رزگار ف ۱) باقی نمانده؛ ۲) رهایی یافته.
خەلاسی: رزگاری، نەجات ف رهائی.
خەلاموُر: سکڵ، پۆل، پەن ف اخگر.
خەلان: ۱) سەنگەران؛ ۲) کوُزی ئاژەڵان لەدەشت؛ ۲) ناوی دوگوند لە باڵەکایەتی؛ ۴) شکانی ئێسکی قاچ‌و دەست ف ۱) سنگرها؛ ۲) آغـل‌های بیابانی؛ ۳) نام دو دهکده در کُردستان؛ ۴) شکستن استخوان ساق و بازو.
خەڵهوت: ژەکی سەر ئاگر نریاو، فروُ ف آغوز منعقد شُده بر اثر حرارت.
خەڵتان: گەوزان، تێوەچوُن: (**خەڵتانی خوێن**) ف غرقه، آلوده.

خەڵتانە: گیای ددان ئاژن. *گیایەکە لاسك ناسك وشکی دەکەن بۆ ددان ئاژنین* [ف] گیاه خلال.

خەلستن: رزگاربوُن، دەرچوُن‌و نەجات‌بوُن [ف] رهایی یافتن.

خەلسك: زەنگەتە تریّ [ف] تلسك انگور.

خەڵف: لکی یەك‌ساڵە، لقەداری ئەمساڵ [ف] جوانە، شاخهٔ یك سالە.

خەڵفە: بەردەستی وەستای پیشەساز [ف] دستیار اُستادکار.

خەڵق: ۱) مەردم، عالـەم؛ ۲) دانیشتو، ئەهـل: (**خـەڵقـی کوێـی؟**)؛ ۳) کەسی دیتر [ف] ۱) مردُم؛ ۲) اهل، ساکن؛ ۳) دیگر کس.

خەلقنۆ: ئەی مەردم [ف] ای مردُم.

خەلقۆ: خەلقنۆ [ف] ای مردُم.

خەڵقوخوا: هەموُکەس [ف] همهٔ مردم.

خەڵقی: کەسانی‌تر [ف] دیگر کسان.

خەڵقینە: ئەی مەردم، خەلقۆ [ف] ای مردُم.

خەڵك: خەڵق [ف] نگا: خەڵق.

خەڵك‌وخوا: خەڵقو خوا [ف] خلق خُدا، مردم.

خەڵکی: خەڵقی [ف] کسان دیگر.

خەڵکینە: ئەی مەردم [ف] ای مردُم.

خەلۆ: سوُکەڵەناوی خەلیل [ف] مُخفَّفِ خلیل.

خەڵوا: بەدەست پانەوەکراو [ف] با دست پهن‌شُده.

خەڵۆتە: ئەشکەولەت، بنەدیزەو گۆزەی شکاو، جێ‌خۆراکی سەگ‌و... [ف] سُفال شکسته، ظرف غذای سگ و...

خەڵۆز: رەژی، رەژو، زوُخاڵ، کۆمر [ف] زُغال.

خـەڵـوُزان: رەژی‌دان، جێـگەی رەژی، زوخـاڵدان [ف] انبارِ زُغال، زُغالدان.

خەڵوُزدان: خەڵوُزان [ف] زُغالدان.

خەڵوُزە: بەڵایەکە بۆ شینایی‌و دەخڵ. گەڵا رەش هەڵدەگێرێ [ف] آفتِ نباتی سیاه شدن برگها.

خەلـۆل: ۱) میچـە گوێلك، جگـەگۆلـك؛ ۲) بریتی لەزەلامی ناقـۆڵا، زەبەلاح [ف] ۱) قاپ گوساله؛ ۲) کنایه از گُندهٔ بدقواره.

خەڵوە: چلەکێشی، تەنیا رابواردنی سۆفی بۆ چلەکێشان [ف] چله‌نشینی.

خەڵوەت: جێگەی تەنیایی [ف] جای دنج، خلوت.

خەڵوەت‌خانە: جێگەی چلەکێشانی پیر [ف] جایی که در آن چلّه نشینند.

خەڵوەتی: وچخانە، ژوُری ئەرزاق، عەماریُ پشت ژوُری رۆنیشتن [ف] پستو.

خەلە: دانەوێڵە، دەخڵ، دەغل [ف] غلّه.

خـەڵـەت: ۱) جوێن، سخێف؛ ۲) هەڵـە، سەهو؛ ۳) فریو [ف] ۱) فحـش؛ ۲) اشتباه؛ ۳) فریب.

خەڵەتان: فریوخواردن [ف] فریب‌خوردن.

خەڵەتاندن: فریودان، هەڵ فریواندن، دەسخەرۆکردن [ف] فریب دادن.

خەڵەتانن: خەڵەتاندن [ف] فریب دادن.

خەڵەتاو: تەفرەدراو، فریودراو [ف] فریب‌خورده.

خەڵەتێن: فریو دەر، تەفرەدەر [ف] فریبنده.

خەڵەف: ۱) تێکوڵی دار؛ ۲) گەڵای دەوری گوڵی دار؛ ۳) فریو؛ ۴) ناو بۆ بیاوان [ف] ۱) پوستهٔ درخت؛ ۲) برگهای اطراف شکوفه؛ ۳) فریب؛ ۴) نام مردانه.

خەڵەفاگ: هەڵخەڵەتاو، خەڵەتاو [ف] فریب‌خورده.

خـەڵـەفـان: ۱) خەڵـەتان، فریودران؛ ۲) خەرفان [ف] ۱) فریب خوردن؛ ۲) خرفیدن.

خەڵەفاو: ۱) فریودراو؛ ۲) خەرەفیو [ف] ۱) فریب خورده؛ ۲) خرفیده.

خەلەفرۆش: دانەوێڵە فرۆش، عەلاف [ف] غلّه فروش.

خەڵەفیاگ: خەرەفیو [ف] خَرَف شُده.

خەڵەفین: خەرەفان [ف] خرف شدن.

خـەلـەك: ۱) گەو، ئاڵقە؛ ۲) موی لێـك هاڵاو، موی سەری بەپێچ [ف] ۱) حلقه؛ ۲) موی فرفری.

خەلـەکـان: گونـدێکی کوردستانە کە بەعسی وێرانی کرد. *زێدی ابن خلکـانی بە ناوبانگە* [ف] نام روستایی که به‌وسیله بعثیها ویران شد. *زادگاه ابن خلکان*.

خەلەکوان: خوڵەکەوە، مشکی، تۆزینە، بوُڵ [ف] خاکستر.

خەلەکە: بازنەیەکی دارینە لە هەوجاڕدا [ف] از ابزار خیش.

خەڵەڵە: ۱) خڕی لوڵەپی، خڕی لوُلەیی؛ ۲) لەلەی کێری بڕاو [ف] ۱) استوانه‌ای؛ ۲) جای ختنهٔ پسران.

خەلەندۆر: ۱) گندۆر، قەلەندۆر، دۆریە؛ ۲) فرۆ [ف] ۱) گیاهی است؛ ۲) آغوز.

خەلەنگ: گەزگەسك، گەزگەزك، گیایەکە پیاو ئەگەزێ [ف] گزنه.

خەلیان: ترازانی ئێسکی لەش [ف] از جا در رفتن استخوان.

خەلیت: تەریقەو پشتاوو باروُت‌و چەشنی‌و پەڕۆی تفەنگی رەشۆکی [ف] ابزار و مواد تفنگ سرپُر.

خەلیتە: قەڵادەی سەگ‌و تاژی [ف] قلّادهٔ سگ شکاری.

خەلیش: دارستانی چوغر، لێڕەواری پڕوچڕ [ف] جنگل انبوه.

خەڵێف: پلوُرە، ماڵی مێشـەنگوین کە لە شوُڵ دەی‌تەنن [ف] کندوی از ترکه ساخته شده.

خەڵیفان: ناوی چەند گوندێکە لە کوردستان [ف] نام چند روستا در کردستان.

خەلیفە: ۱) راسپاردەی شێخی تەریقەت لە بریکاری شێخ؛ ۲) سەرۆکی موسوڵمانان [ف] ۱) خلیفهٔ پیر طریقت؛ ۲) خلیفهٔ مسلمین.

خەلیلان: ناوی هۆزێك و ناوچـە یەکی کوردستـانـە [ف] نام طایفـه و منطقه‌ای در کردستان.

خەلیلە: گیای دان‌ئاژن [ف] گیاه خلال.

خەلێڵە: دودڵی، بێ‌باوەڕ بوُن [ف] بدگُمانی، شك.

خەلیلی: ۱) جۆرێ هەنگوری سپی کە زوتر پێ دەگا؛ ۲) زنجیری لاقی زینـدانـی. *دەگەڵ کۆت دەگوترێ*: (**کـۆت‌و خـەلـیـلی**) [ف] ۱) نوعی انگور زودرس؛ ۲) زنجیر پای زندانی.

خەم: ۱) غەم، کەسەر؛ ۲) چەم، چەماو [ف] ۱) غم، اندوه؛ ۲) خم.

خەمازە: داری قولاپی ماسیان [ف] چوب قُلاب ماهیگیر.

خەمان: ١) زۆر کوڵو کەسەر؛ ٢) خاڵەخەمە، مامەخەمە، کەسێ دەخەمی هەموکەس دایە؛ ٣) سوکەڵەی ناوی رەحمان [ف] ١) غم بسیار؛ ٢) دلسوز و غم‌خور همگی؛ ٣) مُخَفَّف عَبدُالرَّحمٰن.

خەماوی: ١) خەمبار، دڵ‌تەنگ؛ ٢) کاریان کارەساتێك کە پیاو خەمگین دەکا [ف] ١) دل‌تنگ؛ ٢) مایۀ دلتنگی.

خەمبا: خانەبا [ف] وَرَمِ اندام.

خەمبار: دڵ‌تەنگ، خەمگین [ف] غمگین.

خەمتین: کزبوُنی ئاگر [ف] کم سو شدن آتش.

خەمچوُر: قەمچوُر، پوشانەو سەرانەی ماڵات بۆ ئاغاو دەوڵەت [ف] مالیات بر دام.

خەمخوار: ١) دڵ‌تەنگ؛ ٢) کەسێ کە خەم لەپیاو دەخوا، دڵسۆز [ف] ١) غمگین؛ ٢) غمخواره.

خەمخۆر: خەم‌خوار [ف] نگا: خەم‌خوار.

خەمخۆرك: قەڵشی زەوین لەبەر بێ‌ئاوی [ف] ترك خوردن زمین از بی‌آبی.

خەمخۆرکە: خەم‌خۆرك [ف] ترك خوردن زمین از بی‌آبی.

خەمخۆره: ١) مشورخۆره، سەرپەرستی دڵسۆز؛ ٢) شاهۆ، مەلێکە [ف] ١) سرپرست دلسوز؛ ٢) پرندۀ بوتیمار.

خەمخۆری: ١) خەم‌خواردن، دڵ‌تەنگ بوُن؛ ٢) سەرپەرستی کردنی دڵسۆزانە [ف] ١) غُصّه خوردن؛ ٢) غم‌خوارگی.

خەمخەموك: گوڵی رەز، شکۆفەی داری مێو [ف] شکوفه درخت انگور.

خەمخەموکە: خەم‌خەموك [ف] نگا: خەم‌خەموك.

خەمرك: کانی‌و شینایی لەناو بیاباندا [ف] واحه.

خەمرە: ١) قوڵکەی ئاو تێدا وەستاو؛ ٢) کوپەی زۆر زەلام [ف] ١) گودال آب؛ ٢) خُم بزرگ.

خەمرەوێن: ئاودەنگی، وەروێرکە [ف] غم‌زُدا، مونس.

خەمری: ١) پەرچوکە، پرچی سەرتوێڵ؛ ٢) توێڵ پیچ، ئەنی‌بەند [ف] ١) زلف روی پیشانی؛ ٢) پیشانی‌بند.

خەمزە: ١) نازی بەچاوان؛ ٢) ناوی گوندێکە لەشار باژێڕی کوردستان [ف] ١) غمزه و ناز؛ ٢) نام دهکده‌ای در کُردستان.

خەمسار: گوێ نەدەر بەکار، خۆڵەکار بوێر [ف] لاابالی در کار.

خەمشە: ١) گوێ‌نەدان بەکار، خۆ گێل کردن؛ ٢) شەرمی ژن [ف] ١) اِهمال؛ ٢) شرمگاه زن.

خەمشەبیر: تۆزو دوُکەڵی زۆر داوەستاو [ف] غُبار و دود تیره و راکد.

خەمشەسەری: ١) کاری بەتەمەڵی، کاری نابەدڵ؛ ٢) تەمەڵو خۆگێل‌کەر لەکار [ف] ١) انجام کار با اهمال؛ ٢) بی‌رغبت به انجامِ کار.

خەمگین: خەفەت‌بار، مەینەت‌بار [ف] غمگین.

خەمل: ١) خشڵ، زەنبەر؛ ٢) رازانەوە؛ ٣) قەرساندن، بەراوەردکردن [ف] ١) زیوَر؛ ٢) آرایش؛ ٣) برآورد کردن.

خەمڵ: خەمل [ف] نگا: خەمل.

خەملان: ١) رازانەوە؛ ٢) قەرسان، بەراورد [ف] ١) آرایش؛ ٢) ارزیابی.

خەملاندن: ١) رازاندنەوە بە خشڵو جلکی جوان، جوان کردن؛ ٢) قەرساندن [ف] ١) آراستن؛ ٢) برآورد کردن.

خەملاندی: خشڵ و جلی جوان دەبەر کراو، رازاوە [ف] آراسته.

خەملانن: خەملاندن [ف] نگا: خەملاندن.

خەملاو: ١) رازاوە، جوان‌کراو؛ ٢) بەراوردکراو [ف] ١) آراسته؛ ٢) برآورد شُده.

خەمڵ کردن: بەراورد کردن، قەرساندن [ف] ارزیابی کردن، تخمین زدن.

خەملی: جوان‌کراو، رازاوە [ف] آراسته.

خەملین: خەملان [ف] نگا: خەملان.

خەملێن: ١) رازێنەوە، جوانکەر؛ ٢) قەرسێن، بەراوردکەر [ف] ١) آرایشگر؛ ٢) براوردکُننده.

خەملینۆك: رازێنەوە [ف] آرایشگر.

خەملیو: خەملاو [ف] نگا: خەملاو.

خەمناك: خەمبار [ف] غمناك.

خەمو: ١) بەخەم بۆ هەموکەس؛ ٢) ناوەبۆ پیاوان [ف] ١) شریك غم دیگران؛ ٢) اسم مردانه.

خەموُر: پەزی دەم‌وچاو سپی‌و رەش [ف] گوسفند رخسار سپید و سیاه.

خەمۆش: بێدەنگ، وُسکوت [ف] خاموش، ساکت.

خەمە: خەمۆ [ف] نگا: خەمۆ.

خەمەخۆره: شاهۆ، خەمخۆره، شاوەشینکە [ف] بوتیمار.

خەمەگرو: خم‌خموك، قم‌قموك، سەرمازەلە [ف] وزغ.

خەمیر: هەویر، ئاردی لە ئاوکراوی شێلدراو بۆ نان [ف] خمیر.

خەمین: مەینەت‌بار، دڵ‌تەنگ [ف] غمگین.

خەن: ١) گەردن، مل، ئەستۆ، ئەوك؛ ٢) کەن، پێکەنین، کەنین، خەنە [ف] ١) گردن؛ ٢) خنده.

خەنازیر: کوانی زل کە لە مل دێن [ف] خنازیر.

خەنازیل: خەنازیر [ف] خنازیر.

خەنان: پشکوتو، بشکفتی [ف] شکفته، بازشُده.

خەناوك: گەردن‌بەند، ملیوانە، ملوانە، ملوانکە، گەردانە [ف] گردن‌بند.

خەناوکە: خەناوك [ف] گردن‌بند.

خەنجوك: خەنجەر [ف] خنجر.

خەنجەر: کێردی درێژی خواری دەسكدار کە پیاوان دەبەر خۆیانی ڕادەکەن [ف] خنجر.

خەنجەربازی: گەمە بەخەنجەر کردن [ف] خنجر بازی.

خەنجەربالە: کەندەسمە، مێش خۆره، مەلێکە باڵی لەخەنجەر ئەکا [ف] پرنده‌ای با بالهائی شبیه به خنجر.

خەنجەر دەم: دارکوتە، دارتەقێنە [ف] دارکوب.

خەنجەردەمە: خەنجەردەم [ف] دارکوب.

خەنجەرە: گیایەکە وەك فاسولیادەچێ کە لوی هەیە [ف] گیاهی است.

خەنجەرەدمە: جۆرێ کولە، جسنە کللۆیەکە کلکی خوارو درێژە [ف] نوعی مَلَخ دم‌بُلند و کج.

خەنجەلیس: گیایەکە بنەکەی دەخۆن [ف] گیاهی است که پیازه‌اش را

می‌خورند.

خەنجێر: خەنجەر [ف] خنجر.

خەند: قەن، قەند، شەکری تۆڵا بەستوُ [ف] قند.

خەندخەندوك: کۆکەڕەشە، خروزەك [ف] خروسَك.

خەندقان: خنکان، پشو لێبڕان، هەناسە نەمان [ف] خفەشُدن.

خەندقاندن: خنکاندن، پشولێبڕین [ف] خفه کردن.

خەندقین: خەندقان [ف] خفەشدن.

خەندۆر: خەرەند [ف] نگا: خەرەند.

خەندەران: دەم بە پێکەنین و روخۆش [ف] همواره شاد و خندان.

خەندەق: خەرەند، کەندالّی هەڵکەندراو [ف] خندق.

خەندەق دانەوە: هەڵکەندنی خەندەك [ف] کندن خندق.

خەندەك: خەندەق [ف] خندق.

خەندەك دانەوە: خەندەق دانەوە [ف] کندن خندق.

خەنزار: ئابڕوتکاو، شەرم‌نەماو [ف] رسوا.

خەنزاری: بەشوُرەیی، بێ‌ئابڕویی [ف] رسوایی.

خەنزراندن: هەڵکزاندنی موی سەروپێ [ف] موی کلّه‌پاچه را بر آتش گرفتن.

خەنزرین: خەزرین [ف] نگا: خەزرین.

خـەنـۆك: ۱) تاژی پیر کە ئاگاتە کە روێشك؛ ۲) گوێ نەدەر بە کار [ف] ۱) تازی پیر که به شکار نرسد؛ ۲) اِهمال کار.

خەنۆل: خەندەران [ف] بشّاش و خندان.

خەنە: ۱) کەن، پێ‌کەنین، خەنین؛ ۲) گیای رەنگی دەست و پێ و سەری ژنان [ف] ۱) خنده؛ ۲) حَنا.

خەنـەبـەنـدان: کۆبوُنەوەی شەوی پێش بوُك بردن. کە خەنە دەگرنە دەستی *بوُك و کیژان* [ف] مراسم شب قبل از عروسی.

خەنەتیفك: کرێژەبەرد [ف] گُل سنگ.

خەنەران: خەندەران [ف] همواره خندان.

خـەنـەك: ۱) خەنـدەك، خەرەنـد؛ ۲) خەنـۆك [ف] ۱) خندق؛ ۲) نگا: خەنۆك.

خەنەکچان: بریتی لە دامێن پاکی، بێ گوناحی [ف] کنایه از: پاك دامنی.

خەنـەڵ: بزنی شان‌وپیل بەرەنگی خەنـە [ف] بزی که موهـای شانه‌اش حنایی باشد.

خەنی: ۱) بەئارەزو گەیشتو، کامڕەوا؛ ۲) پێکەنی، کەنی [ف] ۱) کامران، کامیاب؛ ۲) خندید.

خـەنـیـم: ۱) دوژمن؛ ۲) دۆستـی فاسقی ژنی کەسێك [ف] ۱) دشمن؛ ۲) معشوق زن شوهردار.

خـەنیـکە: ۱) قایشی نیر؛ ۲) شێـوی شلەساواری ورد [ف] ۱) یوغ‌بند؛ ۲) آش بلغور ریز.

خەنیلە: پیرخەنیلە، چێشتی وردەساواری تراو [ف] آش بلغور ریز.

خەنین: کەن، کەنین، پێخەنین [ف] خندیدن.

خەنینەوە: تریقانەوە، پێکەنینی بەقەو [ف] خنده با صدای بُلند.

خەو: ۱) نوستن، دژی بێداری؛ ۲) خەون، شتێ کە لە خەوا دەبینرێ [ف] ۱) خواب؛ ۲) رؤیا.

خەواتەمار: خەوی زۆر گران [ف] خواب بسیار سنگین.

خەوار: ۱) کەسێ زۆر دەخەوێ، ئەوی زیاد دەنوێ؛ ۲) تەنبەڵ، تەمەڵ [ف] ۱) پرخواب؛ ۲) تَنبل.

خەوارە: هۆزێکی کوردە لە کوردستان [ف] عشیره‌ای کرد.

خەواڵو: چاو بەخەو، کەسێ لەخەو هەستابێ بەڵام خەو بەری نەدابێ [ف] خواب‌آلوده.

خەواندن: ۱) نواندن، دەخەوکردن، خەفاندن؛ ۲) نەواندن، چەماندن [ف] ۱) در خواب کردن؛ ۲) بر زمین خوابانیدن.

خەوبردن: لەخەو کردن، خەولێ ساندن [ف] از خواب محروم کردن.

خەوبـردنـەوە: دەخەو ڕاچون، خەولێ کەوتن، بەرانبەری بێدارمان [ف] بەخواب رفتن.

خەو بەسەرچوُن: لەخەواڵویی قوتاربون [ف] از خواب‌آلودگی رستن.

خەوبینین: خەو دیتن، لەخەودا دیتنی شت [ف] خواب دیدن.

خەوپەڕین: خەو بەسەر چوُن، نەمانی خەواڵویی [ف] خواب از چشم پریدن.

خەوپەڕێن: کارێ یان شتێ کە داهێزانی خەو ناهێڵێ [ف] از بین برندهٔ خواب.

خـەوتـن: ۱) نوستن، چوُنـەخەو، رازان؛ ۲) درێژبوُن، خۆلەگەزدان [ف] ۱) خفتن؛ ۲) دراز کشیدن.

خەوتنان: ماوەیەك دوای نوێژی شیوان، شەو کاتی خەوتن [ف] عِشاء.

خەوتوُ: خەفتگ، نقْستی [ف] خوابیده.

خەوتە: خەوخەو، خەوخۆش [ف] خوش‌خواب.

خەوتەقین: خەوزڕان، خەوپەڕین [ف] خواب پریدن.

خەوْخان: وەرەزو سـست بون [ف] سـست شدن.

خەو خۆش: خەوگران، خۆش‌خەو [ف] گران‌خواب.

خەوخەو: کەسێ زۆر دەخەوێ [ف] کسی که زیاد می‌خوابد.

خەوداگرتن: خەو بەسەردا هاتن، هێرش هێنانی خەو [ف] سخت خواب گرفتن.

خەودیتن: رابردەی دەمی نوستن [ف] خواب دیدن.

خەور: ۱) لێڵایی؛ ۲) دنیای بەتەم‌و مژ؛ ۳) ژەنگی تەنکی سەر ئاوێنە [ف] ۱) کدر؛ ۲) فضای مه‌آلود؛ ۳) زنگار آینه.

خەو روژْك: بەسەرهاتی بە درۆ گێڕانەوە [ف] تعریف سرگذشت دروغین.

خەوڕەوین: خەوپەڕین، خەوتەقین [ف] خواب‌پریدن.

خەوڕەوێن: خەوپەڕێن [ف] سبب پریدن خواب.

خەو زڕان: خەوپەڕین، لەخەو بێ‌بەش بوُن [ف] بی‌خواب شدن.

خەو زڕین: خەوزڕان [ف] بی‌خواب شدن.

خەوزڕێن: خەوپەڕێن [ف] سبب پریدن خواب.

خەوسوُك: لەخەوا لەسەرهەست، بەرانبەری خەوگران [ف] سبك خواب.

خـەوش: ۱) عەیـب، کەمایەسی، خـەش: (وەك زێڕی بێ‌خەوش وایە)؛ ۲) دەنکی چروُك و بێگـانـە لەنـاو دەغڵ‌دا؛ ۳) خشڵ، زەنبەر [ف] ۱) دَغَل؛ ۲) دانه‌های ناباب در غلّه؛ ۳) زیوَر.

خەوشێ: ناوە بۆژنان ف نام زنانه.

خەوقورس: خەوگران، بەرانبەری خەوسوك ف سنگین‌خواب.

خەوگا: جێ‌خەو ف خوابگاه.

خەوگران: خەرخۆش، کەسێ کەدێر لەخەو هەڵدەستێ ف گران‌خواب.

خەوگرتن: ١) خەو داگرتن؛ ٢) خەو لێ‌ساندن، بێ‌بەش کردن لە نوستن ف ١) سخت خواب گرفتن؛ ٢) از خواب محروم کردن.

خەول: گلار، گل، تل، خلۆر ف غلت، تلو.

خەولان: گلاربوونەوە، خلۆربوونەوە، تل‌خواردن ف غلتیدن.

خەولاندن: تلۆر کردنەوە ف غلتانیدن، غلت‌دادن.

خەولێ: زەحف، زاف، فریە، گەلەك، خەیلێ، فرە ف بسیار، خیلی.

خەولێ کەوتن: دەخەو ڕاچوون، نقستن، چاوچوونە خەو ف بەخواب رفتن.

خەومەت: خزمەت، کاربۆکردن ف خدمت.

خەون: شتانێ کە لە خەوا دەبینرێن ف رؤیا.

خەونامە: کتێبی خەون لێکدانەوە ف کتاب تعبیر خواب.

خەون دیتن: دیتنی شتان لە خەودا ف خواب دیدن.

خەونوچکە: وێژنگ، وێژینگ، وەنەوز ف پینکی.

خەونی ئاڵۆز: خەوی بێ‌سەروبەر، پەرێشان ف خواب پریشان.

خەووك: ١) خەوخەو، کەسێ کە هەمیشە کەیفی لە خەوتنە؛ ٢) گایەك کە لەکاتی کاردا دەخەوێ، خەفۆك ف ١) همیشه آرزومند خواب؛ ٢) گاوی که هنگام شخم‌زنی بخوابد.

خەوهاتن: ئیشتیا لە نوستن بوون ف خواب‌آمدن.

خەوە کوتکێ: خەوەنوچکە ف پینکی.

خەوەنوچکە: خەونوچکە ف پینکی.

خەی: ١) وشەی خۆشەویستی، گیانە؛ ٢) وشەی هانەدان: (**خەی** ئەم‌کارە بکە)؛ ٣) چەند خۆشە، ئۆخەی؛ ٤) ئافەریم ف ١) کلمهٔ دوست‌داشتن؛ ٢) کلمهٔ تشجیع؛ ٣) چه خوش است؛ ٤) آفرین.

خەیات: جل‌دور، بەرگ‌دور ف خیّاط.

خەیاتە: ١) گشتەکی ئاوریشم: (زولفت **خەیاتە**ی خاوە)؛ ٢) سوورەساقە، زەرنەقوتە، بەچکە مەلیچکی توك لێ‌نەهاتگ ف ١) نخ تاب‌دادهٔ ابریشمی؛ ٢) جوجه گنجشك پر درنیاورده.

خەیاتە کێش: دەرزی تایبەتی بۆ خەیاتە ف نوعی سوزن ویژهٔ نخ‌تاب دادهٔ ابریشمی.

خەیاتی: پیشەی جل‌دور ف خیّاطی.

خەیار: هاروێ، ئارو، ئاروێ ف خیار.

خەیارچەمبەر: بەری گیایەکە بۆدەرمان دەشێ ف از گیاهان داروئی.

خەیارچەمەر: خەیار چەمبەر ف از گیاهان داروئی.

خەیار دێمی: گوژاڵك ف هندوانهٔ ابوجهل.

خەیارشنگ: خەیار چەمەر ف از گیاهان داروئی.

خەیاروك: قوونێر، جۆرێ کوانە کە زۆرتر لەقون و لا ان دێت ف نوعی دُمَل.

خەیارە: خەیاروك ف نوعی دُمَل.

خەیارەك: خەیاروك ف نوعی دُمَل.

خەیاڵ: ١) فکر، بیر، هزر؛ ٢) شتی نەشیاو ف ١) فکر؛ ٢) محال.

خەیاڵات: ١) بیر و هزری زۆر؛ ٢) دەبیرەوە چوون؛ ٣) فکری دوور و نەشیاو ف ١) افکار زیاد؛ ٢) در فکر فرورفتن؛ ٣) امر محال و ناممکن.

خەیاڵی: شتێ کە نەبوەو بەخەیاڵ دروست کراوە: (ئەم چیرۆکە **خەیاڵیە**) ف خیالی، افسانه.

خەیان: غدیان، بەرواڵەت دۆستی ناڕاست ف خائن.

خەیانن: خایاندن، ماوەبردن ف گذشت زمان.

خەیانەت: ناڕاستی لە دۆستی‌دا، غەدر، غەیانی ف خیانت.

خەیب: پیوار، نادیار ف غیب.

خەیبی: نادیاری، بەرپیوار، نەلەبەرچاو ف غیبی.

خەید: ١) توورەیی، رك، رق؛ ٢) دەی‌خا، ئەی‌خات ف ١) خشم؛ ٢) می اندازد.

خەیدۆك: هەمیشە توڕەو ڕك هەستاو ف همیشه عصبانی.

خەیدی: توڕە، رك‌هەستاو، قەڵس ف خشمگین.

خەیدین: توڕەبوون، قەڵس‌بوون، رق‌هەستان ف خشمگین شُدن.

خەیر: ١) جگە، بێجگە؛ ٢) نە، نا، نەخێر ف ١) جُز؛ ٢) خیر، نه.

خەین: جگە، بێجگە، بەجگە، جیالە ف بجُز.

خەیوور: بەناموس، ناموس پارێز ف غیرتمند، غیور.

خەیویر: هەویر، خەمیر ف خمیر.

خی: خەریك‌بوون، مژولی ف سرگرمی، اشتغال.

خێ: ١) هەشتەم پیتی ئەلف‌و بێتکە؛ ٢) خوێ، خوا، نمەك؛ ٣) نەریت، خوو؛ ٤) فێ، نەخۆشی خوداری؛ ٥) ئارەقەی لەش، خوە ف ١) حرف «ح» در الفبا؛ ٢) نمك؛ ٣) خوی و روش؛ ٤) بیماری صرع؛ ٥) عَرَق بدن.

خیا: یخ‌دانی وشتر: (هیشترێ **خیا** بکە) ف بر زانو نشاندن شتر..

خێ‌بەندان: خوێڵێن، جێگەی خوێ لەدەم زەریا ف نمکزار.

خیپ: ١) کەل‌و پەلی فاڵگرەوە؛ ٢) بەردی نوك‌تیژی گەورە ف ١) ابزار رمّالی و فالبینی؛ ٢) صخرهٔ نُك‌تیز.

خیپشنە: کورتەباڵای قەڵەو ف کوتولهٔ چاقالو.

خیپشە: باوەعەمرە، چلەنۆك، باواقۆرەت ف کوتوله.

خیپك: فاڵگرەوە، تالح‌بین ف فالبین.

خیت: ١) جغز لە زەوی. بۆ سوێنددان کە *لەناویە زیدیە کاندا باوە*؛ ٢) تەریقی، خەجاڵەتی؛ ٣) خوێڕی، بێکارە ف ١) دایرهٔ بر خاك رسم شده؛ ٢) شرمندگی؛ ٣) بی‌عُرضه.

خێت: خەت، کێر، شوێن کێشان لەزەوی یان لە قاقەز ف کشه.

خیتك: وان، ئارەزو، هەوەس ف آرزو، هَوَس.

خیچ: ١) فرۆ، ژەکی کولاو؛ ٢) خەت لە قاقەز یان لە زەوی؛ ٣) هێڵی جووت، خەتی جووت؛ ٤) خوێل،خێل؛ ٥) لار، خوار، چەوێڵ، چەوت، چەفت؛ ٦) خوشك، خوچ، خوار؛ ٧) پووچ و پووك؛ ٨) خچ، بۆ لێخورینی ماڵاتی بەرزە ف ١) آغوز؛ ٢) کشه؛ ٣) اثر شخم‌زنی؛ ٤)

لوچ؛ ۵) کج؛ ۶) خواهر؛ ۷) پوك؛ ۸) واژه‌ای برای راندن گاو.

خێچ: لارو خوار، چەفت ف کج.

خیچان: دۆڕان له کایەدا ف باختن بازی.

خیچاندن: بەزاندن له کایه دا ف شکست دادن دربازی.

خیچاو: دۆڕاو، دەرکراو له کایەدا ف بازنده.

خیچك: بەردی بازەڵێن، قوچك قەمچان ف شن‌های یەقول‌دوقول.

خێچ‌وپاچ: قیچەڵ‌فاچ، خوارو خێچ ف کج‌وکوله.

خێچ‌وخوار: خێچ‌وپاچ ف کج‌وکوله.

خێخ: زبر، زوُر، نالوس ف زبر.

خیخك: شینۆك، جۆرێ قەزوانی ورد ف نوعی چاتلانقوش.

خێدار: فێدار، توُشی نەخۆشی فێ ف صرعی.

خێ داری: نەخۆشی فێداری ف بیماری صرع.

خێر: ١) کاری چاکه؛ ٢) گۆشتی بەخشینەوه بەسەر هەژاراندا؛ ٣) وەرامی ناقابلی، نه، نا؛ ۴) قازانجی سەودا؛ ۵) خەت؛ ۶) سوێر ف ١) مُقابل شرّ، خیر؛ ٢) گوشت خیرات؛ ٣) نه، خیر؛ ۴) سود مُعامله؛ ۵) کشه؛ ۶) شور.

خێرا: ١) بلەز، بەپەله؛ ٢) بەپێ، خۆش‌ڕۆ لەڕێگه؛ ٣) مەزبوُت‌و چالاك لەکار ف ١) باعجله؛ ٢) بادپا؛ ٣) چُست‌وچالاك.

خێرات: ئەوشتانه بەچاکه لەڕای خودا دەدرێن ف خیرات.

خێرات خانه: هەژارخانه، جێ بە خێو کردنی پەك کەوتان ف نوانخانه.

خێراتن: بەخێرهێنان، بەخێراتن ف خوشامدگویی.

خێراقك: سوێراو، ئاوی شۆر، کانیاوی سوێر ف آب شو

خێراندار: خاوەن چاکه ف صاحب احسان.

خێراو: ئاوی ساردی خواردنەوه بە بەلاش ف آب سردِ خیریه.

خێرایی: مەزبوُتی، گورج‌و گۆڵی، بەگورجی ف چستی، چالاکی.

خێرته: ١) بەیاری قەت نه کێڵدراو؛ ٢) ناوی گوندێکه له کوردستان ف ١) زمینی که هیچ وقت کاشته نشده باشد؛ ٢) نام روستایی است.

خێرخوا: چاکەکار ف خیرخواه.

خێرخواز: خێرخوا، چاکەکار ف خیرخواه.

خێرخێر: ڕێ‌ڕێ، قوماشی خەت‌خەت ف پارچهٔ راه‌راه.

خێردار: به بەرەکەت، بەقازانج ف دارای برکت.

خێردانەوه: بەهرەدان‌و زەوو زوکردنی ماڵاتی کڕدراو ف سودبخشی دام خریداری شُده.

خێردەرەوه: ماڵێکی کڕاو که بەهره زۆر بدات ف خریده‌ای که سودبخش باشد.

خێردیتن: بەهره پێ گەیشتن ف سودبردن.

خیرك: خوره، نەخۆشیەکی پیسه ف بیماری آکله، خوره.

خێرکار: خێرەومەند ف نیکوکار.

خێرکردن: ١) بەخشین بەپیاوەتی‌و بێ قەرەبو؛ ٢) قازانج لەسەودا بردن ف ١) احسان کردن؛ ٢) سودبردن از معامله.

خێڕو: خوێڕی، بێکاره، خوڕی، هیچ لەدەست نەهاتگ ف بیکارهٔ بی‌ارزش.

خێرو: خێروك ف نگا: خێروك.

خێروبێر: خێر و بەرەکەت ف خیر و برکت.

خێروك: دەخڵێ لەتۆمی ڕژاوی پار هەڵی دابێتەوه ف غلّه‌ای که از تخم‌های پراکندهٔ سال پیش روید.

خیره: فاڵگرەوه، تاڵح‌بین، فاڵچی ف فالبین، رمّال.

خێرهاتن: بەخێراتن، خێراتن ف خوش‌آمدگوئی.

خیرەت: ١) ئازایی؛ ٢) پیاوەتی؛ ٣) نامُوس ف ١) شجاعت؛ ٢) مردانگی؛ ٣) ناموس.

خێرەومەن: چاکەکار، بەخشنده لەڕای خودا ف نیکوکار.

خێرەومەند: خێرەومەن ف نیکوکار.

خێرەودەر: خێر دەرەوه ف خریدی که سودبخش باشد.

خێڕی: خوێڕی، خوڕی ف بیکاره و بی‌ارزش.

خیز: ١) زیخ، چەو، ورکەبەرد؛ ٢) حیز، گاندەر؛ ٣) ترسەنۆك، ترسنۆك، ترسۆنەك؛ ۴) جۆرێ کڵاوی پیاوان؛ ۵) جێگەی خلیسکان ف ١) شن؛ ٢) نگا: گاندەر؛ ٣) ترسو؛ ۴) نوعی کلاه مردانه؛ ۵) جای لیز.

خێز: ١) زوُرك، دەشتی بەکەندو بڵندایی، زەوی بەگردولکەو قوُڵکه؛ ٢) خشڵ‌و زەنیەر؛ ٣) توڕاو، زیز، زوُیر؛ ۴) توڕان، ڕەنجان، زیزبوُن؛ ۵) هێڵ، خەت، کێڕ؛ ۶) خۆشاندان: (خالان خێزیان کرد) ف ١) تپّه‌ماهور؛ ٢) زیور؛ ٣) رنجیده؛ ۴) رنجش؛ ۵) کشه؛ ۶) نمایان شدن، آشکارگشتن.

خیزار: گردەبڕ، شەقەمشار، هەڕەی زەلامی دوکەسی ف ارّهٔ دونفره.

خیزاف: زوُخاو، کێم‌و خوێنی برین ف ریم‌و خونِ زخم و دُمَل.

خیزان: خیزاف ف ریم و خونِ زخم و دُمَل.

خێزان: ١) ماڵ‌و منال؛ ٢) نانخۆری ماڵ؛ ٣) کەیوانو، ژن بۆ مێرد؛ ۴) هەژارو نەدار؛ ۵) حەکیمی فێداران ف ١) زن و بچّه؛ ٢) افراد خانواده؛ ٣) زن نسبت به شوهرش؛ ۴) فقیر؛ ۵) طبیب بیماری صرع.

خێزاندار: خاوەنی نانخۆری زۆر ف عیالوار.

خێزاو: ١) هەڵکشانی ئاوی چەم‌و دەریا بەهۆی مانگەوه؛ ٢) شەپۆلی چکۆڵەی چەم ف ١) مدّ دریا و رودخانه؛ ٢) موج کوچك.

خیزخۆر: بەستێن، گوێ چەم که لافاوی لەسەر کشاوەتەوه ف کنار رودخانه که سیل از آن فروکش کرده.

خیزْك: جەغز، جغز ف دایره.

خیزه: ١) خیگه، هیزه، پێستەی ڕۆن‌تێکردن؛ ٢) نیخه، دەنگ لەسنگەوه هاتنی نەخۆش ف ١) خیك؛ ٢) خش‌خش نفس بیمار.

خیزەر: لکی‌تازه دەرچوی دار ف شاخهٔ تازه برآمدهٔ درخت.

خیزەره: هەڵاش، چرپی‌و پوشی سەرداره‌ڕاو ژێر قوڕەبان ف انبیره.

خێزەره: بەشوێن یەکتردا هاتنی زیندوی لەش: (ئەسپێ خێزەرەی بەستبو) ف ا[illegible]هی حشرات بر تن آدمی.

خیزەلان: شوێنێ که زیخ‌و چەوی زۆره ف شنزار.

خێزیان: ١) هەستان، ڕاستەوەبوُن لەبەر یەکێك، ئاخێز کردن، ڕابوُن؛ ٢) هەراش‌بوُن، بالاکردن ف ١) برخاستن؛ ٢) نمو کردن.

خیس: ۱) روگرژ، روناخۆش؛ ۲) نیخەنیخ [ف] ۱) ترش‌رو؛ ۲) خِش‌خِش سینه.

خێس: ۱) دەمو لەوس خوار؛ ۲) مل خوار [ف] ۱) کج دهان؛ ۲) گردن کج.

خیسار: خوُس، خوسار، زوقم [ف] پژ، سرماریزه.

خیسکە: پیازی وردی چاندن [ف] پیاز کاشتنی.

خێسە: ۱) بەگۆشەی چاو ڕوانین بەتوُڕەیی؛ ۲) ئاوڕدانەوە هەر بەمل [ف] ۱) چشم آغیل؛ ۲) سر برگردانیدن.

خیسەخیس: نیخەنیخ، خڕخڕی سینە [ف] خِش‌خِش سینه.

خیسەڵان: خلیسك، شوُناشەمتین [ف] لیزگاه.

خێش: ۱) شەنـەی دەم بەقـولاپ کەشـتی گرانی لەلای سەرەوەپێ دادەگـرن؛ ۲) راکـێـش، بەزەویداکشـان؛ ۳) وە درەنـگ کەوتن [ف] ۱) چنگك مخصوص پائین آوردن جسم سنگین؛ ۲) بر زمین کشیده شدن؛ ۴) دیر شُدن.

خێشاندن: وە درەنگ خستن، تەمەڵی کردن [ف] اهمال کردن.

خێشك: تەختەی ڕێك‌و لوُس کردنی شێوەرد [ف] مالهٔ صاف کردن شُخم، هبد.

خیش کردن: پیش خواردنەوە [ف] از شدت خشم لب فروبستن.

خێش کردن: بەسەر زەویدا راکێشان [ف] بر زمین کشیدن.

خێشکە: لەسەرقنگ خزین [ف] بر باسن حرکت کردن.

خیشەخیش: هەناسە سواری [ف] نفس‌نفس زدن.

خێشەخێش: بەنهێم کشان بەسەر زەویدا [ف] کشان‌کشان.

خیشی: خەشە، جەواڵی لەمو [ف] جوال از کُرك بافته.

خیف: ۱) باڵاکردن، هەراش بوُن؛ ۲) نۆبەرە، باڵاتە؛ ۳) شتی نادیاری؛ ۴) تاڵە [ف] ۱) رشد، بالندگی؛ ۲) نوبَر؛ ۳) غیب، ناپیدا؛ ۴) طالع.

خیفزان: فاڵچی، تالح‌بین [ف] فالبین.

خیفە: نۆبەرە، خیف [ف] نوبَر.

خیڤ: ۱) بیرتیژی بلیمەت؛ ۲) حیساب [ف] ۱) باهوش؛ ۲) حساب.

خیڤزان: حسابگەر [ف] حسابگر.

خیڤك: بێهۆش و گێلۆکە [ف] هالوی فراموشکار.

خیڤە: خیفە، خیف، باڵاتە، نۆبەرە [ف] نوبَر.

خیگ: ۱) هیزە، خیزە، پێستەی ڕۆن؛ ۲) بەراز، وەراز، خوُ [ف] ۱) خیگ؛ ۲) خوك.

خیگۆلکە: ۱) کودەڵە، بەچکەوەراز؛ ۲) هیزەی پچوك [ف] ۱) بچّه خوك؛ ۲) خیگ کوچك.

خیگە: هیزە، خیزە، پێستە بوڕۆن [ف] خیگ.

خیگەڵە: خیگۆلکە [ف] نگا. خیگۆلکە.

خێل: چاوخوار، خوێل [ف] لوچ.

خێڵ: کۆمەڵی هەوارچی؛ ۲) هۆز [ف] ۱) گروه چادرنشین؛ ۲) عشیرت.

خێڵات: خێڵی زۆر، رەوەند [ف] ایلات.

خیـلاف: ۱) درۆ، ناڕاسـت؛ ۲) کێشەو نێـوان ناخۆشی [ف] ۱) دروغ؛ ۲) مُخالفت.

خیلانـگ: درکێکە بۆ ئاگر کردنەوەی دەبەن [ف] خاری است که برای سوزاندن مورد استفاده دارد.

خیلتان: ئەو گیایەی ددان ئاژنی لێ دەکار دەکەن [ف] گیاهی است که از آن خلال دندان می‌سازند.

خیلۆنگ: خیلانگ [ف] نگا: خیلانگ.

خێلی: ۱) ڕوُبەند، پەچە، پوُشی، ڕوپۆش؛ ۲) سێبەرو تەم؛ ۳) نەخۆشی چاوخـواری؛ ۴) تارای بوُك [ف] ۱) روبـنـد؛ ۲) سایه و مه؛ ۳) چشم‌چپی؛ ۴) پارچهٔ قرمزی که روی صورت عروس می‌کشند.

خیـم: ۱) بنـاغە، هیـم، بنچینەی خـانو؛ ۲) گـوڵمیخی لەدار، سنگ؛ ۳) رەچـەڵـەك، بنیچە، تۆرەمە، نەژاد، رەگەز [ف] ۱) اساس؛ ۲) میخ بزرگ چوبی؛ ۳) نژاد، اصل.

خێم: سەربەرە زێری، سەرنشیو [ف] سر بزیر.

خین: خوێن، خوُن، هوُن [ف] خون.

خێن: ۱) خین؛ ۲) پاشگری بەواتا: خوێندەوارو خوێندن: (دەرس خێن، رەش‌خێن)؛ ۳) جگە، بێجگە [ف] ۱) خون؛ ۲) پسوند بەمعنی خواندن و خواننده؛ ۳) بجُز.

خینالی: خوێناوی [ف] خون‌آلود.

خێنج: جگە، بل، غەیر [ف] بەغیراز، بەجز.

خیندار: خوێنەخۆ، دژمنی خوێنی [ف] دشمن‌خونی.

خێنژ: جگە، جیالە، غەیرەز [ف] بجُز.

خێنگ: خوشك، خویشك، خوار [ف] خواهر.

خینگر: خەنجەر [ف] خنجر.

خینگە: تەنگە ئەستور [ف] شکم گنده.

خینی: خیندار [ف] دشمن خونی.

خێنی: خانو، ماڵ [ف] خانه، سرا.

خێو: ۱) خاوەن، ساحیب؛ ۲) خودای کانی‌و ئاواں، جنۆکە؛ ۳) راهێنان و ژیاندن [ف] ۱) صاحب؛ ۲) رب‌النوع، جِن؛ ۳) پرورش کردن.

خێوانە: بەرکوت، گەنمێ کە بەرلە هەڕەتی دروێنە دەیدرون‌و گێرە دەکرێ بۆ خواردن [ف] پیشکوب غلّه.

خێور: خەرەف [ف] خَرَف.

خێوران: توانەوە. *بۆ تاواندنەوەی خۆراکی دەیڵێن* [ف] ذوب شدن. *برای خوراکی گویند*.

خێۆلکە: هیزەی پچوك، خیگەی چکۆلە [ف] خیگ کوچك.

خێوەت: چادر، خەیمە، کۆن [ف] خیمه.

خیوە: نوبەرە، باڵاتە [ف] نوبَر.

خێوەند: خاوەن، خودان، خێو، ساحەب [ف] صاحب.

دْ: *له پێش وشـەوە دێت بەمـانای :* ١) دە، ئە، نیشانەی کردەی ئێستەو ئایەنـدە: (**دْ**چم، **دْ**بێم)؛ ٢) پێشگـری دنـەدان، هان‌دان: (**دْ**هـەڕە)؛ ٣) پێشگری دواندن بە توڕەیی: (**دْ**دەڤ ژمن بەردە؛ ٤) جارجار زێدە لە پێویست دێت: (**دْ**دو : دو، یەك‌و یەك) [ف] ١) *بەعنـوان پیشـونـد بەمعـانی :* ١) فعـل مضـارع؛ ٢) تشـویق و تشجیع؛ ٣) خطابِ عتاب‌آمیز؛ ٤) گاهی بدون داشتن معنی مستقل.

دا: *لەپێش وشە بەمانای :* ١) بەرەخوار: (**دا**کەوتن، **دا**هێنان، **دا**هێشتن)؛ ٢) نوێ، تازە: (هەوایەك **دا**هاتوە مامڵێ دەیڵێ)؛ ٣) هەتا، هەیا: (**دا** بۆ خۆم دێم هیچ مەکـە)؛ ٤) دەبـا، بڵا: (**دا**بـزانـم چیە)؛ ٥) مات، سەرگەردان: (**دا**مـابـوم)؛ ٦) ئەی، هۆی: (**دا** کاك‌پیرۆت وەرە)؛ ٧) مەکە، وامەکە: (**دا**دەنگ با گوێمان لێ بێ)؛ ٨) پێشگری خواستن: (**دا**بمـدەیە، **دا**وەرە)؛ ٩) وشـەی هان‌دان: (**دا**دەی ڕامـەوەستن)؛ ١٠) وشـەی ڕێز لێ‌نان کچی شو نەکـردو: (**دا**مـریەم)؛ ١١) بەواتا: بەخشی: (نـانی **دا**بـەمن)؛ ١٢) عیلاجی نەخۆشین: (خەریکی **دا**و دەرمانم)؛ ١٣) هاوارو شکایەت: (**دا** لەدەست ئاغای زاڵم)؛ *لەپاش وشە بەمانای :* ١٤) لێدان: (لەمنی **دا**)؛ ١٥) دەفرایەتی: (ئەم جەواڵە چی‌تێ **دا**، پارە ها لە کیسە**دا**)؛ ١٦) بەمانای دایك، دێ [ف] *پیشوند بەمعنی :* ١) فرو، فرود؛ ٢) نو، تازە؛ ٣) تا؛ ٤) بگُذار؛ ٥) سرگردان؛ ٦) آهای؛ ٧) نکُن؛ ٨) خواستن و تقاضا کردن؛ ٩) حرف تشویق و تشجیع؛ ١٠) کلمـۀ احتـرام به دوشیزگان؛ ١١) بەمعنی بخشیدن؛ ١٢) مداوا، معالجە؛ ١٣) داد و شکایت؛ *پسوند بەمعانی :* ١٤) زدن، مضروب کردن؛ ١٥) ظرفیّت؛ ١٦) مُستقل به معنی مادر.

دائەنێم: واحەساوئەکەم [ف] چنین فکر می کنم.

دائیخستن: کردنەباو [ف] متداول کردن.

دائینـان: ١) ڕۆهێشتن؛ ٢) لەنـەبـوُچێ کردن؛ ٣) بەمشـار بڕینـەوە؛ ٤) نەوی کردنی لکی‌دار؛ ٥) دەست پێداماڵین [ف] ١) فرو هشتن؛ ٢) ابداع کردن؛ ٣) با ارّە بریدن؛ ٤) کوتاە کردن شاخۀ درخت؛ ٥) دست بر چیزی مالیدن.

داب: ١) عادەت، نەریت، دام‌و دەستـور؛ ٢) هوندراو لە داوموُسك [ف] ١) عادت، رسم؛ ٢) تنیده ازِ موی دُم اسب.

دابا: ئەگەر خۆی داهینابا‌وە [ف] اگر خم می‌شد.

دابارا: لەسەرڕا هاتەخوار: (میوە **دابارا**) [ف] فروریخت.

داباران: ١) بەرەوخوار هەڵڕژان؛ ٢) لە هەمولاوە بۆهاتن: (هەرگوتم ترێ مشتەری **داباران**) [ف] ١) فروریختن؛ ٢) گردآمدن بر چیزی.

داباراندن: هەڵڕژاندن لەسەرەوە بۆخوار [ف] فروریختن.

دابارانن: داباراندن [ف] فروریختن.

دابارین: داباران [ف] نگا: داباران.

دابارێن: کەسێ کە بەرەوخوار هەڵدەڕێژێ [ف] فروریزنده.

داباش: بەشوێندا گەڕان، لێکوڵینەوە، تۆژینەوە [ف] پژوهش، جستجو.

دابڕ: کەرت، کەر، لەت، پارچە: (مەڕەکە **دابڕدابڕ**بو) [ف] قطعه‌قطعه.

دابڕان: لەت‌بوُن، لێك‌جیابوُن [ف] از هم جداشدن.

دابڕانێ: ملە، کێ‌بەرکێ لە گوریس کێشاندا [ف] مسابقۀ طناب‌کشی.

دابڕستن: شاڵاوبردن [ف] حمله‌بُردن.

دابڕسکان: پەلاماربردن بۆ ڕفاندن [ف] هجوم بەقصد ربودن.

دابڕسکین: دابڕسکان [ف] هجوم به قصد ربودن چیزی.

دابـڕکـردن: ١) جیاکـردنەوەی کەم لە زۆر؛ ٢) بەزۆر گرتن‌و بردن [ف] ١) جدا کردن جزء از کُل؛ ٢) اشغال کردن.

دابڕین: ١) دابڕکردن؛ ٢) بریندار‌بوُن بەهۆی توندبوُنی بەن لە ئەندام؛ ٣) لەلـەکردنی دار بەچەقۆ [ف] ١) جدا کردن جزء از کُل؛ ٢) زخمی شدن توسط طناب یا ریسمان؛ ٣) اثر گذاشتن بر چوب با کارد.

دابنارتن: چە قاندنی ریشەو نە مام [ف] کاشتن ریشه و نهال.

دابو: هاتە سەردەستان، خۆی چەماندەوە [ف] خم شُد.

دابوُن: چەمینەوەیەکە دەست بگاتە سەرزەمین [ف] خم شُدن و دست بر زمین نهادن.

دابە: ١) بچەمێوە، کۆم‌بوەرەو؛ ٢) عادەت وایە، ڕێ‌وشوێنە [ف] ١) خم شو؛ ٢) عادت چنین است.

دابەڕزان: هەڵمەت، هێرشی توند [ف] هجوم سریع.

دابەڕزاندن: هەڵمەت بردن بەرلە هەواڵان [ف] قبل از بقیه یورش بردن.

دابەڕزین: دابەڕزان [ف] یورش.

دابەز: بەرەوژێر داپەڕین: (ئەم هەڵبەز **دابەز**ەت لەچیە؟) [ف] پایین پریدن.

دابەزین: لەسەر سواری هاتنەخوار [ف] پیادە شُدن.

دابەزێن: ئەوی سواران دێنێتەخوار [ف] پیادەکُننده.

دابەستن: ۱) قایم کردن، شەدانـدن، شەتەكدان؛ ۲) قامەت بەستن، دەست پێکـردنی ـنوێژو نیەت: (نیەتی **دابەست**، نوێژی **دابەست**)؛ ۳) حەیوان لەمـاڵ راگرتن بۆ قەڵـەو بوُن؛ ۴) نیر و ئامـور سەرملی گاخستن‌و ئامـادەی جوُت بوُن: (جوتەکەم **دابەست**) [ف] ۱) محکم بستن؛ ۲) اقـامهٔ نماز کردن؛ ۳) نگهداری حیوان و فربه کردن آن؛ ۴) مُهیّا کردن ابزار شُخم.

دابەستە: حەیوانی لەماڵ راگیراو بۆ قەڵەو بوُن [ف] حیوان پرواری.

دابەش: بەش کردن، بەش بەش کردن [ف] تقسیم.

دابەش دابەش: پارچەپارچە، جیاجیا [ف] شرحەشرحە.

دابەش بوُن: جویَ جویَ‌و بەش بەش بوُن [ف] قطعەقطعەشُدن.

دابەش کراو: پارچەپارچە کراو [ف] شرحەشرحە شُده.

دابەش کردن: بەش کردن [ف] تقسیم کردن.

دابەش کەر: کەسێ کەشتێ بەش بەش دەکا [ف] توزیع کننده.

دابەشین: دابەش کردن [ف] توزیع.

دابەشینەوە: دابەشین [ف] توزیع.

دابەلاندن: قوت‌دان، قویت‌دان [ف] بلعیدن، فروادن.

دابەلین: دابەلاندن [ف] نگا: دابەلاندن.

دابێژ: دابێژەر، کەسێ کەئارد یان دەخڵ بەهێڵەگ قەلبیردا دەکا [ف] بیزنده.

دابێژان: بێژتن [ف] بیختن.

دابێژتن: بێژتن [ف] بیختن.

دابێژدابێژ: کون‌کون وەك بێژنگ [ف] سوراخ سوراخ.

دابێژراو: بەبێژنگ بێژراو [ف] بیخته.

دابێژە: فرمان بە دابێژتن: (ئارد **دابێژە** بوُنان) [ف] بیخته کُن.

دابێژتن: بێژتن [ف] بیختن.

دابین: ۱) خوٚمـان بچـەمێنین؛ ۲) توٚقـرەگرتو، هێدی، داسەکنان، کار پێك‌هاتـو؛ ۳) خاترجەم؛ ۴) ئارام، بێ‌کێشە [ف] ۱) خود را خم کنیم؛ ۲) آرام، قرار؛ ۳) خاطرجمع؛ ۴) اَمن و امان.

دابین کردن: پێك هێنان [ف] فراهم آوردن.

دابینی: ئارامی، هێمنایەتی [ف] آرامش.

داپ: داب [ف] عادت.

داپـاچ: کەسێ بەتـەور یان بەتیخ شتێ لەسـەرەوە بەرەوخـوار دەبڕێ: (دارەکانی **داپاچی**) [ف] کسی که با تَبر یا تیغ چیزی را از بالا بەپایین قطع کُند.

داپاچەر: داپاچ [ف] نگا: داپاچ.

داپاچین: داپاچ [ف] نگا: داپاچ.

داپاچێن: داپاچ [ف] نگا: داپاچ.

داپـاڵین: ۱) پالاوتن؛ ۲) بە تنـوٚك چکـانـدن [ف] ۱) تصفیه کردن؛ ۲) قطرەقطرە چکاندن.

داپچـڕان: ۱) زەق‌و گوشـادکـردن: (زار **داپچـڕان**، چاو **داپچـڕان**)؛ ۲) لەسـەرەوە بوٚخـوار دڕان [ف] ۱) بازشُدن چشم و دهان؛ ۲) از بالا بەپایین پارە شُدن.

داپچـڕانـدن: ۱) داچەقاندنی دەم‌و زەق‌کردنی چاو؛ ۲) لەسەر بوٚخوار دڕاندن [ف] ۱) باز کردن چشم و دهان؛ ۲) از بالا بەپایین پارە کردن.

داپچڕین: داپچڕاندن [ف] نگا: داپچڕاندن.

داپڕسکان: دابەڕزین [ف] بەچیزی هجوم بُردن.

داپـڕوزقـان: روُت بوُنەوەی لکەدار یان هێشو لەگەڵاو دەنك [ف] لُخت شدن از برگ و بَر.

داپـڕوزقـاندن: روُت کردنەوەی لك یان هێشو لەگەڵاو دەنك [ف] لخت کردن درخت از برگ و بَر.

داپڕوزقانن: داپڕوزقاندن [ف] نگا: داپڕوزقاندن.

داپڕوزقیان: داپڕوزقان [ف] نگا: داپڕوزقان.

داپڕوزقین: داپڕوزقان [ف] نگا: داپڕوزقان.

داپڕوسکان: داپڕوزقان [ف] نگا: داپڕوزقان.

داپڕوسکاندن: داپڕوزقاندن [ف] نگا: داپڕوزقاندن.

داپڕوسکین: داپڕوزقان [ف] نگا: داپڕوزقان.

داپژان: بڵاوبونەوەی شتی ورد [ف] پاشیدن و پراکندەشُدن.

داپژاندن: بەرەو ژێر رشتنی شتی ورد [ف] پاشیدن.

داپسکـان: ۱) بەکـزی کروشمـەکـردن؛ ۲) فس‌خواردنی مریشك بوٚ کەڵەشێر، داتسیان [ف] ۱) کِز کردن؛ ۲) حالت نشستن مُرغ در مقابل خُروس.

داپسکیان: داپسکان [ف] نگا: داپسکان.

داپسیان: داپسکان [ف] نگا: داپسکان.

داپلاندن: داپاڵین [ف] نگا: داپاڵین.

داپلوٚخان: پێست فرێدان لەسوُتان [ف] سوختن و افتادن پوست.

داپلۆخان: داپلوٚخان [ف] سوختن و از بین رفتن پوست.

داپلۆخاندن: سوتاندنی پێست [ف] پوست سوزانیدن.

داپلۆخاو: پێست داماڵاو بەسوُتان [ف] پوست انداخته از سوختگی.

داپلۆخین: داپلۆخان [ف] سوختن و از بین رفتن پوست.

داپلۆخیو: داپلۆخاو [ف] پوست انداخته از سوختگی.

داپلۆسان: دارکاری کردنی خەست‌و لەسەریەك [ف] کتك‌کاری سخت و پیاپی.

داپلۆساندن: داپلۆسان [ف] نگا: داپلۆسان.

داپلۆستن: داپلۆسان [ف] نگا: داپلۆسان.

داپلۆسکان: داپڕوزقان [ف] نگا: داپڕوزقان.

داپلۆسکانن: داپلۆسکان، داپڕوزقان [ف] نگا: داپڕوزقان.

داپلۆسکیان: روُتـەوەبوُنی لك یان هێشو لەگەڵاو دەنك [ف] لُخت شدن

شاخه یا خوشه از برگ و دانه.
داپلۆسین: داپلۆسان ف نگا: داپلۆسان.
داپۆش: سەرپۆش دانەر ف سرپوش گذار.
داپۆشان: ۱) بریتی لە تەواوکردنی خانو؛ ۲) وەشارتن بەهۆی سەرپۆش؛ ۳) پۆشینی سوڕو نهێنی خەڵــك ف ۱) کنــایه از تمـام کردن کار ساختمان؛ ۲) و ۳) سرپوش گذاشتن.
داپۆشاندن: داپۆشان ف نگا: داپۆشان.
داپۆشانن: داپۆشان ف نگا: داپۆشان.
داپۆشراو: وشارتو بەهۆی سەرپۆشەوە ف پوشیده.
داپۆشەر: کەسێ کە دادەپۆشێ ف پوشاننده.
داپۆشین: داپۆشان ف نگا: داپۆشان.
داپەچ: قوُت دەر ف بلعنده.
داپەچنین: قوُتدان ف بلعیدن.
داپەچین: قوُت چوُن ف فروشدن در گلو.
داپــەڕ: ۱) بزوتنــەوە بەچــالاکی؛ ۲) چاونەترسان لەکار ف ۱) حرکت بانشاط؛ ۲) اقدام.
داپەڕژاندن: ئاو لە سەرەوە هەڵداشتن ف آب پاشیدن از بالا.
داپەڕژنین: هەڵ پەرتاوتن، هەڵپاچینی لك و پۆپی‌دار ف هرس درخت.
داپەڕین: سەربەرەژێر بلەزچون ف باشتاب فروآمدن.
داپیتن: هەڵ پەرتاوتن ف هرس درخت.
داپێچ: شەتەكدان، توندبەستن، جەڕەبابە ف محکم بستن و گره زدن.
داپێچــانــدن: ۱) داپێچ؛ ۲) رەپێچــەكدان، بەرخــۆدان‌و ڕارفــاندن ف ۱) محکم بستن و گره زدن؛ ۲) با فشار به جلو راندان.
داپێچانن: داپێچاندن ف نگا: داپێچاندن.
داپێچین: داپێچان، داپێچاندن ف نگا: داپێچاندن.
داپیر: نەنك، دایکی دایك‌و باب، نەنە، نەنێ ف مادربزُرگ.
داپیرك: داپیر ف مادربزُرگ.
داپیرۆشك: ۱) جاڵجاڵۆکە، کاکڵەموشان؛ ۲) پیرایشۆکە، جانەوەرێکی بۆری چکۆڵەیە، داپیرۆکە ف ۱) عنکبوت؛ ۲) خرخاکی.
داپیرۆکــە: پورایشــۆکە، پیرایشۆکە، جانەوەرێکی بۆرو خڕکەڵە یە گلْ لەسەر کونەکەی هەڵدەدا ف خرخاکی.
داپیره: داپیر ف مادربزُرگ.
دات: ۱) کردەی رابردو لە: دان، بەخشین؛ ۲) پرسیاری‌دان بۆ رابردو: (ئــاخــری **دات** پێ؟) ف ۱) ماضی مطلق از فعل دادن دوم شخص مفرد؛ ۲) آیا دادی؟.
داتاش: تاشەر ف تراشنده.
داتاشان: تاشران لەسەرەوە بۆخوار ف از بالا بەپایین تراشیدن.
داتاشین: تاشین لەسەرەوە بۆخوار ف از بالا به پایین تراشیدن.
داترۆسکان: راچەنین لەترسان ف یکه‌خوردن.
داترۆسکاندن: راچەناندن ف شُکه‌کردن.
داترۆسکیان: داتروسکان ف یکه‌خوردن.
داتسیان: داهــاتون نزیك‌بە رۆخان: (ئەودیوارە **داتسیاگە**) ف کج‌شُدن نزدیك به اُفتادن.
داتسین: داتسیان ف نگا: داتسیان.
داتکان: دڵۆپەدڵۆپە هاتنەخوار ف چکیدن.
داتکاندن: بەدڵۆپ رژاندن سەربەرەخوار ف چکاندن.
داتکانن: داتکاندن ف چکانیدن.
داتلیشان: جڕخواردن لەسەرەوە بۆخوار ف شکافتن از بالا بەپایین.
داتلیشــانــدن: لەسەرەوە بۆخوار دڕاندن، قەڵاشتن ف از بالا تا پایین شکافتن و دریدن.
داتلیشانن: داتلیشاندن ف نگا: داتلیشاندن.
داتلیشاو: دڕاو لەسەرەوە بۆخوار ف از بالا تا پایین شکافته.
داتلیشیاگ: داتلیشاو ف نگا: داتلیشاو.
داتلیشیان: داتلیشان ف شکافتن از بالا تا پائین.
داتوُڕاندن: فیڕاندن، توُڕاندن، بەلەفیڕەگرتن ف اسهال گرفتن.
داتوروسکان: داتروسکان ف شُکّه‌شدن.
داتوروسکانن: داتروسکاندن ف شُکّه‌کردن.
داتولان: تولانەوە ف نگا: تولانەوە.
داتولاو: لەبەریەك چوُگ لەکولان ف از شدّت پُختن لِه شُده.
داتولین: حاڵەتی داتولان ف لِه‌شُدن از زیاد پُختن.
داتــەپان: ۱) قوُپانی سەربان؛ ۲) کوتانەوە بەبێڵ‌و هەرچی ف ۱) فرو رفتن بام؛ ۲) کوبیدن با بیل و...
داتەپاو: ۱) زەوی‌و گڵی قوپاو؛ ۲) کوتێنراو ف ۱) زمین و بام فرورفته؛ ۲) کوبیده شُده.
داتەپکین: داتەپان ف نگا: داتەپان.
داتەپین: داتەپان ف نگا: داتەپان.
داتەقان: بەپەلەپەل دابێژران ف باعَجَله بیختن.
داتەقاندن: دابێژتنی بەپەلەپەل ف باشتاب بیختن.
داتەکان: ۱) سەربەرەوخوار ڕاوەشان؛ ۲) بریتی لە والا بوُنی دەفری وەك کیســەو جەواڵ بەهۆی راوەشاندن ف ۱) تکاندن؛ ۲) کنایه از خالی شدن محتوی کیسه بەدلیل تکاندن.
داتــەکــاندن: ۱) لەسەرەوە بۆخوار راوەشاندن؛ ۲) بریتی لە هیچ تێدا نەهێشتن ف ۱) فروتکاندن؛ ۲) کنایه از خالی کردن کیسه بوسیله تکانیدن.
داتەکانن: داتەکاندن ف نگا: داتەکاندن.
داتەکاو: راوەشاو لەسەرەوە بۆخوار ف فروتکانیده.
داتەکیان: داتەکان ف نگا: داتەکان.
داتەکی: داتەکاو ف فروتکانیده.
داتەکین: داتەکان ف نگا: داتەکان.
داتەکیو: داتەکاو ف نگا: داتەکاو.
داتەمریاگ: دامرکاو، بێ‌دەنگ‌و ئارام دانیشتو ف آرام و ساکت نشسته.
داتەمریان: داسەکنان، دامرکان، هەدادان ف آرام و ساکت نشستن.
داتەمین: خەمباری، مەینەتباری ف اندوهناکی.
داجۆین: بزوتنەوە، حەرەکەت کردن ف جُنبیدن.

داچاندن: ۱) توّم بەزەویەوە کردن؛ ۲) ئارد کەم کەم بەسەر روّندا کردن [ف] ۱) تخم بر زمین افشاندن؛ ۲) آرد بر روغن تفته ریختن.

داچزان: چزان، ئەندام بەویکەوتنی ئاگر سوٗتان [ف] سوختن بدن از تماس مستقیم با آتش.

داچزاندن: داغ بە ئەندامی لەشەوە نان [ف] سوزاندن.

داچکاندن: هەلّواسین، دالەقاندن [ف] آویختن.

داچلّەکان: راچلّەکین لەترسان یان لەخەبەری سەمەرە [ف] یکّەخوردن.

داچلّەکاندن: بوٗنەهوٗی داچلّەکان [ف] شُکّەکردن.

داچلّەکانن: داچلّەکاندن [ف] شُکّەکردن.

داچلّەکاو: شلّەژاو، لەنەکاو لەرزیو لە ترسان یان لە خەبەری سەیرو سەمەرەو ناخوّش [ف] شُکّە شدە.

داچلّەکیاگ: داچلّەکاو [ف] شُکّەشدە.

داچلّەکیان: داچلّەکان [ف] یکّەخوردن.

داچلّەکین: داچلّەکان، داچلّەکیان [ف] یکّەخوردن.

داچلّەکیو: داچلّەکاو [ف] شُکّەشدە.

داچناو: زەوی توّو پیّوەکراو [ف] زمین بَذر پاشیدە.

داچنراو: داچناو [ف] زمین بَذر پاشیدە.

داچنین: ریزکردنی شت بەتەنیشت یەکەوە بە ریّك‌وپیّکی، لەسەریەك هەلّچنین: (دەوری‌و قاپەکان لەسەر سفرە **داچنە**، کتیّبەکان لەسەر رفە **داچنە**) [ف] پهلوی هم چیدن و مُرتّب کردن.

داچوّڕان: ۱) هاتنەخواری ئاوی کەم لەسەرەو ژیّرەوە؛ ۲) خەلاس بوٗنی ئاو لە دەفرا [ف] ۱) چکیدن؛ ۲) خشکیدن آب چشمە و...

داچوّڕاندن: بەتالّ کردنی ئاو [ف] خُشکانیدن آب.

داچوّڕانن: داچوّڕاندن [ف] خُشکانیدن.

داچوّڕیان: داچوّڕان [ف] نگا: داچوّڕان.

داچوّڕین: داچوّڕان [ف] نگا: داچوّڕان.

داچون: ۱) نەوی بوٗن‌و قوپان: (سەربانەکە **داچوە**، هەویرەکە **داچوە**) [ف] فرورفتن.

داچەقان: ۱) ڤەکرانی دەڤ‌و... : (دەمی **داچەقاند**)؛ ۲) تیّراچوٗن: (دڕك بەپاما **داچەقی**)؛ ۳) بەزەویدا چون: (دارەکە لەقوڕ **داچەقی**) [ف] ۱) بازکردن دهن و...؛ ۲) خلیدن؛ ۳) فروشدن در زمین.

داچەقاندن: کردەی داچەقان [ف] نگا: داچەقان.

داچەقانن: داچەقاندن [ف] نگا: داچەقان.

داچەقاو: بەرکاری داچەقان [ف] صیغۀ مفعولی از مصدر «داچەقان».

داچەقیاگ: داچەقاو [ف] صیغۀ مفعولی از مصدر «داچەقان».

داچەقیاو: داچەقاو [ف] نگا: داچەقاو.

داچەقین: داچەقان [ف] نگا: داچەقان.

داچەقیّن: ئەوەی دادەچەقیّنیّ [ف] صیغۀ فاعلی از مصدر «داچەقان».

داچەکان: سیس‌بوٗن‌و مل کزبوٗن [ف] افسردگی و پژمُردگی.

داچەکاو: سیس هەلّگەڕاو، مل‌داخستو لە کزیان [ف] افسردە و پژمردە.

داچەکین: داچەکان [ف] ضعف و افسردگی.

داچەلاندن: دالەقاندن، بەرەوژیّر هەلّواسین، شوّڕەوکردن [ف] آویختن.

داچەندراو: زەوینی توّم پیّوەکراو [ف] زمین بَذرپاشی شُدە.

داچەنراو: داچەندراو [ف] زمین بذرپاشی شُدە.

داچەندن: توّم‌پیّدانی زەوی [ف] بَذرافشانی.

داچەنن: داچەندن [ف] بَذرافشانی.

داچەنەچەن: هیّندە مەلّیّ، چەقەمەکە، وسکوت‌بە [ف] خاموش باش.

داچین: بابڕوین [ف] بگذار برویم.

داچیّن: ئەوی توّم ئەپاشیّ [ف] بَذرپاش.

داچیّندراو: توّم پیّوەکراو، داچناو [ف] بَذرافشانی شُدە.

داچیّنراو: داچناو [ف] بذرافشانی شُدە.

داحبا: ۱) جانەوەری دڕندە؛ ۲) جانەوەریّ کە ناناسریّ، دەعبا، داعبا [ف] ۱) دَدْ، دَرّندە؛ ۲) حیوان شناختە نشُدە.

داخ: ۱) حەیف، مخابن؛ ۲) خەم، کەسەر؛ ۳) تاسە، عەزرەت؛ ۴) زوّرگەرم؛ ۵) بەئاگر چزاندن، داغ؛ ۶) لەپاش وشەی «شاخ» بەمانای: چیا، کیّو: (لەوشاخ‌و **داخە** سەرکەوتین)؛ ۷) دروشم [ف] ۱) دریغ؛ ۲) غم، اندوە؛ ۳) حسرت؛ ۴) بسیار گرم، حارّ؛ ۵) سوزاندن با آتش؛ ۶) کوە؛ ۷) آرم.

داخدار: خەمبار، دل‌بکول [ف] اندوهگین.

داخرا: ۱) *بوّ دەرك‌و پەنجەرە دەلّین*. پیّوەدرا. بەسترا. قفلّ‌درا؛ ۲) *بوّ بەرەو نوین دەلّین*. راخرا: (فەرش **داخرا**) [ف] ۱) بستە شد، قُفل شد؛ ۲) پهن شد. *برای فرش و... گفتە می‌شود*.

داخراو: ۱) پیّوەدراو، قفلّ‌کراو؛ ۲) راخراو [ف] ۱) بستەشُدە، قُفل شُدە؛ ۲) پهن شدە، گُستردە.

داخرپان: داخرپیان [ف] یکّەخوردن.

داخرپیان: دلّەکوتە، شلّەژان [ف] یکّەخوردن.

داخریاگ: داخراو [ف] نگا: داخراو.

داخز: شویّنی لیّژ [ف] شیب.

داخزان: بەخشکە هاتنەخوار [ف] سُر خوردن و پائین آمدن.

داخزاو: بەخشکە داکەوتو [ف] سُر خوردە و پائین آمدە.

داخزین: داخزان [ف] سُر خوردن و پائین آمدن.

داخزیّن: کەسیّ کە بەخشکە شتیّك بەرەوژیّر دەبا [ف] کسی کە چیزی را سُر دهد.

داخستن: ۱) پان‌کردنەوە لەسەر زەوی، راخستن: (بەڕەکەم **داخست**)؛ ۲) پیّوەدانی دەرك‌و پەنجەرە، قفلّ‌کردن؛ ۳) فڕیّدانەخوار لە سەرەوە: (لکەدارەکانم **داخست**)؛ ۴) لەدەست کەسیّ یاشتیّکەوە کەوتنە سەر زەوین؛ ۵) هەلّ‌کردنی تەندورو کلّی دیّزەو گوّزەو سوّبە؛ ۶) خیم‌دانانی خانو: (بناغەم **داخست**)؛ ۷) نەوی کردن: (لەخەجالّەتی سەری **داخست**)؛ ۸) کوّکردن و دانان بوّ دواروّژ: (ئازوٗقەم **داخست**) [ف] ۱) پهن کردن و گُستردن؛ ۲) بستن در و پنجرە؛ ۳) پایین انداختن؛ ۴) توسط کسی یا چیزی زمین خوردن؛ ۵) برافروختن تنور و کورە؛ ۶) پی ریختن بنا؛ ۷) خم کردن و پایین آوردن؛ ۸) پس‌انداز و جمع‌آوری آذوقە.

داخ کردن: ۱) بەئاسنی سوٗرەوەبوٗ چزاندن؛ ۲) چوّقاندنی روّن؛

۳) بریتـــی له فریودانو زیان لێدان [ف] ۱) داغ گذاری؛ ۲) تفـــیدن روغن؛ ۳) کنایه از فریب دادن.

داخگه: جێگەی داخ کردنی ماڵات [ف] مکان داغ گذاری.

داخڵ: ژورەوە، ناوەوە، ناو [ف] داخل.

داخڵە: قوتوی دراوی دوکاندار [ف] صندوقچهٔ پول مغازەدار.

داخ لەدڵ: تورّە له روداوێ [ف] عصبانی و دل‌ریش.

داخم: حەیف، مخابن [ف] دریغا، افسوس.

داخم‌ناچێ: زۆرحەیف، بەداخەوە [ف] متأسفانه.

داخۆ: ئایاکو؟، ئایا، تۆبڵێی؟ [ف] آیا؟.

داخوا: داخۆ؟ [ف] آیا؟.

داخواز: ۱) پێویست، پێداویستی؛ ۲) داواکار، خوازەر [ف] ۱) موردنیاز؛ ۲) نیازمند.

داخوازی: پێویستی [ف] موردنیاز بودن.

داخواستن: خواستن، ویستن [ف] طلبیدن.

داخو دوخان: خەمو خەفەت، دەردومەینەت، کوڵو کەسەر [ف] غم و غُصّه.

داخ‌ودەرد: داخو دوخان [ف] غم و غُصّه.

داخـــوران: وردەوردە کەم‌بونـــەوەی کەنـداڵ لەدەم ئاو یان کەم‌کردنی بنی‌دیوار [ف] تحلیل رفتن.

داخورپان: داخرپیان [ف] یکّه‌خوردن.

داخورپاندن: شڵەژانی مرۆ بەترساندن یان بەخەبەری ناخۆش پێدان [ف] شُکّه کردن.

داخورپیان: داخرپیان [ف] یکّه خوردن.

داخورپین: داخرپیان [ف] یکّه‌خوردن.

داخـورێـن: ۱) تێ خورین؛ ۲) بەخـــۆ هەڵگـوتن [ف] ۱) نهیب زدن؛ ۲) لاف‌زدن.

داخۆزین: هاتنەخوار لە سواری، دابەزین، داوەزین [ف] پیاده شُدن.

داخواستن: داخۆزین [ف] پیاده شُدن.

داخۆم: داخۆ؟ [ف] آیا؟.

داخویان: نوسراوی پێودانو ڕێوشوێن بۆ خەڵك [ف] بیانیه.

داخە: ۱) فەرمان بەداخستن؛ ۲) گەرمە [ف] ۱) امر به «داخستن»؛ ۲) گرم است.

داخەر: کەسێ کاری داخستن دەکا [ف] صیغهٔ فاعلی «داخستن».

داخەکەم: بەداخەوە، حەیفی [ف] متأسفانه.

داخی‌داخانم: زۆر بەداخەوە، حەیف‌و مخابن: (ئێمە وتمان ئێوە ساداتن مەعاشتان نابڕن / **داخی داخانم** جەباری چۆن لە ئێوەشیان بڕی) «شێخ رەزا» [ف] با کمال تأسف.

داخی گرانم: داخی داخانم [ف] با کمال تأسف.

داد: ۱) هاوار؛ ۲) حوکمی ڕەوا، عدالت [ف] ۱) فغان، فریاد؛ ۲) عدالت.

دادا: ۱) وشـــەی ڕێزلـێنان بۆ دایك؛ ۲) تایەن، ژنی پیری سەرسپی پیرەژن پوپ چەرمـگ [ف] ۱) کلمـهٔ خطـاب احتـرام‌آمیـز به مـادر؛ ۲) پیرزن.

دادان: ۱) تاشینی قەڵـەم؛ ۲) فێرکردن: (دەرس **دادان**)؛ ۳) شان‌دان: (سەرمەشق **دادان**)؛ ۴) سەرەتا دامەزراندن: (تۆ گۆرەویەکەم بۆ **دادە** تا بیچنم)؛ ۵) کونو کەلێـن بەتـــۆپـــە قـورگـرتن: (دیـوارەکـــەم **داداوە**)؛ ۶) دەس پێکـــردنی بارش: (بـاران **دایدا**)؛ ۷) دەلانـدن: (ئەم‌کوپە ئاو **دائەدا**، گۆزەکە **دای داوە**)؛ ۸) بەردانەوەی پەردە؛ ۹) داخستنی دەرگاو پەنجـەرە؛ ۱۰) دەست لەسەر زەوی نان: (هەردوك دەستی **دادابـوُ**) [ف] ۱) تراشیدن قلم؛ ۲) تعلیم؛ ۳) نشان دادن؛ ۴) گرەهـــای اوّل بافـتنی؛ ۵) ترمیم سوراخ و خرابی دیوار با گِل؛ ۶) شروع بارنـدگی؛ ۷) نشت کردن؛ ۸) انداختن پرده؛ ۹) بستن در و پنجره؛ ۱۰) دست بر زمین نهادن.

دادانـەوە: ۱) بەردانـەوەی پـەردە؛ ۲) کـونو کەلێـن بەقوڕ گرتن [ف] ۱) انداختن پرده؛ ۲) گرفتن سوراخ دیوار با گِل.

دادبەر: گلی‌کار، شکایەت‌کەر [ف] شاکی، دادخواه.

دادپرس: فریارەس، کەسێ بەهاواری پیاو دەگاو لە شکایەتی دەپرسێ [ف] کسی که به شکایات دیگران می‌رسد.

دادپەروەر: خاوەن‌داد، عادڵ [ف] دادپَروَر.

دادخوا: دادبەر [ف] دادخواه.

دادخواز: دادبەر [ف] دادخواه.

دادخوازی: گلی‌کردن، شکایەت کردن [ف] دادخواهی.

دادخوایی: دادخوازی [ف] دادخواهی.

دادڕ: زۆر دڕیاو: (کراسەکەی **دادڕی**) [ف] پاره.

دادڕان: دڕان لەباری درێژیەوە [ف] پاره شُدن طولی.

دادڕاو: داتلیشاو [ف] پاره شده از طول.

دادڕدادڕ: ۱) لەچەند جێوە دڕاو، شڕووڕ؛ ۲) لەت لەت‌بونی زەوی لەبەر ئاوی ئاوداشتن [ف] ۱) پاره‌پاره شُده؛ ۲) زمین قطعه‌قطعه شُده توسطه آب.

دادرون: دوشت بەسەریەکدا درون: (لەچکی کەواکەی بۆ **دادروم**، ئەم پینەیەم بۆ **دادرو**) [ف] بهم دوختن.

دادڕەس: هانا، فریارەس [ف] فریادرس.

دادڕیاگ: دادڕاو [ف] پاره‌شدهٔ طولی.

دادڕین: کاری دادڕان [ف] دریدن، پاره کردن.

دادك: دایك، داڵك [ف] مادر.

دادگا: مەحکەمە، جێگەی شکات‌کردن [ف] دادگاه.

دادگە: دادگا [ف] دادگاه.

دادگەر: دادپەروەر [ف] دادگر، عادل.

دادگێڕ: دادگەر [ف] دادگر.

دادوبسەت: مامڵە، سەودا، کڕین‌و فرۆشتن [ف] معامله.

دادوبێداد: هاوار لەدەست ناحەقی کەر [ف] داد و بیداد.

دادوُران: دادرون [ف] بەهم دوختن.

دادوُرانن: دادرون [ف] بەهم دوختن.

دادۆش: ۱) شیردۆش؛ ۲) بریتی لەکەسێ کە بەگزی دۆستەو بەهرە دەبا [ف] ۱) شیردوش؛ ۲) دوست دغل.

دادۆشین: ۱) دۆشین تا ئاخردڵۆپ؛ ۲) بریتی لە بەهرەبردنی ناڕەوای

دۆستی گزی‌کار [ف] ۱) تا قطرهٔ آخـــر دوشیدن؛ ۲) کنـــایه از سوءِ استفادهٔ دَغَل‌دوستان.

دادوفوغان: دادوهاوار، هەراو هوریا [ف] فریاد و فغان.

دادۆك: تایەن، دایەن [ف] دایە.

دادوەر: ئەوی بەشکایەتان رادەگا [ف] قاضی.

دادە: ۱) فـەرمـان بە «دادان»؛ ۲) خوشکـی گەورە؛ ۳) داڵـك، دایك [ف] ۱) فعل امر از مصدر «دادان»؛ ۲) خواهر بزرگتر؛ ۳) مادر.

دادەنگ: فەرمان بە بێدەنگ‌بون: (**دادەنگ** بزانین چبوە!) [ف] ساکت شو.

دادەی: ۱) ئابـزانم چۆن؛ ۲) خوشکـی گەورەی ئـەو؛ ۳) دایکـی ئەو؛ ۴) وشەی هانەدان: (**دادەی کورگـەل راکەن**) [ف] ۱) بگـذار ببینـم؛ ۲) خواهر بزرگتر او؛ ۳) مادر او؛ ۴) کلمهٔ تشجیع.

دادی: تایەن، دایەن [ف] دایە.

دادێران: راداشتن، داهێشتن، منـاڵ بەسەردەستەوە گرتن بۆ زیاندن [ف] سرپا گرفتن بچّه.

دادیلە: وشەی دواندنی خوشکی چکۆڵە [ف] کلمهٔ نوازش خواهر کوچکتر.

دار: ۱) درخـت: (**داربـی، دارگـوێـز**)؛ ۲) چێـو: (**دار دەسـت**)؛ ۳) قەلاشکەری، ئێزنگ؛ ۴) قەنارە: (**داری ئیعدام**)؛ ۵) ربەی خوێ پێوان: (**دارێ خوێ بەچەند؟**)؛ ۶) سامان، ماڵ، دارایی: (**دارو نەدارم ئەوەنـدەبـو**)؛ ۷) پاشگری بەواتا: خاوەن: (**خێزان دار، مەڕدار**) [ف] ۱) درخت؛ ۲) چوب؛ ۳) هیزم؛ ۴) دار اعدام؛ ۵) پیمانه نمك فروش؛ ۶) ثروت، دارایی؛ ۷) پسوند بەمعنی صاحب، خداوند.

دارا: ۱) دەوڵـەمـەند، بـوُدە، زەنگیـن؛ ۲) جـۆرێ دەرمـانی چاوێشە؛ ۳) جۆرێ کوُتـاڵ؛ ۴) ناوێ پیاوانـە [ف] ۱) ثروتمند؛ ۲) از داروهای چشم؛ ۳) نوعی پارچە؛ ۴) اسمی مردانه.

دارارەش: دارێکی لێرەوارەو زۆر ئەستوُرو بڵند دەبێ [ف] درختی است جنگلی.

داراش: دالاش [ف] لاشخور.

داراغـان: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی وێرانی کرد [ف] روستایی در کردستان که به وسیله بعثیها ویران شد.

دارانەوە: بوُرانەوە، دڵ لەخۆچوُن، لەسەرخۆچوُن [ف] غش کردن.

دارایی: ۱) کۆڵـوانـە لەپـارچەی دارا؛ ۲) کارگێڕی باج‌ساندن [ف] ۱) چارقد؛ ۲) ادارهٔ دارایی.

دارباز: تەنافبار، پەلهەوان [ف] بندباز.

داربازە: داربەست، تابوُت [ف] تابوت.

داربـڕ: ۱) دڕندەیەکی چکۆڵەیە لەتیرەی پشیلە؛ ۲) کەسێ کە بە بیور داران دەبڕێ [ف] ۱) درّندەی از تیرهٔ گربەسانان؛ ۲) هیزُم‌شکن.

داربۆکردن: برێتی لە سزادانو تۆڵە لێ‌ساندنەوە [ف] کنایه از انتقام گرفتن.

داربـەس: ۱) قایمـەمێو؛ ۲) تابوُتی مردوُ گوێزانەوە؛ ۳) دارلێکدان بۆ سیمان تێ‌کردن [ف] ۱) داربَست تاك؛ ۲) تابوت؛ ۳) داربَست بنّایی.

داربەست: داربەس [ف] نگا: داربەس.

داربەسەر: ناوی سێ گوندی کوردستانە کە دوانی بەعسی وێرانی کرد [ف] نام سه روستا در کردستان.

داربەند: دارلێکدانی چیمەنتۆکاری [ف] داربست بنایی.

داربـەنـدەخوێن: داردۆخین، دارێ کە هۆجەنەی تێدەخەنو لە دەرپێ رادەکەن [ف] وسیلەای که بدان بند تُنبان را در نیفه کشند.

داربەنْك: دارەبەن، دار کەسکان [ف] درخت بنه.

داربـــێر: داری رایەڵ‌کراوی نێوان دوشـــراوو نە دۆشـــراو لەکـــاتـی مەڕدۆشیندا [ف] چوب فاصـــل میان گوسفنـدان دوشیده و نادوشیده هنگام دوشیدن گلّه.

داربێرە: داربێر [ف] نگا: داربێر.

دارپاچ: تەرداس، تەورداس [ف] دهره.

دارپشکێڤ: بای وادەی نزیك بەهار [ف] سرآغاز باد بهاری.

دار پوُچ: داری پیری گەندەڵ [ف] درخت از پیری پوسیده.

دارتاش: نەجار [ف] درودگر، نجار.

دارتاشخانە: دوکانی نەجاری [ف] کارگاه نجاری.

دارتوُ: ۱) دارەتفێ؛ ۲) خڵتەی شتی تراو، تڵپ [ف] ۱) درخت توت؛ ۲) دُردی.

دارتورکنەك: دارکوتکە، دارکوت، دارتەقێنە، مەلێکە [ف] پرندهٔ دارکوب.

دارتۆفانە: بوُز، بەوز [ف] درخت پشه.

دارتومەك: سازو دنبەك پێکەوە، سازو دەوڵ [ف] ساز و ضرب.

دارتوُن: قڕقڕە، چڕك [ف] قرقره.

دارتەرم: تابوُت، داربەست [ف] تابوت.

دارتـەڤن: دەزگا ی تەونگەران، چوارچێوەی قالْی چنین [ف] چارچو به دستگاه قالی‌بافی.

دارتەقێنە: دارکوتکە [ف] دارکوب.

دارتەل: داری بەرز کە تەلەفونی بەسەردا رایەڵ کراوە [ف] عمود تلفن.

دارتەون: چوارچێوەی تەونگەری، دارتەڤن [ف] چارچوبهٔ دستگاه قالی‌بافی.

دارتێل: دارتەل [ف] عمود تلفن.

دارجغارە: مۆدنە، دەمنە، باسك [ف] چوب سیگار.

دارجگەرە: دارجغارە [ف] چوب سیگار.

دارچك: دەوەن، چڵو [ف] درخت بوتەای.

دارچین: توێکڵەدارێکە تیژو بۆن‌خۆش [ف] دارچین.

دارچینی: دارچین [ف] دارچین.

دارداروُك: برێتی لە نانی زۆر کۆن و رەق هەڵاتو [ف] کنایه از نان کهنه و خشك شده.

داردان: ۱) عەمـــاری ئێزنـــگ؛ ۲) جێ‌نەمـــامو ریشـەی زۆر؛ ۳) لە قەنـارەدان، لە سێ‌دارەدان [ف] ۱) اَنبار هیزم؛ ۲) نهالستان؛ ۳) بەدار آویختن، دارزدن.

داردۆژەنـگ: داری ئەم‌لاو ئەولای مەشکـە، کە بەزمانە دەخرێتە ناو *لۆلەپەوە* [ف] دو چوب کنارهٔ مَشك.

داردەس: چێوێ کە بەدەستەوە دەگیردرێ [ف] چوبدستی.

داردەست: داردەس [ف] چوبدستی.

داردینْـك: ۱) داری راهـەنگـاو بەسەر ئاخوڕدا؛ ۲) ئاخوڕ لەداری ناو کۆڵدراو [ف] ۱) چوبی کە سر آخور گذارند؛ ۲) آخوری کە از چوب سازند.

دارڕزان: ۱) داتولاّن؛ ۲) ڕزین تەواوی [ف] ۱) بسیار پُختن؛ ۲) پوسیدن و از هم پاشیدن.

دارڕزانـدن: ۱) تـولاّنـدنـەوە؛ ۲) ڕزانـن [ف] ۱) بسیـار جـوشانـدن؛ ۲) پوساندن.

دارڕزانن: دارڕزاندن [ف] نگا: دارڕزاندن.

دارڕزاو: داتولاّو [ف] از هم پاشیده، بسیار پخته.

دارڕزای: دارڕزاو [ف] از هم پاشیده، بسیار پخته.

دارڕزیاگ: دارڕزاو [ف] نگا: دارڕزاو.

دارڕزیان: دارڕزان [ف] نگا: دارڕزان.

دارڕزیاو: دارڕزاو [ف] نگا: دارڕزاو.

دارڕزین: دارڕزان [ف] نگا: دارڕزان.

دارڕزیو: دارڕزاو [ف] نگا: دارڕزاو.

دارڕژان: ۱) لەسەرەوە بۆخوار ڕژان؛ ۲) دەناو قاڵب کردن [ف] ۱) پایین ریختن؛ ۲) ریختەگری.

دارڕژاندن: ۱) سەرەوخوار ڕشتن؛ ۲) دەقالب کردن [ف] ۱) پایین ریختن؛ ۲) قالب‌ریزی.

دارڕژاو: ۱) لە سەرەوە بۆخـــوار ڕژاو؛ ۲) دەقـــاڵبـدا دروست کراو [ف] ۱) پایین ریختەشدە؛ ۲) قالب‌ریزی شدە.

دارڕژتن: دارڕژاندن [ف] نگا: دارڕژاندن.

دارژمـێر: ژمـــاردنــی ئاژەڵ کە بە داردەست هیمـــایان بۆدەکـــەن [ف] سرشماری گلە با چوبدستی.

دارڕژیان: دارڕژان [ف] نگا: دارڕژان.

دارڕژین: دارڕژان [ف] نگا: دارڕژان.

دارسان: لێڕ، لێڕەوار، جەنگەڵ [ف] جنگل.

دارڕسان: هەڵمەت بردن، پەلاماردان [ف] یورش بردن.

دارستان: جەنگەڵ، لێڕەوار، دارسان [ف] جنگل.

دارڕسکان: پەلاماردان، دارڕسان [ف] یورش بردن.

دارڕسکاندن: گرتن و بەزۆر ڕاکێشان [ف] گرفتن و بەزور کشیدن.

دارسیواك: ئەو داروکەی نوێژکەران ددانی پێ دەماڵن [ف] چوب مسواك.

دارشاخ کردن: سوکایەتی بەسەر هێنان [ف] آبرو بردن.

دارڕشتـن: ۱) دارڕژانـدن؛ ۲) کل دەچاو کێشـان [ف] ۱) نگا: دارڕژاندن؛ ۲) سُرمەکشیدن.

دارڕشتە: دەقاڵب کراو [ف] در قالب شدە.

دارشەق: ۱) داری بن‌باڵی پاشکاو؛ ۲) کاشۆ، گۆچانی گەمەی شەقێن [ف] ۱) چوب زیر بغل؛ ۲) چوبدستی چوگان‌بازی.

دارشەقێن: کاشۆ، دارشەق [ف] چوبدستی چوگان‌بازی.

دارغە: قوڵچی ناوشار، پاسەوانی شار [ف] داروغە.

دارفـرسـەق: داری چەقـاو لـەدەم ڕێگـە بۆ مـاوە دیاری‌کـردن [ف] فرسنگ‌سار.

دارڤـان: ۱) داربڕ، کەسێ کە دار بەتەورو هەڕە دەبڕێتەوە؛ ۲) دارەوان، کەسێ کە باش دەتوانێ بەدرەخت هەڵگەڕێ، دارە وان [ف] ۱) کسی کە کارش قطع درخت است؛ ۲) کسی کە در بالا رفتن از درخت مهارت داشتە باشد.

دارقـواخ: دولکێ کە لەزەوی دەچەقێنن و لولەتفەنگی سەر دەخەن [ف] چوب یا فلز دوسری کە هنگام تیراندازی لولۀ تفنگ را بر آن تکیە می‌دهند.

دارقەپان: دارێك کە ئاڵقەی تەرازوی گەورەی پێدا دەکەن [ف] چوبی کە قپان را بدان وصل کُنند.

دارقـەسپ: ۱) دار خورمـا؛ ۲) دارێکە بۆ جوانی ڕای‌دەگرن وەك دار خورمادەچێ وبەر نادا [ف] ۱) درخت خرما؛ ۲) درخت خرمای زینتی.

دارقەلۆتك: لاسکی وشکی توتن و پەمۆ [ف] شاخۀ خشك پنبە و تنباکو.

دارقەواخ: دارقواخ [ف] نگا: دارقواخ.

دارقـەوام: ئامـرازی داری‌خوار ڕاست کردنەوە [ف] ابزار راست کردن چوب کج.

دارك: دەمارە تۆتن [ف] رگۀ برگ توتون.

دار کار چْك: داری کرۆسك [ف] نوعی گلابی وحشی.

دارکاری: بەدار لێدان [ف] با چوب زدن.

دارك بژێر: ۱) هەڵاواردنی دەمار لە توتن؛ ۲) کەسێ کە دەمار لە توتن جیا دەکاتەوە [ف] ۱) جُدا کردن رگەها از برگ توتون؛ ۲) کسی کە رگەها را از برگ توتون جدا می‌کند.

دارکردن: ئێزنگ کۆکردنەوە [ف] جمع‌آوری هیزُم.

دارکرۆك: دارکوتکە [ف] دارکوب.

دارکرۆکە: دارکرۆك [ف] دارکوب.

دارکوت: دارتەقێنە، دارتورکنەك [ف] دارکوب.

دارکوتك: دارێ کەئاگری پێ تێك وەردەدەن [ف] چوبی کە از آن برای برهم زدن آتش استفادە می‌شود.

دارکوتکە: دارکوت [ف] دارکوب.

دارکۆرك: دارکوتك [ف] نگا: دارکوتك.

دارکـۆڵـك: ۱) کۆڵکەداری جلیت بازی؛ ۲) کۆڵـەوەژی تەنـوور؛ ۳) دەوەن و چڵو [ف] ۱) تکە چوب بازی سوارکاران؛ ۲) نگا: کۆڵەوەژ؛ ۳) درختچۀ جنگلی.

دارکونکەرە: دارکوت [ف] دارکوب.

دارکەپێچان: برێتی لە کزو کەنەفت، لەڕو لاواز [ف] کنایە از لاغرِ مُردنی.

دارکەر: ۱) ئێزنگ کۆکەرەوە؛ ۲) داربڕ [ف] ۱) هیزُم جمع‌کُن؛ ۲) هیزم‌شکن.

دارکیلە: داروکـەی لێك‌کردنی کیلەی پێوانـە [ف] چوبکی کە ظرفیت پیمانە را تنظیم کند.

دارگـــورد: داری نێوان رایەڵی تەون [ف] چوب میان تارهـای قالی در

دستگاه قالی بافی.

دارگوز: داریّ که بەتەڵەوە دەیبەستن تانچیر نەتوانیّ بیبا ف چوبی که تله را بدان بندند.

دارگوزدین: داریّ که لەتوّپیّن‌دا لەتوّپی دەدەن ف چوب چوگان‌بازی.

دارماڵ: پڕاوپڕ، تمام‌تژە ف مالامال، لبالب.

دارّمان: روخانی سەربەرەوژیّر ف فروریزی.

دارّماندن: روخاندن لەسەر بوّخوار ف فروریختن.

دارّمانن: دارّماندن ف فروریختن.

دارّماو: روخاو لەسەرەوە بوّخوار ف فروریخته.

دارّمین: دارّمان ف فروریزی.

دارّمیّن: روخیّن لەسەرەوە بوّخوار ف فروریزنده.

دارّن: روتەوەکەر بەدەست ف پوست گیرنده.

دارّنان: روُتەوەبوُن بەهوّی دەست لەسەرەوە بوّخوار ف پوست‌انداختن.

دارنده: دارا، دەوڵەمەند، زەنگین ف ثروتمند.

دارّنین: روُتەوەکردن: (جلی لەبەرخوّی **دارّنی**، هیّشوی تریکەی دارّنیوە، گەڵای لیّ **دارّنە**) ف کندن و لُخت کردن.

داروّ: ۱) هەیە؛ ۲) هەیەتی ف ۱) هست؛ ۲) دارد.

دارّوُ: دەرمان حەمام ف واجبی.

داروبار: بریّتی لە هیّزو توان‌و لەش ساغی: (پیاویّ بە **داروبارە**) ف کنایه از توانایی و سلامت.

داروبەر: ۱) بریّتی لە هەموشت؛ ۲) بریّتی لە جیّگەی سەخت‌و چوّڵ ف ۱) کنایه از هرچیز؛ ۲) کنایه از زمین خشك و خالی از سکنه.

داروپەردو: بەردو دارو هەڵاشی خانوەڕوخاو ف ئاوار.

دارّوُتان: دارّنان ف نگا: دارّنان.

دارّوُتاندن: دارّنین ف نگا: دارّنین.

دارّوُتانن: دارّوتاندن ف نگا: دارّنین.

دارّوُتاو: دارّناو ف نگا: دارّناو.

دارّوُتای: دارّوُتاو ف نگا: دارّناو.

دارّوجان: دەنکیّکی رەشە لەناو برنجدا ف کدرم.

دارّوچان: ئاوەڕوُت‌بوُن ف پَرکنده شدن پرنده با آب گرم.

دارّوچاندن: ئاوەڕوُت کردن ف پَرکندن پرنده با آب گرم.

دارّوچای: ئاوەڕوُت کراو ف پَرکنده شده با آب گرم.

داروچکە: چیلکە، داری چکوّڵە ف تکّه‌چوب.

دارّوّچکە: داهیّڵراو ف فروهشته.

دارّوّچکان: داهیّڵان، داهیّشتن ف فروهشتن.

دارّوّچکاندن: داهیّڵان ف فروهشتن.

دارّوّچکاو: دارّوّچکە ف فروهشته.

دارّوخان: گوندیّکە لە کوردستان ف نام روستایی در کردستان.

دارّوُخان: دارّمان ف نگا: دارّمان.

دارّوُخاندن: دارّماندن ف نگا: دارّماندن.

دارّوُخانە: شویّنیّ لەحەمام کە دەرمانی موُداماڵی لیّ دەگرن ف جای واجبی گرفتن در گرمابه.

دارّوخاو: دارّماو ف فروریخته.

دارّوخیاگ: دارّماو ف فروریخته.

دارّوخیاو: دارّماو ف فروریخته.

دارودەستە: دەس‌و پیّوەند ف دارو دسته.

دارو دەسە: دارو دەستە ف دارو دسته.

دارو دەوەن: لیّرەواری بەپنچك ف تپّه و ماهور.

داروّغە: دارغە ف داروغه.

دارّوگرتن: دەرمان حەمام لە خوّدان ف واجبی گرفتن.

داروُنی: گوندیّکی کوردستانە بەعسی ویّرانی کرد ف روستایی که به وسیله بعثیها ویران شد.

دارە: ۱) خوّ بەپیّوە راگرتنی بەحەستەم‌و کەم: (کابرا لەروّیشتن‌دا **دارەی** دیّ)؛ ۲) داس ف ۱) بەزحمت خود را سرپا نگهداشتن؛ ۲) داس.

دارەبازە: داربەست، دودارە، تاوت ف تابوت.

دارەبەش: دابەش ف تقسیم.

دارەبەن: دارقەزوان، داربنیّشت، داربەنوشت ف درخت وَن.

دارەپیچان: داڵان، ریّگەی سەر داپوّشراو ف دالان.

دارّەت: قامچ، بەردەس، نزیك بوّ دەست تیّ‌گرتن ف در دسترس.

دارەتو: ۱) دار تفیّ؛ ۲) گوندیّکی کوردە بەعسی ویّرانی کرد ف ۱) درخت توت؛ ۲) نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دارەدارە: چوّنیەتی روّیشتنی منداڵی تازە پیّ گرتو: (مناڵەکە **دارەدارە** دەڕوا) ف حالت راه رفتن کودك تازه پاگرفته.

دارەڕا: داپوّشینی چاوەخانو بەکاریتەو دەستەك ف سقف‌پوشی با تیرك و الوار.

دارەڕەش: ناروەن، جوّریّ داری بیّ‌بەرو شەنگە ف درخت نارون.

دارەست: بەرگر، لەمپەر ف مانع.

دارەسمە: دارکوت ف دارکوب.

دارەشکیّنە: دەرمانیّکە بوّ برین ف دارویی که بر زخم گذارند.

دارەغاڵ: تەرە، بازەڵە، لەلان توّراو ف حیوان آواره از لانه، حیوان اهلی رم کرده از لانه.

دارەغان: دارەغال ف نگا: دارەغال.

دارەقوتە: گوندیّکی کوردستانە بەعسی ویّرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دارە کەوە: دارکوت، دارتەقیّنە ف دارکوب.

دارەلەك: گوندیّکە لە موکوریان ف روستایی در کُردستان.

دارەمەیت: دارتەرم، داربەست، تاوت ف تابوت.

دارەوان: کەسیّ باش بەدار هەڵدەچیّ ف کسی که در بالا رفتن از درخت مهارت دارد.

دارەوەن: بوُز، دارتوّفانە ف درخت پشّه.

دارهەلوُك: دارە دریّژەکەی گەمەی هەلوُکیّن ف چوب بلند بازی الك‌دولك.

داری: جوّریّك بەڕ، جوّریّ رایەخ ف نوعی گلیم.

داریّ: ۱) داسی درویّنه؛ ۲) شاریّکی کۆنی کوردە ف ۱) داس؛ ۲) نام شهری قدیمی در کردستان.

داریانەوە: ۱) بوُرانەوە، دلّ لەخۆچوون؛ ۲) بەملاو بەولادا کەوتن ف ۱) از حال رفتن؛ ۲) تلوتلو خوردن.

داریّتن: دارژتن، دارژاندن ف نگا: دارژاندن.

داریّژگە: قالّبی شت تیّدا تواندنەوەی پیشەسازان ف قالب ریخته‌گری.

داریّژی: کاری دەقالّب کردنی تاویاو ف ریخته‌گری.

داری‌سەماوات: بریّتی لە نارەحەت کردنی زۆر: (بەبەیە **داری سەماواتیّ** نیمە) ف کنایه از آزرده شدن بسیار.

داریلانك: گولّیّکی بۆن خۆشە ف گلی است خوشبو.

دارین: هەرشتیّ لەدار کرابیّ ف چوبین.

دارینە: دارین ف چوبین.

داریّنە: سەلە، نانەشان ف آبکش چوبین.

داژدار: ۱) قەلاّچی، پاسەوانی کەلهە؛ ۲) بریّتی لە لاگر و پاریّزەر ف ۱) نگهبان قلعه؛ ۲) کنایه از طرفدار.

داژگیر: بیّژنگی کون هەلّە بۆ گەنم پاکردن ف الك گندم پاك كردن.

داژەندن: بەرەوخوار بردن: (لوُتی **داژندوە**) ف پایین گرفتن.

داژەنن: ۱) داژەندن؛ ۲) هەلّواسین ف ۱) پایین گرفتن؛ ۲) آویزان کردن.

داژەنین: ۱) داژەندن؛ ۲) لەبەریەك هەلّوەشاندنی کەل‌و پەلی وەك سەعات‌و چەك ف ۱) پایین گرفتن؛ ۲) بهم زدن وسایلی چون ساعت و تفنگ.

داژیار: بژیو، رسق، رۆزی ف روزی، قوت.

داس: داریّ ف داس.

داسپاردن: راسپاردن، قەوینتی کردن ف سفارش کردن.

داس پەرزیّن: بەداس پەرّاندنی ویّنجەی ساوا تا پنجی قایمتر بیّ ف هرس یونجهٔ ضعیف برای تقویت آن.

داستان: چیرۆك ف داستان.

داسخالّە: داسی گوشاد کە تایبەتی گیادرونە ف داس گُشاد ویژهٔ درو گیاه.

داسرەفتن: هەدادان، ئارام گرتن، داسەکنان ف آرام گرفتن.

داسرەوتن: داسرەفتن ف آرام گرفتن.

داسرەوین: داسرەفتن ف آرام گرفتن.

داسك: ۱) داسی چکۆلە؛ ۲) تەورداس؛ ۳) هەودای دەزوو ف ۱) داس کوچك؛ ۲) داس شاخه‌بُری؛ ۳) تار باریك نخ.

داسگ: داسوی گولّی دەغلّ ف اخگل، سیخچه.

داس‌مالّ: درویّنەی گیا بەداس ف درو گیاه با داس.

داس‌مالّە: داس‌مالّ ف درو گیاه با داس.

داسنی: ۱) لەسەر ئایینی زەردەشتی؛ ۲) خواز بیّنی کەران ف ۱) زرتُشتی؛ ۲) خواستگاران.

داسوُ: پرزەی گولّی گەنم‌وجۆ ف اخگل، داسه.

داسوُك: داسوُ ف اخگل، داسه.

داسوُکە: داسوُ ف اخگل، داسه.

داسولکە: ۱) داسوُ؛ ۲) داسی پچوك ف ۱) اخگل؛ ۲) داس کوچك.

داسە: داسوُ ف اخگل.

داسەکنان: داسرەوین ف آرام گرفتن.

داسەکناو: سرەوتو، ئۆقرەگرتو ف آرام گرفته.

داسەکنین: داسەکنان ف آرام شُدن، آرام گرفتن.

داسیلە: داسی پچوك ف داس کوچك.

داش: ۱) کوُرەی ئاسنگەرو پیشەکاران؛ ۲) پیادەی دامەو شەترەنج ف ۱) کوره؛ ۲) پیادهٔ شطرنج و دامه.

داشاخە: ناشاخە، ئەیاغی میوەو... ف بُنْجُل.

داش‌بەداش: ۱) وشەیەکە لە گەمەی دامەدا؛ ۲) بریّتی لە تۆلّەساندنەوە ف ۱) اصطلاحی در بازی دامه؛ ۲) کنایه از انتقام گرفتن.

داشت: ئاژەلّی راگیراو بۆ بەروبوو ف دام نگهداری شده برای تولیدمثل.

داشتن: ۱) ئاولیّنان، ئاوياری، ئاودیّری؛ ۲) لەسەر بۆخوار شوشتن ف ۱) آبیاری؛ ۲) از بالا بەپایین شُستن.

داشتە: ۱) داشت؛ ۲) کۆنە: (نیم **داشتە** بەکاردیّ) ف ۱) نگا: داشت؛ ۲) کهنه.

داشە: داشت ف نگا: داشت.

داشدار: داژدار ف نگا: داژدار.

داشداری: لایەنگری، ئاگاداری، پاریّزگاری ف طرفداری.

داشدیار: بناوان، ئاگاداری مالّ ف مُدیر خانه.

داشك: بەچکەی کەر، جاش ف کره‌خر.

داشکان: ۱) هەلّبرّانی جۆگە بۆ ئاودیّری؛ ۲) لەحەساو کەم‌کردنەوە؛ ۳) رەتاندن ف ۱) شکستن جوی در کار آبیاری؛ ۲) از صورت حساب کسر کردن، تخفیف دادن؛ ۳) خسته‌کردن.

داشکاندن: داشکان ف نگا: داشکان.

داشکانن: داشکان ف نگا: داشکان.

داش کەلەرم: کەلەمی بیّ گەلاّی رەق وەك توُر دەخوریّ ف کلم قُمری.

داش کەلەم: داش کەلەرم ف کلم قُمری.

داشگیر: داژگیر ف نگا: داژگیر.

داشلانە: شاگردی کلیسا لە گوندەکانی کوردستان ف نام اختصاصی شاگردان کلیسا در کردستان.

داشلّیقیان: فلّیقانەوە، پلّیخانەوە ف لەشُدن.

داشۆ: ۱) براگەورە؛ ۲) وشەی دواندنی براگەورە ف ۱) برادر بزرگ؛ ۲) واژه‌ای برای خطاب به برادر بزرگ.

داشۆران: شۆردن بەئاو لەسەر بۆخوار ف از بالا بەپایین شُستن.

داشۆرّان: بەرەوژیّر شۆرّبوُنەوە ف آویزان شُدن.

داشۆراندن: شوشتن لەسەرەوە بۆخوار ف از بالا بەپایین شُستن.

داشۆرّاندن: شۆرّەوە کردن، داهیّلاّن ف آویزان کردن.

داشۆراو: بەئاو لەسەر تاخوار شۆریاو ف از بالا بەپایین شستشو شده.

داشۆریاگ: ۱) بەئاو شۆراو لەسەر تاخوار؛ ۲) بریّتی لە بیّ‌شەرم‌و ئابرّو ف ۱) از بالا بەپایین شُسته شُده؛ ۲) کنایه از بی‌شرم و حیا.

داشۆڕیاگ: داهێژراو لەسەرەوە بۆخوار، داهێڵراو [ف] آویزان شده.

داشۆڕین: داهێڵان، سەربەرەو ژێر داهێشتن [ف] آویزان شدن.

داشوشتن: نابوت بون [ف] ورشکست.

داشەکان: خواربونەوە لەملاو بەولادا [ف] آویزان شدن و بەهر طرف تکان خوردن.

داشەکاندن: خوارکردنەوە بەملاو بەولادا [ف] آویزان کردن و بەهر طرف تکان دادن.

داشەهارە: دوامین پیادەی گەمەی دامە [ف] آخرین مهره در بازی دامه.

داشی: هەژاری گوڵچین لە پەرێز [ف] خوشەچین.

داشێ: وشـەی ڕێز بۆ دوانـدنی برای گەورە [ف] کلمـۀ احترام به برادر بزرگتر، داداش.

داشیار: کەیوانوی ماڵ [ف] کدبانو.

داشێلان: لە سەرەوە بۆ خوار بەنهێم دەس پیاهێنان: (پشتمی **داشێلا**) [ف] ماساژ دادن.

داعبا: ۱) جانەوەری دڕندە؛ ۲) جانەوەری نەناسراو، داحبا [ف] ۱) دڕنده؛ ۲) جانور شناخته نشده.

داعوران: قوتدان [ف] فرودادن، قورت دادن.

داغ: ۱) گەرم؛ ۲) خەمو خەفـەت؛ ۳) چزان بەئاسنی سورەوەبو [ف] ۱) داغ؛ ۲) غم، اندوه؛ ۳) داغ کردن با آهن سرخ شده.

داغان: بەرباد، تەرتو تونا، تەفرو تونا [ف] داغان.

داغدیە: بەلا بەسەرهاتگ [ف] مُصیبت دیده.

داغمە: مۆری دەولەتی، تەمغە [ف] مهر دولتی.

داف: ۱) داو؛ ۲) گرفتاری [ف] ۱) دام؛ ۲) گرفتاری.

دافرتان: لێ دەرپەڕین [ف] بیرون جهیدن.

دافرتانن: لەناوەوە دەراویشتن [ف] به بیرون ورجهاندن.

دافرەقان: داپلۆخان [ف] له شُدن از شدّت پُختن.

دافرەقانن: داپلۆخاندن [ف] له کردن.

دافرەقیان: داپلۆخان [ف] نگا: داپلۆخان.

دافرەقین: دافرەقیان [ف] له شُدن از شدّت پُختن.

دافلیقان: پلیشانەوە [ف] له شُدن، ازهم گسیختن.

دافەتان: داپلۆخان [ف] لەشدن و ازهم گسیختن از شدت زخم.

دافەتاو: داپلۆخاو [ف] لەشده از شدت زخم و بیماری.

دافەتین: دافەتان [ف] نگا: دافەتان.

داڤ: داو [ف] دام.

داڤـدۆز: ۱) کەوی لەداو ترسـاو کە تخـونی داو ناکەوێ؛ ۲) برێتی لە فیڵبـازو زرنگ [ف] ۱) کبـکی که از دام ترسیده و طـرف آن نمی‌رود؛ ۲) کنایه از آدم زیرك و مکّار.

داڤسك: داموسك، موی کلکی یەکسم [ف] موی ستور.

داڤك: داوی ڕاوەکەو [ف] دامی که برای کبك گذارند.

داڤـەڕستن: ۱) خۆپێکـەوە نوسـانـدن. وەك دەنکـە ترێ بەتەنیشت یەکەوە؛ ۲) ڕاسان [ف] ۱) بهم چسبیدن؛ ۲) تهدید با دست.

داڤەگر: بەتاسە، بەئاوات [ف] تاسەخوار، آرزومند.

داڤی: دوایی، دوماهی، ئاخری [ف] آخری.

داقرتاندن: ۱) کرۆژتن؛ ۲) بە ددان شکاندنو بڕین [ف] ۱) خاییدن؛ ۲) با دندان شکستن و بریدن.

داقرچان: ترنجان [ف] ترنجیدن.

داقرچاندن: هەڵقرچاندن، گرنج کردن [ف] ترنجاندن.

داقرچیان: داقرچان [ف] ترنجیدن

داقڵیشان: لەسەر بۆخوار درزبردن [ف] ترکیدن از بالا به پایین.

داقڵیشاندن: لە سەر بۆخوار لەت کردن، دادڕین [ف] شکافتن از بالا به پایین.

داقڵیشاو: لە سەر بۆخوار درزبردو [ف] ترکیده از بالا به پایین.

داقڵیشیاگ: داقڵیشاو [ف] نگا: داقڵیشاو.

داقڵیشیان: داقڵیشان [ف] نگا: داقڵیشان.

داقنان: پلۆخان [ف] لەشدن جسم.

داقناو: پلۆخاو [ف] جسم له شده.

داقنین: داقنان [ف] نگا: داقنان.

داقنیو: داقناو [ف] نگا: داقناو.

داقورچاندن: قویتدان، قورچاندن [ف] قورت دادن.

داقوساندن: قەیچی کردن [ف] قیچی کردن.

داقولین: شکیان [ف] شکستن.

داقەڵاشتن: ۱) لە سەر بۆخوار لەت کردنی دار؛ ۲) برێتی لە هەڵاتنی بە بەلە [ف] ۱) فرو شکافتن؛ ۲) کنایه از فرار با شتاب.

داقەڵشان: داقڵیشان [ف] نگا: داقڵیشان.

داقەڵشاندن: لە سەر بۆ خوار لەت کردن [ف] شکافتن از بالا به پایین.

داقەڵەشان: داقەڵشان [ف] نگا: داقەڵشان.

داقەڵەشاندن: داقەڵشاندن [ف] نگا: داقەڵشاندن.

داقەڵەشاو: داقڵیشاو [ف] نگا: داقڵیشاو.

داقەڵەشیاو: داقڵیشاو [ف] نگا: داقڵیشاو.

داك: دایك، دێ، دیا [ف] مادر.

داکاسان: ئوقرە گرتن، داسەکنان، هەدادان [ف] آرام گرفتن.

داکاسانن: داسەکناندن [ف] آرام کردن.

داکاسیان: داکاسان [ف] آرام گرفتن.

داکاسین: داکاسان [ف] آرام گرفتن.

داکاڵیان: نەڕاندن، خوڕین، داخوڕین [ف] غرّیدن، نهیب زدن.

داکتن: شۆڕەوەبون، داهێڵان [ف] آویخته شدن.

داکـردن: ۱) خەلـە کردنـە ناوچـاڵ: (گەنمەکەم **داکرد**)؛ ۲) داباریني باران: (بـاران **دایکـرد**)؛ ۳) ئاژاڵ کردنـە ژورەوە: (حـەیوانـەکـانم **داکـرد**)؛ ۴) چەقـانـدنی گوێچ لە کـایەدا: (هەڵماتەکەت **داکـە**)؛ ۵) قەڵشاندنی دیوار و... [ف] ۱) غله در چاله ریختن؛ ۲) آغاز بارش باران؛ ۳) دام را در آغل جای دادن؛ ۴) قرار دادن سهم هر بازیکن در محـل خود هنگـام بازی، قـرار دادن چیـزی برای نشـانــەگیری؛ ۵) شکافته شدن دیوار و...

داکرمان: بە ددان وردکردنی شتی ڕەق: (قەندەکەی **داکرماند**) [ف] خرد

کردن جسم سخت با دندان.

داکرماندن: بە ددان وردکردنی شتی ڕەق ف خرد کردن جسم سخت با دندان.

داکرماو: شتێ بە ددان وردکرابێ ف خرد شده با دندان.

داکرمین: داکرماندن ف نگا: داکرماندن.

داکرن: داکردن ف نگا: داکردن.

داکروپان: چاوپۆشی لێ کردن ف چشم‌پوشی.

داکروژتن: داکرمان ف نگا: داکرمان.

داکروشتن: داکرمان ف نگا: داکرمان.

داکشان: بەرەوژێر خشین ف رو بەپایین خزیدن.

داکشاندن: بەرە و ژێر ڕەتاندن ف بەزیر کشیدن.

داکشاو: ١) بەرەوژێر خزیو؛ ٢) بزاوی ژێری توند لە بن پیت: (پیر کە پیتی «پ» **داکشاوی پێ دەڵێن**) ف ١) رو بە پایین خزیده؛ ٢) حرکت زیر.

داکشاوی: ژێری درێژ لە بن پیت ف حرکت زیر بلند در تهجّی.

داکشە: ١) بەخشکە بەرەوخوار چون؛ ٢) گەڕانەوەی شەپۆل لە بەست ف ١) خزیدن رو بە پایین؛ ٢) جزر آب.

داکۆ: ١) دایك؛ ٢) لە بەر ئەمە، بۆیە ف ١) مادر؛ ٢) بەاین دلیل.

داکوتان: ١) بەتهیم بەزەویدادان: (مەزرەقەم **داکوتا**)؛ ٢) سەرێك لەزەوی بردنەخوار: (ئەوسنگەم **داکوتا**)؛ ٣) لە بێژنگ دانی دەغڵ، داتەقانن ف ١) بر زمین زدن با فشار؛ ٢) فروکوبیدن؛ ٣) بە غربال بیختن.

داکوتاندن: داکوتان ف نگا: داکوتان.

داکوژان: ١) دوایی پێ هێنانی چنراو: (گۆریەکەم بەم گەوە **داکوژاند**)؛ ٢) بڕینەوەی شەڕو کێشە؛ ٣) وەکوژاندنی ئاگر ف ١) خاتمە دادن بافت، کور کردن بافته؛ ٢) پایان دادن بە جنگ و نزاع؛ ٣) خاموش کردن آتش.

داکوژاندن: داکوژان ف نگا: داکوژان.

داکوژانن: داکوژان ف نگا: داکوژان.

داکوژیان: داکوژان ف نگا: داکوژان.

داکۆکە: هەراو هوریای ئاپۆرەی مەردم ف جنجال و شلوغی.

داکۆکی: ١) پشتیوانی، لاگیری؛ ٢) کۆششت، تەقالا ف ١) طرفداری، پشتیبانی؛ ٢) کوشش.

داکەتن: ١) کەوتنەخوار؛ ٢) پەڕینی نێر لە مێ. هەر بۆ *ئاژەڵ ئێژن*؛ ٣) خوار بوونەوە ف ١) پایین افتادن؛ ٢) جفت‌گیری نر و ماده. *برای حیوان می‌گویند*؛ ٣) کج شدن.

داکەسیان: داسەکنین، هەدادان ف آرام گرفتن.

داکەسیای: داسەکناو ف آرام گرفته.

داکەسین: داکەسیان ف آرام گرفتن.

داکەفتگ: ١) قوپاو؛ ٢) داهاتوی بان یان زەوی؛ ٣) داب ف ١) فرو رفته؛ ٢) بام یا زمین گود شده؛ ٣) مُد شده.

داکەفتگی: قوپانی زەوی یان بان ف گودشدگی زمین یا بام.

داکەفتن: ١) لە سەرەوە بەرەوخوار هاتن؛ ٢) کەوتنە خوار؛ ٣) بوئەداب و باو: (شتێ تازە **داکەفتگە**)؛ ٤) داسەکنان: (**داکەفە**)؛ ٥) لەکارکەوتن: (پیر بوە **داکەفتگە**)؛ ٦) قوپانی زەمین یان بان، داهاتن: (بانەکە **داکەفتوە**) ف ١) از بالا رو بە پایین آمدن؛ ٢) بە زیر افتادن؛ ٣) مُد شدن؛ ٤) آرام گرفتن؛ ٥) از کار افتادن؛ ٦) چالەشدن بام یا زمین.

داکەن: کەسێ کە بەرگ لە خۆی یان لە کەسێك دەکاتەوە ف کسی کە لباس از تن خود یا دیگری درمی‌آورد.

داکەناندن: ژخۆکردنی جلك، لیباس لە بەرخۆداڕنین ف درآوردن لباس.

داکەندن: داکەناندن ف درآوردن لباس.

داکەواندن: خستنەخوارەوە ف فروهشتن، بەزیر انداختن.

داکەوتن: داکەفتن ف نگا: داکەفتن.

داکەوتو: داکەفتگ ف نگا: داکەفتگ.

داکێشان: ١) لە سەرەوە بەرەوخوارکێشان؛ ٢) ڕاخستن، داخستن ف ١) از بالا بە پایین کشیدن؛ ٢) گستردن.

داگ: ١) داین، بەخشین؛ ٢) ناوەوە، گۆڕ: (مبازدا ئەڤ ماڵ **داگی**) ف ١) دادن، بخشیدن؛ ٢) میانە، وسط.

داگا: نەنك، داکی داك و باب ف مادربزرگ.

داگر: ١) داگیرکەر، دەست بەسەرداگر؛ ٢) هەمولا وەبەرخودەر ف ١) غاصب؛ ٢) شامل، فراگیرندە.

داگڕان: وەخوروهاتنی هەمو لەش ف بە خارش افتادن همهٔ تن.

داگڕاندن: وەخوروهێنانی لەش لە نەخۆشی ف بە خارش افتادن جسم از بیماری.

داگڕاو: لەشی وەخوروهاتگ ف جسم بە خارش افتاده.

داگرتن: ١) هێنانەخوار لە سەرەوە؛ ٢) بەهەمولا ڕاگەیشتن؛ ٣) پڕکردنی دەفر؛ ٤) دادرونی کەنارەی جل بەسەر یەکا؛ ٥) لێدانی بێ پسانەوە: (وای بەداران **داگرت** گوتمان دەمرێ)؛ ٦) بەقسەی زۆر سەر گێژکردن: (وای **داگرتم** بەقسە هۆشم نەما) ف ١) پایین آوردن از بالا؛ ٢) فراگیری؛ ٣) پرکردن ظرف؛ ٤) برهم دوختن کنارهٔ لباس؛ ٥) زدن بدون انقطاع؛ ٦) از پرحرفی گیج کردن.

داگرتنەوە: ١) دوبارە پڕکردن؛ ٢) بەسەریەکا درونی حاشیەی لیباس ف ١) دوبارە پرکردن؛ ٢) برهم دوزی کنارهٔ لباس.

داگرتو: ١) پڕ؛ ٢) هاوردە لە سەر بۆ خوار ف ١) پر، مالامال؛ ٢) پایین آوردە شدە از بالا.

داگرتی: ١) پڕ؛ ٢) بریتی لە بادی هەوا، بەفیز ف ١) پر؛ ٢) کنایە از متکبّر.

داگرسان: پێ بونی ئاگر، هەڵبون ف مشتعل شدن.

داگرساندن: پێ کردن، هەڵکردنی ئاگر ف مشتعل نمودن، افروختن.

داگرساو: هەڵبو، ئاگرتێ بەربو ف مشتعل شدە.

داگریساندن: داگرساندن ف مشتعل نمودن، افروختن.

داگوشین: وشین لە سەرەوە بەرەوژێر ف فشردن از بالا بە پایین.

داگەڕان: بەرەو خوارهاتن لە لای سەرەوە ف فرود آمدن از بلندی.

داگیر: ۱) داگر؛ ۲) بەزۆر ستێنراو: (ماڵەکەم **داگیر** کراوە) ف ۱) نگا: داگر؛ ۲) غصب شده.

داگیـران: ۱) گەرم داهـاتنـی لەش لە تا؛ ۲) گـڕتێ‌چـون، هەڵبـون؛ ۳) گرانبونی گوێ؛ ۴) سورهەڵگەڕانی چاو لە چاوئێشە ف ۱) گرم و سنگین شدن جسم از تب؛ ۲) مشتعل شدن آتش؛ ۳) سنگین شدن گوش؛ ۴) سرخ شدن چشم از چشم‌درد.

داگیراندن: داگرساندن ف مشتعل نمودن.

داگیرانن: داگرساندن ف مشتعل نمودن.

داگیـراو: ۱) کەسێ کە لەشـی لەبەرتا گەرم داهاتبـێ؛ ۲) گڕتێ چو ف ۱) گرم و سنگین شده از تب؛ ۲) مشتعل شده.

داگیرسان: داگرسان ف مشتعل شدن.

داگیرساندن: داگرساندن ف مشتعل نمودن.

داگیرسانن: داگرساندن ف مشتعل نمودن.

داگیرساو: داگرساو ف مشتعل شده.

داگیرکراو: بەزۆر سێندراو ف غصب شده.

داگیرکردن: بەزۆر سەندن ف غصب کردن.

داگیرکەر: بەزۆر سێن ف غاصب.

داگیریان: داگیرسان ف نگا: داگیرسان.

داگیریاگ: داگیراو ف نگا: داگیراو.

دال: ۱) جار، کەڕەت، دەفعە؛ ۲) ناوی پیتێ لە ئەلف‌و بێتکە؛ ۳) بەردی نیشـانە لە بەردەفڕکـێ دا ف ۱) دفعـه، بار؛ ۲) نام حَرفـی در الفبـا؛ ۳) سنگ آماج در بازی سنگ‌اندازی.

داڵ: ۱) ناوی پیتێ لە ئەلف‌و بێ، دال؛ ۲) خەرتل؛ ۳) دنْك لێك جودا: (ئـەم هێشوە **داڵـە**)؛ ۴) کەم‌و زەبونی: (ئەم چێـڵە **داڵ** گۆشتە) ف ۱) حرف دال؛ ۲) لاشخور؛ ۳) دانه از هم جدا، خوشه؛ ۴) اندکی و لاغری.

داڵاش: خەرتل، داڵ ف لاشخور.

داڵان: ڕێگەی بە دیواری سەرداپۆشراودا ف دهلیز.

داڵاندار: پاسەوانی کاروانسەراو ماڵەگەورە ف سرایدار.

داڵان دۆرەپ: ژنی درێژی لاواز ف زن قدبلند بسیار لاغر.

داڵاهـۆ: ۱) داڵـۆ، داوەڵ، داڵهـۆ؛ ۲) ناوی کێوێکە لە کـوردستان ف ۱) مترسك؛ ۲) نام کوهی در کردستان.

داڵبڕ: بڕشتی کەوانەیی لە جلك دا ف دالبر.

داڵبون: لاوازبون، لەڕبون ف لاغرشدن.

داڵدە: پەنا ف پناه، لجوء.

داڵدەدان: پەنادان، حاواندنەوە لە ژێر پەنای خۆ دا ف پناه دادن.

داڵدەهێنان: پەناهێنان ف پناه آوردن، التجاء.

دالستن: لستنەوە لە سەر بۆ خوار ف فرولیسیدن.

دالك: دایك، دێ، جیا، دیا ف مادر.

دالکە: دواندنی دایك ف خطاب به مادر.

دالکان: پێوەنوسان، چەسپان بە سەر ف چسبیدن بر.

دالکاندن: پێوەنوساندن ف چسبانیدن بر.

دالکانن: دالکاندن ف چسبانیدن بر.

دالکاو: پێوەنوساو ف چسبیده بر.

داڵکەدزان: دەس‌کیس، هاوکاری نهێنی دز، دەلاڵی دز ف دزد افشار.

دالکیاگ: دالکاو ف چسبیده بر.

دالکیان: دالکان ف چسبیدن بر.

داڵگە: شار لە گەمە دا ف آخرین مرحله در بازی دویدن و...

دالو: داڵان ف دهلیز.

داڵۆ: پیرێژنی ناحەزی چرچ ف پیرزن بدقیافه.

داڵۆ: پەیکەرەی لەپوش‌و پەلاش لەمەزرا بۆ چوێلەکە ترساندن، داوەڵ، داهۆڵ ف مترسك.

داڵوت: داربەست ف چوب‌بست.

داڵوچان: شۆڕبونەوە ف فروهشتگی.

داڵوچانن: شۆڕکردنەوەو... داهێشتن ف فروهشتن.

داڵوچکە: داهێڵراو، شۆڕەوەکراو ف فروهشته.

داڵوچە: داڵوچکە ف فروهشته.

داڵوچیان: داڵوچان ف نگا: داڵوچان.

داڵۆزان: داڵوچان ف نگا: داڵوچان.

داڵوزکە: داڵوچکە ف نگا: داڵوچکە.

داڵۆسکە: چلۆرە، شوشە سەهۆڵ ف دنگاله.

دالەقان: هەڵواسین ف آویختگی.

دالەقاندن: هەڵاوەسین، شتێ بە شتی بلندەوە کردن ف آویختن.

دالەقاو: هەڵواسراو ف آویخته.

داڵهۆ: داڵۆ ف مترسك.

دالەواروتە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دالـەوای‌سەروُ: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دالـەوای‌گردان: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

داڵەهۆ: داوەڵ، داڵۆ ف مترسك.

دالیان: لاساری، سوُر بوُن لەسەر مەبەست ف لجاجت.

داڵیت: داربەست بۆ مێوەرەزو شتی تر ف چوب‌بست.

دالیستن: دالستن ف لیسیدن.

داڵیە: سی پێوانە لە خەرمان کە لە دارلەلە دەکرێ ف سی پیمانه از خرمن.

دام: ۱) کردەی ڕابردو لە دان، بەخشین؛ ۲) داوی ڕاو؛ ۳) جێگەی ئاغا لە تەختە دامە دا؛ ۴) برێتی لە دەوڵەمەندی زۆر؛ ۵) ڕەوشتی ناو کۆمەڵ: (دام‌و دەستـور)، داب ف ۱) فعل ماضی از دادن برای اوّل شخص مفرد؛ ۲) دام، تله؛ ۳) بالاترین خانه در عرصهٔ بازی «داما»؛ ۴) کنایه از ثروت زیاد؛ ۵) عرف و عادت.

دامـا: ۱) مات بو، کەوتە هەرزەوە؛ ۲) گەمەیەکە هەواڵی شەترنج ف ۱) حیران شد؛ ۲) نوعی بازی شبیه شطرنج.

دامار: رەگی ئەستور، دەمار ف رگ قطور.

داماری: زڕدایك، باوەژن ف زن‌پدر.

داماك: زڕدایك، ژن‌باف ف نامادری.

داماگ: ماتو سەرگەردان، تێماو ف درمانده، مات.

داماگی: تێماوی، ماتیو سەرگەردانی ف درماندگی.

دامـالان: ۱) لە سەرەوە بۆ خوار داخـزانـدن: (پێستی لە بەر **دامالە**)؛ ۲) شێلانی بە دەست: (تـۆزێك پشتم **دامـالــە**)؛ ۳) داکـەنـدن: (دەرپێکـەی **دامـالی**)؛ ۴) لیس‌دانی مەنجەڵو دیزە بە دەست: (ئەو دیزە چی پێوەمـاوە **دای‌مـالـە**) ف ۱) فـر وکنـدن لبـاس؛ ۲) ماسـاژ دادن؛ ۳) خزانیدن لباس؛ ۴) لیس‌دادن تەدیگ با دست.

دامالاو: دامالدراو، وشەی بەرکار لە دامالان ف صیغهٔ مفعولی «دامالان».

دامالدراو: دامالاو، دامالیاگ ف نگا: دامالاو.

دامالیاگ: دامالاو ف نگا: دامالاو.

دامالیان: دامالان ف نگا: دامالان.

دامالین: دامالان ف نگا: دامالان.

دامالیو: دامالاو ف نگا: دامالاو.

دامـان: ۱) تـێ‌مان، ماتـیو سەرگەردانی، دامـاگی؛ ۲) داویـن، چاك؛ ۳) نامانە ناودەستی، بەخشیمان ف ۱) درماندن؛ ۲) دامن؛ ۳) دادیم.

دامانێ: ۱) گەمەی دامە؛ ۲) بەومان دا ف ۱) بازی «داما»؛ ۲) بەوی دادیم.

داماو: داماگ ف درمانده.

داماوی: ۱) داماگی؛ ۲) مات‌بوون ف ۱) درماندگی؛ ۲) درمانده شدن.

دامای: ۱) داماو؛ ۲) مات‌بوی ف ۱) درمانده؛ ۲) درمانده شدی.

دامران: تەمران، کوژانەوەو خەفەبونی ئاگر ف فروکش کردن و خاموش شدن آتش.

دامردن: دامران ف نگا: دامران.

دامردنەوە: دامردن ف نگا: دامردن.

دامـرکـان: ۱) داسەکنان، هەدادان؛ ۲) نەمانی گڕی ئاگر ف ۱) آرام گرفتن؛ ۲) فروکش کردن شعله.

دامـرکـانـدن: ۱) داسەکناندن، آرام کردن؛ ۲) گڕنەهێشتنی ئاگر ف ۱) آرام کردن؛ ۲) فروکشانیدن لهیب.

دامرکانن: دامرکاندن ف نگا: دامرکاندن.

دامرکیان: دامرکان ف نگا: دامرکان.

دامرکین: دامرکان ف نگا: دامرکان.

دامشتە: دانەوێڵە لە سەر ساج برژێنراو، برێشکە، بۆدراو ف دانهٔ بوداده.

داملە: شەپلە لێدراو، ئیفلیج ف فالج‌زده.

داملەچەقان: نوەگوان، نێنگوین، مانگای بەرکەڵ، چێڵی سێ‌ساڵان ف مادە گاو سە سالە.

دامنەچەقان: داملەچەقان ف نگا: داملەچەقان.

دامو: دامان، داوێن ف دامن.

دامـۆچـانـن: ۱) دنـەدان، هانەدان؛ ۲) ڕام‌کردن ف ۱) برانگیختـن؛ ۲) رام‌کردن.

دامـۆچـانن: وەرگەڕاندنی قەراغی لیباس بۆ دەرەوە ف برگرداندن لبهٔ لباس و فرش و...

دامـۆچـیـاگ: ۱) دنـەدراو؛ ۲) لێـوهـەڵـگـەڕاوە؛ ۳) ڕام‌کراو ف ۱) برانگیخته؛ ۲) لبه برگشته؛ ۳) رام شده.

دامو دەزگـــا: ۱) کۆشـك، قەسـر، خانـوی بەرزو تەرز؛ ۲) برێتی لە دەوڵەتو ئیدارەکانی؛ ۳) خۆش‌ڕابواردن ف ۱) کاخ مجلّل؛ ۲) کنایه از رژیم و بستگان آن، سازمان؛ ۳) خوشگذرانی.

دامو دەستور: تەکوزی، ڕێکو پێکی ف ترتیب و تنظیم.

داموس: موی کلکی یەکسم ف موی دم ستور.

داموسك: داموس ف نگا: داموس.

داموسکە: داموس ف نگا: داموس.

دامە: گەمەیەکە بە سیو دو داش دەکرێ ف بازی «داما».

دامەرزان: جێ گرتن، جێ بونەوە لە شوێنێ ف جایگیر شدن.

دامەرزاندن: جێگیرکردن ف جایگیر کردن.

دامەرزانن: دامەرزاندن ف جایگیر کردن.

دامەرزاو: جێگیر بوگ ف جایگیر شده.

دامەرزیاگ: دامەرزاو ف جایگیر شده.

دامەرزیان: دامەرزان ف جایگیر شدن.

دامەزران: دامەرزان، تەواو وەك یەك دەگەڵ دامەرزان ف نگا: دامەرزان.

دامەزراندن: دامەرزاندن ف جایگیر کردن.

دامەزراو: دامەرزاو ف جایگیر شده.

دامەلاغاس: تالان کراو، پوڕکری ف غارت شده.

دامەن: دامان، چاك، داوێن ف دامن.

دامەهر: زڕداك، باوەژن ف نامادری.

دامێن: ۱) دامەن؛ ۲) داوێنی کێو، بنار ف ۱) دامن؛ ۲) دامنهٔ کوه.

دامێن‌پیس: مرۆی زیناحکار ف فاسق، زانی، آلوده دامن.

دامێن تەڕ: دامێن پیس ف نگا: دامێن‌پیس.

دامێن گرتن: ۱) برێتی لە پەنـابۆ بردنو تکاکردن لەکەسێ؛ ۲) ناچار توشی بەڵابون: (ئەم بەڵایە **دامێنی گرتوم**) ف ۱) کنایه از التماس و پناه خواستن؛ ۲) گرفتار شدن.

دامێنگیر: یەخەگر، توش‌هاتو ف گریبانگیر.

دان: ۱) داین، بەخشین؛ ۲) خۆراکی مریشكو باڵندەی ماڵی؛ ۳) خەلە: (دەخلو **دان**)؛ ۴) تۆم: (گەنمـەکـەم **دانی** نەگرتوە)؛ ۵) ددان، دران؛ ۶) جێگـە: (**خـوێدان، قەلاغدان**)؛ ۷) نیشـانـەی چاوگ: (**پێدان، لێدان، تێدان**)؛ ۸) نیوڕۆژ: (**دانی** سەرینە، **دانی** ئێوارە)؛ ۹) وەنـاو کەوتن: (**لەناودان**)؛ ۱۰) کژ، فەسڵ ف ۱) دادن؛ ۲) خوراك ماکیان، چینـه؛ ۳) غلّه؛ ۴) تخم؛ ۵) دنـدان؛ ۶) پسوند ظرفیّت؛ ۷) علامت مصدری؛ ۸) نیم‌روز؛ ۹) بەمیان رفتن؛ ۱۰) موسم.

دان‌ئاڵبونەوە: ددان بەشتی ترش کولبون ف کند شدن دندان از ترشی خوردن.

دانا: زانا، زۆرزان ف دانا.

دانــار: تیکه‌ڵاو نه‌بوی ده‌نکه‌ده‌نکه‌ی داوه‌ستاو: (چێشته‌که **دانار دانار** بیو) ف دانه‌دانه شدن روغن و...

داناردانار: دانار ف نگا: دانار.

داناژن: پوشکه‌ی که‌لێنه‌ددان کوڵینه‌وه ف خلال دندان.

دانامه: ماش و برنج، موی سپی و ڕه‌شی تیکه‌ڵاو ف موی سپید و سیاه سر و روی.

دانان: ۱) نانه‌سه‌رزه‌وی؛ ۲) دۆڕاندن له قومار؛ ۳) نوسینی کتێب: (مه‌لا کتێبێکی **داناوه**) ف ۱) نهادن؛ ۲) باختن؛ ۳) تألیف کردن.

داناو: ئاودانی ده‌غڵ بۆ ده‌نك قه‌ڵه‌وبون ف آبیاری برای چاق شدن دانهٔ غلّه.

دانبۆری: زۆرخۆر دوای له نه‌خۆشی هه‌ستانه‌وه ف پرخوری بعد از شفا یافتن.

دان‌به‌خۆداگرتن: ده‌رهه‌ڵ نه‌بوُن، پشودرێژی، له پڕ هه‌ڵنه‌چوُن ف صبر و حلم داشتن.

دان‌بیانان: ۱) ڕاستی گوتن، ده‌ربڕینی جوابی ڕاست؛ ۲) به‌شت زانین، نرخ‌بۆدانان: (کاو را **دان** به منا **ناهێنێ**) ف ۱) اعتراف؛ ۲) ارج نهادن.

دان‌جیرکردن: ددان به گڕی شاندان ف دندان قروچه.

دان‌جیرکردنه‌وه: دان‌جیرکردن ف دندان قروچه.

دان‌چونه کلیله: ددان به سه‌ریه‌ك دانوسان و زار هه‌ڵنه‌پچڕان ف دندان برهم چسبیدن و باز نشدن دهان، قفل شدن دهان.

دان چیرکردن: دان جیرکردن ف دندان قروچه.

دان‌دانۆکه: گیایه‌که ف گیاهی است.

دانــدراو: ۱) ســه‌رزه‌وی نــراو؛ ۲) کریــاو به قــانــون؛ ۳) هه‌ڵگیراو ف ۱) نهاده شده؛ ۲) قانون شده؛ ۳) در خانه نگهداری شده.

داندۆك: گه‌نم و دۆکه‌شکی وشکه‌وه‌کراو ف گندم و دوغ کشك باهم خشکیده.

داندوك: ده‌می باڵنده، ده‌نوك ف نوك، منقار.

دانراو: داندراو ف نگا: داندراو.

دان‌ڕیچ: ددان‌گڕ ف دندانها برجسته.

دان‌ڕیچ کردنه‌وه: دان‌جیرکردن ف دندان قروچه.

دانساز: وه‌ستای ددان کردن ف دندانساز.

دان سپی بونه‌وه: بریتی له بێ‌شه‌رم بون ف کنایه از شرم و حیا رفتن.

دانسته: تایبه‌تی ف ویژگی.

دانسقه: که‌م‌وێنه، نایه‌ب ف نایاب.

دان‌سه‌ح کرن: تێ گه‌یاندن ف فهمانیدن.

دانك: ده‌نك، دانه، لب ف دانه.

دانکردن: ۱) ده‌نك په‌یدابونی خه‌ڵه؛ ۲) ددان دروست کردن ف ۱) دانه کردن غلّه؛ ۲) دندان درست کردن.

دانکه: ئاوڵه‌ی مه‌ل، خروُکه‌ی مریشك ف آبله‌مرغان.

دانکه‌ده‌ردان: ئاوڵه لێ هاتنی مه‌ل و مریشك ف آبله‌زدن مرغ.

دان‌که‌ل: دگان شکیاگ یاکه‌فتگ ف دندان شکسته.

دانــگ: ۱) شه‌شیه‌کی موڵــك؛ ۲) شه‌شیه‌کی مسقاڵ ف ۱) یك ششم ملك؛ ۲) یك ششم مثقال.

دانگا: ده‌مێك، تاوێك ف مدّتی کم، دمی.

دانگانه: به‌هره‌ی دانگێك له مڵك ف بهرهٔ یك ششم از زمین ملکی.

دانگــو: ۱) کاکڵه بـادام و شیـڵانه‌ی سپی کراوی کوڵاو؛ ۲) جیاجیا ف ۱) هستهٔ بادام و زردآلوی پوست کندهٔ آب پز؛ ۲) متفرّق.

دانگه: ۱) جێگه‌ی گیابۆخستنی ئاژه‌ڵ له زستاندا؛ ۲) خوار ئاوایی ف ۱) علفگاه بیرون آغل در زمستان؛ ۲) طرف پایین آبادی.

دانـگیـر: ۱) دانــه‌وێڵــه‌ی باش نه‌کــوڵاو؛ ۲) چیکــه‌نـه، ئامـرازی په‌مۆدانه‌گرتن؛ ۳) نه‌خۆشی ئاژه‌ڵ له ده‌خڵی زۆر خواردن ف ۱) دانهٔ نیم‌پخته؛ ۲) ابزار پنبه پاك کنی؛ ۳) نوعی بیماری دام که از خوردن غلّهٔ بسیار حاصل می‌شود.

دان تیژ کردن: بریتی له ته‌ماح کردن ف کنایه از طمع.

دانـو: ۱) دانـه‌وێڵه‌ی له ئاوا کـوڵاو؛ ۲) جـۆره نه‌خـۆشیـه‌کـی بزن؛ ۳) چواڵه‌ی سپی کـراوی کـوڵاو ف ۱) دانهٔ آب‌پز؛ ۲) نوعی بیماری بز؛ ۳) هسته بادام آب‌پز.

دانواندن: ۱) چه‌ماندنه‌وه؛ ۲) بریتی له ته‌سلیم بون ف ۱) خم کردن؛ ۲) کنایه از تسلیم شدن.

دانوراشتن: قه‌دکردن، دولا به‌سه‌ریه‌کاهێنان ف تاکردن، دولایه برهم آوردن.

دانوستان: مامڵه، کڕین و فرۆتن ف معامله.

دانوشتان: قه‌دبون، لایه‌ك به‌سه‌ر یه‌کتر داهێنان ف تاشدن، لابرلا آوردن.

دانوشتاندن: دانوراشتن ف نگا: دانوراشتن.

دانوشتانن: دانوشتاندن ف نگا: دانوشتاندن.

دانـوشتـاو: ۱) قه‌دکـراو؛ ۲) که‌ناره‌ی به‌سه‌ریه‌کا دوراو ف ۱) تاشدهٔ کاغذ؛ ۲) برهم دوختهٔ کنارهٔ لباس.

دانۆکه: تۆی که‌نگر، تۆمی ناو قانگه‌لاشك ف کنگردانه.

دانوکه: نه‌خۆشیه‌کی مه‌له ف نوعی بیماری پرنده.

دانوله: ۱) دانه‌وێڵه‌ی کوڵاو؛ ۲) گیایه‌که ف ۱) دانهٔ آب‌پز؛ ۲) گیاهی است.

دانــه: ۱) دانك، ده‌نك، ده‌ندك؛ ۲) هاوکاری ژماره، عه‌دده‌د: (**یه‌ك‌دانه، دودانه**)؛ ۳) ئاسنی لغاو که ده‌چێته ناو زاری یه‌کسمه‌وه؛ ۴) ته‌خته‌ی لای ژووروی مه‌ره‌زه؛ ۵) ددانه‌و گڕنی گڕنیایه‌تی مشار و هه‌ڕه؛ ۶) شه‌ی ته‌ون؛ ۷) ده‌رمـانی ڕه‌نگ بۆ ڕه‌نگ‌کردنی به‌ران؛ ۸) تانه‌ی چاو؛ ۹) به‌ردێکی به نرخـه ف ۱) دانـه؛ ۲) عدد؛ ۳) دهنـهٔ لگام؛ ۴) قسمت بالای شالیزار؛ ۵) دندانه؛ ۶) شانه مانندی در بافندگی؛ ۷) رنگی که برای رنگ کردن قوچ به‌کار می‌رود؛ ۸) لکهٔ چشم؛ ۹) یشم.

دانه‌با: به‌ربادانی خۆیانی خه‌رمان ف باد دادن خرمن.

دانه‌به‌ر: ده‌سته‌به‌ر، به‌رعۆده ف ضامن.

دانه‌به‌رهه‌ڤ: له‌به‌رانبه‌ر یه‌کتر ڕانان تا بزانن کام باشتر و جوانترن ف رو در رو قرار دادن برای مقایسه.

دانەپاڵ: ١) هاوبەشی کردن، تێکەڵ بە خەڵکبون بۆ کاریێ؛ ٢) بە بنار هەڵگەڕان ف ١) رفتن به همکاری دیگران؛ ٢) از دامنه بالا رفتن.

دانەپەی: وەدواکەوتن ف پیگیری.

دانەچوقە: تەقەتەقی ددانان لە سەرمان یان لە تالێهاتن ف بهم خوردن دندانها از سرما یا از تب.

دانەچولەکە: گیایەکە ف گیاهی است.

دانەچیرە: زیك خشانی ددانانو سیرە لێ هاتنیان ف بهم ساییدن دندانها.

دانەخورە: چەشە خواردو، چەشە ف چشته‌خوار.

دانـەدو: ١) لـەدودان، پێـوەچـون؛ ٢) وەدواکـەوتن، شوێـن کەوتـن؛ ٣) مریـدبون، پەیـڕەوی کـردن ف ١) استمرار، ادامـه؛ ٢) پیگیری؛ ٣) پیروی.

دانەدۆ: دۆکولێو، دۆخەوا ف دوغبا.

دانەدەم: لەدوادان ف تمدید کردن، ادامه دادن.

دانـەر: ١) کەسێ شتێ ئەنێتـە بان زەوی یا هەرشتێ؛ ٢) بناغە دارێژو دوروستکەر؛ ٣) نوسەری کتێبو شێعر ف ١) گذارنده؛ ٢) بنیانگزار؛ ٣) مؤلف.

دانەڕۆکە: شێوی نۆکو گەنم کە بە مزگێنی دانهاتنی منداڵ دەیبەشنەوە ف آش گندم و نخود که بەمناسبت دندان درآوردن نوزاد می‌دهند.

دانەریز: دانەڕژانە ناو ئاردەوە لە ئاسیاو ف دانە گندمریزی در آرد آسیاب.

دانەزانین: تێگە یاندنی خەڵك بۆفەرمان وکاریێ ف اعلام.

دانەسەر: بەسەردا دان، هێرش لەنەکاو بۆ بردن ف حمله کردن.

دانەقەتێ: گیایەکە ف گیاهی است.

دانەك: بەخشش ف بخشش.

دانەکولانە: دانوی دانەوێڵە، دانوڵە ف دانهٔ آب‌پز.

دانەلغاو: ئەو ئاسنەی لغاو کە دەچێتە ناو دەمی یەکسم ف دهنهٔ لگام.

دانەلوق: شێوی سەوزیجاتو گەنمەکوتاو ف آش سبزی و گندم نیم‌کوب.

دانەماش: موی ماشو برنجی ف موی سپید و سیاه مختلط.

دانەمە: موی سپی دانە دانە لە ناو موی ڕەش دا ف تارهای سفید مو در ریش.

دانەوان: چەمینەوە، بەرەو نەوی بون ف خم شدن.

دانـەوانـدن: ١) چەمـانـدنەوە؛ ٢) لە کێشەدا تەسلیم بون ف ١) خم نمودن؛ ٢) در مجادله تسلیم شدن، کوتاه آمدن.

دانەوانن: دانەواندن ف نگا: دانەواندن.

دانـــەوە: ١) گەڕانـــدنـــەوەی وام؛ ٢) کوڵـینی زەمین ف ١) وادادن، بازپرداخت وام؛ ٢) کندن زمین.

دانەوی: لارەوەبو، چەمایەوە ف خم شد.

دانەوێڵە: ئازوخەی وشك وەك نیسكو نۆكو... ف بنشن.

دانەوین: دانەوان ف خم‌شدن.

دانەوینەوە: دانەوان ف خم‌شدن.

دانهێڕ: گەنمەکوتاو، گەنمی کڕەکراو ف گندم کوبیده.

دانهێڕك: دانهێڕ ف گندم کوبیده.

دانەیەك: ١) دانەپاڵ؛ ٢) یەکێك ف ١) نگا: دانەپاڵ؛ ٢) یکعدد.

دانی: ١) دابەستە؛ ٢) دانو، دەنکی کولاو؛ ٣) دانە بەهەمو ماناوە ف ١) پروار؛ ٢) دانهٔ آب‌پز؛ ٣) نگا: دانه.

دانـێ: ١) بنێ بـان زەوی؛ ٢) چێـشتـەنگـاو ف ١) بنـه، بر زمین نه؛ ٢) چاشتگاه.

دانیاگ: دوڕاو ف باخته.

دانیان: ١) دانان؛ ٢) دوڕاندن ف ١) نهادن؛ ٢) باختن.

دانیاو: ١) دانراو؛ ٢) دوڕاو ف ١) نهاده؛ ٢) باخته.

دانێر: ئەوی حوکم دەکا، حاکم ف حاکم.

دانێر کرن: محاکەمە کردن ف محاکمه کردن.

دانیش: ڕونێ، بنیش ف بنشین.

دانیشتگ: نیشتو ف نشسته.

دانیشتن: ڕونیشتن، نیشتن ف نشستن.

دانیشتو: ڕونیشتی، نیشتو ف نشسته.

دانیشە: ڕونێ، دانیش ف بنشین.

دانیك: دانو، دانولە، دانەوێڵەی کولاو ف دانهٔ آب‌پز.

دانین: دانان ف نگا: دانان.

دانیە: دایبنێ ف بنه، امر به نهادن.

داو: ١) هەودا، تا، تاڵ؛ ٢) داوی مەل ڕاوکردن؛ ٣) گزیو گەڕ؛ ٤) داوێن؛ ٥) جۆرێك کایە لە نەردێندا؛ ٦) گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف ١) تار نخ یا مو و...؛ ٢) دام؛ ٣) حقـه و کلك؛ ٤) دامن؛ ٥) نوعی بازی نرد؛ ٦) نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

داوا: ١) تەڵەب، خوازتن؛ ٣) شەڕوهەرا ف ١) طلب؛ ٢) دعوی، جنگ.

داواچی: تەڵەبکار، خوازەر ف ادّعاکننده.

داواکار: داواچی ف ادّعاکننده.

داواکەر: داواچی ف ادّعاکننده.

داوان: ١) دامـەن، دامـێـن، داو؛ ٢) خـوازبـێـنـی کەر ف ١) دامـن؛ ٢) خواستگار.

داوباز: ١) گزیکار؛ ٢) ڕاوچی بەهۆیداو ف ١) حقەباز؛ ٢) صیاد بادام.

داوبسەت: سەودا، مامڵە ف دادوستد.

داوخـواز: ١) خواستنـی خـوێی؛ ٢) خـوازبێنـی کەر ف ١) داوطلـب؛ ٢) خواستگار.

داوخوازی: خوازبێنی ف خواستگاری.

داواخستن: داودانانەوە بۆ ڕاوەمەل ف دام نهادن.

داوداوا: گوندێکە لە کوردستان ف نام روستایی است.

داوداوی: جاڵ جاڵۆکە، کاکڵە مۆشان ف عنکبوت.

داودۆز: مەلێ کە هەست بە داو دەکا ف پرندەای که دام را حسّ می‌کند.

داودەرمـان: ١) هاتـوچـوی بژیشـك کردن بۆ چابونەوە؛ ٢) ئالاتو زەردەچێوە ف ١) معالجات؛ ٢) دیگ ابزار، ادویه.

داودی: گوڵێکە بە زور ڕەنگ ف گل داودی.

داودیرۆنکل: پەپوسێمانە ف هدهد.
داوڕ: داد ڕ، دابڕ، پاژبوگ ف جزء جداشده.
داوشکەستی: دامێن تەڕ ف نگا: دامێن تەڕ.
داوکەفتن: کەوتنەناو داو، گیران بە داو ف در دام افتادن.
داوگە: جێداو، ئەو شوێنەی داوی بۆ ڕاو لێ بنێنەوە ف دامگە.
داوڵ: داوەڵ ف مترسك.
داوڵین: ۱) نان دەشۆر با گوشین؛ ۲) دەسەریەك ئاخنین ف ۱) تریت کردن نان؛ ۲) انباشتن با فشار.
داولێدەر: ۱) داوچەقێن؛ ۲) فێڵباز ف ۱) دام‌گذار؛ ۲) حقه‌باز.
داونانەوە: داو چەقاندن بۆ ڕاو ف دام نهادن.
داوەت: ۱) ڕەقس، گـۆبـەنـد، دیـلان؛ ۲) زەمـاوەنـدی بوك ف ۱) رقص؛ ۲) جشن عروسی.
داوەتەجنۆکە: باهۆز، گێژەلۆکە ف گردباد.
داوەتی جندۆکان: باهۆز ف گردباد.
داوەران: لە ژوروژا بەرەوخوار ڕژان ف فروریزی.
داوەراندن: لە بەرزەوە ڕژاندنەخوار: (سێو **داوەرین**، تەرزە **داوەری**) ف فروریختن.
داوەرانن: داوەراندن ف فروریختن.
داوەریـان: ۱) داوەران؛ ۲) شـۆڕەوەبـون ف ۱) نـگـا: داوەران؛ ۲) فروهشتگی.
داوەڕێس: ۱) هاوریشمی نەڕێسـراو؛ ۲) جۆرێ کوتاڵ ف ۱) ابریشم خام؛ ۲) نوعی کرباس.
داوەرین: داوەریان ف نگا: داوەریان.
داوەزان: داخۆزین، پیادەبونی سوار ف پیاده شدن سوار.
داوەزانـدن: پیادەکـردنی سوار، سوار لە ئەسپ هێنـانە خوار ف پیاده کردن از سواری.
داوەزین: داوەزان ف نگا: داوەزان.
داوەستن: ۱) دابەستن، شەتەك‌دان؛ ۲) بەختە ڕاگرتن بۆ قەڵەوبون ف ۱) محکم بستن؛ ۲) نگهداری حیوان برای چاق شدن.
داوەسین: کەردار، چاروێدار، خەربەندە ف خربنده.
داوەشان: ۱) تەکاندنی جلك لە سەر تەندور: (کراسەکەت **داوەشێنە**)؛ ۲) ڕاتڵەکـانـدن بەرەوژێر: (دارێکـی بۆ **داوەشـانـد** بەری نەکـەوت)؛ ۳) ڕزاوی لەبەریەك‌چوگ: (لەشی **داوەشاوە** ناتوانێ هیچ‌بکا) ف ۱) تکانیدن لباس بر آتش؛ ۲) حرکت دادن رو به پایین؛ ۳) لەشدن و پوسیدن.
داوەشاندن: کاری داوەشان ف عمل «داوەشان».
داوەشاو: بەرکاری داوەشان ف صیغهٔ مفعولی «داوەشان».
داوەشیاگ: ۱) داوەشاو؛ ۲) تۆی چێندراو ف ۱) نگا: داوەشاو؛ ۲) تخم کاشته.
داوەشیان: داوەشان ف نگا: داوەشان.
داوەکۆستە: باڵدارێکە لە کەو بچوکتر ف پرنده‌ای است کوچکتر از کبك.

داوەڵ: ۱) داڵـەهۆ، داوڵ، داڵۆ: (بەو زولفی میرۆوەحەت مەکە مەنعم لە شەهـدی لێو / تەیرێکـە دڵ زەعیف‌و دەترسێ لە **داوەڵێ**) «سەیفی قازی»؛ ۲) دەهۆڵ ف ۱) مترسك؛ ۲) دهُل.
داوی: دوایی، پاشین ف آخر.
داویتی: گوڵێکە بۆن خۆش، داودی ف گل داودی.
داوی‌دان: دوایی پێ هێنان ف خاتمه دادن.
داوین: پاشین، پاشینە ف آخرین.
داوێن: داو، دامان، دامێن ف دامن.
داوێن‌پاك: دور لە گوناح ف پاکدامن.
داوێن پیس: فاسق‌و زیناح کار، دامێن پیس ف آلوده‌دامن.
داوێن‌تەڕ: دامێن تەڕ، داوێن پیس ف تردامن.
داوینە: پاشینە، پاش هە موشت ف آخرین.
داوێنە: بناری چیا ف دامنهٔ کوه.
داویە: هە میشەژیو، بەردەوام ف ابدی.
داهات: دەرامەت، بەهرەی زەمین، حاسڵات ف محصول.
داهاتانە: بەشی خاون‌مڵك لە دەرامەتی زەوی ف مالیات بر درآمد، بهرهٔ مالکانه.
داهاتگ: تازە پەیابوگ ف نوآمده.
داهـاتن: ۱) نەوینەوە، چەمینەوە؛ ۲) بڕانەوە بە مشار؛ ۳) نەخۆش بونی چاو: (چاوم **داهاتوە**)؛ ۴) بەشانەکران: (سەری بە شانە **داهاتوە**)؛ ۵) کەوی بون، ڕام‌بون؛ ۶) تازە دەرچـون، لەنـوێ هاتن؛ ۷) داکەوتن: (بـانی ئەو خانـوەی **داهـاتوە**) ف ۱) خمیدن؛ ۲) بریدن با ارّه؛ ۳) شروع چشم‌درد؛ ۴) شانه شدن مو؛ ۵) رام شدن؛ ۶) نوآمد، اختراع؛ ۷) نگا: داکەوتن.
داهاتو: حاڵی بەرکاری داهاتن ف صیغهٔ مفعولی «داهاتن».
داهاڕین: وردکردنی شتی ڕەق، آسیاوکردن ف خُرد کردن، آسیاب کردن.
داهانین: تازە پەیدا کردن، وەدی هێنانی شتی نوێ ف اختراع، نوآوری.
داهـاوردن: ۱) داهـانین؛ ۲) بەشانەکردنی مو ف ۱) نگـا: داهـانین؛ ۲) شانه زدن مو.
داهوڕ: فرت، گوشاد، هەراو، زڕ، زڕت ف گشاد.
داهوڵ: داوەڵ ف مترسك.
داهەڕستن: بەسەر یەکدا لکان‌و لێك توندبون ف با فشار برهم چسبیدن.
داهی: ئیتر چی؟ دەی ئیدی؟ ف دیگر چه؟ پس چه؟
داهیـزان: ۱) لەش گـران‌بون لە تا یان لە گەرما؛ ۲) شـل‌بونی هەویر ف ۱) تباسیدن، بی‌حال شدن از گرما؛ ۲) آبکی بودن خمیر.
داهێزران: داهێزان ف نگا: داهێزان.
داهێزیان: داهێزان ف نگا: داهێزان.
داهێشتن: بەرەوخوار شۆڕکردنەوە ف فروهشتن.
داهێڵان: داهێشتن ف فروهشتن.
داهێنان: ۱) ڕام‌کردن، کەوی کردن، کەدی کردن؛ ۲) بە هەڕە بڕینەوەی

دار؛ ۳) شانەکردنی مو؛ ۴) خوار کردنەوەی لك و دار؛ ۵) لە نوێ هێنان ف ۱) رام کردن؛ ۲) اره‌کردن؛ ۳) شانه زدن؛ ۴) خم نمودن؛ ۵) اختراع.
داهێنانەوە: خوارکردنەوە ف خم کردن.
داهێنەر: وەدی هێن ف مخترع.
دای: ۱) دایك، داڵك؛ ۲) کردەی ڕابوردوی دان: (**دای پێم**) ف ۱) مادر؛ ۲) فعل ماضی دادن برای سوم شخص مفرد.
دایاخ: سەبر، پشودان، حەوسەلە ف صبر.
دایان: ۱) تایەن، لەلەی ژن؛ ۲) کاری ڕابردەی دان بۆ کۆ ف ۱) ماما، دایه؛ ۲) فعل ماضی دادن برای سوم شخص جمع.
دایانی: تایەنی ف مامایی.
دایرە: ۱) دەفەی چکۆڵە؛ ۲) شوێنی کارگێڕی دەوڵەت ف ۱) دف کوچك؛ ۲) اداره.
دایرە زەنگی: دەفەی چوکی بەزریزە، گەواڵ ف دایره‌زنگی.
دایسێ: لە گڕدایە، هەڵبوە ف شعله‌ور است.
دایك: داڵك، نۆدا، دێ، جیا، داك ف مادر.
دایکە: ۱) وشەی دواندنی داڵك؛ ۲) مێوینەی لە سەر جوچکان؛ ۳) فەرمانی داکردن ف ۱) کلمهٔ خطاب به مادر؛ ۲) جفت مادهٔ پرنده؛ ۳) امر به ریختن.
دایکەدزە: دەسکیس ف شریك دزد.
دایکەلێ: وشەی دواندنی دایك بە خۆشەویستی ف کلمهٔ خطاب به مادر دوستانه.
دایکەمار: زەردە قۆڕە، جۆرێ مارمێلکە ف نوعی مارمولك.
دایکەمارانە: جۆرێ مارمیلکە ف نوعی مارمولك.
دایکەوا: ژنی بابەدەم ف حوّا همسر آدم.
دایلاخ: بەچکەوشتری یکساڵە ف شتر بچهٔ یکساله.
دایلاغ: دایلاخ ف شتر بچهٔ یکساله.
دایلان: ۱) سەیر، سەمەرە؛ ۲) دڵبەری زۆر جوان ف ۱) عجیب؛ ۲) دلربا و زیبا.
دایم: هەمیشە ف دائم.
دایندە: دڵاوا، دەهندە ف بخشنده.
داینە: ۱) داوێن، دامێن؛ ۲) فرمان بە دانان؛ ۳) بناری کێو ف ۱) دامن؛ ۲) امر به نهادن؛ ۳) دامنهٔ کوه.
داینێ: فرمان بە دانان ف بگذارش، امر به نهادن.
دایە: ۱) دایك؛ ۲) تایەن ف ۱) مادر؛ ۲) دایه.
دایەخ: بەهرە، فایدە ف بهره.
دایەق: دایەخ ف بهره.
دایەڵکە: ئامرازێکە لە ئاسیاودا ف ابزاری در آسیاب.
دایەن: تایەن، ئەوژنەی شیر ئەدا بە منالی خەڵك ف دایه، شیردهٔ به بچهٔ دیگران.
داین: دایەن ف دایەن.
دایی: دۆك، شۆکە ف سپیدك گیاهی.

دبدب: ۱) وشەیەکە شوان ئاژەڵی پێ بانگ دەکا؛ ۲) پاسەوان، ئێشك‌گر ف ۱) اصطلاحی برای خواندن گله؛ ۲) نگهبان.
دبدۆب: پاسەوان ف نگهبان.
دبێ: ئێژێ، دەڵێ ف می گوید.
دبێدبێ: دبدب، وشەی بانگ‌کردنی ئاژاڵ ف کلمهٔ خواندن گله.
دپل: تبل، قامك، تلی، ئەنگوست ف انگشت.
دت: دەدا: (**دت ئان نادت**: دەیدا یان نایدا) ف می‌دهد.
دتەر: لاسا، دەمەلاسکە ف تقلید، ادا.
دج: ۱) سوچ، قوژبنی دیوار؛ ۲) ددانە ف ۱) نبش دیوار؛ ۲) دندانه.
ددا: نەنە، نەنك، داپیرە ف مادربزرگ.
ددان: ئێسکی ناو دەم بۆ شت پێ خواردن، دان ف دندان.
ددان ئاڵبونەوە: دان ئاڵبونەوە ف نگا: دان ئاڵبونەوە.
ددان تیژکردن: تەماح کردن ف کنایه از طمع کردن.
ددان چیرکردن: ددان بەگڕی نیشاندان ف دندان قروچه.
ددان خۆشك: سپڵ ف طحال.
دداندن: ۱) شات و شوت کردن، خۆهەڵکێشان؛ ۲) درۆکردن ف ۱) لاف زدن؛ ۲) دروغ گفتن.
ددان سپی بونەوە: شەرم نەمان لە ڕوی گەورەتردا ف پررو شدن در برابر بزرگتر از خود.
ددان گڕ: ددان گەورە، ددان دەرپەڕیو ف دندان برجسته.
ددانۆك: کەلایی سەر دیوار و دەمە مشار ف دندانه.
ددانە: ددانۆك ف دندانه.
ددو: یەك و یەك، دو ف عدد دو.
ددۆ: ددو ف عدد دو.
دڕ: زبر، برێتی لە نەترسی بەدفەڕ: (سەگێکی دڕە، پیاوێکی دڕە) ف نترس و موذی.
دراخە: مەڵۆی دەخڵ ف یك‌دستهٔ کوچك از درویده.
دراژە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.
دراف: ۱) پارە، دراو، پوڵ، پەرە؛ ۲) درزو قەڵشی دیوار؛ ۳) بالاف ف ۱) پول؛ ۲) درزو ترك دیوار؛ ۳) رخت شویی.
دران: ددان ف دندان.
دڕان: شڕو لەت بون ف دریده شدن.
دڕاندن: شڕکردن، لەت‌کردن ف دریدن.
دڕانن: دڕاندن ف دریدن.
دراو: دراف ف پول.
دڕاو: پارەبوگ، لەت‌کراو ف دریده.
دراوسێ: جیران، هاوسا ف همسایه.
دراوسێ وەزن: هاوسازەنجێن، خراپ دەگەڵ هاوسایان ف همسایه‌رنجان.
دڕاوی: جێگە دڕاو، شڕۆ لەتی ف دریدگی، پارگی.
درباشە: زەرگ، شیشی دەرویشان ف سیخ دراویش.

دربۆ: وشەی دنەدانی بەران بۆ شەڕە قۆچ ف واژه‌ای برای تشجیع قوچ به جنگ.

درپشە: درێشە، دەرزی دەسك داری چەرم کون کردن، درەوشە ف درفش پینه‌دوزی.

درتاڵ: چاڵ و چۆڵ، کەندولەند ف چاله‌چوله.

درچە: دربۆ ف نگا: دربۆ.

دڕدان: ڕێگە کردنەوە لە ناو حەشامات ف راه بازکردن در شلوغی.

دردوك: ۱) بێتامویژ؛ ۲) هەرزەکاری، وەپێش وشەی پیاڵە دەکەوێ: (تازە دەمی **دردوك** و پیاڵە یەتی) ف ۱) پرتگو؛ ۲) اول جوانی.

دڕدوك: خۆ تێ هەڵقوتێن ف فضول.

دڕدۆنگ: دودڵ، بەگومان ف دودل، مترددّ.

درز: ۱) قەڵشتی باریك: (شوشە **درزی** برد)؛ ۲) دەرس، وانە: (ماموستا **درزی** دادام) ف ۱) درز؛ ۲) درس.

درز دادان: ۱) قەڵشتەدیوار بە قوڕ گرتن؛ ۲) وانە پێدان ف ۱) درزگیری؛ ۲) درس خواندن.

درزگرتن: کەلێن گرتن ف درز گرفتن.

درژ: ۱) خاو، بانەدراو؛ ۲) تووڕە، گرژ؛ ۳) لێك هاڵاو، مات و کرووشمە کردو ف ۱) تاب نخورده؛ ۲) خشمگین؛ ۳) توهم رفته.

درشت: ۱) زبر، زوُر؛ ۲) زل لە حاند ورد ف ۱) زبر، خشن؛ ۲) درشت.

درغە: مەبەست، شیاوی نوُسین ف مطلب، سوژه.

درف: نیشانە، درۆشم ف علامت.

درڤ: ڕەگەز، بنیچە ف اصل.

درقە: قرتە، دەنگی قرتاندن ف صدای قطع کردن چیزی.

درقەدرق: کرتەکرتی مشك ف صدای خاییدن موش.

دڕك: چقڵ، دڕو ف خار.

درکات: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

درکان: بە زمان داهاتن، قسە لێ دەرچون ف بر زبان آمدن.

درکاندن: ڕاستی گوتن، ئاشکرا کردنی قسە ف اعتراف کردن.

درکانن: درکاندن ف اعتراف کردن.

دڕکاوی: جێگەی پڕ لە چقڵ ف خارستان.

درکە: ۱) گوتنی سەرەتایەك لە نهێنی؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف ۱) گوشه‌ای از راز را اعتراف کردن؛ ۲) نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دڕکە: جۆرێ زیپکەسەری وەك نوکی دەرزی وایە ف نوعی جوش.

دڕکەئاسنینە: گیایەکی گەڵاپانی دڕکاویە ف گیاهی خاردار است.

دڕکەجاڕ: جێگەی دڕوان، شوێنی پڕ چقڵ ف خارستان.

دڕکەدو: دانەوێڵە ف بنشن.

دڕکەزی: دڕکێکە پنچك دەیکەنە پەرژین ف خار پرچین.

دڕکەڵەوێ: دڕکەئاسنینە ف نگا: دڕکەئاسنینە.

دڕکی مەموزینان: بڕێتی لە شۆفارو شەیتانی دژی دو دۆست ف کنایه از تفرقه‌انداز.

درکێن: ئەوی ڕاستی لە نهێنی دەڵێ ف اعتراف کننده.

دڕکین: جێگەی بەدڕو، چقڵاوی ف خاردار.

دڕکینە: ۱) دڕکین؛ ۲) جوجکەی تازە توك لێهاتو ف ۱) خاردار؛ ۲) جوجهٔ سیخ‌پر.

درگا: ۱) دەرکە، دەرك، دریانە؛ ۲) بەردەمی ئاواڵە ف ۱) در؛ ۲) دهانه.

درگابون: ئاواڵە بونەوەی دەمی برین ف بازشدن سر زخم.

درگادان: ئاواڵە کردنەوە ف بازکردن دهانه.

درگاژەن: ۱) کەسێ کە لە دەرکە دەدا؛ ۲) ئاسنێ کە پێی لە دەرکە دەدەن ف ۱) درکوب؛ ۲) درکوبه.

درگاژەنانە: شیرنی‌دان بە هۆی کردنەوەی دام و دەزگایەك ف افتتاحیه، درگشادانه.

درگاژەنە: ئاڵقەی دەرکە لیدان ف درکوبه.

درگان: شەنە ف چارشاخ.

درگانە: دریانە، دەرکە، دەری ف درگاه.

دڕگە: ۱) چزیر، ئاد، دورگە، وشکی لە ناوەڕاستی ئاو؛ ۲) کەند، ئاودڕ ف ۱) جزیره؛ ۲) کنداب.

درم: ۱) پەتا، ئاهۆ؛ ۲) گرمەی دەهۆڵ ف ۱) مرض واگیر؛ ۲) صدای طبل.

درماز: بەرانی پەنج ساڵە ف قوچ پنج ساله.

درمغ: خەپە، شانە بۆ کۆ کردنەوەی کلۆش ف ابزاری مانند شن‌کش که ساقه بدان جمع کنند.

درمە: کرمێکە لە زگی ئاژەڵدا پەیدا دەبێ ف کرمی انگل دام.

دڕن: ۱) بۆنی تەگە لە کاتی تێ‌بەرداندا؛ ۲) بۆنی ماسی؛ ۳) بۆنی گرانی لەش ف ۱) بوی تگه؛ ۲) بوی ماهی؛ ۳) شماگند.

دڕناڵ: ۱) بوُدڕ، کەنداڵی ئاودڕ؛ ۲) نۆکەند ف ۱) آبکند؛ ۲) کانال.

درنج: شتێکی خەیاڵاتی وەکو جنۆکە: (**دێو و درنج**) ف موجود خیالی، دیو.

دڕندە: جانەوەری گۆشت خۆری کێوی ف درنده، دد.

درنگانەوە: دەنگ‌دانی شتی کانزا، زرینگانەوە ف ترنگ.

درنگە: زرینگ، زرنگ ف ترنگ.

دڕننە: دڕندە ف دد.

درنە: کرمی ناو زگی مەڕ ف کرم شکم گوسفند.

درو: ۱) قسەی ناڕاست، ڤڕ؛ ۲) پاشگری بەواتا: ئەوەی دەدروێ: (جل درو، گەنم درو) ف ۱) دروغ؛ ۲) پسوند بەمعنی «دوزنده»، «درونده».

درۆ: قسەی ناڕاست، ڤڕ ف دروغ.

دڕو: دڕك ف خار.

دروب: وێچون ف شباهت.

دروباندن: شباندن، وێچواندن، وەك ئەوزانین ف نمایاندن.

درۆپ: دلۆپ، تنۆك، قەترە ف قطره.

درۆپە: تنۆکە ئاوێ کە لە سەربان دەتکێ ف چکه.

دروخان: خوروی گەرو ف خارش گلو.

دروخە: خوروی لەش، سوتانەوەی پێست ف خارخار.

دروخیان: دروخه ف خارخار.

درۆزن: درۆکەر ف دروغگو.

درۆزنه: ئاوێ که هاوین وشك دەکا ف چشمه‌ای که در تابستان می‌خشکد.

دروزه: درۆزن ف دروغگو.

دروس: ۱) راست، ڕەوا؛ ۲) ساز، بێ کەمایەسی ف ۱) درست، صحیح؛ ۲) کامل، بدون نقص.

دروسبون: ۱) سازبون؛ ۲) برێتی له خەوتنی مێرد لە گەڵ ژن ف ۱) مهیّا شدن؛ ۲) کنایه از همخوابگی شوهر با همسر.

دروست: دروس ف نگا: دروس.

دروستایی: ۱) ساغی، سەلامەتی: (**دروستایی** سەری تاقه براکەت)؛ ۲) ئامادەیی ف ۱) سلامت؛ ۲) آمادگی تمام.

دروستبون: دروسبون ف نگا: دروسبون.

دروستی: راستی ف راستی.

دروسکار: دەسپاك، ئەمین ف درستکار.

دروسکردن: سازدان، وەدی هێنان ف درست کردن، خلق کردن.

دروسکەرده: دروسکراو، سازدراو ف ساخته.

دروسی: دروستی ف درستی.

درۆش: درێشه، درەوشه ف درفش پینه‌دوز.

دروشم: ۱) بیچم، کەسم، تەحر، تەرح، شکڵ و سەرو سیما؛ ۲) ڕۆشنی ف ۱) شیوه؛ ۲) فروغ.

درۆشم: نیشانەی تایبەتی ف آرم، علامت فارقه.

دروشن: بەدرەوشین، بریقەدەر ف درخشان.

دروشــه: ۱) وتــه، وشــه؛ ۲) داروبار؛ ۳) درم، پەتا، ئاهۆ؛ ۴) درەوشین، بریقـەدان؛ ۵) لوڵاك ف ۱) کلمـه؛ ۲) درخت؛ ۳) وبـای واگیر؛ ۴) درخشش، پرتو؛ ۵) استخوان ساق.

دروشێ: ئێسکی بەلەك تا سەر گوێزنگ ف استخوان ساق تا قوزك.

دروشیان: درەوشان، تیشك‌دان ف درخشیدن.

دروشین: دروشیان ف درخشیدن.

درۆڤ: وێچون، لێك‌کردن، دروب ف شباهت.

درۆك: کەڵپ، ددانی تیژی دڕنده ف ناب درنده.

درۆکردن: قسەی ناراست گوتن ف دروغ گفتن.

دڕۆکردن: دڕك کۆکردنەوه ف خارکندن.

درۆکــه: گوندێکی کوردستانه بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

درۆڵه: مەشکۆڵه، دۆدانه ف مشك کوچك برای دوغ.

درۆم: درم، پەتا، ئازار، ئاهۆ، دروشه ف بیماری واگیر.

درومان: جلدرون، دورین ف دوخت‌ودوز.

درون: ۱) دوریــن، تەقەڵ له شــت دان؛ ۲) درەوکــردنی گیاو دەخــڵ ف ۱) دوخت؛ ۲) دروکردن.

دڕون: دڕین ف پاره کردن.

درونه: کاری درەوکردن، دروێنه ف درویدن با داس.

درونــەوە: ۱) دروێنـه‌کـردن، بڕینەوه به داس؛ ۲) به تەقەڵ شتی دڕاو پێکەوەنان ف ۱) درویدن با داس؛ ۲) بازدوزی پاره‌شده.

دڕوەزەرده: جۆرێ دڕکی زەردی تیژ ف زردخار.

دروێنه: درەو، درونه ف درو با داس.

درویــن: ۱) دوریــن به دەرزیو بــەن؛ ۲) دروێنــه کردن به داس ف ۱) دوخت؛ ۲) درو.

دروێنەوان: پاڵه، کەسێ که درەو به داس ئەکا ف دروگر.

دڕەت: دەڕوا، دەچێ ف می‌رود.

درەخت: داری به پێوەی وشك نەبوگ ف درخت.

درەخشان: دروشین، بەدرەوش، بریقەدەر ف درخشان.

درەخشانەوه: بریقەدان ف درخشیدن.

درەخشینەوه: درەخشانەوه ف درخشیدن.

درەم: ۱) سێ بەش له چوار بەشی مسقاڵ؛ ۲) کێشێك بەرانبەری بیست گرام؛ ۳) کێشـێك بەرانبـــەری نیوکیلۆ؛ ۴) پوڵێکی وڵاتی عەرەب، بیست یەکی دینار ف ۱) هیجده قیراط؛ ۲) وزن بیست گرم؛ ۳) نیم کیلو؛ ۴) یك بیستم دینار عربی.

دڕەماسی: جۆرێ ماسی ف خارماهی.

درەنگ: لەکات ڕابراو، دێر ف درنگ.

درەنگان: دەمەدەمی ڕۆژاوا ف هنگام غروب.

دڕەنه: دڕین ف دریدن.

درەو: ۱) دروێنه؛ ۲) درۆ ف ۱) درو؛ ۲) دروغ.

درەوان: پاڵه، دروێنەوان ف دروگر.

درەوش: ۱) درپشه، دروش؛ ۲) بریقه، تروسکه ف ۱) درفش پینه‌دوز؛ ۲) درخشش.

درەوشان: بریقەدان، تروسکان ف درخشیدن.

درەوشه: درپشه ف درفش پینه‌دوز.

درەوشین: درەوشان ف درخشیدن.

درەوشینەوه: تروسکەدان ف درخشیدن.

درەوکەر: ۱) دروێنەوان؛ ۲) درۆزن ف ۱) دروگر؛ ۲) دروغگو.

دڕەهی: زەمینی فره قەڵشیو، کێڵگــەی شەقارشەقار بوگ ف زمین زیاد درز برده.

دری: شەرم، فەدی: (**دری** بەرده: شەرمەزار، خەجاڵەت) ف خجلت.

دڕی: ۱) دڕو، چقڵ؛ ۲) پنجی توتڕك ف ۱) خار؛ ۲) بوتهٔ تمشك.

دڕیــا: ۱) دڕاو؛ ۲) کاری ڕابــردوی دڕان، دڕا ف ۱) پــاره شده، دریده؛ ۲) پاره شد.

دریاز: گوندێکه لەنزیك مەهاباد ف روستائی نزدیك شهر مهاباد.

دڕیاگ: دڕیا، دڕاو ف پاره شده، دریده.

دڕیان: دڕان ف دریده شدن، دریدن.

دری‌بەرده: شەرمەزار ف شرمسار.

دریچه: ۱) کولانه له دیواردا؛ ۲) ئامرازی زێڕو زێو تێدا توانەوە، بوته ف ۱) روزنهٔ دیوار، دریچه؛ ۲) بوتهٔ ریخته‌گری.

درێخ: کۆتایی. قســور: (**درێخی** لەم کارەدا مەکه) ف تقصیر. قصور.

درێخی: درێخ ف تقصیر، قصور.
درێژ: دژی کورت، بەرانبەری کن ف دراز، ضد کوتاه.
درێژایی: ۱) لە درێژی، نە لە کورتی؛ ۲) بەرانبەری پانایی ف ۱) درازا؛ ۲) مقابل عرض، طول.
درێژبوون: ۱) دژی کورت بون؛ ۲) ڕازان، ڕاکشان، پاڵ کەفتن ف ۱) دراز شدن؛ ۲) دراز کشیدن.
درێژبونەوە: ماوە زیادکردن، ماوەی زۆر پێ چون ف بە درازا کشیدن.
درێژخایەن: زۆروەخت گر ف بسیار وقت گیر.
درێژدادر: زۆربلێ، چەقەسرۆ ف پرگو، وراج.
درێژدادری: زۆروێژی، چەنەبازی بەخۆڕایی ف یاوەسرایی، پرگویی.
درێژداهۆڵ: بریتی لە مرۆی تەژەی لاواز ف بلندبالای لاغراندام.
درێژکردن: ۱) لەدودان؛ ۲) ماوەپێدان؛ ۳) لەسەر زەوی ڕاکێشان ف ۱) تفصیل دادن؛ ۲) درنگ کردن؛ ۳) بر زمین دراز کردن.
درێژکردنەوە: ۱) لە کورتیەوە لەدودان؛ ۲) پتر لە پێویست قسەکردن ف ۱) درازتر کردن؛ ۲) بیش از حدّ لازم گفتن.
درێژکۆڵە: ۱) کەمێك درێژ؛ ۲) بەرانبەری خڕ و گرۆفەر ف ۱) اندك دراز؛ ۲) مستطیل.
درێژن: بەژن بڵند: (مرۆڤەکە **درێژنە**) ف قدبلند.
درێژوکە: درێژکۆڵە ف مستطیل.
درێژە: درێژن: (کابرایەکی **درێژەیە**) ف قدبلند.
درێژە پێدان: ۱) لە سەر ڕۆیشتنی قسە؛ ۲) دەست هەڵنەگرتن لەئەرك ف ۱) تفصیل دادن سخن؛ ۲) ادامە دادن کار.
درێژی: دژی کورتی ف درازی.
دریسمە: ڕێسمە، پاژنەی درگا ف پاشنهٔ در.
درێشك: درێشە، درەوشە ف درفش پینەدوز.
درێشوکە: زمانی مار کە دەری دەهێنێ ف زبان مار.
درێشە: درێشە ف درفش پینەدوز.
درێغ: درێخ ف کوتاهی در کار، تقصیر.
درێغی: درێخی ف تقصیر.
درێلە: گیایەکە ف گیاهی است.
درێلە: دڕکە، زیپکەی ورد لە منالان دێت ف جوشی است ریز بر بدن کودکان.
دڕین: دادڕین، دڕاندن ف دریدن.
دز: ۱) قەلا، کەلە؛ ۲) کەسێ ماڵی مەردم بەنهێنی دەبا؛ ۳) چکەی جك ف ۱) قلعه؛ ۲) دزد؛ ۳) گود شتالنگ.
دزان: ڕاك لێ بونەوە، ناخۆش ویستن: (میوان میوانی دەدزا خانەخوێ هەردوك لا) ف خوش نیامدن از کسی.
دزانە: کاری بەنهێنی ف دزدکی.
دزاو: ۱) ناوەدز؛ ۲) دزراو، بەنهێنی براو ف ۱) ترشّح؛ ۲) دزدیده.
دزدار: قەلاچی، پاسەوانی قەلا ف قلعەبان.
دزدان: جزدان، کیسەی چەرمینی دراو ف کیسهٔ چرمی پول.
دزدەسەك: دایکەدزە، دەسکیس ف دزدافشار، شریك دزد.
دزراو: دزاو، براو بەنهێنی، دزبردو ف دزدیده.
دزکۆشکە: مەکۆی دزان، جێگەی دزی کەران ف مکان دزدان.
دزگا: دزکۆشکە ف مکان دزدان.
دزگۆن: کاری پەسندو ڕێك و جوان ف کارپسند.
دزگەردەنە: ڕێگر، چەتە، گۆران ف راهزن.
دزگیر: هەوسار، دەسکە ڕێشمە ف افسار.
دزگین: بێ نرخ، هیچ و پوچ، نەهێژا ف بی ارزش.
دزنەبەرە: بریتی لە شتی بێ نرخ ف کنایه از بی ارزش.
دزنەخۆرە: دزنەبەرە ف کنایه از بی ارزش.
دزە: ۱) قەلا؛ ۲) بەنهێنی: (بە دزە دزە ڕۆیشت)؛ ۳) سوك گەڕانەوە: (پێ **دزە دەکا**) ف ۱) قلعه؛ ۲) پنهانی؛ ۳) یواشکی برگشتن. ۴) نفوذ
دزەخەنە: بزە، بەلێو خەنین، زەردەخەنە ف لبخند.
دزەکە: دەسکیس، دزدەسەك، دایکەدزە، پاشدز ف شریك دزد.
دزی: ۱) نهێنی، ۲) بردنی ماڵی مەردم بەنهێنی ف ۱) پنهانی؛ ۲) دزدی.
دزیاگ: دزراو ف دزدیده شده.
دزێتی: ماڵی دزراو ف مال دزدیده.
دزێتەنی: شتێ کە بۆ دزین دەست ئەدا ف دزدیدنی، قابل دزدیدن.
دزین: کاری دز ف دزدی.
دزینەوە: ۱) لە خەرجی گێڕانەوە؛ ۲) وەشارتن ف ۱) صرفەجویی؛ ۲) پنهان کردن.
دزێو: ناحەز، ناشیرین ف زشت، بدگل.
دزیەتی: دزێتی ف مال دزدیده.
دژ: ۱) قەلا، دز؛ ۲) شەقڵی خەرمان؛ ۳) پێچەوانە؛ ۴) مات و کز؛ ۵) ڕوترش ف ۱) قلعه؛ ۲) مُهر چوبین خرمن؛ ۳) مخالف؛ ۴) افسرده و پکر؛ ۵) اخمو.
دژایەتی: بەرهەڵستی، لایەتی ف مخالفت.
دژبون: ۱) مات و کزبون؛ ۲) ڕوترش کردن ف ۱) افسرده شدن؛ ۲) اخم کردن.
دژپەسند: دودڵ لە کڕینی شت دا ف دشوارپسند.
دژخۆر: کەم خۆر ف کم خور.
دژخۆراك: دودڵ لە خواردەمەنی دا ف بدخوراك.
دژدار: دزدار ف قلعەبان.
دژداشە: کراسی ئاوداوێن ف پیراهن بلنددامن.
دژدامان: مات و کز دانیشتن ف مات و افسرده بودن.
دژداماو: کزو سیس دانیشتو ف مات و افسرده مانده.
دژڕابەر: بەرواڵەت کەیخودای دلسۆزو لە بنەوە غەیان ف بەظاهر دلسوز و درواقع دشمن.
دژکام: تەرکەدنیا، خۆپارێز لە خۆشی دنیایی ف پارسا، پرهیزگار.
دژکردن: ڕوتێك نان، خۆگرژکردن ف پیشانی درهم کشیدن.
دژگەن: دەرمانێ کە گەنیو لە ناوبەرێ ف ضدعفونی، گندزدا.
دژمان: جوێن، سخێف، جنێو، خەراو، دژون ف دشنام.
دژمن: نەیار، نەدۆست ف دشمن.

دژمناتی: نەیاری، دژایەتی ف دشمنی.
دژمنایەتی: دژمناتی ف دشمنی.
دژمنی: دژمناتی ف دشمنی.
دژمین: دژمن، نەیار ف دشمن.
دژمێن: جوێن، دژمان ف دشنام.
دژنام: دژمێن ف دشنام.
دژوار: چەتوُن، سەخت، زەحمەت ف دشوار.
دژواری: چەتونی، سەختی ف دشواری.
دژون: ١) دژمێن؛ ٢) چڵکن، گەمار، کۆتی ف ١) دشنام؛ ٢) پژاگی.
دژوێن: چڵکن، ئەسپیۆن ف چرکین، شپشو.
دژە: لا، پێچەوانە ف مخالف.
دژەبا: بایەك کە مرۆ نایەوێ: (**دژەبایە** بۆ خەرمان هەڵاویشتن نابێ) ف باد مخالف.
دژهۆنی: کۆکردنەوەی دو پێچەوانە لە هەڵبەستێك دا ف اطباق در شعر.
دژی: ١) نازێکی؛ ٢) نەخـــوشیەکی ئاژاڵ ف ١) مخـالفت؛ ٢) نوعی بیماری دام.
دژیا: سەرقژن، قژن، موی سەری تێکەڵ پێکەڵ ف آشفتەموی.
دژێتی: نەیاری، پێچەوانەیی ف ضدیّت، مخالفت.
دژێن: لوُ، گرێی گوشت ف غدّە.
دست: مەنجەڵ، بەروِش ف دیگ.
دسەردە: دەست بەجێ، هەرلە جێ ف فوراً.
دسەرڕە: ١) سەرەڕا؛ ٢) لەسەرەوە ف ١) باوجود این؛ ٢) از بالا.
دش: ١) خوشکی شوُ، باجی؛ ٢) دژ ف ١) خواهرشوهر؛ ٢) ضد.
دشت: ناشیرین، دزێو، ناحەز ف زشت.
دشتە: ١) دشت؛ ٢) کاری خراو ف ١) زشت؛ ٢) زشتی.
دشتی: ١) کاری نالەبار؛ ٢) ناحەزی ف ١) کار زشت؛ ٢) بدگلی.
دشکردن: خۆپارازتن ف پرهیزکاری.
دشمان: دژنام ف دشنام.
دشمن: دژمن ف دشمن.
دشمنی: دژمنایەتی ف دشمنی.
دشنە: خەنجەری دەم ڕاست ف نوعی خنجر، دشنە.
دشوار: دژوار ف دشوار.
دشە: جێگەی خەراو ف جای بد.
دشی: ناحەزی، ناشیرینی ف زشتی، نازیبایی.
دغە: گزی، فێڵ، گەڕ ف حیلە.
دفـرە: ١) لەخـۆبـایی، تڕزل؛ ٢) نەخۆشیەکە یەکسم دەکوژێ ف ١) مغرور؛ ٢) نوعی بیماری کشندهٔ دام.
دفس: دۆشاو، دمس، شیرەی ترێ ف شیرهٔ انگور.
دفلۆك: ١) مل‌پێچ؛ ٢) فانیلە، ژێرکراس ف ١) شال گردن روحانیون؛ ٢) زیر پیراهن.
دفن: کەپ، کەپۆ، لوُت، بێقل، تفنك ف بینی.
دقانەك: رەسید، پسوُلەی وام ساندنەوە ف قبض، رسید.
دقری: ١) گیایە کە؛ ٢) تەوەرەی ئاش ف ١) گیاهی است؛ ٢) قطب آسیاب.
دقمری: شەرمێو ن لە قسەکردن دا ف خجالتی در حرف زدن.
دقنەرم: دەم‌و ڕاوێژ خۆش، قسە خۆش ف شیرین‌زبان.
دقە: راستەی بەنا ف تراز.
دقەدف: گژەگژی با، دەنگی بای توند ف صدای تندباد.
دقێ: ١) ئەشێ، دەبێ، گەرەکە، پێویستە؛ ٢) دەناو ئەوە ف ١) باید؛ ٢) در این.
دقێت: ١) هەرئەشێ بوێ؛ ٢) دەوات ف ١) باید؛ ٢) دوات.
دقێر: دیوار ف دیوار.
دقێك: هەرچی پێویستە هەردەبێ بکرێ ف بایستە.
دقێل: باریکە زوێڵی چەرم ف نوار چرمی.
دق: گارە، دەنگی مریشك کە هێلکە دەکا ف قدقد مرغ.
دك: ١) سەکۆ؛ ٢) دەنگی دڵۆپە ف ١) سکّو؛ ٢) صدای چکە.
دکان: جێگەی شت لێ فروشتن ف دکان.
دکن: چڵکەسوُ، بەهیچ جۆر شوشتنێ پاك نابێتەوە ف لباسی کە چرك گرفتە و پاك نشود.
دکە: ١) سەکۆ؛ ٢) تکەی باران، دڵۆپە ف ١) سکو؛ ٢) چکە.
دکی: ١) دەکەی؛ ٢) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ١) انجام می‌دهی؛ ٢) نام روستایی در کردستان.
دکین: ١) چڵکەسو، چڵکێ کە بە شوشتن پاك نابێتەوە؛ ٢) دەکەین ف ١) چرکی کە از شستن نمی‌رود؛ ٢) می کنیم.
دگان: ددان، دران ف دندان.
دگاوێدا: هەردەز بەجێ ف فوراً.
دگـدگە: ١) نوُکی مەزرەقی کول کە لە سوُڕاندا ناوەستێ؛ ٢) تم‌تمەی مەزرەق؛ ٣) باپشکێو، چیچکـە سڵاو ف ١) نوك کند گردنا؛ ٢) نوك آهنین گردنا؛ ٣) گل‌مژه.
دگمە: قۆپچە، پشکوژ ف دگمە.
دگەر: بێگانە بە ماڵ‌و خێزان، نامەحرەم ف نامحرم.
دگەل: پێڕا، ڕەگەڵ ف همراه با.
دل: سەرچاوەی خوێنی ناو لەش ف دل.
دڵ: دل ف دل.
دڵارا: بەردڵ، دڵخۆشکەر ف دلگشا.
دڵازار: هەرچی وەبەر دڵ ناکەوێ ف دل‌آزار.
دڵسودە: خاترجەم، بێ‌خەم ف آسودەدل.
دڵاڤدان: دڵ‌خۆش کردن، مژدەی خۆش پێدان ف دلشاد کردن، نوید دادن.
دڵاڤین: ناوە راستی بەهاروهاوین ف آخر بهار و اول تابستان.
دڵاوا: سەخاوەت، بەخشندە، دژی ڕژدو چروك ف سخی، بخشندە.
دڵاوخواردنەوە: خاترجەم بون، بێ‌خەم‌بون ف اطمینان‌خاطر.
دڵاودان: دڵاڤدان ف دلشاد کردن.
دڵاوەدان: بەهۆش، وریا، زۆرزان ف زندەدل، هشیار.

دلاوەر: ئازا، ڕەشید، گەڕناس، بوێر ف دلاور.
دڵاوەر: دڵخۆشی دەرەوە، دڵداری دەر ف دلنواز.
دڵ ئێشان: عاجزبون، تورەبون ف قهر کردن، دلخور شدن.
دڵ ئێشە: ژانی دڵ، نەخۆشی دڵ ف دل‌درد.
دڵ بجی: بێ‌خەم، دوُر لە نیگەرانی ف خاطر جمع.
دڵ بردن: ۱) ئارەزوکردنی خواردەمەنی، وازلێ بون: (ئایخوم **دڵم ئایبا**)؛ ۲) برێتی لە عاشـق‌بون: (**دڵـی بـردم کچێـکی چـاردەسـاڵە**) ف ۱) اشتها؛ ۲) کنایە از عاشق شدن.
دڵ برین: برێتی لە زۆر خەمبار ف کنایە از بسیار غمگین.
دڵ بریندار: دڵبرین ف نگا: دڵبرین.
دڵ بژوك: ۱) ئارەزوکەر؛ ۲) تەماح‌کار ف ۱) آرزومند؛ ۲) طمعکار.
دڵ بـژۆکـی: ۱) ئیشتیـا، تامـەزرۆیـی؛ ۲) تەمـاح، چاوچنـۆکی ف ۱) آرزومندی؛ ۲) طمع.
دڵ بوُرین: لەهۆش چوُن، بێهۆش بوُن ف از حال رفتن، مدهوش شدن.
دڵ بەجێ هێنان: ڕازی کردن ف دلداری دادن، راضی کردن.
دڵ بەدنیا: شاد بە ژیان ف شاد بەزندگی.
دڵبەدوا: نیگەران، ناهومێد ف نگران، مأیوس.
دلبەر: گراوی، ماشقە ف معشوقە.
دڵبەر: دلبەر ف معشوقە.
دڵبەستن: ئەڤینداری، عاشقی، ئەوین ف عشق.
دڵبەستە: ۱) بەتاسە؛ ۲) دڵدار، ئەویندار ف ۱) آرزومند؛ ۲) عاشق.
دڵبەند: گراوی، ماشقە ف معشوقە.
دڵ بەیان: قێز لە خواردن کردن، پێ نەخوران ف خوراك دل‌نخواه.
دڵ بەیەکاهاتن: شێوانی دڵ، هێڵنج‌دان، دڵ‌شێوان ف دل بەهم آمدن.
دلبی: جۆرێ هەنجیر ف نوعی انجیر.
دڵپاقژ: دڵپاك ف نگا: دڵپاك.
دڵپاك: بێ گزی، بێ فڕو فێڵ ف پاکدل.
دڵپڕ: ۱) خەمبار؛ ۲) توُڕە؛ ۳) بێ ئیشتیا ف ۱) دلتنگ؛ ۲) قهر کردە؛ ۳) بی‌اشتها.
دڵ پەرت: خەیاڵ بڵاو، نا خاترجەم ف آشفتەخاطر.
دڵ پەرتی: خەیاڵ بڵاوی، نا خاترجەمی ف خاطر آشفتگی.
دڵ پەڕتی: دڵسوتاو، زۆر نارەحەت‌و خەمبار ف سوختەدل.
دڵ پەرێشان: دڵ‌پەرت ف آشفتەدل.
دڵ پەسند: دڵگر، خۆشەویست ف دل‌پسند.
دڵ پیاچون: ئارەزوکردن، پەسندکردن ف آرزوکردن، پسندیدن.
دڵ پێچە: ژان‌و برك، دڵ‌ئێشە ف پیچش دل، دل‌پیچە.
دڵ پێدان: حەزلێ کردن، خۆشەویستی، ئەوین ف عشق.
دڵ پیس: ۱) بیرخەراپ؛ ۲) دودڵ لە ژن ف ۱) بدنهاد؛ ۲) بدگمان از همسر.
دڵ پێسوتان: بەزە پێداهاتنەوە ف مورد ترحّم قرار دادن.
دڵ پیسی: کاری دڵ‌پیس ف عمل «دڵ‌پیس».
دڵ پێك: ئەوەی کار لە دڵ دەکـا، دڵ هەنگێو: (پەیکانی بژانگ چتیری دڵ‌پێك) «مەم‌وزین» ف دل‌دوز، آنچه دل را نشانه گیرد.
دڵ پێکاهاتن: دڵ بە یەکاهاتن ف دل بهم آمدن.
دڵ پێـوەبـون: ۱) اشتیـاکـردن؛ ۲) عاشـق بون ف ۱) آرزو کـردن؛ ۲) عاشق شدن.
دڵتژی: دڵپڕ ف نگا: دڵپڕ.
دڵتەڕ: ۱) تەویندار؛ ۲) کەسێ کە بەرگی جوان لەبەر دەکا، تەڕپۆش ف ۱) عاشق؛ ۲) شیك‌پوش.
دڵتەزین: دڵ سست‌بون ف دل سست شدن.
دڵتەزێن: دڵ سست‌کەر، ڕوداوی زۆر ناخۆش ف رویداد بسیار بد.
دڵتەمری: دڵ‌وشك، مڕو مۆچ، کەم پێکەنین ف بیدل، پژمردە خاطر.
دڵتەنا: خاترجەم ف آسودەخاطر.
دڵ تەنك: خاوەن بەزەیی ف مهربان.
دڵ تەنگ: خەمبار ف دلتنگ.
دڵ تەنگی: خەمباری ف دلتنگی.
دڵ تێچون: دڵ پێوەبون ف اشتها کردن.
دڵ تێر: چاوتێر، بێ تەماح ف قانع.
دڵ تێکچون: دڵ بەیەکاهاتن ف دل بهم آمدن.
دڵ تێکهاڵان: دڵ بەیەکاهاتن ف دل بهم آمدن.
دڵ تێکەڵاتن: دڵ بەیەکاهاتن ف دل بهم آمدن.
دڵ جۆیی: لاواندنەوە، دڵدانەوە، ئاشت کردنەوە بە قسەی خۆش ف دلجویی.
دڵـچـڕ: ۱) ڕژد، چنـۆك، چروك؛ ۲) بەدفـەڕ، مەردم ئازار ف ۱) خسیـس؛ ۲) مردم‌آزار.
دڵچڕێن: دڵ‌تەزێن، خەم‌و خەفەت هاوەر ف رویداد بد و غمزا.
دڵچون: بورینەوە ف غش کردن.
دڵچونەسەر: ئارەزوکردن، ئیشتیا لێ‌بون ف اشتها کردن.
دڵچەڕاندن: خۆش ڕابواردن، بە کەیفێ خوکردن ف عیّاشی، هوسبازی.
دڵچەڕێن: خۆش ڕابوێر ف عیّاش.
دلچەپەڵ: بیر و هەزر خراپ، دڵ‌پیس، دڵ‌گەمار ف بدنهاد.
دلچیچك: ترسەنۆك ف نگا: ترسەنۆك.
دلخار: دڵ‌چەپەل ف بدنهاد.
دلخاز: دڵخواز، ئەوەی دڵ ئارەزوی دەکا ف دلبخواه.
دڵخوا: دلخاز ف دلبخواه.
دلخوار: دلخار ف بدنهاد.
دڵخواز: دلخاز ف دلبخواه.
دڵخوازی: ۱) ئارەزو؛ ۲) دڵداری ف ۱) آرزو؛ ۲) عشق.
دڵخور: نیگەران، دڵ‌پەرێشان ف دلخور، نگران.
دلخورد: دڵخور ف دودل، نگران.
دڵخۆری: دڵتەنگی، دڵشکاوی، خەمباری ف دلتنگی، دل‌شکستگی.
دڵخۆش: بەکەیف، دەماخ‌چاخ، شاد ف شاد.
دڵخۆشکەرە: شتێ کە دڵ‌خۆش دەکا ف شادی‌آور.
دڵخۆشی: ۱) شادی، بەکەیفی، بەدەساخی؛ ۲) لاواندنەوە ف ۱) شادی؛

۲) نوازش.

دڵخۆشی دانەوە: لاواندنەوە، دڵجۆیی ف نوازش، دلجویی.

دلخون: زۆر خەمگین ف بسیار غمناك.

دڵخوێن: ۱) دلخون؛ ۲) نازناوی تاهیر هاشمی لە شێعردا ف ۱) بسیار غمگین؛۲) تخلّص شاعری کرد.

دل خەراب: دردۆنگ، دژی دڵپاك ف دودل.

دڵ داخورپان: دڵشڵەژان، دلڕاچەنین ف یکەخوردن دل.

دڵ داخورپیان: دڵداخورپان ف یکەخوردن دل.

دڵـدار: ۱) ئەویندار، عاشق؛ ۲) ئازا، نەترس؛ ۳) ناز ناوی شاعرێکی کوردی کۆیی بو ف ۱) عاشق؛ ۲) دلیر؛ ۳) تخلص شاعری کرد.

دڵـداری: ۱) ئەوین، ڤین، حەزلێکردویی، حەز لێکەری؛ ۲) دڵخۆشی دانەوە، لاواندنەوە ف ۱) عشق؛ ۲) دلنوازی.

دڵ داکەفتن: دڵ داخورپان ف تکان خوردن دل، یکەخوردن.

دڵ داگ: ئەویندار ف عاشق، دلدادە.

دڵ دان: حەزلێکردن، دڵداری ف عاشق شدن.

دڵدانەوە: دڵجۆیی ف دلنوازی.

دلدایی: گراوی، دڵبەر، ماشقە ف معشوقە.

دڵدز: برێتی لە گراوی، ماشقە ف کنایە از معشوقە.

دڵدزی: ۱) دڵبەری، کاری ماشقە لە گەڵ ئەویندار؛ ۲) نهێنی دڵ ف ۱) دلبری؛ ۲) راز نهانی.

دڵ ڕابون: ڕشانەوە، هێنانەوە لە دەم ڕا ف قی کردن.

دل ڕابین: دڵڕابون ف قی کردن.

دڵ راگرتن: تورّە نەکردن، بەخۆشی دەگەڵ رابواردن ف خاطرگرفتن.

دڵ ڕفێن: برێتی لە دڵبەر ف دلربا.

دڵڕۆن: بەکەیف، بێ گومان ف شاد، آسودەخاطر.

دڵڕوێن: بێهۆش کەوتن، دڵ بورینەوە ف بیهوش شدن.

دڵ ڕەش: بێ بەزە، زاڵم، زۆرکار ف سنگدل.

دڵ ڕەڤێن: دڵڕفێن ف دلربا.

دڵ ڕەق: دڵڕەش ف سنگدل.

دڵڕەنج: دڵشکاو ف رنجیدەخاطر.

دڵ ڕەنجان: دڵ ئێشان ف دلرنجی.

دڵ ڕەنجاندن: دڵ ئێشاندن، عەزیەت کردن ف آزردن.

دلزراڤ: ترسەنۆك ف ترسو.

دلزڤرین: دڵ پێکاهاتن، دڵ تێکەڵاتن ف دل بهم خوردن.

دڵ زەخم: دڵ گەورە، ئازا، نەترس ف نترس و با دل و جرأت.

دڵ زیندو: وشیار، وریا، دڵاوەدان ف زندەدل، هشیار.

دل زیندی: دڵزیندو ف زندەدل، هشیار.

دڵ ژێچوُن: لە بەردڵ کەوتن، خۆش نەویستن ف رنجیدن از...

دلسار: ناهومێد، بێ مەیل ف دلسرد.

دڵسارد: دلسار ف دلسرد.

دڵساردی: ناهومێدی ف نومیدی.

دڵساف: دڵپاك ف بی ریا.

دل ستوُر: ئازا، بەجەرگ ف شجاع.

دڵسـوتـان: ۱) بەزە، روحـم، بەزەوی؛ ۲) تاسـەی زۆر ف ۱) ترحّـم؛ ۲) آرزوی زیاد.

دڵسوتاو: زۆر بە تاسە ف بسیار آرزومند.

دڵسوتی: دڵسوتاو ف نگا: دڵسوتاو.

دڵسوتیان: دڵسوتان ف نگا: دڵسوتان.

دڵسـوز: ۱) خەمخـۆر، سەرپـەرشتـی باش؛ ۲) خـاوەن بەزەیـی ف ۱) سرپرست خوب؛ ۲) مهربان.

دڵسۆزی: بەزەوی، بەزەیی ف مهربانی.

دلسوژ: دڵسۆز ف دلسوز، مهربان.

دڵ سەخت: دڵڕەق ف سنگدل.

دڵ سەرد: دڵسارد ف نومید.

دڵ سەندن: دڵ بەرەوخۆ ڕاکێشان ف دل بردن.

دڵ سەنن: دڵ سەندن ف دل بردن.

دلشا: دڵشاد. دڵخۆش، بەکەیف، دەماخ چاخ ف دلشاد.

دلشاد: دلشا ف دلشاد.

دڵشاد: دلشا ف دلشاد.

دل شاکەر: کەیف‌دەر، دڵخۆشی هێن ف دل شادکنندە.

دڵشکان: دڵڕەنجان ف رنجش‌خاطر.

دڵشکاندن: نارەحەت کردن، ئازاردان، ڕەنجاندن ف دل‌آزردن.

دڵشکاو: ئازاردراو، نارازی کراو ف دل‌آزردە.

دڵشکست: دڵشکاو ف دل‌آزردە.

دڵشکستە: دڵشکست ف دل‌آزردە.

دل شکستی: دڵ شکان ف رنجیدگی.

دڵ شکیان: دڵ شکان ف رنجیدگی.

دڵ شکێن: مایەی دڵشکان ف انگیزهٔ رنجیدن.

دلشەوات: دڵسوتاو ف سوختەدل.

دلشەواتی: دلشەوات ف سوختەدل.

دلشەوتی: دلشەوات ف سوختەدل.

دلشەوتین: دڵسوتان ف دلسوزی.

دڵشێر: ئازا، ڕەشید، بوێر ف شجاع، شیردل.

دڵشێلان: دڵڕەنجاندن ف رنجاندن.

دلشەوشاندن: دڵ پەرێشان کردن ف دل بە تشویش انداختن.

دلفراوان: بەسەبر و حەوسەلە، بەپشو ف حلیم، شکیبا.

دلفرەه: دڵاوا ف دلباز.

دڵفرەوان: ۱) دڵاوا، سەخی؛ ۲) لەسەرخۆ ف ۱) دلباز؛ ۲) شکیبا.

دڵفرێن: دلبەر، دڵڕفێن ف دلربا.

دلڤال: دڵاوا ف گشادەدل.

دل ڤەرسیای: مێشك‌وشك، هیچ نەزان ف خشك مغز.

دلڤەکری: دڵاوا، دلڤال ف گشادەدل.

دلڤەکەر: دڵگوشا، شتێ کە دڵ خۆش دەکا ف شادی‌آور، مایهٔ شادی.

دلق: شیلان، دلێق ف نسترن کوهی.

دڵ قەبز بوُن: خەمگین بوُن، ناڕەحەت بوُن ف اندوهگین شدن.

دڵکازین: دڵ تێکەڵاتن ف دل بهم آمدن.

دڵکێز: دڵبەر، دڵڕفێن ف دلکش.

دڵکرانەوە: کەیف خۆش بون ف شاد شدن.

دڵ کرمن: برێتی لە دڵپیس، دودڵ ف بدگمان.

دڵ کرمۆڵ: دڵکرمن ف بدگمان.

دڵ کرمێ: دڵکرمن ف بدگمان.

دڵ کوێر: زۆر نەزان ف کوردل.

دڵ کورکان: ئارەزوکردنی شتێ ف هوی و هوس دل.

دل کول: دڵ بریندار، خەمبار ف غمگین.

دل کەتی: ئەڤیندار، دڵدار ف عاشق.

دڵگر: دڵپەسند ف دلپسند.

دڵگران: ڕەنجاو، عاجز ف رنجیده خاطر.

دل گرس: دل گوشادو مێرخاس ف پُردل.

دل گواشتن: لە سەر دڵ گرانی ف دلفشردن.

دڵگوشا: هۆی دڵخۆشی ف دلگشا، مایهٔ شادی.

دڵگوشاد: دڵاوا ف سخی طبع.

دڵگـەرم: ۱) چێ، بە دڵ کارکـەر؛ ۲) بەهـومێد، هیوادار ف ۱) دلگرم بەکار؛ ۲) امیدوار.

دڵگەرمی: دڵخۆشی لە کاریکا ف دلگرمی.

دل گەش: دڵ بەهومێد، دڵخۆش ف امیدوار.

دڵگیر: ۱) خۆش، دڵپەسند؛ ۲) ناخۆش، دڵنەگر ف ۱) جای خوش؛ ۲) جای ناخوش.

دڵگیران: دڵتەنگی ف دلتنگی.

دڵگیری: دڵگیران ف دلتنگی.

دڵ لەدڵدان: دودڵی، ناخاترجەمی ف تردید، دودلی.

دڵ لێچون: دڵ چونەسەر ف آرزوکردن، دوستداشتن.

دڵ لێ سەندن: دڵ بەرەوخۆ هێنان، دڵبەری ف کسی را به خود متمایل کردن، دلبری.

دڵ لێ‌سەنن: دڵ لێ‌سەندن ف نگا: دڵ لێ‌سەندن.

دڵ مان: ۱) ڕەنجان، دڵ ئێشان؛ ۲) دڵی ئێمە ف ۱) رنجیدن؛ ۲) دل ما

دل مای: ڕەنجاو، دڵشکاو ف رنجیده.

دل ماین: دڵشکان، ڕەنجان، دڵمان ف رنجیدن.

دڵ مردگ: مرۆی سیسەڵەی ژاکاو ف دلمرده.

دڵ مردو: دڵمردگ ف دلمرده.

دڵ مردە: دڵ مردگ ف دل مرده.

دل مری: دڵمردگ ف دلمرده.

دلمە: دەڵمە ف دَلَمك.

دڵ مەن: دڵ ئێشاو، بەگلەیی ف رنجیده خاطر.

دڵمەند: دڵمەن ف رنجیده خاطر.

دل نزم: ۱) نامەرد، ترسەنۆك؛ ۲) ڕژدو چروك ف ۱) نامرد؛ ۲) خسیس.

دڵ نەبردن: اشتیا لێ نەبون ف میل نداشتن به خوراك.

دڵنەوایی: دڵجۆیی ف دلنوازی.

دڵنیا: خاترجەم، بێ‌خەم ف آسوده خاطر، مطمئن.

دڵنیایی: خاترجەمی، بێ‌خەمی ف اطمینان.

دڵ نیشان: دڵپێك، برێتی لە دڵبەرو دڵڕفێن ف دلدوز.

دڵـوَ: ۱) ئەی دڵ؛ ۲) هـەوایەکـە بە زوڕنـا لـێ دەدری ف ۱) ای دل؛ ۲) آهنگی است با سورنا نوازند.

دڵـو: تەڵـەزمی پچـوك لە پێست: (**دڵـۆیەك** لە بن نێنـوکم دەرچوە) ف برجستهٔ کوچك از پوست.

دڵۆپ: دڕۆپ، تنۆك ف قطره.

دڵۆپ: تنۆك، دلۆپ ف قطره.

دڵۆپە: ۱) تنۆکەئاوێ کە لە بانەوە دەتکێ؛ ۲) قسە لە ناو قسە دا: (من قسە دەکەم کەس **دڵۆپەی** تێدا نەکا) ف ۱) چکه؛ ۲) حرف میان حرف.

دلۆرە: ڕاکشان، پاڵ‌کەفتن، درێژبون، ڕازان ف درازکشیدن.

دلۆڤان: خاوەن بەزەیی، دڵنەرمی ف مهربان.

دلۆڤانی: بەزەوی، دڵنەرمی ف مهربانی.

دڵ وەر: دڵبەر ف دلبر.

دڵ وەستان: مردنی کتوپڕ ف مرگ ناگهانی.

دلها: دڵخواز ف دلبخواه.

دلهان: کەژ، کەسێ کە لە بەر تیشکی خۆر چاوی نادونێ ف زال.

دلهایی: دڵخوازی ف دلبخواهی.

دڵ هاتنەیەکا: دڵ تێکەڵاتن ف دل بهم خوردن.

دڵەتەپە: توندلێدانی دڵ ف تپش دل.

دڵەتەپێ: دڵەتەپە ف تپش دل.

دڵەخورپێ: نیگەرانی ف نگرانی.

دڵەدڵە: دڵدانەوە، دڵنەوایی ف دلنوازی.

دڵەدوا: نیگەران، چاولەدوا ف دلواپس.

دڵەدەرد: دەردی دڵ، نەخۆشینی دڵ ف دلدرد.

دڵەڕاوکێ: دودڵی، نیگەرانی ف دودلی، تردد.

دڵەڕەپێ: دڵەتەپە ف تپش و ضربان سخت دل.

دلهشتن: دڵ ئێشاندن، ڕەنجاندن ف رنجاندن.

دل هشـــك: ۱) دڵڕەق، بێ بەزەیی؛ ۲) رو گرژو مڕو مۆچ ف ۱) بی‌شفقت؛ ۲) بداخم.

دڵەکپێ: نەخۆشی سەکتە، دەردی مفاجات ف سکته.

دڵەکزە: تەعب‌بون، جۆرێ نەخۆشیە ف نوعی بیماری معده، سوزش معده.

دڵەکزێ: دڵەکزە ف نگا: دڵەکزە.

دڵەکوتە: دڵەتەپە ف تپش دل.

دڵەکوتێ: دڵەکوتە ف تپش دل.

دڵەکەڵەشێر: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

دڵەگورپێ: دڵەکوتە ف تپش دل.

دل هلو: خاوەن بەزەیی، دڵنەرم ف رقیق القلب.

دڵەلەرزە: برێتی لە ترسانی زۆر ف کنایە از ترسیدنِ زیاد.

دڵەلەرزێ: دڵەلەرزە ف کنایە از ترسیدن زیاد.

دڵ هەڵشێوان: دڵ‌تێکەڵاتن ف دل بهم آمدن.

دڵ هەڵشێویان: دڵ هەڵشێوان ف دل بهم آمدن.

دڵ‌هەڵ کەفتن: دڵ تێکچون لە خواردنەوە ف دل برکنده شدن از خوراك.

دڵ هەڵکەنران: دڵ‌هەڵکەفتن ف نگا: دڵ هەڵکەفتن.

دڵ هەڵکەنیان: دڵ‌هەڵکەفتن ف نگا: دڵ‌هەڵکەفتن.

دڵ هەڵکەوتن: دڵ‌هەڵکەفتن ف نگا: دڵ هەڵکەفتن.

دڵ هێسا: ئاسودە، خاترجەم ف خاطرجمع.

دلێ: لەناو، تێ، دْ ف حکم ظرفیت، در، تو.

دلیان: کەژ، دلها ف نگا: دلها.

دلێ‌دلێ: دودڵی، دڕدۆنگی ف دودلی، تردّد.

دلێر: پاڵەوان، ئازا، ڕەشید ف دلیر.

دلیق: شیلان، دلق، جلێق ف نسترن کوهی.

دلێق: دلیق ف نسترن کوهی.

دلیوان: تەبەنە، دەرزی لێفەدرون ف سوزن لحاف‌دوزی.

دم: ۱) زار، دەم، دەڤ، زەهر؛ ۲) کلك، دوُڤ، دوم؛ ۳) کەپۆ، بێڤل، لوت؛ ۴) کێـر، چوُك، سپـرەت؛ ۵) کات، وەخـت؛ ۶) کەنار، ڕەخ، قەراخ؛ ۷) بدەم: (نادم تە)؛ ۸) دمو دو: (پیاوێکی بێ‌دمو دوە) ف ۱) دهان؛ ۲) دُم؛ ۳) بینی؛ ۴) آلت رجولت؛ ۵) وقت؛ ۶) کنار؛ ۷) بدهم؛ ۸) زرنگی و نشاط در بیان مقصود.

دما: ۱) پاش، دوا؛ ۲) دواوە، پشتەوە ف ۱) بعد؛ ۲) عقب، ورا.

دمارە کوڵ: دوپشك ف عقرب.

دمارە کوڵە: دوپشك ف عقرب.

دمان: ئیجارەی باغ یان مەزرا ف اجارهٔ باغ یا کشتزار.

دمان کرن: بە ئیجارە گرتن ف اجارە کردن.

دماوە: دوای ئەمە، دوای ئەوە، پاشی ف پس از آن.

دمایی: ئاخری، لە ئاکاما ف سرانجام.

دمایین: هەرە پاشین، ئاخری هەمو ف آخرین.

دم بلی دم باو: دەنگی دەهۆڵ ف صدای دُهُل.

دم‌بەدمە: دمەقاڵە ف نزاع لفظی.

دم بەست: دوعـای مەلا بو بەستنی دەمیَ گورگ لە ئاژەڵ خواردن ف دعای دهان‌بند گرگ.

دمبە گ: دمەك، دومەك ف تنبك.

دمبەڵان: ۱) چمە، جۆرێ کارگی بن خۆڵ؛ ۲) گونەبەران ف ۱) نوعی قارچ زیر زمین؛ ۲) دنبلان.

دمـبێن: ۱) ئەوی دەمی ماڵاتی پێ دەبـەستن؛ ۲) ئەو شتـەی زاری مەشکەو هەمانەی پێ دەبەستن ف ۱) پوزەبند؛ ۲) دهانەبند.

دم‌پەڵو: برێتی لە شەرمێونی قسەنەزان ف کنایە از خجالتی و نافصیح.

دمجو: خۆراکی جاویاگ ف خوراك جویدە شدە.

دمڕاست: ۱) قسـەزان؛ ۲) نوێنـەری خەڵکی ئاوایـی بۆ قسەکردن ف ۱) سخن‌دان؛ ۲) سخنگوی.

دمژین: جوێن، جنێو، سخێف، دژمان ف دشنام.

دمس: دۆشاو، شۆك ف شیرە.

دم‌شکاندن: لوت‌شکاندن، برێتی لە تەمێ کردن ف کنایە از تنبیە کردن، توی دهن زدن.

دمك: دندوك، نیکل ف منقار.

دمکـانـە: دەمـوکـانـە، پنجەدارێکە وەك کوان لە دار مازو دەردەچێ‌و دەیکوڵێنن بۆ سنعات ف مویزك.

دم گـەرم: ۱) قسەڕەوان؛ ۲) تـاژی ئازا لە کەروێشکـان ف ۱) نطـاق؛ ۲) تازی ماهر در شکار.

دمْل: ناوشان پان ف چارشانە.

دملی: زمانی زازایی ف از لهجەهای زبان کردی.

دمە: دوگ، دوُگە، دوی پەز ف دنبە.

دمهار: زۆر بەقسە ف پرحرف.

دمەتەقە: گفتو گۆ نێوانی دو کەس ف محاورە.

دمەجاو: ۱) بنێشت بۆ جارێك خستنەدەم؛ ۲) دم‌جو ف ۱) سقز به اندازهٔ یکبار در دهن گذاشتن؛ ۲) خوراك جویدە.

دمەد: شیشی دار ف سیخ چوبی.

دمەدم: دەنگی دەهۆل ف آواز دهل.

دمەزەرد: سەرنیای گاسن، سەرکردنەوەی ئامرازی ئاسن ف مرمّت گاوآهن.

دمەك: دنبەگ، تومەڵەك ف تنبك.

دمەڵ: کوان، کۆڤان، قونێر ف دمل.

دمەلاسکە: ئەدای قسە دەرهێنان، وەك یەکێ کردن بۆ گاڵتە ف ادا درآوردن.

دمەلاسکێ: دمەلاسکە ف ادا درآوردن.

دمەڵان: دمبەڵان، شتێکە لە پەتاتە دەکا بەهاران لە بن زەوی دەری دێنن زۆر خۆشە ف نگا: دمبەڵان.

دمەڵەك: دمەك ف تنبك.

دمەورۆ: ڕاکشان بە سەر زگدا ف دَمَر.

دم‌هەراش: زۆربڵێ‌و بە پەلە قسەکەر ف پرگوی شتاب‌گو.

دم‌هەڵپێچ: پەڕۆیەك کە دەمی پێ هەڵدەبەستن ف دستمال دهان‌پیچ.

دم‌هەڵە: دم‌هەراش ف نگا: دم‌هەراش.

دمەهۆسنگنێ: کلك هەڵتەکێنە، بەرگایلکە ف پرندهٔ دم‌جنبانك.

دن: ۱) دی، تر؛ ۲) ددانە ف ۱) دیگر؛ ۲) دندانە.

دنا: دنیا ف دنیا.

دنان: ددان، دران ف دندان.

دنبلان: هۆزێکی کوردە لە کوردستان ف عشیرەای کرد.

دنبلی: زازا، چەند هۆزو تیرەن لە کوردستانی بەردەستی ترکانن ف نام چند تیرە از کردهای ترکیە.

دنبەك: دمەك ف تنبك.

دندان: ددان، دگان، دان ف دندان.

دندك: دەنك، ناوكی میوه ف هسته.

دندوك: نیكل، دەنوك ف منقار.

دنـدوكـه: ۱) لای سەروی شتـی باریكـەڵـەو لاواز؛ ۲) دەمبـەدەمە ف ۱) برجستهٔ باریك از هر چیزی؛ ۲) مشاجره.

دنـدوكـەدان: ۱) جەكەرە دەرچـوُن؛ ۲) شكۆفەو چڵـو دەركردن ف ۱) جوانه زدن دانه؛ ۲) جوانه زدن درخت.

دنك: دەسكاونگ، ئاونگی دەسك ف دستهٔ هاون.

دنـگ: ۱) ئامـرازی چەڵتـوك كوتـان، دینـگ؛ ۲) دەنگ؛ ۳) مشت، مستەكۆڵە؛ ۴) شەونم ف ۱) دنگ شالی كوبی؛ ۲) صدا؛ ۳) مُشت؛ ۴) شبنم.

دنگبون: زگ هەڵمساو لە بەر خواردنی زۆر ف شكم انباشته از غذا.

دنگبێژ: گۆرانی بێژ، قامبێژ ف ترانەخوان، خواننده.

دنگچی: وەستای دنگی چەڵتوك كوتان ف دنگ كوب.

دنگ كوت: دنگچی ف دنگ كوب.

دنگ لێدان: مشت لێدان ف با مشت كوبیدن.

دنگه: كۆڵەكەی لە قورو بەرد ف ستون از سنگ و گل.

دنگەدنگ: گرمەگرمی دەهۆڵ ف آواز پیاپی دهل.

دننه: پەراسو ف دنده.

دنو: ددان، دران ف دندان.

دنورێچه: ددان چیرِكردن ف دندان قروچه.

دنه: هانه، هەڵخڕاندن ف برانگیزی، تحریك.

دنەدان: هانەدان ف تحریك كردن.

دنەدەر: هانەدەر ف تحریك كننده.

دنێ: دنیا ف دنیا.

دنیا: دنێ ف دنیا.

دنیابو: ئەگەر هەڵكەوت ف اگر پیش آمد.

دنیادیده: كەسێ زۆری ئەزمون لە دنیا هەبێ ف جهاندیده.

دنیادیه: دنیادیده ف جهاندیده.

دنیاری: سیاسەتزانی، ڕامیاری ف دنیاداری.

دنیایه: ڕەنگە، وێدەچێ... گریمان ف شاید، چنین می‌نماید.

دنیایی: ۱) شتی سەر دنیا؛ ۲) ئاژەڵو پاتاڵ ف ۱) دنیوی؛ ۲) ثروت دامی.

دنێب: زیوانی ناو گەنم ف نگا: زیقان.

دو: ۱) یـەكو یـەك؛ ۲) كادو، دوكـەڵ؛ ۳) دوگـەی مەڕو وشتـر، دوگ؛ ۴) ماستو ئاوی لە مەشكە دا ژەنراو، دۆ؛ ۵) كلك، دم ف ۱) عدد دو؛ ۲) دود؛ ۳) دنبه؛ ۴) دوغ؛ ۵) دُم.

دۆ: ۱) ماستاوی لە مەشكە دا ژەنراو، دەو؛ ۲) كیژێ كە لە هەڵپەڕكێ دا دێتە دەستی لاو؛ ۳) ڕاكردن، غاردان؛ ۴) دوێنێ، دوێكە ف ۱) دوغ؛ ۲) دختر همرقص؛ ۳) دو، دویدن؛ ۴) دیروز.

دوئاو بوُن: هەوا گۆڕین و نەخۆش كەوتن ف سرما گرما شدن.

دوئەستێر: دوخوشكە، جوتەی كەوان ف خواهران سهیل.

دوئەستێره: دوئەستێر ف خواهران سهیل.

دوئەونه: دو بەرانبەری ئەمە ف دوبرابر.

دوئەوەنده: دوجار بەقەی ئەمە ف دو چندان.

دوئەوەننه: دو ئەوەندە ف دوچندان.

دوا: ۱) پاش؛ ۲) پاشین ف ۱) پس؛ ۲) پسین.

دوابـڕان: لەبـەین چون، ئاسـەواربـڕان، قڕهـاتن ف منقـرض شدن، ریشه‌كن شدن.

دوابڕاو: قڕهاتو ف ریشه‌كن شده.

دوابڕیاگ: دوابڕاو ف ریشه‌كن شده.

دوابەدوا: ۱) لە دوای یەكتر؛ ۲) بە شوێندا ف ۱) پس از؛ ۲) عقب.

دوابینی: خەبەردان لە ئاینده ف پیش‌بینی.

دواپێ هێنان: خەلاس كردن، هیچ نەهێشتنەوە ف باقی نگذاشتن، تمام كردن.

دواجەنگ: دوایی لەشكر، ئەو شەڕكەرانەی پاشی لەشكر دەپارێزن ف مؤخرهٔ لشكر.

دواچوڕ: ئاخر دڵۆپ ف آخرین قطره.

دوادوایی: ئاخرو ئوخر ف اواخر.

دواده: بژاری دوباره ف ویجین برای بار دوم.

دوارد: مقەست ف قیچی.

دواڕۆژ: ڕۆژانی پاش، ئاینده ف آینده.

دوازده: یازدەو یەك ف دوازده.

دوازدەمین: ئەو ژمارەی دوازدە تەواو ئەكات ف دوازدهم.

دوازدەهەم: دوازدەمین ف دوازدهم.

دوازدەهەمین: دوازدەمین ف دوازدهم.

دوازدەهەوار: گوندێكی كوردستانە بەعسی وێرانی كرد ف نام روستایی كه بعثیها ویران كردند.

دواكـەوتـن: ۱) بەجێمـان، مانـەوە؛ ۲) دانەپـەی، شوێـن كەوتن ف ۱) عقب افتادن، جاماندن؛ ۲) تعقیب كردن.

دواكەوتو: بەجێماو، جێماو ف عقب‌افتاده.

دواكەوته: دواكەوتو ف عقب‌افتاده.

دواگین: هەرە دوایی ف آخرین.

دوان: ۱) قسـەكردن، گفتـوگـۆ؛ ۲) ژمارە دو؛ ۳) وتـاردان ف ۱) گفتن؛ ۲) عدد دو؛ ۳) سخنرانی.

دواندن: قسە لەگەڵ كردن ف مخاطب قرار دادن.

دوانزه: دوازده ف دوازده.

دوانزەئیمام: گوندێكی كوردستانە بەعسی وێرانی كرد ف نام روستایی در كردستان كه بعثیها ویران كردند.

دوانزەمین: دوازدەمین ف دوازدهم.

دوانزەهەم: دوازدەمین ف دوازدهم.

دوانزەهەمین: دوازدەمین ف دوازدهم.

دوانه: لفە دوانە، جمك، جفك ف دوقلو.

دوانـه: دۆدانە، مەشكەی چكۆڵە بۆ دەو تێ‌كردن ف مشك دوغ، كیسهٔ چرمی دوغ.

دواوان: ۱) ڕێژاو، جێگەی پێك گەیشتنی دو چەم؛ ۲) گوندێکە لە لاجان ف ۱) مصب؛ ۲) نام روستائی در کردستان.

دواوە: لای پاشەوە ف عقب.

دواوەدان: گەڕاندنەوە، وەگەڕاندن ف پس‌دادن، برگرداندن.

دواهێنان: دواپێ‌هێنان ف نهایت دادن، پایان دادن.

دوایەك: ۱) دواگین؛ ۲) بە شوێن یەکا ف ۱) آخرین؛ ۲) یکی پس از دیگری.

دوایی: ۱) پاش؛ ۲) پاشین ف ۱) پس؛ ۲) پسین.

دوایی پێ هێنان: دواپێ هێنان ف پایان دادن.

دوایین: پاشین ف آخرین.

دوایی‌هاتن: قوتاربون، تەواوبون ف منتهی شدن.

دوایی هێنان: دواپێ هێنان ف نهایت دادن.

دۆب: ڕاکە، غاردە، هەڵێ ف امر به دویدن.

دوباد: ۱) بەنی دو جار بادراو، ڕیسی دوبارە بادراو؛ ۲) بارەبەری پتەوی بەهێز ف ۱) ریس دوتاب؛ ۲) باربر محکم و نیرومند.

دوبارە: ۱) بۆ جاری دوهەم؛ ۲) گزی‌و گەڕ؛ ۳) گوڵاوی لە گوڵاو گیراو؛ ۴) ژمارە دوهاتنی هەردوك مۆرە لە نەردێن دا ف ۱) دوبارە؛ ۲) نارو؛ ۳) گلاب مکرّر؛ ۴) جفت دو در نرد.

دوبارە پات: کارێ دوجار کردن، سەر لە نوێ کردنەوە ف تکرار.

دوبارە کردن: سەر لە نوێ کردنەوە ف تکرار کردن.

دوبارە کردنەوە: دوبارە کردن ف تکرار کردن.

دوبانەکی: گڵەبانی خانو ف گل‌اندود بام.

دۆبدۆب: ڕاکە ڕاکە، دەی بە غار بڕۆ ف با شتاب بدو.

دوبڕ: یەکسمێ کە دو ساڵی تەواو کردوە ف کُرّهٔ دوسال تمام کرده.

دۆبڕ: برێتی لە جوت قۆشەی بێ‌فەڕ ف کنایه از نحس، شوم.

دوبـــرا: ۱) جۆرێ هەڵـۆ؛ ۲) دو ئەستێرەن نزیك بە یەك ف ۱) نوعی عقاب؛ ۲) دو برادران ستاره.

دوبراله: دوبرا ف دو برادران ستاره.

دوبرانگ: مەلێکی ڕاوکەرە وەك سەقروشاهێن ف پرنده‌ای است شکاری.

دوبـرۆ: ۱) کوێـزر، قەسەڵی بن خەرمان کە هێشتـا گەنمی تێـدا ماوە؛ ۲) دودانە برۆ ف ۱) کوزر؛ ۲) دو ابرو.

دوبڕە: خشڵێکی سەر کڵاوی ژنانە ف زیوری بر کلاه زنان.

دوبڕیاگ: دوابڕاو ف ریشه‌کن شده، منقطع النسل.

دۆب ژێن: هەرچی پێی دادە بێژن ف آَلك.

دوبشی: لۆ، گرێ لە ناو گۆشت دا ف غدّه.

دۆبە: ۱) بەرەمێو، خشت‌و خاڵی هەنگوین؛ ۲) هەنگوینی قاڵ‌کراو ف ۱) آشغال عسل؛ ۲) عسل صاف شده.

دوبەختەکی: کارێ کە ئاکامی نادیارە، دەبێ یان نابێ ف ریسك.

دوبەختی: دوبەختەکی ف ریسك.

دوبـەرد: برێتی لە بەردی ناوگۆڕ: (هـەتالە نێو دوبردانم دەنین لەبیرم ناچێ) ف کنایه از سنگ لحد.

دوبەرە: دەفرێکە لە پشت پلورە هەنگی دائەنێن ف ظرفی که پشت کندو می‌گذارند.

دوبەرەکی: کێشەو هەرا لە ناو یەك هۆزو گەلدا ف اختلافات داخلی.

دۆبەسەرە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف از گیاهان دارویی است.

دوبـەڵا: زۆر بە هێدی‌و سپایی، دەگەڵ بەحاستەم دەڵێن: (بەحاستەم‌و دوبەڵا) ف بسیار یواشکی.

دۆبەڵان: چمە، دونبەڵان ف دنبلان.

دوبەندی: دوبەرەکی ف نگا: دوبەرەکی.

دۆپ: ۱) نەوی، نزم؛ ۲) شیو، شیوەڵە، گەلی ف ۱) پستی زمین؛ ۲) دره.

دوپـا: ۱) کرمی ڕەنـگ کە بۆ ئاوریشـم دەکاردی؛ ۲) برێتـی لە مرۆ ف ۱) حشره‌ای که برای رنگ‌آمیزی ابریشم بکار آید؛ ۲) کنایه از انسان.

دوپاپیلە: جۆرێ هەڵپەرکێ ف نوعی رقص.

دوپات: دوبارە گوتنەوە ف بازگفتن، تکرار سخن.

دوپاتە: دوپات ف تکرار سخن.

دوپایلکە: جانەوەرێکە لە تیرەی سمۆرەو پچوك‌تر، مشك کەروێشك ف حیوانی از تیرهٔ سمور.

دوپایلە: دوپایلکە ف نگا: دوپایلکه.

دوپـرنی: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دوپشتەکی: دو کەس سواری یەکسمێ ف دو نفر بر یك ستور سوار.

دوپشتی: دوپشتەکی ف دو نفر بر یك مرکب سوار.

دوپشك: دمارەکوڵ ف عقرب.

دوپشکە: گیایەکە بۆ دەرمان دەبێ ف از گیاهان دارویی است.

دوپـڵ: ۱) شڵـە، خاڵ‌خاڵ؛ ۲) برێتـی لە پیـاوی دوڕو ف ۱) خالـدار؛ ۲) کنایه از منافق.

دوپەڕۆ: پشکی مەشکە ف سوراخ بند مشك.

دوپەڕە: گیایەکە ف گیاهی است.

دوپەل: دوحاچە، دولك، دولکە ف دوشاخه.

دوپەلان: لکەداری دوحاچە ف شاخهٔ دوشاخه شده.

دوپەلکە: تازە شین‌بوی بێستان‌و توتن ف تازه روییدهٔ جالیز و توتون.

دوپەلە: دوپەڕە ف گیاهی است.

دوپێ: دوپا ف نگا: دوپا.

دوپێیی: جۆرێ دیلان ف نوعی رقص.

دۆت: کچ، قیز، کیژ ف دختر.

دوتا: بارەبەری دوباد ف نگا: دوباد.

دوتایی: تێڕ، جەواڵی خورج ئاسایی ف جوال دوتایی.

دۆتن: دۆشین، شیر لە گوان دەرێنان ف دوشیدن.

دوُتن: سواقی دیوار ف گل اندودن.

دوتوُران: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دۆتی: دۆشراو، دۆشیاگ ف دوشیده.

دوتیخ: تیخێ که هەردولای دەبڕێ فا تیغ دولبه.
دوتیغ: دوتیخ فا تیغ دولبه.
دوجان: زگ‌پڕ، دوگیان فا آبستن.
دوچ: نەکەی، نەچی وابکەی فا نکنی، زینهار.
دۆچ: گیایەکە بۆ خەلە خراپە فا گیاهی است آفت غلّه.
دوچار: توش بوگ، گیرۆدە فا دچار.
دوچاری: گیرۆدەیی، توش بون فا گرفتاری.
دوچك: ترۆپك، قوچکه فا اوج.
دۆچن: لیچق‌و بە لکان فا لزج و چسبنده.
دوچەرخە: ۱) عەرەبانەی خوڵ گوێزانەوە؛ ۲) پایسکل، ئەسپەدارینە فا ۱) چرخ خاك‌ریزی؛ ۲) دوچرخه.
دوچەنانە: دوئەوەندە، دوجارهێندە فا دوچندان.
دوچەندان: دوچەنانە فا دوچندان.
دوچەندانە: دوچەنانە فا دوچندان.
دوحا: نزا، پاڕانەوە، دوعا فا دعا.
دوحاچە: دوفاقە، دوپەل فا دوشاخه.
دۆخ: ۱) چلۆنـەتی، بار؛ ۲) تیژی لە چێژەدا، تون؛ ۳) بەرانبەر، تەراز؛ ۴) تیری کەوان؛ ۵) هەڕەت، جەنـگـە فا ۱) چگـونگی، حالت؛ ۲) تندمزه؛ ۳) میزان و برابر؛ ۴) تیرکمان؛ ۵) موسم.
دۆخ: ئاسنێکی ڕاستی بە تم‌تمەیە لە خەڕەکی پەمۆ ڕستن دا فا ابزاری در دوك نخ‌ریسی.
دوخاڵ: دو نوختەی لە سەریەك لە نوسین دا فا دونقطه.
دوخان: کوڵ‌و زوخاو، دەردو داخ فا داغ و درد، اسف.
دۆخاو: گێچاو، گەچی لە ئاوا تراو لێکدراو فا گچ با آب آمیخته.
دۆخاوە: دۆخەوا، دۆکولیو فا دوغبا.
دوخت: بڕین‌و درونی بەرگ‌و لیباس فا برش و دوخت.
دوختۆر: بژیشك، حەکیم فا دکتر، طبیب.
دۆختە: دۆشین، دۆتن فا دوشیدن.
دوختەر: دوختۆر فا طبیب.
دوخرەمە: تێکوشینی ماست‌و خەیار فا سالاد خیار و ماست و ریزه‌نان.
دوخشتەکی: تاکە شێعرێك کە دو لەتەکەی هاوقافیە بن فا مثنوی.
دوخشار: دژوار، چەتون فا دشوار.
دوخمان: ۱) بێ‌فەڕ؛ ۲) غاین و بێ‌ئەمەگ فا ۱) بی نمود؛ ۲) خائن.
دۆخوا: دۆکلیو، ئاش فا دوغبا.
دۆخۆر: ئاژەڵی بە ئامانەت کە شیری بخۆن‌و بیدەنەوە بە خاوەنی فا دام به کسی امانت دادن که بهره‌اش را بخورد و برگرداند.
دۆخـورمـە: خواردنێکـە نانـە ڕەقـەی دە ناو ڕۆن و دۆشـاو دەکوشن‌و دیکولێنن فا نوعی غذا.
دوخوشك: دوئەستێرە فا خواهران سهیل.
دۆخە: ۱) بەکرێ دانی ئاژەڵ بە بەشێك لە بەهرەکەی؛ ۲) سەرەگێژە فا ۱) اجاره دادن فراوردهٔ دام؛ ۲) سرگیجه.
دوخەت: پلەیەك لە لەشکر دا فا گروهبان دو.

دۆخەرێ: جۆرێ گەمەی جگ فا نوعی بازی با شتالنگ.
دوخەو: لە خەو ڕاپەڕێنراو فا کسی که در وسط خواب بیدارش کنند.
دۆخەوا: دۆخوا، دۆکلیو فا دوغبا.
دوخ هەفسار: دەسکە و سار فا افسار.
دۆخیان: هەڕەت، جەنگە، هەڕەمە فا موسم، عنفوان.
دوخیانەت: دۆخیان فا موسم، عنفوان.
دوخێت: دوخەت فا گروهبان دو.
دوخین: دۆخێن فا بند شلوار.
دۆخین: دۆخێن فا بند شلوار.
دۆخێن: هۆجەنە، بەندی دەرپێ فا بند شلوار.
دود: دوکەڵ، کادو، قانگ فا دود.
دۆد: قەلادە، ئەوەی دە ملی تاژی دەکەن فا قلاده.
دۆدار: ۱) کلك دار؛ ۲) مەڕی بە دوگ فا ۱) دُمدار؛ ۲) دنبه‌دار.
دودارە: داربەستی مردو، تاوت فا تابوت.
دۆدان: ۱) قانگ‌دان، بە دوکەڵ دەرکردن؛ ۲) گرارێ هێندێك لە هێندێك زوتـر بوکڵێ: (ئـەم نیسکـە **دۆدانـە**) فا ۱) بەوسیلهٔ دود بیرون کردن؛ ۲) بنشنی که دانه‌هایش همه باهم نپزند.
دودانك: شڵێوە، بەفرو باران پێکەوە فا برف و باران باهم.
دودانـگ: ۱) دەنکی کولـەك‌و ناکـولەك پێکەوە؛ ۲) سێ‌یەکی ملك‌و مسقاڵ؛ ۳) بارینی بەفرو باران پێکەوە فا ۱) دانه‌های بنشن زودپز و دیرپز باهم در آش؛ ۲) یك سوم ملك و مثقال؛ ۳) بارش برف و باران باهم.
دودانە: دوانە، جمك فا دوقلو.
دۆدانە: مەشکۆڵەی دۆتێکردن، دۆانە فا کیسهٔ چرمی دوغ.
دودك: شمشاڵ، بلوێری ئاسن، شەباب فا نی‌لبك فلزی.
دۆدك: ۱) قەلادە؛ ۲) گەردانە فا ۱) قلاده؛ ۲) گردنبند.
دۆدکان: هۆزێکی کوردە فا عشیره‌ای است.
دودك بێژ: شمشاڵ‌ژەن فا نی‌زن.
دودکێش: بۆریەکـە بەسـەر سەمـاوەری دادەکەن دوکەڵ ئەکێشێ فا دودکش سماور.
دودڵ: ناخاترجەم فا مترددد، دودل.
دودوکەرە: گیایەکە فا گیاهی است.
دودوگ: وشترێ کە دو بڵندایی لە سەر پشتە فا دوکوهان.
دودە: سیان، قورم، ڕەشایی نیشتوی دوکەڵ، تەنی فا دوده.
دودەری: پەنجەرەیەك کە لە ناوەڕاستا دەکرێتەوە فا پنجرهٔ دوتایی.
دودەست بەناڵە: سەوداگەری بێ‌دەسمایە فا بازرگان بی‌سرمایه.
دودەسماڵە: جۆرێ هەڵپەڕکێ فا نوعی رقص.
دودەکی: پیاوی گاندەر فا ابنه.
دودی: دودە، سیان فا دوده.
دۆدی: ۱) مقـەس، تۆرتـۆ، قەیچی؛ ۲) تەفـرەو گزی، لە گەڵ وشـەی «بۆدی» دا دێت: (لێی کردمە **دۆدی‌و بۆدی**) فا ۱) قیچی؛ ۲) دست به دستی و اغفال.

دۆدێ: وشەی دواندنی دایك، ئۆدا، دایە، دایکە[ف] کلمهٔ خطاب به مادر.
دودێران: هۆزێکە لە کوردەکانی بۆتان[ف] عشیره‌ای کرد است.
دۆدی وبۆدی: فێڵ و تەڵەکە[ف] حقه‌بازی.
دوُر: دوێر، بەرانبەری نزیك[ف] دور.
دوڕ: ١) ناوەنـد، نـاوەڕاست؛ ٢) هەڵـواسـراو؛ ٣) مرواری درشت[ف] ١) وسط؛ ٢) آویزان؛ ٣) مروارید درشت.
دۆر: ١) دەورە؛ ٢) زەمانە؛ ٣) کلۆش بۆ گێرە هاویشتن[ف] ١) پیرامون؛ ٢) زمانه؛ ٣) پهن کردن غلّه برای کوبیدن.
دوُرئەندێش: تێ‌بین، بیر لە دوارۆژ کەرەوە[ف] دور اندیش.
دوُرئەنێش: دوُرئەندێش[ف] دور اندیش.
دۆڕا: لە قومارا ڕۆیشت[ف] باخته شد.
دوُڕا: لە پاشان، لەدوای[ف] بعد از.
دوڕاجە: چزیر، چزیرگە، دورگە، ئاد[ف] جزیره.
دوڕاز: دوڕو، ناراست[ف] دورو، منافق.
دۆڕان: لە قومارا زیان کردن[ف] باخت.
دوُران: ١) دروان، دروێنە؛ ٢) جلدرون[ف] ١) درو؛ ٢) دوخت.
دۆڕانـدن: ١) زیان کردن لە قومـار یان لە گەمـە؛ ٢) هێلکە ون کردنی مریشك[ف] ١) باختن؛ ٢) گم کردن تخم‌مرغ به‌وسیله مرغ.
دوُراندن: درونی جلك[ف] دوختن.
دوراندور: هەر لە دورەوە نە لە نزیکەوە[ف] دورادور.
دۆراندۆر: لە هەمو لایەکەوە، دەوراندەور[ف] پیرامون.
دورانن: ١) تەقەڵ لێدان؛ ٢) دروێنە بە داس[ف] ١) دوختن؛ ٢) درویدن.
دورانەوە: درونەوە[ف] نگا: درونەوە.
دوراو: ١) دروێنەکراو؛ ٢) بە دەرزی و دەزو تەقەڵ لێدراو[ف] ١) درویده؛ ٢) دوخته.
دۆڕاو: لە گەمەو کایە دا ژێرکەوتە[ف] باخته.
دوُراودوُر: دوُراندوُر[ف] دورادور.
دوُربا: خوانەکا، بەدور بێ[ف] خدای ناخواسته.
دوُربەدوُر: لە دوُرەوە[ف] از دور.
دوُربێ: ١) دوربا؛ ٢) با نزیك نەکەوێ: (تا لێمان **دوربێ** باشە)[ف] ١) خدای ناکرده؛ ٢) دور باد.
دوُربیـن: ١) چاوبەحوکم؛ ٢) ئامرازی دورنزیـك کردنەوە لە بەر چاو؛ ٣) ئامـرازی وێنـەگری؛ ٤) دورئـەنـدێش؛ ٥) دورکـەوینەوە[ف] ١) تیزچشم؛ ٢) دوربین تماشا؛ ٣) ماشین عکاسی؛ ٤) عاقبت‌اندیش؛ ٥) دور باشیم.
دوربینی: دورئەندێشی[ف] عاقبت‌بینی.
دورخستنەوە: لە خۆ دورکردنەوە[ف] از خود دورساختن.
دوُردەس: شتێ کە دەسی پێ‌ڕانەگا[ف] دور ازدسترس.
دوُردەست: دوردەس[ف] دور از دسترس.
دوڕرە: ١) دایك تاژی گەمـاڵ باوك‌یان پێچە وانە؛ ٢) بزنی موتێکەڵ لە مەرەزو مو[ف] ١) دونژاد بچهٔ سگ و تازی، دورگە؛ ٢) نوعی بز.
دوڕرەگ: دوڕرە[ف] نگا: دوڕرە.

دوورزو: کێشەو هەراو قاڵمەقاڵم[ف] همهمه و جنجال.
دوورزیلە: گیای گەزگەسك، گەزگەزك[ف] گیاه گزنه.
دۆرژنگ: قورمی میچ کە شۆڕ دەبێتەوە، سیان، تەنی[ف] دوده که فرو هلد.
دورس: دروست[ف] درست.
دورست: دروست[ف] درست.
دورف: درۆشم، نیشانە[ف] علامت.
دورك: شەپۆڕنامە، شین‌نامە[ف] مرثیه.
دوُڕك: ١) گۆڵـە، زمـانـەی قفلی دارین؛ ٢) لەواشەی دەمی یەکسم بۆ ناڵکردن[ف] ١) زبانهٔ قفل چوبین؛ ٢) لواشه.
دۆڕك: جۆرێ کولێرە[ف] نوعی گردهٔ نان.
دورکوژ: لە دور جوانی لە نزیك ناحەز: (**دورکوژی نزیك‌خەسار**)[ف] از دور زیبانما و از نزدیك زشت.
دورکەفتگ: دورەوەکەوتو[ف] دورافتاده.
دورکەفتن: نزیك نەبون[ف] دورافتادن.
دورکەفتە: دورکەفتگ[ف] دورافتاده.
دورکەوتن: دورکەفتن[ف] دورافتادن.
دورکەوتنەوە: دورکەوتن[ف] دورافتادن.
دورگـە: ١) چزیر، ئاد؛ ٢) ناوی دو گونـد لە سنـدوس[ف] ١) جزیره؛ ٢) نام دو روستا در منطقهٔ سندوز.
دۆرمادار: دەوراندەور[ف] پیرامون.
دۆرمادۆر: دۆرمادار[ف] پیرامون.
دورملك: جۆرێ کوُلەکە[ف] نوعی کدو.
دورمە: بابۆڵە، تیکەی پێچراو[ف] ساندویچ.
دورمەح: جوتەوەشێن، لەقەهاوێژ، لوشکاوێژ[ف] لگدپران.
دۆرمەدۆر: دۆرمادار[ف] پیرامون.
دورنا: مەلێکە[ف] پرنده دُرنا.
دورناس: پسپۆڕ، کەسێ شت‌باش بناسێ[ف] کار شناس.
دۆرنج: دۆرژنگ[ف] دوده از سقف آویزان.
دوُرنوار: دوُرئەندێش[ف] عاقبت‌اندیش.
دورنیازی: سەربەخۆیی، کار بە کەس نا[ف] بی‌نیازی.
دوڕو: دوڕاز[ف] منافق.
دوروا: ١) لە دورەوە؛ ٢) دوُربا[ف] ١) از دور؛ ٢) خدای ناکرده.
دوروُم: بابۆڵە، دورمە[ف] ساندویچ.
دوڕوە: ١) دوچۆمـان، زەوینی نێوانـی دو ڕوبار؛ ٢) ناوی گوندێکە[ف] ١) بین‌النّهرین، شبه‌جزیره؛ ٢) نام دهی در کردستان.
دوڕە: ١) دوڕرە، جانەوەری دوتۆمە؛ ٢) چزیرە[ف] ١) دونژاد؛ ٢) جزیره.
دوُڕهـ: دوڕە، دوتۆمە[ف] دورگه.
دوُرەبەرد: کوچك هاویشتنی لە دورەوە[ف] سنگ پرت کردن از دور.
دوُرەپـەرێـز: ١) لا، خۆلە خەڵك پارێز؛ ٢) بە ماتەماتە بۆ شتێ چون[ف] ١) پرهیز از مردم؛ ٢) دزدکی رفتن به سوی.
دوُرەدەس: دوردەس[ف] از دسترس خارج.

دُورەدەست: دوردەس ف از دسترس خارج.

دورەك: دوڕە، دوتۆمە ف دونژاد.

دورەگ: دورەك ف دونژاد.

دورەوپەڕێز: دورەپەڕێز ف نگا: دورەپەڕێز.

دورەوەکەفتن: دورکەوتنەوە، دوربونەوە ف دورافتادن.

دُوری: بەرانبەری نزیکی ف دوری.

دۆری: ۱) گندۆڕ، گیایەکی باڵابەرزی لاسك شیرینە، قەڵەندۆر؛ ۲) دەفری پەل بۆ گرار، دەوری؛ ۳) قوماشێکی تەنکە دەکرێتە دەسماڵ ف ۱) گیاهی است؛ ۲) بشقاب؛ ۳) قماش نازك.

دوریاگ: ۱) درەو کریاگ؛ ۲) دوراو بە تەقەڵ ف ۱) درویدە؛ ۲) دوختە.

دۆڕیاگ: لە گەمە دا ژێرکەوتو ف باختە.

دوریان: ۱) درون بە داس؛ ۲) درون بە تەقەڵ ف ۱) درویدن؛ ۲) دوختن.

دوڕیان: سەری دوڕێگە کە دەگەنە یەك ف دوراهی.

دۆڕیان: لە گەمە دا ژێرکەوتن ف باختن.

دۆری تاقانە: ۱) مرواری تەنیا لە ناو سەدەفدا؛ ۲) بریتی لە مرۆی هەڵکەوتەو بێوێنە ف ۱) درّ یتیم؛ ۲) کنایە از بی همتا.

دۆریخە: جۆرێ سەوزەی خواردنی گەڵاورد ف نوعی سبزی خوردنی.

دورێژە: دوتۆمە، دورەگ ف دورگە.

دوریش: لولاك، ئێسکی پوزو بەلەك ف استخوان ساق پا.

دۆریش: ۱) دەروێش، عەوداڵ؛ ۲) حوشتر خوا، تاجی ئەحمەد ڕاوکەرە، تاجیلۆکە ف ۱) درویش؛ ۲) آخوندك.

دوریشك: دوریش ف استخوان ساق پا.

دوریشی: درێشوکە ف زبان مار.

دوری کردن: پارێزکردن، خۆ بواردن لە ف دوری جستن.

دورین: ۱) درەوکردن؛ ۲) درون بە دەرزی ف ۱) درو؛ ۲) دوخت.

دۆڕێن: بەفیرۆدەر: (ماڵ**دۆڕێن**، مریشکی هێلکە **دۆڕێن**) ف بازندە، هدردهندە.

دۆرینگ: مەودا، نێوان ف فاصلە.

دورینەوە: ۱) بە تەقەڵ پێکەوەنانی دڕیاو؛ ۲) دروێنە بە داس ف ۱) وادوختن؛ ۲) درویدن.

دوڕێویلە: گیایەکە دولکی وەك کلکەڕێوی هەیە ف گیاهی است دوساقە شبیە دم روباە دارد.

دۆریە: دۆری، گندۆڕ ف گیاهی است خوردنی.

دوڕێیان: جێگەیێ کەدُوڕێگە وێك دەکەون ف دوراهی.

دوز: بوزو، پەشم بەرگوێز، شاڵ ف شال محلی.

دۆز: ۱) مەبەست لە ژیانـدا، مەڕام؛ ۲) تۆڵە، تۆڵ،حەیف؛ ۳) پشکن، پشکنەر: (خـۆت بدۆزە، سەرم **بدۆزە**) ف ۱) هدف و مرام، ایدەآل؛ ۲) انتقام؛ ۳) مفتّش.

دوزاخە: وەڕەزی، قەڵسی، جاڕزی ف پکری، قهر.

دوزاخەدان: وەڕەز کردن، جاڕزکردن ف پکر نمودن.

دوزان: گوێزان، تیخی موتاشین، موس ف استره.

دۆزان: دوزان ف نگا: دوزان.

دوزبان: دنەدەری کێشە بەقسە ف نمّام و سخن‌چین.

دۆزراو: پشکناوە، پشکێنراو ف تفتیش شدە.

دۆزراوە: گومی پەیداکراو ف گم پیدا شدە.

دۆزکردن: خواستن، داواکردن ف خواستن.

دوزمان: دوزبان ف نمّام و سخن‌چین.

دوزمانی: قسەهێنانو بردنی بەدفەڕانە ف سخن‌چینی.

دوزوان: دوزمان ف سخن‌چین.

دوزوانی: دوزمانی ف سخن‌چینی.

دۆزەخ: دۆژەهـ ، جەحەندەم ف دوزخ.

دۆزەخە: ۱) شوێنێ کەئاوی ئاشی لێ دەردەچێ؛ ۲) تُونی گەرماو ف ۱) مخرج آب آسیا؛ ۲) آتشدان حمام.

دۆزەق: دۆزەخ ف دوزخ.

دۆزەقدەرە: ناوی گوندێکە ف نام دهی است.

دۆزەقە: دۆزەخە ف نگا: دۆزەخە.

دُوزەلە: چوُزەلە ف مزمار.

دوزەنە: ڕێكوپێکی و تەرتیب، تەکوُزی ف نظم و نظام.

دۆزین: ۱) پشکنین؛ ۲) پەیداکردنی گوم‌بوگ ف ۱) تفتیش؛ ۲) بازیافتن گم شدە.

دُوزین: ئەسپو ماینی چوارساڵ تەمەن ف اسب و مادیان چهارسالە.

دۆزینەوە: پەیداکردنی گوم بوگ ف بازیافتن گم شدە.

دوژ: ۱) کزو سیس؛ ۲) پێچەوانە، دژ؛ ۳) دۆژەهـ ؛ ۴) گوریس، تەناف ف ۱) افسردە، پژمردە؛ ۲) ضد؛ ۳) دوزخ؛ ۴) ریسمان، طناب.

دۆژ: نێوان، دوری، مابەین ف دوری، فاصلە.

دُوژ: خوێن بەردان ف حجامت.

دۆژزر: دۆزەقە ف مخرج آب آسیاب.

دوژکێشان: گوریسەکێشکە ف طناب کشی.

دوژمان: جوێن، سخێف، دژنام ف دشنام.

دوژمن: نەیار ف دشمن.

دوژمنایەتی: نەیاری ف دشمنی.

دوژمنی: نەیاری ف دشمنی.

دوژنە: مێردی دوژنان ف مرد دوزنە.

دوژوار: چەتون، دژوار ف دشوار.

دۆژە: دۆزەخ ف دوزخ.

دۆژەدەر: زامێ کەکیم و هەوای هەس ف زخم چرکین.

دۆژەزەر: دۆزەقەی ئاش ف مخرج آب آسیاب.

دۆژە کائێش: دۆزەخەی ئاسیاو ف مخرج آب آسیاب.

دۆژەن: ۱) لاوێ کە زۆر لە سەر هەوای ژن هێنـان بێ: (بـە **دۆش دەژەنـێ**)؛ ۲) دارێ کە دۆی پێ تێك وەردەدەن ف ۱) جوان بسیار هوسباز؛ ۲) چوبك دوغ بەهم زن.

دۆژەنـك: ۱) داری دۆ تێك وەردان؛ ۲) دارێ کە دە ناو لوڵەپی مەشکە

دەخرێ ف ۱) چوب دوغ بەهم زنی؛ ۲) چوب زبانەدار کە در چوب کنار مشك نهند.

دوژەنگ: قورمی خانو ف دودهٔ سقف.

دۆژەنگ: ۱) دارێ کە دەخرێتە ناو لوولەپی مەشکە؛ ۲) گنجی تویڵ و برۆ ف ۱) چوب زبانەدار مشك؛ ۲) چین به پیشانی و ابرو.

دۆژەنگە: ۱) دۆژەنگ؛ ۲) دۆی بە مەشکە ژاو ف ۱) چوب زبانەدار در سەپایهٔ مشك؛ ۲) دوغ مشك.

دوژێن: دژمان، جوێن ف دشنام.

دۆژین: گەمار، چڵکن ف چرکین.

دوژێن‌دان: جوێندان ف دشنام دادن.

دوژێنفرۆش: زمان‌پیس، سخێف بێژ، جنێوفرۆش ف بدزبان، فحّاش.

دۆس: ۱) هەواڵ، ئاشنا؛ ۲) ماشوق ف ۱) دوست؛ ۲) معشوق.

دوساخ: ۱) گراو، بەندی، گیریاو؛ ۲) گرتوخانە ف ۱) بازداشت شده؛ ۲) زندان.

دوساخچی: بەندیوان، زیندانەوان ف زندانبان.

دوساخ‌خانە: گرتوخانە، بەندیخانە، زیندان ف زندان.

دوساخوان: دوساخچی ف زندانبان.

دوساق: گرتوخانە ف زندان.

دۆسایەتی: هەواڵەتی، یاری، خۆشەویستی نێوان ف دوستی.

دۆست: دۆس ف دوست.

دۆستان: ۱) سێ پایەی سەر ئاگر کەلەئاسنە؛ ۲) یاران، ئاشنایان ف ۱) سەپایهٔ آهنی روی آتش: ۲) دوستان.

دۆستانی: دۆسایەتی ف دوستی.

دۆستایەتی: دۆسایەتی ف دوستی.

دۆستك: یاری حەزلێکردن، ماشقە ف معشوق.

دۆستەپە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی درکردستان کە بعثیها ویران کردند.

دۆستەکی: هۆزێکی کوردە لە بادینان ف عشیرتی است.

دۆستی: دۆسایەتی ف دوستی.

دوسم: بەرانبەری یەکسم، هەر ئاژەڵێ سمی قەڵشیوەو دوسمی هەیە ف حیوان دوسم.

دۆسم: دۆستی من ف دوستم.

دوسمە: دوسم ف حیوان دو سم.

دوسو: دوسبەی، دوڕۆژ دوای ئەمڕۆ ف پس‌فردا.

دوسوُرکە: باڵدارێکی پچوکی کلكسورە ف پرندهٔ کوچك دم‌قرمز.

دوسەر: ۱) مامڵەی ماڵ بە ماڵ یەك بە دو؛ ۲) گیایەکە لە ناو دەخڵا دەڕوێ؛ ۳) ناڕاست و دوڕو ف ۱) معاملهٔ پایاپای یك مقابل دو؛ ۲) گیاهی است در کشتزار روید؛ ۳) منافق.

دوسەرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دۆسی: دۆسایەتی ف دوستی.

دوش: ۱) گرژو سیس، دژ؛ ۲) خوشك شو، دش ف ۱) افسرده؛ ۲) خواهرشوهر.

دۆش: ۱) ناوشان، مل؛ ۲) گۆشتی لای سەروی ڕانی مەڕ ف ۱) دوش، کتف؛ ۲) گوشت ران نزدیك دنبه.

دوُش: ۱) دوێنێ، ڕۆژی پێشو، دوێ، دوێکە؛ ۲) لا، ڕەخ ف ۱) دیروز؛ ۲) طرف.

دۆشاب: شۆك، دۆشاو، ئاوی ترێی کوڵاو ف دوشاب، شیرهٔ انگور.

دوشاخە: ۱) نەخۆشیەکە گەرو دەگرێ؛ ۲) دوفلیقانە، دوحاچە ف ۱) مرض خناق؛ ۲) دوشاخە.

دوشاف: دۆشاب ف دوشاب، شیرهٔ انگور.

دۆشان: دۆتن، دۆشین ف دوشیدن.

دۆشانی: حەیوانی شیردەر کە بۆ دۆشین دەست ئەدا ف دوشیدنی.

دۆشاو: دۆشاب ف دوشاب، شیره انگور.

دۆشاومژە: قامکی شادە ف انگشت شهادت.

دۆشاوی: ۱) جۆرێ ترێ؛ ۲) ڕەنگی سوری تاریك؛ ۳) بە دۆشاو بونی شت ف ۱) نوعی انگور؛ ۲) قرمز سیر؛ ۳) بە دوشاب آلوده شده.

دوشت: درشت ف درشت.

دوشتە: درشتەی شت ف درشتە.

دوشدامان: مات‌و کز دانیشتن، دژدامان ف مات و پکر ماندن.

دوشداماو: دژداماو ف مات و پکر ماندە.

دۆشراو: شیر لە گوان وەرگیراو، دۆتی ف دوشیدە.

دوشك: ۱) سەکۆ، دکە؛ ۲) دودڵ، دڕدۆنگ ف ۱) سکو؛ ۲) دودل.

دۆشك: توشەك، ژێرڕایەخی ناو تێخراو ف دوشك، تُشك.

دوشمن: دوژمن، نەیار ف دشمن.

دوشمنایەتی: دوژمنایەتی ف دشمنی.

دوشمنی: دوژمنی ف دشمنی.

دوشمە: دوژمن ف دشمن.

دوشوال: دوبشی، لوُ ف غدهٔ زیر پوست.

دۆشەك: دۆشك ف تُشك.

دۆشەکچە: دۆشەکی چکۆڵە ف تشکچە.

دۆشەکۆڵە: دۆشکی پچوك، مەندەر ف تشکچە.

دۆشەکە: دۆشك ف تشك.

دۆشەکەڵە: مەندەر، دوشکی پچوك ف تشك کوچك بالشتك.

دۆشەگ: دۆشەك ف تشك.

دوشەم: سێهەم ڕۆژی حەوتو ف دوشنبە.

دوشەمب: دوشەم ف دوشنبە.

دوشەمبی: دوشەم ف دوشنبە.

دوشەمۆ: دوشەم ف دوشنبە.

دوشەمە: دوشەم ف دوشنبە.

دوشەمە: دوشەم ف دوشنبە.

دوشەمی: دوشەم ف دوشنبە.

دۆشەنی: دۆشانی ف دوشیدنی.

دوشەویلە: دو کاکیلە ف آروارەها.

دۆشیاگ: دۆشراو ف دوشیده.

دۆشیدەنی: دۆشانی ف دوشیدنی.

دۆشین: دۆتن ف دوشیدن.

دوشینا: دویْ‌شەو، شەوادی، دوێنێ شەویْ ف دیشب.

دوشیوان: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دوعا: نزا، دوحا ف دعا.

دۆغاو: دۆخاو ف گچ آب.

دۆغان: مەلێکی راو کەرە ف نوعی پرندهٔ شکاری.

دۆغرامە: دۆخرەمە ف سالاد خیار و ماست.

دۆغرەمە: دۆغرامە ف سالاد خیار و ماست.

دۆغری: قسەی ڕاست ف حرف صحیح.

دۆغەوا: دۆخەوا ف دوغبا.

دوفاق: دولکە، دوحاچە ف دوشاخه.

دوفلیچقانە: ۱) دولکی لێك نزیك؛ ۲) لکی قەڵشیو ف ۱) دو شاخهٔ بهم نزدیك؛ ۲) شاخهٔ شکافته شده.

دوفلیقانە: دوفلیچقانە ف نگا: دوفلیچقانە.

دوُڤ: ۱) کلك، دو؛ ۲) دوگ، دوگە ف ۱) دُم؛ ۲) دنبه.

دوڤ بەردان: ماوەپێدان، موڵەت‌دان ف مهلت دادن.

دوڤ‌درێژ: مەلێکە ف پرنده‌ای است.

دوڤ‌دوڤك: هەمیشە لەشوێن، کەسێ هەمیشە بە شوێن کەسێکەوەیە ف وابستهٔ سمج.

دوُڤ دەهۆل: زگ لەوەڕێن، چەورە ف طفیلی.

دوُڤ روڤی: کلکە ڕێوی، گیایەکە ف گیاهی است.

دوُڤ ڕەپ: کلك هەڵتەکێنە ف دم جنبانك.

دوڤ ڕەپك: مەلێکی وەك چوێلەکەیە ف پرنده‌ای از گنجشك‌سانان.

دوڤ‌سنگ: جۆرێ کلۆیە کلکی ڕەق‌و هەڵگەڕاوەوەیە ف نوعی ملخ.

دوڤ‌سۆرك: جۆرێ هەمرۆ، هەرمێ لاسورە ف نوعی گلابی.

دوُڤـــك: ۱) گوڵینگـەی خورجێن؛ ۲) غولامی چەل‌و مل، کلکـە؛ ۳) بەرمـاوی پاش‌خەرمان، جێ خەرمان ماڵ؛ ۴) دەستەندوی هێشە ف ۱) منگـولـهٔ خورجین؛ ۲) غلام سمـج؛ ۳) پسمـانـدهٔ خرمان؛ ۴) دستگیرهٔ خیش.

دوُڤکی: دوایی، لەپاشان ف بعداً.

دوڤ مەساس: تاق‌تاق کەرە ف شباهنگ.

دوڤ‌مەساسە: قشقەڵە، قرك ف زاغچه.

دوڤەك: خشڵی مل کە یەکپارچە بێ ف گردن بند به صورت حلقه.

دوڤەلان: دوڤ دوڤك ف نگا: دوڤ دوڤك.

دوڤەلانك: دوڤدوڤك ف تابع سمج.

دوڤ لەرزینك: کلك هەلتەکێنە، بەرگایلکە ف دم‌جنبانك.

دۆق: ۱) گوڵەباتون کە لە کەناری عاباو جلکی دە درون؛ ۲) عیشت، زللە لە پشتەمل؛ ۳) گۆپـاڵ، داردەستی سەر ئەستـور؛ ۴) لـێ‌دان، لێ‌خستـن؛ ۵) مادامی ڕەش ف ۱) بافتـهٔ سیمی حاشیـهٔ لبـاس؛ ۲) پس گردنی؛ ۳) چماق؛ ۴) زدن؛ ۵) متقال سیاه.

دوقـات: ۱) دونهـۆم، خانـوی دومـەرتـەبە، دو تەبەقە؛ ۲) دوچەندان، دوئەوەندە ف ۱) دواشکوبه، دوطبقه؛ ۲) دوچندان.

دوقدۆقە: بێ شەرم‌و حەیا ف بی‌آزرم.

دوقلفی: دوهەنگل ف ظرف دو دستگیره.

دۆقلمەر: زمان شڕ، شوفار ف سخن‌چین، نمّام.

دوقۆچکە: کڵاوی خوری، سەرکڵاوە ف کلوته، کلاه پشمی.

دوقون: دوڕو، دوسەر ف منافق.

دوقەد: دولا ف دولایه.

دوقەدەرە: بلقە دەرە، زەردە قوڕە، جۆرێ مارمێلکەیە ف نوعی سوسمار.

دوقیمە: کەلاکی دو لەت ف لاشهٔ دو نیمه شده.

دوك: ۱) خەڕەك، ئامرازی پەمورستن؛ ۲) لقی وردی قەدی دار بەڕۆ ف ۱) دوك؛ ۲) جوانه‌های تنهٔ بلوط.

دۆك: ۱) تلفی ڕۆنی داغکـراو؛ ۲) شۆکە، سپیایی بەلای گیا ف ۱) دُرد روغن تفته؛ ۲) سپیدك، آفت گیاهی.

دوکا: دەموکانە ف مو یزك.

دوکان: چاوە خانوی جێگەی فرۆشتن‌و کڕین ف دکان.

دوکاندار: خاوەن دوکان ف دکاندار.

دوکانۆکە: دوکانی بچکولە ف دکانك.

دۆکانە: دەموکانە ف مو یزك.

دوکایج: دوخ ف یکی از ابزار چرخ بافندگی.

دوکچی: گوندێکە ف روستایی در کردستان.

دۆکردە: دۆشانی ف دوشیدنی.

دوکلکـــە: جانـــەوەرێکـــە لە تیرەی قالـۆنچـە ڕەش‌و سورەو کلکی دوفلیقانەیە ف نوعی سوسك.

دوکلە: ۱) دوکەڵ، دو، کادو؛ ۲) گلۆڵەبەن ف ۱) دود؛ ۲) گلوله نخ پشمی.

دۆکلیو: دۆخەوا ف دوغبا.

دوکوت: لەت، دونیوە ف دونیم.

دوکوڕ: جۆرێ مراوی، جۆرێ نۆردەك ف نوعی مرغابی.

دۆکولیو: دۆخەوا ف دوغبا.

دوکولیە: گلۆڵەبەنی لە تەشی دارنراو ف گلوله نخ پشمی از دوك کشیده شده.

دوکۆیی: هاوبەشی دوکەسی ف مشترك میان دو نفر.

دۆکە: شۆکە، سپیایی بەلای شینایی ف سپیدك آفت نباتی.

دۆکەشك: ئاوی کەشکی ساویاو ف دوغ کشك.

دوکـەك: ۱) خەڕەك، ئامـرازی پەمـورستن؛ ۲) چیکـەنـە ف ۱) دوك نخ‌ریسی؛ ۲) ابزار دانه‌گیری از پنبه.

دوکەڵ: دو، کادو ف دود.

دوکەڵاوی: ڕەش هەڵگەڕاو بە دوکەڵ ف سیاه شده از دود.

دوکەڵـدان: ۱) دودکێـش؛ ۲) بە دوکەڵ دەرکردنی جانەوەر لەکون ف ۱) دودکش سماور؛ ۲) به وسیلهٔ دود بیرون کردن جانور از سوراخ.

دوکەڵکێش: دودکێش ف دودکش.

دوکەڵگیر: دودکێش ف دودکش.

دوکێل: دوکەڵ ف دود.

دوکێلی: دوکەڵاوی، ڕەش هەڵگەڕاو بە دوکەڵ ف سیاه شده از دود.

دوُگ: ۱) پاشەڵی مەڕ، دوف؛ ۲) بەزی سەرپشتی وشتر ف ۱) دنبە؛ ۲) کوهان.

دوگاسنە: وەرد، دوجار شوُکراو ف دو بار شخم زدن.

دوگرد: ۱) بەرماڵ، پارچەیەك کە نوێژی لە سەردەکری؛ ۲) جۆرێ جاجم ف ۱) جانماز؛ ۲) نوعی جاجیم.

دوگردی: جاجم ف جاجیم.

دوگلاشکو: داری دولك بۆ قۆچەقانی لاستیك، دارلاستیك، دولکەی قۆچەقانی جیر ف چوب دوشاخۀ تیرکمان.

دوگمە: دگمە، قۆبچە، پشکوژ ف تکمە.

دوگمە و دۆلاب: زەنبەرێکە لە بن سیخمەوە دەبەسرێ و مەمك بەرز دەکاتەوە ف زیوری است زیر یلك بندند.

دوگمەوقەیتان: کەنارەی سوخمەی ژنانە ف سجاف یلك زنانە.

دوگور: دوگرد ف نگا: دوگرد.

دوگورد: دوگرد ف نگا: دوگرد.

دوگوردی: دوگورد ف نگا: دوگورد.

دوگومان: دودڵ، دوشك ف متردّد.

دوگومانی: دودڵی ف تردّد.

دوگون: گرێ کوێرە ف گره کور.

دوگونە: گیای دوسەر ف گیاهی است.

دوگوە: دارێکی دوسەرە بۆ دڕك کوتان ف چوب دوشاخۀ خارکوبی.

دوُگە: ۱) دوگ، دوف؛ ۲) بەزی سەرپشتی وشتر ف ۱) دنبە؛ ۲) کوهان شتر.

دوگەم: شتێ کە لە چادری دەهاڵێنن بۆ گەرم بون ف پارچەای کە گرد خیمە پیچند.

دوگیان: ژنی زكپڕ ف حاملە.

دوگێسن: دوگاسنە ف دوبار شخم زدە.

دۆل: بێچو، نەوەو نەوەچرك ف بچە.

دۆڵ: ۱) گەڵی، شیو، دەرە؛ ۲) کیسەی چەرمین بۆ ئاو، بۆ دۆ؛ ۳) پارچە زەوی ڕاست؛ ۴) دۆڵی دەسك، دەفری گەنم کوتان بۆ ساوار؛ ۵) دەهۆڵ؛ ۶) خلۆر، گلار؛ ۷) گاسنی سەرچەماو؛ ۸) وشەی دنەی منالی ساوا بۆ میزکردن: (**دۆڵ دۆڵ**) ف ۱) درە؛ ۲) کیسۀ چرمی برای مایع؛ ۳) زمین هموار؛ ۴) ظرف دانەکوبی؛ ۵) دهل؛ ۶) غلتان؛ ۷) گاوآهن خمیدە؛ ۸) حرف تحریك بچە برای شاشیدن.

دۆڵ ئەنگێو: دەهۆڵ ژەن ف دهل زن.

دولا: ۱) لە دو تەرەف؛ ۲) قەدکراو؛ ۳) چەمیو ف ۱) از دو جانب؛ ۲) تاشدە؛ ۳) خمیدە.

دولاب: ۱) چەرخی ئاوکێشان؛ ۲) خەڕەك؛ ۳) تۆپی ئاش؛ ۴) دۆڵاش ف ۱) چرخ آبکشی؛ ۲) دوك نخریسی؛ ۳) توپ پرەدار آسیاب؛ ۴) ناوآسیاب.

دۆلاب: ۱) دولاب؛ ۲) جێگەی جلك لە دیواردا؛ ۳) فێڵ و مەکر ف ۱) نگا: دولاب؛ ۲) کمد؛ ۳) حیلە، نارو.

دۆڵابە: ۱) جێگەی جلکان لە دیواردا؛ ۲) کونی جێگە دۆڵاش ف ۱) کمد؛ ۲) سوراخ دیوار؛ ۳) جای ناو آسیا.

دۆڵاخ: ۱) بەلەك پێچ؛ ۲) فوتەی ڕەشی سەرپۆشی ژنان ف ۱) ساق پیچ؛ ۲) چاقچور.

دولازەن: دوڕوی خۆ دەگەڵ هەمو کەس ڕێك‌خەر ف دوروی با همە بەظاهر دوست.

دولاف: دۆڵی ئاش ف ناو آسیا.

دولانە: بە دولایی ف دولایە.

دۆڵاو: گوندێکە لەلای سنە ف روستایی است.

دولایی: جێگەی ئاڵقەرێز لە درگا دا ف رزۀ در.

دۆڵ بون: خلۆر بونەوە، گلارەوەبون ف غلتیدن از بالا بە پایین.

دولبەر: دلبەر ف دلبر.

دۆڵپا: ۱) دێوێکی چیرۆکان کە سواری ملی خەڵك دەبو؛ ۲) برێتی لە دەس هەڵنەگری چەل و مل: (وەك **دۆڵپا** سواری شانم بوە دەستم لێ بەرنادا) ف ۱) دیو افسانەای؛ ۲) کنایە از دست برندار.

دۆڵدرمە: دۆندرمە، چلورە، بەستەنی ف بستنی.

دۆڵدۆز: کەسێ کیسەی دۆ دەدروێ ف دوزندۀ کیسۀ دوغ چرمین.

دۆڵچە: سەتڵی چەرمین ف دولچە.

دول قەریسك: تەشی ڕێسك، باڵدارێکە ف پرندەای است.

دولقان: دولکی داری لێك نزیك ف دو شاخۀ درخت نزدیك بهم.

دولك: ۱) دوحاچە؛ ۲) داروکەی تاشراو ف ۱) دوشاخە؛ ۲) چوبك تراشیدە.

دۆڵك: شیوەڵە ف درّۀ بسیار کوچك.

دۆڵکان: خوارەکەو پێچەکە ف اریب، کج.

دولکانە: دولك ف نگا: دولك.

دۆڵکرن: خلۆرکردنەوە ف غلتانیدن از بالا.

دولکە: دۆڵکە ف پارچ.

دۆڵکە: دەفری سەرئاواڵەی لێودار بۆ ئاو ف پارچ.

دولگە: هەڵبەستی دلخۆشکەرە ف شعر مدح.

دوللەك: دەڵەك ف نگا: دەڵەك.

دۆڵمە: سەوزیجاتی دانەوێڵە تێکراوی کوڵێندراو ف دلمە.

دولۆ: ۱) بەن بە دولایی؛ ۲) دوخاڵی گەنجەفە ف ۱) نخ دولایە؛ ۲) برگی در ورق‌بازی.

دولۆر: بەڕودا کەفتگ ف دَمَر.

دولۆرە: بەڕوداکەوتو ف دمر.

دولولە: جۆرێ تفەنگ بۆ ڕاو ف نوعی تفنگ شکار، دولول.

دولۆنە: بە دولایی، بەن بە دولایە ف دولایە.

دۆڵ وەنی: گوندێکە ف دهی است.

دۆڵە: تەشتی دارین بۆ هەویر شێلان ف ظرف چوبین خمیر.

دۆڵەبەکر: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دولەپان: دوپەل، دوفاقە، دوحاچە ف دوشاخە.

دۆڵەتوُ: گوندێکە لەلای سەردەشت ف روستایی است.

دۆڵەدرێژ: قامکی ناوەڕاست ف انگشت وسطی.

دۆڵـەڕەقە: ناوچەیە کی چند گوندی بوُ لە کوردستان بەعسی وێرانیان کرد ف نام منطقەای دارای چند آبادی کە بەوسیلە بعثیها ویران شد.

دۆڵەکە: جێ‌نان، سوێنە ف ظرف سفالین برای نگهداری نان.

دۆڵـەمێ: ۱) پەنیری شلی هێشتا نەگوشراو، دەڵەمە؛ ۲) هێلکەی نیوە خۆگرتو ف ۱) پنیر نافشردە؛ ۲) تخم‌مرغ نیم‌بند.

دۆڵیان: دۆلاش ف ناوآسیا.

دۆڵیانە: بانیژەی ئاش ف جای غلّە هنوز آرد نشدە در آسیا.

دولیلی: دولولە ف تفنگ دولول.

دۆم: ۱) هەمیشـــە، دایم؛ ۲) فێڵبـاز؛ ۳) هۆزێکی کۆچـەری کورد؛ ۴) دەهوڵ ژەن ف ۱) دائماً؛ ۲) شیّاد؛ ۳) نام عشیرتی است؛ ۴) دهل‌زن.

دوما: دوا، دوای ف پس از، بعد.

دومات: بەڵاو بەسەرهاتی ناخۆش ف بلا و مصیبت.

دومان: مژ، تەم، تومان ف مە، میغ.

دۆماندن: دەوام پی‌دان ف ادامە دادن.

دۆمانە: گورگەلۆقە، قەترە، قۆرتە ف پو یە، یورتمە.

دوماوەن: ماڵو کەس‌و کاری زاوا ف خانوادۀ داماد.

دومایی: ۱) دوایی؛ ۲) ئاخری ف ۱) نهایت؛ ۲) پسین.

دومبەلان: دمەلان ف دنبلان.

دومدوك: دندوك، نیکل، دەنوك ف منقار.

دومدیکە: پوش بەقونە، زل بەقنگە، زل بەقونە ف سنجاقك.

دومرە کێ: ڕاسان بە چەپ‌و ڕاست دا بۆ لێدان ف چپ و راست شدن برای زدن.

دومقەسك: پەڕەسلێرەی کە لە ماڵان هێلانە دەکا، حاجی‌ڕەشك ف چلچلە.

دومل: ۱) ناوشان پانی مل قەوی؛ ۲) دومەڵ ف چارشانۀ گردن کُلُفت؛ ۲) دُمل.

دوملانە: دوبەرزایی کە بەینیان قوڵ بێ ف دو برجستگی کە میانشان گود باشد.

دوملهێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دوممە: دنبەگ ف تنبك.

دۆمنە: دۆمینە، چەند شتی خشتی خاڵ‌خاڵن گەمەیان پێ دەکرێ ف دومینو.

دومـوهـر: ۱) جوت قۆشە؛ ۲) ئە سپێ کە موی توێڵی لە دولاوە پێچی خواردوە. کە کورد بە شومـی *دەزانێ* ف ۱) آدم نحس؛ ۲) اسبی کە موی پیشانیش بە دو سوتاب دارد. کە *نزد کردها شوم است*.

دۆمە: پشتێندەی ڕەشماڵ لە بەر بای بە هێز ف کمر بند سیاە چادر.

دومەشقان: چوارمەشقی، لە سەر چۆکان ف دوزانو نشستن.

دومەشقە کی: چوارمەشقی ف دوزانو نشستن.

دومەقەسەك: بالدارێکە ف پرندەای است.

دومەك: دنبەگ ف تنبك.

دومەك‌ژەن: دنبەگ لێدەر ف تنبك نواز.

دومەڵ: دمەڵ، قونێر، کوان ف دُمل.

دومەڵەك: دمەك، دنبەگ ف تنبك.

دومەڵەك ژەن: دنبەگ لێدەر ف تنبك نواز.

دۆمەی: نێوان، مابەین ف فاصلە، میانە.

دومێ: هۆزێکی کوردە لە مەڵبـەنـــدی زەرکـان لە کوردستـان ف نام عشیرەای کرد.

دۆمی: کاوەلی، قەرەچ، قەرەچی، هۆزێکی گەڕۆکە ف کولی.

دۆمێ: دۆستی بەڕاستی، هەواڵی بەئەمەگ ف دوست باوفا.

دومین: دوهەم، دوەم ف دوّم.

دۆمینە: جۆرێ گەمەیە بە دۆمنە ف دومینو.

دون: ۱) دانی مریشك‌و مەل؛ ۲) هەڵتروشکان، تروشکان؛ ۳) ترۆپکی چیا؛ ۴) چرچ و گنجی روخسارە ف ۱) دانۀ ماکیان؛ ۲) چمباتمە؛ ۳) قلّۀ کوە؛ ۴) چین و چروك صورت.

دۆن: ۱) بەزی تاویاوە، چەورایی ناو زگی ئاژەڵ؛ ۲) دەورە، دۆر، دۆرمادار؛ ۳) نیزیك ف ۱) چربی، پیە گداختە؛ ۲) پیرامون؛ ۳) نزد، نزدیك.

دۆُنا: زانا، زۆرزان ف دانا.

دۆنادۆن: بڕوای ئاڵوگۆڕبونی گیان لە پاش مردن ف مذهب تناسخ.

دونان: کەسێ کە هەقیەتی دوجار لە تۆپ بدا لە گەمەی تۆپەڕاکردێندا ف دوبار توپ‌زن با چوب.

دوند: دون، ترۆپك ف قلّۀ کوە.

دۆندان: ۱) چەورکردن، چەوری تێ‌هەڵسون؛ ۲) برێتی لە بەرتیل‌دان بە کەسێ ف ۱) چرب‌کردن؛ ۲) کنایە از رشوەدادن.

دۆُندان: تورەمە، بەرەی عەولاد ف ذریە.

دۆندرمە: دۆڵدرمە، بەستەنی، چلورە ف بستنی.

دوندوك: دندۆُل، نیکل ف منقار.

دوندول: کاروانەی وشتر، قەتاری وشتر ف کاروان شتر.

دوندە: داری جێگەی گاسن لە هەوجاڕدا، دەندە ف جای گاوآهن در خیش.

دونگ: دوگ ف دنبە.

دونگـز: گیایەکە بنەکەی لە زەویدا وەك دارە بۆنی خۆشە وردی دەکەن دەناو توتنی دەکەن بۆنی خۆش دەکا ف گیاهی است بیخش چوبین و خوشبوی.

دونگڵەفسە: مەلی ماڵی کە پەڕی کلکی جوێ‌بۆتەوە ف ماکیان کە پر از دمش جدا شدە.

دونگوز: ناوی دوگوند لە کوردستان ف نام دو آبادی.

دونگەنە: مەڕی قەڵەوی دوگ‌زل ف گوسفند دنبە گندۀ چاق.

دۆنگی: ١) خاوەن دۆگ؛ ٢) دوایی، دومایی؛ ٣) هەست؛ ٤) گومان؛ ٥) ئاکام ف ١) دارای دُنبه؛ ٢) آخر؛ ٣) حس؛ ٤) گمان؛ ٥) نتیجه.

دۆنم: پێوانه یەکی زەمینه. *لە تورکیا ١٠٠٠ متر و لە عیراق ٢٥٠٠ میتری چوار گۆشەیە* ف واحدی برای متراژ زمین. *در ترکیه برابر با ١٠٠٠ و در عراق ٢٥٠٠ متر مربع است.*

دونێ: دوێنێ، دوێکە، ڕۆژی پێش ئەمڕۆ ف دیروز.

دوُنی: بێ ئاکار، نامەرد، بێ فەڕ ف پست و دنی.

دونیم: لەت لە ناوەڕاستا ف دونیم.

دونیمە: دونیم ف دونیم.

دۆوات: داوەت، زەماوەندی بوک ف جشن عروسی.

دۆوشکە: شیرێژ، سیراج ف کتخ.

دۆوک: دۆک ف نگا: دۆک.

دووین: دادانی دیوار بە قوڕ ف گل اندودن دیوار.

دۆوە: قەدەم، تینی هەتـاو کە هاوینـان لە زەوی هەڵدەستێ و دەبینرێ ف لهیب مانندی که در صحرا تابستانها دیده می‌شود.

دۆهـ : دۆ، دونێ، ڕۆژی پێش ئەمڕۆ ف دیروز.

دۆەک: دۆک ف نگا: دۆک.

دۆەر: دوێت، قیز، کچ ف دختر.

دۆەم: دوهەم، یەکێ دوای یەکەم ف دوم.

دوەمین: دومین ف دومی.

دوهۆیی: جیاوازی، خۆمانە خۆمانە ف دوگانگی، جدایی خواهی.

دوهەژێنک: بەرگایلکە ف دم جنبانک.

دوهەمین: دومین ف دومی.

دوهی: دوهـ ، دوێنێ ف دیروز.

دوهێشە: دوگاسنه، وەرد، دوگێسن ف دوبار شخم زدن.

دوێ: ١) دو، یەك دەگەڵ یەك؛ ٢) دۆ، دوهـ ؛ ٣) وتـار، قسـە: (**بدوێ**، لە گەڵمان نادوێ) ف ١) عدد دو؛ ٢) دی، دیشب، دیروز؛ ٣) سخن گفتن.

دوێت: کچ، کیژ، قیز، کەچ، منداڵی مێوینە، دۆت ف دختر.

دۆیت: ژن‌حیز، بێ ناموس ف دیّوث، جاکش.

دۆێت: مەرەکەفدان، دەوات، قوتوی مەرەکەب بۆ بەردەستان ف دوات.

دویتە: دۆت ف دختر.

دویچە: لەرزین لە تا یا لە سەرما، هەڵ‌لەرزین ف لرزه از تب یا سرما.

دوُیر: دور ف دور.

دوێرد: مقەس، قەیچی، تۆرتۆ ، مەقەست ف قیچی.

دوێردگ: دوێرد ف قیچی.

دوێردە: دوێرد ف قیچی.

دوُیساندن: شێلان و تەپاندن بە قاچ و دەست ف با پا و دست چلانیدن با فشار.

دوێشەو: شەوێ دی، شەوا دیتر ف دیشب.

دوێکە: دوێ، دونێ ف دیروز.

دوێل: ١) زوێل، پارچەی باریك لە چەرم؛ ٢) تەڵەزمەبەرد؛ ٣) دۆڵ، گەڵی ف ١) نوار چرمی؛ ٢) پلمه؛ ٣) درّه.

دوێلبەن: داپۆشینی میچ بە تەڵەزمەبەرد ف سقف را با پلمه سنگ پوشانیدن.

دوێلیا: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دوین: ١) دوێنـە، گەنم و دۆکەشك بۆ چێشت؛ ٢) قسەکردن، دوان؛ ٣) چەور؛ ٤) ناوچـەیەکـە لە کوردستـان. *زێدی باوکی «صلاح‌الـدّین ایوبی» بوە* ف ١) آش گندم و دوغ کشك؛ ٢) سخن گفتن؛ ٣) چرب؛ ٤) منطقه‌ای در کردستان. *زادگاه پدر صلاح‌الدّین ایوبی بوده.*

دوێن: ١) گوتن؛ ٢) قسەکەر ف ١) تکلّم؛ ٢) متکلّم.

دۆین: ١) دۆینە، چێشتی گەنم و دۆکەشك؛ ٢) دۆخەوا ف ١) آش گندم و دوغ کشك.

دوینە: دۆین ف نگا: دۆین.

دۆینە: دۆین ف نگا: دۆین.

دوێنـــەدۆینـــە: بەزمێ کەلـوتی دەگەڵ ورچ دەیگێڕێ ف آهنگی که معرکه‌گیرها با آن حیوانات را می‌رقصانند.

دوێنێ: ڕۆژی پێش ئەمڕۆ ف دیروز.

دوێنێ شەو: دوێشەو ف دیشب.

دوێنێکە: دوێ ف دیروز.

دە: ١) نە، پێشگـــری کاری ئاینـــدە: (**دەخـۆم، دە ڕۆم**)؛ ٢) نێشـانی دەفرایەتی: (**دەماڵدا، خانی دە نیە**)، دا؛ ٣) وشەی هانـدان: (**دە بچۆ بۆ ناچـی**)؛ ٤) یەك و نۆ؛ ٥) جۆرێ دابـەش کـردنی نان لە ناو فەقـێ؛ ٦) بۆ زۆرشـانـدان: (**دەلوسە، دە خۆشە**)؛ ٧) سا، ئیتر: (**دە باشە با قسەی تۆ بێ، دە لێم گەڕێ**) ف ١) علامت مستقبل؛ ٢) ظرفیت؛ ٣) حرف ترغیب؛ ٤) عدد ده؛ ٥) نوعی تقسیم با انگشت، نوعی قرعه‌کشی؛ ٦) مبالغه؛ ٧) پس، دیگر.

دهار: دوند، چڵە پۆپە ف نقطهٔ اوج.

دەب: تختەدار ف تخته.

دەبـا: ١) لەرزەی کەم؛ ٢) قەی چەدەکـا، بلا: (**دەبـا بڕوا**)؛ ٣) ئەبـوا، دەبـوایە: (ئەوی بە سەرمن هات **دەبا** بمردمایە) ف ١) لرزش سبك؛ ٢) بگذار، باشد؛ ٣) بایستی.

دەباخ: هەڵاڵدانی چەرم، خۆش کردنی چەرم بە تاڵ و مازو ف دباغ پوست.

دەباخـانە: ١) جێـگەی لە دەباخدان؛ ٢) مزی چەرم دە هەڵاڵـنـان ف ١) دباغ‌خانه؛ ٢) مزد دباغی.

دەباخچی: کەسێ چەرم دەباخ دەدا ف دبّاغ.

دەباخ‌خانە: جێگەی دەباخدان ف دباغ‌خانه.

دەبـاخـدان: ١) خۆش کردنـی چەرم بە دەرمـان؛ ٢) دەبـاخ‌خانـە ف ١) دباغی؛ ٢) دباغ‌خانه.

دەبار: ١) هاوهێز، هاوشان؛ ٢) جێ‌بەجێ کردن ف ١) هم نیرو؛ ٢) بەجا آوردن.

دەباشیر: تەباشیر، گەچی پێ‌نوسین ف گچ تخته‌سیاه.

دەباغ: دەباخ ف دباغ.

دەباغچی: دەباخچی ف دباغ‌گر.

دەباغخانە: دەباخ‌خانە ف کارگاه دباغی.

دەباغدان: دەباخدان ف نگا: دەباخدان.

دەبان: جۆرێ پۆلا بۆ شیر و خەنجەر ف نوعی پولاد تیغهٔ شمشیر و خنجر.

دەبانجە: وەروەر، دەوانجە ف تپانچە.

دەبانچە: دەمانچە، وەروەر، دەوانجە ف تپانچە.

دەبانك: باوێشك، بارێشك ف خمیازە.

دەببە: ۱) گێچەڵ، تەشقەڵە، گەڕ: (دەبیبەم پێ دەکا)؛ ۲) کەبات، جۆرێ نارنجی زلی تێکـول گەورەی شینی ئاڵ زەرد ف ۱) شلتـاق، دبــە درآوردن؛ ۲) نوعی از مرکبات.

دەبدەبە: شکۆ و جەلالی حەشاماتی هاوڕێی گەورە پیاو ف دبدبە، طنطنە، خَدَم و حَشَم.

دەبدیم: گرمەگرمی دەهۆڵ ف صدای طبل.

دەبر: پێك‌هێنان: (کارەکەم **دەبر**کرد) ف جابجاکردن، درست کردن.

دەبراندن: پێك‌هێنان، جێ‌بەجێ کردن ف چارە‌اندیشی.

دەبۆ: سەربازگە ف پادگان.

دەبۆ: دەفری رزق، خیگەیان کوپەو تەنەکەی ڕۆن و پەنیر ف ظرف جای روغن و پنیر و...

دەبوور: بای ڕۆژاوا، بای خۆرنشین ف باد غربی.

دەبوش: جەوی، چەسپێکە لە روەك دەگیرێ ف چسبی که از گیاه می‌گیرند.

دەبنەوەبر: مرۆی زڵ‌لەدڵی بەڕواڵەت فەقیرۆکە ف آدم تودار.

دەبە: ۱) تەشقەڵە، گەڕ؛ ۲) دیوارێ کە زگی داوە؛ ۳) برێتی لە ئاژەڵی زگ‌پڕ؛ ۴) تۆرەکەی باڕوت ف ۱) شلتـاق؛ ۲) دیوار از وسط پیش آمده؛ ۳) کنایه از حیوان آبستن؛ ۴) کیسهٔ باروت.

دەبەر: دەبر، پێك‌هێنان ف بجاآوردن.

دەبەرکردن: ۱) پێك هێنان؛ ۲) پۆشین: (جلە کانت **دەبەرکرد**؟) ف ۱) چارە کردن؛ ۲) پوشیدن لباس.

دەبەرکەوتن: ۱) چونەلای ژێروو لە ڕێگەدا؛ ۲) برێتی لە لەبەرپاڕانەوە و تکالێ کردن: (چەندی **دەبەرکەوتم** نەگەڕاوە) ف ۱) طرف پایین را گرفتن؛ ۲) کنایه از خواهش و تمنّا.

دەبەرگەڕان: دەبەرکەوتن ف نگا: دەبەرکەوتن.

دەبەرمردن: بەقوربان‌بون ف قربان و صدقه رفتن.

دەبەنك: باوێشك ف خمیازە.

دەبەنگ: ۱) بێ‌ئاوەز، گێلو نەفام؛ ۲) بێ غیرەت‌و بێ‌ناموس ف ۱) خُل؛ ۲) بی‌ناموس.

دەبێ: ۱) ڕەنگە، وێدەچێ؛ ۲) پێویستە، ئەبێ؛ ۳) دبێژێ، دەڵێ ف ۱) شاید، امکان دارد؛ ۲) باید، لازم است؛ ۳) می‌گوید.

دەبیش: لیچق‌و نوسەك ف لزج و چسبندە.

دەپ: ۱) دەب، تختـە؛ ۲) تەختە زەویەکی پچوك ف ۱) لوح چوبین، تختە؛ ۲) قطعهٔ کوچك زمین.

دەپڕەش: تەختەی ڕەشی پۆلی فێرگە ف تختە سیاە.

دەپەڕدین: ڕیش‌پان، ئەڕدین زەلام ف ریش پهن.

دەپەڕیش: دەپەڕدین ف ریش پهن.

دەپەشۆر: تاتەشۆر، تەختەی مردو شوتن ف تختهٔ مردەشویی.

دەپەقون: قنگ‌پان، پاشل زەلام، سمت ئەستور ف باسن بزرگ.

دەپێ کردن: پۆشینی دەرپێ و پێڵاو ف پوشیدن شلوار و پای‌افزار.

دەتیر: دەبانچەی دەفیشەك خۆر ف نوعی تپانچە.

دەجا: ئازار، ژان، ئێش ف درد و رنج.

دەچم: دەڕۆم ف می‌روم.

دەچمێ: بۆی دەڕۆم ف رو بدان می‌روم.

دەحا: وشەی سەیرمان، تەحا ف کلمهٔ تعجب.

دەحبە: داعبا ف درندە، جانور ناشناختە.

دەحش: جاش، بەچکەی کەر ف کُرەخر.

دەحشك: جاش، جاشك، دەحش ف کُرەخر.

دەحفە: جار، هەل، چەل، کەڕەت ف دفعە، بار.

دەحـل: ۱) مێشـەی دەسکرد، دارستانی دەستێژ؛ ۲) شوێنی پرپنچك‌و چوغور؛ ۳) شۆڕ، دالەقاو ف ۱) جنگل مصنوعی؛ ۲) بوتەزار انبوە؛ ۳) فر و هشتە.

دەحلاندن: داهێلان، داهێشتن ف فر و هشتن.

دەحلێ‌نەو: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دەحیە: فیز، لەخۆ بایی‌بون ف تکبّر.

دەخـالـەت: ۱) تەسلیم لە شەڕدا؛ ۲) پەناهێنان ف ۱) تسلیم شدن در جنگ؛ ۲) پناە بردن بە کسی.

دەخدەخا: ۱) تم‌تمە، نوکی مزراح؛ ۲) نوکی کول‌بوی مزراح ف ۱) نوك گردنا؛ ۲) نوك کند گردنا.

دەخس: ۱) ڕژد، ڕەزیل، چرۆك؛ ۲) ئێرەیی، چاوچنۆکی؛ ۳) نەخۆشی دڵ ف ۱) خسیس؛ ۲) حسادت؛ ۳) بیماری قلب.

دەخسۆ: دەخس ف نگا: دەخس.

دەخسۆك: زۆر ئێرەیی بەر ف بسیار حسود.

دەخسین: ئێرەیی بردن، پێ هەڵکالان ف حسادت بردن.

دەخـش: ۱) سەرمـــەقـولات؛ ۲) زللە، شەفـام، شەق ف ۱) پشتـك؛ ۲) سیلی، اردنگی.

دەخـڵ: ۱) خەڵـە؛ ۲) بەهرەی ڕۆژانەی دوکان؛ ۳) کار بەسەرەوەبون: (**دەخڵت** بە سەرمەوە نەبێ) ف ۱) غلّە؛ ۲) درآمد روزانهٔ دکان، دخل مغازە؛ ۳) در کار کسی دخالت کردن.

دەخڵدار: کەسێ ئاگای لە پوڵی ڕۆژانەی مامڵە دەبێ ف صندوقدار، حسابدار.

دەخڵدان: داخڵە، قوتوی پارەی ڕۆژانەی دوکان ف دخل.

دەخلودان: بەهرەی زەمین لە دانەوێڵە ف غلّە و حبوبات.

دەخمە: ۱) بۆدڕ، قوڵکەی ژێر زەمینی؛ ۲) گۆڕ، قەبر، قەور ف ۱) دخمە؛

٢) گور.

دەخوەر: زۆر ئازا، مێرخاس ف بسیار زرنگ.

دەخـەس: ١) چاوچنۆك، بەئێرەیی، ئێرەیی بەر، چاونەزێر؛ ٢) ژك لەزك، ژكونی ف ١) حسود؛ ٢) کینەتوز، تودار.

دەخی: ئیتر؟، دیتر؟، وشەیەکە بۆ پرسیار ف کلمۀ سؤال، دیگر چه؟، پس؟.

دەخیل: ١) وشـەی پاڕانـەوە: (یاخەلیل **دەخیل** كێ عادەت کەردەن / تۆشـە وە دەر ماڵ کەریمـان بەردەن) «مـەولـەوی»؛ ٢) پەنـابەر ف ١) حرف تمنّا؛ ٢) پناهنده.

دەخیلـە: ١) هەی نەی کەی، نەچـی وابکەی؛ ٢) داخڵەی دوکـان ف ١) زینهار؛ ٢) دخل، قلّك.

دەدا: ١) نەبـەخشـێ، تەسمیل دەکا؛ ٢) هیمـایە بۆ حیز ف ١) می‌دهـد؛ ٢) کنایه از فاحشه.

دەدڵ چەقین: بیرکردن لە شتێ کە نەت‌زانیوە ف الهام گرفتن.

دەدە: ١) دادە، خوشکی گەورە؛ ٢) کچوڵەی وەرگێڕکەی منداڵ؛ ٣) پلك، مەت، خوشکـی باوك ف ١) خواهـر بزرگ؛ ٢) دختــر بچـۀ لەلـە؛ ٣) عمّه.

دەدەورگەڕان: بەقوربان‌و سەدەقە بون ف قربان و صدقه رفتن.

دەدەورگێڕان: بەقوربان کردن ف قربان و صدقه کردن.

دەدی: لەگوێن، وەکو، چون ف همانند، مثل.

دەر: ١) درگا؛ ٢) نەماڵ، لە ژوری خانو بەولاوە؛ ٣) دەشت؛ ٤) بدە ف ١) درگاه؛ ٢) بیرون؛ ٣) دشت و صحرا؛ ٤) بده.

دەڕ: مالۆس، مێچکەبەران، دێڵەسەگ، سەگی مێوینە ف مادینۀ خوك و سگ.

دەراب: دروُن بە تەقەڵی درشت ف دوخت با بخیه‌های درشت.

دەرابـدان: بەسـەریەکا درونەوەی جلكی درێژ، دانوشتاندن‌و درون ف برهم دوختن با بخیۀ درشت.

دەڕابە: دەرگایە کە هەڵدەدرێتەوە ف دری که بالا می‌برند.

دەرازوُن: دەرازین ف نگا: دەرازین.

دەرازوُنە: دەرازین ف نگا: دەرازین.

دەرازین: سەردەرانە ف آستانۀ در.

دەرازینك: دەرازین ف آستانۀ در.

دەراشۆ: ژنی بێ‌حەیای زمان‌درێژ ف زن سَلیطۀ زبان‌دراز.

دەراڤ: ١) بوار، جێگەی پەڕینەوە لە ئاو؛ ٢) جێگەی ئاوخواردنەوەی پەز ف ١) گدار؛ ٢) محل آب نوشیدن رمه.

دەراڤیتن: ١) لێ کەم کردنەوە؛ ٢) هەڵتەکانی چێندراو لەبەر سەرما ف ١) کم کردن؛ ٢) از بین رفتن کشت براثر یخبندان.

دەرامەت: بەهرەی زەوین، حاسڵات، حاسڵ، بارەی زەوین ف درآمد زمین.

دەرامەد: دەرامەت ف درآمد زمین.

دەراندن: ١) پەڕژو بڵاو کردن؛ ٢) بریێتی لە بە فیروّدانی ماڵ ف ١) پرت و پلا کردن؛ ٢) کنایه از بەهدر دادن دارایی.

دەرانـدەر: ١) سەرانسەر، تێکـڕا، بە تەواوی، پاك؛ ٢) هەمیشـە، دایم ف

دەرانـدێز: جەژنی فەلەکانی ڕوژهەڵاتی کە دە کەوێتە بیست و پێنجەمی مانگی بە فرانبار. *ئاگرێکی زۆر زل دە کەنەوە* ف از اعیاد مسیحیان در بیست و پنجم بهمن. *آتشی بزرگ بر پا می‌کنند.*

دەرانین: هێنانەدەر، دەرهاوردن، دەرخستن ف بیرون آوردن.

دەراو: دەراڤ، بوار ف نگا: دەراڤ.

دەڕاوە: دەڕابە ف در بالا رونده.

دەڕاوی: بەلەفیڕە، فیڕان، زگچون ف اسهال.

دەراویتن: دەراڤیتن ف نگا: دەراڤیتن.

دەراهە: لەوێ، هێمایە بۆ دوُر ف اشاره بەدور.

دەرب: ١) لێدان، زەبر، زەربەت؛ ٢) نۆرە؛ ٣) جار، هەل، چەل؛ ٤) هێزو تاقـەت؛ ٥) ڕێگە ف ١) ضربت؛ ٢) نوبت؛ ٣) بار، دفعه؛ ٤) نیرو و توان؛ ٥) راه.

دەربات: هاوهێز، دەبار ف هم‌نیرو.

دەربار: ١) دیوەخانی پاتشا؛ ٢) لەبابەت، لەمەڕ ف ١) دربار؛ ٢) درباره.

دەربارە: لەمەڕ، لەبابەت ف درباره.

دەربـاز: ١) ڕزگار، نەجات، خەلاس، قوتار؛ ٢) ڕابردن ف ١) رستگار، رها؛ ٢) گذشت، گذر.

دەربـازبـون: ١) ڕابـوردن، هاتـن‌و ڕۆیشتـن: (بێرەدا **دەربـازبـو**)؛ ٢) ڕزگاربون ف ١) گذر کردن؛ ٢) نجات یافتن.

دەربازگە: ڕێگەی ڕزگاربون، دەرەتان ف راه رستگاری.

دەرباس: دەرباز ف نگا: دەرباز.

دەربان: دەرکەوان، درگاوان ف دربان.

دەربـایس: بە گرینگ‌گر، گوێ دەر بە کاری: (چەدەبێ ببێ **دەربایس** نیم) ف علاقەمند.

دەربایست: دەربایس ف علاقەمند.

دەربایستی: بە گرینگ‌گرتن ف علاقەمندی.

دەربداری: هێزو توانا، تاقەت ف توان.

دەربردن: هەڵکردن، خۆگرتن لەبەر ئەرك: (لە گەڵ ئەمانە **دەرنابەم**) ف تحمّل کردن.

دەربرن: دەربردن ف تحمّل کردن.

دەربڕین: مکوڕی، قسە ئاشکراکردن ف اعتراف، حرف بیرون دادن.

دەربك: دەفری دارین بۆ باڕوت ف ظرف چوبی باروت.

دەربواردن: هەڵاواردن، لە ناو دەرخستن ف حذف کردن.

دەربوُن: دەم‌کردنەوەی کوان: (کوانی ڕانم **دەر بو**) ف بازشدن دُمل.

دەربوُنە: کوڵانی تەنگ، کوُچەی بەرتەسك ف کوچۀ تنگ.

دەربەدەر: بێ ماڵ‌و حاڵ، ئاوارە، ڕەبەن ف آواره.

دەربەدەری: بێ ماڵ‌و حاڵی، ڕەبەنی، ئاوارەیی ف آوارگی.

دەربـەس: ١) خانوی گش لە گـش: (**دەربەس** وە ئیجـارەم گرتوە)؛ ٢) دەربایس ف ١) دربست؛ ٢) علاقەمند.

دەربەست: دەربەس ف نگا: دەربەس.

دەربەستە: دەربەس، خانو گشت لە گشت ف نگا: دەربەس.

دەربەستەیی: پەیوەندی داری، بەئیلاقە، دەر بایستی ف علاقەمندی.

دەربەسە: دەربەستە ف دربست.

دەربەشە: تاوە ف تابە.

دەربەن: ١) پابەند، ئیلاقەدار، دەربایس؛ ٢) دەرە، گەلی؛ ٣) رێگەی دەم گەلی؛ ٤) دەسکی دەفر ف ١) علاقەمند؛ ٢) درهٔ تنگ؛ ٣) راه دهانهٔ دره؛ ٤) دستهٔ ظرف.

دەربەنجەڵە: درگای لە چەپەر ف دربافته از ترکه.

دەربەند: دەربەن ف نگا: دەربەن.

دەربیجە: رۆچنە لە دەرگاو پەنجەرە دا ف دریچە.

دەربێن: زاربێنی مەشکەو دەفری تر ف دهانەبند ظرف و خیگ و...

دەربێنك: دەربێن ف نگا: دەربێن.

دەرپاچە: دەلینگ، لای ژێر وی پاتۆڵو دەرپێ ف پاچهٔ شلوار.

دەرپۆشك: دەرخۆنە، سەرپۆشی دەفر ف سر پوش ظرف.

دەربۆقین: هەڵتۆقینی چاو، گلێنە بەرەو دەرەوە دیاردان ف برآمدن چشم.

دەرپۆقیو: چاوی هەڵتۆقیو ف حدقهٔ برآمده.

دەرپەڕان: ١) لە پڕ دەرچون بۆ دەرەوە؛ ٢) زەق بون، زۆپ دیاردان ف ١) بیرون پریدن؛ ٢) بیرون جستن اندام.

دەرپـەڕاو: ١) وەدەرنراو؛ ٢) زەق‌و زۆپ ف ١) بیرون رانده؛ ٢) بارز، بیرون جسته.

دەرپەڕاندن: ١) دەرکردن لە جێگە بە ترساندن‌و زۆر بۆهێنان؛ ٢) قۆچ کردنەوەی ئەنـدام: (لە ماڵ دەرم پەڕانـد، قونی دەرپەڕانـدبو) ف ١) بیرون راندن؛ ٢) بارز نشان دادن.

دەرپەڕین: دەرپەڕان ف نگا: دەرپەڕان.

دەرپەڕێن: کەسێ کاری دەرپەڕاندنە ف ١) بیرون کننده؛ ٢) بارز نشان‌دهنده.

دەرپەڕیو: دەرپەڕاو ف نگا: دەرپەڕاو.

دەرپی: دەرپێ ف تُنبان.

دەرپێ: گەڵ‌و قوُن پۆشی بە دۆخین ف تُنبان.

دەرتەقێن: ئاڵقەی دریانە ف درکوب.

دەرجـاو: ١) خاولی حەمـام؛ ٢) هەر چندراوێکی پرزە دار ف ١) حوله حمام؛ ٢) تنیدهٔ پُرز دار.

دەرجەو: دەرجاو ف نگا: دەرجاو.

دەرچاف: دەسەسر، دەسرەی دەس ف دستمال.

دەرچاو: دەرچاف ف دستمال.

دەرچڕانن: دەرپەڕاندن ف نگا: دەرپەڕاندن.

دەرچك: رێسمە، ژێردەرانە، پاژنەی درگا ف پاشنەی در.

دەرچو: ١) بۆ دەرەوە ڕۆیشت: (تازە لە ماڵ **دەرچو**)؛ ٢) بەسەرچو، ڕابرد؛ ٣) لە ئەزمـون سەرکـەوت؛ ٤) هەڵات، ڕای کرد: (**بـۆی دەرچـو،** تامن‌لام کردەوەکاو رای دز **دەرچو**) ف ١) بیرون رفت؛ ٢) گذشت؛ ٣) در آزمایش موفق شد؛ ٤) در رفت، فرار کرد.

دەرچون: چاوگەی دەرچو ف مصدر «دەرچو».

دەرچین: ١) قەرتـاڵـە، تریان؛ ٢) برۆینـەدەر ف ١) تریان، سبـد میوەچینی؛ ٢) بیرون رویم.

دەرچینك: تریان ف تریان.

دەرحەسین: خلیسکان ف لغزیدن.

دەرخ: ١) ئەزبەر، لەبەر: (شێعرەکەم **دەرخ** کردوە)؛ ٢) نەمام، شەتڵ ف ١) از بر، حفظ؛ ٢) نهال.

دەرخستن: ١) ئاشکراکردن؛ ٢) بۆدەرەوە هاویشتن ف ١) ابراز نمودن؛ ٢) بیرون انداختن.

دەرخك: نەمام، شەتڵ ف نهال.

دەرخـوارد: ١) پێ خۆرانـدن: (بەزۆر **دەرخواردی** دام)؛ ٢) شیـاو ف ١) خورانیدن؛ ٢) شایسته.

دەرخواست: داوا، تەڵەب ف خواسته، طلب.

دەرخورد: شیاو، لایق ف شایسته.

دەرخون: دەرخۆنە، سەرپۆشی دەفر ف نهنبان، در ظرف.

دەرخـۆنە: ١) دەرخون؛ ٢) لێهـاتن، سندان، نەخۆشیـەکی یەکسمە ف ١) نهنبان؛ ٢) نوعی بیماری ستور.

دەرخوُین: دەرخۆنە ف نگا: دەرخۆنە.

دەرخوُینك: دەرخۆن ف نهنبان.

دەرد: ١) ژان، ئێـش، ئازار؛ ٢) نەخـۆشـی، بێمـاری ف ١) آزار؛ ٢) بیماری.

دەردان: ١) دەلاندن، تەرەشوع: (ئارەقەم **دەرداوە**)؛ ٢) خاوێن کردنەوە لە شتی شل: (ئەم ئاوە **دەردە**، لیتەی جۆگە **دەردە**)؛ ٣) کۆی دەرد: (سەری لە **دەردان** دەرناچێ) ف ١) تراوش؛ ٢) روفتن؛ ٣) جمع درد.

دەردانك: کیسەی ماست‌و پەنیری تازە بۆ ئاولێ چوڕان ف کیسهٔ ماست و پنیر تازه که آب تراوش کند.

دەرداوی: نەخۆش، بیمار، لەش‌بەبار ف بیمار.

دەردبار: ١) لەش‌بەبار، نەخۆش؛ ٢) خەمبار ف ١) بیمار؛ ٢) غمبار.

دەردکێش: ١) بەئازار؛ ٢) خەمبار ف ١) دردمند؛ ٢) غمگین.

دەردگرو: نەخۆشی گران ف درد صعب‌العلاج.

دەردمردە: حەیوانی لاوازی لەمردن ف حیوان لاغرمردنی.

دەردمە: ئەرکی منە، ڕەنجێکە من ئەیکێشم ف زحمتی است بر دوش من.

دەردمەن: نەخۆش، لەش‌بەبار ف دردمند.

دەردمەند: دەردمەن ف دردمند.

دەردو: دەم‌بێنی مەشکە، زاربێن ف دهانەبند.

دەردۆ: داخەکەم، بەداخەوە ف دریغا.

دەردۆك: دڕدۆنگ، دودڵ، بەگومان ف متردّد.

دەردەباریکە: سیل‌و دیق ف بیماری سلّ.

دەردەبۆرە: نەخۆشیەکە ف نوعی بیماری است.

دەردەچەپەڵە: نەخوشیەکی منالانە، وەبا ف بیماری اسهال و استفراغ کودکان.

دەردەدار: لەش‌بەبار ف مبتلا به بیماری.

دەردەست: ١) ئامادە، حازر؛ ٢) یەخسیر، لەشەڕا گیراو، دیل ف ١) در

دسترس؛ ٢) اسیر.

دەردەسەری: ئەركی زۆر، زەحمەت ف دردسر، مشقّت.

دەردە كۆپانە: نەخۆشیەكی منالانە ف نوعی بیماری كودكان.

دەردەمریشك: نەخوشی مامر ف بیماری ماكیان.

دەردهەر: خەمخۆر، سەرپەرستی دڵسۆز ف غمخوار.

دەردی دڵ: باسی خەفەت و ناراحەتی دەرون ف بیان گله و ناراحتی، درد دل.

دەردیسـەر: ١) ئەرك و ڕەنجی زۆر؛ ٢) زەحمەتدان ف ١) مشقّـت؛ ٢) زحمت دادن.

دەردیسەری: دەردیسەر ف نگا: دەردیسەر.

دەردی كاری: نەخۆشی بقە، دور لە چابونەوە ف بیماری صعب العلاج.

دەردی گـران: نەخوشـی سەخـت، دەردی كـاری ف بیمـاری صعب العلاج.

دەردین: دەردەدار ف بیمار.

دەڕابە: دەڕابە ف در بالا رو.

دەرز: ١) قەڵشی باریك، درز؛ ٢) وانە، دەرس ف ١) تَرَك؛ ٢) درس.

دەرزبردن: قەڵشین بێ لێك بونەوە ف ترك برداشتن.

دەرزە: باقە، باغە، باوەشە كلۆش یان گیای بەستراو ف توده گیاه بسته.

دەرزن: دەستەیەكی دوازدە دانە ف دوجین.

دەرزی: ١) دەرژەن، بچكۆلەی نوك تیژ بۆ دورمان؛ ٢) پارچە زەنبەریكە لە سەر دەدرێ؛ ٣) جل درو، خەیات؛ ٤) شرینقـە، سرنگ، ئامرازی دەرمان دەپێست كردن؛ ٥) درێشوكەی مار ف ١) سوزن؛ ٢) زیوری است؛ ٣) خیّاط؛ ٤) آمپول؛ ٥) نیش مار.

دەرزی ئاژن: دەرزی كوت، بەنوكەدەرزی دە زۆرجێگە ڕۆكردن ف سوزن كوبی.

دەرزیاپشت: مۆرەغە، موروی پشت ف ستون فقرات.

دەرزیدان: قوتوُلەی دەرزیان ف سوزندان.

دەرزیك: مامزەی پاژنەی سواران ف مهمیز.

دەرزیلۆكە: گیایەكە گەڵای لە دەرزی دەچێ ف گیاهی است برگش سوزنی.

دەرزیلە: ١) دەرزیلۆكە؛ ٢) دەرزی شت پێ قایم كردن كە دا دەخرێ؛ ٣) پارچە خشڵێكە بۆ سەر ف ١) گیاهی است؛ ٢) سوزن چنگكدار، سنجاق قفلی؛ ٣) سرخاره، زیوری است.

دەرزی وەشێن: ئەوكەسەی دەرزی لەنەخۆش دەدا، شرینقە وەشێن ف آمپول زن.

دەرژەن: ١) دەرزی دورمان؛ ٢) ئاڵقەی درگا، دەرتەقێن ف ١) سوزن؛ ٢) دركوبه.

دەرس: وانە، دەرز، درز ف درس.

دەرسوك: دەسرە دەست، دەسەسڕ، دەسماڵی دەست ف دستمال.

دەڕسە: دڕیاو، چڕیاگ ف دریده، پاره.

دەرشۆ: پەڕۆی ژێر تەشتی جل شۆری ف پارچهٔ زیر ظرف رختشویی كه تكان نخورد.

دەرفەت: هەل، كێس ف فرصت، وقت مناسب.

دەرقـە: ١) بەرانبـەری ژوُرەوە؛ ٢) هەنـدەران، وڵاتـانی لاوەكی ف ١) بیرون؛ ٢) خارج از منطقه.

دەرقەدان: مكوڕبون ف اعتراف.

دەرقەیی: غەیارە، غەوارە ف بیگانه.

دەرق: جیقنە، ڕیقنە ف چلغوز.

دەرقەل: پارچە زەویەكی كەم و بچوُك ف قطعهٔ كوچك زمین.

دەرقیل: هێچك، ئاڵقەی دارینی سەر گوریسی باربەند ف حلقهٔ چوبین سر ریسمان باربندی.

دەرك: ١) درگا؛ ٢) تێگەیشتن: (من **دەركم** نەكرد بو كە وایە) ف ١) در؛ ٢) فهم.

دەركـراو: ١) وەدەرنراو، بەرهەڵداكراو؛ ٢) لێ كەمكراو: (حیسابەكەت لێی **دەردەكرێ**) ف ١) رانده؛ ٢) افت در معامله.

دەركـردن: ١) وەدەرنـان؛ ٢) نوسینی ڕۆژنـامـەو گۆڤـار؛ ٣) بەنەشتەر كردنەوەی برین؛ ٤) لك لێ دەرچون: (دارەكە لكی **دەركردوە**)؛ ٥) لە حیساب یان لە فـرۆشراو كەمكردن ف ١) رانـدن؛ ٢) انتشـار دادن؛ ٣) بازكردن دُمَل؛ ٤) جوانه دادن؛ ٥) افت معامله.

دەركردە: بردە، ماڵێ كە بۆ دەرەوەی مەڵبەند دەنێردرێ ف صادرات.

دەركریاگ: دەركراو ف نگا: دەركراو.

دەركریاو: دەركراو ف نگا: دەركراو.

دەركشان: شتێ لە شتێ دەرهاتن: (خەنجەر **دەركشاوە**) ف بركشیده شدن.

دەركوبان: دەوروبەری ماڵ، بەردرگانە ف بام و در، جلو در.

دەركوت: دەرتەقێن ف دركوبه.

دەركوتك: دەركوت، دەرتەقێن ف دركوبه.

دەركودو: ماڵو حاڵ ف خانه و كاشانه.

دەركودوكان: برێتی لە دەزگای دەوڵەت ف كنایه از رژیم.

دەركە: ١) بهێنە دەر، دەرخە، دەرێنە؛ ٢) دەرك، درگا ف ١) بیرون آور؛ ٢) درگاه.

دەركەتـن: ١) دەرچون، چونە دەرەوە؛ ٢) ئاشكـرابون، دیـاریدان ف ١) بیرون رفتن؛ ٢) آشكار شدن.

دەركەفتن: دەركەتن ف نگا: دەركەتن.

دەركـەفتـە: ١) لە ماڵـدا نەمـاو، دەرچـوگ؛ ٢) ئاژەڵـی ئاوەكـی؛ ٣) ئاشكـرابـوگ ف ١) بیـرون رفته؛ ٢) حیوان از گله پرت شده؛ ٣) آشكار شده.

دەركـەنار: ١) بێ لایەن، خۆ دەكارنەگەیێـن؛ ٢) پەڕاوێـزی نوسراو ف ١) گوشه‌گیر، بی‌طرف؛ ٢) هامش، حاشیهٔ كتاب.

دەركەوان: خذمەتكاری بەر دەرك ف دربان.

دەركەوتن: دەركەتن ف نگا: دەركەتن.

دەركەوتو: دەركەفتە ف نگا: دەركەفتە.

دەركەوتە: دەركەفتە ف نگا: دەركەفتە.

دەركێشـان: هەڵكێشـان. باریك لە ناو ئەستـور هێنـانەدەر ف برون

کشیدن، آختن.

دەرکێشراو: شتێ کە لە شتێ هێنرا بێتە دەر [ف] بیرون کشیدە شدە.

دەرگا: دەر، درگا، زاری دەفر [ف] درگاە، دهانە.

دەرگابون: درگابون [ف] بازشدن دُمل.

دەرگابێن: زاربێنی دەفر [ف] دهانەبند ظرف.

دەرگاخن: پڕاوپڕ، تژە [ف] لبالب، پر، مالامال.

دەرگاکردن: درگابون [ف] سر بازکردن دُمل.

دەرگانە: دراوێ کەبۆ چوُنە ژوُر دەبێ بدرێ [ف] ورودیە.

دەرگست: دەرگستی، دەزگیران [ف] نامزد.

دەرگستی: دەزگیران [ف] نامزد.

دەرگڤانك: دەرخوێنە [ف] نهنبان.

دەرگوُش: ۱) لانْك، دەیدیك، بێشکە؛ ۲) جوڵانەی تێدانوستنی منالْ؛ ۳) ساوای تازە زاو [ف] ۱) گهوارە؛ ۲) ننو؛ ۳) نوزاد.

دەرگوشادانە: بانگ هێشتن بە هۆی چوُنە ناو خانوی تازەوە [ف] سور افتتاح بنا.

دەرگوشك: دەرگوُش [ف] نگا: دەرگوُش.

دەرگە: درگا [ف] درگاە.

دەرگەڵە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دەرگەڵی: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دەرگەوان: دەرکەوان [ف] دربان.

دەرگیل: چەپەر، دەرگای لە شوڵ چندراو [ف] در بافتە از ترکە.

دەرماڵ: ۱) بەردرگانە، دەرکوبان؛ ۲) کەمەربەندی ڕەشماڵ؛ ۳) برێتی لە ماڵەگەورە [ف] ۱) جلو در؛ ۲) پارچۀ کمربند چادر؛ ۳) کنایە از بارگاە.

دەرماڵە: ۱) دابەستە، پەروار؛ ۱۲) بێچوی درەنگ زاو کە لە ماڵدا دەهێڵدرێتەوە؛ ۳) نۆکەرێ کە منداڵی ماڵەگەورە بێ [ف] ۱) پرواری؛ ۲) نوزاد دام کە در خانە نگهدارند؛ ۳) نوکر خانەزاد.

دەرماڵی: دەرماڵە [ف] نگا: دەرماڵە.

دەرمان: ۱) ئامرازی چارەکردنی دەرد؛ ۲) باروت؛ ۳) گوندێکە لە نزیك مەهاباد [ف] ۱) دارو؛ ۲) باروت؛ ۳) روستایی در حومۀ مهاباد.

دەرماناوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دەرمانجە: دەبانچە [ف] تپانچە.

دەرمانچا: چای وشك، چای هێشتا لێنەندراو [ف] چای خشك.

دەرمانچە: دەبانچە [ف] تپانچە.

دەرمانخانە: ئەجزاخانە، دوکانی دەرمانفرۆش [ف] داروخانە.

دەرمانخوار: دەرمانخواردو، دەرمانداو، کەسێ کە ژەهری خواردبێ [ف] زهر خوردە.

دەرمانخوارد: دەرمانخوار [ف] زهر خوردە.

دەرمانخواردو: دەرمانخوار [ف] زهر خوردە.

دەرمانخۆر: ۱) ژەهرخواردو؛ ۲) نەخۆشێ کە دەرمان بۆ چارەی نەخوشی دەخوا [ف] ۱) مسموم؛ ۲) بیماری کە دوا میخورد.

دەرماندان: سنوقی شوشەی دەرمانفرۆش [ف] تبنگو، جونە.

دەرمانداو: دەرمانخوار [ف] مسموم.

دەرمانساز: کەسێ دەرمانی چارەی نەخۆشی دروست دەکا [ف] داروساز.

دەرمانفرۆش: کەسێ کە کاسبیەکەی دەرمان بە خەڵك فرۆشتنە [ف] داروفروش.

دەرمانْك: ئالاتو زەردەچێوە، بەهارات [ف] دیگ ابزار، ادویە.

دەرمانکردن: چارەکردنی دەردو برین [ف] مداوا.

دەرمانکوت: کەسێ کە باروت سازدەکا [ف] باروتساز، باروتکوب.

دەرمانکەر: چارەسازی نەخۆشو بریندار [ف] تیمارگر.

دەرمانگا: دەرمانخانە [ف] درمانگاە.

دەرمانگەر: دەرمانساز [ف] داروساز.

دەرمو: دەرمان [ف] نگا: دەرمان.

دەرمەجێل: یەنجەرەی کونکون لە دار کە ئەودیوی لێ دیار بێ [ف] غلبکن.

دەرمەجێلە: دەرمەجێل [ف] غلبکن.

دەرمەنجڵە: چەپەر، درگای لە توڵ تەنراو [ف] دربافتە از ترکە.

دەرمەنجەڵە: دەرمەنجڵە [ف] دربافتە از ترکە.

دەرنجە: ۱) پلەی پەیژە؛ ۲) پلەکان [ف] ۱) پلّۀ نردبان؛ ۲) پلکان.

دەرنخون: ۱) سەرەونخون، وەرگەڕاو؛ ۲) دەرخۆنەی سەر تەندور [ف] ۱) واژگون، دمر؛ ۲) نهنبن تنور.

دەرنەبردن: هەڵنەکردن، پێ نەوەستان [ف] تحمّل نکردن.

دەرنەخوُن: دەرنخون [ف] نگا: دەرنخون.

دەرنەخین: لەسەرزگ ڕاکشان بۆئاو خواردنەوە لەکانی [ف] دمر خوابیدن برای آب خوردن از چشمە.

دەرو: ۱) گەڵی تەنگەبەر، شیوی تەنگ، دۆڵی تەسك؛ ۲) دەرفەتی رزگاربون: (خودا **دەروی** بەرەحمەتی بکاتەوە) [ف] ۱) درۀ تنگ؛ ۲) راە نجات.

دەروازە: درگای گەورە، دەری مەزن [ف] دروازە.

دەروازەوان: دەرکەوان [ف] دربان.

دەروان: دەرکەوان [ف] دربان.

دەروایسی: ئاتاج، نیاز [ف] حاجت، نیاز.

دەروبان: دەرکوبان [ف] پیرامون و جلوخانە.

دەرودراوسێ: جیرانان، هاوگەڕەك [ف] همسایەها، هممحلە.

دەرودو: دەرکوبان [ف] بام و در، پیرامونیهای خانە.

دەرودەشت: چۆڵو سارا، بەدەر لە ئاوایی [ف] دشت و در.

دەرۆر: بە گەڵی دا سەرکەوتن [ف] بالا رفتن از درە.

دەرۆزان: ماڵینی ژێر خەرمان [ف] زیر خرمنروبی.

دەرۆزە: پارسەکی، گەدایی [ف] گدایی.

دەرۆزەکەر: پارسەك، گەدا [ف] گدا.

دەروژور: ۱) لای سەرەوەو بنەوەی قوماشو...؛ ۲) لای ئاشکراو نادیار

ف ١) رویه و داخل؛ ٢) آشکار و ناپیدا.

دەروژورکردن: ١) بریتی لە بەرەو چابونچونی نەخۆش؛ ٢) بریتی لە تازەپاگرتنی منداڵ ف ١) کنایه از شروع به شفا یافتن؛ ٢) کنایه از نو پا گرفتن بچه.

دەروێست: وەستان، پێوەستان، باشار ف تاب مقاومت.

دەروێست هاتن: ١) پێ وەستان، دەرەقەتهاتن؛ ٢) دەر بردن ف ١) تاب مقاومت داشتن؛ ٢) تحمّل کردن.

دەروێم: گە، گەگرتن، مانگرتن ف اعتصاب.

دەڕۆم: دەچم، ئەچم ف می‌روم.

دەرون: ١) ژورەوە، ناوەوە؛ ٢) بیر وبڕوای دڵ ف ١) داخل؛ ٢) نهاد.

دەروەدەر: دەربەدەر، ئاوارە ف آواره.

دەروەن: ١) دەربەند؛ ٢) زاربێن ف ١) دربند؛ ٢) دهانەبند.

دەروەنجەڵە: دەرمەجێل ف غلبکن.

دەروێش: ١) عەودال، بێماڵو حاڵ، ڕەبـەن؛ ٢) مریدی تەریقـەتی قادری بە پرچ ف ١) درویش؛ ٢) مرید طریقت قادریّه.

دەرە: گەڵی، دۆڵ، شیو ف دره.

دەرهاتـگ: ١) دەرکێشراو بۆ دەرەوە؛ ٢) فێرەکارکراو، ڕاهێنـراو ف ١) برکشیده؛ ٢) آمادهٔ کار شده، کار یاد گرفته.

دەرهـاتن: ١) دەرکشـان؛ ٢) ڕاهـاتن لە کار ف ١) برکشیده شدن؛ ٢) کارآزمودگی.

دەرهاتو: ١) دەرکشاو؛ ٢) ڕاهاتو ف ١) برکشیده؛ ٢) تجربەدیده.

دەرهانین: دەرکێشان، دەرێنان ف بیرون آوردن.

دەرهاوردن: دەرهانین ف بیرون آوردن.

دەرهاوردە: دەرهاتو ف بیرون آورده.

دەرهاوێژ: هەڵاوێر، جیاکەرەوە لە شت ف بیروناندار.

دەرهاوێژان: هەڵاواردن ف بیرون‌اندازی.

دەرهاوێژران: دەرهاوێژان ف بیرون‌اندازی.

دەرهاوێژراو: جیاوەکریاو، فڕێ دریاو ف بیرون‌انداخته.

دەرهاوێژەر: دەرهاوێژ ف بیروناندار.

دەرهـاویشتن: ١) دەرهـاوێژان؛ ٢) سەرمابردنی ڕەپسته ف ١) بیرون انداختن؛ ٢) پژمردن و خشك شدن کشت از سرمای سخت.

دەرەبۆڵە: جۆرێ ترێی سوری دەنك گەورە ف نوعی انگور.

دەرەبەگ: مەزنی زۆر بە دەستەڵات ف خان بزرگ.

دەرەبەگی: ١) وڵاتی بێ دەوڵەتو بەرحوکمی خانو ئاغایان؛ ٢) بریتی لە زۆرداریو کەڵـەکایی کردن: (بـە **دەرەبـەگـی** خـواردی) ف ١) خانخانی، ملوك‌الطوایفی؛ ٢) کنایه از گردن‌کلفتی و زورگویی.

دەرەج: ١) پلەی نەردیوان؛ ٢) پلیکان، قالدرمە ف ١) پلهٔ نردبان؛ ٢) پله، نرده.

دەرەجە: پلە، پایە ف درجه، رتبه.

دەرەدوا: شوێن کەفتن، دانەدو ف پیگیری.

دەرەڕا: باغو زەمینی دور لە ئاوایی ف ملك دور از آبادی.

دەرەڕە: دەرەڕا ف ملك دور از آبادی.

دەرەقەت: پێوەستان، باشار، دەروێست ف تاب مقاومت.

دەرەقەت هاتن: پێ وەستان، دەروێست هاتن ف تاب مقاومت داشتن.

دەرەك: ١) دۆژە، جەحەننم: (گوێ لە واعیز مەگرە شەو تەكو تەنها وەرە لام / ڕۆژی مەحشـەر بە مە گەر بمخەنـە دۆزەخ بە **دەرەك**) «حاجی قادر»؛ ٢) پۆلیسـی دەری شار؛ ٣) شوێنـی نەناس؛ ٤) گـەرچی ف ١) جهنّم؛ ٢) پلیس برون‌شهری؛ ٣) جای ناشناس؛ ٤) گرچه.

دەرەکە: لاوەکی ف خارجی، بیگانه.

دەرەکی: ١) لاوەکی، خەڵکی هەندەران؛ ٢) پۆلیسی دەری شار ف ١) خارجی؛ ٢) پلیس برون شهری.

دەرەگوژنو: سەرپۆشی گۆزەو تونگە ف سرپوش تُنگ و سبو.

دەرەگە: لاوەکی، بێگانە ف اجنبی، بیگانه.

دەرەلنگ: ١) دەلینگە دەرپێو ڕانك. ئەو بەشە لە بەرگ کە بەلەکی پا دادەپـۆشێ؛ ٢) ناو هەردو پا لە ئەژنۆ بەرەژێر ف ١) پاچه شلوار؛ ٢) میان پاها از قوزك پا تا زانو.

دەرەلنگ دڕاو: بریتی لە ڕوتو شڕۆڵ ف کنایه از ژنده‌پوش و بینوا.

دەڕەماهی: دڕەماسی ف خارماهی.

دەرەو: ١) دەرەوە، بەرانـبـەری ژورەوە؛ ٢) درۆ، قـڕ ف ١) بـیـرون؛ ٢) دروغ.

دەرەوری: دەرەڕا ف ملك دور از آبادی.

دەرەوە: ١) بەرانبەری ژورەوە؛ ٢) لای بەرچاو؛ ٣) درۆیە ف ١) بیرون؛ ٢) رویه؛ ٣) دروغ است.

دەرەوین: درۆزن ف دروغگو.

دەرهەڵبون: تۆرەبون لە پڕیکا ف ناگهان برآشفتن.

دەرهەم: تێکەڵاو، تێك ئاڵۆزاو ف مختلط، درهم.

دەرهـەم بەرهـەم: پشێویو تێکـەڵ پێکـەڵی: (دنیایەکی **دەرهـەم بەرهەمە**) ف آشوب و بلبشویی.

دەرهێنان: دەرهاوردن ف بیرون آوردن.

دەرهێنراو: دەرهاوردە ف بیرون آورده.

دەری: درگا ف درگاه.

دەرێ: ١) دەرڤـە، دەرەوە؛ ٢) بێتـەدەرێ: (نـایەی چـاوت **دەرێ**) ف ١) خارج؛ ٢) خارج گردد.

دەریا: زەریا، بەحر ف دریا.

دەڕیا: ١) لەسۆنگە، لەبەر؛ ٢) گوی دەکرد ف ١) در راه؛ ٢) می‌رید.

دەریاچە: بێرك، زریێوار، بەحرك ف دریاچه.

دەریاگر: چەتەی ناو دەریا ف دزد دریایی.

دەریایی: ١) کەسـێ کاری لە دەریایە؛ ٢) جانـەوەرێ کە لە دەریا دا دەژی ف ١) کسی که سر و کارش با دریا است؛ ٢) دریازی.

دەریچـە: ١) دەربیجـە؛ ٢) قالبـی توانەوەی زێڕو زیو ف ١) دریچه؛ ٢) قالب ریخته‌گری زرگر.

دەرێخستـن: ١) دەرهـاوردن؛ ٢) ئاشکـراکـردن، دانەخویاکـرن ف ١) بیرون آوردن؛ ٢) آشکار کردن.

دەریزان: دەرازینك ف آستانهٔ در.

دەرینان: دەرێنان ف بیرون آوردن.

دەرێنان: دەرهاوردن ف بیرون آوردن.

دەز: مالۆس، بەرازی مێ ف گراز ماده.

دەزبڕ: گزیکار، فریودەر، خاپینۆك ف فریبدهنده، کلاهبردار.

دەزبڕی: کاری فریودان لە مامڵە دا ف کلاهبرداری.

دەزبڕین: دەزبڕی ف کلاهبرداری.

دەزبزاوتن: ۱) بە دەست ئازاردان؛ ۲) تونـد کارکردن ف ۱) با دست اذیت کردن؛ ۲) سریع کار کردن.

دەزبزێو: بەدفەڕ، ناثارام، بەدەست ئازاردەر ف ناآرام، شلوغ، اذیت کن.

دەزبزێوی: ناثارامی، بەدەست ئازاردان ف ناآرامی.

دەزبلین: دەسرازە، منالْ پێچ لە بێشکە دا ف بچەبند در گهواره.

دەزبلینك: دەزبلین ف نگا: دەزبلین.

دەزبەجێ: هەر ئەلحان، هەر ئێستە ف فوراً.

دەزبەردار: دەست هەلْگرتو، وازهێن ف دست بردار.

دەزبیران: کیژو کوڕێ کە بڕیارە ببنە ژنو مێرد ف نامزد.

دەزبین: رستەی قۆڵی شوان کە شەوو سەرێکی دە ملی سەرگەلە دە خا ف رستهٔ رابط چوپان و نخراش

دەزبینك: خشلْو زەنبەری جومگەی دەست، دەستەوانەی لە زێڕو مۆرو ف دستبند زینتی.

دەزگ: تاڵی لە لۆکە ڕێسراوی زۆر باریك ف نخ.

دەزگا: ۱) ئاسنی چەرم لە سەرکوتانی پینەچی؛ ۲) مەکینە؛ ۳) برێتی لە خانـو بـەرەی خۆشو زل؛ ۴) برێتـی لە نـانو خوانـی جوانو زۆر؛ ۵) سندانی ئاسنگـەر؛ ۶) ئەنگوستیلەی دورمـان ف ۱) دستگـاه کفش کوبی؛ ۲) ماشین؛ ۳) کنایه از کاخ؛ ۴) کنایه از سفرهٔ رنگین؛ ۵) سندان آهنگران؛ ۶) انگشتانه.

دەزگر: ۱) دەزبیران؛ ۲) پەڕۆی شتی گەرم پێ گرتن؛ ۳) وردە واڵـەی چەرچی ف ۱) نامزد؛ ۲) وصله برای گرفتن چیز داغ؛ ۳) کالای پیلەور.

دەزگرتی: دەزبیران ف نامزد.

دەزگرە: پەڕۆی شتی گەرم پێ گرتن، دەزگر ف دستگیره برای چیز داغ گرفتن.

دەزگەوان: وەستای مەکینە، نوسای ماشین ف مکانیك.

دەزگیر: دەزگرە ف وصلهٔ دستگیره.

دەزگێڕ: فرۆشەری گەڕیدەی بێ‌دوکان ف پیلەور، فروشندهٔ سرپایی، دستفروش.

دەزگیران: دەزبیران ف نامزد.

دەزگیرۆیی: باربو، یارمەتی مالی ف کمك و مساعدت مالی.

دەزگیرە: دەزگرە ف وصلهٔ دستگیره.

دەزگیری: دەزگیرۆیی ف مساعدت مالی.

دەزمایە: سەرمیان، سەرمایە ف سرمایه.

دەزنوێژ: دەسنوێژ ف وضو، دست‌نماز.

دەزو: دەزگ ف نخ.

دەزوران: دەزبیران ف نامزد.

دەزولە: باریکەیەك کە وەك هەودادەزو لە شتی لیچق‌دا دەبیندرێ ف نخ مانندی که در چیز لزج هنگام ریختن دیده می‌شود.

دەزولەکردن: تازە بەرەو توندچونی شتی تراو ف شروع منعقد شدن آبکی.

دەزی: ۱) دەزگ، دەزو؛ ۲) کەڕواوی؛ ۳) برێتی لە شێوی کۆن ف ۱) نخ؛ ۲) کفك زده؛ ۳) آش کهنه.

دەزێ: بێچوی دەبێ ف می‌زاید.

دەژ: ۱) دەکـارنەکراو، دەست لێ نەدراو؛ ۲) داغ، بە ئاسنی سوورەوەبو چزانـدن؛ ۳) دورەپەرێزی، پارێز ف ۱) بکر و دست‌نخورده؛ ۲) داغ گذاردن؛ ۳) پرهیز.

دەژانچون: ئێشی زۆری ئەندام لەسەرمان ف درد شدید اندام از سرما.

دەژاندن: داغ‌کردنی ددانی ئێشاو ف داغ گذاشتن بر دندان.

دەژی: ۱) نامرێ، دەمێنـێ، ئەژی؛ ۲) دەهێنـێ، هێژایە ف ۱) می‌زید؛ ۲) ارزش دارد، می‌ارزد.

دەژێ: ۱) مەشکە دەجوڵەدایە؛ ۲) نامرێ ف ۱) مشك تکان می‌خورد؛ ۲) زندگی می‌کند.

دەس: ۱) لەجـومگـەوە بەرەژێـر؛ ۲) باڵ، لەسـەر پەنجـەوەتـاشـان؛ ۳) گەمەیەك، جارێکی کایە: (با **دەسێ** کایەبکەین)؛ ۴) کەلْو پەلی تواو: (دو **دەس** لیبـاسیان بوسەندوە)؛ ۵) لەگوین، وەك: (ئەم گەنمە **دەسی** ئەوگەنمەیە)؛ ۶) نۆرە لە قوماردا: (**دەس** منەبازی بکەم)؛ ۷) ماوەیەك خەو: (یەك **دەس** خەفتم)؛ ۸) جاربۆگان: (**دەسێکیان** گاوە) ف ۱) از مچ تا سرانگشتان؛ ۲) از سرانگشتـان تا شانه؛ ۳) دسـت در بازی؛ ۴) دست لبـاس؛ ۵) ماننـد، مثل؛ ۶) نوبت بازی؛ ۷) مدتی خواب؛ ۸) واحد جماع.

دەسـا: ۱) جاکـەوایە؛ ۲) وشـەی دنـەدان: (**دەسا** برۆ)؛ ۳) دەئیتر ف ۱) پس؛ ۲) کلمهٔ تشجیع؛ ۳) پس دیگر.

دەس‌ئاخر: هیچ نەبێ ف لااقل، اقلاً.

دەسادەی: دە دەس پێ بکە ف پس شروع کن.

دەساز: دەستاڕ، ئاسیاوی دەستی ف دستاس.

دەسارت: کاسبی بە دۆدیو بۆدی ف کسابت حرام.

دەسـاژۆ: ۱) دەسـەمۆ، ڕام، کەوی، کدی، کەدی؛ ۲) دەس پیاهێنـراو ف ۱) رام شده؛ ۲) با دست مالیده.

دەساگر: دەستەچیلە، پڕو پوش بۆ ئاگرکردنەوە ف افروزنه.

دەسامو: شەمامە، جۆرێ گرکەی چکۆلەی پڕ بە دەستو خاڵ‌خاڵ ف دستنبو.

دەسـان: ۱) چەنـد دەسێ؛ ۲) چیـرۆك، حەقـایەت ف ۱) دستـها؛ ۲) داستان.

دەسـانـدەس: نزیكو بەرانبـەر بە یەك: (گونـدی ئێمـەو گوندی ئێوە **دەساندەسن**) ف برابر و بهم نزدیك.

دەسانقەست: دەستی، قەستی ف عمداً.

دەساو: ۱) تامی دەستی چیشت لێنەر: (**دەساوی** خۆشە)؛ ۲) هەویری

جارێك نان‌كردن: (**دەســـاوێ** هەویرمـــان شێلا)؛ ٣) تەرزی بەخێو کردنی ماڵات: (**دەسـاوی** چاکە هەر ماڵێك ئەو بەخێوی‌کا زو قەڵەو دەبێ)؛ ٤) بریتی لە ئاودەست؛ ٥) ئاوی ئاودێری کە بە تەنیاکەسێك نەکـــرێ: (ئـــاوەکـەی **دەسـاوێکـە** دەگاتـە سەر زەوی) ف ١) مزهٔ دست‌پخت؛ ٢) خمیر یکبار نان‌پزی؛ ٣) ویژگی در خوراك دادن دام؛ ٤) کنایە از مستراح؛ ٥) مقداری آب کە آبیاری با آن در توان یك نفر نباشد.

دەساوان: دەسکاونگ ف دستەهاون.

دەساودەس: ١) لەگەڕدا؛ ٢) تەفرە ف ١) در گردش؛ ٢) طفرە رفتن.

دەساور: دەساگر ف افروزنە.

دەســاوێــز: ١) پەڵپ، بیانو، بیــانگ؛ ٢) دیاری، پێشکێش، سەوقات ف ١) بهانە؛ ٢) ارمغان.

دەساوێژ: ١) پەلامار، هێرش، گەمارۆ، هەڵمەت؛ ٢) ئەسپی بە چەپۆکان؛ ٣) ماوەی بەردهـاویشتن ف ١) حملە؛ ٢) اسب ناآرام؛ ٣) مســافت سنگ پرت کردن.

دەسباد: دەست بڵاو، ماڵ بەفیڕۆدەر ف ولخرج.

دەسبــازی: گەمـەو گاڵتـە بە دەست لەیەکتردان: (کچ‌و کوڕ خەریکی **دەسبازی** بون) ف شوخی دستبازی.

دەسباندەس: گەورەتر، بەهێزتر، زیاتر ف بالادست تر.

دەس بان دەس نیان: بێکارمانەوە ف کنایە از بیکار ماندن.

دەسبڕ: دەزبڕ ف کلاەبردار.

دەسبرار: دەستەبرا، هەواڵی نزیك ف دوست برادرخواندە.

دەسبڕی: گزیکاری، فریودانی خەڵك ف کلاهبرداری.

دەسبڕین: دەزبڕین ف کلاهبرداری.

دەسبڵاو: دەسباد ف ولخرج.

دەس بۆ بردن: ١) دەست لەقـون دانی کەسێ؛ ٢) دەست بۆ خۆراك درێژ کردن ف ١) کنایە از انگلك کردن؛ ٢) دست دراز کردن برای خوراك.

دەس‌بۆدەم: بریتی لە ژینی نەمرنەژی، فەقیری ف کنایە از زندگی بخور و نمیر.

دەس بۆهێنان: دەس بۆ بردن ف نگا: دەس بۆ بردن.

دەسبەتاڵ: بێ‌کار ف بیکار.

دەسبەجێ: هەرلەجێ، دەزبەجێ ف فوراً.

دەسبەدەس: ١) نەغد بە نەغد؛ ٢) دەستاودەست لەگەڕدا، بەڕەواج ف ١) نقداً؛ ٢) در گردش و رایج.

دەسبەردار: دەس هەڵگر، وازهێن ف دست‌بردار.

دەس‌بەردان: ١) وازهێنان: (**دەسی** لە کار **بەردا**)؛ ٢) جدایی، دوری ف ١) دست برداشتن؛ ٢) دوری گزیدن.

دەسبەزاخا کردن: فریودان‌و زیان‌لێدان ف فریب دادن و آسیب رساندن.

دەسبەزاخاوا کردن: دەسبە زاخاکردن ف فریب دادن و زیان رساندن.

دەس بەزرانی: دەس بە ئەژنۆ، خەمبار، مات ف زانوی غم در بغل گرفتە.

دەس بەستن: هۆی بێکاربون ف از کار واداشتن.

دەس بەستـە: ١) دەست بەستراو؛ ٢) کار لەدەست نەهاتو، دەستوپێ سپی؛ ٣) بریتی لە خۆ بەدەستـــەوە دانی بێ لام‌و جوم ف ١) دست بستە؛ ٢) بی‌دست و پا، ناتوان در انجام کار؛ ٣) کنایە از تسلیم بدون قید و شرط.

دەس بەسە: دەس‌بەستە ف نگا: دەس‌بەستە.

دەس بەسەر: ژێر چاوێری پولیس ف تحت‌المراقبە.

دەس‌بەسەراگرتن: داگیرکردن ف غصب.

دەس بەسەر داگرتن: دەس بەسەراگرتن ف غصب.

دەس بەسینە: لە خذمەت کەسێ ڕاوەستان ف دست بەسینە ایستادن.

دەسبەن: ١) کەلەپچە، قفڵی دەستی بەندی؛ ٢) پێش‌بەندی یەکسم ف ١) دستبند زندانی؛ ٢) دستبند ستور.

دەسبەند: دەسبەن ف نگا: دەسبەن.

دەس‌بەیەخە: بەگژیەکتراچون، بەشەڕ هاتن ف دست بە یخەشدن.

دەس بێن: دەزبێن ف نگا: دەزبێن.

دەسبێنك: دەزبێنك، موچەوانە ف زیور مچ دست.

دەسپاچە: سەرگەردان‌و شێواو ف دستپاچە.

دەسپاك: ئەمین ف امین.

دەسپانکردنەوە: پارسەکی کردن، سواڵکەری ف گدایی.

دەسپانکرنەوە: دەسپانکردنەوە ف گدایی.

دەس‌پڕ: بریتی لە دەوڵەمەند، پوڵدار، زەنگین ف کنایە از ثروتمند.

دەسپەڕ: ئاوهێنانەوە بە دەست، جلق ف جلق، استمناء.

دەسپــەرژان: دەرفــەت پەیداکـردن، پێکـران: (**دەستت دەپـەرژێ** کاربکەی؟ دەسم ناپەرژێ) ف مجال یافتن.

دەسپەرژیان: دەسپەرژان ف مجال یافتن.

دەس‌پیاگرتن: ١) دەس بە ئاگرا داشتن؛ ٢) داگیر کردن ف ١) دست بر آتش گذاشتن؛ ٢) اِشغال کردن.

دەسپێچ: ١) دەزبلین؛ ٢) پەڕۆی لەدەست پێچانی نانکەر ف ١) بچەبند در گهوارە؛ ٢) وصلهٔ نانوا کە بر مچ پیچد.

دەسپێچك: خوری کە تەشی ڕێس لە جمگەی دەهاڵێنێ ف پشمی کە دوك ریس بر مچ بندد.

دەس‌پێچەنە: دەسپێچك ف نگا: دەسپێچك.

دەسپیس: نائەمین، سیرمەخۆر ف دلەدزد.

دەسپێشکەری: پێش کەسێ وەکارکەوتن: (من **دەسپێشکەریم** کرد لە بەخێر هێنان) ف زودتر بە کار افتادن.

دەسپێك: سەرەتا ف سرآغاز.

دەسپێکردن: سەرەتا دامەزراندن، سەرپێك خۆش‌کردن ف شروع کردن.

دەسپێکرن: دەسپێکردن ف شروع کردن.

دەس پێوە گرتن: ئاگاداری لە ماڵ‌و ڕسق ف صرفەجویی.

دەست: دەس ف نگا: دەس.

دەستارْ: دەسارْ ف نگا: دەسارْ.
دەستارْۆ: دەسارْۆ ف نگا: دەسارْۆ.
دەستان: دەسان ف نگا: دەسان.
دەستاو: دەساو ف نگا: دەساو.
دەستاودەست: دەساودەس ف نگا: دەساودەس.
دەستاوێز: دەساوێز ف نگا: دەساوێز.
دەستاوێژ: دەساوێژ ف نگا: دەساوێژ.
دەست بادان: ١) زۆر لێ کردن؛ ٢) فێڵ لێ کردن، دەسبڕین؛ ٣) فیزو دەعیەکردن ف ١) زورگفتن؛ ٢) کلاه گذاشتن؛ ٣) اظهار تکبّر کردن.
دەستبازی: دەسبازی ف نگا: دەسبازی.
دەست بدەست: بەرانبەر لەکایەدا ف مساوی شدن در بازی.
دەست بردن: دەست برن ف نگا: دەست برن.
دەستبرن: کارکردن، ئیقدام ف اقدام.
دەستبڕین: دەزبڕین ف نگا: دەزبڕین.
دەست بزاوتن: دەزبزاوتن ف نگا: دەزبزاوتن.
دەست بزێو: دەزبزێو ف نگا: دەزبزێو.
دەست بزێوی: دەزبزێوی ف نگا: دەزبزێوی.
دەست بشۆل: خۆ تێهەڵقوتێن، لاپرەسەن ف فضول.
دەستبلاو: دەسبلاو، دەسباد ف ولخرج.
دەست بلندکردن: دەست کردنەوە، بە گژ دوژمنا چون ف در برابر دشمن مقاومت کردن.
دەستبۆبردن: دەس بۆبردن ف نگا: دەس بۆبردن.
دەستبۆری: قسەزلی پێك نەهێن، دمهەراشی بێکار ف پرحرف بیکاره.
دەستبوُن: دەسڕۆیشتویی ف تسلّط.
دەستبوها: مزی دەلاّلی ف مزد دلالی.
دەست بۆهێنان: دەس بۆبردن ف نگا: دەس بۆبردن.
دەست بە تاوگەیاندن: برێتی لە چونە سەرتاودەست ف کنایه از مستراح رفتن.
دەست بە ئەژنۆ: غەمبار، مات ف غمناك.
دەست بەتال: ١) دەستوالا، دەست تەنگ؛ ٢) بێکار ف ١) تنگ‌دست؛ ٢) بیکار.
دەستبەجێ: دەزبەجێ ف فوراً.
دەست بەدەست: دەس بەدەس ف نگا: دەس‌بەدەس.
دەست بەردار: وازهێن، دەزبەردار ف دست بردار.
دەست بەردان: دەس‌بەردان ف نگا: دەس‌بەردان.
دەست بەردایی: ١) دەست هەڵگرتو؛ ٢) دەست بلاو، ماڵ بە فیرۆدەر ف ١) باز ایستاده؛ ٢) دست و دلباز.
دەست بەڕۆوەنان: برێتی لە ناهومێدکردنی کەسێك ف کنایه از نومید گردانیدن.
دەست بەزاخاکردن: فریودان و زیان پێ‌گەیاندن ف فریب دادن و آسیب رساندن.
دەستبەزاخاواکردن: دەست بەزاخاکردن ف فریب دادن و آسیب رساندن.
دەست بەسەر: دەس بەسەر ف تحت مراقبت، بازداشت.
دەست بەسەراگرتن: دەسبەسەراگرتن ف غصب.
دەست بەسەرداگرتن: دەسبەسەرا گرتن ف غصب.
دەستبەقرپ: دەسباد ف ولخرج.
دەستبەند: دەس بەن ف نگا: دەسبەن.
دەستپەڕ: دەسپەڕ ف جلق.
دەستپەرژان: دەس پەرژان ف نگا: دسپەرژان.
دەستپیاگرتن: ١) ماڵداری کردن لە ئازۆقەدا؛ ٢) داگیر کردن ف ١) جیره‌بندی کردن آذوقه؛ ٢) اشغال کردن.
دەست پێچك: دەس پێچك ف نگا: دەس‌پێچك.
دەستپێچەك: دەس‌پێچك ف نگا: دەس‌پێچك.
دەست پێداهێنان: ١) داماڵین بەدەست؛ ٢) تەواو ڕاماشتن ف ١) دستمالی؛ ٢) خانه روبی بەوسیلهٔ دزد.
دەستپیس: دزی خوێڕیلە، نائەمین ف دله‌دزد.
دەستپیسی: نائەمینی ف دله‌دزدی.
دەست پێشکەری: دەس پێشکەری ف نگا: دەس‌پێشکەری.
دەستپێکردن: دەس‌پێکردن ف شروع کردن.
دەستپێوەگرتن: گێڕانەوە لە خەرج ف صرفه‌جویی.
دەستپێوەنان: برێتی لە دەرکردن، لەکۆڵ‌خۆ کردنەوە ف دك کردن.
دەستتەنك: کەم‌دەست، نەدار ف فقیر، ناتوان.
دەستتەنکی: کەم دەستی، بێدەستی ف ناتوانی، فقر.
دەستتەنگ: نەدار ف فقیر.
دەستتەنگی: دەستەنگی ف تنگ‌دستی.
دەست تێ وەردان: خەریك بوُن دەگەڵ کارێ ف مشغول بودن.
دەستچن: ١) بەدەست‌تەنراو؛ ٢) میوەی بە دەست چنراو ف ١) دستباف؛ ٢) میوهٔ دستچین.
دەستچێن: شیناوەردی تۆم‌وەشاو، بەرانبەری خۆڕست ف رستنی کاشته شده، مقابل خودرو.
دەست خستن: وەگیرهێنان، بەگیرهێنان ف گیرآوردن.
دەستخۆشانە: ١) ئەو پارەی کە بەرەندەی قومار دەی بەخشێ؛ ٢) پاداشی کاری جوان؛ ٣) شیرنی‌دان بە وەستا یان شاگرد ف ١) دستخوش در قمار؛ ٢) جایزه؛ ٣) انعام دادن به استاد یا شاگرد.
دەستخەت: بەدەست نوسراو، نامە ف دستخط، نامه.
دەستدان: لوان، ممکن بون ف ممکن شدن.
دەستڕاکرن: دەسکرنەوە، بەگژدوژمناچون ف مقاومت در جنگ.
دەستڕاگرتن: سەبرکردن، بەس کردن لەکار، لێ ڕاوەستان ف دست نگهداشتن، متوقّف کردن کار.
دەسترەس: شتێ کە دەستی پێ‌ڕابگات ف دسترس.
دەسترەش: کەسێ کەخێری لەدەستی نابینن ف کسی که از دستش خیر نبینند.
دەسترێژ: گوللەتەقینی زۆر و تێکڕایی ف رگبار گلوله.

دەست ژێ هلانین: وازلێ هێنان [ف] دست بردار شدن.

دەست سارد: فێرە کارنەبو [ف] کار یاد نگرفته.

دەستسپی: کارنەزان، فێرە کارنەبوگ [ف] کار یاد نگرفته.

دەست سپی کردن: برێتی لە پارەدان [ف] کنایه از پول دادن.

دەستسڤك: ۱) حەکیمێ کەنەخۆشان زوُچاك دەکا؛ ۲) کەسێ زللەی زۆر نایەشێ؛ ۳) کەسێ کە حەیوانی سەربڕاوی زو لە بەر دەست نامرێ؛ ۴) کەسێ کە دەس بە هەر کارێ بکا زوُ تەواو بێ؛ ۵) گیرفان بڕی کارامە [ف] ۱) پزشکی که زود بهبود بخشد؛ ۲) کسی که ضربهٔ او زیاد دردآور نباشد؛ ۳) آنکه اگر حیوانی را ذبح کند دیر جان دهد؛ ۴) آنکه هر کاری را آغاز کند زود تمام شود؛ ۵) جیب بُر ماهر.

دەستسوك: دەست سڤك [ف] نگا: دەست سڤك.

دەستشاش: دەسباد [ف] ولخرج.

دەست شۆ: دەست شۆر [ف] دستشویی.

دەستشۆر: جێگەی دەست لێ شوتن [ف] دستشویی.

دەستشۆرك: دەست شۆر [ف] دستشویی.

دەستشێل: قوڕی بە دەست شێلدراو [ف] گِل با دست آماده شده.

دەستفرۆش: مامڵەچی سەرپایی، چەرچی ناو بازاڕ [ف] پیلەوەر، دستفروش.

دەستڤالا: ۱) دەستەنگ؛ ۲) بێکار، دەست بەتاڵ [ف] ۱) تنگدست؛ ۲) بیکار.

دەستڤالە: دەستڤالا [ف] نگا: دەستڤالا.

دەستڤانك: گیایەکە [ف] گیاهی است.

دەستڤەکری: دڵاوا [ف] سخی.

دەستڤیلك: ۱) هەمیشە ئامادەی ئەمر و فەرمان؛ ۲) نەرم و نیان و بێوەی [ف] ۱) دست به سینه و آماده برای خدمت؛ ۲) رام و بی آزار.

دەستقڕاندن: باسكبادان [ف] دست پیچاندن.

دەست قڕمتی: ڕژدو چروك [ف] خسیس.

دەستقلّپ: ماڵ بەفیڕۆدەر [ف] مال هدردهنده.

دەستقوپ: دەست ئیفلیج [ف] دست فلج.

دەست قوتان: بەکوێرە کوێرە بۆشت گەڕان [ف] کورمانند با دست جستجو کردن.

دەست قوُچان: ڕژدی، لەچەری [ف] خسّت.

دەستقوچاندن: ڕژدبون [ف] خسیس بودن، خسّت بەخرج دادن.

دەست قوچاو: ڕژد، لەچەر [ف] خسیس.

دەستقورس: دژی دەست سڤك [ف] مقابل «دەست سڤك».

دەست قەرز: دەستەواو، پوڵ بەقەرزدان [ف] کمك متقابل، وجه دستی.

دەستك: ۱) جێ دەست لە تیخ؛ ۲) دەسکەگوڵ؛ ۳) هەنگڵ، دەسکەگۆزەو...؛ ۴) دەستە، کۆمەڵ [ف] ۱) دستهٔ تیغ؛ ۲) دستەگل؛ ۳) دستگیرهٔ کوزه و...؛ ۴) دسته، جمعیت.

دەستكاتی: دز، جاسوس، شوفار [ف] دزد، جاسوس.

دەستكار: کاری دەست [ف] کار دست، دستساز.

دەستكاری: ۱) بە دەست کارتیا کردن؛ ۲) گۆڕینی باری شت [ف] ۱) با دست کار کردن؛ ۲) تغییر دادن حالت چیزی.

دەست کراوە: دەست ڤەکری [ف] سخی.

دەستکرد: دەستکار [ف] نگا: دەستکار.

دەستکردنەوە: بەرانبەری کردنی دوژمن [ف] مقاومت در برابر دشمن.

دەست کوتان: دەست قوتان [ف] نگا: دەست قوتان.

دەست کورت: بێپارە، نەدار [ف] بی پول، ندار.

دەست کورتی: نەداری [ف] نداری، فقر.

دەست کوژ: حەیوانی بەدەست سەربڕاو [ف] حیوانی که بەوسیله دست ذبح شده باشد.

دەستکەتی: وەدەست هاتو، قازانج [ف] بەدست آمده، بهره.

دەستکەفت: بەهرە [ف] بهره.

دەستکەلا: ۱) هەڵمات؛ ۲) برێتی لە مرۆی خۆڕەپێش خەر [ف] ۱) تیله؛ ۲) کنایه از کسی که همیشه خود را جلو بیندازد.

دەستکەوت: بەهرە [ف] بهره.

دەست کەوتن: گیرهاتن [ف] بدست آمدن، گیرآمدن.

دەستکێش: ۱) لەپك؛ ۲) چاوساغی کوێر [ف] ۱) دستکش؛ ۲) عصاکش کور.

دەستکێشان: ۱) چاوساغی کردن؛ ۲) دەست لە کاربەردان [ف] ۱) عصاکشی کور؛ ۲) دست از کار کشیدن.

دەستکێشانەوە: لە کار دەست هەڵگرتن [ف] دست از کار کشیدن.

دەستگر: دەزگر [ف] نگا: دەزگر.

دەستگران: ۱) تەمەڵ لەکار؛ ۲) مشت زۆر بەئازار؛ ۳) کەسێ کە دەسکوژی درەنگ دەمرێ [ف] ۱) تنبل در کار؛ ۲) مُشتْ گران؛ ۳) ذابحی که مذبوح دستش دیر بمیرد.

دەستگرتن: ۱) یاریدەدان؛ ۲) نیشان کردن بۆ دەزگیران [ف] ۱) کمك کردن؛ ۲) نامزد کردن.

دەستگرتی: ۱) دەزبیران؛ ۲) بە کارەوە خەریك [ف] ۱) نامزد؛ ۲) مشغول کار.

دەستگرە: ۱) دەزگرە؛ ۲) چاکەکار [ف] ۱) نگا: دەزگرە؛ ۲) نیکوکار.

دەستگۆ: زەلیلی بەردەستی ژنی خۆی [ف] مردی که اسیر دست زنش باشد.

دەست گەیشتن: دەستڕەسی [ف] دسترسی.

دەستگیر: برێتی لە شێخی تەریقەت [ف] کنایه از مرشد و مراد.

دەستگێڕ: دەستفرۆش [ف] پیلەور، دستفروش.

دەستگیران: دەزبیران [ف] نامزد.

دەستگێڕانەوە: لە خەرج کەم کردنەوە [ف] صرفەجویی.

دەست گیربون: وەدەست کەوتن [ف] بدست آمدن.

دەستگیرۆیی: یاریدەی ماڵی [ف] کمك مالی.

دەست لدەڤ: ژینی نەمرنەژی [ف] زندگی بخور نمیر.

دەست لەبان دەست: دەس بان دەس [ف] بالا دستتر.

دەست لە پشت دان: دنەدان، هانەدان [ف] تشجیع.

دەست لێ بەردان: واز لێ هێنان [ف] دست برداشتن.

دەست لێدان: دەس کاری کردن ف دستکاری کردن.

دەست لێ نان: نەبز گرتن ف نبض گرفتن.

دەست لێ وەشـاندن: ١) بەچالاکی لێدان یابردن؛ ٢) بریتی لە شێت کردنی مرۆ بە دەست جنـۆکـە ف ١) ضرب‌ـه زدن یا بردن چیزی به چالاکی؛ ٢) کنایه از دیوانه‌شدن به وسیلهٔ جن.

دەست لێ هەڵگرتن: وازلێ هێنان ف دست بردار شدن.

دەستمایە: دەزمایە ف سرمایه.

دەستمایەدار: دەوڵەمەند ف ثروتمند.

دەست مچ: رژد، چکۆس ف خسیس.

دەستمز: کرێی دەستی ف دستمزد.

دەستمیز: دەسپەڕ ف جلق، استمناء.

دەستنـدە: شت‌پێدان کەم‌کەمو بە ئەژمار ف دادن مایحتاج به‌تدریج و کم‌کم، جیره.

دەستندەخۆر: بریتی لە کەسێ کە چاولەدەست بێ‌و نانی بەمنەت بخوا ف کنایه از کسی که نان با منّت می‌خورد.

دەستنمێژ: دەسنوێژ ف وضو.

دەستننە: دەستندە ف نگا: دەستندە.

دەستنوس: بە دەست نوسراو ف دستنویس.

دەستنوێژ: دەسنوێژ ف وضو.

دەست نەزەدە: دەست لێ نەدراو ف دست نزده.

دەست نێژ: ١) نەمـامی بەدەست چەقـاو؛ ٢) بریتی لە خزمـەتکـاری خۆشەویست ف ١) نهال دست‌نشانده؛ ٢) کنایه از خدمتکار محبوب.

دەستنیشـان: دەس‌نیشـان، دیاری کردن، نیشـان بۆدانان ف نشان کردن، علامت‌گذاری.

دەستو: هەنگڵ، دەسکی گۆزەو... ف دستگیرهٔ کوزه و...

دەستوالا: دەس بەتاڵ ف دست‌خالی، تهی‌دست.

دەستوبرد: چالاکی ف چالاکی، سرعت در کار.

دەستوپێ: کۆمەڵی خزمەتکاران‌و زێردەستان ف خَدَم و حشم.

دەستوپێ سپی: کار لە دەست نەهاتو ف دست و پا چلفتی.

دەستوپێوەند: دەستوپێ ف خدم و حشم.

دەستوخەت: دەستخەت ف دستخط.

دەستودو: بریتی لەهێز و توانا: (لە **دەستو دوکەوتوە**) ف کنایه از نیرو و توان جسمی.

دەستودەڤ: دەست لدەڤ ف زندگی بخور نمیر.

دەستـور: ١) فەرمـان؛ ٢) ئیجـازە؛ ٣) عیمالە؛ ٤) ڕێوشوێن، داب ف ١) فرمان؛ ٢) اجازه؛ ٣) اِماله؛ ٤) راه و رسم، آداب.

دەســتـوردان: ١) فەرمـان‌دان؛ ٢) ئیجـازەدان ف ١) فرمـان دادن؛ ٢) اجازه دادن.

دەستورکردن: عیمالە کردن ف اِماله کردن.

دەستــومست: بریتی لە کار بە دەستی خۆکـردن: (ئـەوەی پیاوبـە **دەستومستی** خۆی نەی‌کا بەکارنایە) ف کنایه از اقدام شخص بدون اتّکا به دیگران.

دەستومشتاخ: یەکترماچ کردنی پیاوان ف روبوسی دوستانه مردان.

دەستومشتاق: دەستومشتاخ ف روبوسی دوستانه مردان.

دەستوموچ: ماچ‌وموچ، دەستومشتاق ف روبوسی.

دەسـت وەشـاندن: ١) دەست لێ وەشاندن؛ ٢) بریتـی لە شێت بون ف ١) نگا: دەست لێ وەشاندن؛ ٢) کنایه از دیوانگی.

دەست وەشێن: بریتی لە شێتێ کە هێرش بۆ خەڵـك ببـا ف کنـایه از دیوانه‌ای که به دیگران حمله کند.

دەستە: ١) نێوان ئەستورو باریك؛ ٢) نێوان درێژو کورت؛ ٣) کومەڵێ؛ ٤) هاومـــاڵ؛ ٥) هاوعـــومـــر؛ ٦) هاوجسن؛ ٧) ژمـارەی دوازدە لە سەعـاتدا: (چـارەگیکی ماوە بۆ **دەستـە**)؛ ٨) جێگـای دەست لە ئامـرازدا، دەسك؛ ٩) نێوان گەورەو بچوك ف ١) بین ضخیم و نازك؛ ٢) بین دراز و کوتـاه؛ ٣) دستـه، گروه، تعداد؛ ٤) همتا؛ ٥) هم‌سنّ؛ ٦) همجنس؛ ٧) رقم دوازده در صفحهٔ ساعت؛ ٨) دسته یا دستگیرهٔ ابزار؛ ٨) بین بزرگ و کوچك.

دەستەئەژنۆ: خەمبار، دەست بەئەژنو ف غمناك.

دەست هاتن: بوزخواردن، بۆلوان ف از عهده برآمدن.

دەستەبرا: دۆستی خۆشەویستی پیاو بۆپیاو ف دوست صمیمی مرد برای مرد.

دەستەبوخچە: بوخچەو پرێسکەی ژنانە ف بستهٔ لوازم زنانه.

دەستـەبەر: ١) زامـن؛ ٢) عەرەبانەی کە بە دەست لێی دەخورن ف ١) ضامن؛ ٢) چرخ دستی.

دەستەبەربون: لەملەخۆگرتن ف ضامن شدن.

دەستەبەرە: تەختێ کە بە چوار کەس شتی پێ دەگوێزنەوە ف تخت روان.

دەستەبەری: دەستەبەربون ف ضمانت.

دەستەبەندی: دژی کەسێ یا کومەڵێ دەستەساز کردن، خۆ بەخۆیی ف دسته‌بندی.

دەستەپاچە: سەرلێ شێواو ف سراسیمه، دستپاچه.

دەستەجڵەو: دەسکەوسار، هەوسار ف افسار.

دەستەچرا: فتیلە، چرادەستی ف چراغ فتیله‌دار.

دەستەچیلکە: ئەوەی بۆسوتاندن ئامادە دەکرێ ف افروزنه.

دەستەچیلە: دەستەچیلکە ف نگا: دەستەچیلکە.

دەستەخورد: داردۆژەنگ ف چوب زبانه‌دار مشك.

دەستەخوشك: دۆستی خۆشەویستی ژن بۆ ژن ف دوست صمیمی زن برای زن.

دەستەداو: کۆمەڵێك داو بۆڕاو ف دستهٔ دام شکار.

دەستەدز: دایکەدزە ف شریك دزد.

دەستەدو: دەزگری هەوجار ف دستگیرهٔ خیش.

دەستەر: شەقڵ ف مهر چوبی خرمن.

دەستەرە: شەقڵ ف مهر چوبی خرمن.

دەستەریقانە: سەوقات ف سوغات.

دەستـەشکـاو: ماڵوێـران، فریوخواردو، کوڵـەوار ف خانه خراب، فریب‌خورده.

دەستەشکێن: فریوخواردو ف فریب‌خورده.

دەستەڤایی: دەستەواو ف کمك متقابل و نوبتی.

دەستەك: ۱) ئالودار؛ ۲) ڕیزە دیراویك ف ۱) تیر سقف؛ ۲) چند ردیف کشت.

دەستەکچ: کچ عازەو ف دختر بالغه.

دەستەکدز: دەستەدز ف شریك دزد.

دەستەکردن: بەستە بەستە لەسەریەك دانان ف دسته‌دسته مرتب کردن.

دەستەکوڕ: جحێڵ، تازەلاو ف جوان، نوجوان پسر.

دەستەکوتە: دەست ڤوتان ف نگا: دەست ڤوتان.

دەستەکەوشە: دەستەدو ف دستگیرهٔ خیش.

دەستەگۆشە: دەستەدو ف دستگیرهٔ خیش.

دەستەگوڵ: ۱) دەسکەگوڵ؛ ۲) یەکەم گۆرەوی هەڵگرتن لە گۆرەوی بازیدا ف ۱) دستـهٔ گُل؛ ۲) گُل زدن در جوراب بازی که یك نوع بازی محلی است.

دەستـەگیرە: ۱) مەنگەنەی مۆرهەڵقەن؛ ۲) دەستگیرە ف ۱) دستگاه مهرکوبی؛ ۲) دستگیره.

دەستەلات: دەس ڕۆیشتن ف تسلّط.

دەستەلاتدار: دەس ڕۆیشتو ف قدرتمند، مسلّط.

دەستەلات داری: دەس ڕویشتن ف تسلّط داشتن.

دەست هلانین: دەست ڕاکرن، بە گژ دوژمنا چون ف مقاومت در برابر دشمن.

دەستەلە: گۆزەلکە ف کوزهٔ کوچك.

دەستەمستە: دەسگیرەی جوتیار لە پاش‌بارە دا ف دستگیرهٔ خیش.

دەستەمل: دەستکردنە مل ف دست به گردن انداختن.

دەستەملان: دەست کردنەمل ف دست به گردن انداختن.

دەستـــەمـۆ: ۱) حەیوانێ کە رامی دەستی خاوەنی بێ و زۆبگیرێ؛ ۲) کارەکەر ف ۱) حیوانی که مأنوس صاحبش باشد و زود گرفته شود؛ ۲) کُلفَت.

دەستەندو: دەستەمستە ف دستگیرهٔ خیش.

دەس تەنك: دەست تەنك ف فقیر.

دەس تەنکی: دەست تەنکی ف فقر.

دەس‌تەنگ: دەست تەنگ ف تنگدست.

دەس‌تەنگی: نەداری، بێ‌پوڵی ف نداری، فقر.

دەستەوئەژنۆ: خەمبار، مات ف غمناك.

دەستەوا: شت بەشتی وەك‌خۆی گۆڕینەوە ف دو چیز از یك نوع را با هم عوض کردن.

دەستەوار: باوەشێك دار یا سوتەمەنی ف یك بغل هیزم.

دەستەوارە: باوەشێك دار یا سوتەمەنی ف یك بغل هیزم.

دەستەوانە: لەپك، پۆشاکی دەست ف دستکش.

دەستەواو: دەستقەرز، یارمەتی یەکتردان بەنۆرە ف کمك متقابل و نوبتی.

دەستەو بەستە: کومەڵێ کە خۆ بەخۆیی بکەن ف داروددسته.

دەستەو دایەرە: دەستەو بەستە ف داروددسته.

دەستەوسار: دەستەجڵەو، هەوسار ف افسار.

دەستەوسان: ناچار، بێ‌عیلاج، مەحتەل ماو ف ناچار، لاعلاج.

دەستەوستان: دەستەوسان ف ناچار، لاعلاج.

دەستەوشار: بەدەست گوشراو ف دست‌افشار.

دەستەوناو: ڕیگەی سەر بەرەژێر ف راه مایل به شیب.

دەستەونەزەر: دەس بەسینە، لەخذمەت ڕاوەستان ف دست به سینه ایستادن.

دەستەوەر: دەستەبەر ف ضامن.

دەستـــەوەکـــەری: دەست کردنـەوە، بەگژ دوژمنا چون ف مقاومت در برابر دشمن.

دەستەویەخە: ۱) دەس بەیەخە؛ ۲) بریتی لە نزیك بون ف ۱) دست به یخه شدن؛ ۲) کنایه از نزدیك بودن.

دەست هەل: چالاك ف چالاك.

دەست هەڵگرتن: وازهێنان ف دست‌برداری.

دەست هیشـك: ۱) نەدار، هەژار؛ ۲) ڕژد و چکۆس ف ۱) فقیر؛ ۲) خسیس.

دەستی: ۱) نەغدی؛ ۲) قەستی؛ ۳) باقەگیا، ۴) کەوی، ڕام؛ ۵) دەستو ف ۱) نقدی؛ ۲) عمدی؛ ۳) بستهٔ گیاه؛ ۴) رام؛ ۵) نگا: دەستو.

دەستیار: هاودەست، یارمەتی دەر ف معاون.

دەستیاو: ۱) پاداشی‌چاکە؛ ۲) دەستەواو ف ۱) پاداش نیکی؛ ۲) نگا: دەستەواو.

دەستی دوڤُك: دەستە ندوی هێشە، دەستە مستە ف دستگیرهٔ خیش.

دەستی دەستی: دەستی، قەستی ف عمداً.

دەســـتـــیراست: بریتی لە کەسێ کە هەمـــە کـــارەو یارمـــەتی دەری کەسێکی‌تر بێ، دەستیار ف کنایه از مشاور، یاور، دستیار.

دەستی شکاوم: داخەکەم، بەداخەوە ف متأسفانه.

دەسحێب: تەزبێح ف تسبیح.

دەسخستن: وەگیرهێنان، بەگیرهێنان ف گیرآوردن.

دەسخۆر: چێشتی گراری توندەوەبو کە تێی ناگوشرێ ف آش حبوب غلیظ.

دەسخورێن: گەزگەسك، گیایەکە پێست وەخورو دەخا ف گیاهی است خارش‌آور، گزنه.

دەسخورێنە: دەسخورێن ف گزنه.

دەسخۆش: وشەیە لە جێگەی ئافەرین ف دستت درد نکند، دستخوش.

دەسخۆشانە: شیرنی وەستا یان شاگرد ف انعام شاگرد و استاد.

دەسخەت: ئەوەی بە دەس نوسیاگەو چاپی نیە ف دستخط.

دەسخەر: پەیداکەر، کەسێ کە دەتوانێ شت پەیدا کا ف حاصل کننده.

دەسخەرۆ: فریودراو، خەڵەتاو ف فریب خورده.

دەسخەرۆیی: فریو، خەڵەتان ف فریب‌خوردگی.

دەسخەڕە: دەسەپاچە بوُن، بەتەمای یەکێتر لە کارو کاسبی بوُن ف علاّف شده.

دەسخەلیان: دەستوەرگەڕان ف رگ‌بەرگ شدن دست.

دەسدار: خاونزۆر، زۆردار: (**دەسدار** دەیبـاو بێدەس دادەمێنێ) ف دارای زور و تسلط.

دەسداری: ۱) دەوڵەمەندی؛ ۲) دەس ڕۆیشتن ف ۱) ثروتمندی؛ ۲) فرمانروایی.

دەسداگرتن: ۱) دەس لەژێرەوەگرتن؛ ۲) بەدەست پەستاوتن ف ۱) دست زیر گرفتن؛ ۲) با دست چسباندن.

دەسدان: ۱) هاتنەبەرقەمچ، بوزخواردن، بۆ لوان؛ ۲) خۆ بەدەستەوەدان ف ۱) ممکن شدن؛ ۲) تسلیم شدن.

دەسدانان: دەگژڕا نەچونەوە، دەست نەکردنەوە ف مقاومت نکردن.

دەسدرو: بە دەست دوریاگ ف دست‌دوز.

دەسدرێژ: ۱) زۆرکار، داگیرکەر؛ ۲) بەدەستەڵات ف ۱) غاصب؛ ۲) بانفوذ.

دەسدرێژی: زوڵم، تەعەدا، زۆری کردن ف ستمکاری.

دەس ڕاکرن: بەگژاچونەوە، پارێزگاری لە خۆکردن ف دفاع و مقاومت.

دەس ڕاگرتن: دەست ڕاگرتن ف دست نگهداشتن.

دەسروکە: دەسماڵی پچوك ف دستمال کوچك.

دەس ڕۆیشتن: دەسەڵاتداری ف نفوذ، قدرت.

دەس ڕۆین: دەس ڕۆیشتن ف نفوذ، قدرت.

دەسرە: دەرسوك ف دستمال.

دەسڕەنگین: کارجوان، بەهونەر ف هنرمند، نقشگر.

دەسرێژ: دەسترێژ ف رگبار گلولە.

دەس سارد: دەست سارد ف کار یاد نگرفتە.

دەس سپی: دەست سپی ف کار یاد نگرفتە.

دەس سقك: دەست سقك ف نگا: دەست سقك.

دەس سوك: دەست سقك ف نگا: دەست سقك.

دەس‌شاش: دەس‌باد ف ولخرج.

دەس‌شێل: قوڕ یان هەویر کە بە دەست بشیلدرێ ف خمیر یا گل کە با دست چلند.

دەسفرۆش: چەرچی ف پیلەور، دستفروش.

دەسقوچان: دەست قوچان، ڕژدی ف خسّت.

دەسقوچاندن: ڕژدبون، دەست قوچاندن ف خسیس بودن.

دەسقوچاو: ڕژد، چروك، لەچەر، دەست قوچاو ف خسیس.

دەسقوچیان: دەست قوچان ف خسّت.

دەسقوچیاو: دەستقوچاو ف خسیس.

دەسقەرز: دەستەواو ف نگا: دەستەواو.

دەسك: ۱) ئامرازی برنج‌کوتان؛ ۲) هەنگڵی هەر شت؛ ۳) چەپك؛ ۴) دەزو؛ ۵) گوڵی لە داس هەڵوەریو؛ ۶) جێگەی بەدەست گرتن لە هەوسارو جڵەو ف ۱) ابزار برنج‌کوبی؛ ۲) دستە یا دستگیرهٔ؛ ۳) دستەگل یا گیاه؛ ۴) نخ؛ ۵) خوشهٔ بەزمین ریختە در درو؛ ۶) جای دست در افسار.

دەسکار: دەستکار ف کار دست.

دەسکاری: دەستکاری ف نگا: دەستکاری.

دەسکاونگ: ئاونگ بە دەستەکەیەوە ف هاون با دستهٔ آن.

دەسك‌دەسك: برێتی لە بێ‌شەرت‌و بەقا ف کنایە از بی‌وفا.

دەسکراوە: دەسبڵاو، دەس‌باد ف ولخرج.

دەسکرد: بەرانبەری خۆڕسك ف صنعتی، دست‌ساز.

دەسك کردن: ۱) دەسك لێنان؛ ۲) گوڵی لە داس وەریو هەڵگرتنەوە ف ۱) نصب دستە بر ابزار؛ ۲) خوشەچینی.

دەسکلە: زەنبیلە ف زنبیل.

دەسك لەدونە کردن: بریتی لە بە قسە پێ نەوەستان: (ئەوەندە زۆر بڵێیە کەس **دەسکی لە دو ناکا**) ف کنایە از حریف نشدن در حرف زدن.

دەسکوئاونگ: دەسکاونگ ف هاون با دستهٔ آن.

دەسکوت: دەسکرد، کاری دەستی ف دست‌ساز، صنعتی.

دەسکوتان: دەست قوتان ف نگا: دەست قوتان.

دەسکە: دەسك ف نگا: دەسك.

دەسکەداو: کۆمەڵێ داموسکی بادراو بۆ ڕاوەکەو ف دستەای از دام شکار کبك.

دەسکەڕەشمە: هەوساری ئەسپ ف افسار اسب.

دەسکەرەوە: ئازاو ڕەشید لە شەڕ دا ف شجاع در برابر دشمن.

دەسکەفت: دەستکەوت ف بدست آمدە، بهرە.

دەسکەفتن: پەیاکردن، وەگیرهاتن ف بدست آمدن.

دەسکەفتە: پەیداکراو، وەدەست هاتگ ف کسب شدە، بدست آمدە.

دەسکەگوڵ: ۱) گوڵ پڕ قولی دەست؛ ۲) برێتی لە کارێکی نالەبار: (ئەمەش **دەسکەگوڵی تۆ**) ف ۱) دستەگل؛ ۲) کنایە از کار خلاف عادت.

دەسکەم: دەستی کەم، بە لانی کەمەوە ف لااقل.

دەسکەللە: ڕەشمە، هەوسارۆکەیەك کە دە سەر کەللە دەخرێ ف افسار بافتهٔ باریك.

دەسکەلۆجە: ئامرازێك لە خەڕەکدا ف دستگیرهٔ دوك پنبەریسی.

دەسکەنك: دروێنەو ڕنینەوەی گیا بە دەست ف درو با دست.

دەسکەنە: دەسکەنك ف درو با دست.

دەسکەوان: دەسکاونگ ف هاون و دستە.

دەسکەوتن: دەستکەوتن ف بدست آمدن.

دەسکەوسار: دەستەجڵەو ف افسار.

دەسکیس: جاسوسی دز ف شریك دزد، جاسوس دزدان.

دەسکیسی: جاسوسی ف جاسوسی.

دەسکێش: ۱) لەپك، پۆشاکی دەست کە‌دەیچنن؛ ۲) چاوساغی کوێر ف ۱) دستکش؛ ۲) راهنمای نابینا، عصاکش کور.

دەسکێشان: چاوساغی کردنی کوێر ف عصاکشی کور.

دەسگا: دەزگا ف نگا: دەزگا.

دەسگر: دەزگر [ف] نگا: دەزگر.

دەسگرتن: دەزگیرۆیی [ف] کمك.

دەسگرۆیی: دەزگیرۆیی [ف] کمك.

دەسگـــوش: ۱) کەسێ کە دەست لە ناو دەست دەنێ؛ ۲) شتێ کە بە دەست گوشرابێ [ف] ۱) دست فشارنده؛ ۲) دست افشار.

دەسگوشاد: دڵاوا [ف] سخی‌طبع.

دەسگیر: ۱) بەدەست هاتـــگ، پەیابـوگ؛ ۲) یاریدەدەر؛ ۳) بریتی لە خەبەر بیستن [ف] ۱) بەدست آمده؛ ۲) کمك کننده؛ ۳) کنایه از شنیدن خبر.

دەسگیرۆ: ۱) یاریدەدەر؛ ۲) دەزگیران [ف] ۱) کمك‌کننده؛ ۲) نامزد.

دەسگیرۆیی: یاریدەی ماڵی [ف] کمك مالی.

دەسگیری: دەس گیرۆیی [ف] کمك مالی.

دەس‌لەسەر دانان: ۱) هەڵبژاردن؛ ۲) داگیر کردن لە لایەن زۆردارەوە [ف] ۱) انتخاب کردن؛ ۲) مصادره.

دەس لێ بەردان: دەست لێ‌هەڵگرتن [ف] رهاکردن، دست برداری.

دەس لێدان: دەست لێدان [ف] نگا: دەست لێدان.

دەس لێك بەردان: بریتی لەجیایی نێوان دو دڵـــدار یا ژن‌و مێرد [ف] کنایه از جدایی افتادن بین زن و مرد یا عاشق و معشوق.

دەس لێ هەڵگرتن: واز لێ هێنان [ف] دست‌برداری.

دەس ماشان: دەستەکوتە، دەست‌قوتان [ف] کورانه دست گرداندن.

دەس ماشاندن: دەس‌ماشان [ف] کورانه دست گرداندن.

دەسماڵ: ۱) دەسرەدەست؛ ۲) لەچك‌و سەر پۆشی ژنان؛ ۳) پێچ‌و مێزەر [ف] ۱) دستمال؛ ۲) لچك، روسری؛ ۳) دستار، عمامه.

دەسماڵە: دەسکێشی دەست، لەپك [ف] دستکش.

دەسمایە: سەرمایە، دەزمایە [ف] سرمایه.

دەسمایەدار: دەوڵەمەند [ف] سرمایه‌دار.

دەســـمـــز: ۱) دەست مز، مزەی کار؛ ۲) بریتی لە بەشی دەلاڵ [ف] ۱) دستمزد؛ ۲) کنایه از مزد دلال.

دەسمەرێزانە: دەسخۆشانە [ف] انعام شاگرد و استاد.

دەسمەلە: مەلەباسکە، سۆبایی بدەستان [ف] شنا با دست.

دەسمێ: ۱) دەسنوێژ، دەسنۆژ؛ ۲) کون دەکا [ف] ۱) وضو؛ ۲) سوراخ می‌کند.

دەسمیز: دەسپەڕ، دستپەڕ [ف] جلق.

دەسمێژ: دەزنوێژ [ف] وضو.

دەسندە: شت‌پێدان کەم‌کەمە: (نانمان بە **دەسندە دەداتێ**)، دەستندە [ف] دادن بەتدریج و کم‌کم.

دەسندەخۆر: بریتی لە کەسێ کە چاوی لە دەستی زڕدایکە یان نانی بە منەت دەخوا، دەستندەخۆر [ف] کسی که از نامادری خوراك می‌گیرد یا نان با منّت می‌خورد.

دەسنگە: دەستندە، دەسندە [ف] نگا: دەسندە.

دەسنۆژ: دەسنوێژ [ف] وضو.

دەسنوس: نوسراوی دەستی [ف] دستنویس.

دەسنوێژ: دەزنوێژ [ف] وضو.

دەسنویس: دەسنوس [ف] دست‌نویس.

دەسنێـــژ: ۱) بەرانبـەری خۆڕست: (ئـــەم باغـــە **دەسنێـــژی خۆمـــە**)؛ ۲) دەسنوێژ [ف] ۱) مقابل خودرو، کاشته شده؛ ۲) وضو.

دەس‌نیشـــان: دەست نیشـــان، دیاری کردن، نیشان بۆ دانان [ف] نشان کردن، علامت گذاشتن.

دەسواز: دڵاوا [ف] دلباز.

دەسوبرد: دەستو برد [ف] چالاکی.

دەسوبۆس: یەکتر ماچ‌کردن [ف] روبوسی.

دەسوپەیمان: دەستو پێ، نۆکەرو کارەکەر [ف] خدم و حشم.

دەسودیم: دەسنوێژ [ف] وضو.

دەسور: دەستور [ف] دستور.

دەسوڕی: دەست‌وڕو، دەست‌و دەم‌و چاو [ف] دست و صورت.

دەس‌وشك: ڕژد، چروك [ف] خسیس.

دەسوکار: دەسکار، کاری دەستی [ف] کاردستی.

دەسومشتاق: دەستومشتاغ [ف] روبوسی.

دەسومۆچ: دەستومشتاغ [ف] روبوسی.

دەس وەشانە: دەسخۆشانە [ف] انعام به شاگرد و استاد.

دەس‌وەشێن: شێتێ کە لە خەڵك دەدا [ف] دیوانه‌ای که مردم را بزند.

دەسوەن: دەستبەند [ف] دستبند.

دەسە: ۱) دەستە؛ ۲) دەست، دەس [ف] ۱) دسته؛ ۲) دست لباس و...

دەسهاڕ: دەستاڕ [ف] دست‌آس.

دەسهاڵی: دەس‌والا، دەست بەتاڵ [ف] تهی‌دست.

دەسهاوردن: وەدەست هێنان، پەیاکردن [ف] بدست آوردن.

دەسەبرا: دەستەبرا، برادەر [ف] دوست مرد.

دەسەبوخچە: دەستەبوخچە، بەرو بوخچەی ژن [ف] بستهٔ وسائل زنانه.

دەسەپاچە: دەستەپاچە [ف] دستپاچه.

دەسەپارچە: دەستەپاچە [ف] دستپاچه.

دەسەجڵەو: دەستەجڵەو، هەوسار، دەسکەوسار [ف] افسار.

دەسەچرا: فتیلە، قوتیلکە، قودیلەچرا [ف] چراغ‌موشی.

دەسەچیلە: دەستەچیلکە، دەستەچیلە [ف] افروزنه.

دەسەچینە: تریان، قەرتاڵە [ف] تریان، سبد.

دەسەخلافکێ: بازنەی دارین بە داری بێشکەوە، خڕخاڵەی لاندك [ف] حلقه‌های گهواره برای بازیچهٔ کودك.

دەسەخوشك: دەستەخوشك [ف] دوست زن نسبت به زن.

دەسەداس: تەوراس، تەرداس، تەورداس [ف] داس شاخه‌بری.

دەسەداو: دەستەداو، دەسکەداو، چەپکەداو [ف] یك دسته از دام شکار.

دەسەر: لەسەردانەوە، زیادی لە گۆڕینەوەی شت بە شت [ف] علاوه بر...

دەسەرچون: سەهوکردن، لەبیرچون [ف] اشتباه، فراموش کردن.

دەســەرکــردن: ناردنـەسـەر کەسێ بۆ مەبـەستێ کەخـۆشی لێ نایە: (بەیانی‌زو **دەسەری کردوم** بوقەرزەکەێ) [ف] فرستادن سراغ کسی برای کاری که دوست ندارد.

دەسەرکردنەوە: زیادکردنی کوت لەجل یا شتی قولە ف اضافه کردن به لباس یا هرچیز کوتاه.
دەسەرگەڕان: بەقوربان‌بون، دەدەورگەڕان ف قربان و صدقه‌رفتن.
دەسەرگێڕان: بەقوربان کردن ف قربان و صدقه کردن.
دەسەرەوەچون: مۆڵەت‌دان، ماوەپێدان ف مهلت دادن.
دەسەرەوەنەچون: ماوەپێ نەدان ف مهلت ندادن.
دەسەژەن: داری دەزگیرەی مەشکە ف چوب دستگیرهٔ مشك.
دەسەژەنە: دەسەژەن ف چوب دستگیرهٔ مشك.
دەسەسڕ: دەسرە دەست، دەسماڵ ف دستمال.
دەسەسەر: سەرگەردان، گێژومات ف سرگردان.
دەسەشکێن: فێڵ‌لێ کراو، هەڵخەڵەتاو ف فریب‌خورده.
دەسەك: دەستەك ف نگا: دەستەك.
دەسەکردن: بە دەسك بەستن، دەسك‌کردن ف دسته کردن.
دەسەکەوشە: دەزگرەی جوتێر لە هەوجاڕ ف دستگیرهٔ خیش.
دەسەگیرە: دەزگرە ف دستگیره.
دەسەڵات: دەستەڵات ف تسلّط، قدرت.
دەسەلقوت: دەسەژەنە ف چوب دستگیرهٔ مشك.
دەسەملان: دەستەملان ف هم‌آغوش، دست به گردن.
دەسەمۆ: حەیوانێ کە خوی بە خاوەنی گرتوەو زوُ دەگیرێ، دەستەمۆ ف حیوانی که مأنوس صاحبش باشد، دست‌آموز.
دەسەنە: بەخشین ف بخشش.
دەسەنەدار: دڵاوا ف بخشنده.
دەسەوار: دەستەوار ف یك بغل هیزم.
دەسەوارە: دەستەوار ف یك بغل هیزم.
دەسەواکردن: پەلەکردن، لەز ف شتاب کردن.
دەسەوانە: دەستەوانە ف دستکش.
دەسەودەس: دەستاودەست، دەساودەس ف در گردش.
دەسەوسار: دەسکەوسار ف افسار.
دەسەوسان: دەستەوسان ف بیچاره، معطّل.
دەسەوەرە: دەستەبەرە ف تخت روان.
دەسەویەخە: دەستەویەخە ف نگا: دەستەویەخە.
دەس هەڕە: چەقۆی دەم مشاری ف چاقوی تیغه ارّه‌ای.
دەس هەڵبەست: درۆ، هەڵبەستە ف دروغ، ساختگی.
دەسی: ١) دەستی؛ ٢) قەستی ف ١) دستی؛ ٢) عمداً.
دەسیار: دەفری ڕۆن قاڵ‌کردن ف ظرف روغن داغ کردن.
دەسیاری: یارمەتی ف دستیاری.
دەسی‌دەسی: دەستی دەستی، تەفرەدان ف تعلّل‌جویی.
دەسینە: بازن، بازنە ف النگو.
دەسیەر: دەستاڕ ف دستاس.
دەشت: ١) سفتاح، هەوەڵ فرۆشی ڕۆژانە؛ ٢) چۆڵ‌و دور لە ئاوایی؛ ٣) زەوینی ڕاست ف ١) استفتاح، دشت؛ ٢) بیابان؛ ٣) زمین هموار.
دەشتان: ١) زەوی گوڕ، زەمینی ڕاست؛ ٢) وڵاتی بێ‌دار؛ ٣) ژنی بێ نوێژ ف ١) زمین هموار؛ ٢) زمین بی‌درخت؛ ٣) زن در حیض.
دەشتانی: زەمینی گوڕو تەخت ف زمین هموار.
دەشتایی: ڕاستی‌و گوڕایی زەوی ف همواری زمین.
دەشتەبێل: مەڵبەندێکە لە کوردستان ف منطقه‌ای در کردستان.
دەشتەکی: ١) لادێ‌یی، لاگەیی، بەرانبەری شارستانی؛ ٢) چۆڵ‌نشین؛ ٣) خۆکرد، خۆ ڕست؛ ٤) برێتی لە کەم‌نرخ، ئەیاغ ف ١) دهاتی؛ ٢) بیابان‌نشین؛ ٣) طبیعی؛ ٤) بُنجُل.
دەشتەوان: کەسێ کاری لە دەری ئاوەدانیە ف دشتبان.
دەشتی: ١) دەشتەکی؛ ٢) هەوایەکی گۆرانی ف ١) نگا: دەشتەکی؛ ٢) آهنگی است.
دەشتی قورێ: گوندێکە لە لاجان ف روستایی است.
دەشقەم: بەشکو ف شاید، بلکه.
دەشکە: دەزوی دورمان ف نخ لباسدوزی.
دەشکەم: دەشقەم ف شاید، بلکه.
دەشنە: قیمەکێش ف کارد قصابی.
دەشنێ: ١) ئەوەزێ، بای‌دێ؛ ٢) دەجوڵێ، ئارەزو دەکات: (لەپێ کەوتوم‌و نەفسم بۆهەوا **دەشنێ** وەکو منداڵ / لەبەر پیری سەرم خۆی ناگرێ من تازە پێ دەگرم) «مەحوی» ف ١) می‌چمد، می‌وزد؛ ٢) هوس دارد.
دەشۆ: ١) ئاوی شت پێ شوتن؛ ٢) دمهەراش، تێ‌نەوەستاو ف ١) آب شستشو دادن؛ ٢) دهن‌لق.
دەشە: دیمەن جوان، بەدیمەن ف خوش‌منظر.
دەشەنی: ناهەقی لێکراو، مەزلوم ف مظلوم.
دەعبا: داعبا ف جانور وحشی ناشناس.
دەعجانی: زۆر ناحەز، ناشیرین ف بسیار زشت‌رو.
دەعوا: ١) خواست، خواستن، داوا؛ ٢) شەڕو کێشە ف ١) طلب؛ ٢) کشاکش و دعوا.
دەعوەت: بانگ هێشتن، بانگێشتن، میوانی ف مهمانی، دعوت.
دەعەجانی: دەعجانی ف بسیار زشت‌رو.
دەعیە: فیز، لەخۆ بایی‌بون ف تکبّر.
دەغ: بوُر، بەیار، زەمینی نەچێندراو ف لم‌یزرع.
دەغا: بیژو، بیچ، زۆڵ ف حرامزاده.
دەغالەت: ١) تەسلیم‌بون؛ ٢) پەنابردن بە کەسێ ف ١) تسلیم شدن؛ ٢) پناه آوردن.
دەغڵ: دەخڵ، خەلە، دانەیەکە مایەی بژیوە ف غلّه.
دەغڵ کردن: ١) خەلەچاندن؛ ٢) خۆتێ گەیاندن ف ١) غلّه‌کاشتن؛ ٢) دخالت نمودن.
دەغڵودان: خەلەو خەرمان، دەخڵ‌و دانەوێڵە ف بهرهٔ حبوبات.
دەغمە: دەخمە ف دخمه.
دەغوڵ: فێڵباز، گزیکار، دەسبڕ ف ناروزن، حقه‌باز.
دەغەز: ١) نەخۆشی، ناساغی؛ ٢) قەڵشت، دەرز ف ١) بیماری؛ ٢) ترك، درز.

دەغـەڵ: ١) دەغـوڵ؛ ٢) گیای بێگـانە لە ناو دەغڵدا ف ١) ناروزن؛ ٢) گیاه هرزه در کشتزار.

دەغەڵباز: دەغوڵ ف ناروزن، حقەباز.

دەغەڵە: دەنکی بێگانە لە ناو گەنمو برنجدا ف دانهٔ ناباب در غلّه.

دەغەڵی: نارِاستی، فێڵبازی ف نادرستی، حقەبازی.

دەغیـل: ١) پەنـاهێنـاو؛ ٢) تەسلیم بوگ لە شەڕدا ف ١) پنـاهنـده؛ ٢) تسلیم شده در جنگ.

دەغیلە: ١) وشـەی پاڕانـەوەیە: (**دەغیلە** نەکەی)؛ ٢) داخڵەی پارەی دوکاندار؛ ٣) دەغەڵە ف ١) زنهار؛ ٢) قلك پول مغازه؛ ٣) دانهٔ ناباب در غلّه.

دەف: ١) ئامرازێکی مۆزیك لە چەرمی بە سەر کەمەدا هاتگ؛ ٢) لەلا، نزیك، جەم، کن، نك؛ ٣) پەلە، لەز ف ١) دف؛ ٢) نزد، پیش؛ ٣) شتاب.

دەفتەر: ١) پەڕاو، قاقەزی سپی لێك دراو؛ ٢) پەڕاوی سیایی ف ١) دفتر؛ ٢) دفترلیست.

دەفتەرخانە: ئیدارەی کارگێڕی میری ف دبیرخانە.

دەفتەردار: نوسەری گەورەی ئیدارە ف دفتردار.

دەفحە: دەحفە، جار، چەل ف دفعه.

دەف دان: دڵ توندلێدان: (**هێند ماندوە هەردەفان دەدا**)، پشوسوار بون ف ضربان شدید قلب، تنگی نفس.

دەفدەفینْك: بلوێر و زوڕنای کەڤری لە هەنبانەوە دەدەنێ ف نی انبان.

دەفر: جێگەی شت تێ کردن ف ظرف.

دەفرە: زوڕەبانی، ملانێ ف کُشتی.

دەفزك: زگ‌زل، عوُرمەزن، ورگ‌زل ف شکم‌گُنده.

دەفزگ: دەفزك ف شکم گنده.

دەفزەن: دەفەلێدەر، کەسێ کە دەفە ئەژەنێ ف دف‌زن.

دەفژەن: دەفزەن ف نگا: دەفزەن.

دەفك: ١) دەف؛ ٢) دمو لوت: (**بەردەفك**) ف ١) دف؛ ٢) چهره.

دەفگەم: دانەلغاو ف دهنه لگام.

دەفن: ١) کەپۆ، لوت، بێقل، دم، تفنك؛ ٢) وەشارتنی مردو ف ١) بینی؛ ٢) دفن.

دەفە: ١) دەف؛ ٢) پانایی سنگو ناوشان: (**دەفەی** سنگی چەند پان بو، دارێکـی وە **دەفـەی** ناوشـانـی کەوت)؛ ٣) ئێسـکـی پانی شان؛ ٤) ئامـرازێکی جوڵایی ف ١) دف؛ ٢) پهنـای سینـه و کتف؛ ٣) استخوان پهن شانه؛ ٤) هف، ابزاری در بافندگی.

دەفەزکە: دەفزك ف شکم گنده.

دەفەزگە: دەفزك ف شکم گنده.

دەڤ: ١) دەم، زار؛ ٢) لەکن، لا، لنـك، جەم؛ ٣) قەراغ، کەنار، ڕەخ ف ١) دهان؛ ٢) نزد؛ ٣) جنب.

دەڤئاویتن: بەدرۆ خۆهە ڵکێشان ف لاف زدن.

دەڤبدەڤ: زار بەزار، دەماودەم ف دهن بەدهن.

دەڤبەردا: زارشڕ، تێدا نەوەستاو ف دهان لق.

دەڤبەش: بەتەماح، چاوبرسی ف آزمند.

دەڤبێنك: ١) دەمبێن، زاربێن؛ ٢) دمبەندی حەیوان ف ١) دهانەبند؛ ٢) پوزەبند.

دەڤپیس: جوێن‌فرۆش، زمان پیس ف بددهن.

دەڤتوُك: کەسێ کە لە توڕە بوندا کەف لەدەم دە چڕێنێ ف کف بردهان از خشم.

دەڤچەنگ: وتوویژ ف گفتگو.

دەڤچێڕ: دژون دەر، جوێن فرۆش ف بددهن.

دەڤخار: ١) زارخوار، کەوچ؛ ٢) درۆزن ف ١) دهن کج؛ ٢) دروغگو.

دەڤخۆر: تابشت، تاقەت، توان ف توانایی.

دەڤخۆش: راوێژ خۆش ف شیرین سخن.

دەڤدان: ١) فوُ کردن؛ ٢) فوُ بە بلوێردا کردن ف ١) پف کردن؛ ٢) دمیدن در ساز.

دەڤدرێژ: زمان درێژ، چەنەوەر ف پرچانه.

دەڤژەنگ: شەڕە دندوکە، بەتوندی یەکتر دواندن ف جدال لفظی.

دەڤسڤك: بەپەلە لە گوتنو خواردندا ف سریع در حرف زدن و خوردن.

دەڤشـو: ١) زمان شڕ، تێدانەوەستاو؛ ٢) بەرماوی خواردن کە دەدرێ بە سەگو پشـیلەو ئاژەل؛ ٣) ئاوی دەفـرشـوتـن ف ١) دهـن‌لق؛ ٢) پس‌ماندهٔ خوراك که به حیوانات دهند؛ ٣) آب ظرفشویی.

دەڤ شەوتی: چێشتێکە، جنگ سوتەکە ف آشی است.

دەڤ فیکە: دەفدەفینك ف نی انبان.

دەڤ کەنۆك: هەمیشە ڕو خۆش ف خندەرو.

دەڤکی: راسپێری بەدەم، بەزارگوتن ف شفاهی.

دەڤگران: بەرانبەری دەڤسفك ف سست در حرف زدن و خوردن.

دەڤ گلیز: لیکاوی دەم ف لعاب دهان.

دەڤ گەرم: ١) دڵ گەرم؛ ٢) لە وتنداخێرا ف ١) امیدوار؛ ٢) نطاق.

دەڤ گەم: لغاو ف لگام.

دەڤ گەنی: ١) دەم بۆگەنیو؛ ٢) دەڤ‌پیس ف ١) دهان بدبو؛ ٢) بددهن.

دەڤل: بەرە، تۆرەمە، بەرەباب ف نسل.

دەڤلغاب: جۆرێ مار ف نوعی مار.

دەڤلۆ: تیخی دەم کروچ، تیخی ڕۆزەڵە ف تیغ لبه شکسته.

دەڤلی: های، خەبەردار، ئاگاداری ف آگاهی، اطلاعیه.

دەڤمری: کەم قسەلە شەرمێونی ف خجول کم صحبت.

دەڤـۆك: ١) زاربێن، قەپـاغ؛ ٢) شێوەی ئاخافتن ف ١) سرپوش؛ ٢) شیوهٔ گفتار.

دەڤـە: ١) وشتر، حوشتر؛ ٢) تەپاڵەی بەدەست شێلـدراو ف ١) شُتُـر؛ ٢) تپاله.

دەڤەدەشتی: تەپاڵەی دەشت، ڕیخی وشك لە دەشت ف تپالهٔ بیابانی.

دەڤەر: ١) دمی تیخ، لێوی تیژی خەنجەرو شیر و کێرد؛ ٢) ئاقار، شوێن، جێ ف ١) لبهٔ تیغ؛ ٢) مکان، جای.

دەڤەڕۆ: چەنەباز، چەلّتەکەر ف وڕاج.

دەڤەژەن: دەڤەڕۆ ف وڕاج.

دەڤهلو: ڕیایی، کلکە سوتە، ماستاو ساردکردنەوە ف تملّق.

دەڤەه : حوشتر، وشتر ف شتر.

دەڤهەڤچوُن: لە عەیبەتان و لە سەیران دەم داچەقاندن ف باز شدن دهان از تعجب.

دەڤی: دەون، پنجەداری لێڕەوار ف بوتۀ درختچەهای جنگل.

دەق: ١) بێ کەمو زیاد؛ ٢) قەد، نوشتانەوە: (کراسەکەت **دەق** بکە)؛ ٣) ڕازانەوە: (خۆی **دەق** داوە)؛ ٤) بەشۆقو سەرکەیف: (زۆر بە **دەقە**)؛ ٥) باری هەمیشەیی: (کارەکە هەر لە سەر **دەقی** جارانە هیچ نەگۆڕاوە)؛ ٦) ساف و بێ چرچو لۆچ؛ ٧) کتیرە لێ دراو؛ ٨) خاڵی کوتراو؛ ٩) گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف ١) تماماً؛ ٢) تا، لایە؛ ٣) آرایش؛ ٤) شاداب و سرحال؛ ٥) وضع موجود، حالت همیشگی؛ ٦) صاف و هموار؛ ٧) آهار زدگی؛ ٨) خال دست کوب؛ ٩) نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دەقاق: ١) جەوی و کەتیرەی دەقدانی قوماش؛ ٢) ئاسنی گەرمێ کە جلکی پێ لوس دەکەن، وتو؛ ٣) جگ، قاب ف ١) آهار؛ ٢) اتو؛ ٣) شتالنگ.

دەقاقدان: ١) دەقاق لێدان؛ ٢) وتوکێشان ف ١) آهارزدن؛ ٢) اتو کشیدن.

دەقاقلی: دەق دراو ف آهارزدە.

دەقان: کوتانی خاڵ لە سەر پێست ف خال کوبی.

دەقاندن: خاڵ کوتان ف کوبیدن خال بر پوست.

دەقاندی: خاڵ لێ کوتراو ف خال کوبیدە.

دەقاودەق: ڕاستەو ڕاست، سەربەسەر ف سر بەسر، در شرایط برابر.

دەقدان: ١) خاڵ کوتان؛ ٢) قەدکردن؛ ٣) ڕازاندنەوە؛ ٤) لوس کردنی چرچو لۆچ؛ ٥) کوتانی ئاوڵەو شتی تر ف ١) خال کوبی؛ ٢) تاکردن؛ ٣) آرایش کردن؛ ٤) صاف کردن چین؛ ٥) کوبیدن آبلە.

دەقدانەوە: لە تەتەڵە دانی دەغڵ بۆ خاوێن بونەوە ف دوبارە بیختن غلّە.

دەقدەلاف: گیایەکە لە ئاوا دەژی بێ گەڵایە ف گیاهی است آبزی.

دەق کردن: قەدکردن، بەسەریەکا نوشتاندن ف تاکردن.

دەق کراو: قەدکراو، وەنوشتاو ف تاکردە.

دەق گرتن: ١) قەدبون بەسەر یەکدا بە باشی؛ ٢) جێگیر بونی نرخ؛ ٣) بوُنەداب ف ١) برهم خوب تا شدن؛ ٢) ثابت شدن نرخ؛ ٣) عادت شدن.

دەقل: زەوی سەخت کە بۆ کێڵان ناشێ، تمتمان ف زمین سخت غیرقابل کشت.

دەقلوُس: سەرمەقولات ف پشتك.

دەقلوك: جۆرێ مازو ف نوعی مازوج.

دەقنە: پارسەك کردنی فەقێ، نان چنینەوە لە ماڵان ف جمع آوری نان طلبۀ علوم دینی.

دەقۆر: بزنی نەمەرەز نەمو، تێکەڵاو ف نوعی بز.

دەقۆری: هۆزێکی کوردە لە کوردستانی ئێستای سوریە ف نام عشیرەای در کردستان سوریە.

دەقولباب: لە درگادان ف در زدن.

دەقەل: دەقل ف نگا: دەقل.

دەقەلوُز: خۆهەڵدان و بازی بڵند هاویشتن ف پرش.

دەقەنا: لەبەر ئەمە، بۆیە ف برای این.

دەقیقە: ١) چرکە، پاژێك لە شێست بەشی سەعات؛ ٢) تاو، دەمێکی کەم ف ١) دقیقە؛ ٢) لحظە.

دەك: ١) وشەی ئاوات خوازی: (**دەك** بمری)؛ ٢) وشەی خەمباری: (**دەك** لاڵ بم بۆ تۆ)؛ ٣) وشەی سەیرمان: (**دەك** لەو زەلامە)؛ ٤) فێڵ، حیلە، گزی ف ١) کلمۀ تمنّا کردن؛ ٢) کلمۀ تأسف؛ ٣) کلمۀ تعجب؛ ٤) حیلە، نیرنگ.

دەکا: ١) دەیسا، دەجا؛ ٢) کردنی لەئێستە و دواییدا ف ١) اکنون کە؛ ٢) می کند.

دەکارکراو: بەکارهێنراو، کارپێ کراو ف مصرف شدە، مستعمل.

دەکارکردن: کارپێ کردن، دەکارهێنان ف مصرف کردن، بەکار بردن.

دەکبوُز: تەقڵە لێدان، تەقڵە بازی ف پشتك زدن.

دەکرێ: لە کردن دێ ف امکان دارد، می شود.

دەکو: ١) تل، بزوتن؛ ٢) لەرزین ف ١) تکان؛ ٢) لرزش.

دەکودیم: چڕوچاو، دموچاو ف رخسار.

دەکوُش: لانك، بێشکە، دەرگوش، دەیدیك ف گهوارە.

دەکە: سەکۆ ف سکو.

:**دەکەل:** ١) بێ مو، سادە؛ ٢) کۆسە؛ ٣) زەلامی تەمەڵ ف ١) سادەرو؛ ٢) کوسە؛ ٣) تنومند تنبل.

دەگ: داری بڵندی ناو گەمیە کە بادەوەی پێوە قایم دەکەن ف دیرك کشتی.

دەگا: ١) وەدەست دەکەوێ: (پوڵەکەی قەرز **دەگا**)؛ ٢) کورتی ناهێنێ: (دەستم تا ئەوێ **دەگا**) ف ١) ادا می شود، بدست می آید؛ ٢) می رسد.

دەگمە: کەموێنە، نایەب ف نادر.

دەگمەن: هەڵکەوت: (بە **دەگمەن** پەیدا دەبێ) ف بەندرت، اتفاقی.

دەگەر: ١) زەبر بەدەستی، کارامەیی؛ ٢) توانو تابشت ف ١) مهارت؛ ٢) نیرو، توان.

دەگەل: ١) گاڵتە و گەپ؛ ٢) زۆر زرینگ ف ١) شوخی؛ ٢) فهمیدە و زیرك.

دەگەڵ: دگەل، پێڕا ف همراه، با.

دەگەنەك: ١) زۆر بەهێز؛ ٢) زەبەلاح، زلحورت ف ١) زورمند؛ ٢) لندهور.

دەگەنەکی: بخورتی، بەزۆری ف زورکی.

دەل: چاونەترس، بوێر ف گستاخ، جسور.

دەڵ: ١) مێوینەی سەگو گورگو کەر؛ ٢) تەڕایی دەرکەتن، تەڕەشوح ف ١) مادینۀ سگ و گرگ و الاغ؛ ٢) تراوش.

دەلاش: بەرخۆڵەی ساوا ف برۀ تازە متولد شدە.

دەلاڤ: ۱) گۆمیلکە؛ ۲) جێگەی ئاودانی پەز[ف] ۱) آب ژرف و راکد؛ ۲) جای آب دادن به دام.

دەلاق: جۆرێ ئاواڵ کراسی ژنانەی قەدیم[ف] نوعی تنبان زنانهٔ قدیمی.

دەلاقە: ۱) رۆچنە، کون دە دیواردا؛ ۲) تاقە لە دیواردا[ف] ۱) روزنه؛ ۲) طاقچه.

دەلاك: ۱) ناتر، مرۆشۆر لە گەرماودا؛ ۲) سەرتاش[ف] ۱) کیسه‌کش حمّام؛ ۲) سلمانی.

دەلاکخانە: دوکانی سەرتاش، سەرتاشخانە[ف] دکان سلمانی.

دەلال: جوان و خوێنشیرین[ف] زیبای دلکش.

دەڵاڵ: ۱) نێونجی کەری کڕیار و فرۆشیار؛ ۲) کەسێ کە ژن بۆ پیاو تاو دەکا[ف] ۱) سمسار، دلاّل، واسطه؛ ۲) دلالهٔ زن، دلاّل محبت.

دەڵاڵانە: مزی دەڵاڵی کردن[ف] مزد دلاّلی.

دەڵاڵخانە: هەڕاجەبازار[ف] بازار دلاّلان.

دەڵاڵەت: ۱) دڵدانەوە، دڵخۆشی دانەوە؛ ۲) شارەزایی کردن[ف] ۱) دلنوازی؛ ۲) رهنمونی.

دەلالێ: لای‌لایی، گۆرانی بۆ دەخەوکردنی منال،لایەلایە[ف] لالایی.

دەڵاڵی: ۱) کاری دەڵاڵ؛ ۲) مزی دەڵاڵ[ف] ۱) عمل دلاّل؛ ۲) مزد دلاّل.

دەڵان: ئاولێ‌چون، دادانی تەڕایی[ف] تراوش.

دەڵاندن: تەڕایی دادان، تەڕەشوح[ف] تراویدن، نشت.

دەڵانن: دەڵاندن[ف] تراویدن، نشت.

دەڵاو: ۱) تەڕەشوح کردو؛ ۲) جێگەی زنەو هەمیشە تەڕ؛ ۳) خەلیج؛ ۴) گیای سێ سوچی ناو باتلاغ[ف] ۱) تراویده؛ ۲) زمین و چمن همیشه خیس؛ ۳) خلیج؛ ۴) نوعی گیاه باتلاقی.

دەڵاوان: ناوی دێیەکە[ف] نام دهی است.

دەڵب: بەرگ و کەوشی گوشاد، هەراو[ف] کفش و لباس گشاد.

دەڵپ: دەڵب[ف] لباس و کفش گشاد.

دەڵپ و داهۆڕ: زۆر گوشاد، فرە هەراو[ف] بسیار گشاد.

دەڵپ‌ودۆپ: دەڵپ و داهۆڕ[ف] بسیار گشاد.

دەلف: هەل، دەرفەت[ف] فرصت.

دەلق: عەیب‌وعار[ف] رسوایی.

دەلقین: ئابڕوچون، ناوزڕان[ف] رسواشدن.

دەڵك: سواق، سواغ[ف] اندودن.

دهڵك: پشیلەی مێوینە[ف] گربهٔ ماده.

دەلکی: جەفەنگ باز، حەنەکچی[ف] شوخ طبع.

دەللە: ۱) پیاڵەی دەسکدار بۆ قاوە تێدالێنان، قاوەجۆش؛ ۲) فێڵ، تەڵەکە: (قەللەو **دەللە** مەکە)[ف] ۱) قهوه‌جوش؛ ۲) حیله.

دەلمە: باڵاپۆشی پێش ئاوەڵەی مەلایان، جبە؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان[ف] ۱) جبّهٔ آخوندی؛ ۲) روستایی در کردستان.

دەڵمە: دۆڵەمە، دۆڵەمێ. هێلکەی کەم‌برژاو؛ پەنیری نەگوشراو[ف] تخم‌مرغ و پنیر نیم‌بند.

دەلنگ: ۱) لای خواروی قاچ، لە ئەژنۆ بەرەژێر تا پانیە؛ ۲) جلکی بەلەك داپۆش[ف] ۱) پاچه؛ ۲) پاچهٔ شلوار.

دەلنگ هەڵکراو: ۱) لای خواروی دەرپێ و رانك و... بەرەوژوور دانوشتاو؛ ۲) برێتی لە ئامادەی کار[ف] ۱) پاچه‌ورمالیده؛ ۲) کنایه از آمادگی.

دەلو: ۱) شێت؛ ۲) بەزمگێڕ[ف] ۱) دیوانه؛ ۲) خنیاگر.

دەڵ و بەڵ: ۱) ئاڵ و بۆڵ؛ ۲) نەرم‌بون و نزیك بە ڕزین. بۆ میوە[ف] ۱) میوه نورس؛ ۲) میوهٔ نرم شده در مرز گندیدگی.

دەلوبیبەر: بیباری شین کە دەکرێتە دۆڵمە[ف] فلفل سبز دلمه.

دەلوقەل: ۱) زۆربڵێ، چەنەباز؛ ۲) بێ‌شەرم و حەیا[ف] ۱) وراّج؛ ۲) گستاخ، بی‌شرم.

دەلۆش: بێ‌ئەمەگ، بێ‌وەفا[ف] ناسپاس.

دەلۆشی: بێ‌ئەمەگی، بێ‌شەرتی[ف] ناسپاسی.

دەلۆڤ: مانگی رەشەمە[ف] اسفندماه.

دەلوکار: نیوەشێت، گێژ و وڕ[ف] خل، دیوانه‌مانند.

دەلوگوڵ گچکە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد[ف] نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دەلوگوڵ گەورە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد[ف] نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دەلۆلۆ: سەربەندی لاوك[ف] کلمهٔ پیش درآمد برخی از ترانه‌ها.

دەلوێ دومان: وشکەڕن، ئیشکەڕن، یاری دەری تەناف‌باز[ف] دلقك معاون بندباز.

دەلویی: شێتی، گەللایی[ف] خلی، دیوانگی.

دەڵە: ۱) دەڵ، دێڵ؛ ۲) خوێڕی و جلف و بێ‌کارە[ف] ۱) نگا: دەڵ؛ ۲) دله، هرزه و جلف.

دەڵەبەبا: مێوینەسەگی وەباهاتو[ف] ماده‌سگ جفت‌خواه.

دەڵەچە: ڕۆبین، ڕیاباز[ف] ریاباز، متملّق.

دەڵەچەیی: ڕیاباری، ڕۆبینی، کلکەسوتە[ف] ریابازی، تملّق.

دەڵەدەڵ: ۱) نزیك بە گەیشتنی میوە یا کوان؛ ۲) نزیك بە هێلکەکردنی مامر؛ ۳) شڵەقان، بەم‌لا و بەولادا کەوتن[ف] ۱) نزدیك به رسیدن میوه یا دُمل؛ ۲) نزدیك به تخم‌گذاری مرغ؛ ۳) به‌این‌سو و آن‌سو افتادن.

دەڵەدێو: ۱) عیفریتی ژن؛ ۲) برێتی لە ژنی ناحەز و قەڵەوی زەبەلاح[ف] ۱) عفریته؛ ۲) کنایه از زن چاق و بدگل قدبلند.

دەلەسە: درۆ، قسەی هەڵبەستە[ف] چاخان.

دەڵەسە: سەگی مێوینە[ف] ماده‌سگ.

دەڵەق: دەڵەبەبا[ف] ماده‌سگ جفت‌خواه.

دەڵەك: ۱) جانەورێکە لە ڕێوی پچوکتر کەوڵی بە نرخە؛ ۲) پاڵ پێوەنان[ف] ۱) جانوری روباه‌سان؛ ۲) هول دادن، دفع.

دەلەکانێ: جۆلانەی گوریس[ف] تاب بازی.

دەڵەکدان: پاڵدان، پاڵ‌پێوەنان[ف] هول دادن.

دەڵەمە: دۆڵەمە، دۆڵەمێ[ف] نیم‌بند، لخته.

دەلەندە: دەزگیرانی مارە بڕاو[ف] نامزد عقد شده.

دەڵەوەبا: دەڵەبەبا[ف] نگا: دەڵەبەبا.

دەلی: نیوەشێت ف خُل.
دەلێ: دەڵێ ف می‌گوید.
دەلێ: دبێژێ، ئەبێژێ، دبێ ف می‌گوید.
دەلیا: ۱) دەریا، زریا؛ ۲) برێتی لە یەکجار زۆر ف ۱) دریا؛ ۲) کنایه از بسیار زیاد.
دەلیالوش: یەکجار زۆرخۆر ف بسیار پرخور.
دەلیان: دەلان ف تراوش.
دەلْیان: دەڵان ف تراوش.
دەلیدومان: دەلوێ دومان، وشکەڕن، ئیشکەڕن ف پهلوان پنبه، دلقك، معاون بندباز.
دەلیقە: هەل، کێس، دەرفەت ف فرصت.
دەلیقانی: ژنی بێ‌شەرم و زمان‌درێژ ف زن سلیطهٔ زبان‌دراز.
دەلیل: بەڵگە ف دلیل، حجّت.
دەلێ‌لێ: سەربەندی مقامی لاوك ف پیش‌درآمد برخی آهنگها.
دەلێن: ۱) ئاوادەدەر؛ ۲) دبێژن، دبێن ف ۱) تراوش کننده؛ ۲) می‌گویند.
دەلینگ: دەلنگ ف ۱) پاچه شلوار؛ ۲) از زانو به پایین.
دەلێی: هەر وەك، بیر دەبەی، خەیاڵ دەکەی، تە دبێژی ف پنداری، تو گویی.
دەم: ۱) زار، دەڤ؛ ۲) کات، وەخت؛ ۳) لێوی تیغ؛ ۴) لە سەر ئاگر هێشتنەوەی برنج و چا بۆ چاك پێ‌گەیشتن؛ ۵) مۆشەدەمەی کانزا توێنەوە ف ۱) دهان؛ ۲) وقت؛ ۳) لبهٔ تیغ؛ ۴) بر آتش گذاشتن برنج و چای؛ ۵) دمهٔ آهنگری.
دْهم: زەوینی بەیار ف زمین بایر.
دەما: کاتێکی، وەختەکە ف آنوقت، وقتی.
دەماخ: ۱) کەیف‌سازی، شادی؛ ۲) مێشك، مژێ؛ ۳) کەپۆ، لوت؛ ۴) کام، نەخۆشی زاری ولاخ ف ۱) شادی؛ ۲) مُخ؛ ۳) بینی؛ ۴) نوعی بیماری دهن ستور.
دەماخ پروانن: وەڕەزکردن، کەیف تێك دان ف افسرده کردن.
دەماخ تەخت: کەیف‌ساز، تەڕدەماخ ف شاد و شنگول.
دەماخ تەخت کردن: بە خۆشی ڕابواردن ف به‌کام دل گذراندن.
دەماخ کردن: ۱) بەرلوت هەڵپێچان؛ ۲) کام کردن ف ۱) نقاب بر بینی کشیدن؛ ۲) به بیماری دهن مبتلا شدن ستور.
دەماخ هەڵبەستن: دەماخ کردن ف نقاب زدن.
دەماخ هەڵدان: دەماخ کردن ف نقاب زدن.
دەمار: ۱) ڕەگ؛ ۲) داروکەی ناو گەڵاتوتن و ...؛ ۳) فیز؛ ۴) غیرەت و پیاوەتی ف ۱) رگ؛ ۲) رگه؛ ۳) تکبّر؛ ۴) وقار و مردانگی.
دەماردەر: ئازاری زۆر چەتوون ف آزار شدید.
دەماردەرهاتن: برێتی لە تێداچون، بە یەکجاری لە ناوچون ف تارومار شدن، دمار از روزگار کسی درآمدن.
دەماردەرهێنان: برێتی لە لەناو بردن ف نابود کردن.
دەمارەکوڵ: دمارەکوڵ، دوپشك ف عقرب.
دەماغ: دەماخ‌بە هەمو باراندا ف نگا: دەماخ.

دەماغە: لوتکە ف دماغه.
دەمامك: لوتپێچ، کەپۆهەڵپێچ ف نقاب از بینی به پایین.
دەمان: وەختان، زەمان ف زمان، اوقات.
دەمانچە: دەبانجە ف تپانچه.
دەماندن: مۆشەدەمە وەکارخستن ف دمیدن با دمهٔ آهنگری.
دەمانن: دەماندن ف دمیدن با دمه.
دەمانە: ماڵ، جێی ژیان ف خانه، مسکن.
دەماودەم: ۱) لە زار بۆ زار: (ئەم چیروکە **دەما ودەم** هاتوە)؛ ۲) وەختاو وەخت ف ۱) دهان بەدهان؛ ۲) گاه به‌گاه.
دەماوەر: ۱) وتەپاراو، قسەزان؛ ۲) زۆرویژ، چەقەسرو ف ۱) فصیح، سخن‌دان؛ ۲) پرگو.
دەماوەند: ۱) بەرزترین کێوی ئێران کە لە لای تارانە؛ ۲) گوندێکی کوردستانی عیراقە بەعسی وێرانی کرد ف ۱) کوه دماوند؛ ۲) نام روستایی در کردستان عراق که بعثیها ویران کردند.
دەمبڕ: گوترە، بێ‌سەودا کردن ف الکی، کلنگی، بدون مقیاس معامله کردن.
دەمبل: ئامرازێکە لەئاسن دروستی دەکەن بۆ وەرزش ف دَمبل ورزشی.
دەمبل: کەسێ قسەی بەڕەوانی بۆنایە ف اَلکَن.
دەم‌بون: دەم کێشان، پێ گەیشتنی چاو برنج لەسەر ئاگر: (برنجە کە **دەم** نەبوە چایەکە لە **دەم** دایە) ف دم کشیدن چای و برنج.
دەم بەدەم: ۱) دەماودەم؛ ۲) هەمیشە؛ ۳) وەختاو وەخت ف ۱) دهان بەدهان؛ ۲) دمادم، همیشه؛ ۳) روزانه یکبار.
دەم‌بەدەمە: کێشەوهەرا، دم‌لەدم نان ف نزاع و کشاکش لفظی.
دەم بەردان: زمان درێژی کردن، زۆروتن ف زبان درازی کردن.
دەمبەس: دمبێن ف پوزه‌بند، دهانه‌بند.
دەمبەست: دمبێن ف پوزه‌بند، دهانه‌بند.
دەم بەیەکاهاتن: قسە جوێنەوە، قسەباش بۆ نەهاتن ف زاژخایی، خوب نگفتن.
دەمبێن: دمبێن ف پوزه‌بند، دهانه‌بند.
دەمپاراو: دەماوەر ف نگا: دەماوەر.
دەمپوچ: ۱) بێ‌ددان؛ ۲) قسەنەزان ف ۱) بی‌دندان؛ ۲) سخن‌ندان.
دەمپوچەڵ: دەم پوچ ف نگا: دەمپوچ.
دەمپوخت: چێشتێکە لە کفتەو کشمیش و لەتکەنوك ف آشی است محلی.
دەمپوڕ: تفەنگی ساچمەزەن ف تفنگ سرپر.
دەمپیس: زمان‌پیس ف بددهان.
دەم پێکاهاتن: دەم بەیەکاهاتن ف هذیان و یاوه‌گفتن.
دەم تاڵ: قسەڕەق، خوێنتاڵ لە کاتی قسە کردنا، ڕاوێژ ناخۆش ف گرانجان در حرف زدن.
دەمتەر: ۱) بەڵێن دەری خۆڕایی؛ ۲) زمان لوس، کەسێ بە قسە پیاو فریو دەدا ف ۱) قول دهندهٔ بی‌عمل؛ ۲) چرب‌زبان، سالوس.
دەمتەڕکەرە: برێتی لە میوەو تەڕەکاری ف کنایه از میوه و تره‌بار.

دەم تەقانن: تەقە لە دەمەوە هێنان ف زبان بە تو زدن و صدا درآوردن از دهان.

دەم تێ ژەندن: ١) زارنانەناو خواردنەوە؛ ٢) برێتی لە خەرجی زیادکردن لە دارایی ف ١) دهان گذاشتن در آشامیدنی؛ ٢) کنایە از اسراف در خرج.

دەم تیكەڵ بون: قسە بۆ نەهاتن ف تیق زدن.

دەمتێوەدان: قسەلێ کردنی لاپرەسەنانە ف مداخلهٔ فضولانه.

دەمجاو: دەمەجاو ف مقداری سقز کە در دهان گذارند.

دەمچونە کلێلە: زارڕەق بون، قسە بۆنەهاتن ف از نطق بازماندن.

دەم چەپەڵ: زمان پیس ف فحاش، بددهن.

دەمچەفت: ١) زارخوار؛ ٢) قسەنەزان؛ ٣) لەکارنەزان و گێلۆکە ف ١) کج‌دهن؛ ٢) سخن‌ندان؛ ٣) ساده‌لوح.

دەمچەوت: دەمچەفت ف نگا: دەم چەفت.

دەمخاو: شل و ول لە قسەکردندا ف سست در گفتار.

دەمخۆش: ئافەریم بۆ قسەی کردت ف آفرین بە گفتنت.

دەمخۆشانە: مزگێنی خەبەری خۆش ف مژدگانی نوید.

دەم داچەقان: زار ئاواڵەبون ف دهان بازماندن.

دەمداچەقاندن: ١) زارکردنەوە؛ ٢) برێتی لە مردن ف ١) دهان گشودن؛ ٢) کنایە از مرگ.

دەم داچەقانن: دەم داچەقاندن ف نگا: دەم داچەقاندن.

دەم داچەقاو: ١) زارناواڵەبو؛ ٢) برێتی لە مردو ف ١) دهان بازمانده؛ ٢) کنایە از مردە.

دەم دادرۆن: ١) بێ دەنگ بون؛ ٢) بێ‌دەنگ کردن؛ ٣) زارك درون ف ١) خاموش شدن از گفتار؛ ٢) وادار بە خاموشی کردن؛ ٣) دهانەدوزی.

دەم دان: ١) تازە شین بونی گیاو سەوزی؛ ٢) لەوەڕ: (بزنەکە **دەم نەدا**)؛ ٣) دەماندنی موشەدەمە؛ ٤) لە دودان و درێژکردنەوە ف ١) بردمیدن سبزە؛ ٢) چریدن؛ ٣) دمانیدن دمە؛ ٤) دنبالە دادن و بە درازا کشانیدن.

دەم دانەوە: ١) بشکوتنی گوڵ؛ ٢) دڕانی کوان ف ١) شکفتن؛ ٢) سر باز کردن دُمل.

دەمدڕاو: ١) چەقەسرۆ؛ ٢) زمان شڕ ف ١) پرحرف؛ ٢) دهن‌لق.

دەم درۆ: داوەبەنێ کە زارکی کیسەو جەواڵی پێ درواوە ف نخ دهانەدوزی.

دەم درون: دەم دادرون ف نگا: دەمدادرون.

دەم درێژ: چەنەباز، چەقەسرۆ ف پرگو، وراج.

دەم دوڕ: دەم درۆ ف نخ دهانەدوزی.

دەم دەم: گاگا، جارجار ف گاه‌گاهی.

دەمدەما: بەرەبەیان، شەوەکی، بولێلە، کازیوە ف نزدیکیهای صبح.

دەمدەمو: بەرماو ف پس‌ماندهٔ خوراك و نوشیدنی.

دەمدەمی: وازوازی، هەروەختە لە سەر هەوایەك ف دمدمی، متذبذب.

دەمڕاس: دەمڕاست ف نگا: دەمڕاست.

دەمڕاست: دەمڕاست ف نگا: دەمڕاست.

دەمڕاست بونەوە: دوای هەژار بون دارابونەوە ف بازیافتن ثروت بعد از ندار شدن.

دەمرگە: دەمەقاڵە، کێشەو قیڕە ف مشاجرهٔ لفظی.

دەمرۆت: لاوی بێ‌مو ف جوان بی‌مو، امرد.

دەمڕەش: کەسێ کە شتی چاك نابێژێ ف کسی کە گفتارش نحس است.

دەمڕیشە: زیپکەو کوانی ناو زار ف زخم دهان.

دەم سارد: ١) قسەنەزان؛ ٢) ناهومێد ف ١) آنکە قدرت بیان ندارد؛ ٢) ناامید.

دەم سپی: خێرخوای خەڵك ف آدم خیرخواه.

دەمسوڕ: ١) شەڕانی، جینگن؛ ٢) بوێرو نەترس؛ ٣) بێ‌داگر، سور لە سەر كار ف ١) ستیزەجو؛ ٢) نترس، گستاخ؛ ٣) اصرار ورز، پافشار.

دەمشڕ: زوانشڕ، تێدانەوە سناو ف دهن‌لق.

دەمقاڵی: کێشە بەقسە ف جدال لفظی.

دەمقڕە: دەمقاڵی ف جدال لفظی.

دُهمَك: دارێکی لێرەوارە ف درختی است جنگلی.

دەمكار: ١) کارێك بە تەنیشت کارێکی کەوە؛ ٢) دیمەنی دیواری قوڕ ف ١) کاری در جنب کاری دیگر؛ ٢) نمای دیوار گلی.

دەمکانە: شیرەیەکی زۆر چەسپە لە داروکەیەکی دەگرن کە بە دارمازوەوە خۆی گرتوە ف مویزك.

دەم کردن: سەرداپۆشین و نانەسەر ئاگری چاو برنج ف دم‌کردن.

دەمكوت: ١) سەرکۆنە، لۆمە؛ ٢) بێ‌دەنگ کردن ف ١) سرزنش؛ ٢) وادار بە خاموشی کردن.

دەمكوت بون: قسە پێ نەمان، دەمدرۆن ف خاموش شدن از گفتار، چیزی برای گفتن نداشتن.

دەمكوت کردن: بێ‌دەنگ کردن ف وادار بە خاموشی کردن.

دەمكە: کیسەی مشەمما بۆ ئاو ف کیسهٔ مشمّع برای آب.

دەمكەمچە: ١) کەوچکەقوڵە؛ ٢) بەچکەبۆقی هێشتا بێ دەست‌وپا ف ١) قاشق کوتاه؛ ٢) نوزاد قورباغە.

دەمكێشان: بە داپۆشین لە سەر ئاگر پێ گەیشتن ف دم کشیدن.

دەمگرتن: ١) بێ‌دەنگ بون: (**دەمت بگرە**)؛ ٢) زۆر قسەکردنی بە گەرمی: (**دەستی پێ کردودەمی گرت**) ف ١) خموش شدن؛ ٢) جوش آوردن در گفتار.

دەمگرتنەوە: پارێز لە خواردن ف پرهیز از خوراك، رژیم غذایی.

دەم گرتە: گۆرانی گوتنی تێکڕایی ف آواز خواندن دستەجمعی.

دەم گەرم: ١) وتاربێژی چاك؛ ٢) تاژی لە کەروێشك گرتن خێرا ف ١) نطاق، سخنران ماهر؛ ٢) تازی ماهر در شکار.

دەم لارە: تونگەڵەی مل‌خوار ف صُراحی گردن‌کج.

دەملە: شەپلە، ئیفلیجی ف فالج، بیماری فلج.

دەملێدان: زۆروتن ف یاوەگویی، پرگویی.

دەملێكدان: دەملێدان، چەنەلێدان ف یاوەگویی، پرگویی.

دەم لێك نان: ۱) بێدەنگ بون؛ ۲) بریتی لە مردن ف ۱) خموش شدن؛ ۲) کنایە از مرگ.

دەمـــنـە: ۱) بـاسـك، دارسـیـغـار، مـۆدنـە؛ ۲) پـیـكـی زوڕنـا ف ۱) چوب‌سیگاری؛ ۲) جای لب در سُرنا.

دەمنێ: زەنبورە، دارەکونی ژێر دۆلاش ف چوب سوراخ زیر ناوآسیا.

دەمواکردە: شکاندنی ڕۆژو، ڕۆژوکردنەوە ف افطار.

دەموپـل: ۱) زرنگـی لە کاردا؛ ۲) قسـەڕەوانی ف ۱) زرنگی در کار؛ ۲) فصاحت.

دەموچاو: ڕو، ڕوخسار ف صورت.

دەموچـاو هەڵگـر: ژنێ کە هەنیە هەڵدەگرێ ف زنی کە زیادە موی از رخسار برمی‌دارد.

دەموچاو هەڵگرتن: کاری دەمو چاو هەڵگر، هەنیە هەڵگرتن ف موی هرزە ستردن از رخسار، اصلاح صورت زنان.

دەمودو: ۱) دەموپل، دمودو؛ ۲) زرنگی ف ۱) قوّت بیان؛ ۲) زرنگی.

دەمودوان: قسەڕەوانی ف قدرت بیان.

دەمودود: دەمودو ف نگا: دەمودو.

دەمودەزگا: دامو دەزگا ف نگا: دامودەزگا.

دەمودەس: دەس بەجێ، هەرنهوّ ف فوراً.

دەمودەست: دەمو دەس ف فوراً.

دەموفلچ: لچو زار ناشیرین ف لب‌و لوچە زشت.

دەموفلق: لچو لێو ناشیرین ف لب و لوچە زشت.

دەموقەوچە: دەموفلچ ف لب‌و لوچە زشت.

دەموکانە: دمکانە، دەمکانە ف مویزك، دبق.

دەموکاوێژ: دەراوی دەم، شێوەی قسەکردن، تەرزی ئاخافتن ف شیوۀ سخن گفتن.

دەموکە: دەموکانە ف مویزك.

دەمـە: ۱) موشە دەمەی ئاسنگەر؛ ۲) لێوی تیغ؛ ۳) دەمنە؛ ۴) کزە بای ساردی سەرکێـوان لە زستـانـدا ف ۱) دمۀ آهنگـری؛ ۲) لبۀ تیـغ؛ ۳) چوب‌سیگاری؛ ۴) باد سرد کوهستان در زمستان.

دەمهاتن بەیەکا: بێدەنگ بون لە قسە ف خاموش شدن از نطق.

دەمهار: زۆر بەقسەو زۆربلێ ف پرحرف، پرچانە.

دەمەتەقە: گفتوگۆ نێوانی دوکەس، دمەتەقە ف محاورۀ بین دو نفر.

دەمەتەقێ: دەمەتەقە ف محاورۀ بین دو نفر.

دەمەداچەقێ: بریتی لە نزیکە مەرگ ف کنایە از هنگام مرگ.

دەمەدەم: سەرەتا: (**دەمەدەمی** ئێوارە، **دەمەدەمی** بەهار) ف اوایل.

دەمەرقاچان: ئاگربازی بۆ شادی ف آتش بازی جشنها.

دەمەرقۆپان: پانتۆلی فاسۆن ف شلوار فاستونی کردی.

دەمەریزە: تیخی ژەنگاوی کروچ ف تیغ زنگ‌زدۀ لبەشکستە.

دەمەزەرد: سەرنیا، دمەزەرد ف مرمّت گاوآهن.

دەمەزەن: دەمەزەرد ف تعمیر گاوآهن.

دەمەشێر: گولێکە ف از گُلهاست.

دەمەقاڵی: دمەقاڵی ف جدال لفظی.

دەمەقڕە: دمەقاڵە ف نزاع لفظی.

دەمەقەیچی: سەرەمقەست ف برش بازماندە از قیچی.

دەمەکوتێ: دەمەداچەقێ ف دهان گشودن، کنایە از مرگ.

دەمەل: باپشکێو، چینچکە سلاوە ف گل‌مژە.

دەمەلاسکە: لاسایی ف تقلید، ادا درآوردن.

دەمەلاسکێ: دەمەلاسکە ف نگا: دەمەلاسکە.

دەمەلبێن: پەڕۆیەکە دەیخەنە سەر دەمی مردو ف وصلە کە بر دهان مردە گذارند.

دەمەنی: ئالامەت، هەلامەت ف زکام.

دەمەوخوار: سەرەوژێر، وەرگەڕاو ف واژگون.

دەمەوڕو: ۱) دەمەوخوار؛ ۲) بە سەر ڕودا کەوتو ف ۱) واژگون؛ ۲) دمر.

دەمەوژێر: دەمەوخوار ف واژگون.

دەمەونخون: سەرەونخون، وەرگەڕاو ف واژگون.

دەمەوەر: ۱) قسەڕەوان؛ ۲) زۆربلێ ف ۱) زبان‌آور؛ ۲) زبان‌دراز.

دەمهەراش: دەمەوەر ف نگا: دەمەوەر.

دەمهەڵبەس: ۱) دەمەلبێن؛ ۲) قسەی هەڵبەستە ف ۱) نگا: دەمەلبێن؛ ۲) حرف من‌درآوردی.

دەمهەڵبــەست: ۱) دەم هەڵبـەس؛ ۲) کەسـێ کە دەمو لوُتـی خۆی داپـۆشیـوە ف ۱) نگـا: دەم هەڵبـەس؛ ۲) کسـی کە نقـاب بر دهـان گذاشتە.

دەم هەڵپـڕان: بریتی لە قسە دەست پێ کردن ف کنایە از شروع بە سخن گفتن.

دەمهەڵپێچ: دەسرەی بە دەمو لوُتەوە پێچان ف دستمالی کە بر بینی و دهان بندند.

دەمهەلکی: دەمەلاسکە، دمەلاسکە ف دهن کجی، ادا درآوردن.

دەم هەڵە: ۱) زۆربەقسە؛ ۲) زمان‌شڕ ف ۱) پرحرف؛ ۲) دهن‌لق.

دەمهەڵێنان: دەم‌کردنەوە بۆ قسەکردن ف دهن‌گشودن برای شروع صحبت.

دەمهەڵێنانەوە: ئامادەبون بۆ وەرام دانەوە ف آمادۀ جواب شدن.

دەمێ: ۱) وەختێ، کاتێك؛ ۲) ڕۆژگارێکی دور؛ ۳) زارێك ف ۱) یك‌وقتی؛ ۲) گذشتۀ دور؛ ۳) دهنی.

دەمیرە: سەڵتە، کولۆجەی مەلایان ف یَلَك بالاپوش روحانیان.

دەمێك: دەمێ ف نگا: دەمێ.

دەمێکە: لەمێژە ف دیری است.

دەمین: دەماندن ف دمانیدن دمە.

دەمێو: دەمێ ف نگا: دەمێ.

دەمیەك‌نیان: بریتی لە مردن ف کنایە از مرگ.

دەن: ۱) پەراسو؛ ۲) هەڵتاواندن، هەزم ف ۱) دندۀ قفسۀ سینە؛ ۲) هضم.

دهن: ڕونی زەنگ، ڕونی قاڵ کراو ف روغن مذاب.

دەنا: ۱) ئەگینا؛ ۲) مەگین ف ۱) وگرنە؛ ۲) مگر.

دەناچیە: لەگەز، لیچاڕ، مەتەڵ، مەتەڵۆکە ف لغز، چیستان.

دەناندن: هەزم کردن، هەڵتاواندن ف هضم کردن.

دەند: جێگەگاسن لە ئامو‌ردا ف جای گاوآهن در خیش.

دْهندان: دنەدان، هانەدان ف تشجیع.

دەندك: ١) دانەی هەرشت؛ ٢) ناوکی میوە ف ١) دانە؛ ٢) هستە.

دەندوك: نیکل، دەمی ڕەقی مەل ف منقار.

دەندوکچە: جۆرێ هەنار ف نوعی انار.

دەندوك لەگ: گیایەکە ف گیاهی است.

دەندە: دەند، جێگەی گاسن لە هەوجاڕ ف جای گاوآهن در خیش.

دەندەل: پەراسو ف دندۀ پشت.

دەندی: شەتەك دراو، بەگوریس بەستراو ف محکم با طناب بسته شده.

دەنْك: ١) پەراسو؛ ٢) دەندك ف ١) دندۀ قفسه سنیه؛ ٢) نگا: دەندك.

دەنکە: ١) ناوکی هێندێ میوە؛ ٢) چۆدان ف ١) هستۀ میوە؛ ٢) چاودار.

دەنگ: ١) هەرچیەك گوێ دەیبیسێ؛ ٢) خەبەر، باس ف ١) صدا؛ ٢) خبر.

دەنگان: ناوبانگ ف شهرت.

دەنگاور: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دەنگبڕ: هەرشتێ دەنگ کپ دەکا ف صدا خفه‌کن.

دەنگ بڕین: دەنگ لێ گۆڕین، قسە دەگەڵ هەواڵ نەکردن ف ترك گفتگو با آشنا، قهر کردن.

دەنگبڵند: کەسێ دەنگی زۆر دەڕوا ف صدا بلند.

دەنگبەر: ئەوەی دەنگ بۆ دور ڕاگوێزێ وەك تەلەفون و تەلسز و بەرزەوێژ ف صدابَر، انتقال دهندۀ صدا.

دەنگبەرز: دەنگبڵند ف صدابلند.

دەنگبەرە: دەنگبەر ف صدابَر، انتقال‌دهندء صدا.

دەنگبێژ: قامبێژ، گۆرانی بێژ، سترانڤان ف ترانه‌خوان.

دەنگخۆش: خۆش ئاواز ف خوش آواز.

دەنگدار: ١) بەرانبەری بێدەنگ؛ ٢) ئەوپیتانەی کە بزاونین و بە بزاو دەبزون؛ ٣) بەناوبانگ ف ١) صدادار؛ ٢) حروف صامت؛ ٣) مشهور.

دەنگدان: ١) خەڵك وەدەرنان بۆ کارێ: (ئەمرۆ خەڵکی گوند دەنگدە بۆ بێگار)؛ ٢) لێ تورەبون؛ ٣) دەرخستنی بیر وڕا لە هەڵبژاردنی نوێنەر لە پارلەمان ف ١) بسیج؛ ٢) نهیب زدن؛ ٣) رأی دادن.

دەنگدانەوە: ١) خەبەر بڵاوبونەوە؛ ٢) گەڕانەوەی دەنگ لە چیا ف ١) آوازه دادن؛ ٢) صدا برگشتن از کوه و غار.

دەنگدڕان: هەراکردنی زۆر بە قەو ف فریاد با صدای بلند.

دەنگدەرچون: ١) خەبەر بڵاوبونەوە؛ ٢) وە دەنگ هاتن لە سەر شتێ ف ١) اشاعۀ خبر؛ ٢) به حرف آمدن از ناراحتی.

دەنگ دەرهاتن: لە تو‌ڕەیی وەدەنگ هاتن ف از قهر وادار به حرف زدن شدن.

دەنگژار: نو‌زە لە قورگەوە ف نالۀ بسیار خفیف.

دەنگڤەدان: دەنگ دانەوە ف نگا: دەنگ دانەوە.

دەنگکردن: ١) گوتنی شتێك؛ ٢) ئاشکراکردنی نهێنی ف ١) گفتن؛ ٢) افشا کردن راز.

دەنگ کەوتن: دەنگ دەرنەهاتن لە بەر سەرمابون یان زۆر قیژاندن ف صداگرفتگی.

دەنگگۆڕکێ: دەنگ بڕین ف قهر کردن و حرف نزدن با آشنا.

دەنگ گۆڕین: دەنگ بڕین ف قهر کردن و حرف نزدن با آشنا.

دەنگگیران: دەنگ‌کەوتن ف صداگرفتگی.

دەنگگیریان: دەنگ کەوتن ف صداگرفتگی.

دەنگلێ کردن: تێ خوڕین ف نهیب‌زدن.

دەنگلێ گۆڕین: دەنگ بڕین ف نگا: دەنگ‌بڕین.

دەنگنو‌سان: دەنگ کەوتن ف صداگرفتگی.

دەنگ نو‌ساو: دەنگ کەوتو ف صداگرفته.

دەنگنێر: دەنگ‌زبر و بەرز ف صدا بلند و خشن.

دەنگۆ: ١) شایعە؛ ٢) هەست و ئیحساس ف ١) شایعه؛ ٢) احساس.

دەنگوباس: باس و خواس ف اخبار.

دەنگە: ١) بانگ کردن؛ ٢) خەبەر وایە ف ١) ندا؛ ٢) خبرچنین است.

دەنگەدەنگ: هەراهەرای حەشامات ف جنجال و همهمه.

دەنگەشە: ١) دەنگەدەنگ؛ ٢) بڵاوبونەوەی خەبەر ف ١) جنجال و همهمه؛ ٢) اشاعۀ خبر.

دەنگەوەرە: دەنگ‌بەرە ف صدا منتقل کننده.

دەنگین: بەناو بانگ، دەنگدار ف مشهور.

دەننە: دەندە ف نگا: دەندە.

دەنو‌ك: دندوك ف منقار.

دەنو‌کە: ١) دەموکانە؛ ٢) ئەو شتەی ژێی تاری پێ لێدەدەن؛ ٣) دندوکە ف ١) مویزك؛ ٢) زخمه، مضراب؛ ٣) برجستگی باریك.

دەو: ١) ڕاکردن، غار، بەزین؛ ٢) دۆ؛ ٣) جۆرێ دابەش کردنی نان؛ ٤) زار، دەم ف ١) دَو؛ ٢) دوغ؛ ٣) نوعی تقسیم بەوسیلۀ انگشتان؛ ٤) دهان.

دهۆ: ١) گزی و فێڵ و فەرەج؛ ٢) وەڕەز و دودڵ ف ١) حیله؛ ٢) پکر و دودل.

دەوا: دەرمان ف دارو.

دەوات: دوێت، مەرەکەفدان ف دوات.

دەواخ: دەباخ ف دباغ.

دەواخانە: ١) ئەجزاخانە؛ ٢) دەباخ‌خانە ف ١) داروخانه؛ ٢) کارگاه دباغی.

دەوار: ١) بارەبەری یەکسم؛ ٢) کوێن، پارچەی ڕەشماڵ؛ ٣) ڕەشماڵ؛ ٤) وڵاغ و حەیواناتی ڕاگرتن ف ١) ستور؛ ٢) پارچۀ سیاه چادر؛ ٣) سیاه چادر؛ ٤) چارپایان اهلی.

دەواساز: دەرمان دروس کەر ف داروساز.

دەوافرۆش: دەرمان فرۆش، ئەجزاچی ف داروفروش.

دەوال: دزی شەوانە ف دزد شبگرد.

دەواڵ: پەلە، لەز ف شتاب.

دەوان: ١) دەبان، جۆرە تیخێکە؛ ٢) مەربوب، چوست، چالاك ف

۱) نوعی تیغ؛ ۲) چُست و چالاك.

دەوام: مانەوە، نەفەوتان ف دوام.

دەوانچە: دەبانجە ف تپانچە.

دەوبێن: دمبێن ف ۱) دهانەبند؛ ۲) پوزەبند.

دەوْد: دەویت ف بی غیرت، بی ناموس.

دەوْدو: لە دەیان دو، بەشی ئاغا لە حاسلاتْ ف دوعشر، بهرهٔ مالکانە.

دەودەو: بالْداریکە ف پرندەای است.

دەور: ۱) خول، زڤـرین؛ ۲) دۆر، دۆرمـادار؛ ۳) پێـداچـونەوەی وانە؛ ۴) زەمانە ف ۱) چرخش؛ ۲) پیرامون؛ ۳) بازخوانی درس؛ ۴) زمانە.

دەوران: زەمانە، دنیا ف روزگار، زمانە.

دەورانپشت: دۆرمادار ف حول و حوش، پیرامون.

دەورانده‌ور: بە هەمو لادا، دۆرمادار ف گرداگرد.

دەوردان: ۱) هەمـولا لێ گرتن؛ ۲) تێکـۆشین بۆ پێكهێنـانی نیازێ ف ۱) احاطە؛ ۲) کوشش برای عملی کردن مقصودی.

دەورکردنەوە: پێداچونەوەی دەرس ف دورە کردن، بازخوانی درس.

دەورگرتن: چوارلادان، چوارلاگرتن ف احاطە.

دەوروبەر: حەول‌و حەوش، دەوران پشت ف پیرامون، حوالی.

دەوروپشت: حەول‌و حەوش، دەوروبەر ف حوالی.

دەورەدان: ۱) چوارلاگرتـن، دۆرگرتن؛ ۲) تەقـەلا دەگەڵ کەسێ بۆ پێكهێنـانی نیازێ ف ۱) احاطە کردن؛ ۲) کوشش و دور و بر کسی رفتن برای برآوردن حاجت.

دەوری: قاپی پەل، دەفری نەقوُڵ ف بشقاب، دوری.

دەوژن: دۆکەی رۆنی قاڵ کراو ف کف روی روغن مذاب.

دەوس: جێ‌پێ، شۆپ ف جای پای بر خاك.

دەوساندن: ۱) پێ‌لێ نان، پاپیانان؛ ۲) بە زۆر پەستاوتن ف ۱) پابرجایی یا چیزی نهادن؛ ۲) چپانیدن.

دەوقاندن: ئەزموُنی هێك بەددان بۆ هێلکە شکێنە ف امتحان پوست تخم مرغ با دندان.

دەوك: دۆکە، سپیایی بەلای سەوزایی، شۆکە ف سپیدك، آفت نباتی.

دهۆك: شارێکە لە کوردستان ف شهری است.

دەوکیس: تۆراغ، دۆی دەکیسە کراوی هەڵچۆڕاو ف دوغ کیسەای.

دەول: ۱) دولچە؛ ۲) گەلی، دۆڵ ف ۱) دَلو؛ ۲) درّە.

دهۆل: دەهۆڵ ف دهل.

دەوڵەت: ۱) مەڕومالْ؛ ۲) دارایی؛ ۳) حوکمات ف ۱) ثروت حیوانی؛ ۲) دارایی؛ ۳) دولت.

دەوڵەتمەن: دارا، بوُد ف ثروتمند.

دەوڵەتمەند: دەوڵەتمەن ف ثروتمند.

دەوڵەتی: شتی تایبەتی حوکماتْ ف مال دولت، مربوط بە دولت.

دەوڵەمەن: دەوڵەتمەن ف ثروتمند.

دەوڵەمەند: دەوڵەتمەن ف ثروتمند.

دەوْن: ۱) ئاوداشتە، دێردراو؛ ۲) دەڤی ف ۱) آبیاری شدە؛ ۲) بوتهٔ جنگلی.

دەونیك: دۆکی سەر رۆن کە قاڵ دەکرێ ف کف روی روغن مذاب.

دەوە: ۱) دەبـە، شڵتـاغ؛ ۲) تەپـاڵـەی بە دەست دروست کراو ف ۱) شلتاق؛ ۲) تاپالهٔ با دست چلیدە.

دەوەشاری: گوندێکە لەلای مەهاباد ف روستایی نزدیك مهاباد.

دەوەقولاخی: گیایەکە بۆ دۆکلیوی دێنن ف گیاهی برای دوغبا.

دەوەقولاغی: دەوەقولاخی ف نگا: دەوەقولاخی.

دەوەلان: تەپاڵدان، قەلاغ ف مخزن تاپالە.

دەوەن: دەڤی، دەون ف بوتهٔ جنگلی.

دەوەنبەئاش: برێتی لە کێشەو هەرای بێ‌فایدە ف کنایە از مجادلهٔ بیهودە.

دەوەند: دەوەن ف بوتهٔ جنگلی.

دەوی: دەوەن ف بوتهٔ جنگلی.

دەویان: تماشا کردنی لەش زۆر بە وردی ف معاینە.

دەویت: دویت، بێ‌ناموس ف بی ناموس، قرمساق.

دەوێت: مەرەکەفدان، دەوات ف دوات.

دەوێر: ولاخەبەرزە، یەکسم ف ستور.

دەویقاندن: ئەزمونی هێلکە بە ددان، چێژینی هێك بۆ ڕەقی‌و نەرمی ف آزمون پوست تخم‌مرغ با دندان.

دەویك: ۱) دۆ؛ ۲) شۆکە، دووْك؛ ۳) دۆکی ڕۆنی داغ کراو ف ۱) دوغ؛ ۲) سپیدك؛ ۳) دُرد روغن تفتە.

دەوێڵ: پارچەیەکی باریك لە چەرم، زوێڵ ف نوار بریدە از چرم.

دەوین: دۆکلیو ف دوغبا.

دەه : یەك‌ونۆ ف عدد دە.

دەهبە: داعبا ف درندهٔ ناشناس.

دەهدل: دودڵ، نیگەران ف نگران.

دەهـــدەه : دنـەدانی ئەسپ بۆ خۆش ڕۆیشتن ف تشجیع اسب برای یورغە رفتن.

دەهری: ۱) خوێن‌سارد، گوێ بەهیچ نەدەر؛ ۲) پێ چەقێن، سور لە سەر مەبەس؛ ۳) زۆرتورە ف ۱) خونسرد؛ ۲) لجوج؛ ۳) بسیار خشمگین.

دهەڤدا: ژنی تێر گۆشتی جوان چاك ف زن گوشتالوی زیبا.

دەهل: دۆڵ، شیو ف درّە.

دەهندە: دلاوا ف بخشندە.

دەهـۆ: ۱) جاجمـی هەڵدرواو بۆ دانـەوێڵە راگوێزتن؛ ۲) گزی‌و فێڵ ف ۱) جاجیم بردوختە برای حمل و نقل غلّە؛ ۲) حیلە و نیرنگ.

دەهۆڵ: تەپڵی گەورەی بەزم گێڕان ف دهُل.

دەهۆڵ‌دان: برێتی لە مرۆی زگ‌زل ف کنایە از آدم شکم گندە.

دەهۆڵ‌دڕان: برێتی لە ئابڕوچون، ناوزڕان ف کنایە از رسوا شدن.

دەهۆڵژەن: کەسێ کە دەهۆڵ لێ‌دەدا ف دهل‌زن.

دەهۆڵکوت: دەهۆڵژەن ف دهل‌زن.

دەهەك: دەیەك، لەدە پاژپاژێك ف یك دهم.

دەهەم: ژمارەی دوای نۆیەم ف دهم.

دەهەمین: دەهەم ف دهم.

دەهەندە: دەهندە [ف] بخشنده.

دەهێ: خەبەری هاتنی سێهەمیك لە ئایندەدا، تێ، دێ [ف] می‌آید.

دەهێن: جانەوەری زۆر سەیرو ناشیرین [ف] جانور بسیار عجیب و بدشكل.

دەهیەك: لە دەپاژ پاژێك [ف] دەیك، یكدهم.

دەی: ۱) وشەی دنەدان؛ ۲) پاشگری دان بۆ هاودوێن: (**بدەی، نەدەی**)؛ ۳) دەنگ؛ ۴) گیشەی گەڵا لەسەر داری لێرەوار [ف] ۱) كلمهٔ تشجیع؛ ۲) پسوند دادن برای مخاطب؛ ۳) صدا؛ ۴) برگ خوراك زمستانی حیوانات.

دەیدەك: جۆلانەی گوریس [ف] تاب.

دەیدیك: ۱) لانك، دەرگوش، بێشكە؛ ۲) جۆلانەی تێدانوستنی مناڵ [ف] ۱) گهواره؛ ۲) ننو.

دەیر: دێو، گێشەی گەڵ لە سەر دار [ف] تودهٔ برگ برای علوفهٔ زمستان.

دەیری: دەهری [ف] نگا: دەهری.

دەیز: گزرە [ف] گیاه كوبیده برای علوفهٔ زمستانی.

دەیسێ: دایسێ [ف] مشتعل است.

دەیك: دایك، داڵك، داك [ف] مادر.

دەیلاخ: بەچكە وشتر [ف] بچه شتر.

دەیلاغ: دەیلاخ [ف] بچه شتر.

دەیلەم: باری، لۆسە، مەڵغە [ف] دیلم.

دەیم: دێم، چاندنی بە تەمای باران [ف] كشت دیمی.

دەیمەرو: زەوینی دێم [ف] زمین دیم.

دەیمەكار: ۱) چاندنی بە تەمای باران؛ ۲) زەوی دێم [ف] ۱) كشت دیمی؛ ۲) زمین دیم.

دەین: قەرد، واو، وام، قەرز [ف] وام.

دەیندار: ۱) قەردار، قەرزدار؛ ۲) جۆرێ داری لێرەوار [ف] ۱) مدیون؛ ۲) نوعی درخت جنگلی.

دەیوس: دویت، دەویت، بێ‌ناموس [ف] قرمساق.

دەیەك: لە دە پاژ پاژێك [ف] عشر، یكدهم.

دەیەم: دەهەم [ف] دهم.

دەیەمین: دەهەم [ف] دهم.

دی: ۱) دوكەڵ، دوكێڵ؛ ۲) سۆمای چاو؛ ۳) كاری ڕابردەی دیتن: (**تۆم دی، منت دی**)؛ ۴) ئیكە: (**ئەمە نا ئەویَ دی**)؛ ۵) وشەی هانەدان: (**دی هەستە برۆ**)؛ ۶) پاش وشەو پێش‌وشە لە دان بۆ هاودوێن؛ ۷) ئەگینا؛ ۸) دێو، ئەوەی ناوی بەترسە؛ ۹) گیشەگەڵ كە لە سەر دار دادەندرێ؛ ۱۰) وردبونەوە [ف] ۱) دود؛ ۲) دید چشم؛ ۳) ماضی دیدن؛ ۴) دیگری؛ ۵) كلمهٔ تشجیع و تحریك؛ ۶) دهی، بدهی؛ ۷) والاّ؛ ۸) دیو، موجود ترسناك؛ ۹) توده علوفه‌ای كه روی درخت ذخیره می‌كنند؛ ۱۰) تأمّل و دقت.

دێ: ۱) دایك؛ ۲) ئاوایی، گوند؛ ۳) گیشەگەڵاو گیای هەڵگیراو بۆ زستان؛ ۴) دێو؛ ۵) آیندەی هاتنی سێهەمێك: (**دێ بۆ ماڵمان**)؛ ۶) دەبێ، ئەشێ: (**دێ هەڕم، دێ وەبیتن**)؛ ۷) ڕامان و وردبونەوە؛ ۸) وشەی لێ خوڕینی كەڵو گامێش [ف] ۱) مادر؛ ۲) ده، روستا؛ ۳) توده علوفهٔ ذخیره شده برای زمستان؛ ۴) دیو؛ ۵) می‌آید؛ ۶) باید؛ ۷) تأمّل و دقت؛ ۸) كلمه راندنِ گاومیش.

دیا: ۱) دایك؛ ۲) ڕوانین؛ ۳) دیمەن، چاو ئەنداز [ف] ۱) مادر؛ ۲) تماشا؛ ۳) منظره.

دیاتی: گوندی، خەڵكی دێ، لادێیی [ف] دهاتی.

دیار: ۱) بەرچاو، ئاشكرا؛ ۲) نزیكی، جەم، لا: (**لە دیار تۆوە بوم**)؛ ۳) سەرو سیما، تەرح [ف] ۱) پدیدار، آشكار؛ ۲) نزد؛ ۳) سر وسیما.

دیاردە: ۱) دابی تازە پەیابوگ؛ ۲) بەرچاو، دیار؛ ۳) تەماڵ، كەروێشكی خۆڵەلاندا مەڵاس كردو [ف] ۱) پدیده؛ ۲) آشكار؛ ۳) خرگوش در لانه خوابیده.

دیاردی: ۱) ئاشكراو بەرچاو؛ ۲) دابی تازە؛ ۳) كێشك، پاسەوانی شەوانە [ف] ۱) آشكار؛ ۲) پدیده؛ ۳) دیدەبانی، كشیك.

دیارناو: ناوی ناسراو [ف] اسم علم، اسم معرفه.

دیاری: ۱) بەرچاو، ئاشكرا، خۆیا؛ ۲) پێشكێش؛ ۳) سەوقات؛ ۴) ناوە بۆ پیاوان [ف] ۱) آشكار؛ ۲) تقدیمی؛ ۳) رەآورد؛ ۴) نام مردانه.

دیاری‌دان: ۱) بەرچاوهاتن؛ ۲) سەوقات‌دان [ف] ۱) پدیدار شدن؛ ۲) سوغات بخشیدن.

دیاری كردن: ۱) نیشانەكردن؛ ۲) دەرخستن تا ببیندرێ؛ ۳) نیشانەدان و شیرنی خواردنی خوازبێنی [ف] ۱) دست نشان كردن؛ ۲) نشان دادن؛ ۳) سور نامزدی، نامزد كردن.

دیاك: دەهێ، دێ [ف] می‌آید.

دیان: ۱) ددان، دران؛ ۲) دیتسان، چاویان پێ كەوت؛ ۳) خاچ‌پەرس، فەلە، فڵە [ف] ۱) دندان؛ ۲) دیدند؛ ۳) ترسا.

دیانا: شارێكی كورد نشینە لە سنوری عیراق [ف] شهری است در مرز عراق.

دیانچەرمگ بوُن: دان سپی بونەوە [ف] كنایه از پررو شدن.

دیانڕۆكڵە: دانەڕۆكە [ف] ولیمهٔ دندان درآوردن نوزاد.

دیان كلێڵەبون: دان‌دەبەست چون [ف] دندان برهم چسبیدن.

دیان لێ تیژكردن: برێتی لە تەماح كردن [ف] كنایه از طمع كردن در چیزی.

دیانە: ددانە [ف] دندانه.

دیانەڕیكێ: دانەچیرە [ف] دندان قروچه.

دیای: ڕوانین، دیا [ف] نگاه كردن.

دیبا: بەرچاو هاتبا: (**ئازادیم دیبا بەسم‌بو**) [ف] اگر دیده می‌شد.

دیباچە: پێشەكی كتێب، سەرەتای كدێب [ف] دیباچهٔ كتاب.

دێباڤ: دایكی باوك، نەنك لەباوكەوە [ف] مادرِ پدر.

دێبكە: دەمكە [ف] كیسهٔ چرمین یا مشمع برای نگهداری آب.

دێبەر: زەوینی خواروی ئاوایی، بەردێ [ف] زمین پایین آبادی.

دیبەگ: دنگی گەورەی چەڵتوك [ف] دنگ بزرگ شالیكوب.

دیبەگلی: گوندێكە [ف] روستایی است.

دیبەگە: گوندێكە لە كوردستان [ف] نام روستایی در كردستان.

دیتبار: تەواو ئاشکرا ف هویدا.

دیتم: بەرچاوم کەوت ف دیدم.

دیتن: بەرچاوکەوتن ف دیدن.

دیتنەوە: پەیداکردنی گومبوگ ف بازیافتن گم‌شده.

دیتۆخ: چاوساغ، بینا ف بینا.

دیتۆك: تازە پێداکەوتو ف نوکیسه، تازه به‌دوران رسیده.

دیتی: ١) کەسێ شتی زۆر دیوەو بەئەزموونە؛ ٢) منالّی لە کوّلاّن پەیداکراو؛ ٣) کردەی ڕابوردوی دیتن، چاوی پێ کەوت ف ١) با تجربه، دنیا دیده؛ ٢) کودك سر راهی؛ ٣) ماضی دیدن، دید.

دیجامـە: چەند پارچە پەڕۆی ڕەنگاورەنگە لێکی دەدەن‌و لە ڕاوەکەودا دەکاری دەهێنن ف دیوجامه.

دێجومە: دیجامه ف نگا: دیجامه.

دێچم: هەر دەچم ف حتماً می‌روم.

دێخوُن: دوخین ف بند شلوار.

دێد: ١) نازناو بۆ خوشکی گەورە؛ ٢) خوشکی باوك، پلك ف ١) خواهر بزرگ؛ ٢) عمّه.

دیدار: ١) سەرو سیما: (بەلاّم لە تەرح‌و **دیدارت**)؛ ٢) چونەدیار: (هاتومە **دیدارت**) ف ١) سیما؛ ٢) دیدار.

دێدار: خاوەنی ئاوایی، خێوی گوند ف ارباب، مالك ده.

دیداربینی: چونەلا بۆ چاوپێ کەوتن ف دیدنی کردن.

دێدك: سپلّ ف سپرز، طحال.

دیدە: ١) چاو؛ ٢) دیتی، بەئەزمون ف ١) چشم؛ ٢) باتجربه.

دێدە: وشەی دواندنی خوشکی گەورە، دادە ف کلمهٔ خطاب به خواهر بزرگ.

دێدەڕەش: دێدك، سپلّ ف طحال.

دیدەڤان: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دێدەك: جوّلانەی گوریس ف تاب طناب.

دیدە کانی: هەڵپەڕکێ، داوەت، دیلان ف رقص دسته‌جمعی.

دێدە کانێ: لەگوریس نیشتن، جوّلانەکردن ف تاب‌بازی.

دیدەن: دیدار، چونە چاوپێ کەوتن ف دیدنی، دیدار.

دیدەنمین: چاو فر مێسکاوی ف چشم اشکبار.

دیدەنی: دیدەن ف دیدنی، دیدار.

دیدەوان: ئێشك‌گری بان قەلاّ ف دیدبان.

دیدی: زڕدایك، باوەژن، باواژن ف زن‌پدر.

دێدێ: دێدە ف خطاب به خواهر بزرگ.

دیر: دوُر، بەرانبەری نزیك ف دور.

دێـر: ١) درەنـگ؛ ٢) جێگـەی ڕەبەنی خاچ‌پەرست؛ ٣) لەمێـژینە ف ١) درنگ؛ ٢) دیر راهبان؛ ٣) گذشتهٔ دور.

دێڕ: خەتێ لە نوسین ف سطر.

دێراخێز: تەوەزەل، تەمەڵ، لەش‌گران ف تنبل، گران‌خیز.

دیرادور: دوُراودوُر ف از راه دور.

دیرالوّش: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دێـران: ١) ئاوداشتن، ئاودێـری؛ ٢) گونجـان، جێگـا تێـدابـونـەوە؛ ٣) بەباکردن‌و پاك‌کردنی خەلە بۆ ئاش؛ ۴) لێ‌قەوماو، کۆست کەوتە؛ ۵) وێران ف ١) آبیاری؛ ٢) ظرفیت داشتن، گنجایش؛ ٣) بوجاری غله برای آسیاب؛ ۴) سیه‌روز، درمانده؛ ۵) ویران.

دێرانن: داشتنی زەوی ف آبیاری کردن.

دێراو: ١) بۆ، زەمینی چاڵ‌کراو بۆ ئاوی ئاویاری تێداامان؛ ٢) ئاویاری کردن ف ١) جوب، جوی؛ ٢) آبیاری شده.

دیربین: دوُربین ف دوربین.

دێرخێز: دێراخێز ف سست، تنبل.

دیردەس: دوّردەست ف خارج از دسترس.

دێـرس: ١) درەنـگ؛ ٢) وێـران؛ ٣) کەونـارا ف ١) درنگ؛ ٢) ویران؛ ٣) قدیمی.

دێرسی: ١) درەنگی؛ ٢) وێرانی؛ ٣) لەمێژینە ف ١) درنگی؛ ٢) ویرانی؛ ٣) باستانی.

دێرك: جێ‌ژیانی بچکوّلەی پیاوی ڕەبەن ف صومعهٔ راهب.

دێرکی: ١) جوّرێ هەنجیر؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف ١) نوعی انجیر؛ ٢) نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دێرگا: لەمێژینە، لەمێژ، لە زوُ ڕا ف دیرگاه.

دێرنـدێز: ڕۆژێکـە لە مانگی ڕێبـەنداندا فەلەی کوردستان ئاگری تێدا دەکەنەوە ف روز آتش‌افروزی ترسایان کردستان در بهمن ماه.

دێروّخە: دێراو پڕکردن‌و شکاندنی بۆ سەر دێراوێ تر لە کەم‌ئاوی دا ف نوعی آبیاری جوب در موقع کم‌آبی.

دیروّك: ١) چیروّك، ڕوداوی خەیاڵی؛ ٢) ڕوداوی مێژویی ف ١) افسانه؛ ٢) رویداد تاریخی.

دیـروّکڤـان: ١) چیـروّك بێـژ؛ ٢) مێـژوبێـژ ف ١) افسـانـەخـوان؛ ٢) بازگوکنندهٔ رویدادهای تاریخی.

دێرەخترێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دێرەفانی: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دیرەك: کوّلەکە، ستوُن، ئەستوندەك ف عمود، ستون.

دێرە کی: دێرکی ف نوعی انجیر.

دیرە گ: دیرەك ف ستون.

دێری: درەنگی ف درنگی.

دێرێ: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دێریشکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دێریك: ١) مێژو، تاریخ؛ ٢) زۆر کەونارا، قەدیمی؛ ٣) ناوی شارێکە لە

کوردستان ف ١) تاریخ؛ ٢) باستانی؛ ٣) نام شهری در کردستان.

دێرین: ڕابردەی زۆر دوور، لەمێژینە ف دیرینە، قدیمی.

دێرینە: دێرین ف دیرینە، قدیمی.

دێز: ١) ڕەش، دژی سپی؛ ٢) ڕەشی ئاماڵ بۆر؛ ٣) دیزەی شێو تێدالێنان، دەفری گڵین بۆ چێشت تیا لێنان؛ ٤) بریتی لە شوومو جوت‌قۆشە، بێ‌فەڕ؛ ٥) بۆنەهاتگ، بەدبەخت؛ ٦) گیشەی گەڵ و گیا بۆ زستان ف ١) سیاه؛ ٢) رنگ خاکستری تیره؛ ٣) دیزی، دیگ گلی؛ ٤) کنایە از نحس؛ ٥) بدبخت، بدشانس؛ ٦) تودهٔ برگ برای علوفهٔ زمستانی.

دێزا: زڕ کچ کە دە گەڵ دایکی هاتبێتە ماڵ زڕ باوکی ف دختری کە همراه مادرش بە خانهٔ ناپدری رفتە باشد.

دیزداشە: دژداشە ف پیراهن بلند.

دیزك: دیزەی چێشت تێدا لێنان ف دیزی.

دێزك: دێز، ڕەشی ئاماڵ‌بۆر ف خاکستری تیرە.

دێـزگ: ١) دێـزك؛ ٢) بێ‌تالـح، بەوبـەخت ف ١) خاکستری تیرە؛ ٢) بدشانس.

دیزە: دەفری گڵی شێو تێدا لێنان ف دیزی، دیگ گلی.

دێزە: دێز ف نگا: دێز.

دیزەبەدەرخونە: بریتی لە پۆشینی سوڕ ف کنایە از پوشیدن راز.

دیزەبەکۆڵ: کەسێ لەبەر پارازتنی ماڵی زۆر ناوێرێ کۆچ بکا ف کسی کە بخاطر حفظ اموالش نمی‌خواهد کوچ کند.

دێزەك: ١) تەمەڵ، بێ‌کارە؛ ٢) بەدبەخت ف ١) تنبل؛ ٢) بدشانس.

دیزەڵۆکە: دیزەی چکۆلە، کیتەڵە ف دیزی کوچك.

دیزەلە: چوزەلە، دووزەلە ف مزمار، نوعی آلت موسیقی.

دیـزەڵە: ١) دیزەڵۆکە؛ ٢) قوڵایـی پشت سمت ف ١) دیزی کوچـك؛ ٢) گودی بالای باسن.

دێژنك: تەڕە تیزە ف شاهی.

دیژە: ڕەوشت، تاین، مەزەب ف مذهب.

دیژەڵە: گوێژ، گێوژ، گڤیشك، دارێك و بەری دارێکی دڕکاویە ف زالزالك.

دیس: توند پێکەوەنوساو، بەسەریەکا لکاو ف محکم چسپیدە.

دیسا: ئەمجاریش، دوبارە، ئێدن ف باز، ایضاً.

دیسان: دیسا ف باز، ایضاً.

دیسانەوە: دیسا ف باز، ایضاً.

دیستان: سێ پایەی بن بە ڕوش ف سەپایهٔ زیر دیگ روی آتش.

دیسك: سوێنە، تەشتی قوڕین ف طشت سفالین.

دیسنـەك: نوسـەکە، نوسەنەکە، دڕکێکە بە جلکەوە دەنوسێ ف خاری است بە لباس و پشم می‌چسبد.

دێسنی: داسنی، یەزیدی، ئێزدی ف نگا: داسنی.

دیسو: گوڵەسەگ کە سواری دێڵەسەگ دەبێ ف سوار شدن سگ نر بر مادە.

دیسە: مەڕەکێوی، پەزی کوڤی ف گوسفند کوهی.

دیسێ: دایسێ ف مشتعل است.

دیش: ١) ئامرازی کار؛ ٢) کەل و پەلی ناو ماڵ؛ ٣) تریش: (ئی دیش بێنە) ف ١) ابزار کار؛ ٢) اثاثیهٔ منزل؛ ٣) دیگری هم.

دیشاف: دۆشاو، شوێك ف شیرهٔ انگور و...، دوشاب.

دیشاو: دیشاف ف شیرهٔ انگور و...

دیشلامە: چای تاڵ کە قەند دەنێنە دەم و دەیخۆنەوە ف چای قندپهلو.

دیشلەمە: دیشلامە ف چای قندپهلو.

دیشەو: دوێ‌شەو، شەوادی ف دیشب.

دیڤ: ١) کلك، دو، دوڤك؛ ٢) دۆگ، دوگە ف ١) دم؛ ٢) دنبە.

دێڤ: دێو، عیفریت کە لە چیرۆکاندا هەیە ف دیو افسانە.

دێڤانە: دێوانە، شێت ف دیوانە.

دیڤۆك: هاروهاج، نەگونجاو، بزۆز ف شیطنت‌باز.

دێڤونە: دێوانە ف دیوانە.

دیڤەرە: چەرچی، فرۆشیاری گەڕۆك ف پیلەور.

دیڤەلان: هەمیشە لەدو، دوڤ‌دوڤك ف دنبالەرو سمج.

دیڤەلانك: دیڤەلان ف دنبالەرو سمج.

دیـق: ١) دەردەبـاریکـە؛ ٢) بریتـی لە خەمـی زۆر: (دیقـم زۆرە) ف ١) بیماری دق، سل؛ ٢) کنایە از غم جانکاه.

دێق: دیق ف نگا: دیق.

دیق کردن: بریتی لە مردن لەبەر خەفەتی زۆر ف کنایە از مرگ بەعلت غصهٔ بسیار.

دیقل: کەڵەشێر، کەڵەباب، نێری مریشك ف خروس.

دیقەت: وردبونەوە، تێڕامان ف دقّت.

دیقەدیقەدان: گاڵتە پێ‌کردن و تورە کردن ف مسخرە کردن و آزردن.

دیك: ١) خەڕەك؛ ٢) دیقل ف ١) دوك؛ ٢) خروس.

دێکانە: دەمکانە، دەموکانە ف مویزك.

دێکانی: خەڵکی لادێ، گوندی ف دهاتی.

دێ کرن: لێ‌وردبونەوە ف دقّت کردن.

دیکل: دیقل، کەڵەشێر ف خروس.

دێ کلۆز: جۆرێ چێشتە ف نوعی آش.

دیکلۆك: چینچکەسلاو، باپشکێو ف گل‌مژە.

دێ گولان: شاروکەیەکە لەلای سنە ف قصبەای در منطقهٔ سنندج.

دێگە: ١) شوێنی دێ، ئاسەواری دێ، جێ‌گوند؛ ٢) خاڵتیك، خوشکی دایك ف ١) جای دهکدە؛ ٢) خالە.

دیگە: دیزە ف دیزی.

دیل: ئێسیر، یەخسیر ف اسیر.

دێل: مێوینەی جانەوەران، دێڵ ف دلە.

دێڵ: ١) مێوینـەی زۆر لە جانـەوەران وەك کەر، سەگ، گورگ، ڕێوی، شێر، ورچ، دێو و هی تریش؛ ٢) یەخسیر، گیراو لە شەڕدا ف ١) دلە، مادینهٔ بسیاری از جانوران؛ ٢) اسیر.

دیلاب: دۆڵاب، دۆلاب ف دولاب.

دیـلان: ١) دەڵان؛ ٢) هەڵپەڕکـێ، داوەت؛ ٣) گێـژو دەبەنگ، حەپۆل؛ ٤) جوڵانە ف ١) تراوش؛ ٢) رقص گروهی؛ ٣) گیج و خُل؛ ٤) تاب طناب.

دیلاندن: دەلاندن [ف] تراویدن.

دیلانە: هەڵپەڕکێ، گۆبەند [ف] رقص گروهی.

دیلانێ: ۱) دیلانە؛ ۲) لەگوریس نیشتن، جۆلانە کردن [ف] ۱) رقص گروهی؛ ۲) تاب بازی.

دیلباز: ۱) قسەزان؛ ۲) زۆربێژ، چەنەوەر [ف] ۱) سخن‌دان و زیرك؛ ۲) زبانباز.

دیلبلان: دیلباز [ف] نگا: دیلباز.

دیلبەند: تەرجمان، پاچڤەکار [ف] مترجم.

دێلکە: گوندێکە [ف] روستایی است.

دێلم: قاش، کۆز [ف] قاچ.

دیلمار: جۆرێ مارمیلکەی درێژ [ف] نوعی مارمولك.

دیلمانج: پاچڤەکار، تەرجمان [ف] مترجم.

دیلندێز: دێرندێز، جەژنێکی فەلانە ئاگر دەکەنەوە [ف] از اعیاد مسیحیان در زمستان.

دیلۆك: سترانی داوەتێ، گۆرانی بۆ هەڵپەڕکێ [ف] ترانهٔ رقص.

دیلۆکڤان: گۆرانی بێژی داوەتێ [ف] ترانه‌خوان رقص.

دیلە: قورم، سیان، دودە [ف] دوده.

دێلە: ۱) نیشانەی مێیەتی کە پێش ناوی جانەوەر دەکەوێ: (**دێلە**سەگ، **دێلە**دێو)؛ ۲) تەختە بەردی سەربانپۆش [ف] ۱) پیشوند بەمعنی مادینه، دله؛ ۲) پوشهٔ سنگی سقف.

دێلەبەبا: مێچکەسەگی نێرخواز [ف] دله‌سگ جفت‌خواه.

دێلەدڕ: برێتی لە ژنی زمان درێژی بێ‌شەرم [ف] کنایه از زن سلیطه.

دێلەبەن: ۱) میچی خانوی بە بەرد داپوشراو؛ ۲) وەستای دێلەبەنی [ف] ۱) سقف پوشیده با تخته‌سنگ؛ ۲) بنّای سنگ‌پوش سقف.

دیل‌بەند: دیلماج، تەرجمان، دیلمان [ف] مترجم.

دیلەك: ۱) تکا، پاڕانەوە بۆ کەسێ، شفات؛ ۲) دیرەك [ف] ۱) شفاعت؛ ۲) بالار، ستون.

دیلەکان: جۆلانەی گوریس [ف] تاب طناب.

دیلەکانێ: لەجۆلانەنیشتن [ف] تاب‌بازی.

دیلەکچی: تکاکار [ف] شفیع.

دێلەمار: ماری ژەهردار [ف] مار سمّی.

دێلێ: تەختەبەردی میچ‌پۆش [ف] تخته‌سنگ سقف‌پوش.

دیم: ۱) دەیم؛ ۲) دەم‌وچاو، ڕوخسار؛ ۳) ڕومەت، کوڵمە، کوڵم؛ ۴) دیتم، چاوم پێ کەوت [ف] ۱) کشت دیمی، زمین دیم؛ ۲) چهره؛ ۳) گونه؛ ۴) دیدم.

دێم: ۱) دەیم؛ ۲) بەرانبەری دەچم، تێم، یەم [ف] ۱) زمین دیم، کشت دیمی؛ ۲) می‌آیم.

دیماتی: جێ خۆش کردن، مانەوە لە شوێنێ [ف] اقامت.

دێماری: زڕدایك، باوەژن [ف] نامادری.

دیمان: ۱) چاو پێ کەوتنەوەی دۆست؛ ۲) دیتمان، چاومان پێ کەوت [ف] ۱) بازدیدن دوست؛ ۲) دیدیم.

دیمانە: دیمان، چاوپێ کەوتنەوەی دۆست: (**دیمانەت بەخێر** تاسەم کردبوی) [ف] بازدیدن دوست.

دێمجامە: ۱) دێو جامە؛ ۲) شتی خەیاڵی بەبەر چاودا هاتن [ف] ۱) دیوجامه؛ ۲) شبح.

دێمچێن: دێمەکار کێڵ [ف] کشاورز دَیم کار.

دێمزار: زەمینی دێم [ف] زمین دیم.

دێمکە: دەمکە [ف] نگا: دەمکە.

دیمە: ۱) دیم، ڕوخسار؛ ۲) سەرکوڵمە؛ ۳) ڕوکێش [ف] ۱) رخسار؛ ۲) گونه؛ ۳) روکش.

دێمەرۆك: دێمزار [ف] زمین دیمی.

دیمەشۆر: ڕێشوڵەی حەمام، شتێ سپیە ژنان لە حەمام خۆی پێ دەشۆن [ف] روشوره.

دیمەشۆرە: دیمەشۆر [ف] روشوره.

دیمەك: ۱) داری ناو دیوار بۆ قایمی؛ ۲) دەندە، جێگەی گاسن لە ئاموردا [ف] ۱) چوب لایهٔ دیوار؛ ۲) جای گاوآهن در خیش.

دێمەکار: ۱) چاندراوی دێم؛ ۲) دێمەزار [ف] ۱) کشت دیمی؛ ۲) زمین دیم.

دیمەن: چاوەنداز، بەرچاو [ف] منظره.

دێمی: چاندراوی دێم [ف] کشت دیمی.

دێمیلە: ۱) هەرزنە گەورە، زوڕات؛ ۲) ترۆزی دێمی [ف] ۱) ارزن خوشه‌ای، ذرّت؛ ۲) خیارچنبر دیمی.

دین: ۱) خواپەرستی؛ ۲) شێت، لیوە؛ ۳) زان، مناڵ‌بون: (دوکوڕی بە زگێك **دیوە**)؛ ۴) چاو پێ کەوتن، دیتن [ف] ۱) دین، آیین؛ ۲) دیوانه؛ ۳) زاییدن؛ ۴) دیدن.

دێن: پێ خواس [ف] پابرهنه.

دینا: فتوا، بەڕەوا زانین [ف] فتوا، روادیدن.

دینار: ۱) سەدیەکی قڕانێکی ئێران؛ ۲) بیست درەمی پارەی وڵاتی عارەب؛ ۳) پەڕەقومار کە خاڵی خشتی چوارگۆشەی سوری تێدایە [ف] ۱) یك‌صدم ریال ایرانی؛ ۲) بیست درم پول کشورهای عربی؛ ۳) خالی در ورق قمار، خشت.

دیناروەند: هۆزێکی کوردە [ف] طایفه‌ای از کرد.

ديناو: بەگیان خودادیتن [ف] مکاشفه.

ديناوەر: فتوادەر [ف] مُفتی.

دین‌تەنك: کەم‌باوەر، کەم‌بڕوا بە دین [ف] کم‌باور در دیانت.

دینج: ۱) ئاسودەو بێ‌خەم؛ ۲) جێگەی تەنیایی [ف] ۱) آسوده؛ ۲) خلوت، دنج.

دیندار: ۱) بەدین، خواپەرستی ڕاست؛ ۲) دارێکی لێڕەوارە [ف] ۱) متدیّن؛ ۲) نام درختی جنگلی است.

دینداری: بەجێ هێنانی کارەکانی ئاینی بەباشی [ف] عمل به احکام دین کردن.

دیندڕ: بێ‌بڕوا بە خوا، کافر [ف] کافر.

دینسز: دیندڕ [ف] کافر.

دینگ: ۱) دنگ، ئامرازی چەڵتوك پاك کردن؛ ۲) دەسکاونگ [ف] ۱)

دنگ شالیکوبی؛ ۲) دستهٔ هاون.

دینگە: ۱) دنگە، کوڵەکەی لە بەردو قوڕ؛ ۲) شێت خانە ف ۱) نگا: دنگە؛ ۲) تیمارستان.

دینۆك: ۱) کە مێك، تۆزکاڵێك؛ ۲) شێتۆکە ف ۱) اندکی؛ ۲) سادە لوح.

دینــەوە: ۱) وەدیتن، دیتنــەوەی گومبوگ؛ ۲) دوبارە دیتنــی کەسێك ف ۱) بازیافتن گم شده؛ ۲) بازدیدن.

دینــەوەر: ۱) دینــاوەر؛ ۲) پردی سیرات؛ ۳) ناوی مەڵبــەنــدێکــە لە کوردستان ف ۱) مُفتی؛ ۲) پل صراط؛ ۳) منطقەای در کردستان.

دینــەوەری: نازنــاوی زانــایەکی بەنــاوبــانگی کوردە ف لقب یکی از دانشمندان مشهور کرد.

دینی: ۱) سەر بە ئاین؛ ۲) شێتایەتی ف ۱) آیینی؛ ۲) دیوانگی.

دێنــێ: ۱) دوێکە، دوێنێکە، ڕۆژی پێــش ئەمڕۆ؛ ۲) ئەهێنێ؛ ۳) هێژایە ف ۱) دیروز؛ ۲) می‌آورد؛ ۳) می‌ارزد.

دینیا: دوێکە ف دیروز.

دیو: ۱) مەڵبــەنــد: (**دیوی** پژدەر، **دیوی** گەورکــان)؛ ۲) چاوەخــانــو: (ماڵەکەم سێ **دیوی** هەیە)؛ ۳) لا، ئەتراف، پێش یان پشتی هەرشت: (من لەو **دیو** بوم، لەو **دیوی** پەردەکــە وە ئێرە دیار نیە)؛ ۴) دیتــراو، بینراو ف ۱) منطقه؛ ۲) یکباب از خانه، یك اتاق؛ ۳) طرف، جهت، پشت یا روی چیزی؛ ۴) دیده شده.

دێو: ۱) شتێکە خەیاڵی‌و ترسێنەر؛ ۲) گیشە گەڵ‌و گیا بۆ زستان؛ ۳) لا، ئەتراف، بەر یان پشت ف ۱) دیو؛ ۲) تودهٔ علوفهٔ زمستانی؛ ۳) طرف، جهت، پشت یا روی هر چیز.

دیوا: پارچەیەکی ئاوریشمە ف دیبا.

دیواچە: دیباچە ف دیباچه.

دیواخ: تارا، خێڵی ف پارچه‌ای که با آن صورت عروس را می‌پوشانند.

دیواخان: ۱) زۆری کۆمەڵ لێ‌دانیشتن؛ ۲) ئۆدەی میوانی ئاغاو خان ف ۱) مجلس عمومی دهکده؛ ۲) اتاق مهمانی ارباب.

دیواخانە: دیواخان ف نگا: دیواخان.

دیوار: هەڵچناوی بڵند لە کەرەستەی ماڵ‌دروست کردن ف دیوار.

دیواربڕ: ئامرازی دیوارکون‌کردن بە دەست دزەوە ف ابزار سوراخ کردن دیوار برای دزدی.

دیوارە: لێواری بڵندکراو وەك دیوارو کورت‌تر ف کنارهٔ مرتفع.

دیوان: ۱) دیواخــان؛ ۲) دەزگای میری؛ ۳) کتێبی شێعــر ف ۱) نگــا: دیواخان؛ ۲) دستگاه دولتی؛ ۳) دیوان شعر.

دێوان: ۱) دیواخــان؛ ۲) کوێخــا، گزیر، ئاگاداری گونــد ف ۱) نگــا: دیواخان؛ ۲) کدخدا، مباشر ارباب.

دیوانخانە: دیواخان ف نگا: دیواخان.

دیواندر: زۆر قسەزان ف سخنور مجلس.

دیواندەر: کون‌بوگ لە هەردو دیو ف سوراخ شده از دو طرف.

دیواندەرە: شارێکە لە کوردستان ف نام شهری در کردستان.

دیواندیو: بەراوەژو: (کەوای **دیواندیو** دەبەر کردوە) ف وارونه، زیرورو.

دێوانە: ۱) گێل‌و حۆل‌و نەفام؛ ۲) جۆرە دەروێشێکی شێخان؛ ۳) وەك دێو؛ ۴) تاکەتاکەی دەغڵ کە تازە سەر وەدەر دەنێ ف ۱) گیج و نفهم؛ ۲) درویش مجذوب؛ ۳) دیوسان؛ ۴) کِشتی که تك و توك سبز شده باشد.

دیوانی: ۱) سەر بە دەوڵەت؛ ۲) جۆرێ خەتی نوسین ف ۱) منتسب به دولت؛ ۲) نوعی خط.

دیواودەر: دیواندەر ف سوراخ از دوطرف.

دیواودیــو: ۱) دیوانــدەر؛ ۲) دیوانــدیــو ف ۱) سوراخ از دوطــرف؛ ۲) وارونه، زیرورو.

دێوبەند: نوشتە بۆ شێت چاکردنەوە ف دعا که برای دیوانه نویسند.

دێوجامە: دیجامە ف نگا: دیجامه.

دێودڵ: بڕێتی لە ئازا، نەترس ف کنایه از پردل، نترس.

دێور: زڤڕ، گەڕانەوە: (**دێور** بکە) ف برگشتن.

دیوەخان: دیواخان ف نگا: دیواخان.

دیوەدەر: دیواندەر ف از دو طرف سوراخ شده.

دێوەرژەن: تۆزو دوکەڵی تێکەڵاوی خەست ف دود و غبار غلیظ.

دێوەرە: چەرچی ف پیلەور.

دێوەزمە: جنۆکەیەکە شەوانە ترسەنۆك‌و ئازا دەئەزموێ ف غول بیابان.

دێوەلــۆکــە: جنۆکەی کورتەباڵای هەموگیان تیسکن: (وەك **دێوەلۆکە** توکی بەری بستێ هاتوە) «شێخ ڕەزا» ف جنّ کوتاه‌قد پشمالو.

دێوی: کاری وەك کاری دێو، دێوانە ف کاردیو، دیوسان.

دیە: چاو ف دیده، چشم.

دێە: ۱) وشەی دنەدان، دەی؛ ۲) دێو، گیشەگەڵای سەر دار ف ۱) هی، کلمهٔ تحریك؛ ۲) تودهٔ برگ درخت برای علوفه.

دێهات: گوندگەل، ئاوایی‌گەل ف دهات.

دێهاتی: لاگەیی، خەڵکی دێ، لەدێ نیشتە جێ: (هەزار ئاغای فگۆڵی و شەخسی دیپلۆمــە و سیاسەت‌زان / بە قوربانی سمێڵی خدرە گڕوێ پیاوی **دێهاتی**) «خاڵەمین» ف دهاتی.

دیەی: دین، چاوپێ کەوتن ف دیدن، دیدار.

دێی مەلای: گوندێکە ف روستایی است.

ڕا: ١) تەگبیر: (بیر و ڕا)؛ ٢) شیان: (ڕات ناکەوێ)؛ ٣) ڕێگە؛ ۴) بۆچی: (ئەڕا)؛ ۵) جار، کەڕەت، دەحفە: (ئەمڕا)؛ ۶) پێ ڕازی بون: (ڕام لێ نیە)؛ ٧) پێشگرێکە ڕاستەوڕاست نە بەرزیو نە نزمی ئەگەیەنێ (ڕادە، ڕاخە)؛ ٨) بڵند: (ڕابە)؛ ٩) هەڵاتن، غاردان: (ڕاکە)؛ ١٠) دەگەڵی: (بەمن ڕا)؛ ١١) لایەن: (لە تۆ ڕا بۆ من)؛ ١٢) چاوێری: (لێی ڕاکەوتم بزانم چدەکا)؛ ١٣) هێشتن: (لای خۆتی ڕاگرە)؛ ١۴) چەقین: (دڕوێکم دە پێ ڕاچوە)؛ ١۵) ناوەوە: (دەستم دەو کونە ڕاکرد)؛ ١۶) فێر بون: (ڕاهاتن) ف ١) رأی، فکر؛ ٢) لیاقت؛ ٣) راه؛ ۴) چرا؛ ۵) دفعه؛ ۶) رضایت؛ ٧) پیشوندی است حالت افقی را می‌رساند؛ ٨) بلند؛ ٩) دو، رفتن با شتاب؛ ١٠) همراهی، با؛ ١١) طرف؛ ١٢) مراقبت؛ ١٣) هشتن؛ ١۴) خلیدن؛ ١۵) داخل؛ ١۶) یادگیری.

ڕائاو: ١) ئاوەڕۆ؛ ٢) ڕێگەی سەفەر بە ئاوا، ئاوەڕێ ف ١) مجرای فاضلاب؛ ٢) آبراهه.

ڕائەسپاردە: کەسێ کە بە وەڵامێکەوە ناردراوە ف پیغام‌بر، سفارش شده.

ڕائەنگاوتن: ڕاستەوڕاست درێژکردنی شتێ بە سەر بۆشاییدا: (تەناف ڕائەنگێوە، دارمان بەسەر خانو **ڕائەنگاوت**) ف افقی از بالا دراز کردن.

ڕابارتن: بەسەربردن، گوزەران کردن ف گذرانیدن.

ڕابڕ: ڕێگر، گۆران، چەتە ف راهزن.

ڕابرد: بەسەرچو، بهورد، بوٗری ف گذشت.

ڕابردن: ١) بەسەرچون؛ ٢) هاتن و ڕۆیشتن ف ١) گذشتن؛ ٢) گذرکردن.

ڕابردو: ڕوداوی نەماو، گوزەراو، بوٗردە ف گذشته.

ڕابردە: ڕابردو ف گذشته.

ڕابگار: ڕێبوار، کەسێ لەڕێ دەڕوا ف رونده، رهرو، رهگذر.

ڕابگردن: ڕابردن ف نگا: ڕابردن.

ڕابواردن: ١) ڕابارتن؛ ٢) بریتی لەزۆر خۆش ژیان ف ١) گذرانیدن؛ ٢) کنایه از خوشگذرانی.

ڕابوٗردو: ڕابردو، ڕابردە ف گذشته.

ڕابوردە: ڕابردو، ڕابردە ف گذشته.

ڕابوٗری: ڕابردە ف گذشته.

ڕابوٗرین: ڕابارتن، ڕابواردن ف گذرانیدن.

ڕابوٗن: هەستان، بەرزەوەبون ف برخاستن.

ڕابەر: شارەزای پێشڕەو، ڕێبەر ف رهبر.

ڕابەری: شارەزایی کردن، بەڵەدی کردن ف راهنمایی کردن.

ڕابەزاندن: شەڕە چەقە، شەڕو هەرای هەر بە دەم ف جدال لفظی.

ڕابەستن: بەخۆوە قایم‌کردن: (فیشەکدانی **ڕابەست**) ف چیزی به‌خود بستن.

ڕابێژ: تەگبیر ف مشورت.

ڕابێژگە: کۆڕی تەگبیر لە کارێ کردن ف مجلس استشاره.

ڕابێژەك: رابێژ ف مشورت.

ڕابین: ڕابون ف برخاستن.

ڕابینی: ١) بڕوا پێ کردن، باوەڕپێ‌هاتن؛ ٢) تێ‌ڕادیوی ف ١) اعتماد؛ ٢) حساب کردن روی کسی.

ڕابینین: ١) تێ‌ڕادین؛ ٢) بڕوایی ف ١) حساب کردن روی کسی؛ ٢) اعتماد کردن.

ڕاپسان: ١) لەپڕ جیابونەوە؛ ٢) ڕاسان ف ١) ناگهان جدا شدن؛ ٢) ژست حمله گرفتن.

ڕاپسکان: لەپڕو بەهێز جیابونەوە ف یکهو جدا شدن.

ڕاپسکاندن: ڕفاندنی لەنەکاو ف ربودن ناگهانی.

ڕاپۆڕ: ١) ئاخن، پەستوان، خستنەناو بە نهێم؛ ٢) خەبەری ڕوداو بۆ پیاوی لەخۆ گەورەتر ف ١) آگنە با فشار، چپاندن؛ ٢) راپرت.

ڕاپۆڕاندن: پەستاوتن، ئاخنین، بەزۆر دەناونان ف با فشار فروکردن، چپانیدن.

ڕاپۆرت: خەبەری ڕوداو، ڕاپۆڕ ف راپرت.

ڕاپۆرتچی: کەسێ کە خەبەری ڕوداو بۆ گەورە دەنوسێ ف گزارشگر.

ڕاپەڕ: توندوتۆڵی، گورجو گۆڵی، چالاکی ف نشاط و چالاکی.
ڕاپـەڕانـدن: ١) کار پێك هێنـان بە مەزبوتی، ئەنجام دان ئازایانە؛ ٢) لەخـەو هەڵستاندن، ژخەوڕاکرن ف ١) انجام دادن چالاکانه؛ ٢) از خواب بیدار کردن، از خواب پراندن.
ڕاپەڕکاندن: ١) پێ هەڵچوُن بە دارو چیا؛ ٢) چە موڵە دادانی سەگ و... ف ١) بالا رفتن از درخت و کوه؛ ٢) بر دو دست خوابیدن سگ و...
ڕاپـەڕمون: تێڕادیوی، تێڕادیتن، شایان زانین: (دەخوی **ڕانەپەڕمو** ئەوکارە بکا) ف شایسته دانستن، سراغ داشتن لیاقت در کسی، روی کسی حساب کردن.
ڕاپەڕیـن: ١) لەپڕ بڵندبـون، زوهەستان؛ ٢) گـورج دەس بەکاربون؛ ٣) لە نەکـاو لەخـەو هەستـان؛ ٤) داچڵەکان، هەڵبەزین؛ ٥) ڕاست بونەوەی گەل دژی حوکمات، شۆڕش ف ١) ناگهان خیز برداشتن؛ ٢) فرز دست بەکـار شدن؛ ٣) یکهو از خواب پریدن؛ ٤) یکه خوردن، ور جهیدن؛ ٥) قیام عمومی بر علیه حکومت، انقلاب.
ڕاپەڕێن: کەسێ کە ڕادەپەڕێنێ ف فاعل «ڕاپەڕاندن».
ڕاپەلکاندن: ڕاپەڕکاندن ف نگا: ڕاپەڕکاندن.
ڕاپیتە: هاتوچوی بە پەلەپەلو ئەوسەر ئەمسەر، ڕاوێجکە ف آمد و رفت باشتاب در یکجا.
ڕاپێچـان: ١) وەبـەرخـۆدانو بەغار بردن؛ ٢) خۆ گورج کردنەوە؛ ٣) رامـاشتن، ڕامـاڵین ف ١) جلوانـداختن و باشتاب بردن؛ ٢) لباس پوشیدن؛ ٣) نگا: ڕاماڵ.
ڕاپێچ کردن: ڕاپێچان ف نگا: ڕاپێچان.
ڕاتب: ١) جیره، بژیوێ کە دەدرێ بە دەرس خوێن و کارکەری دەوڵەت: ٢) ئەو کەلو پەلەی ڕاوکەر لە پشتی خۆیانی دەبەستن ف ١) جیره، مواجب؛ ٢) وسایلی که صیاد بەهمراه خود حمل می کند.
ڕاتبە: راتوە ف کمك هزینۀ طلبەها.
ڕاتڵەقان: هەژانی دەفری شتی تراو ف جنبش ظرف مایعات.
ڕاتڵەقاندن: هەژاندنی دەفری شتی تراو ف تکان دادن ظرف مایعات.
ڕاتڵەکان: ڕاتڵەقان ف نگا: ڕاتڵەقان.
ڕاتڵەکاندن: ڕاتڵەقاندن ف نگا: ڕاتڵەقاندن.
ڕاتو: ڕاتوە، ڕاتبە، خێری نانو شتی تر کە بە فەقێ دەدرێ ف بخشش به طلبه علوم دینی.
ڕاتوە: ڕاتو ف نگا: ڕاتو.
ڕاتەکان: جوُڵانی بەتوند ف تکان شدید.
ڕاتەکانـدن: ١) تەکان پێـدانی توند؛ ٢) تەکاندنـی ڕایەخ لە بڵندەوە ف ١) تکان دادن شدید؛ ٢) تکانیدن پارچه و زیرانداز از بالا به پایین.
ڕاجلفین: ڕاچەنین، شڵەژان ف یکه‌خوردن.
ڕاجە: بەیاغ، داردەستی درێژ ف چوبدستی بلند.
ڕاچ: ئەڕای چی، بۆچی، لەبەر چی ف چرا.
ڕاچاندن: ڕایەڵ کردن، ڕێزکردنی داوی چنین بۆ تێوەدانی پۆ، داچاندن ف رده کردن تار بافتنی.
ڕاچاوکرن: هەڵبژاردن و دەبەرچاو گرتنی کەسێ یان شتێ بۆ کارێك ف انتخاب چیزی یاکسی برای انجام کاری.
ڕاچڕاندن: ڕاستەوڕاست دڕاندن ف افقی دریدن.
ڕاچڵەکاندن: داچڵەکاندن ف نگا: داچڵەکاندن.
ڕاچڵەکین: داچڵەکین، راجلفین ف نگا: داچڵەکین.
ڕاچون: قوپانی زەوی ف فرورفتن زمین.
ڕاچە: ١) دارەڕای خانو؛ ٢) بۆچی، لەبەر چی؟؛ ٣) باسکێشی ناموڕ؛ ٤) بەرچیغ ف ١) الوار بر سقف؛ ٢) برای چه؛ ٣) سنج خیش؛ ٤) چوب میخ چیغ.
ڕاچەفت: بریتی لەکەم ئاوەزو تەگبیر نەزان ف کنایه از احمق.
ڕاچەناندن: لەپڕ ترساندن ف یکهو ترساندن.
ڕاچەنین: لەرزینی کەم لە شتێکی لەپڕ و نەکاو ف یکه‌خوردن.
ڕاچێتە: سیایی دەرمانی بژیشك، نوسخەی حەکیم ف نسخۀ دکتر.
ڕاخ: ١) گردو کێوی سەوز لە گیا؛ ٢) خەم، مەینـەت ف ١) تپـه و کوه سرسبز؛ ٢) غم.
ڕاخران: داخران، بانکرانەوەی ڕایەخ لە سەر زەوی ف گسترده شدن.
ڕاخراندن: ڕاکێشان بە زەمیندا ف بر زمین کشیدن.
ڕاخـراو: ١) ڕایەخـی بەزەوی دا پانکراوە؛ ٢) بەڕێ کراو، وەسـەر ڕێگەخراو ف ١) گسترده؛ ٢) راهی شده.
ڕاخستن: ١) ڕاخـران، پانکردنەوەی ڕایەخ؛ ٢) بەڕێ کردن، بەڕێگەدا ناردن ف ١) گستردن؛ ٢) راه‌اندازی؛ راهی کردن.
ڕاخشیـن: ١) خوشین، شێلـەهـان، بەخزین ڕۆیشتنی مارو خەزۆکی تر؛ ٢) ڕاکشـانی ئەستێرە لە عاسمان ف ١) خزیدن خزنده؛ ٢) تیر کشیدن ستاره.
ڕاخوڕین: ١) هەڕەشەکردن؛ ٢) هانەدانی بارەبەر بۆ خۆش ڕۆیشتن ف ١) تهدید؛ ٢) هی کردن حیوان.
ڕاخوستن: پەنابردن، چونەژێر داڵدەی... ف التجا کردن، پناه بردن.
ڕاخوشین: ڕاخشین ف نگا: ڕاخشین.
ڕاخە: لە زەویدا پانی بکەوە ف بگستر، امر به گستردن.
ڕاخەر: ١) ڕایەخ، بەڕەو حەسیرو هەرچی لە سەر زەوی پان دەکرێتەوە؛ ٢) کەسێ ژێر ئەنداز پان دەکاتەوە ف ١) زیرانداز؛ ٢) گسترنده.
ڕاد: پەڕی تیری کەوان، چوکڵەی لای خواروی تیر ف پرۀ تیر، سوفار.
ڕادار: ١) ڕابڕ؛ ٢) ڕێـوان، ئاگاری ڕێگـە؛ ٣) پێتاك وەرگر، باجگـر ف ١) راهزن؛ ٢) راهدار، پاسبان راه؛ ٣) باجگیر.
ڕادارانە: پیتاکی سەرەڕێ، باجێ کە لە ڕێگە دەدری ف باج سر راه.
ڕادارخانە: جێگەی باجساندن لە سەرڕێگە ف باجگاه.
ڕاداری: باجگری ف باجگیری.
ڕاداشتن: ڕیاندنی منداڵ لە سەر دەستان ف بچه بر دست گرفتن برای دفع ادرار و مدفوع.
ڕادان: ١) ئەسپـاردن بۆ سازکـردن: (کـەوام بە **ڕادان** داوە)؛ ٢) وەبەر خۆدانو ماشتن؛ ٣) زیدە بوُنی ئاوی دەلیالە مانگەشەودا؛ ٤) دارێ کە لە باتی گۆڵـە بە درگایەوە دەنێن؛ ٥) داگیرسـانـدنی سۆپـە ف ١) سفارش ساختن؛ ٢) جلو روبیدن؛ ٣) مدّ دریا؛ ٤) چوبی که به جای

قفل پشت در نهند؛ ۵) افروختن بخاری.

ڕادانه: گوندێکه له لای نەغەدە ف روستایی نزدیك نقده.

ڕادو: هەڵاتنی کچ دەگەڵ کوڕ بێ پرسی دایكو باب ف فرار دختر با پسر.

ڕادوکەوتن: کچ دەگەڵ کوڕ هەڵاتن ف فرار دختر با پسر.

ڕادونان: کەوتنەشوێن گیانداریك بەغار ف دنبال کردن باشتاب.

ڕادوێ: ئامرازێکە دەنگی هەمو دنیا بەگوێ دەگەیەنێ، ڕادیۆ، بیسگە ف رادیو.

ڕادوێن: ڕادوێ ف رادیو.

ڕادە: ١) ئەنـــدازە؛ ٢) چلۆنـــەتی؛ ٣) بارست؛ ۴) کلیلی دار بۆ قفڵی دارین؛ ۵) پڕ پـێدا کردن، ڕاهـێشتن ف ١) انـــدازە؛ ٢) کیفیت؛ ٣) حجم؛ ۴) کلید چوبی؛ ۵) اسلحه گرفتن برای جنگ.

ڕادەر: نوژەن، تازە داهاتگ ف تازه ایجاد شده.

ڕادەست: خۆدان به دەستەوە ف تسلیم شدن.

ڕادەست کرن: وەگیر هێنان ف گیرآوردن.

ڕادێ: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

ڕادیۆ: ڕادوێ ف رادیو.

ڕادیۆن: ڕادوێ ف رادیو.

ڕاڕ: ١) لەبـەریەك بڵاوبـوگ، هەلاهـەلا: (گۆشتـەکە هێند کوڵیوە ڕاڕ بوگە)؛ ٢) سەگی دڕ ف ١) لهیده از حرارت؛ ٢) سگ درنده.

ڕاڕا: ١) وازوازی، هـەردەم له سـەر هەوایـەك؛ ٢) خەتخەت ف ١) متذبذب، دمدمی‌مزاج؛ ٢) راەراه.

ڕاڕفان: بەگیرهێنانو فڕاندن ف گیرآوردن و ربودن.

ڕاڕفـانـدن: ڕاڕفان: (کەڵەشێرێ که قەپی کرد له بنانگوێی کەڵەشێر / ڕای ڕفێنێ به شەقێ میسلی کەری تالانی) «شێخ ڕەزا» ف گیرآوردن و ربودن.

ڕاڕفین: ڕاڕفان ف نگا: ڕاڕفان.

ڕاڕفێن: کەسێ که شت دەڕفێنێ، ئەوەی شت دەڕفێنێ ف رباینده ناگهانی.

ڕاڕەڤ: ڕێ‌گوزەر، ڕێگەی هاتوچۆی گشتی ف راهر و عمومی.

ڕاڕەڤان: ڕاڕفان ف نگا: ڕاڕفان.

ڕاڕەو: ڕاڕەڤ ف راهر و عمومی.

ڕاز: ١) شاخی بڵند، تیشە بەردی سەر کێو؛ ٢) سوڕ، نهێنی؛ ٣) چیرۆکی کورت، سەرگوزەشتـە؛ ۴) قسـەی دۆستـانـە ف ١) صخـرۀ بزرگ یکپارچه در بالای کوه؛ ٢) راز؛ ٣) داستان کوتاه؛ ۴) گفتگوی دوستانه.

ڕازاڤ: ڕازاوە، جوان کراو ف آراسته شده.

ڕازان: ١) خۆ درێژکـردن، پاڵ کەفـتن، ڕاکشـان؛ ٢) خەوتن، نفستـن؛ ٣) خۆکـــارکـردن، ئامـــادەبـون ف ١) درازکشیـدن؛ ٢) خوابیدن؛ ٣) آمادگی.

ڕازانـدن: ١) خەوانـدن، دەخـەوکـردن، نوانـدن؛ ٢) جـوان کردن ف ١) بەخواب وادار نمودن، خوابانیدن؛ ٢) آراستن.

ڕازاندنەوە: جوان کردن، ڕێكوپێك‌تر نیشان‌دان له پێشو ف زینت دادن، آراستن.

ڕازانن: جوان کردن ف آراستن.

ڕازاننەوە: ڕازانن ف آراستن.

ڕازانەوە: جوانو ڕێكو پێك‌بون ف آراسته شدن.

ڕازاوە: جوان کراو ف آراسته.

ڕازایی: نوستو، خەوتو ف خوابیده.

ڕازدار: کەسێ که به نهێنی دەزانێو نای درکێنێ، سوڕهەڵگر ف رازدار، امین سرّ.

ڕازڤان: ڕازدار ف رازدار.

ڕازقی: ١) گوڵێکی سپی بۆن خۆشە؛ ٢) جۆرێ ترێ ف ١) گل رازقی؛ ٢) نوعی انگور.

ڕازکرن: له خوا پاڕانەوە به سرتە ف مناجات زیرلبی.

ڕازگر: کەسێ که بڕوات هەیە نهێنی تۆ ئاشکار ناکا ف رازدار.

ڕازنان: ڕازاوە ف آراسته.

ڕازونە: سەکۆی بەر دەرگا، خواجانشین ف سکوی جلو در.

ڕازە: چیرۆکی خەیاڵی ف افسانه.

ڕازەن: ڕێگر، چەتە، گۆران، خراپەکەر ف رهزن.

ڕازەوان: کەسێ له هەڵچون به تیشەشاخان دا زۆر بەکارە ف کوه‌پیما، صخره‌پیما.

ڕازی: قایل، قادێ ف راضی، خشنود.

ڕازێ: چیرۆك ف داستان.

ڕازیار: هاودەم، هەواڵی نزیك، رازدار ف رازدار.

ڕازیانك: گژنیژە کێویلە ف گشنیز وحشی.

ڕازیانە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه رازیانه.

ڕازیانەوە: ڕازانەوە ف آراسته شدن.

ڕازین: ڕازان ف نگا: ڕازان.

ڕازێنەر: جوان کەر، وەڕازێن ف آراینده.

ڕازێنەرەوە: ڕازێنەر ف آراینده.

ڕازێنەوە: ڕازێنەر ف آراینده.

ڕاژ: کاریتە، دیرەگ ف بالار، تیر بزرگ سقف.

ڕاژا: ١) جوڵایەوە بۆ پێشەوەو دواوە؛ ٢) خەوت؛ ٣) پاڵ کەفت ف ١) به جلو و عقب تکان خورد؛ ٢) خوابید؛ ٣) دراز کشید.

ڕاژان: ١) ڕازان؛ ٢) هەژیان، هەژان، جوڵانـــەوە بۆ دواوەو پێشـــەوە، لەرینەوە ف ١) نگا: ڕازان؛ ٢) تکان خوردن گهواره مانند.

ڕاژاندن: بەرەو پێش‌و پاشەوە بزاوتن، لەراندن ف تکان دادن گهواره مثلاً.

ڕاژاندنەوە: لەرانەوە بەرەو دو لا ف جنبیدن به دو طرف.

ڕاژانن: ڕاژاندن ف نگا: ڕاژاندن.

ڕاژانە: ١) ڕازیانە؛ ٢) ناوی گوندێکە ف ١) رازیانه؛ ٢) نام دهی است.

ڕاژانەوە: ڕاژاندنەوە ف جنبیدن و نوسان.

ڕاژۆر: ١) لای بەرز له کۆڕدا؛ ٢) دەســەڵات‌دار ف ١) جای بالا در مجلس؛ ٢) حاکم.

ڕاژه: ۱) دیرەك، کاریتـە؛ ۲) ئاڵـوداری میچ؛ ۳) ڕاوە، مانـاڵێدانـەوە، واتـەکردن؛ ۴) کاربۆکـردن، خزمـەت ف ۱) بالار؛ ۲) الـوار سقف؛ ۳) شرح و تفسیر؛ ۴) خدمت.

ڕاژەندن: ڕاژاندن ف نگا: ڕاژاندن.

ڕاژەنین: ڕاژاندن ف نگا: ڕاژاندن.

ڕاژێر: ۱) ڕایەخ، ئەو شتی لە سەر زەوین یان ئەکـرێتەوە؛ ۲) باشوُڕ؛ ۳) ژێردەست ف ۱) زیرانداز؛ ۲) جنوب؛ ۳) مطیع.

ڕاژێن: کەسێ کە ڕاژاندن کاریەتی ف جنبانندە، جنبان.

ڕاس: ۱) دژی خوار؛ ۲) دژی درۆ؛ ۳) ڕەوا؛ ۴) ڕێگەی بێ پێچ؛ ۵) زەوی تەخـت؛ ۶) بەرانبـەری چەپ ف ۱) ضد کـج؛ ۲) سخن صحیـح؛ ۳) درست؛ ۴) مستقیم؛ ۵) زمین هموار؛ ۶) مقابل چپ.

ڕاسا: ۱) شوێنی تەخت؛ ۲) خەتی ڕاست‌و بێ پێچ‌و لاری؛ ۳) بە دەست گەفی کرد ف ۱) زمین همـوار؛ ۲) خط مستقیم؛ ۳) بەحـالت تهدید دست بلندکرد، ژست زدن گرفت.

ڕاسان: دەست بەرزکردنەوە بۆ هەڕەشە: (بە مشت لێم **ڕاسا**) ف دست بلند کردن بەقصد تهدید، ژست زدن بخود گرفتن.

ڕاسایی: تەختایی زەمین ف هموارى زمین.

ڕاس‌بونـەوە: ۱) هەڵسانەوە، دوای کەوتن ڕاست بونەوە سەر پا؛ ۲) لە نەخۆشی چابون؛ ۳) لە خواری ڕزگاربون ف ۱) برخاستن پس از افتادن؛ ۲) شفا یافتن از بیماری؛ ۳) راست شدن کج.

ڕاسپاردن: قەوینتی کردن ف سفارش کردن.

ڕاسپاردە: ۱) کەسێ کە کارێکی پێ سپێردراوە؛ ۲) ناردراو بۆ کارێك ف ۱) سفارش شدە؛ ۲) فرستادە.

ڕاسپارە: ڕاسپاردە ف نگا: ڕاسپاردە.

ڕاسپێر: خاوەنی ڕاسپاردن ف ۱) سفارش کنندە؛ ۲) فرستندە.

ڕاسپێران: ڕاسپاردن ف نگا: ڕاسپاردن.

ڕاسپێراو: ڕاسباردە ف نگا: ڕاسباردە.

ڕاسپێری: قەوینتی، کارێ کە ئەدرێ بە ڕاسپاردە ف سفارش، توصیە.

ڕاسـت: ۱) ڕاس؛ ۲) جۆرێ هەڵـپـەرکـێ؛ ۳) هەوایـەکـی گۆرانـی؛ ۴) ڕوبـەڕویی: (**ڕاستی** هاتم)؛ ۵) جێگە، ئاقار: (لەو **ڕاستە** تۆشی هاتـم) ف ۱) نگـا: ڕاس؛ ۲) نوعـی رقص؛ ۳) آهنگـی است؛ ۴) مقابلە؛ ۵) جای معیّن.

ڕاستا: ڕاسا ف نگا: ڕاسا.

ڕاستاڵ: مرۆی جێگەبڕوا ف راستگوی مورداعتماد.

ڕاستـان: ۱) تەختان، ڕاسایـی؛ ۲) پیاوچاکـان ف ۱) هموارى زمین؛ ۲) مردان خدا.

ڕاستاندن: راست کردنەوەی خوار ف راست کردن کجی.

ڕاستانە: لە راستی‌دا، لە ڕاستە قینەدا ف در حقیقت.

ڕاستاهەڤ: بەرانبەر بە یەکتر ف برابر.

ڕاستایی: ۱) تەختایی، دەشت، زەمینی ڕێك؛ ۲) بەرانبەر: (لە **ڕاستایی** چەمـەکـە)؛ ۳) لای ڕاستـە ف ۱) پهنـە، زمین همـوار؛ ۲) طرف مقابل؛ ۳) طرف راست.

ڕاست بڕاست: راستە و راست ف بی‌رودربایسی، صریح.

ڕاست بوُنەوە: ڕاس بوُنەوە ف نگا: ڕاس بوُنەوە.

ڕاست‌بێژ: بەرانبەری درۆزن ف راستگو.

ڕاست بین: دڵ باش، بیر راست ف واقع بین.

ڕاست دەر: ۱) راست بێژ؛ ۲) ڕاست نەبێژ ف ۱) راستگو؛ ۲) دروغگو.

ڕاست دەمی: تەکوُز، ڕێك و پێکی ف نظم.

ڕاست‌ڕۆ: راست‌بێژ ف راستگو.

ڕاست‌ڕوین: دان بەراستی داهێنان ف اعتراف بە حقیقت.

ڕاست‌ڕەو: ڕاست‌ڕۆ ف راستگو.

ڕاستك: تەختی‌و راستایی ف صافی و همواری.

ڕاست‌کار: مرۆی بێ لاری‌و خواری، بێ گزی‌و دزی ف درستکار.

ڕاسـت کـردن: ۱) ئاخـافـتـنـی بێ درۆ؛ ۲) لە لاری ڕزگـار کـردن؛ ۳) سازکـردن‌و دڵساندنی کچ، تاوکردن: (لە **ڕاست‌کردنی** ئەو کیژە زەحـمـەتم زۆر دیت) ف ۱) راست گفتن؛ ۲) کج را راست کردن؛ ۳) بدست آوردن دل دختر.

ڕاست کردنـەوە: ۱) هەڵستـانـدن، ڕاکرن، بڵندکردن؛ ۲) لە خواری رزگارکردن ف ۱) بلندکردن؛ ۲) کج را راست نمودن.

ڕاستکرن: ڕاست کردن ف نگا: ڕاست کردن.

ڕاست‌کوتن: درۆنەکردن لە قسەدا ف راست گفتن.

ڕاست‌کەر: دەلاڵی نێوان کچ‌وکوڕ ف دلال محبّت.

ڕاست‌کەرەوە: ۱) کەسێ کە خوار ڕاست دەکا؛ ۲) هەڵەی نوسراو لابەر ف ۱) راست کنندە؛ ۲) غلط‌گیر، تصحیح کنندهٔ غلط.

ڕاست‌گۆ: درۆنەکەر، ڕاست‌بێژ ف راستگو.

ڕاست‌گوتن: راست‌کوتن ف راست گفتن.

ڕاستگۆیی: پیشەی ڕاست‌گۆ ف حقگویی، راستگویی.

ڕاست‌واتن: ڕاست‌کوتن ف راست گفتن.

ڕاست‌وتن: ڕاست‌کوتن ف راست‌گفتن.

ڕاست‌وچەپ: ۱) قیلەوقانج، تیلاوتیل؛ ۲) ئامرازێکە شیشەی لە تفەنگا گیر بـوی پێ دەردەهێننـەوە؛ ۳) تێك پەڕاندنی پەلی ڕاستەو جۆپە لە چارەکـردنی پشت وەرگەڕاندا ف ۱) دو چیز را بە حالت اُریبی درهم کشیـدن؛ ۲) ابـزار بیرون آوردن سیـخ‌تفنـگ گیـرکـردە در لولـە؛ ۳) دست راست و پای چپ یا بالعکس کشیدن برای معالجە.

ڕاست‌وڕەوان: قسەی بێ‌پەردەو مینگە ف رك و صریح.

ڕاستۆك: پیاگی بێ درۆ ف صادق و راستگو.

ڕاست‌وەبون: ڕاس بونەوە ف نگا: ڕاس بوُنەوە.

ڕاست‌وێژ: ڕاست‌بێژ ف راستگو.

ڕاست‌وێژی: ڕاست‌گۆیی ف راستگویی.

ڕاستـە: ۱) خەت‌کێش؛ ۲) دارێکی دوُلك بۆ ئەزمونی ڕاستی‌و خواری بەرداش؛ ۳) قەیسەری، بازاڕی سەرداپۆشراو؛ ۴) جۆرێ هەلپەڕکێ، ڕاست؛ ۵) ڕێگـەی بێ‌پێچ: (لـە ڕاستـەی خەیابان)؛ ۶) بەرانبەری چەپـە: (دەستی **ڕاستـە**)؛ ۷) گۆشتـی پشت‌مازە ف ۱) خـط‌کش؛ ۲) چوبی دوشاخە برای اندازەگیری در آسیا؛ ۳) راستەبازار، تیمچە؛

۴) نوعی رقص؛ ۵) راه بی‌پیچ‌و خم؛ ۶) طرف راست؛ ۷) گوشت راسته.

ڕاستەبازاڕ: قەیسەری ف راسته‌بازار.

ڕاستەڕێ: ڕێگەی بێ‌پێچ ف راه راست، صراط مستقیم.

ڕاستەقانی: ڕاستی تەواو، بێ لاری‌و خواری ف حقیقت، درست و صحیح.

ڕاستەقینە: ڕاستەقانی ف حقیقت.

ڕاستەك: ڕاستەی ئاش ف وسیلهٔ آزمودن سنگ آسیاب.

ڕاستەکی: ڕاستەقانی ف درست و صحیح.

ڕاستەکینە: ڕاستەقانی ف درست و صحیح.

ڕاستـەوانـە: ١) دروس دەکـارهـاتـگ: (گۆرِیەکەت **ڕاستەوانە** یان چەپەوانە لە پا کردوە؟)، دژی پێچەوانە؛ ٢) دژی چەپەوانە، کەسێ کە بە دەستی ڕاست کار دەکا ف ١) مخالف وارونه؛ ٢) کسی که با دست راست کار می کند، راست دست.

ڕاستەوچۆپە: ١) لای ڕاس‌و لای چەپ؛ ٢) جۆرێ گەمەی هەلوُکێن ف ١) طرف راست و چپ؛ ٢) یکی از بازیهای الك‌دولك.

ڕاستەوخۆ: ١) بێ لادان‌و لەڕێ دەرچون: (**ڕاستـەوخـۆ** بڕۆ دەگەیەی)؛ ٢) قسـەی بێ مینگەمینگ: (**ڕاستەوخۆ** پێم گوت) ف ١) مستقیـم؛ ٢) رك و صریح.

ڕاستەوڕاست: ڕاستەوخۆ ف نگا: ڕاستەوخۆ.

ڕاستەوڕێ: ڕاستەوخۆ ف نگا: ڕاستەوخۆ.

ڕاستەوەبون: ڕاس بونەوە ف نگا: ڕاس بونەوە.

ڕاستەوەکردن: ڕاست کردنەوە ف نگا: ڕاست کردنەوە.

ڕاستی: دروستی ف درستی.

ڕاس‌ڕۆین: ڕاست‌ڕۆین ف اعتراف به حقیقت.

ڕاس‌وێژ: ڕاست‌بێژ ف راستگو.

ڕاسە: ڕاستە ف نگا: ڕاستە.

ڕاسەقانی: ڕاستەقانی ف حقیقت.

ڕاسەوبون: ڕاس بونەوە ف نگا: ڕاس بونەوە.

ڕاسەوکردن: ڕاست کردنەوە ف نگا: ڕاست کردنەوە.

ڕاسی: ڕاستی ف درستی.

ڕاشکاوی: بەئاشکراو بێ پێچ‌و پەنا ف صراحت، صریح.

ڕاشلکان: بە شەلەشەل ڕۆیشتن ف لنگان‌لنگان راه رفتن.

راشڵەقان: بزاوی تراو لە دەفرا ف به‌هم خوردن مایع در ظرف.

راشڵەقاندن: بزواندن و راتڵەکاندنی تراو لە دەفرا ف به‌هم زدن مایع در ظرف.

ڕاش‌وڕوت: ١) زۆر نەدارو هەژار؛ ٢) حەلۆ جەلۆ، بۆرەپیاگ‌و نەناس ف ١) ندار و بیچاره؛ ٢) رجّاله.

ڕاشەکان: ڕاتڵەقان، ڕاتڵەکان ف نگا: ڕاتڵەقان.

ڕاشەکاندن: ڕاتەکاندن ف نگا: ڕاتەکاندن.

ڕاشەکاو: ڕاتڵەقاو ف نگا: ڕاتڵەقاو.

ڕاشەن: توێشوی ڕێگە، تێشو ف زادراه، توشه.

ڕاشی: ڕۆنی کونجی ف روغن کنجد.

ڕافڕان: ڕاڕفان ف نگا: ڕاڕفان.

ڕافڕاندن: ڕاڕفاندن، ڕاڕفان ف نگا: ڕاڕفان.

ڕافڕین: ڕاڕفین، ڕاڕفان ف نگا: ڕاڕفان.

ڕافڕێن: ڕاڕفێن ف نگا: ڕاڕفێن.

ڕافیسك: ڕەفیسکە، ڕەگی ئەستوری ژێر زرانی ف رگ ستبر زیر زانو.

ڕافینـا: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

ڕاڤ: ١) پیشەی نچیرگرتن، نچیر؛ ٢) پەڵەی ڕەش لە پێست؛ ٣) پەڵەی دەم وچاوی ژنی زگپڕ؛ ۴) ڕیز، سەف؛ ۵) شەرم‌و شورەیی؛ ۶) بەلەك ئەستور بوُنی ژنی زگپڕ ف ١) شکار؛ ٢) لکّه‌های سیاه بر پوست؛ ٣) لکه‌های صورت زن حامله؛ ۴) صف؛ ۵) حیا؛ ۶) واریس پای زن حامله.

ڕاڤ‌ڕۆ: کەسێ کە هەمیشە دەچێتە ڕاو ف شکارچی حرفه‌ای.

ڕاڤکار: نچیروان ف صیاد.

ڕاڤگە: جێ راو ف جای شکار، شکارگاه.

ڕاڤە: واتا شی کردنەوە، ڕاژە ف شرح و تفسیر.

ڕاڤەڤان: نچیرکار، مرۆی نچیروان ف شکارچی.

ڕاڤەر: پاڕانەوە، لالانەوە ف التماس عاجزانه، لابه.

ڕاڤەراندن: کاری لالانەوە ف لابه کردن.

ڕاڤەك: شیر پاڵێو، پاڵوێنە ف شیر پالا، پالونهٔ شیر.

ڕاڤەکار: کەسێ واتا شی دەکاتەوە ف شارح، مفسّر.

ڕاڤەکرن: شی کردنەوەی واتا ف شرح کردن.

ڕاڤەکری: واتای شی‌کراو، مانا بە درێژی لێوە دراو ف مشروح.

ڕاڤەکەر: ڕاڤەکار ف شارح.

راڤیار: نچیرڤان، راوکەر ف صیّاد.

ڕاقـوتـان: ١) پەلامار؛ ٢) چونەناو؛ ٣) ڕاتەکان ف ١) یورش؛ ٢) وارد شدن؛ ٣) تکان دادن.

ڕاقوڵپاندن: داقڵیشاندن ف نگا: داقڵیشاندن.

ڕاقەتاندن: لە کار لادان، لە سەر کار لابردن ف عزل.

ڕاقەتاندی: لە کار لادراو، لە سەر کار لابراو ف معزول.

ڕاك: کەڤری مەزنی بن‌والا، گاشەبەردی ژێر بەتاڵ، ئەشکەوت ئاسایی ف صخرهٔ زیر خالی، غار مانند.

ڕاکـردن: ١) غاردان، بەلـەزچون؛ ٢) بە ڕێدا ڕۆیشتن؛ ٣) هەڵاتن لە ترسان ف ١) دویدن؛ ٢) راه رفتن؛ ٣) فرار.

ڕاکرن: ١) بەرزەوە کردن؛ ٢) هەڵاتن لە ترسان؛ ٣) بەغارڕۆیشتن ف ١) بلندکردن؛ ٢) فرار؛ ٣) دویدن.

ڕاکشـان: ١) پاڵ کەفتن؛ ٢) بە سەر زەوی دا خـزین؛ ٣) دەرکشـان ف ١) دراز کشیدن؛ ٢) بر زمین خزیدن؛ ٣) برکشیده شدن.

ڕاکشاندن: لە سەر زەوی درێژکردن ف بر زمین کشیدن.

ڕاکشاو: ١) پاڵ کەفتە؛ ٢) کێشراو بە زەوی‌دا؛ ٣) برێتی لە باڵابڵند ف ١) دراز کشیده؛ ٢) کشیده شده؛ ٣) کنایه از بلندقد.

ڕاكۆلين: ڕاسان، بۆچون به توڕەیی ف نگا: ڕاسان.

ڕاكه: ١) غارده؛ ٢) بەرزكه ف ١) بدو؛ ٢) بلند كن.

ڕاكـەتن: ١) پاڵ‌كەفتن، ڕازان؛ ٢) چاوەنـوڕبونی دەرفەت ف ١) نگا: ڕازان؛ ٢) منتظر فرصت شدن.

ڕاكەر: ڕاست‌كەر، دەلاڵی نێوان كچ‌و كوڕ ف دلاّل محبت.

ڕاكەش: كێشەر، دل راكێش: (ژنك **ڕاكەش**و تەشقەلە كەرن) ف جاذبه، جذابيّت.

ڕاكەوتن: ڕاكەتن ف نگا: ڕاكەتن.

ڕاكێش: ١) كشان به سەر زەوی‌دا؛ ٢) ڕاكێش‌كەر، هۆی ڕاكیشان ف ١) كشش؛ ٢) كشنده.

ڕاكێشـان: ١) به سەر زەوی‌دا خزانـدن‌و بـردن؛ ٢) بەرەوخـۆ هێنان؛ ٣) لەدودان‌و درێژكردن: (گوریسـه كه **ڕاكێشـه**، لاقت **ڕاكێشـه**)؛ ۴) فڕانـدنی كچ به زۆری ف ١) بر زمين كشـاندن؛ ٢) بسوی خود كشيدن، جذب؛ ٣) دراز كردن؛ ۴) ربودن دختر مردم بەزور.

ڕاگـر: ١) بەرلێ‌گر، پێـش‌گر: (كـارەكەم **ڕاگرت** نەم هێشـت بكرێ)؛ ٢) ئاگاداری‌كەر: (ژنێكی ماڵ **ڕاگـره**)؛ ٣) چەتە، پیاوخراپ ف ١) مانع؛ ٢) نگاه دارنده؛ ٣) راهزن.

ڕاگرتن: ١) ئاگاداری لێ كردن؛ ٢) بەربەسـت كردن ف ١) نگهداری كردن؛ ٢) متوقف كردن.

ڕاگڤاشتن: گوشين بەدەست ف فشردن با دست.

ڕاگـواسـتـن: ١) گوێزانەوه، شتـێ له جێ‌یەكەوه بۆ جێ یەكی تر بردن؛ ٢) گوێزانەوه بەنهێنی ف ١) منتقل كردن؛ ٢) مخفيانه انتقال دادن.

ڕاگوزار: ١) ڕێباز، ڕێگەی هاتوچۆ؛ ٢) ڕێبوار، كەسێ بە ڕێگەدا دەڕوا ف ١) راه آمد و رفت، ممرّ؛ ٢) رونده، رهگذر، راهی.

ڕاگوزەر: ڕاگوزار ف نگا: ڕاگوزار.

ڕاگوشين: ڕاگڤاشتن ف فشردن با دست.

ڕاگوێز: جێ گۆركێ ف انتقال.

ڕاگوێزان: ڕاگواستن ف نگا: ڕاگواستن.

ڕاگوێزتن: ڕاگواستن ف نگا: ڕاگواستن.

ڕاگه: شوێنی هاتوچۆی خەڵك ف راه.

ڕاگەش: ١) حەنەكچی، قسەخۆش؛ ٢) نازكەر ف ١) شوخ و لو... ٢) نازكننده.

ڕاگەهاندن: ڕاگەیاندن ف ابلاغ كردن.

ڕاگـەیانـدن: ١) بەگوێ‌دادانی قسـەی مەبـەست؛ ٢) ڕاسپـاردن ف ١) تبليغ، ابلاغ، اعلام؛ ٢) سفارش.

ڕاگـەیشتن: ١) كورتی نەهێنـان، تێراكـردن: (دەستم پێ **ڕاگەیشت**، دارەكە بە خانو **ڕاناگا**، نانەكە بە هەموان **ڕاگەیشت**)؛ ٢) سەرپرشتی كردن ف ١) كوتاه نياوردن، رسيدن؛ ٢) سرپرستی كردن.

ڕاگەيين: گەیشتنی ڕاسپێری ف رسيدن پيام و تبليغ.

ڕاگەیێن: كەسێ كه سپاردەی قسه دەگەیێنێ ف پيام‌رسان.

ڕاگير: ڕێگر ف رهزن.

ڕاگيران: ١) وەستـــان، پێش‌گيران؛ ٢) ئاوه دزكـــردنی برین: (دەستم ڕاگيراوه) ف ١) ايستادن، متوقف شدن؛ ٢) عفونت زخم و دمل.

ڕاگيربون: وەستان ف بندآمدگی.

ڕاگيركردن: وەستاندن ف بند كردن، متوقف كردن.

ڕاگيرنامه: پسولەی بردنە زیندان ف سند دستگيری.

ڕام: ١) بـڕوای من؛ ٢) كـەوی، فێـر، خوگـرتـــو ف ١) رأی من؛ ٢) خوگرفته، رام.

ڕاماڵ: ڕاستەو ڕاست بەرخۆدان‌و ماشتن: (چێشتەكەی **ڕاماڵی** هەموی خوارد، ئەم زبڵ‌و زاڵە **ڕاماڵه**) ف جلو دادن و بادست رد كردن، جلو انداختن و روبيدن.

ڕاماڵان: ڕاماڵ ف نگا: ڕاماڵ.

ڕاماڵدان: ڕاڕفاندن به هێزی دەست ف رفت‌وروب كردن.

ڕاماڵين: ڕاماڵ ف نگا: ڕاماڵ.

ڕامـان: ١) دەبیرەوه چـوٗن، مات‌بوٗن‌و بیر كردنەوه؛ ٢) سەرسوڕمـان ف ١) در فكر فرورفتن؛ ٢) متحيّر ماندن.

ڕامـاو: ١) دەبیرەوه چوٗگ؛ ٢) سەرگەردان ف ١) در فكـر فرو رفتـــه؛ ٢) سرگردان.

ڕامای: ڕاماو ف نگا: ڕاماو.

ڕام‌بوٗ: كەوی‌كراو، له سڵی داتەكاو ف رام شده.

ڕام‌بوٗگ: ڕام‌بو ف رام شده.

ڕام‌بوٗن: كەوی بوٗن، له سڵی دەست هەڵگرتن ف رام شدن.

ڕامكـه: ١) ئەو هێلكەی دەبن مریشكـی هیلكەكەری دەنێـن، ڕاوكه؛ ٢) ڕامی بكـه ف ١) تخمی كه زير مرغ گذارند تا تخم بگذارد؛ ٢) رامش كن.

ڕامل: پەك‌كەوتن له وەرام دانەوه، دامان له جواب ف درماندن از جواب.

ڕامـــل خستن: قســـه پێ نەهێشتن، پەك‌خستنی هاودوێن له وەرام ف اتمام‌حجت، الزام دادن، محكوم كردن در بحث.

ڕاموٗز: ماچ، پاچ ف بوسه.

ڕاموٗس: ڕاموٗز ف بوسه.

ڕاموٗسان: ١) ڕاموٗز؛ ٢) ماچ‌كردن ف ١) بوسه؛ ٢) بوسيدن.

ڕاموٗسين: ماچ‌كردن، پاچ كردن ف بوسيدن.

ڕامه: ڕامكه، ڕاوكەی مریشك ف تخمی كه زير مرغ تخمگذار می‌نه[ند].

ڕامیـــار: ١) شـوانـی پەز؛ ٢) ڕەوكـەوان، ئاگـاداری ڕەوەی ئەسـپ؛ ٣) سیاسـەت‌زان ف ١) چوپـان گله؛ ٢) نگـهبـان رمـه اسـب؛ ٣) سياستمدار.

ڕامیـاری: ١) شوانـی؛ ٢) ڕەوكەوانی؛ ٣) سیـاسەت ف ١) چوپانی؛ ٢) نگهبانی رمه اسب؛ ٣) سياست.

ڕامیس: ماچ، ڕاموٗز، ڕاموسان ف بوسه.

ڕان: ١) له ئەژنۆ بەرەژوٗر تا سمت؛ ٢) مێگەلە مەڕ؛ ٣) گاگەل ف ١) ران؛ ٢) گلهٔ گوسفند؛ ٣) رمهٔ گاو.

ڕانان: ١) بەرچاوی حەشامات دان؛ ٢) له سەر سنگ ئاوخواردنەوه، دەم دەكانی ژەندن؛ ٣) شوێن كەوتن بۆ گرتن ف ١) بەنمايش گذاشتن؛ ٢) دَمَر آب از چشمه خوردن؛ ٣) دنبال كردن، تعقيب.

ڕاناو: ١) نیشانی خەڵك دراو؛ ٢) پیتێ کە هێمایە بۆ ناوێك ف ١) بەنمایش گذاشتە شدە؛ ٢) ضمیر دستوری.

ڕانبار: ئاژۆ، لێخوڕ، کەسێ کە بارەبەر ئەڕانێ ف راننده.

ڕاندن: ١) ئاژۆتن، لێخوڕین؛ ٢) هاویشتن ف ١) راندن، راەانداختن؛ ٢) سنگ پرانی.

ڕانك: شەرواڵی لە بوزو، شاپك، پاتۆڵی بوزو ف شلوار از شال، شلوار پشمی محلی.

ڕانکە: تیسکی دەوری گوانی ئاژەڵ کە برینگی ناکەن لە ترسی دڕك تێ چەقین ف پشم اطراف پستان بز و گوسفند کە برای محفوظ ماندن پستان از خار چیده نمی‌شود.

ڕانما: شارەزا، بەڵەد ف راهنما.

ڕانمونی: شارەزایی کردن ف رهنمونی.

ڕانوان: ڕانان ف بەنمایش گذاشتن.

ڕانواندن: ڕانان ف بەنمایش گذاشتن.

ڕانە: ڕانك ف شلوار شال.

ڕانەرم: خۆش چێژەو نەرم و نیان ف خوش مزە نرم.

ڕانی: ١) ڕانك؛ ٢) لێی خوڕی، ئاژۆتی ف ١) شلوار شال؛ ٢) راه انداخت.

ڕانین: ئاژۆتن، لێ‌خوڕین ف رانندگی.

ڕانیە: شارێکە لە کوردستان ف نام شهری در کردستان.

ڕاو: ١) ڕاڤ؛ ٢) گزی و فێڵ ف ١) شکار؛ ٢) نارو، کلك.

ڕاوار: یەکسمی خۆشڕۆ ف رهوار.

ڕاوان: وڕێنە، قسەی نەخۆشی بێ هۆش ف هذیان.

ڕاواندن: وڕێنە کردن ف هذیان گفتن.

ڕاوبان: ڕێگەی هاتوچۆی هەموان ف راهها، شارع عام.

ڕاوچی: ڕاڤەڤان ف شکارچی.

ڕاوڕ: جانەوەری کێوی، درندە ف جانور وحشی.

ڕاوراندن: دەرباز بوون، ڕزگار بوون ف رستگار شدن.

ڕاورتن: لێك بڵاو بوون، هەریەك بەلایەکا چوون ف پراکندە شدن.

ڕاوشکار: ڕاو بە دەستی جەم ف شکار گروهی.

ڕاوك: ڕاڤەك، پاڵوێنەی شیر و شتی تراو ف پالونە.

ڕاوکە: ڕامکە ف نگا: ڕامکە.

ڕاوکەر: ڕاڤەڤان ف شکارچی.

ڕاوگە: جێ ڕاو ف شکارگاه.

ڕاونان: شوین کەوتن بۆ گرتن، دانەدو، دانەپەی ف دنبال کردن، تعقیب بە قصد گرفتن.

ڕاونیان: ڕاونان ف نگا: ڕاونان.

ڕاووڕو: زمان‌لوسی، کلکەسوتە، مەرایی ف تملّق و چاپلوسی.

ڕاووڕووت: ڕێگری و دزی ف راهزنی و مردم لخت کردن.

ڕاووڕیس: بەنی تەون ف ریس بافندگی.

ڕاووڕیو: فێڵ و فەرەج، دزی و فزی ف دوزوکلك.

ڕاووشکار: ڕاوشکار ف شکار گروهی.

ڕاوە: ١) شی کردنەوەی واتا؛ ٢) بوێسە، فەرمانە بە وێستان ف ١) شرح و تفسیر؛ ٢) امر بە ایستادن.

ڕاوەدونان: دانەپەی، ڕاونان ف دنبال کردن.

ڕاوەڕێوی: ١) گەڕان بۆ ڕێوی گرتن؛ ٢) بریتی لە فێڵ و گزی دەکارهێنان ف ١) شکار روباه؛ ٢) کنایە از کلك‌زدن.

ڕاوەستان: ١) بە پاوە وێستان؛ ٢) نەجوڵان، نەبزوتن؛ ٣) بریتی لە بێ‌کاربون ف ١) سرپا ایستادن؛ ٢) حرکت نکردن؛ ٣) کنایە از بیکار شدن.

ڕاوەستاندن ١) لە بزوتن گێڕانەوە؛ ٢) بەقیتەوە بڵندکردن ف ١) از حرکت بازداشتن؛ ٢) بلند نگەداشتن.

ڕاوەستاو: ١) چەق، بێ بزوتن؛ ٢) بەپێوە؛ ٣) بریتی لە دەسەڵاتداری و هەرمان: (خوا **ڕاوەستاوت** کا، هەر **ڕاوەستاو** بی) ف ١) ثابت، راکد؛ ٢) برپا ایستادە؛ ٣) پایدار.

ڕاوەستۆخ: هەمیشە نیشتەجێ، کەسێ کە لە شوێنێك لا ناکەوی ف ثابت، مقیم همیشگی.

ڕاوەش: بزوتنەوەی توند، تەکان ف تکان شدید.

ڕاوەشان: ڕاوەش ف تکان شدید.

ڕاوەشاندن: ڕاتەکاندن ف تکان شدید دادن.

ڕاوەشاو: تەکاو ف تکان دادە.

ڕاوەشێن: تەکێنەر ف تکاننده.

ڕاوەشین: ڕاوەشان ف تکان شدید.

ڕاوەك: ڕاوك ف پالونە.

ڕاوەکانی: ڕاوی کەو بە تۆڕ ف شکار کبك با تور.

ڕاوی: ١) تاژی یان مەلی فێرەڕاو؛ ٢) وتار گێڕەوە ف ١) سگ یا پرندۀ شکاری؛ ٢) راوی.

ڕاویار: ١) ڕێبوار، کەسێ بەڕێگەدا بۆ سەفەر دەڕوا؛ ٢) ڕاوکەر ف ١) رهگذر، مسافر؛ ٢) شکارچی.

ڕاوێچکە: ١) بیرکردنەوە لە شتێ، ڕامان؛ ٢) هات و چۆکردن لە یەك شوێن لەبەر بێ‌کاری: (ئازیەکە **ڕاوێچکە** دەکا) ف ١) تفکّر در چیزی کردن؛ ٢) آمدورفت در یکجا از بیکاری.

ڕاوێژ: ١) بەخەیاڵ بۆچون: (بە **ڕاوێژ** دەبێ کەروێشك لەم ئاقارانە بێ)؛ ٢) تەگبیر و ڕا؛ ٣) دەراوی دەم: (**ڕاوێژی** خۆشە کە قسە دەکا) ف ١) حدس؛ ٢) تدبیر، مشورت؛ ٣) طرز ادای کلمات.

ڕاوێژکردن: تەگبیر کردن، لێ کۆڵینەوە، لێ‌دوان ف مشورت کردن.

ڕاوێژکە: ڕاوێچکە ف نگا: ڕاوێچکە.

ڕاوێژکەر: بەتەگبیر، تەگبیرکەر ف رایزن، مستشار.

ڕاوێژگا: جێگەی تەگبیر لێ کردنەوە ف دارالشّورا.

ڕاوێژگە: ڕاوێژگا ف دارالشّورا.

ڕاوێژەر: ڕاوێژکەر ف رایزن.

ڕاوێژیار: ڕاوێژکەر ف رایزن.

ڕاوێستان: ڕاوەستان ف نگا: ڕاوەستان.

ڕاوێستاندن: ڕاوەستاندن ف نگا: ڕاوەستاندن.

ڕاوێستاو: ڕاوەستاو ف نگا: ڕاوەستاو.

ڕاوێشکە: ڕاوێچکە ف نگا: ڕاوێچکە.

ڕاە: ڕاگە ف راە.

ڕاهـاتن: فێر بـوُن بەباشی، هەڤوتن: (متالاّی حاشیەی زولفت لە سەر سەفحـەی ڕوخت سەعبە / بەوەم چا بو بەمندالّی لە دەرسی عیشق **ڕاهــاتم**) «حــەریق» ف تعلیم دیدن، مشق کردن، تمــرین کردن، یادگرفتن، عادت کردن.

ڕاهاتو: فێرکراو، فیرەکارکراو ف تعلیم دیدە.

ڕاهاتی: ڕاهاتو ف تعلیم دیدە.

ڕاهشتن: پەلاماربردن: (**ڕاهشتە** من م باز دا) ف حملە کردن.

ڕاهن: ١) ڕان، لە زرانی بەرەژوُر تا زگ؛ ٢) گونــد یکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد ف ١) ران؛ ٢) نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

ڕاهوەند: بنکی ڕێواس، ڕەگی کلاّوبن ف ریوند.

ڕاهــی: ١) ڕزگار؛ ٢) هەلّهاتنــی شتی دژوارو چەتون ف ١) نجـات؛ ٢) حلّ مشکل.

ڕاهیژاندن: لە پڕو نەکاو بە سەردا دان ف ناگهانی حملە بردن.

ڕاهێشتن: ١) ڕاداشتن؛ ٢) ڕاتەنگاوتن؛ ٣) بریتی لە با لە زگ دەرکردن؛ ٤) پەلاماردان، شالاّوبردن؛ ٥) داوی بە قولاپەوە فڕێ دانەناو ئاو بۆ ماسی گرتن ف ١) نگا: ڕاداشتن؛ ٢) نگا: ڕاتەنگاوتن؛ ٣) کنایە از باد شکم خالی کردن؛ ٤) حملە کردن؛ ٥) پرتـاب قلاب بە داخـل آب برای ماهیگیری.

ڕاهێل: ئەو تالاّنەی لە تەوندا پۆیان تێوە دەدری ف تار بافندگی.

ڕاهێلاّن: ١) ڕاهێشتن؛ ٢) ڕاتەنگاوتن ف ١) نگا: ڕاهێشتن؛ ٢) نگا: راتەنگاوتن.

ڕاهێل‌بون: ١) ڕێزبونی داوی تەون یان بوزو بۆ ئامادەبونی پۆ تێوەدان؛ ٢) بریتی لە هەلّەنگوتن و ڕەت‌بردن و کەوتن ف ١) ردیف شدن تارها در بافندگی؛ ٢) کنایە از سکندری خوردن و بر سر افتادن.

ڕاهێل کردن: ڕێزکردنی داوی تەون یان بوزو ف ردیف کردن تارهای بافتنی.

ڕاهێن: کەسێ کە مرۆ یان گیانداری تر تالیم دەدا، فێرکەر ف آموزندە، مربّی، معلّم.

ڕاهێنـان: ١) فێرکـردن لە کـاردا؛ ٢) کەوی کردن، حەمایەت کـردن ف ١) تعلیم دادن؛ ٢) رام کردن.

ڕای: ١) ئەڕای، بۆچە، لەبەرچی؛ ٢) لەبەر ف ١) چرا؛ ٢) برای.

ڕایاخ: ڕاخەر ف زیرانداز.

ڕایج: ١) ئەو پارەی کە وەردە گیرێ؛ ٢) مالّێ کە کڕیاری زۆرە ف ١) پول رایج مملکت؛ ٢) کالای پررونق.

ڕایخ: ڕایاخ، ڕاخەر ف زیرانداز.

ڕایدان: شان‌دان، نیشاندان ف نشان دادن.

ڕایش: لەبەر نویسراو ف نسخە برداشتە، رونوشت.

ڕایشان: لەبەر نوُسینەوە ف نسخەبرداری.

ڕای‌مەزن: ١) لەخۆبایی؛ ٢) خۆ لە خەلّك بە زیاتر زان ف ١) متکبر؛ ٢) خود را برتر از دیگران دانستن.

ڕایە: شیاوی، حەد: (**ڕایەم** ناکەوێ باست بکەم) ف شایستگی.

ڕایەت: مسکێن، ڕەعیەت، کاسبکاری بەردەستی ئاغا ف رعیّت.

ڕایەکەوتن: شیاوی، ڕایە ف شایستگی، لیاقت داشتن.

ڕایەل: ڕاهێل هەوالّی پۆ ف تارهای بافت، مقابل پود.

ڕایەلکە: ڕاوێچکە، هاتوچۆ، لە تەنیا شوێنێکدا هاتوچۆکردن ف قدم زدن در یکجای معیّن.

ڕایـەلـە: ١) ڕاهێل؛ ٢) ڕاوێچکـە بەهـەمو ماناوە ف ١) نگا: ڕاهێـل؛ ٢) نگا: ڕاوێچکە.

ڕایی: ڕاهی ف نگا: ڕاهی.

ڕاییل: ڕاهێل ف تار بافتنی.

ڕب: ١) چارەگ، پاژێ لە چوارپاژ؛ ٢) میوەی کولێندراو، مرەبا: (**ڕبی** تەماتە، ڕبەنار) ف ١) یك‌چهارم، چارك؛ ٢) رب چاشنی.

ڕبات: بەستراو، دژی ئازاد ف بستە شدە، مقابل آزاد.

ڕبـازە: ١) ڕەپستـە؛ ٢) ئامادە کردنی زەوی بە ئاودان بۆکێلاّن ف نگا: ڕەپستە؛ ٢) آبیاری زمین برای کاشتن.

ڕبـاس: دێرانی زەوی بەر لە چاندن، ئاوداشتن بۆ ڕەپستە، ئاویاری بۆ ئاوەنیا، کەشاو ف آبیاری زمین قبل از شخم زدن و کاشتن.

ڕبـاسە: ١) ڕباس؛ ٢) کەشاو ف ١) نگا: رباس؛ ٢) نیم خشك شدن زمین بەطوری کە قابل کشت باشد.

ڕبس: زەوینی ئاویاری کریاو بەر لە کێلاّن و چاندن ف آبیاری شدە قبل از شخم.

ڕبسان: ئاوداشتەی ئامادە بۆ کێلاّن، کەش ـتنەوە ف آبیاری شدۀ آمادۀ شخم.

ڕبە: جۆرێ پێوانەیە بۆ دەخلّ ئەندازەی نزیك دوکیلۆیە ف نوعی پیمانۀ غلّە.

ڕبێز: ڕێواس ف ریواس.

ڕبێس: ڕبێز ف ریواس

ڕپان: ڕوان، سەوزبونی گیا ف روییدن، رستن.

ڕپاندن: ڕواندن، شین کردن ف رویانیدن.

ڕپتۆك: دۆشاوی یەکجار کولێندراو ف شیرۀ یکبار جوشیدە.

ڕپلاندن: دەورەی دار هەلّ پەرتاوتن بۆ بەرزبونەوەی تاقە دارێك ف قطع شاخەهای اضافی درخت برای رشد شاخۀ اصلی، هرس.

ڕپن: پنج، پنجی گیا ف ریشە، بُن.

ڕپن داقوتان: پنج بەزەویاکوتان ف ریشە دوا ـ ـ

ڕپن‌داکوتان: پنج‌داکوتان ف ریشە دوانیدن.

ڕپن‌دان: ڕپن داکوتان ف ریشە دوانیدن.

ڕپنی: بارانەی پەلّە ف باران کافی برای مزروعات.

ڕپنین: پەلّە دان ف آمدن باران کافی.

ڕپە: دەنگی تەپەی پا یان بەدارکوتان ف صدای پا یا کتك‌کاری.

ڕت: ١) قسەی بێزاری، نفرە؛ ٢) دەرکردنی ناخۆشەویست؛ ٣) بڕوات

ف ۱) نفرین؛ ۲) دك؛ ۳) برود.
ڕتاخ: سێف زەمینە، یارەڵماسی ف سیب‌زمینی.
ڕتام: ڕەملی ورد، قوم ف ریگ.
ڕتان: ۱) نفرەگوتن؛ ۲) وەدەرنران ف ۱) نفرین گفتن؛ ۲) دك شدن.
ڕتاندن: ۱) جوێن پێدان؛ ۲) وەدەرنانی ناخۆشەویست ف ۱) نفرین کردن؛ ۲) دك کردن.
ڕتل: گون، گونك، باتو ف خایە.
ڕتلۆ: گون هەڵمساو، باتو باکردو ف خایە آماسیدە.
ڕتم: بەرگر، لەمپەر ف سدّ، بندآور.
ڕتمی: بەرگیراو ف مسدود.
ڕتۆ: ڕۆیشتن، ڕەوت ف رفتار.
ڕتۆپی: ڕێوی، ڕواس، چتر ف روباە.
ڕجڕج: پەڵەی شین لە پێست لە کەوتن‌و لێدانەوە ف لکهٔ کبود بر پوست در اثر ضرب‌دیدگی.
ڕجڕجان: شین‌بونەوەی پێست لە وێکەوتنەوە ف کبود شدن پوست از ضربت.
ڕجڕجیان: ڕجڕجان ف نگا: ڕجڕجان.
ڕجڕجین: ڕجڕجان ف نگا: ڕجڕجان.
ڕجوا: ڕەوا، دڵ بەرایی دان ف روا، روادانستن.
ڕجوادیتن: ڕەوادیتن، دڵ پێ‌ڕازی بون ف روادیدن.
ڕجوادین: ڕجوادیتن ف روادیدن.
ڕجە: ۱) تەنافی جلکان؛ ۲) بەنی شاقوڵی بەننا ف ۱) طناب لباس خیس؛ ۲) نخ راستهٔ بنایی.
ڕچ: ۱) بەستەڵەك، زەوینی وشك هەڵاتو لە سەرمان؛ ۲) مەین، توندبونی شیر و هەر شتی شل‌و تراو؛ ۳) ددانی لێو لەسەر هەڵماڵدراو ف ۱) یخبندان؛ ۲) انعقاد مایعات؛ ۳) دندانها بەحالت قروچە.
ڕچان: ۱) بەستنی سەهۆڵ؛ ۲) مەیین ف ۱) یخ بستن؛ ۲) منعقد شدن.
ڕچاندن: ۱) مەیاندن؛ ۲) کردنەسەهۆڵ ف ۱) منعقد کردن؛ ۲) یخ زدە کردن، یخ بستن.
ڕچاو: ۱) بەستو؛ ۲) مەیو ف ۱) یخ بستە؛ ۲) منعقد شدە.
ڕچە: کوێرەڕێ، ڕێگەی زۆر باریك، بزنەڕێ ف کورەراە، مالرو.
ڕچەشکاندن: بەفر بەپاکوتان بۆ ڕێگە کردنەوە ف راە در برف کوفتن با پای.
ڕچەقوتان: ڕچەشکاندن ف نگا: ڕچەشکاندن.
ڕچە کردنەوە: ڕچەشکاندن ف نگا: ڕچەشکاندن.
ڕچە کوتان: ڕچەشکاندن ف نگا: ڕچەشکاندن.
ڕچە کوتانن: ڕچەشکاندن ف نگا: ڕچەشکاندن.
ڕچیان: ڕچان ف نگا: ڕچان.
ڕچیو: ڕچاو ف نگا: ڕچاو.
ڕح: گیانی جانەوەر، ڕوح ف جان.
ڕحان: ۱) گیانان؛ ۲) ڕیحان ف ۱) جانها؛ ۲) گیاە ریحان.
ڕداڵ: تەڕپیر، پیری چاوحیز ف پیر هوسباز.
ڕدمایات: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.
ڕدۆز: ئامانەتی بەسەریەکدا دروانی جلك کە جلدرو دەیکەن ف پرو خیاطی.
ڕدین: ئەڕدێن، موی سەر چەن، ڕیش ف موی زنخ، ریش.
ڕدێن: ڕدین ف نگا: ڕدین.
ڕز: ۱) زنجیری باریك؛ ۲) لەبەریەك چویی لە زۆرمانەوەدا ف ۱) زنجیر نازك؛ ۲) پوسیدگی.
ڕزان: لەبەریەك چون‌و خرابون لە زۆرمانەوە یان لە تەڕایی، پەڕتین ف پوسیدن.
ڕزاندن: پەڕتاندن ف پوسانیدن.
ڕزانن: ڕزاندن ف پوسانیدن.
ڕزاو: داڕزاو، بەکارنەماو لەبەر ڕزین ف پوسیدە، لهیدە.
ڕزد: زنجیرەکێو، چەند چیایەك بەپاڵ یەکەوە ف سلسلەجبال.
ڕزدە: ۱) ئاڵقەڕێزی درگا؛ ۲) زنجیرەکێو ف ۱) حلقە و زنجیر در؛ ۲) سلسلەجبال.
ڕزدی: زنجیرەکێو ف سلسلەجبال.
ڕزق: جانەوەرێکە لە بەینی سمۆرەو مشکا، بان‌بانك ف جانوری از سمور کوچکتر.
ڕزك: پژان، تایبەتی پژانی خوێن ف خونریزی.
ڕزکیان: لوت‌پژان ف خون‌دماغ.
ڕزگ: ۱) ڕیز، سەف، چەند شت بەپاڵ یەکەوە؛ ۲) هەراش، زل‌تر لە هاوزایان ف ۱) ردیف؛ ۲) بالندەتر از همزادان.
ڕزگار: ئازاد، ئازا ف رستگار، آزاد و رها.
ڕزگاری: ئازادی ف رستگاری.
ڕزگە دوێنی: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.
ڕزم: قەومانی لەنکاو ف پیشامد نامنتظرە.
ڕزن: ڕیزە، چینە ف ردە، چین دیوار مثلاً.
ڕزندی: لولە ف لولە.
ڕزۆك: ۱) میوەی کرمۆڵی ڕزیو؛ ۲) شیاوی ڕزین ف ۱) میوهٔ کرم‌زدهٔ لهیدە؛ ۲) آمادهٔ پوسیدن.
ڕزەك: ڕزۆك ف نگا: ڕزۆك.
ڕزەڵ: ڕزیوی بەکارنەهاتو ف لهیدهٔ از کار افتادە.
ڕزەڵۆك: ڕزەڵ ف لهیدهٔ از کار افتادە.
ڕزی: داڕزاو ف پوسیدە، لهیدە.
ڕزیاگ: ڕزی ف پوسیدە، لهیدە.
ڕزیان: ڕزان ف پوسیدە.
ڕزیانك: ڕازیانە ف رازیانە.
ڕزیلە: نەخۆشی بێ‌هێزی پەك‌کەوتە ف بیمار لاغر از کار افتادە.
ڕزین: ڕزان ف پوسیدن.
ڕزیو: ڕزاو ف پوسیدە.

ڕزیوه: ڕزیله ف نگا: ڕزیله.
ڕژان: لەسەرەوە بۆ ژێرەوە کەوتنی ئاو یان هەرشتی تراو یان دەنکی زۆر ف فروریزی، ریزش.
ڕژانـدن: بەرەوخـوار کردنەوەو بەرەلاکردنی دەنك یان ئاو یان هەرشتی تراو ف فروریختن مایع و دانه.
ڕژانن: ڕژاندن ف نگا: ڕژاندن.
ڕژانەیەك: تێکەڵاوبوونو مل دەبەر ملی یەکتر نان ف درهم آمیختن، گلاویزشدن.
ڕژاو: پرژاوی دەنكو ئاو یان هەرشتی تراو ف پاشیده، فروریخته.
ڕژتن: ڕژاندن ف فروریزاندن مایع و دانه.
ڕژد: ۱) هەورازی کـوڕ، هەورازێ که به دژواری لێـی سەردەکـەون؛ ۲) چـرووك، دەس قوچـاو، سەقیـل؛ ۳) دەبـــالاکـردن، زل‌بون ف ۱) سربالایی سخت؛ ۲) خسیس؛ ۳) رشد.
ڕژد کردن: گەورەبون، بالاکردن ف نموّ، رشد.
ڕژدی: بەتـونـدی هاتنی ئاو: (ئاوی چێم گەلەکی ڕژدە)؛ ۲) سەقیلی، چرووکی، چکووسی، چکوودی ف ۱) فشار جریان آب؛ ۲) بخل، خسّت.
ڕژکی: جۆرێ هەنجیرە کێویلە ف نوعی انجیر وحشی.
ڕژە: کرێژی سەر ف سبوسه، شورهٔ سر.
ڕژەدار: سەربەکرێژ، قرێژبەسەر ف سر با شوره.
ڕژی: ۱) خەڵـــوز، ڕەژوو، ڕەژی، کومـــر؛ ۲) چێشتی بێ چەورایی؛ ۳) خلتـەی جگەرەو سەبیلە؛ ۴) سووتاو بە بن بەرۆشەوە ف ۱) زغال؛ ۲) آش بدون چربی؛ ۳) نیکوتین سیگار؛ ۴) سوختهٔ ته دیگ.
ڕژیاگ: ڕژاو ف ریخته.
ڕژیان: ڕژان ف ریختن.
ڕژیانـەمـل: بە چەنـد کەس لەکەسێ‌دان ف چند نفری بر سر کسی ریختن و زدن.
ڕژیانەیەك: ڕژانەیەك، تێك چرژان ف درهم آمیختن، گلاویز شدن.
ڕس: ۱) مەیـن، تونـدبـوونی تـراو، ڕج؛ ۲) پەتی باریکـی هۆنراو ف ۱) لخته‌شدن، منعقد شدن؛ ۲) رشته.
ڕست: ۱) ڕس، پەتی باریکی هۆنـراو؛ ۲) قەلادەی ملەتاژی؛ ۳) داب و عادەت ف ۱) رشته؛ ۲) قلادهٔ گردن؛ ۳) روش، سنّت، عادت.
ڕستك: ۱) ڕست؛ ۲) ملوانکە ف ۱) نگا: ڕست؛ ۲) گردنبند.
ڕستـن: ۱) بادانـی بەنو لۆکە بە تەشـی؛ ۲) برێتـی لە چەنەبازی ف ۱) ریسیدن؛ ۲) کنایه از پرگویی.
ڕستـە: ۱) پەتی باریکی ملی تاژیو...؛ ۲) چەنـد وشـە کە مانـا تەواو دەکـەن، جومـلە؛ ۳) هەڕشتـــە، هەویری بەهـــاروی باریك‌بڕاوی وشکـــەوەکـراو بۆ چێشت ف ۱) رشتـهٔ گردن حیوانـات؛ ۲) جملهٔ دستوری؛ ۳) رشتهٔ خوراکی.
ڕستی: بنچینەی خانو، هیم، بناخە ف شالودهٔ بنا.
ڕسق: ۱) بژیوێ کە خوا دەیدا؛ ۲) ڕیچاڵ، هەرچی لە شیر پەیدا دەبێ؛ ۳) ڕزق، بان‌بانـك ف ۱) روزی؛ ۲) فراوردهٔ شیر؛ ۳) جانـوری از سمور کوچکتر.
ڕسـك: ۱) ڕست؛ ۲) خوێنی لووت پژان ف ۱) نگا: رست؛ ۲) خون از دماغ آمدن.
ڕسکان: ۱) دروستبونی سرشتی؛ ۲) جۆش خواردنی پەیوەندی دار؛ ۳) ڕوانو هەڵچـون: (دارێك لەو ناوە ڕسکاوە) ف ۱) بەوجود آمدن طبعی؛ ۲) جوش خوردن پیوند درخت؛ ۳) رویيدن و رشد کردن.
ڕسکاندن: خوێنی کەپ پژاندن ف خون از دماغ آوردن.
ڕسکاو: ۱) دروست بوی سرشت؛ ۲) پەیوەندی خۆگرتو ف ۱) مخلوق طبیعی؛ ۲) پیوند جوش خورده.
ڕسکی: لکا، پێوە نووسا ف چسبید.
ڕسکیان: خوێن پژانی لوت ف خونریزی بینی.
ڕسکین: خوێنی دم بەربون ف خون دماغ شدن.
ڕسکێن: جۆرێ گەمــە بە وردەبـەرد وەك دامـە کردن: (سێ‌ڕسکێن، نۆڕسکێن) ف نوعی بازی با شن، دوزبازی.
ڕسل: دۆلاب لە دیواردا ف کمد در دیوار.
ڕسوا: تابڕونەماو، ناوزڕاو، ڕوسیا ف رسوا.
ڕسەر: مەڕی سەروملسور ف گوسفند سر و گردن سرخ.
ڕسـیـان: ۱) ڕچیـان، مەییـن؛ ۲) هەڵـــدێـران، پەرت‌بون لـەژوروڕا؛ ۳) گەیشتن، پێ‌گەیشتن بۆ میوەو دەغل ف ۱) منعقد شدن مایع؛ ۲) پرت شدن از بالا، سقوط؛ ۳) رسیدن میوه و غلّه.
ڕسین: ۱) پژانی خوێنی بێڤل؛ ۲) بە پەنا یەکترەوە نووساندن ف ۱) خون دماغ؛ ۲) به هم چسبانیدن.
ڕشاندن: پرژاندن ف پاشیدن.
ڕشـــانـەوە: ۱) وەڕشـان، هێنـانـەوە؛ ۲) سیس‌بونو گوڵوەرینی دار بێ‌وەخت ف ۱) قی، بالا آوردن؛ ۲) پژمردن و شکوفه‌ریزی بی‌موقع درخت.
ڕشت: شت بەشت وەگۆڕین ف معاملهٔ پاياپای، معاوضه.
ڕشتن: ۱) ڕژاندن؛ ۲) کل دەچاوکێشان؛ ۳) نەخشان: (کەو خاڵو میلی ڕشتون) ف ۱) ریختن؛ ۲) سرمه به چشم کشیدن؛ ۳) نقش و نگار.
ڕشتنەوە: برێتی لە ئاژاوە نانەوەو خەڵك بە گژیەکاکردن ف کنایه از فتنه‌انگیزی.
ڕشتە: هەرشتەی گەنمەبەهارو ف رشتهٔ خوراکی.
ڕشدە: ڕشتە ف رشتهٔ خوراکی.
ڕشفەت: پوولێ کاربەدەست بۆ ڕێك خستنی کارێك بەنارەوا دەیسێنێ ف رشوه.
ڕشك: گەرای ئەسپێ ف تخم شپش.
ڕشکاوی: کەسێ لە چلکنیان ڕشكو سپێی پێوەیە ف شپشو.
ڕشکن: ڕشکاوی ف شپشو.
ڕشکۆ: ڕشکاوی ف شپشو.
ڕشێنە: وردەبارانی هێدیو نەرم ف نم‌نم ریز و کم‌باران.
ڕف: ۱) تاقـەی زۆپی لە دیوار بۆ شـت لەســەر دانـان، ڕفـە، ڕفحـە؛ ۲) بنەمای وشەی ڕفاندن، فڕاندن، پڕپێداکردنو بردن ف ۱) رف؛ ۲)

ڕبایش.

ڕفا: فڕێندرا ف ربوده شد.

ڕفان: چاوگه بۆ فڕاندن ف ربایش.

ڕفاندن: فڕاندن ف ربودن.

ڕفانك: ڕف ف رف.

ڕفاو: فڕێندراو ف ربوده.

رفت: بارانی بەتەوژم، ڕێژنە ف رگبار شدید باران.

ڕفته: ڕفت ف رگبار شدید باران.

ڕفحه: ڕف ف رف.

ڕفسه: گیایەکە لە تیرەی کەماو بۆڕ ف گیاهی است برگ سوزنی.

ڕفۆك: چنگوڕك، چنگاڵی باڵداری گۆشت خۆر، چنگی دڕندە ف چنگ و پنجهٔ پرنده و درنده.

ڕفه: ١) ڕف؛ ٢) دارێكی كون كونە كە لە حەسیر چنینا بەكاری دەبەن ف ١) رف؛ ٢) چوبی كه در چیدن حصیر به‌كار برند.

ڕفیاگ: ڕفاو ف ربوده.

ڕفێده: دۆشەكۆڵە ئاساییە كە نانی پێ بە تەندورەوە دەدەن ف بالشتك نانوایی.

ڕفیـن: ١) ڕفان؛ ٢) باڵ گرتنەوە، فڕین ف ١) ربایش؛ ٢) پرواز.

ڕفێـن: ١) كەسێ شت دەڕفێنێ؛ ٢) كەسێ مەل هەڵـدەفـڕێنێ ف ١) رباینده؛ ٢) پرواز دهنده.

ڕفێنی: سماقی هەرەباش ف نوعی سماق ممتاز.

ڕفیو: فڕیو، هەڵفڕیو ف پرواز كرده.

ڕڤین: پیت، گڕی ئاگر ف زبانهٔ آتش.

ڕق: تووڕەیی، ڕك ف كینه.

ڕقاوی: ڕكوونی، دایم تووڕە ف كینه‌ور.

ڕق‌ئەستـوور: تووڕەیەك كە درەنگ ئاشـت دەبێتەوە ف خشمگیـن آشتی ناپذیر.

ڕق‌جۆین: تووڕەیی لەدڵدا ڕاگرتن ف كینه‌توز.

ڕق‌خواردنـەوە: تووڕەیی دەرنەخستن ف كینه در دل نگهداشتن، خشم فرو خوردن.

ڕقدار: ڕق‌ئەستوور ف آشتی ناپذیر.

ڕق‌ڕقۆك: جلكی تازەی بەخشەخش ف لباس تازهٔ خش‌خش كننده.

ڕق گرتن: تووڕەبوون ف به‌خشم آمدن.

ڕق‌لەسك: دەبنەوەبڕ ف كینه‌توز، تودار.

ڕق لێ كێشان: ڕق لە كەسێ دەدڵ گرتن ف كینه از كسی در دل گرفتن.

ڕق‌لێ هەڵگرتن: ڕق لێ كێشان ف كینه از كسی در دل گرفتن.

ڕقن: ڕقاوی، هەمیشە تووڕە ف اكثراً خشمگین.

ڕقەبەری: بەربەرەكانی كردن لە ناخۆشەویستی ف رقابت كینه‌توزانه.

ڕق‌هەستان: تووڕەبوون ف به‌خشم آمدن.

ڕق‌هەستاندن: تووڕەكردن ف به‌خشم آوردن.

ڕق‌هەستاو: تووڕەبوگ ف به‌خشم آمده.

ڕق‌هەڵسان: ڕق‌هەستان ف به خشم آمدن.

ڕق‌هەڵساندن: ڕق‌هەستاندن ف به‌خشم آوردن.

ڕق‌هەڵستاندن: ڕق‌هەستاندن ف به خشم آوردن.

ڕك: ١) هەورازی سەخـت و كـوور، ڕژد؛ ٢) بێـركـم، بەركـم، قەفـەس؛ ٣) هەوسـاری ملی بەرخ و گوێلك بۆ بەستنەوە؛ ٤) ئەستوورایی نێوان دەندە و باسكێش؛ ٥) ڕق، تووڕەیی ف ١) سر بالایی سخت و كوژ؛ ٢) قفس؛ ٣) رشتهٔ گردن بره و گوساله؛ ٤) ستبری میان گاوآهن و خیش؛ ٥) خشم.

ڕكات: لەتێك لە نوێژ: (نوێژی بەیانی دو **ڕكاته**) ف ركعت نماز.

ڕكاكه: بن‌كوڵ كردنی داری میوە، تەكمیش ف گود كردن پای درخت میوه.

ڕكان: باوەڕی، خاترجەمی لە كەسێك ف اعتماد.

ڕكاوه: گوندێكە لە ناوچەی پیران ف دهی است نزدیك پیرانشهر.

ڕك‌بەڕكێ: ڕقەبەری ف رقابت كینه‌ورانه، هم‌چشمی.

ڕك‌بەڕكێنه: ڕقەبەری ف نگا: ڕقەبەری.

ڕك‌چـوون: ١) دەڕقـەوە چوون؛ ٢) ئارام بونـەوە لە پاش تـووڕەبـوون ف ١) خشمگین شدن؛ ٢) دست از خشم برداشتن.

ڕك‌دابردن: ڕق‌هەستاندن ف به خشم آوردن.

ڕك‌ڕكین: چیرەچیری ددانان ف صدای به‌هم سائیدن دندانها.

ڕك كردن: تووڕەبوون و مان گرتن ف اعتصاب از فرط خشم.

ڕككوو: ڕكوونی ف كینه‌توز.

ڕككه: بێركم، قەفەز ف قفس.

ڕككین: ڕكوونی ف كینه‌توز.

ڕك گرتن: لەڕقان سووربوون لەسەر كارێك ف اصرار ورزیدن از كینه‌وری.

ڕكن: ڕقن ف نگا: ڕقن.

ڕكو: هەڵ لەرزین لە سەرمان یان لە ترسان ف لرزه از سرما یا ترس.

ڕكۆ: ڕقن ف اكثراً خشمگین.

ڕكوونی: ڕق‌لەسگ ف كینه‌توز، تودار.

ڕكه: ١) ملە، مل‌ملانێ، كێ‌بەركێ: (ئەو دو گوێ درێژە ڕكە دەكەن كێ زوتر سەركەوێ)؛ ٢) بێركم، قەفەس؛ ٣) هەورازی ڕك ف ١) رقابت، مسابقه؛ ٢) قفس؛ ٣) سر بالایی سخت و تیز.

ڕكەبەری: ڕقەبەری ف رقابت كینه‌توزانه.

ڕكەنه: تیخ لە پێستدان بۆ خوێن گرتن ف حجامت.

ڕكیا: تووڕەبو ف خشمگین شد.

ڕكێشه: گیایەكە بۆ برین گەیاندن دەكار دێ، ڕەكێشە ف گیاهی دارویی.

ڕكێف: ئاوزەنگی، زەنگو ف ركاب زین.

ڕكێف دەوال: قایشی ئاوزەنگی ف تسمهٔ بند ركاب.

ڕكێـف كوت: تاودانی ئەسپ لە لایەن سوارەوە ف اسب دوانیدن باشتاب.

ڕكین: ڕك هەستاو ف خشمگین.

ڕكێو: ڕكێف ف ركاب.

ڕم: ١) نێزەی درێژ، ڕمب؛ ٢) وشەی بنچینە بۆ ڕمان، ڕوخان ف ١) نیزۀ بلند؛ ٢) ریشۀ کلمۀ «ڕمان» بەمعنی فروریزی.

ڕما: تێك تەپی، ڕوخا: (دیوارەکە **ڕما**) ف فروریختن دیوار یا کوه.

ڕماڵ: زبڵ و زاڵ ف آت و آشغال.

ڕمان: ١) تێك تەپان، ڕوخان؛ ٢) مەڵبەندێکە لە کوردستان ف ١) فروریختن دیوار و...؛ ٢) منطقەای در کردستان.

ڕماندن: تێك تەپانن، ڕوخاندن ف ویران کردن، فروریزانیدن.

ڕمانن: ڕماندن ف نگا: ڕماندن.

ڕمانە: جۆرێ داسی دروێنەیە ف نوعی داس درو.

ڕماو: ڕوخاو، تێك تەپیو ف فروریختە، ویران شده.

ڕمب: ١) ڕم، نێزەی درێژ؛ ٢) دەنگی بەزەمین داکەوتنی شتی نەرمی زل ف ١) نیزۀ بلند؛ ٢) صدای افتادن چیزی سنگین و نرم.

ڕمباز: کەسێ لە ڕم بەکار هێناندا چێ یە ف نیزەباز ماهر.

ڕمبازی: ١) شەڕ بەڕم کردن؛ ٢) بە سواری لە مەیداندا هاتوچون ف ١) جنگ با نیزە؛ ٢) سوارە در میدان جولان دادن.

ڕمبە: دەنگی کەوتنی قورس بە سەر زەمین دا؛ ٢) دەنگی کوتانی دەهۆڵ؛ ٣) برێتی لە سازی و بەکەیفی: (هێند سازم هەر **ڕمبەم** دێت) ف ١) صدای افتادن چیز سنگین؛ ٢) صدای دهل از دور؛ ٣) کنایە از خوشحالی زیاد.

ڕمبێز: نێرتکە گیایەکی ترش و خۆشی کەمتەمەنە دەگەڵ بەفر چونەوە دەردەکەوێ، نێرتکی باسکڵاو، ڕێواس ف ریواس.

ڕم بیشك: تاوەی بچوکی بە دەسك لە چەندلاوە ف تابۀ کوچك دستەدار.

ڕمژوە: زۆرتاڵ، قوزە ڵقۆرت ف بسیار تلخ مزه.

ڕمڵ: تەم لە سەر چەم، ڕەشکەو پێشکە ف تیرگی چشم.

ڕمۆ: سو کەڵەناوی ڕەمەزان کە ناوی پیاو بێ ف مخفّف نام رمضان کە نام مردان باشد.

ڕمودە: ئالودە، خوپێ گرتو، هۆگر، ئۆگر ف خو گرفتە، الیف شده.

ڕموزن: مێردەزمە، دێوەزمە، جنۆکەی پیاوترسێن ف غول بیابان، دیو.

ڕمە: ڕمبە، دەنگی کەوتنی شتی قورس ف صدای افتادن جسم سنگین.

ڕمی: ١) گڕی ئاگر، پێت؛ ٢) ڕوخا ف ١) زبانۀ آتش؛ ٢) ویران شد.

ڕمیاگ: ڕماو ف فروریختە، ویران.

ڕمیان: ڕمان ف نگا: ڕمان.

ڕمێز: ڕمبێز، ڕێواس ف ریواس.

ڕمین: تێك تەپین، ڕوخان، هەڕفتن ف فروریختن، ویران شدن.

ڕمێن: ١) ڕوخێنەر، وێران کەر؛ ٢) برەو، ڕەواج: (زێڕ زۆر بە**ڕمێنە**) ف ١) ویران کننده؛ ٢) رواج.

ڕن: ١) کەرستەی بنەمای وشەی ڕنین کە بەدەست هەڵقەندنە؛ ٢) پاشگرێکە بەواتا: بەدەست هەڵکەن: (مۆڕن، بێستان **ڕن**)؛ ٣) ڕوشێن، کڕێن ف ١) مادە مصدر «ڕنین» کە بە معنی بادست کندن است؛ ٢) پسوند بەمعنی برچیدن با دست؛ ٣) خراشندە، حك کنندە.

ڕنا: ١) بەدەست هەڵکەندرا، بەدەست لێ کرایەوە؛ ٢) بەنینۆك بریندار کرا؛ ٣) کڕا ف ١) بادست چیدە شد؛ ٢) با ناخن خراشیدە شد؛ ٣) حك شد.

ڕناو: ١) بەدەست هەڵکەندراو؛ ٢) بەنینۆك زامارکراو، ڕشاو؛ ٣) کڕاو ف ١) چیدە با دست؛ ٢) خراشیدە با ناخن؛ ٣) حك شدە.

ڕنای: دڕاندن ف پارە کردن.

ڕند: ١) باش، پەسند؛ ٢) جوان، خوشیك، خوشکۆك ف ١) خوب و پسند؛ ٢) زیبا.

ڕندو: ڕنو، کەویەبەفر ف بهمن.

ڕندی: ١) پیاوچاکی، چاکەکاری، پیاوەتی، ٢) جوان چاکی ف ١) نکوکاری، مردمی؛ ٢) خوش قیافەای.

ڕندێ: ناوی کچانە، جوانێ ف نام زنانە.

ڕندێن: ئەڕدێن، ڕێش، ڕدێن ف موی زنخ، ریش.

ڕنك: لاسکە کەنگری ناسك کە دەخورێ ف ساقۀ کنگر سبز و نازك.

ڕنکە: ئامرازی دارتاش کە داری پێ لوس دەکا، ڕەندە ف رندۀ نجّاری.

ڕنگ: ١) هەنگوین و دۆشاوی پاڵێوراو؛ ٢) ڕەواقی هەنگوین؛ ٣) دەنگی کەوتنی شتی قورسی ڕەق ف ١) شیره و عسل صاف شده؛ ٢) شهد عسل؛ ٣) صدای افتادن جسم سنگین و سخت.

ڕنگاڵ: ١) هەنگوین و دۆشاوی پاڵاوتە، ڕنگ؛ ٢) ڕەواقی هەنگوین ف ١) شیره و عسل صاف شده؛ ٢) شهد.

ڕنگان: ١) پاڵاوتنی دۆشاو یان هەنگوین؛ ٢) قسەی بێ تام کردن ف ١) پالایش شیره یا عسل؛ ٢) یاوەگویی.

ڕنگانەوە: چەنەبازی زۆر و دوپاتەکردنەوەی قسەی بێ تام ف ژاژخایی، یاوەسرایی.

ڕنگاو: سرکە کە هێشوەترێی تێ دەخەن ف سرکە کە خوشە انگور در آن نگهدارند.

ڕنگە: ١) ڕنکە، ڕەندەی نەجاڕ؛ ٢) دەنگی کەوتنی قورسی ڕەق ف ١) رندۀ نجاری؛ ٢) صدای افتادن جسم سخت سنگین.

ڕنگین: ڕنگەلێ هاتن لە کەوتن دا ف صدا دادن جسم سنگین سخت در اثر افتادن.

ڕنو: کەویەبەفر، کڵێڵە، بەفری زۆر کە با ڕنیویەو لەسەریەکی کۆ کردۆتەوە ف بهمن.

ڕنە: ١) چنینی میوە؛ ٢) وەختی چنینی میوە؛ ٣) وردەبارانی کە ڕەشماڵ دای ئەدا؛ ٤) درمغ، خەپە؛ ٥) درونی گوڵی مەرەزە ف ١) چیدن میوه؛ ٢) موسم چیدن میوه؛ ٣) نم‌نم باران کە از سیاه چادر می‌تراود؛ ٤) شن‌کش؛ ٥) خوشە بریدن شالی.

ڕنەك: ١) بڕبەند؛ ٢) قەشەو، ئاسنێکی پڕ بەدەستی ددانەدارە ولاغی پێ دەخورێنن ف ١) سوهان؛ ٢) قشو.

ڕنی: ١) بەنینۆك زاماری کرد؛ ٢) کڕاندی؛ ٣) ڕنو؛ ٤) بەدەست هەڵی کەند ف ١) با ناخن خراشید؛ ٢) حك کرد؛ ٣) بهمن؛ ٤) با دست چید.

ڕنیاگ: ڕناو ف نگا: ڕناو.

ڕنین: ١) چنینەوە بەدەست؛ ٢) چڕنوك لێدان؛ ٣) کڕاندن ف ١) چیدن؛ ٢) خراشیدن با ناخن؛ ٣) حك کردن.

رنینەوە: ١) بەدەست هەڵکەندن؛ ٢) روشاندن: (روی خوی رنیەوە) ف ١) برکندن با دست، چیدن؛ ٢) خراشیدن با ناخن.

رو: ١) چروچاو، دیم؛ ٢) لای بەرچاو: (روی زەمین، روکەوا)؛ ٣) حەیا، شەرم: (پیاوێکی بێ‌روە)؛ ٤) دەخوڕادین: (روم نایە بی‌بینم)؛ ٥) حورمەت‌و پایە: (پیاوێکی زۆر بەروە لە دیواندا)؛ ٦) چەم، چوم؛ ٧) زەمینی سەخت. خار؛ ٨) بەفری سەهوڵ بەستوی رەق ف ١) چهره؛ ٢) رویه؛ ٣) شرم؛ ٤) جسارت؛ ٥) قدر و منزلت؛ ٦) رود؛ ٧) زمین سخت؛ ٨) برف یخ بسته.

رۆ: ١) رۆژی بەرانبەری شەو؛ ٢) وەخت‌و هەل: (ئەمرۆ رۆژی منە)؛ ٣) داخ‌و حەیف بۆ مردو: (هەی رۆ، ئەمرۆ رۆی شین‌و رۆ رۆمە) «پیرەمێرد»؛ ٤) جوگە؛ ٥) لوتکەناو کە سێ لای بەژ بێ ف ١) روز؛ ٢) موسم، فرصت؛ ٣) کلمهٔ شیون؛ ٤) جوی آب؛ ٥) خلیج.

روئاوا: خورنشین، زەردەپەڕ ف مغرب.

روا: چتر، رێوی؛ ٢) سەوزبو: (تۆکەی چاندم روا)؛ ٣) دوڕویی ف ١) روباه؛ ٢) رویید؛ ٣) ریا.

رواباز: دوڕو، روبین، ڕیایی کەر ف ریاکار.

روار: چوم، روبار ف رودبار، رود.

رواس: روا، چتر، رێوی ف روباه.

رواسە: رواس ف روباه.

رواڵ: ١) گەنجی مولێ نەهاتو، تازەجوان؛ ٢) لای بەرچاو؛ ٣) تەنشت، نزیك‌بە ف ١) نوجوان سادەرو؛ ٢) رویه؛ ٣) جنب و نزد.

روالا: چو، رۆیشت، رابرد ف رفت، گذشت.

رواڵەت: ١) دیمەن، ئەوەی لەبەرچاوە؛ ٢) دیم، دەم‌وچاو؛ ٣) روا، ڕیایی ف ١) ظاهر، ظاهری؛ ٢) چهره؛ ٣) ریا.

رواڵەت‌باز: ریاکار ف ریاکار.

روان: ١) چەند چوم؛ ٢) شین‌بونی چێنراو؛ ٣) ماکی وشەی بەواتا: تماشا: (چاوەروان بە، بروانە) ف ١) رودها؛ ٢) سبز شدن، روییدن؛ ٣) ریشهٔ روانین بەمعنی نگاه کردن.

رواندن: ١) چەقاندنی ڕیشەو شەتڵ؛ ٢) جێ‌بەجێ کردنی کار؛ ٣) وەدەرنان ف ١) رویانیدن؛ ٢) انجام دادن؛ ٣) راندن.

روانگە: جێگەیەك کە لێیەوە دەروانن ف مرصد، محل دیدەبانی.

روانە: بەرێ‌کراو، ناردراو ف روانە.

روانەوە: ١) توندبونەوەی دۆشاو یا هەرچی لە زۆر مانەوە؛ ٢) دوبارە سەوزبونەوە: (مێرگەکە رواوەتەوە) ف ١) غلیظ شدن مایع از ماندن زیاد؛ ٢) باز روییدن.

روانی: ١) تماشای کرد؛ ٢) بیری لێ کردەوە، بە بیری داهات ف ١) نگاه کرد؛ ٢) بەفکرش رسید.

روانین: تواشاکردن ف نگاه کردن.

روئاوا: ١) خورنشین، لای رۆژئاوا؛ ٢) دەمی زەردەپەڕ، نزیك بە شەو ف ١) باختر؛ ٢) هنگام غروب.

رواو: سەوزبوگ، شین‌بوگ ف روییده.

رواوە: دۆشاوی خەستەوەبوگ لەبەر مانەوەی زۆر ف شیرهٔ غلیظ شده از زیاد ماندن.

روب: رب، خەستەوە کراوی ئاوی میوە ف رب، چاشنی.

روب: سەرجلی بیجامەپوش ف بالاپوشی است.

روبات: ١) بۆسەی ڕاوکەر؛ ٢) حەشارگەی کەو ف ١) کمین شکار؛ ٢) کمینگاه کبك شکاری.

روبادان: رو لێ وەرگێران، خوتێ نەگەیاندن ف دخالت نکردن.

روبار: ١) چومی گەورە، چێم، چەم، شەت؛ ٢) روبەرو ف ١) رودبار؛ ٢) رودررری.

روباربون: روبەروبون، توشی یەك‌هاتن ف روبرو شدن.

روباری حاجی ئەحمەد: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

روباز: رواباز، ڕیایی کەر ف ریاکار.

روبازاری: بەرمێن، برەودار ف مرغوب، رایج.

روبازی: روابازی، ریاکاری ف ریاکاری.

روبال: ١) روبار؛ ٢) سونگە، سەمەد: (روبالێ وی ئەو بەلا هاتە سەرێ من) ف ١) نگا: روبار؛ ٢) بە سبب.

روبرو: روبەرو ف روبرو.

روبەر: ١) بەرانبەر؛ ٢) پشتەلێفە ف ١) برابر؛ ٢) پشت لحاف.

روبەرو: روبار، روبال ف روبرو.

روبەند: پەچە، پێچە، پوشی ف روبندە.

روبەنە: روبەند ف روبندە.

روبینی: ١) مەرایی، ماستاوسارد کردنەوە؛ ٢) تارا لە سەر بوك هەڵدانەوە ف ١) ریا؛ ٢) روبند برداشتن از سر عروس.

روپاك: بە ئابرو ف آبرومند.

روپاما: کلکەسوتەکەر، مەرایی کەر ف متملّق.

روپامایی: کلکەسوتە، مەرایی ف تملّق.

روپل: پەرتوان، پەرینی لق ف هرس.

روپلاندن: پەرتاوتن، هەڵپەرتاوتن، پەراندنی لق‌و پوپی دار ف هرس کردن درخت.

روپلیای: برێتی لە مروڤی داوێن‌و قوڵ‌کورت ف کنایە از دامن و آستین کوتاه.

روپەر: یەك لای بەرچاو لە قاقەز، لاپەرە، لاپەر ف صفحهٔ کتاب و نوشتە.

روپەری: جوان چاك، زۆر خوشیك ف زیبا.

روپەل: روپەر ف نگا: روپەر.

روپێدان: قەدرگرتن ف با روی خوش پذیرفتن شخص.

روپیو: کەسێ کە زەوی لە گەز دەدا ف مسّاح.

روت: داردەستی درێژ، چەلاکی دەستی ف چوبدستی بلند.

روت: ١) بێ پوشاك، بێ‌بەرگ؛ ٢) برێتی لە نەدارو هەژار؛ ٣) روی تو ف ١) لخت، برهنە؛ ٢) کنایە از نادار و فقیر؛ ٣) صورتت.

روتاڵ: ١) زەوی گیالێ نەرواو، روتەن، قاقر؛ ٢) دەم‌و چاوگرژ ف ١) زمین لخت از گیاه؛ ٢) اخمو.

روتان: پوشەمەنی لەبەر دارنان ف برهنگی، پرکندگی.

ڕوتاندن: پۆشاك لەبەر داکەندن ف برهنه کردن، پرکندن.

ڕوتـانـدنـەوە: ١) ڕوتـاندن؛ ٢) بریتی لە شتی زۆر لێ ساندن: (کابرا ڕوتاندمیەوە) ف ١) برگ و پرکندن؛ ٢) کنایه از سوءاستفادهٔ مالی، دار و ندار کسی را گرفتن.

ڕوتانن: ڕوتاندن ف بی‌پوشاك و برگ کردن.

ڕوتانەوە: بێ پەڕوپۆ مانەوە، لەپەڕوپۆکەوتن ف بی‌برگ و پوشاك شدن.

ڕوتاوە: لەپەڕوپۆکراو ف پرکنده، برگ ریخته، از لباس لخت شده.

ڕوت‌بوُن: ١) بێ‌جلك‌بوُن؛ ٢) بێ‌پەڕبوُنی مەل؛ ٣) بێ‌مو بوُنی پێست؛ ٤) بریتی لە فەقیر بوُن ف ١) برهنگی؛ ٢) پرکندگی؛ ٣) موریختگی؛ ٤) کنایه از نداری.

ڕوت بوُنەوە: ڕوت‌بوُن ف نگا: ڕوت‌بوُن.

ڕوترش: ڕوتاڵ ف ترشروی.

ڕوترشیاگ: ڕوتاڵ ف ترشروی.

ڕوتـك: ١) چەڵاکی درێژ بۆ مازو چنین؛ ٢) ئاژەڵ یان مریشکی ڕوتەوە بوُگ ف ١) چوبی بلند برای چیدن ثمر مازوج؛ ٢) پاك شدن دام و طیور از مو یا پَر.

ڕوتك: ١) جۆرێ برنج؛ ٢) جۆرێ پارچەی کەم‌نرخ کە دەکرێتە چارۆکە ف ١) نوعی برنج؛ ٢) نوعی قماش ارزان.

ڕوت‌کردن: ١) جلك لێ داڕنین؛ ٢) تاڵانی چەتە؛ ٣) بێ گەڵاکردن ف ١) برهنه‌کردن؛ ٢) لخت کردن از دارایی؛ ٣) برگ کندن.

ڕوت کردنەوە: جلك و بەرگ لێ کردنەوە ف برهنه‌کردن.

ڕوت کرن: ڕوت کردن ف نگا: ڕوت کردن.

ڕوت‌ورەجاڵ: ١) هەژار، نەدار؛ ٢) حەشاماتی بی‌ناوی کەس‌نەناس ف ١) فقیر؛ ٢) رجّاله و هرجایی.

ڕوت‌وقوت: ١) هیچ دەبەردانە؛ ٢) بێ هیچ دارایی: (لە ڕوت‌وقوتی وەك من ڕو مەپـۆشـە / کە قـوتی ڕوتە قوتی عاشقـی ڕوت) «نالـی» ف ١) لخت مادرزاد؛ ٢) ندار.

ڕوتـە: ١) کەسێ کە هیچ شك نابـا؛ ٢) بێ نـمـودی پوُتەکە ف ١) لات آسمان‌جل؛ ٢) حقیر بی‌نمود.

ڕوتەحل: ڕوتاڵ، ڕوگرژ ف اخمو.

ڕوتەخت: بریتی لە بێ‌شەرم و ڕوهەڵماڵاو ف پرروی بی‌حیا.

ڕوتەڵ: ڕوتە ف نگا: ڕوتە.

ڕوتـەڵە: ١) پوُتەکەی بێ‌نمود؛ ٢) ئاژەڵی توُك لێ‌وەریو ف ١) بی‌نمود حقیر؛ ٢) حیوان مو ریخته.

ڕوتەن: زەوی کە گیای لێ نەڕواوە، ڕوتاڵ ف زمین بی‌گیاه.

ڕوتەنك: ١) بەشەرم، خەجاڵەتی؛ ٢) هەرشتی وەك شوشە ئەودیوی لێ دیار بێ ف ١) خجالتی؛ ٢) شفاف.

ڕوتەنی: ڕوتەن ف زمین بی‌گیاه.

ڕوتەوبون: ڕوت‌بوُنەوە، ڕوت‌بوُن ف نگا: ڕوت‌بوُن.

ڕوتەوکردن: ڕوت‌کردنەوە، ڕوت‌کردن ف نگا: ڕوت کردن.

ڕوتەوەبون: ڕوت‌بون، ڕوت بوُنەوە ف نگا: ڕوت‌بوُن.

ڕوتەوە کردن: ڕوت‌کردن، ڕوت‌کردنەوە ف نگا: ڕوت‌کردن.

ڕوتی: ١) بێ‌بەرگی؛ ٢) فەقیری و هەژاری ف ١) لختی؛ ٢) ناداری.

ڕوتیانەوە: ڕوتانەوە ف نگا: ڕوتانەوە.

ڕوتێ کـردن: ١) لە ڕوی کەسێ قسـەکـردن: (ڕوم تێ کـردو گوتم)؛ ٢) بەرەو جێ یان کەسێ ڕۆیشـتـن؛ ٣) توش‌هاتـنـی خۆشـی یان ناخـۆشی: (بـەخت ڕوی‌تێ‌کرد، نەگبەتی ڕوی تێ کردوە) ف ١) مخاطب قرار دادن؛ ٢) رونمودن به جایی؛ ٣) رونمودن شانس یا نکبت.

ڕوچ: ١) خوَر؛ ٢) ڕوَ، بەرانبەری شەو ف ١) آفتاب؛ ٢) روز.

ڕوچیار: ١) خوَر؛ ٢) ڕۆژگار، زەمانە ف ١) آفتاب؛ ٢) زمانه، روزگار.

ڕوچیارپەرست: گوڵەبەڕۆژە ف گل آفتاب‌گردان.

ڕوچ: ڕوچ ف نگا: ڕوچ.

ڕوچك: چرۆچاو، ڕوُ ف چهره.

ڕوچکان: ڕوتانەوەی مەل لە پەڕ و پۆ ف پرکندگی برنده.

ڕوچـن: ١) کونی دیوار یان سەربان کە تیشکـەی ڕۆژی پێدا دێتە ژوُر؛ ٢) بەرانبەری تاریك، ڕوُناك، ڕوشن ف ١) روزنه؛ ٢) روشن.

ڕوچنایی: بەرانبەری تاریکی، ڕوُناکی ف روشنایی.

ڕوچنە: کونی ماڵ بۆ ڕوچنایی، ڕوچن ف روزنه.

ڕوچـوُن: ١) قوپان، داچوُن: (سەربانەکە ڕوچـوە)؛ ٢) تێك ڕوُخـان ف ١) فرورفتگی؛ ٢) فروریختگی دیوار یا خانه.

ڕوچە: بەڕۆژ هیچ نەخواردن، ڕۆژوُ، ڕۆژگ ف روزه.

ڕوچەوان: بەڕۆژوُ ف روزه‌دار.

ڕوچێ: ڕوچە ف روزه.

ڕوچیار: ڕوجیار ف نگا: ڕوجیار.

ڕوچیارپەرس: ڕوجیارپەرست ف گل آفتابگردان.

ڕوچینك: ڕوچنە ف روزنه.

ڕوح: ڕح، گیانی گیاندار ف روح.

ڕوح: ڕح ف روح.

ڕوح‌توتیا: کانزایەکە نەرم ف فلزی معدنی است.

ڕوح‌چوُن: بریتی لە ترسی زۆر، زاڵەترەك بون ف زهره‌ترك شدن.

ڕوح دەبەر: زیندەوەر، خاوەن‌ژی ف جانور، جاندار.

ڕوح‌زل: خۆبین، بەفیز، بەدەعیە ف کنایه از متکبّر.

ڕوح‌لەبەر: ڕوح‌دەبەر ف جاندار.

ڕوخ: قەراغ، لێوارە، دەم‌چەم ف کرانه، کناره.

ڕوُخار: ١) بریتی لە شەرمەزار؛ ٢) مل‌کەج ف ١) کنایه از شرمسار؛ ٢) گردن کج.

ڕوُخان: ڕمان ف فروریختن دیوار یا خانه.

ڕوُخاندن: ڕمانن ف فروریزاندن، خراب کردن.

ڕوُخانن: ڕوُخاندن ف فروریزاندن، خراب کردن.

ڕوُخـانـە: ١) چۆم، چێـم، ڕو؛ ٢) بەست، بەستێـن ف ١) رودخـانـه؛ ٢) زمینهای کنار رودخانه.

ڕوُخاو: ڕمیاو ف خراب شده، منهدم.

ڕوخس: نیشتنی شەکر لە ژێر شتی شیریندا وەك مرەباو... ف تەنشین

شدن شکر در شربت و...

ڕۆخسار: چرۆچاو، دەموچاو، ڕۆ، دیم ف رخساره.

ڕۆخلە: ڕیخۆڵە ف روده.

ڕۆخۆش: خۆشڕۆ، دەم بەپێکەنین، دژی ترشڕۆ ف خوشروی.

ڕۆخە: ١) نزیك بە ڕمان، لەسەر ڕۆخان؛ ٢) ڕۆچوگ ف ١) آمادهٔ فروریختن؛ ٢) فرورفتگی زمین.

ڕۆخەك: ڕۆخە ف نگا: ڕۆخە.

ڕۆخیاگ: ڕۆخاو ف نگا: ڕۆخاو.

ڕۆخیان: ڕۆخان ف نگا: ڕۆخان.

ڕۆدار: ١) بەقەدرو حورمەت؛ ٢) بوێر، بێ‌ترس ف ١) محترم؛ ٢) نترس.

ڕۆدامالاو: بێ‌شەرم و بێ‌حەیا ف بی‌آزرم.

ڕۆدامالراو: ڕۆدامالاو ف بی‌آزرم.

ڕۆدامالیاگ: ڕۆدامالاو ف بی‌آزرم.

ڕۆدان: ١) قومان، بەسەرهات؛ ٢) خۆش ویستن و لاواندنەوە ف ١) روی دادن، حدوث؛ ٢) نوازش و روی خوش نشان دادن.

ڕۆداو: بەسەرهات، قومیاو ف رویداد.

ڕۆدای: ڕۆداو ف رویداد.

ڕۆدرژ: ڕۆترش، ڕۆگرژ ف اخمو.

ڕۆدەربایس: بەڕۆتەنك، خەجاڵەت لە ڕوی خەڵکا ف کم‌رو، خجالتی.

ڕۆدەربایست: ڕۆدەربایس ف کم‌رو، خجالتی.

ڕۆدەربایستی: کەم‌ڕۆیی ف کم‌رویی.

ڕۆدەربایسی: کەم‌ڕۆیی، شەرمنی لە قسەکردندا ف کم‌رویی.

ڕۆدی: ڕۆخلە، ڕیخۆڵە ف روده.

ڕۆدین: میزەڵدان ف مثانه.

ڕوراست: قسەی بێ پەناو پەسیو ف رك و صریح.

ڕوروو: وشەیەکە شین گێڕ دەیڵێن، ڕۆڕۆ ف کلمهٔ نوحه برای مرده.

ڕۆرەش: بریتی لە گوناحبار، فەدیکار، شەرمەزار، خەجاڵەت ف کنایه از گناهکار، روسیاه، خجل.

ڕۆرەشی: تاوانبـاری، گونـاحکـاری، خەجـاڵـەتی، شەرمـەزاری ف روسیاهی، کنایه از گناهکاری، شرمساری.

ڕۆریس: گیایەکی ڕەنگ سوورە سابونکەر دەکاری دێنن ف گیاهی است.

ڕۆز: پێکەوە نوساندنی پارچەی بڕاو بە نامانەت ف برهم دوختهٔ برش، پرو.

ڕۆزقە: گیایەکە ئەخورێ ف گیاهی است خوردنی.

ڕۆزگار: ڕۆجیار ف روزگار.

ڕۆزنامە: نوسراوێ کە دەنگ‌وباسی ڕۆژانەی تێدایە ف روزنامه.

ڕۆزە: ١) کەچ و کروچ و ژەنگاوی؛ ٢) دەم و چاو ئاولاوی ف ١) فرسوده و زنگارزده؛ ٢) آبله‌گون.

ڕۆزەر: بریتی لە خەجاڵەت، شەرمەزار ف کنایه از شرمنده.

ڕۆزەرد: ڕۆزەر ف کنایه از شرمنده.

ڕۆزەردی: خەجاڵەتی، شەرمەزاری ف شرمندگی.

ڕۆزەری: جوانـی سەوزەڕەنگ، پێستسپی ئامـاڵ زەرد ف رخسار سبزه‌رنگ.

ڕۆزەلە: ڕۆزەی گچکەو بێ نمود ف فرسودهٔ زنگ‌زده.

ڕۆزی: ڕسق، بژیوی خواداو ف روزی.

ڕۆژ: ١) ڕۆ، بەرانبەری شەو؛ ٢) خۆر ف ١) روز؛ ٢) آفتاب.

ڕۆژئەژمێر: ساڵ یێو، تەقویم ف سالنامه، تقویم.

ڕۆژاپاشین: سەلا، قیامەت ف قیامت.

ڕۆژابەسلانێ: ڕۆژاپاشین ف قیامت.

ڕۆژاسلاتێ: ڕۆژاپاشین ف قیامت.

ڕۆژاڤا: ١) خۆرنشین؛ ٢) زەردەپەڕ ف ١) غرب؛ ٢) غروب.

ڕۆژاڤایی: خەڵکی ولاتی خۆرنشین ف غربی.

ڕۆژانـو: ١) خۆری تازەهـەلاتـو؛ ٢) ڕۆژی نوێ؛ ٣) ناوی گۆڤـارێکی کوردی بو ف ١) آفتاب تازه سرزده؛ ٢) روز نو؛ ٣) نام مجله‌ای کردی.

ڕۆژانە: ١) لەکاتی ڕۆژدا؛ ٢) کرێی ڕۆژ بەڕۆژ ف ١) در روز؛ ٢) یومیّه، روزمزد.

ڕۆژاوا: ڕۆژاڤا ف نگا: ڕۆژاڤا.

ڕۆژاوایی: ڕۆژاڤایی ف نگا: ڕۆژاڤایی.

ڕۆژباش: وشەی توش‌بونی ئاشنا لە ڕۆژدا ف روزبخیر.

ڕۆژبڕ: کرێی ڕۆژبەڕۆژ، ڕۆژانە ف روزمزد.

ڕۆژبرن: تاوبردن، تاوانگازی ف آفتابزدگی.

ڕۆژبژێر: ڕۆژ ئەژمێر، ساڵ یێو ف تقویم.

ڕۆژبونەوە: سەرەتای بەیان، شەوەکی، بەرەبەیان ف اول فجر، دمیدن صبح.

ڕۆژبەڕۆژ: ڕۆژ لە دوای ڕۆژ، هەموڕۆژ ف روزبروز.

ڕۆژبەسەربردن: ڕابواردنی ڕۆژگار ف روزگار گذرانیدن.

ڕۆژبەیانی: هۆزێکە لە کوردستان ف عشیرتی است.

ڕۆژپەڕ: نێواری درەنگ، دەمی ڕۆژاوا ف وقت غروب.

ڕۆژپەرست: خمخـوگ، خمەگرو ف حربـا، نوعی سوسمـار، آفتاب‌پرست.

ڕۆژتا: نۆبەتێ کە هەربەڕۆژە، بەرانبەری شەوتا ف تب روزانه.

ڕۆژداگەڕان: کەمێ پاش نیوەڕۆ ف وقت زوال.

ڕۆژداگەڕیان: ڕۆژداگەڕان ف وقت زوال.

ڕۆژڕەش: بەدبەخت، چارەڕەش ف سیه‌روز.

ڕۆژڕەشی: بەدبەختی ف سیه‌روزی.

ڕۆژژمێر: ڕۆژئەژمێر، ساڵ یێو ف سالنامه.

ڕۆژقەتاندن: ڕۆژبەسەربردن ف روزگذراندن.

ڕۆژکان: هۆزێکی کوردە ف عشیره‌ای است.

ڕۆژکـردنـەوە: ١) شەوبەسـەر بردن؛ ٢) بریتی لە شەو نەنوستـن ف ١) شب گذراندن؛ ٢) کنایه از شب‌بیداری.

ڕۆژکی: هۆزەکی کوردە ف عشیرتی است.

ڕۆژگ: ڕۆچە ف ڕوزە.
ڕۆژگار: ۱) ڕۆجیار، ڕۆچیار؛ ۲) بەڕۆژ تا شەو ف ۱) روزگار؛ ۲) روزانە.
ڕۆژگارپەرست: ڕۆجیارپەرست ف گل آفتابگردان.
ڕۆژگاز: تاوەنگاز، تاوانگاز ف آفتابزدە.
ڕۆژگەز: ڕۆژگاز ف آفتابزدە.
ڕۆژگەستن: تاوانگازی ف آفتابزدگی.
ڕۆژگەستی: تاوبردو ف آفتابزدە.
ڕۆژگەوان: ڕۆچەوان، بەڕۆژو ف روزەدار.
ڕۆژگیران: دەمێ کە مانگ دەکەوێتە نێوان زەمین و ڕۆژ ف کسوف.
ڕۆژمز: ڕۆژبڕ، کرای ڕۆژانە ف روزمزد.
ڕۆژمزە: ڕۆژمز ف روزمزد.
ڕۆژمژ: ڕۆژمز ف روزمزد.
ڕۆژمێر: ساڵ پێو، تەقمین، تەقویم، ڕۆژنەژمێر ف سالنامە، تقویم سال.
ڕۆژن: ڕۆچن، ڕۆچنە ف روزنە.
ڕۆژناڕۆژ: ڕۆژێك وێستان و ڕۆژێك کردن ف یك روز در میان.
ڕۆژنامە: ڕۆزنامە ف روزنامە.
ڕۆژنامەچی: کەسێ کار لە ڕۆژنامەدا دەکا ف کارمند روزنامە.
ڕۆژنامەنوس: کەسێ ڕۆزنامە دەنوسێ ف روزنامەنگار.
ڕۆژناهی: دژی تاریکایی، ڕۆشنایی، ڕوناکی ف روشنایی.
ڕۆژنایی: ڕۆژناهی ف روشنایی.
ڕۆژنشین: خۆرنشین، خۆراوا ف باختر.
ڕۆژنە: ڕۆچنە ف روزنە.
ڕۆژو: ڕۆژگ، ڕۆچە ف روزە.
ڕۆژوخواردن: ڕۆژو نەگرتن، بەڕۆژونەبون ف روزەخواری.
ڕۆژوخۆر: کەسێ کە بەڕۆژو نابی ف روزەخوار.
ڕۆژوشکاندن: ڕۆژوخواردن ف روزەخواری.
ڕۆژوکردنەوە: بەربانگ کردنەوە، شتخواردن دوای تەواوبونی ڕۆژو ف افطار.
ڕۆژوگر: کەسێ کە وەڕۆژگ ئەوێ ف روزەگیر.
ڕۆژوگرتن: وەڕۆژگ بون ف روزەگیری.
ڕۆژوەوان: ڕۆچەوان ف روزەدار.
ڕۆژە: ئەڵماس ف الماس.
ڕۆژەجوت: بەشی کێڵانی ڕۆژێك لە زەوی ف جای شخم زدن در یك روز.
ڕۆژەڕێ: ڕێگەی ڕۆژێك بە پیادەیی ف یکروزە راه.
ڕۆژەکی: ۱) ڕۆژکی، هۆزێکی کوردە؛ ۲) ڕۆژێك لە ڕۆژان ف ۱) عشیرتی است؛ ۲) روزی، یك روز.
ڕۆژەن: ڕۆچن، ڕۆچنە، ڕۆژنە ف روزنە.
ڕۆژەلات: خاوەر، خۆرهەلات ف مشرق.
ڕۆژهەلات: ڕۆژەلات ف خاور.
ڕۆژی: ۱) ڕۆژگ؛ ۲) ڕۆزی، ڕسق ف ۱) روزە؛ ۲) روزی، رزق.
ڕۆژی بەرێ: ڕۆزی هەوەڵێ، ڕۆژی ئەزەلێ ف روز اول، روز ازل.
ڕۆژی پساتێ: ڕۆژا پەسلانێ ف روز قیامت.
ڕۆژی پەسلان: ڕۆژا پەسلانێ ف روز قیامت.
ڕۆژیك: نیسك ف عدس.
ڕۆژینگ: ۱) موغاری؛ ۲) کونی بەرزی دوکەڵ کێش ف ۱) بخاری؛ ۲) دودکش.
ڕۆژینە: ڕۆژانە، کرێی ڕۆژ بە ڕۆژ ف روزانە.
ڕوس: ۱) ڕوت، بێبەرگ؛ ۲) تیژ لە چێژەدا؛ ۳) خەڵکی ڕوسییە ف ۱) لخت؛ ۲) تندمزە؛ ۳) روسی، اهل روسیە.
ڕوسارد: بریتی لە گوێ پێ نەدان، ڕونەدان: (چومەلای بەڕوساردی بەخێری هێنام) ف کنایە از بیمبالات.
ڕوساردی: گوێ پێ نەدان ف بیمبالاتی.
ڕوسپی: ۱) سەربەرز، مرۆی بەئابڕو؛ ۲) جندە ف ۱) روسفید، آبرومند؛ ۲) فاحشە.
ڕوسپی کردنەوە: ۱) کاری باش و هونەراوی کردن؛ ۲) ئابڕو کڕینەوە ف ۱) کار خوب و هنرمندانە کردن؛ ۲) اعادۀ حیثیت کردن.
ڕوسپیەتی: ۱) خوێنی نیشانەی کیژبونی بوك؛ ۲) جندەیی ف ۱) نشانۀ بکارت عروس؛ ۲) فاحشگی.
ڕوست: ئاوایی جگە لە شار، دێ؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ۱) روستا؛ ۲) نام دهی است.
ڕوسور: مرۆی بێعیب و عار، سەربەرز و بەئابڕو، ڕوسپی ف دور از کار ننگین، روسفید.
ڕوسوری: ئابڕومەندی ف آبرومندی.
ڕوسە: بن خەرمان ف باقیماندۀ خرمن کە فقرا جمع می کنند.
ڕوسەخت: ۱) سەربڵند، ڕوسور؛ ۲) ڕوداماڵاو، بێشەرم ف ۱) روسفید در زندگی؛ ۲) پررو.
ڕوسەری: دەسماڵی سەر، سەرپۆشی ژنانە ف روسری.
ڕوسیا: ۱) شەرمەزار، خەجاڵەت؛ ۲) ئابڕوتکاو، ناوزڕاو ف ۱) شرمسار؛ ۲) رسوا.
ڕوش: ۱) شوێنی باریك و سەرچڵ لە توێخی سەرەوەی شتدا: (دەستم ڕوشاوە، شوشە ڕوشا، سواغەکە ڕوشاوە)؛ ۲) مرۆی شەڕانی و نەگونجاو؛ ۳) درشت، زبر؛ ۴) ئاوڵاوی، ڕوزە؛ ۵) جۆرێ بەری دارمازو؛ ۶) تیزماڵکی دار؛ ۷) تاڵی کەنارەی پارچە، ڕیشو ف ۱) خراش؛ ۲) تندخوی؛ ۳) خشن، زبر؛ ۴) آبلەگون؛ ۵) نوعی ثمر مازوج؛ ۶) پرز چوب؛ ۷) پرز کنارە پارچە.
ڕوشان: برینداربونی سەرچڵ ف خراش بردن.
ڕوشاندن: سەرچڵ بریندارکردن ف خراشیدن.
ڕوشاو: سەرچڵ بریندارکراو ف خراشیدە.
ڕوشاوی: بریندارکراو بەسەرچڵی ف دارای خراشها.
ڕوشتە: ڕستە، ڕشتە، ڕشدە، هەڕشتە ف رشتۀ آش.
ڕوشکان: خەجاڵەت بون ف خجلت، از رو رفتن.
ڕوشکاندن: خەجاڵەت کردن، تەریق کردنەوە ف خجل کردن، از رو بردن.
ڕوشکانن: ڕوشکاندن ف نگا: ڕوشکاندن.

ڕۆشکێن: تەریق کەرەوە، تەریق کەر [ف] خجالت دهنده، ازرو برنده.
ڕۆشکێنی: کاری ڕۆشکێن [ف] خجلت دهندگی، از رو بردن.
ڕۆشن: ۱) بەرانبەری تاریك، ڕوناك؛ ۲) بریتی لە دیارو زانراو؛ ۳) ئاگری هەڵکراو [ف] ۱) روشن؛ ۲) معلوم؛ ۳) افروخته.
ڕۆشن: مرۆی بەدفەڕی شەڕانی [ف] ستیزه‌جوی، بدخوی.
ڕۆشنا: ۱) ڕۆشن؛ ۲) ناسیاو، دۆست، دوای وشەی ئاشنا دێت: (ئاشناو ڕۆشنامان زۆرن) [ف] ۱) روشن؛ ۲) آشنا.
ڕۆشناکی: ڕوناکی [ف] روشنایی.
ڕۆشنایی: ۱) بەرانبەری تاریکی، ڕوناکایی؛ ۲) ناسیاوی [ف] ۱) روشنایی؛ ۲) دوستی، آشنایی.
ڕۆشن بونەوە: ۱) دیاردان، دیاری‌دان؛ ۲) گەشانەوەی ئاگر [ف] ۱) معلوم شدن؛ ۲) برافروختگی مجدّد آتش.
ڕۆشن‌بیر: زانا بەدابی زەمان، تێ گەیشتوی پێ گەیشتو [ف] روشنفکر.
ڕۆشن کردن: ۱) دیارکردنی نەزانراو؛ ۲) هەڵ کردنی ئاگر [ف] ۱) معلوم کردن؛ ۲) افروختن.
ڕۆشن کردنەوە: ۱) دیارکردنی نەزانراو، شی کردنەوە؛ ۲) هەڵکردنەوەی ئاگر، گەشاندنەوە [ف] ۱) معلوم کردن، توضیح دادن؛ ۲) برافروختن مجدّد آتش.
ڕۆشنی: ۱) ئاشکرایی، دیاری؛ ۲) دژی تاریکی، ڕوناکی [ف] ۱) آشکارا؛ ۲) روشنی.
ڕۆشە: ۱) ڕۆش؛ ۲) ڕۆزە؛ ۳) بەڵاو بەسەرهاتی خراپ [ف] ۱) نگا: ڕۆش؛ ۲) زنگزده، آبله‌گون؛ ۳) مصیبت وارده.
ڕۆشیان: ڕۆشان [ف] خراش بردن.
ڕۆشین: ڕۆشان [ف] خراش بردن.
ڕۆشێن: کەسێ یا شتێ کە ئەڕۆشێنێ [ف] خراشنده.
ڕۆغان: دوهن، ڕۆن، ڕۆن [ف] روغن.
ڕۆڤ: تۆکە بەر [ف] موی زهار.
ڕۆڤلك: تۆکەبەر، موی بەرگەدە [ف] موی زهار.
ڕۆڤە: کڕێوەو بادەوە، باسریشك [ف] کولاك.
ڕۆڤی: ڕێوی، ڕواس [ف] روباه.
ڕۆڤی: ۱) ڕوخڵە، ڕیخۆڵە، ڕۆدی؛ ۲) روڤی [ف] ۱) روده؛ ۲) روباه.
ڕۆڤی: ۱) ڕوخڵە؛ ۲) چتر، ڕواس، ڕوا، ڕێوی [ف] ۱) روده؛ ۲) روباه.
ڕۆڤی ڕەش: ڕێڵە خۆی گەورە [ف] رودهٔ بزرگ.
ڕۆڤی زراڤ: ڕێڵە خۆی بچوك [ف] رودهٔ کوچك.
ڕۆڤی ستور: ڕۆڤی ڕەش [ف] رودهٔ بزرگ.
ڕۆڤی کوێر: ڕێڵە خۆی کوێرە [ف] رودهٔ کور.
ڕۆق: شۆربە، چێشتی تراو [ف] شوربا، آش مایع.
ڕۆقاو: ئاوی پاشماوەی چێشتی تراو [ف] پساب آش مایع.
ڕۆقایم: بێ‌شەرم لە قسەدا [ف] پررو.
ڕۆقە: ڕۆقاو [ف] نگا: ڕۆقاو.
ڕۆقەرمچی: چڕو چاو چرچ و لۆچ [ف] رخسار پرچین و چروك.
ڕوك: ۱) پاشگر بە واتا: کاکڵ، ناوئاخن: (ناوەڕوك)؛ ۲) چنین بۆمیوە: (پاشەڕوك) [ف] ۱) محتوا، هسته؛ ۲) چیدنی میوه.
ڕۆك: ۱) چڕوچاو، ڕوخسار؛ ۲) ڕۆتش، شوێنی باریك بەسەرچڵی برینداو [ف] ۱) چهره؛ ۲) خراش.
ڕۆکار: ۱) دیار، لەبەرچاو؛ ۲) بەرانبەر: (ڕۆکاری خانو، لە ڕۆکاری گوند)؛ ۳) توێخی سەرەوە: (ڕۆکاری زەمین)؛ ۴) کاری کراوی دیار [ف] ۱) نما؛ ۲) نزدیك، مقابل؛ ۳) سطح، رویه؛ ۴) انجام آشکار کار.
ڕۆکان: ڕۆشان، داڕۆشان [ف] خراش برداشتن.
ڕۆکانن: ڕۆشاندن، داڕۆشاندن [ف] خراشیدن.
ڕۆکران: بەرەوژێر ڕژانی شتی ورد یان تراو [ف] فروریختن اجسام ریز یا مایع.
ڕۆکرانەوە: لە شەرمنی ڕزگاربون [ف] از خجالت رها شدن.
ڕۆکراو: بەرەوژێر داڕژاوی شتی وردە یان تراو [ف] مایع یا اشیاء ریز فروریخته.
ڕۆکراوە: ۱) ڕوخۆش؛ ۲) شەرم نەکەر لە خەڵك بۆ قسەو ڕوبەڕوبون [ف] ۱) خوشروی؛ ۲) دور از خجالت، چشم و گوش بازشده.
ڕۆکردن: بەرەوژێر ڕژاندنی شتی ورد یان تراو [ف] فروریزاندن اجسام ریز یا مایع.
ڕۆکردن: ۱) بەرەو شوێنێ چون؛ ۲) شەرم کردن؛ ۳) ڕوتێ کردن بۆ دواندن؛ ۴) دەرخستن، نیشان‌دان: (ئەگەر پوڵت هەس ڕوی کە) [ف] ۱) توجه؛ ۲) شرم کردن؛ ۳) روی گفتار درمخاطب کردن؛ ۴) رو کردن، نشان دادن.
ڕۆکردنەوە: ڕۆکرانەوە [ف] نگا: ڕۆکرانەوە.
ڕۆکرن: ڕۆکردن [ف] نگا: ڕۆکردن.
ڕۆکرن: شەرمکردن [ف] شرم کردن.
ڕۆکە: ڕۆش، ڕۆشان، داڕۆش [ف] خراش.
ڕۆکەتن: تاو هەڵاتن، خۆر کەفتن [ف] طلوع آفتاب.
ڕۆکەش: ڕوکێش، جۆرێ دەفرە کە دوتوێیە [ف] ظرف فلزی لعاب‌دار، روکش.
ڕۆکەن: روخۆش، دەم بە پێخەنین [ف] خنده‌رو.
ڕۆکەوتن: ئیسراحەت کردن، پاڵدانەوەو پشودان [ف] تکیه دادن، آسودن.
ڕۆکیان: ڕوکەداربون، ڕۆشان [ف] خراش برداشتن.
ڕۆکێش: دەفری دوتوێ، ڕۆکەش [ف] نگا: ڕۆکەش.
ڕۆگ: شیلەی ترێی کوڵاو، ڕب [ف] رب، چاشنی.
ڕۆگر: شەرمێون، ژنی بەحەیا [ف] آزرمجو، زن باحجاب.
ڕۆگرتن: ۱) شەرم کردن؛ ۲) توندبونی شیری هەوێن کراو [ف] ۱) شرم نمودن؛ ۲) بندآمدن شیر مایه‌زده.
ڕۆگرتی: شیری بەندهاتگ [ف] شیر بندآمدهٔ مایه‌زده.
ڕۆگرژ: ڕۆتاڵ، ڕۆترش [ف] اخمو.
ڕۆگە: شوێنێ کە زۆرکەس ڕوی تێ‌دەکەن، قوبڵە، قیبلە [ف] قبله.
ڕۆگەش: ڕوخۆش، دەم بەپێکەنین [ف] خوشروی.
ڕۆگیر: ۱) تۆڕە، قەڵس؛ ۲) تەریق، خەجاڵەت [ف] ۱) قهر کرده؛ ۲) خجلت زده.

ڕوگیری: تەریقی، خەجاڵەتی ف خجلت.

ڕۆل: ١) حوّل، گێـژو پەتیار؛ ٢) جۆرێ گیـا کە بەدار هەڵدەگەڕێ ف ١) گیج و دبنگ؛ ٢) نوعی پیچك.

ڕۆل: ژاڵە، لوڕ، لوڕك، گیایەکە گوڵی بەمەیی دەکاو بەتاڵ بەناوبانگە ف گیاه خرزهره.

ڕۆلك: ١) ڕۆل؛ ٢) سیسرەی کە شەوانە هەرا دەکا ف ١) خرزهره؛ ٢) جیرجیرك.

ڕۆلکەن: دەم بەپێکەنین، ڕوخۆش، ڕوگەش ف گشادەروی، خندان.

ڕۆلگـە: گونـدێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

ڕۆڵە: فرزەند، زار، بەچکەی بنیادەم ف فرزند.

ڕۆڵە: ڕۆڵە ف فرزند.

ڕۆڵەخوای: ڕۆخڵە، ڕیخۆڵە، ڕۆدی ف روده.

ڕۆلێ نان: تکالێ کردن، تەکلیف کردن ف خواهش کردن از کسی.

ڕۆلێ وەرگێڕان: بێزاری کردن لەکەسێ ف کنایه از بیزاری از کسی.

ڕوم: ڕوفك، توکەبەر ف موی عانه، زهار.

ڕۆم: ولاتی ترکان ف ترکیّه.

ڕومانە: بۆمبای دەستی، نارنجۆك ف نارنجك.

ڕومۆن: روگرژ، ناوچاوان ترش ف ترشرو.

ڕۆمەت: ١) کوڵمە، دیم، گۆنا؛ ٢) حورمەت، قەدرو عێزەت ف ١) گونه؛ ٢) احترام، عزّت.

ڕۆمـەت گرتـن: ١) قەدرگـرتـن، ڕێزلـێ نان؛ ٢) هەنیە هەڵگـرتن ف ١) احترام گذاشتن؛ ٢) مو چیدن از رخسار.

ڕۆمەتگیر: هەنیەهەڵگر ف موچین رخساره.

ڕۆمەڵخەزا: برێتی لە زەنازەناو ئاژاوەو پشێوی ف هنگامه و آشوب.

ڕۆمەڵغەزا: ڕۆمەڵخەزا ف هنگامه و آشوب.

ڕۆمی: ١) خواجانشین، خواجانە، سەکۆی بەر درگا؛ ٢) ترکی خەڵکی وڵاتی ترکان ف ١) سکوی جلو دروازه؛ ٢) ترك ترکیّه.

ڕۆن: ڕوان، دوهن ف روغن.

ڕۆن: ١) ڕۆن؛ ٢) ئاشکرا؛ ٣) ڕۆشن؛ ٤) بێ لیڵایی بە ڕەنگی ئاوی پاك؛ ٥) تراو، شـل؛ ٦) برێتـی لە دڵخـۆش؛ ٧) ڕۆی ئێمە ف ١) روغن؛ ٢) آشکـار؛ ٣) روشن؛ ٤) شفّاف؛ ٥) مایع رقیق؛ ٦) کنایه از شادمان؛ ٧) رخسار ما.

ڕۆناس: تەختەکالۆس، جۆرێ مۆریانە ف نوعی موریانه.

ڕۆناك: ڕۆشن ف روشن.

ڕوناکایی: ڕۆشنایی ف روشنایی.

ڕونـاك بوونـەوە: ١) ئاشکـرابـوونو دەرکەوتنـی ڕاستی ڕۆداو؛ ٢) ڕۆن بوونەوەی ئاوی لیڵ ف ١) روشن شدن قضیه؛ ٢) صاف شدن آب کدر.

ڕۆنـاك کردنـەوە: ١) ڕۆشنـاییدان بە تاریکی؛ ٢) دەرخستنی ڕاستی ڕوداو یان مەبەست ف ١) روشن کردن؛ ٢) روشن کردن معنا.

ڕۆناکی: ڕۆشنایی ف روشنایی.

ڕۆنان: دانان، نیان، دانیان ف نهادن.

ڕۆنان: دانیشتن، نیشتن ف نشستن.

ڕۆناندن: روناك کردن ف روشن کردن.

ڕۆناندن: بێخەم کردن، خاطرجەم کردن ف خاطر جمع کردن.

ڕوناو: شۆربای بێڕۆن ف آش مایع بدون چربی.

ڕۆناو: ڕۆنی زۆری دەگەڵ ئاوی کەم تێکەڵاو ف روغن زیاد آمیخته با آب کم.

ڕۆناوی: چەور، ڕۆن تێ هەڵسوڕاو ف روغن‌آلود، چرب شده.

ڕوناهی: ١) ڕۆناهی؛ ٢) ناوی مەجەللەیەکی کوردی بو ف ١) روشنایی؛ ٢) نام مجله‌ای کردی.

ڕۆناهی: ڕۆشنایی، ڕۆناکایی ف روشنایی.

ڕۆنایی: ڕۆناهی ف روشنایی.

ڕۆن بوونەوە: ١) ساف بوونی لیڵ؛ ٢) ئاشکرابوونی نهێنی کار ف ١) صاف شدن کدر؛ ٢) روشن شدن.

ڕۆنتك: ئەسر، ئەسرین ف اشك.

ڕۆندار: تیشك دەر ف روشنایی بخش.

ڕۆندان: دەفری ڕۆن ف ظرف روغن، روغندان.

ڕۆندان: ڕۆندان ف ظرف روغن.

ڕۆندك: ڕۆنتك ف اشك.

ڕۆنکاچاف: بینایی، سۆی چاو ف دید چشم.

ڕۆنکایی: ڕوناکایی، ڕۆشنایی ف روشنایی.

ڕۆن کردنەوە: دەرخستنی مەبەستی نەزانراو ف شرح دادن و فهمانیدن.

ڕۆن کرن: ڕۆنکردنە ناو شێو، ڕۆن دەچێشت کردن ف روغن ریختن در آش.

ڕۆنکی: ئەسر، فرمێسك ف اشك.

ڕۆنکی: پاڵوی دەگەڵ کورتان ف رانکی.

ڕونگ: خوریو موی بۆ جاری دوهەم لە ئاژەڵ فەیچی کراو ف پشمی که دوّمین بار از حیوان چیده می‌شود.

ڕۆن گرتن: هەڵچزاندنو چەورایی لێ گرتن ف روغن گیری.

ڕۆنوس: لەبەر نوسراو ف رونویس.

ڕۆنـە: ١) دەمی باریکی تیخ؛ ٢) فەرمانی دانیشتـن، دانیشە ف ١) لبه؛ ٢) بنشین، امر به نشستن.

ڕۆنەرم: شەرمێون ف خجالتی.

ڕونەریس: ڕۆنیاس ف روناس.

ڕۆنەك: روناکایی دەر ف روشنایی بخش.

ڕۆنەك: جێگەی دانیشتن لە ئەندامدا، قنگ ف نشیمنگاه.

ڕۆنەکەرە: نقیشك، فەریکەڕۆن ف کره.

ڕۆنی: ١) ئاشکرایی؛ ٢) تراوی ف ١) آشکارا؛ ٢) آبکی بودن.

ڕۆنێ: بنیش، دانیشە ف امر به نشستن، بنشین.

ڕۆنیاچاف: ڕۆنکا چاف ف دید چشم.

ڕۆنیاس: بنی گیایەکە بۆ ڕەنگی بەن دەکار دێت ف روناس.

ڕۆنیاسی: ڕەنگی پەمەیی تۆخ ف رنگ صورتی تیره.

ڕۆنیشتن: دانیشتن، ڕونان ف نشستن.

ڕۆنیشتو: دانیشتو ف نشسته.
ڕۆنیشتی: ڕۆنیشتو ف نشسته.
ڕۆنین: ١) ڕۆنیشتن؛ ٢) تماشاکردن ف ١) نشستن؛ ٢) نگاه کردن.
ڕۆنین: ڕۆنیشتن، دانیشتن ف نشستن.
ڕۆوەرگێڕان: پشت تێ کردن ف روی برگرداندن.
ڕوه : پانایی قماش، بەری ماڵی گەزی ف عرض قماش.
ڕۆهـاتن: خەجـاڵەت نەبون لە وتن یا لە کردن ف جسارت در گفتن یا کردن کاری.
ڕوهت: روت، زەلوت ف لخت.
ڕوهت کرن: ڕوت کردن ف لخت کردن.
ڕوەك: هەرچی لە زەوی شین دەبێ ف نباتات، رستنی.
ڕوهن: ١) ڕۆهن؛ ٢) دوهن، ڕۆغان ف ١) روشن: ٢) روغن.
ڕۆهن: ڕۆشن ف روشن.
ڕوهنی: ڕۆشنی ف روشنی.
ڕۆهەڵات: ڕۆژهەڵات، خاوەر ف مشرق.
ڕۆهەڵماڵاو: ڕۆداماڵاو ف بی‌شرم، پررو.
ڕۆهەڵماڵدراو: ڕۆداماڵاو ف بی‌شرم.
ڕۆهەڵماڵڕاو: ڕۆداماڵاو ف بی‌شرم.
ڕۆهیشك: ڕۆگرژ ف اخمو.
ڕۆی: تۆکەبەر ف موی عانه، زهار.
ڕویال: روتەن، بێ گیاو بێ مو ف عاری از گیاه یا مو.
ڕۆیبـار: ١) چەم، چۆم، ڕوبـار، ڕۆخـانـه؛ ٢) ڕوبـەڕو ف ١) رودبـار؛ ٢) رودررو.
ڕۆیت: ڕۆت، ڕۆس ف لخت.
ڕۆیتان: ڕۆتەن ف زمین لخت از گیاه.
ڕۆیتانە: ڕۆتەن ف زمین لخت از گیاه.
ڕۆیت کردن: ڕۆت کردن ف لخت کردن.
ڕۆیچ: ڕۆت، ڕۆس ف لخت.
ڕۆیچاندن: ڕۆت کردن ف لخت کردن.
ڕوێز: گومان، دودڵی ف شك، گمان.
ڕۆیس: ١) ڕۆس، ڕۆت، ڕویچ؛ ٢) ڕۆش، ڕۆشە ف ١) لخت؛ ٢) خراش.
ڕۆیش: ڕۆش ف نگا: ڕۆش.
ڕۆیشاندن: ڕۆشاندن ف خراشیدن.
ڕۆیشای: ڕۆشاو ف خراشیده.
ڕۆیشتن: چوُن، لەجێ نەمان ف رفتن.
ڕۆیقك: ڕۆقی، ڕۆدی، ڕۆخڵە، ڕیخۆڵە ف روده.
ڕۆیل: ڕول، ژاڵە، ڕۆلك ف خرزهره.
ڕۆین: ڕۆیشتن ف رفتن.
ڕۆین: ١) ڕۆین؛ ٢) ڕۆن ف ١) رفتن؛ ٢) روغن.
ڕوێنج: کرمی گیابڕ کە حەیوان دەگەڵ گیا دەیخۆن و پێ دەمرن ف نوعی کرم که حیوانات به همراه علف می‌خورند و می‌میرند.
ڕۆینە: جۆرێ هەڵپەڕکێ ف نوعی رقص کُردی.
ڕۆینەوە: گەڕانەوە بۆ شوێنی بەرێ ف بازگشت به جای اوّل.
ڕۆی‌نیشتن: ڕۆنیشتن ف نشستن.
ڕە: پاشگر یان پێشگر واتای دەگەڵ دەگەیەنێ: (بمەڕە وەرە، ڕەپاڵی نێ) ف پسوند و پیشوند بەمعنی با، همراهی.
ڕه : ڕدێن، ڕندێن، ئەڕدێن، ڕیش ف موی زنخ، ریش.
ڕەب: بەرەی زین و کورتان ف از ابزار زین و پالان.
ڕەباس: ئاودان بۆ ڕەپستە ف آب دادن زمین قبل از کشت.
ڕەبساندن: کردنە ڕەپستە ف نگا: ڕەباس.
ڕەبت: ڕەبیت ف نگا: ڕەبیت.
ڕەبەت: ١) سیپە، بۆسە؛ ٢) ناوی شارۆکێکە ف ١) کمینگاه شکارچی؛ ٢) نام شهری در کردستان.
ڕەبەق: بێ زیادوکەم، بە تەواوی ف تماماً. آزگار.
ڕەبـەن: ١) سەڵـت، بێ‌ژن؛ ٢) گەڕیـدەی ماڵ‌بەکـۆڵەوە، هەڵوەدا ف ١) بی‌زن، مجرّد؛ ٢) خانه‌بەدوش.
ڕەبەنۆك: گوڵەمێلاقە ف آلاله.
ڕەبیت: هەرشتێ زوتر لە شتی تر پێ دەگا، مرۆ یان گیاو ... ف زودرس.
ڕەپ: ١) قیت، دەرپەڕیو، زۆپ؛ ٢) ڕاست ورەوان، بێ وەشارتن: (ڕەپ و ڕاست پێت بێژم)؛ ٣) پەنەماوی توند بوگ: (جەواڵەکە هێند پڕە ڕەپ ڕاوەستاوە) ف ١) برجسته، بارز؛ ٢) رك و صریح؛ ٣) پرشده با فشار.
ڕەپال: جلکی شڕۆڵ ف لباس ژنده.
ڕەپاڵ: ١) دوکـەوتوُیی، ڕەگەڵ کەوتوُیی: (ئەو قسەی ڕەپـاڵ دەدەن)؛ ٢) ماڵی لەکـارکـەوتـوی ئەیاغ ف ١) نسبت، بەهمـراه؛ ٢) کالای فرسودهٔ بنجل.
ڕەپاڵدان: پێوەخستن، ڕەگەڵ خستن ف نسبت دادن.
ڕەپاڵ‌نان: دەرکردنی بە زۆری و بە سوکایەتی ف دك کردن با اهانت.
ڕەپاندن: کوتانی شتی نەرم بە دەست یان بە دار ف کوبیدن جسم نرم با دست یا چماق.
ڕەپاوڕەپ: بێ ڕۆدەروایسی، ڕەپ و ڕاست، ڕاست و ڕەوان ف رك و صریح.
ڕەپبون: ١) پڕبـون و گنـج لێ بڕان: (هـێنـدەم پەنیر تێ ئاخنیوە ڕەپ‌بوە)؛ ٢) برێتـی لە کێرهەستان ف ١) پرشـدن زیاد و با فشار؛ ٢) کنایه از برخاستن آلت مرد.
ڕەپڕەپان: ١) دەنگی پای کەسانێ کە لە داوەت هەڵدەپەڕن؛ ٢) دەنگی سم و سمکـوڵی سواران ف ١) صدای پایکوبی گروهی؛ ٢) صدای سم اسبان.
ڕەپڕەپە: مرۆی بەژن‌بڵندو ڕاست ف قد راست و بلند.
ڕەپڕەپیسك: ڕەگی بن ئەژنۆ، ڕەفیسك، ڕەفیسکە ف رگ پشت زانو.
ڕەپستە: ئاوەنیا ف نگا: ئاوەنیا.
ڕەپ کردن: قیت کردنەوە ف برجسته کردن.
ڕەپن: ١) ڕوکار؛ ٢) بە لەپی دەست زللە لێدان ف ١) روکار؛ ٢) سیلی زدن با کف دست.
ڕەپوڕاست: بێ ڕوُبینی ف با صراحت.

ڕەپە: دەنگی ڕەپاندن، دەنگی کوتانی شتی نەرم ف صدای کوبیدن جسم نرم.

ڕەپەڕەپ: دەنگی ڕەپاندنی زۆر ف صدای پی‌درپی کوبیدن جسم نرم.

ڕەپەڵ: ۱) دەستەی کایەکەر، دەستەی هاوبازی؛ ۲) پوش‌و پاری ئازاد، لەوەڕ ف ۱) دستهٔ بازی‌کنان؛ ۲) خشك گیاه بی‌صاحب.

ڕەپەڵگا: جێ لەوەڕی ئازاد، لەوەڕگا ف چراگاه آزاد.

ڕەپەڵە: دەستەی گەمەکەران ف دستهٔ بازی‌کنان.

ڕەپێتە: دابەستە، ئاژەڵی ڕاگیراو بۆ قەڵەو بون ف پروار.

ڕەپیسك: ڕەپ ڕەپیسك ف رگ پشت زانو.

ڕەپێڵگە: کوێرەڕێ، ڕێگەی باش نەکوتراو ف کوره‌راه.

ڕەپێڵە: ڕەپێڵگە ف کوره‌راه.

ڕەت: ۱) بزوتنی بەتەکان: (پاڵی پێوە نام ڕەتم برد)؛ ۲) مردەو زیندە، قوڵکە لە سەر ڕێگەی نچیر: (کەروێشك دە **ڕەت** کەوت)؛ ۳) هزرو بیر: (لە ڕەت دام کە چی بکەم)؛ ۴) لە ڕێ کلا، لە ڕێ دەرچو: (**ڕەت** بو ڕێگەی لێ تێك چو)؛ ۵) بنچینە: (**بنەڕەتی** دیوار، ئەوانە **بنەڕەتیان** باش نیە)؛ ۶) بڕوات ف ۱) حرکت تند، تکان؛ ۲) چالە در راه نخجیر؛ ۳) فکر و اندیشە؛ ۴) منحرف از راه؛ ۵) اصل و اساس؛ ۶) برود.

ڕەتان: ڕاکردن لە ترسان، هەڵاتن ف فرار، دویدن.

ڕەتاندن: غارپێ کردن ف وادار به دویدن کردن.

ڕەتانن: ڕەتاندن ف نگا: ڕەتاندن.

ڕەتاو: ناچار بە غاردان کریاو ف وادار شده به فرار.

ڕەتبردن: ۱) تەکان‌خواردن لە پڕ؛ ۲) هەڵەنگوتن ف ۱) تکان خوردن ناگهانی؛ ۲) سکندری خوردن.

ڕەتبوُن: ڕابردن ف گذشتن.

ڕەتدان: هەڵەنگوُتن ف سکندری خوردن.

ڕەت کردن: بەڕێ کردن‌و لە خۆ دورخستنەوە ف رد کردن و از خود دور کردن.

ڕهتن: ڕژاندن ف ریختن.

ڕەتە: چۆنیەتی ڕۆیشتن، ڕەوت ف کیفیّت راه رفتن.

ڕەتەنی: لەسەر ڕۆیشتن، کەسێ دەیەوێ لە جێ یەك نەمێنێ ف رفتنی.

ڕەتەوە: ۱) تۆرەمەنامە، شەجەرەی باب‌و باپیران؛ ۲) تۆرەمە ف ۱) نژادنامه، شجرهٔ خانواده؛ ۲) نژاد.

ڕەتەوی: بەرخی لەشیرکراوەوە ف برهٔ از شیر بریده.

ڕەتیاگ: زۆرغار دراوی ماندو ف دوانیدهٔ خسته.

ڕەتیان: غارکردنی زۆر ف از دویدن زیاد خسته شدن.

ڕەتیم: چاڵی پڕەوەکراو ف چالهٔ پرشده از خاك.

ڕەتیماندن: پڕکردنەوەی چاڵ لە خۆڵ ف پرکردن چاله از خاك.

ڕەتین: ڕەتان ف نگا: ڕەتان.

ڕەتێن: کەسێ کە گیانداری ناچار بە غاردان دەکا ف کسی که وادار به دویدن می‌کند.

ڕەجاڵ: بۆرەپیاگی نەدار ف ناشناس فقیر.

ڕەجفین: لەرزین ف لرزیدن.

ڕەجڵ: شیاو ف شایسته.

ڕەجوا: ڕجوا ف نگا: ڕجوا.

ڕەجوان: ئەسپی خۆشبەز ف اسب‌رهوار.

ڕەجەن: ڕوُت‌و ڕەجاڵ ف بینوا، بیچاره.

ڕەچ: ڕچ ف نگا: ڕچ.

ڕەچاو: بژاردنی یەکێ بۆ کارێ ف زیرنظر گرفتن.

ڕەچاوکردن: ڕاچاو کرن ف نگا: ڕاچاو کرن.

ڕەچسە: ڕچاو ف نگا: ڕچاو.

ڕەچو: لاساری، گوێ نەبیسی ف لجاجت.

ڕەچوکار: لاسار، گوێ نەبیس ف لجوج.

ڕەچەڵ: مرەبای میوە ف مربّا.

ڕەچەڵاك: بنچینە، ڕەگ‌و ڕیشە ف بیخ و اصل.

ڕەچەڵەك: ڕەچەڵاك ف بیخ و اصل.

ڕەچەڵەك‌ناس: تۆرەمەناس، پسپۆڕ لە بنەما ناسین‌دا ف نژادشناس.

ڕەح: گیان، جان، ڕح، ڕۆح ف روح، جان.

ڕەحاتی: ئامرازێکی زارگوشادی بن‌تەنگە شتی تراوی پێ لە دەفر دەکەن ف قیف.

ڕەحتی: وەستان لەبەر ماندوبونێ ف خستگی درکردن، توقف به‌دلیل خستگی.

ڕەحەت: ئاسودە ف راحت.

ڕەحەت‌بون: ۱) ئاسودە‌بون؛ ۲) برێتی لە ئاوهاتنەوەی مرۆ ف ۱) آسوده شدن؛ ۲) کنایه از آب پشت ریختن، انزال.

ڕەحەتی: ۱) ڕەحاتی؛ ۲) خۆشی و آسودەیی ف ۱) قیف؛ ۲) استراحت و امن و آسودگی.

ڕەحیم وەرقە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

ڕەخ: ۱) ڕۆخ، قەراخ؛ ۲) لا، تەرەف ف ۱) کنار؛ ۲) طرف، سو.

ڕەخت: ۱) زنبەری سەری ئەسپ؛ ۲) تەرح‌و دیدار؛ ۳) فیشەکدان؛ ۴) بەرگ‌و شمەك ف ۱) یراق اسب؛ ۲) سیما، ریخت؛ ۳) فانوسقه؛ ۴) رخت.

ڕەختە: خۆگرتەو قایم ف محکم و بی‌عیب.

ڕەخدار: ئاگاداری ڕێگەوبان ف راهبان، راهدار.

ڕەخس: ۱) هەڵپەڕکێ، داوەت؛ ۲) پەیدابوُنی سروشتی ف ۱) رقص؛ ۲) به‌وجود آمدن طبیعی.

ڕەخسان: بەدی هاتن لەخۆوە ف به‌وجود آمدن.

ڕەخساندن: بەهەڵکەوت بەدی هێنان: (خوا **ڕەخساندی**) ف اتّفاقی درست شدن کار.

ڕەخساو: پەیدابوی بەهەڵکەوت ف پدیدآمدهٔ اتفاقی.

ڕەخسین: ڕەخسان ف نگا: ڕەخسان.

ڕەخسیو: ڕەخساو ف نگا: ڕەخساو.

ڕەخش: ڕەختی ئەسپ ف یراق اسب.

ڕەخشان: تیشك‌دەر، بریقەدەر ف رخشنده.

ڕەخنە: ۱) تانەو سەرکۆنە؛ ۲) عەیب گرتن؛ ۳) شلی و سستی؛ ۴) قەڵش، درز ف ۱) سرزنش؛ ۲) ایراد گرفتن؛ ۳) سستی؛ ۴) شکاف، درز.

ڕەخنەگر: ۱) عەیب لەشت‌گر؛ ۲) کون‌گر ف ۱) ایرادگیر؛ ۲) درزگیر.

ڕەد: ۱) دانـەوە، گەڕانـدنـەوە؛ ۲) لە ئەزمـون دەرنـە چوُگ؛ ۳) لە خۆ دورخستنەوە ف ۱) پس دادن؛ ۲) رد در امتحان؛ ۳) از خود دور کردن.

ڕەدا: قایل‌بون، ڕازی‌بون: (هەرچەند کردم بۆم نەهاتە **ڕەدایە**) ف رضایت.

ڕەداڵە: ڕداڵ ف پیر هوسباز.

ڕەداندن: لەخۆ دورکردن ف راندن، از خود دور کردن.

ڕەدبون: ڕابردن ف گذرکردن.

ڕەدبین: ڕەدبون ف گذرکردن.

ڕەدم: پڕبونەوەی چاڵایی ف پرشدن چاله از خاك.

ڕەدماندن: پڕکردنەوەی چاڵایی ف پرکردن چاله از خاك.

ڕەدوُخستن: وەشـوێن خستنی ژن کە دەگەڵ پیاوێ ڕاکات ف فراری دادن زن با مرد.

ڕەدوُکەوتن: هەڵاتنی ژن دەگەڵ پیاوی دڵخوازی ف فرار زن با مرد دلخواه.

ڕەدوُکەوتوُ: ژنی هەڵاتو دەگەڵ پیاوی دڵخوازی ف زن فراری بامرد دلخواه.

ڕەدوُکەوتە: ڕەدوُکەوتوُ ف نگا: ڕەدوُکەوتوُ.

ڕەدە: جێگـــەی سەخـتو بەرداوی لە چیادا، ڕەوەز ف جای سخت و سنگلاخ در کوه.

ڕەدیمـان: ئاوەژو کردنـەوەی دەفر، نخون کردنەوەی ئامان ف واژگون کردن ظرف.

ڕەز: ۱) باغی ترێ؛ ۲) بنە ترێ ف ۱) تاکستان؛ ۲) تاك.

ڕەزا: ۱) تەرح‌و دیدار: (**ڕەزای شیـرینـــە**)؛ ۲) قایـل، ڕازی، ڕەدا ف ۱) سیما و قواره؛ ۲) راضی.

ڕەزاتاڵ: ئێسك قورس ف گرانجان، دوست‌نداشتنی.

ڕەزاشیرن: ئێسك سوك ف سبکروح، تودل‌برو.

ڕەزاشیرین: ڕەزاشیرن ف نگا: ڕەزاشیرن.

ڕەزاقورس: ڕەزاتاڵ ف گرانجان.

ڕەزاقی: جۆرێ تری ف نوعی انگور.

ڕەزاگران: ڕەزاتاڵ ف گرانجان.

ڕەزامەندی: قبوڵ کردن، دڵ‌پێ خۆش بوُن ف راضی بودن.

ڕەزانە: پیتاکی ڕەز، باجی باغی ترێ ف باج تاکستان.

ڕەزاو: ۱) سەرەتـای پێك گەیشتنی دو چۆم؛ ۲) ناوە بۆ مەڵبـەنـدێك لە کوردستان ف ۱) مصب رودخانه؛ ۲) نام منطقه‌ای در کردستان.

ڕەزبـەر: ۱) جەنگەی ترێ گەیشتن؛ ۲) مانگی حەوتەمی ساڵ، هەوەڵ مانگی پایز ف ۱) موسم انگور رس؛ ۲) مهرماه.

ڕەزرەزوك: بەرێکی چکـۆڵـەی سوُری بەهێشـوە لە گیایەك پەیا ئەبێ، ڕێزەڵە ف تاج‌ریزی، ثمر گیاهی است.

ڕەزڤان: باخەوانی باخی ترێ ف باغبان تاکستان، رزبان.

ڕەزڵخوا: ۱) لە ڕای خوا؛ ۲) برێتی لە ڕوُت‌و نەداری تەواو ف ۱) در راه خدا؛ ۲) کنایه از فقیر مسکین.

ڕەزڵە: ۱) ڕەزرەزوك؛ ۲) موغەرەی پشت ف ۱) تاج‌ریزی؛ ۲) مهرهٔ فقرات.

ڕەزڵەپێچ: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه هزارچشان.

ڕەزو: نەمامی دار بەڕوُ ف نهال بلوط.

ڕەزوان: ڕەزڤان ف رزبان، باغبان رز.

ڕەزەڵخوا: ڕەزڵخوا ف نگا: ڕەزڵخوا.

ڕەزەن: ڕزدە، ئاڵقەڕێزو دوُلایی ف چفت در.

ڕەزەوان: ڕەزڤان ف رزبان، باغبان تاکستان.

ڕەزیل: ۱) دەس قوُچـاو، ڕژد، چکوُس، چکود؛ ۲) مرۆی لەکارکەوتە؛ ۳) سوك‌و بێ‌ئابـــڕو: (هـەر **ڕەزیلم کرد**) ف ۱) خسیس؛ ۲) از کار افتاده؛ ۳) آبرو رفته.

ڕەژ: ۱) ڕەش، سیا، بەرانبـەری سپی؛ ۲) دەرمانی ڕەنگ‌کردنـی موُ ف ۱) سیاه؛ ۲) داروی رنگ کردن مو.

ڕەژان: موُ ڕەنگ کردنەوە ف رنگ زدن مو.

ڕەژتـن: ۱) ڕەژان؛ ۲) چاو بەکـــل ڕشـتـن ف ۱) رنـــگ کـردن مو؛ ۲) سرمه‌کشیدن چشم.

ڕەژتنـەوە: ۱) ڕشتنـەوە؛ ۲) هەمـوُلا گرتنـەوە ف ۱) نگـا: ڕشتنـەوە؛ ۲) فراگیری.

ڕەژمیری: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

ڕەژنە: تاوەبارانی توند ف رگبار باران.

ڕەژوُ: خەڵوُز ف زغال.

ڕەژۆ: بڕەژێ ف سرمه‌کش.

ڕەژەن: قورمی بن دیزە، دودە ف دودهٔ زیر دیگ و...

ڕەژی: ڕەژوُ ف زغال.

ڕەژیدان: خەڵوُزدان، جێ‌خەڵوُز ف زغالدان، اشبو.

ڕەس: پاشگر بەواتا: گەیین، پێ گەیین: (فریا **ڕەس**) ف پسوند بەمعنی رسیدن.

ڕەسا: پێ گەیشتو، پێ ڕاگەیشتو، پڕاوپڕ ف رسیده، کفایت کننده.

ڕەساندن: ۱) لکاندن، پێوە نوساندن؛ ۲) پێ گەیاندن ف ۱) چسباندن؛ ۲) تربیت بچه.

ڕەسخ: بەردباران ف سنگسار.

ڕەسلێ روُڤی: ڕێزەڵە ف تاجریزی.

ڕەسم: ۱) داب، ڕێ‌و شوێن؛ ۲) شکڵ ف ۱) عادت، شیوه؛ ۲) شکل.

ڕەسنە: گوریس ف رسن.

ڕەسو: سوکەڵەناوی ڕەسوُڵ ف مخفف اسم رسول.

ڕەسەن: ۱) بنەچەکە؛ ۲) نەجیم‌زادە ف ۱) نژاد؛ ۲) اصیل، نجیب.

ڕەسی: ۱) پێ گەیشتن: (فریادڕەسی)؛ ۲) گەیشتو: (میوە **ڕەسی‌یە**) ف ۱) سررسیدن؛ ۲) رسیدن میوه.

ڕەسیدە: مرۆی تازە پێ گەیشتو: (مناڵەکە شوکور **ڕەسیدە بوە**) ف جوان

رسا، رشد کرده.

ڕەسین: گەیشتن، وەختی بەهرەدان ف رسیدن.

ڕەش: ۱) ڕەژ، دژی سپی، سیا؛ ۲) بریتی لە فنگ؛ ۳) پڕژ، پڕژان ف ۱) سیاه؛ ۲) کنایه از مقعد؛ ۳) پاش، پاشیدن.

ڕەشاتی: ۱) ڕەشایەتی؛ ۲) تاریکایی شەو ف ۱) سیاهی؛ ۲) تاریکی شب.

ڕەشادۆك: تەڕەتیزە ف ترتیزك.

ڕەشاش: تفەنگێ کە زۆر فیشەکان یەکجێ دەهاوێ ف مسلسل، آتشبار.

ڕەشاف: ۱) نەخۆشیەکی چاوە؛ ۲) کێم و زوخاوی دەرون ف ۱) آب سیاه چشم؛ ۲) ریم درون.

ڕەشالۆك: گوڵك، ریشو ف منگوله.

ڕەشان: بریتی لە بزن و گۆشتی بزن ف کنایه از بز و گوشت بز.

ڕەشاندن: پڕژاندن ف پاشیدن.

ڕەشانگ: ۱) عەرزی بەفرلەسەر لاچوگ؛ ۲) بریتی لە بزنەمو و گۆشتی بزن ف ۱) زمین که برفش آب شده؛ ۲) کنایه از بز و گوشت بز.

ڕەشاو: ۱) ڕەشاف؛ ۲) پڕژاو ف ۱) نگا: ڕەشاف؛ ۲) پاشیده.

ڕەشایی: ۱) ڕەنگی ڕەش؛ ۲) تارمایی لە شەودا؛ ۳) گوندنشینی بێ جوت و گا؛ ۴) زەوی کە بەفری لەسەر چوتەوە؛ ۵) بەژگە دەریا، وشکانی؛ ۶) تاریکایی ف ۱) سیاهرنگی؛ ۲) سیاهی شبح؛ ۳) دهاتی روزمزد، خوش نشین؛ ۴) زمین که برفش آب شده؛ ۵) خشکی؛ ۶) تاریکی.

ڕەشایی داهاتن: ۱) چاونێشانی بەرەوکوێری چون؛ ۲) کوێر بون ف ۱) چشم‌درد منتهی به کوری؛ ۲) نابینا شدن.

ڕەشباز: بەڵەکی ڕەش و سپی ف خلنگ سیاه و سفید.

ڕەشبازگ: ڕەشباز ف نگا: ڕەشباز.

ڕەشبازو: ڕەشباز ف نگا: ڕەشباز.

ڕەش باف: ئاماڵ ڕەش ف سیه‌فام.

ڕەش باو: ئاماڵ ڕەش، کەوەی تۆخ ف سیه‌فام، کبود تیره.

ڕەشبگیر: هەموکەس بۆ شەڕ ناردن ف بسیج عمومی برای جنگ.

ڕەشبۆرە: خۆڵەمێشی ڕەنگی ئاماڵ ڕەش ف خاکستری رنگ مایل به سیاهی.

ڕەشبۆز: ئەسپی ڕەشی ئاماڵ شین ف اسب سیاه مایل به کبود.

ڕەش بون: بریتی لە لەبەر چاو کەوتن، کەس نەویستن ف کنایه از منفور شدن.

ڕەش بونەوە: ۱) بەفر لەسەر زەوی لاچون؛ ۲) کوژانەوەی پۆلو ف ۱) آب شدن برف؛ ۲) زغال شدن اخگر.

ڕەش بەش: باڵدارێکە ڕەش لە قاژو چکۆلەتر ف پرنده‌ای است.

ڕەش بەشە: ڕەش بەش ف نگا: ڕەش بەش.

ڕەش بەڵەك: ۱) داوەتی ژن و پیاو لە دەستی یەکتردا؛ ۲) نوسراوی سەر قاقەز؛ ۳) بازگ، ڕەشباز؛ ۴) بەنە بادراوێکە ڕاست و چەپ دەملی منالانی دەکەن ف ۱) رقص مرد و زن باهم؛ ۲) نوشته؛ ۳) ابلق، سیاه و سفید؛ ۴) نخی است که بچه‌ها به گردن می آویزند.

ڕەشبین: ۱) بێهومێد؛ ۲) بەئێرەیی ف ۱) بدبین؛ ۲) حسود.

ڕەش پۆش: ۱) جلك ڕەش؛ ۲) بریتی لە ئازیەتبار ف ۱) سیاهپوش؛ ۲) کنایه از غزادار.

ڕەشتاڵ: ئەسمەری ئاماڵ ڕەش ف گندمگون سیاه‌چرده.

ڕەشتاڵە: ڕەشتاڵ ف نگا: ڕەشتاڵ.

ڕەشتوز: ۱) ڕەشی بریقەدار؛ ۲) جۆرێ تیخی شەمشێر و خەنجەر، دەبان ف ۱) سیاه براق؛ ۲) نوعی تیغ شمشیر و خنجر.

ڕەشتی: شەدە، مشکی ف کشباف.

ڕەشخوێن: خوێندنی بێ مانازانین ف خواندن بدون فهم معنی.

ڕەش داگەڕان: ئارەق کردن و گرژبون لە ڕکان ف کنایه از خشمگین شدن زیاد.

ڕەش داگەڕیان: ڕەش داگەڕان ف کنایه از خشمگین شدن زیاد.

ڕەش داگیرسان: ڕەش داگەڕان ف کنایه از خشمگین شدن زیاد.

ڕەشڕشك: ۱) زیوان، دەنکێکی ڕەشە دەگەڵ گەنم؛ ۲) ڕەشکێنە، بیبیلەی چاو ف ۱) دانهٔ سیاه در گندم؛ ۲) مردمك چشم.

ڕەش ڤەتێ: وا دەردەکەوێ ف چنین می نماید.

ڕەش ڤەنایێ: وا دیار ناکا ف چنین نمی نماید.

ڕەش قەلین: ڕەش هەڵگەڕان لە تەریقی ف سیاه شدن از شرمندگی.

ڕەشك: ۱) کاڵەمویین، پێڵاوی لە لباد؛ ۲) کوێرووی دەغڵ ف ۱) پای‌افزار مویین یا نمدی؛ ۲) سیاهك آفت غلّه.

ڕەشك: ۱) بیبیلەی چاو؛ ۲) سیان، قورم ف ۱) مردمك چشم؛ ۲) دوده.

ڕەشکار: ڕەشتاڵ ف گندمگون سیه‌چرده.

ڕەشکردن: ۱) لەبەرچاو خستن؛ ۲) دە سماق‌دا زەردکردنی گیا ف ۱) از نظر مردم انداختن؛ ۲) در سماق آب‌پز کردن.

ڕەش کردنەوە: ۱) نوسینی مەشق؛ ۲) گڵەبان کردنی بان؛ ۳) تارمایی بەرچاوهاتن ف ۱) نوشتن مشق؛ ۲) خاکریز کردن بام؛ ۳) شبح پیش چشم.

ڕەشکۆ: سوکەڵەناوی ڕەشید ف مخفف نام رشید.

ڕەشکوژ: ۱) کەسێ کە بێ ئاگا پیاو دەکوژێ؛ ۲) تیری بێ نیشانەگرتن، گوللەی وێڵ ف ۱) تروریست؛ ۲) تیر بدون هدف‌گیری.

ڕەشکوەن: هۆزێکی کوردە لە کوردستان ف نام عشیره‌ای کرد.

ڕەشکۆیی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

ڕەشکە: ۱) سیاوڵە، دەنکێکی ڕەشی بۆن خۆشە بە نانیەوە دەکەن؛ ۲) دەفری گەوچن بۆ کاکێشان، تۆڕی کاکێشان؛ ۳) ترێی ڕەش؛ ۴) جۆرێ ترێی ڕەش؛ ۵) پاشگر بە واتا: بۆرەپیاگی بەرانبەر ئاغاو بەگزادە لە عاشیرەت: (پیرانەڕەشکە، مامەشە ڕەشکە)؛ ۶) توتنی بن گەڵای بێ‌نرخ: (**ڕەشکەی قولکێیە**) ف ۱) سیاه‌دانه؛ ۲) تور کاه‌کشی؛ ۳) انگور سیاه؛ ۴) نوعی انگور سیاه؛ ۵) پسوند به‌معنی نااصل مقابل نجیب‌زاده؛ ۶) توتون زیر برگ و دور ریخته.

ڕەشکەلە: ڕەشکەڵە ف سیه‌چردهٔ کوچك.

ڕەشکەڵە: ڕەشتاڵەی چکۆلە ف سیه‌چردهٔ کوچك.

ڕەشکەن: ڕەشانگ ف نگا: ڕەشانگ.

ڕەشکەوپێشکە: ١) تەموو ڕەشایی بەرچاو لەبەر بێ‌حوکمی؛ ٢) بریتی لە نوسینی تێکەڵ پێکەڵو ناخۆش فا ١) پشه‌دیدن در اثر کم‌سویی چشم؛ ٢) کنایه از خط بد و درهم برهم.

ڕەشکەوسپیکە: بریتی لە خەت‌نوسین لە سەر کاغەز فا کنایه از نوشته.

ڕەشکەوگ: ڕەشی ئامالشین فا سیاه مایل به کبودی.

ڕەشکەوە: ڕەشکەوگ فا سیاه مایل به کبودی.

ڕەشکەوەگ: ڕەشکەوگ فا سیاه مایل به کبودی.

ڕەشکێنە: بیبیلە، ڕەشڕەشك فا مردمك دیده.

ڕەش گرانی: گرانەتا فا تیفوس.

ڕەش گرێدان: بریتی لە ئازیەت باری فا کنایه از سوگواری.

ڕەشمار: ١) ماری سیاڕەنگ؛ ٢) تاوڵ، چادری ڕەش، کۆن فا ١) مار سیاه؛ ٢) سیاه‌چادر.

ڕەشماڵ: تاوڵ، کۆن فا سیاه‌چادر.

ڕەشمە: هەوسارێ کە دەسەر کەللە دەخرێ فا افسار نازك اسب.

ڕەشمێو: دارەترێ‌یەکە زوو پێدەگا فا تاکی است که انگورش زودرس است.

ڕەشمیری: جۆرێ ترێ ڕەشە فا نوعی انگور سیاه.

ڕەشۆ: سوکەڵەناوی ڕەشید، ڕەشکۆ فا مخففّ نام رشید.

ڕەشوبازگ: ڕەشباز فا نگا: ڕەشباز.

ڕەشوبرش: زۆرڕەش فا بسیار سیاه.

ڕەشوبەش: زۆرتاریكو بەسام فا بسیار تاریك و سهمگین.

ڕەشوپەش: ڕەشکەو پێشکە فا نگا: ڕەشکەو پێشکە.

ڕەش وڕووت: ڕووت و ڕەجاڵ فا نگا: ڕووت و ڕەجاڵ.

ڕەشۆکی: شتی بەدەڵو کەم‌نرخ: (تفەنگی ڕەشۆکی، توتنی ڕەشۆکی) فا بدل و کم ارزش.

ڕەشۆڵە: سێرو، گاوانی فا سار.

ڕەشوە: ڕەشمە فا نگا: ڕەشمە.

ڕەشـە: ١) گەف، هەڕەشـە؛ ٢) سوکـەناوی ڕەشید؛ ٣) پێش گریکە بە مانای خوێڕیلە: (ڕەشە دزی)؛ ٤) بە مانا ناتەواوی: (ڕەشە کێلم کرد) فا ١) تهـدید؛ ٢) مخففّ نام رشید؛ ٣) پیشـونـدی است به معنی بی‌عرضه؛ ٤) پیشوندی است به معنی ناتمام.

ڕەشەبا: بای توندی ڕۆژاوا فا باد دبور.

ڕەشەخێزان: ماڵو منداڵی زۆرو هەرچیو پەرچی فا خانوادهٔ شلوغ و پرنفوس.

ڕەشەجوو: بریتی لە جوولەکەی پێداگر لە دینی خۆی دا فا کنایه از یهودی متعصب در دین خویش.

ڕەشەدار: ١) نارەوەند؛ ٢) داری بووز فا ١) درخت نارون؛ ٢) درخت پشه.

ڕەشەداڵ: باڵدارێکی کەلاك‌خۆرە فا نوعی لاشخور.

ڕەشـەڕێحانە: ڕێحانەی ڕەش کە بۆنی لە ڕێحانەی سپی خۆشترە فا ریحان سیاه.

ڕەشەساڵ: ساڵی کەم‌باران، وشکەساڵ فا خشکسال.

ڕەشەسیل: دەردەباریکەی زۆرسەخت فا سلّ علاج ناپذیر.

ڕەشەك: ١) گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ؛ ٢) هەوەڵ نوسین، پیس‌نوس، پێش‌نوس فا ١) گیاه دارویی؛ ٢) چرکنویس.

ڕەشەکە: بریتی لە خۆهەڵکێشی هیچ کارە فا کنایه از لاف‌زن بیکاره.

ڕەشەگاور: خاچ‌پەرستی زۆر بەدین فا ترسای متعصب.

ڕەشەگرانەتا: کەوتوویی سەخت فا تیفوس شدید.

ڕەشە گرانەتێ: ڕەشە گرانەتا فا تیفوس شدید.

ڕەشەگەوْن: گوێنیە ڕەشە فا گَون سیاه.

ڕەشەگیا: گیایەکە بۆ لەوەڕ باشە فا گیاهی است علوفه‌ای.

ڕەشـەمـوسوڵمان: موسوڵمانی سەرۆشکی نەفام فا مسلمان خشك و متعصّب و کم فهم.

ڕەشەمە: ١) سێهەمین مانگی زستان، مانگی دوازدەهەمی ساڵ؛ ٢) کاتی جووت‌بونی پشیلە فا ١) اسفندماه؛ ٢) موسم جفت‌گیری گربه.

ڕەشەمێ: ڕەشەمە فا نگا: ڕەشەمە.

ڕەشـەوڵاخ: ماڵاتی بەرزە، گامێـشو گاوگۆل فا دام از تیـرهٔ گاو و گاومیش.

ڕەش هەڵگەڕان: ڕەش داگەڕان فا نگا: ڕەش‌داگەڕان.

ڕەشی: ١) دژی چەرمگی؛ ٢) بێ‌بەفـری لە زەمینـا؛ ٣) ئازاو نەترس؛ ٤) سوکەڵەناوی ڕەشید فا ١) سیاهی؛ ٢) بی‌برفی زمین؛ ٣) شجاع؛ ٤) مخففّ نام رشید.

ڕەشیش: نەرمەبارانە فا نم‌نم باران.

ڕەشیشە: باڵدارێکی ڕەشە لە سێرو زلترە فا پرنده‌ای است سیاهرنگ از سار بزرگتر.

ڕەشێڵە: ڕێشوڵە، سێرو، گاوانی فا سار.

ڕەشینە: ڕەشکێنە، بیبیلەی چاو فا مردمك دیده.

ڕەعاجاب: پەروەردە کردن، ڕەنیوهێنان فا پرورش دادن، برهم آوردن.

ڕەعت: ماندویی، مانگی فا خستگی.

ڕەعیەت: مسکێن، ڕایەت، گوندی بەردەستی خاون‌موڵك فا رعیّت.

ڕەغنە: ڕەخنە، عەیب‌گرتن فا ایراد.

ڕەغنەگر: ڕەخنەگر فا ایرادگیر.

ڕەف: ١) پۆلی باڵدار لە کاتی فڕیندا؛ ٢) ڕف، تاقەی زەق لە ماڵدا؛ ٣) جوێن فا ١) گروه پرنده در حال پرواز؛ ٢) رف در دیوار؛ ٣) دشنام.

ڕەفتار: ئاکار، شێوە فا اخلاق، رفتار.

ڕەفتەنی: ڕەتەنی، لەسەر ڕۆیشتن فا رفتنی.

ڕەفس: ڕبس فا نگا: ڕبس.

ڕەفسان: ڕبسان فا نگا: ڕبسان.

ڕەفساندن: ڕبساندن فا نگا: ڕبساندن.

ڕەفك: تاقەی زووپ، ڕەف، ڕف، ڕفحە فا تاقچهٔ بالا، رف.

ڕەفکە: ڕەفك فا تاقچهٔ بالا، رف.

ڕەفە: ڕەفك فا تاقچهٔ بالا، رف.

ڕەفی: ڕەخ، کەنار، لا فا کنار.

ڕەفیسك: ڕەپ ڕەپیسك، ڕەپیسك ف رگ پشت زانو.

ڕەفیسکە: رەفیسك ف رگ پشت زانو.

ڕەفیق: هەواڵ، ئاوڕێ، دۆست، ئاواڵ ف رفیق.

ڕەڤ: ١) هەڵاتن، بازدان لە ترســا: ٢) ڕەف، پۆلی باڵنـدە؛ ٣) ڕەف، بنەمای وشەی فڕاندن ف ١) فرار؛ ٢) گروه پرندگان؛ ٣) ربایش.

رەڤان: ١) هەڵاتن؛ ٢) فڕان، ڕفان ف ١) فرار؛ ٢) ربایش.

رەڤاندن: ١) ناچار بەهەڵاتن کردن؛ ٢) فڕاندن، ڕفاندن ف ١) وادار به فرار کردن؛ ٢) ربودن.

رەڤاندی: ڕفاو، ڕفێنراو، ڕفیاگ ف ربوده.

رەڤ تێ کەتن: هەڵات هەڵات، دەست کردنی خەڵــك بە هەڵاتن ف شروع به فرار کردن دستەجمعی.

رەڤدە: کۆمەڵی جانەوەری کێوی: (رەڤدەگورگ) ف گلهٔ جانوران وحشی.

رەڤرەڤۆك: کەسێ کە هەمیشە ئامادەی هەڵاتنە، ترسەنۆك، ترسۆنەك ف ترسو.

رەڤسە: گیایەکە لە تیرەی کەما، گەڵادەرزی ف گیاهی از برگ سوزنیها.

رەڤشت: ئاکار، شێوە ف روش، رفتار.

رەڤگە: ١) ڕێبازی کۆی جانەوەرانی کێوی؛ ٢) پەناگەی هەڵاتوان ف ١) گذرگاه جانوران کوهی؛ ٢) پناهگاه فراریان.

رەڤۆ: کۆمەڵی حەیوانو ئاژەڵ ف رمهٔ اسبان و دام.

رەڤۆك: سڵ، قوشقی، توڕ، جانەوەرێ کە زوُ لە بەر پیاو هەڵدێ، ڕەوەك ف رموك.

رەڤە: ١) کۆمەڵی ئاژەڵو پاتاڵ؛ ٢) کۆمەڵی یەکسم پێکەوە ف ١) گله؛ ٢) رمهٔ اسبان.

رەڤەك: رەڤۆك، ڕەوەك ف رموك.

رەڤەل: تامان، دیواری لە شوُڵ ف دیوارهٔ بافته از ترکه.

رەڤی: رەڤە ف رمه.

رەڤین: ١) رەڤان؛ ٢) ڕفێنەر ف ١) نگا: رەڤان؛ ٢) رباینده.

رەڤینگە: رەڤگە ف نگا: رەڤگە.

رەڤینۆك: شتڕفێن، کەسێ کەشت دەڕفێنێ ف رباینده.

ڕەق: ١) دژی نەرم، سەخـت؛ ٢) ڕەبـەق: (ڕەق ئەوە دومانگە لێـرەم)؛ ٣) ڕاستو بێ خواری: (ڕەق ڕاوەستــاوە)؛ ٤) وشـەی مانـادژوار: (دەرسی ئەمڕۆ زۆرڕەق بو)؛ ٥) گرانو ناشیرین بۆ وتار: (قسەی ڕەقی پێ گوت)؛ ٦) جۆرێ کیســەڵی چکۆڵە کە زۆرتـر لە ناو ئاودایە، ڕەقە؛ ٧) دەنگی لێدانی شتی سەخت بە شتی سەخت؛ ٨) سەرمابردو: (ڕەق بوم لە سەرمان) ف ١) سخت، سفت؛ ٢) تمام مدّت؛ ٣) راست بدون کجی؛ ٤) دشوار معنی؛ ٥) تلخی سخن؛ ٦) کشـف، لاكپشت آبی؛ ٧) صدای کوبیدن جسم سخت با سخت؛ ٨) سرمازده، یخ کرده.

ڕەقاڵ: داڵگۆشت، لاواز، لەڕ، لەجەر ف لاغر.

ڕەقاڵە: پێچکی بێشکە، ڕەوارە ف پایهٔ گهواره.

ڕەقان: ١) زەوینی تمتمان کە بۆ کێڵان نابێ؛ ٢) دەنگ لە شتی سەخت هاتن ف ١) زمین سخت و سنگی؛ ٢) صدای کوبیدن جسم سخت.

ڕەقاندن: کوتانی کانزا بە کانزا ف کوبیدن فلز با فلز.

ڕەقانن: ڕەقاندن ف نگا: ڕەقاندن.

ڕەقاننەوە: ڕەقاندن ف نگا: ڕەقاندن.

ڕەقانە: تمتمان ف زمین سخت و سنگی.

ڕەقانی: ڕەقانە ف نگا: ڕەقانە.

ڕەقایی: شوێنی سەخت ف جای سخت.

ڕەقبردنەوە: تەزینو سەختبوُنی لەش ف کرخ شدن جسم.

ڕەقبوُ: ١) لەسەرمان مردو؛ ٢) سەختبوُ ف ١) مرده از سرما؛ ٢) سفت شد.

ڕەقبـوُگ: ١) لەسەرمان مردو؛ ٢) سەخـتبوُگ ف ١) مرده از سرما؛ ٢) سفت شده.

ڕەقبوُن: ١) مردن لە سەرمان؛ ٢) لە نەرمیەوە سەختبون ف ١) از سرما مردن؛ ٢) سفت شدن نرم.

ڕەقبونەوە: ڕەقبون ف نگا: ڕەقبون.

ڕەق‌رەق: خرمەو گرمە، ڕەپەڕەپ ف صداهای مهیب.

ڕەق‌رەقاندن: جیڕەو سیڕە لە ددان هێنان ف جیرجیر از دندان بەهم سائیدن.

ڕەقشاندن: پڕژاندن، ڕەشاندن ف پاشیدن.

ڕەقف: بەرد دەڕێگە گرتن، سەنگ‌فەڕش ف سنگ‌فرش.

ڕەقفاندن: سەنگ فەڕش کردن ف سنگ‌فرش کردن.

ڕەقك: سن، بەڵای گەنم، کیسەڵە ف سن آفت گندم.

ڕەقوتـەق: ١) داڵگۆشت، لاواز؛ ٢) جێـگەی بێ کەل وپەلو ڕایەخ ف ١) لاغرمردنی؛ ٢) جای بی‌اثاثیه و زیرانداز.

ڕەقوڕەواڵ: ڕەقوتەق ف نگا: ڕەقوتەق.

ڕەقووشك: برێتی لە زۆر لاواز ف لاغرمردنی.

ڕەقە: کیسەڵی ناوئاو، ڕەق ف کشف، لاكپشت آبی.

ڕەقەڵ: ڕەقاڵ ف لاغر.

ڕەقەڵاتن: ڕەق‌بوُن ف نگا: ڕەق‌بوُن.

ڕەقەڵاتو: ١) ڕەق‌بوُگ؛ ٢) لاوازبوُگ ف ١) نگا: ڕەق بوُگ؛ ٢) لاغر شده.

ڕەقەڵە: ١) ڕەقاڵ؛ ٢) کەشکەژنۆ، ئێسکی سەر ئەژنۆ، پێشەی بان زرانی ف ١) نگا: ڕەقاڵ؛ ٢) استخوان زانو.

ڕەقەمار: جۆرێ مار ، سفرەمار ف نوعی مار.

ڕەقەن: تمتم، تمتمان ف زمین سخت و سنگلاخی.

ڕەقەوبوُگ: ڕەق‌بوُگ ف نگا: ڕەق‌بوُگ.

ڕەقەوبوُن: ڕەق‌بوُنەوە ف نگا: ڕەق‌بوُنەوە.

ڕەق‌هەڵاتن: ڕەقەڵاتن ف نگا: ڕەقەڵاتن.

ڕەقهەڵاتو: ڕەقبوُگ ف نگا: ڕەقبوُگ.

ڕەق‌هەڵگەڕان: ڕەقەڵاتن ف نگا: ڕەقەڵاتن.

ڕەقی: ١) جۆرێ سابـوُنی خۆماڵی؛ ٢) سەختی، ڕەقایی ف ١) نوعی صابون؛ ٢) سختی و سفتی.

ڕەقیاو: ڕەقەی ناو ئاو ف کشف، لاكپشت آبی.

ڕەقیتە: نەخۆشی لەش ڕەق بوون لە سەرمابوونەوە ف سفت شدن اندام از سرماخوردگی شدید.

ڕەقێڵە: کەمێڵ، سلەمەڕ کە بە بەردوگەو لاقی مەڕەوە نوساوە ف گال.

ڕەقێن: ١) ڕەقەن؛ ٢) بە کانزا لە کانزا دەر: (بۆیتە دەرگا **ڕەقێن** دەس هەڵناگری) ف ١) نگا: ڕەقەن؛ ٢) کوبندۀ فلز با فلز.

ڕەقینە: ڕەقێڵە ف گال.

ڕەقێنە: ١) پەتروکی برین؛ ٢) ئێسکی لولاك، پێشەی پوزو بەلەك؛ ٣) کرکرۆکە، ئێسکی ناسك یان گۆشتی ڕەق کە دەخورێ ف ١) خشك ریشۀ زخم؛ ٢) استخوان ساق؛ ٣) کرکرك، غضروف.

ڕەڵم: خیزی وردی وەك خۆڵ، چەوی زۆر ورد ف ماسە، رمل.

ڕەگ: ١) جۆگەی خوێن گوێزتنەوە لە لەش‌دا؛ ٢) پنج و پرزەی گیاو دار؛ ٣) چینی جیاوازی خاك؛ ٤) چینە لەسەر چینەی دیوار؛ ٥) بنەڕەت، تۆرەمە، بنەچەك ف ١) رگ؛ ٢) ریشە؛ ٣) رگە؛ ٤) ردە بالای ردە؛ ٥) اصل، نژاد.

ڕەگ داکوتان: توندبوونی ڕەگی ڕوەك لە زەمین ف ریشە دوانیدن.

ڕەگەز: بنیچە، نەژاد ف اصل، نژاد.

ڕەگەڵ: دەگەڵ، پێرا ف با، همراه.

ڕەگەڵ ڕەگەڵ: لاپرەسەن، خۆهەڵقوتێن ف فضول، طفیلی.

ڕەم: ١) ڕەڤ؛ ٢) ڕەڤە؛ ٣) شیاکە، ڕیخ، گۆگا ف ١) رم؛ ٢) رمە؛ ٣) فضلۀ گاو.

ڕەما: ڕای کرد ف فرار کرد.

ڕەمان: چیایەکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان کە نەوتیشی هەیە ف کوهی در کردستان ترکیە کە دارای نفت است.

ڕەمانن: ترساندنێك کە لەبەر مرۆ هەڵێ ف رمانیدن.

ڕەمانە: ١) ڕمانە، جۆرێك داس؛ ٢) قوڵایی بن زرانی ف ١) نوعی داس؛ ٢) گودی زیر زانو.

ڕەمای: ڕاکردن ف فرار کردن.

ڕەمکار: ڕەڤەك ف رموك.

ڕەمکەر: ڕەڤەك ف رموك.

ڕەمکێش: پێشەنگ، سەرگەلە ف پیشاهنگ گلە و رمە.

ڕەمڵ: ١) ڕەڵم؛ ٢) ئامرازی فاڵچی؛ ٣) تەمی بەر چاو لە سۆنگەی چاوێشە ف ١) ماسە؛ ٢) ابزار کار رمّال و فالبین؛ ٣) تاری چشم از چشم‌درد.

ڕەمڵ کردن: چاو دە ڕێشکەو پێشکەوە چوون ف سیاهی دیدن از تم چشم.

ڕەمڵ گرتنەوە: چوونەلای فاڵگرەوە بۆ بەخت خوێندنەوە ف پیش رمّال رفتن برای طالع‌بینی.

ڕەمڵ لێدان: خیرە گرتنەوە ف رمّالی کردن.

ڕەمڵ گرەوە: فاڵچی ف فالبین، رمّال.

ڕەملس: جۆرێ هەرزن ف نوعی ارزن.

ڕەمنای: ١) سڵ بوون و دەرچوون؛ ٢) بەند لەپزو دەرچوون، ڕەوینەوە ف ١) رمیدن؛ ٢) واشدن بند نیفە.

ڕەمە: ڕەم، ڕەڤە، کۆمەڵێ حەیوان پێکەوە ف رمە.

ڕەمەکی: ١) ماڵاتی بەرزەی شەوبەکێو؛ ٢) ڕەشە وڵاخ؛ ٣) ئاسایی، عادەتی؛ ٤) مرۆی کەس نەناس و لە چینی بەرەژێر ف ١) حیوان در رمە کە شب در دشت باشد؛ ٢) دام از قبیل گاو و گاومیش؛ ٣) عادی، معمولی؛ ٤) مردم ناشناس از طبقۀ پایین.

ڕەمەن: سڵ، ڕەڤۆك، ڕەوەك ف رمندە، رموك.

ڕەمیا: ڕاکردو ف فراری.

ڕەمین: سڵ و سرك بوون ف رمیدن.

ڕەمینەوە: ڕەمین ف رمیدن.

ڕەن: خۆیانی ڕاخراوی هێشتا گێرە نەکراو ف غلّۀ ناکوبیدۀ پهن شدە برای کوبیدن.

ڕەنج: ١) ئازار؛ ٢) کاری سەخت، ئەرکی گران ف ١) رنج؛ ٢) کار سخت.

ڕەنجان: دڵ‌شکان، نارەحەت بوون ف رنجیدن.

ڕەنجاندن: دڵ‌شکاندن ف رنجانیدن، آزردن.

ڕەنجانن: ڕەنجاندن ف رنجانیدن.

ڕەنجاو: دڵ‌ئێشاو ف رنجیدە.

ڕەنج‌بەبا: کەسێ کە بەهرەی لە ئەرکی خۆی پێ نەگەیشتوە ف رنج بر باد رفتە.

ڕەنجبەر: ١) وەرزێری بە کرێ بۆ خەڵك؛ ٢) ئەرکدەر، زەحمەت‌کێش ف ١) کشاورز مزدور؛ ٢) رنجبر.

ڕەنجدان: زەحمەت کێشان، ئەرکی گران کردن ف زحمت کشیدن.

ڕەنجدەر: ڕەنجبەر، ئەرك‌گران ف رنجبر.

ڕەنجەڕۆ: ڕەنج‌بەبا ف رنج بر باد رفتە.

ڕەنجەڕۆیی: زەحمەت کێشانی بەخۆڕایی ف زحمت کشیدن بی‌بهرە.

ڕەنجی: دڵی ئێشا ف رنجید.

ڕەنجیاگ: ڕەنجاو ف رنجیدە.

ڕەنجیان: ڕەنجان ف رنجیدن.

ڕەنجین: ڕەنجان ف رنجیدن.

ڕەنجێن: ئازاردەر ف رنجانندە.

ڕەند: ١) پیاوی زۆرپیاو، مێرخاس: (کابرایەکی مەردو **ڕەندە**)؛ ٢) چزیرگە، ئاد، زەوینی هەر چوارلا ئاو؛ ٣) تەختایی ناو گردان ف ١) رادمرد؛ ٢) جزیرۀ کوچك؛ ٣) زمین هموار میان تپەها.

ڕەندش: ١) ڕەندەی نەجاری؛ ٢) ڕنین ف ١) رندۀ نجاری؛ ٢) خراشیدن.

ڕەندول: پیری لەکارکەوتە ف پیر و فرتوت.

ڕەندۆڵ: ١) ئاودڕی گوشاد؛ ٢) دۆڵچەی ئاوکێشان؛ ٣) پیری لەکارکەوتە ف ١) آبکند ژرف و گشاد؛ ٢) دلو آبکشی؛ ٣) پیر فرتوت.

ڕەندۆڵك: گیایەکە لە کەنگر دەکا ف گیاهی شبیە کنگر.

ڕەندە: هەر ئامرازێ شتی پێ بڕنن: (**ڕەندەی پەنیر، ڕەندەی دارتاش**) ف رندە.

ڕەندەتی: ڕەندە ف رندە.

ڕەنك: هەرچی پەڵە خاوێن دەکاتەوە ف پاك کن.

ڕهنك: ڕۆشناکی، روناکایی [ف] روشنایی.

ڕهنـگ: ۱) چۆنیهتی دیمهنێك که دێته بهر چاو وهك سپیهتی، سوری، زهردیو...؛ ۲) واش، بار، جۆر، تهرز؛ ۳) چۆنـیـهتی بیچمو شکـل [ف] ۱) رنگ؛ ۲) طور، طرز؛ ۳) نما.

ڕهنگار: تۆخ، تیر [ف] رنگ تیرهٔ سیر.

ڕهنـگـــاڵ: بز گوڕی دڕاوی داوێن: (ڕهنـگـــاڵی لهدو دهخشێن) [ف] دریدههای فروهشته از دامن.

ڕهنگـاڵـه: مێش خۆره، مهلێکی ڕهنگـاو ڕهنگه قاتڵی مێشهنگوینه [ف] پرندهایست رنگارنگ.

ڕهنگامه: پڕ لهڕهنگ، چهند ڕهنگ له شتێکا [ف] رنگارنگ.

ڕهنگان: ڕهنگ تێ ههڵسوان [ف] رنگ شدن.

ڕهنگاندن: ڕهنگ لێدان، ڕهنگ تێ ههڵسون [ف] رنگ‌آمیزی کردن.

ڕهنگانن: ڕهنگاندن [ف] رنگ‌آمیزی کردن.

ڕهنگاو: ڕنگاو [ف] انگور در سرکه ریخته.

ڕهنگاوڕهنگ: ڕهنگامه [ف] رنگارنگ.

ڕهنگ‌بزرکان: زهردبون یان سپیڕهنگ بون له ترسان یان له نهخۆشی، ڕهنگ پێ نهمان [ف] رنگ پریدن.

ڕهنگ بزرکاو: سپی یان زهرد ههڵگهڕاو [ف] رگ پریده.

ڕهنگ‌بهس: خۆڕهنگ [ف] ثابت رنگ.

ڕهنـگ پهڕیـگ: ۱) ڕهنـگ بزرکاو؛ ۲) کاڵهوه بو، ڕهنـگ‌چوگ [ف] ۱) رنگ پریده؛ ۲) رنگ باخته.

ڕهنگ پهڕین: ڕهنگ بزرکان [ف] رنگ پریدن.

ڕهنگ پهڕیو: ڕهنگ پهڕیگ [ف] نگا: ڕهنگ پهڕیگ.

ڕهنگدار: ڕهنگار [ف] نگا: ڕهنگار.

ڕهنگ‌دانهوه: کاڵ بوُنهوهی ڕهنگی قوماش [ف] رنگ باختن قماش از شستن.

ڕهنـگ ڕژتن: نیشـانـهکـردنی جۆرێ خانـو بهرهو بناخهداڕشتنی [ف] طرح‌ریزی و شالوده‌ریختن.

ڕهنگ ڕشتن: ڕهنگ ڕژتن [ف] نگا: ڕهنگ ڕژتن.

ڕهنگڕهز: خمگهر، ئهوهی جلکان ڕهنگ دهکا [ف] رنگرز.

ڕهنگڕهزی: خومگهری [ف] رنگرزی.

ڕهنگڕێز: خمگهر [ف] رنگرز.

ڕهنگڕێژ: خمگهر [ف] رنگرز.

ڕهنگڕێژه: ڕهنگاڵه، مێش خۆره [ف] پرندهایست رنگارنگ.

ڕهنگ فڕین: رهنگ پهڕین [ف] رنگ باختن.

ڕهنگ ڤهکری: رهنگ ئاچوخ [ف] رنگ روشن.

ڕهنـــگ کردن: ۱) ڕهنـــگ تێ ساویـن؛ ۲) بهنو قومـاش دهخم نان؛ ۳) برێتی له دهست بڕینو خاپاندن [ف] ۱) نقاشی کردن؛ ۲) رنگرزی کردن؛ ۳) کنایه از کلاهبرداری.

ڕهنگ گرتن: ۱) ڕهنگ پێوهنوسان؛ ۲) جێبهجێ بونی کارو فرمان [ف] ۱) رنگی شدن؛ ۲) انجام شدن.

ڕهنگ‌ورۆ: تهحر ودیدار، سیما، دیمهنی ڕوخسار [ف] منظر، سیما.

ڕهنگوڕیس: بهنی ڕهنگاوڕهنگی تهون [ف] نخ الوان بافندگی.

ڕهنگه: شایهتا، وێ دهچێ، دهشێ، ئهشێ [ف] شاید، ممکن است.

ڕهنگه‌ڕژیله: گوڵێکی ڕهنگاوڕهنگه [ف] گلی است رنگارنگ.

ڕهنگهڕێژان: مهڵبهندێکه له کوردستان [ف] منطقه‌ای در کردستان.

ڕهنگهڕێژه: ڕهنگڕێژه [ف] پرندهایست رنگارنگ.

ڕهنگ‌ههڵبزرکان: ڕهنگ بزرکان [ف] رنگ باختن.

ڕهنگیـن: ۱) ڕهنگـاوڕهنـگ؛ ۲) خوشیـك، جوان چاك [ف] ۱) رنگین؛ ۲) زیبا.

ڕهنو: ڕنو [ف] بهمن.

ڕهنوُنه: کهرکیت، ههپه، شانهی ئاسنی تهون کوتان [ف] شانهٔ پودکوبی در قالیبافی.

ڕهنه: ڕهنده [ف] رنده.

ڕهنی: ڕنی، ڕنو، کڵێڵه [ف] بهمن.

ڕهنین: جوان، سپههی [ف] زیبا.

ڕهنێو: پهروهرین، سهرپهرشتیو پێ گهیاندن [ف] تربیت.

ڕهنێوهاتن: پهروهردهبون [ف] تربیت شدن.

ڕهنێوهاتو: پهروهردهکراو، پێگهیهنراو [ف] تربیت شده.

ڕهنێوهێنان: پهروهرده کردن، پێگهیاندن [ف] تربیت کردن.

ڕهو: ۱) ههڵاتن، باز، ڕهڤ؛ ۲) حهپهی سهگ [ف] ۱) فرار؛ ۲) پارس سگ.

ڕهوا: ۱) قهبوُڵ: (دوعات ڕهوابێ)؛ ۲) شیان، شیاوی: (ئهوجله ههر بهتۆ ڕهوایه) [ف] ۱) پذیرفته؛ ۲) شایسته.

ڕهوابوُن: قهبوُڵ‌بوُن [ف] قبول شدن.

ڕهواج: ڕمێن، برهو، پهره [ف] رواج.

ڕهوادیتن: ڕازیبون بهخۆشیو پێشکهوتنی خهڵك [ف] راضی به ترقی دیگران.

ڕهواره: پێچکهی لانك، پێچکی بێشکه [ف] پایهٔ گهواره.

ڕهواز: ۱) شوێنێ که زۆر ڕێگهی هاتوچۆی خهڵکه، ڕێباز؛ ۲) ڕێزه بهردی سهر ملهی کێو [ف] ۱) رهگذر؛ ۲) سنگلاخ قلّهٔ کوه.

ڕهواق: ئهو شیره تراوهی له شانهههنگوین ههڵدهچوڕێ، ڕنگاڵ [ف] شهد.

ڕهواڵ: ۱) ڕواڵ، ڕواڵهت؛ ۲) ههژار، نهدار [ف] ۱) نگا: ڕواڵ؛ ۲) بی‌نوا.

ڕهوان: ۱) ههرچیهك له ڕۆیشتندا گه ناکا، وێستانی نیه: (ئهسپی **ڕهوان**، ئاوی **ڕهوان**)؛ ۲) خوێنـدنـهوهی بێ گرێ کردن: (ئهم کتیبهم **ڕهوان** خوێنـدهوه)؛ ۳) کهسێ که زگی دهچێو گوی شل دهکا؛ ۴) نـاردن؛ ۵) شاری ئێرهوان [ف] ۱) آنچـه در جریان گیر نمی‌کند؛ ۲) بی‌غلط خواندن؛ ۳) اسهال؛ ۴) فرستادن؛ ۵) شهر ایروان.

ڕهوانبوُن: ۱) بهڕێ‌کران؛ ۲) باش‌زانینی خوێندنهوه؛ ۳) زگ‌چوُن گرتن [ف] ۱) روانه‌شدن؛ ۲) از بر بودن؛ ۳) اسهال گرفتن.

ڕهوانبێژ: دهم پاراو، قسهڕهوان [ف] فصیح، بلیغ.

ڕهواندن: رهڤاندن [ف] نگا: رهڤاندن.

ڕهواندنهوه: ۱) ترساندنی حهیوانو ههڵاتنی؛ ۲) بهند له پزودهرکێشان؛ ۳) ڕاماڵ‌بونی ههور بههۆی با [ف] ۱) رمانیدن؛ ۲) بند نیفه باز کردن؛

۳) از بین رفتن ابر از باد.

ڕەوان کردن: ۱) ناردن؛ ۲) باش فێر بوُن: (دەرسْت ڕەوان کرد) ف ۱) روانه کردن؛ ۲) یاد گرفتن بەخوبی.

ڕەوانن: ڕەواندن ف نگا: ڕەواندن.

ڕەواننەوە: ڕەواندنەوە ف نگا: ڕەواندنەوە.

ڕەوانە: ناردراو ف روانه.

ڕەوانەکردن: ۱) ناردن؛ ۲) بەڕێ کردنی کەسێ بۆ سەفەر؛ ۳) دەگەڵ کەسێ چون بۆ بەرگری لە هێرشی سەگ: (دا لەو سەگەم ڕەوانەکە) ف ۱) فرستادن؛ ۲) بدرقه کردن؛ ۳) همراهی کردن برای جلوگیری از حملۀ سگ.

ڕەوانەوە: رەمنای، کرانەوەی بەندی پزو ف واشدن بند نیفه.

ڕەوانی: ۱) زگچون؛ ۲) پەنجەرەی کە هەڵ دەدرێتەوە، پەنجەرەی عوروسی؛ ۳) دیرەکی میچ ف ۱) اسهال؛ ۲) پنجره اُرُسی؛ ۳) بالار.

ڕەوت: ۱) تەرزی ڕۆیشتن، جۆرێ بەڕێدا چون؛ ۲) کێشی شێعر ف ۱) شیوۀ راەرفتن؛ ۲) وزن شعر.

ڕەوتن: وەرینی خونچە یان گەڵای دار ف ریزش غنچه یا برگ درخت.

ڕەوتەنی: ڕەتەنی، ڕەفتەنی ف رفتنی.

ڕەوتین: گەڵاریزان، داوەرینی گوڵو گەڵا ف برگ ریزان.

ڕەودەك: کەچکەقوڵە، گەرای بۆق ف تخم قورباغه.

ڕەوڕەو: حەپەحەپی گەماڵ ف پارس کردن سگ.

ڕەوڕەوك: تراویلکە، شوێنێ کە لە دورەوە لات وایە ئاوەو ئاو نیە ف سراب.

ڕەوڕەوە: ئامرازێکە پێچکدار کە مناڵ پێی فێرە ڕۆیشتن دەبێ ف چوب چرخدار برای پاگرفتن کودك.

ڕەوس: کلۆشی بەرپێ لە خۆیاندا ف ساقۀ کوبیدنی غلّه در خرمن.

ڕەوسە: ۱) خۆیانی گێرەکراوی هێشتا کۆوەنەکراو؛ ۲) سوُرباو، ڕەنگسوُر ف ۱) خرمن کوبیدۀ توده نشده؛ ۲) سرخرنگ.

ڕەوش: ۱) جوانیو گەشایی کوڵمە؛ ۲) خشڵو زەنبەر؛ ۳) پەسنو تاریف؛ ۴) ئەخلاق ف ۱) زیبایی و رونق گونه؛ ۲) زیور؛ ۳) ستایش؛ ۴) روش.

ڕەوشت: ئاکار، ئەخلاق ف روش.

ڕەوشەن: ۱) ڕۆشن؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) روشن؛ ۲) نام زنانه.

ڕەوشێ: ناوە بۆ کیژان ف نام دخترانه.

ڕەوق: بارست، ئەستورایی، کۆتەرە ف قطر، ستبری.

ڕەوك: ۱) سڵ، سرك، ڕەڤۆك؛ ۲) کۆمەڵە ئەسپو ماینی بەرەڵداکراو بۆ لەوەڕ ف ۱) رموك؛ ۲) رمۀ اسب ول در چراگاه.

ڕەوکردن: ۱) ڕەڤین؛ ۲) حەپەکردن ف ۱) رمیدن؛ ۲) پارس کردن.

ڕەوکە: کۆمەڵی ئەسپو ماینی شەوبەکێو ف رمۀ ول کردۀ چرا.

ڕەوکەوان: ئاگاداری ڕەوکە ف نگهبان رمۀ اسب.

ڕەوگ: ڕەوکە ف رمۀ اسب.

ڕەوگە: ۱) شوێنێ کە ئاوارەی وڵات خۆی لێ دەگرنەوە؛ ۲) ڕەوکە ف ۱) میهن دوم بعد از آوارگی؛ ۲) رمۀ اسب.

ڕەوگەوان: ڕەوکەوان ف رمەبان.

ڕەونج: لەش ڕەق بوُن لە سەرمابونەوە، ڕەقیتە ف سفت شدن اندامها از سرماخوردگی شدید.

ڕەوندە: ئەوی بە ڕێدا دەڕوا ف رونده، رهرو.

ڕەوە: ۱) ڕەوکە؛ ۲) حەپەی سەگ؛ ۳) داری چەندلق کە گەزۆی پێ دەوەرێنن ف ۱) رمۀ اسب؛ ۲) پارس سگ؛ ۳) چوبی که گز انگبین با آن می‌تکانند.

ڕەوەت: ۱) ڕەبەت، بۆسەی ڕاوچی؛ ۲) خۆشیو شادی ف ۱) کمین شکارچی؛ ۲) شادی.

ڕەوەز: چینچینە بەردی ناوقەدو سەری کێو ف سنگهای چین‌برچین در کوه.

ڕەوەق: ڕەوق ف نگا: ڕەوق.

ڕەوەك: ۱) سرك، تۆڕ، قوشقی، ڕەوك؛ ۲) ئاژەڵێ کە بێشوان دەلەوەڕێ ف ۱) رموك؛ ۲) حیوانی که بی‌چوپان به چراگاه می‌رود.

ڕەوەکی: ۱) ڕەمەکی؛ ۲) ئاژەڵی بێشوان ف ۱) نگا: ڕەمەکی؛ ۲) حیوان بی‌چوپان.

ڕەوەن: ۱) ئەوانەی گەرمێنو کوێستان دەکەن، خێڵەکی؛ ۲) ڕەوندە ف ۱) ایل ییلاق و قشلاق‌رو؛ ۲) رهرو.

ڕەوەند: خێڵەکی ف چادرنشین.

ڕەوەوان: ڕەوکەوان ف رمەبان.

ڕەوی: ۱) هەڵات؛ ۲) حەپەی کرد؛ ۳) خەو نەما: (خەوم ڕەوی) ف ۱) فرار کرد؛ ۲) پارس کرد؛ ۳) خواب از چشم پرید.

ڕەویانەوە: ڕەوانەوە، لەترسان هەڵاتن ف رمیدن.

ڕەویتانگ: ۱) هێلانەی تازە؛ ۲) برێتی لە خانوی تازە دروست کراو ف ۱) لانۀ تازە؛ ۲) کنایه از خانۀ نوساز.

ڕەویتن: تاشین، داتاشین ف تراشیدن.

ڕەویتی: تاشراو، لێ هەڵکەندراو ف تراشیده شده.

ڕەویرتن: بەرد تاشین ف سنگ تراشی.

ڕەوێژە: تیخی کەوچك کۆڵین ف تیغ مخصوص قاشق تراشی.

ڕەوێژەك: ڕەوێژە ف نگا: ڕەوێژە.

ڕەوێشتن: لە بەرد هەڵکەندن ف کندن سنگ.

ڕەوین: ۱) هەڵاتن لەترسان؛ ۲) حەپەکردن؛ ۳) نەمانی خەو ف ۱) رمیدن؛ ۲) پارس کردن؛ ۳) خواب از سر پریدن.

ڕەوینەوە: ۱) هەڵاتن، ڕەوین؛ ۲) کرانەوەی پزو؛ ۳) راستبونەوەی گەو: (سەری گۆچانەکەم ڕەویوەتەوە، ئەم ئالقەیە بڕەوێنەوە)؛ ۴) بڵاوکردنی هەوران؛ ۵) هەڵمسانو ئەستور بوُن: (تەنگەی ڕەویوەتەوە) ف ۱) رمیدن؛ ۲) واشدن بند نیفه؛ ۳) راست شدن کجی و حلقه؛ ۴) از هم پاشیدن ابرها؛ ۵) آماسیدن شکم از چاقی.

ڕەه : ۱) ڕەگ؛ ۲) ڕاستو دروست، تەواو وەکو... ف ۱) رگ؛ ۲) کاملاً مانند...

ڕەها: ڕاهی ف رها.

ڕەهازەر: زەردە چێوە ف زردچوبه.

رەهاسپی: رەگێکە لە لەش‌دا ف سپیدرگ.
رەهاکردن: ١) بەرەڵدا کردن؛ ٢) کردنەوەی گرێ ف ١) رهاکردن؛ ٢) واکردن گره.
رەهال: جیازی بوك بۆ ماڵی زاوا ف جهاز عروس.
رەهاندن: دەست یان کلك راوەشاندن ف دست یا دُم را تکان دادن.
رەهبەر: ڕابەر ف رهبر.
رەهچك: ورده رەگی لەش ف مو یرگ.
رەهستن: ڕوان و شین بوون ف روییدن.
رەهستی: ڕواو، شین بوگ ف روییده.
رەهگرتن: رەگ داکوتان ف ریشه دوانیدن.
رەهن: بیبیلەی چاو ف مردمك چشم.
رەهندە: ١) عەودال، ماڵ بەکوڵەوە، ئاوارەی چوڵگەڕ؛ ٢) گوشاد، فرت؛ ٣) بریتی لە بنیادەمی پان و پۆڕ: (ژنێکی **رەهندەی** پان‌وپۆڕە) ف ١) خانه‌بدوش، ویلان؛ ٢) گشاد؛ ٣) کنایه از آدم سینه‌پهن.
رەهنك: بیبیلەی چاو ف مردمك چشم.
رەهوال: خۆشرۆ، رەوان ف اسب رهوار.
رەهوان: رەهوال ف اسب رهوار.
رەهۆڵ: قەڵشی هەراو لە زەمین‌دا ف شکاف ژرف و گشاد.
رەهەند: ١) خەندەك؛ ٢) ئاوەڕۆی ئاوی پیس؛ ٣) ڕێگە بەژێر زەویدا لێدان، نەغم ف ١) خندق؛ ٢) مجرای فاضلاب؛ ٣) نقب، تونل زیرزمینی.
رەهەندە: رەهندە ف نگا: رەهندە.
رەهەنە: رەهندە ف نگا: رەهندە.
رەهێ خوێن: رەگی خوێن بەر ف شریان.
رەهێش: نەخۆشیەکی گرانە ف عرق‌النسا.
رەهێشتە: عەسڵ‌زادە، عەسڵ ف نجیب‌زاده.
رەهێف: پەڵەی دەم‌و چاوی ژنی زکپر، ماڵە ف لکهٔ صورت زن حامله.
رەهێل: رەهال، جیازی بوك ف جهاز عروس.
رەهێل: ١) ڕەژنە، تاوی باران؛ ٢) تخیل، تەخت بەعەرزا درێژ بوون ف ١) رگبار؛ ٢) بر زمین افتادن، ولو شدن.
رەهێڵە: تاوی باران، رەهێل ف رگبار.
رەی: ١) کێش، پڕی‌و قورسایی: (گەنمەکەم ئەمساڵ پوکە **رەی** نیە)؛ ٢) ئەندازە ف ١) وزن برای غلّه؛ ٢) اندازه.
رەیاکاروان: کادن، کەشکە شان ف کهکشان.
رەوێن: حەپەکردنی سەگ، رەوین ف پارس کردن سگ.
رێ: ١) چرۆچاو، دیم، ڕوخسار؛ ٢) گۆبکە، بڕی ف ١) صورت، چهره؛ ٢) امر به ریدن.
ڕێ: ١) ناوی پیتێك لە ئەلفو بێتکە؛ ٢) شوێنی چوون‌وهاتن لە سەر زەوی؛ ٣) خەت لە قوماش‌دا ف ١) حرف «ر»؛ ٢) راه؛ ٣) خط در قماش.
ڕیا: ١) ڕووبینی، دوڕوویی؛ ٢) گوی کرد ف ١) ریا؛ ٢) رید.
ڕیاباز: ڕووبین، دوڕوو ف ریاکار.

ڕیال: ١) قڕان، دەیەکی تمەن لە ئێران؛ ٢) پوڵی سعودی ف ١) واحد پول ایران؛ ٢) واحد پول کشور عربستان.
ڕیان: ١) مێگەلە مەڕ، کۆمەڵی مەڕو بزن؛ ٢) گوکردن؛ ٣) ڕیحانە، گیایەکی بۆن خۆشە ف ١) گلهٔ گوسفند و بز؛ ٢) ریدن؛ ٣) ریحان.
ڕێبار: ڕابگار، کەسێ لەڕێ دەڕوا بۆ سەفەر ف رهگذر، رهرو.
ڕێباز: ڕێگەی هاتوچۆی زۆر ف رهگذر عمومی.
ڕێبازگە: مەزەب، ڕەوشت لە ئاین‌دا ف مذهب.
ڕێبڕ: چەتە، پیاوخراپ، ڕابڕ ف راهزن.
ڕێبگار: ڕێبار ف رهگذر.
ڕێبوار: ڕێبار، ڕێبگار ف رهگذر.
ڕێبەر: ١) ڕێبڕ؛ ٢) باخچەی بەردێ؛ ٣) ڕابەر ف ١) راهزن؛ ٢) باغچهٔ پایین آبادی؛ ٣) رهبر.
ڕێ‌بەرخستن: بریتی لە سپاردنی کارێ بە کەسێك ف کنایه از خواستن کاری از کسی.
ڕێ‌بەرنان: ١) ڕێ‌بەرخستن؛ ٢) بریتی لە تەگبیر بۆکردن ف ١) نگا: ڕێ‌بەرخستن؛ ٢) کنایه از رهنمونی کردن.
ڕێ‌بەندان: ١) لەمپەر لە سەر ڕێگە دانان، ڕێ‌بەستران؛ ٢) دوەمین مانگی زستان ف ١) راه‌بندان؛ ٢) بهمن‌ماه.
ڕێ‌بیر: دۆز، مەبەست لە ژیان ف مرام، مسلك.
ڕیپ: ١) تل، ڕەت؛ ٢) تەڵەکە، گزی، فێڵ ف ١) تکان، تلو؛ ٢) حیله.
ڕیپاڵ: ١) جلکی شڕو دڕیاو؛ ٢) جلك‌شڕ، بەتیتۆڵ ف ١) ژنده؛ ٢) ژنده‌پوش.
ڕیپان: چەمەڕایی، چاوەنۆڕی ف انتظار.
ڕیپۆ: تەڵەکەباز ف کلاهبردار.
ڕیپۆق: چلکی چاو ف ژفك، قی چشم.
ڕیپۆکار: ڕیپۆ ف مکّار، کلاهبردار.
ڕیپۆڵ: ١) بێکارولات؛ ٢) جلك‌و پۆشاکی دڕاوی بەتیتۆڵ ف ١) ولگرد بیکاره؛ ٢) لباس پاره‌پاره.
ڕیت: ١) بیچم‌و تەرح؛ ٢) تەکان، بزوتنی لەپڕ؛ ٣) ڕووت، بێ‌جلك؛ ٤) پارچەی دڕاو؛ ٥) ڕیا، گوی کرد ف ١) ریخت و سیما؛ ٢) تکان؛ ٣) لخت؛ ٤) وصلهٔ کهنه و پاره؛ ٥) رید.
ڕێتار: ڕۆیشتن لە شەودا، سەفەر بەشەو ف شبروی.
ڕیتاڵ: ١) جلکی شڕو بەتیتۆڵ؛ ٢) زەمینی کڕاڵ و بێ گیا؛ ٣) پەرژین، چیل؛ ٤) ڕەبەنی عەودال؛ ٥) ڕەم، کوگای تەڕ، ڕیخ، شیاکە ف ١) لباس ژنده؛ ٢) زمین بی گیاه؛ ٣) پرچین؛ ٤) خانه‌بدوش، ویلان؛ ٥) سرگین تر.
ڕیتاڵە: ١) ڕووتەڵە؛ ٢) ڕەبەنی عەودال ف ١) بی‌نمود ژنده‌پوش؛ ٢) دنیاگرد خانه‌بدوش.
ڕیتق: جیقنە، گوی باڵدار ف پیخال، مدفوع پرنده.
ڕیتك: ١) بزوتنەوەی توند؛ ٢) پەڕۆی کۆن و دڕاو؛ ٣) بەرگەدە؛ ٤) هەوێنی پەنیر؛ ٥) جۆرێ کولێرە بەڕۆن ف ١) تکان، جنبش؛ ٢) پارچه کهنه و پاره؛ ٣) قسمت پایین شکم؛ ٤) پنیرمایه؛ ٥) نوعی نان

روغنی.

ڕێتك وپیتك: خرتوپرتی ناومال، وردەو پردە ف خرت وپرت اثاثیه.

ڕێتکـە: ١) هەوەڵ شیری تێکـەڵ بە ژەك؛ ٢) هەوێنی پەنیر؛ ٣) ئاردو ئاوی لێکدراو، هەویری زۆرشل و خۆتەگرتو ف ١) اوّل شیر آمیخته با آغوز؛ ٢) پنیرمایه؛ ٣) خمیر بسیار آبکی.

ڕێتن: ١) ڕژتن، ڕشتن، ڕژاندن؛ ٢) ڕیان ف ١) ریختن؛ ٢) ریدن.

ریت وپیت: ریتك وپیتك ف خرت وپرت.

ڕێتـە: ١) قالبە گۆرەوی؛ ٢) دەقالب ڕژاو، دارژاو ف ١) قالب چوبین جوراب؛ ٢) ریخته در قالب.

ڕێ تێ چون: شیاوی پێك هاتن، ڕەنگە: (ئەم کارە **ڕێی تێ ناچێ** بکرێ) ف امکان پذیری.

ڕێ تێ کەوتن: بەهەڵکەوت چونە شوێنێك ف اتّفاقی به جایی رفتن.

ڕێجە: دەریچە، دریچە، بوتەی زێڕینگەران ف بوتهٔ زرگری، قالب ریخته گری.

ڕیچ: ١) ددانی گڕ و بەرچاو؛ ٢) ددان بەسەر یەکدا نیشان دان لە توڕەیی؛ ٣) بەرنـامـە، پەیڕەو؛ ۴) گرژ، ناوچاوڕەش ف ١) دندانهای درشت و نمایان؛ ٢) دندان قروچه از خشم؛ ٣) برنامه؛ ۴) اخمو.

ڕێچ: بزنەڕێ، کوێرەڕێ، ڕچە ف راه مالرو.

ڕیچار: ١) قسەی لەبن لێوانەوە کە تێی نەگەن؛ ٢) میوەی کوڵێندراوی خەستەوەکراو، مرەببا ف ١) سخن نامفهوم و زیرلبی، زمزمه؛ ٢) مربّا.

ڕیچـاڵ: ١) هەرچـــی لە شیـر پەیدا دەبـێ؛ ٢) ڕیچـار، مرەبـبـا ف ١) فراوردەهای شیر عموماً؛ ٢) مربّا.

ڕێچاڵ: چاڵایی نێوان ڕان و پشت، قوڵایی جوچکەسمت ف گودی لگن خاصره.

ڕێچك: رچە ف نگا: رچه.

ڕێچکە: ١) ڕچە؛ ٢) خێزەرە ف ١) راه مالرو؛ ٢) پیاپی آمدن حشرات.

ڕێچکەبەستن: خێزەرە کردن ف پیاپی آمدن حشرات.

ڕێچکە کردن: ڕێچکەبەستن ف نگا: ڕێچکەبەستن.

ڕیچۆ: ددان گڕ ف قروچه.

ڕیچـۆکـردن: ددان لێ گڕکـردنەوە، دان نیشان دان بۆ گەف ف دندان قروچه کردن برای تهدید.

ڕیچە: دەنگی بەسەریەکا ساوینی ددان ف صدای برهم ساییدن دندان.

ڕیچەپۆل: قوڕو لیتە، قوڕاوی خەست، چڵپاو ف لای و لجن.

ڕیحان: ١) ریان، گیایەکی بۆن خۆشە؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) شاه اسپرم، ریحان؛ ٢) نام زنانه.

ڕێحان: ڕیحان ف نگا: ڕیحان.

ڕیحانۆك: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

ڕیحانە: ڕیحان ف نگا: ڕیحان.

ڕێحانە: ڕیحان ف نگا: ڕیحان.

ڕیحانی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

ڕیخ: ڕەم، شیاکە ف سرگین تر.

ڕێـخ: ١) بنج، بنـی گیا، بێخ؛ ٢) زیـخ، خیز، چەو؛ ٢) ڕەم، شیاکـە ف ١) بیخ، بن؛ ٢) شن و ماسه؛ ٣) سرگین تر.

ڕیخاو: ئاوی تێکەڵاو بە ڕیخ ف آب آمیخته به سرگین.

ڕیخاوی: ١) ڕیخ پێ هەڵپڕژاو؛ ٢) بریتی لە مرۆی خوێڕی و بێکارە ف ١) سرگین آلود؛ ٢) کنایه از بیکاره.

ڕێخت: تەحر و دیدار ف ریخت، سر وسیما.

ڕێختمان: قالبی دارژانی کانزا ف قالب ریخته گری.

ڕێختە: ڕەختە، قایم و پتەو ف محکم.

ڕێخستن: ١) پیاماڵین، پیاساوین؛ ٢) بەڕێ کردن ف ١) مالش دادن بر؛ ٢) روانه کردن.

ریخك: جۆرێ هەنجیری خراپ ف نوعی انجیر نامرغوب.

ڕیخ کرن: تەپاڵە پیژان ف تاپاله سازی.

ڕیخ کەر: تەپاڵە پێژ ف کسی که تاپاله را می سازد.

ریخکێ: ریخك ف نگا: ریخك.

ڕێخنـاخ: ١) شوێنی ڕەڵم، ڕەڵمـــاوی؛ ٢) بەردەڵان ف ١) ریگستـان؛ ٢) سنگلاخ.

ڕیخنە: ١) جیقنە؛ ٢) ڕیپـۆق؛ ٣) بریتی لە مرۆی بێ کارەو بێ هونەر؛ ۴) لاوازی بیس ف ١) بیخال؛ ٢) ژفك؛ ٣) کنایه از بی هنر؛ ۴) لاغر کثیف.

ڕیخـۆ: ١) مرۆی خوێڕی؛ ٢) ڕیخـاوی ف ١) بیکـاره و بی هنـر؛ ٢) سرگین آلود.

ڕیخۆڵە: ١) ڕۆخڵە، ڕۆدی، ڕوقی؛ ٢) بزگوڕ ف ١) روده؛ ٢) لباس پاره پاره.

ڕیخۆڵە ئەستور: بریتی لە ئازاو بەبڕشت ف کنایه از جسور بااقدام.

ڕیخۆڵە کوێرە: ڕیخۆڵەی زیادی کە زۆر وایە دەبێتە مایەی نەخۆشی ف رودهٔ کور.

ڕێخە: ڕێخستن، پیاماڵین ف مالش.

ڕیخەخۆرە: کوڕکوڕە، باڵندەیەکە لە زڕەکەو دەکا، قەتێ ف سنگخواره، پرنده ایست.

ڕێخەر: ١) پیاماڵ، پیاساو؛ ٢) سەرڕێکەخەر ف ١) ساینده؛ ٢) راه انداز.

ڕیخـەڕەشە: نەخۆشیەکی ڕەشەوڵاغە لە سەرماوە تۆشی دێ ف نوعی بیماری دام.

ڕێخەڵان: ڕێخناخ ف ١) ریگزار؛ ٢) سنگلاخ.

ڕیخەڵۆ: ڕۆخڵە ف روده.

ڕەیخەڵۆك: ڕیخەڵۆ، ڕۆخڵە ف روده.

ڕیخەڵۆکە: ڕیخەڵۆ، ڕۆخڵە ف روده.

ڕێدار: ١) پاسەوانی ڕێگەوبان؛ ٢) باجگری سەرڕێ؛ ٣) ڕێبوار؛ ۴) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ١) راهبان؛ ٢) باجگیر سر راه؛ ٣) رهگذار؛ ۴) نام دهی است.

ڕێ داگرتن: وەڕێ کەوتن، دەست بە ڕۆیشتن کردن ف شروع به رفتن کردن، راه افتادن.

ڕێ دان: دەستوردان، ئیجازە پێدان ف رخصت دادن.

ڕێدەر: ئیجازەدەر ف رخصت دهنده.

ڕێ‌دەرکردن: بەڕێگەزانین **فا** بلدبودن راه.

ڕێرەو: ١) بەھەڵکەوت: (بەڕێ‌ڕەوی تووشی بووم)؛ ٢) ڕێبوار **فا** ١) اتفاقی؛ ٢) رهرو.

ڕێرێ: خەت‌خەت **فا** راه‌راه، شیارشیار.

ڕێز: ١) قەدرو حورمەت؛ ٢) بەتەنشت یەکەوە، سەف؛ ٣) خیز، چەو؛ ٤) خەتێك لە نووسین، دێڕ؛ ٥) پاژ؛ ٦) پاشگری بەواتا: ڕێژ لە ڕژاندن **فا** ١) احترام؛ ٢) صف، ردیف؛ ٣) شن؛ ٤) سطر؛ ٥) جزء؛ ٦) پسوند بەمعنی ریزندە.

ڕیز: ١) سەف، بەپەنایەکەوە؛ ٢) وردیلە، بچکەلە **فا** ١) صف؛ ٢) ریز، خرد.

ڕیزاڵ: پارچەی باریك وەك ھەودا **فا** باریك نخ مانند.

ڕیزاڵ ڕیزاڵ: پارچەپارچەی باریکەلە **فا** پارەپارە، باریك.

ڕێزاڵ ڕێزاڵ: ڕیزاڵ ڕیزاڵ **فا** پارەپارە، باریك.

ڕێزان: ١) بەلەدی ڕێ، شارەزا؛ ٢) بریتی لە پیاوی کارزان و عالم؛ ٣) ناوی دوو گوندە **فا** ١) راەشناس؛ ٢) کنایە از دانشمند؛ ٣) نام دو آبادی.

ڕێزانە: بەخشش لەبەرانبەری کاری چاكدا، پاداشت **فا** انعام، پاداش.

ڕیزای: وەرین **فا** فروریزی.

ڕێز بێوە گرتن: یەك‌یەك بەھەموان ڕاگەیشتن **فا** یکی‌یکی بە همە رسیدن.

ڕیزبێوە گرتن: ڕێزبێوە گرتن **فا** یکی‌یکی بەھمە رسیدن.

ڕێزك: ١) ڕێوشوێن و قانون؛ ٢) دێڕە خەتی ورد **فا** ١) قانون؛ ٢) سطر ریز.

ڕیزکردن: لەتەنیشت یەکەوە دانان **فا** پهلوی هم قرار دادن.

ڕێزکردن: ڕیزکردن **فا** نگا: ڕیزکردن.

ڕیزکین: ڕسکین **فا** نگا: ڕسکین.

ڕێزگال: ڕیزاڵ **فا** نگا: ڕیزاڵ.

ڕیزگرتن: قەدرگرتن **فا** احترام گذاشتن.

ڕێزگرتن: ریزگرتن **فا** احترام گذاشتن.

ڕێزلان: ١) ڕیزاڵ؛ ٢) زۆر ورد **فا** ١) نگا: ڕیزاڵ؛ ٢) بسیار ریز.

ڕێزلانە: ١) ڕیزاڵ؛ ٢) زۆر ورد **فا** ١) نگا: ڕیزاڵ؛ ٢) بسیار ریز.

ڕێزلێننە: ١) ڕیزاڵ؛ ٢) زۆر ورد **فا** ١) نگا: ڕیزاڵ؛ ٢) بسیار ریز.

ڕێزلێ گرتن: ١) قەدرگرتن؛ ٢) بەھەمولایەك گەیشتن: (لەسەر خۆجوونە شەیدابوونە قوڕ پێوانە سووتانە / ھەتا مردن محەبەت ئیشی زۆرە ڕێزی لێ دەگرم) «مەحوی» **فا** ١) محترم شمردن؛ ٢) یك‌یك بە همە رسیدن.

ڕیزلێ گرتن: ڕێزلێ گرتن **فا** نگا: ڕێزلێ گرتن.

ڕێزلێ نان: ڕێزلێ گرتن **فا** نگا: ڕێزلێ گرتن.

ڕێزمان: دەستوری زمان **فا** دستور زبان.

ڕیزنای: وەراندن **فا** فروریزاندن.

ڕێزوك: جێگەی خوێدانی مالات و ئاژەڵ **فا** جای نمك پاشیدن برای دام.

ڕێزوڵە: ڕیزاڵ **فا** نگا: ڕیزاڵ.

ڕیزوەم: زەوینی جێ باغ **فا** زمین جای باغ.

ڕیزە: ١) کەموکە، پیچەك، ھندەكەك؛ ٢) بەرانبەری لە پایەدا: (کچم لە ڕیزەی کوڕی ئەودایە) **فا** ١) کمی از چیزی؛ ٢) برابری در شخصیت و ارزش.

ڕیزەڕیزە: ڕیزاڵ ڕیزاڵ **فا** پارەپارە، باریك.

ڕیزەلانە: ڕیزلانە، ڕیزاڵ **فا** نگا: ڕیزاڵ، ڕێزلانە.

ڕیزەلۆك: بەردێ کە بە توندگوشین ورد دەبێ **فا** سنگ نازك کە با دست می‌شکند.

ڕیزەڵە: ڕەزڵە **فا** تاج‌ریزی، گیاهی است.

ڕیزەوپیزە: خرت‌وپرت **فا** خرت و پرت.

ڕیزەوڵ: ورتکەنان بۆ تێ‌ولاندن، وردە نان بۆ تێکوشین **فا** ریزە نان برای تریت.

ڕیزھەڤ: ئەو وشانەی بە ڕواڵە یەك نین و بە مانا یەکن **فا** کلمات مترادف.

ڕیزین: ڕسکین **فا** نگا: ڕسکین.

ڕێژ: ١) پاشگری بەواتا: ڕژێن؛ ٢) نەخۆشی گولی **فا** ١) پسوند بەمعنی ریزندە؛ ٢) بیماری جذام.

ڕێژاخ: خۆڵەبان، گڵەبان **فا** خاك پشت‌بام.

ڕێژاڤ: ١) ڕەزاو؛ ٢) ماساو لەبەر ئاو خواردنەوە؛ ٣) تافگە **فا** ١) مصب؛ ٢) آماسیدە از آب خوردن زیاد؛ ٣) آبشار.

ڕێژان: ١) دابارین؛ ٢) ڕژان؛ ٣) ڕژانن؛ ٤) کل‌دەچاوکردن؛ ٥) بارەی زەوی **فا** ١) باریدن؛ ٢) ریختن؛ ٣) فروریزاندن؛ ٤) سرمە در چشم کشیدن؛ ٥) حاصل غلە.

ڕێژاو: ١) ڕێژاڤ؛ ٢) جۆرێ ھەنجیر؛ ٣) پەرێشان و بلاو **فا** ١) نگا: ڕێژاڤ؛ ٢) نوعی انجیر؛ ٣) پریشان و پراکندە.

ڕێژبەر: ڕەنجبەر **فا** کشاور زحمتکش مزدبگیر.

ڕێژبێژ: ناوی تایبەتی خواردنەوەو چێشت لێ نان و جل‌شۆرین **فا** آب ویژە استعمال کردن در خانە.

ڕێژگاو: ڕەنج بەخەسار **فا** کسی کە بیهودە در تلاش است.

ڕێژگە: ڕێزوك **فا** نگا: ڕێزوك.

ڕێژنگ: ڕەشاش **فا** مسلسل، تیربار.

ڕێژنە: ڕەژنە **فا** نگا: ڕەژنە.

ڕێژوو: خەڵووز، ڕەژی، ڕەژوو **فا** زغال.

ڕێژە: ١) بوتە، دریچە، قاڵبی داڕشتن؛ ٢) نەخۆشی گولی، پیسی؛ ٣) خاکی شوشە **فا** ١) قالب ریختەگری؛ ٢) جذام؛ ٣) سنگ شیشە.

ڕێـژەن: ١) بڕشتی خەلە؛ ٢) ڕێبڕ، چەتە **فا** ١) بهرە، غلە کاشتە؛ ٢) راهزن.

ڕێژەو: بڕشتی خەلە **فا** انتاج غلە کاشتە.

ڕیس: ١) خوری و لۆکەی بە تەشی و خەرەك بادراو؛ ٢) ئەستوراییی: (پام لەسەر ڕیسی ملی دانا) **فا** ١) ریسیدە، رشتە؛ ٢) قطر، ستبری.

ڕێس: ١) ڕیس؛ ٢) پاشگری بەواتا: کەسێ کە دەڕیسێ: (تەشی‌ڕێس) **فا** ١) نگا: ڕیس؛ ٢) پسوند بەمعنی ریسندە.

ڕێسا: ڕێوشوێنی عادەتی ف عرف و عادت.
ڕیسپی: ئیختیار، پیاوماقوڵی گوند ف کدخدا، ریش سفید.
ڕیست: ڕێسراو ف ریس.
ڕێستن: ڕستن ف نگا: ڕستن.
ڕیسوا: ئابڕونەماو، ناوزڕاو ف رسوا.
ڕێسە: ١) ڕیس؛ ٢) قسە درێژ کردنەوە ف ١) نگا: ڕیس؛ ٢) پرگویی.
ڕیسی: گزرە، گیای گێرەکراو ف پرس، گیاه کوبیده برای علوفه.
ڕێسین: ڕستن ف نگا: ڕستن.
ڕیش: ڕھ، ڕدێن، ڕندێن، ئەڕدێن ف موی زنخ، ریش.
ڕێش: ١) بریندار؛ ٢) برین ف ١) زخمی؛ ٢) زخم.
ڕیشا: کوانی حەستەم، دومەڵی پیس ف دُمَل خطرناك.
ڕیشاڵ: بزگوڕ، پارچەی باریك لە قوماش، ڕیزاڵ ف نگا: ڕیزاڵ، پارەهای باریك از قماش.
ڕیشالۆك: تەرخون، یەکێکە لە سەوزەجات ف گیاه ترخون.
ڕیشاڵە: ڕیشاڵ، بزگوڕ ف نگا: ڕیزاڵ، ڕیشاڵ.
ڕێشـاندەر: ١) کەسێ کە پیاو شارەزای ڕێ دەکا؛ ٢) نیشانەی ڕێگە بۆ شارەزایی ف ١) رهنمون؛ ٢) علامت راهنما.
ڕیش بابا: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.
ڕیش باوا: ڕیش بابا ف نگا: ڕیش بابا.
ڕیش پان: ڕندێن زل ف ریش پهن.
ڕیش خەن: گاڵتە پێ کردن، پێ پێکەنین ف ریشخند.
ڕیشدار: بەڕدێن، ڕدێن دار ف ریشو.
ڕیش سپی: ڕیسپی ف ریش سفید.
ڕیشو: بادراوی هەڵوەشاوی کەنارەی پارچە ف شنگلە، منگولە.
ڕیشۆك: ڕیشوُ ف منگولە.
ڕیشۆڵ: سێرو، ڕەشۆڵە، گاوانی ف پرندۀ سار.
ڕیشۆڵە: ١) ڕیشۆڵ؛ ٢) گلێکی گرموڵەکراوی سپی ڕەنگە ژنان خۆی پێ دەشۆن ف ١) سار؛ ٢) خاك روشورە.
ڕیشوە: ١) ڕیشو؛ ٢) ڕشفەت ف ١) منگولە؛ ٢) رشوە.
ڕیشـە: ١) ڕەگی دارو گیا؛ ٢) ڕیشـو ف ١) ریشـە، بیخ نبـاتـات؛ ٢) منگولە.
ڕیشی: ڕیشو ف منگولە.
ریغ: خیز، زیخ ف شن.
ریف: قاش، پارچەیەك لە میوەی بێستان ف قاچ.
ریڤ: ڕوُی، توُکەبەر ف موی زهار.
ڕێڤاس: نێرتکی باسکلاو ف ریواس.
ڕیڤن: پیس، چڵکن، گەمار ف کثیف.
ڕێڤنگ: ڕێبوار ف رهرو.
ڕێڤنگی: ڕێبوار ف رهرو.
ریڤـۆك: شەمە ترێلکە، جۆرێ زەرگەتەی درێژوکەیە هەنگوینی هەیە ف نوعی زنبور عسل زرد وحشی.
ڕێڤەبرن: جێ بەجێ کردن ف ادارە کردن.

ڕێڤەکرن: ڕێ کردنەوە ف راه باز کردن.
ڕێڤـی: ١) چتر، ڕوڤی؛ ٢) ڕیخۆڵە؛ ٣) ڕێبـوار ف ١) روبـاه؛ ٢) رودە؛ ٣) رهگذر.
ڕێڤیك: ڕۆخڵە، ڕیخۆڵە، ڕۆدی ف رودە.
ڕێڤینگ: ڕێبوار، ڕێبار ف رهگذار.
ڕیق: لە دەست نەرمی سیس هەڵاتو ف نرم پژمردە.
ڕیقن: لەڕو لاواز، تەواو بێ هێز ف لاغر مردنی.
ڕیقنە: ١) جیقنە، ریتق، ڕیخنە؛ ٢) ڕیقن ف ١) مدفوع پرندە، پیخال؛ ٢) لاغر مردنی.
ڕیقنەسپیلکە: جۆرێ نەخۆشی مەلی ماڵی ف از بیماریهای پرندگان خانگی.
ڕیقۆ: ڕیقن ف نگا: ڕیقن.
ڕیقوفیق: برێتی لە ڕیقن ف نگا: ڕیقن.
ڕیقۆڵە: ڕیقن، ڕەقەڵە ف نگا: ڕیقن.
ڕێك: ١) ڕێ، ڕا؛ ٢) بەرانبەر؛ ٣) زەوی تەخت؛ ٤) دروس، پێکهـاتو؛ ٥) ئاشنایەتـی؛ ٦) لەبارو تەرز؛ ٧) گش، هەمو ف ١) راه؛ ٢) برابر؛ ٣) هموار؛ ٤) درست؛ ٥) دوستی؛ ٦) منتظم و مرتّب؛ ٧) همه.
ڕێکاتی: تفاق، یەك بوُن، دۆستایەتی ف اتّفاق، دوستی.
ڕێکانی: ناوی هۆزێکە لە کوردستان ف نام عشیرتی در کردستان.
ڕێکـایی: ١) ئاشنایەتی، دۆستایەتی؛ ٢) تەختایی زەوین ف ١) اتّفاق، دوستی؛ ٢) همواری زمین.
ڕێکبـوُن: ١) بەرانبـەر هاتنـەوە؛ ٢) ئاشنـایەتی ف ١) همطراز شدن؛ ٢) دوستی.
ڕێکخستن: ١) دوُ شت بەیەکدا ساوین؛ ٢) دوُ دژ لێك ئاشت کردنەوە؛ ٣) تەکوزکردن ف ١) دو چیز بهم ساییدن؛ ٢) دشمنان را آشتی دادن؛ ٣) منظم و مرتب کردن.
ڕێکـرن: ١) بەڕێ کردن؛ ٢) ڕێ دان بۆ ڕۆیشتـن: (ڕێـم کە دەڕۆم) ف ١) روانە کردن؛ ٢) راەدادن.
ڕێك کردن: ١) تەخت کردنی زەوی؛ ٢) تەکوزکردن ف ١) هموار کردن زمین؛ ٢) مرتّب کردن.
ڕێك کوشین: بەتەوژم زۆر بۆ هەمولای کەسێ یان شتێ هێنان ف درهم فشردن.
ڕێك کەفتن: پێکهاتن ف اتّفاق، سازش.
ڕێك کەوتن: پێکهاتن ف اتّفاق، سازش.
ڕیکۆ: ریش درێژ ف ریش بلند.
ڕێکوپێك: لەبارو تەکوز ف مرتّب، منظّم.
ڕێ کوُڕك: ڕێگە یەك کە هەتا سەر نات با ف بن بست.
ڕێکۆك: ڕێچکە، باریکەڕێ ف راه کم‌عرض.
ڕیکـە: ١) جیرە؛ ٢) سیرەی ددان ف ١) صدای نوك قلم؛ ٢) صدای دندان بەهم ساییدن.
ڕێك هاتن: ١) گرژبـوُن و ترنجـان: (ئـەو قسەی بیست ڕێك هـات)؛ ٢) جێ بەجێ بوُن: (کـا[illegible] هات) ف ١) درهم شدن، بروز

ناراحتی در قیافهٔ کسی؛ ٢) درست شدن کار.

ڕێك‌هاوردن: پێك‌هێنانی کار، جێ‌بەجێ کردن [ف] درست کردن، فراهم آوردن، انجام دادن.

ڕێکەوت: بەهەڵکەوت [ف] اتّفاقی.

ڕێکەوتن: ١) کەوتنەڕێ بۆ سەفەر؛ ٢) ڕێك کەوتن؛ ٣) پێك‌هاتنی کار؛ ٤) ڕاونان، دواکەوتن بەغار [ف] ١) راهی شدن؛ ٢) توافق کردن؛ ٣) درست شدن کار؛ ٤) دنبال کردن بەدو.

ڕێکەوتو: ١) ڕێکەوت؛ ٢) بەڕێ کەوتو؛ ٣) پێکهاتگ [ف] ١) اتّفاقی؛ ٢) راه افتاده؛ ٣) درست شده.

ڕێکی: ١) بەرانبەری؛ ٢) دۆستایەتی؛ ٣) تەختایی [ف] ١) برابری؛ ٢) دوستی؛ ٣) همواری.

ریگ: تۆزێکی بەبریقەیە بۆ مەرەکەف لەقاقەزمژین [ف] گردی است خشك کن.

ڕێگا: ڕێ، ڕا، ڕێك [ف] راه.

ڕێگاوبان: ڕێ‌وبان [ف] راه عمومی.

ڕێگاکردن: ١) ڕێگادان بۆ ڕۆیشتن؛ ٢) ڕێ‌دروست کردن [ف] ١) راه دادن؛ ٢) راه‌سازی.

ڕێگر: ڕێبڕ، پیاوخراپ، چەتە، گۆران، ڕابڕ [ف] راهزن.

ڕێگرتن: ١) ڕێبڕی، چەتەیی؛ ٢) بوُنە لەمبەر لە سەر ڕێ [ف] ١) رهزنی؛ ٢) مانع سر راه شدن.

ڕێگۆڕین: بریتی لە وازهێنان لە بڕوای خۆی [ف] کنایه از تغییر مسیر دادن در مرام.

ڕێگە: ١) جیڕەی قەڵەم؛ ٢) سیڕەی ددان [ف] ١) صدای نوك قلم برکاغذ؛ ٢) صدای بەهم ساییدن دندانها.

ڕێگە: ١) ڕێ، ڕا، ڕێك؛ ٢) بریتی لە دۆز، ڕەوشت [ف] ١) راه؛ ٢) کنایه از مرام.

ڕێگەخستن: خستنەسەرڕێ، ڕەوانەکردن [ف] راه انداختن.

ڕێگەوبان: ڕێ‌وبان، ڕێگاوبان [ف] راه عمومی.

ڕێگیر: ڕێگر [ف] راهزن.

ڕیل: ژالە، لوُڕك، ڕوُلك، ڕوُل [ف] خر زهره.

ڕێل: ١) جەنگەڵ، دارستان، لێڕ، لێڕەوار؛ ٢) ئاونگ، شەونم [ف] ١) جنگل؛ ٢) شبنم.

ڕێ‌لادان: ڕێگۆڕین [ف] انحراف از راه.

ڕیلاس: ڕوُداماڵیاگ [ف] پر رو، گستاخ.

ڕێ‌لەبەر چوُن: بەخۆشی‌و ئاسودەیی سەفەر کردن [ف] آسوده سفر کردن.

ڕێڵەخۆ: ڕۆخلە، ڕیخوڵە، ڕۆدی، ڕیخەڵۆ، ڕیخەڵۆکە، ڕیخەڵۆك، ڕوُڤی [ف] روده.

ڕێلی: ١) میوەو بەری دارستان، بەری لێڕەوار؛ ٢) گێوژ، گۆیژ [ف] ١) میوهٔ جنگلی؛ ٢) زالزالك.

ڕین: ریان [ف] ریدن.

ڕێن: ١) ڕان، مێگەل، گاگەل؛ ٢) ئەڕدێن، ڕدێن، ڕیش [ف] ١) رمه، گله؛ ٢) ریش.

ڕێنامە: بەرنامە، پەیڕەو [ف] برنامه.

ڕێنج: ١) شوێن، ئاسەوار؛ ٢) ڕەنج؛ ٣) کرمی گیابڕ [ف] ١) اثر، رد؛ ٢) آزار، رنج؛ ٣) کرمی است آفت گوسفند و بز.

ڕینجبەر: ڕەنجبەر [ف] نگا: ڕەنجبەر.

ڕێنجەبەر: ڕەنجبەر [ف] نگا: ڕەنجبەر.

رینك: لەجەرو لاواز [ف] لاغرمردنی.

ڕێنکە: لێك تۆپەڵ بوُن‌و وێستان [ف] تجمّع کردن و نرفتن.

ڕێنکەدان: ڕێنکە [ف] نگا: ڕێنکە.

ڕینگ: ١) ڕنگ؛ ٢) خوری کە بەدەست لە پێستەی دەڕنئەوە [ف] ١) نگا: ڕنگ؛ ٢) پشمی که از پوست چینند.

ڕینگاڵ: ١) ڕنگاڵ، ڕنگ؛ ٢) شڕۆڵ، جل‌شڕ [ف] ١) نگا: ڕنگ؛ ٢) ژنده‌پوش.

ڕینگانەوە: ١) شیرەدانەوەی دۆشاو؛ ٢) ڕەواق؛ ٣) قسەی بێ‌تام [ف] ١) شیره پس دادن؛ ٢) شهد؛ ٣) وراّجی، ژاژخایی.

ڕینگۆڵ: بزگور، تیتوڵ [ف] وصله‌پاره.

ڕینگە: بوڵەبوڵ، پرتەپرت [ف] غرولند.

ڕینگەڕینگ: ڕینگەی زۆر [ف] غرولند زیاد.

ڕێنما: ڕێ‌شاندەر [ف] رهنما، رهنمون.

ڕێنوُس: دەستوُری نوُسین، ئیملا [ف] املاء.

ڕێ‌نوێن: ڕێ‌شاندەر [ف] راهنما.

ڕێو: ١) ڕوُی، توُکەبەر، موی بەرگەدە؛ ٢) تەڵەکەو فێڵ [ف] ١) موی زهار؛ ٢) حیله.

ڕێوار: ڕێبار، ڕێبوار، ڕێڤنگ، ڕێڤینگ [ف] رهگذار.

ڕێواز: ڕێباز [ف] راه عموم.

ڕێواس: نێرتکی باسکلاو [ف] ریواس.

ڕێواسی: مام‌ڕێواس، گیایەکی باڵابڵندی ترشە دژی کرمی ناوزگە [ف] گیاهی است داروی ضد کرم.

ڕێوان: ئاگاداری ڕێگە [ف] راهبان.

ڕێواو: ڕێواس [ف] ریواس.

ڕێوبان: ڕێگەوبان [ف] گذرگاه عمومی.

ڕێوبوار: ڕێبوار [ف] رهگذار.

ڕێ‌وجێ: ئاوەزپەسند، لەبار [ف] معقول، عقل‌پسند.

ڕێوڕا: ١) هەر گورج لە ڕێگەوە؛ ٢) ڕاستەڕێ [ف] ١) فوراً، از راه رسیده؛ ٢) به خط مستقیم.

ڕێوڕاست: ڕێوڕا [ف] نگا: ڕێوڕا.

ڕێ‌وساندن: تێراو کردن [ف] سیراب کردن.

ڕێوشوێن: ١) باوی ناو کۆمەڵ؛ ٢) دەستوری کار [ف] ١) عادات، تقالید؛ ٢) طرح.

ریوُن: ڕیحان [ف] ریحان.

ڕیوە: گای بەڵەك [ف] گاو ابلق.

ڕیوەڕیو: ١) پرتەپرت؛ ٢) زۆرگوتنی بێ‌تام [ف] ١) غرولند؛ ٢) ژاژخایی.

ڕیوەڵ: زەردەڵەی لاواز ف لاغر زردرنگ مردنی.
ڕیوەڵە: ڕیوەڵ ف نگا: ڕیوەڵ.
ڕیوەن: باسکڵاو، کڵاوبن، بنی ڕێواس ف راوند، بیخ ریواس.
ڕیوی: ڕوڤی، ڕێڤی ف روباه.
ڕێـوی: ١) ڕدێن، ئەڕدێن؛ ٢) ڕێڤـی، ڕوڤـی؛ ٣) ڕێبـوار ف ١) ریش؛ ٢) روباه؛ ٣) رهگذار.

ڕێوی کرن: ١) ڕژاندن؛ ٢) بەڕێ کردن ف ١) ریختن؛ ٢) راهی کردن.
ڕێوینگ: ١) ڕان، مێگەل؛ ٢) ڕێبوار ف ١) گله، رمه؛ ٢) رهگذار.
ڕیه : ڕدێن، ڕیش ف ریش.
ڕیهتن: ١) ڕژاندن؛ ٢) ڕژیان ف ١) ریزاندن؛ ٢) ریختن.
ڕیەن: ڕان، مێگەل، ڕێن ف رمه.
ڕیهەڤ: هاواڵ، هاودەم ف همدم، رفیق.

ز: ١) له، جه، ژ؛ ٢) پیتی بادانه‌وه ف ١) از؛ ٢) حرف عطف.

زا: ١) فرزه‌ند: (**کوڕه‌زا، ئامۆزا**)؛ ٢) بێچوی مه‌ڕو بزن: (**زاو** ماك تێکه‌ڵ کراوه)؛ ٣) زان، منال‌بوُن: (له زگ‌و **زا** که‌وتوه)؛ ۴) منالّی بو، بێچوی بو: (مه‌ڕه‌که **زا** به‌رخێکی بو)؛ ۵) تازه به‌دنیاهاتو: (ئه‌و به‌رخه دوێنێ **زا**)؛ ۶) که‌وایه، ده‌ی سا: (**زا** وه‌ره)؛ ٧) نۆبه له قومـاردا؛ ٨) وشك. زوها، زوا ف ١) فرزند؛ ٢) بچهٔ گوسفند و بز؛ ٣) زایش؛ ۴) زاد، زایید؛ ۵) تازه به‌دنیا آمده؛ ۶) پس، حالا که اینطور است؛ ٧) نوبت در قمار؛ ٨) خُشك.

زاب: سه‌کۆ، دکه ف سکو.

زابت: ئه‌فسه‌ر ف درجه‌دار، افسر.

زابرن: بردنه‌وه‌ی قومار ف برد در قمار.

زابلۆق: ڕۆخڵه‌ی ئه‌ستور ف رودهٔ کلفت.

زابوت: زابت، خاوه‌ن پله له سوپادا، ئه‌فسه‌ر ف افسر.

زابوق: سه‌رانگوێلك، گوُفك ف جای ریختن سرگین.

زابۆق: ئاودڕ، دادڕاوی لافاو ف درهٔ مسیل باران.

زابه‌ند: ده‌فته‌ری ناونوسینی تازه‌زاوان ف دفتر موالید.

زاپ: ١) لکی چۆم، لق له چه‌م؛ ٢) چه‌وی پان‌و لوُس‌و ناسك که منالّ گه‌مه‌ی پێ ده‌که‌ن، سواپ ف ١) نهر فرعی؛ ٢) شن صاف و نازك که بازیچهٔ کودکان است.

زاپان: گه‌مه به زاپ، سواپێن ف بازی با «زاپ».

زاپێن: زاپان ف بازی با «زاپ».

زات: ١) هه‌بوُن، هه‌یه‌تی: (**به زاتی خودا**)؛ ٢) وێران، نه‌ترسان: (**زات** ناکه‌م بچم) ف ١) وجود، ذات؛ ٢) شجاعت، جرأت.

زات‌بردن: ترساندن ف ترساندن.

زات‌چوُن: ته‌واو ترسان، تۆقین له ترسان ف زهره‌ترك شدن، وحشت کردن.

زاتدار: به‌زات، ئازا، نه‌ترس ف متهوّر، شجاع.

زات‌کردن: وێران، نه‌ترسان ف اقدام، نترسیدن.

زاتۆره: تۆره‌مه ف نوه و نبیره.

زاته‌نه: زه‌ڕینی که‌ر ف عرعرکشیدن.

زاتیك: جێژنێکی هه‌رمه‌نیانه ف از اعیاد ارمنیان.

زاتیل: نه‌وه‌چڕك، نه‌وه‌و نه‌تیجه ف نوه و نبیره.

زاج: ١) کاکۆڵی منالّ؛ ٢) زاخ ف ١) موی پیشانی بچه؛ ٢) زاج.

زاجلانه‌ی: ژانی ژن له مندالّ بوندا ف درد زایمان.

زاجلانی: هه‌وه‌ڵ ژانی ژن له سه‌روبه‌ندی زارۆ هاوردندا ف اولین درد زایمان.

زاج‌وپه‌رچه‌م: کاکۆڵ‌و موی ناوچاوانی منالّ ف کاکل و موی پیشانی بچه.

زاخ: ١) کـوُل، کویل، ئاغه‌ڵی ناو کێو؛ ٢) شه‌ب، زاج؛ ٣) گاشه‌به‌رد؛ ۴) دنه، هانه؛ ۵) ـه‌وهه‌ری تیخی خه‌نجه‌رو شمشێر؛ ۶) خه‌ت، هێڵ ف ١) زاغه؛ ٢) زاج؛ ٣) صخره؛ ۴) تحریك، تشجیع؛ ۵) پرند؛ ۶) خط.

زاخان: به‌رده‌لانی زۆر چه‌توُن ف سنگلاخ صعب‌العبور.

زاخاو: تاواوی زاخ که بۆ قایم‌کردنه‌وه‌ی شتی له‌ق به کار ده‌هێنرێ ف زکاب.

زاخـاودان: ١) قایم کردن به زاخ؛ ٢) برێتی له ته‌خت کردنی که‌یف: (**زاخاوی مێشکم دا**) ف ١) پیوند دادن با زکاب؛ ٢) کنایه از خوش گذشتن.

زاخاودانه‌وه: زاخاودان ف نگا: زاخاودان.

زاخـدار: ١) تیخی جه‌وهه‌ردار؛ ٢) برێتی له مرۆی به‌حونه‌ر ف ١) تیغ جوهردار؛ ٢) کنایه از هنرمند.

زاخـڕ: ١) سه‌ره‌ ـێری به‌رداوی؛ ٢) کـوُل، ئاغه‌ڵی له کێودا بڕاو ف ١) نشیب سنگلاخی؛ ٢) زاغه.

زاخۆ: ناوی مه‌ڵبه‌ندو شارێکه له کوردستان ف نام منطقه و شهری در کردستان.

زاخوڕ: ڕه‌هۆڵ ف نگا: ڕه‌هۆڵ.

زاخۆر: ۱) بەردەلانی رژدو بڵند؛ ۲) ئەشکەوت لە کێفدا ف ۱) صخره؛ ۲) غار.

زاخـۆران: ۱) هۆزێکـە لە کوردستـان؛ ۲) تالانو برۆ: (زاخـۆران باخۆرانە) ف ۱) عشیرتی در کردستان؛ ۲) غارت و چپاول.

زاخۆری: پارچەیەکی لە ئاوریشم ژنان دەیکەنە لەچك ف پارچهٔ ابریشمی.

زاخۆن: ئاخەڵەمەڕی لە کێو دابڕاو، کوُل، کویل، زاخ ف زاغه.

زاخه: زاخۆن ف زاغه.

ژاخێ: قشقەڵە، قەلەباچکە ف زاغچه.

زاخێڕ: زاخڕ ف نگا: زاخڕ.

زاد: ۱) توێشو؛ ۲) دەخڵو نان؛ ۳) منداڵپەیابوُن: (زادو وەڵەدیان زۆرە) ف ۱) توشه؛ ۲) غلّه و نان؛ ۳) تولید بچه.

زاددان: توێشودان ف توشەدان.

زادووەڵەد: کوڕو کچ زیادبوُن ف تولید و توالد.

زادو وەڵەند: زادووەڵەد ف تولید و توالد.

زاده: فرزەند، بێچوی بنیادەم: (نەجیبزادە) ف فرزند.

زادەکان: فرزەندان ف فرزندان.

زار: ۱) منـاڵ؛ ۲) دەم، دەف؛ ۳) دەرمـانی جانەوەرکوژ، ژەهر؛ ۴) کزو لاواز؛ ۵) پەرێشـان و لێقەومـاو؛ ۶) دەنـگـی گریان؛ ۷) مۆرەی تەختەنەرد؛ ۸) پاشگری بەواتا: جێگە، جاڕ؛ ۹) شێوەی زمان: (زاری کرمانجی)؛ ۱۰) توُکەبەر؛ ۱۱) چێندراو: (زەوی‌و زار)؛ ۱۲) زراو ف ۱) کودك؛ ۲) دهـان؛ ۳) سمّ؛ ۴) لاغر؛ ۵) پریشان‌حال؛ ۶) صدای گریه؛ ۷) مهـرهٔ نرد؛ ۸) پسـوند بەمعنی جای؛ ۹) لهجه؛ ۱۰) موی زهار؛ ۱۱) زراعت؛ ۱۲) زَهره، ترس.

زارا: ۱) ناوە بۆ ژن؛ ۲) کەو، ژەرەژ؛ ۳) نـاوی شارێکە لە کـوردستان ف ۱) نام زنانه؛ ۲) کبك؛ ۳) نام شهری در کردستان.

زاراخن: زارەوانە، دەمەلبێن ف نگا: زارەوانە.

زارانج: کەو، ژەرەژ ف کبك.

زارانژ: ژەرەژ، زارانج، کەو ف کبك.

زاراو: ۱) دەرمـانی تراوی جانـەوەرکوژ؛ ۲) میز، مێز، گمێز؛ ۳) شێوەی ئاخافتن؛ ۴) دەراوی دەم ف ۱) سمّ آبکی، زهـرابه؛ ۲) شاش، ادرار؛ ۳) لهجهٔ ویژه؛ ۴) شیوهٔ سخن گفتن.

زاراوه: ۱) شێوەی تایبەتی ئاخافتن؛ ۲) دەراوی دەم، زاراو ف ۱) لهجهٔ ویژه؛ ۲) شیوهٔ بیان.

زاربەست: ۱) دەمبەست؛ ۲) دەمبێن ف ۱) دهان‌بند؛ ۲) دهانەبند.

زاربێن: دەمبێن، زاربەست ف دهانەبند.

زاربێنك: ۱) زاربێن؛ ۲) زاربەست ف ۱) دهانەبند؛ ۲) پوزەبند.

زارخۆش: ۱) دەمخۆش، ئافەرین بۆ گوتەت؛ ۲) دەمو کاوێژ خۆش ف ۱) آفرین بر گفتارت؛ ۲) شیرین زبان.

زارخەن: خەندەی تاڵ، کەنین لە ناڕەحەتیان ف خندهٔ تلخ، زهرخند.

زارخەنه: زارخەن ف خندهٔ تلخ، زهرخند.

زاردڕاو: دەم دڕاو، دەمشڕ ف دهن‌لق.

زارزار: لاسار، پێداگر، گوێ نەدەر ف لجوج.

زارزارك: دەمەلاسکە ف ادا درآوردن.

زارشڕ: تێدانەوەستاو ف دهن‌لق.

زارقه: ۱) دەمەلاسکە؛ ۲) زمان دەرێنان بۆ گاڵتە پێکردن ف ۱) ادای کسی را درآوردن؛ ۲) زبان به تمسخر درآوردن.

زارك: دەمی هەمـوشت جگـە لە جانـەوەر: (زارکی مەشکـە، زارکی ئەشکەوت) ف دهانه.

زارگا: بەرگەدە، جێگەی توُکەبەر لێڕوان ف رویشگاه موی زهار.

زارگۆتن: ستران، گۆرانی، قام، لاوك ف ترانه، آواز.

زارنەرم: زمانلوُس، دەمتەڕ ف چرب‌زبان.

زاروُ: ۱) کرمێکـە بۆ خوێنی پیس لە لەش مژین دەکار دەهێنرێ، زەرو، زێلو؛ ۲) زارۆ، مناڵ ف ۱) زالو؛ ۲) کودك، بچه.

زارۆ: ۱) فرزەند؛ ۲) منالی چکۆڵە ف ۱) فرزند؛ ۲) کودك.

زارۆتی: رۆژگاری منالی، زارۆکی ف دوران کودکی.

زاروزێچ: ژنو منال، خێزان بەگشتی ف خانواده.

زارۆك: زارۆ ف نگا: زارۆ.

زارۆکی: زارۆتی، رۆژگاری منالی ف دوران کودکی.

زارۆڵه: زارۆ ف نگا: زارۆ.

زاره: ۱) گەنمەکوتاو؛ ۲) زاراو، کیسەی زەرداوی لای جەرگ؛ ۳) موی بەرگەدە، زار ف ۱) گندم نیم‌کوبیده؛ ۲) زهره؛ ۳) موی زهار.

زارەترەك: برێتی لە زۆرترساو، تۆقیو لە ترسان ف زهره‌ترك.

زارەچوُن: زارەترەك ف زهره‌ترك.

زارەزار: دەنگی گریان بێ بڕانەوە، زۆڕە زۆڕ ف صدای گریهٔ متّصل، زارزار.

زارەگا: ۱) جێگەی ڕوانی توُکەبەر، زارگا؛ ۲) گوڵێکە ف ۱) رویشگاه موی زهار؛ ۲) گل میمون.

زارەمبێن: دەمبێن، زاربێن ف دهانەبند.

زارەوانـه: تۆپـەڵە پەڕۆ یان دار کە دە دەمی دەفری ڕادەکەن ف گلولهٔ وصله یا چوب که دهانەبند می‌شود.

زاری: ۱) گریان‌و شیوەن؛ ۲) زارۆڵە، منال ف ۱) شیون؛ ۲) کودك، بچه.

زاریان: شین‌و شەپۆڕکردن، گریانی تازیەمانی ف شیون کردن.

زارین: گریانی بەدەنگی بەرز ف گریه با صدای بلند.

زاز: ۱) ئامرازی ژێداری موسیقی، ساز؛ ۲) نەوە ف ۱) ساز موسیقی؛ ۲) نوه.

زازا: ۱) مەڵبـەنـدێکـە لە کوردستـان؛ ۲) شێوە ئاخـافتنێکی نزیك بە پەهلەوی؛ ۳) نەوەو نەتەوە ف ۱) منطقه‌ای در کردستان؛ ۲) یکی از لهجه‌های کردی؛ [illegible]وه و نبیره.

زازاکی: ئاخافتن [illegible]شێوەی زازایی ف تکلم به شیوهٔ «زازا»

زاغ: خەتی خەتکیشـان، خەتی درێژ بۆ نێوانی مەبەست، کێڕ ف خط افقی و عمودی در خط‌کشی.

زاغور: زاخڕ، زاخێڕ ف نشیب سنگلاخی.

زاغوُر: خەتکێش، ئامرازی خەتدان ف خط‌کش.

زاف: پڕ، زۆر، گەلێك، زەحف، زیاد، زێدە ف بسیار.

زاف‌بیایش: زاف‌بوُن ف زیاد شدن.

زافت: ئەفسەر ف درجه‌دار، افسر ارتش.

زافتر: زۆرتر، پتر ف بیشتر.

زاف‌راتایی: زۆر کەم بوُنەوە ف بسیار کم شدن.

زافران: بەری گیایەکە ڕەنگ زەرد بۆ دەرمان‌و پلاو بەکار دێت ف زعفران.

زافرانی: بە ڕەنگی زافران ف زعفرانی رنگ.

زافزاف: فرەفرە، زۆر زیاد ف بسیار زیاد.

زاف کەردش: زیاد کردن، زێدەکرن ف زیاد کردن.

زاف‌نەمەند: کەم کردو، زۆر نەمان ف اندك شدن.

زافەران: ١) زافران؛ ٢) ناوی گوندێکە ف ١) زعفران؛ ٢) نام دهی است.

زافەرانی: زافرانی ف زعفرانی رنگ.

زافەی: فرەیی، زیادی، زێدەیی ف بسیاری، زیاده.

زافی: زافەی ف بسیاری، زیاده.

زافێر: زافتر، زۆرتر، زێدەتر ف بیشتر.

زاڤ: ١) ئەستێرەیەکی گەڕیدەیە؛ ٢) زۆر، فرە ف ١) ستارهٔ عطارد؛ ٢) زیاد.

زاڤـا: ١) مێردی کچ یان خوشـك؛ ٢) تازەمێرد ف ١) شوهـر دختر یا خواهر؛ ٢) داماد.

زاڤابەندی: ئەو شوەی لە ماڵی باوکی بوُك‌دا دەژی ف داماد سرخانه.

زاڤانی: شەوی چوُنی زاوا بوٚلای بوُك ف شب زفاف.

زاڤدان: مناڵدان ف زهدان، رحم.

زاڤر: ١) زات، وێران؛ ٢) زاره، کیسەی زراو ف ١) یارا؛ ٢) زهره.

زاڤراتانی: زافراتایی، زیاده لە کەمی دان ف نگا: زافراتایی.

زاڤزاڤ: زۆر زیاد، فرەفرە ف بسیار زیاد.

زاڤ‌نێ‌مەند: زۆری نەما، لە کەمایەتی‌دا ف اندك شدن.

زاڤ‌وزیچ: زاروزێچ ف نگا: زاروزێچ.

زاڤ‌وزێچ: زاروزێچ ف نگا: زاروزێچ.

زاڤەی: زافی، زەحفی، فرەیی ف زیادی.

زاڤی: زافی، زەحفی، فرەیی ف زیادی.

زاڤێر: ژنی ڕازی لە گانی مێرد ف زن خوشنود از جماع شوهر.

زاق: ١) قەلەڕەشە؛ ٢) دەنگی قەلەڕەشە؛ ٣) دەربەڕیو؛ ٤) کەوە، شینی کاڵ؛ ٥) دەنگی تیژی منداڵ؛ ٦) توٚقین لە ترسان ف ١) غراب، زاغ؛ ٢) صـدای غـراب؛ ٣) برجستـه؛ ٤) آبی روشـن؛ ٥) جیغ بچـه؛ ٦) زهره‌ترك شدن.

زاق‌وزروُق: چەقەو هەرای مناڵان ف همهمه و جنجال بچه‌ها.

زاق‌وزوُق: زاق‌وزروُق ف همهمه و جنجال بچه‌ها.

زاق‌وزیق: زاق‌وزروُق ف همهمه و جنجال بچه‌ها.

زاقـه: ١) دەنگی تیژی مناڵ، زاق؛ ٢) دەنگی گریانی مناڵ ف ١) جیغ کشیدن بچه؛ ٢) صدای گریهٔ بچه.

زاك: ١) لەتکـە دەنکـە قەیسی کە منـاڵ کایەی پێ دەکـەن؛ ٢) هەوەڵ دۆشراو لە زاو، ژەك، فرچك؛ ٣) قیژەی مناڵ ف ١) نیم هستهٔ زردالو که بازیچهٔ بچه‌ها است؛ ٢) آغوز؛ ٣) جیغ بچه.

زاك‌وزوُك: زاق‌وزروُق ف همهمه و جنجال بچه‌ها.

زاك‌وزیك: زاق‌وزروُق ف همهمه و جنجال بچه‌ها.

زاکوُن: یاساو قانوُن: (ئاغایەکی بەزاکوُن بو کەس نەی‌دەوێرا لە ڕێ لادا) ف قانون قاطع.

زاکە: جیوەجیوی بەچکەمەل ف جیك‌جیك جوجه.

زاگ: ١) لەدایك بوگ؛ ٢) مناڵ‌بون؛ ٣) ژەك، هەوەڵ دۆشراو لە زاو؛ ٤) شەب، زاخ ف ١) زاده؛ ٢) زادن؛ ٣) آغوز؛ ٤) زاج.

زاگـرۆز: ١) زنجیرەچیـایەك لە کوردستـانـدا؛ ٢) ناوە بۆ پیـاوان ف ١) سلسله جبال زاگرس؛ ٢) نام مردانه.

زاگرۆس: زاگرۆز ف نگا: زاگرۆز.

زاگۆر: پەیاغ، توخماخ ف چوبدست کلفت، چماق.

زاگە: ١) جێگـەی لە دایك‌بون؛ ٢) لەدایك بوە؛ ٣) بێچـوی دیوە؛ ٤) گەمەیەکی منالانە؛ ٥) منداڵدان ف ١) زادگاه؛ ٢) از مادر زاییده است؛ ٣) بچه آورده است؛ ٤) یکی از بازیهای بچه‌ها؛ ٥) زهدان.

زاڵ: ١) سەرکـەوتـو بەسـەر مەبەست‌دا یان بە سەر دوژمندا؛ ٢) زبڵ: (زبڵ‌و زاڵ)؛ ٣) ناوە بۆ پیاوان ف ١) چیره؛ ٢) آشغال؛ ٣) اسم مردانه.

زاڵ‌بون: سەرکەوتن بەسەر کاری سەختا ف چیره شدن.

زاڵم: دەست درێژکەر بۆ مافی ڕەوای خەڵك ف ستمگر، ظالم.

زاڵمایەتی: زالمـەتی ف ظلم.

زالمکی: نارەوا کاری ف ظلم.

زالمەتی: زالمایەتی ف ظلم.

زالمەی: زاڵم ف ظالم.

زالمێنی: زاڵمایەتی ف ظلم.

زاڵنە: پێوەندی لە زنجیر ف زنجیر پای‌بند.

زالۆ: کیسەی زەرداو، زاره ف زهره.

زاڵو: زارو، کرمی خوێن‌مژ ف زالو.

زاله: زارو ف زالو.

زاڵە: ١) دادو هاوار لە دەست کەسێ، گلەو داد: (هەمو کەس لە دەستی بەزاڵەیە)؛ ٢) کیسەی زەرداو، زاره، زراو ف ١) داد و گله؛ ٢) زهره.

زالی: زارو، زەرو، زاڵو، زاڵی ف زالو.

زاڵـی: ١) دەست ڕۆیشتـن، سەرکـــەوتـوُیی؛ ٢) زارو ف ١) چیرگی؛ ٢) زالو.

زام: ١) برین، ڕێش؛ ٢) مناڵم بو؛ ٣) لە دایك بوم ف ١) زخم؛ ٢) بچه آوردم؛ ٣) از مادر زادم.

زاما: زاڤا ف داماد.

زامار: ١) بریندار؛ ٢) منداڵدان ف ١) زخمی؛ ٢) زهدان.

زامارکەفتن: منداڵدان وەرگەڕان ف زهدان از جای در رفتن.

زامایی: زاوایەتی ف دامادی.

زامت: چڵکی برین، کێم، هەوا ف ریم، چرك زخم.

زامدار: بریندار ف زخمی.

زامڕۆت: بەردێکی کەسکی بەنرخە ف زمرد.

زامڕۆتی: بەرەنگی زامڕۆت ف زمردی.

زامڕۆتین: کەسك وەك رەنگی زامڕۆت ف زمردی.

زامـڕۆس: گیایەکی بۆن خۆشـەو بۆ بێنی دوکـەڵەکەی دەیسوتینن ف گیاهی است که مصرف بخور دارد، گیاەمر.

زامق: چەسپ، کەرستەی لکاندن ف چسب.

زامق کەردە: چەسپێنراو، لکێندریاگ ف چسبانیده شده.

زامقی: لکێن، پێوە نوسێن ف چسبناك.

زامن: دەستەبەر ف ضامن، کفیل.

زامـەت: ۱) زامت؛ ۲) پیچ، کەم، هنـدك؛ ۳) ئەرکی گران، زەحمەت؛ ۴) دەردی ئەوین ف ۱) چرك زخم؛ ۲) اندك؛ ۳) مشقّت؛ ۴) رنج عاشقی.

زان: ۱) منـاڵ هێنان، بێچودیتن؛ ۲) لەدایك بون؛ ۳) پاشگری بەواتا: ئاگادار: (پیاوێکی زۆرزان بو، سیاسـەت **زانە**)؛ ۴) زەرەر: (ئەم سەگە زانـە خرۆیە)؛ ۵) زوان ف ۱) زایش؛ ۲) زادن از مادر؛ ۳) پـسـونـد بەمعنی داننده؛ ۴) زیان؛ ۵) زبان.

زانا: ۱) دانا، شتزان؛ ۲) ئاگادار ف ۱) دانا؛ ۲) آگاه.

زاناڤ: لە بیچمدا تەواو وەکو یەکتر ف شبیه.

زانـام: ۱) تێ گەیشتـم؛ ۲) خەبـەرم وەرگرت، زانیم؛ ۳) ئاگادارم ف ۱) فهمیدم؛ ۲) خبر یافتم؛ ۳) دانا هستم.

زاناندن: تێ گەیاندن ف فهمانیدن.

زاناهی: دانایی، ئاگاداری ف دانایی.

زانایش: زانست، ئاگاداری، لێ زانین ف دانش.

زانایۆخ: زۆر زانا، فریەزان ف علامه.

زانایۆخی: فرەزانی، مەعلانی. بۆ ژن دەڵێن ف دانشمندی.

زانایەنە: زاناهی ف دانش.

زانایی: زاناهی ف دانایی.

زاند: مناڵ هێنان، زارۆ پەیابوُن ف زائیدن.

زاندۆر: ئەشکەوتی سەهۆڵخانە ف یخچال طبیعی.

زاندە گونایش: لاڵەپەتە، تور ف الکن.

زانس: زاناهی، زانایی ف دانایی، علم.

زانست: ۱) زانایی، عیلم؛ ۲) تێ گەیشت ف ۱) علم؛ ۲) فهمید.

زانستان: فێرگەی بەرز ف آموزشگاه عالی.

زانستگا: جێگەی خوێندنی بەرز ف دانشگاه.

زانستگە: زانستگا ف دانشگاه.

زانستم: تێگەیشتم ف دانستم.

زانستی: ۱) زانایی؛ ۲) تێ گەیشتی ف ۱) علمی؛ ۲) فهمید ی.

زانْق: چەسپ، زامق ف چسب.

زانْق کەردش: زامق کەردە ف چسبانیده شده.

زانقلە: زەنگەتە، تلیسك ف تلسك.

زانقۆڵە: زانقلە ف تلسك.

زانقی: نوسەکی، کەرستەی لکاندن ف چسب.

زانْك: زوانە چکۆڵە، ئەلنگە ف زبان کوچك.

زانکۆ: جێ کۆبونەوەی زانایان ف مجمع دانشمندان.

زانگە: جێگەی مناڵبون ف زایشگاه.

زانو: ئانیشکە ف خم شدهٔ لوله بخاری، زانویی.

زانۆ: ئەژنۆ، زرانی ف زانو.

زانەخرۆ: سەگ یان ماڵاتێك کە زیان بە هاوسایان دەگەیەنێ ف سگ یا دام زیانرسان.

زانەڤان: پسپۆڕ، لەکار زان ف کارآمد.

زانەوە: ۱) ئاودەرچون لە وشکانی: (تەندورەکەمان **زاوەتەوە**)؛ ۲) ئاو لە کوێرەکانی هەڵقوڵینەوە: (کوێرەکانی **دەزێنەوە**) ف ۱) تراوش آب از خشکی؛ ۲) جوشیدن چشمهٔ زاینده.

زانەیش: پێ زانین، ئاگەدار بوُن ف آگاهی یافتن.

زانی: ۱) ئانیشکە؛ ۲) تێ گەیشت؛ ۳) زرانی، ئەژنۆ؛ ۴) ئارام، هێمن؛ ۵) تواشـاکـە؛ ۶) ناشێ، نابێت؛ ۷) دەزانی؛ ۸) زانیوتە ف ۱) خم شدهٔ لولـە؛ ۲) فهمید؛ ۳) زانـو؛ ۴) آرام؛ ۵) نگـاەکن؛ ۶) نمی‌شود؛ ۷) می‌دانی؛ ۸) دانسته‌ای.

زانیار: دانا، زانا ف عالم.

زانیاری: زانست ف علم.

زانیایش: پێزانین، ئاگەدار بوُن ف آگاهی یافتن.

زانیم: ۱) تێ گەیشتم؛ ۲) ئەژنوم ف ۱) فهمیدم، دانستم؛ ۲) زانویم.

زانین گە: بەشێکی تایبەتی لە زانستگە ف کالج.

زاو: ۱) مێوینـەی کە بەچـکـەی بوە؛ ۲) لەدایـكبوگ ف ۱) زاییـدە؛ ۲) متولد شده.

زاوا: زاڤا ف داماد.

زاوابەندی: زاڤابەندی ف نگا: زاڤابەندی.

زاور: ۱) تاقەت، زاڤر، زراو، وێـران؛ ۲) مناڵ، بێچـو ف ۱) یارا، زهرە؛ ۲) بچە.

زاوران: مێوینە لە دەمی مناڵبوندا، زەیستان ف [illegible]ر در حال زایمان، زائو.

زاورچون: ۱) زارەچون؛ ۲) بێچومردن ف ۱) زهرەترك شدن؛ ۲) بچە مردن.

زاوزو: بێچو بەدنیا هێنانی زۆر ف موالید زیاد.

زاوزۆ: زاوزو ف مولید زیاد.

زاوزوە: زاوزو ف موالید زیاد.

زاوزێ: زاوزو ف موالید زیاد.

زاوق: جیوە ف جیوه.

زاوڵە: زارۆ، زارۆك ف کودك، بچە.

زاوما: مەڕو بەرخ و بزن و کارێلەی تێکەڵاو ف برە و بزغالە همراە مادران.

زاوماك: زاوما ف نگا: زاوما.

زاوە: ۱) ئەستێرەیەکە؛ ۲) مناڵی بوە؛ ۲) لە دایك بوە ف ۱) تیر، عطارد؛

۲) بچه آورده؛ ۳) متولد شده است.
زاوەرە: ۱) زارۆ، زارۆڵە؛ ۲) زاڤر ف ۱) بچه؛ ۲) یارا، شهامت.
زاویتە: ۱) بای ساردی ڕۆژەلات؛ ۲) ناوی دۆلێك و گوندێكە ف ۱) باد سرد شرقی؛ ۲) نام دره و دهی است.
زاوێر: ڕەحەت بونی ژن لە گان، زاڤێر ف نگا: زاڤێر.
زاهیر: بەرچاو، دیار، ئاشكرا ف ظاهر.
زای: ۱) زاخ، شەب؛ ۲) مشتومال؛ ۳) منالت بوُ؛ ۴) لە دایك بوی ف ۱) زاج؛ ۲) صیقل؛ ۳) بچه آوردی؛ ۴) از مادرزادی.
زایا: ۱) تۆرەمە، وەچە، بەرە؛ ۲) ژنێ كە زۆر زگ‌وزا دەكات ف ۱) نگا: تۆرەمە؛ ۲) زنی كه زیاد می‌زاید.
زایانـــدن: یاری‌كردنی دایك لە زان‌دا ف كمـك كردن مادر در زاییدن، مامایی كردن.
زای‌باتی‌زای: نەوەی برای باوك، نەوەی مام ف نوهٔ عمو.
زای‌برازازای: نەوەی برا ف نوهٔ برادر.
زای‌خالی‌زای: خاڵوزازا، نەوەی برای دایك ف نوهٔ دایی.
زایش: زان، بێچو هێنان ف زائیدن.
زای‌عەم‌زای: نەوەی خوشكی باوك ف نوهٔ عمه.
زایف: لاواز، كەنەفت، كز، لەڕ ف لاغر مردنی.
زایڵە: دەنگی شیوەن‌و گریان ف صدای گریه و شیون.
زاین: ۱) بێچوهێنان؛ ۲) لەدایك بون ف ۱) بچه آوردن؛ ۲) متولد شدن.
زاینگە: زانگە، ئەو شوێنەی منالی تێدا دێتە دنیا ف زادگاه.
زای‌وارزای: نەوەی خوشك، خوشكەزازا ف نوهٔ خواهر.
زایە: ۱) پیزە، تۆل؛ ۲) منالی بوە؛ ۳) لە دایك بوە؛ ۴) لە كار كەوتو؛ ۵) برێتی لە مردو: (پیاوێكی لە دەستی زایە بوە)؛ ۶) گوم، ون، وندا؛ ۷) وەچە، تۆرەمە ف ۱) جنین؛ ۲) بچه آورده؛ ۳) متولّد شده؛ ۴) از كار افتاده؛ ۵) كنایه از مرده، ضایع، تلف؛ ۶) گم، ناپیدا؛ ۷) نگا: تۆرەمە.
زایەڵە: ۱) زایڵە؛ ۲) دەنگ دانەوە ف ۱) نگا: زایڵە؛ ۲) انعكاس صدا.
زایەنــە: زاین، زان. *بۆ ئاژەڵی دەكـار دێنن* ف زائید[illegible] *مورد حیوان استعمال می‌شود.*
زای‌یا یك زای: نەوەی خوشكی دایك ف نوهٔ خاله.
زایی: زاو ف نگا: زاو.
زایێ: ژنێ كە زۆر زگ‌وزا دەكا ف زنی كه زیاد می‌زاید.
زایین: زان، زاین ف زائیدن.
زبارە: ئاریكاری كۆمەڵ لە كاردا، هەرەوەز ف كار تعاونی گروهی.
زبان: ۱) پلەگۆشتی سوروپانی بزۆز لە ناو دەمدا؛ ۲) جۆری ئاخافتنی خەڵك ف ۱) زبان درون دهان؛ ۲) زبان مكالمه، لغت.
زبر: درشت لە دەست، دژی نەرم‌و لوس، زوُر ف خشن، زبر.
زبران: كێڵگەی بەكلۆو بەردەلان ف زمین زبر و سنگلاخی.
زبرە: ۱) درشتەی ساوارو گەنمەكوتاو؛ ۲) درشتەی لەهێڵەگ دراو، كەپەك ف ۱) دانه‌های درشت بلغور و گندم كوبیده؛ ۲) نخاله.
زبڵ: ۱) شتی گەسك‌دراوی ماڵ؛ ۲) پەین‌وپاڵ ف ۱) آشغال؛ ۲) فضلهٔ دام.
زبڵچی: كەسێ كە زبڵ فڕێ دەدا ف آشغالی.
زبڵدان: جێگەی لێ‌ڕشتن یان تێ ڕشتنی زبڵ ف آشغالدانی.
زبڵ‌ڕێژ: زبڵچی ف آشغالی.
زبلگە: جێگەی زبل لێ رژتن ف زباله‌دان.
زبۆ: سوكەڵەناوی زبێر، ناوی پیاوانە ف مخفف زبیر، اسم مردانه.
زبە: سوكەڵە ناوی زبێد، ناوی ژنانە ف مخفف زبیده، اسم زنانه.
زبێ: زبە ف نگا: زبە.
زبیل: پیسایی‌و پڕوپوشێ كە لە ماڵ وەدەر دەندرێ، زبڵ ف آشغال.
زپ: تژە ف مالامال.
زپرك: زیپكە ف جوش‌پوست.
زپركە: كوانی زۆروردیلە لەسەر پێست، زیپكە ف جوش پوست.
زپك: زپركە ف جوش پوست.
زپەڕ: لە سەرپەڕ، لای پێش یان دوایی ڕیز ف اول یا آخر صف.
زت: ۱) ڕاست، بێ خواری‌و لاری، ڕەپ؛ ۲) باوخۆش. لەپێش لە كارو كایەدا؛ ۳) دژ؛ ۴) گەمەیەكە بە وردە بەرد ئەكرێ؛ ۵) ڕوُت و قوُت ف ۱) راست برخـاسته؛ ۲) بالادست؛ ۳) ضدّ؛ ۴) نوعی بازی با شن؛ ۵) لخت و عریان.
زت كەردش: ڕوُتی كردو هەرچی بوُی بردی ف هەرچه داشت برد.
زتم: داخستنی دەرگاو پەنجەرەو... ف بستن در و پنجره و....
زتمی: داخراو، بەستراو ف بسته، مقابل باز.
زج: دژ ف ضد.
زچ: جانەوەرێكە بە ئاژەڵەوە دەنوُسێ ڕەنگی سوُرە، قوڕنو ف جانوری كه به دام می‌چسبد.
زخ: ڕەلم، قوم، ڕەمل ف شن و ماسه.
زخت: نەقیزە ف سیخونك.
زخدان: جێگەی قوُمی فرە ف شنزار.
زخرە: تفاقی ساڵ، زەخیرە، ئازوقە ف آذوقه.
زخور: چەو، وردكە بەرد ف سنگریزه.
زدێ: هێز، توانا، تاقەت ف توان.
زڕ: ۱) دژی بچـوك، زل، گەپ؛ ۲) گوشاد، هەراو؛ ۳) ناعەسڵ، بەدەڵ: (زڕدایـك، زڕبرا)؛ ۴) داری بەر كە بەر نەهێنـێ؛ ۵) وشك، برینگ؛ ۶) خۆهەڵكێشانی بەدرۆ: (ئەو قسانە زڕن)؛ ۷) دەنگی كەر؛ ۸) تڕ؛ ۹) لاسـار ف ۱) گُنـده، بزرگ جثّـه؛ ۲) فراخ؛ ۳) بدل؛ ۴) درخت بار نیاورده؛ ۵) خشـك؛ ۶) لاف بیهـوده؛ ۷) عرعر الاغ؛ ۸) باد مقعد، گوز؛ ۹) لج.
زڕئـاپ: ۱) زڕمـام، زڕبـرای باوك؛ ۲) برای باوەپیارە؛ ۳) شێت ف ۱) ناعمویی؛ ۲) برادر پدرخوانده؛ ۳) دیوانه.
زرار: خوسار، زیان، زەرەر، زەرەد ف زیان.
زراری: ۱) قۆپچە، دوگمە، قوبیە؛ ۲) هوزێكی كوردە لە كوردستان ف ۱) دگمه؛ ۲) عشیره‌ای كرد در كردستان.
زرازڕ: گۆرانی گوتنی كەر ف عرعر.
زراف: باریك ف باریك.

زراڤك: زراو، کیسەی زەرداو ف کیسهٔ زهره.

زراڤیك: زۆرباریك ف بسیار نازك.

زراق: گزینگی هەتاو، هەوەڵ شەوقی خۆر کاتی بەیانی ف اولین تابش آفتاب صبح.

زڕان: ١) بەخراپ دەرچون: (ناوزڕان، ناوی زڕاوە)؛ ٢) بڵاوبونی نهێنی: ٣) خەو پەڕین: ۴) تازە لك دەرکردنی دار ف ١) بد بر سر زبانها افتادن؛ ٢) فاش شدن راز؛ ٣) پریدن خواب؛ ۴) تازه جوانه دادن درخت.

زڕاندن: ١) درکاندنی نهێنی؛ ٢) خەوپەڕاندن ف ١) افشاکردن؛ ٢) خواب پراندن.

زڕانەوە: دەنگ دانەوەی وێك کەوتنی کانزا ف صدای بهم خوردن فلزّات.

زرانی: زانۆ، ئەژنۆ ف زانو.

زراو: ١) زارە، کیسەی زەرداو؛ ٢) زافر، توانای بەرانبەری، وێران ف ١) زهره؛ ٢) یارا، شجاعت.

زڕاو: ١) ناوی بەخراپ زڕیشتگ؛ ٢) خەوی پەڕیو؛ ٣) تازە لکدەرکردگ ف ١) نامِ بد در رفته؛ ٢) خوابِ بریده؛ ٣) تازه جوانه داده.

زراوبردن: ترساندن ف زهره ترك کردن.

زراوبردو: بریتی لە زۆر ترساو ف زهره ترك شده.

زراوتۆقین: زارەچون ف زهره ترك شدن.

زراوچون: زراوتۆقین، زارەچون ف زهره ترك شدن.

زراونەمان: زراوتۆقین، زراوچون ف زهره ترك شدن.

زڕایش: ١) زەڕەزەڕ کردن؛ ٢) زەنازەناو چەقەو کوڕە ف ١) عَرعَر کردن؛ ٢) شلوغ کردن.

زرایەنە: زڕایش ف نگا: زڕایش.

زرب: زبر ف زبر.

زڕباب: باوەپیارە، شوی دایك ف ناپدری.

زڕبان: زبران ف نگا: زبران.

زڕباو: زڕباب، باوەپیارە ف ناپدری.

زڕباوك: زڕباب، باوەپیارە ف ناپدری.

زڕبرا: برا هەر لە باوك یان هەر لە دایك ف برادر ناتنی.

زرپ: ١) قەبە، زەلام؛ ٢) زبر ف ١) گُنده؛ ٢) خشن.

زڕپك: زیك ف جوش پوست.

زڕپەنگ: زەڕەپنگ، جۆرێ پنگەزۆر بڵنددەبێ و ناشخورێ ف گیاه بدل پونه.

زرت: ١) تماشای بێ چاولێکدان؛ ٢) تەژەی گۆشتن ف ١) نگاه خیره؛ ٢) لندهور.

زڕت: ١) زل، گەپ، زەلام؛ ٢) خۆهەڵکێشانی بەدرۆ؛ ٣) تڕدان بە دەم؛ ۴) هەرەشە، گەف ف ١) گنده؛ ٢) لاف؛ ٣) شیشکی؛ ۴) تهدید.

زڕتدان: ١) خۆ هەڵکێشان بە درۆ؛ ٢) قسەی بێ تام کردن ف ١) تکبر کردن به دروغ؛ ٢) سخن بی‌مزه گفتن.

زڕتك: ١) زەلامی بێ ئاوەز؛ ٢) خۆهەلکێش؛ ٣) کونی قوُن ف ١) لندهور؛ ٢) متکبر؛ ٣) سوراخ مقعد، پیزی.

زڕتلی: شەشە، ئەوی شەش قامکی هەیە ف کسی که شش انگشت در یك دست دارد.

زڕتۆ: تەژەی خوێنتال ف تنومند بدقواره.

زڕتۆك: خۆهەڵکێش ف لافزن.

زڕتۆڵ: تیتۆڵ، بزگوڕ ف لتهٔ کهنه.

زرته: زرت ف نگا: زرت.

زرتەبۆز: ١) پیری تەژەی خوێنتال؛ ٢) کەلحۆ، زەلامی ناقۆڵا ف ١) پیر گندهٔ بدقواره؛ ٢) لندهور.

زرتەزرت: تماشای خێراخێراو بێ چاوتروکاندن ف خیره‌خیره نگاه کردن.

زڕتەزڕت: وەرامی کەسێ کە قسەی زۆر بێتام دەکا ف جواب خودستای ژاژخا.

زرتەزەلام: زلحورت ف لندهور.

زڕتەك: خۆهەڵکێشی بێ تام ف خودستای دروغ‌باف.

زڕتی: خوێڕیو بێکارە ف هرزه و هیچکاره.

زڕجان: ١) بەدرۆخۆهەڵکێش؛ ٢) جنێو فرۆش ف ١) لافزن؛ ٢) فحّاش.

زرجك: گیایەکە ف گیاهی است.

زرچ: ١) جیقنەی مەل؛ ٢) چەکەرەی تازە دەرهاتگ ف ١) چلغوز؛ ٢) جوانهٔ تازه.

زڕچایش: نەڕاندن، گوڕەوهەرا کردن ف داد زدن.

زڕچایەنە: زڕچایش ف نگا: زڕچایش.

زرچك: جوتە، لوشکە، لەقەی کەر ف جفتك.

زڕچونە: بێ نرخ، نەهێژا ف بی‌ارزش.

زرخ: زرێ، کراسی ئاسنی شەڕکەران ف زره.

زڕخوسسی: زڕخەسوُ، زڕدایکی هاوسەر ف نامادری همسر.

زڕخوشك: خوشکی هەر لەباب یان هەر لەدایك ف خواهر ناتنی.

زڕخوەه: زڕخوشك ف خواهر ناتنی.

زڕخوێنك: زڕخوشك ف خواهر ناتنی.

زڕخەزوُر: زڕبابی ژن یان مێرد ف بدرخواندهٔ همسر.

زڕخەسو: زڕدایکی بوك یان زڕدایکی مێرد ف نامادری زن یا شوهر.

زڕداك: باوەژن ف نامادری.

زڕدایك: زڕداك ف نامادری.

زڕدەلو: نێرینەی مرۆڤی شێتو دەبەنگ ف مرد دیوانهٔ خول.

زڕدەلوێ: مێوینەی شێتو دەبەنگ ف زن دیوانهٔ خول.

زڕدەلی: زڕدەلو ف نگا: زڕدەلو.

زڕڕەك: هەقمەق، نەزان، نەفام ف احمق، کم فهم.

زرز: زیز، زوُیر، قەڵس ف عصبانی.

زڕزڕ: دەنگی گریانی زبرو بەقەوەت ف صدای گریهٔ ناهنجار.

زڕزڕە: خڕخاشە، خشخشە ف خشخشه اسباب‌بازی.

زڕزۆپ: بێ ئابڕوُ، بێ شەرم ف بی حیا.

زرزی: توڕەیی ف عصبانیّت.
زڕفستق: بادامەزەمینە ف بادام زمینی.
زڕقتك: جانەوەریّکی چکۆلەی چزوداره پێوه دەدا، زەرگەتە، زەردەواڵە ف زنبور زرد خرد، موسه.
زڕقتکی: زڕقتك ف نگا: زڕقتك.
زڕقتی: زڕقتك ف نگا: زڕقتك.
زرك: ۱) بەهۆش، چوست، چالاك؛ ۲) تاسۆکە ف ۱) چالاك؛ ۲) طاس مسین.
زڕك: حەنجوڕ، خرچە، گندۆرەی کاڵ، قەرە خرچە ف خربزهٔ نارسیده.
زرکان: ناوی هۆزێکی کوردە ف نام طایفه‌ای از کُردها.
زڕکتك: ۱) زڕقتك؛ ۲) باڵدارێکی زەردی چکۆلەیە لە قەناری دەکا ف ۱) نگا: زڕقتك؛ ۲) پرنده‌ای زرد که به قناری شبیه است.
زڕکچ: کچی مێرد بۆ باوەژن یان کچی ژن بۆ باوە پیارە ف دخترخوانده، نادختری.
زڕکۆ: گیای گێرەکراو، گزرە ف گیاه کوبیده، پرس.
زڕکوڕ: کوڕی ژن بۆ زڕباب یان کوڕی پیاو بۆ زڕداك ف پسرخوانده، ناپسری.
زرکوزینگ: وریاو چالاك، چوستو مەزبوُت ف چست و چالاك.
زڕکە: خرچە ف خربزهٔ کال.
زڕکەتاڵ: گوژاڵك، کاڵەکەمارانە ف هندوانهٔ ابوجهل.
زرکەتی: زرینگانەوە، دەنگی کەوتنی کانزا ف صدای افتادن جسم فلزی.
زڕکەچ: کچ حەلی، زڕکچ ف نگا: زڕکچ.
زڕکێتك: ۱) زڕقتك؛ ۲) زڕکتك ف نگا: ۱) زڕقتك؛ ۲) زڕکتك.
زڕگوێز: ۱) دارێکە لە گوێز دەکاو بەر ناهێنێ؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان ف ۱) درختی گردوسان بی‌ثمر؛ ۲) نام روستایی در کردستان.
زڕگویزەڵە: گوندێکی کوردە بەعسی ویرانیان کرد ف نام روستایی در کردستان.
زرگـەزوك: ۱) گەزگەزك؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ۱) گیاه گزنه؛ ۲) نام روستایی در کردستان.
زڕگێزەر: گیایەکی دەشتە بنەکەی لە گێزەر دەکا ف گیاهی است شبیه هویج.
زڕگێژنۆك: گیایەکە جانەوەر بیخوا پێ دەمرێ ف گیاه شوکران.
زرم: دەنگی کەوتنی شتی نەرمو گران ف صدای افتادن جسم سنگین نرم.
زڕماك: زڕداك، باوەژن، زردایك ف نامادری.
زڕمام: بروانەبو: زڕتاپ ف نگا: زڕتاپ.
زرموکوت: زرمی زۆر ف تراپو تروپ.
زرمە: زرم ف نگا: زرم.
زرمـەزلێ: هەڵبـەزینو مل دەبـەریەك نان بۆ گاڵتە ف گلاویزشدن و پایکوبی به‌قصد شوخی.
زرمەزلیتانێ: زرمەزلێ ف نگا: زرمەزلێ.
زرمەزلیتە: زرمەزلێ ف نگا: زرمەزلێ.
زڕنا: ئامرازێکی مۆسیقایە فوی پێدا دەکرێ، زوڕنا ف سرنا.
زڕنای: لەخەو ڕاپەڕین ف پریدن از خواب.
زرنـگ: ۱) زرك، وریا، وشیار، مەزبـوُت؛ ۲) دەنگـی مسو زێڕو زێو؛ ۳) ڕۆنی تاواوە، ڕۆنی زەنـگ ف ۱) زرنـگ؛ ۲) صدای مس و طلا و نقره؛ ۳) روغن تفیده.
زرنگان: ۱) دەنگ دانەوەی مسو زێڕو زێو؛ ۲) برێتی لە بێ‌قەدربون ف ۱) صدا دادن مس و طلا و نقره، درنگ؛ ۲) کنایه از بی‌احترام شدن.
زرنگـانەوە: ۱) دەنگ دانەوەی مسو زێڕو زێو؛ ۲) درەنگ بوُن کە بۆ شەو دەگوترێ: (شەو زرنگایەوە با بنوین)؛ ۳) دەنگ لە گوێ هاتن: (گوێم زرنگایەوە)؛ ۴) پندر بوُنەوە؛ ۵) دو جار لە کڵدا سوربوُنەوە ف ۱) صدا دادن فلـزات؛ ۲) درنگی ویژهٔ شـب؛ ۳) رنگ زدن گوش؛ ۴) نیم خشك شدهٔ تر؛ ۵) دوباره در کوره سرخ شدن سفال.
زرنگە: دەنگی وێك کەوتنی کانزا ف صدای به‌هم خوردن فلزات، درنگ.
زرنگوهوڕ: زرنگەی زۆر ف درنگ درنگ.
زرنگەزرنگ: زرنگەی زۆر ف درنگ درنگ.
زرنگی: چالاکی، مەزبوُتی، چوستی ف زرنگی.
زرنگین: زرنگە لێ‌هاتن ف صدای درنگ دادن.
زڕنە: زەنگ لێدان ف زنگ اخبار زدن.
زڕنەڤان: زوڕناژەن، زوڕنالێ دەر ف نوازندهٔ سُرنا.
زڕنەقوُتە: بەچکە چێشکەی تۆك لێ نەهاتو ف جوجه گنجشك پر درنیاورده.
زرو: ۱) زبر؛ ۲) گیایەکی گەڵاباریکە ف ۱) زبر، خشن؛ ۲) گیاهی است.
زروبی: کولێرەی تەنکی لەڕۆندا هەڵقرچاو، ناوساجی ف نوعی نان روغنی.
زروُق: ۱) ترسو لەلانە دەرپەڕینی نێچیر؛ ۲) [illegible]ـەی کەنی ساوا ف ۱) ترس و رمیدن نخچیر؛ ۲) صدای خندهٔ بچ[illegible]
زروُقان: ۱) بازرەبوُن؛ ۲) تریقەی پێکەنینی منداڵی ساوا ف ۱) متواری شدن نخچیر از ترس؛ ۲) هرهر خندهٔ نوزاد.
زروُقانەوە: تریقانەوەی منالی ساوا ف هرهر خندیدن نوزاد.
زروُقاو: بازرەبوُگ ف نخچیر از ترس متواری شده.
زروُکە: ۱) جروُکە، دەنگی مەلی پچوك؛ ۲) جیکی مشك ف ۱) صدای گنجشکان؛ ۲) ماژ موژ موش.
زروُکە زروُك: جروُکەجروُك ف صدای گنجشکان.
زروە: ۱) زبرە؛ ۲) گیایەکە ف ۱) زبر است؛ ۲) گیاهی است.
زروی: زروێ ف چوبك.
زروێ: ئەسپوُن ف چوبك لباسشویی، اشنان.
زروێی: زروێ ف چوبك.
زرە: سەرکەوای لە ئاسن هۆنراو کە بۆ شەڕ دەبەر دەکرا ف زره.
زڕە: ۱) دەنگی ڕاتڵەکانی زنجیر؛ ۲) گۆرانی گوتنی کەر؛ ۳) زڕ، بەدەڵ ف ۱) جرنگ؛ ۲) عرعر الاغ؛ ۳) بدل.

زڕەباوێشك: باوێشکی زل وزۆر ف خمیازه متوالی و طولانی.

زڕەبلبل: مەلێکی بۆری پچوکە دەنگی وەك بلبلە ف پرنده‌ای است کوچك خوش آواز.

زڕەپنگ: زڕپنگ ف نگا: زڕپنگ.

زڕەزڕ: دەنگی زڕەی زور ف صدای زرزر بسیار.

زڕەق: زرۆق، تریقەی ساوا ف صدای خندهٔ بچه.

زڕەقیان: کەنینی ساوا بە دەنگ ف خندیدن بچه با صدای بلند.

زرەك: تانەی سەر چاوی یەکسمو ماڵات کە لە بروسکەوە توشیان دێت ف لکهٔ چشم حیوانات از اثر برق.

زڕەك: ١) هەقمەق؛ ٢) شەڕفرۆش؛ ٣) وشکاو، کەم کردن: (گوهانێ چێلەکێ زڕەکان) ف ١) احمق؛ ٢) ستیزه‌جو؛ ٣) خشك شدن.

زڕەکادەروێشی: تایفەیەك لە مەنگوڕان ف طایفه‌ای از ایل منگور.

زڕەکەو: باڵدارێکە بۆرو لە کەو پچوکتر ف پرندهٔ کبك‌سان حلال گوشت.

زڕەمار: ماری زۆرزل ف مار بسیار بزرگ.

زڕەمێر: پیاوی بە هەیکەلو قەڵافەت ف لندهور.

زرهۆك: گوڵاباتون، ئەو شریتە رەنگینەی کە ملی عابای پێ دەڕەنگێنن ف گلابتون.

زرێ: ١) زره؛ ٢) دەلیا، دەریا: (زرێبار) ف ١) زره؛ ٢) دریا.

زڕێ ئامایش: ١) زەڕاندن؛ ٢) زەنازەنا کردن؛ ٣) بێ‌شەرم و شوُرەیی بوُن ف ١) عرعر کردن؛ ٢) شلوغ کردن؛ ٣) بی‌حیا بودن.

زریا: دەلیا، بەحر ف دریا.

زڕیاگ: ١) زڕاو؛ ٢) زنجیری ڕاتڵەکاوی دەنگ لێ‌هاتگ؛ ٣) زروُقاو، بازره ف ١) نگا: زڕاو؛ ٢) جلنگیده؛ ٣) حیوان متواری شده.

زریان: بای باشوُر، بای قوبڵە ف باد جنوب.

زڕیان: زڕان ف نگا: زڕان.

زڕیانەوە: دەنگی زنجیر لە بزوتنا ف جرنگیدن.

زرێبار: ١) رەخی دەلیا؛ ٢) وەك دەلیا؛ ٣) دەریاچە، گۆل؛ ٤) دەریاچەیەکە نێزیکی مەریوان ف ١) کرانهٔ دریا؛ ٢) دریاسان؛ ٣) دریاچه؛ ٤) دریاچه‌ای در مریوان.

زرێپۆش: ١) کەسێ کە زرێی دەبەردایە؛ ٢) هەرچی گوللە نایبڕێ ف ١) آنکه زره بر تن دارد، زره‌پوش؛ ٢) آنچه ضدگلوله است، زره‌پوش.

زریچ: قەڵایی، ئەو کانزا نەرمەی مسی پێ سپی دەکەنەوە ف قلع.

زرێچ: چرێش، ئەسرێلك، سرێش ف سریشم.

زرێچە: دەریاچە، زرێبار، گۆل ف دریاچه.

زرێدار: زرێپۆش ف نگا: زرێپۆش.

زریز: دڕکەزی، جۆرێ دەوەنی زۆر بەدڕکە ف نوعی درختچهٔ خاردار.

زریزانە: گیایەکە لە ناو گەنمدا دەڕوێ‌و بۆ گەنم زیانی هەیە ف گیاهی است آفت گندمزار.

زریزە: زنجیروکەی زۆر باریك ف زنجیر بسیار باریك.

زریسك: دارێکی کەمباڵایە بەرێکی ڕەش‌سوُری ترش دەگرێ‌و بەکاڵی‌و بەکوڵیوی دەخورێ ف زرشك.

زریشك: زریسك ف زرشك.

زریك: هاواری تیژو باریك ف جیغ.

زریکان: زریك ف جیغ.

زریکاندن: ١) بە دەنگی تیژو باریك هاوار کردن، قیژاندن؛ ٢) مچوڕك پێ داهاتنی ئەندام ف ١) جیغ کشیدن؛ ٢) تیرکشیدن اندام.

زریکە: ١) زریك؛ ٢) مچوڕك ف ١) جیغ؛ ٢) تیرکشیدن اندام.

زریمزروك: جۆرێ چوڵەکەی دەشت ف گنجشك سانی است.

زڕین: زڕان ف نگا: زڕان.

زرینچك: زەرداوی دەمی برین ف زردابهٔ دهانهٔ زخم.

زرینچکاو: زرینچك ف زردابهٔ دهانهٔ زخم.

زرینگ: زرنگ ف نگا: زرنگ.

زرینگان: زرنگان ف نگا: زرنگان.

زرینگانەوە: زرنگانەوە ف نگا: زرنگانەوە.

زرینگە: زرنگە ف نگا: زرنگە.

زرینگین: زرینگان ف صدای برخورد دوجسم فلزی.

زرێوار: زرێبار ف نگا: زرێبار.

زرێوان: کەسێ لە سەر دەریا کار دەکا ف کارگر در دریا.

زریوە: ١) تروکەی ئەستێرە: (ئەستێرە زریوە زریویانە)؛ ٢) جریوەی چوێلەکە ف ١) سوسو زدن ستاره؛ ٢) جیك‌جیك گنجشکان.

زریوەزریو: زریوەی یەك لەدوی یەك ف «زریوە»ی پیاپی.

زریە: دەلیا ف دریا.

زسان: سێ‌مانگەی پاشینی ساڵ، کژی سەرماوسوڵە ف زمستان.

زستان: زسان ف زمستان.

زستانە: شتێ کە تایبەتی زستانە ف زمستانی.

زستانەزێ: بەرخێ کە لەزستاندا لە دایك بوُبێ ف برهٔ متولد در زمستان.

زستانەوار: جێ ژیانی کۆچەر لەزستاندا، گەرمەسێر ف قشلاق.

زستانەیی: زستانە ف زمستانی.

زستانی: زستانە ف زمستانی.

زشت: ١) ناپەسند؛ ٢) ناحەز ف ١) و ٢) زشت.

زغاڵ: ڕەژی، ڕەژو، خەڵوُز، ڕێژی ف زغال.

زغاڵدان: ڕەژیدان ف اشبو، زغالدان.

زغاڵدو: زغاڵدان ف اشبو، زغالدان.

زغرك: بەردەورتکە ف سنگریزه.

زفت: جۆرێ قیلی کانزا کە بۆ دەرمان دەشێ ف نوعی قیرمعدنی.

زفتك: زیپکەی عازەوی کە لە روُی تازەلاوان پەیدا دەبێ ف جوش غرور.

زفتی: پیاوی داروٚغە ف مأمور شهربانی.

زفر: وردەو پردەی پەرژیوی ورکە نان‌و گرار ف ریزهٔ نان و غذای باقیمانده در سفره.

زفقیل: سەردەرانەی ماڵ ف سَر دَر خانه.

زڤار: بزگوڕ، تیتوڵ ف پارهٔ نواری از قماش.

زڤارزڤار: شڕو وڕ، لەت‌و پەت ف لت‌وپار.

زڤاف: ١) جۆرێ گاسن؛ ٢) ناوی گوندێکه ف ١) نوعی گاوآهن؛ ٢) نام دهی.

زڤان: جوجەڵە مریشك، بەچکەمامر ف جوجهٔ مرغ.

زڤــڕ: ١) خول، سوڕ؛ ٢) گەڕانــەوە، بەرەو دوا هاتنــەوە ف ١) چرخ، چرخش؛ ٢) برگشت.

زڤـڕان: ١) خول خـواردن؛ ٢) بەرەودوا هاتـنــەوە ف ١) چرخـیـدن؛ ٢) برگشتن.

زڤــڕك: جانــەوەرێکی سوورو زەردی چزو دارەو لە زەرگەتــە زلتــرە، ژەنگەسوورە، سێو ف زنبور سرخ درشت.

زڤڕین: زڤڕان ف نگا: زڤڕان.

زڤستان: زسان ف زمستان.

زڤل: سەرانگوێلك، جێ ریخ‌و شیاکە ف انبار پهن.

زڤنگ: ١) ئەشکەوت؛ ٢) ناوی گوندێکە؛ ٣) زستانە هەوار ف ١) غار؛ ٢) نام دهی است؛ ٣) قشلاق.

زڤیر: عاجز، ناڕەحەت ف افسرده، ناراحت.

زڤیرك: گێژەڵوکە ف گردباد.

زق: ١) خوس، خوسـار، سیخـوار، خوێس، زوقم، خویز؛ ٢) سەرمـاو بەستـەڵـەك؛ ٣) رەق‌و بەرجەستـە ف ١) پژ، سرماریزە؛ ٢) سرما و یخبندان؛ ٣) برجستە.

زقاف: خێشك، ئامرازێکە شێوەردی پێ لێك‌و لوس دەکەن ف ماله برای صاف کردن زمین زراعی.

زقاق: کوچە، کوڵان، تاخ ف کوچه.

زقاو: تەڕەزن، ئاوێ کە لە قەراغ مێرگ دەدەڵێ ف آب اضافی که از کنارهٔ چمنزار به بیرون می‌تراود.

زق بیایەنە: قیت‌و قنج وێستاوە ف راست ایستاده.

زقل: قسڵ، کلس ف آهك.

زق‌و زوا: زۆر زۆر وشك، فرە زوها ف تمام خشك.

زقوم: زۆر تاڵ وەك ژەهری مار ف بسیار تلخ.

زقــوم نایش: بە قوزەلقـورت بوون، نۆش نەبـون ف مقابل نوش‌جان شدن، کوفت شدن.

زك: ١) لە خوار دەفەی سنگەوە تا ڕان، زگ، سك؛ ٢) تۆل، پیزە: (برازنم زکی هەیە) ف ١) شکم؛ ٢) جنین.

زك‌ئێشە: دەردی ناو زك ف شکم‌درد.

زك‌بەردان: برێتی لە زۆر خواردن ف کنایه از پرخوری.

زك‌بەل: ورگن، تەنگە ئەستوور ف شکم گُنده.

زکپڕ: حامڵە، زگپڕ ف حامله، باردار.

زك پێ سوتان: بەزە پێدا هاتنەوە ف متأثر شدن.

زك پێ شەوتین: زك پێ سوتان ف نگا: زك پێ سوتان.

زك تێر: نەبرچی ف سیر، مقابل گرسنه.

زك تێڕ: زۆر خۆر ف پُرخور.

زك‌چك: والایی لەناو دڵدا ف فراخنای قلب.

زك‌چون: بەلەفیڕە ف اسهال.

زکـدڕاو: ١) برێتی لە زۆرخۆر؛ ٢) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ١) کنایه از پرخور؛ ٢) نام دهی است در کردستان.

زك‌دێلك: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.

زك‌ڕۆین: زك‌چون ف اسهال.

زکڕەش: دەبنەوەبڕ، ڕکونی، ڕق‌لەزك ف بدنهاد، کینه‌ای.

زك ڕەقی: نەخۆشیەکی حەستەمە ف کزاز.

زکزل: ورگن ف شکم گنده.

زکسوتان: برێتی لە مناڵ‌مردن ف کنایه از مرگ فرزند.

زکسوتاو: فرزەند مردگ ف فرزند مرده.

زك‌شەوات: زك‌سوتاو ف فرزند مرده.

زك‌شەواتی: زك‌سوتان ف مردن فرزند.

زك کردن: مناڵ‌هێنان، دژی نەزۆکی ف بچه آوردن، مقابل نازایی.

زك کور: چڵێس، بەرچاوبرسی ف حریص در خوردن.

زك کێشکی: لە سەر زگ خزین ف برشکم خزیدن.

زك گرتی: قەبز، دژی زگ ڕەوان ف یبس.

زك گیری: قەبزایەتی، دژی‌ڕەوانی ف یبوست.

زك‌له وەڕاندن: چڵێسی، ماڵەوماڵ کردن بۆ خواردن ف سورچرانی.

زك‌لەوەڕێن: چڵێس ف سورچران، طفیلی.

زکماك: هەر کە لە دایك بوە: (کوێری **زکماك**) ف مادرزاد.

زکمانگ: زکماك ف مادرزاد.

زکن: چڵێس، زۆرخۆر ف سورچران، شکم‌پرست.

زکوزا: زاوزو ف موالید.

زکوزاکەر: ژنێ کە لە زان ناوەستێ ف زنی که از زاییدن بازنمانده.

زکون: چڵێس، زك‌کور ف حریص در خوردن.

زکونی: چڵێسی ف شکم‌برستی.

زکەشۆرە: بەلەفیڕە ف اسهال.

زکەشۆرێ: زکەشۆرە ف اسهال.

زکەماسێ: نەخۆشی ئاوبەند، ئیسقایی ف بیماری استسقا.

زکی‌پێ: قوڵایی ناوەندی بەری‌پا ف قوس پا.

زکین: زکونی، چڵێس ف شکم‌پرست.

زگ: بڕوانە «زك»و هەرچی لەدوای ئەم وشە هاتوە ف نگا: «زگ» و متفرّقاتش.

زگار: ١) زبارە، هەرەوەز؛ ٢) کزو کەنەفت‌و دڵ‌بەخەم؛ ٣) ورکە بەرد ف ١) تعاون کشاورزان؛ ٢) ملول و افسرده و لاغر؛ ٣) سنگریزه.

زگانە: ژیاندن بە نانەزگ ف نگهداری کردن با غذای بخورو نمیر.

زگ‌شێلان: برێتی لە زۆرمیوان بونی کەسێك ف کنایه از زحمت مهمان شدن.

زگـورد: ١) ڕەبـەن، سەڵت، پیـاوێ کە ژنی نەهێناوە؛ ٢) بێچـارە ف ١) مجرّد، نامتأهل؛ ٢) بیچاره.

زگەڕۆ: زکدڕاو ف کنایه از پرخوری.

زل: ١) درێژو ئەستـور، گەورە؛ ٢) پایەبەرز، بەدەسەڵات؛ ٣) تواشا بە چاوەرپــەڕیوی: (**زل‌زل** تواشـای کردم)؛ ٤) پۆشکـەی باریکی

لاسکی گیا؛ ٥) ئەستێرەکە، ئەستێرەی ڕۆژێ؛ ٦) میتکەی مێوینە؛ ٧) چیتك ف ١) بزرگ‌جثه؛ ٢) بلندپایه؛ ٣) نگاه خیره؛ ٤) ساقهٔ لخت و کندهٔ گیاه؛ ٥) ستارهٔ سحری؛ ٦) چچول؛ ٧) نی.

زلاقوُنك: پوُش بەقنگە، زل‌بەقوُنە ف سنجاقك.

زلام: ١) گەپ، زل؛ ٢) نۆکەر؛ ٣) پیـاوی بێ‌ناو ف ١) بزرگ‌جثـه؛ ٢) نوکر؛ ٣) مرد بی‌نام و نشان.

زلان: ١) زریان؛ ٢) باهۆز، گێژەلۆکە ف ١) باد جنوب؛ ٢) گردباد.

زلبری: بیچەك، تۆزولکە، کەموسکە، بڕۆکە ف کمترین مقدار.

زلبـوُن: ١) لە پچـوُکی دەرچوُن، بالاکـردن؛ ٢) پایە بەرەژوُرچوُن ف ١) نموکردن؛ ٢) بلندپایه شدن.

زلبـەقـوُنە: جانەوەرێکی چواربالّی قنگ درێژە لەنێوان پەپولەو کلۆدا، پۆش‌بەقنگە ف سنجاقك.

زلپاتە: زلبری ف نگا: زلبری.

زلپك: زیك، زیرکە ف جوش صورت.

زلّچە: دەنگی شتی تەڕی نەرم کە پای لێ نێن یان بە دەست بیگوشن: (کـەوشەکەم هەر **زلّچەی** دێ، پلاوەکە هەر **زلّچەی** دێت) ف صدای جسم تر نرم که با پا یا دست فشرده شود.

زلّچەزلّچ: زلّچەی لە دوی یەك ف «زلّچە»ی پیاپی.

زلحوّ: تەژەی ناقۆلا ف لندهور بدقواره.

زلحوّرت: زلحوّ ف نگا: زلحوّ.

زلزل: تماشاکردنی بە چاوەدەربەڕاوی ف خیره‌خیره نگاه کردن.

زلزلە: کێم‌و هەوای برین، چلکی برین ف ریم، چرك زخم.

زلف: زلّف ف زلف.

زلّف: پرچ، کەزی، بسك، دەستە توُکە سەری سەر لاجانگ ف گیسو، موی برعذار، زلف.

زلّفـــج: ١) گیایەکی تالّو ژاراوی کە تۆزەکـەی دەرمـانی گیانـداری کرمێ‌یە؛ ٢) جوێنێکـە وەك سندان، قوزەلّقورت ف ١) گیاهی است ضد کرمویی دام؛ ٢) کلمه‌ای به‌جای کوفت و زهرمار.

زلّفنچك: چلك‌و کێم لە برین ف چرك زخم.

زلفوّ: ١) پیاوی بەسەرو پرچو کاکۆلّ؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) مرد موی سر و کاکل‌دراز؛ ٢) نام مردانه.

زلق: بزۆزو هارو هاج ف بازیگوش، ناآرام.

زلّـق: ١) سەوزی‌یەکـە خـزمی چوێـنـەر گەلای بۆ دولّمـەو ئاش دەبێ؛ ٢) حەڕیو لیتـەی خلیسـك ف ١) نوعی سبزی از تیرهٔ چغندر؛ ٢) گل و لای لیز.

زلّقاو: ١) قوڕو لیتە، حەڕیا تراو؛ ٢) ئاشی سلّق ف ١) منجلاب؛ ٢) شلهٔ گیاه «زلّق».

زلقتی: ١) مۆزە زەردە؛ ٢) زەرگەتە، زەردەواڵە ف ١) نوعی مگس که به حیوانات نیش می‌زند؛ ٢) زنبور زرد.

زلك: زڕو زەلام ف تنومند گنده.

زلکوُر: کەسێ کە چاوی بەدیمەن ساغەو ناش بینێ ف نابینایی که عیب در چشمش ظاهر نیست.

زلکوێر: زلکوُر ف نگا: زلکوُر.

زلکە: ١) جۆرێ ترێ؛ ٢) جۆرێ سلّق ف ١) نوعی انگور؛ ٢) گیاهی از تیرهٔ چغندر.

زللك: ١) بەلۆکە؛ ٢) دەنکە شەمچە ف ١) چچوله؛ ٢) چوب کبریت.

زللە: ١) بە پانایی دەست لەلارۆمەت دان، شەق، شەقام، شەپەلاخە؛ ٢) گالّتەجار ف ١) سیلی؛ ٢) مسخره.

زلّم: نارەوایی ف ظلم.

زلمیۆ: گەزۆ، شیلەی دار مازو کە وەك شەونم دەبارێ ف شیرهٔ درخت مازوج.

زلمزۆ: گەزۆ ف گز قنادی.

زلوُبی: زروُبی، ناوساجی ف نگا: زروُبی.

زلوُبیا: جۆرێ شیرنی لە شیرنی‌خانە ئەیکەن، لە ڕەگەزدا واتا: شیاوی پارولێ گرتن ف زلوبیا، زولبیا.

زلــوُت: ١) ڕۆتی باریك؛ ٢) سەربێ مو؛ ٣) ڕوُت و قوُت ف ١) لخت باریك؛ ٢) سر طاس؛ ٣) عریان.

زلوُر: قەسەلّی ناو تاخوڕ، کای درشتی بەرماوی مالاّت ف پس‌ماندهٔ کاه در آخور.

زلورە: زلوُر ف نگا: زلوُر.

زلوّق: زەق، مۆلەق: (چاڤی ڤێ **زلوّق** مان) ف چشم خیره و برآمده.

زلوُك: ١) چیلکەی کورتی باریك؛ ٢) دەنکە شەمچە ف ١) چوب کوتاه باریك، خلال؛ ٢) چوبك کبریت.

زلوُکە: زلوُك ف نگا: زلوُك.

زلە: ١) پیاوی تەژە، زل: (کابرایەکی **زلە هاتە لام**)؛ ٢) شەقام، زللە ف ١) تنومند؛ ٢) سیلی.

زلّە: چەقەو هەرا، چەقەچەق ف همهمه و جنجال.

زلّەزل: زلّەی زۆر ف جنجال زیاد.

زلّهە: زلّە ف نگا: زلّە.

زلی: ١) زلامی، ئەستـوُری‌و درێژی؛ ٢) پایە بەرزی ف ١) گنـدگی و درازی؛ ٢) بلندپایگی.

زلیّ: سوکەلەناوی زلێخا ناوی ژنانە ف مخفف زلیخا نام زنانه.

زلیتاو: چلّپاو، قوڕو لیتە ف لای و لجن.

زلێخـا: ناوی ژنـەکوێخایەکی فیرعەونی میسر بوە کە وسوُ پێغەمبەری کڕیوەو خۆشی ویستوە ف زلیخا.

زلیقوّ: دەموُکانە، جۆرێ چەسبە ف مویزك، نوعی چسب.

زم: سەرما، ساردی ف سرما، سردی.

زما: سەرما، زم ف سرما.

زمـاك: نزار، نسار، شوێنێ لە چیا کە تاوی وێ ناکەوێ ف جای همیشه سایه در کوه.

زماکی: زمانی دایکی ف زبان مادری.

زماگ: نسار، زماك ف جای همیشه در سایه.

زمان: زبان ف نگا: زبان.

زمان‌بەد: جنێوفرۆش ف بدزبان.

زمانتەڕ: دەمتەڕ ف چربزبان.

زمانپاك: جوێن نەدەر ف پاك زبان.

زمانپیس: زمان بەد ف بدزبان.

زمانتاڵ: دەمتاڵ ف تلخ سخن.

زمانـدار: ١) چەقـەسـرۆ، چەنـەبـاز؛ ٢) دەم راسـت، ڕەوان بێـژ ف ١) زباندراز، پرگو؛ ٢) فصیح.

زماندرێژ: زماندار ف زباندراز.

زمانڕەش: دەمپیس، قسەڕەق ف بددهن.

زمانزان: کەسێ کە شێوەی غەوارە لە گەلی خۆی دەزانێ ف کسی کە زبان بیگانە داند.

زمانشڕ: زارشڕ ف دهن لق.

زمانشکان: زمان لە گۆچون لە نەخۆشی یان لە سەرمان یان لە تینگی ف زبان از حرکت افتادن.

زمان شیرن: قسەخۆش ف شیرین زبان.

زمان شیرین: زمان شیرن ف شیرین زبان.

زمان کێشان: بریتی لە تینگی فرە کە مرۆ دەکەوێتە هەناسەدان ف کنایە از منتهای تشنگی.

زمانگا: گوڵی گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ، زوانەگا ف گل گاوزبان.

زمانگر: ١) مرۆی لاڵەپەتە کە قسەی باش بۆنایە؛ ٢) شوُفار، جاسوس ف ١) الکن؛ ٢) جاسوس.

زمانگران: تور ف الکن.

زمـانگرتن: ١) لاڵە پەتەبوُن؛ ٢) جاسوسی کردن؛ ٣) فێرە قسەبوُنی منال ف ١) الکن شدن؛ ٢) جاسوسی کردن؛ ٣) زبان یاد گرفتن بچە.

زمانگەز: توُن، تێژڵەچێژەدا ف تُندمزە.

زمان گەستن: بریتی لە پەژیوانی: (**زمانی خۆم گەست** کە بۆ ئەم کارەم کرد) ف کنایە از پشیمانی.

زمانگیر: زمانگر ف نگا: زمانگر.

زمانگیران: قسەبۆنەهاتن ف بە تتەپتەافتادن، زبان بند آمدن.

زمان لوُس: دەم تەڕ ف چربزبان.

زمــان لێـدان: ١) بریتـی لە فوُپێـداکــردن، تاریـف کردنی بە درۆ؛ ٢) خاپاندنو هانەدان ف ١) مدح دروغین؛ ٢) فریب و تحریك.

زمـانـۆك: ١) زمـانـەچکۆڵە، ئەلەنگە؛ ٢) زمانەی زەنگۆڵە ف ١) زبان کوچك؛ ٢) زبانۀ زنگولە.

زمانە: ١) قیتکەی باریك لە ناو شتی درێژدا: (**زمانەی** قایشی پشتێندو کەوش، **زمانەی** تەرازو)؛ ٢) گڕی ئاگر ف ١) باریکۀ برجستە میان چیز دراز، زبانە؛ ٢) زبانۀ آتش.

زمانە چکۆڵە: ئەلەنگە ف لهات، زبان کوچك.

زمانــە چوێلەکە: گیایەکە بۆ ئاشو دۆخەوا باشە ف گیـاهی است خوراکی.

زمایش: دەنگی گریانو ناڵاندن ف صدای گریە و نالە.

زمبێل: سوێڵ، سمێڵ ف سبیل.

زمبێل بۆق: سوێڵ قەوی، سمێڵ زل ف سبیل کلفت.

زمبێل قەیتان: بریتی لە کەسێ کە سمێڵی ڕەشوبریقەدارە ف کنایە از کسی کە سبیل سیاە و بّراق دارد.

زمبێڵن: بە سمێڵ ف دارای سبیل.

زمبێلی: زمبێڵن ف دارای سبیل.

زمپەرە: بەردە سماتە، سماتە ف سنبادە.

زمڕق: چزو ف نیش عقرب و زنبور و...

زمڕوت: گەوهەرێکی بەنرخی زۆر کەسکە ف زمرّد.

زمسان: زسان ف زمستان.

زمسانە: زستانە ف زمستانی.

زمسانی: زستانە ف زمستانی.

زمستان: زمسان ف زمستان.

زمستانی: شیاوی زمسان ف زمستانی.

زمستانین: شیاوی زستان لە بەرگو ئازوُخە ف لباس و آذوقۀ زمستانی.

زمستو: زمسان ف زمستان.

زمستون: زمسان ف زمستان.

زمسو: زستان ف زمستان.

زملیق: دەگەڵ زەرد دیڵێن واتا: لوسو نەرم: (زەردو **زملیق**) ف با «زەرد» بە معنی صاف و نرم.

زمنای: ئەزموُن، تاقی کردنەوە ف آزمون.

زموُدە: ئەزمو، تاقیەوە کراو ف آزمودە.

زموُن: زمنای ف آزمون.

زمۆنگە: شوینی ئەزموُن ف محل آزمایش.

زمە: ١) تاقی کەرەوە: (مێردە**زمە** واتا: پیاوان تاقی دەکاتەوە)؛ ٢) شیشو پەتی لولەتفەنگ خاوێن کردنەوە؛ ٣) ئاسنی باریکی بەپێچی نوُك تیژ بۆ کون کردنی دار ف ١) آزما، آزمایش کنندە؛ ٢) سنبە؛ ٣) متە.

زمهاڕ: ئاردی ئازوُخەی زستان ف آرد آذوقۀ زمستانە.

زمهەڕ: زمهاڕ ف نگا: زمهاڕ.

زمی: دەنگی گریان و ناڵاندن ف صدای گریە و نالە.

زمێل: سمێڵ ف سبیل.

زمیلی: ١) سمێڵ؛ ٢) چەند سمێڵێك ف ١) سبیل؛ ٢) چند سبیل.

زمین: ١) زموُن؛ ٢) گریان و ناڵاندن ف ١) آزمودن؛ ٢) گریە و نالیدن.

زمی و نالە: گریان و ناڵاندن ف گریە و زاری.

زمیهتــن: ١) گاڵـەو ناڵـە؛ ٢) دەنـگ دانــەوەی زۆر کەس پێکەوە ف ١) فریاد و نالە؛ ٢) صدا بازگشتن گروە.

زن: ١) دوای وشە بەواتا: دەڵێن، تەڕەشوع کەر، دانەوەی ئاو: (**تەڕەزن**)؛ ٢) پاشگـری بەواتـا: بێژەر: (**درۆزن**) ف ١) پسوند بەمعنی تراوش؛ ٢) پسوند بەمعنی گویندە.

زنار: ١) بەردی زۆرگەورە؛ ٢) شاخ، تیشە ف ١) صخرۀ عظیم؛ ٢) کوە سنگی.

زنازنا: هەراو هوریا، چەقەو گوڕە ف همهمە و غوغا.

زنالۆ: خاڵۆژن ف زندایی.

زناو: زەمینێ کە هەمیشە تەڕو شلەو ئاو دەداتەوە ف تکاب، زمین تراوندە.

زنتۆت: تیز، وشەی گاڵتە پێ کردن ف کلمهٔ مسخره کردن.
زنتۆل: زەلامی قەڵەو، تەژەی ئەستور ف تنومند.
زنج: ۱) چارداغی لە قامیش؛ ۲) حەوشی لە چەپەرو قامیش بۆ ماڵات تێ کردن؛ ۳) چەنــاگە؛ ۴) دو شتی زەردی پانو پەل کە ئامــرازی موسیقان؛ ۵) کوتەك ف ۱) کوخ از نی؛ ۲) حیاط مانندی از ترکه و نی برای نگهداری دام؛ ۳) چانه، زنخ؛ ۴) سنج از آلات موسیقی؛ ۵) چماق.
زنجار: ژەنگی سەر پاقر، ژەنگی مس کە بە رەنگی کەسك دیار دەکا ف زنگ مس.
زنجاف: پەراوێزی عاباو کەوا ف سجاف.
زنجك: جوتە، لوشکە ف لگدپرانی.
زنجەڵە: ئامرازێکی کەوانی بۆ ماڵۆ کە دەگەڵ ماڵوکێش لێك بدرێ ف از وسایل کشاورزی برای صاف کردن کشتزار.
زنجی: ۱) کەپــۆ، کەپ، لۆت؛ ۲) پازێك لە گۆشت ف ۱) دمــاغ؛ ۲) پارەای گوشت.
زنجیر: چەند ئاڵقە ئاسنی تێکخراو ف زنجیر.
زنجیرلەمە: یەك بەشوێن یەکا ف یکی بعد از دیگری.
زنجیرە: ۱) بەڕێزو یەك بەتــەنیشت یەکــەوە: (**زنجیرە کێو**)؛ ۲) زبری و لەلــەی کەنــاری پارەی لە سکــەدراو: (ئــەم لیرەیە سواوە **زنجیرەی** نەماوە) ف ۱) تسلسل؛ ۲) برش دور مسکوکات.
زنجیرەدان: بەتەنیشت یەکەوە ڕیزبۆن ف به تسلسل واقع شدن.
زنجیلە: زنجیر ف نگا: زنجیر.
زنــچــك: ۱) تەڕایی کەم؛ ۲) کێمو هەوای برین ف ۱) تــراوش آب؛ ۲) چرك زخم.
زنچکاو: زەرداوی برین ف زردابهٔ چرك زخم.
زنخ: گەنیو، گەنی ف فاسد بو گرفته، گندیده.
زندق: ۱) دۆڕۆ، ڕۆبین؛ ۲) خوا نەناس ف ۱) منافق؛ ۲) کافر.
زندو: ۱) دژی مردو، لەژیاندا؛ ۲) بریتی لە کێچو سپێ: (**زندوم تێدایە**) ف ۱) زنده؛ ۲) کنایه از کك و شپش.
زندەومردە: قوڵکەی بە پۆشو پەڵاش دا پۆشراو بۆ خۆتێدا شاردنەوە ف چالهٔ سر پوشیده با خس و خاشاك.
زنژ: لۆت، کەپۆ ف بینی.
زنگ: دەنگی زەنگۆڵە ف صدای زنگوله.
زنگازنگ: دەنگەدەنگی زەنگوڵە ف صدای جرس.
زنگایش: دەنگی زەنگوڵە ف صدای زنگوله.
زنگایەتە: زنگایش ف نگا: زنگایش.
زنگرین: تۆپین، کەوتین ف مرگ حیوان پلید، سقط شدن.
زنگل: زەنگوڵە ف زنگوله، درای.
زنگلزاوا: کژن، جۆرە دەغڵێکە گای پێ قەڵەو دەبێ ف گاودانه.
زنگلك: زەنگوڵەی پچوك ف زنگولهٔ کوچك.
زنگلی: جۆرێ کولیچە ف نوعی کلوچه.
زنگەزنگ: دەنگی زەنگی زۆرو بە دوی یەکدا ف صدای پیاپی زنگوله.

زنگی: ۱) دەنگی وێك کەوتنی ددانــان لە سەرمان؛ ۲) لاسایی دەنگی زەنگــوڵە بە زمان ف ۱) صدای دندانها از سرما؛ ۲) با دهان صدای زنگوله را در آوردن.
زنگین: دەنگی زەنگوڵە ف صدای جَرَس.
زنو: زندو ف زنده.
زنە: زندو ف زنده.
زنە: ۱) چیمەنی ئاودەڵێن؛ ۲) زندو ف ۱) چمن آبزا؛ ۲) زنده.
زنەکێش: گاسنێ کەقوڵ دەکێڵێ ف گاوآهنی که عمیق شخم می‌زند.
زنەگی: ژیان ف زندگی.
زنەیی: زنەگی، ژیان ف زندگی.
زنێر: ۱) جۆرێ ماسی؛ ۲) تۆکــەســەر لێك هاڵاوی چڵکن؛ ۳) شاخی سەخت ف ۱) نوعی ماهی، زردماهی؛ ۲) زولیده موی کثیف؛ ۳) کوه سنگی سخت.
زنینەوە: هەستانەوەی دوای مردن ف رستاخیز.
زۆ: ۱) گیایەکی بۆن خۆشە؛ ۲) قوڵکەی چاو، زەقایی چاو؛ ۳) تاك، یەك ف ۱) گیاهی خوشبو؛ ۲) کاسهٔ چشم، برجستگی چشم؛ ۳) تَك، یك.
زۆ: ۱) پەلە، لەز؛ ۲) سەرەتای کاتو دەم؛ ۳) دێر زەمان، لەمێژینە؛ ۴) زا، بێچۆ: (**زاو زۆ**)؛ ۵) تاك، یەك ف ۱) شتاب؛ ۲) اول وقت؛ ۳) دیر زمان، سابقاً؛ ۴) زاده، بچه؛ ۵) تَك.
زوا: ۱) وشك، دژی تەڕ؛ ۲) ڕەق، توند ف ۱) خشك؛ ۲) سفت.
زوار: هەژار، بێچارە ف بینوا.
زواڵــە: ۱) پارچــەیەکی بڕیاو لە چەرم؛ ۲) گزمۆڵەقوڕ ف ۱) برشی از چرم؛ ۲) گلولهٔ گلین.
زوان: ۱) بڕوانە زمان بە هەمو لكو پۆپەوە، زبان؛ ۲) دەنکێ ڕەشە لە ناو گەنم پەیدا دەبێ، زریزانــە، زریزان ف ۱) نگــا: «زمــان» و فروعش، زبان؛ ۲) دانهٔ سیاه در گندمزار.
زوانــگ: زوهانگ، قاقەزی مرەکــەف مژ، نوسراو وشکەوکــەر ف خُشك‌کن.
زوانگیر: زمانگر ف نگا: زمانگر.
زوانمەلیچك: داری بناو ف درخت زبان گنجشك.
زوانە: زمانە ف زبانه.
زوانی ماری: زمانی زکماك ف زبان مادری.
زوانیمایێ: زوانی زکماك ف زبان مادری.
زۆبالمە: وردە ساچمەی تفەنگی راو ف ساچمهٔ ریز تفنگ شکاری.
زوبزو: یەك بە یەك ف یك به یك.
زوبون: جۆرێ قوماشە ف نوعی پارچه.
زۆبۆن: چاوزەقی، چەم دەرپەڕیوی ف چشم برجستگی.
زۆبە: پەلە بکە، بلەز ف عجله کن، زود باش.
زوبەرد: زمرۆت ف زمرّد.
زۆبینا: جگە لەو یەکە ف بجز آن.
زۆپ: ۱) قیت، دەرپەڕیو، زەق؛ ۲) داردەستی ئەستۆر؛ ۳) بریتی لە کێر؛ ۴) ئەستــۆرو ڕەق؛ ۵) گاشــەبەرد ف ۱) برجستــه، از دور نمایــان؛

۲) چماق؛ ۳) کنایه از آلت مرد؛ ۴) ستبر و سخت؛ ۵) خرسنگ.

زوّپـا: ۱) دارده‌ستی ئه‌ستـوُر؛ ۲) کوُره‌ی ئاگر له کانزا ف ۱) چمـاق؛ ۲) بخاری فلّزی.

زوّپ ئه‌ستوُر: بریّتی له ده‌سه‌لاّت داری زاڵم ف کنایه از فرمانروای ستمگر.

زوّپ زوّپ: گه‌مه‌ی چاو شارکیّ له ناو زاروّکان ف بازی قایم باشك بچه‌ها.

زوّپك: دارده‌ستی ئه‌ستوُر، په‌یاغ، تیّلاّ ف چماق.

زوّپوّ: زلامی ته‌نبه‌ڵو ته‌وه‌زه‌ل ف تنومند بیکاره.

زوّپه: ۱) زوّپا، کوُره؛ ۲) به ده‌ستی زوّر؛ ۳) کوته‌کی سه‌ر زل؛ ۴) مزراح. مه‌زره‌ق ف ۱) بخاری؛ ۲) قهراً؛ ۳) گرز، چماق؛ ۴) گردنا.

زوت: روتوقوت، زه‌لوُت ف عریان.

زوّتا: له‌به‌ر ئه‌وه، بوّیه، سه‌باره‌ت ف از آن جهت.

زوّتا: گیایه‌که له ڕیحان ده‌کا گوڵی شینه ف گیاهی است شبیه ریحان با گلهای بنفش.

زوتك: زوّتك ف نگا: زوّتك.

زوّتك: لیّواری کونی قنگ: (مناڵه‌که‌م زوّتکی زاماربوه) ف کنارهٔ مقعد.

زوتوّر: دڵناسك، که‌سیّ که له هه‌موُشت توُڕه ده‌بیّ ف زودرنج.

زوّتی: نفره، دوعای نه‌باش ف نفرین.

زوچ: گه‌مه‌یه‌که به ورده‌به‌رد ئه‌کریّ، زت ف نوعی بازی با شن.

زوُحه‌ل: خوارده‌مه‌نیه‌ك که زوُ هه‌زم ده‌بیّ ف خوراك زودهضم.

زوّخ: ۱) توانـاو به‌کـار؛ ۲) توانـایی، هیّـز؛ ۳) خویّن‌و کیّم تیّکه‌ڵ ف ۱) توانا؛ ۲) یارا؛ ۳) چرك و خون مخلوط.

زوُخ: زوّخ ف نگا: زوّخ.

زوخـاڵ: ۱) ڕه‌ژی، ڕه‌ژو، خه‌ڵوز؛ ۲) تیّـلاّ، دارده‌ستی ئه‌ستـوُر ف ۱) زغال؛ ۲) چماق.

زوّخاو: زاخاو، مشت‌وماڵدانی تیخ ف صیقل تیغ.

زوُخاو: کیّم‌و خویّنی تیّکه‌لاّو ف چرك و خونابهٔ مخلوط.

زوخره: وردکه‌به‌رد ف شن.

زوخروّك: زوخره ف شن.

زوخروّنه‌ك: شویّنی زوّر ورکه‌به‌رد ف شنزار.

زوخم: ۱) زق، ئاڵشت، خوێن، خوسـار، خوُس؛ ۲) بنی گیایه‌کی تاڵی بوّن خوّشه ف ۱) سرماریزه؛ ۲) بُن گیاهی تلخ و خوشبوی.

زوخمه: جلیقه، کوله‌جه‌ی بیّ‌قوّڵ، ئیّله‌ك ف یلك.

زوخورّ: وردکه‌به‌رد ف شن.

زوُخوّر: له‌خواردنا په‌له‌که‌ر، بله‌زاخوارن ف کسی که تندتند غذا بخورد.

زوّخی: وه‌ستای شیرگه‌ر، که‌سیّ تیخ زاخاو ده‌داته‌وه ف صیقل گر.

زوّر: ۱) بوّش، فریه، گه‌لیّك؛ ۲) هیّزو توانا، تابشت، تاقه‌ت؛ ۳) ناهه‌قی؛ ۴) هیّـز به‌کار هیّنان: (به‌زوّری پیّم ده‌که‌ن) ف ۱) بسیـار؛ ۲) نیرو؛ ۳) ظلم؛ ۴) زور و فشار.

زوّڕ: ده‌نگی زبری گریان، ده‌نگی گڕی گریان ف صدای خشن گریه.

زوُر: ۱) زبـر؛ ۲) هیّز، تاقـه‌ت؛ ۳) بوّش، دژی که‌م؛ ۴) زڵم‌و ناهه‌قـی؛ ۵) ته‌پـوّڵکـه‌ی پچـوُکی ڕوُتـه‌ن له ده‌شتاییدا؛ ۶) خه‌مبار و کز؛ ۷) ناقایل، توّراو؛ ۸) تماشاکردنـی به چاوی زه‌ق ف ۱) زبر؛ ۲) قوّت، نیرو؛ ۳) بسیـار؛ ۴) ستـم؛ ۵) یك تپـه در دشـت؛ ۶) غمگین؛ ۷) ناخشنود؛ ۸) خیره نگاه کردن.

زوّراب: ناوه بوّ پیاوان ف سهراب، نام مردانه.

زوُراب: که‌سیّ به‌یانی زو له‌خه‌و راده‌بیّ ف سحرخیز.

زورات: ۱) هه‌رزنـه‌گه‌وره؛ ۲) گه‌نمه شامـی ف ۱) ارزن خوشـه‌ای؛ ۲) بلال، ذرّت.

زوّراتی: ۱) به‌شی هه‌ره‌زوّر له کوّمه‌ڵ، پتری خه‌ڵك؛ ۲) به زه‌بری هیّز ف ۱) اکثریت؛ ۲) زورکی، جبراً.

زورار: ۱) ژن‌برا، ژنی برا؛ ۲) ناوی مه‌ڵبه‌ندو هوّزیکه ف ۱) زن برادر؛ ۲) نام منطقه و عشیرتی است.

زوراری: سه‌ر به خیّڵی زورار ف منتسب به ایل «زورار».

زوّران: تیّکه‌وه گلانی دو که‌س بوّ یه‌کتر له زه‌وی‌دان، ملانه، ملانیّ ف کُشتی.

زوُران: ۱) زه‌وینـی زبـرو به‌رداوی؛ ۲) ده‌شتـی به‌ته‌پوّڵکه‌ی ڕوُت ف ۱) زمین زبر و سنگلاخ؛ ۲) دشت دارای تپه‌های کوچك و لخت.

زوّرانباز: که‌سیّ که کاری ملانیّ کردنه ف کشتی‌گیر ماهر.

زوّران بازی: ملانیّ ف کُشتی‌گیری.

زوّران گرتن: ملانیّ، زوّرانبازی ف کشتی گیری.

زوُرانـه‌وه: خوروُی به‌ژانـه‌وه که پیّست هه‌ستی پیّ ده‌کـا ف احساس سوزش در پوست.

زوّرانی: زوّران ف کُشتی.

زوّرانی گر: زوّرانباز ف کُشتی‌گیر.

زوّرانی گرتن: زوّرانبازی ف کُشتی‌گیری.

زوُرباك: بای زوّر به‌هیّز، ڕه‌شه‌با ف تُندباد.

زوّربردن: ده‌ره‌قه‌ت هاتن، قه‌وه‌ت پیّ‌شکان ف زور چر بیدن.

زوّربرن: زوّربردن ف زورچر بیدن.

زوّربگیر: ڕه‌شبگیر ف بسیج زورکی.

زوّربلیّ: چه‌نه‌باز ف پرحرف.

زوُربوُن: ڕوانین به‌چاوزه‌قی ف خیره نگاه کردن.

زوّربوّهاتن: که‌وتنه ته‌نگانه‌وه ف زیر فشار واقع شدن.

زوربه: ۱) زوّراتی؛ ۲) فره، زوّر؛ ۳) زاڵبوُن ف ۱) اکثریّت؛ ۲) بسیار؛ ۳) چیرگی.

زوربه‌ت: به‌زوّری ناچارکردن ف وادار کردن.

زوربه‌ساندن: ۱) زوّرهیّنان؛ ۲) به ته‌رزیّکی داگر په‌یدابوُن ف ۱) فشار آوردن؛ ۲) فراگیرشدن.

زوربه‌سه‌ندن: زوربه‌ساندن ف نگا: زوربه‌ساندن.

زوّربیّژ: زوّربلیّ ف پرگو.

زوُرچك: گردوُله‌ی ڕه‌ملی یچوُك ف تپهٔ ماسه‌ای کوچك.

زورچـه: ۱) چیّشتی په‌نیری وشك که له ئاودا ده‌یکولّینن؛ ۲) چیّشتی که‌شکاو ف ۱) آش پنیر؛ ۲) آش کشکاب.

زۆرخـــاخ: ۱) دۆڵـــی ئاش؛ ۲) جۆگەی ئاش گێڕان ف ۱) درّه‌ای که آسیاب را در آن بنا کنند؛ ۲) ناودانی آسیاب.

زۆرخانه: شوێنی پاڵەوان بازی ف زورخانه.

زۆرخۆر: خۆرا ف پرخور.

زۆردار: ۱) بەتـوانـاو دەسـەڵاتدار؛ ۲) زاڵم؛ ۳) لەگەشـەو تورەقی، هەراش بۆ دارو چێندراو دەگوترێ ف ۱) توانا و فرمانروا؛ ۲) ستمگر؛ ۳) بالنده ویژهٔ نباتات.

زۆرداری: زڵم، ناهەقی ف ستمکاری.

زورده: فەریکی دەخڵو دانەوێڵە ف نیمرس غلّه و حبوبات، دلمل.

زۆرزان: فامیده، دانا، زانا ف فهمیده، بامعلومات.

زۆڕزۆڕ: زۆڕە زۆڕ ف صدای خشن گریهٔ پیاپی.

زورقوتك: چزوی هەنگ ف نیش زنبور عسل.

زورك: جافری، جۆرێ سەوزی ف جعفری، از سبزیها.

زۆرك: زۆران، تەپۆڵکەی ڕۆت لە دەشتا ف تپهٔ کوچك در هامون.

زورکان: زۆرك ف تپهٔ کوچك در هامون.

زۆرگر: کەسێ بەشی زۆری پێ دەگا لە بەشکردندا ف برندهٔ سهم زیاد در قسمت.

زورگه: زۆرك ف نگا: زۆرك.

زوگوێر: زوحەل ف سریع‌الهضم.

زۆرلێ کردن: ناچارکردن ف واداشتن به کاری.

زۆرلێ کرن: زۆر لێ کردن ف نگا: زۆر لێ کردن.

زورم: گورم، گرمە، دەنگی هەور ف تندر، صدای رعد.

زۆرم: بەشی زۆر، زوربە ف اکثریّت، اکثر.

زۆرملی: زۆرداری، بەزۆر پێ کردن ف زورگویی، به‌قوهٔ قهریه.

زۆرمه: زوربە، بەشی زۆر، زۆرم ف اکثریّت.

زورن: زۆرك، زەوی ڕەقی بەرداوی ف زمین سخت و سنگلاخی.

زورنا: زڕنا ف سرنا.

زورناتك: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

زورناچی: کەسێ کە زورنا لێدەدا ف سرنانواز.

زورناژەن: زورناچی ف سرنانواز.

زۆرو: زۆران، زۆرانی ف کُشتی.

زۆروزەبەند: زۆر، زیاد ف بسیار و متوافر.

زۆروزەوەند: زۆرو زەبەند ف بسیار، بەوفور.

زۆروەڕ: دەم هەراش، چەنەباز ف وراج.

زۆروێژ: زۆربێژ ف وراج.

زۆڕە: زۆڕ، دەنگی گڕی گریان ف نگا: زۆڕ.

زۆرە: ۱) بەردێکـی زبرە چەقۆی پێ تیژ دەکەن؛ ۲) لـوورەی گورگ ف ۱) سنگ سوهان؛ ۲) زوزه.

زۆڕە: حیلەی ئێستر ف شیههٔ ستور.

زۆرەبا: بای سوور، نەخۆشیەکی گرانە ف باد سرخ، نوعی بیماری.

زۆرەبان باز: زۆرانباز ف کُشتی گیر.

زۆرەبانبازی: زۆرانبازی ف کُشتی گیری.

زۆرەبانی: زۆرانی ف کُشتی.

زورەت: زوڕات ف نگا: زوڕات.

زۆرەزمێ: هێزو توانا تاقی کردنەوە ف زورآزمایی.

زۆڕەزۆڕ: دەنگی گریانی گڕ لەسەر یەك ف صدای خشن گریهٔ متوالی.

زۆرەس: میوە یان دەخڵێ کە زوتر پێ دەگا ف زودرس.

زۆرەڤا: گوندێکە لە کوردستان ف روستایی در کردستان.

زۆرەکودوبەلا: بەحاستەم، زۆر بەسپایی ف آهسته، یواشکی.

زۆرەکی: بەخورتی، بەزەبری هێز، زۆرملی ف قهراً.

زۆرەملێ: زۆرملی، بەخورتی ف قهراً.

زۆرەوان: زۆران ف کُشتی.

زۆرەوانی: زۆرانی ف کُشتی.

زۆری: ۱) پڕایی، زوربە؛ ۲) بەخورتی، بەزۆر، بەناهەقی ف ۱) اکثریّت؛ ۲) زورکی.

زوری: کرمەزلەی ناوسك، کرمی درێژی ناوزگ ف کرم کدو.

زورین: لوراندن ف زوزه کشیدن.

زۆز: ۱) چیای هەوارگە؛ ۲) گیایەکە لەئاودا دەڕوێ ف ۱) کوه ییلاقی؛ ۲) گیاهی است آبزی.

زۆزان: ۱) کێوان؛ ۲) هەوارگەی کۆچەران ف ۱) کوهستان؛ ۲) ییلاق.

زوزك: لەرزە لە سەرمان ف لرزش از سرما.

زۆزك: ۱) هەوارگەی بچـووك، کوێستـانـۆکـە؛ ۲) ناوی چیایەکـە لە کوردستان ف ۱) ییلاق کوچك؛ ۲) نام کوهی در کردستان.

زوزو: ۱) زۆر بەپەلە، گەلەکی بلەز؛ ۲) زۆر لەمێژینە، لە ڕابردوی دوردا ف ۱) فوراً؛ ۲) در گذشتهٔ دور.

زوزه: زورچە ف نگا: زورچە.

زوسان: زسان ف زمستان.

زوشك: دوپشك، دەمارە کوڵ ف عقرب.

زوغم: زوقم، سیخوار ف سرماریزه.

زوف: زڵف ف زلف.

زوفان: زمان ف زبان.

زوفت: ۱) پڕاوپـــڕ، دارمـاڵ؛ ۲) ڕەزیل، چرووك، ڕژد، چکـوس، دەس قوچاو، پیسکە؛ ۳) زبر ف ۱) مالامال؛ ۲) خسیس؛ ۳) زبر.

زۆڤ: هەزارپێ ف هزارپا.

زوڤر: ۱) زبر؛ ۲) بنیچە، ڕەگەز ف ۱) زبر؛ ۲) اصل و نسب.

زوڤری: زبری ف خشونت.

زۆق: ۱) زۆپ، لەجێ دەرپەڕیو، قیتەوەبوگ لە سەر شتێ؛ ۲) وشك و زبر؛ ۳) پاڵ پێوەنان، دەڵەك ف ۱) برجسته، برآمده؛ ۲) خشك و خشن؛ ۳) هول دادن.

زوق: دەنگی تیژی منداڵ، زاق ف صدای زیر و بلند بچه.

زوقم: ۱) زق، سیخـوار، خویز، ئاڵشت؛ ۲) دەرمـانی جانەوەرکوژ، زار، زەهر ف ۱) سرماریزه، بژ؛ ۲) سمّ.

زوقورتمه: مستەکوڵە، مشتی قوچاو ف سقلمه.

زوقولمه: زوقورتمه ف سقلمه.

زوك: زوَپ، زوَق ف برجسته.

زوكـری: ناوی هوَزێكی كورده له ئه‌رمـه‌نسـتـانی شوَره‌وی ده‌ژین ف طایفه‌ای از كردها كه در ارمنستان شوروی هستند.

زوَكه: په‌له بكه، بله‌زێ ف شتاب كن.

زوَكه‌زوَك: ناڵه‌ناڵ ف ناله و زاری.

زوَگین: دێر زه‌مان، پێشونه ف دیر ینه، از دیر باز.

زوَڵ: قه‌لاده‌ی ملی سه‌گ‌و تاژی له قایش ف قلّادهٔ چرمی.

زوَڵ: ١) پیچ، پیژ، بیژوُ؛ ٢) پارچه‌ی بڕاو له چه‌رم؛ ٣) له پاش وشه‌ی زه‌رد واتـا: جوان‌و به‌ردڵ: (زه‌ردو **زوَڵ**و نه‌رم و نوَڵ) ف ١) حرامـزاده، غیرطبیعی؛ ٢) برشی از چرم؛ ٣) بعد از كلمهٔ «زه‌رد» بمعنی پسند.

زول‌قوتك: چزوی هه‌نگ ف نش زنبو ر عسل.

زوَلاخ: په‌یاغ، تێلا ف چماق.

زوَلاك: زوێڵ، پارچه‌یه‌كی بڕاو له چه‌رم ف تكّه‌چرم.

زولاڵ: ١) ڕه‌وانی بوَ ده‌نگ‌و ئاواز؛ ٢) ڕوُنی‌و سافی بوَ ئاو ف ١) صافی صدا؛ ٢) روشنی آب، زلال.

زولف: زلف ف زلف.

زوَڵك: ١) خوَڕی‌و بێكاره‌و بێ‌حونه‌ر؛ ٢) دانه‌وێڵه‌یێ كه دره‌نگ ده‌كوڵێ ف ١) بیكاره و بی‌هنر؛ ٢) دانهٔ دیر پز.

زوَڵه: ١) دانه‌وێڵه‌ی نه‌كلوَك، زوَڵك؛ ٢) پارچه‌ی له چه‌رم بڕاو ف ١) دانهٔ دیر پز؛ ٢) برشی از چرم.

زوَڵه‌ك: ١) زوَڵه؛ ٢) پارچه‌ی ته‌نك له گوَشت؛ ٣) مێوه‌ی كاڵ‌و نه‌گه‌یشتو ف ١) نگا: زوَڵه؛ ٢) شرحه گوشت؛ ٣) میوهٔ كال.

زوم: ١) زوَم؛ ٢) چه‌ورایی ف ١) نگا: زوَم؛ ٢) چر بی.

زوَم: هوَبـه، كوَمه‌ڵه ڕه‌شماڵی له ده‌وری یه‌كتر ف او به، دسته‌ای سیاه چادر گردهم.

زوَمپ: كوتكی زلی ئاسنین بوَ به‌رد شكاندن ف پُتك آهنی.

زومدار: چه‌ور ف چرب.

زوَمه: زوَم، هوَبه ف نگا: زوَم.

زونا: گیایه‌كی گوڵ‌شینه ف گیاهی با گل كبود.

زوَنپ: كوتكی ئاسن ف پتك آهنی.

زوَنج: زن، زنه، چیمه‌نی ئاوده‌لێن ف چمن آبزا.

زوَنگ: ١) زوَنج؛ ٢) زه‌مینی هه‌میشه‌قوڕو شل، باتلاغ ف ١) چمن آبزا؛ ٢) باتلاق.

زونگ: گوَشتی قیمه‌كراوی ده‌ناو ڕیخوَڵه ئاخندراو، پاسترمه، باسترمه ف سوسیس.

زوه: ١) زاده؛ ٢) زیك، زیركه ف ١) اولاد؛ ٢) جوش پوست.

زوها: ١) زوا، وشك؛ ٢) ڕه‌ق، سه‌خت ف ١) خشك؛ ٢) سخت و سفت.

زوهانگ: زوانگ، مه‌ره كه‌ف‌مژ ف كاغذ خشك كن.

زوهم: چه‌ورایی به‌ز، ڕوَن‌به‌ز ف چر بی پیه.

زوهوَڕ: زه‌مینی ئاوده‌لێن، زه‌وی شل له‌به‌ر ئاوده‌لاندن ف زمین آبزا.

زوهوَم: ١) چه‌وری، چه‌ورایی؛ ٢) پێخوَر ف ١) چر بی؛ ٢) آنچه با نان خورند.

زویـر: ١) زوُر، ناقـایـل؛ ٢) خه‌مـگیـن‌و مات؛ ٣) توُڕه‌و له‌شـه‌ڕ ف ١) ناراضی؛ ٢) غمگین؛ ٣) خشمگین.

زوێـر: ١) زوُر، توُڕه، ناقایـل؛ ٢) خوین شیر یـن؛ ٣) كزو خه‌مگین ف ١) ناراضی؛ ٢) سبك روح؛ ٣) غمگین و پكر.

زوێڵ: ١) زوَڵه، پارچه‌ی له چه‌رم بڕدراو؛ ٢) بیژو ف ١) برشی از چرم؛ ٢) حرامزاده.

زوێڵ: زبیل ف آشغال.

زوێن: ١) كزو لاواز، له‌جـه‌ر؛ ٢) خه‌مبـارو په‌ریشـان ف ١) زبـون، لاغرمردنی؛ ٢) زار، پریشان.

زه: ژن، پیره‌ك ف زن.

زهار: حه‌زیا، هه‌ژدیها ف اژدها.

زهاك: زهار ف اژدها.

زه‌ب: ١) ڕه‌پ، زوَپ؛ ٢) ڕه‌ق، سه‌خت ف ١) برجسته؛ ٢) سخت.

زه‌بت: داگیر كردن ف غصب.

زه‌باره: زباره، هه‌ره‌وه‌ز ف تعاون روستایی.

زه‌بر: ١) لێدان، لێخستن؛ ٢) به‌نهیم داگرتن؛ ٣) توانایی، تاقه‌ت ف ١) ضر بت؛ ٢) فشار؛ ٣) قوّت و توان.

زه‌بربه‌ده‌ست: ١) خورت، به‌هێزو توان؛ ٢) كارامه له زانینی كاردا ف ١) نیر ومند؛ ٢) ماهر.

زه‌بـردار: ١) پیاوێ كه خه‌ڵـك لێی بتـرسن؛ ٢) زوَر به‌هێز ف ١) آدم سهمگین؛ ٢) نیر ومند.

زه‌بروزه‌نگ: بڕشت له حوكم كردندا ف قاطعیت در حكم.

زه‌بره: فایده‌و به‌هره‌ی ته‌وژم‌دان ف بهره و نتیجهٔ فشار.

زه‌بره‌قوَن: برێتی له هێلكه‌مه‌ل ف كنایه از تخم‌مرغ.

زه‌بره‌قوُنه: زه‌بره‌قوَن ف نگا: زه‌بره‌قوَن.

زه‌بلك: به‌له‌ك، له‌ته‌ر ف ساق پا.

زه‌بلوَق: لوُس‌و ساف له ده‌ستان، حولی ف صاف و هموار در لمس.

زه‌بلـه‌ك: ١) ماسـوُله‌ی گوَشت؛ ٢) ریخوَڵه ئه‌سـتـوُره ف ١) عضلـه؛ ٢) رودهٔ بزرگ.

زه‌بوُن: ١) كزو لاواز؛ ٢) بێچاره‌و فه‌قیر ف ١) لاغر مردنی؛ ٢) بیچاره.

زه‌به‌ر: یه‌كێ له بزاوی پیتی ئه‌لف‌و بێتكه، سه‌ر ف فتحه، زَبَر.

زه‌به‌رده‌ست: لێزان، كارامه ف ماهر.

زه‌به‌ژ: شوُتی، شفتی، هه‌نی، جه‌به‌ش ف هندوانه.

زه‌به‌ش: زه‌به‌ژ ف هندوانه.

زه‌به‌لاح: زلحوَرت، ته‌ژه‌ی ناقوَلا ف قوی‌هیكل بدقواره.

زه‌به‌لاع: زه‌به‌لاح ف نگا: زه‌به‌لاح.

زه‌به‌لوَح: زه‌به‌لاح ف نگا: زه‌به‌لاح.

زه‌به‌لوَع: زه‌به‌لاح ف نگا: زه‌به‌لاح.

زه‌به‌لوَق: زه‌بلوَق ف نگا: زه‌بلوَق.

زه‌به‌ن: چوغر، جێگای پڕگیاو قامیش‌و پوَشه‌ڵان ف علفزار و نیزار انبوه.

زه‌به‌ند: ١) زه‌به‌ن، ٢) فره، بوَش، زوَر: (زوَرو **زه‌به‌ند**) ف ١) نیزار انبوه؛ ٢) زیاد.

زەبەندە: زەبەند ف نگا: زەبەند.

زەبەنگ: زەبەند ف نگا: زەبەند.

زەپ: ١) زۆپ؛ ٢) تەژەی ئەستوور ف ١) برجسته؛ ٢) لندهور.

زەبرتی: ١) بزۆز، ئۆقرەنەگر؛ ٢) لەجەر، لاواز ف ١) عجول؛ ٢) لاغر و زبون.

زەپ زەپە: زلحۆرت ف لندهور.

زەپەزەپ: دارماڵ، تژە، پڕپڕ ف مالامال.

زەچ: ١) زچ، جۆرێ گەمە بە ورتکەبەرد؛ ٢) خوێنتاڵی خۆنزیك کەر ف ١) نوعی بازی با شن؛ ٢) مزاحم گرانجان.

زەچە: بۆچی، لەبەر چی ف از چە، برای چە.

زەحف: ١) زۆر، فرە، بۆش؛ ٢) دڵ بوورانەوە ف ١) بسیار؛ ٢) ضعف.

زەحفەران: زافران ف زعفران.

زەحفەرانی: بە ڕەنگی زافران ف زعفرانی رنگ.

زەحمەت: مەینەت، زامەت ف زحمت.

زەحیر: بەلەفیزە ف اسهال.

زەخ: زل، زلام، مەزن ف بزرگ‌جثە.

زەخت: ١) نەقیزە؛ ٢) مستەکوڵە؛ ٣) مامزە ف ١) سك، سیخونك؛ ٢) سقلمە؛ ٣) مهمیز.

زەختە: زەخت ف نگا: زەخت.

زەختین: گیای تازەرواو ف گیاه تازە سر درآوردە.

زەخم: ١) چیای سەخت و دژوار؛ ٢) زام، برین؛ ٣) زەلام، گەپ، ملقەوی ف ١) کوه منیع؛ ٢) زخم؛ ٣) تنومند.

زەخمك: چەرمێ کە ئاوزەنگی تێدایە، قایشی ئاوزەنگی ف چرم رکاب‌بند.

زەخمو: زامار، بریندار ف زخمی.

زەخمە: زوخمە ف یلك.

زەخمەل: برین، زام ف زخم.

زەخەرە: ئاسەر، بەرەکەوا ف آستر.

زەخەڵ: ١) دەغەڵ؛ ٢) پارەی قەڵب ف ١) ناروزن؛ ٢) سکهٔ بدلی.

زەخیرە: ئازووقە ف آذوقە.

زەدار: خاوەن‌ژن، کەسێ کە ژنی هەیەو زەبەن نیە ف متأهّل.

زەدە: عەیب لە کوتاڵ و ماڵی کڕیاری‌دا ف عیب، زدە.

زەدەدار: عەیبدار ف زدەدار، معیوب.

زەر: ١) لە ڕەنگی ئاڵتون، زەرد؛ ٢) تیشە شاخی بڵند ف ١) زرد، طلایی رنگ؛ ٢) صخرهٔ بلند در کوه.

زەڕ: ١) ئاڵتون، تەڵا؛ ٢) خوسار، زیان؛ ٣) دەنگی بەرزی کەر ف ١) طلا؛ ٢) زیان؛ ٣) عرعر الاغ.

زەڕا: ١) تۆسکاڵ، کەمووسکە؛ ٢) چڕوچاو، تەحرودیدار، ڕەزا ف ١) کمترین مقدار؛ ٢) سیما.

زەڕات: زوڕات ف نگا: زوڕات.

زەراف: زراو، زارە ف زهره.

زەراقە: کونی دیوار، کون دە دیواردا ف سوراخ در دیوار.

زەران: زریان، زلان ف باد جنوب.

زەڕاندن: دەنگ هەڵبڕینی کەر ف عرعر سردادن.

زەڕانن: زەڕاندن ف عرعر سردادن.

زەرانیق: حیندرحۆ ف الاکلنگ.

زەراهی: ڕەنگ ئاڵتونی، زەردی، زەردایی ف زردرنگی، زردی.

زەرایی: زەراهی ف زردرنگی.

زەرب: زەبر ف ضربت.

زەرباف: مەلێکی پچووکی زەردی دەنگ خۆشە ف پرنده‌ای کوچك شبیه قناری.

زەربەش: ١) شفتی، شووتی، هەنی، جەبەش، زەبەش؛ ٢) ئاماڵ زەرد ف ١) هندوانه؛ ٢) رنگ مایل به زرد.

زەڕبەنی: بە کەسێ دەڵێن کە پارچەی زەڕی دەبەر دەکا ف زرینه‌پوش.

زەربی: زەردەبی، جۆرێ دار بی ف نوعی بید.

زەرپ: ١) لێدان، زەبر؛ ٢) کوتران ف ١) ضربت؛ ٢) کوفتگی.

زەرپان: زەرپ ف نگا: زەرپ.

زەرپانن: لێدان، لێخستن، کوتان ف زدن، کوفتن.

زەرپچی: ڕەنگ زەردو لاواز ف لاغر زردرنگ.

زەرپیان: لێدراوی، کوتراوی ف زده شدن، کوفته‌شدن.

زەرتاڵ: زەرداوی ڕشانەوە ف زردابهٔ قی.

زەرتك: ١) گیایەکە بەنی پێ زەرد دەکەن؛ ٢) بن گەڵای توتن؛ ٣) زەرایی ناو هێلکە، زەردێنە؛ ٤) جۆرێ تری ف ١) گیاهی که ریس را بدان زرد کنند؛ ٢) برگ زیرین توتون؛ ٣) زردهٔ تخم‌مرغ؛ ٤) نوعی انگور.

زەرتکە: جۆرێ گەنمی درشت و زەرد: (گەنمە زەرتکە) ف نوعی گندم.

زەڕخڕی: بەنی کڕدراو ف بندهٔ زرخرید.

زەڕخڕید: زەڕخڕی ف بندهٔ زرخرید.

زەرد: ١) بە ڕەنگی ئاڵتون، زەر؛ ٢) تیشە شاخی زۆربڵند؛ ٣) جۆرێ کانزای زەرد، برنج ف ١) زرد؛ ٢) کوه سنگی بسیار بلند؛ ٣) آلیاژ برنج.

زەردالو: هەڵووچە پایزە، حەلوکازەر ف آلو زرد.

زەردالی: ١) زەردالو؛ ٢) قەیسی ف ١) زردآلو؛ ٢) لواشك.

زەرداو: ١) زەرتاڵ؛ ٢) گوندێکی کوردستانە ف ١) صفرا، زردابهٔ قی؛ ٢) روستایی در کردستان.

زەردایی: زەراهی ف زردی، زردرنگی.

زەردباو: ئاماڵ زەرد، زەربەش ف متمایل به زردی.

زەردبوون: بریتی لە: ١) تازەپێ گەیشتنی خەڵە؛ ٢) کوانی لەسەر دەربوون؛ ٣) ڕەنگ پەڕین ف کنایە از ١) شروع رسیدن غلّه؛ ٢) شروع واشدن دهانهٔ دمل؛ ٣) رنگ باختن.

زەرد کردن: ١) گیا لە ئاوی گەرمدا نیوەکوڵ کردن؛ ٢) ڕەنگاندن بەزەرد؛ ٣) ڕەنگ بردن بەهۆی ترساندن ف ١) نیمجوش کردن سبزی؛ ٢) رنگ‌آمیزی با زرد؛ ٣) ترسانیدن که موجب رنگ باختن شود.

زەردلی: شێلانە، شەلانی، قەیسی ف زردالو.

زەردوزۆڵ: زەردی زۆرجوان و ناسك ف زرد دلپسند و زیبا.

زەردوسوُر: بریتی لە منالآنی جوانکیلە ف کنایه از بچەهای زیبا.

زەردوڵە: ۱) زەردوُڵە؛ ۲) زەردەزیڕە ف ۱) رنگ زرد لاغر؛ ۲) پرنده‌ای است قناری مانند.

زەردوڵە: ڕەنگ زەردی لاواز ف رنگ زرد لاغر.

زەردوُیی: ۱) نەخـۆشیەکــە ڕەنـگ‌و چاو زەرد دەکـا؛ ۲) بەلآیەکی برنجـەجـاڕە؛ ۳) جۆرێ مۆروی بەودمە نەخۆشی زەردوُیی‌دار هەڵی دەگرێ ف ۱) یرقان؛ ۲) نوعی آفت شالیزار؛ ۳) نوعی مهره برای دفع یرقان.

زەردە: ۱) بزە؛ ۲) تیشکی تاو لە بەیان‌و ئێوارەدا: (زەردە لە سەرانی دا، زەردە پەڕی ئێوارە)؛ ۳) جۆرێ ماسی؛ ۴) هەڵوای گێزەر؛ ۵) ناوی گونـدێکی کوردە بەعسی وێرانی کرد ف ۱) تبسّم؛ ۲) تابش آفتاب بامداد و غروب؛ ۳) نوعی ماهی؛ ۴) حلوای هویج؛ ۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

زەردەبی: جۆرێك داری بی‌یە ف نوعی بید.

زەردەبێ: بەهێی زەرد ف میوهٔ به رسیده.

زەردەپەڕ: ۱) تیشکی نزیك ڕۆژاوابوُن؛ ۲) جۆرێ قەوزەی سەر ئاو ف ۱) تابش آفتاب هنگام غروب؛ ۲) نوعی خزه روی آب.

زەردەچـو: ڕەگەگیایەکی وشکـەوەکراوە بۆ ڕەنگ جوان‌کردن دەیکەنە چێشتەوە ف زردچوبه.

زەردەچۆ: زەردەچو ف زردچوبه.

زەردەچەوە: زەردەچو ف زردچوبه.

زەردەچێوە: زەردەچو ف زردچوبه.

زەردەخۆ: بزە، زەردە ف تبسّم، لبخند.

زەردەخەنە: زەردەخۆ، بزە ف تبسّم.

زەردەدڕك: دڕوەزەردە ف زردخار.

زەردەزیـڕە: ۱) زەرباف، زرکتك، زرکێتـك؛ ۲) زەردەواڵە، زەرگەتە ف ۱) نگا: زەرباف؛ ۲) موسه، زنبور زرد.

زەردەسیری: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

زەردەقوڕە: جۆرێ مارمێلکەی ئەستوُرو درێژ ف آفتاب‌پرست، نوعی مارمولك.

زەردەکەن: بزە، زەردە، زەردەخەنە ف تبسّم.

زەردەکەنی: زەردەکەن ف تبسّم.

زەردەلپەڕ: تاوی نزیك ئاوابوُن، زەردەپەڕ ف آفتاب هنگام غروب.

زەردەلـو: ۱) هەڵـوژەپایزەی زەرد؛ ۲) شێلآنە، قەیسـی ف ۱) آلو زرد؛ ۲) زردالو.

زەردەڵـە: ۱) زەردوُڵـە؛ ۲) میوەی لەبـەرتـاو وشکەوەکراو ف ۱) لاغر زردرنگ؛ ۲) میوهٔ در آفتاب خشکیده شده.

زەردەلی: شەلآنی، شێلآنە ف زردآلو.

زەردەمار: مارێکی ژەهردارە ف نوعی مار سمّی.

زەردەواڵـە: ۱) زەربـاف، زەردەزیڕە؛ ۲) زەرگەتە ف ۱) نگا: زەرباف؛ ۲) زنبور کوچك، موسه.

زەردەوان: کەسێ کە لە کەژو کێفدا ئازایە ف کوهنورد.

زەردەوەلی: مەلێکە زەردو باڵ‌ڕەش، جۆخۆرە ف پرنده‌ای زرد سیه‌بال.

زەردەی: مۆروی زەردی کە نەخـۆشی زەردوُیی هەڵی دەگرێ ف مهرهٔ دفع یرقان.

زەردەیی: زەردوُیی ف یرقان.

زەردی: ۱) نەخــۆشــی زەردوُیـی؛ ۲) ڕەنـگـی زەرد ف ۱) یرقـان؛ ۲) زردرنگی.

زەردی زیلّخا: جۆرێ هەنجیر ف نوعی انجیر.

زەردیلە: زەردەزیڕە، زەرباف ف نگا: زەرباف.

زەردینـــە: ۱) زەردێنــە؛ ۲) بریتی لە زێڕو خشڵی ژنـــان ف ۱) زردهٔ تخم‌مرغ؛ ۲) کنایه از طلا و جواهرات زینتی.

زەردێنە: زەردایی ناو هێلکە ف زردهٔ تخم‌مرغ.

زەردیوەرە: زەردەوەلی ف پرنده‌ای زردسیه‌بال.

زەردیوی: زەردوُیی ف یرقان.

زەڕراقی: نێرەکەری زۆر بەکەیف‌و زەوق ف نره‌خر شاداب.

زەرزا: ناوی هۆزێکە لە کوردستان ف نام عشیرتی در کردستان.

زەرزانیق: حیندرحوّ ف الاکلنگ.

زەرزایی: تاردی کونجی‌و دۆشاو ف نوعی حلوا.

زەرزەپالی: زەرد هەڵگەراو لەبەر نەخۆشی ف از بیماری زردرنگ شده.

زەرزەنگ: ۱) تانج؛ ۲) تەزبی ف ۱) نگا: تانج؛ ۲) نگا: تەزبی.

زەرزەوات: سەوزی‌جات ف سبزیجات.

زەرزی: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردستان که بعثیان ویرانش کردند.

زەرسك: داریکە تێخولەکەی بۆ دەرمان دەشێ ف نام درختی.

زەرف: ۱) دەفـر؛ ۲) پاکـەت؛ ۳) شیاوی: (زەرفـی ئەم کارەی نیە) ف ۱) ظرف؛ ۲) پاکت؛ ۳) عُرضه، لیاقت.

زەرفێن: گەمەیەکە بە چەند فینجان دەکرێ ف نوعی بازی با فنجان.

زەڕق: تروسکە، بریقە ف درخشش.

زەڕق‌وبەرق: زەڕق ف درخشش.

زەڕقی: بەتروسکە ف درخشان.

زەڕقیـن: ۱) تروسکـەدان؛ ۲) زوُپ‌بوُن، هەڵتوقیـن ف ۱) درخشیدن؛ ۲) برجسته‌شدن، برآمدن.

زەڕك: ۱) تاسی مسـی بچوُك؛ ۲) جۆرێ ترێ، زەرتك؛ ۳) زەردێنـە ف ۱) طاس مسین؛ ۲) نوعی انگور؛ ۳) زردهٔ تخم‌مرغ.

زەڕك: تێکوڵە گوێزی شین ف پوستهٔ سبز گردو.

زەرکردن: زەردکردن ف نگا: زەردکردن.

زەرکفت: ڕەنگی زەردی ئاڵتوُنی ف رنگ نقاشی طلایی.

زەرکەتاف: تاوی زەردەپەڕ ف تابش خورشید هنگام غروب.

زەرکەش: بە ئاوەزێڕ سواغ‌دراو ف آب طلاکاری شده.

زەرکی: زەردوُیی ف یرقان.

زەرگ: ۱) شیشی دەرویشـــان؛ ۲) جۆرێ نێزەی سێ‌سوُچی باریکی کورت ف ۱) سیخ دراویش؛ ۲) نیزهٔ کوتاه، خشت.

زەرگـاڵ: ۱) پێـلآوی لە موُچـــنـدراو؛ ۲) گۆریـەی تا بەر ئەژنـــو؛

٣) بەلەك‌پێچ [ف] ١) پا تابهٔ موبین؛ ٢) جوراب بلند تا زانو؛ ٣) ساق‌پیچ.

زەرگۆز: زرگویز [ف] نگا: زرگویز.

زەرگـە: ١) برێتی لە پیاوی بڵنـدبـاڵای باریك‌و قیت؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] ١) کنایه از لاغراندام بلند؛ ٢) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

زەرگـەتـە: زەردەواڵە، جانەوەرێکی باڵداری زەردە لە مێش گەورەترەو چزوی هەیە [ف] زنبور زرد کوچك، موسه.

زەرگەتەن: ناوی گوندێکە [ف] نام دهی.

زەرنـدە: ١) خەتـەرو بەرمـەتـرسی: (بـەراز جانەوەرێکی **زەرندەیـە**)؛ ٢) گوژاڵـك، کاڵـەکـە مارانـە، تاڵکە [ف] ١) خطرناك، سهمناك؛ ٢) هندوانهٔ ابوجهل.

زەرنوق: چەورایی کەم لە سەر ئاوی چێشت [ف] چربی کم بر روی آش.

زەرنوقاو: زەرنوق [ف] نگا: زەرنوق.

زەڕنەقوتـە: ١) قامکی قونێ، تلیا ناڤی؛ ٢) زڕنەقوتە. سورەساقـە [ف] ١) انگشت وسطی؛ ٢) بچه گنجشك پردر نیاورده.

زەڕنیخ: کانزایەکی زەردە، جۆرێ گۆگردە [ف] زرنیخ.

زەڕنیق: زەڕنیخ [ف] زرنیخ.

زەرو: زاڵو [ف] زالو.

زەرۆپ: خۆش‌ڕەو، بەپا [ف] سریع‌السیر.

زەرور: ١) پێویست، پێداویست؛ ٢) ناچار [ف] ١) لازم، بایا؛ ٢) ناچار.

زەروری: ١) پێویستی؛ ٢) ناچاری؛ ٣) برێتی لە ئاودەست [ف] ١) لازم؛ ٢) ناچاری؛ ٣) کنایه از مستراح.

زەرۆکی: نەخۆشی زەردویی [ف] یرقان.

زەروڵە: کەڵك [ف] نگا: کەڵك.

زەروێڵە: زەرباف، زەردەزیڕە [ف] پرنده‌ای است قناری‌سان.

زەرە: ١) جـۆرێ هەنـجـیر؛ ٢) وردیلە، هەرە ورد [ف] ١) نوعی انجیـر؛ ٢) ذرّه.

زەرەبی: زەردەبی [ف] نوعی بید.

زەڕەبین: هورك‌بین، شوشەیە کە شت لە بەر چاو زلتر دەکا [ف] ذرّه‌بین.

زەرەد: خوسار، زیان [ف] ضرر، زیان.

زەرەر: زەرەد [ف] ضرر، زیان.

زەرەقیانەوە: لە خۆشیان‌دا چیڕ بونەوە [ف] از فرط خوشحالی در پوست نگنجیدن.

زەرەك: ١) ملوانکەی لە کارەبا؛ ٢) زەردویی [ف] ١) گردن‌بند از کهربا؛ ٢) یرقان.

زەرەکە: وێنجە [ف] یونجه.

زەڕەکەو: زڕەکەو [ف] نگا: زڕەکەو.

زەرەند: گیایەکە بۆ دەرمانی ئاژەڵ دەبێ [ف] گیاهی است دارویی.

زەرەنگ: زەرەند [ف] نگا: زەرەند.

زەرهەنجیر: جۆرێ هەنجیر [ف] نوعی انجیر.

زەری: ١) جوانی سپی‌پێستی نامـاڵ‌زەرد، سەوزەڵە، سەوزە؛ ٢) دەریا، زەریا [ف] ١) زیبای سبزەرنگ؛ ٢) دریا.

زەڕی: ١) پارچەی ڕایەڵ‌زێڕ؛ ٢) زەڕاندی [ف] ١) پارچهٔ زری؛ ٢) عرعر کشید.

زەریا: زرێ، زریا، دەلیا، دەریا، بەحر، بەعر [ف] دریا.

زەریان: کەیبانوی ماڵ [ف] کدبانو.

زەریف: دڵگر، دڵپەسند [ف] دلپسند.

زریڤان: گەمیەوان، ئەوی لە سەر گەمی کار دەکا [ف] کشتیبان، ناوی.

زەریق: تیروژی سەرلەبەیان [ف] درخشش اوّل آفتاب.

زەریقـین: درەوشـینـەوەی هەوەڵ‌تاوی بەیانـی [ف] درخـشیدن تابش نخستین خورشید.

زەریلە: زەرباف، زەردەزیڕە [ف] گنجشکی زرد قناری‌سان.

زەریوەن: زەرەند [ف] گیاهی دارویی.

زەعفەران: زافەران، زافران [ف] زعفران.

زەعفەرانی: زافەرانی، زافرانی [ف] زعفرانی.

زەعیف: ١) لاواز، کز، داڵگۆشت؛ ٢) بێ‌تاقەت [ف] ١) لاغر؛ ٢) ناتوان.

زەعیفە: برێتی لە ژن [ف] کنایه از زن.

زەغەل: بەدەڵ، ناعەسڵ [ف] ناسره، بدل.

زەغەڵ: زرنگی فێڵباز [ف] رند ناروزن.

زەفـت: ١) زفت؛ ٢) داگیـرکـردن؛ ٣) ئاگا لێ‌بون [ف] ١) نگـا: زفت؛ ٢) مصادره؛ ٣) نگهبانی.

زەفتیە: پیاوی داروغە، پۆلیسی ناوشار [ف] پلیس شهری.

زەفحەران: زافران [ف] زعفران.

زەفحەرانی: زافرانی [ف] زعفرانی.

زەفەر: سەرکەوتن، زاڵ‌بون [ف] ظفر.

زەڤلۆڤ: ڕێخۆڵەی ئەستور [ف] رودهٔ کلفت.

زەڤلەك: ماسولە، مایچە [ف] عضله، ماهیچه.

زەڤۆك: ژنێ کە زۆر دەزێ [ف] زنی که بسیار زاید.

زەڤەر: زاڵ‌بون [ف] ظفر.

زەڤی: هەرد، خاك، زەوی، عەرد [ف] زمین.

زەڤیانە: باجی زەوی [ف] مالیات زمین زراعتی.

زەڤی‌پیڤ: ئەندازیاری عەردپێوان [ف] مهندس مسّاح.

زەڤیر: ١) زور، زویر؛ ٢) ئارەزوی گان [ف] ١) ناخشنود؛ ٢) هوس جماع.

زەق: ١) زق، خویـز؛ ٢) بەسـتـەڵـەك؛ ٣) زۆپ [ف] ١) سرمـاریـزه؛ ٢) یخبندان؛ ٣) برجسته، برآمده.

زەقاو: زقاو [ف] نگا: زقاو.

زەقت: نەقیزە [ف] سیخ راندنِ الاغ.

زەقانن: وەپێکەنین هێنانی منداڵ [ف] خندانیدن بچه.

زەقنە: هەرەتاڵ، زۆرتاڵ، ژەهر [ف] بسیار تلخ، زهر.

زەقنـەبـوت: زەقنە، وشەیەکی جوێناویە وەك ژەهرەمار [ف] نگا: زەقنە، سخنی است بجای کوفت و زهرمار.

زەقنەبیت: زەقنەبوت [ف] نگا: زەقنەبوت.

زەقنەپوت: زەقنەبوت [ف] نكا: زەقنەبوت.

زەقنەموُت: زەقنەبوُت ف نگا: زەقنەبوُت.
زەقە: چاوی لێك نەندراو: (هەر زەقەی چاوی دێ) ف چشم باز و خیره.
زەقەڵ: زەغەڵ ف نگا: زەغەڵ.
زەقین: تریقانەوەی منالْ ف خندۀ بچه با صدای بلند.
زەك: زەق، زوَپ: (بەر زەك واتا: پێش زەق) ف برجسته، برآمدگی.
زەكات: بەشی خودا لە دارایی‌دا ف زكات.
زەگر: زغرگ، وردەبەرد ف سنگ خورد شده.
زەگزەگە: زەبەلاح، زلحوٚ، زلحوٚرت ف قوی‌هیكل، لندهور.
زەگوردە: زەگزەگە، زلحوٚ ف لندهور، تنومند.
زەگەردوگ: زەگزەگە، زلحوٚ ف لندهور، تنومند.
زەل: ۱) قامیش، چیت، چیتــك؛ ۲) گیایەكی سێ سوُچـە لە باتـلاٚغ دەڕوێ؛ ۳) باتـلاٚغ، هەردی تەڕی شـل؛ ۴) خلیسـك ف ۱) نـی؛ ۲) گیاهی است كه در باتلاق روید؛ ۳) باتلاق؛ ۴) لیزگاه.
زەلاٚتە: خەیارو تەماتەو سەوزی وردكراوی تێكەڵ كراو ف سالاد.
زەلاٚڵ: زولاٚڵ ف نگا: زولاٚڵ.
زەلام: زلام ف نگا: زلام.
زەلامەڕێ: پیادەڕێ، ڕێگەیەك كە سوار نەتوانێ پیا بڕوا ف راه پیاده كه سوار نتواند از آن عبور كند.
زەلان: ۱) زریـان، زلان؛ ۲) خلیســكـان؛ ۳) لە ڕێگـە ڕەت بـردن؛ ۴) گوندێكی كوردستانە بەعسی وێرانی كرد ف ۱) باد جنوب؛ ۲) لیز خوردن؛ ۳) از راه منحـرف شدن؛ ۴) از روستـاهـای كردستـان كه حكومت بعث ویران كرد.
زەلاندن: ۱) خلیسكاندن؛ ۲) لە ڕێگە كلا كردن؛ ۳) لەوەڕاندنی زگ ف ۱) لیز دادن؛ ۲) از راه منحرف كردن؛ ۳) شكم‌چرانی.
زەلاندنەوە: میوان بۆ ماڵی خەڵك ناردن ف مهمان بر دیگران تحمیل كردن.
زەلانــەوە: خۆ بەسەرخەڵكا سەپاندن بۆ خواردنو نوستن ف مزاحمت مهمان گرانجان، خود را برای خور و خواب تحمیل كردن.
زەلق: لكان، چەسپین ف چسبیدن.
زەلقاندن: لكاندن، چەسپانن ف چسبانیدن.
زەلـك: ۱) زراوی گیاندار؛ ۲) لاسكـەگیای باریكی وشك ف ۱) زهره؛ ۲) ساقه گیاه باریك و خشك.
زەلكاو: باتلاٚغ ف باتلاق.
زەلكۆ: باتلاٚغو قامیشەڵێن، قۆپی ف باتلاق و نیزار.
زەلكە: شۆربای ڕوٚنو بێتام ف شوربای بی‌مزه.
زەڵگ: زراوی گیاندار ف زهره.
زەڵم: ۱) ئاوی توێژ لەسـەر؛ ۲) ناوی چەمێكە لە كوردستان ف ۱) آب كدر با لایۀ رویۀ سرخ رنگ؛ ۲) نام رودی در كردستان.
زەلو: زەرو، زاڵو ف زالو.
زەلوُت: ۱) بێ‌مو، تاس؛ ۲) ڕوُت‌وقوُت ف ۱) بی‌مو، طاس؛ ۲) لُخت و عور.
زەلوتوُڵ: هەلاٚش، چرپی‌و چاڵی بانەڕا ف شاخه و گیاهی كه بر سقف اندازند، انبیره.
زەلە: ۱) زراوی گیاندار؛ ۲) زللە، شەقام، شەق، شەقەزلە؛ ۳) ژاڵە، لوُڕك ف ۱) زهره؛ ۲) سیلی؛ ۳) خرزهره.
زەلەڕەتە: زراوچوُگ ف زهره‌ترك.
زەلەقات: زەلەڕەتە ف زهره‌ترك.
زەلەقوُنك: پوُش بەقوُنە ف سنجاقك.
زەڵەویان: شێوان، پەرێشان بوُن ف آشفتن.
زەلیقاندن: زەلقاندن، لكانن، چەسپاندن ف چسبانیدن.
زەلیل: ۱) نەخـوٚش و لەش بەبـار؛ ۲) بێچـارەو لێ قەوماو ف ۱) بسیار بیمار؛ ۲) بیچاره و بینوا.
زەلین: خلیسكان ف لغزیدن، لیزخوردن.
زەلینەوە: لەسەر خەڵك لەوەڕان، زەلانەوە ف خود را بر دیگران تحمیل كردن.
زەم: فڕ، خراپەوتن ف ذمّ، هجو.
زەما: ۱) زاڤا، زاوا، زاما؛ ۲) سەما، ڕەقس ف ۱) داماد؛ ۲) پایكوبی.
زەماخوا: شیرنی زاوایەتی ف شیرینی دامادی.
زەمان: ۱) وەختان، دەمان؛ ۲) دنیا ف ۱) زمان؛ ۲) زمانه.
زەماوەن: داوەتی بوُك‌هێنان ف بزم و جشن عروسی.
زەماوەند: زەماوەن ف جشن عروسی.
زەماوەنگ: زەماوەن ف جشن عروسی.
زەمبلە: چلوُرە ف دنگاله.
زەمبوُرە: كونی تەنگی بن دوٚلاٚش ف سوراخ تنگ ناوآسیا.
زەمبوُل: تلسك، هێشو لە هێشو ف تلسك.
زەمبەر: خشڵ، ڕەوش ف زیور.
زەمبەرەك: فەنەری سەعات ف زنبرك ساعت، فنر ساعت.
زەمبەلەك: زەمبەرەك ف زنبرك ساعت.
زەمبەلیلك: چلورە، شوشە سەهوٚڵ ف یخ شیشه مانند.
زەمبیل: ۱) قەرتاڵەی لە كلۆش؛ ۲) گوندێكە لە كوردستان ف ۱) زنبیل؛ ۲) نام دهی در كردستان.
زەمبیلە: زەمبیل ف زنبیل.
زەمتین: ۱) ئاوەڕوُت كردن؛ ۲) وێستانی خوێن‌و... ف ۱) پر یا موكندن با آب داغ؛ ۲) بندآمدن خونریزی.
زەمتاندن: ۱) ڕوُتاندنەوە؛ ۲) ڕاوەستاندنی خوێن‌و... ف ۱) پركندن؛ ۲) بندآوردن خونریزی.
زەمر: ۱) زۆرمەست؛ ۲) تەمەڵ‌و تەوەزەل ف ۱) مست و خراب؛ ۲) تنبل.
زەممــــە: دەفـری قوڕپێ كێشـان كە بە دوكـەس هەڵ دەگیرێ ف ناوۀ گل‌كشی دونفره، زنبه.
زەموُرەك: زەمبوُرە ف نگا: زەمبوُرە.
زەمۆمە: تیغە، مابەین، نێوان كردنی شوێنێك بە قوڕیان بە تامان ف تیغه.
زەمەر: ۱) وێران، تێك تەپاو، داتەپاو؛ ۲) خێشك ف ۱) ویران؛ ۲) مالۀ شخم صاف كن.
زەمەق: گوڵێكی سپی بەناوبانگە ف زنبق.

زەمەگولیلك: سیخوار، زوقم ف سرماریزه.
زەمـەن: ١) گەردەلـوول، گێـژەلـوكـه؛ ٢) دەشـتو زەمینی پڕگیا ف ١) گردباد؛ ٢) زمین پرگیاه.
زەمەند: زەوینی زۆر بەگیا، زەمەن ف زمین پرگیاه.
زەمیله: زەمبیل ف زنبیل.
زەمین: هەرد، عەرد، زەوی ف زمین.
زمینگیر: کەسێ کە قوونەنشینەو ناتوانێ بەڕێوە بڕوا ف زمینگیر.
زەن: زن، زنە ف نگا: زنه.
زەنا: هەرا، چەقە ف فریاد، غوغا.
زەنازەنا: چەقەو گورەی زۆر ف همهمه و جنجال.
زەنبورە: زەمبورە ف نگا: زەمبورە.
زەنبەلوله: چلوورە ف دنگاله.
زەنبەلوێله: چلوورە ف دنگاله.
زەنبەلەك: فەنەری سەعات ف فنر ساعت.
زەنبیل: زەمبیل ف نگا: زەمبیل.
زەنبیله: زەمبیل ف زنبیل.
زەنـج: ١) زنـج، چەنە، چەناگە، ئەرزینگ؛ ٢) زنە، زۆنگ ف ١) زنخ، چانه؛ ٢) باتلاق.
زەنجەفیل: بنەگیایەکی بۆری تیژە لە لاوە دەهێنرێ ف زنجفیل.
زەنجەفیڵ: زەنجەفیل ف زنجفیل.
زەنجیر: زنجیر ف زنجیر.
زەند: ١) نێوان جومگەو ئانیشك؛ ٢) بڕەدار ف ١) زند، ساعد؛ ٢) قطعه هیزم.
زەندانە: زرێی باسكپۆش ف زره بازوی جنگجو.
زەندك: جومگەی دەست ف مچ دست.
زنـدۆر: ١) قەڵشـی زل لە زەویدا، ڕەهـۆڵ؛ ٢) شیوەڵـەی تەنـگ ف ١) شکاف بزرگ در زمین؛ ٢) درهٔ تنگ.
زەندۆڵ: زەندۆر ف نگا: زەندۆر
زەندەق: ١) ورە، هێزی دڵ؛ ٢) زراو ف ١) قوّت دل؛ ٢) زهره.
زەندەقچوون: ورە بەردان، زارە ترەك بوون ف زهره ترك شدن.
زەنـدەك: ١) زراوی گیاندار؛ ٢) پارچەی باسك پۆش بۆ کار؛ ٣) ورە، هێزی دڵ ف ١) زهرهٔ جانور؛ ٢) بازوپوش هنگام کار؛ ٣) شجاعت.
زندەمان: واق وڕمان، تاسان ف مبهوت شدن.
زەنـگ: ١) ژەنی تاویاو؛ ٢) زەنگـوڵـە؛ ٣) ڕکێـف؛ ٤) قەڵش، درز؛ ٥) کرێژی کانزا، ژەنگ؛ ٦) تیژی حوکم: (پیاوێ بەزەبر و **زەنگە**)؛ ٧) داری سووتان، ئیزنگ ف ١) روغن تفیده؛ ٢) جرس، درای؛ ٣) رکاب؛ ٤) درز، ترك؛ ٥) زنگ فلز؛ ٦) قاطعیّت؛ ٧) هیزم.
زەنگاڵ: ١) زەرگاڵ؛ ٢) تلیسك، زەنگەتە ف ١) نگا: زەرگاڵ؛ ٢) تلسك.
زەنگبردن: درزبردن، قەڵشین ف ترك بردن.
زەنـگ زڕیـان: ١) ئابڕوچـوون؛ ٢) دەنگ لێ هاتنی زەنگوڵـە ف ١) رسواشدن؛ ٢) صدا دادن زنگ.
زەنگل: زەنگ، زەنگوڵە ف زنگ، جرس.

زەنگلۆك: ١) باڵـدارێکی بچوکە؛ ٢) ئەوك، ناوی گەرو ف ١) پرنده‌ای است گنجشك‌سان؛ ٢) مری.
زەنگن: ئامرازی زەوی کەندن، کولینگ ف کلنگ زمین کندن.
زەنـگـو: ١) قاپ، گوێزنـگ؛ ٢) ڕکـێف، ئاوزەنـگـی ف ١) قوزك پا؛ ٢) رکاب.
زەنگۆ: ئاوزەنگی ف رکاب.
زەنگوقوڕ: دەنگی زۆری زەنگوڵەی گەورە ف صدای پی‌درپی درای.
زەنگوڵ: ١) تنۆك، دڵۆپ؛ ٢) ترۆپکی کێو؛ ٣) زەنگ، زیل؛ ٤) کاڵەی لە مو ف ١) قطره؛ ٢) قلّهٔ کوه؛ ٣) جرس؛ ٤) چارق مویی.
زەنگولنه: دیاری، پێشکێش ف پیشکش، هدیه.
زەنگولۆك: بڵقی سەر ئاو ف حباب روی آب.
زەنگوڵە: زەنگ.زەردێکی *کانزای ناوهڵۆڵ شتێکی پچوکی لە ناودایە لە هەژاندندا دەنگی لێ دێت* ف جرس، درای، زنگ.
زەنگۆڵـە: ١) زەنگوڵە؛ ٢) گیایەکە سەری بە گولینگـەیە ف ١) جرس؛ ٢) گیاهی است.
زەنگون: دەوڵەمەند ف ثروتمند.
زەنگـە: ١) نێوان جومگـەی دەس و ئانیشـك؛ ٢) نێوان زرانی و پا ف ١) آرنج؛ ٢) قوزك.
زەنگەتە: ١) زەرگەتە؛ ٢) تلیسك ف ١) زنبور زرد؛ ٢) تلسك.
زەنگەسوورە: سێو، چزودارێکی سوورو زەردە پێوە دەدا ف زنبور درشت سرخ و زرد.
زەنگەقلیشه: قەڵاشکەری، داری بەبیۆر شکاو ف هیزم شکسته با تبر.
زەنگەلۆر: کڕکڕاکە ف سرخ‌نای.
زەنگەلۆرك: کڕکڕاکە، خڕایی ناوەراستی گەردن ف بخشی از گردن.
زەنگەن: زەنگن ف کلنگ.
زەنگی: ١) ئاوزەنگی؛ ٢) قاپ، گوێزنـگ؛ ٣) وەك زەنگوڵە: (گوارەی پیاڵە **زەنگی**) ف ١) رکاب؛ ٢) قوزك پا؛ ٣) جرس آسا.
زەنگیانه: مووروی زۆرورد ف خرز ریز، منجوق.
زەنگیاوا: ناوی گوندێکە، زەنگیاوێ ف نام روستایی در کردستان.
زەنگیاوێ: زەنگیاوا ف نگا: زەنگیاوا.
زەنگین: زەنگون، دارا ف ثروتمند.
زەننده: زەرندە ف مهیب و ترسناك.
زەنوێر: جێگەی بڵندی هەواسازگار ف بلندی خوش آب و هوا.
زەنە: ئەنگێوەی سەر پیتی ئەلف و بێ، بزاوی سەر پیت بۆ ڕاوەستان ف سکون در حرکات حروف الفبا.
زەنەق: زەندەق ف زهره، شجاعت.
زەنەقدار: بەجەرگ، ئازا ف شجاع، پردل.
زەنـەك: ١) زنـە، زن، باتڵاغ، زۆنـگ، زەلکاو؛ ٢) پیاوی زۆر گانکەر ف ١) باتلاق؛ ٢) مرد مفرط در جماع، بسیار جماع‌کننده.
زەنی: چەنە، چەناگە ف چانه.
زەو: زاوزو ف زادو ولد.
زەواد: ١) تۆشە؛ ٢) بژیو لە خەلە ف ١) توشه؛ ٢) مایحتاج از غله.

زەواڵ: نەمان، لەبەین چوُن: (هەر زاڵمەی زەواڵێکی هەیە) ف از بین رفتن.

زەوت: ۱) زەبت، زەفت، داگیرکردن؛ ۲) ئارام ف ۱) غصب؛ ۲) آرام.

زەوت بوُن: هەدادان، ئارام‌بوُن ف آرام گرفتن.

زەوتی: ماڵی داگیرکراو ف غصبی.

زەوْجی: خاون ژن، بەژْن ف متأهل.

زەوْجین: ژن هێنان ف ازدواج.

زەود: ۱) بێگار، کاری بەزۆر؛ ۲) قیژەو هەرا؛ ۳) بژیو، زەواد؛ ۴) ئارام ف ۱) سخره، بیگاری؛ ۲) جیغ و داد؛ ۳) زاد، توشه؛ ۴) آرام.

زەودبوُن: هەدادان ف ئارام گرفتن.

زەودە: تێشوی رێگە ف توشهٔ راه.

زەوزان: زۆزان ف کوهستان ییلاق.

زەوق: ۱) خۆشی، کەیف؛ ۲) سەلیقە، پەسندی دڵ ف ۱) لذّت، خوشی؛ ۲) سلیقه.

زەوْك: زەڤۆك ف بسیار زاینده.

زەوە: زیرك ف جوش پوست.

زەوەن: ۱) سەرلێواری بان، سوانە، گوێ سوانە؛ ۲) زەمەند؛ ۳) زەبەند، فرە ف ۱) برآمدگی لب بام؛ ۲) زمین پرگیاه؛ ۳) بسیار.

زەوەنـد: ۱) زەمـەند، زەبەند؛ ۲) فرە، زۆر: (زۆرو زەوەند) ف ۱) زمین پرگیاه؛ ۲) بسیار.

زەوی: ۱) هەرد، عەرد، خاك؛ ۲) مەزرا، کێڵگـە، زەمـین ف ۱) زمـین؛ ۲) مزرعه، زمین زراعتی.

زەویانە: پێتاکی زەوی ف باج زمین.

زەوین: زەوی ف زمین.

زەوینگیر: زەمینگیر ف زمینگیر.

زەوی‌وزار: موُچە، کێڵگە ف زمین زیرکشت.

زەهـا: ۱) زان، بێچـو هێنـان، زا؛ ۲) هەوەڵشیـر، ژەك؛ ۳) کون، قوز؛ ۴) وشك، زوها؛ ۵) هەژدیها، حەزیا ف ۱) زادن، زاده؛ ۲) آغوز؛ ۳) شرمگاه مادینه، فرج؛ ۴) خشك؛ ۵) اژدها.

زەهاسە: ژن هێنان ف ازدواج.

زەهـاو: ۱) زنە، زن؛ ۲) ناوی مەڵبەندێکە لە کوردستـان ف ۱) زهاب؛ ۲) نام منطقه‌ای در کردستان.

زەهر: ۱) ژەهر، ژار؛ ۲) دەم، دەڤ ف ۱) سَمّ؛ ۲) دهان.

زەهراو: ۱) ژەهری تراو؛ ۲) میز، مێز، پێشاو ف ۱) سَمّ آبکی؛ ۲) ادرار.

زەهراوی: تێکەڵاو بە ژەهر ف زهرآلود.

زەهرچاو: مۆڕبوُنەوە، تماشای بەڕقەوە ف آغیل، نگاه خشم‌آلود.

زەهرخەنە: پێکەنین لە رکان ف زهرخند.

زەهردار: شتێ کە ژەهری هەبێ ف سمّی.

زەهرەمار: جوێنێکە وەك زەقنەبوُت ف دشنامی است، زهرمار.

زەهرەممار: زەهرەمار ف نگا: زەهرەمار.

زەهـری هەلایـل: ۱) ژەهـری هەلایل، جوێنێکـە وەك زەهـرەممـار؛ ۲) بریتی لە زۆرتـاڵ: (ئێژی زەهری هەلایلە) ف ۱) دشنامی است مانند زهرمار؛ ۲) کنایه از بسیار تلخ.

زەهلك: زراوی گیاندار ف زهره.

زەهلە: ۱) زراوی جانەوەر؛ ۲) ورە، هێزی دڵ ف ۱) زهره؛ ۲) شجاعت.

زەهی: زەرەر، خوسار ف ضرر.

زەهی: سەردانی وەوی بۆ ماڵ باوك پاش حەفتەیەك ف دیدار عروس از منزل پدری پس از هفت روز از ازدواجش.

زەی: زەمین، زەوی، هەرد، خاك، زەوین ف زمین.

زەهێ: کاتی مناڵ هێنانی ژن ف هنگام زاییدن.

زەهین: زاین، زان، مناڵ هاوردن ف زاییند.

زەیتوُن: دارێکەو بەری دارێکە ف زیتون.

زیخت: ۱) نەقیزە؛ ۲) مامزە ف ۱) سیخونك؛ ۲) مهمیز.

زەیسان: ژنێ کە تازە زاوە ف تازه بچه آورده، زائو.

زەیستان: زەیسان ف نگا: زەیسان.

زەین: ۱) بیر، هۆش، هرز؛ ۲) زەنبەر، خشڵ؛ ۳) ڕازانەوە ف ۱) هوش، فکر، ذهن؛ ۲) زیور؛ ۳) آرایش.

زەین روُن: بەبیر، بەهۆش، زرنگ ف باهوش.

زەین کوێر: بێ‌هۆش، نازرنگ ف کودن، بی‌هوش.

زەینێ: بڕوانە، هۆشی بدەرێ ف دقّت کن.

زەینین: ۱) ڕازانەوە؛ ۲) ڕوانین‌و هۆش‌دان ف ۱) آراسته شدن؛ ۲) دقت کردن.

زەیە: سفت تەنراو ف سفت تنیده.

زەیی: خزم‌و کەسی زۆر نزیك: (چما زەیینمە نەهاتنە داواتێ؟) ف اقوام نزدیك.

زەیینین: زەینین ف آراسته شدن.

زی: ۱) زوُ، بلەز؛ ۲) زەپی، دەرپەڕیوی؛ ۳) زریشك؛ ۴) دەوەنە، دڕکێکە، دڕکەزی؛ ۵) گشتەکی پینەچی؛ ۶) پێسیر، بەرۆك؛ ۷) هەستی تایبەتی دەسـتو چەژەو بوُن‌و بیسـتـن‌و دیتـن؛ ۸) زەهـی ف ۱) زود؛ ۲) برجستگی؛ ۳) زرشـك؛ ۴) خاری است؛ ۵) رشتـهٔ پینـه‌دوزی؛ ۶) گریبان؛ ۷) حسّ از حواس پنجگانه؛ ۸) رفتن عروس بدیدن مادر و پدر.

زێ: ۱) ڕەوشـت، ئاکار؛ ۲) پلەو پایە؛ ۳) ناوی پیتێـك لە ئەلفو بێتکە؛ ۴) چوُمی گەورە، ڕوُبـار، شەت؛ ۵) دەریا؛ ۶) کوزی مێوینـــە؛ ۷) پاشگری بەواتا: دەڵێن: (ئاوەزێ)؛ ۸) پاشگری بەواتا: لەدایك بوُگ: (زستانەزێ) ف ۱) روش؛ ۲) مقام و مرتبه؛ ۳) نام حرف «ز»؛ ۴) رود بزرگ؛ ۵) دریا؛ ۶) فرج؛ ۷) پسوند بەمعنی زاینده؛ ۸) پسوند بەمعنی متولّد شده.

زیا: ۱) زۆر، فرە، زەحف، زاف، پڕ، پوڕ؛ ۲) هەژدیها، حەزیا ف ۱) زیاد، بسیار؛ ۲) اژدها.

زیاد: زیا ف بسیار، زیاد.

زیادە: ۱) لەڕادە بەدەر؛ ۲) ژمارەی سێزدە ف ۱) بیش از حدّ؛ ۲) عدد سیزده.

زیادی: ناپێویست ف اضافی، غیرضروری.

زیار: لەواشەی دەمی ولاغ ف دهن‌بند ستور.
زیارە: چوەدەرەوە ف بیرون رفت.
زیـارەت: ۱) چاك‌وپـیر، شەخس؛ ۲) چوُنــە دیـداری چاك‌و پیران؛ ۳) ناوی گوندێکە بەعسی وێرانی کرد ف ۱) مزار؛ ۲) زیارت؛ ۳) نام روستایی که حکومت بعث ویران کرد.
زیارەتان: چاك و پیر، شەخس ف مقبرهٔ اولیا، مقبره.
زیارەت‌کردن: ماچ کردنی دەستی پیاوچاك یا شتی پیرۆز: (قورعانەکەم زیارەت کرد) ف بوسیدن دست مردان خدا یا چیزهای متبرّك.
زیارەتگا: جێگەزیارەت ف مزار.
زیافەت: میوانداری ف مهمانی.
زیان: زەرەر، زەرەد، خوسار ف زیان.
زیاندار: پیاوی بەدفەڕو دەس بەزەرەر ف زیان‌رسان.
زیانکار: زیاندار ف زیان‌رسان.
زیان‌کردن: ۱) زەرەرکـردن؛ ۲) زەرەر لە خەڵـك‌دان؛ ۳) برێتی لە منالْ لەبەر چوُن: (براژنم منالەکەی **زیان‌کرد**) ف ۱) زیان دیدن؛ ۲) زیان رسانیدن؛ ۳) کنایه از سقط‌جنین.
زیانۆك: زیانی دەر، زەرەردەر ف موجب خسارت.
زیانەخورۆ: ۱) سەگێ کە فێری مریشك خواردن دەبێ؛ ۲) ڕەشەولاخێ کە خۆدەدزێتەوەو دەچێتە ناو زەرعاتی خەڵکەوە ف ۱) سگ مرغ‌ربا؛ ۲) دام زیان رسان به مزارع.
زیانی: کاری حەیوانی زیانەخورۆ ف کار حیوان «زیانەخورۆ».
زیانی‌خورۆ: زیانەخورۆ ف نگا: زیانەخورۆ.
زیای: ۱) چونە دەرەوە؛ ۲) سەوزبون ف ۱) بیرون رفتن؛ ۲) روئیدن.
زیبا: ۱) زێبا؛ ۲) ناوە بۆ ژنان ف ۱) زیبا؛ ۲) نام زنانه.
زێبا: جوان، خوشیك، خوشکۆك ف زیبا.
زێبار: مەڵبەندێکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای در کردستان.
زێباروك: گوندێکی کوردبو بەعسی وێرانی کرد ف روستایی کُردنشین که حکومت بعث آن را ویران کرد.
زێباری: هۆزێکی کوردە ف طایفه‌ای از کُردها.
زیپ: ۱) ڕۆژی توُش‌و شوُم؛ ۲) بەتەوژم پەستاوتن؛ ۳) سەرمای پیرێژن. سێ ڕۆژی دوایـی مانگی ڕێبـەنـدان‌و چوارڕۆژی هەوەڵـی ڕەشـەمە؛ ۴) هەراو هوریا ف ۱) روز نحس و بدبـسیـار در سال؛ ۲) فشـار؛ ۳) بردالعجوز، سرمای پیرزن؛ ۴) جار و جنجال.
زیپك: ۱) بڕشت لە یاسادا: (میرێکی بە **زیپك** بو)؛ ۲) بەردی زۆرچکۆڵە کە بە پیتکـە دەهـاویژرێ؛ ۳) سەرمـای پیرێژن؛ ۴) هەوەڵ حەوتەی بەهـار؛ ۵) زیـرکە؛ ۶) برێتی لە تانەی دەپەردەدا؛ ۷) تەزرە، تەیرۆك، تەرزە؛ ۸) دڵۆپە؛ ۹) چەکەرە ف ۱) قاطعیّت در حکم؛ ۲) شن کوچك که با دو سرانگشت انـدازند؛ ۳) برد العجـوز؛ ۴) اوّلین هفتهٔ بهار؛ ۵) جوش صورت؛ ۶) کنـایه از متلك؛ ۷) تگـرگ؛ ۸) چکهٔ بام؛ ۹) جوانهٔ تازهٔ گیاه.
زیـپـك تێ گرتن: برێتی لە قسـەی بەتێکوڵ بە کەسێ وتن ف کنایه از متلك گفتن.

زیپکە: ۱) زیرکە، کوانی زۆرورد لە پێست؛ ۲) برێتی لە قسەی بەتێکوڵ ف ۱) جوش پوست؛ ۲) کنایه از متلك.
زیپلك: وردەبەنگری ناو خۆڵەکەوە، زیلەمۆ، ژیلە، ژیلەمۆ ف اخگر زیر خاکستر.
زیپو: چەقەو هەرا ف جنجال و سر و صدا.
زیپە: زیپ، سەرمای پیرێژن ف بردالعجوز.
زیپەڕ: ماسوُلە ف عضله.
زیت: ۱) زرنـگ، وریا، وشیار؛ ۲) چاو لەسـەرهەست؛ ۳) گەف ف ۱) زرنگ، باهوش؛ ۲) تیزچشم؛ ۳) تهدید.
زیت‌بوُنەوە: ڕاپەڕین‌و ڕاکردنی جانەوەر ف هشیار شدن و ورجستن حیوان.
زیترك: لوشکە، جوُتە ف جُفتك‌پرانی.
زیتك: جوُتە، لوُشك، لەقە ف لگد ستور، جفتك.
زیتکـە: ۱) زمـانـەی تەڵەی ڕاو؛ ۲) زیپکەی پێسـت ف ۱) زبانهٔ تله؛ ۲) جوش پوست.
زیتکە زەلام: باپشکێو، چینچکەسلاو ف گل‌مژه.
زیتکەسلام: زیتکەزەلام ف گل‌مژه.
زیتە: ۱) پەلەپیتکەی چەکی گەرم؛ ۲) داروکە یەکە دەناو فاقەدا بۆ ڕاوی مەل ف ۱) ماشهٔ اسلحهٔ گرم؛ ۲) چوبکی در نوعی دام برای شکار پرنده.
زیتەڵ: زرنگ ف زرنگ.
زیتەڵە: زرنگی پچکۆلە ف زرنگ کوچولو.
زیتەوبوُن: چاوتیژکردن‌و ڕوانین ف خیره نگاه کردن.
زیچ: ۱) پێلەقـەی مرۆ؛ ۲) جوُتەی یەکسم؛ ۳) زیت، چاوتیژ؛ ۴) کاری بەهۆی کارێکی ترەوە؛ ۵) شڵەژان‌و شێوان؛ ۶) وردە بەردی کە منالْ گەمـەی پێ دەکەن ف ۱) لگـد آدمی؛ ۲) لگد ستور؛ ۳) تیزچشـم؛ ۴) واکنش؛ ۵) هیجان و پریشانی؛ ۶) سنگریزهٔ بازی کودکان.
زێچ: هەوەڵ شیر، ژەك، فرچك ف آغوز.
زیچاو: ناوی شلوێ، لێڵ ف آب کدر.
زیچك: ۱) زنچك؛ ۲) گەمەیەکی منالانە بەداروُکە دەیکەن ف ۱) ریم و چرك زخم؛ ۲) نوعی بازی کودکان.
زیچکاو: زنچکاو ف ریم و چرك زخم.
زیچێن: گەمەیەکی منالانە بە وردەبەرد ئەیکەن ف نوعی بازی کودکانە با سنگریزه.
زیخ: ۱) ئازاو بوێر؛ ۲) زیت، زرنگ؛ ۳) خیز، ڕیخ، وردە بەردی دەم چەم؛ ۴) شیش؛ ۵) دڕکی ئەستور لەدار ف ۱) پردل و شجاع؛ ۲) زرنگ؛ ۳) شن، سنگریزه؛ ۴) سیخ؛ ۵) خار کلفت از درخت.
زیخـان: ۱) دنە، هانە؛ ۲) پاڵ‌دان؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) تحـریك؛ ۲) هول، فشار؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
زیخاندن: ۱) هانەدان، دنەدان؛ ۲) پاڵ‌پێوەنان، دەڵەکدان ف ۱) تحریك کردن؛ ۲) هول دادن.

زیخەڵان: خیزەڵان ف شنزار.

زیخەڵانی: زیخەڵان ف شنزار.

زید: دژ، پێچەوانە ف مخالف.

زێد: ۱) زاگە، جێگەی لە دایك بوُن؛ ۲) نیشتمان، وەتەن؛ ۳) گوڕ، قەبر ف ۱) زادگاه؛ ۲) میهن؛ ۳) قبر.

زێدکی: ناوی هۆزێکە لە کوردستان ف نام عشیرتی در کردستان.

زێدە: ۱) زۆر، زاف؛ ۲) زیادە ف ۱) بسیار؛ ۲) بیش از حدّ لازم.

زێدەوان: پاسەوانی گۆڕستان ف نگهبان گورستان.

زیر: زوُر، زوُیر ف قهر کرده، ناراضی، غمگین.

زِبر: زبر ف زبر، خشن.

زێڕ: ئاڵتوُن ف طلا، زر.

زێراب: ڕەهەندی ئاوی پیس ف مجرای فاضلاب.

زێراڤ: ۱) هاڕدراو، زۆر وردکراو؛ ۲) دورە دەست ف ۱) خرد شده، آرد مانند؛ ۲) دور از دسترس.

زیران: شوُفار، جاسوُس، زوانگر ف جاسوس.

زیڕاندن: دەنگ لێ بڵند بوُن لە ژان یان لە ترسان ف جیغ کشیدن.

زیڕانن: زیڕاندن ف جیغ کشیدن.

زیرانی: جاسوُسی، شوُفاری ف جاسوسی.

زێراو: زێراب ف مجرای فاضلاب.

زێڕباف: زەڕی، پارچەی ڕایەڵ زێڕ ف زربافت.

زێڕبافت: زێڕ باف ف زربافت.

زیرج: جیقنەی مەل ف مدفوع پرنده.

زیڕژن: هاوارلێ بڵندبوُنی لەنەکاو ف جیغ زدن تند و ناگاه.

زێڕکار: ئاڵتون چی ف زرگر.

زێڕکڕ: زەڕخڕی، بەنی بەپارە کڕدراو ف بندۀ زرخرید.

زێڕکفت: زەڕکفت، بە ڕەنگی زەردی زێڕین نەخشاو ف نقش بەرنگ طلایی.

زیڕگ: ۱) چەپەڵ، گەمار، پیس؛ ۲) زوُرك، زورکان ف ۱) کثیف؛ ۲) تپه ماهور.

زیرگن: چەپەڵ، گەمار، قرێژ، پیس، پۆخڵ ف کثیف.

زێڕگەر: زێڕکار ف زرگر.

زێڕن: ۱) شتێ لە زێڕ دروست کرابێ؛ ۲) لەگوێن زێڕ لە ڕەنگا؛ ۳) ناوە بۆ ژنان ف ۱) زرین؛ ۲) بەرنگ زر؛ ۳) نام زنانه.

زیرو: زالوُ ف زالو.

زێرو: زالوُ، زەرو ف زالو.

زێرۆ: ناوی پیاوانە ف نام مردانه.

زێڕەوشان: پارە بەسەر بوُکدا هەڵاویشتن ف زر بر عروس افشاندن، زرافشانی.

زیرە: توُمی گیایەکی بوُنخۆشە لە چێشتی دەکەن ف زیره.

زیرە: دەنگ لێ بەرزبوُن لە ژان یان لە ترسان ف جیغ.

زیرەزیر: زیرەی زۆر ف جیغ پیاپی.

زیرەڤان: ۱) جەزایەرچی، نێشك گر؛ ۲) شوفار ف ۱) نگهبان، پاسبان؛ ۲) جاسوس.

زیرەك: زرینگ ف زرنگ.

زیرەکردن: لەترسان مردن ف از ترس مردن.

زیرەکی: زرنگی، وشیاری ف زرنگی.

زیرەوا: زیرەوان، شوُفار ف جاسوس.

زیرەوان: شوُفار، زوانگیر، جاسوس ف جاسوس.

زێڕەوشان: زێڕ وەشان ف زرافشانی.

زێڕین: دروس کراو لە زێڕ، زێڕن ف زرین.

زێڕینگەر: زێڕکار، ئاڵتون چی ف زرگر.

زیز: زوُر، زوُیر، زیر، توُراو ف قهر کرده، ناخشنود.

زیزان: دەنکێکی تاڵە لە ناو گەنمدا ف دانه‌ای تلخ در گندمزار.

زیزانە: زیزان ف نگا: زیزان.

زیزبوُن: توُران ف قهر کردن.

زیزك: ۱) موُسڵی؛ ۲) مێشێکی کەسکە ف ۱) موسیر؛ ۲) مگس‌سانی است سبزرنگ.

زیزیك: مێشێکی کەسکە بەڵای ڕەزە ف مگسی سبز آفت تاك.

زیسان: زەیسان، زەیستان ف زن تازه زاییده، زائو.

زیسانی: وەختی زان ف هنگام زایمان.

زیسك: زیزك، موسڵی ف موسیر.

زیف: کانزایەکی سپی بەنرخە دەکرێتە خشڵ، براگچکەی زێڕ ف نقره.

زیفار: ۱) زوێڵ، پارچەی بڕاو لە چەرم؛ ۲) فەقیر و هەژار؛ ۳) جێگەی بەزەیی ف ۱) تسمۀ چرمی؛ ۲) بینوا و فقیر؛ ۳) مورد ترحّم.

زیفاری: هەژاری، بێچارەیی ف بینوایی.

زیفال: زوێڵ ف تسمۀ بریده از چرم.

زیفان: دەنکێکی ڕەش و تاڵە لە ناو گەنمدا ف دانه‌ای سیاه و تلخ در گندمزار.

زیفرك: ۱) خڕکەبەرد، چەوی پڕی مشت؛ ۲) جۆرێ کفتەی بێ ناوەرۆك ف ۱) شن درشت، قلوه‌سنگ؛ ۲) نوعی کوفتۀ ساده.

زیفزیف: هەزارپێ ف هزارپا.

زیفزیفە: زیفزیف ف هزارپا.

زیفن‌تار: پوُڵ بەسەر بوکا هەڵاویشتن ف پول بر سر عروس ریختن.

زیفینگ: ئەشکەوتێ کە خەڵکی تیا ئەژی ف غار مسکونی.

زیق: ۱) زیرە بە دەنگی تیژ؛ ۲) هەناو، ناو زگ؛ ۳) زبر، زوُر؛ ۴) هەواو کێم، چڵکی برین و کوان؛ ۵) چاوی زوُپ و زەق؛ ۶) دەنگی گریانی مناڵ؛ ۷) قیت و بەل ف ۱) جیغ؛ ۲) احشاء؛ ۳) خشن؛ ۴) ریم، چرك، زخم و دُمل؛ ۵) چشمان برجسته؛ ۶) صدای گریۀ بچه؛ ۷) راست‌قامت.

زیقاندن: زیڕاندن بە دەنگی تیژ ف جیغ کشیدن.

زیقانن: زیقاندن ف جیغ کشیدن.

زیقاوڵە: ۱) جانەوەرێکە لە ڕێوی پچوکتر کەوڵی بەنرخە؛ ۲) مەلی ماسیگرە ف ۱) جانوری کوچکتر از روباه که پوستش قیمتی است؛ ۲) مرغ ماهیخوار.

زیقاوه: مەلی ماسیگرە ف مرغ ماهیخوار.
زیق زیقه: باڵداریکه لەدەم ئاوان دەژی ف پرندەای است.
زیقـن: ۱) لاوازی پیس؛ ۲) گرینـۆکی پەلّپ گر ف ۱) لاغر کثیـف؛ ۲) گریان بهانەگیر.
زیقوزەر: حیندرحوٚ ف آلاکلنگ.
زیقوهوّڕ: زیڕەزیڕ ف جیغ و داد زیاد.
زیقه: زیڕە بە دەنگی تیژ ف جیغ.
زیقەزیق: ۱) زیڕەزیڕ بە دەنگی تیژ؛ ۲) فەرمان بە لە هاوار بەس کردن: (دا توخـوا **زیقەزیق**) ف ۱) جیغ و داد پیاپی؛ ۲) امر به پایان دادن جیغ و داد.
زیقەنه: چەناگە، چەنە ف زَنَخ، چانه.
زیـك: ۱) زۆرسـارد؛ ۲) ڕاستـەوەبـوُن، گرژبـوُنـی موُ؛ ۳) زەق، زۆپ؛ ۴) گشتەکی موّم لیدراو؛ ۵) دەنگی باریکی ناسك ف ۱) بسیار سرد؛ ۲) برآمـدن، راست شدن مو؛ ۳) برجسته؛ ۴) رشتهٔ موم کشیده؛ ۵) صدای نازك و زیر.
زیکاندن: زریکاندن ف نگا: زریکاندن.
زیکانن: زریکاندن ف نگا: زریکاندن.
زیکـر: ۱) کـۆڕی دەروێشـان بـۆ جەزمبـوُن؛ ۲) دوحـاخـوێنـدن ف ۱) اجتماع درویشان برای ذِکر؛ ۲) خواندن دعا.
زیکل: زرنگ، وشیار ف زرنگ.
زیکن: منالێ کە زۆر ئەزیقنێ ف کودکی که زیاد گریه می‌کند.
زیکـه: ۱) زریکـه؛ ۲) دەنگـی ناسـكو باریـك ف ۱) نگـا: زریکه؛ ۲) صدای نازك و زیر.
زیکـەزیك: ۱) زریکەی زۆر؛ ۲) دەنگی تیژو باریك ف ۱) جیغ زیاد بچه؛ ۲) صدای زیر.
زیگار: شەونشینی ف شب‌نشینی برای سرگرمی.
زیـل: ۱) زەنـگ، زەنگـوڵـەی خەبـەردان؛ ۲) دەنگـی باریـكو تیـژ؛ ۳) چەکەرە؛ ۴) پیچەوانەی درشت، ریز: (تەنـزیل واتا: ورد تەندراو)؛ ۵) زمـانـە چکـۆڵە؛ ۶) قامیشی حەسیر ی بۆریا؛ ۷) پیری بەهێزو تاقەت؛ ۸) بەلوُکە ف ۱) زنگ اخبار؛ ۲) صدای زیر؛ ۳) نیش گیاه، جوانه؛ ۴) ریز؛ ۵) زبان کوچك؛ ۶) نی حصیری؛ ۷) پیرمرد توانا؛ ۸) جچوله.
زیڵ: دەنگی تیژی باریك ف زیر مقابل بم.
زیلا: ئەملا، ڤرەخی ف این‌طرف.
زیلان: ۱) زیوان؛ ۲) مەڵبەندێکە لە کوردستان؛ ۳) ناوی هۆزێکی مەزنە لەلای شـاریوان ف ۱) نگـا: زیـوان؛ ۲) روستـایـی در کردستان؛ ۳) طایفه‌ای بزرگ در کردستان.
زیڵـك: ۱) میتـکـەی یەکـسمـی مێوینـە، نێرگـزە؛ ۲) چەکـەرە ف ۱) برجستگی فرج ستور؛ ۲) سبزهٔ تازه سر برآورده.
زیلوّ: پەلاسی لە دەزوُی لۆکە ف فرش نَخی، زیلو.
زیڵو: ۱) هەزارپێ؛ ۲) زەروُ، زاڵو ف ۱) هزارپا؛ ۲) زالو.
زیله: ۱) زلله، شەق، شەقام، شەقازلله؛ ۲) زیندوی چکۆڵە: (ئەم هەزارە زیلەی منالان)؛ ۳) زیل؛ ۴) وردە ئاگری ناو خۆڵەمێش ف ۱) سیلی؛ ۲) جاندار کوچك؛ ۳) صدای زیر؛ ۴) اخگر زیر خاکستر.
زیلەموّ: وردەئاگری ناو خۆڵەمێش ف اخگر زیر خاکستر.
زیلی: ناوی چەند تیرەی کوردە ف نام چند تیره از عشایر کرد.
زیڵی: بریتی لە دڵ ف کنایه از قلب.
زیمکـه: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کردوە ف از روستاهای کردستان که حکومت بعث ویران کرد.
زین: جلێکی پشتی ئەسپ کە لە دارو چەرم دەکرێو دەکەوێتە بن قوُنی سوار ف زین.
زینا: گانی نارەوا ف زنا.
زینـــات: ۱) ئازاردەر، بەدفـــەڕ؛ ۲) زڵم، زوڵم، ناهـەقی ف ۱) موذی، بدجنس؛ ۲) ستم.
زیناتکار: زاڵم ف ستمکار.
زیناح: زینا ف زنا.
زیناع: زینا ف زنا.
زینان: بەندیخانە، زندان، حەپس‌خانە ف زندان.
زینانـوان: بەنـدیوان، ئەوەی بەسەر گیـراوان لە حەپسـا ڕادەگا ف زندانبان.
زینانەوان: زینانوان ف زندانبان.
زینپوّش: سەرجلی زین، پارچەیەك کە بەسەر زیندا دەگیرێ ف پارچه‌ای که بر زین اندازند.
زینج: چەنە، چەناگە، ئەرزینگ ف چانه.
زینچك: زنچك ف نگا: زنچك.
زینچکاو: زنچکاو ف نگا: زنچکاو.
زیندان: زینان ف زندان.
زیندانەوان: زینانوان ف زندانبان.
زیندرو: کەسێ کە زین دروس دەکا ف سرّاج.
زیندك: گیاندار، جانەوەر، بەرانبەری مردگ ف زنده.
زیندگ: زیندك ف زنده.
زیندو: ۱) زیندك؛ ۲) بریتی لە سپێو کێچ لە لەشی بنیادەمدا؛ ۳) ملەی کێو، بستو ف ۱) زنده؛ ۲) کنایه از شپش و کك در لباس؛ ۳) گردنهٔ کوه.
زیندوبوُنەوه: ڕاستبوُنەوە لە پاش مردن ف باز زنده شدن.
زیندوُر: زیندرو ف سرّاج.
زیندەبەچاڵ: گیاندارێ کە بە زیندوُیی لە خاكدا بنێژرێ ف زنده به گور.
زیندەبەگوّڕ: زیندە بەچاڵ ف زنده به گور.
زیندەگی: ڕابواردنی تەمەن ف زندگی.
زیندەماڵ: تاژەڵو ماڵات ف احشام، دام.
زینـدەوار: ۱) زیندەماڵ؛ ۲) گیان لەبەر بە گشتی: (**زیندەوار** لە ولاتدا نەما) ف ۱) نگا: زیندەماڵ؛ ۲) جانور عموماً.
زینـدەوەر: ۱) زینـدەمـاڵ؛ ۲) زینـدەوار؛ ۳) زینـانـوان ف ۱) نگـا: زیندەماڵ؛ ۲) نگا: زیندەوار؛ ۳) زندانبان.

زیندی: زیندوﻑ زنده.
زینــدی‌خۆر: بریتی له پیاوی خوێنمـژو زاڵم، پیاوخـۆرﻑ کنـایه از ستمکار، خون‌آشام.
زینکۆ: لوتکەی پێشی زین، قەڵپوزﻑ زین کوهه، قربوس.
زینگ: زیندوﻑ زنده.
زینگانی: ڕابواردنی تەمەن، ژیانﻑ زندگانی.
زینگله: زەنگەتەرێ، تلیسکﻑ تلسك.
زینگه‌چاڵ: زینده‌بەچاڵﻑ زنده‌به‌گور.
زینگه‌و بوُن: زیندوبوُنەوەﻑ دوباره زنده شدن.
زینگی: زینگانیﻑ زندگانی.
زینو: ۱) ملەی کێو، بستو؛ ۲) زیندوﻑ ۱) گردنهٔ کوه؛ ۲) زنده.
زینه: ۱) زیندی، زیندو؛ ۲) دڕکەزی، زی؛ ۳) ژنﻑ ۱) زنده؛ ۲) نوعی خاربن؛ ۳) زن.
زینه‌ماڵ: زینده‌ماڵﻑ احشام، دام.
زینی: ۱) ملەی کێف، بستو؛ ۲) تیخی موُتاش، گوێزان؛ ۳) گوندێکه له کوردستـــان بەعسی وێران کردﻑ ۱) گردنـهٔ کوه؛ ۲) استـره، تیغ موتراش؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
زیو: ۱) زیف؛ ۲) جیوە، کانزایەکی بزۆزی شله هەر هەدا نادا؛ ۳) دەنگی بەچکەمەلی بچوكﻑ ۱) نقره؛ ۲) جیوه؛ ۳) صدای جوجه پرندهٔ کوچولو.
زێو: ۱) زیف؛ ۲) بانگیشتنی بەکۆمەڵﻑ ۱) نقره؛ ۲) مهمانی برای همه.
زیوا: گوڵێکی سپی و جوانو بۆن‌خۆشه، زەنبەقﻑ گل‌زنبق.
زیوار: زینگانیﻑ زندگی.
زێوار: پەڕاوێزﻑ کناره، حاشیه.
زێوارگرتن: پەڕاوێز لێ نانﻑ حاشیه دوختن.
زیوارە: نێوارەﻑ هنگام عصر.
زیواڵ: تیتۆڵ، تیتاڵ، بزگوڕﻑ تراشه و پرز لباس کهنه.
زیـوان: ۱) زیڤان؛ ۲) بزاو، له جێ تەکـان خواردنﻑ ۱) نگا: زیڤان؛ ۲) جنبش، تکان.
زێوان: زێدەوان، ئاگاداری گۆڕستانﻑ نگهبان گورستان.
زیوانن: بزواندن، تەکاندنﻑ جنبانیدن، تکانیدن.
زیۆر: زێلو، هەزارپێﻑ هزارپا.
زێوکا: ناوی دوگوندی کوردستانه بەعسی وێرانی کردنﻑ دو روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.
زێوکفت: ۱) به زێو سواغ دراو؛ ۲) ڕەنگی وەك زێو لێدراوﻑ ۱) سیم اندود؛ ۲) به رنگ نقره رنگ شده.
زێوکه: گوندێکهﻑ نام دهی است.
زیـوه: ۱) بزاو، جوڵـه، بزاڤ؛ ۲) زیو، دەنگی بەچکـەمـەلی سـاواﻑ ۱) حرکت؛ ۲) صدای جوجهٔ نوزاد.
زێوه: ۱) چاك و پیر، گۆڕی پیاوچاکان، زیارەتگه؛ ۲) ناوی چەند گوندو چەنـد مەڵبـەندێك له کوردستانﻑ ۱) گور اولیاء، زیارتگاه؛ ۲) نام چند دهکده و چند منطقه در کردستان.
زیوه‌زیو: جیکه‌جیکی جوچکەمەلان پێکەوەﻑ صدای جوجه‌ها با هم.
زێوه‌وان: زێدەوان، زێوان، پاسەوانی گۆڕستانﻑ پاسبان گورستان.
زێوێ: گونـدێکی کوردستـــانـه بەعسی وێرانی کردﻑ روستـایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.
زیویان: جوڵان، بزوانﻑ تکان خوردن.
زێوین: دروس کراو له زێوﻑ سیمین، ساخته از نقره.
زی‌یه: زی، دڕکەزی، زینهﻑ نوعی خاربن.

ژ: پێشگرێکه بەواتا: جیابوُن دەگەیەنێ: (جلکێ ژ خوٚ کە،واتا: لەبەر خوٚتی فرێ دە)، جه ف از، ز.

ژا: ۱) هێنانەوەی ئالَفو جاوینەوەی، کاوێژ، قاویش؛ ۲) لەوێ، لەوێوە؛ ۳) یا، یان ف ۱) نشخوار؛ ۲)آنجا، از آنجا؛ ۳) یا.

ژار: ۱) زار، نزار، نەخـوٚش‌و لاواز؛ ۲) نەدار، بیٚ‌ماڵ، دەستەنگ، هەژار؛ ۳) زەهر؛ ۴) هەڵقرچاو، تێك ترینجاو ف ۱) زار، نزار؛ ۲) بینوا، فقیر؛ ۳) سمّ؛ ۴) چروك شده، پژولیده.

ژاراو: ۱) زەهری تراو، زەهراو؛ ۲) پاشاو ف ۱) زهر مایع؛ ۲) پسابه.

ژاراوا: ناوی گوندێکه ف نام دهی.

ژاراوی: تێکەڵ به زەهر ف زهرآلود.

ژاراویٚ: ژاراوا ف نگا: ژاراوا.

ژاربەر: دەرمانی دژی زەهر ف پادزهر.

ژارخانه: جێگەی بەخێو کردنی بیٚ‌ماڵ‌و حالاّن ف نوانخانه.

ژاردار: زەهردار ف سمّی.

ژاردان: دەرماندواکردن ف سمّ خورانیدن، مسموم کردن.

ژارقەنده: خلّتەی جگەره ف نیکوتین، جرم سیگار.

ژارقەنگه: ژارقەنده ف نیکوتین، جرم سیگار.

ژارقەننه: ژارقەنده ف نیکوتین، جرم سیگار.

ژارك: ۱) رّەگەکـەنگر؛ ۲) بنج‌وموٚر، هەرچی ساڵی‌تر هەڵداتەوه ف ۱) ریشهٔ کنگر؛ ۲) هر ریشه‌ای که در خاك می‌ماند و باز سبز می‌شود.

ژارمـاسی: گیایەکـه دەیکـوتن ده چەمی دەکەن ماسیان گێژ دەکا ف گیاهی است.

ژاروژەنـگ: ۱) نەخـوٚشی لەمردن؛ ۲) پشێـوی‌و ئاژاوەی ناوخوٚ ف ۱) بیمار مردنی؛ ۲) آشوب خانگی.

ژاری: ۱) فەقیری‌و نەداری؛ ۲) گریان و ناڵین ف ۱) بینوایی؛ ۲) گریه و زاری.

ژاری‌هەلایل: ژەهری هەلایل، زوٚر تاڵ‌و هوٚی بیٚ مردن ف کنایه از سم بسیار تلخ.

ژاژ: ۱) چیت، چیتـك، قەمیش، قامیش؛ ۲) چەلاّکی مازوتەکاندن؛ ۳) گیایەکی بوٚن خوٚشـه دەگەڵ پەنیر و شیرێژی دەکـەن ف ۱) نی؛ ۲) چوب بلند مازوج‌تکانی؛ ۳) گیاهی خوشبو که با پنیر و شیراز آمیزند.

ژاژك: جاچکه، بنێشت ف سقز.

ژاژکه: ژاژك، جاچکه ف سقز.

ژاژوفەرّ: شکوٚ و پایەبەرزی ف جلال و عظمت.

ژاژوٚك: ۱) چیتەلاّن، قامیشەڵێن؛ ۲) ناوی گوندێکه ف ۱) نیزار؛ ۲) نام دهی است.

ژاژەلاّن: ۱) ژاژوٚك؛ ۲) ناوی گوندێکه له کوردستـان ف ۱) نیزار؛ ۲) روستایی در کردستان.

ژاژی: سیراج، شیرێژ ف شیراز.

ژاژی‌رّوٚن: ۱) شیرێژو رّوٚن؛ ۲) چێشتی ژاژی که دەگەڵ ساواری ورد لیٚ‌دەنریٚ ف ۱) کره و کشك؛ ۲) آش شیراز با بلغور.

ژاژی روُن: ۱) ژاژی روٚن؛ ۲) چیشتێکه دەگەڵ وردەساوار لیٚ دەنریٚ ف ۱) نگا: ژاژی روٚن؛ ۲) آشی که با ریزهٔ بلغور سازند.

ژاعر: ژەهر، زەهر ف زهر، سم.

ژاعـر بیایش: ۱) تاڵ وەك ژەهر لیٚ‌هاتگ؛ ۲) گنخان؛ ۳) بریەتی له دژواری کار ف ۱) تلخ مانند زهر؛ ۲) مواد خوراکی فاسد شده؛ ۳) کنایه از دشواری کار.

ژاعردا یش: دەرمان خوارد کراو ف مسموم شده.

ژاعر کەردش: به سندان‌و قورتی کرد ف کوفتش کرد، مقابل نوش کرد.

ژاعری: ژەهراوی لیکی جانەوەر ف زهر دهان جانور.

ژاعریاماری: ژەهره ممار ف زهرمار، دشنامی است.

ژاعرین: تاڵ وەك ژەهر ف تلخ مانند زهر.

ژاعرێنی: تالاّیی وەك ژەهر ف تلخ مانند زهر.

ژاك: هەوەڵ شیر، ژەك، فرچك، فرێشك ف آغوز.

ژاکان: سیس‌بوُن، چرچ‌بوُن ف پژمردن، پژولیدن.

ژاکاندن: چرچاندن، سیس کردن ف پژولانیدن، پژمرده کردن.
ژاکانن: ژاکاندن ف نگا: ژاکاندن.
ژاکاو: چرچاو، سیس هەڵگەڕاو ف پژمرده، پژولیده.
ژاکیاگ: ژاکاو ف نگا: ژاکاو.
ژاکیان: ژاکان ف نگا: ژاکان.
ژاڵ: ۱) ژار، زەهـــر؛ ۲) کون، جێ: (هـــەنگـــە **ژاڵ** واتـــا: جێگـەی مێشەنگوین) ف ۱) زهر، سمّ؛ ۲) جای، لانه.
ژاڵە: لوُڕك، لوُلك، لویڕ، ڕوُلك ف خر زهره.
ژاڵـەسەفەری: گوندێکی کوردە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردستان که حکومت بعث ویران کرد.
ژام: چام، زەنگی کلیسا ف ناقوس کلیسا.
ژام کوش: مجێوری زەنگی کلیسا ف ناقوس‌زن کلیسا.
ژان: ۱) ئێش، ئازار؛ ۲) دەردی منـــداڵ‌بوُن؛ ۳) نەخـــۆشی؛ ۴) ماست بوُنـەدۆ؛ ۵) مەشکـە ڕاژاندن؛ ۶) ژام ف ۱) درد؛ ۲) درد زایمان؛ ۳) بیماری؛ ۴) دوغ شدن ماست؛ ۵) بهم زدن مشك؛ ۶) ناقوس.
ژانازراڤ: نەخۆشی سیل‌ودیق ف بیماری سل.
ژاندار: ۱) بەئێش؛ ۲) نەخۆش؛ ۳) چەکدار ف ۱) دردآلود؛ ۲) بیمار؛ ۳) مسلّح.
ژاندن: هێنان‌وبردنی مەشکە بە پاڵ‌پێوەنان ف بهم زدن و تکان دادن مشك.
ژان ژوُر: ژان‌هاتنی ژن لە منداڵ بوُنا ف درد زایمان.
ژان ڤەتیش: توُشی نەخۆشی هاتن ف دچار بیماری شدن.
ژان کـردن: ۱) ئێشانی ئەندام؛ ۲) زگ‌ئێشە: (مناڵەکەم **ژانـی کردوە**)؛ ۳) برێتی لە مانـــدگ بوُنی زۆر: (هێنـدم غاردا **ژانم کرد**) ف ۱) درد گرفتن اندام؛ ۲) شکم درد، دل درد؛ ۳) کنایه از خستگی بسیار.
ژان کەردش: توُشی نەخۆشی هاتن ف دچار بیماری شدن.
ژان گرتن: ژان‌ژوُر ف درد زایمان.
ژانۆ: بنیادەمی نەخۆش ف بیمار.
ژانوبرك: ژان دەخاڵیگە وەستان ف احساس درد در تهیگاه.
ژانوژوُر: ژانی کەمێ بەرلە مناڵ‌بوُن ف درد زایمان کمی قبل از زادن.
ژانەزراڤ: دەردەباریکە، سیل‌ودیق ف بیماری سلّ، دق.
ژانەهوُیرك: ژانی ژن سـەرلە هەوەڵەوە ف درد زایمان در ابتدا.
ژانین: ۱) ئێشـــان، ئازار پێ‌گەیشتن؛ ۲) نەخـــۆش کەفتن ف ۱) درد گرفتن؛ ۲) بیمار شدن.
ژانینی: ژانین ف نگا: ژانین.
ژاو: ۱) ماستی بەدۆبوُگ دە مەشکەدا؛ ۲) کاوێژ، ژا ف ۱) ماست دوغ شده در مشك؛ ۲) نشخوار.
ژاوای: جاوین، جوُین ف جویدن.
ژاوە: ۱) دەنگـی بەق، قرەی بۆق؛ ۲) ئاوی ڕوُن ف ۱) آواز قورباغـه؛ ۲) آب صاف.
ژاوەڕۆ: ۱) چۆمی هەمیشەڕوُن؛ ۲) مەڵبەندێکە لە کوردستان ف ۱) رود همیشه صاف و گوارا؛ ۲) منطقه‌ای درکردستان.

ژاوەژاو: ۱) دەنگی تێکەڵاوی بۆقان؛ ۲) برێتی لە زەنازەنا ف ۱) صدای درهم آمیختۀ قورباغەها؛ ۲) کنایه از جنجال و همهمه.
ژاویا: جوُراو، جاویاو ف جویده.
ژاویای: ژاندنی مەشکە ف بهم زدن مشك.
ژاویـن: ۱) جاوین، جوُتـن، جوُن؛ ۲) کاوێـژکردن ف ۱) جویدن؛ ۲) نشخوار کردن.
ژای: یا، یان ف یا.
ژایسە: ژاویاو، جاویاگ ف جویده.
ژاییە: ژاویا، جاویاگ ف جویده.
ژبا: لەکن، لنك، لجەم ف در نزد.
ژباربوُن: بێچوهێنان، مناڵ‌بوُن ف زاییدن.
ژبارچوُن: بێچو لەبەر چوُن، بێچو بەمردویی هاتنە دنیا ف سقط کردن جنین.
ژبل: جگە لە ف بەغیر از، بجز.
ژبن: بەتەواوی، بێ ئەولاولا ف قطعاً، حتماً.
ژبنی: هەرگیز: (ایرۆ **ژبنی** فرۆتن نینە) ف هرگز.
ژبۆ: بۆ خاتری، لەبەر ف از برای.
ژبۆنا: لە سۆنگەی، بە هۆی ف به امید.
ژبـەر: ۱) لەبـەر، بۆخـاتری، سەبارەت بە؛ ۲) دەرس یان شێعری بێ کاغەزو لەبەرکراو ف ۱) از برای، بەخاطر؛ ۲) از بر، حفظ.
ژبەربرن: پیزە لەبەر فرێدان، مناڵ لەبەر بردن ف سقط جنین کردن به عمد.
ژبەرچی: بۆچی، لەبەرچی ف بەچه دلیل.
ژبەرخۆ: هەر لە خۆوە، لە خۆیەوە ف خود بخود.
ژبەردەرینان: لەژێر دەرخستن ف رواوردن چیزی.
ژبـەر ڤاژیڤـە: ۱) بە پێچـەوانە؛ ۲) بەلای ئاوەژوُدا ف ۱) پشت و رو، وارونه؛ ۲) سرازیر به صورت وارونه.
ژبەرڤە: لە بریکاری ئەو، لەباتی ئەو ف بەجای او.
ژبەرڤەچوُن: لە سەر کار مانەوە، دەس هەڵنەگرتن ف لجاجت کردن.
ژبەرڤەکرن: ۱) لە بەرخۆ داکەندن؛ ۲) ڕوُت کردنەوە ف ۱) از تن خود درآوردن؛ ۲) لخت کردن.
ژبەرڤەکشیان: پاشەکشە کردن، خۆ کێشانەوە ف کش آوردن عضلات برای رفع خستگی.
ژبەرڤی قالی: هەر بۆ ئەوەندە ف فقط برای این حرف.
ژبەرڤێ یەکێ: ئالەبەر ئەم شتە ف به این دلیل.
ژبەر کرن: ۱) لەبەر کردنی دەرس‌و شتی تر؛ ۲) لەبەر داکەندن؛ ۳) بوُنە هۆی بەر نەهێنانی درەخت ف ۱) حفظ کردن؛ ۲) از تن درآوردن؛ ۳) مسبب ثمر ندادن درخت شدن.
ژبەرولۆ: لەبەر شتێکی ئاوا ف بەخاطر چنین چیزی.
ژبەر هندە: جا لەبەر ئەوە، کەوا بو ف حالا که اینطور است.
ژبەرهنگی: لەبەر ئەوە، بۆ خاتری ئەم کارە ف به این دلیل.
ژبەرهەڤ: ۱) بەرانبەر بە یەك؛ ۲) لە بەرانبەردا ف ۱) برابر هم؛ ۲) در

روبرو.

ژبیرچوُن: لە یاد دەر چوُن، لە بیر چوُن ف فراموش شدن.

ژبیرڤەچوُن: لە هوَش چوُن ف فراموش شدن.

ژبیرکرن: لە بیر چوُن ف فراموش کردن.

ژبیرکەتن: لە بیر دەرچوُن ف فراموش شدن.

ژپاررە: لە سالّی پارە کەوە ف از پارسال.

ژپێلڤە: بیّ خوَ گرتن، بیّ درەنگ کردن ف بلا درنگ.

ژپێوە: بەپاوە، نە بە روَیشتن ف ایستادە.

ژجـی‌چوُن: ۱) وەرگەڕانـی ئەنـدام؛ ۲) لە شویّن خوَ روَیشتن ف ۱) دررفتگی مفصل؛ ۲) ترك محل کردن.

ژچ: لەچی، بوَچی، بوَ ف چرا.

ژچە: لەچی، بوَچی، لەبەر چی ف چرا.

ژچەك کرن: چەك لیّ ساندن ف خلع سلاح کردن.

ژچی: لەبەر چی ف چرا.

ژحێل کەتن: تاقەت نەمان ف از نا افتادن.

ژخوَ: ۱) نەتشت؛ ۲) ئاها، کەوایە ف ۱) هیچ؛ ۲) پس اینطور.

ژخوَچوُن: ۱) لەهوَش چوُن؛ ۲) هەرسەربە خوَ روَیشتن ف ۱) از هوش رفتن؛ ۲) در مسیر خود رفتن.

ژخوَدانین: لەخوَ کردنەوە ف از خود دور کردن.

ژخوَکردن: لەبەرخوَ داکەندن ف لباس از تن خود کندن.

ژخوَکرن: ژخوَکردن ف لباس کندن.

ژدڵ: بەڕاستی، لەدڵەوە ف از تە دل، بی‌تعارف.

ژدوُرڤە: لە دوُرەوە، دور بەدور ف از دور، از فاصلهٔ زیاد.

ژدەرد: لە داخی، لە حەیفی ف از حیف.

ژدەرڤە: ۱) لە هەندەرانەوە؛ ۲) لە دەرەوەی ماڵ، لە دەرەوەی ئاوایی ف ۱) از خارج؛ ۲) از بیرون از خانە.

ژدەست: لە سوَنگەی، بەهوَی ف بەامید.

ژدەست چوُن: لە کیس چوُن، زایە بوُن ف ضایع شدن.

ژدێل: قەرەبو، بژاردنەوە ف گوَڕینەوە.

ژدێلا: دوسبەی، دوسبحەی، دوسو ف پس فردا.

ژریژ: مز، قەلاّیی ف ارزیز، قلع.

ژزوەە: هەرلە میژەوە، لەزوُرا ف پیش از این.

ژزیلك: چزیلك ف جزغالە.

ژژو: جانەوەرێکە چکوَڵە پیّستی پڕە لە دڕك، ژوشك، ژیشك ف جوجەتیغی.

ژژوك: ژژو ف جوجەتیغی.

ژژوی: ژژو ف جوجەتیغی.

ژڤێـڤـە: ۱) لەوە بەولاوە، دوای ئەوە؛ ۲) لەوێنـا، لەویّرا ف ۱) بعد از آن؛ ۲) از آنجا.

ژقەنقە: هیّچ نەویّ، بەلانی کەم ف حدّاقل.

ژل: میّورەی باریکی رەز ف شاخهٔ باریك تاك.

ژلوق: تیّکەڵ پیّکەڵ و بیّ سەرەو بەرە ف شلوغ، آشفتگی.

ژلوقان: ژلوق ف شلوغ، آشفتگی.

ژلوقاندن: تیّکەڵ و پیّکەڵ کردن ف شلوغ و آشفتە کردن.

ژلوقاو: بەسەریەکا شیّواو ف شلوغ و پلوغ شدە.

ژلوقیاگ: ژلوقاو ف نگا: ژلوقاو.

ژلوقیان: ژلوقان، ژلوق ف نگا: ژلوق.

ژلەژان: شیّوان، ڕاتلّەکان لەنەکاو ف آشفتن و یکە خوردن.

ژلیقان: پلیّخان ف لە شدن.

ژلیقانن: پلیّخاندنەوە ف لە کردن.

ژلیوان: تیّکەڵ پیّکەڵ کردن، شیّواندن ف بهم زدن، آشفتن.

ژلیوە: ئاژاوە، پشیّوی ف درهم برهمی.

ژلیویان: ژلیوە ف درهم برهمی.

ژمار: بژار، بژارە ف شمار.

ژمارتن: بژاردن، ئەژمارتن ف شمردن.

ژماردن: ژمارتن ف شمردن.

ژمـاردە: ۱) بژیّردراو، حەسیب کراو؛ ۲) هەڵبـژاردەو هەرە چاك ف ۱) شمردە؛ ۲) برگزیدە و ممتاز.

ژمارە: حیساب، بژاردن ف شمارە.

ژمارە گەر: ۱) کەسیّ کە دەژمیّریّ؛ ۲) کەسیّ کە دەڕوانیّتە ئەستیّران و فاڵ دەبینیّ ف ۱) محاسب؛ ۲) ستارەشناس.

ژماریار: حیسابگەر ف حسابدار.

ژمژیە: جوُڵان و بزوتنەوە ف جنبش و حرکت.

ژمنڤە: بە بیر و هزری من ف بەنظر من.

ژمن وەرە: لەمنەوە ف از طرف من.

ژمێرە: ژمارە ف شمارە.

ژمێژڤە: لەزووەوە، لەمیّژینەوە ف از قدیم.

ژن: ۱) زە، بنیادەمی میّچکـە؛ ۲) جوُتی پیاو؛ ۳) ژاندن؛ ۴) داخستن و پیّوە دانی دەرك و پەنجەرەو قفڵ و... ف ۱) جنس لطیف، زن؛ ۲) همسر مرد؛ ۳) بهم زدن؛ ۴) بستن در و پنجرە و قفل و...

ژن‌ئاپ: ئاموَژن، ماموَژن، براژنی باوك ف زن‌عمو.

ژنانە: هەر شتیّ تایبەتی ژنە ف زنانە.

ژنانی: پیاویّ کە ئاکاری ژنانەی هەیە ف مردی کە رفتار زنانە دارد.

ژنانیلە: ژنانی ف نگا: ژنانی.

ژنانین: ژن هیّنان، ژن هاوردن ف زن گرفتن.

ژناوژن: پیّك گوَڕینەوەی خوشك یان کچ ف معاوضهٔ دختر یا خواهر.

ژنایەتی: کەیوانویی، بەرانبەری پیاوەتی ف زنانگی، مقابل مردانگی.

ژنباز: پیاویّ کە حەز لە زوَر ژنان دەکا، داویّن‌تەڕ ف زن باز.

ژنبازی: کاری ژنباز ف زن‌بازی.

ژنباف: باوەژن، زڕدایك ف زن پدر، زن‌بابا.

ژنبرا: برای ژنی هاوجوُت ف برادر زوجە.

ژنبەژن: ژناوژن ف نگا: ژناوژن.

ژنبەژنە: ژناوژن ف نگا: ژناوژن.

ژن‌بەمز: بیّ ناموُس، دەویت ف قرمساق.

ژن بی: بێوەژن، ژنی شوٌمردگ [ف] بیوەزن.

ژنتی: براژن [ف] زن برادر، زن داداش.

ژنخال: خالۆژن، ژنلالۆ [ف] زندایی.

ژنخواز: کەسێ کە بۆ ژنهێنان دەگەڕێ [ف] کسی کە درصدد زن گرفتن است.

ژنخواستن: داواکردنی ژن کە بوێتە حەلاڵی [ف] زن گرفتن.

ژن خوشك: خوشکی ژنی هاوجوٌت [ف] خواهر زن، خازنە.

ژنخوٌیشك: ژنخوشك [ف] خواهر زن.

ژندار: کەسێ کە ژنی هەیەو ڕەبەن نیە [ف] مرد متأهّل.

ژنْك: ۱) ژنی پیاو؛ ۲) ژنەکە، فلانەژن [ف] ۱) همسر؛ ۲) آن زن.

ژنکۆك: ۱) ژنی ناتەواو لە ئاوەزا؛ ۲) ژنی بێناوو نیشان. وەك بۆرەپیاگ [ف] ۱) زن ناقص عقل؛ ۲) زن گمنام.

ژنمام: ژنئاپ، مامۆژن، ئامۆژن [ف] زنعمو.

ژنوٌ: لەسەرڕا، لەنوێ [ف] از نو.

ژنۆ: زرانی، ئەژنۆ [ف] زانو.

ژنۆکە: جنۆکە، جند، جندۆکە، ئەجنە، ئەجندە [ف] جنّ.

ژنواژن: ژناوژن [ف] نگا: ژناوژن.

ژنوژنخوازی: خزمایەتی نێوان دوٌ هۆز یان دوٌ بنەماڵە [ف] قرابت سببی میان دو طایفە یا دو خانوادە.

ژنومێردایەتی: پەیوەندی نێوان ژنو شوٌ [ف] رابطۀ زناشویی.

ژنهانین: ژن هاوردن [ف] زن گرفتن.

ژن هاوردن: ئامسەر پەیداکردنی پیاو [ف] زن گرفتن.

ژنەبی: ژنبی [ف] بیوەزن.

ژنەتی: ژنایەتی [ف] زنانگی.

ژنەفتن: بیستن، بیسن [ف] شنیدن.

ژنەوا: بیسەر [ف] شنوا.

ژنەوتن: ژنەفتن [ف] شنیدن.

ژنەوین: ژنەفتن [ف] شنیدن.

ژنهێنان: ژن هاوردن [ف] زن گرفتن.

ژنیاگ: ۱) ژاو: (مەشکە **ژنیاگە**)؛ ۲) داخراو، پێوەدراو: (دریا **ژنیاگە**) [ف] ۱) بهم زدە؛ ۲) بستە شدە.

ژنیان: ۱) ژاندن؛ ۲) پێوەدانی دەرگاو پەنجەرە [ف] ۱) بهم زدن؛ ۲) بستن درو...

ژنیای: ۱) خاوەن ژن، ژندار؛ ۲) داخراو [ف] ۱) متأهل؛ ۲) بستە.

ژنین: ئاخنین، پەستاوتن [ف] آکندن.

ژنێو: جوێن، جنێو، دژمان، دژنام، سخێف، جوٌن [ف] دشنام.

ژنیەی: بیستن [ف] شنیدن.

ژو: ژانی منالبوٌن [ف] درد زایمان.

ژۆ: لەبەر ئەوە، بۆیە [ف] زانکە.

ژوار: ئازاری زۆر، ژانی سەخت [ف] درد زیاد.

ژوان: ۱) پێك گەیشتن لە جێگـەیەکی دیاری؛ ۲) چاو بەحـاستـەم چوٌنەخەو [ف] ۱) بهم رسیدن در جای از قبل تعیین شدە؛ ۲) چُرت.

ژوانگە: جێگەی بەیەکتر گەیشتن [ف] میعادگاە.

ژۆر: لایسەرو، بەرەژور [ف] طرف بالا.

ژوٌر: ۱) لای سەروٌ؛ ۲) ئۆدە، چاوەخانوٌ؛ ۳) ناوەوە، ناوماڵ؛ ۴) بەرسیلە [ف] ۱) طرف بالا؛ ۲) يك باب خانە؛ ۳) تو، داخل؛ ۴) غورە.

ژوٌران: ۱) بڵندابیـان، کێوان؛ ۲) بریتـی لە سەرماهاتن [ف] ۱) بلندیها؛ ۲) کنایە از موسم سرما آمدن.

ژوٌرگ: ئەڤراز، بەرەژوٌرە [ف] سر بالایی.

ژوٌرگین: ۱) ژوٌرگ؛ ۲) ئەوی لای ژوٌرەوە [ف] ۱) سر بالایی؛ ۲) بالایی.

ژوٌرنگ: ژوٌرگ [ف] سر بالایی.

ژوٌرو: لای سەرو [ف] فراز.

ژۆریـن: ۱) لای سەروی مەجلیس؛ ۲) ناو ئۆدە [ف] ۱) صـدر مجلس؛ ۲) داخل خانە.

ژوژالك: کاڵەکەمارانە، گوژاڵك [ف] هندوانۀ ابوجهل.

ژوژان: بوٌژان، وەگوڕهاتن [ف] سرحال آمدن بعد از بیحالی.

ژوژانن: هێنانەوەگوڕ [ف] سرحال آوردن.

ژوژانەوە: بوژانەوە [ف] نگا: ژوژان.

ژوژو: ژژو، ژژوٌك [ف] جوجەتیغی.

ژوژی: ژژو [ف] جوجەتیغی.

ژوژیاگ: وەگوڕهاتو، بوژاوە [ف] سرحال آمدە، تجدید نیرو کردە.

ژوژیان: بوٌژانەوە، ژوژان [ف] نگا: ژوژان.

ژوٌشك: ژژو [ف] جوجەتیغی.

ژوڤان: پەژیوان، پەشیمان، پێژەوان [ف] پشیمان.

ژوٌڤە: جیوە [ف] زیبق، جیوە.

ژوڵ: ۱) ژاکان؛ ۲) بزاو [ف]) پژمردن؛ ۲) حرکت.

ژولسە: ۱) ژاکاو، سیس هەڵگەڕاو؛ ۲) پەشێو، پەرێشان [ف] ۱) پژمردە؛ ۲) آشفتەحال.

ژوٌڵە: بزاو، بزوتن، جم، جوٌڵە [ف] جنبش، حرکت.

ژوڵیاگ: ژاکاو، سیس هەڵگەڕاو [ف] پژمردە، ژولیدە.

ژوڵیان: ژاکان [ف] پژمردن.

ژوم: کاتی دیاری کراو، جەم، زۆرتر بۆ دەمی نان خواردن دەگوترێ [ف] وقت معین، اکثراً وعدۀ غذا را گویند.

ژوٌن: جوێن، جنێو [ف] دشنام.

ژوٌنی: ئەژنۆ، زرانی، ژنۆ [ف] زانو.

ژْوی: جیوەی دارو گیا [ف] انگم.

ژە: ۱) جە، جێگـە، شوێن: (تەنگـژە)؛ ۲) ڕۆخڵەی بادراو بۆ کەوان [ف] ۱) جا؛ ۲) زە کمان.

ژەبەژ: جەبەژ، جەبەش، شفتی، هەنی، شوٌتی، زەبەژ [ف] هندوانە.

ژەحر: زەهر [ف] سمّ، زهر.

ژەرەژ: کەو، مەلێکی گۆشت خۆشی جوانو ڕەنگینە لە کۆتر زلترە [ف] کبك.

ژەرەك: زیپکە، زیرکە [ف] جوش بر پوست.

ژەڤ: لەیەکتر، ژهەڤ: (ئەڤ دوپەڤ دچوٌن، **ژەڤ** قەتیان) [ف] از

یکدیگر.

ژەڤ کەتن: تەواو کۆن بوونوڕزان: (جلکێن تە ژەڤ کەتی یە) ف کهنه شدن و فرسودن.

ژەڤەك: نێوان، مابەین ف بین.

ژەقنە: زەقنە ف نگا: زەقنە.

ژەقنەبوت: زەقنەبوت ف نگا: زەقنەبوت.

ژەقنەپوت: زەقنەبوت ف نگا: زەقنەبوت.

ژەقنەموت: زەقنەبوت ف نگا: زەقنەبوت.

ژەقنـەمـوت کردن: وشـەیەکـە بۆ خواردنی کەسێکی ناخۆشەویست دەگوترێ ف کلمه‌ای بجای کوفت و زهرمار کردن.

ژەك: ۱) فرچك، هەوەڵشیر؛ ۲) ڕیپۆقی چاو؛ ۳) نیوە گەیشتو، فەریك، بۆ گەنمـە شامی فەریك دەگوتـرێ ف ۱) آغـوز؛ ۲) ژفك، قی چشـم؛ ۳) نیم رسیدهٔ دانهٔ بلال.

ژەلم: ۱) سیسی، ژاکان؛ ۲) ئاوی بە توێژو لیّل ف ۱) پژمردگی؛ ۲) آب کدر.

ژەلمژا: باش نەجاوینی خۆراك ف تمام نجویدن خوراك.

ژەلمسە: ۱) ژولسە، ژاکاو؛ ۲) شێویاو ف ۱) پژمرده؛ ۲) آشفته.

ژەلمو: تەمەڵ، تەوەزەل، سست ف تنبل، لش.

ژەم: جەم، ژوم ف وعدهٔ خوراك.

ژەم بوردو: ژەمی خواردن لە دەست چوگ ف محروم از غذا در وعدهٔ غذا.

ژەم بوردە: ژەم بوردو ف نگا: ژەم بوردو.

ژەممردو: جەم مردو ف نگا: جەم مردو.

ژەمك: جەمك، ئەوەندە ماستەی جارێ دەکرێتە مەشکەوە ف نگا: جەمك.

ژەمەن: ۱) جەمەنان، خواردن لە کاتی دیاری کراو؛ ۲) مایەی ژیان، بژیو ف ۱) وعدهٔ غذا؛ ۲) قوت، مایهٔ زندگی.

ژەمەن بردە: ژەم بوردو ف نگا: ژەم بوردو.

ژەمەن بگردگ: ژەم بوردو ف نگا: ژەم بوردو.

ژەمەن بوردو: ژەم بوردو ف نگا: ژەم بوردو.

ژەمەن بوردە: ژەم بوردو ف نگا: ژەم بوردو.

ژەمەنە: ژەمك، جەمك ف نگا: جەمك.

ژەن: ۱) پاشگـر بەواتـا: لێدەری ئامـرازی مۆسیقـا: (دەف ژەن، کەمـانچـەژەن)؛ ۲) پاشگر بەواتـا: ژێن، ئەوی شتی ڕادەتلەکێنێ: (مەشکەژەن)؛ ۳) بنەمای وشەی ژەنین واتا: تەکاندانی ڕان و ناوقەد، حینجکـە، فنجك: (نێرەکە لە مێو ینەکەی دەژەنێ)؛ ۴) داخەر، پێوەدەر: (درگاکـەی ژەنی)؛ ۵) شی کردنـەوەی هەلاجی ف ۱) پسوند بەمعنی نوازنـده؛ ۲) پسونـد بەمعنی بهم زننـدهٔ مشك؛ ۳) کلەزنی، جنبیدن کمر در جماع؛ ۴) کسی که در و غیره را می‌بندد؛ ۵) کار پنبەزن.

ژەنـدن: ۱) موسیقا لێدان؛ ۲) ژاندنی مەشکە؛ ۳) حینجکەدان، فنجك لێدان؛ ۴) داخستن و پێوەدانی درگا؛ ۵) بردنـە نـاو، تێخستن؛ ۶) پێ کردنی ئاگر ف ۱) نواختن؛ ۲) بهم زدن؛ ۳) کلەزدن در جمـاع؛ ۴) بستن وبرهم آوردن؛ ۵) داخل کردن؛ ۶) افروختن.

ژەنـگ: ۱) چڵکی سەر کانـزا؛ ۲) بەڵایەکی گەنمە کە ماکێکی ڕەشی ئاماڵسوری لێ دەنیشێ ف ۱) زنگار؛ ۲) آفتی برای گندمزار.

ژەنگار: ۱) چڵکی سەر کانزا؛ ۲) ڕەنگی کەسکی تاریك؛ ۳) مەڵبەندێکە لە کوردستان ف ۱) زنگار؛ ۲) رنگ زنگاری؛ ۳) منطقه‌ای در کردستان.

ژەنگاری: ۱) جۆرێ هەنجیر؛ ۲) بەڕەنگی ژەنگار؛ ۳) خەڵکی وڵاتی ژەنگار ف ۱) نوعی انجیر؛ ۲) بەرنگ زنگار؛ ۳) اهل منطقهٔ «ژەنگار».

ژەنگاسن: ژەنگی ئاسن ف زنگ آهن.

ژەنگاڵ: ۱) زەنگاڵ، بەلەكپێچ، زەرگاڵ؛ ۲) موروی شین، کانزایەکە لە زاخ دەکـا ڕەنگی شینی تاریکە بۆ دەرمان دەشێ، مۆروەشینە ف ۱) نگا: زەرگاڵ؛ ۲) کات کبود.

ژەنگاڵی: ۱) ژەنگاری، هەنجیری ژەنگاری؛ ۲) بە ڕەنگی مۆروەشینە ف ۱) نوعی انجیر؛ ۲) بەرنگ زنگار.

ژەنگاوی: ژەنگ لێدراو ف زنگ‌زده.

ژەنگ‌لێدان: ژەنگ لێ نیشتن ف زنگ‌زدگی.

ژەنگن: ژەنگاوی ف زنگ زده.

ژەنگەسوورە: زەنگەسوورە ف زنبور درشت سرخ و زرد.

ژەنگ هەڵێنان: ژەنگ لێدان ف زنگ‌زدگی.

ژەنگ هێنان: ژەنگ لێدان ف زنگ‌زدگی.

ژەنگی: ژەنگاوی ف زنگ‌زده.

ژەنن: ژەندن بە هەموماناوە ف نگا: ژەندن.

ژەنو: ئەژنۆ، ژنۆ، زرانی ف زانو.

ژەنوا: ژنخوشك ف خواهر زن.

ژەنی: ژن، هەواڵی پیاو ف زن، همسر.

ژەنیای: ژەندن ف نگا: ژەندن.

ژەنین: ژەندن ف نگا: ژەندن.

ژەه: زە، ژە ف زه کمان.

ژەهر: ژەحر، زەهر ف سمّ، زهر.

ژەهراو: ژاراو، ژەهری تراو ف سمّ محلول، زهر آبکی.

ژەهراوی: تێکەڵاو بە ژەهر ف زهرآلود.

ژەهردار: ژەهردار ف دارندهٔ سمّ، سمّی.

ژەهرەبا: بای سەموون، گڕەبا ف بادسام.

ژەهری: وەك ژەهر ف زهرآسا.

ژەهرین: ژەهردار ف سمّی.

ژهـەڤ کرن: لە یەکتر بێ‌بەش کردن، لێك جیاکردنەوە، ژەڤ کرن ف ازهم جدا کردن، فاصله انداختن.

ژهێزکەتی: لەکارکەوتە، لە تواناو تاقەت کەوتو ف از کار افتاده.

ژی: ۱) زینگی، زینگـانی؛ ۲) پیتی بەسـەر گرتنـەوەو بادانەوەسەر کە لەپـاش وشـەوە دێت: (ئـەم‌ژی واتا: ئێمە ش)؛ ۳) ژیا، نەمرد ف ۱) زندگی؛ ۲) حرف عطف که در آخر آید؛ ۳) زندگی کرد.

ژێ: ۱) ژە، زە، ژەھ ؛ ۲) بڕین بە تیخ: (سەرژێ کرن واتا: سەربڕین)؛ ۳) بڕێتی لەوانەی بە شێوەی کرمانجی داخێون؛ ۴) بیتی جیاکردنەوە، جە؛ ۵) ناوی پیتێکی ئەلفو بێتکە ف ۱) زە کمان؛ ۲) بریدن با تیغ؛ ۳) کنایە از دارندگان لهجهٔ شمالی؛ ۴) حرف جدا کردن، از؛ ۵) نام حرف «ژ».

ژیار: زیندەگی شارستانیانە ف زندگی شهروندان.

ژیاری: شارستانیەتی ف شهرنشینی، تمدّن.

ژیان: ژی. زینگی ف زندگی.

ژیاندار: زیندو ف زندە.

ژیاندن: بەخێوکردن، بژیو پێدان ف زندگی‌دادن.

ژیانن: ژیاندن ف زندگی دادن.

ژیانەوە: ۱) زیندوبوُنەوە؛ ۲) بوُژانەوە ف ۱) باز زندە شدن؛ ۲) سرحال آمدن.

ژێبابۆ: خێوی زاراوەی کرمانجی، ئەوی بەکرمانجی قسە دەکا ف کُرد «کرمانجی».

ژێبوُن: لێ جیابونەوە ف جدا شدن.

ژێحەزکرن: حەزلێ کردن، خۆش‌ویستن ف دوست داشتن.

ژێـدەر: ۱) بنەما، ڕەگەزی وشە؛ ۲) بەجگە، جگە ف ۱) منشـأ، مصدر؛ ۲) بجز.

ژێدەرکـەفتن: دەروێست هاتنی کار، پێك‌هێنان ف چیرە شدن بر کار، تاب آوردن، بە انجام رساندن.

ژیـر: ۱) بەئاوەز، ئاقڵ، زانا؛ ۲) لە گریـان بەسکردە ف ۱) دانا، عاقل؛ ۲) از گریە باز ایستادە.

ژێـر: ۱) لای خوارو؛ ۲) بن؛ ۳) بزاوی ژێر پیـت ف ۱) فرود؛ ۲) زیر؛ ۳) کسـرهٔ اعراب.

ژێرئاگرە: دەستەچیلە ف افروزنە.

ژێرئاخەر: ڕایەخ ف زیرانداز.

ژێراڤ: بناو، هەر شتێ کە بن ئاو دەکەوێ ف هرچە در آب فرو رود، غوطەور.

ژێراڤك: مەلەی بینە، مەلە دەژێر ئاودا ف شنای زیر آب.

ژێـراو: ۱) ژێـراف؛ ۲) ڕەهـەنـدی ئاوی پیـس ف ۱) نگـا: ژێـراف؛ ۲) مجرای فاضلاب.

ژێرئیستیکان: ناڵبەکی، دەفری پەلی بن ئیستیکانی چای ف نعلبکی.

ژێرباڵ: ۱) بن هەنگڵ؛ ۲) بڕێتی لە پەنابردە ف ۱) زیر بغل؛ ۲) کنایە از پناهندە.

ژیربوُن: لە گریان بەس کردن ف از گریە بازایستادن.

ژیربوُنەوە: ژیر بوُن ف از گریە بازایستادن.

ژێربــەران: داری لای خواروی چوارچـێوەی دەرگا ف چوب پایین چارچوب در.

ژێربەرەژوُر: لە خوارەوە بۆ باڵا ف از پایین بە بالا.

ژێربەرەوژوُر: لە خوارەوە بۆ باڵا ف از پایین بە بالا.

ژێرپیاڵە: ژێرئیستیکان ف نعلبکی.

ژێرجغارە: تەپڵەکی جگەرە ف زیرسیگاری.

ژێرجگەرە: ژێرجغارە ف زیرسیگاری.

ژێرجلەکی: بەنهێنی، بێ ئەوەی کەس بزانێ ف محرمانە.

ژێرچـەم: ۱) بەرچاوێری، بەرچاو؛ ۲) دواکەوتە، پەیڕەو ف ۱) زیرنظر، زیر مراقبت؛ ۲) پیرو.

ژێرچـەنـاگـە: ۱) بەرخـەبەبە، بەرچێڵە؛ ۲) حشڵو زەنبەرێ کە بە بەر چەناگەدا دێت؛ ۳) پەڕۆی ملپێچ ف ۱) غبغب؛ ۲) زیوری کە زیر چانە را می‌گیر؛ ۳) شال گردن.

ژێرچەنە: ژێرچەناگە ف نگا: ژێرچەناگە.

ژێرخان: ئۆدەی بنەوە لە خانو ف اطاق زیر زمین.

ژێرخستـن: ۱) دانەبنەوە؛ ۲) بڕێتـی لە زیان لێدانو نابوُت کردن ف ۱) زیر گذاشتن؛ ۲) کنایە از ورشکست کردن.

ژێردار: ۱) داری خوارەوەی چوارچێوەی تەون؛ ۲) پیتێ کە ژێری هەیە ف ۱) چوب پایینی دستگاه قالیبافی؛ ۲) حرف مکسور.

ژێردەر: ۱) ژێر بەران؛ ۲) پاژنەی دەرگا ف ۱) نگا: ژێر بەران؛ ۲) پاشنهٔ در.

ژێردەرانە: ژێردەر ف نگا: ژێردەر.

ژێردەرگا: پاژنەی دەرگا ف پاشنهٔ در.

ژێردەریا: ۱) هەرچیەك بتوانێ بە بن بەحردا بڕوا؛ ۲) بنەوەی دەریا ف ۱) روندهٔ زیر دریا؛ ۲) زیر دریا.

ژێردەریایی: ژێردەریا ف روندهٔ زیردریا، زیردریایی.

ژێردەس: بەردەستە، گوێ بەفەرمان ف زیردست، فرمانبردار.

ژێردەست: ژێردەس ف نگا: ژێردەس.

ژێردەستـان: ۱) نۆکـەران، خزمەتکاران؛ ۲) کەلوپەلی بەر دەست لە ماڵدا ف ۱) زیردستان؛ ۲) ظروف و اثاثیە کە همیشە استعمال می‌شود.

ژێردەستە: ژێردەس ف نگا: ژێردەس.

ژێردەستی: بەرفەرمانی، خزمەتکاری ف زیردستی، فرمانبرداری.

ژێردەسە: ژێردەس ف نگا: ژێردەس.

ژێرڕاخەر: ڕایەخ ف زیرانداز.

ژێرزرێ: ۱) ژێردەریا؛ ۲) خەفتـان، جلی ئاوریشم کە لە بن زریوە دەپۆشرا ف ۱) نگا: ژێردەریا؛ ۲) خفتان.

ژێرزریە: ژێردەریا ف نگا: ژێردەریا.

ژێرزوان: ۱) بن زمان؛ ۲) بڕێتی لە بەرتیل ف ۱) زیر زبان؛ ۲) کنایە از رشوە.

ژێرزوان چەشتن: بڕێتی لە قسـەلێ دەرهێنـان ف استمزاج، کنایە از حرف کشیدن.

ژێرزەمین: ۱) توێژی ناوەوەی هەرد، بەرانبەری سەرزەمین؛ ۲) ژێرخان ف ۱) لایهٔ داخلی زمین؛ ۲) اتاق زیر زمین.

ژێرزەوی: ژێرزەمین ف نگا: ژێر زەمین.

ژێرزەوین: ژێرزەمین ف نگا: ژێر زەمین.

ژێرزێ: ژێردەریا ف نگا: ژێردەریا.

ژێرســەر: ۱) بالـگـە، سەنـیر؛ ۲) بریـتـی لە کەین و بەین: (شتێ لە ژێرسەریایە) ف ۱) بالش؛ ۲) کنایە از فکر توطئە.

ژێرقلیان: نانی سەرلەبەیان ف ناشتایی، صبحانە.

ژێرکراس: فانیلە. *بەرگێ کە لە ژێر کراسەوە بۆ ئارەقەمژین دەپۆشرێ* ف زیر پیراهن.

ژێرکردن: خافڵاندنی منداڵ تا نەگری ف سرگرم نمودن بچە تا گریە نکند.

ژێرکردنەوە: دەس پێ لە گریان هەڵگرتن ف بچە را از گریە واداشتن.

ژێرکە: ۱) منداڵی عاقڵ؛ ۲) ژژو ف ۱) کودك عاقل؛ ۲) جوجەتیغی.

ژێرکــەفتــن: ۱) لە گەمـەدا دۆڕانـدن؛ ۲) سەرنـەکـەوتن لە کارێکـا؛ ۳) نابـوُت بوُن ف ۱) در بازی باختـن؛ ۲) موفق نشدن در کار؛ ۳) ورشکست شدن در معاملە.

ژێرکەلە: منداڵی خوێن‌شیرین ف بچهٔ دوست‌داشتنی.

ژێرکەڵە: ژێرکەلە ف بچهٔ دوست‌داشتنی.

ژێ کەوان: ئەوڕیخوڵە بادراوەی تیری بەکەوان پێ داویژرا ف زە کمان.

ژێرکەوتن: ژێرکەفتن ف نگا: ژێرکەفتن.

ژێرکێرە: خزمەتکار ف خدمتکار.

ژێرگ: خوارو، لای خوارو ف پایین.

ژێرگین: ئەوی بن‌بنەوە ف زیرین.

ژێرلچەکی: پرتەپرت ف زیرلبی حرف زدن.

ژێرماڵە: پاشماڵە ف سرایدار.

ژێرو: ۱) ژێرگ؛ ۲) لای قوبلە، جەنوب ف ۱) پایین؛ ۲) جنوب.

ژێـروژوُر: ۱) سـەرەونـــخـون، قلـپ؛ ۲) بریـتـــی لە کاول بون ف ۱) زیروزبر، واژگون؛ ۲) کنایە از ویران شدن.

ژیرە: زیرە ف زیرە.

ژێرە: شتی ژێرەوە ف چیز زیرین.

ژێرهاڕ: بەردی بنەوەی ئاسیاو ف سنگ زیرین آسیا.

ژێرەخەڕ: ڕایەخ ف زیرانداز.

ژێرەوژوُر: ژێروژور ف نگا: ژێروژور.

ژیرەوکردن: ژیرکردنەوە ف نگا: ژیرکردنەوە.

ژێرەوکردن: شاردنەوە، وەشارتن ف پنهان کردن.

ژیری: ئاقڵی، زانایی ف دانایی.

ژێری: ژێرو ف پایین.

ژێرین: ژێرگین ف زیرین.

ژێژو: ژژو ف جوجەتیغی.

ژێژۆ: ژژو ف جوجەتیغی.

ژێژی: ژژو ف جوجەتیغی.

ژیشك: ژژو ف جوجەتیغی.

ژیڤان: پەژیوان، پۆژمان ف پشیمان.

ژێکـرن: ۱) بڕین بە تیـغ؛ ۲) جیاکـردنـــەوە ف ۱) بریـدن با تیغ؛ ۲) جداکردن.

ژیکەلە: ژیرکەڵە، خونچیلانە، خونچیلە ف کوچولوی دوست داشتنی.

ژێگـر: ئەنگـوسیلەی سەرپەنجە کە ژێ‌کەوانی پێ دەگیرێ ف زهگیر، انگشتانهٔ تیرانداز.

ژێ گرتـن: ۱) لاسـا، لاسایـی؛ ۲) دزینی هونەر لە هونەرمـەندان ف ۱) تقلید؛ ۲) کُپی از هُنر هنرمندان.

ژێگیر: ژێگر ف نگا: ژێگر.

ژیل: ۱) زیلەمـۆ، زیلە؛ ۲) بزوتن‌و جوُڵان؛ ۳) ورد، پێچەوانەی درشت: (بن‌ژیل واتا: وردی بن کەوتوُ لە بێژنگ) ف ۱) اخگر زیر خاکستر؛ ۲) جنبش؛ ۳) خرد و ریز.

ژێڵ: ۱) زیلەمـــۆ؛ ۲) گوڵـی دارمێو؛ ۳) کارا مەیی ف ۱) اخگـــر زیر خاکستر؛ ۲) شکوفهٔ تاك؛ ۳) مهارت.

ژیلافە: کارا، کارزان ف ماهر.

ژیلاوك: هەوێنی پەنیر، ئامیانی پەنیر، شیلاوك ف پنیرمایە.

ژیڵك: ژیلاوك ف پنیرمایە.

ژێڵلا: ژێڕا، لە خوارەوە: (دە ژێڵلا هات لە ژوُردا چو) ف از پایین.

ژیلـە: ۱) زیلەمۆ؛ ۲) تەرزەی ورد؛ ۳) ورد ف ۱) اخگـر زیر خاکستر؛ ۲) تگرگ ریز؛ ۳) ریز.

ژیلەمۆ: زیلەمۆ ف نگا: زیلەمۆ.

ژێلی: لەرز، لەرزە ف لرزش.

ژێلی عەرد: بوُمە لەرزە ف زلزلە.

ژین: زینگی، ژیان، ژی ف زندگی.

ژیو: زیندو ف زندە.

ژیوار: ۱) ڕابواردنی تەمەن؛ ۲) باری ژیان، چوُنیەتی ژین؛ ۳) بژیو ف ۱) زندگی؛ ۲) کیفیّت زندگی کردن؛ ۳) مایهٔ زندگی.

ژیوەر: ژیانی شارستانیانە، ژیاری ف تمدّن، زندگی شهر نشینی.

ژیوەڕۆ: هەڵـەسوُنی لەوەڕ پاش باران لە جێی کوێستان ف سر برآوردن علف بعد از باران در ییلاق.

ژێهاتن: شیاوی، لایقی ف شایستگی.

ژێهاتی: ۱) شیاوی کار، لایق؛ ۲) هەڵکەوت، بلیمەت ف ۱) شایستە؛ ۲) نابغە.

ژێ‌یی: کەسێك کە بە زاری کرمانجی داخێوێ ف دارای لهجهٔ «کرمانجی».

س: ١) له دوای وشـەو پیتی خەبـەردانـە: (ئەمەس)؛ ٢) پیتی بێدەنگ کردن: (س هیچ دەنـگ مەکە) ف ١) ادات خبر است؛ ٢) خاموش باش، هیس.

سا: ١) کات، دەم: (ئەو سا جوان بوم)؛ ٢) کەوابو، ئیتر: (سا منیش دێم)؛ ٣) عاسمـانی بێهەور: (سامالْ)؛ ۴) سێبەر: (له سای چناران)؛ ۵) برێتی له دالْدە، پەنای پەنابەر: (له سای تۆدا حەساینەوە)؛ ۶) سواو، لوُس بوُگ: (کـاورایێ سائەقلە واتا: عەقلْی سواوە)؛ ٧) بۆ: (سامن بشینه واتا: بۆ من بنێرە، ساچی واتا: بۆچی) ف ١) هنگام؛ ٢) پس، که اینـطور؛ ٣) آسمـان صاف؛ ۴) سایه؛ ۵) کنـایه از پناه پناهنده؛ ۶) ساییده؛ ٧) برای.

سائەقلْ: شیتۆکە، حۆلو نەفام ف خُل، گیج و نفهم.

ساب: ترس، سام، ساو، عەیبەت ف ترس.

سابات: کەپر، مالْی کویستانی له چرۆ ف خانهٔ ترکەیی ییلاقی.

ساباق: شوێنو جێگەی زۆر بەرفرەوان ف جای وسیع.

سابخۆر: ورگ پڕی هەزم نەکراو که نەخۆشین تێریێ ف امتلا.

سابـراوا: گونـدێکی کوردستـانه بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سابرێن: تەگە، نێری ف تکه، شاك، بز نر.

سابلاّخ: سابلاّغ ف نگا: سابلاّغ.

سابلاّغ: ناوی پێشوی شاری مەهابادە، سابلاّخ ف نام سابق شهر مهاباد.

سابـوُرە: ١) نێرەمـوُك، نەنێرنـەمێ؛ ٢) تەختـەی ڕەشی فێرگە ف ١) مُخنّث، خواجه؛ ٢) تختەسیاه مدرسه.

سابوُن: شتێ که له بەزو خۆلْەمێشێکی تایبەتی سازدەکرێو چەوری پێ دەشۆن ف صابون.

سابوُناقەلێ: گیایەکه لەئاوا کەف دەکا ف گیاهی است کف می‌کند.

سابوُناو: کەفاوی سابوُن ف کفابهٔ صابون.

سابوُنچی: سابوُنکەر ف صابون‌ساز.

سابـوُنی: ١) مەلێکه بەقەد زاق ڕەنگی بۆری خۆلْەمێشیەو بالْی ڕەشه، قەلـه سابـوُنی؛ ٢) جۆرێ کۆتری زلی شینی ئاچوخە ف ١) نوعی کلاغ؛ ٢) نوعی کبوتر.

سابین: سابوُن ف صابون.

ساپ: ١) کۆی سوُری خەرمان؛ ٢) بەردی تەنكو لوُسی گوێ چەم که منـالْ گەمەی پێ دەکەن ف ١) تودهٔ غلّه در خرمن؛ ٢) شن صاف و نازك که اسباب بازی کودکان است.

ساپۆك: چەکمە، کەوشی ملدرێژ ف چکمه.

ساپیتك: ١) میچی خانو؛ ٢) کاریتە، دیرەگ ف ١) سقف؛ ٢) بالار.

ساپیتە: ١) ساپیتك؛ ٢) لای هەرەبلْند ف ١) نگا: ساپیتك؛ ٢) بلندترین نقطه.

سات: ١) کات، وەخت؛ ٢) تاو، دەمێکی زۆر کەم ف ١) وقت؛ ٢) آن، لحظه.

ساتاخە: گولْینگەو ڕیشوْ ف منگوله و پرز.

ساتـان: ١) کوتـرانی چەلْتوك؛ ٢) برێتی له دەرپێی ژنان؛ ٣) برێتی له ڕانو سمت: (نـــازانی چۆن سمتو **ساتـــانێکی** هەیە)؛ ۴) جۆرێ قوماش ف ١) کوبیدگی شالی؛ ٢) کنایه از تنبان زنانه؛ ٣) کنایه از ران و باسن؛ ۴) نوعی پارچه.

ساتاندن: کوتانی چەلْتوك ف کوبیدن شالی.

ساتف: شێلان به دەست. که هەر بۆ هەویر ئێژن ف چلاندن خمیر.

ساتلْ: ١) بەرۆش، مەنجەلْ؛ ٢) سەتلْ، پەقرەج ف ١) دیگ؛ ٢) سطل.

ساتمە: هەلْەنگوتن، ڕەتبردنو کەوتن ف سکندری.

ساتۆر: ١) چەپەچاخ؛ ٢) برێتی له تەمەلْی لەش‌گران ف ١) ساطور؛ ٢) کنایه از سست کار و تنبل.

ساتۆرك: چەپەچاخ ف ساطور.

ساتەری: ژنێ که کێری دەسکرد بەکار بهێنێ، کێرمەخمەر ف زنی که آلت مصنوعی استعمال کند.

ساتی: ١) نەهەمیشەیی، کاتی؛ ٢) پەلە، لەز ف ١) موقّتی، وقتی؛ ٢)

شتاب.

ساج: ۱) دەفرێکی پەلی قوپاوی ئاسنە بۆ نان‌کردن‌و برێشکەبرژاندن؛ ۲) جۆرێ دارە دارتاشان دەکاری دەکەن ف ۱) ساج؛ ۲) نوعی چوب درودگری.

ساجـاخ: گوڵینگەو ڕیشوی زین‌و جلکی پیاوانە ف منگولە و پرز کنارهٔ زین و لباس مردانە.

ساجلەخ: زەنبەرێکە لە پرچ دەدرێ ف زیوری کە بر زلف بندند.

ساجوُر: ۱) دارێکە بە پەتێك دەخرێتە ملی سەگ، سەمەندۆك؛ ۲) قوتوی فیشـەك کە دەخـرێتە ناو تفەنگی ڕەشاشەوە، خەشاب، دەراغ ف ۱) ساجور؛ ۲) خشاب تیر.

ساجی: نانێ کە بە ساج کرابێ ف نان ساجی.

ساچ: ۱) بنەمای ساچان کە واتا: دەگەڵ ڕابواردن؛ ۲) زاخ ف ۱) ریشهٔ کلمهٔ «ساچان» بەمعنی سازش؛ ۲) زاج.

ساچاخ: ساجاخ ف نگا: ساجاخ.

ساچاخە: ساجاخ ف نگا: ساجاخ.

ساچان: قبوڵ کردن، دەگەڵ ڕابواردن ف سازش، تحمّل کردن.

ساچمە: ۱) گزموُلەمزی ورد کە دەیکەنە ناو تفنگی ڕاو؛ ۲) برێتی لە زیپك پێدادان، قسەی بە تێکوڵ ف ۱) ساچمە؛ ۲) کنایە از متلك.

ساچنای: ساچان ف نگا: ساچان.

ساچ‌وپەرچەم: موی سەرتوێڵی مناڵ کە بۆ جوانی دەیهێڵنەوە ف کاکل بر پیشانی بچە.

ساچی: لەبەرچی، بۆچی ف چرا، برای چە.

ساچین: ۱) ساچان؛ ۲) دارێکە وەکو گونیا جوڵا دەکاری دێنێ ف ۱) نگا: ساچان؛ ۲) چوبی است گونیا مانند در بافندگی.

ساحێب: خاوەن، خودان، خێو، خاوەند ف صاحب.

ساحێو: ساحێب ف صاحب.

ساخ: ۱) تەندروس، نەبیمار؛ ۲) ماڵی بێ‌عەیب؛ ۲) مرۆی بێ‌فرۆفێڵ، ڕاست ف ۱) سالم؛ ۲) کالای بی‌عیب؛ ۳) انسان راست و درست.

ساخت: ۱) دەسکرد؛ ۲) ساچان ف ۱)ساخت؛ ۲) سازش.

ساختمان: خانوبەرە ف ساختمان.

ساختوپاخت: پێك‌هاتنی نهێنی بۆ کارێك، کەین‌وبەین ف توافق بر توطئە.

ساختومان: ساختمان ف ساختمان.

ساختە: ۱) درۆ، بوختان؛ ۲) گزی‌و تەڵەکە ف ۱) دروغ، بهتان؛ ۲) نیرنگ.

ساختەچی: ۱) دەسبڕ، فێڵباز؛ ۲) درۆهەڵبەست ف ۱) کلاهبردار؛ ۲) دروغ‌پرداز.

ساختەچێتی: دەسبڕی، فێڵبازی ف حیلەبازی، نیرنگ‌سازی.

ساختەکار: ساختەچی ف نگا: ساختەچی.

ساخکردنەوە: ڕۆشن کردنەوەی شتی نەزانراو ف روشن کردن مجهول.

ساخلەم: بێ کەم‌و کوڕی ف درست.

ساخور: ڕوتەنی ناو لێڕەوار کە ڕۆژ لێی ئەدا ف جایی در جنگل کە درخت ندارد و آفتاب می‌زند.

ساخوشك: میوەیێ لەبەر سا وشك کرابێ ف میوهٔ در سایە خشك شدە.

ساخـەس: داری پڕلق‌و پۆپ کە سای خەست‌و پڕە ف درخت انبوە و پرشاخ و برگ پرسایە.

ساخی: ۱) بێ عەیبی؛ ۲) دژی نەخۆشین ف ۱) بی‌عیبی؛ ۲) سلامت.

سادار: ۱) دارێ کە سای هەیە؛ ۲) دین، شێت، لیوە ف ۱) درخـت سایەدار؛ ۲) دیوانە.

سادانی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

سادر: جێگەی چاندنی تۆ کە بوُبێ بە شەتڵ ف خزانە در اصطلاح کشاورزی.

سادە: ۱) بێ نەخش‌و خدت. ساکـار؛ ۲) دەمـڕوت، لاوی موُ لەڕوُنەهاتگ؛ ۳) بەسە زمان‌و گێلۆکە؛ ۴) هاسان: (کارێکی **سادە**یە) ف ۱) بدون نقش؛ ۲) امرد، نوجوان بی‌مو؛ ۳) سادەلوح؛ ۴) آسان.

سادەکار: بەسەزمان‌و گێل ف سادەلوح.

سادەلۆح: سادەکار ف سادەلوح.

سادەلۆك: سادەکار ف سادەلوح.

سادەی: وشـەی هانـەدان، دەسا دەست پێ بکە ف کلمهٔ تحریك، پس شروع کن.

سادەیی: ۱) بێ موُیی، بێ‌توُکی؛ ۲) بەسـە زوانی، سادەکـاری ف ۱) بی‌مویی؛ ۲) سادەلوحی.

سار: ۱) بەرانبەری گەرم، چایگ؛ ۲) داباریـنی بەرد: (سەنگە **سار**)؛ ۳) سەر: (خـاکەسار)؛ ۴) جاڕ، شوێن، جێ؛ ۵) حوشتر: (**سارەوان**) ف ۱) سرد؛ ۲) فرود آمدن و بارش سنگ؛ ۳) سر؛ ۴) زار، جای؛ ۵) شتر.

سارا: ۱) چۆل، بیابان: (بەجێ نایە دەبێ ڕو کەینە سارا / هەقی ئادابی مەجنونی لە شارا) «مەحوی»؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) صحرا؛ ۲) سارا نام زنانە.

سارانشین: چۆلپەرست، دەشتەکی، کۆچەری ف صحرانشین.

سارد: ۱) چایگ، سار؛ ۲) برێتی لە بێ‌مەیل ف ۱) سرد؛ ۲) کنایە از بی‌رغبت.

سارداو: ۱) ژێرخـان؛ ۲) قوڵکە لە زەمین بۆ ئاو تێدا ساردکردن ف ۱) زیرزمین؛ ۲) سردابە.

سارداوە: قوڵکەی بن عەرز بۆ ئاوساردکردن ف سردابە.

ساردایی: هەستی سەرما ف احساس سردی.

ساردبوُن: ۱) لە گەرمی ڕزگار بوُن؛ ۲) برێتی لە بێ‌ئیلتیفاتی ف ۱) سرد شدن؛ ۲) کنایە از بی‌التفاتی.

ساردبوُنەوە: ۱) چایگ بوُنی شتی داغ؛ ۲) برێتی لە ناهومێدبوُن لە کار؛ ۳) برێتی لە مردن ف ۱) سرد شدن گرم؛ ۲) کنایە از رغبت نماندن در کار؛ ۳) کنایە از مرگ.

ساردکردن: هەواساردبوُن ف سرد شدن هوا.

ساردکردنەوە: ۱) شتی گەرم ساردکردن؛ ۲) برێتی لە کوشتن: (بە گوللە **ساردی کردەوە**)؛ ۳) ناهومێدکردن ف ۱) گرم را سرد گردانیدن؛ ۲) کنایە از کشتن؛ ۳) نومید کردن.

ساردوسڕ: ۱) زۆرسارد؛ ۲) زۆر بێ‌مەیل و ئارەزوو ف ۱) بسیار سرد؛ ۲) بی‌رغبت.

ساردوسڕی: ۱) وەختی زۆرسارد: (زستانان لە جەنگەی ساردوسڕی‌دا)؛ ۲) بێ‌مەیلی تەواو ف ۱) هنگام سرمای سخت؛ ۲) بی‌رغبتی تمام.

ساردوسەرما: وەخت‌و جەنگەی هەواساردی ف هنگام سرما.

ساردوگەرم: ۱) ئاوی نیوەگەرم، شلەتێن؛ ۲) دەفرێ کە ئاو تا ماوەی زۆر بەساردی یان بەگەرمی ڕادەگرێ؛ ۳) بریتی لە دەرس لەژیان وەرگرتن ف ۱) ولرم؛ ۲) ترموس، فلاسك؛ ۳) کنایه از تجارب زندگی.

ساردونیا: ناوی گوڵێکە ف نام گلی است.

سارده: ۱) مەرەزەی کەوتبێتە پایزەوە؛ ۲) گیایەکە بەشکڵ لە چڵەگەنم دەکا ف ۱) شالی که دیر کرده و به پائیز رسیده؛ ۲) گیاهی است شبیه گیاه گندم.

سارده‌سندان: ۱) جۆرێ نەخۆشی وڵاخی بەرزە؛ ۲) وشەیەکە وەك قوزەڵقورت ف ۱) نوعی بیماری دام و ستور؛ ۲) کلمه‌ای بجای کوفت و زهرمار.

سارده‌سنگان: سارده‌سندان ف نگا: سارده‌سندان.

سارده‌مەنی: خواردن‌و خواردنەوەی سارد ف خوراك و نوشابهٔ سرد.

سارساروك: ۱) ئاورۆن کەرەوە؛ ۲) چەرخ‌و فەلەکی گەمەی زارۆکان ف ۱) حشره‌ای که بر سطح آب در حرکت است؛ ۲) چرخ و فلك.

سارسته: رستەوشەی ناتەواو وەك: (بایز دەیگوت...) ف شبه جمله.

سارق: بوخچە، پڕێسکە ف بقچه.

سارتکە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردنشین که بعثیان ویران کردند.

سارمە: ۱) گیایەکە بنەکەی بۆ دەقی چیت بەکار دێ؛ ۲) نەخشی تەقەڵ دروی زین؛ ۳) گوڵینگەی لە ئاوریشم‌و تاڵەزێو؛ ۴) قۆزاخەی پەمۆ؛ ۵) دۆڵمەی گەڵا؛ ۶) جۆرێ هەرمێ ف ۱) گیاه سلمه؛ ۲) گلدوزی بر زین؛ ۳) ابریشم با تار نقره تابیده؛ ۴) غوزهٔ پنبه؛ ۵) دُلمهٔ برگ مُو؛ ۶) نوعی گلابی.

ساروج: ئاسنی دەسکداری ئاگرکێش کە ئاگری پێ هەڵگێر وەرگێر دەکەن ف آتش‌کش، چمچهٔ آتش.

ساڕوخ: چارەکەی سەر ف سرپوش زنانه.

ساروقامیش: ناوی گوندێکە ف نام روستایی است.

سارۆکی: مرۆی زۆر لە سەرما قەڵس ف آدم سرمایی.

سارۆڵە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

سارومار: بریتی لە زۆر بۆگەن: (بۆنی سارومارێ لێ دێ) ف کنایه از بوی بسیار گند.

سارۆمە: جۆرێ تفەنگ ف نوعی تفنگ.

سارە: ۱) بەرەبەیان، سوزو؛ ۲) بەیانی ڕۆژی دوایی؛ ۳) وشتر ف ۱) صبح زود، بامداد؛ ۲) فردا؛ ۳) شتر.

سارەزی: سبەی زوو، سوزی، سەرەتای ڕۆژێ کە دێت ف فردا بامداد.

سارەما: مێچکدانی بێچو، مژاندنی بەر لە دۆشین بۆ شیردادان ف مك زدن بچهٔ دام قبل از دوشیدن بەقصد شیردهی مادر.

سارەوان: وشتروان، شقانێ دەقەهان ف ساربان.

سارەوانان: ناوی گوندێکە ف نام دهی است.

سارێژ: پڕ بونەوەی برین‌و چابونەوەی ف التیام زخم.

سارێش: سارێژ ف التیام زخم.

ساز: ۱) ئامرازی موسیقی؛ ۲) دڵخۆش؛ ۳) دەوڵەمەند؛ ۴) ئامادە؛ ۵) بارگەو کەل‌و پەلی سەفەر؛ ۶) پاشگری بەواتا: دروستکەر ف ۱) ساز موسیقی؛ ۲) شاد و سرحال؛ ۳) ثروتمند؛ ۴) آماده؛ ۵) رخت سفر؛ ۶) پسوند بەمعنی سازنده.

سازان: ساچان ف سازش.

سازاندن: ۱) پێك هێنانەوەی دو دژ؛ ۲) ئەنجامدانی کار ف ۱) آشتی دادن مخالفین؛ ۲) انجام دادن.

سازای: دروس کردن ف ساختن.

سازبون: ۱) ئامادەبون؛ ۲) دەوڵەمەند بون ف ۱) آماده شدن؛ ۲) ثروتمند شدن.

سازبەند: ۱) سازلێدەر، سازژەن؛ ۲) دەستەی مۆسیقاژەنان ف ۱) نوازندهٔ ساز؛ ۲) ارکستر، دستهٔ نوازندگان.

سازدان: ئامادەکردن ف مهیا نمودن.

سازشت: ۱) ساچان؛ ۲) ئاشتی ف ۱) سازش؛ ۲) آشتی.

سازڤان: ۱) سازبەند؛ ۲) موسیقار ف ۱) نوازنده؛ ۲) موزیکال.

سازکردن: ۱) ئامادە کردن؛ ۲) ڕاست کردن، ئاوکردنی کچ بۆ مێرد پێ کردن ف ۱) مهیّا نمودن؛ ۲) راضی کردن دختر برای ازدواج.

سازکری: ئامادەکراو ف مهیّا.

سازگار: بەئارەزوی مزاج: (ئاوێکی **سازگارە**، هەوای زۆر **سازگارە**) ف موافق طبع، سازگار.

سازندە: ۱) زوڕناژەن، سازلێدەر؛ ۲) بریتی لە بێ‌شەرم‌و زمان‌درێژ ف ۱) سرنانواز، نوازنده؛ ۲) کنایه از بی‌شرم و زبان‌دراز.

سازنە: سازندە ف نگا: سازندە.

سازوباز: ساخت‌وپاخت ف توطئه، تبانی.

سازوسەودا: خەیاڵاتی پڕوپوچ ف خیال‌پردازی.

سازیان: سازان ف سازش.

سازین: سازان ف سازش.

ساژور: ساجور ف نگا: ساجور.

ساسۆن: چیایەکی بەناوبانگە لە کوردستان ف نام کوهی است.

ساغ: ساخ ف نگا: ساخ.

ساغبونەوە: ۱) بەئاکام گەیشتنی کارێ؛ ۲) چابونەوە لە نەخۆشی؛ ۳) تاواندنەوەی ماڵی بازرگانی ف ۱) به نتیجه رسیدن؛ ۲) شفا یافتن؛ ۳) فروش همهٔ کالا، آب کردن جنس.

ساغلەم: ساخلەم ف نگا: ساخلەم.

ساغورەك: گاشە بەرد ف سنگ بزرگ.

ساغی: ساخی ف نگا: ساخی.

ساف: ۱) بێ‌گنــج، لوُس، حولی؛ ۲) تەخت، ڕاستــایی؛ ۳) دڵپـاكو بێ‌فێڵ؛ ۴) دەزوی لێفـەدروُن؛ ۵) ساپ، بەردی لوُسی تەنكی گوێ چەم؛ ۶) گش، هەمـو: (**ساف لە ساف تاڵان كرا**) ف ۱) صاف؛ ۲) هموار؛ ۳) پاكدل؛ ۴) نخ لحافدوزی؛ ۵) شن صاف و نازك؛ ۶) همگی.

سافان: دڵۆپە، چكە، تكە ف چكّە.

سافاندن: تكە كردن، دڵۆپاندن، دڵۆپەكردن ف چكّە كردن.

سافۆ: پارزن، پاڵوێنە، راوەك، سافی ف پالا، پالونە.

سافی: ۱) دڵپاكی؛ ۲) پاڵوێنە ف ۱) صاف‌دلی؛ ۲) پالونە.

سافیلكە: دڵ‌سادە، سادەلۆح ف سادەدل.

ساڤ: ئالامەت، پەسیو ف زكام.

ساڤـا: ۱) هەرچی تازە ڕسكـاوە: (منالّی ساڤا، ئەمامی ساڤا، گەنمەكەم ساڤــایە)؛ ۲) تازە پێ‌گەیشتــو، لاو ف ۱) نوزاد و نوروئـیدە؛ ۲) نورسیدە، تازە جوان.

ساڤار: گەنمی كولاّوی بەدەستاڕكراو ف بلغور.

ساڤاردان: بریتی لە زگ ف كنایە از شكم.

ساڤالۆك: منالّی تازەزاوی جوانكیلە ف نوزاد دوست‌داشتنی.

ساڤایی: ڕۆژگاری شلكی‌و تازەڕسكاوی ف دوران تازە بەدنیا آمدن.

ساق: ۱) ساخ؛ ۲) لاسكی گیاو دار؛ ۳) جیقنـە؛ ۴) تەپەگوی سەگ‌و ڕێوی؛ ۵) بەلەك پیچی بە بەن چندراو ف ۱) سالم؛ ۲) ساقهٔ گیاه و درخت؛ ۳) پیخال؛ ۴) مدفوع سگ و روباه؛ ۵) ساق‌پیچ از پشم بافته شده.

ساقپەڕ: پینەی كە بۆ جوانی بەسەر كراسی‌دا دەدرون ف وصلهٔ زینتی بر لباس.

ساقۆ: باڵتۆ، پاڵتە، پاڵتۆ، پاڵتاو ف پالتو.

ساقۆت: ۱) پارچەگۆشتی بەئێسقانەوە؛ ۲) ئێسكی ئەژنۆ ف ۱) پارچه گوشت با استخوان؛ ۲) استخوان زانو.

ساقۆتە: ساقۆت ف نگا: ساقۆت.

ساقۆڕ: سەوەتەی زۆرگەورە بۆ گیاو كاكێشان ف سبد بزرگ كاه‌كشی.

ساقۆڵ: ۱) ئێسكی ئەژنۆ، ساقۆت؛ ۲) قەرتاڵەی ترێ‌چنین؛ ۳) باسك‌و قۆڵ ف ۱) استخوان زانو؛ ۲) سبد میوه‌چینی؛ ۳) ساعد و زند.

ساقەتە: ۱) كۆتەرەی دار؛ ۲) لاسكی گیا ف ۱) تنهٔ درخت؛ ۲) ساقهٔ گیاه.

ساقەچەرم: ۱) چەرمی سەرمل كە دای دەماڵن؛ ۲) بریتی لە ئازاردان ف ۱) پوست سر پرنده كه بركنند؛ ۲) كنایه از شكنجه.

ساقی: ساغی، ساخی ف نگا: ساخی.

ساقیوباقی: بریتی لە سەوداو مامڵە ف كنایه از داد و ستد.

ساك: پالاّغ، بێچوەگامێش ف بچهٔ گاومیش.

ساكۆ: ۱) چیای ڕوُتەن؛ ۲) ساقۆ، باڵتە؛ ۳) دكە، بەرزایی لە حەڕی بۆ دانیشتن؛ ۴) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) كوه لخت از گیاه؛ ۲) پالتــو؛ ۳) سكو؛ ۴) نام مردانه.

ساكول: باسك‌و قۆڵ ف ساعد و بازو.

ساكوڵ: كوُڕ، قویل ف گود.

ساكەتە: خڕایی‌و زەقایی دوُگی مەڕو بەران ف دنبهٔ گوسفند.

ساگوُر: پارشێو، نانی بەرەبەیانی ڕۆژگر ف سحری.

سال: ۱) ماوەی دوازدە مانـگ؛ ۲) وشتر، سالڤان، سارەوان؛ ۳) بەردی لوُس‌و درێژوكەو لەبار كە بۆ كێلی قەبر باشە ف ۱) سال؛ ۲) سارشتر؛ ۳) سنگ مناسب برای سنگ مزار.

ساڵ: دوازدەمانگ ف سال.

سالار: ۱) گەورەی كۆمەڵ؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف ۹) سالار؛ ۲) نام مردانه.

ساڵان: ۱) زۆرسـاڵ؛ ۲) لە چەند ساڵێ ڕابوردودا ف ۱) سالها؛ ۲) در سالهای گذشته.

ساڵانە: ۱) دەرامەتی ساڵ؛ ۲) ڕۆیشتن بە تەنبەڵی ف ۱) درآمد سالیانه؛ ۲) راه رفتن با بی‌حوصلگی.

ساڵاوەر: دەرامەتی ساڵ، ساڵانە ف درآمد سال.

ساڵبڕ: تێ پەڕبوُنی ساڵ بەسەر ڕوُداودا ف سالگرد.

ساڵبۆری: پیر، زۆر بەتەمەن ف سالخورده.

ساڵ بەساڵ: هەمو ساڵێك ف هرساله.

ساڵ پێو: ساڵنـامـە، تەقمین: (پێت وابـو ستێرەناسی زانا/ **ساڵ پێوی** لەواندەرانە دانا) «مەم‌وزین» ف سالنامه.

ساڵح: پیاوچاك، دیندار ف مرد خدا.

ساڵخ: خەبەر ف آگاهی.

ساڵخم: هێشوەترێی زل ف خوشهٔ بزرگ انگور.

ساڵداچوُن: بریتی لەپیر بوُن ف كنایه از پیرشدن.

ساڵغ: سالخ ف آگاهی، اطلاع.

ساڵڤان: حوشتر وان، سارەوان ف ساربان.

ساڵكی: ساڵانە ف سالیانه.

سالم: سارمە ف گیاه سلمه.

سالمە: سارمە ف گیاه سلمه.

ساڵن: ساڵی ئێمە ف سال ما.

ساڵنامە: تەقمین، تەقویم ف سالنامه.

ساڵنوما: ساڵنامە ف سالنامه.

ساڵ نەساڵ: ساڵێك نا ساڵێكی تر ف سال اندر، یكسال درمیان.

سالـوت: دەوەن لە دەشتایی نێوان دو كێودا ف بوته درون جلگه‌ای كه داخل دره باشد.

سالۆخ: ۱) سۆراغ، بە گومان پەیداكردنی شتێك؛ ۲) سالخ ف ۱) پی سرنخ مسئله‌ای گشتن؛ ۲) آگاهی، اطلاع.

سالۆر: ژیر، فامیدە، بەئاوەز ف فهمیده.

سالۆغ: سالۆخ ف نگا: سالۆخ.

سالوق: ۱) كورك، وردەپەڕی باڵدار؛ ۲) وردە خوری بنەوە ف ۱) پر نرم زیرین؛ ۲) پشم نرم زیرین، كرك.

سالوُل: زیندانی بەتەنیا لە ژورێكدا ف زندانی انفرادی.

سالوُیت: سالوت ف نگا: سالوت.

ساله: کورتەی ناوی صالح ف مخفف صالح.

ساڵە: ۱) ساڵ: (**ساڵەوەخت، ساڵەوساڵ**)؛ ۲) کورتەی ناوی صالح ف ۱) سال؛ ۲) مخفف صالح.

ساڵها: تیرەیەکە لەهۆزی هەڤێرکان ف عشیرتی است در کردستان.

ساڵـەیی: گونـدێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

ساڵــەیی‌ماشــە: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

ساڵیان: ساڵان ف نگا: ساڵان.

ساڵی‌پڕ: ساڵێ کە مانگی رەشەمەی سی‌ڕۆژ بێ ف سال کبیسه.

ساڵیانه: ۱) ساڵبڕ؛ ۲) ساڵانە، هەرساڵ ف ۱) سالگرد؛ ۲) هرسال.

سالیس: پەیاغی لوس و حولی ف چوبدست کلفت و صاف.

سالین: ساڵیانە ف سالانه.

سام: ۱) ترس، خۆف؛ ۲) سێو ف ۱) هیبت، مهابت؛ ۲) سیب.

سامال: ئاسمان بێ‌هەور ف آسمان بی‌ابر.

سامالکردن: ڕەوینی هەوران لە عاسمان ف رمیدن ابرها.

سامالەکردن: خێشك لە شێوەرد دان ف صاف کردن شخم.

سامـــان: ۱) دارایی، دەولــەت؛ ۲) هێمنی و ئارامی ف ۱) دارایی؛ ۲) امنیّت، امان.

ساماندار: دەوڵەمەند ف ثروتمند.

ساماندان: ڕێك‌وپێك کردن، تەکوزکرن ف تنظیم نمودن.

سامانگه: خەزێنە، سندوقی پارەو پوڵ ف گنجینه.

سامتور: ساقۆ، پاڵتاو، باڵتە ف پالتو.

سامتی: سامتین ف نوعی نخ برّاق و محکم.

سامتیك: سامتین ف نوعی نخ براق و محکم.

سامتین: جۆرێ دەزوی قایم و بریقەدار ف نوعی نخ برّاق و محکم.

سامدار: جێگەی ترس، بەهەیبەت ف مهیب.

سامڕەند: کێوێکە لە کوردستان ف نام کوهی است.

سام کردن: ترسان ف ترسیدن.

ساموتك: ڕەشایی لە دوورەوە، تارمایی ف شبح، سیاهی از دور.

سامور: سمۆرە ف سمور.

سامۆرته: ئاڵقەو بەندی پاشکۆی زین ف فتراك.

سامناك: سامدار ف سهمناك.

سامنج: بەگیرەو سەرسەخت ف سمج، لجباز.

سامه: ۱) پەیمان، مەرج، قەرار؛ ۲) واو، وام، قەرد، دەسقەرز؛ ۳) پەناگا، داڵدە، پەسیو ف ۱) پیمان؛ ۲) وام؛ ۳) پناهگاه.

سامیتی: سامیتیل ف نگا: سامیتیل.

سامیتیل: بەن‌کەڵــەوە. *بەنێ کە دو داری بە ئاڵقــەی ملی گاجـوت بە نیرەوە گرێ دەدا* ف بند چنبرهٔ گردن گاو به یوغ.

سامیر: ۱) جۆرێ هەرزن؛ ۲) جۆرێ لۆرك، جۆرێ ژاڵــە ف ۱) نوعی ارزن؛ ۲) نوعی خرزهره.

سامیری: دەزگایەك یان ڕێوشوێنێك کە پەیوەندی دەگەڵ دەوڵەت هەیەو تەواویش دەوڵەتی نیە، نیوەدەوڵەتی ف شبه رسمی، نیمه رسمی.

سان: ۱) سوڵتـان، نازنـاوی میرانی هەورامـانـە؛ ۲) تەپاڵەدەشتی؛ ۳) پاشگری بەواتا: جێگە: (**عەجەمسان**)، ستان؛ ۴) ڕانانی لەشکر؛ ۵) بەردی لوسی چەقــوتیژ کردن، هەســان ف ۱) سلطان؛ ۲) سرگین خشك؛ ۳) جای، ستان؛ ۴) رژه؛ ۵) فسان، سنگ چاقو تیزکنی.

سانا: ئاسان، نەدژوار ف آسان، سهل.

سانالە: مشتاغ، جێگەی میوە هەڵخستن لەبەر تاو ف جای میوه خشك کردن در آفتاب.

سانـاهی: ۱) ڕەحـەتی، بێ دژواری؛ ۲) ئاسـودەیی، بێ‌خەمی ف ۱) بەآسانی؛ ۲) آسودگی.

سانای: کڕین، سەندن ف خریدن، خرید.

سانایی: ساناهی ف نگا: ساناهی.

سان‌بەستن: ڕیزبەستن، بەڕیزبون ف صف بستن.

سانجن: ۱) قۆڵنج، دەردی ناوشان؛ ۲) سندان، دەردێکە یەکسم دەکوژێ ف ۱) قولنج؛ ۲) نوعی بیماری کشندهٔ ستور.

سانجۆر: جۆرێ زگ‌ئێشە ف نوعی شکم درد شدید.

سانجۆل: ساجور، داری بە پەتی ملی سەگەوە بەستراو ف ساجور.

سانجی: ۱) سانجن؛ ۲) سانجۆل ف ۱) نگا: سانجن؛ ۲) ساجور.

سانیه: بەشێك لە شەست پاژی دەقیقە، چرکە ف ثانیهٔ ساعت.

ساو: ۱) تیژکراو بە سان؛ ۲) سامال؛ ۳) پیا ساوین، لێخستن، ڕێخستن؛ ۴) تیژایی دەمی تیغ؛ ۵) میوەی خۆشی بەنـاوبانگ، سێو، سام؛ ۶) ئیسراحـەت کردو؛ ۷) مەتـرسی و هەیبـەت، سام ف ۱) تیز شده با افسان؛ ۲) آسمـان صاف؛ ۳) سودن، مالیدن؛ ۴) تیزی لبهٔ تیغ؛ ۵) سیب؛ ۶) آسوده؛ ۷) هیبت.

ساوا: ۱) ساڤا؛ ۲) دەست ڕێخستن، پیاماڵین ف ۱) نورسته، نورسیده؛ ۲) مالش.

ساوار: ساڤار ف بلغور.

ساواز: ڕوهەڵماڵاو، ڕوقایم، بێ‌شەرم ف پررو، شوخ چشم.

ساواق: سەرمای زۆر ف سرمای سخت.

ساواڵە: کارژیلە ف بزغاله

ساواما: زاوماك ف بچه‌های گله با مادران.

ساوان: ۱) پیامــاڵین، پێداهێنــان، لێخستن، ڕێخستن؛ ۲) لوس‌بونو کەم‌کردن لەبـەر زۆر دەکـارهێنـان، سوان ف ۱) مالیدن، سودن؛ ۲) ساییده شده.

ساوانی: هەستێ کە دەست و پێست دەیکا ف حسّ لامسه.

ساوایی: ۱) ساڤایی؛ ۲) ساوانی ف ۱) دوران تازه رسیدن؛ ۲) لامسه.

ساودان: بە هەسان داماڵینی تیخ ف برفسان مالیدن تیغ.

ساور: ساوار ف بلغور، افشه.

ساورمه: داری وشکی زۆپە، قەڵا شکەری ف هیزم شکسته برای بخاری.

ساورین: چێشتی شلەساوار ف آش بلغور.

ساورێن: سابرێن، نێری، تەگە ف تکه، شاك، نخراز.

ساوُن: سابوُن ف صابون.

ساوه: ئەستێرەکی گەڕیدەیە لە عاسمان، زاوه، زاڤ ف سیارهٔ عطارد.

ساوەر: ساوار ف بلغور.

ساوەساو: سستی، تەمەڵی: (**ساوەساو مەکە**) ف سستی، تنبلی.

ساوەری: پیتاك بەرانبەر بە هەریەك لە خێزانی ماڵ، سەرانە ف جزیه، سرانه.

ساوەرین: سابرێن ف شاك.

ساوەڵ: شەڵتە. *داری بەردکێشانی دوتایی کە دەخرێتە سەر پشتی بارەبەر* ف سنگ‌کش چوبین که بر پشت الاغ گذارند.

ساوی: چێشت‌و نان کە لە ماڵان کۆی دەکەنەوە ف خوراکی که از خانه‌ها جمع‌آوری کنند.

ساویاگ: ۱) بە هەسان تیژکراو؛ ۲) سواو، لوُس‌و کەم‌کردو لەبەر دەکارهێنانی زۆر ف ۱) برفسان مالیده؛ ۲) ساییده.

ساویان: ساوان ف نگا: ساوان.

ساویاو: ساویاگ ف نگا: ساویاگ.

ساویر: ۱) ساو، مەترسی، هەیبەت؛ ۲) دە هزرەوەچوُن، خەیاڵات ف ۱) هیبت؛ ۲) توهّم.

ساویلکە: سافیلکە ف ساده‌لوح.

ساوین: ۱) ساوان؛ ۲) وردکردن: (لە ناو ئاونگدا باش **بیساوە**) ف ۱) نگا: ساوان؛ ۲) خرد کردن.

ساوینەوە: ۱) وردکردن‌و کردنەتۆز؛ ۲) هێنان‌و بردن لە ئاودا بە نهیم: (لە کەشك ساوینەوە ئازایە. کەشك بساوە) ف ۱) خرد کردن؛ ۲) در آب با فشار حرکت دادن چیزی مانند کشك.

ساهل: جنۆکە ف جن.

ساهمەك: سام، ترس، عەیبەت ف هَیْبَتْ.

ساهی: ساماڵ ف صافی آسمان.

سای: ۱) سا، سێبەر، سێوەر؛ ۲) تارمایی ف ۱) سایه؛ ۲) شبح.

سایسە: ساویاگ ف نگا: ساویاگ.

سایقە: ۱) ساواق، سەرماو بەستەڵەگ؛ ۲) ساو، عاسمانی ساو ف ۱) سرمای یخبندان؛ ۲) آسمان صاف.

سایلە: میوانی، چێشتی گەنمی بۆدراو دەگەڵ ڕۆن ف کاچی.

سایمە: جۆرێ نەخۆشی ئاژەڵ‌و ماڵات ف نوعی بیماری دام.

سایمەل: سایمە ف نگا: سایمه.

ساین: ساو، عاسمانی ساف ف آسمان صاف.

ساین قەڵا: شارۆکێکە ف نام شهرکی است، شاهین‌دژ.

سای‌واز: ساواز ف نگا: ساواز.

سایە: ۱) سا، سێبەر؛ ۲) خوێندنی دەرسی بێ حینجەکردن؛ ۳) ژەنگی ئاسن؛ ۴) پێش وشەی سەرمایە واتا: دارایی: (**سایەو سەرمایەم چو**)؛ ۵) وشەیەکە لە قوماری پەڕاندا دەگوترێ؛ ۶) باڵاپۆشی پێش ئاواڵەی ژنانە؛ ۷) وشتری نارەسەن ف ۱) سایه؛ ۲) خواندن درس بدون تهجّی؛ ۳) زنگار آهن؛ ۴) کنایه از دارایی؛ ۵) اصطلاحی در بازی ورق؛ ۶) نوعی بالاپوش جلوباز زنانه؛ ۷) شتر نااصل.

سایەبان: ۱) هەرچی سای هەیە، بەسێبەر؛ ۲) بڕێتی لە پیاوی مەردو خاوەن چاکە ف ۱) سایبان؛ ۲) کنایه از نیکوکار.

سایەپۆش: کۆڵانی تەنگ کە سەری خانوەکان گەیونە یەك ف کوچهٔ تنگ که در آن بالای خانه‌ها بهم رسیده باشد.

سایەچەور: پیاوی دەهندەو دلۆڤان ف آدم بخشنده و مهربان.

سایەدار: پەنادەری لێقەوماوان ف کسی که خانه‌اش پناهگاه بینوایان است.

سایەقە: سایقە ف نگا: سایقه.

سایەك: سا، سایە، سێوەر ف سایه.

سایەوان: سایەبان ف نگا: سایه‌بان.

سایەوْشك: بڕێتی لە ڕژد، چرۆك، چکۆس، دەس قوُچاو، ڕەزیل ف کنایه از خسیس.

سایی: ساو، عاسمانی بێ‌هەور ف آسمان صاف.

سایین: ساوین ف سودن.

سب: بەیانی، سو، سبەینە ف بامداد، صبح.

سبا: بەرەبەیان: (سبای ساڵحان) ف بامداد.

سبات: ۱) پایەداری، بەرقەراری؛ ۲) زەردی ئامال سپی؛ ۳) دوهەم مانگی زستان ف ۱) ثبات؛ ۲) زرد مایل به سفیدی، کرم؛ ۳) ماه دوم زمستان.

سبادەرەوین: فەجری کازیب، کازیوە ف فجر کاذب.

سبت: گیایەکی بۆن خۆشە ف گیاهی است خوشبو.

سبحە: ۱) سۆزی، بەیانی، ڕۆژی دوایی؛ ۲) بەرەبەیان ف ۱) فردا؛ ۲) بامداد.

سبحەی: ڕۆژی دوایی ف فردا.

سبحەینان: بەیانان، لە سەرەتای هەر ڕۆژدا ف بامدادان.

سبحەینێ: ۱) ڕۆژی دوایی؛ ۲) بەرەبەیان، شەوەکی ف ۱) فردا؛ ۲) بامداد.

سبر: زبر، زوُر ف خشن.

سبری: زبری ف خشونت.

سبزو: ۱) بەرەبەیان، شەوەکی؛ ۲) ڕۆژێ دادێ زۆر زو ف ۱) بامداد، پگاه؛ ۲) فردا زود.

سبە: ڕۆژێ دادێ ف فردا.

سبەتر: دوسبەی ف پس‌فردا.

سبەی: سبە ف فردا.

سبەینان: سبحەینان ف بامدادان.

سبەینە: سبحە ف نگا: سبحه.

سبەینێ: سبحەینێ ف نگا: سبحه‌ینێ.

سبەینێیان: سبەینان ف بامدادان.

سبێ: سبەینێ ف نگا: سبه‌ینێ.

سبیانێ: سبەینێ، سبحەینێ ف نگا: سبحه‌ینێ.

سبیل: ۱) موی سەر لێوی پیاو؛ ۲: ئامرازی توتن کێشان لە قوڕ ف ۱) سبیل؛ ۲) چپق گِلی.

سپ: تەواو، بێزیادو کەم [ف] کاملاً.

سپا: لەشکر، ئۆردو [ف] سپاه.

سپات: ١) سبات، رەنگی زەردی ئاماڵسپی؛ ٢) بێماڵو حاڵ، بێژن: (سەڵتو سپاتم) [ف] ١) رنگ کرم؛ ٢) مجرد.

سپاتە: بێژنو ماڵ، ڕەبەن، دوای وشەی سەڵتی دەڵێن: (**سەڵتو سپاتە**) [ف] نامتأهل، مجرّد.

سپاخانە: جێگەی ژیانی لەشکر [ف] پادگان.

سپادار: سەرکردەی لەشکر [ف] سپهدار.

سپاڕانی: لەشکرکێشی [ف] لشکرکشی.

سپارتن: ئەسپاردن [ف] سپردن.

سپارتی: ئەسپاردە [ف] سپردە.

سپاردن: ئەسپاردن [ف] سپردن.

سپاردە: ئەسپاردە، سپارتی [ف] سپردە.

سپاردەیی: ئەسپاردەیی [ف] سفارش، سپردن.

سپاردی: ١) ئەسپاردە؛ ٢) ئەسپاردی [ف] ١) سپردە؛ ٢) سپرد.

سپارە: ئەسپاردە، سپاردە [ف] سپردە.

سپارەیی: ئەسپارەیی، ئەسپاردەیی [ف] سفارش.

سپاس: بەچاکەزانین، چاکە لەبەرچاوبوُن [ف] تشکّر، سپاس.

سپاسالار: سەرکردەی گەورەی هەمو لەشکر [ف] سپهسالار.

سپاسکار: بەئەمەگ [ف] سپاسگزار.

سپاگە: سپاخانە [ف] پادگان.

سپایی: ١) چەکداری لەشکر؛ ٢) لەسەرەخۆ، سەبر، هێدی: (**بە سپایی** وەرە)؛ ٣) خان، ئاغا، خاوەن چەکدار [ف] ١) سپاهی؛ ٢) یواشکی؛ ٣) ارباب، خان.

سپپی: ئەسپێ، سپێ [ف] شپش.

سپر: ئالۆ، هەڵۆ [ف] عقاب.

سپڵ: پارچەگۆشتێکی ڕەشە لە هەناودا [ف] طحال، سپرز.

سپڵۆ: بەشدار، چوارپێ، سە، سەگ، گەماڵ، کسوٚك، کوُچْك [ف] سگ.

سپڵۆت: ١) سپڵۆ: ٢) پیسو گڵاو [ف] ١) سگ: ٢) نجس.

سپڵۆتی: گڵاو، پیس [ف] نجس.

سپڵۆك: سپڵۆت [ف] نگا: سپڵۆت.

سپلوێنـك: داری وشکی لەبـەر خۆرەتـاو چەرموگ بوُگ [ف] چوب در آفتاب خشکیدهٔ سفید شده.

سپڵە: پێ نەزان، بێئەمەگ [ف] بی‌وفا، ناسپاس.

سپڵی لاورگ: برێتی لە گرانجانی دەست هەڵنەگر [ف] کنایه از مزاحم گرانجان.

سپناخ: ئەسپەناخ، ئەسپەناغ [ف] اسفناج.

سپندك: گیایەکە دەیخۆن [ف] گیاهی است خوراکی.

سپنگ: شنگ [ف] شنگ.

سپوُچك: چەرمێنەی هێلکە [ف] سپیدهٔ تخم‌مرغ.

سپوردە: ١) ئەسپێراو؛ ٢) لەخاکدا وەشێراو [ف] ١) سپردە؛ ٢) دفن شده.

سپـۆن: ئەسپۆن، بنەگیایەکە. کەف دەکاو جلی پێ دەشۆن [ف] اشنان، چوبك رختشویی.

سپە: ١) سپڵۆ؛ ٢) ئەسپێ [ف] ١) سگ؛ ٢) شپش.

سپەر: چەپەر، خەڵ، سەنگەر؛ ٢) مەتاڵ [ف] ١) سنگر؛ ٢) سپر.

سپەڕ: چوارپێ، سەگ [ف] سگ.

سپەردە: ئەسپاردە [ف] سپردە.

سپەناغ: ئەسپەناغ [ف] اسفناج.

سپـەهی: ١) جوان، خوشیك؛ ٢) باش چاك، پەسنـد [ف] ١) زیبـا؛ ٢) خوب، نیك.

سپەیی: زۆرباش [ف] بسیار خوب.

سپەیین: قوماربازی، گزیکاری [ف] نیرنگ.

سپی: ١) چەرمـوگ، چەرمـگ؛ ٢) گیایەکـە؛ ٣) سپیایی وەك ماستو شیرو...؛ ۴) ئەسپێ؛ ۵) تێخـوڵ لێ دارنـاو [ف] ١) سپید؛ ٢) گیاهی است؛ ٣) سفید شیری؛ ۴) شپش؛ ۵) پوست کنده.

سپێ: ئەسپێ، سپە [ف] شپش.

سپیاتی: ١) چەرمگی؛ ٢) برێتی لە ماستو دۆ [ف] ١) سفیدی؛ ٢) کنایه از لبنیّات.

سپیاڤ: دەرمانی دەموچاو سپی کردن بۆ خۆ جوان‌کردن [ف] سپیداب آرایش.

سپیاڤکرن: خۆجوان کردن بە سپیاڤ [ف] آرایش با سپیداب.

سپیان: گۆشت مەڕ [ف] گوشت گوسفند.

سپیاو: سپیاڤ [ف] سفیداب آرایش.

سپیاوکردن: سپیاڤ کرن [ف] آرایش با سپیداب.

سپیاووکە: شۆرباو هێلکە [ف] شوربای تخم‌مرغ.

سپیاهی: سپیاتی [ف] نگا: سپیاتی.

سپیایی: سپیاتی [ف] نگا: سپیاتی.

سپی بالا: بوُلێڵە، کازیوەی بەیان [ف] فجر کاذب.

سپـی بۆرە: سپـی پات، ئەسپی سپی خاڵ ڕەش [ف] اسب سفیدی که خالهای سیاه دارد.

سپی بۆز: ئەسپی سپی ئاماڵ بۆر [ف] اسب سفید مایل به خاکستری.

سپی بوُن: ١) چەرمـگ بوُن؛ ٢) ڕەنگ پەڕین [ف] ١) سفید شدن؛ ٢) رنگ باختن.

سپی بوُنەوە: ١) چەرمگەو بوُن؛ ٢) ڕەنگ پەڕین لە ترسان [ف] ١) تغییر رنگ دادن به سپیدی؛ ٢) رنگ باختن از ترس.

سپی پات: سپی بۆرە [ف] نگا: سپی بۆرە.

سپیتاڵە: سپی ئاماڵ گەنم ڕەنگ، سپی ئەسمەر [ف] گندم‌گون مایل به سپیدی.

سپێتی: چەرمگی، سپیاتی [ف] سفیدی.

سپیچك: ١) سپێنەی چاو؛ ٢) سپێنەی هێلکە [ف] ١) سفیدی چشم؛ ٢) سفیدهٔ تخم‌مرغ.

سپی‌چۆلك: ڕەنگی خاکی، ئاخ ڕەنگ [ف] خاکی رنگ.

سپیدار: ئەسپیندار، سپیەچنار، سپیندار [ف] درخت تبریزی.

سپیدبالا: سپی بالا [ف] فجر کاذب.

سپیدپەهنا: بەیانی ڕوٌن، هەوەڵ بەیان [ف] فجر صادق.

سپیده: بەرەبەیان [ف] بامداد، پگاه.

سپێده: سپیده [ف] بامداد، پگاه.

سپیدەمان: ۱) بەرەبەیان؛ ۲) کەم عەیار، زێڕی ناخالیس: (کورمانجی‌یە سیرفە بێ‌گومانە / زێڕنینە ببێن **سپیدەمانە**) «خانی» [ف] ۱) پگاه؛ ۲) طلای ناخالص، کم‌عیار.

سپێر: ۱) چەپەر، خەڵ، سەنگەر؛ ۲) مەتاڵ، مەرتاڵ. *ئامرازی شەڕکەر کە بۆ خۆپاراستن لە برینی شەمشێر بەکاریان دەبرد*؛ ۳) ئامرازی زێدە بۆ کار، یەدەکی [ف] ۱) سنگر؛ ۲) سپر؛ ۳) ابزار یدکی.

سپی سەنگ: کێوێکە لە کوردستان [ف] نام کوهی در کردستان.

سپیك: سپێنەی هێك [ف] سفیدهٔ تخم‌مرغ.

سپی کاری: دیوار بە گەچ سواغ‌دان، گێچ بە دیواردا ماڵین [ف] گچ کاری.

سپی کردن: ۱) موٌڕنینەوە لە پێستەو پێست؛ ۲) تویکڵ لێ‌کردنەوە؛ ۳) برێتی لە کوشتن، مراندن [ف] ۱) پر و موی کندن از پوست؛ ۲) پوسته کندن؛ ۳) کنایه از کشتن، میراندن.

سپی کردنــــەوە: ۱) دەفــــری مس بە قەلآیی سواغ‌دان؛ ۲) برێتی لە مراندن [ف] ۱) سفیدکاری ظروف مسین؛ ۲) کنایه از میراندن، کشتن.

سپیکە: ۱) جۆرێ ترێ؛ ۲) فەرمان بە سپی کردن [ف] ۱) نوعی انگور؛ ۲) فرمان به «سپی» کردن.

سپیکەلە: تاماڵ‌سپی، سپی‌واش [ف] مایل به سفید.

سپــیلك: ۱) ئەســپــی سپــی؛ ۲) خاکی سپی؛ ۳) ناوی چیایەکــە لە کوردستــــان؛ ۴) ڕشــك، گەرای ئەسپێ؛ ۵) گۆشتی سنگی مەل؛ ۶) گۆشتی بەلەك، پوٌز؛ ۷) سپیایی ناو هێلکە، سپێنە؛ ۸) سپیایی دەوری ڕەشکێنــەی چاو، سپێنــەی چاو؛ ۹) گونــدێکی کوردستــانە بەعسی وێرانــی کرد [ف] ۱) اســب سفــید؛ ۲) خاك سفــید؛ ۳) نام کوهی در کردستــان؛ ۴) تخم شپش، رشــك؛ ۵) گوشت سینــهٔ پرنده؛ ۶) نرمهٔ ساق؛ ۷) سپــیدهٔ تخم‌مرغ؛ ۸) سپیدی چشم؛ ۹) از روستــاهـــای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سپیلکاپێ: پێشەی ساق، لوٌلاك [ف] استخوان ساق.

سپیلکە: ۱) جۆرێ مازو؛ ۲) سپی واش [ف] ۱) نوعی مازوج؛ ۲) سفیدفام.

سپیلکێ: گونــدێکی کوردستــانە بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سپیلە: سپیکەلە [ف] مایل به سفید.

سپین: تیغە، نێوان [ف] تیغه، فاصل، جداکننده.

سپیناغ: ئەسپەناغ، سپەناغ [ف] اسفناج.

سپیندار: سپیدار [ف] درخت تبریزی، سپیدار.

سپێنە: ۱) سپیلکی هێلکە؛ ۲) سپیلکی چاو [ف] ۱) سفیدهٔ تخم‌مرغ؛ ۲) سفیدی چشم.

سپی‌واژ: سبات، سپات [ف] رنگ کرم.

سپی‌واش: سپی‌واز، سپات [ف] رنگ کرم.

سپیٚوٚن: ئەسپیۆن [ف] شپشو.

سپیوەنــد: گونــدێکی کوردستــانە بەعسی کاولی کرد [ف] از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سپی هەڵگەڕان: ڕەنگ پێ‌نەمان [ف] رنگ باختن.

ستا: ئەستێ [ف] سنگ آتش‌زنه.

ستار: ۱) داپۆشین؛ ۲) ئارامی، ئۆقرە [ف] ۱) زیر پوشش قرار دادن؛ ۲) آرامش.

ستارخانی: جۆرێ کەوای پیاوانەی نیوقەد [ف] نوعی نیم‌تنهٔ مردانه.

ستارکردن: ۱) پۆشینی نهێنی؛ ۲) ئارام‌بوٌن، ئۆقرە گرتن [ف] ۱) پوشیدن و نهان‌داشتن؛ ۲) آرام گرفتن.

ستارگرتن: ئارام‌بوٌن [ف] آرام شدن.

ستــارە: ۱) ئەستێرەی عاسمان؛ ۲) دیوارۆکەی دەوری سەربان [ف] ۱) ستاره؛ ۲) نردهٔ آجری پیرامون بام.

ستاڤ: سایەی پەنا خۆرەتاو [ف] سایهٔ مجاور آفتاب.

ستــان: ۱) پاشگری بەواتا: جێگە، شوێن: (**دارستان، کوردستان**)؛ ۲) ئەستێن، وەرگر [ف] ۱) پسوند مکان؛ ۲) گیرنده.

ستاندن: ۱) وەرگرتن، ساندن؛ ۲) داگیر کردن بەزۆر [ف] ۱) گرفتن؛ ۲) غصب کردن.

ستاندنەوە: وەدەست خستنەوەی قەرز یان تۆڵە [ف] بازپس گرفتن.

ستــانــگ: ۱) زەردەواڵــە، زەرگەتە؛ ۲) ژەنگە سوٌرە؛ ۳) کەنگر [ف] ۱) زنبور زرد کوچك؛ ۲) زنبور درشت قرمز؛ ۳) کنگر.

ستایشت: مەحت، تاریف، پەسن [ف] ستایش.

ستــر: ۱) پەیژە، پەیجە، ناردیوان، سلەم؛ ۲) پۆشینی نهێنی: (سترم کە، خوا سترت بکا) [ف] ۱) نردبان؛ ۲) پوشیدن راز.

ستران: گۆرانی، قام، لاوك [ف] ترانه.

ستران بێژ: قام‌بێژ، دەنگ بێژ، گۆرانی بێژ [ف] ترانه‌خوان.

ستــراندن: ۱) گۆرانی گوتن، ئاواز خوەندن؛ ۲) شێلانی هەویر [ف] ۱) ترانه خواندن؛ ۲) چلاندن خمیر.

سترانڤان: ستران بێژ [ف] ترانه‌خوان.

ستــرك: ۱) بنکەچرێش، بنەچرێش؛ ۲) پەیژەی کورت [ف] ۱) پیاز گیاه سریش؛ ۲) نردبان کوتاه.

سترۆ: شاخی حەیوان، قۆچ [ف] شاخ حیوان.

سترە: جۆرێ کەوای کورتە لەسەر جلیقەوە دەیپۆشن، کۆت [ف] کت پوشیدنی.

سترٚه: سترۆ [ف] شاخ حیوان.

سترهاندن: شێلاندن [ف] چلاندن.

سترٚەه: سترۆ [ف] شاخ حیوان.

ستری: ۱) دڕك، چقل، دڕو؛ ۲) توٌترك، توٌدڕك [ف] ۱) خار؛ ۲) تمشك.

ستــری بڕك: داری دوحــاچەی دڕوٌ کۆ کردنەوە [ف] چوب دوشاخهٔ خار جمع کردن.

ستری زەرك: دڕوە زەردە. دەڵێن بۆدەرمان دەبێ [ف] زردخار.

ستری شینْك: وشترخۆرە [ف] خارشتر.

ستری مشك: بنەدرێکیە فا خاربُنی است.
سترین: شیلان فا چلاندن.
ستڵ: پەقرەج، دۆڵچەی کانزا فا سطل.
ستك: گیایەکە بەریکی خڕی بەتام دەگرێ، سێوەلۆکە فا گیاهی است با میوهٔ گرد خوردنی.
ستو: ۱) شایەتی؛ ۲) مل، گەردن، ئەستۆ فا ۱) گواهی؛ ۲) گردن.
ستۆ: ئەستۆ، مل فا گردن.
ستۆبازن: جانەوەرێکی خزۆکە فا خزنده‌ایست.
ستۆپاریز: ملپێچ فا شال گردن.
ستوخوار: زۆر بەرفەرمان، مل کەچ لەبەر دەستی مەزنی خۆی دا فا بسیار فرمانبردار.
ستودان: شایەتی‌دان فا گواهی دادن.
ستوُر: ئەستوُر، قەوی فا کلفت، ستبر.
ستورك: کولێرە، نانی گردو ئەستوُر فا گرده نان کلفت، ونانه.
ستوُری: ئەستوُری فا کلفتی، ضخامت.
ستوُف: شایەتی، ستو فا گواهی.
ستوُفدان: ستوُدان، شایەتی‌دان فا گواهی دادن.
ستوُفەدان: ستوُفدان، ستوُدان فا گواهی دادن.
ستۆکڕك: ئەستوکوڕك، سورێنچکە، کرکڕاگە فا سرخ نای، خرخره.
ستۆکوڕ: ستۆکڕك فا خرخره، سرخ نای.
ستۆکوڕك: ستۆکڕك فا خرخره، سرخ نای.
ستوُن: کۆڵەکە، ئەستون، ئەستوندەك فا ستون.
ستوُناپشت: موغەرەی پشت، مورکی‌پشت فا ستون فقرات.
ستوُنە: ئەستوُنە، ستوُن فا ستون.
ستوُنی: ئەستوندەکی، ڕاست وەك کۆڵەکە فا عمودی.
ستە: ۱) بەردی ئاگر پڕێن، ئەستێ؛ ۲) ئاسنێ کە لە بەردئەستێ دەدرێ فا ۱) سنگ آتش‌زنه؛ ۲) آهنی که بر سنگ آتش‌زنه زنند.
ستەرك: کورسی بۆ لەسەر نوسین، مێز فا میز تحریر، میز کار.
ستەکان: پیاڵەی شوُشە بۆ چای، ئیستیکان، ئیسکان فا استکان.
ستەم: ۱) حەستەم، دژوار؛ ۲) زوڵم، ناهەقی، گوُج فا ۱) دشوار؛ ۲) ستم.
ستەمکار: زاڵم فا ستمگر.
ستەمگەر: ستەمکار، زاڵم فا ستمگر.
ستەنگ: ۱) ستانگ، زەردەواڵە، زەرگەتە؛ ۲) ژەنگەسوُرە فا ۱) زنبور زرد کوچك، موسه؛ ۲) زنبور درشت قرمز.
ستەو: ستە فا نگا: ستە.
ستەور: ئەستێور، ئاژەڵێ کە ساڵێ زانی بواردبێ فا نگا: ئەستێور.
ستەوری: باژێڕێکە لای‌ماردین لە کوردستانی بەردەستی ترکان فا شهری است در کردستان ترکیه.
ستەول: پشتێر، گەوەڕ فا اصطبل.
ستی: ۱) ستە؛ ۲) ناوی ژنانەیە، ئەستی فا ۱) نگا: ستە؛ ۲) نام زنانه.
ستێ: ۱) ستە: ۲) خوشکی مێرد، دش فا ۱) نگا: ستە: ۲) خواهرشوهر.
ستێر: ۱) ئەستێرە؛ ۲) گوڵاوێ کە پێشی دەگرن. ئەستێرك فا ۱) ستاره؛ ۲) استخر.
ستێڕ: پێڕك، هەرزاڵ فا تلمبار، سکوی اثاث در سیاه چادر.
ستێرپژیان: ڕاخوشینی ئەستێرە فا نیازك.
ستێڕك: ستێڕە فا سکوی سیاه چادر.
ستیرمە: سرایت، گرتنەوە فا سرایت.
ستێروك: ئەستێروکە، گوڵ ئەستێرە، گوەستێرە فا کرم شبتاب.
ستێرە: ئەستێرە، ستارە، هەسارە فا ستاره.
ستین: تین، تاو، هێز، ورە، توانایی، تابشت فا نیرو، قدرت.
ستێن: ئەستێن، ستان فا گیرنده، غاصب.
ستینك: ئەستوندەك، کۆڵەکە فا ستون.
ستینگ: ستانگ، ستەنگ فا نگا: ستانگ.
ستێور: ئەستێور، ستەور فا نگا: ستەور.
سج: زج، قورنو فا نگا: زج.
سجوق: باسوخ، باسوق فا باسلق.
سجە: ڕەنگی سوری کاڵ: (**سجەمار**) فا قرمز روشن.
سچ: ۱) زج، سج؛ ۲) بنەمای سوچیان، سوتان فا ۱) نگا: زج؛ ۲) اصل کلمهٔ «سوچیان» سوز.
سچاندن: ئاگرتێ بەردان، سوتاندن، شەوتاندن فا سوزانیدن.
سچانن: سچاندن، سوتاندن فا سوزانیدن.
سچق: باسترمە، پاستورمە فا نگا: باسترمه.
سچیا: سوُتا، سوُزیا، ئاگری تێ بەربو فا سوخت، ماضی سوختن.
سچیان: سوُزان، ئاگرتێ بەربوُن، ئاگرتێ چوُن فا سوختن.
سحا: ۱) لە بەرەبەیاندا؛ ۲) ڕۆژی دوایی، سبحەی، سبحەینێ فا ۱) در بامداد؛ ۲) فردا.
سحالە: ئاردەبرنج فا آرد برنج.
سخ: ۱) تەنراوی زۆربەپۆی سفت؛ ۲) وشەیەکە لە بەرانبەر تخدا دەڵێن واتـا: بەقسەی تۆ نەبێ و لە کایەدا ژێر نەکەوم؛ ۳) چڕو پڕ: (مێشەکە سخ بو) فا ۱) سفت تنیده؛ ۲) کلمه‌ای در بازی شتالنگ؛ ۳) انبوه و پرپشت.
سخار: زەوینێ کە بۆکێڵان نابێ، نەکێڵ فا زمین غیرقابل کشت.
سخان: پێشە، هەستی، ئێسقان، ئێسك فا استخوان.
سختیان: چەرمی ئەستوُری لەدەباغ دراو فا ساغری، کیمخت.
سخر: زنج، ماڵی لەقامیش فا کوخ از نی.
سخڕك: زنجی پچکۆلە فا کلبه کوچك از نی.
سخرە: سخار فا زمین غیرقابل کشت.
سخمە: زوخمە، ئێلەك فا یلك.
سخڵەت: داماو، سەرگەردان، دودڵ فا درمانده.
سخورمە: بەمشت لێدان فا با مشت زدن.
سخێف: دژوُن، دژمان، جوێن، جنێو فا دشنام.
سداب: ئەسپەندەر فا سپند.

سداره: جۆرێ کڵاو ف نوعی کلاه.

سدان: ١) دەزگای پینەچیو ئاسنگەر؛ ٢) خەڕات، کەسێ قاپو ئامانی داری دروست دەکا ف ١) ابزار آهنگر و پینەدوز؛ ٢) خرّاط.

سده: رایەڵ، ئەورێزه بەنەی پۆی تیۆه دەدرێ ف تارهای بافتنی، مقابل پود.

سدێ کرن: رایەڵ کردن ف تارهای بافتنی را مرتب کردن.

سر: بای هێدیو له سەرخۆ، سروه، شنه، شیبا ف نسیم.

سڕ: ١) بای سارد؛ ٢) گۆفك، سەرانگوێلگ، جێ کۆی پەین؛ ٣) تەزیو؛ ٤) نهێنی، راز؛ ٥) چالاکیو بزاو، تونـدو تۆڵی: (تـه پیر بـوی سڕاته قەمری) ف ١) باد سرد؛ ٢) جای تودهٔ سرگین؛ ٣) کرخیده؛ ٤) راز؛ ٥) توان و تحرك.

سڕبری: سەرمابردو ف سرمازده.

سڕ بڕی: سەرمای زۆر توند ف سرمای شدید.

سڕبون: تەزین ف کرخیدن.

سرپ: کانگای قەڵایی ف فلز سُرب.

سرپاندن: سرتەکردن، سرکاندن، چپه کردن ف پچ‌پچ کردن.

سرپه: پچه، چپه ف نجوا، درگوشی.

سرپەسرپ: چپەچپ، پچەپچ ف درگوشی، پچ‌پچ.

سرت: ١) دڕك، چقـل؛ ٢) رەق، سەخت؛ ٣) زبـر؛ ٤) ئەركو ئازار؛ ٥) نەداریو دەستـەنگی؛ ٦) بەڵاو بەسـەرهـاتی ناخۆش؛ ٧) بەرزەفڕ، چاوله بەرزی؛ ٨) چپەچپ؛ ٩) چیای رژدو سەخت، هەڵەموت، هەزار بەهەزار ف ١) خار؛ ٢) سفت و سخت؛ ٣) خشن؛ ٤) درد و رنج؛ ٥) بینوایی؛ ٦) مصائب؛ ٧) بلندپرواز؛ ٨) پچ‌پچ، درگوشی؛ ٩) کوه بسیار سخت و مرتفع.

سرتغ: لاسار، سەرسەخت ف لجوج، یکدنده.

سرتوخورت: پچەپچ ف پچ‌پچ.

سرته: چپه، پچ، پچه ف حرف در گوشی، پچ‌پچ.

سرتەسرت: چپەچپ ف پچ‌پچ.

سرتی: ١) چونـەپێشی ئازایانه، بوێری؛ ٢) چەموشی؛ ٣) دڵڕەقی؛ ٤) توندو تیژی؛ ٥) لەمپەرو بەرگر ف ١) تهوّر، جسارت؛ ٢) چموشی؛ ٣) سنگدلی؛ ٤) شدّت؛ ٥) مانع.

سڕد: ١) تازه گوڵی خەله؛ ٢) ڕەوەك ف ١) خوشهٔ نودمیدهٔ غلّه؛ ٢) رموك.

سڕدین: ١) تازه وەگوڵهاتنی خەلـه؛ ٢) رەوینـەوه ف ١) نو بـردمیدن خوشهٔ غلّه؛ ٢) رمیدن.

سرسـوم: کوپـەی زلی سەرقاپ‌دار بۆ ژاندنی ماست، نێرەی گڵین ف نوعی خم سرپوش‌دار.

سرشت: خۆکرد، خۆرست ف طبیعت.

سرشتی: خۆرسکاو ف طبیعی.

سرشك: ئەسر، ئەسرین، رۆندك، ئەشك ف اشك.

سرف: تەنها، هەربۆ ف صِرف، محض، فقط.

سرق: گیایەکی دەسچێنه له چەوەندەر دەکا، سڵق ف گیاهی از تیرهٔ چغندر.

سرك: قوشقی، رەوەك ف رموك، هیدخ.

سرکاسن: دەرمانی چەرم رەنگ کردن ف داروی رنگ کردن چرم.

سرکاندن: چپەکردن ف زیرلبی حرف زدن.

سرکاتن: سرکاندن ف زیرلبی حرف زدن.

سڕکردن: تەزاندن ف کرخانیدن.

سرکوهۆڕ: سرتەسرتی زۆر ف زیاد در گوشی حرف زدن.

سرکه: ١) سرته؛ ٢) ترشاوی کۆنی میوه ف ١) حرف زیرلبی؛ ٢) سرکه.

سرکەسرك: سرتەسرت ف نگا: سرتەسرت.

سڕکەوان: سەرەنوێلك، جێگەی پەینو پاڵ ف جای ریختن سرگین.

سرکـەیی: جۆرێ پارچـەی ئاوریشمی تەنکـه ژنـان بەسـەر خۆیانی دادەدەن، هەوری ف پارچهٔ کلاغی.

سرگ: سرك ف رموك.

سرگون: دورخرانەوه ف تبعید.

سرمه: گەردانه له زێڕ یان مراوری ف گردنبند طلایی یا مروارید.

سڕمەسڕم: هەراهەراو غەڵبەغەڵب ف همهمه و جنجال.

سرمیچ: میچ، سەقف ف سقف.

سڕنا: زوڕنا ف سرنا.

سڕناتك: زوڕناتك، گیایەکه بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

سڕناژەن: زوڕناچی ف سرنانواز.

سرنج: وردبونەوه، بیرلێ کردنەوه ف دقّت.

سرنج‌دان: به وردی لێ‌ڕوانین ف دقّت کردن.

سرنجك: بەسەرهاتێ له خەودا که پشو له نوستو دەبڕی، موته، موتەکه ف کابوس.

سرنجه: زیخو رەڵمی لێك دراو ف شن و ماسهٔ مخلوط.

سرنجیانه: ناوی گوندێکه لەلای سنه ف نام دهی است.

سرنگ: دەرزی دەرمان دەلەش کردن، شرینقه، ئاودوزەك ف سرنگ.

سرنگا: بالگه، باڵشت ف بالش.

سڕنی: عەڕابەی کەڵان، عەرەبانەیەك که دوکەڵ دەیان کێشا ف ارادەای که گاوان می‌کشند.

سرو: له دوای وشەی چەقه دێت واتا: بێژ: (کابرا چەقەسروێه) ف بعد از کلمهٔ «چەقه» بەمعنی گوینده.

سروت: لاسکی گەنمو جۆ، کلۆش، ساقەتەی دەخڵ ف ساقهٔ گندم و جو.

سروچـك: گونـدێکی کوردستـانـه بەعسی وێرانی کرد ف از آبادیهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سرود: گۆرانی نیشتمانی، نەشید ف ترانهٔ ملّی، سرود.

سروش: فرشتەی پەیام‌بەر، جبرائیل ف جبرئیل.

سروشت: سرشت ف طبیعت.

سروشتی: سرشتی ف طبیعی.

سروه: بای بسکان، شنەبا، شنه، کزەبا ف نسیم، ایاز.

سره: نۆبه، نۆره، باو ف نوبت.

سڕه: ١) باگر؛ ٢) بای سارد؛ ٣) ریخو شیاکەی پەستاوتەی وشك، کەمره؛

۴) شه‌خته‌ی پایز ف ۱) باد راه؛ ۲) باد سرد؛ ۳) سرگین لگدمال شدهٔ خشك و سفت؛ ۴) سرمای نابهنگام پائیز.

سره‌فت: ئۆقره، ئارام، داسه‌کنان ف آرامش تن.

سره‌فتن: ئۆقره گرتن، هه‌دادان ف آرام شدن.

سره‌وان: ۱) سره‌فتن؛ ۲) لێدان، بڕوانه تێ سره‌واندن ف ۱) آرام شدن؛ ۲) زدن.

سره‌واندن: ۱) ئارام کردن؛ ۲) تێ سره‌واندن ف ۱) آرام کردن؛ ۲) زدن.

سره‌وانن: سره‌واندن ف نگا: سره‌واندن.

سره‌وت: سره‌فت ف آرامش تن.

سره‌وت کردن: ئارام کردن ف آرام کردن.

سره‌وت گرتن: ئارام بوُن، ئۆقره گرتن ف آرام گرفتن.

سره‌وتن: سره‌فتن ف آرام شدن.

سره‌وین: سره‌وان ف نگا: سره‌وان.

سڕی: ۱) ته‌زین؛ ۲) ئه‌سترِی، مالّیه‌وه ف ۱) بی‌حسّی؛ ۲) زدود، پاك کرد.

سرێش: چرێش، ئه‌سرێلك، سترك ف سریش.

سرێشله‌مه: کاری ناته‌واو ف کار ناتمام.

سرێشمه: ۱) سرێشه‌جاڕ؛ ۲) ناوی گوندێکه له کوردستان ف ۱) سریش زار؛ ۲) نام دهی در کردستان.

سریلاوا: ناوی گوندێکه له کوردستانی موکری ف نام دهی.

سریله: ۱) مه‌لێکی پچوُکی جوانه دو په‌ڕی وه‌ك دوشاخ لێ به‌رز بۆته‌وه؛ ۲) جانه‌وه‌رێکی پچوکی وه‌ك کولله‌یه جیره‌جیر ده‌کا، سیسرك ف ۱) چکاوك؛ ۲) جیرجیرك.

سڕیمه: تاسیر، ژانی به‌هۆی برینداربون‌و... ف تأثیر، درد در اثر زخم و...

سڕین: ئه‌سترِین ف زدودن، پاك کردن.

سرینچك: به‌ری دارێکی دڕکاوی گه‌لابۆری زه‌یتونیه تێکولّی سوُره له‌ناوه‌وه وه‌ك ئارد ده‌چێ، سنجو، لاسی ده‌سچێن ف سنجد.

سرینچکه‌تالّه: جۆرێ سرینچك ف نوعی سنجد تلخ.

سڕینه‌وه: ۱) ئه‌سترِینه‌وه، بردنی په‌لّه یان خه‌ت؛ ۲) خاوێن کردنه‌وه به په‌ڕۆو... ف ۱) ستردن، زدودن؛ ۲) پاك کردن با دستمال و...

سریوه: ۱) سروه، شنه، بای بسکان؛ ۲) جریوه‌ی چۆله‌کان؛ ۳) زریوه‌ی ئه‌ستێره ف ۱) نسیم؛ ۲) جیك‌جیك گنجشکان؛ ۳) چشمك ستاره.

سزا: ۱) پاداشت؛ ۲) ده‌ردو ئازار؛ جزیا ف ۱) پاداش؛ ۲) رنج و آزار.

سزاچه‌شتن: توُشی ره‌نج‌و ئازار بوُن ف درد چشیدن.

سزاچه‌شین: سزاچه‌شتن ف درد چشیدن.

سزاچێشتن: سزاچه‌شتن ف دردچشیدن.

سزاخانه: جێگه‌ی ئازاردان ف شکنجه‌گاه.

سزاخواردن: توُشی ئازاربوُن ف آزار چشیدن.

سزادان: ۱) پاداشت دانه‌وه؛ ۲) ئازاردان ف ۱) پاداش دادن؛ ۲) آزردن.

سزادانه‌وه: ۱) تۆلّه‌بۆکردنه‌وه؛ ۲) تۆلّه لێ سه‌ندنه‌وه ف ۱) جبران کردن؛ ۲) انتقام گرفتن.

سزاو: ئاوی له ماستی ناو توُره‌که تکاو ف آبی که از ماست کیسه آید.

سزْك: ۱) ئاوی په‌نیر که لۆرکی لێ ده‌گرن؛ ۲) تیژاوی دۆ که ده‌کرێته شیرێژ ف ۱) آب پنیر که لور سازند؛ ۲) تیزاب دوغ که شیراز سازند.

سزگ: سزك ف نگا: سزك.

سزه: ته‌زوُی سه‌رما ف سوز سرما.

سژ: زج، زچ، سج، قڕنو ف نگا: زج.

سس: شل‌و ول، خۆنه‌گرتو ف سُست.

سسارك: سیسارگ ف کَرکَس.

سست: سس ف سُست.

سست‌وپه‌له‌شت: ته‌مه‌ڵ‌و له‌کارنه‌زان ف تنبل و بی‌مهارت در کار.

سسته‌په‌له: ته‌مه‌ڵ له کارو لێ نه‌زان ف دستپاچه و تنبل.

سسته‌سست: خۆبواردن له کار ف اهمال کردن در کار.

سسته‌ك: زه‌وی شلی ناپته‌و ف زمین سست و نامحکم.

سستی: شل‌و شه‌وێقی، ته‌مه‌لّی، له‌ش گرانی ف سستی.

سسلّه: زنجیرۆکه‌ی زه‌نبه‌ر ف زنجیر زینتی.

سسه: سسته‌ك ف نگا: سسته‌ك.

سسێ: ژماره سێ ف عدد سه.

سسی: دانۆکه که‌نگر ف کنگردانه.

سعوُتی: بڕنوتی ف انفیه.

سعوُد: به‌خت، تالّه، تالح ف بخت.

سغ: سخ ف نگا: سخ.

سفارشت: ڕاسپاردن ف سفارش.

سفت: سخ ف سفت تنیده.

سفتاح: هه‌وه‌ڵ فرۆش، ده‌شت ف استفتاح، دستفال، دشت.

سفت‌بوُن: سخ‌بوُن ف سفت شدن.

سفتۆ: بۆگه‌ن ف بدبو.

سفتۆبوُن: داهێزان، له‌ش گران بوُن، نیوه نه‌خۆش ف کِسِل.

سفت‌وساده: بێ ڕوُده‌روایسی، ره‌پ و ڕه‌وان ف رك و صریح.

سفتوسۆ: چوزانه‌وه‌ی برین ف سوزش زخم.

سفتۆك: میوه‌ی گه‌نیوی رزیو ف میوهٔ گندیده.

سفت‌وسوّل: سخی ساف‌و لوُس ف سفت و صاف.

سفت‌وسوێ: سفت‌وسۆ، چوُزانه‌وه، توُزانه‌وه ف سوزش زخم.

سفته: ۱) ساویاو، حولی‌بوُگ؛ ۲) ڕیایی، روبینی؛ ۳) پسوُله‌ی حه‌والّه؛ ۴) گیایه‌که بۆ مالّات؛ ۵) سوُتاو ف ۱) ساییدهٔ صاف شده؛ ۲) تملّق؛ ۳) سفته؛ ۴) علفی است؛ ۵) سوخته.

سفته‌ك: دارێکه به‌رێکی شیرین ده‌داو گه‌لّای له گه‌لّای زه‌یتون ده‌کا ف درختی است جنگلی.

سفتی: توندی ته‌نراو ف سفتی بافت.

سفتیك: ده‌شتایی له نێوان کێوان ف جلگه در دره، وادی.

سفر: نوخته له نوُسینی ژماره‌دا، نوخته‌ی به‌تالّایی ف صفر.

سفره: که‌وڵی نان، خوان ف سفره.

سفره‌بڕ: سیسرکی مالّی، سیسرکه ف جیرجیرك.

سفره‌بڕه: سفره‌بڕ ف جیرجیرك.

سفره‌چی: خزمه‌تکارێ که به نان‌و خوان ڕاده‌گا ف گارسن.

سفره‌مار: ره‌قه‌مار، جۆرێ ماره ده‌ڵێن ورگی ئاواڵه ده‌کاته‌وه مێش‌و مۆزی لێ ده‌نیشتن‌و له‌پڕ ورگی وێك دێته‌وه به‌وه ده‌ژی ف نوعی مار که گفته می‌شود شکمش باز می‌شود.

سفره‌ی فه‌قێ‌یان: هه‌شت ئه‌ستێره‌ن له نێوان برجی دوپشك‌و ته‌رازودا ف هشت ستاره در میان برج عقرب و میزان.

سفره‌ی فه‌قیران: سفره‌ی فه‌قێ‌یان ف نگا: سفره‌ی فه‌قێ‌یان.

سفری: ئه‌ستێ‌و به‌ردی تفه‌نگی ڕاو ف سنگ آتش‌زنهٔ تفنگ سر پر.

سفـــك: ۱) به‌رهـــه‌یوان؛ ۲) سوُك، دژی گران‌و سه‌نگین؛ ۳) کۆست، له‌مپه‌ر، بڵندایی سه‌ره‌ڕێگه ف ۱) ایوان خانه؛ ۲) سبُك؛ ۳) مانع در راه.

سفکی: دژی قورسی‌و سه‌نگینی ف سبُکی.

سفکێ: ناوی گوندێکه له کوردستان ف نام روستایی است.

سفلیس: نه‌خۆشیه‌که شه‌رمی نێر و مێ داده‌گرێ ف سفلیس.

سفن: ماك، بنه‌ما، ره‌گ‌و ریشه ف اصل، بیخ و بن.

سفنـك: هیم، خیم، ته‌مه‌لـه، به‌ردی بناخه، بناغه ف اسـاس بنای ساختمان.

سفنێ: ناوی گوندێکه ف نام دهی است.

سفـور: ۱) گه‌سك ده‌ری کۆڵان؛ ۲) ژنه شارستانی بێ ڕوپۆش ف ۱) رفتگر؛ ۲) زن شهری بی‌حجاب.

سفۆر: جانه‌وه‌رێکه که‌وڵی به‌قیمه‌ته، سمۆره ف سمور.

سفۆری: بالاپۆش له که‌وڵی سمۆره ف جبّه از پوست سمور.

سفـه‌ت: ۱) په‌سن، تاریف؛ ۲) ئه‌مـه‌گ، وه‌فا: (زۆر بێ **سفه‌ته**) ف ۱) وصف؛ ۲) وفا.

سفی: سپی، چه‌رمگ ف سفید.

سفێده: سپێده، به‌ره‌به‌یان ف بامداد، پگاه.

سڤ: په‌رسڤ، جواو ف پاسخ.

سڤانده: سوانده ف لب بام.

سڤانك: گیایه‌که عه‌ره‌ب پێی ئێژن گونه‌ڕێوی ف گیاهی است.

سڤده: سه‌رده‌رانه به خشت هه‌ڵچنین ف نردهٔ آجری بالای در.

سڤ سڤیلك: مه‌لێکی پچوکی ره‌نگاوره‌نگه ف گنجشکسانی رنگارنگ.

سڤك: نه‌سه‌نگین، سفك ف سبك، کم‌وزن.

سڤکۆك: زۆرسڤك ف بسیار سبك.

سڤنك: گه‌سك ف جارو.

سڤنـگ: چنگـه‌کلۆشێ که پشتی گاگێره‌ی پێ ده‌ماڵن ف دسته‌ای از ساقهٔ غلّه که پشت گاو خرمنکوب را بدان تمیز کنند.

سڤۆره: سمۆره، سفۆر ف سمور.

سڤۆری: جلکی له که‌وڵی سڤۆره ف لباس از پوست سمور.

سڤوُك: توتم، ترشی سماق ف سماق.

سڤی: سەر هێڵه‌گ، که‌په‌ك ف نخاله.

سڤێری: گیایه‌که له جۆ ده‌کا ف گیاهی جومانند.

سڤیشك: دودڵی، دڕدۆنگی ف بدگمانی.

سڤیك: ۱) میچ، بان له دیوی ژوُره‌وه؛ ۲) به‌رهـه‌یوانـۆکه؛ ۳) گه‌سك، گزگ ف ۱) سقف؛ ۲) تراس کوچك؛ ۳) جارو.

سڤیل: که‌سێ که جلکی ئوروپـایی له‌بـه‌ردابێ ف کسی که پوشاکش اروپایی است.

سڤیلانْك: زۆر سڤك ف بسیار سبك‌وزن.

سقـــان: ۱) پێشـه، ئێسـك، ئێسقـان، سخـان، هه‌ستی: ۲) تیژکـردن‌و سوُنه‌وه‌ی تیخ ف ۱) استخوان؛ ۲) تیز کردن تیغ.

سق سق: جیڕه‌جـیڕ. بۆ ده‌نـگی ده‌رگای شڕو که‌وشی *تازه ده‌ڵێن* ف صدای در کهنه و کفش تازه.

سقڵ: نه‌خۆشی خواردن نه‌تواندنه‌وه، گرفت، ئینته‌لا ف بیماری امتلا، رودل.

سقمه: ژنی تێرگۆشتی له‌بار ف زن چاق و خوش‌تیپ.

سقێف: سخێف، جوێن، دژوُن، دژمان ف دشنام.

سك: ۱) زگ، ورگ‌وناو؛ ۲) پیزه، تۆل؛ ۳) ناحه‌ز، ناشیرین ف ۱) شکم؛ ۲) جنین؛ ۳) نازیبا، زشت.

سکاسن: ده‌رمانی چه‌رم ره‌نگ کردن ف داروی رنگ چرم.

سکـالا: ۱) وتـو وێژی خۆشـه‌ویستانه، رازو نیاز؛ ۲) گله‌یی، لۆمه؛ ۳) شکایه‌ت، گله؛ ۴) بیری چاره ف ۱) رازو نیاز؛ ۲) گله؛ ۳) شکایت؛ ۴) چاره‌جویی.

سکـالـه: ۱) شکـات، شکایه‌ت، داد؛ ۲) پاڕانه‌وه ف ۱) شکایت؛ ۲) التماس، لابه.

سکان: ۱) چه‌سپین، لکان؛ ۲) جنێو، دژمان ف ۱) چسبیدن؛ ۲) دشنام.

سکـانْن: ۱) چه‌سپاندن، لکاندن: ۲) جوێن‌دان ف ۱) چسبانیدن: ۲) دشنام دادن.

سك‌به‌ردان: زگ به‌ردان ف کنایه از پرخوری.

سکپ: بن‌ڕێسمه ف چوب پاشنهٔ در.

سکپڕ: زکپڕ ف حامله.

سکتـان: گونـدێکی کوردستـانه به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سکتر: بێده‌نگ له ناچاری: (**سکتر به** واتا: بێده‌نگ به) ف خاموشی از ناچاری، خفه‌شدن.

سکچوُن: زگچوُن ف اسهال.

سکدار: ئاوس، زگدار ف آبستن.

سکدڕاو: زگدڕاو ف کنایه از پرخور.

سکر: ۱) پالوێنه‌ی له تۆڵ چندراو؛ ۲) به‌ربه‌ندی ئاو به تۆڵ‌و گیا ف ۱) پالونهٔ از ترکه؛ ۲) سدّ آب از ترکه و گیاه.

سکرۆین: زگچوُن ف اسهال.

سکزل: زگزل ف شکم گنده.

سك‌سوُتان: زگسوُتان ف کنایه از مرگ فر زند.

سکف: سکپ ف نگا: سکپ.

سك کردن: زگ کردن ف نگا: زگ کردن.

سککـه: ۱) گوڵمیخ؛ ۲) سکـه، پاره‌ی له کانـزا، قه‌ره‌پوڵ ف ۱) میخ

طویله؛ ۲) سکّه، پول فلزّی.

سکڵ: پۆلو، پۆل، پەنگر، پەرەنگ، پەن، پن ف اخگر.

سکڵ فوُ: گەمەیەکە سکڵ بە دەرزیو بەنێکەوە هەڵداوەسنو بەرەو یەکتر فوی لێ دەکەن. سکڵی بەفوان ف نوعی بازی با اخگر.

سك لەوەڕێن: زگ لەوەڕێن ف سورچران.

سکڵی بەفوان: سکڵ فوُ ف نگا: سکڵ فوُ.

سکماك: زگماك ف مادرزاد.

سکن: زگن، زگزل ف شکمو، شکم گنده.

سك‌نانەسەر: زگ‌نانەسەر ف کنایه از پرخوری.

سکور: ستۆکرۆك، سورێنچکە ف خرخره، سرخ‌نای.

سکورد: ستۆکرۆك ف خرخره.

سك‌وزا: زگ‌وزا ف زادو ولد.

سکوزان: سکوزا، زگوزا ف زادو ولد.

سکوم: تەرحو دیدار، سەرو سەکوت ف سیما.

سکـە: ۱) سکـوم؛ ۲) یارە، لەسکەدراو، زێڕ یان زێوی دەقالب کراوی نوسراو ف ۱) سیما؛ ۲) سکّه.

سکەشۆرە: زگچوُن ف اسهال.

سکەشۆرێ: زگچوُن ف اسهال.

سکەڵ: سکڵ ف اخگر.

سکەنجەبین: ئەسکەنجەبین، ئەسکەنجەمین ف سکنجبین.

سکەنجەمین: ئەسکەنجەبین ف سکنجبین.

سکێشە: زگ‌ئێشە ف شکم‌درد.

سگار: جگەرە ف سیگار.

سگڵ: بالوُك، بالوُکە ف زگیل.

سگوڕ: گوێلکی زۆر قەڵەوی غلوُر ف گوسالۀ چاق و مغرور.

سگین: گانی سەگ، جوت‌بوُنی سەگی گۆڵو دێڵ ف جفت‌گیری سگ.

سل: ۱) تەپەگوُ؛ ۲) دەردە باریکە؛ ۳) توُڕەو قەڵس ف ۱) یك تکه مدفوع؛ ۲) بیماری سل؛ ۳) خشمناك.

سڵ: سرك، رەوەك ف رموك.

سڵا: بەرزاییان، بڵندان ف بلندیها.

سلاح: ۱) چەك، ئەسپـابی شەڕ؛ ۲) سوکـەڵەناوی سەلاحەدین ف ۱) جنگ‌افزار، سلاح؛ ۲) مخفف نام صلاح‌الدّین.

سلار: تخێل، راست بەعەرزا درێژبوُگ ف دراز کشیده بر زمین.

سلاربوُن: تخێل‌بوُن ف راست دراز کشیدن.

سلاربـوُنـەوە: ۱) تخێل‌بوُن؛ ۲) برێتی لە مردن ف ۱) دراز بر زمین افتادن؛ ۲) کنایه از مردن.

سڵاڤ: وشەی دۆست بە دۆست لە کاتی توُش‌بوندا ف درود، سلام.

سڵام: سڵاڤ ف سلام.

سڵامالێ: سڵاڤ، سەلام مەلێك ف سلام علیکم.

سڵامانە: دیاری لە سەفەر هێنان ف رەآورد سفر، ارمغان.

سڵامەت: ساق، ساخ ف سلامت.

سڵامەتی: ساقی، ساخی، ساغی ف سلامتی.

سڵامەلێ: سڵامالێ، سڵاڤ ف سلام علیکم.

سڵامەلێك: سڵاڤ، سڵامالێ ف سلام علیکم.

سڵان: سڵا، کێوان، بڵندیان ف بلندیها، کوهساران.

سڵاو: ۱) سڵاڤ؛ ۲) پارسەنگی تەرازو ف ۱) سلام؛ ۲) پارسنگ ترازو.

سڵاوات: پەسنی پێغەمبەردان بە دەنگی بەرز ف صلوات بر پیغمبر.

سڵاودانـەوە: ۱) تۆزێك گران‌کێشـانی تەرازو بۆ دڵخۆشی کڕیار؛ ۲) وشەی قوتاربونی نوێژ ف ۱) خاطرانه کمی گران کشیدن ترازو؛ ۲) سلام پایان نماز.

سڵاوەت: سڵاوات ف صلوات بر پیغمبر.

سڵاوەتە: ناوی گوندێکە ف نام دهی است.

سڵبوُن: ۱) قوت‌بوُن، سرك‌بوُن؛ ۲) توُڕەبوُن، قەڵس‌بوُن ف ۱) ئامادۀ رم شدن؛ ۲) خشمگین شدن.

سلبین: سڵبوُن، توُرەبوُن ف خشمگین شدن.

سڵپ: ۱) تڵف، تڵتە، تڵپ؛ ۲) تەپ، تەوەزەل ف ۱) تفاله؛ ۲) سست و تنبل.

سڵتان: سولتان، سان ف سلطان.

سڵتان‌سەر: تەیلەسەر ف تارك.

سلتێنی: زەوی بەشیَ دوروۆژە جوُت ف زمین به‌اندازۀ دو روز شخم زدن با گاو.

سلخە: ۱) ڕنو، کڵێڵە، ڕنی؛ ۲) گاشەبەردی زل ف ۱) بهمن؛ ۲) صخرۀ بزرگ.

سلسار: بێ‌شەرم، سەرسەری ف بی‌شرم.

سلساردبوُنەوە: برێتی لە مردنی ناخۆشەویست ف کنایه از مرگ بدسگال.

سلسارد کردنەوە: برێتی لە کوشتنی ناخۆشەویست ف کنایه از کشتن دشمن.

سڵسڵە: سسڵە ف زنجیر زینتی.

سلسەردبوُنەوە: سلساردبوُنەوە ف کنایه از مرگ بدسگال.

سلسەردەوبوُن: سلساردبوُنەوە ف کنایه از مرگ بدسگال.

سلف: سڵپ، تڵپ ف تفاله.

سڵق: سرق ف نگا: سرق.

سڵقاو: شێوی سڵق ف آش «سرق».

سڵقی ڕوُت: برێتی لە روُت‌و نەداری بێ هیچ شت: (چـەند ساڵە هەوڵ ئەدەیت‌و گەلـێ **روُت تری لە سڵق**) «شێخ رەزا» ف کنـایه از لات آسمان جل.

سلك: ۱) سرك، رەوەك؛ ۲) سڵق، سرق ف ۱) رموك؛ ۲) نگا: سرق.

سلکاندن: دورەپەرێزی لە خەڵك ف انزوا.

سڵ کردن: ۱) رەوینەوە؛ ۲) شەرم کردن لە روی خەڵکا ف ۱) رمیدن؛ ۲) خجالت کشیدن.

سلکیان: سڵ کردن، رەوینەوە ف رمیدن.

سلکێ سۆر: چەوەندەری خۆماڵی ف چغندر.

سلکین: سلکیان ف رمیدن.

سلم: ڕەو، قوشقی بوُن [ف] رم.
سلّماس: ناوچەو شارێکە لە کوردستان[ف] ناحیە و شهری در کردستان.
سلماستك: گیایەکە [ف] گیاهی است.
سلمته: بژار [ف] وجین.
سلمو: ڕەوەك [ف] رموك.
سلۆ: سوکەڵە ناوی سلێمان [ف] مخفف سلیمان.
سلۆری: گڕی ئاگر، پێت [ف] گُر آتش.
سلۆقان: هۆزێکی کوردە [ف] عشیرتی از کُردزبانان.
سلۆم: هۆزێکی کوردە [ف] عشیرتی از کردزبانان.
سلوُهی: سلتینی [ف] نگا: سلتینی.
سلەم: پەیژە، پەیجە [ف] نردبان.
سڵەمـان: ۱) ڕەوکردن؛ ۲) سوکەڵە ناوی سولەیمان [ف] ۱) رمیدن؛ ۲) مخفّف سلیمان.
سڵەمانەوە: ڕەوینەوە [ف] رم کردن.
سڵەمکە: گیایەکە لە دوکلێو ی دەکەن [ف] گیاهی است خوراکی.
سڵەمە: ڕەو [ف] رم.
سلەمەڕ: چەند پشکەڵی تەڕی پێکەوە نوُساوی مەڕ [ف] چند پشکل بهم چسبیده و خیس گوسفند.
سڵەمیانەوە: ڕەوینەوە [ف] رم کردن.
سڵەمینەوە: ڕەوینەوە [ف] رم کردن.
سلەوجە: نەخۆشیەکە بۆ بەز [ف] نوعی بماری گوسفند.
سلەوجێ: سلەوجە [ف] نگا: سلەوجە.
سلی: ۱) ڕەوەکیەتی؛ ۲) توُڕەیی، قەڵسی [ف] ۱) رمیدگی؛ ۲) خشم.
سڵی: ڕەوەکیەتی [ف] رمیدگی.
سلێمان: ناوە بۆ پیاوان [ف] سلیمان، نام مردانه.
سلێمان کەندی: ناوی گوندێکە لە کوردستان [ف] نام روستایی است.
سلێمـانی: ۱) جۆرێ موروُی ژنـانـە؛ ۲) جۆرێ ترێ؛ ۳) شارێکە لە کوردستـان [ف] ۱) نوعی مهرهٔ زینتی؛ ۲) نوعی انگور؛ ۳) شهری است در کردستان.
سڵێمانی: ۱) موروُی سلێمانی؛ ۲) نازناوی پەپوە: (پەپوسڵێمانی) [ف] ۱) نوعی مهرهٔ زینتی؛ ۲) لقب هدهد.
سم: ۱) سەرپەڕی ڕەقی پەلی ئاژەڵو وڵاخە بەرزە؛ ۲) پاشگری بەواتا: کونکەر [ف] ۱) سم چهارپا؛ ۲) پسوند بەمعنی سوراخ کننده.
سما: کونکرا [ف] سوراخ شد.
سمات: کەمرە، گەمڕە [ف] سرگین سفت لگدمال شده.
سمـاتـە: ۱) بەردێکی ڕەشی زبر و زۆر سەختە؛ ۲) قاقەزێکی زبرکراوە ئاسنو داری پێ لوُس دەکەن [ف] ۱) سنگی سیاه و سخت؛ ۲) سنباده.
سماخ: ئاودانی تیخ [ف] آب دادن تیغ.
سماخکری: تیخی ئاودراو [ف] تیغ آبدیده.
سمـارتـە: ۱) سمـاتـە؛ ۲) سمتـاش، ئامـرازی سم تاشین بە دەست ناڵبەندەوە [ف] ۱) سنباده؛ ۲) سمتراش.
سماق: توتم [ف] سماق.
سماقان: ۱) شوێنێ کە زۆری دارسماق لێ ڕواوە؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان [ف] ۱) سماقزار، محل رویش سماق؛ ۲) نام دهی در کردستان.
سماقاو: چێشتی سماق، مزراویلکە، جل بڕۆکە [ف] آش سماق.
سماق پالاّن: پاڵوێنەی کانزا بۆ پاڵاوتنی برنج، سوُزمە [ف] پالونهٔ فلزّی، برنج پالا، شیپ پالا، آبکش.
سماق دەرێنان: برێتی لە جەزرەبەدانی زۆر [ف] کنایە از آزار دادن بسیار.
سماق شیرنی بچوُك: گوندێك لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان ویران کردند.
سماق شیرنی گەورە: گوندێك لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان ویران کردند.
سمـاقلوُ: گونـدێك لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان ویران کردند.
سمـاقـوڵی سەرچاوە: گوندێك لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان ویران کردند.
سماقوڵی گرتلە: گوندێك لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان ویران کردند.
سماقە: لەش ڕەقبوُن لە سەرماوە، ڕەوەنج، ڕەقیتە [ف] نوعی بیماری دام.
سماقیـە: گوندێکی کوردستـانە لەلای دیاربەکر [ف] از روستـاهای کردستان.
سمان: کونبون [ف] سوراخ شدن.
سماندن: کونکردن [ف] سوراخ کردن.
سماو: کونکراو [ف] سوراخ شده.
سمایل: سوکەڵەناوی ئیسماعیل [ف] مخفّف اسماعیل.
سمـایلاوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای کردستان کە بعثیان ویران کردند.
سمبڕ: ئامرازی سمتاشین، سمارتە [ف] سمتراش.
سمبل: ئاوێ کە بەخێر دەدرێ [ف] آب خیراتی.
سمبلاك: زەردەماسی [ف] ماهی اوزونبرون.
سمبـــلانـدن: تازە سمێڵ بۆربـوُن، تازە خەتدان [ف] پا در سن بلوغ گذاشتن پسران.
سمبۆرە: سفۆر، سقۆر، سمورە [ف] سمور.
سمبەری: جۆرێ داری بێبەر [ف] درختی است بی‌ثمر.
سمبێل: ۱) موُی پشت لێوی پیاو، سمێڵ؛ ۲) گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد [ف] ۱) سبیل؛ ۲) از روستاهای کردستان کە بعثیان ویران کردند.
سمبێڵ: سمبێل، سمێڵ [ف] سبیل.
سمبێڵ بۆق: سمێڵ قیت، برێتی لە مرۆی ئازاو لەخۆ بایی [ف] کنایە از شجاع و مغرور.
سمبێڵ شۆڕ: برێتی لە مرۆی بێ ئاکـارو بێ ویجـدان [ف] کنـایە از بی‌وجدان و تبهکار.
سمبێلۆك: گوڵێکی بۆنخۆشە [ف] گُلی است خوشبو.

سمبێلەك: زەردەماسی [ف] نوعی ماهی زردرنگ.

سمپارە: کاغەزی تەختەو ئاسن لوُس کردن، سماتە [ف] سنبادە.

سمت: ۱) کونی دەسکرد؛ ۲) ئەستورایی بەر کەمەر، لاقوُن: (گیر نەبو دەستم لەبەر لوُسی بە **سمتی** خڕیەوە) «شێخ رەزا» [ف] ۱) سوراخ مصنوعی؛ ۲) باسن.

سمتاش: سمبڕ [ف] سمتراش.

سمتاندن: کون کردن [ف] سوراخ کردن.

سمتراش: سمبڕ [ف] سمتراش.

سمتن: کون کردن [ف] سوراخ کردن.

سمتوساتان: دیمەنی سمتی ژنی جوان [ف] منظرهٔ باسن خوشگلان.

سمتۆك: کون کەر [ف] سوراخ کننده.

سمتۆڵ: سمت، لاقوُن، کەفەلی مروّ [ف] باسن.

سمتە: وردی زوّری پێکەوە نوساو، توّلا [ف] نگا: توّلا.

سمتەراش: سمبڕ [ف] سمتراش.

سمتەگڵ: گڵی پێکەوە چەسپاوی زەلام، سندە، کلوّ [ف] کلوخ.

سمتین: کون کردن، سمین [ف] سوراخ کردن.

سمدار: جانەوەری بەسم [ف] دارای سُم.

سمدمد: خەزایی، عایلەمەن [ف] سار ملخ خوار.

سمڕ: سڕمە [ف] جنجال.

سمڕاخە: چلکی گوێ [ف] چرك گوش.

سمڕاو: پیاوی پتەوی توندگوّشت [ف] قوی بنیهٔ بهم آمده، توپر.

سمڕسمڕ: هەراو دەمەقاڵە [ف] جنجال و نزاع.

سمڕە: پاشڵی دوُگی مەڕو بەران [ف] دنبالهٔ دُمبهٔ گوسفند.

سم ڕەشی: نەخوّشیەکی ئاژەڵە [ف] نوعی بیماری دام.

سمسا: گیایەکی بوّن خوّشە [ف] گیاهی خوشبو.

سمسار: دەلاّلی بازار [ف] سمسار.

سمسارك: مردارخوّرێکی سپی بوّرە، سیسارگ [ف] کرکس.

سمسك: نەفەس پیس، چاوپیس، شوُم [ف] نحس، شوم.

سمسێر: سمسار [ف] سمسار.

سمسیرە: تلفی ترێی گوشراو، تلتەهەنگوُر [ف] تفالهٔ انگور آبگیری شده.

سمقە: زەوی نەرم و راست کە بێ جوت لێ دان چەلتوُکی لێ دەچێنن [ف] زمین هموار نرم که بدون شخم شالی در آن می کارند.

سمکاك: بەری گیایەکە بوّ دەرمان دەشێ [ف] دانهٔ گیاهی دارویی.

سمکوّ: ۱) سوکەڵەناوی ئیسماعیل؛ ۲) دەست بەزەویدا کوتانی ئەسپ [ف] ۱) مخفّف اسماعیل؛ ۲) سم بر زمین کوبیدن اسب.

سمکوت: جێگەی بە سم کوتراو [ف] با سُم کوبیده شده، لگدکوب.

سمکوّت: کەفچی گەورەی دار [ف] قاشق بزرگ چوبین.

سمکوّد: سم گەورە، پەسنی ئەسپی رەسەنە [ف] از مشخصات اسب اصیل، پیل سم.

سم کوّدك: سم گەورە، پەسنی ئەسپی رەسەنە [ف] پیل سم.

سم کوردك: سمکوّد [ف] پیل سُم.

سمکوّك: گیایەکە بوّ دەرمان دەشێ [ف] گیاهی است طبّی.

سمکوّڵ: سم بەزەویدا کوتانی ئەسپ، سمکوّ [ف] سم بر زمین کوبیدن.

سمکوّڵان: سمکوّڵ [ف] نگا: سمکوّڵ.

سمکولی: نەخوّشی سمی ئاژەڵ [ف] بیماری سم حیوان.

سمڵ: ۱) گیایەکە بنێکی بوّن خوّشی هەیە، سوّتکە؛ ۲) گوڵێکی وەنەوشی بوّن خوّشە؛ ۳) گەردانەی مێخەك، مێخەکبەند [ف] ۱) مشك زمین؛ ۲) گیاه سنبل؛ ۳) گردنبند از میخك.

سمنج: ۱) رژد، رەزیل؛ ۲) سەرسەخت و نەگونجاو [ف] ۱) خسیس؛ ۲) ناباب و سرسخت.

سموّ: ۱) مەتکەو، ئامرازی شت کون کردن؛ ۲) سوکەڵەناوی ئیسماعیل [ف] ۱) متهٔ سوراخ کردن؛ ۲) مخفّف اسماعیل.

سموچك: قەڵشاوی ناو سم، نێوان سمی ئاژەڵی دوسم [ف] شکاف سم حیوان.

سموّر: سفوّر، سفوّرا [ف] سمور.

سموّرتە: ساموّرتە [ف] بند فتراك.

سموّرچکە: سموچك [ف] شکاف سم حیوان.

سموّرە: سفوّر، سفوّرا [ف] سمور.

سموّقی: ۱) بەرەنگی سماق؛ ۲) هوّزێکی کوردە [ف] ۱) بەرنگ سماق؛ ۲) عشیرەای است کرد.

سموّلەك: سموّرە [ف] سمور.

سمە: ۱) مەتکەو، ئامرازی کون کردن؛ ۲) سوکەڵەناوی ئیسماعیل [ف] ۱) متە؛ ۲) مخفّف اسماعیل.

سمەخرتە: ۱) جانەوەرێکی دەست و پا کورتە؛ ۲) برێتی لە باوەعەمرە [ف] ۱) حیوانی است دست و پا کوتاه؛ ۲) کنایە از کوتولە.

سمەخوّرکە: نەخوّشیەکی ماڵاتە [ف] نوعی بیماری دام.

سمەر: ساقەتە دەخڵی وردکراو، کا [ف] کاه.

سمەری: کای کوّن و ڕزیو [ف] کاه کهنه و پوسیده.

سمەسا: کونەدیواری بابوێر [ف] سوراخ بادکش در دیوار.

سمەشلە: نەخوّشی سمی ئاژەڵ، سمکولی [ف] بیماری سم حیوان.

سمەشەلە: سمەشلە [ف] نگا: سمەشلە.

سمەك: کونکەر، مەتکەو، سمە [ف] متّە.

سمە کوتێ: سمکوّڵ [ف] نگا: سمکوّڵ.

سمەلوّچکە: قیتکەی پشتی سمی ئاژەڵ [ف] زائدهٔ پشت سم چهارپایان.

سمەلەك: زەردەماسی [ف] ماهی اوزون برون.

سمەوچ: جوّرێ توّمی گەنم [ف] نوعی بذر گندم.

سمەوەج: جوّرێ گەنم [ف] نوعی گندم.

سمیارك: سمسارك [ف] کرکس.

سمیت: ۱) جوّرێ نانی بە ئاڵقەی رەق؛ ۲) چەمەنتوّ [ف] ۱) نوعی نان؛ ۲) سیمان.

سمیتك: ۱) چێشتی وردەساواری تراو، شلەبرُوش؛ ۲) بنەگیایەکە، گرالك [ف] ۱) آش بلغور آبکی؛ ۲) بوتەای صحرایی.

سمێڕ: پتەوی ئەندام [ف] محکم اندامی، توپری.

سمێڕیان: پتەو بوُنی ئەندام، تێك سمڕان [ف] محکم شدن اندام و بهم

آمدن، تو پر بودن.
سمێڵ: سمبێڵ ف سبیل.
سمێڵ‌بابر: ۱) سمێڵ زل؛ ۲) برێتی له خه‌ڵـك ترسێن و زۆردار ف ۱) سبیل کلفت؛ ۲) کنایه از بزن‌بهادر.
سمێڵه: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.
سمین: کون کردن ف سوراخ کردن، سفتن.
سمێنو: ناوی گوندێکه له نێو مه‌نگوڕان ف نام دهی در منطقهٔ «منگوڕ».
سن: ۱) سمته‌گڵ، کلۆ، که‌سته‌ك؛ ۲) جانه‌وه‌رێکی چکۆڵه‌ی خڕی بۆره به‌لای گه‌نمه؛ ۳) داری دولك که پێستی سه‌گ و نچیری پێ باده‌ده‌ن؛ ۴) لۆتکه‌ی چیا ف ۱) کلوخ؛ ۲) سن، آفت گندم؛ ۳) چوب دوشاخه که پوست حیوان را بدان تاب دهند؛ ۴) قلهٔ کوه.
سنارچه: گونـدێکی کوردستانه به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.
سنان: ۱) نه‌خۆشیه‌کی یه‌کسم کوژه؛ ۲) جوێنێکه ف ۱) نوعی بیماری کشندهٔ ستور؛ ۲) دشنامی است.
سنامه‌کی: گیایه‌که بۆره‌وان بوونی زگ باشه ف گیاهی است مسهل.
سنبل: گوڵێکه گه‌ڵاگوڵی وردی شینه ف سنبل.
سنپنگ: گیایه‌کی بۆن خۆشه ده‌گه‌ڵ ژاژی و په‌نیری ده‌که‌ن ف گیاهی خوشبو که با شیراز و پنیر آمیزند.
سنت: یێن ده‌فـه، شتێکـه هه‌نـگ *دیواری خه‌ڵیفی پێ سواغ ده‌دا* ف ماده‌ای که زنبور بر کندو مالد.
سنتر: زاروی بێ‌دای و بابی ئاواره ف یتیم بی‌سر پرست و آواره.
سنـج: ۱) دارسنجـو؛ ۲) زه‌نگـوڵه‌ی زل؛ ۳) ژاڵه، لوڕك ف ۱) درخت سنجد؛ ۲) زنگولهٔ بزرگ؛ ۳) خر زهره.
سنجاخ: ده‌رزیله‌ی زه‌نبه‌ر که له پێسیر یان له پرچ ده‌درێ ف زیوری است.
سنجاغ: ۱) سنجاخ؛ ۲) ناوی گوندێکه ف ۱) نگا: سنجاخ؛ ۲) نام دهی است.
سنجاف: په‌راوێزی جلك، که‌ناره ف سجاف.
سنجاق: سنجاخ ف نگا: سنجاخ.
سنجر: بڵێسه به‌رزبونه‌وه‌ی ئاگر ف شعلهٔ بلند آتش.
سنجران: بڵێسه‌داربونی ئاگر ف شعله‌ور شدن آتش.
سنجـرانـدن: وه‌بڵێسـه خستن، داخستنی ته‌نـدوور، ته‌ندوور نێڵدان ف افروختن تنور.
سنجرین: سنجران ف نگا: سنجران.
سنجك: ده‌فری گڵین بۆ بن بێشکه‌ی منال ف ظرف گلین زیر گهوارهٔ بچه.
سنجو: سرینچك ف سنجد.
سنجوق: ۱) رۆخڵه‌ی ئه‌ستوور؛ ۲) باسوخ ف ۱) رودهٔ کلفت؛ ۲) باسلق.
سنجۆق: دارده‌ستی سه‌ردادراو که منال له کایه‌دا ده‌یچه‌قێنن ف چوبی که کودکان در بازی بر زمین می‌کوبند.
سنجۆقێن: کایه‌ی سنجۆق ف بازی «سنجوق».

سنجه‌ق: ۱) سنجاخ؛ ۲) ناوچه، مه‌ڵبه‌ندێکی پچوك ف ۱) نگا: سنجاخ؛ ۲) بخش، ناحیه.
سنجه‌ی: ۱) سنجو؛ ۲) عه‌نناب، به‌رێکه له سنجو ده‌کا ف ۱) سنجد؛ ۲) عنّاب.
سنجی: ۱) سنجه‌ی؛ ۲) به‌ری دارێکه تامی ترشه ف ۱) نگا: سنجه‌ی؛ ۲) ثمر درختی است ترش‌مزه.
سنجێری: جۆرێ ترێ که بۆ دۆشاو په‌سنده ف نوعی انگور.
سندان: ۱) سنان؛ ۲) ده‌زگای شت له سه‌رکوتانی پینه‌چی و ئاسنگه‌ر؛ ۳) ته‌رزه‌جـوێنێکـه وه‌ك قوزه‌ڵقـورت ف ۱) نگـا: سنـان؛ ۲) سنـدان پینه‌دوزان و آهنگران؛ ۳) دشنامی است بجای کوفت و زهرمار.
سنداناوی: نه‌خۆش به ده‌ردی سندان ف بیمار «سنان».
سندانك: بستوگه، کوپه‌ڵه، کوپه‌ی چکۆڵه ف بستو، خم کوچك.
سنـداوا: گونـدێکی کوردستـانه به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.
سندروێك: دار به‌ستی مردوگوازتنه‌وه، تابوت ف تابوت.
سندریك: تابوت، سندروێك ف تابوت.
سندك: سمیتك ف آش بلغور آبکی.
سندم: پێوه‌ندی ئاسن ف شکال، پای‌بند آهنی.
سنـدوری: گوندێکی کوردستانه به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان به‌دست بعثیان.
سندوس: ناوچه‌یه‌که له کوردستان ف منطقه‌ای در کردستان.
سندوق: ۱) جانتای دارینی زل بۆ که‌ل و په‌لی ناو ماڵ؛ ۲) به‌لاگه‌ردان: (سنـدوقی سه‌ری کوره‌کـه‌ت، به سندوقی سه‌رت بم)؛ ۳) قه‌وان، گرامه‌فۆن ف ۱) صندوق؛ ۲) بلاگردان؛ ۳) گرام، گرامافون.
سنـدول: ده‌فـری له دار یان له به‌رد بۆ چه‌ڵتوك و ساوارکوتان ف ظرف چوبی یا سنگی برای شالی و گندم‌کوبی.
سندولان: ناوی گوندێکی شێخه‌دێیه ف نام دهی است.
سنده: سمته، تولا ف نگا: تولا.
سنده‌گل: سمته‌گڵ ف کلوخ.
سندی: هۆزێکی کورده له‌لای زاخۆ ف عشیرتی است کُردزبان.
سندیان: سندانی پینه‌چی و ئاسنگه‌ر ف سندان.
سنسل: مۆغه‌ره‌ی پشت ف ستون فقرات.
سنعات: پیشه ف صنعت.
سنعات‌کار: پیشه‌ساز ف صنعتگر.
سنف: هاوپیشه ف صنف، همکار.
سنك: ساجوڕ، ساژور ف ساجور.
سنکۆلك: قولێنگ، قولنگه ف کُلنگ.
سنگ: ۱) له زگ به‌ره‌ژوور تا پێسیر؛ ۲) بزماری ئه‌ستور له دار یان ئاسن؛ ۳) نه‌خـۆشی کرم له زگدا؛ ۴) ده‌رزی زه‌لامی جه‌واڵ دروون ف ۱) سینه؛ ۲) میخ کلفت؛ ۳) بیماری کرم در شکم؛ ۴) جوالدوز.
سنگان: ۱) نه‌خۆشی سنان؛ ۲) جۆرێ نه‌خۆشی که له سه‌رماوه تووشی مرو ده‌بێ؛ ۳) به‌لایه‌که تووشی بێستان دێ ف ۱) نگا: سنان؛ ۲) نوعی

بیماری از سرما؛ ۳) یکی از آفات پالیز.

سنگاناوی: میوەی بێستانی سنگان لێدراو ف میوهٔ پالیز «سنگان»زده.

سنگان لێدراو: سنگاناوی ف نگا: سنگاناوی.

سنگ داقوتان: گوڵمیخی زل لە زەوی کوتان ف میخ کلفت بر زمین کوبیدن.

سنـگ داکـوتان: ۱) سنگ داقوتان؛ ۲) برێتی لە نەروێشتنی میوانی خوێنتاڵ: (**سنگی داکوتاوه** هەر ناروا) ف ۱) میخ کلفت کوبیدن؛ ۲) کنایه از نرفتن مهمان مزاحم.

سنگ‌دان: زگ‌دانی دیوار ف برآمدگی دیوار.

سنگ دانەپێش: خۆنواندن، خۆ تێ هەڵقوتاندن ف خودنمایی کردن.

سنگ دانەپێشەوه: سنگ دانەپێش ف خودنمایی کردن.

سنگ‌زەرده: مەلێکی پچوکی سنگ زەرده ف پرنده‌ای کوچك سینه‌زرد.

سنگ قوتان: بە لەپی دەست لەسنگدان ف سینه‌زنی.

سنگك: زیرك، زیپکه ف جوش پوست.

سنـگ کوتـان: ۱) بزمـاری زل داکوتان؛ ۲) سنگ قوتان: (دایکی دز جاریٚ سنـگ‌دەخـوا جاریٚ **سنـگ‌دەکـوتی**) ف ۱) میخ درشت کوبیدن؛ ۲) سینه‌زنی.

سنگ لێ کوتان: برێتی لە توٚك لێ کردن ف کنایه از دعای شر برای کسی کردن.

سنگه: دەرپەڕیو لە شتێك ف برآمدگی از چیزی.

سنگەباز: بازدان بە هەنگاوی بەرز ف دویدن با پرش، جهش.

سنگەبەر: سنگ لێ داکوتراو ف میخکوب شده.

سنگەبێ: چەق، نەبزو ف ثابت، غیرمتحرّك.

سنگەچەڵەمه: دەفەی سنگ، پانایی سینه ف پهنای سینه.

سنگەسنگ: ۱) سرمەسرم، هەراو چەقه؛ ۲) خاوەخاو ف ۱) جنجال و هیاهو؛ ۲) اهمال و سستی در کار.

سنگەسنگه: خاوەخاو ف اهمال در کار.

سنگـــەك: عازەوی، زیپکـەی روخسـاری تازەلاوان ف عَرَبی، نوعی جوش صورت.

سنگەوباز: سنگەباز ف نگا: سنگەباز.

سنگەوبازد: سنگەباز ف نگا: سنگەباز.

سنـگ هەڵکێش: برێتی لە کەسێ خوٚی نیشان دەداو تاریفی خوٚی دەکا ف کنایه از خودنما و لاف‌زن.

سنگ هەڵکێشان: خوٚشاندان‌و تاریفی خوٚ کردن ف خودنمایی و لاف‌زنی.

سنله: سلەگوٚ، تەپەگوٚ ف تکه مدفوع، سنده.

سننان: سندان ف نگا: سندان.

سنوٚ: ۱) دەردی روٚخڵەکوٚره؛ ۲) باڵغ بوٚنی سەگ کە پاش ساڵەوەختێکه: (**سنوٚی هاتوٚتەوه**) ف ۱) بیماری آپاندیسیت؛ ۲) بلوغ سگ.

سنوٚبەر: دارێکه، سنەوبەر ف درخت صنوبر.

سنوٚته: ۱) زوٚڵ، بیژو، حەرامزاده؛ ۲) چەورەو بێکاره ف ۱) حرامزاده؛ ۲) اوباش.

سنوٚر: حدود، کەوشەن، خەتی نێوان دو مڵك ف مرز.

سنوٚر پەڕاندن: برێتی لە کاری نائاسایی کردن ف کنایه از کردار غیرعادی.

سنوٚرته: سنوٚته ف نگا: سنوٚته.

سنوٚرچه: لکی تازە لە دار دەرچوٚگ ف جوانهٔ تازه.

سنوٚردار: کەوشەن دیاری کراو ف محدود.

سنوٚردانان: کەوشەن دیاری کردن ف تحدید، تعیین حدود.

سنوق: سندوٚق ف نگا: سندوق.

سنـه: ۱) سنـده، توٚڵا، سمته؛ ۲) سڵی، رەوەکی؛ ۳) شارێکی گەورە لە کوردستان ف ۱) نگا: توٚڵا؛ ۲) رَم؛ ۳) شهری بزرگ در کردستان، سنندج.

سنەوبەر: دارێکی گەڵا دەرزیە بەرێکی لە بیچمی دڵی مروٚ دەگرێ ف صنوبر.

سنەی: جوٚرێ ترێ کە زوٚ پێ دەگا ف نوعی انگور زودرس.

سنێ: دارێکە لە لامل‌و کە لەکەی ئاژەڵی دە بەستن تا دەمی نەگاتە برینی خوٚی ف چوبی که بر گردن و کفـل حیوان می‌بندند تا زخم خود را ناسور نکند.

سنیاگ: ۱) کڕاو، کڕدراو؛ ۲) ئەستێندراو ف ۱) خریده؛ ۲) گرفته شده.

سنێتر: سنت ف نگا: سنت.

سنێر: ریخ، شیاکه، گوٚگا، سەرین ف سرگین.

سنێرگه: جێگەی رژاندنی شیاکەو پەین، سەرەنوێلك، گوٚفك ف شوله، شلته، سرگین‌گاه.

سنێژه: ئامرازێکی دەزگای جوٚلایی ف از ابزار بافندگی.

سوٚ: ۱) کونـی دەرزی؛ ۲) گومـــان‌و دودڵی؛ ۳) ئێش‌و ژان؛ ۴) سارێژ: (بـرینم هاتـوٚتەوە سوٚ)؛ ۵) گیایەکە دەگەڵ پەنیر دەکرێ؛ ۶) بەهره، کەڵـك: (کاردەگەڵ توٚ بێ سوٚیه)؛ ۷) دەردە باریکه، دیق؛ ۸) دوکەڵی پەڕوٚی سوتاو؛ ۹) سبەی؛ ۱۰) کەبەك، درشتەی ئارد کە لە سەر هێڵەگ دەمێنێ؛ ۱۱) کزێژی سەر؛ ۱۲) پرزەی گوڵـەگەنم‌و جوٚ، داسـولکه؛ ۱۳) نوٚر، روٚنـاکی؛ ۱۴) کەنـارەی ئاسمـان: (ئاسوٚ) ف ۱) سوراخ سوزن؛ ۲) گمــان؛ ۳) درد والم؛ ۴) التیام؛ ۵) گیاهی است با پنیر آمیزند؛ ۶) بهره، فائده؛ ۷) بیماری سل؛ ۸) دود پنبهٔ سوخته؛ ۹) فردا؛ ۱۰) نخالـه؛ ۱۱) سبوسـهٔ سر، شوره؛ ۱۲) اخگـل، داسه؛ ۱۳) روشنایی؛ ۱۴) کنارهٔ آسمان، افق.

سوٚ: ۱) ئێرەیی؛ ۲) تاســـه؛ ۳) فایده، قازانـج؛ ۴) بەزەیی؛ ۵) گلەیی، گازن؛ ۶) خێزانی ماڵ؛ ۷) کونی قوٚن؛ ۸) روٚژی دوایی، سبـەی؛ ۹) بەیانی زوٚ، بەرەبـەیان؛ ۱۰) داخ‌و حەسـرەت؛ ۱۱) پشتێر: (گاوسوٚ)؛ ۱۲) تێژ کردن وە هەسان؛ ۱۳) خەم؛ ۱۴) کول: (دەمەسوٚ بوٚگه)؛ ۱۵) بە شوشتن چڵك نەچوٚن: (کراسەکەت چڵکە سوٚ بوه)؛ ۱۶) قازانجی پارەی قەرز ف ۱) رشك، حسد؛ ۲) اشتیاق؛ ۳) سود؛ ۴) ترحّم؛ ۵) گله؛ ۶) افراد خانواده، عائله؛ ۷) سوراخ مقعد؛ ۸) فردا؛ ۹) بامداد؛ ۱۰) حسرت و اندوه؛ ۱۱) طویله؛ ۱۲) تیز کردن؛ ۱۳) غم؛ ۱۴) کُند، مقابل تیز؛ ۱۵) چرك مرده شدن؛ ۱۶) ربا.

سوا: سبەی، ڕۆژی کەدادێ ف فردا.
سواب: پاداشی چاکە لە خوداوە: (خوا سوابت بنوسێ) ف ثواب.
سواپ: ساپ ف شن صاف و نازك.
سواخ: حەڕی پیامالین ف گل‌اندود.
سواخدان: حەڕی مالین بە دیوارو خانـوُدا، قوڕسـاوین بە دیوارا ف گل‌اندود کردن.
سواخ کێشان: سواخ دان ف گل‌اندود کردن.
سوار: ١) بەرانبەری پیادە، کەسێ کە بەسەر بارەبەر یا هەرشتێکی ترەوە سەفەر دەکا؛ ٢) زاڵ، باوخۆش؛ ٣) بڵندتر، بەرزتر؛ ۴) مناڵێ کە قاچی لەپێش سەریدا دێتـە دنیاوە ف ١) سوار؛ ٢) چیره؛ ٣) بلنـدتـر؛ ۴) نوزادی کە پایش قبل از سر آید.
سواربـوُن: ١) خۆهـاویشتنە سەر پشتی حەیوان یان هەرچی؛ ٢) بڵند بەرانبەر بە نزم ف ١) سوار شدن؛ ٢) بلندتر واقع شدن.
سوارچاك: کەسێ لە ئەسپ سواریدا زۆر کارامەیە ف سوارکار ماهر.
سوارخاس: سوارچاك ف سوارکار ماهر.
سوارخە: چیلکە ف شاخه کوتاه و باریك درخت.
سواركردن: بەسەریەکدا بەستن ف مونتاژ کردن.
سوارە: ١) سواری ئەسپ؛ ٢) دەستەی سواران؛ ٣) ناوی پیاوانە ف ١) سوار؛ ٢) تیپ سواره؛ ٣) نام مردانه.
سوارەی شەترنج: شەش جۆرەداشی شەترنج. «شا، وەزیر، ڕوخ، فیل، ئەسپ، پیادە» ف مهرهٔ شطرنج.
سواری: ١) کاری سواری؛ ٢) بارەبەرێ کە بۆ سواری دەست ئەدا؛ ٣) ناوی گوندێکە ف ١) سواری؛ ٢) ویژهٔ سواری؛ ٣) نام دهی.
سواژ: جەنگ، شەڕو هەرا ف جنگ و ستیز.
سواش: سواژ ف جنگ و ستیز.
سواغ: سواخ ف نگا: سواخ.
سواڤ: ١) بەربەرۆچك، بەرۆژ؛ ٢) ئاوهەڵدێر ف ١) آفتابگیر؛ ٢) آبشار.
سواڵ: پارسە، دەرۆزە ف گدایی.
سوالـك: ١) پارچەی شکاوی دەفری گڵینی سورەوەکراو؛ ٢) دەفری خواردن تێ کردن بۆ بەشدار ف ١) سفال شکسته؛ ٢) ظرف خوراك سگ.
سواڵکردن: پارسەکردن، دەرۆزە کردن ف گدایی کردن.
سواڵکەر: دەرۆزەکەر ف گدا.
سواڵە: پڕی دەست لە دروێنە ف پردست از درویده.
سواڵەت: پارچە دیزەو گۆزە، سواڵك ف شکستهٔ سفالین.
سوان: ١) لە ڕێك خستن ڕێكو لوس بوُن، ساوان؛ ٢) بڕ بـەنـد ف ١) ساییده شدن؛ ٢) سوهان.
سواندن: ساوین ف نگا: ساوین.
سواندنەوە: زۆر ساوینەوە ف سودن زیاد.
سواندۆکە: پاساری ف گنجشك.
سواندوُکە: سواندۆکە ف گنجشك.
سواندولکە: پاساری ف گنجشك.
سواندە: پاسارە ف لب بام.
سواندیلکە: پاساری ف گنجشك.
سوانن: سواندن، ساوین ف نگا: ساوین.
سوانە: سواندە، پاسارە ف لب بام.
سوانەوە: سواندن، ساوین ف ساییدن.
سواو: ١) ساویاگ؛ ٢) سواب ف ١) ساییده؛ ٢) ثواب.
سوب: ١) بەرەبەیان؛ ٢) سبەی ف ١) بامداد؛ ٢) فردا.
سوبا: ڕۆژی دادێ ف فردا.
سۆبا: ١) زۆپا، کوُرەی ئاگر لە کانزا؛ ٢) مەلەوان؛ ٣) ڕەبەن، بێ‌ژن ف ١) بخاری؛ ٢) شناگر؛ ٣) مجرّد.
سوبات: ١) خۆڕاگرتن لە تەنگانەدا؛ ٢) پشوُ لەسەر خۆیی؛ ٣) بێ‌ژن‌و ماڵ: (سـەڵت‌و سوبـات) ف ١) مقـاومت در مقـابل مشکلات؛ ٢) بردباری؛ ٣) مجرد.
سۆباهی: مەلەوانی، مەلە ف شنا.
سۆبایی: سۆباهی ف شنا.
سوب سەحەر: بەیانی زو ف بامدادان.
سوبە: ڕۆژی دادێ ف فردا.
سۆبە: زۆپا، سۆبا ف بخاری.
سۆبەت: عەجایب، سەیر، سەمەرە ف شگفت.
سوبەزوُ: دەست پێ کردنی ڕۆژی دادێ ف فردا پگاه.
سوبێ: سوبە ف فردا.
سوبیانێ: سوبە ف فردا.
سوپ: ڕیزەبەردێ کە داری دەخەنە سەر بۆ ڕاوەماسی ف سنگهای ردیف در مسیر رودخانه که چوب بر آنها گذارند برای صید ماهی.
سۆپ: ١) جوتەگای دابەستراو؛ ٢) سوپ ف ١) جفت آمادهٔ شخم؛ ٢) نگا: سوپ.
سوپا: لەشکر، سپا ف سپاه.
سۆپا: زۆپا، سۆبا ف بخاری.
سوپاخانە: سپاگە ف پادگان.
سۆپار: جۆرێ گاسن ف نوعی گاوآهن.
سوپاڕان: سەرکردەی سپاە ف فرماندهٔ سپاه.
سۆپاژۆ: جوتکار، کەسێ کە بە گاجوت زەوی دەکێڵێ ف شخم‌زن با گاو.
سوپاس: سپاس ف سپاس.
سوپاسالار: سەرکردەی هەمو لەشکر ف سپهسالار.
سۆپە: زۆپا، سۆبە ف بخاری.
سوپەر: سپێر ف سپر.
سوپێر: سپێر ف سپر.
سوپێل: تاڤگە ف آبشار.
سوُت: ١) قوڵکـەی داو تێدانانەوە؛ ٢) قازانجی پارەی قەرز؛ ٢) خۆڵی کاغەزی سوتاو؛ ۴) بنەمای وشەی سوتان؛ ۵) شیر ف ١) چالهٔ دام؛ ٢) ربا؛ ٣) خاکستر کاغذ؛ ۴) ریشهٔ کلمهٔ «سوتان» بەمعنی سوختن؛

۵) شیر خوراکی.
سوُتار: ۱) قولّکەی داونانەوە، سوُت؛ ۲) سنوّتە؛ ۳)تەڵە، داو، تەپکە ف ۱) چالە دام؛ ۲) شارلاتان، حرامزادە؛ ۳) دام.
سوُتال: سوُتار ف نگا: سوُتار.
سوُتـان: ۱) ئاگرتێ بەربـوُن؛ ۲) برێتی لە فەوتـانی قەرز؛ ۳) برێتی لە نابوُت بوُن؛ ۴) برێتی لە تێپەڕبوُن لە رادەی دیاری کراو دە کایەدا ف ۱) سوختن؛ ۲) کنایە از فوت وام؛ ۳) کنایە از ورشکست شدن؛ ۴) کنایە از تجاوز از حدّ معین در بازی، سوختن در بازی.
سوُتاندن: ئاگرتێ بەردان ف سوزاندن.
سوُتانن: سوتاندن ف سوزاندن.
سوُتانەوە: برژانەوەی پێست یان برین ف سوزش پوست یا زخم.
سوُتـــاو: ۱) ئاگرتێ بەردراوی لەبـەین چوُگ؛ ۲) قەرزی فەوتـاو؛ ۳) دەسمـایە لە دەس چوُگ: ۴) تێ پەڕبـوُگ لە رادەی دیاری کراو دە کایەدا ف ۱) سوختـە؛ ۲) وام از بین رفتـە؛ ۳) ورشکست شدە؛ ۴) سوختە در بازی.
سوُتاوە: پێست کە توُشی سوُتانەوە بوە ف پوست کە سوزش دارد.
سوُتخوّر: کەسێ کە قازانجی پارەی قەرز دەستێنێ ف رباخوار.
سوّتك: بزوُت، سەرەبزوت ف نیمسوز.
سوُتك: خوّڵەمێشی نانو لوّکەو کاغەز ف خاکستر نان و پنبە و کاغذ سوختە.
سوّتکە: ۱) سمل، گیایەکە بوّ دەرمان دەشێ؛ ۲) ناوی گوندێکە ف ۱) گیاە سعد، مشك زمین؛ ۲) نام دهی.
سوُتلی: ژنی بێمارەییو بەکرێ گیراو بوّ ماوەیەك، قەپـاتمە ف همسر موقّتی بدون نکاح.
سوُتمان: ئاگر بەربوُنەوە ف آتشسوزی.
سوّتن: سوُتان ف سوختن.
سوُتن: سوُتان ف سوختن.
سوُتو: سوُتك ف نگا: سوُتك.
سوّتە: بێدین، گوناحبار ف فاسق، کمباور بە دین.
سوُتــە: ۱) سوُتـاو: (بـورەن **سوُتـەدڵا**ن گەردین هەمـایوّم / کە دەردی **سوُتەدڵ دڵسوُتە** زوّنوّ) «بابەتایەر»؛ ۲) ناوی گوندێکە ف ۱) سوختە؛ ۲) نام روستایی است.
سوّتـــەك: ۱) سوُتـك؛ ۲) بزوُت؛ ۳) زەوی ئاگرتێبەردراو ف ۱) نگـا: سوُتك؛ ۲) نیمسوز؛ ۳) زمین سوختە.
سوُتە کە: گیایەکە دەناو ژاژی دەکرێ ف گیاهی است با شیراز آمیزند.
سوُتەڵ: بزوُت ف نیمسوز.
سوُتەمەرو: داری تێکوڵ بەئاگر هەڵپڕوزاو ف چوب پوست نیمسوختە.
سوُتەمەنی: شتانێ کە بوّ ئاگر بەکار دێن ف سوختنی.
سوُتەنی: سوُتەمەنی ف سوختنی.
سوّتەی: سوُتاو ف سوختە.
سوّتی: سوُتاو ف سوختە.
سوُتیان: ۱) سوُتان؛ ۲) مەمكبەند ف ۱) سوختن؛ ۲) پستانبند.
سوُتیانەوە: سوُتانەوە ف نگا: سوُتانەوە.
سوُتێن: هەچی شت دەسوُتێنێ ئاگر یان ئاگرتێ بەردەر ف سوزانندە، سوزان.
سوُتێنەر: سوُتێن ف سوزانندە، سوزان.
سوججە: سجە، رەنگی سوُر بوّ مار ف نگا: سجە.
سوُجگەر: جەرگو دڵ بوّ برژاندنو لێنان ف دل و قلوە و جگر.
سوجە: سجە، سوججە ف نگا: سجە.
سوُجەرگ: سوجگەر ف جگر و دل و قلوە.
سوُچ: ۱) تاوان، هەڵـە، گونـاح، خەتـا؛ ۲) قوژبن، گوّشە؛ ۳) بنەمای وشەی سوُچان واتا: ئاگرتێ بەربوُن ف ۱) گناە؛ ۲) گوشە؛ ۳) ریشۀ کلمۀ «سوُچان» بەمعنی سوختن.
سوّچا: سوُتا ف سوخت.
سوُچا: سوُتا، ئاگری تێ بەربو ف سوخت، ماضی سوختن.
سوُچان: سوُتان ف سوختن.
سوُچبار: خەتاکار، تاوانبار، گوناحبار ف گناهکار.
سوُچدار: ۱) سوُچبار؛ ۲) بەگوّشە، قولینچكدار ف ۱) گناهکار؛ ۲) گوشەدار.
سوُچنای: سوُتان ف سوختن.
سوُچەر: سوُچەڕ ف تشی.
سوُچەڕ: سیخوڕ، جانەوەرێکە لە جسنی ژوُژكو لەو گەورەتر ف تشی.
سوُچیا: سوُتا ف سوخت.
سوّچیای: سوُتان ف سوختن.
سوّچێو: سکڵدانی کانزا، مقەڵی، مەنقەڵی، مەنگەڵ ف منقل آتش، مجمر.
سوّح: ۱) روّژێ دادێ؛ ۲) بەرەبەیان ف ۱) فردا؛ ۲) بامداد.
سوّحا: سوّح ف نگا: سوّح.
سوُخ: خوُس، خوێز، ئاڵشت، زوقم ف پژ، سرماریزە.
سوخار: جوّخین، جێخەرمان ف جای خرمن.
سوُخار: سوُخ ف پژ، سرماریزە.
سوخاڵ: رەژو، رەژی، زوخاڵ، خەڵوّز ف زغال.
سوخاڵدان: رەژیدان ف اشبو، زغالدان.
سوخت: ۱) سوُتـەمـەنی؛ ۲) دەستەنگ، ژار، بەلەنگاز ف ۱) سوخت، سوختنی؛ ۲) بینوا.
سوّخت: سوُتەمەنی ف سوختنی، سوخت.
سوختکردن: روُت کردن، ماڵ لێ ساندن ف لخت کردن از دارایی.
سوختــە: ۱) دەرس خوێنی سەرەتایی، تازە فەقێ؛ ۲) کرێژی سوُتاوی تریاك کە دوبارە دەیکێشن ف ۱) طلبۀ دورۀ مقدماتی؛ ۲) سوختۀ تریاك.
سوخـرە: ۱) بە رەنگی خوێن، سوُر، سوّر؛ ۲) بێگـار ف ۱) سرخ؛ ۲) سخرە، بیگاری.
سوّخرە: بێگار ف بیگاری، سخرە.
سوخمە: ۱) زوخمە؛ ۲) دارێ کە وەبەر داری ترێی دەدەن ف ۱) یلك؛ ۲)

چوبی که تاك بر آن گذارند.

سۆخۆر: سۆتخۆر ف رباخوار.

سۆخی: ناکام ف نتیجه.

سۆخین: لەناکاما ف در نتیجه.

سۆد: ۱) قازانجی قەرز، سۆت؛ ۲) قازانجی سەودا ف ۱) ربا؛ ۲) بهره، سود معامله.

سۆدخۆر: سۆتخۆر ف رباخوار.

سۆددار: بەقازانج، بەهرەدەر ف مفید.

سۆدره: شەڕهەڵایسێن، مایەفیتنە ف فتنه‌انگیز.

سور: سروە، شنەبا، شیبا، بای هێدیو فێنك ف نسیم.

سۆر: ۱) به رەنگی خوێن؛ ۲) پڕخوێ؛ ۳) ئاشکرا، دیار؛ ۴) پێ چەقێن، پێ داگر؛ ۵) رەپو راست گوتن؛ ۶) بەزمو نان بەخشین: (خەتەنە سۆران، سۆرانەی خەرمان)؛ ۷) دیواری دەوری باغ؛ ۸) کۆی گەنم لە خەرمانەدا ف ۱) سرخ؛ ۲) شور، نمکین؛ ۳) آشکارا؛ ۴) مصّر، پافشار؛ ۵) رك و صریح؛ ۶) مهمانی و سور؛ ۷) دیوار پیرامون باغ؛ ۸) توده گندم در خرمن.

سوڕ: ۱) دڵکێشی، ئاکاری دڵبەری؛ ۲) نهێنی، راز؛ ۳) ناراستی دەکایەدا؛ ۴) جێگەی سەربەرەژێری خلیسك ف ۱) دلکشی، جاذبیّت؛ ۲) راز؛ ۳) حیله در بازی؛ ۴) نشیب لیزگاه.

سۆڕ: خول، زڤرین ف چرخش.

سۆراتی: رەنگ سۆری ف سرخ رنگی.

سوڕاحی: دۆڵکە، تونگە ف تنگ، پارچ.

سۆراخ: ۱) به دوی شتی گومبودا گەڕان؛ ۲) هەست بە جێگەی گومبوگ کردن: (کەوتمە سۆراخی، سۆراخم کردوە لە کوێ یە) ف ۱) سراغ گرفتن؛ ۲) سراغ کردن.

سۆراغ: سۆراخ ف نگا: سۆراخ.

سۆراڤ: بەری دار عەنتابی سۆر ف ثمر عناب قرمز.

سۆراڤك: دەرمانێ سۆر بۆ خۆجوان کردن ف غازه، سرخاب.

سوراڤی: بەرەنگی عەنتاب ف سرخ عنابی.

سۆران: ۱) مەڵبەندێکی زۆر پان و بەرین لە کوردستان؛ ۲) پارچەیەك لە چوارپاژی خاوەن زاراوەی تایبەتی لە کورد ف ۱) منطقه‌ای وسیع در کردستان؛ ۲) یکی از چهار لهجهٔ اصلی زبان کردی.

سۆران: ۱) میوانداری به هۆی روداوی خۆش: (خەتەنە سۆران)؛ ۲) سۆرەکان، ئەوانی رەنگ سۆر ف ۱) سور و مهمانی به مناسبت رویداد شاد؛ ۲) سرخها.

سۆڕان: خول خواردن، زڤرین ف چرخش.

سۆرانچك: ستۆکڕك ف سرخنای، خرخره.

سۆڕاندن: چەرخاندن، زڤراندن، خول پێدان ف چرخاندن، گرداندن.

سۆڕاندنەوە: گەشت پێ کردن، گەڕاندن ف به گشت وادار کردن، گرداندن.

سۆڕانن: سۆڕاندن ف چرخاندن.

سۆڕاننەوە: سۆڕاندنەوە ف نگا: سۆڕاندنەوە.

سۆرانە: ۱) میوانداری بەهوی خەرمان هەڵگرتن؛ ۲) دیاری رەعیەت بۆ ئاغا بەهۆی ژنهێنانەوە؛ ۳) کیلەیەك لە هەر بنەتۆیەك لە خەرمان بۆ ئاغادێ ف ۱) جشن و سور خرمن برداری؛ ۲) هدیهٔ داماد رعیت برای ارباب؛ ۳) از هر نوع بذر پیمانه‌ای هدیه به ارباب.

سۆڕانەوە: ۱) خول خواردن؛ ۲) گەڕان بەولاولادا ف ۱) چرخیدن؛ ۲) گردش کردن.

سۆرانی: ۱) خەڵکی وڵاتی سۆران؛ ۲) زاراوەی خەڵکی سۆران؛ ۳) ئەنگوچکی درێژو فش؛ ۴) جۆرێ هەرمێ، هەرمێ لاسۆرە ف ۱) اهل منطقهٔ «سۆران»؛ ۲) لهجهٔ اهل «سۆران»؛ ۳) آستین بلند؛ ۴) نوعی گلابی.

سۆراو: ۱) سۆراڤك؛ ۲) جۆرێ ترێ سۆرە؛ ۳) گیایەکە بۆ دۆکلیو؛ ۴) سواو؛ ۵) خوێ واوك، ئاوی سوێر؛ ۶) گوڵی پۆپەکەڵەشێرە ف ۱) غازه، سرخاب؛ ۲) نوعی انگور قرمز؛ ۳) گیاهی است در دوغبا کنند؛ ۴) نگا: سواو؛ ۵) آب نمك؛ ۶) گل تاج خروس.

سۆراوە: ۱) سواو، ساویاگ؛ ۲) کون کراو ف ۱) ساییده؛ ۲) سنبیده، سفته.

سۆرایەتی: سۆراتی ف سرخی.

سۆرایی: سۆراتی ف سرخی.

سورب: مز، جۆرێ کانزای نەرمە ف سرب.

سوربازەڵە: گیایەکە لە گیا دوکلیوان ف گیاهی است.

سورباش: هەمەکارەی ئاغا لەدێدا ف مباشر ارباب.

سۆرباو: رەنگی ئامالْ سۆر ف مایل به سرخی.

سۆربلەتی: گوێژی سۆر، گێوژە سۆرە ف زالزالك قرمز.

سۆربۆرە: ئەسپی بۆر که خاڵەکانی سۆر بن ف اسب بور با خالهای قرمز.

سۆربۆز: ئەسپێ که خاڵەکانی سوری کاڵ بن ف اسب سفید خال قرمز.

سۆربۆن: ۱) رەنگی سۆر بەسەرداهاتن؛ ۲) چەقین و پێداگرتن لە سەر کارێ ف ۱) سرخ رنگ شدن؛ ۲) اصرار ورزیدن.

سۆربۆنەوە: ۱) رەنگ سۆربۆنی کانزا بە تینی ئاگر؛ ۲) لەبەر حەیاو شەرم سۆرهەڵگەڕان؛ ۳) لە ناو رۆنا چزان؛ ۴) رۆن بۆنەوەی مەبەست ف ۱) سرخ شدن فلز از حرارت؛ ۲) سرخ رنگ شدن از شرم؛ ۳) در روغن سرخ شدن؛ ۴) روشن شدن موضوع.

سۆربۆوە: ۱) سۆرکراو لە کۆرەدا؛ ۲) چزاو لە رۆندا ف ۱) سرخ شده در کوره؛ ۲) سرخ شده در روغن.

سۆربەسۆر: بەئاشکراو رەپو راست ف به صراحت و رك.

سۆربەش: گوندێکە لە کوردستان لەلای هەولێر بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سۆر بەشی خدری پاشا: گوندێکە لە کوردستان لەلای هەولێر بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سۆربەڵەك: سۆر بەخاڵی سپیەوە ف قرمز با خالهای سفید.

سۆرپاز: ۱) سیرە کێویلە؛ ۲) گیایەکە دەئاش دەکرێ ف ۱) سیر کوهی؛ ۲) گیاهی است آشی.

سوُرپڕنۆڵ: دەموچاو سوُری ناحەز ف آدم سرخ رنگ بدقیافه.

سوُرپەری: دڵکێش و دڵرفێن و جوان وەك فریشتە ف زیباروی دلرُبا.

سوُرپەری: جوانی کوڵمەسوُر ف زیباروی گونەقرمز.

سوُرپیاز: ژەنگەسوُرە، زەنگەسوُرە ف زنبور درشت سرخ.

سوُرچك: سوُرانچك ف سرخنای، خرخره.

سوُرچی: ناوی هۆزێکو مەڵبەندێکە لە کوردستان ف نام عشیرتی و منطقه‌ای در کردستان.

سورخ: مەرەکەفی سوُر، رەنگی سوُر بۆ نوُسین ف جوهر قرمز برای نوشتن.

سورخکاری: رەنگاندن بە سورخ ف نقّاشی با جوهر قرمز.

سوُڕخواردن: خولدان، گەڕیان ف چرخش، گردیدن.

سوُرخوُل: مرۆی موزەردی ناحەز ف آدم مو زرد بدقیافه.

سوُرخون: ئەسپی سوُری ئاچخ بە پەڵەی سپیەوە ف اسب سرخ روشن با لکه‌های سفید.

سوُرخـەزاڵ: مرۆیان حەیوانی سوُری پڵپڵ ف آدم یا حیوان سرخ رنگ لکه‌لکه.

سوُرداش: ۱) کێویکە لە کوردستان؛ ۲) شارێك لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) کوهی در کردستان؛ ۲) شهری در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سوُرداگەڕان: لەشەرمان سوُربوُن ف از شرم سرخ شدن.

سوُرداگەڕیان: سوُرداگەڕان ف از شرح سرخ شدن.

سوُرداگیرسان: سوُرداگەڕیان ف از شرم سرخ شدن.

سوُڕدان: ۱) خول‌خواردن؛ ۲) برێتی لە سەماورەقس؛ ۳) خول پێ‌دان؛ ۴) تۆڕدان، ئاویتـن ف ۱) چرخـیدن؛ ۲) کنـایه از رقص؛ ۳) چرخانیدن؛ ۴) پرت کردن.

سوُرسات: ئازوُقەی لەشکر کە لە رەعیەتانی دەستێنن ف سیورسات.

سوُرسنەیی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

سوڕسوڕ: ۱) سفرەبڕ، سیسرکە؛ ۲) مەشکە دڕە ف ۱) سوسك خانگی؛ ۲) جیرجیرك.

سوڕسوُرك: ستۆكڕك ف سرخنای، خرخره.

سوڕسـوڕە: ۱) مەشکـەدڕە؛ ۲) مەلێکی پچوکە؛ ۳) خول خولە ف ۱) جیرجیرك؛ ۲) پرنده‌ای کوچك؛ ۳) بادفر، فرفره.

سوُرشامی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

سوُرفل: سوُرخوُل ف مو زرد بدقواره.

سوُرقـوُچ: گوڵینگی بەران رازانـدنەوە کە لە سەرە کلکی سپی بڕاوی رەشەماڵ بۆی سوُر دەکرا ف نوعی منگولهٔ زینتی برای قوچ.

سورك: ۱) سوُرێژە؛ ۲) مۆریانە ف ۱) سرخك؛ ۲) موریانه.

سوڕك: ۱) ئاو هەڵدێر؛ ۲) جۆرێ زیپکەی سوُری وردە لە منداڵ دێت، سوُرێژە؛ ۳) هەرزن؛ ۴) گیایەکە ف ۱) آبشار؛ ۲) سرخك؛ ۳) ارزن؛ ۴) گیاهی است.

سوڕك: حەوزۆکەی تاك نەفەرە لە گەرماودا، جورنە ف حوضچهٔ یکنفری در گرمابه.

سوُرکا: هۆزێکی کوردە لە سوریە دەژی ف طایفه‌ای از کُردها در سوریه.

سوُرکار: ئاماڵ‌سوُر ف نگا: سوُرباو.

سوُرکارە: سوُرکار ف نگا: سوُرباو.

سوُرکراوە: ۱) لە کوُرەدا سوُربوُوە؛ ۲) لە رۆندا چزاو ف ۱) در کوره سرخ شده؛ ۲) در روغن سرخ شده.

سوُرکراوەوە: سوُرکراوە ف نگا: سوُرکراوه.

سوُرکـردن: ۱) بە رەنگی سوُر رەنگـانـدن؛ ۲) گەنم لە کا دەرخستن: (خەرمان **سوُرکردن**) ف ۱) سرخ رنگ کردن؛ ۲) گندم از کاه جدا کردن.

سوُرکردنەوە: ۱) لەرۆندا چزاندن؛ ۲) کانزا بە تینی ئاگر نەرم‌کردن؛ ۳) ئاشکـراکـردنی مەبـەست ف ۱) سرخ کردن در روغن؛ ۲) گداخته کردن فلز؛ ۳) آشکار کردن مطلب.

سوُرکۆك: رەنگ سوُری موُخورمایی ف سرخ‌فام موخرمایی.

سوُرکوێت: کوێتی رەنگ ئاچخ ف کُمیت روشن.

سوُرکە: ۱) سوُرك، سورێژە؛ ۲) سوُرك، هەرزن؛ ۳) چکۆڵەی سوُر؛ ۴) جۆرێ مێوژ، مێوژەسوُرکە ف ۱) سرخك؛ ۲) ارزن؛ ۳) آدم سرخ‌فام کوچك؛ ۴) نوعی کشمش.

سوُرکەلە: سوُرکەڵە ف سرخ کوچك.

سوُرکەڵە: رەنگ‌سوُری چکۆڵە ف سرخ کوچك.

سوُرکەوگ: سوُری ئاماڵ‌شین ف سرخ مایل به کبودی.

سوُرکێ: سوُرکە، سوُرێژە ف سرخك.

سورگوڵ: ۱) گوڵی گوڵاو؛ ۲) جۆرێ گەنم؛ ۳) برێتی لە ژنی زۆر جوان ف ۱) گل‌محمدی؛ ۲) نوعی گندم؛ ۳) کنایه از بسیار زیبا.

سوُرگـوُڵ: ۱) گوڵـە بـاغ؛ ۲) برێتی لە سەرپـەرستی ماڵ ف ۱) گل‌محمدی؛ ۲) کنایه از سرپرست خانواده.

سوُرگوم: ونداو بێ‌سەرو شوێن ف گمشدهٔ بی‌نشان و اثر.

سورگی: زمانەی گۆڵەی دەرگا ف زبانهٔ قفل چوبین در.

سوُرلام: دەموروسوُر، روخسار بەرەنگی سورکارە ف سرخ‌روی.

سورم: زەوی رۆتەن ف زمین بی‌گیاه لخت.

سورمە: ۱) تۆزی بڕەی زیو بەرەنگی رەشی ئاماڵ سوُر بۆ چاو یان موُ رەش‌کردن، کل؛ ۲) پەراوێزی بەزیو چندراوی عابا ف ۱) سرمه؛ ۲) حاشیهٔ سیم‌باف عبا.

سورمـەدان: ۱) تۆرەکەی چکۆڵەی جێگەی سورمە، کلتور؛ ۲) گۆی سەر خەنجەر ف ۱) سرمه‌دان؛ ۲) قبه بر دستهٔ خنجر.

سورمەدو: تۆرەکەی سورمە، سورمەدان، کلتور ف سرمه‌دان.

سورمەرێژ: پەراوێزی زێوچنی عەبا ف کنارهٔ سیم‌باف عبا.

سورمەیی: بەرەنگی سورمە، کلی ف سرمه‌ای رنگ.

سورنا: زوڕنا ف سرنا.

سورناتك: زوڕناتك ف گیاهی است دارویی.

سورناژەن: زوڕناژەن ف سرنانواز.

سوُرنجان: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه سورنجان.

سۆرنگ: رەگی گیایەکە بەن‌و خامی پێ سوُر دەکەن، رۆنیاس ف روناس.

سوروشت: سروشت ف سرشت، طبیعت.

سوروشتی: سروشتی ف طبیعی.

سوُروکردن: سوُرکردنەوە ف نگا: سوُرکردنەوە.

سوُرونه: گیایەکە ف گیاهی است.

سۆره: ۱) منـاڵی هەوێ بۆ ژنی هەوێدار؛ ۲) وێدەچی، رەنگـە، دوُرنیە، ئەشێ؛ ۳) خزمی بەمل‌داهاتوی رەزاگران؛ ۴) جۆرێ هەنجیری سوُر ف ۱) بچـۀ هوو؛ ۲) ممکن است؛ ۳) فامیل مزاحم و گرانجان؛ ۴) نوعی انجیر قرمز.

سوۆره: زوۆره ف صدای گریۀ خشن.

سوُره: چڕوچاوسوُر ف سیماسرخ.

سوُرۆه: خول، چەرخ ف چرخش، چرخه.

سوُرەباڵە: زرەکەو ف نگا: زرەکەو.

سوُرەبـان: ناوی گونـدێکـە کە جێگـەی چاپخانەی شورشی کوردبوُ بەعسی ویرانی‌کرد ف نام دهی است محل چاپخانه نهضت کُرد که بعثیان ویران کردند.

سوُرەبنه: گیایەکە بۆ دۆکلیو، سوُراو ف گیاهی است دردوغبا کنند.

سوُرەبی: جۆرێ داربی ف نوعی بید.

سۆرەپەن: باڵدارێکی پێ بەپەڕی سوُرو سپیە ف پرنده‌ایست آبزی.

سوُرۆەت: ۱) بەندێ لە قورعان؛ ۲) چارەگە لیره؛ ۳) سیایی ف ۱) سورۀ قرآن؛ ۲) سکۀ کوچك از طلا؛ ۳) لیست، سیاهه.

سوُرەتا: ۱) تای سێ رۆژە، نۆبەتێ کە سێ‌رۆژ پیاو بەرنادا؛ ۲) سوُریژه ف ۱) تب سەروزه؛ ۲) سرخجه.

سوُرەتاو: گەرمایی بەتەوژمی خۆر ف آفتاب گرم.

سوُرەچنار: چناری جەوهەردار ف چنار.

سوُرەچێو: جۆرێ دەوەنەدار ف درختچه‌ایست.

سوُرەداڵ: خەرتەلی ئاماڵ‌سوُر ف نوعی لاشخور.

سوُرەدزه: ناوی گوندێکە ف نام دهی است.

سوُرەزرته: موُزەڕدی چاوشینی ناحەز ف مو زرد چشم آبی بدقواره.

سوُرەساقه: بێچوەچێشکەی توُك لێ‌نەهاتو ف جوجه پرندۀ پر درنیاورده.

سوُرەساو: سێوەسوُرە ف سیب سرخ.

سۆرەسۆر: زۆرەزۆر ف نگا: زۆرەزۆر.

سوُرەسەقەته: سوُرەساقە ف نگا: سوُرە ساقە.

سوُرەشامی: جۆرێ ترێ، جۆرێ هەنگور ف نوعی انگور.

سوُرەقانگ: جۆرێ مراوی سوُرو سپیە ف نوعی مرغابی.

سوُرەقـــورینـگ: بالـدارێکی لاق‌و دنـدوُك سوُری بەرزەبـالایە ف پرنده‌ای است.

سۆرەك: لێدان‌و کوتانی زۆر بەئازار ف کتك‌کاری جانانه.

سوُرەکوان: جۆرێ زیپکەی گەورەی سەر سوُرە ف نوعی جوش بزرگ بر پوست.

سوُرەکەروێشك: کەروێشکی سوُرباو ف خرگوش سرخ‌فام.

سۆرەگوڵ: گوڵی سوُر ف گل‌سرخ.

سوُرەماسی: قاشە، جۆرێ ماسی ف شبوط، نوعی ماهی.

سۆرەمزه: جۆرێ مێشی درشتی سوُری چزودارە بە گاو گوێلکەوە دەدا ف نوعی زنبور نیش‌دار سرخ و درشت.

سوُرەموز: سۆرەمزە ف نگا: سۆرەمزە.

سوُرەموزه: سۆرەمزە ف نگا: سۆرەمزە.

سوُرەوبوگ: سوُربۆوە، سوُرکراوە ف نگا: سوُرکراوە.

سوُرەوبون: سوُربوُنەوە ف نگا: سوُربونەوە.

سۆرەوتۆره: خزمی سەربارو بێکارە ف فامیلهای مزاحم و بیکاره.

سوُرەو کریاگ: سوُرکراوە ف نگا: سوُرکراوە.

سوُرهول: سوُرخوُل ف نگا: سوُرخوُل.

سۆرەوەبو: سوُربۆوە، سوُرکراوە ف نگا: سوُربۆوە.

سوُرەوەبون: سوُربوُنەوە ف نگا: سوُربوُنەوە.

سۆرەوەرد: مەڵبەندێکە لە کوردستان کە زۆر زانای بەناوبانگی لێ پەیدا بوە ف منطقۀ سهرورد.

سوُرەوە کریاو: سوُرکراوە ف نگا: سوُرکراوە.

سۆرەویلك: باڵدارێکە ف حواصیل.

سوُرهـــەڵـگـــەڕان: ۱) سوُربـــوُن لە شەرمـــان؛ ۲) رەنـگی سوُر بەسەرداهاتن؛ ۳) برێتی لە توُڕە بون ف ۱) سرخ شدن از شرم؛ ۲) به رنگ سرخ درآمدن؛ ۳) کنایه از خشمگین شدن.

سوُرهەڵگەڕاو: ۱) سوُربۆوە لەشەرمان؛ ۲) رەنگی سوُر بەسەرداهاتو؛ ۳) توُڕە ف ۱) سرخ شده از شرم؛ ۲) بەرنگ سرخ درآمده؛ ۳) خشمگین.

سورهەڵگێڕان: ۱) برێتی لە خەجاڵەت کردنەوە؛ ۲) برێتی لە کوشتن بە چەکی گەرم ف ۱) کنایه از شرمنده کردن؛ ۲) کنایه از کشتن با سلاح گرم.

سوُرەهەراڵە: گیایەکی بۆن خۆشە ف گیاهی است خوشبو.

سوُرەیاو: گرانەتا ف تیفوئید.

سوُری: سوُراتی ف سرخی.

سۆری: خەڵکی وڵاتی سۆران ف اهل منطقه «سۆران».

سۆریاز: سۆرپاز ف نگا: سۆرپاز.

سۆریاس: سۆرپاز ف نگا: سۆرپاز.

سوُڕیان: سوُڕان ف نگا: سوُڕان.

سوُڕیانەوە: سوُڕانەوە ف نگا: سوُڕانەوە.

سۆری‌تاری: سوُری تۆخ ف سُرخ تیره.

سوُرێتی: سوُراتی ف سرخی.

سوُرێجه: سۆرك، سوُرێژە ف سرخك.

سوُریجه: سوُرێجە، سوُرێژە ف سرخك.

سوُرێچکه: سوُرانچك ف خرخره، سرخنای.

سوُرێژکه: سۆرك، سوُرێژە ف سرخك.

سوُرێژه: سۆرك، سوُرێژکە ف سرخك.

سوُريك: سۆرك، سوُرێژه ف سرخك.
سوُريكه: سۆرك، سوُرێژه ف سرخك.
سوُرێكه: سۆرك، سوُرێژه ف سرخك.
سۆری كەژ: سوُری ئال ف سرخ روشن.
سورين: سمت، لاقوُن ف باسن، سرين.
سوُرێن: مەڵبەندێكە لە كوردستان ف ناحيەای در كردستان.
سوُرێنچك: سوُرانچك ف سرخناى، خرخره.
سوُرێنچكه: سوُرانچك ف سرخناى، خرخره.
سۆرينگ: رەنگ سوُر ف سرخ رنگ.
سوُريەتی: سوُرێتی، سوُراتی ف سرخی.
سوُرێنه: سوُرێنچك ف خرخره.
سۆز: ١) گفت، پەيمان، قەول؛ ٢) شادیو كەيف؛ ٣) گۆرانی خەمبار؛ ۴) پاشگری بەواتا: سوُتێن؛ ۵) سوُتاو بۆدڵ دەگوترێ: (دڵسۆز) ف ١) قول و پيمان؛ ٢) شادی، كيف؛ ٣) آهنگ حزين؛ ۴) پسوند بەمعنی سوزان؛ ۵) سوخته كه با دل آيد.
سۆزان: سوُتان ف سوختن.
سوُزان: سوُتان ف سوختن.
سوُزاندن: سوُتاندن ف سوزاندن.
سوُزانن: سوُتاندن ف سوزاندن.
سوُزانی: ژنی بێشەرمو حەيا ف زن سليطه و بی‌حيا.
سۆزرەت: عەجايب، سەمەره ف عجيب.
سۆزكردن: گۆرانی بەسەبرۆكە گوتن ف ترنّم كردن.
سوُزمانی: سوُزانی، ژنی بێحەيا ف زن بی‌حيا.
سوُزمه: ١) برنج پاڵێوی كانزا، سماق پالان؛ ٢) چێشتی ماشو برنج ف ١) برنج پالا، شيپ پالا، آبكش؛ ٢) آش ماش و برنج.
سوُزن: دەرزی درێژو ئەستوُر بۆ جەواڵ دروُن ف جوالدوز.
سوُزنه: سوُتێن ف سوزنده.
سۆزه: ١) گۆرانی به دەنگی نزم، سۆز؛ ٢) تەزوُی سەرما؛ ٣) سر وەبا؛ ۴) سۆراخ كردنی خەبەر ف ١) ترنّم؛ ٢) سوزش سرما؛ ٣) نسيم؛ ۴) سرنخ از خبر.
سۆزه كردن: ١) به ئارامیو دەنگی نزم گۆرانی گوتن؛ ٢) شتێ لە خەبەر دەس كەوتن ف ١) ترنّم كردن؛ ٢) سراغ كردن خبر، بو بردن.
سوُزەنەك: نەخۆشيەكە لە جێگەی شەرمی نێر و مێ پەيدا دەبێ ف سوزاك، بيماری جنسی.
سوُزەنی: پارچەيەكی قوماشه ف پارچه‌ايست.
سۆزی: رۆژێ كه دادێ، سبەی، سبەينێ ف فردا.
سوُزيا: سوُتا ف سوخت، ماضی سوختن.
سوُزياگ: سوُتاو ف سوخته.
سۆزيان: سوُتيان ف سوختن.
سوُزيان: سوُتان ف سوختن.
سوُزياو: سوُتاو، سوُزياگ ف سوخته.
سۆژان: سوُتان ف سوختن.

سۆژاندن: سوُتاندن ف سوزانيدن.
سوژده: توێڵ نانەسەرزەوی بۆ گەورەتر ف سجده.
سوُژن: سوُزن ف جوالدوز.
سوُژن ئاژن: بەسوُژن كونكون كردن ف با جوالدوز سوراخ‌سوراخ كردن.
سوُژندان: كيسۆكەی چەرمين بۆ جێ سوُژن ف كيسهٔ چرمی جای جوالدوز.
سۆژه: ١) بێگار، سۆخره؛ ٢) دادوهاوار ف ١) بيگاری، سخره؛ ٢) فرياد و فغان.
سۆژەك: پێشكەی ورد، تۆفانه ف پشهٔ ريز.
سوُژيان: سوُتان ف سوختن.
سوُژياو: سوُتاو ف سوخته.
سۆژين: سوُژان، سوتان ف سوختن.
سۆس: ١) كەپەك، درشتەی سەر هێڵەك، كرپك؛ ٢) سوێسكه ف ١) نخاله؛ ٢) تيهو.
سوُس: گوندێكی كوردستانه بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ويران شدهٔ كردستان بەدست بعثيان.
سۆست: ١) سۆس، كەپەك؛ ٢) سۆز، پەيمان، شەرت ف ١) نخاله؛ ٢) عهد، قول.
سوستەم: جۆرێ تفەنگی قەديم ف از تفنگهای قديمی.
سوسرك: كلۆ، كوله، كولله ف ملخ.
سۆسرەت: سۆزرەت ف عجيب.
سۆسك: ١) سۆس، كەپەك؛ ٢) باڵدارێكه لە جنسی كەو بەڵام بۆره ف ١) نخاله؛ ٢) تيهو.
سوُسك: باڵداری سۆسك ف تيهو.
سۆسكه: سوُسك ف تيهو.
سوُسكه: سوُسك ف تيهو.
سۆسن: گوڵێكه به چەند رەنگ دەبێ ف گل سوسن.
سوُسن: سۆسن ف گل سوسن.
سوُسه: بەگومان دۆزينەوەی نهێنی ف بو بردن از رازی، سراغ كردن.
سۆسه: ١) سوُسه؛ ٢) بای نەرم، سروه ف ١) نگا: سوُسه؛ ٢) نسيم، باد ملايم.
سۆسه كردن: سۆراخ كردن ف سراغ كردن.
سوُسەلێ: بزنی رەشی دەمو چاوسوُر ف بز مشكی رخسار قرمز.
سوُسەمار: مارمێلكەی درێژ ف سوسمار.
سۆسەن: سۆسن ف سوسن.
سوُسەن: سۆسن ف سوسن.
سوُسەمبەر: گيايەكی بۆنخۆشی گەڵاپانكەڵەی ددانەداره ف گياهی است خوشبو، سيسنبر.
سوُسەنبەر: سوُسەمبەر ف نگا: سوُسەمبەر.
سوُسەنەك: سوُزەنەك ف سوزاك.
سۆسی: سۆسك ف تيهو.

سوُسێ: ناوی گوندێکە ف نام دهی است.

سوُش: گیایەکی بۆن خۆشە ف گیاهی است خوشبو.

سۆعبەت: گاڵتە، گەمە ف شوخی، بازی.

سوعوُتی: سعوتی ف انفیە.

سوعوُد: سعود، بەخت ف بخت.

سوغدو: گیپە ف نگا: گیپە.

سۆغرە: بێگار، سۆخرە ف سخرە، بیگاری.

سۆغین: ئەنجامدان، پێك هانین ف انجام دادن.

سۆفەقیتە: مەلێکە ف پرندە‌ای است.

سۆفی: مریدی بێپرچی شێخان ف صوفی.

سۆفیاوسافیا: دو گوندی کوردستانی لای دیاربەکرن. زۆرتر پێکەوە *ناویان دەبرێ* ف نام دو روستای کردستان.

سۆفیاتی: مریدایەتی شێخان ف صوفی گری.

سۆفیایەتی: سۆفیاتی ف صوفی گری.

سۆفیلکە: ۱) ردێن داری سیس‌و کزو چکۆڵە؛ ۲) باڵدارێکی بۆرەڵوُکەی بەکاکۆڵە؛ ۳) جۆرێ کوولەی شینی پچوُك ف ۱) مرد ریشوی لاغر پژمردە؛ ۲) پرندە‌ایست خاکستری رنگ کاکل‌دار؛ ۳) نوعی ملخ سبز رنگ.

سۆفیلە: ۱) دەنکی درشتی ناو تەزبیح؛ ۲) دارێکە دەسەر تۆپی خەڕمانی رادەکەن ف ۱) دانهٔ درشت میان تسبیح؛ ۲) چوبی کە در بالای خرمن گذارند.

سۆفیەقیتە: قازەلاخ، باڵدارێکە لە چێشکە گەورەترەو پوپەی هەیە ف پرندە‌ای است.

سۆڤ: بەرانبەر سقکی، سەنگینی، قورسی، گران لە هەڵگرتن ف ثقل، سنگینی.

سۆقان: ئێسقان، بێشە، هەستی، ئێسك ف استخوان.

سوُقان: سۆقان ف استخوان.

سۆك: ۱) حینچکە؛ ۲) سقك لە کێش؛ ۳) دەنگی سەگ لە تاوکردنی دێڵدا ف ۱) کلەزدن در حین مقاربت؛ ۲) سبك‌وزن؛ ۳) صدای عاشقانهٔ سگ مقابل دلە.

سوُك: ۱) سقك، هاسان لە کێشا؛ ۲) زوُ، بلەز؛ ۳) بازار؛ ۴) بز، پەنجە بۆ کنگ‌بردن؛ ۵) حینچکە، لە پشت ژەنین؛ ۶) بێقەدر ف ۱) سبُك‌وزن؛ ۲) زود؛ ۳) بازار؛ ۴) انگلك؛ ۵) کلەزدن در هنگام جماع؛ ۶) آدم بی‌وقار.

سوُکایەتی: بێحورمەتی ف اهانت.

سوُکبار: بارسوُك ف سبکبار.

سوُك پێوەدان: خۆ پێوەنان، حینچکە لێدان ف کلەزدن در مقاربت جنسی.

سوُك پێوە کردن: بز پێوە کردن، ئەنگوست بۆقنگ بردن ف انگلك کردن.

سوُکدان: سوُك پێوەدان ف کلەزدن در مقاربت جنسی.

سوُکدەس: دەست سقك، دەست سوُك ف نگا: دەست سقك.

سوکر: پێسیر، مل، گەردن ف گریبان، گردن.

سوکرە: دیزە، مەنجەڵی لە گڵی سوُرەوە کراو ف دیزی، دیگ گلی.

سوُك سوُکە: نەخۆشیەکە ف آبلەمرغان.

سوُك کردن: ۱) لەکێش کەم‌کردن؛ ۲) آبڕو بردن ف ۱) سبك‌کردن؛ ۲) رسوا کردن.

سۆك لێدان: سوُك پێوەدان ف کلەزدن در جماع.

سۆکن: ماتەهەڵگرتنی کەو لەترس راوکەر ف مات شدن کبك از ترس شکارچی.

سوکنا: ئۆقرە ف آرامش.

سۆکوم: سەروسەکوت، بیچم، تەرح ف سیما.

سۆکە: ۱) سۆك، کوت پێوەدان؛ ۲) دەنگی سەگی سەر دێڵەبەبا ف ۱) کلەزدن در جماع؛ ۲) صدای عاشقانهٔ سگ.

سۆکە سۆك: ۱) لێ ژەنینی لەسەریەك، سوُك پێوەدانی بێپسانەوە؛ ۲) قروسکەی سەگ بۆ تاوکردنی دێڵ ف ۱) کلەزدن پیاپی در جماع؛ ۲) صدای عاشقانهٔ سگ.

سوُکەلە: چکۆلەی سوُك ف سبك کوچك.

سوُکەڵە: سوُکەلە ف سبك کوچك.

سوُکەڵەخەو: خەوی کەم‌و کاتی ف خواب سبك و موقتی.

سوُکەلەسوار: سوارچاك ف سوارکار ماهر.

سوُکەڵەسوار: سوارچاك ف سوارکار ماهر.

سوُکەڵەناو: ناوی پچوك کراو ف نام کوچك شدە، مخفّف.

سۆکەند: درکانی وتەیە بۆ باوەڕپێ کردن، سوند، سوێند ف سوگند.

سۆکەندخواردن: قسەی گومان لەدڵ دەرکردن ف سوگند یاد کردن.

سۆکی: ۱) سوُکی؛ ۲) ئامرازی ساوارکوتان ف ۱) نگا: سوُکی؛ ۲) ابزاری است شبیە هاون برای کوبیدن بلغور.

سوُکی: ۱) سقکی؛ ۲) بێئابڕویی ف ۱) سبك وزنی؛ ۲) رسوایی.

سۆکین: بناخە، بناغە، خیم، هیم ف اساس، بنا.

سوڵ: سڵ، رەوەك ف رموك.

سوُل: ۱) پلوُسك؛ ۲) ئاوهەڵدێر؛ ۳) سوڕك، حەوزۆکەی گەرماو ف ۱) ناودان؛ ۲) آبشار؛ ۳) حوضچهٔ گرمابە.

سۆل: ۱) پێڵاو، کەوش؛ ۲) کەوشی سوُکەڵەی بێپانیە ف ۱) کفش؛ ۲) دم‌پایی.

سۆڵ: ۱) پڕخوێ، خوێ‌واوی، سوُر؛ ۲) سەهوڵ، یەخ؛ ۳) پڕپۆ. تەنراوی قایم، پاش‌وشەی سفت دێ: (سفت‌و سۆڵ)؛ ۴) زۆر سپی: (سپی‌و سۆڵ و نەرم‌و نۆڵ) ف ۱) شور؛ ۲) یخ؛ ۳) سفت؛ ۴) سفید.

سوُلا: گیایەکی دەرمانە گوڵ‌زەردی گەلاپانە ف گیاهی است دارویی.

سولاڤ: ۱) ئاو هەڵدێر، تافگە؛ ۲) پلوُسك ف ۱) آبشار؛ ۲) ناودان.

سۆلان: رەسەن، عەسڵ، رەگەز ف اصل، نژاد.

سۆڵان: ۱) گوڵی پۆپەکەڵەشێرە؛ ۲) سوُزانی پێست ف ۱) گل تاج‌خروس؛ ۲) احساس سوزش در پوست.

سوُلان: گیایەکە بۆ دەرمان‌و لەوەڕ باشە، هەنگوان ف گیاه انگدان.

سۆڵاندنەوە: چوُزانەوە ف سوزش زخم و پوست.

سۆڵانەوە: چوُزانەوە ف سوزش زخم و پوست.

سوُلاو: سوُلاف [ف] نگا: سوُلاف.

سوُلاوك: سوُلاف [ف] نگا: سوُلاف.

سوُلاوگە: پلوُسك [ف] ناودان.

سوڵبەند: ۱) بەنی کەوش؛ ۲) نالبەند [ف] ۱) بند کفش؛ ۲) نعلبند.

سوڵبەندان: بەستەڵەك [ف] یخبندان.

سولتان: زاخە، کوُل، کویل [ف] زاغه.

سولتان: ۱) سان، پاڵشا؛ ۲) ئەسکوند [ف] ۱) سلطان؛ ۲) راست ایستادن شتالنگ.

سولح: ئاشتی، پێك هاتنەوەی دو دژ [ف] آشتی.

سوڵدرو: پێلاودرو [ف] کفشدوز.

سوڵغە: ناوی گوندێکە [ف] نام دهی است.

سوُڵك: ۱) پلوسك؛ ۲) گەرولەی ئاسیاو؛ ۳) برێتی لە منالی تازەزاو [ف] ۱) ناودان؛ ۲) ناودان گندم آسیا؛ ۳) کنایه از نوزاد.

سوڵك: سوڵ، کەوشی سوُکەڵە [ف] دمپایی.

سوُلکە: ۱) پاشماوەی تەنکی سابوُن؛ ۲) پاشماوەی وردی کەشك لەپاش سوُنەوە؛ ۳) برێتی لە ساوا [ف] ۱) ته‌ماندهٔ صابون؛ ۲) ته‌ماندهٔ کشك بعد از ساییدن؛ ۳) کنایه از نوزاد.

سوڵکەر: پێلاودرو، کەوشدرو [ف] کفشدوز.

سولگە: جێگەی لێژو خز [ف] نشیب لیزگاه.

سوڵوخوا: سور، سوڵ [ف] شورمزه.

سولوسات: ۱) سوُروسات؛ ۲) حەشاماتو ئاپوّرە [ف] ۱) سیورسات؛ ۲) جمعیت زیاد.

سوڵوڵە: بەچکە دوپشك، پێچوی دمارە کوڵ [ف] بچه عقرب.

سولە: ۱) سنگی داوێنی رەشماڵ؛ ۲) بەڵمی هەرزنو چەڵتوُك [ف] ۱) میخ چوبی بر دامنهٔ چادر؛ ۲) کاه ارزن و شالی.

سوڵە: هەڵاش، چرپیو گیا بوّ بن قورەبان [ف] گیاهی که زیر گل اندود بام گذارند.

سوڵە: ۱) بەستەڵەك؛ ۲) سەرمای توند؛ ۳) بڵێسە؛ ۴) چڵکدانی ئەندام؛ ۵) ناوی چەند گوندێکە لە کوردستان؛ ۶) چوُزانەوەی پێست؛ ۷) جوّرێ دوُپشکی پچوُك؛ ۸) تروسکەی لە دوُر [ف] ۱) یخبندان؛ ۲) سرمای سخت؛ ۳) شعله؛ ۴) تپش عضو از درد؛ ۵) نام چند روستا؛ ۶) سوزش پوست؛ ۷) نوعی کژدم ریز؛ ۸) سوسو زدن.

سوڵەچرا: چوڵەچرا، خەتیرە [ف] مشعل چوبی.

سوڵەرمە: چلوُرە، شیشەسوڵ [ف] دنگاله.

سوڵەسوڵە: ۱) چوُزانەوە لە پێست یان لە زمانەدا؛ ۲) جوّرێ دوپشکی ورد [ف] ۱) سوزش پوست و زبان؛ ۲) نوعی کژدم ریز.

سوڵەکە: لوّرکی سوڵ [ف] محصول نمکین تیزآب پنیر.

سولی: کای هەرزنو چەڵتوُك، بەڵم [ف] کاه ارزن و شالی.

سوُلی: جەرگو ناو، دڵو گورچیلەو جەرگ [ف] دل و جگر و قلوه.

سوڵیانەوە: چوُزانەوە [ف] به سوزش آمدن پوست.

سوُلی کەباب: جەرگودڵی برژاو [ف] کباب جگر و قلوه.

سولێن: ژێراو [ف] زیراب.

سوڵینە: ۱) گونجە، وشترگەڵو، ریگە ئاوی لە سواڵەت؛ ۲) خونچە [ف] ۱) تنبوشه، آبراه سفالین؛ ۲) غنچه.

سوڵینەوە: سوزیانەوەی پێست، چوُزانەوە [ف] بەسوزش آمدن پوست.

سوّما: ۱) روّناکی چاو، هێزی دیتن؛ ۲) ئاسوّ؛ ۳) تروسکەی روُناکی لە دور؛ ۴) مەڵبەندێکە لە کوردستان [ف] ۱) سوی چشم؛ ۲) افق؛ ۳) سوسو زدن روشنایی؛ ۴) منطقه‌ای در کردستان.

سوّمایی: ۱) هێزی چاو، بینایی؛ ۲) رەشکێنە [ف] ۱) نیروی دید؛ ۲) مردمك چشم

سوّمایی داهاتن: برێتی لە کوێر بوُن [ف] کنایه از نابینا شدن.

سون: ۱) سن، بەڵای گەنم؛ ۲) سنوی سەگ [ف] ۱) سن آفت گندم؛ ۲) بلوغ سگ.

سوّن: شیاکە، ریخ، سنێر [ف] سرگین.

سوُن: ساوین [ف] سودن

سوّنت: کون [ف] سوراخ.

سوّنتن: سمین [ف] سوراخ کردن.

سوّنج: گوندێکە [ف] روستایی است.

سوُند: سوّکەند [ف] سوگند.

سوّند: سوّکەند [ف] سوگند.

سوندروك: تابوُت [ف] تابوت.

سوندریك: تابوُت، داربەست، سوندروك [ف] تابوت.

سوّنْك: خوّڵی زوروورد [ف] گرد و غُبار.

سونکە: سُولکە [ف] نگا: سوُلکە.

سوّنکە: ۱) سولکە؛ ۲) هەل، دەرفەت [ف] ۱) نگا: سولکه؛ ۲) فرصت، فراغت کار.

سوّنگە: لەبەر، بەهوّی، هوّ [ف] سبب، وسیله، به‌سبب.

سونگە: دەرفەت، هەل، سوّنکە [ف] فراغت، فرصت.

سونگەر: هەوری [ف] اسفنج.

سونگی: نێزە [ف] نیزه.

سونگی تاق: شەڕی سەرنێزە [ف] جنگ سرنیزه.

سوننەت: ۱) خەتەنە؛ ۲) نوێژی نەواجب [ف] ۱) ختنه؛ ۲) نماز سنّت.

سوننەتە: ناوی گوندێکە [ف] نام دهی است.

سوننی: ۱) نێزە؛ ۲) موسوڵمانی جگە لە شیعە [ف] ۱) نیزه؛ ۲) پیرو مذاهب تسنّن.

سوننی تاق: سونگی تاق [ف] جنگ سرنیزه.

سوّنە: نێرەمراوی، سەرکەسك [ف] مرغابی نر.

سوُنەت: خەتەنە [ف] ختنه.

سوّنەقیرك: باڵدارێکی ئاوییە [ف] نوعی مرغابی.

سوُنەوە: ساوین [ف] ساییدن.

سونێ: گوندێکە [ف] روستایی است.

سوّوور: پەڵخور، کای خوراوی ناوزگی ئاژەڵ [ف] کاه هضم نشده در شکم حیوان.

سووّری: سموّرە [ف] سمور.

سۆوری: نێری پێشەنگ، ڕەمکێشی گەلە ف نخراز، پیشاهنگ گله.
سوە: ۱) ڕۆژێ دادێ، سبەی؛ ۲) کاڵ، خاو، نەگەیشتو؛ ۳) نەمام، ریشەی چەقـانـدن؛ ۴) جۆرێ سەرپێچو مێزەرەی ژنـان؛ ۵) برێتی لە منالی ساوای خۆشەویست ف ۱) فردا؛ ۲) کال؛ ۳) نهال؛ ۴) نوعی عمامۀ زنانه؛ ۵) کنایه از نوزاد عزیز.
سوهان: سنێر شیاکە، ریخ ف سرگین.
سۆهـانـە: هۆزو تیرەیەکـی کوردی یەزیدیە لە سوریە دەژی ف از فرقەهای مذهبی کُردزبان در سوریه.
سۆهتن: سوُتان ف سوختن.
سوهر: سوُر، سۆر ف سرخ.
سوهراف: سۆراف، سوُراو ف غازه، سرخاب.
سوهرْك: سۆرك، سوُرێژە ف سرخك.
سۆهری: سوُرایەتی ف سرخی.
سوهرێچْك: ۱) کرکراکە، سوُرانچك؛ ۲) کونی قوُن ف ۱) سرخنای، خرخره؛ ۲) مقعد.
سوهن: سام، ساو، ترس، عەیبەت ف خوف، ترس.
سوەی: سبەی ف فردا.
سوەیل: ئەستێرەیەکە ف ستارۀ سهیل.
سوێ: ۱) سوُی، داخو عەزرەت؛ ۲) تاسـە؛ ۳) نزیك؛ ۴) ئاسـۆ؛ ۵) تمـاشـا؛ ۶) سارێژبـوُنی برین؛ ۷) ئازار، ژان ف ۱) حسـرت؛ ۲) اشتیاق؛ ۳) نزدیك؛ ۴) افق؛ ۵) نگاه؛ ۶) التیام زخم؛ ۷) درد و آزار.
سوُی: داخو عەزرەت، سو ف حسرت و درد.
سوُیاگ: سواو ف ساییده.
سوُیان: سوان ف ساییده شدن.
سوێبوُنەوە: ۱) غەم خواردن بۆ کەسێك؛ ۲) مردن لە خەمان ف ۱) غم خوردن برای کسی؛ ۲) از غم مردن.
سویتلی: سوتلی ف همسر موقّتی بدون نکاح.
سوێتـە: ۱) لەمپـەرو پەرژینی کەوپـەڕ؛ ۲) چێشتـەی نچیر؛ ۳) تەپکە کەروێشـك ف ۱) مانعی که در راه کوچ کبکان می گذارند؛ ۲) طعمۀ شکار؛ ۳) گودال تله خرگوش.
سوێتەلی: خوێڕی و بێکارە ف بیکاره و هرزه.
سوێجگەر: سوجگەر ف دل و قلوه.
سوێدار: خەمبار، ئازیەتبار ف عزادار.
سوێر: ۱) سوێڵ، سوُر، سوێڵەخوا؛ ۲) تامەزرۆ، بەئارەزوبو شتێ: (**سوێر ئاو** واتا: تینو) ف ۱) شورمزه؛ ۲) آرزومند برای چیزی.
سوێڕ: سوُر لەسەر مەبەست، پێ چەقێن ف پافشاری کننده، مصّر.
سوُیر: ۱) سوُر، سۆر، سوهـر؛ ۲) بەزمو میوانداری، سوُر، سوُران؛ ۳) گەرم، داخ ف ۱) سرخ؛ ۲) جشن و سور؛ ۳) گرم، داغ.
سوێراو: سەرچاوەی ئاوی سوێر: (ئەم کانیە **سوێراوە**) ف چشمۀ آب شور.
سوێرخوێ: زۆر خوێ تێکراو، زۆر سوێر ف بسیار شورمزه.
سوێرکە: ۱) سوێرە؛ ۲) کاکڵەبادامو تۆمو شتی برژاو ف ۱) نگا: سوێرە؛ ۲) آجیل.
سوێرو: ڕەشۆڵە، ریشۆڵە، گاوانی ف سار.
سوێرە: دەم گەڕانـدنی ئاژەڵ بۆ سوێر: (مـەڕەکـان **سوێرە** دەکـەن) ف اشتیاق دام برای نمك.
سوێرەکە: ۱) چێشتێ کە لە تۆراخی دەکەن؛ ۲) جۆرێ مازو ف ۱) آش از دوغ چیکده؛ ۲) نوعی مازوج.
سوێرەڵوك: سوێری نیوەتاڵ ف شور مایل به تلخی.
سوێرێژك: سۆرك، سوُرێژە ف سرخك.
سوێس: تارمایی، ڕەشایی لە دورەوە هاتنە بەرچاو ف شبح.
سوێسکە: سوُسك، سویسکە، باڵدارێکی گۆشت خۆشە ف تیهو.
سوێسکەیی: جۆرێ هەڵپەرکێ ف نوعی رقص.
سوێسن: گوڵێکە زۆر بۆنخۆش، سۆسن ف سوسن.
سوێسنایەتی: مەڵبەندێکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای در کردستان.
سوێسنە: سۆسن ف سوسن.
سوێسنی: خەڵکی سوێسنایەتی ف اهل منطقۀ «سوێسنایەتی».
سوێگە: ئاسۆ ف افق.
سوێل: سمبێل، سمێڵ ف سبیل.
سوێڵ: سمبێل ف سبیل.
سوْیل: ۱) سقیل؛ ۲) پلوسك؛ ۳) تاڤگە ف ۱) نگا: سقیل؛ ۲) ناودان؛ ۳) آبشار.
سوُیل: سمبێل ف سبیل.
سوُیلاڤ: تاڤگە، ئاوهەڵدێر ف آبشار.
سوین: سوُن، سوُنەوە ف ساییدن
سوێن: سوُند، سۆند، سۆکەند ف سوگند.
سوێند: سوُند، سۆکەند ف سوگند.
سوێنـدخـۆر: ۱) هاوپـەیمـان؛ ۲) کەسێ کە سوُنـدێ دخـۆت ف ۱) همپیمان؛ ۲) سوگند یادکننده.
سوێندکاری: پەیمان بەستنی بەکۆمەڵ ف پیمان دسته‌جمعی.
سوێنـدگـر: کەسێ لە سوێنـدی بەدرۆ تۆشی بەڵا بوُبێ ف بلا دیده از سوگند دروغین.
سوێنکە: بەرماوی ورد لە سابوُن یان کەشك، سونکە، سۆنکە ف تەماندۀ صابون و کشك ساییده.
سوێنە: تەشتی سواڵەتی، تەشتی گڵێنە ف تشت سفالین.
سوێیە: سبەی ف فردا.
سوُیە: سپڵ ف طحال.
سوُیین: سوانەوە، تیژکردنی تیغ بە هەسان ف با فسان تیغ را تیز کردن.
سە: ۱) سپڵۆت، بەشـدار، چوارپێ، سپـەڕ؛ ۲) پاشگـری خەبـەردان: (واسـە) ف ۱) سگ؛ ۲) پسوند خبری، است.
سە: سڵو قوشقی، دڵئێشاو، ڕەنجاو ف آزرده، رنجیده.
سەب: تاو، وچان، جارێ بە ئەمانەت: (باران **سەب** وەستایە) ف موقتاً.
سەبـا: ۱) لەبـەر، بۆ خاتـری: (**سەباتە** هاتم)؛ ۲) بەرەبەیان: (**سەبای** ساڵحان)؛ ۳) بەیانی، سۆزی ف ۱) برای، بخاطر؛ ۲) بامداد؛ ۳)

فردا.

سەبـارەت: ١) لەبەر، بۆ خاتری، سەبا: ٢) دەربارەی، لەمەڕ ف ١) از برای، بخاطر؛٢) راجع، درباره.

سەبر: ١) حەوسەلە، پشولەسەر خۆیی؛ ٢) هێدی، نەتوند؛ ٣) زبڵ‌و زاڵی ماڵ؛ ٤) پژمـە لە سەرەتای کار یان سەفەر ف ١) شکیب؛ ٢) یواش، اهسته؛ ٣) آشغال؛ ٤) عطسهٔ شگون.

سەبرگە: زبڵدان ف آشغالدان.

سەبرگەچی: زبڵ‌ماڵ، کۆڵان‌ماڵ ف آشغالی، رفتگر.

سەبرهاتن: ١) پژمین لە دەست پێ کردنی کارێکا؛ ٢) سەبوُری هاتن ف ١) عطسهٔ شگون؛ ٢) صبوری.

سەبز: رەنگێکە لە نێوان زەردو عاسمانی‌دا، کەسك ف رنگ سبز.

سەبـــزە: ١) مرۆی سپی‌پێستی ئامـاڵ‌زەردی جوان، زەری؛ ٢) جۆرێ کشمیش ف ١) آدم سبزەرنگ؛ ٢) نوعی کشمش، سبزه.

سەبل: پشتێڕ، گەوڕ، تەوێڵە ف اصطبل.

سەبنێسی: نەخۆشیەکی سەگە ف یکی از بیماریهای سگ.

سەبۆچی: لەبەرچی؟ ف برای چه؟.

سەبوُری: ئارام‌بوُنی دڵ لە کاتی خەم خواردندا ف صبوری.

سەبوُن: بای زۆر گەرمی گیاندارکوژ، گڕەبا، گڕە: (مەزرەعەی هەستیم وای **سەبوُن** بەردەن) «مەولەوی» ف بادسام.

سەبەب: هۆ، سۆنگە، سەمەد ف سبب.

سەبەت: دەفری لەتوُل تەنیاو ف سبد.

سەبەتانە: سێرەی تفەنگ ف مگسهٔ تفنگ.

سەبەت‌چن: کەسێ کە سەبەت دروست دەکا ف سبدباف.

سەبەتولکە: سەبەتی پچوُك ف سبد کوچك.

سەبەتە: سەبەت ف سبد.

سەبەتە بەسەرێ: بازیەکی بچوُکانە ف نوعی بازی کودکان.

سەبەتەچن: سەبەت‌چن ف سبدباف.

سەبەل: نەخۆشیەکی چاوە ف چشم‌درد، سبل.

سەبەڵ: سەبەل ف چشم‌درد، سبل.

سەبیل: ١) سبیل، ئامرازی توُتن کێشان؛ ٢) ئاوی خێرێ ف ١) چپق؛ ٢) آبی که به احسان دهند.

سەبیل‌تێ کەر: برێتی لە درۆزنی زل ف کنایه از دروغگو.

سەبیلچی: سەبیل‌ساز، کەسێ سبیلی توَتن دروست دەکا ف چپق‌ساز.

سەبیلخۆر: کەسێ کە توتن بە سەبیل دەکێشێ ف چپق‌کش.

سەبیل‌ساز: سەبیلچی ف چپق‌ساز.

سەبیل کێش: سەبیل‌خۆر ف چپق‌کش.

سەبێلە: ١) سەبیل، ئامرازی توتن‌کێشانی لە قوڕ؛ ٢) ئاسنێ کە دەسەر بۆڕی ئاوی دەگرن ف ١) چپق؛ ٢) گیرهٔ سر لولهٔ آب.

سەپـان: ١) رەنجبـەری دەستـەبـەر کە لە پێنـج‌بەش بەشێك لە بەهرە دەگرێ؛ ٢) بەزۆر توُش کردن ف ١) کارگر کشـاورزی که یك پنجم بهره می‌گیرد؛ ٢) تحمیل.

سەپاندن: بەزۆر توُش کردن، بەملدا هێنان، داسەپاندن ف تحمیل کردن.

سەپـانی: ١) کاری سەپان؛ ٢) بەهرەیێ کە بە سەپان دەگا ف ١) کار زراعت در مقابل یك پنجم محصول؛ ٢) مزد «سەپان».

سەپتْك: ١) بەردی کە دە جادە دەگیرێ؛ ٢) جۆگەئاوی داپۆشراو ف ١) سنگ سنگ‌فرش؛ ٢) مجرای سرپوشیده.

سەپك: ١) ئامرازی پۆی چادر کوتان؛ ٢) کولێرەی ئەستوُر لە درشتەی ئارد بۆ سەگ، سەولـە، خەپلە ف ١) ابـزار پودکوبی چادربافان: ٢) نواله از نخاله برای سگ.

سەپکـە: ١) کولێرەی لە درشتـەئـارد، سەپك؛ ٢) ژنەك ف ١) نواله از نخاله؛ ٢) قشو.

سەپۆل: حەپۆل، گێلۆکە ف پخمه.

سەپۆلە: سەپۆل ف پخمه.

سەپەکە: سە، بەشدار، چوارپێ، سپەڕ، سپلۆت ف سگ.

سەپەل: ١) سەپۆل؛ ٢) سپڵ ف ١) پخمه؛ ٢) طحال.

سەپەلیك: ١) جەرگی سپی، جێگەی هەناسە دان لە دەروندا؛ ٢) قلیان، قلیاناوی ف ١) ریه، شش؛ ٢) قلیان.

سەپی: پالاوتە، پاڵێوراو ف پالیده.

سەت: ژمارەی دوای نەوەتونۆ ف صد.

سەتـرل حەمـام: پارچـەیەکـە لەبـەر تاو بە چەنـد رەنگ دەنوێنێ ف پارچەایست که در آفتاب به چندین رنگ دیده می‌شود.

سەترنج: گەمەیەکە بە شازدە داش دەکرێ لە تیرەی گەمەی دامەیە ف شطرنج.

سەترە: زللە، زلە ف سیلی.

سەتك: گیایەکە بەری لە نۆك دەچی‌و بە شینی دەخورێ، سەیدوُکە ف گیاهی است.

سەتکا: هەرچەند، ئەگەرچی ف هرچند.

سەتڵ: پەقرەج ف سطل.

سەتڵ‌وجەم: نەخۆشی «ذات‌الجنب» ف ذات‌الجنب.

سەتم: داڕوُخان ف فروریختن خاك.

سەتمـاندن: ١) پڕ کردنەوەی چاڵ؛ ٢) ڕوُخاندنی دیوار ف ١) خاك در چاله ریختن؛ ٢) فرو ریزاندن دیوار.

سەتمە: ساتمە ف سکندری.

سەتە: ١) برێتی لە چەرخێ، سەدساڵ؛ ٢) سوکەڵەناوی سەتار ف ١) سده، قرن؛ ٢) مخفّف نام ستّار.

سەجەرە: رەگەزنامە، نوسراوی ناوی باب‌و باپیران ف شجره‌نامه.

سەچت: وردبوُنەوەو گەڕیان بە شوێن شتێکا ف تفتیش.

سەچتین: پشکنین ف تفتیش کردن.

سەح: ١) پێ زانین، ئاگایی: (من ئەو خەبەر سەح نەکریە)؛ ٢) بەوردی لێ روانین: (دوختور سەح کرێ زارۆکێ من چبەلایە) ف ١) احساس کردن، شنیدن؛ ٢) معاینه.

سەحات: ١) سات؛ ٢) ئامرازی کات پێوان، کاژمێر ف ١) آن، وقت؛ ٢) ساعت.

سەحکـردن: ١) خەبـەرداربوُن، بیستن؛ ٢) تێ روانین بەوردی ف ١)

آگاه شدن، شنیدن؛ ٢) معاینه کردن.

سەحکـەران: هەستەکان (دیتن، چەژتن، بیستن، بێن، وێ کەوتن) ف حواس پنجگانه.

سەحەت: ١) سڵامەتی، ساقی، ساغی، ساخی؛ ٢) ئاسودە: (رەحمەت و **سەحەتم**)؛ ٣) رەنگ‌ورو: (پیاوێکی **سەحەت** خۆشە) ف ١) سلامت؛ ٢) آسوده؛ ٣) سیما، رخسار.

سەحەر: بەرەبەیان ف سحر، بامداد.

سەحەری: ١) لە کاتی سەحەردا: (سبەی **سەحەری** دەڕۆم)؛ ٢) جۆرە ئاهەنگێکە بە زوڕنا لێدەدرێ ف ١) هنگام سحر؛ ٢) آهنگی است که با سرنا نواخته می‌شود.

سەحەن: دەفری مسی هەراو بۆ چێشت ف تشت کوچك.

سەخاوەت: ١) دڵاوا؛ ٢) دڵاوایی ف ١) بخشنده؛ ٢) بخشندگی.

سەخبیر: چاوێر، ئاگادار ف مراقب، مواظب.

سەخت: ١) رەق، تونـد؛ ٢) دژوار؛ ٣) پێداگر و لاسار؛ ۴) سەرمـای بەتـەوژم ف ١) سخت، سفت؛ ٢) دشـوار؛ ٣) سختگیر، لجبـاز؛ ۴) سرمای شدید.

سەختی: ١) بنەمای وشەی سەخت؛ ٢) سپاردن، راسپاردن ف ١) صیغهٔ مصدری «سەخت»؛ ٢) سفارش.

سەختیان: ١) پێستی لە دەبـاغ‌دراو؛ ٢) سفـرەی چەرمی نانکـەر؛ ٣) زوێڵەچـەرم ف ١) پوست دبـاغی شده؛ ٢) سفرهٔ چرم نانوایان؛ ٣) برشی از چرم.

سەخڵەت: سخڵەت ف نگا: سخڵەت.

سەخمـە: ١) دارو پەردوی خانـوەروخـاو؛ ٢) دارێ کە بەر داری ترێی دەدەن؛ ٣) دارێکی بەگرێیە لە سێبـەرێدا مەشکـەو دۆدانـەی پێدا هەڵدەواسن ف ١) آوار؛ ٢) چوبی کە تاك بر آن تکیە دادە؛ ٣) چوبی است کە مشك را از آن می‌آویزند.

سەخمەراتی: ١) سەبەب، هۆ؛ ٢) ئەگەر ف ١) سبب؛ ٢) اگر.

سەخناخ: ١) سەختان، شوێنی سەخڵەت؛ ٢) ناوی کێوێك لە کوردستان ف ١) مسیر دشوار در کوه؛ ٢) نام کوهی در کردستان.

سەخوڕ: پەڵخوڕ، کای خوراوی ناو زگی حەیوان ف نگا: پەڵخوڕ.

سەخوڕدان: جێگەی سەخوڕ، ورگی حەیوان ف جای «سەخوڕ»، محل کاه هضم نشده در شکم حیوان.

سەخورگە: جێگەی سنێرلێ رشتن، گوفك، سەرانگوێلك ف شوله، سرگینگاه.

سەخوڕمە: مستەکۆڵە ف سقلمه.

سەخۆرە: توی سپی نزیك بە گەیشتن ف توت نارس.

سەخەر: ئابڕو، ناوی باش ف آبرو، خوشنامی.

سەخەربرن: ئابڕوبردن ف رسوا کردن.

سەخەری: سختیان، چەرمی ئەستوری لەدەباغ دراو ف ساغری.

سەخی: دڵاوا، بەخشندە ف بخشنده.

سەخیر: منداڵی بێباب، سێوی، هەتیو ف یتیم.

سەد: ١) بەربەندی ئاو؛ ٢) سەت ف ١) سدّ؛ ٢) صد.

سەدا: دەنگ، ئاواز: (**سەدا**ت دەر نەیە، **سەدا**یەکی خۆشی هەیە) ف صدا.

سەدارە: سدارە ف نوعی کلاه.

سەدان: چەند جار سەت ف صدها.

سەددڵ: دوڵ، دڕدۆنگ ف متردّد، دودل.

سەدرابات: گوندێکە ف نام دهی است.

سەدری: جۆرێ برنجی باش ف برنج صدری.

سەدوسەد: بریتی لە تەواو بێ کەمایەسی ف صددرصد.

سەدە: سەتە، بریتی لە سەد ساڵ، چەرخ ف سده، قرن.

سەدەف: شتێ رەقی سپی پێشەئاسایی لە زریادا، جێگەی تیاڕسکانی مرواری ف صدف.

سەدەقـە: ماڵ‌بەخشین لە ڕای خوادا. ئەموشەیە سەدیەکە بوە عەرەب کردویەتە سەدەقە ف صدقه، خیرات.

سەدەم: ١) دوای نەوەتـونـۆهەم؛ ٢) سەبا، بۆ خاتری ف ١) صدم؛ ٢) برای، بخاطر.

سەدەمە: بەڵا، ئازار، زیان ف صدمه، آسیب.

سەدەمین: سەدەم، دوای نەوەتو نۆهەم ف صدم.

سەر: ١) هەر شتێ لە باڵایە؛ ٢) لە ئەستۆ بەرەژوری گیاندار؛ ٣) یەکێ لە بزاوی پیت: (**سەر**و بۆرو ژێر)؛ ۴) پارەیێ کە باقی مامڵە دەدرێ؛ ۵) جار، دەحفە؛ ۶) ئالی، لا: (لەم **سەر** تا ئەو **سەر** چوم)؛ ٧) ماوەیەك لە زەمان: (**سەر**ێك هاتو رۆیشت)؛ ٨) داپۆشی دەفر؛ ٩) جەم، کن، نك: (بردومەتە **سەر** وەستا)؛ ١٠) تاکێك لە مرۆو ئاژەڵ: (دە **سەر** خێزانم، چوار **سەر** بزنم هەیە)؛ ١١) ئاخر، ئاکام: (هەتا **سەر**وا نامێنێ)؛ ١٢) بەخاتری، لەبەر: (لە **سەر**تۆ وام لێ هات) ف ١) هر چیز بالا؛ ٢) سر، کلّه؛ ٣) زَبَرِ اِعراب؛ ۴) پولی کە در معامله باقی دهند؛ ۵) بار، دفعه؛ ۶) طرف، سو؛ ٧) مدّتی از زمـان؛ ٨) سرپـوش ظرف؛ ٩) نزد؛ ١٠) واحد انسان و چهارپا؛ ١١) پایان، انجام؛ ١٢) برای، بخاطر.

سهر: ١) زڕ، بەدەڵ: (**سهر**داك)؛ ٢) بێبەر، بەرنەدەر ف ١) بدل؛ ٢) بی‌ثمر.

سەرئەژمێر: کەسێ کە تاك‌تاکی مرۆ یان ئاژەڵ حەسێب دەکا ف سرشمار.

سەرئەژمێری: کاری سەرئەژمێر ف سرشماری.

سەرئەنجام: بڕانەوەی کار ف سرانجام.

سەرئەنداز: ١) سەرپۆش، بەرانبەر ڕایەخ؛ ٢) ڕایەخی باریك کە کەنار دیوار پڕ دەکاتەوە ف ١) مقابل زیرانداز؛ ٢) زیراندازی مانند کناره.

سەرئەنناز: سەرئەنداز ف نگا: سەرئەنداز.

سەرئێشان: ژانەسەر ف سردرد.

سەرئێشاندن: بریتی لە جاڕزکردن ف دردسر دادن.

سەرئێشە: سەرئێشان ف سردرد.

سەرئێوارە: سەرەتای درەنگ‌بونی رۆژ ف عصر هنگام.

سەرا: ١) مـاڵی دیوان؛ ٢) جێگە: (**سەرا**ی دەوڵەتی، کاروانسە**را**)؛ ٣) ناوی گونـدێکە لە موکوریان ف ١) ادارهٔ مرکزی؛ ٢) جای؛ ٣) نام

دهی است.

سەراپا: لە سەر تا پێ، گشت لە گشت، هەمو ئەندام: (**سەراپای گوارە** زەردی ترس و لەرزە / ئەڵێی عاسی بوە لەو جێگە بەرزە) «**نالی**» ف سراپا.

سەراپەردە: دیوانی میر ف خانۀ فرمانروا.

سەراپێ: ١) سەراپـا؛ ٢) لەسـەرهـۆش، ئاگالێبوُن ف ١) سراپا؛ ٢) مواظب، متوجه.

سەراپیتە: بان لە دیو ی ژورەوە، بن میچ، میچ ف سقف.

سەراراو: کەفاوی تازە هێشتا شت پێ نەشۆراو ف کفابۀ نخستین برای رختشویی.

سەرازا: ئازاد ف آزاد.

سەرازادی: ئازادی، خۆبوُن، خۆی بوُن ف استقلال.

سەرازایی: سەرازادی ف استقلال.

سەراســا: ١) تایبـەتی؛ ٢) سەرانسـەر، گش ف ١) اختصـاصی؛ ٢) سراسر، همه.

سەراسوێ: لە بەرزترەوە ڕوانین بە نهێنی ف دزدکی از بالا نگاه کردن.

سەراسەر: گش، هەمو ف همگی.

سەراسێ: سەرێشە ف سردرد.

سەراسیمە: داماو، سەرگەردان ف سراسیمه.

سەراشیت: سەرێشەی چەل‌ومل و دەست بەرنەدەر ف سردرد مزمن.

سەڕاف: پوڵ گۆڕەوە، پارەفرۆش ف صرّاف.

سەڕافی: کاری پارەفرۆش ف صرّافی.

سەراڤ: ئاوێ کە دەگەڵ پیزە لەسکدایە ف آب همراه جنین در زهدان.

سەراڤ پەقین: رژانی ئاوی سەراڤ بەر لە هاتنی منالّ ف ریزش آب قبل از تولّد نوزاد.

سەراڤك: سەراڤ ف نگا: سەراڤ.

سەراڤکانێ: گەمەکردن لە ئاوی قوُڵ داو سەر دەئاو رۆکردنی یەکتر ف بازی هنگام شنا در آب.

سەراڤکی: ڕەپ‌وڕاست، بەئاشکرا، بێ‌دەروایسی ف رُك و صریح.

سەراڤی: دەغڵێك کە پاش بارانی پەڵە چێندراوە ف محصولی که پس از اوّلین باران تُند پاییزی کاشته شده باشد.

سەراك: کوڵکەی بەشانەکراو ف پشم و موی شانەزده و پاك شده.

سەراگوم: ١) بێ‌سەرو شوێن؛ ٢) کەس نەناس ف ١) گم بی‌اثر؛ ٢) گمنام.

سەرامەت: باوخۆشتر لە خەڵکی تر ف سرامد.

سەرامەد: سەرامەت ف سرامد.

سەران: ١) پیاو ماقـوُڵان؛ ٢) سلاّن، بڵندایيەکان، کێوان ف ١) سران قوم؛ ٢) بلندیها، کوهساران.

سەڕان: زەڕەی کەر ف عرعر.

سەڕاندن: زەڕەزەڕکردن ف عرعر کشیدن.

سەرانسەر: سەراسەر ف سراسر، همگی.

سەرانگۆلك: جێگەی لێ‌ڕشتنی پەین و ریخ، گوُفك ف شوله.

سەرانگوێلك: سەرانگۆلك ف شوله، سرگینگاه.

سەرانوێلك: سەرانگۆلك ف شوله.

سەرانە: پیتاك لە هەر تاکێ لە مرۆو ئاژەڵ ف سرانه.

سەراو: ١) چاوەی زلی ئاو؛ ٢) زەمینێ کە نزیك چەمە؛ ٣) سەراڤ؛ ٤) ئاودەست؛ ٥) زەمینێ کە زو ئاو قوُت نادات؛ ٦) هەر چی بنـاو نابێ وەك دار؛ ٧) ناوی گونـدێکـە ف ١) سرچشمـه؛ ٢) زمین نزدیك رودخانه؛ ٣) آب همراه جنین؛ ٤) مستراح؛ ٥) زمین‌رس که آب کمتر پذیرد؛ ٦) هرچه زیر آب نمی‌رود؛ ٧) نام دهی است.

سەراوان: دژی بناوان، لای سەرەوە ف طرف بالا.

سەراوتۆقین: سەراڤ پەقین ف ریزش آب همراه نوزاد.

سەراوتەقین: سەراڤ پەقین ف نگا: سەراڤ پەقین.

سەراورد: ڕابواردوُی پێشین ف گذشتۀ دور.

سەراوەرد: سەراورد ف گذشتۀ دور.

سەراوی: جۆرێ کوُلەکە: (کدو سەراوی) ف نوعی کدو.

سەربادان: برێتی لە ناڕازی‌بوُن ف کنایه از ناخشنودی.

سەربار: ١) شتێ کە لە سەر باری بارەبەر دادەنرێ؛ ٢) زەحمەتی زیادی ف ١) اضافه بار؛ ٢) قوز بالاقوز.

سەربارانە: باج‌سەندن لە بارەکانی کاروان ف باج گرفتن از بارهای کاروان.

سەربارە: سەربار ف نگا: سەربار.

سەرباز: چەکداری دەوڵەت ف سرباز.

سەربازخانە: بنکەی سەربازان ف پادگان.

سەربازگرتن: خەڵك بۆ سەربازی بردن ف سربازگیری.

سەربازگیری: سەربازگرتن ف سربازگیری.

سەربازی: چەکداری بۆدەوڵەت ف سربازی.

سەرباس: ئامانج لە گفتوگۆ ف موضوع صحبت.

سەرباقی: زیادە لەسەردانەوە لە گۆڕینەوەدا ف علاوه بر.

سەربالّ: پەڕی درشتی مەل ف شاهپر.

سەربان: دیو ی دەرەوەی سەرپۆشی خانو ف پشت‌بام.

سەربدەو: دوکولێو ی بەبرنج‌و ساوار ف آش بلغور و دوغ.

سەربـڕ: ١) کەسێ کە سەر دەبڕێ: (**لێم بۆتە میری سەربڕ**)؛ ٢) ڕێگە بواردن بۆ زوُ گەیشتن: (**ســەربـڕ ڕۆیشتم زوُ گەیشتم**) ف ١) جلاّد، سر بر؛ ٢) راه میان‌بر.

سەربڕان: سەر بە تیخ لە لەش جیا کرانەوە ف سر بریدن.

سەربـڕانـە: حەیوان کوشتنـەوەو میوانداری بەهۆی تەواوبوُنی کاری وەرزێری ف قربانی کردن و سوردادن بەمناسبت پایان کار کشاورزی.

سەربڕاو: سەر بە تیخ جیاوەکراو ف سر بریده.

سەربردن: ڕابواردن ف گذراندن، بسر بردن.

سەربڕیاگ: سەربڕاو ف سر بریده.

سەربڕین: سەر لە لەش جوێ‌کردنەوە بە تیخ ف سر بریدن.

سەربزۆت: داری نیوەسوُتاوی بەئاگر ف نیمسوز.

سەربزۆك: بزۆز، نەگونجاو ف ناآرام.
سەربــزێو: ۱) سەربزۆك؛ ۲) بریێتی لە ئەشقی، یاخی ف ۱) ناآرام؛ ۲) کنایە از متمرّد.
سەربزێوی: ئەشقی‌بوُن، یاخیەتی ف تمرّد، یاغیگری.
سەربڵن: ئابڕودارو لەسەر ف سرفراز.
سەربڵند: سەربڵن ف سرفراز.
سەربڵندکردنەوە: بریێتی لە راپەڕینو سەربزێوی کردن ف کنایە از تمرّد.
سەربڵندی: شانازی ف افتخار.
سەربلوُر: جۆرێ ماسی دەم درێژوکەی وەك بلوێر ف نوعی ماهی.
سەربوُ: سەربان ف پشت‌بام.
سەربوُری: بەسەرهات، سەرگوروشتە ف سرگذشت.
سەربە: لەمەڕ، لایەن‌گر: (کابرا **سەربە** دەوڵەتە) ف منسوب به، وابسته به.
سەربەتاڵ: ۱) دەفری بێ‌سەربۆش؛ ۲) پیاوی نەزانو بێ‌ئاوەز ف ۱) بی‌سرپوش؛ ۲) بی‌مغز و کودن.
سەربەخۆ: ئازاد، ئازا ف مستقلّ.
سەربەخۆیی: خۆی‌بوُن ف آزادی.
سەربەدو: چێشتی کەشك‌و گەنمە‌کوتاو ف آش کشك و گندم نیمکوب.
سەربەدەرەوە: بەدەنگ‌و ناو ف مشهور.
سەربەردایی: کەسێ بێ‌پرس کاری خۆی دەکا ف خودسر.
سەربەرز: سەربڵن ف سرفراز.
سەربەرزکردنەوە: سەربڵندکردنەوە ف شوریدن، یاغیگری.
سەربەرزی: شانازی بە کاری باش ف افتخار.
سەربەرِسق: خۆش‌بەخت، سەربەرۆزی ف خوش‌شانس.
سەربەرۆُ: جۆرێ مارە سەری وەك بەرۆُ دەچێ ف نوعی مار.
سەربەرۆزی: خۆش‌بەخت ف خوش‌شانس.
سەربەرۆنە: چێشتی دانەوێڵەی توند کە رۆنی بەسەر دا دەکەن ف آش غلیظ حبوبات که روغن داغ بر سر آن ریزند.
سەربەرەخوار: رو بەلای ژێرو ف سراشیب.
سەربەرەخوارە: بەرەژێر، سەربەرەخوار ف سراشیبی.
سەربەرەژوُر: بەرەوژوُرە، روُ بە باڵا ف سربالایی.
سەربــەرەژێر: ۱) سەربــەرەخــوار؛ ۲) شەرمــەزارو خەجــاڵەت ف ۱) سراشیب؛ ۲) سرافکنده.
سەربەرەژێرکە: بەرەوژێرە، سەربەرەخوار ف سراشیب.
سەربەرەژێرە: بەرەوژێرە ف سراشیب.
سەربەرەوخوار: سەربەرەخوار ف سراشیب.
سەربەرەوخوارە: سەربەرەخوار ف سراشیبی.
سەربەرەوژوُر: سەربەرەژوُر ف سربالایی.
سەربەرەوژوُرە: سەربەرەژوُر ف سربالایی.
سەربەرەوژێر: ۱) سەربەرەژێر؛ ۲) قڵپ ف ۱) سراشیبی؛ ۲) زیر و زبر.
سەربەرەوژێرە: سەربەرەژێر ف سراشیب.

سەربەزێڕە: نیسکێنەی توند کە رۆنی بەسەر دا دەکەن، لەب زێڕینە ف آش عدس غلیظ که روغن بر آن ریزند.
سەربەس: ئازاد ف آزاد.
سەربەست: سەربەس ف آزاد.
سەربــەست کردن: ۱) تەرخان کردن؛ ۲) نرخێ لەسەر ماڵی فرۆشیار دانــان کەبــۆی نەفــرۆشــێ ف ۱) آزاد گذاشتــن در هر کــاری؛ ۲) نرخ‌گذاری روی کالا طوری که به‌فروش نرسد.
سەربەستە: نهێنی، پۆشراوی نەزانراو ف پوشیده و پنهانی.
سەربەستی: ئازادی ف آزادی.
سەربەسە: سەربەستە ف پوشیده و پنهان.
سەربــەسەر: ۱) شت بەیەك وەگۆڕینی بێ باقی دانەوە؛ ۲) وەك یەك، بەرانبەر ف مبادلهٔ پایاپای، بی‌علاوه؛ ۲) برابر.
ســەربەســەرە: گان‌بەگان، دو نێــر کە یەکتر بگێــن ف مبادلهٔ دو همجنس‌باز.
سەربەسەرێ: سەربەسەرە ف مبادلهٔ دو همجنس‌باز.
سەربەسی: سەربەستی ف آزادی.
سەربــەش: کەسێ کە بەشی باش لە بەش کردندا هەڵبگرێ ف برندهٔ سهم خوب در تقسیم.
سەربەکڵاوە: مریشکی کاکۆڵدار ف مرغ کاکلی.
سەربەگۆبەن: مرۆێ کە دنەی خەڵك ئەدا ف تحریك‌کننده.
سەربەگۆبەند: مرۆی ماکی دنەدانی خەڵك ف تحریك‌کننده.
سەربەگۆماکردن: لەبەین بردن ف از میان بردن.
سەربەگێچەڵ: سەربەگۆبەند ف محرّك مردم.
سەربەلك: سەرگەڵای توتن ف نُخبهٔ برگ تنباکو.
سەربەمۆر: دەس لێ نەدراو ف دست‌نخورده، سر به‌مُهر.
سەربەن: بەندی کەوش‌و پێڵاو ف بند پای‌افزار.
سەربەند: ۱) چەند وشەیەك کە سەرەتای گۆرانی‌یە؛ ۲) بەستەی دوای مقــامو لاوك؛ ۳) گوتنێ لە گورانی‌دا کە لەپــاش چەنــد شێعــرێك دەگەڕێنــەوە سەری؛ ۴) سەردەستــە؛ ۵) سەرپــۆشی دەفری پچوك، قەپــاخ ف ۱) پیش‌درآمــد ترانــه؛ ۲) ترانهٔ سبك بعد از خواندن آواز کلاسیك؛ ۳) مرجع ترجیع‌بند؛ ۴) سردسته؛ ۵) سرهٔ ظرف کوچك.
سەربەنگ: سەربەلك ف نگا: سەربەلك.
سەربەها: نرخی خوێنی کوژراو، خوێن‌بایی ف دیه، خونبها.
سەربەهەوێ: ژنی پیاوی دوژنە ف زن هوودار.
سەربێر: ۱) کەسێ لەسەربێر ئاژەڵی دۆشەنی دەگرێ؛ ۲) یەکەم ئاژەڵ کە دێتــە دۆشــین لەبــێردا ف ۱) کســی که حیوان را برای دوشیدن می‌گیرد؛ ۲) اولین حیوانی که دوشیده می‌شود.
سەربێش: سەربەش ف نگا: سەربەش.
سەرپا: راوێستاو، وێساو ف ایستاده.
سەرپاچ: بژاردروُن لە ناو چەڵتوُك ف ویجین در شالیزار.
سەرپاك: تێکڕا، هەمو، گش ف همه، به‌کلّی.
سەرپاڵە: پێشەنگی درەو کەران ف پیشرو و دروگران.

سەرپان: جنۆکەی جادوگەران کەشتیان بۆدەهێنێ ف جنّ مسخّر جادوگر.

سەرپایی: ١) داوستەدی لەناو بازاڕا بێ دوکان؛ ٢) بریتی لە زگچوٗن؛ ٣) کەوشی سوکەڵەی بێپانیە؛ ۴) بەلەزو پەلەو بێڕامان ف ١) کسب و کار سرپایی؛ ٢) اسهال؛ ٣) دمپایی؛ ٣) باعجله، سرپایی.

سەرپڕ: ١) تژە؛ ٢) جۆرێ تفەنگی ڕاو ف ١) لبریز؛ ٢) تفنگ سرپر.

سەرپزو: پزو، جێگەدۆخین ف نیفه، جای بند تنبان.

سەرپشك: سەربەش ف نگا: سەربەش.

سەرپنوم: گوێرەپە، نەخۆشی بنانگوێ ئەستوٗربوٗن ف بیماری نکاف، اوریون.

سەرپۆت: کەسێ بە لەزو بێلێکدانەوە کار دەکا ف سطحی، سرسری.

سەرپۆرت: بەکاکۆڵ ف کاکل‌دار.

سەرپۆش: هەرچی شتی پێ لەبەر چاو نەدیو دەکەن ف سرپوش.

سەرپەتی: سەری بێ پۆشاك، سەررووٗت ف سر برهنه.

سەرپـەڕ: ١) ئەوپەڕی شت؛ ٢) ئێکەم لاپەڕی کتێب؛ ٣) شکڵی سەر تۆپەچیت ف ١) آنسوی؛ ٢) اولین صفحهٔ کتاب؛ ٣) عکس یا مارك پارچه.

سەرپەرست: کەسێ کە ئاگای لە شتێ یان کەسێ ئەبێ ف سرپرست.

سەرپەرشت: سەرپەرست ف سرپرست.

سەرپـــەل: ١) لقی بەرەژوٗری دار؛ ٢) سەر کردەی سی هەتـا پەنجـا پێشمەرگە؛ ٣) چاخی دەس پێکردنی بارانی پەڵە؛ ۴) نانێ کە لە سەر سکڵ ببرژێ ف ١) شاخه‌های بالایی درخت؛ ٢) سردستهٔ نظامی؛ ٣) موسم باران؛ ۴) نانی که بر اخگر بپزد.

سەرپەڵە: ١) جەنگەی بارانی پاییز؛ ٢) مانگی خەزەڵوەر ف ١) موسم باران پاییزی؛ ٢) آبانماه.

سەرپـــەنجـە: ١) سەری پێنـج ئەنگـوست بە تێکـڕایی؛ ٢) سەری تاکەئەنگوستێك ف ١) سرپنجه؛ ٢) سر یك انگشت.

سەرپەنە: قایمەمێو، داری ترێ کەداری وە بەر دراوە ف تاکی که با چوب دیگر محکم شده است.

سەرپێ: پەلە، لەز ف شتاب.

سەرپێسپـاردن: بریتی لە باوەڕی تەواو بەکـەسێ کردن ف کنـایه از اعتماد کامل به کسی داشتن.

سەرپێچ: ١) مێزەر، شاشك؛ ٢) یاخی، سەربزێو ف ١) عمامه؛ ٢) متمرّد.

سەرپێچی: سەربزێوی، ئەشقیایی ف تمرّد.

سەرپێز: جەژنی هەوەڵ حەیوان زان ف جشن زاییدن اولین گوسفند.

سەرپێ کەتن: ١) دارەدارەی زارۆك؛ ٢) چاك بوٗنـەوە لە نەخۆشی؛ ٣) پاش نابوٗتی سازبوٗنەوە ف ١) سر پا افتادن کودك؛ ٢) بهبود یافتن از بیماری؛ ٣) پس از سختی و عُسرت دوباره سرپا افتادن.

سەرپێکەوەنان: بریتی لە ژیان پێکەوە بردنەسەر ف کنایه از زندگی مشترك.

سەرپیل: شان، سەرمل ف کتف.

سەرپێڵ: ناوی شارێکە لە کوردستان ف سرپل‌زهاب.

سەرپێوەنان: بەکۆمەڵ بەرەوشتێ چوٗن ف رفتن گروهی به جایی.

سەرپێیی: ١) مامڵەی سەرپێیی؛ ٢) بەلەفیرە؛ ٣) زوٗی بەبێ ڕامان و دامان ف ١) کسب سرپایی؛ ٢) اسهال؛ ٣) باعجله و سرپایی.

سەرتا: ١) میوەی هەرەباش کە دەیخەنە سەر سەبەتەوە؛ ٢) سەربەنگ، سەرگەڵای توتن ف ١) میوهٔ نمونه که سر بار گذارند؛ ٢) نُخبهٔ برگ تنباکو.

سەرتاپا: هەمولەش، گش ف سراپا.

سەرتاپێ: سەرتاپا ف سراپا.

سەرتاسەر: سەرانسەر ف سراسر.

سەرتاش: ١) دەلاك، بەربەر؛ ٢) تیخی موٗتاش ف ١) سلمانی؛ ٢) تیغ موتراش.

سەرتاشخانە: دەلاکخانە ف دکان سلمانی.

سەرتاشراو: کەسێ موی سەری کورت کرابێتەوە ف سرتراشیده.

سەرتـاشین: ١) موی سەر کورت کردنـەوە؛ ٢) بریتی لە سوٗکـایەتی بەسەرژن هێنان ف ١) اصلاح سَر؛ ٢) کنایه از رسوا کردن زن.

سەرتاشیاگ: سەرتاشراو ف سر تراشیده.

سەرتاق: ١) دارەڕای سەر دەلاقە؛ ٢) بەنی بادراو کە بۆ جەواڵدروٗن بە جەواڵـیەوە دادەلــەقـێنن ف ١) چوبکهــای تیر طاقچــه؛ ٢) نخ جوالدوزی که به جوال آویزند.

سەرتاڵ: سەری هەودا دەزو ف سرنخ.

سەرتانێ: گوندێکە ف نام دهی است.

سەرتراش: سەرتاش ف سرتراش.

سەرتقیرك: سەرچکۆلە، بۆ تیزبەکەسێ کردن دێژنی ف سر کوچك، به متلك گویند.

سەرتقلی: ڕەت بردن و بەزەمیندا کەوتن ف سکندری خوردن و بر سر افتادن.

سەرتـل: ١) کڵاوی قوٗچی دروێشانە؛ ٢) کەپەنك، باڵتوی لباد ف ١) کلاه بلند دراویش؛ ٢) پالتوی نمدین.

سەرتڵ: هەڵبژێراو، هەرەباش، سەرتا ف برگزیده، بهترین.

سەرتلی: قوٗچەکە، هەنگولیسکی درومان ف انگشتانه.

سەرتلیك: ١) ڕەحاتی؛ ٢) قوٗچەکە، ئەنگوستیلەی درومان ف ١) قیف؛ ٢) انگشتانه.

سەرتو: توێژی سەر شیر و ماست ف چرابه، خامه، سرشیر.

سەرتۆ: سەرتو ف خامه.

سەرتــۆپ: یەکــەم لە جوانـی یان لە ئازایەتیدا: (فــڵان لەم ناوەدا سەرتۆپە) ف بی‌نظیر در زیبایی یا شجاعت.

سەرتۆیز: ١) کەرکۆڵ؛ ٢) سەرزل ف ١) گیاهی است؛ ٢) کلّه‌گنده.

سەرتوٗتك: جینچك، توٗتەکان ف چمباتمه.

سەرتوٗژ: نوٗك‌تیژ ف نُك‌تیز.

سەرتوێ: سەرتو ف خامه.

سەرتوێژ: سەرتو ف خامه.

سەرتەرز: شتێکە وەك دەزوۆ بە بڕکەی بێستانو داری ڕەزەوە دەبێ، تەرز ف نخ مانندی زرد بر تاك و بوتهٔ پالیزی.

سەرتەریدە: گەورەی دەستەی ڕێگران ف رئیس راهزنان.

سەرتەریە: سەرتەریدە ف رئیس راهزنان.

سەرتەزێن: ١) زۆرسارد؛ ٢) ناوی گوندێکە لای‌بانە ف ١) بسیار سرد؛ ٢) نام روستایی در کردستان.

سەرتـەشی: کەرتـەشی، گیایەکی سەرخڕی دڕکاویە ف نوعی خار از خانواده خار تاتاری.

سەرتەڵ: سەرتا، سەرتڵ ف برگزیده، نمونهٔ میوه.

سەرتەنگ: قایشێ کە بەسەر تەنگەی زیندا دێت ف نواری که بر تنگ زین آید.

سەرتەنگێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان به دست بعثیان.

سەرتەونە: سەردارو بنداری تەونێ کە بەعەرزەوە دەکرێ ف چوبهای بالا و پایین دستگاه قالیبافی.

سەرتیاچوُن: برێتی لە بەیەکجاری فەوتان ف کنایه از نابود شدن.

سەرتیپ: گەورەی دەستە سواران ف رئیس تیپ سواره.

سەرتیر: ١) چینچکی گوان؛ ٢) ئاڵـــوداری درێژتـــر لە بان کە بوێتـە ئەنوایەك ف ١) نُك پستان؛ ٢) الوارهای بلندتر از سقف.

سەرتیژ: سەرتوُژ ف نُك تیز.

سەرتێژ: سەرتوُژ ف نُك تیز.

سەرتێشت: تاشت، نانی بەیانی ف چاشت.

سەرتێکردن: ١) سەرپێوەنان؛ ٢) ماڵ بەخت کردنی زێدە لە پێویست ف ١) رفتن گروهی به جایی؛ ٢) ولخرجی کردن.

سەرتیل: پەتێ کە دە سنگی چادر خراوە ف ریسمان رابط میخ و چادر.

سەرتیلك: سەرتلیك ف نگا: سەرتلیك.

سەرج: پارچەی لە خوری بۆ جلك، جۆرێ فاسونیا ف نوعی فاستونی پشمی.

سەرجاخ: ڕستەی توتن کە بە بەنەوە کراوە ف دستهٔ تنباکو.

سەرجاڕ: کەوشەنی کێڵگە ف مرز جای کشت و زرع.

سەرجال: سەرجاڕ ف مرز محل کشت و زرع.

سەرجل: پەلاسێ کە بەسەر کۆپانو جلی بارە بەردا دەدرێ ف سەرپوش پالان.

سەرجە: نەخۆشیەکی ئەسپە ف از بیماریهای اسب.

سەرجـەلە: ١) هەوەڵ دانە لە ڕێز؛ ٢) پێشەنگی مێگەل ف ١) اوّلی در صف یا ردیف؛ ٢) پیشاهنگ گله.

سەرجەم: تێکرا، تێگرایی ف همه باهم.

سەرجەنجاڵ: خەریك بە کار کە نایپەرژێتە سەر شتی تر ف سرگرم کار.

سەرجێ‌یی: نوستن لەگەڵ ژندا ف همخوابگی.

سەرچاخ: گوڵینگو ریشوی سەری ژنان ف منگوله و رشتهٔ سرپوش زنان.

سەرچاوکە: چاوەی ئاو، کانی ف سرچشمه.

سەرچاوگە: سەرچاوکە ف سرچشمه.

سەرچاوە: سەرچاوکە ف سرچشمه.

سەرچـڵ: ١) سەرەوەی لکـەدار؛ ٢) بەهـەڵەو لەزو بیرنەکەرەوە ف ١) بالای شاخهٔ درخت؛ ٢) شتابگر در کار بدون تفکّر.

سەرچمك: شاکەڵ، گەشترین گیای بەهار ف شادابترین سبزهٔ بهاری.

سەرچن: ١) رنینی پەلکی سەرەوە لە توتنو ریحانەو...؛ ٢) سەرتڵ ف ١) چیدن برگهای بالایی؛ ٢) برگزیدهٔ میوه.

سەرچنـار: ١) سەیرانگـایەکـە لەشـاری سولـەیمـانی؛ ٢) گوندێکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد؛ ٣) گوندێکە لە لای بۆکان ف ١) تفـریحگـاهی است در شهر سلیمانیه؛ ٢) از روستاهای ویران‌شدهٔ کردستان توسط بعثیان؛ ٣) روستایی نزدیك بوکان.

سەرچنگانە: لەسەر دەستو پێ ڕۆیشتن ف چهاردست و پا راه رفتن.

سەرچۆپی: ڕەمکێشی هەڵپەڕکێ ف پیشاهنگ رقص گروهی.

سەرچۆك: ١) کەشکەئەژنۆ؛ ٢) برێتی لە کرنوُش و ئیکلام ف ١) کشکك زانو؛ ٢) کنایه از کُرنش و تملّق.

سەرچومەت: بزوُت ف نیمسوز.

سەرچوُن: ١) خەلاس بوُن، نەمان، دوایی‌هاتن؛ ٢) بەخەڵەتچوُن؛ ٣) هەڵچون: (شیرەکـە سەرچوُ) ف ١) سرآمدن؛ ٢) اشتباه کردن؛ ٣) سر رفتن شیر و امثال آن از اثر حرارت.

سەرچە: چێشکە، چویك، چۆلەکە، پاساری ف گنجشك.

سەرچەم: دەمچۆم، بەستێن ف کنارهٔ رودخانه.

سەرچەماندن: ١) برێتی لە تەسلیم‌بوُن؛ ٢) داخستنی سەر بۆ حورمەت گرتنی گەورە ف ١) کنایه از تسلیم شدن؛ ٢) سر فرود آوردن برای تعظیم.

سەرچەمە: سەرچاوە ف سرچشمه.

سەرچـــەوت: ١) حیســـاب ناڕاست، فێڵبـاز؛ ٢) گوێ‌نەبیس ف ١) بدحساب، نادرست؛ ٢) حرف‌نشنو.

سەرچەوتی: نافەرمانی ف نافرمانی.

سەرچیت: ئێکەم شەوی چوُنەزۆزان ف اوّلین شب کوچ کردن.

سەرچیچك: سەرگۆی مەمك ف نُك پستان.

سەرحەد: ١) سنوُر، کەوشەن، حدود؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) مرز؛ ٢) نام مردانه.

سەرحەساو: ئاگادار، خەبەردار ف باخبر، آگاه.

سەرخـان: ١) باڵـەخانە، ژوُر لە نهۆمی سەرەوە؛ ٢) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ١) بالاخانه؛ ٢) نام دهی است.

سەرخستن: ١) بردنەسەرەوە؛ ٢) دەسگیرۆیی کردنو بەئاوات گەیاندن ف ١) بالا بردن؛ ٢) کنایه از به آرزو رسانیدن و کمك به پیروزی کسی.

سەرخستنەسەر: تیزپێ کردن، سۆعبەت پێ کردن ف سر به‌سر گذاشتن.

سەرخلۆل: دەبەنگ، بێ‌مێشك ف تهی‌مغز.

سەرخۆ: ۱) سەربەخۆ؛ ۲) لەسەرخۆ هێدی، ئارام ف ۱) آزاد و مستقل؛ ۲) آرام.
سەرخوار: بەرفەرمان ف مطیع.
سەرخواس: کەسێ کە هیچی لەسەر نەبەستوە ف سر برهنه.
سەرخۆبوُن: خۆی بوُن، ئازادی تەواو ف استقلال، آزاد شدن.
سەرخـۆچـوُن: ۱) بوُرانەوە، بێهۆش بوُن؛ ۲) بایی بوُن ف ۱) از حال رفتن، بیهوش شدن؛ ۲) مغرور شدن.
سەرخۆر: ۱) دەردو بەڵای خوایی؛ ۲) برێتی لە منالی شومو بی فەڕ ف ۱) بلای آسمانی؛ ۲) کنایه از کودك بدقدم.
سەرخـۆش: ۱) لە بادەخـواردنەوە وەکەیف هاتگ، مەس، مەست؛ ۲) وشەی جوابی دەس خۆش ف ۱) مست می؛ ۲) کلمه‌ای در جواب دست خوش.
سەرخۆشی: ۱) دڵشادبوُن بە بادەخواردنەوە، مەستی؛ ۲) پرسە ف ۱) مستی؛ ۲) تسلیت گفتن.
سەرخولانەوە: گێژبوُن ف گیج شدن.
سەرخولێ: گێژی ف گیجی.
سەرخوُنْك: بولبول ف بلبل.
سەرخۆهاتن: لە کزی و نەخۆشی رزگاربوُن ف سرحال آمدن.
سەرخەت: سنوُر، کەوشەن، حدود، سەرحەد ف مرز.
سەرخەر: لاسار، لا، گوێ نەبیس ف حرف نشنو، لجباز.
سەرخەو: سوُکەڵەخەو ف خواب سبك موقّتی.
سەرخەوشکاندن: تۆزێك نوستن ف کمی خوابیدن.
سەرخەوکردن: سەرخەوشکاندن ف کمی خوابیدن.
سەرخێل: سالاری هۆزی کۆچەر ف ایلخان.
سەرد: سارد ف سرد.
سەردا: لەبالاوە، لەبڵندەوە ف از بالا.
سەردائاژۆتن: بەسەرداdان، هێرش بۆ بردن ف یورش بردن.
سەرداخستن: لەشەرمان سەردەبەر خۆنان ف از شرم سر پایین آوردن.
سەردار: سالار، رەئیس ف سردار.
سەردارعێل: گەورەی هۆز ف ایلخان.
سەرداری: ۱) سالاری، رەئیسی؛ ۲) جۆرێ بالاپـۆش؛ ۳) برێشکەی گەنمەشامی ف ۱) ریاست؛ ۲) لباس سرداری؛ ۳) چُس فیل.
سەرداف: سارداو ف سرداب.
سەرداگرتن: ۱) زۆربۆهێنان؛ ۲) لەپڕو نەکاو گرتن ف ۱) فشار آوردن؛ ۲) ناگهان گرفتن.
سەردان: ۱) دیەنی، دیدەنی؛ ۲) برێتی لە خۆ دەپێنـاونـان؛ ۳) گۆلـك مژانـدن و لەگوان پچـڕین بۆ شیردادانی چێڵ؛ ۴) سەرەننـاز ف ۱) دیدنی؛ ۲) کنـایه از سر بـاختن؛ ۳) گذاشتن و بازگرفتن گوساله از پستان به قصد شیرده کردن گاو؛ ۴) لحاف و پتو.
سەردانان: خۆبەخت کردن، خۆبەکوشت‌دان ف سر باختن.
سەڕداندن: لە کەو دان، بە بێژنگی کون هەڵە دابێژتن ف اَلَك کردن.
سەردانەواندن: سەرچەماندن ف سرخم کردن.

سەرداو: سەرداف ف سرداب.
سەرداهاوردن: ۱) سەربەشانەکردن؛ ۲) سەرباس دامەزراندن ف ۱) شانه زدن موی سر؛ ۲) سرسخن باز کردن.
سەرداهێنان: سەربەشانەکردن، سەر داهاوردن ف شانه زدن سر.
سەردڕ: ۱) جلکێ کە لەسـەرەوە دەبـەر دەکـرێ بۆ پاراستنی جلکی باشتـری بنـەوە، بەرگر؛ ۲) تەنراو، جۆلایی کراو: (وەکو جۆلایێ کە ڕازی نەبێ بە **سەردڕی خۆی** / مەڵێن فەساحەتی کوردی بە فارسی ناگا // بەلاغەتێکی هەیە هیچ زمانێ نایگاتێ / لە بێ تەعەسسوبی کوردانە بێ‌رەواج و بەها) «حاجی قادر»؛ ۳) بەرگی نوێ و تازەدوُراو ف ۱) لباس بالایی که لباس زیرین را حفظ کند؛ ۲) تنیده، منسوج؛ ۳) لباس نو دوخته.
سەردڕانە: دەسخۆشانەو پاداشتی شاگردجلدرو ف انعام شاگرد خیاط.
سەردروُ: دروُنێ کە تەقەڵەکان لە دەرەوە بن ف رودوزی، سردوزی.
سەردڵ: جۆرێ نەخۆشیە، گرفت ف نوعی بیماری.
سەردۆس: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی وێرانی کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.
سەردۆشەك: پارچەیێ کە بەسەر دۆشەکی هەڵدەکێشن ف روتشك.
سەردۆکردن: ساردکردنەوە ف نگا: ساردکردنەوە.
سەردوگەرم: ساردوگەرم ف نگا: ساردوگەرم.
سەردۆڵ: جێگەی رژانی ئاوی ئاسیاو لە دۆلاش‌دا ف جای ریزش آب در ناو آسیا.
سەردولکە: بەندی بەمردن هەڵگوتن، پەسنی مردو بە دەنگی گۆرانی ف نوحه.
سەردولکەبێژ: کەسێ کە بە گۆرانی پەسنی مردوُ دەدا ف نوحه‌خوان.
سەردۆڵە: سفرەی چەرمی نانکەر ف سفرهٔ چرمین نانوایی.
سەردەدوُنـان: دوای شتـێ کەوتـن بە غار: (تـاژی **سەری دەدوُی** کەروێشك نا) ف تعقیب کردن باشتاب.
سەردەرابات: گوندێکە لە کوردستانی موکوریان ف از روستاهای کردستان.
سەردەراقی: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
سەردەراقکێ: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
سەردەرانـە: ۱) داری سەروُی چوار چێوەی دەرگا؛ ۲) **هەڵچنـدراوی** سەر دەرگا ف ۱) آستانه؛ ۲) بالاییهای در.
سەردەرچوُن: ۱) تێگەیشتن، فامین؛ ۲) رزگاربوُن لە بەڵا ف ۱) درك کردن؛ ۲) رستن از بلا.
سەردەرکردن: سەردەرچوُن ف نگا: سەردەرچوُن.
سەردەرهێنان: ۱) پەیابوُن: (گیا **سەری دەرهێناوە**، سەری لە پەنجەرە **دەرهێنا**)؛ ۲) سەردەرچوُن، تێگەیشتن ف ۱) پیدا شدن؛ ۲) درك کردن.
سەردەری: سەردەرانە ف نگا: سەردەرانە.

سەردەرێنان: سەردەرهێنان ف نگا: سەردەرهێنان.

سەردەس: جلکی جومگەپۆش ف آستین.

سەردەست: سەردەس ف آستین.

سەردەستان: ژنێ کە خەریکی زانە ف زنی که دارد می‌زاید.

سەردەستە: ١) سەرداری کۆمەڵێك؛ ٢) بریتی لە بژاردە ف ١) رئیس گروه؛ ٢) کنایه از برگزیده.

سەردەستەکی: بەپێوە: (سەردەستەکی تفەنگی هاویشت) ف ایستاده کاری کردن که معمولاً نشسته یا خوابیده انجام می‌دهند.

سەردەسێر: زۆزان ف سردسیری.

سەردەشت: شارێکە لە کوردستان ف نام شهری است، سردشت.

سەردەفتەر: ١) بژاردە، یەکەم؛ ٢) کەسێ کە لە دەزگای دەوڵەت بەسەر نۆسەران ڕادەگا ف ١) گزیده، یگانه؛ ٢) سردفتر.

سەردەق: ١) نەژاکاو؛ ٢) دەس لێ نەدراو ف ١) پژمرده نشده؛ ٢) دست نخورده.

سەردەق شکاندن: بەر لە خەڵك دەست بەکارێ کردن ف پیش از دیگران به کاری دست زدن.

سەردەم: کات، وەخت ف اوان، هنگام.

سەردەمە: دەمپۆشی ساوا لە بێشکە دا ف دهن‌پوش نوزاد در گهواره.

سەردەمێ: لەڕۆژگارێکا ف یك وقتی.

سەردەمی: کاتی، وەختی، نەهەمیشەیی ف موقّتی.

سردەمێك: سەردەمێ ف یك‌وقتی.

سەردەن: دەرخۆنەی کۆپە ف نهنبان خم.

سەردەنشت: سەرزەنشت، لۆمە ف سرزنش.

سەردەوبۆن: ساردبۆنەوە ف نگا: ساردبۆنەوە.

سەردەوکردن: ساردکردنەوە ف نگا: ساردکردنەوە.

سەردی: ساردی ف نگا: ساردی.

سەر دیلان: سەرچۆپی ف شخص پیشرو در رقص کردی.

سەردینان: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەرڕا: ١) ژنوێ؛ ٢) لەژۆوڕا؛ ٣) بەوحاڵەش، دەگەڵ ئەمەشا؛ ٤) سەرڕێگە ف ١) از نو؛ ٢) از بالا؛ ٣) علاوه بر این، با اینهمه؛ ٤) سر راه.

سەرڕاست: ١) راستەوڕاست؛ ٢) دەسپاك، بێ خواری و لاری، ئەمین؛ ٣) کارامەو لێزان ف ١) مستقیم؛ ٢) امین؛ ٣) ماهر.

سەرڕاستی: ئەمینی، بێ گزی و دزی ف درستکاری.

سەڕاف: سەڕاف ف صرّاف.

سەررشتە: ١) سەرتا، سەرتاڵ؛ ٢) لەکار زانین ف ١) سرنخ؛ ٢) مهارت در کاری.

سەرڕۆت: ١) کەسێ هیچی لەسەر نەبەستبێ؛ ٢) بریتی لە منداڵی خوێندەواری شار ف ١) سر برهنه؛ ٢) کنایه از بچه مدرسه‌ای.

سەرڕوشتە: سەررشتە ف نگا: سەررشتە.

سەرڕەش: ١) بریتی لە ژن؛ ٢) مەلێکی پچوکە سەری ڕەشە؛ ٣) کەسێ نوخشانەی خراپ ئەدا ف ١) کنایه از زن؛ ٢) پرنده‌ای است؛ ٣) کسی که نفوس بد می‌زند.

سەرڕەشە: سەرڕەش ف نگا: سەرڕەش.

سەرڕەو: پڕتاو، لنگدانی توند ف پرتاب، دو سریع.

سەرڕەق: سەرسەخت ف سرسخت.

سەرڕێداچو: لەڕێ لادەر، ڕێ‌گوم‌کردو ف گمراه.

سەرڕێژ: دەفری زۆر پڕ کە جێگەی تری لێ نابێتەوە ف لبریز.

سەرڕێژکردن: لێ‌ڕژان لەبەر پڕی دەفر ف لبریز کردن.

سەرزارەکی: قسەی بەدەم نە بەکردەوە ف سخن بدون عمل.

سەرزاری: سەرزارەکی ف سخن بدون عمل.

سەرزڤران: ١) گێژبون؛ ٢) سەرسوڕمان ف ١) سرگیجه؛ ٢) متحیّر شدن.

سەرزڤراندن: سەربادان ف کنایه از اظهار ناخشنودی کردن.

سەرزڤرین: سەرزڤران ف نگا: سەرزڤران.

سەرزڤرێن: شتی عەجایب، سەمەرە، مایەی سەرسوڕمان ف مایهٔ تعجب.

سەرزگە: لەرزینی زۆر بەتەوژم لەترسان ف لرزهٔ شدید از ترس.

سەرزل: ١) سەرزەلام، کەسێ سەری گەورە بێ؛ ٢) وشەیەکە بە گاڵتە یان بۆ سەرزەنشت دەیڵێن ف ١) سرگنده؛ ٢) کلمه‌ای است که به شوخی یا عتاب گویند.

سەرزەدە: ١) بێ پرس‌وڕا؛ ٢) پاژی بچوك لە خشت ف ١) سرزده؛ ٢) قطعه‌ای از خشت.

سەرزەنش: سەردەنشت ف سرزنش.

سەرزەنشت: سەردەنشت ف سرزنش.

سەرزەیە: ١) سەربزێو؛ ٢) سەربزێوی ف ١) گردنکش؛ ٢) گردنکشی.

سەرزیکرن: سەردەرێنانی ڕوەك یان زیپکە ف بردمیدن گیاه یا جوش.

سەرزین: زین‌پۆش ف سرزین.

سەرزیوارە: سەرئێوارە ف عصر هنگام.

سەرژان: یەکەم‌ژانی بێچوبۆن ف آغاز درد زایمان.

سەرژمار: ١) مرۆ یان ئاژەڵ ژماردن؛ ٢) کەسێ کە گیانداران دەژمێرێ ف ١) آمار؛ ٢) آمارگیر.

سەرژماری: بژاردنی مرۆ یان ئاژەڵ ف سرشماری.

سەرژمێر: سەرژمار ف نگا: سەرژمار.

سەرژمێری: سەرژماری ف سرشماری.

سەرژنانە: پیاوێ کە کرداری ژنانە دەکا ف مرد زن‌نما.

سەرژنانیلە: سەرژنانە، ژنانیلە ف مرد زن‌نما.

سەرژنك: پیاوێ کە لە ماڵە خوێ‌دا چرۆك و رژدە، ئەنگوتك بژێر ف مردی که در خانوادهٔ خود خسیس است.

سەرژنکانی: سەرژنك ف نگا: سەرژنك.

سەرساخی: سلامەتی، ساغی ف سلامت.

سەرساغی: سەرساخی ف سلامت.

سەرساڵ: جەژنی سەرەتای خاکەلێوە، نەورۆز ف نوروز.

سەرسام: داماو، سەرسوڕماو، واق وڕبوگ ف مات و متحیر.

سەرسامە: نیشانەی عەجایب‌مان لە نوُسیندا: (!) [ف] علامت تعجب.

سەرسبە: بەری بەیانی [ف] کلّهٔ سحر.

سەرسپاردن: هاتنە بەرفەرمان [ف] سرسپردن.

سەرسپی: ژنی پیری بەرێزو تەگبیرکەر لە ئاوایی‌دا [ف] گیسوسفید کدخدامنش.

سەرسڤك: ١) کەم ئەرك: ٢) ئاسوُدە [ف] ١) کم کار: ٢) آسودە.

سەرسڤکی: ١) کەم‌ئەرکی: ٢) ئاسوُدەیی [ف] ١) کم‌کاری: ٢) آسودگی.

سەرسکڵی: سەرپەل، نانێ کە لەسەر پەنگر ببرژێ [ف] نانی کە بر اخگر پزند.

سەرسم: ڕەتی یەکسم [ف] سکندری خوردن ویژهٔ ستور.

سەرسم بردن: رەت دانی یەکسم [ف] سکندری خوردن چهارپا.

سەرسم دان: سەرسم بردن [ف] سکندری خوردن چارپا.

سەرسم کرن: سم تراشین [ف] سُم تراشیدن.

سەرسنـگ: شاروکێکی زۆر هەواخـۆش و هاوینەواربوُ بەعسی وێرانی کرد [ف] شهرکی تابستانی و باصفا کە بعثیان ویران کردند.

سەرسواڵکەر: خوازەلۆك، خازۆك [ف] گدامنش.

سەرسوت: بزوُت [ف] نیمسوز.

سەرسوٚر: بێ‌دایك‌و بێ‌سەرپەرست [ف] یتیم بی‌سرپرست.

سەرسوڕ: سەرسام [ف] مات و متحیر.

سەرسـوُر: ١) وەشـارتـو. نهێنی. وشەیەکە لە جۆرێ گەمەی شەوانەدا دەیڵێن: (سـەرسـوُری من لەکوێ‌یە واتا: مەبەستم یان وەشاردوەکەم چیەو لەکـوێ‌یە)؛ ٢) برێتی لە تەڕکی پیاو، کێر [ف] ١) پوشیده، نهان شده؛ ٢) کنایه از آلت مرد.

سەرسوڕمان: دامان، سەیرمان [ف] متحیّر شدن.

سەرسوُری: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەرسوُری بن دڕاو: لە دور جوانی لە نزیك ناحەز [ف] زیبانمای زشت.

سەرسوُری بن‌دڕیای: سەرسوُری بن دڕاو [ف] زیبانمای زشت.

سەرسوُری بن‌شڕ: سەرسوُری بن دڕاو [ف] زیبانمای زشت.

سەرسوڕێن: سەرزڤڕێن [ف] مایهٔ تحیّر.

سەرسوُك: سەرسڤك [ف] نگا: سەرسڤك.

سەرسوُکبوُن: خەلاس بوُن لە کار [ف] فراغت از کار.

سەرسوُکی: سەرسڤکی [ف] نگا: سەرسڤکی.

سەرسەخت: سەرڕەق [ف] سرسخت.

سەڕسەڕ: بای ساردی بەتەوژم [ف] باد صرصر.

سەڕسەڕخانە: برێتی لە خانوی زۆر سارد [ف] کنایه از خانه بسیار سرد.

سەرسەری: ١) چەورە، خوێڕی‌و بێکارە؛ ٢) سەرچڵ، بێ‌بیر کردنەوە؛ ٣) هەردەم لەسەر خەیاڵێك، وازوازی [ف] ١) ولگرد هرزە؛ ٢) سطحی، بدون تأمل کردن؛ ٣) هردم بر فکری، دم‌دمی مزاج.

سەرسەکە: کوُزی باریکەڵە لە خەیارو گندورەو هەنی‌و... [ف] قاچ نازك از خیار و هندوانە و...

سەرسـەنـگ: ١) پارسـەنـگ، سڵاودانەوەی تەرازو؛ ٢) لاسار، گوێ نەبیس؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد [ف] ١) خاطرانه کمی گران کشیدن ترازو؛ ٢) خشك سر؛ ٣) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەرسەوز: نێرەمراوی [ف] مرغابی نر.

سەرسینگ: نێوان هەردومەمکان [ف] بین دو پستان زن.

سەرشـار: ١) سەری مەیدانی گەمـە؛ ٢) ئاخری مەیدانی گەمە [ف] ١) آغاز زمین‌بازی؛ ٢) پایان زمین‌بازی.

سەرشان: ١) ملەی کێو؛ ٢) تیشوُی ڕێ؛ ٣) تیشوُدان؛ ٤) بەشێ لە جل کە شانی مروٚ دەگرێ [ف] ١) ستیغ؛ ٢) توشە؛ ٣) توشەدان؛ ٤) سرشانهٔ لباس.

سەرشانە: سەرۆك، بەرانبەری بنۆك [ف] بخش مرغوب پشم شانە کردە.

سەرشڤ: سەرتڵ، بزاردە [ف] گزیدە.

سەرشکەستی: خەجاڵەت [ف] شرمندە.

سەرشکێن: بەسەرچڵی کارکردن [ف] سرسری انجام دادن کار.

سەرشکێنـە: پاشمـاوەی بەش دابەش کردنەوە [ف] باقیماندهٔ تقسیم را قسمت کردن.

سەرشوٚ: جێگەی خوٚشتن لەماڵدا، شوٚرکە [ف] جای آب‌تنی در خانه.

سەرشوٚر: دەلاکی گەرماو [ف] دلّاك حمّام.

سەرشوٚڕ: خەجاڵەت [ف] شرمسار.

سەرشوٚڕکردن: سەرداخستن لەشەرمان [ف] سر بەزیر افکندن از خجالت.

سەرشوٚرکە: سەرشوٚ [ف] نگا: سەرشوٚ.

سەرشوٚڕی: شەرمەزاری، حەیاچوُن [ف] شرمساری.

سەرشـوٚك: ١) باڵـداریکە چکۆڵە؛ ٢) حەمام، جێگەی خوٚشتن [ف] ١) گنجشك‌سانی است؛ ٢) گرمابە.

سەرشـە: سەرشانە، سەرۆکی خوری‌و مو کە بەسەر شانەوە دەمێنێ [ف] تکە پشم یا مویی کە بر شانە می‌ماند.

سەرشەق: ١) پێش‌دەستی لەکاردا؛ ٢) سەرسەخت [ف] ١) پیشدستی در کار؛ ٢) سرسخت.

سەرشەھ : سەرشە [ف] نگا: سەرشە.

سەرشێت: ١) بزۆزو دانـەسەکناو؛ ٢) حوٚل و گێل؛ ٣) وڕو گێژ [ف] ١) ناآرام؛ ٢) خُل، نیم‌دیوانە؛ ٣) گیج.

سەرشیر: توێ‌شیر، سەرتوێ، سەرتو [ف] چرابە، سرشیر.

سەرشیفوٚك: باڵداریکە [ف] پرندەایست.

سەرشین: برێتی لە ژنی پێ‌ڕەش‌و شوُم [ف] کنایه از زن نحس و بدقدم.

سەزشینـك: مەلێکی بچـوُکـە بەقـەد چوٚلەکە دەبێ‌و سەری شینە [ف] پرندەای کوچك اندازهٔ گنجشك.

سەرشینکە: پوٚپەرەشە، نەخوٚشی مریشکانە [ف] وبای مرغی.

سەرشیو: ناوی مەڵبەندێکە لە کوردستان [ف] نام ناحیەای در کردستان.

سەرشێو: ١) کاتی نانی بەیانی؛ ٢) کاتی ڕوٚژوکـردنـەوە [ف] ١) هنگـام چاشت؛ ٢) هنگام افطار.

سەرشێوان: دامان، سەرسام‌بوُن ف شوریدگی، گیجی، سراسیمگی.
سەرعێل: سەرخێڵ ف ایلخان.
سەرف: خەرج، مەزیخ، بەخت ف خرج.
سەرفترە: باجی ئاینی لە گەنم یان دانەوێڵە بەرانبەر بە هەر موسوڵمانێ ف زکات فطر، فطریه.
سەرفراز: سەربڵند ف سرفراز.
سەرڤە: لای سەرو ف طرف بالا.
سەرقاپ: سەرپۆشی دەفر ف سرپوش ظرف، در ظرف.
سەرقاپ‌نانەوە: داپۆشینی دەفر ف سرپوش گذاشتن بر ظرف.
سەرقاڵ: زۆر خەریکی کار ف بسیار مشغول.
سەرقژن: ۱) کەسێ کە مۆی سەری ئاڵۆزو تێکەڵ پێکەڵە؛ ۲) بریتی لە جنۆکە ف ۱) ژولیده موی؛ ۲) کنایه از جنّ.
سەرقژیلکە: سەرقژن ف نگا: سەرقژن.
سەرقفلانە: پارەدان بۆ چۆڵ کردنی دوکان و خانوی ئیجارە ف سرقفلی.
سەرقفلی: سەرقفلانە ف سرقفلی.
سەرقوپ: دوند، ترۆپك ف بالاترین نقطه، قلّه.
سەرقوت: کوتانی گەنم نە بەتەواوی ف نیم کوبی گندم بلغور.
سەرقۆت: سەررۆت، سەرخواس ف سر برهنه.
سەرقوتان: چوُنەدیاری شت ف دیدار، وارسی.
سەرقوتی: سەرخواس ف سر برهنه.
سەرقوتین: سەرقوت ف سر برهنه.
سەرقوش: قەیاسە، هەیاسەی چەرم ف نگا: قەیاسە.
سەرقول: جگی ناو دوپەنجەی مناڵ کە لە جگێن‌دا بە پیرۆزی دەزانێ: (**سەرقول** دەرهات، دەجگان رۆهات) ف شتالنگی که در بازی برای یمن نگه می‌دارند.
سەرقوڵ: ۱) سەردەستەی داروغە؛ ۲) سەردەس، جلکی جومگەپۆش ف ۱) سرنگهبان؛ ۲) سرآستین.
سەرقولە: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.
سەرقوڵە: سەرقوڵ ف نگا: سەرقوڵ.
سەرقەبران: قەبرستان ف گورستان.
سەرقەبڵاندن: سەرفترەدان ف دادن زکات فطر.
سەرقەپاغ: سەرپۆشی دەفرو سنوق ف پوشش ظروف.
سەرقەتار: ۱) پێشەنگی کاروان؛ ۲) رەئیسی کاروان ف ۱) پیشاهنگ کاروان؛ ۲) قافله‌سالار.
سەرقەڵ: ترۆپك، دوند ف قلّه، قلّهٔ کوه.
سەرقەڵانگ: خەڵەی تینوی سەرلەتینوان چەماو ف ساقهٔ از بی‌آبی خم شده.
سەرقەڵەم: گەورە نوُسەری میری ف منشی‌باشی.
سەرقەڵەمانە: هەقدەستی نوشتەنوُس ف مزد دعانویس.
سەرقەوی: سەرزل ف سرگُنده.
سەرك: سەر قەپاخ، سەرپۆشی دەفرۆکە ف سرپوش ظرف کوچك.
سهرك: ۱) زڕ، سهر، بەدەڵ؛ ۲) قوتکەی سەر لوُلەی تفەنگ ف ۱) بدل؛ ۲) مگسهٔ تفنگ.
سەرکاب: ئاواڵ کراس، دەرپێی ژنان ف دامن.
سەرکار: کاربەدەستی ئاغا، کەسێ لە لایەن ئاغاوە بە خەڵەو خەرمان رادەگا ف نمایندهٔ ارباب برای رسیدگی به امور غلّه.
سەرکارانە: باجێ کە رایەت دەیدا بە سەرکار ف مزدی که رعیّت به مباشر ارباب می‌دهد.
سەرکان: هوزێك کە زۆرتیرەی لێ جیابوُنەوە ف عشیره‌ای که تیره‌های مختلف از آن جدا شده است.
سەرکانی ئێلی: سەرەك هۆز، سەرکۆمار ف پیشوا.
سەرکاوان: سەڵان، سەران ف کوهساران.
سەرکردن: ۱) تەخمین، بەراوردکردن؛ ۲) پێ‌راگەیشتن؛ ۳) لەئامانج بڵندتر لێدانی تیر و گوللە؛ ۴) لاتەرازو لە لاکەی تر گرانتر بوُن: (کەس نەڵێ مەحبوُ بە خێڵ و قیچە مەیلی شەڕ دەکا / خێڵ و قیچە یان تەرازوی نازی نەختێ **سەر دەکا**) «نالی» ف ۱) برآورد؛ ۲) رسیدگی؛ ۳) از هدف بالاتر رفتن تیر؛ ۴) سنگینی یك کفهٔ ترازو.
سەرکردن بەگوما: سەربەگوماکردن ف کنایه از از میان بردن.
سەرکردنەسەر: سەرخستنەسەر ف سر بەسر گذاشتن.
سەرکردنەوە: ۱) ترس لە دەستدانە کارێك؛ ۲) جوش دانەوەی سەری ئامرازی کول‌بوی کانزا: (گاسنەکەم **سەرکردەوە**) ف ۱) واهمه از انجام دادن کاری؛ ۲) تکه جوش دادن بر سر ابزار فلزی کند شده.
سەرکردە: فەرماندەی لەشکر ف فرماندهٔ سپاه.
سەرکرن: دەمەزەر کردنەوەی گاسن ف مرمّت لبه‌های گاوآهن.
سەرکزنیك: ۱) جندۆکە؛ ۲) بەدفەڕ، شوُم، جوت‌قوشە ف ۱) جنّ؛ ۲) نحس.
سەرکرێ: مزەی پتر لە مزی رۆژانە یا مانگانە ف اضافه حقوق.
سەرکز: ۱) خەمگین؛ ۲) لارەمل ف ۱) غمگین؛ ۲) سرافکنده از غم.
سەرکزوڵە: پوُتەکە ف لاغر بی‌نمود.
سەرکزی: لارەملی و خەمباری: (چوُبوُمە بەزمی خاسی برازا عەزیزەکەم / دوێشەو بە سەد تەوازوع و ئیخلاس و **سەرکزی**) «شێخ رەزا» ف گردن‌کجی و غمگینی.
سەرکل: ۱) چفتی دەرگا داخستن لە ژوُرەوە؛ ۲) تەرسەقول، قارسەقول ف ۱) چفت در؛ ۲) مدفوع الاغ.
سەرکڵ: سەرئاورگە: (**سەرکڵی** جەهەندەم) ف بالای آتشدان اجاق.
سەرکڵاو: ۱) ماشێنەی جێ پڵیتەی لامپا؛ ۲) کڵاوی خوری بۆ دەمی بەفرو باران ف ۱) جای فتیله در چراغ نفتی؛ ۲) کلاه پشمی بارانی.
سەرکڵاوە: سەرکڵاو ف نگا: سەرکڵاو.
سەرکڵوم: سەرکل ف چفت در.
سەرکلە: سەرکل ف چفت در.
سەرکو: ۱) گەنمی سەرەوەی خەرمان؛ ۲) سەردەنشت ف ۱) گندم بالایی تودهٔ خرمن؛ ۲) سرزنش.
سەرکوپ: کڕنوش، داهاتنەوە بۆ ڕێزلێنان ف تعظیم.
سەرکۆت: سەربێژنگ لە کاتی دەغل گێژەوکردندا ف قشر بالایی در

غربال کردن غلّه.

سەرکوتیلك: گیایەکە بۆ لەوەڕ ف علفی است.

سەرکورکردن: سەرتاشین، پرچ بڕین ف سر تراشیدن.

سەرکۆزر: گوڵەخەڵەی بەرگێرە نەکەوتوێ درشت ف کوزر درشت مانده.

سەرکوزوڵە: سەرقژن ف ژولیده سر.

سەرکۆزەر: سەرکۆزر ف کوزر درشت مانده.

سەرکول: قەرسەقول، ڕیاوی کەر ف مدفوع الاغ.

سەرکول: بەرکوڵ ف نگا: بەرکوڵ.

سەرکوڵ: ١) سەرقوت؛ ٢) پاچەکوڵە؛ ٣) داری نێوان ئەستوونو بان ف ١) سر برهنه؛ ٢) نوعی کلنگ لبه کند؛ ٣) سرستون.

سەرکوما: گەنمی سەرەوەی خەرمان، سەرکۆ ف گندم بالایی توده خرمن.

سەرکومار: ١) کار بەدەستو دەسەڵات داری چەند هۆزو عەشیرەت؛ ٢) رەئیس جمهور. *گەورەی وڵاتێ کە بۆ ماوەی چەند ساڵ لە لایەن خەڵکەوە هەڵدەبژێردرێ* ف ١) سردار چندین تیره و طایفه از مردم؛ ٢) رئیس‌جمهور.

سەرکونە: سەرزەنشت، سەرکۆ ف سرزنش.

سەرکوێر: دەبەنگ، تێ نەگەیشتو، نازیرەك ف کودن.

سەرکوێزر: سەرکۆزر ف نگا: سەرکۆزر.

سەرکەتن: ١) بەرەژوورچوون؛ ٢) بەکام گەیشتن لە دۆزو مەبەستا ف ١) بالا رفتن؛ ٢) کامیاب شدن.

سەرکەش: سەربزێو ف سرکش.

سەرکەشی: ١) سەر بزێوی؛ ٢) پێ ڕاگەیشتن ف ١) تمرّد؛ ٢) رسیدگی.

سەرکەف: ١) تاویاوەی سەرکەوتوی پیو لە سابون چێکردندا؛ ٢) خوێی هەرە سپی و جوان لە خوێڵێن ف ١) گداختهٔ پیه بالا آمده در کار صابون‌سازی؛ ٢) نمك صاف طبقهٔ بالا در نمکزار.

سەرکەفتن: سەرکەتن ف نگا: سەرکەتن.

سەرکەل: سەری چیا ف بالای کوه.

سەرکەڵ: دەستەکی چیغ قایم‌کردن ف چوبی که چیغ را نگه می‌دارد.

سەرکەللە: ١) بەشی سەرەوەی رەشمە کە بە دەوری سەرو ژێر چەنەی یەکسمدا دێت؛ ٢) پارچەیەك لە رەشماڵ کە کورتایی تەواو کا ف ١) جای بنـدافسـار که پیرامون کلّهٔ ستور گیرد؛ ٢) تکه‌ای از چادر که کوتاهی را جبران کند.

سەرکەلە: سەرکەللە ف نگا: سەرکەللە.

سەرکەند: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەرکەنە: گوریسی دابەستنی سەر عەڕەبانە بۆ کلۆش کێشان ف ریسمانی که در ساقه‌کشی به‌کار آید.

سەرکەوتن: سەرکەتن ف نگا: سەرکەتن.

سەرکەوتو: بەکام گەیشتو، تورەقی کردو ف به‌کام رسیده، ترقّی کرده.

سەرکەوتە: سەرکەوتو ف نگا: سەرکەوتو.

سەرکێش: سەرکەش ف نافرمان، سرکش.

سەرکێشان: ١) سەرەتاتکێ کردن، روانین بەدزیەوە؛ ٢) کارگەیشتنە بارێکی دیاری؛ ٣) هەوساری بارەبەرگرتن لە ڕێگادا ف ١) فضولانه و دزدکی نگاه کردن؛ ٢) به‌حدّی رسیدن کار؛ ٣) افسار ستور کشیدن در راه.

سەرکێشك: رەئیسی ئێشك گران ف سرکشیك.

سەرکێشی: سەرکەشی، سەربزێوی ف سرکشی، نافرمانی.

سەرکێف: سەرچیا ف بالای کوه.

سەرگ: لای ژوورو ف طرف بالا.

سەرگاویك: گیایەکە دەخورێ ف گیاهی خوردنی.

سەرگر: ١) کەسێ حەیوانی مێوینە بۆ جوت بون دەگەڵ نێر دەگرێ؛ ٢) برێتـی لە گەواد ف ١) کسـی که حیوان ماده را برای جفـتـگـیری می‌گیرد؛ ٢) کنایه از جاکش.

سەرگران: ١) تەمـەڵ، تەوەزەل؛ ٢) سەرخـۆش؛ ٣) برێتی لە ئەسپی ڕانەهێنراو ف ١) تنبل؛ ٢) مست؛ ٣) کنایه از اسب تعلیم ندیده، رام نشده.

سەرگرتن: ١) پێك هاتنی کار؛ ٢) تەواوکردنی خانو؛ ٣) گرتنی مێوینە بۆ گانی نێر؛ ٤) برێتی لە گەوادی ف ١) انجام شدن؛ ٢) تمام کردن بنا؛ ٣) گرفتن حیوان ماده برای جفتگیری؛ ٤) کنایه از جاکشی.

سەرگرتنەوە: پەیداکردنەوەی گومبوگو دزراو ف دوباره یافتن.

سەرگرتە: خلیسکاو ف لیز خورده.

سەرگندان: داماو، پەشێو ف سرگردان.

سەرگـو: ١) سەرانـوێلك؛ ٢) تەپـاڵـدان؛ ٣) سەری جێگـای خڕ: (سەرگۆی مەمك) ف ١) سرگینگاه؛ ٢) تپاله‌دان؛ ٣) انتهای گردی.

سەرگورز: سەرزل ف سرگنده.

سەرگورزی: ١) سەرسەختی؛ ٢) تۆڕەیی، تۆسنی ف ١) لجاجت؛ ٢) تندخویی.

سەرگورشتە: چیرۆکی رابوردە ف سرگذشت.

سەرگوروشتە: سەرگورشتە ف سرگذشت.

سەرگۆری: قوربان، فیدایی ف فدایی.

سەرگوزەشتە: سەرگورشتە ف سرگذشت.

سەرگوشاد: سەرناواڵە، بێ سەرپوش ف سرگشاده.

سەرگوڵ: ١) هەوڵچا لە چادان؛ ٢) چاکترین، هەڵبژاردە ف ١) اولین چای از قوری؛ ٢) بهترین، برگزیده.

سەرگوم: بێ سەروشوێن ف گم بی‌اثر.

سەرگۆم: گیسکی ڕیوەڵە ف بزغالهٔ لاغر بدنمود.

سەرگوم کردن: شێوان، پەشێو بون ف خبط، پریشانی.

سەرگوێلك سەرانگوێلك ف شوله، سرگینگاه.

سەرگەڕ: سیسارگ ف کرکس.

سەرگەرد: ١) بەلاگەردان؛ ٢) قوربان ف ١) بلاگردان؛ ٢) قربان.

سەرگەردان: پەشێو، داماو ف سرگردان.

سەرگـەرم: ١) خەریکی کار؛ ٢) تۆڕەو تۆسن؛ ٣) سەرخـۆش ف ١)

مشغول کار؛ ۲) تندخوی؛ ۳) مست.

سەرگەشتە: نارازی، بێ‌مەیل ف ناخشنود.

سەرگەڤار: رەئیسی خێزانی ماڵ ف رئیس خانواده.

سەرگەڤاز: سەرگەڤار ف رئیس خانواده.

سەرگەلا: سەربەنك ف نگا: سەربەنك.

سەرگەلە: رەمکێش، پێشەنگی مێگەلەمەڕ ف نخراز، پیشاهنگ گله.

سەرگەورە: ۱) سەرگەڤار؛ ۲) سەردەستە ف ۱) رئیس خانواده؛ ۲) سردسته.

سەرگێجە: سەرگێژی ف سرگیجه.

سەرگێڕ: حەوشێکی لە تامـان بۆ ماڵات تێ کردن ف حصـار برای نگهداری دام.

سەرگێرە: گای پێشەوە لە گێرەدا ف گاو سردسته در خرمن کوبی.

سەرگیز: ناوی گوندێکە ف نام روستایی است.

سەرگین: ۱) ئەوی لە باڵا، بڵندتر؛ ۲) سنێر، شیاکە، ریخ ف ۱) بالایی؛ ۲) سرگین.

سەرلق: ۱) لکەداری سەرەوە؛ ۲) فەرماندەی سەد پێشمەرگە؛ ۳) جۆرێ هەنار ف ۱) شاخهٔ بالایی؛ ۲) فرماندهٔ صد مرد مسلّح؛ ۳) نوعی انار.

سەرلك: لکی سەروی دار ف شاخهٔ بالایی.

سەرلـە: هەر لە دەست پێکـرانـەوە: (سـەرلە بەیانی، سەرلە نگۆرێ، سەرلە هەوەڵەوە) ف شروع هنگام.

سەرلەپ: چەپۆکانی ئەسپ ف سرپا ایستادن اسب.

سەرلەپك: پەتی زاربێنی خێگە ف بند دهانه‌بند خیگ.

سەرلەشکر: سەرکردە، فەرماندەی لەشکر ف فرماندهٔ سپاه.

سەرلەنوێ: ژنو ف از نو.

سەرلێ بادان: سەرژقراندن ف اظهار ناخشنودی کردن.

سەرلێ تێکچوُن: پەرێشان بوُن، دامان ف راه چاره گم کردن.

سەرلێ تێکدان: وە سەر هەڵەخستن ف به‌اشتباه انداختن.

سەرلێ خوران: نارەزوُکردنی کارێك ف هوس کردن.

سەرلێ دان: دیەنی کردن ف دیدنی کردن، سرزدن.

سەرلێدانەوە: چوُنەوە دیدەنی کەسێك ف بازدید کردن.

سەرلێ دەرچوُن: تێ گەیشتن ف فهمیدن.

سەرلێ دەرکردن: سەرلێ دەرچوُن ف فهمیدن.

سەرلێ سەندن: سەرلێ تێکدان ف به اشتباه انداختن.

سەرلێ شێوان: پەشێو بوُن ف پریشان و سرگردان شدن.

سەرلێ شێواندن: سەرلێ تێکدان ف به اشتباه انداختن.

سەرلێ کردن: ترس لە دەست بەکارێ کردن ف واهمه از انجام دادن.

سەرما: دژی گەرما، ئەو دەمانە کە مرۆ بە جلك و ئاگر ئاتاجە ف سرما.

سەرمابردگ: شتێ یان کەسێ کە سەرما زیانی پێ گەیاندوە ف سرمازده.

سەرمابردن: سەرما کارلێ کردن ف سرمازدگی.

سەرمابردو: ۱) سەرمابردگ؛ ۲) برێتی لە کەسێ کە بە سەرمایە قەڵسە ف ۱) سرمازده؛ ۲) کنایه از کسی که تاب مقاومت سرما ندارد.

سەرمابردە: سەرمابردو ف نگا: سەرمابردو.

سەرمابردەڵ: سەرمابردو ف نگا: سەرمابردو.

سەرمابردەڵە: کەسێ کە ناتوانێ خۆی لەبەر سەرما راگرێ ف کسی که مقاومت سرما ندارد.

سەرمـابـوُن: ۱) نەخۆش کەوتن لەسەرمان؛ ۲) لەش هەست بەسەرما کردن ف ۱) سرماخوردگی؛ ۲) احساس سرما کردن.

سەرمازەڵە: خەمەگزو، جۆرێ مارمێلکە ف چلپاسه.

سەرماوسوڵ: دەمی زۆر ساردو سەرما، سەرماو بەستەڵەك ف سرما و یخبندان.

سەرماوسوڵە: سەرماوسوڵ ف سرما و یخبندان.

سەرماوەز: نۆهەمین مانگی ساڵ ف آذرماه.

سەرمایە: دەسمایە ف سرمایه.

سەرمایەدار: دەوڵەمەند ف سرمایه‌دار.

سەرمایی: سەرساخی ف سلامت.

سەرمژانە: دارێکی کورتە لەنێوان نیرو ئامورداف چوبکی رابط خیش و یوغ.

سەرمك: سەرجەم ف همه باهم.

سەرملە: زینوُ، ملەی کێو ف گردنهٔ کوه.

سەرملەگیر: ریگر، چەتە ف راهزن.

سەرمەلا: رەئیسی گاڵتەو گەمە ف اداره کنندهٔ بازی.

سەرمۆر: سەربەمۆر ف دست نخورده، سر بەمُهر.

سەرمەرزە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەرمەزد: سەردەستەی گەمەکەران ف رئیس تیم بازیکنان.

سەرمەزن: ۱) سەرزل؛ ۲) سەرگەورەی هۆز ف ۱) سر گُنده؛ ۲) رئیس ایل.

سەرمەس: سەرخۆش ف سرمست.

سەرمەست: سەرمەس ف سرمست.

سەرمەستی: سەرخۆشی ف سرمستی.

سەرمەشق: نموُنە بۆ فێرکردن ف الگو، سرمشق.

سەرمەشقانە: شەرمەشکانە. *دیاریەکە زاوا دەیدا بە بوُك کە تارا لەسەر روی لابەرێ* ف رونمای عروس.

سەرمەشقانێ: سەرمەشقانە ف رونمای عروس.

سەرمەشکانە: سەرمەشقانە ف رونمای عروس.

سەرمەقولات: بەسەرسەردا خۆتاوەژۆ کردنەوە ف پشتك.

سەرمیان: سەرمایە، دەسمایە ف سرمایه.

سەرمێکوتە: ۱) جانەوەرێکی بچوُکی سەر خڕە لە زەلکاودا دەژی؛ ۲) کەچکەقوڵەی بۆق ف ۱) حشره‌ایست مردابزی؛ ۲) تخم قورباغه.

سەرمێوژە: جۆرێ ماری بۆرەلوُکەی باریکە ف نوعی مار.

سەرنـاز: بەسـەرددراو، بەخـۆ دادەر، هەرپـارچـەیە کە بەسـەر شت هەڵدەکشێ ف سرانداز.

سەرناس: بەدەنگ‌وناو، بەرێز لە ناو خەڵکا ف نامی، سرشناس.

سەرنامە: ١) دەست پێکی نوسین؛ ٢) پێناس ف ١) شروع نامە؛ ٢) شناسنامە.

سەرنانەسەر: سەرخستنەسەر ف سر بەسر گذاشتن.

سەرنانەوە: ١) داپۆشینی دەفر: (سەری مەنجەڵەکە **بنێوە**)؛ ٢) ئاوارەبوُن؛ ٣) بریتی لە مردن؛ ۴) بریتی لە خەوتن ف ١) سرپوش بر ظرف گذاردن؛ ٢) آوارە شدن؛ ٣) کنایە از مردن؛ ۴) کنایە از خفتن.

سەرناو: لەقەم، ناوێك دەگەڵ ناوی منداڵی ف لقب.

سەرناوکانە: پاداشتی مامان کە ناوکی ساوا دەبڕێ ف انعام بە ماما برای بریدن ناف نوزاد.

سەرنج: وردەوەبوُن، بەزیتی روانینی شتێك ف دقّت.

سەرنجدان: لێ وردەوەبوُن ف دقّت کردن.

سەرنج دەر: وردەکارو بیرکەرەوە ف پژوهندە.

سەرنجە: ١) سەرنج؛ ٢) سەربەرەژێر ف ١) دقّت؛ ٢) نشیب.

سەرنخوُن: ژێروژوُر، قلّپ ف سرنگون، نگون.

سەرنزم: سەرشۆڕ ف سرافکندە.

سەرنسوڤ: سەربەرەژێر، سەرنشێو ف سراشیبی.

سەرنشیڤ: سەرنسوڤ ف سراشیبی.

سەرنڤویس: چارەنوس ف سرنوشت.

سەرنڤیسی: ١) سەرژماری خەڵکی وڵات؛ ٢) نوسینی وتاری سەرەکی ف ١) سرشماری؛ ٢) نوشتن سرمقالە.

سەرنڤیسار: سەرەك نوسەر ف رئیس هیأت تحریریە.

سەرنڤیشت: چارەنوُس ف سرنوشت.

سەرنقوت: سەرەونخون. بۆ خنکاو *لە ئاودا دەڵێن* ف غرق شدە.

سەرنگوُم: سەرنخوُن ف سرنگون.

سەرنوخوُن: سەرنخوُن ف سرنگون.

سەرنۆگە: رەئیسی داروغە ف سرداروغە.

سەرنوُس: سەرژمێر ف آمارگر، سرشمار.

سەرنەخت: سەرقەلەن، هەرچی زیاد لە شیربایی بۆ بەشودان بدرێ ف آنچە کە اضافە بر شیربها دادە می‌شود.

سەرنەخوُن: سەرنخوُن ف سرنگون.

سەرنەخوُنك: گوڵەشلیرە ف نگا: گوڵەشلیرە.

سەرنەخوِین: سەرنخوُن ف سرنگون.

سەرنەمە: سەرشۆڕ، سەرنزم ف سرافکندە.

سەرنەوق: جنگن، روُهەڵمالاو، بێ‌شەرم‌و شورەیی ف ستیزەجو، بی‌شرم و حیا.

سەرنەوەر: سەرنزم، سەرشۆڕ ف سرافکندە.

سەرنەوی: سەرشۆڕ، سەرنزم ف سرافکندە.

سەرنێ: سەردۆڵ ف نگا: سەردۆڵ.

سەرنیا: دەمەزەرد ف نگا: دەمەزەرد.

سەرنیان: بریتی لە رۆیشتن‌و ئاوارە بوُن ف کنایە از متواری و آوارە شدن.

سەروْ: بیرێك کە لە نادیارەوە بە دڵ دەگا ف الهام.

سەروُ: ١) لای ژوُرو؛ ٢) دارێکی راست‌و بێ‌بەرو گەڵادەرزیە ف ١) طرف بالا: ٢) درخت سرو.

سەروا: پاشڵی شێعر، قافیە ف قافیۀ شعر.

سەروادان: سەربادان ف نگا: سەربادان.

سەروار: سەربار ف نگا: سەربار.

سەرواز: ١) سەرئاواڵە؛ ٢) چەکداری دەوڵەت؛ ٣) سەرڕێژ: (ئیمشەو تەنیایی جەستەی زەبوُنم / دیسان **سەرواز** کەرد دڵەی پڕهوُنم) «مەولەوی» ف ١) سرگشادە؛ ٢) سرباز؛ ٣) لبریز.

سەروازخانە: سپاگە، بنکەی چەکدارانی دەوڵەت ف پادگان.

سەروازگیری: سەربازگرتن ف سربازگیری.

سەروازی: سەربازی ف سربازی.

سەروبن: ١) ژێروژوُر؛ ٢) لەم سەر تا ئەو سەر: (بازاڕم **سەروبن** کرد گیر نەکەوت)؛ ٣) نەخۆشی منالان کە سەری مانگ‌و بنی مانگ دەیگرن ف ١) زیر و زبر؛ ٢) از این‌سو تا آنسو؛ ٣) نوعی بیماری کودکان کە در سلخ و غرّۀ ماه عود کند.

سەروبەر: ١) بەتەواوی، تەواو: (چیتەکە **سەروبەر** بەشی کرد)؛ ٢) سازی‌و ئاسودەیی لەژیاندا ف ١) کاملا بدون نقص: ٢) سر و سامان.

سەروبەند: چاخ، دەم، تاف: (لەو **سەروبەندەدا** جوان بوُم) ف اوان، هنگام.

سەروبەندبەستن: کارتەواوکردن، ئامادە کردن ف آمادە کردن.

سەروبەندگرتن: سەروبەندبەستن ف آمادە کردن تمام.

سەروپا: پەل‌و سەری حەیوان ف کلّەپاچە.

سەروپاچك: پەل‌و سەری ئاژاڵ بەبڕدراوی ف کلّەپاچە.

سەروپۆتڕاك: ١) تەحرودیدار؛ ٢) دیمەنی سەرپێچ‌و مێزەر ف ١) سروسیما؛ ٢) منظر عمامە و کلاە.

سەروپۆتلاك: سەروپۆتڕاك ف نگا: سەروپۆتڕاك.

سەروپۆتەلاك: سەروپۆتڕاك ف نگا: سەروپۆتڕاك.

سەروپۆرت: بۆ هەرکەسێ کەمێك ف سهم اندك برای هر کسی.

سەروپۆرتك: سەروپۆتڕاك ف نگا: سەروپۆتڕاك.

سەروپەچك: سەروپۆتڕاك ف نگا: سەروپۆتڕاك.

سەروپێ: سەروپا ف نگا: سەروپا.

سەروپێچ: پارچەی لەسەر بەستراو ف دستار.

سەروتاوە: گوندێکی کوردستان کە بەعسی ویرانی کرد ف از روستاهای کردستان کە بعثیان ویران کردند.

سەروُتر: ژوُرو، بڵندتر ف بالاتر.

سەروْترە: سەرفترە، ڕبەگەنمی سەرانە کە دوای رۆژوی رەمەزان بە فەقیر دەدرێ ف زکات فطر.

سەروچاو: دەم‌وچاو، ڕوُ، روخسار ف رخسارە.

سەروچاوە: ١) سەرچاوە؛ ٢) ناوی گوندێکە بەعسی وێرانی کرد ف ١) سرچشمە؛ ٢) نام دهی کە بعثیها ویران کردند.

سەروچاوێ: ١) سەرچاوە؛ ٢) ناوی گوندێکە ف ١) سرچشمە؛ ٢) نام دهی.

سەروخوار: هەردو ئالی باڵاو پاین ف بالایی و پایینی.

سەرودەر: زانین، تێ‌گەیشتن: (لەم کارە **سەرودەر** دەرناکەم) ف درك، فهم.

سەرودەروو: سەرودەر ف درك، فهم.

سەروزمـان: ۱) تابشتی زۆرکـەم: (بێ **سەروزمان** کەوتوە)؛ ۲) زمان پاراوی: (پیاوێکی بە **سەروزمانە**) ف ۱) رمق، نا؛ ۲) زبان‌آوری.

سەروزو: سەروزمان ف نگا: سەروزمان.

سەروزوان: سەروزمان ف نگا: سەروزمان.

سەروزیاد: بەشی تەواو ف کافی و زیادە.

سەروژێر: ۱) سەرو خوار؛ ۲) پێڵاوی پینە لێ‌دراوی سەرتازە؛ ۳) دو لە بزاوەکانی سەر پیتی نوسراو؛ ۴) سەرنخوُن؛ ۵) ژێر وژوُر، کاول، وێران ف ۱) بالایی و پایینی؛ ۲) کفش پینـەزدە؛ ۳) زیر و زبر اعراب؛ ۴) نگون؛ ۵) ویران.

سەروساخت: ساخت‌وپاخت، کەین‌وبەین ف تبانی.

سەروسەکوت: تەرح‌و دیدار، بیچم ف سر وسیما.

سەروسەنەمە: پێوقەدەم: (ئەم ئاغایە **سەروسەنەمە**ی باش نەبوُ) ف یمن.

سەروسیما: سەروسەکوت ف سر وسیما.

سەروشـــك: ۱) نەزان، تێ‌نەگەیشتـو، نازیرەك؛ ۲) سەرسـەخت؛ ۳) ئەسپی ڕا نەهێنراو ف ۱) کودن، نفهم؛ ۲) سرسخت؛ ۳) اسب رام نشدە.

سەروشـوێن: شوێنـەوار، ئاسـەوار: (وفایی ئاخری خێر بێ دەمێکە بێ **سەرو شوێنە**) ف رَد، اثَر.

سەروشەدە: سەروپێچ ف دستار.

سەروقلخ: سەروسەکوت ف ریخت، سر وسیما.

سەروقوُن: پێچەوانە ف برعکس، وارونە.

سەروك: ۱) سەراك، کوڵکەی شانەکراو؛ ۲) سەردار، سەرگەورە، رەئیس؛ ۳) شتێ کە مەلـەوان لەسـەر سەری دادەنێ بۆ پەڕاندنەوە؛ ۴) دۆکی رۆنی داغ کراو ف ۱) نگـا: سەراك؛ ۲) رئیس؛ ۳) چیزی کە شناگر برای عبور دادن بر سر گذارد؛ ۴) کف روغن داغ شدە.

سەرۆك: دەسماڵی سەری ژنان ف روسری.

سەروکار: پەیوندی، ئاشنایەتی ف سر وکار.

سەروکـــانی: ۱) سەرکـانی، سەرچـاوە؛ ۲) ناوی گونـدێکـە ف ۱) سرچشمە؛ ۲) نام دهی.

سەرۆکایەتی: سالاری، سەرداری ف ریاست.

سەروگوێ: لك‌و چوکڵەی دار ف پرزە و شاخە درخت.

سەروگـــوێ کردن: هەڵپـەرتـاوتن، قەیچی کردنی دار، پەرتـاوتن ف پیراستن درخت، هرس.

سەروگوێلاك: سەروپوتڕاك ف ریخت و قیافە.

سەرومـــاڵ: برێتی لە هەرچی هەیەو خۆشـەویستـە: (**سـەرومـاڵم** بەقوربانی ئازادی) ف کنایە از هستی و مُتعلقات آدمی.

سەرومڕ: تەواو، بێ کەم‌و زیاد، سەرو زیاد ف کافی، بدون کم‌و کاستی.

سەرومیت: وشەیەکە لە بازی کەلاێن‌دا ف اصطلاحی در تیلەبازی.

سەرومێزەر: سەروپێچ ف سر ودستار.

سەروناو: وشەیەکە لە بازی سنجۆقێن‌دا ف اصطلاحی در بازی «سنجوقێن».

سەرەوە: ۱) دولکـە، سەردولکـە، بەمـردو هەڵگـوتن؛ ۲) سەربە: (ئێمە **سەرەوە** عەشیرەتی جافین)؛ ۳) سەرقە، لای سەرەوە ف ۱) نوحە؛ ۲) منسوب بە؛ ۳) بالایی.

سەرۆهـار: سەرنـزم، سەرداخستـو، برێتی لە خەجاڵەت ف سرافکندە، کنایە از شرمسار.

سەرەوەر: سەرگەورە، سەردار، سالار ف سرور.

سەرەوەری: پایەبەرزی، سەرداری ف سروری.

سەرەوەستا: ۱) سەرۆکی وەستاکاران؛ ۲) لای وەستا، لجەم هۆستا؛ ۳) نزیك بە مردن: (زۆر نەخــۆشــە لە **سەرەوەستـــایە**) ف ۱) رئیس استادکاران؛ ۲) نزد استادکار؛ ۳) بیمار مردنی.

سەرەوەسەر: مامڵەی یەك‌بەیەك گۆڕینەوە ف پایاپای.

سەرەوەسەرە: سەربەسەرە ف نگا: سەربەسەرە.

سەرەوەسەرێ: سەربەسەرە ف نگا: سەربەسەرە.

سەرەوەسیەت: سەرەوگرد ف وصی، قیّم.

سەرەوەش: سەرخۆش ف شاد، مست.

سەرەوەشێن: شاخـدارێ کە بە شاخ دەخـەڵـك هەڵـدەدا؛ ۲) تاڤگـە، سوُلاف، ئاوهـەڵدێر؛ ۳) ئێکەم بەرهەمی کونجی ف ۱) شاخ‌زن؛ ۲) آبشار؛ ۳) اولین محصول کنجد.

سەرە: ۱) گوێزی دەسکـە للا؛ ۲) نۆبـە، باو، هەل؛ ۳) کارامـە، بۆ ژن دەڵێن، کابـان؛ ۴) دوبـەهارە بۆ مریشك؛ ۵) گاڕەشی سەرچۆپی لە گێرەدا، بەرانبـەری بنە: (بنەی خۆی ناکاو لە **سەرەی** خەڵك خێرایە)؛ ۶) بۆشانە، سەرانە لە ئاژەڵی رەعیەت ساندن ف ۱) گردویی کە بجای تیلە باشد؛ ۲) نوبت؛ ۳) کدبانوی مجرّب؛ ۴) مرغ دو بهار دیدە؛ ۵) حیوان سردستە در خرمن کوبی؛ ۶) باج از حیوانات رعیّت گرفتن مالك.

سەرە: زەڕە، هاوار کردنی کەر ف عرعر.

سەرهات: بەسەرهات، ڕوداو، ڕودای ف رویداد.

سەرهاتن: سەرهات ف رویداد.

سەرهـاتن: لەخـۆشیان‌دا سەر لێ شێوان ف از فرط راحتی راە و رسم زندگی را فراموش کردن.

سەرهاتی: سەرهات ف رویداد.

سەرهار: بزۆز ف بازیگوش، ناآرام.

سەرهاڕ: بەردی سەروی ئاسیاو، بەرداشی سەرەوە ف سنگ آسیای بالایی.

سەرەبزوُت: بزوُت، بزۆت، بسۆت ف نیمسوز.

سەرەبەهار: رۆژانی تازەبەهار ف نو بهار، اوایل بهار.

سەرەت: بێژنگی کون گەورە، کەو ف سرند.

سەرەتا: ۱) ئێکەم سەری دەزو؛ ۲) دەست پێك، پێش‌وتار ف ۱) سرنخ؛

۲) آغاز، شروع.
سەرەتـاتکێ: سەرکێشـان، سەرقوتان، روانین بەدزیەوە ف فضولانه و دزدکی نگاه کردن.
سەرەتایی: بەرایی، پێشونەی هەرشتێ ف مقدماتی.
سەرەتەشی: دارێکی خڕی کونە لەکن نوکە تەشیەوە ف کلّه دوك نخ ریسی.
سەرەتیر: نوکی سێ سوچ و تیژی تیر ف سرپیکان، ناوك.
سەرەجە: نەخۆشیەکی ولاّخە کە سەرو لەشی دەماسێ ف نوعی بیماری دام و ستور.
سەرەچەرم: ۱) چەرمی سەری رەشەماڵ؛ ۲) برێتی لە زەرەرو زیان ف ۱) چرم سر دام؛ ۲) کنایه از زیان.
سەرەچەرم دان: زەرەردان، زیان وێکەوتن ف کنایه از زیان کردن.
سەرەخۆ: هێدی، بەسەبر ف شکیبا.
سەرەخۆرە: منالێ کە زوُ باوکی بمرێ، واتا پێ و قەدەم شوُم ف نوزادی که پدرش بمیرد، کنایه از بدقدم.
سەرەخولێ: ۱) سەرگێژی؛ ۲) نەخۆشی سەرسامی ف ۱) سرگیجه؛ ۲) بیماری سرسام.
سەرەخەر: ۱) برێتی لە خوێنتاڵی کارتێك دەر؛ ۲) سەرناز، بەخۆدادەر ف ۱) کنایه از مزاحم گرانجان، سرخر؛ ۲) رختخواب.
سەرەخەری: گەگری، پێ‌چەقاندن، پەلّپ‌گرتن ف لجاجت، لجبازی.
سەرەد: سەڕەت، سەڕەد، کەو ف سرند.
سەڕەد: سەڕەت، کەو ف سرند، غربال درشت.
سەرەدوگ: سەرەتەشی ف کلّه دوك نخ‌ریسی.
سەرەدەر: ۱) دەرەتان؛ ۲) سەرودەر ف ۱) راه نجات، مفرّ؛ ۲) فهم، درك.
سەرەدەنگ: ۱) بوگێڕانەوەی گورانی؛ ۲) بەستەی دوای گورانی درێژ ف ۱) بازگفتن مقطعی از ترانه؛ ۲) تصنیف بعد از آواز.
سەرەڕا: سەرڕا، دەگەڵ ئەوەشا ف علاوه بر.
سەرەڕم: نوکەنێزەی درێژ ف سرنیزهٔ بلند.
سەرەڕو: ۱) کەسێ کە بێ بیرکردنەوە کارێ دەکا؛ ۲) بارەبەرێ کە پێش کاروان دەکەوێ و دوُر دەکەوێتەوە ف ۱) کسی که خودسر و بی‌تدبیر کار می‌کند؛ ۲) ستوری که از کاروان جلو افتد و دور شود.
سەرەڕویی: کاری سەرەڕو ف عمل «سەرەڕو».
سەرەڕێ: بانڕا، سەری ڕێکێ ف سر راه.
سەرەڕێگە: سەرەڕێ ف سر راه.
سەرەژن: ژنی ماڵداری کارامە، کەیوانوی خاس ف زن خانەدار کدخدامنش.
سەرەژێر: بەرەوخوار ف سرازیر.
سەرەژێرە: سەربەرەوخوارە، سەربەرەوژێرە ف سرازیری.
سەرەستورکە: جوُرێ کرمی ناوزگ ف نوعی کرم شکم.
سەرەسودرە: مایەفیتنە، ئاژاوەچی ف فتنه‌انگیز.
سەرەسوُڕە: سەرەگێژە ف سرگیجه.
سەرەسوُڕێ: سەرەسوُڕە، سەرەگێژە ف سرگیجه.
سەرەسەبیلە: سەرێکە لە کانزای زەرد دەکرێ بو سەبیلی توتن‌کێشان ف سرچپق از فلز.
سەرەشك: سەروشك ف نگا: سەروشك.
سەرەشکێنە: سەرشکێنە ف نگا: سەرشکێنە.
سەرەفراز: سەربڵند، خاوەن ئابڕو ف سرفراز.
سەرەڤراز: بەرەوبڵندایی، ئەڤرازی ف سربالایی.
سەرەقەندە: ۱) سەرەسەبیلە؛ ۲) سەری قلیان‌ئاوی ف ۱) سرچپق؛ ۲) سر قلیان.
سەرەقەنگە: سەرەقەندە ف نگا: سەرەقەندە.
سەرەقەننە: سەرەقەندە ف نگا: سەرەقەندە.
سەرەك: ۱) سەروك؛ ۲) درشتەی سەربێژنگ؛ ۳) داری دوفلیقانەی دڕك کوکردنەوە ف ۱) نگا: سەروك؛ ۲) بر غربال باقیمانده؛ ۳) چوب دوشاخهٔ خار جمع کنی.
سەرەگێژە: سەرگێژی، سەرەسوُڕە ف سرگیجه.
سەرەمر: مریشکی دوبەهاردیتو ف مرغ دو بهار دیده.
سەرەمریشك: سەرەمر ف نگا: سەرەمر.
سەرەمژانە: سەرمژانە ف نگا: سەرمژانە.
سەرەمەرگ: دەمی ئاویلکەدان ف حالت نزع.
سەرەمەقەست: برشتی لە جلك بڕین باقی‌مـ[illegible]رش باقیمانده از قیچی‌بری.
سەرەمێر: پیاوی کامڵ و لەچل‌ساڵ بە بالاّ ف سرەمرد، مرد میانسال.
سەڕەن: سەڕەت، سەرەد، کەو ف سرند.
سەرەنـاز: ۱) سەرنـاز؛ ۲) لاکێش، مافوُرەی درێژوکـە، کەنارە ف ۱) سرانداز؛ ۲) قالی کناره.
سەرەند: سەڕەت، سەرەد ف سرند.
سەڕەند: سەڕەت، سەرەد ف سرند.
سەرەنداز: سەرەناز ف نگا: سەرەناز.
سەرەنگا: ۱) بالگە، باڵشت؛ ۲) لای سەروُ ف ۱) بالش؛ ۲) طرف بالایی.
سەرەنگرێ: ۱) ڕەت‌بردە، هەڵەنگوُتە؛ ۲) ڕەت‌بردن، هەڵەنگوُتن ف ۱) سکندری خورده؛ ۲) سکندری.
سەرەنگیا: بالگە ف بالش.
سەرەنوێلك: سەرانگوێلك ف سرگینگاه، شوله.
سەرەنیك: دەسماڵێکی حەریری ژنەبازێڕیانە ف نوعی پارچه است.
سەرەو: بەرەوبان، لای ژوُرو ف طرف بالا.
سەرەوار: سەربەرەژێر ف سرازیر، فرود.
سەرەوارە: سەربەرەژێرە ف سرازیری.
سەرەوچێر: سەربەرەولێژایی، بەرەوخوارە ف سراشیبی.
سەرەوخوار: سەر بەرەژێر، سەرەوار ف سرازیر.
سەرەوخوار کردنەوە: ۱) بەرەو بەرەژێر بردن؛ ۲) نخوُن کردنەوەی دەفر ف ۱) سرازیر کردن؛ ۲) وارونه کردن ظرف.

سەرەوخوارە: سەر بەرەژێرە ف سرازیری.

سەرهۆز: سەرۆك عەشیرەت ف سردار ایل.

سەرەوژوور: سەر بەرەژوور ف سر بالایی.

سەرەوژێر: سەر بەرەژێر ف سرازیر.

سەرەوژێرە: سەر بەرەژێرە ف سرازیری.

سەرهۆستا: سەروەستا ف استادباشی.

سەرەوكار: سەركار ف نگا: سەركار.

سەرەوكۆ: بەرەوژوورە، سەرەو ژوورایی ف سر بالایی.

سەرەوگرد: كەسێ كە پاش مردگ بەسەر ماڵو منالّی رادەگا ف وصی، قیّم.

سەرەولێژ: ئاماڵ سەرەوژێر ف مایل به سرازیری.

سەرەولێژە: سەر بەرەژێرە ف سرازیری.

سەرەولێژی: سەرەولێژە، سەر بەرەژێرە ف سرازیری.

سەرەوناو: سەرەولێژ، ئاماڵ سەرەوژێر ف سراشیبی اندك، مایل به سرازیری.

سەرەوناوە: سەرەوناو ف سراشیبی اندك.

سەرەونخوون: سەرنخوون ف سرنگون.

سەرەونگوم: سەرنخوون ف سرنگون.

سەرەونگوون: سەرنخوون ف سرنگون.

سەرەوگـــرد: كەسێ كە لەپـــاش مردو بەســـەر ماڵو منـــاڵی رادەگا، سەروەسیەت ف وصی، قیّم.

سەرەوە: لای سەرو، بەرانبەری لای خوارو ف سمت بالایی.

سەرهۆیشت: سەرۆشت ف نگا: سەرۆشت.

سەرهەڵدان: پەیدابوونی دوای ونبوون ف پیدا شدن بعد از گم شدن.

سەرهەڵگرتن: ۱) دەرپەڕین و راكردنی ئەسپ بێ دەستەڵاتی سوار؛ ۲) برێتی لە ئاوارەبوون ف ۱) لجام گسیختن اسب؛ ۲) كنایه از آواره شدن.

سەرهـەڵێنـان: ۱) سەر بەرزەوە كـردن؛ ۲) سەربـزێوی؛ ۳) برێتی لە چاكتر بوونی نەخۆش ف ۱) سر بلند كردن؛ ۲) تمرّد؛ ۳) كنایه از بهتر شدن بیمار.

سەرهـەنـگ: ۱) داكی مێشـەنگـوینـان، شاهـەنـگ؛ ۲) پلەیەكە لە سەروازی؛ ۳) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) زنبـور مادر، ملكـهٔ زنبـوران؛ ۲) سرهنگ؛ ۳) اسم مردانه.

سەرهەنگاوتن: دەست لەبان سەردانان بۆ ڕێزگرتنی كەسێ ف دست بر سر نهادن برای احترام.

سەرهیچك: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.

سەرهیشك: سەرۆشك ف نگا: شەرۆشك.

سەری: ۱) نۆبـــە؛ ۲) پاژ؛ ۳) كۆمـەڵ، ئابـورە؛ ۴) یەكبن، سەلـك: (**سەری** پیازەكە كوا؟، **سەری** سیرم خوارد) ف ۱) نوبت؛ ۲) قسمت، سهم؛ ۳) توده؛ ۴) واحدی برای سیر و پیاز و...

سەریال: ۱) زینو، ملەی كێو؛ ۲) كەنارەی كێو ف ۱) گردنه؛ ۲) ستیغ.

سەری پیری: رۆژگاری پیری ف پیرانەسر.

سەریت: ساقەتەی دەخڵ، كلۆش ف ساقهٔ غلّه.

سەرێش: ئامرازی جووت بە تێكڕایی ف ابزار شخم‌زنی عموماً.

سەرێشان: ۱) ژانەسەر؛ ۲) دەردی سەر ف ۱) سردرد؛ ۲) دردسر.

سەرێشە: سەرێشان ف نگا: سەرێشان.

سەریلۆك: گۆرانیو ئاهەنگی تایبەتی بۆ بەهارهاتن ف ترانهٔ مخصوص رسیدن بهار.

سەرین: ۱) بالگە، باڵشت؛ ۲) شیاكە، ریخ، سنێر ف ۱) بالش؛ ۲) سرگین.

سەرێن: ماوەی ژیان: (لە **سەرێن خۆیا** وەسیەتی كردبو) ف دوران زندگی.

سەرینگا: ۱) بالگە؛ ۲) سەرانوێڵك ف ۱) بالش؛ ۲) شوله.

سەرێنی: ماوەی ژیان ف دوران زندگی.

سەریەك: ۱) تێكڕایی؛ ۲) لەبان یەك ف ۱) رویهم؛ ۲) بالای همدیگر.

سەعات: سەحات ف نگا: سەحات.

سەعبلنە: ئانی بەیانی ف صبحانه.

سەعدانی: سادانی، جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

سەعـداوا: گوندێكی كوردستانە بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شده كردستان توسط بعثیان.

سەعلەب: گیای سارمە ف گیاهی است.

سەعۆ: سووكەڵەناوی سەعید ف مخفّف نام سعید.

سەعە: سەعۆ ف مخفّف نام سعید.

سەعەند: سەحەند ف تشت كوچك.

سەعی: ۱) تەقالا، كوششت؛ ۲) سوكەڵە ناوی سەعید ف ۱) كوشش؛ ۲) مخفف نام سعید.

سەغبیری: چاولێ بوون، سەرپەرستی ف نگهداری

سەغدە: سەدەقە، خێرلەڕای خوادا ف صدقه.

سەغڵەت: سەخڵەت ف نگا: سەخڵەت.

سەغی: سەخی، دڵاوا ف سخی، دست و دلباز.

سەغیر: سەخیر، سێوی، منالّی بێ‌باب ف یتیم.

سەف: ریز، زنجیرە، شتی بەپاڵ یەكەوە ف صف، ردیف.

سەفا: ۱) دیمەنی جوانو هەواخۆش: (وڵاتێكی باسەفایە)؛ ۲) ئاشتی ف ۱) منظرهٔ دشت زیبا و خوش آب و هوا؛ ۲) صلح، آشتی.

سەفاخانە: ناوچەیەكە لە كوردستان ف ناحیه‌ای در كردستان.

سەفان: زنجیرەی چیا ف سلسله‌جبال.

سەفت: ۱) لە دەفتـەری میریدا نووسینی پسـولـەی مڵكو...، تاپـۆ؛ ۲) كۆڵەكەی ئەستوروبڵند ف ۱) ثبت؛ ۲) ستون بلند و قطور.

سەفتـە: لەسـەریەك دانـان: (قاقەزەكان **سەفتە** بكە) ف برهم نهادن، برهم چیدن.

سەفدڕ: بوێر، ئازا لە شەڕا، نەترس، بەجەرگ ف شجاع، رزم‌آور.

سەفرا: زەرداو ف صفرا.

سەفۆر: سمۆرە ف سمور.

سەفۆری: سمۆرە ف سمور.

سەفەر: لە ئاواییەکەوە بۆ ئاواییەکی تر ڕۆیشتن ف سفر.
سەفەربەر: ڕەشبگیر ف بسیج عمومی.
سەفی: ۱) کەم ئاوەز، حۆل؛ ۲) ناوە بۆ ژنان ف ۱) خل، سفیه؛ ۲) اسم زنانه.
سەفیج: کەم ئاوەز، سەفی ف خل، سفیه.
سەفیك: ۱) هەیوانۆکە؛ ۲) پاڵوێنە ف ۱) تراس کوچك؛ ۲) صافی.
سەفین: ۱) سەفـان؛ ۲) ناوی چیایەکی بەرزە لە کوردستان؛ ۳) ناوی پیاوانە ف ۱) رشته کوه؛ ۲) نام کوهی در کردستان؛ ۳) نام مردانه.
سەفیە: ناوی ژنانە ف نام زنانه.
سەڤی: سەبەتە ف سبد.
سەق: ۱) داربەڕوی زۆر ئەستور؛ ۲) ساوینی تیخ بۆ تیژکردن ف ۱) تنهٔ بلوط بسیار قطور؛ ۲) سوهان زدن تیغ.
سەقا: ۱) ئاوکێش؛ ۲) تەکوُز، ڕێك وپێك؛ ۳) تێراوی ف ۱) آبکش، سقّا؛ ۲) نظم، ترتیب؛ ۳) سیراب شدن.
سەقادان: تەکوُزکردن، ڕێك وپێك خستن ف ترتیب و تنظیم دادن.
سەقـاقوش: کەڵك، مەلێکی گەورەی دندوُك زلی سپی بۆرە بەرچیلەی شۆڕەو ماسی خۆرە ف پرنده‌ای ماهیخوار، پلیکان.
سەقـــام: ۱) تەکـوُزی، ڕێك وپێکی؛ ۲) بەرقـەراری، پایەداری ف ۱) تنظیم، ترتیب؛ ۲) پایداری، ثبات.
سەقامگیر: بەرقەرار، جێگرتو ف پایدار.
سەقـاو: ۱) نەخـۆشی ئیسقـایی یەکسم؛ ۲) ناوی جۆرێ ڕمب، ڕمبی سەقاو ف ۱) نوعی بیماری ستور؛ ۲) نوعی نیزه.
سەقـاهـەڵگرتن: تێراوبوُنی زەوی لە باران، پەڵەدان ف سیراب شدن زمین از باران.
سەقر: مەلێکی ڕاوە لە باز پچوُکتر ف چرغ، پرنده‌ای شکاری.
سەقز: شارێکە لە کوردستان ف شهری در کردستان.
سەقلاو: ناوی جۆرێ ڕمب، ڕمبی سەقلاو، ڕمبی سەقاو ف نوعی نیزه.
سەقـەت: ۱) مردارەوبـوُی یەکسم؛ ۲) عەیبدار، زەدەدار؛ ۳) خەتەر، بقە: (بیاوێکی **سەقەتە** ناوێرم بچمە لای)؛ ۴) وشەی گاڵتە پێ کردن لە ئەنجام نەدانی کارێ، تەڕ: (**سەقەت** نەهاتی، **سەقەت** نەت کرد)؛ ۵) ئاسنجـاو ف ۱) مردار ستور؛ ۲) زده‌دار، معیوب؛ ۳) خطر؛ ۴) کلمهٔ تمسخر و کنایه؛ ۵) قراضهٔ آهن.
سەقـــەتفرۆش: کەسـێ کاسـبیەکـەی ئاسنجــاو فروشتنـــە ف قراضه‌فروش، سقط فروش.
سەقـەر: ۱) بەستـەڵەك؛ ۲) گوندێکی کوردانە لەلای دیاربەکر ف ۱) نگا: بەستەڵەك؛ ۲) نام روستایی است.
سەقەم: سەرماو سۆڵەی زۆر دژوار ف سوز و سرمای سخت.
سەقەمی: جۆرێ نەخۆشی یەکسمە ف از بیماریهای ستوران.
سەقی: جۆرێ بەردی مەڕمەڕی زەردە ف نوعی سنگ مرمر زردرنگ.
سەقیل: ڕەزیل، ڕژد، چکوُس، دەس قوُچاو ف خسیس.
سهك: سرکە ف سرکه.
سەکار: ۱) ساقوُڕ؛ ۲) جۆرێ کورتانی ڕاست و ساف ف ۱) سبد بزرگ کاهکشی؛ ۲) نوعی پالان.
سەکت: مردار بوُنەوەی یەکسم، سەقەت ف مردار شدن ستور.
سەکتە: مەرگی لەپڕ و نەکاو، مەرگی مفاجا ف سکته، مرگ ناگهانی.
سەکتە کردن: لەنەکاومردن ف سکته کردن.
سەکتە گرتن: شەپلەلێدان ف سکتهٔ ناقص کردن و زمینگیر شدن.
سەکتین: مردنی یەکسم، سەقەت بوُن ف مردن ستور، سقط شدن.
سەکـر: ۱) داخستن، پێوەدانی دەرك و...: (دەرگاکـە **سەکـر** بکە)؛ ۲) هۆزێکی کوردە ف ۱) بستن و برهم آوردن در و پنجره؛ ۲) نام عشیرتی.
سەکران: ۱) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ۲) ناوی کێوێکە لە کوردستان ف ۱) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۲) کوهی در کردستان.
سەکرە: زەرك، پیان ف ظرف آبخوری.
سەکسار: ۱) جۆرێ مەیمون؛ ۲) جوێنێکە واتا: وەك سەگ ف ۱) نوعی بوزینه؛ ۲) دشنامی است.
سەکنی: بەپێوە، ڕاوەستاو ف ایستاده.
سەکنین: ۱) ڕاوەستـان، بەپێوەبـوُن؛ ۲) داسـەکنان، ئارام‌بوُن ف ۱) ایستادن بر پا؛ ۲) آرام گرفتن.
سەکۆ: دکە، بەرزایی لە حەوزی چێکراو بۆ لەسەر دانیشتن ف سکو.
سەکوت: تەحر، بیچم: (لە سەرو **سەکوتی** بڕوانە) ف ریخت و سیما.
سەکوُم: سەکوت ف ریخت و سیما.
سەکەت: سەکت، سەقەت ف ستور مردار شده.
سەکەماتی: چەورەو خوێری و بێکارە ف ولگرد و هرزه، اوباش.
سەکین: ئاڵ بونەوەی ددان بەترشی ف کرخ شدن دندان از تُرشی.
سەگ: سە، سپەڕ، سپلۆت ف سگ.
سەگاف: جانەوەرێکە لە ئاوا دەژی و کونی لە دم ئاوە کەوڵی بەنرخە ف سگلاب، سگ آبی.
سەگاڤی: سەگاف ف نگا: سەگاف.
سەگالا: سەگاف ف نگا: سەگاف.
سەگان: زۆر سەگ ف سگها.
سەگانە: برێتی لە کاری فێڵاوی و حیلەبازی ف کنایه از حیله‌بازی.
سەگانی: حیلەباز ف حقه‌باز.
سەگاو: سەگاف ف نگا: سەگاف.
سەگاوی: سەگاف ف نگا: سەگاف.
سەگایەتی: برێتی لە فێڵبازی و ناراستی ف کنایه از حقه‌بازی و دغلی.
سەگ بەحـەسـار: ۱) برێتی لە هێنان و بردنی بێ‌فایدە؛ ۲) دارکاری و قیڕەو هەرا ف ۱) کنایه از بیهوده این سو و آن سو بردن؛ ۲) کتك‌کاری و دعوا.
سەگ بەحەوش: سەگ بەحەسار ف نگا: سەگ بەحەسار.
سەگ پاسوتیاگ: برێتی لە ماڵانگەری هەدانە دەر ف کنایه از ولگرد.
سەگ پسێنکـە: برێتی لە کەروێشکی بەهارەزێ لە پا یزدا ف کنایه از خرگوش بهاره‌زاد در پائیز.
سەگ دەس: چارەوێ کە لە ڕۆیشتنا ئەژنۆی وێك دەکەون ف سگدست،

چارپایی كه هنگام راه‌رفتن زانوهایش را بهم می‌زند.

سه‌گ ده‌ست: سه‌گ ده‌س ف نگا: سه‌گ ده‌س.

سه‌گڕه‌و: حه‌په‌ی سه‌گ ف پارس سگ.

سه‌گڕه‌وین: ۱) حه‌په كردن؛ ۲) ئه‌وه‌ی سه‌گ لێی بترسێ‌و بكشێته‌وه ف ۱) پارس كردن؛ ۲) آنچه سگ را بترساند.

سه‌گ ڕه‌وێنه‌وه: كه‌سێ كه سه‌گ لێی ده‌ترسن ف كسی كه سگها از او می‌ترسند.

سه‌گسار: ۱) ناحه‌ز، پیچم ناشیرین؛ ۲) جوێنێكه واتا: وه‌ك سه‌گ پیس ف ۱) بدقیافه؛ ۲) دشنامی است.

سه‌گڵاو: ۱) سه‌گاف؛ ۲) جوێنێكه، سه‌گی پیس ف ۱) نگا: سه‌گاف؛ ۲) دشنامی است.

سه‌گڵاوك: سه‌گڵاو واتا: سه‌گی گڵاو، جوێنه ف دشنامی است، سگ نجس.

سه‌گڵاوی: جۆرێ ره‌سه‌نی ئه‌سپ ف نوعی نژاد اصیل اسب.

سه‌گلوُر: ده‌نگ درێژ كردنه‌وه‌ی سه‌گ، حه‌په‌ی درێژی بێ‌بڕانه‌وه، لوُره ف زوزهٔ سگ.

سه‌گ ماسی: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی، سگ ماهی.

سه‌گمان: ئاماج، نیشانه، ئامانج ف آماج تیراندازی.

سه‌گمه‌رگ: كه‌سێ كه له‌مردنه‌و نامرێ: (مه‌پرسه بۆ له دوُری تۆ نه‌مردم / كه‌من سه‌گمه‌رگم‌و گیان سه‌خت‌و دڵڕه‌ق) «شێخ ره‌زا» ف جان‌سخت.

سه‌گ مه‌رگی: ده‌ردو ئازاری زۆر ف درد و رنج زندگی.

سه‌گو: سه‌گان ف سگها.

سه‌گۆ: ئه‌ی سه‌گ! ف ای سگ.

سه‌گوان: تیرهاوێژی زاناو زه‌برده‌ست، نیشانه‌نه‌نگێو ف تیرانداز ماهر، تك تیرانداز.

سه‌گ وه‌ڕ: حه‌په‌حه‌پی سه‌گان ف پارس گروهی سگها.

سه‌گ وه‌ن: ناوی هۆزێكی كورده ف نام عشیرتی كرد.

سه‌گه: ئه‌ی‌سه‌گ، وشه‌یه‌كه واتا: هه‌ی فێڵباز ف كلمهٔ خطاب به معنی ای حیله‌باز.

سه‌گه‌بۆر: سه‌گه، بریتی له فێڵباز ف نگا: سه‌گه.

سه‌گه‌سه‌گه: خۆگێل كردن‌و خۆ به‌سته‌زمان نیشان‌دان ف خود را به موش‌مردگی زدن، تظاهر به سادگی.

سه‌گه‌ناز: سه‌بنێسی ف بیماری كشندهٔ سگ.

سه‌گه‌ناس: سه‌گه‌ناز، سه‌بنێسی ف بیماری كشندهٔ سگ.

سه‌گه‌وان: ئاگاداری سه‌گ ف سگبان.

سه‌گی پێ سوتاو: بریتی له ماڵانگه‌ری هه‌دا نه‌ده‌ر ف كنایه از ولگرد.

سه‌گێتی: سه‌گایه‌تی ف نگا: سه‌گایه‌تی.

سه‌گێنی: سه‌گایه‌تی ف نگا: سه‌گایه‌تی.

سه‌گی هار: ۱) سه‌گێ كه نه‌خۆشی هاری گرتبی؛ ۲) بریتی له مرۆڤی شه‌ڕفرۆش ف ۱) سگ هار؛ ۲) كنایه از آدم ماجراجو.

سه‌گیه‌تی: سه‌گایه‌تی ف نگا: سه‌گایه‌تی.

سه‌ل: ۱) ته‌ڵاشه‌به‌رد، تڵیشه‌به‌رد؛ ۲) به‌ردی پان‌و ته‌نك؛ ۳) خڕ: (**سه‌ڵك** واتا: خڕی چكۆله)؛ ۴) ده‌فری پانی له‌توُڵه‌بی ته‌نراو، نانه‌شان: (سه‌ڵك واتا: سه‌له‌ی چكۆله) ف ۱) پلمه از سنگ؛ ۲) سنگ پهن و نازك؛ ۳) مدّور؛ ۴) آبكش بافته از تركه، سبد پهن، سبد طبقی.

سه‌ڵا: ۱) رۆژا پساتێ، رۆژی هه‌ستانه‌وه‌ی دوای مه‌رگ، په‌سڵان: (ئه‌یرۆ سه‌ڵام لێ ڕابو)؛ ۲) پاڕانه‌وه به ده‌نگی به‌رز بۆ پارشێوكردنی مانگی ره‌مه‌زان، مناجات؛ ۳) سڵا ف ۱) روز قیامت؛ ۲) مناجات سحری ماه رمضان؛ ۳) بلندیها.

سه‌لاخ: كه‌وڵ كه‌ر ف پوست كن، سلاخ.

سه‌لار: سه‌ره‌ژن ف كدبانوی محترمه و كدخدامنش.

سه‌لاره: ۱) سه‌لار؛ ۲) جوان‌و خوشیك ف ۱) نگا: سه‌لار؛ ۲) زیبا و دلكش.

سه‌لارێ: سه‌لار ف نگا: سه‌لار.

سه‌لاقوُچكه: خۆهه‌ڵگێڕانه‌وه ف پشتك.

سه‌لاقوُچكانێ: سه‌لاقوُچكه ف پشتك.

سه‌لالیك: ڕه‌وڕه‌وه ف چرخ راه رفتن یاد دادن بچه، كمك مادر.

سه‌ڵان: سڵا، به‌رزاییه‌كان ف بلندیها.

سه‌لایه: ده‌سكی ئاونگ ف دستهٔ هاون، یاور.

سه‌لبه‌ند: رێگه‌ی به‌ردتێ گیراو ف راه سنگفرش شده.

سه‌لپ: ۱) بێڵی كه‌ڵه‌ك لێ خوڕین؛ ۲) جۆرێ داره‌بی ف ۱) چوبی كه بدان كلك را هدایت كنند؛ ۲) نوعی درخت بید.

سه‌ڵپ: بێڵی به‌له‌م لێخوڕین، سه‌وڵ ف پاروی قایقرانی. .

سه‌ڵپاندن: پاڕوُڵێدان ف پاروزدن.

سه‌ڵپی: سه‌ڵپ ف نگا: سه‌ڵپ.

سه‌ڵت: ۱) ره‌به‌ن، بێ‌ژن؛ ۲) لاشه گۆشتی جگه له ده‌ست‌و ڕان؛ ۳) پیاده‌ی بێ‌هاوڕێ: (به‌سه‌ڵتی هاتم، **سه‌ڵت بوُم**) ف ۱) مجرّد؛ ۲) لاشهٔ گوشت بدون دست و ران؛ ۳) پیادهٔ تنها.

سه‌ڵته: ۱) سه‌رجلێكه له سه‌ر كه‌وای ئاو دامێنه‌وه ده‌به‌ر ده‌كرێ؛ ۲) ته‌نیا: (**سه‌ڵته سوار**) ف ۱) نوعی كت كوتاه كه روی قبای روحانیّت می‌پوشند؛ ۲) تنها.

سه‌ڵته‌زه‌لام: پیاده‌ی ته‌نیا ف پیادهٔ تنها.

سه‌ڵته‌نه: ناوی ژنانه ف نام زنانه.

سه‌ڵته‌نه‌ت: شایه‌تی، حكومه‌ت، پادشایی ف سلطنت.

سه‌لڤی: داری سه‌رو ف درخت سرو.

سه‌لك: ۱) سه‌ری بنیاده‌م‌و حه‌یوان؛ ۲) هه‌رشتێ خڕ هه‌ڵدراوی پڕبه‌مشت: (**سه‌لكه** ترخێنه، **سه‌لكه** ره‌ژی، **سه‌لكه‌**په‌نیر)؛ ۳) بنه‌گیای خڕو درشت: (**سه‌لكه‌**پیاز، **سه‌لكه** چه‌وه‌نده‌ر) ف ۱) كلّه؛ ۲) گلوله شده با دست؛ ۳) پیاز یا ریشه‌های غده‌ای گیاهان.

سه‌ڵك: سه‌به‌ته‌ی پچوُك، تریان ف سبد كوچك.

سه‌ڵكدار: گیای بن‌خڕ ف گیاه پیازدار.

سه‌لكه: ۱) جۆرێ نه‌خشی مافوُره؛ ۲) پیوازه‌ی گیا؛ ۳) بریتی له بنیاده‌می سه‌رزل ف ۱) نوعی گل قالی؛ ۲) پیازهٔ گیاه؛ ۳) كنایه از

سر گُنده.

سەلکەبزۆت: سەرەبزۆت، بسۆت ف نیمسوز.

سەلما: ناوی ژنانە ف نام زنانە.

سەڵماس: ١) سلّماس؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف ١) شهر سلماس؛ ٢) روستایی در کردستان که بعثیان ویرانش کردند.

سەلمانپیسە: جۆرێ مارمێلکەی ژەهردارە ف نوعی سوسمار سمی.

سەلماندن: قەبوڵاندنی کارێك یا وتەیەك ف قبولاندن.

سەلو: داری سەرو ف درخت سرو.

سەڵوات: سڵاوات ف صلوات.

سەڵوات ئاوا: ناوی گوندێکە لەلای سنە ف نام دهی است.

سەلوارەوان: جۆرێ دارسەروی زۆر راستو رێك ف سرو سهی.

سەلە: نانەشان، سەبەتەی پان ف سبد طبقی، آبکش ترکەای.

سەلەشیرك: سەبەتەی زل بۆ دەفرو هەوڕ ف سبد بزرگ جاظرفی.

سەڵەف: ١) دانەلغاو؛ ٢) سوُتی پارە؛ ٣) پڕتاوبوُنی ئەسپ؛ ٤) قەرز، واو ف ١) دهانهٔ لگام؛ ٢) ربا؛ ٣) پُرتاب بودن اسب؛ ٤) وام.

سەڵەفخۆر: سوُتخۆر ف رباخوار.

سەڵەفکردن: ١) قەرزکردنی بەسوُت؛ ٢) پڕتاوکردنی ئەسپ ف ١) وام گرفتن با تنزیل؛ ٢) پُرتاب کردن اسب.

سەلەگوُن: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەلەم: پێشفرۆش ف سلم، پیش‌فروش.

سەلەندە: پاسارە، سوانە، سواندە ف کنارهٔ لب بام.

سەڵیتە: ژنی زماندرێژی بێحەیا ف زن بی حیا.

سەلیقە: ئاوەز، فام: (پیاگێ بەسەلیقەیە) ف سلیقه.

سەلیلانْك: سەلالیك، رەوڕەوە ف نگا: سەلالیك.

سەلیم: ١) بێئازار، هێدیو هێمن؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) آرام بی‌آزار؛ ٢) نام مردانه.

سەلین: بەردی سەر گۆڕیچە ف سنگ سرپوش لحد.

سەم: ١) دەرمانی گیاندار کوژ، ژەهر؛ ٢) سەگی من؛ ٣) من سەگم ف ١) سَمّ؛ ٢) سگ من؛ ٣) من سگم.

سەما: هەڵپەڕکێ، دیلان، رەقس ف رقص.

سەماخ: وەج، بێنیاز لە خەڵك، رێزلەخۆگر ف دارای عزّت نفس.

سەماس: ١) هێمن، پشولەسەرخۆ؛ ٢) جەوهەری تیغی شیرو خەنجەر ف ١) صبور، آرام؛ ٢) پرند.

سەماسی: کۆسەماسی ف کوسەماهی.

سەماك: زۆربەرزو بڵند ف مرتفع.

سەماکەر: کەسێ کە رەقس دەکا ف رقّاص.

سەماگە: جێداوەت ف جای رقص.

سەماڵەك: باڵدارێکی زلو زۆر قەڵەوە ف از پرندگان بزرگ‌جثه.

سەماڵی: کەوە، عابی ف آسمانگون.

سەمانەك: مەلێکی جنجیرە لە رەشوڵە زلترە زۆرتر هێلانە لە هەرزندا دەکا، هەوێردە ف بلدرچین، وشم.

سەماوار: ئامرازێکی چالێنانە ف سماور.

سەماوەر: سەماوار ف سماور.

سەمبە: ١) مەتکەو، ئامرازی دارکونکردن؛ ٢) ناوی گوندێکە ف ١) مته، سنبه، ابزار سوراخ کردن؛ ٢) نام دهی است.

سەمت: لا، ئالی، ڕەخ ف سو، طرف، سمت.

سەمتوُر: ئامرازێکی موُسیقایە ف یکی از آلات موسیقی، سنتور.

سەمسیر: تڵپی ترێ ف تفالهٔ انگور.

سەموُر: سفوُر، سفوُری، سڤوُر، سمۆرە ف سمور.

سەمە: سەمبە، مەتکەو ف سنبه.

سەمەت: ئارامی، حەوسەلە ف شکیبایی، آرامی.

سەمەد: هۆ. سەبەب ف انگیزه، سبب.

سەمەر: ١) سەرسوڕێن، عەجایب؛ ٢) کۆپانی چارەوێ ف ١) شگفت؛ ٢) پالان.

سەمەرگی: دەردو رەنجو شەکەتی ف مشقّت فراوان.

سەمەرە: ١) سەمەر: (شتێکی سەیرو سەمەرەیە)؛ ٢) ژانو دەرد؛ ٣) قەڵپوُزی زین؛ ٤) جیازی وْشتر؛ ٥) ژێرجلی کاتێ ئاخنراوی جگە لە کورتان؛ ٦) سەرگوروشتە ف ١) شگفت؛ ٢) رنج و آزار؛ ٣) زین کوهه؛ ٤) پالان شتر؛ ٥) نوعی پالان الاغ؛ ٦) سرگذشت.

سەمەڵ: گیای خراپی گێرەنەکراوی لێکهاڵاو ف علف بهم پیچیدهٔ نکوبیده.

سەمەن: ١) گوڵی یاسەمەن؛ ٢) زەردی کاڵ؛ ٣) رەنگی کەوە ف ١) گل سمن؛ ٢) زرد روشن؛ ٣) خاکستری رنگ.

سەمەندۆك: ساجوڕ ف ساجور.

سەمەنگوڵ: شەلێ کە زۆر کەم دەلەنگێ، شیرین شەل ف شلی که اندك می‌لنگد.

سەمەنی: هەڵوای لە شیرەی گەنمەفەریکەو ئارد ف سمنو.

سەمیت: ماکێکی رەش کە لە دەرگای خەڵیفە هەنگە ف ماده‌ای سیاه رنگ که جلو دَر کندوی زنبوران است.

سەمید: سەمیت ف نگا: سەمیت.

سەمیر: سەمسیر ف تفالهٔ انگور فشرده.

سەنا: سانا، ئاسان ف آسان.

سەنامەکی: سنامەکی ف نگا: سنامەکی.

سەناهی: ١) سانایی، ئاسانی؛ ٢) ئاسوُدەیی ف ١) آسانی؛ ٢) آسودگی.

سەنتە: ١) نهێنی؛ ٢) بێدەنگبوُن ف ١) سرّی؛ ٢) خاموشی.

سەنتەنە: ١) دەبدەبە، شکۆو جەلال؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) دبدبه و شکوه؛ ٢) نام زنانه.

سهنتی: شەقەزیلە، عیشت، شەپازللە ف سیلی.

سەندن: ئەستاندن، ساندن ف نگا: ساندن.

سەندنەوە: ساندنەوە، ئەستاندنەوە ف نگا: ساندنەوە.

سەندەڵ: ١) دارێکی بۆنخۆشە؛ ٢) کەوشی لە دار، قاپقاپ، تەقتەقیلە؛ ٣) گیازەرتك ف ١) چوب صندل؛ ٢) دمپایی چوبی؛ ٣)

گیاهی که از آن رنگ زرد گیرند.

سەندەلی: کورسی لەسەردانیشتن ف صندلی.

سەنگ: ١) بەرد؛ ٢) قورسایی، کێش؛ ٣) برێتی لە قەدرو حورمەت: (پیاوێ بەسەنگە) ف ١) سنگ؛ ٢) وزن؛ ٣) کنایه از احترام و منزلت.

سەنگا: ١) بالگە، باڵشت، سەرین؛ ٢) بەردی دژی ژەهر، سەنگزاوەر ف ١) بالش؛ ٢) سنگ پادزهر.

سەنگاتی: قورسایی، گرانایی ف وزن، وزنه.

سەنگان: ١) تەخمین، بەراورد؛ ٢) تەجرەبە کردن، ئەزموون ف ١) ارزیابی؛ ٢) تجربه، آزمون.

سەنگاندن: ١) تەخمین کردن؛ ٢) تاقی کردنەوە، ئەزموون، زمین ف ١) ارزیابی کردن؛ ٢) تجربه کردن.

سەنگانن: سەنگاندن ف نگا: سەنگاندن.

سەنگاو: ناوچەیەکی چەندگوندی لە کوردستان بەعسی وێرانی کردن ف ناحیه‌ای شامل چند روستا در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سەنگایی: سەنگاتی ف سنگینی، وزنه.

سەنگباران: بەردەباران ف سنگباران.

سەنگتراش: بەردتاش، نەقار ف سنگتراش.

سەنگچن: دیواری وشکەبەرد، ئیشکەکەڵەك؛ ٢) دەوری بیر لەناوەوە بە بەرد هەڵچنین ف ١) دیوار سنگ‌چین؛ ٢) دیوارهٔ چاه آب را سنگچین کردن.

سەنگزاوەر: ١) بەردی دژی ژەهر. بەردێکە *لایان وایە پێت بێ مارو دوپشك پێتەوە نادا* ف سنگ پادزهر.

سەنگتەراش: سەنگتراش، بەردتاش ف سنگتراش.

سەنگ کێش: شەڵتەی بەردکێشان ف ناوهٔ چوبی بر پشت باربر که سنگ بدان کشند.

سەنگ **لێ‌نان:** برێتی لە حورمەت گرتن ف کنایه از ارج نهادن.

سەنگ لێ‌نیان: سەنگ لێ نان ف کنایه از ارج نهادن.

سەنگۆ: گوێلپار، پانێر، پارێن ف گوسالهٔ یکساله.

سەنگوبەرد: لە ژێر شتیءگران داپۆشران ف زیر پوشش سنگین بودن.

سەنگو بەردنان: ژێر شتی گران دانان: (ماسیەکەم **سەنگوبەرد ناوە**) ف زیر پوشش سنگین گذاردن.

سەنگۆرە: گۆلکی زۆر گۆشتنی غلۆر ف گوسالهٔ چاق مغرور.

سەنگورەنگ: ڕێزوقەدر: (کاورایەکی وە**سەنگورەنگە**) ف ارج و ارزش.

سەنگوسۆك: سەنگاندن ف نگا: سەنگاندن.

سەنگۆل: ١) تەژەی دزێو؛ ٢) سەگی نێری زل، قەپەگۆڵ ف ١) قوی‌هیکل بدقواره؛ ٢) نره‌سگ قوی‌جثه.

سەنگەر: چەپەر، خەڵ، مەتەریز ف سنگر.

سەنگەربەندی: چەپەرکۆڵین ف سنگر بندی.

سەنگەسار: سەنگباران، بەردەباران ف سنگسار.

سەنگەك: نانێ کە لەسەر چەو ببرژێ ف نان سنگك

سەنگەلا: تاسەنگ، باری خوار ف بار کج.

سەنگەلا: ١) سەنگەلا؛ ٢) ڕاژان بەحەواوە ف ١) بار کج؛ ٢) نوسان.

سەنگەڵ قۆ: خۆتێ هەڵقوتێن، لاپرەسەن ف فضول.

سەنگەلی: سەندەلی ف صندلی.

سەنگەوبەرد: سەنگوبەرد ف نگا: سەنگوبەرد.

سەنگی: ١) لەبەرد چێکری؛ ٢) هێژا، بەنرخ ف ١) از سنگ ساخته؛ ٢) بهادار.

سەنگیا: بالگە، باڵشت ف بالش.

سەنگی‌سەما: جۆرێ دیلان ف نوعی رقص گروهی.

سەنگی محەك: بەردی زێڕئەزموون ف سنگ محك.

سەنگین: ١) بەکێش، قورس؛ ٢) مرۆی بەشەرمو ئاوەز ف ١) سنگین؛ ٢) باوقار.

سەنگین‌وگران: مرۆی لەسەرخۆی بە حورمەت ف آدم باوقار.

سەنگینی: ١) قورسایی، گرانی، دژی سوکی؛ ٢) شەرمو ئابڕوومەندی ف ١) سنگینی؛ ٢) وقار.

سەنم: پیس‌وگلاو ف نَجس.

سەنماندن: گلاوکردن ف نجس کردن.

سەنمین: گلاوبوون ف نجس شدن.

سەنن: ساندن، ئەستاندن ف نگا: ساندن.

سهنه: تارمایی، ڕەشایی نەناسراو لەدور ف شَبَح.

سەنەت: قەباڵە، نوسراو دەر بارەی مڵکەوە ف سند.

سەنەد: سەنەت ف سند.

سەنەدۆك: سەمەندۆك، ساجوڕ ف ساجور.

سەنەڵ: سەندەڵ، قاپقاپ ف دمپایی چوبین.

سەنەلی: سەندەلی ف صندلی.

سەنیار: شت‌سێن لە بازاڕ، کڕیار ف خریدار.

سەنێر: سنێر، شیاکە، سەرین ف سرگین.

سەنیر: بالگە، باڵشت ف بالش.

سەنێرپێژ: تەپاڵەپێژ، ژنێ کە تەپاڵە دروست ئەکا ف زنی که تاپاله می‌سازد.

سەنێرگا: سەرانگوێلك ف سرگینگاه، شوله.

سەنێروانگ: سەنێرگا ف سرگینگاه.

سەنیره: دارێکە لە کاتی وێستاندنی عەرابەدا بەر عەرابە دەدرێ تا کەڵ وەحەسێ ف ستونی که به‌منظور استراحت حیوان گاری‌کش زیر گاری می‌گذارند.

سەنیری‌مار: کرمێکی بەڵەکو هێدی هێدی دەخزێ ف نوعی کرم.

سەنیك: پارچەیەکی گرۆڤەری بەنەخش‌و دەرەجەیە وەك ڕوکاری سەعات‌و قیبلەنوما ف صفحهٔ منقش و تذهیب شده.

سەنین: ساندن ف نگا: ساندن.

سەوا: ١) ئاڵش وێرش، ئاڵوویر، مامڵە؛ ٢) سبەی؛ ٣) بەرەبەیان؛ ٤) جیا؛ ٥) وەك‌یەك، بەرانبەر؛ ٦) بۆخاتری، لەبەر، سەبا ف ١) معامله؛ ٢) فردا؛ ٣) بامداد؛ ٤) جدا، سوا؛ ٥) مساوی، برابر؛ ٦) برای، بخاطر.

سەواد: زانینی خوێندن‌و نووسین ف سواد.

سەوادداو: خوێندەوار ف باسواد.

سەوادە: سەڵتەزەلام ف پیادهٔ تنها.

سەوال: پاتاڵ، ئاژاڵ، گاوگۆل و مەڕ و ماڵات ف دام اهلی.

سەواڵ: سەوال ف دام اهلی.

سەواڵە: سواڵە ف نگا: سواڵە.

سەوای: سوزی، بەیانی ف فردا.

سەوجە: گوندێکە لەلای شنۆ ف نام دهی است.

سەوچ: شیان، ژێهاتن ف لیاقت.

سەوچیان: شیاوی، ژێهاتوویی ف شایستگی.

سەوخان: خافڵان، گوێنەدان بە ئەرك ف رها کردن وظیفه، غفلت.

سەودا: ۱) ئاڵوویر، داوستـەد؛ ۲) خولیا، ئیشتیا بە خەیاڵ؛ ۳) بیرۆی تەڕ، تەڕەبیرۆ؛ ۴) ئەڤین، دڵداری ف ۱) معامله، دادوستد؛ ۲) هوس؛ ۳) اکزما؛ ۴) عشق.

سەودادار: نەخۆشی تەڕەبیرۆ ف بیمار اکزما.

سەوداسەر: ۱) دینی ئەڤین؛ ۲) خەیاڵاوی و گێژوویژ ف ۱) والهٔ عشق؛ ۲) پردغدغه.

سەوداگەر: بازرگان ف تاجر.

سەودایی: ۱) نەخۆشی سەودا؛ ۲) ئەڤیندار، بەندەوار ف ۱) بیمار اکزما؛ ۲) عاشق واله.

سەور: ۱) سەبر، پشوو لەسەرخۆیی؛ ۲) بەنەرمی: (سەور قسەبکە)؛ ۳) سنێر، شیاکـە؛ ۴) ساو، سامـاڵ: (نـەی سەورێنی نەی غەورێنی / لەیلێ و مەجروم پێك گەیێنی) «بەیتی لەیلێ و مەجرون» ف ۱) شکیب؛ ۲) یواش، ئارام؛ ۳) سرگین؛ ۴) آسمان صاف.

سەورگە: سەرانوێلك ف سرگینگاه.

سەورو: ۱) سنێر، ریخ، شیاکە؛ ۲) زبڵ و زاڵ ف ۱) سرگین؛ ۲) آشغال.

سەوری: سموورە ف سمور.

سەوز: سەبز ف سبز.

سەوزاو: نەخۆشیەکی چاوە ف یکی از بیماریهای چشم.

سەوزایی: ۱) رەنـگـی سەوز؛ ۲) گیاسـەوزی دەشـتودەر ف ۱) سبزرنگی؛ ۲) سبزهٔ در و دشت.

سەوزبون: ۱) ڕوانی ڕوەك؛ ۲) بریتی لە لەنەكاو پەیدابوون؛ ۳) بریتی لە بەهرەدانی كار ف ۱) رستن نباتات؛ ۲) کنایه از یکهو پیدا شدن؛ ۳) بهره دادن کار.

سەوزخـر: پێش‌فرۆش کڕ، کەسێ کە پارە بە سەلـەم دەدا ف کسی محصول را پیش‌خرید می‌کند، سلف خر.

سەوزفرۆش: کەسێ کە پارەی سەلەم وەردەگرێ ف سلم‌فروش، کسی که محصول را پیش‌فروش کند.

سەوزکردن: ۱) ڕواندن، چاندن و شین بوون؛ ۲) بریتی لە پێك‌هێنانی کار ف ۱) رویانیدن؛ ۲) کنایه از انجام دادن کار.

سەوزە: ۱) شینایی دەشت و دەر؛ ۲) زەری، سپی ئاماڵ زەرد؛ ۳) جۆرێ مێوژ ف ۱) سبزه؛ ۲) آدم سبزینه رنگ؛ ۳) نوعی کشمش.

سەوزەپۆش: کێوێکە لە ناوچەی شاروێران ف نام کوهی است.

سەوزەزار: شوێنی پڕلە گیاشین: (شەوە لەم سەوزەزارە لەو دەم‌ئاوە / مەکۆی خەم لاچوە دەمکوڵ چماوە) «هەژار» ف سبزه‌زار.

سەوزەکۆ: کاسەڵەشینکە، مەلێکە هەموگیان کەسك ف پرندهٔ سبزه‌قبا.

سەوزەڵان: سەوزەزار ف سبزه‌زار.

سەوزەڵانی: سەوزەزار ف سبزه‌زار.

سەوزەڵە: جوانی سەوزەرەنگی تازە پێ گەیشتو ف زیبای نوجوان سبزه.

سەوزەڵێ: وشەی دواندنی سەوزەڵە ف کلمهٔ خطاب به زیبای سبزه‌رنگ.

سەوزەوات: ئەو گیایانەی دەخورێن بە کاڵی ف سبزیجات.

سەوزی: ۱) گیای دەستچێن بۆ خواردن؛ ۲) رەنگی کەسك؛ ۳) ناوی گوندێکە لە موکوریان ف ۱) سبزی خوردن؛ ۲) سبز رنگ؛ ۳) نام روستایی.

سەوقات: دیاری ف ارمغان.

سەوقاتی: ۱) شتێ کە بە دیاری ناردراوە؛ ۲) تریان، قەرتاڵەی میوە ف ۱) کادو، ارمغان، رەآورد؛ ۲) سبد میوه‌چینی.

سەوك: ستۆرك، کولێرە، نانی ئەستوری گروڤەر ف گردهٔ نان.

سەوکامریا: ستورکی بەخشینەوە بە خێری مردوو ف نانی که به یادبود مرده بخشند.

سەوگر: بولێڵەی بەیان، کازیوەی بەیانی ف کلّهٔ سحر.

سەوگور: سەوگر ف کلّهٔ سحر.

سەوڵ: ۱) گوڵی پۆپە کەڵەشێرە؛ ۲) داری سەرو، سەلو؛ ۳) سەڵپ ف ۱) گل تاج خروس؛ ۲) درخت سرو؛ ۳) پاروی قایقرانی.

سەوڵك: ئەستێوڵك ف آهنی که بر تنور دراز کنند.

سەولە: ئەستورکێ لە درشتەی ئارد کە خۆراکی سەگە ف نواله از نخاله برای غذای سگ.

سەوە: ۱) سەبەت، سەبەتە؛ ۲) گۆزە، جێ ئاوی لە سواڵەت ف ۱) سبد؛ ۲) سبو.

سەوەتە: سەبەت، سەبەتە، سەوە ف سبد.

سەوەڕیخ: سەبەتەی سنێرگوێزانەوە ف کلج، سبد پهن‌کشی.

سەویك: ۱) ئەستـورکی بەڕۆن؛ ۲) گۆزەی مل باریك، جەڕە ف ۱) گرده نان روغنی؛ ۲) سبوی گردن باریك.

سەویل: ۱) سەبیلەی تووتن‌کێشـان؛ ۲) گۆزەی مل‌باریك، جەڕە؛ ۳) ئاوی خێرێ ف ۱) چپق؛ ۲) سبوی گردن‌باریك؛ ۳) آب خیریّه.

سەوێڵ: سەواڵ ف نگا: سەواڵ.

سەویلك: گۆزەی مل‌باریك، جەڕە ف کوزهٔ با گردن بلند و باریك.

سەویلە: سەبیلە ف چپق.

سەوین: سەلەشیرك ف سبد جای ظرف.

سەهـ : سەح، ئاگاداری ف آگاهی.

سەهان: سنێر، سەرین، ریخ ف سرگین.

سەهگور: سەوگر ف کلّهٔ سحر.

سەهەندە: ۱) بزۆزو بێ‌ئارام؛ ۲) ئاژاوەچی؛ ۳) زرنگ؛ ۴) گوێ نەبیس، سەرسەخـت ف ۱) ناآرام؛ ۲) مفتـن؛ ۳) زرنگ؛ ۴) خـودرأی،

سەرسخت.

سەهنگە: سەهندە ف نگا: سەهندە.

سەهو: هەڵە، لەبیرچوون ف اشتباه، سهو.

سەهۆڵ: ئاوی لەسەرمان ڕەق هەڵاتوو، یەخ، سۆڵ، سۆڵە ف یخ.

سەهۆڵان: ۱) قوڵکەئاوێ کە سەهۆڵ دەبیەستێ؛ ۲) ناوی گوندێکە لە موکوریان ف ۱) یخچال طبیعی؛ ۲) نام روستایی.

سەهۆڵاو: ئاوی تێکەڵ بە سەهۆڵ ف آب یخ.

سەهۆڵ بەنان: بەستەڵەك ف یخبندان.

سەهۆڵ بەندان: بەستەڵەك ف یخبندان.

سەهـۆڵخـانـە: جێگـەیەك کە سەهۆڵی تێدا هەڵدەگرن بۆ هاوین ف یخچال مصنوعی.

سەهۆڵدان: سەهۆڵان ف یخچال.

سەهویر: تارمایی، ڕەشکەو پێشکە ف شَبَح.

سەهەن: ۱) سێبەری خەستی دار؛ ۲) سەحەنی نانخواردن ف ۱) سایهٔ پُر درخت؛ ۲) طبقچه.

سەهەند: ۱) سای خەستی دار؛ ۲) بریتی لە زۆر ساردو سەرما؛ ۳) ناوی زۆزانێکە ف ۱) سایهٔ پُر درخت؛ ۲) کنایه از سرمای شدید؛ ۳) نام ییلاقی.

سەهەنگ: سای خەستی دار ف سایهٔ غلیظ درخت.

سەهەنـە: ۱) سەهەنگ؛ ۲) سەهنـدە ف ۱) سایهٔ غلیـظ؛ ۲) نگا: سەهندە.

سەی: ۱) سەگ؛ ۲) ڕاو ف ۱) سگ؛ ۲) شکار.

سەیاح: دنیاگەڕ ف جهانگرد.

سەیاحـــەت: ۱) گەڕان بۆ کەیفو دڵـخـۆشی؛ ۲) دنیاگەڕی ف ۱) سیاحت، گردش تفریحی؛ ۲) جهانگردی.

سەیارە: دەستەی پێشەنگی لەشکر ف دستهٔ پیشاهنگ لشکر.

سەیاف: سەگاف ف سگلاب.

سەی پسانك: تووتکە سەگ ف تولەسگ.

سەید: لە تۆرەمەی پێغەمبەر ف سیّد.

سەیدا: فێرکار، دەرزبێژ، مامۆستا ف مدرّس، آموزگار.

سەیداوا: ناوی چەند گوندە ف نام چند روستا.

سەید جێژنێ: گونـدێکــە لە کوردستــان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای خراب شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەیدحـەسـەن: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای خراب شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەیدك: گیایەکە بەرێکی وەك نۆك دەگرێو بەشینی دەخورێ ف گیاهی است باثمر نخود مانند و خوردنی.

سەیدمـراد: ناوی گوندێکی کوردستان بو بەعسی وێرانیان کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان به دست بعثیان.

سەیدمەحمود: ناوی گوندێکی کوردستان بو بەعسی وێرانیان کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان به دست بعثیان.

سەیدۆکە: ۱) سەیدك؛ ۲) ناوی گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانیان کرد ف ۱) نگـا: سـەیدك؛ ۲) نام روستایی در کردستان خراب شده توسط بعثیان.

سەیدۆکە: سەیدك ف نگا: سەیدك.

سەیدە: ڕاو ف شکار.

سەیدەمین: ناوی گوندێکی کوردستان بو بەعسی وێرانیان کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان به دست بعثیان.

سەیدەوان: ڕاوچی ف شکارچی.

سەیر: ۱) سەمەرە، عەجایب؛ ۲) گەڕان لە دەشتو دەر؛ ۳) تماشا ف ۱) عجیب؛ ۲) گشت و گذار؛ ۳) تماشا.

سەیرا: گوڵێکە پشتی پەڵکی سوورەو ناوەوەی سەوزو ڕەشە ف گلی است.

سەیرارا: گوڵێکە، سەیرا ف گلی است.

سەیران: سەیاحەت ف سیاحت.

سەیرانکەر: کەسێ کە دەچێتە سەیاحەت ف سیّاح.

سەیرانگا: جێگەی سەیران لێ کردن ف تماشاگە، گردشگاه.

سەیرکەر: تواشاچی ف تماشاچی.

سەیرە: مەلێکی پچوکە ف پرندەای است.

سەیزان: نۆدەی ژێر زەمین ف اطاق زیر زمینی.

سەیزادە: ژنی سەید ف زن سیّدە.

سەیس: کوڕ، بەچکەبزنی نێری دوساڵە ف بزغالهٔ نر دوساله.

سەیقان: ۱) ڕاوکەر، نچیرڤان؛ ۲) کەپر، چەتر، سابات ف ۱) شکارچی؛ ۲) سایەبان.

سەینوبەین: کەینو بەین ف تبانی.

سەیوان: ۱) سابات؛ ۲) خەرمانەی مانگ ف ۱) سایەبان؛ ۲) هالە.

سەیە: سەگە ف نگا: سەگە.

سی: ۱) جەرگی سپی، ئەندامی هەناسەدان لەلەشدا؛ ۲) نەخۆشی دەردە باریکە؛ ۳) باڵدارێکی سپی کێوی، قولینگ؛ ۴) بیستو دە؛ ۵) سەبا، سەوا، لەبـــەر؛ ۶) ڕەش، سیا ف ۱) ریە؛ ۲) بیمـــاری سل؛ ۳) غاز وحشی؛ ۴) عدد سی؛ ۵) از برای، بخاطر؛ ۶) سیاه.

سێ: ۱) سا، سێبەر؛ ۲) یەك دەگەڵ دو ف ۱) سایە؛ ۲) عدد سە.

سیا: ڕەش، بەرانبەری سپی ف سیاه.

سیابو: گیایەکە دەکرێتە ناو ژاژی ف گیاهی کە با شیر از آمیزند.

سیابەند: ناوە بۆ پیاوان ف نامی مردانە.

سیاتاڵە: ۱) ڕەشتاڵە؛ ۲) بەدبەخت ف ۱) سیەچردە؛ ۲) سیەبخت.

سیاتۆمە: ڕەشتاڵە ف سیەچردە.

سیاتۆوە: ڕەشتاڵە ف سیەچردە.

سیاچادر: ڕەشماڵ ف سیاەچادر.

سیاچارە: بەخت ڕەش ف سیەبخت.

سیاچردە: ڕەشتاڵە ف سیەچردە.

سیاچەمانە: گۆرانیەکی بەناوبانگی هەورامانە ف آهنگی مشهور.

سیاحەت: سەیاحەت، سەیران ف سیاحت.

سیار: ۱) تاریکار؛ ۲) سوار؛ ۳) شاگرد، بەردەستی پیشەساز؛ ۴) نەخۆش بە دەردی سی؛ ۵) بڵندتر، سوار ف ۱) یار و یاور؛ ۲) سوار؛ ۳) شاگرد؛

۴) بیمار مسلول؛ ۵) بلندتر، مشرف.

سیاڕۆ: بەخت ڕەش ف سیەروز.

سیارە: ۱) سوارە، دەستەی سواران؛ ۲) بەسواری؛ ۳) جۆرێ گەنم؛ ۴) زیادەی سەری چوارچێوە کە دەچێتە ناو دیوار؛ ۵) ناوی گوندێکە ف ۱) دستۀ سوار؛ ۲) سوارە؛ ۳) نوعی گندم؛ ۴) زیادی چهارچوب که در دیوار فرو می‌رود؛ ۵) نام دهی.

سیازاخ: ۱) جۆرێ زاخی ڕەشە؛ ۲) گیایەکە کەم‌تەمەن ف ۱) زاج سیاه؛ ۲) گیاهی است.

سیازدەمین: دوای دوانزەهەم ف سیزدهم.

سیازدەمین: دوای دوانزەهەم ف سیزدهم.

سیازدەهەمین: سیازدەمین ف سیزدهم.

سیازوخاڵ: برێتی لە ڕەشی زۆر ڕەش ف کنایه از بسیار سیاه.

سیازەندۆق: مرۆی زۆر لاوازی ڕەش هەڵگەڕاو ف لاغرمردنی سیه‌فام.

سیاساڵ: وشکەساڵ، ساڵی بێ‌باران: (لە چاوا نم نەما بۆ گریە نوورەی سەجدە بەر دەریە / **سیاساڵم** نەبارە نوێژی ئیستیسقا نەکەم چبکەم؟) «مەحوی» ف خشکسال.

سیاماڵ: ڕەشماڵ ف سیاه‌چادر.

سیامەرو: گوندێکی کوردستانی وێرانەی دەستی بەعسی‌یە ف روستایی ویران شده توسط بعثیان.

سیامەند: ناوی پیاوانە: (بەیتی خەجێ و سیامەندت بیستوە؟) ف نامی مردانه.

سیامەنسور: گوندێکی کوردستان بو بەعسی کاولیان کرد ف از روستاهای خراب شدۀ دست بعثیان.

سیان: ۱) دوکەڵی لەدیوار و دەفر نیشتو، قورم، دووده؛ ۲) ژمارە سێ ف ۱) دوده؛ ۲) عدد سه.

سیانزە: سیازدە ف سیزده.

سیانزەمین: سیازدەمین ف سیزدهم.

سیانزەهەم: سیانزەمین ف سیزدهم.

سیانزەهەمین: سیانزەمین ف سیزدهم.

سیانکە: قوڕ و لیتە ف گل‌ولای.

سیانە: سێ پێکەوە: (ئەم بزنە **سیانەی** دیوە) ف سه‌تایی، سه‌قلو.

سیانهۆ: گیایەکە ف گیاهی است.

سیاو: سیا، ڕەش ف سیاه.

سیاوا: ڕەشەبا ف باد غربی.

سیاوپوزە: گیایەکە لەناودا دەڕوێ ف گیاهی است آبزی.

سیاوسەدە: گوڵی سمڵ ف سنبل.

سیاوڵە: ڕەشکە، تۆمێکی ڕەشە بەنانی‌دا دەکەن ف سیاه‌دانه.

سیاون: ۱) ڕەشانگ، بزنەمو؛ ۲) گۆشتی بزنەمو؛ ۳) چەورێ کە بەناودەمەوە بنوسێ ف ۱) بز مو یین؛ ۲) گوشت بز مو یین؛ ۳) چربی که به‌کام چسبد.

سیاونە: سیاون ف نگا: سیاون.

سیاوە: ڕەش ف سیاه.

سیاهە: نوسینی حیساب و ناو لە قاقەز، لیستە ف لیست، سیاهه.

سیاهی: سیاهە ف لیست، سیاهه.

سیایی: سیاهە ف لیست، سیاهه.

سێبارە: سێ جار پاتەکردنەوە ف تکرار برای سومین بار.

سێبارەپات: سێبارە ف نگا: سێبارە.

سێباز: گەمەیەکە بازی گەورەی تیا ئەدەن ف ورزش پرش.

سێبازد: سێباز ف ورزش پرش.

سێبزەمینی: پەتاتە، پارەلماسی ف سیب‌زمینی.

سێبست: ۱) سێ پایەی ئاگردان؛ ۲) برێتی لە مرۆی کورتەباڵا ف ۱) سه‌پایۀ اجاق؛ ۲) کنایه از کوتاه قد.

سێبسکۆك: گێلاخە، گیایەکە دەگەڵ شێو دەکرێ ف گیاهی است با آش می‌پزند.

سێبسکە: سێبسکۆك ف نگا: سێبسکۆك.

سێبن‌هەرد: سێوەبن عەرزیلە ف سیب‌زمینی ترشی.

سێبەر: ۱) سایە، سا؛ ۲) برێتی لە سێ تەڵاقەی ژن ف ۱) سایه؛ ۲) کنایه از سه طلاق.

سێبەردە: برێتی لە سێ تەڵاقە ف کنایه از سه طلاق.

سێبەرك: سێبەردە ف نگا: سێبەردە.

سێبەڕۆ: نۆبەتێ کە سێ ڕۆژە بە ف تب‌نو به سه‌در میان.

سێبەسێ: هەرسێك پێکەوە ف هرسه با هم.

سێبەگایە: گای سێهەم بۆ نۆرەپێ کردن لە کێڵانی زەوی‌دا ف گاو یدکی برای شخم.

سێبەلەك: گیایەکە ئاژەڵ زۆر حەزی لێ‌دەکا، سێوەرە ف نوعی علوفه.

سێبەند: گای شەش‌ساڵە ف گاو شش ساله.

سێبەندە: نێوان جوچکەی سمت و کەمبەر ف میان باسن و مهرۀ فقرات.

سێبەندی: بێ‌حەیاو شەرم ف بی‌شرم وآبرو.

سێبەنگی: ڕەشی دڵپەسندو جوان بۆ چاوو برۆی دەڵێن ف مشکی دلربا که برای چشم و ابرو گویند.

سێبەنە: سێ ئەوەندە، سێ قات ف سه‌برابر.

سیپ: ۱) دەستەندو؛ ۲) تابشتی زۆر؛ ۳) تامان لە چەم بۆ ماسی‌گرتن؛ ۴) ڕەبەت، سیپە ف ۱) دستگیرۀ خیش؛ ۲) نیروی زیاد؛ ۳) دیوار از ترکه در رود برای صید ماهی؛ ۴) کمینگاه شکارچی.

سێپ: ۱) دەستەندو؛ ۲) کونی سێرەی تفەنگ ف ۱) دستگیرۀ خیش؛ ۲) سوراخ مگسك تفنگ.

سێپا: ۱) سێبست، سێ‌پایەی ئاگردان؛ ۲) جۆرێ هەڵپەرکێ؛ ۳) سێ‌پایەی مەشکە ف ۱) سه‌پایۀ اجاق؛ ۲) نوعی رقص گروهی؛ ۳) سه‌پایۀ مشك.

سیپارە: پاژێ لە سی‌پاژی قورعان بە توسراوی ف یك جزء از سی جزء قرآن.

سیپاڵ: ۱) جلك، بەرگ و کەل و پەلی مرۆ؛ ۲) کۆنەپەڕۆ، پەڕۆی دڕاو؛ ۳)

بەڕەی ساکارو کەمبەر ف ۱) لباس؛ ۲) پارچۀ کهنه، کهنەپاره؛ ۳) گلیم ساده و کم عرض.

سیپاڵ بەڕۆن: هەویری دەناورۆن و دۆشاودا سوورەوەکراو ف خمیر در شیره و روغن سرخ شده، چنگاله.

سیپاڵ بە کۆڵ: بریتی لە دۆڵمەی پەلکەمێو ف کنایه از دلمۀ برگ مو.

سێپالو: تاشراوی سێ سووچ ف سەپهلو.

سیپان: ۱) بلندایی باگێڕەوە؛ ۲) ناوی دوچیایە لە کوردستان؛ ۳) کێوی پڕ لە بەفر لە هەمو دەماندا؛ ۴) ژنی کلێلە، شاپە ف ۱) بلندی مانع باد؛ ۲) نام دو کوه در کردستان؛ ۳) کوهی که در همۀ ایام برف داشته باشد؛ ۴) نگا: رنی.

سێپایە: سێپای ئاگردان ف سەپایۀ اجاق.

سێ پریسك: پەرەسێلکە ف پرستو.

سیپك: ۱) سێ پای مەشکە؛ ۲) سێ پایەی ئاگردان ف ۱) سەپایۀ مشك؛ ۲) سەپایۀ اجاق.

سیبکان: هۆزێکی کوردە ف عشیرتی است کردزبان.

سێپل: رچەی بەکۆمەڵی کورکوڕو کەو ف دستۀ انبوه با قرقره و کبك.

سیپو: پۆپەڕەشە ف طاعون مرغ.

سیپە: ۱) ڕەبەت، بۆسەی ڕاوکەر؛ ۲) سێرەی تفەنگ ف ۱) کمین شکارچی؛ ۲) مگسۀ تفنگ.

سێپەڕە: گیایەکە سێ بەرگ لەوەڕێکی زۆر خۆشە ف گیاهی است.

سێپەك: سێپایەی مەشکە ف سەپایۀ مشك.

سیپە کوڕ: جۆرێ تفەنگ کە سێرەی پشت چەماوەیە ف نوعی تفنگ.

سیپەل: پێل، شەپۆل ف موج.

سیپەلاك: جەرگی سپی، سی ف ریه، شش.

سێپەلاك: سیپەلاك ف ریه، شش.

سیپەلك: سێپەلاك ف ریه، شش.

سیپەلۆك: زاروی نێوان حەوت تا نۆساڵانە ف کودك هفت تا نُه ساله.

سێ پێ: ۱) جۆرێ رەقس؛ ۲) سێپا ف ۱) نوعی رقص؛ ۲) سەپایه.

سێ پێ یی: جۆرێ رەقس، سێ پێ ف نوعی رقص گروهی.

سیت: ۱) تەپکە؛ ۲) بریتی لە شەرمی ژن؛ ۳) لەقەمە بۆ ژنان ف ۱) نوعی دام برای شکار پرنده؛ ۲) کنایه از شرمگاه زن؛ ۳) لقبی برای زنان.

سێتا: گشتەکی سێ باد، سێ داوی پێکەوە بادراو ف ریسمان سه باد.

سێتاف: ۱) سایەی مرۆ لەبەر خۆر؛ ۲) تارمایی ف ۱) سایۀ انسان در آفتاب؛ ۲) شبح.

سیتافك: ۱) سێتاف؛ ۲) تافگە ف ۱) سایۀ انسان در آفتاب؛ ۲) آبشار.

سیتبلۆق: ژنی ئیشتیالەگان، حەشەری ف زن شهوانی.

سیتك: بەردەلان و تم‌تمان ف سنگلاخ سخت.

سیتکەزەلام: باپشکێو، چینچکە سلاو ف گل‌مژه.

سیتکەسلاو: سیتکەزەلام ف گل‌مژه.

سیتکەسلاوە: سیتکەزەلام ف گل‌مژه.

سیتکەسەلام: سیتکەزەلام ف گل‌مژه.

سیتل: ۱) مەنجەڵ، بەرۆش؛ ۲) سەتڵ ف ۱) دیگ مسی؛ ۲) سطل.

سیتلی سماق: پیازی سماق لێدراو ف پیاز سماق‌زده.

سیتە: تەپکە ف دامی که بر تخته کوبند.

سێتە: ۱) چیا، کێو؛ ۲) پۆ؛ ۳) سێتا ف ۱) کوه؛ ۲) پود؛ ۳) رسن سه‌باد.

سێتەپان: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران کردستان توسط بعثیان.

سیتەك: ۱) بەردەلان؛ ۲) ناوی گوندێکە ف ۱) سنگلاخ؛ ۲) نام دهی.

سێ تەنگە: بریتی لە ورگ‌زل ف کنایه از شکم گنده.

سێ جرتە: سێ جرتەکی ف نگا: سێ جرتەکی.

سێ جرتەکی: سەماکردنی بەرهەڵداو تونـد خۆحەوادان ف رقص بی‌قانون و شدید.

سێ جرتی: سێ جرتەکی ف نگا: سێ جرتەکی.

سێجگە: جۆرێ قاپێن، جگێن ف نوعی بازی با شتالنگ.

سیچقە: پەنەمانی بن موی لەش لەسەرمان ف برآمدگی ریشۀ مو از سرما.

سیچقە دەرکردن: موی لەش لەسەرمان راست بوونەوە ف موی بر تن سیخ شدن از سرما.

سیچك: جۆرێ بەری دارمازو ف بزغند، نوعی ثمر مازوج.

سیچکە: ۱) سیچك؛ ۲) خونچەی تازەی دار، پۆخ ف ۱) نگا. سیچك؛ ۲) اوّلین غنچۀ درخت.

سیچکەسلاو: باپشکێو ف گل‌مژه.

سیچکەسلاوە: باپشکێو ف گل‌مژه.

سێچوار: دوازدەرۆژی سەرەبەهار ف دوازده روز اوّل بهار.

سێ چوکڵ: پەیکوڵ، دڕکێکە سێ سووچ ف خارسه‌کوهه.

سێ چوکڵە: ۱) سێ سووچ، سێ گۆشـە؛ ۲) سێ ددانـە: (پیتی سین سێ چوکڵەیە) ف ۱) سه‌گوش، مثلث؛ ۲) سه‌دندانه.

سی چە: بۆچی، لەبەرچی ف چرا.

سیچەسلاوە: باپشکێو ف گل‌مژه.

سیچی: گوندێکی وێرانی کوردستان بەدەستی بەعس ف از روستاهای خراب شدۀ کردستان توسط بعثیان.

سێ حاچە: ۱) سێ فلیقانە؛ ۲) لە سێ لاوە تاشراو ف ۱) سه‌شاخه؛ ۲) سه‌پهلو.

سیحر: جادوو ف سحر.

سیحر باز: جادووگەر ف ساحر، جادوگر.

سیخ: ۱) زەرگ؛ ۲) راست، نەخوار؛ ۳) خویز، خووسار، زوقم ف ۱) سیخ درویشان؛ ۲) راست ایستاده؛ ۳) پژ، سرماریزه.

سیخاخن: بە زەبری شیش پڕکران، توند ئاخندران ف بافشار آگندن.

سیخار: زوقم، خووسار، خویز، ئاڵشت، خووس ف سرماریزه، پژ.

سیخاندن: بەزۆر تێ ڕاکردن ف فرو کردن.

سیخ پەڕ: جوچکەمەلی تازە پەڕدەرکردو ف جوجۀ تازه پردرآورده.

سیخ چوڵە: جۆرێ ژیشکی زەلام ف سیخول، خارپشت درشت.

سیخ دان: دنەدان، هانەدان ف تحریك.

سیخْك: توڵی سەردادراو بۆ چەقاندن، قەڵەمە ف قلمه.

سیخن: لاواز، لەجەر، داڵگۆشتی بێهێز ف لاغر مردنی.

سیخناخ: سیخاخن ف نگا: سیخاخن.

سیخنە: لاوازی کورتەباڵای پوتەکە ف لاغرمردنی.

سیخور: ۱) سیخ چوڵە؛ ۲) پەڵخور؛ ۲) جاسوس ف ۱) سیخول؛ ۲) کاه بلعیده شدهٔ هضم نشده؛ ۳) جاسوس.

سیخورمە: ۱) بە مشت لێدان؛ ۲) دنەوهانەدان؛ ۳) دار تێ ژەنین ف ۱) با مشت زدن؛ ۲) تشجیع؛ ۳) چوب فروکردن.

سێدارە: داری مرۆپێ خنکاندن، قەنارە ف دار اعدام.

سێدانـــە: ۱) سێ جەم لەوەڕی ئاژەڵ؛ ۲) پەیکـوڵ ف ۱) سەوعـدە خوراك دام؛ ۲) خار سەکوهە.

سێددان: پەیکوڵ ف سەکوهە، خار.

سیدە: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سێدەری: ژووری سێ پەنجەرە ف اتاق سه پنجره.

سیدەکان: گوندێکی کورستان بو بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سێدەندك: شەنەی سێحاچە ف افشون سەشاخه.

سیر: گیایەکی بۆن گرانی دەرمانە ف سیر گیاه مشهور.

سێر: تێر، مڕ ف سیر، مقابل گرسنه.

سیراج: خواردنێکە لە دۆی کوڵاو دەس دەکەوێ، شیرێژ، شیراز، ژاژی ف کتخ، شیراز، آنچه از دوغ جوشانده بدست آید.

سیرئەنجن: برێتی لە وردورد کراو ف ریز ریز شده.

سیرپڤك: سیره کێویلە ف سیرکوهی.

سێرت: ۱) دڕك؛ ۲) مەڵبەندێکە لە کوردستان ف ۱) خار؛ ۲) منطقه‌ای در کردستان.

سیرتێدان: بزاوتن، هەڵخڕاندن ف تحریك کردن.

سیرجە: نەخوشیەکی یەکسمە پێ دەمرێ ف از بیماریهای مُهلك دام.

سیردان: سیر تێدان ف تحریك کردن.

سیردم: سیرمۆك، گیایەکە ڕەگەڵ پەنیر دەخرێ ف گیاهی است.

سیرْك: سیره کێویلە ف سیر کوهی.

سێرك: سێ‌ڕۆژۆی یەزیدیەکان ف سەروز روزهٔ یزیدیان.

سیرکامارا: گیایەکی بۆن ناخۆشە ف گیاهی است بدبو.

سیرکۆ: دینگی چەڵتوك کوتان ف دنگ شالی کوبی.

سیرم: باریکەیەك لە چەرم ف نوار چرمی.

سیرمۆك: سیرەکێویلە ف سیر کوهی.

سیرمۆکە: سیرمۆك ف سیر کوهی.

سیرمە: سیرم ف نوار چرمی.

سیرمەخۆر: دزی خوێڕیلە ف دلەدزد.

سێڕمەکی: سێ جرتەکی ف نگا: سێ‌جرتەکی.

سیرمەکێش: ئامرازێ کە کڵاشدروو دەکاری دەکەن ف ابزاری در گیوه‌سازی.

سێروو: ڕەشۆڵە، ڕیشۆڵە، گاوانی ف سار.

سێڕۆ: تای سێبەڕۆ ف حالت تب تب نوبهٔ سه درمیان.

سیروان: ناوی چۆمێکە لە کوردستان ف نام رودخانه‌ای در کردستان.

سێرۆچکە: سوورانچك ف سرخنای، خرخره.

سێڕۆژانـــە: بەزم لە ماڵی زاوا دوای سێ ڕۆژ لە بووك گوێزانەوە ف سور روز سوم عروسی در خانهٔ داماد.

سێڕۆژگانە: هەڵوای مردو دوای سێ ڕۆژ ف حلوای روز سوم مرده.

سێڕۆژە: سێ‌ڕۆژگانە ف نگا: سێ‌ڕۆژگانە.

سیرۆم: چەرمی مێشنی تەنك ف چرم میشن نازك.

سیرە: ۱) دەنگی وەك دەنگی بەدەست شکاندنی کەلەم؛ ۲) وشەیەکە بۆ دەرکردنی مێشە نگوینی دەڵێن؛ ۳) دەنگی کەو لەترسان؛ ۴) زیرە ف ۱) صدای شکـافتن کلم، صدای فشردن برف زیر پا؛ ۲) اصطلاحی برای راندن زنبور عسل؛ ۳) صدای کبك از ترس؛ ۴) جیغ.

سێرە: ۱) قوتەی سەر لوولەی تفەنگ؛ ۲) ماوەی ژیان، زیندی سەر؛ ۳) سەیرە ف ۱) مگسهٔ تفنگ؛ ۲) مدّت زمان زندگانی؛ ۳) پرنده‌ای است کوچك.

سیرەت: کێری منال ف آلت تناسلی پسر بچّه.

سیرەج: ڕۆن کنجی ف روغن کنجد.

سیرەسیر: ۱) دەنگی شکـانـدنی کەلـەم؛ ۲) زیرەزیر؛ ۳) دەنگی کەو لەترساندا ف ۱) صدای شکافتن کلم؛ ۲) جیغ و داد؛ ۳) صدای کبك ترسیده.

سیرەکۆ: ماڵەی قوڕ لە بەرد ف مالهٔ گل از سنگ.

سیرەمۆزە: سوورە مۆزە، جۆرێ مۆز کە بە ڕەشەوڵاخەوە دەدا ف موسهٔ قرمز.

سیرەمۆکە: سیرەکێویلە ف سیر کوهی.

سیرەنجن: سیرئەنجن ف ریزریز شده.

سێڕیان: سەری سێ ڕێگە کە دەگەنە یەك ف سەراهی.

سێڕیزکانێ: گەمەیەکە هەریەکە سێ بەردی پچووك دادەکەن، وەك دامە وایە ف نوعی بازی با شن، دوزبازی.

سێ‌ریزکێن: سێ‌ڕیزکانێ ف دوزبازی.

سیرێژ: ۱) جۆرێ چێشتە؛ ۲) سیراج ف ۱) نوعی آش؛ ۲) کتخ، کشك.

سێزدە: سیازدە ف سیزده.

سێزدەمین: سیازدەمین ف سیزدهم.

سێزدەهەم: سیازدەمین ف سیزدهم.

سێزدەهەمین: سیازدەمین ف سیزدهم.

سێزن: شەنە، شەن ف افشون.

سێزو: سبەی، سبحەی، سۆزی ف فردا.

سیزواڵ: سوورەسـاقـە، سوورە سەقـەتـە، خەیاتـە، زەرنەقووتە ف جوجه گنجشك پر در نیاورده.

سیزە: دەرزی ف سوزن.

سێزە: سێزدە ف سیزده.

سیزی: دەرزی ف سوزن.

سیس: ۱) ژاکاو؛ ۲) موُخورمایی؛ ۳) زاخه، کوُل؛ ۴) مێشێکه له هه‌نگ ده‌گا؛ ۵) فره‌چه‌رمگ، زۆرسپی [ف] ۱) پژمرده؛ ۲) موخرمایی؛ ۳) زاغ؛ ۴) مگسی شبیه زنبور؛ ۵) بسیار سفید.

سیسا: جۆرێ تۆمی گه‌نم [ف] نوعی گندم.

سیسارك: مه‌لێکی مردارخۆره [ف] کرکس.

سیسارکه‌که‌چه‌ڵه: سیسارك [ف] کرکس.

سیسارگ: سیسارك [ف] کرکس.

سیسارگه‌که‌چه‌ڵه: سیسارك [ف] کرکس.

سیساڵه‌ك: سیسارك [ف] کرکس.

سیسان: به‌یانی روُن، شه‌وه‌کی [ف] فجر صادق.

سیس بوُن: ژاکان [ف] پژمرده شده.

سیس په‌ست: برێتی له نه‌مانی هێزی گان کردن [ف] کنایه از زوال قوّهٔ باه، از دست دادن نیروی جماع.

سیسرك: سفره‌بڕه [ف] جیرجیرك.

سیسره: جانه‌وه‌رێکه له تیره‌ی کلوُ ره‌شه هه‌میشه له مه‌زرایه زیره‌ی دێ [ف] چرخ ریسك، نوعی جیرجیرك.

سیس عه‌مه‌ر: سوُسه نبه‌ر [ف] سوسنبر.

سیس عه‌نبه‌ر: سوُسه‌نبه‌ر [ف] سوسنبر.

سیسکه: جۆرێ مار [ف] نوعی مار.

سیسوّ: ۱) حیندرحوّ؛ ۲) موُزه‌رد [ف] ۱) آلاکلنگ؛ ۲) زردمو ی.

سێ‌سو: ۱) گیایه‌کی ره‌قه له زه‌لکاو ده‌ڕوێ سێ سوُچی هه‌یه؛ ۲) بڕ به‌ند [ف] ۱) گیاهی بلند و سه‌گوشه که در باتلاق می‌روید؛ ۲) سوهان.

سێسوُچ: سێ چوکڵه، سێ قولینچك [ف] سه‌گوش، مثلّث.

سیسوّك: سیسره [ف] جیرجیرك.

سیسوّڵه: داڵگوّشتی زه‌رده‌ڵه‌ی له‌جه‌ر [ف] لاغر پژولیده.

سێسه‌ر: یه‌ك به‌سێ، سه‌رێك ترێ به سێ‌سه‌ر گه‌نم [ف] معاوضهٔ یك به سه.

سێسه‌ری: گیایه‌که له‌ناو گه‌نما شین ده‌بێ [ف] گیاهی است که بیشتر در مزارع گندم روید.

سیسه‌ڵه: سیسوّڵه [ف] لاغر پژولیده.

سیســه‌مـار: ۱) سیسکـه؛ ۲) برێتی له مروّی ده‌بنـه‌وه‌بـڕ [ف] ۱) نگا: سیسکه؛ ۲) کنایه از آدم تودار.

سیسه‌ن: سوّسن، سوێسنه [ف] سوسن.

سیسه‌نبه‌ر: سوسه‌نبه‌ر [ف] سوسنبر.

سیسی: ۱) پەراسو؛ ۲) ژاکاوی؛ ۳) دانوّکه‌که‌نگر؛ ۴) وشه‌ی دنه‌دانی گوّڵه سه‌گ بوّ سواری دێڵ بوُن [ف] ۱) دندهٔ پشت؛ ۲) پژمردگی؛ ۳) کنگردانه؛ ۴) کلمهٔ تحریك سگ نر برای جفتگیری.

سیسێ: ژنی قژزه‌رد [ف] زن مو طلایی.

سیسیان: سیس بوُن [ف] پژمریدن.

سێ‌سیخه: ۱) سێ‌چوکڵه؛ ۲) سێ‌لکه؛ ۳) سێ‌پاڵو، داری له سێ‌لاوه تاشراو [ف] ۱) سه‌گوشه؛ ۲) سه‌شاخه؛ ۳) چوب سه‌پهلو تراشیده.

سێ‌شه‌ش: هه‌ژده روّژ له خاکه لێوه [ف] هیجده روز از فروردین ماه.

سێ‌شه‌م: چوارەم روّژی حه‌وته [ف] سه‌شنبه.

سێ‌شه‌مب: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێ‌شه‌مبو: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێ‌شه‌مبوّ: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێ‌شه‌مبی: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێ‌شه‌موّ: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێ‌شه‌مه‌: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێ‌شه‌موّ: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێ‌شه‌مه: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سێ‌شه‌می: سێ‌شه‌م [ف] سه‌شنبه.

سیعر: جادو، سیحر [ف] سحر، جادو.

سیغار: جگه‌ره، جغاره [ف] سیگار.

سێڤ: میوه‌ی خوّشی به‌ناوبانگ [ف] سیب.

سیڤا: دامان و بیر کردنه‌وه [ف] تأمّل و تفکّر.

سێڤتوّ: بوّگه‌ن، بوّن ناخوّش [ف] بدبو.

سێڤ زه‌مینه: به‌تاته، بتێته، بوتێته، که‌رتوّفل، یاره‌ڵماسی [ف] سیب زمینی.

سیڤوّکه: گیایه‌که له کونجی ده‌کا [ف] گیاهی شبیه کنجد.

سێڤه زه‌مینه: سێڤ زه‌مینه [ف] سیب زمینی.

سێڤه‌زه‌وینه: سێڤ زه‌مینه [ف] سیب زمینی.

سێڤـه‌ڵوُکه: گیایه‌که به‌رێکی وردی خڕی سپی ده‌گرێ و ده‌خورێ [ف] گیاهی است که ثمر گرد و سفید و کوچك دارد و خوردنی است.

سیڤه‌یییه‌ی کاکه‌یی: گوندێکی کوردستانه به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سێڤ: سێڤ [ف] سیب.

سیڤاسوّتك: زیپکه‌یه‌که زوّر به‌ژان و دیاریش نیه [ف] جوشی است دردناك که ناپیداست.

سیڤان: چه‌تری به‌رخوّر [ف] چتر تابستانی.

سیڤاندوّك: پاساری، چێشکه، چوّله‌که، چویك [ف] گنجشك.

سیڤاندوّکه: سیڤاندوّك [ف] گنجشك.

سێڤانده: پاساره، سوانده، سوانه [ف] لبهٔبام.

سیڤاندیلکه: سیڤاندوّك [ف] گنجشك.

سێڤ سیڤوّك: پیازه خوُگانه [ف] پیازدشتی.

سێڤله: جرج، مشکه‌کوێره [ف] موش صحرایی.

سیڤوّی: سه‌ر بێژنگ [ف] نخاله.

سیڤه: پڕ گوّشت، قه‌ڵه‌و [ف] چاق.

سیڤه‌روّك: په‌تاته [ف] سیب زمینی.

سیق: دانی خوراوی هه‌زم نه‌کراوی ناوزگی مه‌ل؛ ۲) ده‌نگی شه‌مشێر له کالان ده‌رکێشـان؛ ۳) ورگ، مه‌عده [ف] ۱) مواد داخل چینه‌دان؛ ۲) صدای آختن شمشیر از نیام؛ ۳) معده.

سیقاف: حه‌نه‌کچی، قسه‌خوّش [ف] بذله‌گو.

سیقاڵ: مشت و ماڵ، ساف ولوُس کردنی کانزا [ف] صیقل فلز.

سیقل: جیکڵ، سیق، چینه‌ی هه‌زم‌نه‌کراو [ف] چینهٔ هضم نشده.

سیقلدان: جیکڵدان ف چینه‌دان.

سیقلدانك: جیکڵدان ف چینه‌دان.

سیقلدانه: جیکڵدان ف چینه‌دان.

سیقه: سیق ف نگا: سیق.

سیقه‌تۆره: کوڵه‌زرگ، جیکڵدانه ف سنگدان.

سیك: ۱) سوُچ، گۆشـه؛ ۲) تس، بای بێده‌نگی قنگ؛ ۳) سیق ف ۱) زاویه، گوشه؛ ۲) چُس؛ ۳) نگا: سیق.

سێك: سرکه ف سرکه.

سیکار: چه‌قۆ، کێرد ف کارد.

سیکارد: ته‌ور ف تَبَر.

سێ کانیان: ناوی گوندێکه ف نام دهی است.

سیکك: سێبه‌ر، سا، سیوّه‌ر ف سایه.

سێ کوچك: سێ به‌ردی ئاگردان ف سه‌سنگ اجاق.

سێ کوچکه: سێ کوچك ف سه سنگ اجاق.

سی کوچکێن: گه‌مه‌یه‌که سێ زارۆ ده‌یکه‌ن ف نوعی بازی سه نفرهٔ کودکانه.

سێ کۆچه: سێ سوُچ، سێ گوشه ف مثلّث.

سێ کوُزه: گیایه‌که له‌ئاوا ده‌بێ ف گیاهی است که در مرداب روید.

سیکه‌تۆره: کوڵه‌زرگ، سیقه‌تۆره ف سنگ‌دان مرغ.

سێ که‌ڤر: سێ به‌رده، بریتی له ژن ته‌ڵاقدان ف کنایه از طلاق دادن زن.

سێ که‌هر: بزنێ سێ کاریله‌ی به‌زگێك ببێ ف بُزی که از یك بار زاییدن سه بُزغاله بیاورد.

سێ گا: ناوی مه‌قامێکه ف دستگاه سه‌گاه در موسیقی.

سیگار: جگه‌ره، جغاره، سیغار ف سیگار.

سێ گاسنه: ونار، شیوی سێ‌جار کێڵدراو ف زمین سه‌بار شخم شده.

سێ گاف: گه‌مه‌ی که‌وشه‌ك، سێ‌باز ف بازی سه‌گام.

سێ گرکـان: ناوی گونـدێکه له کوردستان به‌عسی وێرانیان کرد ف از روستاهای خراب شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سێ گره: ناوی گونـــدێکـــه له کوردستـان به‌عسی وێرانیان کرد ف از روستاهای خراب شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سێ گۆشه: سێ‌سوُچ ف سه‌گوشه.

سێگۆه: شه‌نی سێ حاچه ف افشون سه‌شاخه.

سیل: ۱) پلوُسـك، لوُسـاوك؛ ۲) نه‌خـۆشی دیق؛ ۳) سیقاڵ؛ ۴) سپی کردنـــه‌وه‌ی مس؛ ۵) ئه‌ستێل ف ۱) ناودان؛ ۲) بیمـــاری سلّ؛ ۳) صیقل؛ ۴) سفیدگری ظرف مسین؛ ۵) استخر کوچك.

سێل: ۱) ساج؛ ۲) تواشا، سه‌یر ف ۱) ساج؛ ۲) نگاه، تماشا.

سیڵ: ساج ف ساج، تابه.

سیلا: کون، قول ف سوراخ.

سیلاخ: ۱) سیلا؛ ۲) شوێنێ که ره‌ڵمی زۆر لێ‌یه ف ۱) سوراخ؛ ۲) ریگزار.

سێلاخ: ره‌ڵمێ که ئاو ڕای داوه‌و داویه‌ته ره‌خی روبار ف ماسهٔ سیل آورده.

سیلامیش: کونه مشك، قوله مشك ف سوراخ موش.

سیلان: مورگێکی ره‌شه بۆ خشڵی ژنان ده‌بێ ف از سنگهای زینتی زنانه.

سێڵاو: لافـــاو، له‌هـی، لی، ئاوی زۆر به ته‌وژم که باش باران دێت ف سیلاب، سیل.

سێڵاوگر: شیوو که‌ندی که لافاوی پێ‌دا دێت ف مسیر سیل.

سیلاوی: نه‌خۆشی سیل و دیق ف بیمار مسلول.

سێڵخان: لیته‌و قوڕی ناو جۆگه ف لای و لجن جویبار.

سیلك: ۱) خیزی چۆمان؛ ۲) ره‌مڵ ف ۱) شن رودخانه؛ ۲) ریگ.

سێلك: شه‌نی سێ‌ددانه ف چچ، سه‌شاخهٔ کشاورزی.

سیل کردن: سیقاڵ دان ف صیقل دادن.

سیل کۆیی: گونـدێکـی کوردستـــانـــه به‌عسی ویرانیان کرد ف از روستاهایی است که بعثیان ویران کردند.

سیلکه: نێره‌که‌ری ره‌سه‌ن بۆ خستنه‌سه‌ر ماکه‌ر ف نره‌خر فحل.

سێلکه: سێ حاچه ف سه‌شاخه.

سێلکی: ناوی گوندێکه ف نام دهی است.

سێلگا: سێڵاوگر ف مسیر سیل.

سیلماته: سه‌میر، سه‌مسیر، تڵفی ترێ ف تفالهٔ انگور فشرده.

سێلمی: هه‌ڵوایه‌که له ئاردو په‌نیر و دۆشاوی ده‌که‌ن ف نوعی حلوا.

سێلۆقی: سێ‌باز، سێ‌بازد ف ورزش پرش.

سێلوُله: خشڵێکی ژنانه ف زیوری است.

سێلوه: ناوی گوندێکه له لاجان ف نام دهی است.

سێلوێ: سێلوه ف نگا: سێلوه.

سیله: گۆشـه‌ی دیوار؛ ۲) گۆشه‌ی چاو؛ ۳) ره‌قه‌ی ناو ئاو ف ۱) زاویهٔ دیوار؛ ۲) گوشهٔ چشم؛ ۳) کشف، لاك‌پشت آبی.

سێله: به‌ردی نان له‌سه‌ر پێژان ف سنگ‌نان پزی بجای ساج.

سیله‌خۆر: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.

سیله‌ده‌بان: گوندێکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سیله‌سیاری: گوندێکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سێله‌ك: شۆره‌کات، زه‌وینێ که خوێی تێکه‌ڵاوه ف زمین شوره‌زار.

سێله‌که: ناوی گوندێکه له موکوریان ف نام دهی است.

سیله‌ی روحمێ: به‌زه‌وی به‌خزماندا ف صلهٔ‌رحم.

سیلی: به ڵمه برنج ف کاه شالی.

سێ لێڤ: لچ ئه‌ستوُر ف لب کُلُفت.

سیم: ۱) تاڵی زیۆ، هه‌ودا له زیۆ؛ ۲) تێل؛ ۳) سیپه‌لاکی من ف ۱) سیم نقره؛ ۲) سیم؛ ۳) ریهٔ من.

سیما: ته‌حر و دیدار، بیچم ف سیما.

سی‌ماسین: بریتی له تۆزه بوُن ف کنایه از بخشم آمدن.

سیماف: ۱) سپیاو؛ ۲) رۆکه‌ش کراو به زیۆ ف ۱) سفید آب بزك؛ ۲) نقره‌اندود.

سیم بەند: تەل بەند [ف] سیم بند.
سیمر: باڵداریّکی چیروّکی و خەیاڵی [ف] سیمرغ.
سیمرخ: سیمر [ف] سیمرغ.
سیمرغ: سیمر [ف] سیمرغ.
سیمرەکیّ: سیّ جرتە، سیّ جرتەکی، سیّ زمەکی [ف] نگا: سیّ جرتەکی.
سیمکە: نیر، نیّلە [ف] یوغ.
سیمکیّش: کەسیّ کە تیّلی کارەبا جیّ بەجیّ دەکا [ف] سیمکش.
سیمن: چیّکراو لە زیّو [ف] سیمین.
سیمورغ: سیمر [ف] سیمرغ.
سیمەرخ: سیمر [ف] سیمرغ.
سیمەڕوّ: گای تویّڵ چەرموگ [ف] گاو پیشانی سفید.
سیمەن: ١) وەك زیّو، لە ڕەنگی زیّو؛ ٢) ناوە بوّ ژنان [ف] ١) سیمین؛ ٢) نام زنانه.
سیمەه: گەمەیەکی دیّهاتیانی کوردە [ف] از بازیهای روستاییان کرُد.
سیّمینە: جاریّ سیّهەم: (بژمەی **سیّمینە** دەڵیّن باشە) [ف] سومین، بار سوم.
سین: ١) ناوی پیتیّکە لە ئەلف و بیّتکە؛ ٢) سیپەلاکمان؛ ٣) یەکیان لە بیست و نوّ زیادە [ف] ١) حرف سین؛ ٢) ریەما؛ ٣) سی تا هستند.
سیّن: ١) ئەستیّن؛ ٢) لە دوان یەك زیاترن [ف] ١) پسوند بمعنی گیرنده و خریدار؛ ٢) سەتا هستند.
سینا: گوندیّکی کوردستانە بەعسی ویّرانی کرد [ف] از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.
سینامەکی: سنامەکی [ف] گیاهی است مسهل.
سینان: گوندیّکی کوردستانە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که توسط بعثیان خراب شد.
سیّنج: پەرژین، چیلە [ف] پرچین.
سینجی: داری سنجو [ف] درخت سنجد.
سینچکە: زیپکە، زیرك [ف] جوش ریز بر پوست.
سینچکە سلاو: چینچکە سلاو، باپشکیو [ف] گل مژه.
سیّنزە: سیازدە [ف] سیزده.
سیسل: گەوە، بروار، تەپەو قوڵکەی زوّری ناوچیا [ف] پستی و بلندی کوهستان.
سینگ: ١) لە زگ بەرەژوّر تاخوار مل، سنگ؛ ٢) بزماری گەورە لە دار، سنگ [ف] ١) سینه؛ ٢) میخ کلفت چوبی.
سینگان: ناوی گوندیّکە لە موکوریان [ف] نام دهی است.
سینگ و بەر: سینەو بەروّك [ف] سینه و آستین.
سینگە: لای پیّشەوە [ف] طرف جلو.
سینگەباز: سنگەباز [ف] نوعی پرش.
سینگە و باز: سنگەباز [ف] نوعی پرش.
سیّنوّر: سنوُر، کەوشەن، حدوُد [ف] مرز.
سینە: سینگ، لەزگ بەرەوژوّر تا بەرگەردن [ف] سینه.
سینەباز: ١) سنگەباز؛ ٢) سنگ و بەروّك ئاواڵە [ف] ١) نوعی پرش؛ ٢) سینەباز، سینه عریان.
سینەبەرە: بەرەی زینی ئەسپ [ف] سینه بند همراه زین.
سینەبەن: ١) سینەبەرە، بەرە؛ ٢) زەنبەریّکە لە گەردنەوە دیّتە سەر سنگ [ف] ١) سینه بند زین؛ ٢) گردنبند تا روی سینه.
سینەبەند: ١) سینەبەن؛ ٢) چاروّکەی سینەپوّش [ف] ١) نگا: سینەبەن؛ ٢) پیش بند تا روی سینه.
سینەپاڵوُ: ژان و برك لە سەرماوە [ف] سینه‌پهلو.
سینەپوّش: ١) چارەکەی سنگ پوّش؛ ٢) بەروانکەی مناڵ [ف] ١) پیش بند کارگر؛ ٢) سینه‌بند بچه.
سینەڕیز: ئاشق بەند [ف] زیوری که برسینه آید، سینه‌ریز.
سینەك: خاڵیّکە لە پەڕی قوماردا [ف] خالی در ورق بازی.
سینە کەمان: ئامرازیّکی موّسیقایە [ف] سینه‌کمان، ویلون.
سینە کیّش: دەستەو هەوراز، ئاماڵ هەوراز [ف] سر بالایی، سینه‌کش.
سینەم: ١) سیمەن؛ ٢) ناوی ژنانە [ف] ١) سیمین؛ ٢) نام زنانه.
سینەما: ویّنەی بزوّز شاندان لەسەر پەردەی سپی [ف] سینما.
سینەمەکی: سینامەکی، سەنامەکی [ف] نگا: سینامەکی.
سینی: دەفری یانی کانزا بوّ نانو خوان لەسەردانان، مە عجوّمە، مەجومعە [ف] سینی.
سینیك: دەوری، قاپی پەل [ف] دوری، بشقاب.
سیّو: ١) سیّف، سیّڤ؛ ٢) ژەنگە سوُرە [ف] ١) سیب؛ ٢) زنبور سرخ.
سیوا: سەوات، سەواد [ف] سواد.
سیوات: سەوات [ف] سواد.
سیواخ: سواخ [ف] گل اندود.
سیواد: سەوات [ف] سواد.
سیواد بوُنەوە: بریّتی لە شەرم نەکردنو ڕووُقایمی [ف] کنایه از پررو شدن.
سیواغ: سواخ [ف] گل اندود.
سیواق: سواخ [ف] گل اندود.
سیواك: کورتەداریّکی باریکە سەرەکەی دەکوتن و موسوڵمان لە دەمیانی وەردەدەن [ف] مسواك چوبی.
سیوالا: ڕەش ئەسمەر، ڕەشتاڵە [ف] سیه‌چرده.
سیوجگەر: سوُجگەر [ف] جگر و دل و قلوه.
سیّوخاکی: پەتاتە، پەرەلماسی [ف] سیب زمینی.
سیّودو: بریّتی لە دودلّی، دڕدوّنگی [ف] کنایه از تردّد، دودلی.
سیّورسات: سوُروسات [ف] سیورسات.
سیوسیوە: ١) تیف تیفە؛ ٢) سیقاڵ [ف] ١) دوباره زدن مو؛ ٢) صیقل.
سیّوك: ١) پەتاتە، یارەلماسی، کەرتوّڤل؛ ٢) سیّوەبن عەرزیلە [ف] ١) سیب زمینی؛ ٢) سیب زمینی استانبولی.
سیّونگ: ١) ڕەشانگ؛ ٢) سیاونە [ف] ١) بز موسیاه؛ ٢) گوشت بز.
سیّونگی: سیّ بەندە [ف] محل تلاقی مهره کمر و باسن.
سیّوەبن عەرزیلە: بنە گیایەکە لە پەتاتە دەکاو بە کاڵی دەیخوّن [ف] سیب زمینی ترشی.
سیّ وەختە: ١) بەیانو نیمەڕوّ و شیو؛ ٢) سیّ بەهاردیتو [ف] ١) سه وعدهٔ

صبح و ظهر و شام؛ ۲) سەبهار دیده.

سێوەدین: ناوی گوندێکە لە موکوریان [ف] نام روستایی است.

سێوەر: سا، سایە، سێبەر [ف] سایه.

سێوەرمێ: جۆرێ هەمرۆ [ف] نوعی گلابی.

سێوەڕە: سێ پەڕە [ف] شبدر.

سێوەسوورە: جۆرێ سێوی سوور [ف] سیب سرخ.

سێوەلاسوورە: جۆرێ سێوی زەردو سوور [ف] سیب نیمەسرخ.

سێوەنگ: سێ بەندە [ف] کمر، میان پشت و باسن.

سێوەنگی: رەشی زۆرجوان و بروسکەدار [ف] سیاه و براق و زیبا.

سێو هەرمێ: سێوەرمێ [ف] نوعی گلابی.

سێوی: منالی دای و باب مردو [ف] یتیم.

سێویاگ: سواو [ف] ساییده.

سێویان: سوون [ف] سودن، فرسودن.

سێوی بن عەرز: سێوەبن عەرزیلە [ف] سیب زمینی ترشی.

سیویر: تاوێ کە پێست تاوانگاز دەکا [ف] تابش سوزندهٔ پوست.

سیە: ۱) کێشێکە بەرانبەر بە دو کیلۆ؛ ۲) رەش [ف] ۱) وزنی برابر دو کیلو؛ ۲) سیاه.

سێهـ: ۱) سا، سایە، سێوەر، سێبەر؛ ۲) رك، تووڕەیی؛ ۳) چەرمی وشك هەڵاتوو [ف] ۱) سایه؛ ۲) خشم؛ ۳) چرم خشك شده.

سێهڕابوون: رك هەستان، تووڕەبوون [ف] به خشم آمدن.

سیهەم: یەکێ پاش بیستو نۆهەم [ف] سیم.

سێهەم: ژمارەیەك لە دوای دوهەم دێت [ف] سوم.

سیهەمین: سیهەم [ف] سیم.

سێهەمین: ئەوی دوای دوان [ف] سومی.

سێ ینە: سێمینە [ف] نگا: سێمینە.

سێ یەك: لە سێ پاز پازێك [ف] ثلث، یك سوم.

سێ یەك بەر: سەپانێ کە لە بەهرە سێ یەك دەبا [ف] مزدور کشاور که یك سوم بهره می برد.

ش: ١) پیتی پرسیار: (شده کەی؟)؛ ٢) هیچ، چ: (شنا کەم)؛ ٣) پیتی پێرا واتا: عەتف: (ئەو هات منیش هاتم)؛ ۴) پیتی فەرمان بە بێدەنگبوُن: (شْ بابزانین دەلێ چی)؛ ۵) ئاژەڵ، مەڕو بزن: (شڤان) ف ١) حرف پرسش؛ ٢) هیچ؛ ٣) حرف عطف؛ ۴) فرمان بەسکوت؛ ۵) کنایە از گله، رمه، بز و میش.

شا: ١) زل، زلتر؛ ٢) ئەستوُرتر؛ ٣) پاڵشا، پادشا؛ ۴) شیاوتر: (شاسوار)؛ ۵) داشێکی شەترەنج؛ ۶) دڵخۆش، شاد؛ ٧) خۆزی بە: (شا بە حاڵت)؛ ٨) بڕوانە، تواشاکە: (شا چەند جوانە)؛ ٩) داکی مێشەنگوینان: (شاهەنگ) ف ١) بزرگتر؛ ٢) ستبرتر؛ ٣) شاه؛ ۴) برازندەتر؛ ۵) شاه‌شطرنج؛ ۶) شاد؛ ٧) خوشا؛ ٨) نگاه‌کن؛ ٩) ملکه زنبور عسل.

شاباجی: خوشکی مێرد ف خواهر شوهر.

شابادی: دەفری گەورەی دارین ف بادیهٔ بزرگ.

شابادیه: شابادی ف بادیهٔ بزرگ.

شاباز: ١) بازی سپی؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) باز سفید؛ ٢) نام مردانه.

شاباش: ١) دڵخۆش بی، هەر بژی؛ ٢) بەخشش بە بەزمگێڕی زەماوەند ف ١) شاد باش؛ ٢) انعام خنیاگر.

شاباڵ: ١) پەڕە گەورەکانی باڵی مەل؛ ٢) ئەندازەی لە سەری پەنجەوە تا ئەستۆ ف ١) شهپر پرنده؛ ٢) اندازه از سر پنجه تا گردن.

شابان: هەشتەمین مانگی ساڵی نەچەق، مانگی پێش رەمەزان ف ماه شعبان.

شابانه: گیایەکە ف شابانك، علفی است.

شابست: بستی نێوان تەوەرەو پەڕی ئاسیاو ف میلهٔ رابط قطب و پرهٔ آسیا.

شابو: ١) کوندەبو، کوندەبەبو، کوندی گەورە؛ ٢) دڵی خۆش بو ف ١) جغد، بوف؛ ٢) شاد شد.

شابۆق: لقی گەورەی دار ف بزرگترین شاخهٔ درخت.

شابوُن: دڵخۆش بوُن، کەیف ساز بوُن ف شاد شدن.

شابه: دڵخۆش بە، هەر بژی ف شاد باش، زنده‌باشی.

شابەڕو: کەستانە، جۆرێ بەڕوی خڕی پانکەڵەی تێکوڵ رەشی ئاماڵ سوُرە ف شاه‌بلوط.

شابەز: گەورە بازرگانی شار، سەرۆکی بازرگانان ف سر بازرگان.

شابەندەر: ١) بەردەستی باڵوێز لە وڵاتی بێگانە، قونسوُر؛ ٢) برێتی لە بێ‌شەرم‌و زمان درێژ ف ١) کنسول؛ ٢) کنایه از زبان دراز بی‌شرم.

شابەنەر: شابەندەر ف نگا: شابەندەر.

شاپ: ١) ڕنو، کلێلە، ڕنی، کەوی؛ ٢) زللە، زلە؛ ٣) شەق تێهەڵدان بە پشتەپێ ف ١) بهمن؛ ٢) سیلی؛ ٣) تیپا، اردنگی.

شاپاڵۆخ: بەفرماڵی پان، وەروەرە ف پاروی پهن برف روبی، داموز.

شاپاڵۆغ: نگا: شاپاڵۆخ.

شاپان: داردەستی ئەستوُرو حولی ف چماق صاف و کلفت.

شاپانکاری: ١) بە شەق لێدان؛ ٢) بە زللە لێدان ف ١) تیپاکاری؛ ٢) سیلی زدن زیاد.

شاپرزا: پەرێشان‌و سەرلێ شێو یاگ ف پریشان حال.

شاپرزه: شاپرزا ف پریشان حال.

شاپلیته: پەڕۆی لەدار بەستراوی چەور کراوی ئاگرتێ‌بەردراو ف مشعل.

شاپوراخ: جۆرێ پەپوُلەی زلی خاڵ‌خاڵ ف نوعی پروانهٔ درشت.

شاپه: ١) ڕنو، کەویەبەفر، شاپ؛ ٢) تاوێرە بە رد، کەڤری مەزن کە لە چیا گلار دەبێتەوە؛ ٣) خۆیان، کلۆشی بەسەریەکادراو ف ١) بهمن؛ ٢) سنگ غلتان از کوه؛ ٣) تودهٔ ساقه‌های غلّه.

شاپەڕ: شاباڵی مەل ف شهپر.

شاپەری: ١) پەری هەرە جوان؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) زیباترین پری؛ ٢) نام زنانه.

شاپەریك: پەپوُلە ف پروانه.

شاپەسند: ١) گوڵێکە رەنگاورەنگ؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) گل شاه‌پسند؛ ٢) نام زنانه.

شاپەسەن: شاپەسند ف نگا: شاپەسند.

شاپەسەند: شاپەسند ف نگا: شاپەسند.
شاپینۆز: پینەی هاوڕەنگی پینەکراو ف پینۀ همرنگ لباس.
شات: ۱) لکەداری تازەی یەك ساڵە، چرۆ؛ ۲) خۆهەڵکێشان: (**شات و شۆت**)؛ ۳) ئیفلیج؛ ۴) زیڕە، هەرا ف ۱) جوانۀ یکساله؛ ۲) لاف؛ ۳) فلج؛ ۴) جیغ.
شاتار: ئامرازێکی موسیقایە ف تار بزرگ نواختنی.
شاتاڵ: ۱) خرتو پرتی ناو ماڵ؛ ۲) جلکی دڕاو؛ ۳) پەلامار ف ۱) خرت و پرت اثاثیه؛ ۲) لباس کهنۀ پاره شده؛ ۳) حمله.
شاتان: ۱) زیقە، زیڕە، شات؛ ۲) زگڕەوانی؛ ۳) سپیندار، ئەسپیندار ف ۱) جیغ؛ ۲) اسهال؛ ۳) سپیدار.
شاتاندن: ۱) زیقاندن، زیڕاندن؛ ۲) ڕیانی گوی شل ف ۱) جیغ کشیدن؛ ۲) اسهالی ریدن.
شاتاول: ۱) پەلامار؛ ۲) تێڕاخوڕین؛ ۳) زیپك تێ گرتن ف ۱) حمله؛ ۲) نهیب؛ ۳) متلك، حرف تودار.
شاتر: ۱) بیادەی زۆر بەپێ؛ ۲) نان بە تەندوورەوەدەری نانەوایی ف ۱) پیادۀ بادپا؛ ۲) شاطر نانوایی.
شاترنج: گیایەکە ف گیاهی است.
شاتك: ڕەگی مل، دەماری ئەستۆ ف رگ گردن.
شاتڵ: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه روشنك.
شاتللۆرە: لەسەر تەنشت گلاربوونەوە ف به پهلو غلتیدن از بالا.
شاتمان: ۱) ناوی گوندێکە، ۲) ناوی جۆرە تفەنگێکە کاری وەستای گوندی شاتمانە ف ۱) نام دهی؛ ۲) نوعی تفنگ ساخت ده «شاتمان».
شاتوو: توەسوورە، تویسوور، گاتوو ف شاهتوت.
شات و شۆت: ۱) زۆر گوتنی بێ بەهرە؛ ۲) بڵاو کردنەوەی درۆی زل ف ۱) چانەزنی بیهوده؛ ۲) تبلیغات دروغین.
شاتۆن: داری پەڵك ف درخت غرب.
شاتە: ۱) بەدرۆ بەخۆداهەڵدان؛ ۲) نانی تەنکی تەندوور ف ۱) لاف و گزاف؛ ۲) نان لواش.
شاتەڕە: گیایەکە ف گیاه شاهتره.
شاتەشات: زەنازەنا ف سر و صدا و جنجال.
شاتەلی: زەردالۆیان هەنجیری پانەوە کراوی تەنك، نانەقەیسی ف لواشك.
شاتیر: داری گەورەی سەرخانو، کاریتە ف بالار.
شاتیمان: ڕستەی باوەری بە خواو پێغەمبەر ف کلمۀ شهادتین.
شاتیمان هاوردن: گوتنی شاتیمان ف گفتن کلمۀ شهادتین.
شاتیمان هێنان: گوتنی شاتیمان ف گفتن کلمۀ شهادتین.
شاجوان: تازەلاوی خوشیك ف برنای زیبا.
شاجوور: ساجوڕ ف ساجور.
شاچاغ: گوڵینگەو لەرزانەی سەر بۆجوانی ورازانەوە ف از زیور آلاتی که به سر می‌زنند.
شاخ: ۱) کێو، چیا؛ ۲) چیای بەردین؛ ۳) ڕەقی ڕەقی سەری حەیوان؛ ۴) لکی دار؛ ۵) بارووت دانی ڕاوکەر؛ ۶) زیقەو زیڕەی بەتووڕەیی؛ ۷) ڕووش، ڕووشە ف ۱) کوه؛ ۲) کوه سنگی؛ ۳) شاخ حیوان؛ ۴) شاخه؛ ۵) باروت دان شکارچی؛ ۶) فریاد خشمناکانه؛ ۷) خراش.
شاخان: ۱) گوڕە، زیڕەی بەقەڵسی و تووڕەیی؛ ۲) کێوان ف ۱) جیغ خشمناکانه؛ ۲) کوهها.
شاخاندن: زیقەزیق و هەرا کردن بە تووڕەیی ف بانگ و فریاد زدن با خشم.
شاخانن: شاخاندن ف نگا: شاخاندن.
شاخانە: پۆشانە ف حِقّ المرتع.
شاخاو: ڕووشاو ف خراشیده.
شاخاوی: مەڵبەندی کێوات ف منطقۀ کوهستانی.
شاختێز: بارووت دانی ڕاوچی، شاخ ف جای باروت شکارچی.
شاختێزك: شاختێز ف **نگا:** شاختێز.
شاخدار: ۱) حەیوانێ کە شاخی هەیە؛ ۲) بڕیتی لە دەویت؛ ۳) جۆرێ بەری دار مازو ف ۱) حیوان شاخدار؛ ۲) کنایه از قرمساق؛ ۳) نوعی ثمر مازوج.
شاخ دەرێنان: بریتی لە ئابڕو نەمان و خەجاڵەت بوون ف کنایه از رسوایی و سرافکندگی.
شاخسپی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.
شاخستان: شاخاوی ف منطقۀ کوهستانی.
شاخ ڤەدان: پەرتاوتن، کەزاخە، هەڵپەرتاوتن ف هَرَس درخت.
شاخ کردن: ۱) ڕووشاندن؛ ۲) چەپۆکانە کردنی ئەسپ ف ۱) خراشیدن؛ ۲) روی دوپا ایستادن اسب.
شاخوبەڵەك: نازو نووز ف ناز و غمزه.
شاخو داخ: چڕوکێو ف کوه وکمر.
شاخوڕ: تەپۆڵکەی بەردین ف تپۀ سنگی.
شاخە: ۱) گوڕەو هەرا؛ ۲) دەنگی ڕووخانی کێو؛ ۳) لکی دار ف ۱) نعره و فریاد؛ ۲) صدای ریزش کوه؛ ۳) شاخه.
شاخەبسکە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.
شاخەپیسکە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
شاخەشینکە: تەنکەبەردی کەوەرەنگی زۆر ناسك کە بە دەبست هەڵدەوەرێ ف پلمه سنگ نازك خاکستری رنگ که دردست می‌شکند.
شاخەوان: ڕازەوان ف کوه‌پیما.
شاخی: کێوی ف کوهی.
شاخێ: ئاواییەکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان کە لە پێشودا میرنشین بووگە ف نام روستایی در کردستان ترکیه که در قدیم مقرّ حکومتی بوده.
شاد: دڵخۆش، بەکەیف، دەماخ چاخ، شا ف شاد.
شادانە: گیایەکە ف شاهدانە.

شادبوُن: شابوُن [ف] شادشدن.
شادمان: دڵخۆش، شا، شاد [ف] شادمان.
شادمانی: ۱) دڵخۆشی؛ ۲) بەزم‌و داوەت، زەماوەند [ف] ۱) شادمانی؛ ۲) جشن و سرور، عروسی.
شادوشوکور: دڵخۆشی بە دۆست گەیشتنەوە لە پاش دوُوری [ف] شادی به دوست رسیدن بعد از هجران.
شادومان: شادمان [ف] شادمان.
شادومانه: شاتیمان [ف] کلمهٔ شهادتین.
شاده: ۱) کەسێ کە ئاگای لە روداویکە؛ ۲) شتێ کە کەسێ پێی ئاگادارە؛ ۳) شاتیمان؛ ۴) تبلی دۆشاومژە؛ ۵) داری سنوُری کاو گەنم؛ ۶) دڵخۆشە [ف] ۱) گواه؛ ۲) گواهی؛ ۳) کلمهٔ شهادتین؛ ۴) انگشت سبابه؛ ۵) چوب مرز کاه و گندم در خرمن؛ ۶) شاد است.
شادەئیمان: شاتیمان [ف] کلمه شهادتین.
شادەدان: خەبەردان لە روُداوێ [ف] گواهی دادن.
شادەمار: رەگی هەرە ئەستوُر لە ئەندامی گیانداردا [ف] شاهرگ.
شادەمەرگ: سەکتە لەخۆشیان [ف] سکته کردن از شادی.
شادەمەرگ بوُن: سەکتە کردن لە بەر دڵخۆشی زۆر [ف] سکته کردن از شادی.
شادەنوێژ: تبلی شادە [ف] انگشت شهاده، انگشت سبابه.
شادە و ئیمان: شاتیمان [ف] کلمه شهادتین.
شادە هێنان: شاتیمان هێنان [ف] شهادتین گفتن.
شادەیمان: شاتیمان [ف] کلمهٔ شهادتین.
شادی: ۱) دڵخۆشی؛ ۲) شادومانی، داوەت‌و بەزم؛ ۳) مەیموُنی چکۆڵە، حەمتەر؛ ۴) ناوی ژنانە [ف] ۱) شادی؛ ۲) جشن و سرور؛ ۳) عنتر؛ ۴) نام زنانه.
شادیانه: ۱) زەماوەند، داوەت؛ ۲) مزگێنی بۆ خەبەری خۆش [ف] ۱) بزم وجشن عروسی؛ ۲) مژدگانی.
شادیك: وەروێرکە، دڵخۆشکەرەی خێزان: (شادیکامالێ) [ف] بچهٔ مایه دلخوشی خانواده.
شار: ۱) ئاوەدانی گەورەی بەدوُکان‌و بازار، باژێر؛ ۲) سەری مەیدانی وازی؛ ۳) ماڵی مێروُلەو زەردەواڵە؛ ۴) پاشگر بەواتا: رێك کوشین؛ ۵) داخی، گەرمی؛ ۶) سەر پۆشی ژنانە؛ ۷) دەسرۆکەی دەوری کڵاوی لباد [ف] ۱) شهر؛ ۲) آنسوی میدان بازی؛ ۳) لانهٔ مورچه و زنبور؛ ۴) پسوند به معنی فشار؛ ۵) داغی؛ ۶) سرپوش زنانه؛ ۷) دستمال دور کلاه نمدین.
شارا: ۱) ماسولکەی گەنم لەسەر خەرمان؛ ۲) کەمێ لە خۆیان کە لە درێژەوەیە؛ ۳) کای نێوان دیوارەی چاڵ‌و دەخڵ؛ ۴) گیشەی دەخڵی درواو [ف] ۱) تودهٔ گندم مستطیل شکل در خرمن؛ ۲) ساقه‌های غلّهٔ برهم ریخته؛ ۳) کاه تیغه میان غلّه وخاك در چاله؛ ۴) تودهٔ درویده.
شاران: ۱) گەردانەی لە گوێزو بادام؛ ۲) چەند باژێڕ [ف] ۱) گردنبند از بادام و گردو؛ ۲) شهرها.
شارانگەڕ: گەڕیدە بە باژێڕاندا [ف] جهانگرد.
شارانگەشت: شارانگەڕ [ف] جهانگرد.
شاراوه: بەنهێنی تاقەت کراو [ف] نهفته شده.
شاربەدەر: لە ئاوایی درکراو [ف] نفی بلد، تبعید شده.
شاردار: دارۆغە [ف] شهردار.
شاردراوه: شاراوە [ف] نگا: شاراوه.
شاردن: بە نهێنی تاقەت کردن [ف] نهفتن، پنهان کردن.
شاردنەوه: شاردن [ف] پنهان کردن.
شارراوه: شاراوە [ف] پنهان کرده شده.
شارسان: شار [ف] شهر، شهرستان.
شارسانی: خەڵکی شار، باژێڕی [ف] شهروند، شهرنشین.
شارستان: شارسان [ف] شهر، شهرستان.
شارستانی: شارسانی [ف] شهروند، شهرنشین.
شارستانێتی: ژیانی شارستان، ژیاری [ف] زندگی شهری، تمدّن.
شارستانیەتی: شارستانێتی [ف] زندگی شهری، تمدّن.
شارستێن: ۱) شارستان؛ ۲) ناوی گوندێکە لە موکوریان؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] ۱) شهرستان؛ ۲) نام دهی در کردستان؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
شارستێنه: ۱) شارستان؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان [ف] ۱) شهرستان؛ ۲) نام دهی است.
شارسێنه: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
شارگڕ: وشەیەکە لە بازی چاوشارکێدا [ف] اصطلاحی در قایم موشك بازی.
شارگه: حەشارگە، ڕەبەت، سیپە [ف] کمین شکارچی.
شارۆ: ۱) پاشەرۆك؛ ۲) گیشەگەنم؛ ۳) خۆیان، کۆ کردنەوەی گەنمی درواو لەسەر جێ‌خەرمان [ف] ۱) پساچین؛ ۲) دسته‌ای گندم درو شده؛ ۳) جمع‌آوری گندم درو شده در خرمن.
شاروال: ۱) ئاواڵ کراسی بەگنجی ژنانە؛ ۲) پانتۆڵی پیاوانە [ف] ۱) نوعی تنبان زنانه؛ ۲) شلوار مردان.
شارۆخ: چەمیلە، ترۆزی، ترێزوُ [ف] خیار چنبر.
شارۆد: مەلێکی زەردی ئاماڵ سەوزە [ف] پرنده‌ای است.
شاروُر: شالوُل، گاوانی، سێرو، رەشۆڵە [ف] پرندهٔ سار.
شارۆق: شارۆخ [ف] خیار چنبر.
شارۆکه: شاری پچوُك، قەسەبچە [ف] شهرك.
شاروُکه: شارۆکە [ف] شهرك.
شاروەری: باژێڕی، ژیان لەشار [ف] شهرنشینی.
شاروێران: مەڵبەندێکەلەموکوریان [ف] ناحیه‌ای در کردستان.
شاره: شارا [ف] نگا: شارا.
شارەدێ: گوندی زۆر قەوغا [ف] ده بسیار بزرگ.
شارەزا: ۱) بەڵەد، بەرێگەزان؛ ۲) زانا لە کارو بار [ف] ۱) بلد؛ ۲) دانا و آگاه به کار.
شارەزایی: ۱) بەڵەدی، رێ‌ناسی؛ ۲) پسپۆڕی [ف] ۱) راه‌شناسی؛ ۲)

خبرگی و تخصّص.

شاره‌زوُر: مه‌ڵبه‌ندێکی پان‌و به‌رین له کوردستان ف منطقه‌ای وسیع در کردستان.

شارەگ: شاده‌مار ف شاهرگ.

شاره گرد: له‌و گونـدانـه‌ی کوردستـانـه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شاره‌مروچه: کونی مێرولان ف لانهٔ مورچگان.

شاره‌مێروُ: شاره مروچه ف لانهٔ مورچگان.

شاره‌وان: داروغه ف پلیس شهری.

شاره‌وانی: بنکه‌ی داروغه‌ی شار ف شهر بانی.

شارەه : شاده‌مار ف شاهرگ.

شارەهەن: ئاوەڕۆی گه‌وره‌ی ئاوی پیس ف مجرای بزرگ فاضلاب.

شاری: باژێڕی، شارسانی، شارستانی ف شهروند، شهرنشین، شهری.

شارێ: جاده‌ڕێ، ڕێگه‌ی پان‌و سه‌ره‌کی ف شاهراه.

شاریا: گونـدێکـه له کوردستـان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شـاریاگه‌وه: شاراوه ف نهفته شده.

شاریان: ۱) شاردنه‌وه؛ ۲) گه‌رم داهاتن ف ۱) نهفتن؛ ۲) زیاد شدن حرارت.

شاریای: گه‌رم داهاتو ف گرم شده.

شارێز: نه‌خۆشی پدو، پوُك زامار بوُن ف بیماری لثّه.

شارێشه: ره‌گی هه‌ره ئه‌ستوُری دار ف شاهرگ درخت.

شارێگه: شارێ ف شاهراه.

شاز: ۱) جۆرێ چیتکی زراو؛ ۲) هه‌ڵکـه‌وتـه، به‌هونه‌ر ف ۱) نوعی نی باریك؛ ۲) لایق، نابغه.

شازاده: ۱) به‌چکـه‌شـا؛ ۲) برێتی له لاوی ئاکـاربـاشی دڵاوا ف ۱) شاهزاده؛ ۲) کنایه از جوان نیکوکار و دست و دلباز.

شازبه‌ند: چوُزه‌له، دوُزه‌له ف نوعی ساز بادی.

شازده: ۱) ژماره‌ی دوای پازده؛ ۲) شازاده ف ۱) عدد شانزده؛ ۲) شاهزاده.

شازده‌مین: شازده‌هه‌م ف شانزدهم.

شازده‌هه‌م: ژماره‌ی دوای پازده‌هه‌م ف شانزدهم.

شازده‌هه‌مین: شازده‌هه‌م ف شانزدهم.

شازوقاز: چیایه‌که له موکوریانی کوردستان ف کوهی در کردستان.

شازی: جۆرێ مه‌یمون ف نوعی بوزینه.

شاژن: ۱) ژنی شا؛ ۲) پاڵشای مێچکه؛ ۳) سه‌ره‌ژن ف ۱) شهبانو؛ ۲) پادشاه مادینه، ملکه؛ ۳) زن کدبانوی کدخدامنش.

شاسـوار: ۱) سواری چاك، سواری بێوێنـه؛ ۲) ناوی پیاوانـه ف ۱) شهسوار؛ ۲) نام مردانه.

شاسه: ۱) جه‌نگه‌ی بارانی به‌هار، شه‌سته باران؛ ۲) ژیهاتی ف ۱) موسم بارانهای بهاری؛ ۲) شایسته.

شاسه‌لیم: بی‌بی‌جان خانم ف خیمه شب بازی.

شاسـه‌یوان: ۱) چادری گه‌وره، خێوه‌تی زل؛ ۲) هۆزێکی کۆچـه‌ره له ئێران ف ۱) خیمهٔ بزرگ؛ ۲) ایلی کوچنده در ایران، شاهسَوَن.

شاش: ۱) پێچی سه‌ر، مێزه‌ر؛ ۲) ئه‌سپێی ئاردو گه‌نم؛ ۳) قومـاشی شل ته‌نـدراو، نه‌سفت؛ ۴) پیر بـڵاوی؛ ۵) سه‌هـوکـار؛ ۶) میز، گمێز؛ ۷) تێکه‌ڵ‌و ئاڵۆزاو؛ ۸) خێل، خوێل ف ۱) عمامه؛ ۲) شپشك آرد و غلّه؛ ۳) پارچه متخلخل؛ ۴) پریشانی فکر؛ ۵) اشتباه کننده؛ ۶) شاش؛ ۷) پریشان و سردرگم؛ ۸) لوچ.

شاشان: ناوه بۆ ژنان ف نام زنانه.

شاشبه‌ن: میزگیران ف شاش بند.

شاشخاپێن: مه‌لاو شێخی خه‌ڵك خه‌ڵه‌تێن ف روحانی عوام فریب.

شاشك: ۱) مێزه‌ر، پێچی سه‌ر؛ ۲) ناوی گه‌مه‌یه‌که ف ۱) عمامه، دستار؛ ۲) نوعی بازی کودکانه.

شاش گه‌ور: ۱) مێزه‌رسپی؛ ۲) برێتی له په‌یڕه‌وانی مه‌زه‌بی دورزی ف ۱) عمامه سفید؛ ۲) کنایه از پیر و مذهب درزی.

شاشوبێش: ۱) خوارو خێچ؛ ۲) قسه‌و کارێ که پیاو سه‌ری لێ ده‌ر ناکا ف ۱) کج و کوله؛ ۲) مبهم و نامعلوم.

شـاشـوپه‌ڕ: جلکی زۆر جوان‌و ڕێك‌و پێك ف لباس شیك و مرتّب.

شاش‌و وێش: شاشو بێش ف نگا: شاشو بێش.

شاشه: ۱) شاسه؛ ۲) زه‌وی خه‌ت دراو بۆ توتن چاندن، شه‌سته ف ۱) موسم بارانهای بهاری؛ ۲) زمین شیار شده برای کشت توتون.

شاشـه‌ك: ۱) مه‌لێکـه بۆری پنـۆك پنـۆك له کۆتـر گچکه‌تره گۆشتی ده‌خـورێ، کورکـور، قه‌تێ؛ ۲) روبـابه ف ۱) پرندهٔ سنگخواره؛ ۲) رباب، آلت موسیقی.

شاشیك: شاشك، مێزه‌ر، پێچی سه‌ر ف دستار.

شاشین: میز کردن ف شاشیدن.

شاف: ده‌رمانێ که ده‌قنگی ڕاده‌که‌ن ف شیاف.

شاف پێ هه‌ڵگرتن: برێتی له خاپاندن ف کنایه از فریب دادن.

شافر: ۱) بیاوانی چۆڵ‌و هۆڵ؛ ۲) ده‌شتی پان‌و به‌رینی بێداروبار ف ۱) بیابان؛ ۲) جلگهٔ وسیع بی‌درخت.

شافعی: سوننی په‌یڕه‌وی ئیمامی شافعی ف شافعی مذهب.

شاف هه‌ڵگرتن: خۆ ده‌رمان کردن به شاف ف شیاف برداشتن.

شاق: ۱) ده‌نگی که‌روێشك؛ ۲) مه‌لێکی لنگ درێژی باڵ شینه هه‌ر له ده‌م‌ئاو ده‌ژی، شاوه، شاهۆ ف ۱) صدای خرگوش؛ ۲) بوتیمار.

شاقا: هه‌نگاو، گاو، پا بڵاودانان له زه‌وی ف گام.

شاقاشین: مه‌لی شاق ف پرنده‌ای آبزی، بوتیمار.

شاقه‌شین: شاقاشین ف پرنده‌ای آبزی، بوتیمار.

شاقێز: ۱) ده‌بـه‌نـگ، گێل‌و حوڵ؛ ۲) گیایه‌کـه ف ۱) ابله، کودن؛ ۲) گیاهی است.

شاقین: باقاندنی که‌روێشك ف صدای خرگوش.

شاق: ۱) ماسیگره، مه‌لێکی سپیه به‌کۆمه‌ڵ ڕاوه‌ماسی ده‌که‌ن؛ ۲) قیژه‌ی مریشـك؛ ۳) لێدان به پشتی پێ، شاپ؛ ۴) هه‌نگـاو؛ ۵) زلله؛ ۶) کۆچانی بازی کۆیێن ف ۱) مرغ ماهیخوار؛ ۲) جیغ مرغ؛ ۳) تیپا؛ ۴)

گام: ۵) سیلی: ۶) چوگان گوی بازی.

شاقام: هەنگاوی زل [ف] گام فراخ.

شاقاو: شاقام [ف] گام فراخ.

شاقروان: بۆق، بەق [ف] قورباغه.

شاقڵ: دامێنە کەوای لاهەڵتلیشاو [ف] چاك دامن.

شاقوبانێ: گەمەی گۆبازی [ف] چوگان بازی.

شاقوت: بەرتاوتنی لکی زل [ف] هرس شاخەهای ستبر.

شاقول: ۱) شاقوڵی بەنا: ۲) تەڵە کەروێشك [ف] ۱) شاقول: ۲) تلهٔ خرگوش.

شاقوڵ: ۱) شاقوبانێ: ۲) ئامرازێکی بەنایانە: ۳) تەڵە کەروێشك [ف] ۱) چوگان بازی: ۲) شاقول: ۳) تلهٔ خرگوش.

شاقولاپ: قولایی درشتی ماسی گرتن [ف] قلّاب بزرگ ماهیگیری.

شاقۆلانێ: شاقوبانێ [ف] چوگان بازی.

شاقولیاغا: مەلێکی رەشی بچوکە، هەنجیرخۆرە [ف] پرندەایست.

شاقەشین: شاقاشین [ف] پرندەای آبزی، بوتیمار.

شاقەل: شاقل [ف] چاك دامن قبا.

شاقەڵ: بارست، ئەستوورایی و درێژایی [ف] حجم، اندازه، قطر.

شاقەڵدار: زەلامی ئەستوور [ف] تنومند.

شاك: ۱) مرقەی نێری لە تێ بەرداندا: ۲) برە، کۆز، پارچەی براو لە میوە، قاش: ۳) بەرانی دوسـالـە، شەك بەران [ف] ۱) صدای شاك در وقت جفتگیری: ۲) قاچ: ۳) قوچ دوساله.

شاکار: کاری زۆر باش [ف] شاهکار.

شاکاشی: دەفری گەورەی گلێنی رەنگ کراو [ف] شهکاسه.

شاکاك: وردەمووی زەردی لاجانگی لاو کە دوایی دەوەرێ، گەندەموو [ف] موهای زرد رخسار نوجوانان.

شاکم: رەنگە، وێ دەچێ، وادیارە [ف] گو یا، شاید.

شاکول: پێلاوی بن چەرمی سەرموو [ف] نوعی پای‌افزار مویین.

شاکۆل: شاپان، تێلای لووس و بێ گرێ [ف] چوبدستی هموار.

شاکۆن: گۆچان [ف] عصای سرخمیده.

شاکـە: ۱) باڵـەفـرەی جوچکـەی تازە فێرە فرین: ۲) پاڕانەوە [ف] ۱) پرپرزدن جوجهٔ پرنده: ۲) لابه.

شاکەشاك: پاڕانەوەی زۆر [ف] لابه و التماس زیاد.

شاکـەل: گوندێکە لە کوردستان بەعسیَ وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شاگا: شابە، وشەیەکە لە جیاتی رۆژباش و سڵاو [ف] شادزی، حرفی بجای سلام.

شاگرد: بەردەستی وەستا [ف] شاگرد.

شاگردانه: بەخششی شاگرد [ف] انعام شاگرد.

شاگردە: دارێکی سەربەئاڵقەیە جۆلا تاڵی رایەڵی پێ دەبژێرێ [ف] چوبی چنگالی که بافنده تارهای بافت را بدان شمارد.

شاگـونـج: دارێکە وەك رەحەتی دەخرێتە دەم دۆلاشەوە [ف] چوبی قیف مانند در دهانهٔ ناو آسیاب.

شاگـوڵ: ۱) گوڵی زلی وینـە مافوورە: ۲) گوڵی سەرەکی دەخڵ [ف] ۱) نقش بزرگ قالی: ۲) خوشهٔ برتر غلّه.

شاگول بەند: بێن خۆشکە، بۆخۆشکە، گیایەکە [ف] گیاهی است.

شاگە: شاگا [ف] نگا: شاگا.

شاگەردانی: پاشاگەرانی، دنیای بێ‌قانوون و پڕ لە ئاژاوە [ف] آشوب و بلوا.

شاگەشکە: ۱) بوورانەوە لە خۆشیان: ۲) پوکاوڵە، چەموڵە [ف] ۱) حالت غش از شادی: ۲) پنجه گذاشتن، پنجه بەطرف کسی گرفتن با اهانت.

شاگەشکەبوون: بوورانەوە لە خۆشیان [ف] غش کردن از شادی.

شاگـەشکـە لێنـان: پوکـاوڵە لێنان، چەموڵە لێنان [ف] ام کردن، پنجه گذاشتن، پنجه بەطرف کسی گرفتن بااهانت.

شال: ۱) رانـك: ۲) چەتـانی کڵۆش را گوێزتن بۆ سەر خەرمان [ف] ۱) شلوار از بافتهٔ محلّی: ۲) گاری مخصوص انتقال درویده به سرخرمن.

شاڵ: ۱) شال: ۲) پارچـەی سەوزی تایبـەتی پێچ و پشتێنی سەید: ۳) بووزو [ف] ۱) شلوار از بافتهٔ محلّی: ۲) پارچهٔ سبز ویژهٔ سادات: ۳) پشم بافته.

شالاو: پەلامار [ف] هجوم، حمله.

شاڵك: عابا، سەرجلی تەنکی فش و فۆڵ [ف] عبا.

شاڵ گەردەن: پارچەی دەوری مل داپۆشین [ف] شال گردن.

شالوو: کوللێرەی بە شەدانەوە [ف] گرده نان با شاه‌دانه.

شالووت: کەسێ لووتی زل بێ [ف] دماغ گُنده.

شالوور: ریشۆڵەی رەش، گاوانی سیا [ف] سار سیاه.

شالووز: ریاباز، مەرایی کەر [ف] متملّق.

شالووڵ: شالوور [ف] سار سیاه.

شالوویل: شالوور [ف] سار سیاه.

شالیار: ۱) پاتشـای شارێك: ۲) ئاواڵ و دۆستی شا [ف] ۱) شهریار: ۲) همدم شاه.

شاڵیار: شالیار [ف] نگا: شالیار.

شالیل: شالوور [ف] سار سیاه.

شاڵینه: پارچەی چوارگۆشە لە خوری [ف] پارچهٔ مربّع پشمین.

شام: ۱) شاری پاتـەختی سووریا: ۲) نانی شێوان: ۳) تەنگی نوێژی شێوان: ۴) شامنم [ف] ۱) دمشق: ۲) وعـده غذای شام: ۳) بعد از غروب: ۴) شاه هستم.

شامات: ۱) دەشتی شۆرەکات: ۲) مەڵبەندێکە لە کوردستان: ۳) وشەی دۆڕانی شەترنج [ف] ۱) جلگهٔ شورەزار: ۲) ناحیه‌ای در کردستان: ۳) شەمات شطرنج.

شامار: حەزیا، زەها [ف] اژدها.

شاماکی: مەمك‌بەند [ف] پستان بند.

شامبۆز: ئازا، جوامێر [ف] جوانمرد شجاع.

شامبۆیی: گەماڵی خێرا کە ئاگاداری لەڕان و مێگەل دەکا [ف] سگ گلّه.

شام خواردن: شێوخواردن [ف] شام خوردن.

شام دەرزی: جۆرێ شمشێری بەناوبانگە [ف] نوعی شمشیر مشهور.

شام کردن: شام خواردن [ف] شام خوردن.

شامۆیی: جۆرێ توتن [ف] نوعی توتون.

شامی: ١) شوتی، جەبەژ، ژەبەش، شفتی، هەنی؛ ٢) گەنمەشامی، گولەپێغەمبەرە، گولەگەنم؛ ٣) قەلەموونە، عەلەشیش؛ ۴) پاش وشەی مریشکە دێت: (مریشکە **شامی**)؛ ۵) خەڵکی شام؛ ۶) سوکەڵەناوی شامراد [ف] ١) هندوانه؛ ٢) ذرّت، بلال؛ ٣) بوقلمون؛ ۴) نوعی ماکیان؛ ۵) اهل دمشق؛ ۶) مخفّف نام شاه‌مراد.

شامی کەباب: قیمەی لێکدراوی پارچەکراوی لەتاوەدا سوورەوەکراو [ف] کباب شامی.

شامێر: مرۆچەی درشت [ف] مورچهٔ درشت.

شامێرو: شامێر [ف] مورچهٔ درشت.

شان: ١) خاڵی سەر گۆنا، توتە، نیشان؛ ٢) پیل، نێوان سەری قۆڵ و مل؛ ٣) شکۆ و گەورەیی؛ ۴) دەرەجەو پلە؛ ۵) جێگەی گەراو هەنگوینی مێش، شانە؛ ۶) ملەی کێو [ف] ١) خال برگونه؛ ٢) کتف؛ ٣) شأن و شکوه؛ ۴) درجه، پایه؛ ۵) شانهٔ‌زنبور؛ ۶) ستیغ کوه.

شانا: ١) رەوانەی کرد؛ ٢) ئامرازی موداهێنان، شانە، شە [ف] ١) فرستاد؛ ٢) شانهٔ مو.

شاناز: ناوی ژنانە [ف] شهناز، نام زنانه.

شانازی: تاریفی کارچاکی خۆ یان کەسێ تر کردن، ئیفتخار، فەخر [ف] افتخار، مباهات.

شانای: ڕاوەشاندنی دار [ف] تکان دادن درخت.

شان‌بەشان: پێکڕا، بەیەکەوە [ف] دوشادوش هم.

شان‌پۆش: شتێ کە بەسەر شان‌دا دەدرێ [ف] کتف پوش.

شان‌خەفانن: داهاتنەوە، چەماندنەوەی شان [ف] خود را خم کردن.

شان‌داچەکان: لاشان خواربوون و پێسیر شل و ئاواڵەبوون [ف] شانه کج و یقه نامرتب و باز بودن.

شان‌داچەکاو: لاشان خوار [ف] شانه کج و خمیده.

شان‌داخستن: بریتی لە تەسلیم بوون [ف] کنایه از تسلیم شدن.

شان‌دادان: لەسەر تەنشت خۆدرێژ کردن [ف] به پهلو دراز کشیدن.

شان‌دان: نیشان دان، شتێ بەرچاوی کەسێ دان، ڕانان [ف] نشان دادن، نمایش دادن.

شان‌داهێشتن: شان داخستن [ف] کنایه از تسلیم شدن.

شاندن: ١) ناردن، رەوانە کردن؛ ٢) چاندنی تۆم؛ ٣) بەدەم باوە بزووتن: (شەماڵ **بیشانێ** یەخەی کەتانت)؛ ۴) رەوادیتن: (گوتیان پێت ناشێ بەڵام من **شاندم**) [ف] ١) فرستادن؛ ٢) بذر پاشیدن؛ ٣) جنبیدن توسط باد؛ ۴) روادیدن.

شاندەلیك: زەردەواڵە، زەرگەتە [ف] زنبور زرد کوچك.

شاندی: ١) رەوانەکراو؛ ٢) چاندراو؛ ٣) ڕاژێندراو [ف] ١) فرستاده؛ ٢) پاشیده؛ ٣) جنبیده.

شانزدە: دوای پازدە [ف] شانزده.

شانزدەمین: شانزدەهی [ف] شانزدهم.

شانزدەهی: دوای پازدەیەم [ف] شانزدهم.

شانزدەهەمین: دوای پازدەهەمین [ف] شانزدهمین.

شانزە: ژمارە شازدە [ف] عدد شانزده.

شانس: بەخت، ئیغباڵ، تاڵە، تالح [ف] شانس.

شانشین: ١) بەربێڵایی نزیك پەنجەرە لە ناو ئۆدەدا بۆ دانیشتنی نەجیمزادان؛ ٢) پاتەختی مەملەکەت [ف] ١) شاه‌نشین؛ ٢) پایتخت.

شانگ: شان، نێوان سنگ و مل [ف] کتف.

شانۆ: ١) سەکۆی کۆسەبازی، شوێنی هونەر نواندنی وازی کەران؛ ٢) نومایشتی چیرۆك [ف] ١) صحنهٔ نمایش؛ ٢) بازی کردن در صحنه.

شانۆشەپیلك: دیمەنی لای سەروی لەش [ف] نمای طرف بالایی قد و قامت.

شانۆگەری: کایە کردنی شانۆ [ف] نمایش دادن تئاتر.

شانە: ١) ددانەدارێ کە سەرو ڕیشی پێ دادەهێنن؛ ٢) چەند شیشەئاسنی سەرتیژی دەدار کوتراو بۆ خوری و مو لێك هەڵوەشاندن؛ ٣) چەوکێش؛ ۴) داروغە؛ ۵) شانی هەنگوین؛ ۶) سەرکاری گوند؛ ٧) ئامرازێکی دەزگای جوڵا، دەفەی جوڵایی [ف] ١) شانهٔ سر؛ ٢) شانهٔ فلزی پشم و موصاف کن؛ ٣) شن کش؛ ۴) داروغه؛ ۵) شانهٔ عسل؛ ۶) مباشر ارباب در امور خرمن؛ ٧) ابزاری در کارگاه بافندگی.

شانەك: بەڵگە، نیشانە، دەلیل [ف] دلیل، مدرك.

شانەکار: بووك جوانکەر [ف] مشاطهٔ عروس.

شانەکەر: ئەوی خوری و کوڵکە بەشانە دەکا [ف] شانه‌زن پشم و مو.

شانەگورگ: گیایەکە لە پەنجەی گورگ ئەکا [ف] گیاهی است شبیه پنجه گرگ.

شانەگەر: وەستای شانە دروست کردن [ف] شانه‌ساز.

شانەوشان: ١) درێژایی ملەی کێو، یاڵەو یاڵی کێو: (**شانەوشان** ڕێگەیە)؛ ٢) شان ڕاژاندن لەرۆیشتنا: (**شانەوشان** دەڕوا بەرێوە)؛ ٣) هەڵگەڕانەوە لە تەنشت بۆ سەر تەنشتێ‌تر: (**شانەوشانت** کەم دەستە ملانت کەم) [ف] ١) طول تیغهٔ کوه؛ ٢) شانه حرکت دادن در راه رفتن؛ ٣) غلتیدن بر پهلو.

شانی: ١) شانەی سەر؛ ٢) نیشان، بەڵگە [ف] ١) شانهٔ سر؛ ٢) دلیل، مدرك.

شانی‌دان: نیشان دان، خستنەبەرچاو [ف] نشان دادن.

شانیك: بەڵگە، شانی [ف] دلیل، مدرك.

شانی کەباب: شامی کەباب [ف] شامی کباب.

شانین: ١) تووڕدان؛ ٢) ڕاژاندن [ف] ١) پرت کردن؛ ٢) جنبانیدن.

شاو: شیوەڵە، دۆڵی بووچك [ف] درّهٔ کوچك.

شاواز: شاباز [ف] نگا: شاباز.

شاواش: شاباش [ف] نگا: شاباش.

شاوان: زەوینی بەردەڵان [ف] سنگلاخ.

شاوانە: شابانە [ف] گیاه شابانك.

شاوانی: دڵخۆشی، شادومانی [ف] شادمانی.

شاوانێ: ناوی گوندێکە لەلای شنۆ ف نام دهی است.

شاور: ۱) فیتو، فیتکە بەدەم، فیقەکێشان؛ ۲) هەرئامرازێکی موسیقی کە پفی پێدا دەکەن. *وەك بلوروزورناو...* ف ۱) سوت زدن؛ ۲) ساز بادی.

شاوڵ: شاقولی بەنا ف شاقول.

شاووت: جۆرێ ماسی، سورە ماسی ف نوعی ماهی.

شاوە: شاف، شاڤەشین ف نگا: شاف.

شاوەت: ئاوی پشت، ئاوێ کە لە رەحەت بوندا دەرژێ ف آب پشت، منی.

شاوەشینە: شاف، شاڤەشین ف نگا: شاف.

شاوەلە: ناوی گوندێکە لە کوردستانی موکوریان ف نام دهی است.

شاوی: دز، کەسێ کە کاری دزی کردنە ف دُزد.

شاوێژ: شاڤێژ ف کودن.

شاه: پاڵشا ف شاه.

شاهانە: ۱) وەك پاڵشایان؛ ۲) شت یان کاری هەرە باش ف ۱) شاهانە؛ ۲) درخور شاهان.

شاهگێلە: مرۆچەی درشت، میروەعەجەمانە ف مورچهٔ درشت.

شاهۆ: ۱) شاف، شاوە؛ ۲) ناوی چیایەکە لە کوردستان؛ ۳) ناوی پیاوانە ف ۱) نگا: شاف؛ ۲) نام کوهی در کردستان؛ ۳) نام مردانه.

شاهەنشا: پاڵشای پاڵشایان ف شاهنشاه.

شاهەنگ: دایکی مێشە نگوینان ف ملکه زنبور عسل.

شاهی: ۱) پاڵشایەتی؛ ۲) زەماوەند؛ ۳) پارەی هەرە کەمی سکەی ئێران ف ۱) پادشـاهی؛ ۲) جشن و سرور عروسی؛ ۳) کوچکترین واحد پول ایران.

شاهیك: بریقەدار، بەتروسکە ف درخشان.

شاهـێن: ۱) داری درێژی تەرازو کە تاتـەرازوی لێ قایم کراون؛ ۲) زوانـەی تەرازو؛ ۳) مەلێکی ڕاوکـەرە ف ۱) شاهین ترازو؛ ۲) زبانهٔ ترازو؛ ۳) شاهین پرندهٔ شکاری معروف.

شاهینـە: ۱) خۆشی‌و شادی؛ ۲) ژنی‌شا، شاژن ف ۱) شادمـانی؛ ۲) ملکه، شاهبانو.

شاهینەت: شایی، بەزم‌و هەرای زەماوەند ف جشن عروسی.

شایار: شالیار ف ندیم شاه.

شایان: ۱) لایق، هێژا؛ ۲) چەند شا ف ۱) شایان، سزاوار؛ ۲) شاهان.

شایانە: ۱) شادیانە؛ ۲) شاهانە ف ۱) نگا: شادیانە؛ ۲) نگا: شاهانە.

شایستە: ۱) لایق؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) شایستە؛ ۲) نام زنانە.

شایسە: شایستە، لایق ف شایستە.

شایك: ساف، حولی، لوس، بێ گرێ‌وگنج ف صاف.

شایلۆغـان: بەزم‌و هەرای زەمـاوەند بە دەهۆڵ‌و زوڕنا ف جشن عروسی همراه دهل و سرنا.

شایلەخان: شایلۆغان ف نگا: شایلۆغان.

شایلەغان: شایلۆغان ف نگا: شایلۆغان.

شاینە: شادانە ف گیاه شاهدانە.

شاینەشەکێ: جۆرێ رەقس‌و سەما ف نوعی رقص گروهی.

شایەت: ۱) شادە، ئاگادار لە ڕوداو؛ ۲) رەنگـە، وێدەچێ، دوورنیە ف ۱) گواه؛ ۲) ممکن است، شاید.

شایەتا: رەنگە، وێدەچێ ف شاید.

شایەتی: ۱) شادە، خەبەرداری لە ڕوداو؛ ۲) پاتشایەتی ف ۱) گواهی؛ ۲) پادشاهی.

شایەتی‌دان: شادەدان، خەبەردان لە ڕوداو ف گواهی دادن.

شایەد: شایەت ف نگا: شایەت.

شایەدا: شایەتا ف شاید.

شایەدی: شادە، شایەتی ف گواهی.

شایەدی‌دان: شایەتی‌دان، شادەدان ف گواهی دادن.

شایەر: ۱) خۆوێژ، شاعری نەخوێندەوار؛ ۲) شاعر؛ ۳) گورانی بێژ ف ۱) شاعر درس نخوانده؛ ۲) شاعر؛ ۳) ترانەخوان.

شایەن: ۱) شاهێنی تەرازو؛ ۲) شیاوی، هێژایی ف ۱) شاهین ترازو؛ ۲) لیاقت.

شایی: شاهی ف نگا: شاهی.

شایی‌بەخۆبون: بە حاڵی خۆ کەیف سازبون ف بە وضع خود شاد بودن.

شایی‌پێ‌بون: بە شتێ دڵخۆش بون ف بەچیزی دلخوش داشتن.

شاییش: خەم، کەسەر، کول ف غم.

شایی‌کەر: بەشدار لە زەماوەندا ف شرکت کننده در جشن عروسی.

شایێن: شاهێنی تەرازو ف شاهین ترازو.

شب: چون، وەك، وێنە ف مانند.

شباك: سەرپۆشی بەپەنجەرەی سەر گۆڕی پیاوچاکان ف شبکهٔ مزار، ضریح.

شباندن: ناسینەوە، دیتن‌و کەوتنەوە بیر ف بازشناختن، دیدن و بە یاد آوردن.

شبتی: شفتی، زەبەژ، جەبەش، شوتی، هەنی، ژەبەش ف هندوانە.

شبی: وەکو، لەرەنگی ف همانند.

شپ: خشە، دەنگی وێك کەوتنی شتی وشك وەك پوش‌و بەرگی نوێ ف صدای بهم ساییدن خشك، خش خش.

شپرزە: ۱) پەرژو بڵاو؛ ۲) حاڵ پەرێشان ف ۱) پراکندە؛ ۲) پریشان حال.

شپرزیاگ: ۱) بڵاوبوگ، تێکەڵ‌و پێکەڵ؛ ۲) لێ شێوان‌و پەرێشان بون ف ۱) پراکندە و نامرتّب شدن؛ ۲) پریشان حال شدن.

شپڕێو: شپرزە ف نگا: شپرزە.

شپك: خێشك ف مالهٔ شخم صاف کن.

شپل: ساوای تازەزاو ف نوزاد.

شپنە: ۱) بنەبڕ، لەبنەهاتن؛ ۲) شپك، خێشك ف ۱) ریشەکن؛ ۲) مالهٔ شخم صاف کن.

شپەستە: راواندنی نە خۆش، قسە پەڕاندن ف هذیان گفتن.

شپەشپ: خشەخش ف خش‌خش.

شپی: ڕێژنە، رەهێڵە ف رگبار تند باران.

شپین: دادانی ڕێژنەی باران ف بارش رگبار باران.

شت: ۱) تشت، چشت؛ ۲) بەئاو خاوێنی کردەوە: (دەستی خۆم **شت**)؛ ۳) موی راستو لول نەخواردو ف ۱) چیز، شیء؛ ۲) ماضی شستن؛ ۳) موی صاف و بدون پیچش.

شتاق: هیچ یەك ف هیچکدام.

شتانێ: سنجوق بازی ف نگا: سنجوق بازی.

شتران: شاخەشینکە ف نگا: شاخەشینکە.

شتراو: بەئاو خاوێنەوە کراو ف شُستە.

شترمر: باڵدارێکی زۆر زەلامە وەك مامر دەچێ پێرەوەو ناتوانێ بفرێ ف شترمرغ.

شترنج: سەترنج ف شطرنج.

شتری: رێزە گوڵینگەی سەری ژنان، گێل گێلە ف صف منگولهٔ زینتی سر زنان.

شتل: گیاو دارێ بەدەست دەچەقێندرێ ف نشا.

شتڵ: شتل ف نشا.

شتلاندن: چەقاندنی شتل ف نشاندن نشا.

شتڵجار: زەوی کە شتڵی تێدا چێندراوە ف نشازار.

شتلین: دەزەوی چەقین ف بەزمین فرو شدن.

شتم: ۱) تشتی من؛ ۲) بەئاو خاوێنم کردەوە ف ۱) اشیاء من؛ ۲) شستم.

شتمەك: جلو کەل وپەل ف رخت و اثاث.

شتن: ۱) بەئاو خاوێن کردنەوە؛ ۲) برێتی لە سەرکۆنەو جوێن پیدان؛ ۳) تشتی ئێمە ف ۱) شستن؛ ۲) کنایە از سرزنش کردن و دشنام دادن؛ ۳) اشیاء ما.

شتنەوە: ۱) شتنی دانەوێڵە؛ ۲) برێتی لە لۆمەو جوێن پێدان؛ ۳) دوبارە شتن ف ۱) شستن حبوبات؛ ۲) کنایە از سرکوفت؛ ۳) دوبارە شستن.

شتــو: ۱) جۆرێ هەرمێ؛ ۲) بەئاو خاوێنەوە کراو؛ ۳) ئێوە شتتان ف ۱) نوعی گلابی؛ ۲) شستە؛ ۳) شماشستید.

شتۆ: ۱) وشەی دنەدانی سەگ بۆ شەڕ؛ ۲) چلۆن؟ چۆن؟ ف ۱) کلمهٔ تحریك سگ برای جنگ؛ ۲) چطور؟ چگونە؟.

شتوشۆ: باڵاو، جل شوتن ف شست و شوی، رختشویی.

شتوشۆدەرێنان: بەجوێن ئابڕو بردن ف با دشنام آبرو بردن.

شتوُف: زەنگەتەترێ، تلیسك ف خوشهٔ کوچك انگور، تلسك.

شتوك: ئاوی لە دۆ تکاوی کوڵێندراو کە دەرمانی ئاوانگازە ف آب چکیدە از دوغ جوشیدە کە دوای آفتابزدگی است.

شتوکە: چشتی چکۆلە ف چیز کوچك، چیزك.

شتومەك: شتمەکە ف لباس و اثاث.

شتەو: شتۆ ف نگا: شتۆ.

شتی: ۱) جەبەش، زەبەش، شوُتی، شفتی، شمتی، هەنی، ژەبەژ؛ ۲) بە ئاو خاوێنی کردەوە؛ ۳) وەکو، وێنەی، شبی ف ۱) هندوانە؛ ۲) شُست؛ ۳) مانند.

شتیار: بێ پێخەف، بێ سەرنناز: (ئەزو لۆ **شتیار** نفستم) ف آسمان جُل.

شتیکانێ: ئەوە چیە، مەتەڵۆکە ف چیستان، معمّا.

شتین: چکوُس، رژد، رەزیل، دەس قوُچاو، پیسکە ف خسیس.

شحنە: داروغە ف شحنە.

شخاب: مەتکەو، کونکەرە، شخاف ف متّە.

شخـاتـە: زلـوُکـەی سەر بەدەرمان بۆ ئاگر پێ کردن، کرمیت، گۆگرد، شەمچە ف کبریت.

شخارتە: شخاتە ف کبریت.

شخاف: شخاب، مەتکەو ف متّە.

شخب: خوشەی شیر کە دەیرێژنە ناو دەفرەوە ف صدای شیر کە در ظرف ریزند.

شخت: زەرگی دەروێشان ف سیخ دراویش.

شختە: سەرمای پاییز کە زەرعات سیس دەکا ف سرمای نابهنگام پاییز.

شخرە: بارەگیای یەکسەری ف بار یك ستور از گیاە.

شخــرەکێش: داری بن بارەگیا کە سەرپشتی بارەبـەری دەخـەن ف چوبهای زیر بار گیاە بر پشت باربر.

شخل: بەسەریەکا هاتن، لەسەر یەك کەڵەك ف برهم انباشتگی.

شخلی: بەسەریەکا هاتو، کەڵەك بوُگ ف برهم انباشتە.

شخلین: شخل ف برهم انباشتگی.

شخۆ: ژخۆ ف نگا: ژخۆ.

شخەڵ: ۱) ئەشخەڵ، دەوەن جاڕ؛ ۲) خیزەڵان؛ ۳) بێشەی دەم ڕۆُبار؛ ۴) شێخەڵ ف ۱) زمین پر بوتهٔ درخت؛ ۲) شنزار؛ ۳) بیشهٔ انبوە کنار رود؛ ۴) هرس درخت.

شْد: بەستن ف بستن.

شداندن: توند بەستن ف تُند بستن.

شڕ: ۱) بەرگی دڕاو؛ ۲) پەشێو، پەڕیشان، بێ سەرو بەر: (حاڵم **شڕە**)؛ ۳) جرت، زڕت ف ۱) لباس کهنە پارە؛ ۲) پریشان و آشفتە؛ ۳) شیشکی.

شرپ: دەنگی دەئاو کەوتنی شتی سەنگین ف صدای در آب افتادن سنگین.

شرت: ۱) نادیار، گوم: (**شرت** و گوم بوە)؛ ۲) دەوەنێکە لقەکانی دەکەنە گەسـك؛ ۳) چەڵغو، چەرغو ف ۱) ناپیدا؛ ۲) درختچەای است؛ ۳) جاروی ترکەای.

شرتا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شرتك: خەڵفەمێو ف جوانهٔ تاك.

شرتـۆپ: دەنگی بەزەمیندا کەوتنی نەرمی سەنگین ف صدای افتـادن سنگین نرم.

شرتوشۆدەرێنان: شتوشۆدەرێنان ف رسوا کردن، با دشنام آبرو بردن.

شرتوشۆڵێ بڕین: شرت و شۆدەرێنان ف رسوا کردن، با دشنام آبرو بردن.

شرتوگوم: نادیارو ون ف ناپیدا، گم.

شرتی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

شرد: شتی، بەئاو خاوێنی کردەوە: (جلەکانی **شرد**) [ف] ماضی شستن.

شردان: گۆشتی ئیشك کراو بۆ زستان [ف] گوشت خشکیده برای زمستان.

شردن: شتن [ف] شستن.

شردنەوە: شتنەوە [ف] نگا: شتنەوە.

شردو: بەئاو خاوێنەوە کراو [ف] شسته.

شرژاو: پێ کەوتو، لایق [ف] سزاوار.

شرش: پەمۆی پێچراوی گلۆلە کراو، کەلوە پەمۆ [ف] غنده، غوزه پنبه.

شڕشڕ: ١) دەنگی ڕژانی ئاو؛ ٢) زۆر کۆن و دڕاو: (جلەکانی **شڕشڕن**) [ف] ١) شرشر آب؛ ٢) بسیار کهنه و ژنده.

شرقە: قرمە، ڕەشۆکی، جۆرێ تفەنگی ڕاو [ف] نوعی تفنگ شکاری.

شرك: ١) پلۆسك، لۆساوك، لۆس؛ ٢) شتری [ف] ١) ناودان؛ ٢) نگا: شتری.

شرکاك: مەلێکە لە کۆتر پچوکتر و گۆشت ناخۆش [ف] پرنده‌ای کوچکتر از کبوتر و بدگوشت.

شرماپ: زلله، شەپلاغە، شەقام [ف] سیلی.

شڕمبڕم: قسەی بێ تام و بێ مانا [ف] سخن یاوه و مفت.

شرن: ١) شفـرە، ددانی زەقی یەکانە؛ ٢) شرماپ [ف] ١) دندان برآمدهٔ گراز؛ ٢) سیلی.

شرنـاو: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شرنگ: دەنگی کەوتنی شتی قورس [ف] صدای افتادن جسم سنگین.

شرنگە: ١) دەنگی لێك دانی شیر و خەنجەر؛ ٢) شەلین؛ ٣) شنگڵ، بزاو [ف] ١) چکاچك سلاح سرد؛ ٢) لنگیدن؛ ٣) نگا: شنگڵ.

شڕۆ: لێکدانەوەی خەون [ف] تعبیر خواب.

شڕودڕ: ١) لەت لەت و پارچــە پارچــە، زۆر دڕاو؛ ٢) بریتــی لە مرۆی بێ‌حەیاو زمان پیس [ف] ١) پاره‌پاره شده؛ ٢) کنایه از آدم بدزبان و ستیزه جو.

شڕوشاتاڵ: خرت و پرت [ف] خرت و پرت.

شڕوشیتاڵ: زۆر دڕاو [ف] کهنه پاره و فرسوده.

شڕوشیواڵ: شڕوشیتاڵ [ف] کهنه پاره و فرسوده.

شڕۆقە: شڕۆ [ف] تعبیر خواب.

شڕۆقە کەر: لێکدەرەوەی خەون [ف] معبّر خواب.

شڕۆکەر: شڕۆقەکەر [ف] معبّر خواب.

شروەهەلاڵێ: گولێکە [ف] گلی است.

شڕە: ١) کەلەپوور، میرات؛ ٢) کەل پەل، جلك؛ ٣) ناومال؛ ٤) بێ‌نرخ؛ ٥) جلکی دڕاو [ف] ١) مرده‌ریگ، ماتــرك؛ ٢) البســه؛ ٣) اثــاثیه؛ ٤) بی‌ارزش؛ ٥) لت‌وپار.

شڕها: وشەیەکە بۆ گاڵتە پێ کردن، تەحا، تڕحێو [ف] کلمهٔ تمسخر.

شڕهاو: شڕها [ف] کلمهٔ تمسخر.

شڕەخۆر: سیرمەخۆر [ف] دله دزد.

شڕەق: درز، قەڵش [ف] ترك، درز.

شڕەقیان: درزبردن، قەڵش‌بردن [ف] ترك برداشتن.

شڕەگر: میراتگر [ف] وارث.

شڕەوبـڕە: ١) کۆتـاڵی جلك؛ ٢) خرت و پرتی ناو ماڵ [ف] ١) پارچه و لباس؛ ٢) خرت و پرت، اثاثیه.

شڕەوپڕە: جلکی کۆنەو دڕاو [ف] لباسهای مندرس.

شڕەوشیتاڵ: شڕ و شیتاڵ [ف] لباسهای کهنه و فرسوده.

شڕەومڕە: شڕەو بڕە [ف] نگا: شڕەو بڕە.

شرێ: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شریت: بەنی چەند لۆی لێك بادراو، گشتەك [ف] رشتهٔ تابیده.

شریتە: زنجیرە [ف] زنجیره.

شریخ: دەنگی زۆر توندو لەپڕ وەك دەنگی هەور، گرمە [ف] صدای رعدآسا.

شریخاندن: گرماندن [ف] غرّش تند و شدید.

شریخانن: شریخاندن [ف] غرّش تند و شدید.

شریخە: شریخ [ف] صدای رعدآسا.

شریخەشریخ: گرمەی بەشوێن یەکا [ف] غرّش پیاپی.

شریژ: ئەسریلك، چرێش، سریش [ف] سریش.

شرێس: چرێش، شرێش، ئەستریلك [ف] سریش.

شریفا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شریق: شریخ [ف] نگا: شریخ.

شریقە: شریخە [ف] نگا: شریخه.

شریمـك: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شرین: دژی تاڵ [ف] مزهٔ شیرین.

شڕین: دەنگی داڕژانی ئاو [ف] شرشر آب.

شرینقە: ئاودوزەك، دەرزی دەرمان دە لەش کردن [ف] سرنگ.

شریك: ١) ئاواڵ، هاوڕێ؛ ٢) هاوبەش [ف] ١) همراه، دوست؛ ٢) شریك.

شریە: تەنکەبەزی ژێر پێست [ف] لایهٔ پیه زیر پوست.

شژ: ١) بەردی سوکەڵەی ناسك و تورت، شاخە شینکە؛ ٢) کێم و زوخ؛ ٣) ڕاو، شکار [ف] ١) سنگ متخلخل زودشکن؛ ٢) چرك زخم؛ ٣) شکار.

شژڕێژ: سەربانێ کە ورکە بەردی ناسکی لە سەر ڕۆ کراوەو تەپاوە [ف] بام پوشیده از سنگ ریزهٔ نازك و ترد.

شست: ١) سست؛ ٢) شتن [ف] ١) سست؛ ٢) شُستن.

شستوشۆ: شتوشۆ، بالاو [ف] رختشویی.

شش: شاردنـەوە لە زمـانی منـداڵانـەدا: (مێوژت دەدەمێ **ششی** کە با نەیبینن) [ف] نهفتن در زبان بچگانه.

ششـت: ١) شت، تشـت، ئەشـت، چشت؛ ٢) رابــردوی شتن: (جلم **ششت**) [ف] ١) چیز، شیء؛ ٢) ماضی شستن.

ششتن: شتن [ف] شستن.

ششتنەوە: شتنەوە [ف] نگا: شتنەوە.

ششتو: ۱) شردو، بەئاو خاوێن کراو؛ ۲) شتو ف ۱) شسته؛ ۲) شستید.

شعوٗر: ئاوەز، هۆش ف احساس، عقل، شعور.

شعەفی: جۆرێ ترێ رەشکە ف نوعی انگور سیاه.

شغاب: سمە، سمبە، مەتکەو ف متّه.

شغارتە: شخارتە، شخاتە ف کبریت.

شفا: چابوٗنەوە لە نە خۆشی ف شفا.

شفات: تکابۆ کردن لە رۆژی سەلاّ ف شفاعت در روز قیامت.

شفت: دۆشینی شیر ف دوشیدن شیر.

شفتە: ۱) شامی کەباب؛ ۲) حەڕی خۆش نەکراو؛ ۳) قسلاّو؛ ۴) موی بەشانەنەکراو؛ ۵) زارۆ لە بێشکە دەرهێنان؛ ۶) یەکەمجار موٗ لە سەری زارۆ هەڵپاچین ف ۱) شامی کباب؛ ۲) گِل قوام نگرفته؛ ۳) آهك سرشته؛ ۴) موی آشفته؛ ۵) بچه را از گهواره بیرون آوردن؛ ۶) نخست بار موی سر بچه را قیچی کردن.

شفتەزێ: ژنێ کە زۆر زگ‌وزا دەکا ف زنی که زیاد زایمان کند.

شفتەژە: زکپڕێ کە منالّی شیرەخۆرەی هەبێ ف حامله‌ای که بچهٔ شیرخواره دارد.

شفتەژێ: شفتەژە ف نگا: شفتەژە.

شفتی: جەبەش، زەبەش، هەنی، شوٗتی ف هندوانه.

شفتی تاڵك: کاڵەکەمارانە، گوژاڵك ف هندوانهٔ ابوجهل.

شفتی تاڵە: شفتی تاڵك ف هندوانهٔ ابوجهل.

شفتیك: ۱) قەڵەمە لێدان؛ ۲) هەڵبەرتاوتن ف ۱) قلمه‌زدن؛ ۲) هَرَس کردن.

شفتێل: ۱) توٗڵی باریك‌و چیرٚ کە بۆ سەبەتەچنین باشە ف ترکهٔ نازك و نرم برای سبد بافی.

شفحەڵە: بەری داری کفر ف ثمر درختچه‌ایست.

شفرە: ۱) بڕەی بەراز، شرن؛ ۲) ئاسنێکی دەسکداری دەمپانی تیژە بۆ چەرم بڕین؛ ۳) درەوشەی کەتیرەکەران کە لە لاسکی گوێنی دەدەن؛ ۴) ئەندازەی بارێك لە گیاو کلۆش، شغرە؛ ۵) نەشتەری برینگەران ف ۱) دندان برجستهٔ گراز؛ ۲) شفرهٔ چرم بری؛ ۳) شفره‌ای که گون کتیرا را سوراخ کند؛ ۴) اندازهٔ باریك ستور از گیاه و ساقهٔ غلّه؛ ۵) نیشتر جرّاحی.

شفسك: چەقالەکێویلە ف چغالهٔ کوهی.

شڤ: ۱) توٗڵ؛ ۲) نەواڵ، دۆڵی زۆر پچوٗك لە چیا؛ ۳) سەربەرەژێر؛ ۴) ئێکەم کوڵانی دۆشاو ف ۱) ترکهٔ نازك؛ ۲) درهٔ کوچك؛ ۳) نشیب؛ ۴) اوّلین جوشیدهٔ شیرهٔ انگور.

شڤار: ۱) ساوار؛ ۲) درێژو بڵند ف ۱) بلغور؛ ۲) بلند طویل.

شڤارۆك: زبارەی ساوارکوتان ف بلغور کوبی گروهی.

شڤارە: بڵند باڵای ناقوڵا ف دراز قدّ بد قواره.

شڤارێ: ڕچە، ڕێچکە ف راه باریك مالرو.

شڤان: ئاگاداری ئاژەڵ ف چوپان.

شڤان خاپێن: مەلێکی پچوٗکی بۆرەلۆکەیە لە پاساری گەورەتر ف پرندهٔ شبان فریبك.

شڤاندیلکە: مەلیچك ف گنجشك.

شڤانکوژ: شڤان خاپێن ف شبان فریبك.

شڤتاندن: لەسەرەوە بۆ خوار دادڕاندن ف از بالا به پایین پاره کردن.

شڤر: جۆرێ کەڵە کێوی ف نوعی بز کوهی.

شڤژ: شژ، شاخە شینکە ف نگا: شاخه‌شینکه.

شڤشینك: دارێ کە گەڵا ناوەرێنێ ف درختی که خزان ندارد.

شڤك: توٗڵ، شڤك ف ترکهٔ نازك.

شڤن: بزنەکێوی ف بز کوهی.

شڤنە: خێشك ف شخم صاف کن.

شڤەرێ: ڕێچکە، باریکەڕێ ف راه‌مالرو.

شڤیلە: شڤارێ ف باریکه راه.

شقارتە: شخاتە ف کبریت.

شقاقی: نەخۆشی سمی وڵاخە بەرزە ف بیماری سم دام.

شقاڵتە: شخاتە ف کبریت.

شقشق: ۱) ئاوازی خوێندنی مەل؛ ۲) جریوەی چیشکە ف ۱) صدای مرغان؛ ۲) جیك جیك گنجشك.

شقڵ: مۆری دارین بۆ نیشانە کردنی خەرمان ف مهر چوبین خرمن نشانه کردن.

شقڵە: خەستە و نەخۆش ف خسته و بیمار.

شقوٗق: جۆرێ هەرمێ کێویلە ف نوعی گلابی وحشی.

شقین: گرمە کردنی هەور ف صدای رعد.

شك: دودڵی، دڕدۆنگی ف شك.

شکات: دادبردنەبەر، گازندە، گلەیی ف شکایت.

شکار: ۱) ڕاو، نچیر؛ ۲) کەڵەکەبەرد؛ ۳) بەردەڵان ف ۱) شکار؛ ۲) تودهٔ سنگ؛ ۳) زمین سنگلاخ.

شکارتە: چاندن بۆ هەژاران بە خێر ف زرع و کشت برای فقرا بصورت احسان.

شکارتەکێڵ: زەوی کە بە شکارتە داچێنراوە ف زمین کشت شده برای فقرا.

شکارگە: جێڕاو، ڕاوگە ف شکارگاه.

شکاك: هۆزێکە لە کوردستان ف عشیره‌ای در کردستان.

شکان: ۱) وردبوٗن، لەت‌بوٗن؛ ۲) ڕاکردن لە شەڕ؛ ۳) هەڵوەشانی ڕۆژوٗ، هەڵوەشانی دەسنوێژ؛ ۴) هاتنە خواری نرخ؛ ۵) لە قەدرو حورمەت کەوتن ف ۱) شکسته شدن؛ ۲) هزیمت؛ ۳) باطل شدن روزه و دست نماز؛ ۴) پایین آمدن نرخ؛ ۵) از قدر و منزلت کاسته شدن.

شکاندن: ۱) وردو لەت کردن؛ ۲) هەرزان کردنی نرخ؛ ۳) ڕاونانی دوژمن ف ۱) شکستن؛ ۲) پایین آوردن نرخ؛ ۳) هزیمت دادن دشمن.

شکاندنەوە: ۱) لکەدار داشکاندن؛ ۲) دەست کردن بە گەڵالێکردنەوەی توٗتن؛ ۳) منالّ فێرە کارکردن؛ ۴) خەجاڵەت کردن؛ ۵) چای لە چادان تێکردن‌و دە چادان کردنەوە؛ ۶) بن کوڵ کردن و گڵ وە سەرلا سکدانی شیناوەرد؛ ۷) دوبارە شکاندن؛ ۸) گێڕانەوەی کەروێشك لەغاردا ف ۱) شاخه از درخت شکستن؛ ۲) برگ از توتون چیدن؛ ۳) کار به بچه

یاددادن؛ ۴) خجلت دادن، شرمنده کردن؛ ۵) چای ریختن و باز در قوری کردن؛ ۶) خوابانیدن ساقهٔ بوته‌های پالیزی در خاک؛ ۷) دوباره شکستن؛ ۸) برگرداندن خرگوش در دو.

شکانن: شکاندن ف نگا: شکاندن.

شکاننەوە: شکاندنەوە ف نگا: شکاندنەوە.

شکـانەوە: ۱) داهاتنی لك؛ ۲) لێکردنەوەی گەڵاتوتن؛ ۳) خەجاڵەت بوُن؛ ۴) کەم‌کردن ف ۱) خمیدن شاخه رو به زمین؛ ۲) چیدن برگ توتون؛ ۳) خجل شدن؛ ۴) کاستن.

شکـاو: ۱) لەت‌بوُگ؛ ۲) لەشکـری راکـردو؛ ۳) هەرزان بوُگ ف ۱) شکسته؛ ۲) هزیمت یافته؛ ۳) ارزان شده.

شکاوای: هەڵکەندن ف کَندن.

شکر: سپاس ف شُکر.

شکرۆ: ناوی پیاوانە ف نام مردانه.

شکری: ناوی پیاوانەو ژنانە ف نام مردانه و زنانه.

شکس: شکان ف نگا: شکان.

شکست: شکان ف نگا: شکان.

شکستۆك: لەشکان نزیك، کەل‌وپەلێ کە لەوانەیە بشکێ ف شکستنی.

شکستە: ۱) لەشکری ڕاکردو؛ ۲) جۆرێ خەت؛ ۳) خەربشتەی خانو ف ۱) لشکر شکست خورده؛ ۲) خط شکسته؛ ۳) طاق گنبدی شکل.

شکستی: کەم کردن، لەکەمی‌دان: (ئەمساڵ **شکستیم** هێناوە) ف کاستی.

شکل: ۱) بیچم، بەچك، تەرح، سیما؛ ۲) وێنە، ڕەسم ف ۱) قیافه؛ ۲) عکس، رسم.

شکڵ: شکل ف نگا: شکل.

شکل کێش: وێنەگر، وێنەکێش ف عکّاس، صورت‌گر.

شکڵ کێش: شکل کێش ف نگا: شکل کێش.

شکلنوُس: ڕوُنوُسی، لەبەرنوُسینەوە ف رونویسی.

شکنا: مەبەست، دۆز ف مقصود، مرام.

شکۆ: پایەبەرزی، جەلال، گەورەیی ف شکوه، عظمت.

شکۆفە: گوڵی دار ف شکوفهٔ درخت.

شکـۆفیانـەوە: ۱) گوڵ دەرکردنی دار؛ ۲) ئاهەك وەختێ ئاوی بەسەرا ئەکەن ف ۱) شکوفه‌زدن؛ ۲) آهك وقتی که بر آن آب ریزند.

شکۆك: جۆرێ هەمرۆ ف نوعی گلابی.

شکۆکە: کرۆسك، هەرمێ کێویلە ف نوعی گلابی جنگلی.

شکولك: تیخوڵ، تویکڵ، تێکوڵ ف پوسته، قشر.

شکە: بەچکە بەرازی دوساڵە ف بچّه خوك دوساله.

شکەبەرد: ئیشکەکەڵەك ف بنا از سنگ بدون گل.

شکەس: شکست، شکان ف شکست.

شکەست: شکست، شکان ف شکست.

شکەستن: شکاندن ف شکستن.

شکەستی: شکاو ف نگا: شکاو.

شکەفت: ئەشکەوت ف غار.

شکـەفتـامـەمێ: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شکەفتێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شکەڤ: تەبەق، سینی لە دار ف طبق چوبین.

شکەڤا: ۱) نانی تیری و ناسك؛ ۲) هەرشتێ لەبەرناسکی زو هەڵبوەرێ ف ۱) نان لواش؛ ۲) هر چیز تُرد و نازك.

شکەڤك: ۱) بادی دارین؛ ۲) تەشتی دارین ف ۱) ظرف چوبین؛ ۲) تشت چوبین.

شکەلك: لەتەسواڵەت ف پاره سفال.

شکەناندن: شکاندن ف نگا: شکاندن.

شکەو: دەفری لە سواڵەت، ئەشکەو ف ظرف سفالین.

شکەولەت: شکاوی دەفری سواڵەت، ئەشکەولەت ف شکستهٔ ظرف سفالین.

شکیاگ: شکاو ف نگا: شکاو.

شکیان: شکان ف نگا: شکان.

شکیانەوە: شکانەوە ف نگا: شکانەوە.

شکیاو: شکاو ف نگا: شکاو.

شکێر: ۱) کەلێنـەبەردی فرەوان لە کێو؛ ۲) سەری شاخ ف ۱) شکاف فراخ در کوه سنگی؛ ۲) قلّهٔ کوه سنگی.

شکینا: شکاندی ف شکست، ماضی شکستن.

شکیناندن: شکاندن ف شکستن.

شگۆفە: شکۆفە ف شکوفه.

شل: ۱) سست؛ ۲) تەڕ؛ ۳) تراو؛ ۴) کوتـانی زۆر بۆ شتی نمدار: (**شل** بیکـوتەو لەسەر برینە کەی دانێ، **شل‌شل** کوتایانم)؛ ۵) گەورەتر لە ئەنـدازە: (بەپام **شلە**) ف ۱) سست؛ ۲) خیس؛ ۳) آبکی؛ ۴) بسیار کوبیدن چیز نمدار؛ ۵) گشادتر از اندازهٔ لازم.

شڵ: ۱) سوُری کاڵی پنۆك پنۆك: (گای **شڵ**)؛ ۲) بەڵەکی سوُر و سپی ف ۱) قرمز مات و روشن با خالهای سفید؛ ۲) ابلق سرخ و سفید.

شڵاپ: دەنگی ئاو کە شتێکی تێ دەکەوێ ف صدای آب که چیزی در آن افتد.

شڵاڵ: ڕیزە دروُمان لە سەرەوە ف زنجیرهٔ بخیهٔ پدیدار، شلالدوزی.

شڵاڵە: شیرازەی کتێب ف شیرازهٔ کتاب.

شڵانە: زەردالو، قەیسی ف زردالو.

شڵانە کوت: لەتکەقەیسی، قەیسی وشك ف برگه زردالو.

شڵانی: شڵانە ف زردالو.

شلبوُن: ۱) سست بوُن؛ ۲) ماندوُ بوُن؛ ۳) تەڕبوُن ف ۱) سست شدن؛ ۲) خسته شدن؛ ۳) خیس شدن.

شلبـوُنەوە: ۱) لە پێچ خاوبوُنەوە؛ ۲) لەتیریەوە تراوبوُن ف ۱) از پیچ خوردن برگشتن؛ ۲) از غلظت به آبکی تبدیل شدن.

شلّپ: ۱) شڵاپ؛ ۲) پڕی دەست لە ئاو: (**شلّپێ** بە دەم‌و چاوت دادە) ف

۱) نگا: شڵاپ؛ ۲) پر یك مشت آب.

شڵپاو: ۱) چڵپاو؛ ۲) پێل، شەپۆل [ف] ۱) گل‌ولای؛ ۲) موج.

شڵپوکوت: دەنگی دارکاری کردن [ف] صدای کتك کاری.

شڵپە: ۱) دەنگی کەوتنی نەرمی سەنگین بە زەویدا؛ ۲) دەنگی کەوتنەناو ئاو؛ ۳) برێتی لە پلاوی زۆر چەور [ف] ۱) صدای افتـادن نرم سنگین بر زمین؛ ۲) صدای در آب افتادن؛ ۳) کنایە از پلو بسیار چرب.

شڵپەشڵپ: دەنگی شڵپەی زۆر [ف] «شڵپە»ی پیاپی.

شڵتاخ: تەشقەڵە، دەبە، گەڕ [ف] شلتاق.

شڵتاغ: شڵتاخ [ف] شلتاق.

شڵتاق: شڵتاخ [ف] شلتاق.

شڵخە: ۱) پوُرە مێشەنگوین؛ ۲) شخڵ [ف] ۱) نسل نوین زنبور عسل؛ ۲) تراکم.

شڵدمشڵدم: دەنگی تەشك و داوێنی تەڕ [ف] صدای دامان خیس.

شلشـل: ۱) نەرمـەنـەرمـە: (**شلشل** بم شێلە بە پەنجەکانت)؛ ۲) زۆر: (**شلشل** کوتایانم) [ف] ۱) آهستە آهستە؛ ۲) هرچە زیاد.

شڵغە: پوُرە، شڵخە [ف] نسل نوین زنبور عسل.

شلف: ۱) تیژایی دەمی تیخ‌و نوُکی ڕم؛ ۲) شفرەی بەراز [ف] ۱) لبۀ تیز تیغ و سرنیزە؛ ۲) دندان برجستۀ گراز.

شڵفت: خوێری و بێکارە، پتنی [ف] هرزۀ بی‌عرضە.

شلفە: ۱) شڵغە؛ ۲) شفرەی بەراز [ف] ۱) نگا: شڵغە؛ ۲) دندان برجستۀ گراز.

شڵق: دەنگی ڕاژانی تراو لە دەفردا [ف] صدای جنبیدن آبکی در ظرف.

شڵقان: ڕاژانی تراو لە دەفردا [ف] جنبیدن و صدا دادن آبکی در ظرف.

شڵقاندن: ڕاژاندنی تراو لە دەفردا [ف] جنبانیدن آبکی در ظرف.

شڵقاو: تراوی لە دەفردا هەژێندراو [ف] آبکی در ظرف جنبانیدە.

شڵقـە: شڵق: (لاڵ بم نابینم لە چیاو کوێستـانان / **شڵقەی** مەشکەیان بەری بەیانان) «سەیفی قازی» [ف] نگا: شڵق.

شڵقەشڵق: شڵقەی زۆر [ف] «شڵقە»ی پیاپی.

شڵقیاگ: شڵقاو [ف] نگا: شڵقاو.

شلك: ۱) ناسك‌و تورت: (خەیاری **شلك**)؛ ۲) بان مەلاشو، پێشەسەر؛ ۳) سست و لەش گران [ف] ۱) نازك و ترد؛ ۲) آهیانە؛ ۳) سست و گران خیز.

شلکاك: شرکاك [ف] پرندە‌ای است.

شلکردن: ۱) تیر تراو کردن؛ ۲) لەدوُدانی هەودا: (گوریسی بۆ **شل** کە با بڕوا) [ف] ۱) غلیظ را آبکی کردن؛ ۲) شلُ کردن سر ریسمان.

شلکردنەوە: ۱) تیر تراو کردن؛ ۲) لە توُڕەیی خاوبوُنەوە [ف] ۱) غلیظ را آبکی کردن؛ ۲) از خشم برگشتن.

شلکوتی مەرگ: دارکاری زۆر سەخت [ف] کتك زدن جانانە.

شلکـە: ۱) گۆشتی نەرمی بێ ئێسـك لە ئەندامدا: (**شلکە** ڕان، **شلکە** گوێ)؛ ۲) تازەو ناسك‌و تورت، شلك؛ ۳) نەخۆشیەکی تاڕاڵە [ف] ۱) گوشت نرم در اندام؛ ۲) تازە و نازك و ترد؛ ۳) نوعی بیماری دام.

شلکی: ۱) نەرمی؛ ۲) نانی ساج [ف] ۱) نرمی؛ ۲) نوعی نان.

شلکێنە: ۱) هەویراوی تراو، ریتکە؛ ۲) جۆرێ چێشت؛ ۳) جۆرێ نانی چەور؛ ۴) جۆرێ کولێرەی بەهێلکەو زەردەچێوە [ف] ۱) خمیر آبکی؛ ۲) نوعی غذا؛ ۳) نوعی نان روغنی؛ ۴) نوعی نان گردە.

شلمـە: گیایەکە لەناو دەخڵدا دەڕوێ‌و زیانی بۆ دەخڵ هەیە [ف] گیاهی موذی است کە در گندمزار روید.

شلنگ: ترۆزی گەورە بۆ تۆم، کالیار [ف] خیارچنبر بزرگ.

شڵنـگ: تەکـان بەخۆدان، ڕاپەڕین لە کار، شنگل [ف] تکان بە خویش دادن، کار فوق‌العادە انجام دادن.

شلو: ئاوی نەساف، ئاوی لێڵ، شلوێ [ف] آب کدر.

شلۆپ: ۱) بەفر و باران، قوڕو چڵپاو؛ ۲) ریپۆقی چاو [ف] ۱) بارندگی و گل و لای؛ ۲) ژفك.

شلۆپە: شڵێوە، بارینی بەفروباران پێکەوە [ف] بارش برف و باران با هم.

شلویـەتیار: ۱) حۆل‌و گێژ؛ ۲) شێتـۆکە، دێوانە [ف] ۱) گیج و ابلە؛ ۲) خُل، دیوانە مانند.

شلوخە: بەندی کاڵە، بەنی کاڵەپێچ [ف] بند چارق.

شلۆر: ۱) شلنگ، ترۆزی زل؛ ۲) هەڵوچە قەیسی، حەمشین [ف] ۱) نگا: شلنگ؛ ۲) شلیل.

شل‌وشۆل: بێ‌تاقەت، بێ‌تابشت [ف] سست و بی‌تاب.

شل‌وشەوێق: ۱) کەسێ گوێ بە تەکوزی‌و ڕێك و پێکی نادا؛ ۲) سست لە کاردا [ف] ۱) نامرتّب؛ ۲) سست کار.

شل‌وشێواو: شل‌و شەوێق [ف] نگا: شل‌و شەوێق.

شڵوغ: شلوُق [ف] شلوغ.

شلۆقە: بارینی بەفرو باران پێکەوە [ف] بارش برف و باران با هم.

شلۆق: شلوُق: (بەکوردی پێت بڵێم حاڵت **شلۆقە** / دوای چی کەوتوی بەم گورگەلۆقە) «جەنابی مەلا» [ف] نگا: شلوُق.

شلوُق: ۱) پەرێشـان، بێ‌سەروبـەر؛ ۲) سسـت، ناپتـەو [ف] ۱) بی سروسامان؛ ۲) سست و نامحکم.

شلۆقبـوُن: ۱) پەرێشـان حاڵ بوُن؛ ۲) شێوانی وڵات، پشێوەو ئاژاوە: (دنیاکە **شلۆق بوە**) [ف] ۱) پریشان حال شدن؛ ۲) آشوب برپاشدن.

شلۆق کردن: ۱) شێوانـدن؛ ۲) هاروهـاجی کردن [ف] ۱) آشوب برپا کردن؛ ۲) شیطنت و شلوغ کردن.

شلۆقیان: پشێوێنی، ئاژاوە [ف] آشوب و بلوا.

شلۆقی کردن: شلوق کردن، هاروهاجی [ف] شلوغ کردن، شیطنت بچەها.

شلوکوت: ۱) زۆر ماندو؛ ۲) هێز پێ نەماو: (تێی‌دا **شلوکوت** بوم نەهات، هێندم لێ‌دا **شل‌وکوتم** کرد) [ف] ۱) بسیار خستە؛ ۲) بی‌نا، بی‌رمق.

شلومل: جوانی لەش نەرم‌و نیان [ف] زیبای نرم اندام رعنا.

شلۆملۆ: زەوینی زۆرنەرم بۆ کێڵان [ف] زمین زراعی نرم.

شلووْل: ۱) سست و نەرم؛ ۲) شلومـــل [ف] ۱) وارفتـە، شل و ول؛ ۲) خرامان و رعنا.

شلوێ: شلو، لێڵ [ف] آب کدر.

شلە: ۱) شێوی تراو؛ ۲) خۆرشتی گرار؛ ۳) جۆرێ چیتی پشتێند [ف] ۱)

آش آبکی؛ ۲) خورشت؛ ۳) نوعی قماش.

شڵە: شڵ ف نگا: شڵ.

شلەپ: خلیسك ف لغزش.

شلەپەتە: شل و شەوێق ف نگا: شل و شەوێق.

شلەپین: خلیسکان ف لغزیدن.

شلەتێن: ئاوی شیلەوگەرم، ئاوی نێوان ساردو داغ ف آب ولرم.

شلەجاف: گیایەکە ف علفی است.

شلەجاو: ورد جاوینی خواردن ف خوب جویدن.

شلەحەی حەی: وشەی تیژو تەشەر بەپیاوی سستو پەخمە ف کلمهٔ استهزا به آدم سست کار.

شلەختە: کارلەدەست نەهاتو ف بی کارە.

شڵەژان: ۱) ڕاچەنین؛ ۲) شێوان و تێکەوە هاویشتن ف ۱) یکەخوردن؛ ۲) درهم برهم شدن.

شڵەژاندن: راتڵەکاندن، راتڵەقاندن ف نگا: راتڵەکاندن.

شڵەژاو: ۱) راتڵەکاو؛ ۲) ڕەنگ پێ نەماو لە ترسان یان لە خەبەری ناخۆش ف ۱) نگا: راتڵەکاو؛ ۲) رنگ باختە از ترس یا از خبر بد.

شڵەژە: ۱) ڕاچەنین؛ ۲) لێکدران و تێکەڵ پێکەڵی ف ۱) یکە؛ ۲) درهم برهمی.

شڵەژین: شڵەژان ف نگا: شڵەژان.

شڵەژیو: شڵەژاو ف نگا: شڵەژاو.

شلەشاری: شارستانی بێ کارەو خوێڕی ف شهروند بی‌هنر.

شلەشل: نەرمە نەرمە، هێدی هێدی ف نرم نرمك، سلانە سلانە.

شڵەقان: شڵقان ف نگا: شڵقان.

شڵەقاندن: شڵقاندن ف نگا: شڵقاندن.

شڵەقانن: شڵقاندن ف نگا: شڵقاندن.

شڵەقاو: شڵقاو ف نگا: شڵقاو.

شلەقاورمە: شێوێکە لە گۆشت و کشمیش و شلانە ف آشی است.

شڵەقیان: شڵقان، شڵەقان ف نگا: شڵقان.

شڵەقین: شڵقان، شڵەقان ف نگا: شڵقان.

شڵەقێن: ۱) ئاو لە دەفردا بزوێن؛ ۲) تێکەوە دەرو شێوێن ف ۱) تکان دهندهٔ آب درظرف؛ ۲) درهم برهم کنندە.

شلەك: ۱) شێوی تراو؛ ۲) شلکێنە ف ۱) آش آبکی؛ ۲) خمیر آبکی.

شلەمار: جۆرێ مارە ف نوعی مار است.

شلەمەرە: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شلی: ۱) سستی؛ ۲) تەڕی؛ ۳) ڕۆژانی بارانی ف ۱) سستی؛ ۲) خیسی؛ ۳) روزهای بارانی.

شلیا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شلیت: ۱) شریت؛ ۲) تەنافی جلکان ف ۱) نگا: شریت؛ ۲) طناب رخت.

شلیتك: شریت ف نگا: شریت.

شلێر: ۱) گوڵێکی سووری ئاڵ یان زەردی پیاڵە ئاسایی سەرەو نخوون؛ ۲) مەڵبەندێکە لە کوردستان؛ ۳) ناوە بۆ ژنان؛ ۴) دەخڵی نەگەنم نەجۆ ف ۱) لالـهٔ سرنگـون؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستـان؛ ۳) نام زنانه؛ ۴) غلّه‌ای میان گندم و جو.

شلێرە: گوڵی شلێر ف لالهٔ سرنگون.

شلێقان: پلێخان ف لەشدن.

شلێقانن: پلێخاندن ف لە کردن.

شلێقیاگ: پلێخاوە ف لە شدە.

شلێقیان: پلێخانەوە ف لە شدن.

شلیك: تفـەزەوینـە، گیایەکە بەرێك دەگرێ لە توی سوور دەکا ف توت زمینی، توت فرنگی.

شلیل: گوڵی شلێرە ف لالهٔ سرنگون.

شلێل: نەگەنم نەجۆ ف غلّه‌ای میان گندم و جو.

شلێم: سەر کڵاوەی لە بەن ف سرپوش بافتە شدە.

شلێوە: شلۆقە ف نگا: شلۆقە.

شلێویان: پشێوی و ئاژاوە ف آشفتگی.

شم: پیتی بادانەوەو راناوی خۆیی: (خۆشم دیم، تۆشم نارەحەت کرد) ف حرف عطف و ضمیر متکلّم، هم.

شما: مۆم، شەم ف شمع.

شمادان: مۆم دان ف شمعدان.

شمار: ژمار ف شمار.

شماردن: ژماردن ف شمردن.

شمارۆن: مێوە رۆن ف موم و روغن باهم.

شمارە: ژمارە ف شمارە.

شمال: لاوی جوان چاك و ئاکار پەسەند ف جوان خوش قیافە و خوش اخلاق.

شمام: گندۆرەی چکۆڵەی پڕ بەمشت و خاڵ خاڵ ف دستنبو.

شمامۆك: شمام ف دستنبو.

شمتن: جەبەش، زەبەش، هەنی. شفتی. ژەبەش. شوتی ف هندوانە.

شمتو: شمتن، شوتی، هەنی، زەبەش ف هندوانە.

شمتی: شمتو، شوتی، هەنی ف هندوانە.

شمتی تاڵك: گوژاڵك ف هندوانهٔ ابوجهل.

شمخاڵ: قرمە، تفەنگی شینکی ف تفنگ سرپر.

شمراخ: داری لك و پۆپ بڕاو، داری یەختەکراو ف درخت کاملاً هرس شدە.

شمستی: شمتو، شوتی، هەنی، زەبەش ف هندوانە.

شمش: ۱) جەرگی سپی، سپیەلاك؛ ۲) سپڵ ف ۱) ریە، شش؛ ۲) سپرز، طحال.

شمشات: مشت و ماڵ دراو ف صاف و صیقل دادە شدە.

شمشاد: دارێکە ف درخت شمشاد.

شمشاڵ: ۱) بلوێری کانزا؛ ۲) داری شمشاد ف ۱) نی لبك فلزی؛ ۲) درخت شمشاد.

شمشمك: تەق تەقیلە، پاپوچە ف دمپایی، کفش بچگانه.

شمشۆلە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

شمشە: ۱) داری راستەی بەنایی؛ ۲) ماڵە کێشانی سواغ ف ۱) شمشۀ بنّایی؛ ۲) ماله‌کشی کاه‌گل.

شمشە کاری: ماڵەکێشانی سواغ ف ماله‌کشی کاه‌گل.

شمشیر: شمشێر ف شمشیر.

شمشێر: ۱) شوڕ، شیر، تیخی درێژی تیژ بۆشەڕ؛ ۲) ناوی گوندێکە لەلای پاوە ف ۱) شمشیر؛ ۲) نام دهی است.

شمشێرکول: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شمشێرە: ۱) پارچەیێ لە گۆڵەی دەرگا، کلیلی گۆڵە؛ ۲) ئامرازێکە لە نێرەقەی هەوجاڕدا ف ۱) کلید کلون چوبی؛ ۲) ابزاری درخیش.

شمشیلە: شمشێرە ف نگا: شمشێرە.

شمقار: مەلێکی ڕاوکەرە لە باز بەهێزتر و جوانتر ف شنقار، سنقر.

شمك: سوکەپێڵاو، سوڵ ف موزۀ سبك، دمپایی.

شملی: ۱) کاخلی، گیایەکی لاسك سپی دەسچێنە گوڵێکی زەرد دەکا بە کولێرەیەوە دەکەن؛ ۲) گیایەکی شینە لە وێنجە دەکا لە سەوزیجات حەسابە؛ ۳) دوانی پێکەوە نوساو، شنگڵە بەرەکەتە؛ ۴) قوماشێکە ف ۱) کاجیره؛ ۲) شنبلیله؛ ۳) دوتای بهم چسبیده، جفتی؛ ۴) نوعی پارچه.

شملی براکە: دوانی پێکەوە نوساو، شنگڵەبەرەکەتە ف جفت بهم چسبیده.

شملی بەرەکەتە: شملی براکە ف جفت بهم چسبیده.

شمۆرتك: کەموسکەیەك، پاژێکی کەم ف جزئی از کل.

شمۆرکە: لچ و لێو: (شمۆرکەی داژەنیوە) ف لب و لوچه.

شموز: چەموش، سڵ، ڕەوەك ف چموش.

شمە: ئێوە، هون، ئەنگۆ، هنگ، هەوە ف شما.

شمەك: شتمەك، شتومەك ف رخت و اثاث.

شن: ۱) خن، دەنگی هەناسەدانی ماندو؛ ۲) تاسە، تارەزو: (نەفسم بۆ هەوا دەشنێ) ف ۱) هن، صدای نفس خسته؛ ۲) اشتیاق.

شناخ: شمراخ ف نگا: شمراخ.

شناس: ئاشنا، ناسیاو ف آشنا.

شناسایی: ناسین، ئاشنایی ف شناسایی.

شناسنامە: پێناس ف شناسنامه.

شناسی: ئاشنایی، ئاشنایەتی ف آشنایی.

شناسیار: ئاشنا ف آشنا.

شناسین: ناسین ف شناختن.

شناو: ۱) سوبایی، مەلەوانی؛ ۲) جۆرێ وەرزشە؛ ۳) شکارتە ف ۱) شنا، شناگری؛ ۲) یکی از ورزشها؛ ۳) نگا: شکارته.

شناوە: پارچەزەوی پچکۆلە بۆ چاندن ف قطعه‌زمین کوچك برای کشت.

شندر: ڕیشاڵ ڕیشاڵ، بزگوڕو تیتاڵ ف تکه پارۀ ریزریز شده.

شندل: بەحەوا هەڵواسراوی بە تەکەتەك ف معلّق در نوسان.

شندۆخا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

شندۆك: زورهان ف پیرلکنته.

شندۆل: گولە، مێردی ژنی جوان، وشەیەکە بۆ تیزو تانە دەگوترێ ف کلمۀ استهزا به شوهر زن خوشگل.

شندی: ۱) فێڵ و گزی؛ ۲) چیمان دیت؟ ف ۱) حیله و نیرنگ؛ ۲) چه‌ها دیدیم؟

شندی‌مندی: حیلەو حەواڵە ف مکر و نیرنگ.

شنك: جنیك، بان مەلاشو، پێشەسەر ف آهیانه.

شنکی: دەستەچیلە ف افروزنه.

شنگ: ۱) زۆر، هێز، تاقەت؛ ۲) ئەسپنگ، ئەسپینگ؛ ۳) شینکەی کەم کە دانی ولاخی لێ گیر نابێ ف ۱) نیرو؛ ۲) گیاه شنگ؛ ۳) سبزۀ کم برآمده.

شنگار: مەڵبەندێکە لە کوردستان کە جێ یەزیدیەکانە ف منطقه‌ای در کردستان که موطن یزیدیان است.

شنگال: ۱) شنگار؛ ۲) کەلانە، جۆرێ کولێرەی پیازو پیچك دەناوکراو ف ۱) نگا: شنگار؛ ۲) نوعی غذا.

شنگر: شڕو دڕیاو، بزگوڕ ف کهنه پاره.

شنگروشیوال: خرت وپرت، شڕەو بڕە ف خرت وپرت بی‌ارزش.

شنگل: شڵنگ، تەکان بە خۆدان ف تکان به خوددادن در کار.

شنگین: ۱) دەنگی هێدی و لەسەرخۆ؛ ۲) دەنگی بەرزو بڵند ف ۱) صدای آرام؛ ۲) صدای بلند.

شنو: ۱) سروە، کزەبا؛ ۲) هاتنی کزەبا؛ ۳) لەرین بە با؛ ۴) شارێکە لە کوردستان؛ ۵) وەرزشێکە ف ۱) نسیم؛ ۲) وزیدن نسیم؛ ۳) خرامیدن از نسیم؛ ۴) شهری است در کردستان. اشنویّه؛ ۵) ورزش شنو.

شنە: ۱) سروە؛ ۲) هاتنی سروە؛ ۳) لەرین بە سروە؛ ۴) دەنگی توندی هەناسەدان، خنە ف ۱) نسیم؛ ۲) وزیدن نسیم؛ ۳) خرام از نسیم؛ ۴) هن، صدای نفس خسته.

شنەبا: شنە، سروە ف باد ملایم، نسیم.

شنەشن: ۱) هاشەی بای سروە؛ ۲) خنەخن؛ ۳) دەنگی هەناسەی زۆر: (دروێنە نیە شنەشن ئارد پێژانەو گیان کێشان) ف ۱) صدای وزیدن نسیم؛ ۲) تنبلی کردن؛ ۳) هن‌هن کردن از خستگی.

شنەفتن: ئەژنەوتن، ژنەوتن، بیستن ف شنیدن.

شنەوا: گوێ بیس، بیسەر ف شنوا.

شنەوتن: شنەفتن، بیستن ف شنیدن.

شنیا: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شنیار: تەواو وێران ف درب و داغان، بکلّی ویران.

شنیارە: شنیار ف نگا: شنیار.

شنیان: ۱) هەڵکردنی بای سروە؛ ۲) لەرینەوە لەبەر با؛ ۳) پێکەنینی ساوا؛ ۴) ئارەزو کردن، تاسەکردن ف ۱) وزیدن نسیم؛ ۲) خرامیدن

ازنسیم؛ ۳) خندهٔ نوزاد؛ ۴) آرزو کردن.

شنین: شنیان ف نگا: شنیان.

شنینەوە: ۱) لەرین لەبەر با؛ ۲) تریقانەوەی منالّی ساوا ف ۱) خرامیدن از نسیم؛ ۲) خندهٔ نوزاد.

شو: ۱) شان، مل؛ ۲) مێردی ژن؛ ۳) خەرپشتە، بانی بەتاق و لە خشت؛ ۴) شف، تۆلّ؛ ۵) هەنگوینی نەپاڵێوراو؛ ۶) کێڵانی زەوی؛ ۷) زەوی کێڵدراو ف ۱) کتف؛ ۲) شوهر؛ ۳) خرپشته، طاق خشتی؛ ۴) ترکه؛ ۵) عسل با موم؛ ۶) شخم؛ ۷) زمین شخم زده.

شۆ: ۱) دەقی پارچەو کوتاڵ، دەق؛ ۲) کێڵانی زەوی؛ ۳) زەوی کێڵدراو؛ ۴) شتن؛ ۵) تەڕایی، نم، شە، تەڕەشوع؛ ۶) چوُن، ڕۆیشتن: (ئامو شۆ)؛ ۷) شوێپ، شوێن؛ ۸) ئەندازەو ژمار: (لە شۆ دەرچوە) ف ۱) آهار؛ ۲) شخم زدن؛ ۳) شخم زده؛ ۴) شستوشو؛ ۵) نم؛ ۶) شدن، رفتن؛ ۷) رد، اثر؛ ۸) شمار، اندازه.

شوار: ۱) شتن؛ ۲) پتدانی رەگ، چڵکدان ف ۱) شست و شو؛ ۲) نبض.

شوار کردن: بالاو، جل شتن ف رختشویی.

شوارگرتن: پتی رەگ ژماردن ف نبض گیری.

شوارە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شواش بینك: ۱) دارێکە؛ ۲) جۆرێ هەنجیر ف ۱) درختی است؛ ۲) نوعی انجیر.

شواڵ: شاڵوار ف شلوار.

شواڵك: تۆڵ، لکی داربی بڕاوی باریك ف ترکهٔ بید.

شوان: ۱) شڤان؛ ۲) ناوە بۆپیاوان؛ ۳) ناوچەیەکی چەندگوندی لە کوردستان بەعسی وێرانی کردن ف ۱) چوپان؛ ۲) نامی مردانه؛ ۳) منطقه‌ای شامل چند روستا در کردستان که بعثیان ویران کردند.

شوانانە: شەرتەشوانی، مزی شوان ف مزد چوپانی.

شوان خاپێن: شڤان خاپێن ف شبان فریبك.

شوان خەڵەتێن: شڤان خاپێن ف شبان فریبك.

شوانشوان: بازیەکی منالآنە ف یکی از بازیهای کودکان.

شوانشوانەکێ: شوانشوان ف نگا: شوانشوان.

شوانکارە: ۱) مالآت بەخێوکردنی بە نیوەیی؛ ۲) کەسێ کاسبی هەر شوانیە؛ ۳) هۆزێکی گەورە لە کورد؛ ۴) گیایەکی زۆربۆنخۆشە ف ۱) پرورندهٔ دام که نصف دام را سهمیّه می‌گیرد؛ ۲) کسی که همیشه کارش چوپانی است؛ ۳) عشیره‌ای در کردستان؛ ۴) گیاهی خوشبو است.

شوانە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شوان هەڵخەڵەتێنە: شڤان خاپێن ف شبان فریبك.

شوانی: ئاگاداری لە مەڕو مالآت و لەوەڕاندنیان ف چوپانی، شبانی.

شوانێتی: کاری شوان ف شبانی، چوپانی.

شوێب: جێگەی پا لە زەوین، شوێن پا ف رد، اثر.

شوبات: دوهەمین مانگی خاچ پەرستان. *لە دەی ڕێبەندانەوە تا دەی ڕەشەمە* ف ماه فبریه، فوریه.

شۆباش: شاباش ف نگا: شاباش.

شوبانێر: مەکۆی دزان، بنکەی دزان ف مقرّ راهزنان.

شۆباو: چێشتی تراو ف شوربا.

شوبرا: برای مێرد ف برادر شوهر.

شوبراژن: ژنی شوبرا ف زن برادر شوهر.

شوبڕین: ۱) کێڵانی زەوی، گاسن لێدانی زەوی؛ ۲) تۆڵ بڕین ف ۱) شخم زدن؛ ۲) ترکه بریدن.

شۆبڕین: کێڵانی زەمین ف شخم زدن.

شۆبە: ۱) بوُردنەوە، لەهۆش چوُن؛ ۲) جانەوەرێکی وردی ڕەشە بە گەزۆی دارەوە دەنیشێ و خرای دەکا، شۆکە ف ۱) غش، اغما؛ ۲) شتهٔ درخت.

شۆپ: ۱) شۆب، شوێن‌پا؛ ۲) زلله؛ ۳) بە لەپی دەست لە سەری شتێ دان؛ ۴) پاروُی زل؛ ۵) ژێردەرانەی درگا، داری ژێردەرانە ف ۱) اثر، ردّپا؛ ۲) سیلی؛ ۳) با کف دست بر چیزی زدن؛ ۴) لقمهٔ درشت؛ ۵) عتبه، آستانهٔ در.

شۆپا: ساموُرتە، ساموُتە ف فتراك.

شۆپاژۆ: پسپۆر لە جێ پێ ناسیندا، شوێن هەڵگر ف ردگیر، ردشناس.

شۆپاو: شۆباو ف شوربا.

شۆپایی: پاشکۆ، شتێ کە بە بەن ساموُرتەوە بەسترابێ ف چیزی که بەفتراك بندند.

شۆپگەڕ: شۆپاژۆ ف ردگیری، ردیاب.

شۆپ‌هەڵگر: شۆپاژۆ ف ردگیر، ردیاب.

شۆت: شیر، شیری خواردنەوە ف شیر مایع.

شوُت: ۱) درۆی هەڵبەستە: (شات و شوُت)؛ ۲) داروُکەی سەرتیژ لە بازی منالآندا کە دەیهاوێن و دەچەقێ؛ ۳) مشتی ناواڵە لە بازی منالآندا؛ ۴) حولی، لوُس و ساف؛ ۵) زرنگ، وشیار ف ۱) گزافه؛ ۲) چوبکی نوك تیز در بازی کودکان؛ ۳) مشت باز در بازی کودکان؛ ۴) صاف و هموار؛ ۵) زرنگ و باهوش.

شوُتانێ: شوُت‌بازی، داروکە هاویشتن و چەقاندن ف چوبك بازی، نوعی بازی کودکان.

شوتراو: شتراو، شردو ف شسته.

شوتك: جۆرێ کەمەربەندی لە ئاوریشم چنراو ف نوعی کمر بند.

شۆتك: جێگەی خۆ شتن لە ماڵدا ف جای آب تنی در خانه.

شوتوکوت: بێدا ماڵین و لێدانی لەنکاو ف کتك زدن ناگهانی.

شوُتە: قسەی هەڵبەستە ف گزافه.

شوتی: شرد، شتی، ششتی ف ماضی شستن، شست.

شۆتی: گیای شیردار ف گیاهان شیردار.

شوُتی: شفتی، جەبەژ، ژەبەش، هەنی، شمتن، شمتی، شمتو، زەبەش ف هندوانه.

شۆتیله: خوشیلك، گیایەکی شیردارە ف گیاهی است شیردار.

شوتین: چێشتی شیر برنج ف شیر برنج.

شوتینه: ئاردەبرنج و شیری کوڵاو، فرنی، محەللەبی ف فرنی.

شوتیه کۆڵه: زەبەشی چکۆڵەی گەیشتو ف هندوانۀ کوچك رسیده.

شۆخ: ١) جوانی رێك و پێك؛ ٢) سپیندار؛ ٣) شاخ تێ هەڵدان؛ ۴) قسە خۆشی گاڵتـەکەر ف ١) زیبای شیك؛ ٢) سپیدار، تبریزی؛ ٣) شاخ زدن؛ ۴) آدم شوخ طبع.

شوخڵ: کار، شوغڵ ف کار، شغل.

شۆخ و شەنگ: دڵبەری جوان و رێك و پێك ف شوخ و شنگ، خوشگل شیك پوش.

شۆخی: ١) جوانی و رێك و پێکی؛ ٢) حەنـەك، گاڵتـە ف ١) زیبـایی و دلربایی؛ ٢) مزاح، شوخی.

شۆدار: ١) تەرشــوعدار، نمــدار؛ ٢) دەق دراو، کەتیرەلێ دراو ف ١) نمناك؛ ٢) آهارزده.

شۆدان: بەمێرددان ف شوهردادن.

شۆدان: دەقاق لێدان ف آهارزدن.

شوڕ: ١) پەرێشان، لەکارکەوتو، شڕ: (حاڵم شوڕە)؛ ٢) دەنگی رژانی ئاو ف ١) پریشان حال و از کار افتاده؛ ٢) صدای ریزش آب.

شۆر: ١) سوێر، لە تامی خوێ، سوُر؛ ٢) لە پاش وشە واتا: شردن: (بەردە شۆرم کرد)؛ ٣) پاشگری بەواتا: ئەوکەسەی دەشوا: (جلشۆر)؛ ۴) رەوانی زگ: (زگەشۆرە مە)؛ ۵) سۆزەی دەروون، خەمی ئەڤین: (سەر کە شۆرێکی نەبێ من زرکـەتـاڵم بۆچیە) «مەحوی»؛ ۶) پەردەیەکی گۆرانی؛ ٧) گیاو میوەی لە ناو سرکـەو خوێاوكدا هەڵگیراو ف ١) شورمزه؛ ٢) پسوند به معنی شستن؛ ٣) پسوند به معنی شست و شو کننده؛ ۴) اسهالی؛ ۵) سوزدرون؛ ۶) دستگاه شور در موسیقی؛ ٧) گیاه و میوۀ نگهداری شده در آب نمك و سرکه مانند خیارشور.

شۆڕ: ١) داهێڵراو؛ ٢) جوان چاك: (شــۆڕەژن)؛ ٣) کارامــەو چالاك: (شۆڕە سوار) ف ١) فرو هشته؛ ٢) زیبای خوش قد و قامت؛ ٣) چابك.

شوُر: ١) شمشێر؛ ٢) شقر، جۆرێ کەڵەکێوی، فیلە گێژە؛ ٣) سوێر ف ١) شمشیر؛ ٢) نوعی کل کوهی؛ ٣) شورمزه.

شۆرا: بە ئاو خاوێن کرایەوە ف شسته شد.

شوُرا: دیوار بە دەوری ماڵ و باغ و بێستاندا، سوُر ف بارو، حصار.

شۆراب: پەلکە دارە ترێی خوێ کراوی وشك کراو بۆ زستان ف برگ مو نمك سود برای زمستان.

شۆڕاب: گوی سوانەی گیشەگیا بۆ ئاوەڕۆ دەرکردن ف محل آبریزگاه در تودۀ علوفه.

شۆڕابــە: ١) گوڵینگــەی سەرو پۆڕی شۆڕەوە بو؛ ٢) ئاوی بارانی لە سەربـانـەوە ڕژاو؛ ٣) دیمـەنی هەوری نەوی و باران ڕێژ: (شۆڕابەی دیارە) ف ١) شرابه، منگولۀ از دور سر آویزان؛ ٢) آب باران که از بام ریزد؛ ٣) منظرۀ ابر باران‌زا از دور.

شۆراخ: ١) زەوینی شۆرەکـات؛ ٢) زەوینێ کە هیچ بەهـرە نادا ف ١) شورەزار؛ ٢) زمین غیر حاصلخیز.

شۆران: ١) ڕاپـەڕین بە توُڕەیی؛ ٢) شتن؛ ٣) گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف ١) شوریدن؛ ٢) شستن؛ ٣) نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شۆڕان: ناوی ناوچەو گوندێکە لە کوردستان ف نام ناحیه و دهی در کردستان.

شۆراو: ١) ئاوی سوێر؛ ٢) بە ئاو خاوێنەوە کراو ف ١) آب شور؛ ٢) شسته.

شۆڕاو: ئاوی باران کە لە بانەوە دەڕژێ ف آب باران که از بام ریزد.

شۆڕاوگە: جێگەی پێداهاتنی ئاوی بارانە ف جای ریزش آب باران از بالا.

شۆراوە: خاوێنـەوە کراو بە ئاو: (دەڵێی برنجی شۆراوەیە) ف شست و شو داده شده.

شۆڕاوە: ١) گوڵینگەی شۆڕی سەرو پێچ؛ ٢) پەرەنگی گوارە؛ ٣) ڕژانی ئاوی باران لە بانەوە ف ١) شرابە؛ ٢) آویزۀ گوشوارە؛ ٣) ریزش آب باران از بام.

شۆراوەوە: شۆراوە ف شسته شده.

شۆربا: ١) چێشتی تراو؛ ٢) قسڵاو ف ١) شوربا؛ ٢) آب آمیخته با آهك.

شۆربارێژ: بە قسڵاو داڕژاو ف با آهك ساخته شده، دوغاب ریز.

شۆرباو: شۆربا ف نگا: شۆربا.

شۆرباورێژ: شۆربارێژ ف نگا: شۆربارێژ.

شۆڕبوُن: داهاتن، بەرەونزمی بوُن، بەرەوخواربوُن: (ئەم لکە شۆڕ بوە) ف فروهشتگی.

شۆڕبــوُنـەوە: ١) داهـاتنـەوە؛ ٢) لەبڵنـدی بەرەوخـوار هاتن ف ١) فروهشتگی؛ ٢) از بالا به پایین آمدن.

شۆربە: شۆربا ف نگا: شۆربا.

شۆرت: ١) چرکەی دڵۆپە؛ ٢) تونکە ف ١) صدای چکّە؛ ٢) شورت.

شورتان: خیگە، پێستە، هیزە ف خیك.

شۆرتـان: ١) پەنیری خیگـە؛ ٢) خیگـە، هیزە، پێستە ف ١) پنیر آگنۀ خیك؛ ٢) خیك.

شۆرتك: شۆتك ف جای آبتنی در خانه.

شۆرتکە: ١) شۆتك؛ ٢) شوتك ف ١) نگا: شۆتك؛ ٢) نوعی کمربند.

شۆرجە: ١) سێ گوندی کوردستان بەوناوەن بەعسی وێرانی کردن؛ ٢) چێشتی بەربەسێل، شیوی قوڕاو ف ١) نام سه روستای کردستان که بعثیها ویران کردند؛ ٢) آش غوره.

شۆڕجە: ناوچەو گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کردن ف منطقه و روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

شورحە: قەڵا، قەڵات ف قلعه.

شۆردراو: بە ئاو خاوێنەوە کراو، شۆراو ف شسته.

شۆردراوە: شۆراوە، دانەوێڵەی لەئاوا شۆراو ف حبوبات شسته شده.

شۆردن: شتن ف شستن.

شۆردنەوە: شتنەوە، شردنەوە ف شستن حبوبات.

شۆڕش: ۱) ڕاپەڕی کۆمەڵی؛ ۲) کێشەو هەراو ئاژاوە ف ۱) قیام گروهی، انقلاب؛ ۲) شورش.

شۆڕشگێڕ: کەسێ کە لە ڕاپەڕینی گەل دژی دەسەڵاتدار بەشدارە ف انقلابی.

شۆرك: ۱) شمشێرە، دەستەندوی هەوجاڕ؛ ۲) خوارو خێچ؛ ۳) پلوسك ف ۱) دستگیرهٔ خیش؛ ۲) کج و کوله؛ ۳) ناودان.

شۆرکە: ۱) شۆرتك؛ ۲) سوێرکە، کاکڵە بادام و تۆشوتی و کدوی سوێرکراو ف ۱) جای آب تنی در خانە؛ ۲) آجیل.

شۆرکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شۆرگە: ۱) شۆرتکە، شۆتك، شۆرتك؛ ۲) جێگەی جل شوتن ف ۱) جای آبتنی در خانە؛ ۲) جای رختشویی.

شۆرگە: شۆڕاوگە ف نگا: شۆڕاوگە.

شۆرگەر: شیرگەر، وەستای شیر و خەنجەر ساز ف شمشیری.

شۆرمەزە: نۆکی سوێری کوڵاو ف نخود شور پختە.

شۆرناخ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شۆروا: شۆربا ف نگا: شۆربا.

شۆرواڕێژ: شۆرباڕێژ ف نگا: شۆرباڕێژ.

شورە: شوڕ، دەنگی ڕژانی ئاو ف صدای ریزش آب.

شۆرە: ۱) ماکەی باڕوت؛ ۲) باڕوت؛ ۳) کڕێژی سەر ف ۱) مادهٔ باروت؛ ۲) باروت؛ ۳) شورهٔ سر.

شۆڕە: شوڕاوە، ڕژانی ئاوی بارانە لە بانەوە ف نگا: شوڕاوە.

شۆرە: ۱) سور، شورا، وارش؛ ۲) عارو نەنگ ف ۱) بارو، حصار؛ ۲) ننگ و عار.

شۆڕەبی: شەنگەبی، جۆرێ داربی کە لکەکانی شۆڕ دەبنەوە ف بید مجنون.

شۆرە پەپکە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شۆرەت: ناو بانگ ف شهرت.

شۆڕەتو: جۆرێ دارەتو کە لکی سەربەرەوخوار چەماون ف توت مجنون.

شۆرەزار: شامات ف شورەزار.

شۆڕەژن: ژنی جوان و بەحورمەت ف زن زیبا و محترمە.

شۆرەزەردکە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شۆڕەسوار: چاپك سوار، سوکەڵەسوار ف سوار کار ماهر.

شورەشور: دەنگی ڕژانی ئاو بەشوێن یەکا ف شرشر آب پیاپی.

شۆڕەشۆڕ: شوڕەشوڕ ف شرشر آب پیاپی.

شۆرەك: ۱) شۆرەکات؛ ۲) برێتی لە وەجاخ کوێر ف ۱) شورەزار؛ ۲) کنایە از اجاق کور.

شۆرەکات: شامات، شۆرەزار ف شورەزار.

شۆڕەلاو: لاوی جوان چاك ف جوان خوش هیکل و رعنا.

شۆڕەوبوگ: داهاتو، داهێڵدراو ف فروهشتە.

شۆڕەوبون: داهاتن، داهێڵران ف فروهشتگی.

شۆڕەوەبو: شوڕەوبوگ ف فروهشتە.

شورهەنگێو: شیر وەشێنی کارامەو کردە ف شمشیر زن ماهر.

شورەیی: عەیب، نەنگ، شورە ف ننگ، عار.

شۆریاگ: شۆراو، بە ئاو خاوێنەوە کراو ف شستە.

شۆریان: شۆران، شتن ف شستن.

شۆریاو: شۆریاگ ف شستە.

شۆرین: شتن، شۆریان ف شستن.

شۆرینەوە: شۆرانەوە، شردنەوە، شتنەوە ف شستن حبوبات.

شۆز: سۆز، سوتان، سوژ: (ئاگر دشۆزە، دل دشۆزە) ف سوز.

شوز: ۱) جغز؛ ۲) خەتی لەسەرەوێستان بۆ هاویشتنی مت بۆ ناو جغز لە کایەی جغـزێن‌دا، چوز ف ۱) دایرە؛ ۲) خطی قراردادی برای نشانەگیری در یکی از بازیهای محلّی.

شوژ: ورتکەبەردی بە کوتك شکێنراو ف ریزهٔ سنگ شکستە.

شوژن: سوژن ف جوالدوز.

شوژناژن: سوژناژن ف با جوالدوز سوراخ سوراخ کردن.

شوژی: ۱) ژوژو، ژوژی، ژژو، ژوشـك، ژیشـك؛ ۲) تیژاوی پەنیر ف ۱) جوجە تیغی؛ ۲) تیزاب پنیر.

شوستوشۆ: شتن ف شست و شو.

شوستوشۆدان: ۱) شتنەوە؛ ۲) برێتی لە جوێن پێدان و سوك کردن ف ۱) نگا: شتنەوە؛ ۲) کنایە از دشنام دادن و رسوا کردن.

شوستـوشـۆدەرێنـان: برێتی لە جوێن پێدان و ئابڕو بردن ف کنایە از دشنام زیاد دادن و رسوا کردن.

شۆستە: ڕێگەی خۆشکراو، شەقامی پان ف جادّهٔ اصلی، شوسە.

شوسوشۆ: شوستوشۆ ف شست و شو.

شۆسە: شۆستە ف جادّهٔ شوسە.

شوسەوە: توڵی سەبەتەچنی ف ترکهٔ سبدبافی.

شوسیەخ: چلورە ف دنگالە.

شۆش: ۱) شاش، بەهەڵەچو؛ ۲) بیر و هۆش؛ ۳) تاڤگە، ئاوهەڵدێر؛ ۴) چۆش، وشەی ڕاوەستاندنی کەر و ئێستر ف ۱) اشتباه کار؛ ۲) هوش؛ ۳) آبشار؛ ۴) هُش، کلمهٔ نگهداشتن الاغ و ستور.

شوش: ۱) باریکی ڕێك و جوان؛ ۲) باڵاجوان؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) باریك و هموار؛ ۲) قدو قامت زیبا؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شۆشبان: برازاوا ف ساقدوش.

شوشتن: شتن، شردن، شوتن ف شستن.

شوشك: سوسك، سوسکە، سوێسکە ف تیهو.

شوشکە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعتیان.

شوشو: سپڵ ف طحال.

شوشویەهەر: جەرگ و ناو ف جگر و دل و قلوە.

شووشـه: ۱) جام؛ ۲) دەفـری لەجـام، مینـا؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف ۱) شیشه؛ ۲) بطری، ظرف شیشه‌ای؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شووشەبڕ: ۱) جامچی؛ ۲) ئامرازی شووشەبڕین ف ۱) شیشه‌بر؛ ۲) ابزار شیشه‌بری.

شووشەبەن: ژووریٚ کە دیواری لە جام کراوە ف شیشه‌بند.

شووشەبەند: شووشەبەن ف شیشه‌بند.

شووشەسوڵ: چلوورە ف دنگاله.

شووشەسەهۆڵ: شووشە سوڵ، چلوورە ف دنگاله.

شووشەکار: جامچی ف شیشه‌بر.

شووشەگەر: کەسیٚ کە جام دروست دەکا ف شیشه‌گر.

شووشەوان: مەڵبەندیٚکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای در کردستان.

شووشەیەخ: چلوورە ف دنگاله.

شووشەیی: دروستکراو لە شووشە ف ساخته از شیشه.

شوعله: ۱) گڕی چرا، گڕی ئاگر؛ ۲) تیشکی ئاگر ف ۱) شعلهٔ چراغ و آتش؛ ۲) روشنایی آتش.

شوغاڵ: چەقەڵ، تووڕی ف شغال.

شوغل: کار ف شغل.

شوفار: ۱) زمان شڕ، نێوان تێکدەر؛ ۲) جاسووس، زوانگر ف ۱) دو بهم زن، سخن چین؛ ۲) جاسوس.

شۆفار: شوفار ف نگا: شوفار.

شۆفێر: کەسیٚ ماشێن دەباتە ڕێوە ف راننده.

شوڤ: شێو، کێڵدراو ف شخم زده.

شوڤاڵ: جۆریٚ شێوی خەڵکی بۆتانە ف نوعی آش محلی.

شوڤك: ئاڵقەریزو دولایی دەرگا ف حلقه و لولای در.

شوڤك ڤان: وشترەوان، سارەوان ف ساربان.

شوڤی: ونار، کێڵانی چەندگاسنە ف شخم مجدد.

شۆق: ۱) تیشـك، ڕوونـاکی چراو ئاگرو مانگەشەو؛ ۲) گەشەو تیراوی: (زەرعـاتەکەت لەشۆقە)؛ ۳) کەیف خۆشیٚ، دڵشادی: (ئەمڕۆ زۆر بە شۆقە)؛ ۴) بەسەر تیٚهەڵدانی حەیوان؛ ۵) سست: (شل و شۆق) ف ۱) پرتو؛ ۲) شادابی؛ ۳) شادی و خوشی؛ ۴) باکله زدن حیوان؛ ۵) سست.

شۆقاف: چلپاو، حەڕیو لیتە ف لای و لجن.

شوقاق: ۱) نەخۆشیەکی ئاژاڵە سمیان درز دەبا؛ ۲) خێڵێکی کۆچەرە؛ ۳) سەرمای دەڕۆژی سەرەبەهار ف ۱) بیماری ترك بردن سم حیوان؛ ۲) ایلی است چادرنشین؛ ۳) سرمای ده روز اوّل فروردین.

شوقــاقی: ۱) نەخـۆشی سمی ئاژەڵ؛ ۲) سەر بە خێڵی شوقـاق؛ ۳) سەرمـای دەرۆژی سەرەبەهار ف ۱) بیماری ترکیدن سم حیوان؛ ۲) منسوب به ایل «شوقاق»؛ ۳) سرمای ده روز اوّل فروردین.

شۆق تیٚهەڵدان: لێدانی حەیوان بە کەللە ف ضربه‌زدن حیوان با کلّه.

شۆقـدار: ۱) بەتیشـك و بریقە؛ ۲) بەگەشەو تیراو ف ۱) درخشان؛ ۲) شاداب و شکوفان.

شۆقـدان: ۱) بریقەدان؛ ۲) تیشكدان؛ ۳) کەللەلیٚدانی حەیوان ف ۱) درخشیدن؛ ۲) پرتو دادن؛ ۳) با کلّه‌زدن حیوان.

شۆقدانەوە: تیشك گەڕاندنەوە، تیشك دانەوە ف انعکاس پرتو.

شۆقل: ۱) پۆڵکە، گاگۆز؛ ۲) پۆرگ ف ۱) گیاه‌خلر؛ ۲) تاول.

شۆق لیٚدان: تیٚ هەڵدانی حەیوان بە سەر ف با کلّه زدن حیوان.

شۆق و شەبەق: تیشكو تیشك دانەوە ف درخشش و انعکاس پرتو.

شۆقوەشاندن: تێهەڵدانی حەیوان بە کەللە ف کلّه زنی حیوان.

شۆقوەشێن: حەیوانیٚ کە بە سەر دە خەڵك هەڵدەدا ف حیوان کلّه زن.

شۆق‌هاوێژ: شۆق وەشێن ف حیوان کلّه زن.

شۆق هاویشتن: شۆق وەشاندن ف کلّه زنی حیوان.

شۆقەشۆقە: شوڕو داهێلراو دەکاتی بزووتنا ف فر و هشتهٔ در حال نوسان.

شۆق هەڵدان: شۆق هاویشتن ف کلّه زدن حیوان.

شۆك: ۱) گەزۆی مازو؛ ۲) شۆبە، بەڵایەکی درەختە؛ ۳) دۆشاو؛ ۴) دۆك، دۆکە، بەڵایەکی گەڵای مێوە سپی هەڵدەگیڕیٚ ف ۱) گزانگبین درخت مازوج؛ ۲) شته؛ ۳) شیرهٔ انگور؛ ۴) سپیدك برگ مو.

شوك: خڕنوك ف گیاهی است.

شوکر: سپاس ف شکر، سپاس.

شوکــرانــە: خێردان بە هەژاران لە مزگێنی ڕوداوی دڵ خۆشکەر ف مژدگانی خیریه در مقابل رویداد خوب.

شوکرانە بژێر: ۱) ڕازی بە بەش، قنیات کەر؛ ۲) سپاسکار ف ۱) قانع؛ ۲) سپاسگزار.

شوکرخاز: سپاسکار ف سپاسگزار.

شوکرخواز: شوکرخاز ف سپاسگزار.

شوکردن: مێردکردنی ژن ف شوهر کردن.

شوکرە: ناوی پیاوانە ف نام مردانه.

شوکە: شولك، شوڵ، شو ف ترکهٔ باریك.

شۆکە: ۱) شۆك؛ ۲) یەکجار شوتن ف ۱) نگا: شۆك؛ ۲) یك دفعه شستن.

شۆکەلاوە: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شوکیٚ: گونـدیٚکی کوردستـانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شۆکیٚ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شۆڵ: ۱) سوێر، سوور، شۆر؛ ۲) چەور، چەوری ف ۱) شور؛ ۲) چرب، چربی.

شۆڵ: تراو، پاش وشەی شل دیٚت: (شل و شۆڵە) ف آبکی.

شوڵ: ۱) شوخڵ، شوغڵ، کار؛ ۲) گوێ شل ف ۱) شغل؛ ۲) مدفوع آبکی.

شوڵ: توڵ، لکی باریکی بڕاو ف ترکهٔ باریك.

شۆلاف: شێوی زۆر چەور، چێشتی پڕ لە ڕۆن ف آش بسیار چرب.

شۆلاندن: زگەشۆرە، زگ‌چوون، بەلە فیرە ف اسهالی.

شۆلاو: خوێواوك، ئاوی خوێ تێکەڵاو، سوێراو ف آب شور.
شۆلتاف: چێشتی شلەی کەم دان ف آش کم دانه.
شۆلك: ۱) تاینچە، ڕەشکەی دوتایی بۆ کاکێشان؛ ۲) ماش ف ۱) توردو تایی کاهکشی؛ ۲) ماش.
شوڵك تۆڵ، شوڵ ف ترکهٔ نازك.
شۆڵك: شوڵك، تۆڵ، شوڵ، شوُ ف ترکه.
شوڵکاندن: خۆ لەکار دزینەوە ف جیم شدن از کار.
شوڵگ: شتزۆری، فەرحانی ف فراوانی نعمت، ارزانی.
شولگسه: پس پس و لەت لەت ف از هم گسیخته و لت و پارشده.
شولگەنه: لەناوچوُن، ریشەبڕ بوُن ف ریشه کن، از میان رفتن.
شولۆپه: شلێوە، بارینی بەفر و باران پێکەوە ف بارش توام برف و باران.
شوله: ۱) پیمەڕەقوڕ، ڕی بێلێ حەڕی؛ ۲) شله، ئاشی تراو ف ۱) پر یك سل گِل؛ ۲) شله آش.
شۆله: جەواڵی دوتایی، تێڕ، شوُله ف جوال دوتایی.
شۆڵه: ۱) تراو، شل؛ ۲) شوعله، تیشکی ئاگر؛ ۳) راخوشینی ئەستێرە ف ۱) آبکی؛ ۲) شعله؛ ۳) شهاب، نیزك.
شوُله: ۱) جەواڵ، تێڕ؛ ۲) گیای دەڵاو بە گەورەیی و هەراشی ف ۱) جوال دوتایی؛ ۲) گیاهی است.
شۆلەکه: شوُلەکە ف خورجین.
شوُلەکه: خورجێن، خورج ف خورجین، جوال دوتایی کوچك.
شولەم: ورگ، زگ ف شکم.
شولەمه: بەرچێڵە، بەرخەبەبە ف غبغب.
شولهه: شڵخە، پوُرەی هەنگ ف کندو.
شولی: ۱) شلی، سستی؛ ۲) تراوی ف ۱) سستی؛ ۲) آبکی بودن.
شوم: ۱) بێ فەڕ، جوُت قوشە؛ ۲) نانی شەو ف ۱) نحس، شوم؛ ۲) وعدهٔ شام.
شۆم: شو، شێو، شێوەرد، کێڵدراو، جوُت لێ کراو ف شخم.
شوُم: شوم ف نگا: شوم.
شوم بڕیەی: شێف بڕین ف شخم زدن.
شوُمی: ۱) بەدفەڕی؛ ۲) شفتی، جەبەش، هەنی، شوُتی ف ۱) نحوست؛ ۲) هندوانه.
شوُمی شەیتوُنی: کاڵەکەمارانە، گوژاڵك ف هندوانهٔ ابوجهل.
شۆن: ۱) شوێن؛ ۲) دوا، پاش، لەدوای، شوُن؛ ۳) پەیمـــان، ئەمـەگ: (هەڵی تەکێنە گەنمی دێ کۆنە / کیژ باوەحیزە بێ شەرت و **شۆنە**)؛ ۴) جێگـە: (**شـۆن** هەورامان ئەگرەیە) ف ۱) رد، اثر؛ ۲) دنبال، عقب، بعداز؛ ۳) پیمان، وفا؛ ۴) جای، مکان.
شوُن: ۱) دوای، پاش: (له **شوُن** تۆ هاتم)؛ ۲) شۆب، شۆپ ف ۱) بعداز، عقب، دنبال؛ ۲) رد، اثر.
شوناس: شناس ف آشنا، شناس.
شوناسایی: شناسایی ف آشنایی.
شوناسی: شناسی، شناسایی ف آشنایی.
شونداشاندن: ناردنەدو: (کەسێکم بە **شۆنداشاند**) ف از پی فرستادن.

شوُن دیاری: قەرەبوُی دیاری بە دیاری ف هدیه در مقابل هدیه.
شۆنك: سوێنەی جل تێداشوتن ف ظرف رختشویی.
شۆن کەوتی: کەوتنەشوێن ف در پی افتادن.
شوُنگر: بریکار، وەکیل ف وکیل، نایب.
شۆن گوم کردن: شۆپ ونداکرن ف رد گم کردن.
شۆن گومەکێ: هەزارە کردنی نچیر، شوێنی خۆ لەبەین بردن ف رد از بین بردن.
شۆن نیان: شۆپ هەڵگرتن، بەدوادا گەڕیان ف رد گرفتن و تعقیب.
شونوار: شۆنەوار ف آثار.
شۆنـه: سەراو، زوینێ کە درەنـگ ئاو دەخـواتەوە ف زمینی که آبرا دیر می بلعد، زمین رس.
شۆنەوار: ۱) ئاسەوار، نیشانگەی رابردوان؛ ۲) نەوەو ناتۆرە ف ۱) آثار یادگار مانده؛ ۲) نوه و نتیجه.
شۆو: شێو، کێڵدراو ف شخم.
شووڵ: گاگۆز، پۆلکە ف نخود فرنگی.
شوەشینه: گیایەکە لە تیرەی گەزگەسك ف گیاهی است از تیرهٔ گزنه.
شوهۆڕ: لکی زراوی گەش و تێراوی دار ف شاخهٔ نازك و شاداب.
شوێ: ناوی گوندێکە مەلای باشی لێ پەیدا بوُن ف نام دهی.
شوُی: شوُ، مێردی ژن ف شوهر.
شویت: یەکێکە لە سەوزەوات گەڵای وردو زەیتوُنی ڕەنگە ف شبت، شوید.
شوُیتك: شوُتك، کەمەربەند، قایشی پشتێند، پشتێن ف کمر بند.
شوُیشه: جام، شوُشە ف شیشه.
شوُیکرن: شوُکردن، مێردکردن ف شوهر کردن.
شوُیل: کلۆش، لاسکی دەخڵ ف ساقه‌های غلّه.
شوێڵ: باریکە زەوی ف زمین زراعتی مستطیل و کم عرض.
شوێن: ۱) جێگا؛ ۲) شۆپ؛ ۳) دوای، پاش، شوُن؛ ۴) خەت، کێڕ ف ۱) جای؛ ۲) اثر؛ ۳) بعداز؛ ۴) خط، شیار.
شوُین: شوێن ف نگا: شوێن.
شوێن بە شوێن: دوا بە دوا، دواکەوتن لەم جێ بۆ ئەو جێ ف در تعقیب، تعقیب کردن.
شوێن خستن: بەدودا ناردن ف به تعقیب فرستادن.
شوێنك: تێلای پەلکەدار کوتان ف کدینه، برگ کوب.
شوێنکردن: خەت دار کردن، نیشانە کردن بە تیخ ف خط کشیدن، شیار زدن با تیغ.
شوێنکرنەوە: جێگەپێدان: (ئەم ساڵ لەم گوندە **شوێنیان کردوُمەوە**) ف جای دادن.
شوێن کەفتن: ۱) وەدوُکـــەوتن، دانـەپـەی؛ ۲) پەیڕەوی کردن ف ۱) تعقیب کردن؛ ۲) پیروی کردن.
شوێن کەوتن: شوێن کەفتن ف نگا: شوێن کەفتن.
شوێنگێڕ: شۆپاژۆ ف ردگیر، پیگیر.
شوێن گێڕان: دانەپەی، شۆپاژۆیی ف ردگیری، ردیابی.

شوێنەزا: زاگە، جێگەی هاتنەسەردنیا ف زادگاه.
شوێنە گومکێ: شوێن گومەکێ ف نگا: شوێن گومەکێ.
شوێنەوار: شوێنەوار ف نگا: شوێنەوار.
شوێنەونکە: شوێن گومەکێ ف نگا: شوێن گومەکێ.
شوێنەونکێ: شوێن گومەکێ ف نگا: شوێن گومەکێ.
شوێنەونی: شوێن گومەکێ ف نگا: شوێن گومەکێ.
شوێنەونێ: شوێن گومەکێ ف نگا: شوێن گومەکێ.
شوێن هەڵکردن: شوێن دۆزینەوە ف ردیافتن.
شوێن هەڵگرتن: بەشوێن‌دا چوُن ف ردگیری.
شە: ۱) شانەی سەرداهێنان؛ ۲) شانەی کوڵکە؛ ۳) شەن، شەنە؛ ۴) نم، تەڕایی؛ ۵) دەفەی جوڵایی ف ۱) شانۀ سر؛ ۲) شانۀ پشم صاف، کن؛ ۳) چارشاخ، افشون؛ ۴) نم؛ ۵) از ابزار بافندگی.
شھ : پوُرە هەنگ ف کندو.
شەب: زاخ ف زاج سفید.
شەباب: شمشاڵ، بلوێری کانزا ف نی‌لبك فلزّی.
شەبابە: شەباب ف نگا: شەباب.
شەباقە: دەلاقەی کوناودیو لە دیوار بۆ روُناکایی ف روزنە در دیوار.
شەبـاك: ۱) تیشك دانەوە؛ ۲) قەلادەی مەیمون‌و تاژی‌و... ف ۱) برق زدن؛ ۲) قلّادە.
شەبدەر: سێپەڕە، سێوەڕە ف شبدر.
شەبسان: ۱) نۆدەی گەورە بۆ دانیشتن لە ماڵ؛ ۲) ناوماڵی مزگەوت ف شبستان.
شەبستان: شەبسان ف شبستان.
شەبقە: کڵاوی بەلێوارە ف کلاه لبەدار.
شەبێك: کەسێ تۆزێك لە ڕێ کردنا دەشەلێ ف کسی کە کمی می‌لنگد.
شەبکە: شەبقە ف کلاه لبەدار.
شەبکین: ۱) شەلینی کەم؛ ۲) نەخـۆشیەکی ئاژەڵـە کە توُشی شەلین دەبێ؛ ۳) رەق بوُنی ئەندامانی لەش ف ۱) لنگیدن جزئی؛ ۲) نوعی بیماری دام؛ ۲) انقباض عضلات بدن.
شەبلوُك: چەڵتوُك ف شلتوك.
شەبۆت: درێژترین مایچە لە لەشی جانەوەردا ف بلندترین عضلۀ بدن جانور.
شەبەز: شفتی، جەبەش، هەنی، شامی ف هندوانە.
شەبەژ: شەبەز، شفتی، هەنی ف هندوانە.
شەبەش: شەبەز، جەبەژ، هەنی، شفتی ف هندوانە.
شەبـەق: ۱) ڕۆشنـایی ئاسۆ؛ ۲) تیشکی سەرەتایی هەتاو؛ ۳) کون لە دیوارو کوُتـاڵدا ف ۱) روشنی افق؛ ۲) نخستین تابش آفتـاب؛ ۳) سوراخ در دیوار و کالا.
شەبەق تێ‌بوُن: کونابوُنی دیوارو کالا ف سوراخ شدن دیوار یا کالا.
شەبەق تێ کەوتن: شەبەق تێ‌بوُن ف سوراخ شدن دیوار یا کالا.
شەبەق‌دان: زەردە لەکێوان دان، هەوەڵ تیشکی تاو ف نخستین تابش آفتاب.
شەبەقدانەوە: کەوانە کردنی تیشکە ف انعکاس پرتو.
شەبەق شەبەق: کون کون ف سوراخ سوراخ.
شەبەقی: شەوەکی، بوُلێڵەی بەیان، بەرەبەیانی زوُ ف اوّل بامداد.
شەبـەك: ۱) تیرەیەکە لە کورد، زاراوەو ئایینی تایبەتی خۆی هەیە؛ ۲) قەلادەی ملی تاژی‌و ورچ‌و ...؛ ۳) پەنجەرەی تێلی سەرچاك‌و پیران؛ ۴) جۆرێ مەیمون؛ ۵) نهێنی خوماڵی ناودەرویشان ف ۱) تیرەای از کرد؛ ۲) قلّادە؛ ۳) شباك سر مزار؛ ۴) نوعی میمون؛ ۵) اسرار درویشانە.
شەبەکی: ۱) سەر بە تیرەی شەبەك؛ ۲) زاراوەی شەبەك؛ ۳) شەبەقی؛ ۴) شەبکین، نەخۆشیەکی ئاژاڵە ف ۱) منموب بە ایل «شەبەك»؛ ۲) لهجۀ اهل «شەبەك»؛ ۳) اوّل بامداد؛ ۴) نوعی بیماری دام.
شەبەندەبەڕۆژ: سەتر ل‌حەمام ف پارچەای است.
شەبەنگەبەڕۆژ: ۱) سەترل حەمام؛ ۲) ناوی کتێبێکی شاکر فەتتاحە ف ۱) پارچەای رنگارنگ؛ ۲) نام کتابی است.
شەبەیخوُن: پەلاماری شەوانە بۆ سەر دوژمن ف شبیخون.
شەبی: وەکو، چون، شبی ف همانند.
شەبیك: ۱) نەقیزە؛ ۲) گۆچانی شوانی ف ۱) چوب الاغ رانی کە میخ بر سر دارد، سیخونك؛ ۲) عصای شبانی.
شەپ: ۱) پڕ بە هەردو دەست، پڕی مشت؛ ۲) لێدان بە پشتەپێ، نۆڵا؛ ۳) زللە، زلە؛ ۴) بەری دەست؛ ۵) داهێڵراو، داهاتو، پاش و شەی شوڕ دێت: (جلەکەی **شەپ** و شوڕە) ف ۱) پرمشت؛ ۲) تیپا؛ ۳) سیلی؛ ۴) کف دست؛ ۵) فروهشتە.
شەپازللە: زللە ف سیلی.
شەپازلە: زللە ف سیلی.
شەپال: جوانی دڵبەرو خوێن شیرین، ڕند، خوشیك ف زیبای دلکش.
شەپاڵ: ۱) بەچکەشێر، شێرکۆلە؛ ۲) زللە ف ۱) شیر بچە؛ ۲) سیلی.
شەپاڵە: زللە ف سیلی.
شەپانکاری: شەپ تێهەڵدانی زۆر ف تیپا زدن زیاد.
شاپانە: ۱) سەرپۆشی دەفری پچوُك؛ ۲) شیپانە، دوُلای چوار چێوەی دەرگا ف ۱) سرپوش ظرف کوچك؛ ۲) کنارەهای چهارچوب در.
شەپ تێهەڵدان: بە پشتەپێ لێدان ف تیپازدن.
شەپرزە: شپرێو، شپرزە ف پریشان، پراکندە.
شەپرزیاگ: شپرزیاگ ف نگا: شپرزیاگ.
شەپرێو: شپرێو ف نگا: شپرێو.
شەپ شەپ: دەنگی پای مرۆ لە کاتی ڕویشتن‌دا ف صدای پای آدمی.
شەپشەپان: شەپ تێهەڵدانی زۆر ف تیپازدن زیاد.
شەپشەپانێ: بازی کە شەپ تێهەڵدانی زۆری تیابێ ف بازی تیپازنی.
شەپشەپێن: شەپشەپانێ ف بازی تیپازنی.
شەپقە: شەبکە ف کلاه لبەدار.
شەپـك: ۱) شاپك، چوغە؛ ۲) جۆرێ پاڵتۆی کورت، جاش باڵتە؛ ۳) کوتـە تەختـەیەك بۆ سونەوەی ئامانی تازەی گڵین؛ ۴) تەختەیەك بۆ تونـدکردنی کەژو لە دەمی چنین‌دا ف ۱) نیم تنۀ پشمی؛ ۲) پالتوی

کوتاه؛ ۳) قطعه تختەای برای ساییدن ظرف گلین؛ ۴) تختەای که در بافتن نوعی تسمۀ پشمی بکار می‌رود.

شەپکە: ۱) شەیقە؛ ۲) ئامرازێکی جوڵایی؛ ۳) تەپکەی داو؛ ۴) داروکەی ساف کردنی هەورو ئامـانی لەکـڵ دەرهاتو ف ۱) کلاه شاپو؛ ۲) از ابزار بافندگی؛ ۳) دام به تخته کوبیده؛ ۴) چوبی برای صاف کردن ظروف سفالی.

شەپکەشان: ئێـسکی پانی شان ف استخوان پهن شانه.

شەپـل: ۱) شپـرێو، شپـرزە؛ ۲) ئامرازێ گاسنی پێ دادەگرن تاقوڵتر بکێڵی ف ۱) پریشان، پراکنده؛ ۲) دستەای که گاو آن را با آن پایین‌تر می‌برند تا با عمق بیشتری شخم بزند.

شەپلاخ: زلله ف سیلی.

شەپلاخە: زلله ف سیلی.

شەپلاغ: زلله ف سیلی.

شەپلاغە: زلله ف سیلی.

شەپڵتە: وەروەرە، پارُوی پانی بەفر ماڵین ف داموز، پاروی برف روبی.

شەپلۆر: نەخۆشیەکە لە سەرماو گەرما پەیدا دەبێ و وەك سورێژە وایە ف نوعی بیماری شبیه سرخك.

شەپڵە: ۱) نەخۆشی ئیفلیجی؛ ۲) لێکدانی قنگ: (شەپڵە بەقوُنێ)؛ ۳) چەپلە، چەپك، چەپ ف ۱) بیماری فلج؛ ۲) باسن را بەهم مالیدن؛ ۳) کف زدن.

شەپـڵی شەپـــان: بە لەپـی دەست گەمـــە بە شتێ کردن، هەڵاویتن و گرتنەوەی ف بالا انداختن سیب یا توپ و با کف دست زدن.

شەپلین: شپرزەبوُن، شپرێوی ف پریشانی، پراکندگی.

شەپنـە: درمـغ. ئامرازێکە وەك شەن بەڵام چەنگاڵ ناسایی ف وسیلەای مانند شن کش. •

شەپنەك: شەپنە ف ابزاری شبیه شن کش.

شەپنی: تاوان کار، خەتاکار: (ئەز شەپنیمە تە من ببەخشە) ف مُقصّر، خطاکار.

شەپۆپە: دەفەی جوڵایی ف از ابزار بافندگی.

شەپۆتە: شەپۆپە ف نگا: شەپۆپە.

شەپۆڕ: گریانی بە دەنگ بۆ مردو ف شیون.

شەپوشوڕ: شوڕەوبوی نارێك و تێکەڵ پێکەڵ ف فرو هشتۀ ناهنجار.

شەپۆکان: پەشۆکان، سەرلێ تێکچوُن، وڕبوُن ف هاج و واج شدن.

شەپۆکیان: پەشۆکان ف هاج و واج شدن.

شەپۆل: پێل، مۆنج ف موج.

شەپۆلاوی: بەپێل، بەمۆنج ف موج‌دار، متموّج.

شەپۆلدان: پێل دان ف موج زدن.

شەپۆلدەر: بەپێل ف موج‌دار، موّاج.

شەپۆلك: پێلی کەم و بچوُك ف موج کوچك.

شەپۆلکە: ۱) شەپۆلك؛ ۲) زلله ف ۱) موج کوچك؛ ۲) سیلی.

شەپـە: ۱) کۆمەڵەبەفری بەسەر یەکداکراو؛ ۲) ڕنو، کڵێڵە، ڕنی، شاپە، شاپ؛ ۳) خشـــە ف ۱) برف بر هم انبـاشتـه؛ ۲) بهمن؛ ۳) خش، صدای بهم ساییدن پارچه.

شەپەر: شاباڵ ف شهپر.

شەپەزللە: شەپەلاخ ف سیلی.

شەپەزلە: شەپەلاخ ف سیلی.

شەپەشەپ: خشەخش ف خش خش.

شەپەلاخە: زلله ف سیلی.

شەپەلاغە: زلله ف سیلی.

شەپەلۆح: دارێکە لە شوێنی گەرمەسێر دەڕوێ ف درختی است گرمسیری.

شەپەلۆخ: ۱) شاپالۆخ؛ ۲) برێتی لە زۆرخۆر ف ۱) داموز؛ ۲) کنایه از پرخور.

شەپیتە: ئامرازێکی جوڵایی تێوەدانی پێ توندو سفت دەکرێ ف از ابزار بافندگی.

شەپێل: شەپۆل، پێلی مەزن ف موج.

شەپیلك: دەفـەی شان، ئێسکێکی پانی تەنکـە لە شاندا ف استخوان پهن کتف.

شەپیلە: شەپەلاخ ف سیلی.

شەپێو: داری لەلـە کراو بۆ ئەنـدازە گرتنی تەڕبوُنی زەوی لە باران ف چوب باران سنج.

شەت: ۱) زێ، چەمی گەورە؛ ۲) قیلەوقـاچ بڕاو؛ ۳) موی ڕاست و بێ لول و پێچ ف ۱) رود بزرگ؛ ۲) کج بریده، اریب؛ ۳) موی صاف.

شەتاو: ۱) ئاوی زۆر کە لە بەفری تاویاوە سەرچاوە هەڵدەگرێ؛ ۲) ئاوی سارد لەئەسپ پرژاندن لە گەرمادا؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) رودی که از برف آب شده سرچشمـه می‌گیرد؛ ۲) آب خنك بر اسب پاشیدن در گرما؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەتری: ڕێزە گوڵینگەی سەرو پوڕ، گێلگێلە ف منگولەهای سر و دستار.

شەتڵ: شتڵ ف نشا.

شەتڵجاڕ: شتڵجاڕ ف نشازار.

شەتڵگە: شتڵجاڕ ف نشازار.

شەت وپەت: پارچەپارچە، لەت و کوت ف پاره پاره.

شەتۆر: خوار بڕدراو، قیلەو قاچ ف اریب، کج بریده.

شەت وکوت: ۱) لێدانی بێ دەست پارازتن؛ ۲) وشەیەکە لە هەڵبژاردنی دەستەی بازیدا بۆ یەکێکی دەڵێن کە تەنیا دەمێنێتەوە، شیر وکوت ف ۱) کتك زدن کورکورانه؛ ۲) اصطلاحی در بازی.

شەتەڕە: شاتەڕە ف شاهتره.

شەتەك: بەستنی توند ف سفت بستن.

شەتەکدان: داپێچانی توند ف محکم پیچیدن و بستن.

شەتەن: تەنافی شت پێچان ف طناب برای بستن.

شەتەن‌دان: شەتەکدان ف محکم پیچیدن با طناب.

شەتیر: ساتۆر ف ساطور.

شەت‌یونس: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی

در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شه‌جو: ۱) جۆباری گه‌وره؛ ۲) پیاوی مه‌ردو ڕه‌ند ف ۱) جویبار بزرگ، نهر؛ ۲) جوانمرد.

شه‌جه‌ره: سه‌جه‌ره، سیایی ناوی باب‌و باپیران ف شجره‌نامه.

شه‌حرمه‌حر: هه‌زارپێ ف هزارپا.

شه‌حنه: داروغه ف داروغه.

شه‌حه: سوکه‌ڵه‌ناوی شامحه‌ممه‌د ناوی پیاوانه ف مخفف نام شاه محمد نام مردانه.

شه‌خت: حه‌یوانی له هه‌ردوده‌ست شه‌ل ف حیوان از هردو دست لنگ.

شه‌ختـوّ: ۱) ته‌مه‌ڵ، له‌ش‌گران؛ ۲) تێکه‌ڵ پێکه‌ڵ‌و نارێك ف ۱) تنبل، لش؛ ۲) در هم برهم.

شه‌خته: ۱) شخته، سه‌رمای پاییز که زه‌رعات خراپ ده‌کا؛ ۲) سه‌هۆڵ، سۆڵ، یه‌خ؛ ۳) به‌سته‌ڵه‌ك ف ۱) سرمای پائیزی آفت کشت؛ ۲) یخ؛ ۳) یخبندان.

شه‌خره: شخره ف بار یك الاغ از گیاه.

شه‌خره کێش: شخره‌کێش ف چوب زیر بار گیاه بر پشت باربر.

شه‌خس: ۱) مرۆ، پیاو، که‌س؛ ۲) قه‌بری پیاوچاکان ف ۱) شخص؛ ۲) مزار متبرّکه.

شه‌خساڵ: بێشه‌ی چوغور ف بیشهٔ انبوه.

شه‌خسان: ڕه‌نگ پێ نه‌مان له‌به‌ر نه‌خۆشی ف رنگ پریدگی از بیماری.

شه‌خساو: ڕه‌نگ گۆڕیاو له‌به‌ر نه‌خۆشی ف رنگ باخته از بیماری.

شه‌خسین: شه‌خسان ف نگا: شه‌خسان.

شه‌خسیو: شه‌خساو ف نگا: شه‌خساو.

شه‌خسێووه‌خسێ: ده‌سته‌ی قه‌تڵ بڕینه‌وه ف مراسم عزاداری محرّم.

شه‌خف: بان سواغ دان ف کاهگل کاری پشت بام.

شه‌خڵ: شه‌تڵ ف نگا: شه‌تڵ.

شه‌خه‌ڵ: شخه‌ڵ ف نگا: شخه‌ڵ.

شه‌خه‌ڵان: ۱) قامیشه‌ڵان؛ ۲) بێشه‌ی چوغور ف ۱) نیزار؛ ۲) بیشهٔ انبوه.

شه‌د: شد، به‌ستن ف بستن.

شه‌دار: نم‌دار ف نمناك.

شه‌داندن: شه‌ته‌ك دان ف محکم بستن و پیچیدن.

شه‌دانك: شادانه ف گیاه شاهدانه.

شه‌دانه: شادانه ف گیاه شاهدانه.

شه‌دده: سێ چوکڵه‌یه‌کی به‌ته‌نیا له‌سه‌ر پیت ده‌کرێ که واتا: دو پیتی وه‌ك یه‌ك گه‌یونه یه‌ك ف علامت تشدید بر حروف، «ـّ».

شه‌ده: ۱) مشکی، پارچه‌یه‌کی ره‌ش یان سوری ئاوریشمه بۆ سه‌رپێچ‌و مێزه‌ر؛ ۲) سه‌روپێچی ژنان ف ۱) پارچه‌ای ابریشمی برای دستار؛ ۲) سر ودستار زنانه.

شه‌ده‌ڵان: دوگونـدی کوردستـان به‌م ناوه به‌عسی کاولی کردوه ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شه‌ده‌له: گوندێك له کوردستان که به‌عسی به بومبای شیمیایی خه‌ڵکیان کوشتوه‌و پاشان کاولیان کردوه ف روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

شه‌ر: پارچه‌ی چکۆڵه، له‌ت، ده‌گه‌ل نخۆ ده‌گوترێ: (نخۆشه‌ر واتا: له‌تکه نۆك) ف پاره، تکه.

شه‌ڕ: جه‌نگ ف جنگ، دعوا.

شه‌ڕا: ۱) بای گه‌رمی زیانی بێستان؛ ۲) خێشکی کلۆش کێشان بۆ سه‌ر خۆیان ف ۱) باد گرم آفت پالیز؛ ۲) چوب بند ساقه‌کشی به سوی خرمن.

شه‌را: پڕیشکه‌ی ئاگر، ئاورینگ ف شراره.

شه‌راب: باده ف می، باده.

شه‌ڕاب: شه‌راب ف می.

شه‌رابخانه: دوکانی باده فرۆش ف میخانه.

شه‌رابخۆر: که‌سێ که باده ئه‌خواته‌وه ف می گسار.

شه‌رابخۆره‌وه: شه‌رابخۆر ف می گسار.

شه‌ڕابردگ: میوه‌ی بێستان که به بای گه‌رم زیانی دیوه ف میوهٔ باد گرم زده.

شه‌ڕابردو: شه‌ڕابردگ ف میوهٔ باد گرم زده.

شه‌ڕابرده: شه‌ڕابردگ ف میوهٔ باد گرم زده.

شه‌راب فرۆش: که‌سێ که باده ده‌فرۆشێ ف باده فروش.

شه‌ڕابه: شۆڕابه، گوڵینگه‌ی شۆڕی زه‌نبه‌ری ف منگولهٔ بلند زینتی.

شه‌رابی: ره‌نگی سوری ئاماڵ ره‌ش ف رنگ شرابی.

شه‌ڕاشو: جینگن، جنگن ف ستیزه‌جو.

شه‌ڕالێدراو: شه‌ڕابردگ ف میوهٔ آفت زده از باد گرم.

شه‌رانخێوی: غارغـارێن به‌ئـه‌سپ کردن له‌مـه‌یداندا ف تاخت و تاز سواره در میدان.

شه‌ڕانش: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شه‌ڕانی: شه‌ڕاشو، جینگن، جه‌نگ‌خواز ف ستیزه‌جو.

شه‌راو: شه‌راب ف می.

شه‌راوخانه: شه‌رابخانه ف میخانه.

شه‌راوخۆر: شه‌رابخۆر ف شرابخواره.

شه‌راوفرۆش: شه‌راب فرۆش ف می فروش.

شه‌راوی: ۱) شه‌رابی؛ ۲) شه‌رابخۆر ف ۱) رنگ شرابی؛ ۲) میخواره.

شه‌ربه: ده‌فری ئاوخواردنه‌وه له سواڵه‌ت ف ظرف آبخوری سفالین.

شه‌ربه‌ت: ئاوی شیرین کراو بۆ خواردنه‌وه ف شربت، نوشابه.

شه‌ربه‌تاو: شه‌ربه‌ت ف شربت.

شه‌ربه‌تچی: ۱) که‌سێ شه‌ربه‌ت دروس ده‌کا؛ ۲) که‌سێ شه‌ربه‌ت به پاره ئه‌دا ف ۱) شربت ساز؛ ۲) شربت فروش.

شه‌ربه‌تخۆری: ۱) میوانی شه‌ربه‌ت خواردنه‌وه بۆ شادی؛ ۲) ده‌فری شه‌ربـه‌ت خواردنـه‌وه ف ۱) مهمـانی شربت خوری به منـاسبت موضوعی شادی آفرین؛ ۲) ظرف شربت خوری.

شەربەت ساز: کەسێ شەربەت دروس ئەدا ف شربت ساز.

شەربەت فرۆش: کەسێ شەربەت بە پارە ئەدا ف شربت فروش.

شەڕبەشاران: ئاژاوەچی ف فتنه انگیز.

شەرپل: سەرگەردان، گێژ و داماو ف مات و سرگردان.

شەرپلان: سەرگەردان بوُن ف مات و متحیّر شدن.

شەرپلاندن: سەرگەردان کردن ف مات و متحیّر کردن.

شەرپلین: شەرپلان ف مات و متحیّر شدن.

شەرپەزە: شپرزە ف نگا: شپرزە.

شەرت: ١) گرێو، گرۆ؛ ٢) پێویست، پێداویست؛ ٣) پەیمان؛ ۴) کرێی ڕەنجبەرو شوان و گاوان ف ١) شرط بندی؛ ٢) لازم؛ ٣) عهد و پیمان؛ ۴) مزد کارگر.

شەرت بردنەسەر: لەسەر پەیمان بوُن تا ئاخر ف بر عهد و پیمان ثابت ماندن.

شەرت بێ: پەیمان ئەبەستم ف عهد کردم، عهد باشد.

شەرتك: چوڵەمەی ئەستۆ ف جناغ سینه.

شەرت کردن: ١) پەیمان بەستن؛ ٢) گرێو کردن ف ١) عهد کردن؛ ٢) شرط بندی.

شەرتوشۆن: پەیمان ڕاگرتن ف وفاداری به عهد.

شەرتوقەرار: پەیمان ف عهد و پیمان.

شەرتە: ١) شەرت بێ، پەیمان ئەبەستم؛ ٢) پێویستە ف ١) عهد کردم؛ ٢) لازم است.

شەرح: ڕێو شوێنی ئاینی ف شرع.

شەردادن: ئاوارە کردن، بڵاو کردن لە جێگەی خۆی ف آواره کردن.

شەردە: خودان کردن، ڕاهێنان، بەروەردە کردن ف تربیت.

شەردین: ئاوارە بوُن، بڵاو بوُن ف آواره شدن.

شەرژێکرن: سەر لە لەش جیا کردنەوە، سەرژێ کرن ف سر بریدن.

شەرع: شەرح ف شرع.

شەرشۆب: لاسەرە، خشڵێکی سەری ژنانە ف زیوری که بر سر زنند.

شەڕفرۆتن: ١) جینگنی؛ ٢) شڵتاق، پەڵپ گرتن ف ١) ستیزه جویی؛ ٢) بهانه گیری.

شەڕ فرۆش: ١) جینگن؛ ٢) بیانوگر ف ١) ستیزه جو؛ ٢) بهانه گیر.

شەڕ فرۆشتن: شەڕفرۆتن ف نگا: شەڕفرۆتن.

شەڕڤان: چەکداری بەشدار لە جەنگا ف جنگاور.

شەڕڤانی: چەکداری و بەشداری لە جەنگا ف شرکت در جنگ.

شەڕکار: شەڕڤان ف جنگاور.

شەڕکەر: شەڕڤان ف جنگاور.

شەرگە: نێرینەی چەم، ناوەڕاستی هەرەقوڵی ڕۆخانە ف وسط ژرفای رودخانه.

شەڕگە: ١) مەیدانی جەنگ؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) صحنهٔ جنگ، رزمگاه؛ ٢) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شەرم: ١) حەیا، فەدی، فهێت؛ ٢) بریتی لە ناوگەڵی ژن؛ ٣) عەیب و عار ف ١) شرم، حیا؛ ٢) کنایه از شرمگاه زن؛ ٣) ننگ و عار.

شەرماهی: شەرم و شوُرەیی، فەدی کرن ف خجالت کشیدن.

شەرمدار: بەحەیا، بەئابڕو ف آبرومند.

شەرمسار: خەجاڵەت، ڕوُزەرد ف شرمسار.

شەرمساری: خەجاڵەتی ف شرمساری.

شەرم شکان: فهێدنەمان، ڕوکرانەوە ف از خجلت بیرون آمدن.

شەرم کردن: فەدی کردن، خەجاڵەتی کێشان ف خجالت کشیدن.

شەرمگا: ناوگەڵی ژن ف فرج زن.

شەرمگە: شەرمگا ف فرج زن.

شەرمن: فەدیکار، مرۆی بەحەیاو شەرم ف آدم خجالتی.

شەرمندە: شەرمسار، خەجاڵەت ف شرمسار.

شەرمنە: شەرمن ف آدم خجالتی.

شەرمنی: ١) شەرمدار؛ ٢) ترش و شیرین، مەیخۆش ف ١) شرمگینی؛ ٢) ترش و شیرین.

شەرموُ: شەرمن ف شرمگین، خجالتی.

شەرموُت: ١) گلۆڵەی دەزوی درومان؛ ٢) جۆرێ ماسی ف ١) گلولهٔ نخ خیاطی؛ ٢) نوعی ماهی.

شەرموُك: شەرمن ف خجالتی.

شەرمەزار: شەرمسار ف شرمسار.

شەرمەزاری: شەرمساری ف شرمساری.

شەرمەسار: شەرمسار ف شرمسار.

شەرمەساری: شەرمساری ف شرمساری.

شەرمەشکانێ: سەرمەشقانە، دیاری بە بوُك بۆ خۆ بەزاوانیشان دان ف رونمای عروس.

شەرمەندە: خەجاڵەت، فەدیکار ف شرمنده.

شەرمەنە: شەرمەندە ف شرمنده.

شەرمی: بەشەرم، شەرمن ف خجالتی، باحیا.

شەرمین: شەرمی ف خجالتی.

شەرمینۆك: گوڵێکی زۆر جوانە بەچەند ڕەنگان ف گل ناز، گل قهر.

شەرمیون: شەرمن، بەشەرمو حەیا ف آدم خجالتی.

شەڕناخێوی: غارغارێن بە ئەسپ لە مەیداندا، شەڕانخێوی ف تاخت و تاز سواره، اسب دوانی.

شەڕناخ: هۆزێکی کوردە لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف منطقه و عشیره ای در کردستان ترکیه.

شەرۆ: سوکەڵەناوی شەریف ف مخفّف نام شریف.

شەروال: شاڵوار ف شلوار.

شەروال بەکوڵ: گیایەکە بنکەکەی دەخورێ ف گیاهی است پیازه اش خوردنی.

شەرویت: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەڕەپشیلە: ١) بەشەڕهاتنی پشیلان پێکەوە؛ ٢) بریتی لە خەتی زۆرناخۆش و تێکەڵ پێکەڵ ف ١) جنگ گربه‌ها؛ ٢) کنایه از خط بد و

ناخوانا.

شەڕە پۆپان: چنگە پرچەی ژنان ف جدال زنانە.

شەڕەپۆپە: چنگەپرچە ف گیس همدیگر را کشیدن.

شەرەت: ئاوارەو رەبەن، دەربەدەر ف آوارە و بی‌نام و نشان.

شەڕەتۆپ: ١) شەڕ بە تۆپی چەك؛ ٢) گەمەی تۆپەڵەبەفر ف ١) جنگ توپخانە؛ ٢) بازی با گلولە برف.

شەڕەتۆپەڵ: گەمەی تۆپەڵەبەفر ف بازی با گلولە برف.

شەڕەجنێو: جوێن پێکدان ف دشنام بهم دادن.

شەڕەجوێن: شەڕەجنێو ف دشنام بهم دادن.

شەڕەچەقۆ: بەچەقۆ بەشەڕهاتن ف جنگ با چاقو.

شەڕەچەقە: بە دەنگی بەرز لە یەکتر تووڕەبوون ف نزاع لفظی با صدای بلند.

شەڕەخەنجەر: بەخەنجەر لێکدان ف جنگ با خنجر.

شەڕەدندوك: بە بۆڵەو پرتە دەگژیەك ڕاچوون ف جدال لفظی با غرولند.

شەڕەدندوکە: شەڕە دندوك ف نگا: شەڕەدندوك.

شەڕەدەنوکە: شەڕەدندوك ف نگا: شەڕەدندوك.

شەڕە زیڕینگەرانە: لە دوورەوە قسەبە یەکتر گوتن ف جنگ زرگرانە.

شەڕە ژن: بەشەڕهاتنی ژنان پێکەوە ف جنگ میان زنان.

شەڕەسە: بەشەڕهاتنی سەگان ف جنگ سگها.

شەڕەسەگ: بەشەڕهاتنی سەگان ف جنگ سگان.

شەڕەشۆق: بەسەر دەیەکترهەڵدانی حەیوان ف شاخ بەشاخ شدن حیوان.

شەڕەشەق: ١) بەپا لەیەکتردان؛ ٢) بریتی لە دنیای پڕ لە ئاژاوەو تێکەڵ پێکەڵی ف ١) جنگ با لگد؛ ٢) کنایە از آشوب و درهم برهمی.

شەرەف: ئابڕوو ف شرف.

شەڕەقۆچ: شەڕە شۆق ف شاخ بە شاخ شدن حیوان.

شەڕەقۆچەقانی: شەڕ بە بەرەقانی ف جنگ با فلاخن.

شەڕەکەڵ: لێکدانی دو کەڵ، بەشەڕهاتنی کەڵان ف جنگ گاومیشهای نر.

شەڕەکەڵەباب: لێکدانی دوکەڵەباب ف جنگ خروس.

شەڕەگ: شادەمار، شاڕەگ ف شاهرگ.

شەڕەگەڕەك: پەقچوونی دوتاخ ف جنگ میان دو محلە.

شەڕەنگێز: جنگن، ئاژاوەچی ف فتنەانگیز.

شەڕهۆمللێ: چەقەو شەڕو هەرا ف جار و جنجال.

شەریح: گۆشتی نەرمەی بێ پێشە ف گوشت بی‌استخوان.

شەریف: ١) خاوەن ئابڕوو؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) شریف؛ ٢) نام مردانە.

شەریفا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شەریك: ١) هەواڵ، هاوڕێ؛ ٢) هاوبەش لە ماڵدا ف ١) دوست، رفیق؛ ٢) شریك در سرمایە.

شەریکە: بنکەی هاوبەشی لە بازرگانیدا ف شرکت تجارتی.

شەریکەدز: دەسکیس، دایکەدزە ف دزد افشار.

شەز: قڕنو، چنگنە ف نوعی کنە.

شەس: ١) هەست، هۆش؛ ٢) ڕێژنەبارانی توند، ڕەهێڵە؛ ٣) جەنگەی بارانی بەهار؛ ٤) قامکە گەورە، تلیامەزن؛ ٥) ژمارەی دوای پەنجا و نۆ ف ١) هوش، حس؛ ٢) رگبار تند؛ ٣) موسم بارانهای بهاری؛ ٤) انگشت شست؛ ٥) عدد شصت.

شەس بێدار: بەئاگا، ئاگادار ف هشیار، باخبر.

شەسپەڕ: گوڵێکە ف گلی است.

شەست: شەس ف نگا: شەس.

شەستپەڕ: شەسپەڕ ف نگا: شەسپەڕ.

شەستکردن: بارینی بە ڕێژنە ف بارش تند.

شەستە: ١) جەنگەی بارانی بەهاری؛ ٢) خەت‌دانی زەوی بۆ توتن چەقاندن ف ١) موسم بارانهای بهاری؛ ٢) شیار زدن زمین برای کشت توتون.

شەستەباران: ١) جەنگەی بارانی بەهار؛ ٢) ڕێژنەی توند ف ١) موسم باران بهاری؛ ٢) رگبار تند.

شەستەرەهێڵە: ڕێژنە بارانی توند: (جاران دە ڕۆژ بە هەچچەهەچەو بارەبەریەوە / **شەستەرەهێڵە** لیزمەو و بارانو تەڕیەوە) «پیرەمێرد» ف رگبار تند باران.

شەستەکردن: ١) بارینی بە ڕێژنە؛ ٢) خەت دانی زەوی بۆ توتن چەقاندن ف ١) بارش رگبار؛ ٢) شیار زدن زمین برای کشت توتون.

شەستەم: ژمارەی دوای پەنجاونۆیەم ف شصتم.

شەستەمین: شەستەم ف شصتم.

شەستەهەمین: شەستەم ف شصتم.

شەستیر: ڕەشاش، موسەلسەل، ئاگربار، مەترەلۆز ف آتشبار، مسلسل.

شەسکردن: شەست کردن ف نگا: شەست کردن.

شەش: ژمارەی دوای پەنج ف عدد شش.

شەش ئاگر: جۆرێ دەمانچە ف کلت ششلول.

شەش ئالی: شەش لا ف شش جهت.

شەشا: شەشەم، دوای پێنجەم ف ششم.

شەشار: شەش‌ئاگر، جۆرێ دەمانچە ف نوعی تپانچە.

شەشان: شاشان، ناوی ژنانە ف نام زنانە.

شەش‌بەند: گای نۆساڵە ف گاو نەسالە.

شەشبەندی: فێڵ بازو گزیکار، حیلەباز ف ناروزن و حیلەگر.

شەشپاڵو: شەش گۆشە ف مسدّس، شش گوشە.

شەشپەڕ: ١) جۆرێ تۆمی جۆ؛ ٢) گیایەکی زۆر شینەو زۆرتر لە گۆڕستانی دەنێژن ف ١) نوعی جو؛ ٢) گل شصت پَر.

شەش‌ترنگە: چێشتێکە ف آشی است.

شەشخان: جۆرێ تفەنگ ف نوعی تفنگ.

شەشخانە: شەشخان ف نوعی تفنگ.

شەشدانگ: ١) تێکڕایی مڵك؛ ٢) ئێستری پشت پانو چوارپەل قەوی ف ١) شش دانگ ملك؛ ٢) استر قوی و تنومند.

شەشدەر: ١) شەش ئالی، پێش و پاش و سەرو ژێر و ڕاست و چەپ؛ ٢) جێگەی بازی مۆرەی شەش خاڵ لە نەردیندا: (شەشدەرم گیراوە مەشغوڵم بە دەستی نەردەوە) «تاهیر بەگ» ف ١) شش جهت، جهات ششگانە؛ ٢) ششدر نرد.

شەش دەرب: شەشار، جۆرێ دەمانچە ف نوعی تپانچە.

شەشـك: ١) لە ڕۆژی دوهـەمی مانگی دوای ڕەمەزانەوە تا حەوتەم؛ ٢) شاشك، مێزەر، سەروپێچ؛ ٣) ناوی گوندێکە ف ١) از دوم تا هفتم ماه شوّال؛ ٢) دستار؛ ٣) نام دهی است.

شەشکان: شەشکی دوای ڕەمەزان ف شش روز بعداز عیدفطر.

شەش کلك: کەسێ کە شەش تلی لە دەستی هەیە ف کسی کە انگشت انگل دارد.

شەشکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شەشگـۆشە: شەشپاڵو، خەتێ کە بە شەش جێ شکابێ و سەری وێك کەوتبێ ف شش ضلعی.

شەش لا: شەش ئالی، شەشدەر ف شش جهت.

شەشلە: دوازدە ڕۆژ لە چلەی زستان لە چوارەوە تا شازدە ف از چهارم تا شانزدهم بهمن ماه.

شەشـۆ: ١) شەش کلك، شەش قامك؛ ٢) ناوی گوندێکە ف ١) شش انگشت، دارای انگشت انگل؛ ٢) نام دهی است.

شەشە: شەش کلك ف شش انگشت.

شەشەك: ١) شەش کلك؛ ٢) شەشکان ف ١) شش انگشت؛ ٢) شش روز پس از عید فطر.

شەشەکان: ١) مانگی دوای ڕەمەزان؛ ٢) شەشکان ف ١) ماه شوّال؛ ٢) شش روز بعد از عید فطر.

شەشەلان: شەشەکان ف نگا: شەشەکان.

شەشەم: دوای پێنجەم ف ششم.

شەشەمین: دوای پێنجەمین ف ششمی.

شەشهەمین: شەشەمین ف ششمی.

شەشەیی: جنۆکەی ساواکوژ ف جنّ نوزادکش، آل.

شەشیەك: لەشەش پاژ پاژێك ف يك ششم.

شەشیەکی: شەشیەك لە کەلەپوور ف يك ششم مردەریگ.

شەعر: دەسرۆکەی حەریری سەرپێچی ژن و پیاوان ف سرپوش حریر مردانە و زنانە.

شەعموز: چەمووش ف چموش.

شەعن: بزنی بەڵەك ف بزخلنگ.

شەعـەل: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

شەغرە: شخرە، شغرە ف نگا: شخرە.

شەغرە کێش: شخرە کێش ف نگا: شخرە کێش.

شەف: بەرانبەری ڕۆژ، دەمی تاریکایی ف شب.

شەفت: چەفت بڕیاو ف کج بریدە.

شەفتا: تای شەو، نۆبەتێ لە شەودا ف تب شبانە.

شەفتاری: شەفی تاریك و بێ تریفەی تاف هەیف ف شب تاريك، دیجور.

شەفتالو: خۆخ ف شفتالو، هلو.

شەفتالی: شەفتالو ف شفتالو.

شەفتر: پیرێ شەف ف پریشب.

شەفتوور: چەفت بڕیاگ، شەفت ف اریب، کج بریدە.

شەفتوول: شەفتوور ف اریب.

شەفتەلی: هەشتاڵو، جۆرێ قۆخە ف شفتالو.

شەفتی: بڕیانی چەفت ف کجی در بریدگی.

شەفەلاح: ١) بەری دارێکی دەوەنە، بەری داری کفر؛ ٢) مەلێکە ف ١) ثمر درختچەای است؛ ٢) پرندەای است.

شەفـەلـە: ١) بەری داری کفـر، شەفـەلاح؛ ٢) مارچێوە ف ١) ثمـر درختچەایست؛ ٢) مارچوبە.

شەڤ: ١) شەف، دەمی تاریکی؛ ٢) لار، چەوت، خوارەوەبـووگ ف ١) شب؛ ٢) خمیدە، کج.

شەڤارە: ١) خەڵفی تازەو شلك و تێراو؛ ٢) زۆر درێژ ف ١) جوانۀ شاداب و ترد؛ ٢) بسیار بلند قد.

شەڤارە: ڕاوی مەل لە شەودا بە چرا ف شکار پرندە در تاریکی با چراغ.

شەڤانە: ١) لەشەودا؛ ٢) کرێی ئێشك گرتنی حەسەس؛ ٣) هۆندنەوەی شیعر ف ١) شب هنگام؛ ٢) مُزد عَسس؛ ٣) سرودن شعر.

شەڤ بشکێك: گیایەکە بە شەو گوڵ دەکاو بە ڕۆژ دەپوچێتەوە ف گلی کە در شب می‌شکفد، نیلوفر.

شەڤ بۆری: شەو ڕابواردن لە شوێنێکی جگە لە ماڵەخۆ ف شب نشینی.

شەڤ بێهن: گوڵێکە بەشەو بۆنی هەیەو لە شەوبۆ جگەیە ف گُلی است.

شەڤ پەست: مۆتە، مۆتەکە ف کابوس.

شەڤتا: شەفتا ف تب شبانە.

شەڤتاری: شەفتاری، تاریکە شەو ف شب تاريك.

شەڤخشت: تروزی درێژو ئەستور بۆ تۆم، کالیار ف خیار چنبر بزرگ.

شەڤخشك: شەڤخشت ف خیار چنبر بزرگ.

شەڤخوونی: شەبەیخوون، پەلاماری شەوانە ف شبیخون.

شەڤدەر: ١) مرۆ یان ئاژەڵێ کە شەو نایەتەوە ئاوایی؛ ٢) شەبدەر ف ١) انسان یا حیوانی کە شب در صحراست؛ ٢) گیاه شبدر.

شەڤرۆ: کەسێ بە شەف سەفەر دەکا ف شبرو.

شەڤرۆنك: ١) جێژنێکی یەزیدیەکانە؛ ٢) بشەف لدورا هەڤدی کوم بوون ف ١) یکی از جشنهای مذهبی یزیدیان؛ ٢) شب نشینی.

شەڤرەش: شەفتاری، تاریکە شەو ف شب تاريك.

شەڤـرەشـك: ١) خەیاڵات، لێکدانەوەی بێ بەهرە؛ ٢) نەخوشیەکی مریشکە پێ کوێر دەبن ف ١) اوهام، خیالات؛ ٢) از بیماریهای مرغ خانگی.

شەڤرەڤك: چەك چەکی ف شب پرە.

شەڤرەڤیك: چەکچەکی، چەکچەکیلە ف شب پره، خفاش.
شەڤرەڤین: شەڤرەڤیك ف خفاش.
شەڤرەڤینك: ۱) شەڤرۆنك، شەڤ لدۆرا هەڤ کۆم بوون؛ ۲) چەك چەکی ف ۱) شب نشینی؛ ۲) شب پره.
شەڤرەوین: چەکچەکی ف خفاش.
شەڤشەڤۆك: چەکچەکی ف خفاش.
شەڤکری: کاری شەوانە، شول کرن بشەڤ ف کارشبانه.
شەڤکۆر: ۱) کەسێ کە بە شەو نابینێ؛ ۲) چەکچەکی ف ۱) شبکور؛ ۲) خفاش.
شەڤگور: بومەلێڵە، بوڵێڵە، سوزو ف گرگ و میش اول بامداد.
شەڤگـەڕ: ۱) ئێشـك چی شەوانە؛ ۲) بریتی لە پیاوی ئازا؛ ۳) جۆرێ مارمێلکەی ماڵی؛ ۴) کەسێ کە لە خەودا ئەگەڕێ و لەناو جێگە نامێنێ ف ۱) نگهبـان شب؛ ۲) کنـایه از آدم شجـاع؛ ۳) نوعی مارمـولك خانگی؛ ۴) کسی که درخواب راه می‌رود.
شەڤگەش: گوڵێکە هەر لەشەودا دەپشکوێ و بەرۆژ دەپوچێتەوە ف گلی است.
شەڤگێڕ: شەڤگەڕ ف نگا: شەڤگەڕ.
شەڤنم: ئاونگ، تنۆکەئاوی سەر گیا لە پێش ئاوهەڵاتندا ف شبنم.
شەڤنەم: شەڤنم ف شبنم.
شەڤۆك: ئەوباڵدارانەی شەو ناخەون. وەك *کوندو توتاك و گوین و*... ف پرندگان شب بیدار.
شەڤە: ۱) شەشەیی، جنۆکەی ساواخنکێن؛ ۲) بەردێکی رەشی بەنرخە ف ۱) جن نوزاد کش، آل؛ ۲) شبه.
شەڤەرۆك: زبارەی ساوارکوتان ف بلغور کوبی تعاونی.
شەڤهەری: شەونشینی ف شب نشینی.
شەڤی: ۱) چێشت و نانێ کە لە شەڤ ماوەتەوە، بەیات؛ ۲) خوارەوەبو، چەماو؛ ۳) چەراندنی ئاژەڵ لە شەودا؛ ۴) جێگەی پشوودانی ئاژەڵ لە شەودا ف ۱) شب مانده، بائت؛ ۲) خمیده؛ ۳) چرانیدن گله در شب؛ ۴) جای آسایش گله در شب.
شەڤین: ۱) چەڕانی ئاژەڵ لە شەڤـدا؛ ۲) جێگـەی پشوودانی ئاژەڵ لە شەودا؛ ۳) چەماوە، خوارە و بوگ؛ ۴) رەش وەك شەو ف ۱) چریدن گله در شب؛ ۲) جای آسـودن گله در شب؛ ۳) خمیده؛ ۴) بەرنـگ شب، سیاه.
شەق: ۱) شاق، لێدان بە پشتی پێ؛ ۲) زللە؛ ۳) گۆچانی گۆبازی؛ ۴) شڕ، نارەحەت: (حاڵم **شەقە**)؛ ۵) تورت و تیراو؛ ۶) لە خەت دەرچوونی گاجوت؛ ۷) دەفەی جۆڵایی؛ ۸) دەرز، تلیش؛ ۹) رەپ و راست؛ ۱۰) تێك شکاوی سست؛ ۱۱) داری بن باخەڵی شەل؛ ۱۲) زل و بەرین: (**شـەقە** جۆگە)؛ ۱۳) ناوەڕاست: (شەوگار **شەق** بو)؛ ۱۴) سەخت و رەق: (کەللە **شەقە**) ف ۱) تیپا؛ ۲) سیلی؛ ۳) چوگان گوی بازی؛ ۴) پریشان و دشوار؛ ۵) ترد و شاداب؛ ۶) انحراف گاو از خط شخم؛ ۷) یکی از ابزار بافندگی؛ ۸) شکاف؛ ۹) رك و صریح؛ ۱۰) درهم شکسته و سست؛ ۱۱) چوب زیر بغـل شل؛ ۱۲) بزرگ و پهن؛ ۱۳) وسط؛ ۱۴) سخت و سفت.
شەقار: ۱) لەت، دڕاو؛ ۲) شوێن و لەلە ف ۱) پاره و دریده ؛ ۲) شیار.
شەقارشەقار: بزڕ بزڕ، لەت لەت ف پاره پاره.
شەقازللە: زللە ف سیلی.
شەقازلە: زللە ف سیلی.
شەقاشەق: ئێر و ئەوێ ف اینور و آنور.
شەقافلوس: نەخۆشی خورە ف بیماری خوره، آکله.
شەقال: پێلاوی سەر بە مو چندراو ف چارغ، چارق.
شەقام: ۱) جادە، شۆسە؛ ۲) زللە؛ ۳) هەنگاو ف ۱) جاده، شاهراه؛ ۲) سیلی؛ ۳) گام.
شەقان: گەمەی گۆبازی ف گوی و چوگان بازی.
شەقاندن: رکە، کێ بەرکێ لە غاردان‌دا ف مسابقهٔ دو.
شەقـانێ: ۱) شەپ شەپان؛ ۲) شەپانێ؛ ۳) گۆو گۆچان بازی ف ۱) لگدبازی؛ ۲) توپ بازی با پا؛ ۳) چوگان بازی.
شەقانشەق: سەرانسەر، لەم سەر تا ئەو سەر ف پیوسته، سراسر.
شەقاو: ۱) هەنگاوی زل؛ ۲) ریگەی خۆشکراو، شەقام ف ۱) گام بلند؛ ۲) راه هموار شده، جاده.
شەقاوشەق: شەپ شەپان ف با لگد بەهمدیگر زدن، لگدبازی.
شەقاونان: هەنگاونان، پاگوێزانەوە لە زەوی ف گام برداشتن، گام نهادن.
شەقاوهاویشتن: شەقاونان ف گام برداشتن.
شەق بردن: ۱) هەڵ تلیشان، داتلیشان؛ ۲) لەبەریەك چوون؛ ۳) بریتی لە تووڕەبوونی زۆر: (لە داخی تۆ **شەقم برد**) ف ۱) شکافتن، ترك برداشتن؛ ۲) از هم وا رفتن؛ ۳) کنایه از خشمناکی بسیار.
شەقتاندن: بەدرێژایی لەت کردنی دار ف دو نیم کردن چوب از طول.
شەقتین: رۆشان، دارۆشان ف خراشیدن.
شەق تێهەڵدان: شەپ تێهەڵدان ف تیپازدن.
شەق‌شەق: ۱) دەنـگی ددان وێك کەوتن؛ ۲) زۆر تورت و تێراو ف ۱) صدای بهم خوردن دندانها؛ ۲) بسیار ترد و شاداب.
شەق شەقان: شەپ شەپان ف نگا: شەپ شەپان.
شەق شەقانێ: شەپ شەپانێ ف نگا: شەپ شەپانێ.
شەق شەقە: خڕخاشە، جغجغە ف جغجغه اسباب بازی.
شەق شەقێن: شەپ شەپێن ف لگدبازی.
شەق کردن: ۱) دولەت کردن؛ ۲) چەند پارچە کردن ف ۱) دو نیم کردن؛ ۲) چند پاره کردن.
شەقڵ: ۱) شقڵ؛ ۲) چاپ ف ۱) مُهر چوبی خرمن؛ ۲) چاپ.
شەقـڵاوە: شاروکێکی هاوینـەهەوارە لە کوردستان، بەعسی چەندجار بومبارانی کردوە ف از شهرهای ییلاقی کردستان.
شەقڵ شکان: مۆر لەسەر لاچوون ف لاك و مهر شکسته شدن.
شەقـڵ شکاندن: ۱) مۆر لە سەر ماڵینەوە؛ ۲) بریتی لە لەپێش خەڵکا دەست بەکـار کردن؛ ۳) بریتی لە ئابـڕوو بردن ف ۱) مهـر از سر برداشتن؛ ۲) کنایه از قبل از دیگران اقدام کردن؛ ۳) کنایه از آبرو بردن.

شەقڵ کردن: مۆر کردنی خەرمان [ف] مهر چو بین به خرمن زدن.

شەقڵە: شەقڵ [ف] مهر چو بین خرمن.

شەقوبانێ: گۆبازی [ف] چوگان بازی.

شەق و پەق: لەت‌و کوت، پارچە پارچە [ف] لت و پار.

شەق و شڕ: ۱) تێك چوُی سست و شل که بۆ کورسی‌و شتی دارینی دەڵین؛ ۲) حاڵ خراپ [ف] ۱) نامحکم و سست که برای ابزار چوبین گفته می‌شود؛ ۲) پریشان حال.

شەق و شۆق: ۱) شەق و پەق؛ ۲) تەقەتەق [ف] ۱) لت و پار؛ ۲) سرو صدای بسیار.

شەقوق: جۆرێ دارەبەن که قەزوانی خراپ دەگرێ [ف] نوعی بوتهٔ درخت.

شەقۆق: سوُچ و قوژبن، گۆشەو کەنار [ف] گوشه و کنار.

شەقۆن: به سەر تێهەڵدانی حەیوان. شاخ لێ دان [ف] شاخ زدن حیوان.

شەقوهۆڕ: دەنگی زۆری شکان [ف] صدای شکستن زیاد.

شەقە: ۱) دەنگی باڵ لە فڕیندا؛ ۲) دەنگی به ردە فڕکەی بە قۆچەقانی؛ ۳) نیوەی توێڵ‌و سەر؛ ۴) مشاری دوکەسی؛ ۵) کۆتەرەی بنەمێو؛ ۶) نیو لاشە گۆشت؛ ۷) لە سەرەوە بە نیوەیی دادڕاو؛ ۸) تەقینی تەڵەو...؛ ۹) داری بن هەنــگــڵی شەل [ف] ۱) صدای بال در حین پرواز؛ ۲) صدای فلاخن هنگـام سنـگ پرانی؛ ۳) شقیقـه، نیمـهٔ سر؛ ۴) ارهٔ دونفره؛ ۵) تنهٔ تاك؛ ۶) شقهٔ گوشت؛ ۷) از بالا به دو نیم شکافته؛ ۸) صدای بهم آمدن تله؛ ۹) چوب زیر بغل شل.

شەقەبەقە: پارچە پارچە، کوت کوت [ف] قطعه قطعه.

شەقەبەند: ۱) نوشتەی سەرێشەی نیوەیی؛ ۲) رەخت‌و نەسپابی زین [ف] ۱) دعای شقیقه؛ ۲) یراق زین.

شەقەتەل: تۆپی لە پەڕۆ چندراو بۆ تۆپێن [ف] توپ از پارچه ساخته شده برای بازی.

شەقەتەلانی: گەمەی تۆپەڕاکردن [ف] توپ‌بازی.

شەقەجۆ: جۆباری گەورە کەئاوی هەمیشەوزۆرە [ف] جو یبار پُرآب.

شەقەجۆگە: شەقەجۆ [ف] جو یبار پُرآب.

شەقەزللە: زللە [ف] سیلی.

شەقەشەق: دەنگی زۆری ددان‌و باڵ‌و بەردی قۆچەقانی‌و... [ف] صدای پیاپی دندان وبال و فلاخن و...

شەقە کردن: دولەت کردن [ف] دونیم کردن.

شەقە کێش: کەسێ کە مشاری زل بەکار دێنێ [ف] اره کش.

شەقــە گل: چاوێشەیێ کە سەری پێوە ژان دەکا [ف] چشم‌درد سخت که سردرد آورد.

شەقەل: باری بارەبەرێك لەگیا، شەغرە [ف] یك بار باربر از گیاه.

شەقەلۆر: جۆرێ داری لێرەوارە [ف] نوعی درخت جنگلی است.

شەقەمشار: هەڕەی دوکەسی، شەقە [ف] ارهٔ دونفره.

شەقەمێو: کۆتەرەرەز [ف] تنهٔ تاك.

شەقــەی باڵ: برێتی لە فڕینی بەپــەلــەی باڵــدار: (کــەوتــەخۆ دای لە شەقەی باڵ دیسا) «هەژار» [ف] کنایه ازبال‌زدن سریع پرنده.

شەقی: ۱) ماندوُ، خەستە، مانْگ؛ ۲) نەشقی، یاخی [ف] ۱) خسته؛ ۲) متمرّد.

شەقیلە: ۱) چەرمی زۆر تەنك‌و سوُك کە دەکرێتە هەمانە؛ ۲) بەرەڵبێنەی چەرمینی ژنــان لە کاتی تەشی‌رستنا [ف] ۱) چرم نازك که از آن انبان سازند؛ ۲) پیش‌بند چرمین ویژهٔ دوك‌ریسی.

شەقین: ۱) جریوەی مەلیچــك؛ ۲) ملە ورکــەبەری، کێ‌بەرکێ [ف] ۱) صدای گنجشك؛ ۲) مسابقه.

شەقێن: گۆبازی [ف] چوگان‌بازی.

شەك: ۱) گۆچــانی گۆیێن؛ ۲) چك، قوُڵایی زگی جك؛ ۳) بەرخی دو بەهــار دیتــو؛ ۴) جگ کە باری لوُسی بکەوێتە سەر عەرز؛ ۵) چۆك، ئەژنۆ؛ ۶) لەرەی ئاوی چەم [ف] ۱) چوگان گوی‌بازی؛ ۲) طرف گود شتالنگ؛ ۳) شیشك، برهٔ دوبهاردیده؛ ۴) شتالنگی که برکنارهٔ صاف ایستد؛ ۵) زانو؛ ۶) حرکت و لرزش آب رودخانه.

شەکار: چیمەن‌و گیاجاڕ [ف] چمن.

شەکال: شەقال [ف] پالیك، چارق.

شەکان: ۱) لەرین لە بەر با؛ ۲) بازی گۆیێن [ف] ۱) جنبیدن از باد؛ ۲) گوی‌بازی.

شەکاندن: لەراندنی با لکەدارو ئاڵاو... [ف] جنبانید باد شاخه یا پرچم یا چیز دیگری را.

شەکاندنەوە: شەکاندن [ف] نگا: شەکاندن.

شەکانن: شەکاندن [ف] نگا: شەکاندن.

شەکانەوە: لەرین لە بەر با [ف] جنبیدن از باد.

شەکبەران: شەکی نێری سێ‌بەهارە [ف] شیشك نر سه‌بهاره.

شەکر: گەزۆی چیتك‌و شیلەی چۆنەری وشکەوەکراو [ف] شکر.

شەکــرا: گونــدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەکــران: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەکرانێ: گــوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەکراو: خۆشاوی شەکر [ف] شکراب.

شەکراوخواردنەوە: کۆڕی ژن‌مارەکردن [ف] کنایه از مجلس عقد و بله‌بران.

شەکرپەنیر: هەڵوایەکە لە شەکر و ئاردەبرنج دەکرێ [ف] شکرپنیر.

شەکرخواردن: برێتی لە قسەی باش کردن [ف] کنایه‌از سخن نیکوگفتن.

شەکرخەنە: بزەی بە خۆشی [ف] شکرخند.

شەکردان: دەفری شەکرتێ کردن [ف] ظرف شکر.

شەکرشکاندن: ۱) شەکری رەق‌هەڵاتو وردکردن؛ ۲) برێتی لە قسەی خۆش کردن [ف] ۱) شکرخرد کردن؛ ۲) کنایه از سخن نیکوگفتن.

شەکرشکێن: چەکوشی شەکرشکاندن [ف] چکش قندشکن.

شەکرلەمە: جۆرەنانێکی زۆر ناسك‌و شیرینە [ف] نوعی نان شیرینی.

شەکرلێڤ: گفت‌ولفت خۆش، قسە شیرین [ف] خوش سخن.

شه‌کرلیو: شه‌کرلیف ف خوش بیان.
شه‌کرمز: نه‌خوشی شه‌کر ف مرض قند.
شه‌کـروك: ۱)وشکه‌وه‌بوی شیله‌ی گیایه‌که تامی شیرینه؛ ۲) گیایه‌کی سه‌رخری درکاویه خریك له بن درکه‌کانی‌دا هه‌یه ده‌یخون، که‌رته‌شی؛ ۳) جوری گنـدوره ف ۱) خشکیدهٔ گیاهی است شیرین مزه؛ ۲) گیاهی است خاردار؛ ۳) نوعی خربزه.
شه‌کروکه: ۱) شه‌کروك؛ ۲) شیرنیات ف ۱) نگا: شه‌کروك؛ ۲) آب‌نبات.
شه‌کـره: ۱) شه‌کـروکـه؛ ۲) گوینی جه‌باری، گوینیه‌زه‌رده ف ۱) نگا: شه‌کروکه؛ ۲) گون کتیرا.
شه‌کره‌باوی: چه‌قاله‌بادامی شیرن ف چغاله‌بادام شیرین.
شه‌کره‌پیاو: پیاوی به‌ئاکارو بێ‌عه‌یب ف سره‌مرد، مردنیکوکار و خوب.
شه‌کره‌ژن: ژنی باش‌و به‌حورمه‌ت ف زن خوشخوی و کدبانوی خوب.
شه‌کره‌سیو: جوری سیوی چکوله‌ی سپی ف سیب قندی.
شه‌کس‌پا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شه‌کشه‌کان: شه‌کانه‌وه ف جنبیدن از باد.
شه‌ك‌مه‌ر: په‌زی که یه‌که‌م‌جار زاوه ف گوسفندی که یکبار زاییده.
شه‌کو: له‌رین، له‌رینه‌وه ف جنبیدن، تکان سبك.
شه‌کو: داری دریژ بو ئاوئاژن‌کردن یان گویزته‌کاندن ف چوب بلند برای آبیاری یا گردوچینی.
شه‌کوك: جوری هه‌رمی ف نوعی گلابی.
شه‌که: ۱) میچکه‌به‌رازی یه‌کساله؛ ۲) کلاوی پیسته‌مه‌ر؛ ۳) شه‌کان ف ۱) ماده گراز یکساله؛ ۲) کلاه‌پوستین؛ ۳) جنبش از باد.
شه‌که‌ت: ماندو، خه‌سته، شه‌قی ف خسته.
شه‌که‌تی: ماندوه‌تی زور ف خستگی زیاد.
شه‌که‌ر: ۱) شه‌کر؛ ۲) به‌شانه‌که‌ر، مولەشانه‌ده‌ر ف ۱) شکر؛ ۲) شانه‌زن.
شه‌که‌رات: نوقل، نوغل، شه‌کروکه ف نقل، شیرینی، آب نبات.
شه‌که‌ربادام: جوری هه‌لوا ف نوعی شیرینی.
شه‌که‌ربوره: جوری شیرنیات ف نوعی شیرینی.
شه‌که‌رپه‌نیر: شه‌کرپه‌نیر ف شکرپنیر.
شه‌که‌رخه‌ن: شه‌کرخه‌ن ف شکرخند.
شه‌که‌رگری: گریان له خوشیان ف گریه از شادی، اشك شوق.
شه‌که‌روك: شه‌که‌روکه ف نگا: شه‌که‌روکه.
شه‌کـه‌روکـه: منالی لوسکه که له به‌زم‌دا سه‌ما ده‌کا ف بچه‌ای که در مجلس بزم می‌رقصد.
شه‌که‌ری: سپات، سپی ئامال‌زه‌رد ف کرم‌رنگ.
شه‌که‌شه‌ك: ته‌که‌ته‌ك، ویك‌که‌وتنی شوره‌وه‌بو ف بهم‌خوردن فروهشته.
شه‌که‌مه‌ر: شه‌کمه‌ر ف گوسفند یکبار زائیده.
شه‌که‌می: به‌رخه‌میوی دوبه‌هاردیتو ف شیشك مادینه.
شه‌که‌مینگه: شه‌که‌می ف شیشك مادینه.
شه‌که‌نه: شه‌کان ف جنبیدن یواشکی.
شه‌که‌نیر: به‌رخی نیری دوبه‌هاردیتو ف شیشك نر.
شه‌کی: بریتی له مرویه‌ك که جلکی ناله‌باربێ ف کنایه از شخصی که لباسش نامرتب باشد.
شه‌کیرت: جیازی که بوك له‌گه‌ل خویا ده‌یبا بو مال زاوا ف جهیزیه.
شه‌کی‌کال: به‌ربـه‌ران، شه‌کی که هیشتـا به‌رانی نه‌گرتـوه ف شیشك آبستن نشده.
شه‌کیله: پارچـه‌هـه‌مانه‌ی خوشکراو بو به‌سه‌ر ده‌فر داگرتن ف قطعه انبان دهانه‌بند ظرف.
شه‌کیلی: پینه‌چی، پینه‌دوز، مشه‌قه ف پینه‌دوز.
شه‌کین: گوبازی ف چوگان‌بازی.
شه‌گ: ۱) شه‌ق، گوچـانی گوبـازی؛ ۲) گوبـازی ف ۱) چوگان گوی‌بازی؛ ۲) گوی چوگان بازی.
شه‌گه: ۱) شاگا، شاگه، خوش‌به؛ ۲) میچ که میر هاتبێ، جگ که له سه‌ر لاپـانـه‌کـه‌ی ویستـابێ؛ ۳) تاژی له خرتـك چوگ ف ۱) درود؛ ۲) شتالنگ که برکنارهٔ صاف ایستد؛ ۳) تازی که مفصلش ازجا دررفته باشد.
شه‌گل: گه‌له‌شه‌ك، میگه‌لی که هه‌موی شه‌ك بێ ف رمهٔ شیشك.
شه‌گین: ۱) گوبازی؛ ۲) جوری گه‌مه‌ی جگین ف ۱) چوگان‌بازی؛ ۲) نوعی بازی با شتالنگ.
شه‌ل: ۱) له پا سه‌قه‌ت؛ ۲) به‌رەو مافوره‌ی خوارو خیچ؛ ۳) خه‌رار؛ ۴) چینکه؛ ۵) رانك؛ ۶) روت، بێ به‌رگ‌و جل؛ ۷) له‌ت، پاژ ف ۱) لنگ، شل؛ ۲) فرش کج؛ ۳) جوال موبین؛ ۴) نگـا: چینکـه؛ ۵) شلوار پشمی؛ ۶) لخت؛ ۷) قسمت، تکه.
شه‌لاخ: ۱) تازیانه، قامچی؛ ۲) زلله ف ۱) شلاق؛ ۲) سیلی.
شه‌لاخکاری: به قامچی لیدان ف شلاق‌زدن.
شه‌لاف: کلکه‌سوته، مه‌رایی ف تملق، چاپلوسی.
شه‌لاف کرن: شالوزی کرن ف تملق‌کردن.
شه‌لاق: ۱) قامچی؛ ۲) جوری مه‌زره‌قی بێ تم‌تمه که به زه‌بری لیدان به قامچی به‌ن ده‌یسورینن ف ۱) شلاق؛ ۲) نوعی گردنای بدون نوك آهنی.
شه‌لاقه: ۱)شه‌لاق، جوری مه‌زره‌قی بێ تم‌تمه؛ ۲) مه‌لیکی لنگ‌دریژه له ریشوله توزیك زلتره ف ۱) نوعی گردنا؛ ۲) پرنده‌ایست.
شه‌لال: ۱) شلال، ریزه‌درومانی ده‌ره‌وه؛ ۲) دریژبون له سه‌ر عه‌رز، سلار؛ ۳) نه‌رم‌و ناسـك؛ ۴) تاڤگه، ئاوهه‌لدیر، سولاف ف ۱) زنجیره بخیهٔ بیرونی، راسته‌دوزی؛ ۲) درازکشیدن روی زمین؛ ۳) نازك و نرم؛ ۴) آبشار.
شه‌لال: ۱) تیوه‌دراو، ئاوی: (**شه‌لالی** خوین بوم، له خویندا **شه‌لال** بو)؛ ۲) شلال ف ۱) آغشته؛ ۲) زنجیره بخیهٔ پدیدار.
شه‌لاله: شلال ف بخیه‌های بیرونی.
شه‌لالی: تیوه‌دراوی، ئاوی، ئالو ف آغشتگی.
شه‌لان: ۱) روت‌بونه‌وه، جل له‌به‌رخو داکه‌ندن؛ ۲) چه‌قین؛ ۳) جوری

هەڵپەرکێ ف ۱) لخت شدن، لباس از تن درآوردن؛ ۲) با نوك در جایی گیر کردن و ثابت ماندن؛ ۳) نوعی رقص.

شەلاندن: ۱) ڕووت کردن، ڕووت کردنەوە؛ ۲) چەقاندن ف ۱) لخت کردن، لباس از تن کسی درآوردن؛ ۲) با نوك درجایی فروکردن.

شەلانە: وەك شەلان ف لنگ مانند، ادای شل درآوردن.

شەڵانە: زەردەڵو، قەیسی، مژمژە ف زردالو.

شەڵانی: شەڵانە ف زردالو.

شەلایی: دەسرەی سرکەیی ف دستمال کلاغی ابریشمی.

شەلبت: پڕۆش، چاو لە نەخۆشی کەم‌بینایی ف چشم دردمند کم‌سو.

شەلبتی: چاوێ کە تووشی پڕۆشی بوبێ ف چشمی که مبتلا به «شەلبت» باشد.

شەڵبتی: ۱) دەنگی ئاو کە بە دەست یان بە سەوڵ لێی دەدرێ؛ ۲) هەڵەنگوتن و کەوتن ف ۱) صدای با دست یا با پاروزدن به آب؛ ۲) سکندری خوردن و افتادن.

شەلت: داری باریك و درێژ ف چوب بلند و باریك.

شەلتە: شەختە، سەرمای سەختی پاییز ف سرمای سخت نابهنگام پاییز.

شەڵتە: ۱) دەرمانی تیر و خەست کە لە سەر برینی دادەنێن؛ ۲) ڕەشکەی کاکێشان؛ ۳) جۆرێ ئاواڵ کراسی ژنانە؛ ۴) بەرگی دۆشەك و باڵشت؛ ۵) شەختە؛ ۶) شڵخەمێش؛ ۷) زوقم؛ ۸) ژێرکراسێکی ژنانەیە بۆ وەختی خەو ف ۱) دوای غلیظ که بر پوست گذارند؛ ۲) تور کاهکشی؛ ۳) نوعی شلوار زنانه؛ ۴) روتختی و روبالشی؛ ۵) سرمای پاییزی؛ ۶) نسل جدید زنبور عسل؛ ۷) سرماریزه، پژ؛ ۸) نوعی لباس خواب زنانه.

شەڵخە: شڵخە، پوورە ف نگا: شڵخە.

شەڵغە: شڵخە، پوورە ف نگا: شڵخە.

شەڵغەم: سەوزیەکە لە تیرەی سلق و چوندەر ف شلغم.

شەلف: ۱) ژنی خۆفرۆش؛ ۲) هەڵەنگوتن ف ۱) زن خودفروش؛ ۲) سکندری خوردن.

شەلفین: ڕەت بردن و کەفتن ف سکندری خوردن و افتادن.

شەلق: ۱) ریپوقی چاو؛ ۲) زینچکاوی برین؛ ۳) تای هەموڕۆژە؛ ۴) میوەو سەوزەی لارزیوی سیس بۆگ؛ ۵) داری بن باڵی پا سەقەت؛ ۶) کرۆسك، جۆرێ هەرمێ کێویە ف ۱) ژفك؛ ۲) چرك وریم زخم؛ ۳) تب روزانه؛ ۴) میوه و سبزی پژمرده و خراب؛ ۵) چوبدستی پاشکسته؛ ۶) نوعی گلابی وحشی.

شەلقاندن: ۱) ڕاهێنانی ئەسپ بۆ خۆشڕۆیی؛ ۲) زۆرانەوەی ناوڕان لەبەر زۆر ڕویشتن؛ ۳) بریتی لە لەکوڵ خۆکردنەوە ف ۱) تعلیم اسب؛ ۲) احساس درد و سوزش در ران از فرط خستگی؛ ۳) کنایه از دك کردن.

شەلقین: ڕزان و کنخان. بۆ میوەو سەوزی و هیلکە ئێژن ف پوسیدن و فاسد شدن. *برای سبزی و میوه و تخم‌مرغ استعمال دارد.*

شەلك: چاروکەی شان و سەرپۆش ف چارقد.

شەلکە: نەخۆشیەکی سمی ئاژەڵە ف نوعی بیماری سم دام.

شەلم: ۱) پام سەقەتە؛ ۲) شەڵغەم ف ۱) لنگ هستم؛ ۲) شلغم.

شەڵمان: گەڕەکێکە لە شاری سنە ف محلّه‌ای در سنندج.

شەلم کوێرم: بریتی لە لێدانی بێ ئامانج ف کنایه از زدن بدون هدف.

شەلمکە: گیایەکە، سەڵمکە ف گیاهی است خوردنی.

شەلمە: گیایەکە لە ناو گەنم دەڕوێ و دەنکەکەی تێکەڵی گەنم دەبێ ف دانه‌ای که در گندمزار روید.

شەلۆ: شێلوو، شلوێ ف ولرم.

شەلوار: شەڵوار ف نگا: شەڵوار.

شەڵوار: ۱) جۆرێ دەرپێی بەگنجی ژنانە؛ ۲) پاتۆڵی پیاوانە ف ۱) شلوار چیندار زنانه؛ ۲) شلوار مردانه.

شەلوپەت: لەت و پەت، تەواو دڕاو ف لت وپار.

شەلوشێت: گێژ و حۆل، پەتیارە ف خُل، گیج و منگ.

شەلوف: ۱) کەڵەشێری خڕکەڵەی چکۆڵە؛ ۲) بیژو، بیچ، پیچ ف ۱) خروس ریزاندام؛ ۲) حرامزاده.

شەلۆك: داروکەیەك کە دەموکانەی تێ هەڵدەسوون بۆ ڕاوەمەل ف چوب دبق آلوده که پرنده را بدان شکار کنند.

شەلۆمك: شەلۆك ف نگا: شەلۆك.

شەلە: ۱) شوێنی هەڵبڕینی جۆگەناو؛ ۲) یەکێ لە ئەستێرەکانی حەوبراله؛ ۳) شەل، پاسەقەت ف ۱) جای بریدن آب از جوی؛ ۲) یکی از ستاره‌های بنات‌النّعش؛ ۳) لنگ، شل.

شەلەشەل: ڕۆیشتن بە پای سەقەت ف لنگان لنگان.

شەلەگە: جێگەی دادڕینی جۆگە ف جای بریدن آب از جوی.

شەلەگەڤری: گیایەکی شیردارە ف گیاهی است.

شەلەم: شەڵغەم ف شلغم.

شەلەمشۆربا: بریتی لە کاری نازێك و تێکەڵپێکەڵ ف کنایه از درهم برهمی کار.

شەلەمشۆروا: شەلەمشۆربا ف نگا: شەلەمشۆربا.

شەلەمشێوێن: دارێ کە شەلەمی لە دیزەدا پێ تێك وەردەدەن ف چوب ویژهٔ شلغم بهم‌زدن در دیگ.

شەلەمە: ۱) گیایەکە بنکەکەی لە پەتاتە دەکاو زۆر ڕەوانە؛ ۲) سەرپۆشێکە ژنانە ف ۱) گیاهی است مسهل و شبیه سیب‌زمینی؛ ۲) سرپوشی زنانه.

شەلەمین: چێشتی ترخێنە ف نوعی آش محلی.

شەلەمین کەرە: پشی پایزە ف قاصدك.

شەلەنگ: بەلەنجەولار ف خرامان.

شەلەنگی: لەنجەولار ف خرام.

شەلی: ۱) سپینەدار، شۆخ؛ ۲) ڕووتەوەکراو، جلك لە بەر داماڵدراو؛ ۳) تالان کراو ف ۱) چنار، درخت تبریزی؛ ۲) لخت شده از لباس؛ ۳) غارت شده.

شەلیای: ۱) ڕووت کراو بە دەستی چەتە؛ ۲) جل لەبەرخۆ داکەندو؛ ۳) پاسەقەتی ف ۱) غارت شده توسط راهزنان؛ ۲) لخت شده از لباس؛ ۳) لنگی.

شەلیت: شریت ف رشتهٔ تابیده.

شەلّیتە: ژنی بێ‌شەرم، سەلّیتە ف زن زبان‌دراز.

شەلیهان: مۆزەشینە ف نوعی زنبور.

شەلیك: شلیك، توی زەوینە ف توت زمینی.

شەلین: ۱) ڕووت‌بوونەوە لە جلك‌و شمەك؛ ۲) شەل‌ڕۆیشتن ف ۱) لخت شدن؛ ۲) لنگیدن.

شەم: ۱) مۆم؛ ۲) بەرسێبەر؛ ۳) ناوە بۆ ژنان؛ ۴) ڕۆژی دوای هەینی ف ۱) شمع؛ ۲) جای سایه؛ ۳) نام زنانه؛ ۴) شنبه.

شەما: ۱)زوونووس؛ ۲) پێش‌نووس؛ ۳) خەت بەسەردا کشاو ف ۱) تندنویس؛ ۲) پیش‌نویس؛ ۳)رویش خط کشیده شده.

شەماتۆك: زەوینی خلیسکانێ ف زمین مخصوص سُرخوردن.

شەماتە: ۱) کۆمەڵگا، خەلك‌و ئاوایی؛ ۲) چەقەوهەرا، زەنازەنا، قیرەقیر ف ۱) احتماع، مجتمع؛ ۲) جاروجنجال.

شەمار: ۱) خزۆك، هەر جانەوەرێ کە بە سەر عەرزدا دەخزێ؛ ۲) هەزارپێ، زیلو ف ۱) خزنده؛ ۲) هزارپا.

شەمارە: خزین ف خزیدن.

شەمارەنگ: بۆیاخی قۆندەرە، بۆیەی کەوشان ف واکسی.

شەماق: زللە، شەقام، شەق، شەپلاخ ف سیلی.

شەمال: ۱) مۆمی داگرساندن؛ ۲) تیشکی چراو مۆم ف ۱) شمع؛ ۲) روشنائی شمع و چراغ.

شەماڵ: ۱) شەمال؛ ۲) بای باکوور ف ۱) شمع؛ ۲) باد شمال.

شەماڵ پا: پەسنی ئەسپی خۆشڕۆیە ف اسب بادپا.

شەمالك: مۆمی داگیرساندن ف شمع.

شەماڵك: شەمالك ف شمع.

شەماڵە: گوێ‌گرتنی ژنان بە شەو لە قسەی خەڵك بۆ بەخت تاقی‌کردنەوە ف فالگوش.

شەماڵێ: شەماڵە ف فالگوش.

شەمام: ۱) شمام، گندۆرەی پڕ بەمشتی ڕێ‌ڕێ بۆ جوانی و بۆن‌کردن؛ ۲) ناوە بۆ ژنان ف ۱) دستنبو؛ ۲) نام زنانه.

شەمامۆك: شەمام ف نگا: شمام.

شەمامۆکە: شەمام ف نگا: شمام.

شەمامە: ۱) شەمام؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) نگا: شمام؛ ۲) ازروستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شەمامەر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شەمان: جێگەی شەم‌تێنان ف شمعدان.

شەمانی: گوڵێکە بە زۆررەنگ ف گل شمعدانی.

شەمبلیلك: گیایەکە لە ناو دەخڵا دەڕوێ ف گیاهی است در کشتزار روید، شمبلیله.

شەمبو: شەم، ڕۆژی دوای هەینی ف شنبه.

شەمبۆ: شەم، شەمبو ف شنبه.

شەمبۆز: چەمۆش، وڵاخی ڕام‌نەبوگ، جۆتەهاوێژو کازگر ف چموش.

شەمبە: شەمبو ف شنبه.

شەمبەلوت: شابەڕو، بەڕوەخاسە، کەستانە ف شاه‌بلوط.

شەمبەلولك: ۱) گیایەکە؛ ۲) چلوورە، شوشەسەهوڵ ف ۱) گیاهی است؛ ۲) دنگاله.

شەمبەلیلك: چلوورە، زەمبەلیلك ف دنگاله.

شەمبی: شەمبو ف شنبه.

شەمت: خلیسك، جێگای لووسولێز ف لیزگاه.

شەمتاندن: خلیسکاندن ف لیزدادن.

شەمتر: کاری سەربەخۆی نەزانانە ف کورکورانه، ناآگاهانه.

شەمتۆك: ۱) کەسێ کەزۆروازی لەخلیسێنکە؛ ۲) زەوینی خلیسك ف ۱) اسکی‌باز؛ ۲) زمین اسکی.

شەمتی: خلیسکاو ف لیزخورده.

شەمتین: خلیسکان ف لیزخوردن.

شەمچك: گزیکار، حیلەساز، تەڵەکەباز ف مکّار، حیله‌باز.

شەمچە: شخاتە، شخارتە، شقارتە ف کبریت.

شەمخالتك: جۆرەچەسپێکە لە جۆرێ گیا دەگیرێ ف نوعی چسب گیاهی.

شەمخین: ترش بوون لەبەر گەرما ف ترشیدن از گرما.

شەمدان: شەمان، جێگەی مۆم ف شمعدان.

شەمدانی: شەمانی ف گل شمعدانی.

شەمدو: شەمدان ف شمعدان.

شەمدین: سوکەلەناوی شمس‌الدّین، ناوە بۆ پیاوان ف مخفّف شمس‌الدّین، نام مردانه.

شەمدینان: ناوچەیەکە لە کوردستان ف منطقه‌ای در کردستان.

شەمڕ: تۆڕ، بنەمای هاویشتن ف پرت.

شەمڕاندن: تۆڕدان، دوورهاویشتن ف پرت کردن، دورانداختن.

شەمز: ژاکاوی، سیسی ف پژمردگی.

شەمزان: ۱) ژاکان؛ ۲) ڕەنگ‌پەڕین؛ ۳) پەشۆکان ف ۱) پژمردن؛ ۲) رنگ باختن؛ ۳) آشفته‌شدن.

شەمزاندن: ژاکاندن ف پژمرده کردن.

شەمزاو: ۱) ژاکاو، سیس بوگ؛ ۲) ڕەنگ‌پەڕیو؛ ۳) پەشۆکاو ف ۱) پژمرده؛ ۲) رنگ‌باخته؛ ۳) آشفته و حال بهم خورده.

شەمزە: تازەزاوی ئاژەڵ، کارژیلەو بەرخۆڵەی ساوا ف بره و بزغالهٔ نوزاد.

شەمزی: ژاکاو، سیس بوگ ف پژمرده.

شەمزین: ۱) شەمزان؛ ۲) ناوچەیەکە لە کوردستان، شەمدینان؛ ۳) شەمچە ف ۱) پژمردن؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۳) کبریت.

شەمزینان: ناوچەی شەمدینان ف نگا: شەمدینان.

شەمزیو: شەمزاو ف پژولیده، پژمرده.

شەمس: شەمز ف پژمردگی.

شەمساوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەمسۆز: شەمدان ف شمعدان.

شەمسە: سوکەڵەناوی شمس‌الدّین و شمس‌اللّه کە ناوی پیاوانن ف مخفّف نامهای شمس‌الدّین و شمس‌اللّه.
شەمشە: چەکچەکیلە، چەکچەکی، شەڤرەڤیك، شەڤرەڤین، شەڤشەڤۆك، شەڤکوێر ف شب‌پره، خفّاش.
شەمشەڵە: شەمشە ف شب‌پره.
شەمشەمۆتك: جۆرێ‌مارمێلکە ف نوعی مارمولك.
شەمشەمە: شەمشە ف شب‌پره.
شەمشەمەکوێرە: شەمشە ف شب‌پره.
شەمشێر: شیری تیخ، شوور، شمشێر ف شمشیر.
شەمشێرکرۆژ: برێتی لە پیاوی ئازا لە شەڕ ف کنایە از جنگجوی شجاع.
شەمع: مۆم، شەم ف شمع.
شەمعدان: شەمان، شەمدان ف شمعدان.
شەمعوناوە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
شەمل: جاجم یان هەر کرێك کە دەخۆیەوە دەپێچن ف هرچە خود را در آن پیچند.
شەملك: ۱) دوگرد، بەرماڵ؛ ۲) شتێ کە خوار کەمبەر دادەپۆشێ، فۆتە ف ۱) سجّادە، جانماز؛ ۲) پیش‌بند، لُنگ.
شەمۆ: شەمبو ف شنبە.
شەممە: ۱) شەم، شەمبۆ؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) شنبە؛ ۲) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
شەمۆ: شەم، شەمبۆ ف شنبە.
شەمۆز: چەمۆش ف چموش.
شەمۆس: چەمۆش ف چموش.
شەمۆلە: شەمالە ف فالگوش.
شەموڵە: چرافتیلە، قودیك ف چراغ موشی.
شەمومە: شەمامە ف دستنبو.
شەمە: شەمبو ف شنبە.
شەمەترێلکە: هەنگێکی باریکی رەشکەڵەیە شانە لە ناو درزکانداهەڵدەبەستێ و هەنگوینی زۆر خۆش دروست دەکا ف نوعی زنبور وحشی کە عسل بسیار لذیذدارد.
شەمەتلێنکە: شەمەترێلکە ف نگا: شەمەترێلکە.
شەمەد: پۆپەشمین ف شَمَد.
شەمەسرێلکە: شەمەترێلکە، کوریفۆك ف نگا: شەمەترێلکە.
شەمەلە: چەکچەکی ف شب‌پره.
شەمەلەکۆرە: چەکچەکی، شەمەلە ف شب‌پره.
شەمەند: زەق‌وقیتی جوان‌و لەبەرچاو: (مەمکی تورت‌و گردو شەمەندن) ف برجستە و زیبا و خوش‌نما.
شەمەندەفەر: قەتاری رێی ئاسن ف ترن، قطار راه‌آهن.
شەمەنیخە: ۱) پێسیری یەکتر گرتن‌و دەگژیەك راچوون؛ ۲) کێشانی شتی قورس بە نیخەنیخ ف ۱) دست بە یقە شدن و گلاویزشدن؛ ۲) کشیدن جسم سنگین با هن‌هن.
شەمی: شەمبو ف شنبە.
شەمێ: ۱) شەم، مۆم؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) شمع؛ ۲) نام زنانە.
شەمیت: ۱) شەمت، خلیسك؛ ۲) کەڵەکە، بەسەریەکداکراو ف ۱) لیزگاه؛ ۲) برهم انباشتە.
شەمیتۆك: جێگەی خلیسکان ف لیزگاه.
شەمیتێن: ۱) خلیسکان، شەمتین؛ ۲) هاویشتنە سەریەك ف ۱) لیزخوردن؛ ۲) برهم انباشتن.
شەمیخ: ترشان، کەف‌کردن، خرابوون، بۆن‌گرتن ف کف‌کردن، ترشیدن آش.
شەمیخین: ترشانی چێشت لەبەر گەرما ف فاسدشدن غذا از گرما.
شەمیران: ۱) پێك‌هاتن، جێ‌بەجێ، ئەنجام؛ ۲) ناوچەیەکە لە کوردستان ف ۱) انجام، درست شدن کار؛ ۲) منطقەای در کردستان.
شەمیراندن: بەئەکام گەیاندنی کار، ئەنجام‌دان، پێك‌هێنان بە تەواوی ف تمام کردن کار، انجام دادن.
شەمیك: رێسمەی درگا ف پاشنۀ در.
شەمێلە: ۱) دانەوێڵەیە کە گاجوتی پێ قەڵەو دەبێ؛ ۲) شەمۆڵەی ژنان ف ۱) نوعی حبوب کە بە گاو می‌دهند؛ ۲) فالگوش ایستادن زنان.
شەن: ۱) داری چوارچنگی خۆیان‌بەبادان، شەنە؛ ۲) خۆیان‌هەڵاویشتن؛ ۳) کاوکوتێ کە دەتەندوری دەرێژن ف ۱) افشون، چنگك؛ ۲) خرمن باددادن؛ ۳) کاه و خاشاکی کە در تنور ریزند.
شەناخ: شمراخ، شناخ ف نگا: شناخ.
شەند: دەنوك، دندوك ف منقار.
شەندە: ناوی نامەعلوم: (شەندە لە مەندە کەمتر نیە) ف نام مجهول.
شەندەلی: دندوك‌دار ف دارای منقار.
شەنکەر: کەسێ کە خۆیان بە شەن دەکا: (خەرمانی خەمان ها وەدەم باوە/شەنکەر یەکێکە دوو شەن وەلاوە) «مەولەوی» ف کسی کە خرمن باد میدهد.
شەنگ: ۱) جوان‌و لەبار؛ ۲) شڕو شاتاڵی ناو ماڵ؛ ۳) فیشەکی تفەنگ ف ۱) زیبا و رعنا؛ ۲) خرت و پرت اثاثیە؛ ۳) فشنگ.
شەنگاو: شەقاو ف گام فراخ.
شەنگڵ: ۱) شنگل، شلنگ؛ ۲) پیکەوەنوسان ف ۱) تکان بخود دادن؛ ۲) بهم چسبیدن.
شەنگڵە: دودانە بەری داری پێکەوەنوساو ف دوثمر بهم چسبیدە.
شەنگڵەبەرەکەت: شەنگڵە ف نگا: شەنگڵە.
شەنگلەبەرەکەتە: شەنگڵە ف نگا: شەنگڵە.
شەنگۆڵ: ۱) شەنگڵە؛ ۲) زۆر لەسەر کەیف‌و دڵخۆش ف ۱) نگا: شەنگڵە؛ ۲) بسیار شاد وسرحال، شنگول.
شەنگە: ۱) جوان‌و لەبار؛ ۲) بەهێزو تاقەت‌و توان ف ۱) زیبا و خوش اندام؛ ۲) توانا.
شەنگەبەرە: شەنگڵە ف نگا: شەنگڵە.

شەنگەبی: شۆڕەبی ف بید مجنون.

شەنگەبێری: بیری جوان و لەبەردڵان ف کدبانوی زیبا و رعنا.

شەنگەدار: داری جوان و لەبار ف درخت شاداب و جوان.

شەنگەسوورە: ژەنگەسوورە ف زنبور قرمز.

شەنگەشڕ: بەرگی شڕ و کۆنە ف رخت کهنه وپاره.

شەن وکەوکردن: ١) خاوێن کردنەوەی دەخڵ؛ ٢) بریتیە لە لێکۆڵینەوە ف ١) بوجاری؛ ٢) کنایه از پژوهش.

شەنە: شەن ف افشون، چنگک.

شەنەدێر: کەسێ بە شەن خەرمان هەڵداوێ ف کسی که خرمن باد می‌دهد.

شەنی: کرێت، خوێنتاڵ، نێسك گران ف بدگل، ناهنجار.

شەو: شەف، شەڤ ف شب.

شەوات: سوتمان، ئاگر بەربوونەوە ف حریق، آتش سوزی.

شەواتە: تەواو سوتاو ف کاملاً سوخته.

شەواتەك: سوتەمەنی، ئێزنگ و قەڵاشکەری ف سوخت، مواد سوختنی.

شەوادی: دوێ شەو ف دیشب.

شەوادیتر: دو شەو پێش، پێرێ شەو ف پریشب.

شەوار: تەنگی نوێژی شێوان ف شباهنگام، بعد از غروب.

شەوارە: شەڤارە ف شکار پرنده در تاریکی بوسیلهٔ چراغ.

شەوارەبوون: کەوتنەدوای شەوارەوە، بە شەوارە کەوتن ف از نور چراغ به دام افتادن.

شەوارەکەوتن: شەوارەبوون ف نگا: شەوارەبوون.

شەواژۆ: شەڤین، چەڕاندنی مێگەل بە شەو ف چرانیدن گله در شب.

شەواشینك: بەری داریکە وەك بادامی ورد دەیکوڵێنن و دەخورێ ف ثمری است بادام آسا جوشیده می‌خورند.

شەواك: بێ هۆش، گێلۆکە ف دبنگ، ساده‌لوح.

شەواڵ: ١) شەڵوار؛ ٢) مانگی شەشەکان ف ١) شلوار؛ ٢) ماه شوّال.

شەواڵ بەکوڵ: شەرواڵ بەکوڵ، گیایەکە ف گیاهی است.

شەواڵەسوورە: شەرواڵ بەکوڵ، گیایەك ف گیاهی است.

شەواڵەموور: شەرواڵ بەکوڵ ف گیاهی است.

شەوان: سەردەمانی تاریکایی دنیا ف شبها.

شەوانە: بەشەو: (**شەوانە** خەریکی خوێندنەوەی کتێبم) ف شبانگاهان.

شەواو: ئاوێ کە بە شەو لە زرعات دەنرێ: (گریانی بەیانانی منە باعیسی خەندەت/پشکوتنی گوڵ مایەیی لێنانی **شەواوە**) «ئەدەب» ف آبیاری شبانه.

شەوب: پەتا، نەخۆشی گیرۆ، ئاهۆ ف بیماری واگیر.

شەوبا: سروە لە شەودا ف نسیم شبانه.

شەوباش: وشەیەکە لە جێگەی سڵاو لە شەودا دەیڵێن ف شب خوش، درود شبانه، شب بخیر.

شەوبۆ: گوڵێکە رەنگ بنەوش لە پاش رۆژاوا بۆنی خۆش دەدا: (**شەوبۆیی** سەری سونبولی زولفت لە سەری دام/ئێستەش سەرەکەم مەستە لەبەر نەشئەیی شەوبۆ) «نالی» ف گل شب‌بو.

شەوبۆ: هێشتا نەبوە رۆژ ف شب بود.

شەوبوێر: شەو نا شەو ف یکشب درمیان.

شەوبەك: تیرۆکی ئەنگوتك پان کردنەوە ف چوبك چونه پهن کردن.

شەوبەن: ١) داری درگا لەپشتەوە داخستن؛ ٢) کۆستەکی خەنجەر ف ١) چوب بستن در از داخل؛ ٢) تسمه‌ای که خنجر را در کمر می‌بندد.

شەوبەند: شەوبەن ف نگا: شەوبەن.

شەوبێدار: کەسێ لە شەوا ناخەوێ ف شب‌زنده‌دار.

شەوبێر: شەوبوێر ف شب اندرمیان.

شەوبێری: شەو پێکەوە بواردنی هەواڵان، شەونشینی ف شب‌نشینی.

شەوبین: وشك بوونی چێندراو بەرلە کاتی خۆی ف خشك شدن کشتزار قبل از اوان.

شەوپاتە: چێشتێ کە شەو لێی دەنێن بۆ رۆژێ دادێ: (ترخێنەی **شەوپاتە** خۆشە) ف غذایی که شب برای فردا می‌پزند.

شەوت: نەخۆشیەکی ناو گوێی ئاژەڵە ف نوعی بیماری گوش دام.

شەوتا: تای شەوانە، تۆبەتێ لە شەودا ف تب شبانه.

شەوتان: سوتان، ئاگرتێ چون ف سوختن.

شەوتاندن: سوتاندن ف سوزاندن.

شەوتاندوخ: سوتێن ف سوزاننده.

شەوتی: سوتاو، سوزیاو ف سوخته.

شەوتێ: تای شەوانە ف تب شبانه.

شەوتین: سوتان ف سوختن.

شەوجمعانە: چێشتونان بۆخێری مردو لەشەوی ئینیدا ف خوراکی که شبهای جمعه به یاد مرده بخشند.

شەوچرا: ١) چرای ڕاوی مەل لەتاریکاییدا، چرای شەوارە؛ ٢) جەواهێراتێ کەلەشەودا دەترووسکێ: (ئێژی گەوهەری **شەوچراس**) ف ١) چراغ شکار پرنده در شب؛ ٢) گوهر شب چراغ.

شەوچەپکەن: کراسی ئاودامێنی ژنانە کەبەتایبەتی شەو دەیپۆشن: (**شەوچەپکەنی** نیلوفەرێ و جیلوەیی رەقسی/شەرمەندە دەکەن زوهرەیی زەهرا لەسەمادا) «نالی» ف پیراهن دامن بلند زنانه که شب می‌پوشند.

شەوچەرە: خواردنێ کە لە شەوبێری دەخورێ ف شب‌چره.

شەوچەلە: شەوچەرە ف شب‌چره.

شەوخوون: شەبەیخون، پەلاماری شەوانە ف شبیخون.

شەوخوونی: ١) شەبەیخون؛ ٢) شەوبێداری، شەو نەخەوتن ف ١) شبیخون؛ ٢) شب بیداری.

شەوخەف: بەرگی خەوێ، جلکی ناو نوێن ف لباس خواب.

شەوخی: شەبەیخون، پەلاماری شەوانە ف شبیخون.

شەوداوەت: هەڵپەڕینی شەوانە ف رقص دسته‌جمعی شبانه.

شەودەر: شەبدەر، گیایەکە ف شبدر.

شەودێر: شەواو لەزرعات نان ف آبیاری شبانه.

شەودێری: بە شەو ئاودانی زرعات ف آبیاری شبانه.

شەودێز: ١) تارمایی لە شەودا؛ ٢) یەکسمی رەش بە پنۆکی سپیەوە؛ ٣)

ناوی ئەسپی خوسرەوی مێردی شیرینی فەرهاد ف ۱) شبح؛ ۲) ستور سیاەرنگ با خالهای سپید؛ ۳) اسب خسرو پرویز.

شەورۆ: کەسێ بە شەو بەڕێدا دەڕوا ف شبرو.

شەورەنگ: ۱) بەردێکی رەشی بەنرخە، شەوە، شەڤە؛ ۲) زۆر رەش ف ۱) شبه؛ ۲) بسیار سیاه.

شەورەو: ۱) ڕاکردن لە دەست دوژمن لە شەودا؛ ۲) شەورۆ ف ۱) فرار در شب؛ ۲) شبرو.

شەورەوی: ۱) شەورۆیی؛ ۲) شەو ڕەوکردن ف ۱) شبروی؛ ۲) فرارکردن در شب.

شەوزمسان: یەکەم شەوی زستان ف شب یلدا.

شەوزوسان: شەوزمسان ف شب یلدا.

شەوژەن: ۱) شەوبەن، داری دەرگا لە ژوورەوە داخستن؛ ۲) کۆستەکی خەنجەر ف ۱) چوب بستن در از داخل؛ ۲) کوهٔ دستهٔ خنجر.

شەوسان: شەبستان ف شبستان.

شەوسکڵ: خۆیانی وردی هێشتا تەواونەبوگ ف خرمن نیم کوبیده.

شەوسو: سبەی ئەمشەو ف فردای امشب.

شەوسوتکە: کوانێکی بەژانە لە دەست و یا دێت ف دُملی است بر دست و یا درآید.

شەوسوتکە: جۆرێ پێشکە ف نوعی پشه.

شەوسوتەکە: شەوسوتکە ف نوعی پشه.

شەوشین: لارەولار رۆیشتن ف تلوتلوخوردن.

شەوش: پەرێشانی، بێ‌سەرەوبەرەیی ف پریشانی، درهم برهمی.

شەوشەمەکێ: شەمۆلە، شەمالە ف فالگوشی.

شەوشین: پەرێشان‌بوُن، بێ‌سەرەوبەرەبوُن ف پریشان و درهم برهم شدن.

شەوق: ۱) رۆشناکی؛ ۲) تاسەو نارەزوُ؛ ۳) کەیف‌خۆشی، شادی ف ۱) روشنی، تابش؛ ۲) رغبت؛ ۳) شادی و ذوق.

شەوقدار: خاوەن‌شەوق ف دارای «شەوق».

شەوقدان: تروسکان، درەوشین ف درخشش.

شەوقدانەوە: تروسکانەوە، تیشك‌دانەوە ف انعکاس پرتو.

شەوقکردن: بە دڵخۆشی رابواردن، کەیف‌کردن ف بەشادی بسر بردن، کیف‌کردن.

شەوق لێ‌بوُن: ئارەزوُکردن ف رغبت‌داشتن.

شەوك: ۱) دەرزیلە، زەنبەرێکە دە سەرو پێچ دەچەقێندرێ؛ ۲) قولاپی ماسی‌گرتن ف ۱) زیوری کە بر دستار زنند؛ ۲) قلّاب ماهیگیری.

شەوکار: کاری شەوانە ف شبکار.

شەوکراس: کراسی ناو نوێن ف پیراهن خواب.

شەوکڵاو: تەقیلەی سەر لە دەمی خەوتن‌دا ف شب‌کلاه.

شەوکوُر: کەسێ کە بە شەو نابینێ و بە رۆژ دەبینێ، بەرانبەری کەژ ف شبکور.

شەوکوُر: شەوکوُر ف شبکور.

شەوکۆرە: ۱) شەوکوُر؛ ۲) چەکچەکی ف ۱) شبکور؛ ۲) شب‌پره.

شەوکۆری: نەخۆشی بەشەو نەدیتن ف بیماری شبکوری.

شەوکوك: کەسێ کە مەردم لە خەو بێدار ئەکا ف بیدارکنندهٔ مردم از خواب شبانه.

شەوکوێر: شەوکوُر ف شبکور.

شەوکوێری: شەوکۆری ف بیماری شبکوری.

شەوکە: شەوك ف نگا: شەوك.

شەوکەت: ۱) جوان‌چاکی: (پیاوێ بە **شەوکەتە**)؛ ۲) گەورەیی و پایەبەرزی؛ ۳) ناوە بۆ ژن و پیاو ف ۱) حسن و جمال؛ ۲) جاه و جلال؛ ۳) نام مردانه و زنانه.

شەوکێڵ: ۱) کەسێ بە شەو جوُت لێ دەخورێ؛ ۲) شوکراو بە شەو ف ۱) کسی کە شبانه شخم می‌زند؛ ۲) زمین شخم‌زده در شب.

شەوگ: شەڤە، بەردێکی رەشی بەنرخە، شەورەنگ ف شبه.

شەوگا: جێگەی پشودانی ئاژەڵ لە شەوا لە دەشت، شەڤین ف جای آسودن گله شبانه در دشت.

شەوگار: سەرانسەری شەو، شەوانە ف شبانگاهان.

شەوگر: کەسێ شەو نوێژ دەکاو ناخەوێ ف کسی کە نماز شب می‌خواند.

شەوگڕ: چراخان، چراخانی ف چراغان.

شەوگرتی: شەوگر ف نگا: شەوگر.

شەوگور: کازێوە، بولێڵە، بەیان‌بەربوُن، شەڤگور ف گرگ و میش اوّل بامداد.

شەوگەڕ: ۱) کەسێ شەو ناخەوێ و بە ناو ئاواییدا خول دەخوا؛ ۲) ئاسیاوێ کە هەر بە شەو ئەگەڕێ؛ ۳) هەڵپەڕینی شەوی دوای زەماوەند ف ۱) شبگرد؛ ۲) آسیابی کە شبانه کار می‌کند؛ ۳) مراسم شب بعداز عروسی.

شەوگەرد: ۱) جۆرێ مارمێلکە دەڵێن پێوە دەدا؛ ۲) کەسێ بە شەو دەگەڕێ ف ۱) نوعی مارمولك؛ ۲) شبگرد.

شەوگێر: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعەسی کاولی کردوە ف دوُ روستا بە این اسم در کردسان توسط بعثیان ویران شدە است.

شەوگێڕ: شەوگەڕ، ئاسیاوێ کە هەر بە شەو کار دەکا ف آسیابی کە فقط شبانه کار می‌کند.

شەوول: ۱) دەشتایی نێوان چیا؛ ۲) تینی گەرما ف ۱) جلگهٔ بین کوهستان؛ ۲) گرما.

شەولدان: قەدەم، تینی‌تاو کە لە تاوساندا مرۆ لەپێشەوە دەبینێ ف نورخورشید.

شەولە: ۱) جێگەی پەین‌هەڵخستنی تونخانە؛ ۲) کەوای پڕپینەی دەروێش ف ۱) شولهٔ گلخن؛ ۲) قبای مرقّع دراویش.

شەولەبان: ۱) برێتی لە سەگی پاسەوانی ماڵ؛ ۲) وشەیەکە منالی پێ دەترسێنن: (بنو **شەولەبان** هات)؛ ۳) باگردان ف ۱) سگ نگهبان خانه؛ ۲) کلمەای برای ترساندن کودك؛ ۳) بام غلتان.

شەولەوەڕ: چەڕینی ئاژەڵ لە شەودا ف شب‌چرای گله.

شەومە: تاڤ‌هەیڤ، ترێڤە ف مهتاب.

شەومەن: شەوی، بەیات ف شب‌مانده، بیات.

شەومەندە: شەومەن، شەوی ف شب‌مانده.

شەومەنە: شەومەن ف شب‌مانده.

شەونخوون: شەوبێدار ف شب‌بیدار.

شەونخوونی: شەوبێداری ف شب‌بیداری.

شەونشین: شەوبێدار، کەسێ بەشەو نەخەوێ ف شب‌بیدار.

شەونشینی: شەو لە دەوری یەك کۆ بوونەوەی دۆست‌و خێزان ف شب‌نشینی.

شەونم: شەڤنم، شەڤنەم، ئاونگ ف شبنم.

شەونوخوونی: شەونخوونی ف شب‌بیداری.

شەونوێژ: نمێژ لە شەوا پاش هێندێ خەوتن ف تهجّد، عبادت نیمه‌شب.

شەونەخوس: شەونخوون ف شب‌بیدار.

شەونەخوسی: شەونخوونی ف شب‌بیداری.

شەووڕۆژ: هەمودەم بێ‌پسانەوە ف همیشه، شبانه‌روز.

شەووڕۆژی: کاری هەمودەم بێ وچان ف کار شبانه‌روزی.

شەوونی: شوانی ف چوپانی.

شەوە: ۱) بەردی ڕەشی بەنرخ؛ ۲) جنۆکەی ساواخنکێن؛ ۳) مۆتە، مۆتەکە؛ ۴) ڕۆژنیە، لە شەو داین ف ۱)شبه؛ ۲) جن نوزادکش؛ ۳) کابوس، بختك؛ ۴) شب است.

شەوهاندن: ۱)تێکەڵ‌وپێکەڵ کردن؛ ۲) بیچم ناحەزکردن ف ۱) درهم برهم کردن؛ ۲) بدشکل کردن.

شەوەبردنەوە: مردنی ساوا لە دەس جنۆکەی ساواخنکێن ف مرگ نوزاد توسط جنّ نوزادکش.

شەوەبینین: مۆتەکە لە خەوا دیتن ف کابوس درخواب دیدن.

شەوەخوار: گیای تەڕ کە بۆ شەولەوەڕی دێننەوە ف علف تازه برای شب‌چرای دام.

شەوەدیتن: لە خەوا مۆتەکە دیتن ف کابوس در خواب دیدن.

شەوەر: شەبدەر، شەودەر ف شبدر.

شەوەڕ: شەبدەر ف شبدر.

شەوەزەنگ: شەوی زۆر تاریك‌و ئەنگوستەچاو ف شب دیجور.

شەوەسارە: شەوپاتە، چێشتی شەو بۆ سبەی ف غذای شب برای فردا.

شەوەکی: ۱) بەرەبەیان، شەبەقی؛ ۲) شەوانە ف ۱) بامداد پگاه؛ ۲)شب هنگام.

شەوی: ۱) کراس، گجی؛ ۲) دەخڵێ کە زوو پێ بگا؛ ۳) شەومەنە؛ ۴) شەویلکە ف ۱) پیراهن؛ ۲) غلّهٔ زودرس؛ ۳) شب مانده؛ ۴) آرواره.

شەوێ: ۱) مۆتەکە، شەوە؛ ۲) یەك شەو ف ۱) کابوس؛ ۲) یك شب.

شەوێق: ۱) پەرێشان‌و بێ‌سەرەوبەرە؛ ۲) سست‌و ناقایم: (شل‌و شەوێق) ف ۱) پریشان حال؛ ۲) سست و نامحکم.

شەویلاك: ئەم‌لاولای چەنە ف آرواره.

شەویلاکە: شەویلاك ف آرواره.

شەویلکە: شەویلاك ف آرواره.

شەویلە: شەویلاك ف آرواره.

شەوین: ۱) شەوێن؛ ۲) ڕەش بە ڕەنگی شەو، شەوڕەنگ؛ ۳) چەمانەوە؛ ۴) چەمیو ف ۱) نگا: شەوێن؛ ۲) سیاه؛ ۳) خمیدن؛ ۴) خمیده.

شەوێن: ۱) چەڕانـدنی ئاژەڵ بە شەو، شەڤین؛ ۲) جێگەی پشـوودانی ئاژەڵ شەوانە لە دەشت ف ۱) شب چرا؛ ۲) شبغاز.

شەهـ: ۱) شە، شانـەی سەرو کوڵکە؛ ۲) بنـەمـای وشـەی شانـدن، بەڕێ کردن؛ ۳) شا، شاه، پادشا، پاڵشا؛ ۴) ڕوباری گەورە، شەت؛ ۵) پوپەی کەڵەباب ف ۱) شانهٔ سر، شانهٔ پشم صاف‌کن؛ ۲) ریشهٔ لغت «شاندن» یعنی روانه کردن؛ ۳) شاه؛ ۴) شط؛ ۵) تاجِ خروس.

شەهە: حیلەی ئەسپ، حینە ف شیههٔ اسب.

شەهادە: ۱) شایەتی، ئاگاداری لە ڕوداو؛ ۲) بڕوانامەی خوێندن ف ۱) گواهی؛ ۲) گواهینامهٔ تحصیلی.

شەهان: شاندن، ناردن، ڕەوانەکردن ف فرستادن.

شەهاندن: شەهان ف فرستادن.

شەهەت: شیڵەڵێ‌دراو، دەست‌وپێ شل‌و بێ‌هەست ف فَلَج.

شەهەتین: لە تینگی مردن ف مرگ از تشنگی.

شەهەر: ۱) شار، بازێڕ؛ ۲) شەدەی سەری ژنان ف ۱) شهر؛ ۲) سرپیچ زنانه.

شەهەرڤانی: بازێڕی، شارنشینی ف شهرنشینی.

شەهەرواری: شەهەرڤانی ف شهرنشینی.

شەهەرزا: شارەزا ف نگا: شارەزا.

شەهەریە: هەرشتە ف رشتهٔ آش.

شەهەفی: جۆرێ ترێ کە درەنگ پێ‌دەگا ف نوعی انگور دیررس.

شەهەك: ۱) شانـەی چکـۆڵـەی سەرداهێنان؛ ۲) کوندەئاوی پچوك، مەشکەی ئاوکێشـان کە زل نەبێ ف ۱) شانهٔ کوچك سر؛ ۲) مَشك کوچك آب.

شەهەکردن: بەشانەکردنی سەر ف شانه‌زدن موی.

شەهەلوول: شالوول، ڕیشۆڵە، گاوانی ڕەش ف سار سیاه.

شەهەلەوەند: ۱) لاوی شۆخ‌و شەنگ؛ ۲) سوارچاك ف ۱) جوان زیبای خوش قیافه؛ ۲) یکه‌سوار.

شەهەمار: هەزارپێ، زێڵو ف هزارپا.

شەهەمێر: پیاوی پیاو، مەردو ڕەند ف رادمرد.

شەهەن: شەهـ، شە، شانە ف شانهٔ سر.

شەهەنك: خاڵی سەرگۆنا ف خال واقع برگونه.

شەهەو: ڕێگەی زۆر دژواری بەرداوی ف راه سنگلاخِ صعب‌العبور.

شەهەوان: بەردەلان ف سنگلاخ.

شەهەسنان: هۆزێکی کوردە ف طایفه‌ای از کردها.

شەهی: ۱) خۆشـەویستی لە شەڕداکوژراو؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد ف ۱) شهید؛ ۲) از روستـاهـای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شەهێ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەهید: شەهی ف شهید.

شەهین: ۱) حیلاندن؛ ۲) تەرازو؛ ۳) شاهێنی تەرازو ف ۱) شیهە کشیدن اسب؛ ۲) ترازو؛ ۳) شاهین ترازو.

شەهێن: ۱) شاهێن؛ ۲) ناوی دارێکە ف ۱) شاهین؛ ۲) نام درختی است.

شەهەینی: جۆرێ هەنگوری چەرمگ کە زوو پێ دەگا ف نوعی انگور سفید زودرس.

شهی: نزگەرە ف سکسکە.

شەی: شەوی، کراس ف پیراهن.

شەیپوور: زورنای لەشکر، بۆری ف شیپور.

شەیپوورژەن: بۆری‌ژەن ف شیپورچی.

شەیتان: ۱) مەلەك‌تاوس، بنەمای خراپە؛ ۲) برێتی لە شوفارو ئاژاوەچی؛ ۳) برێتی لە زرنگ ف ۱) شیطان؛ ۲) کنایە از مفتن؛ ۳) کنایە از زرنگ.

شەیتان‌ئاوس: ۱) گیسکی دووبەهارە کە زگی پڕ ببێ؛ ۲) مێوینەیێ کە زگی ئاوسابێ وا بزانن ئاوسەو ئاوسیش نەبێ ف ۱) بزغالهٔ دوسالهٔ آبستن؛ ۲) شکم برآمدهٔ آبستن‌نما کە آبستن نباشد.

شەیتان‌پەرس: یەزیدی، ئێزدی، داسنی ف یزیدی.

شەیتان‌پەرست: شەیتان‌پەرس ف یزیدی.

شەیتان‌پێکەنین: بالق‌بوون ف بالغ شدن، احتلام.

شەیتانۆکە: ۱) گیاندارێکی پچووکی نەرم‌و شل‌و ولە لە ناو قاپێلکێ سەدەفین‌دا بەهاران پاش باران دەژیتەوە؛ ۲) قاپێلکی ئەو گیاندارە ف ۱) حلزون؛ ۲) صدف حلزون.

شەیتان‌لغاو: بەسەری هەوسار بەستنی لێوی خواروی یەکسم لەباتی لغاو ف بستن لب زیرین ستور بجای لگام.

شەیتانی: ۱) بیر و کاری خراپ؛ ۲) گان لە خەودا؛ ۳) دوزمانی ف ۱) فکر و کار زشت؛ ۲) خواب جنسی، احتلام؛ ۳) سخن‌چینی.

شەیتانی‌بوون: ۱) لە خەوا گان‌کردن؛ ۲) بالق‌بوون ف ۱) خواب جنسی دیدن؛ ۲) بالغ شدن.

شەیدا: ۱) دینی ئەوین، دێوانەی عەشق؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) والهٔ عشق؛ ۲) نام زنانە.

شەیلە: شلوێ، شێلوو، ئاوی نەپاقژو زەلال ف آب ناصاف.

شهین: ۱) حیلەکردنی ئەسپ، حیلاندن؛ ۲) خوێندنی کەڵەباب؛ ۳) کۆخە، قۆزە، کۆکە ف ۱) شیهە کشیدن اسب؛ ۲) صدای خروس؛ ۳) سرفە.

شی: ۱) رۆیشت، چو؛ ۲) شوو، مێردی ژن؛ ۳) لەبەریەك هەڵوەشانی لۆکەو کولکە؛ ۴) راڤە، شەرح لە شتی گران؛ ۵) جودایی ف ۱) رفت، گذشت؛ ۲) شوهر؛ ۳) زدن پنبه و پشم؛ ۴) شرح و تفسیر؛ ۵) جدایی.

شێ: ۱) یەکسمی زەردی ئامال سوور؛ ۲) ئەسپی سپی بە پنۆکی سوور؛ ۳) ئەسپی رەنگ سووری پنۆك‌سپی؛ ۴) رەنگی‌رەش؛ ۵) نم، تەڕایی؛ ۶) توانایی: (ئەز نەشێم، تە دەشێی)؛ ۷) یەکسمی سێ‌پەل سپی ف ۱) اسب زرد مایل به سرخی؛ ۲) اسب سفید با خال قرمز؛ ۳) اسب سرخ با خالهای سفید؛ ۴) مشکی رنگ؛ ۵) نم؛ ۶) توان؛ ۷) اسب سەپاسفید.

شیا: ۱) توانی، لە دەستی هات؛ ۲) رۆیشت؛ ۳) بوو، رەوای ئەو بوو: (کراسەکەم بە بەرم تەنگ بوو بۆ کورەکەم شیا) ف ۱) توانست؛ ۲) رفت؛ ۳) روابود.

شیات: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شیارۆك: خیگە، هیزە، پێستەی رسق‌تێ‌کردن ف خیگ.

شیارە: شارە ف نگا: شارە.

شیافیك: گیایەکە بۆ رەوان‌بوون دەیخۆن ف گیاهی است مُسهل.

شیاق: جۆرێ پارچەی کوتاڵ ف نوعی قماش.

شیاکە: ریخ، سنێر، سەرین، گوشلەی گاو مانگا ف سرگین‌تر.

شیان: ۱) توانین، لەدەست‌هاتن؛ ۲) رۆیشتن، چوون؛ ۳) لێ‌وەشانەوە، پێ‌رەوابوون، لێهاتن ف ۱) امکان، قدرت، توانستن؛ ۲) رفتن؛ ۳) سزاواری.

شیاندن: شاندن ف نگا: شاندن.

شیانست: شایان ف سزاوار.

شیاو: ۱) لایق، هێژا؛ ۲) رۆیشتو؛ ۳) ناردراو ف ۱) سزاوار؛ ۲) رفته؛ ۳) فرستاده.

شیای: ۱) رۆیشتو؛ ۲) تۆپیو، کەوتی ف ۱) رفته؛ ۲) سقط‌شده، حیوان مرده.

شیاین: تۆپین، کەوتین، سەکەت‌بوون ف مردن حیوان، سقط‌شدن.

شیب: رزیوی لەکارکەوتو: (کراسەکەی ونجر ونجر بەجارێك ببوە شیب) ف پوسیده.

شیبا: ۱) رووناکی و بریقە؛ ۲) سوکەبای شەوانە ف ۱) روشنی و رونق؛ ۲) نسیم شبانە.

شیبەڵەك: دوورەنگی سوورو سپی ف خلنگ سرخ و سفید.

شیپ: ۱) گوپ، پێست‌و گۆشتی نێوان شەویلکەو سەر گۆنا؛ ۲) سیرمەی قامچی؛ ۳) رنوو، شاپە؛ ۴) لافاوی بەتەوژم؛ ۵) جۆرێ پڵنگ ف ۱) میان آرواره و گونه، لُپ؛ ۲) تسمهٔ تازیانە؛ ۳) بهمن؛ ۴) سیلاب؛ ۵) نوعی پلنگ.

شێپ: دەرەتەنگ، خڕو دۆڵی باریك لە چیا ف درهٔ تنگ در کوه.

شیپان: چوارچێوەی درگا ف درپواس، چهارچوب در.

شیپانە: شیپان ف نگا: شیپان.

شیپك: ۱) پاژنەی درگا؛ ۲) شیپ، گوپ ف ۱) پاشنهٔ در؛ ۲) زیرگونە، لُپ.

شیپۆر: تورەیی، قەڵسی ف خشم.

شیپۆران: گورەو هەرای بەتورەیی ف غُرّش خشم‌آلود.

شیپە: ۱) ئامرازێکە لە نیر و ئامووردا؛ ۲) پانایی تیغ؛ ۳) لاشیپانەی درگا؛ ۴) حیلەی ئەسپ؛ ۵) سیرمەی شەلاخ؛ ۶) شەپۆل، پێل ف ۱) ابزاری در خیش؛ ۲) پهنای تیغ؛ ۳) چوب بلند درپواس؛ ۴) شیههٔ اسب؛ ۵) تسمهٔ تازیانە؛ ۶) موج.

شیپەل: شەپۆل، پێل ف موج.

شیپـەلـك: شەپۆلی پچوك، شەپۆلی ئاوی چەم کە وە بەرد دەکەوێ [ف] موج کوچك.

شیت: ۱) دەنگی تیژ لە ناو لێو دەرخستن، فیتو؛ ۲) زرینگ، وریا [ف] ۱) سوت؛ ۲) هُشیار.

شێت: دین [ف] دیوانه.

شیتاڵ: تیتاڵ، بزگوڕ [ف] کهنه‌پارهٔ لباس.

شیتان: زەوی نەرمو کەفەڵۆك [ف] زمین نرم متخلخل.

شێتانە: وەك شێتان، کاری شێتان: (لە پاداشی قسەی سەردا هەمە ئاهو هەناسەی گەرم/کەسێ **شێتانە** بەردم تێ گرێ من بەرقی تێ دەگرم) «مەحوی» [ف] دیوانه‌وار.

شێتخانە: جێگەی شێتان [ف] تیمارستان.

شیتك: شوتك، پشتێند [ف] کمر بند.

شێتکە: بەستەزمانۆکە، سادەو بێ‌فێڵ و کەمزان [ف] خُل مانند، ساده‌لوح.

شێتگیر: پێچەقێن، سوُر لەسەر مەبەست [ف] مُصِرّ، الحاح‌کننده، پافشار.

شێتوشەواك: دڵسادەی هیچ‌نەزان [ف] ساده‌لوح کم فهم.

شێتۆکە: شێتکە [ف] نگا: شێتکە.

شێتوویت: تێ‌نەگەیشتوی بێ‌ئاگا لە هەمو شت [ف] ساده‌لوح بی خبر از همه چیز.

شیتە: ۱) زیقەو هەرا؛ ۲) فیتە؛ ۳) قسەی بن‌شڕو بێ‌تام [ف] ۱) جیغ و داد؛ ۲) سوت؛ ۳) سخن یاوه.

شیتەك: فیت‌فیتە، ئامرازی فیتە [ف] ابزار سوت زدن.

شیتەوێژ: ۱) دمهەڵەی قسەقوڕ؛ ۲) وازوازی، سەرسەری [ف] ۱) یاوه‌گو؛ ۲) دمدمی.

شێتی: نەخۆشی دین‌بوُن [ف] دیوانگی.

شێخ: ۱) پیری تەریقـەت؛ ۲) سەید، لە نەتـەوەی پێغـەمبەر [ف] ۱) پیر طریقت؛ ۲) سیّد، اولادالرّسول.

شیخـاڵ: باریکـەبـەفـری سەهـۆڵبەستوی پەنا ڕەشانگ کە درەنگ دەتوێتەوە [ف] باریکه‌ای از برف یخ‌زده که دیر آب می‌شود.

شێخامیری: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخـان: ۱) ناوی مەڵبەندێکە لە کوردستان؛ ۲) ناوی چەند گوندێکە تەواوی بەعسی وێرانی کردون؛ ۳) چەنـد شێخ [ف] ۱) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۲) نام چندروستا که همه را بعثیان ویران کردند؛ ۳) جمع «شێخ».

شێخانی: ۱) جۆرێ داوەت‌و ڕەخس؛ ۲) ناوی هۆزێکی کوردە؛ ۳) سەر بە مەڵبەندی شێخان [ف] ۱) نوعی رقص؛ ۲) عشیرتی در کردستان؛ ۳) اهل منطقهٔ «شێخان».

شێخاودەلان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخ‌بزێنی: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شێخ‌بزێن: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخ‌بوزەینی: هۆزێکی کوردە [ف] عشیره‌ای کردزبان.

شێخ‌خدرا: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شێخ‌پاڵـەوان: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخ‌جەگەر: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شێخ‌حەمید: لەو گونـدانـەی کوردستـانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیخرە: دمەتیخی زۆر تیژ [ف] تیغ تیز.

شێخ‌ڕەش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخ‌زبرە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخ‌زەینەڵ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخ‌زیرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخ‌شەروان: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شێخ‌شیروان: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخ‌عوبێد: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شێخ‌فەیزوڵلا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخ‌لەنگـەر: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخ‌مەسوریان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شێخ‌مەما: گوندێکە لەکوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخ‌مەمودیان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شێخ‌مەند: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخ‌ۆمەر: گوندێکی کودستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثینان ویران شد.

شێخ‌وەسـان: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخ وەیس: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێخەدێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیخەڵ: ١) پەرتاوتن، داپاچینی لکی دار؛ ٢) شخەڵ، جێگەی بەدەوەن ف ١) هرس درخت؛ ٢) بوتەزار، بیشه.

شێخەلاس: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێخەڵمارێن: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێدار: شەدار، نمدار ف نمناك.

شێدانەوە: نم گەڕاندنەوە ف نم پس دادن.

شیدانی: تۆوی گیایەکی دەرمانە کە بەزری کەتانی پێ دەڵێن ف بذر کتان.

شێدوبێد: جەلال و شکۆ ف فرّ و شکوه.

شیر: ١) شوُر، شمشێر؛ ٢) سوُت، ئەوەی لە گوان و مەمك دەدۆشرێ ف ١) شمشیر؛ ٢) شیر خوراکی.

شیڕ: ١) دەنگی دادڕانی پارچە؛ ٢) وشەی تیزپێ کردن؛ ٣) جرت، زڕت؛ ٤) نەڕرە، گوڕە: (**شیڕەشیڕ**) ف ١) صدای دریدن پارچـه؛ ٢) کلمـهٔ استهزا؛ ٣) شیشکی؛ ٤) جیغ و داد.

شێر: ١) دڕندەی بەناوبانگ؛ ٢) شمشێر ف ١) شیر درنده؛ ٢) شمشیر.

شیرا: گیاندارێ کە شیر دەدا ف شیرده.

شێرا: برێتی لە پیاوی ئازاو بەجەرگ ف کنایه از مرد دلاور.

شیرار: برای مێرد، شوبرا ف برادر شوهر.

شیراز: ١) دارێکە لە داربەلاڵوُك دەچێ؛ ٢) سیراج، شیرێژ ف ١) درختی است شبیه درخت آلبالو؛ ٢) شیراز، دوغ چکیده.

شیرازە: ١) بن‌دروُنی پەڕەکتێب پێکەوە؛ ٢) ڕێزەتەقەڵی پەراوێزی لیباس ف ١) شیرازهٔ کتاب؛ ٢) سجاف لباس.

شیرازەبـەن: ١) کتێبی بن‌درواو؛ ٢) بەرگی پەراوێزلێ‌نراو ف ١) کتاب شیرازه‌شده؛ ٢) لباس سجاف شده.

شیرازەبەند: شیرازەبەن ف نگا: شیرازەبەن.

شیرازی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

شیرامە: گیایەکە لە ناو دەخڵ دەڕوێ و لە چۆدان دەچێ ف گیاهی است.

شێران: گەمەی شێر و خەت ف بازی شیر یا خط.

شیڕان: ١) گوڕین، نەڕە؛ ٢) برێتی لە گوُی شل هەڵڕژتن ف ١) غرش؛ ٢) کنایه از ریدن اسهالی.

شیڕانـدن: ١) نەڕانـدن؛ ٢) گوُی شل هەڵـڕژاندن ف ١) غریدن؛ ٢) اسهالی ریدن.

شێرانە: ١) ئازانە، ئازایانە، وەك شێر؛ ٢) گوندێك لە کوردستان کە بەعسی بە بومبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە ف ١) شیرآسا؛ ٢) روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

شێرانەوە: شارانەوە، لە بەرچاو ون کردن ف پنهان کردن.

شیرانی: ١) مزگێنی؛ ٢) شەکـراوخواردنەوەی بوُك‌مارە کردن؛ ٣) تامی شیرین ف ١) مژدگانی؛ ٢) شیرینی‌خوران مجلس عقد؛ ٣) مزهٔ شیرین.

شێرانی: شێرانە ف شیرآسا.

شیراوشیر: زاینی‌ژن ساڵێ جارێ ف زایمان سالی یکبار.

شێراوە: شاراوە، گوم‌کراو لەبەر چاو ف نهفته، پنهان شده.

شێراوێ: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیراوێژ: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیربا: پارەی کچ‌بەمێرددان کە لە زاوا دەسێنرێ ف شیر بها.

شیربایی: شیربا ف شیر بها.

شیربرا: برای شیری، کوڕێ کە لە مەمکی دایکی کچێ یان کوڕێ شیری خواردوە ف برادر شیری.

شیربرنج: چێشتی برنج و شیر ف شیر برنج.

شیربۆدان: برێتی لە قازانج کردن لە کڕینی ئاژەڵێ ف کنایه از سودبردن از خرید دام.

شیربەشیر: زگ‌پڕ بوُنی ژنێ کە منداڵی شیرخۆری هەیە ف حامله شدن قبل از بچه از شیر گرفتن.

شیربەها: شیربا ف شیر بها.

شیرپارزۆنگ: پاڵوێنەی شیر، ڕاوك ف پارچهٔ شیر پالا.

شیرپارزینگ: شیرپارزۆنگ ف پارچهٔ شیر پالا.

شیرپاك: برێتی لە مرۆی چاك و پاك و بێ گزی ف کنایه از آدم درستکار.

شیرپاکی: ڕاستی و دوروستی ف درستکاری.

شیرپـاڵـوێك: ١) شیر پارزۆنـگ؛ ٢) کونێ لە قەدی دۆڵاش بۆ خاوێن کردنەوە ف ١) شیر پالا؛ ٢) سوراخی در ناو آسیا برای تمیز کردن.

شیر پاڵوێ: شیر پارزینگ ف پارچهٔ شیر پالا.

شیر پاڵێو: شیر پارزینگ ف پارچهٔ شیر پالا.

شیر پاڵێوك: شیر پارزینگ ف پارچهٔ شیر پالا.

شێرپەنجە: نەخۆشی سەرەتان ف بیماری سرطان.

شیرتێن: شلەتێن ف ولرم.

شیرحوشتر: حوشترخۆرکە، دڕکێکە حوشتر حەزی لێ دەکا ف خار شتر.

شیرخارن: لەبەرمەمکان‌بوُن، مەمك‌مژین ف شیرخورەبودن، پستان مکیدن.

شیرخشت: وردیلەیەکە لە ڕوُشانی جۆرە گیایەك وەدەست دێت بۆ ڕەوانی باشە ف شیرخشت.

شیرخواردن: شیرخارن ف نگا: شیرخارن.

شیرخوارن: شیرخارن ف نگا: شیرخارن.

شیرخواردنەوە: فڕکردنی شیر، نۆشینی شیر ف شیرنوشیدن.

شیرخۆژیلك: شیری گیای خوشیلکە بۆ ڕەوانی دەبێ ف شیرهٔ گیاهی

است مسهل.

شیرخوشك: دو کچ یان کچ‌و کوڕێ پێکه‌وه شیری دایکێکیان خواردبێ ف همشیرهٔ رضاعی، خواهر شیری.

شیرخوشیلك: شیرخوژیلك ف نگا: شیرخوژیلك.

شیرخـــه‌س: حه‌یوانێ که به ساوایی ئێختـه بکـرێ ف حیوانی که در شیرخوارگی اخته شود.

شیردادان: شیر له مه‌مك‌و گوان ڕژاندن ف شیر از پستان فرودادن.

شیردار: گیاندارو گیای به‌شیر، شیرا ف دارای شیر، شیرده.

شیردان: ۱) جێگه‌ی شیر له ناو زگی گیاندار؛ ۲) شیر به بێچو یان مرۆ دان ف ۱) شیردان حیوان؛ ۲) شیردادن.

شیردابن: شیر ده گوان‌دا بوُن‌و لێ‌دۆشین ف شیردادن.

شیردۆش: بێری‌ڤان، که‌سێ که دۆشینی پێ سپێراوه ف شیردوش.

شیردۆشین: شیرله‌گوان‌هێنانه‌ده‌ر ف شیر دوشیدن.

شیرده‌ر: شیرا، مێوینه‌یه که شیری تیایه‌و ئه‌دۆشرێ ف شیرده.

شێرزاد: ۱) به‌چکه‌شێر؛ ۲) ناوی پیاوانه ف ۱) بچهٔ شیر؛ ۲) نام مردانه.

شیرسـوُتـو: منـاڵێ که له‌به‌ر بێ‌شیری گه‌وره نه‌بوُبێ ف کودکی که از بی‌شیری رشد نکرده باشد.

شیرشیرۆکه: گیای خوشیلك ف گیاهی است شیردار.

شیرڤه‌خارن: شیرخواردنه‌وه ف شرنوشیدن، شیرخوردن.

شیرڤه‌کرن: مناڵ له‌شیرگرتنه‌وه ف از شیر بازگرفتن بچه.

شیرك: شیله‌ی گیا ف شیرهٔ گیاه.

شیرکاخازکێ: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێرکتك: مرۆی زۆر به‌گوڕه‌و هه‌را ف کنایه از آدم همیشه غرولندکن.

شێرکۆ: ۱) بێچوه‌شێر؛ ۲) ناوی پیاوانه ف ۱) شیربچه؛ ۲) نام مردانه.

شیرکوت: ده‌خڵی فه‌ریك هێنان بۆ خواردن ف غلّهٔ نارسیده را کوبیدن.

شیرکوڕۆژ: برێتی له پیاوی ئازا له شه‌ڕ ف کنایه از آدم شجاع.

شیرکول: داری چوارسوُچی بن ستون ف چوب مربّع زیر ستون.

شێرکوڵه: شێرکۆ، بێچوه‌شێر ف شیر بچه.

شیرکی: سپی به ره‌نگی شیر ف رنگ شیری.

شیرگـورگـه: ئه‌ستـونی ئامانه‌تی بۆ ڕاگرتنی کاریته‌و... ف ستونهای موقّتی در بنا.

شیرگه‌ر: وه‌ستای شیر و خه‌نجه‌ر ف شمشیر و خنجرساز.

شێرگیر: شێتگیر ف مُصِرّ، پافشار.

شیرمار: تاڵیشك، گیایه‌که که‌و حه‌زی لێ‌ده‌کا ف گیاهی است.

شێرمـایی: ئێسکی ئه‌ستوُری جوُره‌ماسیه‌که ده‌کرێته ده‌سکه‌خه‌نجه‌ر، ده‌سکه‌خه‌نجه‌ری ماهی ف استخوان شیرماهی که دستهٔ خنجر کنند.

شیرمرده: بێچوی داڵگۆشت‌و لاواز له‌به‌ر که‌م‌شیری، شیرسوُتو ف بچهٔ لاغر از کم شیری.

شیرمژ: شیرخۆره ف شیرمك، شیرخوار.

شیرمل: گیایه‌کی شیره‌داره ف گیاهی است شیردار.

شیرمه‌شك: خیگه‌ی خۆشکراوی شیرتێ‌کردن ف مشك شیر.

شیرین: ۱) شیرین؛ ۲) ناوه بۆ ژنان ف ۱) شیرین مزه؛ ۲) نام زنانه.

شیرنچك: شیرنی لیچق ف لزج شیرین مزه.

شیرنکاری: ده‌ستره‌نگینی ف شیرینکاری.

شیرن گرۆێ: که‌سێ ده‌م‌وچاوی که‌مێك گرۆێ‌بێ ف کسی که رخسارش آثار آبلهٔ کم داشته باشد.

شیرنی: شیرانی ف نگا: شیرانی.

شیروا: شیر با ف شیر بها.

شیروایی: شیر با ف شیر بها.

شێرۆ: ناوی پیاوانه ف نام مردانه.

شێرۆخ: کاڵه‌ی سه‌رچه‌رم ف چارق.

شیرۆمه‌ر: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیروه‌شێن: شه‌مشێر لێ‌ده‌ر ف شمشیر زن.

شێروه‌ند: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیره: ۱) تـراوێ که له دارو گیا ده‌تـکێ؛ ۲) ددانی کاتی منـاڵی؛ ۳) ڕۆن گه‌رچه‌ك ف ۱) شیرابه، شیرهٔ درخت یا گیاه؛ ۲) دندان شیری؛ ۳) روغن کرچك.

شیڕه: نه‌ڕه، ده‌نگی به‌رزی به تۆره‌یی ف جیغ و داد، غریو.

شێره: ۱) ئامرازی کردنه‌وه‌و گرتنه‌وه‌ی لوُله‌ی ئاو؛ ۲) ناوه بۆ سه‌گ؛ ۳) گونـدێکی کوردستـانـه به‌عسی کاولی کرد ف ۱) شیرآب؛ ۲) نام سگانه؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیره‌به‌ڕو: لکی تازه‌ی دار‌به‌ڕو ف جوانهٔ درخت بلوط.

شێره‌به‌ره: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیره‌پـه: ۱) ئامـرازێکه له نیرو ئاموُردا؛ ۲) داروُکه‌یه‌که له عه‌ڕه‌بانه‌ی گیـاکێشان‌دا ف ۱) ابزاری در خیش؛ ۲) چوبکی در گاری گیاهکشی.

شیره‌په‌ڕه: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیره‌ت: ته‌گبیر، ڕاوێژ ف مشورت.

شێره‌ت: ۱) توُش‌و شه‌ڕانـی؛ ۲) ئه‌سپی هارو هاج‌و به‌گوڕه‌گوڕ ف ۱) شرور و ستیزه‌جو؛ ۲) اسب سرکش و غرّان.

شیره‌خۆره: بێچوی به‌رمه‌مکان ف شیرخواره.

شیره‌دارینـه: ۱) شمشێر له دار بۆ مه‌لای خودبـه‌خوێن؛ ۲) برێتی له ترسه‌نۆکی خۆبه‌ئازازان ف ۱) شمشیر چوبین؛ ۲) کنایه از ترسوی لاف‌زن.

شیره‌دان: ده‌فری ڕۆن گه‌رچه‌ك ف ظرف روغن کرچك.

شێره‌ده‌ره: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێره‌ژن: ژنی به‌جه‌رگ‌و له‌سه‌رخۆ ف زن شجاع و شکیبا، شیرزن.

شیره‌شـــوانـه: ۱) شیرێك که به ده‌ست‌تێوه‌ردانی گوان په‌یا ده‌بێ؛ ۲)

بریتی لە ڕوحمی پاش دووری و لەبیرچوون ف ١) شیری کە دراثرمالش پستان حاصل آید؛ ٢) کنایە از محبت بعد از دوری و فراموشی.

شیرەشیر: قیرەقیر، دادو هاوار ف جیغ و داد.

شیرە کوللە: جۆرێ کلۆی زلی شین ف نوعی ملخ درشت و سبزرنگ.

شیرەمار: گیایەکە شیرەکەی زۆر ڕەوانە، ئالقەتیز ف گیاهی است با شیرهٔ مسهل.

شیرەماڵ: بن خەرمان بە دەست کۆکردنەوە ف تە خرمن با دست جمع کردن.

شیرەمەڕ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شیرەوا: شیر برنج ف شیر برنج.

شیرەی‌خواروسەرو: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شیری: ١) بە ڕەنگی شیر؛ ٢) ددانی منال؛ ٣) هاوشیر، براو خوشکی شیری ف ١) بە رنگ شیر؛ ٢) دندان شیری؛ ٣) همشیر.

شیری‌خواروو: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیرێز: سرێش، چرێش، ئەسریلك ف سریش.

شیرێ‌زنج: فرۆ ف آغوز.

شیرێژ: سیراج، ژاژی، شیراز ف شیراز، دوغ چکیده.

شیرێ‌سەرو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

شیرێ‌میران: خۆراکی تایبەتی میری هەنگ کە لوێك لە سەری هەنگی کارکەر دەی‌دەلێنێ ف شیرهٔ عسل ویژهٔ خوراك ملکهٔ زنبور عسل.

شیرین: شیرن ف نگا: شیرن.

شیرنچك: شیرنچك ف نگا: شیرنچك.

شیرینخوێ: چێشتی کەم‌خوێ ف غذای کم نمك.

شیرینکار: کار جوان ف شیرینکار.

شیرینە: گەزۆ ف گزانگبین.

شیرینی: شیرانی ف نگاشیرانی.

شیز: مێشەسەگانە ف سگ مگس.

شێست: یەکێ زیاد لە پەنجاونۆ، سێ‌چەل بیست ف شصت.

شێستەم: پاش پەنجاونۆهەم ف شصتم.

شێستەمین: شێستەم ف شصتم.

شێستیر: شەستیر ف آتشبار.

شیش: ١) شاخ، تیشەشاخ؛ ٢) گەنمەکوتاو؛ ٣) پارچە ئاسنی درێژۆکە بۆ گۆشتبرژاندن؛ ٤) شش، شاردنەوە بە زمانی منالانە ف ١) کوه سنگی سخت؛ ٢) گندم نیمکوب؛ ٣) سیخ؛ ٤) پنهان کردن در زبان بچەها.

شێش: ١) ژمارەشەش؛ ٢) وشەی ڕاگرتنی ئەسپ لە ڕۆیشتن، هێش ف ١) عدد شش؛ ٢) کلمهٔ متوقف کردن اسب.

شیشار: سی، جەرگی سپی، سپیەلاك ف ریە، شُش.

شیشـــان: ١) بەپـــەلـە خەریکی کارێ بوون: (وای تێ شیشـاوە هەر مەپرسە)؛ ٢) گیایەکە ف ١) با شتاب سرگرم کاری شدن؛ ٢) گیاهی است.

شیشك: بنەڕەت، خیم، بنەما ف اساس، شالوده.

شیشکول: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شیشمان: پیاوی زۆر قەڵەو ف بسیار چاق.

شیش مەڵـــۆ: ئاسنی سەرخـــوار بە دەسکی دارەوە بۆ مەڵـــۆ لە عەرز گوازتنەوە ئەوەك ماری لەبندابێ ف ابزاری دربرداشتن درویده.

شیشنگ: لای سەروی لاجانگ ف گیجگاه.

شیشـۆقـە: وردەشـوشـەو سواڵەتی ڕەنگدار منال گاڵتەی پێ دەکەن، قاشوڵە ف شکستەهای شیشە و کاشی برای بازیچهٔ کودکان.

شیشە: ١) شوشە؛ ٢) شیشی گۆشتو... ف ١) شیشە؛ ٢) سیخ.

شیشەك: شەك ف شیشك.

شێعر: هەڵبەست ف شعر.

شیعە: کۆمەڵێ لەموسوڵمانان ف شیعە.

شیف: شوڵ، توڵ، شوڵ ف ترکهٔ چوب.

شێف: ١) شو، کێلانی زەوی؛ ٢) زەوی کێڵدراو ف ١) شخم؛ ٢) زمین شخم‌زده.

شێفل: زەمینی قووڵ نەکێڵدراو ف شخم سطحی و ناژرف.

شێفەلەتە: بەری داری کفر ف ثمر درختچەایست.

شیڤ: ١) نانی شەو؛ ٢) شیوی ناو چیا ف ١) وعدهٔ شام؛ ٢) درە.

شێڤ: ١) تاریکایی سەری شەو؛ ٢) زەوی کێڵان ف ١) تاریکی بعد از غروب؛ ٢) شخم.

شیڤاچنارێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شیڤان: شوان ف چوپان.

شێڤان: تەنگی نوێژی شێوان، تاریکان ف نزدیکیهای غروب، سرشب.

شیڤ‌ئەینی: شەوجمعانە ف صدقهٔ مرده در شب جمعه.

شیڤ‌خارن: شێوخواردن، نانی شەو خواردن ف شام خوردن.

شیڤ‌دەست: دەسکەداوی کەوگرتن ف نوعی دام شکار کبك.

شیڤ‌سپی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شیڤ‌سیرکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شیڤلك: شیوەڵە ف درهٔ کوچك.

شیڤ کرن: شیف خارن ف شام خوردن.

شیڤ‌مری: چێشت بە خێری مردو ف غذای صدقهٔ مرده.

شیڤەلۆك: شیوەڵە ف درهٔ تنگ و کوچك.

شیڤیێ: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

شیق: ۱) دەنگی لێدانی قامچی؛ ۲) زیقە ف ۱) صدای زدن شلاّق؛ ۲) جیغ.

شیقـــال: ۱) تیتـاڵ، تیتـوڵ، بزگوژ؛ ۲) گۆشتی لەڕی بێچەوری؛ ۳) قەڵشت لە بەردی زلـدا: (**شیقـاله** بەرد) ف ۱) کهنەپارە؛ ۲) گوشت لاغر بدون چربی؛ ۳) شکاف درسنگ بزرگ.

شیقین: زیقاندن ف جیغ‌زدن.

شیکراو: ۱) هەلاجی کراو، لەبەریەك هەڵوەشاوی خوری‌و مو؛ ۲) بریتی لە تاقیق کراوو لێ کۆڵـراوە ف ۱) پنبه یا پشم زده شده؛ ۲) کنایه از پژوهش شده، توضیح داده شده.

شیکراوه: شیکراو ف نگا: شیکراو.

شیکـردنـەوه: ۱) هەلاجی کردن، لەبەریەك هەڵوەشاندنی کوڵکە؛ ۲) تۆژینەوە لە باسێك ف ۱) زدن پنبه و...؛ ۲) پژوهش کردن.

شی کرن: مێردکردن، شوکردن ف شوهرکردن.

شیکه: بەچکەبەرازی دوساڵە ف خوك بچهٔ دوساله.

شێل: ۱) رەخت‌و ئەسبابی ئەسپ؛ ۲) پاشگری بەواتا: بەتەوژم‌پەستێو: (هەویر**شێل**، قوڕ**شێل**)؛ ۳) شێوە، تەرز ف ۱) یراق اسب؛ ۲) پسوند فاعلی، چلاننده؛ ۳) شیوه.

شیلازا: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیلافه: جێگەی خواردنی عەزم‌کراو لە ورگی ماڵاتی کاوێژکەردا کە بۆ هەوێنی پەنیر دەبێ ف عضـوی در شکم حیوانات نشخوارکننده که مایهٔ پنیر نیز هست.

شیلاڤ: ۱) گوڵێکە بۆنی نیە؛ ۲) کیسەی جێگەی خواردنی عەزم‌کراو لە ورگی ماڵاتی کاوێژ کەردا، هەوێنی پەنیر، ئامیانی پەنیر، شیلافە ف ۱) گلی است بی‌بو؛ ۲) نگا: شیلافه.

شیلاڤك: شیلافە، هەوێنی پەنیر، شیلاڤ ف نگا: شیلافه.

شیلاڤکرن: هەڵچون، سەرڕێژکردن لەبەر کوڵین ف سررفتن در اثر جوشیدن.

شیلاق: گیایەکە ئاڵفی ئاژەڵ ف گیاهی است علوفهٔ دام.

شێلاق: ۱) قوڕو چڵپاو؛ ۲) شەلاخ ف ۱) گل ولای؛ ۲) شلاق.

شێلاقه: شەلاقە ف نگا: شەلاقه.

شیلاقه: شەپەلاغ، زللە ف سیلی.

شیلان: ۱) جلێق، بەری دارێکی دڕك‌دارە؛ ۲) موروی سوری زەنبەر ف ۱) ثمر نسترن کوهی؛ ۲) خرزهای ریز قرمز.

شێلان: ۱) بەنهێم پەستاوتن: (هەویر **شێلان**، قوڕ**شێلان**)؛ ۲) بریتی لە سەرکۆنەکردن ف ۱) چلانیدن، انباشتن بافشار؛ ۲) کنایه از سرزنش.

شێلاندن: شێلان ف نگا: شێلان.

شیلانگەر: چەك‌ساز ف اسلحه‌ساز.

شیلانێ: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیلاوك: شیلافە، شیلاڤك ف نگا: شیلاڤك.

شیلاوگ: شیلاڤ، شیلاڤك ف نگا: شیلاڤ.

شیلاوگـه: شیلەی میوە تا بەدارەوە ف صمـغ درخت تا زمانی که روی درخت است.

شیلپاخ: شەپلاغە، زللە، شەقام ف سیلی.

شیلْك: شیلاڤ، شیلاڤك ف نگا: شیلاڤ.

شێلگیر: شێتگیر ف اصرارکننده، الحاح کننده.

شێلم: شەلەم ف شلغم.

شیلماق: ریپۆقی چاو ف ژفك، قی‌چشم.

شێلمجاڕان: ناوی گوندێکە لە لاجان ف نام روستایی است.

شێلموك: گیای خەردەل ف گیاه خردل.

شیلۆ: شلوێ، شێلو ف مایع کدر.

شێلۆ: شلوێ ف مایع کدر.

شێلوبێله: ۱) فێڵ‌و تەڵـەکـە؛ ۲) بێ‌سەرەوبەرە ف ۱) حیله و نارو؛ ۲) درهم برهم.

شیله: ۱) شیرەی گیاو دار؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) شیرابه؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شێله: پارچەیەکە، شلە ف پارچه‌ایست.

شێلها: ڕاخوشی: (مار لجەم من **شێلها**) ف خزید.

شیلەپه: شیرەپە ف نگا: شیره‌په.

شیلەتێن: شلەتێن ف ولرم.

شیلەجۆ: جۆی هێشتا دەنك‌رەق‌نەبوگ، فەریکەجۆ ف دانه جو سفت نشده.

شیلەخان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیلەك: ۱) تفـەزەوینـە؛ ۲) خۆ بە جۆرێ تایبەتی شاندان ف ۱) توت فرنگی؛ ۲) ژست گرفتن.

شێلە گه: شەلەگە ف نگا: شه‌له‌گه.

شیلەمار: ماری سوری سوجە ف نوعی مار.

شێلەوبێله: شێلو بێلە ف نگا: شێلو بێله.

شیلەوتین: شلەتێن ف ولرم.

شیلەوگەرم: شلەتێن ف ولرم.

شێڵەها: خوشی، راخوشی، خزی بە سەر زەویدا ف بر زمین خزید.

شێڵەهان: راخوشین ف بر زمین خزیدن.

شێڵەهین: شێڵەهان ف بر زمین خزیدن.

شیلی: ۱)شلوێ ۲) شیلە، شیرە ف ۱) مایع کدر؛ ۲) شیرابه.

شێلیا: ۱) ڕاخوشی؛ ۲) بەنهێم پەستاوترا ف ۱) خزید؛ ۲) چلانده شد.

شێلیل: جۆرێ تۆمی جۆ ف نوعی جو.

شیم: چوم، ڕۆیشتم ف رفتم.

شێم: دەتوانم، کارمە ف می‌توانم، یارا دارم.

شیمـك: ۱) کەوشی پاژنـەنـوشتـاوە؛ ۲) پاژنـەی دەرگا، ژیر ڕێسمـە، بن‌ڕێسمە ف ۱) کفش پاشنه تاشده؛ ۲) پاشنهٔ در.

شیمۆك: شیمك ف نگا: شیمك.

شیمی: ١) شێلم؛ ٢) شەلەمین [ف] ١) شلغم؛ ٢) آش شلغم.

شیمێ: ١) تورەسورە، تربچە؛ ٢) دڕی، توترك [ف] ١)تربچهٔ قرمز؛ ٢) تمشك.

شین: ١) کەوگ، بەرەنگی عاسمان؛ ٢) رەنگی گیا، سەوزی تۆخ؛ ٣) شەپۆڕ؛ ٤) چوین، ڕۆیشتن؛ ٥) رابردوی چون، ئەوان چون؛ ٦) پێداگرتن و بەربینگ گرتن: (تۆ بۆ لە من **شین** بویەوەو دەس بەرنادەی) [ف] ١) رنگ آبی سیر؛ ٢) سبز سیر؛ ٣) شیون؛ ٤) رفتن؛ ٥) رفتند؛ ٦) سماجت، اصرار زیاد، یقهٔ کسی را چسبیدن.

شێن: ١)جوان و نازەنین؛ ٢) دەتوانن [ف] ١) زیبا و نازنین؛ ٢) می‌توانند.

شێنا: بەهێزو تاقەت، بەتوان [ف] توانا.

شیناتی: ١) سەوزایی زەمین؛ ٢) برێتی لە چێندراوی هاوینە [ف] ١) نمای سبز زمین؛ ٢) کنایه از کشت صیفی.

شیناخ: چۆڵەمە [ف] جناغ.

شیناو: ١) دۆی زۆر تراو؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) دوغ بسیار آبکی؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیناورد: چیندراوی هاوینە، شیناتی [ف] کشت صیفی.

شیناوە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیناوەرد: شیناورد [ف] کشت صیفی.

شیناوی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیناهی: شیناتی [ف] نگا: شیناتی.

شێناهی: هێزوتوانایی، وزەو تاقەت [ف] توانایی.

شینایی: ١) شیناتی؛ ٢) شیناهی؛ ٣) سەوزی و بێستانە [ف] ١) نگا: شیناتی؛ ٢) توانایی؛ ٣) صیفی‌جات.

شینباو: رەنگی سپی ئامال کەوە [ف] سپیدکبود فام.

شینبۆر: کەوەی ئامال بۆر [ف] خاکستری تیره.

شینبون: ١) سەوزبونی گیاو دار؛ ٢) روانی گیاودار [ف] ١) سبزنمایاندن نباتات؛ ٢)رستن نباتات.

شینبونەوە: ١) دوبارە سەرهەڵدانەوەی روەك؛ ٢) لە پێخەنین ماندوبون: (لەپێکەنین **شین بومەوە**)؛ ٣) دەس هەڵنەگرتن و پێ‌چەقاندن لە ویستنی شتێك‌دا؛ ٤) پیران کردنی منال لەگریان [ف] ١) دوبارە سبزدمیدن نباتات؛ ٢) از خنده روده برشدن؛ ٣) اصرار و سماجت زیاد درخواستن چیزی؛ ٤) ریسه‌رفتن کودك.

شینبەر: دیار، خویا، ناسراو [ف] مشخص، معلوم.

شین‌تر: ١) بزگۆڕو دادڕاوی بەتەکەتەکی جلکی شڕ؛ ٢) کەوەتر [ف] ١) پارەهای لباس مُندرس؛ ٢) کبودتر.

شین‌چونەوە: لە دورەوە بە کەوەرەنگ هاتنەبەرچاو، دیمەن سەوزنواندن [ف] از دور سبز یا کبود نمایاندن.

شین‌شینك: جۆرێ مارمێلکەی درێژو ئەستورتر لە مارمێلکەی ئاسایی کە ڕەنگی شینە لە بەهاردا [ف] نوعی مارمولك.

شینك: ١) شوتك، شیتك، پشتێند؛ ٢) تێلای گەلاکوت؛ ٣) دارێکی لێڕەوارە بەرێکی هەیە دەخورێ [ف] ١) کمر بند؛ ٢) چوب برگ‌کوب؛ ٣) درختی جنگلی.

شینکاتی: سەوزایی دەشت و دەر [ف] سبزی دشت و صحرا.

شینکایەتی: ١) شینکاتی؛ ٢) ناوچەیەکە لە کوردستان [ف] ١) سبزی دشت و دمن؛ ٢) ناحیه‌ای در کردستان.

شین کردن: ١) رواندنی روەك؛ ٢) شەپۆڕکردن؛ ٣) کەوەرەنگ کردن [ف] ١) رویاندن؛ ٢) شیون کردن؛ ٣) رنگ‌آمیزی با رنگ کبود.

شین کردنەوە: ١) شین‌چونەوە؛ ٢) دوبارەرواندن [ف] ١) نگا: شین‌چونەوە؛ ٢) بازرویانیدن.

شینکە: ١) گیاو گژی تازە سەردەرهێناو لە دەشت و سارا؛ ٢) جۆرێ تفەنگ؛ ٣) جۆرێ زیپکەی پێست؛ ٤) جێ خیزو رەمل؛ ٥)فەرمان بە گریان بۆ مردو؛ ٦) فەرمان بە سەوزکردنی روەك؛ ٧) فەرمان بە کەوەرەنگ کردن؛ ٨) دەردێکە لە پەنجە دێ زۆر بە ئازارە [ف] ١) سبزهٔ تازه بردمیده؛ ٢) نوعی تفنگ؛ ٣) نوعی جوش؛ ٤) ریگستان؛ ٥) امر به شیون؛ ٦) امر به رویانیدن؛ ٧) امر به کبودکردن؛ ٨) دملی در پنجه که درد بسیار دارد.

شینکی: ١) بە رەنگی خۆڵەمێش: (رانك و چۆغەکەی **شینکیە**)؛ ٢) سەرگەڵای توتن کە دەی‌چنن [ف] ١) خاکستری رنگ؛ ٢) سر برگ تنباکو که می‌چینند.

شین‌نامە: بەمردو هەڵگوتن [ف] مرثیه.

شینۆ: سەرناوە بۆ گورگ [ف] لقب گرگ.

شینوشەپۆڕ: شیوەن و گریان بە کۆمەڵ [ف] شیون گروهی.

شینۆك: ١) جۆرێ قەزوان؛ ٢) شین‌گێڕ، کەسێ کە لە خەمان هەر دەگری و ژیر نابێتەوە [ف] ١) نوعی چاتلانقوش؛ ٢) کسی که از گریه نمی‌آساید.

شینومۆر: عاسمانی پڕ لە هەورو ڕوگرژ [ف] آسمان پرابر و تیره.

شینومۆڕ: برێتی لە مرۆی ڕوگرژو ڕوترش [ف] کنایه از اخمو.

شینە: ١) لکەداری بڵندو لەگەشە؛ ٢) رەنگی کەوەیە [ف] ١) شاخهٔ بلند و شاداب؛ ٢) کبود است.

شێنە: ١) شنە، سروە؛ ٢) شەتڵجاڕ [ف] ١) نسیم؛ ٢) نشازار.

شینەبی: شەنگەبی [ف] بید مجنون.

شینەدەمار: شارەگێك لە لەشدا [ف] از شاهرگهای وریدی.

شینەشاوە: شاڤەشین، شاوە، شاوەشینکە [ف] بوتیمار.

شینەشاهۆ: شینەشاوە. شاڤە [ف] بوتیمار.

شێنەوار: شۆنەوار، شوێنەوار [ف] آثار.

شێنەیی: ١) لەسەرخۆیی؛ ٢) لەسەرەخۆ، سەبر، هێدی [ف] ١) شکیبایی؛ ٢) یواشکی.

شێنی: ١) ئارام؛ ٢) ئاسودەیی؛ ٣) ناوە بۆ پیاوان؛ ٤) گوڵ‌کردو، پشکوتو؛ ٥) کۆبونەوەی حەشامات [ف] ١) آرام؛ ٢) آسایش؛ ٣) نام مردانه؛ ٤) شکوفاشده؛ ٥) اجتماع مردم.

شینیە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیو: ۱) بالاڤ، جل‌شتن؛ ۲) دۆڵی ته‌نگ؛ ۳) چێشت؛ ۴) شی، له‌به‌ریه‌ك هه‌ڵپچكڕاو: (په‌ته‌كه شیو بۆته‌وه) ف ۱) رخت‌شویی؛ ۲) درهٔ تنگ؛ ۳) آش، غذای پخته؛ ۴) ازهم وارفته.

شێو: ۱) گاسن له‌زه‌ویدان؛ ۲) زه‌مینی گاسن لێدراو، كێڵدراو؛ ۳) چێشت؛ ۴) خواردنی جه‌می شه‌و ف ۱) شخم؛ ۲) شخم‌زده؛ ۳) آش، غذای پخته؛ ۴) وعدهٔ شام.

شیواره: سه‌ربزێو، نه‌شقی ف متمرّد، یاغی.

شیواز: ۱) شكڵ و ته‌رح: (شیوازت له كاكم ده‌كا)؛ ۲) راهاتن ف ۱)هیئت و قیافه؛ ۲) آموختن، تعلیم گرفتن، عادت کردن.

شێواز: شیواز ف نگا: شیواز.

شیواسان: گوندێكه له كوردستان به‌عسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێوان: ۱) په‌رێشان‌بوون؛ ۲) پشێوەو ئاژاوه ف ۱) پریشان حال شدن؛ ۲) آشوب بر پاشدن.

شێواندن: ۱) ئاڵۆزاندن، تێك‌وپێك‌دان؛ ۲) تێكه‌ڵدان: (چاكه به كه‌وچك بشێوێنه) ف ۱) پریشان کردن؛ ۲) بهم‌زدن.

شێواو: ۱) په‌رێشان‌بوگ؛ ۲) تێكه‌ڵ و بێ‌سه‌ره‌وبه‌ره ف ۱) آشفته؛ ۲) بهم‌زده.

شیوت: شویت ف شبت.

شێور: شیره‌ت، ته‌گبیر ف مشورت.

شیوشوك: دوگوندی كوردستان بەم ناوه به‌عسی كاولی كردوه ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شیوقازی: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوكوپره: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوكێ: گوندێكه له كوردستان به‌عسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیوه: له‌و گوندانه‌ی كوردستانه كه به‌عسی كاولیان كرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیوه‌پیران: گوندێكه له كوردستان به‌عسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شێوه: ۱) شیواز؛ ۲) ره‌وشت و ئاكار؛ ۳) زاراوه ف ۱) شكل و قیافه؛ ۲) اخلاق و عادات؛ ۳) لهجه، گویش.

شێوه‌خوار: مه‌ڕله‌وه‌ڕاندنی ئێواره پاش دۆشین ف به‌چرابردن گله عصر هنگام بعد از دوشیدن.

شیوه‌ران: به‌ری‌وردی گیایه‌كه بۆ ره‌وانی باشه ف خاكشیر.

شێوه‌رد: زه‌وی كێڵدراوی دانه‌چێندراو ف زمین شخم‌زده قبل از کشت.

شیوه‌ره‌ز: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌سور: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌شان: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه كه‌ڵ: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه گوێزان: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌لۆكه: دۆڵ و شیوی زۆر چكۆڵه ف دره بسیار کوچك.

شیوه‌له: شیوه‌لۆكه ف درهٔ بسیار کوچك.

شیوه‌ن: شه‌پۆڕ، گریان و هاوار به كۆمه‌ڵ بۆ مردو ف شیون.

شیوه‌ن كردن: گریان و له‌خۆدان بۆ مردو ف شیون راه انداختن.

شیوه‌نگا: جێگه‌ی شین و شه‌پۆڕ ف شیونگاه.

شیوه‌ن گێڕان: شیوه‌نكردن ف شیون راه انداختن.

شێویاگ: شێواو ف نگا: شێواو.

شێویاگه‌وه: شێواو ف نگا: شێواو.

شێویان: شێوان ف نگا: شێوان.

شیوی‌مه‌ڕێ: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیه‌هـ: ده‌نگ‌دانی بزنه گه‌ل، یخه ف كلمه راندن گلّه.

عا: ۱) وشەی دەنگدانی میگەل؛ ۲) ڕیان بە شێوەی منالانە [ف] ۱) حرف نهیب‌زدن بر گله؛ ۲) عن در زبان بچگانه.

عابا: ۱) جل پۆشێکی فش و فۆڵە پیاوماقوڵ بە خۆی دادەدەن؛ ۲) چارشێوی ژنان [ف] ۱) عبا؛ ۲) چادر زنانه.

عابی: ڕەنگی ئاسمانی [ف] آبی آسمانی.

عاج: ئێسکی ددانی فیل [ف] عاج.

عاجباتی: سەیر و سەمەرە [ف] عجیب و غریب.

عاجز: ۱) خەمگین؛ ۲) تۆرەو قەلس؛ ۳) بێ‌دەسەلات [ف] ۱) غمین؛ ۲) قهرکرده؛ ۳) زبون.

عاجوج: ئاجوج [ف] یأجوج.

عاجی: ۱) حاجی؛ ۲) لە ئێسکی ددانی فیل چێ بوُیی [ف] ۱) حاجی؛ ۲) عاجی، ساخته از عاج.

عادڵ: مرۆی دەسەلاتداری بێ‌زوڵم [ف] عادل.

عادەت: ڕەوشت، خوُ [ف] عادت.

عادەت ژنانە: بێ‌نوێژی ژن، خوێنی مانگانەی ژن [ف] حیض.

عادەت کردن: خوُگرتن، کردنەئاکار [ف] عادت کردن.

عادەت گرتن: عادەت کردن [ف] عادت کردن.

عادی: ئاسایی، شتێ کە لای کۆمەڵ باوەو ناسراوە [ف] عادی، معمولی، عادتی.

عادێ: ناوی پیاوانە [ف] نام مردانه.

عار: ۱)شەرم، شۆرەیی، دەگەڵ عەیب دەڵێن: (**عەیب و عار**)؛ ۲) برێتی لە ناوگەڵ: (**عەیب و عارت داپۆشە**) [ف] ۱) عار، ننگ؛ ۲) کنایه از عورت.

عارف: ناوە بۆ پیاوان [ف] نام مردانه.

عارنان: تەمێ بوُن: (چەندی لێ‌دەدەن **عار نانێ**) [ف] تنبیه شدن.

عارەب: حارەب، نەتەوەیەکی زۆر زل لە ئاسیادا، عەرەب [ف] عرب.

عارەبانە: ۱) هەرچی لەسەر پێچك بڕوا؛ ۲) دەفە [ف] ۱)گاری، عراده؛ ۲) دف.

عارەب کەندی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

عارەبە: ۱) ئامرازی شت‌گوێستنەوە کە پێچکدارەو گاو کەڵ دەیکێشن؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) گاری کشاورزان؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عارەفە: ڕۆژی بەر لە جێژن [ف] روز قبل از عید، روز عرفه.

عارەق: ۱)خوُ، خۆدان، ئارەقەی لەش؛ ۲) هەر تراوێکی کرابێتە بوخ و بوبێتەوە ئاو؛ ۳)ئەوبادەی پیاو مەست‌دەکا، هەواڵی شەراب [ف] ۱) عرق تن؛ ۲) عرق تقطیری؛ ۳)عَرَق نوشیدنی.

عارەقاوی: خۆداندای، لەشی بەئارەق [ف] عرق کرده.

عارەقچن: ئارەخچن [ف] عرقچین.

عارەقچین: ئارەخچن [ف] عرقچین.

عارەقخۆر: شەراوخۆر [ف] میگسار.

عارەق دەردان: خۆدان‌دان، ئارەق کردن [ف] عرق بیرون زدن از تن.

عارەق ڕشتن: خۆدان‌دانی زۆر [ف] عرق ریختن.

عارەق فرۆش: شەراوفرۆش [ف] میفروش.

عارەق کردن: عارەق دەردان [ف] عرق کردن.

عارەق گرتن: بە هەڵم و بوغ ئاو لە میوەو گیا گرتن [ف] عرق از میوه و گیاه گرفتن.

عارەقگیر: پارچە لبادی بن زین، نمەدزین، نەرمەزین [ف] نمد زین.

عارەو: عارەب، عەرەب [ف] عرب.

عارەوی: زمانی عەرەب [ف] عربی.

عازاب: عەزیەت، حەزیەت، ڕەنج و دەرد [ف] عذاب.

عازاو: عازاب، ڕەنج و دەرد [ف] عذاب.

عازەب: ۱)تازەلاوی باڵغ بوُگ؛ ۲) کچ یان کوڕی بێ مێردو ژن [ف] ۱)جوان بالغ؛ ۲)مرد یا زن مجرّد.

عازەبان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عازەبـه: زیپکـەی دەم‌و چاوی لاوی تازەپێ‌گەیشتو ف جوش صورت جوانان، جوش غرور.
عازەبی: عازەبه ف نگا: عازەبه.
عازیز: تازیز، خۆشەویست ف عزیز، گرامی.
عازیەت: سەرەخۆشی، پرسەی مردگ ف عزا.
عازیەتبار: تازیەبار ف ماتم‌زده.
عاسا: داردەستی سەربەگۆپکە ف عصا.
عاست: ۱) حاست، ئاقـار؛ ۲) ڕۆبەڕۆ: (لەعاست تۆ چاوم هەڵنایە) ف ۱) نگا: حاست؛ ۲) روبرو، مقابل.
عاستەم: حاستەم ف ۱) یواشکی؛ ۲) کم.
عاستەم و دوبەلانە: زۆرنزیك لەئەنجامی کار ف کار در شُرُف انمام.
عاسمان: ئاسمان ف آسمان.
عاسمان روشێن: بڵندایی زۆر بڵند ف آسمان خراش.
عاسێ: ۱) جێگـەی هەڵـەموٗت‌و سەخت؛ ۲) گیرخواردو، حاسیە؛ ۳) سەربـــزێو ف ۱) گذرگاه و جای سخت و دشـــوار؛ ۲) گیرافتـاده، گیرکرده؛ ۳) متمرّد.
عاسیە: حاسیە، دژوار، عاسێ ف نگا: عاسێ.
عاشتەبا: هیچ‌شت، حاشتەبا ف نگا: حاشتەبا.
عاشق: ئەڤیندار ف عاشق.
عاشقباش: نەخۆشیەکی یەکسم ف نوعی بیماری ستور.
عاشـــیرەت: ۱) خـێڵ‌و تیرە، هۆز؛ ۲) هێمـــا، بە دەسـت یان بە چاو نیشـــان‌کردن: (بێ دەس وەگەردەن دەم لە ناوی دەم/خـــوا بی‌وزێ عاشیرەت وە چەم) «فۆلکلۆر» ف ۱) عشیرت، ایل؛ ۲) ایما، اشاره.
عاعا: پیسایی بە زمانی منالان ف عن، مدفوع.
عافراندن: ڕسکاندن، بەدی‌هێنان، داهێنان ف آفریدن.
عافرەت: ژن، جسنی ژن، ئافرەت ف زن.
عافو: بوٗردن، بەخشین لە هەڵە ف عفو، بخشایش.
عافوات: بەخشینی تاوانباران لە لای دەوڵەتەوە ف عفو عمومی.
عافەرم: ئافەرم، ئافەریم ف آفرین.
عافیەت: نۆشی گیان: (ئاوت خواردەوە بە **عافیەتت** بێ) ف نوش جان.
عاقشقە: پەنجەرەی دودەری ف پنجرهٔ دوتایی.
عاقڵ: ژیر، بەئاوەز، ئاقڵ ف عاقل.
عاقیبەت: دوماهی، ئاخری کار ف سرانجام.
عال: زۆر باش، فره خاس ف بهترین، اعلا.
عالا: ئالا، بەیداغ ف پرچم.
عالم: زانا، هۆزان ف عالم، دانشمند.
عالوسال: پشوٗ لەسەرخۆیی، مەندی ف شکیبایی و آرامی.
عالەم: خەڵك، مەردم ف مردم.
عالی: ۱) عال؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) نگا: عال؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
عالیاوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

عام: حام، گش لە گش ف همگی.
عامامە: سەرو مێزەری مەلا ف عمامهٔ روحانی.
عامباز: ئامباز، دەباوەش گرتن ف هم‌آغوش، گلاویز.
عام قام: جاڕکێشان بە ناو خەڵکا، ڕاگەیاندنی حەبەر بە گشت مەردم ف تبلیغ عمومی، اعلان.
عاملان: ڕاهاتن، فێر بوٗن ف آموزش، آموختن.
عاملاندن: ۱) ڕاهێنان، فێرکردن؛ ۲) بەخێوکردن ف ۱) تعلیم دادن؛ ۲) پروراندن.
عاملاو: ڕاهێندراو، فێرکراو ف تعلیم دیده.
عامـورە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
عاموزا: ئاموزا، پس‌مام، دوٗت‌مام ف عموزاده.
عان: کات، وەخت، دەم ف آن، دم، هنگام.
عانە: دراوێکی هیندوستانە ف واحد پول هندی، آنه.
عایل: زاڵم، ناهەق ف ستمکار، متجاوز.
عایلەمەن: ۱) خەزایی؛ ۲) خێزاندار ف ۱) سارملخ‌خوار؛ ۲) عیالوار.
عاینەمەل: عایلەمەن، خەزایی ف سار ملخ‌خوار.
عایەت: عادەت ف عادت.
عایەر: حیلەباز ف حیلەباز.
عجوٗل: توکە سەری قرژو شێواو ف موی کم‌پشت و ژولیده.
عرك: جێگە ڕوٗخڵە لە زکدا، ورك ف اشکمبه.
عشتر: دەڤە، وشتر ف اشتر.
عشك: وشك، پێچەوانەی تەڕ ف خشك.
علعوٗل: نەرم‌و لوٗس لە ناو دەستا ف نرم و لیز در دست.
عنگرین: ڕق‌هەستان، توٗڕەبوٗن ف عصبانی شدن.
عنە: کونی پاشەوە، قنگ ف مقعد.
عنـەب: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
عوٗج: حوٗج ف عوج، انسان افسانه‌ای قدبلند.
عوٗدە: ئەرك بەجێ‌هێنان، توانای پێك‌هێنان: (لە **عوٗدەی** ئەم کارەم) ف عهده.
عوٗر: ورگ، عرك ف شکمبه.
عورزە: شیاوی ف لیاقت، عرضه.
عوٗرگ: عوٗر، ورگ ف شکمبه.
عورف: ۱) زێو شوێنی گشتی؛ ۲) پیت، حەرف: (بـە هەر سێ **عورفی** کەلامەڵلایە) ف ۱) عرف و عادت؛ ۲) حرف الفبا.
عوٗرمەزن: ورگن، زگـزل ف شکم گنده.
عوروٗس: لە بنەچەکەی ڕوٗس ف از نژاد روس.
عوروٗسی: ۱) جـوٗرێ پەنجـەرە کە هەڵـدەدرێتەوە؛ ۲) زمانی ڕوٗسی ف ۱) پنجرهٔ اُرُسی؛ ۲) زبان روسی.
عوروٗسیات: سەرزەمینێ کە عوروٗسی لێ دەژین ف روسیّه.
عوٗرە: خۆیانی وردکراوی ئامادەی شەن‌کردن ف خرمن کوبیده آمادهٔ

بادادن.

عوڕێن: دەنگی بەرزی گامیش ف صدای گاومیش.

عوزر: ۱)عادەت ژنانە؛ ۲) بیانو؛ ۳)داوای لێبوردن ف ۱) حیض؛ ۲) بهانە؛ ۳)معذرت.

عوزرخوایی: داوای بوردن کردن ف عذرخواهی.

عوزرشتن: عادەت ژنانە ف حیض.

عوزم: سەنگینیو پشولەسەرخۆیی ف وقار.

عوسل: خۆشتنی ئاینی، دەرکردنی لەش پیسی ف آبتنی شرعی، غسل.

عوسمانەلەکە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عوشاقی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

عوعو: وشەی منال ترسێن: (داکەوە **عوعوهات**) ف کلمهٔ ترساندن بچه.

عول: خێل ف لوچ.

عولعول: علعول ف نگا: علعول.

عومبەر: حومبەر، ناوی پیاوانە ف عمر، نام مردانه.

عومدە: بازرگانی زل ف تاجر بزرگ.

عومدەفرۆش: بازرگانێ کە بە تێکرایی ماڵ بە بازرگانی پچوکتر دەفرۆشێ ف عمده فروش.

عومر: تەمەن، ماوەی، ژیان ف عمر، سن.

عومەر: عومبەر، ناوی پیاوانە ف عمر، نام مردانه.

عون: قنگ، کونی پاشەوە ف مقعد.

عویر: عوڕ، ورگ ف شکمبه.

عویرگ: عویر، ورگ ف شکمبه.

عوین: ۱)فێڵو گزی؛ ۲)ئەداو ئەتواری سەیر ف ۱) حیله؛ ۲) ادا و اطوار مسخره.

عە: عا ف نگا: عا.

عەبا: عابا ف عبا.

عەبابەیلە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەباس: ناوە بۆ پیاوان ف عبّاس، نام مردانه.

عەباسی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەبانێ: سوکەڵەناوی عبداللّه، ناوی پیاوانە ف مخفّف عبداللّه، نام مردانه.

عەبد: کۆیلە، بەنی ف عبد، بنده.

عەبدال: ۱)ڕەبەن، هەڵوەدا؛ ۲)ئاوەدل، نێرەپوڕ؛ ۳)ناوی پیاوانە ف ۱)خانەبەدوش؛ ۲)درّاج نر؛ ۳) نام مردانه.

عەبداڵ: عەبدال ف نگا: عەبدال.

عەبدۆ: عەبانێ ف نگا: عەبانێ.

عەبدۆیی: ناوی هۆزێکی کوردە کە سمایلاغای سمکۆ لەوانە ف نام عشیره‌ای.

عەبدە: سوکەڵەناوی عبدالله ف مخفّف عبدالله.

عەبدی: عەبانێ ف نگا: عەبانێ.

عەبرەش: ئاژەڵی کەم شیر ف حیوان کم شیر.

عەبلا: سوکەڵەناوی عبداللّه ف مخفّف عبداللّه.

عەبۆ: عەبانێ ف نگا: عەبانێ.

عەبو: سوکەڵەناوی ابوبکر، ناوی پیاوانە ف مخفّف نام ابوبکر، نام مردانه.

عەبور: تەمەن رابواردن، رابواردن ف گذران کردن.

عەبوری: پارچەیەکی ئاوریشمە بۆ پێچەسەر ف نوعی پارچهٔ ابریشمی که دور سر پیچند.

عەبوس: روگرژ ف اخمو.

عەبە: سوکەڵەناوی عبداللّه ف مخفف عبداللّه.

عەبەسان: حەپەسان، واق ورمان ف سراسیمه شدن.

عەبەکە: ۱)سوکەڵەناوی عبداللّه؛ ۲)سوکەڵەناوی عبدالکریم ف ۱) مخفّف نام عبداللّه؛ ۲) مخفّف نام عبدالکریم.

عەبەنوس: دارێکی رەش و رەقی بەنرخە ف آبنوس.

عەپ: حەم، خواردن بە شێوەی زاروکان ف خوردن در زبان کودکانه.

عەپی: بخۆ لە زاراوەی زاروکاندا ف بخور درلهجهٔ کودکانه.

عەتاو: سەرکۆنە، سەرزەنشت ف سرزنش.

عەتر: حەتر، گوڵاوی دوبارەتکێنراو لە هەڵمەوە ف عطر.

عەتفك: زەنگەتە، تلیسك ف تلسك خوشه.

عەتە: پلك، پلە، خوشکی باوك ف عمّه.

عەجایب: سەیر، سەمەرە ف عجیب.

عەجاییات: عاجباتی ف شگفت انگیز.

عەجنە: جنۆکە، ئەجنە، جندۆکە،جن ف جنّ.

عەجەب: سەیر، سەمەرە ف عجیب.

عەجەل: ئەجەل، ئاکام، دەمی مەرگ ف اجل.

عەجەلە: پەلە، لەز ف عجله.

عەجەم: ۱)ئێرانی؛ ۲) ئێران؛ ۳) ترکی ئازەربایجان ف ۱) ایرانی؛ ۲)ایران؛ ۳) ترك آذربایجانی.

عەجەمی: ۱)خەڵکی وڵاتی ئێران؛ ۲) زمانی فارسیو ترکی ئازەری؛ ۳) ساتۆری کەبابچی ف ۱) ایرانی؛ ۲) زبان فارسی و ترکی آذری؛ ۳) ساطور کباب‌پز.

عەجەو: عەجەب، سەیر ف عجیب.

عەداب: چڵكو زوخاوی برین ف چرك زخم و دمل.

عەدالە: ئەسپی رەسەنی عارەبی نەژاد، کەحێل ف اسب نجیب عربی.

عەدالەت: عادڵی، زوڵم نەکردن ف عدالت.

عەداوەت: دوژمنی، دوژمنایەتی ف عداوت، دشمنی.

عەدر: فێ، نەخۆشی فێداری ف بیماری صرع.

عەدرۆ: فێدار ف بیمار صرعی.

عەدرۆیی: فێداری ف مبتلا به صرع بودن.

عەدول: سوکەڵەناوی عبداللّه ف مخفف نام عبداللّه.

عەدەب: ۱)شەرمو حەیا؛ ۲) برێتی لە ناوگەڵ (**عەدەبت داپۆشە**) ف

١)ادب؛ ٢) کنایه از عورت.

عەربـە: کێشـانەی دەخڵ بەرانبەر بە دوسەت و پەنجاو شەش کیلۆ ف مقدار دویست و پنجاه و شش کیلو غلّه.

عەربەت: گوندێکی شارەگوند لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف روستایی شهرمانند در کردستان که بعثیها ویران کردند.

عەرد: زەمین ف زمین.

عەرز: ١)عەرد، زەمین؛ ٢)شەرەف ف ١) زمین؛ ٢) شرف.

عەرزوحاڵ: شکایەتنامە ف عریضه.

عەرزێل: پێڕك، ستێڕ، ئەستێڕك ف جای اثاثیه در سیاه‌چادر.

عەرش: تەختی خوا لە عاسمانان ف عرش خدا.

عەڕعەڕ: دارێکی بێ‌بەری شۆخ و شەنگە ف درخت عرعر.

عەڕن: دڵناسکی، قەڵسی ف دل نازکی.

عەڕنوك: بێ‌حەوسەلە، پشوتەنگ، دڵناسك ف زودرنج.

عەڕە: زەڕە، دەنگی بڵندی کەر ف عرعر الاغ.

عەڕەب: عارەب ف عرب.

عەڕەبانە: ١) عارەبانە؛ ٢) دەفەی دەروێش ف ١)نگا: عارەبانە؛ ٢) دف.

عەرەبکان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەرەخ: ئارەق ف عرق.

عەڕەخشە: ئارەقچن، کڵاوی تەقیلە ف عرقچین.

عەرەو: عارەب ف عرب.

عەریزە: شکایەتنامە ف عریضه.

عەریف: ١) بێگانە کە حەز لە ژنی کەسێك دەکا؛ ٢) دژە ف ١) فاسق زن شوهردار؛ ٢) هم چشم.

عەز: حەز، تاسە، ئارەزوو ف اشتیاق.

عەزاب: عەداب، کێم و زوخاو ف چرك دُمَل.

عەزاو: عازاو ف آزار.

عەزرەت: ١)ئـاوات، ئارەزووی زۆر، تاسـە؛ ٢)وشەیەکە پێش ناوبردنی پیاوی خوا دەکەوێ ف ١) حسرت و اشتیاق؛ ٢) حضرت.

عەزرەتی: زۆر بەتاسە، تاسەی زۆر ف بسیار مشتاق.

عەزلێ کردن: ١)خۆشەویستی ئەویندارانە؛ ٢)ئارەزوکردن ف ١)محبّت عاشقانە؛ ٢) خواستن، آرزو کردن.

عەزلێکردوویی: ئەوینداری، حەزلێکردوویی ف عشق.

عەزلێکەری: ئەوینداری، حەزلێکەری ف عشق.

عەزم: تاوانەوەی خواردن لە ورگدا، هەڵتاوین ف هضم.

عەزماندن: بانگ هێشتن کردن بۆ میوان بوون ف دعوت به مهمانی کردن.

عەزمین: عەزماندن ف دعوت به مهمانی کردن.

عەزو: سوکەڵەناوی عەزیز، ناوە بۆ پیاوان ف مخفّف نام عزیز.

عەزوا: ئەزوا، دەرمانێکی تاڵە، تاڵی شاری ف صبر، الوا.

عەزە: عەزو، سوکەڵەناوی عەزیز ف مخفّف نام عزیز.

عەزیا: زەها، حەزیا ف اژدها.

عەزیز: ١)خۆشەویست، بەقەدر؛ ٢)ناوە بۆ پیاوان ف ١) محترم، عزیز، گرامی؛ ٢) نام مردانه.

عەزیزاوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەزیزاوێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

عەزیزی: دیژداشـە، کراسی ئاودامێن بۆ شەوانـە ف پیراهن بلند شب خواب زنانه.

عەزیەت: ئازار، عازاب، عازاو ف اذیّت، آزار.

عەسپ: حەسپ، ئەسپ ف اسب.

عەسـر: ١)ئێوار، ئێوارە؛ ٢)گڕۆی منـاڵ، پەڵپ ف ١)عصر هنگام؛ ٢) بهانه‌گیری بچه.

عەسرین: گڕۆگرتن، ژیرنەبوونەوە ف بهانه‌گرفتن و گریه‌کردن بچه.

عەسعەس: چەرخەچی، ئاگاداری بازاڕ لە شەودا ف عسس.

عەسك: ئەسك، وێنە، شکڵ ف عکس، صورت.

عەسە: بەڕاست؟، پێت ڕاستە؟ ف صحیح؟، راستی؟.

عەسکـەر: ١) چەکـداری دەوڵەت؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) سپـاهی؛ ٢) نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عەسکەری: ١) عەسکەر؛ ٢) جۆرێ ترێ سپیلکە ف ١) سپاهی؛ ٢) انگور عسکری.

عەسەلا: ئەسپابات و کەل و پەلی رەشماڵ ف اسباب و لوازم سیاه چادر.

عەشامات: ئاپۆرە، حەشامات ف شلوغی مردم.

عەشایەر: زۆر تیرە و هۆز ف ایلات، عشایر.

عەشر: حەشر، ڕۆژی زیندوبوونەوە ف حشر، رستاخیز.

عەشرەت: عاشیرەت ف عشیرت.

عەشیر: تایەفە، تیرە، خزم ف خویش، تیره، عشیره.

عەشیرەت: هۆز، عەشیر ف عشیره.

عەعا: عا، عاعا ف عن به زبان کودکان.

عەف: حەپەی سەگ ف پارس سگ.

عەفـازە: ١) بنخەرمـان؛ ٢) میوەی وشکـەوەبوگ بە دارەوە ف ١) ته خرمن؛ ٢) میوهٔ بردرخت خشکیده.

عەفت: حەپەی سەگ ف پارس سگ، واق سگ.

عەفتە: زڕت، جرت ف شیشکی.

عەفرە: زۆرانی ف کُشتی.

عەف عەف: حەپەحەپ، وەڕینی سەگ: (با حەواڵەی پاشی مونکیر بێ سەری نوکی کڵاش/چونکە **عەف عەف** وا لە دەوری پادشاهی دین دەکا) «سەید حەمەسەعیدی نورانی» ف واق واق سگ.

عەڤدال: ڕەبەن، عەبداڵ ف خانه‌بدوش.

عەڤر: تەمی بەرزەوەبوگ کە بارانی لێ دەبارێ، هەور ف ابر.

عەڤراز: بەرزایی ڕێگە، هەوراز ف سر بالایی.

عەقرەمیش: ئاوریشم [ف] ابریشم.

عەقرە: شارێکی کوردستانە [ف] از شهرهای کردستان.

عەقرەبا: خزم و خوێش [ف] خویشاوندان.

عەقـرەنـانجاح: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

عەقلدار: ژیر، عاقڵ، بەئاوەز [ف] عاقل.

عەگ: بزنی سپی بۆر [ف] بز سفید مایل بە خاکستری.

عەگال: پەتی بەئاڵقەی سەری عارەبان [ف] عقال.

عەگن: ئازا، جامێر، پاڵەوان [ف] شجاع، دلیر.

عەگیت: ئازا، عەگن [ف] شجاع، دلیر.

عەگید: ئازا، پاڵەوان، جامێر، عەگن [ف] شجاع، دلیر.

عەلا: سوکەڵەناوی علاءالدّین [ف] مخفف نام علاءالدّین.

عەلاحیدە: تایبەتی [ف] ویژه.

عەلاف: دەخڵ فرۆش [ف] غلّەفروش.

عەلاقە: ١)پەیوەند، هاموشۆ، ناسین؛ ٢)زەنگیانە، موروی زۆر ورد [ف] ١)ارتباط؛ ٢)مهرەهای ریز زینتی، منجوق.

عەلاقەبەند: کەسێ کە زەنگیانە دەهۆنێتەوە [ف] کسی کە منجوق بە نخ می‌کشد.

عەلاقـەبەندی: کاری عەلاقەبەند: (وشتر و **عەلاقەبەندی** ؟!) [ف] کار «عەلاقەبەند»، منجوق بە نخ کشیدن.

عەلامەت: ١) عاجباتی؛ ٢) نیشانە، حەلامەت [ف] ١) عجیب؛ ٢) علامت.

عەلاوە: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

عەلب: حەڵب، ناوی گوندێکەلەسندوس [ف] نام دهی است.

عەلبۆکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

عەلبە: عەرزبە [ف] نگا: عەرزبە.

عەلبەکی: دەفری مسی بندار [ف] ظرف مسین پاشنەدار.

عەلتوش: کاری هیچ و پوچ [ف] کار بیهودە.

عەلخـەلـەق: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

عەلعان: ئیسە، دەس بەجێ [ف] اکنون، حالا.

عەلماندن: ڕاهێنان، فێر کردن [ف] یاددادن.

عەلمتی: فێر بوگ، ڕاهێندراو [ف] یاد گرفتە.

عەلو: سوکەڵەناوی عەلی، ناوە بۆ پیاوان [ف] مخفّف علی نام مردانە.

عەلوجەلو: ڕەجاڵە، ڕوتەو پوتە، ڕەش و ڕوت [ف] رجالە، اوباش.

عەلوعەلو: بوقلەمون، بوقلەموت [ف] بوقلمون.

عەلوکە: هەڵوژە، هەڵوچە، ئاڵوچە [ف] آلوچە.

عەلە: سوکەڵەناوی علی ناوی پیاوانە [ف] مخفّف علی نام مردانە.

عەلەشیش: عەلوعەلو [ف] بوقلمون.

عەلەم: کەمایەسی، کەم و کورتی: (ساغ ساغە هیچ **عەلەمی** تێدا نیە) [ف] کاستی، نقص.

عەلەولەمانی: جۆرێ هەنجیر [ف] نوعی انجیر.

عەلی: ناوە بۆ پیاوان [ف] علی نام مردانە.

عەلیاوا: سێ گونـد بەونـاوە لە کوردستان بەعسی وێرانی کردن [ف] نام سەروستا در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

عەلی بوردە: نان لە تۆزاشی ئاشەوان [ف] نان از آرد مزد آسیابان.

عەلی بەیار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

عەلی بیکان: گوندێکی کوردستانە بـەعسی کاولی کـرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

عەلی جەد: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

عەلی خاڵە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

عەلیخانێ: جۆرێ قوماشی حەریر [ف] نوعی پارچۀ حریری.

عەلی خەڵــەف: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

عەلیشیش: بوقلە، قەلەمونە، عەلوعەلو، بەقلەموت [ف] بوقلمون.

عەلی عوسمان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شدە است.

عەلی مەلاداود: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

عەلی میر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

عەلیەڕەش: گوندێکە لەکوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

عەمار: نۆدەی ڕسق و کەل و پەل [ف] انبار.

عەمارات: زۆر خانوی زل و بڵند [ف] ساختمانهای بلند.

عەماراو: حەوزی سەرداپۆشراو بۆ ناو تێداهەڵگرتن [ف] آب انبار.

عەمارتە: خانوێ کە نهۆمێکی لە ژێر زەمیندایە [ف] خانەای کە زیرزمین دارد.

عەمارەبۆ: ڕزیوی ناو عەمار [ف] در انبار پوسیدە.

عەمارەت: خانو بەرەی زل و بڵند [ف] عمارت.

عەمامە: عامامە [ف] عمامە.

عەمانج: کێلك، نیشانە بۆ هەنگاوتن [ف] آماج.

عەمبال: حەماڵ، کەسێ باری خەڵك بە کرێ هەڵدەگرێ [ف] آدم باربر.

عەمبە: ترشیاتێکە لە هیندوستانەوە دێت [ف] ترشی انبە.

عەمبەر: ماکێکی بۆنخۆشی ڕەشە لە ورگی جۆرەماسیەك پەیدا دەبێ [ف] عنبر.

عەمبەربۆ: جۆرێ برینجی بۆنخۆشی وەك سەدری [ف] نوعی برنج.

عەمبەڵی: کەسێ کە لە هەمو شۆڕاوێك دودڵ و بەبێزە [ف] وسواس درنظافت.

عەمر: ۱)تەمەن، ماوەی ژیان، عومر؛ ۲)فەرمان [ف] ۱) عمر، سن؛ ۲) امر.
عەمروکە: گیایەکە [ف] گیاهی است.
عەمری خواکردن: بریتی لە مردن [ف] کنایە از مردن.
عەمشـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
عەمە: عەمبە [ف] انبە.
عەمەر: سوکەڵەناوی عُمر، ناوە بۆ پیاوان [ف] مخفّف عُمر، نام مردانە.
عەمەل: ئاکار، رەوشت: (پیاوێکی بەد **عەمەل** بو) [ف] اخلاق.
عەمەلە: کرێ گرتە [ف] کارگر.
عەن: عە، عەعا [ف] عن.
عەنبار: ۱) عەمار؛ ۲) حەمباڵ؛ ۳) ناوی گوندێکەلەناوچەی بۆکان [ف] ۱) انبار؛ ۲) حمّال، باربر؛ ۳) نام روستایی در کردستان.
عەنباراو: عەماراو [ف] آب انبار.
عەنبارەپۆ: عەمارەپۆ [ف] پوسیدە درانبار.
عەنباڵ: عەمباڵ [ف] حمّال.
عەنبەر: عەمبەر [ف] عنبر.
عەنبەربۆ: عەمبەربۆ [ف] نوعی برنج.
عەنت: بوغز، ناخۆشەویستی: (ئاپۆ من **دعەنتێنێ**) [ف] کینە.
عەنتەر: مەیمونی لوتی [ف] انتر.
عەنتیکـە: ۱) شتی زۆر بەقیمـەت؛ ۲) مرۆی قسـەخۆش؛ ۳) قسەی خۆش؛ ۴) سەیرو سەمـەرە [ف] ۱) بسیار باارزش؛ ۲) آدم لودە؛ ۳) سخن طنزآمیز؛ ۴) عجیب.
عەنتیکەخانە: شوێنێ کە ئاسەواری کەونارای تێدایە [ف] موزە.
عەنتیکەفرۆش: کەسێ کە دوکانی شتی کۆنی بەنرخی هەیە [ف] عتیقەفروش.
عەنتین: دژایەتی کردن، خۆش نەویستن، رك لێ بوُن: (تە من **دعەنتێنی**) [ف] دوست نداشتن.
عەندەلی: چوزەیەکی کاکۆڵدارە [ف] پرندەای کوچك کاکل بە سر.
عەنرین: توڕەبوُن، رك هەستان [ف] عصبانی شدن.
عەنـزەروُت: شیلەی دارێکی دڕکاویە بۆ دەرمان دەشێ: (پشتی ریش و شانی زامـدارو جدەو بو ناعیلاج/چـەند قوروشێکم هەبو بوم دا بە نەوت و **عەنزەروُت**) «شێخ‌رەزا» [ف] انزروت.
عەنکاوە: شارێکی کوردستانە لای هەولێر [ف] از شهرهای کردستان.
عەنناب: بەرێکی سوُرە لە سنجوُ دەکا [ف] عناب.
عەنوا: ۱)ئەنوا، جێگەی تێدا حەسانەوە؛ ۲) جێگەی باران نەگر [ف] ۱) استراحتگاه؛ ۲) باران گریز، باران گیر.
عەنی: ئەنی، توێڵ [ف] پیشانی.
عەو: ۱) عا، عە، دەنگدانی مێگەل؛ ۲) عەف، حەپە [ف] ۱) حرف نهیب بە گلە؛ ۲) پارس سگ، عو.
عەوان: شوفار، شەیتانی کەر [ف] سخن‌چین.
عەوت: حەپە، عەف [ف] واق سگ.
عەوتەعەوت: حەپە حەپ، عەف عەف [ف] واق واق سگ.

عەودال: عەبداڵ، رەبەن، دەروێشی گەڕیدەو بێ‌ماڵ [ف] خانەبدوش.
عەودالان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
عەودولا: عەبانێ [ف] مخفّف عبدالله.
عەور: تەمی بەر عاسمان کە بارانی لێوە دەبارێ، عەڤر [ف] ابر.
عەوروُ: ناوە بۆ پیاوان [ف] نام مردانە.
عەورەت: ۱) عافرەت، ئافرەت؛ ۲) شەرمی ژن و پیاو [ف] ۱) جنس زن؛ ۲) عَوْرَت.
عەوعەو: عەوتەعەوت، حەپەحەپ [ف] واق واق سگ.
عەوق: ۱)قەتیس، بێ‌دەرەتان، دەگیرکەوتوُ؛ ۲) وەدرەنگ کەوتوُ [ف] ۱) گرفتاربدون رهایی، گیرافتادە؛ ۲) بە تأخیر افتادە.
عەولا: عەبانێ [ف] مخفّف عبدالله.
عەولا: عەبانێ، عەبە [ف] مخفّف عبدالله.
عەولاد: منالی پیاو، رۆڵە [ف] اولاد.
عەولە: ۱) خاترجەم، ئارخەیان؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان بەمانای عبدالکریم [ف] ۱) خاطرجمع، آسودەخاطر؛ ۲) مخفّف عبدالکریم.
عەولێ: ناوەبۆپیاوان [ف] نامی مردانە.
عەوەعەو: حەپەحەپ، وەڕینی سەگ [ف] عَوعَوسگ.
عەوینـە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.
عەوێنە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
عەهد: پەیمان [ف] پیمان.
عەیا: شەرم، حەیا [ف] حیا.
عەیار: ۱)پـاژێك لە بیست و چوار پاژی زێڕ: (زێڕی هەژدە**عەیار**)؛ ۲) حیلەبـاز؛ ۳) پێستـەی مەڕو بزن [ف] ۱)عیار طلا؛ ۲)مکّار؛ ۳)پوست برکندۀ گوسفند وبز.
عەیارە: ۱) پێوانە؛ ۲) بەردی تەرازوُ [ف] ۱) پیمانە؛ ۲)سنگ ترازو.
عەیام: رۆژگار، دەمان، زەمانە [ف] روزگار.
عەیب: ۱) شوُرە، شوُرەیی؛ ۲) زەدە، نوقستانی [ف] ۱) عار؛ ۲) نقص.
عەیبدار: زەدەدار [ف] معیوب.
عەیبە: کاری شوُرەیی: (ئەم ژنەتیوە **عەیبە** نازانێ) [ف] عار
عەیبەت: ترس رێ نیشتن [ف] ترس در دل افتادن، سهمگینی.
عەیبەتان: عەیبەت: (کە دیتم لە **عەیبەتان** حەپەسام) [ف] نگا: عەیبەت.
عەید: جەژن [ف] عید.
عەیدامەزن: حەژنی قوربان [ف] عیدقربان.
عەیش: خۆشگوزەرانی، خۆش ڕابواردن [ف] خوشگذرانی.
عەی عەی: ۱)وشـەی سەیرمـان؛ ۲) دەنگی لێخوڕینی مێگەل لەلای شوانەوە [ف] ۱) کلمۀ تعجّب؛ ۲)کلمۀ راندن گلّە از سوی چوپان.
عەین: تەواو هەو، بێ کەم و زیاد [ف] عیناً.
عەینك: ئاوێنە [ف] آیینە.
عەینە: سوُکەڵەناوی عەینەدین [ف] مخفّف عین‌الدّین.

عەینەت: عەین، تەواوهەو: (**عەینەت** وبیللا خوّی) فا عیناً.
عەینەك: چاویلکە فا عینك.
عەینــەمــەل: ١)خــەزایی، عایلەمــەن؛ ٢)کــانیاویّ کە ئاوی لە مەزرا دەپرژینن خەزایی پیوە دیت فا ١)سار ملخ‌خوار؛ ٢) چشمەای کە آب آنرا برای جلب سار ملخ‌خوار بر کشتزار می‌پاشند.
عەینەن: عەین فا عیناً.
عەیو: عەیب فا نگا: عەیب.
عیبابەت: پەرستنی خواو نویژکردن‌و رۆژوگرتن فا عبادت.
عیبــابەت‌خانە: جیگەی چوڵ لە چیا بوّ خواپەرستی فا عبادتخانە در غار، دیر.
عیجز: عاجز فا نگا: عاجز.
عید: جەژن فا عید.
عیدامەزن: جەژنی قوربان فا عید قربان.
عیددە: ماوەی میردمــردەو تەلاق‌دراو بوّ میردکــردنــەوە فا مهلت زن شوهرمردە و طلاق گرفتە برای ازدواج مجدّد، عدّە.
عید روُزە: جەژنی رەمەزان فا عید فطر.
عیدز: عاجز فا نگا: عاجز.
عیدقورو: جەژنی حاجیان، جەژنی قوربان فا عید قربان.
عید قوروان: عید قورو فا عید قربان.
عید گەپ: جەژنی نەورۆز فا عید نوروز.
عیزرایل: پیّ‌میرد، فرشتەی گیان‌کیشان فا عزرائیل.
عیزەت: ١)حورمەت، ریز؛ ٢) ناوە بوّ پیاوان فا ١) احترام، عزّت؛ ٢) نام مردانە.
عیزەتــاوا: گوندیکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
عیس: سوُکەلەناوی عیسیٰ، ناوە بوّ پیاوان فا مخفّف عیسیٰ، نام مردانە.
عیسا: ناوە بوّ پیاوان فا عیسیٰ، نام مردانە.
عیسان: مروّ، ئینسان فا انسان.
عیسانەتی: پیاوەتی، مروّڤانی فا انسانیّت.
عیساویّ: گوندیکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد فا نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
عیسك: نزگەرە، ئیسکە فا سکسکە.
عیشــا: ١) نویژی خەوتنــان؛ ٢)بــریتی لە هیچ: (هیند فەقیرە **عیشایە** خودای شك نابا) فا ١) نماز عشاء؛ ٢) کنایە از هیچ.
عیشت: زللەی لە پشت مل فا پس گردنی.
عیشق: ئەڤین، ئەوین، دلداری، بەندەواری، حەزلیکردوُیی فا عشق.
عیشقــاو: تەرایی سەر کیری پیاو لە کاتی عیشقبازی‌دا فا ترشح آلت تناسلی مرد بە هنگام تحریك شهوانی، ودی.
عیشوە: ناز، قەمزە فا عشوە، ناز.
عیف: وشەی بەلاوە سەیر بوُن: (**عیف** چەند جوانە) فا حرف تعجّب.
عیفریت: دیو، جنوکەی زەبەلاح فا عفریت.
عیل: خیل، رەوەند، کوّچەر فا ایل.
عیڵ: عیل فا ایل.
عیلات: ئەو تیرەرەوەندانەی دەچنە زوّزان فا ایلات.
عیلاج: چارە، چار فا چارە.
عیلاقە: پەیوەندی فا ارتباط، علاقە.
عیلجاری: بەکوّمەڵ بوّ پیك‌هینانی کاریك وەخوّکەوتن، زبارە فا ایلجار.
عیلك: تەرّبیر، ژن یا پیاوی پیری دلتــەر فا پیرمرد یا پیرزنی کە مانند جوانها رفتار کند.
عیلم‌وخەبەر: ئاگاداری فا اطّلاع.
عیلی: بلند فا بلند.
عیلی‌بەگ: پیاویکی خاوەن کەرامات بوە فا عارفی نیکنام بودە.
عیمالە: ئیمالە، کەف‌کردنە قنگەوە بوّ رەوان‌بون فا امالە.
عیناد: پیّ‌چەقین، مانگر فا لجباز.
عینادی: پیّ‌چەقاندن، سەرسەختی فا لجبازی.
عینسان: عیسان، مروّ فا انسان.
عین‌فارس: گوندیکە لە کوردستان بەعسی ویرانی کرد فا از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعتیان.
عین کاوە: لەو گونــدانــەیّ کوردستــانــە کە بەعسی کاولیان کرد فا روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
عینگرین: رك‌هەستان، توُرەبوُن فا عصبانی شدن.
عینوان: نازو فیز لەبەر جوانی: (خانمیکی بە**عینوانە**) فا تکبّر و ناز از زیبایی.
عیو: عا، وشەی دەنگدانی پەز فا حرف نهیب بر گلە.
عیوارەش: توّزو بای توند، گەردەلوُل، گیژەلوُکە فا گردباد.

غائیز: ١) بوُرانەوە لەگەرمان؛ ٢) رەق بوُن و تەزین لەسەرمان [ف] ١) غش کردن از گرما؛ ٢) کرخیدن از سرما.

غاپۆرە: سەرقاڵ، زۆرخەریك بەکارەوە [ف] سرگرم کار.

غار: ١) ئەشکەوت؛ ٢) دڕك، چقڵ؛ ٣) بەز، بە پەلە ڕۆیشتن؛ ۴) زەمینی رەق و پتەو؛ ۵) سوُربوُنەوەی سواڵەت لە ئاگردا؛ ۶) هەڵمات، کەللا [ف] ١) غار؛ ٢) خار؛ ٣) دویدن؛ ۴) زمین سخت؛ ۵) سرخ شدن سفال در آتش؛ ۶) تیله.

غارا: ١) لەکار دەرهاتو؛ ٢) لەکڵدا سوُرەوەبو؛ ٣) پارچەیەکی بەناوبانگە، خارا: (جلکی هەموی **غاراو** دارایە) [ف] ١) کارکشته؛ ٢) در کوره پُخت؛ ٣) نوعی پارچه.

غاران: ١) سوُربوُنی سواڵەت لە ئاگردا؛ ٢) دەباخ‌درانی پێست؛ ٣) فێربوُنی کارو تەجرەبەدیتن، خاران [ف] ١) سرخ شدن سفال؛ ٢) دباغ دادن پوست؛ ٣) کاریاد گرفتن و تجربه دیدن.

غاراندن: خاراندن [ف] نگا: خاراندن.

غاراو: ١) لەکوُرە دەرهاتوُی سواڵەت؛ ٢) پێستی دەباخ‌دراو؛ ٣) لەش فێرەکار، خاراو [ف] ١) سفال از کوره درآمده؛ ٢) پوست دباغی شده؛ ٣) مجرّب در کار و تن به کار عادت کرده.

غاردان: ڕاکردن، بەزین، هەڵاتن، خاردان [ف] دویدن.

غارغارێن: گرێوەڕاکردن، گرێوەغار، خارخارێن [ف] مسابقهٔ دو.

غارکردن: غاردان [ف] نگا: غاردان.

غارکرن: ١) بە سەردوژمن‌دا دان؛ ٢) ڕاکردن [ف] ١) بردشمن تاختن؛ ٢) دویدن.

غارەك: بەسەرد‌ادان [ف] یورش ناگهانی.

غارین: غاران [ف] نگا: غاران.

غاریو: غاراو، خاراو [ف] نگا: غاراو.

غاز: سکەی زەغەل [ف] سکهٔ قلب.

غازی: ١) جۆرێ سکەی لە زێڕ و زێوی ترکان؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان [ف] ١) نوعی سکهٔ طلا و نقرهٔ عثمانی؛ ٢) نام مردانه.

غازوق: خازوق [ف] نگا: خازوق.

غازە: سوُراوی خۆجوان‌کردن [ف] غازه.

غافڵ: خافڵ، بێ‌ئاگا لە خۆ [ف] غافل.

غافڵان: ١) خەریك‌بوُن بەکارێکەوە؛ ٢) ئاگا لەخۆ نەمان [ف] ١) سرگرم شدن؛ ٢) غافل شدن.

غافڵاندن: ١) خافڵاندن؛ ٢) خەریك‌کردن بە کارێ [ف] ١) فریب دادن؛ ٢) سرگرم کردن.

غافڵگیر: خافڵگیر [ف] غافلگیر.

غاڵب: زاڵ [ف] چیره.

غاڵبە: پێرایی، زۆرینە، زوُربە [ف] اکثریت.

غایان: پێچوُنی ماوە، رابردنی دەم‌و کات [ف] وقت بردن.

غایاندن: غایان [ف] وقت بردن.

غاڵیگە: خاڵیگە [ف] تهیگاه.

غایب: بەرپیوار، نادیار، گوم لەبەرچاو [ف] غایب.

غاین: خاین [ف] خیانت‌کار.

غدبیش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

غڕ: خڕ، گرۆڤەر [ف] گرد، مدوّر.

غز: ١) سەرڕێژکردنی هەویر و ماستی ترشاو؛ ٢) خز، لوُس [ف] ١) بالاآمدن خمیر و ماست ترشیده؛ ٢) لیز، صاف.

غزْسە: ترشانی هەویر یان ماست [ف] ترشیدن خمیر یا ماست.

غڵت: ڕاوە، قسەپەڕێنی، وڕاوە [ف] هذیان.

غڵتاندن: ڕاواندن [ف] هذیان گفتن.

غڵتە: غڵت [ف] هذیان

غڵتەغڵت: غڵتەی لەسەریەك [ف] هذیان مداوم.

غلفۆش: تڵتەی نیشتو [ف] تەنشین.

غللۆر: تۆتوز، خللۆر، گلار [ف] غَلْت از بالا به پایین.

غللوُر: ١) گای لەبەر قەڵەوی بزۆزو دانەسەکناو؛ ٢) بادی‌هەوا لەبەر

دەوڵـەمـەندیو نازداری ف ١) گاو سرمست از چاقی؛ ٢) مغرور از ثروت یا ناز و نعمت.
غللۆركردنەوە: خلۆركردنەوە ف غلتانیدن از بالا به پایین.
غلور: غللوُر ف نگا: غللوُر.
غلۆر: غللۆر ف نگا: غللۆر.
غلەغل: خلەخل ف نگا: خلەخل.
غنزیل: ١) سەرسەختو پێچەقێن، نەگونجاو؛ ٢) زاڵم ف ١) سرسخت و ناهنجار؛ ٢) ظالم.
غوباب: بوغە، گای غللوُر ف گاو فربه و سرمست.
غوڕ: گونشوڕو ماساو، قوڕ ف مبتلا به فتق.
غوراْبی: جۆرێ شیرنی بە ئاردو شەكر ف نوعی شیرینی.
غوربەت: دوُری لە وڵات ف غربت.
غورچ: بەرانی شاخدار ف قوچ.
غوڕراب: خەوی قورس، شیرنەخەو: (لەناو دڵی ڕەشی شەوا/مەردم لە غوڕرابی خەوا) «هەژار» ف خواب گران، عمق خواب.
غورفی: خەرفاو ف خرفت، خرف شده.
غورووەت: غوربەت ف غربت.
غوڕەكەو: كەو لەبەریە ڕاگرتن كە بۆیەكتر بخوێنن ف كبك را دركمین نگاه‌داشتن تا در مقابل كبكهای دیگر بخواند.
غۆری: چادان ف قوری.
غوڕی: گون ماسین، قوڕی ف فتق.
غوژ: داماو، دژ، كز، كزوُلكە ف كز كرده.
غوسڵ: عوسڵ ف غسل، آبتنی شرعی.
غوُشە: ١) هێشو، وشی، هوُشی؛ ٢) گوڵەدەخل ف ١) خوشهٔ میوه؛ ٢) خوشهٔ غلّه.
غوُل: مێردئەزمە، دێوەزمە ف غول.
غولام: ١) خزمەتكار، نۆكەر؛ ٢) بەنی، كۆیلە، خولام ف ١) نوكر؛ ٢) بنده.
غولاٚم: غولام ف نگا: غولام.
غولاٚمانە: خولاٚمانە ف نگا: خولاٚمانە.
غولامەتی: نۆكەری، خولاٚمەتی ف نوكری.
غولغـوڵە: هەراهەرا، زەنازەنا ف جنجال و هیاهو.
غولە: چین، چینی پرچو... ف چین و شكن.
غوڵە: دەنگی دوُری نامەعلوُم ف صدای دور نامفهوم.
غوڵەغوڵ: دەنگەدەنگی دوُر كە پیاوی تێ ناگا ف سروصدای دور و نامفهوم.
غومار: ١) تۆز؛ ٢) چاوی مەست ف ١) گرد و غبار؛ ٢) چشم خمار.
غونچە: خونچە، پشكوژ ف غنچه.
غەدار: ١) دۆستی ناڕاست؛ ٢) زاڵم ف ١) یار ناپایدار؛ ٢) ستمگر.
غەدارە: جۆرێ شەمشێری كورتو دەمپان ف قدّاره.
غەدر: ١) پەیمان‌شكێنی؛ ٢) ناهەقیو زوڵم ف ١) عهدشكنی؛ ٢) ستم و تعدّی.

غەڕاندن: بەهەڵەبردن، فریودان ف فریب دادن.
غەربەنگ: گیایەكە تۆمێكی وردی وەك تۆمخاشخاش دەگرێ ف گیاه هره.
غەربیل: بێژنگ ف غربال.
غەردەل: خەردەل، گیایەكـە تۆمـەكـەی دەكـوتنو بە ئاو یان بە سركە دەیشێلن تامی تیژەو ئیشتیای خواردن ساف دەكا ف خردل.
غەڕغەڕە: ١) ئاویلكەدان، دەمی سەرەمەرگ، گیانەلاٚو؛ ٢) داروكەی دەزوُ لێ‌پێچـــان؛ ٣) ئاو دەقـورگ‌وەردان ف ١) حالت نزع؛ ٢) قرقـره، نخ‌پیچ؛ ٣) آب در گلو گردانیدن.
غەرە: جۆرێ چرێشی دارتاشان، هێلم ف چسب نجّاری.
غەڕە: ١) بادی هەوا؛ ٢) بادی‌هەوایی ف ١) مغرور؛ ٢) غرور.
غەرەز: ١) كینە، ڕك؛ ٢) مەبەست، نیاز ف ١) كینه؛ ٢) قصد، منظور.
غەریب: ١) ئاوارە لە وڵات؛ ٢) بەستـــەزمـــانو گێلۆكـە؛ ٣) گۆرانی خەمبارانە؛ ٤) سەیر، سەمەرە ف ١) آواره، غریب؛ ٢) بیچاره و ساده؛ ٣) آواز حزین؛ ٤) عجیب.
غەریبۆك: جۆرێ هەرمێ ف نوعی گلابی.
غەریبـە: ١) بێگـانە، كەس نەناس؛ ٢) شتێكی سەیرە ف ١) ناشناس، بیگانه؛ ٢) عجیب است.
غەرێز: گیای‌بژار، گیای خۆرسك كەزیانی بۆگیای پێویستهەیە ف گیاه هرزه.
غەرین: هەڵخەڵەتان، فریوخواردن ف فریب خوردن.
غەریو: غەریب ف نگا: غەریب.
غەز: ١) خەز، جانەوەرێكە كەوڵی بەنرخە؛ ٢) چەوری، دەگەڵ وشەی بەز دێت: (هەمو گیانی غەز و بەزە) ف ١) خز؛ ٢) چربی.
غەزا: ١) شەڕی ئاینی؛ ٢) خواردەمەنی ف ١) جهاد، غزا؛ ٢) غذا.
غەزال: ١) ئاسك، مامز؛ ٢) ناوە بۆ ژنان، خەزاڵ ف ١) آهو؛ ٢) نام زنانه.
غەزاڵ: غەزال ف نگا: غەزال.
غەزایی: خەزایی، عایلەمەن، عەینەمەل ف سار ملخ‌خوار.
غەزر: ١) گە، مان، پێچە قانـدن؛ ٢) توُڕەیی زۆر ف ١) اعتصاب؛ ٢) خشم زیاد.
غەزرین: ١) لە جێ لانەكەوتن، مان گرتن، گەگرتن؛ ٢) زۆر توُڕەبوُن ف ١) اعتصاب كردن؛ ٢) خشمگین شدن.
غەزریو: ١) مانگرتـــو؛ ٢) زۆر توُڕە: (وەك بەرازی غەزریوە) ف ١) قهركرده، اعتصاب كرده؛ ٢) خشمگین.
غەزگاڵ: خۆزیا، بریا ف كاشكی.
غەزگو: بەرۆشی زلی مس ف دیگ بزرگ مسین.
غەزنە: ١) خەزنە، خەزینەی دراو؛ ٢) سوُكەناوی شاری غەزنەین؛ ٣) چڵكی ناو كوان ف ١) گنجینه؛ ٢) مخفّف غزنین؛ ٣) چرك درون دُمل.
غەزوبەز: چەوریو پیو ف چربی و پیه.
غەزەب: توُڕەیی، ڕك‌هەستان ف خشم.
غەزەتە: ڕۆژنامە ف روزنامه.

غەزەتەچی: رۆژنامەنوس ف روزنامەنگار.

غەزەل: ۱)غەزەڵ؛ ۲) شێعری عاشقانە ف ۱) نگا: غەزەڵ؛ ۲) اشعار عاشقانە.

غەزەڵ: ۱)خەزەڵ، گەڵای زەردی پایز؛ ۲) جۆرێ پارچەی ئاوریشمین ف ۱) برگ خزان؛ ۲) نوعی پارچهٔ ابریشمی.

غەزەڵوەر: گەڵارێـزان، دەمی گەڵازەردبوُن لـە پایـزدا ف موسم برگ‌ریزان.

غەزەو: غەزەب ف خشم.

غەزێم: خەزێم ف نگا: خەزێم.

غەزێنە: ۱)خەزێنە، غەزنەی دراو؛ ۲) جێگەی ئاوی گەرم لە گەرماودا ف ۱) گنجینه؛ ۲) خزانهٔ گرمابه.

غەزێنە کردن: راگرتنی بژیو بۆ دوارۆژ ف نگهداشتن مایهٔ زندگی برای آینده.

غەش: زەدە، کەمایەسی ف زده، عیب.

غەشیم: لەکارنەزان، خەشیم ف ناوارد.

غەڵ: ئاغەڵ ف آغل.

غەڵبە: دەنگی تێکەڵاوی حەشامات ف هیاهوی جمعیّت.

غەڵبەغەڵب: غەڵبەی زۆر ف جنجال و هیاهو.

غەڵبیر: غەربیل، بێژنگ ف غربال.

غەڵدە: ۱) غوڵە؛ ۲) غڵتە ف نگا: ۱) غوڵە؛ ۲) غڵتە.

غەڵدەغەڵد: غوڵەغوڵ ف نگا: غوڵەغوڵ.

غەڵـدی: توڵـەی ڕاو، سەگی بچکۆڵە بۆ چوُنەکون و هەڵفڕاندنی مەل، توڵەقەندی ف سگ کوچك اندام شکاری.

غەڵف: خەڵف، لکی یەکساڵە ف جوانه، نهال.

غەلفە: خەڵفە ف نگا: خەڵفە.

غەڵویر: غەربیل، غەڵبیر، بێژنگ ف غربال.

غەلە: خەلە ف غلّه.

غەڵەبە: زاڵ‌بوُن ف چیرگی.

غەڵەت: ۱) خەڵەت، سەهو، هەڵە؛ ۲)خەڵەتکار ف ۱) غلط، سهو؛ ۲) اشتباه‌کار.

غەلیز: لە ئایندا زۆر پێ‌چەقێن ف بسیار متعصّب در دین.

غەڵێف: خەڵێف، پوُرە ف کندوی زنبور.

غەڵیفە: خەڵیفە ف خلیفه.

غەم: خەم، پەژارە ف غم.

غەمبار: خەمبار ف غمگین.

غەمخۆر: ۱) دڵ‌بەخەم؛ ۲) خەمخۆر، سەرپەرشت ف ۱) غمگین؛ ۲) دلسوز،سرپرست.

غەمخۆرە: شاقە، شاقەشین، شاوە، شاهۆ، خەمخۆرە ف بوتیمار.

غەمزە: ۱) چاوداگرتنی بەناز، خەمزە؛ ۲) ناز ف ۱) غمزه؛ ۲) ناز.

غەمگین: غەمبار ف غمگین.

غەمڵ: زەنبەر، خەمڵ ف زیور.

غەملاندن: رازاندنەوە ف آراستن.

غەمڵیو: رازاوە، خەمڵیو ف آراسته.

غەمناك: خەمناك ف غمناك.

غەنازیر: خەنازیر ف خنازیر.

غەنازیل: غەنازیر ف خنازیر.

غەنازیلە: غەنازیر ف خنازیر.

غەنە: گۆ لە مەیدان دەرکردن ف گوی از میدان بیرون بردن، آوت.

غەنی: ۱) بەئاوات گەیشتو؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) کامروا؛ ۲) نام مردانه.

غەنیم: ۱) دوژمن؛ ۲)کێ بەرکێ کەر، هاوچاو؛ ۳) حەریف، خەنیم ف ۱) دشمن؛ ۲) همچشم؛ ۳) حریف.

غەنیو: غەنیم ف نگا: غەنیم.

غەوارە: بێگانە، غەریبە ف بیگانه، ناشناس.

غەور: ۱) لێڵ، ناسـاف؛ ۲) ژەنگی تەنـك لە سەر ئاوێنـە؛ ۳) قوپاوی زەوی؛ ۴) زوُخی ناو کوان؛ ۵) چەقینـە ناو زەلکاو؛ ۶) مژوتەم ف ۱) کدر؛ ۲) زنگـار خفیف بر آیینه؛ ۳) فرورفتگی زمین؛ ۴) چرك درون زخم و دمل؛ ۵) فرورفتن در منجلاب؛ ۶) مه.

غەوربـوُن: ۱)قـوپـانی زەوی؛ ۲) رۆچوُن بە زەویدا ف ۱) فرورفتن زمین؛ ۲) در زمین فرورفتن.

غەوس: ۱) فریارەس؛ ۲) نازنـاوی هێنـدێ پیر تەریقـەت ف ۱) فریادرس؛ ۲) لقب بعضی از مشایخ.

غەوش: زەدە، عەیب، زەغەڵی: (دەڵێی زێڕی بێ غەوشە). خەوش ف نقص، زده، عیب.

غەوغەوە: سوُکەڵەخەو، سەرخەو ف پینکی، خواب کوتاه.

غەیان: غاین ف خائن.

غەیانەت: خەیانەت ف خیانت.

غەیب: نادیار، خەیب ف غیب.

غەیبەت: قسەی پاش‌ملە بە خراپی ف غیبت.

غەید: توُڕەیی، خەید ف خشم.

غەیدین: توُڕەبوُن، خەیدین ف خشمگین شدن.

غەیر: جگە، بێجگە، خەیر، خەین ف غیر، جز.

غەیرە: نەخزم، بێگانە بە تایەفە ف ناخویشاوند، بیگانه از قوم.

غەیز: ڕك، توُڕەیی ف خشم.

غەین: ۱) جگـە، بڵ، خەین؛ ۲) ناوی پیتێکی ئەلف‌وبێتکە ف ۱) جز، غیر؛ ۲) غین، نام حرفی در الفباء.

غەیو: نادیار، پیوار ف غەیب.

غێدان: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

غیرەت: ۱)ئازایی؛ ۲) پیاوەتی؛ ۳) ناموُس، خیرەت ف ۱) شجاعت؛ ۲) مردانگی؛ ۳) شرف، تعصّب ناموسی.

غیژ: لوُر، بەنهێم لەبڵندیەوە بەرەوخواربونەوە: (هەڵۆ غیژی جوچکان‌بوُ) ف شیرجهٔ مرغ شکاری به طرف شکار.

غیژکرن: لوُرهاتنەخوار ف شیرجه‌رفتن.

غیژەك: هەرچی لوُربێتەوە: (ئەف بالافرە غیژەکە) ف هرچیز که در هوا
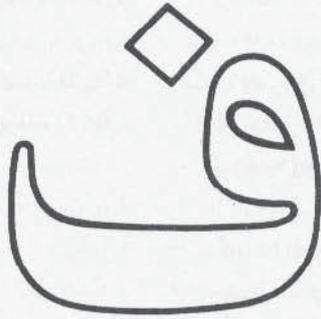
فا: قوماشێکی ئاوریشمینه [ف] پارچه‌ای ابریشمی.
فابریقه: کارخانه [ف] کارخانه.
فات: ١) سوکه‌ناوی فاتمه، ناوی ژنانه؛ ٢) ره‌نگی ئاچوخ، ره‌نگی کاڵ [ف] ١) مخفّف فاطمه، نام زنانه؛ ٢) رنگ روشن.
فاتـاوه: گونـدێکـه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
فات‌فاتـك: ١) یاکـه‌ریم، کوتـره‌باریکه، قومری؛ ٢) خه‌مه‌گرو [ف] ١) قُمری؛ ٢) بزمجه.
فاتْك: یاکه‌ریم، قومری [ف] قمری، پرنده‌ای است.
فاتْم: فات [ف] فاطمه.
فاتموك: یاکه‌ریم، فاتك، قمری [ف] قُمری.
فاتموکێ: فات [ف] فاطمه.
فاتْمێ: فات [ف] فاطمه.
فاتمیلێ: فات [ف] فاطمه.
فاتنك: فاتك [ف] قمری.
فاته: فات [ف] فاطمه.
فاته‌بۆر: جۆرێ گندۆره‌ی شینی درێژۆکه [ف] نوعی خربزه.
فاته‌بۆره: فاته‌بۆر [ف] نگا: فاته‌بۆر.
فاته‌تیر: برێتی له بێ‌ئاوه‌زی دڵناسك [ف] کنایه از احمق زودرنج.
فاته‌ڕه‌شك: سپڵ [ف] طحال.
فاتێ: فات [ف] فاطمه.
فاتیله: فاتمی چکۆڵه‌ی ره‌زاشیرین [ف] فاطمهٔ نازنین.
فاتیلێ: فاتیله [ف] فاطمهٔ نازنین.
فاچه‌ڵ فیچ: قیله‌وقاچ [ف] اریب.
فاڕای: گۆڕان، گۆڕیان [ف] تغییر.
فارزك: چلێس، زۆرخۆر [ف] شکمباره، پرخور.
فارس: ١) که‌سێ که زمانی فارسی ده‌ڵێ؛ ٢) ناوه بۆ پیاوان [ف] ١) فارس، فارسی زبان؛ ٢) نام مردانه.

فارسی: زمانی فارسی [ف] زبان فارسی.
فارش: بڵاوبونه‌وه‌ی نهێنی [ف] فاش شدن.
فارش کرن: بڵاوکردنه‌وه‌ی نهێنی [ف] فاش کردن.
فارش کری: بڵاو کراوه‌وه‌ی نهێنی [ف] فاش شده.
فارن: خوارن، خواردن [ف] خوردن.
فاروگۆڕ: ئاڵوگۆڕ، ئاڵوویر [ف] داد و ستد.
فارۆق: ناوی پیاوانه [ف] فاروق، نام مردانه.
فاست: هه‌ڵه، سه‌هو، خه‌ڵه‌ت [ف] اشتباه، غلط.
فاسق: دامێن‌ته‌ڕ [ف] بدکاره.
فاسولیا: ماشه‌سپی. که ئێستا به‌چه‌ندره‌نگ هه‌یه [ف] لوبیا.
فاسۆن: پارچه‌ی ئه‌ستوری که‌واو پاتۆڵ [ف] فاستونی.
فاسونیا: فاسۆن [ف] فاستونی.
فاش: ١) جوێن؛ ٢) ئاشکرابوگ [ف] ١) فحش، دشنام؛ ٢) فاش.
فاشافاش: بێ‌په‌رده، به‌ئاشکرا [ف] آشکارا، بی پرده.
فاشه: جنده [ف] فاحشه.
فاشه‌خۆنه: جنده‌خانه [ف] محلّهٔ بدنام، فاحشه‌خانه.
فاعله: عه‌مه‌له [ف] کارگر.
فافۆن: کانزایه‌که ده‌رك‌و په‌نجه‌ره‌و ئامرازی لێ چی‌ده‌که‌ن [ف] آلومنیوم.
فاق: ١) جۆرێ داوی باڵدار گرتن؛ ٢) لکه‌دار؛ ٣) حاچه؛ ٤) قه‌ڵش؛ ٥) جۆرێ پارچـه‌ی ره‌ش بۆ چارشێوی ژنان؛ ٦) بنی تیری که‌وان؛ ٧) چه‌مـان: (سـوفی له فه‌قـر و فاقه وه‌کو فاقه فاقی دا/تدزبیحی دام‌و دانه‌یه ڕیشی دوفاقی **فاق**) «نالی» [ف] ١) نوعی دام شکار پرنده؛ ٢) شاخـهٔ درخت؛ ٣) شاخـهٔ دوشـاخـه؛ ٤) شکـاف؛ ٥) نوعی پارچهٔ چادرزنانه؛ ٦) سوفارتیر؛ ٧) خمیدگی.
فاق‌دان: ١) چه‌مانه‌وه؛ ٢) برێتی له لاوازبون [ف] ١) خمیدن؛ ٢) کنایه از لاغرشدن زیاد.
فاقه: جۆرێ داوی مه‌ل‌گرتن، فاق [ف] نوعی دام شکار پرنده.
فاك: حیله، گزی [ف] نیرنگ.

فاك‌وفيك: ١) حيله‌و حه‌واڵـه؛ ٢) خه‌یاڵاتی به‌تـاڵ: (كه خۆت بڕوات هه‌یه به‌م **فاك‌وفيكه**/جه‌نابت بۆچ به دنیا وا خه‌ریكه) «جه‌نابی‌مه‌لا» ف ١) نيرنگ؛ ٢) خيال واهی.

فال: ١) قولاپ‌وداوی ماسی گرتن؛ ٢) به‌خت خوێنـدنه‌وه ف ١)قُلّاب ماهيگيری؛ ٢) فال.

فاڵ: ١) با، ئاره‌زوی گان لای مێوینـه‌ی یه‌كسم: (مـاكـه‌ر به‌**فاڵ**)؛ ٢) خیره، به‌خت خویندنه‌وه ف ١) هوس جفتگيری ستور ماده؛ ٢) فال.

فالا: به‌تاڵ، خاڵی ف تهی.

فالان: فلان، فلانی ف فلان، يارو.

فالاویژ: كه‌سێ به‌خت ده‌خوێنێته‌وه ف فالگير.

فالبێژ: فالاویژ، به‌خت‌وه‌خوێن ف فالگير.

فالبين: فالبێژ ف فالگير.

فال‌ڤه‌كرن: خیره‌گرتنه‌وه له‌لای فاڵچی ف فال گرفتن.

فاڵچی: فالاویژ ف فالگير.

فاڵگر: فالاویژ ف فالگير.

فاڵ گرتن: كێشانی مێوینه‌ی یه‌كسم له فه‌حل ف گشن گيری.

فاڵ گرتنه‌وه: ١)چوُنه لای فالاویژ؛ ٢) كاری فالاویژ ف ١) رفتن پيش رمّال؛ ٢) كار رمّال.

فاڵگره‌وه: فالاویژ ف رمّال، فالبين.

فاڵگه‌ر: فالاویژ ف فالگير، فالبين.

فالنج: نه‌خۆشی شه‌پله، ئیفلیجی ف فَلَج اندام.

فاڵ هاتن: یه‌كسمی مێچكه كه ئاره‌زوُی گانی په‌یدا ده‌بێ ف نرخواهی ستور ماده.

فاڵه: پاڵه، كاركه‌ری ده‌شت ف كارگر كشاورزی، دروگر.

فام: ئاوه‌ز، تێگه‌یشتن ف فهم، درك.

فاما: زیره‌ك‌و تێگه‌یشتو، به‌ئاوه‌ز ف فهميده.

فامی: به‌ئاوه‌ز، تێگه‌یشتو، فاما ف فهميده.

فامیده: فاما، تێگه‌یشتو ف فهميده.

فامیه: فاما، به‌ئاوه‌ز ف فهميده.

فامین: تێگه‌یشتن ف فهميدن.

فانۆز: چراده‌ستی، له‌نته‌ری، فه‌نه‌ر ف فانوس.

فانۆس: فانۆز ف فانوس.

فانی: ١)لـه‌ ڕێی له‌به‌ین‌چوُندا: (دنیای **فانی**)؛ ٢) نازناوی شاعیرێكی كورده كه‌نـاوی *مامه‌ند* بوه ف ١) فانی؛ ٢) تخلّص يكی از شعرای كُرد زبان.

فانیله: ژێركراس، ژێرشه‌وی ف زير پيراهن.

فاویه: گونـدێكی كوردستـانـه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستايی در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.

فایتوُن: عه‌ره‌بانه‌ی سواری كه‌وڵاخ ده‌یكێشا ف درشكه.

فایده: ١) به‌هره؛ ٢) قازانجی سه‌ودا ف ١) بهره؛ ٢) سود معامله.

فایز: سوُتی دراو، سوی پوُڵ ف ربا، بهره.

فایزه‌ن: وڵاخێ كه پاشوان لێك ده‌دا ف حيوانی كه در راه رفتن پاها را به هم می‌زند.

فایق: سه‌ركه‌وتوُ، به‌ئاوات گه‌یشتوُ له‌كاردا ف پير ورزمند.

فاینه‌بجه: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستايی در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.

فاییه: فايده ف بهره، فايده.

فت: ١)له ڕیزی بازی ده‌ركراو؛ ٢) سوُتوُفرێدانی سه‌بیله به فوُ؛ ٣) له ده‌م ده‌راویشتن؛ ٤) تمـاشـا؛ ٥) ده‌راویشتن له كرداو؛ ٦) زۆر، زیاد؛ ٧) گوشاد؛ ٨) وشه‌ی گاڵته‌پێ كردن؛ ٩) نه‌فه‌س له سه‌بیله‌و جگه‌ره ف ١) از بازی رانده؛ ٢) فوت كردن چپق؛ ٣) از دهان بيرون انداختن؛ ٤) نگاه؛ ٥) افت معامله؛ ٦) بسيار؛ ٧) گشاد؛ ٨) كلمهٔ تمسخر؛ ٩) پك به چپق و سيگار.

فت‌بوُن: ده‌رچوُن له ڕیزی بازی ف از بازی بيرون شدن.

فتخۆش: سه‌بیله‌ی نه‌فه‌س‌خۆش كه به هاسانی نه‌فه‌سی لێ بدرێ ف چپقی كه پك زدنش آسان است.

فت‌دان: ١) بریتی له جێ نه‌فه‌س؛ ٢)پف كردنی سه‌بیله ف ١)كنايه از ريه‌ها؛ ٢) عملِ فوت كردن در چپق.

فتراق: ١) خۆمات كردن له شت؛ ٢) زراو، كیسه‌ی زه‌رداو ف ١) مترصّد؛ ٢) كيسهٔ صفرا، زهره.

فتران: روانین، تماشاكردن ف نگاه كردن.

فتراندن: فتران ف نگاه كردن.

فترك: كارگ، كوارگ، قارچ ف قارچ.

فتروُنه: شوێنی په‌یوه‌ند له داردا ف جای پيوند زدن درخت.

فتره: ربه، چوار مست له ده‌خڵ ف مقدار چهار مشت از غلّه.

فت كردن: ١) ده‌ركردن له ڕیز؛ ٢) سه‌بیله به فو به‌تاڵ‌كردن؛ ٣) له ده‌م ده‌راویشتن؛ ٤)شتێ له ماڵی كڕیاو ده‌ركردن ف ١)از صف راندن؛ ٢) چپق را با پف خالی كردن؛ ٣) از دهان بيرون انداختن؛ ٤) افت از كالای خريداری شده.

فتكرن: ١) تماشاكردن؛ ٢) سه‌بیله به پف به‌تاڵ‌كردن ف ١)نگاه كردن؛ ٢) چپق را با پف خالی كردن.

فتلاندن: پێچدان ف پيچ‌دادن.

فتلی: ١)پێچی خوارد؛ ٢) ئاوڕی‌داوه ف ١) پيچ خورد؛ ٢) برگشت.

فتلین: ١) پێچ‌دران؛ ٢) ئاوڕدانه‌وه ف ١) پيچ خوردن؛ ٢) برگشتن.

فتنه: ١) ئاژاوه؛ ٢) ئاژاوه‌چی ف ١) فتنه؛ ٢) فتنه‌انگيز.

فتوا: به‌ڕه‌وازانین ف فتوا.

فت‌وفراوان: ١) زۆرو زه‌به‌ند؛ ٢) گوشادو هه‌راو ف ١) زیاد؛ ٢) گشاد.

فت‌وفره‌وان: فت‌وفراوان ف ١)زیاد؛ ٢) گشاد.

فته: ١) چپه، سرته؛ ٢) ده‌نگی به‌تاڵ كردنی سه‌بیله به پف ف ١) پچ‌پچ، درگوشی؛ ٢) صدای خالی كردن چپق با پف.

فتـه‌فت: ١)چپـه‌چپ؛ ٢) پته‌پتی گڕی چرا؛ ٣) بوُن‌به‌عه‌رزه‌وه‌كردنی سه‌گ ف ١) پچ‌پچ؛ ٢) لرزش شعلهٔ چراغ؛ ٣) بوكشيدن سگ روی زمين.

فتیله: ١) پڵیته؛ ٢) قودیله‌چرا ف ١)فتيله؛ ٢)چراغ موشی.

فتیڵه: فتیله [ف] نگا: فتیله.

فجوز: ڕۆیشتنی بێ گەڕانەوە، تەرە [ف] یکباره رفتن بی برگشت.

فجوڕ: دەنگی فڕینی سوسكو كەو [ف] صدای پریدن تیهو و كبك.

فجوق: دەنگی فڕینی كەو [ف] صدای پریدن كبك.

فجوك: باڵندەی ئامادەی فڕین [ف] پرندۀ آمادۀ پرواز.

فچ: وشەی تیزپێ‌كردن واتا: نەت‌كرد، نایدەم، فت [ف] كلمۀ تمسخر.

فچك: ١) حینچكە، كوت؛ ٢) دەنگی دەزگای جوڵا لە كاركردندا [ف] ١) كلەزدن در هنگام جماع؛ ٢) صدای دستگاه بافندگی هنگام كار.

فچك‌فچك: فچكی بە شوێن یەكدا [ف] «فچك» پیاپی.

فچكە: تەرسەقول، قەرسەقول، سەركل [ف] مدفوع الاغ.

فچۆز: ١) فجوز،تەرە؛ ٢) دەنگی كەو لە دیتنی مارو ڕێوی، سیرە، چیرە [ف] ١) نگا: فجوز؛ ٢) صدای كبك از ترس.

فچۆزك: برێتی لە ژنی بێ‌شەرمی سەڵیتە [ف] كنایه از زن سلیطه.

فچۆق: فجوق [ف] نگا: فجوق.

فچە: پچە، چپە، سرتە [ف] پچ‌پچ.

فچەفچ: ١) پچەپچ؛ ٢) فچك‌فچك [ف] ١) پچ‌پچ؛ ٢) نگا: فچك‌فچك.

فحێل: پاكانە، بێ‌تاوان بوون [ف] تبرئه.

فدا: گۆری، قوربان، خۆ دەپێناو ناو [ف] فدا.

فدایی: پێشمەرگە [ف] فدائی.

فڕ: ١) باڵ لێكدانو بڵندبوونی مەل؛ ٢) بوختانو درۆ؛ ٣) پەیوەندی، عیلاقە؛ ٤) قوم لەتراودان؛ ٥) هەڵقوڕاندن؛ ٦) جوێنی بەشێعر؛ ٧) ناسكو تەنك [ف] ١) پرزدن، پرواز؛ ٢) دروغ؛ ٣) ارتباط؛ ٤) جرعه؛ ٥) سركشیدن مایع؛ ٦) هجو شعری؛ ٧) نازك.

فڕا: ١) ڕفێندرا؛ ٢) تیژباڵ، زۆر لە فڕین خێرا؛ ٣) باڵ‌گرەوە [ف] ١) ربوده شده؛ ٢) تیزپرواز؛ ٣) پرنده، بال‌زن.

فڕاخ: ١) دەفرو ئامانی ماڵ؛ ٢) قاپی چێشت‌تێداخواردن، مەترەتی [ف] ١) ظروف خانه به طور عام؛ ٢) ظرف گودغذاخوری.

فرار: ڕاكردن لەترسان، دەرچوون [ف] فرار.

فراز: ١) گوشاد؛ ٢) بڵند. دەگەڵ سەر دەگوترێ: (سەرفراز) [ف] ١) گشاد؛ ٢) بلند.

فرازە: پەرێز، جێگەی دەغڵی درەوكریاگ [ف] جای غلّۀ دروشده.

فراژی: ١) هەراش، پێ‌گەیشتوی بەخۆداهاتو؛ ٢) بوژانەوە، لە سیسیو كزیەوە سازبوون [ف] ١) رسای شكوفا؛ ٢) سرحال آمدن بعد از زبونی.

فراغ: ١) سەحەنی نان‌خواردن؛ ٢) ئامان، قاپو قاچاغی ماڵ بەگشتی [ف] ١) ظرف گود غذاخوری؛ ٢) ظروف خانه به طور عام.

فراڤین: نانی نیمەڕۆ [ف] ناهار.

فراق: قاپ و قاچاغ، دەفر بەگشتی [ف] ظرف عموماً.

فڕاكە: جوچكەمەلێ كە تازە فێرە فڕین دەبێ [ف] جوجۀ نوپرواز.

فران: كاورا، ئەوەكە، هین، ناوی نادیار [ف] فلان.

فڕان: ١) باڵ گرتنەوە؛ ٢) ڕفان [ف] ١) پریدن؛ ٢) ربودن.

فڕاندن: ١) باڵ پێ گرتنەوە؛ ٢) ڕفاندن [ف] ١) پرواز دادن؛ ٢) ربودن.

فڕان‌فڕان: ڕفاندنی هەركەسە بۆ خۆی [ف] مسابقه درربودن.

فرانكەس: فران [ف] فلان.

فڕانن: فڕاندن [ف] نگا: فڕاندن.

فران‌وفیستار: ئەم‌ونەوی نادیاری [ف] فلان بیستار.

فرانەكەس: فران [ف] فلان.

فرانی: فران [ف] فلانی.

فڕانی: ڕفاندی [ف] ربود.

فڕاو: ١) وەحەواكەوتو بە باڵان؛ ٢) ڕفێنراو [ف] ١) پرواز كرده؛ ٢) ربوده شده.

فراوان: ١) گوشاد؛ ٢) زیاد [ف] ١) گشاد؛ ٢) زیاد.

فراوانی: ١) هەراوی، گوشادی؛ ٢) هەرزانی رسقو ڕۆزی [ف] ١) گشادی؛ ٢) وفور مایحتاج.

فڕاوێژ: كەسێ كە بە شیعر جوێن بە خەڵك دەدا [ف] هجّاو، هجوكننده به شعر.

فراوین: فراڤین، جەمی نیوەڕۆ [ف] نهار.

فڕباز: فڕاوێژ [ف] هجوكننده به شعر.

فرت: ١) دەرچوونو هاتنی بە پەلە: (ئەم جرتو **فرت**ەت لە چیە)؛ ٢) گوشاد: (كراسێكی **فرت** و فراوانی دەبەردا)؛ ٣) وشەی تیزپێ‌كردن، فت؛ ٤) گزیو حیلە: (**فرت** و فێڵان دەكا)؛ ٥) لێدانی ڕەگ، پت [ف] ١) آمد و شد باشتاب؛ ٢) گشاد؛ ٣) كلمۀ تمسخر و استهزاء؛ ٤) حیله؛ ٥) نبض.

فرتاندن: دەرپەڕاندن: (تا ئێستا چوار مناڵی دەر**فرتاندوە**) [ف] بیرون دادن.

فرتانن: دەرفرتاندن، دەرپەڕاندن [ف] بیرون دادن.

فرتك: ١) كونەكەپو، قولی بێقل، كونەتفنك؛ ٢) دڵ بەیەكاهاتن [ف] ١) سوراخ بینی؛ ٢) تهوّع.

فرتۆڵ: جوێنی ژنانە، واتا: گوشاد [ف] دشنام زنانه.

فرتونە: فەرتەنە، شێوانو تێكەوەهاویشتنی دەریا [ف] طوفان دریایی.

فرتونەك: شێوانو تێكەوەهاویشتنی دەریا [ف] طوفان در دریا.

فرتوهۆڕ: بزوتنەوەو چوونو هاتنی بێ تۆقرە [ف] جنبش بدون آرامش.

فرتە: ١) قسەی بن‌لێو، پرتە؛ ٢) دەرپەڕینی شتێ بەتوندی: (مشك **فرتە**ی كردو دەرچو)؛ ٣) بزوتنەوە: (هەر **فرتە** بكەی خوا هاوار)؛ ٤) ڕاتڵەكانی توند: (لینگەفرتە دەكا) [ف] ١) لندیدن؛ ٢) دررفتن به سرعت؛ ٣) جنبش؛ ٤) به حركت درآوردن شدید.

فرتەفرت: چوونو هاتنی بەپەلە [ف] جنبش بدون وقفه.

فرتەكردن: دەرپەڕین بە توندیو بەپەلە [ف] یكهو در رفتن.

فرتەنە: فرتونەك [ف] طوفان دریا.

فرتی: ١) بزڕكانی شیر، هەڵگەڕانی شیر؛ ٢) ورتكەنانی تێ‌كوشین [ف] ١) فاسد شدن شیر؛ ٢) ریزه نان ترید.

فرتێ: فرتۆڵ [ف] نگا: فرتۆڵ.

فرتیك: ورتكەنانی تێكوشین [ف] ریزه‌نان ترید.

فرتێنە: فرتونەك [ف] طوفان دریا.

فرچ: پانەوەبو لە بن پێدا [ف] له شده زیر پا.

فرچك: ١)ژەك؛ ٢) حینچكە؛ ٣) تێ هەڵكەوتنی بێچوُ لە گوانی دایك بۆ مژین ف ١) آغوز؛ ٢) كلەزدن؛ ٣) مك‌زدن با شتاب از پستان.

فرچــە: ١)تــوێــــەمــــوی بەداردا كــوتــراو بۆ ڕەنــگ كردنی شت و خاوێن‌كردنەوەی جلك؛ ٢) سیواكی موویین ف ١)بُرس؛ ٢) مسواك مو یین.

فرچیل: دانەوێڵەی نیوە كوڵاو ف دانۀ نیم‌پخته.

فرداندن: لەناو دەستدا وردكردن ف با دست خُرد كردن.

فردقی: فەرحانی، خۆشی پاش تەنگانە: (پاشی تەنگی‌یێ **فردقی یە** «مەسەل») ف گشایش پس از سختی.

فردك: نان بۆ تی‌ولێن ورد كردن ف ریزه‌كردن نان برای ترید.

فرز: ١) زرنگ؛ ٢) خێرا لە ڕێ‌ڕۆیشتن؛ ٣) زوُ، بلەز؛ ٤) ڕێك‌وپێك و لەبەرچاو ف ١) زرنگ؛ ٢) آدم چالاك و خوش‌رو؛ ٣) زود، عجله؛ ٤) شیك.

فرزەند: ڕۆڵە، عەولاد، بێچوی بنیادەم ف فرزند.

فرژ: پڕمە، دەنگی بێڤلی یەكسم ف صدای بینی ستور.

فرژین: پڕمین، پڕمەكردن ف «پرمه» كردن.

فرس: گیای چیمەن كە بژارێكی زۆر دژوارە ف فریز.

فرسادە: ڕەوانەكراو ف فرستاده.

فرستادە: فرسادە ف فرستاده.

فرسك: فرچك، ژەك ف آغوز.

فرسواربوُن: لەخۆبایی بوُن ف مغرورشدن.

فرسەت: هەل، دەرفەت ف فرصت.

فرسەخ: مەودایەكی ڕێگایە بەرانبەر بە شەش‌هەزا میتر ف فرسخ.

فرسەق: فرسەخ ف فرسخ.

فرسـەنـد: ١)ئینسـاف، عەدالـەت، بەزەیی؛ ٢) دەرفەت، كیس، هەل، فرسەت ف ١) عدل، انصاف؛ ٢) فرصت.

فرشتە: ١) بەندەی خوداكە لە عاسمانن؛ ٢)برێتی لە زۆر خۆشیك؛ ٣) ناوی ژنانە ف ١) ملائكه، فرشته؛ ٢) كنایه از بسیار زیبا؛ ٣) نام زنانه.

فرش‌تەنگ: كەم‌جیگڵدانە، بێ‌حەوسەلە، كەم‌پشوُ ف كم ظرفیّت، زودرنج.

فرشك: ١) فرچك، ژەك؛ ٢) شیلاوك ف ١) آغوز؛ ٢) پنیرمایه.

فرشە: فرچە ف نگا: فرچە.

فرغە: زیپك‌گۆیی، ایرادگری: (فلانەكەس زۆر بە **فرغە**) ف ایرادگیری، كنایەزنی.

فرفـــات: ١) ڕزیو؛ ٢) سینــەپــۆشی كارگەر لە جەنگـەی كاردا ف ١) پوسیده؛ ٢) روپوش كارگری.

فرفاتە: كوُتاڵی زۆر ناسك ف پارچۀ بسیارنازك، وال.

فڕفـرۆك: ١)كـاغـەز لە چەنـد لاوە دەنـوشتێتەوەو گوێی بۆ دێڵنەوە بە داروكـەیەكیەوە دەكـەن تا بە با بسـوڕێتـەوە؛ ٢) پەپوُلە ف ١) بادفر، فرفره؛ ٢) پروانه.

فڕفرۆكە: فڕفرۆك، لەیستۆكی لە قاقەز كە با دەیسوُڕێنێ ف فرفره.

فڕفڕە: فڕفرۆكە ف فرفره.

فڕفینگ: ئالامەت، هەلامەت، پەسیو ف زكام.

فرقات: كوڵی گریان كە لە قورگدا قەتیس ماوە ف بغض گلو از گریه.

فرك: ١) بێچــوُهــێنـــان، تاییــەتی بۆ ماینی دەڵێن؛ ٢) ژانی زان؛ ٣) نەخۆشیەكی سنگە؛ ٤) دەغڵی تەنك؛ ٥) تەنك چاندنی تۆو؛ ٦) مجورێكی لەش ف ١) بچه‌آوردن ویژۀ مادیان؛ ٢) درد زایمان؛ ٣) نوعی سینه درد؛ ٤) كشتزار كم محصول؛ ٥) با فاصله كاشتن دانه؛ ٦) مورمور بدن.

فڕك: ١)تەنیا قومێ، تەنیا فڕێ؛ ٢) بزاوتنی زۆربەپەلە ف ١) یك جرعه؛ ٢) حركت بسیار سریع.

فڕكا: فڕك، زۆر بەپەلە ف دویدن هرچه سریعتر.

فڕكـافـڕكـا: ١)بەپەلە ڕاكردنی بەكۆمەڵ؛ ٢) فڕان‌فڕان ف ١) دویدن گروهی باشتاب؛ ٢) مسابقۀ ربودن.

فڕكان: ١)فڕك، فڕكا؛ ٢) گلۆفین ف ١)نگا: فڕكا؛ ٢) دردست فشردگی.

فڕكاندن: گلۆفین ف مچاله‌كردن و فشردن.

فڕكان‌فڕكان: فڕكافڕكا ف نگا: فڕكافڕكا.

فڕكردن: هەڵقوڕاندن، یەكجێ خواردنەوەی تراو ف سركشیدن، نوشیدن.

فڕكرن: فڕكردن ف سركشیدن، نوشیدن.

فڕكوهوڕ: ١)بەپەلە ڕاكردن؛ ٢) دەنگی بەردو داری بەتەوژم هاوێژراو ف ١) با شتاب دویدن؛ ٢) صدای سنگ و چوب پرتاب شده.

فڕكـە: ١) دەرپـەڕین و ڕۆیشتنی تونـدو تیژ؛ ٢) بازبردنی زۆر بڵند؛ ٣) سواپ؛ ٤)فەرمانی خواردنەوە ف ١) دررفتن با شتاب تمام؛ ٢) پرش بلند؛ ٣) نگا: سواپ؛ ٤) فرمان نوشیدن، بنوش.

فڕگـە: ١) جێگـەی باڵ گرتنەوەی مەل؛ ٢) تەیارەخانە ف ١)پروازگاه پرندگان؛ ٢) فرودگاه.

فرمان: ١)كار، شوُل، شوغڵ، شوخڵ، ئەرك؛ ٢) عەمر، ئەمر ف ١) كار؛ ٢) فرمان.

فرمانبەر: ١) كاركەری دەسەلاتدار، موُچەخۆر؛ ٢) گوێ‌لەمست ف ١) كارمند؛ ٢) فرمانبردار.

فرمانكەر: كاركەر ف كارگر.

فرمانگوزار: كارێك هێنەری بەردەستی دەسەلاتدار ف كارگزار.

فرمانی: جلك و كەل‌پەلی كاری ف لباس كار.

فرمك: كونەلوُت، قولی‌بیڤل، كونەتفنك ف سوراخ بینی.

فرمێسك: ئەسرین، ئەشك، ڕۆندك، ئەسر ف اشك.

فرمێسك‌بزە: گریانی شادی ف اشك شادی.

فڕن: تەندوُری بڵند ف تنور برجسته.

فڕندە: هەرچی باڵی هەیەو بە حەوادا دەچێ، باڵدار، مەل ف پرنده.

فرنك: تفنك، بێڤل، كەپۆ، كەپ، لوُت ف بینی.

فڕنە: فڕندە ف پرنده.

فڕنەگولە: مەلێكی پچوكە لە چوڵەكە پچوكتر ف پرنده‌ایست از گنجشك كوچكتر.

فرنی: خواردنێ لە شیر و ئاردە برنج دەكرێ ف فرنی.

فرۆ: فرشك، ژەك ف آغوز.

فرۆت: رابردوی دانی شتی به کەسێ لە بەرانبەر شتێدا: (ئەوە بە تۆم فرۆت) ف فروخت.
فرۆتن: دان لە داو ستەدا ف فروختن.
فرۆتۆخ: فرۆشەر ف فروشنده.
فرۆتەنی: شتێ کە بۆ فرۆتن ئامادەیە ف فروختنی.
فرۆتی: ١) دریاگ لە داو ستەدا؛ ٢) دای لە داو ستەدا ف ١) فروخته؛ ٢) فروخت.
فرۆج: جوجەڵەمریشکی خڕەکە کە بۆ خواردن ئەشێ ف جوجهٔ مرغ.
فرۆجاو: شۆرباوفرۆج ف سوپ جوجه.
فرۆخت: ڕمێن، ڕەواج ف رواج.
فرۆز: وەڕەزی، جارزی ف دل‌زدگی.
فروزو: فرس ف فریز.
فرۆزی: ١) فرس؛ ٢) زۆروردیلە؛ ٣) پیرۆزەرەنگ ف ١) فریز؛ ٢) بسیار ریز؛ ٣) فیروزەرنگ.
فرۆش: ١) ڕمێن، فرۆخت؛ ٢) فرۆتن ف ١) رواج؛ ٢) فروختن.
فرۆشتن: فرۆتن ف فروختن.
فرۆشراو: دریاو لە داو ستەدا ف فروخته‌شده.
فرۆشگە: موغازە، دوکان ف مغازه، فروشگاه.
فرۆشیار: کەسێ کە شت دەفرۆشێ ف فروشنده.
فرۆشیاگ: فرۆشراو ف فروخته شده.
فرۆشیاو: فرۆشراو ف فروخته شده.
فرۆك: تیژبال، فڕا ف تیزپر.
فرۆکە: تەیارە، بالافڕ ف هواپیما.
فرۆکەئاژۆ: ئەو کەسەی فرۆکە ئەباتە ڕێگا، خەلەبان ف خلبان.
فرۆکەخانە: ١)فڕگە؛ ٢) لانەی فرۆکە ف ١)فرودگاه؛ ٢)اشیانهٔ هواپیما.
فرۆکەوان: فرۆکەئاژۆ ف خلبان.
فرۆن: فڕن ف تنور برجسته، فر.
فرۆنەك: بەرزەحەوایلە، بادەوە ف بادبادك.
فره: زۆر، زاف، زەحف، گەلێك، زێدە، پڕ ف بسیار.
فڕه: ١) دەنگی باڵی مەل لە باڵ گرتن‌دا؛ ٢) بنەمای فڕەدان، هاویشتن ف ١) صدای بال در پرواز؛ ٢) پرت.
فرەبەش: دارایی‌و داهاتێ کە زۆر کەسی تێدا شەریك بێ ف شرکت عمومی.
فرەبێژ: زۆربلێ، چەنەباز، چەقەسرۆ ف پرگو.
فرەخۆر: زۆرخۆر ف بسیارخوار، پرخور.
فڕەدان: هاویشتن ف دورانداختن.
فرەڕو: ڕوبین، دوڕو ف چندچهره، منافق.
فرەز: پارچەیەکی جوانی تۆکنە دەکرێتە پشتەکەوای ژنان ف مخمل.
فرەزان: زۆرزان ف فرزانه.
فرەزانا: زۆرعالم، هۆزان ف فرزانه، دانشمند.
فڕەفڕ: ١) دەنگی باڵ‌لێکدانی مەل؛ ٢) بریتی لە پەلەی زۆر: (بە فڕەفڕ بردی) ف ١) صدای پرپر زدن؛ ٢) کنایه از شتاب.
فرەقین: ١) لەبەریەك‌چوون، پەڕتین؛ ٢) رك‌ئەستوور ف ١) ازهم وارفتن، ترکیدن؛ ٢) بسیار خشمالود.
فڕەك: ١)دەنگی باڵی مەل کە دێ بفڕێ؛ ٢) قومێك ف ١) صدای بال پرنده در اوان پرواز؛ ٢) یك جرعه.
فره کردن: زۆرکردنی شت‌و کار ف زیاد کردن.
فڕه کردن: لەشەقەی باڵ‌دان ف پرواز کردن.
فره گەڕ: کەسێ کەم لە ماڵە خۆیەتی ف کسی بسیار گردش کند.
فرەماگ: کۆن، دێرینە ف کهنه.
فرەوان: گوشاد ف گشاد.
فرەوانی: گوشادی، فرتی ف گشادی.
فرەوەڕ: ١) زۆربلێ، چەنەباز؛ ٢) سەگێ کە زۆر ئەحەپێ ف ١) پرگو؛ ٢) سگی که بسیار واق واق می‌کند.
فرەهـ: گوشاد ف گشاد.
فرەهی: ١)ئاسودەیی؛ ٢) هەرزانی؛ ٣) خۆش‌رابواردن ف ١) آسایش؛ ٢) ارزانی؛ ٣) خوشگذرانی.
فرەیی: فراوانی ف فراوانی.
فڕێ: ١)ڕەوانە: (توتنی بۆ مە فڕێ کە)؛ ٢) ڕابە، هەستە؛ ٣) قومێك ف ١) کسیل؛ ٢) برخیز؛ ٣) یك جرعه.
فریا: ١)ئاریکاری، هانا؛ ٢) هاوارو داد؛ ٣) گەیشتن لە کاتی خۆی دا ف ١) کمك؛ ٢) داد و فریاد؛ ٣) به موقع رسیدن.
فریاخستن: گەیاندن لە کاتی پێویست دا ف رسانیدن در وقت مناسب.
فریاڕەس: بەدادگەیشتوو ف فریادرس.
فریاکەوتن: ١) دەهاناهاتن؛ ٢) دە کاتی پێویست‌دا گەیشتن ف ١) به داد رسیدن؛ ٢) در وقت مناسب رسیدن.
فریاگەیشتن: فریاکەوتن ف نگا: فریاکەوتن.
فریب: خەڵەتان، خاپان ف فریب.
فریب‌خواردن: دەسخەڕۆبوون ف فریب‌خوردن.
فریب‌خواردو: خەڵەتاو، خاپاندی ف فریب خورده.
فریب‌دان: خاپاندن ف فریب‌دادن.
فریب‌دراو: فریب‌خواردو، خاپاندی ف فریب‌خورده.
فریبۆك: خاپینۆك ف فریبنده.
فریبیاگ: خاپاندی ف فریفته.
فریبیان: فریب‌خواردن، هەڵخەڵەتان ف فریب‌خوردن.
فرێت: پۆ، تێوەدان ف پود.
فرێز: ١) فرس، فرۆزو، فرۆزی؛ ٢) پەرێز؛ ٣) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١)فریز؛ ٢) جای دروشدهٔ غلّه؛ ٣) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
فریزو: فرس ف فریز.
فرێزو: فرس، فرۆزو، فرۆزی ف فریز.
فرێزە: پەرێز ف جای دروشدهٔ غلّه.
فریسك: گوڵێکە دەشتی لە بەهاردا دەڕوێ ف از گلهای صحرایی که در

بهار روید.

فریش: ۱) ئەسرین، فرمێسك، رۆندك؛ ۲) ژەك ف ۱) اشك؛ ۲) آغوز.

فریشك: شیلاوك، ئامیانی پەنیر ف پنیرمایه.

فرێشك: ۱)ئەسرین، فریش؛ ۲) فرۆ، فرشك، ژەك؛ ۳) شیلاوك ف ۱) اشك؛ ۲) آغوز؛ ۳) پنیرمایه.

فڕیفڕی: بازیەکە بۆ منالاَن ف نوعی بازی کودکانه.

فریقەت: خاترجەم ف مطمئن.

فریك: نیوەگەیشتو، فەریك ف نیم‌رس.

فڕین: ۱) فڕان؛ ۲) پتـەدانی رەگ؛ ۳)پـەڕینی پەلکی چاو؛ ۴) پرمـەو لوشەی یەکسم لە برسان‌و لە ترسان ف ۱)نگا: فڕان؛ ۲) زدن نبض؛ ۳) جهش پلك چشم؛ ۴) صدای بینی ستور از ترس یا گرسنگی.

فڕێن: ۱) هەرچی باڵـدار وەحەوا دەخا؛ ۲) ڕفێن؛ ۳) خواردنەوە ف ۱) پروازدهنده؛ ۲) بەسرعت برنده؛ ۳) نوشیدن.

فریو: فریب ف فریب.

فڕیو: باڵداری بەحەواداچو ف پرواز کرده، پریده.

فریوباز: خاپینۆك ف حقّه‌باز.

فریوخواردن: فریب‌خواردن ف فریب خوردن.

فریوخواردو: فریب دراو ف فریب خورده.

فریوخۆر: فریب دراو ف فریب خورده.

فریودان: فریب‌دان، خاپاندن ف فریفتن.

فریویان: فریبیان ف فریب‌خوردن.

فریه: زەحف، زاف، زۆر ف بسیار.

فز: ۱) جوڵە، بزاو؛ ۲) هەناسە ف ۱) حرکت؛ ۲) نفس.

فزدوك: عازەبی ف جوش صورت جوانان.

فزدەڵە: فزدوك ف نگا: فزدوك.

فزدی: باڵدارێکی چکۆڵەیە ف پرنده‌ایست.

فززە: ۱) فز؛ ۲) جۆرێ نەخۆشی پەز؛ ۳) دەنگی بێقلی گرتی ف ۱) نگا: فز؛ ۲) نوعی بیماری گوسفند؛ ۳) صدای بینی گرفته.

فزوڵ: خۆتێهەڵقوتێن، لاپرەسەن ف فضول.

فزوڵی: خۆتێهەڵقوتاندن، کاری فزوڵ ف فضولی.

فزە: ۱)فـززە؛ ۲)نکـە، دەنگی بەحـاڵ، سرتـەی کەم ف ۱)نگا: فز؛ ۲) کمترین حرکت یا صدا.

فزەلێبڕین: لەجوڵەخستن ف از حرکت انداختن.

فژو: ۱) پیسایی بنیادەم؛ ۲) زۆرپیس‌و پۆخڵ ف ۱) مدفوع انسان؛ ۲) بسیار کثیف و شلخته.

فس: ۱)وشـەی پشیلەدەرکـردن؛ ۲) تس؛ ۳)خـەوتنی مریشـك لە بن دیکل‌دا؛ ۴) وشەی گاڵتە پێ‌کردن ف ۱) حرف راندن گربه؛ ۲) چُس؛ ۳) خوابیدن مرغ زیر خروس؛ ۴) کلمۀ استهزاء.

فسار: دەسکەرەشمە، پەتێ کە دەملی حەیوان دەخرێ‌و پێی رادەکێشرێ ف افسار، مهار.

فس‌بەردان: تس‌کەندن ف چس‌دادن.

فستاق: هەنگۆرێ کە بە دارەوە وشك دەبێ ف انگوری که بر تاك بخشکد.

فستان: کراسی رۆژانەی ژنان ف پیراهن زنانه.

فستقان: لەبەر لوُسی لەدەست خزین، خزێکی وەك ماسی ف لیزخوردن دردست.

فستك: خلیسکان‌و کەوتن بە سەر سەردا ف لیزخوردن و بر سر افتادن.

فستوُقی: ۱) چەورە، خوێڕی‌و بێکارە؛ ۲) ماڵانگەڕێ کە قەت ناچێتەوە ماڵ خۆی ف ۱) ولگرد؛ ۲) ولگردی که هرگز به خانه‌اش برنمی‌گردد.

فستەك: ڕەت‌بردن‌و کەفتن بەسەر سەردا ف سکندری خوردن و با سر به زمین افتادن.

فس‌خواردن: ۱)دانـەوینـی مریشـك بۆ کەڵـەشێر؛ ۲) برێتـی لە دەست‌نەکـردنەوە لە بەرانبەر کەسێ‌دا؛ ۳) ژێرکەوتن لە زۆرانی‌دا ف ۱) خوابیدن مرغ زیر خروس؛ ۲) کنایه از مقاومت نکردن؛ ۳) زمین خوردن در کُشتی.

فس‌دادان: فس‌خواردن ف نگا: فس‌خواردن.

فسدان: ۱)تسین، تس‌کەندن؛ ۲) ژێرخستن لە زۆرانی‌دا؛ ۳) لێ‌بردنەوە لە قومـاردا؛ ۴) دانەوینی مریشك بۆ کەڵەشێر ف ۱) چس‌دادن؛ ۲) بر زمین زدن حریف در کشتی؛ ۳) بردن در قمار از کسی؛ ۴) خوابیدن مرغ زیر خروس.

فسدانەوە: ناچار بە پەشیمان‌کردنەوە ف قهراً از کاری بازداشتن.

فسسە: وشەی دەرکردنی پشیلە ف کلمۀ راندن گربه.

فسفس پاڵەوان: خۆهەڵکێشی هیچ‌لەدەست‌نەهاتگ ف پهلوان پنبه.

فسقل: گزگل، بەرێکی دارمازوُ ف یکی از ثمرهای مازوج.

فسقە: خسکە، خلیسکە ف پیاز ریز کاشتنی.

فسك: خلیسك، شەمت ف لغزش.

فسکاگورێ: گیایەکەبۆنێکی ناخۆشی لێ‌دێ ف گیاهی است بدبو.

فسکـانـدن: سواربـوُنی مەلی نێر لە مێچکە، پێدافسین ف سوارشدن پرندۀ نر بر ماده.

فس کردن: تس‌بەردان ف چس‌دادن.

فسکـول: ۱) پرزەی وردی سەر گەنمەشامی؛ ۲) گوڵینگەی بەپرزەی کڵاو ف ۱) پرز سر بلال؛ ۲) منگولۀ سرکلاه.

فسکە: خسکە، خلیسکە، فسقە ف پیاز ریز کاشتنی.

فسکـــەن: ۱) تسکـــەن، کەسێ زۆر تس دەدا؛ ۲) برێتی لە خوێڕی‌و ترسەنۆك ف ۱) چس‌دە؛ ۲) کنایه از بیکاره و ترسو.

فس کەندن: تس‌کەندن ف چس‌دادن.

فسکین: خلیسکان ف لیز خوردن.

فسن: تسکەن، تسن ف نگا: فسکەن.

فسنان: برێتی لە وەدەرنان بە سوُکایەتی ف کنایه از راندن توهین‌آمیز.

فسنۆك: زۆرتسکەن، برێتی لەزور ترسەنۆك ف کنایه از بسیار ترسو.

فسۆس: ۱)جانەوەرێکی بەڵەك لە تیرەی سنجاو بۆگەنی پیسی لێ دێت؛ ۲) برێتی لە مرۆی خوێڕی‌و بێکـارە ف ۱) حیوانی دورنـگ از تیرۀ سنجاب بسیار بدبو؛ ۲) کنایه از آدم بیکاره.

فسە: ۱) چپە، پچە؛ ۲) تور، لاڵەپەتە، پسك ف ۱) در گوشی؛ ۲) الکن.

فسه‌زمان: زمان‌پسك، تور ف الكن.

فسه‌فس: ۱) ده‌نگی بالێ‌ده‌رچوُنی پف‌دراو؛ ۲) پچه‌پچ، چپه‌چپ ف ۱) صدای خالی شدن باد؛ ۲) پچ‌پچ.

فسه‌ك: بریتی له بێ غیره‌ت‌و نه‌وێر ف كنایه از ترسو و بی‌غیرت.

فسه‌كردن: سرته كردن ف پچ‌پچ كردن.

فسه‌ی‌فسه: موُروُی شیلان ف مهرهٔ قرمز زینتی.

فسین: تسین، فس‌كه‌ندن ف چس دادن.

فش: ۱) گوشاد، هه‌راو، فرت، فره‌وان؛ ۲) سست‌و نه‌رم‌و ناپته‌و؛ ۳) چڵم؛ ۴) ده‌رخستنی پفی ناو ده‌فری باتێكراو ف ۱) گشاد؛ ۲) نرم و سست و متخلخل؛ ۳) آب بینی؛ ۴) خالی كردن باد از مشك باد شده.

فشار: قسه‌ی بێ‌جێ كردن ف هذیان گفتن.

فشافش: هه‌ناسه‌دانی به‌په‌له‌و له‌سه‌ریه‌ك ف هِن‌هِن كردن.

فشبوُن: ۱) فرت‌بوُن؛ ۲) شل‌و سست بوُن؛ ۳) باده‌رچوُنی پف‌كراو؛ ۴) ته‌سلیم‌بوُن ف ۱) گشادشدن؛ ۲) سست و متخلخل شدن؛ ۳) باد دررفتن از دمیده؛ ۴) تسلیم شدن.

فشفشه: ۱) باڕوُتی له‌قاقه‌زپێچراو له نه‌وروٚزدا بوٚ گه‌مه ده‌یته‌قێنن؛ ۲) پزدان ف ۱) فشفشه؛ ۲) بادكنك.

فشقیات: ۱) ئاخافتنی بێ‌تام؛ ۲) حه‌نه‌ك ف ۱) یاوه؛ ۲) شوخی.

فشك: ۱) سپڵ؛ ۲) پژمه ف ۱) سپرز، طحال؛ ۲) عطسه.

فش‌كردن: ۱) گوشادكردن، فره‌وان‌كردن؛ ۲) بریتی له خوٚبه‌ده‌سته‌وه‌دان: (كه به‌گ زانی ئه‌من ماتم كشی كرد/كه من هه‌ستام ئه‌و مات بو **فشی كرد**) «شێخ‌ره‌زا» ف ۱) گشاد كردن؛ ۲) كنایه از تسلیم شدن.

فشكین: ۱) پنژین، پژمین، پشمین؛ ۲) فیشقاندنی بزنه‌كێوی، ده‌نگی بزنه‌كێوی كاتی ترسان‌و ڕاكردن ف ۱) عطسه كردن؛ ۲) صدایی كه از بز كوهی هنگام ترسیدن درمی‌آید.

فشنه: هه‌ڵوُژه ره‌شه، ئاڵو بوخارا ف آلو بخارا.

فش‌وفوٚڵ: زیاد له پێویست گوشاد ف بیش از حدّ گشاد.

فشوٚڵ: خاكی سستی زه‌وی، زه‌مینی سست‌و شل ف زمین متخلخل و سست.

فشه: ۱) حه‌نه‌ك؛ ۲) خوٚهه‌ڵكێشان؛ ۳) ده‌نگی با كه له كه‌لێنه‌وه دێت؛ ۴) چوره، مه‌لێكی چكوٚله‌ی بوٚره‌لوُكه‌یه ف ۱) شوخی؛ ۲) خودستایی؛ ۳) صدای باد كه از شكاف و درز آید؛ ۴) پرنده‌ایست.

فشه‌فش: ۱) خوٚهه‌ڵكێشان؛ ۲) ده‌نگی با، فشه ف ۱) خودستایی؛ ۲) صدای باد كه از درز آید.

فشه‌ك: فیشه‌ك ف فشنگ.

فشه‌كردن: ۱) حه‌نه‌ك كردن؛ ۲) خوٚهه‌ڵكێشان ف ۱) شوخی كردن؛ ۲) خود را ستودن.

فشه‌كلاٚونه: چوره‌پوٚپنه ف نگا: چوره‌پوٚپنه.

فشه‌كه‌ر: خوٚهه‌ڵكێش ف خودستای دروغین.

فشه‌ك‌كێش: ئامرازێكه له تفه‌نگ‌دا ف آلتی در تفنگ.

فشه‌گاڵته: قسه‌ی به‌قه‌ستی بوٚ پێكه‌نین ف لطیفه، جُك.

فشه‌ڵ: سست‌و بێ‌ناو ف متخلخل.

فشه‌ڵوٚك: سست‌و شل‌و خوٚنه‌گرتوُ ف متخلخل، سست.

فشه‌ڵه: فشه‌ڵوٚك ف نگا: فشه‌ڵوٚك.

فشین: هاشه‌ی مار، ده‌نگی ماری توُڕه كه كه‌مێك له فیتوده‌كا ف صدای مار.

فك: ۱) گریانی بێ‌ده‌نگ؛ ۲) كردنه‌وه‌ی زام یا له‌جێ‌چوی هه‌ڵبه‌ستراو ف ۱) گریهٔ بی‌صدا؛ ۲) بازكردن باندپیچی.

فكار: ترس‌و نیگه‌رانی ف نگرانی و دلواپسی.

فكر: بیر، هزر ف فكر.

فك‌كردن: ۱) كردنه‌وه‌ی پێچراوی زامدار یا له‌جێ‌چوُگ؛ ۲) زانینی برسی دژوار ف ۱) بازكردن باندپیچی؛ ۲) حل مسأله مشكل.

فكله: ۱) توێڵ، ئه‌نی؛ ۲) موُی سه‌ر ئه‌نی؛ ۳) قوُڵایی پشت مل ف ۱) پیشانی؛ ۲) موی بر پیشانی؛ ۳) گودی بشت گردن.

فكه: فك ف نگا: فك.

فكین: به بێ ده‌نگ گریان ف گریستن بی‌صدا.

فل: ۱) ته‌مه‌ڵ، له‌ش‌گران؛ ۲) بڵ؛ ۳) زوٚر ماندوُ، شه‌كه‌ت؛ ۴) وێك‌هاتگی ف ۱) تنبل؛ ۲) نرم شدهٔ میوهٔ جالیزی؛ ۳) تمام خسته؛ ۴) به هم‌آمدگی.

فلان: فران، كاورا ف فلان، یارو.

فلاٚن: فلان ف فلان.

فلاٚن‌بێمان: ۱) ئه‌م‌و ئه‌وی نادیار؛ ۲) وشه‌یه‌كه وه‌ك وانه‌ك، هین ف ۱) فلان و بهمان؛ ۲) تكیه‌كلام بعضیها، چیز.

فلاٚن‌فلاٚن: جوێنێكه ف دشنامی است.

فلاٚن‌فلاٚن‌شوده: جوێنێكه ف دشنامی است.

فلاٚنوفیسار: فران‌و فیستار ف فلان بیستار.

فلاٚنوفیستار: فران‌و فیستار ف فلان بیستار.

فلاٚنه‌كه‌س: فرانه‌كه‌س ف فلانی.

فلبوُن: شه‌كه‌ت‌بوُن ف از خستگی درماندن.

فلٚت: ۱) قسه‌ی بێ‌تام؛ ۲) فه‌رمان به بێده‌نگ‌بوُن: (ئا توخوا **فلٚت**)؛ ۳) گوشاد، فرت ف ۱)یاوه؛ ۲) امر به سكوت؛ ۳) گشاد.

فلت: شه‌كه‌ت ف خسته.

فلتان: فلبوُن، شه‌كه‌ت‌بوُن ف خسته شدن.

فلٚتاندن: قسه‌ی بێ‌تام كردن ف یاوه گفتن.

فلتوٚخ: له‌به‌ریه‌ك هه‌ڵوه‌شاوی پلێخاو ف متلاشی و له شده.

فلٚته: قسه‌ی بێ‌تام، فلٚت ف یاوه.

فلٚته‌ده‌مه: ده‌م‌گوشادو قسه‌نه‌زان ف دهان گشاد یاوه‌گو.

فلٚته‌فلٚت: ۱)قسه‌ی بێ‌تام، فلٚت؛ ۲) فه‌رمانی بێده‌نگ‌بوُن؛ ۳) قسه‌ی گران كه تێگه‌یشتنی دژواره، فه‌لسه‌فه ف ۱) یاوه؛ ۲) امر به سكوت؛ ۳)فلسفه‌بافی.

فلٚتێ: فرتوٚڵ ف دشنام زنانه.

فلتیره‌م: سه‌نگێك بوه بوٚ كێشانه له زه‌مانی عوسمانی‌دا ف وزنی در دوران عثمانی.

فلْتین: ڕزگاربوُن لە بەلاّ [ف] نجات یافتن، رها شدن.
فلّچ: ١) پلّیخاو؛ ٢) دەرەوەی زار: (دەم‌و **فلّچت** بسترە)؛ ٣) دەنگی قوڕو تەڕایی کە پای پێ‌دا ئەنێن؛ ۴) کەپـوّپـان، لوُت‌پان؛ ۵) دەنگی دەم لەکاتی خواردندا [ف] ١) لهیده؛ ٢) پیرامون دهان، لوچه؛ ٣) صدای گل و لای که پابـرآن نهنـد؛ ۴) شخص بینی پهن؛ ۵) صدای دهان وقت خوردن.
فلّچ‌وهوّڕ: فلّچەی فریە [ف] صدای پیاپی خیس شده زیر پا.
فلّچە: ١) دەنگی قوڕو شتی تەڕ کە پای پێدا ئەنێن: (کەوشەکەم تەڕ بوە هەر **فلّچەی** دێت)؛ ٢)فرچە [ف] ١) صدای خیس شده که پابرآن نهند؛ ٢) فرچه.
فلّچەفلّچ: فلّچەی زوّر [ف] صدای پیاپی خیس شده زیر پا.
فلس: پچوُکترین پارەی ولاّتی عارەبان [ف] واحدی برای پول عربی.
فلفل: ١) ئیسوّت، بیبار؛ ٢) عەنتەر [ف] ١) فلفل؛ ٢) انتر.
فلّق: ١) دەنگی شتی تراو لە ناو بوّشایی دا کە دەبزوێ؛ ٢) شل‌و نەرم لە دەست؛ ٣) گوشاد، فرت، بوّ کونی چەرمی دەلّێن: (چەند ساڵە هەوڵ ئەدەیت‌و گەلـێ ڕوُت‌تری لە سلّق/کـێریّکی سیس‌و دوُگونی چرچ‌و کونێکی **فلّق**) «شێخ‌ڕەزا»؛ ۴) پارەیەك بوە لە ڕوژگاری بابانەکاندا [ف] ١) صدای بهم خوردن مایع؛ ٢) سست و شل؛ ٣) فراخ ویژهٔ سوراخ چرم؛ ۴) واحدی برای پول.
فلّقن: ١)مێوینەیێ کە دەنگ لە خەمشەیەوە بێت؛ ٢) جوێنی ژنانە [ف] ١) مادینه‌ای که فرجش صدا کند؛ ٢) دشنام زنانه.
فلّقنە: فلّقن [ف] نگا: فلّقن.
فلّقە: فلّق، دەنگی تراو [ف] صدای بهم خوردن مایع.
فلّقەفلّق: فلّقەی زوّر [ف] صدای پیاپی بهم خوردن مایع.
فلّقیّ: جوێنی ژنانە [ف] دشنام زنانه.
فلوُت: جوّرێ شەبابە [ف] فلوت.
فلوُس: ١) فلس؛ ٢) برێتی لە دراو، پارە [ف] ١)نگـا: فلس؛ ٢) کنایه از پول عموماً.
فلوُف: خولیا، ئارەزوی کاتی‌و زوُّرابر [ف] هوس آنی.
فلوُفا: کەسێ کە خولیای کارو بیریّکە [ف] هوسمند.
فلوُفاو: فلوُفا [ف] نگا: فلوُفا.
فلە: خاچ‌پەرست [ف] مسیحی.
فلّە: فلە [ف] مسیحی.
فلّەهـ: فلە [ف] مسیحی.
فلەهن: جوّرێ ماسی [ف] نوعی ماهی.
فلیتـە: ١) داوێن‌تەڕ، زینـاح‌کار؛ ٢) پلیتەچرا [ف] ١) زانی، تردامن؛ ٢) فتیلهٔ چراغ.
فلّێق: پلّیخاو، پلّیشاو: (بەحەشتێ جلّێق **فلّێقی** نەوێ نام‌گەرەکە) [ف] له شده.
فلیقان: فلّێقان [ف] له شدن.
فلّێقان: پلّیشانەوە، پلّیخانەوە [ف] له شدن.
فلیقاندن: پلّیشاندنەوە [ف] له کردن.

فلّێقاندن: پلّیشاندنەوە [ف] له کردن.
فلیقاندنەوە: پلّیشاندنەوە [ف] له کردن.
فلّێقاندنەوە: پلّیشاندنەوە [ف] له کردن.
فلیقانن: فلّێقاندن [ف] له کردن.
فلّێقانن: پلّیخاندن [ف] له کردن.
فلیقاننەوە: فلّێقاندنەوە [ف] له کردن.
فلّێقاننەوە: فلّێقاندنەوە [ف] له کردن.
فلیقانەوە: فلّێقان [ف] له شدن.
فلیقاو: فلّێق [ف] له شده.
فلیقاوە: فلّێق [ف] له شده.
فلّێقیاگ: فلّێق [ف] له شده.
فلّێقیان: فلیقانەوە [ف] له شدن.
فلین: ڕێك‌هاتن، هەلّقرچان [ف] انقباض، بهم آمدن.
فم: زوّر بوّ بێقل هێنان کە چلّم دەرکەوێ: (**فم** کە ئەو چلّمەت نەمێنێ) [ف] فین.
فن: فم [ف] فین.
فنار: هەلاّتن، ڕاکردن‌لەترسان [ف] فرار.
فناز: کاری‌ناڕەواومایەی‌شەرمەساری [ف] تباهکاری.
فناس: فناز [ف] تباهکاری.
فنـج: دەنـگ لە بێقل هاتن: (ئەم **فنجەفنجەت** لەچیە) [ف] صدای بینی هنگام حرف زدن.
فنجان: پیالّەی چینی [ف] فنجان.
فنجانێن: بازیەکە بە فنجان دەکرێ [ف] نوعی بازی با فنجان.
فنجك: بازدان، خوّهەلّدان [ف] پرش.
فنچك: ١) حینچکە؛ ٢) فرچك وێ هەلّدانی بێچو لە گوانی دایك [ف] ١) کله‌زدن در جماع؛ ٢) بی‌صبرانه مك زدن به پستان مادر.
فنـد: ١) موّمی هەلّکردن، شەم؛ ٢) حیلەو حەوالّە؛ ٣) شەمچە، شخاتە، شخارتە، شقارتە، شقالّتە [ف] ١) شمع افروختنی؛ ٢) نیرنگ؛ ٣)کبریت.
فنداك: موّمدان [ف] شمعدان.
فندانْك: جێگەی شەم، موّمدان [ف] شمعدان.
فندق: میوەیەکی خڕی ڕەشی ئامالّ سوُرە لە تیرەی بادام‌و پستە [ف] فندق.
فندك: ١) شەم؛ ٢) شەمچە [ف] ١) شمع؛ ٢) کبریت.
فندلی: چکوّلّەی نازدار [ف] کوچولوی نازی.
فندە گولە: فڕنەگولە. مەلێکە [ف] پرنده‌ایست.
فنْق: ١) فندق؛ ٢) چەقەنە، پل [ف] ١) فندق؛ ٢) بشکن.
فنچقە: خونچەی پشکوّژی دار [ف] شکوفهٔ تازه.
فنق شکانن: چەقەنەلێدان، پل‌تەقاندن [ف] بشکن‌زدن.
فنْك: ١) جاش‌ئێستر؛ ٢) ناوی گوندێکی کوردستانە لای بوّتان [ف] ١) کُرّه‌قاطر؛ ٢)ازروستاهای کردستان.
فنکەفنك: ١)فنج، دەنگ‌لەلوُت هاتن؛ ٢) گریانێ کە بە نوُزەو منگە بێ

[ف] ۱) صدای بینی؛ ۲) گریهٔ یواشکی.
فنگ: فن، دەنگی لوُت بوّچلّم سڕین [ف] صدای بینی.
فنگە: فنج، دەنگی بێقل [ف] صدای بینی.
فنگەفنگ: فنکەفنك [ف] نگا: فنکەفنك.
فنـەفن: ۱) فنکـەفنـك؛ ۲) بوڵـەو پرتەی لە ژێر لێوانەوە؛ ۳) فتەفت، بوّن کردنی سەگ [ف] ۱) نگا: فنکەفنك؛ ۲) لندیدن، غُرغُر؛ ۳) زمین بوکردن سگ.
فوّ: پف، بە کونی نێوان لێودا با لە دەم وەدەرنان [ف] پف، فوت.
فْوارە: بە تەوژم بەرەوبالاّچوُنی ئاو، کوفارە، فیچقە [ف] فوّارە.
فوُت: ئەندازەی جێگەپایەك [ف] فوت، واحد طول.
فوّتك: پارچەی ڕەشی سەری ژنان [ف] سرپیچ مشکی رنگ زنانە.
فوتو: نەزرو نیاز [ف] نذر.
فوّتە: ۱) بەرەلێنەی حەمام؛ ۲) فوّتك [ف] ۱) لُنگ؛ ۲) سرپیچ سیاه زنانە.
فوُتێ کردن: بریتی لە هەڵخڕاندن و بە قسە فریودان [ف] کنایە از تحریك کردن با چرب زبانی.
فوّدان: ۱) پفدان، بە فوّ پەنـەمـانـدن؛ ۲) بریتی لەبەزاندن لە شەڕی منـاڵانەدا [ف] ۱) باد دمیدن در چیزی؛ ۲) کنایە از شکست دادن در دعوای کودکانە.
فوُدراو: پەنەمانگ بە پف [ف] آماسیدە از باد.
فوُدڵ: جوانکیلەی خونچیلانە، دڵکێش [ف] زیبای کوچولو، دلکش.
فوّرت: خوّهەڵدانی بە دروّ [ف] لاف و گزاف.
فوّرتان: ۱) خوّهەڵکێشی دروّزن؛ ۲) فوّرت [ف] ۱) خودستای دروغگو؛ ۲) خودستایی.
فوّرتوُت: فەرتوُت، پیری زورهان و لەکارکەوتو [ف] پیر فرتوت.
فوّرتەك: خوّهەڵکێش [ف] خودستا.
فوُرهە: تاڤگەی پچوُك [ف] آبشار کوچك.
فوُرین: دەنگی قوڵتەی ئاو [ف] صدای جوشیدن آب.
فوّقل: تەڕپوّش و ڕێك و پێك [ف] شیك و مرتب.
فوقەرا: نەداران، لە پاش وشەی فەقیر دەڵێن: (**فەقیرفوقەرا**) [ف] فُقرا، نداران.
فوقەرات: فوقەرا [ف] فُقرا.
فوّکـــردن: ۱) پف لەشـتـێ کردن؛ ۲) پف تێکـــردن؛ ۳) بریـتـی لە پێ هەڵگوتنی بە دروّ [ف] ۱) پف کردن؛ ۲) دمیدن با فوت؛ ۳) کنایە از مدح چاپلوسانە.
فوُگڕە: فوُی توند لە ئاگر [ف] فوت شدیدبر آتش.
فوّل: ئامان، قاپ‌وقاچاغ، دەگەڵ فەرەدا ئێژنی: (**فەرەوفوّل**) [ف] ظرف.
فوّڵ: فش، فرت، فت، گوشاد [ف] گشاد.
فولـویا: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
فوّلەدوّ نەکردن: بریتی لە بێ‌ڕامان کارێ کردن [ف] کنایە از ریسك کردن.
فوُلێ کردن: پف‌لێ‌کردن [ف] فوت کردن چیزی.

فوُن: گزی، گەڕ، فێڵ، حیلە [ف] حیلە، مکر.
فوُنْك: هەوای سازگار، نەگەرم نەسارد [ف] هوای معتدل.
فونکایی: نەگەرمی نەساردی [ف] معتدل.
فوْنکی: فوُنکایی [ف] معتدل.
فوُیر: ۱) قولـت، جوّشـین؛ ۲) دەرچـــوُنـی ئاو بە نهێم [ف] ۱) غَلَیان، جوشیدن؛ ۲) فوران.
فوُیرەك: فْوارە [ف] فوّارە.
فوُیریان: ۱) فیچقەکردن؛ ۲) هەڵاتنی هەویر؛ ۳) زگ‌دانی زەمینی شل و سست؛ ۴) کوڵین لە سەر ئاگر [ف] ۱) فوران کردن؛ ۲) برآمدن خمیر؛ ۳) برآمدن زمین سست؛ ۴) جوشیدن مایع روی آتش.
فە: ۱) تـواشـا، لێ‌ڕوانین: (**فـەکرێ** چقاس دەلالە)؛ ۲) شیو لە زمانی مناڵاندا [ف] ۱) نگاه کردن؛ ۲) آش بە زبان بچّەگانە.
فەت: ۱) لەش ساغی، ساقی؛ ۲) گون‌شوّڕی، قوّڕی، غوّڕی؛ ۳) تواشا، لێ ڕوانین، فە: (**فەت‌کرێ** نیعمەتا خودێ) [ف] ۱) تندرستی؛ ۲) فتق؛ ۳) تماشا.
فەتا: ئاهوّ، ئازار، پەتا، دڕم [ف] وبا، بیماری مسری.
فەتات: پاك و بێ‌خەوش [ف] خالص.
فەتاح: ناوەبوّ پیاوان [ف] نام مردانە.
فەتاحپاشایی: جوّرێ دیلان [ف] نوعی رقص گروهی.
فەتـاحهوّمـەر: لەو گونـدانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
فەتار: دڕیاو، دادڕاو [ف] چاك، پارە.
فەتارفەتار: شڕ و دڕ، پارەپارە [ف] چاك‌چاك.
فەتارەت: بەڵا [ف] بلا.
فەتالی: ۱) پارەیەکی کوّنی زەمانی فەتالیشا؛ ۲) سوُکەڵەناوی فتحعلی [ف] ۱) واحد پول فتحعلیشاهی؛ ۲) مخفف فتحعلی نام مردانە.
فەتان: ۱) ڕزین و هەڵابوُن: (لەشت دا**فەتاوە**)؛ ۲) ئاوا بوُنەوەی زەمینی نەکێڵدراو [ف] ۱) بوسیدگی و از هم پاشیدگی؛ ۲) احیاء زمین بایر.
فەتـانـدن: ئاوەدان کردنـەوەی زەوینی بێ‌خاوەن و نەکێڵدراو [ف] احیاء کردن زمین بایر.
فەتانە: ناوی ژنانە [ف] نام زنانە.
فەت‌بەن: گون‌بەندی پیاوی قوّڕ [ف] فتق‌بند.
فەتق: قوّڕی، گون یا موسڵدان ماسان [ف] فَتق.
فەتقوّ: مروّی قوّڕ [ف] بیمار فتقی.
فەتکان: هوزێکی کوردە لە کوردستانی بەردەستی ترکان [ف] دهی در کُردستان.
فەتلین: ۱) وەرسوڕانەوە؛ ۲) ئاوڕدانەوە؛ ۳) پێچ‌خواردن [ف] ۱) برگشتن؛ ۲) واپس نگریستن؛ ۳) پیچ‌خوردن.
فەتاندن: ۱) کوڵین، ڤەکوڵین؛ ۲) توّژینەوە [ف] ۱) کندن؛ ۲) تحقیق.
فەتین: ۱) پیش‌هەڵاتن؛ ۲) توّپین [ف] ۱) نفس قطع شدن از گرما؛ ۲) مردارشدن.
فەتـە: ۱) سوُکەناوی فەتاح؛ ۲) سوُکەناوی فتح‌اللّە [ف] ۱) مخفّف نام

فتّاح؛ ۲) مخفّف نام فتح‌اللّه.

فەتەڕات: فەتارەت، بەڵا: (ئەو چاوە کەژاڵە **فەتەڕاتی** سەرو ماڵە/ئەو نێرگسە کاڵە نە منی هێشت و نەکاڵا) «نالی» ف بلا، آسیب.

فەتێ: سوکەناوی فتح‌اللّه ف مخفف، نام فتح‌اللّه.

فەتیر: ۱)هەویری بێ هەویرترش؛ ۲) نان لە هەویری هەڵنەهاتو ف ۱) خمیر بی مایه؛ ۲) نان از خمیر برنیامده.

فەتیرە: ۱) نانی فەتیر؛ ۲) جێژنێکی جوولەکانە ف ۱) نان از خمیر برنیامده؛ ۲) از اعیاد یهود.

فەحس: ۱) تماشاو تۆژینەوەی بژیشك؛ ۲) دەمی فرۆشتنی توتن بە دەوڵەت؛ ۳) نرخ‌دانانی توتن کڕی دەوڵەت لە سەر توتن ف ۱) معاینهٔ پزشك؛ ۲) هنگام فروختن توتون به دولت؛ ۳) ارزیابی توتون توسط کارشناس دولت.

فەحل: ۱) هەر حەیوانەنێرێك کە دەخرێتە سەر مێوینە بۆ تۆم‌لێ گرتنەوە؛ ۲) برێتی لە پیاوی ئازاو بەکار ف ۱) گشن؛ ۲) کنایه از آدم کاری و شجاع.

فەخ: خەفك، تەڵەی ئاسن ف تلهٔ آهنی.

فەخر: ۱) شانازی؛ ۲) جێی شانازی ف ۱) افتخار؛ ۲) مایهٔ افتخار.

فەخفوری: دەفری چینی ف ظروف چینی.

فەدۆك: شەرمیون، شەرمن ف آدم خجالتی.

فەدی: شەرم، خەجاڵەتی ف آزرم.

فەدی کار: شەرمەزار، خەجاڵەت ف شرمسار.

فەدیۆك: شەرمن، بەحەیا ف با شرم و حیا.

فەر: تاك، تاق، دژی‌جووت ف فرد، مخالف جُفت.

فەڕ: ۱) ودم، پیرۆزی، ممبارەکی؛ ۲) بەهرە، فایدە ف ۱) یمن؛ ۲) بهره، هوده.

فەرا: دەفری بەردەستان بۆ دەکارهێنان ف ظرف مورد استفاده.

فەراجە: فەرەنجی ژنانە، پاڵتاوی لباد تایبەتی ژنان ف پالتو زنانه.

فەراخ‌شۆ: قاپ‌شۆر، دەسرەیەك کە دەفری پێ پاك‌دەکەنەوە ف پارچه‌ای که ظرف را با آن تمیز کنند.

فەراژو: فراژی ف نگا: فراژی.

فەراژی: فراژی ف نگا: فراژی.

فەراش: بەرداش، بەراش ف سنگ آسیاب.

فەڕاش: پیاوی خزمەتکار ف فرّاش.

فەراشتە: گۆڵە، کلیل و گۆڵە ف قفل چوبین در.

فەراشۆ: شیلاوك ف پنیر مایه.

فەراشە: فەراشتە ف قفل چوبین در.

فەڕاشین: ۱)ناوی زۆزانێکی بەناوبانگە؛ ۲) بای فێنکی‌هاوینان ف ۱) نام ییلاقی مشهور؛ ۲) باد خنك در تابستان.

فەراق: مەرگ: (لە داخان **فەراقی** کرد) ف مرگ.

فەراق‌لێ‌بڕین: برێتی لە کوشتن ف کنایه از کشتن.

فەراقـە: پەت و دارێکە لە پای تاوانباری دەپێچن و دارکاری دەکەن ف فلك، آلت شکنجه.

فەرامۆش: لەبیرکراو، لەبیرنەماو: (شەوە دنیا وەکوو خاڵت سیاپۆش/وەرە با دەردەدڵ بکرێن **فەرامۆش**) «هەژار» ف فراموش.

فەرامۆشکار: مرۆیێ کە زۆی شت لەبیر دەچێ ف فراموشکار.

فەرامـۆشی: ۱) شت لەبیرچوون؛ ۲) سەبووری، دڵ ئارام‌بوونەوە لە خەم‌خواردنا ف ۱) فراموشی؛ ۲) تسکین دل از غمها، صبوری.

فەرامـۆشی‌هاتن: لەبیرچوونەوەی خەم و مەینەت ف صبوری آمدن. فراموش کردن غمها.

فەراهەم: ئامادە، تەیار ف فراهم.

فەرتووت: زورهان، پیری پەك‌کەوتە ف پیر فرتوت.

فەرتووس: فەرتووت ف فرتوت.

فەرتەنە: ۱) فرتەنە، فرتونەك؛ ۲) برێتی لە ئاژاوە و پشێوی ف ۱) طوفان دریا؛ ۲) کنایه از آشوب و بلوا.

فەرجینی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فەرحانی: هەرزانی و شت‌زۆری ف فراوانی و ارزانی.

فەرخ: ۱) بێچوی باڵندەو گەلێك لە جانەوەران؛ ۲) ناوی ئەویندارێکی خواپەرستی بەناوبانگە. شێخ‌فەرخ؛ ۳) واتا: پیرۆز، ممبارەك؛ ۴) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) بچهٔ پرندگان و بسیاری از جانوران؛ ۲) نام یکی از عرفای معروف؛ ۳) مبارك؛ ۴) نام مردانه.

فەرخۆ: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

فەرخە: ۱) بێچوی مەل و جانەوەران: (میسالی **فەرخەیی** ژیشك کە پێی دەڵێ داکی/ئیلاهی قاقومە یا خۆ سمۆرە یا دیبا) «حاجی قادر»؛ ۲) جۆرێ‌ماسی ف ۱) بچهٔ پرندگان و جانوران؛ ۲) نوعی ماهی.

فەرخەس: نیوەئێختە ف حیوان نیم اخته شده.

فەرخی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

فەرد: ۱) دێڕێکی شێعر، مالك؛ ۲) تاقانە، بێ‌وێنە ف ۱) تك بیت؛ ۲) بی‌همتا.

فەڕدار: ۱) بەبەهرە، بەفایدە؛ ۲) پیرۆز، ممبارەك، بەودم ف ۱) بهره‌ده، مفید؛ ۲) فرّخ، مبارك.

فەردە: تابار ف لنگه‌بار.

فەردەش: کوت‌کوت کردنی سووری‌خەرمان ف خرمن را در چند قسمت مساوی توده کردن.

فەرز: ۱) داشی لە گش داشان بەکارتر لە شەترنجدا، وەزیری شەترنج؛ ۲) رۆیشتن بەدزیەوە؛ ۳) فرز، زێك و لەبار و بەرچاو ف ۱) وزیر در بازی شطرنج، فرزین؛ ۲) یواشکی جیم شدن؛ ۳) شیك.

فەڕز: ۱) پێویست، ئەرکی خوایی: (سی‌رۆژەی رەمەزانێ **فەڕزە** لەسەر ئۆمەتێ/سینگت قاقەزی مەرجان مەلا لێی دەدەن خەتێ/لە دنیایەم بۆ نەبوی چت لێ بکەم لە قیامەتێ) «فۆلکلۆر»؛ ۲) دانان بە گومان، وام دانا ف ۱) واجب، فرض؛ ۲) فرضاً، گیرم.

فەرزین: ۱) فەرز؛ ۲) دەرچوون و خۆ خشکاندن ف ۱) نگا: فەرز؛ ۲) دررفتن و خزیدن.

فەرژ: ۱) دڕاو؛ ۲) دادڕان ف ۱) پاره؛ ۲) پاره‌شدن.

فەرژاندن: ١) دڕین، دادڕین؛ ٢) پڕماندنی ئەسپ، دەنگ لەلوُت‌هاتنی ئەسپ بۆ داوای ئالف ف ١) پاره کردن؛ ٢) صدای بینی اسب هنگام طلب عَلَف.

فەرژین: ١) دڕان؛ ٢) پڕماندن ف ١) پاره شدن؛ ٢) از بینی صدا درآوردن.

فەرسـە: پنـە، تەختەپانی نانکەر بۆ ئەنگوتك پان‌کردنەوە ف تختهٔ زیر نورد در نانوایی.

فەرسەند: دەرفەت، کێس، هەل ف فرصت.

فەڕش: ڕایەخ ف فرش.

فەرشك: جومگەی دەست ف مچ دست.

فەڕش کردن: ١) ڕایەخ لەماڵداخستن؛ ٢) ڕێگە سەنگ‌فەڕش کردن ف ١) فرش در خانه گستردن؛ ٢) سنگ‌فرش کردن راه.

فەرعانی: فەرحانی ف نگا: فەرحانی.

فەرفوُت: ١) پەڕپوُت، کۆنەی دڕاو؛ ٢) ڕزیو ف ١) کهنه و ازهم پاشیده؛ ٢) پوسیده.

فەرفوُری: فەخفوُری ف ظرف چینی.

فەڕفەڕ: دەنگی باڵ‌لێکدانی مەل ف صدای برهم زدن بال پرنده.

فەرق: ١) جیاوازی؛ ٢) بێهۆشی ف ١) فرق، تفاوت؛ ٢) مدهوشی.

فەرقـان: ١) بێهـۆش‌بوُن، بوُرانەوە؛ ٢) قورگ‌گیران لە خەمان ف ١) ازهوش رفتن؛ ٢) گلوگرفتگی از غم.

فەرقڕین: دەرپەڕینی خیزو چەو ف دررفتن سنگ‌ریزه.

فەرك: ١) ڕوُنـوُس؛ ٢) زانستی شتی گران؛ ٣) فەرمـان؛ ٤) هەنگی مێچکەی کارکەر ف ١) رونویس؛ ٢) حل کردن دشوار؛ ٣) فرمان؛ ٤) زنبور کارگر.

فەڕك: گوشین لە ناو دەستدا ف مچاله.

فەرکار: فەرمان‌ڕاگەیێن ف مبلّغ فرمان.

فەڕکان: پشاوتن ف مچاله کردن.

فەرکان: ١) ڕوُنوُسی؛ ٢) فەرمان ف ١) رونویسی؛ ٢) فرمان.

فەرکـانـدن: ١) ڕوُنـوُسی‌کردن لەبەر نوُسینەوە؛ ٢) فەرمان‌دان ف ١) رونویسی کردن؛ ٢) فرمان دادن.

فەڕکاندن: پشاوتن ف مچاله کردن، دردست فشردن.

فەرکۆشین: ١)سەرکەوتن؛ ٢) ڕاژان ف ١) موفقیّت؛ ٢) اهتزاز.

فەرکەم: نەخۆشی خوُداری ف بیماری صرع.

فەرکەندی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فەرما: گوتی.بۆ پیاوی گەورەی دەڵێن ف فرمود.

فەرمـان: ١) عەمر.گفتی مرۆی گەورە بۆ ژێردەست کە ئەرکێك بەجێ بێنێ؛ ٢) کار، شوُل ف ١) فرمان؛ ٢) کار، شغل.

فەرمـانـبـەر: ١) کەسـێ کە ئەرکی دەستـەڵات‌دار پێك دێنی؛ ٢) موُچەخۆری دەوڵەت ف ١) مطیع؛ ٢) کارمند دولت.

فەرمانبەردار: پێك‌هێنەری فەرمانی لەخۆگەورەتر ف فرمانبردار.

فەرماندار: کەسێ کە دەتوانێ فەرمان بە خەڵك بدا ف صاحب فرمان.

فەرمان‌دان: عەمردان بە کەسێ، ئەرك‌سپاردن بە کەسێ ف فرمان دادن.

فەرماندە: کەسێ کە فەرمان بە ژێردەستان دەدا ف فرمانده.

فەرماندەر: کەسێ کە عەمر دەکا، فەرماندە ف فرمانده.

فەرمانڕەوا: خاوەن‌دەسەڵات ف فرمانروا.

فەرمان‌کردن: ١) فەرمان‌دان؛ ٢) کارکردن ف ١) فرمان دادن؛ ٢) کارکردن.

فەرمان‌کرن: فەرمان‌کردن ف نگا: فەرمان‌کردن.

فەرمـانگـە: ١) کارگێڕی، جێگـەی کاروبـاری دەوڵەتی، ئیدارە؛ ٢) جێگەی کار ف ١) اداره؛ ٢) جای کار.

فەرمانگێڕ: کارگێڕ، مدیر، کەسێ کە بە کاروباری ئیدارە ڕادەگا ف مدیر کار.

فەرمانە: جلیسقە، لیباسێکە وەك سوخمە دەبەر دەکرێ ف جلیقه.

فەرمایش: گوتن، ئاخافتن، بۆ مرۆی لەخۆ گەورەتر دەگوترێ ف فرمایش.

فەرمایشت: فەرمایش ف فرمایش.

فەرمو: ١) فەرما، گوتی؛ ٢) گوتە، ئاخافتن، پەیوین؛ ٣) تکا بۆ هاتن یان گوتن ف ١) فرمود؛ ٢) فرمایش؛ ٣) بفرما.

فەرموُدە: فەرمایش ف فرمایش.

فەرموُن: ١) گوتن؛ ٢) تکایە وەرن ف ١) فرمودن؛ ٢) بفرمائید.

فەڕمەسۆن: کەسێ کە ئورووپاییانە بیر دەکاتەوە ف تقلیدکنندهٔ اروپائیان.

فەرمین: گوتن، فەرموُن ف فرمودن.

فەروار: ١) حوکم؛ ٢) فەرمان، عەمر، ئەمر ف ١) حُکم؛ ٢) فرمان.

فەڕوُج: فڕوج ف جوجهٔ مرغ.

فەڕوُچ: فڕوج ف جوجهٔ مرغ.

فەڕوفیت: خێرو بەرەکەت ف یمن و سعادت.

فەروە: کەوڵی تیسکن، پاڵتۆی لە پێستەمەڕی بەخوریەوە ف پوستین.

فەرە: دەفرو ئامان، دەگەڵ فوّل دێژنی: (فوّل‌و فەرە) ف ظرف.

فەڕهـ: ترس ف ترس.

فەڕهاندن: بزداندن، ترساندن ف ترسانیدن.

فەرەج: ١) ڕزگاری لە تەنگانە، دەرەتان؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان؛ ٣) حیلە ف ١) رهایی از غم و رنج؛ ٢) نام مردانه؛ ٣) نیرنگ.

فەرەج‌مەلاسولەیمان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فەرەجی: پاڵتۆی بەرگن ف پالتوی نمدی.

فەرەز: شیرنیاتێکە ف نوعی شیرینی.

فەرەشخانە: بێڵی پانی پەین‌ماڵین ف نوعی پاروی پهن.

فەرەك: دەستاڕ، لنگەدەستاڕ ف آسیای دستی.

فەرەنجی: فەرەجی ف پالتوی نمدی.

فەرەنگ: وشەدان، پەڕاوێ کە پەیوینی زمانێکی تێدا کۆ کراوەتەوە ف لغتنامه.

فەڕەنگ: ١) وڵاتی ئورووپا؛ ٢) خەڵکی ئورووپا ف ١) اروپا؛ ٢)

اروپایی.

فەڕەنگسان: ولاتی ئوروپا ف اروپا.

فەڕەنگستان: فەڕەنگسان ف اروپا.

فەڕەنگی: ١) سەربە ئوروپا؛ ٢) جۆرێ سوزەنەکی زۆر پیس، ئاتەشەك ف ١) اروپایی؛ ٢) نوعی بیماری آمیزشی، آتشك.

فەرەهـ: پان، هەراو، گوشاد ف فراخ.

فەرهەم: بەرهەم، فەراهەم ف فراهم.

فەرهەنگ: ١) ئاوەز، ئەقڵ؛ ٢) فەرەنگ ف ١) شعور؛ ٢) لغتنامە.

فەرهەنگۆك: وشەدانی چکۆلە ف لغتنامۀ مختصر.

فەرهێت: بەردی بناغە ف سنگ اساس بنا.

فەریا: فریا ف نگا: فریا.

فەریاڕەس: فریاڕەس ف فریادرس.

فەریقەت: ڕەزامەندی، هاتنە ڕەدا ف بسندە کردن.

فەریك: تەواونەگەیشتو ف درمل، دلمل، نیمرس.

فەریکە: دانەوێڵەی فەریك ف غلّە و دانۀ درمل.

فەریکەبادام: چەقالەبادام ف چغالە بادام.

فەرین: گوندێکە لەکوردستان بەعەسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

فەزیحەت: مایەی ئابڕوچوون ف مایۀ رسوایی، ننگ.

فەزیعەت: فەزیحەت ف مایۀ رسوایی.

فەسات: ١) شەڕهەڵایسێن، ئاژاوەچی: (پیاوێکی فیتنەو **فەساتە**)؛ ٢) گاینی ژنی بێگانە بەزۆر: (دەڵێن ژنان **فەسات** دەکەن) ف ١) فتنەانگیز؛ ٢) تصرّف زن نامحرم بە زور.

فەساد: فەسات ف نگا: فەسات.

فەساڵ: ١) تەرح و دیدار، بیچم؛ ٢) جێ بەجێ بوون، ئەنجام؛ ٣) شێنەیی، هێدیکا؛ ٤) تەرزی درونی جلك لای خەیات ف ١) قیافە، ریخت؛ ٢) انجام؛ ٣) یواشکی؛ ٤) نوع بُرش و دوخت لباس توسط خیّاط.

فەساڵ دان: پێكهێنان، ئەنجامدان ف انجام دادن.

فەسڵ: ١) پاژێ لە چوار پاژی ساڵ، کژ؛ ٢) جەنگە، هەڕەت؛ ٣) باسێکی سەربەخۆ لە پەڕاوێدا ف ١) فصل سال؛ ٢) موسم؛ ٣) فصل کتاب.

فەعل: فەحل ف نگا: فەحل.

فەعلە: فاعلە، عەمەڵە ف کارگر.

فەغفوری: فەخفوری، فەرفووری ف ظروف چینی.

فەغو: هاواری ئازار ف فغان.

فەق: فاق، جۆرێ داو بۆ مەلڕاوکردن ف نوعی دام برای شکار پرندگان.

فەقرەقا: گردێکە لە مەهاباد ئاسەواری لەمێژینەی تێدا ف تپەای است نزدیك مهاباد با آثار باستانی.

فەقفەقە: نەخۆشینی بقە ف بیماری خطرناك.

فەقە: دەرس خوێن لە مزگەوت ف طلبە.

فەقەهـ: فەقە ف طلبە.

فەقی: فەقە ف طلبە.

فەقێ: فەقە ف طلبە.

فەقیانە: ئانگوچك، ئەنگوچك، لەوەندی ف آستین بلند.

فەقێتی: ڕۆژگاری تەڵەبەیی، ڕۆژگاری خوێندن لای مەلا ف دوران طلبگی.

فەقێجنە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

فەقیر: ١) هەژار، بێ‌ماڵ؛ ٢) نازناوی مەلای یەزیدی؛ ٣) تیرەیەکی یەزیدی؛ ٤) بێ ئازار: (زۆر **فەقیرە** کاری بە کەس نیە)؛ ٥) زۆرلێکراو، زیانلێدراو: (**فەقیرە** زۆریان لێ دا) ف ١) فقیر؛ ٢) لقب روحانی یزیدی؛ ٣) طایفەای از عشایر یزیدی؛ ٤) بی‌آزار، آرام؛ ٥) مظلوم، موردآزار.

فەقیرحاڵ: گێلۆکە ف سادەلوح.

فەقیرخانە: ماڵێ کە لە سەردەمی گرانیدا هەژاری لێ بەخێو دەکەن، هەژارخانە ف نوانخانە.

فەقیرۆکە: کەسێ کە بە داماوی لە سوچێکەوە دانیشتوە ف کزکردە.

فەقیرە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

فەقێمیرزا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

فەقێیان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

فەقێیەتی: فەقێتی ف دوران طلبگی.

فەکار: بیری زۆرکردنەوەو ڕامان ف اندیشە کردن و واماندن.

فەکاندن: قەتاندن، پساندن، قوتانن ف پارە کردن، قطع کردن.

فەکلە: فکلە ف نگا: فکلە.

فەلا: ١) جوتبەندە، وەرزێر؛ ٢) خاچپەرست ف ١) کشاورز؛ ٢) مسیحی.

فەلات: ڕزگاری، ئازادی ف آزادی، رستگاری.

فەلاتی: خاچپەرستی ف مسیحیّت.

فەلاحەت: کاری جوتبەندە ف کشاورزی.

فەلاقە: فەراقە ف چوب فلك.

فەلاکەت: ١) زۆردژوار؛ ٢) تەواوبقە ف ١) بسیار سخت؛ ٢) خیلی خطرناك.

فەلانی: وەك خاچپەرستان: (نمێژی **فەلانی** دکە) ف مسیحی‌سان.

فەلایی: جوتبەندەیی، وەرزێری ف کشاورزی.

فەلتین: ١) هەڵاتن؛ ٢) لەدەست دەرچوون ف ١) فرارکردن؛ ٢) ازدست رفتن.

فەلج: کەپۆپان، فلج ف پهن بینی.

فەلشان: ڕمان، ڕوخان، تێك‌تەپین ف خراب شدن.

فەلشاندن: ڕماندن، ڕوخاندن ف خراب کردن.

فەلشی: ڕوخاو، ڕماو ف خراب شدە.

فەلشین: فەلشان ف خراب شدن.

فەلق: پاژ، لەت، پارچە [ف] تکە، قطعە، قسمت.

فەلە: ١) فلە، خاچ پەرست؛ ٢) فەعلە، پالە، عەمەلە [ف] ١) مسیحی؛ ٢) کارگر.

فەلەج: ئیفلیج، شەپلەلێ دراو [ف] فالج، فلج شدە.

فەلەخوێ: فەلا، جوُت بەندە [ف] کشاورز.

فەلەرەشکە: فلەی بۆرە پیاگ [ف] مسیحی رعیّت.

فەلەقە: فەراقە، فەلاقە [ف] چوب فلك.

فەلـەك: ١) رەق بوُنی ئەنـدام؛ ٢) زەمـانـە؛ ٣) عاسمان؛ ٤) ئامرازی وەحەواکەوتن، لە دوای چەرخ دێت: (چەرخ و **فەلەکی** پیرێژن) [ف] ١) سفت شدن انـدام؛ ٢) زمـانـە؛ ٣) آسمـان؛ ٤) ابزار پر واز آدمی در داستانهای کهنە.

فەڵەك: فەلەك [ف] نگا: فەلەك.

فەلەکناز: ناوی ژنانە [ف] نام زنانە.

فەلـەکێ: ئەی زەمانە. *لەسەربەندی گۆرانیدا دەگوترێ* [ف] ای زمانە، ای دنیا، ای روزگار.

فەلێ: سوُکەڵەی فەلەکناز، ناوی ژنانە [ف] مخفّف فلکناز، نام زنانە.

فەلیت: ژنی بلّح و بێ شەرم [ف] زن هرزە.

فەلیتە: فەلیت [ف] زن هرزە.

فەن: ١) حیلە؛ ٢) تەرز، جوٚر: (لەی **فەنە** دروسی کە) [ف] ١) نیرنگ؛ ٢) نوع.

فەنا: ١) لەبەین چوُگ؛ ٢) چون، ئاسا، وەك؛ ٣) پەنا؛ ٤) کونج، جێگەی خەڵوەت: (**فەنای بێ دەنگ**) [ف] ١) فانی؛ ٢) همانند؛ ٣) پناە؛ ٤) دنج.

فەنـابێدەنـگ: گەمـەیەکە ئەشێ بەکۆمەڵ دەم بگرن و قسە نەکەن [ف] نوعی بازی.

فەنای بێدەنگ: فەنابێدەنگ [ف] نگا: فەنابێدەنگ.

فەند: ١) حیلە، فەن؛ ٢) شەم [ف] ١) نیرنگ؛ ٢) شمع.

فەندوٚ: باپیر بە زوانی زاروٚکان [ف] پدربزرگ در زبان بچگانە.

فەندوفێڵ: حیلەو حەواڵە [ف] نیرنگ.

فەندەك: چەخماخی ئاگرهەڵکردن [ف] فندك.

فەندەڵ: فێڵ و حیلە: (خەریکی **فەندەڵ فێڵانە**) [ف] حیلە.

فەننا: وەکی، وەك، لەگوێن، چون [ف] مانند، همانند.

فەنوفوُن: فێڵ و تەڵەکە [ف] حیلە.

فەنـــەر: ١) فانـوٚز، لەنتـەری، چرادەستی؛ ٢) کانـزای باریکی نەرم: (فەنەری سەعات) [ف] ١) فانوس؛ ٢) فنر.

فەنەك: ١) فێڵباز، حیلەباز؛ ٢) قسەی پێکەنین، حەنەك؛ ٣) قسەخوٚش، حەنەکچی؛ ٤) فەندەك [ف] ١) نیرنگباز؛ ٢) طنز؛ ٣) لودە؛ ٤) فندك.

فەنەکباز: فێڵکار، حیلەساز [ف] حَیّال، مکّار.

فەوت: ١) نەمان: (ماڵم **فەوتا**)؛ ٢) مەرگ: (بابم **فەوتی** کرد) [ف] ١) از دست رفتن؛ ٢) مرگ.

فەوتان: نەمان، لەدەس چوُن [ف] نماندن، از دست رفتن.

فەوتاندن: لەدەستدان، نەهێشتن [ف] از دست دادن، به باددادن.

فەوتێ فەر: کوژەر، وێرانکەر [ف] ویرانگر.

فەوج: ١) کۆمەڵێ زوٚر لە مروٚ: (**فەوجێ** ژن هات)؛ ٢) بەشێ لەلەشکر کە لە هەزار کەس کەمتر نەبێ، هێز [ف] ١) گروهی از مردم؛ ٢) فوج سرباز.

فەورەن: دەس بەجێ، لەجێ، بێ وەدرەنگ خستن [ف] فوراً.

فەوری: فەورەن [ف] فوراً.

فەوکاندن: فەوتاندن [ف] بر باد دادن.

فەهم: فێم، فام [ف] فهم.

فەهم کوٚر: نازیرەك، دەبەنگ [ف] بی ذکاوت.

فەهوٚ: شەرمن، شەرمین [ف] با شرم و حیا.

فەهێت: فەدی [ف] شرم، آزرم.

فەهیتوٚ: فەهوٚ [ف] باشرم و حیا.

فەهیتوٚك: زوٚرشەرمێون [ف] بسیار باشرم و حیا.

فەهێد: فەهێت [ف] شرم، آزرم.

فەیدە: بەهرە، قازانج، سود [ف] فایده.

فەیزاوا: گونـدێکـە لەکـوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

فەیلی: چەند تیرەو تایەفەی کوردن لە لورستان دەژین [ف] چند قبیلۀ کرد که در لرستان زندگی می کنند.

فێ: ١) خوُداری؛ ٢) پێ، ئایسان؛ ٣) ناوی پیتێکی ئەلف و بێتکە [ف] ١) بیماری صرع؛ ٢) افروختن؛ ٣) حرف «ف»

فیالە: گیایەکە دەیکەنە ماستەوە بوٚنی خوٚشە [ف] گیاهی است معطر.

فیت: ١) پیت، بەرەکەت؛ ٢) سوُچ، تاوان؛ ٣) دەنگ لە ناو دولێو، فیتوُ؛ ٤) فت لە سەبیلە [ف] ١) برکت؛ ٢) گناه؛ ٣) سوت؛ ٤) پف یا پك به چپق.

فێت: دنە، هانە، هەڵخڕان [ف] تحریك.

فێتدان: دنەدان، هانەدان، هەڵخڕاندن [ف] تحریك کردن.

فیتفیتە: ١) پیپیك، ئامرازی فیتوُ پێ لێدان؛ ٢) تیفتیفە [ف] ١) سوتك؛ ٢) دوبارەزدن مو.

فیتك: ئامرازی فیت لێدان، فیتفیتە، پیپیك [ف] سوتك.

فێتکار: دنەدەر، هانەدەر، هەڵخڕێن [ف] تحریك کنندە.

فیتکە: فیتك [ف] سوتك.

فیتنە: فتنە [ف] نگا: فتنە.

فیتوُ: فیت، دەنگی تیژ لە ناو دو لێو دەرخستن [ف] سوت.

فیتە: ١) فیت؛ ٢) برێتی لە بەرهەڵدای خوێڕی [ف] ١) سوت؛ ٢) کنایه از ولگرد.

فیتەر: زەبەلاحی تەژە [ف] قوی هیکل.

فیتەفیت: فیتەی لەسەر یەك [ف] سوتزدن پیاپی.

فیتەك: فیتفیتە، ماسوُلە [ف] سوتك.

فیج: ١) کەسێ کە ددانی پێشەوەی کەوتوُن، کوٚلوٚس؛ ٢) خوار، خێچ [ف] ١) کسی که دندان پیشین ندارد؛ ٢) کج.

فیچ: ١) پێچ؛ ٢) خێل [ف] ١) پیچ؛ ٢) لوچ.

فیچان: پێچان، باوخواردن ف پیچیدن، پیچ خوردگی.
فیچقـە: ۱) دەرچـوُنی تراو بە تەوژم لە شتێکـەوە؛ ۲) فوارە؛ ۳) گیای مۆسك ف ۱) فوران مایع با فشار از چیزی؛ ۲) فوّاره؛ ۳) گیاهی ساقه‌کاوك.
فیچقەبەستن: دەرپەڕینی تراو بە تەوژم ف بیرون آمدن مایع با فشار.
فیچقه‌کردن: فیچقەبەستن ف بیرون آمدن مایع با فشار.
فیٚخستن: هەڵکردن، پێ‌کردن، ئایساندن ف افروختن.
فیٚدار: خوُدار ف بیمار صرعی.
فیدایی: پێش‌مەرگە ف فدایی، پیشمرگ.
فیڕ: گوُی تراو ف مدفوع اسهالی.
فێر: ۱) تالیم‌دراو، راهـــاتـو؛ ۲) رام؛ ۳) راهـاتن ف ۱) یادگرفتـه؛ ۲) خوگرفته؛ ۳) تعلیم.
فێرا: دەگەڵ، پێرا ف همراه، با.
فیڕان: فیڕ ف نگا: فیڕ.
فیڕاندن: گوُی‌شل‌کردن ف اسهالی گرفتن.
فیڕانن: فیڕاندن ف اسهالی گرفتن.
فێربو: ۱) ڕام؛ ۲) راهاتگ ف ۱) خوگرفته؛ ۲) یادگرفته.
فێربوُگ: فێربو ف نگا: فێربو.
فێربوُن: ۱) ڕام‌بوُن؛ ۲) ڕاهاتن ف ۱) رام شدن؛ ۲) یادگرفتن.
فێرز: ۱) فرز؛ ۲) ئازا، رەشید ف ۱) فرز؛ ۲) شجاع.
فێرس: ئازا، قارەمان، رەشید، فێرز، جامێر ف شجاع.
فێرست: سیایی ناوەرۆکی پەڕاو، پێڕست ف فهرست.
فیرعەون: برێتی لە ئاغاو دەسەڵات‌داری زاڵم ف کنایه از مالك ظالم.
فێرکـار: ۱) راهێن، تالیم‌دەر؛ ۲) مامـۆسـای منـاڵان، دەرسبێژ ف ۱) تعلیم‌دهنده؛ ۲) آموزگار.
فیڕکان: فیڕان ف اسهالی.
فێرکردن: راهێنان ف تعلیم دادن، آموزش.
فیڕکە: گوُشلەی حەیوان ف اسهال حیوان.
فیڕکەر: حەیوانێ بەلەفیڕەی گرتبێ ف حیوانی که اسهال گرفته باشد.
فێرگـە: ۱) جێگـەی فێر بـوُن، شوێنی راهـاتن؛ ۲) دەرسخـانە ف ۱) آموزشگاه؛ ۲) مدرسه.
فێرمەند: مامۆستا، فێرکار، سەیدا ف اُستاد.
فیڕن: حەیوانێ کە زگەشوّرەی هەیە ف حیوان اسهال گرفته.
فیڕنەگولە: فڕنەگولە ف پرنده‌ایست.
فیڕۆ: بەهیچێ‌چوُ، خوڕایی لەدەس‌چوُ ف هدر.
فیڕە: ۱) زگ‌چوُنی ئاژەڵ؛ ۲)دەنگی ڕیانی تراوی ئاژەڵ ف ۱) اسهال حیوان؛ ۲) صدای ریدن اسهالی.
فێرە: پەند وەرگرتن ف پند شنیدن.
فێرەك: هوگر، خوُ بەشتێ گرتوُ ف مأنوس.
فیز: ۱) بادی‌هەوایی، دەحیە، دەعیە؛ ۲) فیتە ف ۱) تکبّر؛ ۲) سوت کشیدن.
فێز: ۱) لای سەرو لە مەجلس؛ ۲) ئاغەڵەئاژەڵ؛ ۳) مەیدان، گوڕەپان؛ ۴) بادی‌هەوایی، فیز ف ۱) صدر مجلس؛ ۲) نگـا: ئاغـەڵـەئـاژەڵ؛ ۳) میدان؛ ۴) فیس و افاده.
فیزار: هاوار لەخەڵك بوّ یاریدان ف طلب کمك از مردم.
فیزان: خواربوُن لە بێ‌رەمەقی ف خم شدن از فشار و بی رمقی.
فیزاو: خواربوُگ لە بێ‌رەمەقی ف خم گشته از شدّت فشار و بی‌رمقی.
فیزخان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
فیزفیز: گژەبا ف تندباد.
فیزفیزۆك: فیتفیتە، ماسوُلە ف سوتك، آلت سوت‌زدن.
فیزماڵك: خوّدزینەوە:(**فیزماڵکی** دایەو دەرچو) ف جیم شدن، دررفتن مخفیانه.
فیزن: بادی‌هەوا، بەدەحیە ف متکبّر.
فیزۆك: فیتفیتە ف نگا: فیتفیتە.
فیزە: ۱) دەنگی باریك لە بێقلەوە؛ ۲) دەنگی باریك لە درزی بابوێرەوە ف ۱) صدای بینی؛ ۲) صدای نازك باد از منفذ تنگ.
فیزەفیز: فیزەی زوّر ف فیزەی بسیار و پیاپی.
فیزین: هاشەی‌مار، هاشاندنی‌مار ف صدای مار.
فیس: ۱) فیز، بادی‌هەوایی؛ ۲) تەڕ، نمدار، شەدار؛ ۳) قوپان، ڕۆچوُن ف ۱) تکبّر، فیس؛ ۲) خیس؛ ۳) فرورفتگی.
فێس: تەقیلەی درێژی سوُر لە بەرگنی ساویاو ف کلاه قرمز ترکان.
فیسـا: ۱) بادی‌هەوا؛ ۲) شەی هەڵێنـا، خوُسـا؛ ۳) داکـەوت، بای لێ دەرچوُ ف ۱) متکبّر؛ ۲) خیس شد؛ ۳) فرورفت، بادش خالی شد.
فیسار: فران، فلان ف فلان‌بیستار.
فیسارە: فیسار ف فلان.
فیسارەکەس: فلانەکەس ف فلانی.
فیسان: خوُسان ف خیس شدن.
فیساندن: خوُساندن ف خیس کردن.
فیسانن: فیساندن ف خیس کردن.
فیساو: خوُساو ف خیس شده.
فیستار: فیسار ف فلان.
فیسقە: ۱) بەرگایلکە، کلك‌هەڵتەکێنە؛ ۲) خسکە؛ ۳) فیچقە ف ۱) دم جنبانك؛ ۲) پیاز ریز کاشتنی؛ ۳) نگا: فیچقه.
فیسقەبەستن: فیچقه‌کردن ف نگا: فیچقه‌کردن.
فیسقەکردن: فیچقه‌کردن ف نگا: فیچقه‌کردن.
فیسقەگولە: فیڕنەگولە ف پرنده‌ایست.
فیسکانی: زوّر وردیلە ف بسیار ریز.
فیسکە: پەلەپیتکە، بەردوکە لەناو دوسەری پەنجەڕا هاویشتن ف سنگ انداختن با تلنگر.
فیسمـاڵك: خوّدزینەوە، ڕاکردن بێ‌خەبەر: (هەر هەستی بە خەتەر کرد **فیسماڵکی** دایەو بوّی دەرچوُ) ف جیم شدن، دررفتن .
فیسە: بادی‌هەوایی، فیز ف تکبّر.
فیسەڵ: بوّش، لە با بەتاڵەوەبوُگ ف توخالی شده از باد.

فیسەنە: خوُساندن ف خیس کردن.

فیسیان: خوُسان ف خیس شدن.

فیش: ۱) زۆر، بێ، زیاد، زەحـف، زاف؛ ۲) فیڕە ف ۱) بیش، زیاد؛ ۲) نگا: فیڕە.

فیشاردە: لەغەز، مەتەڵ، مەتەلۆکە، تشتانۆك ف چیستان.

فیشاڵ: درۆ، خۆهەڵکێشانی بەدرۆ، فڕ، بافیش ف لاف و گزاف.

فیشاڵباز: درۆهەڵبەست، خۆهەڵکێش ف لافزن.

فیشاڵچی: فیشاڵباز ف لافزن.

فیشاڵکەر: فیشاڵباز ف لافزن.

فیشاندن: ۱) فیڕاندن؛ ۲) پڕژاندن ف ۱) ریدن اسهالی؛ ۲) پاشیدن.

فیشانن: فیشاندن ف نگا: فیشاندن.

فیشتەر: زیاتر، پتر، بێتر ف بیشتر.

فیشخاپور: شاروکێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف شهرکی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

فیشقاندن: جۆرێ دەنگ‌لێ‌هاتنی حەیوان لە کاتی دەرپەڕینا ف نوعی صدا درآوردن حیوان هنگام دررفتن.

فیشقە: ۱) دەنگی ئاو کە فیچقە دەکا؛ ۲) جۆرێ دەنگی جانەوەر کە دێ دەرپەڕێ ف ۱) صدای فوران آب؛ ۲) نوعی صدا از حیوانی که درجهد.

فیشقی: کەسێ کە زۆ تۆڕە دەبێ، دڵناسك ف زودرنج.

فیشکان: ۱) پیشکان، ئامرازی گیاهەڵکەندن؛ ۲) فیشقەکردنی حەیوان ف ۱) بیلك گیاه‌کندن؛ ۲) نوعی صدای حیوان هنگام دررفتن.

فیشکاندن: فیشقاندن ف نگا: فیشقاندن.

فیشکە: فیشقە، جۆرێ دەنگی جانەوەر ف نگا: فیشقە.

فیشکەفیشك: فیشقەی بەدوُیەکدا ف «فیشقهٔ» پیاپی.

فیشە: دەنگی با کە لە جێگەی تەنگەوە دەرچێ ف صدای باد که از جای تنگ درآید.

فیشەك: بەرکی چەکی گەرم ف فشنگ.

فیشەکبەند: رەخت، رەختەفیشەك ف تیردان.

فیشەکدان: فیشەکبەند ف تیردان.

فیشەکفڕێدەر: ئامرازێکە لە تفەنگدا ف ابزاری در تفنگ، پوکه‌پران.

فیشەکگر: ئامرازێکە لە تفەنگدا ف ابزاری در تفنگ، فشنگ‌کش.

فیشەکلغ: فیشەکدان ف تیردان.

فیشەکلۆخ: فیشەکدان ف تیردان.

فیشـەکـەشێتە: فشفشە، بارۆتی دەقاقەزەوە پێچراو کە مناڵ بۆ گەمە دەی‌تەقێنن ف آفتاب مهتاب، ترقّه.

فیشین: هاشاندنی مار ف صدای مار.

فیفیکە: فیتفیتە ف سوتك.

فیق: ۱) دەنگی ناچـاری لە پاپیانـان‌و ڕێك‌گوشین، جیق؛ ۲) جیقنـە، ریقنە؛ ۳) فیتە ف ۱) صدا از زیرفشار قرارگرفتن؛ ۲) پیخال، مدفوع پرنده؛ ۳) سوت.

فێق: زەردو باریك‌و ژار ف لاغر مردنی.

فیقاندن: ۱) جیقنەکردن؛ ۲) فیتوُلێدان ف ۱) پیخال انداختن مرغ؛ ۲) سوت زدن.

فیقانن: فیقاندن ف نگا: فیقاندن.

فیق فیقە: فیتفیتە ف سوت، ابزار سوت‌زدن.

فێقن: زەردی لاواز ف لاغر مردنی.

فیقنە: ۱) فێقن؛ ۲) ئامرازی فیتوپێ‌لێدان، فیتفیتە ف ۱) لاغر مردنی؛ ۲) آلت سوت‌زدن.

فیقە: ۱) جیقە؛ ۲) فیتە ف ۱) نگا: جیقە؛ ۲) سوت.

فیقەفیق: فیتەفیت ف سوت پیاپی.

فیقـەنـە: ۱) ئـامـرازی فیتەلێدان، فیتفیتە؛ ۲) پیکی زوڕنا ف ۱) آلت سوت‌زنی؛ ۲) زبانهٔ سرنا.

فیقی: فێقی، میوە ف میوه.

فێقی: بەری دار کە بۆ خواردن دەست ئەدا، میوە ف میوه.

فیك: ۱) فاك؛ ۲) سوُچ‌و تاوان؛ ۳) فیتوُ ف ۱) حیله؛ ۲) گناه؛ ۳) سوت.

فیکاندن: فیتوُلێدان ف سوت زدن.

فیکانن: فیکاندن ف سوت زدن.

فیکە: فیتە ف سوت.

فیکەفیك: فیتەفیت ف سوت پیاپی.

فیکەکونێ: وشەیەکە لە هێندێ بازی مناڵاندا ف اصطلاحی در بازی کودکان.

فیکەکێشان: فیتوُلێدان ف سوت زدن.

فیکەواکونا: فیکەکونێ ف نگا: فیکەکونێ.

فیکەوەکونێ: فیکەکونێ ف نگا: فیکەکونێ.

فیکەی سمێڵ: برێتی لە زۆر کەیف‌سازی: (هەر **فیکەی سمێڵی** دێ) ف کنایه از بسیار خوشحال بودن.

فێکی: فێقی، میوە ف میوه.

فیکین: فیتوُلێدان، فیکەکردن ف سوُت زدن.

فێ گرتن: توُشی خوُداری بوُن ف صرعی شدن.

فیل: ۱) جانەوەری هەرەزلی لێرەوار؛ ۲) داشێکی شەترنج ف ۱) فیل؛ ۲) فیل شطرنج.

فێل: دەفری دەم‌فرەهـ ف ظرف دهانه گشاد.

فێڵ: ۱) فیل؛ ۲) حیلە، سوُر، گزی ف ۱) فیل؛ ۲) نیرنگ.

فیلار: قوُنـدرەی ناڵچەی ئاسن لێدراو ف کفشی که به پاشنه‌اش میخ کفش زده باشند.

فیلال: قاپ‌قاپ، قوُندەرەی لەدار، سوُل ف کفش چوبی.

فێڵاوی: حیلەباز ف حقه‌باز.

فێڵباز: فێڵاوی ف حقه‌باز.

فێڵپا: بیماری لاق‌ئاوسان، قاچ‌پەنەمان ف واریس.

فێڵپایە: پشتیوانەی دیوار ف کمك دیوار.

فێڵزان: فێڵاوی ف نیرنگ‌باز.

فیلکە: حیلکە ف خنده با صدای بلند.

فیلکەفیلك: حیلکەحیلك، تریقەتریق ف صدای هرهرخنده.

فیلۆ: زەبەلاح، تەژەی ئەستوُر ف لندهور.
فیڵۆ: فێڵباز ف حقه‌باز.
فیڵ‌وتەڵەکە: حیلەو حەواڵە ف حقه و نیرنگ.
فیڵ‌وفەرەج: حیلەو حەواڵە ف حقه و نیرنگ.
فیل‌وفیلەتەن: حەوتر ینگە ف آشی است.
فیلەتــەن: ۱) بریتی لە مرۆی زەبـەلاح؛ ۲) بریتی لە نازاو بەکـار ف ۱) کنایه از قوی هیکل؛ ۲) کنایه از شجاع و کاری.
فێڵەزان: حیلەباز ف مکّار.
فیلەگێجە: شوُر، جوٚرێ کەڵەکێوی ف نوعی گاومیش وحشی.
فیلەگێژە: فیلەگێجە ف نگا: فیلەگێجە.
فیلەنتەر: فیلەتەن ف نگا: فیلەتەن.
فیلەندەر: زەبەلاحی تەژە ف لندهور.
فێم: فام، تێگەیشتن ف فهم.
فین: ۱) دامـێن‌تەڕی، ژن‌بازی؛ ۲) دەنـگـی گریان لەبـێقلەوە ف ۱) تردامانی، زن‌بارگی؛ ۲) صدای گریه از بینی.
فیناز: ۱) کاری عارو نازەوا؛ ۲) بڵند، دوای سەر دەیڵێن: (سەرفیناز بوُم) ف ۱) کار ناشایست؛ ۲) فراز.
فێنك: فوُنك ف خنك.
فێنکاوی: فوُنکی ف خنکی.
فێنکایەتی: فوُنکی ف خنکی.
فێنکایی: فوُنکی ف خنکی.
فینکە: دەنگی گریان لە بێقلەوە، فین ف صدای گریه از بینی.
فێنکی: فێنکایی ف خنکی.
فینگە: فینکە ف نگا: فینکە.
فینگەفینگ: فینکەی زوّر ف صدای گریهٔ پیاپی از بینی.
فینــۆ: ۱) ئەسپ‌و ئێستری کورت‌و کەم‌بالا؛ ۲) توڵەقەندی؛ ۳) فێسی سەری هێنــدێك عەرەب ف ۱) اسب و استر قدکوتاه؛ ۲) نگا: توڵەقەندی؛ ۳) کلاه سر بعضی از عَرَبها.
فینۆك: پیاوی داوێن‌تەڕ ف مرد زن‌باره.
فینە: فێس، فێست، کلاوی لە لبادی سواوەوە کە عەرەب لەسەری دەنێن ف نوعی کلاه که عربها بر سر گذارند.
فیهرست: فێرست ف فهرست.
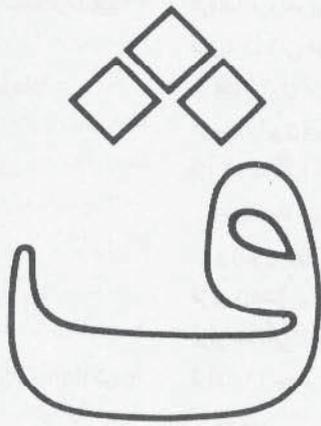
ڤ: ١) دەگەڵ، ویڕا، پیڕا؛ ٢) پیتێ لە ئەلفوبێتکە [ف] ١)همراه، حرف همراهی؛ ٢) یکی از حروف الفباء کردی.

ڤا: ١) ئەم؛ ٢) ئەو؛ ٣) بای دەلەش‌وەستان؛ ۴) ئەمان؛ ۵) ئەوان؛ ۶) ئەوا: (**ڤا هات**)؛ ٧) شڵەژان، ڕاچەنین؛ ٨) باو، پێچ؛ ٩) قەرز، واو، قەرد، وا [ف] ١) این؛ ٢) آن؛ ٣)بـادِوَرم؛ ۴) اینها؛ ۵) آنها؛ ۶) اینك؛ ٧) یکّه، اضطراب؛ ٨) پیچ، تاب؛ ٩) وام.

ڤابرن: شڵەژان، ڕاچەنین [ف] یکّه‌خوردن.

ڤاجا: ١)وەرگەڕان، ئاوەژۆ؛ ٢) ئاسەڕ [ف] ١) برگرداندن؛ ٢) آستر.

ڤاجـایی: ١)راسـتـەقینـە، لەڕاستی‌دا؛ ٢) بەراوەژوی [ف] ١) حقیقت، راستی؛ ٢) واژگونی.

ڤاچ: ١) ئاقار، شوێن؛ ٢) تەنشت، لا [ف] ١) منطقه؛ ٢) کنار، جانب.

ڤادار: ١) بادار، با دەلەش‌وەستاو؛ ٢) قەرزدار، دەین‌دار [ف] ١) ورم کرده از باد؛ ٢) بدهکار.

ڤادان: ١) بادان، پێچ‌دان؛ ٢) قەرزپێ‌دان، واوپێ‌دان [ف] ١) تاب دادن؛ ٢) وام دادن.

ڤادانەوە: دەین‌دانەوە، قەرزدانەوە [ف] پس دادن وام.

ڤار: شوێنی هاوینەی خێڵات، هەوار، زۆزان [ف] ییلاق.

ڤارتۆ: ناوی گوندێکی کوردستانە لە ژێردەستی ترك‌دایە [ف] نام روستایی کرد در ترکیه.

ڤارقلین: زۆر خایاندن، وەدرەنگ خستن [ف] به تأخیر انداختن.

ڤارْك: بارۆکە [ف] جوجهٔ بهاره.

ڤاری: ١) تەینا، تەنیا، تەنێ؛ ٢) بەرپیوار، نادیار [ف] ١) تنها؛ ٢) پنهان.

ڤاری‌بوُن: گوم‌بوُن لەبەر چاو، دیارنەبوُن [ف] متواری بودن، پنهان شدن.

ڤارین: بارشت، بارین [ف] بارش باران.

ڤاژی: ١) ئاوەژۆ؛ ٢) ئەوانیش [ف] ١) وارونه؛ ٢) آنها هم.

ڤاشتوُری: جۆرێ داسی درەو [ف] نوعی داس.

ڤاگینا: مناڵدان، منداڵدان، زێدان [ف] زهدان.

ڤال: ١) پێوەنـەدراو، دانـەخراو؛ ٢) فرەهـ، گوشاد؛ ٣) برێتی لە مرۆی دەم‌گەورە؛ ۴) خوار، خێچ، چەوت، چەفت، چەوێڵ [ف] ١) گشوده، باز؛ ٢) گشاد؛ ٣) کنایه از آدم دهن گشاد؛ ۴) کج.

ڤالا: ١) بەتاڵ، خاڵی، پوُك، بێ‌ناوەرۆك؛ ٢) ئاواڵە [ف] ١) تهی؛ ٢) گشوده.

ڤالاهی: بەتاڵایی [ف] فراغ، خلاء، پوکی.

ڤالایی: ڤالاهی [ف] خلاء، پوکی.

ڤالە: ١) چۆڵ، بێ ئاوەدانی؛ ٢)بێ‌کار [ف] ١) خالی از سکنه؛ ٢) بیکار.

ڤالی: چۆڵی، ئاوەدانی لێ‌نەبوُن [ف] خالی بودن از سکنه.

ڤام: ئەوەتام [ف] اینك منم، این هام.

ڤان: ١) ئەوان؛ ٢) ئەمـــان؛ ٣) ئەوەتـــان؛ ۴) پێویستـی؛ ۵) ئاگادار: (**بـاغڤـان**) [ف] ١) آنهـا؛ ٢) اینهـا؛ ٣) این‌هاشان؛ ۴) بایستنی؛ ۵) نگهبان، بان.

ڤانا: ئەوانە [ف] آنها.

ڤانی: ئاوا، بەم‌جۆرە [ف] اینطور.

ڤانێ‌ها: ئەوەتان [ف] این‌هاشان، این خودشانند.

ڤانێ‌هانا: ئەوانەی دوُر [ف] آنهای دور.

ڤایە: ئەوەتا، ئەوەتانی: (**ڤایە هات**) [ف] اینك.

ڤت: جرت، عەفتە [ف] شیشکی.

ڤتن: ئاخافتن [ف] گفتن.

ڤچ: دەنگی جۆشینی چڵك لە کوان [ف] صدای جوشش چرك از زخم.

ڤر: ئێرانە، ئێرە [ف] اینجا.

ڤڕ: ١) درۆ، بوختـان؛ ٢) پارۆێك لە شتی تراو، فڕ؛ ٣) حەپە؛ ۴) دەنگی تونـدخولانەوەی شتی ناوخاڵی [ف] ١) دروغ، تهمت؛ ٢) جرعه؛ ٣) پارس سگ؛ ۴) صدای چرخش سریع جسم توخالی.

ڤرا: لێرە، لێرەوە، لە ئێرەوە [ف] از اینجا.

ڤڕاسان: حەپەی سەگان، سەگوەڕ [ف] پارس سگها.

ڤڕاسە: حەپەی سەگ [ف] واق سگ.

ڤڕاسەیان: ڤڕاسان [ف] پارس سگها.

ڤڕاڤە: راواندن، پەڕاندنی قسە، وڕاوە، پاتەران [ف] هذیان.

ڤرت: ١) قسـەی بن‌شڕ، حەلەق‌مەلەق؛ ٢) درۆ؛ ٣) گوشاد، فرت [ف] ١) یاوە؛ ٢) دروغ؛ ٣) گشاد.

ڤرتۆ: مرۆی بەفیشاڵی درۆکەر [ف] آدم خودستای دروغ‌پرداز.

ڤرتۆقی: دەس‌بڕ، ساختەچی [ف] حیلەگر.

ڤرتۆنی: ڕەنگ‌ناحەز، ناشیرین، ڕەنگ کرێت [ف] بدرنگ.

ڤرتێ: فرتۆڵ، جوێنی ژنانە [ف] دشنام زنانە.

ڤرچ: ڤچ [ف] نگا: ڤچ.

ڤرچالە: ترسەنۆك، ترسۆنەك [ف] ترسو.

ڤرچاڤرچ: فلّچەفلّچ، زلّچە [ف] نگا: فلّچەفلّچ.

ڤرچقـاندن: ١) پێشاندنەوە، پلّیخاندنەوە؛ ٢) لاوازکردن [ف] ١) لەکردن؛ ٢) لاغرکردن.

ڤرچقین: ١) پلّیخانەوە، پلّیشانەوە؛ ٢) لاوازبوُن، لەڕبوُن، کزبوُن [ف] ١) لەشدن؛ ٢) لاغرشدن.

ڤرچك: شەرمی‌ژن، زێ، کوز، قوز [ف] آلت تناسلی زن، فرج.

ڤردا: بێرەدا [ف] از اینجا.

ڤردە: ڤردا [ف] از اینجا.

ڤردەوێدا: لێرەو لەوێ [ف] از اینجا و آنجا.

ڤڕڕە: دەنگی بەپـەلـە سوڕانـەوەی شتی ناوبـەتـاڵ یان خڕ [ف] صدای چرخش تند کاوك و مدوّر.

ڤرسهـ: پارێزگاری، ئاگالێ‌بوُن [ف] محافظت، نگهداری.

ڤرسهاندن: ئاگاداری لێ‌کردن [ف] محافظت کردن.

ڤرڤراندن: تلارکردنەوە، جالّەکردن [ف] غلتانیدن.

ڤڕڤڕك: مەچەكو بەلەك: (ڤڕڤڕکێ وی ستوُرن) [ف] ساق و مچ پا.

ڤڕڤڕۆ: هەرچیەك کە ڤڕڕەی لێ‌دێ [ف] هرچە صدای «ڤڕڕە» می‌دهد.

ڤڕڤڕە: ١) ڤڕڤڕۆ؛ ٢) درۆزن [ف] ١) نگا: ڤڕڤڕۆ؛ ٢) دروغگو.

ڤرك: چێشتی دانەوێڵەی وردکراو [ف] آش حبوب کوبیدە.

ڤڕك: ١) سنگ، مێخی ئەستوُر؛ ٢) پەستاوی دانوُ کە دەدرێ بە بێچوی ساوا؛ ٣) زگ‌چوُن، بەلەفیڕە [ف] ١) میخ کلفت؛ ٢) آب پز حبوبات کە بە حیوان نوزاد دهند؛ ٣) اسهال.

ڤڕکا: درۆ [ف] دروغ.

ڤڕکردن: درۆگوتن [ف] دروغ گفتن.

ڤڕکەر: درۆزن [ف] دروغگو.

ڤرگولی: ڕەنگی خەنەیی [ف] حنایی رنگ.

ڤرمۆر: ڕەنگی تاریكو مات، دژی ڕەنگی ئاچوخ [ف] رنگ مات و تیرە.

ڤرنی: ١) تۆمێ کە لە زستـانـدا دەچێنـدرێ؛ ٢) تازەداهاتوُ؛ ٣) بێچوی درەنـگ‌زا؛ ٤) کەمێڵی پەز [ف] ١) بذری کە در زمستان می‌کارند؛ ٢) نورسیدە؛ ٣) بچۀ دیر بە دنیا آمدە؛ ٤) گال.

ڤرۆ: ١) درۆزن؛ ٢) درۆ [ف] ١) دروغگو؛ ٢) دروغ.

ڤرۆکەر: درۆزن [ف] دروغگو.

ڤرۆڤی: گۆشتی باش کولاّو کە لە پێشە جیا بۆتەوە [ف] گوشت کاملا پختە.

ڤرە: ڤر، ئێرە [ف] اینجا.

ڤرە: ڤڕڕە [ف] نگا: ڤڕڕە.

ڤرەك: ڤرۆکەر [ف] دروغگو.

ڤرێ: ١) ژنی درۆزن؛ ٢) رابە، بلّندبە؛ ٣) ڕوُت، ڕوُس؛ ٤) جوێنی ژنانەیە [ف] ١) زن دروغگو؛ ٢) برخیز؛ ٣) لخت، برهنە؛ ٤) دشنام زنانە.

ڤرین: رابوُن [ف] برخاستن.

ڤز: ١) دەنگی مێش‌و زەرگەتــە؛ ٢) سست، خاو؛ ٣) کەمــوسکـە؛ ٤) خولخولە، مزراح؛ ٥) وەڕەزی، عاجزی، عێدزی [ف] ١) صدای مگس و زنبور، وز؛ ٢) سست؛ ٣) بسیار کم؛ ٤) گردنا؛ ٥) عصبانیّت.

ڤزبوُن: شل‌بوُنەوە لە کارکردن، خاوبوُنەوە [ف] سستی در انجام کار.

ڤزڤز: دەنگی زۆری مێش‌و زەرگەتە [ف] صدای وزوز پیاپی.

ڤزك: ١) چەقۆی دەم‌پان؛ ٢) مزراح [ف] ١) چاقوی پهن؛ ٢) گردنای بازی.

ڤزکاندن: ١) ئاو هەلّقولاّندن؛ ٢) فیچقە بەئاو کردن [ف] ١) آب را از زمین جوشانیدن؛ ٢) آب را فوّارە مانند کردن.

ڤزە: پرخە [ف] خُرناسە.

ڤزەڤز: ١) پرخەپرخ؛ ٢) ڤزڤز [ف] ١) خرناسۀ پیاپی؛ ٢) وزوز.

ڤزەك: تەمەڵ لە کارکردن، خۆوەدوادەر [ف] اهمال کنندە در انجام کار.

ڤزێ: دەرکراو، بەرەڵداکراو [ف] ول شدە، رهاشدە.

ڤزین: ١) پرخـەکردن؛ ٢) خوڕەکردنی ئاوی ڕەوان؛ ٣) دەنگی گوللەی هاوێژراو؛ ٤) گژەبا، دەنگی‌بای بەهێز؛ ٥) دەنگی وێك‌کەفتنی کانزای لەزێڕ و زیو: (ڤـزینا خەلاخـل) [ف] ١) خرنـاسە کشیدن؛ ٢) صدای جریان آب؛ ٣) صدای تیرشلیك شدە؛ ٤) صدای تندباد؛ ٥) صدای بە هم خوردن زینت‌آلات زنانە.

ڤژ: ١) جۆرێ دەنگ وەك دەنگی گوللەو بەردەقۆچەکانی؛ ٢) دەنگی ئاو کەبە تەوژم دەرپەڕێ [ف] ١) نوعی صدا مانندصدای تیر در راە و سنگ فلاخن؛ ٢) صدای آب کە با فشار بیرون جهد.

ڤژاب: حەزیا، عەزیا، زەها [ف] اژدها.

ڤژاگ: پشك هاویشتنی خۆو بەخت [ف] قرعەکشی.

ڤژان: ژان، راژانی تراو [ف] برهم‌زدگی مایع مانند مشك.

ڤژاندن: راتلّەکاندنی تراو لە دەفرا، ژاندن [ف] تکان دادن مایع در ظرف.

ڤژانگ: ڤژاگ [ف] قرعەکشی.

ڤژانەوە: بوُژانەوە [ف] سرحال آمدن.

ڤژاو: بناوانی ئاو بۆ وەرزێران دابەش‌کردن [ف] مرکز تقسیم آب آبیاری.

ڤژك: فیڕە، بەلەفیڕە [ف] مدفوع آبکی.

ڤژۆ: زگ‌چوُن، ڕەوان‌بوُن [ف] اسهال.

ڤژۆك: زگ‌ڕەوان، کەسێ کە زگی دەچێ [ف] اسهال گرفتە.

ڤژۆکەر: دەرمانی ڕەوانی [ف] مسهل.

ڤڤ: بقە، خەتەر [ف] کلمۀ تحذیر، خطر.

ڤکی: یەکجاری، ئێکجارەکی، تێکڕایی [ف] یکبارە، تماماً.

ڤل: ١) بلّ، ڕەقی نەرم‌بوگ. *بۆ دومەڵی دەڵێن*؛ ٢) فرت [ف] ١) سختِ نرم شدە کە برای دمل گفتە می‌شود؛ ٢) گشاد.

ڤلت: تەقین، لەبەریەك‌چوُن [ف] ترکیدن، انفجار.

ڤلڤلك: بان‌مەلاشوُ، پێشەسەر ف آهیانه، تشنك.

ڤلڤله: چەقەسرۆ، چەنەباز ف وراج

ڤلۆشه: بڕوش، ساواری زۆر ورد ف بلغور ریز.

ڤن: دەنگێ وەك دەنگی بەربوُنی ژێ‌کەوان ف صدایی همانند صدای زه کمان.

ڤنگـه: ۱)ڤن؛ ۲) دەنگی سوُڕانی تونـدی مەزرەق ف ۱) نگا: ڤن؛ ۲) صدای چرخش سریع گردنا.

ڤنگەڤنگ: ڤنی زۆر ف صدای «ڤن» پیاپی.

ڤنه: ڤن ف نگا: ڤن.

ڤۆك: دۆڵ، میز، دایك بۆ منالی دەڵێ که میز بکا ف شاش، اصطلاحی که برای تشویق بچه به شاش کردن گویند.

ڤه: ۱) ئێوه؛ ۲) پێشگـر بەواتا: دوپاته: (چیرۆکێ بۆ مه **ڤه**گەرینه)؛ ۳) ئاواڵـه، باز: (دەری **ڤه**کـه)؛ ۴) فڕکـردن: (ئاڤێ **ڤه**خۆ)؛ ۵) وشەی پێڕایی: (**ڤه**منڕا وەره)؛ ۶) بۆ، بۆلای: (کێ **ڤه** دەچی) ف ۱) شما؛ ۲) پیشـونـد بمعنی دوباره؛ ۳) باز، وا؛ ۴) پیشوند به معنی نوشیدن؛ ۵) حرف همراهی؛ ۶) به سوی، به طرف.

ڤەئانین: قەرەبوکردن، تۆڵەکردنەوه ف تلافی.

ڤەبڕ: بڕینەوەی قەرارمەدار ف قرارنهایی در معامله.

ڤەبراژتن: هەڵبژاردن، جیاکردنەوه، نەقاندن ف انتخاب کردن.

ڤەبڕك: جۆرێ کولێرەی به هێلکەو شیر و رۆن ف نوعی گرده نان روغنی با تخم مرغ و شیر.

ڤەبـڕن: ۱) قازانج کردن، بەهره گیرکەوتن؛ ۲)بردنەوه له قومار ف ۱) سود بردن؛ ۲) برد قمار.

ڤەبڕوُتن: ڕوُتاندنەوه، توُك لێ‌داماڵین ف لخت کردن از پَر و مو.

ڤەبڕی: قەراردراو، چەق: (بوها **ڤەبڕی‌یه**) ف نرخ ثابت و مقرّر شده.

ڤەبڕیان: بڕانەوه، قڕتێکەوتن، لەناوچوُن ف نابود شدن، انقراض.

ڤەبڕین: ۱) دوایی هێنان به نرخ یان به کێشه؛ ۲) بڕینەوەی هەنگ؛ ۳) بڕینـەوەی مەڕو بزن؛ ۴) قەرارو بڕیاری یەکجـارەکی؛ ۵) بڕانەوەی بنەماڵ ف ۱) پایان دادن؛ ۲) برداشتن عسل از کندو؛ ۳) پشم‌چینی از حیوانات؛ ۴) قرار قطعی؛ ۵) انقراض خانواده.

ڤەبزدیان: پسان ف واگسستن.

ڤەبژکان: پڕژان ف پراکنده شدن.

ڤەبژکاندن: پڕژاندن ف پراکندن.

ڤەبژکیان: ڤەبژکان ف پراکنده شدن.

ڤەبژکین: ڤەبژکان ف پراکنده شدن.

ڤەبـو: ۱) کرایەوه. ڤالابـوُ؛ ۲) ئاوا بوُ، ئەم تەرزه بوُ ف ۱) بازشـد؛ ۲) اینطور بود.

ڤەبوُر: پاشەکەوت ف اندوخته، پس‌انداز.

ڤەبوُن: کرانەوه، بازبوُن ف بازشدن، گشوده شدن.

ڤەبونژین: پژمین، پشمین، پنژین ف عطسه کردن.

ڤەبوهوژین: تاویانەوه، توانەوه ف مَیَعان، آب شدن.

ڤەبەستن: وەبەستن، بەستنەوه: (حەسپێ **ڤەبەسته**) ف بند کردن.

ڤەبی: ڤەبوُ ف نگا: ڤەبوُ.

ڤەبێتن: دابێژتنەوه، دوباره له هێڵەك دانەوەی ئارد ف دوباره بیختن.

ڤەپـاچین: ۱) داپـاچین، پەرتاوتن؛ ۲) بڕین به برینگ‌و تۆرتۆ ف ۱) هرس کردن؛ ۲) قیچی کردن.

ڤەپاڕیان: پاڕانەوه ف لابه.

ڤەپچڕاندن: ۱) بەرگ دڕدڕکردن؛ ۲) له هەمولاوه تێ‌شیشان‌و ئازاردان؛ ۳) پسـانـدن؛ ۴) شی‌کردنـەوه، به وردی مانا لێدانەوه ف ۱) لباس پاره‌پـاره کردن؛ ۲) از هرطـرف پیرامـون گرفتن و آزردن کسی؛ ۳) واگسستن؛ ۴) تفسیر کردن.

ڤەپڕتکان: تێك‌شکان، لەبەریەك‌چوُن ف درهم شکستگی.

ڤەپڕتکاندن: تێك‌شکاندن، لەبەریەك‌بردن ف درهم شکستن.

ڤەپڕتکیای: تێك‌شکاو، لەبەریەك‌چوُگ ف درهم شکسته.

ڤەپرژنین: پەرتاوتن، پڕژو لك داپاچین ف هرس کردن.

ڤەپرژیان: پڕژان، بڵاوبوُن ف پاشیده و پراکنده شدن.

ڤەپڕژین: ڤەپرژیان ف نگا: ڤەپرژیان.

ڤەپرسین: پرسینەوه، پرسیارلێ‌کردن ف استنطاق، پرسش.

ڤەپڕیتاندن: توند به زەویدا کوتان ف سخت بر زمین کوبیدن.

ڤەپژکاندن: خۆڕاوەشاندن، خۆتەکانن ف خود را تکانیدن.

ڤەپژلان: سوُری‌و پێ‌داگری لەسەر مەبەست ف اصرارورزی.

ڤەپژلاندن: سوُربوُن‌و پێ‌داگرتن ف اصرار ورزیدن.

ڤەپسکان: بەردەست‌بوُن، هاتنه ژێرفەرمان ف رام شدن، زیر فرمان آمدن.

ڤەپسکاندن: هێنانه ژێرفەرمان، کەوی‌کردن ف رام کردن، زیر فرمان آوردن.

ڤەپسکیان: ڤەپسکان ف نگا: ڤەپسکان.

ڤەپسکین: ڤەپسکان ف نگا: ڤەپسکان.

ڤەپلیتان: توند بەزەوی‌داکەوتن ف سخت بر زمین افتادن.

ڤەپلیتاندن: توند بەزوی‌داکوتان ف سخت بر زمین انداختن.

ڤەپوُرسی: بوُرایەوه، لەهۆش‌خوەی چوُ ف از هوش رفت.

ڤەپوُرسین: بوُرانەوه، لەسەرخۆ چوُن ف از هوش رفتن.

ڤەپوُن: وردبوُنی شتی زۆر ڕەق:(کەڤرێ مەزن **ڤەپوُ**) ف خُردشدن شیء بسیار سخت.

ڤەپەڕان: پەڕانەوه، پەڕینەوه ف عبور کردن.

ڤەپەڕاندن: پەڕاندنەوه ف عبور دادن.

ڤەپەڕتان: شڕوڕبوُن، بزگوڕبزگوڕبوُن ف لت وپار شدن پارچه.

ڤەپەڕتاندن: دڕاندن، شڕکردن ف لت و پار کردن.

ڤەپەڕیان: پەڕینەوه ف عبورکردن.

ڤەپەڕین: پەڕینەوه ف عبور کردن.

ڤەپەژکاندن: ڕاوەشاندن، تەکاندن ف تکانیدن.

ڤەپەنگزین: قنج، قیتەوەبوُن ف برآمدن.

ڤەپیان: شێلان ف چلانیدن.

ڤەپێچاندن: ۱) کردنەوەی گرێ؛ ۲) لەکرژی خاو کردنەوه؛ ۳) برێتی له

لێ‌پرسینەوەو بەسەرکردنەوە ف ۱) بازکردن گره؛ ۲) رشته را پنبه کردن؛ ۳) کنایه از نوازش کردن.

ڤەپێچرین: تێ‌گەیاندن ف فهمانیدن.

ڤەپین: ڤەپیان ف چلانیدن.

ڤەتراندن: باوێشك‌دان‌و خۆکێشانەوە لەبەر خەوهاتن ف خمیازه کشیدن.

ڤەترسین: تازە لە نەخۆشی هەستانەوە ف تازه شفایافتن، نقاهت.

ڤەترکان: ۱) پێکرانی نیشانە؛ ۲) ترووکەی پەلکی چاو ف ۱) خوردن به هدف؛ ۲) جهش پلك چشم.

ڤەترکاندن: ۱) لەئامانج‌دان، پێکانی نیشان؛ ۲) تروکاندنی چاو ف ۱) به هدف زدن؛ ۲) پلك برهم زدن.

ڤەترویسکاندن: دەرپەڕاندن ف رمانیدن.

ڤەترویسکیان: ۱) دەرپەڕین، تەرەبوون؛ ۲) لە بەر چاو گوم‌بوون ف ۱) دررفتن، رم کردن؛ ۲) از دید ناپدید شدن.

ڤەترویسکین: ڤەترویسکیان ف نگا: ڤەترویسکیان.

ڤەتریسکان: ڤەترویسکیان ف نگا: ڤەترویسکیان.

ڤەتریسکاندن: ڤەترویسکاندن ف رمانیدن.

ڤەتەرستین: لەنەخۆشین هەستانەوە، چاك‌بوونەوە، ساقەوبون ف شفا یافتن.

ڤەتەکان: تەکان، تەکێنران ف تکانیده شدن.

ڤەتەکاندن: تەکاندن ف تکانیدن.

ڤەتەمران: ۱) خامۆش‌بوونی ئاگر، کوژانەوە؛ ۲) بریتی لە مردنی کەسێ ف ۱) خاموش شدن آتش؛ ۲) کنایه از مرگ.

ڤەتەمراندن: ۱) خامۆش کردنی ئاور؛ ۲) بریتی لە مراندنی کەسێ ف ۱) خاموش کردن آتش؛ ۲) کنایه از میراندن کسی.

ڤەتەمریان: ڤەتەمران ف نگا: ڤەتەمران.

ڤەتەمرین: ڤەتەمران ف نگا: ڤەتەمران.

ڤەتەوشین: واق‌وڕمان، سەرسام‌مان ف مُتَحَیِّرشدن.

ڤەتیرە: ڕوداو، بەسەرهات، قۆمیان ف حادثه.

ڤەجنقان: راچەنین لە ترسان ف یکه‌خوردن از ترس.

ڤەجنقاندن: راچەناندن، شڵەژاندن ف ترسانیدن ناگهانی که لرزه آورد.

ڤەجنقیان: ڤەجنقان ف نگا: ڤەجنقان.

ڤەجنقین: ڤەجنقان ف نگا: ڤەجنقان.

ڤەجنکان: ڤەجنقان ف نگا: ڤەجنقان.

ڤەجوین: ۱) جوونەوەی بنێشت؛ ۲) بریتی لە پاتەکردنەوەی قسە چەند جار ف ۱) جویدن سقز؛ ۲) کنایه از تکرار چندبارهٔ سخن، ژاژخایی.

ڤەجەماندن: کۆکردنەوە، جڤات چێکرن ف جمع کردن.

ڤەجەمیان: کۆبوونەوە، جڤات‌کرن، جەم‌بوون ف جمع شدن.

ڤەجەمین: ڤەجەمیان ف جمع شدن.

ڤەچاشاندن: چێژەکردن، تام‌کردن بۆ ئەزموون ف چشیدن برای آزمون.

ڤەچراندن: شی‌کردنەوەی کوڵکە، لەبەریەك هەڵوەشاندنی خوریێ‌و پەموێ ف ازهم باز کردن پشم و پنبه.

ڤەچڕین: ۱) هەڵپچڕین، بەزۆر لێ‌کردنەوە؛ ۲) راکێشان بە زەوی‌دا ف ۱) برکندن؛ ۲) بر زمین کشیدن.

ڤەچفاندن: ۱) سەرکۆنەکردن؛ ۲) دەرکردن بە سووکایەتی ف ۱) سرزنش کردن؛ ۲) دك کردن.

ڤەچفیان: ۱)سەرکۆنە؛ ۲) دەرکران؛ ۳) سەرداخستن ف ۱) سرزنش؛ ۲) دك شدن؛ ۳) سرفرود آوردن از خجلت.

ڤەچکیان: ۱) داچکانی ئاو، هەڵچوڕان؛ ۲) تەکەتەك، داڵەقاوی بە هاتوچۆ ف ۱) چکیدن آب؛ ۲) آویزهٔ در نوسان.

ڤەچناندن: چنینەوەی گۆرەوێ‌و دڕاو ف رفو کردن.

ڤەچنین: ۱) وەچناندن؛ ۲) دوورەپەرێزبوون، خۆکێشانەوە لە کارێ ف ۱) رفوکردن؛ ۲) خود را کنار کشیدن.

ڤەچوڕان: چوڕانەوە ف چکیدن.

ڤەچوڕاندن: هەڵچوڕاندن ف چکانیدن تا آخر.

ڤەچەمان: چەمینەوە، داهاتنەوە ف خم شدن.

ڤەچەماندن: چەماندنەوە، داهێنانەوە ف خم کردن.

ڤەچەمیان: ڤەچەمان ف خمیدن، خم شدن.

ڤەچەمیاندن: ۱) هەڵگرتنەوەی ورد لە زەوی؛ ۲) هەڵکردنی باسك‌و دەلینگ ف ۱) ورچیدن دانه؛ ۲) برچیدن آستین و پاچه.

ڤەحەواندن: ۱) حاواندنەوە، چاودێری‌کردن؛ ۲) پەنادان ف ۱) سرپرستی کردن؛ ۲) پناه دادن.

ڤەخاپاندن: فریودان ف فریب دادن.

ڤەخارن: ۱) شتی خواردنەوە؛ ۲) خواردنەوە ف ۱) نوشیدنی؛ ۲) نوشیدن.

ڤەخاندن: ڤەخارن ف نگا: ڤەخارن.

ڤەخاندی: ۱) بانگ‌کراو؛ ۲) خوێندراوەوە: (تە ئەڤ نامە **ڤەخاندیە**) ف ۱) دعوت شده؛ ۲) نوشتهٔ خوانده شده.

ڤەخڕاندن: بە سانایی پێك‌هێنان ف آسان انجام دادن.

ڤەخلیسکان: خلیسکان، هەڵخلیسکان ف لیزخوردن.

ڤەخلیسکاندن: خلیسکاندن ف لیز دادن.

ڤەخۆ: بخۆرەوە ف بنوش.

ڤەخوارن: خواردنەوە ف نوشیدن.

ڤەخواندن: ۱) بانگ‌کردن؛ ۲) خوێندنەوەی نوسراو ف ۱) دعوت کردن؛ ۲) بازخواندن نوشته.

ڤەخواندی: ڤەخاندی ف نگا: ڤەخاندی.

ڤەخۆر: خۆرەوە ف نوشنده.

ڤەخوران: خوران، ئاڵۆش لێ پەیدابوون ف خاریدن، دارای خارش شدن.

ڤەخوراندن: ۱) خوراندنی ئاڵۆش؛ ۲) بریتی لە بەقسەی خۆش‌و هێمنی دەگەڵ کەسێ رەفتارکردن ف ۱) خاراندن؛ ۲) کنایه از با مدارا رفتار کردن با کسی.

ڤەخۆستن: ۱) بانگ کردنی کەسێك؛ ۲) بەئامانەت وەرگرتن ف ۱) کسی را خواستن؛ ۲) امانت گرفتن.

ڤەخۆگرتن: دەستەبەربوون، لەمل‌بوون ف تعهّد.

ڤەخۆگرتی: دەستەبەر ف مُتعهّد.

ڤەخۆراندن: پێخواردنەوە، دەرخوارددانی تراو ف وادار به نوشیدن کردن.

ڤەخومان: تێکەڵ پێکەڵ بوُن، تێکەوەگلان ف مختلط شدن، درهم برهمی.

ڤەخوماندن: تێکەڵ پێکەڵ کردن، تێکەوەگلاندن ف مخلوط و درهم برهم کردن.

ڤەخومین: ڤەخومان ف نگا: ڤەخومان.

ڤەخـوێنـدن: ۱) خوێنـدنـەوەی نوسـراو بۆ گوێگر؛ ۲) دڵداریدانەوە، دڵدانەوە؛ ۳) دەعوەت کردن ف ۱) بازخواندن نوشته برای شنونده؛ ۲) نوازش کردن؛ ۳) دعوت کردن.

ڤەخـەپـراندن: دەست دەئاگر وەردان بۆ خۆش کردنی ئاگر ف زیر ورو کردن آتش که شعله‌ورتر شود.

ڤەدان: ۱) هەڵمسان، پەنەمانی زگ؛ ۲) زەوی کۆڵین، دانەوەی زەوی؛ ۳) دانەوەی وام؛ ۴) هەناسەدان، پشوُکێشان؛ ۵) نان بەتەندوُرەوەدان؛ ۶) پێوەدانی مارو دوپشـــكو...؛ ۷) هەڵـــدانی چادر؛ ۸) برینگـانـدن، وێیستـانی باران؛ ۹) ئیجاد، داهێنان ف ۱) آماسیدن شکم؛ ۲) کندن زمین؛ ۳) پس دادن وام؛ ۴) نفس کشیدن؛ ۵) چسباندن نان به تنور؛ ۶) نیش زدن مار و عقرب و...؛ ۷) بر پا کردن چادر؛ ۸) بندآمدن باران؛ ۹) ایجاد، پدیدآوردن.

ڤەداندەر: داهێنەر، برێتی لە خودا ف خالق، کنایه از خدا.

ڤەدانین: نیشتنەوەی باڵدار ف نشستن پرنده.

ڤەدزین: شت بەکەسێكدانو بەنهێنی بردنەوە، دزینەوە ف بخشیده را دزدیدن.

ڤەدوُخستـــن: رەدوخـــتن، هۆی راکردنی کیژ دەگەڵ دڵخوازی خۆی ف فراردادن دختر با نامزدش.

ڤەدوکەتن: ۱) وەدوکەتن، بەشویندا چوُن؛ ۲) رەدوکەوتن، راکردنی کیژ دەگەڵ لاوی دڵخـوازی ف ۱) به دنبال رفتن؛ ۲) فرار دختر همراه نامزدش از خانهٔ پدری.

ڤەدەر: ۱) جگە، بێجگە؛ ۲) وەدەر: (لباژێڕی **ڤەدەر** کەتم) ف ۱) بجز، بغیراز؛ ۲) بیرون شدن.

ڤەدەرەنگ: زۆرخایەنی، فرەبێجوُن ف به تأخیر افتادن.

ڤەدیارکەتن: خویابوُن، ئاشکرابوُن، دیاردان ف آشکار شدن.

ڤەدیتن: ۱) دۆزینەوەی گومبوُگ؛ ۲) بەسەرکردنەوە؛ ۳) بۆدیدار چوُنەوە ف ۱) گم شده را یافتن؛ ۲) بازخواندن؛ ۳) بازدید.

ڤەدێران: دەنگۆ، بڵاوکردنەوەی قسە ف پخش خبر.

ڤەدی کرن: ۱) وەدەرنان، دەرکردن؛ ۲) جیاکردنەوە ف ۱) بیرون کردن؛ ۲) جدا کردن.

ڤەدین: دۆزینەوەی گومبوُگ ف بازیافتن.

ڤەر: ۱) وەرە؛ ۲) سەروُ، باڵا؛ ۳) ئالی، لا؛ ۴) دەر، دەرەوە، بەرانبـەر بە ژوُرەوە ف ۱) بیا؛ ۲) بر، بالا؛ ۳) طرف، سو؛ ۴) بیرون، خارج.

ڤهر: زرنگ لەکاروکاسبیدا ف زیرك در کسب و کار.

ڤەراڤەر: بەرانبەر ف برابر.

ڤەراکرن: وەشارتن، نیشان نەدان، شاردنەوە ف پنهان کردن.

ڤەراندن: سوُنەوە بە مرمەند، لەبڕ بەنددان ف سوهان زدن.

ڤەرچالە: ڤرچالە ف بزدل.

ڤەرچین: فەروار بە چنینەوەی داو یان وردی پڕژاو ف برچین، امر به چیدن.

ڤەرچیناندن: چنینەوە لە زەمین ف برچیدن.

ڤەڕسان: ۱) ڕاپسکان؛ ۲) ڕایی بوُن ف ۱) تکان برای رهایی؛ ۲) رهاشدن.

ڤەڕساندن: ۱) ڕاپسکاندن؛ ۲) ڕایی کردن ف ۱) کشیدن برای رهاکردن؛ ۲) رها کردن.

ڤەڕستن: ڤەڕسان ف نگا: ڤەڕسان.

ڤەرسین: ڤەڕسان ف نگا: ڤەڕسان.

ڤەڕشان: ڕشانەوە ف قی کردن.

ڤەڕشاندن: ۱) رشاندنەوە؛ ۲) برێتی لە پێبژاردنەوە ف ۱) وادار به قی کردن؛ ۲) کنایه از تاوان از مجرم گرفتن.

ڤەڕشیان: ڤەڕشان ف قی کردن.

ڤەڕشین: ڤەڕشان ف قی کردن.

ڤەرڤە: بەفر، بەرف ف برف.

ڤەرق: گورگ، شینۆ ف گرگ.

ڤەرقل: بێمبالات، گوێنەدەر بە کار ف بی‌مبالات، بی‌توجّه.

ڤەرقلین: خۆبواردنو تەمەڵی کردن لە کار ف بازماندن و تساهل کردن.

ڤەڕك: ڤەرق، شینۆ، گورگ، گور ف گرگ.

ڤەرگرتن: گرتنەوەی نەخۆشینی گیرۆ ف واگیری بیماری.

ڤەرگهاندن: ۱) لێك جیاکردنەوە؛ ۲) کردنەوەی گرێ ف ۱) از هم جدا کردن؛ ۲) بازکردن گره.

ڤەرگەڕ: ۱) وەرگەڕان، پێچ خواردن؛ ۲) گەڕانەوە؛ ۳) پەژیمان بوُنەوە ف ۱) پیچ خوردن؛ ۲) بازگشت؛ ۳) پشیمانی.

ڤەڕمل: فل، شەکەت ف بسیار خسته.

ڤەڕملین: شەکەت بوُن، فل بوُن ف بسیار خسته شدن.

ڤەڕنین: ۱) رنینەوەی توُك؛ ۲) بەدەست هەڵکەندنو دروُنی خەلە ف ۱) با دست چیدن مو؛ ۲) درویدن غلّه بادست.

ڤەڕوُتان: ۱) ئاوەکوڵ؛ ۲) روُتیانەوەی دار؛ ۳) داڕنانی گۆشت لە ئێسك ف ۱) پَرکنده شدن؛ ۲) لخت شدن درخت؛ ۳) لخت شدن استخوان از گوشت.

ڤەڕوُتاندن: ۱) تاوەڕوُت کردن؛ ۲) داڕتینی دار؛ ۳) کرۆساندنەوە ف ۱) پَرکندن؛ ۲) لخت کردن درخت؛ ۳) لخت کردن استخوان.

ڤەروتن: لەسەرلابردن، داگرتن ف برداشتن، پایین آوردن.

ڤەڕوُتن: ڤەڕوُتان ف نگا: ڤەڕوُتان.

ڤەڕوُتی: ڕوُتاوەوە ف لخت شده از موی و برگ و گوشت.

ڤەڕوُچکان: ڤەڕوُتان ف نگا: ڤەڕوُتان.

ڤەڕوُچکاندن: ڤەڕوُتاندن ف نگا: ڤەڕوُتاندن.

ڤەروُیتاندن: ڤەڕوُتاندن ف نگا: ڤەڕوُتاندن.

ڤەروُیچاندن: ڤەڕوُتاندن ف نگا: ڤەڕوُتاندن.
ڤەرە: بێ، باو، وەرە ف بیا.
ڤەڕەشان: ڤەڕشان، ڕشانەوە ف قی کردن.
ڤەڕەشاندن: ڤەڕشاندن، ڕشاندنەوە ف وادار به قی کردن.
ڤەڕەشیان: ڕشانەوە ف بالاآوردن، قی کردن.
ڤەڕەڤین: ڕەو، بڵاوەکردن ف فرار دستەجمعی.
ڤەرێ: بێنە، بهێنە، بێرە ف بیار.
ڤەڕێتن: ڕژاندن، بەرەوخوار بڵاوکردنەوە ف ریختن.
ڤەریچاندن: ڤەڕوُتاندن ف نگا: ڤەڕوُتاندن.
ڤەرێخستن: بەڕێ‌کردن، ڕەوانەکردن ف بدرقه‌کردن.
ڤەرێژ: ناوەرۆکی کتێب‌و نوسراو ف محتوای نوشته.
ڤەریس: ۱) پەتی درێژ، گوریس؛ ۲) ڕێنوُس ف ۱) رسن، ریسمان؛ ۲) املاء، دیکته.
ڤەریستن: قەدکردن، بەسەریەکاهێنانەوە ف تاکردن.
ڤەرێ کرن: بەڕێ‌کردن، وەسەررێ‌خستن، ڕەوانەکردن ف بدرقه‌کردن.
ڤەرین: ۱)بهێنە، بێنە، بێرە، ڤەرێ؛ ۲) بیهێنە ف ۱) بیار؛ ۲) بیاورش.
ڤەرینە: ڤەرین ف نگا: ڤەرین.
ڤەزان: ۱) زانەوەی کانی؛ ۲) دوباره بێچوهێنان ف ۱) زاییدن چشمه؛ ۲) باز بچه‌آوردن.
ڤەزْخت: چڵکن، گەمار، نەخاوێن ف کثیف، چرکین.
ڤەزْختاندن: پیس‌و پەلۆخ کردن ف کثیف کردن.
ڤەزڤڕان: گەڕانەوە، زڤرین ف بازگشت.
ڤەزڤڕاندن: گەڕاندنەوە ف بازگردانیدن.
ڤەزڤڕیان: ۱) وەگەڕیان؛ ۲) پاشگەزبوُنەوە ف ۱) بازگشت؛ ۲) پشیمان شدن.
ڤەزڤڕین: ڤەزڤڕان ف بازگشت.
ڤەزکین: هەڵقوڵین، ئاو لەزەمین بەنهێم دەرچوُن ف جوشیدن آب از زمین.
ڤەزوڕقان: پاڵ، دەلەك ف هول، دفع با نیرو.
ڤەزوڕقاندن: پاڵ‌پێوەنان، دەلەکدان ف هول دادن.
ڤەزەلان: ۱) درێژبوُنەوەو خۆتلاندنەوە، گەوزین؛ ۲) توڕ، پەرت ف ۱) دراز کشیدن و غلتیدن؛ ۲) پرت.
ڤەزەلاندن: ۱) گەوزاندن؛ ۲) توُڕدان ف ۱) غلتانیدن؛ ۲) پرت کردن.
ڤەزەلین: ۱) خلیسکـــان‌و کەوتن؛ ۲) گەوزین‌و خۆدرێژکـــردن ف ۱) لیزخوردن و افتادن؛ ۲) درازکشیدن و غلتیدن.
ڤەزیخاندن: زیخ کردن به قسه، دنەدان، هانەدان، ناوتێ‌دان ف تشجیع.
ڤەزین: فوُکردن، پف‌کردن، بالەدەم‌دەرخستن ف فوت کردن.
ڤەژارتن: بژارتن، جیاکردنەوە، هەڵوەژێران ف جداکردن، سواکردن.
ڤەژاندن: ۱) بوژانـدنـەوە، لەپـاش کەنەفتی سازو دڵخۆش‌کردن؛ ۲) هەلاجی، شی‌کردنـەوەی کوڵکـە بە کوتـك‌و کەوان ف ۱) دلجـویی کردن؛ ۲) پنبه‌زدن.
ڤەژەن:) تین، هالاوی گەرمـا؛ ۲) پریشکەی ئاگر، بروسکەدان ف ۱) آلاو گرما؛ ۲) شراره.
ڤەژەندن: شی‌کردنەوەی کوڵکە ف زدن پشم و پنبه با دست.
ڤەژەنین: ژەنین ف نگا: ژەنین.
ڤەژی: ۱) ئێوەش؛ ۲) ئەمـەش؛ ۳) فەرمـان بە ژیانـەوە، بژیەوە ف ۱) شماهم؛ ۲) ماهم؛ ۳)امر به دوباره زنده شدن.
ڤەژیان: زیندوبوُنەوە ف از نو زنده شدن.
ڤەژیاندن: زیندوکردنەوە ف از نو زندگی دادن.
ڤەژین: ڤەژیان ف از نو زنده شدن.
ڤەژینـك: ۱) ژیانەوە؛ ۲) هۆی بوُژانەوە ف ۱) زنده شدن؛ ۲) موجبِ نشاط یافتن.
ڤەس: بەس ف بس.
ڤەستا: ۱) ئوستا، وەستا؛ ۲) ڕاوەستا؛ ۳) لەکار کەوت ف ۱) استادکار؛ ۲) ایستاد؛ ۳) ازکارافتاد، دست از کار کشید.
ڤەستان: ۱) ڕاوەستان؛ ۲) لە کار بەس کردن ف ۱) ایستادن؛ ۲) دست از کار کشیدن.
ڤەستاندن: ۱) ڕاگرتنی کار؛ ۲) ڕاگرتن؛ ۳) ماندوُکردن؛ ۴) بڵندکردن ف ۱) متوقّف کردن کار؛ ۲) وادار به توقّف کردن؛ ۳) خسته‌کردن؛ ۴) بلندکردن.
ڤەستران: لێکدران، تێکەڵ‌کران ف آمیزش، آمیزه.
ڤەستراندن: لێکدان، تێکەڵ‌کردن، تەڤ لهەڤ کرن ف آمیختن.
ڤەسڕین: ئەسترین، ئەسترینەوە ف زدودن.
ڤەسهان: ۱) شاردراوە، شیش‌کراو، شێردراوە؛ ۲) برێتی لە ڕاز، نهێنی ف ۱) پنهان شده؛ ۲) کنایه از راز مگو.
ڤەسهاندن: شاردنەوە ف پنهان کردن.
ڤەسین: سانەوە، حەسانەوە، شەکەتی دەرکردن ف استراحت.
ڤەشارتن: شاردنەوە، تاقەت‌کردن ف پنهان کردن.
ڤەشارتو: شاراوە، شێراوە ف پنهان شده.
ڤەشارتی: شاراوە ف پنهان شده.
ڤەشاردن: ڤەشارتن ف پنهان کردن.
ڤەشاردو: ڤەشارتی ف پنهان شده.
ڤەشاردی: ڤەشارتی ف پنهان شده.
ڤەشارن: ڤەشارتن ف پنهان کردن.
ڤەشاری: ڤەشارتی ف پنهان شده.
ڤەشاندن: دوُبارە بەڕێ‌کردن، دیسان ناردن ف بازفرستادن.
ڤەشاندی: ۱) ناردراو، بەڕێ‌کراو؛ ۲) ڕاسپێراو ف ۱) فرستاده شده؛ ۲) توصیه شده.
ڤەشری: ۱) ڤەشارتی؛ ۲) نهێنی ف ۱) پنهان شده؛ ۲) راز.
ڤەشـۆ: ۱) دوبـارە بەئاوی‌بشۆ؛ ۲) دانەوێڵە بشۆ ف ۱) بازبشوی؛ ۲) حبوبات را بشوی.
ڤەشـوشتن: ۱) دوبـارەشتن؛ ۲) دانەوێڵە شتنەوە ف ۱) بازشستن؛ ۲) حبوبات شستن.
ڤەشـــوُن کەتن: ۱)بـەدوُی کەسێکـا چوُن؛ ۲) پەیڕەوی کردن ف ۱)

تعقیب؛ ۲) پیروی.

ڤه‌شه‌پلان: په‌شێو بوُن، بێ‌سه‌ره‌وبه‌ره‌بوُن ف پریشان‌حال شدن.

ڤه‌شه‌پلاندن: په‌شێوکردن ف پریشان حال کردن.

ڤه‌شه‌قان: ته‌کان‌خواردن، ڕاژان ف تکان‌خوردن.

ڤه‌شه‌قاندن: شڵه‌ژاندن، ته‌کان‌پێدان ف تکان دادن.

ڤه‌شه‌قیان: ڤه‌شه‌قان ف نگا: ڤه‌شه‌قان.

ڤه‌شه‌مڕان: ۱) ئاوێژران، ته‌رك؛ ۲) شێرانه‌وه ف ۱) انداخته‌شدن، پرت؛ ۲) پنهان شدن.

ڤه‌شه‌مڕاندن: ۱) ئاویتن، ته‌رك‌کردن؛ ۲) ڤه‌شارتن ف ۱) پرت‌کردن؛ ۲) پنهان کردن.

ڤه‌شه‌مڕین: ڤه‌شه‌مڕان ف نگا: ڤه‌شه‌مڕان.

ڤه‌شێلان: شێلان ف چلانیدن.

ڤه‌فر: غه‌در ف غدر.

ڤه‌ڤه‌ستان: ۱)ڕاوه‌ستان؛ ۲) له‌کاروه‌ستان ف ۱) ایستادن؛ ۲) ازکار ایستادن.

ڤه‌ڤه‌ستاندن: ۱) ڕاوه‌ستاندن؛ ۲) له‌کاروه‌ستاندن ف ۱) متوقّف کردن؛ ۲) ازکار بازداشتن.

ڤه‌ڤـه‌ستای: ۱)ڕاوه‌ستاو به‌پێوه؛ ۲) وێستاو له کار ف ۱) ایستاده؛ ۲) ازکار بازایستاده.

ڤه‌قوسان: ۱) بڕان؛ ۲) تاشرانی موُ ف ۱) برش؛ ۲) تراش مو.

ڤه‌قوساندن: ۱) بڕین؛ ۲) تاشینی موُ ف ۱) بریدن؛ ۲) تراشیدن مو.

ڤه‌قه‌تان: جیابوُنه‌وه ف جداشدن.

ڤه‌قه‌تاندن: جیاکردنه‌وه له پێکه‌وه‌نوُساو ف ازهم جداکردن چسبیده.

ڤه‌قه‌تیان: جیاوه‌بوُن، لێك‌پچڕان ف جداشدن.

ڤه‌قه‌تین: ڤه‌قه‌تیان ف جداشدن.

ڤه‌قه‌لاشتن: قه‌ڵاشتن ف شکافتن.

ڤه‌قـه‌لشـاندن: زه‌ق روانین، به‌وردی نواڕین. بوچاو ئێژن: (ڤه‌کی ئه‌ز چاڤێن خوّ **ڤه‌قه‌لیشم** چاك دنێرم) ف با دقّت نگاه کردن.

ڤه‌قه‌ومین: روداو، به‌سه‌رهات، قوّمین ف حادثه.

ڤه‌قیژاندن: زیڕاندن، زیقاندن ف جیغ کشیدن.

ڤه‌قین: ده‌نگی خه‌مناکانه‌ی ڕێوی ف صدای نالهٔ روباه.

ڤه‌کایی: کاوێژکه‌ر ف نشخوارکننده.

ڤه‌کایین: کاوێژ کردن، قاویش کردن ف نشخوارکردن.

ڤه‌کرژین: بزه‌کردن ف لبخند زدن.

ڤه‌کـرن: ۱) بازکـردن، ڤالاکـرن، ئاواڵـه‌کـردن؛ ۲) شی‌کردنـه‌وه ف ۱)بازکردن، گشودن؛ ۲) ازهم بازکردن، زدن پنبه و...

ڤه‌کڕوپان: چاوپوّشی ف چشم‌پوشی از خطا.

ڤه‌کڕوپاندن: چاوپوّشی‌کردن ف ماست‌مالی کردن، چشم‌پوشی کردن.

ڤه‌کـری: ۱) ڤالابـوُی، ئاواڵه؛ ۲) شی‌کراوه ف ۱) گشوده؛ ۲) ازهم بازشده، پنبه و... زده شده.

ڤه‌کشـانـدن: ۱) راخستن، داخستن؛ ۲) راکێشـان به‌زه‌مینـدا؛ ۳) درێژکردنه‌وه؛ ۴) کێشانی توتن‌و جگه‌ره ف ۱) پهن کردن؛ ۲) بر زمین گستردن؛ ۳) کش دادن؛ ۴) استعمال دخانیات.

ڤه‌کش کشاندن: ڕاکێشان به‌سه‌ر عه‌رزا ف بر زمین کشانیدن.

ڤه‌کشین: ۱) کشانه‌وه، وه‌کشان، به‌ره‌وپاش بزوتن؛ ۲) په‌ژیوان‌بوُنه‌وه، پاشه‌کشه‌کردن ف ۱) برگشتن؛ ۲) پشیمان شدن.

ڤه‌کوّچاندن: گوێزانه‌وه، ماڵه‌وماڵ پێ‌کردن ف کوچ دادن.

ڤه‌کوتاندن: داکوتانی بزمارو... ف کوبیدن میخ و...

ڤه‌کوداد: به‌رباد، داغان ف نابود، داغان.

ڤه‌کوّرژین: به‌ددان وردکردن، کروّشتن ف خاییدن، با دندان خرد کردن.

ڤه‌کوروّژتن: ڤه‌کوّرژین ف نگا: ڤه‌کوّرژین.

ڤه‌کوروّژین: ڤه‌کوّرژین ف نگا: ڤه‌کوّرژین.

ڤه‌کوشتن: ۱) گڕنه‌هێشتنی ئاگر: (چرا به فی **ڤه‌کوشت**)؛ ۲) سڕینه‌وه، خه‌ت‌کێشانی نوُسراو؛ ۳) سه‌ربڕین ف ۱) کشتن چراغ و لهیب؛ ۲) پاك کردن نوشته؛ ۳) سر بریدن.

ڤه‌کوّك: جه‌ڕباده‌ر، بورغی‌که‌ره‌وه ف پیچ گوشتی.

ڤه‌کوّلان: توّژینه‌وه ف پژوهش، کاوش.

ڤه‌کـه: ۱) چه‌شنی، جوّرێ، وه‌ك؛ ۲) فرمـانی کردنـه‌وه، ڤالاکه ف ۱) مانند؛ ۲) امر به گشودن، بگشای.

ڤه‌که‌تن: ڕازان، ڕاکشان ف درازکشیدن.

ڤه‌کـه‌ر: ۱) که‌سێ داخراوێ ده‌کاته‌وه؛ ۲) ئامرازی داخراوکردنه‌وه ف ۱) گشاینده، کسی که می‌گشاید؛ ۲) بازکن، ابزارگشودن.

ڤه‌کی: چه‌شنی، به‌جوّرێ ف مانند، مثل.

ڤه‌کیان: شڵه‌قان، ژان ف بهم‌زده‌شدن مایع.

ڤه‌کیشاندن: ۱) سه‌رمه‌شق دادان؛ ۲) ڕێنوس‌شان‌دان ف ۱) سرمشق نوشتن؛ ۲) دیکته‌کردن.

ڤه‌کێش: ۱) ده‌رکێشـان؛ ۲) شتێ که له راکێشان‌دا قایمه‌و ناپسێ؛ ۳) برێتی له چه‌نـه‌بـازێ زوّروه‌ڕ؛ ۴) خوّلـه‌بـه‌ریه‌ك کێشـانـه‌وه؛ ۵) کێشان‌به‌ته‌رازو ف ۱) آختن، برکشیدن؛ ۲) کشدار؛ ۳) کنایه از روده دراز یاوه‌گو؛ ۴) کشیدن عضلات برای رفع خستگی؛ ۵) توزین کردن.

ڤه‌کێشك: ته‌زوُ، مچوڕك ف تیرکشیدن اندام.

ڤه‌گاڵیان: راچڵه‌کین، داچڵه‌کین، داچڵه‌کان ف یکه‌خوردن.

ڤه‌گر: که‌سێ که ده‌ست به‌خه‌رجه‌وه ده‌گرێ، پاشه‌که‌وت‌که‌ر ف صرفه‌جو.

ڤه‌گـرت: ۱) خێوه‌تی هه‌ڵـدا؛ ۲) چیغی رائـه‌نگـاوت ف ۱) خیمـه را برپاکرد؛ ۲) چیغ پیرامون خیمه را گرفت.

ڤه‌گرتن: ۱) کاری ڤه‌گر، پاشه‌که‌وت‌کردن؛ ۲) هه‌ڵدانی چادر؛ ۳) گرتنی نه‌خوّشی له نه‌خوّشێکی تر؛ ۴) رائه‌نگاوتنی چیغ ف ۱) صرفه‌جویی؛ ۲) برپاکردن خیمه؛ ۳) بیمارشدن از واگیری؛ ۴) با چیغ پیرامون را گرفتن.

ڤه‌گرتی: داگیرکراو، ئه‌ستێندراو ف غصب شده.

ڤه‌گری: ڤه‌گرتن ف صرفه‌جویی.

ڤه‌گڤاشتن: توندگوشین، به‌نهێم‌کوشین، له‌زه‌بروشین ف محکم فشردن.

ڤەگۆتن: های لە نادیاردان، قسە لە کاری دواڕۆژ کردن ف پیش‌بینی.

ڤەگورزین: بەگورجی و بە لەز هەڵاتن، چالاکانە ڕاکردن ف شتابان گریختن.

ڤەگوهارتن: گۆڕینەوە، شت بەشت‌دان ف معاوضه.

ڤەگوهاستن: ڕاگوێزان، لەشوێنێك بۆ شوێنی‌تر چوُن ف انتقال.

ڤەگوهشین: خۆلەکاردزینەوە، تەمەڵی کردن ف اهمال و سستی.

ڤەگەڕ: ١) زڤڕین، وەگەڕان؛ ٢) شوێن‌گێڕ ف ١) بازگشت؛ ٢) پیگرد.

ڤەگەڕاندن: ١) زڤڕاندن؛ ٢) دانەوەی وام؛ ٣) گێڕانەوەی ڕوداو ف ١) بازگرداندن؛ ٢) ادای وام؛ ٣) بازگوکردن.

ڤەگەڕیان: زڤڕینەوە ف بازگشتن.

ڤەگەڕین: گەڕانەوە، دوای ڕۆیشتن هاتنەوە ف برگشتن.

ڤەگەز: چزوی دوپشك‌و مار ف نیش عقرب و مار.

ڤەگەزاندن: پێوەدانی مارو دوپشك ف گزیدن مار و عقرب.

ڤەگەشین: ١) خۆشبوُنی ئاگر؛ ٢) بەپوڵوُبوُنی ڕەژی؛ ٣) شەق‌و تورت‌بوُن؛ ٤) بوُژانەوە ف ١) مشتعل شدن آتش؛ ٢) اخگرشدن زغال؛ ٣) شکوفاشدن؛ ٤) سرحال آمدن بعد از پژمردگی.

ڤەگەڤزاندن: مل‌دەبەرمل‌نان، یەکتر لەزەوی‌دان ف گلاویز شدن.

ڤەگەڤزین: تل‌دان لەسەر زەوی ف غلتیدن بر زمین.

ڤەگەمزین: بازبردنی بەتەوژم، پەڕین ف جهش، پرش.

ڤەگێڕان: ڤەگەڕاندن ف نگا: ڤەگەڕاندن.

ڤەل: بل، نەرم‌بوی ڕەق ف سفت نرم شده.

ڤەلا: تازیانە، شەلاخ، قامچی ف تازیانه.

ڤەلۆ: پشکنین، تۆژین، گەڕان بەشوین... ف تفتیش.

ڤەلۆکرن: پشکنین، لێ‌گەڕان ف تفتیش کردن.

ڤەلیستن: لێستنەوە، بەزمان خاوێن کردنەوە ف لیسیدن.

ڤەمال: دەس‌پێداهێنی ئەندام، کەسێ خەڵك دەشێلێ بە دەست ف ماساژدهنده.

ڤەمالین: دەست بەلەشاهێنان بەتەوژم، شێلانی پشت‌و ئەندام ف ماساژدادن.

ڤەمان: بەجێ‌مان ف واماندن، جاماندن.

ڤەمای: بەجێ‌ماو ف وامانده، جامانده.

ڤەمران: خامۆش‌بوُنی ئاگر، کوُژانەوە ف خاموش شدن آتش.

ڤەمراندن: خامۆش کردنی ئاگر، کوُژاندنەوە ف خاموش کردن آتش.

ڤەمرتن: ١) ڕەنگ‌زەرد هەڵگەڕان؛ ٢) لاوازبوُن ف ١) رنگ زردشدن؛ ٢) لاغرشدن.

ڤەمرتی: ئاگری خامۆش‌بوُگ، کوُژاوە ف آتش خاموش شده.

ڤەمری: کوژایەوە، ئاگرنەما: (چرا **ڤەمری**، **ئاگر ڤەمری**) ف خاموش شد.

ڤەمرین: ڤەمران ف نگا: ڤەمران.

ڤەمزتن: هەڵقوڵینی ئاو، دەرپەڕینی ئاو لەزەوی ف جوشیدن آب از زمین.

ڤەمژین: مژلێدان، مژین ف مك‌زدن، مکیدن.

ڤەمستن: هەڵقوڵین، ئاو لە کانی دەرپەڕین ف جوشیدن آب از چشمه.

ڤەمشتن: ١) ڤەمژین؛ ٢) باسك‌و دەلنگ هەڵماڵین؛ ٣) مشت‌وماڵ کردن ف ١) مکیدن؛ ٢) ورمالیدن؛ ٣) صیقل دادن.

ڤەمەرقین: ١) شەکەت‌بوُن؛ ٢) پڕبوُن‌و سەرڕێژکردن لە تراو ف ١) بسیار خسته‌شدن؛ ٢) لبریزشدن از مایع.

ڤەمێتن: ڤەمژین ف مکیدن.

ڤەناسین: ١) وەبیرهاتنەوە، ناسینەوە؛ ٢) مکوڕبوُن، پێ‌هاتن ف ١) بازشناختن؛ ٢) اقرارکردن.

ڤەناندن: ١) هیم‌دانان، بناغەدارژتن؛ ٢) وەدی‌هێنان؛ ٣) سەعات قورمیش کردن ف ١) پایەریزی کردن، اساس نهادن؛ ٢) ایجاد کردن؛ ٣) کوك کردن ساعت.

ڤەنژین: گەشەکردن، بەخۆداهاتن ف شکوفاشدن.

ڤەنشتن: ١) لە فڕین بەس کردن، نیشتنەوەی باڵدار؛ ٢) چوُنەخواری تلتە؛ ٣) پوُچانەوەی پەنەماو ف ١) نشستن پرنده؛ ٢) تەنشین شدن؛ ٣) خوابیدن ورم.

ڤەنشتی: ١) لە فڕین بەس کردگ؛ ٢) نیشتوی تلتە؛ ٣) پوُچاوە ف ١) پرندهٔ نشسته؛ ٢) تەنشین شده؛ ٣) ورم از بین رفته.

ڤەنشین: ئۆقرە ف آرامش.

ڤەنوسکاندن: لکاندن، چەسپاندن، نوساندن ف چسباندن.

ڤەنوُسین: ١) پێوەنوُسان؛ ٢) تێ‌هەڵسوُن ف ١) چسبیدن؛ ٢) رنگ‌زدن.

ڤەنهرین: ڕاپەڕین لە پڕا، بڵندبوُن لە نکاو ف پریدن و برخاستن، ازجا پریدن.

ڤەنهشتی: ئۆقرەگرتو، ئارام‌بوُگ ف آرام‌گرفته.

ڤەنهێڕان: دیسان تواشاکردن ف بازنگاه کردن.

ڤەنهێڕاندن: ڤەنهێڕان ف بازنگاه کردن.

ڤەنهێڕین: ڤەنهێڕان ف بازنگاه کردن.

ڤەنی: بەری دارەبەن، قەزوان، کەسکان ف ثمر درخت سقز.

ڤەنیشتن: ڤەنشتی ف نگا: ڤەنشتی.

ڤەور: بەفر ف برف.

ڤەوەراندن: نیشان‌دان، ڕوُن‌کردنەوەی مەبەستێك ف تفهیم کردن.

ڤەوەژارتن: ١) بژاردنی دانەوێڵە؛ ٢) خاوێن‌کردنەوەی زەوی کێڵگە لەبەرد، بەردبژاردن ف ١) پاك کردن غلات از دانهٔ ناباب؛ ٢) جمع‌کردن سنگ از زمین زراعتی.

ڤەوەشاندن: فڕێ‌دان، توُڕهەڵدان ف پرت کردن.

ڤەوینی: ئاکار، ڕەوشت، کردەوە ف اخلاق.

ڤەهاتن: ١) هەڵاتنی هەویر، سەرکەوتنی هەویر؛ ٢) سەردەرێنانی ڕوەك لە زەوی؛ ٣) نەخۆشی لەسەروبەندی چاك‌بوُنەوە؛ ٤) پەشیمانی ف ١) برآمدن خمیر؛ ٢) بردمیدن نباتات؛ ٣) اواخر بیماری؛ ٤) پشیمانی.

ڤەهاڕین: وردکردنی وەك تۆز، کردنەئارد ف ساییدن، آردکردن.

ڤەهاندن: گێڕانەوەی قسەو چیرۆك ف بازگوکردن.

ڤەهسیان: حەسانەوە، سانەوە ف آسودن.

ڤەهلدان: بەچاوهیماکردن، چاوداگرتن ف غمز.

ڤەهۆنان: هۆندن، هۆندنەوە ف بافتن.
ڤەهۆینان: ڤەهۆنان ف بافتن.
ڤەهەڕاندن: عالەپەزکردن بۆ ئاو خواردنەوە ف نهیب بر گلەزدن برای آب خوردن.
ڤەهەژاندن: راتلەکاندن ف تکان دادن، جنبانیدن.
ڤەهێڕان: ڤەهاڕین ف نگا: ڤەهاڕین.
ڤەهێڕاندن: ڤەهاڕین ف نگا: ڤەهاڕین.
ڤەهێڕیای: وردکراو وەك تۆز ف ساییده، گردشده، پودر.
ڤەهێشت: بەهەشت ف بهشت.
ڤەهێلان: تەرك کردن، بەجێ هێشتن ف ترك کردن.
ڤەهێلای: بەجێ هێلراو، تەرك کراو ف متروك، جامانده.
ڤەهینان: ڤەهۆنان ف بافتن.
ڤەیتۆن: ئاگردانی گەرماو، تۆنی حەمام ف آتشدان حمّام.
ڤی: ئەو بۆ نێر ف آن برای مذکّر، او.
ڤێ: ١) ئەو بۆ مێوینە؛ ٢) هەڵبوی ئاگر؛ ٣) ناوی پیتێکی ئەلفو بێتکە ف ١) آن برای مؤنث، او؛ ٢) مشتعل؛ ٣) نام حرف «ڤ» از حروف الفبای زبان کردی.
ڤیاد: زرعاتی شەختەلێدراو ف کشت سرمازده.
ڤیار: زەوی لەبەر سەرماو سوڵە هەڵتەکاو ف زمین از یخ‌بندان سست شده.
ڤیان: عیشق، دڵداری ف عشق و محبّت.
ڤیت: قوت، قیت: (گوهێ مشك **ڤیتن**) ف برجسته.
ڤێت: پاشگر بەواتا: ویستن ف پسوند به معنی خواستن.
ڤێتن: ئارەزوکردن، بەئاوات‌خواستن ف آرزوکردن.
ڤێجا: ١)دەی سا؛ ٢) دەئەگەر وایە ف ١) پس اینطور؛ ٢) حال که چنین است.
ڤیچ: فیچ، خوار ف کج.
ڤیچك: چلم، ئاوی لوت ف آب بینی.
ڤیچەکی: نەخۆشیەکی ئاژاڵە مرخەمرخ لە گەروێ دێت ف نوعی بیماری وام.
ڤێخستن: ١) پێوە داڵەقاندن؛ ٢) هەڵکردنی ئاگرو چرا ف ١) آویزان کردن؛ ٢) روشن کردن آتش.
ڤی دەرێ: ئەیرە، ئێرە، ئێروکانە ف اینجا.
ڤێ دەری: هۆوەندە، ئەینە ف آنجا.
ڤێڕ: ١) هێڕ، گێڕ، خوارو خێچ، چەوت‌و چەوێڵ؛ ٢) خێل ف ١) کج‌و کوله؛ ٢) لوچ.
ڤێڕا: دەگەڵ ف همراه.
ڤیڕان: ڕیانی تراو، گوشلە ف مدفوع آبکی.
ڤیڕاندن: فیڕاندن ف ریدن اسهالی.
ڤێڕك: روی کەوش‌و پێڵاو ف رویهٔ کفش.
ڤێڕکە: زگ‌چوون ف اسهال.
ڤێڕگ: پەرگەما ف نخ‌چین کنارهٔ گیوه.
ڤێرە: ئێرە ف اینجا.
ڤێڕە: پێڕا، ڤێڕا ف همراه.
ڤێرێ: ئەوێ، ئەوجێ ف آنجا.
ڤیزار: دادو هاوار بۆ دەفریا هاتن ف دادوفریاد و طلب کمك کردن.
ڤیژك: ١) گوشلە؛ ٢) دڵۆپەی میچ، دڵۆپەی بان ف ١) مدفوع آبکی؛ ٢) چکهٔ بام.
ڤیس: بیست ف عدد بیست.
ڤێس: جوێن، جنێو، دژمان، سخێف ف دشنام.
ڤێسین: جوێن‌دان ف دشنام‌دادن.
ڤێڤراندن: ١) راکێشان؛ ٢) بێ لەش‌پۆش، بێ لێفەو سەرەنازبون ف ١) کشیدن بر زمین؛ ٢) آسمان جُل.
ڤێڤرین: ئاشکرابون، زڕانی راز ف آشکارشدن، برملاشدن.
ڤێك: ١) پێکەوە؛ ٢) تەنکاو، ئاوێ کە قوڵ‌نیە ف ١) باهم؛ ٢) آب کم‌عمق.
ڤێك‌ئێخستن: خڕکردنەوەی بڵاو لە دەوری یەك ف جمع‌آوری پراکنده‌شده.
ڤێك‌خستن: فێك‌ئێخستن ف جمع‌آوری کردن.
ڤێکدان: ڤێك‌ئێخستن ف نگا: ڤێك‌ئێخستن.
ڤێك کەفتن: خوڵێکدان، تۆشی‌یەك‌هاتن ف برخورد.
ڤێکەتن: ١) پرس‌و تۆژینەوە؛ ٢) هەڵبونی ئاگر ف ١) پرس وجو، کنکاش؛ ٢) مشتعل شدن.
ڤێکەفتن: پرسیارو تۆژینەوە، ڤێکەتن ف کنکاش.
ڤێگا: دەس‌بەجێ، هەر ئیسە ف همین حالا.
ڤێگاڤێ: ١) ڤێگا؛ ٢)ئەوجار ف ١)حالا؛ ٢) آن هنگام.
ڤێگاوێ: ڤێگاڤێ ف نگا: ڤێگاڤێ.
ڤێل: ١) نزم، نەوی؛ ٢) تەنکاو؛ ٣) پەل ف ١) پست؛ ٢) تنك‌آب؛ ٣) کم عمق.
ڤیڵك: ١) کیسەی دەم‌تەنگ؛ ٢) گزی، گەڕ، فێڵ ف ١) کیسهٔ دهانه تنگ؛ ٢) حیله، مکر.
ڤێڵك: تورەکەی‌زارتەنگ ف کیسهٔ دهانه تنگ.
ڤین: ١) تاسە؛ ٢) عیشق، ئەڤین؛ ٣) قسەی بێ‌مانا: (**ڤرت‌و ڤین**) ف ١) آرزو؛ ٢) عشق؛ ٣) یاوه.
ڤێن: ئەمان، ئەوانە ف اینها.
ڤینا: ئەمە، ئەڤە ف این.
ڤین‌ڤینۆك: گنگنۆك، مرۆی گن ف نگا: گنگنۆك.
ڤینك: جگی حەیوانەکێوی ف قاب بزگوهی.
ڤێنی: ئائەمە ف این، همین.
ڤێهانا: ئائەمەتا، ئەوەتانێ ف این خودش است، اینهاش.
ڤێهەنە: ڤێهانا ف نگا: ڤێهانا.

قا: دەم، کات: (ئەو قا تۆ هاتبوی من لە ماڵ نەبوٌم) ف هنگام.

قاب: ۱) جگ؛ ۲) جێگەی جگ لە پادا؛ ۳) دەفری پەل، دەوری؛ ۴) سەحەنی نان‌خواردن؛ ۵) کالان؛ ۶) ئەندازە؛ ۷) بەرگی کتێب ف ۱) شتالنگ، قاب؛ ۲) قوزك پا؛ ۳) بشقاب، دوری؛ ۴) ظرف تریدخوری؛ ۵) نیام؛ ۶) اندازە؛ ۷) جلد کتاب.

قابغ: جێ باروت لە فیشەك ف پوکە.

قابل‌جەوز: ناوی شارێکی کوردە لەلای دیاربەکر ف ازشهرهای کردنشین در ترکیە.

قابلۆخ: ۱)سەرپۆشی دەفر؛ ۲) تێکوڵی هەرشتێ ف ۱) سرپوش ظرف؛ ۲) پوستە.

قابڵۆخ: جێ‌باروت لە فیشەك ف پوکە.

قابلەمە: بەرۆشی دەسکداری سەرپوش‌داری پچوُك ف قابلمە.

قابڵەمە: قابلەمە ف قابلمە.

قابڵەمەکردن: ۱) پینە بەسەرداگرتن؛ ۲) دیواری خشتی کاڵ بە کەرپوچ روکێش‌کردن ف ۱) پینە بررویەزدن؛ ۲) دیوار گلی را با آجر پوشانیدن.

قابوُر: سواڵەتە شکاو، ئەشکەولەت ف سفال شکستە.

قابۆرە: داری لەبەر کۆنی پواو ف درخت کهنسال پوسیدە.

قابوُل: پلوُسك ف ناودان.

قابیل: بەرکەتی، شیاو ف شایستە.

قاپ: ۱) قاب، جگ، میچ، چوُ؛ ۲) دەفری بەردەستان؛ ۳) بەلەك، پوُز؛ ۴)جێگەی جگ لە پادا، گوێزینگ؛ ۵) پاروُی زل؛ ۶) چوارچێوە؛ ۷) کالان؛ ۸) بەندی چیتك؛ ۹) قسەی بن‌شڕ؛ ۱۰) گاز بە ددان ف ۱) شتالنگ، قاب؛ ۲) ظرف غذاخوری؛ ۳) ساق پا؛ ۴) قوزك پا؛ ۵) لقمۀ بزرگ؛ ۶) قاب عکس، چهارچوب؛ ۷) نیام؛ ۸) بندِنی؛ ۹)حرف مفت؛ ۱۰) گاز با دندان.

قاپاخ: سەرپۆشی‌دەفر، سەردەڤك ف سرپوش ظرف.

قاپار: گەز، گاز، هەردو ڕێزەددان لێ‌توندکردن ف گاز با دندان.

قاپارگە: لای خواروی بەلەك،پشت گوێزنگ ف کمی بالای قوزك پا.

قاپان: ۱) خۆهەڵکێشان؛ ۲) ڕفاندن؛ ۳) تەرازوی زل؛ ۴) جگێن، میچێن؛ ۵) خۆ بەزل‌زان، بەفیزو دەعیە ف ۱) خودستایی؛ ۲) ربودن؛ ۳) باسکول؛ ۴) قاب‌بازی؛ ۵) متکبّر.

قاپانە: جگێن ف قاب‌بازی.

قاپانی: فیزو بادی‌هەوایی ف تکبّر.

قاپانێ: جگێن ف قاب‌بازی.

قاپاوێژ: مرۆ یان حەیوانێ کە لە ڕۆیشتنا قاپی پای وێك دەکەوێ ف انسان یا حیوانی کە هنگام راه‌رفتن قوزك پاها را بە هم میزند.

قاپچی: ۱) ڕفێن، شت‌ڕفێن؛ ۲) لە جگێن‌دا زانا؛ ۳) دەرکەوان ف ۱) رباینده؛ ۲) ماهر در قاب‌بازی؛ ۳) دربان.

قاپڕەش: ئەسپی کوێتی دامێن‌تاریك کە جومگەی دەستی ڕەش بێت ف اسب کمیت مچ دست سیاه.

قاپشۆ: کەسێ دەفر و ئیر باران دەشوا، برێتی لە کارەکەرو قەرەواش ف ظرفشوی، کنایە از کلفت و نوکر.

قاپشۆر: قاپ شۆ ف نگا: قاپ شۆ.

قاپقاپ: پێڵاوی لە دار ف دم‌پایی چوبین.

قاپك: پەنەمانی قاپی پا ف ورم قوزك پا.

قاپکزێنە: گیایەکە لە چێشت دەکرێ ف نوعی سبزی آش.

قاپگر: ۱) سەگێ کە پا دەگەزێ؛ ۲) برێتی لە مرۆی بەدفەڕ ف ۱) سگ گازگیر؛ ۲) کنایە از آدم موزی.

قاپگرتن: ۱) پاگەزتن؛ ۲) برێتی لە کێشەتێ‌هاڵاندنی بەخۆڕایی؛ ۳) دەچوارچێوەگرتن، قاب‌کردنی عەکس ف ۱) پاگزیدن؛ ۲) کنایە از دبەدرآوردن بدون سبب؛ ۳) در چهارچوب گذاشتن.

قاپۆ: ۱)ئاوماڵك، ئەوشتانەی لافاو ڕای‌داون‌و خستونیە کەنار چەم؛ ۲) نیاز، ئاتاجی ف ۱) سیل‌آورد؛ ۲) احتیاج.

قاپوُت: ۱) فەرەنجی؛ ۲) باڵتۆ؛ ۳) سێ‌جارە بردنەوەی‌یاری‌مەحبوُس لەنەردێندا ف ۱) بالاپوش نمدی؛ ۲) پالتو؛ ۳) سوم برد در بازی

محبوس تختەنرد.
قاپوچکە: ١) دەفری زۆر پچوك؛ ٢) پاروی نان بۆ ماست پیٚهەڵگرتن: (لە کۆزی کاران بڕوانەو **قاپوچکە** لە ماست داگرە) «مەسەل» ف ١) ظرف کوچولو؛ ٢) لقمهٔ نان برای ماست برداشتن.
قاپۆڕ: قابلۆخ ف پوکە.
قاپۆڕە: قابۆرە ف درخت کهنسال پوسیده.
قاپوقاچاخ: دەفر بە گشتی ف ظروف عموماً.
قاپوقاچاغ: قاپوقاچاخ ف ظروف عموماً.
قاپوقاپۆڕ: خرتوپرتی ماڵ ف خرت و پرت اثاثیه.
قاپوقنجاڕ: قاپو قاچاخ ف ظروف خانگی.
قاپۆك: قاپۆ ف سیل‌آورد.
قاپولکە: قاپوچکە ف نگا: قاپوچکە.
قاپولە: قاپی پا، گوێزنگ ف قوزك پا.
قاپە: ئاخافتنی زلەزلەو بیٚ مانا ف حرفهای گنده و نامفهوم.
قاپەڕەقە: سەری گوێزنگ ف سرقوزك پا.
قاپەکەوڵە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشیٚ، قەیتەران ف گیاهی دارویی.
قاپی: ١) درگا؛ ٢) رفاندی ف ١) دروازە؛ ٢) ربود.
قاپیلك: تیٚخوڵی بەتاڵی شت:(قاپیلکەشوتی، **قاپیلکەهیٚلکە**) ف پوستهٔ توخالی.
قاپیلکەسەر: ئیٚسکەسەر، کەللەسەر ف جمجمە.
قاپین: رفاندن ف ربودن.
قاپیٚن: قاپانیٚ ف قاب‌بازی.
قاپیوان: دەرکەوان: (دەتوت تەمیٚ کراوە بەمەخسوسی **قاپیوان**/خۆی کرد بە نیٚرەترکو گوتی کیم بلر سزی؟) «شیٚخ‌رەزا» ف دربان.
قاپیٚوان: دەرکەوان ف دربان.
قاپیە: درگا ف دروازە.
قاپیەوان: دەرکەوان ف دربان.
قات: ١) ئەوەنـدە، لەئـەندازە، بەرانبەر: (دو **قات** چاکەی دامەوە)؛ ٢) نهـۆم: (خانوەکەی دوقاتە لە **قاتی** سەرەوە دانیشتوە)؛ ٣) دەست لە بەرگو نوین؛ ۴) شتیٚ کە بە کڕین دەست ناکـەویٚ؛ ۵) دەم، سات، کات: (ئەو قاتە لاو بوم)؛ ۶) مەیدانی جەنگو کایە؛ ٧) ناو دو تویٚ: (لـە **قاتی** کەوایدا بو)؛ ٨) خاك، زەوی ف ١) برابـر در اندازە؛ ٢) اشکوب، طبقهٔ ساختمان؛ ٣) دست از لباس و رختخواب؛ ۴) نایاب؛ ۵) هنگام؛ ۶) میدان؛ ٧) لایە؛ ٨) زمین، خاك.
قاتانقوڕ: ناوی گوندیٚکە ف نام روستایی است.
قاتر: ئیٚستر ف استر، قاطر.
قاترچی: خەربەندە ف چاروادار.
قاترداشاغی: ئاڵو بخارا، ئاڵوچەرەشە ف آلو بخارا.
قاتغ: سپیایی ف لبنیّات.
قاتقات: ١)تم‌تمـان، تم‌تم؛ ٢) نهـۆم لەسەر نهۆم ف ١) زمین سنگی توبرتو؛ ٢) چندطبقە.
قاتڵ: ١) ترش، مزر؛ ٢) پیاوکوژ ف ١) ترش‌مزە؛ ٢) قاتل.
قاتم: لیٚك بەستنی گیاندار ف بەهم بستن حیوانات.
قاتمە: ١) داوموسك، هۆندراو لە داوموسك؛ ٢) پریٚسکە؛ ٣) گلۆڵەبەن ف ١) قاتمە، دام از موی؛ ٢) پیرزە؛ ٣) گلولهٔ نخ.
قاتمەبەن: گشتەکی هۆندراو لە داموسك ف قاتمەبند، ریسمان مویین.
قاتۆر: تەختەی دارەڕا ف تختهٔ الوار.
قاتـۆرك: ١) لقی هەرەناسکی دار؛ ٢) لاسکی لاولاو، لەولاوکە گوڵی *جوان دەکا* ف ١) جوانهٔ بسیار نازك درخت؛ ٢) لبلاب.
قاتوقڕ: گرانیو گیرنەکەوتنی بژیو ف گرانی و نایابی خواربار.
قاتوقڕی: قاتوقڕ ف نگا: قاتوقڕ.
قاتوقەیماخ: نیوەنمەك ف خمیری کە برای نرم کردن بر دمل گذارند.
قاتۆڵی: ڕوبی هەنار ف رب انار.
قاتـە: ١) گوڵی داروجـان؛ ٢) داسولکەی خەلە؛ ٣) رازی؛ ۴) تیٚکوڵی چەڵتوك ف ١) خوشهٔ کدرم؛ ٢) پرزخوشهٔ غلّه؛ ٣) راضی؛ ۴) پوستهٔ برنج.
قاتـەلیٚوە: سەرەتـای بەهار کە تازە شینکە سەری دەریٚناوە، خاکەلیٚوە، ئاخەلیٚوە ف آغاز بهار، فصل دمیدن سبزە.
قاتەولیٚوە: قاتەلیٚوە ف نگا: قاتەلیٚوە.
قاتی: ١) دەس نەکەوتنی بژیو؛ ٢) تیٚکەڵاو؛ ٣) رازی ف ١) قحط و غلا؛ ٢) آمیختە؛ ٣) خوشنود.
قاتیوقڕی: قاتوقڕ ف نگا: قاتوقڕ.
قاج: کاژ، جۆریٚ داری گەڵادەرزیو هەمیشەسەوزە ف درخت کاج.
قاجـر: گونـدیٚکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
قاجوج: گلیٚنەی ئاوخواردنەوە ف لیوان سفالین.
قاچ: ١) دو، کلك؛ ٢) پا؛ ٣) پوزو بەلەك؛ ۴) بەردی بازەلیٚن؛ ۵) جگ؛ ۶) زەقایی، زۆپی؛ ٧) داریٚکی دڕکاویە ف ١) دُم؛ ٢) پا؛ ٣) ساق؛ ۴) شن بازی؛ ۵) قاب، شتالنگ؛ ۶) برجستگی؛ ٧) درخت خاردار.
قاچاخ: ١) بەچکەحوشتری دوساڵە؛ ٢) کاری دژی دەستوری دەوڵەت؛ ٣) کەسیٚ کاری دژی دەستـوری دەوڵەت دەکا؛ ۴) ماڵیٚ کە کڕینو فرۆشی بەرانبـەر بە دەستـوری دەوڵەت نیە؛ ۵) کەسیٚ کە لە ترسی دەوڵەت خۆی شاردۆتەوە؛ ۶) تۆراو، تاربوگ: (چەندیٚکە لیٚمان **قاچاخ** بوە)؛ ٧)ڕەوەك ف ١) شتر بچهٔ دوسالە؛ ٢) کار قاچاق؛ ٣) کسی کە کار خلاف قانون انجام دهد؛ ۴) اموال قاچاق؛ ۵) تحت تعقیب؛ ۶) غایب شدە؛ ٧) رموك.
قاچاخچی: فرۆشیاری ماڵی قاچاخ ف قاچاقچی.
قاچاغ: ١) قاچاخ؛ ٢) گامیٚشی دوساڵە ف ١) نگا: قاچاخ؛ ٢) گاومیش دوسالە.
قاچـان: ١) بزۆز، بیٚئارام؛ ٢)شتڕفیٚن؛ ٣) راکـردن ف ١) ناآرام؛ ٢) رباینده؛ ٣) دویدن.
قاچاندن: ١) رفاندن؛ ٢) راکردن ف ١) ربودن؛ ٢) دویدن.
قاچانیٚ: جگیٚن ف قاب‌بازی.
قاچاو: زەوینی دژاو ف زمین دارای نشیب و فراز کە آبیاریش دشوار

است.

قاچك: ۱) پاچەی حەیوان لە چێشتی سەروپێدا؛ ۲) خێزەرە؛ ۳) دوو، کلك؛ ۴) کارگ، قارچ؛ ۵) چەقـەی جاوین؛ ۶) چرپـی هەڵاشـی خانـوو،چـرۆی سەربـانـەڕا کە وەبن پۆش و پەلاش دەدرێ و قوڕەبان دەکـرێ ف ۱) پاچە؛ ۲) نگا: خێزەرە؛ ۳) دُم؛ ۴)قارچ؛ ۵) قندرون، نوعی سقز گیاهی؛ ۶) چوبکهای انبیره.

قاچۆر: پۆشانە حەساوکردن، ژمارەی ئاژەڵ نوسین بۆ باج ف سرشماری دام به قصد اخذ مالیات.

قاچوق: کەوچك ف قاشق.

قاچوقۆچ: سیرمەخۆری، شرەخۆری ف دلەدزدی.

قاچوقول: لنگ‌ولەتەر ف از زانو به پایین.

قاچەشرمەکێ: شەرەپێلاقە ف لگدبازی.

قاچی: ۱) تۆرتۆ؛ ۲) ڕووبەڕوو؛ ۳) پێڵاو، پاپۆش ف ۱) قیچی؛ ۲) روبرو؛ ۳) پای افزار.

قاچین: پاچین ف قیچی کردن.

قاچێن: ۱) بازەڵێن؛ ۲) جگێن ف ۱) شن‌بازی؛ ۲) قاب‌بازی.

قاحبە: جندە ف فاحشه.

قاخ: چەماو، داهاتو ف خمیده.

قاخلی: شمڵی ف کاجیره.

قاخه: قەدەغە ف ممنوع.

قاد: ۱) زەمین، هەرد؛ ۲) خاك، قات ف ۱) زمین؛ ۲) خاك.

قاداشەڕی: مەیدانی جەنگ ف میدان جنگ.

قادر: ۱) ناوی خودا؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) نام خدا؛ ۲) نام مردانه.

قادرالی: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قادرمه: ۱) پلەکان؛ ۲) نەردیوان ف ۱) پلکان؛ ۲) نردبان.

قادڤین: ئازا لە شەڕ ف شجاع.

قادۆ: ۱) سواوی ناوی قادر، ناوە بۆ پیاوان؛ ۲) قادڤـین ف ۱) مخفف قادر، نام مردانه؛ ۲) شجاع.

قادۆل: کوپەڵەی زارتەنگ، جەڕەو کوپەی جێ پەنیر ف بستوغه.

قادی: گەمەیەکی زاڕۆکانە ف نوعی بازی کودکانه.

قادێ: ۱) گۆڕەپان؛ ۲) مەیدانی کایە ف ۱) زمین هموار؛ ۲) میدان بازی.

قادیانـه: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قار: ۱) تۆڕەیی؛ ۲) خەم؛ ۳) دەی فەقـێیان؛ ۴) جیرەی فەقـیران؛ ۵) سوکـەڵەناوی قادر؛ ۶) توانا، تاقەت: (ئەز قارم وێ کارێ بکەم)؛ ۷) گوندێکە لە لای سنە ف ۱) قهر؛ ۲) غم؛ ۳) نوعی تقسیم با انگشتان؛ ۴) جیرهٔ روزانهٔ فقرا؛ ۵) مخفف قادر نام مردانه؛ ۶) تاب وتوان؛ ۷) نام روستایی در سنندج.

قاڕ: ۱) ئارام، تۆقرەگرتو؛ ۲) دەنگی بەرزی باڵدارو پەز؛ ۳) نانی تۆپێن ف ۱) آرام؛ ۲) صدای بم پرنده و گوسفند؛ ۳) با چوب یکبار به توپ بازی زدن.

قارا: ئۆقرە، ئارام: (ئاراو قارای نەما)، دوای ئارا دەڵێن ف تسکین، آرامش.

قاراغ: کەنار، قەراغ ف کنار، گوشه.

قاڕان: قاڕ، دەنگی زلی باڵندەو پەز ف صدای بم پرنده و گوسفند.

قاڕاندن: ۱) دەنگ‌بەرزکردنی پەز؛ ۲) گارەکردنی مریشك ف ۱) صدای گوسفند؛ ۲) صدای مرغ.

قاراوا: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قارپچۆك: داڵگۆشتی بێ‌تابشت ف لاغر مردنی.

قارپوز: ۱) خرچەی گەیشتو، گندۆرە، کاڵەك؛ ۲) سەرکڵاوەی لامپا ف ۱) خربزه؛ ۲) آباژور.

قارپۆز: زۆبی پێشەوەی زین ف کوههٔ زین.

قارچ: قاچ، کوارگ، کارگ ف قارچ.

قارچك: ۱) قارچ؛ ۲) ئێسقانی کلینچك، پێشەی جوچکەسمت ف ۱) قارچ؛ ۲) دمغازه، دنبالچه.

قارچکەگولانه: جۆرێ قارچ کە بۆ خواردن ناشێ ف قارچ سمّی.

قارچکەمارانه: جۆری قارچ، قارچکەگولانە ف قارچ سمّی.

قارخ: دوکانۆکەی سەوزی تێداچاندن ف کرد سبزیکاری.

قارژنگ: جانەوەرێکی ئاوی‌یە بەندبەندە بە دوسەرە دەڕوا ف خرچنگ.

قارس: ۱) تووڕە؛ ۲) جاڕز؛ ۳) دادروون بۆ کورت‌کردنـەوە؛ ۴) شارو مەڵبـەنـدێکـە لە کوردستان ف ۱) خشمگین؛ ۲) پکر؛ ۳) بردوختن برای کوتاه‌کردن؛ ۴) شهر و ناحیه‌ای در کردستان.

قارسبوون: ۱) جاڕزبوون؛ ۲) کورت‌بوونەوە بە دادروون ف ۱) پکرشدن؛ ۲) کوتاه‌شدن از دوخت.

قارس‌کردن: ۱) جاڕزکـردن؛ ۲) کورت‌کردنـەوە بە دورمان ف ۱) پکر نمودن؛ ۲) کوتاه کردن بوسیلهٔ دوخت.

قارسەقول: تەرسەقول ف مدفوع ستور.

قارسی: ڕۆژی قیامەت، ڕۆژی سەڵا، پەسڵان ف روز رستاخیز.

قارغ: لەڕۆژدا تاریك، دوورەتاو ف اتاق در روز تاریك.

قاڕقاڕ: دەنگی زلی باڵدار ف قارقار پرنده.

قارقارائا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قاڕقاڕۆ: زیقەزیق‌کەر ف جیغ‌کش، جیغ‌جیغو.

قاڕقاڕۆك: ۱) قارپچۆك؛ ۲) قالاو، قەلەڕەشە؛ ۳) مرۆ یا باڵدارێ کە زۆر دەقیرنێ؛ ۴) کەسێ کە بۆ شت‌فرۆشتن هەرا دەکا ف ۱) لاغرمردنی؛ ۲) کلاغ؛ ۳) انسان یا مُرغی که زیادجیغ می‌کشد؛ ۴) کسی که برای فروش کالایش فریاد می‌زند.

قارقـاره: لەتە سەهۆڵی دەگەڵ لافاوی بەهار ف تکه‌های یخ شناور در سیلاب بهاری.

قاڕقاڕه: جۆرێ چەرخ بۆ کایەی منداڵان ف نوعی چرخ برای بازی بچه‌ها.

قارقومه: گیایەکە دەیخۆن ف گیاهی است خوردنی.

قارم: دەتوانم،لە دەسم دێت ف می‌توانم، از دستم برمی‌آید.

قارن: دەتوانن، لەدەسیان دێت ف می‌توانند، از دستشان برمی‌آید.

قارْن: زۆر بەزیقەزیق ف جیغ‌کش و جنجالی.

قارنا: گوندێکە لە کوردستان ف از روستاهای کردستان.

قارنان: پنتی، رژد، چکوُس، چکوُد، ڕەزیل، سەقیل ف خسیس.

قارْنج: ١) پەراوێزی بەرگ‌و شمەك؛ ٢) بەنی بابۆڵەپێچ ف ١) سجاف؛ ٢) بند قُنداق‌پیچ.

قارْنجە: ١) قارْنج؛ ٢) ناوی دێیەکە لە کوردستان ف ١) نگا: قارْنج؛ ٢) نام دهی است.

قارْنگە: شار لە یاری تۆپێن‌دا ف سر میدان توپ‌بازی با چوب.

قارْنە: ١) تۆپەراکردێن؛ ٢) ناوی دێیەکە ف ١) نوعی توپ‌بازی؛ ٢) نام دهی.

قارۆت: کلافەدەزوُ ف کلاف نخ.

قاروُچ: قارپچوُك ف لاغر مردنی.

قاروُش: گیایەکە ف گیاهی است.

قاروُشاوی: جێگەیەکە قاروُشی زۆر لێ ڕواوە ف «قاروُش»زار.

قاروُشە: گەسك لە چیلکەدار،گزگ، لە توُڵ ف جاروی ترکەای.

قاروُشەلاّن: قاروُشاوی ف «قاروُش»زار.

قارْوقوُرْ: دەنگی تێکەلاّوی مەڕو بزنی زۆر ف غوغای گلە.

قارْوُعەم: زۆر لەڕو لاوان، داڵ‌گوشت ف لاغر مردنی.

قارْوُن: ١) ناوی دەوڵـەمـەنـدێکی کەونارا بوە؛ ٢) برێتی لە مرۆی زۆر دەوڵـەمـەند: (کابرا وەك ئارْون‌و **قارْون** وایە)؛ ٣) بێشەو زەمەند؛ ۴) زۆر، زەحف ف ١) قارون؛ ٢) کنایە از ثروتمند بزرگ؛ ٣) بیشە و نیزار انبوه؛ ۴) زیاد.

قارونە: ١) کرمی میوەی وشك؛ ٢) جانەوەری وردی جلکی‌خوری‌خوْر ف ١) کرم میوه؛ ٢) بید، حشرهٔ پشم‌خوار.

قارْە: ١) دەنـگـی هاواری پەزو باڵــنـــدە؛ ٢) تۆپێنی بەدار؛ ٣) گێژی: (قــارْەی سەری دێ) ف ١) صدای بلند گوسفند و پرنده؛ ٢) نوعی توپ‌بازی؛ ٣) گیجی.

قارْەقــارْ: ١) قارْقارْ؛ ٢) دەنگی تێکڕایی پەز، کارەکارْ ف ١) قارقار؛ ٢) صدای دسته‌جمعی گوسفندان.

قارەمان: ١) پاڵەوان؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) قهرمان؛ ٢) نام مردانه.

قارەمانی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قارەوانــە: جۆرێ دەفری پچوُکی مسی بۆشێوتێکردن ف نوعی ظرف کوچك مسی.

قاری: مرۆی‌قورعان‌خوێن ف قاری قرآن.

قارْی: پیرێژنی فەرْتوُت ف پیرزن لکنته.

قارْێ: قارْە، تۆپی بەدار ف نوعی توپ‌بازی با چوب.

قاریت: قاپچوُك ف لاغر مردنی.

قاریش: کەمەربەندی چەرمین، پشتێنی لە چەرم، قایش ف کمربند چرمی.

قارین: توانین، لەدەس‌هاتن ف توانستن.

قاز: باڵدارێکی سپی زەلامە گۆشتی دەخورێ سۆبایی کەرێکی چێیە ف غاز.

قازاخ: ١) پاك، خاوێن؛ ٢) زەریف، پەسند؛ ٣) چەکداری دەوڵەت؛ ۴) عازەب ف ١) پاکیزه؛ ٢) زیبا؛ ٣) قوای نظامی دولت؛ ۴) مجرّد.

قازان: ١) بەرۆش؛ ٢) سوُد، بەهــرەی داوستــەد؛ ٣) لەو گونـدانـەی کوردستــانــە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) دیگ، پاتیل؛ ٢) سود تجارت؛ ٣) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قازانج: بەهرەی سەودا ف نفع معامله.

قازانج کردن: بەهرەگیرهێنان ف بهره‌بردن.

قازانچە: بەرۆشی چکۆڵە ف دیگ مسی کوچك.

قازان‌قایە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در گردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قازانقوڵفی: دەرزی بەرکۆژە ف قزن‌قفلی.

قازانقوڵی: قازانقوڵفی ف قزن قفلی.

قازانگ: قازان، بەرۆش ف دیگ مسی.

قازانلی: ناوی گوندێکە لە کوردستان ف نام روستایی است.

قازانەسەر: ١) دێوی خەیاڵی کە مناڵی پێ دەترسێنن؛ ٢) ناوی دێیەکە لە کوردستان ف ١) موجود خیالی برای ترساندن بچه؛ ٢) نام دهی در کردستان.

قازاو: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قازفرْەفرْ: گەمەیەکە منداڵان دەیکەن، گاڵتەیەکی زارۆکانە ف نوعی بازی کودکان.

قازڤان: شوانی قاز، ئاگاداری باڵندەی قاز ف غازبان.

قازْك: مەنجـەڵی پچـوُکی قوڵف‌دار، بەرۆشی پچوُکی بەدەسك ف دیك کوچك دسته‌دار.

قازلاّخ: کلاّوکوُرْە، سوُفیەقیتە، *باڵدارێکی پچوُکە* ف پرنده‌ای کوچك.

قازلاّخی: قازلاّخ ف نگا: قازلاّخ.

قازم: بەن لە کوُرو، ریس لە توُکەوردی بن خوری ف ریس از کرك.

قازمانە: جۆرێ ئاڵوُچە ف نوعی آلو.

قازمە: پاچی زەوی کەندن ف کلنگ زمین کندن.

قازمەکی: بەرێکی پچوُکی دارمازو ف ثمری ریز از مازوج.

قازەلاّخ: قازلاّخ ف نگا: قازلاّخ.

قازەلاّخی: قازلاّخ ف نگا: قازلاّخ.

قازەن: دەسك‌و گوڵ لە چەڵتوُك‌جارْ ف دسته‌کردن خوشهٔ شالی.

قازەوان: شوانی قاز ف غازچران.

قازی: کەسێ کە بە پێك‌هێنانی ڕێوشوێنی ئاینی ڕادەگا ف قاضی.

قازیاخە: گیایەکە ئەخورێ ف قازایاغی، گیاهی است.

قازیانە: قازیاخە ف قازایاغی.

قازیاوا: ناوی دوگوندە لە کوردستان، یەکیان بەعسی وێرانی کرد ف نام دو روستا در کردستان که یکی را بعثیان ویران کردند.

قاژ: ۱) باڵدارێکی ڕەشـە لە کۆتر پچوکترە گۆشتی دەخورێ؛ ۲) ئەو شوشەو بەردەی دەسەری ئەنگوستیلە دەکرێ، نقێم، قاش؛ ۳) برۆ ف ۱) زاغ پاقرمز؛ ۲) نگین؛ ۳) ابرو.

قاژدەرە: باڵداری قاژ ف زاغ پاقرمز.

قاژڕ: زاروی زۆر گرینۆك ف بچهٔ بسیار گریان.

قاژقاژە: ڕەنگاڵە، ڕەنگرێژە، میش‌خۆرە، باڵدارێکە ف مرغکی است رنگارنگ.

قاژك: ۱) چەقەی جاوین؛ ۲) جاچکە، بنێشت؛ ۳) قەوچە، دەم‌لێکدان ف ۱) سقزبُنه؛ ۲) آدامس؛ ۳) بازوبسته‌شدن دهن ماچه‌خر.

قاژکچوُن: قەوچـەکـردن، دەم‌لێکدانی ماکەر لەژێر نێرەکەردا ف دهان بازوبسته‌کردن ماچه‌خر وقت جفتگیری.

قاژوُ: پەرندەی قاژ ف زاغ پاقرمز.

قاژە: ۱) دەنگی قاژوُ؛ ۲) دەنگی بەرکی ئاوێژراوی تفنگ ف ۱) صدای زاغ پاقرمز؛ ۲) صدای پرش گلوله.

قاژەقاژ: دەنگی زۆری قاژوُ ف صدای زیاد زاغ پاقرمز.

قاژی: ۱) قاژوُ؛ ۲) قازی چیا ف ۱) زاغ پاقرمز؛ ۲) غاز وحشی.

قاس: ۱) ئەنـدازە؛ ۲) دەم، سات: (ئـەو **قاس** چاڤنێری تە بوم) ف ۱) اندازه؛ ۲) آن، دم.

قاسپە: دەنگی خوێندنی کەو ف صدای کبك.

قاسپەقاسپ: قاسپەی لەدوی‌یەك ف صدای کبك پیاپی.

قاسـریش: دوگونـدی کوردسـتـان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قاسك: لاسکی گیا،نێوان بن‌و گوڵی گیا ف ساقهٔ گیاه.

قاسم: ناوی پیاوانە ف نام مردانه.

قاسماوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قاسناخ: پێوانەیەکی خەلە بەرانبەر بە سی‌و دو کیلۆ ف پیمانهٔ غلّه برابر سی‌ودوکیلو.

قاسناغ: قاسناخ: (قەت لە یەك **قاسناغە** جوی کەم نادەمێ هێشتا لەڕە /ساڵ دوازدەی مانگێ سواری نابم‌و هەر ماندوە) «شێخ‌رەزا» ف نگا: قاسناخ.

قاسە: ۱) سواوی ناوی قاسم؛ ۲) سندوقی لە پۆلا بۆ پارە تێدا هەڵگرتن ف ۱) مخفف نام قاسم؛ ۲) گاوصندوق.

قاسید: مرۆی ڕەوانەکراو بۆ کارێك ف پیك، قاصد.

قاش: ۱) پێلە، کەوانە، پەل وەك نیوەجەغز؛ ۲) بڕیەك لە میوەی بێستان؛ ۳) قاژی ئەنگوستیلە؛ ۴) پان‌پانۆکە ف ۱) نیم دایره؛ ۲) برش از میوهٔ پالیزی، قاچ؛ ۳) نگین؛ ۴) مساحقه، طبق‌زدن.

قاشاخ: ۱) ڕنەك؛ ۲) لاسکی گەنمەشامی؛ ۳) گیایەکە لە کەنگر دەکا ف ۱) قشو؛ ۲) ساقهٔ بلال؛ ۳) گیاهی است شبیه کنگر.

قاشاغ: ڕنەکی یەکسم ف قشو.

قاشاو: قاشاغ ف قشو.

قاش‌پاشا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قاشتی: گونـدێکی کوردسـتـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قاش‌قاشـا: لەو گونـدانـەی کوردسـتـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویرانی کردند.

قاشقی: گونـدیکی کوردسـتـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قاشك: ۱) تیخوڵی دار؛ ۲) پرزەی دار ف ۱) پوستهٔ درخت؛ ۲) الیاف درخت.

قاشگ: پەترۆك، پەترۆ، قرتماخەی سەربرین ف کبرهٔ زخم.

قاشل: تێخوڵ، تۆکڵ ف پوسته، قشر.

قاشم: گیایەکی بۆن‌خۆشە ف گیاهی است خوشبوی.

قاشنە: جۆرێ ماسی پوڵەکەزەرد ف نوعی ماهی.

قاشوَ: ۱) داری سەرچەماو بۆ گۆبازی؛ ۲) شەقەمێو ف ۱) چوگان گوی بازی؛ ۲) تنهٔ تاك.

قاشوان: بازی گۆیێن ف گوی بازی.

قاشوانێ: قاشوان ف گوی بازی.

قاشوخ: کەچك ف قاشق.

قاشوُل: قاشل، تێکوڵ ف پوسته.

قاشوُلکە: ورتکەسواڵەت‌و چینی بۆ کایەی منالان ف چینی و سرامیك و سفال شکسته که بازیچهٔ کودکان است.

قاشوُلە: قاشوُلکە ف نگا: قاشوُلکە.

قاشە: قاشنە، سوُرەماسی، قەشەماسی ف نوعی ماهی.

قاعیدە: ڕێوشوێن، دام‌و دەستوُر ف روش.

قاعیم: توند، پتەو ف محکم.

قاغز: ئامرازی سپی‌و تەنك بۆ خەت‌دان، قاقەز ف کاغذ.

قاغنات: فرچك، فرۆ، فرێشك، ژەك ف آغوز.

قاغەز: قاغز، قاقەز ف کاغذ.

قاغەنەك: قاغنات ف آغوز، فله.

قاف: ۱) دەنـا ئەوە چیە؟، مەتـەڵ؛ ۲) خڕی ئێسکی سەر، کەللە؛ ۳) دەرفەت؛ ۴) چیایەکی خەیاڵی؛ ۵) دەنگ‌دانی خەڵك بەتێکڕایی؛ ۶) ناوی پیتێکی ئەلف‌و بێکـە؛ ۷) لەجێ، منـاسبی جێ: (قسەکەت لە **قافی** خۆی‌دا بو) ف ۱) چیستان، معمّا؛ ۲) جمجمه؛ ۳) فرصت؛ ۴) کوه‌قاف؛ ۵) بسیج؛ ۶) نام حرفی در الفبا ۷) بجا، به‌مورد.

قاف‌قلوُر: ۱)قاپ‌و قاچاغی لە سواڵەت؛ ۲) برێتی لە حەپۆلی کەم‌فام ف ۱) ظروف سفالین؛ ۲) کنایه از تهی مغز.

قافـك: ۱) ئەشکـەولـەت، سواڵـەتـەشکـاو؛ ۲) سواڵەتی لەقاڵب‌دراو بۆسەربان داپۆشین؛ ۳) قاپۆڕی ڕەقەو کیسەڵ؛ ۴) کالان ف ۱) سفال شکسته؛ ۲) سفال‌بام؛ ۳) لاك لاك‌پشت؛ ۴) نیام.

قافل‌قەدا: قەزاو قەدەر ف قضا و قدر.

قافلۆك: دەفر و ئامانی گڵین، ئیرباری لەقوڕ ف ظرف سفالین.

قافلە: دەستەیەك لە بنیادەم‌و بارەبەر کە پێکەوە دەچنە سەفەر ف قافله.

قافلی: قاخڵی، کاخڵی، شمڵی[ف] کاجیره.

قافۆ: ئاوماڵك[ف] سیل آورده.

قافوُ: قافۆ[ف] سیل‌آورده.

قافیه: پاشڵی شێعر[ف] قافیه.

قاڤ: پوُشوُی دار[ف] پوسیدهٔ درخت که افروزنهٔ سنگ چخماق شود.

قاڤـو: ١) لاسکـەگیای ناوبـەتاڵ؛ ٢) ئاوماڵك، قافو[ف] ١) ساقهٔ گیاه میان‌تهی؛ ٢) سیل‌آورده.

قاڤەرەش: جۆرێ کەدو[ف] نوعی کدو.

قاق: ١) زوها، وشك، زڕ؛ ٢) گۆشتێ کە بۆ زستان وشك‌و خوێ کراوە[ف] ١) خشك؛ ٢) گوشت خشکیده.

قاقا: ١) حیلکەی پێکەنین، تریقە؛ ٢) نازناوی براگەورە؛ ٣) شتی خۆش لە زمـانی پچـوُکاندا[ف] ١) هرهر خنده، قهقهه؛ ٢) برادربزرگ؛ ٣) خوردنی لذیذ درگویش کودکان.

قاقبۆ: دەنگی خوێندنی کەو، دەنگی ژەرەژ[ف] صدای کبك.

قاقبین: خوێندنی کەو[ف] خواندن کبك.

قاقـڕ: ١) زەوینێ کە گیای لێ نارۆێ؛ ٢) برێتی لە بنیادەمی رژد[ف] ١) زمینی که گیاه نرویاند، لم یزرع؛ ٢) کنایه از خسیس.

قاقرەش: جۆرێ کوُلەکە[ف] نوعی کدو.

قاقز: قاغز[ف] کاغذ.

قاقژ: قاژوُ[ف] زاغ پاقرمز.

قاقـل: ١) تێکـوڵی هێلکە؛ ٢) بنی گیایەکە دەیخۆن[ف] ١) پوستهٔ تخم پرنده؛ ٢) بیخ گیاهی است خوردنی.

قاقلۆك: کەللەسەر، قاف، قەحف[ف] جمجمه.

قاقلەجنۆکە: شەیتانۆکەی وشك[ف] پوستهٔ حلزون.

قاقلەسۆنە: دۆشەکۆڵەی سەری عەنبالان[ف] بالشتك سر حمّال.

قاقلەسوێنە: قاقلەسۆنە[ف] بالشتك سر حمّال.

قاقم: جانەوەرێکە لە تیرەی سمۆرەو سنجاو دەگەڵ گیا رەنگ دەگۆڕێ[ف] قاقم.

قاقمە: داری هەردولاو داری پشتی تامان[ف] چوبهای عمودی دیوار چوبی.

قاقوُلە: بەری گیایەکە بۆ دەرمان دەبێ[ف] ثمر گیاهی است که مصرف طبی دارد، قاقله.

قاقوم: قاقم[ف] قاقم.

قاقـە: ١) براگەورە بە زمـانی منـاڵان؛ ٢) خواردنی شیرین بە شێوەی پچـوُکـان؛ ٣) سورێچکـە، قورقـوڕاگە: (دەستی دە بینە **قاقەی** نابو دەیخنکـانـد)[ف] ١) برادربـزرگ بە زبـان کودکانه؛ ٢) شیرینی در گویش بچگانه؛ ٣) بیخ گلو، سرخنای.

قاقەز: قاغز[ف] کاغذ.

قاقەزێن: کایە بە پەڕی پاسوُر کردن[ف] بازی با ورق.

قاقی: داڵگۆشت‌و لاوازی کورتەبالا[ف] لاغر کوتاه‌قد.

قاقیشك: قاژوُ[ف] زاغچه.

قاقیلۆك: تەختەساف، دەزوی لەسەر مقەبیا هەڵکراو[ف] گلوله نخ.

قاقیله: قاقی[ف] لاغر کوتاه‌قد.

قاگەز: قاغز[ف] کاغذ.

قال: ١) دەمەجاوێك بنێشت؛ ٢) چەقەچەق؛ ٣) باس، دوان؛ ٤) تێخوڵ‌و پرزەی دار؛ ٥) دەنگ‌وباسی ناو خەڵك[ف] ١) مقدار سقز به اندازهٔ یك بار جویدن؛ ٢) جنجـال، هیاهـو؛ ٣) بحث، گفتار؛ ٤) قشر و الیاف درخت؛ ٥) شایعه.

قاڵ: ١) تاواوە؛ ٢) لەکـاردەرهـاتگ، راهاتو لە کار؛ ٣) تەجرەبەدیتوُ لە ژیانـدا؛ ٤) چەقـەچەق؛ ٥) پوُش، چیلکە: (قرش‌و **قاڵ**)؛ ٦) باس، بەحس[ف] ١) گداخته، تفته؛ ٢) کارامد؛ ٣) تجربه‌دیده در زندگی؛ ٤) جنجال؛ ٥) خاشاك؛ ٦) بحث.

قالا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد[ف] ازروستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قالاخ: ١) دەوەی وشکـەوە بوُگ، تەپـاڵـە؛ ٢) قەلـەڕەشە[ف] ١) تاپالهٔ خشك؛ ٢) کلاغ سیاه.

قالاخدان: دەوەلان[ف] انبار تاپاله.

قالاخی: پارچەیەکی رەشە، مادام[ف] نوعی پارچهٔ مشکی.

قالاخی‌پۆش: رەشپۆش، برێتی لە تازیەدار[ف] مشکی‌پوش، کنایه از عزادار.

قالاس: گۆزەڵـە یان کوندەی پچوُك بۆ ئاو[ف] ظرف کوچك مخصوص نگهداری آب.

قالاغ: تەپاڵە، قالاخ[ف] تاپالهٔ خشك.

قالاغدان: قالاخدان[ف] انبار تاپاله.

قالان: شیربایی[ف] شیربها.

قالاو: قەلەڕەشە[ف] کلاغ سیاه.

قالاوبازەڵە: قشقەڕە، قەلەباچکە، قشقەڵە[ف] زاغچه.

قالاوەبوُڵینە: قەلەسابوُنی[ف] کلاغ خاکستری رنگ.

قالایی: کانزایەکی نەرمی سپیە مسی پێ سپی دەکەنەوە، قەلایی[ف] قلع، ارزیز.

قالب: ١) شتێ کە کانزای تاویاوی تێ‌دەرێژن؛ ٢) جەستە،لەش،بەدەن؛ ٣) ژمـارە بۆ دارژاوی تونـدەوەبوُگ: (قالبە سابوُن، قالبە بەفر)؛ ٤) قوتـــو، دەفـر بۆ شت تێدافـرۆشتن: (قـالبەشـەمچـە)[ف] ١) قالب ریخته‌گری؛ ٢) تن، بدن؛ ٣) واحد شمارش اشیاء در قالب ریخته؛ ٤) قوطی، جعبهٔ بسته‌بندی.

قاڵب: ١) قالب؛ ٢) زەوینێ کە بۆ چەڵتـوُك‌چاندن راست کراوە[ف] ١) نگا: قالب؛ ٢) زمین آماده برای شالی.

قاڵبـوُن: ١) توانـەوە لە سەر ئاگر؛ ٢) کارامەبوُن؛ ٣) تەجرەبەدیتن لە ژیاندا[ف] ١) ذوب شدن بر آتش؛ ٢) کارآمدشدن؛ ٣) تجربه‌دیدن در زندگی.

قاڵتـــاخ: ١) دارێ کە لە زین‌دا دەکـــارکـــراوە؛ ٢) برێتـی لە پیری لەکارکەفتگ[ف] ١) قلتاق، چوب داخل زین؛ ٢) کنایه از پیر فرتوت و از کار افتاده.

قاڵتاغ: قاڵتاخ[ف] نگا: قاڵتاخ.

قاڵچغ: داسوکەی گوڵی وشکی خەلە ف پر ز خوشهٔ غلّهٔ خشك.
قاڵدرمە: قادرمە ف نگا: قادرمە.
قاڵس: ۱) جارز، قارس؛ ۲) تووڕە ف ۱) پکر؛ ۲) خشمناك.
قاڵشت: ۱) تێکوڵی‌دار؛ ۲) تەلاشەدار، تەڕاش ف ۱) پوست درخت؛ ۲) تکهٔ شکسته از درخت.
قالك: ۱) قاشل؛ ۲) قوتو ی چکۆلە؛ ۳) قاپۆرەفیشەك؛ ۴) قالب ف ۱) پوسته؛ ۲) قوطی کوچك؛ ۳) پوکه؛ ۴) نگا: قالب.
قاڵماسك: بەرەقانی، قۆچەقانی، کەهنیك ف فلاخن.
قاڵماسکە: قالماسك ف فلاخن.
قاڵمەقاڵ: چەقەوهەرا ف جنجال و هیاهو.
قاڵمەقاڵم: قاڵمەقاڵ ف جنجال و هیاهو.
قالنگ: داری سەرخوار بۆ میوەچنین ف چوب سرخمیده دراز برای میوەچینی.
قالنی: عەرەبانەی لەدار ف ارابهٔ چوبی.
قالو: ناوی چەند دێیەکە ف نام چند روستا.
قالـۆ: بەرد یان خشتی لەسـەر ئاگر دانراو لەباتی سێڵ بۆ نان‌پێژان ف خشت یا سنگ برآتش به جای ساج.
قالوچ: جۆرێ داسی پچوك ف نوعی داس کوچك.
قالــۆچـە: جانـەوەریکـە چکـۆڵـەی ڕەش چەنـد جۆرە باڵیشی هەیە تیرەیەکیان ریخ گزمۆلە دەکاو پاڵی دەدا، کێزك ف سوسك.
قالـۆر: ۱) ساقـەتەگیای وشکی ئەستوری ناوبەتاڵ، قاقۆ؛ ۲) ئێسکی لولاك ف ۱) ساقه گیاه خشك کاوك؛ ۲) استخوان ساق.
قالۆرە: قالۆر، ساقەتەگیای ناوەرۆك‌خاڵی ف ساقهٔ گیاه کاوك.
قالۆز: دارۆکەیەکە لە تەڵەکەوریشکدا ف چوبکی در تلهٔ خرگوش.
قالۆس: ناوی هەوایەکی گۆرانیە ف نام آهنگی است.
قالون: سەبیلەی کلك‌درێژ ف چپق دستەدراز.
قالۆنچە: قالۆچە ف سوسك.
قالـە: ۱) بـاڕەی بزن؛ ۲) سوکـەڵەناوی قادر ف ۱) صدای بلندبز؛ ۲) مخفّف قادر.
قاڵە: چەقە، هەرا ف جنجال و هیاهو.
قاڵەقاڵ: چەقەو هەرای زۆر ف جنجال و غوغای زیاد.
قاڵەقنگ: باسکلاو، کلاوبن ف پیل گوشك، برگ ریواس.
قالەك: تاوپاوەی زێڕ و زیو ف گداختهٔ زر و سیم.
قالەن: ستور، ئەستور، قەبە، بەگرتك ف ستبر.
قاڵی: ۱) کارامەیی؛ ۲) مافورە ف ۱) مهارت؛ ۲) قالی، فرش.
قالی‌جۆ: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
قالیچە: مافوری پچوك ف قالیچە.
قاڵیچە: قالیچە ف قالیچە.
قام: ۱) گۆرانی؛ ۲) ئالی، لا؛ ۳) ئاکار؛ ۴) بڵندایی باڵای بنیادەم؛ ۵) دەرفـەت؛ ۶) وزە، هێزو توانـا؛ ۷) لەبیچم و تەحـرا وەك یەك ف ۱) ترانـه، آهنـگ؛ ۲) طرف؛ ۳) روش؛ ۴) بلنـدی قامت انسـان؛ ۵) فرصت؛ ۶) توان؛ ۷) شباهت.
قامبێژ: گۆرانی‌بێژ ف ترانەخوان.
قامچ: دەرفەتی وەدەست‌کەوتن ف فرصت دسترسی.
قامچور: سەرژمێری مالات بۆ ماڵیات ف سرشماری دام برای اخذ مالیات.
قامچورچی: پوشانەوەرگر بۆ دەوڵەت ف مالیات بگیر.
قامچی: ۱) تازیانە، شەلاخ؛ ۲) گۆرانی‌زان ف ۱) تازیانە؛ ۲) ماهر در ترانەخوانی.
قامخــۆش: ۱) کەسێ یان شتێ کە بە سانــایی دەس دەکـــەوێ؛ ۲) ڕەوشت‌باش و پەسنـد ف ۱) آسـان‌یاب، سهـل‌الوصول؛ ۲) دارای اخلاق نیکو.
قامر: ئەو نەیە زراڤە کە دەکرێتە قەڵەم ف نوعی نی باریك که از آن قلم سازند.
قامك: ۱) ئەنگوست، تبل، تلی؛ ۲) گەی تبل؛ ۳) چەنداری بە پەنجەرە دە چەرخی گاریدا ف ۱) انگشت؛ ۲) بند انگشت؛ ۳) پرەهای چرخ گاری.
قامکرن: پێوانی درێژایی‌و قوڵایی ف اندازەگیری طول و عمق.
قامکەوانە: ئەو چەرمەی کە قامکی تێ دەکەن بۆ دروێنە یان کاری‌تر ف انگشتانهٔ چرمی.
قام‌نەخۆش: ناپەسند، روگرژ، نەگونجاو ف ناباب در دوستی.
قاموس: فەرهەنگ، وشەدان ف لغتنامە.
قاموش: چیتك ف نَی.
قاموقلافەت: بەژن زراوی جوان‌چاك ف زیبای باریك اندام.
قامیش: ۱) چیتك؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) نَی؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قامیشان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قامیش‌بەند: چیغی لە قامیش ف چیغ ازنَی.
قامیشلی: ناوچەو شارێکە لە کوردستان ف منطقه وشهری در کردستان.
قامیشە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
قامیشەڵان: شوێنێ کە زۆری قامیش لێ ڕواوە ف نیزار.
قامیشەڵین: قامیشەڵان ف نیزار.
قامیشی‌پاشا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قان: ۱) دەرفـەت بۆ دوبـارەبـازی کردن: (قانم بدە ئەم جارەش)؛ ۲) خوێن‌بایی؛ ۳) توری ناوپوك؛ ۴) خاڵی ڕو، نیشان ف ۱) مهلت بازی به بازنده؛ ۲) خونبها؛ ۳) ترب‌پوکیده؛ ۴) خال صورت.
قاناو: دێراوی باغ ف جوی آبیاری باغ.
قانتر: ئێستر، قاتر ف استر.
قانتــەرە: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قانج: باش، بەدڵ ف خوب، پسند.

قانجاز: بەهرە، سوُد، قازانج ف سود.

قانچە: سوانە، سوانگە ف لبهٔ بام.

قانح: رازی ف قانع.

قاندن: کوڵین: (عەرزە کەی هەڵقاند) ف کندن.

قاندەلیك: دەفری رۆنوماستی بەردەستان ف ظرف وردست در آشپزخانه.

قانزاج: قازانج ف سود.

قانع: قانح ف قانع.

قانك: قەڵماسك، قۆچەکانی، بەرەقانی ف فلاخن.

قانگ: ۱) دوُکەڵ، دوُ؛ ۲) ئەسپەندەر؛ ۳) قان، دەرفەت بۆ دوبارە بازی کردن؛ ۴) تربی ناوپوُك؛ ۵) دەنگی خوێندنی دوزنا ف ۱) دود؛ ۲) گیاه اسپنـــد؛ ۳) مهلت به بازیگـر بازنـده؛ ۴) ترب پوکیده؛ ۵) صدای خواندن دُرنا.

قانگدان: ۱) بە دوُکەڵ دەرکردن؛ ۲) مۆڵەتی دوبارەدان بە بازی کەر ف ۱) با دود بیرون کردن؛ ۲) مهلت دوباره به بازیگر.

قانگڵە: کۆمەڵەبەنێ کە لە نێوان قامکی گەورەو تۆتەدا هەڵ دەکرێ ف کلاف نخ برهم پیچیده درمیان دو انگشت باز.

قانگڵەسوێنە: قاقلەسوێنە ف نگا: قاقلەسوێنە.

قانگــە: ۱) خەنـدەکی بنـاغـەی خانـو؛ ۲) سەبیلەی کلكدرێژ ف ۱) شالوده، اساس؛ ۲) چپق دستەدراز.

قانگەلاش: بنەکەنگری وشکی بابردە ف بته کنگرخشك بادبرده.

قانگەلاشك: قانگەلاش ف نگا: قانگەلاش.

قانگەڵە: قانگڵە ف نگا: قانگڵە.

قانوُن: ۱) رێو شوێنی ناو کۆمەڵ؛ ۲) ئامرازێکی موسیقا ف ۱) قانون؛ ۲) از آلات موسیقی.

قانە: ۱) دێراوەڕەز؛ ۲) توێ‌قوماش لە تۆپەقوماش‌دا؛ ۳) گەزی پێوان ف ۱) جوب تاکستان؛ ۲) لایەهای پارچە در توپ پارچە؛ ۳) زرع قماش پیمایی.

قانەقدی: ختوُکە ف غلغلك.

قانەقدیکە: ختوُکە ف غلغلك.

قانەقدیلکە: ختوُکە ف غلغلك.

قانەمێو: دێراوەڕەز ف جوب تاکستان.

قانی: پەڵە، لەککە ف لکە.

قانیك: شتێ کە ئەیجاون، چەققە، جاچك ف جویدنی. *مانند آدامس و غیره*.

قاو: ۱) پوُشوُی دار؛ ۲) دەنگی بەرز؛ ۳) ئیشـاعـە، خەبەرێ کە دەناو حەشـاماتدا بڵاو بۆتەوە؛ ۴) شەپ، شەق؛ ۵) دەفری شێوتێکردن، قاپ؛ ۶) پاژنەی تفەنگ، قۆنداخ؛ ۷) شەقاو ف ۱) پدە؛ ۲) صدای بلند؛ ۳) شایعە؛ ۴) تیپا؛ ۵) ظرف غذاخوری؛ ۶) پاشنهٔ تفنگ؛ ۷) گام.

قاوت: ئاردی دەخڵی برژاو ف قاووت.

قاوتاندن: دەرکردن بە گوڕەو هەراوە ف بیرون راندن با صدا و جنجال.

قاوخ: ۱) قاقل؛ ۲) قاپوڕ ف ۱) پوستهٔ تخم پرنده؛ ۲) پوکه.

قاوداخستن: ئیشاعەبڵاوکردنەوە ف شایعەپراکنی.

قاوداکەوتن: دەنگۆ،ئیشاعە بڵاوبوُنەوە ف شایعەپراکندەشدن.

قاودان: ۱) دەرکردن بە هەراهەرا؛ ۲) شەق تێ هەڵدان ف ۱) هَوکردن؛ ۲) تیپازدن.

قاوڕ: قاپوڕ ف پوکە.

قاورمە: گۆشتی سوُرەوەکراوی دەناودەفرخراوی هەڵگیراو ف قرمە.

قاورمەسەوزی: خۆرشتی گوشتو سەوزی ف قرمەسبزی.

قاوش: شوێنی نوستنی بەکۆمەڵ ف خوابگاه دستەجمعی.

قاوشان: ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیەای در کردستان.

قاوغ: قاپوڕ ف پوکە.

قاوکردن: ۱) بانگ‌کردن؛ ۲) بە چەقەو هەرا وەدەرنان ف ۱) صدازدن؛ ۲) با سروصداراندن، هوکردن.

قاوکوڵ: جۆرێ تفەنگی پاژنەکورت ف نوعی تفنگ.

قاولەمە: ۱) قابڵەمە؛ ۲) برێتی لە خۆراکێ کە دەیبەن لە دەشت دەیخۆن ف ۱) قابلمە؛ ۲) کنایەاز غذای پیك نیك.

قاون: ۱) قاوخ؛ ۲) گندۆرە، کاڵەك، قارپوز ف ۱) پوکە؛ ۲) خربزە.

قاوُوت: تۆشەی رێبوار، تیشەی سەفەر ف توشهٔ راه.

قاووقریشك: زەنازەنا ف همهمە و جنجال.

قاووقوُ: قاووقریشك ف همهمە و جنجال.

قاووقیژ: قاووقریشك ف همهمە و جنجال.

قاوە: بەری دارێکە لە دەنکە جۆ درشت‌تر بە رەنگی زەیتوُنی بۆی دەدەنو دەیهـاڕنو لە ئاودا دەیکـوڵێنو دەیخـۆنـەوە دارەکـەی لە یەمـەنو حەبەشەو بەرازیل دەڕوێ ف قهوە.

قاوەبرێژ: دەفری قاوەتێدابرژاندن ف ظرف قهوەبودادن.

قاوەتوُن: ۱) تاشت؛ ۲) تاشتی ف ۱) چاشت؛ ۲) صبحانە.

قاوەتی: ۱) قاوەتوُن؛ ۲) فراوین ف ۱) صبحانە؛ ۲) ناهار.

قاوەجاغ: تفك، کوانو ف اجاق.

قاوەجۆش: دەللە، دەفری قاوەتێداکوڵاندن ف قهوەجوش.

قاوەچی: ۱) کەسێ کە پیشـــەی قاوەســازکــردنــە؛ ۲) چایچی ف ۱)قهوەچی؛ ۲) چای‌پز، چایچی.

قاوەخـانە: ۱) دوکانی قاوەی کوڵاو فرۆشتن؛ ۲) دوکانی چای لێندراو فرۆشتن ف ۱) قهوەخانە؛ ۲) چایخانە.

قاوەسینی: سینی پچوُك ف سینی کوچك.

قاوەقاو: زەنازەنا ف سروصدا، همهمە.

قاوەلـتی: ۱) نێوانی بەیانیو نیمـــەڕۆ؛ ۲) نانی بەیانی، تاشت ف ۱) چاشت‌هنگام؛ ۲) صبحانە.

قاوەلتی‌کردن: نانی بەیانی خواردن ف صبحانەخوردن.

قاوەیی: رەشی ئامالْسوُر ف رنگ قهوەای.

قاویت: قاوت ف قاووت.

قاویچ: جاوینەوەی پەڵخوڕ ف نشخوار.

قاوێر: کەمە، کەمەیی، کەللەبێژنگو هێلەك ف چنبر غربال و الك.

قاویش: ١) قاویچ؛ ٢) چەرمی دەباغدراوی ڕەنگ کراو ف ١) نشخوار؛ ٢) نوعی چرم.

قاهیم: پەیت، خۆگر، قایم ف محکم.

قای: وشەی پرسیار،ئەی چۆن؟، کەوابو؟، کەوایە؟ ف پس چطور؟

قایخ: بەلەم، لۆتکە ف قایق.

قایخەوان: بەلەمئاژۆ ف قایقران.

قایغ: قایخ ف قایق.

قایغەوان: قایخەوان ف قایقران.

قایش: ١) چەرمی ڕەنگ کراو؛ ٢) ئاڵقەچەرمێ کە هەوجاڕو نیرلێك دەبەستێ؛ ٣) کێشەو هەرای ناحەزانە ف ١) چرم ورنی زدە؛ ٢) رابط میان خیش و یوغ؛ ٣) دادوقال.

قایل: ڕازی ف راضی.

قایل کردن: ١) هێنانەڕەدایە؛ ٢) تاوکردن ف ١)راضی کردن؛ ٢) آمادە کردن برای ازدواج.

قایل کرن: قایل کردن ف نگا: قایل کردن.

قایم: ١) قاعیم، توند، پتەو؛ ٢) شاراوە: (ماڵەکەم لە شوێنێ قایم کرد) ف ١) محکم؛ ٢) پنهان شدە.

قایمسنجە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قایمکار: بەمشوور ف مدبّر.

قایمکاری: مشوورخواردن لە کەلوپەلو بژیو ف محکم کاری.

قایم کردن: ١) توندکردن، پتەوکردن؛ ٢) داخستن بۆ دەرك و پەنجەرەو قفڵ؛ ٣) شاردنەوە ف ١) سفت و محکم کردن؛ ٢) بستن در و قفل و...؛ ٣) پنهان کردن.

قایمە: ١) داربەستی دارەمێو؛ ٢) شێراوە بۆ ڕۆژی خۆی؛ ٣) نەدۆڕانو نەبردنەوە لە دامەدا؛ ٤) پتەوە، توندە ف ١) داربست تاك؛ ٢) نهفتە برای روز مبادا؛ ٣) نتیجۀ مساوی در بازی داما؛ ٤) محکم است.

قایمە کاری: قایمکاری ف محکم کاری.

قایمی: توندی، پتەوی ف استواری، سفتی.

قاینجە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قایە: پەناگا، ئەنوا ف پناهگاە.

قایەخ: بەلەم، لۆتکە ف قایق.

قایەر: سووکەناوی قادر ف مخفف نام قادر.

قبڕاخ: ناوبژی، ئەوی دوکەس لە سەر مەبەستێ پێكدێنێ ف میانجی.

قبوڵ: پێڕازی ف قبول.

قبووڵی: ١) شێوی برنجی نەپاڵێوراو، پلاوی بێپاڵافتن؛ ٢) بانگهێشتنی خەڵك ف ١) دمپخت؛ ٢) مهمانی.

قبەقب: دەنگی خوێندنی کەو، دەنگی بانگ کردنی ژەرەژ ف صدای خواندن کبك.

قپ: بێدەنگی، دەگەڵ قڕ دێژن: (قڕو قپ) ف خاموشی، بی صدایی.

قت: ١) فت، دەراویشتن لە ڕیز؛ ٢) کەموسکە، تۆزقاڵ، پیچەك ف ١) حذف؛ ٢) بسیار اندك.

قتاو: ١) پەڕاو، کتێب، کدێب؛ ٢) درزخوێنی فێرگە ف ١) کتاب؛ ٢) شاگرد مدرسە.

قتاوخان: ١) عەماری پەڕاوان؛ ٢) فێرگە ف ١) کتابخانە؛ ٢) آموزشگاە.

قتاوخانە: قتاوخان ف نگا: قتاوخان.

قتاوی: زارۆکی فێرگە ف شاگرد دبستان.

قتك: ١) کورکوڕ، قەتێ؛ ٢) جۆرێ خەیار ف ١) پرندۀ سنگخوارە؛ ٢) نوعی خیار.

قتلاب: کەڤۆت، کەوت، کەبوت، دارێکی لێرەواری سەختە ف نوعی چوب محکم.

قتووت: ١) داگیر؛ ٢) داگیرکردن ف ١) غصب؛ ٢) غصب کردن.

قتوفت: جرتو فرت ف جنب وجوش دائمی.

قتی: ترۆزی، چەمیلە ف خیار چمبر.

قجی: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ، پێمریشکە ف گیاهی است دارویی.

قجیاوا: ناوی گوندێکە لە لای مەهاباد ف نام روستایی است.

قجیلك: قامکەتووتە ف انگشت کوچك.

قجیلە: ١) قجی؛ ٢) جۆرێ کلۆ ف ١) نگا: قجی؛ ٢) نوعی ملخ.

قچ: ١) فرزەندی مێوینە، دۆت؛ ٢) ئەژنۆ؛ ٣) پووزو بەلەك؛ ٤) ددان گڕ، کەسێ کە لێوی کورتەو ددانی دیارە؛ ٥) لەسەرهەست ف ١) دختر؛ ٢) زانو؛ ٣) ساق پا؛ ٤) شخص دندان آشکار؛ ٥) حسّاس.

قچقچاندن: چۆقاندنی ڕۆن، هەڵکزاندنی دووگ ف گداختن روغن یا دُنبە برآتش.

قچك: بچووك، چکولووکە، بیچکەلانە، بوچکەلە ف کوچولو.

قخ: وشەیەکە بە منالی دەڵێن واتا: پیس ف کلمۀ تحذیر بچە بمعنی پلید، اخ.

قخخە: قخ ف نگا: قخ.

قخە: قخ ف نگا: قخ.

قد: دەنگی مریشك بۆ بانگ کردنی جوچکە ف صدای مرغ، قُدقُد.

قدقد: قدی لەسەر یەك ف قدقد مرغ.

قدقدانك: ختووکە ف غلغلك.

قدۆش: بەدۆدم، یێڕەش، شوم ف نحس، شوم.

قدۆشی: ئاکارو کردەی قدۆش ف شومی، بدقدمی.

قدوم: هێزی ئەژنۆ: (لەترسا قدومم لێ شکا) ف نای راە رفتن، قدرت حرکت.

قدیك: دڵتەنگ، خەمبار ف دلتنگ.

قدیکە: ختووکە ف غلغلك.

قدیلکانێ: ختووکە ف غلغلك.

قدیلکە: ختووکە ف غلغلك.

قدیلە: ختووکە ف غلغلك.

قڕ: ١) ئاسەواربڕانەوە، مردنی هەموانی؛ ٢) خویس، خووس؛ ٣) سەرما؛ ٤) بێدەنگی: (قڕو قپ)؛ ٥) دەنگی زلی باڵدار: (نەقڕ نەفڕ)؛ ٦) ناز،

دەگەڵ نیمقڕ دەگوترێ: (قڕو نیمقڕ دەکا) ف ۱) مرگ همه‌گیر؛ ۲) پژ، سرماریزه؛ ۳) سرما؛ ۴) خاموش؛ ۵) صدای بم پرنده؛ ۶) تاز.

قراج: قاقڕ، زەوی ڕووتەن ف زمین لخت از گیاه، لم یزرع.

قراخ: قەراغ، کەنار ف کنار.

قراڕك: قالاو ف کلاغ.

قڕاش: ۱) قاش لە میوە؛ ۲) لەت، پارچە ف ۱) قاچ، برش از میوه؛ ۲) پاره.

قڕاشقڕاش: لەت‌لەت، پارچەپارچە ف پاره‌پاره.

قڕاف: خوسار، سیخوار ف سرماریزه، پژ.

قڕاقڕ: زەنازەنا ف سر وصدا.

قڕاك: قالاو، قالاخ ف غراب، کلاغ.

قڕاکە: کاسەلەشینکە، مەلێکی کەسکە ف پرندهٔ سبزقبا.

قڕاڵ: پاتشا ف پادشاه.

قڕاڵی: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قڕاڵی: گوێزی گنخـاوی تێکوڵ‌ترینجاو بەدارەوە ف گردوی فاسدشدهٔ خشکیده بر درخت.

قرام: گیایەکە پرزەی دەهۆننەوە ف گیاهی الیافی.

قڕان: ۱) قڕکردن، مردنی بەکۆمەڵ؛ ۲) دەنگی قالاو؛ ۳) پارەیەکی ئێران بەرانبەری بیست‌شایی ف ۱) مرگ ومیر؛ ۲) آواز کلاغ؛ ۳) واحدپول، قران.

قڕانـدن: ۱) خوێنـدنی قالاو؛ ۲) بریتی لە نوخشانەی‌خراپ‌لێدان؛ ۳) ئاوکردنە سەهۆڵ ف ۱) قارقارکردن کلاغ؛ ۲) فال بد زدن؛ ۳) منجمدکردن.

قڕانگە: جێگەی بقە، شوێنی خەتەر ف مهلکه.

قڕانن: قڕاندن ف نگا: قڕاندن.

قڕباق: بۆق، بەق ف قورباغه.

قڕبۆز: سەروڕیش تێکەڵاو لە موی سپیو ڕەش ف مو جوگندمی.

قڕبۆق: قڕباق، بۆق، بەق ف قورباغه.

قڕبـوون: ۱) تێکڕامردن؛ ۲) خنکان‌بەبۆی گەن یان دوکەڵ ف ۱) مرگ همگانی؛ ۲) خفگی از بوی بد یا دود.

قربیجه: گیایەکی دەشتییە ف گیاهی است صحرایی.

قرپ: ۱) دەنگێ کە لە تێری لە گەروو دێ؛ ۲) تالان؛ ۳) لە ناوچوون؛ ۴) بڕین بە یەك‌تەورلێدان؛ ۵) پەرتاوتن؛ ۶) دەسکەنە؛ ۷) بڕەدارێك؛ ۸) پڕپێداکـردن: (قـرپانـدیو چو) ف ۱) آروغ؛ ۲) تاراج؛ ۳) از بین رفتن؛ ۴) قطع با یك ضربـه؛ ۵) هرس؛ ۶) درویادست؛ ۷) دسته‌ای هیزم؛ ۸) قاپیدن.

قرپاڵ: جلکی ڕزیوی هەلاهەلاپوی خێرپێوەنەماگ، قەرپاڵ ف لباس مندرس.

قرپاندن: ۱) پەرتاوتن، داپاچین؛ ۲) پڕپێداکردن ف ۱) هرس کردن؛ ۲) قاپیدن.

قرپك: قرپۆك ف نگا: قرپۆك.

قرپنه: چکۆڵەی خڕەکە، خڕپن ف کوچولوی چاق، تپل.

قرپۆ: خوێڕیو بێکارە ف بیکارهٔ ولگرد.

قرپۆك: ۱) قرپۆ؛ ۲) وشك‌هەڵاتوی مێوژ؛ ۳) بێ‌نرخ، ئەیاغ ف ۱) نگا: قرپۆ؛ ۲) مویز خشکیده؛ ۳) بنجل.

قڕپۆك: ۱) قڕباق؛ ۲) قرپۆك ف ۱) قورباغه؛ ۲) نگا: قرپۆك.

قرپوڵ: ۱) ئەیاغ؛ ۲) مێوژی وشك‌هەڵاتو ف ۱) بنجل؛ ۲) مویز خشکیده.

قرپە: ۱) دەنگ لەگەروهاتن‌لە تێری، قورقێنە؛ ۲) دەنگی شکانی ئێزنگ ف ۱) آروغ؛ ۲) صدای شکستن هیزم.

قرپین: دەنگی شکانی ئێزنگ، قرپە ف صدای شکستن هیزم.

قڕپێ‌وەربوون: قڕبوون ف به مرگ عمومی مبتلا شدن.

قرت: ۱)ئاخرپاژ لە شتێ: (هەموی خوارد قرتی لێ برێ)؛ ۲) بنیادەمی جلفو بلح؛ ۳) دەنگی مریشـك، قد؛ ۳) دەنگی بەددان لەت‌کردن: (بەنەکەم قرتاند، تۆم قرتاند) ف ۱) قسمت آخر، آخرین موجودی؛ ۲) هرزه، قرتی؛ ۳) صدای مرغ، قد؛ ۴) صدای شکستن و گسستن با دندان.

قرتاڵ: تریان ف سبد میوه‌چینی.

قرتاڵە: قرتاڵ ف سبد میوه‌چینی.

قرتان: ۱) پسان بە ددانو تۆرتۆ؛ ۲) تروکان بە ددان ف ۱) گسسته‌شدن با دندان و قیچی؛ ۲) شکسته‌شدن تخمه با دندان.

قرتاندن: ۱) بە ددان یا تۆرتۆ لەت‌کردن؛ ۲) ترۆکاندن ف ۱) با دندان یا قیچی قطع کردن؛ ۲) شکستن تخمه با دندان.

قرتانن: قرتاندن ف نگا: قرتاندن.

قرتك: ۱) دڵ‌تێکەڵ‌هاتن؛ ۲) بۆنی ناخۆشی گران؛ ۳) دوامین‌پاژ ف ۱) دل بهم آمدن؛ ۲) بوی تند گند؛ ۳) آخرین جزء از خوراك و...

قرت‌کردن: خشت‌کردن، ڕێك‌بڕین: (پەرچۆکەی بە قەیچی قرت کرد) ف صاف و راست بریدن.

قرتکە: قرت، دوامین پاژ ف آخرین جزء.

قرتم: ۱) بێقلی‌فیل؛ ۲) داسی درێژ، مەلەغان ف ۱) خرطوم؛ ۲) داس بلند.

قرتمـاخە: ۱) توێژ؛ ۲) پترۆك ف ۱) پردهٔ نازك روی شیر و ماست؛ ۲) خشك ریشهٔ زخم.

قرتماغە: قرتماخە ف نگا: قرتماخه.

قرتن: بریتی لە رژد، چرۆك، چنۆك، چکۆس، ڕەزیل ف کنایه از خسیس.

قرتـە: ۱) دەنگی مریشکی کورك؛ ۲) نیرەو مێوە لە جیاتی بشکۆژ؛ ۳) پچۆکترین‌پاژ ف ۱) صدای مرغ کرچ؛ ۲) منگنه؛ ۳) کمترین جزء.

قرتەقرت: دەنگی مریشکی کورك، قرتەی زۆر ف صدای پیاپی مرغ کرچ.

قرتی: قرت، جلف، بلح ف آدم هرزه، قرتی.

قڕتیان: ۱) بەددان‌پسان، قرتان؛ ۲) پسان ف ۱) با دندان گسسته‌شدن؛ ۲) پاره شدن، بریده شدن.

قڕتێکەوتن: قڕپێ‌وەربوون ف به‌مرگ عمومی مبتلاشدن.

قرتیل: کای درشتی بەرماوی حەیوان ف کاه درشت پس‌ماندهٔ حیوان.

قرتین: قرتان ف نگا: قرتان.

قرتێن: جانەوەرێ کە بە ددان شت دە قرتێنێ: (مشك بەن **قرتێنە**) ف هر جانوری که از تیرهٔ جوندگان است.

قرتێنکە: ۱) نێرەو مێوە لەباتی دوگمە؛ ۲) جێگەی بڕین لە سەربڕینی مەلدا ف ۱) منگنه؛ ۲) جای بریدن در گلوی پرنده.

قرتێنـە: ۱) نێرەو مێوە لەباتی دوگمە؛ ۲) شتێ کە نوکی قەڵەم قامیشی لەسەر دەقرتێنن ف ۱) منگنه؛ ۲) جسم سختی که برای قطعه‌زدن قلم نی استفاده میشود.

قرچ: ۱) دەنگی توانـەوەی رۆن لەسـەر ئاگر؛ ۲) توانەوەی رۆن لەسەر ئاگر؛ ۳) جرچ‌و ترنجاو لە سوُتانەوە؛ ۴) وشەیەکە لە بازی کەلاپێن‌دا؛ ۵) گەرمای زۆر؛ ۶) دەنگی سوُتانی چیلکەو ئێزنگ ف ۱) صدای داغ کردن روغـــن؛ ۲) داغ شدن روغـــن بر آتش؛ ۳) چروك شدن از سوختگی؛ ۴) اصـطلاحی درتیله‌بازی؛ ۵) گرمای شدید؛ ۶) صدای سوختن هیزم.

قرچان: توانەوەی رۆن لەسەر ئاگر ف گداختن روغن بر آتش.

قرچاندن: ۱) تواندنەوەی رۆن لەسەر ئاگر: ۲) چرچ‌ولۆچ کردن ف ۱) داغ کردن روغن؛ ۲) چروك کردن.

قرچانن: قرچاندن ف نگا: قرچاندن.

قرچـاننـەوە: برژاندنەوە، دەرمان‌کردن بۆ خوێن‌وەستان ف دواگذاشتن برای قطع خونریزی.

قرچانەوە: برژانەوە، ژانی جێ‌برین ف سوزش و درد زخم.

قرچـاو: ۱) رۆنی داغ‌کراو؛ ۲) چرچ‌هەڵگـەڕاو لە سوتـان ف ۱) روغن گداخته؛ ۲) چین و چروك خورده از سوختگی.

قرچ‌قرچ: سیڕە سیڕ لە ددانەوەهاتن ف صدای به هم ساییده شدن دندانها.

قرچك: قۆڵەکراس، ئانگوچك ف آستین.

قرچ‌وبرێژ: دەنگی برژانی گۆشت ف صدای بریان شدن گوشت.

قرچۆك: ۱) رژد، رەزیل؛ ۲) داوێ کە زوُ دەپسێ، پسۆك ف ۱) خسیس؛ ۲) نخ زودگسل.

قرچۆڵ: قرچاو، چرچ‌و ترینجاو لە سوُتان ف چین و چروك شده از سوختگی.

قرچۆڵە: قرچۆڵ ف نگا: قرچۆڵ.

قرچوهۆڕ: دەنگی سـوُتانی چەوری لەسەر ئاگر ف سر وصدای چربی بر آتش.

قرچـە: ۱) دەنگی رۆنی سەر ئاگر؛ ۲) دەنگی خوێ‌سوُتـان؛ ۳) دەنگی پشکـوتن‌و تەقینی برێشکـە لەسـەر ساج؛ ۴) دەنگی شکـانی دارو ئێسك؛ ۵) تەقەی پشت‌و قامك لە کێشان‌و کشاندا: (**قرچە** لە پشتمەوە هات، قامکم کێشـا **قرچـەی** هات)؛ ۶) تەوژمی گەرما: (بەم **قرچەی** هاوینــە)؛ ۷) دەنگی دەمی داس لە دروێنـەی خەڵـەدا؛ ۸) کڵۆش، لاسکی خەڵە ف ۱) صدای روغن گداخته؛ ۲) صدای سوختن نمك؛ ۳) صدای بریان شدن غلّات؛ ۴) صدای شکستن چوب و استخوان؛ ۵) صدای کشش ستون فقرات، و بند انگشتان؛ ۶) شدّت گرما؛ ۷) صدای داس در حین درو؛ ۸) ساقهٔ غلّه.

قرچـەشکێن: تازە بەرپێ‌خستنی کڵۆش کە دەشکێ‌و نەکوتـراوە ف نیمکوب ساقه‌های غلّه در خرمن کوبی.

قرچەقرچ: قرچەی زۆر ف «قرچهٔ» بسیار.

قرچەلۆك: ژنی لاوازو رەقەڵە ف زنِ لاغر مردنی.

قرچ‌هەڵاتن: چرچ‌ولۆچ‌بوُنی پێست لەسوُتانەوە ف چین و چروك شدن پوست از سوختگی.

قرچیان: ۱) قرچ‌هەڵاتن؛ ۲) داغ‌بوُنی رۆن لەسەر ئاگر ف ۱) نگا: قرچ هەڵاتن؛ ۲) گداختن روغن بر آتش.

قرچینۆك: یەکەم بەری هەنجیر کە دەوەرێ ف اوّلین محصول انجیر.

قرخ: ۱) داڵگۆشت، لەڕ، لەجەر؛ ۲) ئاوی گەنیوی راوەستاو؛ ۳) دەفری سواڵــەتی کۆنی سواو؛ ۴) خوری‌و موُی کورت کە درێژ نابێت؛ ۵) موُی قرتاو؛ ۶) دەنگی گەروُ لە نەخۆشینەوە ف ۱) لاغر؛ ۲) آب راکد گنـدیده؛ ۳) سفـال کهنـه و ساییده؛ ۴) موی و پشم کوتاه که رشد نمی‌کند؛ ۵) موی کوتاه شده؛ ۶) صدای خرخر گلو در اثر بیماری.

قرخاندن: ۱) تاشینی موُی سەر؛ ۲) هەڵپەرتاوتن ف ۱) تراشیدن موی سر؛ ۲) هرس کردن درخت.

قرخ کردن: ۱) تاشینی موُ لەبن‌ڕا؛ ۲) هەڵپەرتاوتنی دار ف ۱) زدن مو از بیخ؛ ۲) هرس کردن درخت.

قرخن: ۱) کەسێ کە لە پیری یان نەخـــۆشی خڕە لە گەروُی دێت؛ ۲) لاواز؛ ۳) خوری‌و موُی خراپ کە بۆ رستن ناشێ ف ۱) کسی که در اثر پیری یا بیماری خرخرکند؛ ۲) لاغرمردنی؛ ۳) پشم نامرغوب.

قرخنە: قرخن ف نگا: قرخن.

قرخۆ: نێری قرخن ف پیرمردی که گلویش خرخر کند.

قرخۆڵ: داڵگۆشتی سیس‌و پیس ف لاغر پژمرده.

قرخۆڵە: قرخۆڵی چکۆڵە ف لاغر پژولیدهٔ کوچك.

قرخە: خڕخڕی گەروُ لە نەخۆشی‌و پیری ف خرخر گلو از پیری و بیماری.

قرخەقرخ: قرخەی زۆر: (پیرە هەر **قرخەقرخیە**تی) ف خرخر پیاپی.

قرخەمەرەزێ: ۱) خۆگرتن‌و نەسازان؛ ۲) قرخەمەرەسێ؛ ۳) کەم‌توُك ف ۱) ناهماهنگی و مخالفت؛ ۲) نگا: قرخەمەرەسێ؛ ۳) کم مو.

قرخـەمـەرەسێ: خۆ لەزەوی تونـدکـردن کە نەتوانن راستی کەنەوە، جۆرێ کایە ف نوعی بازی که در آن خود را به زمین می‌چسبانند که کسی نتواند بلند کند.

قرخێنە: قرقێنە، قورقێنە، قرپ ف آروغ.

قرد: ئەستێور ف سترون، نازا.

قڕدان: قنگ‌بادان ف قردادن.

قردك: کۆسە، کەسێ کە بۆ گاڵتەو نومایش شکڵی‌خۆی دەگۆڕێ ف دلقك.

قردێلە: پارچەی باریك بۆ سەروپرچ‌بەستن ف روبان گیسو بند.

قڕڕە: قڕە ف نگا: قڕە.

قرژ: ١) پەنجەی لێك‌بلاوی سەرچەمیاو: (چنگی **قرژ** کردبو)؛ ٢) کولێنی لەزەبر: (ئاوەکە **قرژ قرژ** دەکولێ)؛ ٣) لێك‌هالانی مو ف ١) انگشتان چنگك مانند؛ ٢) جوشیدن شدید، غلیان؛ ٣) درهم پیچیدگی مو.

قرژاڵ: ١) قارژنگ؛ ٢) برجێکە لە عاسمان ف ١) خرچنگ؛ ٢) برج سرطان.

قرژاڵبـڕ: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قرژاڵە: ١) نەخۆشی شێرپەنجە؛ ٢) قرژە، جۆرێ بەری دارمازو ف ١) بیماری سرطان؛ ٢) نوعی ثمر مازوج.

قرژانك: ژالە، لوڕك ف خرزهره.

قرژانگ: قرژاڵ، قارژنگ ف خرچنگ.

قرژە: ١) نەخۆشی شێرپەنجە، قرژاڵە؛ ٢) جۆرێ بەری دارمازو ف ١) بیماری سرطان؛ ٢) نوعی ثمر مازوج.

قرس: خەمڵ، بەراورد ف براورد.

قرســـان: ١) بەراوردکــردن، خەمـڵانـدن؛ ٢) بەزۆر تێ‌ئاخنین ف ١) براوردکردن؛ ٢) بافشار انباشتن.

قرساندن: قرسان ف نگا: قرسان.

قرساو: ١) خەملاو، بەراوردکراو؛ ٢) تێ‌ئاخندراو ف ١) ارزیابی شده؛ ٢) انباشته با فشار.

قرسیل: ١) لاسکـەدەخڵی سەوز؛ ٢) سەمـەل، بەرمـاوی لەوەڕ ف ١) ساقه‌های سبز غلّه؛ ٢) پس‌ماندهٔ چرای دام.

قرش: چڵەکا، گیای بابردەڵە؛ ٢) پوڵەکەماسی؛ ٣) لکی شکاوی وشك ف ١) پرکاه؛ ٢) فلس ماهی؛ ٣) شاخهٔ خشك شکسته.

قرشك: چیلکەو چاڵ، پڕوپوش ف خس و خاشاك.

قرشماڵ: بێ‌حەیا، بێ‌شەرم ف بی‌شرم، دشنام زنانه.

قرش‌وقاڵ: پڕوپوش ف خس و خاشاك.

قرشە: کلۆشی سەرخۆیان ف ساقه‌های غلّه بر خرمن.

قرشی: بەڵمی هەرزن‌و چەڵتوك ف کاه ارزن و شالی.

قڕقڕاچکە: سورێنچکە ف خرخره.

قڕقڕاگە: سورێنچکە ف خرخره.

قڕقـڕتـوك: ١) سورێنچکـە؛ ٢) ئێسکی ناسك کە دای‌دەکرۆژن ف ١) خرخره؛ ٢) کرکرك، غضروف.

قڕقڕۆچکە: ستۆکورك، سورێنچکە، قڕقڕاگە ف خرخره.

قرقرویچك: زەنگەلۆر، کڕکڕاکە، کرۆچەنە ف غضروف، کرکرك.

قڕقڕە: غەڕغەڕەی دەزو لێ‌پێچان ف قرقره.

قرقلتوك: زەنگەلۆر ف غضروف، کرکرك.

قڕقینە: قرپ، دەنگی گەرو لە تێری ف آروغ.

قڕك: ١) قالاو؛ ٢) خڕایی گەردن، گوێزەی ئەستو ف ١) کلاغ؛ ٢) سیب آدمی.

قڕکردن: لەبەین‌بردنی بەکۆمەڵ ف میراندن دسته‌جمعی، نابودکردن همگانی.

قرکێش: نەخۆشیەکە لە گەرو دێت ف از بیماریهای گلو.

قڕگ: گەرو، ستۆ لەناوەوە ف گلو.

قرگە: ١) بەرێکی‌دارمازو؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) نوعی ثمـر مازوج؛ ٢) از روستـاهـای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قرم: ١) تێ‌ڕاخـوڕین؛ ٢) ئیشتیا، ئارەزو: (قـرمی لێ خۆش کردوە)؛ ٣) تەقەی بەرکی چەك ف ١) نهیب؛ ٢) هوس، آرزو؛ ٣) صدای گلوله.

قرماندن: ١) تێ‌ڕاخوڕین؛ ٢) تەقە لە چەکەوە هاتن ف ١) نهیب‌زدن؛ ٢) صدای گلوله.

قرمچ: ١) قرچانی پێست، چرچ‌هەڵگەڕان؛ ٢) لە ناو دەستا چرچ‌بون ف ١) چین‌خوردگی پوست، چروك؛ ٢) مچاله.

قرمچی: ١) قرچاو، هەڵقرچاو؛ ٢) لە ناو دەستا چرچ‌و ژاکاوبوگ ف ١) چین خورده، چروکیده؛ ٢) مچاله‌شده.

قرمچین: ١) ترنجـانی پێست؛ ٢) لە ناو دەستا چرچ‌و لۆچ‌بون ف ١) چروکیدن پوست؛ ٢) مچاله‌شدن.

قرمز: رەنگی سوری ئاچخ ف قرمز.

قرمزی: ١) قرمز؛ ٢) سوری ف ١) قرمز؛ ٢) سرخی.

قرمژن: دەنگی تەقەی زل: (تۆپ **قرمژنی** کرد، دارەکە شکا **قرمژنی** کرد) ف غرنبه، صدای مهیب.

قرمە: ١) دەنگی بەرکی چەك؛ ٢) دەنگی شکانی کۆتەرەدار؛ ٣) جۆرێ تفــەنگی ڕاو؛ ۴) جۆرێ درومـان ف ١) صدای گلولـه؛ ٢) صدای شکستن تنهٔ درخت؛ ٣) نوعی تفنگ؛ ۴) نوعی دوخت.

قرمەقرم: دەنگی تفەنگ‌هاویشتنی زۆر ف صدای رگبار گلوله.

قڕنابیت: گوڵی کەلەم ف گل کلم.

قرنـاقــەو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قرنــج: ١) شکـاوی زۆر کەم، شکانی پوك‌وپێست؛ ٢) درز بردنی کەم: (بـەردم پێدا کەوت سەرم **قرنجـاوە**، شوشـەکـەمان **قرنجاوە**) ف ١) خراش سطحی؛ ٢) درزکم.

قرنجـان: ١) شکانی پوك‌وپێست؛ ٢) درزبردن ف ١) خراش سطحی برداشتن؛ ٢) درز برداشتن.

قرنجـانـدن: ١) شکـانـدنی پوك‌وپێست؛ ٢) درزپێ‌بردنی کەم ف ١) خراشیدن سطحی؛ ٢) شکافتن جزئی.

قرنجانن: قرنجاندن ف نگا: قرنجاندن.

قرنجیان: قرنجان ف نگا: قرنجان.

قرنگ: لەنگین، ڕۆیشتنی شەلانە ف لنگیدن.

قرنگە: دەنگی وێك‌کەوتنی کانزا ف صدای بهم خوردن فلزّات.

قڕنـو: جانـەوەرێکی پانکـەڵـەی سورە بە ئاژەڵـەوە دەنـوسێ ف قراد، حشره‌ای کنه‌مانند.

قڕنە: قڕنو ف نگا: قڕنو.

قڕنە گۆمە: کایەو یەکترقوم‌کردن لە کاتی مەلەدا ف سر همدیگر را درآب فروکردن هنگام شنا.

قڕنی: قڕنە، قڕنو ف نگا: قڕنو.

قرنیچك: تەپۆ، پێشكەی دندۆكدرێژ ف نوعی پشهٔ درشت.

قرنیس: ۱) چیرێ، نەگونجاو، سەرسەخت لە قسەی خۆیدا؛ ۲) بریتی لە رژد، چنۆك ف ۱) لجوج؛ ۲) کنایه از خسیس.

قرواق: قرباق، بۆق، بەق ف قورباغه.

قروپ: شەپلە، ئیفلیجی ف بیماری فلج.

قروت: قرۆپ ف بیماری فلج.

قروچیرەك: هەراهەرا، شەرەقسە ف مجادله.

قروش: ۱) وردە پوڵ؛ ۲) پوڵێکی ترکان ف ۱) پول خرد؛ ۲) واحد پول ترکی.

قرۆش: جینگن، نوشو نالەبار ف نگا: جینگن.

قروشکه: پیاڵەی دەسکداری رۆکێش ف پیالهٔ لعابی دستەدار.

قروقپ: تەواو بێ‌دەنگ ف بی‌صدا، خاموش.

قروقه: بلاوەکردنی سواران بە پرتاو ف پراکنده شدن سواران با تاخت.

قروقەپ: قروقپ ف بی‌صدا.

قروقەپۆز: دەمو فلچ، لچو لێو ف لب و لوچه.

قرونێ: کتێبی عاسمانی بۆ ئیسلامان، قورحان، قورعان ف قرآن.

قرونیمقرێ: ۱) نازو نوز؛ ۲) ناوی پارچەیەکە ف ۱) نازوعشوه؛ ۲) نام پارچه‌ای.

قرە: ۱) چەقــە، زەنــازەنــا؛ ۲) دەنــگــی بۆق؛ ۳) دەنگی قالاو؛ ۴) دوامین کەس لە بازیدا: (بەشی قرە نان و گۆشتە)؛ ۵) دەنگی ناوزك ف ۱) سر وصـدا؛ ۲) صدای قورباغه؛ ۳) صدای کلاغ؛ ۴) آخرین نفر در بازی؛ ۵) قرقر شکم.

قرهە: ناحەز، ناشیرین، دزێو ف بدشکل.

قرهاتن: ۱) بەتەواوی مردنی هەمـوان؛ ۲) نازونـوزکردن ف ۱) انقراض، مرگ عمومی؛ ۲) نازکردن، عشوه‌آمدن.

قرە گومە: قرنەگومە ف نگا: قرنەگومە.

قری: قرپ ف آروغ.

قریان: هەدادان، نوقرەگرتن، هێدی‌بوون ف آرام گرفتن.

قریپ: هەراو هاوار ف غریو.

قریپك: سێ‌شەشی بەهار ف هیجده‌روز اوّل بهار.

قریژ: ۱) چلك‌وپیسی، گەمار؛ ۲) چلکن؛ ۳) کرێژی سەر ف ۱) کثافت؛ ۲) کثیف؛ ۳) شورهٔ سر.

قریژاهی: چلك‌و پیسی ف کثافت.

قریژوك: کون‌و دیوی ژورەوەی گوێ ف گوش میانی.

قریژەبـەرد: وردە شینـایی پێکـەوەچـەسپـاو کە بەسـەر بەردی‌دەشتەوە دەبینرێ ف گل سنگ.

قریسك: ئاورینگ ف شراره.

قریشکه: زیرە ف جیغ.

قرین: خوێندنی بۆق‌و قالاو ف صدای قورباغه و کلاغ.

قرێن: چەقەکردن پێکەوە ف جدال و هیاهو.

قریو: قریپ ف غریو.

قریواندن: هەراو هاوارکردن ف غریو سردادن.

قریوانن: قریواندن ف غریو سردادن.

قریوه: هەراو هوریا لەخـۆشیان: (رۆژێ بـەکۆچـەیەکـدا دەرۆیی پاتـشـایەك/لــە هەر کۆلان‌و بانێك بۆ بە هەراو قریوه) «پـروین اعتصامی» ف هورا و هلهله.

قریوەقریو: قریوەی زۆر ف هلهلهٔ بسیار.

قز: ۱) دوت؛ ۲) گۆی بازی ف ۱) دختر؛ ۲) گوی چوگان بازی.

قزبان: قەزوان، کەسکان ف چاتلانقوش.

قزبـلاخی‌ژێرو: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قزبلاخی‌سەرو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستا که بعثیان آن را ویران کردند.

قزرەبـات: شاروکەی جێگەی بەخش هەموو بەحوکمی بەعسی دێهاتی دەورو بـەری دەرکـراو عەرەبی لێ نیشتـەجێ کرا ف شهری بخش مانند که به حکم بعثیها تمام دهات اطرافش تخلیه و تعریب شد.

قززلقورت: ۱) جوێنێکە؛ ۲) کرمی گیابڕ ف ۱) دشنامی است، کوفت؛ ۲) کرمی است سمّی برای دام.

قزگە: ئەو شوێنەی لەوێ بە گۆچان لە گۆ دەدەن ف جایی که از آن گوی را ضربه می‌زنند.

قزل: پەزی دەموچاوسور ف گوسفند رخساره سرخ.

قزلان: تیرەیەکە لە یەزیدیەکان لە کوردستان ف تیره‌ای از یزیدیان در کردستان.

قزلبـاش: ۱) چەکـداری لەشکـری سەفـەویانی ئێران؛ ۲) زوربـەی کوردانی دەرسیم لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف ۱) قزلباش؛ ۲) اکثریت اکراد ساکن درسیم در کردستان ترکیه.

قزلجـه: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قزلجه: ناوی گوندێکە لە لای مەهاباد ف نام روستایی است.

قزلجی: مامـۆستـایەکی ئاینی زانـاو بەنـاوبانگی کورد بوە ف یکی از علمای دینی مشهور کرد.

قزلقوبی: ناوی گوندێکە لە لای مەهاباد ف نام روستایی است.

قزلقورت: قززلقورت ف نگا: قززلقورت.

قزل‌وەزان: قزل‌وەزەن ف رود قزل اوزون.

قزل‌وەزەن: چۆمێکە لە کوردستان ف رود قزل اوزون.

قزلـەر: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قزلیار: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قزه: ترسەنۆك ف بزدل.

قزەلقورت: قززلقورت ف نگا: قززلقورت.

قژ: ۱) تۆکـەسـەری درێژ؛ ۲) توێژی سەرشـتی ترشـاو؛ ۳) دەنگی بەچکەمەل کە دایکی دێتەوە لای؛ ۴) دەنگی چێشکە لە کاتی ترسدا ف ۱) موی بلند سر؛ ۲) کف ترشیده؛ ۳) صدای جوجه‌پرنده که مادر

را می‌بیند؛ ۴) صدای گنجشك در موقع ترس.

قڕاك: ۱) قاڕو؛ ۲) قالاو ف ۱) زَغن؛ ۲) کلاغ.

قڕاكه: تاق‌تاقكەره ف مرغ حق.

قڕاڵ: قرژاڵ ف خرچنگ.

قڕاڵكه: قڕاكه ف مرغ حق.

قڕانك: پوکاوڵە، چەموڵە، چەمبوڵە ف ام کردن با دست، پنجه.

قڕانگ: قڕانك، پوکاوڵە، چەموڵە ف ام کردن با دست.

قڕاوكه: قڕاكه ف مرغ حق.

قڕبەسەر: بریتی لە ژن، مێوینەی بنیادەم ف کنایه از زن.

قڕبـەسەره: بریتی لە جنۆکە، وشەیەکە زارۆی پێ دەترسێنن: (مەگری قڕبەسەره هات) ف کنایه از جن.

قڕقڕ: داری‌زۆرپڕ لە لق‌و پۆپی تێکەڵاو ف درخت پر شاخ و برگ درهم.

قڕقڕاندن: چوقانی ڕۆن، قرچەی ڕۆن ف گداختن روغن.

قڕقڕاوی: قڕقڕ ف نگا: قڕقڕ.

قڕقڕۆكه: قڕقڕ ف نگا: قڕقڕ.

قڕقڕه: جۆرێ بەری دارمازو ف نوعی ثمر مازوج.

قڕك: ۱) پەلکی سپی‌و تورتی بنەوەی کەلەم؛ ۲) باڵدارێکی ڕەش‌و سپیە، کلك‌درێژە، قشقەڵە، قەلەباچکە ف ۱) مغز کلم؛ ۲) زاغچه.

قڕكردن: ۱) چنگ قرژکردن؛ ۲) توێژهێنانی ترشاو ف ۱) انگشتان را به شکل چنگك درآوردن؛ ۲) کف برآوردن ترشیده.

قڕكه: قڕقڕ ف نگا: قڕقڕ.

قڕگه: قڕك، قشقەڵە، قەلەباچکە ف زاغچه.

قڕگه: قڕقڕه ف نوعی ثمر مازوج.

قڕڵ: چۆقین، تاوانەوەی ڕۆن لەسەر ئاگر ف گداز روغن بر آتش.

قڕڵان: هەڵچۆقان ف گداختن.

قڕڵاندن: چۆقاندن، قاڵ کردن ف گداختن روغن.

قڕڵه: بنکەی چەکداری دەوڵەت لە ئاواییدا، سەربازخانە ف سربازخانه.

قڕمپال: گەمەیەکە لەناو کوردستان ف نوعی بازی.

قڕموك: قەپوشك، کاسەی گوڵ، ئەوچنگ‌ئاسایەی گوڵی لەسەر وێستاوە. ف کاسهٔ گُل.

قڕن: سەرهاتوی موتێك‌هاڵاو ف مو بلند ژولیده‌موی.

قڕنـگ: چیگنـە، چنگنـە، جانـەوەرێکە *سوور لە قوڕنو دەکا بەپێستەوە* دەچەسپێ ف حشره‌ایست به پوست می‌چسبد.

قڕنەسەره: قڕبەسەره، جنۆکە ف کنایه از جنّ.

قڕوڵه: قاڕو ف زاغ پاقرمز.

قڕه: دەنگی ڕۆنی چۆقاو ف جزولز.

قڕەسەر: موی درێژی سەر ف موی بلند سر.

قڕەسەرهاتنەوه: ڕژانی موی سەر ف ریزش موی سر.

قڕه کردگ: ترشاوی توێژی‌ترشان‌لەسەر ف ترشیدهٔ کف برآورده.

قڕه کردن: توێژگرتنی ترشاو ف کف براوردن ترشیده.

قڕیاك: قالاخ، قالاو ف کلاغ.

قڕین: زیڕەزیڕ، زەنازەنا ف جیغ و داد و هیاهو.

قسپ: ۱) بەلا، تەگەره؛ ۲) داری نیوەئەستوری چوارپێنج‌بستی کە بۆ پەرژین دەی‌چەقێنن یان بەسـەر دارەڕای ڕادەکەن ف ۱) آسیب؛ ۲) قطعه‌چوب یکمتری برای پرچین و پوشش بام.

قسـر: ۱) نەزۆك، ئەستێور؛ ۲) داری لەبـەرکـەوتـو؛ ۳) ئاهـەك ف ۱) سترون؛ ۲) درخت از ثمر افتاده؛ ۳) آهك.

قسقەپان: ناوی دێیەکە ف نام روستایی است.

قسقەلا: ناوی دێیەکە ف نام روستایی است.

قسـكل: جۆرێ بەری مازو،گزگل ف نوعی ثمر مازوج.

قسڵ: ئاهەك، قسر ف آهك.

قسلاو: دەئاوکراوی ئاهەك ف آب آهك.

قسم: جۆر، تەحر ف نوع.

قسمەت: چارەنوس، بەشێ کە خوا دەیدا ف سرنوشت، قسمت خدایی.

قسن: ۱) شەخس، زیارەتگا؛ ۲) دیواری بەجەغز لە بەرد ف ۱) مزار؛ ۲) دیوارهٔ سنگچین مدوّر.

قسناخ: پێوانەیەکی گەنم، قاسناخ ف نگا: قاسناخ.

قسناغ: قاسناخ ف نگا: قاسناخ.

قسني: بۆن‌خۆشێکی ڕەشە لە شەم دەکا ف موم مانندی سیاه خوشبو.

قسور: خەتا، تاوان، سوچ ف قصور، کوتاهی کردن در کار.

قسه: ئاخافتن، پەیڤ ف سخن.

قسەبردن: شوفاری کردن ف سخن‌چینی.

قسەبڕین: بڕ بە پەیڤینی کەسێ دان ف توی حرف آمدن، گفتار کسی را قطع کردن.

قسەبڕینەوه: پێك‌هاتن لەسەر کارێ ف بر سر موضوعی توافق کردن.

قسەبەر: شوفار، دوزمان ف سخن‌چین.

قسەپەڕاندن: ۱) ڕاواندن؛ ۲) درکاندنی نهێنی ف ۱) هذیان گفتن؛ ۲) دهن لقی.

قسەپەڕێن: تێدانەوەستاو، زارشڕ ف دهن لق.

قسەپێ گوتن: قسەپێ‌وتن ف نگا: قسەپێ‌وتن.

قسـەپێ‌وتن: ۱) جوێن‌پێدان؛ ۲) سەرکۆنەکردن ف ۱) دشنام دادن به کسی؛ ۲) کسی را سر زنش کردن.

قسەت: پەیڤێ‌تە ف سخنت.

قسەتاڵ: مرۆی کە ئاخافتنی نەخۆش دبێژە ف تلخ زبان، آنکه سخنان ناخوشایند می‌گوید.

قسەتان: پەیڤێ ئێوە ف سخنتان.

قسەخواردنەوه: پەژیوان‌بونەوە لە ئاخافتنی خۆ ف پشیمانی از سخن خود.

قسەخۆش: زمان‌شیرن ف خوش گفتار.

قسەدابڕین: دەنگ‌گۆڕێن لە گشت ف قهرکردن از گفتگو با کسی.

قسەدرست: خاوەن‌بەڵێن ف درست پیمان.

قسەدركاندن: ئاشکراکردنی نهێنی ف فاش کردن راز.

قســەدوڕانــدن: ۱) درکاندنی راز؛ ۲) بێ‌فایدەچوُنی قسە ف ۱) فاش کردن راز؛ ۲) بیهودەرفتن سخن.

قسەدەراوردن: ۱) درۆکردن؛ ۲) پێ‌درکاندنی راز ف ۱) دروغ‌بافی؛ ۲) بەاعتراف وادار کردن، حرف کشیدن.

قسەدەرکیشان: نهێنی‌پێ‌درکاندن ف حرف کشیدن.

قسەدەرهاوردن: قسەدەراوردن ف نگا: قسەدەراوردن.

قسەدەرهێنان: قسەدەراوردن ف نگا: قسەدەراوردن.

قسەراست: درۆنەکەر ف راستگو.

قسەڕاکێشان: پێ‌درکاندنی نهێنی ف از زیر زبان کشیدن.

قسەڕاواندن: راواندن ف هذیان گفتن.

قسەرەق: قسەتاڵ ف تلخ زبان، آنکە سخن ناخوشایند گوید.

قسەڕەوا: کەسێ کە بەقسەی دەکرێ ف کسی کە سخنش خریدار دارد.

قسەزان: زمان پاراو ف سخندان.

قسەزل: بەبافیش ف مبالغەگو.

قسەسارد: پەیڤ‌نەخۆش، بەرانبەر بە قسەخۆش ف سردگفتار.

قسەشکاندن: بەقسەنەکردن، تکانەگرتن ف خواهش نپذیرفتن.

قسەقوت: کەسێ کە قسەی سەیر دەکا ف نکتەسنج، بذلەگو.

قسەقوُت‌دان: تەواو راست نەگوتن ف تمام حقیقت را نگفتن.

قسەقوُت‌دانەوە: قسەخواردنەوە ف از گفتۀ خود پشیمان شدن.

قسەکەر: نوێنەر بۆ قسەکردن ف سخنگو.

قسەگێڕەوە: تیانەوەستاو، زمان‌شڕ ف دهن لق.

قسەلەڕو: کەسێ ڕەپ‌وڕاست قسە دەکا ف رك‌گو، صریح در گفتار.

قســەلەسەرداکێشان: قسەدەرهاوردن، راستی‌پێ‌درکاندن ف وادار بە اعتراف کردن، زیر زبان کشیدن.

قسەلێ‌دەرکێشان: راستی‌پێ درکاندن ف زیر زبان کسی را کشیدن.

قسەلێ‌درهێنان: قسەلێ دەرکێشان ف زیر زبان کسی را کشیدن.

قســەلێ‌ڕاکێشــان: قسەلێ دەرکێشان ف زیر زبان کسی را کشیدن، حرف از کسی کشیدن.

قسەلێ‌کردن: باس کردنی شتێ ف دربارۀ موضوع گفتگو کردن.

قســەمێچکــە: ۱) مەرایی‌کەر، دوزوان؛ ۲) دەم‌خاوی حیزانــە ف ۱) ریاکار؛ ۲) مردی کە زنانە سخن می‌گوید.

قسەناخۆش: قسەتاڵ ف تلخ زبان.

قسەنەبوُن: ۱) قاربون: (ئێمە بەیەکەوە قسەمان نیە)؛ ۲) رازی‌بوُن : (باوابێ قسەم‌نیە) ف ۱) قهر بودن؛ ۲) راضی بودن، رضایت دادن.

قسەنەستەق: کەسێ قسەی پڕکاکڵ‌و زانایانە دەکا ف نغزگوی اندرزگو.

قسەوباس: دەنگ‌وباس ف اخبار.

قسەوتن: جوێن‌دان ف دشنام دادن.

قسەوەرگرتن: گوێ‌دان‌و تێگەیشتن ف شنفتن و فهمیدن سخن.

قسەهەڵبەست: بوختان‌وێژ ف آنکە بُهتان می‌زند.

قسەهەڵبەستن: بوختان کردن ف بُهتان زدن.

قسەهەڵچنین: زمان‌شڕی، قسەبردن، دوُزمانی ف سخن‌چینی.

قسەهێنان: قسەبردن ف سخن‌چینی.

قسەی‌پێشینان: پەندی پێشونان ف پند گذشتگان.

قسەی‌نەستەق: قسەی پڕ لە ئامۆژگاری ف سخن ارزندە و آموزندە.

قسیە: قسە، ئاخافتن ف سخن، حرف.

قش: گاشەبەردی زل لە چیادا ف صخرۀ بزرگ در کوە.

قشپل: پشکەڵ ف پشکل.

قشت: ۱) پەرچوُکەی بان توێڵ؛ ۲) جوانکیلە، خونچیلانە ف ۱) موی پیشانی؛ ۲) کوچولوی نازنازی.

قشتن: جۆرێ خوێندنی قالاو ف نوعی صدای بخصوص کلاغ.

قشتیلانە: خونچیلانە ف کوچولوی نازی.

قشتیلە: قشتیلانە ف کوچولوی نازی.

قشقونە: پاڵوی زین ف پاردم اسب.

قشقەڕە: ۱) قژگ؛ ۲) زەنازەنا ف ۱) زاغچە؛ ۲) جنجال.

قشقەڕەق: زەنازەنا ف هو و جنجال.

قشقەڵە: قژگ ف زاغچە.

قشکە: قژقژە، قژگە ف نوعی ثمر مازوج.

قشلاخ: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شدە است.

قشڵاخ: ۱) زستانەوار؛ ۲) دێی دابڕاو لە دێی گەورە؛ ۳) شوێنێکە لە لای سنە کە بەندی لێ هەڵبەستراوە ف ۱) قشلاق؛ ۲) دهکدۀ جداشدە از دە بزرگ؛ ۳) محلی نزدیك سنندج کە سدّی درآن بناشدە.

قشلاخەروتە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قشــڵاخی‌کۆن: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

قشڵاغ: قشڵاخ ف نگا: قشڵاخ.

قشلان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شدە است.

قشلك: گیایەکە وەك ئالقەتیز دەچێ ف گیاهی است.

قشڵە: قژڵە ف سر بازخانە.

قغەقغ: دەنگی قالاو، قڕقڕی قەلەڕەشە ف صدای کلاغ.

قف: دەنگێ کە لە بێماری سی‌یەوە لە قڕقڕاگە دەردەچێ، کۆکە، کۆخە ف سرفە.

قفك: سەبەتەی لەپوُشی بەدەسك، زەنبیلەی زل ف زنبیل بزرگ دستەدار.

قفڵ: ئامرازێکی داخستنە بە ئاچەر دەکرێتەوە، گۆڵە ف قفل.

قفڵبەند: جۆرێ دانانی خشت‌و بەرد لەدیواردا ف قفلبند.

قفڵ‌دان: داخستن بە قفڵ ف قفل‌زدن.

قفڵ‌دران: داخران بە قفڵ ف بستە شدن با قفل.

قفڵ‌دراو: داخراو بە قفڵ ف باقفل بستەشدە، قفل شدە.

قفڵ‌کردن: قفڵ‌دان ف قفل کردن، قفل زدن.

قفڵ‌لێدان: قفڵ‌دان ف قفل زدن.

قفڵ‌لێدران: بەقفڵ داخران، قفڵ‌دران ف بستەشدن با قفل.

قفلْ لێدراو: بەقفلْ داخراو، قفلْ دراو ف بستەشدە با قفل.

ققە: قف ف سرفە.

ققین: ققەکردن، کۆخین، کۆکین ف سرفەکردن.

ققە: شیرنی لەزمانی زاروکاندا، قاقە ف شیرینی در گویش بچەها.

قل: ۱) چلْ، تەنیا لاسکێك؛ ۲) یەكدەنْك؛ ۳) ناو لەپ: (بیخە قلمەوە) ف ۱) تنها یك ساقە؛ ۲) یك دانە؛ ۳) کف دست.

قلاپیك: بەدەن، قالب، لەش ف کالبد.

قلاخ: ۱) تەپالەی وشك، دەوە، قالاخ؛ ۲) جێگەی تەپاڵەتێ کردن ف ۱) تاپالە؛ ۲) تاپالەدان.

قلاخدان: شوێنێ کە تەپاڵەی تیا عەمار دەکەن ف تاپالەدان.

قلادە: ۱) ئالقەی ملی تاژی ڕاو؛ ۲) ئالقەی خشلی ئەستۆ ف ۱) قلادۀ سگ شکاری؛ ۲) گردنبند زینتی.

قلاش: لەت، شەق ف شق، دونیم.

قلاشتن: شەق کردن ف دونیمەکردن.

قلاشکەری: بڕەداری ئەستوری لێرەوار بۆ سوتاندن ف کندۀ جنگلی برای هیزم.

قلاق: قالاو ف کلاغ.

قلانقوزان: کاردو، کاردی ف گیاهی است آشی.

قلاوچ: بەسەریەکدا کردن تا بلند دەبێ، قەلانقوچکە ف برهم انباشتن.

قلپ: ۱) دەنگی جۆشـــانـی ئاو؛ ۲) دەنـگی رژانی ئاو لە دەفـــری مل باریکـدا؛ ۳) سەرنخوُن؛ ۴) برێتی لە نەمان و لەبەین چوُن ف ۱) صدای غلغـل آب؛ ۲) صدای ریزش آب از ظرف دهـانـه تنگ؛ ۳) واژگون؛ ۴) کنایە از نابودشدن.

قلپاندن: ۱) وەجۆش هاوردنی ئاو لەسەر ئاگر؛ ۲) رژاندنی ئاو لە دەفری مل تەنگەوە ف ۱) جوشانیدن آب؛ ۲) ریختن آب از ظرف دهانە تنگ.

قلپاندنەوە: ۱) رژاندنی ئاو لە دەفری مل تەنگ؛ ۲) لەبەین بردنی ماڵ ف ۱) ریختن آب از ظرف دهانەتنگ؛ ۲) نابودکردن مال.

قلپ بوُنـەوە: ۱) سەرەونخوُن بوُن؛ ۲) برێتی لە لەبەین چوُن، نەمان ف ۱) واژگوُن شدن؛ ۲) کنایە از نابودی.

قلپك: قرپ، قورقێنە ف آروغ.

قلپکردنەوە: قلپاندنەوە ف نگا: قلپاندنەوە.

قلپ و قوپ: دەنگی ڕشانەوەو هێلنج دان ف صدای قی کردن و تهوّع.

قلپە: دەنگی ڕژانی ئاو لە دەفری تەنگ ف صدای ریزش آب از ظرف دهانە تنگ.

قلپـەقلپ: دەنگی زۆری ڕژانی ئاو لە دەفـری دەم تەنگـەوە ف صدای ریزش پیاپی آب از سبوی دهانە تنگ.

قل پەنجە: دەست لە ناو دەست ف پنجەدرپنجە.

قلت: دەنگی جۆشینی ئاو ف صدای جوشیدن آب.

قلتیان: جۆشینی ئاو لەسەر ئاگر ف جوشیدن آب بر آتش.

قلچك: ۱) ئامرازی قنگر و بنەگیا دەرێنان، پیشگان؛ ۲) قوڵی کەوا؛ ۳) قونچکی مێوژو ترێ؛ ۴) داسو؛ ۵) چرنوکی پاساری و مەلی پچوُك ف ۱) ابـزار کنگـرکندن؛ ۲) آستین قبا؛ ۳) دنبالچۀ مویز و انگور؛ ۴) اخگل، سیخچە؛ ۵) چنگال گنجشك و دیگر پرندگان کوچك.

قلچـك کردن: ۱) قونچـك لێ کردنـەوە؛ ۲) تەقڵە بەپـاساری کردن لە جەنگەی زەماوندو دەهۆلْ و زوڕنالێدان دا ف ۱) برداشتن دنبالچۀ مویز و انگور؛ ۲) بەهواپراندن گنجشك در بزم عروسی.

قلخ: ۱) برینـــگ، برنـگ؛ ۲) قرخ، موُی کورتێ کە درێژ نابێ ف ۱) دوکارد، قیچی پشم‌زنی؛ ۲) موی کوتاه بی‌رشد.

قلخـان: دڕکێکـە بۆسـوُتـەمەنی بەکار دێ ف خار است کە بە مصرف سوخت می‌رود.

قلخە: دەنگی خڕخڕی گەروُ لە پیری یا نەخۆشی ف صدای خرخر گلو از پیری یا بیماری.

قلخەقلخ: قلخەی لەدوی یەك ف «قلخە»ی پیاپی.

قلرخ: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شدە است.

قلغ: ۱) تەحر و دیدار، بیچم؛ ۲) بەرگ و شمەکی شڕ و دڕاو ف ۱) ریخت و قیافە؛ ۲) لباس ژندە.

قلف: ۱) ئالقە، قەف؛ ۲) دەسکی دەفر، ۳) قفلْ، گوڵە ف ۱) حلقە؛ ۲) دستگیرە؛ ۳) قفل.

قلقك: ۱) نێسکی نەرم کە دادە کرۆژرێ، قرقرتۆك؛ ۲) شمشێرەی درگا ف ۱) کرکرە، غضروف؛ ۲) کلید کلون چوبی در.

قلقل: ۱) بەری گیایەکە لە نیسك دەکا؛ ۲) چلْ چلْ؛ ۳) دەنکەدەنکە ف ۱) ثمر گیاهی است عدس مانند؛ ۲) شاخەشاخە؛ ۳) دانەدانە.

قلْك: ۱) جەوت، جفت؛ ۲) کلاوی بەڕو ف ۱) جفت؛ ۲) کلاهك بلوط.

قللە: قلْك ف نگا: قلْك.

قلم: قلپ ف نگا: قلپ.

قلموُیچ: ریپۆق ف ژفك، قی چشم.

قلنج: ۱) شمشێر؛ ۲) بن هەنگڵ ف ۱) شمشیر؛ ۲) زیر بغل.

قلو: نوخشانەی خراپ، پێش گوتنی نەباش ف فال بدزدن.

قلوت: زەوی نەوی کە ئاوی تێدا دەوێستێ ف زمین پست.

قلوُج: پشت چەماو، کوُڕ ف خمیدە، کوژپُشت.

قلوچ: ۱) خێل؛ ۲) کەسێ چاوێکی لە چاوێکی پچـوکتـرە؛ ۳) شاخی حەیوان ف ۱) لوچ؛ ۲) کسی کە یکی از چشمانش کوچکتر است؛ ۳) شاخ حیوان.

قلور: ناوبەتاڵ ف کاوك میان تهی.

قلوز: ۱) نێری شاخ بلنـــدو راست؛ ۲) برێتی لە بادی هەوا ف ۱) شاك شاخ بلند وراست؛ ۲) کنایە از خودبین متکبّر.

قلوزان: ۱) سەرمـەقـولات؛ ۲) تەقلەلێدانی کەڤۆك ف ۱) پُشتك؛ ۲) پُشتك زدن کبوتر هنگام پرواز.

قلوُژ: کۆمەڵ بوُن، بەسەریەکداکۆوە بوُن ف برهم انباشتەشدن.

قلوُمك: ۱) قەڵەمەی ناژتن؛ ۲) وەڕەز لەبەر باری بەقەوەت؛ ۳) ژانی دڵ ف ۱) قلمە؛ ۲) خستە از بارگران؛ ۳) دل درد.

قلە: ۱) سکڵی تەواوسـوُر؛ ۲) سوُربـوُنەوەی سکڵ بێ ڕەشایی ف ۱) اخگر تمام افروختە؛ ۲) افروختگی اخگر.

قلهـ: بیچم، تەحر، تەرح و دیدار [ف] سیما، قیافه.

قلەپۆپە: دوند، سەرلوتکەی بەرزی چیاو دار [ف] بالاترین نقطه، اوج، قلّه.

قلەقل: گرشەگرشی پۆلو [ف] درخشش افروختگی اخگر.

قلەکـاوە: گونـدێکە لەکوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قلی: قانەقدی، قدیلکە [ف] غلغلك.

قلێ: ۱) دەنکێ؛ ۲) چلێ [ف] ۱) یکدانه؛ ۲) یکشاخه.

قلیان: ۱) نێرگەلە، قەنەنەی ئاوی؛ ۲) سەبیلەی کلكدرێژ [ف] ۱) قلیان؛ ۲) چپق دستەبلند.

قلیانئاوی: نێرگەلە [ف] قلیان.

قلیانقاوەڵتوٚن: ناشت، خواردنی سەرلەبەیانی [ف] خوراك قبل از صبحانه.

قلیانقاوەڵتی: قلیانقاوەڵتوٚن [ف] خوراك قبل از صبحانه.

قڵیاو: ۱) بۆلاوی سابـوٚن؛ ۲) زاخی رەش کە بۆ دەرمان دەشێ [ف] ۱) خاکستراب صابون‌سازی؛ ۲) زاج سیاه.

قلی‌بلی: قسەی وا کە تێ نەگەن [ف] سخنان نامفهوم.

قلێ‌بلێ: قلی بلی [ف] سخنان نامفهوم.

قلیج: ۱) ناوی گوندێکە؛ ۲) شمشێر [ف] ۱) نام دهی است؛ ۲) شمشیر.

قلیجـە: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قلیچ: ۱) رێبۆقی چاو؛ ۲) چاوێك پچوٚك یەكزل؛ ۳) قامکی گچکە [ف] ۱) ژفك، قی چشم؛ ۲) چشمی از چشمی کوچکتر؛ ۳) انگشت کوچکه.

قلیچان: قامکەتوٚتە، تیلیابیچك [ف] انگشت کوچکه، خنصر.

قلیچك: داروە کازێکە سەری وەك خاچ وایە [ف] نوعی عصای دست.

قلێچکە: جەمسەری دو، کلێنچکە [ف] دنبالچه.

قلێچە: گیایەکە [ف] گیاهی است.

قلێر: گەمار، پیس، چڵکن [ف] کثیف.

قلێزەنگی: چێشتێکە لە برنج و ئالو بخارا [ف] غذایی است از برنج و آلو بخارا.

قڵیش: ۱) درز؛ ۲) درزی گوشاد [ف] ۱) درز؛ ۲) شکاف گشاد.

قڵیشـــان: ۱) درزبـــردن؛ ۲) لەبـــەرێەك‌چوٚن [ف] ۱) درز بردن، ترك برداشتن؛ ۲) شکافته‌شدن.

قڵیشاندن: ۱) لەبەرێەك‌بردن؛ ۲) دەرزپێدان [ف] ۱) شکافتن؛ ۲) ترکاندن.

قڵیشاندنەوە: قڵیشاندن [ف] نگا: قڵیشاندن.

قڵیشانن: قڵیشاندن [ف] نگا: قڵیشاندن.

قڵیشاننەوە: قڵیشاندن [ف] نگا: قڵیشاندن.

قڵیشانەوە: قڵیشان [ف] نگا: قڵیشان.

قڵیشاو: ۱) درزبردو؛ ۲) لەبەرێەك‌چوٚگ [ف] ۱) ترکیده؛ ۲) شکافته.

قڵیشاوە: قڵیشاو [ف] نگا: قڵیشاو.

قڵیشیاو: قڵیشاو [ف] نگا: قڵیشاو.

قڵێف: ۱) کالان؛ ۲) بەرگی شت [ف] ۱) غلاف؛ ۲) پوشش.

قڵێفشکوٚفە: قوٚزاخەی پەموٚ [ف] غوزهٔ پنبه.

قلیك: شمشێرەی درگا [ف] کلید قفل چوبین در.

قلێك: ۱) توٚزقاڵێك، کەموسکەیەك؛ ۲) تاکەچلێك؛ ۳) دەنکێ، دانەیێك [ف] ۱) اندکی؛ ۲) یك شاخه؛ ۳) یك دانه.

قلێل: ۱) کون‌تێ‌بوٚن؛ ۲) کوناودیو [ف] ۱) سوراخ شدن؛ ۲) سوراخ شده.

قلێنج: ۱) قلیج، شمشێر؛ ۲) قامکەتوٚتە [ف] ۱) شمشیر؛ ۲) انگشت کوچکه.

قلێنجك: قامکەتوٚتە [ف] انگشت کوچکه.

قلینچك: قامکەتوٚتە [ف] انگشت کوچکه.

قلێنچك: قلیچکە، کلێنچکە [ف] دنبالچه.

قلینچکەسلام: پاپشکێو [ف] گل مژه.

قلی‌وبلی: قلی‌بلی [ف] نگا: قلی‌بلی.

قڵیە: ۱) خوٚڵەکەوەی سابوٚن؛ ۲) جوٚرێ چێشتە [ف] ۱) خاکستر صابون سازی؛ ۲) آش قلیه.

قم: ۱) رەمڵ، رەڵم؛ ۲) بناوبوٚن؛ ۳) فڕ، فڕێ لە خواردنەوە [ف] ۱) ماسه؛ ۲) زیرآب شدن؛ ۳) جرعه.

قمار: ۱) بازی، کایە؛ ۲) گەپ‌وگاڵتە؛ ۳) حیلە [ف] ۱) بازی؛ ۲) شوخی؛ ۳) نیرنگ.

قمارباز: حیلەباز [ف] مکّار.

قمباو: ئاوداشتنێ کە زەرعات داپوٚشێ [ف] آبیاری که کشت را بپوشاند.

قمقموٚر: رەهوٚلی تەنگ‌و تاریك [ف] دهلیز تنگ و تاریك.

قمقمـوٚك: ۱) خەمـەگرٚو؛ ۲) دەفری ئاوی سەفەر، مەتارە؛ ۳) تونگەی مل‌باریك [ف] ۱) نوعی چلپاسه، بزمجه؛ ۲) قمقمه؛ ۳) تُنگ گردن باریك.

قمقموٚکە: قمقموٚك [ف] نگا: قمقموٚك.

قمل: جانەوەرێکی بوٚری بچوٚکەبوٚ دەخڵ *زیانی* هەس، سن [ف] حشرهٔ سن.

قملاخ: ۱) زەمینی روٚچوٚگ؛ ۲) جلێتاو [ف] ۱) زمین فرورفته؛ ۲) گل و لای.

قمیش: ڕێگە بە بن زەویدا، نەغمە [ف] نقب، تونل.

قن: ۱) جێ‌سانـەوەی باڵنـدەی خوٚماڵی لە شەودا، کولانەمریشك؛ ۲) کونی پشتی گیاندار کە پیسایی پێدا دێت؛ ۳) کاکڵی گوێزو بادام؛ ۴) بنـەمـای وشـەی ڕزین. *لەپاش «دا» دەیڵێن* : (تەواو داقناوە) [ف] ۱) آشیانهٔ ماکیان؛ ۲) کون؛ ۳) مغز بادام و گردو؛ ۵) پوسیدن.

قنار: چنگی درندەو باڵداری ڕاوکەر [ف] چنگال درنده و پرندهٔ شکارچی.

قنـان: ڕزان، لەکەڵك کەوتن. *پاش پێشگر «دا» دەیڵێن* [ف] پوسیدن و از کار افتادن.

قنب: کوٚلی دارین بوٚ دوٚشـــاو تێداگوشین، گوشینگـەی ترێ لە دار بوٚ پلێخاندنەوەی ترێ [ف] معصرهٔ چوبین در شیره‌سازی.

قنج: ١) راست، رەپ؛ ٢) زوپ، زەق ف ١) راست ایستاده؛ ٢) برجسته.

قنجك: پیچك، كەمێك، تۆزێك ف اندكی.

قنجكان: ترۆشكان ف چنباتمه‌نشستن.

قنج كردنەوە: راست كردن دوای چەمانەوە ف راست كردن بعد از خمیدگی.

قنج‌وقیت: راست‌و بێ‌گرێ بەسەرپاوە ف استوار و پابرجا.

قنجەزەرد: گیایەكی پتەوی قایم‌و لوسە ف گیاهی است.

قنجەقنج: خۆرانان‌و جحێڵی كردن ف خودنمایی و جوانی كردن.

قنچك: ١) دەسكی باریكی دەنكەترێ‌و مێوژ؛ ٢) كەموسكەیەك؛ ٣) زیپكە ف ١) دنبالهٔ دانه انگور و مویز؛ ٢) اندكی از چیزی؛ ٣) جوش بر پوست.

قنچكان: چینچكان، ترۆشكان ف چمباتمه.

قنچكاو: جێگەی ریبوق لە چاو، سوچی چاو ف گوشهٔ چشم.

قنچكە: زیپكە، زیرك ف جوش پوست.

قنچكەسلاو: باپشكێو ف گل مژه.

قنچكەسلاوە: باپشكێو ف گل مژه.

قنس: پاژ، پارچە ف قسط.

قنك: قن، كولانەمریشك ف آشیانهٔ ماكیان.

قنگ: قن، كونی پاشەوەی گیاندار ف كون.

قنگانیسك: ١) راكشان بە ئانیشك‌هەڵدانەوە؛ ٢) ئانیشك ف ١) دراز كشیدن و بر آرنج تكیه‌دادن؛ ٢) آرنج.

قنگاو: پاشاو، ئاوێ لە زەوی دەردەچێ ف پسابهٔ آبیاری.

قنگاڵە: گیای خوسیلك ف گیاهی است دارای شیرهٔ مسهل.

قنگ‌بەگێچەڵ: ١) ئاژاوەچی؛ ٢) هەمیشە خەریك‌و پڕكار ف ١) فتنه‌انگیز؛ ٢) پركار.

قنگچاو: تیلچاو، سیلەی چاو ف گوشهٔ چشم.

قنگ‌خوران: بریتی لە حیزبوون ف كنایه از كونی شدن.

قنگ‌خوراندن: بریتی لە ئیشتیا لە كردنی كارێك نەبوون ف كنایه از اهمال كردن.

قنگ‌خوروكە: نەخۆشیەكی ئاژەڵە ف نوعی بیماری دام.

قنگدان: گاندانی نێر ف كون دادن.

قنگدانەوە: بریتی لە رۆنیشتن: (دەوەرە **قنگی‌بدەوە** با ئیسراحەت كەی) ف كنایه از نشستن.

قنگدە: نێری حیز ف كونده.

قنگدەر: قنگدە ف كونده.

قنگر: گیایەكی دڕكاوی‌یە لاسكەكەی دەخورێ، كەنگر ف كنگر.

قنگرپاچ: بنەكەنگر ف بوتهٔ كنگر.

قنگرتن: فێرەرۆیشتن‌بوونی زاروڵ ف نشستن یادگرفتن بچه.

قنگرواچ: قنگرپاچ ف بوتهٔ كنگر.

قنگرەزا: چەوی كەنگر ف انگم كنگر.

قنگلاشك: قانگەلاشك ف نگا: قانگەلاشك.

قنگ‌لێ‌كەوتو: بریتی لە مرۆی شل‌و شەویق‌و ئاگالەخۆنا ف كنایه از آدم مهمل.

قنگەبان: گوێسوانەی پشت بان، سوانەی پشتەوەی بان ف لبهٔ عقبی بام.

قنگەجن: بریتی لە شوێنی تەنگەبەر ف كنایه از جای تنگ.

قنگەجنۆكە: قنگەجن ف كنایه از جای تنگ.

قنگەجۆرە: ئێسكی پاشقنگی مریشك ف استخوانبندی تخمدان مرغ.

قنگەجوڵە: بریتی لە پەلەكردن بۆ رۆیشتن ف كنایه از شتاب برای رفتن.

قنگەجوڵێ: قنگەجوڵە ف نگا: قنگەجوڵە.

قنگەخشكێ: لەسەر قنگ خزین ف بر باسن خزیدن.

قنگەخلیسكێ: لەسەر سمت خۆخلیسكاندن ف بر باسن لیز خوردن.

قنگەخەو: ١) خەوتن بە رۆیشتنەوە؛ ٢) سەرخەو ف ١) نشسته خوابیدن؛ ٢) پینكی، خواب مختصر.

قنگەدڕك: دڕوی كەنگر ف خار كنگر.

قنگەزە: رەسەن، رەچەڵاك ف نسل.

قنگەسوتەكە: ١) ئافاتێكی مەرەزەیە؛ ٢) نەخۆشیەكی زارۆی ساوایە ف ١) یكی از آفات شالی؛ ٢) نوعی بیماری بچه‌ها.

قنگەشەڕ: وردە جەنگ، پەلامارو راكردن ف جنگ و گریز.

قنگەقنگ: بریتی لە خۆدزینەوە لە كار ف كنایه از اهمال كردن در كار.

قنگەگاز: برینی پشتی یەكسم لە زین‌و كورتان ف زخم پشت ستور از پالان وزین.

قنگەگان: نێربازی ف همجنس‌بازی مردان.

قنگەلاشك: قانگەلاشك ف ساقه كنگر بادبرده.

قنگەلتس: تۆتەكانی سەگ‌و گورگ ف چمباتمهٔ سگ و گرگ.

قنگەلفس: قنگەلتس ف چمباتمهٔ سگ و گرگ.

قنگەنشین: زاروێ كە فێری دانیشتن بوە ف كودكی كه نشستن یادگرفته.

قنگەنشینكە: قنگەنشین ف نگا: قنگەنشین.

قنگەنشینە: قنگەنشین ف نگا: قنگەنشین.

قنگەوتلوڕ: لەسەر دەم درێژبوگ ف دَمَر دراز كشیده.

قنگ‌هەڵتەكێنە: بەرگایلكە ف دم جنبانك.

قنە: رۆیشتنی كۆتر و كەو ف خرامیدن كبوتر و كبك.

قنەقن: قنەی لەدوی یەك ف خرامیدن پیاپی.

قنیات: سەبوری ف شكیبایی.

قوُ: ١) قاو، بانگی بەتوند؛ ٢) باڵندەیەكە لە قاز سپی‌تر و زلتر ف ١) فریاد، بانگ؛ ٢) پرندهٔ قو.

قواڕ: خۆڵەكەوەی بزیسكی تەنور ف خاكستر تنور.

قواش: ١) كوتاڵ، ماڵی گەزی؛ ٢) شت، جۆر ف ١) قماش، پارچه؛ ٢) نوع، طور.

قواقو: زەنازەنا ف غوغا، هیاهو.

قوب: ١) بانی بەتاق دروسكراوی بڵند، گومەز؛ ٢) دوگمە؛ ٣) زوپ، زەق ف ١) گنبد؛ ٢) دكمه؛ ٣) برجسته.

قوبا: ماستی باش‌نەمەیوی شل‌و خراپ ف ماست خوب بند نیامدهٔ

شُل.

قوباله: دۆلاّبی دیواری ئۆده بۆ جێگەی نوێن ف کُمُد جای رختخواب.

قوبان: ۱) زوپ؛ ۲) رۆچوُن؛ ۳) وشەی حورمەت، قوربان: (رێی کانی قوبــان مونتــەزیری جلوەیی نازە) «گۆران» ف ۱) برجستــه؛ ۲) فرورفتن؛ ۳) کلمهٔ احترام، قربان.

قوباندن: ۱) زوپ کردن، زەق کردن؛ ۲) رۆچواندن ف ۱) برجسته کردن؛ ۲) فروبردن.

قوببه: ۱) قوب، گونبەز، گونبەت؛ ۲) دروشمی سەرشانی ئەفسەران؛ ۳) دوگمـەی جلك: (قوببەی نوقەبا بێ لە قەبا بێ نەقوبابێ) «نالی» ف ۱) گنبد؛ ۲) سردوشی افسران؛ ۳) دکمه.

قوبك: ۱) زوپ؛ ۲) گونبەز ف ۱) برجسته؛ ۲) گنبد.

قوبکە: ۱) قوبك؛ ۲) ترۆپکی چیا ف ۱) نگا: قوبك؛ ۲) قلّهٔ کوه.

قوبلە: روُگە ف قبله.

قوبلی: قبوُلی ف نگا: قبوُلی.

قوبوُل: قبوُل ف قبول.

قوبە: ۱) قوببە؛ ۲) ناوی گوندێکە ف ۱) نگا: قوببه؛ ۲) نام دهی است.

قوپ: ۱) فرێ ئاو؛ ۲) رۆچوُن ف ۱) جرعه؛ ۲) فرورفتگی.

قۆپ: ۱) پشت چەماو؛ ۲) دەست وپێ سەقەت ف ۱) کوژ، خمیده پشت؛ ۲) دست و پافلج.

قوپان: رۆچوُن ف فرورفتن.

قۆپان: گیاجاڕی تایبەتی بۆ لەوەڕی ئاژەڵ ف چراگاه اختصاصی.

قوپاندن: رۆچواندن، قوباندن ف فروبردن.

قۆپاندن: داهێنانەوە، لارکردنەوە ف کج کردن.

قوپاو: رۆچوُگ ف فرورفته.

قۆپ بوُن: ۱) خواروگێڕ بوُن؛ ۲) داهاتنەوە ف ۱) کج و کوله بودن؛ ۲) خمیدن.

قۆپچـە: ۱)دوگمە، بشکۆژ؛ ۲) جۆرێ بەری دارمازو ف ۱) دگمه؛ ۲) نوعی ثمر مازوج.

قۆپخـان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قۆپز: شات وشوتکەر ف لاف و گزاف کننده.

قۆپك: زۆپایی لە ناو تەختاییدا ف برجستگی میان همواری.

قۆپکە: ۱) سەری خڕی شتی باریك؛ ۲) ترۆپکی چیا ف ۱) سر گرد جسم باریك؛ ۲) قلّهٔ کوه.

قۆپۆز: ۱) بێقلی بەران؛ ۲) جێگەی قایش لە نیری جوتدا ف ۱) پوزهٔ قوچ؛ ۲) وسط یوغ که خیش درآن بندند.

قۆپەن: پەڵەگیای بلند لەناو مێرگ و گیاجاڕدا ف قطعه سبزه زار ساقه بلند در مرغزار.

قۆپی: ۱) زەلکاوی قامیشەلان؛ ۲) روُنوُس ف ۱) مرداب نیزار؛ ۲) رونویس.

قوپیان: قوپان ف فرورفتن.

قۆپی داس: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قۆپیە: ۱) حیله، فێڵ؛ ۲) دزی لە ئەزموُنی فێرگەدا ف ۱) حیله؛ ۲) تقلّب در امتحان.

قوت: ۱) زوپ؛ ۲) لەسەر هەست؛ ۳) بڕان؛ ۴) کورت؛ ۵) خەلاس؛ ۶) لێدان ف ۱) برجسته؛ ۲) حسّاس؛ ۳) قطع؛ ۴) کوتاه؛ ۵) تمام شده؛ ۶) زدن.

قۆت: روُت: (بە سەری **قۆت** دە گەڕا) ف لخت.

قوُت: ۱) پاروُ لە گەروُ چوُنـەخوار؛ ۲) روُت، بێ پۆشاك؛ ۳) زەواد، بژیو: (لە روُت و **قوُتی** وەك من روُ مەپۆشە/ کە **قوُتی** روُتە **قوُتی** عاشقی روُت) «نالی» ف ۱) بلع؛ ۲) لخت؛ ۳) مایهٔ زندگی.

قوتاب: قتاو ف نگا: قتاو.

قوتابخانە: فێرگەی زاروکان ف دبستان.

قوتابوُن: خەلاس بوُن، نەمانی کار یا خواردەمەنی ف تمام شدن.

قوتابی: زاروکی فێرگە ف دانش آموز دبستانی.

قوتـابیان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوتاخ: منالێ کە بەردەستی وەرزێرە ف نوجوان پیشکار کشاورز.

قوتـار: ۱)رزگار: (بە فڕکەفڕك لە دەستی **قوتار** بوُم)؛ ۲) خەلاس بوُن، بڕانەوە: (ئاردمان **قوتار** بوه) ف ۱) رها؛ ۲) پایان.

قۆتاس: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

قۆتاسە: زەنبەری زێو ف زیور نقره.

قوتـان: ۱) لێدان بە دارو مست؛ ۲) کوتـانی دەخـڵ و شتی تر؛ ۳) خۆ کوتـانـە ناو کار؛ ۴) ناوی هۆزێکی کوردە لە کوردستان ف ۱) زدن، کتك کاری؛ ۲) کوبیدن؛ ۳) فضولی؛ ۴) نام عشیره‌ای کردزبان.

قۆتان: پێڕك، عەرزێل ف جای اثاثیه در چادر.

قوُتان: کەڵك. *مەلێکە زاوەماسی دەکاو قورتمی هەیە* ف مُرغ سقّا.

قوتان خەلیزە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوتان گەورە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوتاو: قتاو، قوتاب ف نگا: قتاو.

قوتاوخانە: قتاوخانە ف نگا: قتاوخانه.

قوتاوی: قتاوی ف شاگرد دبستان.

قوتایی: ۱) دارکاری کراو؛ ۲) کوتراو، هاڕدراو؛ ۳) زۆپایی، زەقایی ف ۱) کتك خورده؛ ۲) کوبیده؛ ۳) برجستگی میان هموار.

قوتب: پیری تەریقەتی زۆر جێ گەورە ف مرشداعلی.

قوتبڕاو: بەش خوراو، بێ بەش ف کسی که سهمش را خورده‌اند.

قوت بوُن: سڵ بوُن، هاتە سەر هەست: (کاکە لەچی **قوت بوی؟**) ف با دقّت و حذر گوش دادن.

قوت بوُنەوە: ۱) سەربەرزەوە کردن؛ ۲) زەقی لە نەوی پەیدابوُن ف ۱) سر براوردن؛ ۲) برامدگی از هموار پیداشدن.

قوتتە: جانو لە ساڵی دوهەمی تەمەنیدا ف کُرّه اسب دوساله.

قوُت‌چوُن: لەگەروُ چوُنەخوار ف بلعیده شدن.
قوتحه: شتی نایاب و پەسند ف ممتاز، تحفه.
قوُت‌دان: بە گەروُدا بەرێ کردن ف بلعیدن.
قوُت‌دران: قوُت‌چوُن ف بلعیده شدن.
قوُت‌دراو: دە گەروُ هاویژراو ف بلعیده شده.
قوْتر: ۱) بارگینی پیری پەك‌کەوتە؛ ۲) ناوی چیایەکە لە موکوریان ف ۱) یابوی لکنته؛ ۲) نام کوهی است.
قوْترمه: بەلەك، پوُز ف ساق.
قوْتـــره: ۱) نیوەغـــاری نارێك، گورگەلـوْقـە؛ ۲) ئەسپ و ماینێ کە بە گورگەلوْقە دەروا ف ۱) هروله، یورغه؛ ۲) اسب یورتمه.
قوتف: سڕی، تەزی سەرما ف کرخ از سردی.
قوتفین: تەزین لەسەرمان، سڕبوُن ف کرخیدن از سرما.
قوتك: بالاپۆشی بەدوگمەی ناوتێخراوی تا بەر پشتێند، کورتەك، کەوا، مرادخانی ف قبای نیم‌تنه.
قوْتـك: ۱) جاش‌بالتـە، بالتـوی تاسـەرزرانی؛ ۲) مەرگی مفـاجا؛ ۳) نەخۆشیەکی ئاژەڵە؛ ۴) کوْخەرەشە ف ۱) پالتو کوتاه؛ ۲) سکته؛ ۳) نوعی بیماری دام؛ ۴) سیاه‌سرفه.
قوت‌کردن: ۱) بڕین؛ ۲) خەلاس کردن ف ۱) قطع کردن؛ ۲) به پایان رسانیدن.
قوُت‌کردن: ۱) قوُت‌دان؛ ۲) روُت‌کردن؛ ۳) بن‌ئاوخستن ف ۱) بلعیدن؛ ۲) لخت کردن؛ ۳) زیرآب فروبردن.
قوت‌کردنەوه: ۱) زوُپ کردنەوه، بەزەقی شان‌دان؛ ۲) بلندکردن، راکردن ف ۱) برجسته‌نشان دادن؛ ۲) بلندکردن.
قوتکه: ۱) دوندی چیا؛ ۲) لوُتکەی تەپوْلکە؛ ۳) زوْپی ف ۱) قلّهٔ کوه؛ ۲) بالای تپه؛ ۳) برجستگی.
قوْتل: هاومالْ لە دێدا ف اهالی یك آبادی.
قوتم: ۱) بنەداری بڕاوی لەزەمیندا ماو؛ ۲) لێدەم، دارکاری بکەم: (ئەزی تە قوتم) ف ۱) تنه‌درخت بریدهٔ در زمین باقی مانده؛ ۲) بزنم.
قوتن: لێدەن، دارکاری کەن: (دێ تە قوتن) ف بزنند، کتك‌کاری کنند.
قوتنی: پارچەیەکی ڕێ‌ڕێ‌یە بوْ بشتەکەوا دەبێ ف پارچه‌ای است راه‌راه.
قوتوُ: قالك، دەفری چکوْلەی بەسەرپوْش بوْ وردەشت ف قوطی.
قوْتوُ: خەجالەت، تەریق، فەدی‌کار ف شرمنده.
قوْتوْل: ناوی چیایەکە لە کوردستان ف نام کوهی است.
قوتـوُلـه: ۱) قوتوی زوْرپچوُك، ۲) چرافتیله ف ۱) قوطی کوچك؛ ۲) چراغ موشی.
قوته: ۱) قوتابی؛ ۲) وریاو سلْ ف ۱) شاگردنوآموز؛ ۲) حسّاس و هوشیار.
قوُته: ۱) بن‌ئاوکەوتن؛ ۲) قفە؛ ۳) توانای قوُت‌دان؛ ۴) روُتەڵە؛ ۵) قوْڵکە ف ۱) زیرآب شدن؛ ۲) سرفه؛ ۳) یارای بلعیدن؛ ۴) لخت و بی‌نمود؛ ۵) گودال.
قوْتـــەره: ۱) بارستی ئەستوُرایی دار؛ ۲) کوْلکە بەئەندازەی ئەستوُرایی دار؛ ۳) بارسـایی دەورانـدەوری دوْلاش ف ۱) قطر تنهٔ درخت؛ ۲) کنده از تنهٔ درخت؛ ۳) قطر محیط سوراخ ناو آسیاب.
قوتەقوت: سەرەتاتکێ ف به هرجا سرکشیدن، فضولی.
قوْتەك: ۱) قوتك؛ ۲) سوخمەی بێ‌قوْڵ ف ۱) قبای نیم‌تنه؛ ۲) یلك.
قوْتەل: ۱) ناوی چیایەکە، قوْتوْل؛ ۲) ناوی چەند ئاواییەکە ف ۱) نام کوهی است؛ ۲) نام چندین آبادی.
قوُتەل: روُتی تەواو ف لخت و برهنه.
قوُتەله: روُتەڵە ف لختك بی‌نمود.
قوْتی: ۱) سلْی، لەسەرهەست‌بوُن؛ ۲) قوتوُ ف ۱) حساسیّت، آمادگی رمیدن؛ ۲) قوطی.
قوْتی: ۱) روُتی؛ ۲) قوتوُ ف ۱) برهنگی؛ ۲) قوطی.
قوُتی: ۱) روُتی؛ ۲) قوتوُ ف ۱) برهنگی؛ ۲) قوطی.
قوتیله: ۱) قوتـوی پچوُك؛ ۲) چرای فتیلە؛ ۳) ئاوێنەی گیرفان ف ۱) قوطی کوچك؛ ۲) چراغ موشی؛ ۳) آیینهٔ جیبی.
قوْتین: روُت بوْ سەر دەگوترێ: (پێخواس و سەرقوْتین بو) ف برهنه ویژهٔ سر.
قوُج: بەسەریەکاهاتنی پەلکی چاو یان قامکی دەست‌و... ف برهم آمدن پلك یا انگشتان و...
قوُجان: قوُج ف نگا: قوُج.
قوُجانن: ۱) بەسەریەکاهێنانی پەلك یا قامکانی دەست: (چاو قوُجانن، پەنجەقوُجانن)؛ ۲) وێك‌هێنانی کونی قن: (قنگی قوُجاندوه) ف ۱) برهم آوردن پلك چشم یا انگشتان؛ ۲) بستن سوراخ مقعد.
قوج‌بلاخ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قوْجه: ۱) زوْر لە مێژینە، کەونارا: (دەچمەوە شارەکەی قوْجەموُسڵێ)؛ ۲) شەویلکـەبزاوتن و دەم‌کردنەوە وەك بوْ بنێشت‌جاوین، قەوچە: (ماکەر قوْجـە بوْ نێرەکـەر دەکا) ف ۱) دیرینه، باستانی؛ ۲) آرواره حرکت دادن با دهن باز.
قوْجەلەر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
قوُجیاگ: قوُجان بەسەرهاتوُ ف اعضاء بسته‌شده.
قوُجیان: قوُجان ف نگا: قوُجان.
قوْچ: ۱) بەران؛ ۲) شاخی حەیوان؛ ۳) گرێوە غاری سواران؛ ۴) جوْرێ تەڵە بوْ راوی گورگ و ڕێوی ف ۱) گوسفند نر، قوچ؛ ۲) شاخ حیوان؛ ۳) مسابقهٔ اسب دوانی؛ ۴) نوعی تله برای شکار گرگ و روباه.
قوُچ: ۱) بلند؛ ۲) شتێ کە لە خوارەوە پان و کەم‌کەم باریك بێتەوە و بەرز بێتـەوە، مەخـروُتی؛ ۳) نیشـانەی کەوشەن ف ۱) بلند؛ ۲) مخروطی شکل؛ ۳) علامت مرز.
قوْچاخ: ۱) چالاك، لەش‌سوُك؛ ۲) بەپێ لە ڕێگە ف ۱) چست، چالاك؛ ۲) بادپا در پیاده‌روی.
قوْچاغ: قوْچاخ ف نگا: قوْچاخ.
قوْچاغه: جوْرێ سەربەرەڵبێنە کە لاقیش دادەپوْشێ ف نوعی پیش‌بند

زنانه.

قۆچـان: ١) سەنـەد، قەبـاڵەی مڵك؛ ٢) بەشێکی گەورە لە کورد کە لە سنـوُری ئەفغـانستان دەژین؛ ٣) ناوی شارێکە کوردی قۆچانی لێ دەژین؛ ٤) باجێکە ساڵانە لە رەعیەت دەسێنرێ ف ١) سند مالکیّت؛ ٢) بخشی عمـده از کردهـا در خراسـان؛ ٣) شهـری که کردهـای خراسان درآن زندگی می کنند، قوچان؛ ٤) باجی سالیانه که ارباب از رعیت وصول می کند.

قوُچان: قوُجان ف نگا: قوُجان.

قوُچاندن: قوُجانن ف نگا: قوُجانن.

قوُچانن: قوُجانن ف نگا: قوُجانن.

قوُچاو: قوُجان بەسەرهاتوُ ف چشم بسته، پنجهٔ برهم آمده و... اعضاء بسته.

قۆچبلاّخ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قۆچبلاغ: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بە عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قۆچبەهدەر: گیایەکە بۆ رەوانی دەبێ ف گیاهی است مسهل.

قۆچتێ هەڵدان: بە شاخ لێدان ف شاخ زدن.

قۆچدار: شاخدار ف شاخدار.

قۆچدان: قۆچ تێ هەڵدان ف شاخ‌زدن.

قۆچقۆچانی: شەڕەشاخ ف شاخ به شاخ شدن.

قۆچك: ١) سەرپۆشێکە لە بەرچەنەوە دادەخرێ بۆ زارۆك‌و هێندێك ژنی عێلاتی یە؛ ٢) ئەنگـوچکـەسـۆرانی، لەوەنـدی ف ١) کلوتهٔ زنانه و بچگانه؛ ٢) آستین بلند.

قۆچکە: ١) کۆچکە، قۆچك؛ ٢) دەرپەڕیوەی سەری کڵاو ف ١) کلوتهٔ زنانه و بچگانه؛ ٢) برجستگی روی کلاه.

قۆچکەتاش: پێشەسەرتاشینی زارۆکان بۆ جوانی ف موی آهیانه ستردن برای زینت کودکان.

قۆچکەسۆرانی: ئەنگوچکەسۆرانی ف آستین بلند.

قۆچلێدان: شاخ‌تێ هەڵدان ف شاخ‌زدن.

قۆچوەشاندن: قۆچ لێدان ف شاخ زدن.

قۆچوەشێن: حەیوانێ کە بە شاخ لە خەڵك دەدا ف شاخ‌زن.

قۆچهاوێژ: قۆچ وەشێن ف شاخ‌زن.

قۆچهاویشتن: قۆچوەشاندن ف شاخ‌زدن.

قوُچـەبڵبـاس: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قوُچـەسپیلکـە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قۆچەقانی: قاڵماسك، قاڵماسکە، بەرەقانی، کەهنیك ف فلاخن.

قوُچەك: قوُچی چکۆڵە ف مخروطی کوچك.

قوُچەکە: ئەنگوستیلەی دورمانان ف انگشتانه.

قوُچەلاّن: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوُچەلەر: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قۆچەمل: گەردنی بڕاوی باڵدار لە چێشتا ف گردن بریدهٔ پرنده در غذا.

قۆچەملە: قۆچەمل ف نگا: قۆچەمل.

قۆچی‌تاش: قۆچکەتاش ف نگا: قۆچکەتاش.

قۆچی‌قوربان: ١) پەزێ کە لە جێژنی گەورەدا دەیکەنە خێر؛ ٢) برێتی لە فدایی ف ١) گوسفند قربانی؛ ٢) کنایه از جان فدا، فدایی.

قۆخ: ١) خۆخ، هەشتاڵو، هلو؛ ٢) خانوی چکۆڵەی راوکەران لە دەشت؛ ٣) خانوی پچوُکی بێ‌نرخی هەژاران؛ ٤) پشت‌چەماو، قۆپ؛ ٥) چەو؛ ٦) سەرتۆپە، تۆپەسەر: (سینی ساوار گۆشت لەسەر **قۆخی** بو) ف ١) هلو؛ ٢) کوخ شکارچی؛ ٣) خانهٔ محقّر؛ ٤) خمیده، کوژ؛ ٥) شن؛ ٦) بالاترین نقطه.

قۆخا: کاربەدەستی دێ لەپاش خاوەن مڵك ف کدخدای ده.

قۆختـــە: ١) قۆخی راوکـەر؛ ٢) ماڵی چکـۆڵـەی بێ‌نرخ ف ١) کوخ شکارچی؛ ٢) خانهٔ محقّر.

قۆخدان: چەمانەوە ف خمیده‌شدن.

قۆخل: قۆختە ف نگا: قۆختە.

قۆخنادر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قۆخە: قفە ف سرفه.

قۆخەقۆخ: ١) قفینی زۆر؛ ٢) رۆیشتن بە پشتی چەماو ف ١) سرفهٔ زیاد؛ ٢) راه‌رفتن با پشت خم.

قوُخـەڵ: مەلێکـە لە لەق‌لەق دەکاو گچکەترە. *لەدەم ئاوان دەگەڕێ* ف پرنده‌ای است.

قودب: قوتب ف مرشداعلی.

قۆدك: ئاوینەی گیرفان، قوتیلە ف آیینهٔ جیبی.

قۆدی: ١) قوتوُ؛ ٢) قۆدك ف ١) قوطی؛ ٢) آیینهٔ جیبی.

قودیك: قۆدی ف نگا: قۆدی.

قودیلە: چرافنیلە ف چراغ موشی.

قوڕ: حەڕی، خۆڵی تەڕ ف گِل.

قۆر: ١) داڵگوشت، لاواز، لەڕ، لەجەر؛ ٢) کۆزی هەڵپەڕکێ؛ ٣) پاشڵی ئاژەڵ؛ ٤) لوُلاکی پێ؛ ٥) نهۆم؛ ٦) تێ وروکان‌و بەوردی تماشاکردن ف ١) لاغـر؛ ٢) حلقـهٔ رقص؛ ٣) بخش انتهایی دام؛ ٤) استخوان ساق؛ ٥) اشکوبه؛ ٦) به دور چیزی جمع شدن و نگریستن.

قۆڕ: ١) گون‌داچـــوڕاوی پەنـــەمـاو؛ ٢) برێتی لە قسـەو کاری بێ‌تام؛ ٣) ئامرازی شەڕ: (**قۆڕخانە**)؛ ٤) دەنگی زگ، قڕە: (**قۆڕقۆڕی** زگە لە برسا)؛ ٥) هەراو دەنگ، دەگەڵ زەنگ دەگوترێ: (زەنگ‌و قۆڕ) ف ١) فتقی؛ ٢) کنایه از سخن یاوه و کار هرزه؛ ٣) جنگ‌افزار؛ ٤) صدای شکم؛ ٥) جنجال و هیاهو.

قوُر: بەرانبەری پەل، قوُل، کوُڕ ف ژرف.

قوڕاب: خۆپەسندی بەدفەڕ ف خودخواه گردن‌کلفت.

قوڕابی: جۆرێ شیرنی که له ئاردەبرنج دەکرێ، غوڕابی [ف] نوعی شیرینی.

قۆڕات: بنکی ئەستوورو خڕی گیا [ف] ریشهٔ کلفت گیاهی، پیازه.

قوڕاچکه: سورێچکه [ف] سرخنای، خرخره.

قوڕاد: بەربەسێل [ف] آش با گوشت و ماست.

قوڕاده: ۱) گیایەکه تیژ بنی وەك تەڕەپیازه، کوڕاده؛ ۲) ئاسنجاو، سەقەت [ف] ۱) ترهٔ کوهی؛ ۲) قراضه.

قوڕافتن: دەرامەدی مەزراکۆکردنەوە [ف] برداشت محصول عموماً.

قوڕاله: گیای قوڕاده، کوڕاده [ف] ترهٔ کوهی.

قوڕان: فڕکردن [ف] سرکشیدن نوشیدنی.

قۆڕانـدن: ۱)دەنگ‌دانی زگ؛ ۲)بۆڕاندنی ڕەشەولاخ [ف] ۱) قرقرکردن شکم؛ ۲) صداسردادن گاو.

قوڕاندن: گریانی سەگ له ئێش‌پێ‌گەیشتن [ف] گریهٔ سگ از آزاردیدن.

قۆڕانن: قوڕاندن [ف] نگا: قوڕاندن.

قوڕانن: قوڕاندن [ف] نگا: قوڕاندن.

قورانه: ڕێسەی درگا [ف] قسمت ضخیم دَر.

قوڕاو: ۱) زلیتاو، جلێتاو؛ ۲) بەربەسێل، قوڕاد؛ ۳) ئاوی لێڵ [ف] ۱) لجن؛ ۲) آش ماست و گوشت؛ ۳) آب گل‌آلود.

قوڕاوی: حەڕی پێوه نوساو [ف] گل‌آلود.

قوڕاویلکه: ئاورۆشن کەره، ئاوەڕۆنکه [ف] حشره ایست، دبیب.

قوڕاویله: باڵداریکه لنگ‌و دندوك‌درێژ بەقەی سوێسکه [ف] پرنده‌ای است.

قوڕباج: قامچی، شەلاخ [ف] تازیانه.

قوڕباجه: خروزەك [ف] سعال دیکی، خروسك.

قورباق: بۆق، قرباق، بەق [ف] قورباغه.

قوربـان: ۱) وشـەی ڕێزگرتن، ئەزبەنی؛ ۲) دەسەرگەڕان، بەلاگێڕ؛ ۳) گۆشـتـی خێرێ له جەژنـی گەورەدا؛ ۴)حـەیوانـی خێرێ؛ ۵) دوامین‌مانگی ساڵی موسـوڵمانان؛ ۶) جێژنی گەورەی ئیسلام [ف] ۱) کلمهٔ احترام؛ ۲) فدا؛ ۳) گوشت قربانی؛ ۴) حیوان قربانی؛ ۵) ماه ذی حجّه؛ ۶) عید قربان.

قوربانی: ۱) گۆشتی قوربان؛ ۲)حەیوانی قوربان؛ ۳) ناوه بۆ پیاوان [ف] ۱) گوشت قربانی؛ ۲)حیوان قربانی؛ ۳) اسم مردانه.

قوڕبەست: پێ‌خوێ له قوڕ [ف] تودهٔ کاهگل.

قوڕبەسەر: خاکەسەر، بێچاره [ف] بیچاره، خاك بر سر.

قورپ: کورك، مەلی کڕکەوتوو [ف] کرچ.

قورپاچ: قامچی، تازیانه، شەلاخ [ف] تازیانه.

قوڕپەست: قوڕبەست [ف] تودهٔ کاهگل.

قوڕپێوان: برێتی له قوڕوەسەرکردن له بەدبەختیان: (لەسەرخۆچوونه، شەیدابـوونـه، **قوڕپێوانه** سوتـانـه/هەتا مردن مەحەببەت ئیشی زۆره ریزی لێ دەگرم) «مەحوی» [ف] کنایه از خاك بر سر ریختن از بیچارگی.

قوڕپێوەدان: ۱) برێتی له بەدوامین دەرەجـەگەیشتن: (هێنـدی قارانج کرد **قوڕی پێوەدا**)؛ ۲) برێتی له بەیەکجاری وێران کردن [ف] ۱) کنایه از به منتها درجه رسیدن ۲) کنایه از یکباره نابود کردن.

قورت: ۱) قووت، لەگەروچوونەخوار؛ ۲) باڵداریکه؛ ۳) قوم، تەپاو له شتی تراوو ئاودا [ف] ۱) بلع، قورت؛ ۲) پرنده ایست؛ ۳) غوطه‌ور.

قۆرت: ۱) بەرگر، لەمپـەر؛ ۲) بەلاو چۆرتم؛ ۳) بەنـدو گرێ له درێژدا: (دارەکـه سێ قۆرتی تێدایه)؛ ۴) چاڵایی زەوی؛ ۵) بەرزایی کەم له ڕێگـەی راستـدا؛ ۶) کڕین‌و فرۆشتنی بێ پێوان‌و کێشان، گۆتره؛ ۷) ملی باڵدار [ف] ۱) گیروگرفت، مانع؛ ۲) بلاو آسیب؛ ۳) گره در چوب و نی و...؛ ۴) چالـه‌چـوله؛ ۵) بلندی در راه راست، دست‌انداز؛ ۶) خریدوفروش بدون توزین و حساب؛ ۷) گردن پرنده.

قورتاڵ: قوتار [ف] نگا: قوتار.

قورتاندن: قوت‌دان، قویت‌دان، لەگەرو ناردنەخوار [ف] بلعیدن.

قۆرتانن: لچ‌و لێو گرژکردن [ف] روی درهم کشیدن، اَخم کردن.

قۆرتاوی: ۱) درێژی بەگرێ؛ ۲) ڕێگەی پڕ بڵندی‌و نزمی؛ ۳) ڕێگەی پڕ له قوڵکەو کۆسپ [ف] ۱) بلندگره‌دار؛ ۲) راه پرفراز و نشیب؛ ۳) راه پرچاله‌چوله.

قۆرتتێخستن: لەمپەرو بەرگر خستنه بەرکارو بار، چەت تێ‌خستن [ف] چوب لای چرخ گذاشتن.

قۆرتتێ کەوتن: بەرگر هاتنـه پێش کاروبار، چەت تێ‌کەوتن [ف] مانع روی آوردن.

قۆرتقۆرتاوی: قۆرتاوی [ف] نگا: قۆرتاوی.

قورتم: ۱) سورێنچکـه؛ ۲) بێڤلی فیل؛ ۳) تورەکەی ملی کەڵك [ف] ۱) سرخنای؛ ۲) خرطوم؛ ۳) کیسهٔ گردن پلیکان.

قۆرتم: ۱) بەسـەرهاتی ناخۆش، چۆرتم؛ ۲) قورتمی فیل؛ ۳) قورتمی کەڵك [ف] ۱) پیشامد ناگوار؛ ۲) خرطوم؛ ۳) کیسهٔ گردن پلیکان.

قورتن: داریکی لێرەواره [ف] درختی است جنگلی.

قۆرته: قۆتره [ف] هروله.

قۆرتەلاس: گوندێکه له کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قوڕتێدان: حەڕی پێداساوین [ف] گِل‌مالی.

قورتیك: قووت‌دان [ف] بلعیدن.

قۆرج: ۱) تێخوڵی شینی گوێز؛ ۲) کلۆربوونی دران، کرموڵ‌بوون دیان [ف] ۱) پوستهٔ سبز گردو؛ ۲) کرم خوردگی دندان.

قورچ: ۱) سووچ، قوژبن، گۆشه؛ ۲) فڕ [ف] ۱) گوشه؛ ۲) جرعه.

قورچاندن: ۱) قووت‌دانی پارو؛ ۲) فڕکردن [ف] ۱) بلعیدن؛ ۲) جرعه‌نوشیدن.

قورچی: نقورچك، قورینج، بەنینۆك ئازاردانی پێست [ف] نیشگون.

قورچیا: لەو گوندانەی کوردستانه که بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قورچی کرن: نقورچك گرتن، قورینجاندن [ف] نیشگون گرفتن.

قورحان: قروئێ، پەراوی هەرەپیرۆزی ئیسلام [ف] قرآن.

قورحه: ۱) پسوڵەی خۆت‌وبەختت؛ ۲) برینی ڕۆخڵه [ف] ۱) قرعه؛ ۲)

زخم معده.

قورخ: ئەستێرەکە، قورغ ف ستارهٔ سحری.

قۆرخ: ۱) دەخڵی پاوان، بێشــەی تایبــەتی؛ ۲) گەرمـاوی بۆ کەسێ پاوان کراو ف ۱) مزرعه یا بیشهٔ اختصاصی؛ ۲) حمّام قُرق.

قورْدادان: درزو قەڵشت گرتنی دیوار بە حەڕی ف درزگرفتن دیوار باگل.

قورْدان: قورْدادان ف نگا: قورْدادان.

قۆردون: زنجیری سەعات ف زنجیر ساعت، بند ساعت.

قورْره: ئاوقۆره، وشراوی بەرسیله، هاڵاو ف آبغوره.

قۆرزی: قوژبن، سوُچ، گۆشه، سیله، کونج ف گوشه.

قورس: ۱) سەنگین، بەرانبــەری سڤـك لە دەست؛ ۲) لەسـەرەخـۆو بەحورمەت؛ ۳) درەنگ بیستنی گوێ: (گوێم **قورسه** دەنگ بەرزکە)؛ ۴) حەبی دەرمـان ف ۱) سنگین؛ ۲) باوقار؛ ۳) سنگینی گوش؛ ۴) قرص دارو.

قورساخ: سەنگینیو گرانی مرۆ: (پیاوێ بە **قورساخه**) ف وقار و متانت.

قورساغ: قورساخ ف وقار و متانت.

قورساق: مەڵاشو ف سقف دهان.

قورسایی: بەرانبەر سڤکی، بەکێش؛ ۲) سەنگینی مرۆ ف ۱) سنگینی، وزن؛ ۲) وقار.

قورسك: زیقەی سەگ لە ژان پێ گەیشتن ف جیغ سگ از درد.

قورسکان: زیقاندنی سەگ لە ێش پێ گەیشتن ف جیغ زدن سگ از درد.

قورسکه: قورسك ف جیغ سگ از درد.

قورسکەقورسك: زیقەزیقی سەگ ف جیغ پیاپی سگ.

قورسوقوڵ: مرۆی سەنگینو گران ف باوقار.

قورسوقۆڵ: قایمو توندو بەکێش ف محکم و سنگین.

قورسوقەمەر: قورسو قوڵ ف باوقار.

قورسه: کلۆی ساف لە زێڕو زیو ف شمش.

قورسی: ۱) قورسایی، سەنگینی؛ ۲) سەنگەڵی؛ ۳) داری لێکدراو بۆ لەدەورەنوستنی زستانه ف ۱) سنگینی؛ ۲) صندلی؛ ۳) کُرسی.

قورسی کەمەر: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

قورسین: ۱) قورینجاندن، نقورچك گرتن؛ ۲) قورسی، کورسی ف ۱) نشگون گرفتن؛ ۲) کُرسی.

قورسیناعنا: شتێکی تیژە دەیمژن دەم فێنك دەکاتەوه ف قرص نعناع.

قورش: ۱) وردەی پوولێکـه؛ ۲) قورسی خوا کە لای حەرشـەوەیە: (لە حەرشو **قورش**) ف ۱) واحد پولی است؛ ۲) کرسی همراه عرش خداوندی.

قورْش: حەرش ف عرش.

قورْشێل: کەسێ کە حەڕی بە پا خۆش دەکا ف گِل سرشت.

قورْشێلان: ۱) بەرپێدانی قوڕ بۆ خۆش بوُن؛ ۲) بڕیتی لەتوُشی بەڵاو سەخـڵەتبوُن ف ۱) گِل سرشتن؛ ۲) کنـایە از گرفتـار سختی و مصیبت شدن.

قورعان: قرونێ، قورحان ف قرآن.

قورعانخوێن: کەسێ کە قورعان دەزانێ ف قاری قرآن.

قورعه: قورحه ف نگا: قورحه.

قورغ: ئەستێرەی روژێ، ئەستێرەکه ف ستارهٔ سحری.

قۆرْغ: ۱) قۆرْخ؛ ۲) گۆلاوی پڕ لە زەمـەنـد؛ ۳) قەدەغـه ف ۱) نگا: قۆرْخ؛ ۲) برکهٔ طبیعی؛ ۳) ممنوع.

قۆرْغان: ناوی ئاواییەکە لە موکوریان ف نام روستایی است.

قورف: ۱) قەفو گوڵی دەغڵ؛ ۲) کێشەوەی درواو بۆسەر خۆیان؛ ۳) گوڵبژێر لە پەرێز؛ ۴) لەرزین، ڕەجفین؛ ۵) ترس؛ ۶) پاشەرۆکی مێوه ف ۱) رسیدن غلّه؛ ۲) جمع کردن درویده در خرمن؛ ۳) خوشەچین؛ ۴) لرزیدن؛ ۵) ترس؛ ۶) پساچین میوه.

قورفاندن: ۱) ترسانن؛ ۲) لەرزاندن؛ ۳) هەڵپساندنی گوڵی دەغڵ ف ۱) ترسانیدن؛ ۲) لرزانیدن؛ ۳) بریدن خوشهٔ غلّه.

قورفت: خەزێم، ئاڵقەی لوُت بۆ جوانی ف خزام، حلقهٔ زینتی در بینی.

قۆرقچی: مەلێکی رەشـە کە ملی چەرمگەو بەقەی پەپوسلێمانەیەکه ف پرندەای است.

قورْقوراْچکه: سورێنچکه ف سرخنای، خرخره.

قورْقوراْگه: سورێنچکه ف سرخنای.

قورْقورْبەگ: زاوت، گزێرو کاربەدەستی ئاغا ف کارگزار ارباب، مباشر.

قورْقورۆچکه: قورْقوراْچکه ف سرخنای، خرخره.

قۆرْقــۆرْه: ۱) مەزرەقی ناوکــوڵـدراو کە لە سوُرانـدا بوُرەی دێ؛ ۲) زەردەقۆرْه ف ۱) گردنای کاوك؛ ۲) نوعی سوسمار.

قورْقوشم: کانزایەکی نەرمو سپیه ف فلز سرب.

قورْقێنه: قرْقێنه، قرپ ف آروغ.

قورك: کڕ، کورك،مەلی لەسەرهێلکە خەفتگ ف کرچ.

قۆرْك: ۱) پشتئەستۆ؛ ۲) لاقنگ؛ ۳) خالیگه ف ۱) قفا، پشت گردن؛ ۲) باسن؛ ۳) تُهیگاه.

قوُرك: پاشپانیه ف عقب پاشنه.

قوُرکـرن: راکشـان لەسەر سنگ بۆ ئاوخواردنەوە لە کانی ف درازکش کردن برای نوشیدن آب از چشمه.

قورْکێش: ۱) ئامرازێکە بۆ قورْکێشان بە دوکەس دەکاردەهێنرێ، ناوه؛ ۲) پاڵەی قورْکێشان ف ۱) ناوهٔ گِل کشی؛ ۲) عملهٔ گِل کش.

قورگ: ژوُرەوەی ئەستۆ لە پێشەوە، گەروُ ف گلو.

قۆرْگ: قلێچکه، نێسکی قنگ ف استخوان دنبالچه.

قورگدڕاو: ۱) بڕیتی لە زۆرخۆر؛ ۲) بڕیتی لە چەنەباز ف ۱) کنایه از پرخور؛ ۲) کنایه از جنجالی و پرچانه.

قورْگرتنەوه: حەڕی چێ کرن ف گِل سرشتن.

قورم: ۱) بنی داری بڕدراو؛ ۲) بارستایی دار؛ ۳) سیان، رەشایی نیشتوی دوکـەڵ؛ ۴) بڕەدارێك؛ ۵) قرم، تەماح؛ ۶) قومی ئاو ف ۱) تەدرخت بریده؛ ۲) قطر درخت؛ ۳) دوده؛ ۴) قطعه هیزم؛ ۵) طمع؛ ۶) جرعه.

قۆرماتیخ: ۱) بنیڕان؛ ۲) خالیگه ف ۱) بیخ ران؛ ۲) تُهیگاه.

قورم‌خۆش کردن: ته‌مـــاتێ کردن: (قـــورمی خۆی لێ خۆش کردوه ده‌یه‌وێ بیبا) ف طمع کردن در چیزی.

قوڕمساخ: ده‌ویت ف جاکش.

قورمساغ: ده‌ویت ف جاکش.

قوڕمسان: ترنجیان، هه‌ڵقرچان، قرمچین ف ترنجیدن.

قوڕمساندن: هه‌لقرچاندن، ترنجانن ف ترنجانیدن.

قوڕمسین: قوڕمسان ف ترنجیدن.

قورمیش: ۱) بادانی زه‌مبه‌له‌کی سه‌عات به کلیل؛ ۲) ناوی دێ‌یه‌که ف ۱) کوك ساعت؛ ۲) نام دهی است.

قورمین: ۱) کورك‌بوُن، کڕکه‌وتن؛ ۲) هه‌دادان، داسه‌کنان ف ۱) کرچ شدن؛ ۲) آرام گرفتن.

قۆڕن: سوُچ، خه‌تا، تاوان ف گناه.

قۆڕنازك: بنی ئانیشك ف ته آرنج.

قوڕناویلکه: جۆرێ بۆقی چکۆڵه ف نوعی قورباغهٔ کوچك.

قورنج: به سه‌ری دو نینۆك ئازاردانی پێست ف نیشگون.

قورنجاندن: قورنج گرتن ف نیشگون گرفتن.

قورنچ: قورنج ف نیشگون.

قورنچك: قورنج ف نیشگون.

قورنگ: باڵدارێکه له تیره‌ی قازی کێوی، دوڕنا ف درنا.

قوڕنـه: ۱) سوُچ، قوژبن، سیله؛ ۲) لا، ئالی؛ ۳) پارچه‌به‌ژی گه‌وره له دنیادا: (لــه هه‌رچـوار **قوڕنـه‌ی** دنیادا نیه)؛ ۴) جۆرنـه‌ی حه‌مـام، حه‌وزۆکه‌ی به‌ربه‌لوُعه له حه‌مامدا ف ۱) زاویه، گوشه، نبش دیوار؛ ۲) طرف؛ ۳) قارّه؛ ۴) حوضچه مانند در حمّام.

قوڕنه‌ت: ۱) سیله، سوُچ و قوژبن؛ ۲) ئاژه‌ڵێ که به‌چکه‌ی نامۆ شیرده‌دا ف ۱) زاویه، گوشه؛ ۲) دامی که بچهٔ غیر خود را شیر می‌دهد.

قوڕنیسك: قورینجان، نقورچك ف نیشگون.

قوڕنیسك کرن: قورینجاندن، نقورچك گرتن ف نشگون گرفتن.

قورو: قڕ، ئاڵشت، زوقم، خوُس، خوُسار، خوُیس ف سرماریزه، یژ.

قوڕوُ: قورگ ف گلو.

قوڕواق: بۆق، به‌ق ف قورباغه.

قورواق: قوڕواق ف قورباغه.

قوروان. قوربان ف نگا: قوربان.

قوروانی: قوربانی ف نگا: قوربانی.

قوڕوُچای: ناوی گوندێکه ف نام روستایی است.

قوروسك: قورسك ف جیغ سگ از شدت درد.

قوروُسکه: قورسك ف نگا: قورسك.

قوروۆش: قرۆش ف واحد پول عثمانی.

قوروۆقه: قرۆقه، لێك‌بڵاوبوُنی سواران به پڕتاو له کاتی جه‌نگدا ف نگا: قرۆقه.

قوڕوقه‌پ: قڕوقه‌پ ف بی صدا.

قوڕوقه‌پوز: قڕو قه‌پۆز، لچ و لێو ف لب و لوچه.

قوڕوك: فیڵ، ته‌ڵه‌که ف نیرنگ.

قوڕوگ: قورگ، قڕگ ف گلو.

قوڕۆل: قلۆر ف میان‌تهی، کاوك.

قوروُمه: باسکی ئاموُر، ئێره‌قه ف چوب بلند خیش.

قوروه: ناوی شارێکه له کوردستان ف شهر قروه.

قوڕوه‌سه‌ر: قوڕبه‌سه‌ر ف نگا: قوڕبه‌سه‌ر.

قوڕوه‌ســه‌رکردن: برێتی له زۆربه‌دبه‌خت‌بوُن ف از بیچارگی خاك بر سر ریختن.

قوره: به‌ده‌عیه ف متکبّر.

قۆره: به‌رسیله، په‌سیله ف غوره.

قۆڕه: ۱) قڕه، قوڕه‌ی زگ؛ ۲) ده‌نگی به‌رزی ره‌شـــه‌وڵاخ؛ ۳) ده‌عیه‌و ته‌که‌بیور؛ ۴) تاعوُنی ره‌شه‌وڵاخ ف ۱) قرقرشکم؛ ۲) صدای بلندگاو؛ ۳) تکبّر؛ ۴) طاعون ستور.

قوُره: قوروُسکه‌ی سه‌گ ف نگا: قوروُسکه.

قوڕه‌بان: بانه‌ناو ف گل‌اندود پشت بام.

قوڕه‌به‌شه: چاله، چالو، چاله‌که، چوالوُ ف حیوان گورکن.

قوُره‌ت: توان، تابشت ف قدرت، یارا.

قۆره‌تـو: گونـدێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوڕه‌چه‌وره: جۆرێ حه‌ڕی که وه‌ك مۆم ده‌چێ بۆ سنعات ده‌کار ده‌کرێ ف نوعی گل که در صنعت بکار می‌رود.

قوڕه‌ده‌ماخ: بادی‌هه‌وا، به‌فیز ف مغرور، متکبّر.

قوڕه‌ده‌ماغ: قوڕه‌ده‌ماخ ف مغرور، متکبّر.

قوڕه‌ڕه‌ش: جۆرێ قوڕ که به‌نی پێ ره‌ش ده‌که‌ن ف گل سیاه‌رنگرزی.

قوڕه‌ڕه‌شه: قوڕه‌ڕه‌ش ف گل سیاه رنگرزی.

قوڕه‌سوُره: قوڕ له ئاخاسوُر که له جێ‌پێوه‌دانی زه‌رده‌واڵه‌ی ده‌ساون ف گل قرمز که بر نیشزدهٔ زنبور می‌مالند.

قۆره‌قـوڕ: ۱) ده‌نگ له‌زگه‌وه، قڕه، قوڕه‌ی زگ؛ ۲) گه‌ڵاوگه‌ڵ‌ڕۆیشتن: (به **قوڕه‌قوڕ** ده‌ڕوا) ف ۱) قرقرشکم؛ ۲) مانند فتقی‌ها راه رفتن.

قوڕه‌کاری: برێتی له خانودروست‌کردن ف کنایه از خانه‌سازی، گلکاری.

قۆری: ۱) گیای به باقـه له‌سـه‌ریه‌ك‌چنراو، گیشه، گرشه؛ ۲) چادان، چایدان؛ ۳) خه‌رمـانی شیشه‌توُتن؛ ۴) گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف ۱) بستـه گیاه برهم چیده؛ ۲) قوری؛ ۳) سیخهـای توتـون برهم انباشته؛ ۴) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوڕی: ۱) غوڕی، گون‌په‌نه‌ماوی، گون‌شوڕی؛ ۲) قوڕقوڕه، زه‌رده‌قوڕه ف ۱) بیماری فتق؛ ۲) نوعی سوسمار.

قوُری: چایدان ف قوری.

قوڕیات: ۱) فشقیات؛ ۲) جۆرێ هه‌وای گۆرانی ف ۱) نگا: فشقیات؛ ۲) آهنگی است.

قوڕیانه: قوڕقوڕه، قوڕی، زه‌رده‌قوڕه ف نوعی سوسمار.

قوڕیانه‌زه‌رده: قوڕیانه ف نگا: قوڕیانه.

قۆریتـان: ۱)جوێنی ژنانەیە؛ ۲) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد[ف] ۱) دشنام زنانە؛ ۲)روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

قۆریجان: گیایەکە، قوڵنجان [ف] گیاه خولنجان.

قوریژن: گرمەی هەور،دەنگێ عەور [ف] تُندر.

قورین: دروست کراو لەقوڕ، چیکری ژ حەڕی [ف] گلین.

قۆڕین: قوڕاندن [ف] نگا: قوڕاندن.

قورینج: قورنج [ف] نیشگون.

قورینجاندن: قورنجاندن [ف] نیشگون گرفتن.

قورینچەك: قورینج [ف] نشگون.

قورینگ: قورنگ، دورنا [ف] درنا.

قۆرینگان: ئاڵفێکە زۆر بۆ ئاژەڵ خۆشە [ف] گیاهی علفی.

قۆریە: ۱) قۆری، باقـەگیای لەسەریەك چناو؛ ۲) چادانی سەماوەر [ف] ۱) تودۀ گیاه بستە؛ ۲) قوری.

قوز: زێ، خەمشە [ف] شرمگاه مادینە، فرج.

قۆز: ۱) جوانو لەبار؛ ۲) داچەماو؛ ۳) قوڕەدەماخ؛ ۴) قفە [ف] ۱) شیك و زیبا؛ ۲) کوژ؛ ۳) متکبّر؛ ۴) سرفە.

قوُز: جانەوەرێکە لەتیرەی سمۆرە. کەوڵی زۆر بەنرخە [ف] خَز.

قۆزاخە: ۱) پارچەیەك لە شتێکی چواربەش کراوی هێشتا جیاوە نەکراو: (هەنارەکەی چوار **قۆزاخە** لەت کرد)؛ ۲) شکۆفەی گەیشتوی پەمۆ؛ ۳) پەموّی پێچراو بۆ ڕستن، کەلو [ف] ۱) قسمتی از جسم چهارقسمت شدە؛ ۲) غوزۀ پنبە؛ ۳) آغندە، پنبۀ آمادۀ ریس.

قۆزایی: زۆپایی [ف] برجستگی.

قوزبرکە: جۆبڕ، جۆبڕکە، مڵە [ف] آبدزدك، حشرە ایست.

قۆزبوُن: داهاتنەوە، خۆچەماندنەوە [ف] خمیدن.

قۆزتنەوە: لەحەواگرتنەوە: (تۆپەکەم هەڵدا لە حەوا **قۆزتیەوە**) [ف] درهوا قاپیدن.

قۆزراوە: لەحەواگیراوەوە [ف] در هوا قاپیدە شدە.

قوززەڵقورت: قزەڵقورت [ف] کوفت.

قۆزك: قۆچــەقــانـی جیر، بەرەقــانی لاستیق [ف] فلاخن لاستیکی، تیروکمان بچەها.

قوزکرمێ: جوێنی ژنانەیە [ف] دشنام زنانە.

قوزکەش: ۱) برێتی لەپیاوی زمانلوسی مەراییکەری دوڕو؛ ۲) گەوواد، دەویت [ف] ۱) کنایە از مرد ریاکار و چرب‌زبان؛ ۲) قرمساق.

قوزگەزك: قوزبڕکە، جۆبڕکە، مڵە [ف] حشرۀ آبدزدك.

قۆزلاخ: قۆزاخەی پەمۆ [ف] غوزۀ پنبە.

قۆزلاخە: قۆزلاخ [ف] غوزۀ پنبە.

قۆزلوێ: ناوی گوندێکە [ف] نام دهی است.

قۆزڵەمینە: چێشتێکە [ف] غذایی است.

قوزمیت: ژنانیلە، جوێنێکە [ف] زن‌آسا، دشنامی است.

قوزولقورت: قزەڵقورت [ف] کوفت.

قوزە: قزە، ترسەنوك [ف] بزدل.

قۆزە: ۱) قفــە؛ ۲) وردیلەگیایەکی پێکـەوەلکـاوە لەسـەر ئاو یان بەرد دەبینرێ [ف] ۱) سرفە؛ ۲) خزە، جل وزغ.

قوُزە: دەنگی درێژی گورگو سەگ، لوُرە [ف] زوزە.

قوزەبزنە: خیز لەبن گڵ دەرکیشان بە زمان لە بازەڵێندا [ف] شن از خاك با زبان درآوردن در بازی بچەها.

قۆزەبەرد: قریژەبەرد [ف] گل سنگ.

قۆزەڕەشە: قفەڕەشە، خروُزەك [ف] خروسك.

قوزەسـوُتـەکێ: جۆرێ نەخۆشی کچۆڵەی ساوایە [ف] نوعی بیماری نوزادان دختر.

قۆزەقڕواق: قۆزە [ف] جل وزغ، خزە.

قوزەکەمتیار: برێتی لە هۆی فریودانو خەڵەتاندن [ف] کنایە از وسیلە فریب.

قوزەڵقورت: ۱) قزڵقۆرت؛ ۲) گیاندارێکی بچوکە چواربالّی هەیە [ف] ۱) نگا: قزڵقۆرت؛ ۲) حشرەای است.

قۆزی: ۱) جوانــیو شەنــگو شۆخــی؛ ۲) سوُچو سیلە؛ ۳) پشتچەمــاوەیی؛ ۴) کۆکی [ف] ۱) زیبـایی و شیکی؛ ۲) زاویە؛ ۳) کوژی؛ ۴) سرفە کرد.

قوُزی: چۆڵو بیاوان، سارای کەسلێنا [ف] صحرا.

قۆزیان: ۱) گوندێکە لەکوردستان بەعسی وێرانی کرد ۲) کۆخەکردن [ف] ۱) ازروستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان؛ ۲) سُرفەکردن.

قۆزین: ۱) قفین؛ ۲) چەمینەوەی پشت [ف] ۱) سرفەکردن؛ ۲) خمیدن پشت.

قوُزین: کەوڵی لە پێستیخەز [ف] پوستین از خز.

قۆزێنی: جەنگەی جوانیو لاوێنی [ف] هنگام جوانی و زیبایی.

قۆزیەتی: قۆزی، جوانیو شەنگی [ف] زیبایی وشیکی.

قۆژباشی: پلەگۆشتی برژاو [ف] چنجە.

قوژبن: سوُچ، گۆشە [ف] گوشە، زاویە.

قوژپێنە: قرقێنە، قرپ [ف] آروغ.

قوژمرین: چرچولۆچ پەیدابوُن لە روخسار [ف] پدیدآمدن چین و چروك در سیما.

قۆژیانە: خمخموّك، خەمەگڕو [ف] بزمجە.

قوس: ۱) قوز؛ ۲) تاشینی مو؛ ۳) جۆرێ ستورك [ف] ۱) شرمگاه مادینە؛ ۲) ستردن موی؛ ۳) نوعی گردەنان.

قوسامەدین: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قوسـان: ۱) تاشین؛ ۲) بلۆق کردنی پا لەبـەر فرە وەڕێگـەچوُن [ف] ۱) تراشیدن؛ ۲) تاول‌زدن پا از راەرفتن بسیار.

قوســانـدن: ۱) تاشین؛ ۲) بڕین بەتیغ؛ ۳) قاچ پەنـەمـانـدن [ف] ۱) تراشیدن؛ ۲) بریدن؛ ۳) ورم آوردن پا از فرط خستگی.

قۆستنەوە: قۆزتنەوە [ف] درهوا قاپیدن.

قوسسان: تاشرانی مو [ف] سترده‌شدن مو.

قوسوُر: قسوُر ف کوتاهی کردن، تاوان.

قۆسه: دەمنەسگار، مۆدنە، باسك، دارجگەرە ف چوب سیگاری.

قوسیای: ١) هەڵچوُنی شیر؛ ٢) پای بلۆق کردو ف ١) سررفتن شیر بر آتش؛ ٢) پای تاول‌زده.

قوســـین: ١) شیر هەڵـچـوُن؛ ٢) پا پەنـــەمـــان و بلۆق کردن ف ١) شیرسررفتن؛ ٢) ورم کردن و تاول زدن پا.

قوش: ١) خۆیانی گێرەنـەکـراو، کلۆشی ئامادەی کوتان؛ ٢) پەڕندەی ڕاوکـەر؛ ٣) قوشقونە ف ١) خرمن نکوبیده؛ ٢) پرندهٔ شکاری؛ ٣) پاردم زین.

قۆشپاب: ١) قاپی پەل، دەوری؛ ٢) ژێر پیاڵەی چایی ف ١) بشقاب؛ ٢) نعلبکی.

قوشتەپە: شارۆکەیەك لەکوردستان لەلای هەولێر بەعسی وێرانی کرد ف قصبه‌ای ویران شده در کردستان توسط بعثیان.

قوشتەپەی پچوُك: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوشچی: بازەوان ف نگهدار پرندهٔ شکاری.

قۆشقاب: قۆشپاب ف نگا: قۆشپاب.

قۆشقاپ: قۆشپاب ف نگا: قۆشپاب.

قوشقـایە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوشقن: قشقونە ف پاردم زین اسب.

قوشقنە: قوشقن ف پاردم زین اسب.

قوشقونە: قوشقن ف پاردم زین اسب.

قوشقی: ١) سڵ، لەسەر دەرپەڕین، ڕەوەك؛ ٢) توُڕە، وەڕەز ف ١) آمادهٔ رمیدن، رموك؛ ٢) عصبانی.

قوشـلاّن: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قۆشمـــە: ١) زارۆی زرنـــگ و قسـەخـۆش؛ ٢) بێ‌ئاکـار، بێ‌فەڕ؛ ٣) حەنەك‌چی ف ١) کودك زرنگ؛ ٢) بداخلاق؛ ٣) لوده.

قۆشـە: ١) وردەپـوُڵ: (هەمبو نەمبو چوار قۆشە/دام بە بزنێکی پۆشـە) «بـەردەشـــانـی»؛ ٢) خاڵـی سپی لە توێڵی حەیوان؛ ٣) حەیوانی توێڵ‌سپی ف ١) واحد پول خرد؛ ٢) خال سفید بر پیشانی دام؛ ٣) دام پیشانی سفید.

قۆشەن: سپا، تۆردو ف قشون، ارتش.

قۆشەنیان: غارغارێنی ئەسپ‌سواران، گرێوەغار ف مسابقهٔ اسب‌دوانی.

قۆغ: چەمیو، پشت‌چەمیو ف خمیده، کوژپشت.

قۆف: ١) پشت چەمیاو؛ ٢) کوڵ، بێ قامك ف ١) خمیده‌پُشت؛ ٢) بی انگشت.

قۆفر: زەوی بەبەردی وا کە گاسن لێی گیر بکا: (عەردێ من بقۆفرە) ف کشتزار سنگلاخی.

قوُفْك: قەرتاڵەی ترێ و میوەی تر ف سبد میوه.

قوفـل: ١) قفڵ، گۆڵە؛ ٢) سڕی، تەزی سەرما ف ١) قفل؛ ٢) سوزش شدید سرما.

قوفڵ: قوفل ف نگا: قوفل.

قوفلك: دەست‌بەندی ژنان بۆ جوانی ف دستبند زینتی.

قوفلین: سڕبوُن لە سەرمان، تەزین لە سەرمان ف کرخیدن از سرما.

قوففە: جۆرە بەلەمێکی لادیوار بڵندە ف کرجی.

قوفە: قوففە ف کرجی.

قوق: دەنگی دیکل ف صدای خروس.

قۆق: ١) پشت‌دەرپەڕیو؛ ٢) چاو لەوەڕێن؛ ٣) سەر، دانەژماری ئاژەڵ؛ ٤) کەلـلەی ئاژەڵ بە لێنـــدراوی ف ١) کوژپـشـت؛ ٢) نظر بـــاز، چشم‌چران؛ ٣) واحد شمارش دام، رأس؛ ٤) کلّهٔ پختهٔ دام.

قوقان: دەنگ‌بەرزکردنی دیقل ف بانگ خروس.

قوقاندن: قوقان ف بانگ خروس.

قوقانن: قوقان ف بانگ خروس.

قۆقز: ١) زەق، زۆپ، دەرپەڕیو؛ ٢) کۆم، کوُڕ ف ١) برجسته؛ ٢) خمیده، دارای تحدُب.

قۆقزایی: زۆپی، دەرپەڕیوی، زەقی ف برامدگی، برجستگی.

قۆقك: کالاّنەی چاو، قوڵکەی چاو ف حدقهٔ چشم.

قۆقمیش: گیایەکی بەهاریە لە دوکڵیوی دەکەن ف گیاهی است آشی.

قوقو: خوێندنی دیکل ف صدای خروس.

قۆقۆ: تەژەوزە بەلاح ف لندهور.

قۆقە: سەتڵی دارین ف دلو چوبین.

قۆقی: پشت‌دەرپەڕیوی، چەمیاوی ف خمیدگی، قوزی پشت.

قول: ١) نێوان قامـکی زل و قامکی شادە؛ ٢) ئەنـــدازەی قامکی زل و قامکی شادە؛ ٣) لەپ و مشت: (بینێمە قولتەوە)؛ ٤) باریکایی بەلەك: (ئـاوەکـە تا **قولەقاپەم** هات)؛ ٥) پڕ بە نێوان قامکی گەورە و قامکی شادە لە گیاو...؛ ٦) قلێل، کون؛ ٧) وشەیەکە لە بازی هەڵوُکێن‌دا؛ ٨) پێست‌ڕەش؛ ٩) کۆیلە، بەنی ف ١) میان انگشت شست و سبابه؛ ٢) باژ، کمتر از وجب؛ ٣) کف دست، مشت؛ ٤) میان ساق و قوزك پا؛ ٥) دستـەگل یا گیاه و... پر دو انگشت شست و سبابه؛ ٦) سوراخ؛ ٧) اصطلاحی در بازی الك دولك؛ ٨) کاکاسیاه؛ ٩) برده.

قوڵ: ١) کورت؛ ٢) حەیوانی کلك‌پەڕیو؛ ٣) جۆشێك لە ئاوی سەر ئاگر؛ ٤) بنی هێلکـە ف ١) کـوتاه؛ ٢) حیوان دم بریده؛ ٣) غلت آب؛ ٤) تەتخم پرنده.

قۆڵ: ١) بێ‌دەرەتـــان، قەتیس: (کـــارەکـەی لێ دە **قۆڵێ** خستم)؛ ٢) بێ‌کلك ف ١) بی‌مفرّی، بدون راه نجات؛ ٢) بی‌دم.

قۆڵ: ١) لە ئانیشك بەرەژوُر تا شان؛ ٢) جومگەپۆش لە کراس و کەوا؛ ٣) ئالی، لا، تەرەف: (ئەوان لەو **قۆڵە** دەژین)؛ ٤) کۆمەڵێ لە خەڵك کە بۆ شەڕ یان بۆ کارێ دەنێردرێن: (لـەشکر **قۆڵ قۆڵ** هات)؛ ٥) لاداری عەڕابـەی وەرزێران؛ ٦) ئێشك؛ ٧) ئەستوُر؛ ٨) قوڵە، بێ‌کلك ف ١) بازو؛ ٢) آستین؛ ٣) طرف؛ ٤) دستـــه‌ای از مردم؛ ٥) بازوی گاری کشاورزی؛ ٦) نگهبانی؛ ٧) کلفت، ضخیم؛ ٨) دُم بریده.

قوُڵ: ١) قوُڵ؛ ٢) هەرا، هاوار ف ١) نگا: قوُڵ؛ ٢) فریاد.

قوڵ: ١) بەرانبەری تەنك، کوڕ: (گۆم **قوڵە**، قابی **قوڵ** بێنە)؛ ٢) بریتی لە مروی لەسەرخۆ: (پیاویکی **قوڵو** مەندە)؛ ٣) بریتی لە جێگەی بیرلێ کردنەوە: (قسەیەکی **قوڵە**) ف ١) ژرف؛ ٢) کنایه از شکیبا و خوددار؛ ٣) کنایه از جای تفکر.

قوڵا: ریك، شیاوی: (ئەم پینەیە ناقوڵایە، کابرایەکی ناقوڵایە) ف مناسب، خوش تراش.

قوڵا: هەرا، دەنگی بەرز درێژکردنەوە ف فریاد، بانگ.

قولاب: هەر درێژکی سەرچەمێنراو ف قلاب.

قولاپ: ١) قولاب؛ ٢) پشت گوێزینگو بەر بەلەك، جومگەپێ ف ١) قلاب؛ ٢) مچ پا.

قولاپاندن: پەژیوان کردنەوە ف پشیمان کردن.

قولاپدوزی: جۆرێ درونی جوانە بە قولاپ دەچندرێ ف قلاّب‌دوزی.

قولاپە: ١) درێژی سەرچەمیاو، قولاب؛ ٢) جومگەی پا ف ١) قلاّب؛ ٢) مچ پا.

قولاج: درێژایی نێوان قامکی زلو قامکی شادە بە ئاواڵەیی، گوێڵ ف باژ.

قوڵاج: قولاج ف باژ.

قوڵاچ: قولاج ف باژ.

قولاچاق: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قولاچە: قالوچە، قالونچە ف سوسك.

قولاخ: ١) قوزاخەپەمو؛ ٢) جێگەی ئاودابەش کردن لە مەرەزە؛ ٣) بەلگەی حەیوانی گومبو کە دەبێ شوان نیشانی بدا؛ ٤) لەسەرهەست: (گوێ‌قولاخ بە) ف ١) غوزه؛ ٢) جای تقسیم آب شالیزار؛ ٣) مدرك دام گم شده که از چوپان می‌خواهند؛ ٤) حسّاس، برای گوش گویند.

قوڵاخە: ١) کۆبونەوەی ماسی بە دەوری یەکەوە لە زستاندا؛ ٢) خزگەی ماسی؛ ٣) پینەی لێواری پێڵاو ف ١) همایش ماهیها در زمستان؛ ٢) پناهگاه ماهیها در زمستان؛ ٣) پینهٔ کنارهٔ کفش.

قوڵاخەدان: ١) پەناگرتنی ماساوان لە خزگەدا؛ ٢) سەردەرکەوتنی رێبوار لە ناسوەوە ف ١) پناهگیری ماهیها درزمستان؛ ٢) پیداشدن سر مسافر از پشت کوه.

قوڵاغ: قوڵاخ ف نگا: قوڵاخ.

قوڵاغە: قوڵاخە ف نگا: قوڵاخە.

قوڵاغەدان: قوڵاخەدان ف نگا: قوڵاخەدان.

قوڵاقوڵ: هەراوهاوار ف دادوفریاد، جاروجنجال.

قولان: بە هەنگڵەشەلە رۆیشتن ف لی لی رفتن.

قوڵان: جۆش‌هاوردن، کوڵیان، کەلین، کوڵان ف جوشیدن.

قوڵان: گوڵینگەی جلك بۆ جوانی ف منگوله‌های زینتی.

قوڵان: هاوارکردن ف فریادزدن.

قولانج: قولاج ف نگا: قولاج.

قولانچە: قالوچە ف سوسك.

قوڵانچە: قالوچە ف سوسك.

قولانچەژارە: تاڵی‌پڵنگ ف آلاقلنگ، ذراریح.

قولانچەنەخشینە: قولانچەزارە ف آلاقلنگ، ذراریح.

قوڵاندن: هەراکردن بە دەنگی بەرز ف فریادزدن با صدای بلند.

قوڵانن: کوڵانن، کەلاندن، کوڵاندن ف جوشاندن.

قوڵانن: قوڵاندن ف نگا: قوڵاندن.

قولانی: قولان ف لی لی رفتن.

قوڵایی: ئەستوری ف کلفتی، ستبری.

قوڵایی: بەرانبەری پەلیو تەنکاوی ف عمق، ژرفا.

قولب: ١) دەسکەگۆزەو شتی تر؛ ٢) ئاڵقە، قڵف؛ ٣) وەرگەڕاو ف ١) دستگیزه، دسته؛ ٢) حلقه؛ ٣) زیرورو.

قولب‌بون: سەرنخونبون ف زیرورو‌شدن، سرنگون شدن.

قوڵ بون: کونابون ف سوراخ شدن.

قوڵ بون: دۆنەمان، بێ کلك بون، قوڵەبون ف دم بریده شدن.

قوڵ بون: چاڵ‌بون ف گود شدن.

قوڵبەست: دەست لە پشتەوە بەستراو ف کت بسته.

قوڵبەستە: قوڵبەست ف کت بسته.

قول بەگ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوڵبەن: زەنبەری باسك، بازیبەند ف بازوبندزینتی.

قوڵبەند: قوڵبەن ف بازوبند زینتی.

قولپ: ١) قولب؛ ٢) گریانی لەپڕ: (لەقولپی گریانی‌دا)؛ ٣) دەنگی جۆشینی ئاو لە سەرچاوە؛ ٤) دەنگی ئاوی لەسەر ئاگر جۆش‌هاتو؛ ٥) دەسكو هەنگڵی دەفر؛ ٦) ناوچەیەکەلای دیاربەکر ف ١) نگا: قولب؛ ٢) صدای گریهٔ ناگهانی؛ ٣) صدای جوشیدن آب از سرچشمه؛ ٤) صدای غلیان آب؛ ٥) دستهٔ ظرف؛ ٦) ناحیه‌ای در کردستان.

قولپاندن: ١) وەرگەڕاندن، قلپ‌کردنەوە؛ ٢) پەژیوان‌کردنەوە ف ١) واژگون کردن؛ ٢) پشیمان کردن.

قولپدان: ١) دەنگدانی ئاولەسەرئاگر جۆش‌هاتگ؛ ٢) دەنگدانی جۆشینی ئاو لەسەرچاوە ف ١) صدادادن غلیان آب؛ ٢) صدادادن جوشش آب از چشمه.

قولپك: قرپ، قورقێنە، دەنگ لە قورگ‌هاتن لە زۆرخۆری ف آروغ.

قولپن: کورتەبالای قەڵەو ف کوتاه‌قدچاق.

قولپنە: قولپن ف کوتاه‌قد چاق.

قولپە: ١) دەنگی جۆشی ئاو لەسەر ئاگر؛ ٢) دەنگی جۆشینی ئاو لە سەرچاوە ف ١) صدای غلیان آب؛ ٢) صدای جوشیدن آب از چشمه.

قولپەژێر: تۆمی گوڵی هێرۆ ف دانهٔ گل ختمی.

قولپەقولپ: دەنگی لەشوێن‌یەکی جۆشینی ئاو ف غلغل.

قوڵپێچ: قوڵبەست ف کت بسته.

قولت: ١) جۆشی ئاو؛ ٢) بلقی جونەژێرئاو؛ ٣) قورسە ف ١) جوشش آب؛ ٢) غوطه؛ ٣) شمش.

قوڵت: ١) بەلاو چۆرتم؛ ٢) چاڵایی لە زەمین‌دا، قورت ف ١) پیشامد ناگوار؛ ٢) چاله.

قوڵت: ۱)قـاپوڕەهێلكەی بێ ناوەڕۆك؛ ۲) مێوەی هیچ تێدا نەماو[ف] ۱) تخم‌مرغ خالی شده؛ ۲) میوهٔ مغزدرآمده.

قوڵتان: ۱) چوُنەژێرئاو؛ ۲) جۆش‌هاتن [ف] ۱) غوطه‌خوردن؛ ۲) جوشیدن.

قوڵتـانـدن: ۱) دەژێرئـاوڕاكـردن؛ ۲) جۆشـانـدنی ئاو[ف] ۱) زیرآب فروکردن؛ ۲) جوشانیدن.

قوڵتانن: قوڵتاندن[ف] نگا: قوڵتاندن.

قوڵتخ: قۆلتخ[ف] نگا: قۆلتخ.

قۆڵتخ: ۱) بن‌هەنگڵ؛ ۲) بن‌كەوش [ف] ۱) زیر بغل؛ ۲) زیر كفش.

قوڵتە: ۱) دەنگی جۆشی ئاو لەسەر ئاگر؛ ۲) باڵداریكی پچوُكە؛ ۳) بڵقی چوُنەژێرئاو[ف] ۱) صدای جوش آب؛ ۲) پرنده‌ایست؛ ۳) غوطه.

قوڵتەخۆرە: بینەكێش، جانەوەرێ كە بە بن ئاودا بڕوا[ف] غوطه‌ور در آب.

قوڵتەش: بێ‌شەرم‌و ڕوُقایم[ف] بی‌شرم، پررو.

قوڵتەشە: قوڵتەش[ف] بی‌شرم، پررو.

قوڵتەفسە: كونی قنگ[ف] سوراخ مقعد.

قوڵتەقوڵت: دەنگی بڵقەبڵقی ئاو[ف] صدای آب در قلیان یا هنگام جوشیدن.

قوڵتیان: ۱) چوُنەژێرئاو؛ ۲) بڵقەی چونەژێرئاو[ف] ۱) غوطه‌ورشدن؛ ۲) صدای غوطه‌خوردن.

قولتیك: جۆرێ گندۆرەی زەرد، كاڵەكی‌زەرد[ف] نوعی خربزه.

قۆڵچاغە: جۆرێ بەرەڵبێنە كە لە سینگەوە تا داوێن دادەپۆشێ[ف] پیشبند بلند.

قولچماغ: قسەخۆش، حەنەكچی[ف] لوده، شوخ.

قۆڵچماغ: شەلاتی، خاوەئەستێن[ف] شارلاتان.

قۆڵچی: گونـدێكی كوردستـانە بەعسی كاولی كرد[ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قۆڵچی: پۆلیسی ناوشار، پیاوی داروغە[ف] مأمور داروغه، پلیس شهری.

قوڵـخ: ۱) كاڵـەدڕانـەی پیاوی دەوڵـەت؛ ۲) باجگرخانە، باجگە؛ ۳) كۆختە، كۆخ [ف] ۱) پایمزد مأمور دولت؛ ۲) جای باجگیری؛ ۳) كوخ.

قۆڵخدان: پەیابوُن لە نادیارەوە، قولاخەدان[ف] از دور پیداشدن.

قوُڵ خوێندنەوە: برێتی لە زۆر بیرلێ‌كردنەوە [ف] كنایه از وارسی عمیق.

قوڵدر: ملهوڕ، شەلاتی[ف] قُلدُر.

قولزاندن: خۆچەماندن، داهاتنەوە، كڕنوش‌بردن[ف] خم شدن.

قولزین: قولزاندن[ف] خم شدن.

قولغ: رند، جوان‌و بەرچاو[ف] خوش تركیب.

قۆڵغەتەپە: ناوی دێ‌یەكە[ف] نام دهی است.

قولف: قڵف[ف] نگا: قڵف.

قولف: قڵف[ف] نگا: قڵف.

قولف‌دار: دەسك‌دار، بەدەسك، بەهەنگڵ[ف] دسته‌دار.

قوڵفدان: قفڵدان، داخستن بە قفڵ[ف] قفل كردن، بستن با قفل.

قوڵف‌لێدان: ۱) قوڵفدان؛ ۲) ئاڵقەكردنی بەن‌و پەت[ف] ۱) قفل‌زدن؛ ۲) حلقه‌كردن نخ و ریسمان.

قوڵف‌لێنـــان: ۱) دەســـك لە دەفـــری گڵین قایم‌كردن؛ ۲) برێتی لە تاریف‌كردنی زیاد لە پێویست[ف] ۱) دسته بر ظرف سفالین نهادن ۲) كنایه از ستودن مبالغه‌آمیز.

قوڵفـە: ۱) ئاڵقـە: (دەستم نەگەیشتـە **قوڵفەی** كابە)؛ ۲) جۆرێ گرێی بەئـاڵقـە كە سەری داوەكـە بكێشی دەكرێتەوە[ف] ۱) حلقه؛ ۲) گره حلقه‌ای كه با كشیدن یك طرف باز می‌شود.

قولفین: سڕبوُن لە سەرمان[ف] از شدت سرما كرخیدن.

قول‌قول: دەنگی ڕویشتنی ئاو بەناو كەوڕاندا[ف] صدای جریان آب در میان سنگ و شن.

قولقولامل: بەندی شان‌و مل، جەمسەری شان‌و قۆل[ف] مفصل شانه و گردن.

قولقولان: جۆرێ بازی زارۆكان[ف] نوعی بازی كودكان.

قولقـولانچكە: ئاڵقەی ئەستوُر لە تێكوڵەدارو پەڕۆ بۆ بنەدێزەو سەری حەمباڵان[ف] چمبر از كهنه و پوستهٔ درخت كه حمّالان بر سر نهند.

قولقولانە: قولقولانچكە[ف] نگا: قولقولانچكە.

قوڵقـوڵـە: ۱) سەرچاوەئاوێ كە لە چەند جێوە جۆش ئەدا؛ ۲) دەنگی قوڵتەقوڵتی ئاوی سەر ئاگر؛ ۳) ناوی چەند گوندێكە لە كوردستان؛ ۴) فیچقە، كوفارە؛ ۵) گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد[ف] ۱) سرچشمه كه از چندین جای می‌جوشد؛ ۲) غلغل آب جوشان؛ ۳) نام چند آبادی؛ ۴) فوّاره؛ ۵) نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

قوُڵك: ۱) زەوی چاڵبوُگ؛ ۲) چاڵایی هەرشتێك[ف] ۱) چاله در زمین؛ ۲) گودی.

قوُڵكردن: چاڵ‌كردن[ف] گودكردن.

قوُڵ كردنەوە: برێتی لە زۆر بیرلێ‌كردنەوە[ف] وارسی عمیق.

قوُڵ كرن: كون كردن[ف] سوراخ كردن.

قوُڵكە: چاڵایی زەمین[ف] چاله.

قۆڵگیر: نەخۆشیەكی شان‌و پیلی وڵاخ[ف] نوعی بیماری دام.

قوللە: ۱) خانـوی خڕو بڵنـد بۆ سەنگـەر، برج؛ ۲) چكـۆ، كوللە؛ ۳) قوڵقـوڵـە، سەرچـاوەی ئاو كە زۆری ئاو لێ هەڵدەقوڵێ؛ ۴) دەسك‌و هەنگڵی دەفـر؛ ۵) ترۆپكی چیا؛ ۶) گونـدێكی كوردستـانە بەعسی كاولی كرد[ف] ۱) برج قلعـه؛ ۲) ملخ؛ ۳) سرچشمـهٔ بزرگ آب؛ ۴) دستهٔ ظرف؛ ۵) قُلّهٔ كوه؛ ۶) نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

قوڵم: خۆ بەزۆرزان[ف] مغرور.

قۆڵ ماچ كردن: دەست‌ماچ كردن[ف] دستبوسی.

قولمە: سیسركی‌ڕەش، مەشكەدڕە[ف] جیرجیرك سیاه.

قۆڵمە: ئێسكی بەڵەك[ف] استخوان ساق.

قوُڵ مەتكان: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد[ف] نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

قوڵنج: ژانی پشت‌وشان ف درد شانه و پشت.

قوڵنج‌شکاندن: شێلانی توندی ناوشان‌وپشت ف چلانیدن پشت و شانه، ماساژدادن پشت و شانه.

قوڵنــج‌شکێن: کەسێ کەبــاش ناوشــان وپشتی ئێشــاوبشێلێ ف ماساژدهندۀ شانه و پشت.

قوڵنج‌کردن: ئێشانی پشت وناشان ف دردگرفتن پشت و شانه.

قوڵند: ١) کدو، کوڵەکە؛ ٢) گیایەکە بۆجوانی لەماڵاندا ڕای‌دەگرن ف ١) کدو؛ ٢) گیاهی است آپارتمانی.

قوڵنگ:) زەنگن، پاچی‌دوسەر؛ ٢) قورنگ، قورینگ ف ١) کلنگ؛ ٢) دُرنا.

قولنگۆ: هەوایەکی بەنــاوبــانگە بۆ مردولاواندنەوەی دەیژن ف آهنگی است مرثیه‌ای.

قوڵنگە: زەنگن، پاچی دوسەر ف کلنگ.

قوڵنگە: قولنگە ف کلنگ.

قولوج: ١) قوڵکەی چکۆڵە بۆ بازی کەلاییێن، مات؛ ٢) قوڵکەی پچوك ف ١) گو برای تیله‌بازی؛ ٢) چالۀ کوچك.

قولوجان: بازی کەلادەقوڵکەکردن، ماتێن ف بازی تیله‌به‌گو.

قولوجانێ: قولوجان ف نگا: قولوجان.

قولوج: قولوج ف نگا: قولوج.

قولوچان: قولوجان ف نگا: قولوجان.

قولوچانی: قولوجان ف نگا: قولوجان.

قولوج‌قولوچ: پڕ لە قوڵکەو چاڵ ف پرچاله‌چوله.

قولۆر: ١) قلۆر، ناوبەتاڵ؛ ٢) ناوقوڵی لێوهەڵگەڕاوە؛ ٣) نارێك، ناقوڵا ف ١) کاوك؛ ٢) مقعّر؛ ٣) زمخت، ناهموار.

قولۆز: قەڵەمباز، بازدانی توند ف پرش بلند.

قولۆز: پشت کوڕ، پشت‌چەمیاو ف کوژپشت.

قولۆق: قنچکی زوڕات، دوی گەنمەشامی ف دنبالچۀ بلال.

قولولو: بازی چاوشارکێ ف بازی سردرگلیم، قایم موشك.

قولــە: ١) قولــە؛ ٢) ئەسـپـی ڕەش؛ ٣) ترۆپـکی چیا؛ ٤) بارگیری نارەسەن؛ ٥) بزنەموی رەنگ‌سپات ف ١) برج؛ ٢) اسب سیاهرنگ؛ ٣) قلّۀ کوه؛ ٤) یابو؛ ٥) تیره‌ای از بُز.

قوڵە: ١) قوڵ، کورت؛ ٢) حەیوانی بێ‌کلك؛ ٣) بنی هێلکە ف ١) کوتاه؛ ٢) حیوان بی‌دم؛ ٣) ته تخم‌مرغ.

قوڵە: ١) گوێل، گوێز، قولاج، قولانج؛ ٢) قالۆچە ف ١) مسافت میان دو انگشت سبابه و شست، باز؛ ٢) سوسك.

قوڵە: قەرزی بڵاو: (ماڵەکەم هەموی بۆ بە قەرزو قوڵە) ف وام پراکنده.

قوڵە: ١) قیژەو هەرا؛ ٢) بە دەنگی بەرزدە جانەوەری دڕندە ڕاخوڕین ف ١) فریاد غریو؛ ٢) نهیب بر حیوان درنده.

قوله‌بازەڵە: قشقەڵە، قژگ، قشقەڕە ف زاغچه.

قولــەبــانــك: ئۆدەی سەربان بۆ ئەسپابی خەو لێ‌دانان، هەورەبان ف اتاقك پشت بام.

قوڵەبنە: کورتەباڵای ئەستوور ف کوتاه‌قد کلفت.

قوله‌بسکێ: شلەشل ڕۆیشتن ف سلانه سلانه راه رفتن.

قوله‌پێ: قاپ، قول، گوێزنگ ف قوزك پا.

قوڵەپیچ: ١) دەست‌بەستنی توند لەپشتەوە؛ ٢) بردنی کەسێ یا حەیوانێ بەپەلە ف ١) دست از پشت محکم بستن؛ ٢) بردن کسی یا حیوانی با عجله.

قوله‌تێن: ناوێ کە قوڵی‌و چوارگۆشەی تا ئانیشکە ف آب پاك شرعی، قلّتین.

قوله‌جاخ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوڵەچوارشەمە: ئاخرچوارشەمەی ساڵ ف چهارشنبه‌سوری.

قوڵەچۆماغ: داری سەرنەستوری قوڵەو لەدستان‌خۆش ف چماق کوتاه.

قوڵەدار: داری کۆتا، داردەستی قوڵە ف چو بدست کوتاه.

قوڵەر: ناوی ئاواییەکە ف نام دهی است.

قوڵەڕەش: مرۆی‌چەرمڕەش ف سیاه‌پوست.

قوڵەرەش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوله‌ڕەشە: قولەڕەش ف سیاه‌پوست.

قوڵەژاردارە: قوڵانچەژارە، ئاڵی‌پڵنگ ف آلاکلنگ، حشره‌ایست.

قوڵەسوتاو: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

قوڵەسەن: ناوی گوندێکە ف نام روستایی است.

قوله‌شین: کەروێشك ف خرگوش.

قوله‌فیسکە: ١) زەفیسکە، رەگی بن ئەژنۆ؛ ٢) قولەپێ ف ١) رگ زیر زانو؛ ٢) قوزك پا.

قولــه‌فیتنه: ١) برێتی لە بنیادەمی کورتەباڵای نازاوەچی؛ ٢) برێتی لە منداڵی زرنگ ف ١) کنایه از آدم کوتاه قد فتنه‌انگیز؛ ٢) کنایه از کودك زرنگ.

قوله‌قاچ: جومگەی پا، پشت قاپی پا ف مچ پا.

قوله‌قوڵ: قوڵتەقوڵتی ئاوی سەر ئاگر ف جوش و غلغل آب روی آتش.

قوڵەقوڵ: لەسەرەخۆو بەلەقەلەق ڕۆیشتن‌و هەنگاوی بەرز هاویشتن ف لنگان لنگان با گامهای بلند راه رفتن.

قوڵـەقـوڵ: هەراهـەرای زۆر، قوڵـەی زۆر: (قـوڵەقوڵی لەپاش گورگ ئەمەیە/بەژیوانی دەمی مەرگ گەمەیە) «هەژار» ف همهمه و سر وصدا.

قوڵەقوڵە: ناوی‌سەگە ف نام انتخابی برای سگ.

قوله‌ك: گیایەکە ف گیاهی است.

قوڵەکردن: هەراهەراکردن ف غریو و بانگ راه‌انداختن.

قوڵەگیسك: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوله‌مست: ناوپەنجە، ناولەپ ف میان کف، مشت.

قوله‌مشتێ: بازیەکە، پشکیلان، کەڵەمستێ ف یکی از سرگرمیهای شب‌نشینی.

قوڵەنگ: قوڵنگ ف نگا: قوڵنگ.

قوڵەنگە: قوڵنگە ف نگا: قوڵنگە.

قۆڵەنەخشینە: ئاڵی پڵنگ ف آلاکلنگ، ذراریح.

قۆڵەوانە: بازوبەند ف بازوبند.

قولهە: نێوان، تێغە، لەمپەری بەینی ژورێك ف تیغە.

قول هەڵکـراو: ۱) دەلنـگ‌هەڵپێچـراو؛ ۲) برێتی لە بنیادەمی زرنـگ‌و ئامادەی کار ف ۱) پاچە ورمالیدە؛ ۲) کنایە از آدم زرنگ و آمادۀ کار.

قۆڵ هەڵکردن: هەڵپێچانی قۆڵی کراس‌و کەوا، ئەنگوچك بەلاداکردن ف آستین بالازدن.

قول هەڵماڵاو: قول‌هەڵکراو ف نگا: قول هەڵکراو.

قۆڵ هەڵماڵاو: ۱) ئەنگوچك بەلاداکردگ؛ ۲) برێتی لە ئامادەی کار ف ۱) آستین بالا زدە؛ ۲) کنایە از آمادە برای کار.

قۆڵ هەڵماڵراو: قۆڵ‌هەڵماڵاو ف نگا: قۆڵ هەڵماڵاو.

قۆڵ هەڵماڵیاو: قۆڵ‌هەڵماڵاو ف نگا: قۆڵ‌هەڵماڵاو.

قۆڵ هەڵماڵین: ۱) قۆڵ‌هەڵکردن؛ ۲) برێتی لە خۆئامادەکردن بۆ کارێ ف ۱) آستین بالازدن؛ ۲) کنایە از آمادۀ انجام کاری شدن.

قولەی کانی ماران: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

قۆڵی: شان، مل ف شانۀ تن.

قۆڵی: ناوی پیاوانە ف نام مردانە.

قۆڵێ: ناوی ژنانە ف نام زنانە.

قۆڵێ: برێتی لە مرۆی باڵابەرز ف کنایە از آدم قدبلند.

قوڵی: ۱) قوڵایی؛ ۲) قبوڵی، قوبڵی ف ۱) زرفا؛ ۲) دمپخت.

قوڵیان: جۆش‌هاوردنی ئاو ف جوشیدن آب.

قوڵیت: ۱) خانوی چکۆلە بۆ ڕاوکەر؛ ۲) خانوی بچکۆلانەی خراپ ف ۱) خانۀ کمین شکارچی؛ ۲) کوخ محقّر.

قولیچك: سەرشان، قەڵادوشان ف بالای شانە.

قوڵێر: دەربیجە، کون دەژوردا بۆ روناکایی ف دریچە.

قولیز: داهاتنەوە، چەمینەوە، کرنوش ف خم شدن.

قولیك: زیندان، گرتوخانە، حەفس ف زندان.

قولی کرن: کون‌کردن ف سوراخ کردن.

قولیلك: کون، کونا، قول ف سوراخ.

قوڵی‌قوڵی: قولقولان ف نوعی بازی کودکان.

قولی‌مست: ناو لەپ ف توی کف دست.

قوڵین: ۱) وەجۆش‌هاتن؛ ۲) هەڵقوڵین ف ۱) جوش آمدن؛ ۲) فَوَران.

قولینجێ: قورینج ف نیشگون.

قوڵینە: تریان، قرتاڵە، قەرتاڵە ف سبد میوەچینی.

قوم: ۱) قرێ لە ئاو؛ ۲) داخ، گەرم؛ ۳) کوپەڵە، دەفری سواڵەتی خڕکەڵە بستوکە؛ ۴) کوپەی ئاو؛ ۵) سوێنەی زل؛ ۶) جێگەئاودانی ماڵات لە دار یان لە قوڕ، کۆل؛ ۷) کەوتنـەژێرئـاو ف ۱) جرعـە؛ ۲) داغ؛ ۳) خُمچە؛ ۴) کوزۀ آب؛ ۵) تشت سفالین بزرگ؛ ۶) ناو آبشخور دامها؛ ۷) غوطە.

قۆم: ۱) خزم، لەتایەفە؛ ۲) تیرەوڕەگەز: (**قۆمی کورد**) ف ۱) خویشاوند؛ ۲) ملّت.

قوم: رەلم، رەمڵ، زیخی زۆرورد ف ریگ، ماسە.

قۆما: خراپ ڕویدا ف واقعۀ بد روی داد.

قومات: باپۆڵەی ساواتێوەپێچان ف قنداق بچە.

قوماتە: قومات ف قنداق بچە.

قوماچ: ۱) سیلەدیوار؛ ۲) پێچی ڕێگە ف ۱) نبش دیوار؛ ۲) پیچ و خم راه.

قومار: ۱) بازی بۆ رابواردن: (منداڵ با بچینە **قوماران**)؛ ۲) بازی لەسەر پوڵ‌بردنەوە؛ ۳)قسەی بەگەمە ف ۱) بازی کودکان؛ ۲) قمار؛ ۳) شوخی.

قومارباز: ۱) کەسێ کە لە سەر پارە بازی دەکا؛ ۲) برێتی لە فێڵباز؛ ۳) برێتی لە گەمەکەر ف ۱) قمارباز؛ ۲) کنایە از حیلەباز؛ ۳) کنایە از شوخ‌طبع.

قومـاربازی: ۱) بازی دۆڕاندن‌و بردنەوەی پارە؛ ۲) برێتی لە فێڵبازی؛ ۳) گەمەکردن ف ۱) کار قمارباز؛ ۲) کنایە از نیرنگ‌بازی؛ ۳) شوخ‌طبعی.

قوماپێ کردن: گاڵتە بە کەسێ کردن ف مسخرە کردن کسی.

قومارچی: کەسێ پیشەی بازی بۆ بردنەوەو دۆڕاندنە، قومارباز ف قمارباز.

قومارخانە: جێگەی قوماری لەسەرپارەکردن ف قمارخانە.

قوماركردن: ۱) بازی‌کردنی زاڕۆکان؛ ۲) بازی‌کردن لەسەر بردنەوە؛ ۳) شۆخی‌و گاڵتـەکـردن ف ۱) بازی کردن بچـەها؛ ۲) قمارکردن؛ ۳) شوخی کردن.

قومارکەر: قومارچی ف قمارباز.

قوماش: پارچەی گەزی، کوتاڵ ف قماش.

قومام: گیایەکە لە گەنم دەکا ف گیاهی است شبیه بوتۀ گندم.

قومـامـە: ۱) تەقەڵدروی لای سەروی دوتاجەواڵ پێکەوە؛ ۲) تەقەڵی درشت‌و قایم ف ۱) بهم‌دوزی طرف بالای دولنگە بار؛ ۲) کوك درشت.

قۆمان: روداني کاری ناخۆش ف رویداد ناگوار.

قوماندار: ئەفسەر، زابت، سەرکردەی لەشکر ف افسر، فرماندۀ نظامی.

قوماندان: سەرکردەی لەشکر ف سرلشکر.

قوماندن: داخ‌کردن ف داغ‌گذاردن.

قۆماندن: ئاژاوەنانەوە، شێواندنی کۆمەڵ ف شورانیدن.

قۆمانن: قۆماندن ف شورانیدن.

قومبـولە: ۱) بۆمبا؛ ۲) بەرکەتۆپ؛ ۳) نارنجۆك ف ۱) بمب؛ ۲) گلولۀ توپ؛ ۳) نارنجك.

قوم‌بون: وەژێرئاوکەوتن ف غوطەورشدن.

قومبەرە: قومبولە ف نگا: قومبولە.

قومبەلە: قومبولە ف نگا: قومبولە.

قومپارە: بەرکەتۆپی بەکەوانە، گوللەی تۆپی هاوان ف خمپارە.

قومپاژنه: پاژنەپا ف پاشنهٔ پا.

قومپانی: ۱) قومپاژنە؛ ۲) دەزگای بازرگانی زۆربەش ف ۱) پاشنهٔ پا؛ ۲) شرکت، کمپانی.

قومپۆز: بادیهەوای بەفیشاڵ ف مغرور خودستا.

قۆمرغان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قۆمڕْغانه: کۆڕی پڕلە هەراوهوریا ف مجلس پرهیاهو.

قومــری: ۱) باڵدارێکە لە تیرەی کۆترەباریکە، یاکەریم؛ ۲) داشکەلەم، جۆرێ کەلەمی بێ گەڵایە ف ۱) پرندهٔ قمری؛ ۲) کلم قمری.

قۆمــژان: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قومشەڵ: بێشەو قامیشەڵێنی چغور ف بیشەو نیزار انبوه.

قومقمۆر: قمقمۆر ف نگا: قمقمۆر.

قومقمۆك: قمقمۆك ف نگا: قمقمۆك.

قومقمۆكه: قمقمۆك ف نگا: قمقمۆك.

قومقومه: ۱) تونگەی جێگەی تراو؛ ۲) مەتارەی سەفەر ف ۱) تنگ آب؛ ۲) قمقهٔ سفری.

قۆمك: کەشکەژنۆ، پێشەی زرانی، کەشکەزرانی ف کاسهٔ زانو.

قوم کردن: وەژێرئاوخستن ف غوطەورکردن.

قوملاخ: قملاخ ف نگا: قملاخ.

قوملێدان: فڕکردنی کەم کەم ف جرعەجرعەنوشیدن.

قوموش: قمیش، نەغمە ف راه زیر زمینی، تونل.

قوموش کەن: زەوی هەڵکۆڵ ف مقنّی.

قوموش لێدان: ڕێگە بە بن زەویدا کۆڵین، نەغمەلێدان ف تونل زدن.

قۆمه: ڕوداوی ناخۆش ف پیشامد ناگوار، حادثه.

قومەزه: زۆڵ، بیژو، بیچ ف حرامزاده.

قومەش: قوموش ف تونل.

قومەشکەن: ڕەهەندلێدەر، کەنکەنەچی، قوموش کەن ف مقنّی.

قۆمەلان: جێگای ڕەڵمی زۆر ف ریگزار.

قۆمیان: ڕوُدانی کاری ناخۆش ف وقوع حادثهٔ ناگوار.

قومیای: ئامیری داغ کردن ف ابزار داغ گذاری.

قۆمین: قۆمیان ف نگا: قۆمیان.

قون: ڕۆیشتنی مەل بە کلك هەڵتەکاندن: (**قونەقونی** دەکرد)، قنه ف راه رفتن و دم جنباندن پرنده، ورجەورجه.

قۆن: شەقۆن ف شاخ‌زدن، کلّەزدن حیوان.

قوُن: ۱) لای پشتـەوەی هەرشتێك: (**قوُنەبان، قوُنەدەوەلان**)؛ ۲) بنەوە، لای خوارو؛ ۳) کونی پشتەوەی گیاندار؛ ۴) وەك، نزیك بە: (**قوُنه شەڕ**) ف ۱) دنبال؛ ۲) ته؛ ۳) مقعد؛ ۴) مانند، گونه.

قۆنــاخ: ۱) یەك ڕۆژەڕێ؛ ۲) ماڵی زۆربـەمیوان؛ ۳) داری خوارەوەی تفەنگ؛ ۴) بابۆڵەی ساواتێوەپێچان؛ ۵) ڕوُداوی مێژو: (دناف **قۆناخێ** دێریکێدا) ف ۱) مسیر یکروز راه؛ ۲) خانهٔ مهمان‌پذیر؛ ۳) قنداق تفنگ؛ ۴) قنداق بچه؛ ۵) حوادث تاریخ.

قۆناخه: ۱) بابۆڵەی ساواپێچ؛ ۲) قۆناخی تفەنگ ف ۱) قنداق بچه؛ ۲) قنداق تفنگ.

قۆناخەپێچ: ۱) زارۆی دەبابۆڵەپێچراو؛ ۲) بەنی بابۆڵەی ساواپێچ ف ۱) بچهٔ در قنداق پیچیده؛ ۲) نخ قنداق پیچ.

قۆناخه کردن: بابۆڵەپێچ کردنی مناڵ ف قنداق کردن بچّه.

قوُنار: ۱) لکەڕەزێ کە لە کۆتەرە دەرچوەو بەری نیەو زیانە بۆ بەری دار؛ ۲) جۆرێ دومەڵ کە لە ناو گەڵو قنگ دێت؛ ۳) برێتی لە لاپڕەسەن ف ۱) جوانهٔ انگل تاك؛ ۲) نوعی دمل که اکثراً در باسن پیدا شود؛ ۳) کنایه از انگل.

قوُنـاردەرکردن: ۱) قوُنارشین بوُن لە داری ڕەز؛ ۲) دومەڵ لە جێگەی خراپ هاتن؛ ۳) دومەڵی قوُنار بە نەشتەر دڕاندن ف ۱) جوانهٔ انگل از تاك روییدن؛ ۲) دمل از جای بد درآمدن؛ ۳) سر دمل را با نیشتر واکردن.

قوُنارکردن: لکی لاپڕەسەن لەدارەمیوکردنەوە ف هرس کردن جوانهٔ انگل.

قۆناغ: قۆناخ ف نگا: قۆناخ.

قۆناغه: قۆناخ ف قُنداق تفنگ.

قونـان: قونـەقون، بە هەڵبەزینەوە ڕۆیشتنی مەل ف حالت جهیدن‌های متوالی پرنده در راه‌رفتن.

قونبوله: قومبوله ف نگا: قومبوله.

قوُن‌بەگێچــەڵ: ۱) قنــگ‌بەگێچــەڵ؛ ۲) کەسێ کاروبــاری زۆرو هەمەجۆرەی هەبێ ف ۱) آشوبگر؛ ۲) همه‌کاره.

قونبەله: قومبوله ف نگا: قومبوله.

قوُنپان: ۱) برێتی لە زەلامی تەمبەڵ؛ ۲) سمتو کەفەڵ پان ف ۱) کنایه از قوی هیکل تنبل؛ ۲) شخص باسن بزرگ.

قۆنتاخ: داری لای خوارۆی تفەنگ ف قنداق تفنگ.

قونتار: بنار، دامێنی چیا، پێدەشت ف دامنهٔ کوه.

قونتك: ئاپراخ، دۆڵمەی پەلکەمێو ف دلمهٔ برگ مو.

قوُنتلوُر: ڕاکشاوی دەمەورو ف دَمَر درازکشیده.

قۆنتەرات: کردنی کارێك لەبڕ، مەختە، قەبەڵ ف کونترات.

قون‌تەنـدوُر: ۱) دەوروبەری تەندوُر؛ ۲) برێتی لە بێکاریو بەتەمەڵی ڕابــواردن: (جێگـەی مێردان **قوُن‌تەندوُره**) ف ۱) اطراف تنور؛ ۲) کنایه از تنبلی و بیکارگی.

قونج: کونج، قوژبن، سیله، سوُچ ف گوشه.

قونجڕ: ۱) چنجڕۆك؛ ۲) ڕوُشان؛ ۳) قورنج؛ ۴) پەیکوڵ، دڕکێکه ف ۱) پنجهٔ جانور شکاری؛ ۲) خراش؛ ۳) نیشگون؛ ۴) خار سه‌کوهه.

قونجڕك: چنجڕۆك ف پنجهٔ تیز جانور شکاری.

قونجڕکه: پەیکوڵ ف خار سه کوهه.

قونجـریك: ۱) ڕوُشـان بە چنجڕۆك؛ ۲) قورنج ف ۱) خراش با ناخن پنجه؛ ۲) نیشگون.

قونجك: قنجك ف نگا: قنجك.

قوُنچڕ: گیایەکە بەعەرزەوە پانەدەبێتەوە ف گیاهی است.

قونچڕك: ١) قورنج؛ ٢) سیخورمه [ف] ١) نیشگون؛ ٢) سقلمه.

قونچـك: ١) كلكەمێوژو ترێو...؛ ٢) ئاغزە جگەرە؛ ٣) باریكەی كلكی تورو گێزەرو... [ف] ١) دمچـهٔ مویز و...؛ ٢) فیلتر سیگار؛ ٣) انتهای ریشهٔ هویج و تربچه و...

قونچكه: زیرك، زیپكه، چینچكه [ف] جوش پوست.

قونچكەزێڕ: ١) جگەرەی ئاغزەدار؛ ٢) برێتی لە ژنی كورتەباڵای جوان [ف] ١) سیگار فیلتردار؛ ٢) كنایه از زن ریزنقش زیبا.

قونخڕ: وشەیەكە ئەڵوات بۆ تاریفی هێندێ كیژی ئێژن [ف] كلمه‌ای كه در تحسین بی‌ادبانهٔ دختران گویند.

قونخـڕكـردن: ١) لەسـەرەنـدان، قونـەكەوكردنی دەغڵ؛ ٢) برێتی لە قەڵەوبوون لە تەمەڵیان [ف] ١) غلّه را با سَرَند بیختن؛ ٢) كنایه از چاق شدن از فرط تنبلی.

قۆنداخ: ١) قۆنداخی تفەنگ؛ ٢) بابۆڵەی ساوابێچ [ف] ١) قنداق تفنگ؛ ٢) قنداق بچه.

قۆنداخه: قۆنداخ [ف] نگا: قۆنداخ.

قونداغ: قۆنداخ [ف] نگا: قۆنداخ.

قونـدان: ١) سمتـەجـوڵـەی باڵـدار؛ ٢) حیزایەتی نێر، قنگدان [ف] ١) تخمدان مرغ؛ ٢) کون‌دادن.

قۆندره: كەوشی بەپاژنه [ف] كفش پاشنه‌دار.

قوندك: كوندر، كدو، كولەكه [ف] كدو.

قونده: ١) باڵداری كلك كورت؛ ٢) باڵدارێكه [ف] ١) پرندهٔ دم كوتاه؛ ٢) پرنده‌ایست.

قونده: قنگدەر [ف] كونی.

قوندەر: قونده [ف] كونی.

قۆنـدەره: ١) قۆنـدره؛ ٢) هەڵبەزینەوەی ئاو لە نێرینەی چەمدا [ف] ١) كفش پاشنه‌دار؛ ٢) جست وخیز آب در وسط رودخانه.

قۆندەرەكردن: ١) هەڵبەزینی ئاو لە ناو چەمی خوڕدا؛ ٢) قوڕی زۆر كه بە پێڵاوەوە دەلـكێ؛ ٣) دروست كردنی پێڵاو [ف] ١) ورجستن آب در رودخانه از فشار؛ ٢) گل زیاد كه بركفش چسبد؛ ٣) كفّاشی.

قوندەهۆڵ: برێتی لە مرۆی سمت‌زەلام [ف] كنایه از آدم باسن گنده.

قوندیلانه: خونچیلانه [ف] كوچولوی نازی.

قوندیله: قوندیلانه [ف] كوچولوی نازی.

قونسور: ١) گیایەكه لە دۆخەوای دەكەن؛ ٢) جۆرێ مەیموونی لۆتی؛ ٣) شابەندەر [ف] ١) گیاهی است آشی؛ ٢) انتر؛ ٣) كنسول.

قونفره: ١) برێتی لە ترسـەنـۆك؛ ٢) برێتی لە تەوەزەل [ف] ١) كنایه از ترسو؛ ٢) كنایه از تنبل.

قون‌كشك: كەسێ كه لەسەر قنگ دەخزێ [ف] شخصی كه بر باسن می‌خزد.

قون‌كشكێ: گاوڵكه، گاگۆڵەكردنی مناڵ [ف] لوكیدن بچه.

قون‌قەڵا: ناوی ئاواییەكه لە موكوریان [ف] نام دهی است.

قونگ: قنگ، قن، قون، كونی پاشەوە [ف] كون.

قون‌گران: تەمەڵ، تەپ، تەپن [ف] تنبل.

قۆنگره: ١) برجی سەر قەڵا؛ ٢) قۆندره [ف] ١) برج بالای قلعه؛ ٢) كفش.

قون‌لێ‌كەوتو: برێتی لە كەسێ كه پشتێن‌و دەرپێی هەر داخزێ [ف] كنایه از آدم شلخته در لباس پوشیدن.

قونه: قنه [ف] راه‌رفتن كبك و كبوتر.

قونـەبـان: ١) لای پشتـەوەی بانی خانـوو؛ ٢) برێتی لە ئاشنـایەتی: (**قونەبانم** دەگەڵی نیه)؛ ٣) برێتی لە حەوسەڵەی كاركردن: (**قونەبانی** ئەوەندەی نیه جێگاكەی خۆی هەڵگرێ) [ف] ١) لبهٔ قسمت عقبی بام خانه؛ ٢) كنایه از رابطه و شناسایی؛ ٣) كنایه از حوصله و عرضهٔ كاركردن.

قونـەجنـد: برێتی لە جێگای تەنگ‌و ترش، قنگەجن [ف] كنایه از جای تنگ و كم وسعت.

قونەخشكه: ڕۆیشتن بەماتەماته [ف] یاورچین رفتن.

قونەخشكێ: لەسەرقنگ خزین [ف] بر باسن خزیدن.

قونـەزێ: كەركـەمـەڕێ كه هەمـوی بەروبوی یەكتر بێ [ف] گله‌ای كه گوسفندانش با هم خویشاوند باشند.

قونـەقـون: ڕۆیشتنی بەهـەڵبەزینەوەی باڵدار، قنه، قونه [ف] راه‌رفتن با جست و خیز پرنده، ورجه.

قۆنـەقۆن: لەشگرانی‌و تەمەڵی. (**قۆنەقۆن** لە كاردا دەكا) [ف] سستی و اهمال، تنبلی.

قونەك: پیاوی حیز، قوندەر [ف] اُبنه.

قونەكەو: ١) دەغڵ بەسەرەدكردن بە ڕۆنیشتنەوە؛ ٢) برێتی لە ئەزموونی زۆر دیتن: (دنیام **قونـەكەو** كردوه) [ف] ١) غربال كردن غلّه در حال نشستن؛ ٢) كنایه از تجربهٔ بسیار دیدن.

قونەگان: گانی نێر، نێربازی [ف] عمل لواط.

قونەنشینه: قنگەنشینه [ف] كودكی كه نشستن یاد گرفته.

قونەوتلور: قونتلور [ف] دمر دراز كشیده.

قۆنیاغ: جۆرێ شەراوه [ف] كنیاك.

قونێر: قونار [ف] نگا: قونار.

قونیك: قول، قاپ، گوێزنگ [ف] قوزك پا.

قونین: قنه كردن [ف] راه‌رفتن كبك و كفتر.

قووەت: تاقەت، توان، هێز، وزه [ف] قوّت، نیرو.

قۆیتەڵ: ناوی ئاواییەكه [ف] نام دهی است.

قویچ: قوچ [ف] بلند مخروطی.

قویچك: ١) قوچ؛ ٢) قوچەكه [ف] ١) مخروطی؛ ٢) انگشتانه.

قوێخا: قۆخا [ف] كدخدای ده.

قوێره: ١) چك، چكه، دیوی قوڵی میچ؛ ٢) ناوك‌پووچ، بۆ گوێزی دەڵێن: (گوێزی **قوێره**) [ف] ١) طرف گودشتالنگ؛ ٢) توخالی، برای گردو گویند.

قویل: قوڵ، چاڵ [ف] گود.

قویله: قوله، هەراوهاوار [ف] بانگ و سروصدا.

قوین: قن، قنگ، قون، قونگ [ف] كون.

قوین ده: قونده‌ر، قنگده‌ر [ف] کونی.

قویه: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قه: هیچ گا [ف] هرگز.

قه‌ب: عه‌ریف [ف] هم‌چشم.

قه‌با: ئه‌ستور [ف] کلفت.

قه‌باحات: کاری خراپی ئابڕوبه‌ر [ف] کار زشت رسواکننده.

قه‌باحه‌ت: قه‌باحات [ف] نگا: قه‌باحات.

قه‌باخ: ١) سه‌رپوشی ده‌فر و قوتو؛ ٢) کدو، کوندر، کوله‌که؛ ٣) قابلوخ؛ ٤) نوشته‌ی چاوزاری بیستان؛ ٥) جوری سپیندار [ف] ١) سرپوش ظرف و قوطی؛ ٢) کدو؛ ٣) پوکه؛ ٤) نوشته و دعا برای رفع چشم‌زخم جالیز؛ ٥) نوعی سپیدار.

قه‌باخه: قاپور، قاوغ [ف] پوکه.

قه‌باره: ١) بارست؛ ٢) تاپوی ملك [ف] ١) حجم؛ ٢) سند مالکیّت.

قه‌باغ: کدو، کوله‌که [ف] کدو.

قه‌بال: ١) ده‌سته‌به‌ر؛ ٢) سوت‌خور [ف] ١) مُتعهّد؛ ٢) رباخوار.

قه‌باله: تاپوی ملك، قه‌باره [ف] سند مالکیّت.

قه‌بانجه‌ره: ١) بنه‌گوزه‌و دیزه‌ی له‌تول‌چناو؛ ٢) دوشه‌کوله‌ی سه‌ری حه‌مالان [ف] ١) چمبرك ترکه‌ای؛ ٢) بالشتك سر حمّالان.

قه‌بحه‌ت: قه‌باحه‌ت [ف] کار زشت.

قه‌بده: ده‌سکی شمشیر و خه‌نجه‌ر [ف] دستهٔ شمشیر و خنجر.

قه‌بر: چالی مردگ تیاشاردنه‌وه، گور، ده‌خمه، گلکو [ف] قبر، گور.

قه‌بران: جیگه‌ی قه‌بری زورکه‌س [ف] قبرستان.

قه‌براوقه‌برکردن: ١) له کونه‌قبردا ناشتنی مردو؛ ٢) گواستنه‌وه‌ی لاشی مردگی خراپ له گورستانی موسلمانان بو گورستانی کافران له‌لایه‌ن فریشته‌وه [ف] ١) مرده را در گور کهنه دفن کردن؛ ٢) انتقال جَسَد کافر از گورستان مسلمین به گورستان کافران توسط فرشتگان.

قه‌برخه: برك، خالیگه [ف] تهیگاه.

قه‌برسان: قه‌بران [ف] گورستان.

قه‌برستان: قه‌بران [ف] گورستان.

قه‌برغه: قه‌برخه [ف] تهیگاه.

قه‌بره‌لقه‌ن: که‌سی که قه‌بر بو مردو هه‌لده‌که‌نی [ف] آدم گورکن.

قه‌بره‌لکه‌ن: قر بره‌لقه‌ن [ف] آدم گورکن.

قه‌برهه‌لقه‌ن: قه‌بره‌لقه‌ن [ف] آدم گورکن.

قه‌برهه‌لقه‌ندن: هه‌لکه‌ندنی قه‌بر له‌زه‌ویدا [ف] گورکندن.

قه‌برهه‌لکه‌ندن: قه‌برهه‌لقه‌ندن [ف] گورکندن.

قه‌بز: ١) زگ‌وه‌ستان، دژی ره‌وانی؛ ٢) وه‌ره‌زی، ته‌نگی بو دل: (دلم قه‌بزه)؛ ٣) پسوله‌ی وامنامه، ره‌سید [ف] ١) ضد اسهال، قبض، یبس؛ ٢) پکری، پریشانی دل؛ ٣) رسید حساب، قبض.

قه‌بزه: ١) به‌رگه‌نوشته، به‌رگی دوحای نوسراو؛ ٢) قوزه؛ ٣) جه‌نگه، هه‌ره‌ت: (قه‌بزه‌ی پایز)؛ ٤) قه‌بده، مشتوی ده‌مانچه‌و خه‌نجه‌رو شیر [ف] ١) پوشش دعای نوشته؛ ٢) خزه؛ ٣) عنفوان؛ ٤) واحد اسلحهٔ نفری.

قه‌بزی: ١) زگ‌وه‌ستان؛ ٢) دلته‌نگی [ف] ١) یبوست؛ ٢) دلتنگی.

قه‌بزی‌پایز: ناوه‌راسته‌کانی کزی پایز [ف] وسطهای پاییز.

قه‌بقاب: قاپقاپ [ف] نگا: قاپقاپ.

قه‌بقه‌ب: قاسپه [ف] صدای کبك.

قه‌بقه‌بوك: ریزه‌له [ف] تاج‌ریزی.

قه‌بل: ١) خه‌مل، قرسان؛ ٢) گه‌شه‌کردن‌و پیگه‌یشتنی خه‌له [ف] ١) ارزیابی؛ ٢) بالندگی و رسیدن کشت.

قه‌بلان: ١) خه‌مل‌کران، نرخ‌له‌سه‌ردانران، به‌راوردکران؛ ٢) پیگه‌یشتنی خه‌له [ف] ١) ارزیابی شدن، براورد؛ ٢) رسیدن غلّه.

قه‌بلاندن: خه‌مل‌کردن، قرساندن، نرخاندن [ف] ارزیابی کردن.

قه‌بلاو: خه‌مل‌کراو، قرساو، به‌راوردکراو [ف] ارزیابی شده.

قه‌بلین: قه‌بلان [ف] نگا: قه‌بلان.

قه‌بو: ١) قاسپه؛ ٢) حه‌شارگه‌ی که‌و [ف] ١) ئاواز کبك؛ ٢) کمینگاه کبك.

قه‌بو: حه‌ریف له مه‌یدانی شه‌ردا، قه‌ب [ف] حریف در میدان.

قه‌بوقه‌بو: وشه‌یه‌که بو حه‌ریف‌داواکردن له مه‌یداندا [ف] اصطلاحی برای مبارز طلبیدن.

قه‌بول: قبول، پی‌رازی [ف] قبول.

قه‌به: ١) ئه‌ستور؛ ٢) زه‌لامی ناقولا [ف] ١) کلفت؛ ٢) لندهور.

قه‌به‌دای: شه‌رلاتان، ملهور [ف] گردن کلفت.

قه‌به‌زه: ئیسکی ته‌ختی سنگ‌و پشت: (قه‌به‌زه‌ی پشتت شکی) [ف] قفسهٔ سینه.

قه‌به‌س: درشته‌ی له‌گیره‌دا نه‌هاردراو، کویزر [ف] کوزر.

قه‌به‌ل: ١) مه‌خته‌ه، کردنی کاریك به مزیکی یه‌کجاری، کاری له‌بر، قونته‌رات: (دروینه‌کەم به **قه‌به‌ل** داوه، به **قه‌به‌ل** ئه‌و خانوه‌م به‌چه‌ند بو ده‌که‌ی)؛ ٢) قه‌بل، قه‌بلان [ف] ١) کنترات؛ ٢) ارزیابی.

قه‌به‌لنای: قه‌بلاندن [ف] ارزیابی کردن.

قه‌بویل: قبول [ف] قبول.

قه‌بیل: قبول [ف] قبول.

قه‌بیلاندن: به‌زور پی‌قبول‌کردن [ف] وادار به قبول کردن.

قه‌بیله: تیره، به‌ره‌باب [ف] تیره، قبیله.

قه‌بین: خویندنی که‌و [ف] آوازسردادن کبك.

قه‌پ: ١) هه‌ردو ریزه‌ددان لی‌گیرکردن، گاز به ددان؛ ٢) چنگی نیوه‌ئاواله؛ ٣) رفان؛ ٤) بیده‌نگ؛ ٥) پر به ده‌ستیك؛ ٦) زل‌و ئه‌ستور [ف] ١) گاز با دندان؛ ٢) مشت نیمه‌باز؛ ٣) ربایش؛ ٤) بی‌صدا؛ ٥) پریك کف دست؛ ٦) گُنده.

قه‌پا: رفیندرا [ف] ربوده شد.

قه‌پات: داخراو [ف] بسته.

قه‌پات کردن: به‌ستن: (درگا **قه‌پات کراوه**، قوتوه‌که **قه‌پاته** ناکریته‌وه) [ف] بستن.

قه‌پاتمه: ژنی بی‌ماره‌یی راگرتن بو ده‌گه‌ل رابواردن، سوتلی [ف] مترس، نگهداری زن بی‌نکاح برای خوشگذرانی.

قەپاخ: سەرپۆش، قەباخ ف سر پوش ظروف.

قەپاغ: قەباخ ف سر پوش ظروف.

قەپال: کۆنەی شڕ بەبزگوڕ، شڕو شڕوڵو داڕزاو. بۆ جلك ئێژن ف لباس کهنه و مندرس.

قەپاڵ: پچڕێنی پڕ بە دەم ف گاز با دهن باز.

قەپاڵ گرتن: گازلێدان بە هەمو ددانان ف گازگرفتن با دهان گشوده.

قەپاڵ لێدان: گازلێ گرتن ف گازگرفتن.

قەپان: ۱) تەرازوی زل، قاپان؛ ۲) رفان؛ ۳) پایەی ڕوکاری خانوُ ف ۱) باسکول؛ ۲) ربودن؛ ۳) پایۀ طاق روکاربنا.

قەپانجەرە: ۱) دۆشەکۆڵەی نانکەری، رفێدە؛ ۲) بنەگۆزەی لەشوڵ چندراو ف ۱) بالشتك نانوایی؛ ۲) چمبرك ترکه‌ای.

قەپانچی: ۱) کەسێ کە شت لە قەپان ئەدا؛ ۲) برێتی لە درۆزنی زل ف ۱) قپاندار؛ ۲) کنایه از دروغ‌باف.

قەپاندار: خاوەن قەپان ف قپاندار.

قەپاندن: ۱) رفاندن؛ ۲) قوت‌دان ف ۱) ربودن؛ ۲) بلعیدن.

قەپان کردن: بە قەپان سەنگاندن، لەقەپان‌دان ف با قپان وزن کردن، توزین با باسکول.

قەپان کرن: قەپان کردن ف نگا: قەپان کردن.

قەپانن: قەپاندن ف ربودن.

قەپانی: ۱) مزی لەقەپاندان؛ ۲) رفاندی ف ۱) مزد قپانی؛ ۲) ربود.

قەپ دا گرتن: ۱) پڕبە دەم گازگرتن لە شتێ؛ ۲) برێتی لە تەماحی زۆر ف ۱) گاز از چیزی گرفتن؛ ۲) کنایه از آزمندی.

قەپرخە: قەبرخە، خاڵیگە، کەلەکە ف نهیگاه.

قەپ گرتن: گازگرتن ف گازگرفتن.

قەپلاخ: کڵاوی لەپێست ف کلاه پوستین.

قەپو: ۱) پوکاولە، چەموڵە، قڕانك؛ ۲) قاپوڕ ف ۱) ام کردن، پنجه‌گذاشتن؛ ۲) پوکه.

قەپۆ: رفێن ف رباینده.

قەپوُچك: ۱) قاپوُچکە؛ ۲) ئەو قونچکەسەوزەی وەك پەنجە کە پەڕەکانی گوڵی لەسەرە ف ۱) تکۀ نان برای ماست برداشتن؛ ۲) کاسبرگ.

قەپوُچکە: ۱) قەپوُچك، قاپوُچکە؛ ۲) بلقی سەر ئاو ف ۱) نگا: قەپوُچك؛ ۲) حباب آب.

قەپۆز: ۱) بێقل، دم؛ ۲) دەمو لێو ف ۱) بینی؛ ۲) پوزه.

قەپۆزبەران: پوُزبەران. کەسێ ئێسکی سەرلوُتی زەق بێ ف کسی که استخوان بالای بینی وی برجسته باشد.

قەپوُشك: ۱) شەیتانۆکە؛ ۲) خڕایی بنی گوڵو خونچە ف ۱) حلزون؛ ۲) کاس‌برگ.

قەپ‌وقڕ: قڕوقەپ ف بیصدا.

قەپوُك: قرپۆك، مێوژی وشك‌هەڵاتو ف مویز خشکیده.

قەپول: پا لەپاپێچان لە زۆرەوانی‌دا ف پابرپا پیچیدن در کشتی.

قەپۆل: زەلامی کەم‌فام، حەپۆل ف قوی هیکل ابله.

قەپولکە: تاسمە، قاشەکاڵەك و کوُلەکەی وشکەوە کراو ف برگه‌ی پالهزی خشکیده.

قەپۆلە: قەپۆل ف نگا: قەپۆل.

قەپوُلە: پێوانەی چکۆڵەی دارین لە ئاسیاودا ف پیمانۀ کوچك چوبین آسیابان.

قەپویچك: تێکوڵی میوەی بەتاڵ ف پوستۀ دونیمه‌شدۀ خالی.

قەپوُیلە: قەپوُلە ف نگا: قەپوُلە.

قەپە: زل‌و ئەستوُر ف گنده و ستبر.

قەپە گۆڵ: سەگی زلی نێر ف سگ نر گنده.

قەپەلك: پێلوی چاو ف پلك چشم.

قەپیچك: تێخوڵی هەرەناسکی سەرەوە ف قشر بسیار نازك سطحی.

قەپێلك: ۱) تێکوڵ، تێخوڵ، تۆکڵ، پەلك؛ ۲) پەلکی چاو ف ۱) قشر، پوسته؛ ۲) پلك چشم.

قەت: ۱) بڕین؛ ۲) چجار، هیچ‌گا؛ ۳) بەش، پار، پشك ف ۱) قطع؛ ۲) هرگز؛ ۳) سهم، قسمت.

قەتا: ۱) ریخەخۆرە، کورکوڕ؛ ۲) ریپۆق؛ ۳) خاوێن کردنەوەی دانەوێڵە؛ ۴) خەلاس بو؛ ۵) پسا ف ۱) سنگخواره؛ ۲) ژفك، قی چشم؛ ۳) بوجاری؛ ۴) تمام شد؛ ۵) گسست.

قەتاب: دەمەزەرد، سەرنیا ف ترمیم گاواهن.

قەتار: ۱) ریز، سەف؛ ۲) کۆمەڵی چارەوێ بۆ بارکردن؛ ۳) هەوای گۆرانیەکە؛ ۴) شەمەندەفەر؛ ۵) ریزەدێراوێك بەشوێن یەکەوە؛ ۶) جێگەی فیشەك ف ۱) ردە؛ ۲) قطارستور؛ ۳) آهنگی است؛ ۴) قطار راه‌آهن؛ ۵) صف جوب آبیاری؛ ۶) کمر بند جای فشنگ.

قەتار بەستن: ۱) ریز بەستن؛ ۲) بەشوێن یەکا بەتەکوُزی ڕۆیشتن ف ۱) صف بستن؛ ۲) درپی هم با نظم رفتن.

قەتارچی: چاروادار ف نگا: چاروادار.

قەتارکردن: ریزکردن بەشوێن یەکا ف ردیف کردن.

قەتارە: ۱) ریز، سەف؛ ۲) زەنبەرێکی سەری ژنانە؛ ۳) شتێ کە بە تنۆکە ئاو دەتکێنێ ف ۱) رج، ردە؛ ۲) از زیورآلات زنانه؛ ۳) قطره‌چکان.

قەتارەبەستن: قەتاربەستن ف ردیف شدن.

قەتارە کردن: قەتار کردن ف ردیف کردن.

قەتان: ۱) دوایی‌هاتن؛ ۲) پسان ف ۱) به پایان رسیدن، تمام شدن؛ ۲) قطع شدن با قیچی و...

قەتاندن: ۱) تەواوکردنی کار؛ ۲) پساندن ف ۱) انجام دادن؛ ۲) گسستن.

قەتران: دەرمانێکی ڕەشە لە کوڵاندنی داری سنەوبەر دێتەدەست ف قطران.

قەترمە: ۱) خرابە، وێران، خاپوُر؛ ۲) بەڵاو بەسەرهاتی ناخۆش ف ۱) ویران؛ ۲) بلا و مصیبت.

قەترە: ۱) دڵۆپ، درۆپ، تنۆك؛ ۲) قۆرتە، نیوەغار ف ۱) قطره؛ ۲) نیمه‌دو، هروله.

قەترەسەیە: نیمەغاری لەگورگەلۆقە سەبرتر: (لە حەجێ جارجار بە قەترەسەیەو جارجار بە گورگەلۆقە دەڕۆیشتن) ف راه‌رفتن سریع.

قەترە کێش: قەتارە، ئامرازی ئاو بەتنۆکە تکاندن ف قطره‌چکان.

قەتریب: پارچەئامرازێکە لە تەسپابی جوُت ف ابزاری در خیش.

قەتـك: ١) خەیاریدێمـەکار؛ ٢) پیچەك، کەموُکەیەك، تۆزقاڵێ ف ١) خیار دیمی؛ ٢) اندکی.

قەتڵ: پیاوکوژی ف قتل.

قەتـڵبڕینـەوە: لەخۆدانوگریانی بە کۆمەڵ لەبیروەری کوژرانی ئیمام حوسێندا ف مراسم عزاداری حسینی.

قەتماخە: پترۆك، توێژی‌سەربرین، قرتماخە ف خشك ریشه، کُبره.

قەتماخەبەستن: توێژ بەسەرداهاتن ف کبره‌زدن.

قەتماغە: قەتماخە ف نگا: قەتماخە.

قەتماغەبەستن: توێژ بەسەرداهاتن ف کبره‌زدن.

قەتمەر: بنەوشی‌تاریك، مۆر ف بنفش پررنگ.

قەتۆ: باژ. لەت. پارچە ف قسمت، سهم، بخش.

قەتوف: سەوەی میوەچنین ف سَبَد میوه‌چیدن.

قەتەر: قەتارە، خشڵێکی سەری ژنانە ف از زینت‌آلات زنانه.

قەتـەك: ١) قەدەك، جاوێکی سەوزکـراوە؛ ٢) ئامـرازی تەتـەڵەکردنی دانەوێڵەو توتن ف ١) نوعی متقال سبز رنگ شده؛ ٢)وسیلهٔ پاك کردن توتون و تنباکو و غلات.

قەتـەوی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەتی: قاتی، کرانی‌بژیو ف قحط و غلا.

قەتێ: قەتا، ریخەخۆرە، کورکوڕ ف سنگخواره.

قەتیا: ١) نەما، بڕایەوە؛ ٢) قرتیا، پسا ف ١) تمام شد؛ ٢) گسسته شد.

قەتیان: ١) نەمان، خەلاس‌بوُن؛ ٢) قرتیان، پسان ف ١) تمام شدن؛ ٢) گُسستن.

قەتیز: ١) بێ‌دەرەتان، گیرکردگ؛ ٢) داماو ف ١) گیرکرده؛ ٢) درمانده.

قەتیزبـوُن: ١) گیرخواردن؛ ٢) کەوتنەتەنگانە، دامان ف ١) گیرکردن؛ ٢) درماندن.

قەتیزکردن: دەورلێ‌گرتن، گیردان، دەرەتان‌لێ‌بڕین ف در تنگنا قرار دادن.

قەتیس: ١) قەتیز؛ ٢) دەرپەڕیولەلەش، هەڵتۆقیو ف ١) نگا: قەتیز؛ ٢) برامده.

قەجەر: خێڵێکی تورکە لە ئێران دەژی ف ایل قاجار.

قەجـەری: ١) جۆرێ‌سەرەتـیری‌زۆر تیژوقـایم؛ ٢) جۆرێ کورتانی‌یەکسم؛ ٣) بسکی سەرلاجانگی ژنان، ئەگریجە؛ ٤) جۆرێ سەرپـۆشی سێ‌گۆش؛ ٥) جۆرێ قەیچی‌بڕ کردنی پەرچـوُکە ف ١) نوعی ناوك تیر؛ ٢) نوعی پالان؛ ٣) زلف فرودآمده بین گوش و گونهٔ زنان؛ ٤) نوعی روسری سه‌گوش؛ ٥) نوعی کوتاه کردن موی کاکل.

قەجەری‌بڕینەوە: هەڵپاچینی سەری بسکی سەرلاجانگ ف قیچی زدن سر زلف «قەجەری».

قەچاخ: قاچاخ، قانوُن‌شکێن ف قاچاق.

قەچاخچی: قاچاخچی ف قاچاقچی.

قەچم: داگیرکران، زەوت ف غصب زورکی.

قەچماندن: داگیرکردن، زەوت‌کردن ف غصب کردن.

قەچۆ: چەقۆ ف چاقو.

قەچوُڵ: پیوی سوُتاو ف پیه‌سوخته.

قەچیل: زۆربرژاو، نیوەسوُتاوی بۆدراو ف زیاد بو داده، نیم‌سوخته.

قەحبك: جندە، قاحبە ف فاحشه.

قەحبە: قەحبك، جندە ف فاحشه.

قەحبەباب: جوێنێکە ف دشنامی است، پدرسوخته.

قەحبەچی: ١) دەویت؛ ٢) کەسێ کە هاتـوچـۆی قاحبە دەکا ف ١) جاکش؛ ٢) جنده‌باز.

قەحف: قاف، ئێسکی کەللەسەر ف جمجمه، استخوان جمجمه.

قەحفـك: ١) گلێنـە، قاپی سواڵـەت؛ ٢) کدوی ناوبەتاڵ ف ١) ظرف گلین؛ ٢) کدوی میان تهی.

قەحفوُر: جۆرێ سەبەتە ف نوعی سَبَد.

قەخبە: جوننە ف فاحشه.

قەد: ١) بەژن؛ ٢) کەمبەر؛ ٣)لە زەمینەوە تا دەگاتە جێ‌لك لە دار: (**قەدی** دار) ٤) ڕیزێك سەرتاسەر لە دیرا؛ ٥) ئەندازە: (من بە **قەد** تۆم)؛ ٦) توێ، لا: (**قەد قەد** بەسەر یەکدا هاتوە)؛ ٧) دولا: (لێفەکە **قەد** کە)؛ ٨) چجار، هەرگیز؛ ٩) بڕین؛ ١٠) نێوان داوێن‌ودوندی کێو: (کابرا بەو **قەدەدا** هەڵچـو) ف ١) قامت؛ ٢) کمـر؛ ٣) تنـهٔ درخت؛ ٤) یك ردهٔ سرتاسری از جوب آبیاری؛ ٥) اندازه؛ ٦) چین، لایه؛ ٧) تا، دولا؛ ٨) هرگز؛ ٩) قطع؛ ١٠) کمر کوه.

قەدا: بەلا، بەسەرهاتی ناخۆش ف بلا، مصیبت.

قەدارە: غەدارە ف قداره.

قەدان: دوایی‌هاتن، جێ‌بەجێ‌بوُن ف به انجام رسیدن.

قەداندن: جێ‌بەجێ‌کردن، دوایی‌پێ‌هێنان ف به انجام رسانیدن.

قەدباریك: کەمەرباریك‌و لەبار ف کمر باریك.

قەدبڕ: سەربڕ، لە رێگەی کورتەوە چوُن ف راه میان‌بر.

قەدبەن: کەمەربەند ف کمر بند.

قەدبەند: قەدبەن ف کمر بند.

قەدپار: گەوە، ناوەڕاستەکانی چیا ف کمر کوه.

قەدپاڵ: قەدپار ف کمر کوه.

قەدجەرە: باوێشك ف خمیازه.

قەدر: ١) ڕێز، حورمـەت، عێزەت؛ ٢) ئەندازە؛ ٣) ماوە لە زەمان ف ١) عزّت، احترام؛ ٢) اندازه؛ ٣) مدّت زمان.

قەدرگران: زۆربەڕێزوبەقەدر ف بسیار محترم، ارجمند.

قەدرگرتن: ڕێزوحورمەت‌لێ‌نان ف عزّت و احترام گذاشتن.

قەدرناس: وەماریفەت، ئەمەگدار ف قدرشناس.

قەدرە: عەزەبێ کە وەختی ژن‌هێنان یان مێردکردنی بەسەرچوە ف عزب ترشیده.

قەدقـەد: ١) چین لەسـەر چین؛ ٢) پارچـەپـارچـەی دار ف ١) چین برچین؛ ٢) قطعه‌چوب‌های بریده.

قەدقەدۆك: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

قەد کردن: ١) لەت کردنی دار؛ ٢) دولاکردنەوە ف ١) قطع کردن چوب؛ ٢) دولاکردن.

قەدۆ: سوکەڵەناوی قادر ف مخفّف نام قادر.

قەدوبالا: بەژن‌و بالا. بۆ پەسنی جوانی ئێژن: (تو تواشای **قەدوبالای** کە/دایکی بەقوربانیەتی) «فولکلور» ف قدوبالا.

قەدەح: ١) پیاڵەی لەشوشە؛ ٢) گوڵی نارنج ف ١) پیالهٔ شیشه‌یی؛ ٢) گل نارنج.

قەدەخـــە: ١) پاوان: (ئـــەم میرگە **قەدەخـــەیە**)؛ ٢) ناڕەوا، ڕێ‌نەدراو: (**قەدەخەیە بچیە ژوور**) ف ١) اختصاصی، قرق؛ ٢) ممنوع، قدغن.

قەدەر: ١) ئەندازە، قەدر؛ ٢) ماوە لە زەمان: (**قەدەرێکە** دیارت نیە)؛ ٣) چارەنوسی خوایی ف ١) اندازه؛ ٢) مدّت؛ ٣) قضاو قدر.

قەدەرحەیام: ماوەیێ لە ڕۆژگار، قەدەر ف مدّت زمانی.

قەدەرعەیام: قەدەرحەیام ف مدّت زمانی.

قەدەری ئەولای: چەندێ لەمەوبەر ف مدّتی قبل.

قەدەرێ دی: ماوەیەك لەمەوبەر ف مدّتی قبل.

قەدەرێکی دی: ماوەیەك لەمەودوا ف مدّتی بعد.

قەدەغە: قەدەخە ف نگا: قەدەخە.

قەدەك: جۆرێ خامی ڕەنگ‌کراو ف نوعی متقال رنگ شده.

قەدەم: ١) تینێ کە لە چرقـەی گەرمـادا دێتە بەر چاو،هاڵاوی تیشکی هەتاو؛ ٢) شەقاو؛ ٣) سەگی ڕاو لە توخمی تاژی‌و دوڕەک ف ١) هال که در گرما به چشم می‌خورد؛ ٢) گام؛ ٣) تیره‌ای از سگ شکاری.

قەدەمخێر: ١) پێ‌بەخـێر و خۆشـی، کەسـێ کە هاتـنـی بە فاڵی چاك دەگرن؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) خجسته‌پی؛ ٢) نام زنانه.

قەدەمشەڕ: شووم، دژی قەدەمخێر ف بدپا، نحس.

قەدەملێدان: پیاسەکردن ف قدم‌زدن.

قەدیان: قەتیان ف نگا: قەتیان.

قەدیفك: خاولی حەمام ف حولهٔ حمام.

قەدیفە: ١) قەدیفك؛ ٢) پارچەی مەخمەر؛ ٣) گوڵێکە ف ١) حولهٔ حمّام؛ ٢) مخمل؛ ٣) گلی است.

قەدیم: کۆن، کەونارا، لەمێژینە ف کهنه، قدیم.

قەدیمی: ١) زۆر پیر؛ ٢) زۆر لەمێژینە ف ١) سالخورده؛ ٢) باستانی.

قەدیمیان: پێشینان ف گذشتکان.

قەدین: قەتیان ف نگا: قەتیان.

قەر: ١) دەستـەواو، وام؛ ٢) ڕەش، سیا؛ ٣) فریشتـەی بەخت لە قاڵبی بنیادەمدا؛ ٤) ناوی ئەڤینداریکی چیرۆك؛ ٥) سووری ئاماڵ‌ڕەش؛ ٦) ئەندازە، قەدەر؛ ٧) تاریکی؛ ٨) خووس، زوقم ف ١) وام؛ ٢) سیاه؛ ٣) فرشتهٔ بخت در صورت آدمی؛ ٤) نام یکی از عشّاق نامدار؛ ٥) سرخ مایل به سیاهی؛ ٦) اندازه؛ ٧) تاریکی؛ ٨) سرماریزه.

قەرا: ئەندازە، قەدر، قەدەر: (بە **قەرا** تۆم هەبایە) ف اندازه.

قەڕابە: دەفری گەورەی ئارەق‌و شەراب ف قرابه.

قەراتە: ڕەشکەوپێشکە، بەرچاوهاتنی شتێ کەنیە ف شَبَح.

قەراتـەسـۆران: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قەراج: ١) دەشتی پانی بەیار؛ ٢) دارێکی جەنگەڵی‌یە؛ ٣) مەڵبەندێکە لە کوردستـــان ف ١) جلگـهٔ وسیع بایر؛ ٢) درختی است جنگلی؛ ٣) منطقه‌ای در کردستان.

قەراجەدار: کۆچەر، ڕەوەند، خێڵاتی ف کولی.

قەراچ: زەوی‌تمتمان، ڕەقەن ف کشتزاری که سنگ زیاد دارد.

قەراچۆ: قڕ، کوشتاری بەکۆمەڵ ف قتل عام.

قەراچۆتێخستن: کوشتنی گشت‌کەس لە دوژمن ف قتل عام کردن.

قەراخ: ١) ڕەخ، لێوار، کەنار؛ ٢) ناوچەوشارێکە لە کوردستان کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) کنـار؛ ٢) ناحیه و شهری در کردستان که بعثیان ویران کردند.

قەرادە: شڕو ڕزیوی بێ کەڵك ف مندرس و بی‌مصرف.

قەرار: ١) بڕیار، پەیمان؛ ٢) ئۆقرە، ئارامی ف ١) تعهّد؛ ٢) آرامش، سکون.

قەرارداد: ١) پەیمان؛ ٢) پەیمان‌نامە ف ١) پیمان؛ ٢) پیمان‌نامه.

قەراردان: ١)بڕیاردان؛ ٢) لە شوێنێ دامەرزاندن ف ١) تعهدکردن؛ ٢) در جایی مستقرّ کردن.

قەرارگا: بنکە ف قرارگاه، مقرّ.

قەرارنامە: نوسینی ئەوشتەی کە دو یان چەندکەس لەسەری پێك‌هاتون ف قولنامه.

قەڕازە: ١) زنجیری شت‌پێ‌بەستن؛ ٢) زنجیری زۆر باریك بۆ جوانی؛ ٣) ئاسنجاو ف ١) زنجیر برای بستن؛ ٢) زنجیر باریك زینتی؛ ٣) قراضه.

قەراسنج: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەراسە: نوێڵ، باری، لۆسە ف اهرم.

قەڕاسە: گوریسی سەربەئاڵقە بۆ بارپێچان ف نوعی باربند.

قەڕاش: ئاشەوان ف آسیابان.

قەراغ: قەراخ ف کنار، کناره.

قەراغ گرتن: ١) پەراوێز لەجلك‌نان؛ ٢) دوورەپـەرێزی لە خەڵـك ف ١) سجاف‌دوزی؛ ٢) کناره‌گیری از مردم.

قەراغە: ڕەخ، کەنار، لێوار ف لبه، کناره.

قەرافل: خەزێم ف زیور بینی زنانه.

قەڕاڵ: پاڵشا ف پادشاه.

قەڕاڵیچە: شاژن ف شهبانو.

قەرام: قەپاخی چەرمین ف سرپوش چرمی برای ظروف.

قەران: قڕان، پوولێکی ئێران ف قران، ریال.

قەڕان: مەیدانی ئەسپ‌ڕادان بۆ ئەزموون ف میدان آزمایش اسب‌دوانی.

قەرانتو: ڕەشایی گیاندار لە دورەوە، تارمایی ف اثر سراب مانند موجود زنده از دور.

قەراو: ئاونگ، شەونم ف شبنم.

قەربوونە: بەرزگەهەستاو ف زیرشکم برامده.

قەرپ: دەنگی شکانی ئیزنگ، قرپە ف صدای شکستن هیزم.

قەرپاچ: تازیانە، شەلاخ، قامچی، قورپاچ ف تازیانە.

قەرپال: جلکی شرۆڵ ف لباس کهنەپارە.

قەرپاندن: چاوداگرتن، چاوقرتانن، هێمابەچاو ف غمز.

قەرپك: ١) مل، ئەستۆ؛ ٢) پێسیر ف ١) گردن؛ ٢) گریبان.

قەرپلاش: قالاو، قەلەڕەشە، قەلەرەشکە ف کلاغ.

قەرپۆز: قارپۆز، زەقایی پێشەوەی زین ف قربوس، برامدگی جلو زین.

قەرپۆس: قەرپۆز ف نگا: قەرپۆز.

قەرپووس: قەرپۆز ف نگا: قەرپۆز.

قەرپۆل: بەسەریەکدا کەفتگ، لەسەریەك کۆم کریاو ف برهم انباشته شده.

قەرپەچە: لە ئامێزگرتن و کوشین ف در بغل گرفتن و فشردن.

قەرپیان: کوێرەکردنی گوللە ف نترکیدن گلوله.

قەرپینە: جۆرێ دەمانچەی قەدیم ف قرەبینە، نوعی کلت.

قەرت: ١) نێونجی لە تەمەندا، نەپیر نەلاو؛ ٢) خەرت، تەگەی چوارساڵە؛ ٣) قەر، وام، دەستەواو؛ ٤) زبر، زۆر؛ ٥) پەیت، قاهیم ف ١) میانسال، نوپیر؛ ٢) تَکّهٔ چهارساله؛ ٣) وام؛ ٤) خشن، زبر؛ ٥) محکم.

قەرتاف: پوورە، شڵخەی هەنگ ف نسل تازهٔ زنبور عسل.

قەرتاڵ: خەرتەل ف لاشخور.

قەرتاڵە: تریان ف سبدمیوەچینی.

قەرتبوون: ١) زبری؛ ٢) بەتاقەت وتوان؛ ٣) توندەمیجازی ف ١) زبری؛ ٢) قوی؛ ٣) عصبانی.

قەرتدار: ١) خاوەنواو؛ ٢) دەیندار ف ١) طلبکار؛ ٢) بدهکار.

قەرتەمێر: پیاگی ئازاو زبر ف مرد شجاع و خشن.

قەرتیش: ١) توێژەمار؛ ٢) پێست و پولەکەماسی ف ١) پوستهٔ انداخته شدهٔ مار؛ ٢) پوست و پولك ماهی.

قەرچم: دەموچاو چرچ ولۆچ ف رُخسار پرچین و چروك.

قەرتەل: خەرتەل ف لاشخور.

قەرد: وام، دەین، واو، قەر، قەرت ف قرض، وام.

قەردار: قەرتدار ف نگا: قەرتدار.

قەرز: قەرد ف وام.

قەرزار: وام‌لەسەر ف بدهکار.

قەرزخواردن: نەدانەوەی دەین ف پس ندادن وام.

قەرزدار: قەرزار ف بدهکار.

قەرزداری: دەینداری ف وامداری.

قەرزدان: بەوام فرۆشتن ف نسیەدادن.

قەرزدانەوە: وام بە خاوەن‌وام وەگەڕاندن ف اداکردن وام.

قەرزکردن: دەین کردن، وام‌وەرگرتن ف وام گرفتن.

قەرزکۆر: قەرزکوێر ف بدحساب.

قەرزکوێر: کەسێ کە دانەوەی قەرز وە درەنگ دەخا ف بدحساب.

قەرزوقۆڵە: دەینی بڵاو، وامی پرژ ف وام پراکنده.

قەرژنگ: قرژاڵ، قارژنگ، کیڤژاڵ ف خرچنگ.

قەرس: ١) توندبوونی شتی تراو؛ ٢) بەراورد، خەمڵ، قرس؛ ٣) تووڕەو جاڕز ف ١) بندآمدن آبکی، انجماد؛ ٢) براورد؛ ٣) خشمناك و پکر.

قەڕس: تەزر، سەرمایەك کە ئەندام سڕدەکا ف سرمای کرخاننده.

قەرسان: ١) قەرس، توندبوونی تراو؛ ٢) براوردکردن ف ١) بندآمدن آبکی؛ ٢) براوردکردن.

قەڕسان: تەزین لەسەرمان ف کرخیدن از سرما.

قەرساندن: ١) توندکردنی تراو، مەیاندن؛ ٢) بەراوردکردن ف ١) بندآوردن مایع؛ ٢) براوردکردن.

قەڕساندن: تەزاندنی سەرما ف کرخانیدن سرما بدن را.

قەرسوون: جۆرێ گۆزە ف نوعی کوزه.

قەرسەقول: تەرسەقول، ڕیاوی کەر ف مدفوع الاغ.

قەرسیل: ١) لاسکەدەخڵی سەوز؛ ٢) سەوەڵ، بەرماوی لەوەر ف ١) ساقهٔ سبز غلّه؛ ٢) پس ماندهٔ چرا.

قەرسین: مەین، توندبوونی‌تراو، قەرسان ف بندآمدن آبکی.

قەڕسین: لەسەرمان تەزین، قەڕسان ف کرخیدن از سرما.

قەرسینك: ئەوشتەی هەموشتێك زوو دەکاتە سەهۆڵ ف فریزر.

قەرش: قڵیش ف شکاف.

قەرشان: قڵیشان ف شکافتن.

قەرشاو: قڵیشاو ف شکافته.

قەرش‌بردن: قەرشان ف شکافتن.

قەرشین: قەرشان ف شکافتن.

قەرشیو: قڵیشاو ف شکافته، ترکیده.

قەرغو: جۆرێ قامیشی ڕەق و ئەستوور کە بلوێری لێ دروس دەکەن ف نوعی نی که نی‌لبك از آن می‌سازند.

قەرغەتو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرف: ١) حەنەك، گاڵتە بە قسە؛ ٢) دەنگی شکانی دار لەخۆوە؛ ٣) تانە، تیز ف ١) طنز، شوخی؛ ٢) صدای شکستن درخت خشك؛ ٣) طعنه.

قەرفۆك: ١) حەنەکچی؛ ٢) فڕباز ف ١) لوده؛ ٢) هجوکننده.

قەرفین: ١) قسەی حەنەك‌کردن؛ ٢) دەنگی شکانی دار هاتن؛ ٣) تیز کردن ف ١) طنزگفتن؛ ٢) صدای شکستن درخت آمدن؛ ٣) تشر زدن.

قەرقاش: پەزی سپی کە دەورەی چاوی ڕەشە ف گوسفند سفید که دور چشمش سیاه است.

قەرقاو: مریشکەکێوی، باڵندەیەکە لە مامر دەکا ف پرنده‌ایست.

قەرقاوڵ: باڵدارێکی کلك‌درێژە لە کەو گەورەترە لە ناو لێڕەواردا دەژی ف قرقاول.

قەرقۆت: خرتەو پرتە، شڕەو بڕەی ناوماڵ ف خرت و پرت اثاثیه.

قەرقە: خەڵات، کفن، باڵاپۆشی مردگ ف کفن.

قەرقەداندن: تەمەن‌ڕابواردن ف گذراندن.

قەرقەش: ١) دژواری و ناڕەحەت لە ژیاندا؛ ٢) تەشقەلە، شڵتاغ ف ١)

مشکلات زندگی؛ ۲) شلتاق.

قەرقەشە: قەرقەش ف نگا: قەرقەش.

قەرقـەمێ: پێستـەی میوە تێدائاخنینەوە، مەشکۆڵە، خیگەڵە ف خیگ جای آکندن میوە.

قەرقیت: بەلەچەك ف قاچ خربزە و کدوی خشکیدە.

قەڕم: تەز، سڕی لە سەرما، قەڕس ف کرخ از سرما.

قەڕماندن: بەستەڵەك ف یخبندان.

قەڕمتی: سڕبوُگ لەسەرمان، تەزیوی سەرما ف کرخیدە از سرما.

قەڕمتین: تەزین لە سەرما، سڕبوُن لەسەرمان ف کرخیدن از سرما.

قەرمچ: قرچ، قرچ‌هەڵاتن ف چروك.

قەرمچی: ۱) قرچاو، هەڵقرچاو؛ ۲) چرچ‌بوُگ ف ۱) چروکیدە؛ ۲) چروکیدە.

قەرمچین: ۱) قرچ‌هەڵاتن؛ ۲) چرچ‌ولۆچ‌تێ‌کەوتن ف ۱) چروکیدن؛ ۲) چروکیدن.

قەرموُشك: چنگوڕك، پەنجەی دڕندەو پشیلە ف چنگال درندە.

قەرمەلاخ: پۆلێکی گەورە لە باڵدار ف گروهی بزرگ از پرندە.

قەڕمین: قەڕمتین ف نگا: قەڕمتین.

قەڕن: چەرخ، سەدساڵ ف قرن.

قەڕناقوُچ: چەکچەکی، شەمشەمە، شەوکوێرە ف شبپرە، خفّاش.

قەڕناقوُچە: قەڕناقوُچ ف شبپرە.

قەڕناقەو: ناوی دێ‌یەکە لە کوردستان ف نام دهی است.

قەرنی: قرنو، قورنو ف نگا: قرنو.

قەڕنیز: هێرە ف قرنیز.

قەرواش: کارەکەر، ژنی خزمەتکار، کڵفەت ف کلفت خانە.

قەرواقە: قربۆق، بۆق، بەق ف قورباغە.

قەروێڵە: تەختی لەسەرنوستن ف تختخواب.

قەرە: ۱) رەش، سیا؛ ۲) سوُری ناماڵ‌ڕەش؛ ۳) نزیکی، تخوُن: (خۆم لە قەرە نادا، خۆی لە قەرە مەدە)؛ ۴) بنـەمـای بیانو، هۆی تەشقەڵە: (ئەمەی بۆ قەرە کردوە دەیەوێ بیانو بگرێ)؛ ۵) رەعیەتی بێ‌جوُت‌و گا؛ ۶) چەڵتوُك‌جاڕ، مەرەزە؛ ۷) رام، کەوی، فێر؛ ۸) چێشتەخۆرە؛ ۹) فەریك؛ ۱۰) تارمایی، رەشایی لەدوُر؛ ۱۱) سۆراغ، سۆسە، بەخەیاڵ دۆزینـــەوەی شتی گوم‌و نادیار: (قـەرەم کردوە دەزانم ها کو؟)؛ ۱۲) تاریکی؛ ۱۳) لکی تازەی یەکساڵـە ف ۱) سیاە؛ ۲) سرخ مایل بە سیاهی؛ ۳) نزدیکی، در دسترس؛ ۴) دستاویزبهانەگیری؛ ۵) رعیّت بدون زمین و ابـزار کشاورزی، خوش‌نشین؛ ۶) شالیزار؛ ۷) رام؛ ۸) طعمەخوردە؛ ۹) دلمل؛ ۱۰) شبح، سیاهی از دور؛ ۱۱) سراغ؛ ۱۲) تاریکی؛ ۱۳) جوانۀ نو.

قەرەباش: قەرەواش، ژنی کارەکەری ماڵ ف کلفت خانە.

قەرەبارغ: ۱) پڕایی حەشامات لە شوێنێك؛ ۲) چەقەوهەرای زۆر ف ۱) شلوغی جمعیت؛ ۲) جاروجنجال.

قەرەبـاغ: ۱) ناوچـەیەکـە لە شیراز کە زۆر هۆزە کوردی لێ ژیاوە؛ ۲) ناوچـــەیەکـی کوردستـــانـــە کە کەوتـــوّتـــە بەردەستی روُســـان. هۆزی‌زیلان *لەوێ‌دەژین* ف ۱) دهستـانی در شیراز؛ ۲) ناحیەای در کردستان شوروی.

قەرەباغی: ۱) سەر بە قەرەباغ؛ ۲) هەوایەکی گۆرانی کوردی‌یە ف ۱) منتسب بە «قەرەباغ»؛ ۲) آهنگی است کردی.

قەرەباچکە: قشقەڵە، قشقەڕە ف زاغچە.

قەرەبـروُت: ۱) باروُتی ڕەش؛ ۲) سوُتاوی زۆر سوُتاو؛ ۳) برێتی لە زۆر وشکەوەبوُگ ف ۱) باروت سیاە؛ ۲) سیاەسوختە؛ ۳) کنایە از بسیار خشکیدە.

قەرەبلاغ: ناوی گوندێکە لە کوردستان ف نام روستایی است.

قەرەبو: بژاردنەوەی زەرەر ف تلافی، جبران خسارت، تاوان.

قەرەبوکردنەوە: بۆ بژاردنەوە ف تلافی کردن، تاوان دادن.

قەرەبوُن: ۱) رام‌بوُن، کەوی‌بوُن؛ ۲) چێژەبوُنی نچیر ف ۱) رام شدن؛ ۲) طعمەخورشدن شکار.

قەرەبەخت: چارەڕەش، کڵۆڵ، بەدبەخت ف سیەبخت.

قەرەبەربانگ: تاریك‌وڕوُنی بەیان، بومەلێڵە ف اوّل فجر.

قەرەبـــەش: ۱) قەرەبـەخت؛ ۲) جۆرێ مراوی؛ ۳) ئاژەڵی روخسـار ڕەش‌وسپی تێکەڵاو ف ۱) سیەبخت؛ ۲) نوعی مُرغابی؛ ۳) گوسفند صورت سپید و سیاە.

قەرەبەشە: مراوی ڕەش ف مرغابی سیاە.

قەرەبەگ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەرەبینا: قەرپینە ف قرەبینە، نوعی کلت.

قەرەبینە: قەرەبینا ف قرەبینە.

قەرەپشی: چەتە، ڕێگر، دز ف غارتگر، راهزن، دزد.

قەرەپوُڵ: ۱) پارەی ورد؛ ۲) جۆرێ برینی بەقرتماخە لە پشتی یەکسم ف ۱) پول خُرد؛ ۲) نوعی زخم بر پشت ستور.

قەرەپەپاغ: هۆزێکی ترکە لە کوردستان لای نەغەدە ف ایل قرەپاپاق.

قەرەپەست: بەزۆر تێ‌ئاخنین، پەستاوتن: (وای بشێلە قەرەپەستی کە) ف با فشار آکندن.

قەرەپـەستۆك: ۱) قەرەپەست؛ ۲) دەڵەك‌دان، پاڵەپەستۆدان ف ۱) با فشار آکندن؛ ۲) بە شدّت هول دادن.

قەرەتـوُن: خواردنی فرەزوی بەیانی. جگە *لە قلیان‌قاوڵتی* ف خوراك قبل از صبحانە.

قەرەتەپە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەرەج: خێلاتێکی گەڕۆکە بێژنگ دەکەن زمانێکی تایبەتی خۆیان هەیە ف کولی، غجر.

قەرەچ: قەرەج ف کولی.

قەرەچاوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەرەچناخ: چەقەسرۆ، زۆروێژ، چەنەباز ف وراج.

قەرەچوار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەچۆر: جۆرێ شمشێری دەمخوار ف نوعی شمشیر خمیده.

قەرەچۆران: سوارەی ئاگاداری رێوبانان ف سوارهٔ محافظ راهها.

قەرەچـــۆل: ١) بیاوانـــی زۆر پانو بەرینـــی بێ گیاو ئاوەدانـــی؛ ٢) دوامین کەسی ماو لە عەشـرەت ف ١) بیابـان برهـوت؛ ٢) آخـرین بازمانده از عشیرت.

قەرەچـەتـان: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قەرەچەلان: ناوی گوندێکە لە موکوریانی کوردستان ف نام دهی است.

قەرەچەم: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەچەناخ: قەرەچناخ ف وراج.

قەرەچەناغ: قەرەچناخ ف وراج.

قەرەچی: ١) سەربە خێڵی قەرەچ؛ ٢) برێتی لە قەرەچناخی بێ ئابڕو ف ١) کولی؛ ٢) کنایه از وراج بی‌آبرو.

قەرەچێوە: داربەست بۆ خانوچاکردن ف داربست بنّایی.

قەرەچیەکۆڵە: برێتی لە ژنی بێ حەیا ف کنایه از زن پررو و وراج.

قەرەخان: ناوی گوندێکە لە موکوریان ف نام روستایی است.

قەرەخرچە: نەگەیشتوی قەرپوز بە شلکی، خرچە ف خربزهٔ کال.

قەرەخرمان: فەریکەدەخڵی برژاو ف غلّه دلمل بوداده.

قەرەخەرمان: قەرەخرمان ف نگا: قەرەخرمان.

قەرەدار: جۆرێ داری هەمیشـەشینەو گەڵا دەرزیە ف درختی است از گروه کاجیان.

قەرەداشی: داوەتێکە، جۆرێ هەڵپەرکێ ف نوعی رقص گروهی.

قەرەداخ: شارێکی کوردە بەعسی وێرانی کرد ف شهری در کردستان که بعثیها ویران کردند.

قەرەداغ: ناوی ناوچـــەو شارێکو چەنـــد دێ لە کوردستـان کە بعث کاولی‌کردن ف نام منـطقـه و شهـری و چند روستا در کردستان که بعثیان ویران کردند.

قەرەدەرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەزاخ: ١) زۆر گرینۆك؛ ٢) چەنەباز ف ١) همیشه گریان؛ ٢) ورّاج، یاوه‌گو.

قەرەسارم: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەسالم: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەساو: گیای لێکهاڵاو بۆ بەندی ئاو دابەستن ف گیاه به هم پیچنده برای مهار آب.

قەرەس: گێلاس ف گیلاس.

قەرەسو: ناوی چەمێکە ف نام رودخانه‌ای است.

قەرەسوُن: دەفریکی لەسواڵەتەو دەمی هەراوە ف خُم گلین دهان گشاد.

قەرەسەو: جۆرێ تونگەی لە مس ف نوعی تنگ مسین.

قەرەشامار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەفرێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەفیل: خەزێمی لوُت ف حلقهٔ زینتی بینی.

قەرەقاج: ناوی دێیەکە ف نام دهی است.

قەرەقاجات: ناوی دێیەکە ف نام دهی است.

قەرەقاچ: ناوی دارێکی دەوەنە ف نام درختچه‌ایست.

قەرەقاژر: گرینۆك ف همیشه گریان.

قەرەقاوڵە: مەڕەکێوی، بەزەکۆڤی ف گوسفند کوهی.

قەرەقـروُت: کەشکێ کە لە کوڵانـدنی ئاوی لەماستەتکاوی دروست دەکەن ف قراقروت.

قەرەقشلاغ: ناوی گوندێکە لە موکوریان ف نام روستایی است.

قەرەقوُچ: توتە، قامکەچکۆڵە ف انگشت کوچکه.

قەرەقـــوش: ١) هەڵـــۆی رەش؛ ٢) نازنـاوی پیاوێکی کاربەدەستی سەلاحەدینی ئەییوبی بوە ف ١) نوعی پرندهٔ شکاری سیاه؛ ٢) لقب یکی از امرای زمان صلاح‌الدین ایّوبی.

قەرەقوشی: حوکمی لاساری، سەربوخۆ حوکم‌کردن ف حکم دیکتاتوری.

قەرەقوڵ: ئەو پاڵەی هەر دروای پاڵەی‌تر کۆ دەکاتەوە ف دروگری که درویدهٔ دیگری را جمع می‌کند.

قەرەقوڵ: کەسێ کە بە داس گیا دەدروێ، پاڵەی گیادروُن ف کسی که با داس دسته‌کوتاه گیاه درو کند.

قەرەقەرە: گەمەی چاوشارکێ ف قایم موشك‌بازی.

قەرەقەرێ: قەرەقەرە ف قایم موشك‌بازی.

قەرەقەساب: ناوی گوندێکە لە موکوریان ف نام روستایی است.

قەرە کـردن: سۆراغ‌کردن، سۆسـەکردن، سوسەکردن ف سراغ کردن، بو بردن از کاری.

قەرە کـەوتن: تخـوُن‌کەوتن، نزیك‌بوُنـەوە ف دردسترس قرارگرفتن، نزدیك شدن.

قەرە گوڵ: ناوی دوگوندە لە کوردستان یەکیان بەعسی وێرانی کرد ف نام دو روستا در کردستان است که یکی را بعثیان ویران کردند.

قەرەڵو: ئاڵو بوخارا، هەڵوژەڕەشە ف آلو بخارا.

قەرەڵی: ١) قەرەڵـو؛ ٢) ناوی دێیەکـە لە کوردستانی موکری ف ١) آلو بخارا؛ ٢) نام دهی است.

قەرەم: ١) ئالاّ، بنـوُس، خامـە؛ ٢) داروکـەی بێ‌ڕیشـە بۆ چاندن؛ ٣) بەهرە، فایدە: (لە قەرەم کەوتوە)؛ ٤) بێشەی چڕ ف ١) قلم؛ ٢) قلمه؛ ٣) بهره؛ ٤) بیشهٔ انبوه.

قەرەماج: ناوی پەڕێکە لە پەڕەکانی پاسور ف از ورقهای پاسور.

قەرەموسالی: ناوی گوندێکە لەموکوریان ف نام روستایی است.

قەرەمە: داروکەی بێ‌ڕیشە بۆ چاندن، قەرم ف قلمه.

قەرەمینا: قەرپینە ف قرەبینە، نوعی کلت.

قەرەمێوك: قوُنێری داری ترێ کە بەر نایەنێ و فرێ دەدرێ ف جوانـهٔ بی‌ثمر تنهٔ تاك کە هرس می‌شود.

قەرەن: قالان، شیربایی ف شیر بها.

قەرەناز: باڵدارێکە لەدەم ئاوان دەژی ف از پرندگان آبی است.

قەرەنتو: تارمایی ف شبح، سیاهی از دور.

قەرەنی: ناوی پیاوانە ف نام مردانه.

قەرەنیە: دوهـەمین کوتـانی چەڵتـوك بەدنگ ف برای بار دوم کوبیدن شالی در دنگ.

قەرەو: تێرگۆشت، پرگۆشت، گۆشتن ف چاق.

قەرەواش: قەرواش، کڵفەت ف کُلفت خانه.

قەرەوانە: دەفری شێوتێداخواردنی سەربازان ف ظرف غذاخوری سربازی.

قەرەوقوتە: برێتی لە فەقیر و هەژاری لادێ ف کنایە از فقیر و بیچارهٔ روستایی.

قەرەوڵ: ١) پاسـدەر، ئێشك‌گر؛ ٢) سێرەی تفەنگ ف ١) پاسدار؛ ٢) مگسك تفنگ.

قەرەوڵخانە: بنکەی پاسداران ف پست پاسداران.

قەرەونە: ١) کرمی ناو میوەی وشك؛ ٢) کرمی کەشك ف ١) کرم میوهٔ خشك؛ ٢) کرم کشك.

قەرەوەیس: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەوی: ١) قەرەبو؛ ٢) گۆشتنی؛ ٣) جۆرێ گندۆرە، جۆرێ فاتەبۆر ف ١) تلافی، جبران خسارت؛ ٢) چاقی؛ ٣) نوعی خربزه.

قەرەویتە: ملپێچی ئوروپاییانە، بۆینباخ ف کراوات.

قەرەوێران: ناوی گوندێکە ف نام دهی است.

قەرەوێڵە: قەروێڵە ف تختخواب.

قەرەهەنجیر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرەیی: ١) گندۆرەی قەرەوی؛ ٢) ژیانی رەعیەتی بێ‌جوُت‌وگا ف ١) نوعی خربزه؛ ٢) زندگی خوش‌نشینی در روستا.

قەری: ئۆقرە، سەبر، ئارام ف شکیب.

قەرێ: قەرە، تاریکی ف تاریکی.

قەریتاخ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قەرێز: پەرژینی لە قوڕ و بەرد لە دەوری سەربان بۆ ئەوە لە خەڵك دیارنەبی ف دیوار کوتاه پیرامون بام.

قەرێژ: گەمار، چڵکن، پیس، پۆخڵ ف کثیف.

قەرێ‌قەرێ: ١) بازی چاوشارکێ؛ ٢) وشەیەکە لە بازی چاوشارکێدا دەگوترێ ف ١) بازی قایم موشك؛ ٢) اصطلاحی در بازی قایم موشك.

[illegible]رنێنە: چەڵتوُك بۆدوهەم‌جار لەدینگ‌دان ف دنگ‌زدن دوبارهٔ شالی.

قەز: ئاوریشمی خاو ف ابریشم خام، قز.

قەزا: ١) بەڵا، بەسەرهاتی ناخۆش؛ ٢) قەرەبوی شتی فەوتاو: (نوێژە کە **قەزا** کەوە)؛ ٣) حوکمی خودا: (**قەزای خودایە**) ف ١) بلا، مصیبت؛ ٢) جبران مافات؛ ٣) حکم خداوندی.

قەزات: دەردو بەڵای تۆ: (**قەزات** لەماڵم، **قەزات** گرم) ف درد و بلای تو.

قەزاتمە: گۆشتاوی خەست‌و خوڵ ف آبگوشت غلیظ و کم آب.

قەزاتە: رۆژنامە ف روزنامه.

قەزاز: ١) زەنگیانەهۆن، کەسێ کە وردە مـوُروُ دەهۆنێتـەوە؛ ٢) هەوایەکـی قام، ئاهـەنـگـێکـی گۆرانی؛ ٣) ئاوریشم‌فرۆش ف ١) علاقەبند؛ ٢) آهنگی است؛ ٣) ابریشم‌فروش.

قەزان: قازان، بەرۆشی مس ف پاتیل.

قەزانج: قازانج، بەهرەی مامەڵە ف نفع، سود معامله.

قەزانچی: بەرۆش‌ساز، مسگەر ف دیگ‌ساز، مسگر.

قەزاگێڕەوە: بەلاگێڕ ف بلاگردان.

قەزاوبەلا: قەزا ف قضاء خدا.

قەزاوەگێڕ: قەزاگێڕەوە، بەلاگێڕ ف بلاگردان.

قەزبێن: ١) شارێکە قەدیم کوردنشین بوە؛ ٢) جۆرێ تیخی خەنجەر ف ١) قزوین؛ ٢) نوعی تیغ خنجر.

قەزخوان: بەری دارەبەن ف نانکش، چاتلانقوش.

قەزژەنتن: ئاوریشمی خاو شی‌کردنەوە ف ابریشم خام را حلّاجی کردن.

قەزقوان: قەزخوان ف نگا: قەزخوان.

قەزقەوان: قەزخوان ف نگا: قەزخوان.

قەزك: قەرەقاچ ف درختچەایست.

قەزکوان: قەزخوان ف نانکش، چاتلانقوش.

قەزمە: قازمە، پاچ ف کلنگ زمین‌کن.

قەزوان: قەزخوان ف چاتلانقوش.

قەزوان‌سم: درەوشـەی دەنـکـەقـەزوان‌سمین بۆ تەزبیح ف درفش چاتلانقوش سفتن.

قەزەب: ١) کلۆش، لاسکی دەخڵ؛ ٢) جەرگ، جگەر ف ١) ساقهٔ غلّه؛ ٢) جگر.

قەژقەژك: قەلەباچکە، قشقەڵە، قشقەڕە ف زاغچه.

قەژە: قژ، توێژاڵکی سەر شتی ترشاو ف کفك‌ترشیده.

قەژە کردگ: ترشاوی توێژاڵك‌بەسەر ف ترشیدهٔ کف کرده.

قەس: ١) خەیاڵ لە کردنی کارێ؛ ٢) دڵ‌بەیەکاهاتن، هێڵنج ف ١) قصد؛ ٢) تهوّع.

قەساب: گۆشت‌فرۆش ف قصّاب.

قەسابخانە: شوێنێ کەماڵاتی گۆشتی لێ سەردەبڕن ف قصّابخانه.

قەسابی: ١) کاری قەساب؛ ٢) دوکانی قەساب ف ١) قصّابی؛ ٢) دکّان قصّاب.

قەسار: کەسێ کە جلك‌و کوتاڵی خەڵك بەپارە دەشوا، گازر ف گازر،

رختشوی.

قەسارا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قەساس: تۆڵە، حەیف ف کیفر.

قەساسە: قەساس ف کیفر.

قەساو: قەساب ف قصّاب.

قەساوخانە: قەسابخانە ف قصّابخانه، کشتارگاه.

قەساوی: قەسابی ف نگا: قەسابی.

قەسپ: ۱) سواو، ساویاو؛ ۲) خورمـای هەرەخراپ، کوردکوژە ف ۱) ساییده؛ ۲) نوعی خرمای نامرغوب.

قەسپەتو: تفەسپی درشت ف توت سفید درشت دانه.

قەست: ۱) قەس؛ ۲) چیرۆك ف ۱) قصد؛ ۲) قصّه.

قەستاکرن: چیرۆك‌گوتن ف قصّه‌گفتن.

قەستور: جۆرێ فاسۆنی بەکوڵکە ف فاستون ماهوت.

قەستـەسـەر: ۱) دوژمنی زۆر سەخت؛ ۲) خەتـەر، بقـە ف ۱) دشمن خطرناك؛ ۲) خطر.

قەستەقول: قەرسەقول ف مدفوع الاغ.

قەستەم: سوێند، سوند ف سوگند.

قەستی: ۱)ژدل، بەڕاست؛ ۲) بەگاڵتـە، نەژدل ف ۱) عمداً؛ ۲) از سر شوخی، بەشوخی، غیرجدی.

قەسخوان: قەزخوان ف نانکش، چاتلانقوش.

قەسدانە: لەقەستی ف عمداً.

قەسر: ۱) تەزو، سڕی لەسەرمان؛ ۲) خانو بەرەی زڵو جوان ف ۱) کرخ از سرما؛ ۲) کاخ.

قەسـرخـوارو: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قەسران: سڕبوون لەسەرمان ف کرخیدن از سرما.

قەسراندن: شوشتنی جلك لەلای جلشۆری دوکاندار ف شُستن لباس در مغازهٔ لباسشویی.

قەسـرکێ: دوگونـدی کوردستـان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قەسری: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قەسریك: دەفری میزی زارۆ کە لە ژێر بێشکە دادەنرێ ف لگن شاش زیر گهوارهٔ کودك.

قەسرین: قەسران ف کرخیدن از سرما.

قەسساب: قەساب ف قصّاب.

قەسسار: قەسار ف نگا: قەسار.

قەسف: ۱) پاژپاژی گۆشت بۆ دابەشین و فرۆش؛ ۲) تەزو، سڕی، قەسر، قولف؛ ۳) بۆمباران ف ۱) گوشت قطعه‌قطعه برای توزیع و فروش؛ ۲) کرخ از سرما؛ ۳) بمباران.

قەسفاندن: لەت‌لەت‌کردنی کەلاکی حەیوان ف قطعه‌قطعه‌کردن لاشهٔ حیوان.

قەسف‌کردن: بۆمباران کردن ف بمباران کردن.

قەسفین: قەسران، سڕبوون لەسەرمان ف کرخیدن از سرما.

قەسقان: قەزخوان ف نانکش، چاتلانقوش.

قەسقەوان: قەزخوان ف چاتلانقوش.

قەسکان: قەزخوان ف چاتلانقوش.

قەسکوان: قەزخوان ف چاتلانقوش.

قەسـلاخ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەسناخ: قاسناخ ف نگا: قاسناخ.

قەسناغ: قاسناخ ف نگا: قاسناخ.

قەسنـاغە: قاسناخ: (قەت لەیەك **قەسناغە** جۆی کەم نادەمێ و هێشتا لەڕە) «شێخ‌رەزا» ف نگا: قاسناخ.

قەسنی: قسنی ف نگا: قسنی.

قەسوان: قەزخوان ف چاتلانقوش.

قەسە: قسە،ئاخافتن، ئیشتیغالی، پەیڤ ف سخن.

قەسەبچە: شارۆکە ف شهرك.

قەسەبە: شارۆکە ف شهرك.

قەسەتۆرە: غەدارە، قەدارە ف قداره.

قەسەڵ: ۱) پاشاخۆڕ؛ ۲) پرزەی کلۆش دوای دروێنەوە؛ ۳) چەت و کای درشت ف ۱) پساخور، پس مانده در آخور؛ ۲) ساقه‌های غلّه بعد از درو؛ ۳) کاه‌درشت.

قەسەلی: لەسەرمان ڕەق‌بوون ف از سرما یخ زدن.

قەسەڵی: جۆرێ تفەنگ ف نوعی تفنگ.

قەسەم: قەستەم، سوند، سوێند ف سوگند.

قەسەم‌خواردن: سوێندخواردن ف سوگند یادکردن.

قەسەم‌خۆر: سوێندخۆر ف متعهّد، پیمان بسته، قسم‌خورده.

قەسەم‌دان: سوێنددان ف قسم‌دادن.

قەسەم‌دکم: سوێنددەخۆم ف سوگند یاد می‌کنم.

قەسەم‌هار: قەسەم‌خۆر ف پیمان‌بسته، قسم‌خورده.

قەسیان: دڵ‌بەیەکاهاتن، هێڵنجدان ف تهوّع و قی.

قەسیدە: پارچەشێعری درێژ ف قصیده.

قەسیل: قەرسیل ف نگا: قەرسیل.

قەسیلك: چاندنی تۆم بۆ شەتڵ‌کردنەوە ف بذرافشاندن برای نشا.

قەسیلە: جۆرێ کەوچکی دارین ف نوعی قاشق چوبین.

قەسیو: رشانەوە، هێڵنجدان ف قی، تهوّع.

قەسیە: ۱) قسە، قسیە؛ ۲) قەسیدە ف ۱) سخن؛ ۲) قصیده.

قەش: ۱) حەیوانی توێڵ‌سپی؛ ۲) برێتی لە شوم ف ۱) حیوان پیشانی سفید؛ ۲) کنایه از نحس.

قەشا: سەهۆڵی ناسك، جەڵغە ف یخ نازك.

قەشارتن: تێخول‌لێ‌کردنەوە، پاکردن ف پوسته‌کندن.

قەشاف: قەڵشی لێو ف ترك لب.

قەشان: ١)قەمش؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد؛ ٣) باڵدارێکە لە دەماوان دەژی [ف] ١) نگا: قەش؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد؛ ٣) پرنده‌ای است آبزی.

قەشاو: ١) قوڕاو بەسەهۆڵەوە؛ ٢) ڕنەك [ف] ١) گل ولای همراه با یخ؛ ٢) قشو.

قەشاوش: ڕنەك [ف] قشو.

قەشاوی: ١) توێژی ناسکی سەر هەویر؛ ٢) پەتروك، توێخی بان‌زام [ف] ١) قشر نازك روی خمیر؛ ٢) کبرهٔ زخم.

قەشاویش: ڕنەك [ف] قشو.

قەشپای: دڕاو، شڕ، لەکارکەوتو [ف] کهنه و از کار افتاده.

قەشتاندن: ١) بەسوکایەتی دەرکردن، تڕۆکردن؛ ٢) لەتیکوڵ دەرهێنانی گوێزو بادام؛ ٣) لەقاپوڕ جیاکردنەوەی جانەوەری سەدەف‌دار [ف] ١) دك کردن، بیرون راندن؛ ٢) از پوست سخت درآوردن مغز گردو و بادام؛ ٣) درآوردن جانور صدف‌دار از صدفش.

قەشتی: تڕۆکراو [ف] رانده‌شده.

قەشتین: قەشتاندن [ف] نگا: قەشتاندن.

قەشقوێل: ١) تێخوڵەهێلکەی بەتاڵ؛ ٢) هەنجیری وشکی خراب [ف] ١) پوستهٔ خالی تخم‌مرغ؛ ٢) انجیر خشك نامرغوب.

قەشقە: ١) شوم، بەدفەڕ؛ ٢) بەدبەخت، قەرەبەخت؛ ٣) ئارەزو: (ئەلیفی چاپەرە، دایم لە قەشقەی کەردڕو جەودا) «نالی» [ف] ١) نحس؛ ٢) بدبخت؛ ٣) آرزو.

قەشقەل: قشقەلە [ف] زاغچه.

قەشقەلیك: تەلاشەدار [ف] تراشهٔ چوب.

قەشقیل: قەشقوێل [ف] نگا: قەشقوێل.

قەشقیلك: قەشقوێل [ف] نگا: قەشقوێل.

قەشم: قەڵشینی پێست لە سەرمان [ف] ترك پوست از سرما.

قەشمەر: ١) گاڵتەجاڕ، جێگەی تیزپێ‌کردنی خەڵك؛ ٢) جۆرێ مەیموون؛ ٣) کەسێ مووی پێش‌سەری ڕێك هەڵپاچڕابێ [ف] ١) مسخره؛ ٢) نوعی بوزینه؛ ٣) کسی که موی پیشانیش صاف قیچی شده باشد.

قەشمەری: تیزکردن بە خەڵك [ف] مسخره کردن.

قەشۆ: ڕنەك، قاشاغ [ف] قشو.

قەشە: پیاوی ئاینی خاچ‌پەرستان [ف] کشیش مسیحی.

قەشەفڕ: ناوی دێیەکە لە کوردستان [ف] نام دهی است.

قەشەم: قەشا [ف] یخ نازك.

قەشەن: جوان، سپەهی [ف] قشنگ.

قەشەنگ: قەشەن [ف] قشنگ.

قەشیتن: تەرەبوون، چوونی بێ‌گەڕانەوە [ف] رفتن بی‌بازگشت.

قەف: ١) جێگەی گوڵ لێ‌دەرهاتنی خەلە؛ ٢) بەندی قامیش‌و حەیزەران؛ ٣) خوارایی گۆچان؛ ٤) ئەشکەوت؛ ٥) قف، کوخە؛ ٦) سەوڵی کەلەك لێ‌خوڕین؛ ٧) ئاڵقەی بەن‌و گوریس‌و...؛ ٨) ئەندازەی دەورەو ئەستورایی؛ ٩) پەناگا، ئەنوا؛ ١٠) گاشەبەردی زل لەچیا [ف] ١) جای بر دمیدن خوشهٔ غلّه؛ ٢) بندنی و...؛ ٣) خم چوگان؛ ٤) غار؛ ٥) سرفه؛ ٦) پاروی قایقرانی؛ ٧) حلقهٔ نخ و ریسمان و...؛ ٨) اندازهٔ محیط؛ ٩) پناهگاه؛ ١٠) صخره.

قەفا: پشت: (بەقەفاوە بخەفە) [ف] پشت.

قەفار: داری پشتیوانەی دەرگا [ف] چوب پشتوانهٔ در.

قەفارە: قەفار [ف] نگا: قەفار.

قەفاز: ١) بازی بڵند، پەڕین بە باز؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) پرش، جهش؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەفازتن: بازی بڵندبردن، پەڕین [ف] پریدن، ورجهیدن.

قەفال: حولحولی، بێ‌بار [ف] لاقید، بی‌بندوبار.

قەفالتن: ١) بەستن، ڕاوەستاندن؛ ٢) سڕبوون لە سەرمان [ف] ١) متوقف کردن؛ ٢) کرخیدن از سرما.

قەفانجەرە: ١) شتێکی لە تووڵ‌تەنراوی دوسەرە وەك پەل بۆ ماسی‌گرتن؛ ٢) بنەدیزە لە تووڵ یان لە پەڕۆ؛ ٣) دۆشەکۆڵەی سەری حەماڵان [ف] ١) انبرمانندی از ترکه برای ماهیگیری؛ ٢) چمبرك؛ ٣) بالشتك سر حمّالان.

قەفانچەلە: ١) گرێ‌دانی بەئاڵقە؛ ٢) ئامرازێکی گوون‌بادان لە خەساندنی حەیواندا؛ ٣) ئاڵقەیەکی دارینە پەتی دەسەر بەستراوەلێوی یەکسمی پێ دەپێچن تا ناڵی دەکەن [ف] ١) گره حلقه‌ای؛ ٢) از ابزار اختەکردن حیوان؛ ٣) حلقهٔ چوبی دهان‌بند ستور هنگام نعلبندی.

قەفاندن: ١) سەوڵ‌لێدان؛ ٢) پەنادان؛ ٣) پەنانەدان [ف] ١) پاروزدن؛ ٢) پناه‌دادن؛ ٣) پناه‌ندادن.

قەفت: ١) دەسکەخەنجەر؛ ٢) دەسکێ لە گوڵ‌و گیا [ف] ١) دستهٔ خنجر؛ ٢) دسته‌گل یا گیاه.

قەفتە: قەفت [ف] نگا: قەفت.

قەفتیس: چاڵوچوڵ، کەندولەند [ف] چاله‌چوله.

قەفر: سەرمای توند، سەرمای سەخت [ف] سرمای سخت.

قەفراخ: ناڕاست‌و دوڕوو [ف] منافق.

قەفسینگ: دەفەی سینگ، پێشەی هەرەهەراوی سینە [ف] قفسهٔ سینه.

قەفش: ١) جێگەی کەم‌لەوەڕ؛ ٢) لەوەڕانی کەم [ف] ١) چراگاه کم گیاه؛ ٢) چریدن اندك.

قەفل: ١) قولێك لە درونە؛ ٢) تەزی سەرما [ف] ١) بستهٔ درویده؛ ٢) شدّت و سوز سرما.

قەفلان: تەزین‌لەسەرما [ف] کرخ شدن از سرما.

قەفلك: زنبەری ئەستۆ، گەردنبەند، گەردانە [ف] گردنبند.

قەفلین: سڕبوون لەسەرمان، قوفلین [ف] کرخیدن از سرما.

قەفۆك: لافاوی زۆر بەهێزو تەوژم [ف] سیل بسیار پرآب و سریع.

قەفوگوڵ: جەنگەی گوڵدانی خەلە [ف] موسم شکفتن خوشهٔ غلّه.

قەفەز: ماڵی شوولین بۆ باڵندە، بێرکم [ف] قفس.

قەفەزە: ١) ئێسکی تەختی سنگ؛ ٢) شتی چاوەچاوە لە دار بۆ کتێب و

کەل‌وپەل؛ ۳) شباکی سەر قەبری پیاوچاکان ف ۱) قفسهٔ سینه؛ ۲) قفسهٔ کتاب و کالا؛ ۳) شبکهٔ مزار.

قەفەس: قەفەز ف قفس.

قەفەل: چوڵەمە ف جناغ.

قەفەنگێو: بەسەریەکدا کەڵەکەکردن، بۆ شیشەتوتنی لـەسەریـەك کەڵەکەکراوی دەڵێن ف برهم انباشته.

قەفیژ: پێوانە بۆ دەخڵ. *لە موکوریان بەرانبەر بە هەشتاکیلۆیە* ف قفیز.

قەفچل: ۱) خڵتەی ناو سەبیل و دەمنەسگار؛ ۲) لیکاوی دەم؛ ۳) قسەی بێ شەرمانە ف ۱) رسوب داخل چوب سیگاری و پیپ؛ ۲) لعاب دهن؛ ۳) سخن خلاف ادب.

قەڤد: قەبدە، قەفت ف دستهٔ خنجر.

قەڤز: ۱) قەبز، زگ‌وێستاو؛ ۲) بازدانی بەنهێم ف ۱) شکم قبض؛ ۲) پرش.

قەقنەز: ۱) باڵدارێکی خەیاڵی‌یە دەڵێن دەخوێنێ و باڵ لێك‌دەدا ئاگر دەگرێ و دەسوُتێ؛ ۲) برێتی لە شتی تەواو سوُتاو ف ۱) ققنس؛ ۲) کنایه از سیاه‌سوخته.

قەقنەس: قەقنەز ف نگا: قەقنەز.

قەقە: شیرنیات و قەند لە زاراوەی بچوکان‌دا، قاقە ف شیرینی در گویش بچه‌ها.

قەل: ۱) قالاو؛ ۲) بۆقلە، عەلەشیش، عەلۆعەلۆ؛ ۳) ئاژەڵی یەك گوێ؛ ۴) یەکچاو؛ ۵) قەفی قامیش؛ ۶) بەزمان، قسەزان؛ ۷) سەرەتای جێگەی ڕاکردن لە بازی تۆپەڕاکردێن دا ف ۱) کلاغ؛ ۲) بوقلمون؛ ۳) دام یك گوش؛ ۴) یك چشم؛ ۵) بندنی؛ ۶) سخنور؛ ۷) مرز دویدن در بازی.

قەڵ: جێگەی پشتێند، کەمبەر ف کمر.

قەڵا: ۱) خانوی بنکەی چەکداران لە سەر کێو؛ ۲) ماڵی خان و ئاغا؛ ۳) زیندان؛ ۴) گەڕاندنەوەی فەوتاو: (نوێژەکانم **قەڵا** کردەوە)؛ ۵) ناوی چەند گوندە لە کوردستان؛ ۶) قەڵایی، کانزایەکی سپی و نەرمە پاقری پێ سپی دەکەنەوە ف ۱) کلات، قلعه؛ ۲) خانهٔ خان و ارباب؛ ۳) زندان؛ ۴) تلافی مافات؛ ۵) نام چند آبادی؛ ۶) قلع.

قەڵاپەچن: ۱) لەسەریەك داندراوی بڵند؛ ۲) پڕاوپڕ ف ۱) برهم انباشتهٔ بلندشده؛ ۲) مالامال.

قەڵات: ماڵی میر لە سەر کێو ف کلات.

قەڵاتاسیان: ناوی گوندێکە لە کوردستان ف نام روستایی است.

قەڵاتان: ناوی گوندێکە ف نام روستایی است.

قەڵات‌ماران: ناوی کێوێکە ف کوهی است.

قەڵاتە: ۱) قەڵادە؛ ۲) بەسەریەکا کەڵەکەکراو ف ۱) قلاده؛ ۲) برهم انباشته.

قەڵاتەڕەش: ناوی ئاوایی‌یەکە ف نام دهی است.

قەڵاتەسۆران: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاتەسوُران: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاتێ‌شای: کێوێکە ئاسەواری لەمێژینەی لەسەرە لە ناوچەی لاجان ف کوهی است با آثار باستانی.

قەڵاتی‌موتاوێ: ناوی دێ‌یەکە ف نام روستایی است.

قەڵاجوغە: ۱) ناوی گوندێکە لەموکوریان؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) نام روستایی است در کردستان ایران؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەلاچ: ۱) قەراج؛ ۲) قولانج؛ ۳) باڵ، پێوانەی هەردوك دەستی وەکری ف ۱) جلگهٔ بایر؛ ۲) طول میان شست و سبابه؛ ۳) میان هردو دست و بازوی باز.

قەلاچا: ئێشکی شەوانە ف کشیك شبانه.

قەڵاچن: قەڵاپەچن ف نگا: قەڵاپەچن.

قەڵاچو: قڕان، قڕان‌تێ‌کەوتن ف انقراض.

قەڵاچۆ: قەڵاچو ف انقراض.

قەڵاچوالان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاچوتێ کەوتن: قڕان‌کردن، قڕان‌تێ‌کەوتن ف منقرض شدن.

قەڵاچـوغـە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قەڵاچوکردن: قڕان‌تێ‌خستن ف ازبین بردن، منقرض کردن.

قەڵاچـی: ۱) ئاگاداری قەڵا؛ ۲) قاپ و مس سپی‌کەرەوە ف ۱) دِزدار، کوتوال؛ ۲) صفّار، رویگر.

قەڵاخ: تەپاڵە، قالاخ ف تاپاله.

قەڵاخدان: تەپاڵدان ف جای تاپاله.

قەڵاخی: قالاخی، مادام، پارچەی ڕەش ف پارچهٔ سیاه.

قەڵاخی‌پۆش: رەشپۆش ف سیاهپوش.

قەڵادۆش: نێوانی هەردوك سەرشان ف میان هردو دوش، قلمدوش.

قەڵادۆشە: قەڵادۆش ف قلمدوش.

قەڵادە: قڵادە، قڵاتە ف نگا: قلاده.

قەڵاڕێژ: جۆش‌دانـــی کون یا دەرگای دەفـــری کانـــزا بە قەڵایی ف جوشکاری سوراخ یا در ظرف فلزّی.

قەڵاس: ۱) داسوُکە؛ ۲) گیایەکە ف ۱) پرز خوشهٔ غلّه؛ ۲) گیاهی است.

قەڵاسنج: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قەڵاسنجی‌پچوُك: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قەڵاسوُرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاسۆنیان: گوندێکی کوردستانە بەعسی گاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەلاسیلکە: قالاو ف کلاغ.

قەلاش: مرۆی سوُك‌و بێكاره ف آدم ولگرد و هرزه.
قەڵاش: قڵیش، قڵاش ف شكاف، ترك.
قەڵاشتن: قڵیشاندن، قڵاشتن ف شكافتن.
قەڵاشدن: قەڵاشتن، قڵاشتن ف شكافتن.
قەڵاشكەری: قڵاشكەری ف نگا: قڵاشكەری.
قەڵاشكێن: تۆپی زلی لوُلەدرێژ ف توپ دورزن.
قەڵافەت: ١) سەرو سیما؛ ٢) بڵندی باڵا: (پیاوێ بە **قەڵافەت بوُ**) ف ١) سیما، ریخت؛ ٢) بلندی قد.
قەلاقایمەز: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كە توسط بعثیان ویران شد.
قەڵاقوُچ: بڵندی بەسەریەكاكراو ف برهم انباشتهٔ برآمده.
قەڵاقوُچكە: ١) قەڵاقوُچ؛ ٢) كاكڵەگوێزی دەرهاتوُی بێ كەمایەسی: (بە **قەڵاقوُچكە** دەرهات) ف ١) برهم انباشته؛ ٢) مغزگردوی درسته.
قەڵاقوُچە: قەڵاقوُچكە ف نگا: قەڵاقوچكە.
قەڵاقـەڵا: ١) بەسـەریەكـاكـراوی بڵنـدەوەبـوُگ: ٢) چەند زیندانی دەناویەكتردا؛ ٣) وشەیەكە لە بازی چاوشاركێ‌دا، قەرێ‌قەرێ ف ١) برهم انباشتهٔ برآمده؛ ٢) زندانهای تودرتو؛ ٣) اصطلاحی در قایم موشك بازی.
قەڵاكردن: لەسەریەك دانان ف برهم انباشتن.
قەڵاگ: ئاسن‌و داری سەرخـوار بۆ میوەچنین‌و شتی لەچاڵ‌كەوتـو دەرهێنان ف چنگك.
قەڵاگا: ناوی دێ‌یەكە لە لای سەقز ف نام روستایی است.
قەڵاگر: ١) تۆپی قەڵاشكێن؛ ٢) پیاوی ئازا لە شەڕ ف ١) توپ دورزن؛ ٢) شجاع.
قەڵاگە: قەڵاگ ف چنگك.
قەلان: ١) دوبـاره مۆڵـەت‌دان لە بازی؛ ٢) گیاكـردن لە دەشت؛ ٣) داهـاتنـەوە لە بازی حەمـزەل‌دا؛ ۴) سینگی نزدیكی مل: (سەری‌دە قەلان خستـوە) ف ١) مهلت دادن در بازی، آوانس؛ ٢) چیدن گیاه خورشی در صحـرا؛ ٣) خم شدن در بازی پرش از روی پشت؛ ۴) جَیْب، گریبان.
قەلانچە: قشقەڵە، قژك، قەرەباچكە ف زاغچە.
قەلاندن: ١) سوُركردنەوە لە ڕۆندا؛ ٢) قاڵ‌كردنی ڕۆن؛ ٣) كوڵاندن لە ئاودا؛ ۴) لەجێ‌هەڵكەندن‌و جوڵاندنەوەی شتی قورس ف ١) سرخ كردن در روغن؛ ٢) گداختن روغن؛ ٣) جوشاندن در آب؛ ۴) جنباندن جسم ثقیل.
قەلاندوُش: قەڵادۆش ف قلمدوش.
قەڵاندۆش: قەڵادۆش ف قلمدوش.
قەڵاندۆشكان: قەڵاندۆش ف قلمدوش.
قەڵانقـوُچ: ١) قەڵاقوُچ؛ ٢) لەسەر سەرو دەست وێستان ف ١) برهم انباشته؛ ٢) برسر و دست ایستادن، بالانس.
قەڵانقوُچكە: لەسەریەك ویستاوی بڵندەوەبوُگ ف برهم انباشتهٔ بالا آمده.
قەلان كردن: داهاتنەوە لە بازی‌دا ف خم شدن دربازی.
قەڵانگ: قەڵاگ ف چنگك.
قەلاوز: شارەزا، بەڵەد، ڕێ‌شاندەر ف راهنما.
قەلاوە: گونـدێكی كوردستـانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در كِردستان كە توسُط بعثیان ویران شد.
قەڵای: كانزایەكی سپی نەرمە مسی پێ سپی دەكەنەوە ف قلع.
قەڵای‌دم‌دم: شوێنێكە لە ناوچەی ورمێ ئاسەواری مێژوُیی لێ‌یە، خانی لەپ‌زێڕین لەوێ ژیاوە ف محل زندگی یكی از سرداران كرد با آثار باستانی.
قەڵای‌ڕەسوڵی‌سیت: ناوی ئاوایی‌یەكە لە موكوریان ف نام روستایی است.
قەڵایی: قەڵای ف قلع.
قەڵب: ١) زەغەڵ؛ ٢) برێتی لە پیاوی تەمەڵ؛ ٣) برێتی لە ناڕاست ف ١) ناسره؛ ٢) كنایە از تنبل؛ ٣) كنایە از دوروی.
قەڵباز: بازدانی گەورە ف پرش.
قەلبـە: گونـدێكی كوردستـانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كە توسط بعثیان ویران شد.
قەڵبە: ١) ددانەی سەر لێوەدیوار؛ ٢) عەیب، زەدە؛ ٣) لكەدار، لق؛ ۴) چقـڵ، دڕك؛ ٥) مڕمـەنـد؛ ۶) بزماری درشت ف ١) دندانهٔ لبهٔ بام و دیوار، كنگره؛ ٢) زده؛ ٣) شاخهٔ درخت؛ ۴) خار؛ ٥) سوهان؛ ۶) میخ درشت.
قەڵبەز: ١) ڕەوەز، ریزەبەردی كەپكەشاخ؛ ٢) قەڵەمباز، بازی‌زل‌وهەراو ف ١) زنجیرهٔ سنگی كوه؛ ٢) پرش.
قەڵبەزە: ١) شەپۆلی ئاوی چەم؛ ٢) تاڤگە؛ ٣) گوندێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف ١) موج رودخانە؛ ٢) آبشار؛ ٣) از روستاهای ویران شدهٔ كردستان توسط بعثیان.
قەڵبەزەن: كەسێ كە پارەی زەغەڵ دروست ئەكا ف سكەزن قاچاق.
قەڵبەژەن: قەڵبەزەن ف سكەزن قاچاق.
قەڵبەن: پشتێن، كەمەربەند ف كمر بند.
قەلبیر: بێژنگ ف غربال.
قەڵبیر: بێژنگ ف غربال.
قەڵپ: ١) زەق، زۆپ؛ ٢) زەغەڵ، قەڵب ف ١) برجسته؛ ٢) ناسره.
قەڵپاخ: ١) قاڵتاخ؛ ٢) كڵاوی لە پێستەمەڕ ف ١) چوب زین؛ ٢) كلاه پوستین.
قەڵپوُت: پوُچ، پوُك، چاوی لە گلێنە خاڵی، گوێزی پوُچ ف میان تهی، پوك.
قەڵپوُز: قەرپوُس ف قربوس‌زین.
قەڵپۆس: قەرپوُس ف قربوس زین.
قەڵپە: زەقایی، دەرپەڕیوی ف برامدگی.
قەڵپەڵ: وردەئەسپاب، خرت‌و پرت، شڕەو بڕە، شڕو شاتاڵ ف خرت و پرت.
قەڵت: ١) توندلێدان بە تیخ‌و تەور. ٢)لەت: (قەڵتی كرد) ف ١) ضربت

شدید با تیغ و تبر؛ ٢) برش.

قەڵتاخ: ١) قاڵتاخ؛ ٢) پێستی ئەستوُری دەباغدراو بۆ پینەکەوش ف ١) قلتاق؛ ٢) چرم کُلفت دباغی شده برای پینهٔ کفش.

قەڵتاخ لێدان: ١) پینەکردنی بنی کەوش بە چەرمی ئەستوُر؛ ٢) بریتی لە زین کردنی ئەسپ ف ١) پینهٔ کف کفش با چرم زخیم؛ ٢) کنایه از زین کردن اسب.

قەڵتاخەکوَن: بریتی لە پیری زورهان ف کنایه از پیر لکنته.

قەڵتاغ: قەڵتاخ، قاڵتاخ ف قلتاق.

قەڵتاغ لێدان: بریتی لە زین کردنی ئەسپ ف کنایه از زین کردن اسب.

قەڵتاندن: ١) بڕین بەتیخ و تەور؛ ٢) بریتی لە دەرکردن ف ١) بریدن؛ ٢) کنایه از راندن.

قەڵت کردن: لەت کردن، بڕینەوە ف بریدن.

قەڵت و بڕ: لەت لەتی گەورە لێ کردنەوە، درشت بڕین ف بریدن به قطعات درشت.

قەڵتە: دەویت ف جاکش.

قەڵتەبان: دەویت ف جاکش.

قەڵخ: پێستەی لەدەباغ نەدراو ف پوست دبّاغی نشده.

قەڵخان: چەکێکی قەدیم کە لە کەوڵەکەرگەدەن یان کانزا بۆ پارازتن لە شمشیر بە دەستەوە دەگیرا، مەتاڵ ف سپر.

قەڵخانی: هۆزێکی گەورەی کوردە ف عشیرتی است.

قەڵخەت: قەڵافەت، سەرو سیما ف سیما و قیافه.

قەڵداس: داسوُ، قەڵاس ف سیخچه، اخگل.

قەڵزان: بەخشکەو ماتەماتە بۆشتێك چوُن ف پاورچین رفتن.

قەڵزاندن: بەخشکەو ماتە بۆشتێك ناردن ف پاورچین فرستادن.

قەڵزین: قەڵزان ف پاورچین رفتن.

قەڵس: ١) وەڕەز، جاڕز؛ ٢) توُڕە؛ ٣) داڵگوَشت، لەجەر؛ ٤) ترسەنوَك؛ ٥) بێ هونەر، بێ جەوهەر ف ١) پکر؛ ٢) خشمگین؛ ٣) لاغر؛ ٤) بزدل؛ ٥) بی هنر، بی ارزش.

قەڵسوَك: داڵگوَشتی بێ هێزو توان ف لاغرمردنی.

قەڵسە: هۆی توُڕە کردن ف انگیزهٔ خشم برانگیختن.

قەڵسە گێران: خەریکی توُڕە کردنێ بوُن ف کوشش در خشمگین کردن.

قەڵسەمێر: ١) ترسەنوَك؛ ٢) پیاوی خوێڕی ف ١) بزدل؛ ٢) بی ارزش، بیکاره.

قەڵسی: ١) جاڕزی؛ ٢) توُڕەیی ف ١) پکری، بی حوصلگی؛ ٢) خشمگینی.

قەڵش: قڵاش، درز ف شکاف.

قەڵشان: قڵیشان ف شکافته شدن، درزبردن.

قەڵشاندن: قڵیشاندن ف شکافتن.

قەڵشاو: قڵیشیاگ ف شکافته.

قەڵشت: درز، قڵاش ف شکاف، درز.

قەڵشین: قەڵشان ف شکافته شدن.

قەڵغاتو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قەڵغان: ١) قەڵخان؛ ٢) دڕوەکەنگری وشکەوەبوُگ ف ١) سپر؛ ٢) ساقهٔ خاردار خشکیدهٔ کنگر.

قەڵغانە: نەخشێکە لە چیغی چادردا ف نقشی در چیغ چادر.

قەلفڕ: ١) بازیەکە بۆ زاروَکان دەکرێ؛ ٢) بریتی لە ڕاکردن، هەڵاتن ف ١) نوعی بازی، کلاغ پر؛ ٢) کنایه از فرار.

قەلفڕکردن: راکردن، ئاوارەبوُن ف متواری شدن.

قەلفڕی: بازی قەلفڕ ف بازی کلاغ پر.

قەلفە: دەستە، کۆمەڵ ف دسته، گروه.

قەڵفەز: ئاوهەڵدێر، سەرەوەشێن، تاڤگە، قەڵبەزە ف آبشار.

قەلقاندن: وەلەقەلەق خستن، راژاندن بەملاو بەولادا ف به هر طرف حرکت دادن و جنباندن.

قەلقشك: قشقەڵە، قژك، قەرەباچکە ف زاغچه.

قەلقوُڵە: شەمشێرە، ئاچەری دارینی درگا لەپشتەوە داخستن ف کلید قفل چوبین.

قەلقەلە: ١) پێسیری کراس؛ ٢) پێسیری کفنی مردو ف ١) یقهٔ پیراهن؛ ٢) یقهٔ کفن.

قەلقیشك: قەرەباچکە ف زاغچه.

قەل کردن: بەقەیچی بڕین، هەڵپاچین ف قیچی برکردن.

قەللاش: ئەبلەخەرج، دەسبڵاو ف ولخرج، خرّاج.

قەللە: فێڵ، حیلە، دەگەڵ دەللەی دەڵێن: (قەللەو دەللە دەکا) ف حیله.

قەڵماسك: قاڵماسك، توَچەقانی، کەهنیك، بەرەقانی ف فلاخن.

قەڵماسن: قەڵماسك ف فلاخن.

قەڵماسەنگ: قەڵماسك ف فلاخن.

قەلمراو: باڵدارێکی ڕەشی ماسیگرەیە ف مرغ ماهیخوار سیاهرنگ.

قەلمراوی: قەلمراو ف نگا: قەلمراو.

قەلن: قلیان ف چپق، قلیان.

قەلنە: قەلن، قلیان ف چپق، قلیان.

قەلوَ: قەلن، قلیان ف چپق، قلیان.

قەلو: ١) نالەبار؛ ٢) بەردی لوُسی تەختی چەم ف ١) ناهنجار؛ ٢) شن صاف بستر رودخانه.

قەلوبەرد: ١) بریتی لە دوژمن بەترسەنوَك دانان؛ ٢) بریتی لە نابوُت بوُن ف ١) کنایه از ترسو شمردن دشمن؛ ٢) کنایه از ورشکست شدن.

قەلوُخە: ١) ئەسکوێ؛ ٢) جوَرێ مراوی دەندوُك پان ف ١) ملاغه؛ ٢) نوعی مرغابی.

قەلودەل: زمان لوُسی، فێڵبازی ف چرب زبانی، حقّه بازی.

قەلوُز: پشت کوَم، کوُڕ ف کوژپشت.

قەلوَکە: گیایەکە لە پوَڵکە دەکا دەخورێ ف گیاهی است.

قەلوُن: ١) قلیان؛ ٢) سەبێلەی کلك درێژ ف ١) قلیان؛ ٢) چپق دسته بلند.

قەلوە: ددانی پێشەوەی دڕندە ف دندان نیش درنده.

قەلوەز: ١) قەڵبەزە، شەپوَلی ڕوَخانە؛ ٢) تاڤگە ف ١) موج رودخانه؛ ٢)

آبشار.

قەڵوەزە: ١) قەلوەز؛ ٢) ناوی گوندێکە ف ١) نگا: قەلوەز؛ ٢) نام دهی است.

قەلە: گیایەکە ف گیاهی است.

قەلهاندن: لەناوبردن، هیچ بۆنەهێشتن ف ازبین بردن.

قەلەباچکە: قەرەباچکە، قشقەرە ف زاغچە.

قەلەبازەڵە: قەرەباچکە، قەلەباچکە ف زاغچە.

قەڵەباڵغ: قەرەباڵغ ف شلوغی، ازدحام.

قەلەپڕ: ژەکێ کە دەناو لوڵەقامیش‌دا گەرم کرابێ ف نوعی آغوز.

قەلەپۆپە: ترۆپکی کێو ف قلّهٔ کوه.

قەلەپیسك: شەن، شەنە ف افشون.

قەلەتوورك: لاسکەگیای قلۆر ف ساقەگیاه کاوك.

قەلـەچێوار: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

قەلەخ: برنگ، برینگ ف دوکارد، قیچی پشم‌چینی.

قەلەخان: گیایەکی بەدڕکە ف خاربنی است.

قەلەخەرمان: قەرەخەرمان ف نگا: قەرەخەرمان.

قەلەڕەش: قالاو ف کلاغ سیاه.

قەلەرەشکە: قەلەرەش ف کلاغ سیاه.

قەلـەڕەشـە: ١) قالاو؛ ٢) ناوچـەیەکە لە کوردستان ف ١) کلاغ؛ ٢) ناحیه‌ای در کردستان.

قەلەژارە: قەرەباچکە، قەلەبازەڵە ف زاغچە.

قەلەسابوونە: قالاوی باڵڕەشی لەش خۆڵەکەوەیی ف کلاغ خاکستری و سیاه.

قەلەسابوونی: قەلەسابوونە ف کلاغ خاکستری و سیاه.

قەڵەش: قلاش، قەڵش ف درز، شکاف.

قەڵەشان: قەڵشان ف شکافتەشدن.

قەڵەش‌بردن: درزبردن ف درزبردن.

قەڵەشت: قەڵشت ف شکاف، درز.

قەڵەشتن: قەڵاشتن ف شکافتن.

قەلەشین: باڵداریکە. بەقەی *قەڵێك* دەبێت‌و ڕەنگی کەوەیە ف پرندە‌ای است.

قەڵەشین: قەڵشین ف شکافتەشدن.

قەلەفڕ: قەلەپڕ ف نگا: قەلەپڕ.

قەلەفسك: توتەکان، جینچك، تروشکان ف چمباتمە.

قەلەقندا: خەلاتی گەورەپیاوان بۆ ژێردەستان ف خلعت.

قەلە کووچك: قامکەتوتە، تلیاگچکە ف انگشت کوچکە.

قەلە گورگ: جۆرێ خەرتەلە ف نوعی لاشخور.

قەڵەم: ١) ئالا، بنوس؛ ٢) ئاسنی نووك‌تیژی وەك سنگ کە بەردو داری پێ دەکوڵن؛ ٣) ئەندازەی پارە: (**قەڵەمێکم** پارە داوەتێ)؛ ٤) ئێسکی درێژی بەلـەك‌و باسك؛ ٥) هێزی دەست‌و پێ: (بەو خەبەرە **قەڵەمی** دەست‌وپێم شکا)؛ ٦) داروکەی بێ‌ڕیشە بۆ چاندن، قەرەمە؛ ٧) پەڕین ف ١) قلم؛ ٢) قلم نجّاری و سنگتراشی؛ ٣) مبلغ؛ ٤) استخوان ساق وبازو؛ ٥) نای دست و پا، قدرت حرکت دست و پا؛ ٦) قلمهٔ کاشتنی؛ ٧) پی شدن، قطع شدن.

قەڵەمان: قوتوی قەڵەم‌و مەرەکەف ف قلمدان.

قەڵەمانە: مزی دوعانووس ف مزد دعانویس.

قەڵەمانێن: بازی بە قەڵەمان ف بازی با قلمدان.

قەڵەم‌ئووچ: ئالای خۆکار، بنوسی بەمەرەکەفی وشکەوە ف قلم خودکار.

قەڵەمباز: بازی زل‌و هەراو ف پرش.

قەڵەمبازد: قەڵەمباز ف پرش.

قەڵەمبازدان: پەڕین بەهەنگاوی هەراو ف پریدن.

قەڵەمبڕ: چەقۆی چکۆڵە بۆ قەڵەم‌دادان ف قلمتراش.

قەڵەم‌پاشا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەڵەم‌پاندان: خۆنووس، پاندان ف قلم خودنویس.

قەڵەمتاش: قەڵەمبڕ ف قلمتراش.

قەڵـەمتـراش: ١) قەڵـەمبڕ؛ ٢) سمتراش، ناڵبەند: (ژماڵێ دنێ‌ئاش، ژسـەنحـەتێ **قەلمتـراش**/ژمێران مێری کۆنـە، لیێش‌و نەلـەپـاش) «مەسەلی‌بۆتانی» ف ١) قلمتراش؛ ٢) نعلبند.

قەڵەمتەراش: قەڵەمبڕ ف قلمتراش.

قەڵەمچی: برێتی لە بازرگانی توتن‌کڕ ف تاجر توتون.

قەڵەم‌دادان: نووکەقەڵەم‌تاشین ف قلم تراشیدن.

قەڵەمدان: قەڵەمان ف قلمدان.

قەلەمردارە: ١) سەرەتای شوێنی ڕاکردن لە بازی تۆپەڕاکردێن‌دا؛ ٢) برێتی لە ژوانگە: (**قەلەمردارەمان فلان‌جێ بێ**) ف ١) سر میدان دو در توپ‌بازی؛ ٢) کنایە از میعادگاه.

قەلەمردارێ: قەلەمردارە ف نگا: قەلەمردارە.

قەڵـەمڕەسـاس: جۆرێ قەڵەم کە مەرەکەفی زوهای تێدایەو خۆنووسە، میداد ف قلم مداد.

قەڵەمڕەو: ئەو زەمینانەی دەژێر دەسەلاتی کەسێ یان دەوڵەتێك دایە ف قلمرو.

قەڵەم‌زرێچ: میداد، قەڵەمڕەساس ف مداد.

قەڵەم‌قۆپیە: جۆرێ قەڵەمڕەساس کە شین دەنووسێ ف مداد کپی.

قەڵەم‌کردن: ١) پەڕاندن بە تیخ؛ ٢) تاشینی ڕدێن لەم لاو لاوە ف ١) پی کردن، قطع کردن؛ ٢) نوعی اصلاح ریش.

قەڵەمگیر: سنگولکەئاسنێکە لە ئاساودا ف ابزاری در آسیاب.

قەڵـەم‌لێدان: ١) قەڵەمەناژتن، داروکەی شینی بێ‌ڕەگ جەقاندن؛ ٢) نوسینی خودایی: (خـوا **قەڵـەمی‌لێداوە** دەبێ وابێ) ف ١) کاشتن شاخهٔ جوان؛ ٢) تقدیر.

قەلەمندار: قەلەمردارە ف نگا: قەلەمردارە.

قەلەموون: قەل، عەلەشیش، بۆقلە، بۆقلەموت ف بوقلمون.

قەلەموونە: قەلەموون ف بوقلمون.

قەڵەمە: ١) قەرەمە؛ ٢) توانای باسك‌و قاچ ف ١) قلمە؛ ٢) توان پای و

بازو.

قەڵـەمـی: ١) بریتـی لە باریك و جوان و ڕێك؛ ٢) بریتـی لە قسـەی خوێندەوارانە کە هەموکەس تێ نەگا ف ١) قلمی، باریك؛ ٢) کنایه از سخن مغلق و دیرفهم، لفظ قلم.

قەڵـەمی ئاسن: ئاسنێکی کورتی سەرتیژە دارکـار و سنعاتگەر دەکاری دەکەن ف قطعه‌آهنی که از ابزار صنعتگران است.

قەڵەن: قالان، شیر بایی ف شیر بها.

قەڵەند: قەڵەن، شیر بایی ف شیر بها.

قەڵەندۆر: دۆریە، گندۆر، گیایەکە ف گیاهی است.

قەڵـەندەر: ١) فەقیر، بەڵەنگاز؛ ٢) عەبداڵ، دەروێش؛ ٣) بەستەزمان و بێ زیان ف ١) بی چیز؛ ٢) خانه‌بدوش؛ ٣) بیچاره و خجالتی.

قەڵەندەراوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەڵەنگ: قەڵادەی تاژی ف قلاده سگ شکاری.

قەڵەنگوێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەڵـەو: ١) گۆشتـن، پڕگۆشـت؛ ٢) چێشـتـی چەور؛ ٣) بریتـی لە دەوڵەمەندی زل ف ١) چاق؛ ٢) غذای چرب؛ ٣) کنایه از ثروتمند کلان.

قەڵەوایی: چەورایی چێشت ف چربی غذا.

قەڵـەوبوُن: ١) گۆشت گرتن؛ ٢) بریتی لە دەوڵەمەندبوُن ف ١) چاق شدن؛ ٢) کنایه از ثروتمند شدن.

قەڵەوەز: قەڵبەزە ف موج رودخانه.

قەڵەوی: تێرگۆشتی ف چاقی.

قەڵـەهـەربـەت: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەلهین: لەبەین چوُن، شوێنەوار نەمان ف ازبین رفتن.

قەلی: ١) قاورمـە؛ ٢) گۆشتی سوُرەوەکـراو ف ١) قورمه؛ ٢) گوشت سرخ شده.

قەلی پیڤـاز: گۆشتی سوُرەوەکـراو بەپیاز و تەمـاتـەوە ف گوشت با گوجه‌فرنگی و پیاز سرخ شده.

قەلیز: چڵکن، پیس، پەڵۆخ ف چرکین، کثیف.

قەلیسیل: بەربەسێل، قوڕاو ف غذای ماست و گوشت.

قەلین: ١) جۆشین لەسەر ئاگر؛ ٢) سەبیلە، قەلوُن؛ ٣) توانەوە، حەلین ف ١) جوشیدن بر آتش؛ ٢) چپق؛ ٣) گداختن.

قەلینۆك: برێشکە، دانەوێڵەی بۆدراو لەسەر ساج ف دانه‌های غلّهٔ بوداده.

قەلینەك: تاوە ف تابه.

قەلیە: ١) قەلی؛ ٢) چێشتێکە ف ١) نگا: قەلی؛ ٢) غذایی است.

قەم: ١) قەمتەرە، ئاوبارە؛ ٢) قانگ، توُری پوُك؛ ٣) داری وشك ف ١) قنطره؛ ٢) ترب پوك؛ ٣) چوب خشك.

قەمار: قومار ف نگا: قومار.

قەمارە: ١) ترومبێلی سواری؛ ٢) ژوُری چەندکەسی لە شەمەندەفەردا ف ١) ماشین سواری؛ ٢) کوپهٔ قطار.

قەمامە: ١) قومامە؛ ٢) گیایەکە وەك گەنم دەچێ ف ١) نگا: قومامه؛ ٢) گیاهی است.

قەمان: وشك بوُنی داری تەڕ ف خشکیدن هیزم تر.

قەماندن: ١) وشك کردنەوەی داری تەڕ؛ ٢) جلك تێ وەشاندن؛ ٣) نان بەئاگر ڕاداشتن؛ ٤) پاراستن ف ١) خشکانیدن هیزم‌تر؛ ٢) لباس بر تنور تکاندن؛ ٣) نان بر آتش گذاشتن؛ ٤) حمایت کردن.

قەمبوُر: پشت‌چەماو ف کوژ، پشت خمیده.

قەمبەر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قەمبەرە: قونبولە ف بمب، گلوله توپ.

قەمت: ١) پێسیر؛ ٢) شەنگلەبـەرەکـەتـە ف ١) گریبان، یقه؛ ٢) میوهٔ دوقلوی بهم چسبیده.

قەمتار: جانەوەرێکە بۆر لە گورگ زلتر و گۆشت‌خۆرە، کەمتیار ف کفتار.

قەمتاڵ: ڕەگ و بنی گەڵاڕێواس، ڕەگی کلاوبن ف ریشهٔ نوعی ریواس.

قەمتاندن: بابوڵەپێچ کردنی منداڵی ساوا ف قنداق پیچ کردن بچّه.

قەمتك: ١) دەسرۆکەی سەری ژنان؛ ٢) پشتمل ف ١) لچك؛ ٢) پس گردن.

قەمتەر: ١) دەمبێنی حەیوان؛ ٢) خەزێمی بێڤلی ورچ و وشتر کە بەنی تێ دەخـرێ؛ ٣) بریتی لەمـرۆی ڕژدوچکـوُس ف ١) پوزه‌بند؛ ٢) مهار، خطام شتر و...؛ ٣) کنایه از خسیس.

قەمتەرکراو: ١) دەم‌بەستراو؛ ٢) بریتی لە ڕژد، ڕەزیل، چکوُس ف ١) پوزه‌بسته؛ ٢) کنایه از خسیس.

قەمتەرکردن: ١) دەم‌بەستن بە زنجیر؛ ٢) بریتی لە بێدەنگ کردن ف ١) پوزه‌بستن؛ ٢) کنایه از ساکت کردن.

قەمتـەرە: ١) ئاوبارە؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان ف ١) قنطره؛ ٢) نام دهی است.

قەمتەری: قەمتەرکراو ف نگا: قەمتەرکراو.

قەمتی: ١) گرێدراو، پەیوەندی؛ ٢) ئەوەندە گیایەك لەدەستاجێ دەبێتەوە ف ١) وابسته؛ ٢) پر یك دست گیاه دسته شده.

قەمچ: ١) نزیکی، تخوُن، قەرە؛ ٢) پڕی دەستێك، لاوێچ؛ ٣) باو، پێچ؛ ٤) چەوی لوُسی دەم چەم؛ ٥) موُ بەقـەیچی‌پاچین؛ ٦) دوڕە، تاژی دوُڕەگە؛ ٧) پەرتاوتنی دار؛ ٨) بریتی لە کلکی حەیوان ف ١) نزدیکی، دردستـــرس؛ ٢) پریك کف دست؛ ٣) پیچ، تاب؛ ٤) شن صاف و ساییده؛ ٥) موی با قیچی چیده؛ ٦) سگ دورگه؛ ٧) هرس درخت؛ ٨) کنایه از دم حیوان.

قەمچان: بازەڵێن ف نوعی بازی با شن، یەقل‌دوقل.

قەمچاندن: پێچان، باوپێدان ف پیچانیدن.

قەمچك: ١) دوی بزن؛ ٢) قونچکی میوە؛ ٣) پشتمل ف ١) دم بز؛ ٢) دنبالچهٔ میوه؛ ٣) پس‌گردن.

قەمـچ کردن: نیشـان کردنی بزن و مەڕ بە هەڵپاچینی هێندێ کوڵکە ف

علامت‌گذاری دام با قیچی برکردن پشم و موی.

قەمچوغە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قەمچوك: قاپوچکەماست [ف] نگا: قاپوچکە.

قەمچی: ١) قامچی، شەلاخ؛ ٢) جۆرێ خشڵی ژنانە [ف] ١) تازیانە؛ ٢) نوعی زیورآلات.

قەمەرەددین: زەردالـوی پانـەوەکراوی وشك کراو کە وەك نان دەچێ، نانەقەیسی [ف] لواشك.

قەمرین: بەستنی ئاو، بوُنەسەهۆڵ، بەستەلەك [ف] یخ بستن.

قەمزە: ١) ناز، عیشوە، عاشیرەت‌وەچەم؛ ٢) بەرگ، بەرگی نوشتە [ف] ١) غمزەوناز؛ ٢) پوشە.

قەمزەنوشتە: بەرگەنوشتە [ف] پوشش دعای نوشتە.

قەمس: نارّاستی، فێڵ و گزی [ف] حیله و نیرنگ.

قەمسەڵە: چاکەتی گەرمی زستانە کە لەسەرەوە دەپۆشرێ [ف] کاپشن.

قەمسی: نارّاست، دەغەڵ [ف] دغل‌باز.

قەمك: دزی زەبر بەدەست و خێرا [ف] طرّار، دزد ماهر.

قەمکە: قەمك [ف] طرّار.

قەملاخ: راوەکەو بەبێ‌چەك [ف] گرفتن کبك در برف.

قەموُر: قەمبوُر [ف] کوژپشت.

قەموُش: سارێژ، توێخی باش پەڕینە سەر زام [ف] التیام.

قەموُشك گرتن: ١) سارێژ بوُن؛ ٢) کەشاو هاتنەوەی زەوی، بەگابوُن [ف] ١) التیام یافتن؛ ٢) نیم خشك شدن زمین آبیاری شدە.

قەمە: قەدارە [ف] قمە، غدارە.

قەمـەر: ١) ئەسپی سوُری ئاماڵ‌ڕەش، کوێتی داوێن‌تاریك؛ ٢) مرۆی گەنم‌ڕەنگ، ئەسمەر؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) کمیت؛ ٢) گندم‌گون؛ ٣) روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەمەردین: نانەقەیسی، زەردالوی پانەوەکراو [ف] لواشك.

قەمەرە: قەمارە [ف] نگا: قەمارە.

قەمەری: پارەی ورد، قۆشە، فلس، شایی، فەتالی [ف] پشیز.

قەمەریلی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەمـەزەن: ١) چەقـۆکێش، شەلاتی؛ ٢) کەسێ لە عاشـورادا بە قەمە خۆی بریندار دەکا [ف] ١) چاقوکش؛ ٢) قمەزن.

قەمی: رەنگە، وێدەچێ، ئەشێ، دەبێ [ف] شاید، گمان میرود.

قەمیش: ١) قامیش، چیت، چیتك؛ ٢) پەڕەسیغارێ کە ئاغزی تێدایەو توتنی تێ دەکەن [ف] ١) نی؛ ٢) نوعی کاغذ سیگار فیلتردار.

قەن: شەکری پێکەوەچەسپاوی درشت [ف] قند.

قەنا: بەلانی کەم، هیچ‌نەبێ [ف] حدّاقل، اقلاً.

قەنـاراوە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران‌شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قەنـارە: چنگـاڵـەئـاسنی گۆشت پێدالـەقـاندنی قەسابان؛ ٢) داری پێ‌خنکاندنی تاوانبار، سێدارە [ف] ١) چنگك دکان قصّابی؛ ٢) دار اعدام.

قەنـاری: چوێلەکـوڵەیەکی زەردی دەنگ‌خۆشە لە زەردەزیڕە دەکا [ف] پرندهٔ قناری.

قەنـاس: ١) زمینی خێچ‌وخـواری لایەك تەسك و لایەك پان؛ ٢) دەورو بەری ماڵ [ف] ١) زمین کج؛ ٢) برف‌انداز خانە.

قەناوێز: خامەك، پارچەیەکی ئاوریشمی بەڕەنگی بنەوش یان ئەرخەوانی [ف] قناویز، پارچەای ابریشمی.

قەنبەل: لای چەپ [ف] طرف خب، یسار.

قەنتار: قەتاری چارەوێ [ف] قطار ستور.

قەنتەر: قەمتەر [ف] نگا: قەمتەر.

قەنتەرە: ئاوبارە، قەمتەرە [ف] پُل آبرسان.

قەنج: ١) باش، خاس، پەسند؛ ٢) جوان، خوشیك [ف] ١) خوب؛ ٢) زیبا.

قەنجانی: پیاوەتی، جوان‌مێری، چاکە، مێرانی [ف] مردانگی، مردمی.

قەنج کرن: کاری چاك‌کردن، باش کردن [ف] کار نیکو کردن.

قەنجەیسك: گیایەکە بنەکەی دەخۆن. چەورەو *تامی گوێزهێندی دەدا* [ف] گیاهی است.

قەنجی: ١) چاکە، خاسی؛ ٢) جوانی، دەلالی [ف] ١) خوبی؛ ٢) زیبایی.

قەند: قەن [ف] قند.

قەنداخ: ئاوی کوڵاوی شەکرتێکراو [ف] شکراب جوشیدە.

قەنداغ: قەنداخ [ف] شکراب جوشیدە.

قەندان: جێگەی قەند [ف] قندان.

قەنداو: ١) ئاوی شیرن‌کراو بە شەکر؛ ٢) قەنداخ [ف] ١) شکراب؛ ٢) نگا: قەنداخ.

قەندرخە: گیایەکە لە گەنم دەچێ [ف] گیاهی است شبیه گندم.

قەندرغە: قەندرخە [ف] نگا: قەندرخە.

قەندشکێن: چاکوُچی قەندپێوردکردن [ف] قندشکن.

قەندن: کۆڵین، کەنن: (هەڵی **قەند** [ف] کندن.

قەندو: قەندان [ف] قندان.

قەنـدول: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەندە: ١) باس‌قەنە، سەبیلەی کللك‌درێژ؛ ٢) نێرگەلە، قلیان‌ئاوی [ف] ١) چپق دستەبلند؛ ٢) قلیان.

قەنـدەدار: نۆکـەرێ کە لە دیوانـی گەورەپـیاودا کاری قلیان و سەبیلەتێکردنە [ف] نوکری کە کارش قلیان و چپق آمادە کردن است.

قەندەڕێژ: توتنی ئامادەکراو بۆ سەبیلە [ف] توتون آمادە شدە برای چپق.

قەندەکێش: ئالوُدە بە توتن‌کێشان [ف] دودی، معتاد بە توتون کشیدن.

قەندەهاری: جۆرێ تۆمی گەنم [ف] نوعی گندم.

قەندی: غەڵدی، تولەی‌ڕاو [ف] تولەسگ شکاری.

قەندیل: ١) چرای بەبنەبانەوە دالەقاو؛ ٢) ناوی چیایەکی زۆر بەناوبانگە

لە کوردستان ف ١) لوستر؛ ٢) نام کوهی معروف در کردستان.

قەنـدیلە: ١) فتیلەچـرا، قوتیلکەچرا؛ ٢) قوتکەی سەری کڵاو ف ١) چراغ موشی؛ ٢) نوك تیز کلاه.

قەنگاس: قەناس ف قەناس.

قەنگە: قەندە ف نگا: قەندە.

قەنگەدار: قەندەدار ف نگا: قەندەدار.

قەنگەرێژ: قەندەرێژ ف نگا: قەندەرێژ.

قەنگەکێش: قەندەکێش ف نگا: قەندەکێش.

قەنگەلاشك: قانگەلاشك ف نگا: قانگەلاشك.

قەنگەڵاشك: قانگەلاشك ف نگا: قانگەلاشك.

قەنگەهاری: قەندەهاری ف نگا: قەندەهاری.

قەنە: قەندە، قەنگە ف نگا: قەندە، قەنگە.

قەنەدار: قەندەدار ف نگا: قەندەدار.

قەنەرێژ: قەندەرێژ ف نگا: قەندەرێژ.

قەنەکێش: قەندەکێش ف نگا: قەندەکێش.

قەنوس: رەشی زۆرڕەش ف سیاه غلیظ.

قەنوسی: بەرەنگی زۆر ڕەش ف بەرنگ «قەنوس».

قەنە: وشەی *پرسیارە* . نەوایە؟ مەکێن وانیە؟ ف مگرنه؟

قەنەپە: قورسی درێژۆکەی سێ چوارنەفەرە، نیوەتەختی لەسەرنوستن ف نیمکت، کاناپە.

قەنەفل: گەڵاخونچەی وشکەوەکراوی گوڵی دارێکە زۆر بۆنخۆشەو بۆ دەرمان دەشێ، مێخەك ف میخك.

قەنەفلێ: سەر تەنگەی پاڵان ف ریسمان بالای تنگ پالان.

قەنەفە: قەنەپە ف نیمکت.

قەنەك: غەرغەرە، هەرشتێ کە ڕێسی لەسەر هەڵدە کرێ ف قرقره.

قەنەواچە: ناوئاخنی جلك ف آگنهٔ لباس، لایهٔ لباس.

قەنەوز: قەناوێز، خامەك ف قناویز.

قەنی: ١) بەچکەبـزنێ کە دێر لە دایك بو بێت؛ ٢) ئاژەڵی پوتـەکـەی داڵگۆشت ف ١) بزغالهٔ دیر زا؛ ٢) بز و گوسفند لاغر و کوچك.

قەنیلە: چرافتیلە، قوتیلکەچرا ف چراغ موشی.

قەو: ١) دەنگی بەرز، قاو: (بە قەو بانگی کە)؛ ٢) قەد ف ١) صدای بلند و قوی؛ ٢) نگا: قەد.

قەوات: نەریت، ئاکار، خوێ، خوو ف خوی و اخلاق.

قەواخ: ١) تێکـولێ بەتـاڵی هێلکـەو کولـەکـە؛ ٢) قاپوڕ ف ١) پوستهٔ توخالی؛ ٢) پوکه.

قەواد: دەویت ف جاکش.

قەوار: ١) ناوەڕۆکی تێخـوڵ، کاکـڵ؛ ٢) قوار، خۆڵـەکـەوەی پزیسکی تەندور ف ١) مغز میوه؛ ٢) خاکستر تنور.

قەوارتن: بەکوڵین ناوەڕۆك دەرهێنان ف با تیغ محتوای چیزی را بیرون آوردن.

قەواروك: کاکڵی فەریکەگوێز ف مغز گردوی دلمل.

قەواروك: سێلك، قەوان ف صفحهٔ گرامافون.

قەوارە: قەبارە، بارست ف حجم.

قەوارین: قەوارتن ف با تیغ محتوای چیزی را بیرون آوردن.

قەواش: کانـزایەکـی کونکونی کلکدارە بۆ کەفگرتـنـی چێشت بەکاردێ، کەوگیر ف کفگیر.

قەواغ: قەواخ ف نگا: قەواخ.

قەواق: مروی کاسەوگۆزەکەر، هەوڕگەر، ئیر بارکەر ف سفالگر.

قەوال: ١) پیاوی ئاینـی یەزیدی لە پایەی هەرەبـەرەژێردا؛ ٢) دەنگخۆش؛ ٣) جۆرێ تفەنگی قەدیمی؛ ٤) شەبابە، جۆرێ بلوێر ف ١) روحانی یزیدی دون پایه؛ ٢) خوش آواز؛ ٣) نوعی تفنگ قدیمی؛ ٤) نوعی نی نواختنی.

قەواڵە: قەباڵە ف قباله.

قەوان: ١) قاپـوڕەفیشـەك، قاوغ؛ ٢) سندوقی گۆرانی، گڕامافون؛ ٣) سەفحەی گرامافون؛ ٤) جۆرێ گوڵەبابونە کە چاوەگای پێ ئێژن ف ١) پوکه؛ ٢) گرامافون؛ ٣) صفحهٔ گرامافون؛ ٤) بابونهٔ گاوچشمی.

قەوانچە: فڕێدراو، بۆ دوور ئاوێژراو ف پرت شده.

قەوانچەدان: فڕێدان ف پرت کردن.

قەوتە: ئاپوڕە، حەشامات، کۆمەڵی زۆر لە مەردم ف تودهٔ مردم.

قەوچ: ١) دمخوار؛ ٢) گێلۆکە، کەمفام، ناتێگەیشتو ف ١) دهن کج؛ ٢) ابله.

قەوچل: ١) بێکارە، هیچ لێنەهاتو؛ ٢) لەکارنەزان؛ ٣) شپرێو؛ شپرزە؛ ٤) چڵمو ناوی لوتی منـداڵ ف ١) بیکـاره؛ ٢) ناشی؛ ٣) نامرتب؛ ٤) آب بینی بچه.

قەوچـە: ١) شەویلاکـەجـوڵاندن بە دەمی ئاوەڵەوە؛ ٢) سەرلێ شێواو، سەرگەردان ف ١) جنبانیدن فك با دهن باز؛ ٢) سرگردان.

قەوچەبون: سەرگەردان بون، دامان ف سرگردان شدن.

قەوچـەقــەوچ: برێتی لە قسـەکـردنی زۆرو بێمانـا: (وەسـا بەسیە قەوچەقەوچ!) ف کنایه از ژاژخاییدن.

قەوچـەکردن: ١) دەمجوڵاندنی ماکەر لە کاتی گاندانەدا؛ ٢) برێتی لە قسەی بێتام گوتن؛ ٣) برێتی لە سەرگەردان کردن ف ١) دهن جنبانیدن مادهالاغ در حال جماع؛ ٢) کنایه از یاوه گویی؛ ٣) کنایه از سرگردان کردن.

قەور: ١) قەبر، گۆڕ، گڵکۆ؛ ٢) دەرکراوی، وەدەرنراوی ف ١) قبر؛ ٢) دك.

قەوران: ١) سەرقەبران، قەبرستان؛ ٢) دەرکران ف ١) گورستان؛ ٢) راندهشدن.

قەوراندن: دەرکردن، قاودان ف راندن، دك کردن.

قەورپشکنەك: چالە، چالەکە، قوڕەبەشە، چوالو ف حیوان گورکن.

قەورخە: قەبرخە، خاڵیگە ف تهیگاه.

قەورسان: قەوران، گۆڕستان، قەبرستان ف گورستان.

قەورکەن: کەسێ کە قەبر بۆ مردگ دەکوڵێ ف آدم گورکن.

قەورکەنە: چالەکە، چوالو ف حیوان گورکن.

قەورە: بڕبەند ف سوهان.

قەوز: پسوڵەی حەساو، رەسید، قەبز ف رسید، قبض.

قەوزە: ۱) قۆزە، جلەشینەی سەر ئاو؛ ۲) قرێژەبەرد ف ۱) خزه؛ ۲) گل سنگ.

قەوس: ئاخرمانگی پایز ف آذرما.

قەوساو: ئاودانی باغ لە ئاخر پایزدا بۆ پەتای باغ قڕکردن ف آبیاری باغ در آذرماه برای دفع آفات.

قەوساوە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەوسەل: مەتوڵۆکە ف چیستان.

قەوسەلە: ۱) قسەی بەزیپك؛ ۲) قسەی بەهیما ف ۱) سخن متلك‌آمیز؛ ۲) سخن رمز و اشاره.

قەوش: کلۆشی سەر خۆیان ف ساقه‌های جمع‌آوری شدهٔ سَر خَرمَن.

قەوغا: ۱) زۆر ئاوەدان؛ ۲) خێزانی زۆر لەماڵدا ف ۱) آباد؛ ۲) خانوادهٔ پرجمعیّت.

قەول: بەڵێن، پەیمان، شەرت، مەرج ف پیمان، عهد.

قەوڵ: ۱) قەول؛ ۲) قەبڵ ف ۱) نگا: قەول؛ ۲) نگا: قەبڵ.

قەوڵان: قەبڵان ف نگا: قەبڵان.

قەوڵانن: قەبڵاندن ف ارزیابی کردن.

قەوڵك: تۆرەکەی پچوکی وردەشت ف توبرهٔ خرت و پرت.

قەولوبڕ: قەرارداد، شەرت‌و پەیمان ف توافق بر کاری.

قەولوبڕی: قەولو بڕ ف توافق.

قەولەق: ۱) سورمەدان، کلتوڕ؛ ۲) تۆرەکەی چکۆلە ف ۱) سرمه‌دان؛ ۲) توبرهٔ کوچك.

قەولەك: قەولەق ف نگا: قەولەق.

قەوم: قۆم ف نگا: قۆم.

قەوما: ڕوی دا، پێش‌هات ف اتّفاق افتاد، پیش‌آمد.

قەومار: بەسەرهات‌و ڕوداوی ناخۆش‌و دڵ‌تەزێن ف حادثهٔ دلخراش.

قەومان: ۱) خزمان؛ ۲) ڕوداو، بەسەرهات، قۆمان؛ ۳) پیروزورهان، پیری لەکارکەوتە ف ۱) خویشان؛ ۲) پیشامد؛ ۳) پیر ازکار افتاده.

قەوماندن: ئاژاوەو پشێوی نانەوە ف حادثه‌آفریدن.

قەوماو: ڕوداوی ناخۆش ف رویداد ناگوار.

قەومك: کەدوسەراوی، کوڵەکەسەراوی ف نوعی کدو.

قەومی: ۱)قەوما؛ ۲) رەچەڵەکی، گەلی ف ۱) نگا: قەوما؛ ۲) ملّی.

قەومیان: قۆمیان، قەومان ف اتّفاق ناگوار افتادن.

قەومین: قۆمیان ف اتّفاق ناگوار افتادن.

قەووڕك: کاکڵەگوێزو بادامی فەریك ف مغز بادام و گردوی هنوز نرسیده.

قەوە: تابشت، توانا، تاقەت ف نیرو.

قەوەت: ۱) قەوە؛ ۲) وشەیەکە وەك ئۆخەی: (قەوەت دە وەرە لام) ف ۱) نیرو؛ ۲) کلمه‌ای است نشانهٔ دوستی، جانم.

قەوی: ۱) ئەستوور: (مل قەوی)؛ ۲) بە تاقەت؛ ۳) دەسەڵات‌دار؛ ۴) ساغ ودوست؛ ۵) خورت، بەهێز؛ ۶) فریە، فرە، گەلەك ف ۱) ستبر؛ ۲) باتحمل؛ ۳) بانفوذ؛ ۴) صحیح و سالم؛ ۵) نیرومند؛ ۶) فراوان.

قەویت: ۱) سەرپەرشتی خێزانی مردگ؛ ۲) راسپێر ف ۱) قَیّم؛ ۲) سفارش کننده.

قەویتی: ۱) کاری قەویت؛ ۲) راسپێری ف ۱) قیّمی؛ ۲) سفارش.

قەویل: قبوڵ: (قەویلتە قەویلت نیە وەهیچ) ف قبول.

قەویلە: ۱) خڕی قوڵەی قەڵەو؛ ۲) قەبیلە، بەرەباب؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) کوتاه‌قدچاق؛ ۲) قبیله؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەوین: قەوی ف نگا: قەوی.

قەوینتی: راسپێری ف سفارش.

قەهبك: جندە، قەحبك، قاحبە ف فاحشه.

قەی: ۱) قەد؛ ۲) بۆچی؛ ۳) کەوایە، کەوابو؛ ۴) وشەیەکە بەواتا: مانع: (قەی ناکا، **قەی** چیە؟)؛ ۵) ئەدی؛ ۶) ڕشانەوە: (شیرەکەی **قەی** کردگەسەو) ف ۱) نگا: قەد؛ ۲) چرا؛ ۳) پس، که اینطور؛ ۴) مانع، اشکال؛ ۵) آری؛ ۶) قی.

قەیا: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

قەیاخ: ۱) گیایەکە؛ ۲) بەلەمی پان‌و زل بۆ بارو پەڕینەوە ف ۱) گیاهی است؛ ۲) قایق باربری.

قەیاخەوان: قەیاخ‌ئاژۆ ف قایقران.

قەیار: ۱) نینۆکی درێژی یەکسم کە ئەیتاشن؛ ۲) پنجەگیا؛ ۳) سوکەناوی قادر؛ ۴) قەراغ، کەنار؛ ۵) پنجی درزی دیزەو گۆزە ف ۱) ناخن تراشیدنی ستور؛ ۲) بوتە گیاه؛ ۳) مخفّف نام قادر؛ ۴) کنار، گوشه؛ ۵) چسب درز ظرف سفالین.

قەیارە: قەدارە ف غداره.

قەیاسە: باربەندی پان لە چەرم ف باربند پهن چرمی.

قەیاسەدین: ناوی ئاواییەکە ف نام روستایی است.

قەیاغ: ۱) بەلەمی بارپەڕاندنەوە، قەیاخ؛ ۲) گیایەکی بالابەرزی تەفقەفە ف ۱) قایق باربری؛ ۲) گیاهی است.

قەیبڕ: قەدبڕ ف راه میانبر.

قەیتان: شریت ف رشتهٔ بافتهٔ باریك.

قەیتوڵ: ناوی ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای در کردستان.

قەیتوڵی: ۱) ناوە بۆ پیاوان؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) نام مردانه؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەیتەران: ۱) گیایەکی لاسك‌ڕەشە؛ ۲) ناوی پاڵەوانێکی چیرۆکە: (قارەمان‌و قەیتەران) ف ۱) گیاهی است؛ ۲) نام گردی باستانی.

قەیچی: تۆرتۆ، مەقەس ف قیچی.

قەیچی‌بڕ: بەتۆرتۆبڕین ف قیچی‌بر.

قەیچی کردن: بەرتاوتن بە قەیچی: (لە کوڵمت هەرچی خارج بێ سەری ئەگریجە **قەیچی** کە/بڵێن با سەربڕینی خارجی بۆ ڕەونەقی دین بو) «سالم» ف با قیچی بریدن.

قەی‌چیە: چەعەیبی هەیە؟، مانع چیە؟ ف چه مانعی دارد؟.

قەید: ۱) قەی، عەیب و مانع؛ ۲) ئاڵقەی ئاسن؛ ۳) ئاڵقەگوریسی تابار بە تابارەوەدان؛ ۴) جومگەی یەکسم؛ ۵) هەوای گۆرانی ف ۱) مانع؛ ۲) حلقهٔ آهنی؛ ۳) ریسمان حلقه‌شده را به لنگه‌بار چسبانیدن؛ ۴) مچ ستور؛ ۵) آهنگِ ترانه.

قەیدك: ۱)جومگەی یەکسم، قەید؛ ۲) زنجیری پەل‌بەندی یەکسم؛ ۳) پەراوێز لە دەورو ژێر پەراو نوسین ف ۱) مچ ستـــور؛ ۲) زنجیر پای ستور؛ ۳) حاشیهٔ نوشتار.

قەیدێ: ماوەیەك لەزەمـان: (قـەیدێ باوابێ بەڵام ڕۆژی ئەبێ منـداڵی کورد) «حەمدی» ف مُدّتی.

قەیر: ئەندازە، قەدەر ف اندازه.

قەیران: ۱) بەڵێن بۆ کاتدیاری کردن: (**قەیران**مان سەری مانگ بێ)؛ ۲) جەنگـــەی تونـــدو تیژی نەخـــۆشی: (ئـەم نەخـۆشیە چواررۆژ قەیرانیەتی)؛ ۳) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) میعـادزمـانی؛ ۲) بحـران بیماری؛ ۳) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قەیرە: ۱)بـەتـەمەن‌تر لە جەنگەی جوانی‌و لاوەتی: (**قەیرەکچە، قەیرە پیاوە**)؛ ۲) لەکاردەرهاتگ: (ئەسپەکە **قەیرەیە**)؛ ۳) بەرانی پەنج‌ساڵە ف ۱) مسن‌تر از عنفوان جوانی؛ ۲) کارکشته؛ ۳) قوچ پنج ساله.

قەیسـك: ۱) عاسا، داروەکاز؛ ۲) مشتوی خەنجەرو دەسکی شیر؛ ۳) باگردێن، بانگلێر ف ۱) عصا؛ ۲) دستهٔ شمشیر و خنجر؛ ۳) بام غلتانك.

قەیسەر: ۱) تەزی، قوفل، قەفل، سڕی؛ ۲) پاڵشای زەلام ف ۱) کرخ از سرما؛ ۲) پادشاه.

قەیسەربوُن: لەسەرمان سڕبوُن ف کرخیدن از سرما.

قەیسەرقو: چاوەنوازی زیاد ف انتظار زیاد.

قەیسەری: راستەبازاڕ، گوزەر ف راسته‌بازار.

قەیسی: ۱) زەردالۆ؛ ۲) دەنکەخۆشەی زەردالۆ ف ۱) زردالو؛ ۲) هستهٔ شیرین زردالو.

قەیسیل: قەرسیل ف نگا: قەرسیل.

قەیش: قایش ف چرم ورنی.

قەیفە: قەدیفە ف نگا: قەدیفە.

قەیفەیی: رەنگی ئاڵ ف قرمز روشن.

قەیقەناخ: هێلکەوڕۆنی بەدۆشاو، خاوڕۆنی بەشۆك ف خاگینه با شیرهٔ انگور.

قەیك: بەلەم، قەیاغ ف قایق.

قەیل: ۱) بڵند، بەرز؛ ۲) سەرعێل ف ۱) بلند؛ ۲) سردار ایل.

قەیلۆك: داوەڵ، داهۆڵ ف مترسك.

قەیلە: گۆشتی وشکەوبوی لەهەمانەدا بۆزستان ف قورمه.

قەیم: ۱) قەدیم، پێشونە، لەمێژینە؛ ۲) توندو قایم ف ۱) قەدیم؛ ۲) محکم.

قەیمـــاخ: ۱) توێژی سەر ماست‌و شیر؛ ۲) ناردو ڕۆنی سوُرەوەکـــراو، میوانی ف ۱) سرشیر، چربی بالای ماست؛ ۲) کاچی.

قەیماغ: توێژی سەر شیرو ماست ف سرشیر، چربی روی ماست.

قەیمی: قەدیمی، کۆنە ف قدیمی.

قەیمین: رەق‌بوُنی ئەندامی لەش ف سفت وسخت شدن اندام.

قەینا: ئەدی نا، بۆچی وانیە؟ ف مگر نه اینطور؟.

قەینات: قنیات، سەبوُری، ڕازی‌بوُن بە بەشی‌خودا ف قناعت، شکیبایی.

قەیناخ: گیایەکە ف گیاهی است.

قەینـاغ: قامکـەدەسکێشی چەرمی دروێنەوانان، قامکەوانە ف انگشت پوش چرمی دروگر.

قەی‌ناکا: عەیبی نیە، نەتشتە ف مانعی ندارد، باشد.

قەینتر: قەنتەرە، قەمتەرە، پردی لە ئاو گوێزتنەوە ف قنطره.

قەی‌نە: مەگەرنە؟، مەگین‌وانیە؟ ف مگرنە؟

قەیوان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قیا: سەلا، پەسلان، قیامەت، ژیانەوەی دوای مەرگ: (دەستی من دامەنی تۆ ڕۆژی **قیا**) «نالی» ف رستاخیز.

قیامەت: قیا ف رستاخیز.

قیبلە: روگە، قوبلە ف قبله.

قیبلەنوما: ئامرازێکە لا دیاری دەکا ف قبله‌نما.

قیپ: ۱) بەلەك‌ئەستوُر؛ ۲) لاسك‌ئەستوُر؛ ۳) بەلەکی پا؛ ۴) لەڕو لاواز ف ۱) ساق کلفت؛ ۲) ساقهٔ کلفت؛ ۳) ساق پا؛ ۴) لاغر.

قیپ‌بوُن: لەڕبوُن، گۆشتی‌لەش کەم‌کردن ف لاغرشدن.

قیت: ۱) قنج، بڵندوڕاست، راست ڕاوەستاو؛ ۲) زۆپ، زەق؛ ۳) خێل؛ ۴) ڕۆنێ کە شوانکارە دەیدا بەخاوەن‌پەز؛ ۵) پاژێکی بچوُك لە بڕشتی‌دار بە تەور؛ ۶) لقی‌دار ف ۱) راست و بلنـد؛ ۲) برجسته؛ ۳) لوچ؛ ۴) روغنی که شبـان به گلّه‌دار می‌دهـد؛ ۵) تراشـهٔ کوچـك چوب؛ ۶) شاخەی درخت.

قیتك: ۱) بەلوُکە؛ ۲) کەشکەزرانی؛ ۳) لقی بچوُکی دار، لقی ناسك ف ۱) چوچوله؛ ۲) کاسهٔ زانو؛ ۳) شاخهٔ نازك درخت.

قیتکە: ۱) قیتك؛ ۲) زۆپی پچوُك ف ۱) چوچوله؛ ۲) برجستهٔ کوچك.

قیت‌وقۆز: بەژن‌ڕاستی جوان ف بلندبالای زیبا و خوش تیپ.

قیتە: ۱) کاورای قیت؛ ۲) هەردوشاخ ڕاست هەڵچو،بۆ بزنی دەڵێن ف ۱) یاروی بلندبالا؛ ۲) دامی که شاخ‌های راست و عمودی دارد.

قیتەقیت: برێتی لە جحێڵایەتی، هاتوچۆ بۆ حەزلێ‌کردوُیی ف کنایه از رفت و آمد و حرکات عاشقانه.

قیتەڵ: چکۆڵەی زەق‌و زۆپ ف کوچولوی برجسته.

قیچ: ۱) کەسێ چاوێکی لە چاوێکی پچوُکترە؛ ۲) بڵند، قوُچ؛ ۳) خوار، خێچ؛ ۴) سپی زۆرسپی؛ ۵) پیچ، کەمـوسکە ف ۱) کسی که یکی از چشمانش کوچکتر است؛ ۲) بلندمخروطی؛ ۳) کج؛ ۴) بسیار سفید؛ ۵) اندك.

قێچ: جانەوەرێکی چکۆڵەی ڕەشی ئاماڵ‌سوُرە خوێنی زیندەوەر دەمژێ، کێچ ف کك.

قیچ‌قیچ: قرژقرژ، دەنگی کوڵینی ئاو بەنهێم ف صدای غلغل زیاد آب.
قیچك: ۱) قیتکە، بەلۆکە؛ ۲) زەردی ئاچوخ ف ۱) چوچولە؛ ۲) زرد روشن.
قیچ کردنەوە: ۱) چاوێك قوچاندن‌و بە چاوێك ڕوانین؛ ۲) لە دوورەوە بڵند هاتنەبەرچاو ف ۱) با یك چشم نگاه کردن و چشمی را بستن؛ ۲) از دور بلند دیدن.
قیچمەز: ۱) ئابڕوتکاو، بێ‌شەرم؛ ۲) ئاکارخراپ ف ۱) بی‌آبرو؛ ۲) بدرفتار.
قێچی: قەیچی، دوێرد، تۆرتۆ، مقەست، مەقەس ف قیچی.
قێخا: قۆخا ف کدخدای دە.
قێد: ئاڵقەی ئاسن ف حلقۀ آهنی.
قیدقید: قدقدی مامر ف قدقد مرغ.
قیدنینە: قەیدی‌نیە، قەی‌ناکا ف اشکالی ندارد.
قیر: کانزایەکی ڕەشە لە شوێنی چاڵەنەوتی کۆن‌دا دەس ئەکەوێ، قیل ف قیر.
قیڕ: ۱) پڕتـاو، چوارناڵە؛ ۲) لەنەکاو بێ دەنگ‌و سەدا: (قیڕ گرتم)؛ ۳) دەنگی مریشك لەترسان ف ۱) تاخت؛ ۲) ناگهان بدون سر وصدا؛ ۳) صدای مرغ از ترس.
قێڕ: قوڕ، گونشۆڕ ف فتقی.
قیرا: بولێڵە، بەرەبەیان ف اوّل بامداد.
قیڕات: ۱) پاژێك لە سی‌و شەش پاژی مسقـاڵ؛ ۲) ئامرازێکە جیوەی تێدا دەگەڵ گەرما بەرز دەبێتەوەو دەگەڵ سەرما دادەکشێ، گەرماپێو ف ۱) قیراط؛ ۲) دماسنج.
قیراچ: ۱) پەراوێزی نوسراو؛ ۲) موی سەری پەرژوبڵاوی شانەنەکراو ف ۱) حاشیۀ نوشته؛ ۲) موی ژولیده.
قیراخ: کەسێ کە دەلنگ یان قۆڵی هەڵماڵیوە ف پاچەورمالیده.
قیڕان: زیقەی مریشك لەترسان ف جیغ مرغ از ترس.
قیڕاندن: زیقاندنی مریشك ف جیغ کشیدن مرغ.
قیڕانن: قیڕاندن ف نگا: قیڕاندن.
قیرپاچ: قورپاچ، قەمچی، قامچی، تازیانە، شەلاخ ف تازیانە.
قیرتاو: قیرتێدراو، بەقیر داپۆشراو ف قیراندود، اسفالته.
قیرتەبەق: جۆرێ نانەشانی لەتوڵ‌تەنراوی قیلەتاوکراوە ف سبد قیراندود.
قیرچان: سیڕەسیڕ لە ددان هاتن ف صدای برهم ساییده‌شدن دندانها.
قیرچاندن: سیڕەسیڕ لە ددان هێنان ف صدا از دندانها درآوردن.
قیرچین: قیرچان ف نگا: قیرچان.
قیڕسیچم: ۱) پێ‌چەقێن، نەساز؛ ۲) ڕەزیل، ڕژد ف ۱) لجباز؛ ۲) خسیس.
قیڕسیچمە: قیڕسیچم ف نگا: قیڕسیچم.
قیرقاج: خوارەکەو پێچەکە ف اریب.
قیرقاچ: قیرقاج ف اریب.
قیڕقیڕ: هەراو زەنازەنا: (کوڕۆ ئەوچ قیڕقیڕاتەیە) ف هەو و جنجال.
قیڕوسیا: چش، هەرچی ئەبێ با ببێ ف هرچه باداباد.
قیروقاج: قیرقاج ف اریب.
قیروقاچ: قیرقاج ف اریب.
قیڕە: ۱) قرەی بۆق؛ ۲) زیقەی باڵدار؛ ۳) کەوتنی دەنگ لە زیقەدا ف ۱) صدای قورباغە؛ ۲) جیغ پرنده؛ ۳) گرفتگی صدا از جیغ زیاد.
قێڕە: قوڕ، گونپەنەماو ف فتقی.
قیڕەبوون: دەنگ کەوتن لەبەر زیقاندن ف خفه‌شدن صدا از جیغ زیاد.
قیرەتاو: قیرتاو ف قیراندود، اسفالته.
قیڕەقیڕ: زیقەو هەرای زۆر ف جیغ و فریاد زیاد.
قیڕەگون: کەسێ لە زیڕاندنی زۆرەوە قوڕ بو بێ ف کسی که از جیغ زیاد فتقی شده.
قێڕەگون: گونقوڕ ف فتقی.
قیری: ڕەش بە ڕەنگی قیر ف مشکی، سیاه همرنگ قیر.
قیرین: قیری ف سیاه به رنگ قیر.
قیڕین: ۱) زیقاندن؛ ۲) بەرەنگی‌قیر ف ۱) جیغ کشیدن؛ ۲) به رنگ قیر.
قیرینە: قیرتێ‌هەڵسواو ف قیراندود.
قیز: ۱) دۆت، قز؛ ۲) بێز ف ۱) دختر؛ ۲) حال از دیدن چیزی بهم خوردن.
قێز: ۱) بێز، دڵ‌تێکچـوون لە دیتنی شتێ؛ ۲) وشـەیەکـە لە بازی‌دا واتا: تەسلیم ف ۱) دل بهم آمدن از دیدن چیزی؛ ۲) اصطلاحی در بازی به معنی تسلیم.
قێزبوون: ۱) تەسلیم‌بوون لە بازی‌دا؛ ۲) ناشیرین‌بوون ف ۱) تسلیم شدن در مسابقه؛ ۲) زشت شدن بعد از زیبایی.
قێزبوونەوە: دڵ‌شێوان لە دیتنی شتێ ف دل بهم آمدن از دیدن چیزی.
قێزشێوان: قێزبوونەوە ف نگا: قێزبوونەوە.
قێزشێویان: قێزبوونەوە ف نگا: قێزبوونەوە.
قێزشێویانەوە: قێزبوونەوە ف نگا: قێزبوونەوە.
قیزك: دارێکی لێرەوارە ف درختی است جنگلی.
قێزکردن: قێزبوونەوە ف نگا: قێزبوونەوە.
قێزکردنەوە: قێزبوونەوە ف نگا: قێزبوونەوە.
قیزوبیز: قیزکردن ف دل بهم‌آمدن.
قیزۆك: پوکاوڵە، چەموڵە، چەمبوڵە ف ام کردن، پنجه‌گذاشتن.
قێزە: ناشیرین ف زشت.
قیزەون: قێزەون ف نگا: قێزەون.
قێزەون: ۱) شتێ کە مرۆ بێزی لێ دەکـا؛ ۲) مرۆی بەبێز کە کەم شت دەخوا، دژخۆر ف ۱) چیزیکه حال آدم را بهم می‌زند؛ ۲) کسی که زود دلش بهم می‌خورد.
قیژ: ۱) دەنگی تیژ، زیڕە؛ ۲) قاژو ف ۱) جیغ؛ ۲) زَغَن.
قیژاندن: زیڕاندن ف جیغ کشیدن.
قیژانن: قیژاندن، زیڕاندن ف جیغ کشیدن.
قیژقیژۆك: زارۆکێ کە زۆر دەزیقێنێ ف بچۀ جیغ جیغو.

قیژك: قەلەڕەشە [ف] کلاغ.

قیژلاندن: وەچوّقەچوّق خستنی ڕوّن [ف] گداختن روغن.

قیژوّك: باڵداریکی کەسکە لە ڕیشوّلە زلترە [ف] پرندهٔ سبزقبا.

قیژوواژ: زەنازەنا [ف] داد و فریاد.

قیژ ووڕ: هەراهەرا، زەنازەنا [ف] جیغ و داد وفریاد.

قیژوهوّڕ: قیژووڕ [ف] جیغ و داد.

قیژە: قیژ، زیقە [ف] جیغ.

قیژەقیژ: ۱) زیقەی زوّر؛ ۲) فەرمان بە بێدەنگ بوُن: (توخوا قیژەقیژ) [ف] ۱) جیغ زیاد؛ ۲) فرمان به خاموشی سر وصدا.

قیژە کردن: زیڕەکردن [ف] جیغ کشیدن.

قیژین: قیژاندن [ف] جیغ کشیدن.

قیس: دەرفەت، هەل، فرسەت: (لە قیسم چو، لە قیسی خوّم دا) [ف] فرصت بدست آمده.

قیسپ: داریکە بوّ پەرژین دەچەقێندرێ، قسپ [ف] چوب ثابت دیوارهٔ پرچین.

قیست: ۱) گیایەکە؛ ۲) قەرزدانەوەی پاژپاژ [ف] ۱) گیاهی است؛ ۲) قسط وام.

قیسك: چیکڵدانە [ف] ژاغر، چینەدان.

قیسکە: ۱) قیسك؛ ۲) منالّی چکوّلەی پوّتەکە [ف] ۱) ژاغر، چینەدان؛ ۲) کودك لاغر و فسقلی.

قیش: ۱) بانو، بانە، بان، دەشتی بڵندتر لە دەوروبەری خوّی؛ ۲) قوڕ، حەڕێ؛ ۳) قەڵشی لێو [ف] ۱) فلات؛ ۲) گِل؛ ۳) ترك لب.

قیشاڤ: ۱) قوڕاو، لیتە، چلّپاو؛ ۲) لێوی قەڵشیو [ف] ۱) لجن؛ ۲) لب ترك برده.

قیفار: درکێکی سپیە [ف] خاربنی است سفید.

قیفـەرێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قیڤار: قیفار [ف] نگا. قیفار.

قیق: ۱) دالّگوّشت، زەعیف؛ ۲) مل باریك [ف] ۱) لاغر؛ ۲) گردن باریك.

قیق لوّقی: دەنگی خوێندنی کەڵەباب [ف] بانگ خروس.

قیقی: ۱) دارکوتکە؛ ۲) قوقوی کەڵەشێر؛ ۳) برێتی لە مریشك [ف] ۱) دارکوب؛ ۲) صدای خروس؛ ۳) کنایه از ماکیان.

قیقی داوکە: باڵداریکە [ف] پرنده‌ای است.

قیل: ۱) قوڵ؛ ۲) کەڵپی دڕنـدە، ددانی پێشەوەی دڕندە؛ ۳) قیر [ف] ۱) ژرف؛ ۲) دندان ناب درنده؛ ۳) قیر.

قیڵ: گوانی ئاژەڵی شیردەر [ف] پستان دام شیرده.

قیلکـە: ۱) چیلکە؛ ۲) حیلکەی پێکەنین [ف] ۱) ساقه و چوب کوچك خلال مانند؛ ۲) هرهرخنده.

قیلە: خزم، قەوم [ف] خویشاوند.

قیلەتاو: قیرتاو [ف] اسفالته.

قیلەوقاج: قیرقاج [ف] اُریب.

قیلەوقانج: قیرقاج [ف] اریب.

قیم: ۱) ڕازی بوُن: (قیما من نایە)؛ ۲) بەس و کیفایەت [ف] ۱) رضایت؛ ۲) بەس، کافی.

قیم ئانین: ڕازی بوُن [ف] راضی بودن.

قیم پێ ئانین: پێ ڕازی بوُن، پێ قایل بوُن [ف] روا دیدن.

قیمە: گوّشتی ئەنجنراو [ف] گوشت خردشده، قیمه.

قیم هاتن: ڕازی بوُن [ف] راضی شدن.

قیمەت: نرخ، بایی [ف] قیمت.

قیمەت دار: ۱) بەجەوهەرو هونەر؛ ۲) گران [ف] ۱) هنرمند؛ ۲) قیمتی.

قیمە کردن: ئەنجنینی گوّشت [ف] چرخ کردن گوشت.

قیمە کرن: قیمەکردن [ف] چرخ کردن گوشت.

قیمـە کێش: ساتـوّری چەمـاوی گوّشتوردکـردن: (ڕوت وەکوُ ئاگر موژەت وەك شیش و ئەبروّت **قیمە کێش**/میڕوەحەت زلفو کەبابت جەرگی پارەی ناری بە) «ناری» [ف] ساتور و قیمه‌کش.

قیمیش: ڕەوادیتن [ف] روادیدن.

قین: ۱) قن، قنگ؛ ۲) رق، توّڕەیی، قەڵسی، رك، قار [ف] ۱) کون؛ ۲) کینه.

قینات: قنیات، سەبوُری [ف] شکیبایی.

قیناوی: رکوُنی [ف] کینه‌ور.

قین ئەستـوُر: کەسێ کە درەنـگ لە توّڕەیی خاودە بێتـەوە [ف] کسی که خشمش دیر فرونشیند.

قێنبنە: گیایەکی بەهاریەو دەیخوّن [ف] گیاهی است خوردنی.

قینجك: قونجك [ف] دنبالچهٔ میوه.

قین جواندن: ڕك هەڵساندن [ف] خشم برانگیختن.

قین جوین: ڕك هەڵسان [ف] سرکین آمدن.

قینچك: قونجك [ف] دنبالچهٔ میوه.

قین خواردنـــەوە: ڕك لەبیرخـــوّ بـــردنـەوە، پیش خواردنـەوە [ف] خشم فروخوردن، کین در دل نهفتن.

قین دار: بەقین، دڵ بڕ ڕك [ف] خشمگین.

قین کێشان: رك هەڵگرتن [ف] کینه‌توزی، کین به دل گرفتن.

قینـــگ: قن، قنـــگ: (زوّر بە تەعـــر یزو کینـــایە لە بنـی سینـگـت بەم/بەگ ئەفەندی بە سەراحەت لە کونی **قینگت** بەم) «شێخ ڕەزا» [ف] کون.

قین گرتن: کەوتنە سەرڕك، پێ چەقاندن [ف] پافشاری از سر لَج، لَج کردن.

قین لەبەر: رکوُنی، قین لەدڵ [ف] کینه‌توز.

قین لەدڵ: رکوُنی [ف] کینه در دل، کینه‌ور.

قین لەسك: قین لەدڵ، رکوُنی [ف] کینه دردل.

قین لەقنە: کلك هەڵتەکێنە، دوهەژینك [ف] دُم جُنبانك.

قین لێ بوُن: خوّش نەویستن، رك لێ بوُنەوە [ف] دوست نداشتن.

قین لێ هەستان: لێ توّڕە بوُن [ف] از کسی به خشم آمدن.

قین لێ هەڵستان: قین لێ هەستان [ف] از کسی به خشم آمدن.

قین لێ هەڵگرتن: توّڕەبوُن و چاوەنوّڕی هەل بوّ توّڵە [ف] کینه از کسی در دل گرفتن.

قین‌ون: قیناوی [ف] کینه‌ور.

قینه‌به‌ری: ڕکه‌به‌ری [ف] هم‌چشمی.

قینه‌ون: قین‌ون، قیناوی [ف] کینه‌ور.

قین‌هه‌ستان: ڕك‌هه‌ستان [ف] خشمگین شدن.

قین‌هه‌ستاندن: ڕك‌هه‌ستاندن [ف] خشم برانگیختن.

قین‌هه‌ڵسان: ڕك‌هه‌ڵسان [ف] بخشم آمدن.

قین‌هه‌ڵستاندن: ڕك‌هه‌ستاندن [ف] خشم برانگیختن.

قین‌هه‌ڵگرتن: ڕك له‌دڵاهێشتنه‌وه [ف] کینه دردل گرفتن.
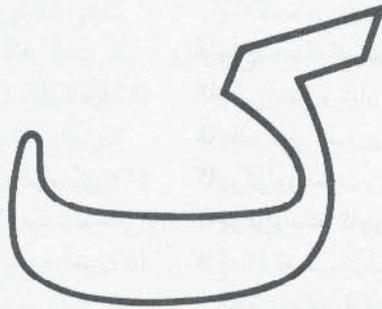
ك: ۱) لەپـێش وشـەدا بە مانـای کە، بۆئـەوە: (مـن واتـم **کنـەچـی**)؛ لەپاش‌وشـەدا ۲) تاك، تەنـیا: (گاك بەمانـای‌تاقـەگایەك)؛ ۳) هێمابۆناسیاوێ کە ناتەوێ ناوی‌بەری: (**مێرك، ژنك**)؛ ۴) ئامرازبُون دەگەیەنێ: (کـو تك، خێشك)؛ ۵) بۆپچوُك‌شاندانە: (**کنك، کوڕك**)؛ ۶) **بەمانای‌زۆرزۆر: (خە مۆك، گرینۆك)** ف ۱) به عنوان پیشوند به معنی برای اینکـه؛ به عنـوان پسوند ۲) یکی، یك دانه؛ ۳) اشاره به مشـارٌالیه شنـاختـه شده؛ ۴) پسـوند ابزار؛ ۵) پسوند تصغیر؛ ۶) به معنی بسیار زیاد.

کا: ۱) کوا، له کوه؟؛ ۲) پاژی پچوُکی لاسکه دەخلْ؛ ۳) پاشگری بەواتا: یەکدا: (**له پڕێکا، له ڕۆژ ێکا**)؛ ۴) وشەی ڕێزلێ نانی براگەورە: (**کا** حەسەن)؛ ۵) بکات: (**خوا روحم کا**)؛ ۶) دادەی، ئابزانم: (**کا** وە رە، **کا** ببینم)؛ ۷) بلا، با، بهێڵە: (**کا بچێ بزانم چی دەکا؟**) ف ۱) کو؟، کجا است؟؛ ۲) کاه؛ ۳) پسـوند به معنی در یکی؛ ۴) اصطلاح احترام به برادر بزرگتر، داداش؛ ۵) کناد، کند؛ ۶) ببینم، بدانم؛ ۷) باشد، بگذار.

کائین: قاویچ، قاویش ف نشخوار.

کاب: ۱) قاپ، میچ، جگ، چوُ؛ ۲) قاپ، گوێزنـگ ف ۱) شتـالنگ، قاب؛ ۲)قوزك پا.

کابا: جگ، میچ، دەق، قاپ، کاب ف قاپ.

کابان: ۱) ژنی ئاگاداری ماڵ؛ ۲) ناوە بۆ ژنان ف ۱) کدبانوی خانه؛ ۲) نام زنانه.

کابانەتی: ماڵڕاگرتنی بەچاکی، بناوانی ف خانەداری کردن.

کابانی: کابانەتی ف خانەداری کردن.

کابانێ: ۱) جگێن، میچێن؛ ۲) ئەی کابان ف ۱) قاب‌بازی؛ ۲) ای کدبانو.

کابچك: جومگەی دەست ف مُچ دست.

کابـرا: ۱)فلان، کەسێ کە ناوی نابەن: (**کابرا تۆ کێی**)؛ ۲) کەسێ کە نای ناسـن: (**کابــرا یەکـم دیت**) ف ۱) یارو، فلان؛ ۲) کسـی که ناشناس است.

کابرەش: ۱) قاپڕەش، کوێتی داوین تاریك؛ ۲) شوُم جوت‌قۆشه ف ۱) کمیت پا سیاه؛ ۲) نحس.

کابگر: ۱) برێتی له جنێوفرۆش؛ ۲) برێتی له پاش‌ملەبێژ ف ۱) کنایه از دُشنام‌دهنده؛ ۲) کنایه از غیبت‌گوی.

کابۆخ: بەشە چێندراوێ کە لە هاوساکانی تێراوتر و گەش ترە ف بخشی از محصول که از بقیه پُر بارتر باشد .

کابۆك: ۱) باڵدارێکه کێوی. حەمایەت دەبێ، له کەو پچوکترەو گۆشتی دەخـورێ بە زۆر ڕەنگـان هەیە، کۆتـر، کەڤۆك؛ ۲) جێگەی سانەوەو خاتێکردنی باڵدار، لانە، هێلانە ف ۱) کبوتر؛ ۲) آشیانه.

کابە: ۱) خانەی خودا، روگەی ئیسلام؛ ۲) میچ، کاب؛ ۳) کەشکەژنۆ؛ ۴) جومگەی‌دەست و پا؛ ۵) قەسەڵ، کای‌درشتی بەرماو لە ئاخوڕدا ف ۱) کعبـه؛ ۲) قاپ؛ ۳) کاسهٔ زانو؛ ۴) مُچ دست و پا؛ ۵) کاه درشت مانده در آخور.

کابەشاك: بەخت‌و ئیقباڵ ف بخت و اقبال، شانس.

کابـەك: ۱) کەشکـەزرانی؛ ۲) جومگـەی دەست‌و پا؛ ۳) قەسـەڵ ف ۱)کاسهٔ زانو؛ ۲) مُچ دست و پا؛ ۳) کاه درشت مانده در آخور.

کابهوُر: برێتی له کورتەباڵا، کنْك ف کنایه از قد کوتاه، کوتوله.

کابەی: میچێن، کاپێن، کابانێ، قاپێن ف قاپ بازی.

کاپ: قاپ، جگ، میچ، چوُ ف شتالنگ، قاب.

کاپـان: ۱) ڕێگـەی تەسـك‌و تەنگەبەر؛ ۲) جگێن؛ ۳) کونی فرەوان له میچی خانودا؛ ۴) نەغمەی بن‌دیوار کە پیاوی پێدا بچێ ف ۱) راهرو تنگ؛ ۲) قاب‌بازی؛ ۳) سوراخ گشاد در سقف خانه؛ ۴) نقب کف اطاق.

کاپانێ: کابانێ، جگێن ف قاب‌بازی.

کاپچك: جومگەی‌دەست ف مُچ دست.

کاپـك: ۱) پەتـك، پەت، پارچەگوریس؛ ۲) جگی چکۆڵە ف ۱) رسن پاره، ریسمان کوتاه؛ ۲) قاب کوچك.

کاپۆ: ۱) خانوی باڵدار، هێلانە، هێلین، لانە؛ ۲) بێقل ف ۱) آشیانە؛ ۲) بینی.

کاپـۆخ: ۱) پوُش و گیای گێرە کـراو، گیای ئەنجناو؛ ۲) کەسێ گیا ورد دەکا ف ۱) گیاە کوبیدە؛ ۲) کسی کە علوفە می‌کوبد.

کاپۆر: توُتنی زۆر خراپ، رەشکەتوُتن ف توتون بد سیاهرنگ.

کاپۆك: ۱) کابۆك؛ ۲) پێوەندی ئەسپ لەزنجیر ف ۱) نگا: کابۆك؛ ۲) پابند زنجیری است.

کاپـــۆل: ۱) قاپێلك؛ ۲) قاپێلکـەسـەر، ۳) گیای وردکـراو، گزرە؛ ۴) قەسەڵ؛ ۵) کای‌رەگەڵ حەڕی‌بۆ بان‌سواخ‌دان ف ۱) پوستۀ توخالی؛ ۲) جمجمە؛ ۳) علوفۀ کوبیدە؛ ۴) کاە درشت ماندە درآخور؛ ۵) کاهگل.

کاپۆڵ: ۱) قاپێلکەسەر؛ ۲) بێقل، پت ف ۱) جمجمە؛ ۲) بینی.

کاپۆڵك: کاپۆڵ ف نگا: کاپۆڵ.

کاپۆلە: کاپوُلە ف پیمانۀ کوچك آسیابان.

کاپوُلە: قەپوُلە، قەپوُیلە ف پیمانۀ کوچك آسیابان.

کاپەك: کەپەك، سقی، کرپك ف کفك.

کاپێچ: نەخـۆشیەکی ڕەشەولاّخە لە کای زۆرخواردنەوە توُشی دێت ف نوعی بیماری دام.

کات: ۱) دەم، سات، تاو؛ ۲) خێرۆك؛ ۳) زەمین، قاد: (**شۆرە کات**)؛ ۴) کەللەسـەر؛ ۵) پشت‌مل ف ۱) وقت؛ ۲) نگا: خێرۆك؛ ۳) زمین؛ ۴) کلّە، جمجمە؛ ۵) پس گردن.

کاتـا: ۱) لەکـوێ؟؛ ۲) لەکـام‌لا؟؛ ۳) جۆرێ کولێرە کە لەبن ژێلەمۆدا دەبرژێ ف ۱) کجا؟؛ ۲) کدام طرف؟؛ ۳) نوعی گردە نان.

کاتات: ۱) قەحف، کەللەسەر؛ ۲) پشت‌مل ف ۱) کلّە، جمجمە؛ ۲) پس گردن.

کاتار: پۆپەی کەڵەشێر ف تاج خروس.

کاتب: ۱) حیسـابگـەر؛ ۲) نوسـەر؛ ۳) سەرژمێر ف ۱) حسابدار؛ ۲) نویسندە؛ ۳) سرشُمار.

کاتبەش: کارپێ‌سپێراوی سەرژمێری ف مسؤول سرشماری.

کات‌ژمێر: دەم‌ژمێر، سەحات ف ساعت.

کاتك: کەللەسەر، قەحف، کات ف جمجمە، کلّە.

کاتـۆر: ۱) لەوەڕگای لەوەڕ لێ نەمـاو: (تـەواو **کاتۆر** بوە)؛ ۲) پۆپەی کەڵەشێر، کاتار ف ۱) چراگاە لخت‌شدە؛ ۲) تاج خروس.

کاتـــە: ۱) لکی تازە پاش سەرچن کردن، وەچ: (**کـــاتـــەی توُتن**)؛ ۲) خێرۆك؛ ۳) برێتی لە گورگ؛ ۴) پێشە، ئێسقان، هەستی ف ۱) جوانۀ نو بعد از اختە کردن گیاە؛ ۲) نگا: خێرۆك؛ ۳) کنایە از گرگ؛ ۴) استخوان.

کاج: ۱) دارێکی گەڵادەرزی جەنگەڵە؛ ۲) زوُرك ف ۱) درخت کاج؛ ۲) تپۀ ماسەای.

کاجین: کامە؟، کێهە؟ ف کدامین؟.

کاجینە: زوُرکان، دەشتێ کە تەپۆڵکە تەپۆڵکەی پچوکی تێدا ف دشت ماهوری.

کاچ: ۱) ئامـرازی سەرقـوُڵی دەسـك داری پچوُك بۆ شێو پێ‌خواردن، کەچی، کەفچی، کەوچك؛ ۲) قاچ، لنگ؛ ۳) شتی بێ‌نرخی ناوماڵ؛ ۴) خزگەمـاسی ف ۱) قاشق؛ ۲) پا؛ ۳) خرت و پرت بی‌ارزش؛ ۴) پناهگاە ماهی در زمستان.

کاچاخ: بەچکەگامێشی دوبەهار دیتو، قاچاخ ف گوسالۀ دوسالە.

کاچانی: دەفرو ئامان، قاپ‌و قاچاخ ف ظروف آشپزخانە.

کاچك: کاچ، ئامرازی شێو پێ‌خواردن ف قاشق.

کاچوکولۆز: خرت و پرتی بێ‌قیمەت ف خرت و پرت بی‌ارزش.

کاچوکولوُسك: کاچوکولۆز ف خرت و پرت بی‌ارزش.

کاخ: ۱) قەسـر، کۆشـك؛ ۲) بژار؛ ۳) لۆدەکـای دەشت کە بۆ زستـان گڵەبان دەکرێ ف ۱) کاخ؛ ۲) وجین؛ ۳) کاهی کە برای زمستان در دشت نگهداری می‌شود.

کاخڵی: قاخڵی ف کاجیرە.

کاخیل: ۱) سەوزەی چیمەن؛ ۲) پوُشی دەشت کە لەگیشە دەدرێ ف ۱) سبزۀ چمن؛ ۲) خس و خاشاك دشت و صحرا کە جمع شدە باشند.

کاد: ۱) قاد، عەرد، زەمین، زەوی؛ ۲) مەیدان: (**کـــادا** شەڕی) ف ۱) زمین: ۲) میدان.

کادان: ۱) عەماری کاتێکردن؛ ۲) ناوی دێ‌یەکە؛ ۳) فەرەنجی ف ۱) کاهدان؛ ۲) نام دهی است؛ ۳) پالتو نمدی.

کادانە: ڕەسەنەئەسپێکە دەڵێن لەروسیاوە هاتگە ف نژادی از اسب است کە گویا از روسیە آمدە.

کادڕ: شەنەی ئاسن ف افشون آهنی.

کادز: سپیایی ناوەنـدی عاسمـان لەشـەودا، کاکێشـانی عاسمـان ف کهکشان، مجرە.

کادك: بابۆڵە، تیکەی درێژ ف ساندویچ.

کادو: دوُکەڵ، دوکێل، دو ف دود.

کادە: کولیچە ف کلوچە.

کادی: کادو، دوُکەڵ ف دود.

کادین: کادان، عەماری کاتێکردن ف کاهدان.

کادێن: کادان، عەماری کا ف کاهدان.

کادێن‌مێشی: شوێنی خلێفـەمێشـان، جێگـەیەك کە پلوُرەهـەنگی لێ داندراون ف کندوی زنبور عسل.

کادینەمێش: خەلێف، پلوُرە ف زنبور عسل.

کار: ۱) شوُل، خەبـات؛ ۲) توانـا، تاقەت: (**ئەز کار م تە نکاری**)؛ ۳) بالـوُکـە؛ ۴) بەچکەبزنی چکۆڵەی تازەزاو؛ ۵) میوەی نەگەیشتو؛ ۶) نەکـولاّو، خاو؛ ۷) کەسێ خەریکی خەبـاتە: (**کرێکار**)؛ ۸) چاندن: (**دێمـەکـار، تەڕەکـاری**)؛ ۹) دەسکـرد: (**کـاری ئەستەموڵە**)؛ ۱۰) قازانجی سەودا؛ ۱۱) بەچکـەی ئاسك: (**کارمامز**)؛ ۱۲) روداو؛ ۱۳) ڕچە، کۆرەڕێ؛ ۱۴) خوێڵێن، کانی‌خوێ ف ۱) کار؛ ۲) توان، تاب؛ ۳) زگیل؛ ۴) کهرە، بزغالۀ نورسیدە؛ ۵) کال، میوۀ نارس؛ ۶) ناپختە؛ ۷) کنندۀ کار؛ ۸) کشت؛ ۹) ساختە؛ ۱۰) سودبازرگانی؛ ۱۱) بچۀ آهو؛ ۱۲) حادثە؛ ۱۳) کورەراە؛ ۱۴) چشمۀ آب شور.

کارا: ۱) زۆر شوڵکەر؛ ۲) کوچك، بەرد ف ۱) کاری، فعّال؛ ۲) سنگ.

کارّاد: کەوەر، کەوەرگ، لەسەوزیجات ف تره.

کارّاژ: شوێنی راگردنی ترۆمبیل لە خانوُدا ف گاراژ.

کاراس: کاروش، گیایەکە ف گیاهی است.

کاراك: زەمینێ کە ئەسپابی پێویستیژیانی تێدایەو دەیدەنەوە، کان ف معدن.

کارامە: کارزان، چێ، راهاتوُ لە کار ف کارامد.

کارامەد: کارامە ف کارامد.

کارامەیی: زانایی لە کار، تەڕدەستی ف مَهارت.

کاران: چەندکار ف کارها.

کارّان: دەنگی بەقەوی مەڕو بەرخ ف صدای بلند بره و میش.

کارانە: ۱) مزی حەقدەست؛ ۲) شەرتەشوانی بەخێوکەری بەچکەبزن ف ۱) مُزد؛ ۲) مُزد چوپان برای مراقبت از بُزغالەها.

کاربان: کاروان، قافلە ف کاروان.

کاربــــز: ۱) حاکم، میر، کەیخـودا؛ ۲) بنیادەمی زۆر ئازا لە کار ف ۱) حاکم؛ ۲) کارگر خوب، کاربر.

کاربرا: هاوبەشی لە کاردا، هاوکاری ف همکاری.

کاربوُران: ئاوردو، ئاردو، سوتەمەنی ف سوخت.

کاربەدەس: دەسەڵاتدار ف مصدر کار، در رأس کار.

کاربەدەست: کاربەدەس ف نگا: کار بەدەس.

کاربەردان: وازلەکارهێنان ف دست از کار کشیدن.

کاربەند: ۱) پیشە، سنعات؛ ۲) دۆز، مەبەستومەرام ف ۱) پیشە، شغل؛ ۲) مقصود و مرام.

کاربین: پسپوڕ، زانالەکار ف کاردان.

کاربینی: کارزانی، پسپوڕی ف کاردانی.

کارپـوُچ: ۱) خشتی سوُر؛ ۲) کەسێ کە کاری بێبەهـرە دەکا ف ۱) آجر؛ ۲) بیهودە کار.

کارپیچ: کارپوُچ ف نگا: کارپوُچ.

کارپێچ: زۆر خەریکی کار ف بسیار سرگرم کار.

کارپێسپاردن: قەوینتی کردن بۆ کارێك ف سفارش کاری بە کسی.

کارت: ۱) کاتە، کات، خێروٚك؛ ۲) چارەك، بەشێك لەچوارپاژ؛ ۳) پەتە، پسوُلە ف ۱) نگا: کاتە، کات، خێروٚك؛ ۲) رُبع، یك چهارم؛ ۳) کارت.

کارتش: چاندن، تۆموەشاندن ف بذرافشانی.

کارتك: مڕمەند، بڕبەند ف سوهان.

کارتموك: چاوەگا ف گیاهی است.

کارتموڵ: گیایەکە گوڵێکی درشتی زەرد دەکا، بابُونەی چاوەگا ف بابونۀ گاوچشم.

کارتوٚڵ: پەتاتە، سێفەزەمینە، سێفزەمینی ف سیبزمینی.

کارتە: کاتە ف نگا: کاتە.

کارتەن: کارتش، تۆموەشاندن ف بذرافشانی.

کارتی: بڕبەندی پچوُكو نەرم ف سوهان کوچك و نازك.

کارتیخ: کارتی ف نگا: کارتی.

کارتیك: ۱) کارتی: ۲) سەروەسیەت ف ۱) نگا: کارتی؛ ۲) قَیّم.

کارتێکردن: تاسیرلێکردن ف تأثیر کردن در چیزی.

کارتێکەر: تاسیر بەخش ف مؤثر.

کارتێ کەوتن: کار بەکەسێ بوُن ف باکسی کار داشتن.

کارتیموٚك: کارتموٚك ف بابونۀ گاوچشم.

کارتیموٚل: کارتیموٚل ف بابونۀ گاوچشم.

کارتێنك: جاڵجالوُکە، جوٚلاتەنە، کاکڵەموُشان ف عنکبوت، تارتنك.

کارتێنە: ۱) کارتێنك؛ ۲) پەتاتە، سێفەزەمینە ف ۱) عنکبوت؛ ۲) سیبزمینی.

کارجف: داموەزگای هاوبەشی لە بازرگانیدا ف شرکت سهامی.

کارچك: هەرمێ، هەمروٚ ف گُلابی.

کارچو: چەقوٚ ف چاقو، کارد.

کارچین: جوٚرێ هەرمێ کە بەکاڵی لێدەکرێتەوە ف نوعی گلابی.

کارخانە: ۱) جێگەی کاری پیشەسازان؛ ۲) برێتی لە جندەخانە ف ۱) کارخانە؛ ۲) کنایە از فاحشەخانە.

کارخانەچی: برێتی لە دەویت ف کنایە از جاکش.

کارخستن: خستنەخەبات ف بە کار انداختن.

کارخونە: جێگەی پیشەسازی ف کارخانە.

کارخەزال: کارمامز، بەچکەئاسك، ئاسکوٚڵە ف آهو بچّه.

کارد: چەقوٚ، تیخی بەدەسکی پچوُك ف کارد.

کاردا: ئەوکاری کراوە، بەهرەی کار ف کارکرد.

کاردانك: زێدان، پزدان، مناڵدان ف رحم.

کاردانەوە: بەهرەوەرگرتن، لە کار ف حاصل کار.

کاردروس: کارامە ف کاردان، کارامد.

کاردروست: کاردروس، کارامە ف کاردان.

کاردش: ۱) سازدان؛ ۲) کردن، کرْن ف ۱) مُهیّا کردن؛ ۲) انجام دادن.

کاردك: مڕمەندی بچوُك، بڕبەندی گچکە ف سوهانك.

کاردوُ: ۱) گیایەکی، گەڵاپانە لەناو سماقاوا زەردی دەکەنو بە چێشتی لێدەنێن؛ ۲) توٚمی گیایەکە لە گەنم دەکاو رەنگی رەشە ف ۱) گیاهی است؛ ۲) بذر گیاهی است شبیه گندم.

کاردوپـەنیر: برێتی لە دوژمنایەتی دایمیو بێبڕانەوە نێوانی دو دژ ف کنایە از دشمنی دائمی.

کاردوٚخ: ۱) ناوێکــی کوٚنــی کوردە؛ ۲) چیایەکـی بەرزە ف ۱) نام باستانی کرد؛ ۲) نام کوهی است.

کاردوٚخی: هوٚزێکە لەکوردستانێدا دەژین ف نام طایفەای از کُردها.

کاردوٚژە: ۱) دارکــوٚڵـین بە تیخ؛ ۲) برێتی لە چڵێسو زوٚرخــوٚر؛ ۳) کەمکوٚڵ، گوێزیتەڕ ف ۱) کندەکاری چوب؛ ۲) کنایە از پرخور؛ ۳) گردوی نارسیدە.

کاردوٚغـە: وشـەیەکـە بوٚ پوُچبوُنـەوەی شوُمی دەڵێن: (قـەڵ قڕاندی کاردوٚغە) ف اصطلاحی است برای باطل کردن نحوست گفته می‌شود.

کاردوٚك: ناوێکی کوٚنی کوردە ف نام باستانی کرد.

کاردوەڕەشە: جۆرێ گیای کاردوُ ف نوعی «کاردوُ».

کاردوەکوڕانە: کاردوُی بەنێرتك ف نوعی «کاردوُ».

کاردوەمارانە: جۆرێ کاردوُی خراپ ف نوعی «کاردوُ»ی نامرغوب.

کاردەپەلە: ١) پەڕەسێلکە؛ ٢) نەخۆشی زیپکەدەرکردن بە سەرما ف ١) چلچله؛ ٢) نوعی بیماری جوش زدن پوست از سرما.

کاردەستی: سنعاتێ بە دەس کرابێ، دەسکار ف کاردستی.

کاردی: کاردوُ ف نگا: کاردوُ.

کاردیتو: راهاتوُ لە کار ف باتجربه در کار.

کاردیتی: کاردیتو ف باتجربه در کار.

کاردیدە: کاردیتو ف باتجربه در کار.

کاردی کەردش: ١) چەقۆسازدان؛ ٢) وەستای چەقۆیان ف ١) چاقو ساختن؛ ٢) استادکار چاقوساز.

کاردیە: کاردیتو ف باتجربه در کار.

کارڕاست: ١) کار دروست؛ ٢) کار پێك‌هاتوُ: (یاخوا **کارت راست‌بێ**) ف ١) دُرُستکار؛ ٢) کار بر مرام.

کارزان: فامیدە لە کار ف کاردان.

کارزۆر: ١) بێگار؛ ٢) کەسێ شوُلێ وی گەلەکە ف ١) کار اجباری؛ ٢) پرکار.

کارزۆرەکی: بێگار ف کار اجباری.

کارژ: توێژەمار ف پوسته‌ای که مار می‌اندازد.

کارژۆڵە: بەچکەبزنی ساوا ف کهره، بزغاله.

کارژەڵە: کارژۆڵە ف بزغاله.

کارژیلە: کارژۆڵە ف بزغاله.

کارس: ١) زوڕات، هەرزنەگەورە؛ ٢) هەرزن ف ١) گاورس، ذرّت؛ ٢) ارزن.

کارساز: ١) کەسێ کار بۆ کەسێ پێك دێنێ؛ ٢) ناوە بۆ خوا ف ١) چاره‌ساز؛ ٢) نامی برای خدا.

کارسازی: ١) پێك‌هێنانی کار؛ ٢) خۆ ئامادەکردن ف ١) فراهم کردن؛ ٢) خود را مهیّا ساختن.

کارڤانکوژ: ئەستێرەکە، کاروان‌کوژە ف ستارهٔ سحری.

کارك: ١) پێتاوی چەرمی خاو؛ ٢) کارژۆڵە؛ ٣) جێگەی دانەوێڵە کە لە قوڕی دەکەن، کەندوُ؛ ۴) نەگەیشتو، کار؛ ۵) باریکەرێ بۆ چوُنەناو باغچەی پەرژین‌کریاو ف ١) چارق؛ ٢) بزغاله؛ ٣) کندوی غلّه، انبار گلی غلّه؛ ۴) کال؛ ۵) راه باریك برای عبور در باغچه.

کارك: قارچ ف قارچ.

کارکردن: ١) خەبتین؛ ٢) بەهرەدانی دەرمان؛ ٣) ڕەوانی زگ ف ١) کارکردن؛ ٢) اثر بخشیدن دارو؛ ٣) اسهال.

کارکردە: ١) کاردیدە؛ ٢) شتی دەکارکراو ف ١) کارازموده؛ ٢) مستعمل.

کارکرن: ١) خۆسازو تەیار کردن؛ ٢) قازانج لە سەودا کردن ف ١) مُهیّا شدن؛ ٢) نفع بردن در معامله.

کارکری: ١) سازو ئامادە؛ ٢) قازانج کردو ف ١) مُهیّا و اماده؛ ٢) سود برده در معامله.

کارکو: ١) کاری بەهرەدەر؛ ٢) کارا ف ١) مؤثر، اثربخش؛ ٢) کارا، فعّال.

کارکەتن: کارتێ‌کەوتن، کارپێ‌بوُن ف کار آدم به دست کسی افتادن.

کارکوشتە: کارامە ف کارامد.

کارکون: دەرمانی ڕەوانی زگ ف داروی مسهل.

کارکەر: خەباتچی، شوُلکەر ف کارگر.

کارکەنار: هەڵپەسیراو لە کار، لەکار لادراو ف از کار برکنار شده.

کارکەناری: موُچەی‌هەڵپەسیراوی‌لەکار ف حقوق بازنشستگی.

کارکەو: راوەکەوی‌بەکۆمەڵ‌لەبەفردا ف شکار گروهی کبك.

کارگ: ١) قارچ؛ ٢) مریشك، مامر، کەڕگی ف ١) قارچ؛ ٢) مُرغ.

کارگا: جێگەی پیشەسازی ف کارگاه.

کارگوزار: سوُرباش ف کارگزار.

کارگە: کارگا ف کارگاه.

کاڕگە: مریشك، مامر ف مُرغ.

کارگەچی: پاڵەی کارخانە ف کارگر کارخانه.

کارگەر: کارکەر، پاڵە، خەباتکار ف کارگر.

کارگەگولانە: کارگی ژەهراوی کە ناخورێ ف قارچ سمّی.

کارگەگولە: کارگەگولانە ف قارچ سمّی.

کاڕگی: مریشك، مامر ف مُرغ.

کارگێڕ: کەسێ بەسەر کاروباری شوێنێ ڕادەگا، مدیر ف مدیر.

کارلەکارترازان: برێتی لە ڕوداوێك کە پاشگەزبوُنەوەی تیا نەبێ ف کار از کار گذشتن.

کارم: ١) کاری من، شوُلی من؛ ٢) دەتوانم: (**ئەز کارم ڤێ شوُلێ بکەم**)؛ ٣) کرم ف ١) کارمن؛ ٢) می‌توانم؛ ٣) کِرم.

کارماخ: سەرەند ف سرند، غربال درشت.

کارمامز: بەچکەئاسك ف بچه آهو.

کارمدەکەوتش: ١) کرمی تێ‌کەوتوە؛ ٢) برێتی لە تەمەڵی‌و بێکاری ف ١) کرموشده؛ ٢) کنایه از تنبلی و بیکارگی.

کارمژن: کرمێ، کرم‌تێ‌کەوتوُ ف کرمو.

کارمسەرا: جێگەی پشودانی قافڵە، کاروانسەرا ف کاروانسرا.

کارمسەرادار: خانچی ف کاروانسرادار.

کارن: ١) کاری ئێمە؛ ٢) دەتوانن ف ١) کار ما؛ ٢) می‌توانند.

کارناس: زانا لە کار، کارزان ف کارشناس.

کارنامە: پسوُلەی سیایی کارێ کە کراوە ف کارنامه.

کارنیار: داخوازی کار ف خواهان.

کاروا: جیوەی دارێکە زەردو سوُك‌و زۆر بەقیمەت ف کهربا.

کاروان: قافڵە ف کاروان.

کارواناشی: پیازاوی هێلکەتێکراو ف اشکنه.

کاروانچی: کەسێ کە دەگەڵ قافڵەیە ف کاروانی.

کاروانسەرا: کارمسەرا ف کاروانسرا.

کاروانقڕان: ئەستێرەکە، ئەستێرەی ڕۆژێ ف ستارهٔ سحری.

کاروانکوژ: ۱) کاروانقڕان؛ ۲) هەوێردە، مەلێکە ف ۱) ستاره سحری؛ ۲) پرنده‌ای است.
کاروانکوژە: کاروانقڕان ف ستارهٔ سحری.
کاروانڤان: سەرقافڵە، سەرۆکی کاروان ف ساربان.
کاروانە: ۱) باڵدارێکە بەقەد مریشکێك دەندووکی درێژە؛ ۲) هاتوچوّ لە یەك جێگـەدا؛ ۳) ژەنینی گان‌کردن؛ ۴) هەوایەکی گۆرانی‌یە ف ۱) پرنـدهٔ کاروانـك؛ ۲) آمـدوشد در یك جای معیّن؛ ۳) کفل جنباندن هنگام جماع؛ ۴) آهنگی است.
کاروانەپێ‌کردن: ژەنین لە کاتی گان کردندا ف کله‌زدن در جماع.
کاروانی: مرۆی ناو قافڵە ف کاروانی.
کاڕوبا: کاروا ف کهربا.
کاروبار: کار لە هەمو جۆرێك ف کاروبار.
کاروخا: ئامرازێکە لە دەزگای جوّلاییدا ف از ابزار بافندگی.
کاروس: گیایەکی بۆن‌خۆشە ڕەگەڵ پەنیر دەخرێ ف گیاهی است که با پنیر آمیخته می‌شود.
کارۆس: وتاری‌ئایینی، ئامۆژگاری‌دینی ف موعظه.
کاڕوش: ۱) گیایەکە لە گیای هەرزن دەکا؛ ۲) پەلکی شینی پیازو سیر بێ سەلك ف ۱) گیاهی است شبیه ارزن؛ ۲) ساقهٔ سبز پیاز و سیر.
کاروك: ۱) کارگ، قارچ، قارچـــك؛ ۲) پۆڵا، ئاسـنی‌بی‌خەوش ف ۱) قارچ؛ ۲) پولاد.
کاروو: کاروان، قافڵە، کارڤان ف کاروان.
کارە: ۱) کارت، کارتـــە، خێرۆك؛ ۲) کاراك؛ ۳) کاربـــەدەســـت: (هیچ‌کارەیە)؛ ۴) گـــوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) نگـا: خێرۆك؛ ۲) معـدن؛ ۳) کاره، کار به دست؛ ۴) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کاڕە: دەنگی بەرزی پەزو بەرخ ف صدای میش و بره، بع.
کارەب: کاره با، جیوەی دارێکە دەکرێتە تەسبیح‌و... ف کهرُبا.
کارەبا: ۱) کاروا، کاروبا؛ ۲) بەرق، بروسکە ف ۱) کهربا؛ ۲) نیروی برق.
کارەبایی: ۱) زەردی ئاچخ‌و ڕۆشن، بەڕەنگی کارەبا؛ ۲) ئەسپابی بەرقی ف ۱) کهربایی رنگ؛ ۲) ابزار برقی.
کارەڕەهات: شەڕو جوێنی زۆر ف کنایه از دعوا و دشنام زیاد.
کارەسات: قەومان، بەسەرهاتی ناخۆش ف رویداد ناگوار.
کارەك: گندۆرە، کاڵەك ف خربزه.
کارەکەر: قەرەواش، قەرواش، جێری ف کلفت خانه.
کارەکـــەرە: کەسێ کە ئاتـــاجی ماڵ پێك دێنێ‌و بۆی مانـــدو دەبێ: (**کـــارەکـــەرەم** بمرێ مشۆر خۆرەم نەمرێ) ف کسی که برای خانه زحمت می‌کشد.
کارەگا: کارگا ف کارگاه.
کارەمو: تەنراو لە موی‌بزن ف تافته از موی بُز.
کاڕەنگ: زەردی ڕۆشن، بەڕەنگی کا ف زردِ کاهی.
کارەوا: کارەبا ف نگا: کارەبا.
کارەوان: شوانی کارژێلان ف بزغاله‌چران.
کاری: ۱) بەکـــار، ئازا لە کار؛ ۲) کاردوٚ؛ ۳) ئاڵات‌و زەردەچـــێوە؛ ۴) چاندراو: (**تەڕەکاری**)؛ ۵) گیایەکە لەدەم ئاو دەڕوێ‌وشیرەکەی ژەهرە ف ۱) فعّال، کاری؛ ۲) نگا: کاردوٚ؛ ۳) دیگ‌افزار؛ ۴) کاشته، کشت؛ ۵) گیاهی است سمّی.
کاریتان: ۱) پلورەمێش؛ ۲) عەمارەی‌دەخڵ؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) کنـدوی عسل؛ ۲) انبار حبوبات؛ ۳) از روستاهای ویران‌شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کاریتە: شاتیر، دیرەك ف بالار.
کاریتەپشت: مۆغەرەی‌پشت، مرۆخەی‌پشت ف ستون فقرات.
کاریچ: ۱) شەنە، شەن؛ ۲) ناوچەیەکە لەکوردستان ف ۱) افشون؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان.
کاری‌خێر: ۱) شوٚلی باش‌و خواپەسند؛ ۲) برێتی لە گانی حەڵاڵ‌و ڕەوا؛ ۳) برێتی لە زەماوەن ف ۱) کارخیر؛ ۲) کنایه از جماع زن و شوی؛ ۳) کنایه از عروسی.
کارێز: ۱) ئاوێ کە لە بن زەویەوە دەرهێنراوەو داپۆشراوە؛ ۲) ناوچەیەکە لە کوردستـان؛ ۳) گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) کهریز، قنات؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کارێزکەن: کەسێ کە کاری کارێزلێدان دەکا ف مُقَنّی.
کارێز لێدان: کارێز ئیجاد کردن ف کهریز زدن.
کارێزاو: ۱) ئاوێ کە لە کارێزەوە دێت؛ ۲) برێتی لە ئاوی فێنك‌و سوٚك ف ۱) آب کهریز؛ ۲) کنایه از آب خنك و گوارا.
کارێزە: ۱) کـارێز؛ ۲) گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) کهریز؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کاڕێژ: ۱) قولی سەربـانی کادان کە لەوێوە کا دەڕێژنە ناو کادانەوە؛ ۲) کاڕاژ؛ ۳) چەمـســەری شەویلاکە؛ ۴) شەنە، شەن ف ۱) سوراخ بام کاهدان برای ریختن کاه؛ ۲) گاراژ؛ ۳) مفصل آرواره ها؛ ۴) افشون.
کاریس: کاروش، کاروس ف گیاهی است.
کاریگەر: کاری، بەتاسیر ف کاری، اثر بخش.
کاریلە: کارژۆڵە ف کهر، بزغاله.
کارین: توانین، تاقەت هێنان ف توانستن، تاب آوردن.
کارینای: دەکارکریاگ، کوٚن‌بوگ ف کارکرده، مُستعمل.
کارێ‌هەبێ: عەمباری دەغڵ ف سیلو.
کارێ‌هەنگان: پلوٚرەی هەنگ ف کندو.
کاز: قوٚختە ف کوخ، خانهٔ محقّر.
کازتین: هەراو هاوار ف داد و فریاد.
کازکـاز: ۱) ناڵانـدن؛ ۲) دەردی‌دڵ کردن؛ ۳) لوٚرە ف ۱) نالیدن؛ ۲) درددل کردن؛ ۳) زوزه.
کازکازە: هەوای گۆرانی‌و قام‌و لاوکی زۆرخۆش ف ترانهٔ شاد.
کازوکوٚز: بوٚلێلەی بەیان، کازیوە: (**کازوکوٚزی بەیانی**) ف سپیده‌دم، فجر کاذب.

کازه: بازی‌و شۆخی ف سرگرمی و شوخی.
کازین: کازتین، هه‌راو هاوار ف داد و فریاد.
کازیوه: بوُلێڵه‌ی به‌یان ف فجر کاذب.
کازێوه: کازیوه ف فجر کاذب.
کاژ: ۱) تویژه‌مـار؛ ۲) تویّ شیر و ماست؛ ۳) تێکوڵی پێست؛ ۴) داری کاج؛ ۵) قرقره‌ی ده‌زوو؛ ۶) چاوخێل؛ ۷) تیشه‌شاخ ف ۱) پوسته‌ای که مار می‌اندازد؛ ۲) سرشیر، چربی روی ماست؛ ۳) قشر نازك پوست؛ ۴) درخت کاج؛ ۵) قرقره؛ ۶) دوبین، لوچ؛ ۷) کوه سنگی.
کاژاو: ۱) دارستانی کاج؛ ۲) ناوچه‌یه‌که له کوردستان؛ ۳) چیایه‌که له کوردستان؛ ۴) تویژی سوور له‌سه‌ر ئاو، زه‌لم؛ ۵) جۆریّ تریّ، نه‌وعیّ هه‌نگور؛ ۶) گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف ۱) بیشهٔ کاج؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۳) کوهی در کردستان؛ ۴) لایهٔ قرمز بر آب؛ ۵) نوعی انگور؛ ۶) از روستاهای ویران‌شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کاژاوی: ۱)کـاژاو، دارستـانی کاژ؛ ۲) جۆریّ ترێ‌ڕه‌شکـه ف ۱) کاجستان؛ ۲) نوعی انگور سیاه.
کاژه: ۱) بنـه‌ی کاروان له ده‌شت؛ ۲) ره‌بـه‌ت، بۆسـه‌ی ڕواچی؛ ۳) ئێسکه‌سه‌ر ف ۱) جای اتراق کاروان؛ ۲) کمین شکارچی؛ ۳) جمجمه.
کاژه‌ڕه: ئێسکی سه‌ر، قه‌حف، قاف ف جمجمه.
کاژه‌لاك: قه‌حف ف جمجمه.
کاژه‌له: قه‌حف، کاژه‌لاك ف جمجمه.
کاژه‌نگ: بژار ف وجین.
کاژی: په‌رده‌ی نازکی ناو ده‌روون ف غشاء.
کاژێر: ۱) شه‌ویلاکـه، شه‌ویلکـه، شه‌ویله؛ ۲) سوچ‌و قوژبنی ئوده؛ ۳) تاقـه له دیواردا؛ ۴) برێتی له ڕه‌حـه‌ت‌بوگ له گانـدا؛ ۵) تۆده‌ی خه‌ڵوه‌ت له ته‌کیه‌دا ف ۱) آرواره؛ ۲) گوشه و زاویهٔ اتاق؛ ۳) تاقچه؛ ۴) کنایه از ارضاشده در جماع؛ ۵) زاویهٔ تکایا.
کاژێری: ره‌حه‌ت‌بوُن، ناوهاتنه‌وه ف ارضاشدن، انزال منی.
کاژیله: کارژوڵه ف بزغاله.
کاژێڵه: کاخلی، قاخلی ف کاجیره.
کاس: ۱) سه‌رتـاساو، گێژ، وڕ؛ ۲) هیچ نه‌بیس، که‌ڕ؛ ۳) هه‌رشتی قوڵ‌و ڕۆچوگ؛ ۴) زه‌رك، تاس، قاپ، جام؛ ۵) بناری کێو؛ ۶) هه‌وراز ف ۱) گیج و منگ؛ ۲) ناشنوا؛ ۳) مقعّر، گود؛ ۴) کاسه؛ ۵) دامنهٔ کوه؛ ۶) ارتفاعات.
کاسالاشینکه: قژاکه ف پرندهٔ سبزقبا.
کاسب: که‌سێ له ڕێگه‌ی کڕین‌و فرۆشتنه‌وه ده‌ژی‌و به بازرگان دانانرێ ف کاسب.
کاسبکار: کاسب ف کاسب.
کاسبوُن: تاسان ف گیج شدن.
کاسبی: کاری کاسب ف کسابت.
کاسبین: کاسبوُن ف گیج شدن.

کاستین: ۱) لوُراندن؛ ۲) قروسکاندنی سه‌گ ف ۱) زوزه؛ ۲) نالیدن سگ.
کاسك: سه‌وز ف سبزرنگ.
کاسـك: ۱) تاسی چکۆڵه، زه‌رك؛ ۲) کوُپی باکێشی حه‌جامات ف ۱) کاسهٔ کوچك؛ ۲) بادکش حجامت.
کاسمه: نانێ که هه‌ویره‌که‌ی به ڕۆنه‌وه شێلدرابێ ف نوعی نان روغنی.
کاسنی: گیایه‌که، چه‌قچه‌قه ف کاسنی.
کاسـۆ: ۱) قاشـۆ، داری سه‌رخـواری گۆ بازی؛ ۲) ژارو فه‌قیر ف ۱) چوگان گوی‌بازی؛ ۲) بینوا.
کاسۆتی: به‌تاسه، ئاره‌زوُمه‌ن، ئاوات خواز ف آرزومند.
کاسـۆخ: داسی درێژ که به دوده‌س ده‌کـار ده‌کرێ، مه‌ڵه‌غان ف داس بلندی که دو دستی بشود با آن کار کرد.
کاسول: ۱) شه‌که‌ت، مانگ؛ ۲) ته‌مه‌ڵی ده‌ست‌و پێ‌سپی ف ۱) خسته و کوفته؛ ۲) تنبل.
کاسوی: کاسبی ف کسابت.
کاسه: قاپ، بادی، بادیه، گلێنه ف کاسه.
کاسـه‌ئـارد: مزراق به‌سـه‌ر مزراقـا کوتـان له زاراوی منـالاندا ف اصطلاحی در گردنا بازی کودکان.
کاسه‌ئاوسا: شیو بو جیران بردن ف غذایی که به همسایه بخشند.
کاسه‌ئاوسێ: کاسه‌ئاوسا ف نگا: کاسه ئاوسا.
کاسه‌ئه‌ژنو: پێشه‌ی زرانی ف کاسهٔ زانو.
کاسه‌پشت: کیسه‌ل، کیسو ف لاك‌پشت.
کاسه‌جه‌ژن: چێشتی تایبه‌تی بو ڕوژ جه‌ژن ف غذای مخصوص عید.
کاسه‌جه‌ژنان: کاسه‌جه‌ژن: (**کاسه‌جه‌ژنانمان له ماڵدا نه‌بوُ**) ف غذای مخصوص عید.
کاسه‌جێژنه: کاسه‌جه‌ژن ف غذای مخصوص عید.
کاسه‌چه‌ش: قاپێلکی چاو ف کاسهٔ چشم.
کاسه‌چێژنان: کاسه‌جێژنان ف غذای مخصوص عید.
کاسه‌زرانی: کاسه‌ئه‌ژنو ف کاسهٔ زانو.
کاسه‌سفره: خوراکێ که بو ئاوسای تازه‌هاتگ ده‌نێردرێ ف خوراکی که برای همسایهٔ نو رسیده می‌فرستند.
کاسه‌سه‌ر: قاپێلکه‌سه‌ر، کاژه‌له ف جمجمه.
کاسه‌سم: پشتی سمی چاره‌وێ ف کاسهٔ سم ستور.
کاسه‌شوُر: گیایه‌کی گه‌لاپان‌و زبره ف گیاهی است.
کاسه‌شه‌ن: بێڵی دارینی خه‌رمان‌تێك‌وه‌ردان ف پاروی ویژهٔ خرمن.
کاسه‌که‌ر: ئیر بارکه‌ر ف سفالگر.
کاسه‌که‌ران: ناوی دێ‌یه‌که له کوردستان ف نام دهی است.
کاسه‌له: سوێسکه ف تیهو.
کاسه‌له‌شینکه: کاسالاشینکه، قژاکه ف پرندهٔ سبزقبا.
کاسـه‌لێس: ۱) برێتی له بنیاده‌می چه‌وره‌وچلێس؛ ۲) برێتی له مروێ خوفروش به بێگانه ف ۱) کنایه از سورچران؛ ۲) کنایه از خودفروخته.

کاسەمسا: کاسەئاوسا [ف] نگا: کاسەئاوسا.
کاسەمەن: کاسەی پێوانەی کڕین‌و فرۆشتن [ف] کاسۀ پیمانۀ خرید و فروش.
کاسەی‌ئەژنۆ: کاسەئەژنۆ [ف] کاسۀ زانو.
کاسەی‌زرانی: کاسەزرانی [ف] کاسۀ زانو.
کاسەی‌سمت: قوڵایی نێوان پشت‌و ڕان [ف] لگن خاصره.
کاسی: تاسان، وڕبوُن [ف] گیجی.
کاسینۆك: چینەدانی باڵندە [ف] چینەدان مرغ.
کاش: ١) شوێن‌پێ لە ناو زرعـاتـا؛ ٢) زرعاتی بەپێ‌شکاو؛ ٣) شیشی گوشتی براشتی؛ ٤) شێو، کێڵانی زەوی؛ ٥) زەوی بەیار؛ ٦) تەپۆڵکە؛ ٧) ئەرك‌دان: (چـەنـدی کردوکـاشم کرد پەیدام نەکـرد)؛ ٨) کێش، لەدوُهـاتن، ڕاکێشـان؛ ٩) خۆزی، خۆزیا، بریا؛ ١٠) گویسـوانەی خانـو؛ ١١) تیشـەشـاخ؛ ١٢) خزین‌و خوشین بەسەر زەویدا؛ ١٣) سەرەولـێژی ڕژد؛ ١٤) هەورازی کوُڕو ڕژد؛ ١٥) توێخ، پێسـتی هەرە ناسك؛ ١٦) توێژە مار؛ ١٧) قەدی کێو، بەروار [ف] ١) رد پا در کشتزار؛ ٢) سبزۀ پامال شده؛ ٣) سیخ کباب؛ ٤) شخم؛ ٥) زمین بایر؛ ٦) تلّ، تپـۀ کوچك؛ ٧) کوشش؛ ٨) کش، کشش؛ ٩) کاشکی؛ ١٠) سقف؛ ١١) کوه سنگی؛ ١٢) خزیدن؛ ١٣) شیب تُند؛ ١٤) صخرۀ سخت و مُرتفع؛ ١٥) پوستۀ نازك؛ ١٦) پوست مار؛ ١٧) کمر کوه.
کاشان: شوێن گێڕان، بەنیشانەی جێگەپا دۆزینەوە [ف] ردگیری.
کاشت: چاندن، کاڵ، کار [ف] کاشت، بذرپاشی.
کاشتن: کاشت [ف] کاشتن.
کاشتی: چێندراو، چاندراو [ف] کاشته.
کاشخانك: میچی خانو [ف] سقف.
کاشك: هەڵاشی خانو [ف] انبیره.
کاشکا: بریا [ف] کاشکی.
کاشکـان: ١) پێڵاوی خلیسکێن؛ ٢) وەستـای خلیسکێن؛ ٣) خۆزیا، بریا، بری [ف] ١) کفش اسْکی؛ ٢) اسکی‌باز؛ ٣) کاشکی، ای کاش.
کاشکای: کاشکا [ف] کاشکی.
کاشکایە: کاشکا [ف] کاشکی.
کاشکایە کو: کاشکا [ف] کاشکی.
کاشکایە کی: کاشکا [ف] کاشکی.
کاش کردن: ١) ڕاکێشان؛ ٢) کێڵانی زەوی [ف] ١) بر زمین کشیدن؛ ٢) شخم زدن.
کاشکرن: ڕاکێشان بەزەویدا [ف] بر زمین خزیدن.
کاشکەردۆخ: ڕاکێشەر بەسەر عەرزدا [ف] کشاننده بر زمین.
کاشکی: کاشکا [ف] کاشکی.
کاشمە: گیایەکە [ف] گیاهی است.
کاشنگ: توربەی ئاڵف کە بەسەر دەواریەوە دەکەن [ف] توبرۀ علف.
کاشۆ: ١) کاسۆ، قاشۆ؛ ٢) تورەکەی سەری وڵاخ؛ ٣) دوداری ناوبار بۆ قایم کردنی بار [ف] ١) چوگانِ بازی؛ ٢) توبره؛ ٣) دو چوبی که بار را بدان محکم کنند.
کاشوُ: کاشۆ، قاشۆ [ف] چوگان.
کاشوانێ: بازی بە کاشۆ [ف] چوگان.
کاشوُر: گیایەکە گەڵادانەدار بە شلکی دەخورێ [ف] گیاهی است خوردنی.
کاشوکوُش: سەرەولێژی‌ڕژد، سەربەرەوخوارەی‌تون [ف] شیب تُند.
کاشوُل: ١) برێتی‌لەپێست؛ ٢) سواڵەتی‌سەربان‌داپۆشین؛ ٣) قاشوُلە، لەتەسواڵەت [ف] ١) کنایە از پوست؛ ٢) سُفال بام؛ ٣) تکّه سُفال.
کاشـە: ١) پەڕەی ناوپێچکی‌عەڕابـە، گاریە؛ ٢) ئەوشتـەی بێ‌پێچکەو بەسەربەفرا ڕای‌دەکێشن [ف] ١) پرّۀ چرخ گاری؛ ٢) سورتمه.
کاشی: ١) کاسەی ڕەنگ لێدراو؛ ٢) خشتی ناسکی ڕەنگاوڕەنگ [ف] ١) کاسۀ لعابی؛ ٢) کاشی.
کاشیکاری: خانوێك کە کاشی لە ڕوکاری‌دا دەکار کرابێ [ف] بنای کاشیکاری.
کاشـیکــان: ١) پێڵاوی خلیسـکێن؛ ٢) خلیسکێن‌کەر [ف] ١) کفش اسکی؛ ٢) اسکی‌باز.
کاشێل: شوێن‌گێڕان، کاشان [ف] ردیابی.
کاغاغ: قڕینی قاڵاو [ف] صدای کلاغ.
کاغز: ١) قاقەز؛ ٢) پسوُلەی نوُسراو، نامە [ف] ١) کاغذ؛ ٢) نامه.
کاغەز: کاغز [ف] نگا: کاغز.
کاغەزدان: شتێ کە قاقەزی تێ بخەن [ف] کاغذدان، پوشه.
کاغەزساو: قاقەز سماتە [ف] کاغذ سمباده.
کاغەزی: تەنك‌و ناسك: (بادامی **کاغەزی**) [ف] نازك.
کاف: ١)ناوی پیتێکی ئەلف‌وبێتکە؛ ٢) ئەشکەوت، ئەشکەفت، مغارە [ف] ١) حرف کاف؛ ٢) غار.
کافا: ١) قەحف، کەللەی‌سەر؛ ٢) پشت‌مل [ف] ١) جمجمه؛ ٢) پس گردن.
کافر: بێ‌دین، خوانەناس [ف] کافر.
کافربوُن: ١) لە دین وەرگەڕان؛ ٢) برێتی لە توُڕەبوُنی زۆر: (**کافرم مەکە، لە توُڕەییان کافـــر بوُم**) [ف] ١) از دین برگشـتن؛ ٢) کنـــایە از زیاد خشمناك شدن.
کافرسان: شوێنی کافران‌و خوانەناسان [ف] کُفرستان.
کافرسانی: کافرسان [ف] کُفرستان.
کافرستان: کافرسان [ف] کُفرستان.
کافـرستانی: برێتی لە بەزە بەهەژاردا نەهاتنەوە [ف] کنایە از بی‌اعتنایی نسبت به درمانده و بی‌نوا.
کافرمان: چەقۆی تیژی موُتاش، گوزان، گوێزان [ف] استره، تیغ موتراشی.
کافك: ئەشکەوت، مغارە، کاف، شکەفت [ف] غار.
کافوُر: شیرەی وشکەوەبوُی دارێکە سپی‌و بۆن‌خۆشە [ف] کافور.
کافی: ١) بەس، ئیتر زیادە؛ ٢) ناوی ژنانە [ف] ١) بس؛ ٢) نام زنانه.
کافێ: ناوی ژنانە [ف] نام زنانه.
کافیە: ١) کافێ؛ ٢) بەسە [ف] ١) نام زنانه؛ ٢) کافی است.

کاف: جەنگەی فنق‌چنین. *کە لە سێهەمی ڕەزبەرەوەیە* ف موسم چیدن فندق.

کاڤار: ئاقار، ناوچە، مەڵبەند ف ناحیە، اقلیم.

کاڤڕ: ۱) بەرخی لەدایك‌دابڕاو کە شیر ناخواو پوش دەخوا؛ ۲) بەرخەساوا ف ۱) برهٔ از شیر بریده؛ ۲) برهٔ تازه متولدشده.

کاڤری: ۱) جۆرێ هەنار؛ ۲) بەرخەمێ ف ۱) نوعی انار؛ ۲) برهٔ مادینه.

کاڤشکی: هەست‌کردن بە هێشتا ڕونەداو ف پیش‌بینی.

کاڤل: وێران، خاپوڕ، خانوی بەسەر یەکا تەپاو ف ویران.

کاڤلاش: ۱) خانوێ کە بۆ ئاش چێکراوە؛ ۲) برێتی لە خانوی نەوی پچوکی فەقیرانە ف ۱) ساختمان آسیاب؛ ۲) کنایه از کلبهٔ محقّر.

کاڤلان: بەرگی شمشێر و خەنجەر ف نیام.

کاڤیرك: کارگ، قارچ، قارچك، کوارگ ف قارچ.

کاڤیلك: کاڤیرك ف قارچ.

کاك: ۱) برای گەورە؛ ۲) وشەی حورمەت بۆ پیاوان؛ ۳) جۆرێ نانی شیرین؛ ۴) سەهۆڵ، سۆڵ ف ۱) برادر بزرگتر؛ ۲) کلمهٔ احترام برای مردان؛ ۳) نوعی نان شیرینی، کاك؛ ۴) یخ.

کاك‌بوُن: بەستن لەسەرمان، بوُنەسەهۆڵ ف یخ زدن.

کاکا: ۱) مام، ئاپ، ئاپۆ؛ ۲) وشەی بانگ‌کردنی براگەورە ف ۱) عمو؛ ۲) کلمهٔ خطاب به برادر بزرگتر.

کاکاو: دەنکی بەری دارێکە دەیهاڕن و لەناوا دەیکوڵێنن وەك قاوە دیخۆنەوە ف کاکائو.

کاکشان: کادزی عاسمان ف کهکشان.

کاکشیر: لەنجەو لار ف ناز و خرام.

کاکل: گیایەکە بۆن‌خۆش وەك ڕیحانە دەچێ و گەڵای باریکترە ف ریحان کوهی.

کاکڵ: ناوەڕۆکی بادام و گوێز و هەر دەنکێك ف مغز بادام و گردو و غیره.

کاکڵە: کاکڵ ف نگا: کاکڵ.

کاکڵەشیران: جۆرێ بازی زارۆکانە ف نوعی بازی کودکان.

کاکڵەقوُچە: کاکڵی گوێز کە بە خڕی دەرچێ، قەڵاقوُچکە ف مغز گردوی درسته.

کاکڵەموُشان: ۱) جاڵجاڵۆکە، جوڵاتەنە؛ ۲) داوی جاڵجاڵوُکە؛ ۳) بازیەکی زارۆکانە ف ۱) تارتنك، عنکبوت؛ ۲) تار عنکبوت؛ ۳) نوعی بازی کودکان.

کاکڵی: گوێز، گوُز ف گردو.

کاکنج: گیایەکە ف گیاه کاکنج.

کاکۆ: ۱) وشەی دواندنی براگەورە؛ ۲) وشەی حورمەت بۆ پیاوان؛ ۳) برای دایك، خاڵۆ ف ۱) کلمهٔ خطاب به برادر بزرگ؛ ۲) کلمهٔ احترام مردانه؛ ۳) دایی.

کاکۆت: کەللەسەر، قەحف، قاف ف جمجمه.

کاکۆتەڵ: کای پاشماوەی چەت‌کوتان ف کاه حاصل از کوبیدن کوزر.

کاکوچ: چەکوچ، چاکوچ ف چکش.

کاکوُچی: شەلەمین، ترخێنە، کاکوچیل ف آش شلغم و گندم.

کاکوچیل: ترخێنە ف آش شلغم و گندم.

کاکورك: دارکوتکە ف دارکوب.

کاکۆڵ: ۱) موُی درێژی پێشەسەر؛ ۲) پۆپەی بەرزی باڵندە ف ۱) کاکل سر؛ ۲) کاکل پرنده.

کاکول: ۱) کاکۆڵ؛ ۲) جۆرێ گەنم ف ۱) نگا: کاکۆڵ؛ ۲) نوعی گندم.

کاکۆلی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کاکۆیە: خاڵ، خاڵۆ، برای دایك ف دایی.

کاکە: ۱) برای گەورە؛ ۲) وشەی حورمەت لە پیاوان ف ۱) برادر بزرگ؛ ۲) کلمهٔ احترام برای مردان.

کاکەشان: کادز، کاکشان ف کهکشان.

کاکەلێ: وشەی خۆشەویستی لە دواندنی نێرینەی بنیادەما ف کلمهٔ محبت‌آمیز، ای برادر.

کاکەیی: چەند تیرەیەکی کوردن کە ئاینێکی تایبەتیان هەیە، گۆران ف اهل حق.

کاکی: ۱) کاکە؛ ۲) دەشتی ڕاستی تەخت: (لە دەشتێکی **کاکی** بە **کاکی**) ف ۱) نگا: کاکە؛ ۲) جلگهٔ هموار.

کاکێژ: بێژنگ ف غربال، بیزن.

کاکێش: ۱) کەسێ کا بە بار دەباتەوە ئاوایی؛ ۲) کادزی عاسمان ف ۱) کاهکش؛ ۲) کهکشان.

کاکێشان: ۱) بردنەوەی کا بۆ ئاوایی ۲) کادز ف ۱) کاه به آبادی بردن؛ ۲) کهکشان.

کاکیل: کاکڵە گوێز و بادام و... ف مغز گردو و بادام و...

کاکیلکە: شەویلاکە، شەویلکە، شەویلە، کاڕێژ ف آرواره.

کاکیلە: ۱) کاکیلکە؛ ۲) کاکەلێ ف ۱) آرواره؛ ۲) ای برادر.

کاگارس: ۱) کای گەنمەشامی؛ ۲) کای هەرزنە گەورە ف ۱) علف ذرّت؛ ۲) کاه ارزن درشت.

کاگرس: کای درشت، قەسەڵ ف کاه درشت.

کاگڵ: ۱) کای ورد کە بۆ قوڕەکاری دەشێ؛ ۲) قوڕ و کا بۆ سواغ ف ۱) کاه‌ریزه؛ ۲) کاهگل.

کاگەز: قاقەز، کاغز، کاغەز ف کاغذ.

کال: ۱) باپیر؛ ۲) پیاوی پیر؛ ۳) کەسێ تەمەنی لە چل بەرەژوُرەو نەگەیوەتە پەنجا؛ ۴) کول، نەبڕ؛ ۵) نەگەیشتو، کاڵ؛ ۶) کەت، لێوارپەڕیو؛ ۷) ددان لە دەمدا نەماو ف ۱) نیا؛ ۲) سالخورده؛ ۳) میانسال؛ ۴) کُند، مخالف تیز؛ ۵) نارسیده، کال؛ ۶) لب پَر شده؛ ۷) بی‌دندان.

کاڵ: ۱) باپیر؛ ۲) پیرەمێرد؛ ۳) نەگەیشتو؛ ۴) ڕەنگی چاوی عابی ئاماڵ‌زەرد؛ ۵) ڕەنگی چاوی ڕەشی ئاماڵ‌عابی؛ ۶) ڕەنگی چاوی زۆر ڕەشی گلێنە زۆر چەرمگ؛ ۷) ڕەنگی ئاچخ: (سوُری **کاڵ**)؛ ۸) قاوەیی ئاچخ؛ ۹) نەمانی ڕەنگ؛ ۱۰) کار، چاندراو؛ ۱۱) بزنی گوێ‌بازگ؛ ۱۲) نەکولاو؛ ۱۳) بەربەران: (شەکی **کاڵ**) ۱۴) خوری و موُ، دەگەڵ کولکە دەگوترێ: (کولکەو **کاڵ**)؛ ۱۵) وشەیەکە لە جیاتی

تشـت، هەرامــە، هین: (مــەلاو **کالّ**، سۆفیو **کالّ**) ف ۱) نیا؛ ۲) سالخورده؛ ۳) کال؛ ۴) چشم آبی مایل به زرد، زاغ؛ ۵) چشم سیاه مایل به آبی؛ ۶) چشم سیاه با تخم چشم خیلی سفید؛ ۷) رنگ روشن؛ ۸) رنگ قهوه‌ای روشن؛ ۹) باختن رنگ؛ ۱۰) کشت، کاشته‌شده؛ ۱۱) بز گوش خلنگ؛ ۱۲) ناپخته، خام؛ ۱۳) گوسفند سه‌بهار دیده؛ ۱۴) پشم و مو؛ ۱۵) چیز، شئ، کلمهٔ مهمل.

کالاّ: قوماش، ماڵی گەزی: (**کالاّ** بەقەد باڵایە) ف قماش، پارچه.

کالاّت: ۱) تالاّن، پۆیڕ، پۆڕ، چەپاو؛ ۲) قوماشی تۆپ ف ۱) غارت؛ ۲) قماش توپ، پارچهٔ توپ.

کالاّقنگ: باسکلاّو، کلاّوبن ف بیخ ریواس.

کالاّکوت: تێلای گەلاّو جل کوتان ف کدینه.

کالان: ۱) کاڤـلان؛ ۲) هۆزێکی کورده ژێـردەستی ترکـە؛ ۳) کانزای برنج؛ ۴) گیای بەزیان کە ئەبێ بژار بکرێ ف ۱) نیام؛ ۲) از طوایف کُرد؛ ۳) آلیاژ برنج؛ ۴) گیاه هَرز.

کالاّن: قســەی چاونــەزێرانــە گوتن، بەئێرەیی باس کردن: (بـەمن هەڵدە**کالّێ**) ف حرف حسودانه زدن.

کالانە: ۱) جێ چاو، قوڵکی چەم؛ ۲) تەنگایی نێوان هەردوك سمت ف ۱) حدقهٔ چشم؛ ۲) گودی میان هردو باسن.

کالاّنە: کالانە ف نگا: کالانە.

کالانی: جەقۆیەکی کالانی هەبێ ف دشنه.

کالبوُن: ۱) پیر بوُن؛ ۲) کەتبوُن، کەل‌بوُن ف ۱) پیر شدن؛ ۲) لب پرشدن.

کالّبـوُنەوە: ڕەنگ‌چوُنی قوماش و...: (ئەم قوماشە **کالّ دەبێتەوە**) ف رنگ باختن پارچه و فرش و...

کال حەیران: شیوی ساوارو دۆ ف آش بلغور و دوغ.

کالـــك: ۱) باوەگەورە، باپـیر؛ ۲) پێتــاوی لە چەرمـی خاو؛ ۳) کالّ، نەگەیشتو ف ۱) نیا؛ ۲) چارق؛ ۳) کال، نارس.

کالّك: پێتاوی لە چەرمی خاو ف چارق.

کالّکەن: ۱) میوەی بەکالّیڕناو؛ ۲) دومەڵی سەربەچەقۆهەڵدڕاو ف ۱) میوهٔ کال چیده؛ ۲) دُمل نارسیدهٔ تیغ زده.

کالکی: کەلەپوور لە باپیرانەوە ف میراث نیاکان.

کالمە: جۆرێ شمشێری شەڕ ف نوعی شمشیر.

کالّمەکالّ: زەمینێ کە برێکی داچێندراوەو برێکی بەیار ماوە ف زمینی که قسمتی از آن دایر و قسمتی بایر است.

کالنی: زێدە ژیان، زورهان بوُن ف پیر و فرسوده شدن.

کالوّ: ۱) باوك؛ ۲) وشەی دواندنی پیری بەڕێز؛ ۳) سەرکۆمار ف ۱) پدر؛ ۲) کلمهٔ خطاب به پیر محترم؛ ۳) لقب رهبر یا رئیس جمهور.

کالوان: کالانی تیخ ف نیام شمشیر و خنجر.

کالوخ: بەرگی قورعان ف پوشش قرآن.

کالوخك: کالوخ ف پوشش قرآن.

کالّوکرچ: لە گەیشتن زۆر دوُر: (تەواو **کالّ وکرچە**) ف بسیار کال و نرسیده.

کالوُم: تەمەڵ، تەپ، تەوەزەل ف تنبل.

کالوُمە: شمشێری خراپو بێ‌قیمەت، کەچەشیر ف شمشیر نامرغوب.

کالومەکالّ: کالّمە کالّ ف نگا: کالّمە کالّ.

کالە: ۱) ئەسپی ڕەش؛ ۲) تەمەن نەپیر و نەجوان؛ ۳) کلاّش؛ ۴) پێتاوی لە چەرمی خاو ف ۱) اسب سیاه؛ ۲) میانسال؛ ۳) گیوه؛ ۴) چارق.

کالّـە: ۱) کالّـك، پێتاوی لە چەرمی خاو؛ ۲) کاڕەی مەڕو بەرخ ف ۱) چارق؛ ۲) صدای بلند میش و بره، بع.

کالّەبڕوێش: ۱) ساوار لە گەنمی نەکولاّو؛ ۲) برێتی لە تەرزەی ورد ف ۱) بلغور گندم ناپخته؛ ۲) کنایه از تگرگ ریز.

کالّـەبێن: پێوانـەیەکـە بۆ بەفری باریو: (**کالّەبێنێك** بەفر باریوە) ف مقیاسی برای مقدار برف بر زمین نشسته.

کالّەپێ: بارینی بەفر ئەوەندەی پێلاّو دادەپۆشێ: (**کالّەپێ**یەك باریوە) ف بارش برف به قطر یك چارق.

کالّەپێچ: پەڕۆو پاڵی ناو کالّە ف پارچه‌ای که زیر چارق بر پای می‌پیچند.

کالّەت: تالاّن، کالاّت، پۆڕ، چەپاو ف غارت، تاراج.

کالّەدڕانە: حەقی بەرێدارۆیشتن بۆ کاری کەسێ ف پایمزد، حق‌القدم.

کالّەدەند: کەرستەی خاوی دەکارنەکراو ف ماده اوّلیه.

کالەر: کالاّ، ماڵی‌بازرگانی ف کالا.

کالّەشێف: شێوەردی پێش باران‌بارین ف شخم باران نزده.

کالەك: هاوعاشیرەت، هاوتیرە ف هم‌تیره، از یك طایفه.

کالّەك: ۱) قەرپوز، گندۆرە؛ ۲) خرچە، قەرەخرچە؛ ۳) کالّەی چەرم؛ ۴) کلاّش ف ۱) خربزه؛ ۲) خربزهٔ نارس؛ ۳) چارق؛ ۴) گیوه.

کالّەکالّ: کاڕەی زۆری مەڕو بەرخ ف صدای درهم میش و بره.

کالّەکوت: مێوژی کوتراو بۆ شەربەت ف کشمش کوبیده برای شربت.

کالەکە: خاڵیگە، برك، کەلەکە ف تُهیگاه.

کالّـەکەمارانە: ۱) گیایەکە بەرێکی خڕەکەی لەبیچمی شەمامەی زۆر پچوُك دەگرێ بۆنێکی زۆر ناخۆشی هەیەو زۆر تالّە بۆ دەرمان دەشێ؛ ۲) زێزەڵە ف ۱) هندوانهٔ ابوجهل؛ ۲) تاجریزی.

کالّـەگ: ۱) دریشوُکەی مار؛ ۲) چزوی دوپشك‌و مۆزو ف ۱) زبانك مار؛ ۲) نیش.

کالّەمستانە: پشکیلان ف نوعی بازی در شب‌نشینی.

کالّەمستێ: کالّەمستانە ف نگا: کالّە مستانە.

کالّەمستێنە: کالّە مستانە ف نگا: کالّە مستانە.

کالّەمشتێ: کالّە مستانە ف نگا: کالّە مستانە.

کالّەمێر: پیاوی زۆر پیر ف پیرمرد کهنسال.

کالّەوبوُن: کالّبوُنەوە ف رنگ باختن پارچه.

کالّـەوپێتـاو: پالاّو زەنگـاڵی سەفـەر: (**کالّەوپێتاوی هەڵپێچاوە**) ف باروبنهٔ سفر.

کالەنی: کاڤلان، کالان ف نگا: کالان.

کالّەهێش: شێوی یەکەم ف شخم اوّل.

کالەی: ١) زورهانی؛ ٢) کالْی، نەگەیشتوی؛ ٣) بێددان ف ١) پیری و کُهنسالی؛ ٢) خامی؛ ٣) بی‌دندان.

کالی: تەمەن‌زۆری ف پیری و کُهنسالی.

کاڵی: ١) نەگەیشتـــویی؛ ٢) خاوی؛ ٣) شێوی کرد، جوُتی لێدا؛ ۴) بەقەو قاوی کرد ف ١) نارسی میوه؛ ٢) خامی؛ ٣) شخم زد؛ ۴) غرید.

کاڵێ: ١) چاوکاڵ؛ ٢) ناوی ژنانە؛ ٣) سپی‌پێست ف ١) چشم «کالْ»؛ ٢) نام زنانه؛ ٣) سفیدپوست.

کاڵیا: ١) جوُتی‌لێ‌کرا، کێڵدرا؛ ٢) بەئێرەیی باسی کرد؛ ٣) بەتـــوُڕەیی قاوی‌کرد ف ١) شخم‌زده شد؛ ٢) حسودانه گفت؛ ٣) نهیب زد.

کالیار: ترۆزی زل و ترش کەبـۆ تۆم هەڵگیراوە ف خیار چمبـر پیر که برای تخم‌گیری نگهداری می‌شود.

کاڵیان: ١) دەنـــگ‌هەڵێنـــان بەتـــوڕەیی؛ ٢) ئێرەیی بردن؛ ٣) جوُت لەزەوی‌دان ف ١) غریدن؛ ٢) رشك بردن؛ ٣) شخم زدن.

کاڵیت: ١) رەبەت، بۆسە، سیپە؛ ٢) قۆختە ف ١) کمین شکارچی؛ ٢) کلبهٔ محقّر.

کالیت‌زاوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کالیتگا: کاڵیت، رەبەت ف کمین شکارچی.

کالیتی: پیری، پیریەتی ف پیری.

کالیسکە: عارەبانەی سواری سەردا پۆشراو کە دو ئەسپ دەیکێشن ف درشکه، کالسکه.

کالیماست: خەرمان لۆغە ف نگا: خەرمان لۆغه.

کالیمستی: کاڵەمستێ، کەڵەمشتێ، پشکیلان ف پشك انداختن.

کاڵێنی: زۆر بەعومری، زورهانی ف کُهنسالی.

کالـین: گریانـی بەدەنگی بەرز، زۆرزۆر گریان ف گریه و مویه کردن، زارزار گریستن.

کاڵین: ١) شێو بڕینی زەمین؛ ٢) ئێرەیی بردن ف ١) شخم زدن؛ ٢) رشك بردن.

کام: ١) ئاوات، ئارەزوُ؛ ٢) نەخـــۆشـی بلۆقـــاوی دەمـی یەکـســم کە جەمەئالیکی بەسەر دەچێ؛ ٣) وشەی پرسیار بۆ ڕۆن‌بوُنەوەی شتێ لە ناو شتاندا، کیژان، کێهە؛ ۴) ئاڵ‌بوُنەوەی ددان ف ١) اَمل، آرزو؛ ٢) نوعی بیماری دهان ستور؛ ٣) کدام؟؛ ۴) کندشدن دندان.

کام‌ئاژنین: چارەکـــردنی کامی یەکسم بە شوُژن ئاژن‌کردنی زاری ف معالجهٔ «کام» ستور با جوالدوز.

کاما: داری خوارەوەبوی جەغزی وەك کەللەبێژنگ‌و دەف‌و... ف چوب دایره‌ای دف و غربال و...

کاماخ: ١) سمتی یەکسم؛ ٢) کاماش؛ ٣) توتنی بەشینی ڕناو ف ١) کفل ستور؛ ٢) نگا: کاماش؛ ٣) توتونِ سبز چیده شده.

کامار: کاما ف نگا: کاما.

کاماش: ١) ساقەتەی وردی ماش؛ ٢) بریێتی لە توُتنێ کە بەر لە زەردبوُن وشکەوە کرابێ ف ١) کاه ماش؛ ٢) کنایه از توتونِ نارس خشك‌شده.

کاماف: پاشاوێ کە دوای سەرچاوەگرتن بەجۆدا دێ ف پسابی که پس از گرفتن سرچشمه در جوی می‌ماند.

کامانە: کام لە ئەشتەکان؟ کێهانە؟ ف کدام‌ها؟

کامباخ: ١) غەددار، پەیمان‌شکێن؛ ٢) دەسبڕ و درۆزن؛ ٣) کاول ف ١) غدّار، عهدشکن؛ ٢) ناروزن؛ ٣) ویران.

کامباخ کرن: لەبەین‌بردن، وێران‌کردن ف نابود کردن.

کامباخی: ١) غەدداری، پەیمان‌شکێنی؛ ٢) بەدبەختی، نەگبەت ف ١) پیمان شکستن؛ ٢) بدبختی.

کام‌جێ: ١) کام‌شوێن؟، کوێنە؟؛ ٢) کێهە، کامیان ف ١) کجا؟؛ ٢) کدامین؟

کام‌جین: کامیان؟، کێهە؟ ف کدامین؟

کام‌دەر: کامە؟، کێهە؟ ف کدام؟

کام‌دەری: کام‌دەر؟ ف کدام؟

کامر: قامیش، چیتك، چیت، زەل ف نی.

کامڕان: ١) بەئاوات‌گەیشتو؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) کامران، کامروا؛ ٢) نام مردانه.

کامڕەوا: کامڕان ف کامران، کامروا.

کامژْ: کێهەلە؟، کێژان‌لە؟ ف کدام از؟

کام‌سوُتی: بەئاوات نەگەیشتن، ناهومێدبوُن ف نومید شدن.

کامك: ١) کێ؟؛ ٢) کام‌شت؟ ف ١) چه کسی؟؛ ٢) چه چیزی؟

کام کردن: ١) توُشـی نەخـــۆشی کام هاتنی یەکسم؛ ٢) تۆوپـــەڕین، نەوس‌تکـان، ئەستـوُربـوُن لەبـەر دیتن‌و نەخواردنی شت ف ١) به بیمـاری «کام» دچار شدن ستور؛ ٢) بیماری بوگرفتن که از دیدن و شنیدن بوی خوراك عارض می‌شود.

کام کەس: کێهەمرۆ؟، کێ؟ ف چه کسی؟

کام کەسۆ: کام‌کەس؟ ف چه کسی؟

کامڵ: ١) پێگەیشتوی دەخڵ؛ ٢) بنیادەمی پێگەیشتوی تێگەیشتو؛ ٣) بنیادەمی نێونجی‌تەمەن لە دەوری چل‌و پەنجاساڵە ف ١) غلّهٔ رسیده؛ ٢) آدم رسا، دانا و کامل؛ ٣) آدم میانسال.

کامن: کێهەن؟ ف کدامند؟

کامۆ: کێ؟، کێهە؟ ف چه کسی؟

کامۆخ: ترێ‌گوُش، کەسێ‌کە هەنگور دەگوُشێ ف کسی که آب انگور می‌گیرد.

کاموُخ: کامۆخ ف نگا: کامۆخ.

کامورەوا: کامڕەوا ف کامروا.

کاموس: مۆتەکە، شەوە ف کابوس.

کاموُك: دۆشاوساز، دمس‌چێکەر ف شیرهٔ انگورساز، شیره‌چی.

کاموُسەك: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کامۆیی: نەخۆشی دەمی یەکسم ف بیماری دهن ستور.

کامە: وشەی پرسیار، کام؟، کێهە؟ ف کدام؟، کدامین؟

کامەتا: کام لەمانە؟، وشەی پرسیار ف کدام؟

کامەتان: کیژان ژوە؟، کێ لەئێوە؟ ف کدام از شما؟

کامەتانێ: کام؟، کیژان؟، کێهە؟ ف کدام؟

کامەتە: کامەتانێ؟ ف کدام؟

کامەران: کامڕان ف کامروا.

کامەڕان: کامڕان ف کامروا.

کامەسە: کامە؟، کێهەیە؟ ف کدام است؟.

کامەم: ناوی دێیەکە لە موکوریان ف نام دهی است.

کامەن: کێهەن؟، کامن؟ ف کدامند؟

کامەیە: کامەسە؟، کێهەیە؟ ف کدام است؟

کامی: کێهە لەوان؟ ف کدام یکی؟

کامیاران: ناوی شارێکە لە کوردستان ف نام شهری است.

کامیان: کام لەوان؟ ف کدام یکی؟، کدامشان؟.

کامێرا: دوربینی وێنەگرتن ف دوربین عکاسی.

کامێران: کامڕان ف کامران.

کامیل: ۱) بێ‌کەماسی؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) کامل؛ ۲) نام مردانه.

کان: ۱) کاراك، کارە؛ ۲) داری کۆڵدراو بە قەڵەمی ئاسن؛ ۳) پنجەگیا؛ ۴) لە کام جێگەن؟؛ ۵) وشەیەکە لە جگێن‌دا؛ ۶) کۆن ف ۱) معدن؛ ۲) چوب کنده‌کاری شده؛ ۳) بوته؛ ۴) کجایند؟؛ ۵) اصطلاحی در قاب‌بازی؛ ۶) کهنه، قدیمی.

کاناو: چەم یان سەرچاوە ئاوێك کانزای لێ دەردەخەن ف آبی که مواد معدنی داشته باشد.

کانتۆر: دوڵابی جلکان ف کمد.

کانج: ئاکارچەوت، رەوشت ناحەز ف بدعمل.

کانجا: ۱) کام‌شوێن؟، کوێندەرێ؟ ۲) لەکوێ؟ ف ۱) کجا؟؛ ۲) از کجا؟

کانجی: کام؟، کیژان؟، کێهە؟ ف کدام؟

کانجین: کامەیان؟ کێهەیان؟ ف کدامشان؟

کاندو: دەفری گەورەی لەقوڕچێکراو بۆ دانەوێڵەو ئارد، کەندو ف کندوی آرد و غلّه، انبار گلی آذوقه.

کانزا: هەرچی لە کاراك پەیدا دەبێ ف معدنی.

کانکەن: کەسێ کە لە دانەوەی کاراك خەریکە ف معدنچی.

کانگا: کان، کاراك، کارە ف معدن.

کانگۆك: خەلۆل ف شتالنگ گوساله.

کانگە: کانگا، کان، کاراك، کارە، جان ف معدن.

کانوك: ۱) کانگای پچووك؛ ۲) ساقەتەی وشکی نۆك ف ۱) معدن کوچك؛ ۲) ساقهٔ خشك نخود.

کانوون: ۱) ناوی دو مانگی ڕۆمی؛ ۲) باڵدارێکە لە دەماوان دەژی ف ۱) نام دو ماه از ماههای رومی؛ ۲) پرنده‌ای است آبزی.

کانوونی: پەڕندەیەکی بۆری ماسی‌خۆرە ف مرغی ماهیخوار است.

کانە: ۱) سنعاتی دارکۆڵین؛ ۲) ئامرازی دارکۆڵین ف ۱) کنده‌کاری چوب؛ ۲) شفرهٔ کنده‌کاری.

کانەزوانە: کۆڵدراوی جێگەی شوشەپەنجەرە ف کندهٔ جای شیشهٔ پنجره.

کانەشکاو: ئامرازێکی دارکۆڵینە ف ابزاری در کنده‌کاری.

کانەنیا: شەتڵ‌چەقاندن ف نشازدن.

کانی: ۱) چەشمە، سەرچاوە، خانی، چاوەی ئاو؛ ۲) کانێ؛ ۳) وشەی سەرەتای ناوی گەلێك لە گوندەکانی کوردستان: (**کانی** باغ، **کانی** بداغ، **کانی**‌بەن، **کانی**‌خوارو، **کانی**‌ڕەش، **کانی**‌زەرد، **کانی**‌سانان، **کانی**‌سیران، **کانی**‌مشکان، **کانی**‌مەلا، **کانی**‌ناز)؛ ۴) نۆکە، ئێستا؛ ۵) توانی، لەدەستی هات؛ ۶) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) سرچشمه؛ ۲) نگا: کانێ؛ ۳) کلمهٔ آغاز نام بسیاری از روستاهای کردستان؛ ۴) اکنون؛ ۵) توانست؛ ۶) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانێ: ۱) کێهەیە؟، کیژانە؟؛ ۲) لەکوێیە؟ ف ۱) کدام است؟، ۲) کجا است؟

کانی ئاسکان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیائۆمەرکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیاباسکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیابەستێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیاپینگ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیاتا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانیاتویا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیاسیر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیاسیڤی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیاگولێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیامالا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانیانێروەکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیاو: ۱) ئاوێ کە لە کانی دێتەدەر؛ ۲) زەوینێ کە بە ئاوی کانی ئاو دەدرێ؛ ۳) گیایەك کە ئاوی کانی بخواتەوە: (لۆکەی **کانیاو**) ف ۱) آب چشمه؛ ۲) زمینی که با آب چشمه آبیاری شود؛ ۳) گیاهی که با آب چشمه سیراب شود.

کانی‌بلاف: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌بناف: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی بناو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی بورکە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی بەرد: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی بەردینە: دوگوندن لە کوردستان بەعسی وێرانی کردن ف دو روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.

کانی بەرزە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی بی: دوگوندن لە کوردستان بەعسی وێرانی کردن ف نام دو روستای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی پان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی پانکە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کانی پوچەڵە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی پەحو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی تو: دوگوندن لە کوردستان بەعسی وێرانی کردن ف نام دو روستای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی توان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی جاملە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی جنە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی خاکی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی خان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی خانلەر: لەو گوندانەی کوردستانە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی خدران: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی درکە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی دەربەند: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی دەلال: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی ڕۆشنایی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی ڕەش: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی زرکێشکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی زنال: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی زەرو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی ژاڵە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی ژنان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیژە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه قنطوریون.

کانی سارد: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی سارکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی سالار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی سپیکە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کانی سقر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیسک: ساقەتەی وشکی نیسک ف ساقهٔ خشك عدس.

کانی سلێمان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی سوسکە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی سێف: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی سین: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی سێو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی شاسوار: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی شایان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی شوان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی‌شیخ: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

كانی‌شێخان: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی‌شینە: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی‌عارەبان: گوندێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

كانی‌قرژاڵە: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

كانیكاباسكا: گوندێك لە كوردستان كە بەعسی بە بۆمبای شیمیایی خەڵكیان كوشتوەو پاشان كاولیان كردوە ف روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

كانیكاهاجەر: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

كانی كرمانج: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی كوت: گوندێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

كانی كوێر: كوێرە كانی، كانیەك كە پاش بەهار وشك دەبێ ف چشمه‌ای که پس از بهار بخشکد.

كانی كوێرك: كوێرە كانی، كانی كوێر ف نگا: كانی كوێر.

كانی كوزەڵە: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی كوێرە: گوندێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

كانی كەروێشكان: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی كەند: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

كانی كەو: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی كەوشەمیران: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی كەوە: چوار گوند لە كوردستان بەوناوەن بەعسی وێرانی كردن ف نام چهار روستا در کردستان که بعثیها ویران کردند.

كانی گردەڵ: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی گرمە: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی گوڵ: گوندێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

كانی گۆمە: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

كانی گوێز: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی گەوهەر: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی گیزكێ: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانیلان: دۆڵی پڕلەكانی ف درهٔ پر از چشمه.

كانیلكە: سەرچاوەی پچوك ف چشمهٔ کوچك.

كانیلە: كانیلكە ف چشمهٔ کوچك.

كانی مازو: گوندێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

كانی مازێ: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی ماسی: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی مانگا: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی مرواری: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

كانی موچكێ: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی مەروان: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی مەزنێ: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی میران: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانین: توانین، لەتواندابون ف توانستن.

كانی ورمێ: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی وشتر: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كانی وەتمان: گوندێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

كانی وەیسە: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

كانی ویسكە: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیەقورە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی هۆمەر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی هەمزە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی هەنار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی هەناو: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد[ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی هەنجیر: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە[ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کانی هەنجیرگوڵان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد[ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی هەنجیرە: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی هەنگوین: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد[ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کاو: ١) شکێرّ؛ ٢) شاخی بەرد، چیای بەردین؛ ٣) ئاوات، کام؛ ٤) چیا؛ ٥) سوُتانەوەی پێست؛ ٦) نەخۆشی کام؛ ٧) نرخدار، هێژا؛ ٨) بەفیز، لەخۆبایی؛ ٩) جگ، قاپ[ف] ١) شکاف صخره؛ ٢) کوه سنگی؛ ٣) کام، مراد، آرزو؛ ٤) کوه؛ ٥) سوزش پوست؛ ٦) بیماری دهان ستور؛ ٧) ارزشمند؛ ٨) خودپسند؛ ٩) قاپ شتالنگ.

کاواتر: کابۆك[ف] کبوتر.

کاوان: ١) شاخان، چیایانی بەردین؛ ٢) چیایان؛ ٣) بستو، شانەشاخ[ف] ١) کوهھای سنگی؛ ٢) کوهساران؛ ٣) ستیغ کوه.

کاوانەوە: سوُتانەوەی پێست[ف] سوزش پوست.

کاوانی: هۆزێکە لە کوردستان[ف] عشیره‌ای است در کردسان.

کاوانیان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد[ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعتیان.

کاودان: ١) خۆیانی گێرەکـراوی بەبـا نەکـراو؛ ٢) برێتی لە پیتو بەرەکەت[ف] ١) خرمن باد نداده؛ ٢) کنایه از برکت.

کاودز: چکی جگ، قاپێ کە دیوی قوُڵی روبەبان بێ[ف] حالت بر پشت افتاده شتالنگ.

کاوڕ: کاڤڕ[ف] تقلی، برهٔ از شیر بریده.

کاوران: کاروان[ف] قافله.

کاوس: شەوە، مۆتەکە[ف] کابوس.

کاوش: پێچەوانەی سرشتی، نەگونجاو دەگەڵ داموەدەستوُردا [ف] غیرطبیعی.

کاوشك: زگ‌پڕ بەر لە کاتی خۆی، بیژۆك[ف] حامله قبل از اوان.

کاوشکی: زگ‌پڕبوُنی بەر لە کاتی خۆی[ف] حاملگی زودرس.

کاوْك: جومگەی دەست‌و پا[ف] مُچ دست و پا.

کاول: ١) کاڤل، وێران؛ ٣) چرار دیواری سەرنەگیراو[ف] ١) ویرانه؛ ٢) چهاردیواری سر نپوشیده.

کاولاش: کاڤلاش[ف] نگا: کاڤلاش.

کاولان: ١) کاڤـلان، بەرگی خەنجـەرو شەمشێر؛ ٢) چەنـد نۆدەی سەرنەگیراو[ف] ١) نیام؛ ٢) خانەهای سرنپوشیده.

کاوڵان: ناوی دو گوندە لە موکوریان[ف] نام دو روستا در کردستان.

کاولبوُن: خاپوُربوُن[ف] ویران شدن.

کاول کردن: خاپوُر کردن[ف] ویران کردن.

کاولەباس: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد[ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کاولی: خێڵاتێکی کۆچەری گەڕیدەن[ف] کَولی.

کاوڵی: کاولی[ف] کَولی.

کاوە: ١) سوُتانەوەی پێست؛ ٢) ناوی کوردێکی شوڕشگێڕی کەونارا؛ ٣) ناوە بۆ پیاوان[ف] ١) سوزش پوست؛ ٢) کاوهٔ آهنگر؛ ٣) نام مردانه.

کاوەخۆ: ١) پشوُ لەسەرخۆیی، حەوسەلە؛ ٢) لەسەرخۆ، پشوُدرێژ[ف] ١) شکیبایی؛ ٢) شکیبا.

کاوەکاو: ١) برژانەوەی پێست، سوُزیانەوە: (پێستم هەر **کاوەکاوی**ەتی)؛ ٢) گریانو کاڵین[ف] ١) سوزش زیاد پوست؛ ٢) گریه و زاری.

کاویان: ١) سوُزیانەوەی پێست؛ ٢) گریان بە دەنگی نزم؛ ٣) نازناوی ئالای کاوە: (پـەرچـەمو فێسی کەجی تۆ ئەی جوان/تاجی کەیانو عەلەمی **کاویان**) «حاجی قادر»[ف] ١) سوزش پوست؛ ٢) مویه، گریه با صدای آهسته؛ ٣) درفش کاویانی.

کاویانەوە: سوُزیانەوە[ف] احساس سوزش در پوست.

کاویچ: قاویچ، قاویش[ف] نشخوار.

کاویر: دڕکێ کە حوشتر حەزی لێ دەکا، حوشترخۆرە[ف] شتر خار.

کاوێژ: کاویچ، قاویچ[ف] نشخوار.

کاوێژکردن: ١) جاوینەوەی پەڵخوڕ؛ ٢) برێتی لە زۆر پاتەکردنەوەی قسە[ف] ١) نشخوار کردن؛ ٢) کنایه از تکرار بیش از حدّ سخن.

کاوێژکەر: ١) حەیوانێ کە کاوێژ دەکا، دەوڵەت‌و ماڵی دوسم؛ ٢) کەسێ زۆر قسەی بێ‌تام دەکا[ف] ١) نشخوارکننده؛ ٢) ژاژخا.

کاوین: پارەی مارەیی[ف] کابین، مهریه.

کاهو: سەوزیەکە گەڵاپان. بەکاڵی‌و کوڵاوی دەیخۆن [ف] کاهو.

کاهوُر: قام، قەممە، تیخێکی دەم‌پانە لەنێوان خەنجەرو شیردایە[ف] قمه.

کاهەرزانی: جۆرێ هەنجیر[ف] نوعی انجیر.

کاهی: جۆرێ نانی زۆر تەنك بەئاردو ڕۆن‌و سەرتوێی شیر دروس دەکرێ[ف] نوعی نان که با آرد و روغن و سرشیر سازند.

کاهێڵ: تەمەڵ، تەوەزەل[ف] سست، تنبل.

کای: ١) کام؟، کێهـە؟؛ ٢) هەڵپـەڕکێ؛ ٣) گاڵتـە، حەنـەك؛ ٤) وازی منالان، کایە[ف] ١) کدام؟؛ ٢) رقص؛ ٣) مزاح؛ ٤) بازی کودکانه.

کای کۆن: برێتی لەباسی ڕابردوی لەدەس‌چوُگ: (**کای کۆن** بەبادە کا)[ف] کنایه از موضوع گذشته و از دست رفته.

کای کەردۆخ: ١) داوەت‌گێڕ، کەسـێ زۆرباش دەرەقـسـێ؛ ٢)

حەنـەکچی، قسـەسەیر؛ ۳) عوێن‌باز ف ۱) رقّاص؛ ۲) بذله‌گو؛ ۳) مُتقلّب، مکّار.

کایل: کاڤل، خاپوُر ف ویران.

کایلان: کالان، کاڤلان ف نیام.

کایلۆش: شێوی کەشکی تراو کە نانی تێ‌دەکوشن ف کالجوش.

کاین: کامە؟، کێهەیان؟ ف کدامین؟

کاینات: هەرچی خوا دروستی کردوە ف کائنات.

کایە: ۱) بازی؛ ۲) حەلێ بازی کردن؛ ۳) تەتەڵەمیران ف ۱) بازی؛ ۲) یك دور بازی، گیم؛ ۳) نوعی کرم.

کایە کلێ: بوُکەڵەی زارۆکان، لەیستوك ف اسباب بازی.

کایە گا: تەختایی جێگەی بازی کردن ف میدان بازی.

کایەڵ: کاهێڵ ف تنبل.

کایەن: کادێن ف کاهدان.

کایی: ۱) قاقـەزی بۆر کە لە کا دروس کراوە؛ ۲) کاویژ ف ۱) کاغـذ کاهی؛ ۲) نشخوار.

کایین: قاویش کردن، کاویژ کردن ف نشخوار کردن.

کبار: ۱) بەحورمەت، بەرێز؛ ۲) بەفیز، بادیەهەوا ف ۱) مُحترم؛ ۲) خودپسند.

کبریت: شخاتە، شەمچە، شقارتە ف کبریت.

کپ: ۱) تونـد پێکـەوەنان کە درزی تێدا نەمێنێ؛ ۲) گوێ کە نەبیسێ: (گوێم **کپ** و کەڕە)؛ ۳) نۆقـرە گرتـو، داسـەکناو: (ئەمرۆ زارۆڵەکەت کپە)؛ ۴) بێ‌دەنـگ: (**کپ** بە ئەگینا کپت ئەکەم)؛ ۵) لە ڕەبەتا ماتە کردن ف ۱) کیپ؛ ۲) کری گوش؛ ۳) آرام؛ ۴) خاموش؛ ۵) در کمین کز کردن.

کپ‌بوُ: ۱) داخراو بەسەر یەکا؛ ۲) ماتەهەڵگرتو؛ ۳) داخرا؛ ۴) ئارام بو ف ۱) کیپ شده؛ ۲) کز کرده در کمین؛ ۳) کیپ شد؛ ۴) آرام شد.

کپ‌بوُن: ۱) کەڕبـوُنی گوێ؛ ۲) بێدەنـگ‌بوُن؛ ۳) داسـەکنان ف ۱) کرشدن گوش؛ ۲) بی‌صدا شدن؛ ۳) آرام گرفتن.

کپـەنـە: ۱) بێدەنگ؛ ۲) ئارام؛ ۳) فەرمان بە بێدەنگی‌و ئارامی ف ۱) بی‌صدا؛ ۲) آرام؛ ۳) فرمان به خاموش شدن و آرامش.

کپی: چاوگەی کپ ف مصدر «کپ».

کت: ۱) قیت، زۆپ؛ ۲) تەنیا؛ ۳) لەت؛ ۴) پشیلە ف ۱) برجستـه؛ ۲) تنها؛ ۳) پاره؛ ۴) گربه.

کتارو: شیوەن، شین ف شیون.

کتاف: کتێب، کتێو، پەرتوُك، پەراو ف کتاب.

کتان: لێدان، کوتان ف کوبیدن.

کتاو: ۱) کوتراو؛ ۲) پەراو ف ۱) کوبیده؛ ۲) کتاب.

کت‌بکت: یەك‌بەیەك ف تك تك.

کت‌بەچە: بەچکەپشیلە ف بچەگربه.

کت‌بەها: نرخی‌تاك، نەبەتێکڕایی ف بهای واحد.

کتتە: ۱) ختە، وشەی دەرکردنی پشی؛ ۲) وشەیەکە وەختێ زارۆ ئەقڤێ دەس لە پشتی ئەدەن‌و ئەیڵێن: (**کتتـــە کتتـــە** بەشی خۆتــە)؛ ۳) هەودابـەنی پس‌پس، لەت‌وپەتی دەزوُ ف ۱) اصطلاحی برای راندن گربه؛ ۲) کلمه‌ای است که در جواب سرفهٔ بچه گویند؛ ۳) تکّه‌های نخ.

کتر: بنی گیای لیلك کە قەڵەمی قامیشی لێ چێ دەکەن ف ریشهٔ نی قلم.

کترم: بەگشتی، بەتێکڕایی ف روی هم، همه با هم.

کترمی: کترم، هەموویکڕا ف همه باهم.

کترە: کەتیرە، شیلەی گوێنیەزەردە ف کتیرا.

کتری: دەفری سەرپۆش‌و کلك‌و لولەدار بۆ ئاوتێداکوڵاندن ف کتری.

کتك: پسیك، پشیلە، ختك ف گربه.

کتکاگوڕا: کوندەبەبو ف بوف کور.

کتکاڵ: خۆبەنازکەر، بەنازونوُز ف ملوس.

کتکە: دەنگ‌دانی پشیلە، کتتە ف کلمه‌ای برای راندن گربه.

کتکە کێفیلە: پشیلەکێوی ف گربهٔ وحشی.

کتکەنەفتینە: مایەفتنە، ئاژاوەچی ف مُفَتّن.

کتکی: گەنیو، بۆ با ف گندیده، فاسد.

کتم: مرۆیە کە خۆی لەمیری ناونوس نەکردوە، بێ‌پێناس ف انسان بی‌شناسنامه.

کتۆ: چلۆن؟، چۆن؟ ف چطور؟.

کتوپڕ: لەپڕ، لەنکاو ف یکهو، ناگهان.

کتوُت: ۱) کۆڵوی نان کە لە تەندور دەکەوێ؛ ۲) نانی کۆن‌و برشاوی ف ۱) فرزدق؛ ۲) نان کپك‌زده.

کتوکوێر: ۱) کەم‌بین، چاوپرۆُش؛ ۲) کوێرانە ف ۱) چشم کم سو؛ ۲) کورمانند، کورانه.

کتومت: حەینەن، هەر وەك ف عیناً.

کتووْت: ورتکەنان بۆ تێکۆشین ف ریزه‌نان ترید.

کت‌وەچە: کت‌بەچە ف بچەگربه.

کتۆیی: چۆنیەتی، چلۆنایەتی ف کیفیّت.

کتە: ۱) کتتە؛ ۲) پشیلە ف ۱) نگا: کتته؛ ۲) گربه.

کتە کوُر: کتوکوێر ف نگا: کتوکوێر.

کتێ: بانـگ‌لەژن‌کردن بە خۆشـەویستی، کچێ ف مهـربانانه خطاب کردن به زن.

کتێب: کتاو، قتاو ف کتاب.

کتێبۆك: پەڕاوی‌بوُچك، پەرتوکێ گچکە ف کتابچه.

کتێو: کتێب، قتاو ف کتاب.

کجیر: تێڵای‌ئەستوُر، کوتەك ف چُماق.

کچ: ۱) دۆت، دوێت، قز، قیز؛ ۲) دەگەڵ‌مێرد نەخەوتو ف ۱) دختر؛ ۲) باکره.

کچانە: شیاوی کچان ف دخترانه.

کچانی: لاوێ کە ئاکاری ژنانە بێ ف پسری که رفتارش دخترانه باشد.

کچچی: خۆشکی باوك، پلك ف عمّه.

کچك: ۱) بویچك، چکۆڵە؛ ۲) قیزی چکۆڵە ف ۱) کوچك؛ ۲) دخترك.

کچ کچ: دەنگدانی رەشەولاخ، وەحا، ئۆحە ف لفظ صدازدن گاو و

گوساله.

کچکه: چکۆڵه [ف] کوچك.

کچۆڵه: کچك، قیزی چکۆڵه [ف] دخترك.

کچەزا: له کچی مرۆ زاو [ف] دختر زاده.

کچ‌هلی: زڕکچ، کچی هەویٚ [ف] نادختر ی.

کچی: مەت، خوشکی باوك [ف] عمّه.

کچێنه: رەشکێنەی چاو [ف] مردمك چشم.

کچێنی: ۱) رۆژگاری بەر لە شوکردن؛ ۲) نیشانەی کون‌نەکراوی کچ [ف] ۱) دوران دوشیزگی؛ ۲) پردهٔ بکارت.

کخ: قخ [ف] نگا: قخ.

کختان: جیٚ‌تەپکە، جیٚ‌تەڵە [ف] دامگاه.

کخخه: قخ، کخ [ف] نگا: قخ.

کخس: خیسکه [ف] پیازکاشتنی.

کخه: قخ، کخ [ف] نگا: قخ.

کخی: قویٚخا، کاربەدەستی ئاغا لەگوند [ف] کدخدا.

کخیتی: قویٚخایەتی [ف] کدخدایی.

کدارك: ۱) کارگ، قارچ؛ ۲) چمە، دونبەڵان؛ ۳) قاو، پوشوی‌دار [ف] ۱) قارچ؛ ۲) دنبلان؛ ۳) نگا: قاو.

کداسه: لۆدەی کاو ئاڵف کە لەدەشت گڵەبان دەکریٚ [ف] کاهِ کاهگل.

کدو: قەباخ، کوڵەکە، کوندر، کوندك [ف] کدو.

کدی: ۱) رام، حەمایەت؛ ۲) وتەی بانگ‌کردن‌لە کاریلە [ف] ۱) رام شده؛ ۲) لفظ خواندن گوساله.

کدیٚ: ۱) چوەخت؟، کام دەم؟؛ ۲) لە کام جیٚ؟ [ف] ۱) کی؟؛ ۲) کجا؟.

کدیٚب: کتاو [ف] کتاب.

کر: ۱) دەسکار؛ ۲) تەنراو؛ ۳) رایەڵی تەون؛ ۴) کورت، کۆتا؛ ۵) نرکه؛ ۶) ئەندامی نێرایەتی، کێر [ف] ۱) صنع، ساخت؛ ۲) بافت، بافته؛ ۳) تاربافت؛ ۴) کوتاه؛ ۵) صدای مهیب؛ ۶) کیر.

کڕ: ۱) ئارام: (دنیایەکی کڕە)؛ ۲) بیٚدەنگ؛ ۳) مریشکی لەسەر هیٚلکه خەفتـگ؛ ۴) خەتیٚ کە دەکیٚشـریٚ؛ ۵) پاشگر بەواتا: ڕنین، رندراو: (بن کڕی چیٚشت)؛ ۶) پاشگـری بەواتـا: کەسیٚ کە شت ئەسیٚنیٚ: (جـەڵەب کڕ)؛ ۷) پندر، پنر، توندبوونەوەی شل؛ ۸) کر، دەسکرد؛ ۹) چنـدراو، تەنـیاگ؛ ۱۰) فریٚت؛ ۱۱) هەورازی رژدو کوڕ؛ ۱۲) تیشـەشاخ، تیشەبەردی کیٚف [ف] ۱) آرام؛ ۲) خاموش؛ ۳) کرچ؛ ۴) خط؛ ۵) پسوند به معنی زدوده؛ ۶) پسوند به معنی خریدار؛ ۷) سفت، نیم‌خشك؛ ۸) ساخته‌شده؛ ۹) تنیده، بافته‌شده؛ ۱۰) ریسمان؛ ۱۱) کوه سخت و مرتفع؛ ۱۲) تکه‌سنگ، تکه‌شاخ.

کرا: ۱) کار پیٚك‌هات، ئەنجام درا؛ ۲) ئیجاره؛ ۳) حەقی کار [ف] ۱) عمل شد؛ ۲) کرایه؛ ۳) مزد.

کڕا: ۱) سەنرا؛ ۲) رندرا [ف] ۱) خریده شد؛ ۲) زدوده شد.

کراپا: کاڵەدڕانه [ف] پایمزد، حق‌القدم.

کڕاڕ: کڕاڵ، قاقڕ [ف] زمین بدون آب و علف.

کراز: پارچەجلکیٚ کە لەسەر گۆشتەوە دەبەر دەکریٚ [ف] پیراهن.

کڕاژ: ۱) شەم، شەمیٚ، میٚو؛ ۲) تویٚژە مار [ف] ۱) موم؛ ۲) پوست مار.

کراس: ۱) کراز؛ ۲) کیٚشـانـەیەکـە بە گرانـایی بیست‌و پیٚنج فیشەکی پیٚنج‌تیر بە بەستەوە [ف] ۱) پیراهن؛ ۲) وزنی است.

کراس‌بەز: پیٚستی زۆر تەنك‌و ناسك کە لەبن پیٚستەوە لەشی داپۆشیوه [ف] صفاق، مراق.

کراسه: جۆش‌هاتنی چەورایی پیوی سابوون [ف] جوش آمدن چربی پیه در صابون‌سازی.

کڕاش: کڕاژ [ف] موم.

کڕاقالی: پوختەی‌بیٚژە، کورتەی‌وتار [ف] مختصر کلام.

کڕاك: ۱) سورینچکـه، قڕقـڕاگه؛ ۲) قولی گویٚ [ف] ۱) سرخنـای؛ ۲) سوراخ گوش.

کڕاڵ: ۱) قاقڕ؛ ۲) دەغڵی تەنك [ف] ۱) زمین لخت از گیاه؛ ۲) کشتزار غلّهٔ کم پشت.

کڕان: ۱) سەنن؛ ۲) ڕنین [ف] ۱) خرید؛ ۲) زدودن.

کڕانت: کوڕاده، گیایەکی تام‌تیژە لە تەڕەپیاز دەکا [ف] گیاهی است.

کڕانتش: ۱) راکیٚشان بە زەوی‌دا؛ ۲) کیٚشان بە تەرازو؛ ۳) دەرکیٚشان؛ ۴) خۆهەڵکڕاندن لەبەر خورانی لەش [ف] ۱) کشیدن بر روی زمین؛ ۲) تەوزین کردن؛ ۳) بیرون کشیدن؛ ۴) خود را به شدّت خاراندن.

کرانتی: ۱) تالاو، زەرداوی تاڵ؛ ۲) ژەهر [ف] ۱) صفرا؛ ۲) زهر.

کراندن: ئەرك‌کیٚشان: (هەرچی کردم‌و **کراندم** نەهات) [ف] زحمت کشیدن.

کڕاندن: ڕنین [ف] حك کردن، زدودن.

کڕاندنەوه: ۱) بە ددان ڕووت‌کردنەوە: (ئیٚسکی **کڕاندەوه**)؛ ۲) کڕاندن: (بنی دیزە بە کەوچك **بکڕیٚنەوه**) [ف] ۱) با دندان لخت کردن استخوان از گوشت و مانند آن؛ ۲) حك کردن.

کرانشین: ئیجارەنشین، کەسیٚ کە لە خانوی بەئیجارە دادەنیشیٚ [ف] اجاره‌نشین.

کڕانن: کڕاندن [ف] حك کردن.

کڕاننەوه: کڕاندنەوه [ف] نگا: کڕاندنەوه.

کڕانـەوه: ۱) زانی قورگ لە سەرمابوونەوە ۲) بەددان ڕووت بوونەوه [ف] ۱) سوزش گلو از سرماخوردگی؛ ۲) لخت شدن چیزی با دندان.

کراو: پیٚك‌هاتگ، ئەنجام‌دراو [ف] عمل شده.

کڕاو: ۱) سەنیاگ؛ ۲) ڕندراو [ف] ۱) خریداری شده؛ ۲) حك شده.

کراوه: ۱) ئاواڵه؛ ۲) کوڵکەی شی‌کراو، بەهەلاجی‌کراو [ف] ۱) بازشده؛ ۲) پشم یا پنبهٔ زده شده.

کڕاوه: ۱) رندراو؛ ۲) سەنیاگه [ف] ۱) حك شده؛ ۲) خریداری شده است.

کراوی: گیایەکی زۆر بۆن‌خۆشه [ف] گیاهی است خوشبو.

کراویه: کراوی [ف] نگا: کراوی.

کراویەدۆڵ: کویٚستانیٚکی بەناوبانگە لە هەورامان [ف] ییلاقی مشهور در کردستان.

کراهه: کرا [ف] ۱) مزد؛ ۲) اجاره.

کراهەپا: کراپا، کاڵەدڕانە ف پایمزد.
کڕبوُن: ۱) ئارامی؛ ۲) بێدەنگی؛ ۳) لەسەر هێلکە کەوتنی مریشك ف ۱) آرام شدن؛ ۲) خاموش بودن؛ ۳) کرچ‌شدن مرغ.
کڕبـوُنـەوە: ۱) ئارام‌بوُنـەوەی کێشـەو هەرا؛ ۲) پنـدربـوُنـەوە ف ۱) فرونشستن جنجال؛ ۲) سفت و نیم خشك شدن مایع.
کڕبە: فەرمان بە بێدەنگ‌بوُن ف خفه‌شو.
کربیت: شەمچە، شخاتە، کمریت، کرمیت، گوڕگرد، شقاڵتە، شقارتە ف کبریت.
کرپ: ۱) دەنگی ددانان کە شتێ وردەوردە دەشکێنن؛ ۲) لەپڕ و نەکاو ف ۱) صدای دندان در خاییدن چیزی؛ ۲) ناگهان.
کرپك: درشتەی ئارد لە دابێژراندا ف نخالهٔ آرد.
کرپە: ۱) دەنگی شکانی شتی ناسك؛ ۲) کرپ ف ۱) صدای شکستن چیز نازك؛ ۲) نگا: کرپ.
کرپەکرپ: کرپی زۆر ف «کرپ» پیاپی.
کرت: ۱) شوێن بە تیخ لە دار، لەلە؛ ۲) دەنگی قرتان، قرت؛ ۳) ئەندازە: (کـرتێ دراوم لەسـەریەتی)؛ ۴) سەرهەڵپساندنی گوڵو گیا؛ ۵) نقە، کەمتـرین دەنگ؛ ۶) بێچوی سەگ‌و گورگ ف ۱) شیار بر چوب، چوب خط؛ ۲) صدای با دنـدان شکستن یا گسستن؛ ۳) مبلغ؛ ۴) اخته‌کردن گل و گیاه؛ ۵) کمترین ندا؛ ۶) تولهٔ سگ و گرگ.
کرتان: ۱) کرت؛ ۲) نێرەگامێشی خەسیو ف ۱) نگا: کرت؛ ۲) گاومیش اَخته شده.
کرتـانـدن: ۱) بەددان بڕین؛ ۲) تروکاندنی تۆم؛ ۳) بەگاز لەت‌کردن، قرتـانـدن ف ۱) بریدن با دنـدان؛ ۲) شکستن تخمـه با دندان؛ ۳) بریدن با انبر یا قیچی.
کرتان کردن: سەرهەڵپساندنی گوڵو گیا ف چیدن سر گل و گیاه.
کرتان کرن: خەساندنی کەڵ‌گامێش ف اَخته‌کردن گاومیش.
کرتـك: ۱) کڕکـڕۆکـە، کرۆچـەنە؛ ۲) پاژێکی کەم؛ ۳) دانەیەك ف ۱) غضروف؛ ۲) اندکی؛ ۳) یك عدد.
کرت کرن: شوێن‌شوێن کردنی دار بە تیخ ف شیار کردن چوب با کارد، چوب خط زدن.
کرتم: پارچەداری بێکارە ف تکه‌چوب بی‌مصرف.
کرتمرت: خرت‌و پرت، شڕو شاتاڵ ف خرت و پرت.
کرتناك: تیرۆکی نان ف چوبك نانوایی.
کرتو: زەل، گیایەکە باقەی پێ دەبەستن ف گیاهی که بند بستهٔ گیاه شود.
کرتوپان: جلکی خراپ‌درواو ف لباس بدوخت.
کرتۆپل: سێفەزەمینە، پەتاتە، پوتێتە، پتێتە ف سیب‌زمینی.
کرتۆفل: کرتۆپل ف سیب‌زمینی.
کرتـــە: ۱) کرت؛ ۲) ئێســـکـــی نازکـی کە بە ددان دەکـــرۆژرێ؛ ۳) بەچکەسەگ‌وگورگ ف ۱) نگا: کرت؛ ۲) غضروف؛ ۳) تولهٔ سگ و گرك.
کرتەك: بەفری تەڕی سەهۆڵ‌بەستو ف برفاب یخ بسته.
کرتەکرت: دەنگی کرتی زۆر ف صدای «کرت» پیاپی.

کرتی: گیای سەرقرتاو ف گیاه سرچیده.
کرچ: ۱) کاڵ، نەگەیشتو؛ ۲) نەکوڵاو؛ ۳) سیس‌و چرچ؛ ۴) دەنگی پژمە ف ۱) کال؛ ۲) ناپخته؛ ۳) پژولیده؛ ۴) صدای عطسه.
کرچە: ۱) دەنگی شکانی شتی ناسك، قرچە؛ ۲) دەنگی پشت‌و قامك؛ ۳) قرشـە؛ ۴) پژمـە، پونـژین ف ۱) صدای شکستن چیز نازك؛ ۲) صدای پشت و انگشت؛ ۳) ساقه‌های درویدهٔ غلّه؛ ۴) عطسه.
کرچەنە: پژمین، پونژین، پشمین ف عطسه کردن.
کرچیان: سیس‌بوُن، ژاکان ف پژولیدن، پژمرده شدن.
کرخە: پرخە، لەخەودا دەنگ لە هەناسە هاتن ف خُرویُف.
کرد: ۱) کۆششت؛ ۲) پێك‌هاتگ: (**کردو کۆش، دەسکرد**)؛ ۳) کورد؛ ۴) لە دەمی نەجیم‌زادانـدا بۆرەپیاگ؛ ۵) زازاو دمڵی ف ۱) کوشش؛ ۲) صُنع، ساخت؛ ۳) کُردزبان؛ ۴) شخص عامی؛ ۵) از اقوام کردزبان.
کردار: ۱) ئاکار: (**کردارت** باش نین)؛ ۲) چاندراو، زرعات: (**کرداری** ئەمساڵ زۆر چاکە) ف ۱) روش؛ ۲) کشت.
کرداس: هەرکـــوردێ بەزاراوەی کرمـــانـجـی داخێوی ف کُردی که لهجه‌اش کرمانجی باشد.
کرداسی: زاراوەی کرمانجی ف لهجهٔ کرمانجی.
کرداشکی: کرداسی، شێوەی زاراوەی کرمانجی ف لهجهٔ کرمانجی.
کردانە: بریتی لە کاری پیاوانەو ئازایانە ف کنایه از کار مردانه و شجاعانه.
کڕدرا: سەنرا ف خریده شد.
کرد کی: شێوەو زاراوەی زازاو دمڵی ف از لهجه‌های زبان کُردی.
کردگـــار: ۱) خودا؛ ۲) سنعـــات، پیشـــە: (کـــاری نیە **کردگـــاران** دەکا/ گوێلکی نیە هەوساران دەکا) «مەسەل» ف ۱) خدا؛ ۲) پیشه.
کردم: ۱) بەفەرز، وام دانا؛ ۲) رابوردوُی کردنی خۆ ف ۱) گیرم، فرض کردم؛ ۲) کردم.
کردمـان: ۱) دامان‌نا، وامان فەرزکرد؛ ۲) کارەکەمان کرد ف ۱) فرض کردیم؛ ۲) کردیم، انجام دادیم.
کردن: ۱) پێك‌هێنانی کار؛ ۲) شبان، وێچوُن: (تۆ لە براکەم **ئەکەی**)؛ ۳) کردمـان؛ ۴) پۆشین: (دەبەر**کردن**)؛ ۵) هاڕین؛ ۶) خستنەناو ف ۱) کردن؛ ۲) شبـــاهـت؛ ۳) کردیم؛ ۴) پوشیدن؛ ۵) آسیاب کردن؛ ۶) داخل کردن.
کردنـەوە: ۱) دوپـاتەی کار؛ ۲) ئاواڵەکردن؛ ۳) ڕایی‌کردنی گرێ؛ ۴) شی‌کردنەوەی کوڵکە، هەلاجی‌کردنی کوڵکەو لۆکە؛ ۵) چنینی میوە لە دار ف ۱) تکرار کار؛ ۲) بازکردن؛ ۳) گشودن گره؛ ۴) زدن پشم و پنبه؛ ۵) چیدن میوه از درخت. ۶) امروختن آتش
کردو: ۱) بێڵ‌ئاسنێکی پانــە دو ئاڵقــەی تێدا پەتی تێ‌دەخــرێ یەك دای‌دەگرێ یەك دەیکـێشـێ بۆ دێراوهـــەڵــدان، ورچ‌و لۆتـی؛ ۲) تەختەتەختەکراوی زەوی بۆ چاندن ف ۱) گراز کشاورزی؛ ۲) کرد کشاورزی.
کردوکۆش: ئەرك‌دان ف کوشش و جهد.
کردوکێش: ئەوکەسەی کردو دەکێشێ ف گرازکش کشاورزی.

کرده: ۱) کردار؛ ۲) خاراو له کار؛ ۳) کاری کراو؛ (**کـرده** پەشیمان بی نەك نەکرده پەشیمان) «مەسەل» ف ۱) کردار؛ ۲) کارامد؛ ۳) عمل شده.

کردەوە: کردار ف کردار.

کرژ: ۱) بەنی توندبادراو؛ ۲) قرچاو؛ ۳) چوستو چالاك؛ ۴) موی لێك هالاوی سەر. قرژ ف ۱) رشتهٔ خوب تابیده؛ ۲) ترنجیده، چروکیده؛ ۳) چالاك؛ ۴) موی فرفری شده.

کرژبـوُن: ۱) توند باوخواردنی گشتەك؛ ۲) وێكهاتن؛ ۳) توُرەبوُن؛ ۴) لێكهالانی موی سەر ف ۱) زیادتاب خوردن رشته؛ ۲) چروك شدن؛ ۳) خشمگین شدن؛ ۴) فرفری شدن مو.

کرژکـردن: ۱) زۆربـادانی گشتەك؛ ۲) تێکەڵاوکردنی توُکەسەر ف ۱) بسیار تاب دادن رشته؛ ۲) فرفری کردن مو.

کرژنگ: قرژانگ ف خرچنگ.

کرژە: ۱) مرۆی چوستو چالاك؛ ۲) گونـدێکـه له کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) آدم چالاك و آمـاده؛ ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کرژەڵە: گیایەکه به زۆرتاڵ بەناوبانگه، کەکره ف گیاهی است سَنبل تلخی.

کرژهەڵاتن: کرژبوُن ف نگا: کرژبوُن.

کرژی: ۱)چـونیەتی کرژ؛ ۲) بەڵەکی، بەڵەك بوُنی پێست ف ۱) کیفیّت «کرژ»؛ ۲) بَرَص.

کرس: زبلّو زالّ ف آت و آشغال.

کرسپ: کەرەوز، جۆرێکه له سەوزیجات ف کرفس.

کرش: ۱) عوُر، ورگ؛ ۲) پوُش و چیلکه ف ۱) شکمبه؛ ۲) خس و گیاه.

کرّش: ۱) شیشی پۆتێخستنو کوتـان له تەوندا؛ ۲) راگوێزانی شت، گۆزانەوه ف ۱) از ابزار بافندگی؛ ۲) نقل و انتقال اشیاء.

کرّش‌تش: ۱) مالگوازتنـەوه؛ ۲) ئەسپـابراگوێزان ف ۱) نقـل مکان کردن؛ ۲) نقل و انتقال وسایل.

کرش‌وگلیش: چیلکەو چالّ، پوُش‌و پەڵاش ف خس و خاشاك.

کرشـه: ۱) کلۆش، قرچـه؛ ۲) جانـەوەری زگـدەرپـەڕیو؛ ۳) کوتکی هەرەزلی دەستی ئاسنگەر ف ۱) ساقهٔ غلّه؛ ۲) شکم گنده؛ ۳) پُتك آهنگری.

کرك: ۱) دەشتی زۆر پانو بەرین؛ ۲) تیغەرەپشت ف ۱) هامون، جلگهٔ هموار؛ ۲) ستون فقرات.

کرّك: ۱) جانـەوەری دورەگه؛ ۲) شکیاوی پێشـەی لەش ف ۱) جانور دورگه؛ ۲) شکسته استخوان.

کرّك: ۱) وێكهاتوی بەلەرزه؛ ۲) مریشکی کڕ ف ۱) متشنّج؛ ۲) مرغ کرچ.

کرّکاك: تەیرێکه ف پرنده‌ایست.

کرکای کرك: دەشتی کاکی بەکاکی ف جلگه و بیابان.

کرّکـــردن: ۱) بێدەنـگ کردن؛ ۲) خۆمـاتدان؛ ۳) برێتی له کوشتنی کەسێ ف ۱) بی‌صدانمودن؛ ۲) کزکردن؛ ۳) کنایه از کشتن کسی.

کرّکرّاگه: ۱) سورێنچکه؛ ۲) کونی گوێ؛ ۳) ئێسکی ناسکی کرۆشتەنی ف ۱) سرخنای؛ ۲) سوراخ گوش؛ ۳) غضروف.

کرّکرّانه: کرّکرّاگه ف نگا: کرّکرّاگه.

کرکرتوّکه: کرّکرّاگه، ئێسکی ناسك ف غضروف.

کرّکرّك: کرّکرّاگه ف نگا: کرّکرّاگه.

کرّکرّگ: کرّکرّاگه ف نگا: کرّکرّاگه.

کرّکـرّوك: ۱) گیایەکـه وەك کەلەم دەچێ؛ ۲) سێوەبن‌عەرزیله ف ۱) گیاهی است شبیه کلم؛ ۲) سیب زمینی استانبولی.

کرکروّکه: کروّچەنه ف غضروف.

کرّکرّه: ۱) کرّکرّاگه؛ ۲) قرقرّه، غەرّغەرّه؛ ۳) جوّریّ تریّ سپیلکه ف ۱) نگا: کرّکرّاگه؛ ۲) قرقرهٔ نخ‌پیچ؛ ۳) نوعی انگور.

کرکلاش: ۱) خوروُ؛ ۲) خوراندن به نینوّك ف ۱) خارش؛ ۲) خاراندن.

کرکه: کورکه ف نگا: کورکه.

کرّکەفتن: لەسەر هێلکان خەوتنی مریشك ف کرچ خوابیدن مُرغ.

کرّکەفته: لەسەر هێلکان خەفتگ ف مُرغ کرچ خوابیده.

کرّکەوتن: کرّکەفتن ف کرچ خوابیدن مُرغ.

کرّکەوتو: کرّکەفته ف مُرغ کرچ خوابیده.

کرّکەوته: کرّکەفته ف مُرغ کرچ خوابیده.

کرّکی: وەستای شکستەبەند ف اُستاد شکسته‌بندی.

کرگار: ۱) پیشه؛ ۲) کردار ف ۱) صنعت؛ ۲) کردار، روش.

کرم: ۱) جانـەوەری خزوّکی یجوُك که له ناو میوەو گلّو گوّشتی گەنی پەیدا دەبیّ؛ ۲) دەنگی داکروّشتن ف ۱) کرم؛ ۲) صدای خاییدن.

کرماج: ۱) ناوه بوّ گەلی کورد؛ ۲) ناوه بوّ دێهاتی؛ ۳) بەشێکی هەره زوّر له کورد ف ۱) کُرد؛ ۲) دهاتی؛ ۳) قسمت اعظم کُرد.

کرماشان: گوّردراوی کرماجان. ناوی شارێکه ف نام شهری است، کرماشان.

کرمـان: ۱) به ددان کروّشتن؛ ۲) سوُکـەڵەناوی کرماج ف ۱) خایش، خُردشدن با دندان؛ ۲) مخفّف «کرماج».

کرمانج: کرماج ف نگا: کرماج.

کرمانجی: شێوەئاخافتنی کوردی کرماج ف گویش «کرماج».

کرماندن: داکروّژتن ف کلوجیدن، با دندان خرد کردن.

کرمانشا: سوُکەڵەناوی کرمانج‌شار یان کرماجان ف مخفّف «کرمانج شار».

کرمانن: کرماندن ف نگا: کرماندن.

کرماوی: شتێ که کرمی تێدا بێ ف کرمو.

کرم‌تیّ‌دان: کرماوی بوُن ف کرموشدن.

کرم‌تیّ‌کەوتن: کرماوی بوُن ف کرموشدن.

کرّمچین: قرّمچین ف نگا: قرّمچین.

کرمخواردو: کرماوی ف کرم خورده.

کرمژن: دەنگی داکروّژتن ف صدای کلوجیدن.

کرمژنه: کرماوی ف کرمو.

کرّمشین: قرّمچین ف نگا: قرّمچین.

کرمکار: بریتی لە کەسێ کە زۆر بە کارەوە خەریکە ف کنایه از بسیار کارا.

کرمکوژه: گیایەکە دەرمانی کرم ف گیاهی است داروی کرم شکم.

کرمکـه: ۱) خشڵێکی ژنـانـە لە چەشنی کرمی پاڵپێکەوەدراو دروست کراوە؛ ۲) نەخشێکـە لە چیغی چادری دەکـەن ف ۱) از زیورآلات زنانه؛ ۲) نقشی بر چیغ سیاه چادر.

کرمکیز: ژانەزگ لە کرمەوە ف درد ناشی از کرمِ شکم.

کرمن: کرماوی ف کرم‌زده.

کرموزی: مژو تەمی زۆر ف مه غلیظ.

کرموژن: کرماوی ف کرم‌زده.

کرمۆس: لەپڕ، لەنکاو ف ناگهانی.

کرمـۆکـه: ۱) خشڵێکی ژنـانـە، کرمکـە؛ ۲) کرمی چکۆلە ف ۱) از زیورآلات زنانه؛ ۲) کرمِ ریز.

کرمۆڵ: کرم‌تێ‌کەوتو، کرماوی ف کرمو.

کرمه: ۱) دەنگی داکرۆژتن، کرم؛ ۲) داروکێکە لە ئامۆردا ف ۱) صدای کلوجیدن؛ ۲) چوبکی در خیش.

کرمەچۆلێ: کڕکڕە، ئێسکی کرۆشتەنی ف غضروف.

کرمەرێز: کرم‌تێ‌کەوتو، بۆ لەش و برین دەگوترێ ف کرمو، برای گوشت کرم‌زده گویند.

کرمەژن: کرموژن، کرماوی ف کرمو، کرم‌زده.

کرمەژنه: کرماوی ف کرم‌زده.

کرمەژەن: کرماوی ف کرم‌زده.

کرمەژەنه: کرماوی ف کرم‌زده.

کرمەسوورکه: کرمێکە لەبن خاکی شەداردا دەژی بۆ دەرمان دەشێ ف خراتین، کرم خاکی.

کرمەسووره: کرمەسوورکە ف نگا: کرمەسوورکە.

کرمەك: ۱) خشڵی ژنانە، کرمکە، کرمك؛ ۲) زوانەی ناو ئاڵقە ف ۱) از زیورآلات زنانه؛ ۲) زبانه.

کرمه کرم: دەنگی داکرمینی زۆر ف صدای خاییدن بسیار.

کرمی: کرماوی ف کرم‌زده.

کرمێ: کرماوی ف کرم‌زده.

کرمی‌ئاوریشم: کرمێکە لیکاوەکەی دەبێتە هەودای ئاوریشم ف کرمِ ابریشم.

کرمیت: کبریت، شەمچە، شخاتە، شقارتە، شقاڵتە ف کبریت.

کرمی گڵ: ۱) کرمـەسوورکە؛ ۲) بریتی لە کەسێ زۆر خەریکی کشت و کاڵە ف ۱) خراتین، کرم خاکی؛ ۲) کنایه از کشاورز بسیار پُرکار.

کرمی گڵی: کرمی گڵ ف نگا: کرمی گڵ.

کرن: کردن ف کردن.

کرناس: ئاوڵاوی ف آبله‌گون.

کرنگ: زۆم، نۆبە، هۆبە ف گروه چادرنشینان دورهم در ییلاق.

کرنگ: ۱) قرنو؛ ۲) گیای گەرچەك ف ۱) قراد؛ ۲) گیاه کرچك.

کرنو: قرنو ف قراد.

کرنوش: خۆ بوچکەوکردن بەلای کەسێکەوە ف کُرنش.

کرنی: قرنو ف قراد.

کرواس: ۱) کرێ لە لۆکە کە جوڵا دەیکا، جاو، جانگ؛ ۲) کراس ف ۱) کرباس؛ ۲) پیراهن.

کروت: جۆرێ هەمرو، تەحرێ هەرمێ ف نوعی گُلابی.

کروتن: داکروژتن ف کلوجیدن، با دندان خرد کردن.

کروچ: ۱) دەفـری لێوشکـاو: (گلێنەکە کروچ بوە)؛ ۲) سواوی کۆن: (کەچو کروچ بوە) ف ۱) ظرف لب‌شکسته؛ ۲) فرسوده.

کروچەنه: کرکروکە ف غضروف.

کرور: ۱) پێنسەدهەزار؛ ۲) کلۆر، ناوخاڵی ف ۱) کرور؛ ۲) توخالی.

کروز: ناوەرۆك کۆڵین، ناوهێنانەدەر لە قاپیلك ف مغزدانه بیرون آوردن.

کرۆز: ۱) ساوپاوی کۆن؛ ۲) سوتانی پێشەو موو؛ ۳) پیری پەك‌کەوتە؛ ۴) ناوڵاوی، رۆزە؛ ۵) دەنگی گریانی لەسەرخۆ؛ ۶) پاڕانەوەی زەلیلانە ف ۱) فرسوده و کهنه؛ ۲) سوختن استخوان و موی؛ ۳) پیرِ ازکار افتاده؛ ۴) آبله‌گون؛ ۵) صدای گریهٔ آهسته؛ ۶) لابه.

کرۆزان: ۱) سوتـانی ئێسـك و موو؛ ۲) پاڕانـەوەی بەنیوە گریانـەوە؛ ۳) تۆزیانەوەی پێست ف ۱) سوختن استخوان و مو؛ ۲) لابه و زاری؛ ۳) احساس سوزش در پوست.

کرۆزانـدن: ۱) سوتاندنی ئێسك و موو؛ ۲) بریتی لە لەبەین‌بردن ف ۱) سوزانیدن استخوان و مو؛ ۲) کنایه از ساقط کردن از هستی.

کرۆزانن: کرۆزاندن ف نگا: کرۆزاندن.

کرۆزانەوه: ۱) پاڕانەوەی زەلیلانە؛ ۲) تۆزانەوە، چۆزانەوە: (هەمو لەشم دەکرۆزێتەوە) ف ۱) لابه و زاری؛ ۲) سوزش در پوست.

کروزرو: گیایەکە ف گیاهی است.

کرۆزه: کرۆز ف نگا: کرۆز.

کرۆزه کرۆز: کرۆزی زۆر ف «کرۆز» پیاپی.

کرۆزیانەوه: کرۆزانەوە ف نگا: کرۆزانەوە.

کروژتن: کروتن، داکروژتن ف کلوجیدن، با دندان خردکردن.

کروژنه: کڕکڕاکە، ئێسکی ناسکی کرۆشتنی ف غضروف.

کروژه: کروژنە ف غضروف.

کروژەله: کروژنە ف غضروف.

کروژین: کروتن ف کلوجیدن.

کرۆس: رووتـەوەبـوون بە ددان، کڕانـەوە: (ئێسکی کرۆست، کەروێشـك دارەکانی کرۆستەوە) ف لخت شدن چیزی مانند استخوان یا درخت به وسیلهٔ دندان.

کرۆسان: کرۆس ف نگا: کرۆس.

کرۆساندن: کڕاندنەوە بە ددان ف لخت کردن استخوان یا پوستهٔ چیزی با دندان.

کرۆساندنەوه: کرۆساندن ف نگا: کرۆساندن.

کرۆسانەوه: کرۆسان، کرۆس ف نگا: کرۆس.

کرۆساوه: رووت‌کراگ بە ددان ف لخت شده با دندان.

کرۆسك: ۱) هەرمێ کێویلە؛ ۲) تیخەڵەی کرۆز ف ۱) گلابی وحشی؛ ۲)

تیغ زنگارزده.

کڕۆسین: کڕۆسان ف نگا: کڕۆسان.

کڕۆسینەوە: کڕۆساندنەوە ف نگا: کڕۆساندنەوە.

کڕۆسینەوە: کڕۆساندنەوە ف نگا: کڕۆساندنەوە.

کڕۆسینەوە: جانەوەرێ کە دەکڕۆسێنێتەوە ف لخت کننده با دندان.

کرۆشتن: کروتن ف کلوجیدن، خردکردن با دندان.

کرۆشمە: خۆکزکردن و مات‌دانیشتن ف کزکردن و در گوشه‌ای نشستن.

کروڤە: بەفری بەباوە، کرێوە، کرێڤە ف کولاك.

کرۆك: کارتێ کەر، وشەیەکی ڕێزمانە بۆشتێ کەکار دەکا ف فاعل جمله.

کروکس: هەرمێ کرۆسك ف گلابی خودرو.

کرۆنتش: کرانتش ف نگا: کرانتش.

کروێ: گرێی هەڵتوقیو لە دارا ف گره تنهٔ درخت.

کرویت: کرمیت، شەمچە، شخاتە، شقارتە، کبریت ف کبریت.

کڕە: ١) دەنگی جیڕەی بەقەوەت: (کڕەی ددانی دێت)؛ ٢) دەستاڕ؛ ٣) ئاسیاوی چەڵتوك و پەڕش لێکردن؛ ٤) دەنگی خاکی ڕەق لە کاتی کێڵانی زەوی تەڕدا: (گاسن کڕە دەکا)؛ ٥) برێتی لە سپاس؛ ٦) خەریك بەکار؛ ٧) بزیشکی برینگەر ف ١) صدای بهم ساییدن چوب یا استخوان؛ ٢) دستاس؛ ٣) آسیاب ویژهٔ شالی کوبی؛ ٤) صدای خاك سفت که با گاواهن برخورد می‌کند؛ ٥) کنایه از سپاس؛ ٦) سرگرم کار؛ ٧) جرّاح.

کڕەك: نەجوڵ، بێ‌جوڵە، بەرانبەر بە زیندەوەرو ڕووەك ف جماد.

کڕەکڕ: ١) دەنگی داکرۆژتن؛ ٢) خرتەخرتی کروسینەوە ف ١) صدای خاییدن؛ ٢) صدای استخوان گاززدن.

کڕەکردن: ١) پەڕش و چەڵتوك لە ئاسیاوی کڕە هاڕین؛ ٢) برێتی لە منەت‌کێشان، سپاس‌کردن ف ١) شالی را به آسیاب ویژه بردن؛ ٢) کنایه از ممنون بودن.

کڕەیدی: کورتەی بێژە، پوختەی وتار ف خلاصهٔ کلام.

کرێ: ١) حەقی کار؛ ٢) کرا، ئیجارە؛ ٣) ڕۆژی یەك‌شەمە کە بازاڕی دیهاتی هەیە ف ١) مزد؛ ٢) اجاره، کرایه؛ ٣) یکشنبه‌بازار.

کڕێ: ١) ئارامی؛ ٢) بێدەنگی؛ ٣) کڕکەوتنی مریشك؛ ٤) سەندی ف ١) آرامش؛ ٢) خاموشی؛ ٣) کرچی مرغ؛ ٤) خرید (سوم شخص مفرد).

کری: ١) کردو؛ ٢) کرێ ف ١) عمل شده؛ ٢) نگا: کرێ.

کریا: کرا، جێ‌بەجێ بو ف انجام شد.

کڕیا: سەنرا، کڕدرا ف خریده شد.

کریار: کردە، کردار، ڕەوشت، ئاکار، خدە ف اعمال و رفتار.

کڕیار: کەسێ شت ئەسەنێ ف خریدار.

کڕیاگ: کڕدراو، سەنراو ف خریداری شده.

کڕیان: ١) سەنن؛ ٢) سەندیان ف ١) خریدن؛ ٢) خریدند.

کریان: کران، کردن ف کردن.

کڕیانەوە: دوای فرۆش دیسان کڕینی فرۆشیاو ف بازخرید.

کریانەوە: ١) ئاواڵەبوُنی درگای داخراو؛ ٢) ڕایی‌بوُنی گرێ ف ١) بازشدن دربسته؛ ٢) بازشدن گره.

کرێب: ١) خەم و خەفەت؛ ٢) زەوینێ کە دوساڵ جاریێ دەکێڵدرێ؛ ٣) زەمینی یەك‌دەفعە گاسن‌لێدراو ف ١) اندوه؛ ٢) زمینی که دوسال یکبار کشت شود؛ ٣) زمین یك بار شخم شده.

کرێبا: ١) جیرانەزەوی؛ ٢) هاوماڵی دی ف ١) همسایه در کشاورزی؛ ٢) اهل ده نسبت به یکدیگر.

کرێبار: حەقی باربۆهەڵگرتن ف کرایهٔ حمل بار.

کریبار: کرێبار ف کرایهٔ حمل بار.

کرێت: ١) بێ‌بەش لە جوانی؛ ٢) کاری پیس و خراپ؛ ٣) سندە گڵ ف ١) بدگل؛ ٢) کار زشت؛ ٣) کلوخ.

کرێج: ١) سواڵەت، قوڕی سوُرەوەکراو ف سفال.

کرێچی: ١) دەفری سواڵەت؛ ٢) کرایەنشین ف ١) سفالین؛ ٢) کرایەنشین.

کرێدار: کەرانشین ف مُستأجر.

کرێداسی: هەقەباڵە ف مزد درویدن.

کریزەنتێن: گوڵێکی دەشتی زۆر خوشیکە. *بەزاراوەی دیاربەکر پێی‌دەڵێن پات* ف گُلی است.

کرێژ: ١) شانەی وشکی هەنگوین؛ ٢) شتێ کە بە چنگ‌لێدان لە سەری چڵکن و کەچەڵ دادەوەرێ، قرێژ؛ ٣) قەوزەی بەرد؛ ٤) چڵك، پیسی ف ١) شانهٔ خشکیدهٔ عسل؛ ٢) سبوسهٔ سر، شوره؛ ٣) گل سنگ؛ ٤) چرك، کثافت.

کرێژاو: ١) سەربەکرێژ؛ ٢) چڵکن ف ١)دارای شورهٔ سر؛ ٢) چرکین.

کرێژاوی: کرێژاو ف نگا: کرێژاو.

کریژۆك: ژوُرەوەی کونی گوێچکە ف صُماخ گوش.

کرێژەبەرد: قەوزەی سەر بەرد ف گل سنگ.

کریژیۆك: کریژۆك ف صُماخ گوش.

کریس: ١) وشەی بانگ‌لێ‌کردنی کارژۆڵە؛ ٢) پزیسکی ئاگر ف ١) کلمه‌ای برای صداکردن بزغاله؛ ٢) شرارهٔ آتش.

کریسك: پزیسکی ئاگر ف شراره.

کریسکە: کریسك ف شراره.

کریسە: وتەی بانگ‌کردنی کارژۆڵە ف کلمه‌ای برای صدا کردن بزغاله.

کرێش: کرێژ ف نگا: کرێژ.

کرێشە: جۆرێ کاڵای گەزی ف نوعی پارچه.

کرێشەیش: ١) ڕاکێشان بە زەمیندا؛ ٢) دەرکێشان؛ ٣) گوێزانەوە؛ ٤) سەنگاندن ف ١) برزمین کشیدن؛ ٢) بیرون کشیدن؛ ٣) نقل مکان کردن؛ ٤) نگا: سەنگاندن.

کریفۆك: شەمەتریلکە ف زنبور عسل وحشی.

کریف: ١) خزم؛ ٢) دۆست؛ ٣) کەسێ کە منداڵ لە باوەشیا خەتەنە کراوە ف ١) خویش؛ ٢) آشنا؛ ٣) شخصی که کودك را در بغلش ختنه کرده‌اند.

کرێڤ: کریف ف نگا: کریف.

کرێڤە: بەفری بەباوە ف کولاك.

کرێکار: کەسێ کە لە بەرانبەر کرادا کار دەکا ف کارگر روزمُزد.
کرێکی: جاش و جانوُی دوبڕ ف کُرّە اسب و کُرّە خر تازە دوبهار دیده.
کرێگرتە: ۱) کرانشین؛ ۲) خانوێ کە بە کراهە دەدرێ ف ۱) اجارەنشین؛ ۲) خانۀ اجارەای.
کرێڵ: ۱) گوێ کپ؛ ۲) کراڵ، قاقڕ ف ۱) کر، ناشنوا؛ ۲) زمین بی گیاه.
کڕین: سەنن ف خریدن.
کڕێن: ۱) کراڵ؛ ۲) تم‌تمان ف ۱) زمین بی‌گیاه؛ ۲) زمین سنگی.
کرینچك: پەرچوُکەی لەسەر هەنی قرتاو، قشت ف کاکل بر پیشانی قیچی شده.
کڕینۆخ: کڕیار، ئەوی شت دەکڕێ ف خریدار.
کڕێنەوە: جانەوەرێ کە شت دەکرۆسێنێتەوە ف نگا: کرۆسێنەوە.
کڕینەوە: ۱) لەپاش فرۆش سەندنەوە؛ ۲) برێتی لە ڕزگارکردن لە چۆرتم ف ۱) بازخرید؛ ۲) کنایه از نجات دادن.
کریو: کریف ف نگا: کریف.
کڕێوکڕێو: باڵداریکە ف پرندەایست.
کڕێوە: کڕیفە، بەفر و با پێکەوە ف کولاك.
کڕێوەبردو: برێتی لە کەسێ کە زۆر بە سەرما قەڵسە ف کنایه از کسی کە طاقت سرما ندارد.
کڕێوەپێچ: گیانداریێ کە لە ترسی کڕێوە پەنا بۆ هەمو ئەنوایەك دەبا ف جانوری کە از ترس کولاك بە هرجا پناه می‌برد.
کڕێوە کردن: بەفر و با هاتن ف کولاك کردن.
کریە: ۱) یەکشەمە کە رۆژی بازاڕە؛ ۲) کردویە ف ۱) یکشنبه‌بازار؛ ۲) کرده است.
کڕی هەرێ: جاش، بەچکەکەر، هوڵی‌کەر، دەحشك ف کُرّەخر.
کز: ۱) ژاکاو؛ ۲) داڵگۆشت؛ ۳) گڕی کەمی چراو ئاگر؛ ۴) سقك؛ ۵) دەنگی قرچانی دوگ و بەز لەسەر ئاگر؛ ۶) ژانی پێست و برین، چوُزانەوە؛ ۷) نازەواجی؛ ۸) باش نەدیتنی چاو؛ ۹) کونەمێرو؛ ۱۰) شارەمێرو ف ۱) افسرده؛ ۲) لاغر؛ ۳) شعلۀ اندك؛ ۴) سبك؛ ۵) صدای چز؛ ۶) سوزش پوست و زخم؛ ۷) کسادی؛ ۸) کم‌سویی چشم؛ ۹) سوراخ مورچه؛ ۱۰) شهر مورچگان.
کزاف: پاڕانەوە، لالانەوە ف تضرُع.
کزان: ۱) چوُزانەوە؛ ۲) چزان لەسەر ئاگر ف ۱) سورش پوست؛ ۲) جزبرآتش.
کزاندنەوە: کزان ف نگا: کزان.
کزانن: ۱) کزاندنەوە؛ ۲) دەڕۆندا قرچاندنی دوگ و بەز ف ۱) نگا: کزان؛ ۲) سرخ کردن دُنبه.
کزانەوە: کزان ف نگا: کزان.
کزبوُن: ۱) داڵگۆشت بوُن؛ ۲) کەم‌کردن ف ۱) لاغرشدن؛ ۲) کم شدن، کاستن.
کزبەلۆك: کزبلۆك، چاڤرەشۆك ف نگا: کزبلۆك.
کزخ: پەرتاوتنی دار ف هرس درخت.
کزخان: پەرتاوتنی دار ف هرس کردن.
کزخاندن: کزخان ف هرس کردن.
کزر: پندر، نیوەوشك ف نیم‌خشك.
کزران: ۱) زەمینێ کە درەنگ ئاو دەمژێ، شۆنە؛ ۲) سوُتانی مو ف ۱) زمینی کە دیرآب در آن نفوذ کند؛ ۲) سوختن موی.
کزراندن: ۱) سوُزاندنی مو؛ ۲) پروژاندنی گوڵەگەنمی فەریك ف ۱) سوزانیدن موی؛ ۲) از هم بازکردن خوشه گندم کال.
کزربوُن: ۱) پنر بوُنەوەی زەمینی قوڕ؛ ۲) برێتی لە پێگەیشتن و بەخۆداهاتن ف ۱) نیم‌خشك شدن زمین لجنی؛ ۲) کنایه از شکوفایی و رسایی.
کزربوُنەوە: نیوەوشك‌بوُن لە پاش تەڕی ف نیم‌خشك شدن بعد از خیسی.
کزری: ۱) نیوەوشك‌بوُن، پنری؛ ۲) سوتاوی‌خوری؛ ۳) هەڵێنجانی ئاو لە جێگەی قوُڵەوە ف ۱) نیم خشکی؛ ۲) سوزاندن پشم؛ ۳) بیرون کشیدن آب از عمق.
کزك: جزیلك ف جزغاله.
کزکردن: ۱) بڵێسە کەم‌کردن: (چراکە **کزکە**، ئاگرەکە **کزکە**)؛ ۲) بێدەنگ و فەقیرۆکە ڕۆنیشتن ف ۱) پایین آوردن شعله؛ ۲) درگوشه‌ای کز کردن.
کزکردوُ: کەسێ کە بە فەقیرۆکەیی خۆی لە سوُچێ خزاندوە ف کز کرده.
کزکۆڵە: کزو مات دانیشتوُ لە سوُچێ ف کز کرده.
کزکە: ۱) کزکۆڵە؛ ۲) نان لە بەڕو ف ۱) کزکرده؛ ۲) نان از آرد بلوط.
کزگرین: لەرزین لەبەر تاو، نۆبەتێ ف تب و لرز.
کزمك: ۱) سەرکۆتەڵ، سەرکوێزر؛ ۲) بنزیل، بن‌بێژنگی بێ کەڵك ف ۱) درشتۀ کوزر؛ ۲) تەنشین غربال.
کزن: ۱) دانەوێڵەیەکە بژیوە دەی‌چێنن گای پێ قەڵەو دەبێ؛ ۲) باکێشی تەندوُر، گولوێنە، گوڵبێنە؛ ۳) گارس، هەرزنەگەورە ف ۱) کرسنه، یکی از حبوبات؛ ۲) بادکش تنور؛ ۳) ارزن درشت.
کزوت: جلەبوُك ف لباس عروسی.
کزوُری: خوری سوتاو ف پشم سوخته.
کزولکە: فەقیرۆکە، کزکۆڵە ف کزکردۀ بیچاره.
کزوُلە: کزولکە ف کزکرده.
کزونیر: ئەداو ئەتوار لە ژن ف غمزه و ناز.
کزە: ۱) شنە، سروە، بای بسکان: (**کزەبایەکی هات**)؛ ۲) دەنگی داغ‌کردن: (**کزە لە جەرگمەوە هات**)؛ ۳) دەنگی چزەچز ف ۱) ایاز، نسیم؛ ۲) صدای داغ گذاشتن بر گوشت؛ ۳) صدای برشتن گوشت سرخ شده در تابه.
کزەبا: سروە، شنە ف نسیم.
کزەلۆك: کزولکە، کزکۆڵە ف کزکرده.
کزەنە: بۆنی موی پڕوزاو ف بوی موی سوخته.
کزەی با: دەنگی ناسکی سروە: (چڕین سەختم، چەڵ سەختی گوڵی من/کزەی دڵ وەك **کزەی با** دێتە بەرگوێت) «هەژار» ف صدای آرام نسیم.

کزەی جەرگ: برێتی لە زۆر خۆشەویست ف کنایە از بسیار محبوب.

کزەی جەرگان: ۱) کزەی جەرگ؛ ۲) برێتی لە دڵبەر، گراوی، ماشقە ف ۱) کنایە از محبوب؛ ۲) کنایە از معشوق.

کزی: ۱) سەرکـزی، کزکـردوُیی؛ ۲) لاوازی، داڵگـوٚشتی ف ۱) افسردگی؛ ۲) لاغری.

کزیان: ۱) لەسـەر ئاگر چزان؛ ۲) ژانو سوُزیانـەوەی پێست ف ۱) برآتش سرخ شدن؛ ۲) سوزش پوست.

کزیانەوە: سوُزیانەوە، چوُزانەوە ف سوزش پوست.

کزیر: ۱) بەردەستی پێشکار لە دێدا؛ ۲) دەلاّلی بازاڕو جاڕچی ف ۱) پاکار ارباب؛ ۲) جارچی و دلاّل.

کزین: جوٚرێ توٚپی گەمە ف نوعی توپ بازی.

کزێنکە: شلکێنەی لەرزۆندا سوُرەوەکراو ف خمیر آبکی سرخ شده در روغن.

کزیە: نێسکی سمتو کەفەڵ ف استخوان لگن.

کژ: ۱) خاوی بانـەدراو؛ ۲) جەنگـە؛ ۳) فەسڵی ساڵ؛ ۴) پشمە ف ۱) ریس تاب نخورده، خام؛ ۲) موسم؛ ۳) فصل سال؛ ۴) عطسه.

کژبلوٚك: گیایەکە بنکەکەی دەخورێ ف گیاهی است با پیازهٔ خوردنی.

کژبیایش: بەشلیوسستیڕوٚیشتن ف سلانەسلانه.

کژژ: ۱) دەنگی گرمەو قرمە؛ ۲) دەنگی بای بەقەوەت ف ۱) صدای بلند و مهیب؛ ۲) صدای تند وزیدن باد.

کژك: ۱) تەنـراوێکـە بەپـانـایی سێ ئەنگوستی پاڵ پێکەوەدراو ئاڵقەی تێدایەو تەنگـەی بارەبـەری پێ دەدەن، کەژو؛ ۲) تەواو سوتـاو؛ ۳) تەوژمی گران؛ ۴) برێتی لە دڵتـەنگو پەرێشان‌حاڵ ف ۱) نوار پهن تنگ بند ستور؛ ۲) کاملاً سوخته؛ ۳) فشار زیاد؛ ۴) کنایە از دلتنگ و پریشان‌حال.

کژگ: کژك ف نگا: کژك.

کژنگ: چنگنە ف حشرهٔ چسبیده بر پوست.

کژورەك: ۱) خێزەرە؛ ۲) تەختـەی ناسکی سەری دارەڕا کە بەپـانەوە دادەنرێ ف ۱) زنجیره بستن حشرات؛ ۲) تختەهای نازك و پهنی که روی الوار سقف گذارند.

کژوٚلە: چرپی‌و ئالاّش بوٚ بن‌قورەبان ف انبیره.

کژەبا: سەردەمی باهاتنی زوٚر ف موسم وزیدن باد.

کژەباران: سەردەمی باران‌بارینی زوٚر ف موسم بارانها.

کژەبارانە: کژەباران ف موسم بارانها

کژیك: قالاّو، قەلەڕەشە ف کلاغ.

کژین: پشمین ف عطسه‌کردن.

کس: ۱) وشەی دەنگ‌دانی مەڕ؛ ۲) وشەی دنەدانی سەگ؛ ۳) شەرمی مێوینە ف ۱) کلمەای برای راندن گوسفند؛ ۲) کلمەای برای تشجیع سگ؛ ۳) آلت تناسلی ماده.

کسا: چلوٚن، چوٚن؟ ف چطور؟.

کسان: کسا ف چەسان، چطور؟.

کسب: ۱) کاسبی؛ ۲) سنعات ف ۱) کسابت؛ ۲) صنعت.

کسپ: ۱) کاسبی: (ئەمساڵ **کسپو** کار باش نەبو)؛ ۲) سنعات ف ۱) کسابت؛ ۲) صنعت.

کسپوکوٚ: هەستی قێزو ڕك ف احساس خشم و نفرت.

کسپـە: ۱) راچـەنینی دڵ: (**کسپـە** لە دڵـمەوە هات)؛ ۲) دەنگی ئاو بەئاگردا کردن؛ ۳) ژانێ کەلە پڕ ئارام دەگرێ ف ۱) تکان ناگهانی قلب از خبـر ناگوار؛ ۲) صدای آب بر آتش پاشیدن؛ ۳) دردی که ناگهان آرام می‌شود.

کسپەکسپ: کسپەی زوٚر ف «کسپه»های پیاپی.

کست: تەنیشت، لا، ئالی ف نزد، پهلو.

کستەنە: کوشتن، گوژتن، مراندن ف کُشتن.

کسسا: شەرمی مێوینە، کس، کوز ف آلت تناسلی جنس ماده.

کسك: ۱) چزیلك؛ ۲) سەوزڕەنگ ف ۱) جزغالە؛ ۲) سبزرنگ.

کس کس: کسی زوٚر ف «کس» پیاپی.

کسکوٚلە: کزکوٚلە ف نگا: کزکوٚلە.

کسکون: تیر، بەرانبەری شلو تراو، کەسکون ف غلیظ.

کسکـە: ۱) ڕەنگی چاوی پشیلەو جانـەوەری کێوی لە تاریکی‌دا: (**کسکەی** چاوی دەهات)؛ ۲) کزوٚلە ف ۱) برق چشم جانوران در تاریکی؛ ۲) کزکرده.

کسکـەکسـك: بریقـەبریقی چاوی پشیلەو جانـەوەری کێوی لە تاریکی‌دا ف برق چشم جانوران در تاریکی.

کسکیان: سوُزیانەوەی پێست ف سوزش پوست.

کسکیانەوە: کسکیان ف سوزش پوست.

کسـل: ۱) قسـڵ، ئاهـەك؛ ۲) جانـەوەرێکـە قاپێلکێکی ڕەقی بوٚری خاڵ‌خاڵی هەیە زستـانـان لەبن خاکـا دەخەوێ‌و لە بەژو وشکانی‌دا دەژی، کیسەڵ، کیسوٚ ف ۱) آهك؛ ۲) لاك پشت.

کسم: ۱) پیشـە، سنعـات؛ ۲) کسـب؛ ۳) تەرح، دیدار؛ ۴) جوٚر ف ۱) صنعت؛ ۲) کسب؛ ۳) قیافه؛ ۴) نوع.

کسوٚك: ۱) سەگ؛ ۲) توتکەسەگ ف ۱) سگ؛ ۲) تولەسگ.

کش: ۱) وشەی دەرکردنی باڵدار؛ ۲) وشەیەکە لە شەترنجدا دەڵێن؛ ۳) وشەی بنەمای سەنگاندن؛ ۴) وشەی بنەمای ڕەکێش‌بوُن؛ ۵) وشەی بنـەمـای تیژ تێ‌پەڕین؛ ۶) بێ‌هەستو خوست: (دنیایەکی ماتو **کشە**/نە هەستە نە چرپەو خشە) «هەژار» ف ۱) کلمەای برای راندن پرنده؛ ۲) کیش شطرنج؛ ۳) وزن؛ ۴) کِش؛ ۵) گذشتن با سرعت؛ ۶) ساکت و بی‌صدا.

کشا: ۱) بەزەویدا ڕاکێشرا؛ ۲) بەپەلە خوشی: (ئەستێرەیەك **کشا**)؛ ۳) سەنگی زانـرا: (لە تەرازودا **کشا**) ف ۱) بر زمین کشیده شد؛ ۲) به سرعت گذشت؛ ۳) توزین شد.

کشان: ۱) بەرەوژوُر خشین؛ ۲) سەنگان؛ ۳) تیژ تێ‌پەڕین؛ ۴) مێ وەژێر نێرکـەوتـن بوٚ گـان. *تاییـەتـی بوٚ ماین‌و چێڵ دەیڵێن* ف ۱) روبەبالاخزیدن؛ ۲) توزین؛ ۳) گذر سریع؛ ۴) در زیر قرار گرفتن ماده هنگام جفتگیری.

کشاندن: ۱) ڕەکێش‌کردن بەزەویدا؛ ۲) راکێشانی گوریس‌و لاستیك؛

٣) سەنگـاندن بە تەرازی؛ ٤) مێ لەنێر چاکـردن [ف] ١) بر زمین کشـیدن؛ ٢) کش دادن؛ ٣) وزن کردن؛ ٤) اسـب یا کبـك ماده را دراختیار نر آن گذاشتن.

کشاندنەوە: ١) بەرەوپاش بردن؛ ٢) دوباره سەنگاندن [ف] ١) به عقب کشیدن؛ ٢) باز وزن کردن.

کشـان کشـان: ١) رەکێش ڕەکێش، بەزەویدا ڕاکێشان لەسەریەك؛ ٢) هێدیهێدی بەڕێدا هاتن [ف] ١) بر زمین کشیدن پیاپی؛ ٢) سلانه آمدن.

کشانن: کشاندن [ف] نگا: کشاندن.

کشاننەوە: کشاندنەوە [ف] نگا: کشاندنەوە.

کشانەوە: ١) بەرەودوا چوُن؛ ٢) درێژتر بوُن بە ڕاکێشان: (وەك لاستیك لەبـەریەك **دە کشێتـەوە**) [ف] ١) واپس رفتن؛ ٢) کش آمـدن، ازدیاد طول در اثر کشیدن.

کشـاو: ١) بەتـەرازو بەراوردکـراو؛ ٢) دەرهاتو لە کالان؛ ٣) ڕاکێشراو بەسـەر زەویدا؛ ٤) توتنی مژلێدراو [ف] ١) وزن شده؛ ٢) آختـه؛ ٣) بر زمین کشیده شده؛ ٤) سیگار پك زده شده.

کشت: چاندن، تۆم‌وەشاندن [ف] کشت.

کشتا: کوژاو، کوژراو، مرێندراو [ف] مقتول.

کشتاڤیتس: تخێل بوُگ، ڕاستڕاکشاو [ف] درازکشیده.

کشتـاکـەوتش: ١) سلارەوەبـوُگ؛ ٢) تخێل کەوتـو؛ ٣) دانیشتـوی بەپاڵەوپشت [ف] ١) از پای درآمده؛ ٢) درازکشیده؛ ٣) پشت به مُتّکیٰ نشسته.

کشتش: کوژران [ف] کشته‌شُدن.

کشتکانی: ١) دەم‌وزۆ؛ ٢) لابەلا؛ ٣) لارەولار [ف] ١) دمرو؛ ٢) یك‌وَری؛ ٣) تلوتلو رفتن.

کشتۆخ: مێرکوژ، کوژەر [ف] قاتل.

کشتوکار: چاندن‌و کێڵان [ف] کشت‌وکار.

کشتوکاڵ: کشتوکار [ف] کشت وکار.

کشتوکنار: دەوروبەر [ف] پیرامون.

کشتـــە: ١) کوژیاو؛ ٢) خالیگــە؛ ٣) گورچــك؛ ٤) لا، نالی [ف] ١) کُشته‌شده؛ ٢) تُهیگاه؛ ٣) گُرده؛ ٤) طرف.

کشکشاندن: ڕەکێش کردن بە زەمیندا [ف] بر زمین کشیدن.

کشتەك: چەند داوەدەزوی پێکەوەبادراو [ف] رشتهٔ نخ.

کشتیار: فەلا، جوُت‌بەندە [ف] کشاورز.

کشتێل: ئەسکوُ، ئەسکوێ [ف] ملاقه.

کشك: کژك، کەژو [ف] نگا: کژك.

کش کش: ١) وشەی دەرکردنی مریشك؛ ٢) جۆرێ داوەت‌و ڕەقس؛ ٣) وشـەی دنـەدانی تاژی بۆ ڕاو [ف] ١) کلمـه‌ای برای راندن مُرغ؛ ٢) نوعی رقص؛ ٣) کلمه‌ای برای برانگیختن سگ شکاری.

کشکشان: رەقسین لە داوەتی کشکش‌دا [ف] «کشکش» رقصیدن.

کشکە: ئادە، بژار [ف] ویجین.

کشل: کسل، قسڵ، ئاهەك [ف] آهك.

کشمیش: ئیشکەوەکراوی ترێی، بێ‌دەنك [ف] کشمش.

کشمیشی: ترێی وردی بێ‌دەندك [ف] انگور بی‌دانه، کشمشی.

کشمیشی کاولیان: دەموکانە [ف] نگا: دەموکانە.

کشن: گوشاد [ف] گشاد.

کشنـە: ١) کزِن؛ ٢) هەر دانـەوێڵەیەك کە بە ئاژەڵ دەدرێ [ف] ١) نگا: کزِن؛ ٢) آنچه از غلّات که به حیوان داده می‌شود.

کشنیژ: سەوزیەکی چاندنی‌یە [ف] گشنیز.

کشنیژە: جۆرێ موُرگی ئاڵتوُن‌و زێو بۆ زەنبەر [ف] نوعی مهرهٔ زینتی از طلا و نقره.

کشۆڵ: شۆقل [ف] نگا: شۆقل.

کشـومـات: ١) وشەیەکە لە شەترنجا دەگوترێ واتا: شا بێکار ما؛ ٢) بێ‌دەنگ، ئارام: (**کشوماتە** جیهان لەو ژوانی لەنوێ) «هەژار» [ف] ١) اصطلاحی در شطرنج، کیش و مات؛ ٢) آرام و دنج.

کشە: ١) وشەی دەرکردنی باڵدار: (**کشە کشە** پۆپەڕەشە، میوان شەوێك دوان خوەشـە) «مـەسـەل»؛ ٢) پێ‌دزە، بەرەودواچـوُنی لەسـەرخـۆ: (خـەریکی پاشـە**کشـە**یە) [ف] ١). اصطلاحی برای راندن پرنده؛ ٢) عقب‌نشینی یواشکی.

کشی: بە لەز ڕابرد [ف] باسرعت گذشت.

کشیایا: کوژراو [ف] مقتول.

کشیایش: کوشتن، مێرکوژی [ف] کُشتن.

کشیایە: کوژراو، کشیایا [ف] مقتول.

کشین: بە پەلە ڕابردن [ف] با سرعت گذشتن.

کف: ١) دەنگی هەڵچوُن‌و سەرڕێژکردنی جۆش‌هاوردە لە دیزەو بەرۆشدا؛ ٢) دەنگی تراوی لە ئاو تیرتـر کە بە تەوژم دەرپـەڕێ: (خـوێن لە جێ‌برینەکەی **کف** دەردەچو)؛ ٣) وەکری؛ ٤) باکردو [ف] ١) صدای بالاآمدن و جوشیدن مایع؛ ٢) صدای با فشار بیرون زدن مایع؛ ٣) باز؛ ٤) بادکرده.

کفت: ١) شەکـەت؛ ٢) بارەبەری بێ‌ناڵ: (ئێسترەشین **کفتە** دەبێ ناڵ کرێ)؛ ٣) تێ‌هەڵساوینی ڕەنگ: (زێڕکفت، زێوکفت)؛ ٤) نەخۆشی خۆرە؛ ٥) رەڵم، رەمـڵ؛ ٦) جۆش‌خواردنی بەتـەوژم: (**کفت و کوڵی** دانامرکێ)؛ ٧) شان‌وپیل [ف] ١) خسته؛ ٢) ستور بی‌نعل؛ ٣) اندودن؛ ٤) بیماری خوره؛ ٥) ماسه؛ ٦) بەشدّت جوش خوردن؛ ٧) سرشانه و کتِف.

کفتـــك: ١) تۆپـەڵ‌کراوی ساوەرو برنـج‌و گۆشت بۆ ناو چێشت؛ ٢) شەمچە [ف] ١) کوفتهٔ خوراکی؛ ٢) کبریت.

کفتکاری: رەنگ تێ‌هەڵساوین [ف] رنگ‌آمیزی.

کفتوکۆ: جۆش‌و تەوژمی گەرما: (**کفتوکۆی** دڵم دامرد) [ف] جوش و حرارت.

کفتوکوڵ: جۆشینی بەتەوژم [ف] جوشش شدید.

کفتە: ١) کفتك؛ ٢) بێ‌ناڵی بارەبەر [ف] ١) کوفتهٔ خوراکی؛ ٢) بی‌نعلی ستور.

کفتەخۆر: برێتی لە تەمەڵی کارنەکەرو نەوسن [ف] کنایه از تنبل پُرخور و

بیکاره.

کفتی: شه‌که‌تی [ف] خستگی.

کفر: ۱) دارێکی ده‌وه‌نه زۆرتر له ده‌م‌چه‌مان ده‌ڕوێ؛ ۲) ره‌نگی ڕه‌ش؛ ۳) قسـه‌ی بێ‌دینـانه؛ ۴) جگ، قاپ له بازیه‌کی جگێن‌دا؛ ۵) سخێف، جوێن، دژمێن، جنێو [ف] ۱) درختچه‌ایست؛ ۲) رنگ مشکی؛ ۳) گفتار ناروا، کُفر؛ ۴) شتالنگ در نوعی بازی؛ ۵) دشنام.

کفرکردن: قسه‌ی بێ‌دینانه گوتن [ف] سخن کفرآمیز گفتن.

کفری: شارێکه له کوردستان [ف] نام شهری در کردستان.

کفریت: شه‌مچه، گۆگرد، شخاته، شقارته [ف] کبریت.

کفرێن: جۆرێ بازی جگ [ف] نوعی قاپ‌بازی.

کفش: ئاشکرا، خۆیا [ف] آشکار.

کففه: کف [ف] نگا: کف.

کفك: برش، که‌ڕو، ژه‌نگی سه‌ر خوارده‌مه‌نی کۆن‌بوگ [ف] کَفَك.

کف کردن: باکردن، به‌باپه‌نه‌مان [ف] بادکردن.

کفکێ: تیروێ، دارێکی ده‌وه‌نه بنی باده‌ده‌ن ده‌رمانی بالوُکه‌یه [ف] درختچه‌ایست.

کفگۆیان: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کفگه: چڵك‌و کرێژی له‌ش [ف] چرك و شورهٔ تن.

کفن: کراسی مردگ، خامێ که ده‌مردوُیه‌وه ده‌پێچن بۆ ناو قه‌بر [ف] کفن.

کفن‌دزین: برێتی له له نه‌خـۆشی زۆر گران رزگاربـوُن [ف] کنایهٔ از از بیماری خطرناك بهبود یافتن.

کفن‌دز: ۱) دزێ که قه‌بر بداته‌وه بۆ کفن‌دزین؛ ۲) سه‌رناوێکه بۆ که‌متار [ف] ۱) کفن‌دزد؛ ۲) لقب کفتار.

کفه: کف [ف] نگا: کف.

کفه کف: کفی زۆر [ف] «کف» پیاپی.

کڤارگ: قارچ، کارگ [ف] قارچ.

کڤر: پشیله‌گوربه [ف] گربهٔ نر.

کڤش: کفش، دیار، خویا [ف] پیدا، آشکار.

کڤلۆشك: قرمچی، هه‌ڵقرچاو، سیس‌بوُگ [ف] چروك شده.

کڤلیشك: بژانگ، مژۆڵ، برژانگ [ف] مُژه، مُژگان.

کڤی: کوُپه‌ڵه‌ی ده‌م‌ته‌نگ [ف] کوزهٔ دهانه‌تنگ.

ککه: قاقه، ققه، قه‌قه [ف] شیرینی در گویش کودکان، قاقا.

ککه‌و: دارێکی جه‌نگه‌ڵی زۆر سه‌خته، که‌قۆت، که‌وت [ف] درختی است جنگلی.

کل: ۱) سورمه؛ ۲) خوار، لار؛ ۳) لادان: (له ڕێگه **کل** بوه)؛ ۴) قوببه، گونبه‌ز؛ ۵) ره‌وانه: (بۆتۆم **کل** کرد)؛ ۶) دره‌وشانی هه‌ساره؛ ۷) هێما وه‌ده‌س بۆ خواحـــافیزی؛ ۸) زۆرچـــه‌رمـــگ؛ ۹) تینی ئاگر؛ ۱۰) کولـه‌کـولی گه‌رمـا [ف] ۱) سرمه؛ ۲) کج؛ ۳) انحراف؛ ۴) گنبد؛ ۵) روانـه، گسیل؛ ۶) چشمـك‌زدن ستـاره؛ ۷) دست تکـان دادن برای خداحافظی؛ ۸) بسیارسفید؛ ۹) حرارت آتش؛ ۱۰) شدّت گرما.

کڵ: ۱) سورمه، کل؛ ۲) جێگه‌ی سواڵه‌ت تێدا سوُرکردنه‌وه؛ ۳) پایه‌ی پرد؛ ۴) بڵێسه‌ی ئاگر [ف] ۱) سرمه؛ ۲) داش، کورهٔ سفال‌پزی؛ ۳) پایهٔ پل؛ ۴) شعلهٔ اتش.

کلا: ۱) له شوێن‌خۆ ده‌رچوُگ؛ ۲) بێ‌ته‌ره‌ف، دوُره‌په‌رێز [ف] ۱) منحرف؛ ۲) کناره‌گیر.

کلابوُن: ۱) له‌ڕێ لادان؛ ۲) دوُره‌په‌رێز وێستان [ف] ۱) انحراف از راه؛ ۲) کناره‌گیری.

کلاچ: بایی، به‌ده‌عیه، به‌فیز [ف] متکبّر.

کلاژدم: دوپشك [ف] عقرب.

کلاس: پۆلی فێرگه [ف] کلاس درس.

کلاش: ۱) خارشت، خورو؛ ۲) پێلاو له په‌ڕۆی به‌سه‌ریه‌کداته پێنراو [ف] ۱) خارش؛ ۲) نوعی گیوه.

کلاشته: خوراندن، به نینۆك کڕاندنی پێست [ف] خاراندن.

کلاشچن: ئه‌و که‌سه‌ی سه‌ری کلاش به به‌ن ده‌چنێ [ف] بافندهٔ رویهٔ «کلاش».

کلاشدرو: که‌سێ کلاش چێ ده‌کا [ف] «کلاش» ساز.

کلاشدم: دوپشك [ف] عقرب.

کلاشکه‌ر: کلاشدرو [ف] «کلاش»ساز.

کلاشـه: ۱) خورو، خارشت؛ ۲) له ئه‌نـدازه به‌ده‌ر [ف] ۱) خارش؛ ۲) خارج از اندازه.

کلاشه کردن: زۆری قوڕ له زه‌ویدا [ف] وفور گِل در زمین.

کلاشین: خوراندن، کلاشته [ف] خاراندن.

کلاشینگه: قه‌ڵماسك، قۆچه‌قانی، به‌ره‌قانی، که‌لاسینگ [ف] قلاسنگ.

کلاف: له یه‌کتر پێچانی ده‌زو به جۆرێکی درێژۆکه [ف] کلاف نخ.

کلافه: ۱) خه‌ڕه‌ك؛ ۲) سه‌رلێ‌شێواو، په‌شیواو؛ ۳) په‌تێکی به‌ئاڵقه‌یه له هه‌ردوك جومگـه‌ده‌ستی ئه‌سپی پێ ده‌بـه‌ستن بۆ ڕاهێنـانی ڕۆیشتنی خۆش؛ ۴) چوار چێوه‌ی باریك؛ ۵) کرێوه‌و باده‌وه [ف] ۱) دوك نخـریسی؛ ۲) سرگردان، آشفته، کلافه؛ ۳) ریسمانی که در تربیت اسب بکار می‌رود؛ ۴) چهارچوب نازك؛ ۵) کولاك.

کلافـه‌هه‌ڵکه‌ر: دارێکی به‌چه‌نگه ده‌سوُڕێ‌و ده‌زوی خه‌ڕه‌ك له خۆی ده‌هاڵێنێ [ف] کلاف پیچ.

کلام: قام، گۆرانی، چڕه [ف] ترانه.

کلان: ژاندنی مه‌شکه‌و ڕاتڵه‌کاندنی تراو [ف] تکان دادن مشك و مایعات.

کلانه: که‌للاره [ف] کاسهٔ تاپاله‌ای.

کلانه: موُروُ، موُرگ [ف] خرز، مهره.

کلاو: ئاره‌خچن، پۆشاکی سه‌ر [ف] کُلاه.

کلاوئـاڵتـوُن: کلاوێ که له سکـه‌زێڕی پێکـه‌وه‌لکـاو دروس ده‌کرێ، خشڵێکی ژنانه [ف] کلاه ساخته‌شده از سکه‌های طلا که زیوری است زنانه.

کلاوبن: جۆرێ ڕێواس [ف] نوعی ریواس.

کلاوبۆرکه: کلاوی له به‌رگن [ف] کلاهِ نمدی.

کلاوبۆره: کلاوبۆرکه [ف] کلاه نمدی.

کلاوچن: ئه‌و که‌سه‌ی کلاو به ده‌زوُ ده‌ته‌نێ [ف] بافندهٔ کلاه.

کڵاوخوُد: کڵاوی ئاسنینی شەڕکەر [ف] کُلاه‌خود.
کڵاودار: باڵداری سەربەپۆپەی لە پەڕ [ف] پرندهٔ شانه‌بەسر.
کڵاودرو: کەسێ کە کڵاو بۆ فرۆشتن دەدروێ [ف] کُلاهدوز.
کڵاوڕۆژنە: ڕۆچنەی سەربان [ف] روزنهٔ بام.
کڵاوڕەش: ۱) نەخۆشیەکی تایبەتی بزنە؛ ۲) برێتی لە ئێرانی: (لە مابەینی کڵاوسوُرو **کڵاوڕەش**) «حاجی قادر» [ف] ۱) بیماری ویژهٔ بز؛ ۲) کنایه از ایرانی.
کڵاوزرێ: کڵاوخوُد [ف] کُلاه‌خود.
کڵاوزەڕ: ۱) کڵاوئاڵتون؛ ۲) ناوە بۆ ژنان [ف] ۱) کلاه‌زرین؛ ۲) نام زنانه.
کڵاوزێڕ: کڵاوزەڕ [ف] نگا: کڵاوزەڕ.
کڵاوڕەشە: جێگەی سەری چەلاك لە ڕەشماڵدا [ف] جای سر ستون درسیاه‌چادر.
کڵاوســـوُر: ۱) گیایەکە بنكسوُر بۆ ئاش دەبێ؛ ۲) برێتی لە ترکی عوسمانی [ف] ۱) گیاهی است آشی؛ ۲) کنایه از تُرك عثمانی.
کڵاوفەڕەنگی: ۱ قوتکەیەکە بەسەر بۆریەسۆبەدا دەکرێ تا با دوکەڵ نەگەڕێنێتەوە؛ ۲) نەخشێکە لە فەڕشدا [ف] ۱) کلاهك بالای لوله بخاری؛ ۲) نقشی در قالی.
کڵاوقازی: هەزارلایەی ناو ورگ [ف] هزارلای شکمبه.
کڵاوقـۆری: کڵاوی لە پوُشی لێودار بۆ دروێنەوانان [ف] کلاه حصری لبه‌دار دروگران.
کڵاوقژ: پۆڕی بەدەڵ، قژی ئامانەتی [ف] کُلاه‌گیس.
کڵاوکڵاوێن: بازیەکی شەونشینیە [ف] نوعی بازی در شب‌نشینی.
کڵاوکوُڕ: ناوی چیایەکە [ف] نام کوهی در کردستان.
کڵاوکوڕە: چوڕەپۆپنەکی [ف] پرنده‌ایست شانه‌بەسر.
کڵاوگەڕە: کڵاوی لێواردار لە بەرگنی پەستواو [ف] کلاه‌لبه‌دار نمدی.
کڵاونە: چوڕەپۆپنەکی [ف] پرنده‌ای است.
کڵاوە: ۱) پۆپەی باڵدار لە پەڕ؛ ۲) ترۆپکی چیا؛ ۳) لاسکەگەنمەشامی کە دانی نەگرتبێ؛ ۴) قوڕێ لە دەوری دەمی دولاش بڵنـدکـراو؛ ۵) ئاڵقەی دارینی ملی گاجوت؛ ۶) هەرشتێ قۆچ لە سەرەوە؛ ۷) سەلکی گیا؛ ۸) دەنکی درشتی بەفـر [ف] ۱) شانهٔ سر پرنده؛ ۲) قلّهٔ کوه؛ ۳) بلال دانه‌نگرفته؛ ۴) دیوارك پیرامون دهانهٔ ناوآسیاب؛ ۵) چنبر گردن گاو؛ ۶) کلاهك؛ ۷) پیازه؛ ۸) دانهٔ درشت برف.
کڵاوەسوُرە: گیایەکی بنكسوُرە، کڵاوسوُر [ف] گیاهی است با پیازهٔ قرمز.
کڵاوە کردن: بارینی بەفری دەنكدرشت [ف] بارش برفِ درشت.
کڵاوێن: بازی کڵاوکڵاوێن [ف] نوعی بازی شبانه.
کلب: ۱) ددانی پێشـــەوەی سەگو دڕنـدە؛ ۲) گوڵمێخ، سنگی درێژو ئەستور [ف] ۱) ناب، دندان پیشین درنده؛ ۲) میخ تویله.
کلبازك: ۱) گوڵەنەورۆزە؛ ۲) گیای لەدەفرا شین کراو بۆ نەورۆز [ف] ۱) از گُلهای بهاری است؛ ۲) سبزهٔ شب عید.
کلبـوُن: ۱) کلابـوُن؛ ۲) بەرێ‌کران؛ ۳) درەوشینەوەی ئەستێرە [ف] ۱) منحرف شدن؛ ۲) فرستاده شدن؛ ۳) چشمك زدن ستاره.
کلپاتە: فزە، کەمترین دەنگ [ف] کمترین صدا.
کڵپوهوڕ: دەنگی بڵێسەی بەتەوژم [ف] صدای اشتعال زیاد.
کڵپـە: ۱) دەنگی بڵێســەی ئاگر؛ ۲) بڵێسەی ئاگر [ف] ۱) صدای آتش مشتعل؛ ۲) شعلهٔ آتش.
کڵپەکڵپ: دەنگی لەشوێن‌یەکی بڵێسە [ف] صدای پیاپی اشتعال.
کلپێچك: بابۆڵەی زاڕۆتێ‌پێچان، قۆنداخ، قومات [ف] قنداق نوزاد.
کلتوُر: سورمەدان [ف] سرمه‌دان.
کلتە. کلتوُر [ف] سرمه‌دان.
کلتـەپـە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کُردستان توسط بعثیان.
کلج: ئەو چێوەڵە لوُس‌و باریکەی کلی پێ دەچاو دەکێشن [ف] میل سرمه‌کشی.
کڵجە: سوخمەی قۆڵداری ژنانە [ف] یلك آستین‌دار.
کلچان: فانۆز، فانوُس، چرادەستی، لەنتەری [ف] فانوس.
کلچك: کلچۆك، کلج [ف] میل سُرمه‌کشی.
کلچۆ: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.
کلچۆڤ: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.
کلچۆك: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.
کلچیو: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.
کلچێو: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.
کلچێوك: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.
کلچێوکەگورکانە: گیایەکەنێرتکێ سوری ئاماڵڕەش دەکا [ف] گیاهی است.
کلدان: کلتوُر [ف] سرمه‌دان.
کڵدان: کلتوُر [ف] سرمه‌دان.
کلدومان: هەڵم‌وبۆغ [ف] بُخار مُتراکم.
کلر: کونی درگا، جێ کلیل لە درگادا [ف] جاکلیدی در.
کلس: ۱) قسـڵ، ئاهەك؛ ۲) ناوچەیەکە لە کوردستان [ف] ۱) آهك؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان.
کلسم: گیایەکی دەشتەکیە [ف] گیاهی است.
کلسین: گوُش، گیای کەنەف کە تەلیسی لێ دەتەنن [ف] گیاه کَنَف.
کڵف: کڵافەدەزو [ف] کلاف.
کڵفت: ۱) ئەستوُر؛ ۲) زۆر، زیاد: (پوُڵێ **کڵفتی** ها بەلاوە) [ف] ۱) ستبر، کلفت؛ ۲) مبلغ زیاد.
کڵفەت: ۱) ئەستوُری؛ ۲) خێزانی ماڵ؛ ۳) قەرەواش [ف] ۱) ستبری؛ ۲) عائله؛ ۳) کُلفت‌خانه.
کڵفەتبار: خێزاندار [ف] عیالوار.
کڵفەت‌دار: ۱) کڵفەتبار؛ ۲) ماڵێ قەرەواشیان هەبێ [ف] ۱) عیالوار؛ ۲) خانه‌ای که کُلفت دارد.
کلك: ۱) قامـك، تبـل، تل، ئەنگوست؛ ۲) دو، جوچکە؛ ۳) قەڵەم؛ ۴) دەسك [ف] ۱) انگشت؛ ۲) دُم؛ ۳) قلم؛ ۴) دسته.

کلکاف: بەرێکی دارمازوە ف نوعی ثمر مازوج.

کلك‌بادان: ۱) زمان‌لوسی‌و مەرایی؛ ۲) برێتی لە ناچارکردن بە کارێك ف ۱) چاپلوسی و تملّق؛ ۲) کنایە از ناچار کردن.

کلکان: برێتی لە پیای حۆل‌و کەم‌هۆش ف کنایە از آدم خل و منگ.

کلکانی: بێهۆشی، حۆلی ف کم هوشی.

کلك‌بەس: قامك بەند ف انگشت‌بند.

کلك‌بەسە: بە قامك‌بەستراوی ف انگشت بستە.

کلك‌پێوەکردن: ۱) جوزپێوەکردن؛ ۲) برێتی لە خەڵەتاندن ف ۱) انگلك‌زدن؛ ۲) کنایە از فریب دادن.

کلك‌پێ‌هەڵپەساردن: برێتی لە گوێ‌نەدان بە کار، خۆگێل‌کردن لە ئەنجام‌دان، خاوەخاو ف کنایە از اهمال.

کلك‌تەقنە: بەرگایلکە ف دم جنبانك.

کلك‌تەقێنە: بەرگایلکە ف دم جنبانك.

کلکدار: ۱) جانەوەری بە‌کلك؛ ۲) شتێ دەسکی هەبێ؛ ۳) دوایی‌دار ف ۱) دارای دم؛ ۲) دستەدار؛ ۳) دنبالەدار.

کلکردن: ۱) خوارکردنەوە؛ ۲) ناردن ف ۱) کج کردن؛ ۲) فرستادن.

کلکرن: چاوڕشتن بە سورمە ف سُرمەکشیدن چشم.

کلك‌گر: ئەسپێ کە کلکی لە غاردا ڕاست بڵنـد دەکا ف اسبی کە در دویدن دم را بلند نگە می‌دارد.

کلك‌گرتن: ۱) کلك‌بڵندکردنی ئەسپ لە غاردا؛ ۲) برێتی لە خستنە‌ناچاریەوە ف ۱) دم بلند نگەداشتن اسب؛ ۲) کنایە از در تنگنا گذاشتن.

کلك‌گیر: قوشقونە ف پاردم زین اسب.

کلکلك: شمشێرەی درگا ف کلید کلون چوبی در.

کلکلە: فەزیعەت ف مایۀ رسوایی.

کلکن: ۱) کلکدار؛ ۲) پەزی زۆر بەخوری؛ ۳) هەڵتۆقیولە پێست ف ۱) نگا: کلکدار؛ ۲) گوسفند بسیار پشمالو؛ ۳) برآمدە بر پوست.

کلك‌نیشان: شتی زۆر سەیر یان زۆر باش ف انگشت‌شمار، کمیاب.

کلکە: ۱) دەنکێکە لە ناو گەنمدا؛ ۲) زارۆی سەربار؛ ۳) بڕانەوەی کێو؛ ۴) دوایی قسەو کار ف ۱) دانەای در میان گندم؛ ۲) بچۀ انگل و سربار؛ ۳) دنبالۀ کوە؛ ۴) دنبالۀ سخن و کار.

کڵکە: پرد، پر ف پُل.

کلکەتوتە: توتە ف انگشت کوچکە.

کلکەدۆمانە: باریکەیەك گەنم لە خەرماندا کە هێشتا نەبۆتە مالۆسکە ف دنبالۀ خرمن.

کلکەڕەقە: نەخشێکی قاڵی ف نقشی در قالی.

کلکەڕێوی: ۱) بەری گیایەکە؛ ۲) جۆرێ ترێ ف ۱) ثمر گیاهی است؛ ۲) نوعی انگور.

کلکەسوتە: ۱) کلك‌ڕاتەکاندنی سەگ بۆ کەسێ کە خۆشی دەوێ؛ ۲) برێتی لە ڕیایی‌و زمان‌لوسی ف ۱) دم جنبانـدن سگ برای اظهار وفاداری؛ ۲) کنایە از تملّق.

کلکەسوتەکێ: کلکەسوتە ف نگا: کلکەسوتە.

کلکەقنگێ: ۱) قامك‌بۆبردن؛ ۲) برێتی لە دنەدان بۆ تووڕەکردن ف ۱) انگلك کردن؛ ۲) کنایە از تحریك برای خشمگین کردن.

کلکەکنگێ: کلکەقنگێ ف نگا: کلکەقنگێ.

کلکەکەڵە: قامکی زل، قامکەگەورە ف انگشت شست.

کلکەگەورە: کلکەکەڵە ف انگشت شست.

کلکەلەقە: دژواری زۆر لە پێك‌هێنانی کارا ف سختیِ بسیار در انجام کار.

کلکەلەقێ: ۱) دژواری زۆر لە پێك‌هێنـانی کارا: (بـە **کلکەلەقێ** خەلاسم کرد)؛ ۲) کلکەسوتە ف ۱) دشواری بسیار در انجام دادن؛ ۲) نگا: کلکەسوتە.

کلکەمار: زۆر تاڵ لە چێژەدا ف بسیار تلخ.

کلکەمارکردن: خواردنی بەناڕەحەتیەوە، زەقنەمۆت‌کردن ف خوردن با دل پریشان.

کلکەنما: شتێ کە بۆ باشی‌و خراپی ئاشیرەتی بۆ بکرێ ف انگشت‌نما.

کلکەنەفتینە: کتکەنەفتینە ف فتنەانگیز.

کلکەوانە: ۱) ئەنگوستیلە؛ ۲) قوچەکەی دورمانان ف ۱) انگشتری؛ ۲) انگشتانە.

کلك‌هەڵتەکێنە: کلك‌تەقێنە، بەرگایلکە ف دم جنبانك.

کلك‌هەڵسوڕاندن: برێتی لە بەرەنگاری‌کردن‌و بەقسەنەکردن ف کنایە از مخالفت کردن.

کلل: ۱) ماین‌و ئەسپی سپی خاڵدار؛ ۲) ئەسپی سپیلك؛ ۳) ڕەنگ‌سپات ف ۱) اسب سفیدِ خالدار؛ ۲) اسب ابلق؛ ۳) رنگ کِرم.

کللۆ: ۱) گای سپی‌و ڕەش؛ ۲) کولەی زرعات‌خۆر؛ ۳) جانەوەری سپی بەخـاڵی ڕەشـەوە ف ۱) گاوسفیدوسیاە؛ ۲) ملخ؛ ۳) جانـور سفید دارای خالهای سیاە.

کللی: ۱) سپات؛ ۲) سپی خاڵدار؛ ۳) گڕی ئاگر ف ۱) رنگ کِرم؛ ۲) سفید خالدار؛ ۳) زبانۀ آتش.

کلم: کورت، قوت، کن، کۆتا ف کوتاە.

کڵم: چڵم ف خلم، آب بینی.

کلمش: ۱) ڕیپۆقی چاو؛ ۲) چڵکی ناوگوێ ف ۱) ژفك چشم؛ ۲) چرك گوش.

کڵمن: چڵمن ف خلمو، آب دماغ آویزان.

کلمۆ: کورتەباڵا، بەژن‌کنك ف کوتاەقدّ.

کلموچ: چڵم ف خلم، آب بینی.

کلمەی: کورت‌کردن، قوت کردن ف کوتاە‌کردن.

کڵمیش: ۱) چڵم؛ ۲) ڕیپۆقی‌چاو ف ۱) خلم، آب بینی؛ ۲) ژَفك.

کڵناشك: قانگەلاشك ف گیاە خشك بادبردە.

کلو: ۱) دەنکی بەفر؛ ۲) پێچراوی خوری‌و لۆکەی خاو؛ ۳) بەرگی ڕێزێ دەنـك لە بەری گیادا ف ۱) دانـۀ برف؛ ۲) آغنـد، تودۀ پشم و پنبـۀ نارشتە؛ ۳) نیامك هستۀ گیاە.

کلۆ: جانەوەرێکی پچوکی بەچنگ‌و باڵە دوژمنی شیناوەردە ف مَلَخ.

کڵۆ: هەر وردێکی یەکترگرتو: (**کڵۆگڵ، کڵۆقەند**) ف ریز بهم چسبیدە،

کلوخ.

کلوا: پەنگریٚ‌سوٚر، پۆلو ی‌بەگەشە، سکلٚ ف أخگر.

کلۆت: ۱) ئێسکی سەر سمتی یەکسم؛ ۲) سمتی یەکسم ف ۱) استخوان بالایی ران ستور؛ ۲) کَفَل.

کلۆج: تەرز: (بە هیچ **کلۆجێ** چارەی نایە) ف رویه، طریقه.

کلۆچ: ۱) کولیچە؛ ۲) قوٚچ، شاخی جانەوەر ف ۱) کلوچه؛ ۲) شاخ جانور.

کلۆخ: ۱) قەحفی سەر؛ ۲) وشەی ئاژەڵ بژاردن، سەر ف ۱) کلّهٔ سر؛ ۲) واحد شمارش دام، رأس.

کلۆر: ۱) ناوبەتاڵ؛ ۲) خڕەوەبوگ: (خوٚی **کلۆر** کرد) ف ۱) میان‌تهی؛ ۲) خود را جمع کردن.

کلۆر: بەدبەخت ف بدبخت.

کلوز: گولەگەنمی هەڵبرژاو ف خوشه‌گندم نیم‌سوخته.

کلۆز: رستەتا، وشەیەکی ریزمانە ف شبه‌جمله.

کلۆز: ۱) کەسێ کە ددانی پێشوی کەوتوە؛ ۲) کڵاوبوٚرە ف ۱) کسی که دندان پیشین ندارد؛ ۲) کلاه نمدی.

کلوس: دەفری سواڵەتی هەراو، کوپە ف خُم.

کلۆس: کلۆز ف نگا: کلۆز.

کلوسك: دەفری سەرئاواڵەی چکوٚڵە، بستوگە ف خمچه، خُم کوچك.

کلۆش: قرش، لاسکەدەغڵ ف ساقه‌های غلّه.

کلۆشك: نیشان لەرێگەدا، کێلەکارێکێ ف نشان‌های راهنما در مسیر راه.

کلۆشەبون: گەیشتنی دەخڵ بوٚ درەو ف رسیدن خرمن برای درو.

کلوٚف: بەچنگ گوشین ف مچاله.

کلۆفت: کلفت، زوٚر ئەستوٚر ف کلفت، ستبر.

کلۆك: ۱) دانەویٚڵەیێ کە زوٚ لە ئاوی جوٚشدا پێ‌دەگا؛ ۲) کلۆت ف ۱) دانهٔ زودپز؛ ۲) کفل چهارپا.

کلۆك: شکوٚفەی دار ف شکوفهٔ درخت.

کلۆکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کلۆڵ: چارەڕەش، کلۆر ف سیه‌روز.

کلۆلاش: گیایەکە دەکرێتە ددان‌ئاژن ف گیاه خلال دندان.

کلۆم: قفڵی دارینی درگا ف قفل چوبی در.

کلۆمت: کلۆت، سمتی حەیوان ف کفل حیوان.

کلۆنجه: سوخمەی بەقوٚڵی ژنانە ف نوعی بالاپوش زنانه.

کله: ۱) تین و هاڵاو؛ ۲) گڕی ئاگر؛ ۳) سوتمەنی ف ۱) آلاو؛ ۲) لهیب آتش؛ ۳) سوخت.

کڵه: ۱) کل، سورمە؛ ۲) کڵی پرد ف ۱) سرمه؛ ۲) پایهٔ پل.

کلهایش: کوٚکین، توٚزین، کوٚخین ف سرفه‌کردن.

کلەپیچ: کارپوچ، خشتی کاڵ ف خشت خام.

کڵەدان: کلدان ف سُرمه‌دان.

کلەر: ۱) کولێن، جیٚگەی ئازوٚقە؛ ۲) مو بەق، مدبەق ف ۱) جای آذوقه؛ ۲) نگا: مو بەق.

کلەسوبحانی: چاکترین‌جوٚری کل ف بهترین نوع سُرمه.

کلەشێر: دیکل، دیقل ف خروس.

کلەشێره: خروٚزەك، قفەرەشە ف بیماری سعال دیکی، خروسك.

کلەو: شەپوٚلێ کە وەسەر پرد دەکەوێ ف موجی که روی پل سرریز کند.

کلێ: کایە، جارێك بازی کردن ف یك دور بازی، گیم.

کلێپ: ئامادەکردن‌و دابێژتنی خاك ف آماده کردن خاك برای تهیهٔ گِل.

کلیت: ۱) کلیل، هاچەر؛ ۲) قفڵ، گوٚڵە؛ ۳) ئاڵقەرێزی درگا کە قفڵی پێدا دەکرێ ف ۱) کلید؛ ۲) قُفل؛ ۳) حلقهٔ در که قفل را در آن کنند.

کلیته: قەڵاندوٚش، نێوان شان‌و پیل ف کوله، شانه‌ودوش، قلمدوش.

کلێته: سەرکڵاوەی بەن ف کلوته، نوعی کلاه پشمی.

کلێجه: قلێچکە ف دنبالچه.

کلیچ: کولیچە ف کلوچه.

کلیچك: قامکەتوٚتە، تلیاگچکە، ئەنگوسە توٚتەلە ف انگشت خنصر.

کلیچه: کولیچە ف کلوچه.

کلێچه: کولیچە ف کلوچه.

کلید: کلیل، کلیت ف کلید.

کلیده: لە هەمولاوە دەورەدراو ف محصور.

کلیر: کلر، کونی جێ‌کلیل لە دەرگادا ف جاکلیدی در.

کلیزی: لیکاوی دەم ف لعاب دهن.

کلیژ: کلێنچکە ف دنبالچه.

کلێس: تارومار، لەبەین‌چوٚگ ف نابود، تارومار.

کلیسا: پەرستگای خاچ‌پەرستان ف کلیسا.

کلێس بوٚن: بەتەواوی فەوتان ف ریشه‌کن شدن، نابودشدن.

کلێسمان: کلەسوبحانی ف بهترین نوع سُرمه.

کلێسه: کلیسا ف کلیسا.

کلێشه: ۱) بەدەنی بێ‌گیان: (شەیتان چوٚتە **کلێشەیەوە**)؛ ۲) بوٚدرنی لەش لە تارەفەو چڵك ف ۱) تن بیجان؛ ۲) بوی بدِ تن.

کلیل: ۱) ئاچەر، شتێ کە قفڵ بکاتەوە؛ ۲) موی سەری لێك‌هاڵاو؛ ۳) قفڵ ف ۱) کلید؛ ۲) موی فرفری؛ ۳) قفل.

کلێل: کلیل ف کلید.

کلیل‌بەدەست: برێتی لە خاوەن‌دەسەڵات ف کنایه از همه‌کاره.

کلیل‌دان: قفڵ‌دان، داخستن‌بەقفڵ‌وکلیل ف قُفل کردن.

کلیلك: کلیلی دارینی کلیلەو گوٚڵە ف کلید چوبین.

کلیلکامل: چوٚڵمەمە ف جناغ سینه.

کلیل‌وکوٚم: قفڵی دارینی درگا ف قفل چوبین در.

کلێل‌وکوٚم: کلیل و کوٚم ف قفل چوبین در.

کلیل‌وگوٚڵ: کلیل وکوٚم ف قفل چوبین در.

کلیل‌وگوٚڵه: کلیل وکوٚم ف قفل چوبین در.

کلیله: رنو، رنی ف بهمن.

کلێڵه: ۱) کلیلە؛ ۲) رەق‌بوٚنی دەم: (دەمی **کلێڵە** بو قسەی بوٚ نەکرا) ف ۱) بهمن؛ ۲) قفل شدن دندانها.

کلیم: بەڕە، سیپاڵ، رایەخی تەنك‌و کەم‌بایی ف گلیم.
کلێنجە: قلیچە، کلیچە ف دنبالچە.
کلێنچك: قلیچە، کلیچە ف دنبالچە.
کلێنچکە: قلیچە ف دنبالچە.
کم: ۱) بەرانبەری زیاد، پیچ، قیچ؛ ۲) بکەم ف ۱) اندك؛ ۲) بکنم.
کماخ: کلۆت ف کَفَل.
کمان: یەرژین، چیل ف پرچین.
کم‌بەر: گولێکی بەهاریە ف ازگلهای بهاری است.
کمت: ترۆپك، دوند، بەرزترین‌شوین ف قُلّه، اوج.
کمکمە: پیچ‌پیچ ف اندك اندك، بەتدریج.
کمێ: دونبەلان، چمە ف دنبلان.
کن: ۱) قنـــگ؛ ۲) بەرانبـــەری درێژ؛ ۳) لەلا، لەپـــەنـــا؛ ۴) وشـەی بانگ‌کردنی ژن بۆ خۆشەویستی ف ۱) مقعد؛ ۲) کوتاه؛ ۳) نزد؛ ۴) حرف خواندن مهر بانانهٔ زن.
کنا: ۱) دۆت، قز، قیز، کچ؛ ۲) قول، دیواودەر ف ۱) دختر، دوشیزه؛ ۲) سوراخ.
کناچە: ۱) کچ؛ ۲) دەنگی پۆڕ ف ۱) دختر؛ ۲) صدای درّاج.
کناچەیی: کچێنی ف نگا: کچێنی.
کناچێ: کچ ف دوشیزه.
کنار: داری نەبگ ف درختی است.
کناراو: ئاودەست، مەبال ف مستراح.
کناری: دڕکەزی ف خاربنی است.
کنـارێن: ۱) سەرلێواری دەریا؛ ۲) دورەپـەرێز لە خەڵك ف ۱) ساحل دریا؛ ۲) کنارەگیر از اجتماع.
کنتـەنـە: ۱) لەش‌خوران؛ ۲) لەش‌خورانـدن ف ۱) خارش بدن؛ ۲) خاراندن بدن.
کنج: ۱) جلك‌و کەل‌وپەل؛ ۲) پارچەجلکی لە پشتێن بەرەژوور، کەوا؛ ۳) کرچ، کاڵ؛ ۴) لای نێوان شت ف ۱) ملابس، رخت و لبـــاس؛ ۲) نیم‌تنه؛ ۳) کال؛ ۴) لایه.
کنجڕ: پەڕۆکۆن. بزگوڕ ف کهنه‌پاره.
کند: کن، بەرانبەری درێژ، قوڵە ف کوتاه.
کنـدر: ۱) دەزوی قڕقـڕە؛ ۲) پەتی لە پرزەی گیا؛ ۳) قنگر ف ۱) نخ قرقره؛ ۲) ریسمان الیافی؛ ۳) کنگر.
کندڕ: شوێنێ کە ئاو دای دڕیوە ف جای آب رُفته.
کندردڕك: دڕکێکە ف خاربنی است.
کندرە: کندر ف نگا: کندر.
کندێلە: کندر ف نگا: کندر.
کنر: کندر ف نگا: کندر.
کنسا: خۆ بەدیوار خوراندن ف خود را با دیوار خاراندن.
کنشت: ۱) کاوێژ، قاویش؛ ۲) پەرسگـای جوولەکە ف ۱) نشخوار؛ ۲) معبد یهودیان، کُنشت.
کنف: ۱) مێشەی پڕی دەس نێژ؛ ۲) لوس‌و لێك‌و لەبار ف ۱) بیشهٔ انبوه؛ ۲) شیك.
کنْك: کن، قولْ، قولْە ف کوتاه.
کنگ: قنگ، کن، قن ف مقعد.
کنگ‌دانەوە: رونیشتنی بە ئامانەتی ف موقّت نشستن.
کنگ‌دەر: قوُن‌دەر ف کونی.
کنگر: قنگر ف کنگر.
کنگـەجنـۆکە: برێتی لە جێگای زۆر تەنگ‌و تەسك ف کنایه از جای بسیار تنگ و کوچك.
کنگەخشکێ: قوُنەخشکە ف باسن بر زمین کشیدن.
کنگەخەو: نوستن بە دانیشتنەوە ف نشسته خوابیدن.
کنگەگاز: برین لە پاشڵی ئەسپ‌و بارەبەر ف زخم باسن اسب و دیگر چهارپایان.
کنگەوتلور: لەسەردەم راکنسان ف هنگام دراز کشیدن.
کنۆڕك: ۱) تێلەکەدڕك؛ ۲) داری دولق بۆ دڕك گوێزتنەوە ف ۱) پشتهٔ خار؛ ۲) چوب دوشاخه ویژهٔ جابجایی خار.
کنۆڕە: داری دوفلیقانەی دڕك‌خڕکردنەوە ف چوب دوشاخهٔ خار جمع‌کنی.
کنۆژ: رژد، چکوُس، چکوُد، دەس‌قوچاو ف خسیس.
کنۆس: رژد، کنۆژ ف خسیس.
کنوُشك: ڕەنگی پەمەیی، سوُری کاڵ، چێرەیی ف صورتی.
کنۆشە: گزگ، گەسك، گێزگ ف جارو.
کنە: ۱) کاری زۆرو بەدەوام؛ ۲) وشەی دواندنی کچ؛ ۳) دانەوەی‌زەوی؛ ۴) تۆژینـەوە ف ۱) کار زیاد و پیوستـه؛ ۲) کلمـهٔ نوازش خطاب به دختر؛ ۳) زمین را کندن؛ ۴) کندوکاو.
کنەك: خێشکی کلۆش کێشان ف ابزار ساقه‌کشیدن سر خرمن.
کنە کردن: کۆڵینەوە، تۆژینەوە ف کاوش، جستجو.
کنەوە: ۱) پروشەکردن لە خواردن؛ ۲) کۆڵینەوە؛ ۳) زۆر کۆششت کردن لە کاردا ف ۱) بی‌اشتها و آهسـته خوردن؛ ۲) کاوش؛ ۳) سعی بسیار در کار.
کنێر: ۱) ناوی دو جۆر دارە. یەکی بەدڕك یەکی بێ‌دڕك؛ ۲) گیایەکـە گوڵی جوانی هەیە؛ ۳) قوُنێر، کوانێکە لەجێگەی خراب دێت ف ۱) نام دو درخت خاردار و بی‌خار؛ ۲) گیاهی است با گلهـای زیبـا؛ ۳) دُملی که در ناحیهٔ مقعد باشد.
کنێروٚك: گیای کنێر ف گیاه «کنێر».
کنـێرە: ۱) داری کنـێری بێ‌دڕك؛ ۲) گیای کنێر ف ۱) درخت «کنێر» بی‌خار؛ ۲) گیاه «کنێر».
کنیواڵ: گیایەکی چیایە ئەخورێ، کوڕادە ف گیاهی است کوهی تره‌مانند.
کۆ: ۱) زۆرشت پێکەوە؛ ۲) پیرو، پیرۆ؛ ۳) نەخۆشیەکی چاوی‌ئاژەڵ؛ ۴) تۆپـەڵی خرمـانی سوُر؛ ۵) چیا؛ ۶) سڵی، رەوەکی: (ئـەم ئەسپە کۆ دەکـا)؛ ۷) رەنگی عابی ئاچـخ؛ ۸) ناوی شارێکە لە کوردستان؛ ۹) پاشگری پچوُك‌شاندان: (حەسەنکۆ، لاوکۆ)؛ ۱۰) کام جێ: (بۆ کۆ

بچم؟)؛ ۱۱) خەفەت. بە شوێن کوڵ‌دادێت : (کولْ و کوٚم زوٚرن)؛ ۱۲) کول، نەبڕ، دژی تیژ؛ ۱۳) جفات، لێك‌کوٚ بوٗنەوە؛ ۱۴) بەڵکە، شایەتا ف ۱) جمع؛ ۲) ستارهٔ ثریّا؛ ۳) نوعی بیماری چشم بز و گوسفند؛ ۴) تودهٔ خرمن پاك کرده؛ ۵) کوه؛ ۶) رموکی؛ ۷) رنگ آبی روشن؛ ۸) نام شهـری در کردستان؛ ۹) پسوند تصغیر؛ ۱۰) کجا؛ ۱۱) اندوه؛ ۱۲) کُند، مخالف تیز؛ ۱۳) اجتماع؛ ۱۴) بلکه، شاید.

کوٗ: ۱) چلوٚن، چوٚن، چاوان؛ ۲) کام‌جێ؛ ۳) کە: (کـو ئەڤها بت)؛ ۴) چیا، کێف، کێو؛ ۵) کوٗلەکە، کدو ف ۱) چطور؛ ۲) کجا؛ ۳) کە؛ ۴) کوه؛ ۵) کدو.

کوا: ۱) لەکام جێ‌یە؟؛ ۲) کامەیە؟ ف ۱) کجا است؟؛ ۲) کدام است؟.

کواتر: کوٚتر، کەموتەر، کەڤوٚك ف کبوتر.

کوارْ: ۱) دەفـری گەورەی گڵینی دەخـڵ و ئارد؛ ۲) پلوٗرەهـەنـگ، خەڵێفەمێش ف ۱) کندوی غلّه؛ ۲) کندوی زنبور عسل.

کوارگ: قارچ، کارگ، کڤارگ ف قارچ.

کوارە: ۱) کوارْ؛ ۲) باجی ئاغا لەسەر خەڵیفەمێشان ف ۱) کندوی غلّه؛ ۲) سهم ارباب از عسل رُعایا.

کواکو: زوٚر زیاد ف فراوان.

کوان: ۱) دومەڵ؛ ۲) قول، کنا؛ ۳) لە کام جێگەن؟؛ ۴) کامانەن؟ ف ۱) دُمَل؛ ۲) سوراخ؛ ۳) کجایند؟؛ ۴) کدامند؟.

کواناکەش: کوٚڵەوەژ ف نیم‌سوز تنور.

کوانْك: تفك، ئاگردان ف اجاق.

کوانْگ: کوانْك ف اجاق.

کوانو: کوانْك ف اجاق.

کوانێ: ۱) لە کام شوێنە؟؛ ۲) کامەیە؟ ف ۱) کجا است؟؛ ۲) کدام است؟.

کوانی‌خورما: دومەڵێکە لە دەم‌و چاو دێت تا ساڵێك چاك نابێتەوە ف سالك.

کواوا: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوای: ۱) لێدان؛ ۲) لە کام شوێنی؟ ف ۱) زدن؛ ۲) کجا هستی؟.

کوایش: ۱) دارکاری کردن؛ ۲) نەقیزەتێ‌وەژاندن ف ۱) چو بکاری؛ ۲) سیخونك زدن.

کوبار: ۱) مروٚی بەحورمەت، بەڕێز؛ ۲) سەرەتای‌هەرشتێ لە بەروبوٗی زەمین ف ۱) باوقار، محترم؛ ۲) سرآغاز بهره‌دادن زمین.

کوباری: کوبار، نوٚبەرە ف نو بر.

کوٚباژێڕ: بازاڕی بەشەریکی چەند کەسێك ف بازار مشترك.

کوٚبایی: نرخی بەجوملەفروٚشی ف نرخ عمده‌فروشی.

کوبرا: ناوی ژنانە ف نام زنانە.

کوٚبوٗن: لێك‌خڕ بوٗنەوە ف جمع شدن.

کوٚبوٗنەوە: لێك‌خڕ بوٗنەوە ف جمع شدن.

کوٚبە: قەراغی دادرواو ف سجاف.

کوٚپ: ۱) دوندی چیا، تروٚپکی کەژ؛ ۲) بالاترین شوێن ف ۱) قلهٔ کوه؛ ۲) اوج.

کوٗپ: ۱) فینـجـان؛ ۲) دەفـری دەم‌ئاواڵـە لە سواڵـەت؛ ۳) کپ، بێدەنگ‌ومات ف ۱) فنجان؛ ۲) خُم؛ ۳) بی سر و صدا.

کوٚپابەخت: ئەوپەڕی بەختەوەری ف نهایت خوشبختی.

کوٚپار: ۱) تێلای سەرنەستوٗر؛ ۲) دوٗگی وشتر ف ۱) چو بدست سرگنده، چماق؛ ۲) کوهان.

کوٚپارە: ۱) زوٚپایی ملی گا؛ ۲) ناو چیا؛ ۳) دوٗگی وشتر ف ۱) برامدگی پشت گردن گاو؛ ۲) کوهساران؛ ۳) کوهان شتر.

کوٚپاڵ: ۱) کوٚپار، تێلای سەرنەستوٗر؛ ۲) داردەستی سەرچەماو، گوٚچان ف ۱) چماق سرگنده؛ ۲) چوگان.

کوٚپان: پالان ف پالان.

کوٚپـانـە: ۱) زەقـایی ملی گا؛ ۲) جوٚرێ نەخـوٚشی وڵاخـەبەرزە؛ ۳) تیـسـکەخوری سەرپشتی حەیوان کەنای‌بڕنەوە؛ ۴) دوٗگەوشتر ف ۱) برجستگی پشت گردن گاو؛ ۲) نوعی بیماری ستور؛ ۳) پشمی که بر پشت گوسفند می‌ماند و چیده نمی‌شود؛ ۴) کوهان شتر.

کوٚپتـان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوٚپێك: پیلوٗی چاو ف پلك چشم.

کوٚپڵ: لاوازو داڵگوٚشت ف لاغر مردنی.

کوپ‌لخ: سێ‌پایەی کوٗپەئاو لەسەردانان ف سەپایهٔ خم آب.

کوٚپنگـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوٗپـە: ۱) کوٗپ، دەفـری زەلامی سواڵـەتی؛ ۲) کوٚگیای لەسـەریەك دانـدراو؛ ۳) کەڵـەشـاخی حەجـامات؛ ۴) خاڵێکی سوٚرە لە پەڕی قوماردا ف ۱) خُم؛ ۲) توده گیاه درویده؛ ۳) شاخ حجامت‌گیری؛ ۴) خالی در ورق‌بازی، دل.

کوٚپەڕ: پوشپەڕ، جەنگەی گیادروٗن ف موسم درو گیاه.

کوٚپەڕە: ئەستوٗرایی دەورەی شت ف قُطر.

کوٗپەرە: کوٗپەی پچوٗگ، بستوگە ف خُم کوچك.

کوٚپـەك: ۱) بەری داربـەڕوٗ؛ ۲) تروٚپکی چیا؛ ۳) قارەمـان ف ۱) ثمر بلوط؛ ۲) قلّهٔ کوه؛ ۳) قهرمان.

کوٚپەلان: پالان، کوٚپان ف پالان.

کوٗپەلوٚکە: کوٗپەی زوٚر پچوٗك ف خُم بسیار کوچك.

کوٗپەلە: ۱) کوٗپەی پچوٗك؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) خُم کوچـك؛ ۲) نام روستـایی در کردستـان که توسط بعثیان ویران شد.

کوٚپەلێن: پالان، کوٚپان ف پالان.

کوپیان: هێدی، ئارام ف آرام.

کوٚپیتە: پوٚپە ف تاج خروس و مرغ.

کوپین: ئارام‌گرتن، هەدادان ف آرام گرفتن.

کوت: ۱) پاژ، پارچە؛ ۲) لێدان، قوت، قوتان؛ ۳) وشەیەکە لە هەڵبژاردنی تاکێك بوٚ بازی:(شیر و کوت)؛ ۴) پاشگـری بەواتـا: کەسێ کە

دەقوتێ؛ ۵) حینچکە؛ ۶) کەسێ کە لەبەر ماندویی یان لێدان لە کار کەوتبێ: (هیندی لێداوە شەلو **کوتی** کردوە)؛ ۷) کوڵ لە لاق یان لە دەست ف ۱) قطعـه؛ ۲) زدن؛ ۳) اصطلاحی در بازی؛ ۴) پسوند به معنی کوبنده؛ ۵) کلەزدن هنگام جماع؛ ۶) کسی که دراثر خستگی یا زدن از کار افتاده باشد؛ ۷) قطع انگشت دست یا پا.

کۆت: ۱) پاسەوان؛ ۲) داری ئەستوُری قاچی زیندانی؛ ۳) بن خرمان؛ ۴) پوُش و کا: (کاو **کۆت**)؛ ۵) داری ئەستوُر بۆ ملی گاو کەڵی غلوُر؛ ۶) جلکی لەپشتێن بەرەژوُری ئوروپـــایی: (**کـــۆت**و شاڵـوار)؛ ۷) گۆرانیو لاوکی بەسۆزە؛ ۸) سەر بێ کڵاو، قوت؛ ۹) چەپەر، درگای لەشوُڵ چنراو ف ۱) پاسبان؛ ۲) کندهٔ پای زندانی؛ ۳) ته خرمن؛ ۴) خس و خاشـــاك؛ ۵) کنـــدهٔ آویزان به گردن حیوان یاغی؛ ۶) کت پوشیدنی؛ ۷) آواز؛ ۸) بی کلاه؛ ۹) پرچین.

کوُت: ۱) پەینی زرعات؛ ۲) وشەی بانگ کردنی سەگ ف ۱) کود؛ ۲) واژه‌ای برای صدازدن سگ.

کوتا: ۱) کنْك، کن، قوڵ؛ ۲) دوماهی ف ۱) کوتاه؛ ۲) پایان.

کۆتا: ۱) کوتا؛ ۲) بۆکوێ؟؛ ۳) کوێ؟، کوێندەرێ؟؛ ۴) وردکراو ف ۱) نگا: کوتا؛ ۲) به‌کجا؟؛ ۳) کجا؟؛ ۴) خُردشده.

کۆتابوُن: خەلاس بوُن ف پایان یافتن.

کوتار: کۆتەرە، بارستایی بەژنی دار ف قطر درخت.

کۆتاسی: دوماهی، ئاخری ف پایانی.

کۆتاك: پەچەمەڕ ف خوابگاه گله دردشت.

کوُتاڵ: کاڵا، شڕەوبڕەی بازرگانی ف کالا، قماش.

کوُتاڵفرۆش: بەزاز ف بزّاز.

کۆتاڵە: باوەعەمرە، چڵەنۆك ف کوتوله.

کوتان: ۱) لێدان بە دار؛ ۲) وردکردن بە نهێم؛ ۳) پەڕینی نێر لە مێوینە، گان؛ ۴) دەرزی لێدانی ئاوڵە؛ ۵) دەرزی ئاژن بۆ خاڵ لەپێست کردن؛ ۶) جۆرێ گاسنی دەمپان ف ۱) کتـك‌زدن؛ ۲) کوبیدن در هاون؛ ۳) جماع؛ ۴) مایه‌کوبی، واکسیناسیون؛ ۵) خال‌کوبی؛ ۶) نوعی گاوآهن.

کۆتـان: ۱) زنـج؛ ۲) جێ پوُش و پاری پاوان؛ ۳) دارێکـە لە ملی گای غللوُری دەکـەن؛ ۴) زەمینی زۆر سەخت لە کێڵان؛ ۵) جوُت بە زۆر جوُتەگایان؛ ۶) پەچەمەڕ ف ۱) دیوار ترکه‌ای برای نگهداری دام؛ ۲) مرتع خصوصی؛ ۳) کندهٔ گردن گاو؛ ۴) زمین سخت در شخم‌زدن؛ ۵) شخم با گاوهای متعدّد؛ ۶) شبغاز.

کوتـانـدن: ۱) بە دار کوتان؛ ۲) کوتانی ئاوڵە؛ ۳) کوتانی خاڵ ف ۱) کوبیدن؛ ۲) مایه‌کوبی؛ ۳) خالکوبی.

کوتاندنەوە: ۱) توند داکوتانی پۆی کر؛ ۲) بە بێڵ کوتانی سەربانو... ف ۱) باشانه کوبیدن پود قالی؛ ۲) با بیل کوبیدن.

کۆتانك: زنج ف جای نگهداری دام با دیوارهٔ چوبی.

کوتانن: کوتاندن ف نگا: کوتاندن.

کوتاننەوە: کوتاندنەوە ف نگا: کوتاندنەوە.

کوتانەچاو: بەچاودادانەوەی چاکە ف نیکی را به رخ کشیدن.

کوتانەماوش: خەرکەوان کێشان ف ابزارکمانهٔ غربال کشیدن.

کوتانەوە: ۱) کوتاندنەوە؛ ۲) دوبارە کوتان ف ۱) نگا: کوتاندنەوە؛ ۲) بازکوبیدن.

کۆتاهاتن: ۱) کنْك بوُن، پێ نەگەیشتن؛ ۲) قسوُرکردن؛ ۳) دانەواندن ف ۱) کوتاه‌بودن، نرسیدن؛ ۲) کار را تمام نکردن؛ ۳) کوتاه‌آمدن.

کۆتاهی: ۱) کنْکی؛ ۲) قسوُر ف ۱) کوتاهی؛ ۲) تقصیر.

کۆتایی: کۆتاهی ف نگا: کۆتاهی.

کوتپێوەدان: ژەنین، حینچکەلێدان ف کله‌زدن دروقت جماع.

کوتتڵك: ۱) کوتیلك، کفتـەی ساوارو قیمـە؛ ۲) توتکـەسەگ، گجوُك: (گورکو پیردبە، **کوتتڵك** حەنەکا پێ دکن) «مەسەل» ف ۱) کُتلت؛ ۲) توله‌سگ.

کوتتە: کفتە، کوفتە ف کوفته.

کوتتین: خاڵ لەلەش کوتان ف خالکوبی.

کوتدان: کوتپێوەدان ف کله‌زدن در جماع.

کوُتدان: پەین بەبن زرعاتەوە کردن ف کوددادن کشت.

کوتر: ۱) چاوکز: (کوێر و **کوتر**)؛ ۲) کن، کنك، قوڵە ف ۱) چشم کم‌سو؛ ۲) کوتاه.

کۆتر: کابۆك، کاڤۆك ف کبوتر.

کوتـران: ۱) کفتی لەئـەندامدا؛ ۲) لێدران بە دار؛ ۳) وردکران بە شتی قورس ف ۱) کوفتگی اعضاء؛ ۲) کتك‌خوردن؛ ۳) کوبیده‌شدن.

کۆترباز: خاون کۆتر، کەسێ کابۆکا خۆدی دکا ف کبوترباز.

کۆترخان: شوێنێ کە کۆتری زۆری تێدایە ف جای نگهداری کبوتران.

کۆتـرمـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆتـرە: ۱) داری نێوان ئەستـوندەكو داری سەربان؛ ۲) دیرەك ف ۱) چوب رابط ستون و دیرك بام؛ ۲) دیرك.

کۆترهاتن: کۆتاهاتن، کۆتابوُن ف پایان یافتن.

کۆترەباریکە: باڵدارێکە لە کۆتر بچوُکتر ف قمری، یاکریم.

کۆترەبەرجیلە: کۆترەباریکە ف قمری.

کۆترەشینە: جۆرێ کۆتری قەڵەو لە کوتری تر زلترەو لە چیا دەژی ف کبوترچاهی.

کوترە کێویلە: کۆترەشینە ف کبوترچاهی.

کۆترە گایلکە: کۆترەشینە ف کبوترچاهی.

کۆترە گایە: کۆترەشینە ف کبوترچاهی.

کوتش: کوتان بەدار، دارکاری کردن، قوتان ف چوبکاری.

کۆتش: ۱) کرتاندن وەك مشك؛ ۲) کەوت بەعەرزا؛ ۳) کەوتەناو، چوُەژوُر ف ۱) خاییدن؛ ۲) برزمین افتاد؛ ۳) داخل شد.

کوتك: ۱) پتك؛ ۲) کۆپار؛ ۳) توتکەسەگ ف ۱) پتك؛ ۲) چماق؛ ۳) توله‌سگ.

کۆتـْـك: ۱) کاسەی دارینی زل کە چوار کیلۆو نیو گەنم دەبا، ربە؛ ۲) پێشـــەی زرانی؛ ۳) پیاڵـە ف ۱) کاسهٔ بزرگ چوبی به گنجـایش چهارکیلو و نیم گندم؛ ۲) کاسهٔ زانو؛ ۳) پیاله.

کوتْك زای: توتکەسەگ ف تولەسگ.

کوت کردن: پارچەکردن ف قطعەقطعەکردن.

کوُت کردن: ۱) پەین‌دان بە زرعـــات؛ ۲) وشـەیەکـە لە کایەدا ف ۱) کوددادن؛ ۲) اصطلاحی در بازی.

کۆت کرن: بەسوٚزە گوٚرانی‌وتن ف آوازخواندن.

کوت کوت: پارچەپارچە ف قطعەقطعە.

کوُت کوُت: بانگ لەسەگ‌کردن ف سگ را صدازدن.

کوتکوتۆك: دارکوتکە، دارتەقنە ف دارکوب.

کوتکوتۆکێ چینْك: جۆرێ دارکوتکە ف نوعی دارکوب.

کوتکوتۆکێ کەسك: جۆرێ دارتەقنە ف نوعی دارکوب.

کوت کوتە: پارچەپارچە ف قطعەقطعە.

کۆتکە: بادی زل‌و فرەوان ف کاسۀ چوبین بزرگ و گشاد.

کوتکە: توتکەسەگ ف تولەسگ.

کوتل: کفتەی ساوار ف کوفتۀ بلغور.

کۆتل: ئەسپێ کەلە تازیەدا دەیگێڕن ف اسبی کـە در عزاداری می گردانند.

کوتلك: کوتل ف کوفتۀ بلغور.

کوتلوك: ۱) ترۆپکی دار، چلْوُك؛ ۲) بەچکەی‌لاور، بێچوی جانەوەری دڕندە ف ۱) بالاترین نقطۀ درخت؛ ۲) بچّۀ جانور درّندە.

کوت‌لێ‌دان: کوت‌پێوەدان ف کلەزدن در جماع.

کۆتمە: داری گەورە بۆ سوُتاندن ف کندۀ هیزمی.

کوتن: ئاخافتن ف گفتن.

کۆتن: ۱) کرۆُساندن؛ ۲) کرۆشتن ف ۱) زدودن گوشت از استخوان؛ ۲) کلوچیدن.

کوتوپڕ: لەپڕ، بێ ئاگاداری پێشو، کتوپڕ ف یکهو، ناگهانی.

کوتوکەش: هەراو زەنای کۆمەڵ، قەرەباڵغ ف همهمە، ولولە.

کوتومت: کتومت ف عیناً.

کوتومزرەقی: کتوپڕ ف یکهو.

کوتە: ۱) قول، کنا؛ ۲) قونچکی میوە؛ ۳) چلْکدانی توند: (دڵە **کوتەمە**)؛ ۴) دەنگی کوتان: (ئەوە **کوتەی** چی‌یە؟)؛ ۵) لێدانی ڕەگ؛ ۶) قسەی خەڵـك؛ ۷) بەفـری پستواو؛ ۸) شوێنی شوێنەونکەی کەروێشك؛ ۹) گۆنجەی‌ئاو، نوێن ف ۱) سوراخ؛ ۲) دُمچۀ میوە؛ ۳) تپش؛ ۴) صدای کوبیدن؛ ۵) نبض؛ ۶) شایعە؛ ۷) برف انباشتە؛ ۸) محل ردگم کردن خرگوش؛ ۹) آبرَو.

کوُتـــە: ۱) قـــەزوان‌و تۆمی پێکـــەوە کوتـــراو؛ ۲) توتـــەســـەگ؛ ۳) جۆرێ‌خەیاری‌درێژ ف ۱) نانکش و تخمۀ باهم کوبیدە؛ ۲) تولەسگ؛ ۳) نوعی خیار.

کۆتـــە: ۱) قەدی دار؛ ۲) کۆتی قاچی زینـدانی؛ ۳) دارێ کە قەســاب گۆشتی لەســـەر ورد دەکـــەن؛ ۴) دەزگای پینـەچی؛ ۵) گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) تنۀ درخت؛ ۲) کندۀ پای زندانی؛ ۳) تختـەسـاطـور قصّاب؛ ۴) دستگاه کفشدوز؛ ۵) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کوتەر: ۱) کن، کنْك، کۆتا؛ ۲) کەسێ کە ئەکوتێ؛ ۳) بزگوڕ، شڕ، دڕاو ف ۱) کوتاه؛ ۲) کوبندە؛ ۳) کهنەپارە.

کۆتەر: ۱) گەردن‌بەند، گەردانە، ملوانەی خشڵ؛ ۲) ئەستوُرایی دار؛ ۳) کوتـرەکێویلە؛ ۴) کاکـوڵ‌کورتەوەکراو؛ ۵) موی قرخی سەر ف ۱) گردنبند زینتی؛ ۲) قطر درخت؛ ۳) کبوترچاهی؛ ۴) کاکُل بریدە؛ ۵) موی کم رشد سر.

کۆتەرگە: برێتی لە گەردنی پڕخشڵ‌و خەمڵ ف کنایە از گردن پر از زیورآلات.

کۆتـــەرە: ۱) قەدی دار؛ ۲) بارستی ئەستـوُرایی دەورەی هەرشتێ؛ ۳) بزوُت؛ ۴) باڵندەی باڵ‌قەیچی‌کریاگ ف ۱) تنۀ درخت؛ ۲) قُطر؛ ۳) نیمسوز؛ ۴) پرندۀ بال قیچی شدە.

کۆتەری: جۆرێ گندورەی زۆرشیرین ف نوعی خربزۀ شیرین.

کوتەسیزە: قولی دەرزی، کنای دەرزی ف سوراخ سوزن.

کۆتـەشکێن: ئەستێولکێ کە داری نیوەسـوُتـاوی پێ هەڵگێڕوەرگێڕ دەکەن ف آهن ویژۀ نیمسوز تکان دادن.

کوتەك: تێلا، کۆپار ف چماق، کدینە.

کۆتەك: زۆردار، کەسێ کە بەملهوڕی کاربەخەڵك دەکا ف گردن کُلُفت.

کوتەکوت: ۱) دەنگی کوتان لەسەریەك؛ ۲) کوت‌پێوەدان؛ ۳) دەنگی پت‌دان؛ ۴) کوُت‌کوُت؛ ۵) پارچەپارچە قوماش ف ۱) صدای کوبیدن پیاپی؛ ۲) کلەزدن در جمـــاع؛ ۳) صدای تپش رگ؛ ۴) صداکـردن سگ؛ ۵) پارەپارە قماش.

کوتەکەڵە: سواڵەتەلەت ف شکستەهای سفال.

کوتەکی: پڕ و تەژە: (دوباری **کوتەکی** بارکرد) ف پُر و آکندە.

کۆتەکی: بەزۆری، بەملهوڕی ف با گردن کُلُفتی.

کۆتەڵ: ۱) ئەسپێ کە لە تازیەدا دەیگێڕن، کۆتل؛ ۲) دۆلاشی لەبەرد؛ ۳) سەرکـوێزر؛ ۴) دۆلاش بەگشتی؛ ۵) دارستانی چوغور؛ ۶) خڕکەڵەو جوانکیلە؛ ۷) کۆترەباریکە؛ ۸) پەیکەر بۆمردگی ئازیز؛ ۹) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) اسبی کە در ماتم می گردانند؛ ۲) ناوسنگی آسیا؛ ۳) سرکوزر؛ ۴) ناوآسیا عموماً؛ ۵) جنگل انبوە؛ ۶) کوچـولـوی تپـل و خوشگـل؛ ۷) قمری، یاکریم؛ ۸) کُتَل؛ ۹) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کوُتەل: دۆلاش ف ناوآسیا.

کۆتەڵ بوُن: قەڵەوبوُن‌و بەکەیف‌هاتنی زارۆك ف چاق و شاداب بودن کودك.

کوتەڵە: توُتەڵەسەگ ف تولەسگ.

کوتەن: کوتان، دارکاری‌کردن ف چوبکاری.

کوتەنی: ۱) شیاوی کوتن؛ ۲) وەك کوتوُیە: (عارەب **کوتەنی**) ف ۱) سزاوارگفتن، گفتنی؛ ۲) چنانکە گفتە.

کوتی: ئاخافت ف گفت.

کۆتـــی: ۱) پـــیس، چەپـــەڵ؛ ۲) بێ‌ئاکـــار، بێ‌ئاکـــار، بێ‌فەڕ؛ ۳) نەخۆشی‌بەڵەکی؛ ۴) گولی؛ ۵) بۆکوێ؟؛ ۶) لەکوێ؟ ف ۱) پلید؛ ۲) هرزە و بی‌ارزش؛ ۳) بَرَص؛ ۴) جُذام؛ ۵) بەکجا؟؛ ۶) از کجا؟.

کوُتی: ۱) بەڵەکی؛ ۲) گولی؛ ۳) سەگ ف ۱) بَرَص؛ ۲) جُذام؛ ۳) سگ.

کوتیاگ: ۱) بەکوتك کوتراو؛ ۲) وردکراو: (لەهاونا **کوتیاگە**) ف ۱) کوبیده با پتك؛ ۲) کوبیده در هاون.

کوتیان: ۱) کوتان؛ ۲) ئاخافتن، پەیڤین ف ۱) کوبیدن؛ ۲) گفتند.

کوُتێك: بەروُڵەی تازە: (خەیارە **لکوُتێکێ** دیارە) ف خیار نو برآمده از بوته.

کۆتیکۆ: قسەی سوُك ف سخن رکیك.

کوتیل: کاسەی زرانی ف کاسهٔ زانو.

کوتیلك: کوتلك ف کوفتهٔ بلغور.

کوتیلە: نازناوی زارۆی خۆشەویست ف لقب بچهٔ نازنازی.

کۆتیلە: دەوەنێکە ف درختچه ایست.

کۆج: ۱) قفڵ، گۆڵە؛ ۲) ئاڵقەی قفڵ پێداکردن بۆداخستن ف ۱) قُفل؛ ۲) حلقه‌ای که قفل را در آن کنند.

کۆجا: لەکوێ؟، لەکوێندەرێ؟ ف از کجا؟

کوجامەرحەبا: چی بەسەر چییەوەیە؟، چۆن ڕێك دەکەوێ؟ ف چه ربطی دارد؟، چگونه امکان دارد؟.

کوجْك: گۆشە، سوُچ ف کُنج، زاویه.

کۆجەڵە: ۱) کاسەی چکۆڵەی قوُڵ لە دار؛ ۲) **قوُڵکەقورێ** کە بە دارەبەنیەوە دەنێن بۆ بنێشت تێ‌چوُن ف ۱) کاسهٔ چوبی کوچك و ژرف؛ ۲) حوضچه‌ای گِلی که به درخت بنه می‌چسبانند.

کوُجی: ڕارەوی تەنگ لە ناو دو ڕیزەخانودا ف کوچه.

کۆجیلە: کاسەیچکۆڵەی دار ف کاسهٔ کوچك چوبین.

کوجیلە: ۱) دەرمانێکە جانەوەری پێ دەرمان‌داو دەکرێ؛ ۲) گیای باقەبێن ف ۱) دارویی است سمّی برای کشتن جانوران؛ ۲) گیاه بسته‌بند.

کوچ: ۱) خڕکەبەرد؛ ۲) شەپڵەلێدراو ف ۱) قلوەسنگ؛ ۲) فَلَج، لمس.

کۆچ: ۱) شەپڵەلێدراو؛ ۲) کوتن، ئاخافتن؛ ۳) بارکردن لە ئاوایی؛ ۴) بڕشتێ لە داری ئەستوُر؛ ۵) نێری و بەرانی بێ‌شاخ ف ۱) لمس، فَلَج؛ ۲) گفتن؛ ۳) کوچ؛ ۴) برشی از کنده درخت؛ ۵) بز و گوسفند بی‌شاخ.

کوُچ: ۱) کەسێ ئەنگوستی لە پێنج کەمترە؛ ۲) کەسێ کە ئەنگوستی پێکەوە چەسپاوە؛ ۳) کۆڵە، بێ‌شاخ ف ۱) آدم ناقص انگشت؛ ۲) آدمی که انگشتانش بهم چسبیده؛ ۳) حیوان بی‌شاخ.

کوچاك: ئالاش ف ترکه‌های سقف‌پوش، انبیره.

کۆچا: لە ئاوایی باری کرد ف کوچید.

کۆچاڵ: چاڵایی لە چیادا ف چاله در کوه.

کۆچان: ۱) بارکردن لە ئاوایی؛ ۲) خێڵاتی کۆچەران کە هۆزێکی کوردە لەژێر دەستی ترکان ف ۱) کوچیدن؛ ۲) از طوایف کُردزبان.

کۆچاو: بارکراو لە ئاوایی ف وادار به کوچ شده.

کۆچاوکۆچ: ڕەوەندێ کە چەند جار جێ زۆزان دەگۆڕێ ف چادرنشینی که از ییلاقی به ییلاقی دیگر می‌رود.

کۆچای کۆچ: کۆچاوکۆچ ف نگا: کۆچاوکۆچ.

کوچ‌قولێپ: لێقەوماو، بەدبەخت‌و ماڵ‌وێران ف بیچاره و خانه‌خراب.

کوچك: ۱) بەرد؛ ۲) تفك، کوانو، کوانگ؛ ۳) چکۆڵە؛ ۴) دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف ۱) سنگ؛ ۲) اجاق؛ ۳) کوچك؛ ۴) دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کۆچك: ۱) سەرپۆشێکە بۆ زارۆك‌و هێندێ ژنان؛ ۲) سەگ؛ ۳) کۆشك، قەسر وسەرسەرا؛ ۴) کەفچی، کوچکانی، قەڵماسك ف ۱) سرپوشی برای کودکان و زنان؛ ۲) سگ؛ ۳) قصر؛ ۴) فلاخن.

کوچکاور: سێ‌بەردەی ئاگردان ف سنگ اجاقدان.

کوچکتاش: بەردتاش ف سنگتراش.

کوچك‌چن: ۱) کەسێ کە لە ئیشکەبەردداناندا زانایە؛ ۲) دیواری ئیشکەبەرد ف ۱) استادکار سنگچین؛ ۲) سنگچین.

کۆچ کردن: کۆچان ف کوچ کردن.

کوچکڕەش: بریتی لە شوُم، بێ‌فەڕ، جوت‌قۆشە، جوت‌مۆر ف کنایه از نحس، شوم.

کوچکڕێژە: بەردەشوُشە ف سنگ شیشه.

کوچك‌نەخشینە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کوچکوچ: بانگ‌لەسەگ‌کردن ف صدازدن سگ.

کوچکۆك: بیچکەڵە، بوُچك، پچوُك ف کوچك.

کوچکوکوانگ: تفك، کوانگ ف اجاق.

کوچکوکەڵەك: قەڵاقوُچکەبوُنی بەرد لە سەریەك ف سنگهای برهم انباشته.

کوچك‌وەتەمیش: ناویگوندێکە ف نام روستایی است.

کوچکە: ۱) بەردی کوانو؛ ۲) کۆڵانێ کە دەرناچێ؛ ۳) نیشانی ئەفسەری کەم‌پایە ف ۱) سنگ اجاق؛ ۲) کوچهٔ بُن‌بست؛ ۳) نشانِ افسر دون پایه.

کۆچکە: ۱) کۆچك، سەرپۆشی زارۆك‌و ژنان؛ ۲) لەنتەری ناو سەرپۆش بۆ ڕاوی پاساری بە شەوارە؛ ۳) کەوچك، مێلاك ف ۱) سرپوشی برای کودکان و زنان؛ ۲) چراغ حباب‌دار ویژهٔ شکار شبانهٔ پرنده؛ ۳) قاشق.

کوچکەسان: بەردی تیخ‌تیژکردن ف فسان، سوهان.

کوچکەهەسان: بەردەسان ف سوهان.

کۆچڵە: شوێنی ئاوبەش‌کردن بۆ برنجەجاڕ ف جای تقسیم آب شالیزار.

کۆچڵەبەست: دابەش‌کردنی ئاو بۆ سەر چەڵتوُك‌جاڕ ف تقسیم کردن آب در شالیزار.

کۆچ‌مێش: ۱) خەڵێف، پلوُرە؛ ۲) شڵخە، پوُرە ف ۱) کندوی عسل؛ ۲) نسل نوین زنبوران عسل.

کوچۆ: وتەی سەگ‌بانگ‌کردن ف لفظ خواندن سگ.

کۆچوبار: بارەبار ف کوچیدن و بارکردن.

کوچوشاغی: تیرەیەکە لە هۆزی شێخ‌حەسەن لە کوردستانی بەردەستی

ترکان ف از طوایف کُردزبان.

کۆچومالّ: کۆچو بار ف کوچیدن و بار کردن.

کوچوله: ١) ژارەماسی؛ ٢) گیاباقەبێن ف ١) گیاه زهرماهی؛ ٢) گیاه بسته‌بندی.

کوچوڵە: کوچوله ف نگا: کوچوله.

کۆچه: ١) جۆرێ هەنجیر؛ ٢) قوژبن، سوُچ، ٣) زۆران، زۆرەوانی ف ١) نوعی انجیر؛ ٢) گوشه، زاویه؛ ٣) کُشتی.

کوُچه: کوُجی ف کوچه.

کوچەر: دەست یان پا سەقەت ف از دست یا پا معلول.

کۆچەر: رەوەند، خێلات ف کوچنده.

کۆچەراتی: سەر بە ڕەوەند ف از ایل کوچنده.

کۆچەران: ١) رەوەندان؛ ٢) ئاگرخۆش کەری ناو گۆڕك ف ١) کوچ نشینان؛ ٢) آتشبان.

کۆچەری: کۆچەراتی ف از ایل کوچنده.

کۆچەك: ١) پلەیەك لە پیاوی ئاینی یەزیدی؛ ٢) شەکەروٚکە؛ ٣) ئالاش، هەلاش ف ١) لقب روحانی یزیدی؛ ٢) بچهٔ رقّاص قهوه‌خانه؛ ٣) انبیره.

کوُچەك: سەگ ف سگ.

کۆچەکاو: جۆرێ هەنجیر ف نوعی انجیر.

کۆچەکە: کۆچکە ف نگا: کۆچکە.

کۆچەکێ: ١) هەڵپەڕینی زۆر خێراو توند، سێ‌جرتی؛ ٢) گۆرانی بۆ هەڵپەڕکێ زۆر توند ف ١) رقص بسیار پرجُنبش؛ ٢) ترانهٔ همراه با رقص پُر جُنبش.

کۆچەگر: زۆرەوانی گر، ملانێ کەر ف کُشتی گیر.

کوچەلان: ئاگرخۆش کەری ناو گۆڕك ف آتشبان.

کۆچەڵکۆچ: کۆچاوکۆچ ف نگا: کۆچاوکۆچ.

کۆچەڵە: ١) بیر، چالاو؛ ٢) کۆجیله؛ ٣) کۆچڵە ف ١) چاه آب؛ ٢) نگا: کۆجیله؛ ٣) نگا: کۆچڵە.

کوچی: ئەستوُر لە زەبر ف آماس از ضربت.

کۆچی: مێژوی ئیسلامەتی ف تاریخ هجری.

کۆچی‌دوایی: بریتی لە مردن ف کنایه از مرگ.

کوچیڵ: دارێ کە لە ترسی با لە سەر ڕەشماڵ دادەنرێ ف چوبی که هنگام باد روی سیاه‌چادر می‌گذارند.

کوچیله: گیایەکە بنەکەی دەکەنە دەرمان ڕێوی ف گیاهی است.

کوخ: قف ف سرفه.

کۆخ: ١) خۆخ؛ ٢) قوڵیت، خانوی چکۆڵه ف ١) هلو؛ ٢) کوخ محقّر.

کۆخا: قۆخا ف کداخدا.

کوخار: ١) سوُچ، قوژبن؛ ٢) ئامرازی شەق‌وشڕ ف ١) کُنج، زاویه؛ ٢) ابزار مُستهلك.

کوخاین: قفین، کۆخین، کۆکین ف سُرفه‌کردن.

کوخت: کۆخی، قۆزی ف سُرفه کرد.

کۆختە: کۆخ، خانوی چکۆڵەی خراپ ف کوخ.

کوخك: قف ف سرفه.

کۆخك: ١) قف؛ ٢) کۆختە؛ ٣) جۆرێ سەرپێچی ئاوریشم ف ١) سرفه؛ ٢) کوخ؛ ٣) نوعی سر پوش ابریشمی زنانه.

کۆخکارەش: قۆزەڕەشە، کۆخەڕەشە ف سیاه سُرفه.

کۆخکی: بیمارێ کە زۆر ئەقفێ ف کسی که بسیار سرفه می‌کند.

کۆخن: کۆخکی ف نگا: کۆخکی.

کۆخواردن: راچڵەکین، داچڵەکین ف یکه‌خوردن.

کۆخواردنەوە: کۆخواردن ف یکه‌خوردن.

کۆخە: ١) قف، قفە؛ ٢) قوێخا، قۆخا ف ١) سرفه؛ ٢) کدخدا.

کۆخەڕەشە: خروُزەك ف سیاه‌سرفه.

کوخین: کۆخین، قفین ف سرفه‌کردن.

کۆخین: قفین ف سرفه‌کردن.

کود: ١) شــپـڵە، نەخــۆشــی ئیفلیجی؛ ٢) کوژرانــی بەخــۆڕایی‌و بێ‌خوین‌بایی ف ١) بیماری فَلَج؛ ٢) به قتل رسیدن و قصاص نگرفتن.

کۆد: ١) کاسەی دارینی شیردۆشین؛ ٢) پشت‌چەماو؛ ٣) قفڵ؛ ۴) کوُڕ؛ ۵) پُوشـانه، سەرانە لە ئاژەڵ کە زۆردار لە ڕەنجبەری ئەسێنێ ف ١) کاسهٔ چوبین که شیر در آن دوشند؛ ٢) کوژپشت؛ ٣) قفل؛ ۴) مُقعَر؛ ۵) حقّ المرتع.

کودا: بۆکوێ؟ ف به‌کجا؟.

کودان: ١) پێك‌هاتن، جێ‌بەجێ‌بوُن؛ ٢) خایاندن، وەخت‌بردن ف ١) انجام گرفتن؛ ٢) وقت بُردن، صرف وقت کردن.

کودانـدن: ١) پێك‌هێنان؛ ٢) دنەدان؛ ٣) لەسەرخۆبوُن؛ ۴) خایاندن، وەخت‌بردن ف ١) انجام دادن؛ ٢) تشجیع کردن؛ ٣) آرامش داشتن؛ ۴) وقت بُردن.

کۆدقەلین: بەودم، شوُم، پێوقەدەم‌شەڕ ف شوم.

کودك: ١) ئەژنۆ، زرانی؛ ٢) بێچوی لاور؛ ٣) کوتك؛ ۴) کوتلك ف ١) زانو؛ ٢) بچّهٔ حیوان وحشی؛ ٣) پُتك؛ ۴) کوفته.

کۆدك: ١) کۆتك، کاسەی گەورەی دارین؛ ٢) قفڵی چکۆڵە ف ١) کاسهٔ بزرگ چوبین؛ ٢) قفل کوچك.

کودکودۆ: وڕاج، چەقەمرۆ، زۆربلێ، فرەوێژ، چەنەباز ف وراج، ژاژخا.

کودو: کدو ف کدو.

کۆدۆ: ١) ناوی چیایەکــه لە کوردســتــان؛ ٢) چاونـەزێر، چاوچنـۆك، تەماحکار ف ١) نام کوهی بلند در کردستان؛ ٢) طمعکار.

کۆدۆش: دەویت، قورمساخ، جاکێش ف جاکِش.

کودە: بۆکوێ؟ ف به کجا؟.

کۆدە: ١) زەوینی زۆر سەخت‌و جوت‌لێ‌نەکراو؛ ٢) پوُش‌و پاری پاوان؛ ٣) پوُشـانــه؛ ۴) بەچکـەبـەراز؛ ۵) گیای چیاو قانگـەلاشـك. کە *کۆی‌دەکەنەوەو لە گیشەی دەدەن* ف ١) زمین بایر سخت؛ ٢) چراگاه اختصاصی؛ ٣) باج چراگاه؛ ۴) خوك بچه؛ ۵) گیاهان کوه و کوهپایه که جمع‌آوری کنند.

کوُدەری: جۆرێ پارچەی لە پەموُ ف پارچهٔ کودری.

کوُدەڵ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
کودەڵە: بەچکەبەراز ف خوك بچه.
کوُدەڵە: بەچکەبەراز ف خوك بچه.
کودی: ۱) بەچکەسەگ‌و بەراز؛ ۲) کدو ف ۱) بچهٔ سگ و خوك؛ ۲) کدو.
کودیله: ۱) ساوای سەگ‌و بەراز؛ ۲) بریتی‌لە زارۆی ساوای جوانکیلە ف ۱) نوزاد سگ و خوك؛ ۲) کنایه از نوزاد زیبا و دوست داشتنی.
کور: ۱) سیرەت، چوُك؛ ۲) کلاو ف ۱) آلت تناسلی نر، کیر؛ ۲) کُلاه.
کوڕ: ۱) پس، رۆڵەی نێر، فرزەندی نێرینە؛ ۲) پیاوی هێشتا بێ‌ژن؛ ۳) پەزی گوێ‌قوت؛ ۴) نازاو بەجەوهەر؛ ۵) بێ‌فەڕ، شوُم؛ ۶) بڵندایی سەر کێو؛ ۷) کێوی بڵند؛ ۸) قەیچی کراو: (پوڕێ تەیە کوڕ بن)؛ ۹) نەوسن، چڵێس؛ ۱۰) جاش‌و جانی؛ ۱۱) تاشین لەبن‌ڕا ف ۱) پسر؛ ۲) مرد جوان مجرّد؛ ۳) گوسفند ریزگوش؛ ۴) شجاع و هنرمند؛ ۵) شوم؛ ۶) قلّهٔ کوه؛ ۷) کوه بلند؛ ۸) قیچی شده؛ ۹) شکم‌پرست؛ ۱۰) کُرّهٔ اسب و الاغ؛ ۱۱) ازته‌تراشیدن.
کوێر: بێ‌چاو ف کور، نابینا.
کوُر: ۱) بزنی نێری دوبەهاردیتو؛ ۲) بێ‌چاو؛ ۳) بزنی سپی‌و ڕەش یان دوڕەنگ: (بزنە کوُر)؛ ۴) قوُڵ: (ئەو گۆمە کوُرە) ف ۱) بز نر دوساله؛ ۲) نابینا؛ ۳) بز ابلق؛ ۴) ژرف.
کۆڕ ۱) جێگـەی کۆبـوُنەوە؛ ۲) کۆی چەند کەس لە دەوری یەك؛ ۳) چیای بەرز؛ ۴) حیلەی ئەسپ؛ ۵) زنجی ئاژەڵ‌تێکردن ف ۱) جای تجمّـع، مجلس؛ ۲) گردهم‌آیی؛ ۳) کوه‌بلنـد؛ ۴) شیهـهٔ اسب؛ ۵) محوطهٔ محصور مخصوص دام.
کوُڕ: ۱) قوُڵ؛ ۲) پشـت‌چەمـاو؛ ۳) سەربـەرەژوُری سەخـت؛ ۴) سەربەرەژێری دژوار ف ۱) ژرف؛ ۲) کوژپشت؛ ۳) سر بالایی سخت؛ ۴) سرازیری با شیب زیاد.
کوڕئاپ: ئامۆزا ف عموزاده.
کوُڕا: بە کام جێ‌دا؟ ف از کجا؟.
کوراتا: قسەی خۆش‌و پێکەنینۆك ف لطیفه، جُك.
کۆراخ: مۆزەڕەشە.لە زەرگەتە زلترەو ڕەنگی ڕەشە ف حشره‌ای است از زنبور بزرگتر به رنگ سیاه.
کوڕاد: قوڕادە ف ترهٔ کوهی.
کوڕادە: قوڕادە ف ترهٔ کوهی.
کوراس: کراس، گجی، گجك ف پیراهن.
کۆراڤ: ۱) ئاوی قوڕاوی؛ ۲) سەرچاوەی کەم‌ئاو ف ۱) آب گل آلود؛ ۲) چشمهٔ کم آب.
کوراگ: کارگ ف قارچ.
کوڕان: جۆرنـە، حەوزۆکـەی بەر شێرەی‌ئاو لەبـەرد یان سواڵـەت ف خوضچهٔ کوچك از سنگ یا سُفال کە جلو شیر آب سازند.
کوُران: ۱) داری قەڵاشکەری؛ ۲) قوُڵایی؛ ۳) ناوی ئاوایی‌یەکە ف ۱) هیزم جنگلی؛ ۲) ژرفا؛ ۳) نام روستایی است.

کۆران: ۱) بێ‌چاوان؛ ۲) کاپان، کوُجی ف ۱) نابینایان؛ ۲) کوچه.
کۆڕان: ۱) دەنـگی با لە ئەشکـەوتـەوە؛ ۲) حیلانـدنی ئەسپ؛ ۳) سەرزەنشت ف ۱) صدای کورانِ باد؛ ۲) شیهه‌کشیدن اسب؛ ۳) سر زنش.
کۆڕاندن: حیلاندنی ئەسپ ف شیهه‌کشیدن اسب.
کوُراندن: کەندن تا قوُڵ دەبێ، قوُل‌کردن ف گودکردن.
کۆڕاندنەوە: سەرزەنشت‌کردن ف سر زنش کردن.
کۆڕاننەوە: کوڕاندنەوە ف سر زنش کردن.
کوڕانـە: ۱) جلکێ کە بۆ کوڕان دەست ئەدا؛ ۲) بریتی لە ئازایانـە، ڕەشیدانە ف ۱) پسرانه؛ ۲) کنایه از شجاعانه.
کۆرانە: وەك بێ‌چاوان ف کورمانند.
کوڕانی: کچێ کە ئەدای کوڕ دەردێنێ ف دختری کە ادای پسران را درآورد.
کۆراو: سەرچـاوەیێ کە تەنیا بەهاران ئاوی هەیە ف چشمه‌ای کە فقط بهاران آب دارد.
کوراوێ: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
کوُراهی: قوُڵایی ف عُمق.
کۆرایی: بێ‌چاوی، نەدیتن ف نابینایی.
کوُرایی: کوُراهی، قوُڵایی ف عُمق.
کۆرایی‌داهاتن: ۱) چاوکۆربوُن؛ ۲) وشەیەکە بۆ خەمی زۆری دەڵێن؛ ۳) وشەیەکە بۆ ئێرەبەری دەڵێن ف ۱) کورشدن؛ ۲) کلمهٔ تأسّف؛ ۳) کلمه‌ای در جواب حسود.
کوڕبەشْك: کوڕەبەشە، چالەکە، چوالو، چالو ف گورکن.
کوُربەشك: مشکەکوێرەی دەشت، جرج ف موش کورصحرایی.
کۆربەلا: قالاوی تەواو ڕەش‌و بێ‌خاڵ ف کلاغ سیاه.
کورپ: تڵتـەو بەرماوی میوەی ڕزیو کە دەکرێتە کوُتی زرعات ف میوهٔ مانده کە کودش کنند.
کۆرپـە: ۱) زارۆی ساوا؛ ۲) داری پەرتێوراو؛ ۳) پز، پێزە، تۆل ف ۱) نوزاد؛ ۲) درخت هرس شده؛ ۳) جنین.
کۆرپـەڵە: ۱) کۆرپە؛ ۲) زارۆی ساوای قەڵەو ف ۱) نگا: کۆرپە؛ ۲) نوزاد چاق و شاداب.
کورت: ۱) کن، کنك، کۆتا؛ ۲) هەڵۆ، ئەلوهـ ف ۱) کوتاه؛ ۲) عُقاب.
کۆرت: ۱) قۆرت، قولکە؛ ۲) جێگەو شوێنی کوانی خورما؛ ۳) چاڵی چەنە؛ ۴) کەرتی سەوزی‌کاری؛ ۵) لای ژێروی پشت‌مل ف ۱) نگا: قۆرت؛ ۲) محل انبار خُرما؛ ۳) چاه زنخدان؛ ۴) بخش سبزیکاری زمین؛ ۵) پس گردن.
کۆرتاری: قوُڵی تاریك ف چالهٔ تاریك.
کۆرتازەنی: چاڵی‌چەنە ف چاه زنخدان.
کورتان: پالان ف پالان.
کورتان‌دروُ: ۱) خەیاتی کەران، کۆپان‌دور؛ ۲) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) پالاندوز؛ ۲) روستایی در کردستان کە

بعثیان آن را ویران کردند.

کورتان‌دوُر: خەیاتی‌کەران، کۆپان‌دور ف پالاندوز.

کورتبڕی: کورت‌کردنەوەی قسە ف کوتاه کردن سخن.

کورتبوُن: کۆتابوُن ف کوتاه‌شدن.

کورتبوُنەوە: لە درێژیەوە کۆتابوُن ف کوتاه شدن.

کورت‌بین: ۱) کورت‌بوُن؛ ۲) برێتی لە بیرنـەکـەرەوەو هەڵەڕۆ ف ۱) کوتاهی؛ ۲) کنایه از سرسری بودن.

کورت‌پست: سرته، چپه، پسته‌پست ف صدای در گوشی سخن گفتن.

کورتخەس: سەرچن‌کردنی توتن ف چیدن سرساقه‌های توتون.

کورتك: جۆرێ کەوای پیاوانە، کورتە ف نوعی قبای مردانه.

کۆرتك: قوُڵکە ف چاله.

کۆرتکاچاڤ: قوُڵکەی چەم ف کاسهٔ چشم.

کۆرتکـادزا: لەلێن‌و قوژبنی سەر. کە رشـك‌و سپێ خۆی تێدا مەلاس دەکەن ف عُمق پوست سر که شپش و تخمه‌اش در آن جا خوش می کنند.

کۆرتکاقەمچك: قوُڵکەی پشت‌مل ف پس گردن.

کورت‌کردنەوە: کۆتاکردن ف کوتاه‌کردن.

کورت‌کورت: قیڕەوهەرا، چەقەسرۆیی ف داد و قال.

کورتم: کورتی ئەستوُر ف کوتاهِ کلفت.

کورتمە: کورتم ف کوتاه‌کلفت.

کورتوپست: پاش‌ملە خراوگوتن ف غیبت کردن.

کورتوکرمانجی: بێ‌ڕوبینی، ڕەپ‌وڕاست ف رُك و صریح.

کورتوکوێر: کورت‌و تەسك ف کوتاه و کم عرض.

کورتۆل: ورکەنان‌و خرت‌وپرتی سەرسفرە ف ماحَضَر سرِ سُفره.

کورتوموختەسەر: کورتبڕی قسە ف مختصر و مفید.

کورتە: ۱) کەوای پیاوانەی تا نزیك ئەژنۆ؛ ۲) بارگیر؛ ۳) کۆتایی قسە ف ۱) نیم تنه؛ ۲) یابو؛ ۳) اختصار کلام.

کورتەبالاّ: بەژن‌کورت ف کوتاه‌قد.

کورتەبنە: کورتەبالای قەڵەو ف کوتاه‌قدِ چاق.

کورتەپانك: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.

کورتەك: ۱)کەوای پیاوانە، کورتە؛ ۲) ناوی چیایەکی زۆر کوێستانە ف ۱) نیم‌تنه؛ ۲) نام کوهی در کردستان.

کورتەکەلەکە: خاڵیگە ف تهیگاه.

کورتەڵە: بەژن‌کنك ف کوتاه‌قد.

کورتەوکردن: کورت‌کردنەوە ف کوتاه کردن.

کورتەوەکردن: کورت‌کردنەوە ف کوتاه‌کردن.

کورتی: ۱) کنکی، دژی درێژی؛ ۲) هیچ نەبێ، ئەقەلی کەم؛ ۳) کورتو موختـەسەر؛ ۴) قسور، کۆتایی ف ۱) کوتاهی در طول؛ ۲) اقلاً؛ ۳) مختصر و مفید؛ ۴) تقصیر.

کۆرتیخ: جوچکەسمت ف استخوان بالای ران، لگن.

کۆرتیخە: کۆرتیخ ف نگا: کۆرتیخ.

کورتێکەل: دالاشێکە لە هەڵۆ دەکا ف لاشخوری شبیه عُقاب.

کورتێل: ورکەنان ف خُرده‌نان.

کورتێلۆ: خزمەتکاری سوُك‌و بێ‌بایەخ ف خدمتکار دون پایه.

کورتیلە: زۆر قەدکورت ف بسیار کوتاه‌قد، کوتوله.

کورتێکە: کەسێ کە نان دەکاتە ورتکە ف شخصی که نان را ریزه کند.

کۆرجك: باس‌قەننە، قەلوُن، سەبیلەی کلك‌درێژی لەکانزا ف نگا: قەلوُن.

کورچی: نقورچك، قورچی ف نیشگون.

کورحەلی: زڕکوڕ ف پسرخوانده.

کورختە: دەنگی جاوینی بنێشت ف صدای جویدن سقز.

کورد: گەلێکی قەدیمی‌یە لە ئاسیادا دەژی ف ملّت کرد.

کوُردانك: کرمێکە نە سەی خویادەکا نە کلکی ف نوعی کرم.

کوردانـە: ۱) کوردئاسایی؛ ۲) برێتی لە ئازایەتی ف ۱) کردمانند؛ ۲) کنایه از مردانگی.

کوردایەتی: کار بۆ قازانجی گەلی کورد کردن ف ملّیت کرد.

کوردپەروەر: کەسێ کە بۆ کوردایەتی دەخەبتێ ف ملّیت‌خواه کرد.

کوردحەز: کوردخوەشەویست، کەسێ کە حەز لە کوردایەتی دەکا ف کُرددوست.

کوردسان: سەرزەمینی کورد ف کردستان.

کوردسانی: سەر بە کوردسان ف کردستانی.

کوردستان: کوردسان ف کردستان.

کوردستان‌پەرست: خزمەتکاری گەل‌و زێدی کورد ف دوستدار کُرد و کردستان.

کوردستانی: کوردسانی ف کردستانی.

کوردکانی: ولاتی کوردان، کوردەواری ف کُردستان.

کوردکوژە: ۱) جۆرێ خورمای خراپ، قەسپ؛ ۲) جۆرێ ترێ ف ۱) نوعی خرمای نامرغوب؛ ۲) نوعی انگور.

کۆردل: نەفام، دەبەنگ ف کودل.

کوردمانج: کورد، کرمانج، کرماج ف نگا: کرماج.

کوردنـۆ: وشـەی دوانـدنی کوردان، ئەی کوردینـە ف کلمهٔ خطاب به کردان، ای کردها.

کوردۆ: ۱) وشەی دواندنی کوردێك؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان؛ ۳) قامێکە ف ۱) کلمهٔ خطاب به یك کرد؛ ۲) نام مردانه؛ ۳) آهنگی است.

کوردوندە: وەجاخ‌کوێر، بێ‌عەولاد ف بی فرزند، ابتر.

کوردە: ئاشیرەت بۆ کوردێ کە ناناسرێ ف فلان کُرده.

کۆرەدەرە: ۱) دۆڵ‌و دەرەی قوُڵ‌و بن‌بەس؛ ۲) جێ کارێزی بێ‌ئاو ف ۱) درهٔ تنگ بن‌بست؛ ۲) کهریز خشك شده.

کوردەواری: کوردسان ف کردستان.

کوردی: ۱) زوانی کورد؛ ۲) چێشتی هەرزنی وردکـراو بە ڕۆن ف ۱) زبان کردی؛ ۲) غذایی است.

کوردیتی: کوردایەتی ف ملّیت کُرد.

کوردینی: کوردایەتی ف ملّیت کرد.

کورڕە: ۱) قوت، سڵ؛ ۲)مـەڕو بزنی گوێ‌چکـۆلـە؛ ۳) سوُر لەسـەر

مەبەست و دڵگەرم لە دۆزدا ف ١) برجسته و حسّاس؛ ٢) گوسفند و بز ریزگوش؛ ٣) مُصمّم.

کوڕڕە گوێ: گوێقوت و ئامادەی سڵەمینەوە ف گوش تیزکرده آمادهٔ گریز.

کوڕری: ١) جاشەکەر؛ ٢) بانگ کردنی جاش و جانو ف ١) کُرّه خر؛ ٢) لفظ خواندن کُرّهٔ اسب و اُلاغ.

کوڕزا: فرزەندی پس ف نوه، پسر زاده.

کوڕژا: ١) کوژەکـە. موروێکی شینی کون کونـە لە جۆرێ قاپیلکی جانەوەری دریایی دروست دەکرێ و بۆ چاوزار بەمناڵیەوە دەدروُن؛ ٢) بیبیلەی چاو ف ١) خرمُهره؛ ٢) مردمك چشم.

کورژان: ١) چرچ بوُن، قرمچین؛ ٢) ژاکان ف ١) چروك شدن؛ ٢) زیاد دستکاری شدن.

کورژاندن: ١) چرچ ولۆچ تێ خستن؛ ٢) ژاکاندن ف ١) چروك کردن؛ ٢) دستکاری بسیار کردن.

کوڕژن: حیلەی توُڕەییانەی ئەسپ ف شیهه و غرش اسب.

کورژین: کورژان ف نگا: کورژان.

کورس: ١) بنەدروُ؛ ٢) چەکەرەی تازە سەردەرهاوردگ ف ١) خاربُنه؛ ٢) سبزهٔ تازه سردرآورده.

کوڕس: کری جوڵا ف بافتهٔ جولا.

کورسان: ١) سوُکەڵەناوی کوردستان؛ ٢) ناوی شاری سنە لە زاراوەی سنـەیی دا؛ ٣) هەڵقـرچان، قرمچین ف ١) مخفّف کردستان؛ ٢) نام دیگری برای شهر سنندج؛ ٣) چروك شدن.

کورساندن: ١) هەڵقرچاندن؛ ٢) ژاکاندن ف ١) چروك کردن؛ ٢) زیاد دستکاری کردن.

کوڕسك: کرۆسك ف گلابی خودرو.

کوڕسکەر: جوڵا ف بافنده، جولا.

کورسی: ١) سەنگـەڵی؛ ٢) داری لێکـدراو بۆ سەر تەنوُر؛ ٣) خلێنە، ددانی پشت پشتەوە ف ١) صندلی؛ ٢) کُرسی؛ ٣) دندان عقل.

کورسی قورعان: دو تەختەی تێك پەڕیوە قورعانی لەسەر پان دەکەنەوە بۆ خوێندن ف رحلهٔ قرآن.

کورسی نەعنا: قورسی نەعنا ف قرص نعناع.

کورسین: ڕەگ داکوتان و قایم بوُنی چناو ف محکم شدن و ریشه دوانیدن.

کوڕش: ١) بانگ کردنی کەر بۆ جۆخواردن؛ ٢) بەفری بەستەڵەك ف ١) صداکردن الاغ بر علیق؛ ٢) برف یخ بسته.

کوڕشك: خەروێ ف خرگوش.

کورشمە: کروشمە ف کزکردگی.

کورشە: بەفر و بەستەڵەك ف برف و یخبندان.

کورش هەڵاتن: کزکردن، کروشمە کردن ف کزکردن، مات نشستن.

کورك: ١) وردەمـوی سەر پێستـی مەڕو بزن؛ ٢) مریشکی کڕ؛ ٣) باڵاپـۆشی لە پێستـە بـەرخی بەتـوُکـەوە؛ ٤) بوڵەو پرتە؛ ٥) گیرفان، بەریك؛ ٦) گۆروا، گۆرەوێ؛ ٧) کوێرو، بەڵایەکی گەنمە ڕەشی دەکا ف ١) کاموا، کرك؛ ٢) مرغ کرچ؛ ٣) پوستین؛ ٤) غرولند؛ ٥) جیب؛ ٦) جوراب؛ ٧) از آفات گندم.

کوڕك: ١) ئەو کوڕی چکۆلە؛ ٢) جاش، دەحشك ف ١) آن پسرك؛ ٢) کُرّه خر.

کوُڕك: ١) گیرفان، بەریك، جێو؛ ٢) موشەدەمەی مسگەران ف ١) جیب؛ ٢) یکی از ابزار مسگری.

کورکـا: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کورکان: ١) دەنگەدەنگی لەسەرخۆی مریشکی کڕ؛ ٢) پرتەو بوڵە ف ١) صدای مرغ کرچ؛ ٢) غرولند.

کورکاندن: ١) قدقدکردن؛ ٢) پرتەو بوڵە کردن ف ١) قدقدکردن؛ ٢) لندیدن.

کورکانن: کورکاندن ف نگا: کورکاندن.

کوڕکـری: موی قەیچی کراو، پوڕی بە توُرتوُ بڕدراو ف موی با قیچی بریده شده.

کوُڕکڵاو: چوڕەپۆپنە ف پرندهٔ شانه به سر.

کوڕکوڕ: ١) قەتێ؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) مرغ سنگخـواره، باقـرقره؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوڕکوڕۆچکە: قوڕقوڕاگە ف سرخنای.

کورکوروژە: کڕکڕە ف غضروف.

کوڕکوڕە: قەتێ، کوڕکوڕ ف مرغ سنگخواره، باقرقره.

کوُرکوُرە: کۆلارە ف پرندهٔ جوجه‌رُبا.

کوُڕکـوُڕە: ١) باڵـدارێکی ڕاوکـەرە قەستەسەری جوچك و مریشکانە، کۆلارە؛ ٢) بەتـاڵایی جێگـەی توپ و پەڕەی ئاسیاو ف ١) پرنـدهٔ شکاری جوجه‌ربا؛ ٢) جای پره‌های آسیا.

کورکە: ١) پرتەو بوڵە؛ ٢) توُکی ـ ـەیوان؛ ٣) وردەدەنگی گریاناوی؛ ٤) تاسەو ئارەزوی دڵ ف ١) غرولند؛ ٢) موی حیوانات؛ ٣) نك و نال؛ ٤) هوس و اشتیاق دل.

کوڕکە: ١) بەلوُکە، قیتکە؛ ٢) هەرچی لەسەر پێست دەڕوێ، خوری و موُ ف ١) چوچوله؛ ٢) پشم و موی و هرآنچه بر پوست روید.

کورکـە کـورك: پرتـەپرت: (لە سینەما دڵەکەم **کورکە کورکی** بوُ کە نەهاتی) «غالب» ف لندیدن.

کورکەنیسان: خاشخاشکە، چارەچەقیلە ف نوعی خشخاش بی‌غوزه.

کورکیان: پرتە کردن ف لندیدن.

کورگ: جوانوئەسپ، جانو ف کُره اسب.

کوڕگە: جێگەی کۆبوُنەوە ف مجلس.

کورگیســك: گونــدێکــە لە کوردستــان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کورم: کرم ف کِرم.

کورماتیخ: تەڕاد، بەتاڵایی ژوُر ڕان ف کشالهٔ ران.

کورمانج: کرمانج، کورد ف کُرد.

کورمانجی: کرمانجی، کوردی [ف] کُردی.
کورمژ: کرمێ، کرم تێ کەوتوُ [ف] کرمو.
کورمژین: کرمێ بوُن [ف] کرمو شدن.
کورمشکەستن: برێتی لە تۆڵەساندنەوەو کوڵی دڵ ڕژاندن [ف] کنایه از انتقام گرفتن و آسودن.
کورمك: ١) وردە کرم؛ ٢) بەڕوُله، تازەخڕ بوُگی کاڵی میوەی بێستان [ف] ١) کرم ریز؛ ٢) تودهٔ میوەهای کال باغ.
کورم کێز: نەخۆشیەکی دەرونیە [ف] ازبیماریهای داخلی.
کورمکێ شەقێ: گوڵ‌ستێرك، گوڵ‌ئەستێرە [ف] کرم شبتاب.
کورمل: جانەوەری کرم‌ئاسایی [ف] حشرات کرم مانند.
کورموُری: ١) مرۆچە؛ ٢) ژەنگ [ف] ١) مورچە؛ ٢) زنگ فلزات.
کوُرموشك: جرجەمشك [ف] موش کور صحرایی.
کوڕمەتك: کوڕی خوشکی باوك [ف] پسرعمّه.
کورمێ پەهن: کرمەپانە [ف] کِرم کدو.
کورمیت: کوێر وی دەغڵ [ف] دانەهای پوچ در غلّه.
کۆرمێخ: سنگی ئەستوُرو درێژ. که *ڕەشماڵی پێ دەبەستنەوە* [ف] ستو ن بلند و قطور.
کورمێز: نەخۆشیەکی دەروُنیە [ف] ازبیماریهای داخلی.
کورن: ١) بەردی قوُڵ کە ئاوی بارانی تێدا کۆدەبێتەوە؛ ٢) حەوزۆکەی ناو حەمامان کە هەر کەسێ بە تەنیا ئاوی لێ هەڵ‌دێنجێ [ف] ١) سنگ گود که آب باران در آن جمع شود؛ ٢) حوضچهٔ میان گرمابه.
کۆرنان: ڕژد، ڕەزیل [ف] خسیس.
کورنْك: بێشکە، لانك [ف] گهواره.
کوڕنو: ١) چەمانەوە بۆ ڕێزلێ‌نانی کەسێ؛ ٢) قڕنو، قڕنی [ف] ١) تعظیم؛ ٢) قراد.
کوڕنو بردن: چەمانەوە بۆ ڕێزگرتن [ف] تعظیم کردن.
کوڕنو پێوەنوُسان: قڕنو بەپێستەوە چەسپین [ف] بر پوست چسبیدن قراد.
کوڕنوُش: چەمانەوە بۆ ڕێزو حورمەت [ف] تعظیم.
کوڕنوُش بردن: کوڕنو بردن [ف] تعظیم کردن.
کورنیشك: نقورچك، قورنیچ [ف] نیشگون.
کورو: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کوڕۆ: تێ‌ڕاخوڕینی کوڕ، ئەی کوڕ [ف] نهیب بر پسر زدن.
کوڕۆُ: بانگ لە جاشەکەر کردن [ف] صداکردن کُرەخر.
کۆرۆ: ١) بانگ لە بێ‌چاو کردن؛ ٢) سەرناوی پیاوانە [ف] ١) صدا کردن نابینا؛ ٢) لقب مردانه.
کۆرۆُ: نەخۆشی گەنم کە دەنکی ڕەش هەڵدەگەڕێ [ف] بیماری سیاهك گندم.
کوُرۆُ: موی نەرمی ژێرەوەی پەز، کورك [ف] کاموا.
کوروۆت: ١) کلۆت، کەفەڵی یەکسم؛ ٢) رابردوی کاری کرۆشتن [ف] ١) کفل ستور؛ ٢) فعل ماضی کلوچیدن.
کوروۆتن: کرۆتن، کرۆژتن، کرۆشتن [ف] کلوچیدن.

کوروۆچ: کرۆژ [ف] کلوچ.
کوروۆچان: کرۆژتن [ف] کلوچیدن.
کوروۆچانی: کوروۆچان، کرۆژتن [ف] کلوچیدن.
کۆروۆخ: ١) زەردەواڵـە، زەرگەتـە؛ ٢) مۆزەکـەرانـە، خەرەنگەزە [ف] ١) زنبور؛ ٢) خرمگس.
کوڕۆُز: کڕۆُز [ف] فرسودهٔ متخلخل.
کوڕۆُزان: ١) سوُتـانی ئێسـك؛ ٢) پرتـەو زەلیلی کردن [ف] ١) سوختن استخوان؛ ٢) لندیدن از بیچارگی.
کوڕۆُزانەوە: ١) پرتەو بۆڵەکردن، کڕۆُزانەوە؛ ٢) کڕۆُزانەوەی برین [ف] ١) لندیدن و لابەکردن؛ ٢) سوزش زخم.
کوڕوزمان: پەچەی پەز شەوانە [ف] آسایشگاه گله در شب.
کوڕۆُزە: بە پرتەو گریانەوە پاڕانەوە [ف] لابە وزاری.
کوڕۆُزە کوڕۆُز: کڕۆُزانەوەی زۆر [ف] «کڕۆُزە» پیاپی.
کوروۆژ: پاشگری بەواتا: جانەوەرێ کە دادە کرۆژێ [ف] پسوند فاعلی کلوچیدن.
کوروۆژتن: کرۆتن [ف] کلوچیدن.
کوروۆژین: کرۆژتن [ف] کلوچیدن.
کوروۆسك: کرۆسك [ف] گلابی خودرو.
کوروۆش: ١) کلۆش؛ ٢) کرۆژ [ف] ١) ساقەهای غلّه؛ ٢) کلوچ.
کوروۆشتن: کرۆتن [ف] کلوچیدن.
کوروۆشە: ١) کلۆش؛ ٢) بەڵایەکی گەنمە [ف] ١) ساقهٔ غلّه؛ ٢) یکی از آفات گندم.
کوڕۆك: ١) بنچینـە، بنـەمـا، ڕەگ‌و ڕیشـە؛ ٢) کاکـڵ [ف] ١) اساس، شالوده؛ ٢) مغز دانه.
کوروۆك: قیتی تۆپی گیا، نێرتك [ف] نرهٔ گیاه.
کوڕوکاڵ: جحێڵ‌و لاو [ف] جوان.
کوڕۆڵ: ١) کلۆڵ؛ ٢) کلۆر، ناوبەتاڵ [ف] ١) سیەروز؛ ٢) توخالی.
کوڕۆُلە: جاشولکە [ف] کرەخر کوچولو.
کوروموری‌باڵا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کوروموری‌ژێرین: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کۆروە: جۆرە بەردێکی سپیە. *لەدەم چەمان ژەنگی کانزای پێ‌دەماڵن* [ف] نوعی سنگ سفید.
کورە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
کوڕهـ: چواله، چەقالەبادام [ف] چغاله بادام.
کوڕە: ١) کوڕۆ؛ ٢) پەزی گوێ‌پچوُك؛ ٣) سڵ‌و ئامادەی ڕاکردن [ف] ١) ای پسر؛ ٢) گوسفند گوش کوچك؛ ٣) رموك، آمادهٔ رمیدن.
کۆرە: ١) بێ‌چاو، هیچ‌نەبـین؛ ٢) بەردی شینـی ناسـك کە بەدەسـت دەشکێ؛ ٣) گەنمـەشامی؛ ٤) کوێر و [ف] ١) نابینا؛ ٢) سنگ پهن و نازك؛ ٣) ذرّت؛ ٤) از آفلت گندم.

کۆڕە: دەنگی خوڕینی ئەسپ ف صدای غرش اسب.

کوُرە: ۱) سۆپـە؛ ۲) کۆروی گەنم؛ ۳) پلوُرەهـەنگ لە چیا؛ ۴) کڵی خشتسوُرکردنەوە؛ ۵) دەمەی ئاسنگەری، موُشەدەمە ف ۱) بخاری؛ ۲) سیاهـك گندم؛ ۳) کندوی عسل در کوه؛ ۴) کورۀ آجرپزی؛ ۵) کورۀ آهنگری.

کورەبازی: پەزی روخسار ئاماڵ سوُرو سپی ف گوسفند رُخسار قرمز و سفید.

کورەباف: بریتی لە پیاوی ئازاو نەترس ف کنایە از مرد شجاع.

کۆرەبـزنگلە: جۆرێ مارە کە دەنگی زنگوڵەی لێدێ ف نوعی مار کە صدای زنگولە از خود درمی‌آورد.

کورەبەش: قورەبەشە، چالە، چالگ، چوالو ف حیوان گورکن.

کۆرەبەشك: جۆرێ مشکی زل لە بیابان ف نوعی موش صحرایی.

کورەبەشە: چالگ ف حیوان گورکن.

کورەبەشەك: کورەبەش ف حیوان گورکن.

کورەپا: ۱) بێچوی وردی کلۆ؛ ۲) پێچوەباڵندەی باڵ‌نەگرتو ف ۱) نوزاد ملخ؛ ۲) جوجە پرندۀ پروازنکردە.

کوُرەپەزخانە: کڵی خشتسوُرکردنەوە ف کورۀ آجرپزی.

کوُرەخانە: کوُرەپەزخانە ف کورۀ آجرپزی.

کورەدار: داربەستی دارەمێو ف داربست تاك.

کۆرەدار: تێلەکەپوُشکە ف پشتۀ هیزم.

کورەدار: جەنگەڵی چوغر ف جنگل انبوە.

کوُرەدان: شڵخەدانی هەنگ ف بیرون آمدن نسل نو زنبور عسل.

کورەداوی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کوُرەدەم: کەسێ کوُرەی ئاسنگەر دەدەمێنێ ف کورەدمان.

کۆرەدەرە: دۆڵو شیوێ کە تەنیا بەهاران ئاوی هەیە ف درەای کە فقط در بهار آب دارد.

کۆرەدێ: دێی چەپەكو پچوُك ف کورەدە.

کۆرەرێ: بزنەرێ، رچە ف کورەراە.

کورەزا: عەولادی کوڕ ف پسرزادە.

کورەزازا: عەولادی عەولادی کوڕ ف نوۀ پسر، نتیجە.

کورەزاگ: کورەزا ف پسرزادە.

کوُرەفەرەنگی: ۱) سۆپەی لە کانزا؛ ۲) سۆپای نەوتی ف ۱) بخاری فلّزی؛ ۲) بخاری نفتی.

کۆرەك: ۱) هەرزن؛ ۲) چاوپروش، نیوەکوتر، کەم‌بین ف ۱) ارزن؛ ۲) چشم کم سو.

کورەك: ۱) ناوەرۆك؛ ۲) ناوەڕاست؛ ۳) بزنەکێوی دوساڵەو سێ‌ساڵە؛ ۴) خۆشبـەز؛ ۵) زمـانـەی ئالقـەزوُنە؛ ۶) ناوی کێفێکی مەنشورە لای رەوانـدزی کوردستان ف ۱) محتوا؛ ۲) مرکز؛ ۳) بز کوهی دوسالە و سەسالە؛ ۴) تیزتك؛ ۵) زبانۀ سگك؛ ۶) نام کوهی در کردستان.

کورەکورە: لاوانی بەهێزو ئازا: (کورەکورەی مامەشان هاتنە مەیدانی) «فولکلور» ف جوانان برومند.

کورەکەچەڵ: قارەمانی کەونەچیرۆکان ف از قهرمانان افسانەای.

کورەکەڵ: بزنەکێوی دوساڵەو سێ‌ساڵە، کورەك ف بز کوهی دوسالە و سەسالە.

کۆرەگە: ۱) کۆرکۆرەی ئاسیاو؛ ۲) دۆڵاش ف ۱) جای توپ پرۀ آسیا؛ ۲) ناودانی آسیا.

کورەگەورە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کۆرەلاش: گیایەکە ف گیاهی است.

کوڕهلی: زڕکوڕ، کوڕی هەوێ ف ناپسری، فرزند هوو.

کۆرەمار: جۆرێ ماری بۆری سەرسێ‌سوُچی ژەهردارە ف نوعی افعی خاکستری رنگ.

کۆرەمشك: جۆرێ مشك، جرج، جرجەمشك ف موش کور.

کۆرەمێو: گـوندێکی کوردستانە بەعـسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کۆرەوەبـوُ: ۱) ئاگری دامـردو، تەمـری؛ ۲) بێ‌ناوونیشـان‌چوُگ؛ ۳) دوابڕاو ف ۱) آتش خاموش شدە؛ ۲) گم شدۀ بی اثر؛ ۳) مقطوع‌النّسل.

کۆرەوەبوُن: ۱) تەمرانی ئاگر؛ ۲) بێ‌سەروشوێن‌چوُن؛ ۳) دوابڕان ف ۱) خاموش شدن آتش؛ ۲) گم شدن؛ ۳) مُنقرض شدن.

کۆرەوەری: ئەرکو دەردی زۆر ف رنج و مشقّت.

کوری: دوف، کلك ف دُم.

کوڕی: ۱) کوڕو، بانگ کردنی بێچوی کەرو ماین؛ ۲) پەزی گوێ‌لوُلی کورت؛ ۳) پەزی ڕوُت لە خوری ف ۱)صـداکردن کُرّە؛ ۲) گوسفند گوش پیچیدە و کوچك؛ ۳) گوسفند لخت از پشم.

کوڕێ: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شدە است.

کۆری: ۱) بێ‌چاوی؛ ۲) زنجی ماڵات‌تێ‌کردن بەشەودا ف ۱) کوری؛ ۲) محوطۀ محصور برای دام.

کوُری: قوُڵایی، دژی تەنکایی‌و راستایی ف عمق.

کوُریاچاف: قوڵکەی جێ‌چاو ف کاسۀ چشم.

کۆریانەوە: چوُزانەوە، سوُزیانەوە ف سوزش پوست.

کوڕیانەوە: بە زەوین‌دا درێژبوُنی سەوزە لە سەرمان ف پلاسیدن سبزە از سرما.

کوریت: ۱) جێگـەی مریشـك لە شەودا، قن؛ ۲) گیایەکە ف ۱) لانۀ ماکیان؛ ۲) گیاهی است.

کوڕی‌ڕۆژ: ۱)زۆر بەکـارو جێگــەی هومێدو هانـا: ۲) هەل‌پەرستو دەگەڵ‌ڕۆژ بیرگۆڕ ف ۱) مرد میدان؛ ۲) ابن الوقت، فرصت طلب.

کوڕیژگە: کوڕی پچوُك ف پسرك.

کوڕیس: پەزی سوُری گوێ‌کوڕ ف گوسفند رخسارە سرخ گوش پیچیدە.

کوڕیش: بانگ لەکەرکردن بۆخواردن ف لفظ خواندن الاغ برای خوردن.

کوریشك: قرچان، وێكهاتن، گنج له لەشدا [ف] چروك.

کورێشك: جانوُی‌ساوا، بەچکەماینی تازەزاو [ف] نو زاد اسب.

کوریفوّك: شەمەتریلکە [ف] زنبورعسل وحشی.

کورێك: جۆرێ هەرزن [ف] نوعی ارزن.

کورێ گەپلە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کورێل: بەرخ‌و کاری گوێ‌لوُل [ف] بره و گوسفندی که گوشش پیچیده باشد.

کورێله: ۱) جاشولکەی تازەزاو؛ ۲) بانگ‌کردنی جاشولکە؛ ۳) بەرخی گوێ‌لوُل [ف] ۱) کُره‌خر نوزاد؛ ۲) صداکردن کُرهٔ نوزاد؛ ۳) برهٔ گوش پیچ خورده.

کوُرێن: قوُرەقوُرێ [ف] نگا: قوُرەقوُر.

کورینگـان: ۱) نقورچك؛ ۲) گیای قورینگان. که بۆ ماڵات ئاڵفێکی زۆر خۆشە [ف] ۱) نیشگون؛ ۲) از گیاهان مناسب برای خوراك دام.

کورێنی: ۱) جحێڵی، لاوەتی؛ ۲) تۆلازی، حەزلێکردوُیی [ف] ۱) جوانی؛ ۲) نظربازی، عیّاشی.

کوز: ۱) زێ، خەمشە، قوز؛ ۲) گۆزە [ف] ۱) شرمگاهِ مادینه؛ ۲) کوزه.

کۆز: ۱) بەدەورە دەست‌گرتن لە ڕەقس‌دا؛ ۲) تامـانی جێگەی بەرخ‌و کار؛ ۳) جێگـەی ئاڵفی سەوز،جێ‌لەوەڕ؛ ۴) زوّزان؛ ۵) حەشـارگەی کەو؛ ۶) جەغـز؛ ۷) پەنگر، سکڵ [ف] ۱) رقص گروهی دایره‌وار؛ ۲) جای نوزاد گله؛ ۳) چراگاه؛ ۴) ییلاق؛ ۵) کمین کبك شکاری؛ ۶) دایره؛ ۷) اخگر.

کوُز: ۱) قاش لە میوە؛ ۲) تەختەی باریك لە شۆکردنی زمین؛ ۳) زۆپی نێوان تیخی خەنجـەرو شمشێر، دوُخ؛ ۴) حەشارگەی کەو، قەبو؛ ۵) گیایەکـی تیژە لە ناو کانـیاو دەژی، کوُزەڵـە؛ ۶) چوُز، جوُزانـەوەی‌پێسـت؛ ۷) خەتێ کە دەکـیشـرێ؛ ۸) قەمبـوُر، پشت‌چەمیاگ؛ ۹) گۆزە [ف] ۱) قاچ میوه؛ ۲) تختهٔ باریك شخم‌زده؛ ۳) برجستگی وسط تیغ خنجر و شمیر؛ ۴) کمین کبك شکاری؛ ۵) ترتیزك آبی؛ ۶) سوزش پوست؛ ۷) خطِ کشیدنی؛ ۸) کوژپُشت؛ ۹) کوزه.

کۆزارك: گوژاڵك [ف] نگا: گوژاڵك.

کوُزاندنەوە: چوُزاندنەوە [ف] سوزش دادن به پوست.

کۆزانـە: ۱) جۆرێ‌ترێ؛ ۲) جۆرێ پەزێ دەم‌وچاوگرۆڤەرو زل [ف] ۱) نوعی انگور؛ ۲) نوعی گوسفند.

کوُزانەوە: چوُزانەوە [ف] سوزش پوست.

کوزبڕکە: جۆبڕ، جۆبڕکە، قوزبڕکە [ف] آبدزدك.

کوُزبوُن: داهاتنەوە [ف] خم شدن.

کوُزدان: ۱) خەت لە زەوی کێشان بە گاسن بۆ شێوکردنی دوایی؛ ۲) خەت‌دان [ف] ۱) با گاواهـن شیار کردن برای تختـەسـازی زمین شخمی؛ ۲) خط‌زدن.

کۆزر: ۱) چەتی خەرمان، کۆتەڵ؛ ۲) پۆلو، پەنگر، پەن، پەرەنگ [ف] ۱) کوزر، نخالهٔ کاه خرمن؛ ۲) اخگر.

کوُزر: ۱) چوُزینەوە، سوُزانەوە؛ ۲) پڕوزانی موی پێست [ف] ۱) سوزش پوست؛ ۲) سوختن موی بر پوست.

کۆزره: ۱) کۆز، پەرەنگ، سکڵ؛ ۲) کوێزری خەرمان [ف] ۱) اخگر؛ ۲) کوزر.

کوُزریان: ۱) چوُزانەوە؛ ۲) پڕوزان [ف] ۱) سوزش پوست؛ ۲) سوختن مو.

کوُزریك: هەناسەهەڵکێشانی بەسۆز [ف] آه سوزناك.

کوُزرین: پڕوزانی موی پێست [ف] سوختن موی بر پوست.

کۆزك: ۱) کۆزی بێچـوەساوایان؛ ۲) کولانەی مامر؛ ۳) خەندەك؛ ۴) سیپە، ڕەبەت [ف] ۱) جای نوزادان گله؛ ۲) لانهٔ مُرغ؛ ۳) خندق؛ ۴) کمین شکارچی.

کوُژك: کوُپی باکێشی حەجامەت [ف] بادکش حجامت.

کوُزکردن: قاش‌کردن [ف] قاچ کردن.

کۆزکردن: لە دەوری یەك کۆبوُن [ف] دور هم جمع شدن.

کوزکێش: حەجامەت‌کێش [ف] حجامت‌چی.

کوُزکـوُز: ۱) قاش‌قاش؛ ۲) خەت‌خەتـی زەوی بۆ شوکـردن؛ ۳) روُشـاندنی بە چەقۆ؛ ۴) قروسکەو لوُرەی سەگ [ف] ۱) قاچ‌قاچ؛ ۲) خط زدن زمین برای تخته‌بندی؛ ۳) شیارشیار؛ ۴) زوزهٔ سگ.

کوزکەش: جاکێش، دەویت [ف] قرمساق.

کۆزلاخ: قولێت، کۆخ، کۆختە [ف] کوخ.

کۆزلێدان: خەت‌دانی زەوی بە کاسن‌و تەختـەتـەختـەکـردنی [ف] شیارکردن و تقسیم‌بندی زمین کشاورزی.

کوُزماڵ: جۆماڵ [ف] لای‌روبی.

کۆزمان: کۆڕی لە زمان‌زانان کە دەربارەی زمانی گەل بدوێن [ف] فرهنگستان.

کوُزوُ: ۱) کوُپـەڵـەی مل‌باریك؛ ۲) فیزمـاڵك‌دان، خۆباریك‌کردنەوەو دەرچوُن؛ ۳) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] ۱) خمچهٔ گردن باریك، کوزه؛ ۲) جیم شدن؛ ۳) روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کوزور: نەوگ، سوتیاك بۆ دەرمـان کەچـەڵی [ف] نمد سوخته که درمان کچلی است.

کوزوری: بیری‌پەل، چالاوی نەقوُڵ [ف] چاله.

کوزورین: ئاو هەڵێنجان لە چالاوی پەل [ف] آب از چاله‌کشیدن.

کۆزە: کۆزی کارو بەرخ [ف] جای نوزادان گله.

کوُزە: جانـەوەرێکـە پێستی بەقیمەتەو قاتڵی مریشکانە [ف] جانوری با پوست قیمتی.

کۆزەبورە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆزەپانکە: ناوی دوگوندی کوردستانن کە بەعسی وێرانی کردن [ف] نام دو روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.

کۆزەپـوُرە: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کۆزەر: ۱) کۆتــەرەدار؛ ۲) لکـی رۆت و بێ گەڵا؛ ۳) چەت، کۆتــەڵی خەرمان؛ ۴) ناوی پیاوانە ف ۱) تنهٔ درخت؛ ۲) شاخهٔ لخت و بی برگ؛ ۳) کوزر، نخالهٔ کاه؛ ۴) نام مردانه.

کۆزەرقوت: کوتکی دارینی چەت کوتان ف پتك چوبین کوزرکوب.

کۆزەرکوت: کۆزەرقوت ف پتك چوبین کوزرکوب.

کۆزەرە: ۱) چەتی خەرمان؛ ۲) ردێنی تۆپ ف ۱) کوزر؛ ۲) ریش توپی.

کۆزەزەقە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوزەسوُتەکێ: قوزەسوُتەکێ ف نوعی بیماری دختر نوزاد.

کوزەکــەمــتــیار: بریتــی لە کەرســتــەی فریودان: (وەك **کوزەکەمتیاری** پێ بێ ساعەتەن لای دام لەرێ) «کوردی» ف کنایه از وسیلهٔ فریب‌دادن.

کۆزەڵ: کۆزر، چەت، کۆتەڵ ف کوزر، نخالهٔ کاه.

کوُزەڵە: کوُز، گیایەکە لە ئاوا دەژیو تامی تیژە ف ترتیزك آبی.

کۆزی: ۱) پۆلو، پەنگر؛ ۲) تەپاڵەی پێك هەڵپەسێراو تاباشتر ئاگر بەرێ ف ۱) اَخگر؛ ۲) تاپاله‌های به هم تکیه‌داده شده به منظور آتش‌زدن.

کۆزێ: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کوُزی: ۱) کوُپەڵەی مل‌باریك، کوُزو، گۆزە؛ ۲) کوُزەڵە ف ۱) کوزه؛ ۲) ترتیزك آبی.

کۆزیدان: دەوەڵان، قەڵاغدان، عەماری‌تەپاڵە ف انبار تاپاله.

کوزیرك: خەم‌و خەفەت ف غصّه، اندوه.

کوزیڵ: قژنی چڵکن ف ژولیده‌موی کثیف.

کوزین: ڕاپەڕین بۆ شاڵاوبردن ف بَرجَستن به قصد حمله.

کۆزینـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوژ: پاشگری بەواتا: بکوژ: (**پیاوکوژ**) ف کشنده.

کۆژ: بنەمای کرۆژتن ف کلوچ.

کوژا: بەکوشت‌چو لە ڕابردودا ف کشته شد.

کوژاڵك: کاڵەکەمارانە ف هندوانهٔ ابوجهل.

کوژان: ۱) بەکـوشت‌چوُن؛ ۲) تەمـرینی ئاگر ف ۱) کشتـه‌شدن؛ ۲) خاموش شدن آتش.

کوژاندن: بڵێسەنەهێشتنی ئاگر ف کشتن شعله.

کۆژاندن: ۱) مێشکی پێشەمژین؛ ۲) کرۆسینەوەی ئێسك ف ۱) مُك زدن به استخوان و مغز استخوان؛ ۲) لُخت کردن استخوان با دندان.

کوژاندنەڤە: تەمراندنی ئاور ف خاموش کردن آتش.

کوژانـدنـەوە: ۱)تـەمـرانـدنی ئاگر؛ ۲) خەت‌کێشانی نوسراو ف ۱) خاموش کردن آتش؛ ۲) خط کشیدن روی نوشتار.

کوژاننەوە: کوژاندنەوە ف خاموش کردن آتش.

کوژانەوە: تەمران، دامرکانی ئاگر ف خاموش شدن آتش.

کوژاو: بەکوشت‌چوُگ ف کشته‌شده.

کوژاوە: ۱) تەمری، دامرکاو؛ ۲) خەتی لەبەین‌براو ف ۱) آتش خاموش شده؛ ۲) خط محو شده.

کوژبن: سوُچ، قوژبن ف گوشه، زاویه.

کوژتار: کوشتار ف کُشتار.

کوژتن: لەزیندویی بێ‌بەش کردن، مراندن ف کشتن.

کۆژتن: کرۆژتن ف کلوچیدن.

کوژران: کوژان ف کشته‌شدن.

کوژراو: کوژاو ف کشته‌شده.

کوژنە: بکوژ ف کشنده.

کۆژۆ: ۱) چکوس، رژد، ماڵ‌دۆست؛ ۲) نامەرد ف ۱) خسیس؛ ۲) نامرد.

کوژە: ۱) قەستەسـەر: (ئـەم دەرمـانە **کوژەی** سنه)؛ ۲) دەڵەك ف ۱) کشنده؛ ۲) نگا: دەڵەك.

کۆژە: پێسیر، ئێخە، بەرۆ ف گریبان.

کوُژە: ۱) لوســاوکی گەنم لە ئاسیاودا؛ ۲) دەڵــەك؛ ۳) ئامــرازێکی خوێن‌گرانە لە هەمانە ف ۱) گلوی آسیاب؛ ۲) نگا: دەڵەك؛ ۳) یکی از ابزار حجامت که از پوست حیوان ساخته می‌شود.

کوژەر: ۱) بکوژ؛ ۲) پیاوکوژ ف ۱) کشنده؛ ۲) آدمکش.

کوُژەرە: عەنزەروُت ف انزروت.

کوژەك: کوژەر، بکوژ ف کشنده.

کوُژەکە: جۆرێ موُروی شینی قرنج‌قرنج کە بۆ چاوزار بەکار دێت ف خرمهرهٔ سبزرنگ.

کوُژە کەرانە: کوُژەکە ف خرمهره.

کوژەیا: پشتێن، شاڵ، کەمەربەن ف کمربند، شال، هرچه که به پشت بندند.

کوژەی‌بچـوُك: لەو گونـدانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کوژەیش: کوژەیا ف کمربند، شال.

کوژەی‌گەورە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بە عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کوژەیە: شاڵ، کوژەیا ف کمربند، شال.

کوُژی: سوُچ، قوژبن، قورنە ف گوشه، زاویه.

کوژیاگ: کوژاو ف کشته.

کوژیان: کوژان ف کشته‌شدن.

کوژیانەوە: تەمران، دامرانی ئاگر ف خاموش شدن آتش.

کوژیرك: سوُچ، قوژبن، کاژێر ف گوشه.

کوژین: کوژتن ف کشتن.

کۆژین: کرۆتن ف کلوچیدن.

کوس: کوز، زێ، خەمشە ف شرمگاه مادینه.

کۆس: ۱) بەخت، تالح؛ ۲) زەقایی زەوی؛ ۳) دەفرەئاوی مەزن ف ۱) بخت؛ ۲) برجستگی کم زمین؛ ۳) ظرف بزرگ آب، بشکه.

کوسا: کسا، کسان، چلۆن؟ ف چگونه؟.

کۆسار: چیای زۆر، ناوچیا ف کوهسار.

کۆساران: جێگەی زۆر چیایان ف کوهساران.

کوساگور: برێتی لە رەنج بەخەسار ف کنایە از آدمی کە نتیجۀ تلاشش از بین رفتە.

کۆسـال: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کۆسـان: ۱) کۆسـاران؛ ۲) زۆزان؛ ۳) جێگـەی زۆر بەفـرگر ف ۱) کوهساران؛ ۲) ییلاق؛ ۲) جای بسیار سرد و برفگیر.

کوسان: کسان، چلۆن؟ ف چگونە؟.

کوسـاوا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کۆسـپ: ۱) زۆپـایی کەمی زەوی؛ ۲) بەرگر لە ژیانـدا، بەلا ف ۱) برامدگی زمین؛ ۲) مانع و دشواری در زندگی.

کۆسپایی: کۆسپ ف نگا: کۆسپ.

کۆسپە: کۆسپ ف نگا: کۆسپ.

کۆست: ۱) کۆسپ؛ ۲) یاریدە؛ ۳) بەختوتاڵە ف ۱) نگا: کۆسپ؛ ۲) مدد، یاری؛ ۳) بخت، طالع.

کۆستان: کۆسان، کۆساران ف نگا: کۆسان.

کۆستك: ۱) شەکەتی؛ ۲) بەندی خەنجەر ف ۱) خستگی شدید؛ ۲) بند خنجر.

کۆست کەوتن: بەدبەخت بوُن ف بدبخت شدن.

کۆست کەوتوُ: بەدبەخت، لێ قەوماو ف بدبخت.

کۆست کەوتە: کۆست کەوتوُ ف بدبخت.

کۆستـــە: ۱) بلنـدایی وەك سەکـۆ؛ ۲) پیاوی بێ‌مو؛ ۳) کەسێ کە لە بازی‌کردنـا رۆ دەگۆرێ ف ۱) بلنـدی سکـومـاننـد؛ ۲) کوسە؛ ۳) هنرپیشۀ ماسك‌زن.

کۆستەبابی: گاڵتەجار، حەنەك‌چی ف دلقك.

کۆستـەك: ۱) بەنـدی خەنجـەر؛ ۲) بەنـدی سەعـات؛ ۳) توُرەکەی چەرمـین؛ ۴) پێوەنـدی ئەسـپ؛ ۵) دوُرو، رۆبـین؛ ۶) دەلاڵـی ژن‌راست‌کردن بۆ پیاو ف ۱) بنـد خنجـر؛ ۲) بند ساعت؛ ۳) نوعی توبره؛ ۴) پابند اسب؛ ۵) دورو؛ ۶) دلال زنان.

کۆستە کۆست: ۱) شات‌و شوُت؛ ۲) بازی‌و کایەی لەسەر سەکۆ کە خۆ دەگۆرن ف ۱) شایعات دروغ؛ ۲) نمایش تئاتر با ماسك.

کۆستەوەیی: کایەی شانۆ بە خۆگۆرین ف نمایش با ماسك.

کوسر: ۱) شەکەت؛ ۲) شەکەتی ف ۱) خستە؛ ۲) خستگی.

کۆسـرەت: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کوسك: ۱) جۆرێ کلۆی سوُری ئاماڵ‌رەش؛ ۲) دەویت ف ۱) نوعی ملخ؛ ۲) قرمساق.

کوسکەش: دەویت ف قرمساق.

کۆس کەفتن: بەدبەخت‌بوُن، کۆست‌کەوتن ف بە بدبختی گرفتارشدن.

کوسکە: کسکە ف برق چشم گربە در تاریکی.

کوسکە کوسك: کسکەی زۆر ف «کسکەی» بیایی.

کوسکی: باری، نوێڵ، لۆسە ف اهرم.

کۆسنیگ: مشکەکویرەی‌دەشت. جرجەمشك ف موش کور صحرایی.

کوسۆك: کسۆك ف سگ.

کۆسـە: ۱) پیاوی موولێ‌نەهـاتـگ؛ ۲) کەسێ کە بە خۆگۆران کایە بۆ خەڵـك دەکا؛ ۳) کوُلەکەی دۆلمە؛ ۴) بەندی خەنجەر، کۆستەك؛ ۵) جۆرێ ماسی بقـە؛ ۶) گەنمی بێ‌چقڵ‌و داسوٚ؛ ۷) تواناو هێز ف ۱) کوسە، بی‌ریش؛ ۲) هنرپیشەای کە ماسك بزند؛ ۳) کدوی دلمە؛ ۴) بندخنجر؛ ۵) کوسەماهی؛ ۶) گندم پاك شدە؛ ۷) توان، نیرو.

کوُسە: ۱) کدوی دۆلمە؛ ۲) بەندی خەنجەر؛ ۳) جۆرێ ماسی؛ ۴) گۆشە ف ۱) کدو؛ ۲) بندخنجر؛ ۳) نوعی ماهی؛ ۴) گوشە، زاویە.

کۆسەجی: ۱) شیروەشێن؛ ۲) برێتی لە ئازا لە شەردا ف ۱) شمشیر باز؛ ۲) کنایە از شجاع در جنگ.

کۆسەر: ئەندەروُن، ژوُری ماڵەوە ف اندرونی.

کوسەرا: بۆکوێ؟، بۆکام‌لا؟ ف بە کجا؟.

کوسەك: ۱) تسکەن، کەسێ کە زۆر دەفسێ؛ ۲) برێتی لە خوێڕی ف ۱) چُسو؛ ۲) کنایە از بی‌عُرضە و ترسو.

کۆسەك: کۆستەك ف نگا: کۆستەك.

کۆسە کار: پیاوێ کە رێشی تەنك بێ ف مردی کە ریش کم پشت دارد.

کۆسە کاری: بازی کەسانی خۆگۆڕ ف نمایش با ماسك.

کۆسە کەرێز: ناوی دێ‌یەکە لە موکوریان ف نام دهی است.

کوُسەل: کسل، جانەوەری قاپیلك‌رەق، رەقەی دێمەکار ف لاك پشت.

کوُسەلە: کوُسەل ف لاك پشت.

کۆسەمسری: جۆرێ هەڵوایە ف نوعی حلوا.

کوُسی: کوُسەل، کسل، کیسەڵ، کێسو ف لاك پشت.

کوش: ۱) زرنگی، چالاکی؛ ۲) نەدوُر، نزیك؛ ۳) بزوتن؛ ۴) لە ناو چنگا پشاوتن؛ ۵) پاشگری بەواتا: بکوژ؛ ۶) بێ‌هێز؛ ۷) شل‌و سست ف ۱) زرنگی؛ ۲) نزدیك؛ ۳) جنبش؛ ۴) فشردن؛ ۵) پسوند بە معنی کشندە؛ ۶) ناتوان؛ ۷) شُل و ول.

کۆش: ۱) تەقـالا؛ ۲) سەر هەردوك رān؛ ۳) برێتی لە ژمـارەیەکی زۆر: (**کۆشێك** منالی هەیە)؛ ۴) برێتی لە شەرمی مێوینە ف ۱) کوشش؛ ۲) بر، آغوش؛ ۳) کنایە از تعداد زیاد؛ ۴) کنایە از عضو تناسُلی زن.

کوُش: ۱) لە کام جێ؟؛ ۲) کوانێ؟؛ ۳) هیچ لە وەرامدا؛ ۴) قسەی پوُچ‌و بێ‌مانا ف ۱) کجا؟؛ ۲) کو؟؛ ۳) هیچ در جواب؛ ۴) یاوە.

کۆشان: تەقالادان ف کوشیدن.

کوشبوُن: ۱) نزیك‌بوُن؛ ۲) بزوُتن، جوُلان ف ۱) نزدیك شدن؛ ۲) جنبیدن.

کوشت: ۱) کاری کوژانی رابـردو بۆ کەسێك: (کابرایان **کوشت**)؛ ۲) کوژان، دەگەڵ کوشتـار دەگوترێ: (**کوشت**‌وکوشتارە) ف ۱) ماضی کشتن، کُشت؛ ۲) کشتن، با کشتار آید.

کوشتار: کوژتنی دەستەجەمعی، کوژتنی بەکۆ ف کشتار دستەجمعی.

کوشتن: ۱) کوژتن؛ ۲) برێتی لە دارکاری‌کردنی خەست ف ۱) کشتن؛ ۲) کنایە از کتك‌زدن جانانە.

کوشتنـــەوە: ۱) سەرژێ‌کرن؛ ۲) کوشتن لە تۆڵـەی کوژراودا ف ۱)

سر بریدن؛ ۲) کشتن قاتل، قصاص.

کوشتو: ۱) کوژراو؛ ۲) سەربڕاو ف ۱) کشته؛ ۲) سر بریده.

کوشتوخ: زۆربکوژ ف آدمکش حرفه‌ای.

کوشته: ۱) کوژراو؛ ۲) قسڵی ئاوتێکراو بۆ سپی کاری ماڵ ف ۱) کشته؛ ۲) آهك مرده.

کوشتەرا: ڕەندەی دارتاشی ف رندهٔ نجّاری.

کوشتەرە: کوشتەرا ف رندهٔ نجّاری.

کۆشش: تەقالا ف کوشش.

کۆششت: کۆش، کۆشش ف کوشش.

کۆشك: ۱) قەسر؛ ۲) شەربەی سواڵەت ف ۱) کاخ؛ ۲) لیوان سفالین.

کوشـك: ۱)دەڵەك؛ ۲) مەلێکی بچوکە لە شێوەی پەرەسێلکەکە لەسەر ڕەڵم هێلانـە دەکـا ف ۱) نگا: دەڵەك، حیوانی با پوست قیمتی؛ ۲) پرنده‌ای است.

کۆشکار: پینەچی ف پینه‌دوز.

کۆشکە: ۱) قەڵاخ، تەپاڵە، دەوە؛ ۲) جۆرێ هەرمێ؛ ۳) کروشمە ف ۱) تاپاله؛ ۲) نوعی گلابی؛ ۳) کزکردگی.

کۆشکەرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆشکەلاتن: کروشمەکردن ف کزکردن.

کۆشکەلاتو: کروشمەکردگ ف کزکرده.

کۆشکەلان: ۱) قەڵاخدان، تەپاڵدان؛ ۲) سەرانگوڵك ف ۱) تاپاله‌دان؛ ۲) شوله.

کۆشکەلی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆشکێ: دوگونـدی کوردستـان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کوشمـە: ۱) وشکـەمیوەی تێکـەڵکراوی کوتـراو بۆ بـەرمیوانـان؛ ۲) قەزوانی فەریکی کوتـراو بو پێخـوری زستان هەڵگیراو ف ۱) و ۲) نگا: گوشمه.

کوشن: کزن، دانەوێڵەیەکە. *گای پێ قەڵەودەبێ* ف از غلات.

کوشندە: هەرچی جانەوەر بکوژێ ف کشنده.

کوشننە: کوشندە ف کشنده.

کوشنە: کوشن، کزن ف کرسنه، یکی از حبوبات.

کۆشە: ۱) کۆششت، تەقالا؛ ۲) تەپاڵە؛ ۳) گۆشە، سوچ، قوژبن ف ۱) کوشش؛ ۲) تاپاله؛ ۳) گوشه، زاویه.

کۆشەش: خەبات، تەقالا ف کوشش.

کۆشەلان: کۆشکەلان ف نگا: کۆشکەلان.

کۆشەوە: کۆششت ف کوشش.

کۆشیار: ۱) بەکار؛ ۲) ڕەنجدەر، تاقالاکەر ف ۱) کارا؛ ۲) ساعی.

کوشین: لە ناو چنگا پشاوتن ف فشردن.

کۆشین: کۆشان ف کوشیدن.

کوف: ۱) دەنگی شتی نەرم وەك هەویر کە دەخرێتە سەر پنە؛ ۲) دەنگی هەنـاسـەدانی بەقـەوەت؛ ۳) خۆهەڵکێشان و پف بەخۆداکردن ف ۱) صدای افتـادن شییء نرم و خمیری؛ ۲) صدای نفس عمیق؛ ۳) از خودگفتن و به خود مباهات کردن.

کوفار: کافران، خوانەناسان ف کُفّار.

کوفارە: فیچقە، فوارە، کفارە ف فوّاره.

کوفاری: سەربەکوفار ف منسوب به کفّار.

کوفاندن: ۱) بەدورێز دروون؛ ۲) پەراوێز دەکنج گرتن؛ ۳) وششەی مار ف ۱) با سوزن دوختن؛ ۲) حاشیه‌گرفتن؛ ۳) صدای مار.

کوفت: کفت، شەکەت ف کوفته، خسته.

کوفتە: کفتە ف کوفتهٔ خوراکی.

کوفتیك: کرمیت، گۆگرد، شەمچە ف کبریت.

کوفر: ۱) خوانەناسین؛ ۲) دژون، جوێن، دژمێن ف ۱) کفر؛ ۲) دشنام.

کۆفرۆش: بازرگانی بەرانبەری وردەفرۆش ف عمده‌فروش.

کوفریت: شەمچە، شخارتە ف کبریت.

کوففك: گەنیو ف گندیده.

کوففکبوُن: گەنین ف گندیدن.

کوففین: وششاندنی مار ف صدا از خود درآوردن مار.

کوفك: ۱) ڕەحەتی، راحەتی؛ ۲) کەمێڵە، چڵمی وشکەوبوُگ لە لوُتا؛ ۳) برش، کەڕوُ؛ ۴) قرپ ف ۱) قیف؛ ۲) خلم خشکیده در بینی؛ ۳) کفك؛ ۴) آروغ.

کوفکارك: ۱) کارگی دەشت؛ ۲) دونبەلان ف ۱) قارچ دشتی؛ ۲) دُنبلان.

کوفکی: ۱) چڵمی وشکەوەبوُگ لە کەپوُدا؛ ۲) کەڕو لێ‌دراو ف ۱) خلم خشکیده در بینی؛ ۲) کَفَك‌زده.

کوفـل: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوفلەت: ماڵ و خێزان، ماڵ و مناڵ ف اهل و عیال.

کوفلی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کوفلینـگ: گونـدێك لە کوردستـان کە بەعسی بە بومبـای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە ف روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

کوفه کوف: ۱) واقەی کەروێشك؛ ۲) دەنگی هەڵچوُنی تراو لەسەر ئاگر ف ۱) صدای خرگوش؛ ۲) صدای رفتن مایع بر آتش.

کوفەنی: ۱) بوڵەبوڵ؛ ۲) پرخەپرخ ف ۱) غر ولند؛ ۲) خُرویُف.

کوفی: ۱) کوُپـە؛ ۲) بوڵـەو پرتە؛ ۳) دەنگی پرخە ف ۱) خُم، سبوی بزرگ؛ ۲) غرولند؛ ۳) خُرویُف.

کۆفی: ۱) جۆرێ سەرپۆشی ژنانە؛ ۲) تاسکڵاوی ژنان، کڵاوزێڕ ف ۱) نوعی سرپوش زنانه؛ ۲) نوعی کلاه زنانه.

کۆفی کێل: کڵاولار، شەدەلار ف کج کلاه.

کوفێری: کفر، دارێکی دەوەنە ف از درختان جنگلی.

كوڤ: كوم، قەمبوُر، كوُڕ ف كوژپشت.

كوُڤ: كوم، پشت چەمیاگ ف كوژپشت.

كوڤار: ڕۆژنامەی حەوتوانە یان مانگانە ف مجلّە.

كوڤان: ١) خەم، خەفەت، عەزرەت؛ ٢) كوان، دومەڵ؛ ٣) گلێنەی چاو ف ١) اندوه؛ ٢) دمل؛ ٣) مردُمك چشم.

كوڤرك: جۆرەكارگێكەلەناوچیمەن‌دەڕوێ ف گیاهی است.

كوڤك: ١) كوفك. ڕەحەتی؛ ٢) ئەنگوستیلەی درومان؛ ٣) كونای‌قنگ؛ ٤) هەرچی‌وەك‌ڕەحەتی بێ؛ ٥) چڕوچاوی‌بەكەندوكلۆ ف ١) قیف؛ ٢) انگشتانە؛ ٣) سوراخ مقعد؛ ٤) مخروطی شكل؛ ٥) ترشروی

كوڤل: ١) كۆتەرەدار؛ ٢) پشت‌چەماو ف ١) كندهٔ درخت؛ ٢) كوژپشت.

كوُڤە: بۆ كام جێ؟ ف به كجا؟

كوڤی: حەیوانەكێوی ف بزكوهی.

كوڤیتی: بریتی لە نەفامی ف توحّش.

كوك: ١) قەڵاندۆش؛ ٢) بەقیمەت، بایی‌دار ف ١) قلمدوش؛ ٢) ارزشمند.

كوٚك: ١) تەقەڵی درشت، باقیه؛ ٢) پۆشتە، جلك‌تازە؛ ٣) قەڵەو؛ ٤) سازو دڵخۆش؛ ٥) دەركەوان؛ ٦) قورمیشی سەحات؛ ٧) ڕەگ‌و ڕیشە؛ ٨) بیانـو، بەهانە، پەڵپ؛ ٩) بنیچەو ڕەسەن؛ ١٠) نێوان‌خۆش: (پێكەوە كوٚكن)؛ ١١) پاشگـری پچـوُك‌شانـدان: (كچكـوٚك)؛ ١٢) ڕازاوە، خۆجـوان‌كردو ف ١) كوك خیّاطـی، بخـیهٔ درشـت، بخـیه؛ ٢) خوش‌پوش؛ ٣) چاق؛ ٤) سرحـال؛ ٥) دربان؛ ٦) كوك ساعت؛ ٧) ریشه و شالوده؛ ٨) بهانه؛ ٩) نژاد، اصل؛ ١٠) صمیمی؛ ١١) پسوند تصغیر؛ ١٢) آرایش كرده.

كوُك: كەڵەشێر، كەڵەباب، دیقل ف خروس.

كوٚكردن: ١) سڵەمینەوە؛ ٢) خڕكردنەوەی بڵاو؛ ٣) لەسەریەك‌دانان ف ١) رمیدن؛ ٢) جمع كردن پراكنده؛ ٣) برهم انباشتن.

كوٚكردنەوە: خڕكردنەوەی پرژو بڵاو ف جمع كردن پراكنده.

كوٚك‌كردن: ١) قورمیش‌كردنی سەحات؛ ٢) تەقەڵی درشت‌لێدان ف ١) كوك كردن ساعت؛ ٢) بخیهٔ درشت زدن.

كوٚك‌گرتـن: ١) پەڵپ‌بەستن؛ ٢) بە تەقـەڵی درشت درونـەوە ف ١) بهانه‌گیری؛ ٢) بخیهٔ درشت‌زدن.

كوٚكلاش: گیایەكە ف گیاهی است.

كوٚكلە: لێك‌پێچراوی دەزو، جۆرێ كلاف ف گروهەنخ، نوعی كلاف.

كوُكلە: بوُكەڵەی زارۆكان، وەوی منالان ف عروسك.

كوٚكم: ١) گێل‌و حوڵ؛ ٢) بێ‌ئەنواو دەربەدەر ف ١) هالو؛ ٢) بی‌خانمان.

كوٚكمە: پیرو زورهانی لەكەڵك‌كەوتوُ ف پیر و از كار افتاده.

كوٚكمەنی: پیری‌و زورهانی ف پیری و كُهنسالی.

كوٚكنایش: ئاوازی خۆشی مەلان ف صدا و نوای خوش پرندگان.

كوٚكنـدار: مەلێكـە لەكەو زلترەو لەكەو ئەكاوڕەنگی زەردە ف پرنده‌ای شبیه كبك.

كوكو: ١) كۆترەباریكە؛ ٢) هێلكەوڕۆنی بەپنگە؛ ٣) دەنگی كوندەبو؛ ٤) خوێندنی كوترەباریكە ف ١) قمری؛ ٢) غذای كوكو؛ ٣) صدای بوم؛ ٤) آوای قمری.

كوكوختی: كۆترەباریكە ف قمری.

كوكورد: گۆگرد، كانزایەكی زەردەو زوُئاگرئەبا ف عُنصر گوگرد.

كوكوٚس: نەرگیلە، نێرگەلە، قلیاناوی ف قلیان.

كوكە: ئاژاوەو پشێوی ف آشوب و بلوا.

كوٚكە: ١) قف، كۆخە؛ ٢) گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد؛ ٣) وشەی چوُك‌شاندان: (ئەوەندكوٚكە) ف ١) سرفه؛ ٢) نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد؛ ٣) كلمهٔ تصغیر.

كوُكە: ١) قوُقوُی دیكل؛ ٢) وشەی چوُك‌شاندان: (ئەوەندكوُكە) ف ١) صدای خروس؛ ٢) كلمهٔ تصغیر.

كوٚكەڕەشە: قوڕەڕەشە ف سیاه‌سرفه.

كوٚكەری: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

كوٚكـەل: ١) پەپـوسلێمانە؛ ٢) جۆرێ حەیوانەكێوی، كەڵەكێوی؛ ٣) بریتی لە ئازا؛ ٤) گردی‌قوچ، تەپـەی بڵنـدی وەك كەلـەقەند ف ١) هدهد؛ ٢) كل كوهی؛ ٣) كنایه از شجاع؛ ٤) تپّهٔ بلند كلّه‌قندی.

كوٚكـەن: ١) ئالیك‌بڕین لە یەكسم؛ ٢) چیاكەن؛ ٣) ئازناوی فەرهادی شیرن ف ١) از علیق بازداشتن ستور؛ ٢) كوه‌كن؛ ٣) لقب فرهاد.

كوٚكەنار: بەری گیایەكە بۆ دەرمان دەشێ ف كوكنار.

كوٚكی: ١) بنەڕەتی، عەسلی؛ ٢) پۆشتەیی؛ ٣) دەماخ‌چاخی؛ ٤) كاری ڕابردوی قفین؛ ٥) خەڵكی دێی كوٚكە: (مەلامارفی **كوٚكی** شاعیری چاك بو)؛ ٦) نێوان‌خۆشی، تفـاق؛ ٧) مەلێكی‌پچـوُكـە لەدەسـەی چویلەكان ف ١) اساسی، شالوده‌ای؛ ٢) خوش‌پوشی؛ ٣) تردماغی؛ ٤) سرفه‌كرد؛ ٥) اهل روستای «كوٚكە»؛ ٦) صمیمیّت؛ ٧) پرنده‌ای از تیرهٔ گنجشكان.

كوُكی: كوكو، خاوڕۆنی بە پنگە ف خاگینه، كوكو.

كوٚكی‌ئەمیران: گونـدێكی كوردستـانـە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

كوٚكین: قفین، كۆخین ف سرفه‌كردن.

كوٚگا: ١) بەسەریەك‌داكراو؛ ٢) دوكانی وردەواڵە ف ١) برهم انباشته؛ ٢) مغازه.

كوٚگـابـازی: بازی خۆڵ بەسـەریەكـا كردن، كۆخاك دروس‌كردن ف خاكبازی كودكان.

كوٚگادان: بەسەریەكادانان ف برهم انباشتن.

كوٚگرد: گشت، تێكڕا، تێكڕایی ف روی هم، همگی.

كوٚگە: ١) عەمار، عەنبار؛ ٢) كام جێ؟ ف ١) انبار؛ ٢) كجا؟.

كوٚگەوان: عامباردار ف انباردار.

كول: ١) تیخێ كە نابڕێ؛ ٢) چاوی بەژان: (چاڤێ مْ **كول** بوُیە)؛ ٣) خەم، خەفەت؛ ٤) بریندار؛ ٥) ئێش‌و ئازار؛ ٦) شەكەت، فل؛ ٧) ئاهۆ، درم؛ ٨) هەمـوُ تێكڕا؛ ٩) خواردنی بێ ئیجازە، ناخونك؛ ١٠) تەڕاد، بەتالایی لای‌سەروی ڕان ف ١) تیغ كُند؛ ٢) چشم بیمار؛ ٣) اندوه؛

۴) زخمی؛ ۵) درد و آزار؛ ۶) خستهٔ کوفته؛ ۷) وبا؛ ۸) همه، کُلّ؛ ۹) ناخنك به خوراکی؛ ۱۰) کشالهٔ ران.

کوڵ: ۱) قوڵ، قوڵە، کۆتا؛ ۲) باڵاف؛ ۳) قوڵتی ئاو؛ ۴) بێ کلك، بێ‌دو؛ ۵) خەفەت؛ ۶) بەدزیەوە گوێ لەقسەی خەڵك گرتن [ف] ۱) کوتاه؛ ۲) نگا: باڵاف؛ ۳) جوشش آب؛ ۴) بی‌دُم؛ ۵) اندوه؛ ۶) استراق سمع.

کۆڵ: ۱) ئاوەخۆرەی ئاژەڵ لە دار یان لە بەردو قوڕ؛ ۲) قەمتەرە، قەم؛ ۳) تەشتی دارینی زۆر زلی نانەوا بۆ هەویر؛ ۴) پلۆسکی گەنم لە ئاسیاوا؛ ۵) خەڵیفــەمێش کە هەمــوی کلۆرایی داربێ‌و براِبێ؛ ۶) پێوانــەی دەخڵ لە دار کە شازدە کیلۆ دەبا؛ ۷) تێلەکە؛ ۸) پاشگر بەواتا: کەسێ زەوی دەداتەوە؛ ۹) بریقەی شاڵ‌و بوزو؛ ۱۰) رووت، بۆ سەر دەگوترێ: (سـەرکـۆڵ)؛ ۱۱) خێشك؛ ۱۲) چین، توێ [ف] ۱) آبشخور دام از چوب یا سنـگ؛ ۲) پل ناودانی؛ ۳) ناوهٔ خمیر؛ ۴) گلوی آسیا؛ ۵) کندوی عسل از تنهٔ توخالی درخت؛ ۶) پیمانهٔ چوبی غلّه به ظرفیّت شانزده کیلو؛ ۷) کوله‌پشت؛ ۸) پسوندبه معنی کاونده؛ ۹) درخشش پشم؛ ۱۰) برهنه ویژهٔ سر؛ ۱۱) نگا: خێشك؛ ۱۲) تا، شکن.

کۆل: ۱) تەشتی نانکـەران؛ ۲) پێڵە؛ ۳) فیلی شەترنج؛ ۴) تەویلە؛ ۵) زاخە؛ ۶) ئەشکەوت [ف] ۱) ناوهٔ خمیر؛ ۲) اُریب؛ ۳) فیل شطرنج؛ ۴) اصطبل؛ ۵) زاغه؛ ۶) غار.

کۆڵ: ۱) تێلەکە؛ ۲) سەرشان، قەڵاندۆش؛ ۳) ئاژەڵی بێ شاخ؛ ۴) قامك‌پەڕیو؛ ۵) بێچوی دڕندەو ئاسك؛ ۶) دەرزی‌و سوژنی نوك‌پەڕیو؛ ۷) پاشگـر بەواتـا: کەسێ کە زەوی دەداتـەوە؛ ۸) گیایەکی دەشتـە دەخـورێ؛ ۹) خاو، پوخت‌نەبـوگ؛ ۱۰) کاڵ، کرچ؛ ۱۱) برێتی لە ناشـارەزا لە کار؛ ۱۲) رەبـەت، سیپـە؛ ۱۳) مستەکۆڵە، مشت؛ ۱۴) بەرێك‌لەبەرەکانی دارمازو [ف] ۱) کوله‌پشت؛ ۲) میان شانه، قلمدوش؛ ۳) حیوان بی‌شاخ؛ ۴) انگشت بریده؛ ۵) بچهٔ درنده و آهو؛ ۶) سوزن نُك شکـسته؛ ۷) پسوند به معنی کاونده؛ ۸) گیاهی است خوردنی؛ ۹) خام، ناپختــه؛ ۱۰) کال، نارس؛ ۱۱) کنـــایه از ناشی؛ ۱۲) کمین شکارچی؛ ۱۳) مُشت؛ ۱۴) از محصولات مازو.

کولا: ۱) برین وەژان‌کەوت؛ ۲) جۆشیا، قوڵتی دا [ف] ۱) زخم باز به درد آمد؛ ۲) جوشید.

کوڵا: جۆشی خوارد، قوڵتی دا [ف] جوشید.

کۆڵا: ژنی بەپارە کڕدراو [ف] کنیز زرخرید.

کۆلا: هەیوانی لە شوڵ‌و قامیش [ف] کپر.

کولاب: ۱) قولاپ؛ ۲) چنگوڕك [ف] ۱) قلّاب؛ ۲) چنگال.

کولابـە: ۱) دو داری سەر نیر کە دەچتـە ملی گاجـوتەوە، کەڵەوە؛ ۲) ڕیشەی ددان، ڕەگی‌دران [ف] ۱) چوب گردن بند گاو هنگام شخم زدن؛ ۲) ریشهٔ دندان.

کولات: ۱) کڵۆگڵ؛ ۲) تۆپەڵەبەفر [ف] ۱) کلوخ خاك؛ ۲) گلولهٔ برفی.

کوڵاتگ: جۆشیاو، تراوێ کە لەسەر ئاگر قوڵتی داوە [ف] جوشیده بر آتش.

کوڵاتن: جۆشیان [ف] جوشیدن.

کۆلارە: ۱) کۆرکـۆرە، باڵنـدەی جوچـك‌و مریشك‌ڕفێن؛ ۲) بادەوەی لەکاغەز، تەیارەی کاغەزی؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) پرندهٔ جوجه‌رُبا؛ ۲) هواپیمای کاغذی؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوڵاژدم: کڵاشدم، دوپشك [ف] عقرب.

کولاف: چرنۆکی باڵدار [ف] پنجهٔ پرنده.

کولافك: قارچ، کارگ [ف] قارچ.

کولافە: ۱) بێ‌تاقەت‌و توان؛ ۲) کار لەدەست‌نەهاتگ [ف] ۱) ناتوان؛ ۲) ناشی، بیکاره.

کولافی: چڵێس، زگ‌لەوەڕێن [ف] آزمند در خوراك، شکم‌پرست.

کولاڤ: ۱) رایەخ لە پەستاوتوی بەرگن؛ ۲) کڵاوی لە بەرگنی پەستواو؛ ۳) فەرەنجی [ف] ۱) نمد زیرانداز؛ ۲) کلاه نمدی؛ ۳) نمدپوشیدنی.

کولاڤە: کەڵەوەی ملی گاجوت [ف] یوغ گردن گاو شخم‌زنی.

کولان: کڵاوڕۆچنە، ڕۆچنەی سەربان [ف] روزنهٔ پشت‌بام.

کوڵان: ۱) جۆش‌هاتـنـی ئاو؛ ۲) پوخـت‌بونی شتی خاو [ف] ۱) جوش آمدن؛ ۲) پخته‌شدن خام.

کۆڵان: ۱) کوچە؛ ۲) زەوی‌دانەوە؛ ۳) تێلەکەی زۆر: (نۆکەری خەڵکی عەیبـە لەبـۆ مە/**کـۆڵان** هەڵبگـرین بە کۆمەکۆمە) «سەیف» [ف] ۱) کوچه؛ ۲) کاوش؛ ۳) کوله‌پشتها.

کولانـا: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کولانچکە: ڕۆچنە [ف] روزنه.

کولاندن: وەژان‌هێنانی برین‌و کوان [ف] به دردآوردن زخم و دمل.

کوڵاندن: ۱) جۆش‌پێ‌هێنانی تراو؛ ۲) پێ‌گەیاندنی خاو لە جۆشیاودا [ف] ۱) جوشانیدن؛ ۲) پخته‌کردن در آب جوش.

کولانـدنـەوە: دوای ئارامی‌و ژان‌نەکردن وەژان‌خستنەوەی برین [ف] به دردآوردن زخم بعد از تسکین.

کوڵانـدنـەوە: دوبارە جۆش‌پێ‌هاوردن: (دۆ **دەکوڵێنمەوە** کەشکی لێ دەگرم) [ف] بازجوشانیدن.

کۆڵانکوت: برێتی لە کەسێ کە زۆر بە ناو ئاواییدا دەخولێتەوە [ف] کنایه از کسی که بسیار در کوچه‌ها می‌گردد، کوچه‌گرد.

کولانکە: ڕۆچنە [ف] روزنه.

کوڵانگ: کوڵاندن، جۆش‌پێ‌هاوردن [ف] جوشانیدن.

کۆڵانگەر: کۆڵانکوت [ف] نگا: کۆڵانکوت.

کوڵانن: کوڵاندن [ف] جوشانیدن.

کولاننەوە: کولاندنەوە [ف] نگا: کولاندنەوە.

کوڵاننەوە: کوڵاندنەوە [ف] بازجوشانیدن.

کولانە: ۱) ڕۆچنە؛ ۲) قن، کوڵێتی مریشکان [ف] ۱) روزنه؛ ۲) لانهٔ ماکیان.

کولانەوە: وەژان‌هاتنەوەی برین [ف] بازبه درد آمدن زخم.

کۆڵانەوە: ۱) زەوی‌دانەوە؛ ۲) تۆژینەوە لە کارو بار [ف] ۱) کاوش کردن؛ ۲) پژوهش.

کۆلاو: گەرمەشین، خەمی گەورە [ف] اندوه گران، غم بزرگ.

کولاو: تەرداس، تەوەرداس ف داس چوب بری.

کوڵاو: ۱) جۆش هاتگ؛ ۲) پوختەبوگ لە ئاوی جۆشیەدا؛ ۳) کڵاو؛ ۴) بریتی لە دنیادیده ف ۱) جوشیده؛ ۲) پخته‌شده؛ ۳) کلاه؛ ۴) کنایه از دنیا دیده.

کولاوکه: رۆچنەی سەربان ف روزنهٔ بام.

کوڵاورۆچنه: کڵاورۆچنه ف روزنهٔ بام.

کوڵاوروژنه: کولانکه ف روزنه.

کولب: ۱) قاتی؛ ۲) نەوسن، چڵێس ف ۱) قحطی؛ ۲) شکم‌پرست.

کولبزك: گوڵەنەورۆزه ف از گُلهای بهاری.

کولبوُن: ۱) لەتیژی کەوتنی تیخ؛ ۲) وەژان‌هاتنی چاو؛ ۳) پەنەمانو ئێشانی ئەندام ف ۱) کندشدن تیغ؛ ۲) به دردآمدن چشم؛ ۳) آماسیدن و درد اندام.

کولبه: ۱) بێڵوکەی ئاسن، بێڵچه؛ ۲) کار لەباغچەداکردن بەپاچو بێڵچه ف ۱) بیلچه؛ ۲) با بیلچه و کلنگ در باغچه کارکردن.

کۆڵبەند: تێلەکه ف کوله‌پشتی.

کولبەوی: چڵێس، کولافی ف شکم‌پرست.

کولپ: ۱) قورسی، سەنگینی؛ ۲) بەڵاو نسیبەت؛ ۳) قاتیو قڕی؛ ۴) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) سنگینی؛ ۲) بلا و مصیبت؛ ۳) قحط و غلا؛ ۴) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کولپەك: هەنگڵی کوپەو بەرۆش، دەسکی کوپەو مەنجەڵ ف دستهٔ کوزه و امثال آن.

کولپیچ: کارپوچ، خشت ف خشت.

کوڵ پێدان: قوڵت بە تراوی سەرئاگر دان ف بەجوش آوردن.

کۆڵ پێدان: بەزاندن ف شکست دادن.

کولپین: دەنگو شەقەی لێدانی مشتو کوتەك ف صدای کُتك‌کاری.

کولتەپه: ناوی گوندێکە لە کوردستان ف نام دهی در کردستان.

کولتەنه: ۱) رەبەت، سیپه، بۆسه؛ ۲) لە سیپەدا رۆنیشتن ف ۱) کمین؛ ۲) در کمین نشستن.

کوڵجه: جۆرێ سوخمەی بەقۆڵ ف یلك آستین‌دار.

کولچی: هێلانەیمەل کە لەناو داردا کۆڵدراوه ف لانهٔ مرغ که از درخت کنده شده باشد.

کولخان: تۆنی حەمام ف کلخن، خزینهٔ حمّام.

کوڵخواردن: کولاّتن ف جوشیدن، جوش آمدن.

کولدار: ۱) دڵبەخەم؛ ۲) بریندار ف ۱) غمگین؛ ۲) زخمی.

کوڵدان: قوڵتدان ف غلغل کردن جوشان.

کۆڵدان: ۱) شەکەت‌بوُنو دەست‌کێشانەوە لە کار؛ ۲) تەسلیم‌بوُن ف ۱) خسته‌ونومیدشدن؛ ۲) تسلیم شدن.

کولفا: زۆر برسی ف بسیار گرسنه.

کوڵفت: کڵفت ف نگا: کڵفت.

کوڵفەت: کڵفەت ف نگا: کڵفەت.

کۆڵفەمە: هەوەڵ کوتانی چەڵتوُك بە دنگ ف برای بار اول کوبیدن شالی با دنگ.

کولك: موُی هەرەنەرمی ئاژەڵ کە دەکرێتە دەسکێشو گۆروا ف کُرك.

کوڵك: ۱) زۆر بەژان؛ ۲) ئاهوُ، پەتا، درم، ئازار؛ ۳) دومەڵ، کوان؛ ۴) چارداخ لە حەسیر و قامیش ف ۱) بسیار دردآور؛ ۲) وبا، بیماری عمومی؛ ۳) دُمل؛ ۴) آلاچیق.

کوڵك: ۱) هەرچی لەسەر پێست ئەڕوێ؛ ۲) خوری قرخ کە بەکاری رستن نایه، قرخن؛ ۳) موی نەرمی سەر پێست، کوُرو؛ ۴) توُش، دوچار: (کولکم بوه بە کولکیەوه)؛ ۵) زیپکه، زیرك ف ۱) پشم و موی؛ ۲) پشمی که به کار ریسیدن نمی‌آید؛ ۳) کرك؛ ۴) دچار؛ ۵) جوش پوست.

کۆڵك: ۱) پارچەداری ئەستوُر؛ ۲) بنجو رەگ؛ ۳) کەپر؛ ۴) داری نیشانەو ئامانجی جلیت‌بازی؛ ۵) زیپکەلەپێست ف ۱) کُنده؛ ۲) بیخ وریشه؛ ۳) کپر؛ ۴) کندهٔ آماج «جریت»بازی؛ ۵) جوش بر پوست.

کوُڵك: کولانەمریشك ف لانهٔ ماکیان.

کولکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆلکانه: کلکەوانه، ئەنگوستیله، هەنگوسیلك ف انگشتری.

کول کردن: ۱) تیژی تیخو هەرچی تیژ نەهێشتن؛ ۲) پاڵدان، دەڵەکدان ف ۱) کندنمودن تیز؛ ۲) هول دادن.

کوڵ کردن: بالاّف کردن ف رخت شستن.

کۆڵ کردن: ۱) لەسەرپشت دانان؛ ۲) سەرنوُکی تیژ پەڕاندن؛ ۳) سەرپەنجە پەڕاندن ف ۱) کول کردن؛ ۲) نوكِ تیز چیزی را شکستن؛ ۳) انگشت بریدن.

کوڵ کردنەوه: بەکوّتایی بڕینەوەی قسەو مەبەست ف کوتاه‌کردن سخن.

کوڵکن: ۱) زۆر بەمو؛ ۲) تیر، دژی شلو تراو: (ماستاوێ **کوڵکن** بکه) ف ۱) پشمالو، پرمو؛ ۲) غلیظ.

کولکنه: دوگوندی کوردسان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوه ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کوڵکنه: کوڵکن ف نگا: کوڵکن.

کولکوله: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوڵکوڵه: فیچقه، کوفاره، قوڵقوڵه ف فوّاره.

کولکولی: ۱) رەنگی پەمەیی، چێرەیی؛ ۲) باڵندەیەکه ف ۱) رنگ صورتی؛ ۲) پرنده‌ایست.

کول کولین: رەنجدانو شەکەت‌بوُنی زۆرو بێ‌بەهره ف زحمت فراوان و بی‌ثمر کشیدن.

کولکه: دۆدانه، مەشکۆڵەی دۆتێکردن ف مشك دوغ و ماست.

کوڵکه: کوڵك، خوریو مو ف پشم و مو.

کۆڵکه: ۱) کۆڵك، داری ئەستوُر؛ ۲) بنجو ریشه؛ ۳) ناتەواو، کۆڵکه؛ ۴) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) کُنده؛ ۲) ریشه‌وبن؛ ۳) ناتمام؛ ۴) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆلکــه: ناتــەواو. وەپێش *ناوی کەســانێ دەکــەوێ کە وەك خۆیان شان‌دەدەن وا نین* : (**کــۆلکــە** پیاو، **کۆلکــە** شێخ، **کۆلکــە** مەلا) ف ناقص، ناتمام.

کۆلکەر: کەسێ کە بالآف دەکا ف رخت‌شوی.

کۆلکــەر: ۱) کولکــەر؛ ۲) کەسێ بە پشت شت دەگوێزێتــەوە ف ۱) رخت‌شو؛ ۲) کسی کە کولە پشت می‌برد.

کۆلکــەڕن: مۆ لەپێست‌کردنــەوە بە دەست، دەسکــەنەی مۆ ف موی برکندن با دست.

کۆلکــەڕەش: گونــدێکــە لە کوردستــان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کولکــەڕەشــە: لەو گونــدانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کۆلکەڕەنگینە: ئەستوونەزێڕنە، کەسکەسوور، پەلکەڕەنگینە، کێرستوون، پەلکەزێڕینە ف رنگین کمان.

کۆلکەزێڕینە: کۆلکەڕەنگینە ف رنگین کمان.

کولکی ئەحمــەد: گونــدێکی کوردستــانــە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کولکی حەمــەســوور: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کولکی سمایل‌خدر: گــوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کۆلکێش: حەماڵ، کۆلکەر ف آدم باربر.

کۆلگە: ۱) ڕەبەت، بۆسە، سیپە؛ ۲) جێ کۆبوونەوەی ڕاوکەران لە دەوری یەك ف ۱) کمین شکار؛ ۲) جای اتراق شکارچیان.

کۆلگێڕ: چەرچی، کەسێ کەل‌و پەل بە کۆڵ دێنێ بۆ فرۆشتن ف پیلەور، فروشندهٔ دوره‌گرد.

کوللان: کلێنچکە، بەرنوکی دوگە ف دنبالهٔ دُنبه.

کوللۆ: کلۆ، کولە ف ملخ.

کوللۆر: کلۆر ف میان تهی.

کوللوور: ۱) پێنســەدهەزار؛ ۲) برێتی لە ئێجگار زۆر ف ۱) نیم میلیون، کرور؛ ۲) کنایە از بسیار زیاد.

کوللە: ۱) کلۆ؛ ۲) قومــاشی سپی تەنــك کە لە ترسی پێشکــە بە سەر تەختی نوستنی ڕادەنگێون ف ۱) ملخ؛ ۲) پشه‌بند.

کوللەبــەجــەڕ: برێتی لە کزو داڵگــۆشتی شل‌و شەوێق ف کنــایە از لاغراندام سست.

کوللەحاجی: تاژیلە، بالۆك، حوشترخوا ف آخوندك.

کوللەزەردە: کلۆی زەرد ف ملخ زرد.

کوللەك: ۱) تاژەڵێ کە لەبــەر گەجــەری‌و لاوازی ناچێتە ناو گەلە؛ ۲) شەل، شەلە، شلە ف ۱) دامی کە بە دلیل لاغری و بیماری داخل گلّە نشود؛ ۲) شَل، لنگ.

کوللەکی: ۱) لەجەری‌و لاوازی؛ ۲) شەلی، شەلیەتی ف ۱) لاغری؛ ۲) لنگی.

کوللەمسکە: کلۆی دەخڵ‌خۆر ف ملخ غلّه‌خور.

کوللی: تەواوی: (بە **کوللی** نامان دوێنێ) ف تمامی.

کول لێدان: بێ ئیجازە لە شتێ خواردن ف ناخنك زدن.

کوللێرە: ستورك، ئەستورك ف گرده‌نان.

کولم: ۱) پەنجەی قونجاو؛ ۲) پڕ بە یەك دەست؛ ۳) سیخورمە؛ ۴) خرمە ف ۱) مشت گره‌کرده؛ ۲) پُرکف دست؛ ۳) سقلمه؛ ۴) غرنبه.

کوڵم: ۱) کولم؛ ۲) سەرگۆنە، ڕوومەت ف ۱) نگا: کولم؛ ۲) گونهٔ رخسار.

کول مال: ماڵوێران، لێ‌قەوماو ف خانه‌خراب.

کول مست: بەپانایی‌و بەهێز لەخۆدانی ژنان ف با شدّت خود را زدن زنان.

کول مشك: جرج، مشکەکوێرە ف موش کور.

کولمك: مشتی گرێ‌کراو، مشتی قونجاو بۆ لێدان ف مُشت گره‌کرده.

کولمۆز: ۱) کونەزەرگەتە؛ ۲) کونەژنگەسوورە ف ۱) سوراخ زنبور؛ ۲) سوراخ زنبور قرمز.

کولمول: وردەوپردە، شڕوشاتاڵ ف خرت و پرت.

کوڵمــە: ۱) سەرگۆنــا؛ ۲) پارچــەگوشتی بێ‌هەستی ف ۱) گونــه؛ ۲) قطعه‌گوشت لخم.

کولمەك: کولمك ف مُشت گره‌شده.

کولمیرۆ: کونی مرۆچە ف سوراخ مورچه.

کولمێرو: نەخــۆشی‌و برینێ کە چاك نابێتــەوە ف بیماری یا زخمی که بهبود نیابد.

کولن: وەژان‌هاتنەوە، کولانەوە ف دوباره به درد آمدن.

کوڵنــج: ۱) کرچ‌و کاڵ؛ ۲) با دەنــاوشان‌وەستان، قوڵنج؛ ۳) ناوهەردو شان ف ۱) کال؛ ۲) بیماری قولنج؛ ۳) میانهٔ هردو کتف.

کوڵنجان: خوڵنجان، گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف خولنجان، گیاهی است.

کوڵنج شێلان: ناوشان داماڵین ف مالیدن میان شانه‌ها.

کوڵنج کردن: با دەناوشان‌وەستان ف میان کتف به دردآمدن از سرما.

کوڵنجگە: نێوان هەردوك شان ف میان هردوشانه.

کوڵنجە: ۱) دانی دەخڵی فەریك؛ ۲) برێتی لە کچی تازەبێ‌گەیشتو ف ۱) دانهٔ غلّهٔ دلمل؛ ۲) کنایه از دختر نورسیده.

کولنچی: هێلانــەمــەلی کولــدراو لە داردا ف لانهٔ حك شده در درخت توسط پرنده.

کولنــد: ۱) کدو، کودی؛ ۲) کورتــەبــالای ڕەزاشیرین ف ۱) کدو؛ ۲) کوتاه‌قد تودل برو.

کولندر: کوڵەکە، کولند، کوندر ف کدو.

کولندە: کورتەبالای خوێن‌شیرین ف کوتاه‌قد دوست داشتنی.

کولندەر: کدو، کودی، کولند ف کدو.

کوڵنــگ: ۱) بەرێکی جەنگەڵی‌یە؛ ۲) نیمچەرفحەیەك لەدیواردا ف ۱) میوه‌ایست جنگلی؛ ۲) رف کوچك.

کوڵنگ: زەنگن ف کلنگ زمین کندن.

کولو: کلو ف نگا: کلو.

کولۆ: کلۆ، کوللە ف ملخ.

کولۆ: کلۆ ف کلوخ.

کۆڵـوو: ١) بنـەتاڵو، بێخی تاڵە کە بۆ سووتانی زستانە دەری دەهێنن؛ ٢) هەویری لە ناو تەندووردا سووتاو ف ١) ریشۀ گیاهی است کە بە جای هیزم بە کار می‌رود؛ ٢) خمیر سوختە در تنور، فرزدق.

کۆڵوانە: چارەکە، چارۆکە ف نگا: چارەکە.

کولــۆت: ١) بزنی بێ‌شاخ؛ ٢) ئاژەڵی بێ‌ددان ف ١) بُز بی‌شاخ؛ ٢) حیوان بی‌دندان.

کوڵۆت: کڵۆت ف نگا: کڵۆت.

کولۆج: جۆر، تەرز، کلۆج ف نگا: کلۆج.

کولۆجە: کوڵجە ف یلك آستین‌دار زنانە.

کولوچە: جۆرێ خواردنی لە هەویری ناوبەکاکڵە ف کلوچە.

کولۆخ: قەحفی سەر ف جمجمە.

کولۆختە: بەسەریەکدا قەڵاقوچکەبوگی بەردو چەوی دارژاو لە بڵندەوە ف تودۀ حاصل از ریزش کوە.

کولۆخە: کولۆختە ف نگا: کولۆختە.

کولــۆر: ١) کلۆر؛ ٢) جۆرێ کولێرەناسکە ف ١) میان تهی؛ ٢) نوعی نان گردە.

کولۆور: پێنسەدەهەزار، کوللوور ف نیم‌میلیون.

کولۆورە: پلوورە، شەڵخە، پوورە ف نسل نوین زنبور عسل.

کولۆرە: کوللێرە ف گردۀ نان.

کۆڵۆز: ١) کلێتە، کڵاوی لەبەن‌چندراو؛ ٢) کلۆز؛ ٣) رەق‌و تەق‌و کز ف ١) کلاەپشمی؛ ٢) کسی کە دندان پیشین ندارد؛ ٣) لاغر و بی‌نا.

کولۆز: کرووزەو نووزە ف لابەوزاری.

کۆڵۆزبابە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

کولۆزیانەوە: کرووزانەوە ف نگا: کرووزانەوە.

کۆڵۆس: ١) کلۆز؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) نگا: کلۆز؛ ٢) نام مردانە.

کولۆش: جۆرێ جلکی ژنانە ف نوعی لباس زنانە.

کوڵۆش: کڵۆش ف ساقەهای غلّۀ دروشدە.

کوڵۆشە: کڵۆش ف نگا: کڵۆش.

کوڵۆف: لە ناو دەستا چرچاو ف مُچالە.

کوڵۆفت: کڵفت ف کُلُفت.

کوڵۆفتن: کولۆف کردن ف مُچالە‌کردن.

کوڵۆك: ١) کڵۆت؛ ٢) کڵۆك ف ١) استخوان کفل؛ ٢) دانۀ زودپز.

کوڵووك: کڵووك ف شکوفۀ درخت.

کوڵـۆکـار: ١) دیواربە سندە؛ ٢) بەنای دیواری بەسندە؛ ٣) بریتی لە مرۆی رێك‌و پێك‌و تەکوز ف ١) دیوار کلوخی؛ ٢) بنّای کلوخکار؛ ٣) کنایە از آدم مرتّب.

کولوکۆ: ١) قوڵت‌و کوڵ؛ ٢) خەم‌و خەفەت ف ١) جوش و غلیان؛ ٢) غم و اندوە.

کولوکۆدامردن: بریتی لە سووتان‌و لەناوچوون ف کنایە از بە کلّی سوختن.

کوڵووکی: لەز، پەلە ف شتاب.

کوڵۆڵ: کڵۆڵ، بەدبەخت ف بدبخت.

کوڵۆم: کڵۆم ف قفل چوبی در.

کوڵۆمتە: لای سەرووی دەرگا لەپشتەوە ف بالای در از داخل.

کوڵۆم‌کردن: کڵۆم لەدرگادان ف بستن در با قفل چوبی.

کولومول: شڕوشاتاڵ، کەل‌پەل، شتومەك ف خِرت و پِرت.

کوڵۆنجە: کوڵجە ف یلك آستین‌دار.

کوڵۆندە: ١) کڵجە؛ ٢) کوڵندە، جوانی کورتەباڵا ف ١) یلك آستین‌دار؛ ٢) زیبای کوتاەقد.

کولوە: ١) خانوچکەی زۆر پچووك؛ ٢) ئەلحەد، گۆڕێچە ف ١) کلبە؛ ٢) لحد.

کۆڵـوەس: زڕکـوڕێ کە ژن هێناویە دەگەڵ خۆیا ف ناپسری کە زن بە خانۀ شوهر می‌آورد.

کولە: کلۆ، کوللۆ، کوللە ف ملخ.

کولهـ: کۆخە، قۆزە، قفە ف سُرفە.

کوڵە: ١) قوڵە، کورت، کۆتا؛ ٢) بێ‌کلك؛ ٣) ژوژو؛ ٤) رەبەت، سیپە؛ ٥) کروشمــە بۆ گوێ‌گرتن لە خەڵــك ف ١) کوتــاە؛ ٢) بی‌دم؛ ٣) جوجەتیغی؛ ٤) کمین شکارچی؛ ٥) کزکردن برای استراق سمع.

کۆلە: عەبد، بەنی ف بردە.

کۆڵـە: ١) پەنجـەسەقەت؛ ٢) حەیوانی بێ‌شاخ؛ ٣) چکۆڵەی خڕ. بۆ شووتی دەڵێن: (شووتیە **کۆڵە**)؛ ٤) بێچوی چەند حەیوانێك؛ ٥) کۆڵو؛ ٦) لە کار ناشارەزا؛ ٧) وشەی چووك‌شاندان: (ئەوەند **کۆڵەی** دامێ)؛ ٨) پنـج و ڕەگ؛ ٩) قسـەی بێ‌تام؛ ١٠) خۆڵـەمێشی تەنـدوور؛ ١١) دەخڵێ کە درنــگ پێ‌دەگا؛ ١٢) منــاڵی باوك مردگ کە دایکی زوو شووئــەکـات‌و ئەیهێڵی؛ ١٣) لانی‌سەگ ف ١) ناقص انگشت؛ ٢) حیوان بی‌شاخ؛ ٣) کوچولوی گرد؛ ٤) بچۀ چند درندە و چرندە؛ ٥) نگا: کۆڵو؛ ٦) ناوارد؛ ٧) کلمۀ تصغیر؛ ٨) بیخ و بن گیاە؛ ٩) یاوە؛ ١٠) خاکستر تنور؛ ١١) کاشتۀ دیررس؛ ١٢) یتیمی کە مادرش شوهرکردە و او را بی‌سرپرست گذاشتە؛ ١٣) لانۀ سگ، سَگدانی.

کولهایۆخ: زۆربەکۆکە، کەسێ فرە بقۆزێ ف کسی کە زیاد سُرفە کند.

کولەبا: پەنەمانی زام ف آماس زخم.

کوڵەبار: دارێ کە بەر داری میوەی دەدەن ف چوبی کە تکیەگاە شاخۀ پرمیوە کنند.

کۆڵەبار: تێلەکە ف کولەبار.

کوڵەباڵ: فەرەنجی بێ‌قۆڵ‌و تا سەر پشتێند ف نیم‌تنۀ نمدی بی‌آستین.

کوڵەباڵە: کوڵەباڵ ف نگا: کوڵەباڵ.

کوڵەبرك: پلار بۆ میوەوەراندن ف چوبی کە بە درخت اندازند تا میوە بریزد.

کوڵەبنە: کنك، کورتەباڵا ف کوتاەقد.

کۆڵەبەس: زاڕوی ژن لە شوێکی تر، کۆڵوەس ف فرزند زن از شوهر سابق.

کۆڵەبەست: ١) کۆڵەبەس؛ ٢) رەپستە، ئاوەنیا ف ١) نگا: کۆڵەبەس؛ ٢)

نگا: ڕەپستە.
کوڵەبی: جۆرێ داربی ف نوعی بید.
کوڵەپڕە: کورتەباڵای قەڵەو ف کوتاەقد چاق.
کوڵەپنج: ڕەپستەی باشڕواوی خۆقایم کردو: (ڕەپستەمان **کوڵەپنج** بوە) ف کشت آبی پاییزۂ خوب روییده.
کوڵەپێچ: بەپەلە بەدەست گرتن: (**کوڵەپێچم** کردو هێنام) ف با شتاب گرفتن.
کولـەت: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کوڵەتی: عەبدایەتی، بەندەیی ف بردگی.
کوڵەجی: کڵجە، کلۆجە ف نگا: کڵجە.
کوڵەچوارشەمۆ: قوڵەچوارشەمۆ ف چهارشنبەسوری.
کولەحاجی: کوللەحاجی ف آخوندك.
کوڵەخانە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کوڵەخرتە: کورتەباڵای ئەستوور ف کوتاەقد کُلُفت.
کوڵەدار: داردەستی کورت ف چو بدست کوتاە.
کوڵەدار: خاوەن بەنی ف بردەدار.
کوڵەدار: تێلەکەنیزنگ ف پشتۂ هیزم.
کوڵەر: ١) زەمین‌دەرەوە؛ ٢) توێژەر، توێژەرەوە ف ١) کاوشگر؛ ٢) پژوهشگر.
کوڵـەرم: ١) رمبی کورت، نێزە؛ ٢) بەرجیغ ف ١) نیزۂ کوتاە؛ ٢)چوب نگهدارندۂ چیغ چادر.
کوڵەزرگ: چینەدانی باڵندە ف چینەدان.
کوڵەزوانە: پوشو، قاو، پوشی ف هود، برهود.
کولەژان: کوانی زۆر بەئێش ف دُمل آزاردهنده.
کوڵەس: مێو رەی ڕەزی بەزەویدا راکشاو ف تاك بر زمین خوابیده.
کوڵەسوچ: قوژبن ف زاویۂ اتاق.
کوڵەسە: ١) ناوچەیەکەلەکوردستان؛ ٢) لانی سەگ ف ١) ناحیەای در کردستان؛ ٢) سگدانی.
کوڵـەسی: ١) کوڵکـەداری ئەستوور کە بۆ شڵخەمێش دەکوڵدرێ؛ ٢) قەدی ئەستووری دار ف ١) کندۂ ستبر که کندو کنند؛ ٢) تنۂ ستبر درخت.
کوڵەش: ١) کلۆش؛ ٢) بێ‌شەرمو حەیا ف ١) ساقۂ غلّە؛ ٢) پُررو، بی‌شرم.
کوڵەفڕ: هەوێردە، مەلێکە زۆرتر لەناو هەرزنجار هێلان دەکا ف پرندەای است.
کولەك: ١) تاقە لە دیواردا؛ ٢) جێ‌ڕسق لە چادردا؛ ٣) ڕۆچنە لە دیوار؛ ۴) تیخی تایبەتی کەوچك‌تاشین؛ ۵) شەل، پاسەقەت ف ١) طاقچە؛ ٢) جای آذوقه در چادر؛ ٣) روزنه در دیوار؛ ۴) کارد مخصوص قاشق چوبی تراشیدن؛ ۵) شل، لنگ.
کوڵەك: کلۆك ف دانۂ زودپز.

کوڵەك: قولنگە، زەنگن، پاچی دوسەر ف کُلنگ.
کولـەکـان: دوگوندی کوردستان بوون بەعسی وێرانی کردن ف نام دو روستای کردستان که توسط بعثیان ویران شدند.
کوڵەکردن: ١) کروشمەکردن لە سیپەدا؛ ٢) گوێ لە قسەی خەڵك گرتن لە پەناوە ف ١) نشستن در کمین؛ ٢) پنهان شدن برای استراق سمع.
کوڵەکوڵ: تەوژمی تین: (لە **کوڵەکوڵی** گەرمادا) ف شدّت و اوج.
کوڵەکوێرو: کۆرەمار ف نوعی مار سمّی.
کوڵـەکـە: ١) ئەستوون، ستوون، ئەستوند؛ ٢) لێك‌هاڵانی گەنمی بەقەوەت: (گەنمەکەم **کوڵەکەی** داوە) ف ١) ستون؛ ٢) بهم پیچیدن ساقەهای گندم سبز و شاداب.
کوڵەکە: کوندر، کدو، کودی، کولند، کولندەر ف کدو.
کوڵەکەجەڕە: داری دوحاچەی ڕاگری چەرخی ئاوهەڵکێشان ف ستون دوشاخۂ نگهدارندۂ چرخ چاه.
کوڵەکەزێڕینە: کوڵکەزێڕینە، کێرستوون، پەلکەزێڕینە ف رنگین کمان.
کوڵەکەوا: ئەستوونی بن کاریتە ف ستون زیر بالار.
کوڵـەکێن: ١) چێشتی کوڵـەکـە؛ ٢) بازی بە کدوی هێلکەیی ف ١) خوراك کدو؛ ٢) بازی با نوعی کدوی کوچك.
کوڵەگە: کوڵەکە، ستوون ف ستون.
کوڵەمار: کوڵەوەی‌باب، کوڵەوەی‌وا، مارێکی ژەهردارە ف نوعی مار.
کولەماڵە: ئامرازێکە لە نیر و ئامووردا ف ابزاری در خیش.
کوڵەمانگ: بریتی لە مانگی شابان ف کنایه از ماه شعبان.
کوڵەمست: مشتەکوڵە، مستەکوڵە ف مُشت گره شده.
کوڵەمشت: مشتەکوڵە ف مُشت گرەشده.
کوڵەمەرگی: ژیانی پڕ لە دەردی‌سەری ف زندگی پر مشقّت.
کوڵەمەرگێ: کوڵەمەرگی ف زندگی پرمشقت.
کوڵەنانی: کەسێ کە زاوای بەستراو دەکاتەوە ف کسی که می‌تواند داماد بسته را باز کند.
کوڵەنجە: کڵجە ف یلك آستین‌دار زنانه.
کوڵەنجی: کولاژدم، دوپشك ف عقرب.
کولەند: کوڵەکە ف کدو.
کولەندەر: کولەند ف کدو.
کوڵەوار: زۆر حاڵ‌خراپ ف بدحال.
کوڵەوانە: کوڵوانە، چارۆکە، چارەکە ف شانەپوش زنانه.
کوڵەوەز: زڕکوڕ بۆ ژن ف ناپسری نسبت به زن.
کوڵـەوەژ: دارێ کە خوڵی بن تەندووری پێ تێك‌وەردەدەن ف آتش کاو تنور، نیمسوز.
کوڵـەوەس: ١) ڕەپستە، ناوەنیا؛ ٢) کوڵبەست ف ١) نگا: ڕەپستە؛ ٢) نگا: کوڵبەست.
کوڵەوەیباب: مارێکی ژەهراوی‌یە ف ماری است سمّی.
کوڵەوەی‌وا: کوڵەوەیباب ف ماری است سمّی.
کوڵەوەی‌واو: کوڵەوەیباب ف ماری است سمّی.
کوڵەوێژ: چەنەوەری قسەبێتام ف تُرّهات‌گو، یاوەگو.

کوله‌هـ: ۱) کلاو؛ ۲) کوله، کولله [ف] ۱) کُلاه؛ ۲) مَلَخ.

کوُلـه‌یی: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوله‌یی‌ڤه‌وری: ده‌نکه به‌فر که له ئاسمانه‌وه دێته خوار [ف] دانه‌های برف.

کولی: ۱) کلۆ، کولله؛ ۲) کاکـوڵ؛ ۳) چاوئێشـه؛ ۴) ژانی برین؛ ۵) نه‌تیژی؛ ۶) کلوی به‌فـر [ف] ۱) ملخ؛ ۲) کاکـل؛ ۳) چشم درد؛ ۴) دردزخم؛ ۵) کُندی؛ ۶) دانهٔ برف.

کوڵی: ۱) کورتی؛ ۲) جۆش‌هات [ف] ۱) کوتاهی؛ ۲) جوشید.

کۆلی: ۱) کۆلـه، به‌نی؛ ۲) ئێزنگ، پوُشکه‌و چرپی بۆسوته‌مه‌نی [ف] ۱) برده؛ ۲) هیزُم.

کۆڵی: ۱) بیابانی، چۆلپه‌رست؛ ۲) ناشی، له‌کارنه‌زان [ف] ۱) بیابانی؛ ۲) ناشی.

کوُلی: ۱) کۆڵ‌هه‌ڵگر، عه‌نباڵ، حه‌ماڵ؛ ۲) چۆڵپه‌ره‌ست [ف] ۱) حمّال؛ ۲) کولی.

کولیا: ئه‌شه‌لی [ف] می‌لنگید.

کۆلیار: که‌سێ که نوسراوان له‌سه‌ر به‌رد هه‌ڵ‌ئه‌که‌نێ [ف] حکّاك.

کوڵیاگ: کولاو [ف] ۱) جوشیده؛ ۲) پخته.

کوڵیان: ۱) کولان؛ ۲) جۆشان [ف] ۱) پخته‌شدن؛ ۲) جوشیدن.

کولیانه‌وه: کولانه‌وه [ف] به دردآمدن زخم تسکین یافته.

کوڵیایی: ۱) تیره‌یه‌کـه له کورد؛ ۲) مه‌ڵبـه‌نـدێکه له کوردستان [ف] ۱) تیره‌ای از کرد؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان.

کوڵیت: ۱) کۆخته؛ ۲) کولانه‌مریشك؛ ۳) داری کۆڵدراو بۆ میوه‌گوشین [ف] ۱) کوخ؛ ۲) لانهٔ ماکیان؛ ۳) کندهٔ مخصوص میوه‌فشردن.

کوُلی‌تاك: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوُلی‌تویکان: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوڵیته: کوڵیت [ف] نگا: کوڵیت.

کولیجه: ناوی دێ‌یه‌که له کوردستانی موکری [ف] نام دهی در کردستان.

کولێجه: کلّجه [ف] یلك آستین‌دار زنانه.

کولیچ: ۱) کلوی به‌فر؛ ۲) ناوی دێ‌یه‌که له کوردستان [ف] ۱) دانهٔ برف؛ ۲) نام دهی در کردستان.

کولیچك: که‌لوی په‌مۆ [ف] آغند.

کولیچه: کلوچه [ف] کلوچه.

کۆڵی‌دار: کۆله‌دار [ف] برده‌دار.

کوڵی‌دڵ: خه‌م‌و خه‌فه‌ت [ف] درد و غم.

کوڵی‌ده‌رون: هه‌ستی‌هه‌ناو، جۆشی‌ده‌رونی [ف] احساسات.

کولێر: کون له دیواردا، ده‌ربیجه [ف] سوراخ در دیوار.

کولێره: کوللێره، ستورك، ئه‌ستورك [ف] گرده‌نان.

کولێره‌به‌چه‌ور: کوللێره‌ی رۆن‌تێ‌هه‌ڵسواو [ف] گردهٔ روغن مالیده.

کولێره‌چه‌وره: کولێره‌به‌چه‌ور [ف] گردهٔ روغن مالیده.

کولێره‌مه‌ژگه: کولێره‌ی کاکڵه‌گوێز تێ‌کراو [ف] گردهٔ مخلوط با مغز گردو.

کولی‌زه‌رك: کوللۆی زه‌رد [ف] ملخ زرد.

کۆلیسك: ئامرازی که‌وچك‌کۆڵین [ف] ابزار ساختن قاشق.

کولی کولی: هه‌نگڵه‌شه‌له [ف] لَی‌لَی رفتن.

کولیلێ‌به‌شك: کوللۆیه‌کی زلی ئاماڵ‌سپیه [ف] نوعی ملخ درشت.

کوڵی گری: گریان به‌هێز، قوڵپی گریان [ف] گریهٔ شدید.

کۆلیل: خه‌مبار [ف] غمگین.

کولیلك: ۱) خونچه‌ی پشکوتوی گیاو گژ؛ ۲) شکۆفه‌ی دار [ف] ۱) گل صحرایی؛ ۲) شکوفهٔ درخت.

کولیلکامل: چۆڵه‌مه‌ی مل [ف] جناغ سینه.

کولیلکانیسانێ: ڕه‌به‌نۆك، گوڵه‌میلاقه [ف] آلاله.

کولیلك‌دان: گوڵ‌کردن. پشکوتنی گوڵی گیا [ف] شکوفه یا گُل درآوردن گیاه.

کولی‌مه‌ك: ئێسکی‌ران. له ئه‌ژنۆ به‌ره‌ژوُر تا سه‌ره‌تای زگ [ف] استخوان ران.

کولی‌میری‌بچـوُك: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کولی‌میری گه‌وره: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کولین: ۱) بوغـاری ناو ماڵ؛ ۲) کولێن، جێگـه‌ی رسق‌وئازوُخه [ف] ۱) اجاق درون دیوار، شومینه؛ ۲) جای آذوقه.

کولێن: ۱)جێگــه‌ی رسق له چادردا، کولــه‌ك؛ ۲) قوژبن: (کـه‌لێن‌و کولێن)؛ ۳) کولانه‌وه، وه‌ژان‌هاتنه‌وه‌ی زام [ف] ۱) جای آذوقه در چادر؛ ۲) گوشه، سوراخ سنبه؛ ۳) ریش شدن زخم.

کوڵین: وه‌جۆش‌هاتن [ف] جوشیدن.

کوڵێن: ده‌فری سواڵه‌ت تایبه‌تی شیر [ف] ظرف سفالین ویژهٔ شیر.

کۆڵین: ۱) زه‌وی‌دانه‌وه؛ ۲) ناو له دارو به‌رد ده‌رهێنان [ف] ۱) کندن زمین؛ ۲) حفر سنگ و چوب.

کوڵێنـان: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کولیندك: کوُله‌که، کدو [ف] کَدو.

کولینْك: کولاورۆژنه، کولانکه‌بان [ف] روزنهٔ بام.

کوڵینگ: زه‌نگن [ف] کلنگ زمین کندن.

کۆلینْك: ئامرازی دارکۆڵین [ف] ابزار حفر چوب.

کولێنه: ۱) کولانه‌مریشك؛ ۲) کولێن [ف] ۱) لانهٔ ماکیان؛ ۲) جای آذوقه در چادر.

کۆڵینه‌وه: ۱) توێژینه‌وه؛ ۲) له زه‌وی گه‌ڕان بۆ شتێ [ف] ۱) پژوهش؛ ۲) کاوش.

کۆم: ۱) پشت‌کوُڕ؛ ۲) قنگ؛ ۳) ئاڵقه‌ی دارینی درگاداخستن؛ ۴) کۆ، تۆپه‌ڵ، کۆگا [ف] ۱) کوژپشت؛ ۲) مقعد؛ ۳) کلون، قفل چوبی در؛ ۴) توده.

کۆما: تۆپەڵ، کۆگا، کۆ ف توده.
کوُم: ۱) کڵاو؛ ۲) وشەی پرسیار واتا: چۆنم؟؛ ۳) تفنگ؛ ۴) پۆپەی کەڵەباب؛ ۵) مەلێکی بچوکە ف ۱) کلاه؛ ۲) چطورم؟؛ ۳) مقعد؛ ۴) تاج خروس؛ ۵) پرنده‌ای است کوچك.
کوماتەك: ۱) بابۆڵەی ساواتێ‌پێچان؛ ۲) دەسرازەی لانك ف ۱) قُنداق بچّه؛ ۲) دست پیچ قُنداق.
کۆماج: ۱) ئەستوندەکی چادر؛ ۲) پشت‌بان؛ ۳) جۆرێ نان؛ ۴) بوغاری؛ ۵) تەوەرەی ئاسیاو ف ۱) ستون چادر؛ ۲) پشت بام؛ ۳) نوعی نان؛ ۴) بخاری دیواری؛ ۵) ابزاری در آسیاب.
کۆماجە: کۆترە، داری نێوان ستوُن‌و میچی خانو ف چوب رابط ستون و سقف.
کوماخ: لاقوُن ف باسن.
کۆمار: ۱) عەشرەت، خێڵ، عێڵ؛ ۲) حەشامات، ئاپۆرە ف ۱) عشیرت، ایل؛ ۲) جمعیّت مردم.
کۆماری: دام‌و دەستوُری ژیانی مەردم بە هەڵبژاردنی سەرکۆمار لە جیاتی پاڵشا ف رژیم جمهوری.
کۆمانج: ۱) ئەستوندەکی چادر؛ ۲) بانی پێڵەی ئاو رانەگر ف ۱) ستون خیمه؛ ۲) بام که آب در آن نماند.
کۆماو: چەماو، پشت کوُڕ ف خمیده‌پشت.
کۆماوە: کۆماو ف خمیده‌پشت.
کومبر: شوێنەواری تاشراو لە شاخ‌و ماهدا ف صخرهٔ تراشیده.
کومبرەك: ۱) دوندی چیا؛ ۲) سەرلق، چڵەپۆپە ف ۱) قُلّهٔ کوه؛ ۲) شاخهٔ انتهایی.
کۆمبوُن: ۱) کۆبوُن لە دەوری یەك؛ ۲) پشت‌چەمانەوە، کوُڕبوُن ف ۱) جمع شدن؛ ۲) پشت خمیدن.
کۆمبوُنەوە: کۆمبوُن ف نگا: کۆمبوُن.
کومبە: هەڵوایەکە لە ئاردو دمس‌و کونجی دەکرێ ف نوعی حلوا.
کومبەت: ۱) هەرەبەرز؛ ۲) گومەز ف ۱) بسیار مُرتَفع؛ ۲) گُنبد.
کوم‌بەتاڵ: برێتی لە بێوەژن، ژن‌بی ف کنایه از بیوه‌زن.
کومبەلۆك: کوارگ، قارچ، کارگ ف قارچ.
کۆمبەها: نرخی شت سەرجەم‌و بەتێکڕایی ف بهای عمده‌فروشی.
کۆمبێژ: ۱) گۆرانی‌وتنی بەکۆمەڵ؛ ۲) گەڕەلاوژە ف ۱) ترانهٔ دسته‌جمعی؛ ۲) نوبتی آوازخواندن.
کۆمتان: ناوی دێیەکە لە کوردستان کەبەعسی وێرانی کرد ف نام روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کومتل: کڵۆی چکۆڵە ف کلوخك.
کوم‌تیژ: کڵاوی قوُچ، تانج ف تاج.
کۆم‌جا: کام‌جێ؟، کوێنە؟ ف کجا؟.
کومچا: دوگمە، قوپچە، پشکوژ ف دُکمه.
کۆمر: زوخاڵ، خەڵوُز، رەژی، رەژو ف زغال.
کۆمرە: ئاپوُرەی مرۆ ف اجتماع مردم.
کوُمڕەش: ۱) برێتی لە عاجز، وەڕەز، جاڕز؛ ۲) برێتی لە ئێرانی؛ ۳) برێتی لە بەئێرەیی ف ۱) کنایه از ملول، پکر؛ ۲) کنایه از ایرانی؛ ۳) کنایه از حسود.
کوُم‌زڕ: کڵاوی بێ‌لێوارە ف کُلاه بی لبه.
کوُم‌زرخ: کڵاوی ئاسنین، خوُد ف کُلاه‌خوُد.
کۆریفۆك: کەریفۆك، شەمەترێلکە ف نگا: شەمەترێلکە.
کومسا: برینگاندنی باران، خۆش کردنەوەی باران ف بندآمدن باران.
کومسۆر: ۱) کڵاوسوُر، برێتی لە تورکی عوسمانی؛ ۲) برێتی لە قزڵباشی ئێران؛ ۳) برێتی لە عێلی بارزان ف ۱) کنایه از ترك عثمانی؛ ۲) کنایه از قزلباش ایرانی؛ ۳) کنایه از ایل کرد بارزانی.
کومسە: تاقەت، توان، تابشت ف یارا، توان.
کومشین: هەڵقرچان، قرمچین ف چروك شُدن.
کۆم‌فرۆش: بازرگانێ کە بەتێکڕایی شت دەفرۆشێ ف عمده‌فروش.
کۆمك: کۆمەڵە ئەستێرەی کۆ ف کهکشان.
کوُمك: ۱) کڵاو؛ ۲) پۆپەی کەڵەشێر ف ۱) کُلاه؛ ۲) تاج خروس.
کۆمکاسێویان: کۆمەڵە ئەستێرەی کۆ ف کهکشان.
کومکومۆك: خمەگرو، خمخمۆکە، قومقومۆك ف بُزمچه.
کومکومین: چەموُڵەدادانی سەگ‌و شێر و دڕندەی‌تر ف چنگال انداختن حیوان درّنده.
کومکی‌شڤان: گیایەکی دەشتی‌یە ف گیاهی است.
کۆمگە: عەمبار ف انبار.
کۆمۆ: پشت کوُڕ ف خمیده‌پشت.
کۆمە: ۱) کۆما، کۆ؛ ۲) سیپەی ڕاوکەر لە چیلکەو چاڵ ف ۱) توده؛ ۲) کمین شکارچی از ترکه و نی.
کۆمەك: یارمەتی، ناریکاری ف کمك.
کۆمەکۆمە: ڕۆیشتن بە پشتی چەماو ف خمیده رفتن.
کۆمەکی: کۆمەك ف کمك.
کۆمەگ: کۆمەك ف کمك.
کۆمەگی: کۆمەك ف کمك.
کۆمەڵ: ۱) کۆ، تۆپەڵ؛ ۲) پڕایی مەردم ف ۱) توده؛ ۲) تودهٔ مردم.
کۆمەڵایەتی: کارو باری لەمەڕ مەردمەوە ف اجتماعی، کار مردمی.
کۆمەڵ‌بوُن: لە دەوری یەك کۆوەبوُن ف دور هم جمع شدن.
کۆمەڵتە: کۆمەڵ ف توده.
کۆمەڵگا: شوێن‌و جێگەی پڕایی خەڵك ف مجتمع، محل اجتماع.
کۆمەڵە: پڕایی مردم ف تودهٔ مردم.
کۆمەڵەبەستن: کۆمەڵ‌بوُن ف دور هم جمع شدن.
کومێ‌تللی: سەری قامك، گوفك ف سرانگشت.
کۆمی‌شەهیدان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کومین: زیرە ف زیره.
کون: ۱) هەرشتێ لە ناوەڕاستی بڕوانرێ ڕوناکی ئەو دیوی لێ دیاربێ، قول؛ ۲) خانوی جانەوەرانی وردیلەو خزۆك‌و کێوی: (**کونەمێرو**، **کونەمار**، **کونەگورگ**، **کونەڕێوی**، **کونەورچ**)؛ ۳) کول، نەبڕ ف ۱)

سوراخ؛ ۲) لانهٔ حشرات و خزندگان و جانوران وحشی؛ ۳) کُند.

کۆن: ۱) رەشماڵ؛ ۲) پارچەی رەشماڵ؛ ۳) شتی زۆر دەکارهێنراو؛ ۴) قەدیمی و لەمێژینە ف ۱) سیاه چادر ییلاق نشینان؛ ۲) پارچهٔ سیاه چادر؛ ۳) کارکرده، کهنه؛ ۴) باستانی.

کُون: ۱) قن، قنگ، کن، کونگ، کنگ، قوُن؛ ۲) چلۆنن؟ ف ۱) مقعد؛ ۲) چطورند؟.

کونا: ۱) قول، کون؛ ۲) رۆچنە ف ۱) سوراخ؛ ۲) روزنه.

کۆنا: ۱) زرینگ، وریا؛ ۲) فێڵباز، فریودەر ف ۱) زرنگ؛ ۲) حیّال، مکّار.

کونار: دارێکە بەرێ دەگرێ لە بلچی زەرد دەکا ف درخت کنار.

کونارشك: ئانیشك ف آرنج.

کوناموری: شارەمێرو ف سورخ مورچه.

کوناوچه: رۆچنە ف روزنه.

کوناوەدەر: قول لە هەردوك دیوانەوە ف از دو طرف سوراخ شده.

کوناوەجگە: رۆچنەی سەربان ف روزنهٔ بام.

کوناوەجه: کوناوەجگە ف روزنهٔ بام.

کوناوی: کون کراو، سماو ف سوراخ شده.

کونبڕ: دادرانی هەمو بابوێر لە خانوُدا ف همهٔ سوراخهای خانه را اندودن.

کون بوُن: قول بوُن ف سوراخ شدن.

کونبەتاڵ: برێتی لە بێوەژن، کومبەتاڵ ف کنایه از بیوەزن.

کونتار: بناری چیا، داوێنی کێو ف دامنهٔ کوه.

کۆنتۆ: بەچکەچێلی دوبەهاردیتو، پارگوێل، پارگوێر ف گوسالهٔ یکساله، پارینه.

کۆنتوله: کۆنتۆ ف گوسالهٔ یکساله.

کونــــج: ۱) سوُج، قوژبــن؛ ۲) جنــجــیر؛ ۳) دەفــری سواڵـــەت بۆ گیاتێداچـانـدن؛ ۴) ئاولاوی، دەمو چاو خرو ێلکاوی ف ۱) کنج؛ ۲) خالدارسیاه و سفید؛ ۳) گلدان سفالین؛ ۴) آبلەرو.

کونجاندن: بەددان وردکردن، داکروژتن ف با دندان جویدن و خاییدن.

کونجڕ: ۱) زبری تیژ لە دەستلێدان؛ ۲) جنجیر ف ۱) زبر، خشن، ۲) حیوان خالدار.

کونجرین: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کونجڕك: قورینج، قورنج ف نیشگون.

کونجڕکه: کونجڕك، قورنج ف نیشگون.

کونجرە: پێکوڵ، گیایەکی دڕکاویە ف خارسەکوهه، گیاهی است خاردار.

کونجك: ۱) بالاپۆشی دەروێشان؛ ۲) کونی وردیلەی پێست؛ ۳) کونج، گۆشە ف ۱) خرقهٔ درویشان؛ ۲) مسامات؛ ۳) کُنج، زاویه.

کونجکاو: تۆژەرەوە، کۆڵەرەوە ف کنجکاو.

کونج کونجێن: جۆرێ بازی ف نوعی بازی.

کونجوڕ: قوژبنی تەنگ ف گوشهٔ تنگ.

کونجوڵ: کونجوڕ ف گوشهٔ تنگ.

کونجه: کونجی ف کُنجد.

کونجی: دانەوێڵەیەکی زۆر وردی زەردە رۆنی لێ دەگرن ف کُنجد.

کونجیت: کونجی ف کنجد.

کونجی کەرك: کونجی خۆرسك، کونجیە کێویلە ف کُنجد کوهی.

کونجین: کونجاندن، داکروژین ف خاییدن.

کونچك: ۱) کونی وردیلەی پێست؛ ۲) سوُج، قولینج، ۳) کونی زۆر ورد ف ۱) مسامات؛ ۲) گوشه، زاویه؛ ۳) سوراخ بسیار ریز.

کونـد: ۱) کلك قوڵـه؛ ۲) بوُم، باڵنـدەیەکـە بە شەو دەردەکەوێ بە شوُم بەناوبانگە، بو ف ۱) دم کوتاه؛ ۲) جُغد.

کوندر: کدو، کوُلەکە، کودی، کودو ف کدو.

کوندرێ: ناوی ئاواییەکە لە کوردستان ف نام دهی است.

کوندرێ میرانی: کدوبارزانی، شاقەپاغی ف کدوحلوایی.

کوندك: ۱) کوندر؛ ۲) دەفری چەرم بۆ ئاوکێشان ف ۱) کدو؛ ۲) مشك آبکشی.

کوندکێ ئاقی: کوُلەکەسەراوی ف کدوتنبل.

کوندکێ کوسه: کدوی دۆڵمە ف کدوی دُلمه.

کوندلفس: باوەعەمرە، چلەنوك ف کوتوله.

کۆندۆ: چێڵێ کە ئاوس نەبوەو شیر دەدا ف گاوآبستن نشدهٔ شیرده.

کونـدوش: ۱) شتێکـە هێنـدێ پیاو لە جیاتی توتن کێشـان ئەیکـەنـە بێفلیانەوە؛ ۲) شوژن ف ۱) نوعی انفیه؛ ۲) جوالدوز.

کونده: دەفری زەلام لە چەرم بۆ ئاوکێشان، کوندك ف مشك آبکشی.

کوندەبو: بوُمی زل، کوندی زل ف بوف، جغد.

کوندەبەبو: کوندەبو ف بوف، جغد.

کوندەز: ئەسکوێ، ئوسکوُ، کەوچکی زل ف ملاقه.

کوندەفسك: کوندلفس، باوعەمرە، باواقوُرەت، چلەنوك ف کوتوله.

کوندەلان: ژێر زەمینی جێگەی کوندەناو لێ دانان ف سردابهٔ جای مشك آب.

کوندی بۆر: جۆرێ کوندی زەلام ف نوعی جُغد دُرُشت.

کوندێ شەقێ: کوندێکی رەنگاورەنگە ف نوعی جُغد رنگارنگ.

کوندێ گۆڕا: جۆرە کوندێکە لە زەلکاوان و گۆڕستان دەژی ف نوعی جغد.

کون زوان: تور، کەسێ کە قسەی بە رەوانی بۆ نایە ف الکن.

کون زەین: زەین کوێر ف کندذهن، دیرفهم.

کۆنسال: پیر و بەتەمەن ف سالخورده.

کۆنك: تۆکی باڵدار، پەڕوبۆ ف پَر پرنده.

کونکاچاف: گلێنەی چاو ف مردمك چشم.

کون کردن: ۱) قول کردن، کون تێ کردن؛ ۲) برێتی لە کج کردنەژن ف ۱) سوراخ کردن؛ ۲) کنایه ازبرداشتن بکارت.

کۆنکریت: خانوی بە ئاسن و چیمەنتۆ ف بتون آرمه.

کۆنکوڵ: دارێکی لێرەوارە بەرێکی وەك پەمۆ دەگرێ ف درختی است جنگلی.

کۆنکی پیرێ: جوُلاتەنەی جاڵجاڵۆکە ف تار عنکبوت.

کونگ: ١) قنگ، قوُن، کونی پاشەوە؛ ٢) کاکڵی دارگوێز کە بۆ ڕەنگ بەکـار دێت؛ ٣) بێهۆش؛ ۴) سڕ و تەزیو ف ١) مقعد؛ ٢) مغز درخت گردو؛ ٣) بیهوش؛ ۴) کِرخت.

گۆنگ: کاکڵەی دارگوێز، کَونگ ف مغزدرخت گردو.

کۆنگرە: ١) برجی سەر قەڵا، قونگرە؛ ٢) کۆبوُنەوەی ساڵانەی کۆمەڵ ف ١) برج قلعه؛ ٢) کُنگرهٔ حزبی.

کونگە: کوندە ف مشك آبکشی.

کۆنگەرە: کۆنگرە ف نگا: کۆنگرە.

کونگی: چارداخ، دیوارۆکـەی نەوی بۆ ماڵاتتیکردن ف حصار گلی برای دام.

گونگیرە: کۆنگرە، قونگرەی قەڵا ف دندانهٔ قصر و قلعه.

کونمیز: میزەچورتێ، گمێزەچۆرتکێ ف چکمیزك.

کوننە: کوندەی ئاو ف مشك آبکشی.

کوننەزرانی: کاسەی ئەژنۆ ف کاسهٔ زانو.

کوننەڵان: ١) کوندەڵان؛ ٢) تەپۆڵکە ف ١) نگا: کوندەڵان؛ ٢) تپه.

کونۆ: ١) سوُچ، قوژبن؛ ٢) برێتی لە ماڵی پچوُکی تەنیایی ف ١) کُنج، زاویه؛ ٢) کنایه از کُنج عُزلت.

کونوڕ: جەوی دارقەزوان ف انگم درخت بنه.

کونۆش: ١) کوندوش؛ ٢) ڕژدو ڕەزیل ف ١) نگا: کوندوش؛ ٢) خسیس.

کونۆشە: جاڕو، گەسك، گێزك ف جارو.

کۆنـە: ١) پەڕۆی دڕاو؛ ٢) لەمێژینـە، بەتـەمـەن؛ ٣) کوانـو، تفك؛ ۴) زرینگ، وریا؛ ۵) فێڵباز، فریودەر ف ١) وصلهٔ کهنه؛ ٢) قدیمی؛ ٣) اجاق؛ ۴) زرنگ، هوشیار؛ ۵) مکّار، حیّال.

کوُنە: ١) کوانو، ئاگردان، تفك؛ ٢) چلۆنن؟ ف ١) اجاق؛ ٢) چطورند؟.

کونـەبـا: ١) دەمەئەشکەوتێ کە بای بەتەوژمی لێوە دێت؛ ٢) برێتی لە درۆزنی بەشاتو شوُت ف ١) غاری که از آن باد می‌آید؛ ٢) کنایه از دروغگوی لاف‌زن.

کۆنـەپـۆش: ١) کەسێ کە جلکی کۆنی لەبەردایە؛ ٢) برێتی لە پیاوی تەرکەدنیای خواخواز ف ١) ژندەپوش؛ ٢) کنایه از مرد زاهد.

کۆنەپۆشی: ناوی عاشیرەتێکی کوردە ف نام عشیرتی در کردستان.

کۆنەپەرست: کەسێ کە بە تازەداهاتوان رازی نیە ف مرتجع.

کۆنەپەرستی: بیرو بڕوای کۆنەپەرست ف ارتجاع.

کۆنـەسـوار: ١) سوارچـاکی کارامـە؛ ٢) دومەکژەنی زۆرخانە ف ١) سوارکار ماهر؛ ٢) تنبك نواز زورخانه.

کونەسە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کۆنـەسە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کونـەسیخـوڕە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کۆنـەفرۆش: ١) کەسێ کە شتی قەدیمی دەفرۆشێ؛ ٢) سمسار ف ١) عتیقه‌فروش؛ ٢) سمسار.

کونـەفلوُسـە: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونەقەل: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆنەقەڵا: ناوی گوندێکە ف نام دهی است.

کونەکۆتر: ١) ئەشکەوتێکی بەناوبانگە لە موکریان کەناوی تێدایە؛ ٢) لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) غاری معروف و پرآب در کردستان؛ ٢)روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونــەگـورگ: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کونـەڵان: ١) کونـدەڵان؛ ٢) ئابـدارخـانـەی دیوەخـان ف ١) نگـا: کوندەڵان؛ ٢) آبدارخانه.

کونەڵە: چەق، ناوەڕاست ف وسط.

کونـەمار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کونەماسی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کونەماڵان: ئەشکەوتێکی قوُڵو بەناوبانگە لە موکوریان لای کونەکۆتر ف غاری عمیق در کردستان.

کۆنـەمـاوەران: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونەمشك: ناوی دێیەکە لە کوردستان ف نام دهی است.

کونی: کون دە ئامرازی کانزادا ف سوراخ فلزی.

کۆنی: زۆر بەتەمەنی ف کهنگی.

کوُنی: ١) قوُندەر؛ ٢) چلۆن نیت؟: (کوی **کوُنی؟**) ف ١) کوُنی؛ ٢) چگونه‌نیستی؟.

کونێر: قوُنێر، دومەڵی لای قنگ ف دُمَلِ مجاور مقعد.

کونێس: پاڵ، دەڵەکدان ف هول دادن.

کونێس کەردش: پاڵی پێوەنا ف هول داد او را.

کونیلە: ١) کونی زۆرورد؛ ٢) کونی بنی مو لە لەشـدا ف ١) سوراخ بسیار ریز؛ ٢) سوراخ رویش مو در بدن.

کۆنینە: زۆر قەدیمی ف باستانی.

کونیە: سەرناو، نازناو ف لقب.

کۆوە: ١) بەران؛ ٢) بۆ کام جێ ف ١) راك؛ ٢) به‌کجا؟.

کوهـ: کول، نەتیژ ف کُند.

کۆە: کێو، چیا، کەژ ف کوه.

کوُهـ: پیرۆ، پێرو ف ستارهٔ ثریّا.

کوهـ رزکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوهۆ: کەوەرەنگ، شینی عاسمانی، ئاوی ف آبی لاجوردی.

کوهۆن: کۆن، کەون، قەدیمی ف قدیمی.

کوێ: کام جێ؟ ف کجا؟.

کوێ: ۱) کونی بیورو تەشوێ؛ ۲) چۆنی؟ ف ۱) سوراخ تبر و تیشه؛ ۲) چطوری؟.

کویان گولـەجۆ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کُویایەن: بەزەمیندا کەفتگ ف زمین خورده.

کُویایەنە: بەعەرزدا کەوتو ف زمین خورده.

کوێت: ۱) ئەسپی سوُری ئامـاڵەڕەش؛ ۲) کام جێگـەت؟ ف ۱) اسب سرخ مایل به سیاهی، کَهَر؛ ۲) کجایت؟.

کُویت: نەخۆشیقوۆڕی، گونپەنەمان ف فتق.

کۆیتۆژکی: چیایەکی زۆربەرزە لای دەرسیم لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف کوهی بُلند در کردستان.

کوێخا: قوێخا، کۆخا ف کدخدا.

کوێخاحمەدی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

کوێخایانە: ۱) پێتاکی کوێخا؛ ۲) کاری پیاوانە ف ۱) باج کدخدا؛ ۲) کدخدامنشی.

کوێر: ۱) کوێر، کوێرە، بێچاو؛ ۲) پوُك: **(گوێزی کوێر)** ف ۱) کور؛ ۲) پوك.

کُوێر: قوُڵ ف ژرف.

کوێرا: چزوُ، چماوە بلەز ف چەزود.

کوێرانە: بە بێ دیتن کارکردن، وەك کوێر ف کورانە.

کوێراو: کانی کەمئاو ف چشمهٔ کم آب.

کوێرایەتی: کوێری ف کوری.

کوێرایی: ژیان بە کوێری ف کوری، نابینائی.

کوێرایی داهاتن: کوێرایی داهاتن ف نگا: کوێرایی داهاتن.

کوێربوُن: چاو لە دیتن بێبەش بوُن ف کورشدن.

کوێربـوُنـەوە: ۱) کوێرەوەبـوُن؛ ۲) ساڕێژبـوُنی برین ف ۱) نگـا: کوێرەوەبوُن؛ ۲) التیام زخم.

کوێردڵ: کەمفام، نائێگەیشتو ف کوردل.

کوێرك: ۱) کوێروُ، بەڵای ڕەشی گەنم؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) سیاهـك گنـدم؛ ۲) نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوێرکوێرانە: کوێرانە ف کورکورانە.

کوێرنان: ڕژد، ڕەزیل، چکوس ف خسیس.

کوێروُ: کوێرك ف سیاهك گندم.

کوێرە: ۱) کابـرای کوێر؛ ۲) دەنکی بێکاکـڵ؛ ۳) لەئامانج‌نەدان؛ ۴) نەتـەقینی فیشەك ف ۱) فلان کور ؛ ۲) دانهٔ بی مغز؛ ۳) تیر به خطا رفتن؛ ۴) عمل نکردن فشنگ.

کوێرەدەرە: کوێرەدەرە ف نگا: کوێرەدەرە.

کوێرەدێ: کوێرەدێ ف کورەده.

کوێرەڕێ: کوێرەڕێ، ڕچە، بزنەڕێ ف کورەراه.

کوێرەك: ۱) کوێروی گەنم؛ ۲) کوێرەی دەنك ف ۱) سیاهك؛ ۲) دانهٔ بی‌مغز.

کوێرە کـانی: ۱) کانییەك کە هەر بەهـاران ئاوی هەیە؛ ۲) گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) چشمه‌ای که فقط در بهار آب دارد؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوێرە کردن: ۱) نەتەقینی فیشەك؛ ۲) لەئامانج‌نەدان ف ۱) منفجرنشدن فشنگ؛ ۲) به هدف نزدن.

کوێرەمار: کوێرەمار ف نوعی مار خاکستری رنگ.

کوێرەموُشە: چاوپروُش ف چشم کم سو.

کوێرەوەبوُن: کوێرەوەبوُن ف نگا: کوێرەوەبوُن.

کوێرەوەری: کوێرەوەری ف نگا: کوێرەوەری.

کوێری: کوێری ف کوری.

کُوێری: ۱) قوُڵی؛ ۲) لە دیتنی چاو حاسیە ف ۱) ژرفی؛ ۲) خارج از دید.

کوێرێتی: کوێرایەتی ف کوری.

کوێریشك: خەروێ ف خرگوش.

کوێریەتی: کوێرایەتی ف کوری.

کُوێز: کوُز، کوُزەلە ف ترتیزك آبی.

کویزروك: گیای گوُزروان ف گیاهی است.

کویزەل: چیایەکی زۆربـەرزە لە کوردستـانی بەردەستی ترکـان ف از کوههای بلند کردستان.

کُوێژرك: کاژێر، قوژبن، سوُچ، قولینچك ف گوشه، زاویه.

کوێسان: ۱) سەردەسێر، زۆزان؛ ۲) کوێسار ف ۱) سردسیر؛ ۲) کوهسار.

کوێستان: کوێسان ف نگا: کوێسان.

کۆیسنجەق: شارێکە لە کوردستان ف شهری در کردستان.

کوێشتیر: توێشتیر، چێشتیر، جوێشتیر ف بز دو ساله.

کُوێشـك: ۱) شەی پوُکـوتان، هەبە، کەرکیت؛ ۲) دەڵەك ف ۱) شانهٔ پودکوبی در بافندگی؛ ۲) نگا: دەڵەك.

کوێشکە: چوُلەکە، چوێلەکە، پاساری، چێشکە ف گنجشك.

کویشـە: لکی بن‌گڵ‌خراو بە بێ بڕین ف شاخهٔ زیر خاك خوابیدهٔ درخت.

کوێك: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کُوێك: دارکوتکە ف دارکوب.

کوێکان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کوێلە: کوێلە، کوێلی، بەنی، بەندە، عەبد ف بردە.

کوێلەتی: کوێلەتی ف بردگی.

کوێلەدار: کوێلەدار ف بردەدار.

کُوێن: قوُن، قنگ ف مقعد.

کوێن: ۱) پارچەی ڕەشماڵ؛ ۲) کام جێ؟ ف ۱) پارچهٔ سیاه‌چادر؛ ۲) کجا؟.

کویندەر: کام جێ؟ ف کجا؟.

کویندەرێ: کام جێ؟ ف کجا؟.

کویندەری: خەڵکی کام جێی؟ ف کجایی هستی؟.

کوینك: کوینی چادر ف پارچهٔ سیاه چادر.

کوینە: کام جێ؟ ف کجا؟.

کویۆ: تاوێر، بەردی گلارەوبوگ ف سنگ غلتان از کوه.

کۆیوسان: ١) کۆساران؛ ٢) کوێستان ف ١) کوهساران؛ ٢) سردسیر.

کویوە: بۆ کام جێ؟ ف به‌کجا؟.

کۆیی: ١) کێوی؛ ٢) بریتی لە هیچ‌نەزان ف ١) کوهی؛ ٢) کنایه از وحشی.

کە: ١) ئەگەر؛ ٢) هەر دەمێ: (**کــە تۆ هاتی من دیم**)؛ ٣) پاشگــری دیاری‌کردن: (**کــوڕە کــە، ئەوە کە**)؛ ٤) دی، تر: (**ئەوی کە، پیاوێکی کە**) ف ١) اگر؛ ٢) هرگاه؛ ٣) پسوند علامت مَعرفه؛ ٤) دیگر.

کهار: ١) کاریلە؛ ٢) بزنی دوبەهار دیتوُ، کوُر ف ١) نوزادبُز؛ ٢) بُز دوساله.

کهانەی: کۆن، کۆنە، کەون ف کهنه.

کەباب: گۆشتی براژتی ف کباب.

کەبابچی: گۆشت‌برژێن ف کبابچی.

کەبابخانە: دوکانی کەباب‌فرۆشی ف کبابخانه.

کەبابە: ١) بەری داریکە بەقەی دەنکە ئیسوت بۆ دەرمان دەبێ؛ ٢) واروُك ف ١) کبابهٔ دارویی؛ ٢) جوجه‌مرغ رشید.

کەبابەچینی: کەبابەی دەرمان ف کبابه‌چینی.

کەبــابی: ١) بەڕەنگی کەبــاب. بۆ ترێ دەڵێن: (**تــرێ کەبــابی**)؛ ٢) گوشتێ کە دەیکەنە کەباب؛ ٣) کەباب‌فرۆشی ف ١) بەرنگ کباب؛ ٢) گوشت کبابی؛ ٣) کبابخانه.

کەبات: بەری داریکە لە جسنی نارنج شینی ئاماڵ‌زەردی قونجرقونجرە بۆ چێشت دەبێ ف نوعی نارنج.

کەبادە: داریکی بەزنجیرەوە کە لە زۆرخانەدا بەکاری دێنن ف کباده.

کەبار: ١) نۆبەرە؛ ٢) سەرەتای هەرشتێ؛ ٣) سەلای مەلا لە بەیاندا ف ١) نو بر؛ ٢) آغاز؛ ٣) مناجات سحری.

کەبان: کابان ف کدبانو.

کەبانو: کابان ف کدبانو.

کەبانی: کابان ف کدبانو.

کەبانیتی: کەیوانویی، ژنی زۆر بەماڵداری ف بسیار خانه‌داری، کدبانو بی.

کەبر: کەبەر، داریکی دڕکاویە. *بەرەکەی لە خەردەل دەکا* ف درختی است.

کەبس: ١) ژێرخــاك‌کردنی لکێ بۆ ڕەگداکــوتــان؛ ٢) ڕەنــج‌دان و شەکەت‌بوُن ف ١) نهال کاشتن؛ ٢) مَشقّت کشیدن.

کەبلەمە: دەرمانی هاڕدراو کە دەکرێتە دەمەوە ف داروی گردخوراکی.

کەبۆت: داریکی سەختی جەنگەڵیە ف درختی است جنگلی.

کەبۆتەر: کابۆك، کاقۆك، کۆتر ف کبوتر.

کەبۆتەرڤان: کۆتر باز ف کبوتر باز.

کەبەر: ١) دەوەنیکی دڕکاویە؛ ٢) مارچێوە ف ١) درختچه‌ایست خاردار؛ ٢) مارچوبه.

کەبەروك: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەبــەنــد: ١) پەتی درێژی سەربــەئاڵقە بۆ گرتنی حەیوانی ڕەوەك؛ ٢) پشتێن ف ١) کمند؛ ٢) کمر بند.

کەبەندکێشان: بازی تەناف‌کێشان ف بازی طناب‌کشی.

کەپ: ١) بێقل، دم؛ ٢) بەری دەست؛ ٣) پڕی یەك دەست؛ ٤) پوکاوڵە، چەمبــوڵە؛ ٥) فیز، دەعیە؛ ٦) بێ‌ددان؛ ٧) دوندو تروێکی چیا ف ١) بینی؛ ٢) کف دست؛ ٣) پر یك کف دست؛ ٤) ام‌کردن؛ ٥) تکبّر؛ ٦) بی‌دندان؛ ٧) قُلّهٔ کوه.

کەپتار: بناری چیای پڕلەدار ف دامنهٔ کوهٔ پُردرخت.

کەپچە: ئەسکوێ، کەفچی‌گەورە، کەوچێز ف ملاغه.

کەپر: خانوُچکەی لەشوُل و قامیش ف کپر، کازه.

کەپروك: ١) کەپری‌بچوُك؛ ٢) بریتی‌لەدنیا ف ١) کپر کوچك؛ ٢) کنایه از دنیا.

کەپــروکــە: ١) کەپــروك؛ ٢) دارەڕای کەپــر بــێ‌پرکــردنــە؛ ٣) توێژاڵکی‌شتی‌ترشــاو؛ ٤) پتــروکی‌سەربــرین ف ١) کپر کوچك؛ ٢) دار بست؛ ٣) کَفَك؛ ٤) خشك ریشه.

کەپــروکــەبــەستن: ١) توێژاڵکــەپەیدابوُن‌لەسەرترشــاو؛ ٢) پتروەبەستنی‌برین ف ١) کفك زدن؛ ٢) خشك ریشه بستن زخم.

کەپــرە: ١) پتــروکــەی سەربــرین؛ ٢) ریخی بەرپێ‌دراوی تونــدی وشك‌وڕەق؛ ٣) تەختایی‌سەرکێو ف ١) خشك ریشه؛ ٢) سرگین پامال شدهٔ سفت؛ ٣) زمین مسطح بالای کوه.

کەپرەسەوزە: جێژنێکی جوُلەکە ف از اعیاد یهود.

کەپرەشینە: کەپرەسەوزە ف نگا: کپره‌سوزه.

کەپسوك: سیخوڕ ف سیخول، تشی.

کەپسوُل: دەرمانی وردی دەبەرگ‌گیراو ف کپسول دارو.

کەپسوُن: چەشنی، تەرەقە ف ترقه.

کەپك: دەربەڕیوی جیانەبوُگەوە لە هەر شتێ ف دماغه.

کەپکان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەپکە: کەپك ف دماغه.

کەپلەمە: ١) کەبلەمە؛ ٢) بریتی لە مشتە ف ١) نگا: کبلمه؛ ٢) کنایه از جَلق.

کەپلەمــەکێش: کەسێ کە بە دەست خۆ ڕەحــەت‌دەکــا، کەسێ کە دەسپەڕ دەکا ف جلق‌زن.

کەپلەمەکێشان: دەسپەڕکردن ف جلق‌زدن.

کەپ‌لێ‌گرتن: چەمبوڵەلێ‌نان، پوکاوڵەلێ‌نان ف ام کردن، پنجه‌گذاشتن.

کەپن: ١) بێ‌ددان، دەم‌بەتــاڵ؛ ٢) دەنگی ئاخافتنی بێ‌ددان ف ١) بی

دندان؛ ٢) صدای سخن گفتن آدم بی دندان.

کەپۆ: کەپ، کەپوُ، بێقل، دم ف بینی.

کەپـوُ: ١) قەحف، قاف، قاپێلکەسەر؛ ٢) بێقل، دم، کەپ؛ ٣) پوُکاوڵە، چەمبـوڵـە؛ ٤) ددانی پێشین؛ ٥) پیری بێددان ف ١) جمجمە؛ ٢) بینی؛ ٣) ام، پنجەگذاشتن؛ ٤) دندان پیشین؛ ٥) پیر بی‌دندان.

کەپۆبەرانی: پوُزبەران، قەپۆزبەران ف نگا: قەپۆزبەران.

کەپۆرە: ١) ئاپۆرە، حەشامات؛ ٢) دەنگەدەنگ‌وزەنازەنا ف ١) شلوغی جمعیت؛ ٢) همهمە و جنجال.

کەپۆکەرە: باڵندەیەکە وادەزانن کە دەخوێنێ دەڵێ کپوُ ف پرندەایست.

کەپوُگە: کەپۆ، لوُت، بیقل، دفن ف بینی.

کەپۆل: بێقل، کەپ، کەپۆ، دم ف بینی.

کەپۆڵ: ناوشان، قەلاندۆش، قوڵنج ف میان کتف، قلمدوش.

کەپۆڵك: ١) کەپۆ؛ ٢) کەپۆڵ ف ١) بینی؛ ٢) میانۀ کتف.

کەپـوُلـە: ١) قەپـوُلـە، قەپوُیلە؛ ٢) قاپێلکەسەر ف ١) پیمانۀ کوچك آسیابان؛ ٢) جمجمە.

کەپوُن: دمەلاسکە ف ادادرآوردن بە تمسخر.

کەپـوُنی: کەسێ کە دمـەلاسکـەی خەڵك دەکاتەوە ف کسی کە ادای دیگران را درمی‌آورد.

کەپوُی: کەپۆ، بێقل، دم ف بینی.

کەپوُیلە: کەپوُلەی ئاردپێوان، قەپوُلە ف پیمانۀ کوچك آسیابان.

کەپە: دەنگی ئاخافتنی بێددان ف صدای تکلّم آدم بی‌دندان.

کەپەر: ١) کلۆز، کولۆس، کەسێ کە ددانی پێشوی نیە؛ ٢) کەپر ف ١) کسی کە دندان پیشین ندارد؛ ٢) کپر، کازە.

کەپـەز: هەرچیایەك تەختایی لەسەرەوەی هەبێ ف کوهی کە بلندترین قسمت آن مسطح باشد.

کەپەزە: مرۆی رەزاگران‌و خوێنتاڵ ف آدم بدترکیب و گرانجان.

کەپـەك: ١) تێکـوڵی دانـەوێڵەی لەدەستـاڕکـراو؛ ٢) درشتەی ئاردی دابێژراو، کرپك ف ١) پوستۀ دانۀ آشی؛ ٢) نخالە.

کەپەکەپ: دەنگەدەنگی دەمی بێددان ف صدای دهان بی‌دندان.

کەپـەلـەك: کرمێکە بەگیاوە دەنیشێ پەز دەیخوا پێ دەمرێ، گیابڕ ف کرمی است کشندۀ گوسفندان.

کەپەلەکی: پەزێ کە گیابڕی خواردوە ف دام مبتلا بە سمّ «کەپەلەك».

کەپەن: ١) کفن، کەفەن؛ ٢) باڵاپۆش لە بەرگێی پەستاوتە، فەرەنجی ف ١) کفن؛ ٢) بالاپوش نمدی.

کەپەنك: فەرەنجی ف بالاپوش نمدی.

کەپەنکە: گەنم یا جوّ کە تازە دێ گوڵ بکا: (دە **کەپەنکە دایە**) ف گندم یا جو در شرف خوشەزدن.

کەپـەنـە: ١) فەرەنجی؛ ٢) کەبلەمـە ف ١) بالاپـوش نمدی؛ ٢) گرد داروی خوردنی.

کەپـەنـەڕەش: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کەپەنەك: فەرەنجی: (لە نقوُشی غەزەلم چین‌و خەتا داماوە/کێ دەڵێ ئەمتیعەیی کوردە کەڵاش‌و **کەپەنەك**) «حاجی قادر» ف بالاپوش نمدی.

کەپەنەکداڵ: سیسارگ ف کرکس.

کەپی: بێقل، دم، کەپۆ، کەپ ف بینی.

کەپی‌پان: ١) بێقل‌فەتسی، کەپۆپان؛ ٢) جۆرێ هەنار ف ١) بینی پهن؛ ٢) نوعی انار.

کەت: ١) تەختی دارینی لەسـەرنـوستن؛ ٢) دەفـری قوُڵ‌و دمواڵا بۆ جێگـەی ئاردی نانـەوا؛ ٣) گیایەکی سێ‌پەڕەی بەپنجـە. خۆشترین *ئاڵفە بۆ حەیوانی گیاخۆر*، وێنجە؛ ٤) چاروُکە؛ ٥) لای سەروی قوُڵ؛ ٦) دەفری لێوارەشکاو؛ ٧) مرۆی لێوناتەواو؛ ٨) پارچە، پاژ؛ ٩) تاك، تەنیا؛ ١٠) بەزەمینـدابـەرەوەبو، کەوت؛ ١١) چاودێری؛ ١٢) زەلام؛ ١٣) بەسـەرهـاتی ناخـۆش؛ ١٤) باڵندەیەکی گۆشتخۆشە ف ١) تختخواب چوبین؛ ٢) ظرف آرد نانوا؛ ٣) یونجە؛ ٤) شانەپوش زنانە؛ ٥) قسمت بالایی بازو؛ ٦) ظرف لبەشکستە؛ ٧) آدم لب شکری؛ ٨) قطعـە؛ ٩) تك؛ ١٠) افتـاد؛ ١١) مراقبت؛ ١٢) گُنـدە؛ ١٣) رویداد ناگوار؛ ١٤) پرندەای حلال گوشت.

کەتابنی: بەرداشی ژێرو ف سنگ زیرین آسیا.

کەتاسەری: بەرداشی سەرەوە ف سنگ زبرین آسیا.

کەتـان: ١) گیایەکـە زۆر بەرز دەبێتـەوە پرزەی‌وەك دەزوی دەبێ؛ ٢) قوماشێکی سپی تەنکە، ٣) پسان، قەتان ف ١) گیاه کتان؛ ٢) پارچۀ کتانی؛ ٣) قطع شدن.

کەتاندن: پساندن، قەتاندن ف قطع کردن.

کەتان‌کەتانە: قامێکی گۆرانی‌یە ف آهنگی است.

کەتـان‌وکەوان: کوللە، قوماشی سپی دەوری تەختی نوستن لە ترسی پێشکە ف پشەبند.

کەتانە: ١) هەوای کەتان‌کەتانە؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) آهنگی است؛ ٢) نام زنانە.

کەتـانی: ١) جلکی کەتـان؛ ٢) هەر قومـاشێکی ناسـك؛ ٣) بادامی کاغەزی ف ١) لباس از کتان؛ ٢) پارچۀ نازك؛ ٣) بادام کاغذی.

کەت‌بەسە: قوڵ‌بەستە ف کت بستە.

کەترە: ١) لەکارکەوتو؛ ٢) سست‌و گوێ‌نەدەر بە کار؛ ٣) عەیب‌و عار؛ ٤) فڕ ف ١) از کارافتادە؛ ٢) لاقید؛ ٣) عیب؛ ٤) هجو.

کەترەخانە: تەمەڵخانە، جێگەی بەخێوکردنی مرۆی لەکارکەوتو ف نوانخانە.

کەترەخەم: گوێ‌نەدەر، کارپشت‌گوێ‌خەر ف لاقید.

کەتـرەیی: ١) کاری کەتـرە، گوێ بەکـارنـەدان؛ ٢) قسەی بێ‌مانای بێ‌ئامانج ف ١) لاقیدی؛ ٢) سخن بیهودە، حرف بیخودی.

کەتری: کتری، کتلی ف کتری.

کەتك: ١) هەژیری ناومەشکەڕەقە؛ ٢) پشیلە، کتك، ختك ف ١) انجیر خشك در خیك؛ ٢) گُربە.

کەت‌کەتە: ١) یەکەیەکە؛ ٢) پارچەپارچە ف ١) یکی یکی؛ ٢) قطعەقطعە.

کەتلە: زەمبیلەی لە پوش ف زنبیل حصیری.

کەتلی: کەتری، کتری ف کتری.

کەتن: ١) بەزەمینـدا بەربـوونەوە؛ ٢) سوکایەتی؛ ٣) کاری خراپ؛ ۴) ئاژاوە؛ ۵) فریو؛ ۶) سواربـوونی نێر لە مێ، پەڕین؛ ٧) پەنـابـردن، وەدەغیل بوون ف ١) افتادن؛ ٢) اهانت؛ ٣) کار زشت؛ ۴) آشوب؛ ۵) فریب؛ ۶) پریدن نر بر مادە؛ ٧) پناەبردن.

کەتن پێکـردن: ١) فریودان؛ ٢) سوکایەتی بەسەرهێنان ف ١) فریب دادن؛ ٢) اهانت بە کسی کردن.

کەتن کردن: کاری زۆر خراپ کردن ف کار زشت کردن.

کەتن گێڕ: ئاژاوەچی ف فتنەانگیز.

کەتن گێڕان: ئاژاوەنانەوە ف آشوبگری.

کەتن هەڤ: پێکهەلپڕژان ف گلاویز شدن.

کەتـو: ١) کردو، بێڵێ کە بە دو کەس دەیکێشن لە تەختـەتەختەکردنی زەوی؛ ٢) تەختـەزەمین بۆ چاندن ف ١) بیل دونفرە کردسازی؛ ٢) کردکشاورزی، تختەزمین.

کەتۆ: ١) بێ‌هاوتا، تاقانە؛ ٢) ناوی پیاوانە ف ١) بی همتا؛ ٢) نام مردانە.

کەتۆ: ئەمتەرە، ئاوبارە، ئاوگەردان ف آبگردان.

کەتوان: چاوێر، چاوەدێر ف مراقب.

کەتوانە: چاوەدێری ف مراقبت.

کەتوانی: چاوەدێری کردن ف مراقبت، مواظبت.

کەت وجوت: تاك و جفت ف فرد و زوج.

کەت وجوتانێ: تاقمانەجوت ف بازی تك یا جفت.

کەتوکلفت: زەبەلاح، تەژە ف لندهور.

کەتون: کەبەند ف کمند.

کەتوەر: تەمەڵ و بێکارە ف شل و تنبل، بیکارە.

کەتوەری: تەمەڵی، بێکارەیی، خوێڕیەتی ف سستی، شلی، تنبلی، بیکارگی.

کەتـە: ١) لێوکـەت؛ ٢) دەفـری لاکەت؛ ٣) حەیوانی شاخ‌شکاو؛ ۴) زەبـەلاح؛ ۵) دەفـری ئاردی نانـەوا؛ ۶) قوبـڵی برنـج؛ ٧) بۆ جاری‌دووهـەم‌چنینـی پەلکی توتن ف ١) لب شکـری؛ ٢) ظرف لبەشکستە؛ ٣) حیوان شاخ شکستە؛ ۴) لندهور؛ ۵) ظرف آرد نانوا؛ ۶) دمپخت، کتە؛ ٧) چیدن دوبارە برگ توتون.

کەتەپلاو: قوبلی، قبولی ف دمپخت، کتە.

کەتـەن: ١) کەتـان؛ ٢) دەست بەستـراوی بێ دەسەلات ف ١) نگا: کەتان؛ ٢) دست بستە درماندە.

کەتەو: قفەی ولاخی بەرزا ف سرفۀ چهارپایان.

کەتـی: ١) پەڕاوی لێوارە؛ ٢) نێوانتێ کەوتـنی لێو؛ ٣) تاقـانـەیی، بێ‌وێنـەیی؛ ۴) بەزەمینا بەرەوەبوگ؛ ۵) لەکارکەوتو؛ ۶) نابوت‌بوگ؛ ٧) قەتێ، کوڕکـوڕ ف ١) شکستگی لبـە؛ ٢) لب شکری بودن؛ ٣) بی‌همتایی؛ ۴) افتادە؛ ۵) از کار افتادە؛ ۶) ورشکست شدە؛ ٧) مرغ سنگخوارە، باقرقرە.

کەتێ: ١) قەتێ، کوڕکـوڕ؛ ٢) ناوە بۆ ژنـان ف ١) مرغ سنگخـوارە، باقرقرە؛ ٢) نام زنانە.

کەتیبە: ١) سەردەرانەی بە خشتی سوور؛ ٢) نوسراوی زۆر قەدیم لە بەرد؛ ٣) دەستەیەك لە لەشکر ف ١) سردرآجری؛ ٢) کتیبە؛ ٣) گروهی از سپاه.

کەتیر: داری بن شەغرە کە دەکەوێتە سەر پشتی بارە بەر ف چوب زیر بار گیاە.

کەتیرە: شیرەی وشکەوەبوی گوێنی جەباری ف کتیرا.

کەتیفە: پاسارە، گوێ‌سوانە، سوانە ف لبۀ بام.

کەتیکانێ: قەمچان. گەمەیەکە بەپێنج بەرد دەکرێ ف بازی یەقُل دوقُل.

کەج: ١) خوار، چەوت، خێچ؛ ٢) دوت، کچ، قز، قیز ف ١) کج؛ ٢) دختر.

کەجان: ١) وشەی دواندنی کچ بە خۆشەویستی؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) خطاب دوستانە بە دختر، دخترجان؛ ٢) نام زنانە.

کەجە: بیانی، بێگانە، ناس‌نەکری ف ناشناس، بیگانە.

کەجەر: قەرەچ ف کولی.

کەچ: ١) چەفت، خوار؛ ٢) دوت، کچ؛ ٣) لێوکەت؛ ۴) لێوارەکەت ف ١) کج؛ ٢) دختر؛ ٣) لب شکری؛ ۴) لبەشکستە.

کەچاچاڤ: گلێنەی‌چاو، بیبیلەی‌چاو ف مردمُك چشم.

کەچانی: ١) کچانی؛ ٢) کچانە ف ١) پسر مقلّد دختران؛ ٢) شایستۀ دختران، دخترانە.

کەچـایی: ١) چەفتی؛ ٢) نارێکی: (ئەم قاڵیە **کەچایی** هەیە) ف ١) کجی؛ ٢) ناهمواری.

کەچ حەلی: زرکچ بۆ زرباب ف دخترخواندە.

کەچ خولق: ١) رووناخۆش؛ ٢) ناکارخراپ ف ١) اخمو؛ ٢) بداخلاق.

کەچ خولك: کەچ‌خولق ف نگا: کەچ‌خولق.

کەچك: داری بەکلکی سەرقوڵ‌کراو بۆ تراوراوگوێزتن ف قاشق.

کەچکانی: کەنیشکی، کچێنی، کونەکراوی کچ ف دختر باکرە.

کەچکانی برن: کچێنی نەهێشتن ف برداشتن بکارت.

کەچکە: یەکێ لە ئامرازی بەننایانە ف یکی از ابزار بنایی.

کەچکـەقـولـە: بەچکەبوقی هێشتا لە پێستی ساوایی دەرنەهاتگ ف کفچلیزك، نوزاد قورباغە.

کەچو: وشەی دواندنی دوت، ئەی کچ ف ای دختر.

کەچولە: ژارماسی ف گیاە زهر ماهی.

کەچونە: بەردی ئاگردان، کوچکاور ف سنگ اجاق.

کەچە: ١) تەحت، رایەخ لە بەرگنی پەستواو؛ ٢) فەرەنجی بێ‌قوڵ؛ ٣) پێشگـر بەواتـا: کۆنـەو بێ‌بایەخ: (**کـەچـەکـەوش**، **کەچـە بەرە**، **کەچـەکـلاو**، **کەچـەدەوری**)؛ ۴) حەیوانی شاخ‌شکـاو ف ١) نمد زیرانـداز؛ ٢) کپنك، بالاپوش نمدی بی‌آستین؛ ٣) پیشوند بە معنی فرسودە و بی‌ارزش؛ ۴) حیوان شاخ شکستە.

کەچەترێن: روشکاو، بەشەرماخراو: (جوابێکم دایەوە **کەچەترێنم** کرد) ف ازرو رفتە، شرمندەشدە.

کەچەچی: کەسێ کە بەرگن دەپەستێوێو دەیکاتە تەحتو فەرەنجی ف نمدمال.

کەچەر: ١) سەربرین؛ ٢) توُك لەسەرووەریو ف ١) کَل؛ ٢) سرطاس.

کەچەری: ١) نەخۆشی سەربرینداری؛ ٢) سەربێتوُکی ف ١) کَلی؛ ٢) طاسی.

کەچەشاخ: شاخدارێ کە شاخێکی شکابێ ف دام یك شاخ شکسته.

کەچەڵ: کەجەر ف نگا: کەجەر.

کەچـــەڵان: هۆزێکی کوردە لە کوردستـــانی بەردەستی ترکـان ف از طوایف بزرگ کُرد در ترکیه.

کەچەڵۆك: ١) چێشتێکە لە ساوارو نیسك چێ‌دەبێ؛ ٢) سیسارگە کەچەڵە ف ١) آشی است که از بلغور و عدس می‌سازند؛ ٢) کرکس.

کەچەڵوگوڕی: کەچەڵی تەواو کەچەڵو بەکرێژ ف کاملاً کَچَل.

کەچەلە: ئافرەتی کەچەڵ ف زن کچل.

کەچـەڵـە: جوچکەباڵندەیێ کە توُکەمردارەی وەراندوەو تازە توُکی لێ دێتەوە ف جوجهٔ کرك ریختهٔ تازه پر درآورده.

کەچـەلـەك: ١) کەمێك کەچـەڵ‌بوُگ؛ ٢) کوڕەکـەچـەڵەی قارەمانێ چیروکـان؛ ٣) باڵـدارێکی‌لاشـەخۆرە لەخەرتەل دەکا ف ١) اندکی کَچَل شده؛ ٢) پسرك کَچَل افسانه‌های کودکان؛ ٣) از انواع لاشخور.

کەچەلەی: کەچەڵی، توُشی نەخۆشی کەچەڵی هاتن ف کَچَلی.

کەچەلی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەچەڵی: کەجەری ف نگا: کەجەری.

کەچـەڵی‌خواشـوکور: ئەوکەچەڵەی هەر تەوقەسەری کەچەڵەو موی لاجانگ‌و کاکۆڵی هەیە ف کسی که فقط وسط سرش کچل باشد.

کەچـــەڵی گشتــــەکی: ئەوکـــەسەی خەتێك موی‌ماوە لەبن کڵاوە دەری‌دەخا ف آن که فقط دورسرش مو دارد.

کەچەڵی گەڕگەڕی: کەچەڵوگوڕی ف کاملاً کچل.

کەچی: ١) خواری، چەوتی؛ ٢) دەگەل ئەوەشا: (من چاکەم کرد **کەچی** ئەو خراپـەی دەربـارە کردم)؛ ٣) مەبـەست چیە؟: (ئەم قسەت کرد **کەچی**؟)؛ ٤) خوارەوە بو، چەفتـــەو بو: (بـــە سەروُم وت کە ڕاست‌و سەرکـەش‌و بەرزی، **کەچی** لەرزی/کـە فەرقیشم بگـاتـە ئاسمـان بەندەی قەدی یارم) «نالی»؛ ٥) کەچك، قاشوخ؛ ٦) تۆ خواری ف ١) کجی؛ ٢) با اینهمـه، درنتیجه؛ ٣) منظور چیست؟، کەچی؟؛ ٤) کج شد، خم شد؛ ٥) قاشق؛ ٦) تو کج هستی.

کەچـیچ: ١) جێگـــە چینـــەکـــردنـی باڵـنـــدەی ماڵی؛ ٢) چینـــە، دان‌هەڵگرتنەوەی مەل ف ١) جای چینه‌کردن مرغ؛ ٢) چینه‌کردن مُرغ.

کەچیلۆك: کچۆڵە، کیژی بیچکەلانە ف دختر کوچولو.

کەچین: هێشتا هەر کچ ف هنوز باکره.

کەچینی: کچێنی، خوێنی نیشانەی کونەکراوی ف خون بکارت.

کەحلان: ئەسپی حدوُد ف اسب نجیب.

کەحێل: کەحلان ف اسب نجیب.

کەخس: کخس، خزکە، خسکە ف پیاز ریز کاشتنی.

کەد: ١) پارچەدارێك؛ ٢) بەهرەی زەمین؛ ٣) زەحمەت‌کێشان ف ١) یك تکه چوب؛ ٢) بهرهٔ زمین؛ ٣) رنج و زحمت.

کەدوُ: ١) کادێن؛ ٢) کدو ف ١) کاهدان؛ ٢) کدو.

کەدون: جەڕەی ئاو ف سبوی کوچك.

کەدوُینك: کەدون ف سبوی کوچك.

کەدە: ١) نەناسیاو، بێگانە، غەوارە؛ ٢) کوڕی چکۆڵە ف ١) ناشناس؛ ٢) پسربچه.

کەدەر: کەسەر، مەینەت، خەم ف غم، اندوه.

کەدەو: نەخۆشیەکی ماڵاتە کە لە سەرمان توُشی دێت ف از بیماریهای دامی.

کەدی: حەمایەت، رام، فێربوی ماڵ، کدی ف اهلی، رام شده.

کەدینك: ١) کەدون؛ ٢) کوُپەڵە ف ١) سبوی کوچك؛ ٢) خمچه.

کەدێنە: شەربەی سواڵەت ف لیوان سفالین.

کەر: ١) نیوەی جیا، لەت؛ ٢) پارچە، پاژ؛ ٣) پاشگری بەواتا: پێك‌هێنەر: (کـارکـەر)؛ ٤) کۆمـەڵی دابڕاو لە گەلە؛ ٥) قەر، قەرد، وام، واو؛ ٦) بارەبەری بە زەڕەزەڕ، گوێدرێژ؛ ٧) برێتی لە دەبەنگ‌و نەفام؛ ٨) شوی گامێش؛ ٩) جۆرێ حەیوانی چیا؛ ١٠) هیچ‌نەبیس، گوێ‌کپ؛ ١١) زەلام، قەبـــە: (کـەرمێش، **کەرمـۆز**)؛ ١٢) دیوی تەفی جگ؛ ١٣) چەمـاو، خوارەوەبـوُگ؛ ١٤) هەدا، ئۆقرە ف ١) شقه، نیمه؛ ٢) پاره، تکه؛ ٣) پسوند فاعلی، کننده؛ ٤) جمع جداشده از گله؛ ٥) وام؛ ٦) خر؛ ٧) کنـایه از نفهم؛ ٨) گاومیش نر؛ ٩) کل شکار؛ ١٠) ناشنوا؛ ١١) گنده، بزرگ؛ ١٢) یکی از جهات قاپ؛ ١٣) خمیده؛ ١٤) آرام و قرار.

کەڕ: ١) گوێ‌کپ؛ ٢) تیر، خەست ف ١) ناشنوا؛ ٢) غلیظ.

کەرا: ١) رشك؛ ٢) بەرد، کوچك، تەوەن ف ١) رشك؛ ٢) سنگ.

کەڕا: گاشەبەرد، تەلەسەنگ، بەردی زل ف سنگ بزرگ.

کەراخ: ١) قەراخ، رەخ؛ ٢) کەسێ کە بەسـەر بەشکـردنی ئاوڕادەگا، میراو ف ١) کنار؛ ٢) میراب.

کەراس: کراس، گجی، کرواس ف پیراهن.

کەڕافی: تینگی زۆر کە پیاو بخاتە گیانەڵاوە ف تشنگی کشنده.

کەراقی: کەڵك ف مرغ سقّا، پلیکان.

کەراك: هەوێردە، باڵنـدەیەکـە لە چێشکە گەورەترە ف پرنده‌ای است بزرگتر از گنجشك.

کەراکە: کەراك ف نگا: کەراك.

کەڕاکی: ساغ‌و پتـەو، دور لە نەخـۆشی واتـا: وەك گاشـەبەرد وایە ف صحیح و سالم.

کەرامات: کاری عاجباتی پیاوانی خوا: (کەشف‌و **کەراماتی هەیە**) ف کرامات اولیا.

کەرامـەت: ١) کەرامـات؛ ٢) بوُژانـەوەی گیاو گوڵ‌و شینکـە ف ١)

کرامات؛ ٢) دوباره جان گرفتن گُل و گیاه.

کەڕان: ١) کوتکی زلی بەردشکاندن؛ ٢) قرتان ف ١) پُتك بزرگ سنگ شکن؛ ٢) گُسستن.

کەرانبابگاو: جوێنێکە ف دشنامی است.

کەرانبەر: وشکەکەنگری بابردەڵە. قانگەلاشاك ف کنگر خُشك بادبُرده.

کەرانـدش: ١) ڕاکێشـان بە زەویدا؛ ٢) کێشـان بە تەرازو ف ١) دراز کشیدن؛ ٢) وزن کردن.

کەڕاندن: قرتاندن، کرتاندن ف گُسستن، پاره کردن.

کەرانــە: ١) پارەیێ کە پەشیمـــان لە سەودا بە فرۆشیاری ئەدا تا لێی وەرگرێتـــەوە؛ ٢) خاوە؛ ٣) باجـــێ کە بەرانبـــەر بە هەر بارە بەرێ دەستێنـدرێ؛ ۴) وەك کەر ف ١) پول پشیمـانی از معـامله؛ ٢) باج سبیل؛ ٣) باج سرانهٔ باربران؛ ۴) خرمانند.

کەڕانـە: ١) ئەنگـڕاو، دەوڵەمەن؛ ٢) لۆسە، مەلغە، باری، نویڵ ف ١) ثروتمند؛ ٢) اهرُم.

کەراو: بارە، فایدە ف بهره، فایده.

کەراوی: کەڵك، کەراڤی، مەلێکی ئاوی زلە ف مرغ سقّا، پلیکان.

کەرایەتی: کاری ئەحمەقانە ف روش احمقانه.

کەرب: ١) دەردو خەم؛ ٢) بێزو، مەگیرانی ف ١) غم و غصّه؛ ٢) ویار.

کەربا: بێزگ، مەگیرانی، بێزو ف ویار.

کەرباف: دژوێنێکە واتا: کوڕکەر ف فحش به معنی کُرّه خر.

کەرباندن: بێزوکردن ف ویارکردن.

کەربایەی: بێزگ، مەگیرانی ف ویار.

کەربایی: کەربایەی، بێزو ف ویار.

کەربلێ: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەربۆکی: هەمیشە دژو خەمبار ف همواره اندوهگین.

کەربـوون: ١) پێداگرتن لەسـەر کارو قسـەی بێ‌بایەخ؛ ٢) تۆڕەبوونی بێ‌ناقلانە ف ١) خرشدن؛ ٢) لجاجت کردن.

کەڕبـــوون: ١) کپ‌بوونـی گوێ؛ ٢) سوڕانی زۆر بەلـــەزی مزراح: (وا دەسوڕێ کەڕدەبێ) ف ١) کرشدن؛ ٢) چرخش با شتاب گردنا.

کەربوونەکی: هەمیشە دژو خەمبار بوون ف همواره اندوهگین بودن.

کەر بەتین: گازی بزمارکێشانەوە ف اَنبُر میخ بیرون کشیدن.

کەربەش: دڕکێکە کەر حەزی لێ‌دەکا ف خاربنی است.

کەربـەلا: ئەو جێگەی ئیمامحوسێنی لێ کوژرا، شارێکە لە عێراق ف کربلای حسینی.

کەرپال: شڕوشڕۆل، قەرپال، جلك‌قەتیای ف ژنده‌پوش.

کەرپت: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەرپوچ: خشت ف خشت.

کەرپە: بەربەندی‌ئاو، بەندی‌ئاو ف سدّ.

کەرپەزە: جۆرێ مارمیلکەی درێژە کە ڕەنگ‌دەگۆڕێ ف نوعی مارمولك.

کەرپەسە: خەمەگرۆ، قمقمۆکە، سەرمازەڵە ف چلپاسه.

کەرپیچ: کەرپوچ، خشت ف خشت.

کەرت: ١) دوپارچە؛ ٢) پارچە؛ ٣) بڕێ لە پەز؛ ۴) تیخی دەم‌لێ‌بەڕیو؛ ٥) چارەگ، لەچوارپاژ پاژێك ف ١) دونیم؛ ٢) پاره، قطعه؛ ٣) قسمتی از گله؛ ۴) تیغ لب پریده؛ ٥) یك چهارم، چارك.

کەرتال: گیایەکی بەدڕکەو لە کەنگر دەکا ف گیاهی است شبیه کنگر.

کەرتڕ: چەنەبازی قسەبێ‌تام ف وراج.

کەرتـــڕێنــــە: ١) بریێتـی لە سەربـــەرەوژوورەی زۆر ڕژد؛ ٢) بریێتـی لە دوامین‌کایەی جۆراوبازی ف ١) کنایه از سر بالایی سخت؛ ٢) کنایه از آخرین دور جوراب بازی.

کەرتك: کەرت ف نگا: کەرت.

کەرتکین: پەڕینی لێوارەی تیخ ف لب پرشدن تیغ.

کەرتل: کەرت، کەرتك ف نگا: کەرت.

کەرتلاندن: پارچەپارچەکردن ف قطعه‌قطعه‌کردن.

کەرتو: کردو، ورچ و لۆتی ف گرازکشاورزی.

کەرتۆپە: کەرتۆڵ، سێفەزەمینە، پەتاتە ف سیب‌زمینی.

کەرتۆل: پەتاتە، سێفەزەمینە، کەرتۆپە ف سیب‌زمینی.

کەرتە: دەستەبەزێك پێکەوە، کەرتکەمەڕ ف گلهٔ کم عدد.

کەرتەڕ: بەری گیایەکە لە خەیار دەچێ‌و زۆر تاڵە ف نوعی خیارکوهی تلخ.

کەرتەشی: گیایەکی بەدڕکی سەرخڕە ف گیاهی است خاردار و سرگرد.

کەرتەك: ١) پارچەیەك؛ ٢) زۆر، گەلێك ف ١) یك قطعه؛ ٢) بسیاری.

کەرتەل: بەشێکی زۆر لە هەرشتێ ف قسمت اَعظم از هرچیز.

کەرتەلەڕ: یەکسمی کزو بێ‌هێز ف ستور لاغر مردنی.

کەرتەول: گیایەکی بەرزە بالآیە لە گۆگەم ئەکا ف گیاهی است.

کەرتێنە: داوی جاڵ‌جاڵۆکە ف تار عنکبوت.

کەرجـە: کەنــە، جانــەوەرێکە بەمالاتەوە دەنوسێ‌و بۆرە ف از حشرات دامی، کنه.

کەرچل: تێکەلاو، تێکدراو ف بهم‌زده، آمیخته.

کەرچلان: کەرچل ف نگا: کەرچل.

کەرچلاندن: تێکەڵدان، تێکدان، لێکدان ف بهم‌زدن، بهم آمیختن.

کەرچلی: تێکدراو، تێکەلاوکراو ف بهم زده، آمیخته.

کەرچلین: کەرچلان ف بهم زده، آمیخته.

کەرچوقە: شەڕانی، نەگونجاو ف ستیزه‌جو، ناهنجار.

کەرچەك: پێلاوی خوارو خێچ‌و دڕاو ف کفش زواردررفته.

کەرچیچەك: جۆرێ داری جەنگەڵیە ف از درختان جنگلی.

کەرخ: ١) دەنــگ‌نوســـان، دەنـگ‌کەتن؛ ٢) سنــوور، کەوشـەن؛ ٣) جێ‌دروێنەی پاڵە لە ڕۆژێکدا؛ ۴) دەفری سواڵەتی قەوزەلێ‌نیشتو؛ ٥) تەزیو، سڕ؛ ٦) شوێن، شوێ؛ ٧) لەبەرچاوکەوتن، بێزاری؛ ٨) نالی، لا ف ١) صداگرفتگی؛ ٢) مرز؛ ٣) درویدهٔ یك دروگر در روز؛ ۴) ظرف سفـالین کهنهٔ خزه‌گرفته؛ ٥) سر، کرخ؛ ٦) رد، اثر؛ ٧) بیزاری؛ ٨)

طرف، نزد.

کەرخانە: ۱) کانی بەرد لێ هەڵکەندن؛ ۲) چاڵەبەفر؛ ۳) جوننەخانە [ف] ۱) معدن سنگ؛ ۲) برف انبار؛ ۳) فاحشەخانە.

کەرخانەچی: دەویت، گەواد، قورمساخ [ف] دَیّوس.

کەرخ بوُن: ۱) تەزین، سڕ بـــوُن؛ ۲) دەنـــگ کەتن؛ ۳) جاڕزبـــوُن، بێزاربوُن [ف] ۱) کرخیدن، کرخ شدن؛ ۲) صداگرفتن؛ ۳) بیزارشدن.

کەرخنکێنە: گیایەکە [ف] گیاهی است.

کەرخو: قەرغو، جۆرەقامیشێکە بلوری لێ چێ دەکەن [ف] نوعی نی کلفت.

کەرخۆر: چڵەك، نەوسن، چڵێس [ف] شکمو.

کەرخول: شێلاقە، جۆرێ مزرەقی بێ‌تمتمەیە بەقامچی‌لێدان دەسوُڕێ [ف] گردنای بی نوك آهن کە با تازیانەزدن می‌چرخد.

کەرخەپ: رزیو لەبەر کۆنی [ف] پوسیدە از کهنگی.

کەرخەس: کاری هیچ‌و پوُچ‌و بێ‌فایدە: (ئەوەی تۆ ئەی‌کەی **کەرخەسە** کار نیە) [ف] کار بیهودە.

کەرخەسپال: لەکارکەوتە، بکێرنەهاتی [ف] از کارافتادە.

کەرخـەسێن: برێتی لە کەسێ کە کاری هیچ‌و پوُچ دەکـا [ف] کنایە از کسی کە کارهای بیهودە می‌کند.

کەرخەك: بەسەریەکدا کۆماکراو [ف] برهم انبارشدە.

کەرخین: کەرخ بوُن [ف] نگا: کەرخ بوُن.

کەرد: ۱) تەختەزەوی بۆ چاندن؛ ۲) کاری ڕابردوی کردن، کردی [ف] ۱) کردکشاورزی؛ ۲) انجام داد.

کەردار: چاروێدار، خەربەندە [ف] چاروادار.

کەردڕ: کەرخنکێنە [ف] گیاهی است.

کەردز: ۱) سیرمـــەخـــۆر، دزی خوێڕیلە: (تـــۆ شێخی حیلەســازی قومارباز‌ی **کەردزی**) «مەسوِل»؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] ۱) دَلـەدزد؛ ۲) از روستـاهـای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەردو: ۱) کەرد، تەختەزەوی؛ ۲) کردوی دێراوهەڵدان؛ ۳) گیای کاردو [ف] ۱) کردکشاورزی؛ ۲) گراز کشاورزی؛ ۳) گیاه «کاردو».

کەردوکێش: کردوکێش [ف] کسی کە گراز کشاورزی می‌کشد.

کەردە: کردە، کردن‌بەهەموماناکانیەوە [ف] کردن.

کەڕە: زەوینی پڕلەبەرد، بەردەڵان [ف] زمین سنگلاخ.

کەرزك: ۱) گەنـە، کەرجە؛ ۲) برێتی لەمرۆی‌زۆردرۆزن [ف] ۱) کَنِه؛ ۲) کنایە از آدم بسیار دروغگو.

کەرزوُر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کەرزین: ۱) قەرسین، لەسـەرمان‌نارەحەت‌بوُن؛ ۲) بەستەڵەك [ف] ۱) لرزیدن از سرما؛ ۲) یخبندان.

کەرژال: کاری زۆرگران [ف] کار بسیار دشوار.

کەرژنگ: قرژانگ، قرژاڵ [ف] خرچنگ.

کەرژە: کەرجە، گەنە [ف] کَنە.

کەرساقا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەرستـــە: ۱) ئەسپـابـاتێ کە شتێکی لێ دروست بێ؛ ۲) ئامـرازی شت‌دروست‌کردن [ف] ۱) موادّ اوّلیّە؛ ۲) ابزار.

کەرسل: تەرسەقول، قەرسەقول [ف] مدفوع الاغ.

کەرسمە: رەگێکە لە کەپوّی کەردا دەیبڕن [ف] رگی در بینی الاغ کە آن را قطع می‌کنند.

کەرسوّنە: تەپاڵەکێویلە [ف] تاپالهٔ دشتی.

کەرسە: کەرستە [ف] نگا: کەرستە.

کەرسەپ: سەوزیەکە دەچێندرێ، کەرەوز [ف] کرفس.

کەرسەڕ: ۱) مزراح؛ ۲) جۆرێ مراوی [ف] ۱) گردنا؛ ۲) نوعی مرغابی.

کەرســەڕە: ۱) جۆرێ مراوی؛ ۲) قوّڕقوّڕە، مزراحی ناوکوّڵدراو [ف] ۱) نوعی مرغابی؛ ۲) گردنای توخالی شدە.

کەرسەك: سندە، کلۆخاکی زل [ف] کلوخ بزرگ.

کەرسەگ: ۱) کەرسەك؛ ۲) برێتی لە بەدیمەن‌گێلی بەدڵ لەسەرهۆش [ف] ۱) کلوخ بزرگ؛ ۲) کنایە از بە ظاهرکودن تودار.

کەرسین: وشك‌بوُنەوە، مەیین [ف] خُشك شُدن.

کەرش: کرش، عوُر [ف] شکمبە.

کەرشین: ۱) زگ‌زل؛ ۲) برێتی لە سەیدی بەدرۆ [ف] ۱) شکم گندە؛ ۲) کنایە از سیّد دروغین.

کەرفتن: بیزهەستان لە خواردنێك [ف] دل بە هم آمدن از خوراکی.

کەرك: ۱) لەت، پارچـە؛ ۲) کەرتەپەز؛ ۳) عابای بێ‌قوّڵ [ف] ۱) قطعە، پارە؛ ۲) قسمتی از گلە؛ ۳) عبای بی‌آستین.

کەڕك: ۱) خرچـــە، قەرەخـــرچـــە؛ ۲) کۆتـــەڵـــی کەر لەدار بۆ بازبـەسەرداهاویشتن؛ ۳) هەنجیری کاڵ؛ ۴) برینگ [ف] ۱) خربزهٔ کال؛ ۲) خَرَك؛ ۳) انجیر کال؛ ۴) دوکارد.

کەرکردن: ۱) لەت‌کردن؛ ۲) فریودان، خەڵەتاندن [ف] ۱) پارەکردن؛ ۲) فریب دادن.

کەڕکـردن: ۱) گوێ‌کپ‌کردن؛ ۲) خەست کردنەوەی تراو: (بەفراوی **کەڕبگرەوە**)؛ ۳) داکوتانی گیزگیزە جـۆرێ کە دەنگی ببـڕێ [ف] ۱) ناشنوا کردن؛ ۲) غلیظ کردن آبکی؛ ۳) چرخاندن سریع گردنای توخالی طوری کە صدای آن بخوابد.

کەرکـــرن: ۱) کەرکـــردن؛ ۲) قەرزکـــردن، وام‌وەرگرتن [ف] ۱) نگـا: کەرکردن؛ ۲) وام گرفتن.

کەرکنج: قرژانگ، قرژال [ف] خرچنگ.

کەرکۆت: گۆگرد کانزایەکی زەردە و زوُ ئاگر دەبا [ف] عُنصر گوگرد.

کەرکوُتی: شێوێکە لە گەنمەکوتاو دروُست دەبێ [ف] آشی است.

کەرکوژ: زاڵە، روُل، روُلك [ف] خرزهرە.

کەرکوژە: کەرخنکێنە، کەردڕ [ف] گیاهی است.

کەرکـوُش: جۆرێ ترێی نەبـاش: (ئـەز قوربانۆ پەشوشۆ/رەزك دانی ژکـەرکـوشۆ/تولێ نەبو بدەموُشۆ) «شێعریکی نەناسراو» [ف] نوعی انگور نامرغوب.

کەرکوڤی: کەرەکێوی، گوّرەکەر ف گورخر.
کەرکوك: شارێکە لە کوردستان ف شهری درکردستان.
کەرکوڵ: ۱) جاش، جاشك، دەحشك؛ ۲) گیایەکی سەرخڕی بەدڕکە؛ ۳) گیایەکـە لە تیرەی کەمـاو هەڵـز ف ۱) کُرەخر؛ ۲) گیاهی است خاردار؛ ۳) گیاهی است از تیرهٔ انجدان.
کەرکوڵ وبارسوك: برێتی لە فەقیری ناسوُدە ف کنایە از ندار آسودەدل.
کەرکە: جزیرەئاسایی ف شبەجزیرە.
کەرکەریك: کرکروّکە ف غضروف.
کەرکی: کەرەکی، کەرانە ف ابلهانە.
کەڕکی: مێوینەی کەڵەشێر، مامر، مریشك ف مرغ خانگی، ماکیان.
کەرکیت: شەی پوّکوت، هەپە ف دفتە، شانهٔ پودکوبی.
کەرکێ فاتمێ: ناڕیلوّکە ف آخوندك.
کەرگ: کەڕکی، مامر ف مرغ خانگی.
کەڕگاسیای: مریشکی ڕەش کە دەڵێن ودمی باش نیە ف مُرغ خانگی سیاه کە گویند شوم است.
کەرگاکوّرە: برێتی لە کەموُسکە، زوّر کەم ف کنایە از بسیار اندك.
کەڕگامیسری: بەقلەموُت، عەلەشیش، بوّقلە، قەلەموُنە ف بوقلمون.
کەرگان: ۱) دەفری ترێ تێداگوشین؛ ۲) گوشکە بوّدوشاوکردن ف ۱) ظرف جای آبگیری انگور؛ ۲) عصّاری.
کەرگراڤ: زەوینێ سێ لای ئاو بێ و لایەکی وشکانی ف شبەجزیرە.
کەرگوێ: خەروێ، کەروێشك ف خرگوش.
کەرگوێـ: کەروێشك ف خرگوش.
کەرگە: ۱) دەسك؛ ۲) گوشینگەی هەنگوُر؛ ۳) مامر ف ۱) دستە؛ ۲) عصّاری؛ ۳) مُرغ خانگی.
کەرگەداس: دەسکەداس، کلکەداس ف دستهٔ داس.
کەرگـەدەن: جانەوەرێکی زوّر زلە شاخی لەسەر کەپوّی هەیە پێستیان دەکردە سپەر بوّ شەڕەشیر ف کرگدن.
کەرگەدەنگ: کەرگەدەن ف کرگدن.
کەرگەز: سیسارگ، سیسارگەکەچەڵە ف کرکس.
کەرگەلارێ: باڵداریکە ف پرندەایست.
کەرگی: کەرکی، مامر ف مرغ خانگی.
کەرگێ: کەسێ کە ئیلاقەی کەر دەکا ف کسی کە با خر جماع کند.
کەرلـەوەڕێن: ۱) شوانـی کەران؛ ۲) برێتـی لە کەسێ کاری سوُك و بێبایی دەکا ف ۱) الاغ‌چران؛ ۲) کنایە از کسی کە کار بی‌ارزش کند.
کەرم: کرم، کورم ف کِرم.
کەرمات: ۱) زوّرزیاد، زەحف؛ ۲) بوژانەوەی شینایی، گەشەکردن؛ ۳) وشیارکردنەوەی مەردم ف ۱) بسیار زیاد؛ ۲) دوبارە جان گرفتن گُل و گیاه؛ ۳) بیدارکردن ملّت.
کەرمخ: گیایەکی گەڵادەرزییە ف گیاهی برگ سوزنی است.
کەرمجین: کرمێ بوُن ف کرمو.

کەرمجینی: ۱) کرمەرێزی؛ ۲) برێتی لە زوّرچەپەڵی و گەماری ف ۱) کرم ریختن؛ ۲) کنایە از آلودگی بسیار.
کەرمژین: کەرمجین ف کرمو.
کەرمشین: قرمچین ف نگا: قرمچین.
کەرمك: کرمێ، کرم‌لێ‌دراو ف کرمو.
کەرمنـدار: ۱) بەخشینی خاوەن دەسـەلاّت؛ ۲) ناوی گونـدێکـە لە کوردستان ف ۱) بخشش صاحب قدرت؛ ۲) نام روستایی در کردستان.
کەرموتان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
کەرموّز: مێشێکی چزوداری درشتە بە ماڵاتەوە دەدا، شینەموّزە ف نوعی مگس درشت نیشدار.
کەرمـە: ریخی بەرپێ دراوی ڕەق‌هەڵاتـگ، کەمرە، کەپرە ف سرگین پامال شدهٔ خشك و سفت.
کەرمەژین: کرمژین ف نگا: قرمچین.
کەرمەلیس: مێخوّش، ترش‌وشیرین ف تُرش و شیرین.
کەرمێش: ۱) مێشی درشت؛ ۲) نێری مێشەنگوین ف ۱) خرمگس؛ ۲) زنبورعسل نر.
کەرنگ: قورینگ، باڵداریکە ف پرندەای است.
کەرو: ۱) کول، نەتیژ، نەبـڕ؛ ۲) بکـا؛ ۳) برێتی لە پیاوی بێ‌ئاوەز؛ ۴) سوُکـەلـەنـاوی کەریم ف ۱) کُند؛ ۲) بکند؛ ۳) کنایە از احمق؛ ۴) مخفّف کریم، نام مردانە.
کەروُ: ۱) جاڵجاڵوُکە؛ ۲) داوی جاڵجاڵوُکە ف ۱) عنکبوت؛ ۲) تار عنکبوت.
کەڕو: گوندێك لە کوردستان کە بەعسی بە بومبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە ف روستایی در کردستان کە مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شدە وسپس ویران گشتە است.
کەڕوُ: ۱) برش، توێژاڵکێ شین کە لە نانی کوّن دەنیشێ؛ ۲) توێژاڵکی ترشاو ف ۱) کفك نان، کپك نان؛ ۲) کَفَك.
کەروا: کەربا، بێژو، مەگیرانی، کەرب ف ویار.
کەڕواوی: برش هەڵێناو ف کفك‌زدە.
کەروایی: مەگیرانی، بێزو، بێزگ ف ویار.
کەروّز: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
کەروشك: خەروێ، کەروێ ف خرگوش.
کەڕوڤە: کڕێوە، بەفری ورد بەباوە ف کولاك.
کەروکە: حوّل و گێلوّکە ف هالو.
کەڕولاڵ: کەسێ کە نە دەتوانێ ببیسێ نە دەتوانێ قسە بکا ف کرولال.
کەروڵە: کەڕەواڵە، هەوێردە ف بلدرچین.
کەروّن: ئالودار ف نگا: ئاڵودار.
کەروەستەك: کەرترێنە، هەورازی دژوار ف سر بالایی سخت.

کەڕۆهەڵێنان: برش هەڵێنان، کەڕواوی بوُن [ف] کپك‌زدن.

کەڕۆهێنان: کەڕۆهەڵێنان [ف] کپك‌زدن، کفك برآوردن.

کەرویێ: خەرویێ، کەروُشك [ف] خرگوش.

کەرویێشك: کەرویێ، خەرویێ [ف] خرگوش.

کەرویێشکە: بزوتنەوەی سەوزەی بەهار بە دەم باوە [ف] خرام سبزه از باد.

کەرویێشکەخەو: سەرخەو، سوُکەخەو [ف] خواب سبك.

کەرویێشکە کردن: بزوتنی سەوزە بە دەم باوە [ف] خرامیدن سبزه از باد.

کەرە: ۱) پاشگری بەواتا: ئەنجامدەر: (کارە **کەرەم** بمرێ مشوُرخۆرەم نەمرێ) «مەسەل»؛ ۲) ڕۆنی قاڵ نەکراو؛ ۳) کاورای بێ‌ئاوەز: (میوانی بوُم‌و نان‌و کەرەی نایە بەر دەمم/ئێستەش بە بێ‌موداهەنە مەمنوُنی ئەو کەرەم) «شێخ‌ڕەزا»؛ ۴) بەردەلاّن [ف] ۱) پسـوند فاعلی؛ ۲) کرهٔ خوراکی؛ ۳) یارو خره؛ ۴) سنگلاخ.

کەڕە: ۱) کەڕۆ، برش؛ ۲) ئاژەڵی گوێ‌کورت‌و لوُل؛ ۳) فرۆیەك کە لە قەفـەقـامیش‌دا گەرم دەکرێ، قەلەپڕ، قەلەفڕ؛ ۴) کلوەبەفری وردی تەنکـەڵـە: ۵) کاورای گوێ‌نەبیس؛ ۶) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ۷) هەنجیرێ کە ناگاو دەوەرێ [ف] ۱) کفك؛ ۲) بز و گوسفند گوش کوتاه برجستـه؛ ۳) نوعی آغوز؛ ۴) دانه برف نازك و ریز؛ ۵) یاروکره؛ ۶) ناحیه‌ای درکُردستان؛ ۷) انجیری که نارسیده می‌ریزد.

کەرهـاتن: ۱) کەربـوُن؛ ۲) چەقینی جگ، تەف‌هاتن [ف] ۱) نگـا: کەربوُن؛ ۲) ایستادن قاپ.

کەرەب: جیوەی داریکەو بەقیمەتە [ف] کَهرُبا.

کەرەباب: دیقل، دیکل [ف] خروس.

کەرەبە: کەرەب، کارەبا [ف] کهرُبا.

کەڕەپـۆ: ۱) روەکێکـە لە قامیش دەکا بەرێکی هەیە وەك وردەپەمۆ؛ ۲) داری کۆنی ڕزیو [ف] ۱) نوعی نی که ثمرش به ریزه پنبه می‌ماند؛ ۲) کُندهٔ کهنه و پوسیده.

کەڕەپو: کەڕەپۆ [ف] نگا: کەڕەپۆ.

کەڕەپۆسەر: برێتی لە بیری سەرسیی کەم‌فام [ف] کنایه از پیر نفهم.

کەرەپوُل: دارایی لەمردگ جێماو، میرات، کەلەپوُر [ف] ارث.

کەڕەپوە: کەڕەپۆ [ف] نگا: کەڕەپۆ.

کەرەپیاو: ۱) پیاوی زۆر ئازاو نەترس؛ ۲) پیاوی بێ‌ئاوەزو کەم‌فام [ف] ۱) شجاع و متهوّر؛ ۲) احمق.

کەڕەت: جار، دەحفە، چەل [ف] دفعه.

کەرەتاو: کەرەی تاویاوە کە باش قاڵ نەکرابێ [ف] کرهٔ ذوب شده.

کەرەتو: کردوُ، کەردوُ، کەرتو [ف] گراز کشاورزی.

کەرەتە: پانیەکێش، پاژنەهەڵکێش [ف] پاشنه‌کش.

کەرەجی: جۆرێ بەلەمی سەرئاو [ف] قایق کرجی.

کەرەخنە: مەقاش، پۆلگر، ماشەی ئاگر [ف] آتش کاو.

کەرەدان: کوُپەڵەی کەرەتێکردن [ف] ظرف کره.

کەرەز: گیایەکە دەیکرۆژن ئاوێکی شیرنی هەیە [ف] گیاهی است.

کەرەزەڕی: زۆرەکی [ف] زورکی.

کەرەسب: کەرسەپ [ف] کرفس.

کەرەسپ: کەرسەپ [ف] کرفس.

کەرەستە: کەرستە [ف] نگا: کەرستە.

کەرەسە: کەرستە [ف] نگا: کەرستە.

کەڕەسیسە: کلوەبەفری تەنکی ورد، کەڕە [ف] دانه برف ریز سبك.

کەرەشان: هەنگوینی ڕەش هەڵگەڕاو [ف] عسل سیاهرنگ.

کەرەشێر: دیقل، دیکل، کەرەباب [ف] خروس.

کەرەشێل: کەرەشێر، دیکل [ف] خروس.

کەرەفتو: ئەشکەوتێکە لە کوردستان ئاسەواری مێژویی تێدا [ف] غاری در کردستان با آثار تاریخی.

کەڕەفو: جۆرێ هەنجیر [ف] نوعی انجیر.

کەڕەك: ۱) جۆرێ پێشکەی ورد؛ ۲) فەرەنجی بێ‌قوڵ [ف] ۱) نوعی پشهٔ ریز؛ ۲) پالتوی نمدی بی‌آستین.

کەرە کولان: کەرەکێوی [ف] گورخر.

کەڕە کونتێ: گوێ بەتەواوی کپ، زۆرکەڕ [ف] به‌کلّی ناشنوا.

کەڕە کەڕە: بێ‌هەست‌و چرپە: (کەڕە کەڕە هاتن) [ف] بی سر وصدا.

کەرە کی: کەرانە، وەك کەر [ف] خرکی، خرصفتانه.

کەڕە کیفە: ۱) کەڕو، برش، کەڕە؛ ۲) دۆکەی گیا [ف] ۱) کفك؛ ۲) سپیدك گیاه.

کەرە کێفی: خەرگۆڕ، خەرگۆلك [ف] گورخر.

کەرە کێوی: کەرەکێفی [ف] گورخر.

کەرەگا: ۱) جوانەگایەك کە سواری چێڵ دەبێ؛ ۲) برێتی لە زۆرداری زاڵم [ف] ۱) گاوگشن؛ ۲) کنایه از زورگو.

کەرەگایی: زۆری کردن لە زەبوُن [ف] زورگویی.

کەڕەگۆشە: نەخۆشی گولی [ف] بیماری جذام.

کەرەلیاس: جاڕچی [ف] جارچی، منادی.

کەرەم: ۱) بەخشین، دانی بێ‌قەرەبـو؛ ۲) فایدە، بەهـرە: (جلەکانم لە کەرەم کەوتوُن) [ف] ۱) بخشش؛ ۲) فایده.

کەڕەمار: ڕەقەمار، کۆرەمار [ف] نوعی مار سمّی.

کەرەمدار: جوامێر [ف] سخاوتمند.

کەرەمکار: جوامێر [ف] سخاوتمند.

کەرەمکە: فەرمودانیشە [ف] بفرمابنشین.

کەڕەنا: ۱) جۆرێ شەیپوُری زل؛ ۲) دوکەڵکێشی سەماوەر، بوڕی [ف] ۱) کَرَنا؛ ۲) دودکش سماور.

کەرەنتو: ۱) جۆرێ داسی دەم‌پان؛ ۲) ناوی دێ‌یەکە [ف] ۱) نوعی داس لبه‌پهن؛ ۲) نام دهی است.

کەرەن‌زەر: جوانی سەوزەرەنگ [ف] گندمگون.

کەڕەنسۆ: کەڕەکونتێ [ف] ناشنوای کلّی.

کەرەنـگ: ۱) نێری مێشـەنگـوین، کەرمێش؛ ۲) کەنگـر [ف] ۱) زنبورعسل نر؛ ۲) کنگر.

کەرەواڵە: ۱) باڵدارێکە لە مراوی دەکا تۆزێ دندوُکی خوارە لە دماوان دەژی؛ ۲) برێتی لە حۆل‌و کەم‌ئاوەز؛ ۳) هەوێردە [ف] ۱) کاروانك؛ ۲) کنایه از ساده‌لوح؛ ۳) بلدرچین.

کەرەوان: ۱) کەرلەوەڕێن؛ ۲) کەرەواڵە ف ۱) نگا: کەرلەوەڕێن؛ ۲) بلدرچین.

کەرەوانکە: کەرەواڵە ف نگا: کەرەواڵە.

کەرەوانە: باڵندەی کەرەواڵە ف بلدرچین.

کەرەور: هەوری، ئیسفەنج ف اسفنج.

کەرەوز: کەرسەپ ف کرفس.

کەرەوس: کەرسەپ ف کرفس.

کەڕەوڵ: کەڕو، برش، کەڕە ف کَفَك.

کەرەوە: ۱) چەمەرەی دەوری ئەستۆی گاو چێڵ؛ ۲) کەسێ کە داخــراوێ باز دەکــا: (دەرگا **کەرەوە**) ف ۱) چنبـر گردن گاو؛ ۲) بازکننده، گشاینده.

کەرەوەت: پێشخانە، کەوشکەن ف راهرو.

کەرەوێتە: ئەستۆپێچی فەرەنگی، کراوات، قەرەوێتە ف کراوات.

کەرەهـ: چڵکن، گەمار، پیس وپەڵۆخ ف چرکین.

کەرهەنگ: کەرەنگ، کەرمێش ف زنبور عسل نر.

کەڕەهوُ: بای زۆر گەرمی بەتەوژم ف باد گرم و شدید.

کەڕەهوُر: کەڕەهوُ ف بادگرم و شدید.

کەڕەهەنجیر: هەنجیرێ کە ناگاو دەوەرێ، کەڕە ف انجیری کە نارسیده می‌ریزد.

کەرهێ: جۆرێ گیای شنگ ف نوعی گیاه‌شنگ.

کەری: ۱) برێ لە مێگەل، کەرکەپەز؛ ۲) لەت، پاژ؛ ۳) بێ‌ئاوەزی ف ۱) قسمتی از گلهٔ گوسفندان؛ ۲) پاره، قطعه؛ ۳) حماقت.

کەڕی: نەخۆشی کپ‌بوُنی گوێ ف بیماری کری.

کەرێتی: کاری بێ‌ئاقڵانە ف کار احمقانە.

کەرێز: ڕێگەئاوی بەژێر زەویدا کێشراو ف کاریز، قنات.

کەرێزە: ۱) کەرێز؛ ۲) ناوی چەنـد ئاوایی لە کوردستـان ف ۱) قنات، کاریز؛ ۲) نام چند روستا در کردستان.

کەریفۆك: شەمەتریلکە ف نگا: شەمەتریلکە.

کەڕێل: ئاژەڵی کەڕە ف دام گوش کوچك وبرجسته.

کەڕێلە: کەڕێل ف نگا: کەڕێل.

کەریم: ناوی پیاوانە ف کریم، نام مردانه.

کەریەتی: کەرێتی ف نگا: کەرێتی.

کەز: ۱) قەوزە؛ ۲) کەژ ف ۱) خزه؛ ۲) بسیارسفیدپوست.

کەزاخ: لق و پۆپی داپاچاو ف هرس درخت.

کەزاختن: پەرتاوتن ف هرس کردن.

کەزاخە: لقێ کە شیاوی هەڵپەرتاوتنە ف شاخه‌ای که باید هرس شود.

کەزاخەکردن: هەڵپەرتاوتن، ڕەزبڕین، باغ‌بڕین ف هرس کردن درخت ورز.

کەزان: قەزوان، کەسکان ف نانکش.

کەزباندن: درۆکردن ف دروغ گفتن.

کەزخاندن: کەزاخەکرن، پەرتاوتن، داپاچین ف نگا: داپاچین.

کەزلاتەی: کەسەر، مەینەت ف رنج و محنت.

کەزنەزان: دەوەنێکە ف درختچه ایست.

کەزوان: قەزوان ف نانکش.

کەزەب: ۱) جەرگ، جگەر؛ ۲) زەنگەتە ف ۱) جگر؛ ۲) تلسك.

کەزەلۆق: گیایەکی بەپنجە ف گیاهی است.

کەزەلۆك: کەزەلۆق ف گیاهی است.

کەزی: ۱) پرچ، زلف؛ ۲) قەوزە؛ ۳) جەگەن، گیاحەسیر؛ ۴) بناری‌چیا ف ۱) گیسو؛ ۲) خزه، جل‌وزغ؛ ۳) گیاهی است؛ ۴) کمر کوه.

کەزیك: گیایەکی دەشتەکیە ف گیاهی است.

کەزیگە: ۱) ڕەگی ئەستوُر، شادەمار؛ ۲) جۆی هەڵبەستراو بۆ ئاش ف ۱) شاهرگ؛ ۲) جوی آب پیوسته به ناو آسیا.

کەزین: نۆین، جۆگەی داپۆشراو ف جوی سر پوشیده.

کەژ: ۱) کژك، کژگ؛ ۲) زۆر سپـی، فریە چەرمــگ؛ ۳) بنیادەمێ کە زگمــاك موی سپیەو چاوی لەبــەر تاو هەڵنــایە؛ ۴) بزنی موسپی ئامــاڵ‌شین؛ ۵) چیا، کۆ؛ ۶) ئــاوریشمی خاو؛ ۷) بزنی مل‌سوُری گوێڕەش؛ ۸) پیاوی موُزەرد؛ ۹) ناوەبۆکچان؛ ۱۰) موی‌بزنەمەرەزە ف ۱) نوار پهن تنگ بند ستور؛ ۲) بسیار سفید؛ ۳) آدم سپید موی مادرزاد، آدم زالی؛ ۴) بز رنــگ سفید مایل به کبـودی؛ ۵) کوه؛ ۶) ابریشم خام، قز؛ ۷) بز گردن سرخ سیاه‌گوش؛ ۸) مردبوُر؛ ۹) نامی زنانه؛ ۱۰) موی مرغوب نوعی بُز.

کەژاڵ: ۱) ئاســك؛ ۲) بزنــەکــێوی؛ ۳) ناوە بۆ ژنــان؛ ۴) بزنـی گوێچکەسپی‌وڕەش؛ ۵) چاوکاڵ ف ۱) آهو؛ ۲) بزکوهی؛ ۳) نام زنانه؛ ۴) بز گوش سیاه‌وسفید؛ ۵) چشم آبی.

کەژاو: ۱) کەز، قەوزە؛ ۲) توێژاڵکی سوُری سەر ئاو، کاژاو ف ۱) خزه؛ ۲) لایهٔ قرمز بر آب.

کەژاوە: ۱) سندوُقی زل کە لەسەر پشتی بارەبەر دادەنراو بنیادەمی تیا سوار دەبـو؛ ۲) دارێ کە لەبن دیوارەوە وەبـەر کاریتـە دەدرێ ف ۱) کجاوه؛ ۲) ستون زیر بالار مماس بر دیوار.

کەژْك: کژك، کژگ، کەژ ف نوار پهن تنگه بند ستور.

کەژْگ: کەژْك ف نگا: کەژْك.

کەژۆ: ۱) ناوی پیاوانە؛ ۲) سپی‌پێست؛ ۳) بزنەمەرەزی زەرد ف ۱) نام مردانه؛ ۲) پوست سفید؛ ۳) بُز کُرك زرد.

کەژوُ: کەژْك ف نگا: کەژْك.

کەژۆك: ۱) ئاوریشمی خاو، کەژ؛ ۲) جۆرێ نەخـۆشی دەمارتوندبوُنە؛ ۳) بەری گیایەکـە لە لۆکـە دەکـا؛ ۴) ڕەنگی زۆر سپی، قیچ ف ۱) ابـریشم خام؛ ۲) نوعی بیمـاری عروق؛ ۳) ثمر گیاهی است شبیه پنبه؛ ۴) رنگ بسیار سفید.

کەژە: ۱) فەســڵی ساڵ، کژ؛ ۲) جۆرێ چەکــوچ کە فیلیان پێ لێ‌دەخوڕی ف ۱) فصل سال؛ ۲) چکش ویژهٔ فیل‌رانی.

کەژەسەر: گیایەکە ف گیاهی است.

کەژەك: ۱) موی زەردی بزنەمەرەزە؛ ۲) جانەوەری سپی ئاماڵ‌زەرد ف ۱) کُرك زردرنگ بُز؛ ۲) جانور سفید مایل به زرد.

کەژەڵ: ۱) پەزی سپی گوێ‌قاوەیی؛ ۲) بزنی کەوەی تاریك؛ ۳) ئاژەڵی

ڕەش و سپی ف ۱) گوسفند سفید گوش قهوه‌ای؛ ۲) بزطوسی پررنگ؛ ۳) بز و گوسفند سفیدو سیاه.

کەژەوان: رازەوان ف کوه‌نورد.

کەژی: کەژك، کەژۆ ف نگا: کەژك.

کەژێ: ۱) ناوی ژنانە، سوکەڵەناوی کەژاڵ؛ ۲) دواندنی کیژی جوان واتا: دەلالامن ف ۱) نام زنانه؛ ۲) عزیزم، کلمهٔ نوازش خانمها.

کەژین: تەنراو لە ئاوریشم ف بافته شده از ابریشم.

کەس: ۱) تاکێ لە بنیادەم؛ ۲) خزم، خویش؛ ۳) سەرپەرشت ف ۱) کس، شخص: ۲) خویش، قوم؛ ۳) سرپرست.

کەسا: ۱) کیسەڵ، کێسو، کوسی؛ ۲) برێتی لە کورتەبنەی قەڵەو ف ۱) لاك پشت؛ ۲) کنایه از تو پولی.

کەساپ: کۆسپ، زەمەندو دارستانی چوغور ف راه دشوار و جنگلی.

کەسات: بێ‌برەو، بێ‌ڕەواج ف کساد، بی‌رونق.

کەساخ: ۱) کەزاخ، پەرتاوتن؛ ۲) جاش‌پاڵتە، عەبای قوڵەکەدەگاتەسەرزرانی ف ۱) هرس درخت؛ ۲) عبای کوتاه.

کەساخە: جاش‌باڵتە ف عبای کوتاه.

کساخ: کەزاخ ف هرس درخت.

کەساس: ۱) کەسات؛ ۲) حاڵ‌پەرێشان، بێ‌سەرەوبەرە ف ۱) کساد؛ ۲) پریشان‌حال.

کەسافەت: پیسی، چڵکنی ف پلیدی.

کەسان: ۱) خەڵکان؛ ۲) خزمان؛ ۳) کسان، چلۆن؟ ف ۱) مردم؛ ۲) خویشان؛ ۳) چگونه؟.

کەساندن: ۱) سەرپەرشتی کردن، مشورلێ‌خواردن؛ ۲) خاترجەم‌کردن؛ ۳) گۆشت‌وشك کردنەوەو دەمەشکەکردن بۆ زستان ف ۱) سرپرستی کردن؛ ۲) اطمینان دادن؛ ۳) گوشت را برای زمستان خشك و در مشك کردن.

کەسایەتی: خزمایەتی ف خویشاوندی.

کەسب: کسب، کاسبی ف کسب.

کەسپ: ۱) کسب؛ ۲) کۆسپ؛ ۳) سەربان تەپاندنەوە ف ۱) کسب؛ ۲) مانع سرراه؛ ۳) کوبیدن پشت بام با لگد.

کەسپك: شەیتانۆکە ف حلزون.

کەسپۆ: دەنکەخورما ف هستهٔ خرما.

کەسپەر: ۱) چاوشین؛ ۲) چاوکاڵ ف ۱) چشم سبز، ۲) چشم زرد.

کەسپەرە: جۆرێ ساچمەتفەنگی درشت ف نوعی ساچمهٔ درشت برای تفنگ ساچمه‌ای.

کەست: ۱) ناشیرین، نەجوان؛ ۲) کاری خراپ ف ۱) بدگل؛ ۲) کار زشت.

کەستانە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەستك: سندە ف کلوخ.

کەستور: جۆرێ کوتاڵە ف نوعی قماش.

کەستەك: ۱) سندە؛ ۲) قورسە، دەقاڵب‌کراوی توندەوەبوگ لەکانزا ف ۱) کلوخ: ۲) شِمش.

کەسخ: ۱) کخس، خیسکە، خسکە؛ ۲) کەزاخ ف ۱) پیاز کاشتنی؛ ۲) هرس درخت.

کەسخاندن: کەزاختن ف هرس کردن.

کەسداندن: هەڵگرتنی گۆشت لە پێستەدا بۆ زستان ف نگهداری گوشت در چرم دبّاغی شده برای زمستان.

کەسرەوان: شەدەو هەوری لێك‌هاڵاوی سەری خانمان ف روسری بافتهٔ خانمها.

کەسك: سەوز، بەڕەنگی گیا ف سبزرنگ.

کەسکاتی: سەوزایی دەشت‌و دەر ف نمای سبز دشت.

کەسکان: قەزوان ف نانکش.

کەسکان کروژ: مەلێکی بچوکە. *ئەویندای شلکەقەزوانە* ف پرنده‌ای است کوچك.

کەسکاو: چێشتی سلق ف آش «سلق».

کەسکوسۆر: ۱) کۆلکەزێڕینە، پەلکەزێڕینە، پەلکەڕەنگینە؛ ۲) سەوزو سوری تێکەڵاو ف ۱) رنگین کمان؛ ۲) سبز و سرخ با هم.

کەسکوسۆر: کەسکوسۆر ف نگا: کەسکوسۆر.

کەسکۆن: ۱) تیر، خەست: (ماستاوێ **کەسکۆن**مان خوارد، چایەکی **کەسکۆن** تێکە)؛ ۲) چێژەتوند: (سرکەیەکی **کەسکۆنە**)؛ ۳) برێتی لە تەڕدەماخ ف ۱) غلیظ، نقطه مقابل آبکی؛ ۲) تندمزه؛ ۳) کنایه از دلخوش.

کەسکۆیی: ڕەنگی ئاماڵ‌سەوز ف سبزفام، مایل به سبزی.

کەسکە: ۱) شینکەی بەهاران؛ ۲) برێتی لە ژنی زمان‌درێژ ف ۱) سبزهٔ بهاران؛ ۲) کنایه از زن زبان‌دراز.

کەسکەتاری: کەسکی تۆخ ف سبز تیره.

کەسکەزەلال: کەسکی ئاچوخ ف سبز روشن.

کەس کەس: پشێوی‌و هەرکەسە بۆ خۆی: (شەممە بە **کەس کەس**) ف هرکی هرکی، آشفته‌بازار.

کەس کەسانێ: ۱) کەس کەس؛ ۲) تکاو کارپێك‌هێنان بۆ خزم‌و ئاشنا ف ۱) هرکی هرکی؛ ۲) پارتی‌بازی.

کەسکەسۆر: کۆلکەزێڕینە، پەلکەزێڕینە ف رنگین کمان.

کەسکی: سەوزایی ڕەنگ ف سبزرنگی.

کەسکین: ۱) کەسکۆن؛ ۲) برێتی لە پیاوی توندەمیزاج ف ۱) نگا: کەسکۆن؛ ۲) کنایه از تندمزاج.

کەسکێن: ڕەنگ‌سەوز ف سبزرنگ.

کەسم: ۱) تەحر، سەروسیما، بیچم، شکڵ؛ ۲) خزمی من ف ۱) ریخت، قیافه؛ ۲) خویشاوند من.

کەسموك: مرۆی هەمیشە تەنگەنەفەس‌و پشوسوار ف شخص مبتلا به تنگی نفس، نفس تنگ.

کەسمە: ۱) جۆرێ نانی بەڕۆنی؛ ۲) خزمی منە؛ ۳) نەخۆشیەکی کەپۆی یەکسم؛ ۴) هەڵوای بەدۆشاو ف ۱) نوعی نان روغنی؛ ۲) خویشاوند من است؛ ۳) نوعی بیماری بینی ستور؛ ۴) حلوای ساخته‌شده از

شیرهٔ انگور.

کەسناو: سەرناو، نازناو ف لقب، کنیه.

کەس نەبینە: گۆڕینەوەی شت بە بێ دیتن ف نادیده معاوضه کردن.

کەس نەدار: شتێ کە خەڵکی تر نەیبێ ف نادر.

کەس نەزان: ۱) نامەعلوُم؛ ۲) ناوی دێیەکە؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) مبهم؛ ۲) نام دهی است؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەس نەناس: ناناشنا، غەریبە ف ناشناس.

کەس نەویست: خوێنتاڵ لای هەموکەس ف کس نخواه.

کەسوکار: خزم و قوم ف قوم و خویش.

کەسە: کەسا، کیسەڵ ف لاک پُشت.

کەسها: پر رزەی بنی سەلکە پیاز ف ته پیاز.

کەسەپشت: کسل، کیسەڵ، کێسوُ ف لاک پشت.

کەسەخ: جۆرێ پاڵتاوی لەخوری دەسکری خێزانی ماڵ ف نوعی پالتو پشمینه.

کەسەر: خەم، خەفەت ف اندوه.

کەسەرڤەدان: ئاخ هەڵکێشان ف آه حسرت سردادن.

کەسەک: ۱) کەستەک؛ ۲) قفل، گوڵە؛ ۳) ئالقەریزی درگا ف ۱) نگا: کەستەک؛ ۲) قفل؛ ۳) جاقفلی دَر.

کەسەل: کیسەڵ، کەسا ف لاک پشت.

کەسی: تایبەتی بە بنیادەمێ: (**کەسی** یە هەموانی نیە) ف شخصی، ویژهٔ شخص.

کەسێ: بنیادەمێک ف کسی.

کەسێتی: بوُن وەک بنیادەمی ماقوُل، شەخسیەت ف شخصیّت.

کەسیرە: تەزیو لەسەرمان ف کرخیده از سرما.

کەسیف: پیس، چڵکن ف کثیف.

کەسین: ۱) کسان؟، کوسان؟؛ ۲) خۆیی، شەخسی ف ۱) چگونه؟؛ ۲) شخصی، خصوصی.

کەش: ۱) تەڕایی زەوی کە دەخڵی پێ بڕوێ، شەی عەرز: (زەویەکە کەشی هەیە دەڕوێنێ)؛ ۲) پەڵەهەوری بەبارشت: (**کەشە**هەورێکی هێناو باری)؛ ۳) چیا، کەژ؛ ۴) بن باخەڵ؛ ۵) ئەستێرەیەکی گەڕۆکە زۆر بەتیشکە؛ ۶) باوەش، تامێز، سەرزان، کۆش؛ ۷) تێکشانی تیر لە ئامانج؛ ۸) ڕاکێشان؛ ۹) چلۆنایەتی هەوا: (**کەش** گەرمە)؛ ۱۰) کەس، بنیادەم؛ ۱۱) ئەوپارچەزیادەی جلدور دیداتەوە؛ ۱۲) وڵسات و ئاژەڵی نێر کە بۆ تۆم لێ گرتنەوە ڕادەگیرێ ف ۱) نم زمین که غلّه برویاند؛ ۲) قطعه ابر بارنده؛ ۳) کوه؛ ۴) زیر بغل؛ ۵) ستاره ایست درخشان؛ ۶) آغوش؛ ۷) انحراف تیر از هدف؛ ۸) کش از کشیدن، جاذبه؛ ۹) وضع هوا؛ ۱۰) کس، شخص؛ ۱۱) اضافه پارچه‌ای که خیاط پس می‌دهد؛ ۱۲) حیوان نر که برای تخم‌کشی نگهداری می‌شود.

کەشاکەش: نێوان ناخۆشی و زەناو چەقە ف کشاکش.

کەشان کەشان: ڕاکێشان بە زەویدا ف کشان کشان.

کەشانی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەشاو: ئاو لەزەوی‌نان بۆ ئاوەنیا ف آبیاری قبل از شخم و بذرافشانی.

کەشتەنگ: وەڕەز ف عصبانی.

کەشتی: خانـوێکی ئاسنین یادارینی زۆر فروان بەسـەر دەریاوە بۆ سەفەرو بار، گەمی، گەمیە، پاپۆڕ ف کشتی.

کەشتی ڤان: کەسێ کەشتی دەئاژوێ، پاپۆڕەوان ف ناخدا.

کەشتی گەل: ۱) کاروانـە کـەشتی؛ ۲) هێزی دەریایی ف ۱) کاروان کشتی‌ها؛ ۲) نیروی دریایی.

کەشتیلە: ئەسکوێ ف ملاقه.

کەشتێلەسەرە: ۱) کەچکەقوڵە؛ ۲) سەرمازەڵە ف ۱) بچه‌قورباغهٔ توی پوسته؛ ۲) چلپاسه.

کەشتی وان: کەشتی ڤان ف ناخدا.

کەشتیەوان: کەشتی ڤان ف ناخدا.

کەشخە: ڕێک و جوان لەبەرچاو ف خوش نمود، شیک.

کەشخەیی: ۱) ڕێکی و لەبەرچاوی؛ ۲) بریتی لە فیزو دەعیە ف ۱) شیکی؛ ۲) کنایه از متکبّر.

کەشف: ۱) کەراماتی شێخان؛ ۲) ئاشکرا، خۆیا، کفش ف ۱) کرامت اولیا؛ ۲) آشکار، پیدا.

کەشک: ۱) شیرێژی بەتـەڕی گوشـراوی وشکەوەکراو؛ ۲) سپی؛ ۳) کاسەی زرانی؛ ۴) جومگەی دەست و پا ف ۱) کشک؛ ۲) سفید؛ ۳) کاسهٔ زانو؛ ۴) مُچ دست و پا.

کەشکـان: لەو گوندانـەی کوردستانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەشکانا: خۆزبا، بریا، کاشکا ف ای کاش.

کەشکاو: دۆکەشک ف دوغ کشک.

کەشکاوە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەشک پا: کاسەی زرانی ف کاسهٔ زانو.

کەشکوسوُر: کەسکوسوُر ف سبز و قرمز.

کەشکـۆل: ۱) فینجانی فەغفوری؛ ۲) قاپێلکی میوەیەکە دەروێشان دەسگـرەی زنجیری تێ‌دەخـەن و سواڵی پێوە دەکەن؛ ۳) بەرموُری زاروکـان؛ ۴) دەفتەری بیرەوەری و شێعران؛ ۵) ئەنخشێکە لە جاجم و بەرمـاڵدا ف ۱) فنجـان چینی؛ ۲) کشکـول درویش؛ ۳) گردنبنـد کودکان؛ ۴) دفتر شعر و خاطرات؛ ۵) نقشی در جاجیم و جانماز.

کەشکۆڵ: کەشکۆل ف نگا: کەشکۆل.

کەشکە: ۱) پوکاوڵە، چەمبوڵە؛ ۲) چڵم؛ ۳) دۆخوای دۆکەشک ف ۱) ام؛ ۲) آب بینی؛ ۳) نوعی آش.

کەشکەخۆرە: مەلێکی سپی و ڕەشە. *خواردنی هەر ئێسقانە* ف پرنده‌ای است سفید و سیاه که از استخوان تغذیه می‌کند.

کەشکەزرانی: کەشک پا، کاسەی ئەژنۆ ف کاسهٔ زانو.

کەشکەزەنگوڵ: کەشکەزرانی ف کاسهٔ زانو.

کەشکەژنۆ: کەشکەزرانی ف کاسهٔ زانو.

کەشکەسەرە: ۱) سەرمازەڵە؛ ۲) کەچکەقوڵە [ف] ۱) چلپاسە؛ ۲) کفچلیزك.

کەشکەشان: کادز، کاکەشان، کاکێشان [ف] کهکشان.

کەشکەك: ۱) چێشتی گەنمەکوتاو، هەریسە؛ ۲) کاسەزرانی [ف] ۱) آش حلیم؛ ۲) کاسۀ زانو.

کەشکەڵان: کەشکەشان [ف] کهکشان.

کەشکین: ۱) دۆکـەشك؛ ۲) چێشتی کەشکان [ف] ۱) دوغ کشك؛ ۲) آش کشك.

کەشگە: کلاژدم، دوپشك [ف] عقرب.

کەشگەك: کاسەزرانی، کەشکەژنۆ [ف] کاسۀ زانو.

کەشم: جوانیو نازو عیشوە، دەگەڵ نەشم دەگوترێ: (چەند بە **کەشمو** نەشمە) [ف] زیبایی و ناز و عشوه.

کەشماکەش: کەشاکەش [ف] کشاکش.

کەشمان: تەناف کێشان لە دولاوە [ف] مسابقۀ طناب کشی.

کەشمانهاتن: درێژ بوُنەوە بە هۆی کێشان [ف] کش آمدن دراثر کشیدن.

کەشموُن: هێشوە هەنگوری لەدار وەریو بەرلە گەیشتن [ف] غورۀ از مو ریخته.

کەشمونەشم: نازو قەمزە [ف] ناز و غمزه.

کەشمەکەش: کەشاکەش [ف] کشمکش.

کەشوتوُش: قیلەو قانج [ف] اریب بری.

کەشوشکە: خەزایی، عایلەمەن، عەینەمەل [ف] سار ملخ‌خوار.

کەشوفش: فیزو ئیفادە [ف] کش وفش، فیس و افاده.

کەشوقنگ: کەشوفش [ف] کش و فش.

کەشۆل: گاگۆز، پۆلکە، شۆقل [ف] نخود فرنگی.

کەشۆیلە: خەزایی، عایلەمەن [ف] سار مَلَخ‌خوار.

کەشە: ۱) ئاخونی خاچ‌پەرستان؛ ۲) تێلای لەدەستان‌خۆش‌و بێ گرێ؛ ۳) برێتی لە کێر؛ ۴) جار، چەل؛ ۵) قاشەماسی؛ ۶) نیشانەی «ـ» [ف] ۱) کشیش؛ ۲) چوبدست هموار؛ ۳) کنایه از آلت تناسلی نرینه؛ ۴) بار، دفعه؛ ۵) نوعی ماهی؛ ۶) علامت مدّ (ـ).

کەشها: کشا، رەکێش بو [ف] کشیده شد.

کەشهاتن: ۱) پنـدربـوُنـەوەی زەوی پاش ئاوداشتن؛ ۲) درێژبوُنەوە بەهۆی کشاندن [ف] ۱) آماده‌شدن زمین آبیاری شده برای شخم؛ ۲) کش آمدن دراثر کشیدن.

کەشهاتنـەوە: پندربوُنەوەی زەوی ئاودراو [ف] آماده‌شدن زمین پس از آبیاری برای شخم.

کەشەدەرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەشەف: سینی درێژۆکە بۆ پیاڵەو ئیستیکان [ف] سینی کوچك.

کەشەگەڕە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەشەنگ: شەکەت [ف] خسته و کوفته.

کەشەهەور: پەڵەهەور [ف] لکه ابر.

کەشیدە: ۱) بزاوی بڵندکردنی دەنگ لەسەر پیت، بەرانبەری داکشاو؛ ۲) پێچی زەردی حاجی؛ ۳) زللە، شەقام [ف] ۱) علامت مدّ بر حروف؛ ۲) عمّامۀ زرد حاجیان؛ ۳) سیلی.

کەشیش: ۱) کەشەی خاچ‌پەرستان؛ ۲) دەویت [ف] ۱) کشیش؛ ۲) قرمساق.

کەشینە: جۆرێ ماسی کە لە ئاوی شیریندا دەژی [ف] نوعی ماهی.

کەعن: کۆن، کەون [ف] قدیمی.

کەف: ۱) شتێکی سپیو لیچقە لە سابوُن یان ئەسپۆن کە دەئاو دەخرێن پەیدا دەبێ؛ ۲) سپیایی بڵق‌دار کە لە کوڵانی چەوراو دێتـە سەر؛ ۳) سپیەکە تەوژمی شەپۆلی چەم دەیپرژێنێ؛ ۴) تفێکی سپیە پیاوی زۆر توُڕە یان شێتو فێدار دێتە سەر لێویان؛ ۵) پەراوێز، کەنارە؛ ۶) لەپی دەست [ف] ۱) کف صابون؛ ۲) کف غذای جوشیده؛ ۳) کف موج آب؛ ۴) کف دهان انسان؛ ۵) کناره، حاشیه؛ ۶) کف دست.

کەفارەت: ۱) تۆڵەی تاوان؛ ۲) جوت‌قۆشەیی، شوُمی [ف] ۱) کفاره؛ ۲) بدیمنی.

کەفارەتدار: بنیادەمی بێ‌فەڕو شوُم [ف] آدم بدیمن.

کەفارەتی: کەفارەتدار، شوُم [ف] نحس.

کەفاك: تەیڵەسەر، تۆقەسەر [ف] تارك سر.

کەفـاندن: ۱) دروُنەوەی دەوری جلك؛ ۲) پەراوێزگرتن [ف] ۱) سجاف دوختن؛ ۲) حاشیۀ لباس را دوختن.

کەفاو: کەفی سابوُن یان ئەسپۆن دەگەڵ ئاو [ف] کفابه.

کەفپڕژاندن: ۱) کەف لەلێو دەرپەڕین؛ ۲) کەف لە شەپۆل جیابوُنەوە [ف] ۱) کف بر لب آوردن؛ ۲) کف‌اندازی موج.

کەفپڕژێن: شەپۆلاوێ کە کەف بڵاو دەکاتەوە [ف] موجی که کف‌پراکند.

کەفتار: قەمتار [ف] کفتار.

کەفتارۆ: کەفتار، قەمتار [ف] کفتار.

کەفتانی: جۆرێ سەبیلەی کللك‌درێژ [ف] نوعی چپق دسته‌دار.

کەفتگ: بەرەوەبوُگ بۆ سەر زەمین [ف] افتاده.

کەفتن: ۱) بەربوُنەوە بەزەویدا؛ ۲) برێتی لە بێ‌حورمەت‌بوُن؛ ۳) برێتی لە نابـوُت‌بوُن [ف] ۱) افتـادن؛ ۲) کنایه از بی قدرشدن؛ ۳) کنایه از ورشکست شدن.

کەفتو: کەفتگ [ف] افتاده.

کەفتولەفت: ۱) دەمەقاڵە، شەڕەقسە؛ ۲) تەقالاو کۆششت [ف] ۱) جَدَل؛ ۲) کوشش، تلاش.

کەفتە: ۱) کەفتگ؛ ۲) قەڵشاو [ف] ۱) افتاده؛ ۲) شکافته.

کەفتەدان: رەنج‌دانو چەوسانەوە [ف] زحمت کشیدن و آزار دیدن.

کەفتەر: کەفۆك، کۆتر [ف] کبوتر.

کەفتەکار: لەکارکەوتو [ف] ازکار افتاده.

کەفتەلەفت: ۱) حەولو تەقالای زۆر؛ ۲) خەباتی سەخت‌و دژوار [ف] ۱) تلاش بسیار؛ ۲) مبارزۀ سخت و دشوار.

کەفتەیی: نەخۆشی گرانەتا [ف] بیماری تیفوس.

کەفتی: کەفتو، کەفتگ [ف] افتاده.

کەفتیار: قەمتار، کەفتار ف کفتار.

کەفچ: دمخوار ف دهن کج.

کەفچاندن: کەف پرژاندن ف نگا: کەف پرژاندن.

کەفچر: کەف پرژێن ف کف انداز.

کەفچرێن: کەفچر ف کف انداز.

کەفچك: کەچك، قاشوخ ف قاشق.

کەفچە: دەمخوار ف دهن کج.

کەفچەر: کەف پرژێن، کەفچر ف کف انداز.

کەف چەراندن: کف پراکندن.

کەف چەرێن: کەف چر، کەف چرێن ف کف انداز.

کەفچی: کەچك، قاشوخ ف قاشق.

کەفخوێ: کوێخادێ، قوخای گوند ف کدخُدا.

کەفخوی: کەفخوێ ف نگا: کەفخوێ.

کەف دەڤ: ١) ئاو لە کەپوو هاتن؛ ٢) لیکاوی دەم ف ١) آب ریزش بینی؛ ٢) لعاب دهان.

کەفر: بەردی زەلام، گاشەبەرد ف صخره.

کەفرتاش: بەردتاش ف سنگتراش.

کەفرتەراش: کەفرتاش ف سنگتراش.

کەفرێژ: پراوپر ف لبریز.

کەفز: کەن، قەوزە ف خزه.

کەفزە: کەفز، قەوزە ف خزه.

کەفزەر: ١) قەوزە؛ ٢) جلەی داربی ف ١) خزه؛ ٢) جُل وزغ.

کەفش: ١) پەیدا، خۆیا، کفش؛ ٢) پێلاو، قوندرە؛ ٣) کەش، بن باخەڵ ف ١) کشف؛ ٢) کفش؛ ٣) زیر بغل.

کەفشو: شەمێلەو کزنی کولاو کە ئەدرێ بە گا ف حبوب آب‌پز برای گاو.

کەفشە: قژن ف ژولیده موی.

کەفشیف: سوێنەی کەشك تێدا سوُنەوە ف ظرف مخصوص کشک مالی.

کەفشێل: ئاوێ کە لە سوُچی دەم دێ لە نەخۆشی یان لە ئیشتیای شتێك ف لعاب دهن.

کەفشیو: کەفشیف ف نگا: کە فشیف.

کەفك: جۆرێ قوُچەکەی جلدرو کە دەناو لەپی دەگرن ف از وسایل خیّاطی.

کەفکانی: قوچەقانی، قەلماس، قەلماسك، بەرەقانی ف فلاخن.

کەفکەفوك: ئەسپوُن، سپوُن ف چوبك، اشنان.

کەفگیر: ئامرازێکی کانزای کون کونی کلکدارە بو پالاوتنی کەف لەسەر چێشت ف کفگیر.

کەفلەسنێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەفلەمە: کەپلەمە ف نگا: کەپلەمە.

کەف لێدان: خواردنی بێ ئیجازەی خاوەن ف ناخنك زدن.

کەفمال: بە دەست دامالین ف ماساژ.

کەفوکول: ١) کەفی سەر چێشت لە کاتی جۆشیندا؛ ٢) برێتی لە کینەو رق ف ١) کف مایع در حال جوشیدن؛ ٢) کنایه از قهر و غضب.

کەفە: ئاسنێکە پالاندرو دەیکاتە دەستی بوّ پالپێوەنانی شوُژن ف آهن کف دست پالاندوز.

کەفەرێژ: کەفرێژ ف لبریز.

کەفەژیلکە: گوّشتی چەقالتە ف گوشت سست‌وپر رگ.

کەفەل: سمتی یەکسم ف کفل.

کەفەلوُك: شتی شل‌و سستی ناپتەو ف متخلخل.

کەفەلوّك: کەفەلوُك ف متخلخل.

کەفەلوُکە: کەفەلوُك ف متخلخل.

کەفەلولکە: چەرمەچەقالتە، چەقالتە ف گوشت سست و پر رگ.

کەفەن: ١) جلکی مردگ؛ ٢) برێتی لەشتی زوّرچەرمگ ف ١) کَفَن؛ ٢) کنایه از شییء بسیار سفید.

کەفی: دەسەسر ف دستمال.

کەفی دەریا: ١) دەرمـانێکـە؛ ٢) شتێکی شل‌و کون کونـە لە دەریاوە دەهێنرێ سابوُنی لێدەدەن‌و دەم‌و چاوی پێ دەشوُن ف ١) کف دریا، دارویی است؛ ٢) ابرمرده، اسفنج.

کەفیك: دەسەسر ف دستمال.

کەفیل: دەستەبەر، زامن ف ضامن.

کەفێل: کەفیل ف ضامن.

کەفیوك: دەسەسری بچوُك ف دستمال کوچك.

کەفیە: کەفی، دەسەسر ف دستمال.

کەڤ: ١) باڵـدارێکی رەنگین‌و جوانـە لە کوّتـر زلتـرە دەنگی خوّشەو گوّشتیشی خوّشە، ژەرەژ؛ ٢) کەللەبێژنگ‌و دەف‌و... ف ١) کبك؛ ٢) چنبرهٔ غربال و دف و...

کەڤـا: ورتکـەنانی تەنك کە بوّ چینەی باڵندەی دەرێژن ف ریزنانی که برای پرندگان می‌ریزند.

کەڤارك: کارگ، کوارگ، قارچ، قارچك ف قارچ.

کەڤاشتن: کەتاندن، وردوردقرتاندن ف قطعه‌قطعه کردن.

کەڤال: دەستەیەکی پچوُك لە پەز ف بخشی اندك از گله.

کەڤـان: ١) دارێکی چەماوە ژێی پێوەیە تیری پێ داوێژن؛ ٢) ئامرازی کولکەشی کردنەوە ف ١) کمان تیراندازی؛ ٢) کمان پنبه‌زن.

کەڤانژەن: کەسێ کە کولکە بە کەڤان شی دەکاتەوە، هەلاج ف پنبه‌زن.

کەڤانوك: تاقی سەر دەروازە ف طاق سردر.

کەڤـانـە: ١) خوار وەك کەڤان؛ ٢) برێتی لە تاقی پردو شتی تر ف ١) کمانه؛ ٢) کنایه از طاق پُل و امثال آن.

کەڤانی: کەبانو، کابان ف کدبانو.

کەڤتـار: ١) کەمتیار؛ ٢) زوّر پیر و لەکـارکـەوتـە؛ ٣) کەسێ کە لەبـەر پرگوّشتی بەسـەبـروّکە دەروا ف ١) کفتار؛ ٢) پیر از کار افتاده؛ ٣) کسی که از فرط چاقی آرام قدم بردارد.

کەڤتـــك: ١) کفی، کەفیە، دەســەســر، دەســـرە؛ ٢) کوفیە، جوّرێ سەرپوّشی ژنان ف ١) دستمال؛ ٢) نوعی لچك زنانه.

کەڤجیرْك: پوّر، باڵندەیەکە لە کەو زلترەو خال‌خالە ف پرنده‌ای است.

کەڤچ: ١) خوار، چەفت؛ ٢) کەچك ف ١) کج؛ ٢) قاشق.

کەڤچی: ١) کەچك؛ ٢) چەوتی ف ١) قاشق؛ ٢) کجی.

کەڤر: ١) بەرد؛ ٢) بەردی زل ف ١) سنگ؛ ٢) صخره.

کەڤرا: بێزو، مەگیرانی، کەربا، کەرب، بێزگ ف ویار.

کەڤران: بەردگەل ف سنگها.

کەڤراندن: بەردەباران کردن، سەنگەسارکردن ف سنگسارکردن.

کەڤرتاش: بەردتراش ف سنگتراش.

کەڤرکانی: قوچەقانی، بەرەقانی، قەڵماسك، کەفکانی ف فلاخن.

کەڤروێشك: کەروێشك، خەروێ، کەوریشك ف خرگوش.

کەڤروك: بەردەڵان ف سنگلاخ.

کەڤرە: کەڤروك، بەردەڵان ف سنگلاخ.

کەڤری: کەڤرە ف سنگلاخ.

کەڤـــز: ١) قەوزە؛ ٢) سەوزەڕەنــگ؛ ٣) بۆگەن ف ١) جُل وزغ؛ ٢) سبزرنگ؛ ٣) بوگند.

کەڤزین: بۆگەنبوونی ئاوی ڕاوەستاو ف گندیدن آب راکد.

کەڤژال: ١) قرژانگ، قرژاڵ؛ ٢) چەخماخی تفەنگ ف ١) خرچنگ؛ ٢) چخماق تفنگ.

کەڤشك: قریژی سەر، کریژی سەر ف شورهٔ سر.

کەڤك: ١) بۆسۆ؛ ٢) کەچك ف ١) بوی پنبهٔ سوخته؛ ٢) قاشق.

کەڤگیر: کەفگیر ف کفگیر.

کەڤـل: ١) پێستی لەحەیوان دارنداو؛ ٢) عابای تیسکن لە پێستەبەزو بەرخ؛ ٣) کەتایی دەمی تیخ ف ١) پوست؛ ٢) پوستین؛ ٣) شکستگی لبهٔ تیغ.

کەڤل کرن: پێستدارنینی حەیوان ف پوست کندن.

کەڤلۆ: تیخی کەت ف تیغ لبەشکسته.

کەڤن: کۆن ف کهنه.

کەڤنار: زۆر کۆن، دێرینە ف باستانی.

کەڤنارا: کەڤنار ف باستانی.

کەڤنارك: عەتیقە، شتی زۆر لە مێژینەو بەقیمەت ف عتیقه.

کەڤنسال: بەتەمەنداچو، پیر ف کهنسال، پیر.

کەڤنك: ١) چارەکەی تەنکی سەری ژنان؛ ٢) جلکی شڕ و کۆن ف ١) سرپوش نازك زنانه؛ ٢) لباس مندرس.

کەڤنکێ پیرێ: جۆلاتەنەی جاڵجاڵۆکە ف تار عنکبوت.

کەڤنـەژن: ١) ژنی زۆر عومـر کـردو؛ ٢) ژنی پێشـوی مێرد ف ١) زن کهنسال؛ ٢) زن قبلی مرد.

کەڤنەشوێ: ١) شوێنی پێی پێشینە؛ ٢) برێتی لە سەرگوروشتەو چیرۆك ف ١) رد پای گذشتگان؛ ٢) کنایه از قصّه.

کەڤنەمژی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەڤنی: جاڵجاڵۆکە، پسپسەکوڵە ف عنکبوت، تارتنك.

کەڤنین: شوێنەواری کەون ف آثار باستانی.

کەڤۆت: دارێکە زۆر سەخت ف درختی است جنگلی.

کەڤۆك: کابۆك، کۆتر، کاڤۆك ف کبوتر.

کەڤۆکرك: قومری، جۆرێ کۆترەباریکە ف قمری، یاکریم.

کەڤەر: ١) بەندەن، قەدی کێو؛ ٢) سپیواش؛ ٣) بزنی بەڵەك؛ ٤) بزنێ کە گوێچکەی پنوك‌پنوکە؛ ٥) سەوزی‌یەکی خواردنە ف ١) کمرکوه؛ ٢) سپیده‌فام؛ ٣) بزدورنگ؛ ٤) بزی که گوشش لکه‌های سفید و سیاه دارد؛ ٥) تره.

کەڤەز: بەڵەك و پنوك‌پنوك، چیل‌چیل ف خالدار.

کەڤـەژ: ١) توێخی پێست؛ ٢) سوتانی پێست ف ١) روی پوست؛ ٢) سوختن پوست.

کەڤەل: عەیارە، کەڤل ف پوست دام.

کەڤەندەکۆ: برێتی لە عاسمان ف کنایه از آسمان.

کەڤی: ١) ڕنـو، کڵێڵە، شاپـە، شەپە، ڕنی؛ ٢) چەمەرەی دەوری دەف و بێژنـگ‌و...؛ ٣) گیایەکە؛ ٤) کەدی، حەمایەت؛ ٥) لێواری دەفر؛ ٦) قەراغ ئاو، کەناراو؛ ٧) تەختی لەسەردانیشتن ف ١) بهمن؛ ٢) دایرهٔ چوبین دف و غربـال و...؛ ٣) گیاهی است؛ ٤) اهلی،رام؛ ٥) لبهٔ ظرف؛ ٦) ساحل، کنار آب؛ ٧) تخت و کُرسی مخصوص نشستن.

کەڤی ڕەش: بەفرێکە تا هاوین بەچیاوە مابێ ف برفی که تا تابستان آب نشده باشد.

کەڤیز: پێوانەیەکی دەخڵە ف قفیز.

کەڤیژ: کەڤیز ف قفیز.

کەڤیشتن: زیخەڵان، جێ‌ڕەلم ف ریگزار.

کەڤیلوك: کەڤی، لێوارەی دەفر و ئامان ف لبهٔ ظرف.

کەڤیلە: کەویەبەفر، ڕنو، ڕنی، شاپە، کڵێڵە ف کولاك.

کەڤینك: پێچی سەری پیاوان، شاشك ف دستار مردانه.

کەك: ١) کاك، براگەورە؛ ٢) وشـەی حورمەت بۆ پیاو؛ ٣) قیچ ف ١) برادر بزرگ؛ ٢) کلمه‌ای به جای آقا؛ ٣) کك.

کەکا: شیرینی بە زاراوەی زارۆکان ف شیرینی به لهجهٔ کودکانه.

کەکرە: گیایەکی زۆرتاڵە ف گیاهی است سمبل تلخی.

کەکلێ: کەڤ، ژەرەژ ف کبك.

کەکـو: ١) وشـەی دوانـدنی براگەورە؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) کلمهٔ خطاب به برادر بزرگ؛ ٢) اسم مردانه.

کەکۆ: کەکو ف نگا: کەکو.

کەکە: قەقە ف نگا: قەقە.

کەکەو: کەڤۆت ف درختی جنگلی.

کەکێ: کاکی کەسێ: (مستۆ **کەکێ** منە) ف برادر بزرگ کسی.

کەگل: قوڕی سواغدان ف کاهگل.

کەل: ١) چیا، کەژ، کۆ؛ ٢) بستۆ، زینۆ؛ ٣) قەڵشت، قەڵش؛ ٤) بڕەدار؛ ٥) جێگـەددانی کەوتـوو: (کابرایەکی ددان **کەل** هاتبو)؛ ٦) کار؛ ٧) بەهرە، فایدە؛ ٨) داغ، بەتین؛ ٩) بەزی شاخدار؛ ١٠) حەیوانی کەتە شاخێك‌شکاو؛ ١١) بەچەی بەز لە دەشت؛ ١٢) جۆشین: (ئاف **کەل** هاتیە)؛ ١٣) گایەك کە سواری چێل دەکرێ؛ ١٤) نێری گامێش؛ ١٥) کول، نەبڕ؛ ١٦) جۆرێ حەیوانەکێوی؛ ١٧) ئەسپاب: (**کەل و پەل**)؛

۱۸) تویژەمـار، کاژەمـار؛ ۱۹) بریقـە، درەوشین؛ ۲۰) کەچەڵ؛ ۲۱) شەپـۆلی چەم، پێلی روبار؛ ۲۲) شکستی ئەندام؛ ۲۳) شکستەبەند؛ ۲۴) نێری، تەگە ف ۱) کوه؛ ۲) گردنە؛ ۳) شکاف؛ ۴) قطعە هیزم؛ ۵) شکستگی در دندانها؛ ۶) کار؛ ۷) بهره؛ ۸) داغ؛ ۹) گوسفند شاخدار: ۱۰) حیوان یکشـاخ شکستـە؛ ۱۱) آسـایشگاه گلە در دشت؛ ۱۲) جوش؛ ۱۳) گاوگشن: ۱۴) گاومیش نر: ۱۵) کُند: ۱۶) کل کوهی: ۱۷) وسایل؛ ۱۸) پوست افتادۀ مار؛ ۱۹) درخشش؛ ۲۰) کَچل؛ ۲۱) موج رودخانە؛ ۲۲) شکستگی اندام؛ ۲۳) شکستەبند؛ ۲۴) قوچ.

کەڵ: ۱) بزەدار؛ ۲) نێری گامـێش؛ ۳) گای فەحـــل؛ ۴) حەیوانێکی کێوی یە، کەل؛ ۵) درشت؛ ۶) بریتی لە نازاو بەکار؛ ۷) جۆشی ئاو؛ ۸) فایدە، بەهـرە؛ ۹) زلو زەلام ف ۱) قطعـە هیزم: ۲) گاومیش نر؛ ۳) گاوگشن؛ ۴) کل کوهی؛ ۵) درشت؛ ۶) کنـایە از شجاع و کارا؛ ۷) جوش آب بر آتش؛ ۸) بهره، هوده؛ ۹) بزرگ.

کەلا: ۱) تیل، تیلە، مەڕمەڕ، هەڵمات؛ ۲) جگی درشت کە دە بازی دابە دەس کایەکەرەوە دەمێنێ و نادۆڕێنرێ؛ ۳) کلا، دۆرەپەرێز؛ ۴) بریتی لە هەمـەکـارە: (کاورا خۆی لێ کردوین بە **کەلا**) ف ۱) تیلە؛ ۲) قاب درشت کە دردست بازیگر می‌ماند؛ ۳) کنارەگیر؛ ۴) کنایە از همەکارە.

کەلائەنگوچك: ئەنگوچك، ئەنگوچکەسۆرانی ف آستین بلند پیراهن.

کەلاپە: ساواری نیوەکوڵاو ف بلغور نیم پختە.

کەلات: قەڵات ف کلات.

کەڵاتەرزان: ناوچەیەکە لە کوردستان ف منطقەای در کردستان.

کەلاتی: کەلات، قەڵات ف کلات.

کەلاج: درۆزن و فێڵباز ف دروغگوی حقەباز.

کەلاجۆیە: فریوباز، درۆهەڵبەست ف فریبکار.

کەلاخ: ۱) کزو زەعیف، داڵگۆشت؛ ۲) لاشەی مردگ؛ ۳) جۆرێ قالاو ف ۱) لاغر؛ ۲) جَسَد، جنازە؛ ۳) نوعی کلاغ.

کەلاخاری: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەلار: ۱) لەسەریەك داندراوی بڵندەوەبوُگ؛ ۲) خاپوُر؛ ۳) ناوچەیەکە لە کوردستان ف ۱) برهم انباشتە؛ ۲) ویران؛ ۳) ناحیەای درکردستان.

کەلارە: دەفـری لەڕیخی وشکەوەکراو بۆ پشکەڵتێکردن ف ظرفی از سرگین خشکیدە.

کەلارێ: خاپوُر ف ویران.

کەلاز: بەفـاڵ، بەکـەڵ، ماکـەرو ماین و چێڵی گانخواز ف مادە خر و مادیان و کبك گشن.

کەلاسونگ: قۆچەقانی، بەرەقانی ف نگا: قۆچەقانی.

کەلاسینگ: کەلاسونگ ف نگا: قۆچەقانی.

کەلاش: ۱) جەندەکی حەیوانی مردارەوەبو؛ ۲) قەڵش، قەڵاش ف ۱) لاشۀ مردار؛ ۲) شکاف.

کەڵاش: ۱) کەلاش؛ ۲) کڵاش، پێڵاوی لەپەڕۆ ف ۱) نگا: کەلاش؛ ۲) گیوە.

کەلاشتن: قەڵاشتن ف شکافتن.

کەڵاشتن: قەڵاشتن ف شکافتن.

کەلاشتی: قەڵاشتو، قەڵشاو ف شکافتە.

کەڵاشتی: کەلاشتی ف شکافتە.

کەڵاشچن: کڵاشچن ف گیوەدوز.

کەلاشخۆر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەڵاشە: کڵاش ف گیوە.

کەڵاشەکردن: کڵاشەکردن ف نگا: کڵاشەکردن.

کەڵاف: کڵاف ف کلاف.

کەڵافە: کڵاف ف کلاف.

کەلافەت: قەڵافەت ف نگا: قەڵافەت.

کەلاك: جەندەکی مردارەوەبوُگ، کەلاش ف لاشە.

کەلاکەل: ۱) کوڵەکوڵی گەرمای هاوین؛ ۲) زۆرکوڵینی ئاو لەسەر ئاگر ف ۱) گرمای شدید تابستان؛ ۲) جوشیدن بسیار آب بر آتش.

کەلال: ۱) دەردو زەحمەت، کوێرەوەری؛ ۲) گیاگەرچەك ف ۱) رنج و مشقّت؛ ۲) گیاه کرچك.

کەلام: ۱) فەرموُدە، ئاخافتنی کەسی بەحورمەت: (**کەلامت وە شەکر ئەورم**)؛ ۲) قام، چڕین، کلام؛ ۳) بەسـەریەکـداکراوی گیاو کڵۆشی وردکراو ف ۱) فرمایش؛ ۲) ترانە؛ ۳) تودۀ گیاە و ساقەهای غلّۀ کوبیدە.

کەلامێ قەدیم: قورعان، فەرمودەی خودا ف قرآن.

کەلامێ هۆمای: فەماریشی خودێ ف کلام خدا.

کەلامێ هوُمای: فەرمودەی خودا ف کلام خدا.

کەلان: ۱) جوانـی تەواو، خوشـیك و دەلال؛ ۲) کوڵین ف ۱) زیبـای بی‌نقص؛ ۲) جوشیدن.

کەڵان: ۱) زەبەلاح؛ ۲) کوڵان، وەجۆش‌هاتن ف ۱) لندهور؛ ۲) جوش آمدن.

کەڵانتەر: سەرداروغە ف داروغەباشی.

کەڵانتەری: پۆستی داروغە ف کلانتری.

کەلاندر: مەڵەغان، کەلەندی، داسی درێژ کە بەدەست دەکاردەکرێ ف داس بلند.

کەلاندن: کوڵاندن ف جوشاندن.

کەڵاندن: کوڵاندن ف جوشاندن.

کەلانگوچك: ئەنگوچکەسۆرانی ف آستین بلند.

کەلانە: جۆرەنانێکی بەڕۆنە ناوەکەی سیر و پیازو... تێ دەکەن ف نوعی نان روغنی کە سبزی‌های مُعَطّر درآن ریزند.

کەڵانە: ۱) قوبە، دوگمەی زل، قۆپچەی درشت؛ ۲) ئازایانە ف ۱) دکمۀ درشت؛ ۲) شجاعانە.

کەلاو: ۱) کەلانگـوچـك؛ ۲) شێلەگە، بڕگە لە جۆگە؛ ۳) ڕژانی ئاو لە گۆل لەبەر پڕی ف ۱) آستین بلند؛ ۲) بریدگی جوی برای آبیاری؛ ۳) لبریزشدن آب استخر.

کەلاوە: ۱) کاول، خاپـوُر؛ ۲) چواردیواری دانەپۆشراو ف ۱) ویرانە، ویران؛ ۲) چهاردیوار بی‌سقف.

کەلایانێ: تیلەبازی، هەڵماتێن، مەڕمەڕێن ف تیله‌بازی.

کەلایی: ۱)خوارایی، خواری؛ ۲) نێوان‌تێ‌کەوتنی دیوار یا ددان ف ۱) کجی؛ ۲) شکاف افتادگی در دیوار یا صف دندان.

کەلایێن: کەلایانێ ف تیله‌بازی.

کەڵب: ۱) کلب؛ ۲) کلۆی زۆر پچوُك: (**کەڵبە** قەندێکم دەیە چای پێ وەخۆم) ف ۱) دندان پیشین جانور؛ ۲) کلوخک.

کەلبـــایە: ۱) بێ‌فەڕی؛ ۲) بێ‌شەرمی؛ ۳) تەنبـەڵی‌و تەوەزەلی ف ۱) بداخلاقی؛ ۲) بی‌شرمی؛ ۳) تنبلی.

کەلبوت: کەلبایە ف نگا: کەلبایە.

کەلبورێ: ڕژانی تراو لەدەفر بەهۆی کولانی بەتەوژم ف سر رفتن مایع روی آتش.

کەڵبـە: ۱) کلب؛ ۲) کەڵبـەبـەرد؛ ۳) هەنجیری کاڵ ف ۱) دندانهای پیشین؛ ۲) سنگ برجسته؛ ۳) انجیر نارس.

کەلبـــەتـان: ۱) ماشـەی پەنگـرگر؛ ۲) گازی مێخ‌کێشـانـەوە ف ۱) آتش‌چین؛ ۲) گازانبر میخ‌کشی.

کەڵپ: ۱) کەڵبـە، کلۆی پچـوُك؛ ۲) ددانی پێشینی سەگ‌و دڕندە؛ ۳) گمـاڵ، کسـوُك ف ۱) نگـا: کەڵبـە، کلوخک؛ ۲) دندانهای پیشین جانوران درنده؛ ۳) سگ.

کەلپاچا: فرەخۆر، تێرنەخۆر ف پرخور.

کەلپاچە: ۱) کەللەپاچە؛ ۲) زۆرخۆر ف ۱) کلّه‌پاچه؛ ۲) پرخور.

کەلپزا: بێ‌ئابڕو، شەرم‌تکاو ف بی‌شرم.

کەلپزە: کەلپزا ف بی‌شرم.

کەڵپك: ۱) تێکوڵی دەنکی کڕەکراو؛ ۲) کرپك، کەپەك؛ ۳) قرتماخەی برین ف ۱) پوست دانه‌های آشی؛ ۲) نخاله؛ ۳) خشك ریشه.

کەڵپـوُس: ۱) پێستـەی بەتیسکەوە کە لەسەری دادەنیشن؛ ۲) عەبای تیسکن لە پێستەپەز ف ۱) پوستین گستردنی؛ ۲) پوستین پوشیدنی.

کەڵپـــە: ۱) کەڵپ؛ ۲) بڵنـــدایی بەردین لە کێودا، دەمــاغـــە: (لـەو **کەڵپە**شاخە دیتمەوە) ف ۱) نگا: کەڵپ؛ ۲) برآمدگی سنگی درکوه، دماغه.

کەڵپەتڕە: قسەی هیچ‌و پوُچ ف یاوه.

کەلپەزی: خمخموُك، خەمەگرۆ ف بزمچه.

کەلپەل: ۱) جلك؛ ۲) شڕەو بڕەی ناو ماڵ، خرت‌و پرت ف ۱) لباس؛ ۲) خرت و پرت.

کەلپەی: سەگایەتی، کاری سەگانە ف شیطنت.

کەلپی: دێڵەسگ، سەگی‌مێچکە ف ماده‌سگ.

کەلتە: کلتە، کلتور ف سرمه‌دان.

کەڵتـە: ۱) نوێ‌کردنەوە بە چاکردنەوە: (خۆم **کەڵتە** کردەوە)؛ ۲) ژنی سەڵیتەو زمان‌درێژ ف ۱) نوسازی و تعمیر؛ ۲) سلیطه.

کەلتەگە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلج: کلچێوك، کلج ف میل سرمه‌کشی.

کەلخانە: دوکانی شیرگەرو تفەنگ‌ساز ف مغازهٔ اسلحه‌فروشی.

کەلخوَت: کوَلوس، ددان‌کەوتو ف بی‌دندان.

کەلدان: ۱) شکستەبەندی؛ ۲) پەڕینی گا لە چێڵ ف ۱) شکسته‌بندی استخوان؛ ۲) پریدن گاونر بر مادهٔ گشن‌خواه.

کەڵدان: چێڵ لەکەڵ کێشان ف گشن دادن گاو.

کەلدایا: کوڵەکوڵ، کەلاکەل ف عنفوان، گرماگرم.

کەلدایێ: کەلدایا ف عنفوان.

کەڵدڕ: گیایەکە ف علفی است.

کەلدوَش: جۆرێ کولێرە کە لەبن ژیلەمۆ دەبرژێ ف نوعی نان گرده.

کەلدومان: هەڵم، بوَق ف بُخار.

کەلدوەش: کەلدوَش ف نوعی نان گرده.

کەلژ: قەدەم، تینێ کە لە گەرمای زۆر دێتەبەرچاو ف الو از گرمای شدید.

کەلژە: سابرێن، نێری، کەلێژە، تەگە ف بُز نر تکه.

کەلژین: قەدەم‌کردن، دیاری‌دانی قەدەم ف اَلو کردن گرما.

کەلستن: کوڵین، کەلین، جوَش‌هاوردن ف جوشیدن.

کەلش: قەڵش ف شکاف.

کەلشت: قەڵشت ف شکاف.

کەلشتوَك: ۱) هەنارو هەنجیری بەدارەوەقەڵشاو؛ ۲) دانەوێڵەی نەکوڵاو ف ۱) انار و انجیر شکافته بردرخت؛ ۲) دانهٔ نیم‌پز.

کەلشین: قەڵشین ف شکافته‌شدن.

کەلفس: کوَلوَس ف کسی که دندان پیشین ندارد.

کەلفیچ: کەلفس، کوَلوَس ف نگا: کوَلوَس.

کەلك: ۱) فایدە، بەهرە: (**کەلکی** نەماوە، بێ‌**کەلکە**)؛ ۲) نانی بەڕوو ف ۱) بهره؛ ۲) نان بلوط.

کەڵـــك: ۱) بارە، فایدە؛ ۲) سوانـە، پاسـارە؛ ۳) باڵـدارێکی زەلامی ماسـی‌خۆرە. قورتمێکی *لە خوار دنـــدوُکی هەیە ماسی‌و ئاوی تێدا عەنبار دەکا*؛ ۴) سەربان؛ ۵) باڵدارێکی سپیە بەقەد کوَتر؛ ۶) ئاتاجی ف ۱) بهره؛ ۲) برامدگی لب بام؛ ۳) مرغ سقّا، پلیکان؛ ۴) پشت‌بام؛ ۵) پرنده‌ای سپیدرنگ کبوترسان؛ ۶) احتیاج.

کەڵك‌تێ کەوتن: ئاتاج‌بەکەسێ بوُن ف محتاج به کسی شدن.

کەلك‌دان: بەهرەدان ف بهره‌دادن.

کەڵك‌دان: بەهرەدان ف بهره‌دادن.

کەلـك‌دانەوە: بەهرەگەیاندنی کڕدراو: (ماڵەکە **کەلکی نەدایەوە**) ف بهره‌وری مال خریداری شده.

کەڵك‌دانەوە: کەلك‌دانەوە ف بهره‌وری مال خریداری شده.

کەل کردن: ۱) لالێ کردنەوە، هێندێ لە شتێ بڕین؛ ۲) نێوان‌تێ‌خستنی دیوارو ددان‌و... ف ۱) بریدن از چیزی؛ ۲) شکاف انداختن در لبهٔ چیزی.

کەلکەل: ۱) کوڵەکوڵ؛ ۲) خولیا، ئارەزوی زۆر بە خەیاڵ ف ۱) شدّت گرما؛ ۲) هوس و آرزو.

کەلکەلە: خولیا، خەیاڵ ف آرزو.

کەڵکیت: کەرکیت [ف] دفته، شانهٔ پودکوبی.
کەڵ گامێش: نێرەی جسنی گامێش [ف] گاومیش نر.
کەڵگرتن: ئاوس بوُنی چێڵ لە کەڵەگا [ف] آبستن شدن گاو از گشن.
کەلگری: بەکوڵ گریان [ف] باشدت گریستن.
کەلگە: شێلەگەی جۆگە [ف] جای بریدگی جوی آبیاری.
کەللا: ١) کەلاجگ؛ ٢) تیلە، مەڕمەڕ [ف] ١) قاپ درشت؛ ٢) تیلە.
کەللارە: کەلارە، دەفری ڕیخ بۆ پشکەڵ گوێزانەوە [ف] نگا: کەلارە.
کەللە: ١) لەئـەستـۆ بەرەژوُر؛ ٢) داری چەمێنراو بۆ دەوری شت؛ ٣) دەورەی ئارەخچن؛ ۴) وردی بەتوندی پێکەوەنراو، تۆڵا [ف] ١) کلّهٔ سر؛ ٢) چنبرهٔ چوبین؛ ٣) قسمت جانبی عرقچین؛ ۴) ریز به هم چسبیدهٔ کلوخ شده.
کەللەئاهەك: قسڵی یەك گرتوی بەکڵۆ [ف] آهك کلوخ شده.
کەللەبا: ١) بنیادەمی سەرسەخت؛ ٢) بنیادەمی بەفیز [ف] ١) آدم لجوج؛ ٢) آدم خودنما.
کەللەبۆش: بێ ئاوەز [ف] تهی مغز.
کەللەبێژنگ: داری دەوری بێژنگ [ف] چنبرهٔ غربال.
کەللەپـا: ١) شەکەتی لەتاقەت کەوتو؛ ٢) لەت و کوت [ف] ١) خستهٔ از کارافتاده؛ ٢) لت وپار.
کەللەپاچە: چێشتی سەروپێ [ف] کلّەپاچە.
کەللەتـەزێن: برێتی لە خواردن و خواردنـەوەی زۆر سارد [ف] کنـایە از خوردنی و آشامیدنی بسیار سرد.
کەللەچاخ: سەرزل [ف] کلّەگندە.
کەللەدۆش: چێشتی لە برنج و گوێز و چۆنەر و کشمیش [ف] آشی است.
کەللەڕەق: سەرسەخت [ف] لجباز.
کەللەزاور: ترسەنۆك [ف] بزدل.
کەللەشەق: کەللەڕەق [ف] لجباز.
کەللەشەکر: شیلەشەکری دەقاڵب کراوی وشکەوەبوُگی قوُچ دەرهاتگ [ف] کلّەقند.
کەللەقەند: کەللەشەکر [ف] کلّەقند.
کەللەکۆن: کۆنەپەرست [ف] مرتجع.
کەللەگەرم: برێتی لەمرۆی توُڕە و تۆسن [ف] کنایە از آدم عصبانی.
کەلـلەیی: ١) بنیادەمی کەمهۆش و گوێ نەدەر بەهیچ؛ ٢) شێت و وێت؛ ٣) ژوُری ڕوُبەهەیوان؛ ۴) دەنگی زۆرتیژ و بڵندی خۆش [ف] ١) لاقید؛ ٢) خُل؛ ٣) اتاق روبەتراس؛ ۴) صدای بلند و رسا.
کەل لێ کەوتن: کەڵك تێ کەوتن [ف] محتاج به کسی شدن.
کەلم: ١) کەلپ، ددانی پێشـەوەی دڕندە؛ ٢) کرم [ف] ١) دندان پیشین درّنده؛ ٢) کرم.
کەلما: کونی ورچ و پڵنگ [ف] کنام خرس و پلنگ.
کەلمتە: گڵمەت، کەستەك، سندەگڵ [ف] کلوخ.
کەلمە: کەڵەوە، چەنبەرەی ملی گاجوُت [ف] یوغ گردن گاو شخم‌زنی.
کەلمەل: کەل‌پەل [ف] خِرت و پِرت.
کەلمیز: مێزەل، کەسێ کە مێزی بۆ ڕاناگیرێ [ف] شاشو.

کەلمێش: پێشکەی دندوك‌درێژ، تەپۆ [ف] پشهٔ مالاریا.
کەلناس: ١) قەڵایی، کانزای سپی کردنەوەی پاقر؛ ٢) جیقنەمەل [ف] ١) قلع؛ ٢) چینەدان.
کەلنایا: ١) کوڵەکوڵ؛ ٢) لەگەرمان سوُر هەڵگەڕاو [ف] ١) شدت و اوج، عنفوان؛ ٢) سرخ شده از گرما.
کەلـو: ١) کلوی کوڵکـەو پەمۆ؛ ٢) بەری گیا کە چەند دەنکی بەرێزی تێدایە: (**کەلوی** ماش، **کەلوی نۆك**)؛ ٣) پۆڵکە؛ ۴) برجی عاسمان؛ ۵) ئاڵقەی چنینی لە بەن: (جۆرابەکەت **کەلوچنە**)؛ ۶) بڕوار، قەدی چیا؛ ٧) ریش سپی و بەڕێز لە ئاوایی دا [ف] ١) باغند؛ ٢) نیامك گیاە؛ ٣) دانەایست شبیه نخودفرنگی؛ ۴) برج آسمان؛ ۵) حلقهٔ بافتنی نخی؛ ۶) کمرکوه؛ ٧) ریش سپید محترم در آبادی.
کەڵو: ناوی چەمێکە لە کوردستان [ف] نام رودی در کردستان.
کەلواز: سەرمای سەخت [ف] سرمای شدید.
کەڵواڵ: گیایەکە بنەکەی دەخورێ [ف] گیاهی است با پیازهٔ خوردنی.
کەلواڵك: کەڵواڵ [ف] نگا: کەڵواڵ.
کەڵوان: بەرێکی دارمازوە بۆ دەباغ دەبێ [ف] ثمری از درخت مازوج.
کەلوبنار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
کەلوپا: سەروپێ [ف] کلّەپاچە.
کەلوپاچکە: کەلوپا [ف] کلّەپاچە.
کەلوپوُڕ: ١) شڕەو بڕە، خرت و پرت؛ ٢) جێ‌ماو لە مردگ [ف] ١) خرت و پرت؛ ٢) ارث، ماتَرَك.
کەل و پەل: ١) ئەسپاباتی‌ماڵ؛ ٢) جلك؛ ٣) شڕەوبڕە [ف] ١) اثاثیە؛ ٢) لباس؛ ٣) خرت وپرت.
کەلۆت: کرۆژ [ف] کلوچ.
کەڵۆت: کڵۆت [ف] کفل ستور.
کەلۆتن: کرۆتن، کرۆژتن [ف] کلوچیدن.
کەلۆتە: کەڵپك [ف] نگا: کەڵپك.
کەلوچا: جۆرێ ماسی ڕەنگاورەنگ [ف] نوعی ماهی رنگارنگ.
کەڵ ۆڕ: ١) بەشێ لە چواربەشی کورد؛ ٢) دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] ١) تیرەای انبوە از کرد، کَلْهُر؛ ٢) دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شدە است.
کەڵ ۆڕی: قامێکی بەناوبانگە [ف] آهنگی است مشهور.
کەلـوز: ١) بەرێکی گزمـوُلـەیە ڕەنگی تێکـوڵی سوُری ئامـاڵ ڕەشـەو کاکڵەکەی دەخورێ، فنق؛ ٢) بەری داری سنەوبەر [ف] ١) فندق؛ ٢) میوهٔ درخت صنوبر.
کەلۆژتن: کرۆشتن [ف] کلوچیدن.
کەلۆس: کوڵۆس [ف] نگا: کوڵۆس.
کەڵۆس: کوڵۆس [ف] نگا: کوڵۆس.
کەلـوش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
کەلـوشە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلـۆك: ۱) کڵۆك؛ ۲) نێریەکێوی دوساڵە ف ۱) دانۀ زودپز؛ ۲) شاك کوهی دوساله.

کەلوك: ۱) نیو چارەگەخشت؛ ۲) جۆرێ ماسی ف ۱) یك هشتم آجر؛ ۲) ماهی سلمون.

کەلوکۆم: خێچ و خوار، چەفت و چەوێڵ ف کج و کوله.

کەلۆکە: پارچە خشت یا ئاجۆری چکۆڵە بۆ ناوئاخن ف قطعۀ کوچكِ خشت یا آجر در کار بنّایی.

کەلۆکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلوُل: ئاژەڵی توێڵ سپی. قەش. قەشان ف دام پیشانی سفید.

کەلوُم: پەیف، قسە ف کلام.

کەلوُم‌هوُمای: فەرمایشی خودا ف کلام خدا.

کەلوُم‌هۆمای: گفتی خوا ف کلام خدا.

کەلومەل: کەل‌پەل، کەلوپەل ف خِرت و پِرت.

کەڵوە: ۱) کەڵپە، ددانی پێشین؛ ۲) قەڵپوُزی زین؛ ۳) کڵۆی چکۆڵە ف ۱) دندان پیشین؛ ۲) قربوس؛ ۳) کلوخك.

کەڵوەران: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلوەسمە: کرمی نۆکی سەوز ف کرم نخود.

کەلـوُیش: ۱) گۆشتی چەقـاڵتـە؛ ۲) گۆشتی لەڕی خراپ ف ۱) گوشت‌رگ‌آلود؛ ۲) گوشتِ حیوان لاغر.

کەلە: ۱) داری داهێنراو بۆ دەوری بێژنگ‌و...، کەللە؛ ۲) فرۆی ناو قامیش؛ ۳) داری دەوری پەڕەی خەڕەك؛ ۴) قەڵا؛ ۵) پاشگری بە مانا ئامالّ: (منالّێکی سورکەلەیە) ف ۱) چنبرۀ چوبین؛ ۲) آغوزی که در کاوك نی به عمل آید؛ ۳) پرۀ چرخ دوك‌ریسی؛ ۴) قلعه؛ ۵) پسوند به معنی مانند.

کەڵە: ۱) زەلام؛ ۲) درشت؛ ۳) جۆرێ برنج؛ ۴) بەڵایەکە لە ڕەگی توتن‌و بێستان دێتە دەرو وشکی دەکات؛ ۵) لەسەریەك‌دانراوی بەرزەوەبوُگ؛ ۶) خۆگرتن لە قسـەی خەڵـك، کوڵە؛ ۷) وشەی دنەدانی گا بۆ سەر چێڵ؛ ۸) برێتی لە پیاوی ئازاو بە حورمەت ف ۱) بزرگ؛ ۲) درشت؛ ۳) نوعی برنـج؛ ۴) انگل گیاه توتون و پالیز؛ ۵) برهم انباشته؛ ۶) پنهان شدن برای استراق سمع؛ ۷) کلمه‌ای برای تحریك گاو گشن؛ ۸) کنایه از آدم شجاع و مُحترم.

کەڵهـ: کەم‌وێنە، بێ‌وێنە ف بی نظیر.

کەلهاتن: ۱) بەکارهاتن، فایدەدان؛ ۲) جۆش‌هاتن ف ۱) به کارآمدن؛ ۲) جوش آمدن.

کەڵهاتن: نێرخواستنی چێڵ ف گشن خواهی گاو ماده.

کەڵەئەموست: قامکەگەورە ف انگشت شست.

کەڵەئەنگوست: کەڵەئەموست ف انگشت شست.

کەلەباب: کەڵەشێر، دیقل ف خروس.

کەڵەباب: کەرەباب، کەرەشێر، دیکل، دیقل ف خروس.

کەڵـەبابە: ۱) وێنەی دیقل لە کانزا یان لە بەن‌و هەرچی بۆ جوانی؛ ۲) ئێسکی زەقی قورقـوڕوچکـەی پیاوان ف ۱) مجسّمـۀ کوچك زینتی خروس؛ ۲) سیبك حنجرۀ مردان.

کەلەباش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلەبدون: نەقش لە دیوارو چوارچێوە بۆ جوانی ف دکور.

کەلەبڕ: پارچەزەوی تایبەتی بە کەسێ بەخشرابێ ف قطعه‌زمین تیول.

کەلـەبـەدری: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کەلەبەر: ۱) قەڵش لە دیواردا؛ ۲) قەڵش لە شاخی بەردین‌دا؛ ۳) برێتی لە دەرەتـانی تەنگ ف ۱) شکاف دیوار؛ ۲) شکاف کوه سنگی؛ ۳) کنایه از راه نجات دشوار.

کەلەبێژنگ: کەللەبێژنگ ف چنبرۀ چوبین غربال.

کەلەپاچە: ۱) سەروپێ؛ ۲) لەت‌و کوت ف ۱) کلّەپاچە؛ ۲) لت و پار.

کەلەپاچە کردن: لەت‌وکوت‌کردنی مرۆ: (بەخەنجەر کەلەپاچەی کرد) ف لت وپارکردن.

کەلەپچە: دەستبەندی ئاسنی تاوانباران ف دستبند زندانی.

کەڵەپشکۆ: پەنگری زل، سکڵی درشت ف اخگر درشت.

کەلەپوُر: ۱) جێ‌ماگ لە مردگ؛ ۲) کەل‌و پەلی ناو ماڵ؛ ۳) پیتاك؛ ۴) شابـاشی زەماوەند ف ۱) ارث؛ ۲) خرت و پرت اثاثیه؛ ۳) باج؛ ۴) پولی که درعروسی به مُطرب می‌دهند.

کەڵەپیاو: پیاوی ئازاو بەڕێزو جوامێر ف بزرگمرد.

کەڵەپیتاك: باجی بە زۆرو ناهەقی ف باج زورکی.

کەلەتۆر: کرێژی سەر ف شورۀ سر.

کەلەخ: ۱) لەشی بنیادەم؛ ۲) کەلاك ف ۱) کالبد آدمی؛ ۲) لاشۀ مردار.

کەڵەدار: بڕەدار ف قطعه هیزم.

کەلـەرم: گیایەکی چاندنی گەڵاپانە بەتۆپ دەردەچێ‌و پەلکی دەکرێتە دۆڵمە پەلکی زۆر سپی‌و تورتە، کەلەم ف کلم.

کەڵەرە: پێل‌شکێن، شەپۆل‌ڕەوێن ف موج شکن.

کەلەڕەش: قالاو، قەلەڕەشە ف کلاغ.

کەڵەز: جەنگەی تێ‌بەربوُنی بەران‌و نێریەکێوی ف موسم جفت‌گیری بز و گوسفند کوهی.

کەلەزرك: چینەدانی‌مەل، جیقڵدان ف چینه‌دان.

کەلەزە: سابرێن، تەگە، نێری ف قوچ.

کەڵەزەڕی: کاری بەزۆرو ناچاری ف کار زورکی.

کەڵەژ: قایمەمێو، داربەستی داری ڕەز ف چوب‌بست تاك.

کەڵەژن: کەیوانوی زۆر بەڕێزو ژێهاتی ف کدبانوی بسیار محترم.

کەڵـەس: ۱) پەتی درێژ کە بەسـەر چەما ڕاکێشراوە پێی دەپەڕنەوە؛ ۲) چەپەرێ کە خراوەتە سەر کوندەی فوکراو بۆ پەڕینەوە، کەڵەك ف ۱) ریسمان عبور از رودخانه؛ ۲) کلك عبور از آب.

کەلەستون: کۆلکەزێڕینە ف رنگین کمان.

کەلـەستە: ۱) کەرەستە، ئامراز؛ ۲) قەوارەی لەشی مرۆ، کەلەخ ف ۱)

ابزار؛ ٢) کالبد آدمی.

کەلەسمە: کرمی بەڵای نۆك ف کرم آفت نخود.

کەڵـــەســو: چیڵێ کە لەبـەر زۆرلێ‌پەڕینی جوانـەگایان جاڕز بوە ف مادەگاوی کە از جفت‌گیری زیاد بە ستوە آمدە.

کەلەسونگ: قەڵماسك، کەهنیك ف فلاخن.

کەڵـــەش: ١) کەلـــەخ؛ ٢) جوان‌و نازدار؛ ٣) کەچـەڵ؛ ٤) شەلاتی، قەلاش؛ ٥) چابـك، مەزبوت ف ١) نگا: کەلەخ؛ ٢) زیباوشنگ؛ ٣) کچل؛ ٤) نگا: شەلاتی؛ ٥) چالاك.

کەڵەش: قەلاش، شەلاتی ف شارلاتان، هرزە ولگرد.

کەڵـەشـاخ: باکێشی خوێن‌گرتن لە لەش، ئامـرازی حەجـامـات ف بادکش حجامت.

کەلـەشخـان: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کەلەشقان: شوانی زۆر کارامە ف چوپان کارآمد و ماهر.

کەلەشە: ڕێگر، چەتەی‌تالاّنکەر ف راهزن.

کەلەشەکر: کەللەشەکر ف کلەقند.

کەلەشەی: ڕێگر، چەتە ف راهزن.

کەڵەشێر: دیکل، کەڵەباب ف خروس.

کەلەشێرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەڵەشێرە: کەڵەبابە، وێنەی کەڵەباب ف مجسّمۀ زینتی خروس.

کەڵەشینکە: بەرێکی دارمازو ف از محصولات درخت مازو.

کەلەف: کەلاف ف کلاف.

کەلەفیچ: ددان کەل ف دندان شکستە.

کەلەقەند: کەللەقەند ف کلەقند.

کەلەك: ١) قولاّخە، پینەی لێواری قۆندرە؛ ٢) کوڵەك؛ ٣) ڕۆچنە ف ١) پینە بر حاشیۀ کفش؛ ٢) دانۀ زودپز؛ ٣) روزنە.

کەڵـەك: ١) کۆمـابـەردی بەسەریەکادراو؛ ٢) دیواری ئیشکەبەرد؛ ٣) کەلـەس، چەپـەری سەر کونـدە بۆ پەڕینـەوە؛ ٤) تەڵەکە، حیلە؛ ٥) سوانە، پاسارە؛ ٦) لەسەریەك دانراو ف ١) تودە سنگ؛ ٢) سنگچین؛ ٣) کلك عبور از آب؛ ٤) نیرنگ؛ ٥) لبۀ بام؛ ٦) برهم انباشتە.

کەڵەکان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەڵەکاوێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەڵەكباز: حیلەباز، فێڵاوی ف حقەباز.

کەڵەكبون: لەسەریەك جێگیر بونی زۆر شت ف برهم انباشتە شدن.

کەڵەکچی: کەڵەکی سەرئاو ناژۆ ف کلك‌ران.

کەڵـەکـردن: ١) لەسـەریەك دانانی زۆر شت؛ ٢) خۆگرتن بۆ قسەی خەڵك ف ١) برهم انباشتن؛ ٢) استراق سمع کردن.

کەڵـەك کردن: ١) لەسـەریەك دانـان؛ ٢) کۆبونەوەی چەند کەسێ لە دەوری یەك؛ ٣) حیلەکـردن؛ ٤) گیرکردنی پوکە لە لوولەی تفەنگ یا دەمـــانچـەدا ف ١) برهم انبـاشتن؛ ٢) گردهم آمـدن؛ ٣) نیرنـگ بەکاربردن؛ ٤) گیرکردن پوکە در لولۀ تفنگ یا تپانچە.

کەڵەكلێدان: فێڵ کردن ف حقّەزدن.

کەڵەکن: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کەلەکوتك: کاسەی دارینی کەچ‌و کروچ ف کاسۀ چوبین لبەشکستە.

کەلەکۆتك: کاسەی دارینی زەلام، سوێنەی دارین ف تشتك چوبین.

کەلەکوچ: شەپیلك، ئێسکی پانی شان ف استخوان پهن شانە.

کەڵەکۆك: کەڵەشێر، دیکل، کەڵەباب ف خروس.

کەڵەکۆکە: ناوی دێ‌یەکە لە کوردستان ف نام دهی درکردستان.

کەلەکە: ١) خاڵیگە، برك؛ ٢) کاسەی کەل، کاسەی دارینی لێوخوراو؛ ٣) دەفری سواڵەتی گوڵ‌و ڕێحان تێداچاندن ف ١) تهیگاە؛ ٢) کاسۀ چوبین وارفتە؛ ٣) گلدان سفالی.

کەڵـەکە: ١) کۆبونەوەی خەڵك لەسەر شتێك: (**کەڵەکە مەکەن**)؛ ٢) فێڵ‌و تەڵەکە ف ١) گردهم‌آیی شلوغ، تراکم جمعیّت؛ ٢) حیلە.

کەڵەکەبڕێن: خۆ بەسەریەکدا دان‌و پاڵ‌پێوەنان ف تراکم و فشار جمعیّت.

کەڵـەکـەتڕە: ١) بڕێتی لە لەسەریەك کەڵەکەکراوی لەڕمان‌نزیك؛ ٢) بڕێتی لە کارێ کە ناشێ سەر بگـرێ ف ١) کنـایە از برهم انبـاشتۀ سست بنیان؛ ٢) کنایە از کاری کە کردنی نیست.

کەڵەکەترێ: خۆ بەسەریەکدادانی مرۆڤان بۆ بازی‌و شۆخی ف خود را بر همدیگر انداختن بە قصد شوخی.

کەلەکەل: کوڵەکوڵی گەرماو ئاوی سەرئاگر ف جوشیدن.

کەڵـەکـەڵـە: ١) پیاوانی گەورە؛ ٢) وتـەی دنەدانی جوانەگا بۆ سەر مانگابەکەڵ ف ١) بزرگ مردان؛ ٢) کلمۀ تحریك گشن بر مادە گاو.

کەڵەکەوان: کەڵەکچی ف کلك‌ران.

کەڵەکین: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەڵـــەکێوی: ١) جۆرێ حەیوانـــەکێوی؛ ٢) نێرەکێوی ف ١) کل کوهی؛ ٢) شاك کوهی.

کەڵەگا: ١) گایەك کە سواری چێڵ دەبێ بۆ ئاوس‌کردنی؛ ٢) بڕێتی لە مرۆی زۆری‌کەر ف ١) گاوگشن؛ ٢) کنایە از زورگو.

کەڵەگایی: زۆری، ناهەقی ف زورگویی.

کەڵەگری: گریانی بەکوڵ ف باشدّت گریستن.

کەڵەگەت: قەدبڵند ف بلندبالا.

کەڵەگەرم: ١) جەنگەی گەرمای زۆر؛ ٢) بڕێتی لە چلەی هاوێن ف ١) عنفوان گرما؛ ٢) کنایە از چلّۀ تابستان.

کەلەگەور: کۆللارە، باڵدارێکی ڕاوکەرە ف از پرندگان شکارچی.

کەلەگی: ئۆدەی ڕۆ بە بەربێلایی، کەللەیی ف اتاق روبە تراس.

کەلەلا: ١) شەکەت؛ ٢) نەخۆشی زۆر نەخۆش؛ ٣) پەرێشان‌حاڵ؛ ٤) ڕەق‌و کز ف ١) خستە؛ ٢) بیمار بدحال؛ ٣) پریشان حال؛ ٤) لاغر مردنی.

کەڵەلان: تەوڵە، تەویلە، پشتێر ف اصطبل.

کەلەم: ۱) کەلەرم؛ ۲) دڕك، چقڵ؛ ۳) داری نوكدادراو؛ ۴) تیشەشاخی باریك ف ۱) کلم؛ ۲) خار؛ ۳) چوب نوك تراشیدە؛ ۴) کوە سنگی نوك تیز.

کەڵەم: ئاڵقەداری ملی گا ف چنبرگردن گاو.

کەلەمان: قارەمان، پیاوی هەرەئازا ف قهرمان.

کەلەمایش: زوان کرانەوە بۆ قسیەکوتن ف بە سخن آغاز کردن.

کەڵەمباز: قەڵەمباز، بازی بڵندو هەراو ف پرش بُلند.

کەڵەمبان: هەمبانەی گەورە ف انبان بزرگ.

کەلەمپەر: چێشتی کەنگری وشکەوەکریاك ف آش کنگر خشك شدە.

کەلەمچە: کەلەپچەی دەستی تاوانبار ف دستبند زندانی.

کەڵەمڕ: تۆکەبەر، بەر، موی بەرگەدە ف موی زهار.

کەڵەمو: ۱) نەخۆشیو ژانێکە لە ئەنگوست پەیدا دەبێ نێرتکی لە موی ئەستوُر دەکا؛ ۲) موی درشت؛ ۳) خڕکردنەوەی خوریو موی دەناوئاغەڵ ڕژاو: (**کەڵەمو دەکا**) ف ۱) کژدمە، نوعی بیماری؛ ۲) موی درشت؛ ۳) گردآوری پشم و موی ریختە در آغل.

کەڵەموست: قامکەزلە ف انگشت شست.

کەلەموك: جۆرێ کەلەمی وەك تۆر، داش کەلەم ف کَلَم قمری.

کەڵەمە: ۱) کەڵەم؛ ۲) قەڵەمەی چاندن؛ ۳) تەنگوچەڵەمە ف ۱) چنبر گردن گاو؛ ۲) قلمە؛ ۳) مُصیبت.

کەلەمەك: ۱) زۆروزوڵم؛ ۲) کەڵەوەی ملی گا ف ۱) ظلم و زور؛ ۲) یوغ گردن گاو.

کەڵەمە کردن: رام کردنیڕەوەك ف رام کردن رموك.

کەلەمی: گیایەکە گەڵاکەی بەوشکی لە توتن ئەکا ف گیاهی است.

کەڵەمێر: کەڵەپیاو ف شجاع، رادمرد.

کەڵەمێرو: مێروی سوُری درشت، مێرولەعەجەمانە ف مورچۀ درشت.

کەڵەمێش: کەڵمێش ف پشۀ مالاریا.

کەلەن: ۱) قەلەن، شیربایی؛ ۲) قەلادەی ملی تاژی ف ۱) شیر بها؛ ۲) قلادۀ سگ شکاری.

کەڵەن: کەڵەم ف چنبرۀ گردن گاو.

کەڵەنج: جۆرێ بەری دارمازو ف نوعی ثمر مازوج.

کەلەندر: کەلاندر، مەڵەغان ف داس دستەبُلند.

کەلەندی: داسی درێژی دەسکدار، مەڵەغان ف داس بلند دستەدار.

کەلەندین: بەفری بەسەریەکدا کەڵەکەبوُگ ف تودە برف برهم انباشتە.

کەلەنگ: کەنگر، قنگر ف کنگر.

کەلەواژی: قسەی بێشەرمانە ف سُخن وقیح.

کەڵەوان: شوانی کەڵگامێشان ف چوپان گاومیشهای نر.

کەڵەوانە: ۱) کەڵەم؛ ۲) قوبە، قوپچەی زل ف ۱) چنبرۀ گردن گاو؛ ۲) دگمۀ درشت گنبدی.

کەلهو: دەبەنگ، کەمفام، گەلحۆ ف نفهم، احمق.

کەڵهوڕ: کەڵوڕ ف نگا: کەڵوڕ.

کەلهۆشك: دروشم، داغی نیشانە بەماڵاتەوە ف داغِ نشانۀ دام.

کەلهۆك: ۱) قەلایچە، قەلای پچوُك؛ ۲) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) قلعۀ کوچك؛ ۲) روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کەڵەوە: کەڵەم، ئاڵقەی دارینی ملی گاو گاگێرە ف چنبرۀ گردن گاو.

کەلەوەر: کەلەبەر ف نگا: کەلەبەر.

کەڵەوەکێشی: سەرسەختی، بەقسەنەکردن ف نافرمانی، سرکشی.

کەڵەوێ: گیایەکی دڕکاوییە ف گیاهی است خاردار.

کەلەهـ: قەلا، کەلە ف قلعە.

کەڵەهەرز: کەڵەز ف نگا: کەڵەز.

کەڵ هەیدان: جۆرێ شوربا ف نوعی آش.

کەڵەهێڕ: ۱) کۆبوُنەوەی جوانەگای زۆر لەسەر مانگابەکەڵ؛ ۲) بریتی لە کۆبوُنەوەی زۆرکەسی لە دژی تاکەکەسێك ف ۱) ازدحام گاوهای نر بر مادە گاو؛ ۲) کنایە از ازدحام عدّەای بر علیە کسی.

کەلەی: کرێژی سەر ف شورۀ سر.

کەلی: ۱) بێخوێ؛ ۲) نێوان تێ کەوتوُیی دیوار ردان؛ ۳) کللك قوڵە؛ ۴) گوێ کورت؛ ۵) کاڵ؛ ۶) نەکولاو، ۷) کاری ڕابردوی جۆش هاتن، کولا، کوڵی؛ ۸) کەلوی دەنکی گیا؛ ۹) کونی شانەهەنگوین ف ۱) بی نمك؛ ۲) شکاف دیوار و یا میان دندانها؛ ۳) دم کوتاه؛ ۴) کوتەگوش؛ ۵) کال؛ ۶) ناپختە؛ ۷) فعل ماضی جوشیدن، جوشید؛ ۸) نیامك دانەهای گیاە؛ ۹) شبکۀ موم.

کەلێ: بێخوێ ف بی نمك.

کەڵی: ۱) کەڵەکی سەر ئاو؛ ۲) کوڵی؛ ۳) ئازایەتی؛ ۴) کەلو ف ۱) کللك عبور از آب؛ ۲) جوشید؛ ۳) شجاعت؛ ۴) نیامك دانە.

کەلیجە: نێری، سابرێن، تەگە ف قوچ.

کەڵیچە: کەڵگامێشی لە دوساڵ بەولاوە ف گاومیش دوسال بەبالا.

کەلێژ: ۱) کلێنچکەی پەز، قیتکەی سەر دوُگ؛ ۲) دەسەلاتو زۆرداری ف ۱) دنبالچۀ گوسفند؛ ۲) توانایی.

کەلیژە: تەگە، نێری ف قوچ.

کەلیسمە: کەلۆسمە ف کرمِ آفتِ نخود.

کەلیش: کەلۆیش ف نگا: کەلوُیش.

کەلیشۆ: ڕێگر، چەتە، کەلەشە ف راهزن.

کەلیك: تاوێك، دەمێکی کەم ف زمانی اندك.

کەلی کوڵکی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەلیلان: ۱) داخو عەزرەت؛ ۲) کوڵەکوڵی گەرمای هامن ف ۱) تأسّف و حسرت؛ ۲) شدّت گرمای تابستان.

کەلیلك: کلیلی دارینی گۆڵەی درگا ف کلید چوبین در.

کەلیمە: وشەیەك ف کلمە.

کەلین: جۆش هاتن، کوڵین ف جوش آمدن.

کەلێن: ۱) قەڵشت لە دیوار؛ ۲) پەناگا؛ ۳) بۆسە، چەپەر، خەڵ، سپێر؛ ۴) دەرفەت ف ۱) شکاف؛ ۲) پناهگاە؛ ۳) کمین؛ ۴) فرصت.

کەڵین: ۱) کەلین؛ ۲) مروی زلو زەبەلاح ف ۱) جوشیدن؛ ۲) تنومند.

کەلێن: قەلادەی چەرم ف قلادهٔ چرمی.

کەلی نسێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلێنی: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەم: ١) پیچ، بەرانبـەری فرە، کم؛ ٢) کەو، بێژنـگ ف ١) انـدك؛ ٢) غربالِ سوراخ درشت.

کەمـــا: گیایەکی بەرزی گەلادەرزی‌یە. *کارگی کە ما لە هەمـو کارگێ باشترە* ف گیاهی است برگ سوزنی، کما.

کەماجاڕ: شوێنێ کەمای زۆر لێ ڕوابێ ف کمازار.

کەماچە: ئامرازێکی مۆسیقایە ف کمانچه.

کەماخ: کلۆت، کەفەڵ ف کفل.

کەمـالان: دوگونـدی کوردستـان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کەمـان: ١) دارێکی نیوەجـەغزە ژێی تێخراوە بۆ تیرپێ‌هاویشتن؛ ٢) ئامرازێکی مۆسیقایە ف ١) کمان تیراندازی؛ ٢) کمان موسیقی.

کەمانچە: کەماچە ف کمانچه.

کەمانچەژەن: کەمانچەلێدەر ف کمانچه‌نواز.

کەمانگەر: کەسێ کەمانان چێ دەکا ف کمانگر.

کەمانە: ١) زڤرانی ئاوێژراو کە وەشتێ دەکەوێ؛ ٢) چەمانەوەی ئاوێژراو لە ڕێدا ف ١) و ٢) کمانه.

کەمـاو: ١) سەرچـاوەیەك کە ئاوی زۆر نەبێ؛ ٢) چێشتی گۆشتـاوی خەست و خوڵ ف ١) چشمهٔ کم آب؛ ٢) یخنی، آبگوشت غلیظ.

کەمایەتی: بەرانبەری زۆرینە، کۆمەڵی کەم بەرانبەر بە کۆمەڵێکی تر ف اقلّیت.

کەمایەسی: ١) دەست‌کورتی، ئاتاجی؛ ٢) کەم‌وکوڕی‌و ناتەواوی ف ١) احتیاج؛ ٢) کم و کاستی.

کەمایی: ١) کەمایەتی؛ ٢) هیچ نەبێ، بەشی کەم ف ١) اقلّیت؛ ٢) اقلاً.

کەمباخ: کامباخ ف نگا: کامباخ.

کەمبارە: کەم‌فایدە ف کم بهره.

کەمبـەر: ١) ناوقـەد؛ ٢) تەسـك؛ ٣) پشتێنی زێڕ یان زیو؛ ۴) گوڵێکی دەشتیە ف ١) میان، کمـر؛ ٢) کم عرض؛ ٣) کمـربند زینتی؛ ۴) از گلهای صحرایی.

کەمبەرۆك: دەوەنێکی بەچقڵە کە میوەیەکی هەیە ف خاربنی است میوه‌دار.

کەمبەرە: ١) پشتێنی خشڵ؛ ٢) ناوقەد ف ١) کمربند زینتی؛ ٢) میان.

کەمبەل: کەمێل ف نگا: کەمێل.

کەمبەلۆك: ١) قارچ؛ ٢) چمە، دنبەلان ف ١) قارچ؛ ٢) دنبلان.

کەمپەر: ڕکەبەری، خۆڕانان لە حاندیەکێ‌تر ف رقابت کینه‌توزانه.

کەمپەراندن: ڕکەبەری کردن ف کینه‌توزانه رقابت کردن.

کەمت: دوگمەی قەبە، قوبە ف دکمهٔ قبّه‌ای.

کەمتار: قەمتار ف کفتار.

کەمتاراف: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەمتاکورتێ: کەمێ لە زۆرێ، کەم‌و بێشێ ف کم و بیشی.

کەمتەرخ: بێ‌بەها، نارەواج ف بی ارزش.

کەمتەرخەم: کەترەخەم ف لاابالی.

کەمتیار: قەمتار ف کفتار.

کەمتین: بێ‌تاقەت، بێ‌تابشت ف ناتوان.

کەمجیقڵدانە: برێتی لە بێ‌سەبر و حەوسەلە ف ناشکیبا.

کەمچ: خێچ، چەفت، چەوێل ف کج و ناهموار.

کەمچك: کەچك، کەفچی ف قاشق.

کەمچە: ١) کەچك؛ ٢) ئامرازی قوڕەسواغ لوس کردن، ماڵە؛ ٣) داغی ئاژەڵ و وڵسات ف ١) قاشق؛ ٢) مالهٔ بنّایی؛ ٣) داغ دام و احشام.

کەمچیکڵدانە: کەمجیقڵدانە ف کم حوصله، ناشکیبا.

کەمخۆر: دژی زۆرخۆر ف کمخور.

کەمخە: پارچەیەکی ئاوریشمیە ف پارچه‌ای ابریشمین.

کەمدو: کەم‌قسە ف کم حرف.

کەمدۆ: ١) کەسێ کە ئاژەڵی شیردەری کەمە؛ ٢) چێڵی کەم‌شیر ف ١) کسی که دام دوشیدنی کم دارد؛ ٢) گاو کم شیر.

کەمدوح: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەمدەس: ١) دەس‌تەنگ؛ ٢) بێ‌دەسەلات ف ١) تنگ دست؛ ٢) ناتوان.

کەمر: ١) بەرد؛ ٢) خەڵوزەبەردینە ف ١) سنگ؛ ٢) زغال سنگ.

کەمران: کانزای خەڵوزەبەردینە: (بەرکەمران ناوی گوندێکە) ف معدن زغال سنگ.

کەمراوێژ: پیچەك لە زەحف ف کم از بسیار.

کەمڕو: شەرمن، شەرمێون ف خجالتی، کمرو.

کەمـرە: کەپـرە، ریخی بەرپێ‌دراوی ڕەق‌هەلاتـگ ف سرگین کوبیدهٔ سفت شده.

کەمڕی: کەمڕو ف آدم خجالتی.

کەمسـەر: نزیك لە تەواوبوُن ف روبه اتمام.

کەمشـۆ: ١) کەری بارەبـەر؛ ٢) زەلامی ناتێگـەیشتو، دەبەنگ ف ١) اُلاغ؛ ٢) آدم نفهم.

کەمقنیات: ١) بەکەم‌ڕازی؛ ٢) کەمخۆر ف ١) قانع؛ ٢) کمخور.

کەمْك: ١) روخسار چگۆڵە؛ ٢) دەسرۆکەی چڵم‌سڕین ف ١) شخص رخساره کوچك؛ ٢) دستمال.

کەم‌کار: ١) کەسێ ئیشی کەم دەس کەوێ؛ ٢) تەمەڵ و بێکارە ف ١) کم کار؛ ٢) تنبل، سست در کار.

کەم‌کاری: حاڵی کەم‌کار ف کم کاری.

کەم‌کردن: ١) لە زۆر کەم‌بوُنەوە؛ ٢) کزو داڵگۆشت‌بوُن: (بەو نەخۆشیە زۆرم کەم کرد) ف ١) کم شدن؛ ٢) لاغرشدن.

کەمکۆڵ: ١) تێخوڵی شینی گوێز؛ ٢) گیایەکی دڕکاوی‌یە ف ١) پوستهٔ

سبز گردو؛ ۲) گیاهی است خاردار.
کەملتە: کەستەك، سندەگل، کلۆی گلّ ف کلوخ.
کەمۆ: زرنگی فیلزان ف زرنگ حقەباز.
کەموبیش: کەمتاکورت ف کم و بیش.
کەمۆت: پەلپگر، سەررەق ف لجباز.
کەموتەر: کابۆك، کاڤۆك، کەڤۆك، کۆتر ف کبوتر.
کەمور: ۱) گاشەبەرد؛ ۲) بەرد، کوچك ف ۱) سنگ بزرگ؛ ۲) سنگ.
کەموسکە: برۆکە، پیچەك ف اندکی.
کەموکوڕ: ناتەواو ف ناتمام.
کەموُکە: کەموُسکە ف اندکی.
کەمۆ: کۆدك، کاسەی دارینی زل ف کاسهٔ بزرگ چوبین.
کەمولە: کاسەی دارینی پچوُك ف کاسهٔ کوچك چوبین.
کەمۆڵە: کەمولە ف کاسهٔ کوچك چوبین.
کەموینە: کەس نەدار، بێ‌هاوتا ف نایاب.
کەمـە: ۱) هەر دارێ کە جەغـزی یان نیوەجـەغزی چەمێنرابێتەوە بۆ دەورەگرتنی ئامرازێك وەك کەلەبێژنگ‌و داری خوارەوەبوی بێشکەو دەوری پێچکـەی عەرەبـانـەو...؛ ۲) ئامـرازێ کە داری بۆ کەمە پێ دەچەمێننەوە ف ۱) چوب خمیدهٔ دایره یا نیم دایره‌ای، چنبره، کمانی؛ ۲) ابزار کمانی کردن چوب.
کەمـەر: ۱) ناوقەد؛ ۲) چیای شاخ؛ ۳) کوچکەبەرد، خڕکەبەرد ف ۱) میان، کمر؛ ۲) کوه تمام سنگی؛ ۳) شن درشت، قلوه‌سنگ.
کەمەربەست: نۆکەر، خزمەتکار ف چاکر.
کەمەربەستە: بریتی لە پەنابەر ف کنایه از پناهنده.
کەمەربەن: پشتێن، پشتان ف کمربند.
کەمەربەند: کەمەربەن ف کمربند.
کەمەرچین: کراس یان کەوای ژنانەی ناوقەدقرچێنراوی چین‌دار ف لباس کمر چیندار.
کەمەردوخ: دەزوی بە خەڕەك ڕێسراو ف رشتهٔ چرخ دوك‌ریسی.
کەمەرکەش: ۱) دەستەو سەرەژوُرە، ئاماڵ‌هەوراز؛ ۲) جۆرێ دەرپێ ف ۱) روبەسر بالایی، کمرکش؛ ۲) نوعی زیر شلواری.
کەمەرن: بەردەلاّن ف سنگلاخ.
کەمــەرە: ۱) کەمــبــەرەی خشـــڵ؛ ۲) ناوقـــەدی هەر شتـێ؛ ۳) جێگەی‌بانگدەر لەسەر منارە؛ ۴) تەختەی لەدۆلاّش‌دراو؛ ۵) ناوەندی زەمین؛ ۶) گاشـەبـەرد ف ۱) کمـر بند زینتی؛ ۲) میان؛ ۳) گلدستهٔ منـاره؛ ۴) تختـه‌ای که بر ناو آسیا کوبیده شود؛ ۵) وسط زمین؛ ۶) سنگ بزرگ.
کەمەك: کمەك، تۆزێك ف اندکی.
کەمەکێ: کەمەك ف اندکی.
کەمــەن: ۱) پەتی درێژ بۆ گرتنــەوەو بەستنی ڕاکـردو؛ ۲) پەتی سەر بەئاڵقەی فرەوان ف ۱) و ۲) کمند.
کەمەند: کەمەن ف کمند.
کەمەندکێش: بریتی لە عاشق‌بوُنی شێخی تەریقەت یان کچی جوان ف کنایه از مجذوبِ پیر طریقت و عرفان یا عاشق دختر جوان شدن.
کەمەندهاوێژ: سوارێ کە بە کەمەند دوژمن یان ڕاکردو دەگرێ ف کمندانداز.
کەمەی: ۱) کەمایەسی؛ ۲) کەمایەتی ف ۱) نداری؛ ۲) اندکی.
کەمی: دژی زافی، کمی ف کمی، کاستی.
کەمێ: کەمەك، کمەك ف اندکی.
کەمێر: زۆرکەم، کەمتر ف کمتر.
کەمیك: کەفی، کەفیك دەسەسڕ ف دستمال.
کەمێك: کەمێ، کەمەکێ، کەمەك ف اندکی.
کەمێڵ: ۱) سلەمـەڕی بەپشت دوُگەوەلکاوی پەز کە خلەخلی دێ؛ ۲) پتروی برین؛ ۳) چڵمی وشکەوەبوُگ بە لوُتەوە ف ۱) گال، پوستگاله؛ ۲) خشك ریشه؛ ۳) آب بینی خشکیده.
کەمێڵە: کەمێڵ ف نگا: کەمێڵ.
کەمین: ۱) بۆسـە، خەڵ؛ ۲) خۆداگرتن لە بوسـەدا ف ۱) کمین؛ ۲) کمین کردن.
کەمین گا: بۆسە ف کمینگاه.
کەمینە: ۱) کەمایەتی؛ ۲) کەمایی ف ۱) اقلّیت؛ ۲) اقلاً.
کەن: ۱) خەنـە، پێ‌کەنین؛ ۲) کان: (گڵ‌**کەن**)؛ ۳) پاشگـری بەواتـا: بەرەڵداکەری بای پشتەوە: (تڕ**کەن**، تس**کەن**)؛ ۴) جێگەی کۆڵدراو؛ ۵) ئاودڕ؛ ۶) جل لەخۆکردن، ژخۆکرنا جلك؛ ۷) کرێژی سەر ف ۱) خنده؛ ۲) معدن؛ ۳) پسوند به معنی بیرون دهندهٔ بادشکم؛ ۴) کنده شده؛ ۵) آبکند؛ ۶) کندن لباس؛ ۷) شورهٔ سر.
کەنـار: ۱) ڕەخ، قەراخ، قەراغ، ئالی، لا، تەنشت؛ ۲) داری کونار؛ ۳) دەوەنێکە بۆن‌خۆش ف ۱) کنار؛ ۲) درخت کُنار؛ ۳) درختچه‌ایست خوشبو.
کەناراو: ۱) بەستێن؛ ۲) بریتی لە جێگەی دەست‌بەئاوگەیاندن ف ۱) کنارهٔ رودخانه؛ ۲) کنایه از مستراح، توالت.
کەناربەڕۆژ: ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای در کردستان.
کەنارگرتن: دوُرەپەرێزبوُن ف کناره‌گیری.
کەنـاروێ: دوگونـدی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
کەنارە: ۱) دەوری بەحر؛ ۲) قاڵی درێژوکە؛ ۳) پەراوێز ف ۱) کرانه؛ ۲) قالی کناره؛ ۳) حاشیه.
کەنارەگیر: دوُرەپەرێز ف کناره‌گیر.
کەنارەگیری: بێ‌لایەنی، دوُرەپەرێزی ف کناره‌گیری.
کەنـاری: ۱)دڕکەزی؛ ۲) پەرژین؛ ۳) قەناری ف ۱) خار پرچین؛ ۲) پرچین؛ ۳) پرندهٔ قناری.
کەنامپەر: کەنگری وشکەوەکراو ف کنگر خشك شده.
کەناندن: خەناندن، وەپێکەنین هێنان ف بەخنده آوردن.
کەناو: ۱) ئاودڕ؛ ۲) کۆڵدراو؛ ۳) لە چەسپین ڕزگارکراو ف ۱) آبکند؛ ۲) کنده شده؛ ۳) برکنده شده.
کەنایا: هەڵکەندن لەکانزا ف حكّ روی فلز.

کەنـایش: ١) کەندنی زەوی؛ ٢) خۆخوراندن؛ ٣) هاوتایی کردن؛ ٤) تاشین و کۆڵین لە کانزاو بەرد [ف] ١) کندن زمین؛ ٢) خود را خاراندن؛ ٣) مقابلەکردن؛ ٤) حكّ روی فلز و سنگ.

کەناین: کەنایش [ف] نگا: کەنایش.

کەنایە: کەنایا [ف] حكّ روی فلز.

کەنجـارە: دوگونـدی کوردستـان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کەند: ١) قوڵکە؛ ٢) ئاودڕ؛ ٣) تەپۆڵکە؛ ٤) شانی کەژ؛ ٥) دێ، ئاوایی جگـە لە شار؛ ٦) بەردانی با: (تـرێکی **کەند**)؛ ٧) کان، کەن [ف] ١) چاله؛ ٢) آبکند؛ ٣) تپه؛ ٤) ستیغ کوه؛ ٥) ده، آبادی؛ ٦) فروهشتن باد شکم؛ ٧) معدن.

کەندا: هەڵکەندراو لە کانزا [ف] حكّ شده روی فلز.

کەندار: دادڕاوی زەوی بەهۆی ئاو یا کندن [ف] زمین کنده شده یا آب شُسته.

کەنـدارەقوتنی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەنــدارەقــەل: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەنداڵ: ١) دادڕاوی زەوی لە ئاو یان لە ڕُوخان؛ ٢) تەپۆڵکە؛ ٣) گێژاو [ف] ١) زمین فروریخته از آب یا...؛ ٢) تپه؛ ٣) گرداب.

کەندالا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەنـداو: ١) ئاودڕ؛ ٢) ئاوێ کە دو لای وشکـایی لێ چو بێتە پێش؛ ٣) جۆگەی کەنراو بۆ تێکەڵ بُونەوەی دو ئاو [ف] ١) آبکند؛ ٢) خلیج؛ ٣) کانال.

کەندر: کنر، کندر [ف] نگا: کندر.

کەندڕ: بودڕ، قوڵکەی زۆر قوُڵ و درێژ لە زەوی [ف] گودال عمیق در زمین.

کەنـدش: ١) کەنـدن؛ ٢) خورو؛ ٣) خورانـدن؛ ٤) هاوتاکردن [ف] ١) کندن؛ ٢) خارش؛ ٣) خاراندن؛ ٤) جُفت و جورکردن.

کەنـدغارەقەل: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەنــدن: ١) کۆڵانی زەوی؛ ٢) جل ژخـــۆکـردن؛ ٣) بەردانی با؛ ٤) لەسەرلابردنی لکاو؛ ٥) دەرکێشانی گیا لە زەوی یان موُ لە پێست [ف] ١) کنـدن زمین؛ ٢) کنـدن لباس؛ ٣) باد شکم درکردن؛ ٤) برکندن چسپیده؛ ٥) برکندن گیاه وموی.

کەندۆ: ١) پارێن، پانێر؛ ٢) کۆندۆ [ف] ١) گوسالهٔ دوبهاردیده؛ ٢) نگا: کۆندۆ.

کەندوُ: کواڕ [ف] نگا: کواڕ.

کەندۆخ: کۆڵەر، کەسێ کە زەوی یان کانزا بۆ نوسین دەکۆڵێ [ف] حکّاك.

کەنـدۆك: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەنـدوقـۆرت: شوێنی پڕلە چاڵ وچوڵ و بڵندایی و نەویایەتی [ف] زمین دارای پستی و بلندی بسیار.

کەندوکۆت: کەندولەند [ف] زمین پرفراز و نشیب.

کەندوکورت: کەندوقۆرت [ف] زمین پر از بلندی و پستی.

کەندە: ١) خەندەك؛ ٢) چاڵ [ف] ١) خندق؛ ٢) چاه.

کەنـدەسمە: ١) کاسەڵەشینکە؛ ٢) ڕەنگرێژە، مێش خۆرە [ف] ١) پرندهٔ سبزقبا؛ ٢) نام پرنده‌ایست.

کەندەقوُڵان: ناوی ئاوایی‌یەکە [ف] نام روستایی است.

کەندەك: خەندەق، زەوینی کۆڵدراوی درێژ و پان [ف] خندق.

کەندەکار: کەسێ کە لە دار نەخش دەکەنێ [ف] کنده‌کار.

کەندەکاری: کەندنی نەخش لە دار [ف] کنده‌کاری.

کەندەلان: لێواری قوڵکەی زۆر فرەوان [ف] کنارهٔ آبکند گشاد.

کەندیل: کەندر [ف] نگا: کندر.

کەنـدینـاوێ: مەڵبـەنـدێکە لە کوردستان چەند گوندی لێیە بەعسی وێرانی کردن [ف] ناحیه‌ای درکـردستـان شامل چند روستا که توسط بعثیان ویران شد.

کەنر: کنر، کندر [ف] نگا: کندر.

کەنراو: ١) زەوی قوُڵ کراو؛ ٢) جلی ژخۆکرای؛ ٣) لەسەر لکاو لاکەوتو [ف] ١) زمین کنده شده؛ ٢) لباس کنده شده؛ ٣) برکنده.

کەنراوە: ئاژەڵی قەڵەوبوُگ [ف] دام چاق و چله شده.

کەنــزە: ١) جلیقـەی دەس چن؛ ٢) جلکی ژێرکـراس [ف] ١) جلیقـهٔ دستباف؛ ٢) زیرپیراهن.

کەنسی: ڕژد، ڕەزیل [ف] خسیس.

کەنشت: جۆرێ مومی هەنگوین [ف] نوعی موم عسل.

کەنشتە: پەرسگای جوُلەکان [ف] معبد یهود، کنشت.

کەنْك: کرێژی برینی سەر [ف] شورهٔ زخم سر.

کەنکەنە: زۆر زەلام [ف] بسیار کلفت و بزرگ.

کەنکەنەچی: قومەشکەن، کەسێ چاڵاو هەڵدەکەنێ [ف] مقنّی، چاه‌کن.

کەنگ: ١) کەند؛ ٢) چەنگی باڵدار؛ ٣) باڵی باڵدار [ف] ١) نگا: کەند؛ ٢) چنگال پرنده؛ ٣) بال پرنده.

کەنگاوەر: شارێکە لە مەڵبەندی کرماشان [ف] شهر کنگاور.

کەنگر: کنگر، قنگر [ف] کنگر.

کەنگرکوڵێن: کوڵاندنی ناتەواو [ف] جوشانیدن مختصر.

کەنگرۆشك: ١) دانۆکەکەنگر؛ ٢) بزمارەی پا [ف] ١) کنگردانه؛ ٢) میخچه.

کەنگروك: کەنگرۆشك [ف] نگا: کەنگرۆشك.

کەنگەڵان: کەندەلان [ف] نگا: کەندەلان.

کەنگی: کەنگێ [ف] نگا: کەنگێ.

کەنگێ: ١) کام کات؟؛ ٢) لە هەر کاتێکا [ف] ١) کی؟، چه‌وقت؟؛ ٢) در هر زمان.

کەنگین: هەر گا، هەر زەمانێك [ف] هرگاه.

کەنگینێ: کەنگین [ف] هرگاه.

کەنن: ۱) کەنـدن؛ ۲) خەنین؛ ۳) رنینی میوە ف ۱) نگـا: کەندن؛ ۲) خندیدن؛ ۳) چیدن میوه از درخت.

کەنۆ: ۱) چێڵی کۆندۆ؛ ۲) پارین ف ۱) نگا: کۆندۆ؛ ۲) گوسالهٔ پارینه.

کەنوٚ: ۱) کەندوٚ، کواڕ؛ ۲) پلوٚرە، خەڵیف؛ ۳) کەن، خەندە ف ۱) نگا: کواڕ؛ ۲) کندوی زنبور؛ ۳) خنده.

کەنۆك: هەمیشە دەم بەپێکەنین ف خندەرو.

کەنەسمە: کەندەسمە ف نگا: کەندەسمە.

کەنەف: ئاودەس، کناراو، پێشاو ف مُستراح.

کەنـەفت: ۱) زۆر حاڵپەرێشـان، کەلەلا؛ ۲) بەنەحلەت‌کراو لە ئاینی یەزیدیدا ف ۱) بدحال وپریشان؛ ۲) ملعون در آیین یزیدی.

کەنەفە: کەنەف ف مُستراح.

کەنـەك: ۱) بەردی زل؛ ۲) کەنـدەك، خەندەك؛ ۳) ئاودڕ ف ۱) سنگ بزرگ؛ ۲) خندق؛ ۳) آبکند.

کەنـەکەوە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کەنەنە: تیخی کەچك‌کۆڵین ف تیغ قاشق چو بی کندن.

کەنەوە: هەڵکەندن ف کندن.

کەنەهەش: سەرَبزێو، شەقی ف متمرّد، یاغی.

کەنی: ۱) قیز، دۆت، قز، کچ؛ ۲) پێکەنی ف ۱) دختر؛ ۲) خندید.

کەنێر: کنێر ف نگا: کنێر.

کەنێرە: کنێر ف نگا: کنێر.

کەنیز: ۱) قەرەواش، خدامە؛ ۲) ژنی بەپارەکڕدراو ف ۱) کلفت خانه؛ ۲) کنیز زرخرید.

کەنیزەك: کەنیز ف نگا: کەنیز.

کەنیسە: کلیسا ف کلیسا.

کەنیشت: ۱) ریـوٚقی چاو؛ ۲) کەمێڵە ف ۱) ژفـك چشم؛ ۲) ترشح خشکیدهٔ بینی.

کەنیشتە: کەنشت ف کنشت، معبد یهود.

کەنیشك: کچ، کناچە، دۆت، قز، قیز ف دختر.

کەنیشکی: ۱) کچێنی؛ ۲) رەشێنـەی چاو ف ۱) نگـا: کچێنی؛ ۲) مردمك چشم.

کەنیك: کچی شوٚنەکردو ف دوشیزه.

کەنی گری: فرمێسکی شادی لەچاوهاتن ف اشك شوق.

کەنیلە: ۱) کچی چکۆڵە؛ ۲) ناوە بۆ ژنان ف ۱) دخترك؛ ۲) نام زنانه.

کەنین: ۱) کەندن؛ ۲) خەنین ف ۱) نگا: کەندن؛ ۲) خندیدن.

کەو: ۱) کەف، زەرەژ؛ ۲) سەرەند، سەرەد؛ ۳) کوشینی برین؛ ۴) داغ، چزان بە ئاسنی سوٚرەوەبـوٚگ؛ ۵) کەف ف ۱) کبـك؛ ۲) سردبیزن، غربال سوراخ درشت؛ ۳) فشردن دمل؛ ۴) داغ‌گذاری؛ ۵) کف.

کەوا: ۱)بـالاپـوٚشی ئاودامانی پیاوانە؛ ۲) بالاپوٚشی تا بەرپشتێند؛ ۳) کولـەجەی لۆکەتێخراو؛ ۴) کەڵەشاخی خوێن‌بەردان ف ۱) قبا؛ ۲) نیم‌تنه؛ ۳) یلك آستین‌دار؛ ۴) شاخ حجامت.

کەوات: کەبات ف نوعی نارنج.

کەواتە: هەرگا وایە، جا ئەگەر وایە ف پس دراینصورت.

کەواخە: قاپوڕ، قاپێلك ف قشر، پوسته.

کەوار: کەندوی ئاردو دانەوێڵە ف کندوی غلّه.

کەواری: باڕەکەو، کەوەباڕ ف جوجه‌کبك.

کەواز: عاسا، داردەست ف چوبدست، عصا.

کەواشە: ۱) ئالاش، چرپی و پوٚش بوٚبن قوڕەبان؛ ۲) برێتی لە هەرشتی سقك ف ۱) انبیره؛ ۲) آت و اشغال.

کەوال: ۱) کەڤال؛ ۲) کاژی مار؛ ۳) قەباڵە؛ ۴) سەوال؛ ۵) ماڵات ف ۱) نگا: کەڤال؛ ۲) پوستهٔ مار؛ ۳) سند ماکیّت؛ ۴) نگا: سەوال؛ ۵) اغنام و احشام.

کەوان: ۱) کەمان؛ ۲) ئامرازی خوریو لوٚکە شی کردنەوە؛ ۳) هوٚزێکی کوردە لە کوردستـانی بەردەست ترکان ف ۱) نگا: کەمان؛ ۲) کمان پنبه‌زنی؛ ۳) از طوایف کُرد.

کەوان‌پیتك: قەڵماسك، قوٚچەقانی، بەرەقانی ف فلاخن.

کەواندن: ۱) خستن؛ ۲) داخ کردن ف ۱) بر زمین زدن؛ ۲) داغ گذاردن.

کەوان‌کشاندن: ژێ‌کەوان بەتیرەوە کێشان بوٚ هاویشتنی تیر ف کمان کشیدن.

کەوان‌کێشان: کەوان‌کشاندن ف کمان کشیدن.

کەوانوٚ: کەبانو ف کدبانو.

کەوانـە: ۱) کەمـە؛ ۲) تەنراوێکە لە توٚڵ دەکرێتە پاوە بوٚ بەسەر بەفردا ڕوٚیشتن، لاکان؛ ۳) دوخەتوٚکەی کەوانی کە وشەی دەنێودا دەنوٚسن؛ ۴) لای داوێنی مێگـەل لەسـەر هەوێڕ ف ۱) نگـا: کەمە؛ ۲) اسکی ترکه‌ای؛ ۳) پرانتز؛ ۴) دنبالهٔ گله.

کەوانەدار: چەماو وەك کەوان ف منحنی قوسی.

کەوانەدوٚڵ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەوانەکردن: ۱) وەشت‌کەوتن‌و گەڕانەوە؛ ۲) دەهاویشتن‌دا چەمانەوە ف ۱) و ۲) کمانه‌کردن.

کەوانەیی: کەوانەدار ف منحنی قوسی.

کەوانـــی: ۱) وەك کەوان چەمـــاو؛ ۲) ئەگەر توٚ بەم جوٚرە نیت ف ۱) کمانی؛ ۲) اگر چنین نیستی.

کەواو: کەباب ف کباب.

کەوایە: ئەگەر ئاوابێ ف اگر چنین است.

کەوباڕ: بێچوە‌کەو ف جوجه‌کبك.

کەوباز: کەسێ کە ڕاو بە کەو دەکاو کەوان ڕادەگرێ ف نگهدارندهٔ کبك شکاری، کبك‌باز.

کەوبوار: ڕێگەی گەرمێن‌کوێستان‌کردنی کەو ف راه ییلاق و قشلاق کبکها.

کەوبوێر: کەوبوار ف نگا: کەوبوار.

کەوبەدار: بڕانەوەی بەهار کە کەو لە دار دەنیشن ف اواخر بهار.

کەوپـەڕ: ۱) کەوبـوار؛ ۲) ناوی گوندێکە ف ۱) نگا: کەوبوار؛ ۲) نام

دهی است.

کەوت: ١) کەڤـوت، کەکەو؛ ٢) بەرەوەبو؛ ٣) کەرکەمەڕ ف ١) درختی است جنگلی؛ ٢) افتاد؛ ٣) تعدادی گوسفند.

کەوتـــا: ١) کەوت بەعـــەرزا؛ ٢) تەڕو تلیـس؛ ٣) لەجێدا کەوتن لە نەخۆشی؛ ۴) ڕاکشان، ڕازان، خۆ درێژکردن بۆ خەو ف ١) افتاد؛ ٢) خیس؛ ٣) بر بستر بیماری افتادن؛ ۴) درازکشیدن به قصد خواب.

کەوتاندن: خستن بەزەویدا ف بر زمین انداختن.

کەوْتـانـدن: ١) حەپینی گەمـاڵ؛ ٢) تۆپـاندن، مراندنی حەیوانێ کە گۆشتی ناخورێ ف ١) عوعوسگ؛ ٢) کشتن حیوان حرام گوشت.

کەوتش: ١) کەفتن؛ ٢) داخـۆزین، دابەزین؛ ٣) ئۆقرەگرتن؛ ۴) زۆر ماندگ‌بوُن ف ١) افتادن؛ ٢) پیادەشدن؛ ٣) آرام گرفتن؛ ۴) بسیار خستەشدن.

کەوتن: ١) بەربـوُنەوە؛ ٢) نوستنی نەخۆش ف ١) افتادن؛ ٢) بستری شدن بیمار.

کەوتنەخۆ: خۆئامادەکردن ف خود را آماده کردن.

کەوتنەسەر: خەیاڵ‌لێ‌دان: (**کەوتومەسەرئەوە کە بچم**) ف تصمیم گرفتن.

کەوتنەوە: ١) مانەوە لە هەوالآن لە سەفەردا؛ ٢) دوای چابوُنەوە دیسان نەخۆش‌کەوتن ف ١) واماندن در سفر؛ ٢) عودکردن بیماری.

کەوتو: بەرەوبوُگ ف افتادە.

کەوتوُیی: نەخۆشی گرانەتا ف تیفوس.

کەوتـە: ١) دەستـە، قۆڵە؛ ٢) کەوتا؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) دستە؛ ٢) نگا: کەوتا؛ ٣) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەوتەر: ناوی دێ‌یەکە لە کوردستان ف نام روستایی است.

کەوتە کەوت: وەڕەوەڕی سەگان ف عوعوسگها.

کەوْتی: ١) تۆپیو؛ ٢) بەربوُیەوە ف ١) لاشۀ نجس؛ ٢) افتادی.

کەوْتین: ١) تۆپین؛ ٢) بەربوُینەوە ف ١) سقط شدن؛ ٢) افتادیم.

کەوجز: ١) ئاوگەردان؛ ٢) ئەسکوێ ف ١) آبگردان؛ ٢) ملاقە.

کەجێز: کەوجز ف نگا: کەوجز.

کەوچ: ١) زارخوار؛ ٢) دەفر و ئامرازی قوُڵی خێچو خوارو نارێك؛ ٣) پێوانە ف ١) دهن کج؛ ٢) ظرف دهن کج؛ ٣) پیمانە.

کەوچك: کەچك، کەفچی ف قاشق.

کەوچك‌تاش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەوچکە: ١) پلوُسکی گەنم لە ئاسیاودا، گەروُلەی ئاش؛ ٢) حەوزۆکەی تارەت‌گرتن لە ئاودەستی یەکسەری مزگەوتان ف ١) ناودان گندم در اسیا؛ ٢) حوضچۀ طهارت در مستراح مساجد.

کەوچولەوچ: ١) قسەی مرۆی دم‌خوار؛ ٢) مرۆی دم‌خوار ف ١) سخن آدم دهن کج؛ ٢) آدم دهن کج.

کەوچە: ١) دم خوار؛ ٢) کەوچك ف ١) کج دهن؛ ٢) قاشق.

کەوچەرین: یەکەم مانگی پایز، خەزەڵوەر، گەڵاڕێزان ف مهرماه.

کەوچە کەوچ: کەوچو لەوچ ف نگا: کەوچو لەوچ.

کەوچێز: کەپچە ف ملاغە.

کەودانْك: جێگەی قاپ‌و قاچاغ، شوێنی دەفر و ئامان ف جای ظروف.

کەودەری: باڵـدارێکی جنجیرە بەقەد مریشکێ دەبێ لە نزیك بەفران دەژی ف کبك دری.

کەودەن: نازیرەك ف کودن.

کەور: ١) بزنـی سپی؛ ٢) کەڤـر، کوچـك، بەرد، سەنـگ ف ١) بُز سفیدرنگ؛ ٢) سنگ.

کەوراو: ١) ڕاوەکەو؛ ٢) کەوی ڕاو ف ١) شکار کبك؛ ٢) کبك شکاری.

کەورْك: جۆرێ هەرمێ ف نوعی گلابی.

کەوْرگ: ئەشکەوت، شکەفت ف غار.

کەورنگان: ناوێتەی گەنم لە جۆ یان لە هەرزن ف گندم آمیخته با جو یا ارزن.

کەوری: کواڕ، عەماری دەغڵ‌و دانەوێڵە ف انبار غلّه.

کەورێشك: کەروێشك، خەروێ، کەروێ ف خرگوش.

کەورێشکە: کەروێشکەی سەوزە ف خرام سبزه از باد.

کەوزەنەك: باشوُکە، واشە، باڵدارێکی ڕاوکەرە ف قرقی.

کەوزینال: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەوْژ: ١) بێزو، کەرب؛ ٢) هێشوی ترێ کەبەدارەوە وشك دەبێ ف ١) ویار؛ ٢) خوشۀ انگور بر درخت خشکیده.

کەوْژین: ١) بێزوکردن؛ ٢) بەدارەوە وشك‌بوُنی هێشوُی ترێ ف ١) ویار کردن؛ ٢) خشکیدن خوشۀ انگور بر درخت.

کەوسـەر: ١) کانیاوێکە لە بەهەشت؛ ٢) ناوێکە بۆ ژنان ف ١) چشمۀ بهشت، کوثر؛ ٢) نامی زنانە.

کەوسەڵ: کوُسەڵ، کسڵ ف لاك پشت.

کەوش: ١) کەش، بن‌هەنگڵ؛ ٢) پێڵاوی دوراو، قۆندرە؛ ٣) دڵ‌بوُرانەوە ف ١) زیر بغل؛ ٢) کفش؛ ٣) از حال رفتن.

کەوش‌درو: کەسێ کە پێڵاو دروس دەکا ف کفاش.

کەوشدور: کەوش‌درو ف کفاش.

کەوشدۆز: کەوش‌درو ف کفاش.

کەوشکەن: لای درگا لە ژوُری ماڵەوە ف کفش‌کن.

کەوشەك: سێ‌باز ف نوعی بازی پرشی.

کەوشەن: سنوُر، حودوُد، سەرحەد ف مرز.

کەوشین: بوُرانەوە، دڵ‌لەخۆچوُن ف غش کردن.

کەوشێن: کەوشەك، سێ‌باز ف بازی پرش.

کەوقژك: قاژو. *باڵدارێکی ڕەشە گۆشتی دەخورێ* ف از پرندگان حلال گوشت.

کەوك: ١) کەڤ، کەو؛ ٢) ڕەنگی عابی ف ١) کبك؛ ٢) آبی روشن.

کەوکردن: لەکەودان، بە سەرەند دابێژتن ف با سَرَند بیختن.

کەوکورد: گۆگرد ف عُنصر گوگرد.

کەوکەردش: کەفی‌کرد ف کف کرد.

کەوکەڤۆك: پشیلەپایزە، بەری گیایەکە [ف] قاصدك.
کەوکەل: کوکەل، پەپوٗ، پەپوسلەمانە [ف] هُدهُد.
کەوکـەمانە: دومەڵێکە لەلای سەروٗی دەمەوە دێت، کوانی مەلاٚشو [ف] دُمَلی که بالای دهان می‌زند.
کەوکەندەر: باڵدارێکە لە کەو دەکاو زلترە لەو [ف] پرنده‌ای کبك‌سان و بزرگتر از کبك.
کەوکی: سەوزەگیای هەراش. *واتا کەو دەناوی‌دا بێ دیار نیە* [ف] سبزهٔ بالیده و بلند.
کەوگ: کەوە، شینی ئاچخ، عابی [ف] آبی روشن.
کەوگری: شیوەن، گریانی بەدەنگی بەرز [ف] شیون.
کەوگی: جانەوەرێکی پانکەڵەی بۆرە بە پێستی ئاژەڵەوە دەلکیو خوێن دەمژێ، گەنە [ف] کنه.
کەوگیر: کەفگیر [ف] کفگیر.
کەوگیرە: جۆرێ کوان [ف] نوعی دمل، کفگیرك.
کەوڵ: ١) پێستـەی مەڕو بزن وهـەرحـەیوانێ: ٢) سفـرەی چەرم؛ ٣) کورك، پۆسین [ف] ١) پوست گوسفند و بز و دیگر حیوانات؛ ٢) سفرهٔ چرمی؛ ٣) پوستین.
کەوڵپۆس: پۆسین [ف] پوستین.
کەوڵـدرو: ١) پوسین درو؛ ٢) کەسێ سفرەی چەرمین ئەدورێ [ف] ١) پوستین‌دوز؛ ٢) سفره چرمی دوز.
کەوڵ کردن: پێست لەبەر داماڵین [ف] پوست کندن.
کەوڵکــەر: ١) کەوڵـدرو؛ ٢) کەسێ پێست لە ماڵات دادەڕنێ [ف] ١) پوستین دوز؛ ٢) پوست‌کن.
کەوڵـۆس: ١) کۆڵـۆس، کۆڵـۆز، کەسێ کە ددانی پێشـەوەی نیە؛ ٢) کەندال؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) کسی که دندان پیشین ندارد؛ ٢) آبکند؛ ٣) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەوڵە: ١) کەوگ، عابی؛ ٢) جۆرێ کەوگی ورد؛ ٣) جێگەی زەلمی زۆر، ریخەلاٚن؛ ٤) گیاوردیلەی بەهاران کە زۆر زوٗ زەرد دەبێ؛ ٥) گوندێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) آبی روشن؛ ٢) کنـهٔ ریز؛ ٣) ریگستان؛ ٤) سبزهٔ کم عمر بهاری؛ ٥) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەوڵەپیر: گوڵێکی زەردە [ف] گلی است زردرنگ.
کەوڵەرەش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەوڵەکۆن: برێتی لە پیری پەك‌کەوتە [ف] کنایه از پیر لکنته.
کەوڵەیان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کەولی: کاولی، خێلاٚتێکی کۆچەرن [ف] کولی.
کەولێدان: کەوکردن [ف] سَرَدکردن.
کەومــار: باڵــدارێکـی خەیاڵی‌یە دەڵێن لەشی کەوەو سەری مارە [ف] پرنده‌ای افسانه‌ای.

کەون: ١) کۆن، لەمێژینە، دێرین؛ ٢) دمهەڵپێچی ژنانە [ف] ١) کهنه؛ ٢) نقاب زنانه.
کەوندێز: ئەسکوێ، ئەسکو [ف] ملاغه.
کەونەلاجان: ناوی دێ‌یەکە [ف] نام روستایی است.
کەونینە: کەونارا، زۆر قەدیمی [ف] باستانی.
کەوو: کەوگ [ف] کبود.
کەوە: کەوگ، عابی [ف] آبی روشن.
کەوەت: کەڤۆت [ف] درختی است جنگلی.
کەوەر: ١) سەوزی‌یەکـی دەسچێنی تیژە کە چەنــد ساڵ دەمێنێ؛ ٢) ئەشکەوت، شکەفت [ف] ١) تره، گندنا؛ ٢) غار.
کەوەرتێ: لەو گونــدانــەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کەوەرتیان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کەوەڕۆژ: سپیەڕۆژ، ڕۆژی بێ‌هەتاو [ف] روز بی‌آفتاب، ابری.
کەوەرە: توێژاڵکی سەر برین [ف] کبره.
کەوەڕی: عاجز، نارەحەت، جاڕز [ف] پکر.
کەوەژ: پێست دەگەڵ مو هەڵکندراو [ف] پوستِ با مو کنده شده.
کەوەسێر: پەزی ڕوخسارسپی ئاماڵ‌شینی ئاچخ [ف] گوسفند رخ سفید کبود فام.
کەوەگی: کەوگی [ف] کنه.
کەوەل: جۆرێ بەری مازو [ف] نوعی ثمر مازوج.
کەوەڵ: پێست [ف] پوست.
کەوەلا: ١) هەموگیان کەسك؛ ٢) کەسکایی گشتی [ف] ١) سبزپوش؛ ٢) همه‌جا سبز.
کەوەڵە: ١) کەوگی وردیلە؛ ٢) کەوگ، عابی؛ ٣) ریخەلاٚن؛ ٤) دیمەنی سەوزی دەشت‌و دەر؛ ٥) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) کنهٔ ریز؛ ٢) آبی روشن؛ ٣) ریگزار؛ ٤) سبزی دشت و در؛ ٥) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەوەمار: جۆرێ مار کە ئاماڵ‌شین دیار ئەدا [ف] نوعی مار.
کەوەن: کوان، زامی ئاماس‌کردو [ف] دُمَل.
کەوەندە: چادر، رەشماڵ، تاوڵ، کۆن، خێوەتی لەموٗ چندراو، سیاماڵ [ف] سیاه‌چادر، چادرپشمی ییلاق‌نشینان.
کەوەی: چنگنە [ف] نوعی کنه.
کەوی: ١) رنو، رنی، کڵێڵە، کلێلە، شاپە؛ ٢) حەمایەت، رام؛ ٣) داغ [ف] ١) بهمن؛ ٢) اهلی، رام؛ ٣) داغِ نشانه‌گذاری.
کەوێ: ١) کەوا؛ ٢) ناوە بۆ کچان یانی وەك کەو [ف] ١) قبا، نگا: کەوا؛ ٢) نام زنانه.
کەویار: گۆرانی‌یەکی بەناوبانگە [ف] آهنگی است مشهور.
کەوی‌بوٗن: رام‌بوٗن، حەمایەت‌بوٗن [ف] رام شدن.
کەوی‌پسان: رنو داڕژانەخوار [ف] ریزش بهمن.
کەویج: قەفیز [ف] قفیز.

کەویچە: دەمی پلوُسکە گەنم لە ئاسیاودا ف دهانۀ ناودان گندم در آسیا.

کەویّ‌ڕبات: کەوی شەڕانی ف کبکی که برای شکار کبکهای دیگر در کمینش گذارند.

کەویژ: قەفیژ ف قفیز.

کەویژە: کەویچە ف نگا: کەویچە.

کەویژە: کەویچە ف کەویچە.

کەویّسار: کەوەسێر ف نگا: کەوەسێر.

کەویّسێر: کەوەسێر ف نگا: کەوەسێر.

کەویّشین: کۆترەگایە ف فاختە.

کەوی کردن: حەمایەت‌کردن ف رام کردن.

کەوێڵ: ۱) کۆخ، کۆختە، خانوی چکۆڵەی یەکچاوە؛ ۲) ئەشکەوت؛ ۳) لەپاش کاسە واتا: ئامانی‌ماڵ: (**کاسەو کەوێڵ**) ف ۱) کوخ؛ ۲) غار؛ ۳) بعد از «کاسە» به معنی ظروف، خانه

کەوین: پێکەوە جۆش‌دانی کانزا ف جوش دادن فلزات.

کەویە: ۱) کەوی، ڕنو، کلێلە، شاپە؛ ۲) کون‌و خانوی نزم‌و نەوی؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) بهمن؛ ۲) بام کوتاه؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەهــۆیی: ۱) کەسکـایی، سەوزایی‌ڕەنـگ؛ ۲) شینی، کەوەیی ف ۱) سبزرنگی؛ ۲) کبودی.

کەهـ: کا، وردەی کلۆش ف کاه.

کەهال: تەمەڵ، سست، تەوەزەل ف سست و تنبل.

کەهر: کار، کارژیلە، بەچکەبزن ف کهر، بزغاله.

کهەڕ: کەڕ، گویّ‌کپ ف کَرّ، ناشنوا.

کهەڕۆ: کەڕ ف ناشنوا.

کەهڕوبا: کارەبا، شیرەی وشکەوەبوی دارێکە ف کهربا.

کەهڕوبان: کەهڕوبا ف کهربا.

کەهرەبا: کەهڕوبا ف کهربا.

کەهریز: کارێز، کەرێز ف کهریز، قنات.

کەهرێز: کارێز، کەرێز ف کهریز، قنات.

کەهــری‌شەمــزە: کاریلەی هەراش کەلـەمـانگی ڕێبـەنـدان زاوە ف بُزغالەای که بهمن ماه متولد شده.

کهەن: کرێژی‌سەر ف شورۀ سر.

کەهنی: کانی، سەرچاوە ف چشمە.

کەهنیك: قەڵماسك، قۆچەقانی، بەرەقانی ف فلاخن.

کەهەر: کوێت ف اسب کمیت، کَهَر.

کەهەن: کۆن، کەون ف کهنه، قدیمی.

کەهەنگ: بەرهەنگ، نەخۆشی تەنگەنەفەسی ف بیماری تنگی نفس.

کەهی: کەوی، حەمایەت، ڕام ف اهلی، رام.

کەهیا: قۆخا، پیاوی بەڕێزی ئاوایی ف کدخدا.

کەهێل: ۱) کەحێل، ئەسپی ڕەسـەن؛ ۲) کەهـال، تەمەڵ ف ۱) اسب نجیب؛ ۲) تنبل.

کەی: ۱) جێگــە، ماڵ؛ ۲) کام دەم؟؛ ۳) داغ، چزان بە ئاســنــی سوُرەوەبــوُگ؛ ۴) کایە؛ ۵) ژەنــدنـــی تراو ف ۱) جای، کده؛ ۲) چەوقت؟؛ ۳) داغ‌گذاری؛ ۴) گیم، بازی؛ ۵) بهم زدن مایع.

کەیا: ۱) کایە؛ ۲) ژەنـدنی تراو؛ ۳) سەرناوی پیاوی زل؛ ۴) قوێخای ئاوایی ف ۱) بازی؛ ۲) بهم زدن مایع؛ ۳) لقب شخص قدرتمند؛ ۴) کدخدا.

کەیارك: کارگ، قارچ، قارچك، کوارگ ف قارچ.

کەیاندن: ژاندنی تراو: (مەشکەت **کەیاندوە**؟) ف بهم زدن مایع در ظرف.

کەی‌بڕ: جۆرێ سەرەتیری پان وەك چەقۆ ف نوعی پیکان لبه پهن.

کەیبەر: کەیبڕ ف نگا: کەیبڕ.

کەی‌پیران: ۱) ماڵـەبـابـان؛ ۲) کۆنـەماڵی باب‌و باپیران ف ۱) خانۀ پدری؛ ۲) خانەقدیمی اجدادی.

کەی‌خۆ: ماڵەخۆی ف خانه شخصی.

کەیخوا: ۱) کوێخا، قۆخا؛ ۲) پیاوی ئاقڵ‌و بەمشوُر ف ۱) کدخدای ده؛ ۲) مرد عاقل و مدبّر.

کەیخودا: کەیخوا ف نگا: کەیخوا.

کەیر: کار، کاریلە، گێسك ف بُزغاله.

کەیس: دەرفەت، هەل، فرسەت، دەرب ف فرصت.

کەیسۆ: دەرفەت‌هێن، هەلپەرست ف فرصت‌طلب.

کەیف: ۱) چۆنیەتی، حاڵ: (**کەیفت** ساز نیە)؛ ۲) خۆشی، شادی: (بە **کەیفە**) ف ۱) حال؛ ۲) شادی.

کەیف کردن: خۆش‌ڕابواردن ف خوشگذرانی.

کەیف‌وەش: دڵخۆش، بەکەیف ف خوشحال.

کەیڤەشایا: وشەی دواندنی خانمی بەڕێز ف کلمۀ محترمانۀ خطاب به خانمها.

کەیڤەشایە: کەیڤەشایا ف خطاب محترمانه نسبت به خانمها.

کەیك: ۱) قێج؛ ۲) جۆرێ شیرنی ف ۱) کك؛ ۲) کیك.

کەیکف: دەوەنێکە ف درختچەای است.

کەیکوا: ۱) کەیخودا؛ ۲) کارامەو لێزان ف ۱) کدخدا؛ ۲) کارآزموده.

کەیل: ۱) سەرکۆمار، سەدارعێل؛ ۲) شۆخ‌و شەنگ؛ ۳) پڕاوپڕ، دارماڵ ف ۱) ایلخانی، سردار ایل؛ ۲) شوخ و زیبا؛ ۳) مالامال.

کەیڵ: کەوێڵ ف کوخ.

کەین: ۱) نێوان، ئاشنـایەتی، پەیوەندی: (**کەین‌و** بەینمان خۆشە)؛ ۲) تەگبیرکردن دژی کەسێ ف ۱) ارتباط؛ ۲) توطئه.

کەین‌وبەین: کەین ف نگا: کەین.

کەینەك: کچ، دۆت، کەنیشك ف دختر.

کەینەکە: ۱) کەینەك؛ ۲) کیژۆڵە ف ۱) دختر؛ ۲) دخترك.

کەینەکەی: کچایەتی بەرلە شوکردن ف دوران دختری.

کەینێ: ۱) کەنگێ؛ ۲) کچێ ف ۱) نگا: کەنگێ؛ ۲) ای دختر.

کەیو: کادێن ف کاهدان.

کەیوان: ۱) کابان، بناوانی ماڵ؛ ۲) ئەستێرەیەکی گەڕۆکە ف ۱) کدبانو؛ ۲) زحل، ستارۀ کیوان.

کەیوانو: کەبانی، کابانی ماڵ ف کدبانو.
کەیوانە: کەیوانو ف کدبانو.
کەیە: ١) ماڵ، جێگەی لێ ژیان؛ ٢) کوێخادێ ف ١) خانە؛ ٢) کدخُدا.
کەیەك: جلشۆری ماڵو خێزان ف رختشو ر منزل.
کەیەکەر: ژنی زۆر بەماڵداریو ئاگا لە ماڵ ف کدبانوی مُقتصد.
کەیەکەری: بناوانی کردنی ماڵ بەباشی ف ادارهٔ مطلوب خانە.
کەیەکی: ئەوجێگەی جلکی لێ دەشۆن ف رختشویی.
کەیەڵ: کەوێڵ، کۆخ، کوڵێتە ف کوخ.
کەیەن: کۆن، کەون ف کهنە، قدیمی.
کەیەنەك: جلکی کۆنی بەتیتۆڵو بزگوڕ ف لباس مُندرس.
کەیەنی: کۆنی، کۆنیەتی ف کهنەای.
کەیەوکولفەت: ماڵو خێزان ف مال و منال.
کەیی: ١) کەوی، رام؛ ٢) ژاو، تراوی تێکدراو ف ١) رام شدە؛ ٢) مایع بە هم زدە شدە.
کەییر: دارێکی دەوەنە گوڵی سپی دەکاو بۆنی خۆشە، مۆرد ف درختچهٔ مورد.
کەییل: کاول، خەرابە، خاپوُر ف ویران.
کی: ١) کام کەس؟؛ ٢) پیتی پێوەند: (زازا**کی**، فارس**کی**)؛ ٣) هێما بۆ تاکێك: (پیاوە**کی** ئازایە) ف ١) چە کسی؟؛ ٢) پسـونـد نـسبت؛ ٣) پسوند وحدت.
کێ: ١) کی؟؛ ٢) پاشگـری بەواتـا: چکـۆڵـە: (کچە**کێ** داوەرە)؛ ٣) پاشگـری بەواتـا: کایە: (چاوشار**کێ**)؛ ٤) بارەی ژاندن بۆ جارێك: (**کێ**ی مەشك)؛ ٥) پاشگری بەمانا بۆ ناسین: (کارە**کێ**، ئەشتە**کێ**)؛ ٦) ماڵی تیاژیان، کەی؛ ٧) درگای ماڵو درگای چەپەر؛ ٨) هەرکەسێ، هەرکەس ف ١) چەکسی؟؛ ٢) پسوند تصغیر؛ ٣) پسوندبە معنی بازی؛ ٤) بهـرهٔ یکبـاره از بە هم زدن مشـك؛ ٥) حرف تعـریف؛ ٦) خانە، مسکن؛ ٧) در خانە و در پرچین؛ ٨) هرکس، هرکە.
کیار: بێستان، بێستانی کاڵەکو شوُتی ف پالیز.
کیارك: دونبەڵان، دۆبەڵان، چمە ف دُنبلان.
کیاس: راسپاردن ف سفارش کردن.
کیاستن: رەوانەکردن، ناردن ف فرستادن.
کیاستەی: کیاستن ف فرستادن.
کیان: ژان، لێكدران ف بهم زدە شدن.
کیانای: کیاستن ف فرستادن.
کیبڵە: قیبلە ف قبلە.
کێبەرکێ: رك‌بەرکە لە بازی یان لە کارێك‌دا. ملە ف مسابقە.
کێبەکیی: هەرکەس هەرکەسی، پشیوی و ئاژاوە ف هرکی هرکی، بلوا.
کیپا: پارچەکرشی پڕکراو لە ساوار یان برنجو کوڵێندراو، گیپە ف گیپا.
کیپار: کیپا ف نگا: کیپا.
کیپاری: کیپا: (**کیپاری**و چای بەقلاوە زەزای/ خێرا خودێ دای خۆتی بچەرینی) «ناڵبەند» ف نگا: کیپا.
کێت: کوێت ف اسب کمیت.

کێتْك: کتك، ختك، پشیلە، پشی ف گربە.
کیتکـە: ١) کوللێرەی هەرزن؛ ٢) ناوی دێیەکە لە کوردستان ف ١) گردهٔ نان ارزنی؛ ٢) نام روستایی است.
کیتە: دیزە، دەفری قوُڵی سواڵەت ف دیزی، دیگ سفالین.
کێتـە: ١) تێلا، بەرچیغ، داردەستی ئەستـوُر؛ ٢) قایمـەمێو، داربەستی داری ترێ ف ١) چماق؛ ٢) داربست تاك.
کیتەڵە: دیزەی چکۆڵە ف دیزی کوچك.
کێچ: قێچ، کەیك ف كك.
کێچاوا: ناوی دێیەك لە مەڵبەندی شاروێران ف نام روستایی است.
کیچە: کوُچە، کۆڵان، کوُچی ف کوچە.
کێچەڕەشکە: جانەوەرێ وردیلەیە بەڵای بێستانە ف حشرە ایست آفت پالیز.
کێچ هەڵێنان: ١) قێچ پەیدابوُن لە شوێنێ؛ ٢) برێتی لە وەپەلە کەوتن ف ١) پیدایش كك در جایی؛ ٢) کنایە از شتابزدگی.
کێچی دەریا: جۆرێ قرژاڵۆکەیە بە عەرەبی روبیانی پێ ئێژن ف میگو.
کێخ: ١) چڵك، پیسی؛ ٢) چرکی برین ف ١) کثافت، چرك؛ ٢) چرك زخم.
کیخا: قەیخا، کوێخا، کێخا ف کدخدا.
کێخا: کوێخا، قۆخا ف کدخدا.
کێخوا: کێخا، قۆخا ف کدخدا.
کێخمە: پارچەیەکی ئاوریشمە ف نوعی پارچهٔ ابریشمی.
کیخی: کوێخای ناوچەیەك کە دەوڵەت دایناوە ف کدخدای انتصابی دولت.
کیر: چوُك، سیرەت ف آلت تناسلی نر، کیر.
کیڕ: ١) قرچان، پێست‌هەڵقرچان لە سوُتان؛ ٢) شوُم، بێ فەڕ؛ ٣) کاڵ، نەگەیشتو؛ ٤) روُش ف ١) چروك پوست در اثر سوختگی؛ ٢) نحس؛ ٣) کال؛ ٤) خراش.
کێر: ١) کیر؛ ٢) چەقۆ، کارد؛ ٣) کار، شوُل: (**کێر**کار)؛ ٤) فایدە، بەهرە: (ئەو ماڵە **کێر** نایە) ف ١) آلت نر، کیر؛ ٢) کارد؛ ٣) کار؛ ٤) فایدە، بهرە.
کێڕ: ١) خەتـی کێشـــان؛ ٢) کەڕ، گوێ‌کپ ف ١) خط کشـیدنی؛ ٢) ناشنوا، کرّ.
کێڕا: ١) چزوُ؟، چۆن وا بەپەلە؟؛ ٢) لە کام جێگەوە؟ ف ١) چەزود؟؛ ٢) از کجا؟.
کێرات: دەوەنێکە ف درختچە ایست.
کێراتی: بەبەهرە، بەکارهاتگ ف مفید.
کێراکی: رۆژی یەك‌شەممە ف روز یکشنبە.
کێران: ١) زەبەلاح، زرتەبۆز؛ ٢) داری درێژو ئەستوری بانەڕای خانو ف ١) لندهور؛ ٢) دیرك افقی سقف‌خانە.
کێڕانن: پێداهێنانو ڕوُشاندن ف کشیدن بر چیزی و ایجاد خراش.
کیرپك: کەپەك، کرپك ف نخالە.
کێرخۆر: ١) حیز، جندە؛ ٢) قوُندەر ف ١) فاحشە؛ ٢) کونی.

کێرد: چەقۆ، کارد، کێر ف کارد.

کێرد گەر: چەقۆساز ف کاردساز.

کێردی: کاردو، کاردی، گیایەکە شیوی پێ لێ‌دەنێن ف گیاهی آشی.

کێرزل: ۱) نێری سیرەت‌زەلام؛ ۲) برێتی لە زۆرکار، کەڵەگا ف ۱) کیر بزرگ؛ ۲) کنایه از زورگو.

کێرزلی: برێتی لە زۆرکاری، ناهەقی ف کنایه از زورگویی.

کێرستون: پەلکەزێڕینە، کۆلکەزێڕینە، کەسکەسوور ف رنگین کمان.

کێرسم: ئاکار، داموو دەستوور، ڕەوشت ف روش.

کێرقازی: گیایەکی گەڵایانی بەنەوش‌ڕەنگی تۆخە ف گیاهی است.

کیرك: کورك، کوڕوو ف کُرك، موی نرم زیر پشم.

کێرك: جەقۆی پچوك، قەڵەمبڕ ف کارد کوچك، قلمتراش.

کێرکار: کارەکەر، قەرەواش ف کلفت خانه.

کێرکەر: کێرکار ف کلفت خانه.

کێرکەڵە: کەڵەی تووتن‌و بێستان ف گیاهی است آفت و انگل توتون و پالیز.

کێرکەڵەگا: ۱) کێرکەڵە، کەڵە؛ ۲) کیری وشکەوەکراوی گا کە قەڵەمی قامیشیان لەسەر دەقرتاند ف ۱) گیاه انگل توتون و پالیز؛ ۲) نوعی مقطع قلم نی.

کێرگو: کەروێشك، خەروێ، کەرگۆهـ ف خرگوش.

کێرنج: کەسێ کە پەموو کوڵکە شی دەکاتەوە، هەلاج ف پنبەزن.

کیروێ: ۱) کوێروو، کوڕوو؛ ۲) گوێزی کوێر، گوێزی پووچ ف ۱) سیاهك گندم؛ ۲) گردوی پوك.

کێروشك: کەروێ، خەروێ، کەروێشك، کەورێشك ف خرگوش.

کێروشکە: کەروێشکە ف خرام سبزه از باد.

کیرە: کوورەی خشت‌سوورکردنەوە ف کورهٔ آجرپزی.

کیرە: دەنگێ وەك ڕێك‌خستنی شووشە ف صدایی مانند به هم ساییدن شیشه.

کێرە: مەشکەی لەدار یان لە تەنەکە لەجیاتی مەشکەی پێست ف مَشك چوبین یا حلبی.

کێرهاتن: بەکارهاتن، کێراتن ف بەکار آمدن.

کێرەفیل: ۱) هەر شتێکی ناقۆڵاو ناشیرین؛ ۲) قامچی هۆندراو لە چەرم ف ۱) زشت منظر؛ ۲) تازیانهٔ بافته از چرم.

کێری: ۱) ملەی کێو، شانی چیا؛ ۲) کێرە ف ۱) ستیغ کوه؛ ۲) نگا: کێرە.

کێرێ: گوندێك لە کوردستان کە بەعسی بە بومبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە ف روستایی در کردستان کە مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

کێریان: پێداخشان‌و ڕووشان ف کشیده شدن و خراشیدن.

کێریشك: خەروێ ف خرگوش.

کیز: ۱) کووز، قاش لەمیوە؛ ۲) زەمینی تم‌تمان‌و ڕەقەن ف ۱) قاچ میوه؛ ۲) زمین سنگی و سخت.

کێز: ۱) قالۆچە، قۆلانچە؛ ۲) ژەن، ژان، لێك‌دانی تراو ف ۱) جُعل؛ ۲) بەهم زنی مایع.

کێزان: ژان، لێك‌درانی تراو ف بەهم زدەشدن مایع.

کێزاندن: ژاندن ف بەهم زدن مایع.

کێزر: ۱) کێزان؛ ۲) کۆزر؛ ۳) بەپرژی ڕواو لە جێگەیەك؛ ۴) کاری سەربەخۆکەر ف ۱) نگا: کێزان؛ ۲) کوزر؛ ۳) روییدهٔ انبوه؛ ۴) خودسر.

کێزراندن: ژاندنی مەشکەو... ف به هم زدن مایع.

کێزری: بەرهەڵدایی‌و کاری سەربەخۆ ف خودسری.

کێزك: قالۆچە، ریخ گلێنە ف سرگین گردان.

کێزگ: مێشی یاقلە ف مگس آفت باقلا.

کێزم: ۱) دەستەکەدار؛ ۲) دارێ کە وەبەر داری ڕەزی دەدەن ف ۱) چوب کوبیدن در پرچین؛ ۲) چوبی کە تکیەگاه تاك شود.

کێزن: حوشترگەڵو، نۆینی ئاو لە سواڵەت ف شترگلو.

کێزە: قالۆچە ف جُعل.

کێزەر: کێزر ف نگا: کێزر.

کێزەکە: کووز، کووزەڵە ف ترتیزك آبی.

کێزی: جاڕو ف جارو.

کێزین: ۱) حوشترگەڵو، بۆڕی ئاوی لە سواڵەتی سوورەوەکراو؛ ۲) کێزان ف ۱) لولهٔ سفالین مجرای آب، شترگلویی؛ ۲) نگا: کێزان.

کیژ: ۱) دۆت، قیز، کچ، کەچ؛ ۲) قرچانی پێست، کیڕ؛ ۳) کام؟ ف ۱) دختر؛ ۲) چروکیدگی پوست؛ ۳) کدام؟.

کیژان: ۱) کام؟، کامە؟؛ ۲) کچان، کەچان ف ۱) کدام؟؛ ۲) دختران.

کیژك: کام؟، کێهە؟ ف کدام؟.

کیژکی: کامە؟ ف کدامین؟.

کی‌ژوان: کام لەوان؟ ف کدام از آنها؟.

کیژوڵە: چێشکە، پاساری، چۆلەکە، چقیك ف گنجشك.

کیژۆڵە: کچی چکۆڵە ف دخترك.

کیژۆلە: کیژۆڵە ف دخترك.

کیس: ۱) قیس؛ ۲) هەل، دەرفەت؛ ۳) ئەستووربوونی پدوو؛ ۴) شاراوە ف ۱) دسترس؛ ۲) فرصت؛ ۳) آماس لثه؛ ۴) پنهان.

کێس: ۱) کیس؛ ۲) کەس، مرۆ؛ ۳) لەبار، شیاو ف ۱) نگا: کیس؛ ۲) کس، شخص؛ ۳) مناسب.

کیساندن: شاردنەوە، شیش‌کردن ف پنهان کردن.

کێسانین: دەرفەت‌دەس کەوتن ف فرصت یافتن.

کێستەك: ۱) کەستەك، کڵۆ؛ ۲) برێتی لە پیاوی ئازا ف ۱) کلوخ؛ ۲) کنایه از مرد شجاع.

کێستەنە: پیاوکوشتن ف آدم‌کُشی.

کیسقە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کیسك: ۱) تورەکەی چکۆڵەی توتن؛ ۲) جزدانی باخەڵ ف ۱) کیسهٔ کوچك توتون؛ ۲) کیف پول.

کیس کردن: ١) پەنــەمـانی پدۆ؛ ٢) پیش‌خواردنـەوی تۆڕەیی ف ١) آماسیدن لثه؛ ٢) خشم را فرو خوردن.

کێس کردن: کیس کردن ف نگا: کیس کردن.

کێس لێ هێنان: دەرفەت هێنان ف فرصت یافتن.

کێسم: تەحر، تەرح، بیچم ف شکل، قیافه.

کێسمە: باجێك ئاغا دەیسێنێ ف باجی که مالك می‌گیرد.

کیسۆ: کسڵ ف لاك پشت.

کێسۆ: کیسۆ ف لاك‌پشت.

کیسە: ١) کیسك؛ ٢) دەسکێشێ زبره لە حەمام خۆی پێ دەشۆن ف ١) نگا: کیسك؛ ٢) کیسهٔ حمّام.

کیسەبڕ: دزێ کە بەریك دەبڕێ‌و پارە دەدزێ، جێو بڕ ف جیب‌بر.

کیسەکێش: ١) کەسێ کە لە حەمام خەڵك دەشوا؛ ٢) بریتی لە زمان لوس‌و بەکلکەسوتە ف ١) دلاك حمّام؛ ٢) کنایه از متملّق.

کیسەڵ: کیسۆ ف لاك پشت.

کیسەڵاوێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کیسـەڵـە: ١) ئامرازێکی قفڵی دارینی درگایە؛ ٢) سن، سون، بەڵای گەنم ف ١) ابزاری در کلون در؛ ٢) حشرهٔ سن آفت گندم.

کیسەلەمل: بریتی لە کچی جوان لە ماڵی باوکی ف کنایه از دختر زیبا درخانهٔ پدری.

کیسەوکەمەر: جۆرێ پشتێندی چەرم کە پارەی تێدا جێ دەکەنەوە ف همیان، نوعی کمربند.

کیسەهەڵدرۆن: بەهومێدبون بۆ شتێ کە لە ئایندەدا بگات ف امیدوار بودن به درآمدی در آینده.

کیسی: کیسەڵ، کێسۆ، کیسۆ، کسل ف لاك پشت.

کیش: وتەی‌دەرکردنی پەز ف لفظ راندن گوسفند.

کێش: ١) قورســایی، سەنــگینــی؛ ٢) پێز: (**کـێش** هاتـنـی هەویرو هەنگـوین‌و...)؛ ٣) راکێش: (پـەتـەکـە **بکێشە**)؛ ٤) تاقەت، توان، تابشت: (**کێشم** نیە ئەم کارە بکەم)؛ ٥) ئەسپابی جوت، نیرو ئامۆر؛ ٦) شەدەی سەر؛ ٧ ئامـرازی ڕاگوازتن: (**بەردکێش، قوڕکێش**)؛ ٨) کەسێ کە ڕادەگوێزێ: (**دارکێش، کاکێش**)؛ ٩) کەسێ کە ڕاکێشان دەکـا: (**گوریس کێش**)؛ ١٠) مژڵەدوکەڵ‌دەر: (**جگەرەکێش**)؛ ١١) کام بنیادەمیش: (**کێش** نارازی‌یە چش)؛ ١٢) پاشگــری بەواتــا: خاوەن: (**ئـازار کێش، زەحـمـەت کێش**)؛ ١٣) ڕەوتی شێعـر ف ١) وزن؛ ٢) کشــدار بودن؛ ٣) کشیدن؛ ٤) تاب و توان؛ ٥) خیش؛ ٦) عمـامهٔ ابریشمی مشکی؛ ٧) ابزار نقل مکان دادن؛ ٨) شخص نقل مکــان دهنـده؛ ٩) کسی که چیزی را می‌کشـد؛ ١٠) پُك زن؛ ١١) هرکسی هم؛ ١٢) پسوند دارابودن صفتی؛ ١٣) وزن شعر.

کێشــان: ١) بەراورد بە تەرازو؛ ٢) راکـێشــان؛ ٣) راگوزتـن؛ ٤) مژ لەدوکەڵ‌دان؛ ٥) کێ لەوان؛ ٦) دەربردنی حاڵی ناخۆش؛ ٧) تیخ لە کالان دەرهێنان؛ ٨) یەکسمی مێ لەنێر چاکردن؛ ٩) هەڵگرتنی وێنە یان نوسـینـی نەخش بە قەڵــەم ف ١) وزن کردن؛ ٢) کشیدن؛ ٣) جابــەجـا کردن؛ ٤) کشیدن توتـون؛ ٥) کدام از آنهـا؛ ٦) تحمّـل ناخوشی؛ ٧) آختن تیغ؛ ٨) مادینه را به گشن نشان دادن؛ ٩) برداشتن عکس یا کشیدن تصویر.

کێشاندن: کشاندن ف نگا: کشاندن.

کێشانە: بەتەرازوکشان ف وزنی.

کێشانە کردن: دەتەرازونان ف وزن کردن.

کێشــانەوە: ١) کشاندنەوە؛ ٢) دەرهێنان لەپاش تێ‌ڕاکردن؛ ٣) دوبارە دەتـەرازونـان ف ١) نگـا: کشـانـدنـەوە؛ ٢) بیرون کشیدن پس از فروکردن؛ ٣) دوباره وزن کردن.

کیشتا: کوژراو ف مقتول.

کێشتش: کوژران ف کشته‌شدن.

کێشتکۆنی: کشتکانی، لابەلا، تلاوتل ف یك وَری.

کێشتە: کشته، کشتا، کوژراو ف مقتول.

کێشدار: ١) چیڕ، لەپسان بەدوڕ؛ ٢) بریتی لەکاری زۆرخایەن: (ئەم کارە زۆر **کێشدارە**) ف ١) کِشدار، مقاوم؛ ٢) کنایه از کار وقتگیر.

کێشــران: ١) بەراوردکــران بە ترازو؛ ٢) مێ لە نێر چاك‌کردن؛ ٣) راکێشران ف ١) وزن شدن؛ ٢) گشن دادن مادینه؛ ٣) کشیده‌شدن بر زمین.

کێشراو: کشاو ف نگا: کشاو.

کێشك: ١) کشان بەزەویدا؛ ٢) ئێشك، پاس؛ ٣) قورسایی لەش لەبەر تا ف ١) کشیده‌شدن بر زمین؛ ٢) نگهبانی؛ ٣) سنگینی تن از تب.

کیشك: کام، کامە؟ ف کدام؟.

کیشکا: کامیان؟ ف کدامین؟.

کێشکچی: پاسدار ف پاسبان.

کێش کردن: راکێشان، کشاندن ف کشیدن.

کێش کرن: کێش کردن ف کشیدن.

کێشك کێشان: پاسداری ف نگهبانی.

کێشك گرتن: پاسەوانی کردن ف پاسداری کردن.

کێشکە: ١) چێشکە، پاساری؛ ٢) لەو گوندانەی کوردستانەکە بەعسی کاولیان کرد ف ١) گنجشك؛ ٢) روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کێشماکێش: کەشمەکەش ف کشاکش.

کێشۆلە: کێشکە، چوێلەکە، چقیك ف گنجشك.

کێشــە: ١) بردنی کڵۆش بۆ سەر خۆیان؛ ٢) شەڕ؛ ٣) دمـەقـاڵـە؛ ٤) ژێرخــاك‌کردنــی لکـی داری ڕەز بەبێ ئەوە کە بی‌بڕن؛ ٥) جۆرێ سەرپـۆشی ژنان؛ ٦) داری ناو هڵۆڵ بۆ پێداهاتنی ئاوی ئەستێر کە بەردرا ف ١) انتقـال غلّهٔ درویده به سرخرمن؛ ٢) نزاع و جنگ؛ ٣) نزاع لفظی؛ ٤) زیر خاك کردن شاخهٔ مو بدون برش، خوابانیدن؛ ٥) نوعی سرپوش زنانه؛ ٦) کُندهٔ توخالی در دهانهٔ استخر برای تخلیهٔ آب.

کێشهاتن: لەدوهاتن ف کش آمدن.

کێشەر: کێشندە ف کشنده، جاذب.

کێشەکێش: شەڕو هەرا ف نزاع و اختلاف.
کێشەوبەرە: کەشمەکەش ف کشاکش.
کێشەوگێرە: ١) جەنگەی خەرمان کوتان؛ ٢) کێشەکێش؛ ٣) زەحمەت و دەردی سەری ف ١) موسم خرمن کوبی؛ ٢) کشاکش؛ ٣) درد و مشقّت.
کێشەوە: گوازتنەوە بەکۆمەڵ: (منداڵ **کێشەوە**ی دەکەن، مێر و **کێشەوە** دەکەن) ف جابجا کردن گروهی.
کێشەویٚ: کێشەوە ف نگا: کێشەوە.
کێشیاگ: کشاو ف نگا: کشاو.
کێشیان: ١) کێشان؛ ٢) هەرکامیش لەوان ف ١) نگا: کێشان؛ ٢) هرکس از آنان.
کیف: ١) تورەکەی چەرمین بۆ تێخستنی شت؛ ٢) دەنگی مار؛ ٣) برش، کەڕو؛ ٤) شوش و لەبارو بەژن‌زراو ف ١) کیف چرمی؛ ٢) صدای مار؛ ٣) کفك ترشیده؛ ٤) قدبلند متناسب.
کێف: ١) کەژ، کۆ، چیا؛ ٢) ئەشکەوت؛ ٣) کەیف و شادی ف ١) کوه؛ ٢) غار؛ ٣) شادی.
کیفار: گیایەکی بەرزی دڕکاوی‌یە لاسکەکەی بە شلکی دەخورێ ف گیاهی است خاردار.
کیفاندن: هاشاندنی مار، وشاندنی مار ف صدای مار خشمگین.
کیفانن: وژاندن، وشاندنی مار، کیفاندن ف صدای مار خشمگین.
کیفایەت: بەس ف کافی.
کێفرۆشك: خەروێ، کەروێشك ف خرگوش.
کیفزال: قرژاڵ، قرژانگ ف خرچنگ.
کیفژاڵ: کیفزال، قرژاڵ ف خرچنگ.
کیفژاڵە: نەخۆشی شێرپەنجە ف بیماری سرطان.
کێفسار: ناوچیا، کۆسار ف کوهساران.
کێفسان: کوێستان ف ١) کوهستان؛ ٢) ییلاق.
کیفش: کفش، خۆیا ف کشف، پیدا.
کیفشینگ: قرژانگ ف خرچنگ.
کیف کردن: کەف کردن. توێژ پەڕینەسەر ترشاو ف کفك برامدن.
کێف کردن: رابواردن بەخۆشی ف خوشگذرانی.
کیفکۆ: دۆك، دۆکە، شۆك، شۆکەی بەڵای گەلای بێستان و ڕەز ف سپیدك.
کێفکی: بۆگەن بوگ ف گندیده، بدبوشده.
کیفلا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کیفن: ترشاوی برشاوی ف ترشیدهٔ کفك کرده.
کیفۆك: پیفۆك ف گیاهی است با پیازهٔ خوردنی.
کیفە: هاژەی مار، دەنگی مار ف صدای مار.
کێفەرات: ڕەنج و بەربەرەکانی، خەباتی سەخت ف مبارزهٔ سخت.
کێفی: خۆرست، جانەوەرو گیایە کە لە دەشت بێ و بنیادەم کاری تێدا نەکردبێ ف کوهی، وحشی.

کێفیلە: کێفی ف نگا: کێفی.
کێڤ: کەژ، چیا، کێو ف کوه.
کیڤار: قرێژی ئەستوری سەری کەچەڵ ف شورهٔ غلیظ سر.
کێڤانی: کەیبانوی ماڵ ف کدبانو.
کێڤانیە: کێڤانی ف کدبانو.
کیڤروشك: خەروێ ف خرگوش.
کیڤریشك: خەروێ ف خرگوش.
کیڤەچەر: پوش و پارێ کە پاوانی کەس نەبێ ف چراگاه آزاد.
کێڤی: ١) کێفی؛ ٢) قۆشقابی سواڵەت بۆ کەرەو هەنگوین ف ١) کوهی؛ ٢) تعلبکی سفالین.
کیك: کام؟، کێهە؟ ف کدام.
کێك: کادە، نانەبرنجی، کەیك ف کیك، کادە.
کیکا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کێکا: عاشیرەتێکی کوردە ف عشیره‌ای است کرد.
کێکف: کەیکف ف درختچه‌ایست.
کێکۆ: کەیکف ف نگا: کەیکف.
کیل: ١) کول، نەبڕ؛ ٢) خێل ف ١) کُند؛ ٢) لوچ.
کیڵ: کەیل، پێوانەی دەخڵ لە دار ف پیمانهٔ چوبین غلّه.
کێل: ١) بلند، بەرز؛ ٢) بەردی سەرین و پاینی قەبر؛ ٣) جوانچاکی بالابلند؛ ٤) سەرداری عێل؛ ٥) درون، دورمان؛ ٦) نیشانەی کەوشەن؛ ٧) پێوانەی دانەوێڵە؛ ٨) سابرین، تەگە؛ ٩) جۆرێ کولێرە کە لەبن‌ژیلەمۆ دەبرژێ؛ ١٠) پاپۆکەی مار ف ١) بلند؛ ٢) شاهدقبر، سنگ مزار؛ ٣) زیبای قدبلند؛ ٤) خان ایل؛ ٥) دوخت؛ ٦) علامت مرزی؛ ٧) پیمانهٔ غلّه؛ ٨) شاك، بُزنر؛ ٩) نوعی نان گرده؛ ١٠) چنبرهٔ مار.
کێڵ: ١) کۆڵیت؛ ٢) چارداغ؛ ٣) نەخشی بەڕە؛ ٤) کێلی قەبر؛ ٥) جوت و شۆ ف ١) کوخ؛ ٢) گازه؛ ٣) نقش گلیم؛ ٤) سنگ قبر؛ ٥) کشت و شخم.
کێلان: کالان ف نیام شمشیر و خنجر.
کێڵان: شۆبڕینی زەوی ف شخم زدن زمین.
کێلانە: کالانە ف نگا: کالانە.
کێڵانە: ناوی گوندێکە ف نام روستایی است.
کێلانێ: کێ بەرکێ لە ئاماتج‌پێکاندا ف مسابقهٔ تیراندازی.
کێڵاو: شۆدراو، شێوکراو ف شخم‌زده.
کێلب: کەڵپ ف ناب، دندان پیشین.
کێلبۆ: کەڵپ‌درێژ ف دندان دراز.
کێلبە: ١) ددانی پێشەوە؛ ٢) کەڵپەشاخ؛ ٣) چاوگی تەندور، گولۆێنە ف ١) دندان پیشین حیوان؛ ٢) دماغهٔ کوه؛ ٣) بادکش تنور.
کێلپەنی: سەگایەتی، بڕیتی لە فێڵبازی و درۆزنی ف کنایه از شیطنت.
کێلدان: ١) دادرون، درون؛ ٢) بەرەوژورئاویتن ف ١) دوختن؛ ٢) بەبالا پرتاب کردن.

کێڵدراو: کێڵاو ف شخم‌زده.
کێڵران: شێوکران، جوُت‌لێ‌کران ف شخم زده‌شدن زمین.
کێڵراو: شێوکراو ف شخم زده.
کێلستوُن: کێرستوُن، پەلکەزێڕینه ف رنگین کمان.
کێل‌ڤەدان: بەرەژوُر ئاویتن، کێلدان ف به بالا پرتاب کردن.
کیلك: ١) کلك، قامك، ئەنگوست، ئەموست، تبل، تلی، تل: ٢) قەڵەم، کلك؛ ٣) ریپۆقی چاو ف ١) انگشت؛ ٢) قلم؛ ٣)زَقك چشم.
کێڵك: ١) ئامانج بۆ تیر و بەرەقانی؛ ٢) نیشانی سەرسنوُر ف ١) آماج، هدف؛ ٢) علامت مرز.
کێل کردن: بڵندکردن ف بالابردن.
کێلکن: کۆبوُنەوەی ئاپۆره بەجغز لەدەوری شتێك ف حلقه زدن مردم دور چیزی.
کێلکەوانه: قوُچەکه ف انگشتانه.
کێڵگـه: ١) زەوی‌و زار؛ ٢) زەمینێ که شێو دەکرێ ف ١) مزرعه؛ ٢) زمینی که شخم زده می‌شود.
کێلکی: گلێنەی چاو، گلارەی چەم ف مردُمك چشم.
کێلکی کوڕ: بێ‌چاو، کوێر ف کور، نابینا.
کێلنجی: سیخوڕمه، مستەکوُڵه ف سقلمه.
کیلۆ: کێشانەیەکه هەزار گرام، نیوسیه ف کیلو.
کێلوانه: پاساره، سوانه، سەرسوانه ف لبهٔ بام.
کێلوُده: قاپێلك ف پوسته.
کێلوك: ژنێ که لەسەر ئاینی ئیسلام نەبێ ف زن غیرمسلمان.
کیلۆمیتر: پێوانەی ڕێگەیه بەرانبەر به هەزار میتر ف کیلومتر.
کیلوُن: قفڵ ف قفل.
کیلۆن: قفڵ ف قفل.
کیله: ١) کەیل، کیل: ٢) پاشگری پچوُك‌شاندان: (**جوانکیله**) ف ١) پیمانهٔ غلّه؛ ٢) پسوند تصغیر.
کێله: ١) کیلەی دەخڵ‌پێوان؛ ٢) تەپاڵەکێویله ف ١) پیمانهٔ غلّه؛ ٢) تاپاله.
کێلەبەردانێ: به بەرد هاویشتنەئامانج ف نشانه‌گیری با سنگ.
کیلەر: کولێن، جێگەی ئازوقه ف جای آذوقه.
کێلەسپی: ١) ناوی کێویکـه له کوردستان؛ ٢) گوندێکه له کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) نام کوهی است؛ ٢) از روستـاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کێلەسپیان: ناوی دێیەکه ف نام دهی است.
کێلەسیپان: ناوی دێیەکه ف نام دهی است.
کێلەشین: ١) چیایەکـه له کوردستـان؛ ٢) بەردێکی کەوەرەنگـه زۆر کەونارایه له چیای کێلەشین که کەتیبەی پێوەیه ف ١) کوهی است در کردستان؛ ٢) سنگی در کوه «کێلەشین» با آثار باستانی.
کیلەفڕ: خەتەجوُتی لەیەکتردوُر ف شیارهای از هم دور درشخم.
کیلەڤڕ: گەمەیەکه بەپێنج‌بەردان دەکرێ ف بازی یه‌قُل دوقُل.
کێلەك: ١) تەنیشت؛ ٢) تەقەڵ؛ ٣) جۆرێ نانی چکۆڵه بۆ زارۆکان ف ١) پهلو: ٢) بخیه: ٣) نوعی نان.
کێلەکـان: لەو گونـدانـەی کوردستـانـه که بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کێلەکدان: کلابوُن، لادان له ڕێ ف منحرف شدن.
کێلەکه: کەلەکه، خاڵیگه، برك ف تهیگاه.
کێلەکەوه: گوندێکی کوردستانه بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کێلەکێ: کێلەکه ف تهیگاه.
کێلەندی: جۆرێ داسی گەوره، کەلەندی ف نوعی داس بزرگ.
کێلی: دەم‌وکات ف وقت‌و هنگام.
کێلێ: گونـدێکی کوردستـانـه بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کێلێژه: ١) چەلاك، ئەستوندەکی باریکی درێژ بۆ چادرو کەپر؛ ٢) داری ئەولاولای لاشیپـانه ف ١) ستون باریك خیمه و گازه؛ ٢) چوبهای کناری درب.
کێلێك: ١) تاو، دەموُکه؛ ٢) ژنی نەموسوڵمان ف ١) لحظه، زمان کوتاه؛ ٢) زن نامسلمان.
کیم: زوُخاوی برین ف ریم، خونابهٔ زخم.
کێم: ١)زەرداوی برین، زوُخ، زوُخاو؛ ٢) کم، کەم؛ ٣) من کام کەسێکم؟؛ ٤) هەرکسێ من: (**کێم** دەس نیشان کرد بیگرن) ف ١) ریم، خونابهٔ زخم؛ ٢) اندك؛ ٣) من کی هستم؟؛ ٤) هرکسی را که من.
کێماتی: کەمایەتی ف کاستی.
کێماسی: کەمایەسی، ناتەواوی ف کاستی.
کێمانی: ١) کەمایەتی؛ ٢) کیسەی باخەڵ؛ ٣) بەریك ف ١) کاستی؛ ٢) کیف پول؛ ٣) جیب.
کێماو: زەرداوی برین ف ریم، زردابه.
کێماهی: ١) قسور؛ ٢) کەمایەتی، کەمایەسی ف ١) کوتاهی در کار؛ ٢) کاستی.
کێمایی: کەمایەتی ف کاستی، نقص.
کێمباك: بێ‌پەروا، چاونەترس ف بی‌پروا.
کێمبڕ: زەمینی کەم‌ڕێژەو ف زمین کم حاصل.
کێمبەر: باخی کەم‌میوه ف باغ کم حاصل.
کیمخـا: ١) فیز، لەخۆبایی بوُن؛ ٢) کیمخوا، پارچەیەکه ف ١) ازخود راضی بودن؛ ٢) پارچه‌ای است.
کیمخوا: کێمخه، پارچەیەکی ئاوریشمی ف پارچه‌ای ابریشمی.
کێمخوا: کێمباك ف بی‌پروا.
کێمخور: کەم‌خۆر ف کم‌خوراك.
کێم‌ژمێر: بێ‌ئاقڵ، بێ‌ئاوەز ف کم‌عقل.
کێم کرن: ١) زوُخ له برین هاتن؛ ٢) کەم‌کردنی شتی زۆر ف ١) چرك و خونابه از زخم تراوش کردن؛ ٢) کاستن.
کێم کێم: کەم‌کەم، هێدی هێدی ف اندك اندك، کم‌کم.
کێم کێمه: کەم‌کەمه، وردەورده ف به‌تدریج.

کێموکوڕی: کەم‌وکوڕی، ناتەواوی، کەمایەسی ف ناتمامی، کم و کاستی.

کێم‌هاتن: ۱) لە بەراوردا بەهەڵەچوون؛ ۲) لە کێشانەوە بە تەرازو کەم‌هێنان ف ۱) پیش‌بینی غلط؛ ۲) کم وزن کردن در توزین.

کێمەش: ڕۆیشتنی زۆر لەسەرخۆ، خەرامان ف بسیار آهسته راه‌رفتن.

کێ‌مەشك: بەرەمەشکە ف کرهٔ حاصل یك بار مشك بەهم زدن.

کێمی: کەمی، نوقوستانی ف کمی، کاستی.

کیمیا: زانستێکە ف کیمیا، شیمی.

کیمیاگەر: زانای کیمیا ف کیمیاگر، شیمیست.

کیمیایی: ۱) کیمیا؛ ۲) بریتی لە کاری زۆر بەقازانج: (سنعات **کیمیاییە**)؛ ۳) شتێ کە بە دەگمەن دەس کەوێ: (هێلکەشیان لێ کردین بە **کیمیایی**) ف ۱) کیمیا؛ ۲) کنایە از کار بسیار پرسود؛ ۳) کنایە از نادر و کمیاب.

کێمیڤە: بەلانی کەم، هیچ نەوێ ف اقلاً، حداقلّ.

کین: ۱) رك، قار؛ ۲) کام کەسانین؟؛ ۳) کام جێگە؟ ف ۱) کینە؛ ۲) کیانند؟؛ ۳) کجا؟.

کێن: ۱) پارچەی ڕەشماڵ، کوێن؛۲) وشەی پرسیار، کامە کەسن؟؛ ۳) کام جێگە؟ ف ۱) پارچەی سیاه چادر؛ ۲) کیانند؟؛ ۳) کجا؟.

کێنا: کیژ، کەنیشك ف دختر.

کێنات: کالان ف نگا: کالان.

کێنج: گیرۆیی، گرتنەوەی نەخۆشی ف سرایت بیماری، واگیری.

کێندەر: کام جێگە، کوێندەرێ ف کدام جای، کجا؟.

کێندەری: وشەی پرس، خەڵکی کام جێگەی؟ ف کجایی هستی؟.

کێندەرێ: کێندەر؟ ف کجا؟.

کین‌فس: کیسەڵ، کێسو ف لاك پُشت.

کینگ: قنگ، قوون ف کون.

کینگا: کەنگی؟ کەی؟ ف چەوقت.

کێنو: رکوونی، بوغزلەزگ ف کینەتوز.

کینە: ۱) رك، کین؛ ۲) ئەوانە کێن؟ ف ۱) کینە؛ ۲) کە هستند؟.

کینەدار: رکوونی، رك لەزگ ف کینەتوز.

کینەکێش: رك‌هەڵگر ف کینەور.

کێنی: کانی، سەرچاوە، کەهنی ف چشمە.

کێو: ۱) چیا، کەژ، کۆ؛ ۲)کام کەس لە ئێوە؟ ف ۱) کوه؛ ۲) کدام از شما؟.

کێوات: ناوچیا، کۆسار، کۆساران ف کوهساران.

کیوار: کیفار، گیایەکە دڕکاوی ف نگا: کیفار.

کیوْر: کاهو، خاس ف کاهو.

کێوژ: کەویژ، کەویج ف قفیز.

کێوسار: کێوات ف کوهستان.

کێوسان: ۱) کێوات؛ ۲) جێگەی بەفرگرو سارد ف ۱) کوهسار؛ ۲) سردسیر.

کێوستان: کوێستان ف نگا: کوێستان.

کێومال: بەکۆمەڵ گەڕان بەدوی شتێکدا: (**کێومالْمان** کرد ڕێویمان پەیدا نەکرد) ف پیگرد گروهی درکوە.

کیوون: ۱) کوتکی ئاسن بۆ بەردشکاندن؛ ۲) لاسکەگیای باریکی کلۆر ف ۱) پتك آهنین؛ ۲) ساقهٔ باریك و کاوك گیاه.

کێوە: بۆکوێ؟، بۆ کام جێگە؟ ف بەکجا؟.

کێولان: کێوات ف کوهستان.

کێوەلی: کاولی ف کولی.

کێوی: کۆڤی، سەربەکێو ف کوهی.

کێویلە: ۱) کێفیلە، گیاو بەری خۆرسك؛ ۲) تەپاڵەی دەشتی ف ۱) کوهی، وحشی؛ ۲) تاپالە.

کێویلکە: کێویلە ف نگا: کێویلە.

کیە: ۱) ترۆپ، چڵەپۆپە؛ ۲) ڕێژاو؛ ۳) چکەسە؟؛ ۴) ماڵ، خانوی تیاژیان ف ۱) قلّە، بلندترین نقطهٔ کوه؛ ۲) مصب؛ ۳) کیست؟؛ ۴) خانە، مسکن.

کێهانە: کامانە؟ ف کدامین؟.

کیەر: ۱) کارژیلە، کارژۆڵە، کار؛ ۲) بزن ف ۱) کهر، بزغالهٔ نوزاد؛ ۲) بز.

کێهە: کام؟ ف کدام؟.

کێهەی: کام لەوان؟ ف کدام از آنها؟.

کێهەیان: کامی لەوانە؟ ف کدام از اینها؟.

گ: ١) تێکرا، بەتەواوی، بێ کەمو کوڕی؛ ٢) پاشگری بەرکاری: (بوگ، چوگ)؛ ٣) پیسایی بنیادەم، گو؛ ۴) کە، کو ف ١) همه، کل؛ ٢) پسوند مفعولی؛ ٣) مدفوع آدمی؛ ۴) حرف ربط.

گا: ١) زل،قەبە: (گابەرد، گاحوڵ)؛ ٢) جار، دحفە، کەڕەت، چەل؛ ٣) جێ، شوێن؛ ۴) دەم، کات؛ ۵)نێری چێڵ ف ١) کلان؛ ٢) بار، دفعە؛ ٣) جای؛ ۴) گاه؛ ۵) گاونر.

گائەل: کۆمەڵی گاو چێڵ ف گاوان، گلە گاو.

گائەنگێو: جۆرێ ماری باریك‌و کەوە ف نوعی مار.

گابار: ١) کاروانێ کە چێڵ‌و گایان بارکردوە؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) کاروانی کە بار بر گاوان نهادەاند؛ ٢) روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گابارە: ١) شکێڕ، قەڵشەشاخ؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) شکاف درصخرۀ کوە؛ ٢) از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

گاباری: ناوی عەشیرەتێکە لە کوردستان ف نام عشیرتی در کردستان.

گابازەڵە: ناوی دێ‌یەکە لە ناوچەی شاروێران ف نام دهی درکردستان.

گابڕە: گیایەکە وەك زەل لەناو تالاوا دەڕوێ ف گیاهی است کە در مرداب روید.

گابنە: ئەو گایە کە دەکەوێتە ناوەڕاستی گێرەوەو لە ڕاستەخۆی دەسوڕێ ف گاو بنە در خرمن کوبی.

گابنەوەر: گابنە ف گاوبنە.

گابنێزك: گابنێسك، نەخۆشیەکە لە ئەستۆی گا پەیا دەبێ، گوێڕەپەی گا ف بیماری نُکاف گاو.

گابنێزکی: گابنێزك ف نُکاف گاو.

گابنێسك: گابنێزك ف نُکاف گاو.

گابۆڕ: ١) شین‌و قیڕ و هوڕی گائەل کە خوێنی گای سەربڕاو دەبینن؛ ٢) شین‌و گریانی بە دەنگی بەرز ف ١) صدای بەهم آمیختۀ گاوها هنگام دیدن خونِ گاو ذبح شدە؛ ٢) شیون وگریە با صدای بلند.

گابەرد: بەردی زل ف سنگ بزرگ، خرسنگ.

گابەڵەك: ١) باڵدارێکە لە کۆتر بچوکتر؛ ٢) کێوێکە لە قەندیلی کوردستان ف ١) پرندەای است؛ ٢) کوهی در کردستان.

گاپ: زبارە، گەل، هەڕەوەز ف کار تعاونی.

گاپڵ: کۆترەگایە، کۆتری درشتی شین‌ڕەنگی کێوی ف فاختە.

گاپلوك: گیایەکە ف گیاهی است.

گاپوش: وردەپوشی بێ‌قەوەت ف علف ریز خشکیدە.

گاپەرچوك: لەوەڕێکە گا حەزی لێ‌دەکا ف علفی است مطبوع گاو.

گاپەرچێقك: گاپەرچوك ف علفی است مطبوع گاو.

گاپەرچینکە: گاپەرچوك ف علفی است کە گاو آن را بسیار دوست دارد.

گاپەڵ: گاپڵ ف کبوتر چاهی.

گاپێ: برێتی لە تەپ، تەمەڵ لە ڕێ‌ڕۆیشتن ف کنایە از سست و تنبل در راە رفتن.

گاپیس: ناوی دێ‌یەکە لە موکوریان ف نام روستایی درکردستان.

گاپێڵ: ١) گاپڵ؛ ٢) گای شاخ‌پێچ‌خواردو ف ١) فاختە؛ ٢) گاو شاخ پیچیدە.

گاپیلۆن: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گات: نزاو نوێژلە ئایینی زەردەشتی‌دا ف عبادت در آیین زردشتیان.

گاتو: شاتو، توی سور ف شاهتوت.

گاج: قڕقڕە، هەرچێ هەودادەزوی لەسەر هەڵدەکەن ف قرقرە.

گاجۆت: گاجوت ف گاو شخم‌زنی.

گاجوت: گایێ کە زەوی دەکێڵێ ف گاو شخم‌زدن.

گاچاڵ: قوڵکەی زۆر فرەوان‌و قوڵ ف چالۀ بزرگ.

گاچاو: نەخشێکە لە بەڕەو مافورەدا ف نقشی بر قالی وگلیم.

گاچاوە: گاچاوە ف نگا: گاچاو.

گاچوان: داردەستی سەرچەماوی ئەستور ف چوگان کلفت.

گاچەڕێن: شوانی گائەل ف گاوچران.

گاچەڕینك: کلك‌هەڵتەکێنە ف دُم‌جُنبانك.

گاچێڕ: گاوان ف گاوچران.

گاچێڕین: بەرگاییلکە، کلك‌هەڵتەکێنە ف دُم‌جنبانك.

گاحۆل: بریتی لە زەلامی گێلۆکە ف کنایه از تنومند کم‌خرد.

گاخ: ١) جەغـز، جغز؛ ٢) جەغزێکە بۆ سوێندتێداخواردنی یەزیدی ف ١) دایره؛ ٢) دایره‌ای که یزیدی‌ها بر زمین می‌کشند و در آن سوگند می‌خورند.

گاخۆنی: بەکـۆمەڵ گەڕانی زارۆکان بۆ جێژنانەوەرگرتن ف عیددیدنی دسته‌جمعی بچّه‌ها برای گرفتن عیدی.

گادار: شوێنێ کە گای لێ دەچەرێنن ف چراگاه گاوان.

گادان: ١) لەکەڵ کێشانی چێڵ؛ ٢) قازانج لە مامڵەدا ف ١) گشن‌دادن گاو؛ ٢) سودبردن در معامله.

گادانە: ١) کزن؛ ٢) گلێنەی‌چەم، گلارە ف ١) گاودانه؛ ٢) مردُمك چشم.

گادك: کرش، عوُر ف شکمبه.

گادمە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه دارویی گاوزبان.

گادۆش: دەفرێ کە چێڵی تێ دەدۆشن ف ظرف گاودوش.

گادۆشکە: گادۆش ف ظرف گاودوش.

گادۆشە: گادۆش ف ظرف گاودوش.

گادومە: گادمە ف گاوزبان.

گادەر: ناوی چەمێکە لە کوردستان ف نام رودی است.

گادەمە: گادمە ف گاوزبان.

گادێر: ١) خاوەن‌گا؛ ٢) گاچەڕێن ف ١) گاودار؛ ٢) گاوچران.

گادێری ١) کاری ڕەشەوڵاغ ڕاگرتن؛ ٢) ڕەشەوڵاغ لەوەڕانـدن ف ١) گاوداری؛ ٢) گاوچرانی.

گادین: دوپشك، دمارەکوڵ ف عقرب.

گار: ١) پاشگر بەواتا: کارکەر: (آموٚژگار)؛ ٢) زۆران: (ڕۆژگار)؛ ٣) دەم: (شەوگار شەق بو)؛ ٤) دەنگی مریشکی هێلکەکەر؛ ٥) گوارە، خشڵی گوێ ف ١) پسـونـد فاعلی؛ ٢) جمـع؛ ٣) وقت، هنگام؛ ۴) کراخ، صدای مرغ تخمگذار؛ ۵) گوشواره.

گاراج: پشتێری ترومبێلان ف گاراژ.

گاراژ: گاراج ف گاراژ.

گارام: ١) مەسـاسـەی دەستی جوت‌کەر؛ ٢) تێڵای ئەستـوُر ف ١) غاوشنگ؛ ٢) چوبدست کلفت.

گارامە: گارام ف نگا: گارام.

گاران: دەنگەدەنگی مریشکی هێلکەکەر ف کراخ.

گاڕان: ١) کۆمـەڵی ڕەشـەوڵاخ، چێڵ و گاو گامێش؛ ٢) داری دەستی جوتێر لە کاتی شێوکـردنا کە سەرێکی بەبزمارو سەرێکی بەپیشکانە، مەساسە ف ١) رمهٔ گاو؛ ٢) چوبدست شخم‌زن.

گاراندن: دەنگەدەنگ‌کردنی مریشك کە هێلکە دەکا ف کراخیدن مرغ تخمگذار.

گارانن: گاراندن ف نگا: گاراندن.

گاردی: جانەوەرێکی وەك جاڵجاڵوکەی زل ڕەنگی زەردە، هەڵەپەزە ف رُتیل.

گارس: جۆرێ هەرزنی درشتە بە هێشو دەبێ، زورات ف گاورس.

گارگارۆ: هێلانەی لەدار کوڵدراو ف لانهٔ در درخت حكّ شده.

گارم: گاڕان، مەساسەی دەستی جوتکەر ف غاوشنگ.

گارنـگ: شتێکە وەك دەمەبێڵ لە سۆڵ دەیتەنن دەسکی هەیە لە کاتی خۆیان کوتانا ڕیخی گاگێرەی پێ دەگرن تا نەکەوێتە ناو دەخڵەکەوە، گوُگرە ف مدفوع‌گیر گاو در خرمن کوبی.

گارنگـان: گیایەکـە شیرەکـەی مایەی بەلەفیرەیە ف گیاهی است که شیره‌اش مُسهل است.

گارۆ: گارگارۆ، هێلانەی مەل لە کونی داردا ف لانهٔ پرنده در سوراخ درخت.

گاڕۆن: گاڕان ف نگا: گاڕان.

گارە: گار، دەنگی کەرگی هێلکەکەر ف کراخ.

گارەش: ڕەشەوڵاغ، ڕەشەماڵ، گاو چێڵ و کەڵ و گامێش ف چارپا، دام غیر از گوسفند و بز.

گارەڤـا: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گارەگار: گارەی زۆری مریشك ف کراخ کراخ مُرغ.

گارەیا: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گاری: عەرەبانەی لەسەر دو چەرخ کە ئەسپ دەیکێشن ف گاری.

گاریتە: کاریتە ف بالار.

گارێنگ: گارنگ، گوُگرە ف سرگین گیرهٔ گاو.

گاریە: ١) گاری؛ ٢) کونـدەی گەورەی ناوکێش کە لەسـەر بارەبەری دادەنێن ف ١) گاری؛ ٢) خیگ بزرگ سقّا که بر ستور نهند.

گاز: ١) بەددان‌گرتن؛ ٢) خەت لەدارکـردن بە تیخ، لەلـە؛ ٣) ئامرازی بزمارکێشانەوە؛ ۴) بەشی جارێك ئاگر لە پۆشۆ؛ ۵) بانگ: (بچۆ بابت گازت دەکـا)؛ ۶) زنجیرەکێو؛ ٧) لا، ئالی: (ماڵیان لەوگازە بو)؛ ٨) بۆخی ئاگرو...: (ئـەم خەڵوُزە گازی هەیە)؛ ٩) شکێر، قەڵشتەشاخ؛ ١٠) شیوی زۆر تەنـگ؛ ١١) درێژایی لە جومگـەی دەستـەوەتاشان؛ ١٢) بوغـاری نەوت کە لە ژێر زەوی دێتـەدەرو بۆسـوُتـانـدن کەڵکی لێ‌وەردەگرن؛ ١٣) گەز، پیوانـەی درێژایی پێوان؛ ١۴) پەلی ئاژەڵ، دەست‌وقاچی حەیوان؛ ١۵) ترۆپك، بڵندترین جێگەی چیا ف ١) گاز دندان؛ ٢) شیارزدن چوب؛ ٣) کلبتین، انبر؛ ۴) پودهٔ لازم برای یك بار بر پاکردن آتش؛ ۵) صدازدن؛ ۶) رشته‌کوه؛ ٧) طرف؛ ٨) گاز، یکی از حالات ماده؛ ٩) شکاف در کوه‌سنگی؛ ١٠) درهٔ تنگ؛ ١١) طول دست از مُچ تاشانه؛ ١٢) گاز طبیعی قابل اشتعال؛ ١٣) متر، گز؛ ١۴) دست و پای حیوان؛ ١۵) قُلّه.

گازاو: ناوی کانی گەرمك، گڕاو ف آب چشمهٔ گرم، آب معدنی.

گازتین: جێ کۆبوُنەوە بۆ سانەوە ف کلوب، باشگاه.

گازر: قەسار، جلشۆر ف قصّار، گازُر.

گازك: گازی بزمارکێشانەوە ف کلبتین.

گازکـردن: بڕین و قەڵشی چکۆڵە تێکردن ف شکاف کوچك در چیزی ایجاد کردن.

گازگاز: دادو هاوار ف فریاد و فغان.

گازگرتن: بەددان گرتن، قەپ لێ گرتن ف گازگرفتن.

گازن: ۱) سەرکۆنەی دۆستانە؛ ۲) شفرەی زیندرو؛ ۳) شکایەت ف ۱) عتاب؛ ۲)شفرهٔ سرّاجان؛ ۳) دادخواهی.

گازندۆك: بەپرتەو بۆڵە، دەم بەگلەیی ف غرولندکن.

گازنـدە: ۱) سەرکـۆنەی دۆستانە: (شاکی سسیلاح هەردەم بە کوشتنا مەلێ هات/ **گازندە**یان ژکی کەم؟ ژکی بکەم شکایەت؟) «جزیری»؛ ۲) شکایەت ف ۱) عتاب دوستانە؛ ۲) شکایت.

گازۆر: بەتاقەت و توان، بەقەوەت ف نیرومند.

گازۆز: ۱) جا.نـەوەرێکـە خوری دەخـوا، مۆریانـە، مۆرانە؛ ۲) ئاوی گازدار ف ۱) بید، حشرهٔ پشم‌خوار؛ ۲) نوشابهٔ گازدار.

گازۆك: قامیشی دەم‌قەڵشێنراو بۆ گرتنی مار ف نی سر شکافته برای مارگیری.

گازولـك: ۱) کێزك، قالـۆنچەی ڕیخ گلێن؛ ۲) کەرمێش ف ۱) جُعَل، سرگین غلتان؛ ۲) خرمگس.

گازە: ۱) دەنگ هاتنی گۆرانی؛ ۲) بۆڵەو پرتە؛ ۳) شفرەی چەرم بڕ ف ۱) صدای ترنّم؛ ۲) غرغر؛ ۳) شفرهٔ کفّاشان.

گازەدۆك: شیوەڵەی تەنگ ف درّهٔ تنگ.

گازەرا: ناوەڕاستی پشت ف ستون فقرات، وسط پشت.

گازە گاز: دەنگەدەنگ، هەراهەرا ف سر و صدا.

گازەل: خەزەڵ، گەڵای سۆر هەڵگەڕاوی خەریکی وەرین ف برگ خزان.

گازەندە: گازندە ف نگا: گازندە.

گازی: بانگ، بەدەنگ هەرالێ کردن ف صدا کردن، بانگ.

گازیابەز: هەوایەکە شوان بە بلوێر دەی‌ژنن بۆ پەز کۆکردنەوە ف آهنگی است کە چوپانان با نی می‌نوازند.

گازی پشت: دوڕپشت ف وسط پشت.

گازیز: ۱) گازۆز، کرمی خوری‌خور؛ ۲) کرمی ناودارو میوە ف ۱) حشرهٔ بید؛ ۲) کِرم نباتات.

گازی کرن: بانگ‌کردن ف صدا کردن، خواندن.

گازی کەر: کەسێ کە بانگ لە کەسێ دەکا ف صداکنندە.

گازین: ۱) شکـــایەت‌کردن، گلی؛ ۲) دەردی‌دڵ‌کردن ف ۱) شکـایت کردن؛ ۲) درد دل کردن.

گاژ: گلۆڵە، گلۆك ف نگا: گلۆڵە.

گاس: ۱) وەختی وا هەیە؛ ۲) ئەشێ، ڕێی تێ دەچێ؛ ۳) گاز، بانگ ف ۱) گاه باشد؛ ۲) شاید؛ ۳) خواندن، آواز سردادن.

گاسار: ۱) کۆلکەی مێو کە لەپاش بڕین دەمێنێ؛ ۲) داری دوحاچەی سەری گوریسی دابـەستن ف ۱) تەشاخەهای باقیماندهٔ مَو پس از بُریدن؛ ۲) چوب دوشاخەای کە یك سر طناب را بدان محکم می کنند.

گاستـار: هێچـك، ئاڵقەی دارینی سەری گوریس ف حلقهٔ چوبین بە طناب بستە شدە.

گاستین: گازتین، جێگەی کۆبوُنەوە بۆ سانەوە ف باشگاە، کلوب.

گاسك: گازك ف گازانبر.

گاسکە: ۱) بانگ بکە؛ ۲) قرۆسکەی سەگ ف ۱)صدا کن؛ ۲) صدای لابهٔ سگ.

گاسن: ۱) ئاسنی نوُك‌تیژ کە لە دەندەی ئاموُر دەخرێ و عەرزی پێ دەکێڵن؛ ۲) مەیدان، گۆڕەپانی ناوندی گوند ف ۱) گاوآهن؛ ۲) میدان وسط آبادی.

گاسنگە: مەیدانی فرەوانی، ناوەندی ئاوایی ف میدان مرکز آبادی.

گاسنوُق: سندوُقی زل لە پۆلا ف گاوصندوق.

گاسنە: جارێك کێڵان: (شومەکەم دوگاسنە کردوە) ف یك بار شخم‌زدن.

گاسۆس: گیایەکە دەگەڵ ژاژی دەکرێ ف گیاهی است کە با کتخ آمیزند.

گاسی: گازی ف صدا.

گاشـە: ۱) بەردی زل، کەڤرێ مەزن؛ ۲) ئاژاوەو پشێوی ف ۱) سنگ بزرگ؛ ۲) آشوب و بلوا.

گاف: ناوی پیتێکی ئەلف‌و بێتکەیە ف حرف گاف.

گاڤ: ۱) دەم، کات، سات؛ ۲) شەقاو، قەدەم، هەنگاو ف ۱) گاه؛ ۲) گام.

گاڤا: لە دەمێکا، دەمێکی ف هنگامی.

گاڤان: ۱) شوانی گاران؛ ۲) پیاسەکردن، قەدەم‌لێدان ف ۱) گاوچران؛ ۲) قدم زدن.

گاڤـانـــی: ۱)کـــاری شوانــــی گاران؛ ۲) کرێی شوانــی گاران؛ ۳) عەشیرەتێکی گەورە لە کوردستان ف ۱) گاوچرانی؛ ۲) مزدگاوچران؛ ۳) نام عشیرەای بزرگ در کردستان.

گاڤانێ: ۱) جار و بار، چەل چەلە؛ ۲) هەنگاوبەهەنگاو ف ۱) گاهگاه، احیاناً؛ ۲) گام بە گام.

گاڤبەر: ۱) دوژمن؛ ۲) بەئێرەیی ف ۱) دشمن؛ ۲) حسود.

گاڤ پیڤ: بەهەنگاو پێوان ف باگام اندازە گرفتن.

گاڤدان: ۱) پیاسەکردن، قەدەم‌لێدان؛ ۲) دەرفەت‌پێدان ف ۱) قدم‌زدن؛ ۲) فرصت‌دادن، مهلت‌دادن.

گاڤر: ۱) فەلە، مەسیحی؛ ۲) ئاگرپەرەست، گەور؛ ۳) نەخوشیەکی گایە پێ‌دەفیرێنێ ف ۱) مسیحی؛ ۲) زرتشتی؛ ۳) از بیماریهای گاوی.

گاڤگاڤ: جاروبار، جارجار ف گاهگاە.

گاڤەستی: ئەومالانەی ناچنە هەوارو لە ئاران دەمێننەوە ف خانەهایی کە بە ییلاق نمی‌روند.

گاڤەك: ۱) شەقامێك؛ ۲) جارێ، هەلێ ف ۱) گامی؛ ۲) هنگامی.

گاڤی: نەهەمیشە، کاتی ف موقّتی.

گاڤین: ئەوپەڕی مەبەست ف منتهای مرام.

گاڤڕ: نەخۆشی گامردن ف مرگ و میر گاوها.

گاقڕان: گاقڕ ف مرگ و میر گاوها.

گاقـوڕ: ۱) گابوڕ؛ ۲) برێتی له مانگی سەرماوەز ف ۱) نگا: گابوڕ؛ ۲) کنایه از آذرماه.

گاکۆتر: کۆترەگایە، گاپڵ ف فاخته.

گاکوچك: گابەرد ف سنگ بزرگ.

گاکوژ: کێردی گەورەو دەبان ف کارد سلاّخی.

گاکۆڤی: گاکێوی، کەڵەکێوی ف گوزن.

گاکۆڤی: گاکوڤی ف گوزن.

گاکێفی: کەڵەکێوی ف گوزن.

گاکێوی: گاکێفی ف گوزن.

گاگا: جارجار ف گاه‌گاه.

گاگایێ: جارجارێ ف گاهگاهی.

گاگروس: پۆڵکە، گاگۆز ف گیاه خلر.

گاگوُ: ۱) ریخ، شیاکە، سەرین؛ ۲) برێتی له مرۆی ئەحمەق و هیچ نەزان ف ۱) سرگین؛ ۲) کنایه از آدم نفهم و جاهل.

گاگوار: گاگا ف گاه‌گدار.

گاگوڕ: ۱) قەبر بەگۆڕیچەوە؛ ۲) گۆڕیچە ف ۱) قبر و لحد باهم؛ ۲) لَحد.

گاگۆز: پۆڵکە ف گیاه خلر.

گاگوس: ترکی مەسیحی مەزەب ف تُرک‌زبان مسیحی.

گاگۆڵکە: ڕۆیشتن لەسەر دودەست و دوئەژنۆ ف لوکیدن.

گاگۆڵکێ: گاگۆڵکە ف لوکیدن، روی دست وزانوان راه‌رفتن.

گاگۆڵە: گاگۆڵکە ف لوکیدن.

گاگوێ: گیایەکی گەڵاپانە ف گیاهی است.

گاگە: کاکە ف نگا: کاکه.

گاگەل: گائەل ف رمهٔ‌گاو.

گاگەلە: گائەل ف رمهٔ گاو.

گاگیر: زەویەك کە گاسن‌گیری تێدابێ ف زمینی که گاوآهن در آن گیر کند.

گاگێرە: چێڵ و گا کە خەرمانیان پێ دەکوتن ف گاو خرمن کوب.

گاڵ: ۱) بەهــەراو هوریا ڕاونــان: (لێرە گاڵیاندا)؛ ۲) دەنگی زاروی ساوای تازە زمان‌گرتو: (هەر گاڵ و بوغیەتی)؛ ۳) هەرزنە تاڵە ف ۱) هوکردن؛ ۲) حرف‌زدن نوزاد؛ ۳) ارزن تلخ.

گالا: هێرش، هروژم ف یورش، هجوم.

گاڵتــە: ۱) قومـار، شۆخی؛ ۲) بازی، کایە؛ ۳) تیز ف ۱) شوخی؛ ۲) بازی؛ ۳) مسخره.

گاڵتــەپێ‌کردن: ۱) تیزپێ کردن؛ ۲) بازی بە لەیستۆك کردن ف ۱) مسخره‌کردن؛ ۲) بازی‌کردن با اسباب بازی.

گاڵتەچی: حەنەك‌بێژ، کەسێ قسەی سەیر دەکا بۆ پێکەنین ف لوده.

گاڵتــەکــردن: ۱) شۆخی‌کردن؛ ۲) بازی‌کردن، کایەکــردن ف ۱) شوخی‌کردن؛ ۲) بازی‌کردن.

گاڵتین: گاڵتین ف شوخی‌بازی.

گاڵتێن: بەحەنەك ئاخافتن ف شوخی‌بازی.

گاڵدان: ۱) دەرکردن بە هەراو هوریا؛ ۲) دنەدان، هانەدان ف ۱) دك و هو کردن؛ ۲) برانگیختن.

گالر: گوڵی زەمەق ف زنبق.

گالش: ژێرپیاڵە، ناڵبەکی ف نعلبکی.

گاللۆر: نێسکی بەلەك ف استخوان ساق.

گاڵگـاڵی: کولێرەی بەڕۆن و زەردێنەی هێلکە ف نوعی گردهٔ روغنی با زردهٔ تخم‌مرغ.

گالو: گاوان، شوانی گاڕان ف گاوچران.

گاڵوبوغ: دەنگ و قسەی زاڕوی ساواکە تازە زوان دەگرێ ف صدای کودکی که تازه به سخن آمده است.

گاڵۆر: قالۆر، لاسکەگیای ناوبەتاڵ ف ساقه گیاه کاوك.

گاڵۆش: کەوشی جیر ف گالُش.

گاڵوُف: گیایەکی دەشتیە ف از گیاهان صحرایی.

گاڵوك: ۱) تێلای ئەستوُر؛ ۲) مەساسەی دەستی جوت‌کەر ف ۱) چماق کلفت؛ ۲) غار شنگ.

گاڵۆم: کوتەکی سەرئەستوُر، گۆپاڵ، تۆپز ف چُماق.

گاله: خورجی بچوُك کە بەسەر شانیا دەدەن، هەگبەی‌پشت‌زین ف خورجین.

گاڵە: ۱) دەنگی پێکەنینی ساوا؛ ۲) دەنگی تێکەڵاوی باڵداری دەنگ خۆش؛ ۳) دادو هاوار بە ناڕەحەتی؛ ۴) ئازایەتی لە کاردا: (هەر **گاڵە** دەکا)؛ ۵) دەنگی هەور؛ ۶) داخستن: (درگا **گاڵە** دە) ف ۱) صدای خنـدهٔ نوزاد؛ ۲) صدای پرنده‌های خوش آواز؛ ۳) فریاد از غم؛ ۴) نشاط و چالاکی در کار؛ ۵) صدای رعد؛ ۶) بستن در و پنجره.

گاڵەبەنگ: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه گال‌بنگ، **قنطوریون**.

گاڵەپێ‌کردن: چاك وەخۆکەوتن لە کارێك: (چۆن دروێنەیەك هەر **گاڵەی پێ‌دەکا**) ف با کمال نشاط انجام دادن.

گاڵەدان: داخستنی دەرگاو پەنجەرە ف بستن در و پنجره.

گاڵەکردن: گاڵەپێ‌کردن ف بانشاط کار کردن، معرکه کردن.

گاڵەگاڵ: هەراهەرا ف سروصدا.

گالەگورت: پاش‌ملە خراوگوتن، غەیبەت ف غیبت گفتن.

گالەگوڕی: چەنەوەر، چەقەسرۆ ف وراّج.

گاڵەوگیفە: ترساندن بە قسە، هەڕەشە ف تهدید.

گالێ: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گالیسك: ئامرازی دارکۆڵین ف ابزار کنده‌کاری چوب.

گالیسکە: کالیسکە، فایتوُن، دروشکە ف کالسکه.

گالێش: بارەگیای یەکسـەری، تەرمەکی گیا ف توده گیاهی که یك بار باربر است.

گاڵـین: ۱) گۆرانـی‌گوتن؛ ۲) ناڵانــدن؛ ۳) نانی هەرزن ف ۱) آواز خواندن؛ ۲) نالیدن؛ ۳) نان اَرزن.

گاڵینە: نانی هەرزن ف نانِ اَرزن.

گام: ۱) رابوردەی گان بۆ قسەویژ، ئیلاقەم کرد؛ ۲) گای‌من؛ ۳) جەنجەر؛ ۴) کات، وەخت؛ ۵) هەنگـــاو[ف] ۱) کردم، گاییدم؛ ۲) گاو من؛ ۳) خرمنکوب؛ ۴) وقت، زمان؛ ۵) قدم، گام.

گامارۆ: جۆرێ مراوی رەشی خاڵ‌خاڵ[ف] نوعی مُرغابی سیاه خالدار.

گاماسی: باقۆ، نەقە، جۆرێ ماسی[ف] نوعی ماهی.

گام‌گلۆس: قالۆنچە، کێزك[ف] سرگین غلتان، جُعَل.

گامل: ۱) ئەستوئەستوُر؛ ۲) شان‌دانەبەر شتی قورس: (وە **گامل** بەرزی کردەو) [ف] ۱) گردن کلفت؛ ۲) بافشار شانه جسم سنگین را تکان دادن.

گاموسەعەتی: هەرلەجێ،هەرئێستا[ف] هم اکنون.

گامـــوُش: حەیوانێکی شیردەری شاخـداری زەلامـە لە چێڵ زلتـرە، مێوینەی کەڵ[ف] گاومیش.

گاموُلە: گاگۆڵە[ف] لوکیدن بچه.

گامـە: ۱) گای منە؛ ۲) لەوەپێش ئیلاقەم کردوە؛ ۳) کات، وەخت؛ ۴) هەنگاو[ف] ۱) گاو من است؛ ۲) او را کردەام؛ ۳) وقت، زمان؛ ۴) گام، قدم.

گامـەلاس: ۱) لەکارغەزرین‌و خەوتنی گا لە جوُت دا؛ ۲) گاڵتەیەکی زارۆکانە[ف] ۱) اعتصاب گاو از شخم‌زنی؛ ۲) نوعی بازی کودکان.

گامی: ۱) ئیلاقـەی کردم؛ ۲) ئیلاقـەم کردی؛ ۳) گای منی[ف] ۱) مرا کرد؛ ۲) تو را کردم؛ ۳) گاومن هستی.

گامێ: تاوێك، کەمێك لە وەخت[ف] لختی از زمان.

گامێش: گاموُش[ف] گاومیش.

گامێشان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گامێشبان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان، که توسط بعثیان ویران شد.

گامێش‌تەپـــە: گونـــدێکـــە لە کوردستـــان بەعسی وێرانی کرد[ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گامیناناوەر: پێش‌تر، سەردەمی پێشو[ف] پیش از این.

گان: ۱) ئیلاقـەکردن؛ ۲) گیان؛ ۳) ئەمانە گاجوُتن؛ ۴) گوان، گوهان، مەمکی حەیوانی شیردەر[ف] ۱) جماع؛ ۲) جان؛ ۳) اینها گاوند؛۴) پستان حیوان شیرده.

گانـاور: ۱) جانـەوەر؛ ۲) برێتی لە زاڵمێ بێ‌بەزەیی[ف] ۱) جانور؛ ۲) کنایه از ظالم شقی.

گاناوی: زۆر بەئالۆش، ئیشتیالەگان[ف] شهوانی.

گان‌بوگان: تەواو ساغ‌و بەکەیف[ف] سالم و سرحال.

گاندان: ئیلاقەکران، بەرکاری گان بوُن[ف] مفعول شُدن.

گاندایش: ۱) مردن، گیان‌دەرچوُن؛ ۲) لاوازی لەکارکەوتو[ف] ۱) مُردن؛ ۲) لاغر از کار افتاده.

گاندە: ۱) جندە؛ ۲)کوُنی[ف] ۱) فاحشه؛ ۲) کونی.

گاندەر: گاندە[ف] نگا: گانده.

گاندێ کەوتش: جاڕز لە گیان، وەڕەز لە ژیان[ف] سیرشده از جان.

گانـدیل: ۱) گوان گەورە؛ ۲) برێتی لە مانگـا[ف] ۱) بزرگ پستان؛ ۲) کنایه از ماده‌گاو.

گان‌فیدا: جان‌گۆری،گیان‌فیدا[ف] جان‌فدا، فدایی.

گان‌ڤەتش: مردن، گیان‌دەرچوُن[ف] مُردن.

گان کردن: ئیلاقەکردن، کاری گان ئەنجام‌دان[ف] فاعل واقع شدن.

گانکەر: ئیلاقەکەر،کەسێ کە گان دەکا[ف] جماع کننده، فاعل.

گانگاز: هاسان، دژی دژوار[ف] آسان.

گان‌گانۆکە: گانی یەکتر بە دەستەواو[ف] گاییدن یکدیگر بطور متقابل.

گان‌گانۆکێ: گان‌گانۆکە[ف] نگا: گان‌گانوکه.

گانگلۆ: گاموُلە، گاگۆڵە[ف] لوکیدن کودك.

گانگلۆکێ: گانگلۆ، گاگۆڵە[ف] لوکیدن کودك.

گانگیر: تەمەڵ، تەپ، لەش‌گران[ف] تنبل.

گانوگۆشت: ۱) قەڵەو، گۆشتن؛ ۲) زەلام‌وئەستور [ف] ۱) چاق؛ ۲) گُنده.

گان‌وەش: سلامەت، لەش‌ساغ[ف] سالم.

گانەك: ۱) حەشەری، زۆر تامەزرۆی گان، زەنەك؛ ۲) تاقەگانێك[ف] ۱) شهوانی؛ ۲) یك بار جماع.

گانەکی: ژنە حەشەری‌و گاناوی[ف] زنِ شهوانی.

گانەگۆڵ: کێشەو هەراو زەنازەنا[ف] همهمه و شلوغی.

گانی: ۱) زیندو، گیاندار؛ ۲) ئەشێ، هەردە بێ‌وابێ[ف] ۱) زنده؛ ۲) باید.

گانی‌گانی: ساغ وسەلامەت، ساق وسەلیم[ف] زنده و سرحال.

گاو: ۱) گا،نـێری چێڵ؛ ۲) دەم، گاف؛ ۳) ئێوە ئیلاقـــەتـــان کرد؛ ۴) پینەکردنی چینی شکاو بە تێل: (ئەم قۆریە شکاوەمان بۆ **گاو** کە)[ف] ۱) گاو؛ ۲) گاه؛ ۳) تو او را کردی؛ ۴) بندچینی شکسته.

گاوا: ۱) گاڤا؛ ۲) وابزانە، وادیارە[ف] ۱) نگا: گاڤا؛ ۲) اِنگار.

گاوار: گابار[ف] نگا: گابار.

گاوارە: ۱) بێشکە، دەیدیك، دەرگوُش؛ ۲) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد[ف] ۱) گهـوارە؛ ۲) روستـایی در کردستـان که بعثیان آن را ویران کردند.

گاواسن: گاسن[ف] گاوآهن.

گاوان: ۱) شوانی گاڕان؛ ۲) عەشیرەتێکی کەونارای کوردستان[ف] ۱) گاوچران؛ ۲) عشیره‌ای است در کردستان.

گاوابنە: گابنە[ف] گاو بنه در خرمنکوبی.

گاوانە: دەفری گادۆشکە لە سواڵەت[ف] ظرف سفالین گاودوشی.

گاوانی: ۱) شەرتەشوانی گاوان؛ ۲) ریشۆڵە، سێروُ؛ ۳) کاری گاوان؛ ۴) لە عەشیرەتی گاوان؛ ۵) تەوپەڕی ڕێزی هەڵپەڕکێ لە دواوە؛ ۶) ناوی دێ‌یەکە [ف] ۱) مزد گاوچرانی؛ ۲) پرندهٔ سار؛ ۳) گاوچرانی؛ ۴) عشیرهٔ «گاوان»؛ ۵) آخر صف در حلقهٔ رقص؛ ۶) نام دهی است.

گاوخان: شوێنی تەختەکردنی زەمین بۆ کێڵان[ف] شیار مرزی زمینی که شخم می‌زنند.

گاود: قوُڵ، کوُڕ[ف] ژرف، عمیق.

گاودانە: کزن، گادانە[ف] گاودانه، کرسنه.

گاودۆل: کۆڵو بیر ف یاد.

گاودومه: گیایەکە بنەکەی بۆ تێزنگ دەبێ ف گیاهی است که بیخش به جای هیزم به کار آید.

گاور: ۱) فەلـە، خاچپەرست؛ ۲) ئاگرپـەرست؛ ۳) خوانەناس ف ۱) مسیحی؛ ۲) زردشتی؛ ۳) کافر.

گاورەمە: کەرکوڵ، گیایەکە ف گیاهی است.

گاوزالك: قالۆچەی زیخگلێن، کێزك ف سرگین غلتان، جُعَل.

گاوزبان: گوڵی گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گُل گاوزبان.

گاوزمان: گاوزبان ف گُل گاوزبان.

گاوزوان: گاوزبان ف گُل گاوزبان.

گاوس: پێستی دەرهـاتـوی چێڵ کە دەکرێتە مەشکە ف پوست گاو که مَشك کنند.

گاوسۆ: پشتێری گاگەل ف طویلهٔ گاوان.

گاوسەر: کۆپاری سەرئەستوری بەبزمار ف چماق سرگندهٔ میخکوب.

گاوشه: دەفری زل لە سواڵەت بۆ ئاوتێکردن، جەڕەیزەلام ف سبوی بزرگ.

گاوك: مێشوڵەی‌تەپۆ ف نوعی پشه.

گاوکردن: پینەکردن بە تێل ف بندزدن چینی شکسته و...

گاوکناس: نەخۆشی ئەستۆ ئەستوربونی کاگەل ف بیماری ورم گلوی دام.

گاوکەر: کەسێ کە چینی پینە دەکا ف چینی بندزن.

گاوگۆل: رەشەوڵاخ ف چارپا، دام غیر از بز و گوسفند.

گاوگـــەردوون: ۱) برجی گا لە عاسمـــان؛ ۲) سەربـــڕینی ئاژەڵ بۆ پێشوازی لە پیاوی بەقەدرو حورمەت ف ۱) برج ثور؛ ۲) قربانی به یمن قدم بزرگان.

گاوڵکێ: گامۆله، گاگۆڵه ف لوکیدن بچه.

گاون: پنجـەدرکێکـە زەردو ڕەش بۆ سوتـاندن زۆر بە کارە. زەردەکەی کەتیرەی دەبێ ف گیاه گون.

گاوۆ: گاوان ف گاوچران.

گاوۆن: گاوان ف گاوچران.

گاوەخـان: ۱) گاوخـان؛ ۲) بە شی زۆژەجـوتێ لە زەوین؛ ۳) تەویلەی گاگەل ف ۱) نگـا: گاوخان؛ ۲) زمین کافی برای یك روز شخم؛ ۳) طویلهٔ گاوان.

گاوەخت: جارنا، کاتی وا ف بعضی اوقات.

گاوەر: قەپەگۆڵ، نێرەسەگی زل ف سگ نرگُنده.

گاوەرۆ: ناوی مەڵبەندێکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای در کردستان.

گاوەس: گاوس ف نگا: گاوس.

گاوەسپوك: گیایەکە بنەکەی دەخورێ ف گیاهی باپیازهٔ خوردنی.

گاوەستیان: هۆزێکی گەورەی کوردە لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف عشیره‌ای است در کردستان.

گاوەسن: گاوس ف نگا: گاوس.

گاوەسەر: گاوسەر ف نگا: گاوسەر.

گاوەك: ۱) کەوگی؛ ۲) قەوزە ف ۱) کَنه؛ ۲) جل وزغ، خزه.

گاوەکی: وەك گا، گاناسایی ف گاومانند.

گاوەناز: گاوکناس ف نگا: گاوکناس.

گاویلکـە: ۱) بەرگایلکـە، کلكهەڵتـەکێنـە؛ ۲) نێستری دایك کەری بارگین‌باب ف ۱) دمجنبانك؛ ۲) قاطر مادر خر و پدر اسب.

گاهـ: جار، دەم ف احیاناً.

گاهەس: ۱) جاری وایە؛ ۲) رەنگە، وێدەچێ ف ۱) گاه باشد؛ ۲) شاید.

گایار: جوت، شێو، شۆ، شێف ف شخم.

گایاری: جوتکاری، زەوی‌کێڵان ف شخم‌زدن.

گای‌بنه: گابنە ف گاوبنه در خرمنکوبی.

گای‌چرکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گایلکه: ۱) نێستری چکۆڵە؛ ۲) بەرگایلکە ف ۱) استر ریز اندام؛ ۲) دُم‌جُنبانك.

گاین: ئیلاقەکردن، گان ف گاییدن.

گاینجـە: ۱) سەرمژانە؛ ۲) ناوی دێیەکە ف ۱) چوبك رابط خیش و یوغ؛ ۲) نام دهی است.

گاینه: گادانە، کزن، گاودانە ف گاودانه.

گایه: گاپڵ ف فاخته.

گایەر: ئیلاقەکەر، گانکەر ف کُننده، فاعل جماع.

گایەل گائەل، گاگەل ف رمهٔ گاو، گلهٔ گاو.

گایێ‌ستوێ: گای بارەبەر ف گاوبارکش.

گبر: زۆرتەریق، لەشەرمان سۆر هەڵگەڕاو ف بسیار شرمسار.

گبریتی: تەریقی، شەرمەزاری، فەدیکاری ف شرمساری.

گبیسه: ساڵێ ڕەشەمەی سی‌ڕۆژبێ ف سال کبیسه.

گپ: ۱) چەرمو گۆشتی بەتاڵایی نێوان کوڵمەو چەنە؛ ۲) قسە، وشە ف ۱) لُپ؛ ۲) گفت، سخن.

گت: ۱) قیت، زۆپ؛ ۲) رەقی یەکپارچە؛ ۳) زل، زەلام؛ ۴) وچان، نۆقرە ف ۱) برجسته، برآمده؛ ۲) سفت یکپارچه؛ ۳) کلان؛ ۴) وقفه.

گتایی: زەقایی، قیتی ف برجستگی.

گتور: قەلەندور،دۆریە ف گیاهی است.

گته: ۱) زەلام؛ ۲) زەقی لەدوردیار ف ۱) گُنده؛ ۲) برجستهٔ از دور نمایان.

گته‌کوچك: گاشەبەرد ف سنگ‌بزرگ.

گجا: تێکڕایی جێگایان، هەموجێ ف همه جا.

گجك: ۱) کراس؛ ۲) نێرگزەی چێڵ؛ ۳) کەزی، پرچ ف ۱) پیراهن؛ ۲) برجستگی شرمگاه گاو؛ ۳) گیسو.

گجگج: ڕاوەشانی دار، لەرزینی دار ف تکان خوردن درخت.

گجگاندن: ڕاوەشاندن، لەرانەوە ف تکان دادن.

گجۆر: هەمەڕەنگ، هەموجۆر ف همه نوع.

گجۆك: توتکەسەگ، تۆتەڵەسەگ ف سگ‌بچه.

گجوڵه: توتکەسەگی بچکۆلانە ف سگ‌بچهٔ نوزاد.

گجی: کراس، گجك، کەراس ف پیراهن.

گجێ: هەموجێ ف همه جا.

گجه: رایەت، رەعیەت، دێنشین ف رَعیّت.

گچچه: ئۆحا،وشەی لێخوڕینی گا ف کلمهٔ راندن گاو.

گچك: پچوُك، بیچك ف کوچك.

گچکۆ: گچك ف کوچك.

گچکۆکه: گچك ف کوچك.

گچکۆڵه: بچکۆڵه ف کوچولو.

گچکه: چکۆڵه ف کوچك.

گچکەڵه: پچکۆڵانه ف کوچولو.

گچه: ۱) بێچوی چێڵ؛ ۲) گچچه؛ ۳) چەنە، چەناگە، ئەرزینگ ف ۱) گوساله؛ ۲) کلمهٔ راندن گاو؛ ۳) چانه.

گدو: تەپە،کێوی چکۆڵه ف تپّه.

گدۆ: وشەی بانگ‌کردنی کاریله ف لفظ خواندن برّه.

گدوك: تەپۆڵکە، تەپەی پچوُك ف تپهٔ کوچك.

گدۆڵ: سیخن، گرگن ف نگا: سخن.

گده: ۱) بزن؛ ۲) کارژیله ف ۱) بُز؛ ۲) بُزغاله.

گدی: ۱) فلانکەسی خۆشەویستم؛ ۲) بانگ‌کردنی کارژیلەو بزن؛ ۳) هۆی کاورا؛ ۴) چارەڕەش؛ ۵) بێ‌ئابـڕو ف ۱) فلان دوستـم؛ ۲) فراخواندن بز و بزغاله؛ ۳) های، حرف ندا؛ ۴) بیچاره، سیاه‌بخت؛ ۵) بی‌آبرو.

گدێ: گده ف نگا: گده.

گدیانۆ: ۱) هۆی خۆشەویستی دوُر، له سەربەندی لاوکاندا دەیڵێن؛ ۲) گەلۆ،خەڵکینه ف ۱) خطاب به معشوق دور افتاده: ۲) ای مردم.

گدیش: خۆیان ف خرمن نکوبیده.

گدی گدی: بانگ‌کردنی بزنو کار ف صدازدن بز و بزغاله.

گدیله: گدی‌گدی ف نگا: گدی‌گدی.

گدینۆ: ۱) خەڵکینه، گەلۆ؛ ۲) هۆی فلانکەس ف ۱) ای مردم؛ ۲) های، حرف ندا.

گر: ۱) خڕ، هەرشتێ وەك تۆپ خڕ بێ؛ ۲) درشت؛ ۳) تەپە، تەپۆڵکە، گدو؛ ۴) فریو؛ ۵) پاشگـری بەواتا: بەند: (پاشگر، پێشگر)؛ ۶) پاشگری بەواتا: داگیرکەر: (پادشایەکی دنیاگربو)؛ ۷) پاشگری بەواتا: جێگەو شوێن: (مـاڵێکی میوانگره، ئەوکێوه ورچ گره، ماڵی ئێوه باگره)؛ ۸) تمـاشـاکەری فاڵ: (چوُمەلای فاڵگر فاڵم پێ گرتەوه)؛ ۹) برێتی له بنیادەمی پایەبــەرز؛ ۱۰) پاشگـری بەواتـا: گاز، قەپ‌گر: (یانیگـر، دەت‌گرێ)؛ ۱۱) پاشگـری بەواتا: ڕاکێشەری دڵ یا چاو: (شارێکی دڵگـره، چاوم گرتـویه)؛ ۱۲) ئەنگوتکی هەویر، گونك؛ ۱۳) قسەی ناماقوُڵو نەجێ باوەڕ ف ۱) گرد، مدوّر؛ ۲) درشت؛ ۳) تپه؛ ۴) فریب؛ ۵) پسوند به معنی قرار گیرنده؛ ۶) پسوند به معنی گیرنده؛ ۷) پسوند به معنی جای؛ ۸) پسوند به معنی بیننده؛ ۹) کنایه از آدم گرانقدر؛ ۱۰) پسوند به معنی گازگیرنده؛ ۱۱) پسوند به معنی جذّاب و دلکش؛ ۱۲) چونهٔ خمیر؛ ۱۳) سخن مبالغه‌آمیز.

گڕ: ۱) تاو، دەمێکی کەم: (گڕێ لێره بو چوُ)؛ ۲) تین، گەرمایی: (له گڕی هاوین‌دا)؛ ۳) بڵێسه: (گڕی ئاگر بەرزه)؛ ۴) زبری‌و قونجرقونجری: (گڕه بەردێ هەیه)؛ ۵) دوباره: (ڕۆیشت گڕ هاتەوه لای خۆمان)؛ ۶) درشتی‌و زبری دەنگ: (به دەنگێکی گڕ بانگی کرد)؛ ۷) ددانی زلو زەق: (کـابـرایەکی ددان گڕه)؛ ۸) وشـەیەکه له کایەی چاوشارکێ‌دا دەگوتــرێ؛ ۹) پەلپی زارۆك: (گــڕی داگرتگـه)؛ ۱۰) ئاوی پێست جوُزێنەوه؛ ۱۱) دەوره: (له دەورماڵمان گڕ تەخوا)؛ ۱۲) گەڕ، گەڕۆڵ ف ۱) لحظه، آن؛ ۲) شدّت گرمی؛ ۳) شعله؛ ۴) زبر و نـاهموار؛ ۵) باز، دوبــاره؛ ۶) زبــری صدا؛ ۷) دنـدان برجستـه و نمـایان؛ ۸) اصطلاحی در قایم موشك بازی؛ ۹) بهانهٔ بچه؛ ۱۰) آب معدنی؛ ۱۱) پیرامون؛ ۱۲) گر، کَل.

گرا: ۱) یەخسیر کرا؛ ۲) دەزیندان خرا ف ۱) اسیر شد؛ ۲) حبس شد.

گڕا: ۱) بڵێسەدار بو، کڵپەی کرد؛ ۲) هەموڕێگەیەك ف ۱) شعله‌ور شد؛ ۲) همهٔ راهها.

گرار: دانـەوێڵەی چێشتی توند برێتی له برنجو ساوەرو گەنم که به پڵاو لێ بندرێن ف حبوبات آشی مانند برنج و گندم و بلغور.

گراز: شلەبرنج، شلەبرۆش ف شلهٔ‌برنج، آش بلغور.

گراف: ۱) چزیرگه، ئاد؛ ۲) زەلکاو ف ۱) جزیره؛ ۲) باتلاق.

گراڤه: نیمچه چزیرگه ف شبه‌جزیره.

گڕاڵـك: پنجی وشکی گیایەکـه بۆسـوُتـانـدنی بەکـاردێنن ف بوته‌ای سوزاندنی در بیابان.

گراگر: پیاوی جێ‌بەرزو بەحورمەت ف بزرگ مرد.

گڕاگر: کڵپەو بڵێسه ف شعلهٔ‌آتش.

گرام: ۱) دیل کرام: ۲) چوُمه حەپسەوه ف ۱) اسیرشدم: ۲) زندانی شدم.

گڕام: ۱) هەزاریەکی کیلۆ؛ ۲) تاگرم تێ‌بەربو ف ۱) گرم، یکهزارم کیلو؛ ۲) شعله‌ور شدم.

گڕامافۆن: سندوُقی گۆرانی ف گرامافون.

گران: ۱) سەنـگین، قورس؛ ۲) نرخ‌زۆر، بوهـــا؛ ۳) بەشــەرمو حەیاو لەسەرخۆ، سەنگین؛ ۴) تۆش بوُنی دیلی‌و ئەسیری؛ ۵) بەندکران له حەپسا؛ ۶) ئەوان دیل کران؛ ۷) کەوتنه زیندانەوه؛ ۸) دەنگ‌نەبیستنی گوێ: (گوێم **گرانه**)؛ ۹) تەمــەڵی: (لــەش **گران**)؛ ۱۰) ئاخـافتن‌و نوسراوێ که بەسانایی تێ‌نەگەن: (مەتەڵێکی **گرانه**،شێعرێکی **گرانه**)؛ ۱۱) چەتــوُن، دژوار: (دەردم **گرانه**، کاری **گرانم** پێ‌دەکـەن)؛ ۱۲) کون‌داخران؛ ۱۳) توندوپڕ: (مژەکه **گرانه**)؛ ۱۴) ڕەسەنی‌و نەجیمی: (**گران نەسڵه**) ف ۱) سنگین؛ ۲) گران‌قیمت؛ ۳) باوقار؛ ۴) اسارت؛ ۵) بازداشت‌شدن؛ ۶) اسیرشدند؛ ۷) زندانی شدند؛ ۸) کری گوش؛ ۹) تنبلی؛ ۱۰) مطلب یا نوشتهٔ دیرفهم و مشکل؛ ۱۱) سختی زندگی؛ ۱۲) گرفتگی سوراخ؛ ۱۳)فشرده و غلیظ؛ ۱۴) اصیل.

گڕان: ۱) کڵپـەکـردن، بڵێسەداربوُن؛ ۲) کڕه؛ ۳) بیرازی بەرداش؛ ۴) کوتکی زلی ئاسن بۆ بەردشکـانـدن ف ۱) شعله‌ورشـدن؛ ۲) غلّهٔ نیمکوب؛ ۳) از ابزار آسیاب؛ ۴) پُتك سنگ شکن.

گرانایی: قورسایی، سەنگینی ف سنگینی.

گرانبار: ١) ئەسپاباتی قەبەو قورس لە ناو ماڵ؛ ٢) کەسێ خێزانی زۆرەو زەحمەتکێشە ف ١) اسباب و اثاثیهٔ سنگین وزن؛ ٢) عیالوار زحمتکش.

گرانبایی: زۆر بەنرخ ف گرانبها.

گرانبەها: گرانبایی ف گرانبها.

گرانتا: گرانەتێ ف تیفوس.

گرانجـان: ١) زەرەتاڵ، زەزاقورس، خوێنتاڵ؛ ٢) کەسێ شت بە پتر لە نرخی خەڵك دەفرۆشێ ف ١) گرانجان؛ ٢) گرانفروش.

گڕاندن: ١) کڕەکردن بە دەستاڕ یان بە ئاشی کڕە چەڵتوك لێکردن؛ ٢) بڵێسەدارکردنی ئاگر ف ١) نیمکوب کردن با دستاس؛ ٢) شعلەور کردن.

گرانکێش: ١) قەپان؛ ٢) جەڕی سەقیل ف ١) قپان؛ ٢) جرثقیل.

گرانمــایە: ١) بەپـارەی زۆر کڕدراو؛ ٢) بریتی لە بنیادەمی بە هونـەرو جەوهەر ف ١) گران قیمت؛ ٢) کنایە از هنرمند.

گرانمێر: پیاگی بەحورمەتو سەنگینو بەڕوومەت ف مرد باوقار.

گڕانە: ١) ڕووتەوەبوی سەر؛ ٢) گرینگی؛ ٣) یاخە ف ١) طاسی سر؛ ٢) اهمیت؛ ٣) یقە.

گرانەتا: کەوتوویی ف تیفوس.

گرانەتێ: گرانەتا ف تیفوس.

گرانــی: ١) قورسی، گرانــایی؛ ٢) دەست نەکــەوتنی بژیو، قاتی؛ ٣) نرخ بەرەژوری؛ ٤) شەرمو پشووڵەسەرخۆیی؛ ٥) جۆرێ هەڵپەڕکێ ف ١) سنگینی؛ ٢) قحطی، تنگسالی؛ ٣) گرانی نرخ؛ ٤) وقار؛ ٥) نوعی رقص دستەجمعی.

گرانێر: قورس‌تر لە کێشانەدا ف طرف سنگین‌تر در توزین.

گرانیە: قورسایی لە کێشاندا ف سنگینی در توزین.

گراو: ١) دیل، ئێسیر؛ ٢) بەندی، زیندانی؛ ٣) کونی داخراو؛ ٤) بارمتە، گرەو ف ١) اسیر؛ ٢) زندانی؛ ٣) سوراخ مسدود؛ ٤) گروی.

گڕاو: ١) ناوێ کە گازی هەیەو گەرمــەو بۆ دەرمــانی خوروو دەبێ؛ ٢) بەبڵێسەکراو ف ١) چشمهٔ آب معدنی؛ ٢) شعلەور شدە.

گراوە: ١) جزیر، دورگە، ئاد، جزیرە؛ ٢) دینگی چەڵتـووك کوتـان ف ١) جزیرە؛ ٢) وسیلهٔ شالیکوبی.

گربوون: هەراش بوون، باش خۆگرتنو بەخۆداهاتن ف نموکردن و ریشە دوانیدن.

گربــەرازکی: گونــدێکــە لە کوردستــان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گربەست: وەشارتنو لەپڕیسکەدا گرێدان ف پنهان کردن.

گراوی: ١) دلبــەر، ماشقــە، یاری مێوینــە؛ ٢) ناوی ئاواییەکە ف ١) معشوقە؛ ٢) نام روستایی است.

گربێش: ناوی دێیەکە ف نام دهی است.

گڕپە: ١) کڵپە، بڵێسە، گڕ؛ ٢) دەنگی هەڵبوونی ئاگری بەرز ف ١) شعلهٔ آتش؛ ٢) صدای مشتعل شدن.

گرت: ١) رابوردەی گرانو گرتن: (چویلەکەم **گرت**، دار ئاگری **گرت**، کابرای ولاتی **گرت**)؛ ٢) تەپە، گر ف ١) گرفت؛ ٢) تپە.

گرتك: ١) تەپوڵکە، گدو؛ ٢) پێشەی لەش: (پیاوێ **گرتك** ئەستوورە)؛ ٣) پارچــەگۆشت: (**گــرتکە**گۆشتێکی دامێ)؛ ٤) پرێسکــە؛ ٥) ناوك، قوڵایی پچوکی دوو زگ؛ ٦) ئەنگوتك؛ ٧) شوێنی حەیوانەکێوی گر؛ ٨) لەو گونــدانــەی کوردستــانــە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) تپهٔ کوچك؛ ٢) استخوان بدن؛ ٣) قطعه گوشت؛ ٤) پیرزە؛ ٥) ناف؛ ٦) چونە، گلولە خمیر؛ ٧) جای همایش حیوان کوهی؛ ٨) روستایی در کردستان کە بعثیان آن راویران کردند.

گرتکسپیان: ناوی دێیەکە لە ناوچەی لاجان ف نام روستایی است.

گرتکشانە: ناوی دێیەکە لە ناوچەی لاجان ف نام روستایی است.

گرتکە: ١) ئەنگوتك؛ ٢) پارچەگۆشت؛ ٣) شوێنێ کە حەیوانەکێوی زۆر دێنێ ف ١) چونە؛ ٢) تکەگوشت؛ ٣) جولانگاە حیوانات کوهی.

گرتن: ١) خستنــەنــاودەست؛ ٢) دیل کردن؛ ٣) بەنـدکردن؛ ٤) دانان، فەرزکردن؛ ٥) پێ بوونی زۆژگ: (حــەوزۆژوم **گرت**)؛ ٦) دادانی کون: (کــونــەکــانم **گرتن**)؛ ٧) قرتــانــدن: (نینــوکم **گرتن**)؛ ٨) کوشین: (کــەوشــەکــەم پام **ئەگــرێ**)؛ ٩) بەردەست کردن: (دوژمن قەڵاکــەی **گرت**)؛ ١٠) چوونەناو: (بچن سەنگەر **بگرن**)؛ ١١) جێ بوونەوە: (ئەم جەواڵــە شەش پووت **ناگــرێ**) ف ١) گرفتن؛ ٢) اسیرکــردن؛ ٣) حبس کردن؛ ٤) فرض کردن، انگــاشتن؛ ٥) روزە گرفتن؛ ٦) اندودن سوراخ؛ ٧) چیدن ناخن و...؛ ٨) فشردن؛ ٩) فتح کردن؛ ١٠) تورفتن؛ ١١) گنجایش.

گرتنەدڵ: دەدڵدا ڕاگرتنی ڕك یا قسەیەك ف بە دل گرفتن.

گرتنەك: بەڵگەی حەساوکیتاو ف سَنَد.

گرتنەمل: دەستەبەربوون، وەئەستۆگرتن ف مُتعهد شدن.

گرتنەناو: دەورەدان ف درمیان گرفتن.

گرتنــەوە: ١) بەردەتــەرازوو دروست کردن؛ ٢) قۆزتنــەوە لە حەوا؛ ٣) تراوکــردنەوەو لێکدان: (دەرمانم بۆ **دەگرێتەوە**، خەنەم **گرتەوە**)؛ ٤) هاتنــەوەجێی شکاو: (دەستەشکاوەکەت **گرتویەتەوە**)؛ ٥) ڕوانین لە کتێب بۆ ئاینــدەزانــین؛ ٦) فاڵ‌دیتنــی فالگــرەوە؛ ٧) راکــردو دەست‌خستنەوە: (ئەسپ بەر بیو**گرتمەوە**)؛ ٨) توش بوونی نەخۆشی لە خەڵکــەوە: (ئــەم نەخــۆشیە **گرتنــەوەی** هەیە)؛ ٩) قەرەبووی ڕۆژوی فەوتــاو: (پــاشــان دوورۆژوم **گرتــەوە**)؛ ١٠) گەیشتن بە جانەوەرێ کە پێش کەوتــوە: (بــەجێی هێشتبــوم **گرتمەوە**)؛ ١١) پێست لێ‌داڕنین، کەوڵ‌کردنی حەیوان: (پێستەکەی **بگرەوە**)؛ ١٢) تێکوڵ لێ کردنەوەی میوە: (پــوستی ئەم خەیارە **بگــرەوە**)؛ ١٣) خەرجی کەم‌کردنەوە: (لە منداڵی خۆم **گرتوتەوە** داومە بەو)؛ ١٤) ڕاگرتنو بەندکردنی ئاوی ئاو دێری: (گۆلەکەم **گرتەوە**)؛١٥) قەدەغەکردن: (لەوکارانەم **گرتوتەوە**) ف ١) براورد کردن سنگ ترازو؛ ٢) قاپیدن در هوا؛ ٣) تهیە و ترکیب کردن رنگ یا دوا؛ ٤) بهبود شکستگی استخوان؛ ٥) تفأل بە کتاب؛ ٦) فال دیدن؛ ٧) بازگرفتن در رفتە؛ ٨) سرایت بیمــاری؛ ٩) قضاءِ روزە؛ ١٠) رسیدن بە پیشتــاز؛ ١١) پوست‌کنــدن جانــور؛ ١٢)

پوست گرفتن میوه؛ ۱۳) صرفه‌جویی؛ ۱۴) بندآوردن آب آبیاری؛ ۱۵)منع کردن.

گرتم: ۱) وام‌دانـا؛ ۲) خستـمـه‌نـاوده‌ستم؛ ۳) به‌رۆژووبـووم؛ ۴) دیل‌وزینـدانیم‌کرد ف ۱) چنین فرض کردم؛ ۲) دردست گرفتم؛ ۳) روزه‌دار بودم؛ ۴) زندانیش کردم.

گرتوو: ۱) دیل، ئیسیر؛ ۲) به‌ندی، زیندانی ف ۱) اسیر؛ ۲) زندانی.

گرتووخانه: به‌ند،حه‌فس ف زندان.

گرتۆله: ۱) سه‌یر وسه‌مه‌ره؛ ۲) جێ‌ترس، به‌سام ف ۱) عجیب و غریب؛ ۲) ترسناک.

گرته: ۱) خه‌مبار، دڵته‌نگ؛ ۲) گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف ۱) انـدوهگین، گرفتـه؛ ۲) نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرته‌ك: به‌ڵگه‌ی‌واو، فه‌بزی‌قه‌رد ف سند وام.

گرته‌کان: گوێز، گوێز،گوێز، قوێز ف گردو، گردکان.

گرتی: گرتوو ف نگا: گرتوو.

گرتیخانه: گرتووخانه ف زندان.

گرچـك: ۱) دو ئه‌نـدامی چکـۆڵـه‌ی پانکه‌ڵه‌ن سه‌رچاوه‌ی مسولدانن، گورجیله، گورچه‌ویله ۲) برێتی له خاڵیگه؛ ۳) گرێ‌دار که زه‌ق‌بێ؛ ۴) تیخی که‌ل‌وکـه‌ت ف ۱) کلیه، گرده؛ ۲) کنـایه از تهیگـاه؛ ۳) گره برجستهٔ تنهٔ درخت؛ ۴) تیغ کُند و لب برشده.

گرچن: ۱) داری به‌گرێ؛ ۲) تیخی که‌ل بووگ ف ۱) درخت گره‌دار؛ ۲) تیغ کُند شده.

گرچو: گرچك ف نگا: گرچك.

گرچـوبـرژ: ۱) زه‌بری قورس؛ ۲) برێتی له چێشتی سوێر ف ۱) ضربهٔ کاری؛ ۲) کنایه از غذای شور.

گرخ: ۱) کپایی ده‌نگی گه‌رو؛ ۲) بێز، قێز ف ۱) گرفتگی صدا؛ ۲) بیز، حال بهم خوردن از چیزی.

گرخ‌بوون: کپ‌بوونی ده‌نگ، ده‌نگ‌که‌وتن ف صدا افتادن.

گرخواردن: به‌ده‌وره‌دا سووڕانه‌وه ف پیرامون گشتن.

گرد: ۱) گر، ته‌په، ته‌پۆڵکه؛ ۲) خڕ وه‌ك تۆپ؛ ۳) کۆبوونه‌وه؛ ۴) جه‌غزی؛ ۵) خڕ وه‌ك داردۆژه‌نـگ؛ ۶) درشت؛ ۷) هه‌موو، تێکرا؛ ۸) ده‌وره؛ ۹) سووڕ، گێژدان؛ ۱۰) کورتـه‌بالا، بالاپچووك ف ۱) تپه؛ ۲) کُروی؛ ۳) همـایش؛ ۴) دایره‌ای؛ ۵) لوله‌ای، استوانه‌ای؛ ۶) دُرُشت؛ ۷) همه، کلّ؛ ۸) پیرامون؛ ۹) چرخش آب؛ ۱۰) کوتاه‌قد.

گردئیستر: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردا: هۆزێکی کورده له کوردستاندا ف طایفه‌ای در کردستان.

گرداشه‌وان: ناوی دێیه‌که ف نام روستایی است.

گرداف: ۱) ناوی زۆر و خوڕ که خول ئه‌دا؛ ۲) برێتی له کاره‌سات و به‌لا ف ۱) گرداب؛ ۲) کنایه از بلا مُصیبت.

گردان: ۱) خولانه‌وه؛ ۲) سووڕانه‌وه؛ ۳) وشه‌یه‌که له بازی چاو شارکێدا ف ۱) گشتن؛ ۲) چرخیدن؛ ۳) اصطلاحی در قایم موشك‌بازی.

گرداو: گرداف ف گرداب.

گرداوا: گونـدێکـه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گردبوون: کۆبوونه‌وه، کۆم‌بوون ف جمع شدن.

گردبوونه‌وه: کۆم‌بوونه‌وه ف جمع شدن.

گردچینه: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرد زبێر: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردش: ترووکان، به‌ددان‌شکان ف با دندان شکستن تخمه و امثال آن.

گردشاندن: ترووکاندن ف با دندان شکستن.

گرد عاره‌بان: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گردك: مایچه ف ماهیچه، عضله.

گردکردن: ۱) کۆم‌کردن؛ ۲) خڕهه‌ڵدان ف ۱) جمع کردن؛ ۲) مدوّر کردن.

گردکردنه‌وه: کۆکردنه‌وه ف جمع کردن پراکنده.

گرد که‌چیا: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرد گاسنه: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گرد گراو: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گردن: گرتن ف نگا: گرتن.

گردنه‌وه: گرتنه‌وه ف نگا: گرتنه‌وه.

گردوکردن: گردکردنه‌وه ف جمع کردن پراکنده.

گردوکۆ: ۱)کۆکردنه‌وه‌ی باره‌ی زه‌مین؛ ۲) پاشه‌که‌وت ف ۱) جمع کردن محصولات؛ ۲) پس‌انداز.

گردوکۆش: کردوکۆش، ئه‌رك‌دان ف زحمت‌کشی.

گردولـك: ۱) گردۆڵـك؛ ۲) ته‌پـه‌ی چکـۆڵه، گردی پچووك ف ۱) نگا: گردۆڵك؛ ۲) تپهٔ کوچك.

گردۆڵـك: ۱) هه‌رشتێ به‌سـه‌ریه‌کداکراوی به‌رزه‌وه‌بووگ؛ ۲) خۆیانی به‌سه‌ریه‌کداکراو ف ۱) انباشتهٔ بلند شده؛ ۲) توده خرمنِ باد نداده.

گردۆڵکه: گردۆڵك ف نگا: گردۆڵك.

گردۆڵـه: ۱) ته‌پکی پچـووك؛ ۲) نێفـه‌کی ده‌ربێ ف ۱) تپهٔ کوچك؛ ۲) خشتك تنبان.

گرده: ۱) خڕی تۆپی؛ ۲) جه‌غـزی؛ ۳) تێکـڕا؛ ۴) جۆرێ برنـج؛ ۵) کاورای کورته‌بالا؛ ۶) درشته‌ی ناو شتی ورد؛ ۷) سه‌لکی گیاسارمه؛ ۸) خول و سووڕ؛ ۹) کۆلکـه‌ی ئه‌ستـوور؛ ۱۰) قوژبنی ماڵ؛ ۱۱) ئه‌ستوورایی سه‌روی ڕان (**گرده‌ی ڕانی شکاوه**)؛ ۱۲) ته‌راد، برك؛ ۱۳) دورگه، ئاد ف ۱) مدوّر، کروی؛ ۲) دایره‌ای؛ ۳) همـگی؛ ۴) نوعی برنج؛ ۵) یاروی کوتاه قد؛ ۶) درشتهٔ میانِ چیزهای ریز؛ ۷) پیازهٔ گیاه

سلمـك؛ ۸) چرخش؛ ۹) کندهٔ ستبر؛ ۱۰) گوشهٔ خانه؛ ۱۱) انتهای ران؛ ۱۲) نگا: برك؛ ۱۳) نگا: ئاد.

گرده‌با: باهۆز ف گردباد.

گرده‌بڕ: ۱) شه‌قه‌مشار؛ ۲) کۆلکه‌ی به‌شه‌قه‌بڕاو؛ ۳) شکانی ئێسکی لای سه‌روی ڕان: (قاچی **گرده‌بڕ** شکاوه) ف ۱) ارّهٔ دونفره؛ ۲) کندهٔ با ارّه بریده؛ ۳) شکستگی استخوان ران.

گرده‌بن: ناوی گوندێکه ف نام روستایی است.

گرده‌به‌ردان: ناوی دێ‌یه‌که ف نام دهی است.

گرده‌پان: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گرده‌پیاو: پیاوی کورته‌بالای خڕه‌که ف مرد کوتاه قد.

گرده چاو: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گرده‌ڕان: ئێسکی لای سه‌روی ڕان: (ده‌ك ئه‌ستۆو **گرده‌ڕانت شکێ**) ف استخوان بالای ران.

گرده‌ڕه‌ش: ناوی ئاوایی‌یه‌که ف نام روستایی است.

گرده‌ڕه‌شـه: له‌و گونـدانـه‌ی کوردستـانـه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گرده‌ڕه‌شی‌پچـوك: گونـدێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گرده‌ژن: ژنی کورته‌بالا ف زن کوتاه قد.

گرده‌سپیان: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرده‌سـوور: ۱) ناوی گونـدێکـه له به‌رینـه‌ی لاجـان؛ ۲) گوندێکه له کوردستـــان به‌عسی وێرانی کرد ف ۱) نام روستــایی است؛ ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گرده‌شینان: ناوی گوندێکه ف نام دهی است.

گرده‌شینـه: له‌و گونـدانـه‌ی کوردستـانـه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گرده‌قازی: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرده‌قیت: ناوی گوندێکه له ناوچه‌ی سندوس ف نام دهی است.

گرده‌ك: پیتی درشتی ئه‌لفوبێتکه له نوسینا ف حرف درشت الفبا در نوشتن.

گرده کلاش: زارۆی ژن له شوی پێشو ف فرزند زن از شوهر پیشین.

گرده کـه‌روێشـك: گونـدێکی کوردستـانـه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرده گڕوێ: ناوی دێ‌یه‌که له شاروێران ف نام روستایی است.

گرده گـۆ: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرده گۆم: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرده‌ڵ: ۱) چکۆڵه؛ ۲) بان‌گوێڕ، بانگوش، باگردێن؛ ۳) خڕی وه‌ك تۆپی چکۆڵه ف ۱) ریز؛ ۲) بام غلتان؛ ۳) کُرهٔ کوچك.

گرده‌لـوی‌جنـه: گونـدێکـه له کوردستـان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گرده‌لــه: ۱) خڕی چکـۆڵـه؛ ۲) نیفـه‌کی ده‌ر بێ؛ ۳) نه‌رمـه‌زین؛ ۴) گردۆڵـك؛ ۵) ئامرازێ له ئاسیاودا؛ ۶) ده‌پێ که جوڵا بۆ زۆی له‌سه‌ر ده‌پێچێ؛ ۷) به‌ندی قامك؛ ۸) تۆپه‌عه‌ڕابه‌ی یه‌کپارچه له دار تاشراو؛ ۹) کۆلکه‌داری خڕو درشت ف ۱) کُروی کوچك؛ ۲) خشتك تنبان؛ ۳) نمدزین؛ ۴) نگا: گردۆلك؛ ۵) ابزاری در آسیاب؛ ۶) تخته‌ای در جولایی که شال را بر آن پیچنــد؛ ۷) بنـدانگشت؛ ۸) چرخ گاری چوبین یکپارچه؛ ۹) کندهٔ گرد و بزرگ.

گرده‌نازێ: گوندێکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرده‌نشین: که‌سێ که ناتوانێ کار بکاو له سوچی ماڵه‌وه دانیشتوه ف از کار افتادهٔ خانه‌نشین.

گرده‌وکردن: کۆکردنه‌وه ف جمع کردن.

گرده‌وه‌بون: کۆبونه‌وه ف جمع شدن.

گرده‌وه‌کۆیی: گردوکۆ ف نگا: گردوکۆ.

گردی: ۱) درشتی؛ ۲) وردی؛ ۳) تێکـرا، هه‌مـو؛ ۴) کۆوه‌بـون ف ۱) درشتی؛ ۲) ریزی؛ ۳) همه؛ ۴) گردهم‌آیی.

گردی‌ڕه‌وا: له‌و گونــدانـه‌ی کوردستـانـه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گردی‌سه‌ر: دانه‌په‌ی، له‌شوێن چون ف جستجو.

گردی‌شه‌ریف: گــونـدێکی کوردستـانه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردی کاولان: ناوی گوندێکه له به‌رینه‌ی لاجان ف نام روستایی است.

گردی گه‌ڕۆڵ: ناوی گه‌ڕه‌کێکه له شاری سنه ف محلّه‌ای در شهر سنندج.

گردیله: ۱) خڕی پچکۆڵه؛ ۲) ته‌پەی چکۆڵه ف ۱) مدوّر کوچك؛ ۲) تپهٔ کوچك.

گردین: تێکڕا، هه‌مو ف همه، کُلّ.

گرژ: ۱) که‌سێ چرچی هێناوه‌ته تویێڵ له تووڕه‌یی؛ ۲) ناڕه‌حه‌ت و خه‌مبار، کز؛ ۳) بادراو؛ ۴) کاری که‌وڵ کردن ف ۱) اخمو؛ ۲) افسرده؛ ۳) تاب خورده؛ ۴) عمل پوست کندن.

گرژاڵ: ڕه‌نگێکه بۆ مه‌ره‌ز که نێوانی ڕه‌ش و سوره، سوری ئاماڵ ڕه‌ش ف پشم قرمز سیه‌فام.

گرژاندن: که‌وڵ کردن ف پوست کندن.

گرژبون: ۱) ڕوترش کردن؛ ۲) تووڕه‌بون؛ ۳) ناڕه‌حه‌ت و کز دیارکردن؛ ۴) تونده‌وه‌بونی به‌ن به بادان؛ ۵) کرژبون له کار ف ۱) اخم کردن؛ ۲) خشمگین شدن؛ ۳) افسرده گشتن؛ ۴) تاب خوردن نخ؛ ۵) چالاك بودن در انجام کار.

گرژه: کاورای ئه‌نی گرژو ڕوناخۆش ف یاروی اخمو.

گرژهلاتن: سیس و چرچ بوُن ف چروك شدن، پژولیدن.

گرژی: ۱) کـزی و خـهمباری؛ ۲) توُرهیی ف ۱) افسـردگی؛ ۲) خشمگینی.

گرژین: بزه کردن ف لبخندزدن.

گرژینهوه: گرژین ف لبخندزدن.

گرس: ۱) بنیادهمی پایهبهرز؛ ۲) توندو لیّكچهسپاو؛ ۳) خوڵقاو، رسكاو؛ (توّمهكه گرس بوه، پیزه له ناو سكیا گرس بوه)؛ ۴) خوّگرتنهوه: (له دار كهوتم به پهلیّ گرسامهوه، پلارم هاویشته دار لهویّ گرسایهوه)؛ ۵) زهوی له كیّلان رهق؛ ۶) بهقـهواره، ئهستـور؛ ۷) زبر؛ ۸) درشت؛ ۹) كاریته ف ۱) بزرگوار؛ ۲) محكم و به هم چسبیده؛ ۳) رسته، تكوین یافته؛ ۴) واچسبیدن، گیركردن؛ ۵) زمین سفت و سخت در شخم؛ ۶) هیكلدار؛ ۷) زبر؛ ۸) درشت؛ ۹) بالار.

گرسـان: ۱) گرس؛ ۲) پیّ بوُنی ئاگر: (ئـاگرهكـه گرسـا)؛ ۳) لهش گهرمداهـاتن: (ههمو لهشم داگرساوه رهنگه تام لیّ بیّت) ف ۱) نگا: گرس؛ ۲) افروختگی آتش؛ ۳) گرمی تن به نشانهٔ تب.

گرساندن: بهگهورهزانین ف محترم پنداشتن.

گرسـانـهوه: ۱) خوّگرتنـهوه؛ ۲) مانـهوه له شوێنیّك: (لـهو دیّیه گرساومهتهوه) ف ۱) واچسبیدن، گیركردن؛ ۲) ماندگارشدن.

گرساو: گرس بوُگ ف «گرس» شده.

گرسك: ۱) گروّسك؛ ۲) كیّلگهیهكی رهق ههلاتبیّ ف ۱) گلابی وحشی؛ ۲) زمین سخت در شخم.

گرسه: توّلاّ، قورسه ف نگا: توّلاّ.

گرسهلار: گوندیّكی كوردستانه بهعسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

گرسیاك: گرساو، گرس بوُگ ف گرساو.

گرسیان: گرسان ف نگا: گرسان.

گرسیانهوه: گرسانهوه ف نگا: گرسانهوه.

گرش: داری دارهڕا ف دیرك، چوب سقف.

گرشمه: ناز، عیشوه، گریشمه ف كرشمه، ناز.

گرشه: ۱) كلوّش، قرشه؛ ۲) كوّمایهك له باقهی لهسهریهك داندراو، تایه؛ ۳) درهوشان، بریقه ف ۱) سپاری، ساقهٔ غلّه؛ ۲) تودهای از بستههای سپاری و گیاه؛ ۳) درخشش.

گرفت: ۱) ئینتـهلا، نهخوّشی له عهزمنهكردنی خوّراكهوه؛ ۲) بهرگر له كار ف ۱) بیماری امتلا؛ ۲) مانع راه.

گرفتار: ۱) توُشهاتگ، دوچار؛ ۲) برپتی له ئهویندار ف ۱) گرفتار؛ ۲) كنایه از عاشق.

گرفنج: ۱) تیّك ئالوّزانی بهنو دهزوُ؛ ۲) گریّی پچوّكی دژوار له كردنهوه؛ ۳) دلوّ له ریسدا ف ۱) سردرگم شدن نخ؛ ۲) گره كور؛ ۳) برجستگی كوچولو در ریس.

گرفنج: گرفنج ف نگا: گرفنج.

گرفنچك: دلوّ له ریسدا كه ژن له كاتی تهشیڕستندا به ددان دهیقرتیّنیّ ف برامدگی كوچك در ریس.

گرفه: كلّپه، دهنگی گڕی ئاگر ف صدای شعلهٔ آتش.

گرفهگرف: گرفهی زوّر ف صدای پیاپی شعله.

گرك: ۱) گرتك؛ ۲) تابشت، تاقهت، قهووهت؛ ۳) دهستاڕ؛ ۴) دوُگی وشتر؛ ۵) كوللیّره؛ ۶) توّلاّ؛ ۷) گردی پچـوّك ف ۱) نگـا: گرتك؛ ۲) تاب، توان؛ ۳) دستاس؛ ۴) پیهٔ شتر؛ ۵) گرده نان؛ ۶) نگا: توّلاّ؛ ۷) تپّهٔ كوچك.

گڕك: ۱) دهستاڕ؛ ۲) جوُن، بهردی قوُڵی شت تیّداكوتان ف ۱) دستاس؛ ۲) سنگ گود به جای هاون، هاون سنگی.

گركا: گوندیّكه له كوردستان بهعسی ویّرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ كردستان توسط بعثیان.

گركاشه: ۱) ناوی گوندیّكه؛ ۲) لهو گوندانهی كوردستانه كه بهعسی كاولیان كرد ف ۱) نام دهی است؛ ۲) روستایی در كردستان كه بعثیان آن را ویران كردند.

گركـال: گونـدیّكه له كوردستان بهعسی ویّرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ كردستان توسط بعثیان.

گڕكان: ئاگر پژیّن، ئاگری ف آتشفشان.

گركرن: بف كردن ف مُبالغه.

گركچك: دهنكیّ تالّه له ناو گهنمدا، مروّر ف تلخك در گندم.

گڕكه: ۱) تالّكه؛ ۲) كهچهڵی ئاژهڵ؛ ۳) قاقڕ، كڕاڵ ف ۱) طالبی؛ ۲) بیماری كچلی دام؛ ۳) زمین لُخت و بی‌گیاه.

گركهش: باوشك، باویّشك ف خمیازه.

گركی: قسهیهك كه نازانریّ مهبهست چیه ف سخن مُبهم.

گرگ: كرش، عوُر ف شكمبه، معده.

گرگاز: گیایهكه ف گیاهی است.

گرگازوّله: گرگاز ف نگا: گرگاز.

گرگازه: گرگاز ف نگا: گرگاز.

گرگاشه: بهلاّو نههامهت ف بلا و مصیبت.

گڕگر: پیاوی پایهبهرزو گهوره ف بزرگ مرد.

گڕگڕ: ۱) دیسانهوه بهپهله: (ههر دهڕواو گڕگڕ خوّ به ماڵدا دهكاتهوه)؛ ۲) جوّریّ پاقله؛ ۳) گڕی ئاگری لهسهر یهك: (گڕگڕ دایسا) ف ۱) باز با عجله؛ ۲) نوعی باقلی؛ ۳) شعلهٔ مداوم.

گڕگران: ئاگر بازی، ئاتهشبازی ف آتشبازی.

گڕگرتن: ۱) گڕتیّ بهربوُن، ههڵبوُنی ئاگر؛ ۲) برپتی له ڕكههستانی زوّر ف ۱) شعلهور شدن؛ ۲) كنایه از به خشم آمدن زیاد.

گرگروّك: عهرهبانهی زاروّكان ف ارادهٔ اسباب بازی.

گرگره: پیاوی گهوره ف بزرگ مرد.

گرگن: زگزل ف شكم گنده.

گرگنه: كورتهبالاّی زگزل ف كوتاهقدّ شكمگنده.

گرگین: توُرهی ڕكههستاو ف خشمگین.

گرم: ۱) دهنـگی زل وهك دهنگی توّپ و ههور؛ ۲) دهنگی كهوتنی شتی قورس: (گـرم به عهرزدا كهوت) ف ۱) صدای غرنـب؛ ۲) صدای افتادن جسم سنگین.

گرماندن: دەنگی زل لێ‌هاتن: (هەور **گرماندی**) ف غرنبیدن.

گرمانن: گرماندن ف غرنبیدن.

گرمخین: شوتنەوەو کوژاندنەوەی خەتی نوسراو ف پاك کردن نوشته.

گرمژن: دەنگی ڕۆخانی زۆر: (چیا **گرمژنی** هات و ڕژایە خوار) ف غرنب ریزش کوه و امثال آن.

گرمژنه: زیپکەی چکۆڵە لە تاو بردنەوە ف جوش ریز پوست از آفتاب‌زدگی.

گرمژه: گرمژنە ف نگا: گرمژنه.

گرمش: خۆ پێدادانی لەپڕ ف حرکت کردن ناگهانی.

گرمست: مستەکوڵە، مست ف مشت.

گرمۆته: چکۆڵەی خڕەکە ف گرد مدوّر و ریز.

گرموله: ١) گرمۆتە؛ ٢) لە دەوری یەك ئاڵاوی خڕەوەبوگ: (لە سەرمان خۆی **گرموله** کردبو) ف ١) مدوّر ریز؛ ٢) به هم پیچ خورده.

گرموڵه: گرمۆتە ف نگا: گرمۆته.

گرموهوڕ: دەنگی بەقەوی زۆر: (هەوران **گرموهوڕیانە**) ف غرنبهٔ زیاد.

گرمه: گرم ف نگا: گرم.

گرمەژنه: گرمژنە ف نگا: گرمژنه.

گرمەگرم: گرمەی بەدوی‌یەکدا: (**گرمەگرمی** هەورانە، **گرمەگرمی** تۆپان دێت) ف غرنبهٔ زیاد.

گرمین: گرماندن ف غرنبیدن.

گرناڵ: زبرو فورنج‌فورنج وەك تێکوڵەبادام ف زبر و ناهموار.

گرناڵ گرناڵ: گرناڵ ف زبر و ناهموار.

گڕنای: گڕی ئاگر ف شعلهٔ آتش.

گرنج: ١) برنج؛ ٢) قورنج، زبری زۆر ف ١) برنج؛ ٢) آجیده، زبر.

گرنجار: چەڵتوکجاڕ ف شالیزار.

گرنج‌بەشیر: برنج بەشیر ف شیر برنج.

گرنج گرنج: قورنج‌قورنج ف آجیده، زبر.

گرنچك: گرێ‌قامیش، بەند ف بندنی، گره‌نی.

گرنژ: بزە، زەردە ف لبخند.

گڕنژاندن: ١) چرچ‌ولۆچ تێ خستن؛ ٢) هەڵقرچاندن ف ١) چروکاندن؛ ٢) در اثر حرارت فشرده کردن.

گرنژین: بزە هاتنەسەرلێوان ف لبخندزدن.

گڕنژین: ١) چرچ‌ولۆچ‌بوُن؛ ٢) هەڵقرچان ف ١) چروکیدن؛ ٢) در اثر حرارت به هم آمدن.

گرنگ: جێگەی بایەخ‌دان، پڕبایخ: (کاریکی **گرنگە**، قسەیەکی **گرنگە** نابێ بەکەم بگیرێ) ف مهمّ، با اهمیّت.

گرنگی: بایەخداری ف اهمیّت.

گرنۆر: گڕناڵ ف زبر، آجیده.

گرنۆز: شتی جوان‌و بەرچاو ف چیز زیبا و چشمگیر.

گڕنۆز: ١) کەڕواوی، برشاوی؛ ٢) بەکرێژ ف ١) کپك زده؛ ٢) شوره‌زده.

گرنوگ: گیایەکە، تۆق تۆقیلە ف گیاهی است.

گڕنه: پەڵپ، بەهانە ف بهانه.

گڕنەگرتن: پەڵپ‌گرتن‌و بەهانە دۆزینەوەی منداڵ بەگریانەوە ف بهانه‌گیری بچه.

گڕنەوت: جەنگەی سواربوُنی پشیلەی نێر لە مێ ف موسم جفتگیری گربه‌ها.

گڕنی: ١) زبر لە دەست‌لێدان؛ ٢) منالی پەڵپگر؛ ٣) بنیادەمی شڵتاغ‌باز ف ١) زبر در لمس؛ ٢) بچهٔ‌بهانه‌گیر؛ ٣) شلتاق‌باز.

گرۆ: ١) ئۆگر، خۆگرتوُ؛ ٢) کۆمەڵ، دەستە: (**گرۆ گرۆ** هاتن)؛ ٣) شەرت، مەرج؛ ٤) بارمتە؛ ٥) داناربوُنی ڕۆن‌و سەمەنی‌و ...؛ ٦) خاوەخاوکردن لە کارا ف ١) الیف، خوگرفته؛ ٢) گروه؛ ٣) شرط‌بندی؛ ٤) گروگان؛ ٥) دان دان شدن روغن و...؛ ٦) سُستی و اهمال در کار.

گروُ: لە لای ئەستۆوە لاشە لە پێست دەرهاوردن ف لاشهٔ حیوان را از راه گردن از پوست در آوردن.

گڕوُ: ١) نەخۆشی پێست‌خوران؛ ٢) ڕوخسارئاولاوی؛ ٣) گڕی ئاگر؛ ٤) پەڵپی منداڵ ف ١) بیماری گری؛ ٢) آبله‌رو؛ ٣) شعله؛ ٤) بهانهٔ بچه.

گروا: لە ملەوە گۆشت‌و ئێسکی هاتە در ف گوشت و استخوان از گردن درآمد.

گروان: کاری لاش لە ئەستۆوە دەرهێنان ف انجام دادن عمل «گروُ».

گرواندن: دەرهێنانی لاشی گۆشت لە ئەستۆڕا: (ئەم بزنە **بگروُ** پێستی دەکەمە هەنبانە، گامان **گروە** کلکی ماوە) ف انجام دادن عمل «گروُ».

گروانکه: کێشانەیەکە بۆ چایی بەرانبەر بە چوارسەت‌و دە گرام ف وزنی است معادل چهارصدو ده گرام، گیروانکه.

گرۆبردنەوە: ١) لە شەرت‌بەستن‌دا سەرکەوتن؛ ٢) پێش‌کەوتن لە خەڵك ف ١) برنده‌شدن در شرط‌بندی؛ ٢) سرامد بودن.

گرۆبرن: گرۆبردنەوە ف نگا: گرۆبردنه‌وه.

گرۆبوُن: ١) رام‌بوُن، خۆگرتن، ئۆگربوُن؛ ٢) وەدرەنگی کەوتن ف ١) اُنس گرفتن، خوگرفتن؛ ٢) دیرکردن.

گرۆبەر: ١) بنیادەمێ کە گرۆی بردۆتەوە؛ ٢) بریتی لە کەسێ کە لە خەڵکی تر لە پێشترە ف ١) برندهٔ شرط؛ ٢) کنایه از سرامد.

گرۆبەندە: بریتی لە پیاوی زۆر ئازا لە شەڕو جەنگ ف کنایه از شجاع و جنگاور.

گڕوپف: ١) سەرڕێژبوُن‌و نیشتنەوەی شێو لە دیزەدا؛ ٢) لەپڕ بەرزەوەبوُن‌و دامرکانی گڕ؛ ٣) بریتی لە توُڕەبوُن‌و زوُ پەشیمان بوُنەوە: (دەدڵی مەگرە توُڕەبوُنی ئەو **گڕوپفێکە**)؛ ٤) بریتی لە لەپڕ دەوڵەمەندبوُن‌و زوُ نابوُدبوُن ف ١) لبریزشدن و فرود آمدن جوشیده بلافاصله؛ ٢) شعله‌ور شدن و زود خاموش شدن آن؛ ٣) کنایه از براشفتن و به سرعت آرام شدن؛ ٤) کنایه از دولت مستعجل.

گرۆر: ١) دەنکێ تاڵە لە ناو گەنم دا؛ ٢) ناوی دێ‌یەکە ف ١) دانه‌ای تلخ در گندمزار؛ ٢) نام دهی است.

گروُز: ١) هەڵتۆقین لە لێدانەوە؛ ٢) لو ف ١) ورم کردن از ضر به خوردن؛ ٢) غدهٔ بارز.

گڕۆز: زاروی گڕوگر ف بچهٔ همیشه گریان و بهانه‌گیر.

گروزین: هەڵتۆقین لە لەش یالە زەمیندا ف برآمدگی در بدن یا در زمین.

گڕۆژ: تێکڕای ڕۆژان، هەموڕۆژ [ف] هر روز.

گروسك: کروسك [ف] گلابی وحشی.

گروشك: ئامرازی زارئاخنی گونجەی ئاو [ف] لولەباز کُن.

گروف: قانگڵ، قانگڵە [ف] نگا: قانگڵ.

گڕوفڕ: ۱) کڵپەی لەپڕو نەکاو؛ ۲) شتێ کە زوُ بفەوتێ؛ ۳) شاتو شوُت [ف] ۱) شعلۀ ناگهانی؛ ۲) سریع‌الزّوال؛ ۳) لاف و خودستایی.

گروفیك: چەرخو گاری پچوُك [ف] گاری کوچك.

گروڤ: گروف، قانگڵەبەن [ف] نگا: قانگڵە.

گروڤەر: ۱) خڕ وەك توپ؛ ۲) جەغزی؛ ۳) درێژوکەی لوُس و بێ‌سوُچ وەك داردوژەنگ [ف] ۱) کُروی؛ ۲) دایره‌ای؛ ۳) استوانه‌ای.

گروك: ۱) ئاوریشمی خاو؛ ۲) کورك، کوُروُ [ف] ۱) ابـریشم خام؛ ۲) کرك، موی نرم زیرین.

گروك: ۱) زاروێ کە زوُر دەگری؛ ۲) تەپەی چکوڵە [ف] ۱) کودك همیشه گریان؛ ۲) تپۀ کوچك.

گروکردن: شەرت‌بەستن [ف] شرط بندی.

گڕوکف: گڕوپف [ف] نگا: گڕوپف.

گڕوگاڵ: گاڵ‌وبوغ [ف] نگا: گاڵ‌وبوغ.

گڕوگرتن: پەڵپ‌گرتنی زاروك [ف] بهانه‌گیری بچه.

گروڵ: پارچەیەکی سێ‌سوُچە بو بن‌باغەڵ لە کراس‌و چوغە [ف] خشتك زیر بغل در پیراهن.

گروڵە: گاری‌و عەرەبانەی بارکێشان [ف] گاری و ارادۀ باربری.

گڕوڵە: گروڵ [ف] خشتك زیر بغل.

گڕوڵی: بەرکی چەکی گەرم [ف] گلولۀ اسلحه.

گڕولیە: ۱) لەسەر بەك‌پێچراوی بەن بەخڕی، گلوڵە؛ ۲) بەرکی تفەنگ [ف] ۱) گلوله نخ؛ ۲) گلولۀ تفنگ.

گروُن: ۱) گرواندن؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] ۱) نگا: گرواندن؛ ۲) از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

گرونی: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گروُنی: ۱) جورێ قومـاشی گوڵ‌گەورە؛ ۲) ناوە بو پیاوان [ف] ۱) نوعی پارچه؛ ۲) نام مردانه.

گڕوێ: ۱) نەخوشی دەردی گڕوُ؛ ۲) ئاوڵاوی [ف] ۱) بیمارگری؛ ۲) آبله‌گون.

گروێس: پەتی درێژ [ف] رسن، ریسمان کلفت و دراز.

گڕوێیی: نەخوشی گڕوُبوُن [ف] بیماری گری.

گره: ۱) بەنـدی توندی بەن‌و پەت، گرێ؛ ۲) کونی بەرداش؛ ۳) پیاوی خاوەن‌پایە [ف] ۱) گره؛ ۲) سوراخ سنگ آسیا؛ ۳) مردبزرگ.

گڕە: ۱) سەموُن، بای گەرمی کوشندە؛ ۲) تین‌و هاڵاو؛ ۳) دەنگی زبری ناخـوش؛ ۴) کڕەی دەخـڵ [ف] ۱) بادسـام؛ ۲) آلاو، الو، گرما؛ ۳) صدای گوش‌خراش؛ ۴) نیمکوبی دانه.

گرهان: گرانی کون [ف] گرفتگی سوراخ.

گرپێچ: گێژەلوُکە، باهوز [ف] گردباد.

گڕەپێچە: گڕی بەتەوژمی تەندوُر [ف] شعلۀ قوی و فشردۀ تنور.

گڕەزوك: گڕوز [ف] نگا: گڕوز.

گڕەژو: گەڵاڕێزان، خەزەڵوەرین [ف] برگ‌ریزان.

گڕەسیسە: دوامین گڕی تەندوُرکوژانەوە [ف] آخرین شعله‌های تنور.

گڕك: ئاوی شلوێ، قوراو، چڵپاو [ف] گل ولای.

گره‌گر: پیاوماقوُڵان، پیاوانی پایەبەرز [ف] اشخاص سرشناس.

گڕەگڕ: ۱) گڕگڕ، کڵپەی بەردەوامی ئاگر؛ ۲) زەنازەناو چەقەچەق [ف] ۱) شعلۀ مداوم آتش؛ ۲) سروصدای گوش خراش.

گره‌گره: گره‌گر [ف] اشخاص سرشناس.

گڕەمێر: پیاگی وەهەیکەل‌و درشت [ف] مرد هیکل‌دار.

گڕەو: گرو [ف] نگا: گرو.

گرەوای: ۱) جوشین، کوڵین؛ ۲) گریان [ف] ۱) جوشیدن؛ ۲) گریستن.

گرەوبردنەوە: گروبردنەوە [ف] ۱) شرط‌بردن؛ ۲) سرامد بودن.

گرەوتا: ۱) بەزور تێ‌ئاخنراو؛ ۲) گیراو، گریاگ، گراو؛ ۳) داپوشراو [ف] ۱) به زور داخل کردن؛ ۲) گرفته شده، مسدود؛ ۳) سرپوشیده شده.

گرەوتش: ۱) کڕین، سەنن، سەندن؛ ۲) سەرپوش لەسەر دەفر دانان؛ ۳) تێ‌ئاخنین؛ ۴) وەدەس‌هێنان؛ ۵) توند بەستنی دەم؛ ۶) داپوشین؛ ۷) گەزین، پێوەدان [ف] ۱) خریدن؛ ۲) روی ظرف غذا سرپـوش گذاشتن؛ ۳) داخـل کردن؛ ۴) بەدست آوردن؛ ۵) محکم دهـان را بستن؛ ۶) پوشاندن؛ ۷) گازگرفتن.

گرەوتە: گرەوتا [ف] نگا: گرەوتا.

گرەوکردن: گروکردن [ف] شرط‌بندی.

گرەوەك: لەبارمتە نراو [ف] گِروی.

گرەی: گرێ، هەڵتوقیو لە لەشدا [ف] غدّۀ برجسته در بدن.

گری: ۱) گریان، ئاو لەچاوهاتن لە خەم‌و خەفەتان؛ ۲) بەخەیاڵ دانان: (گریم کرد وابو) [ف] ۱) گریستن؛ ۲) فرضاً.

گرێ: ۱) بەنـد، گره؛ ۲) بەنـدی قامـیش‌و دارو گیا؛ ۳) پاژێك لە شازدەپـاژی گەزی پێوان؛ ۴) گەی قامك، بەندی تبل؛ ۵) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) گره؛ ۲) بندنی و گیاه و...؛ ۳) یك شانـزدهم ذرع شاهی؛ ۴) بنـدانگشتـان؛ ۵) نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گڕی: ۱) بەرانبەری لوُسی، زبری لە دەست‌لێدان؛ ۲) ددان دیاری‌بوُن؛ ۳) زبـری دەنـگ [ف] ۱) زبـری، آجیدگی؛ ۲) نموداری دندانهای پیشین؛ ۳) زبری صدا.

گریا: ۱) ئاو لە چاوی هات لە خەمـان؛ ۲) کوڵیو: (ئاو گریایە) [ف] ۱) گریست؛ ۲) جوشیده.

گڕیا: کڵپەی کرد [ف] شعله‌ور شد.

گریان: گری، ئاو لە چاوهاتن لە خەفەتان [ف] گریستن.

گڕیان: کڵپەکردن، بڵێسەسەندن [ف] شعله‌ور شدن.

گریاندن: کارێ کردن کە کەسێ بگری [ف] گریاندن، به گریه انداختن.

گریانن: گریاندن [ف] نگا: گریاندن.

گریانـه: گونـدێکی کوردستانه بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرێبەرانـــە: جۆرێ گرێ که له ملی ئاژەڵ تونـــد نابێو به هاسـانی دەکرێتەوه [ف] نوعی گره که آسان باز می‌شود.

گرێبەست: کیسەپوُڵی پێشو [ف] کیسه پول قدیمی.

گرێ بەند: راپۆرت، هایدان به نوسین: (**گرێ بەندا خۆ بگورا دلێ ئاغه** نقیست) [ف] گزارش کتبی، راپُرت.

گرێپتی: لەو گوندانەی کوردستانه که بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گرێپوُچکه: گرێ که به دژواری دەکرێتەوه [ف] گره کور.

گرێجان: خدەوخوُی ناشیرین دەگەڵ [ف] دارای اخلاق و خوی زشت.

گرێجوانـــە: جۆرێ کرێ که فێر بـــوُنـی دژواره [ف] نوعی کره که یاد گرفتنش مشکل است.

گرێجوُله کانه: گرێجوانه [ف] نگا: گرێجوانه.

گرێچ: هەراوهوریا، زەنازەنا [ف] داد و بیداد.

گرێچك: بەندی قامك [ف] بند انگشت.

گرێچن: ۱) جۆرێ تەنین به گرێ گرێ؛ ۲) بەستنی پشتێند که ناوەڕاستی قەدەکانی به گرێ دەوەستێ [ف] ۱) بافتهٔ گره‌دار؛ ۲) نوعی بستن کمر بند.

گرێدار: ۱) پێچو ڕەقایی له مێشکی داردا؛ ۲) هەر شتێ بەندی هەبێ [ف] ۱) گره میان تنهٔ درخت؛ ۲) دارای بند.

گرێدان: ۱) تونـــدلێك بەستن؛ ۲) برێتی له دەبـــەرکـــردنی ئەسپـابی شەڕوسەفەر [ف] ۱) گره‌زدن؛ ۲) کنایه از پوشیدن لباس رزم یا سفر.

گرێ دانْـك: ۱) پەیمـان، شەرتی دۆستـایەتی بەستن؛ ۲) شوێنەواری مێژویی بەجێ هێشتن [ف] ۱) عهد، پیمان؛۲) اثر تاریخی بجاگذاشتن.

گرێدراو: ۱) بەندکراوی دەزوُ؛ ۲) داخراوی درگا [ف] ۱) گره‌زده؛۲) در بسته.

گریز: ئاوێ که له ڕەخی دەمەوه دێت، لیکاو [ف] لعاب دهن که از گوشهٔ لب آید.

گریزانْك: لەرزینی لەپڕ [ف] چندش.

گریزه: مچورك، موچرك، لەرزینی زۆرکەم لەپڕدا [ف] مورمور شدن بدن.

گرێزه: گریز، لیکاوی دەم [ف] لعاب دهن.

گرێژ: ئەندامی جێگەی شیر له ئاژەڵدا، گوان، مەمك [ف] پستان دام.

گرێژه: گونـدێکی کوردستـانـه بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرێژه نه: یاژنەی دەرگا، ژێرڕێسمه [ف] یاشنهٔ در.

گریس: سستو شل [ف] شُل و نامحکم.

گریش: ۱) تیتۆڵ؛ ۲) گیشەی گیاو دەخڵی لەدەشت [ف] ۱) نگا: تیتۆڵ؛ ۲) بسته‌های گیاه و غلّهٔ جمع‌آوری نشده.

گرێش: تیتۆڵ، برگوری جلەکۆن [ف] نگا: تیتۆڵ.

گرێشك: گرێ کوُره [ف] گِره کور.

گریشمه: ناز،قەمزه [ف] ناز.

گریڤ: مان، جەنه، گه، گەی [ف] اعتصاب.

گریڤان: ژێرکراس [ف] زیر پیراهن.

گریڤکەر: مانگرتو [ف] اعتصاب کننده.

گرێ قەمـــروْك: گونـــدێکـه له کوردستـــان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گریك: تابشت، توان، تاقەت [ف] تاب، توان.

گرێك: گرێ [ف] گره.

گرێکوتك: گرێ کوُره، گرێه‌کوێره [ف] گِره کور.

گرێکوُره: ۱) گرێ‌پوُچکه؛ ۲) گوندێکی کوردستانه بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) گره‌کور؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرێکوُره: گرێ‌پوُچکه [ف] گره‌کور.

گرێکوێره: گرێ‌پوُچکه [ف] گره کور.

گرێل: باگردان [ف] بام غلتك.

گڕێل: جۆرێ بەری مازو [ف] نوعی ثمر مازوج.

گرێله: گرێی بچوُکی دوای دەزوُ بۆ دورمان: (تەڕ بەتەڕی سەر به **گرێله**) [ف] گره کوچك دنبالهٔ نخ دوختنی.

گریم: ۱) وام دانا، فەرزم کرد؛ ۲) گریانی من [ف] ۱) گیرم؛ ۲) گریه‌ام.

گریمان: ۱) وامان دانا؛ ۲) گریانمان [ف] ۱) فرض کردیم؛ ۲) گریهٔ ما.

گریمانه: گرێی زۆر له بەنو دەزوُدا: (ئەم دەزوه تێکڕا **گریمانەیه**) [ف] گره خورده.

گرێمی: جۆرێ خەنجەری پچوُك [ف] نوعی خنجر کوچك.

گرین: گریان، گری [ف] گریه.

گریناى: کوڵان، کوڵین،پێ گەیشتن لەسەر ئاگر، پوختەبوُن [ف] پختن.

گرینگ: گرنگ، بایەخدار، موهیم [ف] با اهمیّت.

گرینۆك: کەسێ که زۆر دەگری، گرۆك [ف] بسیار گریان، همیشه‌گریان.

گرێنی: گرێمی، جۆرێ خەنجەری گچکه [ف] نوعی خنجر کوچك.

گرێو: ۱) شەرتبەستن؛ ۲) بارمته [ف] ۱) شرط بندی؛ ۲) گروگان.

گریوان: ژێرکـــراس، ئەو پارچـــەجلەی لەسـەر گۆشتو لەبن کراس دەبەردەکرێ، گریڤان [ف] زیر پیراهن.

گرێوگـــوڵ: ۱) ئاڵـۆزیو گرێی زۆر دەبـەن‌دا؛ ۲) برێتی له کارێ که سەرەودەری لێ دەرناکرێ: (وات کرده **گرێوگوڵ** هەر سەر دەر ناکەم) [ف] ۱) درهمی و گره‌زیاد؛ ۲) کنایه از سردرگمی.

گریوه: گری، گریان [ف] گریه.

گرێوەغار: کێبەرکێ لەڕاکردندا [ف] مسابقهٔ دو.

گریه: گری،گریان، گریوه [ف] گریه.

گڕیهتـك: ۱) کێڵگـه لەنـاو دۆڵو شیودا؛ ۲) نەخۆشی گەڕۆڵی [ف] ۱) مزرعهٔ واقع در درّه؛ ۲) بیماری گَری.

گریەوڕۆ: شەپۆڕ، شیوەن [ف] شیون.

گریەوڕۆڕۆ: گریەوڕۆ، شیوەن [ف] شیون.

گریەوگۆ: گریانو دەردەدڵ کردن [ف] گریه وزاری.

گز: ۱) ئالوُده، خوُگرتو: (ئەم کابرایه **گز** ئارەقو قوماره)؛ ۲) حیله، فێڵ:

(گـز مه‌کـه)؛ ۳) بز، چاوزه‌قی: (**گـزگـز** تواشای کردم ترسیام)؛ ۴) به‌عـــه‌زره‌ت‌و ئاوات: (گـــز ئه‌وڕۆژه‌م تۆ بوینم)؛ ۵) وشـــه‌یه‌کـــه له کاشـــۆ بازی‌دا واتا: وشیار به له‌سه‌ر ڕێ‌و شوێن کایه بکه؛ ۶) ده‌نگی کیســه‌ڵی نێر بۆ تاوکردنی مێوینه‌که‌ی؛ ۷) دارێکی ده‌وه‌نه له به‌ستی ڕوبـاران ده‌ڕوێ؛ ۸) له‌پڕ و نه‌کاو: (**گزو گومه‌ت**) ف ۱) خوگرفتگی؛ ۲) حیله؛ ۳) نگاه خیره؛ ۴) مشتاق؛ ۵) اصطلاحی در چوگان‌بازی؛ ۶) صدای لاك‌پشت نر هنگام جفتگیری؛ ۷) درختچهٔ گز؛ ۸) ناگهانی.

گزجاڕ: بێشه‌ی ده‌وه‌نی گز ف گزستان.

گزچار: داری گز ف درختچهٔ گز.

گزر: گیایه‌كه له تیره‌ی تۆرو چونه‌ر سه‌لكی درێژوكه‌و به‌ڕه‌نگی زه‌رد یان سوور، گزه‌ر ف هویج.

گزرانۆك: پرچی وه‌هۆندراو ف زُلف تابداده.

گزره: ۱) گیای وردكراو بۆ له‌وه‌ڕی ئاژه‌ڵ؛ ۲) داری پارچه‌پارچه كراو بۆ سوتانی زستانه؛ ۳) پوش‌وپار ف ۱) گیاه كوبیده برای علوفهٔ دام؛ ۲) هیزم قطعه‌قطعه شده؛ ۳) خس وخاشاك.

گزڤانۆك: گزرانۆك ف زلف تابداده.

گزك: جاڕو ف جارو.

گزكدان: جاڕوكردن ف جارو زدن.

گزكده‌ر: كه‌سێ كه جاڕو ده كا ف جاروزن.

گزكنـه: ۱) كه‌زی پڕپشت، پرچی زۆرپڕ؛ ۲) داری پڕلق وتۆپ ف ۱) موی پرپشت؛ ۲) درخت پرشاخ و برگ.

گزگ: گزك، جاڕو ف جارو.

گزگز: ۱) قانوون‌و ڕێوشوێنی بازی؛ ۲) ده‌نگی كیسه‌ڵی نێر بۆ تاوكردنی مێوینه، گز؛ ۳) له‌رزینێكی كه‌م؛ ۴) چزه‌چزی گۆشت له‌سه‌ر ئاگر ف ۱) اصـــول وآداب بازی؛ ۲) صدای لاك‌پشت نر در جفتگیری؛ ۳) مورمورشدن بدن؛ ۴) صدای گوشت بر آتش.

گزگزاندن: كه‌مێك له‌رزاندنه‌وه ف اندكی لرزاندن.

گزگزه: ۱) گیایه‌كه په‌لكه كه‌ی ورده درکێكی هه‌یه وه ئه‌ندامی ڕووت كه‌وێ ئه‌یچـوزێنێتـه‌وه؛ ۲) گیایه‌كی گه‌لاّبـارێكی بۆن‌خۆشـه بنـه‌كه‌ی بۆ سوتاندن ده‌بێ؛ ۳) شوشه ف ۱) گیاه گزنه؛ ۲) گیاهی است كه بیخ آن برای سوخت به كار می‌رود؛ ۳) شیشه.

گزگزین: سوكه له‌رزین ف مورمورشدن.

گزگل: ۱) قه‌ل، قه‌له‌مونه، عه‌لوعه‌لو، عه‌له‌شیش؛ ۲) به‌رێكی دارمازوه؛ ۳) باوه‌عـه‌مـره، باوه‌قـوڕه‌ت، چڵه‌نۆك ف ۱) بوقلمون؛ ۲) یكی از ثمرهای مازوج؛ ۳) كوتوله.

گزگلاگه: پێشه‌ی پشتی گوێ ف استخوان پشت گوش.

گزگی: ئاوێنه، عه‌ینك،قودیك ف آیینه.

گزم: ۱) ده‌وه‌نی گزچار؛ ۲) زبر ف ۱) درختچهٔ گز؛ ۲) خشن، زبر.

گزمك: ده‌مبێنی حه‌یوان ف پوزه‌بند.

گزمـوله: ۱) خڕی چكۆڵه له قوڕ؛ ۲) كه‌لای حه‌ڕی ف ۱) گلولهٔ ریز گلی؛ ۲) تیلهٔ گلین.

گزمی: زبری ف خشونت، زبری.

گزن: ۱) فێڵباز؛ ۲) ته‌شقه‌ڵه‌باز ف ۱) نیرنگباز؛ ۲) شلتاق باز.

گزنگ: سه‌ره‌تای تاوی به‌یانی ف اوّلین تابش آفتاب.

گزنگ‌دان: تازه ده‌ركه‌وتنی تیشكی خۆر ف دمیدن آفتاب پگاه.

گزنه‌ك: بیرۆی ته‌ڕ ف اگزما.

گزنی: ۱) درۆی دروسكـراو، بوختان؛ ۲) پیاوی گزن ف ۱) بهتان؛ ۲) نگا: گزن.

گزوری: ته‌كوز، ڕێك‌وپێك، بێ كه‌م و كوڕی ف بی کم و کاست.

گزوفت: ۱) تاسه‌ی زۆر بۆ خواردنی شتێ: (**گزوفتمه** بۆ گۆشتی برژاو)؛ ۲) عه‌زره‌ت پێ‌دان: (ده‌م‌خواردو **گزوفتی** ئه‌وم ده‌دا) ف ۱) اشتیاق زیاد برای خوردن چیزی؛ ۲) حسرت دادن به كسی.

گزوگوم: له‌پڕ و نه‌كاو ف ناگهانی، یكهو.

گزوگومبه‌ت: له‌پڕ و نه‌كاو، گزوگوم ف ناگهانی، یكهو.

گزه: ۱) فێڵ، حیله؛ ۲) گاز به ددان له زمـانی زاڕۆكـانـدا ف ۱) حیله، نیرنگ؛ ۲) گاز با دندان درزبان كودكانه.

گزه‌ر: گزر ف هویج.

گزه‌گز: ۱) كڕۆزانه‌وه‌ی به‌گریانه‌وه؛ ۲) خه‌یاڵ كردنه‌وه له كارێ ف ۱) ناله و گریهٔ بچه؛ ۲) فكر كردن در مورد كاری.

گزه‌ون: فێڵه‌باز ف حیله‌باز.

گزی: فێڵ، حیله ف حیله، نارو.

گزیچار: گزچار ف درختچهٔ گز.

گزیر: به‌رده‌ستی كوێخا له دێدا ف پادو كدخدای ده.

گزیرانه: پێتاكێ كه ڕه‌عیه‌ت ده‌یدا به گزیر ف مزد پادو كدخدا كه رعیّت می‌دهد.

گزیرك: ۱) بریسكه‌دانی چاو له داركاری كردندا؛ ۲) برێتی له ئێشی زۆر ف ۱) برق زدن چشم هنگام چوبكاری شدن؛ ۲) كنایه از درد شدید.

گزیكار: فێڵباز، حیله‌ساز ف ناروزن، نیرنگباز.

گزیكه‌ر: گزیكار ف ناروزن.

گزینگ: ۱) گزنگی خۆر؛ ۲) ڕه‌شكێنه‌ی چاو، بی‌بیله ف ۱) اوّلین تابش آفتاب؛ ۲) مردمك چشم.

گژ: ۱) تێك‌هاڵان بۆ كێشه‌و شه‌ڕ: (ده گژم ڕاچو، به‌گژم داهات)؛ ۲) قه‌دی دار: (دارمێو له گژ داربـه‌ڕو ئالاّوه)؛ ۳) ڕاست بونه‌وه‌ی موی له‌ش، گرژبـوون؛ ۴) توڕه‌یی؛ ۵) وشه‌ی دنه‌دانی جوانه‌گا بۆ سه‌ر چێڵ؛ ۶) شل‌و سست؛ ۷) موی تێك‌هاڵاوی شانه‌نه‌كراو؛ ۸) تێكڕا، هه‌مو، گ؛ ۹) ڕوه‌ك: (گـــژو گیای زۆره، گیاو گژی زۆره)؛ ۱۰) لووبـــون، به‌ره‌وخوار بونه‌وه، له‌ژووره‌وه به‌نهێم به‌ره‌وخوارهاتن؛ ۱۱) ڕه‌ق، سه‌خت ف ۱) گلاویزشـدن؛ ۲) تنهٔ درخت؛ ۳) سیخ شدن مو؛ ۴) خشم؛ ۵) كلمهٔ برانگیختن گاو گشن؛ ۶) سست؛ ۷) موی ژولیده؛ ۸) همه؛ ۹) رستنی، گیاه؛ ۱۰) به تندی پایین آمدن از سراشیبی؛ ۱۱) سخت، سفت.

گژار: چینه‌دانی باڵنده، جیكڵدانه ف ژاغر، چینه‌دان.

گژاژ: گژار ف چینه‌دان.

گژانـدن: ۱) تێکـەڵ پێکەڵ کردن؛ ۲) برێتی لە ئاژاوەنانەوە ف ۱) درهم آمیختن؛ ۲) کنایه از آشوب بپاکردن.

گژثاموك: پرچی هۆندراو ف موی بافته.

گژك: ۱) کوژەکە؛ ۲) تەرزەی ورد؛ ۳) پرچی پەرژو بڵاو ف ۱) خرمُهره؛ ۲) تگرگ ریز؛ ۳) موی پریشان.

گژکردن: ۱) کزکردن، خۆلێك هەڵاندن؛ ۲) راست بوونەوەی موو ف ۱) توی هم رفتن؛ ۲) راست شدن مو.

گژکن: ۱) کەزی پڕ و زۆر؛ ۲) داری پڕلك وپۆپ ف ۱) موی پرپُشت و بسیار؛ ۲) درخت پُرشاخ و برگ.

گژکه: پۆکاوڵە، چەموڵە، چەمبوڵە ف ام کردن، پنجه گذاشتن.

گژگـژ: ۱) وشەی دنەدانی جوانەگا بۆ سەر چێڵی بەکەڵ، گژ، کەڵە؛ ۲) وشـك، زوا، زڕ، زوهـا؛ ۳) تێکـەوە هاویشتنی ئاپـۆرە ف ۱) کلمهٔ برانگیختن گاوگشن؛ ۲) خُشك؛ ۳) شلوغی و ازدحام مردم.

گژگژاندن: هانەدان بۆ شەڕ، دنەدان بۆ جەنگ ف تحریك کردن برای شروع جنگ.

گژگژه: پۆش و پەڵاشی بابردەڵە ف گیاه خشك بادآورده.

گژگژەك: بەفرخۆرکە، جۆرێ تەرزەی زۆرورد ف نوعی برف بسیار ریز.

گژگژین: راست بوونەوەی مو لە ترسان ف سیخ شدن موی بدن از شدّت ترس.

گژل: تەرزە، تەزرە، تەیرۆك ف تگرگ.

گژلوك: تەزروکە، تەرزەی ورد ف تگرگ ریز.

گژم: ۱) خەم، خەفەت؛ ۲) خەمبار؛ ۳) نەخۆشی تەنگەنەفەسی ف ۱) اندوه؛ ۲) دژم؛ ۳) نفس تنگی.

گژن: موی تێك هەڵاڵاو ف ژولیده.

گژنەسەره: سەرقژن ف ژولیده موی، پیچیده موی.

گژنیز: کشنیژ ف گشنیز.

گژنێز: گژنیژ ف گشنیز.

گژنیزه: ۱) گژلـوك، تەرزەی ورد؛ ۲) زبـری پێست لە سەرمـان؛ ۳) کشنیزه؛ ۴) کشنیژ ف ۱) تگرگ ریز؛ ۲) خشن شدن پوست از سرما؛ ۳) نوعی زیور؛ ۴) گشنیز.

گژۆرەك: وردە چرپی بۆ ئاڵاشی بان داپۆشین ف انبیره.

گژوژ: چلکن و قژن ف چرکین و ژولیده موی.

گژوگیا: پۆش و پار، روەك ف نباتات علفی.

گژۆل: جۆرێ داری جەنگەڵ ف از درختان جنگلی.

گژۆله: پەرژو بڵاو ف پراکنده وآشفته.

گژۆلەك: گێژەلۆکە ف گردباد.

گژولی: گژۆرەك ف انبیره.

گژومژۆ: تێکەڵ پێکەڵ، ناتەکوز ف درهم برهم و بی نظم.

گژه: ۱) دەنگی بای بەتـەوژم؛ ۲) گیایەکـە بۆ دەرمان دەشێ؛ ۳) دنەی جوانـەگا بۆ سەر مانگابەکەڵ ف ۱) صدای وزش تندباد؛ ۲) گیاهی است دارویی؛ ۳) کلمهٔ تحریك گشن بر ماده گاو.

گژەبا: بای توندی پایزی ف باد تند خزانی.

گژه گژ: گژەی با ف صدای تندباد.

گژیان: قرژبوونی مو، شێوانی مو ف آشفتن و ژولیدن موی.

گژی بیێ: گوندێکە لە کوردستان بە عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گس: وشەی لێخوڕینی پەز، کس ف کلمهٔ راندن گوسفند.

گست: گوست، تیل،تلی، قامك، ئەنگوست، ئەنگوس ف انگشت.

گسك: جاڕو، گزك، گزگ ف جارو.

گسكدان: گزکدان ف جاروکردن.

گسکدەر: کەسێ کە بە گسك کار دەکا ف جاروزن.

گسکه: کسکە، بریقەی چاوی پشیلە لە تاریکیدا ف برق چشم گربه در تاریکی.

گش: گ، گژ، تێکڕا، هەمو ف همه.

گشت: ۱) بادراو، باوخواردو؛ ۲) گش، تێکڕا؛ ۳) قامك، ئەنگوس ف ۱) نخ تابیده؛ ۲) همه، همگی؛ ۳) انگشت.

گشتائۆرتی: قامکی ناوەڕاست ف انگشت وسطی.

گشتاپلل: تبلامەزن، قامکەگەورە ف انگشت شست.

گشتاقلانج: قامکەتوتە ف انگشت کوچکه.

گشتامیانین: گشتائۆرتی، زەڕنەقوتە ف انگشت وسطی.

گشتـانـه: ۱) ئەنگـوستیلە؛ ۲) قوچـەکـەی دورمـان؛ ۳) قولی درەو، ئەوەنـدەی لە دەستێکـا جێ دەبێتـەوە ف ۱) انگشتـر؛ ۲) انگشتانهٔ خیاطی؛ ۳) میزانی معادل یك کف دست.

گشتر: کلکەوانە، گشتانە ف انگشتر.

گشتك: ئەنگوتك ف چونه.

گشتۆنه: قوچەکەی دورمان ف انگشتانهٔ خیاطی.

گشتەك: بەنی گشت ف نخ تابیده.

گشتی: تێکڕایی، هەموانی ف همگانی، عمومی.

گشـك: ۱) تێکـڕا، گژ، گ، گشت؛ ۲) پۆکـاوڵە، چەموڵە؛ ۳) پەنجەی ناواڵەکراو؛ ۴) گژك، تەرزەی ورد ف ۱) همگی؛ ۲) ام کردن؛ ۳) پنجهٔ باز؛ ۴) تگرگ ریز.

گشکه: پۆکاوڵە، چەمبوڵە، گشك ف ام کردن.

گغ: دەنگێ کە لە منالی ساوا دەردەچێ ف صدای بچهٔ نوزاد.

گغکی: منالی گغ ویژ ف کودك چند ماهه، نوزاد.

گغنی: شلتاغ، تەشقەڵە، تەڵەکە ف شلتاق.

گغه: ۱) گغ: (زاروکەمان **گغە**و بقە دەکا)؛ ۲) بقە، وشەی ترساندنی ساوا ف ۱) نگا: گغ؛ ۲) کلمهٔ تحذیر از خطر برای کودك.

گف: ترساندن بەقسە: (هەڕو **گفم** لێ دەکا) ف تهدید.

گفت: پەیمان، بەڵێن ف قول و پیمان.

گفتار: قسە بۆخەڵك کردن ف سخنرانی، گفتار.

گفتدان: بەڵێن دان، پەیمان دان ف قول دادن.

گفتوگۆ: ئاخافتنی پێکەوە ف گفتگو.

گفته: گفت، بەڵێن ف قول.

گفشك: ۱) قورینج، قورینج گرتن؛ ۲) پۆکاوڵە، گشك، چەمبوڵە ف ۱)

نیشگون؛ ۲) ام‌کردن.

گف: ۱) گشتەك، بادراو؛ ۲) گف، ترساندن بەقسە؛ ۳) دەنگی بەردی هاویژراو بە قۆچەقانی: (هەر **گفەگفی** دێت) ف ۱) نخ تابیده؛ ۲) تهدید؛ ۳) صدای سنگ پرتاب شده با فلاخن.

گفاشتن: کوشین ف فشردن.

گفاشگە: جێگەی گوشینی ترێو...، گوشینگە ف جای فشردن میوه.

گفالە: کۆمەڵی چەکدار ف گروه تفنگداران.

گفاند: ۱) هێڵ، خەتی جوُت؛ ۲) خوارو خێچ ف ۱) شیار شخم زمین؛ ۲) کج و کوله.

گفاندە: ۱) سەرلێوی کەنداڵو شاخ؛ ۲) کەوشەنی زەمینی کێڵگە ف ۱) لبهٔ پرتگاه؛ ۲) مرز کشتگاه.

گفر: پشیلەی نێر ف گربهٔ نر.

گفرت: کێمو هەوا، جڵکی برین ف چرك و ریم زخم.

گفردی: لەرزین لەترسان، راچەنین ف لرزه از ترس، یکه‌خوردن.

گفرك: هەراش، ساوای بەکەیفو تەیار ف نموکرده، نوزاد شاداب.

گفزۆنەك: گیایەکی دەشتەکیە ف از گیاهان صحرایی.

گفشك: ۱) ئەنگوتکەهەویر؛ ۲) قورینج ف ۱) چونهٔ خمیر؛ ۲) نیشگون.

گفقە: ۱) گف، دەنگی بەردی بەرەقانی: ۲) دەنگی سوُڕانی خول‌خولەو مزراق ف ۱) صدای سنگ فلاخن؛ ۲) صدای چرخش شدید گردنا.

گفکف: گژەگژ ف صدای تُندباد.

گفگفـە: دارێکی جەغزی‌یە دو کونی تێکراوە بەنی تێ‌دەخەن‌و بای‌دەدەن گفەگفی لێ دێت ف نوعی فرفرهٔ چوبی.

گفن: موی تێك‌هاڵاوی گرژ ف موی ژولیده.

گفۆردی: گفردی ف چندش، یکه‌خوردن.

گفـە: ۱) گفقە؛ ۲) دەنگی بای بەقەوەت، گژە ف ۱) نگا: گفقە؛ ۲) صدای تند باد.

گفەگف: دەنگی گفەی لەسەریەك ف صدای پیاپی «گفه».

گفی: دەڵمەی پەنیر ف دَلمهٔ پنیر.

گفێری: ژان‌و برك ف دلپیچه.

گفێرین: عەزم‌کردن، هەڵتاواندن ف هضم خوراك.

گفیشـك: ۱) بلچ، گێوژ، گۆیژ؛ ۲) کوشراو، کوشراوی میوە ف ۱) زالزالك؛ ۲) عُصاره.

گفین: مەیین، بوُنەماست‌یان‌پەنیر ف بندآمدن شیر.

گل: ۱) ژانی چاو؛ ۲) جوُڵە، بزاو؛ ۳) خلۆر؛ ۴) خاکێ کە ژنان سەریانی پێ دەشۆن: ۵) جار، کەڕەت: ۶) راگرتن: (**گلم** داوەتەوە)؛ ۷) ترۆپکی چیا، دوندی کێو، نوُك کێف: ۸) سەرلق، لکی هەرەبڵندی دار؛ ۹) زیپکە ف ۱) چشم درد؛ ۲) حرکت؛ ۳) غلت؛ ۴) گِل سرشوی؛ ۵) بار، دفعه؛ ۶) نزد خود نگهداشتن؛ ۷) قُلّهٔ کوه؛ ۸) بلندترین شاخهٔ درخت؛ ۹) جوش پوست.

گڵ: ۱) خاك، خۆل؛ ۲) گڕ، بڵێسە: (**گڵبێنەی** تەندوُر) ف ۱) خاك؛ ۲) شعله، لهیب.

گلا: ۱) پەڕی، پەرت بو؛ ۲) گش‌لا، هەمولایەك؛ ۳) خلۆرەوەبو؛ ۴) پرچی وەهۆنـدراو؛ ۵) جارێك‌تر، هەلێکی‌کە ف ۱) پرت شد؛ ۲) همگی، همه جانب؛ ۳) غلتید؛ ۴) زلف تابیده؛ ۵) باردگر.

گلابۆچ: پرچی کورتی وەهۆنراو ف زُلف کوتاه آرایش شده.

گلادە: ۱) قەلادە، ئاڵقەی دەوری ئەستۆ؛ ۲) خشڵی ئەستۆ ف ۱) قلّاده؛ ۲) گردنبند.

گلار: ۱) چەمی بچـوُك؛ ۲) خلۆر: (لـەو سەرەوە **گلار** بوُمـەوە)؛ ۳) زڤرین؛ ۴) دەنکەترێ، لبەترێ؛ ۵) شۆڕبۆوە: (**گلارێ** بن‌چەنێ، واتا: بەرخەبەبە) ف ۱) رود کوچك؛ ۲) غلتان؛ ۳) برگرد، برگشت؛ ۴) دانه انگور، حبّه انگور؛ ۵) آویزان.

گلاراو: ۱) ئۆقرەنەگرتن، بێ‌قەراری؛ ۲) نەخۆشی ئەسپەك ف ۱) آرام نگرفتن؛ ۲) بیماری مالیخولیا.

گلاراوێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گلارکۆ: ۱) گازر، قەسار؛ ۲) تێلای جلك‌و گەلاکوتان ف ۱) گازر؛ ۲) کدینه.

گلارە: ۱) بڕەداری لەسەریەك دانراو؛ ۲) دنکەترێ: (**گلارەترێ** وەدەمتا ناچێ)؛ ۳) گلێنە، بی‌بیلەی چاو ف ۱) قطعات هیزم برهم انباشته؛ ۲) حبّه‌انگور؛ ۳) مردمك چشم.

گڵاز: ۱) عەلوُکەسوُرەی پایزی، ئاڵو بخارا؛ ۲) ناوچەیەکە لە کوردستان ف ۱) آلوی قرمز؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان.

گڵاس: شەربەی شوُشە بۆ ئاوپێ‌خواردنەوە، پەرداغ ف لیوان شیشه‌ای.

گڵاسی: چەرمی نەرمی ڕەنگ‌کراو ف چرم ورنی.

گلاف: پیس، چەپەڵ ف کثیف.

گلالە: ئاڵۆ ف لوزتین.

گڵاڵـە: ۱) نیوەدروس‌بوُگ: (کـارەکـە **گڵاڵـە** بوە)؛ ۲) کەلابەردی لەچەرخ‌نەدراو ف ۱) نیم ساخته؛ ۲) تیلهٔ سنگی صاف نشده.

گڵاڵـەکـردن: ۱) نزیك بە تەواوبـوُن کردن؛ ۲) بیرکردنەوە لە کارێ‌و رێگەی دروست‌بوُنی دیتنەوە ف ۱) نیم ساخته‌کردن؛ ۲) زمینه‌چینی، طرّاحی.

گلان: ۱) بەسەررۆدا کەوتن: (ئەسپەکەم **گلا**)؛ ۲) پەرت‌بوُن: (لە ئەسپ **گلام**)؛ ۳) جوُڵان لە جێگە؛ ۴) خلۆربوُنەوە ف ۱) سکندری خوردن؛ ۲) پرت شدن؛ ۳) تکان خوردن؛ ۴) غلتیدن.

گلانا: دیسان، ئەم‌جارەش ف دوباره، باردگر.

گلاندن: ۱) خلۆرکردنەوە؛ ۲) جوُڵاندن؛ ۳) فڕێ‌دان؛ ۴) کۆکردنەوەی خواردنی لە ماڵان ف ۱) غلتانیدن؛ ۲) تکان دادن؛ ۳) پرت کردن؛ ۴) جمع کردن خوراك از منازل.

گلانگ: جار، چەل، دەحفە، دەحە ف دفعه، بار.

گلانگا: جاروبارە ف گاهگاه.

گلانگی: جارێك، کەڕەتێ،دەمێ‌ودەحفەیێ ف یك‌بار.

گلانگینا: جارێکی‌دیکە، دەحفەی‌تر ف باردگر.

گلانن: گلاندن ف نگا: گلاندن.

گلاو: ١) خلۆرەوەبوگ؛ ٢) پەڕیو لە بەرزی‌یەوە؛ ٣) بەسەر ڕۆدا کەفتك؛ ۴) گلاف ف ١) غلتیده؛ ٢) پرت شده؛ ٣) سکندری خورده؛ ۴) کثیف.

گڵاو: ١) قوڕاوی گڵەسوور؛ ٢) جێ‌دەمی سەگو بەراز؛ ٣) زۆر پیس؛ ۴) بریتی لە بنیادەمی بەدفەڕو بێ‌ئاکار ف ١) آب گل آلود؛ ٢) دهان زدهٔ سگ و خوك؛ ٣) پلید؛ ۴) کنایه از آدم بی اخلاق.

گڵاوبوون: چەپەڵبوون بە دەم‌لێدانی سەگو بەراز ف پلیدشدن با دهان سگ و خوك.

گڵاوکردن: شوتنی جێ‌دەمی سەگو بەراز بەقوڕاو جارێکو بەئاو شەش‌جار ف شستن دهان‌زدهٔ سگ و خوك با آب گل‌آلود و آب صاف.

گلاوگل: تلاوتل، ڕەت‌بردن ف تلوتلو.

گڵاوی: ١) پیسی لە دەمی سەگو بەرازەوە؛ ٢) بریتی لە بەدفەڕی‌و بێ‌ئاکاری ف ١) پلیدی از سگ و خوك؛ ٢) کنایه از بداخلاقی.

گڵاوی کردن: گڵاوکردن ف نگا: گلاوکردن.

گلاهە: ١) تالان، بوڕ؛ ٢) تالانکراو ف ١) غارت، چپاول؛ ٢) غارت شده.

گڵاهەك: ١) گزموڵەی ڕەق لە قوڕی دیزەو گۆزە کە بە جۆرە کەوانێك دەهاویژرا بۆ ڕاوەباڵندە؛ ٢) خوڵو قسڵی تێکەڵاو بۆ سواغ‌دان ف ١) مهرهٔ کمان گروهه؛ ٢) مخلوط خاك و آهك برای اندودن

گلب: گەرو، قورگ ف گلو.

گل‌بوونەوە: گلاربوونەوە، خلۆربوونەوە ف غلتیدن.

گڵبێنە: ١) گڕبەندی تەندوور؛ ٢) باکێشی تەندوور ف ١) بادکش بند تنور؛ ٢) بادکش تنور.

گلپ: ١) هەڵمەت، هێرش؛ ٢) پڕ پێداکردن‌و ڕفاندن ف ١) یورش، هجوم؛ ٢) قاپیدن.

گلپۆچ: کەزی وەهۆنراو ف زُلف تابداده.

گڵپە: ١) کڵپە، گڕی لەپڕ؛ ٢) دەنگی گڕگرتنی ئاگر ف ١) شعلهٔ یکهو پدیدآمده؛ ٢) صدای لهیب آتش.

گڵپەگڵپ: دەنگی لەسەریەکی گڕی ئاگر ف صدای پیاپی شعلهٔ آتش.

گلتە: ١) کێشەو هەرا، شەڕەقسە بەدەنگی بەرز؛ ٢) ڕاوەی نەخۆش ف ١) جدال لفظی؛ ٢) هذیان مریض.

گلچژە: تاقانەی دایکێ، تاکەمنداڵ لە دایکێك ف یکی یکدانه.

گلخواردن: ١) خلۆربوونەوە؛ ٢) بەدەورەدا گەڕان؛ ٣) مانەوە لەشوێنێك ف ١) غلتیدن؛ ٢) پیرامون گشتن؛ ٣) واماندن در جایی.

گڵخواردن: فێری خاك‌خواردن‌بوونی زارۆك ف خاك خوردن بچه.

گلخواردنەوە: مانەوە لەشوێنێك ف ماندن، از رفتن صرفنظر کردن.

گڵخۆر: زارۆی فێری خاك‌خواردن ف بچهٔ خاك خور.

گڵخۆرکە: کرمەسوورە، کرمی گڵ ف کرم خاکی.

گلدان: ١) جوڵاندن، تەکان‌پێ‌دان؛ ٢) جۆرێ ترێ سپیلکەی دەنك‌زل کە زووتر پێ‌دەگا ف ١) تکان دادن؛ ٢) نوعی انگور زودرس.

گلدانەوە: لای خۆ هێشتنەوە ف نزد خود نگهداشتن.

گلدە: ١) ببزوێنە، تەکان‌بدە؛ ٢) پرێسکە؛ ٣) گلتە ف ١) تکان بده؛ ٢) پیرزه؛ ٣) نگا: گلته.

گلدی: خلۆرەوەبوگ بەسەر زەمیندا، تلاوتل‌بوون ف غلت خوردن.

گلدی کرن: خلۆرکردنەوە، تلاوتل‌پێدان ف غلت دادن.

گلزە: باقە، باغە، دەسکێکی زل لە گیاو دەخل ف توده‌ای دسته شده از گیاه.

گلسە: بەزەمینداکەوتن ف بر زمین افتادن.

گلفچ: پشاوتن، لەناودەستا کوشران ف مچاله.

گلفچاندن: لەناودەستا کوشین ف مچاله‌کردن.

گلفچین: قرمچین، هەڵقرچان ف در اثر حرارت جمع شدن.

گلفەرك: ١) گروڵ؛ ٢) نێفەك ف ١) خشتك زیر بغل؛ ٢) خشتك تنبان.

گلك: ١) لاسکەگەنمەشامی بێ‌دەنك؛ ٢) گیایەکی بنك‌دارە؛ ٣) میتکە، بەلووکە ف ١) ساقهٔ بی‌دانهٔ بلال؛ ٢) گیاهی است؛ ٣) چوچوله.

گڵکار: بەنا، کەسێ کاری قوڕ دەکا ف بنّا.

گڵکاری: قوڕەکاری ف گلکاری.

گلکردن: وەژان‌کەوتنی چاو، چاوئێشان ف به دردآمدن چشم.

گڵکۆ: ١) گڵی بەسەریەکداکراو، کۆمای خاك؛ ٢) قەبر ف ١) تودهٔ خاك؛ ٢) قبر.

گلکەردش: پەرتاوتن، کەزاخە، لکی زیادی داپاچین ف هَرَس درخت.

گڵکەن: کانی گڵەدیزەو ئیر بار ف کان خاك رس.

گڵکەند: گڵکەن ف کان خاك رس.

گلگل: ١) تەتەڵەی دانەوێڵەو دەخڵ؛ ٢) هەرزنەگەورە؛ ٣) گیاگەسك ف ١) بوجاری؛ ٢) گارس؛ ٣) گیاهِ جارو.

گلگلاندن: تەتەڵەکردن ف بوجاری کردن.

گڵگیر: کەو، سەڕەند، سەڕەد ف سرند.

گللارە: گلارە، بۆڵوەترێ ف دانه انگور، حبّه انگور.

گللك: ١) زێدان، مناڵدان؛ ٢) کوز، قوز ف ١) زهدان؛ ٢) آلت تناسلی زن.

گللی: ڕەشکێنەی چاو، بیبیلەی چەم ف مردُمك چشم.

گللێرە: تەرزەی ورد ف تگرگ ریز.

گللی کۆر: کوێر ف نابینا.

گلم: لق، لك ف شاخهٔ درخت.

گڵمت: کەستەك، کڵۆگڵ ف کلوخ.

گڵمتك: گڵمت ف کلوخ.

گڵنجان: گڵکەن ف کان خاك رس.

گلو: ١) بۆڵ، بۆڵەترێ، گلارە؛ ٢) خڕی زۆر چکۆڵە لە ماست‌و شیری خراوبوودا: (شیرەکە خراو بوە **گلوگلو** بوە)؛ ٣) دانارداناربوونی سەمەنی‌و...: (**گلوگلو** وەستاوە) ف ١) دانه انگور، حبّه؛ ٢) اجزاء از هم گسستهٔ ریزی که در ماست یا شیر فاسد شده دیده می‌شود؛ ٣) دانه‌دانه‌شدن سمنو و...

گلۆ: ١) گش قەدێك، گشت چینێ؛ ٢) بۆچی، چما؟ ف ١) همهٔ لایه‌ها؛ ٢) چرا؟.

گلواته: ۱) قرپۆکی میوەی وشك وەك مێوژو هەنجیر و...؛ ۲) تڵپەی مێوژ ف ۱) مویز یا انجیر پوك و خشکیده؛ ۲) تفالهٔ مویز.

گلواز: ۱) رستەهەنجیری ئاڵقەکراو؛ ۲) ئاڵقەی بەخلەخل بە داری بێشکەوە ف ۱) انجیر خشك به رشته کشیدهٔ حلقه شده؛ ۲) اسباب‌بازی آویزان به گهواره.

گڵواز: جۆرێ بەری دارمازو ف نوعی ثمر مازوج.

گڵوان: بەرێکی دارمازوە بۆ دەباغ دەبێ ف نوعی ثمر مازوج.

گڵۆت: کەستەك، سندەگڵ ف کلوخ.

گلوچاندن: قرمچاندن، گڵۆفین، ژاکاندن لە ناو دەستا ف مچاله‌کردن، فشردن در دست.

گلوخول: چەرخ‌و خول، بزوتن‌و سوڕانەوە ف جنب وجوش.

گڵوخۆڵ: تۆزو غومار ف گردوغبار.

گڵۆخە: بەچکەمەلی خڕەکەو تازەپێ‌گەیشتوُ ف جوجه‌پرندهٔ تازه پر درآورده.

گلودۆر: بەدەورەدا هەڵخولان ف پیرامون گشتن.

گڵۆر: ۱) بازنە، بازن، خشڵی جومگەو باسك؛ ۲) گرۆڤەر؛ ۳) خلۆر؛ ۴) بەری هەردارێك کە وەك قۆزاخەبێ؛ ۵) جارێ لە جاران ف ۱) النگو؛ ۲) مدوّر، کروی یا دایره‌ای؛ ۳) غلتیده؛ ۴) هر ثمر غوزه‌مانند؛ ۵) وقتی از اوقات.

گڵۆربوُنەوە: خلۆربوُنەوە ف غلتیدن.

گڵۆف: بە دەست پشاوتن ف مچاله.

گڵۆفین: لە ناو دەستدا پشاوتن ف مچاله‌کردن.

گڵۆڤەر: گرۆڤەر، خڕ وەك هەنار یان وەك جەغز ف نگا: گرۆڤەر.

گڵۆك: ۱) ئەسپێ کە زۆر ڕەت دەباو بەسەردا دەکەوێ؛ ۲) بەسەر یەکاپێچراوی بەن ف ۱) اسبی که زیاد سکندری می‌خورد؛ ۲) گلولهٔ نخ.

گلوگلو: ۱) داناردانار؛ ۲) دەنکەدەنکە ترێ ف ۱) دانه‌دانه؛ ۲) دانه‌دانهٔ انگور.

گل‌وگوێز: ۱) ڕۆیشتن‌و هەستانی زۆر؛ ۲) خول‌خواردن‌و ئۆقرە نەگرتن ف ۱) جست وخیز؛ ۲) بی‌قراری، ناآرامی.

گڵۆل: ۱) گرۆر؛ ۲) خلۆر ف ۱) دانه‌ای انگل در گندمزار؛ ۲) غَلت.

گڵۆلان: ناوی دی‌یەکە ف نام روستایی است.

گڵۆل بوُنەوە: خلۆربوُنەوە ف غلت خوردن.

گڵۆڵە: ۱) بەنی لێك‌هالاوی خڕهەڵدراو؛ ۲) هەرشتێ خڕی لێك‌هالاو: (لەسەرمان خۆی **گڵۆڵە** کردبو) ف ۱) گلوله نخ؛ ۲) به هم پیچیده و درهم خزیده.

گلولی: دۆکەشك ف دوغ کشك.

گڵۆلی: گرۆڤەری وەك کەلا ف گرد کروی.

گڵۆنگ: دەحفە، جار، کەڕەت ف دفعه، بار.

گلوەڕ: گرۆڵی‌چۆغە ف خشتك زیر بغل.

گڵوی: قورگ، ئەستۆلەناوەوە ف گلو.

گلوێز: تف، ئاوی‌دەم ف آب دهان، خدو.

گڵوێنە: گڵبێنە ف نگا: گڵبێنە.

گلە: ۱) دەنکەترێی لە هێشو دارِناو؛ ۲) گازن، گازندە؛ ۳) پرچی وەهۆندراو ف ۱) دانه‌های انگور از خوشه ریخته؛ ۲) گله، گلایه؛ ۳) زُلف تابیده.

گڵەئەرمەنی: خاکێکی دەرمانە ف نوعی خاكِ دارویی، طین ارمنی.

گڵەبان: ئاخەبان، بانەناو ف خاك‌ریزی بام.

گڵەبەرانە: جۆرێ خاك بۆ ڕەنگ‌کردنی دەفری سواڵەتی ف نوعی خاك رنگی لعابی.

گڵەجان: ۱) کانی گڵی ئیربار؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) معدن خاك رس؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گڵەجانی: گڵەجان ف معدن خاك رس.

گڵەحەرام: خاکی قسڵ ف خاك آهك.

گڵەخۆرکە: کرمی گڵی، کرمەسوُرکە ف کرم خاکی.

گڵەدۆشاو: گڵێکی سپیە لە دۆشاوکردندا بەکاری دەهێنن ف خاکی که در شیره‌سازی به‌کار آید.

گڵەڕەش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گڵەزەردە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گڵەسپی: خاکێکی چەرمگە سواغی ناوەوەی پێ‌دەکەن ف خاکی که به جای گچ برای اندودن دیوار به کار آید.

گڵەسەر: قورێکی زەردە ژنان سەری پێ‌دەشۆن ف گل سرشویه.

گلەگلە: دانەدانە، دەنکەدەنکە ف دانه‌دانه.

گڵەمارە: جۆرێ خاکی بۆری کەفەلۆك ف نوعی خاك خاکستری رنگِ سُست.

گلەمەن: بەگازندە، گازن‌کار ف گله‌مند.

گلەمەند: گلەمەن ف گله‌مند.

گڵەنجان: گڵەجان ف کان خاك رُس.

گلەودان: لای خۆ ڕاگرتن ف پیش خود نگاه داشتن.

گڵەوەز: کرێژی بەرد ف گل سنگ.

گڵەهەرمەنی: گڵەئەرمەنی ف نگا: گڵەئەرمەنی.

گلەیی: گلە، گازن، گازندە ف گلایه.

گلی: ۱) گلەیی، گازندە؛ ۲) شکایەت؛ ۳) قسە ف ۱) گلایه؛ ۲) شکایت؛ ۳) سخن.

گلێ: ۱) بازی لەسەر یەك‌پا ڕۆیشتن‌و پایەك بەرزکردن؛ ۲) یەك‌دەنك؛ ۳) گلەترێ، گلوی ترێ ف ۱) بازی لی‌لی؛ ۲) یك دانه؛ ۳) دانه‌انگور، حبّهٔ انگور.

گڵی: خاکی، لەخاك ف خاکی.

گلیا: ۱) بزوُت، تەکانی خوارد؛ ۲) بەسەر ڕودا کەوت؛ ۳) پەرت بو ف ۱) تکان خورد؛ ۲) سکندری خورد؛ ۳) پرت شد.

گلیار: شکۆفەی دارهەنار ف گل انار.

گلیاز: ١) گێلاس؛ ٢) بەلاڵوکەکێویلە [ف] ١) گیلاس؛ ٢) آلبالو کوهی.

گلیاس: گلیاز [ف] نگا: گلیاز.

گلیان: ١) بزوتن؛ ٢) تل بردن؛ ٣) خلۆر بونەوە [ف] ١) تکان خوردن؛ ٢) سکندری خوردن؛ ٣) غلتیدن.

گلێجە: قولکەی بەرسنگ، قولایی نێوان زگ‌و سنگ [ف] گودی میان سینه و شکم.

گلێخە: ١) گیایەکی بن‌زەردی سەرکەسکە بەچێشتی لێ‌دەنێن، گێلاخە؛ ٢) گەپلە [ف] ١) گیاهی است آشی؛ ٢) گیاهی است خوردنی.

گلێر: ١) لەدەوری یەك کۆبونەوە؛ ٢) خلۆر، گلار؛ ٣) تەرزە، گللێرە [ف] ١) دورهم جمع شدن؛ ٢) غلتان؛ ٣) تگرگ ریز.

گلێران: دەڵەکدان بۆ بزواندن‌و گلارکردنەوە [ف] هول دادن برای غلتاندن چیز سنگین.

گلێربونەوە: خلۆر بونەوە [ف] غلتیدن.

گلێرکردنەوە: خلۆرکردنەوە [ف] غلتانیدن.

گلێرە: گللێرە، تەرزەی ورد [ف] تگرگِ ریز.

گلێرەوبون: گلێر بونەوە [ف] غلتیدن.

گلیز: ئاوی دەم، لیك، لیکاو [ف] لعاب دهن.

گلیزۆ: کەسێ کە ئاوی دەمی بە ڕەخی دەمی‌دا دێتەخوار، لیکن [ف] کسی که همیشه لعاب دهانش سرازیر است.

گلیزە: چلورە، شوشەسەهۆڵ [ف] دنگاله.

گلێژ: لیکاو، ئاوی‌دەم، گلیز [ف] لعاب دهن.

گلێژگین: گلیزۆ، لیکن [ف] کسی که لعاب از دهنش جاری باشد.

گلێژن: گلیزۆ [ف] کسی که لعاب از دهنش جاری باشد.

گلیش: ١) شەقڵی خەرمان؛ ٢) پوش‌وپەلاش [ف] ١) مُهرگذاری بر خرمن؛ ٢) خس و خاشاك.

گلیل: درێژۆکەی گرۆفەر وەك داردۆزەنگ [ف] استوانه‌ای.

گلیلە: چلورە، گلیزە [ف] دنگاله.

گلیم: پەلاس، بەڕەی ساکار [ف] گلیم.

گلێم: گلیم [ف] گلیم.

گڵێم: گلیم [ف] گلیم.

گلێن: ١) خلۆرکەرەوە؛ ٢) دەڵەکدەر، پاڵ‌پێوەنەر [ف] ١) غلتاننده؛ ٢) تکان دهنده.

گڵین: لەگڵ‌چێکری، سواڵەت [ف] سفالی، گلی.

گڵێنان: ناوی گوندێکە [ف] نام دهی است.

گڵێنجان: گڵەجان [ف] کانِ خاك رُس.

گلێنە: ١) ڕەشکێنەی چاو؛ ٢) سپیایی‌و ڕەشایی چاو بەگشتی؛ ٣) کزن؛ ٤) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) مردمك چشم؛ ٢) کرهٔ چشم؛ ٣) گاودانه؛ ٤) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گڵێنە: دەفری لەسواڵەت [ف] ظرف سفالی.

گلێیی: گلەیی [ف] گلایه.

گم: ١) نادیار؛ ٢) دەنگی کۆتر [ف] ١) گُم؛ ٢) صدای کبوتر.

گماندن: خوێندنی کۆتر [ف] آواز سردادن کبوتر.

گمانن: گماندن [ف] نگا: گماندن.

گمایش: ١) دەنگی گڕپەو بڵێسەی ئاگر؛ ٢) بەدەم‌قوچاوی بۆڵەبۆڵ کردن [ف] ١) صدای لهیب آتش؛ ٢) غرولند.

گمبون: نادیاربون [ف] گم شدن.

گمڕە: گومشك [ف] مدفوع موش.

گمش: ملانێ، زۆران، گولاش، زۆرەبانێ [ف] کُشتی.

گمکردن: نادیارکردن [ف] گم کردن.

گم‌گم: دەنگی گڕ و گڵپەی ئاگر [ف] صدای لهب آتش.

گمگمۆك: ١) تونگە، دەفری ئەستۆزراو بۆ تراو؛ ٢) خمخمۆك [ف] ١) تُنگ، سبوچهٔ گردن باریك؛ ٢) بُزمَچه.

گمگمە: ١) گمگمۆك؛ ٢) مەتارەی سەفەر بۆ ئاو؛ ٣) فینجانی قاوەخواردنەوە [ف] ١) تُنگ؛ ٢) قمقمهٔ آب؛ ٣) فنجان.

گمە: ١) دەنگی کۆتر؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ١) آواز کبوتر؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گمەگم: دەنگی خوێندنی کۆتر [ف] آواز پیاپی کبوتر.

گمی: ١) ناخویایی، دیارنەبون؛ ٢) دەنگ‌دانەوەی چیا [ف] ١) گمی، گم بودن؛ ٢) انعکاس صوت در کوهستان.

گمێز: پێشاو، ئاوێ کە لە دەرونی زیندوەوە دەڕژێتە دەرەوە [ف] شاش، ادرار.

گمێزدان: جێگەی گمێز لە ناوزگ‌دا [ف] مثانه، آبدان.

گمێزگیریان: پێشاو قەتیس‌بون [ف] شاش‌بند.

گمێزن: کەسێ کە چرتکەمیزەی هەیە [ف] کسی که چکمیزك دارد.

گمێزەچورتکێ: چرتەمیزە [ف] چکمیزك.

گمێزەچۆرتکێ: چرتەمیزە [ف] چکمیزك.

گمین: ١) خوێندنی کۆتر؛ ٢) گرمەهاتن [ف] ١) آوای کبوتر؛ ٢) به گوش رسیدن صدای بم.

گن: ١) کەسێ کە لە قسەکردنا دەنگ لە کەپۆی دێ، کەسێ قسە لە ناوی کەپۆدا دەکا؛ ٢) نیوەتەزین‌و زورانەوەی پا، مێرولەکردن؛ ٣) پارچە، پاژ [ف] ١) کسی که غنّه در بینی دارد، کسی که تودماغی حرف می‌زند؛ ٢) مورمورکردن پا؛ ٣) قطعه، پارچه.

گنا: ١) گلۆڵە؛ ٢) شۆردن، بالاف [ف] ١) گلوله نخ؛ ٢) شستشو.

گنار: ١) ئەسپێ؛ ٢) زیندەوەری لەش؛ ٣) چڵکن‌و پیس، بۆ ئەندام دەگوترێ [ف] ١) شپش؛ ٢) جانورِ تن آدمی؛ ٣) چرکین و کثیف.

گناس: بێ‌ئاکار، پەست [ف] پست فطرت.

گنایش‌وارۆ: کەفتن بە زەمینا [ف] بر زمین افتادن.

گنایەنە: وێك کەوتن [ف] بەهم خوردن.

گنایەنەوارۆ: کەفت بە زەمینا [ف] بر زمین افتاد.

گنتەڵ: کورتی قەڵەو [ف] کوتاه‌قدّ چاق.

گنج: ١) چرچ: (گنج کەفتۆسە توێڵی)؛ ٢) بەرگ‌و جلك؛ ٣) کنج [ف] ١) کیس، چین وچروك؛ ٢) لباس؛ ٣) نیم‌تنه.

گنجڕ: ونجڕ، شڕوشڕۆڵ، بەتیتۆڵ‌و بزگوڕ [ف] پاره‌پاره و وصله‌زد

گنجی: ١) شتی چرچو چینـدار؛ ٢) کەمێڵی پەز [ف] ١) چین وچـروك خورده؛ ٢) پوستگاله.

گنچك: کەمێڵ، گنجی [ف] پوستگاله.

گنخ: بۆنێ که لە تەڕشوحەوە توشی خواردەمەنی دەبێ [ف] بوی گنداز نم.

گنخاو: بۆن گرتو [ف] بوگرفته.

گندا: گنا [ف] نگا: گنا.

گندر: خلۆر، گلۆر [ف] غلت.

گندڕ: ١) باگردێن؛ ٢) ڕوُخان [ف] ١) بام غلتك؛ ٢) فروریختن دیوار.

گندراندن: تلارکردنەوە، خلۆرکردنەوە [ف] غلتانیدن.

گندرایش: خلۆربوُنەوە [ف] غلتیدن.

گندڕین: داڕوُخان [ف] فروریختن دیوار و کوه.

گندز: چاوەنۆڕی دەرفەت، خەفتان [ف] منتظر فرصت.

گندك: ١) ئەنگوتك؛ ٢) تەپۆڵکەی پچوُك [ف] ١) چونه؛ ٢) تپۀ کوچك.

گنـــدۆر: ١) کاڵـەك، قارپـوز؛ ٢) دۆریە، گیایەکی باڵابـەرزە لاسکی شیرینە، قەلەندۆر [ف] ١) خربزه؛ ٢) گیاهی ساقه شیرین است.

گندۆڕ: گندۆر [ف] نگا: گندۆر.

گندۆره: گندۆر [ف] نگا: گندۆر.

گندۆڕه: گندۆر [ف] نگا: گندۆر.

گندۆش: سوُزن، شوُزن، کوندوش [ف] جوالدوز.

گندۆلەك: خڕوەك گۆ، وەك تۆپی بازی [ف] گِرد، کروی.

گنگنك: گنگنۆك [ف] نگا: گنگنۆك.

گنگن: پاژپاژ، پارچەپارچە [ف] قطعه‌قطعه.

گنگنۆك: بنیادەمی گن [ف] کسی که غنّه در بینی دارد.

گنۆڕ: دۆریە، قەلەندۆر، گندۆر [ف] گیاهی است، نگا: گندۆر.

گنۆیی: زگ‌لەوەڕێن، چەورە، چلێس [ف] شکمو.

گنـه: ١) قسـەکردن لە کەپۆدا؛ ٢) کاورای گن [ف] ١) تودماغی سخن گفتن؛ ٢) یاروی «گن».

گنهوُر: بنەگیایەکە وەك شێلم دەیخۆن [ف] گیاهی است شلغم مانند.

گنی: ١) حاڵی گن، قسە دەناو کەپۆدا گوتن؛ ٢) موُی گرژ؛ ٣) پێویستە، ئەشێ بوێ [ف] ١) تودمـــاغی سخن گفتن؛ ٢) ژولیدگی مو؛ ٣) لازم است، ضرورت دارد.

گنیخه: کۆتەرەی ئەستۆ، ئەستوُرایی ئەستۆ [ف] قطر گردن.

گنێخه: بنیادەمی ئەستۆئەستوُر [ف] آدم گردن کلفت.

گنین: ١) گن قسـەکردن؛ ٢) کەوتن بە زەویدا [ف] ١) تودماغی سخن گفتن؛ ٢) افتادن.

گۆ: ١) ئەنـدامی بیستن؛ ٢) ئاخـافتن: (گفتو گۆ)؛ ٣) تۆپی دارینی کاشـۆبـازی؛ ٤) دوگمە، پشکۆژ؛ ٥) هەرشتی گردیلەی چکۆڵە؛ ٦) هەستو پێزانینی ئەندام: (دەستم **گۆ** ناکا لەسەرمان، زمانم **گۆ** ناکا)؛ ٧) چیچکی گوانو مەمـك: (**گۆی مەمك**)؛ ٨) سەرەعاسای خڕ؛ ٩) سەری کێر ئەوەنـدی گۆشتی دیارە؛ ١٠) گاو چێڵ؛ ١١) کۆ، پڕایی خەڵـك: (**گۆبەند، گۆڤەند**)؛ ١٢) شەنەی سێددانە [ف] ١) گوش؛ ٢) گفتـار؛ ٣) گوی بازی؛ ٤) دکمـه؛ ٥) هرچیز کوچـك گرد؛ ٦) تاب حرکت، حس؛ ٧) نوك پستان؛ ٨) گوی سرعصا؛ ٩) سرِ ذکر؛ ١٠) گاو؛ ١١) اجتماع مردم؛ ١٢) افشون سه‌شاخه.

گوُ: ١) تڵتەی خۆراك کە لە قنگەوە دەردەچێ؛ ٢) ئەندامی بیستن: (تە **گوُ** لێیە ئەز چدبێژم) [ف] ١) مدفوع؛ ٢) گوش.

گوار: بازەکەو، بەچکەکەو [ف] جوجه کبك.

گوارا: ڕەوان، بێ گیرکردن [ف] ضدگیرا، گوارا.

گواران: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوارده: جۆرێ خواردنی لە شیر [ف] یکی از مشتقّات شیر.

گواره: ١) خشڵێ کە دەگۆ دەکرێ؛ ٢) هەرشتێ لە گوێوە شۆڕ بوُبێتەوە: (بزنی بە**گواره**) [ف] ١) گوشواره؛ ٢) هرچیز آویزان از گوش.

گواز: ڕاگوێز، لە شوێنێکەوە بۆ شوێنێ بران [ف] انتقال.

گوازتن: ڕاگوێزتن، لە شوێنێ بۆ شوێنێ‌تر بردن [ف] نقل کردن، انتقال دادن.

گوازتنەوه: گوازتن [ف] انتقال دادن.

گواستن: گوازتن [ف] انتقال دادن.

گواستنەوه: گوازتن [ف] انتقال دادن.

گواسن: خڵتەو تڵتەی وشکەوەبوی ئاسن [ف] چرك کتله شدۀ آهن.

گواشتن: گڤاشتن، کوشین [ف] فشردن.

گواڵه: جەواڵ [ف] جوال.

گوان: ١) جێگـــەی شیری ئاژەڵی شیردەر؛ ٢) نەرمبوُن بە کوشین بە دەست: (**گواندم**) [ف] ١) پستان حیوان؛ ٢) نرم شدن در اثر فشردن با دست.

گواندن: شلو نەرمکردن بە کوشین [ف] نرم کردن با فشردن.

گوانـدێڵ: کەسێ مەمکی زلو داچـۆڕاو بێ [ف] کسی که دارای پستان بزرگ و آویزان باشد.

گواندێن: دوڕ ڕان، جێگەی گوان، گەلی حەیوانی بەگوان [ف] میان ران پستاندار.

گوان کردن: زلبوُنـی بنـی گوانـی ئاژەڵـی ئاوس [ف] بزرگ شدن بیخ پستان حیوان آبستن.

گواو: ١) شلو نەرمبوُگ لە کوشین: (مەمکیان هێند کوشیوە **گواوه**، ئەم بەهێیە بە دەست **بگوێنه**)؛ ٢) ئاوی تێکەڵ بە پیسایی [ف] ١) نرم شده از فشردن؛ ٢) فاضلاب.

گوتەستێره: ئەستێرۆك، کرمێ کە بە شەو دەتروسکێ [ف] کرم شبتاب.

گوایا: ١) دەڵێن، وامبیستوە؛ ٢) ئەدی، چما: (**گوایا** بۆکوێ دەچی؟) [ف] ١) گویا؛ ٢) مگر.

گوایه: گوایا [ف] نگا: گوایا.

گوب: بۆشایی نێوان کاکیلە [ف] لپ.

گۆباره: گاگەل، ڕەوەی گاوگامێش [ف] گلۀ گاو و گاومیش.

گوبـاز: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆبازی: گاڵتەو کایەی کاشۆبازی [ف] چوگان بازی.

گوبجڕ: بۆشایی زار پڕلەپف کردنو بەمست لێدان ف لپ پراز باد کردن و با مشت زدن.

گۆبــردن: ١) سەری سیرەت خستنـە نـاوزێوە؛ ٢) گۆ لە کاشۆ بازیدا ڕفاندن ف ١) سر ذکر در فرج بردن؛ ٢) گوی از میدان در بردن.

گۆبردنەوە: ١) سەرکەوتن لە کاشۆ بازیدا؛ ٢) بریتی لە پێش‌کەوتن لە هەوالان ف ١) گوی از میدان به دربردن؛ ٢) کنایه از سرامد بودن.

گۆبۆق: قەوزەی وردی سەر ئاو ف خزهٔ نرم.

گۆبەخۆداکردن: ١) بەخۆدازیان؛ ٢) بریتی لە کار بەخراپی کردن ف ١) برخود ریدن؛ ٢) کنایه از بی‌هنری در انجام کار.

گۆبەروك: ریزەدوگمەی زێڕو زیو کەلە پێسیر دەدرێ ف گوی زینتی بر گریبان.

گۆبەل: ١) گوێ‌قیت، گوێ‌قوت؛ ٢) بریتی لە مرۆی لەسەرهەست ف ١) برجسته گوش؛ ٢) کنایه از حسّاس و تیزگوش درشنیدن.

گۆبەل کردن: بریتی لە کوڵە کردن ف کنایه از تجسّس و استراق سمع.

گۆبەلە: بەلەباقە ف یکی از بیماریهای بُز.

گۆبــەن: ١) رستـەی گۆی خشـل؛ ٢) کۆبـوونەوە بۆ بەزمو شادی؛ ٣) کێشـەو ئاژاوە ف ١) گوی‌بنـد گریبـان؛ ٢) همایش برای سرور و شادی؛ ٣) آشوب.

گۆبەند: گۆبەن ف نگا: گۆبەن.

گۆبەندگێڕ: ١) قامبێژی داوەتو بەزم؛ ٢) ئاژاوەچی ف ١) خُنیاگر؛ ٢) آشوبگر.

گۆبەندگێڕان: کاری گۆبەندگێڕ ف ١) خُنیاگری؛ ٢) آشوبگری.

گوپ: ١) لە بەرزیەوە بازدان؛ ٢) جێگـەی پەنەماو لە دارکاریدا ف ١) شیرجه بردن؛ ٢) جای ورم کرده در اثر چوبکاری.

گوُپ: ١) گوُپ، بۆشایی لاشەویلاکە؛ ٢) ئاوساندنی گوُپ بەپف ف ١) لپ؛ ٢) باد در دهان کردن.

گۆپار: کۆپار ف ١) چوگان؛ ٢) عصا.

گۆپارە: کۆپار، گۆپار ف نگا: گۆپار.

گۆپــاڵ: ١) داردەستی ئەستوور؛ ٢) داردەستی سەرچەماو ف ١) چماق سرگنده؛ ٢) چوگان.

گۆپاڵ باران: بارانی زۆر بەتەوژمو دەنك‌زل ف رگبار شدید باران.

گۆپــاڵــە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوپتەپە: ناوی دوگوندی کوردستانە کە بەعسی وێرانی کردن ف نام دو روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.

گوپچڕ: ١) گوبجڕ؛ ٢) بەپرتکەپرتکە ڕیان؛ ٣) زەحمەتو دژواری ف ١) برلُپ پر بادزدن؛ ٢) کم کم ریدن؛ ٣) دشواری، زحمت.

گوپچـڕگوپچڕ: زۆر دژوار: (**بەگوپچڕگوپچڕ** گیرم کەوت) ف زحمت و دشواری بسیار.

گۆپچــە: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆپك: ١) سەرچلۆی دار؛ ٢) ترۆپکی چیا؛ ٣) خونچەی شکۆفەدار؛ ٤) سەری هەر شتێ درێژ کە خڕ بێ ف ١) بالاترین نقطهٔ درخت؛ ٢) قلّهٔ کوه؛ ٣) تژهٔ درخت؛ ٤) سر هر چیز بلند که گرد باشد.

گۆپکە: گۆپك ف نگا: گۆپك.

گوُپ گوشاد: بریتی لە زارزل ف کنایه از دهن فراخ.

گوُپن: بنیادەمی گوُپ‌زۆپ ف آدم لُپ برجسته.

گوُپنە: گوُپن ف نگا: گوُپن.

گۆپۆ: زەلامی زەبەلاح و ناقوڵا ف لندهور.

گوُپەزنێ: ڕووُنینەوە ف رخسار با ناخن خراشیدن.

گۆپێ: بریتی لە بەلێنی بێ‌کردار ف کنایه از قول بی‌عمل.

گۆپیتــە: ١) تازەدەرهاتوی لكو گیاو سەوزە؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) شاخه و گیاه تازه دمیده؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوُپێ‌خوران: بریتی لە پەشیمـانی لە کارێ کە ئاکامی باش نەبوە ف کنایه از پشیمانی از کار بدفرجام.

گوُپێ‌خوراو: بریتی لە کەسێ کە لە کاری خراپی خۆی پەشیمان بێ ف کنایه از آدم پشیمان از کار بدخود.

گوُپێ‌خوراوبوُن: گوُپێ‌خوران ف نگا: گوُپێ‌خوران.

گۆپیلانك: گۆپیتە ف نگا: گۆپیتە.

گۆت: ١) لەپێ‌کەوتن لەبەر ماندویی: (**گۆت** بوُم ئەوەندە ڕۆیشتم)؛ ٢) کوت، حینچکە؛ ٣) بزوتن و جوڵانەوە؛ ٤) رابردوی گوتن، گوتی ف ١) بی حرکت از خستگی؛ ٢) کلەزدن در جماع؛ ٣) تکان و جنبش؛ ٤) گفت، ماضی گفتن.

گۆتار: ١) وتار؛ ٢) شەرمی سەربەمۆری ژن ف ١) سخنرانی؛ ٢) آلت تناسلی بکر دوشیزه.

گۆتاڵ: ١) شلتاخ، دەبە؛ ٢) ئاژاوەو پشێوی؛ ٣) شوُمو جوت‌قۆشە؛ ٤) پاتاڵ و ماڵات: (گاو **گۆتاڵ** خۆمان هەس) ف ١) شلتاق؛ ٢) آشوب؛ ٣) نحس؛ ٤) دام غیر از گوسفند و بز.

گۆتاوەرۆ: کێشەو ئاژاوە، پشێوی ف آشوب و هنگامه.

گۆتبوُن: لەپێ‌کەوتن لە ڕێ‌ڕۆیشتنی زۆر ف از پا افتادن از فرط خستگی.

گۆت‌دان: بزواندن، دەڵەکدان ف تکان دادن.

گۆتر: کۆتر، کەموتەر، کەفۆك ف کبوتر.

گۆتــرگــە: گیایـەکی لاسـك‌ئەسـتوُری سـەرپڕلـەدڕکـە ف گیاهـی اسـت خاردار.

گۆترمە: بێ کێشانەو پێوانە خەملاندن ف تخمین بدون اندازه‌گیری.

گۆترە: گۆترمە ف نگا: گۆترمە.

گۆترە کاری: بریتی لە کاری بیرلێ‌نەکراو ف کنایه از کار نسنجیده.

گۆترە کان: دەم‌کردنەوەی خونچەی دار ف سر باز کردن شکوفه.

گۆترە کین: گۆترەکان ف نگا: گۆترەکان.

گوتك: ئەنگوتکەهەویر، گونکەهەویر ف چونهٔ خمیر.

گوُتك: گیایەکە مرۆ دەیخوا ف گیاهی است خوردنی.

گوتل: تۆلا، شتی زۆروردی پێکەوە لکاو ف ذرّات ریز به هم چسبیده.

گوتله: گوتل ف ذرّات ریز به هم چسبیده.

گۆتلێدان: کوت‌پێوەدان ف کله‌زدن در جماع.

گوتن: ۱) قسەکردن، بێژتن؛ ۲) برێتی لە ئاوازخوێندن ف ۱) گفتن؛ ۲) کنایه از آواز خواندن.

گۆتن: گوتن ف نگا: گوتن.

گوتۆ: ئیشاعە، قسەی ناوخەڵك بێ ئەوە ڕاست بێ ف شایعه.

گوتۆخ: بێژەر، کەسێ کە قسە بۆ خەڵك دەکا ف سُخنران.

گوتە: ۱) قسە، بێژە، بێژراو؛ ۲) ئیشاعە، شایەعە ف ۱) گفته؛ ۲) شایعه.

گۆتـە: ۱) گوتـە، ئیشاعە؛ ۲) گاڵتەی حەمزەل ف ۱) شایعه؛ ۲) بازی پرش بر پشت همدیگر.

گۆتەکە: کایەی حەمزەل ف بازی پرش بر پشت خمیدهٔ همدیگر.

گۆتەگۆت: ئیشاعە، گوتەی خەڵك ف شایعه.

گوتـەنی: ۱) شیاوی گوتن؛ ۲) وەك دەڵێ. (کـوردە **گوتـەنی**) ف ۱) گفتنی، سزاوار گفتن؛ ۲) چنانکه گوید.

گۆتەنی: گوتەنی ف نگا: گوتەنی.

گوتی: وتی، ئاخافت ف گُفت.

گۆتی: ۱) بێژە، قسیە؛ ۲) وتی، قسەی کرد ف ۱) گفتار؛ ۲) گفت.

گۆتێ کردن: برێتی لە کارتێك‌دان‌و خەراپ‌کردن ف کنایه از به هم زدن و خراب کردن کار.

گۆج: دەست‌و پای چەفت‌و چەوێڵ ف دست و پای ناقص.

گۆجْ: زۆری، زوڵم: (ئەم باجە ئیتر **گۆجە** بەسەرمان داسەپاوە) ف ناروا، ظلم.

گۆجاگ: بشکۆك، قۆبچە، دوگمە ف دُکمه.

گۆجك: جاش‌باڵتە، پاڵتۆی تابشت ئەژنۆ ف پالتو کوتاه.

گوجو: پێسیری کراس ف یقهٔ پیراهن.

گوجوُك: گجوُك ف توله‌سگ.

گۆجە: بەندی‌بەرۆك ف بند یقه.

گوجەدڵ: برێتی لە عەولاد ف کنایه از اولاد.

گوجەر: کزو داڵگۆشت‌و بێ‌هێز ف لاغر.

گوجی: ۱) گوجو؛ ۲) گجوُك ف ۱) یقهٔ پیراهن؛ ۲) توله‌سگ.

گۆجی: ۱) گوج، یەکـەم‌شیر؛ ۲) دەست‌وپـا چەوێڵی ف ۱) آغوز؛ ۲) نقصان دست و پا.

گوجیله: بێچوی ساوای سەگ ف نوزادِ سگ.

گوچ: ۱) ژەك، فرچك، یەکەم‌شیر؛ ۲) پەنەمان لەزەبر ف ۱) آغوز؛ ۲) آماسیدن از ضر به‌خوردن.

گۆچ: بەدەن بە چەوری یان هەر شتێ دامـاڵین ف چر بی یا دیگر مواد به‌تن مالیدن.

گوُچ: قوژبن، سوُچ، گۆشە ف گوشه، زاویه.

گۆچـان: ۱) داردەستی سەرچـەماو؛ ۲) گۆپاڵ، کۆپاڵ ف ۱) چوگان، عصا؛ ۲) چماق سرگنده.

گوچك: ۱) گۆچك؛ ۲) پجوُك ف ۱) گوش؛ ۲) کوچك.

گۆچك: گوێ، گوُ، ئەندامی بیستن ف گوش.

گۆچکردن: فرچك‌دان، ژەك‌دان بە ساوا ف آغوز به نوزاددادن.

گۆچکـردن: ئەندامی زارۆ بە ڕۆن چەورکردن‌و داماڵین ف تن نوزاد به روغن اندودن و ماساژدادن.

گۆچوُن: تەزین‌و لەکارکەوتنی ئەندام: (دەستم **گۆچوە**، زمانم **گۆچوە**) ف کرخ و بی حس شدن اعضاء.

گۆچەری: کۆچەری، خێلاتی، ڕەوەند ف کوچ کننده به ییلاق.

گۆچەل: گۆپاڵ، گۆچان ف عصا.

گۆچەوەن: شوُژن، سوُژن ف جوالدوز.

گوچیلك: گورچیلە ف کلیه، گرده.

گوُخارن: برێتی لە پەشیمانی، گوُپێ‌خوران ف کنایه از پشیمانی.

گۆخڵ: زانا لە چەڵتوُك‌چاندندا ف خبره در شالیکاری.

گۆخلانە: کـرێی زانـاو پسپۆری برنجـەجاڕ ف مـزد آدم خبـره در شالیکاری.

گوُخلێنە: قالۆنچەی ڕێخ‌گلێن ف سرگین غلتان، جُعَل.

گوُخواردن: گوُخارن، گوُپێ‌خوران ف کنایه از پشیمانی.

گوُخوارن: گوُخواردن ف کنایه از پشیمانی.

گود: ۱) خڕ، گروڤـەر؛ ۲) ئەنگوتکی هەویر؛ ۳) کوتکی گران‌و زل؛ ۴) تۆپی گەمە ف ۱) کروی؛ ۲) چونه؛ ۳) چماق؛ ۴) توپ بازی.

گۆد: پاسست‌بوُن لە سواری زۆر ف سست شدن پا از سواری بسیار.

گوداڤەوری: تۆپی‌بەفر، تۆپەڵە ف گلوله‌برف.

گودامیری: ئەنگوتکی‌هەویر ف چونهٔ خمیر.

گودروُن: ۱) پارچـەیەکی قومـاشە؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) پارچه‌ای است؛ ۲) نام مردانه.

گودوُك: تازەلاو، نوجوان، لاوك، لاوکۆ ف بُرنا.

گودە: کەلوُی پەموُ ف پاغند، وش.

گۆدە: لەشی مرۆ ف جسم آدمی.

گۆدەك: پیزە، تۆل، پز، پس ف جنین.

گۆدەگۆد: سەرڕاژاندنی منداڵ ف سر تکان دادن کودك.

گۆدەڵـە: گۆبەرۆك، خشڵێ کە بە کەنارەی کولەجەوە دەدروێ ف زیور کنارهٔ یلك.

گۆدەڵەکە: گۆدەڵە ف نگا: گۆدەڵە.

گوڕ: ۱) توان‌و تاقـەت؛ ۲) خوڕین‌و گرمە: (مە**گوڕێنە** سەبر قسەبکە)؛ ۳) گڕی ئاگر، بڵێسە؛ ۴) ترساندن بەقسە؛ ۵) هاتنەخواری بەتەوژم: (گـوڕگوڕ فرمێسکی دەهاتەخوارێ)، خوڕ؛ ۶) داوەبەنێ کە دەخرێتە پای مەل؛ ۷) بەخڕی ڕۆیشتن ف ۱) قوّت، نیرو؛ ۲) غرش؛ ۳) زبانهٔ آتش؛ ۴) تهدید؛ ۵) با شتاب سرازیر شدن؛ ۶) ریسمانی که به پای پرنده بندند؛ ۷) **همه باهم رفتن.**

گور: ۱) دڕنـدەی بەنـاوبـانگ کە دوژمنی هەستەسەری پەزە، گورگ، شینـۆ؛ ۲) قەراغی کەوش؛ ۳) کۆبـوُنەوە؛ ۴) لەپێست دەرهێنان؛ ۵) سەربـڕین ف ۱) گرگ؛ ۲) لبهٔ کفش؛ ۳) گردهمایی؛ ۴) از پوست درآوردن؛ ۵) سر بریدن.

گۆر: وەك، چەشن، لەوێنە، جۆر ف مانند، طور.

گۆڕ: ١) خەرگۆڕ، کەرەکێوی؛ ٢) تەختوڕاست؛ ٣) سزا، جزیا: (**گۆڕی** گیانت بێ)؛ ۴) قەبر، گڵکۆ؛ ۵) بەردەم، ناو کۆڕ: (قسەکەم خستە **گۆڕ**، سێوەکانی لەو **گۆڕە** ڕۆکرد)؛ ۶) شت لە جێگەی شتێ: (ئاڵوگۆڕ) ف ١) گورخر؛ ٢) هموار؛ ٣) جزا؛ ۴) قبر؛ ۵) صحنۀ مجلس؛ ۶) عوض.

گوُر: بێچوی چێڵ ف گوساله.

گۆڕابـــۆزا: لەو گوندانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گوُراسن: ١) گواسن؛ ٢) خوڵەکەوەی پێکەوەلکاوی ڕەق لە تەندوُردا ف ١) نگا: گواسن؛ ٢) خاکستر به هم چسبیدۀ سفت.

گوراش: گولاش، زۆران، ملانێ، عەفرە، زۆرەوانێ ف کُشتی.

گوران: ١) لەپێست دەرهاتن؛ ٢) سەربڕان؛ ٣) چەند شینۆ، چەند گور؛ ۴) کاملْبوُن، پێگەیشتن ف ١) غلفتی، ازپوست خارج شدن؛ ٢) سر بریده شدن؛ ٣) گرگها؛ ۴) تکامل یافتن.

گوڕان: به دەنگی قەو گوتن ف غریدن.

گۆران: ١) تیرەیەکی زۆر گەورە لە کورد؛ ٢) دێهاتی، ڕەعیەت؛ ٣) ڕێگر، چەتە؛ ۴) سەربە تیرەی گۆران؛ ۵) لەوەڕگە؛ ۶) نازناوی هەستیارێکی هاوچەرخە؛ ٧) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) بخشی عظیم از کُردها؛ ٢) دهاتی؛ ٣) راهزن؛ ۴) از عشایر گوران؛ ۵) مرتع؛ ۶) تخلّص شاعری معاصر؛ ٧) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆڕان: لە حاڵێکەوە بۆ حاڵێکی تر چوُن، بارەوباربوُن ف تغییر یافتن، متغیّرشدن.

گوُران: ١) ڕسکـــان، ڕەگداکـــوتـــانو ڕوان؛ ٢) ڕوحهاتنـــەبـــەرو دروستبوُنی پیزە: (ریشەکە **گوُراوە**و شین بوە، زارۆ لە زگیا **گوُراوە**)؛ ٣) لەپێست دەرهاتن ف ١) رستن؛ ٢) تکوین یافتن جنین در رحم؛ ٣) غلفتی از پوست خارج شدن.

گوراندن: ١) لەپێست دەرهێنان؛ ٢) سەربڕین ف ١) غلفتی از پوست خارج کردن؛ ٢) سر بریدن.

گوڕاندن: بەدەنگی قەو زیقاندن ف غریدن، نعرەزدن.

گورانگە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆرانگە: ١) پاوانی داری دارستان بۆ کەسێك؛ ٢) ناوی کوێستانێکە؛ ٣) جێگەی ڕێگران ف ١) درختان قرق شدۀ جنگل؛ ٢) نام ییلاقی است؛ ٣) مقرّ راهزنان.

گورانن: لەپێست دەرهێنان ف غلفتی پوست کندن.

گۆڕاننەوە: شتێ لەبەرانبەر شتێکا دان ف معاوضه کردن.

گۆڕانەوە: درانی شتێ لەبەرانبەر شتیکا ف معاوضه.

گورانی: چەندی، چەندایەتی ف کمیّت.

گۆرانی: ١) شێوەزمـانی تیرەی گۆران؛ ٢) قامو بەستـە ف ١) لهجـۀ «گوران»؛ ٢) ترانه.

گۆرانیبێژ: قامبێژ، دنگبێژ ف خواننده، ترانەخوان.

گۆرانیچڕ: گۆرانیبێژ ف ترانەخوان، خواننده.

گۆرانیچڕین: قامبێژی ف ترانەخوانی.

گۆرانیخۆنن: قامبێژی ف ترانەخوانی.

گۆرانیزان: گۆرانی بێژ ف ترانەخوان.

گۆرانی کوتن: قامبێژی ف ترانەخوانی.

گۆرانی گوتن: قامبێژی، گۆرانی کوتن ف ترانەخوانی.

گۆرانیوتن: قامبێژی، گۆرانی کوتن ف ترانەخوانی.

گوُراو: ١) ڕسکـاو؛ ٢) لەپێست دەرهـاتگ ف ١) تکوین یافته؛ ٢) از پوست درآمده.

گۆڕاو: لەبارێکەوە بۆ بارێکیتر چوُگ ف تغییر یافته.

گوڕاو: تانەی سەرچاو ف لکۀ چشم.

گوربز: چالاك، زرنگ ف چابك و بانشاط.

گوربزە: بەکەیفو تەیار ف سرحال و چاق.

گورپك: خەلّیف، پلوُرەهەنگ ف کندو.

گوربە: ١) پلوُرەهەنگ؛ ٢) نێرەپشیلە، کتکەنێر ف ١) کندو؛ ٢) گُربۀ نر.

گوڕبەستن: بەلەز ڕاکردن ف باشتاب دویدن.

گوڕبەستنەوە: بوُژانەوە ف سرحال آمدن بعد از زبوُنی.

گۆڕبەگۆڕ: جنێوە بۆ مردو ف گور بەگور.

گورپ: ١) کروشمەکردگ؛ ٢) بەفری پەستواوی بێ سەهۆڵ بەستن ف ١) کزکرده و مات؛ ٢) برف سفت شده بدون یخ بستن.

گۆڕپشکنەك: چالەکە، چوالو، کوڕەبەشە ف حیوان گورکن.

گورپە: ١) تەپەی دڵ، خورپە؛ ٢) پشیلەی نێر، گفر؛ ٣) گرتكئەستوُر ف ١) تپش قلب؛ ٢) گربۀ نر؛ ٣) درشت اندام.

گورپەگورپ: توندلێدانی دڵ، خورپەی توند ف تپش زیادقلب.

گۆرت: ١) لێـژ، بەرەوژێـرە، سەرەولـێـژایی؛ ٢) بنـــاری چیـا ف ١) سراشیبی؛ ٢) دامنۀ کوه.

گورتل: ئاپۆرە، حەشامات ف تودۀ مردم.

گورج: ١) زوُ، بلەز؛ ٢) چاپكو بەکار؛ ٣) کورت: (داوێنت **گورجە**)؛ ۴) ژنی زۆر جوان ف ١) بی درنگ؛ ٢) چابك و کاری؛ ٣) کوتاه؛ ۴) زن بسیار زیبا.

گورجبوُنەوە: ١) خۆئامادەکردن؛ ٢) دەبەرکردنەوەی جلی داکەندراو؛ ٣) کورتبونەوەی قوماش لەبەر شوتن ف ١) خود را آماده کردن؛ ٢) پوشیدن لباس بعد از کندن آن؛ ٣) آب رفتن پارچه.

گورج کردنەوە: ١) پۆشاككڕین بۆ بێجل؛ ٢) ئامادەکردنەوە ف ١) لباس نو به بیلباس دادن؛ ٢) آماده نمودن دوباره.

گورجوگۆڵ: بەکارو چالاك ف چست و چابك.

گورجەوبوُن: گورجبوُنەوە ف نگا: گورجبوُنەوە.

گورجی: ١) چالاکی؛ ٢) بێدرەنگی؛ ٣) ناوی ژنانە؛ ۴) ناوی هۆزێکە لە کوردستـان ف ١) چابکی؛ ٢) بی درنگی؛ ٣) نام زنـانـه؛ ۴) نام عشیرەای در کردستان.

گورجێ: دەس بەجێ، بێ درەنگکردن ف فوراً.

گورچـك: ١) گرچك، گرچو؛ ٢) مایچەی بەلەك؛ ٣) بن باخەڵ ف ١)

کلیه؛ ۲) ماهیچهٔ ساق؛ ۳) زیر بغل.
گورچلنگ: مایچەی بەلەك [ف] ماهیچهٔ ساق.
گورچو: گرچك، گرچو [ف] ۱) کُلیه؛ ۲) تهیگاه.
گورچوبڕ: گرچوبڕ [ف] نگا: گرچوبڕ.
گوڕچەنگ: گۆچان [ف] چوگان.
گورچەویلە: گرچو [ف] کلیه.
گورچەوێلە: گرچو [ف] کلیه.
گورچیلك: گرچو [ف] کلیه.
گورچیلە: گرچو [ف] کلیه.
گورخ: ۱) دڕوشەڕانی؛ ۲) قایموپتەو [ف] ۱) ماجراجو؛ ۲) محکم.
گۆڕخانە: ۱) قەبر؛ ۲) قەبرستان [ف] ۱) گور؛ ۲) گورستان.
گورد: ۱) دارێ کە دەخرێتە ناو ڕایەڵی تەون؛ ۲) چابك‌و بەکار؛ ۳) دەرفەت، کیس: (**گوردی خۆی لێ گرت**)؛ ۴) پاڵەوان؛ ۵) تاقەت، قەوەت: (**گوردی گرتەوە**) [ف] ۱) چوب وسط تار در بافندگی؛ ۲) چابك و زرنگ؛ ۳) فرصت؛ ۴) قهرمان، پهلوان؛ ۵) توان، نیرو.
گۆرد: ۱) شور، شمشێر؛ ۲) شیر و خەنجەری ژەنگاوی‌و کول [ف] ۱) شمشیر؛ ۲) شمشیر و خنجر کُند و زنگ زده.
گوردالە: گرچك، گرچو [ف] کلیه.
گورد گرتن: دەرفەت‌هێنان، کێس‌ئانین [ف] فرصت به دست آوردن.
گوردە: زاڕۆی ژن لە مێردی پێشو [ف] بچهٔ زن از شوهر پیشین.
گوردەم: حەشامات، ئاپۆرە [ف] شلوغی و انبوه مردم.
گوردم گوردی: کۆمەڵ‌کۆمەڵ [ف] گروه گروه.
گوردی: نێوان هەردوك شان [ف] میان دو کتف، گرده.
گوڕران: گوڕاندن [ف] غریدن.
گورز: ۱) پەت‌و پەڕۆی بادراوی ڕەق بۆ کایەکردن؛ ۲) باقەبێنی لێك‌بادراو؛ ۳) ئامرازێکی سەرئەستوری دەسکدارە بۆ شەڕ [ف] ۱) گرز پارچه‌ای یا ریسمانی برای بازی؛ ۲) بسته‌بند پیچیدهٔ گیاهی؛ ۳) گرز پهلوانان.
گۆرز: گیایەکی دەشتەکیە، ڕەوکێکە بیاوانی [ف] از گیاهان صحرایی.
گورزان: بازی بە گورز [ف] بازی با گرز پارچه‌ای.
گورزانێ: گورزان [ف] نگا: گورزان.
گۆڕزرینگاندنەوە: جوێنە بە مردگ: (**گۆڕی زرینگاندەوە**) [ف] دشنام به مرده.
گورزك: گورزی چکۆڵە [ف] گرز کوچك.
گورزە: ۱) باقەی گەورە لە باقەبین؛ ۲) ناوە بۆ سەگ؛ ۳) جرجەمشکی دەشت؛ ۴) دەستەوارەیەك لە گیا؛ ۵) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) بستهٔ بزرگ از بسته‌بندگیاهی؛ ۲) نامی برای سگ؛ ۳) موش بزرگ صحرایی؛ ۴) پریك آغوش گیاه؛ ۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گورزەکوێرە: جۆرێ گورزانێ [ف] نوعی بازی.
گورزەهۆن: هۆندنەوەی گوریس بە سێ‌لۆیە [ف] نوعی طناب‌بافی.
گورزەهەن: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گورزی‌بن‌مێخ: جۆرێ گورزانێ [ف] نوعی بازی.
گورزی‌ژێربەڕە: جۆرێ گورزانێ [ف] نوعی بازی.
گورزێن: گورزان، گورزانێ [ف] بازی با گرز.
گوڕژ: گرمەی هەور [ف] غرّش ابر، رَعد.
گۆڕژال: بەن‌ساموڕتە [ف] فتراك.
گوڕژان: کەوڵ‌کران، پێست‌لێ‌دارنین [ف] پوست کندن.
گوڕژان: گرمەهاتن [ف] صدای مهیب آمدن.
گوڕژاندن: هەورگرماندن [ف] غرّیدن ابر.
گۆڕسان: قەبرستان [ف] قبرستان.
گۆڕستان: گۆڕسان [ف] قبرستان.
گورشتە: ڕوداوی پێشو: (سەرگورشتەی خۆی گێڕاوە) [ف] رویداد گذشته.
گۆڕغەریب: مردو لە ئاوارەیی‌دا [ف] در غربت مرده.
گۆڕك: ۱) تەختایی مەجلیس؛ ۲) ئاگردانی کۆڕ [ف] ۱) صحن مجلس؛ ۲) آتشدان مجلس.
گۆڕکوڵ: قەبرکەن [ف] آدم گورکن.
گۆڕکە: گۆڕك [ف] نگا: گۆڕك.
گۆڕکەنکە: قەمتار، کەمتیار [ف] کفتار.
گورگ: گور، شینۆ [ف] گرگ.
گورگـان‌خواردو: ۱) برێتی لە تۆشی‌بەلابوونی بێ‌فریاڕەس؛ ۲) ریخۆڵەیەکە [ف] ۱) کنایه از بی یاورگرفتار شدن؛ ۲) بخشی از روده.
گورگـانەشەوێ: گۆرانیەکە بۆ دەخەوکردنی زاڕۆی دەڵێن [ف] آهنگی برای لالایی بچه.
گورگاو: دەنکێکی تاڵە لە گەنم‌دا [ف] تلخك گندمزار.
گورگاور: ئاوڕدانەوەیەکی بەپەلەو لە غاردان‌دا [ف] جواب عجولانه.
گورگ کوژە: گیایەکی ژەهراویە دڕندە دەکوژێ [ف] گیاهی است سمّی.
گورگرتنەوە: گوڕبەستنەوە، بوژانەوە [ف] بازیافتن نشاط.
گورگـورانێ: ئاریکاری‌کردنی خزمان بۆ یەکتر [ف] همکاری خویشاوندان با هم.
گورگ‌نەخۆرە: ۱) برێتی لە کیژو ژنی ناحەز؛ ۲) سپڵ [ف] ۱) کنایه از زن بدگل؛ ۲) طحال.
گورگوتاو: ڕفان‌ڕفان، فڕان‌فڕان [ف] هرکی‌هرکی، بچاپ بچاپ.
گوڕگـوڕ: ۱) خوڕخوڕ: (فرمێسکی **گوڕگوڕ** دەوەراند)؛ ۲) زوڕزوڕ، گریانی بەدەنگی بەرز؛ ۳) هەراو زیقەزیق [ف] ۱) شُرشُر؛ ۲) شیون و زاری؛ ۳) جیغ و داد.
گوڕگـوڕی: ۱) کەسێ کە زۆر زیقەو هەرا دەکا؛ ۲) هەوری زۆر بەگرمەگرم [ف] ۱) جیغ جیغو؛ ۲) ابر پرغرش.
گۆڕگـوم‌بوون: وشەیەکە بۆ مردوی وای دەڵێن کە حەزیان لە مردنی کردبێ [ف] یاد مرده‌ای که دوستش نداشتند.
گورگومێش: بولێڵە، شەوەکی [ف] سپیده‌دم، گرگ و میش.

گورگـه: ۱)کەڵەی توتن‌و بیستان؛ ۲) گورگاو؛ ۳) سەربانی پاسارەی بان؛ ۴) سڵ، قوت؛ ۵) سڵی، رەوەکی: (گـــورگــه دەکـا لێم نزیك نابێتەوە)؛ ۶) دەسبڕ و فێڵباز؛ ۷) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) گیاه انگل پالیزو توتون؛ ۲) تلخك گندمزار؛ ۳) روی لبۀ بام؛ ۴) رموك؛ ۵) رموکی؛ ۶) شیّاد؛ ۷) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گورگەبوون: سڵ‌بوون، رەوینەوە ف رم کردن.

گورگەپشت: زەق، زۆپ، هەڵتۆقیو ف برآمده.

گورگەچال: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگـەچـاوسـوور: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگەچیا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگـەخـەو: کەروێشکـەخەو، سوکەڵەخەو: (لازمە بۆ شێخ سبەینان گورگـەخـەو/ تا بڵێن شێخ عابیدەو نانـوێ بەشەو) «شێخ‌ڕەزا» ف خواب سبك.

گورگەدەر: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

گورگەزێ: باران‌و خۆرەتاو پێکەوە ف باران و آفتاب با هم.

گورگەشامار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگەشەوێ: گورگانەشەوێ ف آهنگی برای لالایی بچه.

گورگـەکـاکـەولا: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگەلوور: دمەلاسکەی گورگ لە لووراندا ف ادای زوزۀ گرگ درآوردن.

گورگەلورە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگەلۆق: قۆترە، قەترە، قۆتە ف هرولە.

گورگەلۆقە: گورگەلۆق، قۆرتە ف هرولە.

گورگەمزە: گیایەکە ف گیاهی است.

گورگەسێش: ۱) بێچوی دورەگ لە سەگ‌و گورگ؛ ۲) سەگی زیانی خرۆکە پەزدەخوا؛ ۳) بریتی لە زمان‌لووسی بێ‌ئاکار ف ۱) بچۀ دورگۀ سگ و گرگ؛ ۲) سگی که گوسفند می‌دَرَد؛ ۳) کنایه از منافق و چاپلوس.

گورگەیی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگی: رەنگی‌شینکی ف رنگ خاکستری.

گورگی‌باران‌دیدە: بریتی لە پیاوی بەتەجرەبەو ئەزموون ف کنایه از باتجربه.

گورگی‌داودیدە: گورگی باران دیدە ف کنایه از باتجربه، گرگ باران دیده.

گورگیلە: کەندوی پچووك بۆ دەخڵ‌و ئارد ف کندوی کوچك غلّه و آرد.

گورگین: ۱) ناوە بۆ پیاوان؛ ۲) بزنەمەرەزی سووری مەیلەوبۆر ف ۱) نام مردانه؛ ۲) بز قهوه‌ای کم‌رنگ.

گورگی‌هار: بریتی لە پیاوی بەئازارو بەدکار ف کنایه از مردم آزار.

گورم: گرمە ف غرنب.

گۆرم: ۱) ژن خوشـــك، خۆشکی ژن؛ ۲) خۆشکی مێرد، دوش ف ۱) خواهر زن؛ ۲) خواهرشوهر.

گۆرمار: کۆرەمار ف مارسام.

گورماندن: گرماندن ف غرنبیدن.

گورمتە: پەلامار، شالاو، حەملە ف یورش، حمله.

گۆرمچە: مست، مشت ف مشت.

گورمز: بزە، زەردەخەنە ف لبخند.

گۆرمز: گۆرمزە، خەردەلەکێویلە ف گیاهی است.

گۆرمـزە: گیایەکـە وەك ئەسپـەنـاخ کە دەخورێ، خەردەلی کێوی ف گیاهی است خوردنی شبیه اسفناج، خردل کوهی.

گورمزین: بزە هاتنەسەرلێوان ف لبخند، برلب آمدن.

گورمژ: ۱) شالاو، هێرش، پەلامار؛ ۲) نەعرەتە ف ۱) یورش، هجوم؛ ۲) عَربده، غُرّش.

گورمژین: ۱) شالاوبردن، هێرش کردن، پەلاماردان؛ ۲) نەعرەتەی شێر ف ۱) یورش بردن؛ ۲) غُرّیدن شیر.

گورمست: چنگورك ف نگا: چنگورك.

گۆرمشت: مستەکۆڵە، مشتی قووچاو ف مشت گره شده.

گورمـك: ۱) پێشـەی شان؛ ۲) گرۆڤەر؛ ۳) زۆپ، زەق؛ ۴) کڵۆ ف ۱) استخوان شانه؛ ۲) مُدوّر؛ ۳) برجسته؛ ۴) کلوخ.

گۆرمۆچ: مست ف مشت.

گۆرمۆڕە: تێکەوەدانی ئاپۆرە ف شلوغی و ازدحام.

گورمە: گرمە ف غرنبه.

گورمەچك: جومگەی دەست ف مُچ دست.

گورمەگورم: گرمەی زۆرو لەسەریەك ف غرنبۀ پیاپی.

گورمی: ۱) جۆراو؛ ۲) گوڕاندی، گوڕراندی ف ۱) جوراب؛ ۲) غُرید.

گۆرمیچ: مستەکۆڵە، پەنجەی لێك‌نراو ف مشت گره شده.

گورمین: ۱) گرماندن؛ ۲) گۆرەوی، جۆراو ف ۱) غُریدن؛ ۲) جوراب.

گورن: هیلکەگون ف بیضه.

گۆڕن: قەبر، گۆڕ ف گور، قبر.

گوڕنووك: دەوەنێکی دڕکاویە ف درختچه‌ای است خاردار.

گۆڕنەباش: ۱) کەمتیار؛ ۲) چالەکە ف ۱) کفتار؛ ۲) حیوان گورکن.

گوڕنەتەڵە: ناوێکی بێ‌ناوەرۆکە ف موجودی خیالی.

گـوڕنی: ۱)دەوەنێکە؛ ۲) گیـای تازەڕواو، شینکـە؛ ۳) جێگـەی گوڵ پـەروەردەکردن؛ ۴) قـوتەکـەی پوتـەکەی خـریلە ف ۱) درختچـه‌ای است؛ ۲) گیاه تـازه سردرآورده؛ ۳) گُلخـانه؛ ۴) کوچولوی مدوّر بی‌نمود.

گورنیك: بەن‌سامۆرتە ف فتراك.

گورۆ: ١) تۆگر، خۆ‌پێ‌گرتو؛ ٢) گرێو؛ ٣) بەگلو داوەستان، دانار ف ١) اُنس گرفته؛ ٢) نگا: گرێو؛ ٣) دانەدانەشدن روغن و...

گوڕو: ١) گڕوێ؛ ٢) گڕوی زارۆك ف ١) آبلەگون؛ ٢) بهانهٔ بچه.

گوڕوا: گورمی، جۆراب، جۆراو ف جوراب.

گوڕواباف: ١) کەسێ کە گوڕوا دەچنێ؛ ٢) باڵدارێکی زۆر پچوکە ف ١) جوراب‌باف؛ ٢) پرنده‌ای بسیار کوچك.

گوڕواچن: گوڕواباف ف نگا: گوڕواباف.

گورواسە: پشیلەکێوی ف گربهٔ وحشی.

گوروتا: گرەوتا ف نگا: گرەوتا.

گوروتش: کرەوتش ف نگا: کرەوتش.

گوروتە: گرەوتا ف نگا: گرەوتا.

گوڕۆز: زاروی گڕوگرو گرینۆك ف بچهٔ بهانه‌گیر و گریان.

گوڕۆز: تۆمار، نوسراوی لوڵدراو ف طومار.

گوڕۆزی: پەڵپو گڕوگرتن ف گریه و بهانه‌گیری.

گوروشتە: گورشتە ف نگا: گورشته.

گوروگورۆ: داناردانار ف دان دان.

گوروڵ: گرۆڵ ف خشتك.

گوروڵە: گرۆڵ ف خشتك.

گورۆن: گرۆن ف غلفتی.

گورۆنـی: ١) گرۆنی، جۆرێ پارچـــە؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) نوعی پارچه؛ ٢) نام مردانه.

گوروە: کار، خەبات، ئیش ف کار.

گورویس: پەتی درێژ ف رسن، طناب.

گورە: گوروە، کار ف کار.

گوڕە: ١) دەنگی زۆر زل‌و بەقەو؛ ٢) ترساندن بە قسە؛ ٣) دەنگی عەور ف ١) غرش؛ ٢) نهیب، تهدید لفظی؛ ٣) صدای رعد.

گۆڕە: ١) بەرانبەر، بەپێی: (لە گۆڕەی قسەی تۆ)؛ ٢) گوڕوا، جۆراب؛ ٣) گۆر، بێچوی چێڵ؛ ٤) لەکارزان؛ ٥) ئەندازە، ڕادە ف ١) برطبق، برابر با؛ ٢) جوراب؛ ٣) گوساله؛ ٤) کاردان، کارشناس؛ ٥) اندازه.

گۆرە: ١) گوڕوا، جۆڕاو؛ ٢) گۆر، گۆرە، بێچوی چێڵ ف ١) جوراب؛ ٢) گوساله.

گۆڕەبا: ١) لەوێنە، وەك، لەچەشن؛ ٢) ئەندازە ف ١) مثل، مانند؛ ٢) اندازه.

گۆڕەبۆتا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گۆڕەپان: تەختایی زەوی ف زمین هموار.

گورەتەنە: وەرگرتن، ساندن، ئەستاندن ف دریافت داشتن.

گۆڕەد: کەوەرگ، کەوەر. *لە سەوزیجاتە* ف تره، گندنا.

گۆڕەدێیە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆرەسا: پەتێ کە گۆروپانێری پێ دەبەستنەوە ف رسن گردن گوساله.

گۆڕەشە: ترساندن بە قسە ف تهدید.

گۆڕەشەلە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆڕەشیر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آنرا ویران کردند.

گۆڕەڤان: زێدەوان، زێوەوان ف نگهبان گورستان.

گۆرەکڵە: گۆری چکۆڵە، بێچوەچێڵی تازەزاو ف گوسالهٔ کوچولو.

گۆرەکە: گۆر، گۆرە، بەچکەچێڵ ف گوساله.

گۆڕەگنۆرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆڕەگوڕ: ١) زەنا زەنا؛ ٢) گرمەگرمی هەور ف ١) سر وصدای زیاد؛ ٢) غرش ابر.

گۆڕەنیش: سەربەرەوخوارە، لێژی، سەرەژێرە ف سراشیبی.

گۆڕەوا: گوڕوا، جۆڕاو ف جوراب.

گۆڕەوان: گۆڕەڤان ف نگهبان گورستان.

گۆڕەوشار: شکنجەو ئازاری ناو قەبر بۆ مردگ ف شکنجهٔ مرده در گور.

گۆڕەوکەنە: چـالەکە، چوالـو، کورەبەشە، گۆڕپشکنـەك ف حیـوان گورکن.

گۆڕەوی: گۆڕەوا ف جوراب.

گۆڕەویچنە: باڵندەی گوڕواچن ف پرنده‌ایست بسیار کوچك.

گۆڕەویلە: گۆڕەویچنە ف نگا: گۆڕەویچنه.

گۆڕهەلاخنین: گۆڕزرینگاندنەوە ف دشنام به مرده.

گۆڕهـەڵبـەستن: سەری قەبـر بە خشت‌و قسڵ دابەستن ف سنگ و خشت بر گورگذاشتن.

گۆڕهـەڵتـەکێنـە: وشەیەکە لە دوی مردوێکی دەڵێن کە میراتی زۆرەو کوڕی نیە ف اصطلاحی است دربارهٔ مردهٔ ثروتمند فاقد وارث پسر گویند.

گۆڕهەڵکەن: پیاوێ کە پیشەی قەبرکۆڵینە ف آدم گورکن.

گۆڕهەڵکەنە: چوالو، کورەبەشە ف حیوان گورکن.

گورەیش: ١) کارکردن؛ ٢) خزمەتکاری، نۆکەری ف ١) کارکردن؛ ٢) نوکری.

گوری: وشەیەکە بۆ لێك‌جیاکردنەوەی پەز ف کلمه‌ای برای جداکردن گوسفندان از همدیگر.

گوڕی: ١) گوڕانـــدی؛ ٢) گڕوێ؛ ٣) بڵێسـە، گڕی ئاگر؛ ٤) خوڕی، تەوژمی ڕوبـــار؛ ٥) زۆر کەچـــەڵ؛ ٦) جێگـــەی دەخڵێ کە سەرمـا هەڵی‌تەکـانـدوە ف ١) غُرید؛ ٢) نگـا: گڕوێ؛ ٣) زبـانهٔ آتش؛ ٤) جریان شدید رودخانه؛ ٥) بسیار کچل؛ ٦) کشتزاری که سرما آن را خراب کرده باشد.

گۆری: ١) قوربان، سەدەقە؛ ٢) گۆڕەوی ف ١) قربان، فدا؛ ٢) جوراب.

گۆڕی: لە بارێکەوە بردیە بارێکی تر ف تغییر داد.

گۆڕیا: گۆڕا ف تغییر یافت.

گۆڕیاگ: گۆڕاو ف تغییر یافته.

گۆڕیان: گۆڕان ف متغیّر شدن.

گۆریایش: ١) کارکردن؛ ٢) نوکەری ف ١) کارکردن؛ ٢) نوکری.

گۆری بوُن: بەقوربان بوُن، دەسەرگەڕان ف قربان و صدقه رفتن.

گۆڕی بوُن: گڕویّ بوُن، نەخۆشی گڕویّیی گرتن ف گر شدن.

گۆڕیچە: ئەلحەد، جێگەی لیّ ڕاکێشانی مردو لە قەبردا ف لحد.

گوریخ: ١) لەخـــۆبـایی، بەفیز؛ ٢) دڕو شەڕانی ف ١) از خودراضی، متکبّر شده؛ ٢) جسور و ماجراجو.

گوریخته: چەورایی‌و بەزی ناوزگ ف چربی و پیه توی شکم حیوان.

گوریز: زڕەپنگ، پونگی ناعەسڵ ف پونهٔ نامرغوب.

گوریز: دوُرەپەرێزی، کەنارەگیری ف دوری جستن.

گوریزانن: ئاوارە کردن، تەرەکردن ف متواری کردن.

گوریزدان: خۆپـارازتن لە کاریّ: (چـەنـدە پێی ئێژم ئەمە بکە ئەو هەر گوریز ئەدا) ف دوری جستن.

گوریس: گورویس، پەتی دریژ ف رسن، طناب.

گوریس: گوریس ف رسن، طناب.

گوریس کێشکیّ: کیّ بەرکیّ لە گوریس ڕاکێشاندا ف مسابقهٔ طناب کشی.

گوریس کێشەکیّ: گوریس کێشکیّ ف مسابقهٔ طناب کشی.

گوریس کێشی: گوریس کێشکیّ ف مساقهٔ طناب کشی.

گوریشته: گورشته ف نگا: گورشته.

گۆری کرن: بەقوربان کردن ف قربان کردن، فداکردن.

گۆڕیل: گڵوان، جۆریّ بەری مازو ف نوعی ثمر مازوج.

گوریمـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورین: سەربڕین، سەرژیّ کرن ف سر بریدن.

گوریّن: ١) سەربڕی حەیوان؛ ٢) کەوڵکەری حەیوان ف ١) سلّاخ؛ ٢) پوست کن.

گۆڕین: ئەوشتەکە، کاوراکە ف یارو، فلان چیز.

گۆڕین: ١) شتیّ لە جێگەی شتیّ ساندن؛ ٢) جلك داکەندن بۆ شتن ف ١) عوض کردن، مُبادله؛ ٢) لباس برای شستشو عوض کردن.

گوُرین: ١) پێستدەرهێنـان؛ ٢) رسکان، گوُران ف ١) غلفتی پوست کندن؛ ٢) تکوین یافتن.

گۆڕینەوە: ١) شت بەشت‌دان؛ ٢) پوڵ وردکردنەوە ف ١) معاوضه؛ ٢) پول خردکردن.

گۆڕیە: گۆرەوی ف جوراب.

گوز: لەپڕ، گوزو گومبەت ف یکهو، ناگهانی.

گۆز: ١) گوُز؛ ٢) لە شوێنێکەوە بۆ شوێنیّ تر چوُن یان بردن: (ئاڵوگۆز)؛ ٣) گۆزە ف ١) گردو؛ ٢) تغییرمکان، از جایی به جایی رفتن یا بردن؛ ٣) سبو.

گوُز: گرتەکان، قۆز ف گردو.

گۆزاچخ: ١) چاوکراوە؛ ٢) فێلباز ف ١) بصیر؛ ٢) حَیّال، مکّار.

گوزار: ١) ڕێگـــەڕۆیشتن: (گایێ **گوزارت** کەفتـــە ئەم تەرەفـــە)؛ ٢) کارپێك‌هێن: (کار**گوزاری**خانە) ف ١) گذر، گذشتن؛ ٢) انجام ده، عامل، گزارنده.

گوزارشت: راپۆرت، خەبەردان ف گزارش.

گوزارە: واتا، مانا، نیاز لە قسەیەك ڕوُن کردنەوە ف معنی.

گۆزان: ١) پـڕاوپڕ، دارماڵ، تژە؛ ٢) گوُزان؛ ٣) سەرڕاوەشاندنی زاروّك؛ ٤) ئاگاداری ف ١) لبالب، پر؛ ٢) استره؛ ٣) سرجنباندن کودك؛ ٤) نگهداری.

گوُزان: چەقۆی سەرو ڕیش‌تاشین ف استره.

گۆزان گۆزان: سەرڕاوەشاندنی زاروّك: (بەچکەکەمان **گۆزان گۆزان** دەکا) ف سرجنباندن بچه از شادی.

گۆزانن: ١) پڕکردن، تژەکردن؛ ٢) گوازتنەوە؛ ٣) ئاگاداری کردن؛ ٤) بەتەوژم لێدان ف ١) پرکردن؛ ٢) انتقال دادن؛ ٣) نگهداری کردن؛ ٤) ضربت زدن.

گۆزاننەوە: گوازتنەوە ف انتقال دادن.

گۆزانەوە: لە شوێنێکەوە بۆ شوێنیّ چوُن ف تغییرمکان دادن.

گۆزاو: لە شوێنیّ بۆ شوێنیّ‌تر براو ف انتقال داده شده.

گۆزاوڵە: پۆرگی سەر پێست ف تاول.

گۆزتن: گۆزان، گۆزانەوە ف انتقال.

گۆزتنەوە: گۆزانەوە ف انتقال.

گۆزروان: گیایەکە بۆ دەرمان دەشیّ ف گیاهی است دارویی.

گوزرە: گورزە لە گیا ف پرزیر بغل از گیاه.

گوزڤان: قوُچەکە، ئەنگوستیلەی دورمان ف انگشتانهٔ خیاطی.

گۆزك: ١) دەفـری چکـۆڵە لە سواڵەت بۆ ئاو؛ ٢) قۆزاخەی پەمۆ؛ ٣) قاپی پا ف ١) سبوی کوچك سفالین؛ ٢) غوزه؛ ٣) قوزك پا.

گۆزکە: کوُپەڵە ف بستو، کوزهٔ کوچك.

گوزگی: ئاوێنە، عەینك، نەینوُك ف آیینه.

گۆزلك: چاویلکە، عەینەك ف عینك.

گوزلی: قاحبەی بەدزیەوە ف فاحشهٔ پنهانی.

گوزم: خوڕڕەم، بارانی بەهێز ف رگبار شدید.

گوزمیچك: مزراح، خولخولە ف فرفره.

گوزمیرچك: گوزمیچك ف فرفره.

گوزوُر: چارە، عیلاج: (لــە ناگــوزوُری خۆم چوُمــە لای، فەقـیرم ناگوزوُریم زۆرە) ف چاره.

گوزوگومبەت: لەپڕو نەکاو ف ناگهانی، یکهو.

گۆزە: دەفری ئاو لە سواڵەت ف سبو، کوزه.

گۆزەبـانە: ١) شیرانی‌دان بۆ زاروّ کە خودا لە بیستن‌و گوتن بیّ‌بەشی نەکـا، گوێزەوانە؛ ٢) بازیەکی زاروّکانە ف ١) سورتو[illegible] نوزاد به نیّت برخورداری او از نعمت گوش و زبان؛ ٢) نوعی بازی کودکانه.

گوُزەبــەز: ١) گوشمـەی گوێزو هەنگـوین؛ ٢) گوشمـەی کونجی‌و هەنگوین ف ١) مخلوط عسل و گردو؛ ٢) مخلوط کُنجد و عسل.

گوزەر: ١) راستـەبـازاڕی سەرداپـۆشـراو؛ ٢) رابـردن، بوُرین ف ١)

راستەبازار سر پوشیدە؛ ٢) گُذر.

گوزەران: ١) ژیان بەڕێوەچوون، بەڕێچوون؛ ٢) مایەی ژیان: (**گوزەرانی** ئەمسالمان هەیە) ف ١) امرار زندگی؛ ٢) مایهٔ زندگی.

گوزەراندن: رابواردن ف گذرانیدن.

گوزەران کردن: ژیان ڕابواردن ف زندگی را گذراندن.

گوزەردان: ١) رەوانەکردن؛ ٢) بوارداني چەم: (چەم زۆرە **گوزەر نادا**) ف ١) راەرهایی دادن؛ ٢) گُذاردادن آب.

گوزەرکردن: رابردن ف گذشتن.

گوزەرگا: بواری ڕوبار ف گُدار رودخانە.

گۆزەرەبك: گیایەکە مرۆ دەیخوا ف گیاهی است خوردنی.

گوزەشت: چاوپۆشی، لێبوردن ف چشم‌پوشی.

گوزەشت کردن: بەخشین، بورین ف عفو کردن.

گوزەشتە: رابردو، رۆژگاری بوری ف گذشته.

گۆزەك: قاپی‌پا ف قوزك.

گوزەك: ١) قاپی‌پا؛ ٢) بیباری‌ڕەش، ئیسوت ف ١) قوزك؛ ٢) فلفل سیاه.

گۆزەکە: ١) قاپی‌پا؛ ٢) جگ، میچ ف ١) قوزك؛ ٢) شتالنگ.

گۆزەکەر: ئیرباركەر ف سُفالگر.

گۆزەگەر: گۆزەکەر ف سُفالگر.

گۆزەگیران: ناوی چەند گوندە ف نام چند روستا.

گۆزەڵ: ١) جوان، خوشیك، خۆشکۆك؛ ٢) ناوە بۆ ژنان و پیاوان ف ١) زیبا؛ ٢) نام زنانە و مردانە.

گۆزەلە: گۆزك، گۆزەی پچکۆلە ف بستو، سبوی کوچك.

گوزەلە: ١) وشترگەلو؛ ٢) دوزەلە، چوزەلە ف ١) شترگلو؛ ٢) نی لبك.

گوزی: تام‌تیژ، تون ف تُندمزە.

گۆزیان: گۆزان ف انتقال.

گۆزیانەوە: گوازتنەوە ف انتقال.

گوزیدان: یەك‌بوون، یەکیەتی کردن ف اتحاد.

گۆزیر: دارەگویز ف درخت گردو.

گۆزیلکە: ١) گۆزك؛ ٢) هەناری تازەخڕبوگ ف ١) بستو؛ ٢) انارتازە گردشده.

گۆزین: ١) ئاوهەلکێشان لە بیر؛ ٢) گوازتنەوە ف ١) آب برکشیدن از چاه؛ ٢) انتقال.

گۆزینگ: گوزەك، قاپی‌پا ف قوزك.

گۆزینەوە: گۆزانەوە ف مُنتقل شدن.

گوژ: کوژ، پاشگری بەواتا: کوژەر: (ئەو کابرایە پیاوگوژە) ف پسوند به معنی کشنده.

گوژا: کوژا، کوژرا ف کشته شد.

گوژاڵك: کاڵەکەمارانە ف هندوانهٔ ابوجهل.

گوژان: کوژان، کوژران ف کشته شدن.

گوژاننەوە: تەمراندنی ئاگر ف خاموش کردن آتش.

گوژانــەوە: ١) تەمـرانی ئاگر، دامـردنی ئاگر؛ ٢) سەربـڕین ف ١) خاموش شدن آتش؛ ٢) سر بریدن.

گوژاو: کوژراو ف کشته شده.

گوژاوی: جیوەی دار و گیا ف انگُم درخت و گیاه.

گوژراو: گوژاو، کوژراو ف کشته شده.

گوژژ: ١) دەنگی دلۆپەی بان؛ ٢) دەنگی کەوتن لە هەلخلیسکاندا ف ١) صدای چکهٔ بام؛ ٢) صدای افتادن حین اسکی.

گۆژگیرە: باڵگەهی بچوك، ناز باڵنج ف نازبالش.

گوژم: ١) تەکانی بەتەوژم؛ ٢) رەق، سەخت؛ ٣) زبر؛ ٤) هێز و توان؛ ٥) هێرش، پەلامار ف ١) جهش؛ ٢) سفت و سخت؛ ٣) زبر؛ ٤) تاب و توان؛ ٥) یورش، هجوم.

گوژمـە: ١) میوەی کوتـراوی هەڵگیراو بۆ پێخـۆر؛ ٢) ئەنـدازەیەکی گرینـگ لە پارەو هەرچی؛ ٣) گردو تەپـۆلکـە ف ١) میوهٔ خشکیدهٔ کوبیده برای نانخورش؛ ٢) مقداری چشمگیر؛ ٣) تپه.

گوژنو: ١) زارئاخنی گۆزەو دیزە: (دەرە **گوژنو**)؛ ٢) دەرخۆنە؛ ٣) دەسکی دەرخۆنە ف ١) دهانەبند دیزی و سبو؛ ٢) نهنبان؛ ٣) دستهٔ نهنبان.

گوژنە: گوژنو ف نگا: گوژنو.

گوژنەو: باڵگە، سەرین، سەنیر ف بالش.

گۆژنەو: گوژنو ف نگا: گوژنو.

گۆژنەوە: گلێنەی ئاوخواردنەوە، شەربەی سواڵەت ف آبخوری سفالی، لیوان سفالی.

گوژە: عەنزەروت ف انزروت.

گوژە کـــوژ: هاژەی ئاو، دەنگی ڕۆیشتنی ئاوی چەمی خوڕ ف صدای جریان سریع آب.

گوژیلە: چرپی بۆ دارەڕا ف انبیره.

گوژین: ١) لوربون، بەتەوژم لەسەرڕا هاتنەخوار؛ ٢) دەنگی بای بەهێز ف ١) شیرجه؛ ٢) تُندباد.

گۆس: پەنگر، پۆلوگر، ماشە، مقاش ف انبر زغال‌گیر، ماشه.

گوساخ: شەرم‌نەکەر، روقایم ف گُستاخ.

گۆسارتمـە: ١) بێ‌شەرم‌و ئابـڕو؛ ٢) گاڵتەجاڕی بەسوکایەتی ف ١) بی‌شرم؛ ٢) دلقك مسخره.

گۆسارە: ئەستێروك، گوئەستێرە ف کرم شبتاب.

گوساڵ: گوڕەکە ف گوساله.

گوساڵ گامێش: پالاخ، بەچکەگامێش ف بچهٔ گاومیش.

گۆسالە: گوڕەکە، گوڕ، گوڕە، گوساڵ ف گوساله.

گۆسان: ١) قالۆنچەی سەوزی بالدار؛ ٢) گیایەکی دەشتیە ف ١) جُعَل سبز پرنده؛ ٢) گیاهی است صحرایی.

گۆسپە: زەدە، عەیب‌دار ف معیوب.

گوست: ئەنگوست، تبل، تلی، تل، قامك، کلك، پەنجە ف انگشت.

گۆست: گۆشت ف گوشت.

گوستاخ: گوساخ ف گُستاخ.

گۆستن: گوازتن ف انتقال.

گۆستنەوە: گوازتنەوە ف انتقال دادن.

گۆستێر: ئەستێرۆك، گولەستێرە ف کرم شبتاب.
گۆستێرك: گولەستێرە ف کرم شبتاب.
گوستیل: ۱) ئەنگولیسك، ئەنگوستیلە، کلکەوانە؛ ۲) قوچەکە دورمان ف ۱) انگشتری؛ ۲) انگشتانە.
گوستیلانێ: کالەمستێن، پشکیلان ف نوعی بازی شب‌نشینی.
گوستیلك: کلکەوانە، ئەنگوستیلە ف انگشتری.
گوستیلکانێ: پشکیلان، کالەمستێن ف نگا: گوستیلانێ.
گوستیلە: ۱) ئەنگوستیلە، کلکەوانە؛ ۲) قوچەکە ف ۱) انگشتری؛ ۲) انگشتانە.
گوسك: گۆزك، گۆزەی پچوك، کوپەلە ف خمچە، بستو.
گۆسك: ۱) گوسك؛ ۲) گلێنەی ئاوخواردنەوە ف ۱) بستو؛ ۲) لیوان سفالین.
گوسك: ۱) سەعات، کاژمیر؛ ۲) قیبلەنوماو هەرئامرازێ کە وەك سەعات کاربکات ف ۱) ساعت؛ ۲) هر وسیلەای کە عقربە داشتە باشد.
گوسك: پارچەی باریکی نازك بۆ برین‌پێچان، باند ف باندِ زخم.
گۆسکەر: هەورگەر، بیروت، کاسەکەر، ئیر بارکەر ف سُفالگر، کوزەگر.
گوسنج: ۱) سنجو، سرینچك؛ ۲) دارسنجو ف ۱) سنجد؛ ۲) درخت سنجد.
گۆسوانە: پاسارە، سوانە، سوانکەی سەربان ف لبۂ بام.
گوسە: ئێسکەماسی ف استخوان ماهی.
گوش: ۱) گوچ، ژەك، فرچك؛ ۲) پارچەی لەپرزەی ڕوەك، پارچەی تەلیس؛ ۳) پاشگری بەواتا: شتێ یان کەسێ کە ڕێك‌دەکوشێ: (**فیشەك‌گوش، ترێ‌گوش**) ف ۱) اوّلین شیر، آغوز؛ ۲) پارچۂ گونی؛ ۳) افشرندە، فشار دهندە.
گۆش: ۱) ئەنـدامی بیستن؛ ۲) برێتی لە ئاوەز، فام: (پیاوێ بێ‌هۆش‌و **گۆشە**) ف ۱) گوش؛ ۲) کنایە از عقل و فهم.
گوش: گو، ئەندامی بیستن ف گوش.
گوشا: ۱) ئاوالـە؛ ۲) رایی‌کەر: (**موشکـول‌گوشـا**)؛ ۳) خۆشکـەرە: (**دلگـوشـا**)؛ ۴) رابـردوی گوشین: (**تـرێ گوشـا**) ف ۱) باز؛ ۲) بازکنندە؛ ۳) شادی‌بخش؛ ۴) فشردە شد.
گوشاب: خۆشاو ف آبمیوە.
گوشاد: ۱) فرەوان، فرەهـ؛ ۲) ئاوالە ف ۱) گشاد؛ ۲) باز.
گوشادی: ۱) هەرزانی‌و بژیوزۆری؛ ۲) رزگاربون لە بەلا ف ۱) ارزانی؛ ۲) رهایی از بلا.
گوشان: ۱) کوشین؛ ۲) نان دەنـاو شۆربا کردن، تلیت؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) فشردن؛ ۲) ترید کردن؛ ۳) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
گوشانن: گوشان ف نگا: گوشان.
گوشاو: کوشراو ف افشردە.
گۆشاوگۆش: گش ئەستۆ: (**گۆشاوگۆش** سەری برِی) ف گوش تا گوش.
گۆشبڕ: برێتی لە دەسبڕ، خاپینۆك ف کنایە از کُلاهبردار.

گۆشپاق: قۆشقاب ف نگا: قۆشقاب.
گوشپان: قوچەکەی دورمان، ئەنگوسەوانە ف انگشتانە.
گوشپل: پشکەل، قشپل ف پشك گوسفند و...
گۆشت: ۱) ئەو بنەما نەرمەی نیوان پێشەو ڕەگ‌و پێستی پڕ کردوتەوە؛ ۲) هەرچی لە ناو تێکـول‌و تۆمی میوە دایە ف ۱) گوشت جانـدار؛ ۲) گوشت میوە.
گوشت: گۆشت ف نگا: گۆشت.
گۆش‌تاگۆش: گۆشاوگۆش ف گوش تاگوش.
گۆشتاو: شۆرباوگۆشت ف آبگوشت.
گۆشت‌براژتن: گۆشت‌بریان کردن ف گوشت بریان کردن.
گۆشت‌برژاندن: گۆشت براژتن ف گوشت بریان کردن.
گۆشت‌برژە: چەنـد شیشی لەیەکتـر جۆشـدراو بۆ کەواو ف سیخهای متصل بە هم برای بریان کردن گوشت.
گۆشت‌برژێن: کەواوکەر، کەبابچی ف کبابچی.
گۆشت‌بریژ: گۆشت‌برژێن ف کبابچی.
گۆشت‌بژارتن: گۆشت‌براژتن ف گوشت بریان کردن.
گۆشت‌بژێر: گۆشت‌برژێن ف بریان کُنندە.
گۆشت‌بەرخۆك: گیایەکە، گوێ‌بەرخۆلە ف گیاهی است خوردنی.
گۆشت‌پارە: ۱) پارچـەگۆشت؛ ۲) پاژی گۆشتی زیادی بەلـەشـەوە: (**گـۆشتپارەی خستوتێ**)؛ ۳) برێتی لە زارۆی ڕوح‌تێ‌نەگەڕاو ف ۱) گوشتپارە؛ ۲) زیادە گوشت بر اندام؛ ۳) کنایە از جنین جان نگرفتە.
گۆشت‌پەرە: تۆلی ڕوح‌تێ‌نەگەڕاو، گۆشت‌پارە ف جنین جان نگرفتە.
گۆشت‌پیس: کەسێ کە برینی درەنگ چادەبێتەوە ف کسی کە زخمش دیرالتیام است.
گۆشت‌تال: رەزاقورس، زەڕەتال، ئێسك‌قورس، خوێنتال ف گرانجان.
گۆشتخۆر: هەر جانەوەرێ کە بە گۆشت‌خواردن فێرە ف گوشتخوار.
گۆشتخـۆش: ۱) جانـەوەرێ کە گۆشتی بەتـام‌و لەزەتە؛ ۲) کەسێ کە برینی زۆ خۆش ئەبێتەوە ف ۱) خوش گوشت؛ ۲) کسی کە زخمش زود التیام پذیرد.
گۆشت‌قوت: لەو گونـدانـەی کوردستـانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
گۆشتکوت: کوتکی گۆشت‌کوتان ف گوشتکوب.
گۆشتگا: ۱) گۆشتی ڕەشەولاغ؛ ۲) جۆرێ ترێ ف ۱) گوشت گاو؛ ۲) نوعی انگور.
گۆشت‌گران: ۱) قەلەوی زەبەلاح؛ ۲) برێتی لە خوێنتال ف ۱) گُندەبَك؛ ۲) کنایە از گرانجان.
گۆشت‌گرتن: قەلەوبون ف چاق شدن.
گۆشتن: پڕگۆشت، قەلەو ف چاق، فربە.
گۆشتەزون: گۆشتی‌ساغ کە لە برینی نزیك بەچابونەوە پەیدا دەبێ ف گوشت التیام یافتن زخم.
گۆشتەزونە: گۆشتەزون ف نگا: گۆشتەزون.
گۆشتەزەوی: زەمینی نەرمان‌و بێ‌بەرد ف زمین نرم و بی سنگ.

گۆشتەزەوین: گۆشتەزەوی ف نگا: گۆشتەزەوی.

گۆشتــەگیرە: زیپکەی پێست‌کە دەڵێن عەلامەتی قەڵەوبوونە ف نوعی جوش پوست که نشانهٔ چاق شدن است.

گۆش‌تەندوری: جۆرێ‌دیزەی چێشت کەئەخرێتە تەندورەوە ف نوعی دیزی.

گۆش‌تەنوری: گۆش‌تەندوری ف نوعی دیزی.

گۆشتەوزون: گۆشتەزون ف نگا: گۆشتەزون.

گۆشتی: ١) گۆشتێ کە خوێ دەکــرێ‌و لە ناو شەکیلەدا ڕادەگیرێ بۆ زستان؛ ٢) حەیوانێ کە بۆ قەسابی دەبێ: (ماڵی **گۆشتیم** ڕاگرتوه) ف ١) گوشت نمکسود خشکیده برای زمستان؛ ٢) حیوان قصّابی.

گۆشتی‌سەرچەپەر: برێتی لە هەرزان‌قیمەت ف کنایه از ارزان قیمت.

گۆشتی‌قەڵەو: ١) گۆشتێ کە بەزو دوگی زۆرە؛ ٢) گاڵتەیەکی زارۆکانە ف ١) گوشت پرچربی؛ ٢) یکی از بازیهای کودکان.

گۆشتێن: گۆشتن ف چاق، فربه.

گوشران: کوشران ف فشرده‌شدن.

گوشراو: کوشراو ف فشرده.

گۆشقاب: گۆشپاق، قۆشقاب، قۆشپاب ف ١) بشقاب؛ ٢) نعلبکی.

گۆشکار: کەوش‌درو، پێڵاوکەر ف کفّاش.

گوش کردن: فرچك‌دان بە زارۆ، ژەك‌دان ف آغوز دادن به بچه.

گۆش کردن: گوش کردن، گوچ کردن ف آغوز به بچه دادن.

گۆشگرە: دەزگرە ف دستگیرهٔ آشپزخانه.

گوشگوش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوشگەنە: شی‌کردنەوەی کوڵکە ف از هم جداکردن پشم و پنبه.

گوشگیرە: سەنیری چکۆڵە ف نازبالش.

گۆشلە: دارك‌و قونچکی هێشوەترێ ف قسمت‌های غیرخوراکی خوشهٔ انگور.

گوشلە: زگچون ف اسهال.

گوشلێ: گۆشتەندوری ف نوعی دیزی.

گوش‌ماساو: سەدەفێکە لە دەم بەست‌و ڕوباران دەبیندرێ ف گوش ماهی.

گوشمــــە: ١) میوەی تێکــەڵ‌کراوی کوتـراو؛ ٢) قەزوانی لەجـونـدا هاڕدراوی سەلك‌کراو کە بۆ پێخۆری زستان هەڵدەگیرێ ف ١) میوهٔ کوبیده شده؛ ٢) پستـه کوهی خشـك و خُردشـده که برای مصرف زمستان نگهداری می‌کنند.

گۆشوارە: گوارە ف گوشواره.

گوشوەن: بەندی پێشە، جەمسەری ئێسکان ف بند استخوان.

گۆشــە: ١) سوچ، قوژبن؛ ٢) کاژێری ماڵ؛ ٣) قســەی بەتێکـوڵ؛ ٤) ئامـرازێکی دارتـاش‌و بەنـا؛ ٥) گوشگیرە؛ ٦) گوشتەندوری ف ١) گوشه؛ ٢) بیغوله؛ ٣) سخن کنایه‌آمیز؛ ٤) از ابزار بنّایی و نجّاری؛ ٥) نازبالش؛ ٦) نوعی دیزی کوچك.

گوشــە: ١) هێشـو؛ ٢) سوچ‌و قوژبن؛ ٣) ئامـرازێکی بەنـاییە ف ١) خوشه؛ ٢) گوشه و زاویه؛ ٣) از وسایل بنّایی است.

گۆشــەدار: هەرچی تیلەو سوچی هەبێ: (چـاوت کە **گۆشــەدارە** وەکو ڕۆژی نیشتمان/ پەیدا دەکا هەرایەکی لەم کوردەواری‌یە) «هەژار» ف دارای گوشه.

گۆشەر: زەنبیلە، قەرتاڵەی دەسکداری لەپوش‌چنراو ف زنبیل.

گۆشەقانی: گۆبازی، گۆ و گۆچان بازی ف گوی و چوگان بازی.

گۆشەك: ئاڵو، بادامەی قورگ ف لوزتین.

گۆشەگەرو: ئاڵو،بادامە ف لوزتین.

گۆشەگیر: ١) دورەخەڵك، دورەپەرێز لە عالەم؛ ٢) ئامرازی ژێ لەکەوان قایم‌کردن ف ١) گوشه‌گیر؛ ٢) ابزاری در زه کمان.

گۆشەگیری: ١) دورەپەرێزی؛ ٢) برێتی لە سۆفیەتی‌و تەرکەدنیایی ف ١) گوشه‌گیری؛ ٢) کنایه از زُهد.

گۆشەنشین: دورەپەرێز، خانەنشین ف گوشه‌نشین.

گۆشەنشینی: کاری گۆشەنشین ف گوشه‌نشینی.

گۆشــەوارە: ١) گوارە، گۆشـوارە؛ ٢) ئامـرازێکی ئەنـدازیاری ف ١) گوشواره؛ ٢) گونیا.

گوشی: کوشی، ڕێکی کوشی، گڤاشت ف فشرد.

گۆشی: ئەوپارچە لە تەلەفۆن کە قسەی لێوە ئەبیسرێ ف گوشی تلفن.

گۆشێ: گۆشتەندوری ف نوعی دیزی کوچك.

گوشیاگ: کوشراو، گڤاشتی ف فشرده.

گوشیان: کوشین ف فشردن.

گوشیاو: گوشیاگ ف فشرده.

گۆشێلان: برێتی لە کەوتنەدەردی‌سەر لەسەر کەسێ: (ئەوە **گوی تۆیە دەیشێلم**) ف کنایه از به دردسر افتادن به خاطر کسی.

گوشین: گوشیان ف فشردن.

گۆشین: گوشیان ف فشردن.

گوشینگە: جێگەی ترێ‌گوشین ف معصره، جای فشردن میوه.

گوشیو: ١) گوشراو؛ ٢) نانی وردکراوی دەشۆرباخراو: (تێم **گوشیوە**) ف ١) فشرده؛ ٢) نان ریز شده درترید.

گوفك: سەرانگوێلك، سەرگوێلك ف شوله، سرگینگاه.

گۆفك: گوفك ف نگا: گوفك.

گوفك: گولێنگە ف منگوله.

گوفکا: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

گۆفەك: گوفك ف نگا: گوفك.

گوڤ: گڤڤە، گیزە ف نگا: گڤڤه.

گۆڤ: ئاغەڵ، هۆڵەمەڕ ف آغل.

گوڤ: کونی جانەوەری کێوی ف کنام جانور وحشی.

گوڤا: هێدیکا، بەلەسەرخویی، بەسەبرۆکە ف به آرامی.

گۆڤا: شایەت، ئاگادار لە ڕوداو ف گواه.

گۆڤار: نوسراوی چەندپەڕی کە حەوتوانە یان مانگانە بڵاوبێتەوە ف مجلّه.

گوڤاش: گوشین ف فشردن.
گوڤاشت: گوشی، کوشی ف فشرد.
گوڤاشتن: کوشین، گوشین، گۆشین ف فشردن.
گوڤاشتەك: کوشینگە ف جای فشردن میوە.
گوڤاشتی: گوشراو، کوشراو ف فشردە.
گوڤاشگە: گوشینگە ف معصرە، فشردنگاە میوە.
گۆڤان: ۱) گۆڕەپانی بازی کردن؛ ۲) شایەت، گۆڤا ف ۱) میدان بازی؛ ۲) شاهد.
گوڤاگوڤا: وردەوردە، کەمکەمە ف بەتدریج.
گۆڤاننامە: بەڵگەی نوسراوی کارکراو ف کارنامە.
گۆڤانی: شایەتی، ئاگایی‌دان لە کارێك ف گواهی.
گۆڤاهـ: شایەت ف گواە، شاهد.
گوڤتاندن: ژیوار، کار بەڕێوەبردن، پێداویستی ژیان پێكهێنان ف کار را بە انجام رساندن.
گۆڤدە: لەش، قەوارە ف جسم، بُنیە.
گۆڤدەرە: ناوچەیەکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف ناحیەای در کردستان.
گۆڤشاندن: گوشین، کوشین ف فشردن.
گوڤشك: هەرشتێ کە دەبێ بگوشرێ ف فشردنی.
گوڤقی: قسەی بەمینگەو سرتەوە ف مِن و مِن کردن.
گۆڤك: گوفك ف شولە، سرگینگاە.
گوڤ گوڤ: گژەگژ، دەنگی بای بەقەوەت ف صدای تُندباد.
گۆڤمال: کەسێ ئاغەڵی پەز پاڕو دەکا ف آغل روب.
گوڤهاندن: مەیاندن، ئامیان کردنەشیر بۆ ماست یا پەنیر ف ماست‌بندی کردن.
گۆڤەند: ۱) بەزمو زەماوەند؛ ۲) دیلان، داوەت: (ئەو **گۆڤەندێ** میر تێدا نەڤ گرارا سیر تێدا مینـا قوزێ کیر تێدا) «مەسەل» ف ۱) شادی و سور؛ ۲) رقص گروهی.
گۆڤەندافەقێیان: جۆرێ هەلپەرکێ کە بیریتەشی پێ دەڵێن ف نوعی رقص گروهی.
گۆڤەندەك: جغز، کۆز ف دایرە.
گوڤیشك: ۱) بلـچ، بلت، گڤیشـك؛ ۲) گوشـراو ف ۱) زالزالـك؛ ۲) افشره.
گوڤین: مەیین، توندبونی شیر، بوُنەماست یان پەنیر ف بستن شیر.
گۆك: ۱) سەرەتـای شڵخەدانی مێش‌هەنگوین؛ ۲) غونچەی شکۆفەی دار؛ ۳) خڕی ورد؛ ۴) گوێلك، گویرەکـە ف ۱) شروع بیرون آمدن نسل نوین زنبور عسل از کندو؛ ۲) غنچۀ شکوفه؛ ۳) جسم مدوّر ریز؛ ۴) گوساله.
گوکاری: کاری خراپ کردن ف کار زشت کردن.
گۆکاری: بزوُتن‌و کارکردنی زمان‌و دەست ف حرکت و جنبش زبان و دست.
گۆکردن: گۆکاری ف حرکت و جنبش زبان و دست.

گوُکردن: ریان ف ریدن.
گوُکردنەکار: گوُتێ کردن ف کار خراب کردن.
گوُکولاندنەوە: برێتی لە ڕژدی زۆر، دەس‌قوُچاوی ف کنایە از خسیس بودن.
گوُکولێنەوە: برێتی لە ڕژدو چکوُس ف کنایە از خسیس.
گوُکەر: کەسێ کە دەڕی ف کسی کە می‌ریند.
گۆگ: تۆپی پچوُکی بازی کردن ف توپ کوچك بازی.
گۆگاپێ: تۆپانێ‌بەپا، تۆپی‌پێ ف فوتبال.
گۆگ‌باخان: گوڵەبەڕۆژە ف آفتابگردان.
گۆگجە: ئاڵوزەر، حەلوکەزەر، ئاڵوچەزەردە ف آلوزرد.
گۆگـرد: ۱) کانـزایەکی زەردە زوُ ئاگر دەگرێ؛ ۲) شخـاتـە، شەمچە، کرمیت ف ۱) گوگرد؛ ۲) کبریت.
گوُگـــرە: ۱) ریخ‌گرەی گاگێرە؛ ۲) برێتی لە سمێڵی تازەدەرهـــاتـگ: (سـمـێڵی **گوُگـــرە** بوە). *بۆ گاڵـتــە دەیڵێن* ف ۱) سرگین گیر در خرمنکوبی؛ ۲) کنایە از سبیل تازە درآمدە کە بە طعنە گویند.
گوگوختی: کۆترەباریکە ف قمری.
گۆگە: تۆپی پچوُکی یاری، **گۆك** ف توپ کوچك بازی.
گۆگەرجین: کۆتر، کەموُتەر، کەڤۆك ف کبوتر.
گۆگەڕین: قالۆنچەی گوُگلێن ف جُعَل.
گۆگەم: گیایەکی باڵابەرزە زۆر گوڵی زەرد دەر دەکا بۆ هەنگ خراپە ف جوجم، گیاهی است.
گول: ۱) خونچـەی پشکـوتـو، گوڵ، چیچـەك؛ ۲) نەخـۆشی پیسی، خۆرەوێ‌کەوتـو؛ ۳) پوُتـەکـەو بێ‌نمـوُد؛ ۴) تام ناخۆش؛ ۵) گەڵای وەسەریەك‌نراو بۆ لەوەڕی زستانەی ئاژەڵ، دێو، گەڵ ف ۱) گُل؛ ۲) جذامی؛ ۳) حقیر و بی نمود؛ ۴) بدطعم؛ ۵) برگهای انبارشده برای خوراك زمستانی دام.
گوڵ: ۱) خونچەی پشکوتو؛ ۲) پۆلو، سکڵ، پەنگر، پەرەنگ؛ ۳) گڕی ئاگر: (**گوڵبێنە**)؛ ۴) گوڵی گوڵاو؛ ۵) درشت‌و ئەستوُر: (**گوڵمیخ**)؛ ۶) هرڵبـژاردنی گۆرەوی لە گۆرەوی‌بازی‌دا: (گـوڵم لیدا، دەو **گوڵەی** من‌دا بو)؛ ۷) نەخشی پارچەو فەڕش‌و هەرچی دەچندرێ: (ئەو مافوُرە **گوڵ**وردە) ف ۱) گُل؛ ۲) اخگر؛ ۳) زبانۀ آتش؛ ۴) گل محمّدی؛ ۵) درشت و ستبر؛ ۶) اصطلاحی در جوراب بازی؛ ۷) گل پارچه و قالی و دیگر بافتنیها.
گۆل: ۱) گۆرەکـــە، بەچکـــەچێڵ؛ ۲) ئەستێر، ئەستێڵك؛ ۳) زرێبـــار، دەریاچە؛ ۴) نەفام، بێ‌ناوەز، حۆل؛ ۵) کەردی چەڵتوُك جاڕ: (بەحرم وتـوە نەك وەکـو **گۆلی** مەرەزانـە) «نـالی»؛ ۶) ناوی چ[illegible]یە لە کوردستـان؛ ۷) نەخشی قومـاش‌و جاجم؛ ۸) گەمـەی قەمچان؛ ۹) وەرگەڕان، گلاربوُن؛ ۱۰) کرمی ناوزگ؛ ۱۱) سن، بەڵای گەنم ف ۱) گوساله؛ ۲) استخر؛ ۳) دریاچه؛ ۴) کم فهم، خل؛ ۵) کردشالیزار؛ ۶) نام چند روستا در کردستان؛ ۷) نقش پارچه و جاجیم؛ ۸) بازی یەقُل دوقل؛ ۹) وارونه‌شدن، چپ شدن؛ ۱۰) انگل شکم؛ ۱۱) آفت گندم.
گۆڵ: ۱) ئالـــۆزی‌و لێك‌هاڵاوی: (گرێ‌و **گۆڵ**)؛ ۲) چالاك، بەگوڕ:

(گورجـو **گوّلّ**)؛ ٣) نیری سەگو کەر: (**گوّلّەسەگ، گوّلّەکەر**)؛ ۴) یابـوی نازەسـەنو ناقوّلاّ: (**گوّلّەبارگین**)؛ ۵) توّپ خستنەدەروازەی توّپی پێ؛ ۶) فریو [ف] ١) درهم و گره خورده؛ ٢) چُست و چالاك؛ ٣) نرینهٔ سگ و الاغ؛ ۴) یابوی نانجیب و بدریخت؛ ۵) گل فوتبال؛ ۶) فریب، گول.

گولاّباتون: پارچەیەکی باریکە لە داوەئاوریشمی زێڕین و زیوین چنراوە بوّ پەراوێزی جلك دەبێ [ف] گلابتون.

گولاّبەتون: گولاّباتون [ف] پارچهٔ گلابتون.

گولابەربەروّژکێ: گولّەبەروّژە [ف] آفتابگردان.

گولاپاییزێ: گولّەپاییزە، گولّێکە لە پایزدا دەپشکوێ [ف] گُل حسرت.

گولاپێخەمبەر: گولّی‌شلێرە [ف] گُل سرنگون.

گولاچاوێشە: بابوُنەی پەلك‌درشتی زەرد [ف] بابُونهٔ گاو چشم.

گولازەر: گولّەزەردە. *کە بوّنی گولّی گولاّو دەدا* [ف] نوعی گل گلاب زردرنگ.

گولاسوّر: گولّەباغ، گولّی گولاّو [ف] گل محمدی.

گولاش: ملاّنی، زوّران، عەفرە، گوراش [ف] کُشتی.

گولاشێستپەڕ: گولّەئەستەمبولّی. *گولّێکی پڕپەلکە بە زوّر ڕەنگان* [ف] گُل کوکب.

گولاڤ: بەرکم، ئاوی لەگولّ‌گیراو [ف] گلاب.

گولاڤدون: گولاّباتون [ف] پارچهٔ گلابتون.

گوّلاگـوجگێ: ناوچـەیەکـە لە کوردستانی بەردەستی ترکان جێگەی هوّزی ئەلازگ. *کانیەکی لێ‌یە دەلّێن نەخـوّش و چاوێشـەدار لێی بخواتەوە عەلّەمی تێدا نامێنێ* [ف] ناحیه‌ای در کردستان.

گولال: ١) موّزەشینە کە گاو گوّلّ ڕاودەنێ؛ ٢) جانەوەرێکی رەشە وەك سن دەچێ [ف] ١) خرمگس؛ ٢) جانوری است شبیه به سن.

گوّلال: کرمی‌زگ [ف] انگل شکم.

گولالازەڕێن: مێشێکی کەسکە لە جەنگەی گەرمادا لە داران زیان دەدا [ف] نوعی مگس سبز که در فصل گرما آفت درختان میوه است.

گولالاگی: کرمی زگ [ف] انگل شکم.

گولالە: گلاّلّە [ف] نگا: گلاّلّە.

گولاّلّە: ١) رەبەنوّك، مێلاقە؛ ٢) ناوی ژنانە [ف] ١) آلالە؛ ٢) نام زنانە.

گولاّلّەسوُرکە: گولاّلّە، مێلاقە [ف] آلالهٔ قرمز.

گولاّلّەسوُرە: گولاّلّە، گولاّلّەسوُرکە [ف] آلالهٔ قرمز.

گولالێ: توُتە، قامکە چکوّلّە [ف] خنصر، انگشت کوچکه.

گولان: ١) دوهـەمـمانگی بەهـار، بانـەمـەڕ؛ ٢) کوّمـەلّی گولّ [ف] ١) اردیبهشت ماه؛ ٢) گلها.

گولاّن: ١) گولان؛ ٢) چوار گوند لە کوردستان بەم ناوە بەعسی وێرانی کردن [ف] ١) نگا: گولان؛ ٢) نام چهار روستا در کردستان که بعثیها ویران کردند.

گولانگ: کەزی‌وەهوّنراو [ف] زُلف تابداده.

گولانە: ١) کارگی خراپ؛ ٢) پوُتەکەو بێ‌نمود [ف] ١) قارچ سمّی؛ ٢) کوچولوی بدریخت.

گولاّو: ١) گولاڤ؛ ٢) گلاّو، پیس [ف] ١) گلاب؛ ٢) دهن زدهٔ سگ و خوك.

گوّلاو: ئەستێر، گوّل، ئەستێلّ [ف] استخر.

گولاّواتون: گولاّباتون [ف] گلابتون.

گولاّوپاش: دەفری ئەستوّباریکی گولاّوتێکردن کە لێ‌یەوە دە پڕژێنن [ف] گلاب پاش.

گولاّوپڕژێن: ١) گولاّوپاش؛ ٢) گولاّوپرژاندن [ف] ١) گلاب پاش؛ ٢) گُلاب پاشی.

گولاّوپژێن: گولاّوپاش [ف] گلاب‌پاش.

گولاّودان: دەفری گولاّو [ف] گلابدان.

گولاّوگرتن: گولّ و ئاو لەسەر ئاگر کولاّندن و هەلّمەکەی بە تنوّکە ڕژانەوە [ف] گلاب گیری.

گولاوە: کفتەی برنج [ف] کوفته‌برنجی.

گولاّوەتون: گولاّبەتون [ف] گلابتون.

گولاّوی: ١) جوّرێ هەرمێ؛ ٢) ناوی پیاوانە [ف] ١) نوعی گلابی؛ ٢) نام مردانە.

گولّباجی: خوشکی شوُ [ف] خواهرشوهر.

گولبـاخـە: لەکـایەی داروُکـە چەقـاندن و هەلّگرتنەوەدا بەڕێز وێستانی هەردولا [ف] صف بستن دوگروه مقابل در یك نوع بازی.

گولّباران: گولّ‌هەلاویشتن بەسەر کەسێکی عەزیزدا [ف] گلباران.

گولباڤ: ١) سوُری ئالّ بەڕەنگی گولّ؛ ٢) خونچە [ف] ١) گلفام؛ ٢) غنچە.

گولّبانو: جوّرێ مێش کە چزوی هەیە [ف] نوعی مگس نیشدار.

گولّبڕ: دروێنەی سەرچلّی خەلە [ف] درو خوشه‌های غلّە.

گوّلبڕ: کەسێ کە کەردوی چەلّتوك‌جاڕ ساز دەکا [ف] کردساز شالیزار.

گوّلبڕین: کەردوسازی لە چەلّتوك‌جاڕدا [ف] کردسازی شالیزار.

گولبزا: گولّەنەوروّزە [ف] گلی است زردرنگ که اوّل بهار می‌شکفد.

گولبزك: گولبزا [ف] نگا: گولبزا.

گولّ بزن: گولّێکە وەك گولّی گولاّو دەچێ و بێ‌دڕکە [ف] گلی است شبیه گل محمّدی.

گولّ بژێر: ١) کەسێ کە گولّ لە دروێنەی خەلەدا دەچنێتەوە؛ ٢) کەسێ تێ‌دەکەوێ شتی هەرەباش جیا دەکاتەوە [ف] ١) خوشەچین؛ ٢) گلچین.

گولبوّری: گولّی شەیپوری [ف] گل اطلسی.

گول بهار: کولّێکی سەوزی پڕپەلکە [ف] گل ماهوتی.

گولّ بەدەم: خەیارو هەناری ساوا [ف] خیار و انار نورسیده.

گول بەژن: قەدباریك، بەژن‌زراڤ. *بوّ پەسنی ژنی جوان و پێ‌کەوتو ئێژن* [ف] کمر باریك.

گولّبەند: چەلینگ [ف] نگا: چەلینگ.

گولّ بەهار: ١) چیچەکی دەشت؛ ٢) ناوی ژنانە [ف] ١) گل صحرایی؛ ٢) نام زنانە.

گولّبێن‌ئاخن: توّپەپەڕوّی کە دەخرێتە گولّبێنەتەندوُرەوە بوّ گڕدامرکان

ف گلو بندتنور، کُهنه‌ای که با آن آتش تنور را خاموش می‌کنند.
گولْبێنـه: کونێکـه له بنـه‌وه‌ی ته‌نـوردا بابـوێری ده‌رخـراوه‌ته ده‌ر بۆ گڕخۆش بوُنی ته‌ندوُر ف گلوه‌تنور.
گولپ: گونـدێکی کوردستـانـه به‌عسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گولْپ: قوم، قم، فڕ ف جُرعه.
گولْپه: کڵپه، گڕی له‌پڕی ئاگر ف اشتعال ناگهانی آتش.
گولْپه‌ڕ: وه‌ختی درونه‌هاتنی ده‌خڵ ف موسم درو غلّه.
گولْپه‌ری: ناوی ژنانه ف نام زنانه.
گۆلْتك: گۆلی که‌م‌ئاو، ئه‌ستێری پچوُك ف استخر کوچك.
گولته: چه‌لاك، کۆڵه‌که ف ستون.
گولْته: په‌له‌وه‌ری بچوُك ف پرندهٔ کوچك.
گولْجاڕ: شوێنێ که گولْی زۆری لێ ڕواوه ف گُلزار.
گولچـان: پیشکـان، داری سه‌رداردراو بۆ که‌نگرکه‌ندن ف چوبدستی مخصوص کنگرکنی.
گول چمك: ته‌واو نه‌شێلدراوی هه‌ویر و قوڕ ف نیم سرشته.
گولْچن: ۱) گولْبژێر؛ ۲) شکلّی گولْدرو ف ۱) گُلچین؛ ۲) گُلدوز.
گولچیت: گولێکی ده‌شته‌کیه ف از گلهای صحرایی است.
گول چیچـه‌ك: هه‌مـوُگولْی کورته‌بالای ده‌شتی به‌تێکڕایی ف گلهای صحرایی به طور عام.
گولچیسك: گورچیله ف کلیه.
گولچیله: گورچیله ف کلیه.
گولْچین: ۱) گولْبژێر؛ ۲) ناوی ژنانه؛ ۳) گولْچن ف ۱) گلچین؛ ۲) نام زنانه؛ ۳) گلدوز.
گولْخاتر: ناوی ژنانه ف نام زنانه.
گولخار: په‌مبه‌یی، چێره‌یی ف رنگ صورتی.
گولْخاس: ناوی پیاوانه‌و ژنانه ف نام مردانه و زنانه.
گولْخانه: جێگه‌ی شه‌تڵه‌گولْ ف گلخانه.
گولْ خواردن: فریوان، فریوخواردن ف گول خوردن.
گولْ خونچه: خونچه‌ی نیوه‌پشکوتو ف غنچهٔ نیم شکفته.
گولْخه‌نده‌ران: ۱) خه‌نه‌شیرین، که‌ن‌جوان‌و خۆش؛ ۲) جۆرێ گولْ ف ۱) شیرین خنده؛ ۲) نوعی گل.
گولخـه‌نی: ۱) پیرخـه‌نی، شله‌ی ورده برۆش؛ ۲) گیایه‌کـه بۆ ده‌رمان ده‌شێ ف ۱) آش بلغور ریز؛ ۲) گیاه بسم.
گولخیف: ده‌می پشکوتنی گولان ف موسم دمیدن غنچه‌ها.
گولْدار: پارچه‌ی شکلّی گولْ لێکراو ف پارچهٔ گلدار.
گولْـدان: ۱) ده‌فـری گولْ تێ‌خستن؛ ۲) ده‌فـری میزتێ‌کردن ف ۱) گُلدان؛ ۲) ظرفی که در آن ادرار کنند، لگن.
گولدانْك: گولْدان ف نگا: گولْدان.
گولْده‌ره: دوگوندی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کاولی کردوه ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
گولْڕو: ناوه بۆ ژنان ف نام زنانه.
گولْڕوُت: جۆرێ تۆمی گه‌نم ف نوعی گندم.
گولْڕه‌نگ: به‌ڕه‌نگی گولْ. بۆ په‌سنی سه‌رکولمه‌ی ئێژن ف گُلی رنگ.
گولزار: ۱) گولْجاڕ؛ ۲) ناوه بۆ ژنان ف ۱) گُلزار؛ ۲) نام زنانه.
گولْزار: گولزار ف نگا: گولزار.
گولْسان: گولْجاڕ ف گُلزار.
گولْستان: گولْسان ف گُلزار، گُلستان.
گولشه‌ن: ۱) گولْجـاڕ؛ ۲) ناوی ژنانه ف ۱) گُلشن؛ ۲) نام زنانه.
گولْشه‌ن: گولْجاڕ ف گلزار، گُلشن.
گولشه‌یتان: قورسی که‌مه‌ر ف گیاه بلادر.
گولْشێن: گولْشه‌ن ف گُلشن.
گولشێنی: ۱) قامێکی کوردیه‌یه؛ ۲) ناوی ژنانه ف ۱) ترانه‌ای است؛ ۲) نام زنانه.
گولْقند: تۆپی له‌په‌ڕۆ چندراو بۆ کایه‌و تۆپ‌بازی ف توپ ساخته شده از پارچه برای بازی.
گۆلـك: ۱) گوُره، گوره، گۆل، به‌چـکـه‌ی چێلْ؛ ۲) بچـوُکـی شه‌نگڵه‌به‌ره‌که‌ته؛ ۳) بریتی له ئاوسان‌و باکردنی زگ ف ۱) گوساله؛ ۲) میوهٔ دوقلوی کوچك؛ ۳) کنایه‌از ورم کردن و بالاآمدن شکم.
گوڵـك: ۱) گیاچرێش، گیانه‌سرێلك؛ ۲) گێلگێله‌ی سه‌ربه‌گولْینگه؛ ۳) گولْ‌چیچه‌ك ف ۱) گیاه سریش؛ ۲) نوعی سرپوش زینتی؛ ۳) گل صحرایی.
گولکاحه‌لی: گوێلکی زو زاوی هه‌راش ف گوسالهٔ زود به دنیا آمده.
گولْکار: که‌سێ که گولْ ده‌ڕوێنێ ف گُلکار.
گولْکـردن: ۱) گولْ‌پشکـوُتن له دارو گیا؛ ۲) جێگـه‌ی دان له شینی دانه‌وێڵه په‌یدابوُن؛ ۳) دڵخۆشی‌و که‌یف: (ئه‌مڕۆ دڵی زۆر خۆشه **گولی کردوه**)؛ ۴) ئاشـکـرابـوُن ف ۱) گل شکفتن درخت و گیاه؛ ۲) خوشه‌کردن غلّه؛ ۳) سرکیف آمدن؛ ۴) آشکار شدن.
گۆلکردن: ۱) دروس کردنی ئه‌ستێلْ؛ ۲) که‌ردولێدانی چه‌ڵتوُك‌جاڕ ف ۱) ساختن استخر؛ ۲) کردزدن شالیزار.
گۆلْکڤان: شوانی گۆلکان ف گوساله‌چران.
گولْ کوچك: کڕێژه‌به‌رد، قه‌وزه که‌ڤر ف گُل سنگ.
گولکوشی: به‌خۆهه‌ڵگوتن له زۆرخانه‌دا ف رجزخوانی در زورخانه.
گولکه: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.
گولْکه: فتنه، ئاژاوه‌چی ف آشوبگر، فتنه‌انگیز.
گول که‌ڤروك: کڕێژه‌به‌رد ف گل سنگ.
گۆلْگ: ئه‌سپی سواری ف اسب سواری.
گولْ گاوزوان: زوانه‌گا، گیایه‌که بۆ ده‌رمان ده‌شێ ف گل گاوزبان.
گولْ گرتن: ۱) سه‌ری فتیله‌چـراو شه‌م قرتـانـدن؛ ۲) گولْ‌پشکوُتن له داره گولْ؛ ۳) ده‌ژێر گلْ خستنی خرچه بۆ ئه‌وه ببێته کاڵه‌ك ف ۱) چیدن فتیله چراغ و شمع با قیچی؛ ۲) گل شکفتن از گُلبُن؛ ۳) در زیر خاک نهادن خربزهٔ نارس برای شیرین شدن آن.
گولْ گزی: سوُری ئامالْڕه‌ش ف سرخ سیه‌فام.
گولْگولْ: هه‌رشتێ که په‌ڵه‌په‌ڵه‌ی جوانی تێدابێ ف دارای لکه‌های زیبا.

گۆل گۆل: ۱) زەوی کەردولێدراو؛ ۲) زۆر قولکەئاوی بەشوێن‌یەکا؛ ۳) قومـاشی لەکـوڵ‌دراوی بەپێل: (جـاجمو بۆزۆی زاخـۆ هەمـو **گۆل گۆلە**)؛ ۴) دەغلی شینی بلندی لێك‌هالاو [ف] ۱) زمین کردزده؛ ۲) گودالهای آب پشت سرهم؛ ۳) پارچهٔ موج‌دار؛ ۴) ساقەهای سبز و بلند به هم پیچیدهٔ غلّه.

گوڵگـوڵی: ۱) گوڵ‌گوڵ: (نانی **گوڵ گوڵی**یە)؛ ۲) دەشتی پڕ لە هەمو جۆرە گوڵێك: (دنیاکە **گوڵ گوڵی** بوە قوربان ئەتۆش وەرە/ سەیرێکی گوڵ کە قەیدی‌چی‌یە گوڵ گوڵی بویّ) «نـالی»؛ ۳) سوری ئاچـخ، سوری کاڵ [ف] ۱) نگا: گوڵ‌گوڵ؛ ۲) دشت پراز گل؛ ۳) قرمز روشن.

گۆڵگە: یەکسمی سواری بەگشتی [ف] ستور.

گوڵگەز: گولگزی [ف] نگا: گولگزی.

گوڵگەزی: گولگزی [ف] نگا: گولگزی.

گوڵگەشت: ۱) باخچە؛ ۲) هەوایەکی گورانی‌و قامێکی کەونارایە [ف] ۱) باغچه؛ ۲) آهنگی است باستانی.

گوڵ گەنم: جێگەی دەنك‌ودان لە چڵەگەنمدا [ف] گُل گندم.

گوللان: کایەی هەڵماتێن، وازی بەکەللا [ف] تیله‌بازی.

گوللە: بەرك [ف] گلولهٔ اسلحه.

گوللەباران: تیرەباران [ف] تیر باران.

گوللەبەن: دوعای خۆپارازتن لە گوللە [ف] دعای ضد گلوله.

گوللەبەند: گوللەبەن [ف] دعای ضد گلوله.

گوللەی‌وێڵ: گوللـەیەك کە بـێ ئامانـج‌گرتـن تەقیوە [ف] گلولـهٔ بدون هدف‌گیری.

گوللی: ۱) بیبیلەی چەم؛ ۲) دەنکـەترێ، بۆڵ [ف] ۱) مردمك چشم؛ ۲) دانهٔ انگور.

گولم: ۱) پەنجەی قوچاو؛ ۲) ئاوی ڕاوەستاوی قوڵ، گۆم [ف] ۱) مشت گره کرده؛ ۲) آب راکد ژرف.

گوڵم: ۱) نەرمایی سەر سمت؛ ۲) پڕی دەستێك؛ ۳) پەنجەی قوچاو؛ ۴) گوڵی من، بریتی لە گراوی؛ ۵) پارچـەگۆشتی بێ‌پێشـە [ف] ۱) نرمی باسن؛ ۲) پُریك دست؛ ۳) مشت؛ ۴) کنـایه از معشـوقـه؛ ۵) قطعه گوشت بی استخوان.

گولم‌کەوە: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گولم‌لیزی: شەڕەمشت [ف] بوکس بازی.

گوڵ مشتك: گلۆڵەبەن [ف] گروهه‌نخ، گلولهٔ نخ.

گوڵمە: ۱) نەرمایی ڕان؛ ۲) پارچەگۆشتی بێ‌ئێسك [ف] ۱) نرمی ران؛ ۲) قطعه گوشت لُخم.

گۆڵمە: پڕ بە دەستێ لە گیا [ف] پریك کف دست گیاه.

گوڵ مەخمور: پۆپەکەڵەشێرە، گیایەکە [ف] گل تاج خروس.

گوڵمەڕان: نەرمایی ڕان [ف] نرمی ران.

گۆڵمـەز: ۱) گاڵتـەو حەنـەك؛ ۲) زەنـازەنـا [ف] ۱) شوخی و هزل؛ ۲) سروصدای زیاد.

گوڵ مەشك: گیای پێ‌قەلە [ف] گیاه رجل الغراب.

گوڵمی: گۆلکەساوا فێرە گوان‌مژین کردن [ف] گوسالهٔ نوزاد را به مکیدن پستان مادر تعلیم دادن.

گولمیخ: بزماری زل لە داریان لە ئاسن، سکە [ف] اخیه.

گوڵمێخ: گولمیخ [ف] اخیه.

گوڵمێخەك: گوڵێکی بۆن‌خۆشەو بە زۆر ڕەنگ هەیە [ف] گُل میخك.

گوڵمێو: گیایەکە مرۆ دەیخوا [ف] از گیاهان خوراکی.

گوڵنار: چاوەهەنار کە بۆ دەرمان دەشێ [ف] گلنار که مصرف دارویی دارد.

گوڵناز: ۱) ناوی ژنانە؛ ۲) گوڵی‌نازناز [ف] ۱) نام زنانه؛ ۲) نام گُلی است.

گوڵندام: ناوی ژنانە [ف] نام زنانه.

گوڵنك: بەلۆکە، مینکە، قیتکەی زێ [ف] چچوله.

گوڵنـگ: ۱) پرزەی لێك‌هالاوی بەستـڕاوی سەرقرتاو بۆ جوانی؛ ۲) قیتکەی ناو زێی ماین کە دەیبڕن [ف] ۱) منگوله؛ ۲) برجستگی درون فرج مادیان که می‌برند.

گوڵنگ‌بڕین: قیتکەبڕینی زێی ماین [ف] بریدن چوچولهٔ مادیان.

گوڵنگە: گوڵنگ [ف] نگا: گوڵنك.

گوڵنم: ناوپرژێن [ف] آب پاشی.

گوڵنام: گوڵندام [ف] گل اندام، نام زنانه.

گول نەخـوین: گونـدێکی لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گولو: ۱) دەنکەترێ؛ ۲) دانار؛ ۳) زۆروردی خڕ: (ماستاوەکە **گولوگولو** بوە) [ف] ۱) دانه انگور؛ ۲) دان دان روغن و...؛ ۳) مدوّر ریز، گرد کوچك.

گوڵۆ: ۱) گوڵبێنەی تەندور؛ ۲) کونەبا لە شاخدا [ف] ۱) دمنه، گلوه؛ ۲) منفذ باد در کوه.

گوڵواخن: گوڵبێنەئاخن [ف] دمنه‌بند.

گوڵواز: گلواز، رستەهەنجیری بەئاڵقە [ف] حلقهٔ انجیر به رشته کشیده.

گوڵۆپ: چرای کارەبا [ف] لامپ برق.

گوڵۆپە: گڕپە، کڵپە [ف] زبانهٔ آتش.

گوڵۆر: خلار، گلار، گلۆر [ف] غلتان.

گوڵوس: ئاخەلێوە [ف] سرآغاز بهار.

گوڵۆف: ۱) کوشران؛ ۲) ڕێك کوشراو [ف] ۱) فشردگی؛ ۲) مُچاله.

گوڵۆفتن: کوشین، ڕێك‌گوشین [ف] فشردن با دست، مُچاله‌کردن.

گوڵۆفین: گوڵۆفتن [ف] مچاله‌کردن.

گولۆڤەر: گرۆڤەر [ف] مدوّر، مُستدیر.

گولۆك: گزمۆلە، خڕی زۆرپچوك [ف] مدوّر کوچك.

گوڵۆك: شکۆفە، گوڵی درەخت [ف] شکوفهٔ درخت.

گوڵۆکەفەقیانە: ڕێحانەکێویلە [ف] ریحان کوهی.

گوڵۆڵك: گلۆڵە [ف] گروهه نخ.

گوڵۆڵە: گلۆڵە [ف] گروهه نخ.

گولۆلە: بەرك، گوللە [ف] گلوله.

گوڵۆڵی: بەرك [ف] گلوله.

گوڵۆنه: گوڵبێنه [ف] گلوه، دمنه.

گولوەن: ١) خشڵی ئەستۆ؛ ٢) ئەستۆپێچی قوماش [ف] ١) گردنبند؛ ٢) شال گردن پارچه‌ای.

گولوەنی: چارۆکه [ف] کتف پوش زنانه.

گوڵ وێنك: ئالقەپەتی ملی ڕەشەوڵاخ [ف] رسن گردنبند گاو.

گوڵوێنه: گوڵبێنه [ف] گلوه.

گولـه: ١) پوتەکەی پیسەکە؛ ٢) پارچەی پچوُك لە زەوی؛ ٣) برێتی لە کەسێ ژنی جوانی هەیەو ئێرەیی پێدەبەن: (**گـولەی مێردان**)؛ ۴) بەرکی چەك، گولله؛ ۵) پرچی وەهـۆنـدراو [ف] ١) بدنمود حقیر؛ ٢) قطعـه زمین کوچك؛ ٣) کنایه از شوهر زن خوشگل که به وی رشك برند؛ ۴) گلوله؛ ۵) زُلف تابداده.

گۆلـه: ١) وشەی بانگ‌کردنی گۆلك؛ ٢) کەلای کایەکردن لە بەرد؛ ٣) گاڵەو دەنگی بەرز؛ ۴) نەخۆشی گوێلك؛ ۵) پێشەنگی ئاژەڵ و پاتاڵ [ف] ١) کلمـهٔ صداکـردن گوسـاله؛ ٢) تیله؛ ٣) صدای بلند؛ ۴) بیماری گوساله؛ ۵) جلودار گلّه.

گۆڵـه: ١) قفـڵ؛ ٢) زلی ناقـۆڵا؛ ٣) نارەسـەن؛ ۴) گرمەی هەور؛ ۵) نەخۆشیەکی.زاره، لۆغه. (**گۆڵه** لەزمانی داوه) [ف] ١) قفل؛ ٢)تنومند بدقواره؛ ٣) نااصیل؛ ۴) تُندر؛ ۵) نوعی بیماری دهان.

گوڵەبابونه: گوڵی گیایەکه بۆ دەرمان دەشێ [ف] گل بابونه.

گوڵەباخ: ئەو گوڵە لاسك‌بەدڕکەی کە گوڵاوی لێ دەگیرێ [ف] گل محمّدی.

گۆڵەبارگین: ئەسپی ناعەسڵی باربردن [ف] یابو.

گوڵەباغ: گوڵەباخ [ف] گل محمّدی.

گوڵەبەبەشه: گوڵێکه دەشتەکی [ف] گلی است صحرایی.

گوڵـەبەڕۆژه: ڕوەکێکه لاسکی بەرزو گەڵاپانەو تا تۆمی نەکردوه گوڵـەکـەی دەگەڵ خۆر دەچـەرخێ تۆمـەکـەی چەورو بەتامە دەی تروکێنن و ڕۆنی لێ دەگرن [ف] آفتابگردان.

گوڵـەبـەڕۆنـه: گوڵێکی زەردی دەشتـە بۆنی خۆشـە بەمـەشکـەیەوە دادەلەقێنن بۆ ڕۆن‌زۆربوُن [ف] گلی است زرد صحرایی.

گوڵەبەیبوُن: گوڵێکی زۆر بۆن‌خۆشه [ف] گلی است خوشبو.

گوڵەبەیبوُنه: گوڵەبەیبوُن [ف] گلی است خوشبو.

گوڵەپڕۆوُزه: قەرەخەرمان [ف] گندم درخوشه بوداده.

گوڵەپژمین: گیایەکه بۆنی تونده [ف] گیاهی است.

گولەپێغەمبەره: زوڕات، شامـی، گەنمەشامـی، سـەرداری [ف] بـلال، ذرّت.

گوڵەجۆ: جێ‌دەنك لە جۆی دانەوێڵەدا [ف] خوشهٔ جو.

گوڵـەجوتیاره: گوڵێکه سەرەتای پایز پەیدا دەبێ [ف] گلی صحرایی در اوایل پاییز می‌شکُفد.

گوڵەچاوێشه: گوڵەبابوُنه [ف] گل بابونه.

گوڵەخانه: گوندێکی کوردستانه بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوڵەخەنه: گیایەکه [ف] گیاهی است.

گوڵەداس: جۆرێ نەخۆشیه لە زمانی ڕەشەوڵاغ دێ [ف] نوعی بیماری زبان گاو.

گوڵەدۆمه: گـوڵێکـی زەردی درشتـی دەشتـه [ف] گلـی زرد و درشت صحرایی.

گوڵ هرچ: گوڵێکی وەنەوشی گەڵاپانە خاڵی سپی دەناودا [ف] گلی بنفش رنگ.

گوڵەڕۆُته: گولڕۆُت [ف] نوعی گندم.

گوڵەڕۆنینه: گوڵەبەڕۆنه [ف] نگا: گوڵەبەڕۆنه.

گوڵـەزەرده: ١) گوڵێکی زەرده لە جسنی گوڵەباخ هەڵواو مەرەبای لێ چێ دەکەن؛ ٢) دڕوەزەرده [ف] ١) گلی است زرد که حلوا و مربّا از آن درست کنند؛ ٢) تیغ کوهی، خاری است.

گوڵەژەن: ئەو شتەی گلۆڵەی خەڕەکی لەسەر هەڵدەکرێ [ف] ابزاری در بافندگی که نخ برآن پیچند.

گۆڵەسار. گوُرەسا [ف] افسار گوساله.

گوڵەستێره: ئەستێرۆك، گوئەستێره [ف] کرم شبچراغ

گوڵەسەگانه: گوڵێکه، شیلان [ف] گلی است.

گوڵەسێو: سێوەبن عەرزیله [ف] سیب زمینی استانبولی.

گولەش: زۆرانبازی [ف] کُشتی.

گوڵەشللێره: شلێره [ف] لالهٔ سرنگون.

گوڵەفەقێ: گوڵێکی دەشته [ف] گلی است صحرایی.

گولـەك: گیایەکـە ئاژەڵ بیخوا بای پێدەکا [ف] گیاهی است که موجب بادکردن حیوان میشود.

گوڵەك: چیمەنی پڕگوڵ، گوڵجاڕ، گوڵزار [ف] گُلزار.

گوڵەکابه: گوڵەپێغەمبەره، گەنمەشامی، سەرداری [ف] ذرّت، بلال.

گۆلەکه: گۆرەکه [ف] گوساله.

گۆڵەکی: نێرەکی، بۆ ئێستر دەگوترێ کە نێر بێ [ف] به ستور نر گفته می‌شود.

گوڵەگرێ: ئاردەتو [ف] آرد توت.

گوڵەگورگه: گوڵێکی سوُره لە پاییزدا دەبێ، گوڵەفەقێ [ف] گُلی است پائیزی به رنگ قرمز.

گۆڵـەگـۆل: سەبـرسەبر ڕۆیشتن، ساڵانەساڵانه، قۆلەقۆل [ف] یواش یواش، سلانه‌سلانه.

گۆڵەگۆڵ: زەنازەنا بە دەنگی بەرزو تێکەڵاو [ف] نعره‌ها [illegible] درهم آمیخته.

گۆڵەگۆله: بانگ کردنی گوێلك [ف] صداکردن گوساله.

گوڵـەگەنم: ١) جێگەی دان لەسەر لاسکی گەنم؛ ٢) گوڵەکابه [ف] ١) خوشهٔ گندم؛ ٢) ذرّت، بلال.

گوڵەماساوه: گوڵێکی زەردی بۆن‌گرانه [ف] گلی است زرد و بدبو.

گۆڵەمه: مست، مشت، گولم [ف] مُشت گره کرده، بوکس.

گۆڵەمەباز: مشت‌وەشێن [ف] بوکس باز.

گۆڵەمەبازی: شەڕەمشت [ف] بوکس بازی.

گولەمێش: گیای دەرمانی کرم [ف] گیاهی است داروی ضدکرم.

گوڵەنار: گیایەکی دەشتەکیه گوڵی لەگوڵی سوُری هەنار دەکا [ف] گلنار.

گوڵەندام: گوڵندام ف نام زنانه.
گوڵەنگ: گوڵنگ ف نگا: گوڵنگ.
گوڵەنگە: گوڵنگە ف نگا: گوڵنگە.
گولەنیسان: چارەچەقیلە ف نوعی خشخاش.
گوڵەواژ: گیایەکە لە دارو بەرزی دەهاڵێ ف نوعی پیچك.
گوڵەوەچینی: گوڵەدەخڵ چنینەوە ف خوشەچینی.
گول هەسێل: بێقیزان ف گُلی است.
گوڵەهێرۆ: گوڵێکی درشتی جوانە بە زۆر ڕەنگان دەبێ و بۆ دەرمان دەشێ ف گُل ختمی.
گوڵی: ۱) نەخۆشی خوڕە؛ ۲) گوڵی خەلە؛ ۳) لکی دار؛ ۴) پرچێ کە دەهۆنرێتەوە، کەزی؛ ۵) کلوی بەفر؛ ۶) گولینگەی شەدەو پێچی سەر؛ ۷) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) بیماری جذام؛ ۲) خوشـهٔ غلّه؛ ۳) شاخهٔ درخت؛ ۴) گیسوی بافته؛ ۵) دانهٔ برف؛ ۶) منگولهٔ روسری؛ ۷) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوڵی: بەمبەیی، چێرەیی ف صورتی رنگ.
گوڵێ: ۱) یەك گوڵ؛ ۲) ناوە بۆ ژنان ف ۱) گلی؛ ۲) نام زنانه.
گۆڵێ: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گولیچ: کلوی بەفر ف دانهٔ برف.
گولێز: جۆرێ بەری مازو ف نوعی ثمر مازوج.
گولیزار: گوڵزار، ناوی ژنانە ف نام زنانه.
گولیستان: ۱) باغچەی گوڵان؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) گُلستان؛ ۲) نامی برای خانمها.
گوڵی‌سەرتۆپ: جوانتر لەناو شتی دەوروبەردا ف گُل سرسبد.
گولیفك: گوڵێکی زۆر جوانە ف از گلهای بسیار زیبا.
گولیڤك: گوڵینگەی شەدەو پێچی سەر ف منگولهٔ روسری.
گولیك: ۱) سەرتەنك، کەمموو؛ ۲) کفتەساواری سوورەوەکراو، کوتیلك ف ۱) موی سر کم پشت؛ ۲) کوفته بلغور سرخ کرده.
گولیك: شکۆفەو گوڵ ف گل و شکوفه عموماً.
گۆڵی کەوە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوڵی‌مەجلیس: برێتی لە مرۆی قسەخۆش و کۆڕازێنەوە ف مجلس‌آرا.
گوڵینگ: گوڵنگ ف نگا: گوڵنگ.
گوڵێنە: گوڵێنە ف گلوه.
گوم: ۱) گاف، گاو، هەنگاو؛ ۲) نادیار؛ ۳) دەنگی کۆتر، گمە ف ۱) گام؛ ۲) گُم؛ ۳) صدای کبوتر.
گۆم: ۱) ئاوی ڕاوەستاوی قووڵ؛ ۲) قسەو مەسەلەیێ کە پیاو تێ نەگا؛ ۳) زنـــج، جێگـەی شەوانـەی مەڕ لە نزیك گونـد؛ ۴) شوێنی‌وێستـانی پاسـەوان؛ ۵) ماڵی هاوینە؛ ۶) خانوی دەربەستە؛ ۷) دەم، کات؛ ۸) هەنگاو ف ۱) ژرفاب راکد؛ ۲) گُنگ، نامفهوم؛ ۳) استراحتگاه شبانهٔ گله بیرون آبـادی؛ ۴) مکـان توقف نگهبان؛ ۵) خانهٔ تابستانی؛ ۶) ویلا، خانهٔ دربستی؛ ۷) زمان، وقت؛ ۸) گام، قدم.
گومار: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گۆماسی: گوشماساو ف گوش ماهی.
گومان: دوودڵی، دڕدۆنگی، شك، سۆ ف گمان.
گۆمان: ۱) گومان؛ ۲) شوێنانی قووڵ لە ڕوباردا؛ ۳) ناوی چەند ئاواییەکە ف ۱) گمان؛ ۲) ژرفابها؛ ۳) نام چندین آبادی.
گومانبار: جێگەی گومان ف مُتّهم.
گومان‌بردن: ۱) شك کردن؛ ۲) لەکن بوون: (هیچ شتێ **گومان نابەم**) ف ۱) شك کردن؛ ۲) داشتن چیزی.
گومان‌ڕەش: بیرخراو، بێ‌فەڕو دڵ‌پیس ف بدگمان، بداندیش.
گومانن: گمەگم کردنی کۆتر ف خواندن کبوتر.
گومانە: ۱) ئاخرین‌چاڵاو لە کاریزدا؛ ۲) چاڵاولێدان بۆ تاقی کردنەوەی ئاو ف ۱) آخرین چاه کهریز؛ ۲) حفر چاه آزمایشی.
گۆماو: قوڵایی لە چەمدا ف ژرفاب.
گومـایش: ۱) گرمـەی‌زەحف؛ ۲) زرینگـانـەوەی گوێ ف ۱) صدای مهیب؛ ۲) وزوزکردن گوش.
گومبوون: نادیاربوون ف گُم شدن.
گومبە: فەرمان بە دەرکردنی کەسێ ف گُم شو.
گومبەت: گونبەت، قوبە ف گُنبد.
گومبەز: گومبەت، قوبە ف گُنبد.
گومپ: گۆپن ف گونه و لپ برجسته.
گومتل: کلۆی چکۆڵە: (**گومتلێ** قەندم بەرێ) ف کلوخك.
گومتیل: ۱) پەنەمانی لەشی مرۆ؛ ۲) لوورەقایی و رەقایی لە پێست ف ۱) آماسیدن جسم؛ ۲) غدّه.
گومڕا: ۱) ڕێ‌لێ‌ون‌بووگ؛ ۲) برێتی لە کەسێ لە داموو دەستووری ئاسایی لای‌دابێ ف ۱) گُمـراه؛ ۲) کنـایه از کسی که از راه و رسم معمول منحرف شده باشد.
گومرگ: باج لەسەر کاڵای ئاوردە ف گمرك.
گومرۆ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گومڕە: ۱) گومڕا؛ ۲) برێتی لە کەسێ لەبەر دەوڵەمەندی بایی بوبێ؛ ۳) زۆر سەخت‌و بەزەحمەت ف ۱) گُمراه؛ ۲) کنایه از کسی که از ثروت زیاد مغرور شده باشد؛ ۳) شدید.
گومریك: گومرگ ف گمرگ.
گومز: گومەز، گومبەت، گومبەز ف گُنبد.
گومساندن: شێلانی قوڕو هەویر ف چلانیدن گل و خمیر.
گومش: ۱) لاوێچ؛ ۲) مشتی وەکرێ؛ ۳) بلچ، گوێژ ف ۱) پُر یك کف دست؛ ۲) مُشتِ بازشده؛ ۳) زالزالك.
گومك: بەندی سەرەوی قامك ف بندانتهایی انگشت.
گۆمك: دەمێکی کەم، تاوێك، تۆزێ لە وەخت ف اندك زمانی.
گومك: گومك ف بند انتهایی انگشت.

گۆمکه: بەردی کونی گۆنگەی ئەستێر ف سنگ سوراخ تخلیه استخر.
گومگموك: خەمەگرو، قمقموك ف چلپاسه.
گومگموکـه: ۱) تونگـەی بچـوك؛ ۲) مەتـارەی سەفەر ف ۱) تُنگ کوچك؛ ۲) قمقمهٔ سفری.
گومگوم: ۱) قمقموکەی ئاو؛ ۲) دەنگی ڕۆیشتنی ئاو؛ ۳) وزەی زۆری مێش و مەگەس ف ۱) قُمقُمـهٔ آب؛ ۲) صدای جریان آب؛ ۳) وِزوز زیاد مگس.
گومگومك: خەمەگرو، فاتفاتك ف چلپاسه، مارمولك.
گومگوموك: خەمەگرو ف چلپاسه.
گومگـومـه: ۱) تونگـه؛ ۲) مەتـاره؛ ۳) فنجانی قاوه ف ۱) تُنگ؛ ۲) قمقمه؛ ۳) فنجان قهوه‌خوری.
گومگومین: ۱) گرماندنی هەور؛ ۲) نەڕاندن، گوڕەکردن ف ۱) غرّش رعد؛ ۲) غرّیدن آدمی.
گومگه: جێگەی گوم‌بوون ف ناپدیدگاه.
گۆمگه: کونی ئاوەڕۆ ف سوراخ آبراه.
گوملك: گجی، کراس ف پیراهن.
گومنی: دەنگدانەوه ف انعکاس صوت.
گومـه: ۱) گومبەت؛ ۲) گمەی کۆتر؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) گنبد؛ ۲) آواز کبوتر؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گۆمـه: بەچـه، جێ سانەوەی ئاژەڵ شەوانە لە دەشت ف استراحتگاه شبانهٔ دام درصحرا.
گومـەت: گوندێکی کوردسانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گومەته: ۱) قنه، قونه؛ ۲) بازبردنی کەروێشك و ئاسك و بزنەکێوی؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) خرام کبك و کبوتر؛ ۲) جهش حیوان وحشی؛ ۳) از روستـاهـای ویران شدهٔ کردستـان توسط بعثیان.
گومەتەگەج: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گومەد: گومبەت، گومەت ف گنبد.
گومەره: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گومەز: گومبەز، گومەت ف گنبد.
گومـەزه: ۱) گومـەتـه؛ ۲) بڵقی سەرئـاو؛ ۳) هەر شتی پشت‌زەق وەك گومبەز ف ۱) جهش حیوان؛ ۲) حباب آب؛ ۳) گُنبدی شکل.
گۆمـەزەرد: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گۆمەزەرده: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گۆمەزەل: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گومەسار: بێ‌سەرو شوێن ف مفقودالاثر.
گۆمـەشین: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گومەگوم: گمەگمی کۆتر ف آواز کبوتر.
گۆمەڵ: گۆڵمەز، زەنازەنا ف همهمه و جنجال.
گومەڵ: پڕی مست، گولم ف پُر یك مُشت.
گۆمەلاره: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گومەڵته: کۆگاکراو، کۆما ف انباشته.
گومەڵەك: بازبرنی حەیوان، گومەته ف جهش و پرش حیوان.
گۆمەلیان: ناوی گوندێکه ف نام دهی است.
گۆمەلیقه: دەموکانەی نەجاری ف غرهٔ نجّاری.
گومی: ۱) ونی، وندابویی، نادیاری؛ ۲) زرینگانەوەی گوێ ف ۱) گُمی، ناپیدایی؛ ۲) وزوز گوش.
گۆمێش: گامێش ف گاومیش.
گومین: ۱) گرمـانـدن، گرمین؛ ۲) خوێندنی کۆتر ف ۱) غُرّیدن؛ ۲) صدای کبوتر.
گون: ۱) باتو؛ ۲) کیر؛ ۳) دێ ف ۱) خایه؛ ۲) کیر؛ ۳) ده، دهکده.
گۆن: ۱) گۆنـا، کوڵمه؛ ۲) ئاژەڵی مێچکه. (چاخا گۆنێ پەزتێ نێری و بەران بەرددن ناف)؛ ۳) گیان، ڕح؛ ۴) خوێن، هوُن ف ۱) گونه، لپ؛ ۲) گوسفند یا بُز ماده؛ ۳) جان؛ ۴) خون.
گۆن: ۱) گوان: (نێنگۆن)؛ ۲) ڕەنگی چرۆچاو ف ۱) پستان حیوان؛ ۲) رنگ چشم و ابرو.
گونا: ۱) تاوان؛ ۲) بێچاره، بەستەزمان: (**گونایه دڵم پێ دەسووژێ**) ف ۱) گناه؛ ۲) بیچاره.
گۆنا: کولمه ف گونه، رُخسار.
گونابار: تاوانبار ف گناهکار.
گوناته: شوم، بەدفەڕ، جوُت‌قۆشه ف نحس، شوم.
گوناح: تاوان، گونا ف گناه.
گوناحبار: گونابار ف گناهکار.
گوناحکار: گونابار ف گناهکار.
گونادبار: گونابار ف گناهکار.
گۆنار: وتەیەکە بۆ باوەڕپێکردن دەیڵێن. *وەك بڵێی بەگیانی تۆ* ف لفظی که هنگام سوگند یاد کردن گویند.
گوناسا: گونا، گوناح ف گناه.
گوناسه: گونا ف گناه.
گوناع: گونا ف گناه.
گوناعبار: گونابار ف گناهکار.
گوناعکار: گونابار ف گناهکار.
گوناکار: گونابار ف گناهکار.
گۆناگۆن: ڕەنگاوڕەنگ، جۆراوجۆر ف گوناگون.
گۆناندن: ڕەنگاندن، ڕەنگ کردن ف رنگ کردن.

گوناهـ: ١) گونا، گوناح؛ ٢) زارو بێچاره ف ١) گناه؛ ٢) بینوا و بیچاره.

گوناهبار: گوناکار ف گناهکار.

گوناهکار: گوناکار ف گناهکار.

گونایش: وێك کەوتن، لەش وەلەش کەوتن ف برخورد بدنی دونفر به هم.

گونبەت: گومبەز ف گنبد.

گون‌پسیك: گیایەکە بەرەکەی لەکونی پشیلە دەکا ف گیاهی است.

گونتك: ئەنگوتك ف چونه.

گونتوله: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

گونج: ١) بەردی کون کە دەجێگەی ئاوبەردانی ئەستێرك دەگیرێ؛ ٢) حوشترگەلـو، جێگـەی جۆگەئاو لە سواڵەت؛ ٣) تەنبوورەی ئاسیاو، زەنبوورە؛ ٤) مێشەنگوین و زەرگەتەو ژەنگەسوورە؛ ٥) جێ بۆنەوە ف ١) سنگ سوراخ شده در مجرای استخر؛ ٢) تنبوشهٔ سفالین، شتر گلو؛ ٣) مخرج آب از ناوآسیا؛ ۴) انواع زنبور؛ ۵) گنجایش.

گۆنج: حوشترگەلو ف تنبوشه، شترگلو.

گۆنجال: قوڵکە، چاڵ ف چاه.

گونجـان: ١) جێگـەبـوونـەوە؛ ٢) تۆقـرەو داسـەکنـان: (بە هیچ بارێ ناگونجێ)؛ ٣) سازان پێکەوە: (پێکەوە **گونجاون**) ف ١) گنجایش؛ ٢) آرام گرفتن؛ ٣) کنار آمدن، سازش.

گونجـاندن: ١) جێ بۆکردنەوە؛ ٢) سازدانی کار ف ١) گنجانیدن؛ ٢) سازش دادن.

گونجانن: گونجاندن ف نگا: گونجاندن.

گونجایشت: ١) بەسەربردنی ژیان؛ ٢) جێگەبۆنەوە ف ١)امرار زندگی؛ ٢) گنجایش.

گونجڕ: جینگن، تۆش ف شرور.

گونجگیر: کاسەڵەشینکە ف پرندهٔ سبز قبا.

گونجۆقر: باوەعەمرە، چڵەنۆك، باوەقوورەت ف کوتوله.

گۆنجــە: ١) گونجی ئەستێڵ؛ ٢) تەنبـوورەی ئاش ف ١) مخـرج آب استخر؛ ٢) سوراخ پایین ناوآسیا.

گونجەزەردە: زەردەواڵە، زەرگەتە ف زنبور زرد.

گونجەسورخە: ژەنگەسوورە ف زنبور درشت قرمز.

گونجەلو: کونی زەردەواڵە ف سوراخ زنبور.

گونجەنە: دۆخین ف بندتنبان.

گونجین: گونجان ف نگا: گونجان.

گونچڕ: ١) کەمێ لە هەویر کە لە ئەنگوتك دەکرێتەوە؛ ٢) کەمێ ف ١) تکهٔ کوچکی که از چونه می‌برند؛ ٢) اندکی.

گوند: دێ، ئاوایی جگە لە شار ف ده، روستا.

گوندڕاندن: خلۆرکردنەوە ف غلتانیدن.

گوندزەردە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گونـدك: ١) ئەنگـوتك؛ ٢) دێی بچووك؛ ٣) گیایەکە ماڵاتی وردەی پێ دەمرێ؛ ٤) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) چونه؛ ٢) دهکدهٔ کوچك؛ ٣) گیاهی است سمّ دام؛ ۴) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوندك‌نەبی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوندکۆسه: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوندۆر: کوندر، کوڵەکە ف کدو.

گوندۆڕ: ١) کاڵەك؛ ٢) دۆریە، قەلەندۆر ف ١) خربزه؛ ٢) گیاهی است.

گوندوُر: قەلەندۆر، دۆریە ف گیاه «گوندۆڕ».

گوندۆرە: کاڵەك ف خربزه.

گوندوش: کندوش، شوژن، سووژن ف جوالدوز.

گونده: ١) جەوی گوێنێ؛ ٢) خەتی جوان و ڕێك و پێك نوسراو؛ ٣) قەڵەو ف ١) انگم گیاه گَوَن؛ ٢) خط زیبا و مرتّب؛ ٣) چاق.

گوندەراتو: خەساو، خەسیو ف اخته.

گوندەرهاتگ: گوندەراتو، خەساو ف اخته.

گوندەڵ: گاڵتەجار ف شوخی و مزاح.

گوندەلبەست: چـاکردنەوە، دروسـت کردنەوەی خراوبـووگ ف مرمّت کردن.

گوندەڵە: ١) کفتە؛ ٢) پشتاوی چەرمینی ڕاوکەر ف ١) کوفته؛ ٢) توبرهٔ شکارچی.

گوندەوێڵە: ناوی دێیەکە ف نام دهی است.

گوندی: دێ نشین ف ده‌نشین، روستایی.

گوندی‌رەمی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوندێن: شوێنێ لە ئەندام کە گونی تێدان ف کیسهٔ بیضه.

گوندینه: تلێتی خۆساوی لێك‌هاڵاو ف ترید خمیر شده.

گۆنز: قونێر، دومەڵ، کونێر ف دُمَل.

گونرو: دڵناسك و دایم‌تووڕە ف زودرنج.

گون‌سەگاوی: گونی سەگلاو کە بۆ دەرمان دەشێ ف جند بیدستر.

گون‌شەیتان: بەردێکی خەیاڵی‌یە دەیانگوت مس دەکا بە زێڕ ف اکسیر اعظم، سنگ فیلسوفان.

گونشێر: ژەنگەسوورە ف زنبور درشت.

گونك: ١) گون، خایە؛ ٢) قوڕ؛ ٣) ئەنگوتك ف ١) خایه؛ ٢) فتقی؛ ٣) چونهٔ خمیر.

گونك‌ژمێر: ئەنگوتك‌ژمێر، ڕەزیل، ڕژد، چکۆس ف خسیس.

گونـــك‌گرتن: ١) ئەنگــوتــك گرتن، ئەنگــوتــك‌خڕدان؛ ٢) بڕێتی لە هیچ بۆنەکران: (**گونک**[illegible]ن بگره) ف ١) چونه گرفتن؛ ٢) کنایه از کاری نتوان کردن.

گونکه: ١) خەساس؛ ٢) جۆرێ ترێی گلوگەورە ف ١) اخته‌کننده؛ ٢) نوعی انگور درشت.

گونکەنە: ١) خەساندن؛ ٢) خەساس ف ١) اخته‌کردن؛ ٢) اخته‌کننده.

گونگ: گیای بژار، گیای بەزیان لە کێڵگەدا ف گیاه هرز.

گۆنگ: ١) گۆنجەی ئاو؛ ٢) مانا نەزانراو؛ ٣) دەنگی وەشاندنی کوتکی

ئاسن ف ١) تنبوشه؛ ٢) نامفهوم، گُنگ؛ ٣) صدای زدن پُتك.

گون گرتـن: گونـك گرتن، بریتی له هیچ بۆنـه کـران: (نـاتـوانێ گونیشی بگرێ) ف کنایه از کاری نتوان کردن.

گۆن گرۆ: تەمەڵ، تەوەزەل، تەپ، لەش گران ف تنبل.

گۆنگل: گاڵتەو بازی ف شوخی و بازی.

گۆنگلۆك: ڕەبەنۆك، گوڵەمیلاقە ف شقایق نُعمانی.

گۆنگولی: پرچی پڕمو، موی سەری پڕپشت ف موی سر پُرپُشت.

گۆنگونۆك: گیای زەرەند ف گیاه زرند.

گۆنگونەسەگانە: گیایەکی بن خڕی بۆگەنە بۆ ڕەنگی بەن بەکار دێت ف پیاز موشی.

گۆنگە: گۆنجە ف تنبوشه.

گۆنگەر: ١) گۆنگل؛ ٢) زەنازەنا ف ١) شوخی و بازی؛ ٢) همهمه و جنجال.

گۆنگەشە: چەقەوهەرا، زەنازەنا ف دادوقال.

گۆنگەڵ: گۆنگەر ف نگا: گۆنگەر.

گۆنگیر: فریشتەی گیان کێشان ف عزرائیل.

گۆنگیل: موی لوول و لێك هاڵاو ف موی فرفری.

گۆنگیلۆك: ڕەبەنۆك، گوڵەمیلاقە ف شقایق نُعمانی.

گۆنگینە: گوندێنە، تلیتی زۆر نەرمو لێك هاڵاو ف ترید خمیرشده.

گۆنڵ: هـەڕەتی لاوەتـی، تافی جوانی، جەنگـەی لەوەنـدی ف عنفـوان جوانی.

گونلە: کنك، کورتەباڵا ف کوتاه قد.

گونۆ: خەسیاگ، گون دەرهاتگ ف اخته شده.

گونۆڕ: قەلەندۆر، دۆریە ف گیاهی است.

گونۆژ: شوژن، سوژن، گونۆش ف جوالدوز.

گونۆش: سوژن ف جوالدوز.

گونوُش: گونۆش، سوژن ف جوالدوز.

گونۆڵە: گلۆڵەبەن ف گروهه نخ.

گونۆیی: قۆڕی، گون بەنەمان ف بیماری فتق.

گونە: کورتەباڵای خڕکەڵە ف کوتاه قدچاق.

گۆنە: ١) کوڵمە؛ ٢) جۆر؛ ف ١) گونه، رخسار؛ ٢) نوع.

گونەتوڵە: عەلوکی زەرد ف آلو زرد.

گونەسوورە: باجانا سوور، تەماتە ف گوجه فرنگی.

گونەسەگانە: گونگونەسەگانە ف نگا: گونگونەسەگانە.

گونەك: ١) قوڕ، گون ماسیو؛ ٢) بێچارە، کلۆڵ ف ١) بیمار مبتلا به فتق؛ ٢) بیچاره، درمانده.

گونەکار: ١) تاوانبار؛ ٢) درۆزن؛ ٣) ئەوی کاری خەساندنە، خەساس ف ١) مُقصّر؛ ٢) دروغگو؛ ٣) اخته کننده.

گونەکرن: خەساندن، گون دەرهێنان ف اخته کردن.

گونەکەڵەبابە: گیایەکە بەریکی خڕی چکۆڵە دەگرێ ف گیاهی است.

گونەکەڵەشێرە: گونەکەڵەبابە ف گیاهی است.

گونەکی: قوڕی، نەخۆشی گون ئاوسان ف بیماری فتق.

گونەگیسك: بریتی لە کورتەباڵا ف کنایه از کوتاه قد.

گونەگێسك: گونەگیسك ف کنایه از کوتاه قد.

گونەل: تاف جوانی، هەڕەتی گەنجی ف عنفوان جوانی.

گونەڵ: ١) گلۆڵەبەن؛ ٢) کفتە؛ ٣) کورتەباڵا؛ ٤) خڕی پڕ بە چنگ ف ١) گروهه نخ؛ ٢) کوفته؛ ٣) کوتاه قد؛ ٤) گرد پُر یك مشت.

گونەلان: دومبەلان، چمە ف دنبلان.

گونەلانی: شەڕەتۆپی بەفر ف برف بازی.

گونەلبەست: چاکردنەوەی ڕۆخاو، گوندەڵبەست ف مرمّت.

گونـەلـە: ١) خڕو گروڤـەر وەك تۆپی دەست؛ ٢) کفتە ف ١) کروی کوچك؛ ٢) کوفته.

گونەلەلوتە: کەسێ سەری لوتی گەورەو خڕە ف کسی که نوك دماغش بزرگ و گرد باشد.

گونەوێلە: گون و جێگەی گون پێوە هەڵاوەسراو ف خایه و خایه آویز.

گونەهـ: ١) گوناح؛ ٢) ژارو بێچارە ف ١) گناه؛ ٢) بینوا و بیچاره.

گونەهبار: خەتاکار، هەڵەکار ف خطاکار، گناهکار.

گونەهکار: گونەهبار ف خطاکار، گناهکار.

گونـی: ١) تەلـیس؛ ٢) گونێی؛ ٣) ڕەنگێنـراو؛ ٤) گوانی ئاژەڵ؛ ٥) گەرەکـە، ئەشێ؛ ٦) گیانـدار، زیندو؛ ٧) خوێن؛ ٨) شەڕی خوێنین، شەڕی سەخت ف ١) گونی؛ ٢) گَوَن؛ ٣) رنگامیزی شده؛ ٤) پستان حیوانات اهلی؛ ٥) لازم است، باید؛ ٦) جاندار؛ ٧) خون؛ ٨) جنگ سخت.

گونیا: ئامرازێکی ئەندازیاری ف گونیا.

گۆنین: خوێناوی، خلتانی خوێن ف خونالود.

گۆنێن: خوێناوی، گۆنین ف خونالود.

گونێنە: شێوی کەشك و ساوار ف آش کشك و بلغور.

گۆوەر: گوێلك ف گوساله.

گۆوەشت: هەوایـەکی کەونارای گۆرانیە ف از آهنگهای باستانی.

گۆوەند: گۆبەن، گۆڤەند ف اجتماع شادی.

گوە: ئەندامی بیستن ف گوش.

گۆە: ١) گو، ئەندامی بیستن؛ ٢) گۆ، خڕایی هەر شتێ قیت ف ١) گوش؛ ٢) گودی سر برجسته.

گوهار: ١) گوارە، گۆشوارە؛ ٢) گۆڕان ف ١) گوشواره؛ ٢) تغییر.

گوهارتن: گۆڕین ف تغییر دادن.

گوهارتو: لەجیات، لەباتی، بەجێـی ف بەجای.

گوهارتۆ: وەکو، لەچەشنی، وەك ف مانند.

گوهارك: گوهار، گوارە، گۆشوارە ف گوشواره.

گوهارۆك: ١) هەرشتی چکۆڵەی جەغزی بێ؛ ٢) ئاڵقەی دەرگا کوتان ف ١) حلقەدار؛ ٢) حلقهٔ در.

گوهـارون: داری نێوان دەنـدەو ئێرەقە ف چوب میان چوب خیش و جای گاواهن.

گوهازتن: گوازتن، راگوێزان ف انتقال دادن.

گوهاستن: گوهازتن ف انتقال دادن.

گوهاستۆ: دوبارەنوسینەوە، لاساکردنەوە لە نوسیندا ف نسخەبرداری، کپی کردن.
گوهان: گوان، جێگەی شیر لە حەیواندا ف پستان حیوان.
گوهاندار: بەگوان، ئاژەڵو جانەوەری بەمەمك ف پستاندار.
گوهبزن: گیایەکی دەشتەکیە ف از گیاهان علفی.
گوهبەران: گیای گوێبەرخۆڵە ف از گیاهان خوراکی.
گۆهبەل: گۆبەل ف نگا: گۆبەل.
گۆهبەلە: بەلەباقە ف نوعی بیماری بُز.
گۆهبەلی: برێتی لە جاسوُسی ف کنایە از جاسوسی.
گۆهپان: ١) برێتی لە تەنبەڵ؛ ٢) برێتی لە بێ‌ئاوەز ف ١) کنایە از تنبل؛ ٢) کنایە از نفهم.
گۆەپسیك: کارگەگولانە ف گیاهی است.
گۆهـپێل: ١) گوێداسـەپـاو؛ ٢) برێتی لە تەسلیم‌بوُگ ف ١) گوش فروهشته؛ ٢) کنایە از تسلیم شده.
گوهتێل: سەرو بەندی تێ‌بەربوُنی حەیوانە کێوی ف موسم جفتگیری حیوان کوهی.
گوهچك: گوێ گچکەی دڵ ف بخشی از قلب که شبیه گوش است.
گۆهدار: ١) بیسەر؛ ٢) سەرپەرست ف ١) شنونده؛ ٢) سرپرست.
گۆهداری: کاری گۆهدار ف ١) شنیدن، گوش دادن؛ ٢) سرپرستی.
گۆهدان: ١) گۆە بۆقسەگرتن؛ ٢) خەمخۆری‌کردن ف ١) شنیدن؛ ٢) غمخواری کردن.
گۆهدرێژ: کەر، خەر ف خر، الاغ.
گۆهدەر: سەرپەرشتی‌دڵسۆز ف سرپرست.
گوهـــدەرز: ١) گوێ‌کەت؛ ٢) پیاوی دور لە گاڵتـە؛ ٣) ورباو لەسـەر هەسـت ف ١) شخصی که بخشی از گوشش بریده باشـد؛ ٢) آدم جدّی؛ ٣) حساس و باهوش.
گۆهدێر: گوهدار ف نگا: گوهدار.
گۆهدێری: ١) گوهدان؛ ٢) سەرپەرشتی ف ١) گوش به حرف دادن؛ ٢) سرپرستی.
گوهرەپ: ١) گوێ‌زل؛ ٢) برێتی لە نەزان‌و ئەحمەق ف ١) بزرگ گوش؛ ٢) کنایه از نادان.
گوهری: گۆری، قوربان ف قربان.
گوهسارە: ئەستێرۆك، گوڵەستێرە ف کرم شبچراغ.
گۆهسفورە: پەلکەداری تازەدەرهاتگ ف برگ نو دمیدهٔ درخت.
گوەسم: هەزارپێ ف هزارپا.
گوهش: ١) بوردنەوە، دڵ‌بوُرانەوە؛ ٢) پاژنەی کەوش ف ١) غش کردن؛ ٢) پاشنهٔ کفش.
گوەش: گوێچکە، گوێ، ئەندامی بیستن ف گوش.
گوهشك: رەفیسکە ف رگ درشت زیر زانو.
گۆهشـــۆڕ: ١) گوێ داتـەپـاو؛ ٢) برێتی لە خەجاڵەت، چاوشۆڕ ف ١) گوش فروهشته؛ ٢) کنایه از شرمسار.
گوهشی: دڵ‌لەخۆچوُگ، بێهۆش‌کەوتو ف غش کرده.

گوەفرە: گوێ‌نەدەر، گەللایی ف لاأبالی.
گۆهکتك: گیایەکی تاڵە دەرمانی کرمان ف گیاهی تلخ داروی ضدّ کرم.
گوهکون: گوێ‌قولاغ ف گوش به زنگ.
گوهکەرك: گیایەکە دەرمانی مایەسیریە ف گیاهی است دارویی.
گوهکەروك: گوهکەرك ف گیاهی است دارویی.
گوهگران: گوێ‌گران، کەسێ دێر دەبیسێ ف گران‌گوش.
گوەل: ١) ئەستێلك، هەسێل، گۆل؛ ٢) هەرشتی جغز؛ ٣) کون لەدیوار بۆ روانگە ف ١) استخر؛ ٢) هرچیز مدوّر؛ ٣) سوراخ محل دید در دیوار.
گوهماکەر: بێ‌ئاوەز، بێ‌عەقڵ، کەرو ئەحمەق ف ابله، نفهم.
گوهماسی: گوێ‌ماسیلکە ف گوش ماهی.
گوهمشك: گوێ‌مشکە، گیایەکی دەشتەکیە ف از گیاهان علفی.
گوەمە: پەچەی پەز بۆ شەوێن ف چراگاه گوسفندان در شب.
گوهن: ١) تافی جوانی، هەڕەتی لاوی؛ ٢) پیو، چەورایی ناوزگ ف ١) عنفوان جوانی؛ ٢) پیه.
گۆهن: وەباهاتنی بزن‌و مەڕ، گۆن ف جفت خواهی گوسفند و بُز.
گوەند: پەتی قوڵەی ئەستوری موُیین ف طناب کوتاه و کُلفت پشمی.
گۆهـنەسمتی: ١) گوێ‌کون‌نەکـراو؛ ٢) برێتی لە گوێ‌نەبیس ف ١) گوش ناسُفته؛ ٢) کنایه از حرف نشنو.
گوەنـــێر: ١) جەنـــگـــەی بەرانتێ‌بەردان؛ ٢) هەڕەتـــی جوُت‌بوُنـی حەیوانـەکێوی ف ١) موسم جفتگیری در گلّه؛ ٢) موسم جفتگیری حیوانات وحشی.
گوەنیرك: گوەنێر ف نگا: گوەنێر.
گوهۆڕ: زەوی تەخت، گۆڕ ف زمین هموار.
گوهۆر: ١) پەین؛ ٢) زبڵ و زاڵ؛ ٣) شتی زێدەو بێکارە ف ١) پهن؛ ٢) آشغال؛ ٣) آت و اشغال.
گوهۆشك: بـەری دارێکی لێرەوار کە سورو ترشە ف زالزالك.
گوُهوك: نەرمەی گوێ، شلکەی گوش، بەلگەی گوێچکە ف نرمهٔ گوش.
گوهـەر: ١) تەویلە، پشتێر؛ ٢) زنج‌بۆئاژەڵ ف ١) اصطبل؛ ٢) محوطهٔ محصور از نی برای نگهداری دام.
گوهەڕ: ١) شت بە شت؛ ٢) گۆڕایی لەنێوان دوتەپك‌و بڵندایی‌دا ف ١) معاوضه؛ ٢) درّهٔ فراخ.
گوهەڕاندن: گۆڕینەوەی شت بە شت ف معاوضه کردن.
گوهەرزێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوهەڕین: ١) گوهەڕاندن؛ ٢) گۆڕین ف ١) معاوضه؛ ٢) عوض کردن.
گۆهشك: قسەنەبیس ف حرف نشنو.
گوهێر: دەمی تێ‌بەربوُنی کێویان ف موسم جفتگیری حیوانات کوهی.
گوهێڕ: دراوگۆڕەوە ف صرّاف.
گوهێڕبار: شیاوی گۆڕان ف قابل تغییر.
گوهێڕك: جێگەی پارەگۆڕینەوە ف صرّافی.
گوهێڕەك: وەگۆڕانی شت بەشت ف معاوضه.

گوهێز: راگوێز: (مال **گوهێز**) ف منتقل کننده.
گوهیژ: بلچ، بلت، گڤیش ف زالزالك.
گوهیش: حه‌یزه‌ران، داری حه‌یزه‌ران ف خیزران.
گوهیشك: ۱) گوهیژ؛ ۲) ڕه‌فیسکه، ڕه‌گی ئه‌ستووری بەر زرانی ف ۱) زالزالك؛ ۲) شاهرگ وریدی پا.
گوهێ‌شه‌یتانك: گوژاڵك، کاڵه‌که‌مارانه ف هندوانهٔ ابوجهل.
گوهێ‌شه‌یتێن: عه‌نزه‌ڕوت ف از شیره‌های گیاهی که مصرف دارویی دارد.
گوێ: گۆ، گوه، گوش، ئه‌ندامی بیستن ف گوش.
گۆی: تۆپی خڕی دارین بۆ کاشۆبازی ف گوی چوگان بازی.
گۆیا: ۱) گوایه؛ ۲) هۆزێکی کورده له‌نزیك چیای جودی که له‌قورعاندا باسی‌هاتوه ف ۱) نگا: گوایه؛ ۲) طایفه‌ای کُردزبان نزدیك کوه جودی.
گۆیار: ئێشك‌گری قه‌ڵا ف دیدبان قلعه.
گۆیاری: برجی ئێشك‌گری قه‌ڵا ف برج دیدبانی.
گۆیان: ۱) هۆزێکی کورده له کوردستان؛ ۲) له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف ۱) طایفه‌ای در کردستان؛ ۲) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گوێ‌بڕ: ده‌سبڕ، گۆشبڕ ف کلاهبردار.
گوێ‌بڕکه: نه‌خۆشیه‌کی زارۆکانه ف بیماری گوش کودکان.
گوێبڕه: په‌ینی زه‌رعات ف کود.
گوێ‌به‌رخۆڵه: گیایه‌که ده‌خورێ، گۆشت‌به‌رخۆك ف گیاهی است خوردنی.
گوێ‌به‌رخه: گوێ‌به‌رخۆڵه ف نگا: گوێ‌به‌رخۆڵه.
گوێ‌به‌گوێ: پێکه‌وه‌جووت، برێتی له دۆستایه‌تی زۆر توند ف دوشادوش.
گوێ‌به‌ل: ۱) گۆبه‌ل؛ ۲) برێتی له جاسووس ف ۱) گوش برجسته و پیچیده؛ ۲) کنایه از جاسوس.
گوێ‌بیس: ۱) که‌سێ که به‌قسه‌ی له‌خۆگه‌وره‌تر ده‌کا؛ ۲) خه‌به‌ربیستو: (وا **گوێ‌بیس** بوم که باران باریوه)؛ ۳) برێتی له کوڵه‌که‌ر ف ۱) حرف شنو از بزرگتران؛ ۲) خبردار؛ ۳) کنایه از خبرچین، جاسوس.
گوێ‌بیست: گوێ‌بیس ف نگا: گوێ‌بیس.
گوێ‌پچڕ: ۱) کێ‌به‌رکێ له ڕفاندندا؛ ۲) کێ‌به‌رکێ له هه‌ڵگرتنه‌وه‌ی شت له عه‌رز ف ۱) مسابقه در ربودن؛ ۲) مسابقه در برچیدن از روی زمین.
گوێ‌پچڕکێ: گوێ‌پچڕ ف نگا: گوێ‌پچڕ.
گوێ‌پچڕ گوێ‌پچڕ: ۱) به دژواری و زه‌حمه‌تی زۆر: (گرتبو یانم به **گوێ‌پچڕ گوێ‌پچڕ** ڕزگاریم هات)؛ ۲) به په‌له‌په‌ل ف ۱) با هزار زحمت؛ ۲) با شتاب زیاد.
گوێ‌پروچکێن: گوێی‌یه‌کتر کێشان له‌سه‌رشت ف گوش همدیگر را بر سر چیزی کشیدن.
گوێت: ۱) گوێی تۆ، گوها ته؛ ۲) خاڵێکی سووری له‌بیچمی دڵه له په‌ڕی قوماردا، کوپه ف ۱) گوش تو؛ ۲) خالی قرمز درورق بازی، دل.
گوێ‌ته‌قێ: گوێ‌قوت کردن بۆ قسه‌ی خه‌ڵك ف گوش به سخن مردم فراداشتن.
گوێ‌تیر: ئه‌و ئامرازه‌ی ژێی که‌وانی پێ توندو شل کراوه ف ابزار تنظیم زه کمان.
گویج: ڕه‌نگی قاوه‌یی ئاماڵ‌سپی ف قهوه‌ای مایل به سپیدی.
گوێج: گڤیشك، بلچ ف زالزالك.
گوێ‌جمجمه‌کی: جۆرێ هه‌نگوره ف نوعی انگور.
گوێچ: ۱) پاره‌و جگێ که له کایه داده‌کرێ؛ ۲) به‌ش، باره، پاره: (**گوێچی** من بده) ف ۱) پول یا شتالنگی که بر زمین گذارند و با تیله می‌زنند؛ ۲) قسمت، سهمیه.
گوێچك: ۱) گوێ، گوش؛ ۲) سوچ، قوژبن؛ ۳) قیته‌وه‌بو له شتێ: (**گوێچکی** جه‌واڵه‌که بگره) ف ۱) گوش؛ ۲) گوشه؛ ۳) برآمده از چیزی، برآمدگی.
گوێچکه: گوێچك ف نگا: گوێچك.
گوێچکه‌پچڕکێ: ۱) گوێ‌پچڕ؛ ۲) گوێی یه‌کتر کێشان ف ۱) نگا: گوێ‌پچڕ؛ ۲) گوش همدیگر را به شوخی کشیدن.
گوێچکه‌پروچکێ: گوێ پچڕگوێ پچڕ ف نگا: گوێ پچڕ گوێ پچڕ.
گوێچکه‌پروسقێ: ۱) گوێ‌کێشانی یه‌کتری، گوێ‌پروچکێن؛ ۲) قوتکه‌په‌ڕاندن، جۆرێ کێ‌به‌رکێی به‌ردهاویشتنه ئامانجه ف ۱) گوش همدیگر را کشیدن؛ ۲) گوشه‌زدن در پرتاب سنگ به هدف.
گوێچکه‌ته‌قێ: گوێ‌ته‌قێ ف نگا: گوێ‌ته‌قێ.
گوێچکه‌ته‌کاندن: گوێ‌دان به قسه ف گوش به حرف دادن.
گوێچکه‌ته‌کانن: گوێچکه‌ته‌کاندن ف گوش به حرف دادن.
گوێچکه‌دان: گوێچکه‌ته‌کاندن ف گوش به حرف دادن.
گوێچکه‌زرنگیان: ده‌نگ له ناوگوێ هاتن ف صدا دادن گوش، صدا حس کردن در گوش.
گوێچکه‌شلکردن: گوێ‌دان به قسه ف گوش فراداشتن.
گوێچکه‌گرتن: ۱) گوێ‌دان به قسه؛ ۲) خۆ له قسه‌ی خه‌ڵك مات کردن ف ۱) حرف شنیدن؛ ۲) استراق سمع.
گوێچکه‌ماسی: گوش ماساو ف گوش ماهی.
گوێچکه‌مڵه: گیایه‌که بۆ ده‌رمان ده‌شێ ف مرزنگوش.
گوێچکه‌نه‌له‌قیان: ۱) گوێ‌نه‌دان به قسه‌ی که‌س؛ ۲) گرنگ نه‌گرتن ف ۱) گوش ندادن به حرف هیچکس؛ ۲) اهمّیّت ندادن.
گوێچه‌نه: بنه‌ته‌شی، چه‌رمێکی کونه ده کلکه‌ته‌شی ده‌خرێ ف حلقه‌ای چرمی در تیردوك.
گوێ‌خه‌فاندن: ته‌مه‌ڵی کردن، خستنه‌پشت‌گوێ ف اهمال کردن.
گوێدار: گۆهدار ف نگا: گۆهدار.
گوێداری: گۆهداری ف نگا: گۆهداری.
گوێ‌دان: گۆهدان ف نگا: گۆهدان.
گوێدرێژ: که‌ر، خه‌ر ف الاغ.
گوێده‌ر: بێسه‌ر، گۆهدار، گوێ‌دێر ف شنونده.
گوێدێر: گوێده‌ر، بیسه‌ر ف شنونده.
گوێ‌دینج: لا، بی‌لایه‌نگری ف بیطرف.

گوێڕ: ١) گۆلکی لەشیرخواردن دەرچوگ؛ ٢) قولانج؛ ٣) کونی بەرداش ف ١) گوسالهٔ از شیر بریده؛ ٢) باز؛ ٣) سوراخ سنگ آسیا.

گوێڕ: ناوی شارۆکێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف نام شهرکی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

گویرانش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوێڕایەڵ: ١) کەسێ کە قسەی پەندو قسەی گەورەتران بەجێ دێنێ؛ ٢) فەرمانبەر ف ١) پند شنو، پندپذیر؛ ٢) فرمانبر.

گوێڕایەڵی: بەرفەرمانی ف فرمانبرداری.

گوێرز: گورز ف گرز.

گوێڕك: بەردی خڕو گردی ژێر بەرداش ف محور زیر سنگ آسیاب.

گوێرمـە: کەمکەم گوان بەگوێلك مژاندن بۆ شیردانی چێڵ ف بەتدریج گوساله را به مُك زدن پستان مادر وادارکردن برای شیردوشیدن از گاو.

گوێڕو: ١) گوێڕ، کونی بەرداش، گوێل؛ ٢) قولانج ف ١) سوراخ سنگ آسیاب؛ ٢) میان شست و ابهام، باز.

گوێرە: گۆرە، بەرانبەربە: (بە **گوێرەی** قسەی تۆ دەبێ هاتبێ) ف برطبق.

گوێ‌ڕەپە: نەخۆشی بنانگوێ ئەستوربون ف نکاف، بیماری اوریون.

گوێ‌ڕەش: جۆرێ پشیلەکێوی‌یە ف سیاه گوش.

گوێرەکە: گۆلك ف گوساله.

گوێرەکەسورە: خاڵخاڵۆکە ف حشرهٔ کفشدوزك.

گوێرەما: گوێرمە ف نگا: گوێرمە.

گوێرەوسار: گورەسا ف افسار گوساله.

گوێرێژ: گوێدرێژ ف خر، الاغ.

گوێز: ١) قوز، گوز، گرتـەکـان؛ ٢) گواز، لە شوێنێ بۆ شوێنێ‌تر: (ئاڵو گوێزیانە) ف ١) گردو؛ ٢) نقل و انتقال.

گوێز: گوێز، قوز، گوز ف گردو.

گوێزان: ١) گوزان، چەقۆی موتاشین، تیخی موتاش؛ ٢) گوازتنەوە؛ ٣) کایەبەگـوێزکردن ف ١) استـره، تیغ موتـراشی؛ ٢) انتقـال؛ ٣) گردوبازی.

گوێزان: گوێزان ف نگا: گوێزان.

گوێزانـەوە: لە شوێنێ بۆ شوێنێ بردن یان چون، گوازتنـەوە ف مُنتقل شدن یا مُنتقل کردن.

گوێزبەلە: گیایەکە ئەخورێ ف گیاهی است خوردنی.

گوێزر: کوێزر، کۆزر ف کوزر.

گوێ‌زرینگـــان: ١) دەنگـەدەنـــگ لە ناوگوێ هاتن؛ ٢) برێتی لە هۆش‌هاتنەبەرو بەئاگابون ف ١) صدادادن گوش؛ ٢) کنایه از شست بیدارشدن، هشیارشدن.

گوێ‌زرینگـانـەوە: دەنـگ لەگوێ‌هاتن: (کـە **گوێم زرینگـایەوە** وا دەنگی زەنگی وشتــری لەیلە/ ئەوا لەولایشـەوە مەجنـونـە دەگری شیوەنە ئەمشەو) «پیرەمێرد» ف صدادادن گوش.

گوێزك: قاپی پا ف قوزك پا.

گوێزك: گوێزك ف قوزك پا.

گوێزلك: گۆزلك، چاویلکە، عەینەك ف عینك.

گوێزنکی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوێزنگ: گوێزك ف قوزك پا.

گوێزو: ئەو ئامرازەخڕەی کە شوشەچرا ڕادەگرێ ف حباب چراغ.

گوێزە: ١) گوێزو؛ ٢) برێتی لە کورتـەبـاڵای تەنگەستور ف ١) حباب چراغ؛ ٢) کنایه از کوتاه قد شکم گنده.

گوێزەبانە: گۆزەبانە ف نگا: گۆزەبانە.

گوێزەڕەش: ١) داری پەڵـك؛ ٢) گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) درخت ترنگـوت؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوێزەکوێرە: ١) گوێزی پوچ؛ ٢) ناوی دێ‌یەکە ف ١) گردوی پوك؛ ٢) نام دهی است.

گوێزەگوێز: گوازتنەوەی زۆرو لەدوی‌یەك ف انتقالات پشت سر هم.

گوێزەڵان: باغی دارگوێزان ف باغ درخت گردکان.

گوێزەوان: گۆزەبانە، گوێزەبانە ف نگا: گۆزەبانە.

گوێزەوانە: کوێزەبانە، گۆزەبانە ف نگا: گۆزەبانە.

گوێزهینـــد: میوەیەکی خڕی زەلامـــە دەورەی بە پرزە گیراوەو شیری لەناودایە ف نارگیل.

گوێزی: ڕەنگی ڕەشی ئاماڵ‌سور ف رنگ سیاه سرخ فام.

گوێزی ئازا: برێتی لەمرۆی [illegible]اغ‌و چالاك ف کنایه از آدم سالم و چابك.

گوێزیلێ: ناوی گوندێکە [illegible] نام دهی است.

گوێزێن: گاڵتە بەگوێزکردن، بازی گوێزان ف گردوبازی.

گوێزی ناوبێژنگ: برێتی لە بزۆزی **ئۆقرەنەگر** ف کنایه از آدم بی‌آرام.

گوێزی ناوداخڵە: ١) گوێزی پچوك کە دەناو داخڵەی دوکانی دەخەن؛ ٢) برێتی لە کورتـەبـاڵای زرنـگ ف ١) گردوی قلّك؛ ٢) کنایه از کوتاه‌قد چُست و زرنگ.

گوێزی ناودەغیلە: گوێزی ناو[illegible]اخڵە ف نگا: گوێزی ناوداخڵە.

گوێزینگ: قاپی پا ف قوزك پا.

گوێژ: بلچ، گڤیشك، گوهێژ ف زالزالك.

گوێسکی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گوێسوانە: پاسارە، سوانە ف لبهٔ بام.

گوێ‌سوك: کەسێ کە زو دەنگ دەبیسێ، بەرانبەری گوێ‌گران ف گوش سبك.

گوێسەبانە: گوێسوانە، پاسارە ف لبهٔ بام.

گوێ‌شل کردن: گوێ بۆ قسە ڕاگرتن ف گوش فرادادن.

گوێ‌شۆڕ: گۆهشۆڕ ف نگا: گۆهشۆڕ.

گوێ‌قولاخ: لەسەرهەست ف گوش به زنگ.

گوێ‌قولاغ: گوێ قولاخ ف گوش به زنگ.

گوێ کار: گوێ بەرخۆڵە، گیایەکە ف گیاهی است.

گوێ کەت: کەسێ کە هێندێك لە گوێی پەڕیبێ ف ناقص گوش.

گوێگر: بیسەری قسەی قسەکەر ف شنونده.

گوێ گران: ۱) بیسـەران؛ ۲) کەسێ کە درەنـگ دەبیسێ، بەرانبـەری گوێسوك ف ۱) شنوندگان؛ ۲) گران گوش، سنگین گوش.

گوێ گرتن: گوێ‌دان بە قسە ف گوش فرادادن.

گوێل: ۱) پڕ دەستی بە قوڵکراوی؛ ۲) قولانج؛ ۳) کونی بەرداش؛ ۴) گوڵك ف ۱) پُریك کفِ دست؛ ۲) میان انگشت سبابه و ابهام، باز؛ ۳) سوراخ سنگ آسیا؛ ۴) گوساله.

گوێلاندن: بە دەست مێژاندنی گوڵك لە کاتی دۆشینی چێڵ‌دا، گوێرمە ف نگا: گوێرمە.

گوێلم: پڕی دەستێ، گوێل ف پُریك کفِ دست.

گوێلە: ۱) کونی بەرداش؛ ۲) پڕی یەك دەست ف ۱) سوراخ سنـگ آسیا؛ ۲) پریك کفِ دست.

گوێلەق: ۱) گوێ‌سوڕ، گوێهشوڕ؛ ۲) بریتی لە بنیادەمی کەرو نەفام ف ۱) نگا: گوێهشوڕ؛ ۲) کنایه از احمق.

گوێ لەمست: گوێ‌ڕایەڵ ف نگا: گوێ‌ڕایەڵ.

گوێ لەمشت: گوێ‌لەمست، گوێ‌ڕایەڵ ف نگا: گوێ‌ڕایەڵ.

گوێلەمە: مژاندنی کەم‌کەمەی گوێلك بەر لە دۆشینی مانگا، گوێرمە ف نگا: گوێرمە.

گوێلەوسار: گوێرەسا ف افسار گوساله.

گوێ لێ ئاخنین: گوێ خەفاندن ف اهمال کردن.

گوێ لێ بوُن: شنەوتن ف شنیدن.

گوێ لێ خەفاندن: گوێ‌خەفاندن ف اهمال کردن.

گوێلیکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوێ ماسیلکە: گوێ‌شماساو ف گوش ماهی.

گوێ ماسیلە: گوێ ماسیلکە ف گوش ماهی.

گوێ مشکە: ۱) گیایەکە؛ ۲) پەلکی تازەدەرکەوتو ف ۱) گیاهی است؛ ۲) برگ تازەدمیده.

گوێ مڵە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف مرزنگوش.

گوین: گوان: (نێنگوین) ف پستان حیوان.

گوێن: لەڕەنگ، لەجۆر، وەك ف همانند، مانا.

گۆین: باڵدارێکی شەوبێدارە ف پرنده‌ای شب بیدار.

گۆیندە: قسەکەر ف گوینده.

گۆیننە: گۆیندە ف گوینده.

گوێنـو: ۱) پنجـەگیایەکە دڕکاوی کەتیرەو گوندەی دەبێ‌و بۆ سوُتاندن بەکارە؛ ۲) گوُنی ف ۱) گیاه گَوَن؛ ۲) گونی.

گوێ نەدان: گوێ‌پێ‌نەدان، خۆلێ‌بواردن ف اهمال.

گوێنی: گوێنو ف نگا: گوێنو.

گوێنی جەباری: جـۆرێ گوێنـی زەردە کەتیـرەی لێ دەگرن ف گَوَن کتیرا.

گوێنیە ڕەشە: جۆرێ دڕکە گوێنوی زۆر بڵندە جەوی لێ دەگرن ف گَوَن سیاه که انگمش گنده است.

گوێنیە زەردە: گوێنی جەباری ف گَوَن کتیرا.

گویە: گوێ ف گوش.

گویەند: پەتی ئەستوُری قوڵە لە موُ ف رَسَن کوتاه و ستبر از موی بُز.

گۆیین: ۱) گۆرین؛ ۲) گۆین، باڵدارێکی شەوبێدارە ف ۱) فلان، یارو؛ ۲) پرنده‌ایست شب بیدار.

گۆیێن: بازی کاشۆ، کاشۆبازی ف گوی و چوگان بازی.

گە: ۱) بەنـدی پێشە: (پام لە **گە** چوە)؛ ۲) مان‌گرتن لە ڕۆیشتن: (ئەم ئەسپـە **گە** دەگرێ)؛ ۳) پاشگر بەواتا: جێ؛ ۴) ئەگەر؛ ۵) باریکایی سەرپشتی چارەوێ ف ۱) مَفْصَل استخوان؛ ۲) اعتصاب حیوان؛ ۳) پسوند به معنی جا؛ ۴) اگر؛ ۵) باریکهٔ روی پشت اسب.

گها: ۱) گیا؛ ۲) گەیشت؛ ۳) ماندگ، شەکەت ف ۱) گیاه؛ ۲) رسید؛ ۳) خسته.

گهار: ۱) زنج بۆ پەز؛ ۲) گوارە؛ ۳) بواری چەم ف ۱) محوطهٔ محصور برای دام؛ ۲) گوشواره؛ ۳) گُدار رودخانه.

گهـاشتن: ۱) گەیانـدنی ڕاسپێری؛ ۲) گەیاندنی مێوە ف ۱) رساندن سفارش؛ ۲) رسانیدن میوه.

گهـان: ۱) کۆبـوُنـەوە؛ ۲) ڕۆژی پەسـڵان، عەشر؛ ۳) گەیشتن ف ۱) اجتماع؛ ۲) روز حَشر؛ ۳) رسیدن.

گهاندن: گەیاندن، گهاشتن ف رسانیدن.

گهاندەك: پیتی یادانەوەسەر مەبەست ف حرف عطف.

گهان هەڤ: لێکتر کۆبوُنەوە ف اجتماع کردن.

گەبر: گاور ف گبر.

گەبرگە: ۱) کورتەباڵای زگ‌زل؛ ۲) جۆرێ کایەی زۆرخانە؛ ۳) دەهۆڵی گەورە ف ۱) کوتـاه قد شکم گنـده؛ ۲) نوعی وَرْزش زورخـانه؛ ۳) دُهول بزرگ.

گەبرە: دەستکێشی لباد بۆشاڵ‌وقاشاغ ف دستکش نمدی برای نظافت ستور.

گەبوُل: ۱) نواڵە لە ئاردو ورتکەساوار بۆ گوڵکی‌ساوا؛ ۲) کاڵ‌هەیران ف ۱) نواله از آرد و بلغور برای گوسالهٔ نوزاد؛ ۲) نوعی آش.

گەبە: گابێزك، گوێ‌ڕەپەی گا ف نکاف گاو.

گەبەر: بەرەڵداو بێکار ف ویلان و بیکار.

گەبەزە: ۱) زلحورت، زەبەلاح؛ ۲) بریتی لە بەفیز، لەخۆبایی، بادی‌هەوا ف ۱) تنومند؛ ۲) کنایه از متکبّر.

گەبەك: مافوُرەی تیسك‌دریژ، قاڵی خرسەك ف قالی خرسَك.

گەبەڵ: ۱) تالاو، زەلکاو؛ ۲) قەبەڵ، پێ‌سپاردن ف ۱) مرداب، نیزار؛ ۲) سپردن.

گەبەڵە: دارستانی چوغور ف جنگل انبوه.

گەپ: ۱) گاڵتە، شۆخی؛ ۲) قەپ، گاز بە ددان؛ ۳) حەپ، قوُت: (**گەپی** کە)؛ ۴) زەلام، درشت؛ ۵) بنیادەمی جێ بەرز؛ ۶) حەپەی بێ‌ددان ف ۱) شوخی و هزل؛ ۲) گاز با دنـدان؛ ۳) بلع؛ ۴) درشت، گنـده؛ ۵) بلندپایه؛ ۶) واق سگ بی دندان.

گەپتر: زلتر ف بزرگتر.

گەپجاڕ: گاڵتەجاڕ ف مسخره، دلقك.

گەپچاندن: ١) ڕۆخاندن، ڕماندن؛ ٢) وێك‌کەوتن ف ١) خراب کردن؛ ٢) برخورد.

گەپروگ: جیقڵدان، جیکڵدانە ف چینەدان.

گەپگوڕ: زەنازەنا، چەقەچەق ف همهمه و غوغا.

گەپل: بەرهەڵست، پێش‌لێ‌گر ف مانع سر راه.

گەپڵە: ١) چمـە، دونبـەڵان؛ ٢) گیایەکەدەخورێ، پیازەخۆگانە ف ١) دُنبلان؛ ٢) گیاهی است که پیاز آن خوردنی است.

گەپڵەسەن: ناوی دێ یەکە ف نام روستایی است.

گەپۆ: پیری لەکارکەوتو ف پیر لکنته.

گەپۆل: شەپڵەلێدراو ف فلج، لمس.

گەپۆلی: شەپڵە، تایبەتی‌بۆدەستی شەپڵە لێدراوی دەڵێن ف بیماری فلج.

گەپـە: ١) حەپـەی پیرەسەگ؛ ٢) قوم، فڕ؛ ٣) بۆشایی زار ف ١) واق سگ بی‌دندان؛ ٢) جُرعه؛ ٣) فضای دهان.

گەپەگەپ: حەپەحەپی بێ‌ددان ف واق واق سگ بی‌دندان.

گەپین: حەپین، ڕەوین، وەڕین ف پارس کردن.

گەجە: غەوارە، غەریبە ف بیگانه، ناشناس.

گەجەر: کز، داڵگۆشت ف لاغر.

گەجـەرگوجەر: ١) ئاژەڵەکزەکان؛ ٢) برێتی لە خوڕی‌و توڕی ف ١) دامهای لاغر؛ ٢) کنایه از رجّاله و لاتها.

گەچ: کانـزایەکی سپیە لە کڵدا کەمێك سوُردە کـرێتەوەو لە بەننایی دا بەکار دەبرێ ف گچ.

گەچاو: ١) ئاوەگەچی تراو؛ ٢) نەخۆشیەکە بۆ چاو ف ١) آب گچ رقیق؛ ٢) یکی از بیماریهای چشم.

گەچکاری: ١) بەگەچ کارکردنی بەننا؛ ٢) خەت‌و گوڵ‌بڕینی بە گەچ لە خانو بۆ جوانی ف ١) گچکاری؛ ٢) گچ‌بُری خانەها.

گەچڵ: سیس، ژاکاو ف پژمرده، پژولیده.

گەچڵان: سیس‌و چرچ‌بوُن، ژاکان ف پژولیده‌شدن.

گەچڵاندن: ژاکاندن ف پژمرده کردن.

گەچە: گەجە، غەریبە ف ناشناس، بیگانه.

گەچینە: ١) کانی گەچ؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) معدن گچ؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەد: ١) گە، مان، پێ‌چەقاندن‌و نەڕۆیشتنی حەیوان؛ ٢) زگ‌و کرش؛ ٣) زەوی پڕ لە کەنـدو لەند؛ ٤) ئاکار، ڕەوشت ف ١) اعتصاب از رفتن حیوان؛ ٢) شکم و شکمبه؛ ٣) زمین ناهموار؛ ٤) اخلاق، منش.

گەدا: ١) پارسەك، سواڵکەر، خوازەلۆك؛ ٢) کچ، کەنیشك ف ١) گدا؛ ٢) دختر.

گەداقـۆز: پارسەکی بەفیز کە خۆی بە خاوەن‌پارە شان دەدا ف گدای لافزن که ادّعای ثروتمندی کند.

گەداندن: پارسەکی کردن، سواڵکردن ف گدایی.

گەدایی: کاری پارسەك ف گدایی.

گەدك: باڵاتر لە ڕان تا بەر سنگ، زگ‌و عوُر ف شکم و شکمبه.

گەدگ: گەدك ف شکم و شکمبه.

گەدگـــر: ئەسپێ کە لە ڕۆیشتن سەرپێچی دەکـا ف اسبی که از رفتن سر باز زند.

گەدگن: زگ‌زل ف شکم گنده.

گەدگیر: ١) گەدگر؛ ٢) برێتی لە سەرســەخت‌و پەڵپگـر ف ١) نگـا: گەدگر؛ ٢) کنایه از لجاجت پیشه.

گەدگین: چێشتی پارچەعوُر ف غذای سیرابی.

گەدوُك: ڕێباز بەقەدی کێودا، ڕێ بە گەوەدا ف راه از کمر کوه.

گەدوگیپاڵ: بیچمی زگ‌و سمت پێکەوە ف نمای شکم و باسن باهم.

گەدە: ١) جێگەی ڕیخۆڵان، عوُر؛ ٢) لە ناوك بەرەژێر تا سەر ڕان؛ ٣) وشـەیەکـە بەواتا: فڵان کە بۆ خۆشەویستی دەڵێن؛ ٤) کوێستانێکی بەناوبانگە؛ ٥) کوڕ ف ١) شکمبه؛ ٢) از زیر ناف تاران؛ ٣) فلان؛ ٤) ییلاقی مشهور درکردستان؛ ٥) پسر.

گەدەبەل: سەرسەخت‌و نەساز ف لجاجت‌پیشه.

گەدەبەلی: سەرڕەقی‌و نەسازان ف لجاجت.

گەدەفشە: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.

گەدەق: ورگ، گەد، عوُر ف شکمبه.

گەدەك: پاڵاغـی سێ‌ساڵـــە، بەچـکـــەگامێشی سێ‌بەهـــاردیتـــە ف بچەگاومیش سەساله.

گەدەوڵ: قوڕ، گون شوڕەوبوُگ ف فتقی.

گەدەوڵی: قوڕی ف بیماری فتق.

گەدەیەی: ڕۆژگاری منداڵی، زاروکێتی ف دوران کودکی.

گەدەیی: گەدەیەی ف دوران کودکی.

گەر: ١) جومگـــەی یەکـســم؛ ٢) ئەگەر؛ ٣) بۆست، بست؛ ٤) چك، قوێرەی جگ؛ ٥) کونی دەستـاڕ؛ ٦) پاشگـری بەواتـا: دروسکـەر: (زێڕینگەر، ئاسنگەر)؛ ٧) دەگەڵ، ڕەگەڵ ف ١) مُچ ستور؛ ٢) اگر؛ ٣) وجب؛ ٤) گودی شتـالنگ؛ ٥) سوراخ دست آس؛ ٦) پسوند به معنی استادصنعت؛ ٧) همراه.

گەڕ: ١) سوُڕانەوە: (ئاش دە**گەڕێ**)؛ ٢) ڕۆیشتن: (کابرا دنیا **گەڕە**)؛ ٣) ڕوانین بۆ سۆســەکــردن: (شتێکم گوم‌کردوە لێی دە**گـــەڕێم**)؛ ٤) وازلێ‌هێنـان: (لێم **گەڕێ** با بچم، بۆی مە**گـەڕێ**، لێی **گەڕێ**)؛ ٥) فێڵ‌و گزی: (**گـەڕ**بازە ڕاست نیە)؛ ٦) تەشقەڵە، شڵتاغ: (**گەڕی** تێ هاڵانـــدوم)؛ ٧) ڕەواج، برەو: (بـــازاڕی هێلکـــە لە **گەڕ** دایە)؛ ٨) تەپـــۆڵکـــەی بەردین؛ ٩) سەرســـەختی‌و لاســـاری؛ ١٠) گڕوێ، نەخـۆشیەکـە: (**گەڕ** بوە)؛ ١١) گوڕایی، تەختایی زەوی؛ ١٢) نۆرە، نۆگـە؛ ١٣) گێـژاوی گۆم؛ ١٤) سەرچـاوەی ئاوی گـەرم‌و سوێر: (**گـەڕ**او)؛ ١٥) پێچ، پێچ‌دراو: (شـاڵی سەرت بە**گـەڕگـەڕە**)؛ ١٦) مزراح؛ ١٧) خولخولە؛ ١٨) خولێکی زەمانە، چەرخ ف ١) چرخیدن؛ ٢) رفـتن، گردش؛ ٣) پیجـــویی؛ ٤) دست برداشتن؛ ٥) حیله؛ ٦) شلتـاق؛ ٧) رواج؛ ٨) تپـۀ سنگی؛ ٩) لجاجت؛ ١٠) بیماری‌گری؛

۱۱) زمین هموار؛ ۱۲) نوبت؛ ۱۳) گرداب؛ ۱۴) چشمه آب معدنی؛ ۱۵) تاب داده شده؛ ۱۶) گردنا؛ ۱۷) فرفره؛ ۱۸) قرن.

گەرا: ۱) تۆمی وردی هێشتانەگۆراوی بێبزاوی جانەوەران؛ ۲) بەرزو ئەستوور. بۆ زگی پەنەماوی تێژن؛ ۳) راوکەی مریشك ف ۱) تخم حشرات و ماهیها که هنوز جان نگرفته؛ ۲) ستبر و ورم کرده. *برای* شکم گویند؛ ۳) تخمی که زیرمرغ گذارند.

گەڕا: کەسێ کە زۆرتر لە ڕۆیشتن دایەو کەمتر ئارام دەگرێ ف بسیار گردش کننده، سیّار.

گەراج: گاراج، تەویلەی ترومبیلان ف گاراژ.

گەراخستن: تۆمداخستنی جانەوەران ف تخمگذاری حشرات.

گەرادان: ۱) جێگەی گەراتێکردن؛ ۲) جێگەی خا لە زکی کەڕگیدا ف ۱) جای تخمگذاری؛ ۲) تخمدان مرغ.

گەرادانان: گەراخستن ف تخمگذاری حشرات.

گەرادەراغی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەراس: عەلوکەزەردی پایزی ف آلو زرد.

گەڕاف: گۆمی قووڵ کە ئاوەکەی بەتەندوورەیەو خول دەخوا ف گردابهٔ ژرف آب.

گەڕاقی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەراگەرا: پەنەماو: (زگی **گەراگەرا** وێستاوە لەوانەیە زوو بزێ) ف آماسیدگی.

گەڕاڵ: گەڕیدەی بێمەبەست ف هرزه‌گرد بی‌هدف.

گەڕان: ۱) ڕۆیشتن، هاتوچۆکردن؛ ۲) بۆ دینەوەی گومبو تەقالادان؛ ۳) لەجێچوون، گۆڕان لە بارێکەوە بۆ بارێك: (ڕەنگی سوور بو وەسەر زەرد گەڕا) ف ۱) گردش؛ ۲) جستجوی گم شده؛ ۳) تغییر یافتن.

گەرانـــان: ۱) گەراداخستن؛ ۲) راوکـە ژێر کەڕگی دانـــان ف ۱) تخمگذاری حشرات و ماهیها؛ ۲) تخم زیرمرغ گذاشتن.

گەڕانـدن: ۱) دەگەڵخۆبـردن بۆ سوڕانـەوەو گەڕان؛ ۲) وەکارخستن: (مـاشێن **گەڕانـدن**، ئاش **گەڕانـدن**)؛ ۳) گێڕانی بان بە بانگوێڕ بۆ دلۆپەنەکردن؛ ۴) دابەش کردن: (ئاوی بەسەر خەڵکا **دە گەڕاند**)؛ ۵) بەسـەرهێنـان: (وی بەلاکێ لـەرمن **گەڕاند**)؛ ۶) بەقوربان کردن: (دەسـەر **گەڕانـدن**)؛ ۷) پاش پێشگری «هەل» بەمانای خراکردن: (شیر **هەڵگەڕاندن**)؛ ۸) پاش «دا» بەمانای بەرەوخوار رەتاندن: (**داگـەڕانـدن**) ف ۱) به گردش بردن؛ ۲) بەکار انداختن؛ ۳) با بام غلطان بام را محـکـم کردن؛ ۴) تقسیم کردن؛ ۵) برسـرآوردن؛ ۶) فداکـردن؛ ۷) با پیشوند «هەڵ» به معنی خراب کردن؛ ۸) با پیشوند «دا» به معنی به طرف پایین هُل دادن.

گەرانگە: جارێك، دەحفەیی، هەلێك، چەلێك ف یکبار.

گەڕانن: گەڕاندن ف نگا: گەڕاندن.

گەڕانەوە: ۱) هاتنەوە؛ ۲) پیربوون: (پیاوێکە **گەڕاوەتەوە**)؛ ۳) جۆرێ هەڵپـەڕکێ ف ۱) بازآمـدن، بازگشتن؛ ۲) پیرشدن، پیری؛ ۳) نوعی رقص گروهی.

گەڕانی: ۱) سندانو قوزەڵقورت؛ ۲) جۆرێ ڕەقسو سەماو دیلان ف ۱) کوفت و زهرمار، ضدّ نوش جان؛ ۲) نوعی رقص گروهی.

گەڕاو: ۱) گڕاو، چاوەی ئاوی گەرمو سوێر؛ ۲) لەجێچوگ، لە بەنـد ترازاو ف ۱) چشمهٔ آب گرم معدنی؛ ۲) از جادررفته.

گەڕاوە: ۱) سرکـەیەك کە بوتـە شەراب؛ ۲) بنیادەمی تازەپیر: (ژنێکی **گەڕاوەیە**) ف ۱) سرکهٔ شراب شده؛ ۲) نوپیر.

گەرت: تۆزو خۆڵ، غومار ف گردوغبار.

گەرچـە: گیایەکی بەرزەباڵایە بەرێکی پنۆکپنۆك دەگرێ ڕۆنەکەی زۆر ڕەوانە ف کَرچَك.

گەرچەك: ۱) گەرچە؛ ۲) نیوەجوراو، تەواو وردنەکراو ف ۱) کَرچَك؛ ۲) نیم جویده، نیم کوبیده.

گەرچی: دەگەڵ ئەوەشدا ف گرچه، باوجود.

گەرد: ۱) قوربان، گۆری: (وە **گەرد** باڵات بام)؛ ۲) گەڕ، چوونو هاتن؛ ۳) غومار، تۆز؛ ۴) کەموسکە ف ۱) قربان؛ ۲) گشت و گزار؛ ۳) غبار؛ ۴) اندك.

گەردا: ئەگەر: (**گەردا** نەئەز بوما) ف اگر.

گەرداف: گەڕاف ف گرداب.

گەرداڵ: بەفـری کەم یان تۆزو خوڵی نیشتو ف برف کم یا گردوخاك اندك بر روی زمین.

گەردان: ۱) سەبەبی گەڕاندنەوە: (بەلا**گەردانی** باڵات بم)؛ ۲) رەواج، برەو؛ ۳) تۆزکـردن؛ ۴) تۆزکـەر؛ ۵) گوێزەرەوە: (**ئاوگەردان**) ف ۱) برگردان؛ ۲) رواج؛ ۳) غبارانگیختن؛ ۴) غبارانگیز؛ ۵) منتقل کننده.

گەردانە: ۱) خشڵی ئەستۆ، قەڵەدەی زەنبەر؛ ۲) گەردا ف ۱) گردنبند؛ ۲) اگر.

گەرداو: ۱) گەڕاف، گەرداف؛ ۲) برێتـی لە بەڵاو تووش‌هاتـن ف ۱) گرداب؛ ۲) کنایه از ورطه.

گەردبین: چاوی زۆر بەحوکم ف چشم بسیار ریزبین.

گەردش: ۱) گەڕان؛ ۲) چەرخدان؛ ۳) ئاژاوەو پشێوی ف ۱) گردش؛ ۲) چرخش؛ ۳) آشوب و بلوا.

گەردش‌نانەوە: ئاژاوەنانەوە ف فتنه‌انگیختن.

گەردن: ۱) بەرئەستۆ، ئەستۆ لە لای سنگەوە؛ ۲) ئەستۆی بارێکی هەر شتێك: (تـونگـەی **گەردن**بارێك) ف ۱) گردن جانـدار؛ ۲) مدخل باریك ظروف.

گەردن‌ئازادی: لە ڕابوردووی کەسێك خۆشبوون ف حلال کردن.

گەردن‌ئازاکردن: بەخشین لە کاری ڕابوردوو ف حلال کردن.

گەردن‌ئازایی: گەردن ئازادی ف حلال کردن.

گەردن‌بەن: گەردانە ف گردنبند.

گەردن‌بەند: گەردانە ف گردنبند.

گەردن‌کەچ: ۱) گوێبەفـەرمـان؛ ۲) خەمگینو کز ف ۱) گوش به فرمان؛ ۲) افسرده و غمگین.

گەردنگر: کێشەو بەڵای بەسەرهاتگ ف مُصیبتِ گریبانگیر.

گەردنگیر: گەردنگر [ف] مصیبت گریبانگیر.

گەردنلغ: گەردانە [ف] گردنبند.

گەردنە: بستوی کێو، زینو [ف] گردنە.

گەردوان: گەردانە [ف] گردنبند.

گەردوخول: گەڕان و سوڕانەوە [ف] پیرامون گشتن.

گەردوخۆڵ: تۆزو غومار [ف] گردوغبار.

گەردوگوڵ: دەمی سەرەتا: (**گەردوگوڵی** بەیان لە خەو هەستام) [ف] سرآغاز.

گەردولوول: گەردەبا، باهۆز [ف] گردباد.

گەردون: ۱) زەمـانـە؛ ۲) چەرخـی ئاو لەچـەم هەڵـێنـجـان؛ ۳) تەگەرە عەڕابەی زل [ف] ۱) زمانە؛ ۲) ناعور، چرخ چاە؛ ۳) چرخ ارّادهٔ بزرگ.

گەردە: ۱) ڕیزە گوڵینگەی ڕەشی ئاوریشمی کە لەسەریانی دەپێچن؛ ۲) گەردن؛ ۳) خاکەڕەژی؛ ۴) کورتەباڵای قەڵەو؛ ۵) ناوە بۆ پیاوان [ف] ۱) زنجیرە منگولهٔ ابریشمی مشکی؛ ۲) گردن؛ ۳) خاکەزغال؛ ۴) کوتاەقد چاق؛ ۵) نام مردانە.

گەردەبا: گەردولوول [ف] گردباد.

گەردەبل: ۱) گەردولوول، گێژەڵوکە؛ ۲) لولەی خوار وەك لوتەفیل [ف] ۱) گردباد؛ ۲) لولهٔ خرطومی.

گەردەش: ئاژاوەو پشێوی، گەردش [ف] آشوب و بلوا.

گەردەش گێڕان: ئاژاوەنانەوە [ف] فتنە بەپاکردن.

گەردەلوول: گەردولوول [ف] گردباد.

گەردەمل: پێشەی گەردن [ف] استخوان گردن.

گەردەن: گەردن [ف] گردن.

گەردەنئازادی: گەردنئازایی [ف] حلال کردن.

گەردەنسوور: باڵندەیەکی مل سوورە [ف] پرندەای است با گردن قرمز.

گەردەنگۆ: جۆرێ خشڵی گەردن [ف] نوعی زیور گردن.

گەردەنە: گەردنە، بستو، زینو [ف] گردنهٔ کوە.

گەردەنی: گەردانە [ف] گردنبند.

گەردەنیش: پشوولەسەرخۆیی، سەبر و حەوسەلە [ف] متانت.

گەردی: عاشیرەتێکە لە کوردستان [ف] نام عشیرەای است.

گەردیلە: ۱) کەلپەلتەکاندنی ماڵ: ۲) زۆر چکۆڵە [ف] ۱) خانەتکانی؛ ۲) ریز.

گەردین: ۱) گـش، هەمـو، تێکڕا؛ ۲) گـەڕان [ف] ۱) همـە، همگـان؛ ۲) گردش.

گەرزك: ۱) ئـاڵقە، خەلـەك؛ ۲) کۆزکـردن [ف] ۱) حلقـە؛ ۲) حلقەزدن مردم.

گەرساڤا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گەرس و گێڵ: پووش و پەڵاش، گەرش و گێڵ [ف] خس و خاشاك.

گەرش: پووش، وردەلاسکی گیا [ف] خاشاك.

گەرش و گێڵ: پووش و پەڵاش [ف] خس و خاشاك.

گەڕڤیری: تێکەڵ پێکەڵ، ناتەکۆز [ف] درهم برهم.

گەرك: شوڵی داری گەز [ف] ترکهٔ چوب گز.

گەڕك: کزو کەنەفت [ف] لاغر مردنی.

گەڕك: تۆمی بارهاوردنی میوە کە بە جانەوەرەوە دەنووسێ [ف] گردهٔ گل.

گەڕکە: گەڕك [ف] لاغر مردنی.

گەرگو: گورچیلەوگورچك [ف] کُلیه.

گەرگووش: لانك، بێشکە، دەرگووش [ف] گهوارە.

گەرگوونك: تۆقیمل، قەلادە [ف] قلّادە، طوق گردن.

گەڕگە: دام و دەزگای سەربەمیری [ف] ادارهٔ دولتی.

گەرگەر: ۱) بەردەڵان؛ ۲) ناوچەیەکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان؛ ۳) گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) سنگلاخ؛ ۲) ناحیەای در کردستان؛ ۳) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەڕگەڕ: پێچپێچ، پێچدراو [ف] پیچ خوردە.

گەڕگەڕە: ۱) غەڕغەڕە، قڕقڕە؛ ۲) کەمەی بێژنگو... [ف] ۱) قرقرە؛ ۲) چنبرهٔ غربال و امثال آن.

گەڕگـەڕی: ۱) کولێرەی چکـۆڵـەی بەشیر و شەکر کە زارۆکـان دەیفرۆشن؛ ۲) کەچەڵێ کە کڕێژی سەری دیارە [ف] ۱) نان شیرینیی کە کودکان می‌فروشن؛ ۲) کچل.

گەرگـەسـان: ۱) وردوخاش بوون؛ ۲) وەبەر هەرەس کەوتن [ف] ۱) خُرد وخاش شدن؛ ۲) درمسیر بهمن اُفتادن.

گەرگەساندن: ۱) وردوخاش کردن؛ ۲) پسانی ڕنو [ف] ۱) خُرد و خاش کردن؛ ۲) ریزش بهمن.

گەڕل: ۱) گەڕك؛ ۲) گڕوێ [ف] ۱) لاغر مردنی؛ ۲) گَرشدە.

گەرم: ۱) تـەوژمـی تینـی خۆرو ئاگر، دژی سارد؛ ۲) بڕێتـی لە تازە: (**گەرمەبرین**)؛ ۳) بڕێتی لە پەلەو زوو: (**گەرماو گەرم** گەیشتە سەری)؛ ۴) بەکار: (تاژیەکی دەم **گەرمە**) [ف] ۱) گرم؛ ۲) کنایە از نو؛ ۳) کنایە از عجلە و زود؛ ۴) کنایە از کاری و مؤثّر.

گەرما: تینی خۆرو ئاگر [ف] گرما.

گەرمابردن: تاوبردن [ف] آفتابزدگی.

گەرمابردو: تاوبردو [ف] آفتاب‌زدە.

گەرمابردە: گەرمابردو [ف] آفتاب‌زدە.

گەرماپێدا: بڕێتی لەمانگی پوشپەڕ [ف] کنایە از خردادماە.

گەرماپێو: قیرات، ئامرازی شاندانی پلەی گەرماو سەرما [ف] دماسنج، میزان‌الحرارە.

گەرماتی: گەرما، تین [ف] گرمی.

گەرماخ: ۱) چڵك و چەپەڵی، گەمار؛ ۲) ئارەقەی بنهەنگڵ و قاچ [ف] ۱) چرك و کثافت؛ ۲) عرق زیر بغل و کشالهٔ ران.

گەرماخن: چڵکنی، چەپەڵی [ف] چرکین، کثیف.

گەرماخن: پیس و پۆخڵ [ف] کثیف و زشت.

گەرماژۆ: گەرمابردە [ف] آفتاب‌زدە.

گەرمـاف: ۱) حەمـام؛ ۲) چاوەی ئاوی گەرم، گڕاو؛ ۳) گونـدێکـە لە

کوردستان بەعسی وێرانی کردف ۱) گرمابە؛ ۲) چشمهٔ آب گرم؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گەرماقاحاجیاغا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کردف روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گەرماقۆك: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کردف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەرماگە: حەمام، گەرماڤ ف گرمابە.

گەرماندن: گەرمکردن ف گرم کردن.

گەرمانی: وڵاتی گەرم، بەرانبەر بە کوێستان ف گرمسیر.

گەرماو: گەرماڤ ف نگا: گەرماڤ.

گەرماوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کردف روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گەرماوگەرم: ۱) دەس بەجێ، بێ درەنگ کردن؛ ۲) جەنگەو ناوەند: (لە **گەرماوگەرمی** شەڕدا پەیدا بو) ف ۱) فوری، بی‌درنگ؛ ۲) گرماگرم.

گەرماوە: حەمام، حومام ف گرمابە.

گەرماوی: چێشتی شلەی وردەساوار ف آش بلغور.

گەرماهی: تین، تەوژمی گەرما ف شدّت گرما.

گەرمایی: تین، تەوژمی گەرما ف گرمی.

گەرمبوُن: ۱) تین تێ گەڕان؛ ۲) بەتوندی وەکارکەوتن ف ۱) گرم شدن؛ ۲) سرگرم کار شدن.

گەرمبوُنەوە: پاش سەرمابوُن تینی گەرما تێ گەڕان ف گرم شدن بعد ازسرما.

گەرمتان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەرمچەك: جومگەدەست ف مُچ دست.

گەرمْخـان: ۱) لەگەرمـان وەڕەزبـوُن، داهێزان؛ ۲) وشکەوەبوُن لەبەر گەرما ف ۱) گرمازدە شدن؛ ۲) خشك شدن از شدّت گرما.

گەرمخاندن: ۱) تەوژم هێنانی گەرما، کوڵەکوڵ؛ ۲) وشکەوە کردن لەبەر تینی گەرما ف ۱) شدت گرفتن گرما؛ ۲) جلو گرما خشك کردن.

گەرمخواز: زۆر لەسەرهەست ف بسیار حسّاس.

گەرمْخین: ۱) گەرمْخـان؛ ۲) بوّن گرتن لەبەر گەرمای زۆر ف ۱) نگا: گەرمْخان؛ ۲) گندیدن از گرما.

گەرمخین: لە گەرماوە بوّن گرتن ف گندیدن از گرما.

گەرمداهاتن: گەرمبوُن ف نگا: گەرمبوُن.

گەرمڕاهاتن: گەرمبوُن ف نگا: گەرمبوُن.

گەرمژ: گرمژە، زیپکە لەتاوبردنەوە ف جوش از آفتابزدگی.

گەرمژاندن: لەبەر گەرما توُشی تاوتوێ هاتن ف تب کردن از گرما.

گەرمژمێر: گەرماپێو ف گرماسنج.

گەرمژۆك: زیپکە لە تاوانگازیەوە ف جوش زدن از تابش آفتاب.

گەرمژە: گەرمژ ف گەرمژ.

گەرمژین: گەرمژاندن ف تب کردن از گرما.

گەرمش: تەوژم ف فشار.

گەرمشاندن: تەوژمدان، زۆربوّهێنان ف فشار آوردن.

گەرمشتە: برێشکە ف دانهٔ بوداده.

گەرمشك: تێ میسك ف تبخال.

گەرمـــك: ۱) جوّرێ برنـــج؛ ۲) گڕکـــە؛ ۳) ژانی بەنـــدی ڕان؛ ۴) سەرچـاوەیەك کە بە هاوین ساردەو بە زستـان گەرم؛ ۵) نیوەنمـەکی گەرم؛ ۶) دوگونـدی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف ۱) نوعی برنج؛ ۲) طالبی، گرمَك؛ ۳) درد مَفْصَل ران؛ ۴) چشمەای کە آبش در زمستـان گرم است؛ ۵) خمیرگرم کە بر دُمَل گذارند؛ ۶) دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

گەرمکـان: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کردف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گەرمکاو: گڕاوف معدن آب گرم.

گەرم کردن: ۱) تینی خوّرو ناگر لە ساردداندو گوڕانـــدنی؛ ۲) خوّش کردنی کوّڕ لە لایەن قسـەخوّشەوە: (مەجلیسی **گەرم کردوە**) ف ۱) گرم کردن؛ ۲) آراستن مجلس.

گەرْمکە: ۱) ئاوی گەرمی کانیاو؛ ۲) گەرماوی کانی بێ گەرم کردنی مرۆ ف ۱) چشمهٔ آب گرم؛ ۲) گرمابهٔ طبیعی.

گەرملەین: چێشتی گەنمەکوتاو، کەشکەك ف ۱) آش گندم نیمکوب.

گەرمن: ۱) گەرما؛ ۲) کەسێ کە زۆری گەرمایە ف ۱) گرما؛ ۲) آدم گرمایی.

گەرمۆ: گەرماو، جێ خوّششتن لە ئاوی گەرمی کاندا ف آب گرم معدنی.

گەرمۆك: ۱) گەرمانی؛ ۲) گەرمای پێویست‌و بەئەندازە ف ۱) گرمسیر؛ ۲) گرمای مُناسب.

گەرموُك: سەرچاوەی ئاوی بەزستان گەرم، گەرمك ف چشمهٔ آب گرم.

گەرموگوڕ: زۆر گەرم ف داغ داغ.

گەرمـە: ۱) جەنگـە؛ ۲) چەڵتوُکێ کە زوُتر پێ‌دەگا؛ ۳) شۆربا ف ۱) عنفوان؛ ۲) شالی زودرس؛ ۳) شوربا.

گەرمەبرین: تازەبرین، برینێ کەهێشتا سارد نەبوّتەوەو خوێنی لێ تێ ف زخم تازە.

گەرمەبۆق: بوّخی گەرم ف بخار گرم.

گەرمـەتەندوُر: نانی تەندوُرێ کە تەواو گڕی دانەمرکاوە ف نان تنور تمام خاموش نشدە.

گەرمەخول: سوڕانی بەرداش بە پەلەپەل ف چرخش آسیاب با شتاب.

گەرمەژنە: ۱) گرمژنە، گەرمژە؛ ۲) تاوبردن ف ۱) جوش آفتابزدگی؛ ۲) آفتابزدگی.

گەرمەسوت: جوّرێ پارچەی تەنْك ف نوعی پارچهٔ نازك.

گەرمەشامی: گەنمەشامی ف ذرت.

گەرمەشین: شەپوّڕی زۆر بەتەوژم‌و کوڵ ف شیون شدید.

گەرمـەك: دەم ئاوێ کە بە زستـان نایبـەستێ: (مراوی لە **گەرمەکان** دەلەوەڕێن) ف کنار آبهای گرم کە یخ نمی‌بندد.

گه‌رمه‌گڵ: ده‌م‌لێكدانی بێ‌ڕاوه‌ستان‌و بێده‌نگ‌بوون ف حرف زدن بدون وقفه.

گه‌رمه‌گۆڕ: چێشت‌به‌خشین بۆ تازه‌مردگ ف غذابخشیدن به مناسبت فوت كسی.

گه‌رمه‌لۆك: ده‌شتی گه‌رم‌و بێ‌ئاو، بیرون ف صحرای گرم بی‌آب.

گه‌رمه‌له: كانی گه‌رماو ف چشمهٔ آب گرم.

گه‌رمه‌وزه: تین‌و قه‌وه‌تی گه‌رما ف نیروی گرما.

گه‌رمه‌وه‌ر: شۆرباهه‌ڵقوڕێن، شۆربافرکه‌ر ف آش آشام.

گه‌رمه‌وه‌زه: گه‌رمه‌وزه ف شدّت گرما.

گه‌رمی: ١) گه‌رمایی؛ ٢) توندو تیژی له كار ف ١) گرمی؛ ٢) سرگرمی زیاد.

گه‌رمیان: گه‌رمانی ف گرمسیر.

گه‌رمیاندن: بوژاندنه‌وه، باش وه‌سه‌ركارخستن ف سرگرم كردن به كار.

گه‌رمیانی: سه‌ربه گه‌رمانی ف گرمسیری.

گه‌رمێن: گه‌رمیان ف گرمسیر.

گه‌رمێنی: گه‌رمیانی ف گرمسیری.

گه‌ڕن: مرۆی گه‌ڕۆڵ ف بیمار گرّ شده.

گه‌ڕناس: ئازار له شه‌ڕ، بوێر ف شجاع.

گه‌ڕناڵ: زه‌نگوڵه‌ی زل ف ناقوس.

گه‌ڕنده: ١)كه‌سێ كه زۆر ده‌گه‌ڕێ؛ ٢) شتێ كه زۆر خول ده‌خوا ف ١) سیّار؛ ٢) چرخنده.

گه‌رنگ: گیایه‌كه ف گیاهی است.

گه‌ڕنۆس: ١)گه‌ڕناس؛ ٢) ناوه بۆ پیاوان ف ١) شجاع؛ ٢) نام مردانه.

گه‌رۆ: گونـدێكی كوردستـانـه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

گه‌رو: ١) دیوی ژووره‌وی ئه‌ستۆ؛ ٢) بستو، زینوی چیا؛ ٣) هه‌رچی وه‌ك گه‌رو شتی پێدا بڕوا: (**گه‌رووی ئاسیاو**) ف ١) گلو؛ ٢) گردنه؛ ٣) هرچیزگلومانند.

گه‌روانكه: گروانكه ف نگا: گروانكه.

گه‌رۆتـه: گوندێكه له كوردستان به‌عسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ كردستان توسط بعثیان.

گه‌رودێ: له‌و گونـــدانـــه‌ی كوردستـانـه كه به‌عسی كاولیان كرد ف روستایی دركردستان كه بعثیان آن را ویران كردند.

گه‌رۆر: گوندێكه له كوردستان ف نام دهی است.

گه‌رووز: زبر، گرس، زوور ف زِبر، خَشن.

گه‌رووشه: رك‌هه‌ستاوی ف عصبانیّت.

گه‌ڕۆك: ١) زۆر له ڕۆیشـتن‌دا، دایم به‌ڕێوه؛ ٢) ترومبێل؛ ٣) كۆچــه‌ر، خێڵه‌كـی ف ١) بسـیار رونــده، سیّار؛ ٢) ماشـین، اتــومـبیل؛ ٣) كوچ‌نشین، كوچنده.

گه‌ڕوگوڕ: فێڵ‌و ته‌ڵه‌كه ف حیله‌ونیرنگ.

گه‌ڕوگێچه‌ڵ: په‌ڵپ‌و ته‌شقه‌ڵه ف شلتاق و نارو.

گه‌روگـیران: ١) شت ده‌گه‌رودا قه‌تیس‌بوون؛ ٢) ده‌نــگ كه‌وتن ف ١) گلوگرفتگی؛ ٢) صداگرفتگی.

گه‌ڕۆڵ: ١) گڕوێ، گڕو؛ ٢) گه‌ڕۆك ف ١) گر، بیمار جرب؛ ٢) سیّار.

گه‌ڕۆڵی: ١) نه‌خۆشی گڕوێ‌یی؛ ٢) زۆرگه‌ڕان ف ١) گری، جرب؛ ٢) گشتن زیاد.

گه‌ڕنگه: جارێك له جاران، گه‌رانگه ف یكبار.

گه‌رووهاتن: ئاڵوهاتن ف بیماری لوزتین.

گه‌رووهێنانه‌وه: چاره‌ی ئاڵو كردن ف لوزتین را معالجه كردن.

گه‌روێ: گونـدێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

گه‌ڕه: ١) خه‌رمان‌كوتان به گاوگۆل؛ ٢) شكایه‌ت ف ١) خرمن كوبی؛ ٢) شكایت.

گه‌ره: ١) گه‌رووی به‌رداش، كونی به‌رداشی سه‌ره‌وه؛ ٢) ئه‌بێ، پێویسته ف ١) گلوی سنگ آسیاب؛ ٢) باید، لازم است.

گه‌ڕه‌پێچ: گه‌رده‌لوول ف گردباد.

گه‌ڕه‌پێچه: گه‌ڕه‌پێچ ف گردباد.

گه‌ره‌دێ: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

گه‌ڕه‌سـور: له‌و گونـدانـه‌ی كوردستـانـه كه به‌عسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كه بعثیان ان را ویران كردند.

گه‌ره‌ك: پێویسته، ئه‌بێ، ئه‌شێ ف لازم است.

گه‌ڕه‌ك: ١) تاخ؛ ٢) زه‌لـكـاو؛ ٣) گێژاو؛ ۴) مزراق ف ١) محـلّه؛ ٢) باتلاق؛ ٣) گرداب؛ ۴) گردنا.

گه‌ره‌ك‌بوون: ویستن، خواستن ف خواستن.

گه‌ره‌ك‌ناگه‌ره‌ك: خوایی نه‌خوایی، بته‌وێ نه‌ته‌وێ، جاری ناچار ف خواه‌ناخواه.

گه‌ڕه‌كوێر: شه‌وكوێر ف شب كور.

گه‌ره‌كـه: ١) گه‌ره‌ك، پێویسته؛ ٢) ده‌یه‌وێ، ده‌مه‌وێ: (چیت **گه‌ره‌كه**، تۆم **گه‌ره‌كه**) ف ١) لازم است؛ ٢) خواهد، خواهم.

گه‌ره‌گۆره: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

گه‌ره‌گوش: گوندێكی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.

گه‌ڕه‌ڵ: گه‌ڕۆڵ، گڕوێ ف گر.

گه‌ڕه‌لاژه: گه‌ڕه‌لاوژه ف نگا: گه‌ڕه‌لاوژه.

گه‌ڕه‌لاوژه: گۆرانی كوتنی خه‌ڵكی ناو كۆڕ به نۆره ف آوازخوانی نوبتی اهل مجلس.

گه‌ڕه‌لاوژێ: گه‌ڕه‌لاوژه ف نگا: گه‌ڕه‌لاوژه.

گه‌ڕه‌لاوێژێ: گه‌ڕه‌لاوژه ف نگا: گه‌ڕه‌لاوژه.

گه‌رموڵ: تێكه‌وه‌هاویشی حه‌شامات ف شلوغی و ازدحام مردم.

گه‌ره‌نگ: ١) دارێكی دوپه‌له تا په‌لكی تفاقی له‌سه‌ر داده‌مه‌زرێنن؛ ٢) گرینگ؛ ٣) جارێك، ده‌حفه‌یه‌ك، ده‌حه‌ی ف ١) چوبی دوسر كه تودهٔ برگ علفی را برآن نهند؛ ٢) مهم؛ ٣) یكبار.

گەرەو: بارمتە: (با لە گەرەوێ تەدابە تا دەینی خۆ ددم تە) ف رهن.
گەرەوانی‌خوارو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
گەرەوانی‌سەرو: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.
گەرەوتش: کڕین، سەنن ف خرید.
گەرەویلك: وشەگ، گوێڕەش. *جانەوەرێکە لەتیرەی ڕێوی و کەوڵی بەنرخە* ف وشق.
گەری: پاشگری بەواتا: پیشە: (زێڕینگەری، ئاسنگەری) ف پسوند به معنی پیشه، شغل.
گەڕی: گەڕۆڵی، نەخۆشی گڕویێی ف بیماری جرب، گری.
گەڕیان: ۱) گەڕان، گەردش کردن؛ ۲) بوُن، چوُنەسەر حاڵەتێ؛ ۳) پشکنین ف ۱) گردش کردن؛ ۲) گردیدن، شدن؛ ۳) تفتیش.
گەڕیانەوە: گەڕانەوە، دوای چوُن هاتنەوە ف بازگشتن.
گەڕیانۆخ: ۱) زۆرگەڕیدە؛ ۲) شوێن گێڕ؛ ۳) ماڵانگەڕ ف ۱) بسیار سیّار؛ ۲) پیگیر؛ ۳) ولگرد.
گەڕیدە: ۱) گەڕۆك، کەسێ زۆر ئەڕوا؛ ۲) بریتی لە دنیادیدە ف ۱) بسیار رونده، سیّار؛ ۲) کنایه از جهان دیده.
گەڕیز: گوّ، هێزی دەستو دەم ف نیروی دست و دهان.
گەڕین: پشکنین، گەڕیان ف تفتیش.
گەڕێن: پشکن ف مُفتّش.
گەڕێنەك: گێژاوی گۆمی کوُڕ ف گراب مُهلك.
گەز: ۱) قەپ، گاز بە ددان؛ ۲) داری گزیچار؛ ۳) ئاونگی شیرین کە لە دار دەنیشێ. *ئەوی لە مازو دەنیشێ خۆشترینە* ، گەزۆ؛ ۴) ئامرازێکی پێوانە؛ ۵) چز؛ ۶) خەز، پارچەیەکی ئاورێشمیە؛ ۷) گەسك؛ ۸) شوکەی دارو درەخت ف ۱) گاز دندان؛ ۲) درخت گز؛ ۳) گزانگبین؛ ۴) زرع؛ ۵) نیش؛ ۶) خَز، نوعی پارچۀ ابریشمی؛ ۷) جارو؛ ۸) سَنَۀ نباتات.
گەزارە: زمانی درێژ: (**گەزارەی لێ کێشابوُم هەرچی خراپە پێی گوتم**) ف زبان دراز.
گەزارەدەرکێشان: زمان درێژی کردن ف زبان درازی کردن.
گەزارەکێشان: زمان درێژی کردن ف زبان درازی کردن.
گەزاف: قسەی بێ‌تامو ناخۆش ف یاوه.
گەزتن: قەپ گرتن ف گازگرفتن.
گەزخ: پارچەی لەشتێ بڕیاو ف قطعۀ بریده شده از چیزی.
گەزخان: پارچەبوُن ف پاره شدن.
گەزخاندن: پارچەپارچەکردن ف قطعه‌قطعه کردن.
گەزخی: پارچەکراو ف پاره شده.
گەزك: گسك، جاڕو، گزك ف جارو.
گەزکردن: پێوان بە گەز ف زرع پیمایی.
گەزکەردش: گەسك لێدان، گیزك کردن، ماشتن ف جاروکردن.
گەزگرتن: قەپ گرتن ف گازگرفتن.

گەزگولە: گەزۆی دارمازو ف گزانگبین مازوج.
گەزگەزبالاکردن: ۱) زوُ زل بوُن؛ ۲) بریتی لە زۆر پێ خۆشبوُن ف ۱) به سرعت رشدکردن؛ ۲) کنایه از بسیار خوش آمدن.
گەزگەزك: گزگزە، گیایەکە وە پێست کەوێ ژانی لێ بەیدا دەکا ف گیاه گزنه.
گەزگەزکە: گەزگەزك ف گیاه گزنه.
گەزگەزۆك: گەزگەزك ف گیاه گزنه.
گەزگەسك: ۱) گەزگەزك؛ ۲) ناوی گوندێکە ف ۱) گزنه؛ ۲) نام دهی است.
گەزلك: کێرد، چەقوێێ کە ئانوسێنەوە ف کارد.
گەزمازو: بەری داری گەز ف ثمر درخت گز.
گەزمە: ۱) تیر، تیرێ کە بە کەوان داویژرێ؛ ۲) کێشکچی شەوانە لە بازاڕو کۆڵان ف ۱) خدنگ؛ ۲) عسس، گزمه.
گەزندە: ۱) جانەوەرێ کە گاز دەگرێ؛ ۲) جانەوەرێ کە پێوە دەدا؛ ۳) بریتی لە پیاوی بەدفەڕ؛ ۴) تامی زمان‌سوُتێن، تیژ؛ ۵) تامی تفت ف ۱) گزنده؛ ۲) جانور نیش‌زن؛ ۳) کنایه از آدم موذی؛ ۴) مزۀ زبان‌سوز؛ ۵) مزۀ گس.
گەزنك: ۱) گیاگەسك؛ ۲) کەزگەزك ف ۱) گیاه جارو؛ ۲) گیاه گزنه.
گەزننە: گەزندە ف نگا: گەزندە.
گەزنە: ۱) سوُریژە؛ ۲) خەڵوەتی دیوی ئازوقە؛ ۳) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ۴) گەزگەزك؛ ۵) بیرۆی‌تەڕ ف ۱) سرخك؛ ۲) پَستو؛ ۳) ناحیه‌ای درکردستان؛ ۴) گزنه؛ ۵) اکزما.
گەزنەك: کەسێ کە بیرۆی تەڕی هەس ف مُبتلا به اگزما.
گەزنەیی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.
گەزۆ: ئاونگی شیرینی دار، گەز ف گزانگبین.
گەزوُ: گەزۆ ف گزانگبین.
گەزۆبرێشکە: گەنمی برژاوی دەگەڵ گەزۆ تێکەڵ کراوی خڕهەڵدراو ف گندم بودادۀ با گز مخلوط شده.
گەزوُز: ۱) زەمبەلیلك، چلورە، شوشەسەهۆڵ؛ ۲) مۆرانە ف ۱) دنگاله؛ ۲) موریانه.
گەزۆشان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
گەزۆك: ۱) گەزگەسك؛ ۲) هەرچێ دەگەزێ؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) گیاه گزنە؛ ۲) گزندە؛ ۳) از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.
گەزۆکی: ۱) دۆکەی پەلکی بێستان؛ ۲) نەخۆشیەکی پێستە ف ۱) شتۀ پالیزی؛ ۲) یکی از بیماریهای پوست.
گەزولە: گەزۆ، گەز ف گزانگبین.
گەزوە: گەزۆ ف گزانگبین.
گەزە: ۱) جانەوەری گازگر؛ ۲) شفرەی چەرم‌بڕین ف ۱) گزندە؛ ۲) شفرۀ کفّاشان.
گەزەر: ۱) گیایەکە لاسکی دەمژن شیرینە؛ ۲) گزەر ف ۱) گیاهی است

با ساقهٔ شیرین که مکیده می‌شود؛ ٢) هویج.

گەزەك: ١) پەلْپ، بەهـانە، بیانو؛ ٢) شارەرای ڕێگە، بەڵەد؛ ٣) چێژەی تیژ؛ ۴) تفت؛ ۵) گازگر ف ١) بهانه؛ ٢) بلد، راهنما؛ ٣) تندمزه؛ ۴) گس مزه؛ ۵) گزنده.

گەزەگــەزە: وشــەیەکـە بۆ زارۆکی دەڵێن‌و قامـك دنێنـە دەمیەوە ف اصطلاحی برای بچه که انگشت را گاز گیرد.

گەزەن: ١) زیان، زەرەر؛ ٢) بەڵا، بەسـەرهاتی خراپ ف ١) زیان؛ ٢) آسیب، گزند.

گەزەنە: گیایەکە بە شلکی دەخورێ ف گیاهی است خوردنی.

گەزەنەك: بیرۆی تەڕ ف اگزما.

گەزی: ١) گازی لێ گرت؛ ٢) قومـاش: (مـاڵـی **گەزی**)؛ ٣) هەر گەزێکی: (**گەزی** بە چەند) ف ١) گزید؛ ٢) پارچه، کالای زرعی؛ ٣)هرمترش.

گەزیت: سەرانە لە ناموسوڵمانان ف جزیه.

گەزیچار: داری گەز، گزیچار ف درختچهٔ گز.

گەزیزە: بلازیز ف گلی است اوّل بهار می‌شکفد.

گەزین: گەزتن ف گاز گرفتن.

گەزینك: گەزگەزك ف گیاه گزنه.

گەژ: قەپ، گاز بە ددان ف گازدندان.

گەژار: جیقڵدانە ف ژاغر.

گەژاژ: جیکڵدانە ف ژاغر.

گەژکرن: قەپ گرتن ف گازگرفتن.

گەژگەڕینك: گێژەلۆکە، باهۆز ف گردباد.

گەژم: داری بوز، دارتۆفانە ف درخت پشه.

گەژماندن: هاڕین، زۆر وردکردن ف آسیاب کردن.

گەژمری: هاڕدراو ف آسیاب شده.

گەژمرین: گەژمراندن ف آسیاب کردن.

گەژین: گەزین، گەزتن ف گازگرفتن.

گەست: ناشیرین، ناحەز، دزێو ف زشت، بدگل.

گەستن: گەزین، گەژین ف گازگرفتن.

گەستە: پێوەدراو: (ماران **گەستە**) ف نیش خورده.

گەسك: گزك، گەزك، جاڕو ف جارو.

گەسکدان: ١) گزکدان؛ ٢) برێتی لە بردنی هەمو شتێ لە ماڵدا ف ١) جاروکردن؛ ٢) کنایه از بردن همه چیز.

گەسکدەر: گزکدەر ف جاروزن.

گەسك‌لێدان: گەسکدان ف نگا: گەسکدان.

گەسکـەسپیکـە: گیایەکی بۆن‌خۆشـە وشکەکەی دەکەنە گەسك ف گیاهی است خوشبو.

گەسکەشاری: کیاگەسك کە لە ماڵاندا دەیچێنن ف نوعی گیاه جارو.

گەسەی: پێوەدان ف نیش زدن.

گەش: ١) ئاگری بڵێسەدار؛ ٢) سکڵی بێ‌ڕەشایی؛ ٣) شەق‌و تورت؛ ۴) روی بێ گنج: (بە ڕوی **گەشەوە** دواندمی)؛ ۵) سوری بە ڕەنگی پوڵو؛ ۶) سوری خوێنی ف ١) آتش مشتعل؛ ٢) اخگر مشتعل؛ ٣) شاداب و ترد؛ ۴) روی گشاده؛ ۵) سرخ به رنگ اخگر؛ ۶) سرخ خونی.

گەشاندنەوە: ١) کڵپەدارکردنەوەی ئاگری دامرکاو؛ ٢) ڕەژی باوەشێن کردن تا دەبێتـە سکڵ؛ ٣) کەیف خۆش کردن؛ ۴) بە فو خونچەگوڵ پشکـواندن ف ١) مشتعل کردن آتش بعد از فرونشستن؛ ٢) بادزدن زغال برای افروختن؛ ٣) شادکردن؛ ۴) با پف شکوفانیدن غنچه.

گەشـانـەوە: ١) پشکوتنی گوڵ؛ ٢) تێراوبون‌و شەق‌و تورت‌بون؛ ٣) سوربـونـەوەی ڕەژی‌و بونـەسکـڵ؛ ۴) شادبون ف ١) شکفتن؛ ٢) شکوفاشدن؛ ٣) افروخته‌شدن زغال؛ ۴) شادشدن.

گەش‌بونەوە: گەشانەوە ف نگا: گەشانەوە.

گەشت: ١) سەیران، گەڕان بە کەیف؛ ٢) گەدایی، ماڵەوماڵ کردن ف ١) سیاحت؛ ٢) گدایی.

گەشتاندن: ١) تـێ‌گەیانـدن؛ ٢) پێ‌گەیانـدن ف ١) فهماندن؛ ٢) رسانیدن.

گەشتن: ١) ڕەسیدەبـون؛ ٢) فامین: (تێ **گەشتی**، تێ گەشتم) ف ١) رسیدن؛ ٢) فهمیدن.

گەشتی: ١) پێ‌گەیشتـو، ڕەسیدەبـوگ؛ ٢) داروغـەی ناوشـار ف ١) رسیده؛ ٢) پلیس شهری.

گەشتنامە: بیرەوەری نوسراوی گەڕیدە ف سیاحتنامه.

گەشتۆك: زۆرگەڕیدە ف سیّاح.

گەشتیار: سەیاح، دنیاگەڕ، گەڕیدەی شاران ف سیّاح.

گەشك: پوکاوڵە، چەمبوڵە ف ام کردن.

گەشکردنەوە: گەشاندنەوە ف نگا: گەشاندنەوە.

گەشکـە: ١) فێ، خو؛ ٢) لەخـۆچـون لە خۆشیان؛ ٣) گەشك ف ١) صرع؛ ٢) از شادی بیهوش شدن؛ ٣) ام.

گەشکـەبـون: ١) فێ‌لێ‌هاتن؛ ٢) لەخـۆشیان لەسەرخۆچون ف ١) دچارصرع شدن؛ ٢) از شادی غش کردن.

گەشکەدار: فێدار، خودار ف صرعی.

گەشکەگرتن: فێ‌لێ‌هاتن ف دچار صرع شدن.

گەشگە: سەیرانگا، جێگەی گەشت‌و سەیران ف سیاحتگاه.

گەشــە: ١) خۆشــی‌و شادی؛ ٢) تێراوی‌و تورتـی‌و شەقـی؛ ٣) بزە، زەردەخەنە؛ ۴) لقی تازەی ڕەز؛ ۵) باڵابڵندبون‌و بەخۆداهاتن ف ١) شادی؛ ٢) شادابی؛ ٣) تبسّم؛ ۴) جوانهٔ تاك؛ ۵) نشوونما.

گەشـەکـردن: ١) شادبـون؛ ٢) دەبـاڵاکـردن‌و بەخـۆداهـاتن ف ١) شادشدن؛ ٢) نشوونماکردن، بالیدن.

گەشەگرتن: بزە هاتنەسەردەم، زەردەخەنەکردن ف تبسّم کردن.

گەشەوبون: گەشبونەوە ف نگا: گەشبونەوە.

گەشی: ١) شەق‌و تێراوی، دژی ژاکاوی؛ ٢) ڕوخۆشی؛ ٣) دڵخۆشی ف ١) تردی و شادابی؛ ٢) خوشرویی؛ ٣)دلخوشی.

گەشیان: گەشانەوە ف نگا: گەشانەوە.

گەشیانەوە: گەشانەوە ف نگا: گەشانەوە.

گەشینەوە: گەشانەوە ف گەشانەوە.

گەعتیل: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گەف: ١) ترسـانـدن بە قسە، گف، گڤ؛ ٢) مجوڕکی لەش، تەزو؛ ٣) خۆهەڵکێشان، پەسنی خۆدان؛ ٤) حەپەی سەگ؛ ٥) کاری خوێر یانە: ٦) فیڵ و گزی؛ ٧) گاڵتـە، گەپ؛ ٨) قسەی بێ تام ف ١) تهدید؛ ٢) تیر کشیدن اندام؛ ٣) لاف؛ ٤) پارس، واق؛ ٥) هرزگی؛ ٦) حیله؛ ٧) شوخی؛ ٨) یاوه.

گەفاندن: هەڕەشەکردن ف تهدید.

گەف‌خواردن: ترساندن به قسه ف تهدیدکردن.

گەف کردن: ١) ترساندن به قسه؛ ٢) گاڵتەکردن ف ١) تهدیدکردن؛ ٢) شوخی کردن.

گەفۆك: چەنەبازی بێتام‌بێژ ف یاوه‌گو.

گەف‌وگوڕ: گەف‌کردن ف تهدید.

گەفـە: ١) گەپـە، حەپـەی پیرەسەگ؛ ٢) گاڵتە، جەفەنگ ف ١) واق پیرسگ؛ ٢) شوخی.

گەفین: ١) حەپین، ڕەوین؛ ٢) گوڕەشەکردن ف ١) پارس کردن سگ؛ ٢) تهدید.

گەڤ: گەف، گف، گڤ ف تهدید.

گەڤا: شایەت، ئاگادار لە ڕوداو ف شاهد، گواه.

گەڤار: پیس، گەمار ف چرکین، کثیف.

گەڤالە: پەڵەهەوری ڕەشی بەباران ف لکه ابر سیاه.

گەڤر: ١) سپی ئامالٚ‌زەرد؛ ٢) کەوە، بۆر ف ١) سپید مایل به زردی؛ ٢) توسی رنگ.

گەڤـرك: ١) یۆڕی مێوینە، جوتی ئاڤدەل؛ ٢) چێرگ، میشەسی ف ١) دراج مادینه؛ ٢) هوبره.

گەڤری: بستو، زینو، ملەی چیا ف یال کوه.

گەڤریلە: سوێسکە، سوسك ف تیهو.

گەڤـز: ١) ئەوەنـدەی لە دروێنـەدا دێتـە ناو داسەوە؛ ٢) لەسەر تەنشت تل‌خواردن ف ١) مقداری از درو که یکبار در داس آید؛ ٢) بر پهلو غلتیدن.

گەڤزان: گەڤزدان، تل خواردن لەسەر تەنشت ف غلتیدن به پهلو.

گەڤزاندن: تل پێدان لەسەر تەنشت ف غلتانیدن بر پهلو.

گەڤزدان: گەڤزان ف غلتیدن بر پهلو.

گەڤزك: جێگەی گەڤزان ف جای غلتیدن بر پهلو.

گەڤزۆ: ئەوی کە دگەڤزە ف بر پهلو غلتان.

گەڤزۆك: بنیادەم یان حەیوانێ کە زۆر گەڤز دکە، گەڤزۆ ف بر پهلو غلتان.

گەڤزین: گەڤزان ف غلتیدن بر پهلو.

گەڤل: ١) شەوەکی، بەرەبەیانی زوو، بوڵێلە؛ ٢) شەپۆلی زل ف ١) گرگ و میش، سپیدهٔ اولی؛ ٢) موج بزرگ.

گەڤلین: ١) بەرەبەیان‌بوون، بوڵێلە پەیدابوون؛ ٢) شەپۆلی زل‌دان ف ١) سپیده‌دمیدن؛ ٢) موج بزرگ دادن.

گەڤۆزە: مۆ ماش‌و برنجی ف و جوگندمی.

گەڤۆك: هەڕەشەکەر ف تهدیدکننده.

گەڤۆگوڕ: گەفوهەڕشە، هەڕەشەوگوڕەشە ف تهدید و ارعاب.

گەڤە: گێلۆکە، زار، بەسەزمان ف هالو، فقیر حال.

گەڤەر: ١) پەراوێز؛ ٢) سوچ، قوژبن ف ١) حاشیه؛ ٢) گوشه.

گەڤەز: ١) گیایەکە بەنی پێ سوور دەکەن؛ ٢) ڕەنگی سووری کەش ف ١) گیاهی است که رنگ قرمز از آن گیرند؛ ٢) رنگ قرمز آتشین.

گەڤەزە: خۆپەسند، خۆبەزل‌زان ف خودپسند، خودبین.

گەڤەگژ: سەرقژن‌و تێکەڵاو ف ژولیده‌موی.

گەڤەل: گەڤالە ف لکه‌ابر سیاه.

گەڤەندە: شەلاتی، سەرسەری، بێ‌شەرم ف بی آزرم و حیا.

گەگانە: جاروبارە، گابەگایی ف گاهگاه.

گەگر: یەکسمێ کە لە ڕۆیشتن سەرپێچی دەکاو مان دەگرێ ف ستوری که از رفتن امتناع می کند.

گەگرتن: پێ‌چەقاندن‌و نەڕۆیشتن ف از رفتن امتناع ورزیدن.

گەگە: بەندبەند ف بندبند.

گەل: ١) کۆمەڵ؛ ٢) زۆر، زێدە؛ ٣) کۆمەڵەبنیادەمی هاو نەژادو خاوەنی زمان‌و خدەو خوی تایبەتی بەخۆیان؛ ٤) پاشگری کۆ ف ١) گروه؛ ٢) بسیار؛ ٣) ملّت؛ ٤) پسوند جمع.

گەڵ: ١) پێڕا؛ ٢) پەلکی دار کە بۆ خۆراکی حەیوانات هەڵدەگیرێ؛ ٣) دارسـتـانێ کە هەر دەوەنـەو داری بەرزی نیە؛ ٤) نێوان دوڕان ف ١) همـراه؛ ٢) برگ علوفـهٔ حیوانات؛ ٣) جنگل درختچه بدون درخت بزرگ؛ ٤) میان هردوران.

گەلا: نێرەقە، باسکەئامور ف خیش.

گەڵا: پەلك، پەلکی دارو گیا ف برگ درخت و گیاه.

گەلاج: ١) شەلاتی؛ ٢) دەسبڕ ف ١) لات؛ ٢) کلاهبردار.

گەڵاج: گەلاج ف نگا: گەلاج.

گەلاحە: گەردن‌بەندی گا، قەڵەدەی ئەستۆی گاو چێڵ ف قلادهٔ گاو.

گەڵاخان: سەردەمی گەڵاڕێزان ف موسم برگریزان.

گەڵاخەزان: بەرگڕێزانی پایز ف برگ ریزان.

گەڵادار: ١) پەلکی دار؛ ٢) داری بەپەلك ف ١) برگ درخت؛ ٢) درخت پُربرگ.

گەڵادە: گڵادە ف نگا: گڵادە.

گەڵادەرکردن: پەلك‌لێ‌ڕوانی ڕوەك ف جوانه‌زدن برگ.

گەڵاڕن: پەلك لە ڕوەك داکەندن، پەلك لێ کردنەوە ف از برگ لُخت کردن.

گەڵاڕێزان: ١) جەنگەی پەلکی داروەرین؛ ٢) مانگی خەزەڵوەر ف ١) موسم برگریزان؛ ٢) مهرماه.

گەڵاڕێژان: گەڵاڕێزان ف نگا: گەڵاڕێزان.

گەلاز: ١) گلاز؛ ٢) گەڵاس ف ١) نگا: گلاز؛ ٢) نگا: گەڵاس.

گەلازەل: گەڵاو پوش‌و چیلکەی ئاڵاش ف انبیره.

گەڵاس: ١) ئالوچەسوورە؛ ٢) ئالوچەزەردە؛ ٣) میوەیەکە وەك بەلاڵوك

دەچێ بەڵام توزێ درشت‌ترەو شیرینە ف ۱) آلوسرخ؛ ۲) آلوزرد؛ ۳) گیلاس.

گەلاش: نان‌دێن ف جای نان.

گەلاشان: ۱) وردەی پەڕیوی لوکەو مو لە هەلاجی‌و شەکردندا؛ ۲) خشت و خاڵی ناوجوگە کەبەری ئاو دەگرێ ف ۱) تکّه‌های پنبه و امثال آن در هلاّجی و...؛ ۲) خس و خاشاك داخل جوی که جلو آب را می‌گیرند.

گەڵاکردن: ۱) پەلـك‌لێ‌ڕوان؛ ۲) پەلکەمێو لە دار چنین ف ۱) برگ دادن؛ ۲) برگ مو چیدن.

گەڵاکوت: تێڵای گەڵاوردکردن ف کدینه، برگ کوب.

گەڵاکوتك: گەڵاکوتك ف برگ کوب.

گەلاکەردو: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەڵاکەوتن: جەنگەی پەلك‌وەرینی داران ف موسم برگ‌ریزان.

گەلال: وردەبەردی لوسی ناوچەم ف ماسهٔ رودخانه.

گەلالوچ: زمانەچکوڵە، ئەلنگە ف زبان کوچکه.

گەلالوچك: ئاڵوی گەرو ف لوزتین.

گەلالوچك: ئاڵوی گەرو ف لوزتین.

گەلالە: ۱) ئاڵو، خڕایی گەرو، گەلالوچك؛ ۲) نمونە؛ ۳) پێش‌نوس؛ ۴) شارێك‌و گوندێکی کوردستانن بەعسی وێرانی کردن ف ۱) لوزتین؛ ۲) طرح؛ ۳) پیش‌نویس؛ ۴) نام شهر و روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

گەڵاڵە: ۱) گڵاڵە؛ ۲) ناوی شاروکێکە؛ ۳) ناوی ناوچەیەکە لە کوردستان ف ۱) نگا: گلاّله؛ ۲) نام شهرکی است؛ ۳) نام ناحیه‌ای در کردستان.

گەڵاڵی: ناوی عەشیرەتێکی کوردە: (سەرکەشی عێلی **گەڵاڵی** شوخی بابانی عێراق) «کوردی» ف نام عشیره‌ای است.

گەلالیشك: سوچ‌و گوشەی زار ف گوشهٔ لبان.

گەلالیەکان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەڵامێو: پەلکی ڕەز ف برگ مو.

گەلانکە: جار، دەحفە، چەل، کەڕەت ف دفعه.

گەلاو: قومارێکە بە مورەی نەرد دەکرێ ف نوعی بازی است که با مهرهٔ نرد کنند.

گەڵاو: گڵاو، پیس ف پلید.

گەڵاوگەڵ: ڕیگەچون بە پای لێکەوەدور ف راه یافتن با پاهای از هم باز.

گەڵاوی: گڵاوی ف پلیدی.

گەلاوێژ: ۱) ئەستێرەیەکی زور گەشە لە نیوەی هاوینڕا دەبیندرێ؛ ۲) مانگی پێنجەمی ساڵ، نێوەڕاست‌مانگی هاوین؛ ۳) ناوە بو ژنان؛ ۴) گیشە گەنمی درواو ف ۱) ستارهٔ شعرا؛ ۲) ماه مرداد؛ ۳) نام زنانه؛ ۴) تودهٔ درویدهٔ غلّه.

گەلاوێژئەنگوتن: سەرەتای دیاری‌دانی ئەستێرەی گەلاوێژ ف طلوع ستارهٔ شعرا.

گەلاوێژی: ۱) ڕێزکردنی باقەدەخڵ کە گوڵەکان بچنە سەریەك؛ ۲) بڕکەخەیارێ کە دوای گەلاوێژئەنگوتن بەر بدا ف ۱) رده کردن بسته‌های غلّهٔ درویده به ترتیبی که خوشه‌ها برهم آیند؛ ۲) بوته‌خیاری که بعد از طلوع ستارهٔ شعرا ثمر دهد.

گەلبازە: کومەڵی باڵداران پێکەوە لەحەواوە ف دستهٔ برندگان در حال پرواز.

گەلبون: کوبونەوەی حەشامات ف اجتماع مردم.

گەل بەستن: کوبونەوە لە دەوری یەکتر ف همایش.

گەلپ: بەباڵایی لاشەویلاکە، گوپ ف لُپ.

گەلپەرستی: زێدخوشویستن، گەل‌حەز ف ملت‌خواهی، مردم‌دوستی.

گەڵتە: گاڵتە ف شوخی.

گەلج: کێشەو دم‌بەدمە ف جدال.

گەلحو: زەلامی دەبەنگ‌و ناتێگەیشتو ف تنومند احمق.

گەلحەز: میللەت‌خوشەویست ف ملّت دوست.

گەلخور: بریتی لە خاوەن‌دەسەڵاتی بێ‌بەزەیی دەگەڵ ژێردەستاندا ف کنایه از حاکم ستمگر.

گەڵخور: ئاژەڵێ کە بە پەلکەدار دەژی ف دامی که از برگ می‌چرد.

گەلدار: داری زل ف درخت تناور.

گەلش: کێشەو دمەقاڵە ف نزاع و کشاکش.

گەلگەی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گەللات: مفتەخور، چەورەی‌ماڵانگەڕ ف مُفت‌خور.

گەللاس: ئاژاوە، پشێوی ف آشوب و فتنه.

گەللاو: گەلاو، قومارێکە ف نگا: گەلاو.

گەللایی: گوێ‌نەدەر بە هیچ شت ف بی‌مبالات.

گەللەك: یەکجارزور ف بسیار زیاد.

گەلنازکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەلو: ۱) تو بێژی: (**گەلو** دەبێ وابێ)؛ ۲) کاورا، ئەی کەسێ کە قسەی دەگەڵ دەکەم؛ ۳) ئەی خەڵکینە ف ۱) تو گویی؛ ۲) ای فلان؛ ۳) ای مردم.

گەلو: گەروُ ف نگا: گەروُ.

گەڵوُ: گەروُ ف نگا: گەروُ.

گەڵواخی: ناوی ناوچەوعەشیرەتێکە ف نام منطقه و عشیره‌ای در کردستان.

گەلواز: سەرماو بەستەڵەکی لەنکاو ف سرمای ناگهانی.

گەڵواز: ۱) گڵواز؛ ۲) گورانی تایبەتی بو خوشی چرودەرکردنی دار لە بەهاردا؛ ۳) زنجیرەبون بەشوێن یەکا ف ۱) نگا: گلواز؛ ۲) ترانه مخصوص جشن جوانه‌زدن درختان؛ ۳) به دنبال هم ردیف شدن.

گەڵوازە: ۱) گورانی چرودەرکردنی دار: (هەوران گازەگازە دەخوێنن

گەڵوازە)؛ ٢) رستەموروێی سوور و شین کەبە بێشکەوە هەڵداوەسرێ؛ ٣) گوێز و هەنجیری بەبەنەوە کراو؛ ٤) فڕینی باڵداران بەکۆمەڵ پێکەوە لە حەوا ف ١) ترانۀ مخصوص جشن جوانەزدن درختان؛ ٢) رشتە مهره‌های رنگین کە بە گهوارە آویزند؛ ٣) انجیر و گردوی بانخ رشتە شده؛ ٤) دستۀ پرندگان در حال پرواز.

گەڵواگەڵوا: گەلاوگەڵ ف نگا: گەلاوگەڵ.

گەڵواڵك: گیایەکە بنەکەی دەخورێ ف گیاهی است با پیازۀ خوردنی.

گەڵۆر: زلحۆرت ف لندهور.

گەڵۆرە: گەڵۆر ف لندهور.

گەڵۆری: مۆرانە خواردوی ریزاڵ ریزاڵ ف موریانە خوردۀ پوسیده.

گەڵــۆز: ناوگەڵ، بەتـالاّیی نێوان دوو ڕان. *تایبـەتی بۆ سەگ دەیڵێن* : (کلکی دە **گەڵۆزی** گرت) ف میان رانها. *برای سگ گویند*.

گەڵـوس: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەڵۆس: گەڵۆز ف نگا: گەڵۆز.

گەڵۆگر: گەروێر ف گلوگیر.

گەڵـوەزە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەڵوێژ: لیکاوی دەم ف لعاب دهن.

گەلـە: ١) کەرتکـە، کۆمەڵێ پێکەوە؛ ٢) زۆر، زاف؛ ٣) گەڵای ڕزیوی وەریو ف ١) قطیع، گروه؛ ٢) زیاد، بسیار؛ ٣) برگ خزان.

گەڵە: عوور، کرش ف شکمبه.

گەلەجوت: زبارەی ئاوایی بۆ پێکەوە کێڵانی زەوی ف تعاونی شخم‌زنی.

گەلەخان: ئاغەڵ ف آغل.

گەلەخەن: جوابی بێ‌مەبەستو بەخۆڕایی ف جواب بی‌هدف و سرسری.

گەلەدرەو: زبارەی دروێنە ف دروکردن تعاونی.

گەلەڕاویژە: تەگبیرکردنی بەکۆمەڵ ف کنکاش دستەجمعی.

گەلەڕاویژی: گەلەڕاویژە ف کنکاش دستەجمعی.

گەلەك: زەحف، زۆر ف بسیار.

گەلە کۆمە: هاوکاری کردنی بەکۆمەڵ ف تعاون گروهی.

گەلە کۆمەك: گەلەکۆمە ف تعاون گروهی.

گەلە کۆمە کە: گەلەکۆمە ف تعاون گروهی.

گەلە کۆمە کی: گەلەکۆمە ف تعاون گروهی.

گەلە کۆمە گێ: گەلەکۆمە ف تعاون گروهی.

گەلە کۆیی: خۆشاندان، پێکەوەڕۆیشتن بە کۆمەڵ ف تظاهرات.

گەلە کی: گەلەك، زاف، فرە، فریە، زۆر ف زیاد، بسیار.

گەلـەمبـەری: ١) بەگشتی؛ ٢) زۆربە؛ ٣) ڕیوشوێنی کۆمەڵگا ف ١) همگی؛ ٢) بیشتر، غالب؛ ٣) عُرف.

گەلەندار: داری زۆر ئەستوور ف درخت بسیار تنومند.

گەلهۆ: گەلحۆ ف تنومند احمق.

گەلەوان: شوانی پەزو گاڕان ف چوپان.

گەڵەوان: ئاگاداری دەوەن و بنچکان ف نگهبان درختچه‌های جنگل.

گەلەور: پواو، رزیو ف پوسیده.

گەلهە: نفوس: (**گەلهەیێ** کوردستانێ سی‌میلیۆنە) ف جمعیت.

گەلی: ١) سەربە کۆمەڵ؛ ٢) گەلی، بوهل ف ١) ملّی؛ ٢) دَرّه.

گەلێ: ١) زۆر، فرە، زاف؛ ٢) کۆمەڵەخەڵکێکی هاوڕەچەك ف ١) بسیار؛ ٢) ملّتی.

گەڵی: دۆڵ، دەرە، شیو، بوهل ف دَرّه.

گەلیار: عەشیرەتێ زل لە کوردستان ف عشیره‌ای بزرگ در کردستان.

گەڵیاوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گەڵی بابۆلیا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەڵی پساغا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەڵی دێرا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەلێر: ١) زۆر، فرە؛ ٢) سەربە گەل ف ١) بسیار؛ ٢) ملّی.

گەڵی ڕمان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەڵیش: ١) شارە، شادە، نیشانەی نێوان کاو خەرمان؛ ٢) گۆڵەمەرەزە ف ١) نشانۀ میان کاه و گندم در خرمن؛ ٢) کرد شالیزار.

گەڵیشە: گەلاشان ف نگا: گەلاشان.

گەلێك: ١) زۆر، زاف؛ ٢) کۆمەڵەخەڵکێکی هاوڕەچەك ف ١) بسیار؛ ٢) ملّتی.

گەڵی گوێز: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەم: ١) گرینگی، بایەخداری؛ ٢) گەمە، کایە ف ١) اهمّیّت؛ ٢) بازی.

گەمــار: ١) چرك، چڵك، پیسـاتی؛ ٢) چڵکن، پیس؛ ٣) دەباغی؛ ٤) گۆڵەسەگ ف ١) چرك، کثافت؛ ٢) چرکین؛ ٣) دبّاغی؛ ٤) سگ نر.

گەمارگە: دەباغ‌خانە ف دبّاغ خانه.

گەمارۆ: ١) شالاو، پەلامار؛ ٢) دەورەگیران ف ١) یورش؛ ٢) محاصره.

گەمارۆدان: ١) شالاوبردن، پەلاماردان؛ ٢) دەورەگرتن ف ١) یورش بردن؛ ٢) محاصره کردن.

گەماڵ: سەگی نێر، قەپەگۆڵ، گۆڵەسەگ ف سگ نر.

گەمالان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەماڵدو: گیایەکە ف گیاهی است.

گەماڵ فس: قنگەڵتس ف چنباتمه.

گەمانە: گومانە ف نگا: گومانە.

گەمباڵ: گەماڵ ف سگ نر.

گەمبـۆڵ: ١) گۆڵـەسەگی پیر؛ ٢) برێتی لە زۆرپیری موی توێڵ و بروّ چەرمگ ف ١) پیر سگ نر؛ ٢) کنایه از آدم کهنسال.

گەمبۆڵە: گەمبۆڵ [ف] نگا: گەمبۆڵ.

گەمر: ناحەز لەبەر چاو، نەجوان [ف] زشت‌نما.

گەمـڕ: ۱) لەت، پارچەی ورد؛ ۲) نیوەکوڵا ن، نیوەجۆشان [ف] ۱) خُرد، تکهٔ کوچك؛ ۲) نیم‌جوش.

گەمراندن: ناشیرین کردن، کرێت کردن [ف] بدنما کردن.

گەمڕاندن: ۱) لەت و کوت کردن، وردو خاش کردن؛ ۲) کەمێك کوڵا ندن [ف] ۱) خردوله کردن؛ ۲) کمی جوشاندن.

گەمڕە: ۱) کەمرە؛ ۲) پترۆی برین [ف] ۱) سرگین خشکیدهٔ سفت؛ ۲) خشك ریشه.

گەمـڕەبـەستن: ۱) پتـرۆ نیشتنەسەربرین؛ ۲) برێتی لە چڵکنی زۆر: (دەستت ناشۆ ی **گەمڕەی بەستوە**) [ف] ۱) کپره بستن زخم؛ ۲) کنایه از چرکینی زیاد.

گەمژ: چکۆڵەی پوُتەکەی بێ‌نموت [ف] کوچولوی بدقیافه.

گەمـژە: ۱) گەمژ؛ ۲) حۆل، گەوج، گێژ، وڕ [ف] ۱) نگا: گەمژ؛ ۲) گیج، دبنگ، هالو.

گەمژەڵ: گەمژە [ف] نگا: گەمژە.

گەمش: ۱) پڕی دەستێ، گولم؛ ۲) ملانێ، زۆرەبانێ؛ ۳) لێدان بەدار [ف] ۱) پریك کف؛ ۲) کُشتی؛ ۳) چوبکاری.

گەمشـانـدن: ۱) لێدان؛ ۲) کوشتن لەژێر دارکـاریدا [ف] ۱) زدن؛ ۲) کُشتن در اثر چوبکاری.

گەمشۆ: ۱) خۆل، حۆل؛ ۲) زۆرانباز [ف] ۱) هالو؛ ۲) کُشتی‌گیر.

گەمۆر: ۱) تفت، ئاماڵ‌تاڵ؛ ۲) روگرژ [ف] ۱) گس مایل به تلخ؛ ۲) ترش‌رو.

گەموُرە: خۆراکی لیچق کە بە لێوەوە دەنوسێ [ف] غذای لزج که بر لب چسبد.

گەمـە: ۱) گاڵتە، ۲) قومار لەسەر بردنەوە؛ ۳) بازی؛ ۴) کایە: (**گەمە** بکە) [ف] ۱) شوخی؛ ۲) قمار؛ ۳) بازی؛ ۴) نوبت در بازی و قمار.

گەمـەکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەمی: کەشتی، پاپۆڕ [ف] کَشتی.

گەمێ: گەمی [ف] کَشتی.

گەمی‌وان: کەسێ کە کەشتی داژوێ [ف] ناخدا.

گەمێوان: گەمی‌وان [ف] ناخدا.

گەمیە: گەمی، کەشتی، پاپۆڕ [ف] کَشتی.

گەمیەوان: گەمی‌وان [ف] ناخدا.

گەن: ۱) بۆن‌ناخـۆش؛ ۲) رزین لە تەڕاییدا؛ ۳) خراپ و بێ‌نرخ؛ ۴) کاری کرێت؛ ۵) گەرچـەك: (دۆنی **گەنی** نابت ڕۆن/ قەرەچی نابت خاتـوُن) «مـەسـەل»؛ ۶) تیخ و تەوری کول و نەبـڕ [ف] ۱) بدبو؛ ۲) پوسیدن از خیسی؛ ۳) بنجـل و بی‌ارزش؛ ۴) کارزشت؛ ۵) گَرچك؛ ۶) تیغ و تَبَر کُند.

گەنار: بۆن‌ناخۆش [ف] بدبو.

گەنـــان: ۱) رزین؛ ۲) زۆرگەیشتن: (**میوە گـەنـان**) [ف] ۱) لهیدن؛ ۲) زیادرسیدن میوه.

گەناندن: رزاندن لە تەڕاییدا [ف] پوسانیدن.

گەنانن: گەناندن [ف] پوسانیدن.

گەنـاو: ۱) تالاو؛ ۲) رزیو لە تەڕایی؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) مرداب؛ ۲) پوسیده از نم؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەناور: جانەوەری وردیلە [ف] حشرات.

گەناوەر: گەناور [ف] حشرات.

گەنج: ۱) جحێڵ، لاو، جوان لە تەمەندا، خۆرت؛ ۲) خەزێنەی نەغدینە [ف] ۱) جوان؛ ۲) گنج.

گەنجاڵی: ناوە بۆ پیاوان [ف] نام مردانه.

گەنجایەتی: رۆژگاری جوانی، خۆرتی [ف] دوران جوانی.

گەنجە: ۱) گاڵتەو گەپ، حەنەك؛ ۲) خەڵوەتی، ژوُری رسق و کەل‌پەل؛ ۳) ناوی پیاوانە [ف] ۱) شوخی و بازی؛ ۲) پَستو؛ ۳) نام مردانه.

گەنجـەفە: ۱) قسەی تیزپێ‌کردن؛ ۲) پەڕی قومار؛ ۳) بازی بە پەڕی قومار [ف] ۱) حرف مسخره‌کردن؛ ۲) ورق قمار؛ ۳) بازی با ورق.

گەنجی: خۆرتی، جوانی [ف] جوانی.

گەنجینە: ۱) خەزێنە؛ ۲) ژوُرێ کە شتی بەنرخی ناوماڵی لێ دادەنێن [ف] ۱) گنج، گنجینه؛ ۲) اتاق ویژهٔ اثاث قیمتی.

گەنجینەوان: خەزێنەدار [ف] خزانه‌دار.

گەند: گەن [ف] نگا: گەن.

گەندار: مەشکەی لەدار یان تەنەکە، نێرە [ف] مَشك چوبی یا حلبی.

گەنداو: تالاو، زەلکاو [ف] مرداب.

گەندڕ: ۱) بۆگەن؛ ۲) گەنیو [ف] ۱) بوی گند؛ ۲) گندیده.

گەندلخە: گەمار، چڵکن و پیس [ف] چرکین، کثیف.

گەندم: دەغڵی بژیوی زوربەی خەڵك جگە لە برنج و جۆ [ف] گندم.

گەندمە: بالوُکە [ف] زگیل.

گەنـدمی: ۱) بەڕەنگی گەنم، ئەسمـەر؛ ۲) جۆرێ ترێ‌ڕەشکە [ف] ۱) گندمی رنگ؛ ۲) نوعی انگور سیاه.

گەندوگو: ۱) شتی پیس و پۆخڵ؛ ۲) زبڵ و زاڵ [ف] ۱) کثافت؛ ۲) آت آشغال.

گەندوگەمار: ۱) شتی پیس و پۆخڵ؛ ۲) زبڵ و زاڵ [ف] ۱) کثیف و بوگند؛ ۲) آت و اشغال.

گەندوگەوەڵ: گەندوگەمار [ف] نگا: گەندوگەمار.

گەندە: ۱) رزی، رزیو؛ ۲) پلۆخاو، پلیشاو؛ ۳) ناتەواو؛ ۴) خراپ [ف] ۱) پوسیده؛ ۲) لهیده؛ ۳) ناقص؛ ۴) بد.

گەندەپەڵە: پەڵەی ناتەواو [ف] باران موسمی ناکافی.

گەندەپیاو: نامەرد، بێ‌غیرەت [ف] نامرد.

گەندەتا: تاو لەرزی سقك [ف] تب سبك.

گەندەخۆر: پیس‌خۆر، کەسێ کە خۆراکی خراپ دەخوا [ف] بدخوراك، کسی که غذای بد می‌خورد.

گەندەدەڵەك: فسۆس [ف] حیوانی است بسیار بدبو.

گەندەژن: ژنێ زۆر لە وەخت پیر بێ ف زنی کە دچار پیری زودرس شود.

گەندەژە: ڕێوی تولەك کردو ف روباه پشم ریخته.

گەندەکار: کەسێ کە لە کاردا زانا نیەو خراپی دەکا ف ناشی.

گەنـدەڵ: ١) تەمـەڵ؛ ٢) نەفام؛ ٣) چروك و بێ کەڵك ف ١) تنبل؛ ٢) بی‌شعور؛ ٣) بی مصرف.

گەندەڵ: داری ڕزیو ف درخت پوسیده.

گەندەلۆ: گیایەکە لە کەما دەکا. *ئاژەڵ بیخوا کوێر دەبێ* ف گیاهی است سمّی.

گەندەمۆ: وردەموی زەرد کە دەوەرێ و موی لەجێ دەڕوێتەوە ف موی زرد نخستین که بعداً می‌ریزد.

گەندەنێ: خەفتانێك بارانی کەمی لێ ببارێ و تیشەی وشك بێ ف کشتهٔ دیمی کم باران.

گەنکاو: ئاوی بۆگەنیو ف گنداب.

گەنکاوە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەنکەزەردە: گیابۆگەنیوە ف گیاهی است بدبو.

گەنگەڵ: گۆنگەڵ ف نگا: گۆنگەڵ.

گەنم: گەندم ف گندم.

گەنم‌درەو: دروێنەی گەنم ف دروگندم.

گەنم‌دونە: ١) دانوی گەنم؛ ٢) دانوڵەی تێکەڵاو لە هەموو دانەوێڵەیێ بۆ خێری ددان‌هاتنی زاروك ف ١) گندم آب پز؛ ٢) آش دندانی.

گەنم‌ڕەنگ: گەندمی، بەڕەنگی گەنم، ئەسمەر ف گندم‌گون.

گەنم‌زۆردە: فەریکەگەنم ف گندم درمل.

گەنم گردی: لەسەریەك بێ‌ڕاوەستان: (**گەنم گردی** دایگرت بە داران) ف بدون وقفه.

گەنم گەنم: گاڵتەیەکی شەونشینی‌یە ف نوعی بازی شب‌نشینی.

گەنم گەنمێن: بازی گەنم‌گەنم ف نگا: گەنم‌گەنم.

گەنم‌وجۆ: ١) موی ماش و برنج؛ ٢) ڕەشبەڵەك ف ١) موی جو گندمی؛ ٢) نوعی رقص گروهی.

گەنمـۆك: ١) گوڵەپێغەمبەرە، شامی، گوڵەگەنم، زوڕات، سەرداری؛ ٢) گیادۆکلیویکە ف ١) بلال؛ ٢) گیاهی است آشی.

گەنمە: گەندمە، بالۆکە ف زگیل.

گەنمەبرێشکە: گەنمی لەسەر ساج بۆدراو ف گندم بوداده.

گەنمەبەهارو: تۆمەگەنمێکە لە بەهاردا دەچێنرێ، بەهارو ف گندم بهاره.

گەنمەبەهارە: گەنمەبەهارو ف گندم بهاره.

گەنمەپێغەمبەرانە: گەنمۆك ف بلال.

گەنمەپێغەمبەرە: گەنمۆك ف بلال.

گەنمەحۆلە: جۆرێ گەنمی دەنك درشتە ف نوعی گندم درشت.

گەنمەزەردە: جۆرێ تۆمی گەنم ف نوعی گندم.

گەنمەشام: گەنمۆك ف بلال.

گەنمەشامی: گەنمۆك ف بلال.

گەنمەقەندەهاری: جۆرێ گەنم ف نوعی گندم.

گەنمەکوێستانی: جۆرێ گەنم ف نوعی گندم.

گەنمی: گەنم‌ڕەنگ ف گندمی رنگ.

گەنو: ١) برشاوی، کەڕاوی؛ ٢) بۆگەن لە ترشاوی ف ١) کفك زده؛ ٢) تُرشیده.

گەنوس: چکوس، ڕەزیل، ڕژد، پیسکە، سەقیل ف خسیس.

گەنە: ١) گەندە؛ ٢) کەوگی ف ١) نگا: گەندە؛ ٢) کنه.

گەنـەدار: ١) گیایەکی باڵا بەرزی گەڵاپـانە؛ ٢) دارێکە بەتازەیی زۆر جوانەو بەپیری خواروخێچە ف ١) گیاهی است؛ ٢) درختی است.

گەنەك: گیای گەرچەك ف گیاه کرچك.

گەنەکار: گەندەکار ف نگا: گەندەکار.

گەنەکەولە: کەوگی درشت ف نوعی کنهٔ درشت.

گەنـەگـولـە: جۆرێ گەنە کە بە ماڵاتەوە دەنوسێ ف نوعی کنه که به حیوانات می‌چسبد.

گەنەگەنە: دەرمانێکە لە تێکوڵی دارێکی دەوەنی دەگیرێ دژی تاو لەرزە ف گنه‌گنه.

گەنەلۆ: گەندەلۆ ف گیاهی است سمّی.

گەنەم: گەنم، گەندم ف گندم.

گەنەمە: گیایەکە بەرێکی هەیە دەیدەن بەگا ف گیاهی است که ثمرش را به گاو میدهند.

گەنەی: گیاگەرچەك، گەنەك ف گیاه کرچك.

گەنی: ١) بۆگەن؛ ٢) ڕزیو لە تەڕاییدا؛ ٣) بۆگەن‌بوو ف ١) بدبو؛ ٢) گندیده؛ ٣) گندید.

گەنیگ: گەنی ف نگا: گەنی.

گەنین: ١) بۆگەن‌بوون؛ ٢) ڕزین لە شەدا ف ١) بدبوشدن؛ ٢) گندیدن.

گەنیو: گەنی ف نگا: گەنی.

گەو: ١) ئاڵقـە؛ ٢) بەنـدی پەنجەو قامیش و...؛ ٣) گاو، تێلی لە شکاو بەستراو؛ ٤) گا؛ ٥) زنجی سەرنەپوشراو بۆ ئاژەڵ ف ١) حلقه؛ ٢) بند انگشت و نی و...؛ ٣) بش چینی شکسـتـه؛ ٤) گاونـر؛ ٥) محـوطـه محصور برای نگهداری دام.

گەوا: ١) گەڤا، شایەت؛ ٢) قورمساغ، دەویت ف ١) گواه؛ ٢) قرمساق.

گەواد: دەویت ف قرمساق.

گەوارا: چاوپۆشی، بەخشین لەخەتا ف چشم‌پوشی.

گەوارە: پەڵەهەور ف لکه ابر.

گەواشـە: پوش و چرۆی کە بەسـەر میچی دادەدەن، هەڵاش ف سقف پوش از گیا و ترکه.

گەواڵ: ١) پەڵەهەور، گەڤاڵە؛ ٢) حەپۆل، کەم‌ئاوەز ف ١) لکه ابر؛ ٢) هالو، نفهم.

گەواڵ گەواڵ: پەڵەپەڵەی هەوران ف لکه‌های متعدد ابر.

گەواڵە: پەڵەهەور، گەوارە ف لکه ابر.

گەوان: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەواه: گەوا، گەڤا، شایەت ف گواه.

گەواهی: شایەتی ف گواهی.

گەوبەند: گرێپشت ف ستون فقرات.

گەوبەندە: گەوبەند ف ستون فقرات.

گەوج: بێئاوەز ف اَبله.

گەوجە: عەلوکەی بەهارە ف گوجەسبز.

گەوجەگەوج: قسەی زۆرو بێتام ف وراجی، یاوه گویی.

گەوجی: بێئاوەزی، دەبەنگی ف حماقت، ابلهی.

گەوچن: هەرچی بەئـــاڵقـە چنـدرابێ: (عـەرەب **گەوچن** یان کردۆتـە جەوشەن بە زرێ دەڵێن) ف حلقه‌چین، بافت حلقه‌یی.

گەوخان: خنکان لەبەر تەنگەنەفەسی ف خفگی در اثرتنگی نفس.

گەوخاندن: بە تەنگەنەفەسی تووش بوون ف ابتلا به تنگی نفس.

گەودە: ١) گەدە؛ ٢) لەشی مرۆ ف ١) نگا: گەدە؛ ٢) جسم آدمی.

گەور: ١) سپی ئامالزەرد؛ ٢) رەنگی کەوە؛ ٣) ئاورپەرست؛ ۴) ئەسمەر، گەنمڕەنگ؛ ۵) زل، مەزن؛ ۶) زەردی خورمایی؛ ٧) هۆزێکی کوردە ف ١) سفـید مایل به زردی؛ ٢) توسـی؛ ٣) گَبْــر، زرتـشتـی؛ ۴) گندمگون؛ ۵) بزرگ؛ ۶) خُرمایی رنگ؛ ٧) نام عشیره‌ای است کُردزبان.

گەوڕ: تەویلە، پشتێر ف اصطبل.

گەوران: ١) دەشتێکـە لە کوردستـان لای دیاربـەکر. نەوتی هەیە؛ ٢) هۆزێکـە. *مامـۆستـا عەلی سەیدو لەوانـە*؛ ٣) گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) منــطقـه‌ای نفتخیز در کردستــان؛ ٢) نام طایفـه‌ای است کُردزبـان؛ ٣) نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەوراندن: سپی کردنەوە ف سفیدکاری.

گەوڕز: گیایەکی بەلکبان و بەری بە قۆزاخەیە ف گیاهی است.

گەورك: ١) جۆرێ پەزی دوگەقولە؛ ٢) ناوی عەشیرەتێکی کوردە ف ١) نوعی گوسفند؛ ٢) نام عشیره‌ای است.

گەوڕك: ١) گیایەکــە وشتـــری پێ قەڵـــەو دەبێ؛ ٢) جۆرێ هەرمێ؛ ٣)بۆری ئامالسپی؛ ۴) موی سەرهەڵوەرین ف ١) گیاهی است؛ ٢) نوعی گُلابی؛ ٣) خاکستری روشن؛ ۴) ریزش موی سر.

گەورکـــان: ئەو ناوچـەی عەشیرەتی گەورکی لێ دەژین ف منـطقـهٔ عشیرهٔ «گەورك».

گەورکایەتی: گەورکان ف نگا: گەورکان.

گەورگە: تەپڵی زەلام ف طبل بزرگ.

گەورۆ: ١) پیاوی سپیپێست؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) مرد سفیدپوست؛ ٢) نام مردانه.

گەورۆك: کیژی گەنمڕەنگ ف دختر گندمگون.

گەورۆنە: کاورای زل ف آن بزرگه.

گەورە: ١)زل، زەلام؛ ٢) پایەبەرز؛ ٣) سەرۆك، رەئیس؛ ۴) پیر، بەتەمەن؛ ۵) موخـورمایی؛ ۶) مۆبۆر ف ١) کلان؛ ٢) بزرگوار؛ ٣) سردار؛ ۴) سالخورده؛ ۵) موخُرمایی؛ ۶) موخاکستری.

گەورەبـــوون: ١) باڵاکـــردن؛ ٢) زارۆکـی بەجێهێشتن؛ ٣) پلەو پایە بەرەژوورچوون ف ١) نموکردن؛ ٢) از بچگی گذشتن؛ ٣) بلندپایه شدن.

گەورەچۆڵ: قەرتاڵەی دەسکداری ناسك ف سبد دسته‌دار نازك.

گەورەدێ: لەو گونـــدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەورەك: ١) موزەردی ئامالسوور؛ ٢) بۆری بەڕەنگی بەرزۆ ف ١) موزرد مایل به سرخ؛ ٢) خاکستری.

گەورەکـچ: ١) کیژێ کە دەمی شوکـردنی هاتوە؛ ٢) قەیرەکچ ف ١) دختر بالغ؛ ٢) دختر تُرشیده.

گەورەم: ١) سەرۆکی من، ئاغـام؛ ٢) من پیرم؛ ٣) زەلامم ف ١) آقای من؛ ٢) من پیرم؛ ٣) من بزرگم.

گەورەمار: ماری زل ف افعی.

گەورەماڵ: خانەدان ف خانوادهٔ بزرگ.

گەورەیماڵ: سەرۆکی خێزان ف سردار خانواده.

گەورەیی: ١) سەرداری، سەرۆکـــی؛ ٢) زەلامـی؛ ٣) بارسـت: (بـــە **گەورەیی** ئەم بەردە) ف ١) سرداری؛ ٢) بزرگی؛ ٣) حجم.

گەوری: ١) گەرو، قورگ؛ ٢) سپێنەی هێلکە ف ١) گلو؛ ٢) سپیدهٔ تخم‌مرغ.

گەورێ: ١) ژنی سپیپێست؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) زن سپیدپوست؛ ٢) نام زنانه.

گەوریك: نەخۆشیەکی قورگە ف ازبیماریهای حنجره و گلو.

گەورێلە: مەلێکە، جۆرێ فرنندەیە، باڵدارێکە ف پرنده‌ای است.

گەوریە: گەورگە، تەپڵی زەلام ف طبل بزرگ.

گەوز: ١) گەڤز، دروێنەی پڕی داسێك؛ ٢) گاز بە ددان، قەپ، گەز؛ ٣) پڕحـــەشـــامـــەت: (جـڤـــات گەوزە)؛ ۴) شاد، دڵـخـــۆش؛ ۵) روخسارەچرچاو؛ ۶) گەش‌وشلك ف ١) نگا: گەڤز؛ ٢) گازدندان؛ ٣) شلوغ؛ ۴) شاد؛ ۵) رُخسار چروکیده؛ ۶) شاداب.

گەوزان: گەڤزان ف نگا: گەڤزان.

گەوزاندن: گەڤزاندن ف نگا: گەڤزاندن.

گەوزدان: تل‌خواردن لەسەر تەنشت ف برپهلو غلتیدن.

گەوزکەوتا: ڕەنـگ‌پەڕیـو، پەژمەریـو، سیس‌وژاکاو ف رنگ پریـده و پژمرده.

گەوزکەوتە: گەوزکەوتا ف رنگ پریده وپژمرده.

گەوزلێدان: پڕ بە داس دروونەوە ف پرداس درویدن.

گەوزین: گەوزان، گەڤزان ف نگا: گەڤزان.

گەوش: ١) سست؛ ٢) رژدوجنـۆك؛ ٣) ترسـەنـۆگ؛ ۴) گەش ف ١) سُست؛ ٢) خسیس؛ ٣) ترسو؛ ۴) شاداب.

گەوشت: ١) هەوایەکی گۆرانییە؛ ٢) تایبەتی ف ١) آهنگی است؛ ٢) خصوصی.

گەوشـــەك: ١) سەرلـــێ‌شێواو، سەرگەردان؛ ٢) سســتو شل ف ١)

سرگردان؛ ۲) سُست.

گەوشین: تایبەتی [ف] ویژگی، خصوصیّت.

گەوشینی: بەتایبەتی [ف] به ویژه، مخصوصاً.

گەوۆك: ۱) چرۆی تازە پشکوتو؛ ۲) شڵخەمیش [ف] ۱) جوانهٔ تازه شکفته؛ ۲) نسل نوین زنبور عسل.

گەوکەر: گاوکەر، کەسێ کە چینیەشکاو پینە دەکا [ف] بشرن، چینی بندزن.

گەولا: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەولاز: بڕوانە گەڵوازە [ف] نگا: گەڵوازە.

گەوڵە: جۆرێ جۆی هەشتڕیزە کە لە بەراو دەیچێنن: (**گەوڵەجۆ**) [ف] نوعی جو.

گەون: گوێنی [ف] گَوَن.

گەونێ: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەوە: ۱) نیوەجـەغـز؛ ۲) قەداوقـەدی کێو، بڕوار؛ ۳) بڵندیو نزمی لە زەمیندا [ف] ۱) نیم دایره؛ ۲) کمرهٔ کوه؛ ۳) بلندی و پستی در دشت.

گەوەر: ۱) بەردی زۆر بەنرخ؛ ۲) ناوە بۆ ژنان؛ ۳) دەشتی پانو بەرین [ف] ۱) گُهر، سنگ قیمتی؛ ۲) نام زنانه؛ ۳) صحرای وسیع.

گەوەڕ: ۱) پشتێر، تەویلە، گەوڕ؛ ۲) شکێر، کەلێنەشاخ [ف] ۱) اصطبل؛ ۲) شکاف کوه.

گەوەزن: گاکێوی، کەڵەکێوی [ف] گوزن.

گەوەزە: ۱) زەبەلاح؛ ۲) لەخۆبایی [ف] ۱) لندهور؛ ۲) مُتکبّر.

گەوەك: زەمینی پڕ لە بەرزاییو نزمی، گەوە [ف] زمین پراز بلندی و پستی.

گەوەل: لیکاوی دەم، تف [ف] لعاب دهن.

گەوەن: گەون، گوێنی [ف] گَوَن.

گەوەند: گەڤەندە، سەرسەری، بێشەرمو شەلاتی [ف] لات و لاأُبالی.

گەوهەر: گەوەر [ف] نگا: گەوەر.

گەوهەرناس: ۱) کەسێ لە نرخی گەوهەر دەزانێ؛ ۲) برێتی لە بنیادەمی زۆر زاناو دانا [ف] ۱) گوهرشناس؛ ۲) کنایه از دانشمند.

گەهـ: ۱) گە، بەندی قامكو قامیش؛ ۲) جومگە؛ ۳) جار، دەم؛ ۴) نۆرە، نۆگە؛ ۵) گە، پێچەقـانـدن؛ ۶) جێگە؛ ۷) کونەبەراز [ف] ۱) بندنی و انگشت؛ ۲) مچ؛ ۳) گاه؛ ۴) نوبت؛ ۵) امتناع از رفتن؛ ۶) جای؛ ۷) سوراخ گُراز.

گەهان: ۱) پێگەیشتن: (میوە **گەهایە**)، ڕەسین؛ ۲) ناردراو گەیشتن بە دەست کەسێ کە بۆی هاتوە [ف] ۱) رسیدن میوه؛ ۲) رسیدن پیك.

گەهاندن: ۱) ناردراو بە خاوەنبوُن؛ ۲) ڕەسیەکردنی میوەو دەغڵو... [ف] ۱) رسانیدن فرستاده؛ ۲) رسانیدن میوه و...

گەهراندن: ۱) تۆرانن، قەهرپێدان؛ ۲) ئازاردان [ف] ۱) قهردادن؛ ۲) آزردن.

گەهریك: کارژیلە [ف] بزغالهٔ نوزاد.

گەهگر: گەگر، پێچەقێن [ف] امتناع کننده از رفتن.

گەهە: گەی قامکان، بەندیتبل [ف] بند انگشت.

گەهەك: ڕەبەت، سیپە [ف] کمین شکارچی.

گەهیشتن: ڕەسین [ف] رسیدن.

گەهیشتی: ڕەسیو [ف] رسیده.

گەهین: گەهیشتن [ف] رسیدن.

گەی: ۱) گە، پێچەقـانـدن؛ ۲) توری لە زماندا، قسەبۆنەهاتن [ف] ۱) اعتصاب از رفتن؛ ۲) لکنت زبان.

گەیا: شینایی کە لە زەمین دەڕوێ، شینکە، گیا [ف] گیاه.

گەیاندن: گەهاندن [ف] رسانیدن.

گەیشتن: گەهیشتن [ف] رسیدن.

گەیشتوُ: گەهیشتی [ف] رسیده.

گەیشتی: گەهیشتی [ف] رسیده.

گەیگ: گەهیشتی [ف] رسیده.

گەیگر: گەگر [ف] امتناع کننده از رفتن.

گەیگە: گەهەك، ڕەبەت، سیپە [ف] کمین شکارچی.

گەیگیر: گەگر [ف] نگا: گەگر.

گەین: گەیشتن [ف] رسیدن.

گەینەوە: ۱) گەیشتنە ئەو شوێنەی کە لێوە ڕۆیشتوُن؛ ۲) گەیشتنە کەسێ کە لە ڕێدا پێش کەوتـوە؛ ۳) سەر بەیەکـەوەنـانی لارەوەکراو [ف] ۱) وارسیدن؛ ۲) رسیدن به پیشتاز؛ ۳) به هم رسیدن هردوسر جسم خم شده.

گەینـــەوەیەك: ۱) هەردو سەری چەمێنـراو تێکـەڵبوُن؛ ۲) بەیەکتـر گەینەوە پاش لێك دوُرکەوتنەوە [ف] ۱) به هم رسیدن هردو سر چیزی؛ ۲) وصال دوباره پس از مدتها دوری.

گەیوُ: ۱) گەهیشتی؛ ۲) دومەڵی نەرمبوُگ [ف] ۱) رسیده؛ ۲) دُمَل نرم شده.

گەیەنـەیڕەش: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گی: گوُ، پیسایی بنیادەم [ف] مدفوع.

گێ: ۱) گوێ؛ ۲) گ، گش، تێکڕا؛ ۳) پاشگری بەواتا: گایەر: (شێتی عاقڵ گێ) [ف] ۱) گوش؛ ۲) همه؛ ۳) پسوند به معنی کنندهٔ جماع.

گیئاسارە: گوڵەستێرە، ئەستێرۆك، گوەستێرە [ف] کرم شب‌چراغ.

گیا: گەیا [ف] گیاه.

گیائادەمە: گیایەکە بنکەکەی لە بیچمی بنیادەمە بۆ دەرمان دەشێ [ف] مردم گیاه، استرنگ.

گیابڕ: کرمێکە لە گیا دەنیشێو ئەگەر ئاژەڵ بیخوا پێ دەمرێ [ف] کرمی است سمّی که برگیاه نشیند و دام را مسموم کند.

گیابڕبوُن: بە گیابڕ مردنی ئاژەڵ [ف] مرگ حیوان به وسیلهٔ «گیابڕ».

گیابـڕنـك: کەسێ کە گیای دەرمـان کۆدەکـاتەوە [ف] کسی که گیاهان دارویی را جمع‌آوری می‌کند.

گیابرین: گیایەکە بۆ دەرمانی برین دەشێ [ف] گیاهی است داروی زخم.

گیابۆگەنە: گەنکەزەردە [ف] گیاهی است بدبو.

گیابۆگەنیوە: گیابۆگەنە ف نگا: گیابۆگەنە.

گیابەرانـە: گیایەکی پتەوی باڵابەرزە لە چیغھۆنیندا بەکار دێت ف گیاهی است قدبلند کە در ساختن چیغ از آن استفادە می‌کنند.

گیابەرك: گیایەکی لاسك‌کلۆری بەرزە. *گوڵی زەردو بۆن خۆشە* ف گیاه درمنە.

گیابەن: گیایەکی زۆر بۆن‌خۆشە ف گیاهی است خوشبوی.

گیابەند: گیابەن ف نگا: گیابەن.

گیابەنیشت: ۱) گیاچەقە؛ ۲) شیرەی بنی شنگ ف ۱) گیاه قندرون؛ ۲) شیرهٔ گیاهی است.

گیاپرچ: گیایەکی بەپنجی زۆر گەڵاباریکی لێك‌هاڵاوە ف گیاهی است.

گیاترکە: گیادوکڵیوێکە ف گیاهی است آتشی.

گیاجاڕ: جێگەیە کە زۆری گیا لێ ڕواوە ف مرغزار.

گیاچا: گیایەکە بۆی دەدەن و لە جیاتی چا دەمی دەکەن ف گیاهی است بە جای چای استعمال می‌شود.

گیاچنارە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ و برین دەبرژێنێتەوە ف گیاهی است دارویی.

گیاچەقە: گیایەکە شیرەی وەك بنێشت دەجوُن ف گیاه قندرون.

گیاخۆر: جانەوەری پێچەوانەی گۆشت‌خۆر ف جانور گیاهخوار.

گیاخوُن: گیایەکە شیرەکەی سوُرە. *ماڵاتی پێ زۆر قەڵەودەبێ* ف گیاهی است با شیرهٔ سرخ.

گیاداروك: گیایەکـە گوڵی زەردەو تامی تاڵـە. *بۆ دەرمان بەکاردێ و میز رەوان دەکا* ف گیاهی است دارویی.

گیادانو: گیایەکە لە تیرەی جاترەکێویلە ف گیاهی است از تیرهٔ نعناعی‌ها.

گیادانە: گیایەکە گوڵی شین دەکاو زۆر لەوەڕی چاکە، مێرۆورد ف گیاهی است با گُلهای آبی.

گیادوپشـك: گیایەکـە بۆ دەرمـانی دوپشـك‌پێوەدان ف گیاهی است داروی عقرب گزیدگی.

گیاڕەش: جەنگەی بەهارو گیای زۆر ف عنفوان بهار.

گیارەنج: بەڵای قۆزاخەپەمۆ ف آفت غوزە.

گیاڕەنگ: گیایەکە ڕەنگی زەردی کاڵی لێ پەیدا دەکەن ف گیاهی کە رنگ کاهی از آن گیرند.

گیاڕیش: گیایەکە ف گیاهی است.

گیاڕیشالۆك: گیایەکی دەشتی و لەتیرەگیای لەوەڕە ف گیاهی است علفی.

گیاریفك: گەسك، گزگ، گێزك ف جارو.

گیاڕێقینگ: گیایەکە لەتیرەی وەنەوشە ف نوعی بنفشە.

گیاز: ۱) جیازی بوُك؛ ۲) کورتـانی حوشتـر ف ۱) جهاز عروس؛ ۲) جهاز شتر.

گیازاقا: گیایەکە ف گیاهی است.

گیازراقك: گیای مێرگان ف گیاهی است.

گیازەنگلۆك: گیایەکـە بەرەکـەی لەزەنگـوڵەی پچوُك دەکا ف گیاهی است ثمرش شبیه زنگولە.

گیاسارمە: گیایەکە بۆ دەقاقی چیت دەبێ ف گیاه سلمە.

گیاسالمە: گیاسارمە ف گیاه‌سلمە.

گیاسپی: گیایەکە بۆ دەرمانی برین دەبێ ف گیاهی است داروی زخم.

گیاسەدر: گیایەکی کوڵکنی‌دەشتەکی یە ف گیاهی است.

گیاشلە: گیایەکی وردیلەیە بەزەویەوە نوساوە بەردەس ناکەوێ ف گیاهی است کە بر روی زمین می‌خوابد.

گیاقـاپـوُشك: گیایەکە نێرتکی لە شەیتانۆکەی زیندو دەکا ف گیاهی است ثمرش شبیه حلزون.

گیاکتك: گیایەکە پشیلەزۆر حەز لە بۆنەکەی دەکا ف علف گربە، سنبل الطیب.

گیاکرمۆك: گیایەکی دەشتیە ف از گیاهان علفی است.

گیاکندر: گیایەکە لە پرزەکەی کندر دروس دەکەن ف کنب، کنف.

گیاکوریشك: گیایەکی پڕو بەرزەباڵای خوارە ف گیاهی است.

گیاکوڵکنە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

گیاکەتان: گیایەکی باڵابەرزە ف گیاه کتان.

گیاکەتك: گیاکتك ف علف گربە.

گیاکەفە: ئەسپوُن ف اشنان، چوبك.

گیاکەڵە: کەڵە، کیرکەڵە ف انگل بلای توتون و پالیز.

گیاکەن: ۱) کەسێ کە گیا لە زەوی دەکەنێ؛ ۲) پیشکان ف ۱) گیاه‌کن؛ ۲) ابزار گیاه کندن.

گیاکەنان: سەروبەندی گیاکەندن، بڕانەوەی بەهارو سەرەتای هاوین ف موسم گیاه کندن.

گیاکەوڵە: گیایەکە بەرلە هەموُگیا دەڕوێ و بەرلە هەموان زەرد دەبێ ف گیاهی است کە قبل از تمام گیاهان سبز می‌شود و قبل از همە هم زرد می‌شود.

گیاگرێچك: گیایەکە دەرمانی زك‌وێستان و برینە ف گیاه هفت‌بند.

گیاگەزوك: گەزگەزك ف گیاه گزنە.

گیاگەسك: گیایەکی بەرزەباڵایەو تووێکی وەك هەرزن دەگرێ. *جگە لە گەسکەشاریە* ف گیاه جارو.

گیاگێزك: گیاگەسك ف گیاه جارو.

گیاگێسك: گیایەکی گوڵزەردی زۆر تاڵە ف گیاهی است.

گیاگێلە: گیاشلە ف نگا: گیاشلە.

گیالاقا: بەڕەزا ف گیاهی است.

گیالاوە: بەڕەزا ف گیاهی است.

گیامار: گیایەکە دەرمانی ماران‌گەستەە ف گیاهی است پادزهر نیش مار.

گیامسك: گیایەکی زۆر بۆن‌خۆشە ف گیاهی است خوشبوی.

گیامێش: ۱) بێژان؛ ۲) گوڵی داودی ف ۱) گیاهی است صحرایی؛ ۲) گل داوودی.

گیامێشوُلە: گیایەکە وەك سێسو بۆ باقەبێن دەبێ ف گیاهی است برای بستەبندی علوفە بە کار می‌رود.

گیان: ۱) روح، جان؛ ۲) بەدەن: (هەمو گیانم ژان دەکا)؛ ۳) جوابە بۆ

زۆر خۆشەویست: (**گیان** چیت وت؟)؛ ۴) خوایشت: (**گیان** دەوەرە) ف ۱) جان؛ ۲) کالبد؛ ۳) جواب محبت‌آمیز، جانم؛ ۴) خواهش.

گیان‌ئەسپاردن: روح دەرچوُن ف جان سپردن.

گیاندار: زیندو ف زنده.

گیان‌بەخش: گۆری، خۆبەقوربان‌کەر ف جانباز در راه عقیده.

گیان‌بەدەستەوەدان: ۱) روح‌دەرچوُن؛ ۲) بریتی لە سازان‌و کونجان: (**گیان بەدەستەوە نادا، گیانی دا بە دەستەوە**) ف ۱) جان سپردن؛ ۲) کنایه از سازش در معامله.

گیان‌بەر: ۱) پێمێردی خودا؛ ۲) بریتی لە ئازا لە جەنگ ف ۱) عزرائیل؛ ۲) کنایه از شجاع.

گیاندان: روح دەرچوُن ف جان سپردن.

گیان‌دەبەر: زیندو ف زنده.

گیان‌سپاردن: روح دەرچوُن ف جان سپردن.

گیان‌سوُز: بەسام، بەهەیبەت ف هولناك.

گیان‌سەخت: ۱) سەرسەخت، نەسازاو؛ ۲) زیندوێ کە لە ڕوح‌دەرچوندا درەنگ دەکا: (دەزانی بۆ لە دوُری تۆ نەمردم/ کە من سەگ‌مەرگم‌و **گیان**سەختو دلڕەق) «شێخ‌ڕەزا» ف ۱) دیرساز در معامله؛ ۲) دیرمیر، جان سخت.

گیان‌کەندن: ۱) روح‌کێشان؛ ۲) روح دەرچوُن ف ۱) میرانیدن؛ ۲) مردن.

گیان‌کەنشت: دەمی روح‌دەرچوُن ف هنگام نَزع.

گیان‌کەنن: گیان‌کەندن ف نگا: گیان‌کەندن.

گیان‌کەنکە: ئیزرایل، پێمێرد، فرشتەی گیان‌کێشان ف عزرائیل.

گیانکی: کاریێ کە شێخ‌و مەلا دەیکەن ف روحانیّت.

گیان‌کێش: پێمێرد ف عزرائیل.

گیان‌کێشان: گیان‌دان ف جان دادن.

گیان‌لەبەر: زیندو، گیان‌دەبەر ف زنده.

گیانە: ئەی خۆشەویستم ف جانا.

گیانەسەر: جاڕز، نارەحەت ف پکر، ناراحت.

گیانە گوینە: دوامین پشو ف آخرین رمق.

گیانەڵا: دەمی ئاویلکەدان، دەمەدەمی روح‌دەرچوُن ف حالت نَزع.

گیانەڵاو: گیانەڵا ف حالت نَزع.

گیانەمەژگ: مێشکێ کە لەناو ئێسکی ئەندامانی لەش دایە ف مغز استخوان.

گیانەوەر: زیندو، جانەوەر ف جانور.

گیانی: بەسنی‌دۆستی زۆر خۆشەویست ف دوست بسیار عزیز، جانی.

گیانێ: گیانە، وشەی دواندنی زۆر خۆشەویست ف جانا.

گیانی گیانان: ۱) بریتی لە خودا؛ ۲) بریتی لە گراوی ف ۱) کنایه از خدا؛ ۲) کنایه از معشوق.

گیانی گیانی: گیانی: (دۆستی **گیانی گیانی**) ف دوست جانی.

گیاوەردێنە: گیایەکە بۆ دەرمانی چاوێشە دەبێ ف گیاهی است داروی چشم درد.

گیاهوُێنك: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.

گیایی: ۱) بەڕەنگی گیا؛ ۲) کەسێ کە جگەلە گیا ناخوا ف ۱) به رنگ گیاه؛ ۲) گیاهخوار، آدم گیاهی.

گیپ: گوُپ ف لپ.

گیپا: کیپار ف سیرابی آکنده از قیمه و برنج، نگا: کیپار.

گیپار: کیپار، گیپا ف نگا: کیپار.

گیپاڵ: عوُر، زگی سەر ڕێخۆڵەدان ف شکم بالای شکمبه.

گیپن: ۱) گوُپن؛ ۲) کورتەباڵای قەڵەو ف ۱) لُپ برآمده؛ ۲) کوتاه‌قد چاق.

گیپنە: گیپن ف نگا: گیپن.

گیپە: گیپا ف نگا: کیپار.

گێبەڕ: ۱) ئەستوُرایی ئەستۆ؛ ۲) کۆتەرە ف ۱) کلفتی گردن؛ ۲) قطر.

گێبەڕە: گێبەڕ ف نگا: گێبەڕ.

گیت: باو بۆران، توُف ف دمه وطوفان.

گێت: گوێچکەت، گوێی تۆ ف گوش تو.

گیتاڵ: تیتۆڵ، بزگوڕ ف لته‌پارهٔ فرسوده.

گیتر: ۱) شەل بە هەردولادا؛ ۲) لەتەر، بەلەك؛ ۳) ئێسکی بەلەك ف ۱) لنگ از هر دوپا؛ ۲) ساق؛ ۳) استخوان ساق.

گینك: گیتر ف نگا: گیتر.

گێتکە: کیتکە، کولێرەی هەرزن ف گردهٔ ارزن.

گیتە: ئاڵۆدار، داریێ کە بەسەر کاریتەدا ڕادەکێشرێ ف الوارهای سقف.

گێتە: ۱) گێتکە؛ ۲) بەرگ‌شڕ، روُت‌و نەدار ف ۱) گرده نان ارزن؛ ۲) ژنده‌پوش و بینوا.

گیتەڵە: تەشقەڵە ف شلتاق.

گیتێ: کولێرە ف گردهٔ نان.

گێتی: دنیا، جیهان ف گیتی.

گیج: ۱) کەسێ کە وڵات لەبەر چاوی خول دەخوا؛ ۲) سەرسوڕماو؛ ۳) گەچ ف ۱) گیج؛ ۲) متحیّر؛ ۳) گچ.

گێج: گیج ف نگا: گیج.

گێجاو: گەرداو ف گرداب.

گێج‌خواردن: ۱) سەرگێج‌بوُن؛ ۲) سوُڕانی باو ئاو بە دەوری خۆیاندا ف ۱) گیج شدن؛ ۲) چرخش باد و آب.

گێج‌دان: سوُڕاندن ف چرخاندن.

گێجەبا: گەردەلوُل، باهۆز ف گردباد.

گێجەگێج: دنیا لەبەرچاوسوُڕان ف سرگیجه.

گێجەلوُکە: باهۆز، گەردەلوُل، گێجەبا ف گردباد.

گێجەنە: گرێژەنە، بازنەدەرگا ف پاشنهٔ در.

گێجی: ۱) سەرسوُڕان؛ ۲) نەخۆشیەکە ف ۱) گیجی؛ ۲) بیماری سرگیجه.

گیچ: گوێژ، بلج، گفیشك ف زالزالك.

گێچ: گەچ ف گچ.

گێچکار: گەچکار ف گچکار.

گێچکاری: گەچکاری [ف] گچکاری.

گێچکە: ١) گوێچکـە، گوێ؛ ٢) گێـج خواردن [ف] ١) گـوش؛ ٢) نگا: گێج خواردن.

گێچەڵ: گەڕ، دەبە، شڵتاغ، تەشقەڵە [ف] شلتاق.

گێچەڵی: کەلوی خوری [ف] آغندهٔ پشم.

گێچینـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گیدۆ: باهۆز، گێجەڵۆکە [ف] گردباد.

گێدوك: ١) گەوە؛ ٢) ڕێ بەگەوەی کێفدا [ف] ١) کمر کوه؛ ٢) مسیر در کمرکوه.

گیر: ١) بەرهـەڵـست؛ ٢) خۆراکێ کە بە سانـایی قوت ناچێ؛ ٣) ڕژد، چکوس؛ ۴) پەتی حەیوان بەستنەوە؛ ۵) پاشگری بەواتا: گر، شتێ کە دەگرێ [ف] ١) مانع؛ ٢) خوراك گلوگیر؛ ٣) خـسیس؛ ۴) رسن دام بند؛ ۵) پسوند فاعلی به معنی گیرنده.

گیڕ: ١) چیر، بەقەوەت؛ ٢) بەکێش؛ ٣) زۆرویژ؛ ۴) ڕەق لە سەودادا؛ ۵) فاڵ، خیرە؛ ۶) ملە، کەل؛ ٧) شیوەڵەی نێوان دوکێف؛ ٨) بەردەڵان [ف] ١) نیرومنـد؛ ٢) کشـدار؛ ٣) وراج؛ ۴) سرسخت در معامله؛ ۵) فال فالبین؛ ۶) گردنه؛ ٧) درّه؛ ٨) سنگلاخ.

گێر: ١) بست؛ ٢) کونی بەرداش؛ ٣) قەڵەوی پان و پۆڕ؛ ۴) حەپەساو؛ ۵) ئەوی لە جێ چەقیوە و توانـای بزوتنـەوەی نەمـاوە [ف] ١) وجب؛ ٢) سوراخ سنـــگ آسـیا؛ ٣) چاق و پهن؛ ۴) حیرت‌زده؛ ۵) کسی که برجای خود میخکوب شده و توان حرکت ندارد.

گێڕ: ١) خوار و خێج؛ ٢) گیڕ؛ ٣) سمت لەجێ چوگ؛ ۴) سوڕێن: (ئاوی ئاشگێڕ)؛ ۵) دروسکەر و سازدەر: (بەزمگێڕ، کارگێڕ، شوڕشگێڕ)؛ ۶) خلۆر [ف] ١) کج و ناهمـوار؛ ٢) نگا: گیڕ؛ ٣) لگن از جا دررفته؛ ۴) چرخاننده؛ ۵) گرداننده وسازنده؛ ۶) غلتان از بالا.

گیرا: ١) قبوڵ بونی دوعا: (دوعای **گیرا** بوە)؛ ٢) ڕابردوی گرتن، گرا [ف] ١) استجابت دعا؛ ٢) گرفته‌شد.

گێراز: بەلاڵوکەکێویلە [ف] آلبالوی کوهی.

گێراف: لاسا، دەمەلاسکە، لاسایی [ف] تقلید.

گیرام: ١) وام دانا، گرتم؛ ٢) دەگیر کەوتم [ف] ١) فرض کردم، گیرم؛ ٢) گرفتار شدم.

گیران: ١) گرفتاربون؛ ٢) بەسترانی ڕێگەی شتی تراو؛ ٣) گری کرن؛ ۴) ڕەش داگەڕانی مانگ و ڕۆژ؛ ۵) نەخۆشی گرفت [ف] ١) گرفتارشدن؛ ٢) گیرکـردن، بنـدآمـدن؛ ٣) گریستن؛ ۴) خسـوف و کسـوف؛ ۵) بیماری اِمتلا.

گێڕان: ١) گەڕانـــدن، گەردش پێ کردن؛ ٢) کارپـــێ کردن و بەســـەر ڕاگەیشتن؛ ٣) سەربـان بە باگردان شێلان؛ ۴) پەستاوتنی بەرگن بۆ ڕایەخ و پەستەك؛ ۵) خلۆرکردنەوە، شاتلۆرە؛ ۶) وەپاش خستن [ف] ١) به گردش بردن؛ ٢) به‌کار انداختن؛ ٣) غلتك زدن بام؛ ۴) پامال کردن نمد؛ ۵) غلتاندن؛ ۶) به تأخیر انداختن.

گیراندن: گریاندن [ف] به گریه انداختن.

گێڕاندن: ١) گەڕاندن؛ ٢) کارپێ کردن [ف] ١) گردش دادن؛ ٢) به‌کار انداختن.

گێڕانـــدنـەوە: ١) گەڕانـدنـەوە؛ ٢) باس کردنی قسـەی گوتـراو؛ ٣) حیکایەت گوتن [ف] ١) بازگرداندن؛ ٢) بازگو کردن؛ ٣) داستان گفتن.

گێڕانن: گێڕاندن [ف] نگا: گێڕاندن.

گێڕاننەوە: گێڕاندنەوە [ف] نگا: گێڕاندنەوە.

گێڕانەوە: گێڕاندنەوە [ف] نگا: گێڕاندنەوە.

گێرانی: شەیتان پێ کەنیو، باڵغ بوگ [ف] بالغ شده، به سن رُشد رسیده.

گێرانی بون: شەیتانی بون، باڵغ بون [ف] بالغ شدن، به سن رُشد رسیدن.

گیراو: ١) گراو، گرفـتـــار؛ ٢) ڕێگــە بـــەستـــراو؛ ٣) مانـــگ و ڕۆژی ڕەش هەڵگەڕاو؛ ۴) یەکسمی تازە فێرە بار و زین کراو [ف] ١) گرفتار؛ ٢) راه سدّ شده؛ ٣) آفتاب و ماه گرفته؛ ۴) ستور تازه رام شده برای بار و زین.

گیراوردە: پەیداکراو [ف] پیداشده.

گیراوە: ١) تێکەڵ کراوی چەند شتێ؛ ٢) خاك و ئاوی کراو بە قوڕ [ف] ١) درهم آمیخته برای دوا؛ ٢) گل سرشته.

گێڕایش: ١) گەڕیدەیی؛ ٢) لەشـــوێن گەڕان بۆ پەیداکـــردن [ف] ١) جهانگردی؛ ٢) جستجو.

گیربون: ١) وێستان بەشتێکەوە؛ ٢) نەڕۆیشتن و مانەوە لە شوێنێ [ف] ١) گیر کردن به چیزی؛ ٢) ماندگار شدن در جایی.

گێڕبـون: ١) خوار و ناقـوڵابـون؛ ٢) ئێسکی ڕان ترازان [ف] ١) کج و ناهموار شدن؛ ٢) استخوان ران دررفتن.

گیرچ: بلچ، گوێژ، گفیشك، گوهیشك [ف] زالزالك.

گیرخستن: ١) گرتن؛ ٢) دەست خستن [ف] ١) گیرانداختن؛ ٢) پیدا کردن.

گیرخواردن: گرفتاربون [ف] گیرافتادن.

گیردان: ڕاگرتن و لە ڕۆیشتن گێڕانەوە [ف] معطّل کردن و از کار مانع شدن.

گیرزان: فاڵگرەوە [ف] فالبین.

گیرسان: گرسان [ف] نگا: گرسان.

گیرسانەوە: بەندبون لە شوێنێ [ف] بند شدن به جایی.

گیرستن: گرین، گری کرن [ف] گریستن.

گیرسك: کرۆسك [ف] گلابی وحشی.

گیرفان: بەریك، بەرك، جێو [ف] جیب.

گێرڤان: کەسێ کە گاو گۆل لە خەرمان کوتاندا لێ دەخوڕێ [ف] متصدّی خرمن کوبی.

گێرك: ١) مێروەزەردەی ورد؛ ٢) مرۆچە، مێرولە [ف] ١) مورچهٔ زرد ریز؛ ٢) مورچه.

گێڕك: گێژاو [ف] گرداب.

گیرکـــردن: ١) گیردان، وێستـــانـــدن لە ڕۆین؛ ٢) شتێ بە شتێکـەوە قایم کردن: (دەستی لێ **گیرکرد**) [ف] ١) گیردادن؛ ٢) چیزی را محکم به چیز دیگر بستن.

گێرکە: گێرك ف مورچهٔ زرد ریز.

گیرکەوتن: دەس کەوتن ف به دست آمدن.

گیرگـە: ١) ددانی پێشین: (**گیرگەی نەماوە پیر بوە**)؛ ٢) جێگەیێ کە شتی لێ گیر بێت؛ ٣) ئامرازی خوارکردنەوەی دار بۆ کۆچان و کەمە ف ١) ناب، دندان پیشین؛ ٢) جای گیرکردن چیزی؛ ٣) ابزار خم کردن چوب.

گێرم: شوروا، شۆربە ف شوربا.

گێرما: گەرما، دژی سەرما ف گرما.

گێرمەکیش: کێشەکێش ف کشاکش.

گێرمی: شێوی دانۆلە ف آش گندم.

گیرنـەدەر: کەسێ کە ناتـوانێ ترۆ تس ڕاگرێ ف کسی که نتواند باد شکم را حبس کند.

گیرۆ: پەتا، نەخۆشیەك کە خەڵك دەگرنەوە ف بیماری واگیردار.

گیرودار: بگرەو بەردە ف گیرودار.

گیرۆدە: ١) گرفتار؛ ٢) هۆگر، ئۆگر، خوُ پێ گرتو، ئالوُدە؛ ٣) ئەڤیندار ف ١) گرفتار؛ ٢) انس گرفته؛ ٣) عاشق.

گیرۆدەیی: ١) گرفتاری؛ ٢) ئۆگری ف ١) گرفتاری؛ ٢) علاقەمندی.

گێرۆسە: دەستاڕ، کڕە ف دستاس.

گێرۆشە: گێرۆسە ف دستاس.

گیروگرفت: گرفتاری ف گیروگرفت.

گێروفەن: شیاوی، ژیهاتویی ف لیاقت، قابلیّت.

گیرۆیی: ١) گرفتـاری؛ ٢) گرتنـەوەی نەخۆشی ف ١) گرفتاری؛ ٢) سرایت بیماری.

گیرە: ١) شەددە؛ ٢) جەرۆ مەنگەنەی پیشەسازان؛ ٣) گیرگە، کەڵپ؛ ٤) کورسی قورعان؛ ٥) ئامرازی درگا لەپشتەوە داخستن جگە لە قفلّ؛ ٦) نانی تێکەڵاو لە گەنم و هەرزن و جۆ؛ ٧) ئاڵقەی بەن لە ڕەشماڵدا بۆ گوریس پێ قایم کردن؛ ٨) گرفتاری؛ ٩) ئامرازێکی جۆلاّیی ف ١) تشدید بر حرف؛ ٢) منگنه؛ ٣) نگا: گیرگه؛ ٤) رحله قرآن؛ ٥) رزهٔ در از داخل؛ ٦) نان آمیخته از گندم و ارزن وجو؛ ٧) حلقه‌های سیاه چادر؛ ٨) گرفتاری؛ ٩) از ابزار بافندگی.

گێڕە: ١) چەقەکردن و چەنەلێدانی زۆر؛ ٢) شڵتاغ، تەشقەڵە، گەڕ ف ١) روده درازی، وراجی؛ ٢) شلتاق.

گێرە: ١) وردکردنی دەغڵ و گیا بە پێ لێنان و شێلانی حەیوانات؛ ٢) گلی، شکایەت؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) کوبیدن گیاه و غلّه وسیلهٔ حیوانات، خرمنکوبی؛ ٢) گِله، شکایت؛ ٣) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گێرەشێوێن: بریتی لە ئاژاوەچی، فتنە ف آشوبگر.

گێرەڤان: گێرڤان ف متصدّی خرمن کوبی.

گێرەکردن: ١) بە سم کوتانی دەخڵ و گیا؛ ٢) بریتی لە هاتوچۆ بەسەر قوڕدا کردن ف ١) کوبیدن خرمن؛ ٢) کنایه از رفت وآمد زیاد در گل.

گیرەم: وام دانا، گرتم، گریم کرد ف فرض کردم، گیرم.

گێرەنەکەر: بریتی لە تەمەڵ ف کنایه از تنبل.

گێرەوان: گێرڤان، گێرەڤان ف نگا: گێرڤان.

گێرەوکێشە: ١) کلۆش بردنەسەر خەرمان و گێرەکردنی؛ ٢) گرفتاری، دەردەسەری ف ١) سپاری بەخرمن بردن و کوبیدن؛ ٢) گرفتاری.

گێڕەوە: ١) هەرچی بەر لە ڕۆیشتن دەگرێ؛ ٢) پارێزەر: (**بەلاّ گێڕەوە**)؛ ٣) کەسێ باری ڕوُداو یان بێژراو دوپـاتە دەکاتەوە: (**قسە گێڕەوە**) ف ١) مانع؛ ٢) محافظ؛ ٣) بازگوکننده.

گیرەوە: گیرۆدە ف نگا: گیرۆدە.

گیرهـە: ١) بۆقی ئاوی ڕەق بوُگ، تەمـان، بلغ ف رسوب سفت شدهٔ درون آب.

گێرەیقوڕێ: کوتانی جێ جێخۆن بەهۆی گاگەل ف جای خرمن را با سُم دامها کوبیدن.

گیری: تامی گەروُگر ف مزهٔ گلوگیر.

گێڕی: ١) خوار و خێچـی؛ ٢) شەلـین بە هەردولادا ف ١) کجی و ناهمواری؛ ٢) لنگیدن از دوپا.

گیریاگ: گیراو ف گرفتار.

گیریان: ١) گیران، گری کرن، گرین؛ ٢) گیرهـاتن، دەگیرکەوتن؛ ٣) کپ بوُن ف ١) گریستن؛ ٢) گرفتار شدن؛ ٣) مسدود شدن، گرفتگی.

گیریست: گری، گریان ف گریه.

گیرین: گرین، گری کرن ف گریستن.

گیرێ: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گیز: ١) گوێز، گرتـەکان، قۆز، گوُز، گوز؛ ٢) پشتەستۆ، بۆق مل؛ ٣) پرچ، کەزی، کەزیە؛ ٤) دەنگی باریك وەك دەنگی سەماوەروکەتری؛ ٥) دەنـگی ڕۆیشتنی گوللە: (**بـە گیزە گیز ڕۆیشت**)؛ ٦) تەلـەس، مەست، سەرخۆش؛ ٧) ڕاتڵەکان، ژانی مەشکە ف ١) گردو؛ ٢) پشت گردن؛ ٣) گیسـو؛ ٤) صدای نازك مانند صدای سماور؛ ٥) صدای رفتن گلوله؛ ٦) مست؛ ٧) بهم‌زنی مایع.

گێز: ١) گوێز؛ ٢) پشـتەستـۆ: (**گـێزی ملیم گرت**)؛ ٣) بەراوردو لێکدانـەوە بە بیر و خەیاڵ؛ ٤) تەفرە، دەستـاوەدەست؛ ٥) ڕیشوی شەدەو مێزەر ف ١) گردو؛ ٢) پشـت گردن؛ ٣) حدس و تخمین؛ ٤) امروز وفردا کردن در اجرای وعده؛ ٥) شرابه، منگولهٔ عمامه.

گیزان: گوێزان ف اُستره.

گێزان: ١) کیان، کەی، ڕاتڵەکـانی تراو لە دەفـردا؛ ٢) گوێزان، تیخی موُتاش ف ١) به هم زده شدن مایع؛ ٢) اُستره.

گێزبەلۆك: بزنەڕیشە، جۆرێ شنگی پەلكدرێژ ف نوعی شنگ.

گێزبەلە: ئاڵەکۆك ف گیاهی است.

گێزر: تەفرەدەر، دەستاوەدەست پێکەر ف کسی که دروعده امروز و فردا می کند.

گیزك: ئیسوّت، بیبار ف فلفل.

گێزك: گەسك، گزگ ف جارو.

گیزگیزە: مزراح، مزراق ف گردنا.

گیزلی: گوزلی ف نگا: گوزلی.

گێزوگوڵنگ: ڕیشی‌و گوڵنگەی سەرو مێزەر ف شرابه و منگوله.
گێزوگوڵنگە: گێزوگوڵنگ ف شرابه و منگوله.
گێزوگوڵینگ: گێزوگوڵنگ ف شرابه و منگوله.
گێزوگوڵینگە: گێزوگوڵنگ ف شرابه و منگوله.
گیزە: ۱) دەنگی باریکی ئاوکوڵان لە دەفری تەنگا: (**گیزەی سەماوەر**)؛ ۲) دەنـگـی ڕۆیشـتـنی گولله؛ ۳) دەنگی مێش ف ۱) صدای چون جوشش آب در سماور؛ ۲) صدای عبور گلوله؛ ۳) صدای مگس.
گێزە: ۱) بە سەبروکە گۆرانی گوتن لە خۆشیان، سۆزە: (**گێزەی دێت**)؛ ۲) بریتی لە کورتەباڵای قەڵەو ف ۱) ترنّم از شادی؛ ۲) کنایه از کوتاه قدّ چاق.
گێزەر: ۱) گزر؛ ۲) گیایەکی بن‌سپی گوڵ‌وەنـــەوشـە ف ۱) هویج؛ ۲) گیاهی است ساقه‌سپید با گل بنفش.
گێزەرتەر: گیایەکە بۆ ڕەوانی باشە ف گیاهی است مُسهل.
گێزەرە: پشت گەردن، پشت ئەستۆ ف قفا، پشت گردن.
گیزە گیز: دەنگەدەنگی باریکی گوللەو مێش‌و سەماوەر ف صدای نازك پیاپی.
گیزەڵ: بنیادەمی دایم‌قەڵس‌و جاڕز ف آدم عصبی.
گێزەمل: مل‌ئەستوُر ف گردن کلفت.
گێزی: گزك، گەسك ف جارو.
گیزین: ۱) گژەی‌با؛ ۲) دەنگی گەڵا کە با دەیشەکێنێ ف ۱) صدای تُند باد؛ ۲) صدای حرکت برگها از وزش باد.
گێژ: گێج ف نگا: گێج.
گێژاف: گێجاو ف نگا: گێجاو.
گیژاڵ: قرژاڵ، قرژانگ، کیفژاڵ ف خرچنگ.
گێژاو: گێژاف ف گرداب.
گێژبوُن: گێج‌بوُن ف گیج شدن.
گێژدان: ۱) گێج‌دان؛ ۲) پاکـەوەکـردنی دەخـڵ بە بێژنگ ف ۱) نگا: گێج‌دان؛ ۲) بوجاری وسیلهٔ غربال.
گێژك: گەرداو، گێژاو، گەرداف ف گرداب.
گێژکردن: ۱) توُشی سەرسوُڕان کردن؛ ۲) دەغڵ بە بێژنگ پاك کردن؛ ۳) بریتـی لە چەقـــەی زۆر بۆکـــەسێ کردن ف ۱) گیج کردن؛ ۲) بوجاری کردن وسیلهٔ غربال؛ ۳) کنایه از ورّاجی و سر به‌دردآوردن.
گێژکە: پاکەوەکردنی خەلە بە بێژنگ ف بوجاری غلّه با بیزن.
گێژکەر: شتێ کە سەر توُشی سوُڕان دەکا ف گیج کننده.
گێژڵوك: گیایەکە ف گیاهی است.
گێژن: جێژن، جەژن، عەید ف عید.
گیژن: گێجەنە، گرێژەنە، پاژنەی درگا، بن ڕێسمانە ف پاشنهٔ در.
گێژنۆك: گوڵێکە لە سەرەبەهاردا دەپشکوێ ف گلی است.
گێژۆك: ۱) گێوژ، بلچ؛ ۲) داری گوێژ ف ۱) زالزالك؛ ۲) درخت زالزالك.
گێژوویژ: بێ‌هۆش، حۆل ف گیج و منگ.
گێژەڕاو: ڕاوە ڕێوی بەرلەبارانی پایز ف شکار روباه قبل از باران پاییز.
گێژەڤانك: باوەخولێ ف بازی به‌دور خود چرخیدن.

گێژەگ: ۱) خولخولە؛ ۲) گێژی ف ۱) فرفره؛ ۲) گیجی.
گێژەگێژ: چەقەی بێ‌تام‌و خوێ ف یاوه، ورّاجی.
گێژەلوُکە: باهۆز، گەردەلوُل، گێجەلوُکە ف گردباد.
گێژەڵە: گێژەلوُکە ف گردباد.
گیژەلە: بلچ، گوێژ، گێوژ، گڤیشك، گوهیشك ف زالزالك.
گێژەنە: گێجەنە، گیژن، گرێژەنە، بن ڕێسمە ف پاشنهٔ در.
گێژەو: گێژکە ف بوجاری با غربال.
گێژەوانك: گێژەڤانك، باوەخولێ ف بازی به دور خویش چرخیدن.
گێژەوکراو: لەبێژنگ‌دراوی خەلە ف غلّهٔ بوجاری شده، جاش.
گێژی: گێجی ف گیجی.
گێژین: گێژیەتی، گیژایەتی ف حالت گیجی.
گیس: پرچ، کەزی، گیز، پەلکە، پوُڕی سەر ف گیسو.
گێست: برسی، برچی، نێز ف گرسنه.
گێستمەردش: لەبرسان‌مردن ف از گرسنگی مردن.
گیسك: بەچکەبزنی لەشیر بڕدراو ف چپش، بزغالهٔ از شیر بریده.
گیسْك: کەزی، پرچ، پوُڕی‌سەر ف زُلف.
گێسك: ۱) گیسك؛ ۲) گێزك، گەسك، جاڕو، گسك، گزك ف ۱) چپش؛ ۲) جارو.
گیسْك‌لیل: کەزی‌لوُل‌و بەموێنج ف زلف فرفری و موجدار.
گیسکـــەزا: بێچـوی بزنێ کە بە بیژۆکی زاوە ف بزغـالـهٔ بزی که در دوسالگی زاییده است.
گێسکەزاو: گیسکەزا ف نگا: گیسکەزا.
گیسکێ: لەو گونـــدانـــەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گیسن: گاسن ف گاوآهن.
گێسن: گیسن، گاسن ف گاوآهن.
گیسنای: پێ‌کردنی ئاگر، گڕتێ‌بەردان ف افروختن.
گسنەچڕ: گرێوەغار، ملەی ڕاکردن ف مسابقهٔ دو.
گێسو: کەزی، پرچ ف گیسو.
گێسوانە: گوێسوانە، پاسارە، سوانە ف لبهٔ بام.
گێسوبڕی: پوُڕکورکراو، بریتی لە ژنی خراپ ف گیسو بریده، کنایه از زن بدعمل.
گیسەنە: پێ‌کراوی ئاگر ف افروختگی.
گیسی: زنجیرەکێو ف رشته کوه.
گێسی: پرچ، کەزی، پوڕ ف گیسو.
گێش: پۆلی باڵداران لەحەوا ف دستهٔ پرندگان در حال پرواز.
گێشت: گوست، ئەموست، تبل، قامك، کشك ف انگشت.
گیشتاقلینج: قامکەتوُتە، تبلاگچکە ف خنصر، انگشت کوچکه.
گیشتامیوێنەن: زەڕنەقوُتە، تلیاناوین ف انگشت وسطی.
گیشتن: گەیشتن ف رسیدن.
گیشتۆنە: گشتانە ف نگا: گشتانە.
گێشکـون: بەکـۆمـەڵ‌فڕینی مەلان بەرەو گەرمێن‌و کوێستان ف کوچ

دسته‌جمعی پرندگان.

گیشه: ۱) کۆمەڵێ باقەی لەسەریەك داندراوی گیاو خەڵە لە دەشت؛ ۲) کۆمـای گەورەو زل لە باقـەگیا بۆ ئالفی زستانەی ئاژەڵ، تایە ف ۱) تودهٔ بستـه‌هـای غلّه یا گیاه درویده درمزرعه؛ ۲) تودهٔ انباشتهٔ گیاه برای علوفهٔ زمستان.

گێشه: گیشه ف نگا: گیشه.

گیف: ئامادەو تەیار ف آماده و مهیّا.

گیفان: گیرفان، بەریك، بەرك، جێو ف جیب.

گیفك: ۱) ڕیشوی شەدەو پێچ؛ ۲) ڕیشوی زین بۆ جوانی؛ ۳) پلکەی دەسمـاڵی ژنـانـه ف ۱) شرابـهٔ دستـار؛ ۲) شرابـهٔ زین؛ ۳) دنبالهٔ سربوش زنانه.

گیفْك: گۆفك، سەرانگوێلك ف شوله.

گیفەلان: گیفْك، گۆفك ف شوله.

گیفەلانك: گیفەلان، گۆفك ف شوله.

گیڤ: ۱) گیف؛ ۲) پێچ‌دراو، ڕیشوی بادراو ف ۱) مهیّا؛ ۲) شرابهٔ تابداده.

گیڤاله: ۱) دەستەمرۆیەك؛ ۲) تیپی سواران، دەستەسوار ف ۱) جمعی از انسانها؛ ۲) تیپ‌سواران.

گیڤڕ: گوربەپشیله ف گربهٔ نر.

گیڤژاڵ: کیڤژال، قرژانگ ف خرچنگ.

گیڤژاڵه: برجی قرژاڵ لە عاسمان ف بُرج سرطان.

گیڤك: گیفك ف منگوله.

گیڤ گیڤه: گیزگیزه، قوڕقوڕه ف گردنای توخالی شده.

گیڤل: ئیشتیای خواردن، واز لەخواردن ف اشتها.

گیڤه: ۱) بزوتنی سمێڵ لەخۆشیان؛ ۲) دەنگی بەردی بەتەوژم ئاویتراو ف ۱) جنبیدن سبیل از شادی، خندهٔ زیرلبی؛ ۲) صدای سنگ فلاخن.

گی گلو: قالۆنچەی ڕیخ‌گلێن ف سوسك سرگین گردان.

گی گله: گی‌گلو ف سوسك سرگین گردان.

گیل: هەڕك، قوڕ، هەڕ، حەڕی، خۆڵی بەئاو تەڕکراو ف گِل.

گێل: حۆل، کەم‌ئاوەز ف ابله، هالو.

گێڵ: ۱) گەشت، گەڕان؛ ۲) تەتەڵەکردن، هەڵتەکاندن، بۆ دەغڵ‌و توتنی دەڵێن ف ۱) گشت و گزار؛ ۲) طبق کردن.

گێڵا: گەڕیده، گەڕۆك ف گردش کننده.

گێلاخه: گیایەکه بۆ چێشت خۆشه ف گیاهی است خورشی.

گێلاس: ۱) میوەیەکه لە بەلاڵۆك دەکا بـەڵام شیرینەو زەردو سوورێشی هەیه؛ ۲) پیاڵـەی بادەخواردنەوه ف ۱) میوهٔ گیلاس؛ ۲) ساغر می، گیلاس میخوارگی.

گێلاس: گێلاس ف ۱) گیلاس؛ ۲) ساغر.

گێلاسی: چەرمی گلاسی ف نوعی چرم.

گێلان: ۱) گەڕان، گەڕیان؛ ۲) وڵاتێکـه لە ئێران: (بـرنجی ڕەشت و گێلانێ) ف ۱) گشت؛ ۲) منطقهٔ گیلان.

گێلای: گەڕیان، گەشت، گێلان ف گردش، گشت.

گێلبزانه: گیایەکه لە بەهاردا بەرلە گشت گیایەك سەر دەردێنێ ف گیاهی است که در بهاران پیش از هرگیاه دیگر سبز می‌شود.

گیلك: ۱) بەلۆکه، قیتکه؛ ۲) گوندێکی کوردستانه بەعسی کاولی کرد ف ۱) چوچوله؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گێلْك: ۱) گۆلك، گوێلك، گوڕ؛ ۲) گیایەکه وەك سرێش ئەچەسپێ؛ ۳) خوری حازر بۆ ڕستن ف ۱) گوساله؛ ۲) گیاهی دارای مادهٔ چسپنده؛ ۳) آغندپشم.

گێلکه: جۆرێ میرولەی سوری چکۆله ف مورچهٔ قرمز ریز.

گێلگێله: ریزەگوڵینگـەی تێك‌خراو بۆ سەرو شەدەی ژنـان ف زنجیرهٔ منگوله‌های دستار زنانه.

گێلو: جۆرێ گێچکاری میچی خانو ف نوعی گچکاری سقف.

گێلوەره: لەو گوندانەی کوردستانه کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گیله: گله، گازنده ف گلایه.

گێله: حۆل، کەم‌فام ف اَبله، هالو.

گێڵه: گەڕیان، گەشت ف گردش.

گیلەبەنا: خـۆراکێکه لە ماستـو قەزوان ف خوراکی از ماست و نانکش.

گێلەپەڕك: مرۆچەی باڵدار، میرولەی باڵ‌لێ‌هاتگ ف مورچهٔ بالدار.

گێلەخ: گێلاخه ف گیاهی است خورشی.

گێلەسی: گوندێکه لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گێلەشۆ: زەنازەنا، چەقەچەق ف همهمه و جنجال.

گێلەشۆك: گێلەشۆ ف همهه و جنجال.

گێلەك: گونـدێکی کوردستـانه بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گێلینـگ: شەش‌داو شەش‌داوی لێك‌هاڵاو بۆ تەونی لەسـەر عەرز ف تارهای ششگانهٔ کلیم‌بافی افقی.

گیم: ۱) باقەبێن، باغەبێن؛ ۲) بەندی بەستنی باوەشێ لە دەغل ف ۱) نگا: باقەبێن؛ ۲) بَند بستن توده‌ای دروشده.

گین: ۱) پاشگرێکە خاوەنی دەگەیەنێ: (**خەمگین**)؛ ۲) پاشگرێکە پەسن دەگەیەنێ: (**دواگین**)؛ ۳) پاشگـری بەواتا: وەك، چون: (**گورگین**)؛ ۴) گوان: (**نوێنگین**) ف ۱) پسوند به معنی دارنده؛ ۲) پسوند وصفی؛ ۳) پسوند تشابه، مانند؛ ۴) پستان حیوان.

گێن: گوێن، وەك، لەتەرزی ف مانند.

گیندال: گیایەکه، گیادانه ف گیاهی است.

گیندەڵ: گیادانه ف گیاهی است.

گینگڵ: جینگڵ ف جنبیدن یواشکی.

گینگەڵه: خولیا، کەلکەڵه ف نگا: کەلکەڵه.

گینۆ: زەرتك، گیازەرتك ف گیاهی است از آن رنگ زرد گیرند.

گێنه: گەرچەك، گەنەك [ف] گرچك.

گێنی: گوێنی، گەون [ف] گَوَن.

گێنیان: هۆزێکی کوردە ژێردەستی ترکان [ف] نام طایفه‌ای کُردزبان.

گیو: ناوی پیاوانە [ف] نامی است مردانه.

گێور: گیڤر، گوریە [ف] گربهٔ نر.

گێوژ: کۆیژ، بلج، کقیشك [ف] زالزالك.

گێوژەزەردە: گۆیژی زەرد [ف] زالزالك زرد.

گێوژەسوُرە: گۆیژی سوُر [ف] زالزالك قرمز.

گێۆل: تاسەو تامەزرۆیی [ف] هوس و آرزو.

گیوه: ۱) کلاشی بن چەرم، کلاش؛ ۲) نۆرە، باو [ف] ۱) گیوه؛ ۲) نوبت.

گیوه گیر: نۆرەگر [ف] نوبت گیر.

گیوه گیره: نۆرەگری [ف] نوبت گیری.

گیوه گیو: گێژەگێژ، قسەی زۆر بێ تام [ف] تُرّهات، حرف مُفت.

گیه: گەدە، عوُر، کرش [ف] شکمبه، شکم برامده.

گیهان: گەیشتن [ف] رسیدن.

گیهانەك: قۆناغ، مەنزل: (**گیهانەك بگیهانەك دچو**) [ف] منزلگه.

گیهەڤ: ۱) بەش، پشك؛ ۲) بەخشیش [ف] ۱) حصه، نصیب؛ ۲) بخشش.

گیێ داری: جیوەی دارو درەخت [ف] انگُم درخت.

گییرەیش: گرەوتش [ف] نگا: گرەوتش.

گییریایش: گرەوتش [ف] نگا: گرەوتش.

گیێ قامێر: جیوەی دار بادام [ف] انگُم درخت بادام.

گیێ گۆش: چلکی گوێ [ف] ترشح گوش.

لْ: ١) ژ، جه، لەلایەن: (**ل** تە ڕا گەهایە من)؛ ٢) بۆ نزیك‌کردنە: (جلکی خۆ **ل** خۆ کە واتا: بیکە بەرت)؛ ٣) دەفری دەم‌و جێ دەگەیەنێ: (**ل** کو بوی؟، **ل** ڕۆژا پاشین)؛ ٤) بۆ حاڵی: (های **ل** من)؛ ٥) پاشگری بچـوُك‌شانـدان: (کا**کل**) ف ١) از؛ ٢) پیشوندی که نزدیك کردن را می‌رسانـدن؛ ٣) ظرفیت زمان و مکان؛ ٤) پیشوند به معنی از حال، برای حال و وضع؛ ٥) پسوند تصغیر.

لا: ١) ڕەخ، ئالی؛ ٢) نەسـازو سەرسـەخت: (کـابـرایەکی **لا**یە هەر ناسازێ)؛ ٣) توێ، ناو: (لۆکەم خستۆتە **لا**کەیەوە)؛ ٤) نیوە: (**لا**یەکی لە **لا**یەکی زلترە)؛ ٥) کن، نك، جەم: (نان وا **لا**ی منە)؛ ٦) دوُرەپەرێزو بێ‌تەرەف: (من لەو کارانە **لا**م)؛ ٧) فەرمان بە دوُرکەوتنەوە: (تۆخوا بە سەری خۆت **لا**)؛ ٨) خوار، خێچ: (مـن دەڵـێم سەرێکـی ئەم دیوارە **لا**یە)؛ ٩) نافەرمانی: (تۆ هەرچی بفەرموی من **لا**م‌نیە)؛ ١٠) یاریدە، ئاریکـار: (لـەم کێشـەدا من **لا**ی تۆ دەگرم، **لا**ی تۆم)؛ ١١) وتـەی بانـگ‌کردنی ژن لە لایەن مێردەوە، وەك ژنـەکێ؛ ١٢) شریتی قەند، کەندری زراف؛ ١٣) ئاوها، ئیتر، بەڵام؛ ١٤) شیو، دۆڵی تەنگ؛ ١٥) قڕقڕە، غەرغەرە، تەختەکلاف؛ ١٦) لافاو، سێڵاو، لەهی، لی، لێمشت ف ١) سو، جانب؛ ٢) لجباز و سرسخت؛ ٣) لایە؛ ٤) نیمە؛ ٥) نزد، پیش؛ ٦) کنارەگیر؛ ٧) دورشو؛ ٨) کج، ناهموار؛ ٩) نافرمانی؛ ١٠) یاری، مَدَد؛ ١١) لفظ خطاب مرد به زن؛ ١٢) نخ کلّە قند؛ ١٣) امّا؛ ١٤) درّهٔ تنگ؛ ١٥) قرقره؛ ١٦) سیلاب.

لائین: دەمەلاسکە ف ادای کسی درآوردن.

لابا: ١) بەباداکردنی خەلە بە بێژنگ؛ ٢) باپەنا، بانەگر؛ ٣) دوُر بخاتەوە: (ئـەگەر دیوارەکـە **لابـا** خـۆش دبـێ)؛ ٤) لایبـا، لایوا: (هـاتـوەمـاشێنـەکـە**لابـا**)؛ ٥) زبڵو زاڵێ کە لە بەبـاداکردنی خەلە خڕبۆتەوە ف ١) باددادن غلّە با غر بال؛ ٢) بادنگیر؛ ٣) دور کند؛ ٤) بردارد؛ ٥) آت آشغال حاصل از باد دادن غلّە.

لابار: ١) تابار، نیوەبار؛ ٢) خوارو نارێك: (ئەم کەلایە **لابار**ە)؛ ٣) بارەبەر بەکرێ‌دان بە نیوەی بارەکەی: (کەرەکەتم دەیە بە **لابار**خوێت بۆ دێنم) ف ١) لنگەبار؛ ٢) ناهموار و کج؛ ٣) کرایهٔ بار به محتوای لنگه‌بار.

لاباری: ١) کاری کرێ بە نیوەبار؛ ٢) خوارو خێچی؛ ٣) قیرسچمەیی‌و سەرسەختی ف ١) کرایهٔ لنگه‌باری؛ ٢) ناهمواری و کجی؛ ٣) سرسختی.

لاباسك: ١) نزیکەی دوند لەکەناری کێفدا؛ ٢) پاڕانەوەو لالانەوە ف ١) ستیغ کوه؛ ٢) توسل جُستن.

لاباشە: نانی تەنکی ساج ف نانِ ساج.

لابـاڵ: ١) باڵێکی باڵـدار؛ ٢) کەنـارەی باڵ؛ ٣) دەستێ؛ ٤) قەراغی دەستێك ف ١) یك بال؛ ٢) کنارهٔ بال؛ ٣) یك دست؛ ٤) کنارهٔ دست.

لابان: گەڕوگزی، فێڵ، حۆقەبازی ف حُقّه‌بازی.

لابانتە: بەرامە، بۆی‌خۆش ف نَکْهَت.

لاباندن: خاپاندن، کلاوسەرنیان، فریودان ف فریب دادن.

لابـڕ: ١) سەربڕ، لەڕێ‌لادان بۆ کورت‌بوُنەوەی ڕێگە؛ ٢) کوچکەئاورێ کە دیواری لە پێش نەبێ ف ١) میانبُر؛ ٢) اجاقی که جلوش باز باشد.

لابردن: ١) لـەسەرهەڵگرتـن؛ ٢) دوُرکردنـەوە ف ١) برداشتن؛ ٢) دورکردن.

لابڕدنگ: قسەی بەتێکوڵ، زیپك ف حرف تودار، متلك.

لابرێ: ١) ئەوساکە، ئەودەمی، ئەوکاتە؛ ٢) بەڵام ف ١) آن دفعە؛ ٢) لیکن.

لابك: ١) تەڵە، داو؛ ٢) تەپکە ف ١) دام، تلە؛ ٢) نگا: تەپکە.

لابنێ: ١) ئەوساکە؛ ٢) بەڵان ف ١) آن دفعە؛ ٢) لیکن.

لابوُت: ١) سەری ئاسنینی مەساسەی جوُتێر؛ ٢) ئاسنی پانی چەقاو بۆ قوڕی پێڵاوخاوێن‌کردنەوە ف ١) سرفلزی وسیلهٔ شخم‌زنی؛ ٢) آهن پهنی که در زمین فرو می‌کنند و گلهای کفش را بدان پاك می‌گردانند.

لابوُن: ١) کەنارەگیری، دوُرەپەرێزی؛ ٢) نەهاتنەسەرڕێ، سەرسەختی ف ١) کنارەگیری، بی‌طرفی؛ ٢) لج کردن.

لابە: ١) دوُر خەوە؛ ٢) دوُرەپەرێز بە؛ ٣) دەس هەڵگرە: (**لابە** تۆ نازانی کار بکەی) ف ١) بردار؛ ٢) کنارەگیر باش؛ ٣) دست بردار.

لابەر: ١) کەسێ کە شتێ دەداتە ئالی؛ ٢) کەسێ کە شتێ دەسترێتەوەو نای هێڵێ [ف] ١) کنارگذار، بردارنده؛ ٢) زداینده.

لابەردەی: لابردن [ف] نگا: لابردن.

لابەرە: ١) بەرەی زین؛ ٢) خەلاس بکە، مەهێڵە: (وەرە وەرە شەماڵ وەرە خەم لە دڵەکەی من **لابەرە**) [ف] ١) پیشبند زین؛ ٢) بردار، بزدای.

لابەلا: ١) خوارو خێچ؛ ٢) سەرسەختو نەگونجاو؛ ٣) چین لەسەر چین؛ ٤) قەدپاڵی کێو؛ ٥) خۆتێهەڵقوتێن؛ ٦) کەسێ کە لە نەخۆشیو ماندویی یان سەرخۆشی خوارەوخوار دەڕوا؛ ٧) خوارەکەو پێچەکەی ڕێگە [ف] ١) کج و ناهموار؛ ٢) لجباز؛ ٣) چین‌چین؛ ٤) کمرکوه؛ ٥) فضول؛ ٦) کسی کە تلوتلو می‌خورد؛ ٧) راه پر پیچ و خم.

لابەلایی: ١) خۆتێهەڵقوتێن؛ ٢) سەرسەختی؛ ٣) خوارو پێچی ڕێگە [ف] ١) فضول؛ ٢) لجبازی؛ ٣) پیچ و خم راه.

لابەلێ: ١) ئەودەم، ئەوڕۆژگارە، لابرێ، لابنێ؛ ٢) بەڵام [ف] ١) آن زمان؛ ٢) امّا، لیکن.

لابیتە: ١) داردەستی جوتیار لە شوبڕیندا کە سەرێکی کلکەبزمارو سەرێکی پیشکانە، مەساسە؛ ٢) پیشکانی گیاکەنی [ف] ١) چوبدست شخم زن؛ ٢) بیلچهٔ گیاه‌کنی.

لاپ: چەپۆك، بە پانایی دەست لە تەپڵەسەر دان [ف] توسری.

لاپا: قەدپاڵی کێو [ف] کمرکوه.

لاپار: ١) لاپا؛ ٢) سەرەوژوورەی زۆرد؛ ٣) سواپ [ف] ١) کمر کوه؛ ٢) سر بالایی سخت؛ ٣) شن صاف و نازك برای بازی.

لاپاران: سواپێن [ف] نوعی شن بازی.

لاپارێن: لاپاران، سواپێن [ف] نگا: سواپێن.

لاپاڵ: ١) قەدپاڵی کێو؛ ٢) تەنشت: (بێ لە **لاپاڵمەوە** بنیشە) [ف] ١) کمرکوه؛ ٢) پهلو، نزد.

لاپاڵو: خاڵیگە، برك [ف] تهیگاه.

لاپان: شتی خڕیلە کە تەواو خڕ نەبێ: (ئەو منداڵە سەری **لاپانە**) [ف] کره‌ای ناقص.

لاپانك: بن سوچی ڕەشماڵی هەڵدراو: (فلان بێوەژن لە **لاپانکی** فلان ماڵ دایە) [ف] گوشهٔ برچیدهٔ سیاه چادر.

لاپاو: سێڵاو [ف] سیلاب، سیل.

لاپچین: پێڵاوی تا قولەقاپە، پۆتین [ف] پوتین.

لاپرە: کەس نەناس، بیگانە [ف] ناشناس، بیگانه.

لاپرەسەن: ١) لاپرە؛ ٢) خۆتێهەڵقوتێن [ف] ١) ناشناس؛ ٢) فضول.

لاپرەسەنگ: لاپرەسەن [ف] نگا: لاپرەسەن.

لاپك: لەپك [ف] دستکش.

لاپلا: ڕێگەی پڕ خوارەکەو پێچەکە، لابەلا [ف] راه پر پیچ و خم.

لاپلار: ١) خۆتێهەڵقوتێنی سەربەخۆ؛ ٢) قسەی بەتێکوڵ [ف] ١) ناخواندهٔ فضول؛ ٢) متلك.

لاپلەرسەنگ: لاپرەسەن [ف] فضول.

لاپواز: ١) لاپلار؛ ٢) پوازێکی بچوکە لەو سەری قەڵشاوی دار دەخرێ [ف] ١) فضول ناشناس؛ ٢) پغاز جانبی.

لاپۆتی: ڕەجاڵە، ڕوتەو پوتە [ف] رَجّاله.

لاپۆرە: لاپرە [ف] ناشناس، غریبه درمحل.

لاپوشك: چنگاڵ، چنگوڕك [ف] چنگال حیوان درّنده و پرندهٔ شکاری.

لاپوڵە: پڵپڵە، پیڵە [ف] سکه و مهرهٔ به‌رشته کشیدهٔ زینتی.

لاپۆلی: کورتەباڵای گۆشتن [ف] کوتاه‌قدِ چاق.

لاپە: نخۆشەر [ف] لپه.

لاپەڕ: ١) تاكو دوور لە ئاوایی: (خانوەکەیان **لاپەڕە**)؛ ٢) دوورەپەرێزو کەنارەگیر؛ ٣) چەرمێ کە بۆ کاڵە دەبڕدرێ؛ ٤) ڕوپەڕی کتێب؛ ٥) نیو تەبەقە کاغەز [ف] ١) تك، فاصله‌دار؛ ٢) کناره‌گیر؛ ٣) برش چرم چارق؛ ٤) صفحهٔ کتاب؛ ٥) یك ورق کاغذ.

لاپەڕوەرگێڕان: ١) ڕوپەڕهەڵدانەوە؛ ٢) برێتی لە گۆڕینی باس‌و خواس لەسەر مەبەستێ [ف] ١) ورق زدن کتاب و دفتر؛ ٢) کنایه از عوض کردن بحث.

لاپەڕە: ١) ڕوپەڕی کتێب‌و نوسراو؛ ٢) نیوتەبەقی کاغەز [ف] ١) صفحهٔ کتاب؛ ٢) نیم ورق کاغذ.

لاپەڕەوەرگێڕان: لاپەڕوەرگێڕان [ف] نگا: لاپەڕوەرگێڕان.

لاپەڕهەڵدانەوە: لاپەڕوەرگێڕان [ف] نگا: لاپەڕوەرگێڕان.

لاپەڕهەڵگێڕانەوە: لاپەڕوەرگێڕان [ف] نگا: لاپەڕوەرگێڕان.

لاپەل: لاپەڕ [ف] نگا: لاپەڕ.

لاپەلە: لاپەڕە [ف] نگا: لاپەڕە.

لاپێ: کوێرەڕای سەخت [ف] کوره‌راه دشوار.

لاپیتە: لابیتە [ف] نگا: لابیتە.

لاپێژ: تەپاڵەپێژی بە هەق یان بە نیوەیی [ف] تاپاله پهن کن مزدور.

لات: ١) نەدارو فەقیر؛ ٢) حاڵ پەرێشان؛ ٣) بەردی پانو لوس، تات؛ ٤) لە کن تۆ؛ ٥) زەوی خەت‌دراو بۆ کێڵان؛ ٦) شاخ، بەردی گەورە لە چیادا؛ ٧) شەڕفرۆش [ف] ١) فقیر؛ ٢) پریشان‌حال؛ ٣) تخته‌سنگ صاف؛ ٤) نزد تو؛ ٥) زمین شیار شده برای شخم زدن؛ ٦) صخرهٔ کوه؛ ٧) لات.

ڵات: ١) تاتەبەرد؛ ٢) شاخ، بەردی زلو بڵند لە کێودا [ف] ١) تخته‌سنگ؛ ٢) صخرهٔ عظیم در کوه.

لاتار: ١) تاوێرەبەرد، بەردێ کە لە کێو گلار دەبێتەوە؛ ٢) دو داری درێژی لە قیسپ ئەستورتر لە قیسپەعەڕابە قایم دەکرێ [ف] ١) سنگ غلتان از کوه؛ ٢) دوچوب بلند کە در گاری به‌کار می‌روند.

لاتان: ١) لجەم قە؛ ٢) کۆمای بێ‌ئاکاران [ف] ١) نزد شما؛ ٢) لاتها.

لاتانە: ١) کاری بێ‌ئاکارانە؛ ٢) لە کن ئێوەیە [ف] ١) کار هرزه؛ ٢) نزد شما است.

لاتاو: زیپك، قسەی بەتێکوڵ، لابڕدنگ [ف] متلك.

لاتایەن: ژنێ کە کۆمەکی تایەن دەکا لە کاری مامانیدا [ف] دستیار ماما.

لات‌بوون: ١) پەرێشان‌حاڵ‌بوون؛ ٢) فەقیر بوون [ف] ١) پریشان احوال شدن؛ ٢) فقیرشدن.

لاتخانە: تەمەڵ‌خانە، فەقیرخانە [ف] نوانخانه.

لاتر: ئامرازێکی قومارە دەی سووڕێنن خۆت‌و بەختت [ف] لاتاری.

لاتـراسکه: ۱) تل‌خواردن؛ ۲) لادانی بارەبەر لە ڕێگە بۆ لەوەڕ ف ۱) تلوخوردن؛ ۲) راه کج کردن باربر برای علف.

لاتڕقەوچ: ۱) تیلاوتیل؛ ۲) خوارو خێچ ف ۱) اُریب؛ ۲) کج و کوله.

لاتڕقەوچە: لاتڕقەوچ ف نگا: لاتڕقەوچ.

لاتڕقەوچەپێچ: لاتڕقەوچ ف نگا: لاتڕقەوچ.

لاتڕقەوچەلّفاچ: لاتڕقەوچ ف نگا: لاتڕقەوچ.

لاتروسکه: لاتراسکه ف نگا: لاتراسکه.

لاتره: ڕەت، تل ف تلو.

لاتره‌بردن: ڕەت‌بردن، بەولاولادا کەوتن ف تلوخوردن.

لاتره‌بەستن: ڕەت‌بردن‌و لەدوور کەوتن ف تلوخوردن و به دور افتادن.

لاتریسکه: لاتراسکه ف نگا: لاتراسکه.

لات‌فرۆشی: شەڕفرۆشی ف شارلاتانی.

لاتك: پارچەزەوی پچوك ف قطعه‌زمین کوچك.

لات کەوتن: تەواو دامان‌و بێ‌حاڵ‌بوون ف بینوا و در ماندن.

لاتولوت: ڕەجاڵەو ڕوتەو پوتە، عەلۆجەلۆ ف اوباش، رجّاله.

لاتولەوا: لاتولوت ف اوباش.

لاتـه: ۱) تەنگەنەفەسی؛ ۲) جۆرێ جبە؛ ۳) نك تەیە؛ ۴) کابرا ڕوت‌و نەدارە ف ۱) نفس تنگی؛ ۲) نوعی بالاپوش؛ ۳) نزد تو است؛ ۴) بینواست.

لاتەبەق: پەڕەکاغەز ف نیم ورق کاغذ.

لاتـەڕاد: چەرم‌و گۆشتی نێوان ڕان‌و زگ لە تەنیشتەوە، تەڕاد ف تهیگاه میان ران و شکم.

لاتەڕاف: گۆشتی خاڵیگە ف گوشت تهیگاه.

لاتەری: ۱) لاتار، تاوێر؛ ۲) گۆترە ف ۱) نگا: لاتار؛ ۲) الکی.

لاتەڕیزە: لاتەڕاد ف نگا: لاتەڕاد.

لاتەریك: دوورەپەرێز ف بی‌طرف، کناره‌گیر.

لاتەك: لە ئالی، لە پەنا ف طرف پهلو.

لاتەنشت: لاتەك ف طرف پهلو.

لاتەنیشت: لاتەك ف طرف پهلو.

لاتەوەق: لاتەبەق، پەڕەکاغەز ف نیم ورق کاغذ.

لاتی: ۱) شپرزەیی؛ ۲) شەڕفرۆشی ف ۱) بینوایی؛ ۲) شارلاتانی.

لاتێ: کڵاوی پەستواو لە خوری ف کلاه پشمی.

لاتیر: تماشا بە گۆشەی چاو: (**لاتیر** تواشای کردم) ف نگاه با گوشهٔ چشم.

لاتێڕ: بەشێ لە دو بەشی جەواڵی دوتایی ف لنگهٔ جوال دوتایی.

لاتیگەری: بەرهەڵدایی‌و شەڕفرۆشی ف بی‌بندوباری و شارلاتانی.

لاتیل: ۱) لاتیر؛ ۲) بڕینی قیچەلّفاچ؛ ۳) گەنم بەدەم‌بادادان بە لێواری بێژنگ ف ۱) نگا: لاتیر؛ ۲) برش اُریب؛ ۳) غلّه به‌باد دادن با لبهٔ غربال.

لاتیلاگ: گۆشەی کەللەی سەر: (کڵاوی بە **لاتیلاگی** سەریەوە نابو) ف طرفی از کلّه سر.

لاتیه: لاتێ ف کلاه پشمی.

لاج: ۱) کوڕەجحێڵەی شۆخ‌و جوان؛ ۲) تەنیشت‌و لا. بۆ هێلکەی ئێژن ف ۱) جوان زیباروی؛ ۲) کنار. *برای تخم‌مرغ گویند.*

لاجامه: ۱) داری کەنارەی عارەبە؛ ۲) دیوارۆکەی بەرهەیوان؛ ۳) تیغەی نێوان ژوور لە دار؛ ۴) وێنەی لە تەنشتەوە؛ ۵) داری ئەولاولای لاشیپانە ف ۱) نردهٔ پهلوی گاری کشاورزی؛ ۲) نردهٔ تراس؛ ۳) تیغهٔ چوبین بین دو اتاق؛ ۴) عکس نیمرخ؛ ۵) دوچوب عمودی چهارچوب در.

لاجان: ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای در کردستان.

لاجانگ: نێوان ڕوومەت‌و ئەستۆ ف عارض، عُذار.

لاجك: لاوك، جحێڵ ف نوجوان.

لاجڵەو: ئەسپی تەعلیم‌نەدیتوی سەرڕەق ف بدلگام.

لاجوەرد: بەردێکی بەقیمەت‌و زۆر سەختە ڕەنگی عاسمانی‌یە. دەکرێتە *قاشی ئەنگوستیلە یان دەیکەنە تۆزو لە ڕەسم‌کێشی‌دا بەکار دێنرێ* ف لاجورد.

لاجوەردی: بەڕەنگی لاجوەرد ف لاجوردی.

لاجه: پەنابەر ف پناهنده.

لاجەك: لاجك، جحێڵ ف نوجوان.

لاجیوەرد: لاجوەرد ف لاجورد.

لاجیوەردی: لاجوەردی ف لاجوردی.

لاچار: داڵگۆشت ف کز.

لاچاو: گۆشەی چاو، تیلی چاو ف گوشهٔ چشم.

لاچاوه: دو باریکەقایشی بەندکەری سەرکەللەو ڕەشمە ف دوقطعهٔ چرمی از ابزار دهنه و افسار اسپ که در طرفین صورت قرار دارند.

لاچـك: ۱) بەژنی گیا، ساقـەتـە، لاسـك؛ ۲) لەتکـەهـەرمێ؛ ۳) سوکەڵەسەرپۆشی ژنانە ف ۱) ساقهٔ گیاه؛ ۲) برگهٔ گلابی؛ ۳) لَچك.

لاچلاچ: شەویلکە، شەویلە، کاکیلە ف آرواره.

لاچلاچك: لاچلاچ ف آرواره.

لاچن: دوورکەونەوە ف ۱) کنار بروند، برداشته شوند؛ ۲) کنار بروید.

لاچناکه: بەشی سەروی شەویلە ف قسمت بالایی آرواره.

لاچناگه: لاچناکه ف نگا: لاچناکه.

لاچو: ۱) لاچۆ؛ ۲) لە نزیکەوە نەما؛ ۳) لە بەین چو ف ۱) برو کنار؛ ۲) دورشد؛ ۳) محو شد.

لاچۆ: کەنار بڕۆ، دوور کەوە ف بروکنار.

لاچۆپاچۆ: خرت‌و پرت، شڕەو بڕە ف خرت وپرت.

لاچـوون: ۱) دوورکـەوتنەوە لە جێگەی خۆ؛ ۲) ڕابردوی چوون بۆ کۆ، لە جێگەی خۆ نەمان ف ۱) کنار رفتن؛ ۲) کنار رفتند.

لاچەژ: موڕەبا، میوەی لە شەکردا کوڵێندراوی هەڵگیراو ف مُربّا.

لاچەنه: ۱) لاچناگە؛ ۲) قایشی سەرکەللەی لغاو کە بە سەر شەویلەدا دەچێ ف ۱) نگا: لاچناگه؛ ۲) نوار چرمی لگام که برآرواره می گذرد.

لاچین: ۱) مەڵبـەنـدێکە لە کوردستان؛ ۲) ناوی گوندێکە؛ ۳) کاڵەی چەرمین؛ ۴) سەقـر، باڵـدارێکی ڕاوکـەرەو لە باز پچـووکتـرە ف ۱) ناحیه‌ای در کردستـان؛ ۲) نام دهی است؛ ۳) پاتـابه، چارق؛ ۴) از پرندگان شکاری است، چغر.

لاحیده: عەلاحیده، تایبەتی [ف] ویژه.

لاخ: گیای بەدەس‌دوراوی کۆوەنـەکـراوی نەبەستراو [ف] گیاه دروشدهٔ دسته نشده.

لاخا: لابا، دوُرخاتەوە [ف] به کنار بزند.

لاخاڵی: تەنیشت‌والا [ف] پهلوتهی.

لاخاڵیگە: لاتەڕار، لاتەڕیزە [ف] تُهیگاه.

لاخستن: ۱) دانــەکــەنــارەوە؛ ۲) لەسـەر تەنیشت درێژکـردن؛ ۳) کەم‌فرۆشی‌و تەرازوسوُکی [ف] ۱) کنار زدن؛ ۲) بر پهلو دراز کردن؛ ۳) کم‌فروشی.

لاخ کرن: ۱) درونـەوەی گیاو دەخڵ؛ ۲) خاوێن‌کردنەوەی چەکی شەڕ؛ ۳) بەسەریەکداکردنی دەغڵ‌و گیای دوراو [ف] ۱) بسته‌بندی دروشده؛ ۲) پاك کردن اسلحه؛ ۳) برهم انباشتن بسته‌های درو شده.

لاخوار: ۱) باری چەفتەوبوُگ؛ ۲) ژێرو [ف] ۱) بار کج؛ ۲) طرف پایین.

لاخوارگ: ژێرو [ف] طرف پایین.

لاخوارو: لاخوارگ، ژێرو [ف] طرف پایین.

لاخـوڕ: ۱) حەیوانێ کە لە ئاخوڕی حەیوانی تەنیشتی دزی دەکا؛ ۲) بریتی لە چەورەو ماڵانگەڕ [ف] ۱) دامی که از آخور پهلویی بچرد؛ ۲) کنایه از سورچران.

لاخوراو: کەنارەسواو [ف] پهلوساییده.

لاخە: گیای دروواوی نەبەستراوی کۆم‌نەکراو [ف] گیاه درویدهٔ جمع نشده.

لاخێز: ۱) سێڵاو؛ ۲) ئاخێز [ف] ۱) سیل؛ ۲) نیم‌خیز.

لادار: ۱) ئاڵـوداری خانـو؛ ۲) چەڵاکی قەراغ ڕەشمـاڵ؛ ۳) دوداری درێژی چوارچێوەی دارتــەون؛ ۴) تەرفـدار [ف] ۱) الـوار سقف؛ ۲) ستونك کنارهٔ چادر؛ ۳) چوب کنارهٔ دستگاه بافندگی؛ ۴) طرفدار.

لادان: ۱) خستنـەکـەنـارەوە؛ ۲) تاقـەی گوشاد؛ ۳) بریتی لە دیەنی‌و میوان‌بوُن: (فـەرمون **لادەن**، لای ئەوان **لامان دا**)؛ ۴) کلابوُن: (لە ڕێ **لای دا**) [ف] ۱) کنارزدن؛ ۲) تاقچهٔ گشاد؛ ۳) کنایه از مهمان شدن و اقامت کردن؛ ۴) انحراف.

لادایەن: لاتایەن [ف] کمك ماما.

لادڕ: بوُدڕ، ڕەهوڵ [ف] شکاف در سنگ و کوه.

لادڕگە: لادڕ، بوُدڕ [ف] نگا: لادڕ.

لادز: ۱) دەسکیس؛ ۲) دزی خوێرێلەو سیرمەخوڕ [ف] ۱) همکار دزد و به ظاهر آشنا؛ ۲) دله‌دزد.

لادە: ۱) تەپاڵەی لەسەریەك داندراوی قوُچەوەکراو، دیوار لە تەپاڵە؛ ۲) میوان بە؛ ۳) لە ڕێ کەنار بگرە [ف] ۱) دیواره از تاپاله؛ ۲) مهمان باش؛ ۳) کناربگیر.

لادەر: لە ڕێ دەرچوُگ [ف] مُنحرف.

لادەس: نزیك ئەوەندەی دەست بیگاتێ [ف] نزدیك در دسترس.

لادەست: لادەست [ف] دردسترس.

لادەستی: جۆرێ کولێرە، پەنجەکێش [ف] نوعی گردهٔ نان.

لادەگا: ۱) دێ، دێهات؛ ۲) جێگەی ئیسراحەت [ف] ۱) روستا؛ ۲) جای استراحت، استراحتگاه.

لادێ: ۱) دێهات؛ ۲) ساتێ، تاوێ [ف] ۱) روستا؛ ۲) دمی.

لادیڤ: دەشتەکی، بەرانبەری شارستانی [ف] روستایی.

لادێیی: خەڵکی دێهات، گوندی [ف] روستایی.

لار: ۱) خوار، چەوت، چەوێڵ؛ ۲) بەدەن، گش ئەنــدام؛ ۳) جۆرێ تفەنگی ڕاو؛ ۴) ڕۆیشتنی بەناز: (لەنجەو لار)؛ ۵) کز، داڵگۆشت؛ ۶) پشتێر؛ ۷) جۆبڕکە، مڵە [ف] ۱) کج؛ ۲) تن؛ ۳) نوعی تفنگ شکاری؛ ۴) چم و خم، رفتن با ناز و عشـوه؛ ۵) لاغـر؛ ۶) طویلهٔ گاوان؛ ۷) حشرهٔ آبدزدك.

لاڕ: کز، داڵگۆشت [ف] لاغر.

لاڕان: بەشی ئەستوُرایی ڕان [ف] قسمت کُلُفت ران.

لاربوُن: ۱) خواربوُن؛ ۲) داهاتن [ف] ۱) کج شدن؛ ۲) خمیدن.

لاڕبوُن: کزبوُن، گۆشت‌کەم‌کردنی بەدەن [ف] لاغر شدن.

لاربـوُنـەوە: ۱) داهـاتن، چەمانەوە؛ ۲) بریتی لە گیان‌دەرچوُن [ف] ۱) خمیدن؛ ۲) کنایه از مُردن.

لارك: تەنشت، تەك [ف] پهلو، کنار.

لارکـردن: ۱) چەماندن؛ ۲) خوارکردن: (خۆت جوانی دروس دەکەی دەڵێی مەی‌بینە/ پیاڵێکی پڕاوە **لاری کەو** مەی ڕێژە) «خیّام» [ف] ۱) خم نمودن؛ ۲) کج کردن.

لارکردنەوە: لارکردن [ف] نگا: لارکردن.

لاڕکە: ڕکە، سەرەوژوُرەی سەخت‌و دژوار [ف] سر بالایی صعب‌العبور.

لاڕوُ: دیمەنی ڕوخسار لە تەنیشتەوە [ف] نیمرخ.

لاروا: ۱) ڕۆیشتنی خوارەوخوار، لابەلاڕۆیشتن؛ ۲) کۆمەڵی کڕیاران [ف] ۱) تلوخوردن از بی‌تابی؛ ۲) گروه خریداران.

لاروالاروا: خوارەوخوار ڕۆیشتن، تلاوتل [ف] تلوتلوخوردن.

لارِوایی: کڕینی شتێ لە لایەن چەند کەسێکەوە [ف] خرید مشترك.

لارولەنجە: ڕۆیشتنی بەناز [ف] خرام.

لارە: ۱) تونــدگریانی زاروُ؛ ۲) ئامـوُری یەکپـارچـە کە دەنـدەش لە خۆیەتی؛ ۳) دەنکێکــە لە ناو گەنم دەڕوێ؛ ۴) ڕۆیشتنی بەنـاز؛ ۵) بزوتنـەوەی گیاو لکەداری ناسك لەبەر با؛ ۶) جانەوەرێکی بچوکە لە ئاودا؛ ۷) جۆرێ گەنم؛ ۸) خوارەوبوُن بە لای تەنشتا؛ ۹) خەتی خوار لەکێڵانـدا، هێڵی چەفت [ف] ۱) گریهٔ شدیدبچه؛ ۲) خیش یکپارچه؛ ۳) دانه‌ای انگل در گندمزار؛ ۴) خرام؛ ۵) جنبش شاخه و گیاه از باد؛ ۶) حشره‌ایست آبزی؛ ۷) نوعی گندم؛ ۸) خم شدن به طرف پهلو؛ ۹) خط کج و مُعْوَج در شُخم.

لارەسا: سێبەری نیوەڕۆژە [ف] سایهٔ زوالی.

لارەسەنگ: تاسەنگ [ف] بار کج.

لارەسیبەر: لارەسا [ف] سایهٔ زوالی.

لاڕەشە: نەخۆشیەکی ئاژەڵە [ف] نوعی بیماری دام.

لارەلار: لابەلاڕۆیشتن [ف] جنبیدن به هردو طرف در راه رفتن.

لارەلارە: لارەلار [ف] نگا: لارەلار.

لارەمل: گەردن‌کەچ [ف] گردن کج.

لارەوای: لاروایی [ف] خرید مشترك.

لارەوبوُن: لاربوُنەوە [ف] نگا: لاربوُنەوە.

لارەوکردن: لارکردنەوە [ف] نگا: لارکردنەوە.

لارەوەبوُن: لاربوُنەوە [ف] نگا: لاربوُنەوە.

لارەوەکردن: لارکردنەوە [ف] نگا: لارکردنەوە.

لارەوەلارەوە: لارەلار [ف] نگا: لارەلار.

لاری: ١) خواری، جەوتی؛ ٢) سەرنـاوی جوٚرێ کەرگی ئەستـوٚ ڕوٚتی بالاّبەرزە؛ ٣) بازی، گاڵتە، گەمە؛ ۴) دوژمنایەتی؛ ۵) بەقسەنەکردن: (چیت پێ دەڵێ **لاری** مەکە) [ف] ١) کجی؛ ٢) لقب نوعی مُرغ، مُرغ لاری؛ ٣) بازی؛ ۴) دشمنی؛ ۵) گوش به حرف ندادن.

لاڕی: کزی، لاوازی، داڵگوٚشتی [ف] لاغری.

لاڕێ: ١) لادەر لە ڕێگە؛ ٢) پێچەقێن و نەساز [ف] ١) منحرف؛ ٢) لجباز.

لاڕێبوُن: ١) لەڕێ لادان؛ ٢) بڕێتی لە بایی بوُن [ف] ١) منحرف شدن از راه؛ ٢) کنایه از متکبّر شدن.

لاری کردن: ١) لە فەرمان دەرچوُن؛ ٢) گاڵتەکردن [ف] ١) تمرّد کردن؛ ٢) شوخی و بازی کردن.

لاڕێ کردن: فریودان و لە ڕێ دەربردن [ف] فریب دادن و منحرف کردن.

لاڕێ گرتن: لاڕێبوُن [ف] منحرف شدن.

لاز: ١) لاج؛ ٢) شیاکە؛ ٣) بەرانی چوارساڵە [ف] ١) بُرنای شوخ و زیبا؛ ٢) سرگین؛ ٣) قوچ چهارساله.

لازگرد: جوٚرێ کوتاڵی گەزە [ف] نوعی پارچه.

لازم: پێویست [ف] لازم.

لازوٚ: ١) ناوە بوٚ پیاوان؛ ٢) ئەی جوان!، ئەی جحێڵ! [ف] ١) نام مردانه؛ ٢) خطاب به بُرنا، ای جوان!.

لازوُیت: ١) گەنمەشامی، گوڵەپێغەمبەرە؛ ٢) لاسکی گەنمەشامی [ف] ١) بَلال، ذرّت؛ ٢) ساقهٔ ذرّت.

لازە: بێ کەس و بێ سەرپەرشت [ف] بی فامیل و سرپرست.

لازیان: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لاژ: ١) گێژ، نەفام، کەمئاوەز، تێ نەگەیشتو؛ ٢) چەقەسروٚی قسەبێتام [ف] ١) اَبله، کم فهم؛ ٢) ژاژخا.

لاژك: لاژ [ف] نگا: لاژ.

لاژگ: لاژ [ف] نگا: لاژ.

لاژلاژ: لوٚژلوٚژ، ڕویشتنی بەتەمەڵی [ف] نگا: لوٚژلوٚژ.

لاژە: گوٚرانی [ف] ترانه.

لاژەبێژ: گوٚرانی بێژ، قامبێژ [ف] ترانه‌خوان، خواننده.

لاژەك: لاجەك [ف] نوجوان.

لاس: ١) لاز، لاج، جحێڵی جوان چاك؛ ٢) لاخە؛ ٣) دارێکە لە دارسنجو دەکـاو دڕکی نیە؛ ۴) کوٚمـای گزرە؛ ۵) دەنگی گوٚڵـەسەگ لە کاتی تاوکـردنی دێڵەبـەبـادا؛ ۶) ژەنینی گوٚڵەسەگ لە دێڵەبەبا؛ ٧) فریو، فریب؛ ٨) ڕیخ، شیاکە؛ ٩) ناوی پیاوانە [ف] ١) برنای زیبا؛ ٢) نگا: لاخـــه؛ ٣) درختی است جنگلی شبیه درخت سنجـد؛ ۴) تودهٔ گیاه کوبیده؛ ۵) صدای سگ نر هنگام جفتگیری؛ ۶) کله‌زدن سگ نر بر ماده؛ ٧) فریب؛ ٨) سرگین؛ ٩) نام مردانه.

لاسا: دەمەلاسکە [ف] تقلید، ادا درآوردن.

لاسار: ١) گوێ نەبیس؛ ٢) سەرسەخت [ف] ١) حرف نشنو، لجباز؛ ٢) دیکتاتور.

لاسـاری: ١) گوێ نەبیسی؛ ٢) پێچەقێنی، سەرسەختی [ف] ١) حرف نشنوی؛ ٢) دیکتاتوری.

لاساکردنەوە: دەمەلاسکەکردن [ف] ادای کسی را در آوردن.

لاسامە: ١) شەست، ڕێژنە، ڕەهێڵە؛ ٢) سێڵاو، لاپاو، لاخێز [ف] ١) رگبار باران؛ ٢) سیل.

لاسایی: دەمەلاسکە، لاسا [ف] نگا: لاسا.

لاسایی کردنەوە: لاساکردنەوە [ف] ادای کسی را درآوردن.

لاستیق: جیل. جیر [ف] لاستیك.

لاستیك: جیر، لاستیق [ف] لاستیك.

لاس‌خواردن: خەڵەتان، فریوخواردن [ف] فریب خوردن.

لاسدان: ١) خاپاندن؛ ٢) ژەنینی گوٚڵ لە دێڵەبەبا [ف] ١) فریب دادن؛ ٢) کله‌زدن سگ نر ماده را.

لاسـك: ١) حیلەی سەبـری ئەسپ؛ ٢) لاچـك؛ ٣) ڕیخ، شیاکە؛ ۴) قروُسکەی گوٚڵەسەگ لە تاوکردنی دێڵ‌دا؛ ۵) زگ بە لای خاڵیگەوە؛ ۶) زمـان‌کێشـان لە گەرمان [ف] ١) شیههٔ آهستهٔ اسب؛ ٢) ساقه؛ ٣) سرگین؛ ۴) صدای نازك سگ نر در لاس زدن با ماده؛ ۵) جانـــبِ شکم؛ ۶) زبان در آوردن و هن هن کردن از گرما.

لاس کردن: ١) درونی گیاو نەبەستنی؛ ٢) حیلاندنی بەسەبری ئەسپ؛ ٣) شیاکـەکـردنی ڕەشەولاّغ [ف] ١) درویدن و جمع نکردن گیاه؛ ٢) شیهه کشیدن آهستهٔ اسب؛ ٣) سرگین انداختن گاو.

لاسکەلاسك: ١) لاسی گوٚڵەسەگ؛ ٢) حیلەی لەسەرخوٚی ئەسپ؛ ٣) زمان‌کێشان و پشوسواربوُن لە گەرمان [ف] ١) لاس سگ نر؛ ٢) شیههٔ آهستهٔ اسب؛ ٣) زبان در آوردن و به هن‌هن افتادن از گرما.

لاسکێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

لاسماڵ: کەسێ تەپاڵە لە دەشت کوٚدەکاتەوە [ف] کسی که تاپاله جمع می کند.

لاسماڵی: کوٚکردنەوەی تەپاڵە لە دەشت [ف] تاپاله جمع کردن.

لاسوٚ: ١) ناوی پیاوانە؛ ٢) لازوٚ، ئەی جوان! [ف] ١) نام مردانه؛ ٢) ای جوان!.

لاسـوُتاو: ١) زوٚر برژاوی کەمێك لێ‌سوُتاو: (چەوەندەری **لاسوُتاو** زوٚر خوٚشە)؛ ٢) میوەی بێستانی زەدەدار [ف] ١) نیم‌سوخته؛ ٢) میوهٔ زده‌دار پالیزی.

لاسوٚتی: لاسوُتاو [ف] نگا: لاسوُتاو.

لاسوڕ: ١) خلیسکان؛ ٢) خلیسك [ف] ١) لغزش؛ ٢) لیزگاه.

لاسوٚر: شتێ کە هێندێکی سوُر بێ: (سێوی **لاسوٚر**، مەلای **لاسوٚر**) [ف] نیمه‌سرخ.

لاسوُر: ١) لاسوّر؛ ٢) گونديّكه له كوردستان بەعسی ویّرانی كرد ف ١) نگا: لاسوُر، نیمەسرخ؛ ٢) از روستاهای ویران شدۀ كردستان توسط بعثیان.

لاسوُره: لاسوُر: (كولّمت سێوی **لاسوُره**) ف نیمەسرخ.

لاسەروُ: ١) سەرەوەی كوّڕ؛ ٢) بڵندایی ف ١) صدر مجلس؛ ٢) بلندی.

لاسەره: خشڵێكی ژنانه به لایەكی سەریانەوەی قایم دەكەن ف زیوری است.

لاسەنگ: ١) تاسەنگ، باری خوار؛ ٢) تەرازوی تاسەنگ ف ١) باركج؛ ٢) ترازوی نامیزان، كفەای سنگین و كفەای سبك.

لاسی: ڕیخاوی ف سرگین آلود.

لاسیق: لاستیك، جیر ف لاستیك.

لاسیك: لاسیق ف لاستیك.

لاش: كەلاك، جەندەك، تەرم ف لاشه، جُثّه.

لاشاخ: ١) شانێ كێو؛ ٢) ئانیشك ف ١) ستیغ؛ ٢) آرنج.

لاشان: ١) جەمسەری قوّڵ و شان؛ ٢) شانی كێو، لاشاخ ف ١) اطراف كتف؛ ٢) ستیغ.

لاشخوّر: ١) هەر جانەوەرێ حەیوانی توّپیو بخوا؛ ٢) برێتی له پارەداری پیسكەی پاره بەسوُت دەر ف ١) لاشخور؛ ٢) كنایه از خسیس رباخوار.

لاشكاو: شتێ كه له قەراغەوه شكابێ ف كنار شكسته.

لاشه: كەلاكی توّپیو، كەلاكی فڕێدراو ف لاشه.

لاشەڕ: دوُرەپەرێز له شەڕو كێشه ف ملایم و دور از جار و جنجال.

لاشەویلاكه: كەناری كاكیله ف كنارۀ آرواره.

لاشەویلكه: لاشەویلاكه ف كنارۀ آرواره.

لاشەویله: لاشەویلاكه ف كنارۀ آرواره.

لاشیپان: هەریەك له دارەدرێژەكانی چوارچێوەی درگا ف دو ضلع بلند چهارچوب در.

لاشیپانه: لاشیپان ف نگا: لاشیپان.

لاعب كەره: مەرایی كەر، زمان لوُس ف چاپلوس.

لاعبی: لاعب كەره ف چاپلوس.

لاعیده: عەلاحیده، تایبەتی ف ویژه.

لاف: ١) بەخوّدادەری به پەموّ ئاخندراو؛ ٢) خوّهەڵكێشان؛ ٣) دروّ ف ١) لحاف؛ ٢) لاف؛ ٣) دروغ.

لافاو: لاپاو، لاخێز، سێلاّو ف سیلاب.

لافلافوّك: لاولاو، لەولاو ف لبلاب.

لاف لێدان: خوّهەڵكێشان، پەسنی خوّدان ف لاف زدن.

لاف وگەزاف: دروّو دەلەسه ف تُرّهات.

لافه: راوه، قسەپەڕێنی، وڕاوه ف هذیان.

لافی: دروّزن ف دروغگو.

لاڤ: ١) جحێڵ، جوان بەتەمەن، خوّرت، گەنج؛ ٢) خوشیك، جوان لەبەرچاو، قەشەن، زیبا؛ ٣) پاڕانەوه، كرّوُزانەوه ف ١) جوان؛ ٢) زیبا؛ ٣) لابه.

لاڤاهی: پاڕانەوه، لاڤایی ف لابه.

لاڤایی: پاڕانەوه ف لابه كردن.

لاڤژ: لاژه، لاوژه، قام، گوّرانی ف ترانه.

لاڤلاف: ١) زوّرجوان و خوشیك؛ ٢) گیایەكه گوڵێكی سوُر یان شین دەكا به دارو گیاوه پێچ دەخوا بەیانیان دەپشكوێ و زوُ دەپوُچێتەوه ف ١) زیبای تمام عیار؛ ٢) لبلاب، پیچك.

لاڤلاڤك: گوڵی لاڤلاف ف لبلاب، پیچك.

لاڤه: پاڕانەوه ف لابه.

لاڤه كرن: لاڤایی ف التماس و لابه كردن.

لاڤه كی: بەكروزەوه پاڕانەوه ف التماس و زاری.

لاڤەلاف: پاڕانەوەی زوّر ف لابۀ زیاد.

لاق: ١) قاچ، له بەری پاوه تا جومگەی ڕان؛ ٢) گوّشتی لاوازی بێ قەڵەوایی ف ١) لنگ؛ ٢) كم گوشت.

لاق چەقاندن: پێ چەقاندن، سوُربوُن لەسەر داوای خوّ ف اصرار و لجاجت، پافشاری.

لاق درێژ: برێتی له كەڵەگەتی كزو باریك ف لنگ دراز.

لاقرتی: گاڵتەو گەپ ف شوخی و تفریح.

لاقردی: لاقرتی ف شوخی و تفریح.

لاقوُن: ئەستوُرایی سمت ف كلفتی باسن.

لاقه: ١) پەیوەندی: (**لاقەم بەسەریەوه نیه**)؛ ٢) گاینی نارەوا: (**لاقەی كردوه**)؛ ٣) پاڕاوەشاندنی بەتەوژم ف ١) علاقه؛ ٢) تجاوز جنسی؛ ٣) لگد.

لاقەبڕغه: خاڵیگه، قەبرخه ف تهیگاه.

لاقەردی: ١) قسەی زوّروبێ تام؛ ٢) خوّهەڵكیشانی بەدروّ ف ١) سخن بسیار و بی معنی؛ ٢) بلُف زدن.

لاقەفرته: پاڕاوەشاندنی تازه كوژراو ف لگدپرانی تازه كشته شده.

لاقەفرتێ: لاقەفرته ف نگا: لاقەفرته.

لاقەفڕێ: لاقەفرته ف نگا: لاقەفرته.

لاقه كراو: گایراو به نارەوا ف مورد تجاوز جنسی واقع شده.

لاقه كردن: گاینی نارەوا ف تعرّض جنسی كردن.

لاقەید: گەللایی ف بی بند وبار.

لاقین: لاقوُن ف كلفتی باسن.

لاقینگ: لاقوُن ف كلفتی باسن.

لاك: ١) لاشه؛ ٢) كەپەك و جوّی له ئاوداكولاّو بوّ ئاژەڵ و سەگ؛ ٣) بزوتنی دوُر له دەسەڵات: (**لاكی سەریەتی**)؛ ٤) قالب؛ ٥) قەمچان؛ ٦) رەنگه، شایەد ف ١) لاشه؛ ٢) نخاله و جو آب پز برای خوراك دام و سگان؛ ٣) تكان بدون اراده؛ ٤) قالب ریختەگری، لاك؛ ٥) یەقُل دوقُل؛ ٦) شاید.

لاكان: پێلاّوێكه له توُڵ دەیتەنن. *پانه له قاچیانی دەبەستن بوّ بەسەربەفرا ڕوّیشتن* ف اسكی محلّی از تركۀ بافته شده.

لاكانی: لاكان ف نگا: لاكان.

لاكاول: لاقەبرغه، خاڵیگه ف تهیگاه.

لاکایا: دەردەدڵ کردن، گلەی لە بەخت کردن ف شکوه کردن.
لاکایۆخ: زۆر بەکرۆزەو گلەیی لە ژیان ف شاکی از زندگی.
لاکایە: لاکایا ف شکوه کردن.
لاکاییش: بەکرۆزەو نۆزە، دەردیدڵ‌هەڵرێژ ف شاکی از زندگی.
لاکـردن: سەرو بەرکـردنی تیر بۆ ئامـانـج، لەئـامانج نەکەوتنی تیر ف انحراف تیر از آماج.
لاکردنەوە: ئاوڕدانەوە ف واپس نگری.
لاکم: ئیتر هەر ئەوەیە، چیترنا ف فقط و فقط.
لاکن: لاکم ف فقط و فقط.
لاکۆ: زبارەی پەمۆچنین ف پنبه‌چینی تعاونی.
لاکوت: ۱) چاوحیز؛ ۲) لاپرەسەن، خۆتێهەڵقوتێن ف ۱) هیز چشم؛ ۲) انگل ناخوانده، فضول.
لاکۆت: پەمۆچنی ف پنبه‌چینی.
لاکۆتی: پەمۆچن ف پنبه‌چین.
لاکوتێ: چلێسی خوازەلۆکی‌خواردن، زگ‌لەوەڕێن ف شکم‌چران.
لاکۆش: ۱) خوارەوەی داوێن: (**لاکۆش**ێکی گوێز هێنابو)؛ ۲) بێوەژنی سێوی‌داری بێکەس کە ڕەنج ئەدا ف ۱) دامنهٔ دامن؛ ۲) بیوهٔ بچه‌دار زحمت‌کش.
لاکۆشکە: تەرەفداری ف هواخواهی.
لاکۆشی: ۱) لاکۆشکە، تەرەفداری؛ ۲) ئەرک‌دانی بێوەژنی سێوی‌دار ف ۱) طرفداری؛ ۲) رنج بیوهٔ بچه‌دار.
لاکۆڵ: لە قەراغەوە کۆڵین ف از طرفی کندن.
لاکۆڵان: کوچەی تەنگ‌و پەڕ ف پس کوچه.
لاکە: لاك، بزوتنی سەربەخۆی لە دەسەڵات بەدەر: (**لاکە**ی سەرم دێت) ف حرکت بی‌اراده.
لاکەت: شتێ کە لە قەراغەوە پەڕیبێ ف لب‌شکسته.
لاکەفتە: بارکەوتو ف درمانده.
لاکەل: ۱) لاکـەت؛ ۲) جۆرێ تفـەنگ ف ۱) لبـه‌شکستـه؛ ۲) نوعی تفنگ.
لاکەن: لاکۆڵ ف از یك طرف کندن.
لاکەند: لاکۆڵ، لاکەن ف از یك طرف کندن.
لاکەوتن: لاچوون ف نگا: لاچوون.
لاکەوتە: بارکەوتو، داماو، لاکەفتە ف درماندە.
لاکـەی‌سەرهـاتن: ۱) بریتی لە ماندوبوونی زۆر؛ ۲) بریتی لە کزبوون‌و زراوبوون ف ۱) کنایه از خستگی بسیار؛ ۲) کنایه از لاغر مردنی شدن.
لاکی: ڕەنگێکە بۆ قاڵی‌و بەڕە ف رنگی در قالی، لاکی.
لاکێش: ۱) قاڵی درێژۆکە، کەنارە؛ ۲) جگەرەخۆر لە توتنی خەڵك؛ ۳) زۆربێژ ف ۱) قالی کناره؛ ۲) سیگاری انگل، مفت‌کش؛ ۳) روده‌دراز، وراج.
لاکێشی: ۱) چەنـەبـازی‌و زۆروێژی بێتام؛ ۲) جگەرەکێشی لە توتنی خەڵك ف ۱) وراجی، روده‌درازی؛ ۲) سیگار مفت کشیدن.

لاکین: ۱) ئەشکەولەت، بنەدەفری سواڵەتی شکاو؛ ۲) بەڵام، بڵام ف ۱) ظرف سفالین شکسته؛ ۲) لیکن.
لاگـا: ۱) جێگەی وچان‌دان لە دەشت؛ ۲) دیهات ف ۱) استراحتگاه صحرایی؛ ۲) روستا.
لاگایی: دێهاتی، گوندی ف روستایی.
لاگر: تەرەفدار ف هواخواه
لاگـرتن: ۱) ئۆقـرەگرتن؛ ۲) تەرەفداری کردن ف ۱) آرام گرفتن؛ ۲) طرفداری کردن.
لاگری: تەرەفداری، داژداری ف هواخواهی، طرفداری.
لاگوێل: پڕی دەستێ، گوێلێ، گوڵم ف پر یك کف دست.
لاگە: لادێ ف روستا.
لاگەیی: گوندی، لادێ‌یی ف روستایی.
لاگیر: داژدار ف طرفدار.
لاگیرە: زەنبەرێکە بە لای سەرەوە قایم دەکرێ ف زیوری است.
لاگیری: داژداری ف طرفداری.
لال: ۱) بنیادەمێ کە زوانی قسـەکـردنی نەبێ؛ ۲) لجمه، لنك، لەکن: (کیسکا من **لال** تەیە) ف ۱) لال؛ ۲) نزد.
لاڵ: ۱) لال؛ ۲) بەردێکـی بەنـرخـە بەڕەنگی سووری توخ‌و سووری ئامـاڵ‌زەرد؛ ۳) سووری تاریك؛ ۴) میوەی زۆرگەیشتو ف ۱) لال؛ ۲) لعل؛ ۳) سرخ تیره؛ ۴) میوهٔ زیادرسیده.
ڵاڵ: لال، بێ‌زوان ف لال.
لالا: ۱) خەوتنی زارۆك؛ ۲) شەمـعـدانی شوشـەلـەسـەر؛ ۳) لە گشت ئالی‌یەوە: (**لالا** دەورم گیرا) ف ۱) خواب کودك؛ ۲) لاله، شمعدان؛ ۳) از هرطرف.
لالاف: لافاو، سێلاو، لەهی، لی، لا، لێمشت ف سیلاب.
لالاکردن: خەوتنی زارۆك ف خوابیدن کودك.
لالاگرتن: گش ئالی گرتن ف همه طرف را گرفتن.
لالامۆکردن: بریتی لە زۆرمەست‌و سەرخۆشی بێ‌هۆش: (هێندە مەستە **لالامۆ** دەکا) ف کنایه از مست خراب.
لالان: پاڕانەوە ف لابه.
لالانەوە: پاڕانەوە، لالان ف لابه‌کردن.
لالایی: ۱) گۆرانی بۆ دەخـەوکـردنی زارۆك؛ ۲) ریایی، کلکـه سووتە، ڕووبنی ف ۱) لالایی؛ ۲) ریا و تملق.
لالایی: ۱) بێ‌زوانـی؛ ۲)لـەزوان‌کەوتـن: (**لالایی**م داهـات) ف ۱) بی‌زبانی؛ ۲) از نطق افتادن.
لالغاوە: قەراغی دەم، سووچی زار ف گوشهٔ دهان.
لالکە: لالان، پاڕانەوە ف لابه.
لالکەر: ۱) کەسێ کە دەپاڕێتەوە؛ ۲) ڕووبین ف ۱) لابه‌کننده؛ ۲) متملق.
لالکـەڕ: ۱) گاڵتـەی فەنـای بێ‌دەنـگ؛ ۲) کەڕولال ف ۱) نوعی سرگرمی؛ ۲) کر ولال.
لالکەهاس: کەسێ کە دەپاڕێتەوە، لالکەر ف لابه‌کننده.
لالو: خاڵ، برای دایك ف دایی.

لالۆ: لالو، خالۆ ف دایی.

لالـوپاڵ: بێ‌دەنگ‌و بێ‌سەروزمان: (لە عەیبەتان **لالوپاڵ** بوٚم) ف بی سروزبان، خاموش.

لالوت: قەڵس، کەسێ کە دەنگی لە یەکێك گۆڕیوە: (دەگەڵم **لالوتە**) ف قهرکرده.

لالوتات: لاڵ‌وپاڵ ف بی‌سروزبان.

لالوتە: گن ف کسی که تو دماغی حرف می‌زند.

لالوتی: قەڵسی، قار ف قهرکردگی.

لالۆچ: لاگوێل ف بر یك کف دست.

لالوزا: خالۆزا ف دایی‌زاده.

لالۆزا: لالوزا، خالۆزا ف دایی‌زاده.

لالوژن: خالۆژن، ژنی خاڵ ف زن‌دایی.

لالۆژن: خالۆژن، لالوژن ف زن‌دایی.

لالۆمەرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لالویچ: لالۆچ ف بر یك کف دست.

لالە: ۱) خاڵ، لالۆ؛ ۲) شەمدانی بەشوشە، لالا؛ ۳) رەبەنۆك، مێلاقە ف ۱) دایی؛ ۲) مردنگی، شمعدان؛ ۳) آلاله.

لالە: پاڕانەوە، لاڤە، لالان ف لابە.

لالەباس: گوڵێکی بەرزەبالایـە کە بە زۆرڕەنگـان هەیە ف گـل لاله عبّاسی.

لالـەبەر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لالەپ: کەنارەی دەستێ ف کنارکف.

لالەپەترە: تور، کەسێ کە لە قسەکردندا زمانی گرێ دەکا ف الکن.

لالەپەتە: لالەبەترە ف الکن.

لالەزار: گوڵجاڕ ف لاله‌زار.

لالەعەباس: لالەباس ف گل لاله‌عبّاسی.

لالەعەباسی: لالەباس ف گل لاله‌عبّاسی.

لالەعەبباسی: لالەباس ف گل لاله عبّاسی.

لالەعەواس: لالەباس ف گل لاله عبّاسی.

لالەغاوە: لالغاوە ف گوشهٔ دهان.

لالەك: لالەپەتە، تور ف الکن.

لاکەڕ: گەمەی قڕوقپ ف بازی بی‌صدا.

لالەکی: لالی، قسەکردن نەتوانین ف لالی.

لالەلال: تورەتور، قسە بە ڕەوانی بۆنەهاتن ف بالکنت سخن گفتن.

لالەنگ: تاسەنگ ف نگا: تاسەنگ.

لالەنگەر: ئامرازێکی جۆلایی ف ابزاری در دستگاه بافندگی.

لالەنگی: میوەیەکە لە تیرەی نارنج‌و پرتەقاڵ نەرم‌و شیرینە ف نارنگی.

لالەمونی: لاسای لاڵ کردنەوە ف لال‌بازی.

لالەوڕ: زاروی نازیرەك‌و گێلۆکە ف کودك کودن.

لالـەوەڕ: ۱) ئاژەڵێ کە لە گەلـە دوور ئەکەوێتەوە؛ ۲) بڕیتی لە چەورەوو زگ‌لەوەڕین؛ ۳) قسەدرێژی کوژجاڕزکەر ف ۱) حیوانی که از گله دور می‌شود؛ ۲) کنایـه از سورچـران؛ ۳) روده‌درازی کـه آدم را خسته می‌کند.

لالەویچ: لالۆچ ف پرکف دست.

لالهی: پاڕانەوە، لالانەوە ف توسُّل.

لالەیی: لالهی ف توسل.

لالی: ۱) بێ‌زوانی؛ ۲) لە کن، لە لای؛ ۳) دەوری لە مس؛ ۴) خەوتنی زاروك: (بـەبەکە **لالی** کردوە)؛ ۵) فەرمان بە خەوتنی زاروك: (بەبەکە **لالی**)؛ ۶) خاڵۆ، لالۆ، برای دایك ف ۱) لالی؛ ۲) درنزد؛ ۳) بشقاب مسی؛ ۴) خواب بچه؛ ۵) امر به خوابیدن؛ ۶) دایی.

لاڵی: ۱) بێ‌زوانی؛ ۲) سوری بەڕەنگی لاڵ ف ۱) لالی؛ ۲) لعل رنگ.

لالیان: پاڕانەوە ف لابە.

لالیانەوە: لالانەوە ف لابەکردن.

لالێ‌بڕین: قەتیس‌کردن ف در تنگنا قراردادن.

لالێ‌بڕینەوە: لالێ‌بڕین ف در تنگنا قراردادن.

لالێ‌سەندن: دەرەتان بۆنەهێشتن ف راه فرار بندآوردن.

لالێ‌سەنن: لالێ‌سەندن ف راه فرار بندآوردن.

لالی کردن: خەوتنی زاروك ف خوابیدن کودك.

لالێ کردنـــەوە: ۱) ئاوڕ وەسـەردان؛ ۲) ئاوڕوێدان، پێ‌ڕاگەیشتن؛ ۳) بەشـێکـی گەورە بڕین لە شتێ: (**لایەکی لێ‌کردەوە**) ف ۱) واپس نگاه کردن؛ ۲) غمخواری کردن؛ ۳) قسمتی زیاد از چیزی بریدن.

لالی‌لالی: بخەوە بخەوە، دایك بۆ دەخەوکردنی زاروکی دەڵێ ف بخواب بخواب، لالایی برای خوابانیدن کودك.

لام: ۱) پەڵپ، بیانو؛ ۲) کوڵمە، گۆنا؛ ۳) لە کن من؛ ۴) بەبڕوای من؛ ۵) ناوی پیتێکی ئەلفوبێتکە؛ ۶) قسەو پرسیار، *دەگەڵ جوم دەگوترێ*: (بێ **لام**و جوم کارەکەی کرد) ف ۱) بهانه، انگیزه؛ ۲) گونه، رخسار؛ ۳) نزدمن؛ ۴) به‌عقیدهٔ من؛ ۵) نام حرفی در الفباء؛ ۶) گفتار.

لام: ۱) گوپ؛ ۲) کوڵمە ف ۱) لُپ؛ ۲) گونه.

لامات: زللە، زیللە، شەقام ف سیلی.

لامانە: جمم مەیە، نك ئیمەیە ف نزد ما است.

لام‌با: ۱) دورم‌خاتەوە؛ ۲) لە نزیکم بوایە؛ ۳) لامپا، چرای شوشەبەسەر ف ۱) دورم کند؛ ۲) اگرنزد من بود؛ ۳) چراغ نفتی لامپا.

لام‌بایە: نزیکی من با ف اگر نزد من بود.

لام‌بو: نزیك بە من بو ف نزد من بود.

لام‌بوایە: لام بایە ف اگر نزد من بود.

لامبە: لامپا، چرای شوشەبەسەر ف لامپا.

لام‌بی: ۱) لام بو؛ ۲) نزیك بە من بی ف ۱) نزد من بود؛ ۲) نزد من باشی.

لامپا: چرای بەشوشە ف لامپ، چراغ شیشه‌ای.

لامپە: لامپا ف نگا: لامپا.

لامـژ: ۱) بێچـوی شیرەخـۆرە کە مەمکی جگـە لە دایکی دەمژێ؛ ۲) کەسێ کەلـەجگـەرەی خەڵکی مژدەدا ف ۱) بچـه‌ای که از پستـان

غیرمادر شیر می‌خورد؛ ٢) کسی که به سیگار دیگران پُك می‌زند.

لامسەرلایی: بێ گوێ‌پێ‌دان، گەللایی: (کارەکانی **لامسەرلایی** دەکا) ف اهمیّت ندادن.

لامشت: لالۆچ ف پر یك کف دست.

لامك: دەمو چاوچکۆڵە ف رخسار کوچولو.

لامل: ١) لاقەید؛ ٢) کەنارەی ئەستۆ ف ١) لاقید؛ ٢) صفحهٔ گردن.

لاملامك: شەویلاکەی خوارەوە ف آروارهٔ زیرین.

لامـۆ: ١) ئاوەکی؛ ٢) حەیوانی بێگـانە لە ناو گەلەدا ف ١) آبکی؛ ٢) حیوان غریبه در گله.

لاموجوم: کەمترین قسە لە جوابدا ف کمترین اعتراض، لام تا کام.

لاموجیم: لاموجوم ف نگا: لاموجوم.

لامۆفەك: یاخی، ئەشقی، دژی زاکۆنی دەوڵەت ف یاغی.

لامە: ١) جەم منە؛ ٢) مەرایی، ریایی ف ١) نزد من است؛ ٢) تملّق.

لامـەردو: ١) شوێنی میوانـان لە ماڵـدا؛ ٢) جێگـەی میوانانی پیاو لە رەشماڵدا ف ١) بیرونی خانه، مهمانخانه؛ ٢) جای مهمانان در چادر.

لامەردە: لامەردو ف نگا: لامەردو.

لامەرکەزی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لامەزەب: زاڵم، بەدکار ف ستمگر.

لامەلە: سۆبایی لەسەر لاتەنیشت ف شنای بر پهلو.

لامەمك: دو زارۆ کە شیری دایکێك دەمژن ف هم‌شیر.

لامی: ١) رۆڵە، عەولاد؛ ٢) جەم منی ف ١) فرزند؛ ٢) نزد منی.

لامی جیم: خۆهەڵکێشان، مەحتی‌خۆکردن ف لاف و خودستایی.

لامێردان: لامەردو ف نگا: لامەردو.

لامێردە: لامەردو ف نگا: لامەردو.

لامێژ: بێچوێ کە شیری جگە لە دایکی خۆی دەمژێ، لامژ ف نگا: لامژ.

لامیسك: بێچارەو نەدار ف بینوا.

لان: ١) نك ئێمە؛ ٢) نك، جەم، کن؛ ٣) کونی شێرو کەروێشك؛ ٤) گە، مان؛ ٥) نهێنی: (سەگی لانگر واتا: یانی‌گر) ف ١) نزدما؛ ٢) نزد؛ ٣) کنام شیر و لانهٔ خرگوش؛ ٤) اعتصاب، امتناع از رفتن؛ ٥) بدون خبردادن.

ڵان: پاشگرێ کە جێگە دەگەیەنێ: (بەردەڵان، کەندەڵان) ف پسوند مکان.

لانجیر: دیزەی شیر تێدا هەوێن‌کردن ف دیزی ماست‌بندی.

لاندر: بۆدر، رەهۆڵ ف آبکند، کند.

لاندك: بێشکە، دەرگوش، دەیدیك ف گهواره.

لانك: بێشکە، دەرگوش، دەیدیك، لاندك ف گهواره.

لانکە: لاندك، لانك ف گهواره.

لانکەیی: کاریتەی میچ بە پانەوە ف الوار سقف از پهنا.

لانگر: ١) داژدار، تەرەفدار؛ ٢) سەگێ کە بێ حەپە گاز لە پیاو دەگرێ ف ١) طرفدار؛ ٢) سگی که بدون پارس گاز بگیرد.

لان گرتن: تەرەفداری کردن ف طرفداری.

لانگیری: لان‌گرتن ف طرفداری.

لانە: ١) لامانە؛ ٢) شوێنی شەوانەی باڵدار؛ ٣) کونی شێر؛ ٤) قەد، لا: (بـە دولانـە دەگاتـەوە)؛ ٥) برێتی لە جێ‌سانـەوەی بنیادەم: (خانەو لانـەیەکمـان نیە)؛ ٦) پاشگـری پچـوكشانـدان: (خـڕیلانـە، خونچیلانـە)؛ ٧) کەلەم، کەلەرم، کەلەم ف ١) نزد ما است؛ ٢) آشیانه؛ ٣) کنام شیر؛ ٤) لا؛ ٥) کنایه از خانه؛ ٦) پسوندتصغیر؛ ٦) کلم.

لانـەواز: ١) بێ‌کەس‌و نازشـێواو؛ ٢) رەبـەن‌و ئاوارە؛ ٣) باڵـداری لانەگوم‌کردو ف ١) بیچاره و درمانده؛ ٢) آوارهٔ خانه بەدوش؛ ٣) پرندهٔ آشیان گم کرده.

لانەوبان: ماڵ‌وحاڵ ف خانەوکاشانه.

لانەوبانە: لانەوبان، ماڵ و حاڵ ف خانه و کاشانه.

لانـەولان: جێ گۆڕکێ کردنی کەروێشك لە ترسان ف جا عوض کردن خرگوش از ترس.

لانی: ١) ئەندازە: (**لانی** کەم وەرە لامان، **لانی** کەم مشتێ گەنم بدە)؛ ٢) لە لای: (بـرام **لانی** مامپیرۆتە)؛ ٣) کونی جانەوەرانی کێوی ف ١) حدّ؛ ٢) درنزد؛ ٣) سوراخ حیوانات کوهی.

ڵانی: ڵان: (شینکەو سەوزەڵانی‌یە) ف پسوندمکان.

لاو: ١) خۆرت، جحێڵ؛ ٢) خوشیك، جوان، زێبا؛ ٢) کوڕ، فرزەندی نێر: (زارۆکی من دو کیژو دولاون)؛ ٣) لافـاو، لاپاو، لاخێز، سێڵاو ف ١) بُرنا؛ ٢) زیبا؛ ٣) فرزند نرینه؛ ٤) سیل.

لاواچ: پەنجەرەی پچوك ف پنجرهٔ کوچك.

لاواز: داڵگۆشت، کز ف لاغر.

لاوازی: کزی، داڵگۆشتی ف لاغری.

لاوان: ١) خۆرتان، گەنجان، جحێڵان؛ ٢) پاڕانەوە ف ١) جوانان؛ ٢) لابه.

لاوانـدن: ١) دڵـدانـەوە، ئاگاداری‌کردن لە کەسێ؛ ٢) پاڕانەوە ف ١) نوازش کردن؛ ٢) لابه کردن.

لاوانـدنەوە: ١) لاواندن؛ ٢) بەمردوهەڵگوتن ف ١) نگا: لاواندن؛ ٢) مرده را در شیون ستودن، مویه.

لاواندنەوە: لاواندنەوە ف نگا: لاواندنەوە.

لاوانـە: ١) خۆرت‌ئاسـایی، وەك جحێڵان؛ ٢) قەراغی بڵنـدکراو؛ ٣) قەراغی قەبر؛ ٤) شیپانە، لاشیپانە؛ ٥) دو دەپی درێژ لە جەنجەڕدا ف ١) جوان مانـنـد؛ ٢) کنـارهٔ برامـده؛ ٣) کنـار ولبـهٔ گـور؛ ٤) کنـارهٔ چهارچوب در؛ ٥) دوتخته در چرخ خرمنکوبی.

لاوانـەوە: ١) دڵـداری، دڵخـۆش کردن؛ ٢) پێ‌هەڵگوتنی مردو ف ١) نوازش؛ ٢) مویه.

لاوانی: خۆرتی، گەنجایەتی، جحێڵی، لەوەندی ف جوانی.

لاوتە: لابوت ف نگا: لابوت.

لاوج: شوێنێ کە لایەکی ئاوەو سێ‌لای وشکانیە ف خلیج.

لاوچاك: کوڕەجحێڵەی خوشکۆك ف بُرنای زیباروی.

لاور: جانەوەری کێوی ف حیوانات وحشی.

لاوران: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
لاورگە: زگ‌لەوەڕێن، چەورە ف طفیلی.
لاوژا: براگەورە ف برادر بزرگ.
لاوژۆك: تازەجوان، دەمڕووت، لاوی تازەپێگەیشتو ف نوجوان.
لاوژۆکە: لاوژۆك ف نوجوان.
لاوژە: ١) ستران، گۆرانی، قام؛ ٢) لەبەر ئەوە، بۆ ئەمە ف ١) ترانە؛ ٢) از برای آنکه.
لاوس: بانی دەم لە ژوورەوە ف سق.
لاوك: گۆرانی درێژو قەدیمی ف ترانهٔ کلاسیك.
لاوکبێژ: گۆرانی‌بێژ ف ترانه‌خوان، خواننده.
لاولا: ١) دیمەن لە کەنارەوە؛ ٢) قیچەڵقاچ ف ١) منظره از نیمرخ؛ ٢) اُریب.
لاولان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
لاولاو: لاڤلاڤك ف لبلاب، پیچك.
لاولاوە: ١) ئامرازی لێك‌قایم‌کردنی درگاو چوارچێوە؛ ٢) داروکێکی بە بزمار لە چوارچێوەدراو بۆ داخستنی درگاو پەنجەرە ف ١) لولای در؛ ٢) چوبکی به جای رزهٔ دربستن.
لاولووسە: تاسولووس، خۆخوان‌کردن ف آرایش، بَزَك.
لاون: لاوێنەر، ئەو کەسەی دەلاوێنێتەوە ف مدّاح.
لاونا: دڵداری‌دان، لاواندن ف نوازش.
لاونای: لاواندنەوە ف نوازش.
لاونیو: لاولا ف نگا: لاولا.
لاووٚ: هۆی‌جحێـڵ!، ئەی‌جـوان!، وشەی‌بانگ‌کردنـی جوان ف ای جوان!.
لاوە: ١) دڵدانەوە؛ ٢) پاڕانەوە؛ ٣) دەرەوە؛ ۴) لابە، هەڵگرە؛ ۵) دەست بەردە؛ ۶) ئەی لاو! ئەی خۆرت!؛ ٧) ئەی جوانچاك!، ئەی خوشیك!؛ ٨) خواستن، داواکردن؛ ٩) ئاوڕ ف ١) نوازش؛ ٢) لابه؛ ٣) خارج ازمنطقه؛ ۴) بردار؛ ۵) دست بردار؛ ۶) ای جوان!؛ ٧) ای زیباروی!؛ ٨) خواستن، طلبیدن؛ ٩) توجّه.
لاوەدان: ١) خستنـەکەنارەوە، لادان؛ ٢) دانەوەی زەوی ف ١) به‌کنار زدن؛ ٢) کندن زمین.
لاوەك: لەو گونـدانەی کوردستانە کەبەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
لاوەکردن: ١) ئاوڕدانەوە؛ ٢) پاڕانەوە ف ١) واپس‌نگری؛ ٢) لابه‌کردن.
لاوەکەر: ١) داواکار؛ ٢) وەشوێن دۆزو مەبەست کەفتن ف ١) طلبکار؛ ٢) پیگیری مرام.
لاوەکی: خەڵکی دەرەوە، بیانی، بێگانە ف خارجی، اجنبی.
لاوەلا: لابەلا ف نگا: لابەلا.
لاوەلایی: لابەلایی ف نگا: لابەلایی.
لاوی: ١) جحێڵی؛ ٢) جوانچاکی ف ١) جوانی؛ ٢) زیبایی.

لاویتە: لابیتە، لاپیتە ف نگا: لابیتە.
لاویتی: ڕۆژگاری جحێڵی، تافی جوانی ف عنفوان جوانی.
لاوێچ: لالۆچ ف پرکف دست.
لاوێژە: ١) گۆرانی، ستران؛ ٢) تازەجوان ف ١) ترانە؛ ٢) نوجوان.
لاویژە: تازەجوان ف نوجوان.
لاوێن: ١) چڵەبی ناسك بە ڕیشەوە، ئەمامی داربی؛ ٢) دڵداری‌دەر؛ ٣) چەمێکە لە کوردستان دەڕژێتە دەجلەوە؛ ۴) گوندێکە لە کوردستان ف ١) نهـال بید؛ ٢) نوازش دهنده؛ ٣) رودخانه‌ایست در کردستان؛ ۴) نام دهی است.
لاوێنەر: لاوین، لاون ف نوازشگر.
لاوێنی: تافی جوانی ف دوران جوانی.
لاهۆرە: ١) زەبەلاح، زلحۆرت؛ ٢) قاش لە میوەی بێستان؛ ٣) پواز ف ١) لندهور؛ ٢) برش از میوه، قاچ؛ ٣) پغاز جانبی، گاوه.
لاهێز: ١) پشتیوانـەی دیوار؛ ٢) بێ‌تاقەت، کەم‌تابشت ف ١) پشتیبانهٔ دیوار؛ ٢) کم‌توان.
لاهێزە: پشتیوانە، لاهێز ف پشتیبانهٔ دیوار.
لاهیە: عاریە، ئەندامی بەدەڵ. بۆ *ددانی دەسکردو قژەسەری ناعەسڵی* دەیڵێن ف بدلی. درمورد *دندان و موی مصنوعی می‌گویند*.
لای: ١) نك ئەو؛ ٢) تۆ سەرسـەختی؛ ٣) وەکـو ف ١) نزد او؛ ٢) تو لجبازی؛ ٣) مانند.
لایدە: لاوەکی ف اجنبی، بیگانه.
لایز: لۆسە، نوێڵ، ملّغە، باری ف اَهرُم.
لای‌لای: لالایی، گۆرانی‌دەخەوکردنی زارۆ ف لالایی.
لایلایە: ١) لای لای؛ ٢) لالی کە ف ١) لالایی؛ ٢) بخواب بچه!.
لایلایی: لالایی ف لالایی.
لایەز: ئاومالك ف آب آورده.
لایەلایە: لای‌لای ف لالایی.
لایەن: ١) نك، جەم، کن؛ ٢) ئالی، تەرەف ف ١) نزد؛ ٢) سو، طرف.
لایەنگر: تەرەفدار، داژدار ف هواخواه.
لایەنگری: داژداری ف طرفداری.
لایەنگیر: لایەنگر ف طرفدار.
لایەنگیری: لایەنگری ف طرفداری.
لایی: سەرسەختی، گوێ‌نەبیسی ف حرف‌نشنوی، لجبازی.
لایی‌لایی: لای‌لایی ف لالایی.
لایین: لایەن ف نگا: لایەن.
لب: دانە، دەنك ف دانه.
لبا: ١) لجەم، لنك، لەکن، لای؛ ٢) بەرگنی پەستواو، کولاڤ ف ١) نزد؛ ٢) نَمَد.
لباتە: لای تۆ ف نزد تو.
لباد: بەرگنی پەستواو، کولاڤ ف نمد.
لبادە: فەرەنجی ف بالاپوش نمدی.
لباس: جلك، شمەکی دەبەرکردن ف لباس.

لبال: له لا، لنك ف نزد.

لبال‌ته: لای تۆ ف نزد تو.

لبان: ته‌پاڵه‌ی پێڕاو ف تاپاله.

لب‌لب: ۱) دانه‌دانه، ده‌نك‌ده‌نك؛ ۲) ده‌نكه‌ده‌نكه‌یه‌ك ف ۱) دانه‌دانه؛ ۲) دانه‌دانه‌یی.

لبۆ: ۱) بۆچی؟، چما؟؛ ۲) بۆخاتری، له‌به‌ر ف ۱) برای چه؟؛ ۲) به‌خاطر.

لبۆدی: كه‌وانی تیر پێهاویشتن ف كمان تیراندازی.

لبۆلبۆ: لب‌لب، دانه‌دانه، ده‌نك‌ده‌نك ف دانه‌دانه، یكی‌یكی.

لبه‌ر: ۱) بۆخاتری، له‌به‌ر؛ ۲) به‌رانبه‌ر؛ ۳) له‌پێش، به‌رله؛ ۴) ژێر نه‌كرن ف ۱) به‌خاطر، از برای؛ ۲) مقابل؛ ۳) قبل از، پیش از؛ ۴) ازبر، حفظ.

لبه‌رخستن: بێچوپێ فڕێدان ف وادار به سقط جنین كردن.

لبه‌ركرن: ۱) ده‌به‌ركردن، پۆشینی جلك؛ ۲) بێ نوسینه‌وه له‌بیر بوُن ف ۱) پوشیدن؛ ۲) حفظ كردن، ازبركردن.

لبه‌ك: ده‌نكێك، دانه‌یه‌ك ف یكدانه.

لبێ: ۱) به‌لێ، به‌لی؛ ۲) ده‌له‌مه، په‌نیری نه‌گوشراو ف ۱) بلی؛ ۲) دلمهٔ شیر، پنیرآبدار.

لپ: ۱) په‌لی دار؛ ۲) پڕاوپڕ، تژه ف ۱) شاخه؛ ۲) لبالب، پر.

لپاش: ۱) بێ‌بره‌و، نازه‌واج؛ ۲) نازیره‌ك ف ۱) كساد؛ ۲) كودن.

لپێش: ۱) پێشره‌و؛ ۲) به‌قه‌درو حورمه‌ت ف ۱) جلوی، پیشرو؛ ۲) محترم.

لپێ كرن: ده‌پێ كردن. بۆ ده‌رپێ‌و پێلاووگۆریه ئێژن ف پوشیدن جوراب و كفش.

لپێل‌بوُن: شه‌پۆل‌دان ف موج زدن.

لته: له لایه‌ن تۆ ف ازتو.

لته‌ن: مژینی مه‌مك‌و گوان، میتن ف مُك‌زدن.

لج: ناوچه‌یه‌كه لای دیاربه‌كر له كوردستانی ژێرده‌ستی تركان ف ناحیه‌ای در كردستان.

لچ: ۱) لێوی خواره‌وه؛ ۲) قه‌راغ، كه‌ناره؛ ۳) شتێ كه ده‌چه‌سپێ وه‌ك سریش؛ ۴) ریپوۆقی چاو ف ۱) لب زیرین؛ ۲) لبه، كناره؛ ۳) چسپناك؛ ۴) ژفك چشم.

لچان: ۱) پڕاوپڕ، دارماڵ؛ ۲) چه‌سپان، نوُسان ف ۱) پر و لبالب؛ ۲) چسبیدن.

لچاتلچ: پڕاوپڕ ف لبالب، مالامال.

لچانلیچ: لچاتلچ ف لبالب.

لچ‌بردنه‌وه: لێوتر ینجاندن، ده‌م‌خواركردنه‌وه ف لب و لوچه درهم كردن.

لچ‌خوار: ده‌م‌چه‌فت ف دهن كج.

لچ‌خواركردنه‌وه: برێتی له نازه‌زایی‌و قه‌ڵسی ف كنایه از اظهار ناخوشنودی.

لچ‌خواره‌وكردن: لچ‌خواركردنه‌وه ف كنایه از اظهار ناخوشنودی.

لچ‌خولدان: قسه‌ی به‌په‌له‌كردن ف باشتاب حرف زدن.

لچ‌خه‌نه: زه‌رده‌خه‌نه، بزه ف لبخند.

لچق: ۱) شتێ كه به ده‌ست‌لێدان ده‌ست لوُس ده‌كا؛ ۲) شیر ینچك ف ۱) لزج؛ ۲) مزهٔ شیرین لزج.

لچ‌قه‌وی: لێونه‌ستوُر ف لب كلفت.

لچـك: ۱) سه‌رپۆشی ژنانه؛ ۲) كلكه‌ی سه‌رپۆشی ژنانه؛ ۳) كلكه‌ی پێچی سه‌ری پیاوانه؛ ۴) ده‌م‌هه‌ڵبه‌ست، ده‌سماڵێ كه پیاو ده‌م‌و لوُتی پێ داده‌پۆشن ف ۱) لچك؛ ۲) دنبالهٔ سرپوش زنانه؛ ۳) دنبالهٔ فروهشتهٔ دستار مردانه؛ ۴) نقاب.

لچن: لچ‌قه‌وی ف لب كُلفت.

لچۆ: لچن، لێونه‌ستوُر ف لب كُلفت.

لچ‌ولێو: ده‌م‌و لێو ف لب و لوچه.

لچ‌ولێوكردن: لێو بڕین بۆ جزیادان ف لب بریدن برای تنبیه.

لچه: ۱) لچن؛ ۲) جۆرێ ماسی ف ۱) لب كلفت؛ ۲) نوعی ماهی.

لچ‌هه‌ڵقرچان: برێتی له شاندانی تۆڕه‌یی ف كنایه از اظهار ناخشنودی.

لچ‌هه‌ڵقرچاندن: لچ‌هه‌ڵقرچان ف كنایه از اظهار ناخشنودی.

لچ‌هه‌ڵقوتاندن: لچ‌هه‌ڵقرچان ف كنایه از اظهار ناخشنودی.

لچ‌هه‌ڵقوتان: لچ‌هه‌ڵقرچان ف كنایه از اظهار ناخشنودی.

لچ‌هه‌ڵوگه‌ڕانن: ۱) لێو به‌ره‌وژوُر نوشتاندنه‌وه؛ ۲) لێوار نوشتاندنه‌وه ف ۱) لب برگرداندن؛ ۲) لبه برگرداندن.

لچ‌هه‌ڵه‌وگه‌ڕانن: لچ‌هه‌ڵوگه‌ڕانن ف نگا: لچ‌هه‌ڵوگه‌ڕانن.

لحیم: لحێم، جۆشدانی كانزا ف لَحیم.

لحێم: جۆش‌خواردن‌و جۆشدانی كانزا ف لَحیم.

لحێف: لێفه، سه‌ره‌نتازی په‌موُ تێخزاو ف لحاف.

لخاف: لغاو، هه‌وساری له‌چه‌رم‌و ئاسن بۆ ئه‌سپ له سواریدا ف لگام.

لخو: له‌سه‌رخۆی ف برخودش.

لخود: لخو ف برخودش.

لخۆدان: ۱) به‌چه‌پۆك سینگ‌و سه‌ركوتان؛ ۲) به‌خۆداهاتن‌و گه‌شه‌كردن ف ۱) سینه‌زنی؛ ۲) شكوفاشدن.

لخۆكرن: ده‌به‌رخۆكردن: (كراسی خۆ **لخۆكه**) ف پوشیدن.

لخۆگرتن: ده‌سته‌به‌ربوُن، بڕیاردان ف متعهدشدن.

لخیز: ۱) لیچق؛ ۲) شلك‌و شیاوی بادان‌و پێچدان ف ۱) لزج؛ ۲) انعطاف‌پذیر.

لرپ: لرفه، ده‌نگی خواردنی زۆرخۆر ف نگا: لرفه.

لرچه: خرخری سنگ ف صدای خش خش سینه.

لرچه‌لرچ: لرچه‌ی زۆر ف خش‌خش پیاپی سینه.

لرخ: خرخری سنگ، لرچه ف خش خش سینه.

لرخاندن: خرخركردنی سنگ ف خش خش كردن سینه.

لرخن: كه‌سێ كه خره له سنگی دێت ف كسی كه سینه‌اش خش‌خش كند.

لرخه: لرخ ف نگا: لرخ.

لرسه: سوُران، زفران ف چرخش.

لرف: ۱) قوُت‌چوُنی به‌په‌له؛ ۲) ده‌نگی لافاوی به‌ته‌وژم؛ ۳) ده‌نگی

گرگرّی تەندوُر؛ ۴) دەنگی بوّلاّندنی بەقەو ف ۱) بلع شدن با شتاب؛ ۲) صدای خروش سیلاب؛ ۳) غُرّش تنور مُشتَعل؛ ۴) صدای لندیدن با صدای بلند.

لرفدان: قوُتدان بەپەلە ف بلعیدن باشتاب.

لرفە: لرف ف نگا: لرف.

لرفەلرف: لرفی بەشویٚنیەکا ف «لرف» پیاپی.

لرقە: تریقەی خەنین ف صدای خندیدن.

لز: گیایەکی گەلاّپانی دەشتەکیە. *وەك ژەهر گیاندار ئەکوژیٚ* ف گیاهی است سمّی.

لزگ: لك، لق، پەلی رّوەك ف جوانه.

لژ: لج ف نگا: لج.

لژنە: جڤات، کوٚمەڵی مروٚ کە بوٚ راویٚژ لیٚك کوٚبوُنەتەوە ف گردهم‌آیی.

لستن: خواردن بە زمان‌پیٚداساوین ف لیسیدن.

لستنەوە: لستن ف لیسیدن.

لستەوپستە: پاك لستنەوە، زوٚر تەواو لستن ف کاملا لیسیدن.

لستەوپستەدان: پاك لستنەوە ف کاملا لیسیدن.

لسکە: هوٚگر، خوٚپیٚ گرتوُ ف مأنوس، الفت گرفته.

لسەر: ۱) سەرکەوتو، لەپیٚش لە ئەزموندا؛ ۲) لەلای سەرو؛ ۳) نزیك بە: (لسەر زاینە) ف ۱) موفّق در امتحان؛ ۲) طرف بالا؛ ۳) در شُرُفِ، مُشرف به.

لسەرخوٚ: ۱) بەپشو، خاوەن حەوسەلە؛ ۲) هیٚدی‌و بە ئەسپایی ف ۱) شکیبا؛ ۲) آهسته و آرام.

لسەرخوٚرّا: دەگەڵ ئەوەشا کە بوٚخوٚشی وایە ف با اینکه خود نیز چنین است.

لسەرڤەبون: چوُنەوەسەر، ناسینەوە ف بەجا آوردن، بازشناختن.

لشتش: ۱) لستنەوە؛ ۲) بەحاستەم‌و دوبەلا ویٚك کەوتن ف ۱) لیسیدن؛ ۲) مخفیانه تماس گرفتن.

لشتن: لستن ف لیسیدن.

لشتە: زمان‌پیاساوراوی خوراو ف لیسیده.

لغاف: ئامرازیٚکی ئاسنینە دەخریٚتە دەمی ئەسپی سواریەوە. *دەستەجڵەوی پیٚوەیە* ف لگام.

لغاو: لغاف ف لگام.

لغاوبوٚشل کردن: بریٚتی لە رّیٚگەدان بە کەسیٚ کاری سەربەخوٚ بکا ف کنایه از آزادگذاشتن آدم خودسر.

لغاوکردن: ۱) لغاو لە دەمی ئەسپ کردن؛ ۲) بریٚتی لە گیٚرّانەوە لە کار، ریٚگەنەدان ف ۱) لگام زدن؛ ۲) کنایه از منع کردن کسی از کاری.

لغاوگرتن: ۱) برینداربوُنی دەمی ئەسپ لە لغاوەوە؛ ۲) جڵەوگرتنی سوار کە دابەزیٚ ف ۱) لگام گرفتگی، زخمی شدن دهان اسب از لگام؛ ۲) افسارگرفتن اسب تا سوار پیاده شود.

لغاوە: لالیچ، گوٚشەی دەم ف گوشهٔ دهان.

لغاوەبرکیٚ: نەخوٚشی برینداربوُنی سوُچی دەم ف بیماری گوشهٔ دهان.

لغاوەبریٚ: لغاوەبرکیٚ ف بیماری گوشهٔ دهان.

لغاوەگورگە: مەلیٚکە لە دماوان دەژی ف پرنده‌ای است که در کنار رودخانه می‌زید.

لغاوهەلبرّین: ۱) دەسکەجڵەو بڵندکردن؛ ۲) دەسکەلغاو بە چەقوٚ لەت‌کردن ف ۱) لگام برکشیدن؛ ۲) دستهٔ لگام بریدن.

لف: ۱) پیٚچ، پیٚچدان؛ ۲) وەك، چون، ویٚنەی؛ ۳) ئاواڵ‌دوانە ف ۱) پیچ، پیچش؛ ۲) همانند، مانا؛ ۳) همزاد، دوقلو.

لفانە: ۱) دوانە، جمك، جوُی؛ ۲) شەنگڵەبەرەکەتە ف ۱) دو قلو؛ ۲) دومیوهٔ بهم چسبیده.

لفت: ۱) قسەی دڵخوٚشکەرە، دەگەل گفت دەگوترێ: (گفت‌و لفتی خوٚشە)؛ ۲) خەلاس کردنی خواردن: (**لفت**و لیٚسی‌دا) ف ۱) لطف و مهربانی؛ ۲) تمام کردن و خوردن همهٔ خوراك.

لفتە: سوُکەناوی لوتفەللا، ناوە بوٚ پیاوان ف مخفّف لطف‌اللّه.

لفتیٚ: لفتە ف نگا: لفتە.

لفك: ۱) پەلکەی سەرپیٚچی پیاوان؛ ۲) کلکەی دەسماڵی سەری ژنان؛ ۳) شتیٚ سپی‌و زبرە لە خوری یان لە پرزی گیا دەچنریٚ‌و لە حەمام خوٚی پیٚ دەشوٚن ف ۱) دنبالهٔ فروهشتهٔ دستار؛ ۲) دنبالهٔ سرپوش زنانه؛ ۳) لیف حمّام.

لفکە: لفك ف نگا: لفك.

لفکەشامی: گیایەکە وەك لفکی حەمام بەکاردیٚت ف گیاهی است به جای لیف حمّام به کار آید.

لفگرتن: ژن‌هیٚنان‌و شوگرتن ف همسرگرفتن.

لفگری: لفگرتن ف همسرگرفتن.

لفگیری: لفگرتن ف همسرگرفتن.

لفلف: گیایەکە بنەکەی دەخوریٚ ف گیاهی است با پیازهٔ خوردنی.

لفە: ئاواڵ‌دوانە ف همزاد.

لفەدوانە: دوانە، جمك، جوُی ف دوقلو.

لڤ: جوُڵە، بزوتن، بزاو ف حرکت.

لڤا: لوا، بەرگن، توُکی وشترو بەرخ ف پشمِ شتر و برّه.

لڤاندن: بزواندن، جوُلاّندن ف حرکت دادن.

لڤتا: لیٚرە، لەگرە، لەم‌شویٚنە ف در اینجا.

لڤد: درٚکیٚکە بەپنج دەرّویٚ ف خاربُنی است بوته‌ای.

لڤر: لڤتا، لەگرە ف دراینجا.

لڤرە: لڤر ف دراینجا.

لڤك: لوُ، گریٚ لە گوٚشتی لەشدا ف غدّه.

لڤن: خشت، کەرپیچ، کەرپوچ ف خِشت.

لڤوٚك: بزوٚز، دانەسەکناو، بیٚ‌ئوٚقرە ف بی‌آرام، همواره در جُنب وجوش.

لڤەك: لڤوٚك ف بی‌آرام.

لڤی: ۱) لەئەم، لەمە؛ ۲) جوُلاّ، وەجوُڵەکەوت ف ۱) ازاین؛ ۲) حرکت کرد، جُنبید.

لڤی‌دەرە: لەم‌جیٚگەیە، لەشویٚنە ف در اینجا.

لڤیٚ‌دەری: لەوشویٚنەی دوُر ف در آنجا.

لڤیٚ‌دەریٚ: لڤیٚ‌دەری ف درآنجا.

لقین: جوڵان، بزوتن [ف] جنبیدن، حرکت کردن.
لق: ۱) پەلی دار؛ ۲) قوڵـەی لەشکـر کە دەکـاتە سێ‌یەکی هێز [ف] ۱) شاخه؛ ۲) گُردان ارتش.
لقاو: لغاو [ف] لگام.
لق لق: ۱) پەل‌پەلـــی دار؛ ۲) قاقـــا، خەنـین بەدەنـگـی بەرز [ف] ۱) شاخه‌شاخه؛ ۲) قهقهه.
لقلقی: جۆرێ ترێ [ف] نوعی انگور.
لك: ۱) لق، پەلی دار؛ ۲) پەلکەی دەسماڵ؛ ۳) سوُچ و گۆشەی ڕایەخ و قوماش و...؛ ۴) خڕایی ڕەق لە بن پێست؛ ۵) گرێ؛ ۶) چەسپ وەك سرێش [ف] ۱) شاخه؛ ۲) دنبالۀ فروهشتۀ سرپوش و دستار؛ ۳) گوشۀ زیرانداز و پارچه و...؛ ۴) غُدّه؛ ۵) گره؛ ۶) چسب.
لکا: چەسپا [ف] چسبید.
لکـار: ۱) حەریك، مژوُڵ بە حەبـاب؛ ۲) دەکـارهێنراو، کارکردو [ف] ۱) مشغول کار؛ ۲) نیمداشت، کارکرده.
لکان: چەسپان [ف] چسبیدن.
لکاندن: چەسپاندن [ف] چسبانیدن.
لکانن: لکاندن [ف] چسبانیدن.
لکاو: حەسپاو [ف] چسبیده.
لك‌لك: ۱) بازەباز، هاوارکردنی مەڕو بزن؛ ۲) پێکەنینی بەدەنگ بەرز [ف] ۱) صدای بلند بز و گوسفند؛ ۲) قاەقاه خندیدن.
لك‌مامیر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
لکمل: ئاڵو،بادامە [ف] لوزتین.
لکوُ: لەکام‌جێ؟ [ف] درکجا؟.
لکوپۆ: لق و پەلی دار [ف] شاخسار.
لکوپۆپ: لق و سەرلق [ف] شاخه و بالائیهای درخت.
لکوژاندن: لەوەڕ لەسەر تازەڕواو، ئاخەلێوە کردنی ئاژەڵ [ف] چریدن از گیاه نودمیده در اوایل بهار.
لکولۆ: رەقاییەکانی بن پێست [ف] غدّه‌ها.
لکومین: هەڵەنگوُتـن، ساتمەبـردن، ڕەت‌بردن و کەوتن [ف] سکندری خوردن.
لکه: ۱) گرێ؛ ۲) لق؛ ۳) پەڵە [ف] ۱) گره؛ ۲) شاخه؛ ۳) لکه.
لکه‌کۆره: گرێ‌کۆرە [ف] گره کور.
لکه‌کۆرێ: گرێ‌کۆرە [ف] گره کور.
لکی: ۱) لە کـام کـەس؟؛ ۲) لکا، چەسپـا [ف] ۱) از چه کسـی؟؛ ۲) چسبید.
لکیا: لکا، چەسپا، پێوەنوُسا [ف] چسبید.
لکیاگ: لکاو [ف] چسبیده.
لکیان: لکان [ف] چسبیدن.
لکیده‌ره:لەکوێ‌یە؟، لەکام‌شوێنە؟ [ف] کجاست؟.
لکیده‌رێ: لەکام‌جێ؟، لەکام‌شوێن؟ [ف] کجا؟.
لکین: لکان [ف] چسبیدن.
لکیو: لکاو [ف] چسبیده.
لگبن: ۱) خشتی کاڵ؛ ۲) ناوی گونـدێکە لە کوردستان [ف] ۱) خشت خام؛ ۲) نام دهی است.
لگۆره‌ی: بەپێ [ف] برطبق.
لگۆری: بەپێ، لگۆرەی [ف] برطبق.
للا: هۆی کاورا!، ئەرێ‌فلان! [ف] فلانی!.
لم: ۱) ڕەمـڵ، ڕەلم؛ ۲) زگ؛ ۳) سەبەب؛ ۴) فم‌کردنی چلم؛ ۵) لیچی سەرەوەی بەراز [ف] ۱) ماســـه؛ ۲) شکم؛ ۳) انگیزه؛ ۴) فین؛ ۵) لب زَبَرین گُراز.
لماو: قوڕاوی لم، لم و ناوی تێکەڵاو [ف] لای و لجن.
لمبۆز: پۆز، دەم و کەپۆی حەیوان [ف] پوزه.
لمبیز: لمبۆز [ف] پوزه.
لمبیس: لمبۆز [ف] پوزه.
لمت: لماو [ف] لای، لجن.
لمتش: ۱) وەشارتن؛ ۲) ژێرخاك‌کردن، ناشتن [ف] ۱) پنهان کردن؛ ۲) دفن کردن.
لمك: خوێواوك، تراوی زۆر سوێر [ف] مایع بسیار شور، آب نمک.
لمن: ۱) بۆ من: (وای **لمن**)؛ ۲) لە من: (**لمن** ڕا بۆ تۆ) [ف] ۱) برمن؛ ۲) از من.
لموڕ: ۱) لمبۆز، پۆز؛ ۲) ڕوگرژ، ناوچاوترش [ف] ۱) پوزه؛ ۲) اخمو.
لمۆز: لمبۆز [ف] پوزه.
لموز: لمبۆز [ف] پوزه.
لموززراڤ: جۆرێ ماسی، باقۆ، نەقە [ف] ماهی اوزُن‌برون.
لمه: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
لمه‌د: نمەد، لباد، کولاو [ف] نمد.
لنـــج: ۱) لاســـار، گوێ‌نەبیس، پێ‌چەقێن؛ ۲) لچق؛ ۳) سەرکـۆنـە، سەرزەنشت؛ ۴) حەڕی، هەڕگ، قوڕ؛ ۵) لیتە، قوڕاوی زۆر شل [ف] ۱) لجباز؛ ۲) لَزِج؛ ۳) سرزنش؛ ۴) گِل؛ ۵) لای و لَجَن.
لنچق: لچق [ف] لَزِج.
لنگ: ۱) لاق، لە بەری پێوە تا ڕان؛ ۲) تا، بەرانبەر: (یەك **لنگ** جەواڵ، تەم کەوشانە **لنگاولنگ** کەوتون)؛ ۳) غار، ڕاکردن: (**لنگ** دە بزانم) [ف] ۱) لِنگ؛ ۲) لنگه؛ ۳) دَو.
لنگ‌ئەشتش: پێ‌پێدانان، بەرپێ‌دان [ف] زیرپا گذاشتن، پا برچیزی گذاشتن.
لنگ‌ئەشتش ڤەر: بەشەق تێ‌هەڵدان [ف] تیپازدن.
لنگار: غاری بەپڕتاو، چوارناڵە [ف] تاخت.
لنگاران: ڕکەی غاردان، گرێوەغار [ف] مسابقۀ دَو.
لنگاردان: بەپڕتاو غارپێ‌کردن، چوارناڵە بە ئەسپ کردن [ف] با تاخت دوانیدن.
لنگدان: ۱) ڕاکـردن، غاردان؛ ۲) غارپـێ‌کردن [ف] ۱) دویـدن؛ ۲) دوانیدن.

لنگرین: شەلین، لەنگین، بەقاچ سەقەتی بەڕێوەچوُن ف لنگیدن.

لنگ‌قەرسین: تەزینی لاق، مروچانەکردنی پا ف مورمورکردن پا.

لنگ‌مەتك: ۱) پێ‌پان؛ ۲) برێتی لە شوُم ف ۱) پهن پا؛ ۲) کنایە از شوُم.

لنگو: هەویرترش، گوتکەهەویر کە بۆ هەویرترش هەڵدەگیرێ ف چونهٔ خمیرمایە.

لنگــە: ۱) تا، وەك: (**لنگــە**ی لە دنیادا نیە)؛ ۲) تابـار؛ ۳) تاکـەوش‌و گۆرەوی؛ ۴) جەواڵی زۆر گوشادو زل، هوڕ؛ ۵) لنگ، لاق، پا، قاچ؛ ۶) بەردێکی دەستـاڕ ف ۱) همتـا؛ ۲) لنگـەبـار؛ ۳) لنگـهٔ کفش و جوراب؛ ۴) جوال گشاد و بزرگ؛ ۵) پا؛ ۶) سنگ دستاس.

لنگـەئەستەنە: ۱) پێ‌پیانان، بەرپێ‌دان؛ ۲) بازهاویشتن، بازبردن ف ۱) پا بر چیزی گذاشتن؛ ۲) پرش.

لنگەتللوُر: لەسەر زگ درێژبوُن ف دَمَر دراز کشیدن.

لنگەتلوُر: لنگەتللوُر ف دمر دراز کشیدن.

لنگەشە: قۆرتە، گورگەلۆقە ف هَروَله.

لنگەشەلە: هەنگڵەشەلە، ڕۆیشتن لەسەر لاقێك ف لَی‌لی رفتن.

لنگەشەلێ: لنگەشەلە ف لی‌لی رفتن.

لنگەفرتە: لاقەفرتە ف لگدپرانی نوکشتە.

لنگەفرتێ: لاقەفرتە ف لگدپرانی تازەکشتە.

لنگەفڕە: لاقەفرتە ف لگدپرانی تازەکشتە.

لنگەفڕێ: لاقەفرتە ف لگدپرانی تازەکشتە.

لنگەلەرزە: ئەژنۆلەرزین لە بێ‌تاقەتی‌و ترسان ف لرزش زانو.

لنگەلەرزێ: لنگەلەرزە ف لرزش زانو.

لنگەلەرێ: لنگەلەرزە ف لرزش زانو.

لنگەوتللوُر: لنگەتللوُر ف دَمَر درازکشیدن.

لنگەوتلوُر: لنگەتللوُر ف دَمَر دراز کشیدن.

لنگەوژوُر: کەوتن‌و قاچ‌بڵندبوُن ف افتادن و پا بە هوارفتن.

لنگەوقوُچ: لنگەوژوُر ف نگا: لنگەوژوُر.

لنگ‌هەڵکراو: قول‌هەڵمالاو ف نگا: قول‌هەڵمالاو.

لو: ۱) گرێ‌و خڕایی سەخت لە بن پێست، لك؛ ۲) سەربـە؛ لەسـەڕ، بۆ عاشیرەتـانی دەڵێن: (زەعفـەران**لو**، حەیدەران**لو**)؛ ۳) لێو؛ ۴) ڕێوی، ڕواس، چتر ف ۲) غدّە؛ ۲) منتسب‌بە؛ ۳) لب؛ ۴) روباە.

لۆ: ۱) گیایەکی بەرزەبالای گەلادەرزی‌یە؛ ۲) تیسك، دستە موێکی سەر؛ ۳) تا، تاڵ، داو؛ ۴) قەد، لا: (بـەنەکە دو**لۆ** کەوە)؛ ۵) توێژ، چین؛ ۶) کابرا، کاورا: (وا مەکە **لۆ**)؛ ۷) ئەی خۆرت!، ئەی لاو!: (دە **لۆ لۆ**!)؛ ۸) بۆچی؟، چما؟؛ ۹) بۆ ئەوە، لەبەر ئەمە؛ ۱۰) بۆ، ژ: (**لۆ**منت هینایە، **لۆ** توم هینـایە، **لۆ**م بینـە)؛ ۱۱) جۆر، تەرز: (و **لۆ** نابیتن)؛ ۱۲) لك، لو، گرێ‌گۆشتی ژێر پێست ف ۱) گیاهی است؛ ۲) دستـەموی سر؛ ۳) تار؛ ۴) لا؛ ۵) طبقە، چین؛ ۶) فلانکس، یارو؛ ۷) ای جوان!؛ ۸) کلمهٔ پرسش، چرا؟؛ ۹) برای اینکە؛ ۱۰) برای؛ ۱۱) طور؛ ۱۲) غدّە.

لوا: ۱) بەرگن؛ ۲) بەرگنی پەستواو، کولاو؛ ۳) ڕۆیشت؛ ۴) ڕەخسا، هەلم دەسکـەوت: (بوم **لوا** کارەکە بکەم) ف ۱) پشم شتر و برە، کُرك؛ ۲) نَمَد؛ ۳) رفت؛ ۴) ممکن شد.

لوالەو: پڕاوپڕ ف لبالب.

لوان: ۱) ڕۆیشتن: (بێ زام خەدەنـــگ موژەی مەهـــڕوان/ نەنگـەن وە سارای قیامـەت **لوان**) «مـەولەوی»؛ ۲) ڕەخسان، هەڵکەوتن ف ۱) رفتن؛ ۲) امکان.

لواوی: گۆشتی بە لکو لۆ ف گوشت پرغدّە.

لوای: ۱) لوان، ڕۆیشتن؛ ۲) ڕۆیشتی ف ۱) رفتن؛ ۲) رفتی.

لوباندن: پاڕانەوە، لالانەوە ف لابەکردن.

لۆپت: زرنگ‌و چالاك ف زرنگ و چابك.

لۆبلۆت: باڕەو کاڕەی بزن‌و مەڕ ف صدای بلند بز و گوسفند.

لوُبلوُب: سوُربوُن لەسەر شتێ ف اصرار، ابرام.

لوبلوبە: نۆکەسپیلکـەی لەشیرداکولاوی وشکـەوەکراو ف لبلبـی، نخودچی.

لوُبی: لۆبیا ف نگا: لوبیا.

لۆبیا: دانـــەوێڵەیەکی بەکلوە بە ڕەنگی سپی‌و سوُر دەبێ، ماشـەسپی، ماشەسوُرە ف لوبیا.

لۆپ: ۱) فرەنجی؛ ۲) لباد، کولاو، تەحت، تات؛ ۳) سەرکوڵمە، ڕومەت؛ ۴) بەڕەی ئەستوُر؛ ۵) باڵداری مەلەوان وەك مراوی‌و... ف ۱) پالتوی نمـدی؛ ۲) نمد گستردنی؛ ۳) گونە، لپ؛ ۴) کلیم ضخیم؛ ۵) پرندهٔ شناگر مانند مرغابی و...

لۆپت: لۆبت ف زرنگ و چابك.

لۆپـك: ۱) داوەڵ، داهـۆڵ؛ ۲) لۆبیا؛ ۳) کوتیلك، کفتەی ساوار ف ۱) مَتَرسَك؛ ۲) لوبیا؛ ۳) کوفتەبلغور.

لۆپکە: جۆرەکرمێکە گەڵای بێستان دەخوا ف نوعی کرم کە آفت جالیز است.

لوت: روُت، بێ‌جلك ف لخت.

لۆت: ۱) ڕوُت، بێ‌جل؛ ۲) پاروی زل؛ ۳) بابۆڵە، تیکە؛ ۴) گاف، شەقاو؛ ۵) باز ف ۱) لُخت؛ ۲) لقمهٔ بزرگ؛ ۳) ساندویچ؛ ۴) گام؛ ۵) گام بلند.

لوُت: ۱) لوت، ڕوُت؛ ۲) کەپۆ، بێقل، کەپ، دم؛ ۳) ڕەجاڵە، عەلۆجەلۆ: (لات‌و **لوُت**) ف ۱) لُخت؛ ۲) بینی؛ ۳) اوباش.

لوُتـاوێژ: بۆگەنی زۆرپیس کە پیاو کەپۆی دەگرێ تا بۆی نەیە ف بوی بسیار بد.

لوُت‌ئەسترین: چڵم لەکەپۆکردنەوە ف پاك کردن آب بینی.

لوُت‌بڕاو: کەسێ کە سەری بێقلیان بڕیوە لەسەر کاری خراپ ف بینی بریدە.

لوُت‌بڕیاگ: لوُت‌بڕاو ف بینی بریدە.

لوُت‌بڕین: بێقل‌بڕین ف بینی بریدن.

لوُت‌بەبەرخۆداهاتنەوە: برێتی لە پەشیمان‌بوُنەوە ف کنایە از پشیمان شدن.

لوُت‌بەخـۆداهـاتنـەوە: برێتی لە خەجـاڵەتی‌و پەشیمانی ف کنایە از خجلت‌زدگی و پشیمانی.

لۆتبەرز: بادیھەوا، بەفیز ف متکبّر.

لۆتبەرزی: فیز، دەعیە ف تکبّر.

لۆتپان: ١) کەپۆپان؛ ٢) مەلێکە لە دماوان دەژی ف ١) بینی پهن: ٢) پرندەای است که در کنار آب زندگی می‌کند.

لۆتپروانن: بریتی لە نارەحەت کردن ف کنایە از افسردەخاطرکردن.

لۆتپژان: خوێنبەربوونی کەپۆ ف خونریزی بینی، خون دماغ شدن.

لۆتپیانـەھـێنـان: لێرازی نەبـوون، نرخ نەدان بە کەسـێ ف ناخوشنودبودن از کسی، ارج ننهادن.

لۆتچۆزانـەوە: ١) کەپـۆسۆزیانەوە؛ ٢) بریتی لە لەھومێدەواری یەوە بەسـەر ناھـومێدی داکـەوتن ف ١) سوزش در بینی؛ ٢) کنـایە از نومیدشدن پس از امیدواری، دماغ سوختە شدن.

لۆتچۆزیانەوە: لۆتچۆزانەوە ف نگا: لۆتچۆزانەوە.

لۆتخوار: قەلس، تۆرە، نارازی ف قهرکردە، ناراضی.

لۆتخوریان: بریتی لە خەیاڵ لە کردنی کارێ کردن: (بۆ چۆنەسەفەر **لۆتی نەخورێ**) ف هوس کردن.

لۆتداژانـدن: سەردەبـەرخـۆنان بە نارەحەتیو خەمباری ف کنایە از کزکردن و غم خوردن.

لۆتداژەندن: لۆتداژاندن ف نگا: لۆتداژاندن.

لۆتداژەنین: لۆتداژاندن ف نگا: لۆت داژاندن.

لۆتدافسیاگ: لۆتپان ف بینی پهن.

لۆترەوان: روقایمو فێڵباز ف شیّاد و پررو.

لۆتزانەوە: ئاولەکەپۆهاتن ف آب از بینی سرازیرشدن.

لۆتزل: ١) کەپـۆزەلام؛ ٢) بریتی لە لۆتبەرز ف ١) دماغ گندە؛ ٢) کنایە از متکبّر.

لۆتسۆلانـەوە: ١) لۆتسۆزیانـەوە؛ ٢) کەپۆبەرزکردنەوەی بارگینو نێرەکـەر لە بۆنکردنی تەرس ف ١) سوزش در بینی؛ ٢) بینی بلنـد کردن اسب و الاغ از بوکردن مدفوع مادە.

لۆتسۆلیانەوە: لۆتسۆلانەوە ف نگا: لۆت سۆلانەوە.

لۆتشکان: ١) ناھومێدبوون؛ ٢) خەجاڵەتبوون ف ١) نومیدشدن؛ ٢) شرمندەشدن.

لۆتشکاندن: ١) تەمێ کردن؛ ٢) ناھومێدکردن ف ١) تنبیەکردن؛ ٢) نومیدکردن.

لۆتشکانن: لۆت شکاندن ف نگا: لۆتشکاندن.

لوتك: ١) سەما لەخۆشیان؛ ٢) بازبردن ف ١) رقص و پایکوبی انفرادی از شادی؛ ٢) پریدن، جهیدن.

لۆتك: لوتك ف نگا: لوتك.

لۆتك: قەمتەرە ف قنطرە، پُل ناودانی.

لوتکە: ١) ترۆپك؛ ٢) کەپك ف ١) قلّە؛ ٢) دماغە.

لۆتکە: بەلەم ف قایق.

لۆتگرتن: ١) دەس بەکەپۆگرتن لە بۆگەن؛ ٢) بریتی لە لالۆتی ف ١) بینی گرفتن از بوی بد؛ ٢) کنایە از ناخوشنودی از کسی.

لۆتگیران: بریتی لە ئالامەتگرتن ف بینی گرفتگی از زکام.

لۆتگیریان: لۆتگیران ف گرفتگی بینی از زکام.

لۆتلاگرتن: لالۆتبوون ف دلگیرشدن، ناخوشنودشدن از کسی.

لۆتلێخوران: خەیاڵ لێ کردنو بەتـەمـابـوون، لۆتخوران ف هوس کردن چیزی.

لۆتم: بەش، پشك، پاژ ف سهم، حصە.

لوتو: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.

لۆتو: بۆ تۆ ف برای تو.

لۆتۆ: بۆ تۆ، ژ تەرا ف برای تو.

لۆتو بزۆت: لەپڕ و نەکاو: (**لۆتو بزۆت** تۆشی بوم) ف یکهو، ناگاه.

لۆتو پۆت: ١) زۆر رۆتو نەدار؛ ٢) بۆڵەو پرتە ف ١) فقیر ژندەپوش؛ ٢) غرولند.

لۆتە: ١) ترێی پڵیشاو؛ ٢) بەرماوی تێکەڵ کراو؛ ٣) بۆ تۆ؛ ٤) پاروی زل؛ ٥) ترێی ھەڵخـراو لەبـەر تاو بۆ بوونـەمێوژ ف ١) انگـور لهیدە: ٢) بازمـانـدۀ خوراك دورریختنی؛ ٣) برای تو؛ ٤) لقمـۀ بزرگ؛ ٥) انگوری که برای تبدیل بە کشمش در معرض تابش آفتاب قرار می‌گیرد.

لۆتە: ١) کەپك؛ ٢) ترۆپکی چیا؛ ٣) کەپۆزل؛ ٤) رۆتەو پۆتەکە؛ ٥) ژنی بەنازو شەرمێون ف ١) دماغە؛ ٢) قُلّە؛ ٣) دماغ گندە؛ ٤) آدم کوچك بی‌نمود؛ ٥) زن طنّاز.

لۆتھاتنەخوارەوە: ١) لۆتشکان؛ ٢) لە فیز وازھێنان ف ١) کنایە از تنبیەشدن؛ ٢) از تکبّردست برداشتن و پست شدن.

لۆتەخۆر: بابۆڵەبادەر، پاروی‌زلخۆر: (وا خوانی کەناری من بۆ نوقڵی دەمو ماچە/ ئەی **لۆتەخۆری** تەکیە سا تۆ لە کەنارت چی؟) «نالی» ف کنایە از بی‌احترام.

لۆتەر: ١) زرنگو چالاك؛ ٢) تەشی؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) زرنـگ؛ ٢) دوك؛ ٣) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

لۆتەلا: لالۆت ف قهرکردە، دلخور.

لۆتەلۆت: پرتەو بۆڵە ف غرولند.

لۆتەوانە: ١) خەزێم؛ ٢) سەردەرانەی زەق ف ١) زیور بینی، گل بینی؛ ٢) آستانۀ برامدە.

لۆتھەڵکردن: لالۆتی شاندان، لالۆتبوون ف قهرکردن.

لۆتی: ١) بەزمگێری بە زورناو دەھۆڵ؛ ٢) بریتی لە بێ حەیا؛ ٣) بریتی لە دەستبڵاو ف ١) خُنیاگر؛ ٢) کنایە از بی‌شرم؛ ٣) کنایە از دست و دل باز.

لۆتیاتی: کاری لۆتی ف «لۆتی»گری، «لۆتی»بودن.

لۆتیایەتی: لۆتیاتی ف نگا: لۆتیاتی.

لۆتی‌خور: دەسبری بێ‌شەرمانە ف کُلاەبرداری.

لۆتی گەری: لۆتیاتی ف نگا: لۆتیاتی.

لۆتی‌وپۆتی: عەلۆجەلۆ، رۆتو رەجاڵە ف اَوباش.

لۆتیەتی: لۆتیاتی ف نگا: لۆتیاتی.

لۆج: ژووری تایبەتی لە تەماشاخانەو سینەمادا ف لُژ.

لۆجن: دوکەڵ کێش ف دودی.

لوچ: ۱) چرچ؛ ۲) لچ، لێوی خوارو؛ ۳) خزگەی ماسی ف ۱) چروك؛ ۲) لوچه؛ ۳) جای گردآمدن ماهیان در زمستان.

لۆچ: ۱) چرچ؛ ۲) بۆ چی؟، چما؟، لۆ؟ ف ۱) چین، چروك؛ ۲) کلمهٔ پرسش، چرا؟.

لۆچان: چرچ بوون ف چروکیدن.

لۆچاو: ۱) شەپۆلی پچوکی سەر زۆبار؛ ۲) بۆ چەم، بۆ چاو: (ئەم دەرمانە لۆچاو باشە) ف ۱) خیزاب؛ ۲) برای چشم.

لۆچاوی: چرچ ف چروکین.

لۆچکاندن: جاوین، جوون ف جویدن.

لۆچکە: قەفانچەلەی ناڵبەند کە لێوی یەکسمی پێ دەبەستن، لەواشە ف لباشن.

لۆچە: ۱) لێوی خواروی یەکسم؛ ۲) وتەی پرسیار، بۆ چی؟ ف ۱) لب زیرین ستور؛ ۲) کلمهٔ پرسش، چرا؟.

لۆچی: ۱) لۆچاوی؛ ۲) بۆچی؟، چما؟ ف ۱) چروکین؛ ۲) برای چه؟.

لۆخ: ۱) پەردەی تەنك نێوان گۆشتو پێستی زیندو؛ ۲) داری گەندەڵ؛ ۳) بەفری شل کە زوو دەتوێتەوە؛ ۴) جێگەی ئامراز: (فیشەك لۆخ)؛ ۵) توێ، توێژ؛ ۶) شیرنی خەرمان سووربوون؛ ۷) گوڵی وشکی قامیش ف ۱) غشاء؛ ۲) چوب پوسیده؛ ۳) برف سُست که زود آب می‌شود؛ ۴) جای ابزار؛ ۵) لایه؛ ۶) انعام به مناسبت برداشت خرمن؛ ۷) خوشهٔ خُشك نی.

لۆخان: بەزمو زەماوەند: (شای لۆخان) ف بزم و سرور گروهی.

لۆخانە: ۱) ئـەندامێکی پرچرچو لوچە لە ناو کرش دا؛ ۲) بەخشش بە هۆی خەرمـان سووربـوون ف ۱) هزارلا درسیرابی؛ ۲) انعام خرمن برداری.

لۆخواردن: تێك ئالانو ئالۆزانی بەن ف درهم شدن نخ.

لۆد: ۱) بارەگیا؛ ۲) لۆدەگیاو گزرەو کا ف ۱) بار گیاه؛ ۲) تودهٔ علوفه.

لۆدە: ۱) کۆمای زل لە کاو گیا؛ ۲) رووەبەراز ف ۱) تودهٔ برهم انباشتهٔ علوفە؛ ۲) رمهٔ خوك.

لودێ: بڕۆن ف بروید.

لۆر: لەوێ، لەوێندەرێ ف درآنجا.

لوڕ: ۱) بەشێکـــە لە چواربـــەشی گەلی کورد؛ ۲) پالانێکی باریکی دوفلیقانەیە لە بن جلەوە دەیخەنە سەر پشتی بارەبەر ف ۱) لُر، بخشی از چهاربخش ملّت کورد؛ ۲) قسمتی دوشاخه مانند از پالان ستور.

لۆڕ: ۱) خواردنێکە لە شیر و تیژاوی پەنیر دەکرێ؛ ۲) دەنگی بلوێر؛ ۳) گۆرانی گوتنی بەسـەبـر: (لـەبەر خۆیەوە لۆرەلۆریەتی)؛ ۴) جێگە، شوێن؛ ۵) کردە، ئاکـار؛ ۶) ڕۆیشتنی بە شلەپەتەیی؛ ۷) چلۆنایەتی، بار؛ ۸) لایلای بۆ زارۆکی ساوا ف ۱) لور، از فراوردەهـای شیر؛ ۲) آواز نی؛ ۳) زمزمه و ترنّم؛ ۴) جای، مکان؛ ۵) روش؛ ۶) شل وول راه رفتن؛ ۷) حالت، کیفیّت؛ ۸) لالایی برای نوزاد.

لۆڕ: ۱) حەبـەی درێژی سەگو گورگو چەقەڵ؛ ۲) دەنگی بلوێر؛ ۳) راستو تەخت؛ ۴) پێچدراو: (چـاوان مەرێژە بسکـان مەکە لۆڕ)؛ ۵) بەتەوژم سەرەوژێرهاتنی باڵدار: (بازەکە لۆڕ بۆوە بۆ کەو) ف ۱) زوزه؛ ۲) آواز نی لبك؛ ۳) راست و هموار؛ ۴) پیچ خورده؛ ۵) شیرجهٔ پرندهٔ شکاری.

لۆراسی: ۱) جەبـەزی درێژوکـە؛ ۲) کدوی درێژ ف ۱) نوعی هندوانهٔ دراز؛ ۲) نوعی کدوی دراز.

لۆراندن: ۱) گۆرانی کوتنی بەسەبر؛ ۲) گریان بە دەنگی گڕو لەرزۆك؛ ۳) لایلایی دایك بۆ منـاڵ ف ۱) ترنم کردن؛ ۲) گریستن با صدای خشن و لرزان؛ ۳) لالایی مادر برای کودك.

لۆڕاندن: ۱) دەنگی درێژی سەگو گورگو چەقەڵ؛ ۲) دەنگی گێژاوی بەتەوژم: (گێژاو لۆڕەی دێ) ف ۱) زوزه کشیدن؛ ۲) صدای گرداب پرحرکت.

لۆراندنەوە: ۱) دەنگدانی بلوێر؛ ۲) لۆراندن ف ۱) صدای نی؛ ۲) نگا: لۆراندن.

لۆرانەوە: لۆراندنەوە ف نگا: لۆراندنەوە.

لۆرت: زۆر دەوڵەمەندو پارەدار ف بسیار ثروتمند، لُرد.

لۆرتە: ترێی پلیشاو، لۆتە ف انگور لهیده.

لۆرد: لۆرت ف بسیار ثروتمند، لُرد.

لۆرك: ۱) لۆر کە لە شیر دەکرێ؛ ۲) ئەسرین؛ ۳) لای‌لایە ف ۱) لور، از فراوردەهای شیر؛ ۲) اشك؛ ۳) لالایی.

لۆڕك: ژاڵە، رووڵ، رووڵك ف گل خرزهره.

لۆرکردن: پێچدان ف پیچیدن، تاب‌دادن.

لۆرکنایش: لایلایی کردن ف لالایی.

لورکوژ: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

لۆرکە: جۆرەقامێکە ف آهنگی است.

لۆرە: ۱) گۆرانی بەسەبر؛ ۲) گریان بە دەنگی گڕ؛ ۳) دەنگی بلوێر؛ ۴) قامێکە ف ۱) ترنّم؛ ۲) گریه با صدای خشن؛ ۳) آواز نی؛ ۴) آهنگی است.

لۆڕە: دەنگی لۆڕاندن ف زوزه.

لۆرەپ: ئەوجێگە لە گوان کە شیری لێ‌دێتەدەر ف لولهٔ پستان.

لۆرەلۆر: لۆرەی بەشوین یەکا ف «لۆرە»ی پیاپی.

لۆڕەلۆڕ: لۆڕەی بەشوێن یەکا ف زوزهٔ پیاپی.

لۆرەلەپ: داری لوسی گروفەر بۆ پێشو دواوەی مەشکە کە داردۆژنگی بە زمانە تێخراوە ف چوب دستگیرهٔ مشك بهم زنی.

لۆڕی: ۱) کورتـانۆکەی دوفلیقانە، لوڕ؛ ۲) زاراوەی لوڕ ف ۱) پالانچهٔ دوشاخه؛ ۲) لهجهٔ لُری.

لۆری: ۱) تەگەی خوازراوە، نێری وردەماڵان؛ ۲) ترومبیلی باری؛ ۳) لای‌لای ف ۱) تگه‌ای که به عاریه به گلهٔ دیگران برند؛ ۲) کامیون؛ ۳) لالایی.

لۆڕی: لایە، دەبنو ف لالا بچه، بخواب.

لۆریاسی: لۆراسی ف هندوانهٔ دراز.

لۆریانەوە: لەبەرخۆوە گۆرانی گوتن، لۆرانەوە ف زمزمهٔ زیرلبی.

لۆڕی‌لۆڕی: لای لایە ف لالا.

لۆرین: سەرکۆنە، سەرزەنشت ف سرزنش.
لۆرینەوە: لۆرانەوە ف زمزمهٔ زیرلبی، ترنّم.
لوزم: گەرەك، ئەشێ ف لازم است.
لۆزەندەر: زەبەلاحی تەژە ف لندهور.
لوُزەو: ۱) خزینی شتی وردبە پڕایی: (جەواڵ دڕا گەنم **لوُزەوی کرد**)؛ ۲) دەرچوُنی ئاو لە کونو قەڵشتەوە بە تەوژمی: (**لوُزەوم** بەردەسەرێ نامەوێ جورعەی کەم کەم) «هێمن»؛ ۳) سواری زۆرو بەپەلە: (**لوُزەوی** سواران سەری کرد) ف ۱) ریزش دانەها در پی هم؛ ۲) ریزش آب با فشار؛ ۳) گروه سواران شتابزده.
لۆژ: ۱) تەمەڵ، قوُنگران؛ ۲) راکشاو لە درێژەوە، تخێڵ؛ ۳) بزوُتن بەولاولادا، راژان؛ ۴) لۆج ف ۱) تنبل، سرگردان؛ ۲) درازافتادە برزمین؛ ۳) جنبش، لرزش افقی؛ ۴) لُژ.
لۆژان: ۱) تخێڵ بوُن؛ ۲) راژان ف ۱) دراز شدن بر زمین؛ ۲) نوسان افقی.
لۆژاندن: بەزەویدا تخێڵ کردن ف بە درازا بر زمین انداختن.
لۆژانن: لۆژاندن ف نگا: لۆژاندن.
لوژن: دوکەڵ کێش، کونی بوغاری ف دودکش.
لوژنا: ۱) خەتی جوُت، هێڵ؛ ۲) جۆگەی بچوُك لەناو کێڵگەدا ف ۱) شیار شخم؛ ۲) جوی کوچك در مزرعە.
لۆژە: ۱) تەمەڵی، قوُنگرانی؛ ۲) بزاوی بە هەردوك لای راستەو چەپەدا ف ۱) کسلی، تنبلی؛ ۲) نوسان افقی.
لۆژەلۆژ: ۱) سەبەرەسەبەرە ڕۆیشتن؛ ۲) بە لارەوەلارەوە ف ۱) سلاّنەسلاّنە؛ ۲) یك وَری.
لۆژین: لۆدەی گیاو گزرە ف تودهٔ برهم انباشتهٔ علوفە.
لۆس: ۱) گوپ لە لای ژوُری زارەوە؛ ۲) چەند دارێ کە چەند کەس دەیدەنە بن شتێ گرانو قورس بۆ هەڵگرتنی؛ ۳) باری، نوێڵ؛ ۴) لەبەر زۆرکارکردن ساویاو؛ ۵) عادەت گرتو، فێر بوُگ: (لە چەنەبازیدا **لۆس** بوە)؛ ۶) برێتی لە تەواو لە کارکەوتن: (ئیتر **لۆس** بوُم ناتوانم کار بکەم)؛ ۷) فەتیر، نانی هەویرهەڵنەهاتگ ف ۱) لُپ از داخل؛ ۲) چوب زیر بار گران کە چند نفر بردارند؛ ۳) اَهرم؛ ۴) سابیدە از کار زیاد؛ ۵) عادت کردە، یاد گرفتە شدە؛ ۶) کنایە از کاملاً خستەشدن؛ ۷) نان فطیر.
لوُس: ۱) ساف، بێ گیاو بێ موُ؛ ۲) حولی، بێ گرێو زبری؛ ۳) برێتی لە جوان: (ژنێکی **لوُسە**)؛ ۴) تەڕزوانی خوڕێكخەر: (بەسیە چیتر خۆ **لوُس** مەکە)؛ ۵) پلوسك؛ ۶) تاڤگە؛ ۷) قوُندەر؛ ۸) دەزگای ڕۆن لە ڕوەك گرتن؛ ۹) جێ هەڵنیشتنی مریشكو بوّقلە، لیس ف ۱) صاف بی موی و بی گیاە؛ ۲) صاف بدون گرە و زبری؛ ۳) کنایە از زیباروی؛ ۴) چرب‌زبان؛ ۵) ناودان؛ ۶) آبشار؛ ۷) کونی؛ ۸) دستگاە روغن کشی؛ ۹) جای روی تخم نشستن مرغ و بوقلمون.
لوُساو: ۱) سوُل، پلوسك؛ ۲) سولاف، تاڤگە ف ۱) ناودان؛ ۲) آبشار.
لوُساوك: لوُساو ف نگا: لوُساو.
لۆسبوُن: ۱) سوان لەبەر کاری زۆر؛ ۲) عادەت گرتن بە شتێ؛ ۳) لەکارکەوتن لەبەر ماندگی ف ۱) سابیدەشدن؛ ۲) عادت کردن؛ ۳) ازکار افتادن ازفرط خستگی.
لوُسبوُن: لە زبری ڕزگاربوُن ف از زبری رهاشدن، صاف شدن.
لۆستك: چڵپاو، قوڕی شلو تراو ف لای و لجن.
لوُسکار: کەسێ کە شتی زبر ساف دەکا ف صافکار.
لوُسکاری: کاری لوُسکار ف صافکاری.
لوُسکردن: ساف کردن ف صاف کردن.
لوُسکە: ۱) فەرمان بە لوُسکردن؛ ۲) لاوی دەمڕوُت؛ ۳) برێتی لە لاوی حیز ف ۱) صاف کُن!، امر بە صاف کردن؛ ۲) جوان بی‌مو؛ ۳) کنایە از بچەکونی.
لوُسکەباز: بەچەباز ف بچەباز.
لوُسکەبازی: بەچەبازی ف بچەبازی.
لوُس‌لوُسك: جۆرێ مارمێلکەی درێژ، شین‌شینك، زەردەقوڕە ف آفتاب‌پرست.
لوُس‌وپوُس: تەواولوُس، بێ هیچ زبری ف کاملاً صاف بدون زبری.
لۆسۆرە: گەنەلۆ، گیایەکە لەتیرەی گەڵادەرزی ئاژەڵ کوێر دەکا ف گیاهی است برگ سوزنی و سمّی.
لۆسە: باری، لۆس ف اَهرم.
لۆسەکە: گیایەکە بنکی دەخورێ ف گیاهی است با پیازهٔ خوردنی.
لۆسی: ۱) ساویاگی؛ ۲) ماندویەتی زۆر ف ۱) سابیدگی؛ ۲) خستگی زیاد.
لوُسی: ۱) دژی زبری، سافی؛ ۲) تەڕزوانی ف ۱) صافی؛ ۲) چرب زبانی.
لۆش: ۱) گیایەکی بۆن‌خۆشە؛ ۲) نانی فەتیر ف ۱) گیاهی است خوشبو، ۲) نان فطیر.
لوُش: ۱) هەڵمژینو قوُتدان: (هەژدیها هەڵی **لوُشی**)؛ ۲) دەنگی لوُتی چڵمن: (چڵمی ناسترێ هەر **لوُشەلوُشیەتی**)؛ ۳) دەنگی دەمو لوُتی یەکسم لە تاسەی جۆ ف ۱) برکشیدن و بلعیدن؛ ۲) صدای بینی خلمی؛ ۳) صدای بینی چارپا درآرزوی علیق.
لوُشان: قوُتدرانی بە خڕی ف دُرُستە بلع شدن.
لوُشاندن: ۱) قوُتدانی بە خڕی؛ ۲) پڕمەو بۆڵەی یەکسم بۆ ئالیك ف ۱) دُرُستەبلعیدن؛ ۲) لندیدن چارپا برای علیق.
لوشاو: لافاو، لەهی ف سیلاب.
لۆشك: جۆرێ کولێرەی چکۆڵە ف نوعی گردە نان کوچك.
لوُشك: جفتە، جوُتە، جۆحتك ف لگدپرانی چارپا.
لۆشکە: لۆچکە ف لباشن.
لوُشکە: ۱) لوُشك، جوُتە؛ ۲) پڕمەو بۆڵەی یەکسم بۆ ئالیك ف ۱) لگدپرانی؛ ۲) لندیدن چارپا برای علیق.
لوشمە: ۱) ناڵەو دەنگی نزم بە گریانەوە؛ ۲) لوُشەی چڵمن؛ ۳) دەنگو هەنیسكدانی کەرو ئێستر لە دیتنی شتێ کە پێی خۆشە ف ۱) نالە وصدای خفیف همراە گریە؛ ۲) برکشیدن آب بینی؛ ۳) صدای اظهار تشکّر چارپا.

لۆشمە: گیایەکە ف گیاهی است.

لۆشە: کولێرەی گەورە ف گرده نان بزرگ.

لوُشە: ١) قوُتدانی بەساغی؛ ٢) گیایەکی دەناو دۆکلیوی دەکەن؛ ٣) جۆرێ نەخۆشی یەکسمو زەشەولاغ ف ١) درسته بلعیدن؛ ٢) گیاهی است آشی؛ ٣) یکی از بیماریهای ستور و چارپایان.

لوُشەلوُش: لوُشەکردنی زۆری یەکسم ف لندیدن پیاپی ستور.

لوُشی: هێشو ف خوشه.

لوُشین: ١) قوُتدان بە ساغی؛ ٢) لوُشەکردنی یەکسم ف ١) درستەبلعیدن؛ ٢) لندیدن ستور.

لوعاب: لینجاو: (بامیە لوعابی هەیە) ف لعاب، لزجاب.

لۆغ: ١) لۆچ، توێ؛ ٢) بانگلێر، بانگوش ف ١) لایه، چین؛ ٢) بام غلتان.

لۆغان: بەزمو ئاهەنگ ف بزم و سرور.

لۆغانە: بەخشش بە هۆی خەرمانسوُربوُن ف انعام به شادی خرمن آمادەشدن.

لوغم: ١) ڕێگە بەبن عەرزدا؛ ٢) تەقەمەنی کە دەبن گڵ دەخرێ ف ١) نقب؛ ٢) مین.

لۆغە: ١) نەخۆشی زمانئەستوُربوُن؛ ٢) لۆغانە ف ١) بیماری ورم زبان؛ ٢) نگا: لۆغانە.

لۆغەت: شاتو شوُتی لە ڕاستی بەدوُر، شایعە: (باوەڕ مەکە هەمو **لۆغەتە**) ف شایعه.

لۆغەلۆغە: لۆغە ف بیماری ورم زبان.

لوف: دۆی کولاو بۆ کەشك و ژاژی ف دوغ جوشیده، کشك.

لۆق: ١) لاق، لنگ: (ئەم کابرا **لۆق**درێژە کێ بو؟)؛ ٢) گاف؛ ٣) لە ئەژنۆ بەرەژێر؛ ٤) هێلکەی گەنیو؛ ٥) قۆرتە، قەترە؛ ٦) قنەی باڵدار؛ ٧) ناقایم: (کورسیەکەم لەق و **لۆقە**)؛ ٨) بە دەگمەن، دەگەڵ تاق دەگوترێ: (تاق و **لۆق**)؛ ٩) نائاسایی؛ ١٠) تۆلاّ، قورسە؛ ١١) کولێرە؛ ١٢) لەقە بە پا ف ١) لنگ؛ ٢) گام؛ ٣) از زانو به پایین؛ ٤) تخم‌مرغ گندیده؛ ٥) هَروَله؛ ٦) راه‌رفتن پرنده؛ ٧) سُست، نامحکم؛ ٨) کم و بەندرت؛ ٩) غیرعادّی؛ ١٠) قرص؛ ١١) نان گرده؛ ١٢) لگد.

لۆقاندن: بە قۆرتە ڕۆیشتن ف هَروَله کردن.

لۆقانن: لۆقاندن ف هَروَلەکردن.

لۆقاو: گاف ف گام.

لۆقژی: لەپڕ دەرپەڕی، خۆی هاویشت ف ناگهان بیرون جهید.

لۆقژین: دەرپەڕینی لەپڕ ف بیرون جهیدن ناگهانی.

لۆقلۆق: ١) بێ‌ئاوەزو نازیرەك؛ ٢) تەپ.بۆ یەکسمی ئێژن ف ١) کودَن؛ ٢) حیوان باربر تنبل.

لۆقلۆقی: ١) لنگدرێژ؛ ٢) گاف گوشاد ف ١) لنگ دراز؛ ٢) گام فراخ.

لوقمان: بژیشکی زۆر زانا: (دەردی من بە حەکیمو **لوقمانان** چاری نایە) ف طبیب دانشمند.

لوقمە: ١) پارو؛ ٢) دەم‌بەست؛ ٣) نەخۆشی گرفت؛ ٤) قایشێ کە ئاوزەنگی تێدایە ف ١) لقمه؛ ٢) پوزەبند؛ ٣) بیماری اِمتلا؛ ٤) نواری که رکاب در آن است.

لوقمەڕفێن: چاوچنۆکی چڵێس ف آزمند خوراك و بی‌شرم.

لوقمەفرێن: لوقمەڕفێن ف نگا: لوقمەڕفێن.

لوقمەقازی: جۆرێ شیرنی‌یە ف نوعی شیرینی.

لوقمەکراو: دەم‌بەستراو ف پوزه بسته.

لوقمەکردن: توُشی نەخۆشی گرفت بوُن ف به بیماری امتلا دچارشدن.

لوقمەگرتن: پاروی زل لەدەم‌نان ف لقمهٔ بزرگ بلعیدن.

لۆقن: لنگدرێژ ف لنگ دراز.

لۆقە: ١) قۆرتە، قوُترە، قەترە، گورگەلۆقە؛ ٢) جارو بار، بەدەگمەن: (تاق و **لۆقە**) ف ١) هَروَله؛ ٢) بەندرت.

لۆقەکردن: بەقۆرتەڕۆیشتن ف هَروَله کردن.

لۆقەلۆق: بەقۆرتەڕۆیشتن ف هَروَله رفتن، نِم دورفتن.

لۆق‌هاویشتن: گافی درێژ ڕۆیشتن، بازدان، شەقاوهاویشتن ف گام فراخ برداشتن.

لۆق‌هەڵێنان: شەقاونان ف گام برداشتن.

لۆق‌هەڵێنانەوە: شەقاوهاویشتن ف گام برداشتن.

لۆقین: بەپەلەڕۆیشتن ف باشتاب رفتن.

لوك: لوُ، لك، گرێ‌گۆشت ف غدّه.

لۆك: ١)جسنێکی حوشتر؛ ٢) حوشتری نێر؛ ٣) برێتی لە ئازاو نەترس؛ ٤) ڕێك‌گوشین و گلۆفین؛ ٥) داخران و مۆرکران؛ ٦) تۆلاّ، قورسە؛ ٧) قەترە، تکە؛ ٨) پەمبی، پەمۆ ف ١) نژادی از شتر؛ ٢) شتر نر؛ ٣) کنایه از شجاع؛ ٤) فشردن در آغوش؛ ٥) لاك و مهر؛ ٦) شمش؛ ٧) قطره؛ ٨) پنبه.

لۆك: پاشگرێکە بۆ زیادگوتن: (سست و کەفە**لۆکە**) ف پسوند مبالغه.

لوُك: لۆك ف پسوند مبالغه.

لۆکاندن: ١) گمەکردن و یەکترتلاندنەوە؛ ٢) برێتی لە لاقەکردن ف ١) دستبازی و یکدیگر را غلتانیدن؛ ٢) کنایه از همخوابه‌شدن.

لۆکچە: وشتری نێری سێ‌بەهاردیتە ف بچّه شتر نر سه‌ساله.

لوکژین: ١) لەوەڕی ئاخەلێوە؛ ٢) پروشەی ئاژڵ دوای نەخۆشی ف ١) چرا از گیاه تازه برآمده؛ ٢) اندك اندك چریدن حیوان تازه‌شفا یافته.

لۆك‌کردن: داخستن و مۆرکردن ف لاك و مهرکردن.

لۆکە: ١) پەمۆ، پەمبی؛ ٢) پاشگری چوُك‌شاندان ف ١) پنبه؛ ٢) پسوند تصغیر.

لۆکە: لوُکە ف پسوند تصغیر.

لوُکە: پاشگری چوُك‌شاندان: (سێوە**لوُکە**، دیوە**لوُکە**) ف پسوند تصغیر.

لۆکی: ڕەنگی سوُری گەش لە قالیدا ف رنگ قرمز در قالی، لاکی.

لۆکێ: بۆ کام‌کەس؟ ف برای چه‌کسی؟

لۆگەنە: لوسوُرە ف نگا: لوسوُرە.

لوُگی: بەرهەڵدای بێکارە ف ولگرد.

لوُل: ١) بادراو، لوُر؛ ٢) لوُربوُنی باڵدار؛ ٣) سەرخۆش؛ ٤) پەیوەند لە دار ف ١) تاب داده؛ ٢) شیرجهٔ پرنده؛ ٣) مست؛ ٤) پیوند درختی.

لولا: هەرشتی درێژی ناوبەتاڵ ف لوله.

لوُلاق: پێشەی بەلەك، گاللوٚر ف استخوان ساق.

لوُلاك: لوُلاق، گاللوٚر ف استخوان ساق.

لوٚلان: گوندێکە لە کوردستان ف نام دهی است.

لوُلان: ۱) پیچ‌خواردن؛ ۲) پێچدان ف ۱) پیچ‌خوردن؛ ۲) پیچ‌دادن، پیچاندن.

لوُلـدان: ۱) پێچ‌دان، پێچـانـەوە؛ ۲) بریتی لە بەپـەلـەخـواردن ف ۱) نوَردیدن؛ ۲) کنایه از با شتاب خوردن.

لولسه: شێتۆکە ف خُل.

لوُلـك: ۱) بلوێر؛ ۲) نامـرازێکی جوٚلاٚیی؛ ۳) دەمی درێژی مسینە؛ ۴) قرٚقرٚە، غەرٚغەرٚە؛ ۵) ژاڵە، لوُرٚك ف ۱) نی‌لبك؛ ۲) ابزاری در دستگاه بافندگی؛ ۳) لوله آفتابه؛ ۴) قرقره؛ ۵) خرزهره.

لوُلکژەن: بلوێرژەن ف نوازندۀ نی.

لوُلکه: لوُلکی جوٚلاٚیی ف «لوُلك» بافندگی.

لوٚلکه: ۱) لوُلکە؛ ۲) وشکەڵوا کە بوٚ سەفەر لێ‌دەنرێ ف ۱) نگا: لوُلکه؛ ۲) از غذاهای توشه‌ای.

لوٚلکەسپی: وشکەهەڵوای لە ئاردو شەکر ف نوعی حلوا از آرد و شکر.

لوٚلکەسوٚر: وشکەهەڵوای لە ئاردو دوشاو ف نوعی حلوا از آرد و شیرۀ انگور.

لولو: ۱) گەوهەرێکە لە ناو سەدەف لە دەریا دەس دەکەوێ، مرواری؛ ۲) گولێکە؛ ۳) لوٚلکەی جوٚلاٚ ف ۱) مروارید؛ ۲) گُلی است؛ ۳) نگا: لوُلکه.

لوٚلوٚ: ۱) سەرەتای لاوکە واتا: ئەی لاو ئەی جوان؛ ۲) چین لەسەرچین، توێ‌لەسەرتوێ؛ ۳) گیایەکی بوٚن‌خوٚشە، هەلاٚلە ف ۱) سرآغاز بعضی ترانه‌ها؛ ۲) چین برچین؛ ۳) گیاهی است خوشبو.

لوٚله: روٚڵەبەزمانی‌زاروٚکان ف فرزند در گویش کودکان.

لوُلـه: ۱) هەمـودرێژێکـی گروٚڤـەری‌ناوخـاڵـی؛ ۲) بلوێر؛ ۳) بێچـوی‌ورچ‌وبەراز؛ ۴) پێچراو، بادراو؛ ۵) خشلێکەبوٚدوعاتێخستن؛ ۶) نەخوٚشیەکی‌گوانی‌ئاژەڵ ف ۱) لوله؛ ۲) نی‌لبك؛ ۳) بچۀ خرس و خوك؛ ۴) نوَردیده؛ ۵) زیوری است؛ ۶) نوعی بیماری پستان دام.

لوُلەبەند: خشڵی لوُلەکەدوعای‌تێ‌دەخەن ف زیوری است.

لوٚلەپ: لوٚرەلەپ ف نگا: لوٚرەلەپ.

لوٚلـەپە: ۱) لوٚرەلەپ؛ ۲) چەرخی‌ئاوکێشان ف ۱) نگا: لوٚرەلەپ؛ ۲) چرخ آبکشی.

لوُلەدار: ۱) هەر دەفرێ لوُلەی هەبێ؛ ۲) حەیوانێ کە نەخوٚشی لوُلەی گرتوە ف ۱)آنچه لوله‌دارد؛ ۲) دامی که بیماری پستان دارد.

لوُلەژەن: لوُلکژەن، بلوێرژەن ف نوازندۀ نی.

لوُلەکردن: ۱) دروست‌کردنی لوُلە؛ ۲) پێچانەوە ف ۱) ساختن لوله؛ ۲) نوَردیدن.

لوُلەکی: لە تەرحی لوُلە ف لوله‌مانند.

لوُلەوزنجیر: خشڵێکی سینەیە ف زیوری است.

لوُلەینه: ئافتاوەی سواڵەت ف آفتابۀ سفالی، لوله‌هنگ.

لولێ: لوُلەینە ف نگا: لوُلەینه.

لوُلی: پێچ‌ولوُلی موُی سەر ف موی فرفری، پیچ و تاب مو.

لوُلیان: لوُلبوُن، پێچ‌دران ف نوَرد.

لوُلێنه: لوُلەینە ف لوله‌هنگ.

لوٚم: ۱) سەرکوٚنە، سەرزەنشت؛ ۲) بوٚ من ف ۱) سرزنش؛ ۲) برای من.

لومـانـا: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

لوٚمان: ۱) سەرزەنشتان؛ ۲) بوٚ ئێمە ف ۱) سرزنشها؛ ۲) برای ما.

لوٚمه: ۱) لوٚم؛ ۲) لوٚمان ف ۱) سرزنش؛ ۲) نگا: لوٚمان.

لوٚمەی: سەرکوٚنە، لوٚمە ف سرزنش.

لوُمەی: لوٚمەی ف سرزنش.

لوٚن: ۱) جوٚر، تەرح: (**چلوٚن**، بەو **لوٚنەی** توٚ دەتـەوێ)؛ ۲) بوٚ ئێمە؛ ۳) ناوی گونـدێکـە لە کوردسـتـان ف ۱) طور؛ ۲) برای ما؛ ۳) از روستاهای کردستان.

لونایش: هەڵبەزین لەشوێنی خوٚ ف ورجهیدن.

لوُنایش: لونایش ف ورجهیدن.

لوٚنگ: ۱) فوٚتە؛ ۲) کەوڵی ڕایەخ ف ۱) لُنگ حمّام؛ ۲) پوستین زیرانداز.

لوُنه: لانەی باڵدار ف لانه.

لوٚنه: تا، تاڵ، داو: (بە دو **لوٚنە** بیدرو) ف تار، نخ.

لوُنەواز: لانەواز ف نگا: لانەواز.

لوٚوٚك: لوٚپك ف لوبیا.

لووەجن: ۱) دوُکەڵ‌کێش؛ ۲) بوغاری ف ۱) دودکش؛ ۲) بُخاری.

لووەل: ۱) هەویری لەبن ژیلەموٚ برژاو؛ ۲) کەلانە، جوٚرێ کولێرە ف ۱) خمیر در خاکستر پُخته؛ ۲) نوعی غذا.

لووی: ڕێوی، ڕواس ف روباه.

لوُوی: لووی ف روباه.

لوهین: ڕێگا لەژێر زەمینەوە ف نقب، راه زیرزمینی.

لْوی: ڕێوی، رواس ف روباه.

لوٚی: ۱) داوی، تاڵی؛ ۲) بوٚ ئەو ف ۱) تار نخ یا...؛ ۲) برای او.

لْوێ: لەئەوجێگەی‌دوُر، لەوێ ف در آنجا.

لوێچ: لاوێچ ف نگا: لاوێچ.

لوێخەڕو: ریخوٚڵە ف روده.

لْوێدەری: لەوێ، لەوجێگادورە ف در آنجا.

لْوێره: لەوێ، لەوێندەرێ ف درآنجا.

لوێشك: کولێرە ف گرده‌نان.

لْوُیشك: گیای لوُشە ف گیاهی است.

لوینه: ئاشەوان ف آسیابان.

لوٚیه: ۱) توێ، توێژ؛ ۲) لەبـەر ئەوە: (**لـوٚیە** هاتم بت‌بینم)؛ ۳) جوابی پرسیار، بوٚیە: (لوٚ وات کرد؟ **لوٚیە**) ف ۱) لایه؛ ۲) به این دلیل، برای این؛ ۳) جواب سؤال، همینطوری.

لوُیه: ڕێوی، ڕواس، چتیر ف روباه.

لە: ١) دەناو: (**لە** گیرفانتدا)؛ ٢) بە سەبەبی: (**لە** ماندویی‌و **لە** خەمان نازانم چی بکـەم)؛ ٣) بۆ دەسپێکـردن: (**لە**منەوە بۆ تۆ)؛ ٤) دەفری دەم‌و کات: (**لە** ساڵ‌و زەمانان)؛ ٥) بۆ خاتری: (**لە** چاوی تۆ نەو پێکە دەخۆمەوە)؛ ٦) پاشگری پچوك‌شاندان: (بیچکە**لە**، کاکە**لە**، برا**لە**)؛ ٧) دوورخستنـەوە: (دەرپێ **لە** پێکـە، پاتۆڵ **لە**پێکە، ماری ڕەش **لە**ناو مەکـە) «مەسەل»؛ ٨) نزیك‌کردنەوە: (کەوای **لە**بەردایە)؛ ٩) پاژێ لە گشتێ: (ئـەوەش **لە**خـۆمـانـە)؛ ١٠) وێنە، ڕەنگ، جۆر: (کوڕەکەت **لە**خـۆت دەچێ)؛ ١١) پەلە، لەز؛ ١٢) وشەی بانگ‌کردن ف ١) در، توی؛ ٢) بەعلّت؛ ٣) برای شروع، از؛ ٤) ظرف زمان؛ ٥) بەخاطر؛ ٦) پسوند تصغیر؛ ٧) دورکردن؛ ٨) نزدیکی؛ ٩) جزئی از کلّ؛ ١٠) شبیه؛ ١١) عجله؛ ١٢) حرف ندا.

ڵە: پاشگری پچوك‌شاندان: (**تۆ پەڵە، کۆ پەڵە**) ف پسوند تصغیر.

لەئاودان: وەناو ڕووبار کەوتن ف بە آب زدن.

لهازە: باری، لۆسە ف اَهرُم.

لەب: ١) دەزگای‌دوودەری‌زار، کەنـارەی‌زار؛ ٢) کەنـارەی‌هەرشتێ؛ ٣) بەری دەست، لەپ ف ١) لب؛ ٢) کنارە؛ ٣) کف دست.

لەبا: ١) جەم، لنك؛ ٢) بەبا، سەگی‌نێرخواز ف ١) درنزد؛ ٢) مادەسگ جفت‌خواه.

لەبابەت: دەربارەی ف دربارهٔ.

لەبـات: ١) لەجیات؛ ٢) ئەندامێك: (**لەباتا** خوێندانی بریندار بو)؛ ٣) جوڵان، بزوتن ف ١) بەجای؛ ٢) اندامی، عضوی؛ ٣) جُنبیدن.

لەباتی: لەبات، لەجیات ف بەجای.

لەباتیان: لەبات، لەجیات ف بەجای.

لەباچونەوە: دێلەسەگی واز لە گانخوازی هێناو ف مادەسگ لقاح گرفته.

لەبادە: کولەباڵ ف نیم‌تنهٔ نمدی.

لەبار: ڕێك‌و پێك ف مناسب و شایان.

لەبارابون: ١) لەناقەت‌دابون؛ ٢) ڕەوای کارێ ف ١) در توان بودن؛ ٢) شایستگی.

لەباربونەوە: برێتی لە بێچوبون، زان ف زاییدن.

لەبارچون: بێچو بەمردویی هاویشتن ف بچه‌انداختن.

لەبارچونەوە: نەزۆك‌بون دوای زگ‌کردن ف نازا شدن.

لەبارە: دەربارە ف دربارە.

لەبالەب: تژژە، پڕاوپڕ، دارماڵ ف پُر و لبالب.

لەبـان: ١) بـالاتر، بەرەژورتر؛ ٢) گیای حەسیرلێ‌چێ‌کردن؛ ٣) گزی، فێڵ، حیلە ف ١) بالای، بَر؛ ٢) گیاه حصیر؛ ٣) حیله، مَکر.

لەبـاو: ١) بەرەواج، برەودار؛ ٢) ئامـادەو گورج‌و گۆڵ ف ١) رایج؛ ٢) آماده و چالاك.

لەباوەت: لەبابەت ف دربارهٔ.

ڵەبت: جوڵە، بزوتن ف حرکت.

ڵەبتاندن: جوڵاندن، تەکان‌پێ‌دان ف حرکت دادن.

ڵەبتۆك: زۆر بەجوڵەو بزوتن ف بسیار متحرّك.

ڵەبتی: ١) بەجـوڵـە، بەبزوتن؛ ٢) بزوێنراو، جوڵەپێکراو ف ١) حرکت کننده؛ ٢) تکان داده‌شده.

ڵەبتین: بزوتن ف حرکت کردن.

لەبڕ: ١) بەقەبەڵ؛ ٢) گۆترە ف ١) کنتراتی؛ ٢) نگا: گۆترە.

لەبڕبونەوە: بێ‌تاقەت‌بون، لەقەوەت‌کەوتن ف بی‌تاب و توان شدن، از نیر وافتادن.

لەبڕەبونەوە: لەبڕبونەوە ف بی‌تاب و توان شدن.

لەبری: لەباتی، لەجیاتی ف بەعوض، بەجای.

لەبڕی: کاری بەقەبەڵ ف کنتراتی.

لەبرێتی: لەبری، لەباتی ف بەجای.

لەبز: ١) فەرمایشت، قسەی پیاوماقوڵ: (بابەغەڵیفە بە **لەبزی** ممبارەکی خۆی فەرمـوی)؛ ٢) لێو، لەب: (ئاخر تۆ بۆ **لەبزت** ناگەڕێ) ف ١) فرمایش؛ ٢) کنایە از لب.

لەبزەڕینە: نیسکێنەی توند کە ڕۆنی قاڵکراوی بەسەردا دەکەن ف آش عدس غلیظ کە روغن برآن ریزند.

لەبزی: بە قسەی ڕوبەڕو ف شفاهی.

لەبزینە: جۆرێ شیرنیاتە ف لوزینە، نوعی شیرینی.

لەبك: سەرلێ‌شێوان، هۆش‌بڵاوبون ف هَول شدن.

لەبکاندن: سەرلێ‌شێواندن ف هول کردنِ دیگری.

لەبکۆك: کەم هۆش، بیر بڵاو ف حواس پرت.

لەبلەب: جۆرێ کۆتر ف نوعی کبوتر.

لەبلەبان: دمهەراش‌و قسەزان ف فصیح و سخنور.

لەبلەبی: لو بلو بە ف لبلبی، نخودچی.

لەبن: ١) گش، گشت، تێکـڕا؛ ٢) لەڕەگەوە، لە ڕیشـە؛ ٣) قەت: (هەر **لەبن** نەم‌دیوە)؛ ٤) لەژێرەوە ف ١) همە؛ ٢) از بیخ؛ ٣) هرگز؛ ٤) از زیر.

لەبن‌هاتو: ١) قڕان‌تێکەوتو؛ ٢) بەڕیشەوە دەرهاتگ ف ١) دودمان بر باد رفته؛ ٢) ریشەکن شدە.

لەبنەوە: ١) لەخوارەوە، بەرانبەری لەسەرەوە؛ ٢) بە نهێنی، بەدزیەوە ف ١) از زیر؛ ٢) پنهانی، دزدکی.

لەبنەهاتو: ١) لەبن‌هاتو؛ ٢) تەواوبوگ: (کارت **لەبنەنایە**) ف ١) ازبین رفته، ریشەکن شدە؛ ٢) تمام شدە.

لەبو: لباد، تەحت، کولاف ف نَمد.

لەبۆ: ١) لبۆ، بۆ خاتری؛ ٢) بۆ چی؟، چما؟، لبۆ؟ ف ١) برای؛ ٢) کلمهٔ پرسش، چرا؟.

لەبوچی: کولاف‌کەر، نمەدماڵ ف نَمدمال.

لەبە: گۆشتی زۆرچەور ف گوشت بسیار چرب.

لەبەر: ١) داری بەمیوە؛ ٢) بۆ خاتری، بە سەبەبی؛ ٣) بێ کتێب زانین: (قورعانی **لەبەرە**) ف ١) درخت ثمردار؛ ٢) از برای؛ ٣) ازبر، از حفظ.

لەبەربێزان: قێز لێ هاتنەوە ف از چشم افتادن، حال از چیزی بهم خوردن.

لەبەربێزران: لەبەربێزان ف نگا: لەبەربێزان.

لەبـەرچـاو: ١) دیار، خویا، ئاشکـرا؛ ٢) لەبیرنـەکـراو: (چاکەی تۆم لەبەرچاوە) ف ١) آشکار؛ ٢) فراموش نشده.

لەبەرچاوکەوتن: قێزلێ‌هاتنەوە، لەبەربێزان ف از چشم افتادن.

لەبەرچاوگرتن: چاونۆڕی‌لێ‌کردن، چاوێری ف زیرنظر گرفتن.

لەبەرچو: ١) بێچوی بەمردوویی‌زاو؛ ٢) چیتر نازێ؛ ٣) چیتر بەرناهێنێ ف ١) بچهٔ مرده به دنیاآمده؛ ٢) نازا شد؛ ٣) از ثمر افتاد.

لەبەرچوگ: بێچوی بەمردوویی‌زاو ف افگانە، بچهٔ مرده بەدنیا آمده.

لەبـەرچـوُن: ١) بێچـوی مردوُ هێنـان؛ ٢) چیتـر بەرنـەدانی دار؛ ٣) تەواوبوُنی کار ف ١) بچەانداختن؛ ٢) ازثمرافتادن درخت؛ ٣) تمام شدن کار.

لەبەرچوُنەوە: ناهومێدبوُنی مێوینە لە زان ف یائسەشدن.

لەبەرچی: ١) چما؟، ئەڕا؟؛ ٢) توُکی‌ژنە لە ژن، واتا: زاروێت نەبێ ف ١) چرا؟، برای چه؟؛ ٢) نفرین زنانە، نازاشوی.

لەبەرددان: برێتی لە فەوتاندنی ماڵ ف کنایە از نابودکردن سرمایە.

لەبـەرڕۆیشتن: ١) لەبـەرچـوُنی کار؛ ٢) تراو لە شتێکـەوە دەرچوُن: (نـاوی **لەبەردەڕوا**، خوێنی **لەبەرڕۆیشت**) ف ١) بەنهایت رسیدن کار؛ ٢) مایع از چیزی جاری شدن.

لەبەرڕۆین: لەبەرڕۆیشتن ف نگا: لەبەرڕۆیشتن.

لەبەرکردن: ١) دەبەرکردن، پۆشین؛ ٢) داکەندن، فڕێدانی جلك؛ ٣) گرتنەدڵ و لەبیرنەکردن، فێربوُنی بێ‌نوسراو ف ١) پوشیدن؛ ٢) کندن لباس؛ ٣) ازبرکردن.

لەبـەرەوە: ١) لەڕۆژگاری پێشترەوە؛ ٢) لەپێشەوە، دژی لەدواوە ف ١) ازپیش، از قبل؛ ٢) از جلو.

لەبەزچوُن: تەزینی لاق لە ماندوُیی ف از حرکت افتادن یا از خستگی.

لەبەن: قامیش. چیت، چیتك ف نی.

لەبەیش: پاڕانەوە، لاڵانەوە ف لابەکردن.

لەبێ: بەڵێ: (گەزێ **لەبێ** لەکوێ بوی لەچۆمان) ف بلی.

لەبیایش: لەبەیش ف لابەکردن.

لەبیخە: شەڵتەی سەربرین ف ضماد.

لەبیر: دژی فەراموش کراو ف دریاد.

لەبیربوُن: فەراموش نەبوُن ف بەیاد بودن.

لەبیرچوُن: فەراموش بوُن ف فراموش شدن.

لەبیرچوُنەوە: زاندراو فەراموش کردن ف فراموش کردن.

لەبیرکردن: ژبیرکردن، فەراموش کردن ف فراموش کردن.

لەبیرەوچوُن: لەبیرچوُنەوە ف فراموش کردن.

لەپ: ١) بەری دەست؛ ٢) لیچی نەستـوُر؛ ٣) پەلـە، لەز ف ١) کف دست؛ ٢) لب کلفت؛ ٣) عجلە.

لەپ: ڕاژان بەحەواوە ف نوَسان افقی.

لەپا: بەعۆدە، لەسەر: (ئەم کارە **لەپای** من) ف برعهده.

لەپاچە: شتی بەخۆدادان بۆ خەوتن، سەرڕایەخ، پێخەف ف رانداز رختخواب.

لەپارە: ١) پارچەو لەتی بەقەد لەپی دەست؛ ٢) گوشمەی گوێزو توُ ف ١) قطعە بە اندازهٔ کف دست؛ ٢) توت و گردوی باهم کوبیدە.

لەپاش: دوای ف پس از.

لەپاشا: لەدوای ف سپس.

لەپاشان: لەپاشا ف سپس.

لەپاشانا: لەپاشا ف سپس.

لەپاکەفتن: قەوەت دەلاقدانەمان لە نەخۆشێ‌و لە ڕێ‌ڕۆیشتن ف ازپا افتادن.

لەپاکەوتن: لەپاکەفتن ف ازپا افتادن.

لەپان: پانیەی پێ ف پاشنهٔ پا.

لەپان: قوُت‌چوُن ف بلع.

لەپاندن: قوُت‌دان ف بلعیدن.

لەپت: ١) لەبت، جوُڵە، بزوتن؛ ٢) بەعەرزدا کەوتن ف ١) حرکت؛ ٢) برزمین افتادن.

لەپتاندن: ١) تەکان‌پێ‌دان، جوُڵاندن؛ ٢) بەزەوی‌دادان ف ١) حرکت دادن؛ ٢) برزمین زدن.

لەپتر: شێوێکە لە وردەساوارو گۆشت ف آشی است.

لەپتین: ١) بڵندبوُن‌و نزم‌بوُن لە جوُڵەکردندا؛ ٢) بزوتن، بزوتنەوە ف ١) جست وخیز؛ ٢) حرکت.

لەپڕ: گوزو گومەت ف یکهو، ناگهان.

لەپڕا: لەپڕ ف یکهو، ناگهان.

لەپڕایەکی: لەپڕ ف یکهو، ناگهان.

لەپڕڕا: لەپڕ ف یکهو، ناگهان.

لەپڕێ: لەپڕ ف ناگهان، یکهو.

لەپژ: ١) بێهۆشی، بوُرانەوە، دڵ‌بوُردنەوە؛ ٢) لەپڕ بەربوُنەوە ف ١) اغما، بیهوشی؛ ٢) ناگهانی افتادن.

لەپـژین: ١) دڵ‌بوُرانـەوە، بێهۆش‌بوُن؛ ٢) لەپڕ کەوتن ف ١) بیهوش شدن؛ ٢) افتادن ناگهانی.

لەپك: ١) دەسکێش کە لەبەر سەرما لە دەستی دەکەن؛ ٢) وێنەی پەنجە لە بەڕەدا ف ١) دستکش؛ ٢) نقش پنجە درگلیم.

لەپك: دەسکێش ف دستکش.

لەپکـە: ١) زاخی شین، موروُی شین کە دەرمـانی برینـانـە؛ ٢) گوێ‌ماسیلە ف ١) زاج کبود، کات کبود؛ ٢) گوشماهی.

لەپ‌لەپ: دەنگی وێك‌کەوتنی تیخ ف چکاچك.

لەپماڵ: دەست‌پێداهێنان‌و شێلان ف ماساژ.

لەپو: ئامیانی هەویرگەیاندن، هەویرترش ف خمیرمایە.

لەپۆرت: نانی هەنجیر ف لواشك انجیر.

لەپۆل: شەپلەلێدراو ف فلج، لمس.

لەپ‌ولەوس: دەم‌و فلج، دەم‌و لەوس ف لب و لوچە.

لەپـە: ١) نخـۆشەر، لەتکەنۆك؛ ٢) چێشتی دەسخۆر؛ ٣) سواغ‌دان بە دەست؛ ٤) پەلە، لەز؛ ٥) پڕاوپڕ، تژە؛ ٦) برێتی لە دوپشکی زەلام ف ١) لپهٔ نخود؛ ٢) نگا: دەسخۆر؛ ٣) اندودن با دست؛ ٤) شتاب؛ ٥)

پرلبالب؛ ۶) کنایه از کژدم بزرگ.

لەپە: لەپ، راژان بەحەواوە ف نَوسانِ افقی.

لەپەتیر: دەسخۆر ف نگا: دەسخۆر.

لەپەر: زیپکەی زۆر بەژان ف جوش سوزناك.

لەپەکوتێ: دەسکوتانی کوێرانە، دەستەکوتێ ف دست گرداندن کورکورانە.

لەپەلەپ: پەلەپەل ف باشتاب.

لەپــەلــەپ: ۱) راژانی بەحـەواوە؛ ۲) دەنگی تونـدو زۆر لەلـوتـەوە، فنگەفنگ ف ۱) نَوسان افقی؛ ۲) صدای فین فین بینی.

لەپەوڕۆ: دەمەوڕۆ ف دَمَر افتادن.

لەپێخە: شەلتەو نیوەنمەك ف ضماد.

لەپێست‌چوُنەدەر: بریتی لە توڕەبوُنی زۆر ف کنایه از بسیار خشمناك شدن.

لەپێست‌چوُنەدەرەوە: لەپێست‌چوُنەدەر ف کنایه از بسیار خشمناك شدن.

لەپێست‌دەرچوُن: لەپێست چوُنەدەر ف کنایه از بسیار خشمناك شدن.

لەپێش: ۱) بەرلە؛ ۲) بەڕێزو قەدر ف ۱) قبل از؛ ۲) محترم.

لەپیك: لەپك، دەسکێش. کە *لەبەر سەرما دەدەستی دەکەن* ف دستکش.

لەپێك: لەپیك، دەسکێش ف دستکش.

لەپێکردن: ۱) پۆشین؛ ۲) داکەندن ف ۱) پوشیدن؛ ۲) کندن لباس، از پادرآوردن.

لەپێ کەوتن: لەپاکەفتن: (**لەپێ کەوتوُ**مو نەفسم بۆ هەوا دەشنێ وەکو منداڵ/ لەبەر پیری سەرم خۆی ناگرێ من تازە پێ دەگرم) «مەحوی» ف ازپا افتادن.

لەپین: ۱) بەلاداهـاتن؛ ۲) پەلـەکردن؛ ۳) گورگەلۆقەکردن ف ۱) کج شدن؛ ۲) عجلەکردن؛ ۳) هرولەرفتن.

لەت: ۱) پارچـە، پاژ؛ ۲) کەڵەکەبەردی ناو زەوی؛ ۳) گوێچی داکراولە گەمەدا؛ ۴) جمك، ئاواڵدوانە ف ۱) پاره، قطعه؛ ۲) تودهٔ قلوەسنگ در زمین؛ ۳) شتالنگ ریخته در زمین؛ ۴) دوقلو.

لەتار: شەقار، لەت‌لەت ف پارەپارە.

لەتام‌دەرچوُن: لە ئەندازە بەدەر خراپی کار ف بدی بیش از اندازهٔ کار.

لەتام‌دەرکردن: کاری ناڕەوای زیاد لە ئەندازە کردن ف کار بدبیش از حدّ کردن.

لەتـان: ۱) خوستن لێ بڕان، تەواو بێ‌دەنگ‌بوُن؛ ۲) ئۆقرەگرتن ف ۱) بی‌صداشدن؛ ۲) آرام گرفتن.

لەتـانـدن: ۱) وست کردن؛ ۲) ئارام کردن ف ۱) بی سروصـدا کردن، ساکت کردن؛ ۲) آرام کردن.

لەتـاو: ۱) لەتاسەوتارەزوُ: (**لەتاو** تۆحەجمینم نەبو)؛ ۲) لەبەرئێش‌وژان: (**لـەتاو**دەردم‌خەوم‌نیە)؛ ۳) لەناچاری‌و زۆربۆهاتن: (**لەتاو**گەرما پاڵم بەئاگرەوەدا) ف ۱) از شوق؛ ۲) از درد؛ ۳) از ناچاری.

لەتاوا: لەتاو ف نگا: لەتاو.

لەتاوان: لەتاو ف نگا: لەتاو.

لەتاوانا: لەتاو ف نگا: لەتاو.

لەت‌بوُن: شکان، پارچەبوُن ف شکستن، قطعه‌شدن.

لەتر: ڕەت، تل‌دانی بەپێوە ف تلوخوردن.

لەتربردن: ڕەت‌بردن ف تلوخوردن.

لەتردان: ڕەت‌بردن، لەتر بردن ف تلوخوردن.

لەتك: لەت ف نیمه، قطعه.

لەت‌کردن: شکاندن، پاژپاژکردن ف شکستن، قطعه‌قطعه‌کردن.

لەتکــە: میوەی قاشکــراوی لەبــەر تاو ئیشکەوەکـراو بۆ زستـان: (**لەتکە**قەیسی، **لەتکە**هەرمێ) ف برگهٔ میوه.

لەتکەچوُن: دەنگ‌نەمان لە ماندوُیی بۆ زاروێ کە زۆر دەگری و توانی گریانی نامێنێ ف ازپا افتادن بچه به سبب گریه بسیار.

لەتکەنۆك: لەپە، نخۆشەر ف لپهٔ نخود.

لەت‌لەت: پارچەپارچە، پاژپاژ ف قطعه‌قطعه.

لەتم: زۆرکاری، ستەم، زوڵم، ناهەقی ف ظلم، جور.

لەتوپەت: شکاوی زۆر پارچەپارچە ف خردوخاك.

لەت‌وکوت: پارچەپارچە ف قطعه‌قطعه.

لەتە: ۱) لەت، پارچە، پاژێ لە شتێ؛ ۲) لە تۆ ف ۱) پاره، قطعه؛ ۲) از تو.

لەتەجەرگ: ۱) کوتێ لە کەزەب؛ ۲) بریتی لە خوێنی مەیو؛ ۳) بریتی لە فرزەند، ڕۆڵە ف ۱) پارهٔ جگر؛ ۲) کنایه از خون منعقد؛ ۳) کنایه از فرزند.

لەتەچن: پارسەکی نان‌چنەوە لە ماڵان ف گدای ریزه‌نان خواه.

لەتەچنی: پارسەکی، گەدایی ف گدایی.

لەتەر: پۆز، پەلەك: (بڕوانە ئەو لنگ‌و **لەتەرە**) ف ساق.

لەتەرە: ۱) لەتەر، پۆز؛ ۲) تەشی ف ۱) ساق؛ ۲) دوك نخ‌ریسی.

لەتەرەبۆق: زگ‌زلی قاچ‌باریك ف شکم گندهٔ ساق باریك.

لەتەك: دەگەڵ ف همراه.

لەتەلەتە: پارچەپارچە ف قطعه‌قطعه.

لەج: ۱) ناوی گوندێکە لە موکوریان؛ ۲) لاسار؛ ۳) کێشەوگێرە ف ۱) نام روستایی است؛ ۲) خیره‌سر؛ ۳) جاروجنجال.

لەجـوُت‌چوُن: لەپـڕ وێستـانی ئاسیاو لە عەیبێکەوە ف ناگهان از کار بازایستادن آسیاب.

لەجوڵەکەوتن: بێ‌حەرەکەت‌بوُن ف از حرکت بازماندن.

لەجە: ۱) لاساری؛ ۲) دەردی‌دڵ، گلەیی لە بەخت ف ۱) خیره‌سری؛ ۲) درددل.

لەجەر: لاواز، کز، داڵگۆشت، زەعیف ف لاغر.

لەجەری: نەخۆشی بناوبوێری وردەماڵە کە گەروُی دەپەنمێ ف نوعی بیماری دام.

لەجێ: ۱) بەجێ، ڕەوا؛ ۲) بێ دەرەنگ‌کردن، فەورەن؛ ۳) ناوی گوندێکە لە کوردستان، لەج ف ۱) بجا، روا؛ ۲) فوراً؛ ۳) نام دهی است.

لەجیات: لەبات ف بەجای، عوض .

لەجیاتی: لەباتی ف بەجای.

لەجێ چوُن: ترازان، بەندی ئەندام لەجێگەی خۆی لاچوُن، وەرگەڕان ف ازجا در رفتن بند اندام.

لەجێگەچوُن: لەجێ چوُن ف دررفتگی مفصل.

لەجێگەدەرچوُن: لەجێ چوُن ف دررفتگی مفصل.

لەچ: دەسماڵی سەری ژنان، سەرپۆشی ژنانە، لەچك ف لَچك.

لەچاو: لە بەرانبەر: (**لەچاو تۆ پاڵەوانم**) ف در مقابل.

لەچاوچوُن: لە ئێرەیی چاوپیسان توُشی بەلا بوُن ف چشم بدخوردن.

لەچاوگیران: بریتی لە پێ نەزانیو سپڵەیی ف کنایه از حق ناشناسی.

لەچك: ١) سەرپۆشی ژنانە؛ ٢) گۆشەی دەسماڵو بوخچە و...، لك ف ١) لچك؛ ٢) گوشهٔ دستمال و بقچه و....

لەچك بەسەر: بریتی لە ئافرەت ف کنایه از زن.

لەچك بەسەرە: لەچك بەسەر ف کنایه از زن.

لەچكدار: بریتی لە پیاوی بەناموسو غیرەت ف کنایه از مرد غیرتمند.

لەچوُچوُن: لاقوەرگەڕانی ولاخەبەرزە ف دررفتگی پای دام.

لەچە: ١) بۆ چی؟؛ ٢) دەربارەی چی؟ ف ١) برای چه؟؛ ٢) دربارهٔ چه؟.

لەچەر: ١) رژد، رەزیل، چكوُس؛ ٢) گیرو پەڵپ گر ف ١) خسیس؛ ٢) لجباز، بهانه‌گیر.

لەچەك: لەچك ف لچك.

لەچەك كردن: ١) دەمو لوُت بە دەسماڵ بەستن؛ ٢) چەك لێ ئەستاندن ف ١) نقاب به چهره‌زدن؛ ٢) خلع سلاح کردن.

لەچیك: لەچك ف لچك.

لەحاست: لە بەرانبەر، لەڕوی: (**لەحاست تۆ چاوم هەڵنایە**) ف دربرابر، در مقابل .

لەحاند: لەحاست ف در برابر.

لەحد: یەك شەممە ف یکشنبه.

لەحزە: تاوێکی کەم ف آن، لحظه.

لەحەیف: ١) لێفە؛ ٢) لەداخ ف ١) لحاف؛ ٢) از حسرت.

لەحیم: بەسەریەکالکانی کانزا بە قەلاییو ئاگر، جۆش ف لحیم، جوش.

لەحیمچی: کەسێ کە کانزا جۆش دەکاتەوە ف جوشکار.

لەحیم کار: لەحیمچی ف جوشکار.

لەحێوەت: لەسامو ترسەوە ف از ترس.

لەحێوەتا: لەحیوەت ف ازترس.

لەخاف: لەغاو، لغاو ف لگام.

لەخاڤ: لغاو ف لگام.

لەخت: ١) بەدەن، ئەندامانی لەش بە تێکڕایی، قالب؛ ٢) دانی باڵدار ف ١) تن، کالبد؛ ٢) دانهٔ پرنده.

لەختولار: شل ومل ف نرم اندام رعنا.

لەخرتك چوُن: لەجێ چوُنی جومگە ف ازجا در رفتن مچ.

لەخرتكەچوُن: لەخرتك چوُن ف ازجا دررفتن مچ.

لەخرێن: تاشت، هیچ نەخواردو لەپاش لەخەوهەستان ف ناشتا، صبحانه‌نخورده.

لەخرێنی: لەخرێن ف ناشتا.

لەخش: خشکە، لەسەر قنگ خزین ف جنبیدن، خزیدن بر زمین.

لەخشان: خشکە کردن بە زەویندا ف جنبیدن، بر زمین جابجا شدن.

لەخشتەبراو: فریودراو ف فریب خورده.

لەخشتەبردن: خەڵەتاندن، خاپاندن ف فریب دادن.

لەخشە: لەخش ف نگا: لەخش.

لەخشین: لەخشان ف نگا: لەخشان.

لەخم: تەقەمەنیێ کە دەخرێتە ژێر عەردەوە ف مین.

لەخۆبوردن: دەست لە ژیان بەردان بۆ مەبەستێ ف از خودگذشتن.

لەخۆبوردو: دەست لە ژیان هەڵگرتو ف ازخودگذشته.

لەخۆبوردویی: خۆ لەبیرچوُنەوە بۆ کارێ ف ازخود گذشتگی.

لەخۆبوُنەوە: ١) کار پێك هێنان بە تەواوی؛ ٢) لەهۆش چوُن، بوُرانەوە؛ ٣) شەرمکردن ف ١) ازکار فراغت یافتن؛ ٢) از هوش رفتن؛ ٣) شرمنده شدن.

لەخۆچوُن: لەهۆش چوُن، بوُرانەوە ف غش کردن، مدهوش شدن.

لەخۆخەفتن: ئاگاداری خۆکردن ف ازخود مواظبت کردن.

لەخۆدەرچوُن: بایی بوُن، بادی هەوابوُن ف مغرور شدن.

لەخوڕا: ١) بەبێ هیچ، بێ هیچ سەبەب: (**لەخوڕا بەگژمدا هات**)؛ ٢) هەڵبەستو درۆ: (**لەخوڕا ئەم قسەیەی کرد**) ف ١) بدون سبب؛ ٢) به دروغ، از خوددرآوردن.

لەخۆڕاپەرمون: خۆ بە شیاوی کارێ زانین ف شایستگی درخود دیدن.

لەخۆڕادیتن: لەخۆڕاپەرمون ف شایستگی درخود دیدن.

لەخۆڕادین: لەخۆڕاپەرمون ف شایستگی در خود دیدن.

لەخۆڕیان: ١) گوُ بەخۆداکردن؛ ٢) بریتی لە سەرنەکەوتن لە کارێ کە خەریك بوە ف ١) برخود ریدن؛ ٢) کنایه از موفّق نشدن در کار.

لەخۆڕیاو: خویڕی، خۆڕی ف بیکاره و هرزه.

لەخورێن: لەخرێن ف ناشتا.

لەخۆڕین: لەخۆڕیان ف نگا: لەخۆڕیان.

لەخورێنی: لەخرێنی ف ناشتا.

لەخۆکردن: ١) دڵ ئێشاندنو ڕەنجاندن؛ ٢) جل پۆشین؛ ٣) جل داکەندن ف ١) دل آزردن کسی؛ ٢) لباس پوشیدن؛ ٣) لباس کندن.

لەخۆگرتن: ١) لەسەر خۆ پێویست کردن؛ ٢) بڕیاردان بە خێرکردن ف ١) برخود لازم دانستن؛ ٢) نذر.

لەخۆگۆڕان: غلوُربوُن، بادی هەوابوُن، لەخۆدەرچوُن ف مغرور شدن.

لەخۆگۆڕاو: غلور، بادی هەوا، لەخۆدەرچوُگ ف مغرور.

لەخۆگۆڕین: شتێ زانینو خۆ بە نەزان نواندن ف خود را به کوچهٔ علی چپ زدن، تظاهر به بیخبری کردن.

لەخۆمان: پاژێك لە ئێمە: (**فلانکەسیش لەخۆمان بو**) ف جزئی از ما، خودمانی.

لەخۆمانە: پاژێکە لە ئێمە ف جزئی از ماست، از ماست.

لەخۆن: لەخۆمان ف نگا: لەخۆمان.

لەخۆنە: لەخۆمانە ف ازماست.

لەخۆوە: لەخوڕا ف نگا: لەخوڕا.

لەخەمڕستن: لەخەمڕەخسان ف بالیدن، از مراقبت بی نیاز شدن.

لەخەمڕستو: لەخەمڕەخساو ف رشدکرده، از مراقبت بی نیاز شده.

لەخەمڕەخسان: لە بەلا دوُرکەوتنەوە، پێ گەیشتن: (کورەکەت **لەخەم ڕەخساوە**، شینـاییەکەم **لەخەم ڕەخساوە**) ف بالیدن، نموکردن، از مراقبت بی نیاز شدن.

لەخەمڕەخساو: لە خەملێخواردن ڕزگاربوُگ ف بالیده، نموّ کرده، از مراقبت بی نیاز شده.

لەخەمڕەخسین: لەخەمڕەخسان ف نگا: لەخەمڕەخسان.

لەخەمڕەخسیو: لەخەمڕەخساو ف نگا: لەخەمڕەخساو.

لەخەوکردن: ۱) خەواندن؛ ۲) خەو لێ زڕاندن ف ۱) خواباندن؛ ۲) بی خواب کردن.

لەدوای: لەپاش ف بعداز.

لەدوُدان: ۱) شل کردنی بەن و گوریس بۆ کێشان؛ ۲) برێتی لە ئازادی‌دان بە ژێردەست کە کار بە ئارەزوی خۆی بکا ف ۱) سست کردن برای کشیدن دنبالە؛ ۲) کنایە از آزاد گذاشتن زیردست کە خودسرانە کارکند.

لەدوڕ: لەناوەڕاست ف دروسط.

لەدە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

لەدەستچوُن: نەمانی شتێ کە بنیادەم بوُیەتی ف از دست رفتن.

لەدەستدان: لەدەستچوُن و خەتالە خاوەن بوُن ف از دست دادن.

لەدەستدەرچوُن: لەدەستچوُن ف ازدست دررفتن.

لەدەستکەفتن: ۱) نابوت‌بوُن لە دارایی؛ ۲) لەناوچوُنی یەکێ لە دەستی شتی ناومال ف ۱) ورشکست شدن؛ ۲) ازدست افتادن، ناقص شدن دستی از وسایل منزل.

لەدەستکەوتن: لەدەستکەفتن ف نگا: لەدەستکەفتن.

لەدەستهاتن: بۆ پێك‌هاتن توانا بەسەر کارێکا بوُن ف ازدست برآمدن.

لەدەف: خویڕی و بێکارە ف هرزهٔ ولگرد.

لەدەفی: خویڕیەتی ف هرزگی.

لەدەڤ: لجەم، لای ف نزد، پیش.

لەدەم: ۱) نزیك بە؛ ۲) کەناری؛ ۳) لەجێ ف ۱) نزدیك بە؛ ۲) درلبە؛ ۳) فوراً.

لەدەما: ۱) دەمێکی، ئەو کاتە؛ ۲) لەجێ ف ۱) در زمانی؛ ۲) فوراً.

لەدەماخدان: جاڕزکردن، قەلس‌کردن ف پکر کردن.

لەدەماغدان: لەدەماخدان ف پکرکردن.

لەدەمترازان: لەدەمدەرچوُن ف ازدهن دررفتن، بەاشتباه گفتن.

لەدەمدا: لەدەما ف نگا: لەدەما.

لەدەمدان: ۱) برێتی لە ڕوشکاندن؛ ۲) قسە لێ قبول‌نەکردن ف ۱) کنایە از ازروبردن، خجل کردن؛ ۲) سخن مخاطب را ردکردن.

لەدەمدەرپەڕین: قسە بەسەهوکردن ف اشتباه حرف زدن.

لەدەمدەرچوُن: لەدەم دەرپەڕین ف اشتباه حرف زدن، از دهن دررفتن.

لەدەمەودان: پاش‌ملە گوتن ف غیبت گفتن.

لەدەو: لای، جەم، کن، نك ف نزد.

لەدەودان: لەدەمدان ف نگا: لەدەمدان.

لەدەورگەڕان: ۱) لە دەورو بەر گەڕان؛ ۲) بەقوربان‌بوُن ف ۱) پیرامون گشتن؛ ۲) قربان و صدقەرفتن.

لەڕ: لاوان، داڵگۆشت، زەعیف، کز، لەجەر ف لاغر.

لەر: پاشگری کۆ: (میرو بەگلەر) ف پسوند جمع.

لەران: جوُلان بە ڕاست‌و چۆپەدا ف حرکت جانبی.

لەراندن: جوُلاندنی بە ڕاست‌و چۆپەدا ف حرکت دادن جانبی.

لەراندنەوە: لەراندن ف حرکت دادن جانبی.

لەراننەوە: لەراندنەوە ف حرکت دادن جانبی.

لەرانەوە: لەران ف نگا: لەران.

لەرخێنی: لەخورێنی ف ناشتا.

لەردێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

لەرز: ۱) بزوتنی ڕاستەخۆ؛ ۲) لەڕ، لاواز؛ ۳) تا، سەرمای تا ف ۱) لرزه؛ ۲) لاغر؛ ۳) تب لرزە.

لەرزان: ۱) بوُمەلەرزە؛ ۲) هەمولا بزوتنی بێ ئیختیار ف ۱) زلزلە؛ ۲) لرزیدن.

لەرزاندن: وەلەرزەخستن ف لرزانیدن.

لەرزاندنەوە: لەرزاندن ف لرزانیدن.

لەرزاننەوە: لەرزاندن ف لرزانیدن.

لەرزانە: ۱) خشڵێکی ژنانە؛ ۲) ناوی قامێکی کوردی‌یە ف ۱) زیوری است؛ ۲) نام آهنگی است.

لەرزانەوە: لەرزان ف لرزیدن.

لەرزبڕین: دوعا لەموُخوێندن بۆ لەرزو تا چاك‌بوُنەوە ف دُعا بر مو خواندن برای شفای تب.

لەرزبۆبڕین: برێتی لە ترساندنی زۆر ف کنایە از ترسانیدن.

لەرزك: ۱) شتێ کە دەلەرزێ؛ ۲) زەمینی زۆنگ؛ ۳) نەخۆشیەکی پەزە ف ۱) لرزان؛ ۲) زمین آبزا؛ ۳) نوعی بیماری گوسفند.

لەرزکامرنێ: پەلەقاژەی سەربڕاو، لنگەفرتە ف دست و پازدن دم مرگ.

لەرزگرتن: توُشی تاو لەرز بوُن ف تب و لرز کردن.

لەرزلێ‌هاتن: ۱) تاگرتن؛ ۲) لەرز لە ترسان‌و لە سەرمان ف ۱) لرز و تب گرفتن؛ ۲) لرزش از سرما و ترس.

لەرزوتا: تاو لەرز، یاو ف تب و لرز.

لەرزۆك: ۱) شتێ کە دایم دەلەرزێ: (کابرالەرزۆك‌بوە)؛ ۲) نەخۆشیەکی حەیوان کە دەلەرزێ‌و کتوپڕ دەمرێ ف ۱) همیشە لرزان؛ ۲) نوعی بیماری دام.

لەرزە: لەرز ف لرزش.

لەرزەتا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

لەرزەك: ۱) لەرزۆك؛ ۲) بوُمەلەرزە؛ ۳) زەمینی ناپتەوی شل ف ۱) همیشەلرزان؛ ۲) زلزلە؛ ۳) زمین سُست و متخلخل.

لەرزی: ١) لەڕی، کزی؛ ٢) رابوردوی لەرزین ف ١) لاغری؛ ٢) لرزید.

لەڕق: ١) رکونی، رقلەزگ؛ ٢) بە ڕقەبەری، بە کینەی ف ١) کینەتوز؛ ٢) بەکینە.

لەڕك: ١) لەڕق؛ ٢) لەڕ و لاوازی چکۆڵە ف ١) نگا: لەڕق؛ ٢) لاغرك.

لەڕو: ١) جوانی دڵپـەسند؛ ٢) لەپێش، بەقەدر؛ ٣) روبەڕو؛ ۴) قسەی ڕەپ و ڕاست ف ١) زیبا؛ ٢) محترم؛ ٣) روبەرو؛ ۴) رُك و صَریح.

لەڕودامان: شەرم‌کردن لە بەرانبەر یەکێ ف شرم حضور، رودربایستی.

لەروك: لەرزۆك ف لرزان.

لەڕوك: چکۆڵەی لاواز ف لاغرك.

لەرە: ١) لەر، جوٗڵانی بەولاولادا؛ ٢) لەرزە ف ١) جنبش و تکان؛ ٢) لرزە.

لهرە: لێرە، لەم‌شوێنە ف اینجا.

لەڕەبا: ئاوسانی پەزو بزن لە نەخۆشی ف باد ورم بز و گوسفند.

لەرەلەر: لەرەی زۆر ف «لەرە»های پیاپی.

لەرەنە: لەراندن ف جنباندن.

لەری: جوٗڵایەوە بەولاولادا ف جنبید.

لەڕی: لاوازی، بێ‌گۆشتی ف لاغری.

لەریانەوە: لەرانەوە ف نگا: لەرانەوە.

لەڕێ‌دەرچوٗن: گومڕابوٗن ف منحرف شدن، گمراه شدن.

لەڕێ‌لادان: لەڕێ‌دەرچوٗن ف منحرف شدن، گمراه شدن.

لەرین: لەرانەوە ف نگا: لەرانەوە.

لەرینەوە: لەرانەوە ف نگا: لەرانەوە.

لەز: پەلە، زوٗ ف شتاب.

لەزارترازان: لەدەم‌ترازان ف ازدهن دررفتن.

لەزاگ: تابوت، داربەست ف تابوت.

لەزالەز: پەلەپەل، هەرئێستە، دەس‌بەجێ ف باعجلە، عجولانە.

لەزاندن: پەلەکردن ف شتابیدن.

لەزاهی: پەلەیی، هەلپە، بەلەسەیی ف شتاب، عجلە.

لەزبلەز: زۆربەپەلە ف بسیار باعجلە.

لەزخۆر: کەسێ کە بە هەڵپەو پەلە دەخوا ف کسی کە با عجلە غذا می‌خورد.

لەزك: ١) بەخەیاڵ لێ‌بڕان: (**لەزك بوٗم بچم**)؛ ٢) خەریك: (**گورگ لەزك بوٗ دەیخوارد**) ف ١) تصمیم فکری؛ ٢) سرگرم و مشغول.

لەزکانی: بەپەلە، بلەز ف باعجلە.

لەزکرن: پەلەکردن ف شتابیدن.

لەزکوزاوەستان: لەبەرچوٗنەوەی مێوینە ف یائسەشدن.

لەزکوەستان: لەبەرچوٗنەوەی مێوینە ف یائسەشدن.

لەزکوەستانەوە: لەزکوەستان ف یائسەشدن.

لەزکوێستان: لەزکوەستان ف یائسەشدن.

لەزکوێستانەوە: لەزکوەستان ف یائسەشدن.

لەزکەوچوٗن: لەزکوەستان ف یائسەشدن.

لەزکی: دەست‌بەجێ ف فوراً.

لەزگ: لەزك ف نگا: لەزك.

لەزگە: چەسپی بەپێستەوەلکاندن بۆ دەرمان، مشەمما ف پلاستر، مشمّع طبی.

لەزگین: ١) روخـۆش؛ ٢) چالاك‌و بەکـار؛ ٣) ناوە بۆ پیاوان ف ١) خوشرو؛ ٢) چُست و چالاك وکاری؛ ٣) نام مردانە.

لەزلەز: پەلەپەل ف عجلە.

لەزم: ١) شە، تەڕایی؛ ٢) قوڕو چڵپاو؛ ٣) پەلەم هەیە: (**ئەز لەزم دچم**) ف ١) نم، رطوبت؛ ٢) لای و لجن؛ ٣) شتاب دارم.

لەزمە: تەوژمی باران ف شدّت رگبار.

لەزوبەز: زۆر بەپەلە ف بسیار باعجلە.

لەزوٗڕا: هەر لەمێژەوە ف از قدیم، ازقبل.

لەزۆوە: لەزوٗڕا ف نگا: لەزوٗڕا.

لەزووەوە: لەزوٗڕا ف ازدیر باز.

لەزە: هەراو کێشە ف جار وجنجال.

لەزەت: خۆشی ف لذّت.

لەزەی: بەپەلە، بلەز ف باعجلە.

لەزیز: ١) خۆشـەویست، عەزیز؛ ٢) بەتام‌و دڵپەسند؛ ٣) زرنگ ف ١) گرامی؛ ٢) لذّت‌بخش؛ ٣) باهوش.

لەزین: پەلەکردن ف شتابیدن.

لەژ: لەز، پەلە ف عجلە.

لەژان: بەئازار، بەژان: (**برینەکەم زۆر لەژانە**) ف آزاردهندە، دردناك.

لەژگ: پەل، لق ف شاخە.

لەژم: قوڕو چڵپاو، لەزم ف لای ولجن.

لەژماربەدەر: زێدە لە بژاردن، یەکجارزۆر ف بیشمار.

لەژمارەبەدەر: لە ژمار بەدەر ف بیشمار.

لەس: هەمو ئەندام بەگشتی ف بدن.

لەسار: لاسار، گوێ‌نەبیس لە قسەی خەڵك ف خیرەسر.

لەس‌پێت: بیچم‌و تەرز، هەیئەت ف قیافە، شکل.

لەسم: ئیفلیج ف فلج.

لەسەر: ١) باڵاتر؛ ٢) لەبەر: (**لەسەرتۆ وام بەسەرهات**)؛ ٣) ئەوی لە ڕکـەو کێ‌بەرکێ‌دا دەبـاتەوە: (**لە گاڵتەدا ئێمە لەسەرین**)؛ ۴) باقی، زێدەماڵێك کە لە گۆڕینەوەدا دەدرێ بە خاوەنی ماڵەباشترەکە: (**چەندم لەسەر دەدەیەوە؟**)؛ ۵) برێتی لە قەرز: (**دینارێکم لەسەرە**)؛ ۶) عۆدە، لەپا: (**ئەم کارە لەسەر من**)؛ ٧) پێویست: (**لەسەرمە دەبێ بچم**)؛ ٨) لایەن‌گرو پشتیوان: (**مەترسە من لەسەرتۆم**)؛ ٩) لاسار ف ١) بالاتر؛ ٢) ازبـرای؛ ٣) پیروز؛ ۴) اضـافەپولی کە در مبادلۀ کالا بەیکی از طرفین دادە می‌شود؛ ۵) کنایە از وام؛ ۶) عهدە؛ ٧) واجب و لازم؛ ٨) هوادار و پشتیبان؛ ٩) خیرەسر.

لەسـەرچـوٗن: ١) دەس‌بەرنـەدان لە کارێ کە دەکـرێ؛ ٢) لە ڕێگەی کارێ‌دا مردن؛ ٣) سەهوکردن؛ ۴) لەبیرچوٗن ف ١) ادامە دادن کار؛ ٢) درانجام کاری مردن؛ ٣) اشتباە؛ ۴) فراموش کردن.

لەسەرچە: لەبەر چی؟، بۆ چی؟ ف برای چه؟.

لەسەرچی: ۱) لەسەرچە؟؛ ۲) ئەندازە چەند بێ؟: (شەرت ببەستین لەسەرچی؟)؛ ۳) لەبیرت بچێ ف ۱) برای چه؟؛ ۲) برچه؟، سرچه؟؛ ۳) فراموش کنی.

لەسەرخۆ: ۱) ئارام، هێدی، بەپشو؛ ۲) سەبر، نە بلەز؛ ۳) بەهۆش، ئاگادار ف ۱) آرام؛ ۲) یواش؛ ۳) هُشیار.

لەسەرخۆچوُن: بێهۆش بوُن ف بیهوش شدن.

لەسەرخۆیی: ئارامی، پشودرێژی ف آرامی، شکیبایی.

لەسەردا: ۱) لە لای ژوُرەوە؛ ۲) دوبارە، ژنوُ: (**لەسەردا تێ‌هەڵچینەوە**) ف ۱) ازبالا؛ ۲) از نو.

لەسەردان: ۱) باقی‌دانەوە لە گۆڕینەوەدا؛ ۲) بە شمشێر ئەستۆ پەڕاندن ف ۱) باقی‌دادن درمبادله؛ ۲) گردن‌زدن.

لەسەردەستان: ۱) زگ‌پڕ لە سەروبەندی زان‌دا؛ ۲) برێتی لە بڕەودار، رەواج ف ۱) آبستن نزدیك زاییدن؛ ۲) کنایە از رایج.

لەسەرڕا: ۱) ژنوُ، لەسەردا؛ ۲) لە سەرەوە بۆ خوارەوە: (لەسەرڕاکەوتم) ف ۱) از نو؛ ۲) ازبالا به پایین.

لەسەرڕۆیشتن: ۱) دەس بەرنەدان‌و دوایی کارگرتن، لەسەرچوُن؛ ۲) پێ‌چەقاندن، سوُربوُن ف ۱) دنبال کردن و ادامه دادن؛ ۲) اصرار.

لەسەرڕۆین: لەسەرڕۆیشتن ف نگا: لەسەرڕۆیشتن.

لەسەرقەراخ: بەرداشی لاسواو ف سنگ آسیاب کنارەساییده.

لەسەرقەراغ: لەسەرقەراخ ف نگا: لەسەرقەراخ.

لەسەرکردن: قبوڵ‌کردن لە دەستەدا ف پذیرفتن در گروه.

لەسەرکردنەوە: ئاریکاری‌کردنی کەسێ لە بەرانبەر دوژمنانی ف دفاع از کسی کردن.

لەسەرگرێ: بەرداشی ناوەڕاست‌زەق ف سنگ آسیاب وسط برجسته.

لەسەرگرێو: گرۆکردن، گرێوکردن ف شرط‌بندی.

لەسەرمن: لەپای من ف بەعهدۀ من.

لەسەرەوکردن: لەسەرکردنەوە ف دفاع از کسی کردن.

لەسەریەك: بێ‌پسانەوە ف بدون وقفه، پیاپی.

لەش: ۱) بەدن. تەن. کەلەخ. قالب؛ ۲) برێتی لە شەرمی ژن؛ ۳) کێشەوهەرا ف ۱) تن؛ ۲) کنایه از شرمگاه زن؛ ۳) جاروجنجال.

لەش‌بەبار: دەردەدار، بێمار ف بیمار.

لەش‌بەدۆشاو: وشەی گاڵتەکردن بە کەسێ کە خۆی بە ناسك‌و نازدار دەژمێرێ ف کلمۀ تمسخر، کنایه از نازك نارنجی.

لەش‌پیس: کەسێ کە عوسڵی لەسەرە ف جنابت‌دار، جُنُب.

لەش‌خۆر: داڵاش، لاشخۆر ف لاشخور.

لەش‌ساغ: دژی نەخۆش ف سالم و تندرست.

لەش‌ساغی: دوُر لە نەخۆشی، سەلامەت ف سلامت، تندرستی.

لەش‌سڤك: ئازا لە کار، دژی تەپ‌و تەمەڵ ف چُست و چابك.

لەش‌سوُك: لەش‌سڤك ف چابك.

لەش‌قورس: تەمەڵ ف تنبل. گران‌خیز.

لەشکر: سپا، کومەڵێ زۆر لە چەکداران ف لشکر.

لەشکربەز: ئۆردوبەز، جێگەی سانەوەی لەشکر لە شوێنێ ف جای اُتراق لشکر.

لەشکربەزکردن: دابەزین‌و سانەوەی لەشکر لە شوێنێ ف اُتراق کردن لشکر.

لەشکربەزێن: برێتی لە ژنی سەڵیتەی زمان‌درێژ ف کنایه از زن زبان دراز بی‌حیا.

لەشکرشکێن: شەڕکەری زۆر ئازا ف لشکرشکن.

لەشکرگا: جێگەی لەشکر، بنکەی سپا ف لشکرگاه.

لەشکری: ۱) چەکدارێ کە دەگەڵ لەشکرە؛ ۲) قامێك‌و بەیتێکی بەناوبانگە ف ۱) سپاهی؛ ۲) آهنگ و حماسه‌ای است کردی.

لەشگران: لەش‌قورس، تەمەڵ ف تنبل.

لەشگرس: مرۆی زەلام‌و ئەستوُر ف تنومند.

لەشۆردەرچوُن: لەتام دەرچوُن ف نگا: لەتام‌دەرچوُن.

لەشۆردەرکردن: لەتام دەرکردن ف نگا: لەتام‌دەرکردن.

لەش‌ولار: لەخت‌و لار، جوانی شل‌و مل ف زیبای رعنا.

لەشە: تەوەزەل، قوُن‌گران، تەپ، لەشگران ف تنبل.

لەشیربڕینەوە: بێچو لە شیری دایك گرتنەوە ف بچه را از شیرگرفتن.

لەعارددان: بەسەر زەوی‌دا خستن ف بر زمین زدن.

لەعاردی‌دان: لەعارددان ف بر زمین زدن.

لەعاست: لەحاست ف دربرابر.

لەعاستی: لەحاست ف دربرابر.

لەعان: لەحاند ف دربرابر.

لەعاند: لەحاند ف دربرابر.

لەعل: لاڵ، بەردێکی بەقیمەتە ف لَعل.

لەعلە: لالە، جێ‌شەمی بەشوُشە ف لالە، مردنگی.

لەعنەت: بێ‌بەشی لە بەزەیی، جوێنێکە، نەحلەت ف لعنت.

لەعوزرپابوُنەوە: خوێن‌ڕاوەستانی حەیز ف از حیض پاك شدن.

لەعوزرپاك‌بوُنەوە: لەعوزر پابوُنەوە ف ازحیض پاك شدن.

لەعوزرچوُنەوە: لەزگ‌وەستان ف آیس شدن، یائسه‌شدن.

لەعوزروەستان: لەعوزرچوُنەوە ف یائسه‌شدن.

لەعوزروەستانەوە: لەعوزرچوُنەوە ف یائسه‌شدن.

لەعەردان: لەعارددان ف بر زمین زدن.

لەعەردی‌دان: لەعارددان ف بر زمین زدن.

لەعەرزدان: لەعارددان ف بر زمین زدن.

لەعەرزی‌دان: لەعارددان ف بر زمین زدن.

لەعەیبەتان: لەحێوەت ف ازترس.

لەعین: ۱) برێتی لە زاڵم؛ ۲) سەرناوە بۆ شەیتان ف ۱) کنایه از ستمگر؛ ۲) ملعون، لقب شیطان.

لەغاو: لغاو ف لگام.

لەغاوە: سوُچی دەم، لغاوە ف گوشۀ دهان.

لەغاوەبڕکە: لغاوەبڕکە ف زخم گوشۀ دهان.

لەغاوەبڕکێ: لغاوەبڕکە ف زخم گوشۀ دهان.

لەغاوەبڕێ: لغاوەبڕکە ف زخم گوشۀ دهان.

لەغم: لوغم ف نگا: لوغم.

لەغمە: لوغم، ڕێگە بەبن عەرزا ف نقب.

لەغەر: لەجەر، لاواز، کز، داڵگۆشت ف لاغر.

لەغەم: لەغمە ف نقب، تونل.

لەغەملێدان: ڕێ‌کوڵین بەبن عەرزا ف تونل زدن.

لەف: ١) قوێت، قوتچوون؛ ٢) پێچ، لەدەورەهاڵان؛ ٣) پێل، شەپۆل ف ١) بلع؛ ٢) پیچ؛ ٣) موج.

لەفافە: پەڕۆیێ کە دەشتیەوە دەپێچن ف لفافە.

لەفدان: قوتدان بە یەکجار ف بلعیدن یکبارە.

لەفە: بابۆڵە ف ساندویچ.

لەفین: شۆڕبوونەوە ف فروهشتەشدن.

لەڤ: ١) لڤ، جوڵە، بزاو؛ ٢) پێك، لێك ف ١) حرکت؛ ٢) باهم.

لەڤ‌ئانین: ئاشتەوەکردن، پێك‌هێنان ف آشتی دادن.

لەڤا: بەش، پار، پشك ف سهم، حصە.

لەڤادان: بەش‌بەش‌بوون ف تقسیم شدن.

لەڤاکرن: بەش‌بەش‌کردن ف تقسیم کردن.

لەڤ‌خستن: ١) لەیەکتردان؛ ٢) وێك‌کەوتن ف ١) همدیگر را زدن؛ ٢) زدوخورد، بە هم اصابت کردن.

لەڤ‌هاتن: پێك‌هاتن، سازان ف تفاهم کردن، باهم کنارآمدن.

لەڤەن: جۆرێ قامیشی باریك ف نوعی نی باریك.

لەڤەند: خۆرتی شۆخ‌و جوان، لاوی جوان چاك‌و بڵندباڵا ف جوان شیك و زیباروی.

لەڤەندی: ئەنگوچکەسوڕانی ف آستین بلند.

لەڤین: لڤین، بزوتن، جوڵان ف حرکت کردن، جنبیدن.

لەق: ١) بن سست، ناقایم؛ ٢) لق، لك؛ ٣) قەپ، گاز؛ ٤) هێلکەی گەنیو، لۆق؛ ٥) لۆمە، سەرکۆنە؛ ٦) حەنەك، گاڵتە ف ١) لق؛ ٢) شاخە؛ ٣) گاز دندان؛ ٤) تخم‌مرغ فاسد؛ ٥) سرزنش؛ ٦) شوخی، مزاح.

لەقان: شل‌بوون‌و لەرزین لە بن‌سستی ف لق شدن.

لەقاندن: ١) شل‌و سست‌کردن‌و لەراندن؛ ٢) شۆڕکردنەوە؛ ٣) هەڵاوەسین ف ١) تکان دادن و سست کردن؛ ٢) فروهشتن؛ ٣) آویختن.

لەقانن: لەقاندن ف نگا: لەقاندن.

لەقاو: ١) لە جێگە لەرێندراو؛ ٢) لغاو؛ ٣) شۆڕەوەکراو، داهێڵراو ف ١) از جای تکان دادە شدە؛ ٢) لگام؛ ٣) فروهشتە.

لەق کردن: شل‌کردن‌و لە جێگەی خۆی بزواندن ف لق کردن و ازجا تکان دادن.

لەقلۆق: ١) گورگەلۆقە؛ ٢) قەترە، قۆرتە ف ١) هَروَلە؛ ٢) اسب یورتمە.

لەقلەق: باڵدارێکی سپی‌و ڕەشی زۆر لنگ‌و دندوك درێژە لە ناو ئاوایی لانە دەکاو گۆشتی ناخورێ گەرمێن‌و کوێستان دەکا ف لك‌لك.

لەق‌لەقە: جۆرێ ڕێواس ف نوعی ریواس.

لەقلەقی: ١) جۆرێ ترێ؛ ٢) بنیادەمی باریکی لنگ‌درێژی تەنبەڵ ف ١) نوعی انگور؛ ٢) آدم لنگ دراز تنبل.

لەقم: بن‌کوڵی‌و گڵ وەسەرلاسکدانی شینایی هاوینە، شکاندنەوەی شینایی ف پیرامون بوتەهای پالیزی را کندن و خاك بر ساقەها ریختن.

لەقماڵ: گاسنێ کە لەناو دەندەی شل دایەو دەلەقێ ف گاوآهنی کە در خیش محکم نیست.

لەقم کردن: کاری لەقم پێك‌هێنان ف کار «لەقم» انجام دادن.

لەق‌ولۆق: شل‌و شەوێق، ناقایم ف نامحکم و ازهم دررفتە.

لەق‌ولەوار: لەق‌و لۆق ف نامحکم و ازهم دررفتە.

لەقە: ١) توندئاویتنی پا، ڕاوەشاندنی پێ؛ ٢) لەجێ بزوتن: (توند بوە **لەقە** ناکا)؛ ٣) سەرناو، لەقەب ف ١) لگد؛ ٢) ازجا جنبیدن؛ ٣) لقب.

لەقەب: جێ‌ناو، سەرناو، ناوێ کە لەجیاتی ناوی بنچینەیی بۆ شتێ داندرابێ ف لقب.

لەقەبەڵ: ١) مەختە، قەبەڵ، گرتن‌و سپاردنی کارێك بە مەرجی تەواوبوون‌و یەکجێ کرێ‌دانی؛ ٢) سپاردن بە دەستی کەسێ ف ١) کنتراتی؛ ٢) سپردن.

لەقەدەر: بە ئەندازەی ف بە اندازە.

لەقەست: ١) بە ئاگاداری، ژدل؛ ٢) بۆ گاڵتەو گەمە، نە بەڕاستی‌و ژدل ف ١) عمداً؛ ٢) بەشوخی.

لەقەستی: بەدرۆ بۆ حەنەك ف نەبەراستی، برای شوخی.

لەقەشێل: بەتەوژم بەرپێ‌دان ف لگدکوب.

لەقەفرتێ: لاقەفڕە، لنگەفرتێ ف دست و پا کردن سر بریدە.

لەقەفڕە: لەقەفرتێ ف دست وپاکردن سر بریدە.

لەقەل: قامیش، چیتك، چیت ف نی.

لەقەلەق: ١) بزوتن بەولاولادا؛ ٢) برێتی لە دژوارو زەحمەت: (بە **لەقەلەق** دەرچوم) ف ١) جنبیدن بە اطراف؛ ٢) کنایە از دشواری.

لەقەم: ١) شکاندنەوەی بێستان‌و شیناوەرد، لەقم؛ ٢) سەرناو، لەقەب؛ ٣) سەرکۆنە: (چوەختی لۆمەو **لەقەمە**)؛ ٤) تەوس، تانە ف ١) نگا: لەقم؛ ٢) لقب؛ ٣) سرزنش؛ ٤) طعنە.

لەقەم کردن: لەقم‌کردن ف کار «لەقم» انجام دادن.

لەقەم گرتن: تانەدینەوە، ئیرادگرتن ف ایرادگرفتن.

لەقەوەشاندن: لەقەهاویشتن، لاق بە توندی ڕاوەشاندن ف لگدپراندن.

لەقەوەشانن: لەقەوەشاندن ف لگدپراندن.

لەقەوەشێن: جوتەوەشێن ف لگدپران.

لەقەهاوێژ: لەقەوەشێن ف لگدپران.

لەقەهاویشتن: لەقەوەشاندن ف لگدپراندن.

لەقیس چو: لەدەس‌دەرچوگی دەرفەت‌ڕەخساو ف از دست دررفتە.

لەقیس چون: لەدەس دەرچونی دەرفەت ف از دست رفتن فرصت.

لەقین: ١) لەقان؛ ٢) لە ڕکی ف ١) جنبیدنِ سُست پایە؛ ٢) برخند.

لەقێن: بزوێن ف جنباننده.

له‌ك: ۱) به‌شێك له نه‌ژادی كورد؛ ۲) بریتی له سه‌دهـه‌زار؛ ۳) په‌ڵه؛ ۴) پاشگری پچوك‌شاندان ف ۱) بخشی از کُردها؛ ۲) کنایه از صدهزار؛ ۳) لکه؛ ۴) پسوند تصغیر.

له‌كاته: گوڵ‌چنی، گوڵده‌غڵی له‌داس به‌رێو كۆكردنه‌وه ف خوشه‌چینی.

له‌كار: ۱) بنیاده‌می كاربه‌ده‌ست و له‌بره‌و؛ ۲) شتێ كه زۆر به‌كار دێ ف ۱) آدم دست اندركار؛ ۲) چیزی كه به كار آید.

له‌كارته: له‌كاركه‌وته، پەك‌كه‌وته ف لكنته، ازكارافتاده.

له‌كارخستن: بێ‌به‌هره‌كردن ف ازكار انداختن.

له‌كارده‌رهاتگ: كارامه ف ماهر.

له‌كارده‌رهاتو: كارامه ف ماهر.

له‌كاركه‌فتگ: له‌كارته ف از كار افتاده.

له‌كاركه‌وتو: له‌كارته ف ازكارافتاده.

له‌كاركه‌وته: له‌كارته ف ازكار افتاده.

له‌ككاته: بریتی له ژنی ماڵانگه‌ڕ ف زن ولگرد.

له‌ككَر: ئاژه‌ڵی ره‌شی مل‌سپی ف بز و گوسفند سیاه گردن سفید.

له‌كم: ۱) خاڵ، په‌ڵه؛ ۲) به بیری‌من: (له‌كم وایه نه‌چێت) ف ۱) خال، لکّه؛ ۲) به تصوّر من.

له‌كمات: زلله، شه‌قام، شه‌قه‌زله ف سیلی.

له‌كماتك: سه‌رناو، له‌قه‌ب ف لقب.

له‌كو: له كام جێگه؟ ف از كجا؟، كجا؟.

له‌كۆخستن: بێ‌بزاوكردن ف ازحركت بازداشتن.

له‌كوڕا: له كام شوێنه‌وه؟ ف از كجا؟.

له‌كورتی: بێ درێژه‌دان به قسه ف به‌طور مختصر.

له‌كۆڵ بونه‌وه: ده‌ست‌لێ‌به‌ردان ف دست از سر برداشتن.

له‌كۆڵ خستنه‌وه: به‌ڵایه‌ك له‌سه‌ر كه‌سێ لابردن ف رهایی دادن از.

له‌كۆڵ كردن: له‌سه‌ر پشت دانان ف بر پشت گذاشتن، كول كردن.

له‌كۆڵ كردنه‌وه: نه‌هێشتنی به‌ڵا له‌سه‌ر یه‌كێ، له‌كۆڵ‌خستنه‌وه ف نجات دادن از مزاحم، رهایی دادن از.

له‌كۆڵ كه‌وتن: نه‌مانی شتێ كه خۆشه‌ویست نیه ف دك شدن مزاحم.

له‌كۆڵه‌رۆ: توك‌و نزای خراپ ف نفرین.

له‌كوێ: له‌كوێ؟ ف كجا؟، از كجا؟.

له‌كوێرا: له‌كوڕا؟ ف ازكجا؟.

له‌كه: په‌ڵه ف لكه.

له‌كه‌دار: په‌ڵاوی، به‌په‌ڵه ف لكّه‌دار.

له‌كه‌ره‌م بو: له‌كاركه‌وته ف ازكارافتاده، به‌كارنیامدنی.

له‌كه‌ره‌م كه‌فتگ: له‌كه‌ره‌م‌بو ف نگا: له‌كه‌ره‌م‌بو.

له‌كه‌ره‌م كه‌وتو: له‌كه‌ره‌م‌بو ف نگا: له‌كه‌ره‌م‌بو.

له‌كه‌ین: له‌كه‌دار، په‌ڵاوی ف لكّه‌دار.

له‌كیس چو: له‌قیس‌چو ف ازدست رفته.

له‌كیس چوگ: له‌قیس‌چو ف ازدست رفته.

له‌كیس چون: له‌قیس‌چون ف از دست رفتن.

له‌گام: چه‌وره، زگ‌له‌وه‌ڕێن ف سورچران.

له‌گان: قاپی گه‌وره‌ی مس كه ملی هه‌ڵگه‌ڕابێته‌وه ف لگن.

له‌گاو: قوماریكه به مۆره‌ی نه‌رد ده‌كرێ ف نوعی قمار با مهره‌های نرد.

له‌گرسه: جه‌ڵته‌خوێن، خوێنی مه‌یگ ف خون منعقدشده، لخته.

له‌گرنه: ۱) له ئه‌م جێگه‌وه؛ ۲) لێره، له ئه‌م جێگه ف ۱) از اینجا؛ ۲) دراینجا.

له‌گره: له ئه‌م جێگه ف دراینجا.

له‌گره‌ودوا: دوای ئێستا ف از این به‌بعد.

له‌گره‌ولا: له‌گره‌ودوا ف از این به‌بعد.

له‌گره‌وه: له ئه‌م شوێنه‌وه ف از اینجا.

له‌گز: ناوی دێیه‌كه له كوردستان ف نام دهی در كردستان.

له‌گژ: ۱) خه‌ریك؛ ۲) ده‌گژ ف ۱) مشغول و سرگرم به؛ ۲) گلاویز.

له‌گل كه‌وتن: تاقه‌ت پێ‌نه‌مان و له‌جوڵه‌كه‌وتن: (له‌گله‌گ **له‌گل كه‌وت** نه‌ماته‌ق‌ته‌قی / سێر و له سیره‌و فیته‌و چه‌ق‌چه‌قی) «سه‌یف» ف تاب نماندن و از حركت افتادن.

له‌گله‌گ: له‌قله‌ق ف لك‌لك.

له‌گوپدان: بریتی له ناهومێدكردن ف كنایه از نومیدكردن.

له‌گۆچو: ئه‌ندامی له‌جوڵه‌كه‌وتو ف زبان و اندام بی‌حس و حركت شده.

له‌گۆچوگ: له‌گۆچو ف نگا: له‌گۆچو.

له‌گـۆچون: له‌جوڵه‌كه‌وتنی زمان‌و ئه‌ندام، گۆنه‌كردن ف بی‌حس شدن زبان و اندام.

له‌گـــوڕهـــاتن: له‌عـــۆده‌هـــاتن، توانـای پێكهێنـان له‌خـۆدا دیتن، ده‌خۆڕاپه‌رمون ف ازعهده برآمدن.

له‌گۆكه‌وتن: له‌گۆچون ف نگا: له‌گۆچون.

له‌گۆكه‌وتو: له‌گۆچو ف نگا: له‌گۆچو.

له‌گه: لنگ‌درێژ، ته‌ژه ف لنگ‌دراز.

له‌گـه‌چون: ترازانی به‌ندی ئه‌ندام: (لاقم **له‌گه‌چوه**) ف از جا دررفتن بند اندام.

له‌گه‌ر: ده‌گه‌ڵ ف همراه.

له‌گه‌ز: ئه‌وه چیه، ده‌نا چیه، مه‌ته‌ڵ، لیچار ف چیستان، لُغز.

له‌گه‌زدان: ۱) پێوان به گه‌ز؛ ۲) راست‌ڕاكشان: (ته‌ڕێ خۆ **له‌گه‌زداوه**) ف ۱) با زرع پیمودن؛ ۲) صاف درازكشیدن.

له‌گه‌ڵ: ده‌گه‌ڵ ف همراه.

له‌گه‌ن: له‌گان ف لگن.

له‌گیرچون: له‌گۆچون ف نگا: له‌گۆچون.

له‌گینـه: وێ ده‌چێ، ره‌نگـه: (لـه‌گینه ئه‌و بزنه هی فلانكه‌س بێ) ف چنین پیداست، تصوّر می‌رود، مثل اینكه.

له‌ل: ۱) كه‌مترین ده‌نگ؛ ۲) بۆ چی؟، ئه‌ڕا؟؛ ۳) باڵـداریكی راوكه‌ره به‌قه‌د باشو ف ۱) كمترین صدا؛ ۲) چرا؟، برای چه؟؛ ۳) پرنده‌ای است شكاری.

له‌لا: جه‌م، نك، كن ف درنزد، پیش.

له‌لو: ده‌رگۆش، جۆلانه‌ی زارۆ تێداخه‌واندن ف ننو.

له‌لۆ: له‌لو ف ننو.

لەلوك: لەلو ف ننو.

لەلوە: لەلو ف ننو.

لەلە: ١) قوڵکراوە بە چەقۆ لە دار؛ ٢) نیوانی ساقەتەو سەر لە کێردا؛ ٣) نۆکەری زاروك بەخێوکەر ف ١) شیار با کارد روی چوب، چوب خط؛ ٢) میان حشفه و بقیهٔ ذکر؛ ٣) لەلە.

لەلەکردن: شوێن‌شوێن کردنی دار بە تیخ ف شیارکردن چوب با کارد، چوب خط‌زدن.

لەلەگرتن: خزمەتکار بەکرێ‌گرتن بۆ بەخێوکردنی زاروکان ف لەلە استخدام کردن.

لەلەیی: کاری خزمەتکاری زاروکان ف لەلگی.

لەم: ١) لە شتەکەی نزیك؛ ٢) زگ، سك؛ ٣) برەك، شفرەبەراز؛ ٤) برکەی میوەی بێستان؛ ٥) پڕ، تژە؛ ٦) گوانی ئاژەڵ؛ ٧) پنجك؛ ٨) لەپ ف ١) ازاین؛ ٢) شکم؛ ٣) دندان گراز؛ ٤) بوتهٔ پالیزی؛ ٥) پُر؛ ٦) پستان حیوان شیرده؛ ٧) بوته؛ ٨) کف دست.

لەما: بۆئەمە، لەبەرئەمە ف برای اینکه.

لەماکۆدان: پاکۆدان، بەسەریەکدانی درواو بێ بەستن ف برهم انباشتن درویده بدون بسته‌بندی.

لەمالەم: پڕاوپڕ، دارماڵ ف لبالب، پر.

لەمان: ١) لە شتەکانی نزیك؛ ٢) لە مردن دوُر: (**لەمان یان لە نەمانە**) ف ١) از اینها؛ ٢) احتمال زندگی داشتن.

لەمانە: لە ئەم شتەنزیکانە ف از اینها.

لەمبوُز: لمبۆز، پۆز ف پوزه.

لەمپا: لامپا ف چراغ نفتی شیشه‌ای.

لەمپە: لەمپا ف لامپا.

لەمپەر: بەرگر، کۆسپ ف مانع سر راه، حاجز.

لەمپەڕ: لە ئەم لایەوە ف ازاین سوی.

لەمپەرپەڕاندن: بەرگر نەهێشتن، کۆسپ لەسەر ڕێگە لابردن ف مانع از سر راه برداشتن.

لەمپەرە: لارەوەبوگ بەلایەکدا ف بەطرفی کج شده.

لەمت‌کەوی: آفەرین، باریکەللا ف آفرین، حرف تشجیع.

لەمدای: دیواریَ کە زگی داوە ف وسط دیوار برآمده.

لەمس: ١) شەپلەلێدراو؛ ٢) گلۆفین بۆ گەرم‌کردنەوەی ئەندام ف ١) فلج شده، لمس؛ ٢) فشردن دست از سرما تا گرم شود.

لەمساندن: گلۆفینی دەست لە سەرما، دەست دەبن‌هەنگڵنان لە سەرمان ف فشردن دست برای گرم کردن.

لەمسەبارەتە: کە وابێ، جا کەوایە ف در این صورت.

لەمل: ١) دە ئەستۆدا؛ ٢) لە سەر، لە پای، لە عۆدەی ف ١) درگردن؛ ٢) بەعهدهٔ.

لەملا: لە ئەم ئالیە نزیکەوە ف از این طرف.

لەملانە: مایچە، ماهیچە ف عضله.

لەملاوە: لەملا ف ازاین طرف.

لەملمین: خۆ کروشمەکردن لە سەرمان ف خود را مچاله کردن از سرما.

لەم‌لەوەڕن: لەگام، چەوورە ف طفیلی، سورچران.

لەمن: ١) زمن: (**لەمن ببیه**)؛ ٢) لمن، بۆ من: (**وای لەمن**)؛ ٣) زگ‌زل ف ١) ازمن؛ ٢) برمن؛ ٣) شکم گنده.

لەمنایە: ١) پێم‌وابو؛ ٢) پێم‌وایە ف ١) چنین می‌پنداشتم؛ ٢) چنین می‌پندارم.

لەمنت‌کەوی: لەمت کەوی، ئافەرین ف آفرین، کلمهٔ تشجیع.

لەمنت‌نەکەوی: وشەی سەرکۆنەکردن ف کلمهٔ سرزنش.

لەمو: زگ‌زل ف شکم گنده.

لەموز: لمبۆز، قەپۆز ف پُوزه.

لەموز: لموز ف پوزه.

لەمە: ١) لە ئێمە، زمە؛ ٢) لە ئەم‌شتە؛ ٣) کاورای زگ‌زل؛ ٤) زگ ف ١) ازما؛ ٢) ازاین؛ ٣) یاروی شکم گنده؛ ٤) شکم.

لەمەبە: تە بمەڕابە، خۆت لە ئێمە بە جیا مەزانە ف ازما باش.

لەمەبەر: بەر ژنوکە، بەر لە ئێستا، پێش ئێستا ف قبل از این.

لەمەبەولا: لە دوایی‌دا، لە ئیسە بەولاوە ف بعد از این.

لەمەبەولاوە: لممە بەولا ف بعد از این.

لەمەت: ١) هۆبال بەمل؛ ٢) گلەیی لە بەخت؛ ٣) پاشەملە گوتن ف ١) مدیون؛ ٢) شکوه؛ ٣) غیبت گفتن.

لەمەدوا: لممە بەولا ف بعدازاین.

لەمەڕ: دەربارەی، سەبارەت ف دربارهٔ.

لەمەزەڕینە: سەربەزێرە، نیسکێنەی توند کە زۆنی بەسەردا دەکەن ف آش عدس غلیظ.

لەمەلەم: راسپاردن بە خوایشتەوە ف سفارش با تأکید.

لەمەوبەر: لەمەبەر ف قبلاً.

لەمەوپاش: لەمەبەولا ف از این پس، بعداً.

لەمەوپێش: لەمەبەر ف قبل از این، قبلاً.

لەمەودوا: لەمەوپاش ف نگا: لەمەوپاش.

لەمەولا: لەمەوپاش ف نگا: لەمەوپاش.

لەمەولاوە: لەمەولا ف نگا: لەمەولا.

لەمەیی: نەخۆشیەکی منالانە ف نوعی بیماری کودکان.

لەمێ: ١) لە ئەم شتە؛ ٢) لە ئەم جێگە ف ١) ازاین؛ ٢) ازاینجا.

لەمیانە: ١) لە ئەم شتە لە چاو ئەوانی تر؛ ٢) لە ئەم جێگە ف ١) از این یکی؛ ٢) از اینجا.

لەمیچ: لەمیش، لە ئەمەش ف ازاین هم.

لەمیچە: لە ئەم‌شتەش ف از این هم.

لەمێژ: زۆر لەوەبەر ف ازدیر باز.

لەمێژینە: کەونار ف بسیار قدیم، باستانی.

لەمیش: لەمیچ ف از این هم.

لەن: دورگەی پچوکی ناو چەم ف جزیره‌مانند ماسه‌ای در رودخانه.

لەناو: دەژوردا، لەدوڕ ف در میان.

لەناوبردن: نەهێشتن، توناکردن ف از بین بردن.

لەناوچو: لەبەین‌براو، تەفر و توناکراو ف نابود شده.

لەناوچوُن: نەمان ف نابودشدن.

لەناودان: لەناوبردن ف نابودکردن.

لەنتەر: فانوس ف فانوس.

لەنتەری: فانوس، لەنتەر ف فانوس.

لەنج: ۱) رق‌لەزگی، رك‌لەدلّی؛ ۲) هاتوچوی بەناز: (عیشوەو گریشوەو قەمزەو لارو **لەنج** / پێمان کەرەم کە وەجاریّ هەر پەنج) «فولکلور» ف ۱) کینەتوزی؛ ۲) خرام و ناز.

لەنجـاوە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لەنجباز: کینەلەدلّی لاسار ف کینەتوز، لجباز.

لەنجو: لەنجباز ف نگا: لەنجباز.

لەنجە: رۆیشتنی بەناز ف خرام.

لەند: ۱) بەرزایی زەوی کە دەوری ئاو گرتو یە؛ ۲) بڵند؛ ۳) کوێستانێکی بەناوبانگە ف ۱) زمینی که آب اطرافش را گرفته؛ ۲) بُلند؛ ۳) ییلاقی مشهوردر کردستان.

لەندەهۆر: تەژەی زەبەلاح ف لندهور.

لەنگ: ۱) پای سەقەت؛ ۲) کەسیّ کە پای سەقەتە؛ ۳) خوار، لار: (ئەم بارە **لەنگـە**)؛ ۴) راوەستـانێکی کەم بۆ پشـودان؛ ۵) شێعـری لەکێش‌ترازاو؛ ۶) کاری ڕاوەستاو لەبەر کەم‌و کوڕی ف ۱) پای لنگ؛ ۲) لنـگ پا؛ ۳) کج؛ ۴) ایستـادن انـدك برای آسـودن؛ ۵) شعـر ناموزون؛ ۶) کار تعطیل شده به علّت نقص ابزار.

لەنگاندن: لەرزاندن، جوُلاندن ف لرزانیدن.

لەنگر: شەل ف لنگ.

لەنگرۆ: لەسەر یەکپا ڕۆیشتن، هەنگلەشەلە ف لی لی رفتن.

لەنگۆ: لە ئێوە ف از شما.

لەنگوچ: ئەنگوچك، لەوەندی ف آستین بلند.

لەنگوچك: ئەنگوچك، لەنگوچ ف آستین بلند.

لەنگـۆرە: سەرەتا، دەس‌پێکی دەمێك: (بەهاری خۆش سەر **لەنگۆرە** دیارە) ف اوایل موسم.

لەنگۆریّ: لەنگۆرە ف اوایل موسم.

لەنگـە: ۱) لەرە لە بەرزی‌یەوە: (ئـەم کاریتـە تۆزیّ **لەنگە** دەکا)؛ ۲) راوێستـانیّ کەم: (هەر وا **لەنگە**یەك بکە تا دەت‌گەمیّ)؛ ۳) تا، وەك: (**لەنگە**ی لە دنیادا نیە) ف ۱) لرزش از بلندی؛ ۲) توقف کوتاه؛ ۳) همتا.

لەنگەدیّ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لەنگەر: ۱) ئاسنی سەربەقولاپی بەزنجیرەوە بۆ وێستانی گەمیە دەخرێتە دەریاوە؛ ۲) خۆگرتن‌و ڕاوێستـان لەسەر شوێنی باریك‌و بەرز: (چۆنە لەم سەردیوارە باریکە **لەنگە**ری گرتوە)؛ ۳) لەکارکەوتە؛ ۴) لە فڕین ڕاوەستـانی باڵنـدە لە حەوا ف ۱) لنگـر کشتی؛ ۲) حفظ تعادل در بلندی؛ ۳) ازکار افتاده؛ ۴) ایستادن پرنده در حال پرواز.

لەنگەرئاویتن: راوێستانی گەمی لە قەراخ دەریا ف لنگر انداختن.

لەنگەرخانە: فەقیرخانە، ماڵیّ کە پیر و پاتاڵ و فەقیر ی لیّ بەخێودەکەن ف نوانخانه.

لەنگەرخستن: ۱) راوەستانی کەشتی لە پەنا ئیشکانی؛ ۲) دامەزران لە شوێنیّ: (ئەوا لەم گوندە **لەنگەرمان‌خستوە**) ف ۱) لنگر انداختن؛ ۲) ماندگارشدن در جایی.

لەنگەرفڕیّ‌دان: لەنگەرخستنی گەمیە ف لنگر انداختن.

لەنگەرگا: قەراغ بەحر کە گەمیەی لیّ ڕادەوەستن ف لنگرگاه، بندر.

لەنگـەرگـرتن: ۱) راوەستانی گەمی لە شوێنیّ؛ ۲) خۆڕاگرتن لەسەر بەرزایی؛ ۳) تۆزیّ پشـودان؛ ۴) باڵ‌لەرانـدن‌و ڕاوەستـانی باڵنـدە بەحەواوە ف ۱) لنگر انداختن؛ ۲) تعادل حفظ کردن در بلندی؛ ۳) کمی ایستادن، توقّف کوتاه؛ ۴) ایستادن پرنده درحال پرواز.

لەنگەرگە: لەنگەرگا ف بندر.

لەنگـەرە: ۱) ئەوشتـەی لە سەعاتی گەورەدا شۆڕ بۆتەوەو جوُڵە دەکا، پاندۆل؛ ۲) شەلی بەهەردولادا شەل ف ۱) پاندول ساعت؛ ۲) کسی که از هر دو پا لنگ است.

لەنگەرهاویتن: لەنگەرئاویتن ف لنگرانداختن.

لەنگەرهاویشتن: لەنگەرئاویتن ف لنگرانداختن.

لەنگەری: ۱) قاپی گەورەو پەلی چێشت‌خواردن؛ ۲) سینی‌پچوُك؛ ۳) سینی گەورە؛ ۴) هەرشتی‌خڕ‌وگرۆڤـەر؛ ۵) شەپکـەی‌بەدەورە ف ۱) دیس؛ ۲) سینی کوچك؛ ۳) سینی بزرگ؛ ۴) مدوّر؛ ۵) شاپو.

لەنگـەکـردن: ۱) لەرزینی کەم لەبەرزی‌یەوە؛ ۲) شەلینی کەم ف ۱) لرزش اندك در بلندی؛ ۲) اندك لنگیدن.

لەنگی: دەردی شەل‌بوُن ف لنگی.

لەنگێز: قوڕو چلّپاو ف گل و لای.

لەنگێزە: لەنگێز ف گل و لای.

لەنگین: ۱) شەلین؛ ۲) لەرزین بە سەبر ف ۱) لنگیدن؛ ۲) لرزیدن اندك.

لەنەمان: نزیك بە مردن ف مشرف به موت، مُردنی.

لەنێوبردن: لەناوبردن ف ازمیان بردن.

لەنێوچو: لەناوچو ف ازمیان رفته.

لەنێوچوُن: لەناوچون ف ازبین رفتن.

لەو: ۱) لێو؛ ۲) ژ وی؛ ۳) بۆیە، لەبەر ئەوە؛ ۴) بزوتن ف ۱) لب؛ ۲) از او؛ ۳) از این رو؛ ۴) حرکت.

لەوا: ۱) لەبەر ئەوە، بۆیە؛ ۲) بزوت، جوُلا ف ۱) برای اینکه، از این رو؛ ۲) جُنبید.

لەوار: لەق، لۆق: (لەق‌و **لەوار**بوە) ف لَق.

لەوازە: ۱) پازەنـاو؛ ۲) لۆسـە، باری ف ۱) چوبهای ترازکردن سنگ آسیا؛ ۲) اَهْرُم.

لەواسە: ۱) بەری دەست؛ ۲) بەری پیّ ف ۱) کف دست؛ ۲) کف پا.

لەواش: ۱) خرمچون، چوارپەل؛ ۲) لۆچکە؛ ۳) جۆریّ کولێرەی پان ف ۱) چهاردست و پا؛ ۲) لباشن؛ ۳) نوعی گردهٔ نان.

لەواشە: ۱) لۆچکە؛ ۲) کولێرەی لەواش ف ۱) لباشن؛ ۲) نان لواش.

لەوان: ١) بزوتن؛ ٢) لە ئەوان؛ ٣) بڵنـدایی؛ ٤) جەگەن ف ١) حرکت کردن؛ ٢) از آنان؛ ٣) سر بالایی؛ ٤) نگا: جەگەن.

لەوانە: ١) ئەویش پاژێکە لە شتەکانی تر؛ ٢) لە ئەو شتانە یەکێ ف ١) جزئی از آنهاست؛ ٢) از اینها.

لەوانەیە: رەنگە، بیری بۆ دەچێ، دورنیە ف احتمال دارد.

لەوپادایش: ماچ کردن، رامۆسان ف بوسیدن.

لەوت: گەمار، قرێژ، پیس ف پلید.

لەوتان: پیس‌بوُن ف پلیدشدن.

لەوتاندن: پیس کردن ف کثیف کردن.

لەوتش: مژینی گوانی دایك لەلایەن بێچورا ف مُك زدن بچه به پستان مادر.

لەوتك: زاربێنی بێچو کە دایکی نەمژێ ف پوزەبند نوزاد برای نخوردن شیر مادر.

لەوت‌لەوت: ١) چەقەسرۆیی، چەڵتەچەڵت؛ ٢) حەپەحەپ ف ١) وراجی؛ ٢) عوعوسگ.

لەوتوت: ١) لێو ئەستوری سوُرەوەبوُگ؛ ٢) لیچ داژەناو ف ١) لب قرمز و کُلُفت؛ ٢) لب فروهشته.

لەوتەنە: بزوُتن، جوڵان ف حرکت کردن.

لەوتی: پیس کراو ف کثیف شده، آلوده.

لەوتین: لەوتان ف پلیدشدن.

لەوج: ١) گەوج، دەبەنگ، گێل؛ ٢) قسەی بێتام ف ١) هالو؛ ٢) یاوه، ور.

لەوجِر: چەنەبازی زۆروەڕ ف وراج.

لەوچ: دەم‌و فلچ ف لوچە، لب و لوچە.

لەوچوڕ: لێوشوڕ، کەسێ کە لێوی ژێری داچوڕاوە ف لب فروهشته.

لەوچە: ١) قەوچە؛ ٢) قسەنارەوان‌و دەم‌خوار: (هەر **لەوچەلەوچیەتی**) ف ١) نگا: قەوچە؛ ٢) کچە، نافصیح.

لەوح: دەپ، تەختە ف لوح، تختە.

لەوحانە: لەوکاتەدا ف درآندم.

لەوحە: لەوح ف لوح.

لەوحەلە: لەو جارەوە ف از آن دفعە.

لەودوا: پاش ئەو ف بعد از او.

لەودە: ١) لۆدە؛ ٢) گەوج، لەوج؛ ٣) حەنەکچی، گاڵتەباز، قسەخۆش ف ١) علف برهم انباشته؛ ٢) هالو؛ ٣) لوده.

لەور: لاور، جانەوەری کێوی ف نگا: لاور.

لەوڕا: چونکە، لەبەرئەوە ف زیرا.

لەورکەچوُن: وەرگەڕانی لاقی وڵاخ ف دررفتن پای دام.

لەورە: لەوێ ف درآنجا.

لەوزە: ناڵو، بادامەی بن گەردن ف لوزە، لوزتین.

لەوزینە: لەبزینە ف نوعی شیرینی.

لەوس: لەوچ، دەم‌و فلچ، لێوی ئەستوُری داکەوتو ف لوچە، لب کلفت فروهشته.

لەوسا: لە جارەکەوە ف از آن دفعە.

لەوساوە: لەو سا ف از آن دفعە بەبعد.

لەوسن: لچ‌و لەو شوڕ ف لب و لوچە فروهشته.

لەوشەقاتا: لێوکەت ف لب شکری.

لەوقەرادایە: لیچی‌داژەنو ف لب فروهشته.

لەولا: لقێ ئالیەوە ف از آن طرف.

لەولاو: لاولاو ف لبلاب، پیچك.

لەولاوە: ١) لقـێ ئالی ڕە؛ ٢) لاولاوەی دەرك‌و پەنجـــەرە ف ١) از آن طرف؛ ٢) لولای در و پنجره.

لەولقاندن: لەخاوەرخستنی ئەسپ‌و لینگدانی ف گرم کردن اسب.

لەولەو: لوُرەلوُر ف زوزه.

لەوم: سەرکوُنە ف طعنه، سرزنش.

لەوما: لەبەر ئەوە، بۆیە ف از این جهت.

لەوماکو: ١) چونکی، چونکو؛ ٢) ئەگەرچی ف ١) زیرا؛ ٢) اگرچه.

لەون: جوُر، تەحر، تەرز ف نوع.

لەونایش: ماچ، ڕامۆسان ف بوسه.

لەوە: ١) لە ئەم‌شتە؛ ٢) چڵپاو، قوڕاوی‌شل؛ ٣) ماچێك، راموسانێك؛ ٤) تەپڵەسەر ف ١) ازاین؛ ٢) لجن و لای؛ ٣) بوسەای؛ ٤) تارك سر.

لەوەبەر: پێش لەم‌شتە ف قبل از این.

لەوەپاش: دوای ئەم‌شتە ف بعد ازاین.

لەوەپێش: لەوەبەر ف قبل از این.

لەوەتا: لە سەردەمەکەوە، لە کاتێکەوە ف از آن زمان.

لەوەتی: لەوەتا ف از آن زمان.

لەوەجە: پێویست، پێداویست، لازم ف لازم.

لەوەدوا: لەوەپاش ف بعد از این.

لەوەڕ: گیای خواردنی ئاژەڵ ف چرا، علف.

لەوەڕا: ١) ئاڵفی خوارد؛ ٢) لە سەبەبەکەوە ف ١) چرید؛ ٢) از آن سبب.

لەوەڕان: ئاڵف‌خواردنی ئاژەڵ، چەڕین ف چریدن.

لەوەڕاندن: چەڕاندنی ئاژەڵ ف چرانیدن.

لەوەڕانن: لەوەڕاندن ف چرانیدن.

لەوەڕگا: جێ لەوەڕ ف چراگاه.

لەوەڕگە: لەوەڕگا ف چراگاه.

لەوەڕی: لەوەڕا ف چرید.

لەوەڕیان: لەوەڕان ف چریدن.

لەوەڕین: لەوەڕان ف چریدن.

لەوەڕێن: کەسێ کە حەیوان دەباتە لەوەڕ: (گا **لەوەڕێن**، کەر **لەوەڕێن**) ف چراننده، چران.

لەوەن: ١) قامیش؛ ٢) قامیشی باریك ف ١) نی؛ ٢) نی نازك.

لەوەند: لەقەند، لاوی جوان‌چاك ف جوان شوخ و زیبا.

لەوەنـدە: ١) لە ئەم‌چەنـدە؛ ٢) گیایەکی زۆر بوُن‌خۆشە ف ١) از این اندازه؛ ٢) گیاهی خوشبو است.

لەوەندی: لەڤەندی، ئەنگوچکەسوّرانی [ف] آستین بلند.

لەوهەندە: لەوەندە [ف] از این مقدار.

لەوی: ١) بزوت، جوڵا؛ ٢) لە ئەو [ف] ١) جُنبید؛ ٢) از او.

لەویّ: لەمیّ، لە جێگەکە [ف] در آنجا.

لەویانە: ١) لە ئەمەیان؛ ٢) لەویّ [ف] ١) از این یکی؛ ٢) درآنجا.

لەویچ: لاویچ [ف] پُرکفِ یك دست.

لەویچە: لەویش، لە ئەمیش [ف] از این هم.

لەویرا: لە جێگەدوورەکەوە [ف] از آنجا.

لەوین: ١) جوڵێنەر، بزوێن؛ ٢) لە جێگەکەن [ف] ١) جنبان؛ ٢) درآنجا هستند.

لەویندەر: لە شوێنەکە [ف] درآنجا.

لەویندەریّ: لەویندەر [ف] درآنجا.

لەوینە: ١) لەوین، لە شوێنەکەن؛ ٢) لەویّ، لەو جێگە؛ ٣) لە تەرزی، وەکی [ف] ١) درآنجا هستند؛ ٢) در آنجا؛ ٣) هم نوع، همرنگ.

لەهـ: پاژ، لەت، پارچە [ف] قطعه، تکّه.

لەها: پێڵاو، پالاّ [ف] پای افزار.

لەهان: لاکان [ف] پای افزار ترکه‌ای به جای اسکی.

لەهانە: کەلەم، کەلەرم [ف] کلم.

لهەڤ: رێك وپێك و لەبار [ف] شیك.

لهەڤ پێچین: لێك هالاّن، ئالۆزان، شێویان [ف] قاطی و درهم شدن.

لهەڤ تەواندن: داهێنانەوە، نەوی کردن [ف] خم کردن.

لهەڤ خستن: لێك دان، لەیەکتری دان [ف] کتك کاری، یکدیگر را زدن.

لهەڤ کەتن: ١) دەمەقاڵە؛ ٢) بەگژیەکتراچوّن؛ ٣) وێك کەوتن [ف] ١) جدل؛ ٢) جدال؛ ٣) برخورد.

لهـەڤ گزّزین: ١) شەرەدندوکەکردن؛ ٢) خوّ لەیەکتر بەزل زانین؛ ٣) لێکتررا سان [ف] ١) جدال؛ ٢) خودرا بر دیگری فضل دادن؛ ٣) تهدید با حرکت دست.

لهەڤ وەرن: سازان، پێك هاتن [ف] باهم ساختن.

لەهلاك: مارمێلکە [ف] مارمولك.

لەهن: لانەی درندەو کەروێشك [ف] کنام، لانهٔ خرگوش.

لەهـوّش چوّن: ١) بـوّرانـەوە؛ ٢) لەبیرچوّن [ف] ١) مدهوش شدن؛ ٢) فراموش شدن.

لەهوّش خوّچوّن: بوّرانەوە [ف] مدهوش شدن.

لەهەرددان: لەعەردیدان [ف] بر زمین زدن.

لەهەردیدان: لەعەردیدان، لەهەرددان [ف] بر زمین زدن.

لەهەز: موّخڵ، هێڵەگ [ف] الك.

لەهەڤدان: ١) تێکەڵ کردن؛ ٢) لەڤدان، لەیەکتردان [ف] ١) آمیختن؛ ٢) زدوخورد.

لەهەڤدودان: لەهەڤدان [ف] نگا: لەهەڤدان.

لەهەڤ هاتن: لەڤهاتن، پێك هاتن [ف] توافق و آشتی کردن.

لەهەك: گوّڕیچە، ئەلحەد [ف] لحد.

لەهەن: کەلەم، لەهانە [ف] کلم.

لەهی: لایاو، لافاو، سێڵاو [ف] سیل، سیلاب.

لەهێیان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

لەهێرت: بەقەوەت، بەتاقەت [ف] زورمند.

لەهیستن: ١) هەڵپەرکێ کردن؛ ٢) گەمەکردن [ف] ١) رقص؛ ٢) بازی کردن.

لەهیستـوّك: ١) کەسێ کە لە هەڵپـەرکیا زوّر شارەزایە؛ ٢) گەمەکەری کارامە؛ ٣) بوکەڵەی منال [ف] ١) رقّاص ماهر؛ ٢) بازیکن زبردست؛ ٣) اسباب بازی بچّه.

لهێڤی: ١) بەئاوات؛ ٢) چاوەنوّڕ [ف] ١) آرزومند؛ ٢) چشم به‌راه.

لەهێك: لەپڕ، نەخافڵ [ف] ناگهان.

لەهێکرا: لەپڕرا، لەنەکاو [ف] ناگهان.

لەی: ١) بەڕە، پەلاّس؛ ٢) لەهی، سێڵاو؛ ٣) ئەستوّن، کوّڵەکە؛ ٤) داری ئاوکێشانی دوکەسە کە دەسەتڵی دەخەن [ف] ١) گلیم؛ ٢) سیلاب؛ ٣) ستون، پایه؛ ٤) وسیلهٔ حمل آب دونفره.

لەیاق: شیاو، هێژا [ف] لایق.

لەیر: ١) زاروّی ساوا؛ ٢) شینکەی تازە سەردەرهاوردە؛ ٣) جوچکەمەلی تازە لەهێلکە درهاتگ [ف] ١) نوزاد؛ ٢) گیاه تازه‌سردرآورده؛ ٣) جوجهٔ تازه از تخم درآمده.

لەیرك: ١) بێچوی ئاژەڵ؛ ٢) منالّی ساوای کوّرپە [ف] ١) نوزاد دام؛ ٢) طفل نوزاد.

لەیرۆ: منالّی نێر، کوّڕ [ف] پسر بچّه.

لەیروّلوری: کوڕێژگەی ئازاو نەترس [ف] پسر بچهٔ شجاع.

لەیرە: لەم جێگەدا [ف] اینجا.

لەیرەك: لەیرك [ف] نگا: لەیرك.

لەیریّ: منالّی مێوینە، کوّرپەساوای کیژ [ف] دختر بچّه.

لەیز: ١) سەما، رەقس؛ ٢) گاڵتەو لاری؛ ٣) نوّبەی کایە لە گەمەدا [ف] ١) رقص؛ ٢) بازی و سرگرمی؛ ٣) نوبت بازی.

لەیزتن: ١) سەماکردن؛ ٢) کایەکردن [ف] ١) رقصیدن؛ ٢) بازی کردن.

لەیزتوّك: ئامرازی گەمە [ف] اسباب بازی.

لەیزوّك: ١) لەیزتـوّك؛ ٢) کەسێ کە زوّری کەیف لە بازی کردنـە؛ ٣) کەسێ کە باش سەما دەکا؛ ٤) بوکەڵەی منال [ف] ١) اسباب بازی؛ ٢) کسی که بسیار به بازی علاقه دارد؛ ٣) ماهر در رقصیدن؛ ٤) اسباب بازی کودك.

لەیزین: لەیزتن [ف] نگا: لەیزتن.

لەیس: لەیز [ف] نگا: لەیز.

لەیستن: لەیزتن [ف] نگا: لەیزتن.

لەیستوّك: لەیزتوّك [ف] نگا: لەیزتوّك.

لەیشوّ: قوڕاو [ف] آب گلالود، آب کِدِر.

لەیل: گراوی، ماشقە، دڵبەر [ف] معشوق.

لەیلاج: قومارباز ی زوّر لێزان [ف] قمارباز ماهر، لیلاج.

لەیلاخ: هاوینەهەوار، کوێستان، زوّزان [ف] ییلاق.

لەیلاغ: لەیلاخ ف ییلاق.

لەیلاق: دەوەنێکە ف درختچەای است.

لەیلان: ۱) بیابـان، چۆڵو دەشت، سارای بەرپـان؛ ۲) تراویلکـە؛ ۳) بریقە ف ۱) دشت و بیابان، هامون؛ ۲) سراب؛ ۳) درخشش.

لەیلانك: گوڵی زەمەق، زەمبەق ف زنبق.

لەیلانۆك: گوڵێکی ڕەنگ پەمبەیی تۆخە ف گلی است به رنگ صورتی تیره.

لەیلوپەڕ: لولو پەڕ ف نیلوفر.

لەیلوك: لەلو، دەرگوش ف ننو.

لەیلومەجروم: دو ئەستێرەن ساڵێ جارێك بەرانبەر بە یەك دەبن ف نام دو ستاره در مجموعهٔ جوزا.

لەیلەدۆنێ: ژنی ماڵانگەڕ، لەککاتە ف زن ولگرد و بیکاره.

لەیلێ: ۱) گراوی مەجنونی بەناوبانگ؛ ۲) ئەی دۆست، ئەی دڵبەر؛ ۳) ناوە بۆ ژنان ف ۱) لیلی معشوقهٔ مجنون؛ ۲) ای یار؛ ۳) نام زنانه.

لەیم: چڵك، گەماری ، قرێژ، چەپەڵی ف چرك، کثافت.

لهێم: لەحیم، جۆش خواردنی کانزا بەسەر یەکا ف لَحیم.

لەیمن: چڵکن، چەپەڵ، گەمار، پیس وپۆخڵ ف چرکین.

لەیمنەت: چڵکنی پوُتەکەو پیسەکە ف چرکین بدنمود.

لەیم ولیشە: ۱) گەمار؛ ۲) ژەنگاوی ف ۱) چرك، کثافت؛ ۲) زنگ‌زده.

لەیم ولێشەك: لەیم و لێشە ف نگا: لەیم و لێشە.

لەینە: ۱) لەوێ، لڤی جێ؛ ۲) لێرە ف ۱) درآنجا؛ ۲) دراینجا.

لەیەك بوُن: ۱) لـە ڕەنـگ و بیچما وەك یەکی؛ ۲) لێك جیابوُنەوە ف ۱) مشابهت؛ ۲) ازهم جداشدن.

لەیەك بەربوُن: ۱) تێك بەربوُن؛ ۲) لێك جیابوُنەوە ف ۱) درهم آمیختن، درهم آویختن؛ ۲) از هم جداشدن.

لەیەك بەردان: ۱) تێك بەردان، دەگژیەك ڕاکردن؛ ۲) لێك جیاکردنەوە ف ۱) وادار به گلاویزشدن کردن، وادارکردن به درگیرشدن؛ ۲) ازهم جداکردن.

لەیەك چوُن: وەك یەك چوُن ف شباهت، همانندبودن.

لەیەکدان: ۱) تێکەڵاوکـردن؛ ۲) لەیەکتـردان ف ۱) آمیختـن؛ ۲) زدوخورد.

لەیی: لافاو، لەهی، لی، لێمشت، سێڵاو ف سیل.

لەییر: لەیر ف نگا: لەیر.

لەیی شۆ: ۱) ئاوی لێڵ، قوڕاو؛ ۲) بەپەلە، بلەز ف ۱) آب گل‌آلود؛ ۲) باشتاب.

لەییکە: ڕۆژەجوتێك لە زەوی ف زمین به اندازهٔ یك روز شخم زدن.

لی: لافاو، لاپاو ف سیل.

لێ: ۱) لاپاو، لافاو، سێڵاو؛ ۲) بەڵام، بەڵان؛ ۳) لە، بۆ دەست پێکردن؛ ۴) لەنـــاو؛ ۵) ژ. بۆ دوُربـــوُنـــەوە ؛ ۶) رزیو، پلێخـــاو؛ ۷) پاشگـــری پچوُك شاندان؛ ۸) بانگ کردنی کچ، کچێ؛ ۹) لەئەو؛ ۱۰) بەڵام؛ ۱۱) پێ هەڵچـوُن: (لێ داریێ بکـە توان بوەرێنە)؛ ۱۲) وتن: (دەلێ، بلێ، دەلێم) ف ۱) سیل؛ ۲) امّا، لیکن؛ ۳) از، برای آغاز؛ ۴) در، داخل؛ ۵) از، *برای دورشدن* ؛ ۶) لهیده؛ ۷) پسوند تصغیر؛ ۸) لفظ خواندن دختر؛ ۹) از آن؛ ۱۰) امّا؛ ۱۱) از چیزی بالارفتن؛ ۱۲) گفتن.

ڵێ: گوتن. *بە تەنیا نایەژن* : (بڵێ، مەڵێ، دەڵێ، ئەڵێم) ف گفتن.

لێ ئانین: ۱) لێ جوانی بەرگ؛ ۲) لەشتێك هێنان؛ ۳) بۆ هەڵکەوتن؛ ۴) لەنـزیکی، لەنـك ف ۱) برازندگی؛ ۲) از چیزی آوردن؛ ۳) فرصت یافتن؛ ۴) نزد.

لیا: هۆی، هێی، یێتی بانگ کردن ف حرف ندا.

لیاقەت: شیاوی ف شایستگی.

لیان: ۱) لاکان؛ ۲) ڕاژان ف ۱) اسکی محلّی؛ ۲) نوسان افقی داشتن.

لیانی: لانەی باڵندە، لوُنە ف آشیان.

لیاو: لینجاو، لوعاب ف آهار، لزج آب، لعاب.

لێب: ۱) گزی، گەڕ؛ ۲) حەنەك، قسەی سەیر ف ۱) نارو؛ ۲) شوخی، طنز.

لیباس: پۆشەنی، پۆشاك ف لباس.

لێ بڕان: ۱) کەم هێنـــان، کورت هێنـــان؛ ۲) بڕیاردان، قەراردان ف ۱) کوتاه‌آوردن؛ ۲) تصمیم گرفتن.

لێ بردن: ۱) لە شتێ ڕفاندن؛ ۲) دەناونان، دەناوڕاکردن ف ۱) ربودن از؛ ۲) سپوختن، فروکردن در.

لێ بڕیان: لێ بڕان ف نگا: لێ بڕان.

لێ بوردن: بەخشینی کەسێ لە هەڵەو خەتا، عافوکردن ف عفوکردن.

لێ بوردو: گوناەبەخش ف عفوکننده.

لێ بوردە: گوناەبەخش ف عفوکننده.

لێبۆك: ۱) حەنەکچی؛ ۲) فێڵباز ف ۱) طنزگو؛ ۲) ناروزن.

لێبۆکی: قسەخۆش، حەنەکچی ف هزلی، لوده.

لێ بوُن: ۱) پەیدابـوُن لە شتێ: (لە کچی مامم بوە)؛ ۲) وەك یەك چوُن: (ئەممەش لەوەیە)؛ ۳) ڕاچڵەکین، داچڵەکین ف ۱) متولّدشدن از؛ ۲) همانندی؛ ۳) یکّه‌خوردن.

لێ بوُنەوە: ۱) لە کار خەلاس بوُن؛ ۲) پاژ جیابوُنەوە ف ۱) فارغ شدن از کار؛ ۲) برکنده‌شدن.

لێبەك: ۱) گزی، گەڕ، فێڵ؛ ۲) لێبۆك ف ۱) حیله، مَکر؛ ۲) نگا: لێبۆك.

لێ بەلێ: دەئیتر، دەباشە. بۆ باوەڕنەکردن دەیڵێن: (لێ بەلێ بلاوەبە) ف خُب دیگه، حرف تعجب و ناباوری.

لیپ: ۱) تژە، پڕ؛ ۲) حیلە، گزی؛ ۳) پاروی زل؛ ۴) پێل، شەپۆل ف ۱) پُر؛ ۲) حیله؛ ۳) لقمهٔ بزرگ؛ ۴) موج.

لێپ: فێڵ، حیلە، گزی ف حیله.

لیپان: پڕ، دارماڵ ف پُر، لبالب.

لیپان لیپ: پڕاوپڕ، دارماڵ ف لبالب، پُر.

لیپاو: شەپۆلی چەم ف خیزاب، موج.

لیپاولیپ: پڕ و دارماڵ، سەرڕێژ ف مالامال، لبریز.

لێ پڕبـــوُن: تورەبـــوُن لە کەسێ: (لێت پڕم مەمـــدوێنـە) ف از کسی خشمگین بودن.

لێ پرسراو: بەرپرس ف مسئول.

لێ پرساوی: بەرپرسی ف مسئولیّت.

لێ پرسین: ١) پرسیار لە کەسێ کردن؛ ٢) بەسەرکردنەوە ف ١) سؤال از کسی کردن؛ ٢) تفقّد.

لێ پرسینەوە: ١) لێ کۆڵینەوە لە تاوان؛ ٢) بەسەرکردنەوەی کەسێ ف ١) بازجویی؛ ٢) تفقّد.

لێپ لێدان: پاروی زل لە خواردن کردن ف لقمهٔ بزرگ برداشتن.

لێپۆك: ١) گاڵتەباز؛ ٢) ئیشکەزن ف ١) لُوده؛ ٢) دلقك.

لیپە: ١) پڕاوپڕ؛ ٢) زۆر قەڵەو ف ١) مالامال؛ ٢) بسیار چاق.

لێ پێچان: پێچدان بە دەوری شتێکا ف پیچیدن بر.

لێ پێچانەوە: لێ پرسینەوە ف نگا: لێ پرسینەوە.

لێ پیس کردن: خراپتر بوُنی نەخۆشی ف بدترشدن بیماری.

لیت: ١) ئاغەڵ؛ ٢) فێڵ، حیلە؛ ٣) لوُت، کەپۆ ف ١) آغُل؛ ٢) حیله؛ ٣) بینی.

لێت: لە تۆ ف ازتو.

لیتاو: چڵپاو، قوڕاوی شل ف لای، لجن.

لیتك: پەڕین، بازدانی بەتەوژم ف پرش، جهش.

لیتور: ١) لیتەی ناو جوگە؛ ٢) بڵخی سەر بەردی ناو چەم ف ١) لای و لجن جویبار؛ ٢) مادّه‌ای لزج که بر سنگهای رودخانه می‌نشیند.

لێ تۆژینەوە: کۆڵینەوە لە کارێك ف پژوهش.

لیتۆکە: چڵکن و دزۆین ف چرکین و کثیف.

لیتە: ١) مێوژی کوتراو بۆ شەربەت؛ ٢) تلتە؛ ٣) چڵپاو ف ١) مویز کوبیده؛ ٢) تفاله؛ ٣) لجن، لای.

لیتەزاوە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لیتەك: بێچارەو فەقیر ف بینوا.

لێ تێکچوُن: ١) کار لێ خرابوُن؛ ٢) سەر لێ شێوان ف ١) کار بهم خوردن؛ ٢) آشفتن.

لیجە: چڵپاو، لیتە، لیتاو ف لای، لجن.

لیچ: ١) لێو، لو، لەو؛ ٢) گوڵاو؛ ٣) قەراغ، کەنار؛ ٤) مێوژی کوتراو؛ ٥) لچق، لنچ؛ ٦) ئەستێرك، گوڵاو ف ١) لوچه، لب؛ ٢) گلاب؛ ٣) کنار؛ ٤) مویز کوبیده؛ ٥) لزج؛ ٦) استخر.

لێچ: ١) گۆلاو؛ ٢) لاڕێ ف ١) استخر؛ ٢) گمراه.

لیچار: لەگەز، دەناچیە، مەتەڵ ف چیستان.

لێ چاکردن: ماین و ماکەر بە ئەسپ و نێرەکەر بەگاندان ف گشن دادن مادیان و ماچه‌خر.

لیچاڵ: ریچاڵ ف نگا: ریچاڵ.

لێچ بوُن: گومڕابون، لاڕێ بوُن ف گمراه شدن.

لیچق: لچق، لنچ، لیچ ف لزج.

لیچقایی: شتی لوعابی ف لزوجه، لزجی.

لێچو: بە شکڵ چون یەك، شب ف شبیه.

لێ چوُن: ١) شباندن؛ ٢) جێگەبوُنەوە لە شتێدا، چوُنەناو: (هێند تەنگە **لێی ناچێ**)؛ ٣) پەڕینی نێر لە مێ؛ ٤) دادانی تەڕایی لە دەفر: (ئەم دیزە **لێی دەچێ**) ف ١) شباهت؛ ٢) جای شدن، فرورفتن در؛ ٣) سوارشدن گشن بر ماده؛ ٤) چکه‌کردن ظرف.

لێ چوُنەوە: ١) لە هێلکە کردن دەستهەڵگرتنی کەرکێ؛ ٢) تەرکی کاریکی خوپێ‌گرتو کردن ف ١) از تخمگذاری باز ایستادن؛ ٢) ترك عادت کردن.

لێچوُیی: هاوونەیی ف شباهت.

لیچەك: جۆرێ پارچەی زۆر ناسك ف پارچهٔ بسیار نازك، وال.

لێ خراو: ١) لەسەر کار دەرکراو، بەرکەنارکراو؛ ٢) پێداساویاو ف ١) از کار برکنارشده؛ ٢) سابیده شده بر.

لێ خستن: ١) لەسەر کار دەرکردن؛ ٢) پیامالین، پیاساوین؛ ٣) لێدان، دارکاری کردن ف ١) برکنار کردن؛ ٢) ساییدن بر؛ ٣) زدن، کتك‌کاری کردن.

لێ خشان: بەسوُکی پیاساوان، وێکەوتنی سەبرۆکە ف آهسته مالیده شدن بر.

لێ خشاندن: سەبرێ پێداهێنان: (دەستێکم **لێ خشاند**) ف بەآهستگی مالیدن بر.

لیخن: لێڵ، شلوێ ف کدر، آب آلوده.

لیخناو: لیخن ف کدر، آب گل‌آلود.

لێ خواردن: بەهرە لە شتێ دەس کەوتن ف بهره‌یافتن از.

لێخوڕ: ئاژۆ ف راننده.

لێخوڕین: ١) ئاژۆتن؛ ٢) تێ‌ڕاخوڕین ف ١) راندن؛ ٢) نهیب زدن بر.

لێ خۆش بوُن: عافوکردن، بەخشینی گوناحبار ف عفوکردن.

لێخە: ١) ساوینی کێر بە لەشی مێوینەدا، ریخە؛ ٢) فەرمانی لێدان، لێدە ف ١) مالیدن آلت تناسلی بر پوستِ جنس مخالف؛ ٢) فرمان زدن، بزن.

لێ خەفتان: چاو لەدەرفەت بوُن ف منتظر فرصت بودن.

لێ خەفتن: ١) لێ خەفتان؛ ٢) بەخاترجەمی و ئیسراحەت نوستن ف ١) منتظر فرصت بودن؛ ٢) با خیال آسوده خُفتن.

لێخەك: لێدانێك، زەبر ف ضربت.

لێدان: ١) قوتان، ئازاردان بە دار یان بە مست یا بە هەرچی؛ ٢) کوتانی دەرگا؛ ٣) لە ئاو دان: (**لە چۆمم دا**)؛ ٤) چڵكدانی ڕەگ، پل‌دان؛ (دڵم **لێ دەدا**)؛ ٥) برێتی لە بە نارەوا خواردن: (قەرزی لەسەربوُ **لێی‌دا**)؛ ٦) دەنگ‌دەرهێنان لە ئامرازی موسیقا: (زوڕناکەی زۆر خۆش **لێ دەدا**)؛ ٧) دەقاڵب کردن، چێ کرن: (سکە **لێدان**، خشت **لێدان**) ف ١) زدن؛ ٢) دق‌الباب کردن؛ ٣) به آب زدن؛ ٤) تپش رگ و قلب؛ ٥) کنایه از ناروابردن و خوردن؛ ٦) نواختن موسیقی؛ ٧) قالب زدن.

لێدراو: ١) دراوی سکەدیتو؛ ٢) لێدان‌خواردو ف ١) سکه؛ ٢) کتك‌خورده.

لێ دزین: دزی کردن لە شتێ ف دزدیدن از.

لێ دزینەوە: کەم‌کردنەوەی بە سەبرەسەبرە ف بەتدریج کم کردن از.

لێ دوان: ئاخافتن دەربارەی ف گفتگو دربارهٔ چیزی.

لێدە: ١) بقوتە، لێخە؛ ٢) لۆدەی کاو گیا ف ١) بزن؛ ٢) تودهٔ علف.

لێدەر: ۱) قوتـێن، کەسـێ کە لێدەدا؛ ۲) شتێ کە لە سەودادا لە کالاّ دەردەکرێ ف ۱) زننده، ضارب؛ ۲) اُفت معامله.

لێدەرکردن: فرێدان لە کۆدا ف اُفت کردن، منهاکردن.

لیر: ۱) ئۆدەی چکۆڵە لە ماڵدا؛ ۲) زیپکەی پانکە لەسەر پێست ف ۱) اتاق کوچك؛ ۲) ایر، کهیر.

لێر: ئاوی دەم کە بە لغاوەدا دێتەخوار، لیکاو، لیك ف لعاب دهن.

لێڕ: دارستان، جەنگەڵ ف جنگل.

لیرا: گیای شاتەرە ف گیاه شاه‌تره.

لێرا: لە ئەم شوێنە ف دراینجا.

لێرانە: لێرا ف در اینجا.

لێراو: ئاوی دەم، لیکاو ف لعاب دهن.

لیرد: تلّپ، تلّپە، تلّتە ف تەنشین مایع، دُرد، تفاله.

لیرك: ۱) لولەی باریك کە ئاوی لێ هەڵدەڕژێ؛ ۲) زیپکەی پان، لیر ف ۱) لولهٔ باریك به جای ناودان؛ ۲) جوش پهن، کهیر، ایر.

لێرکۆکە: لە ئەم جێگە زۆر نزیکە ف درهمینجا.

لیرگ: ۱) زیپکـەی پان، لیر؛ ۲) گڕەبای بەڵای بێستان ف ۱) جوش پهن، کهیر؛ ۲) بادگرم آفت پالیز.

لێڕوانین: تماشاکردن ف نگاه انداختن بر.

لیرە: ۱) لوُرە، لوُرەی سەگ و گورگ و چەقەڵ؛ ۲) دراوی سکە لە زێڕ؛ ۳) بالۆرە ف ۱) زوزه؛ ۲) سکهٔ طلا؛ ۳) نگا: بالۆرە.

لێرە: لەگرە ف دراینجا.

لێرەبەدواوە: لەمەوپاش، لەمەودوا ف از این به‌بعد.

لێرەبەم‌لاوە: لە ئەم جێگەیە نزیك‌تر ف ازاینجا نزدیك‌تر.

لێرەبەولاوە: لە ئەم جێگەیە دوُرتر ف از اینجا دورتر.

لێڕەوار: دارستان، لێڕ، جەنگەڵ ف جنگل.

لێرەوە: لە ئەم شوێنەوە ف از اینجا.

لێرین: ۱) بالۆرە؛ ۲) تێکوڵ لێ کردنەوە ف ۱) لرزاندن صدا هنگام آواز خواندن؛ ۲) پوست کندن.

لیز: ۱) پەناگا، پەسیو؛ ۲) هەڵپەڕکێ ف ۱) پناهگاه؛ ۲) رقص.

لێز: ۱) خزم؛ ۲) کویلە، کۆلە، بەنی؛ ۳) خولامی لاوی کەم‌تەمەن ف ۱) خویشاوند؛ ۲) برده، بنده؛ ۳) نوکر نوجوان.

لێزان: پسپۆڕ، زانا لە شتێ ف کاردان، خبره.

لێزانی: پسپۆڕی ف کاردانی، خُبرگی.

لێزانین: لێزانی ف کاردانی، واردبودن.

لیزتن: ۱) لەیستن، کایەکـردن، گەمـەکردن؛ ۲) هەڵپەڕین ف ۱) بازی کردن؛ ۲) رقصیدن.

لێزك: دەلانی تەڕایی لە لەش ف ترشحِ عرق از پوست بدن.

لێزکن: کەسێ کە خوەدان دەدا ف شخصی که زیاد عرق کند.

لیزگ: جێ هێلانەی بەکۆمەڵ بۆ باڵندان ف جایگاه لانهٔ دسته‌جمعی پرندگان.

لێزگ: ۱) تیرۆژ، تیشکی خۆر؛ ۲) داوی بادراو، گشتـەك ف ۱) شعاع نور؛ ۲) نخ تابیده.

لیزگـە: ۱) مت و موُری بەداوەوە کـراو؛ ۲) پەنـاگا، پەسیو، لیز ف ۱) مهره‌های به رشته‌کشیده؛ ۲) پناهگاه، ملجاء.

لێزگە: مت و موُری بەداوەوە کراو ف مهره‌های به‌رشته کشیده.

لێزم: ۱) خزمی نزیك؛ ۲) ڕێژنەباران ف ۱) خویشاوند نزدیك؛ ۲) رگبار.

لێزماو: لافاوی دوای ڕێژنەباران ف سیل بعد از رگبار.

لێزماهی: تەڕایی زۆر ف رطوبت زیاد.

لیزمایی: لێزماهی ف رطوبت زیاد.

لیزمە: ڕێژنە، ڕەهێڵە ف رگبار.

لیزۆك: ۱) لەیستـۆك؛ ۲) زۆر گەمـەکـەر؛ ۳) پانـدۆڵی سەعات ف ۱) اسباب‌بازی؛ ۲) لوده؛ ۳) پاندول ساعت.

لێزۆك: لیزۆك ف نگا: لیزۆك.

لیزۆکـە: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ازروستاهای ویران شدهٔ کردسان توسط بعثیان.

لێزۆکی: پیـاوی وازوازی و هەردەمە لەسـەر هزرێك ف آدم دم‌دمی، متلون‌المزاج.

لیزەڤـان: ۱) کەسێ کە باش لە هەڵپـەڕین دەزانێ؛ ۲) لەیاری‌کردنـدا زەبر بەدەست ف ۱) رقّاص ماهر؛ ۲) ورزشکار.

لیزین: هەڵپەڕین ف رقصیدن.

لێژ: سەربەرەژێر، بەرەژێرە ف سرازیری.

لێژایی: لێژ ف سرازیری.

لێژگ: هەودا لە بەن، لۆ لە گوریس ف تارنخ.

لێژنە: ۱) لەسەریەك داندراوی داری سوُتەنی؛ ۲) دەستەیەك لە خەڵك کە پێکـەوە کارێ ئەنجـامدەن ف ۱) هیزم برهم انبـاشتـه؛ ۲) گروه مسئول انجام کاری.

لێژی: لیژایی ف سرازیری.

لیس: ۱) تێلا؛ ۲) داری درێژی لە بڵنـــد ڕاهـــەنگێوراو کە مریشـك و قەلەموُنە شەوانە لە سەری دەنیشن؛ ۳) تلیس‌تەواو تەڕبوُگ؛ ۴) لوُس، حولی؛ ۵) جانـەوەرێکی بچـوُکـە مێملّی دار سێوە ف ۱) چو بدست کلفت، چماق؛ ۲) چوب بر بلندی کشیده که ماکیان بر آن نشینند؛ ۳) خیس؛ ۴) صاف و هموار؛ ۵) جانوری است آفت سیب.

لێس: زمان بەشتێکا ساوین ف زبان مالیدن بر چیزی، لیس.

لێسانەوە: لستنەوە ف لیسیدن.

لێسانەوە: لستنەوە ف لیسیدن.

لیسپ: ۱) پەلکەی هۆندراو لە کەزی؛ ۲) دەسکی بەرەقانی؛ ۳) تیسك ف ۱) لایهٔ گیسوی بافته؛ ۲) دستهٔ بافتهٔ فلاخن؛ ۳) دسته‌ای از مو.

لیسپا: کوچکاور ف سه‌پایهٔ اجاق.

لیست: سیایی ف لیست.

لیستن: کایەکردن ف بازی کردن.

لیستۆك: بوُکەڵە، لەیستۆك ف اسباب‌بازی.

لیستەك: گەمە، گاڵتە ف بازی، سرگرمی.

لیس‌تێکـوتان: برێتی لە زۆر هاتنەوەماڵ و کەم لەماڵ‌دەرچوُن ف کنایه ازبیش از حد درخانه‌بودن.

لیس تیَ هاویشتن: لیس تیَکوتان ف نگا: لیس تیَکوتان.

لیَستن: لستن ف لیسیدن.

لیستنەوە: لیسانەوە ف لیسیدن.

لیسك: ۱) کوَلەکەی تیشکی خوَر کە لە کولانەوە دیَتەژوُر؛ ۲) قەفەزەی دوکـــانی مریشـك‌فروَش ف ۱) ستـونی از شعـاع نور خورشید که اززوزنه به درون خانه تابد؛ ۲) قفسهٔ مرغ فروشی.

لیَسك: تیخی دەم‌کەوچی کەوچك‌تاشین ف کارد قاشق‌تراشی.

لیسکـە: ۱) ئامـرازی زبرلوُس‌کردن؛ ۲) زمان‌لوُس‌و خوَریَك‌خەر؛ ۳) لوُسکـە، دەمـرُوُت ف ۱)ابزار صاف کردن؛ ۲) چرب‌زبان؛ ۳) اَمرَد، نوجوان بی‌مو.

لیَسکە: ئامرازی داربیَ کوَلین ف ابزارکندن چوب.

لیسوَکە: سواپ، بەردی تەنك‌و لوُسی گویَ‌چەم ف نگا: سواپ.

لیسە: چاوپوَشی لە هەلە ف چشم‌پوشی از خطا.

لیَسـە: ۱) مالەی بەردین بوَ سواغ؛ ۲) خیَشك؛ ۳) مل‌وموَی ئاژەل بوَ شتی سویَر ف ۱) مالـهٔ سنگی، انداوه؛ ۲) مالهٔ شخم صاف‌کن؛ ۳) پوزه‌گرداندن حیوان برای نمك.

لیسەخەرت: لیسك، لیزگ ف نگا: لیزگ.

لیَسەر: لافاو، سیَلاو ف سیلاب.

لیَستن: لستنەوە ف لیسیدن.

لیَش: ۱) کوَمـەلیَ لە گیا کە بە باریَك هەلـدەگیریَ، گالیَش؛ ۲) تەوژم، لیَشاو؛ ۳) چلّك؛ ۴) ژەنگ ف ۱) یك بار ستور از علف؛ ۲) فشار؛ ۳) چرك؛ ۴) زنگ.

لیشامە: هەلاش، ئالاش، پوش‌و چرپی سەرخانو ف انبیره.

لیَشـــاو: ۱) ئاوی زوَر بەتـــەوژم؛ ۲) بریَتی لە زەحف، فرە: (نـان‌و ئاو لیَشاوە) ف آب زیاد با جریان شدید؛ ۲) کنایه از فراوانی.

لیشتوَك: تەماح کاری بیَ‌ویجدان‌و نەخلاق ف آزمند بی‌وجدان.

لیَشریَ: قازیاخە، گیادوَکلیویَکە ف گیاهی است آشی، قازیاغی.

لیَشك: لەیم‌ولیشە ف نگا: لەیم‌ولیشە.

لیَشکن: چلّکن، پیس‌و پوَخل، گەمار ف چرکین.

لیَ شیَوان: لیَ تیَکچوُن ف نگا: لیَ تیَکچوُن.

لیغاب: لغاو ف لگام.

لیغیز: لیچق، لچق ف لَزِج.

لیف: ۱) کیســەی زبـری گەوچنی سابـوُن‌تیَ‌خستن بوَ خوَشتن؛ ۲) خواستنی شت لە خەلّك ف ۱) لیف حمّام؛ ۲) خواستن از مردم.

لیَف: لاف، پیَخەفی ناوتیَخراو ف لحاف.

لیفـانـدن: بەرزبـوُنـەوە، بلّنـدبـوُن، بەخـوَداهاتن. بوَ *گیای ئیَژن* ف رشدکردن، بالنده‌شدن. *درمورد گیاهان گفته می‌شود.*

لیفك: لیف ف نگا: لیف.

لیفْك: لاف، لیَف ف لحاف.

لیفکە: لفکەی حەمام ف لیف حمّام.

لیفـوَ: گونـدیَکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لیفوَك: خوازەلوَك، کەسیَ زوَر شت لە خەلّك دەخوازیَ ف گدامنش.

لیَفوَکە: لافی پچکوَلەو تەنك ف لحاف کوچك و نازك.

لیفە: ۱) لفکـەی حەمام؛ ۲) کەرکیـت ف ۱) لیـف حمّام؛ ۲) شانهٔ پودکوبی.

لیَفە: لاف، لیَفە ف لحاف.

لیَفەدرو: ۱) کەسیَ کە کاری لیَف‌دروُنە؛ ۲) تەبەنە، دەرزی درشت ف ۱) لحافدوز؛ ۲) سوزن درشت.

لیَفەدوُر: لیَفەدرو ف نگا: لیَفەدرو.

لیڤ: ۱) لەو، لیَو، لو، لەب؛ ۲) کەنارە، قەراغ؛ ۳) دەرفەت، کیَس؛ ۴) پڕ، تژی ف ۱) لب؛ ۲) کنارە، لبه؛ ۳) فرصت؛ ۴) پُر.

لیَڤ: ۱) لەو، لەب، لو، لیف: ۲) قەراغ ف ۱) لب: ۲) لبه.

لیڤا: بەرخی تازەزاو ف برهٔ نوزاد.

لیَڤ‌ریَژ: پڕاوپڕ، گەلەکی تژی ف لبریز.

لیَڤ‌شوَر: بریَتی لە روَگرژ ف کنایه از اخمو.

لیَڤك: کەنار، قەراغ، لیَوار ف کنارە، کرانه.

لیَڤکی: راسپیَری بەبیَ‌نوسین ف پیام شفاهی.

لیڤ‌لیڤك: سەرلیوارە، قەراخی زوَر نزیك ف لبهٔ نزدیك.

لیڤ‌ولیڤ: دارمالّ، زوَرپڕ، لیپاولیپ ف مالامال.

لیڤە: ۱) گیَژو حوَل؛ ۲) شیَت، دین ف ۱) گیج و هالو؛ ۲) دیوانه.

لیَ ڤەدان: دەلان، دەلاندن ف ترشح مایع از ظرف.

لیَ ڤەخارن: خواردنەوە ف نوشیدن.

لیَ ڤەخوارن: خواردنەوە ف نوشیدن.

لیَ ڤەکرن: لیَ کردنەوە، چنینی بەر لە دار ف چیدن میوه از درخت.

لیَ ڤەگرتن: دەخوَوەپیَچان ف دور خود پیچیدن.

لیَ ڤەگەڕیان: جوابەجەنگی، وەرام‌دانەوەی هەڕەشە ف پاسخِ تهدید.

لیڤەن: قامیشی باریك ف نی باریك.

لیَ ڤەنیَڕین: بوَگەڕان، تمـاشـاکـردن بوَ دوَزینەوەی گوم‌بوُگ ف ازپی چیزی گشتن.

لیق: ۱) لاق، لوَق، لنگ؛ ۲) ئاوی دەم ف ۱) پا، لنگ؛ ۲) آب دهن.

لیَق: ۱) ماستی ئامیان‌نەگرتووشل؛ ۲) گوَشتی لیچق‌و لەڕ؛ ۳) لاق ف ۱) ماست‌بند نیامدهٔ آبکی؛ ۲) گوشت لَزِجِ حیوان لاغر؛ ۳) پا، لنگ.

لیقاو: ئاوی دەم ف آب دهن.

لیقن: ۱) لچق، لیچق؛ ۲) تریَی پلّیخـــاوە؛ ۳) بنیادەمی لیق‌زوَر ف ۱) لزج؛ ۲) انگور لهیده؛ ۳) کسی که آب دهنش زیاد است.

لیقوَ: کەسیَ کە ئاو لە لالیَوی سەرەوژیَر دەبیَ ف کسی که آب دهنش از لوچه سرازیر است.

لیَ قوَمیان: توُشی بەلا بوُن ف بدبیاری.

لیَ قوَمین: لیَ قوَمیان ف بدبیاری.

لیقە: ۱) پرزەو پەڕوَی ناو دەوات؛ ۲) تریقەی پیَکەنین ف ۱)لیقهٔ دوات؛ ۲) صدای خنده.

لیَقە: لیقەی دەوات ف لیقه.

لیقەلیق: تریقەتریق ف هِرهِر خنده.

لیٚ قەومان: لیٚ قوٚمیان ف بدآوردن.

لیٚ قەوماو: توشی بەلاٚ هاتگ ف بدآورده.

لیٚ قەومین: لیٚ قەومان ف بدآوردن.

لیك: ۱) لیق، ئاوی دەم؛ ۲) قاشی میوه ف ۱) گلیز، لعابِ دهن؛ ۲) قاچ میوهٔ پالیزی.

لیٚك: ۱) ڕێك؛ ۲) لە یەکتر؛ ۳) تەواو ف ۱) هموار؛ ۲) از یکدیگر؛ ۳) تمام.

لیٚك ئانین: ڕێك خستن، لەڤ ئانین ف آشتی دادن دوضد.

لیکاو: لیقاو ف گلیز، لعاب دهن.

لیٚك بوٚرین: یەکتر عافوکردن ف همدیگر را بخشودن.

لیٚك بوٚن: ۱) شبی یەکتر بوٚن؛ ۲) لە ئێك و دو جیابوٚن ف ۱) شبیه هم بودن؛ ۲) از هم جداشدن.

لیٚکبوٚنەوە: ۱) شەق بردن، لەت بوٚن؛ ۲) دەست لیٚك بەردان لە شەڕدا ف ۱) شقه شدن، پاره شدن؛ ۲) جنگ را خاتمه دادن.

لیٚك ترازان: لـە یەك و دو بەربـوٚنی پیٚکەوەلکـاو ف ازهم جداشدن دوپیوسته.

لیٚك خوڕین: گەف لە یەکتر کردن ف همدیگر را تهدیدکردن.

لیٚك خەفتـان: بوٚ دەرفـەت گەڕان لە دژی یەکتر ف برضد همدیگر پی فرصت بودن.

لیٚکدالیٚکدا: لەسەر یەك و بیٚ پسانەوە ف پیوسته و مداوم، مُسلسل.

لیٚکدان: ۱) تیٚکەڵ کردن؛ ۲) لە ئێکتر پەیوەندکردن؛ ۳) قوتانی یەك و دو؛ ۴) گوٚڕینـەوەی سەربـەسـەر ف ۱) آمیختن و به هم زدن؛ ۲) به هم پیوندزدن؛ ۳) همدیگر را زدن؛ ۴) سر به سر عوض کردن.

لیٚکدانەوە: بەراوردکردن ف براوردکردن.

لیٚکدراو: ۱) تیٚکەڵ کراو؛ ۲) لە ئێکو دو پەیوەندکراو ف ۱) آمیخته؛ ۲) بههمدیگر پیوندزده.

لیٚکران: هاڕان، وردبوٚنی دەخڵ لە ئاش ف آردشدن غلّه.

لیٚکردن: ۱) جیاکردنەوە؛ ۲) بار لەسەر پشت دانان؛ ۳) سوٚربوٚن لەسەر بەربەرەکانی کردن، بە نەترسیەوە شەڕکردن؛ ۴) وردکردن لە ئاش ف ۱) جداکردن؛ ۲) بارگذاشتن بر پشت؛ ۳) راغب به مبارزه بودن، با شجاعت جنگیدن؛ ۴) آسیاب کردن غلّه.

لیٚکـردنـەوە: ۱) جیاکـردنەوە؛ ۲) چنینی میوه لە دارو بیستان ف ۱) جداکردن، کندن؛ ۲) چیدن میوهٔ درختی و پالیزی.

لیٚکرن: دەغڵ لە ئاسیاو یان بە دەستاڕ هاڕین ف آرد کردن غلّه.

لیٚك ڕەوینـەوە: ۱) سڵ لەیەکتـر کـردن؛ ۲) گوشـادبـوٚنـەوە ف ۱) از همدیگر رم کردن؛ ۲) گشادترشدن.

لیٚك ڤەبوٚن: لیٚك جیابوٚنەوە ف ازهم جداشدن.

لیٚك ڤەگیٚڕان: ۱) بانگی یەکتر کردن بوٚ میوانی؛ ۲) قسە کردنەیەك ف ۱) ازهم دعوت کردن؛ ۲) توافق بر موضوعی کردن.

لیٚك کردن: ۱) دوٚری خستنەنیٚوان دوکەسەوە؛ ۲) نیٚوان ناخوٚش کردنی دو کەس؛ ۳) وەك یەك چوٚن؛ ۴) بە ئیشتیاوە پیٚکـەوە شەڕکردن ف ۱) دوری انداختن میان دونفر؛ ۲) از هم رنجانیدن دونفر؛ ۳) تشابه؛ ۴) رغبت به مبارزه باهم داشتن.

لیٚك کردنــەوە: ۱) دەست پیٚ لەشــەڕبــەردان؛ ۲) کردنـەوە: (**کتیٚب لیٚك بکەوە**) ف ۱) وادار کردن به دست از جنگ کشیدن؛ ۲) بازکردن.

لیٚك کەفتن: لەش لەیەکتردان ف تنه بههم زدن.

لیٚك کەوتن: لیٚك کەفتن ف تنه بههم زدن.

لیکن: لیقوٚ، لیقن ف کسی که آب دهنش سرازیر است.

لیٚکنان: بەسەر یەکداهیٚنانی دو لوٚ: (**چاولیٚکنان، کتیٚب لیٚکنان**) ف برهم آوردن دولایه از چیزی.

لیٚکوپیٚك بوٚن: تیٚك چوٚن و تیٚکەڵ پیٚکەڵ بوٚن ف درهم برهم شدن.

لیٚکولیٚك: تەواو بەرانبەر ف مساوی.

لیٚکوٚڵینەوە: توٚژینەوە ف کنکاش.

لیٚك وەرهاتن: لە دەوری یەکتر کوٚبوٚن ف دور هم جمع شدن.

لیکه: شینکەی نورت و تیٚراو ف سبزهٔ شاداب.

لیٚ کەتــن: ۱) ویٚ کەوتــن؛ ۲) لیٚ هاتـن، پەڕینـی نیٚرلــەمـیٚ ف ۱) برخوردکردن؛ ۲) پریدن نر برماده.

لیٚك هاتن: ۱) بوٚ نزیکی یەکتــر شیان: (**مـەخمـەرو کوٚنـەدەوار لیٚك نەدەهات**) «هەژار»؛ ۲) پیٚك هاتن؛ ۳) سواری یەکتر بوٚنی دو حەیوانی نیٚر ف ۱) مناسب بودن دوچیز یا دورنگ باهم، بههم آمدن؛ ۲) سازش کردن؛ ۳) برهمدیگر پریدن دونر.

لیٚکـەر: ۱) ئاشیٚڕ، دەستـاڕگیٚڕ؛ ۲) بریٚتی لە کاری هەر بەگوتـە ف ۱) دستاس گردان؛ ۲) کنایه از گفتهٔ بی عمل.

لیٚکـەفتـگ: ۱) لە کار بەرکـەنارکراو؛ ۲) پەك کەوتە؛ ۳) دەوڵەمەندی نابوت بوٚگ ف ۱) معزول؛ ۲) از کارافتاده و زمینگیر؛ ۳) ورشکست شده.

لیٚ کەفتن: ۱) لە کار بەرکەناربوٚن؛ ۲) لە شتیٚ کەوتن؛ ۳) نابوت بوٚن ف ۱) معزول شدن؛ ۲) بەچیزی خوردن؛ ۳) ورشکست شدن.

لیٚکەفته: لیٚکەفتگ ف نگا: لیٚکەفتگ.

لیٚ کەوتن: لیٚ کەفتن ف نگا: لیٚ کەفتن.

لیٚکەوتو: لیٚکەفتگ ف نگا: لیٚکەفتگ.

لیٚ گر: ئیرادگر، عەیب دوٚزەرەوە ف ایرادگیر، عیبجو.

لیٚ گرتن: ۱) عەیب لە کەسیٚ گرتن، ئیراد: (**نـابیٚ لیٚم بگری نەمزانی، لیٚم مەگره**)؛ ۲) هەڵبژاردن ف ۱) ایراد؛ ۲) گلچین کردن.

لیٚ گرتنـەوە: ۱) کەم کردنـەوە لە: (**خەرجت زوٚرە لیٚی بگرەوە**)؛ ۲) لە نمـونەوە دروس کردن: (**بەردی تەرازو دەگرمەوە، ئەو گەزە بەرە لیٚی بگرەوە**)؛ ۳) نەخوٚشی لە کەسیٚکەوە پیٚوەنوٚسان ف ۱) کم کردن از؛ ۲) از روی نمونەساختن؛ ۳) سرایت بیماری از کسی به دیگری.

لیٚ گریٚدان: ۱) پەیوەنــدکــردن؛ ۲) تیٚ گرتن، ئاراستـەکـردن ف ۱) پیوندادن؛ ۲) توجیه کردن.

لیٚ گوٚڕان: ۱) بە سەهــو شتــیٚ بە شتـیٚکـی تر زانـین؛ ۲) بریٚتــی لە بەدبــەخت بوٚن و ڕیٚون کردن: (**خــوا لیٚی گوٚڕیوه**) ف ۱) عوضی

گرفتن؛ ۲) کنایه از بدبخت شدن.

لێ گۆران: رەخسان لە شتێ: (ئەم ئەمامە لەم دارە گۆراوە) [ف] تکوین یافتن از.

لێ گەڕان: ۱) دواکەوتن بۆ دۆزینەوە؛ ۲) دەست لێ هەڵگرتن [ف] ۱) دنبال گشتن و جستجو؛ ۲) دست برداشتن از.

لێ گەڕیان: لێ گەڕان [ف] نگا: لێ گەڕان.

لێ گەڕین: لێ گەڕان [ف] نگا: لێ گەڕان.

لێ گێڕانەوە: ۱) لێ گرتنەوە؛ ۲) بانگهێشتن کردن؛ ۳) راگوێزتنی قسە لە یەکێکەوە [ف] ۱) کم کردن از؛ ۲) دعوت به مهمانی؛ ۳) روایت کردن از کسی.

لیل: لوول، لور، پێچدراو [ف] تو‌ردیده، تاب داده شده.

لێڵ: ۱) قوڕاوی؛ ۲) تێکەڵ پێکەڵ [ف] ۱) گل آلود؛ ۲) درهم و برهم.

لێڵ: شلوێ [ف] کدر.

لێلات: دەشتی پان و کاکی بەکاکی [ف] جلگهٔ وسیع.

لێلافك: لاولاو [ف] لبلاب، پیچك.

لێلاف: شلێوە، بارینی بەفر و باران پێکەوە، دودانگ بارین [ف] بارش برف و باران باهم.

لیلان: ۱) لێلان؛ ۲) دەنگی باکوت، هاشەو هارەی با بە بەفرەوە؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] ۱) لرزاندن صدا در آوازخوانی؛ ۲) صدای کولاك؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لێلان: بالۆرە، لێرین، لەرزانەوەی دەنگ لە خوێندنی قامدا [ف] لرزاندن صدا هنگام خواندن.

لێلاو: ۱) ئاوی شلوێ؛ ۲) بریتی لە کوێر بوون: (لێلاوم دایە بۆ ئەو پیاوە گەورە) [ف] ۱) آب کدر؛ ۲) کنایه از کورشدن.

لێلاوی: تاریك بوونی چاو [ف] بی سو یی چشم.

لێلاوی داهاتن: کوێر بوون [ف] کورشدن.

لێلایی: ۱) ناسافی؛ ۲) تەمی بەرچاو [ف] ۱) کدر؛ ۲) بی نوری چشم.

لێلایی داهاتن: کوێر بوون [ف] کورشدن.

لیلق: ۱) گۆشتی لواوی و ڕەگاوی؛ ۲) لیچق [ف] ۱) گوشت پرغدّه و رگ؛ ۲) لزج.

لیلك: ۱) کۆرپەساوای شل و ول؛ ۲) جۆرێ قامیش کە بۆ قەڵەم دەبێ؛ ۳) خم، هەش [ف] ۱) نوزادسست و بی نیرو؛ ۲) نوعی نی مخصوص قلم؛ ۳) نگا: خم.

لێڵ کردن: ۱) شلوێ کردنی ئاو؛ ۲) پاکردنی تێکوڵە گوێزی سەوز [ف] ۱) گلالودکردن؛ ۲) کندن پوست سبز گردو.

لیلو: لولو، مرواری [ف] مروارید.

لیلوپەڕ: لولوپەڕ [ف] نیلوفر.

لیلوفەڕ: لولوپەڕ [ف] نیلوفر.

لیلە: ۱) لوولە؛ ۲) لەلەی زاڕۆکان [ف] ۱) لوله؛ ۲) لله.

لێڵە: ۱) شەوەکی، بوولێڵە؛ ۲) زبڵ و زاڵی ناو پلوورە؛ ۳) قوڕاوێ کە بەسەر سەوزی دادەکرێ بۆ بەقەوەت بوونی [ف] ۱) فجر کاذب؛ ۲) آشغال کندوی عسل؛ ۳) آب گلالودی که بر سبزی پاشند.

لیلەکین: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

لیلەنگ: خم، هەش، چویت [ف] نیل.

لیلی: لوولە [ف] لوله.

لێ لێ: خەریك، پاپا [ف] مشغول.

لێڵی: ناڕۆشنی، ناسافیەتی [ف] کدری.

لیلیانــدن: ۱) زۆر کەیف پێ هاتن؛ ۲) خۆش ویستن [ف] ۱) از چیزی خوشحال شدن؛ ۲) دوست داشتن.

لیلی لی: هەلهەلە، دەنگ و هەرای زۆر [ف] ولوله.

لیم: ۱) رەمڵ، رەڵم؛ ۲) کێم، چڵکی برین؛ ۳) چڵك، قرێژ [ف] ۱) ماسه؛ ۲) چرك زخم؛ ۳) چرك و کثافت.

لێم: ۱) لیتە، قوڕی زۆر شل؛ ۲) لە من [ف] ۱) لجن؛ ۲) ازمن.

لیمــان: خەستێکی زەردە کە دەگەڵ پیسایی دادەنرێ [ف] مایع غلیظ زردرنگی که با مدفوع آید.

لێمان: لەئێمە [ف] ازما.

لیمتۆر: دەم و لەوس [ف] لب و لوچه.

لێمشت: لافاو [ف] سیلاب.

لێمن: چڵکن، گەمار [ف] چرکین.

لیمۆ: میوەیەکی زەردە لە تیرەی نارنج و پرتەقاڵ، ترش و شیرنی هەیە [ف] لیمو.

لیمۆیی: بە ڕەنگی لیمۆ [ف] رنگ لیمویی.

لیمە: پاژ، پارچە، لەتك. زۆرتر بۆ گۆشت ئێژن [ف] پاره، جزء، قطعه.

لین: کوپەی گەورە [ف] خُم بزرگ.

لێن: لێمان، لە ئێمە [ف] ازما.

لێن: پاشگری بەواتا: جێگە: (خوێ لێن، قامیشەلێن) [ف] پسوند مکانی.

لیناڤا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بە عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

لێنــان: ۱) بارکردن؛ ۲) دروست کردنی چێشت؛ ۳) پێوە قایم کردن: (دەسکی لێ ناوە)؛ ۴) لەسەردانان: (مەلحەمی لێ نێ) [ف] ۱) بارکردن باربر؛ ۲) پختن غذا؛ ۳) پیوندزدن؛ ۴) بر سرگذاشتن.

لینج: لچق، لیچق [ف] لَزج.

لینجاو: لیچقاو، زنچکاو [ف] مایع لزج.

لینجی: لیچقی [ف] لَزجی.

لینچق: لینج [ف] لزج.

لینچقاو: لینجاو [ف] مایع لزج.

لینچك: لینج [ف] لزج.

لینچکاو: لنجاو [ف] مایع لزج.

لیندو: ۱) هەویرترش؛ ۲) ئەنگوتك؛ ۳) گرێ و قۆرت. بۆ شیر ئێژن [ف] ۱) خمیرمایه؛ ۲) چونهٔ خمیر؛ ۳) گره و لخته. در مورد شیر فاسد شده گویند.

لینژ: هێشوی دەنك لێ داڕندراو [ف] خوشهٔ لخت شده از دانه.

لینسـان: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لینك: کوپەی گەورە، لین ف خمرهٔ بزرگ.

لێ نوارِین: لێ ڕوانین ف نگاه انداختن.

لێ نۆڕین: لێ ڕوانین ف نگاه انداختن.

لێ نوُسین: ۱) بە کاغـەز دەگەڵ یەکێ دوان؛ ۲) خەت بەسـەرداهێنان: (قاقەزی هێنا **لێم نوُسی**) ف ۱) نامه به کسی نوشتن؛ ۲) روی چیزی نوشتن.

لینه: لینك، لین، کوپەی زل ف خُمره.

لێنەر: پاشگری بەواتا: کەسێ کە لێنان کاریەتی ف پسوند فاعلی «لێنان».

لێ نەڕین: لێ ڕوانین ف نگاه انداختن.

لێ نهێڕین: لێ ڕوانین ف نگاه انداختن.

لینی: کەوی، حەمایەت، کەدی ف رام شده.

لێ نێ: فەرمان بە لێنان ف فرمان به «لێنان».

لێ نیڕین: لێ ڕوانین ف نگاه انداختن.

لێ نیشتن: ۱) دەست بەکـارێ کردن بەپـەلەو چالاکی، تێ شیشان؛ ۲) قنگەخزێ لە خلیسك؛ ۲) لە جوڵانەدا هاتوچۆکردن ف ۱) چابکانه و با شتاب سرگرم کاری شدن؛ ۲) نشسته سُرخوردن بر لیزگاه؛ ۳) تاب خوردن بر تاب.

لیو: لم، لیم، ڕەمڵ ف ماسه.

لێو: ۱) لەب، لەو، لو؛ ۲) کەنارە ف ۱) لب؛ ۲) لبه.

لێوار: کەنار، کەنارە ف لبه، کناره.

لێوارە: لێوار ف لبه.

لیوان: ۱) شەربەی شوُشە بۆ ئاوخواردنەوە؛ ۲) لغاو، لخاف ف ۱) لیوان؛ ۲) لگام.

لێوان: پڕ، سەرڕێژ ف مملوّ.

لێوانلێو: لیپاولیپ ف مالامال.

لێوانە: لێوان ف مملوّ.

لێواولێو: لێوانلێو ف مالامال.

لێو بەبار: خەمبار ف غمگین.

لێودار: بەلێوارە ف لبه‌دار.

لێودان: دەفـرێ کە بەسـانایی ئاوی لێ ڕۆکرێ: (ئەم قاپە **لێونادا**) ف ظرفی که آسان آب از آن سرازیر شود.

لێ وردبـوُنەوە: ۱)تواشاکردنی تەواو؛ ۲) بیرلێ کردنەوە ف ۱) با دقّت نگاه کردن؛ ۲) تأمّل و تفکّرکردن دربارهٔ چیزی.

لێوژە: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لێو کروژتن: لێو کوروٚشتن ف نگا: لێو کوروٚشتن.

لێو کوروٚشتن: برێتی لە توُڕە بوُنی زۆر یان عەزرەت و ئاوات ف کنایه از خشم یا حسرت زیاد.

لێو گەزتن: لێو کوروٚشتن ف نگا: لێو کوروٚشتن.

لیولی: لولی، بلوێر، بلوُر ف نی لَبَك.

لیوه: شێت ف دیوانه.

لێوه: ۱) لیوه، دین، شێت؛ ۲) فێدار؛ ۳) فرۆ؛ ۴) ڕاچـڵەکـانـی دڵ، دڵ شڵەژان؛ ۵) شینکەی تازەڕواو کە بەر لیچی ماڵات دەکەفێ ف ۱) دیوانه؛ ۲) صـرعی؛ ۳) آغوزوشیر؛ ۴) یکه‌خـوردن؛ ۵) سبزهٔ تازه‌دمیده.

لیودبوُن: شێت بوُن ف دیوانه‌شدن.

لێ وەبوُن: لێ بوُنەوە ف نگا: لێ بوُنەوە.

لێ وەخواردن: خواردنەوە ف نوشیدن.

لێ وەرگـرتـن: ۱) سەنـن لە کەسێ کە شتێ ئەدا؛ ۲) برێتـی لە پەندقبوڵ کردن: (**لێم وەرگرە** پێت ئەڵێم)؛ ۳) تێوەپێچان ف ۱) گرفتن چیزی از کسی؛ ۲) کنـایه از انـدرزگرفتن؛ ۳) چیزی را به‌دور چیز دیگر پیچیدن.

لێ وەرگەڕاندن: برێتی لە وەرامدانەوە ف کنایه از پاسخ گفتن.

لێ وەرهاتن: کۆبوُنەوە لە دەوری کەسێ یا چتێ ف احاطه‌کردن.

لێ وەستان: ۱) بەرانبەر ڕاوەستان؛ ۲) پشوُدان بۆ بیرکردنەوە ف ۱) در مقابل ایستادن؛ ۲) وقفه برای تأمل کردن.

لێ وەستانەوە: بەرانبەر ڕاوەستان ف توقّف در مقابل.

لێ وەشارتن: تاقەت کردنی چتێ کە کەسێك نەیبینێ ف پنهان کردن.

لێ وەشاردن: لی وەشارتن ف قایم کردن.

لێ وەشـانـەوە: شیانی کارێك یا جلکێك بۆ کەسێ: (ئـەم کارە **لە تۆ ناوەشێتەوە**، ئەم جلکەی **لێ دەوەشێتەوە**) ف شایانی.

لێ وەشاوە: شایسە، شیاو ف شایسته، لایق.

لێوەشۆ: دەم کەندالێ کە ئاو لێی کەمدەکاتەوە ف کناره‌ای که آب آن را به تدریج بشوید.

لێ وە گەڕاندن: لێ وەرگەڕاندن ف کنایه از پاسخ گفتن.

لێوەلەرزە: لەرزینی زۆر لە سەرمان و لە ترسان ف لرزش شدید از سرما و ترس.

لێوەلەرە: لێوەلەرزە ف نگا: لێوەلەرزە.

لێوەلەرێ: لێوەلەرزە ف نگا: لێوەلەرزە.

لێوەنگ: مۆریانە ف موریانه.

لێویان: ۱) فێ گرتن؛ ۲) دڵڕاچەنین ف ۱) غش کردن از صرع؛ ۲) یکه‌خوردن.

لێ هاتن: ۱) سواربـوُنی فەحـل لە مێوینە؛ ۲) توُشی نەخۆشی سندان هاتنی حەیوان؛ ۳) شیاوی یەکتر بوُن: (ئەم کەوایەت جوان **لێ دێ**)، لێك هاتن ف ۱) ایغـری، سوارشـدن نر بر ماده؛ ۲) نوعی بیمـاری کشندهٔ چارپا؛ ۳) مناسب و شایان بودن.

لێهاتگ: ژێهاتی، لایق، لێهاتو ف شایسته.

لێهاتو: ژێهاتی ف شایسته.

لێهاتی: ژێهاتی ف شایسته.

لێهاز: لەوازە ف اهرم.

لیهازە: لەوازە ف اهرم.

لیٚ هالاٚن: بەدەورەداپیٚچان ف پیچیدن به دور چیزی.

لیٚ هالاٚندن: بەدەورەداپیٚچاندن ف پیچانیدن به دور چیزی.

لیهان: لاکان، لیان ف اسکی محلّی از ترکه.

لیٚ هاندن: ۱) رەتانـدن؛ ۲) هەڕەشەلیٚ کـردن ف ۱) خسته‌کردن؛ ۲) تهدیدکردن.

لیٚ هلدان: راستی لیٚ گوتن، نهیٚنی لەکەسیٚ ئاشکراکردن ف افشاکردن.

لیٚ هەلاٚتن: ۱) لەدەستڕاکردن؛ ۲) سواربوٗنی نیٚرلەمیٚو ف ۱) ازدست کسی یا چیزی فرارکردن؛ ۲) پریدن نر برمادینه.

لیٚ هەڵسان: لـەدەست‌هاتن: (ئەم‌کـاره لەو هەڵنـاسیٚ) ف ازدست برآمدن.

لیٚ هەڵستان: لیٚ هەڵسان ف ازدست برآمدن.

لیٚی: ۱) لباد، کولاو؛ ۲) لەئەو ف ۱) نمد؛ ۲) از او.

لیٚ یش: لیٚش، چلٚك ف جرك.

لیٚی‌شن: چلٚکن، گەمار ف چرکین.

لیٚ یه: لەهی، لافاو، لاپاو، سیٚلاو، لیٚ ف سیلاب.

م: ١) رانـاوی تەنیا بۆخـۆ: (نـەم خوارد، کردم)؛ ٢) راناوی پلەو پایە: (چارم، حەوتم)؛ ٣) من: (م گۆتە تە،ژ م ڕا) ف ١) ضمیر متّصل اوّل شخص مفرد؛ ٢) پسوند ترتیب؛ ٣) من.

ما: ١) نەڕۆیشت، لانــەچـو؛ ٢) نەمـرد، ژیا؛ ٣) گشت لە گشت نەبـو پاشـەرۆکی هەبـو؛٤) رەنگـە، رەنـگ‌هەیە: (**ما** ڕۆژەکی چێ بە)؛ ٥) ئاخـۆ؟، مەگەر؟: (**مـا** تە وە نەکرد؟)؛ ٦) تۆ بێژی؟، تۆ بڵێی؟: (**ما** وە دبێن)؛ ٧) بۆچی؟، لەبەر چی؟: (**ما** وەیە؟، **ما** ئەز بچم؟)؛ ٨)مێوینە: (**مـاکـەو، ماکـەر**)؛ ٩)رەگەز، بنچینە: (بنە**مای** باش نیە)؛ ١٠) زەرد، شاخی لوُس؛ ١١) شکێر، قەڵشەبەردی زل؛ ١٢) خۆگرتن‌و نزیك بە پێگـەیشتن: (دۆکڵیوەکە **مای** هێناوە)؛ ١٣) سەبەب، هۆ؛ ١٤)پرسی بەسەیرمانەوە ف ١)ماندگار شد؛ ٢) زیست؛ ٣) بقیەماند؛ ٤) امکان دارد؛ ٥)مگـر؟؛ ٦) آیا می‌شود؟؛ ٧)چـرا؟ برای چە؟؛٨) مادینە؛ ٩) اصل، اساس؛ ١٠)کوە سنگی؛ ١١) شکاف بزرگ در کوە؛ ١٢) قوام آمدن؛ ١٣) انگیزە؛ ١٤) لفظ پرسش با تعجّب.

مابوُس: بەندی، گراو، لەزیندان کراوف زندانی.

مابــەین: ١)دور، نێوان؛ ٢) ئاشنایەتی:(**مابەینمان خۆشە**)ف ١) میان؛ ٢) میانە.

مابین: مابەین ف نگاە: مابەین.

مابێن: مابەین ف نگا: مابەین.

ماپوُس: مابوُس، بەندی ف زندانی.

ماپوسخانە: گرتوخانە، بەندیخانە، زیندان ف زندان.

ماپوُك: چەپوك، بە لەپ لەسەردان ف توسری.

مات: ١) کز، کروشمە کردو؛ ٢) خەمگین؛ ٣) کوڵەکردو، دەرفەت‌خواز لە کارێ؛ ٤) کەلا بـەردی زلتر لە کەلای ئاسایی کە بۆ جۆرێ کەلایێن دەست ئەدا؛ ٥) قوڵکەی پچوُك بۆ کایەی کەلا بازی؛ ٦) سەرگەردان، سەرسوڕماو؛ ٧) وشەیەکە بۆ لەکارکەوتنی شای شەترنجی دەڵێن؛ ٨) دۆڕاو لە کایەی شەترنج‌دا؛ ٩) رەنگی بێ بریقە؛ ١٠) نەوی‌تر لە ڕیزی خۆی: (ئەو بەردانەی دە ڕێگەت گرتوە یەکیان **ماتە**)؛ ١١) بێ دەنگ: (لە گریانەکەی **مات** بوە)؛١٢) مانگ ف ١) کِز کردە؛ ٢) غمناك؛ ٣) منتظر فرصت؛ ٤) تیلۀ بزرگ؛ ٥) چالۀ کوچك تیلەبازی؛ ٦) متحیّر؛ ٧) اصـطلاح مات در شطرنج؛ ٨) بازندە در شطرنج؛ ٩) رنگ مات، نقطە مقابل برّاق؛ ١٠) کم ارتفاع‌تر در یك ردیف؛ ١١) ساکت؛ ١٢)ماە.

ماتاب: تاف‌هەیف ف مهتاب.

ماتابان: ١)مانگی لەعاسمان‌دیار؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) ماە تابان؛ ٢) نام زنانە.

ماتــاف: بەرانبــەری خوڕ، ئاوێ کە بە مەندی‌و لەسەرخۆ دەڕوا ف آب سُست جریان.

ماتان: کایەی کەلا دەقوڵکەهاویشتن، چاڵان ف بازی تیلەبەگو.

ماتانێ: ماتان ف بازی تیلە بە گو.

ماتاو: ١) تاف‌هەیف؛ ٢) فیشەکەشێتە ف ١) مهتاب؛ ٢) آفتاب مهتاب آتشبازی، فشفشەبازی.

ماتاوان: ماتابان، ناوی ژنانە ف نام زنانە.

مات‌بوُن: ١) کز کردن؛ ٢) سەرگەردان‌بوُن ٣)بێدەنگ‌بوُن؛ ٤دۆڕاندن لە شەترنجا؛ ٥)جێگیر بوُن ف ١) کزکردن؛ ٢) خاموش شدن؛ ٣)باختن در شطرنج؛ ٥)جایگیر شدن.

مات‌بە: ١) را مەبە، خۆ وەشێرە؛ ٢) بێدەنگ‌بە ف ١) خود را نشان مدە،برنخیز؛ ٢) بی‌صدا باش.

ماتك: ١)خۆشکی باوك، میمك؛ ٢) بێشکە، دەرگوُش ف ١) عمّە؛ ٢) گهوارە.

مات کردن: ١) بێدەنگ کردن؛ ٢) زەقایی نەوی کردنەوە؛ ٣) برێتی لە کوشتن؛ ٤)بـرنەوەی شەترنج ف ١) ساکت کردن؛ ٢)برجستگی را صاف کردن؛ ٣) کنایە از کشتن؛ ٤)بردن شطرنج.

ماتڵ: بێکار داماو، شتێ یا کەسێ کە هیچ کاری نەبێ ف معطّل.

ماتڵ‌بوُن: بێکارمانەوە ف معطّل شدن.

ماتڵ کردن: لە کار وەدواخستن ف معطّل کردن

ماتلی: جۆرێ تفەنگ ف نوعی تفنگ.

ماتلی: ماتڵ بوٗن، بێکاری ف معطّلی.

ماتۆر: ١) ئامرازی وەکارخستنی مەکینە؛ ٢) پایسکلێ کە بە بەنزین دەڕوا، دوچەرخەی بێنزینی ف ١) موتور؛ ٢) موتوسیکلت.

ماتوڕا: تەمەڵ، تەوەزەل، کارنەکەر ف تنبل.

ماتوڕە: ماتوڕا ف تنبل.

ماتـە: ١) خـۆکـزکردن، کروشمە؛ ٢) ناوتێگەڕان و ئاڵ‌وبوڵ بوٗنی میوەی بێستـــان؛ ٣) تـەمی بەرچـاو؛ ٤) کـوٗژەکـەی چاوزار؛ ٥) گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) کزکردگی؛ ٢) علائم رسیدن در میوهٔ پالیزی؛ ٣) سیاهی پیش چشم؛ ٤) مهرهٔ ضدّ چشم‌زخم؛ ٥) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

ماتـــەدان: خۆ بەزەویەوە لکـــانـدن: (کـەروێشـك **ماتـەی داوە**)؛ ٢) ئاڵ‌وبـوڵ بوٗنی میوەی بێستـان: (بێستـانـە کە **ماتەی داوە** بەم زوانە پێ دەگا) ف ١) بەزمین چسپیدن و منتـظر فرصت بودن؛ ٢) ظهـور علائم رسیدن میوهٔ پالیزی.

ماتەم: تازیمانە، تازیەباری ف ماتم.

ماتەمات: سەبرەسەبرە ڕۆیشتن ف رفتن پاورچین پاورچین.

ماتەماتە: ماتەمات ف نگا: ماتەمات.

ماتەمی: تازیەبار ف ماتمین.

ماتەمین: ماتەمی ف ماتمین.

ماتی: ١) سەرسوڕمان؛ ٢) بێدەنگی؛ ٣) خەمباری؛ ٤) ڕەنگی بێ بریقە ف ١) تحیّر؛ ٢) خاموشی؛ ٣) غمگینی؛ ٤) رنگ مات.

ماج: ١) ماژ، خزم و پەیڕەوی زەردەشت؛ ٢) ناوی کوٗنی کورد ف ١) ماژ، پیرو زردشت؛ ٢) نام باستانی قوم کُرد.

ماجر: کۆچەر ف کوچ کننده، مُهاجر.

ماجو: کرێ، پاداشت لە بەرانبەری کاردا ف مزد.

ماجوج: یاجوج ف مأجوج.

ماجـوٗم: ١) تێکـەڵاوکـراوی چەنـد دەرمـانێك بۆ مەڵحـەم؛ ٢) جۆرێ شیرنیات ف ١) معجون دارویی؛ ٢) نوعی شیرینی.

ماجوٗن: ماجوٗم ف نگا: ماجوٗم.

ماجوە: شوێنێ کە ئاوی پێدا هاتوەو دیارە ف اثر جاری شدن آب بر زمین.

ماجیت: گونـدێکـە لەکوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ماجیداوا: لەو گونـدانـــەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ماچ: ١) ڕامـوٗس، رامـوٗسـان، پـاچ؛ ٢) جـگ، میچ، قاپ ف ١) بـوسە؛ ٢) شتالنگ، قاب.

ماچا: ناو پەڕێك لە پەڕەکانی پاسوٗر ف از برگهای پاسور.

ماچان: ١) چەند ڕاموٗسانێ؛ ٢) ئێژن، دبێژن، دەڵێن؛ ٣) جگێن، قاپێن ف ١) بوسەها؛ ٢) گویند؛ ٣) قاب‌بازی.

ماچانێ: جگێن ف بازی با شتالنگ، قاب‌بازی.

ماچك: سوٗکەڵەماچ ف ماچ و بوسهٔ کوچك.

ماچ کردن: ڕاموٗسان، پاچ کردن ف بوسیدن.

ماچلەك: بەندی ئەندام، گەی لەش ف مفاصل اندام.

ماچماچان: ئێك و دو ڕاموٗسان ف همدیگر را بوسیدن.

ماچماچانی: ماچماچان ف همدیگر را بوسیدن.

ماچماچۆك: ماچماچان ف همدیگر را بوسیدن.

ماچمێ: دبێژین، ئەوشین، دەڵێین ف می گوییم.

ماچۆ: ئێژێ، دبێژە، دەڵێ ف می گوید.

ماچوموٗچ: ماچماچان ف همدیگر را بوسیدن.

ماچـە: مێوینـە، ما. بوٗئێستـرو جاشەکەری دەڵێن ف ماچه، ماده. ویژهٔ *استر و کرّه‌خر.*

ماچی: ١) دەڵێم؛ ٢) توٗئێژی، هەر دەڵێی؛ ٣) ئەدی چوٗن؟؛ ٤) ڕاموٗسانی ئەو ف ١) گویم؛ ٢) توگویی؛ ٣) پس چگونه؟؛ ٤) بوسهٔ او.

ماچیك: ١) ماچ، ڕاموٗسان؛ ٢) دانێ ماچ ف ١) بوسە؛ ٢) بوسەای.

ماچێن: ماچانێ ف قاب‌بازی.

ماحبەین: مابەین ف نگا: مابەین.

ماخ: ١) کاریتەی سەربان؛ ٢) ڕیزە ئاڵودار؛ ٣) نزمی نێوان دو بەرزایی؛ ٤) نهـوٚم ف ١) بـالار؛ ٢) الـوارهـای سقف؛ ٣) پستی مابین دوبلنـدی؛ ٤) طبقه، اشکوبه.

ماخۆ: خاوەن، خودان، خێو، ساحێب، ساحێو ف صاحب.

ماخۆبزنان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

ماخـــوٚلان: ١) خولخـولـە؛ ٢) نـەخـۆشی سەرلـەرزین ف ١) گردنـا؛ ٢) بیماری لرزش سر.

ماخـولیا: ١) گێژو حوٚل؛ ٢) نـەخـۆشیەکە، ئەسپەك ف ١) گیج و هالو؛ ٢) بیماری مالیخولیا.

ماد: ١) ناوێکی کەونارای کورد؛ ٢) دەوڵەتی کورد لەهەمەدانی پێشو ف ١) قوم ماد؛ ٢) دولت ماد.

ماداك: گامێش ف گاومیش.

مادام: ١) خامی ڕەشی بریقەدار؛ ٢) تا وایە، هەتا وایە ف ١) متقال سیاه برّاق؛ ٢) مادام که.

مادك: با بوٚڵەی زاروٚ تێوەپێچان ف قُنداق بچّه.

مادوکی: سەردەمی ڕێك کەوتنی نێر و مێی کۆتر پێکەوە ف دوران نامزدی کبوتران.

مادە: ١) جـــوٚرێ نان؛ ٢) رفـــێدەی نان پێوەدان؛ ٣) کرش، عور؛ ٤) دومەڵە، کوان؛ ٥) لوٗ، لك، گرێی گوٚشت؛ ٦) دایك؛ ٧) هەوێن، ئامیان ف ١) نـوعی نان؛ ٢) بـالشتـك نانـوایی؛ ٣) معده؛ ٤) دُمَل ٥) غدّه؛ ٦) مادر؛ ٧) خمیرمایه.

مادەر: دایك ف مادر.

مادەربەچە: تەقەڵی وردو درشت پێکەوە بوٚ جوانی ف کوك ریز و درشت باهم.

مادەرزا: وەك لە دایك بوە، کە لە دایك بوە: (**مادەرزا کوٚرە**) ف مادرزاد.

مادەرزاد: مادەرزا ف مادرزاد.
مادەرمەردە: میوەی بێستانی سیس هە ڵگەڕاوی پلیخاو ف میوهٔ پالیزی پژمردهٔ لهیده.
مادەك: ماداك، گامێش ف گاومیش
مادەم: ۱)جاکەوایە؛ ۲)تاوایە ف ۱)اگر چنین است؛ ۲)مادامی که، تا چنین باشد.
مادەن: کان، کانگە ف معدن
مار: ۱)جـانەوەرێکی خزۆکی درێژۆکەی بەدرێشۆکەیە ژاری هەیەو پێوە دەدا؛ ۲)خانو، جێگەی لێ‌ژیانی خێزان ف ۱)مار؛ ۲)خانە.
ماراقی: جۆرێ ماسی کە لە ماردەکا ف مارماهی.
مارانگاز: مارپێوەداو ف مارگزیدە.
مارانگەز: مارپێوەداو ف مارگزیدە.
مارانگەستە: مارانگاز ف مارگزیدە.
ماراو: هات، بەخت، ئیغباڵ، تالح ف شگون، شانس.
مارای: شکان ف شکستن.
ماربڕین: مارەبڕان، لێك حەلاڵ کردنی ژن و پیاو ف عقدکُنان.
ماربیچ: لولەی درێژی قلیان ئاوی ف مارپیچ قلیان.
مارت: ئادار، سێهەمین‌مانگی ساڵی خاچ‌پەرستان ف ماه‌مارس.
مارتـاك: ئالاش، پوش و چرۆی سەرمیچی خانـو ف ترکـه و گیاه سقف‌پوش، انبیره.
مارتلی: ماتلی ف نوعی تفنگ.
مارتـولـە: ۱)تولەمار، بەچکەمار؛ ۲)ماری باریك؛ ۳)کرمی درێژی ناو سك؛ ۴)مارمێلکە ف ۱)بچەمار؛ ۲)مارباریك؛ ۳)کرم دراز معده؛ ۴)سوسمار.
مارتین: مارتلی ف نوعی تفنگ.
مارجو: نیسك ف عدس.
مارجەفری: جۆرێ مار ف نوعی مار.
مارچێو: داری سەردوفلیقانە بۆ مارگرتن ف چوب دوشاخهٔ مارگیران.
مارچێوە: ۱)مـارچێو؛ ۲)گیایەکـە ف ۱)چـوب دوشـاخـهٔ مارگیری؛ ۲)گیاهی است.
ماردا: مردو، مردگ ف مُرده.
ماردش: ۱)مـردن، مەرگ؛ ۲)دوایی‌هاتن، تەواوبـوُن ف ۱) مُردن؛ ۲) تمام شدن.
ماردن: شکاندن ف شکستن.
ماردە: ماردا، مردگ ف مُرده.
ماردەم: جۆرێ تفەنگ ف نوعی تفنگ.
ماردین: شارێکە لە کوردستان ف نام شهری در کردستان.
مارز: ۱) زاڵم؛ ۲)لاسارو سەرسەخت ف ۱) ستمگر؛ ۲) لجباز.
مارزا: گوی ئاژەڵی ساوای شیرەخۆر کە زەردو شلە ف مدفوغ نوزاد دام.
مارزەیە: مارانگاز ف مارگزیدە.
مارزیای: بەجێ هێڵراو، تەرك کراو ف متروك، مهجور.
مارژوك: بوُکمار، جۆرێ مارمێلکە ف نوعی مارمولك.
مارژی: نیسك، مارجو ف عدس.
مارس: مارت ف ماه مارس.
مارس: مارز ف نگا: مارز.
مارسیس: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مارك: پیـرۆز ف مبارك، خجسته.
مارکرن: ماربڕین ف عقد کردن.
مارکونە: دەسخۆشانەی شاگرد، شاگردانە ف انعام شاگرد.
مارکـە: ۱) راوکـە مریشـك؛ ۲)ئـەو هێلکەی کە لە کولێن دای‌دەنێن بۆئەوەی مریشك هەرلەوێ هێلکی تربکا ف ۱) رامك؛ ۲)تخم مرغی که در لانه تخمگذار می‌نهند تاتخمش را همانجا بگذارد.
مارگر کەسێ کە مار حەمایەت دەکا،کەسێکە مار دەگرێ‌پێوەی نادا ف مارگیر.
مارگروس: نێرەکەوێ کە ماکەو خۆی لێ بواردوە ف کبك نری که ماده‌اش را نمی‌یابد.
مارگرە: مارچێوە ف نگا: مارچێوە.
مارگەستی: مارانگاز ف مارگزیدە.
مارگیر: ۱) گیایەکی دڕکاوی‌یە؛ ۲) مارگر ف ۱) گیاهی است خاردار؛ ۲) مارگیر.
مارگیس: جۆرێ مارمێلکە ف نوعی سوسمار.
مارگیسك: ۱)مارگیس؛ ۲)ماری ژەهردار؛ ۳) برێتی لە مرۆی بێ‌فەڕو خراو ف ۱) سوسمار؛ ۲) مار سمّی؛ ۳) کنایه از شخص بدجنس و کج رفتار.
مارگیسە: بوقلە، بەقلەموت، عەلەشیش، عەلوعەلو ف بوقلمون.
مارمار: ماڵ‌ماڵ، قارەمانێکی بەیتی کەونارایە:(ناسر و مارمار) ف) از شخصیت‌های افسانه‌ای فولکلور.
مارمارك: کرمی درێژی ناو سك ف کرم دراز معده.
مارماروشك: ۱)مارمێلکە؛ ۲)گیایەکە شیرەکەی ژەهرە ف ۱) مارمولك؛ ۲) گیاهی است که شیره‌اش سمّی است.
مارماروك: ۱) مارمێلکە؛ ۲) هەرشتی درێژو بەپێچ کە لە مار بکار ف ۱) مارمولك؛ ۲) هر چیز مارمانند.
مارماروکە: بازنەی لەهەویری برژاو ف نان النگو مانند.
مارماسە: مارماسی، ماراقی ف مارماهی.
مارماسی: جۆرێ ماسی‌یە وەك مار دەچێ پێوەناداو گۆشتی دەخورێ ف مارماهی.
مارمالوك: مارمێلکە ف سوسمار.
مارمزوك: ۱)بێچوەمار؛ ۲)مارمێلکە ف ۱) بچەمار؛ ۲) مارمولك.
مارمـەژ: دەم بە جێگـەی مارانگـەستـەوە نان و لوشینی ژار بۆ چارەی مارانگاز ف مکیدن جای نیش مار به قصد معالجه.
مارملیك: مارمێلکە ف مارمولك.
مارمەزوکە: مارمێلکە ف مارمولك.

مارمێزولکه: مارمێلکه ف مارمولك.
مارمێژ: مارمژ ف نگا: مارمژ.
مارمێلك: جانەوەرێکی پچوکی بۆرەلۆکەیە لە کورتەمار دەکاو دەست‌و پای هەیە لە سەر مێش‌و جانەوەری پچوك دەژی‌و پێوەنادا ف مارمولك.
مارمێلکە: مارمێلك ف مارمولك.
مارمیلۆك: مارمێلکە ف مارمولك.
مارنەگەز: بەلەك‌پێچی لباد ف ساق‌پیچ نمدی.
مارنەینك: جۆرێ مارە ف مار عینکی.
مارۆ: ۱)قـەشـان، حەیوانی ڕەشی ناوچـاوسپی؛ ۲)ئـەسپێ کە خاڵی چەرمـگ لە پای دایە ف ۱)دام سیاهِ پیشـانی سفید؛ ۲)اسبی کە خالهای سفید دردست وپادارد.
مارو پیر: جوێنێکە واتا: شەرمی دایکت ف دُشنامی است.
مارۆت: فریشتەی هەواڵی *ناروت* کە خوایان تۆڕە کردوە ف نام فرشتەای کە مغضوب خدااست.
ماروتە: قولاخە، خزگەی ماسی لە زستان‌دا ف پناهگاه ماهیان در زمستان.
مارۆخە: پارچەزەوی بچوك ف قطعە زمین کوچك.
مارودو: قیلەوقاچ، فیچەلفاچ ف مورّب.
مارۆژە: گیایەکە دەخورێ ف گیاهی است خوردنی.
مارۆسـیا: ۱)مـاری ڕەش؛ ۲) بریتـی لە مرۆی دژی دل‌بەکین ف ۱) مارسیاە؛ ۲) کنایە از دشمن کینەتوز.
مارول: خاس، کاهو ف کاهو.
ماروموُر: خزۆك، هەرجانەوەرێ بەزەویدا خشکە دەکا ف خزندە.
مارومێرو: بریتی لە هەمـوشتێکی خرت‌و پرت: (سەری **مارو مێروی** هەیە) ف کنایە از انواع خرت و پرت.
مارە: ژن بەپیاودان بە ڕێ‌و شوێنی ئاینی ف عقد ازدواج.
مارە: مارکە، راوکە ف رامك.
مارەبڕ: کچێ کە بە زارۆکی بە شوُ دراوە ف دختر عقد شدهٔ نابالغ.
مارەبڕانە: پارەیەك کە ژنی لەسەر مارە دەکرێ ف صداق، مهریە.
مارەبڕی: ۱)بە ڕێو شوێنی ئاینی ژن دان بە شوُ؛ ۲)مارە بڕانە ف ۱) عقد کردن؛ ۲)صداق.
مارەبڕیاگ: ژنێ کە بە شوُ دراوەو هێشتا نەچۆتە ماڵ شوُ ف عقد شدە.
مارەبڕین: ژن کردنەحەلاڵی پیاو بە ڕێو شوێنی ئاینی ف عقد کردن.
مارەرەش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
مارەزا: شلەگوی ساوای ئاژەل ف مدفوع نوزاد حیوانات.
مارەزیو: زێلو، هەزارپێ ف هزارپا.
مارەك: مارك، پیرۆز ف خجستە.
مارە کراو: مارە بڕیاگ ف عقد شدە.
مارە کردن: مارەبڕین ف عقد کردن.
مارە کوڵ: دومارە کوڵ، دوپشك ف عقرب.
مارە گوێز: تیرەی درێژی ئاو بۆ سەر گۆلەمەرەزە ف جوب طویل آبرسانی بە کرد شالیزار.
مارە گیرە: مارچێوە ف نگا: مارچێوە.
مارەیی: مارەبڕانە ف صداق.
ماری: ماکەو ف کبك مادە.
مارێ: چوخم، چوخمە ف ۱)اتاق بالای راهرو؛ ۲) کوچهٔ‌تنگ.
ماری‌پشت: مۆغەرەی پشت ف ستون فقرات.
ماریژۆك: گیایەکە، مارۆژە ف گیاهی است.
ماریژە: مارۆژە ف گیاە «مارۆژە».
ماریس: مارز، زاڵم، لاسار، سەرڕەق ف دیکتاتور.
ماریستان: شوێنێ کە زۆر ماری هەس ف جایی کە مار بسیار دارد.
ماریشۆك: مارمێلکەی زەلام ف مارمولك بزرگ.
ماریفەت: ڕوخۆشی‌و ناکارپەسندی ف خوش اخلاقی.
ماریلە: مارمێلك ف مارمولك.
مارین: گیایەکە ف گیاهی است.
مارین: شکاندن ف خُردکردن، شکستن.
مارینـە: شوینـەوارێکی کەونـارایە لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف ازآثار باستانی در کردستان.
ماز: ماج ف خویشاوند و پیرو زردشت، ماژ.
مازان: ۱) کەڵو گامێشی ناوچاوان‌و کلك‌سپی؛ ۲) گەپ، زەلام، گەورە ف ۱) گاومیش پیشانی و دُم سفید؛ ۲) بزرگ.
مازبەر: نەخۆشیەکە لە سمی ئاژەڵ پەیا دەبێ ف از بیماریهای دام.
مازتر: گەپتر، زلتر، مەزنتر، گەورەتر ف بزرگتر.
مازگ: بەری دارێکی لێڕەوارە ف مازوج.
مازگا: پێشەی کلێنچکە ف استخوان دنبالچە.
مازگە: بڕبڕەی پشت ف ستون فقرات.
مازگێرت: ناوچەیەکە لە کوردستانی ژێردەستی ترکان ف ناحیەای در کردستان.
مازلوخ: دوگرد، بەرماڵی نوێژ ف سجّادە، جانماز.
مازماز: بەرانی قەحل، بەرانێ کە دە پەزی بەردەدەن ف راك گُشن.
مازن: ۱) گـەورە، گەپ، زل؛ ۲)سەرۆکی عاشیـرەت ف ۱)بزرگ؛ ۲)سردارایل.
مازوُ: مازگ ف مازوج.
مازوُبـەرەلا: وشـەیەکە بۆ مازۆڵێکردنەوە بەئازادی دەگوترێ ف بانگ مازوج چینی آزاد.
مازوُچن: کەسێ کە مازوُ لە دار دەتەکێنێ‌و کۆدە کاتەوە ف مازوج چین.
مازوُدار: دارمازوُ ف درخت مازوج
مازور: بێکار ف بیکار.
مازوُڤان: خانەخوێ، خاوەن‌ماڵی میوان حاوێنەوە ف میزبان مهمان‌نواز.
مازوڵ: کاربەدەستی دەرکراو ف معزول.
مازوُڵی: دەرکراوی لە سەرکار ف معزولی.
مازوُڵی کێش: دۆستی بەئەمەگی کۆنەکاربەدەست ف دوست وفادار در

زمان معزولی.
مازه: ۱) ناوەڕاستی پشت، موَغــەرە، بڕبــڕەی پشت؛ ۲)شــان، پیل؛ ۳)دارێ کەچــەرخی عارەبەی پێوەیەو دەگەڕێ [ف] ۱) ستون فقرات؛ ۲)کتف؛ ۳)چوب محور چرخهای گاری و...
مازی: ۱)مازوُ؛ ۲)بڕبڕەی پشت [ف] ۱)مازوج؛ ۲)ستون فقرات.
مازێ: ناوی چیایەکە لە کوردستان [ف] نام کوهی در کردستان.
مازیچن: مازوُچن [ف] مازوج چین.
مازیر: سمەشلە، نەخۆشی سمی ئاژەڵ [ف] بیماری سُم دام.
مازێر: داربەڕوی ئەستوُر [ف] درخت بلوط بزرگ.
مازیێ: گونــدێکی کوردستــانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ماژ: ماز، ماج، خزمو پەیڕەوی زەردەشت [ف] ماژ.
ماس: ۱)شیری گەرم‌کراوی ئامیان‌تێکــراوی تونــدەوەبو؛ ۲)پەنەم [ف] ۱)ماست؛ ۲)آماس.
ماسا: ماسی [ف] ماهی.
ماسان: ئەستوُربوُنی ئەندام [ف] آماسیدن.
ماســاو: ۱)ئــەستــوُربــوُگ، پەنەماو؛ ۲)جانەوەرێکە هەر لە ئاودا دەژی گۆشتی خۆشەو یەکجار زۆرە؛ ۳)ماستاو [ف] ۱)آماسیده؛ ۲)ماهی؛ ۳)آبدوغ.
ماساوە: گیایەکی تام‌تیژە [ف] گیاهی است تندمزه.
ماسایا: ماسان، پەنەمان، ئەستوُربوُن [ف] آماسیدن.
ماسایش: ماسایا [ف] آماسیدن.
ماسایە: ماسایا [ف] آماسیدن.
ماست: ماس، شیری ئامیان تێدراوی توندەوەبوُگ [ف] ماست.
ماستاف: ماستاو [ف] نگا: ماستاو.
ماستاو: ماستی لە ئاودا لێك‌دراوی بە مەشکە نەژێنراو [ف] ماست و آب بەهم زده، دوغ مشك ندیده، آبدوغ.
ماستاوسارد کردنەوە: برێتی لە ڕوبینیو کلکەسوُتە [ف] کنایه از تملّق و چاپلوسی.
ماستــاوکــردن: ۱)مــاستــاو ساز کردن؛ ۲)ماستاوساردکردنەوە [ف] ۱) ماست و آب بەهم زدن؛ ۲) تملّق کردن.
ماستاوی: شتێ کە ماستی پێوە بێ: (کەواکەم **ماستاوی بو**) [ف] ماست آلوده، آغشته به‌ماست.
ماستبا: دوخەوا، دۆکلێو [ف] دوغبا.
ماستبڕ: سمەشلە، نەخۆشیەکی ئاژەڵە [ف] از بیماریهای دام.
ماستر: زلتر، گەورەتر، مەزنتر [ف] بزرگتر.
ماستروُن: توێژ لەسەر توێژی ڕۆن‌و ماست کە بۆزستان هەڵدەگیرێ [ف] ذخیرهٔ ماست و کره.
ماست‌ومــوُبژاردن: برێتی لە بە وردی توێژینەوە لە کارێ [ف] کنایه از با دقّت تحقیق کردن.
ماستەرگ: کوَڤك، ڕەحاتی [ف] قیف.
ماســتــەڕۆن: توێژ توێژی ماســت‌و ڕۆن لە سەریەك کە بۆ زستــانی هەڵدەگرن [ف] لایه‌لایهٔ ماست و کره برهم که ذخیره می کنند.
ماستێر: ڕەحاتی، کوَڤك، ماستەرگ [ف] قیف.
ماسریشم: سرێشێ کە لە ماسی دەگیرێ [ف] چسبی که از ماهی گیرند.
ماسرێشمە: گیاچرێش [ف] گیاه سریش.
ماسك: شکڵێ کە بە ڕوُیەوە دەگرن تا نەناسرێن [ف] ماسك.
ماسکە: ماسك [ف] ماسك.
ماسکەش: دەویت [ف] جاکش.
ماسمــاڵی: ۱) پۆشینی تاوان بەنارەوا؛ ۲)ماست بە سەر ژنی خراپدا کردن‌و بە دێدا گەڕاندن [ف] ۱)ماستمالی؛ ۲) ماست بر سر زن بدکاره ریختن و در ده گرداندن.
ماسو: دێیەکە لە کوردستان [ف] نام دهی است.
ماسوَ: ماساو، جانەوەرێ کە بە بێ ئاو ناژی [ف] ماهی.
ماســوُر: ۱)بــەری دارێکی دڕکــاویە لە عەنئــاب دەکــا؛ ۲)ماسولکەی جوَڵایی [ف] ۱) ثمر درختی است شبیه عنّاب؛ ۲) ماسوُلهٔ نساجی.
ماســورا: ۱)باکردن‌و هەڵمسان؛ ۲)نەخوَشی بای‌سوُر [ف] ۱)آماسیدن؛ ۲)بیماری بادسرخ.
ماسول: ۱) ماسوَ، ماساو؛ ۲) پلیتەچرا؛ ۳) داهاتی زەوی [ف] ۱)ماهی؛ ۲)فتیله؛ ۳)محصول زمین.
ماســوُلکە: ۱) ماسوَی بچوُك؛ ۲) شارەی چاڵ؛ ۳) باریکەی سوُری خەرمان کە هێشتا نەبوَتە کوَ؛ ۴) لەتەقامیشێکی کورتە جوَڵا داوی لێ دەپــێچــن بوَ تەنــین؛ ۵)گوَشــتــی پتــەوی ناوەڕاست ئەستــوُری ئەولاولا بــاریك [ف] ۱)ماهی کوچك؛ ۲)کاه کنار چالهٔ غلّه؛ ۳)باریکهٔ خرمن توده نشده؛ ۴)ماسورهٔ بافندگی؛ ۵)ماهیچه.
ماســوَڵــە: ۱) ماسوُلکەی جوَڵایی؛ ۲) ماسوُلکەی گوَشت؛ ۳) جوَرێ ساج؛ ۴) گلوَڵەی فرێت [ف] ۱) ماسورە؛ ۲) ماهیچه؛ ۳) نوعی ساج؛ ۴) گلوله نخ پود قالیبافی.
ماسە: ڕەمڵ، مڵ، کفت، لم [ف] ماسه.
ماسەنە: پەنەماندن [ف] متوّرم کردن، آماسانیدن.
ماسەوا: دوَکلێوی بەماست [ف] آش ماست.
ماسی: ۱)ماسوَ؛ ۲)پەنەما؛ ۳)ماست‌فروَش؛ ۴)ماستاوی [ف] ۱)ماهی؛ ۲)آماس کرد؛ ۳)لبنیات فروش؛ ۴)ماست آلوده.
ماسیان: ماسان، پەنەمان [ف] آماسیدن.
ماسی‌بڕەك: ماسیەك ددانی وەك هەڕەیەو درێژە [ف] ارّه‌ماهی.
ماسی‌پانك: جوَرێ ماسی [ف] ماهی سوف.
ماسی‌پەڕك: جوَرێ ماسی [ف] ماهی کفال.
ماسی‌خاتوُنەك: جوَرێ ماسی [ف] نوعی ماهی قزل‌آلا.
ماسی‌خڕك: وردیلە ماسی [ف] ماهی بسیار ریز.
ماسی‌خوَرە: باڵدارێکی سپیە ڕاوەماسی دەکا [ف] قاق، مرغ‌ماهیخوار.
ماسی‌ستێرك: جانەوەرێکی دەریاییە [ف] ازجانوران آبزی.
ماسی‌سوَڵ: ماسی خوێ‌کراوی وشکەوەکراو [ف] ماهی نمك سود، ماهی شور.
ماسی‌سوَڵ‌وخوا: ماسی‌سوَڵ [ف] ماهی شور.

ماسی‌فرۆش: کەسێ کاری ماسی فرۆشتنە ف ماهی فروش.

ماسی‌فڕۆك: جۆرێ ماسی کە مرۆ لای وایە ئەفڕێ ف نوعی ماهی.

ماسی‌فرەك: ماسی فڕۆك ف نوعی ماهی.

ماسیڤان: کەسێ کاری هەر ڕاوەماسیە ف صیّاد ماهی.

ماسی کارتۆخك: سفرەماسی ف سفرەماهی.

ماسی کەران: بێچوەبۆق ف بچهٔ غوك.

ماسی گر: کەسێ ڕاوەماسی دەکا ف ماهیگیر.

ماسی گرە: ماسی‌خۆرە ف مرغ ماهیخوار.

ماسی گرەك: ماسی گرە ف مرغ ماهیخوار.

ماسی گیرە: ماسی گرە، ماسی‌خۆرە ف مرغ ماهیخوار

ماسیلکە: ماسولکەی لەشی زیندەوەر ف ماهیچە.

ماسی‌لۆلـــۆ: جۆرێ وردەمـاسی لە ڕوبـاردا کە دەیکـەنـە چێشتـەی ماسی‌گرتن ف نوعی ماهی ریز کە آن را طعمە می کنند.

ماسیلە: مارمێلکەی ناوخانوان کە لە جێگەی شەدار دەژی ف مارمولکی کە در خانەها و درجای مرطوب زندگی می کند.

ماسین: ۱) پەنەمین، پەنەمان؛ ۲) توێژی مەیوی ڕۆن‌و چەوری بە سەر شتێکەوە ف ۱) آماسیدن؛ ۲) لایهٔ چربی بر چیزی بستەشدن.

ماسی‌نێزەدار: جۆرێ ماسی قورتم درێژ ف نیزەماهی.

ماسیەپانکە: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.

ماسیەخاتونە: جۆرێ ماسی پنۆك‌پنۆك ف نوعی ماهی خالدار.

ماسیەزەردە: زەردەماسی، جۆرێ ماسی ف زردماهی.

ماسیەوان: بنیادەمێ کە ڕاوەماسی دەکا ف ماهیگیر.

ماسیەوچنە: ماسی گرە ف مرغ ماهیخوار.

ماسی‌هۆرك: جۆرێ ماسی کە لە ناو قوتو دەکرێ ف ماهی تُن.

ماش: ۱) تامانێکە دە سەری دۆلاشی دەگرن تا پوش‌و چیلکە بگرێتەوەو نەگاتـە زەنبـورە؛ ۲) ئاوی ڕاوەستاو؛ ۳) ئەوەی بەر گەسك دێت؛ ۴) دانـەوێڵەیەکی شین‌باوە بە چێشت لێ‌دەنرێ‌و دەنکی خڕی وردە ف ۱) آبکشی کە در دهانهٔ ناوآسیا نهند؛ ۲) آب راکد؛ ۳) روبیدنی؛ ۴) دانهٔ آشی ماش.

ماشانن: ۱) گزك‌دان، گەسك‌لێدان، جاڕوکردن؛ ۲) دەست‌گێڕان ف ۱) جاروکردن؛ ۲) دست گرداندن.

ماشاو: ئاومرواری، نەخۆشیەکی چاوە ف آب مروارید، از بیماریهای چشم.

ماشتن: گەسك‌دان ف جاروکردن.

ماشقە: گراوی، دۆستی مێوینە، زۆرتر بۆ ماری دەڵێن: (ئاشقەو ماشقە) ف معشوقە.

ماشك: جۆرێ لوبیا ف لوبیا چشم بلبلی.

ماشکان: ناوی دێیەکە ف نام دهی است.

ماش کردن: زۆری‌هێنانی ئاوی ڕاوەستاو بۆ ڕژان ف فشار آوردن آب راکد.

ماشکە: ماشقە ف معشوقە.

ماشگە: ناوی چەند دێیەکە لە کوردستان ف نام چند آبادی.

ماشڵێن: چێشتی ماش ف آش ماش.

ماشوبرنج: برێتی لە موی سپی‌و ڕەشی تێکەڵ ف موی جوگندمی.

ماشـــۆت: ۱) کلافـەئـاوریشـمـی خۆرست‌و دەست‌لێ‌نەدراو؛ ۲) گیانداریکی پچوکە ملۆزمی نۆك‌و باقلەی سەوزە ف ۱) پیلهٔ ابریشم؛ ۲) حشرهٔ آفت نخود و باقلی.

ماشە: ۱) سەبەتەیەکی دەم‌تەنگی بن فرەوانە ڕاوەماسی پێ دەکەن؛ ۲) پۆلوگر، پەنگر؛ ۳) پەلەپیتکەی چەکی گەرم ف ۱) سبد تلەماهی؛ ۲) انبر؛ ۳) ماشهٔ سلاح.

ماشەر: کلافەبەنێکە لە نێوان دو ئەژنۆدا هەڵدەکرێ ف گروهەریسی کە میان دو زانو پیچند.

ماشەرز: گازی بزمارکێشانەوە ف گازانبر، کلبتین.

ماشەرك: فرێت، تۆپەڵەبەنێ کە دە تەونەوە دەدرێ ف پودی کە با دست لای تار گذارند.

ماشەرە: ۱) ماشەر؛ ۲) ماشەرك؛ ۳) ئاورە، ئاگرە، جۆرێ کوانە لە دەم‌و چاو ف ۱) نگا: ماشەر؛ ۲) نگا: ماشەرك؛ ۳) آتش پارسی، نوعی دُمَل.

ماشەڕەش: دانەوێڵەی ماش ف دانهٔ آش ماش.

ماشـەسپی: دانەوێڵەیەکە پانکەڵەو سپی‌و تام‌خۆش لە کەلودا دەبێ ف لوبیا سفید.

ماشەسپیلکە: ماشەسپی ف لوبیا سفید.

ماشەك: ماشە، پەلەپیتکەی چەکی گەرم ف ماشهٔ اسلحە.

ماشەڵ: چەپەر لەبەر ڕوبار بۆ ماسی گرتن ف نوعی دام ماهیگیری.

ماشەڵان: سروەبای خۆراوا ف نسیم غروب.

ماشەڵلا: وشەی سەیرمان ف ماشاءاللّٰه، کلمهٔ تعجّب.

ماشین: ۱) گسـك‌دان‌و خاوێن کردنـەوە؛ ۲) ترومبیل ف ۱) روبیدن و تمیزکردن؛ ۲) اتومبیل.

ماشێن: ۱) چێشتی ماش، ماشڵێن؛ ۲) هەر ئامرازێ بە ماتۆڕ کار دەکا؛ ۳) ترومبیل ف ۱) آش ماش؛ ۲) ماشین، ابزار ماشینی؛ ۳) اتومبیل.

ماشێنە: ۱) ماشڵێن، ماشێن، شێوی ماش؛ ۲) ئامرازی جلدرون ف ۱) آش ماش؛ ۲) چرخ خیّاطی.

ماشێنەچی: جلدرو، خەیات ف خیّاط.

ماشینەوە: برێتی لە خواردنی یەکجار زۆر: (هەمو خواردنەکەی یەکجێ ماشیەوە) ف کنایە از زیادخوردن.

ماشێوە: ڕاوك، پاڵوێنە ف پالونە.

ماع: باع، هاواری مەڕو بزن ف بع، صدای بز و گوسفند.

ماعبەین: مابەین ف نگا: مابەین.

ماعبێن: مابەین ف نگا: مابەین.

ماعتاج: ئاتاج، هەژار ف محتاج.

ماعتاژ: ماعتاج ف مُحتاج.

ماعـد: ۱) ڕەنـگ‌وڕۆ؛ ۲) واز، ئیشتیا؛ ۳) برێتی لە هەنـاسـەو هەنـاو: (مـاعـدی خۆتـەنگ کەردش) ف ۱) سیما؛ ۲) اشتها؛ ۳) کنایە از حالات درونی.

ماعدە: ۱) ورگ، ماعور؛ ۲) ئیشتیا، واز ف ۱) معدە؛ ۲) اشتها.

ماعدەن: ١) کان، کانگا؛ ٢) مەڵبەندێکە لە کوردستان ف ١) معدن؛ ٢) ناحیەای در کردستان.

ماعزمە: ئامرازی کار، ئامیر ف ابزارکار.

ماعزەمە: ماعزمە ف ابزارکار.

ماعشلێر: شەقەمێو، بنەڕەزی ئەستوُر ف تنۀ تاك.

ماعشێل: ماعشلێر ف تنۀ تاك.

ماعکوم: بەندی، حوکم کراو بەپێی قانون ف زندانی محکوم.

ماعملە: مامڵە، ساردوسەودا، مامەڵە ف معامله.

ماعمەلە: مامەڵە، داوستە ف معامله.

ماعنا: واتا ف معنی.

ماف: بەش، هەق: (**مافت** بە سەر ئەو ماڵەوە نیە، منیش **مافم** پێوەیە) ف سهم، حصّه.

مافندی: بەش بڕاو، دەم‌لەپوُش ف بی‌نصیب، مُفلس، ورشکست.

مافنگی: مافنـدی: (تـەواو لە ماڵـەکـەی **مافنگی** کراوە، چی نەمـاوە **مافنگی** بوە) ف نگا: مافندی.

مافوُر: رایەخی بە تەون تەنراوی پر زەدار، **قاڵی** ف قالی، فرش.

مافوُرە: مافوُر ف فرش، قالی.

مافوُیر: مافوُر ف قالی.

مافە: دارێ کە بە دەرگاوە دەندرێ بوْ داخستن ف چو بی که در را بدان بندند.

مافەتا: ١) پەتا، درم، ئازار، دەردی گیروْ؛ ٢) گیابڕ، ئەو کرمەی کە مالاّت بە گیاوە دەیخواو دەردی تێ‌دە کەوێ؛ ٣) بریتی لە بنیادەمی بەزەرەرو خراپ ف ١) بیماری واگیر؛ ٢) کرم کشندۀ دام که بر علف نشیند؛ ٣) کنایه از آدم موذی.

مافەتە: مافەتا ف نگا: مافەتا.

ماڤاژی: قسەی من، گفتی من ف گفتۀ من.

ماڤاژیمە: من ئێژم کە ف من می گو یم که.

ماق: جاوزەق ف چشم برآمده، خیره.

ماقوڕ: بەردی قوُڵ کە ئاوی تێدا ڕادەوستێ ف سنگ گود که آب باران درآن جمع شود.

ماقـوُر: ١) بەڕێز، بەحـورمەت؛ ٢) قسەی دڵ‌پەسند ف ١) محترم؛ ٢) حرف قابل قبول، سخن مقبول.

ماقوُڵ: ماقوُر ف نگا: ماقوُر.

ماك: ١) هەر ڕەگەزو بنچینەیێ کە شتی لێ پێك‌هاتوە، هوْی دروس بوُن؛ ٢) دایك: (زاو **ماك** تێکـەڵن)؛ ٣) ئاسـوْ، ئاسوْگ؛ ۴) شاهەنگ؛ ۵) کون‌و لانەی دڕندەو کێوی؛ ۶) ئەستوُربوُنی جێگەی ئاوڵەکوتان؛ ٧) زیپکـەی ناو چاو بەهـوْی ئاوڵـەوە؛ ٨) زەوی بەبڕشت؛ ٩) قوْبچە، بشکوژ، دوگمە؛ ١٠) جوْرێ موروی بریقەدار ف ١) مادّه؛ ٢) مادر؛ ٣) افق؛ ۴) زنبور عسل مادر؛ ۵) لانه و کنام درنده و کوهی؛ ۶) وَرَم جای آبـلەکـوبی؛ ٧) جوش آبله در چشم؛ ٨) زمین حاصلخیز؛ ٩) دکمه؛ ١٠) نوعی مهرۀ زینتی برّاق.

ماکاف: ١) جوْگەی گەورە کە جوْی تری لێ‌دەبنەوە لە ئاوداشتنا؛ ٢) چەند دەستەکە دێراو پێکەوە ف ١) جوی اصلی در آبیاری؛ ٢) چند دسته جوی کوچك در کشتزار.

ماکاو: ماکاف ف نگا: ماکاف.

ماکبڕ: لە شیر گرتنەوەی بەرخ‌و کار ف ازشیر بازگرفتن برّه و بُزغاله.

ماکوْ: پاکوْ، بەسەریەکادراوی گیای دوراو ف دروشدۀ انباشته.

ماکوُ: جێگەی ماسولکە لە ئامرازی جوْلاّیی‌دا ف مکوك جولایی.

ماکوُز: گیایەکە لە ئاوا دەڕوێ ئامالّ‌تاڵەو لە کوُزەڵە دەکا ف گیاهی است آبزی.

ماکە: ماك ف نگا: ماك.

ماکەجوْ: شێلەگە ف جای بریدن از جوی اصلی.

ماکەر: دێلەکەر ف مادەخر.

ماکەلە: مارەیی ف صداق.

ماکەو: کەوی مێ ف کبك ماده.

ماکی: ئەدی کێ؟ ف پس چه کسی؟.

ماکینە: ئامرازی دەسکرد بوْکارهاسان‌کردن، ماشێن ف ماشین.

ماکینەچی: ١) کەسێ کار بە ماکینە دەکا؛ ٢) خەیات، جلدرو بە چەرخ ف ١) تکنیسین؛ ٢) خیّاط.

ماگ: ١) ماو، نەمردو؛ ٢) لەبەین‌نەچوُگ ف ١) باقی، زنده؛ ٢) ازبین نرفته.

ماگرت: مراری، مرواری، گەوهەرێکە لەناو سەدەفدا ف مروارید.

ماگرتە: ١) پەڵەی ڕەشی ڕوی مانگ؛ ٢) مانگ‌گیران ف ١) لکەهای روی ماه؛ ٢) خسوف.

ماگە: ١) باقیماو؛ ٢) لەجێ‌ماو ف ١) باقیمانده؛ ٢) مانده.

ماگیرسە: مانگ‌گیران ف خسوف.

مال: ماڵ ف نگا: ماڵ.

ماڵ: ١) شتـی تایبـەتی کەسێ؛ ٢) دەوڵـەت‌و دارایی؛ ٣) کەل‌پەلی بازرگانی: (بـازرگانێك هاتـوە **ماڵی** هێنـاوە)؛ ۴) زێ، زێی حەیوانی مێچکـە؛ ۵) خانـو، جێ‌ژیانی خێزان؛ ۶) مابـەینی هەردوك سەری کەوان؛ ٧) مابـەینی دەنـدەو ئامـوُر؛ ٨) پاشگـری بەواتا: پێداهێن: (دەسمـاڵ)؛ ٩) پاشگـری بەواتـا: خاوێن‌کەرەوە؛ ١٠) ئامـرازی خاوێن‌کردنەوە: (**بەفرماڵ**)؛ ١١) دروسکەر: (**نمەدماڵ**، **خشت‌ماڵ**) ف ١) جزو دارایی؛ ٢) ثروت؛ ٣) کالای بازرگانـی؛ ۴) شرمگـاه حیوان مادینـه؛ ۵) خانـه، مسکن؛ ۶) فاصلۀ دوسر کمان؛ ٧) فاصلۀ میان گاواهن و خیش؛ ٨) پسوند به معنی مالنده؛ ٩) پسوند به معنی پاك‌کننده؛ ١٠) ابزار روبیدن و پاك کردن؛ ١١) سازنده.

مالاّت: ئاژڵ، وڵسات، حەیواناتی ڕاگرتن ف دام.

مالاخمە: کلوْشـی گێرەکراوی خەرمـان، خوْیان ف خـرمن کوبیدۀ بادنداده.

مالار: سێ‌پایەی مەشکە ف سەپایۀ مشك.

مالاڤـا: ١) سوپاس؛ ٢) خواحافیز؛ ٣) مروْی زەنگین‌و ماڵ‌خوْش؛ ۴) وتـەیەکـە بوْ سەرکوْنەی بەخوْشەویستیەوە دەیڵێن ف ١) سپاس؛ ٢) خداحافظ؛ ٣) متموّل، دارا؛ ۴) لفظ شماتت محبت‌آمیز.

مالاڤایی: خاترخوازی، خواحافیزی ف خداحافظی.

مالاکا: زەق‌تواشا، چاوەرپەڕیاگ، مولەقی‌چاو ف چشم برجستە.

مالاکامەندش: بەچاوی زەق ڕوانین ف خیرە نگریستن.

مالامال: دارماڵ، تژە ف مالامال.

مالامن: وشەیەکە لە جیاتی گیانەکەم ف جانا.

مالامیر: ۱) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ۲) کۆشکی خان ف ۱) ناحیەای در کردستان؛ ۲) قصر ارباب.

ماڵان: ۱) دانیشتوانی ئاوایی؛ ۲) جلك یان تێکوڵ فڕێدان. *لەگەڵ دا* ئێژن: (داماڵان) ف ۱) ساکنان آبادی؛ ۲) پوشش یا پوست انداختن.

ماڵانگەڕ: ژنێ کە هەمیشە سەر لە هەمو ماڵان دەدا ف زن ولگرد.

ماڵانە: باجی خانوان ف باج مستغلّات.

ماڵاو: ۱) پاڕوکراو، گەسك لێدراو؛ ۲) مشت و ماڵ کراو ف ۱) روبیده؛ ۲) مالیده.

ماڵاوا: وشەیەکە لە جیاتی خوداحافیز، خاترێ وە ف بدرود، خداحافظ.

ماڵاوایی: خواحافیزی، خاترخواستن ف خداحافظی.

مالاهالی: جا ئەوە حاڵە!؟، ئەمەش بوٌبە ژیان؟! ف لفظ شکایت از روزگار.

مالبا: خەمەگرۆ، سەرمازەلە، خومخموٚك ف سوسمار درشت.

ماڵبات: خاو، خێزان، خانەوادە ف اهل بیت، خانوادە.

ماڵبڕ: ۱) ئامرازی دەستی دزی ماڵان، دیواربڕ؛ ۲) دزێ کە دیوار کون دەکا ف ۱) ابزار دیوار سوراخ کردن دزد؛ ۲) دُزد.

ماڵبڕی: دزی لە ماڵان ف دزدی خانەها.

ماڵبڕین: ماڵبڕی ف دزدی خانەها.

ماڵ بشکن: ۱) گەڕان لە ماڵان بۆ شتێ؛ ۲) کەسێ کە ماڵان دەگەڕێ بۆ دۆزینەوەی شتێ ف ۱) تفتیش خانەها؛ ۲) مفتّش خانەها.

ماڵ بشکێن: ماڵ‌بشکن ف نگا: ماڵ‌بشکن.

ماڵ بەماڵ: ۱) گۆڕینەوەی کالا بە کالا؛ ۲) برێتی لە گشت خانوی ئاوایی: (**ماڵ بەماڵ** گەڕام) ف ۱) تهاتر، معاملۀ پایاپای؛ ۲) خانەبەخانە.

ماڵبەند: نیشتمان، جێ‌ماڵ‌و ژیان، بنکەی ماڵ ف مقرّ، موطن.

ماڵپارێز: ۱) ڕژد، چکوٚس، سەقیل، قرنیس؛ ۲) برێتی لە دەوڵەمەندی ترسەنۆك ف ۱) خسیس؛ ۲) کنایە از ثروتمندِ ترسو.

ماڵپارێزی: کار ماڵپارێز ف عمل «ماڵپارێز».

ماڵ پشکن: ماڵ‌بشکن ف نگا: ماڵ‌بشکن.

ماڵ بشکێن: ماڵ‌بشکن ف نگا: ماڵ‌بشکن.

ماڵ تڤری: ئامرازێ کە تەوەرەو بەرداشی سەرەوەی گرتوە لە ئاسیاودا ف ابزاری در آسیاب.

ماڵتە: ۱) هی تۆیە؛ ۲) وشەیەکی سەرکۆنەکردنە: (**ماڵتە تۆ بۆ هێندە توٌڕەی؟**) ف ۱) مال تو است؛ ۲) کلمۀ سرزنش.

مالجۆ: شەقەجۆ، جۆگەی سەرەکی ف جویبار.

مالچرا: گڕداپۆشی چرا، شیشەچرا ف شیشۀ چراغ.

ماڵ خراب: ۱) ماڵ‌وێران؛ ۲) بۆ لۆمە ئێژنی ف ۱) خانەخراب؛ ۲) لفظ شماتت.

ماڵخۆ: ۱) خاوەن، خێو؛ ۲) خاوەن‌ماڵ، خانەخوێ؛ ۳) خۆماڵی دژی بێگانە ف ۱) صاحب؛ ۲) خانەخدا؛ ۳) خودی، مقابل اَجنبی.

مالخوٌێ: ۱) خاوەن‌ماڵ؛ ۲) بریکار لە خەرج‌و مەزخاندندا ف ۱) صاحب خانە؛ ۲) وکیل خرج.

مالخێ: مالخوٌێ ف نگا: مالخوٌێ

مالخەراب: مال‌خراب ف نگا: مال‌خراب.

ماڵدار: ۱) دەوڵەمەند؛ ۲) ئاژەڵدار ف ۱) ثروتمند؛ ۲) دامدار.

ماڵداری: ۱) گردەوەکۆیی؛ ۲) کەیوانویی، ئاگاداری لە ماڵ؛ ۳) ئاژەڵداری ف ۱) صرفەجویی؛ ۲) خانەداری؛ ۳) دامداری.

ماڵراو: ۱) خاوێنەوەکراو؛ ۲) پێداساویاو ف ۱) روبیدە و تمیز شدە؛ ۲) ساییدەشدە بر.

مالزەمە: ئامیر، ئامرازی کار ف ابزارکار.

ماڵسواری: یەکسم ف مال‌سواری.

ماڵشت: ۱) دەس بەلەشا هێنان بە تەوژم، داماڵین؛ ۲) خاوێن‌کردنەوەی وڵات؛ ۳) مشت و ماڵ ف ۱) ماساژ؛ ۲) نظافت؛ ۳) صیقل.

ماڵشتن: کاری ماڵشت کردن ف کار «ماڵشت» کردن.

ماڵشتە: کەسێ کە ماڵشت دەکا ف «ماڵشت» کُن.

مالشەوتی: وشەیەکی سەرکۆنەیە ف از الفاظ شماتت.

ماڵك: ۱) ماڵی کەوان؛ ۲) خاوەن‌زەوی؛ ۳) کەردی پچوٌك بۆ سەوزی‌چاندن؛ ۴) کۆخ، کولێت، کۆختە؛ ۵) کونی شەش گۆشەی ناو شانەهەنگوین ف ۱) فاصلۀ کمان؛ ۲) ارباب، صاحب زمین؛ ۳) بیل کوچك باغبانی؛ ۴) کوخ، کلبە؛ ۵) هریك از شش‌ضلعی‌های کندوی عسل.

ماڵك: ۱) خانەخانەی چوارگۆشە؛ ۲) بەیتی شعر ف ۱) جدولِ مربّعات؛ ۲) بیت شعر.

مال کامباخ: چارەڕەش، بێچارە، بەدبەخت ف بیچارە.

ماڵ کاول: وشەیەکە بۆ لۆمەو سەرکۆنەکردن ف کلمۀ سرزنش.

ماڵ کردن: ۱) کەمێك بەلادا خوارکردنەوە؛ ۲) خانوٌ دروست‌کردن؛ ۳) برێتی لە ژن‌هێنان‌و خێزان‌دامەزراندن؛ ۴) جویێ‌بوٌنەوە لە خێزان‌و ماڵ: (**ماڵەخۆی کردوە**) ف ۱) متمایل کردن؛ ۲) خانەساختن؛ ۳) کنایە از متأهل شدن؛ ۴) جداشدن از خانوادە و مستقل شدن.

ماڵکۆ: دەسکی دۆڵ، دەسکی دینگی چەڵتوٌك‌کوتان ف دستۀ دنگ شالی‌کوبی.

مالکەتن: نابوٌت‌بوٌن، لەماڵ‌و دارایی بەش‌بڕان ف ورشکست شدن.

مالکەتی: نابوٌت ف ورشکست.

ماڵگر: ۱) کەسێ شتێ دەشارێتەوە بۆ گران‌بوٌن؛ ۲) کرانشین ف ۱) مُحتکر؛ ۲) اجارەنشین.

ماڵگە: خانوی کۆچەر لە ئاوایی کە تەنیا زستان تیا دەژی ف خانۀ ایلاتی در آبادی کە فقط زمستان در آن زندگی کنند.

ماڵ لەیەك: تێکماڵ، شەریك، برابەش ف شریك در ثروت.

مالم: پێش‌نوێژی جولەکان ف روحانی کلیمیان.

مالْم: ١) جێگەی ژینم؛ ٢) ئەو شتەی هی منە ف ١) مسکنم؛ ٢) مال من.

مالماشت: ١) کەوش کەن، پێشخانە؛ ٢) گێسك لێدەری مالْ ف ١) جای کفش در منزل؛ ٢) جاروکش خانە.

مالْـمالْ: ١) تاقەتاقەی مالان؛ ٢) هەمو خانوی ئاوایی؛ ٣) کەسێ کە گەسك لە ژوری مالْ ئەدا؛ ۴) ناوی قارەمانێکی چیرۆکە ف ١) تك‌تك خانەها؛ ٢) همهٔ خانەهای آبادی؛ ٣) جاروزن خانە؛ ۴) نام قهرمانی داستانی.

مالْمالانێ: خانوچکەدروست کردنی زارۆکـان ف نوعی بـازی کودکان.

مالمالك: مارمێلکە ف سوسمار.

مالمالۆك: مارمێلکە ف سوسمار.

مالْ مالْە: تاك‌تاكەی مالان ف تك و توك از خانەها.

مالْمالەسوْره: خالْخالْۆكە ف حشرهٔ کفشدوزك.

مالْمهەقە: بەڕاستی شایەتی دەدەم ف شهادت می‌دهم.

مالْمیرات: وشەی سەرکۆنە، مالْ‌کاول ف کلمهٔ سر زنش.

مالمیزك: گمێزدان ف مثانە، آبدان.

مالْن: مالی ئێمە ف ١) مال ما؛ ٢) خانهٔ ما.

مالْنج: ئامرازی لوس‌کردنی سواغ ف مالهٔ بنّایی.

مال نە کـەتوْ: نزایەکی باشەواتا: مالْت نەڕمێ ف دعای خیری است به معنی خانەات آبادباد.

مالنیش: خانەنشین، گردەنشین، هەلْپەسێراو ف خانەنشین.

مـالْوْ: خێشك ف مالهٔ شخم صاف‌کن.

مالوان: ١) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) ناحیەای در کردستان؛ ٢) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مالْـوبڕ: لە هەر ماڵێکی ئاوایی قەلْتەدارێ بۆ سوتاندن کۆ کردنەوە: (با مالوبڕ بکەین بۆ مزگەوت) ف عَمَل از هر خانە یك قطعە هیزم برای سوخت جمع کردن.

مالْوپەز: مەڕومالات، وڵسات ف احشام و اغنام.

مالْوپیاو: لە هەرمالْەی پیاوێ بۆ زبارە ف از هر خانە مردی برای همکاری.

مالْوچ: گیایەکە لە ڕوەکی نزیك خوّی پێچ دەخوا لەوەڕێکی خوّشەو بە چێشتیش لێ‌دەنرێ ف از گیاهان پیچك، ملوکیە.

مالْوْچکە: ماسوْلکەی خەرمان ف «ماسوْلکە»ی خرمن.

مالْوْچکە: خانوی چکۆلە ف خانهٔ کوچك.

مالْوچە: مالوْچ ف گیاه ملوکیە.

مالْوچە: مالْوْچکە ف خانهٔ کوچك.

مالْوحالْ: ١) بڕێتی‌لە جۆرێ گوزەران؛ ٢) بڕێتی‌لە ئەسباباتی مالْ ف ١) کنایە از نوعی زندگی؛ ٢) کنایە از اثاث خانە.

مالْوس: بەرازی مێ ف خوك مادە.

مالـوسکـە: ١) ماسـولکـەی گۆشت؛ ٢) ماسـوْلکەی خەرمان ف ١) ماهیچە؛ ٢) «ماسوْلکە»ی خرمن.

مالْوسکە: مالوسکە ف نگا: مالوسکە.

مالْۆکەن: مالْبڕی دزان ف پشنگ.

مالْوْکێش: داری نێوان خێشك‌و نیر ف چوب میان مالە و یوغ.

مالْوْگا: هەرگیاندارێ سەری زلتر لە ئاسایی‌بێ ف جانداری کە سرش از حدّ طبیعی بزرگتر باشد.

مالْوْلك: جانەوەرێکی خزۆکە ف از خزندگان است.

مالولکی: شیوێکە لە هەویر و برۆش چێ‌دەبێ ف آشی است.

مالوم: ١) مالـم؛ ٢) زانراو، خویـا ف ١) روحانی یهـود؛ ٢) معلوم، مشخّص.

مالْومنالْ: خاوخێزان، خێزانی مالْ ف افرادخانوادە.

مالْ و مندالْ: مالْومنالْ ف افراد خانوادە.

مالْـوْمـە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مالْ وێران: ١) لێقەوماو، زۆر زیان‌لێ‌کەوتو؛ ٢) وشەی سەرکۆنە، مالْ‌کاول ف ١) خانەخراب؛ ٢) کلمهٔ سر زنش.

مالوێنچە: مالْوچ ف گیاه ملوکیە.

مالْە: ١) ئامرازی قوڕلوس‌کردن؛ ٢) خێشك؛ ٣) پەڵەپەڵەی دەموچاوی ژنی ئاوس؛ ۴) فلْچەی زبری جۆلا کە چرێشی پێ لە بۆ زۆدەدا ف ١) مالهٔ بنّایی؛ ٢) شخم صاف کن؛ ٣) لکەهای صورت زن آبستن، ماهە؛ ۴) فرچهٔ بافندە.

مالهالو: خالْخالْۆکە ف کفشدوزك.

مالەباقی: ئەی خۆزگە، خوا بیکردایە ف خداکند، ای کاش.

مالْەپیتان: گەمەیەکی زارۆکانە بە چەو دەیکەن ف نوعی شن‌بازی کودکان.

مالْەپیتکان: مالْەپیتان ف نگا: مالْەپیتان.

مالْەپیتێن: مالْەپیتان ف نگا: مالْەپیتان.

مالْە کاری: قوڕ بە مالْە سواغدان ف کار بنّا با مالە.

مالْە کردن: لوس‌کردنی قوڕ بە مالْە ف مالەکشی.

مالْە کێشان: مالْە کردن ف مالەکشی.

مالْـەفە: ١) بە دەست خاوێن‌کردنەوە؛ ٢) مشت‌ومالْدان ف ١) زدودن؛ ٢) صیقل دادن.

مالْەڤین: ١) تابوت‌بون، هیچ‌بونەمان؛ ٢) کەساسی، بێ‌برەوی ف ١) ورشکستگی؛ ٢) کسادی، بی‌رواجی.

مالْەقازیان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مالْـە کـانی‌شاسوار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مالْـەنیا: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مالْەوکەن: دیواربڕی دزان ف ابزار دیواربُری دزد، پشنگ.

مالْەومالْ: لە خانو بۆ خانو: (کڕێوەیەکە کەس **مالْەومالْ** ناکات) ف ازخانەبەخانە.

ماڵـەوماڵ کردن: لە خانوێکەوە بۆ خانوێ ڕۆیشتن: (بەس **ماڵەوماڵ** بکە) [ف] ازخانەای بە خانەای رفتن.

ماڵـەوە: ١) ماڵ، جێگەی ژیانی خێزان؛ ٢) بریتی لە کەیوانو: (**ماڵەوە** دەیگوت) [ف] ١) مسکن؛ ٢) کنایە از همسر.

ماڵەوێچە: مالۆچ، مالۆچە [ف] گیاه ملوکیە.

ماڵەوینچە: مالۆچ، ماڵەوێچە [ف] گیاه ملوکیە.

ماڵەهەنگ: شانەهەنگوین [ف] شانەعسل.

ماڵی: ١) کەوی، کەدی، حەمایەت: (عاشقی چاوئاسکێکم **ماڵی**یە/ دڵ بە بێ فکر و خەیاڵی خاڵییە) «زیوەر»؛ ٢) شتێ کە لە ماڵدا دروست دەکرێ: (نان **ماڵی**)؛ ٣) کەسگی دا؛ ۴) ماڵ ئەو [ف] ١) رام، اهلی؛ ٢) خانگی؛ ٣) جارورد؛ ۴) «ماڵ» او.

ماڵیات: ١)باجی دەوڵەت؛ ٢) ماڵات [ف] ١) مالیات؛ ٢) دام.

ماڵیاو: ماڵراو [ف] نگا: ماڵراو.

ماڵیاوا: ١) لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد؛ ٢) خانەی ئاوا [ف] ١) روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند؛ ٢) خانەاش آباد.

ماڵێب: شەنەی خەرمانبادان [ف] افشون.

مالیتە: جێگەی خۆلێپەنادان، پەناگا [ف] پناهگاه.

ماڵیدنیا: ١) دارایی؛ ٢) بریتی لە هونەرو ژێهاتویی [ف] ١) دارایی؛ ٢) کنایە از هنرمندی.

مالێز: هەویری زۆر شل، ڕیتکە، شلکێنە [ف] خمیر بسیار آبکی.

مالیفەت: ڕاهێنان، حاواندنەوە، بەخودیکردن [ف] تر بیت.

ماڵێڤ: شەنە، شەن [ف] افشون.

ماڵێلە: لۆسە، باری [ف] اَهرُم.

ماڵین: ١) لێدان: (کوتەکێکی پیا**ماڵی**)؛ ٢) ساوین: (ڕۆنی پیا **بماڵە**)؛ ٣) بەرپێدانی بەرگن بۆ لبـاد؛ ۴) گزگ‌و پاڕو لێدان [ف] ١) زدن؛ ٢) ساییدن؛ ٣) لگدمال کردن نمد؛ ۴) روبیدن.

مالینوس: دەرمانەسوورەی چاو [ف] دوای قرمز چشم درد.

ماڵینەوە: ١) بردنی هەمو شتێك؛ ٢) دوپاتەکردنەوەی خاوێن‌کردنەوە بە گزك‌و بێڵ؛ ٣) سڕینـەوەی شت [ف] ١) همـە چیز را بُردن؛ ٢) تکرار نظافت؛ ٣) زدودن و صیقل دادن.

ماڵێوراو: ماڵراو [ف] نگا: ماڵراو.

مالیەز: مالێز، ریتکە [ف] خمیر بسیار آبکی.

مام: ١) نەچـوم؛ ٢) نەمـردم؛ ٣) ئاپ؛ ۴) وشەی ڕێز لە دواندنی پیاوی پیردا [ف] ١) مانـدم، نرفتم؛ ٢) زندە ماندم، نمردم؛ ٣) عمو؛ ۴) کلمهٔ احترام بە سالخوردهٔ مرد.

ماما: ١) دایکی دایك‌و باب؛ ٢) ژنێ کە لە زاندا ئاریکاری دایك دەکا، تایەن [ف] ١) مادربزرگ؛ ٢) ماما.

ماماران: جۆرێ خەمەگرۆ کە دوُر لە ئاو لە چیا هەیەو زۆر زلە [ف] نوعی سوسمار درشت.

مامازیان: شنگڵەبەرەکەتەی مازو [ف] مازوج دوقلو.

ماماڵەگێجێ: باوەخولێ [ف] بازی چرخش بە دور خود.

مامان: تایەن، ئاریکاری دایك لە زاندا [ف] پازاج، ماما.

مامانەگێجێ: ماماڵەگێجێ [ف] نگا: ماماڵەگێجێ.

مامانی: ١) کاری مامان؛ ٢) کرێی مامان [ف] ١) مامایی؛ ٢) مزد مامایی.

مامبرایمە: جۆرێ ترێ [ف] نوعی انگور.

مامبز: ئاسك، کەژاڵ [ف] آهو.

مامجـەژنە: گیایەکە [ف] گیاهی است.

مامر: کەڕکی [ف] مرغ خانگی.

مامرك: بارۆکە [ف] جوجەمرغ مادە.

مامڕەش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مامرەشامی: قەلەمونە، عەلەشیش، قەل [ف] بوقلمون.

مامرەکێویلە: مەلێکە لە کەڵەشێر دەکا [ف] پرندەای است شبیـه خروس.

مامـڕێواس: گیایەکی بڵندی گەڵادرێژە ترشەو دەرمانی کرمە [ف] گیاهی است دارویی.

مامڕێوی: ڕواس، چتری لە چیرۆکاندا [ف] روباە در داستانها.

مامز: ١) ئاسك، کەژاڵ، مامبز؛ ٢) ماسیەك کە گەرا دادەنێ؛ ٣) مامزە [ف] ١) آهو؛ ٢) ماهی مادر؛ ٣) مهمیز.

مامـزاوا: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مامزە: ئاسنێکە لە پاش‌پانیەی چەکمە قایم دەکرێ نوُکی تیژی هەیە لە تەڕادی ئەسپ دەدرێ بۆ لێخوڕین، مامز [ف] مهمیز.

مامسارمە: جۆرێ هەمرۆ [ف] نوعی گلابی.

مامش: بێدەنگ، کڕ، مات [ف] خاموش و بی‌صدا.

مامشاخانە: ئاودەست [ف] مُستراح.

مامقلیج: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

مامك: مەتەڵۆکە، موعەمما، دەناچیە [ف] چیستان.

مامڵە: ١) سەودا، ئاڵـوێر، کڕین‌و فرۆشتن؛ ٢) پرسین لە نرخ [ف] ١) معاملە؛ ٢) پُرسش از قیمت.

مامڵەپـەشیمـانی: کەرانە، تاوانێ کە لەسەوداپێژیوان دەیدا [ف] تاوان پشیمان از معاملە.

مامڵەقوُچە: کڵاوی سەرقوُچی شەوانە [ف] شب کلاەبلند.

مامڵیسە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مامناونجی: بەینی زل‌و پچوُك، بەینی زۆرو کەم [ف] حدّ وسط، میانگین.

مامناوندی: مامناونجی [ف] حدّ وسط.

مامناوەندی: مامناونجی [ف] حدّ وسط.

مامو: تایەن، مامان [ف] ماما.

مامۆ: ئاپۆ، ئاپ [ف] عمو.

مامۆتك: زۆر عاقڵ‌و زانا [ف] بسیار دانا.

مامۆته: ١) خوشیلك؛ ٢) شیری خوشیلك [ف] ١) گیاهی است؛ ٢) شیرهٔ

گیاهی است.

مامور: گاڵتەجاڕ، دڵخۆشکەرەی ئاپۆرە ف دلقك.

مامۆر: کاربەدەستی میری ف مأمور دولتی.

مامۆزا: پسمام، دۆتمام، ئامۆزا، فرزەندی ئاپ ف عموزاده.

مامۆژن: ئامۆژن ف زن‌عمو.

ماموسا: فێرکار، ئوستاد، سەیدا ف استاد، معلّم.

مامۆسا: ماموسا ف استاد، معلّم.

مامۆستا: ماموسا ف استاد، معلّم.

مامۆن: مامان ف ماما.

مامۆنی: مامانی ف ۱) مامایی؛ ۲) مزد مامایی.

مامۆنیە: شێوی بۆدراو ف آش آرد بوداده با روغن.

مامە: ۱) ماوم، نەچوم؛ ۲) نەمردوم؛ ۳) وشەی دواندنی ئاپ؛ ۴) تێ‌ماوم، سەرسوڕماوم، سەرگەردانم: (ئەز مامەد حیکمەتا خودێ‌دا/ کورمانج د دەولەتا دنێ‌دا) «خانی»؛ ۵) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) مانده‌ام، نرفته‌ام؛ ۲) زنده‌مانده‌ام؛ ۳) کلمهٔ خطاب به عمو؛ ۴) درمانده‌ام، مُتحیّرم؛ ۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مامەجلکە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مامەحوجی: بڕێتی لە پاروی زل ف کنایه از لقمهٔ بزرگ.

مامەخۆلینە: پوڕایشوکە ف حشرهٔ خرخاکی.

مامەخەلان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مامەخەمە: خەمان، کەسێ کە خەمخۆری هەمو جانەوەرێکە ف غمخوار همهٔ جانداران.

مامەدخان: هۆزێکی گەورەی کوردە لە ئاگری‌داغ لە بەردەستی ترکان ف طایفه‌ای بزرگ درکردستان.

مامەدی: تیرەیەك لە هۆزی شکاك ف طایفه‌ای درکردستان.

مامەسوڕە: باوەخولێ ف بازی چرخش به دور خود.

مامەش: تیرەیەکە لە کورد ف عشیره‌ای است.

مامەشە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مامەشەڕەشکە: عاشیرەتێکە ف عشیره‌ای است.

مامەڵە: مامڵە ف معامله.

مامەلینچك: براتوتە ف انگشت بنصر.

مامەند: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

مامەندە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مامیران: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه مامیران.

مامێز: مامزە ف مهمیز.

مامیسا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مامیلان: گیایەکە ف گیاهی است.

مان: ۱) ئەو شتەزەردەی کە لە ئاسۆی عاسمان وەك دەمەداس دەردەکەوێ و هەرڕۆژە زیاد ئەکاو تیشك ئەدا لە پازدەڕۆژە وردەوردە کەم دەکاو بەشەو تیشك ئەدا، ما، مانگ، هەیف؛ ۲) نەمردن، لەژیانابون؛ ۳) نەچون؛ ۴) لەبەین‌نەچون؛ ۵) پاشگری بەواتا: ئێمە: (بۆمان بنێرە، لێمان گەڕێ)؛ ۶) نیشانەی چاوگەیی: (دورمان، درومان)؛ ۷) گە، گەگرتن؛ ۸) ئەسپاباتی ماڵ: (خان‌و مانی داگە بەسەریەکا)؛ ۹) جوانی بەڕێز: (ژنێکی زۆر خان‌و مانە)؛ ۱۰) مێوینە، مێچکە: (مانگا، واتا: گای مێوینە) ف ۱) ماه؛ ۲) زیستن، باقیماندن در حیات؛ ۳) ماندن، نرفتن؛ ۴) ازبین نرفتن؛ ۵) پسوند به معنی ما؛ ۶) علامت مصدری؛ ۷) اعتصاب؛ ۸) اثاثیه؛ ۹) زیبای گرامی؛ ۱۰) جنس ماده.

مانا: گوزارە، نیاز لە قسە یان لە نوسراو، واتا ف معنی.

مانایش: وێك‌چون ف شباهت.

مانح: لەمپەر، بەرگر ف مانع.

ماندك: شەکەت، خەستە لە کار ف خسته.

ماندگ: ماندك، شەکەت ف خسته.

ماندو: ماندك، شەکەت ف خسته.

ماندوبون: شەکەت‌بون ف خسته‌شدن.

ماندوکردن: شەکەتی پێدان ف خسته‌کردن.

ماندونەبن: قسەیەکە زێبوار بە کۆمەڵی کرێکارو ماندوی ڕێگەی دەڵێ ف خسته‌نباشید.

ماندونەبونی: قسەی تۆش‌بونی زێبوارو میوان: (ماندونەبونیم لێ‌کرد، ماندونەبونی لێ‌نەکردم) ف خوش آمد به مهمان و مسافر.

ماندونەبی: قسەی ڕو بە زێبوارو میوان‌و شەکەتی کار ف خسته‌نباشی.

ماندوەتی: شەکەتی ف خستگی.

ماندوێتی: ماندوەتی، شەکەتی ف خستگی.

ماندویی: ماندوەتی، شەکەتی ف خستگی.

ماندەل: ئینکێری، بەژێریادان، حاشا ف انکار، حاشا.

ماندەنە: ۱) شتێ کە نافەوتێ؛ ۲) نیشتەجێ ف ۱) ماندنی؛ ۲) مُقیم.

ماندی: ماندو، شەکەت ف خسته.

مانع: مانح، بەرگر ف مانع.

مانعا: مانا، واتا، گوزارە ف معنی، مفهوم.

مانقال: ئاگردانی کانزا ف مَنقل.

مانقر: قۆشەیەکی پێشینە وەك شایی و فەتالی ف از اجزاءِ پول قدیمی.

مانقول: ماقوڵ ف نگا: ماقول.

مانقێر: هەژارو دەس‌تەنگ، ڕوت‌و نەدار ف بینوا و مُستمند.

مان‌کردن: گەگرتن، پێ‌چەقاندن‌و نەڕۆیشتن ف از رفتن خودداری کردن.

مانگ: ۱) مان کە لە عاسمانەوە بەشەو تیشك دەدا؛ ۲) بەشێ لە دوازدەبەشی ساڵ؛ ۳) گامێش، ماداك ف ۱) ماهِ آسمان؛ ۲) ماه، یك دوازدهم سال؛ ۳) گاومیش.

مانْگ: ماندگ ف خسته.

مانگا: چێڵ، دایکی گۆلك ف گاوماده.
مانگار: ماو ف ماندگار.
مانگاشەو: تاڤەهەیف، ترێفە، ماتاو ف ماهتاب.
مانگامژ: بەرخێ که له گوانی چێڵ شیر دەخوا ف بره‌ای که پستان گاو می‌مکد.
مانگامژه: مانگامژ ف نگا: مانگامژ.
مانگان: چەند بەش لە دوازدەبەشی ساڵ ف ماهها.
مانگـانه: ١) نرخی شتێ که هەر سی‌رۆژ جارێ بدرێ؛ ٢) گۆڤارێ که مانگێ جارێك دەرچێ؛ ٣) عوزرشوتنی ژن ف ١) مزد ماهیانـه؛ ٢) مجلهٔ ماهانه؛ ٣) عادت ماهانهٔ زنان.
مانگاوس: گاوس، مەشکە لە پێستی چێڵ ف مشك از پوست گاو.
مانگاوەس: مانگاوس ف مشك از پوست گاو.
مانگ‌تازه: سەرەتای هاتنی مانگ ف ماه نو.
مانگ‌چوارده: چاردەهەمین‌رۆژی پەیدابونەوەی مانگ له عاسمان ف بدر.
مانگر: ١) گەگر؛ ٢) پەلپ‌گر ف ١) خودداری کننده از رفتن؛ ٢) بهانه‌گیر.
مان گرتـن: ١) گەگرتن؛ ٢) پەلپ‌گرتن، گرگرتن ف ١) خودداری از رفتن؛ ٢) بهانه‌گیری.
مانگری: خوی مانگر ف عادت «مانگر».
مانگ گیران: رەش‌هەڵگەرانی بەشێ یا گشت رووی مانگ له کاتێ‌دا که له عاسمان دیاره ف خسوف.
مانگ گیریان: مانگ‌گیران ف خسوف.
مانگ‌نوێ: مانگ تازه ف ماه نو.
مانگۆر: قەیرەکچی شونەکردو ف دختر ترشیده.
مانگـوری: بژیوی‌و بود، رسق‌و رۆزی تێر و تەسـەل ف دارایی کافی برای گذران.
مانگه: مانگا، چێڵ ف گاو ماده.
مانگەسەوه: بەردێکی سپی بریقەداره دەیکەنه خشڵ ف سنگی است براق.
مانگەشەو: مانگاشەو، تاڤەهەیف، ترێفە، ماتاو ف مهتاب.
مانگەشەوه: بەردێکه لەبەر خۆر چەند رەنگ دەدا ف سنگی است رنگین.
مانگەو: چێڵ، مانگا ف گاو ماده.
مانگەومانگ: هەر به سی رۆژ جارێك ف ماه به‌ماه.
مانگی: ماندویی، شەکەتی ف خستگی.
مانگی‌خۆ: ئەو مانگەی ئاوسی تێدا دەزێ: (له مانگی خۆ دایه) ف پابه‌ماه.
مانگیر: مانگر ف نگا: مانگر.
مانگێر: شەیەکی دەم‌بەرەوخواره بۆ پوش کۆکردنەوه، درمغ ف شن‌کش.
مان گیران: مانگ‌گیران ف خسوف.
مانگێرکرن: مانگێر دەکارهێنان ف با شن‌کش کارکردن.

مان گیریان: مانگ‌گیران ف خسوف.
مانگیشکێ: گوندێکی کوردستانه بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مانگیله: ١) مانگ تازه؛ ٢) شکڵی مانگ‌تازه له ئاڵادا ف ١) هلال؛ ٢) نقش هلال در پرچم.
مانگی‌نوێ: مانگ‌تازه، مانگ‌نوێ، مانگیله ف هلال.
مانگ‌یه کشەوه: مانگ‌نوێ ف هلال.
مانگی‌یه کشەوه: مانگ‌یەکشەوه، مانگ‌نوێ ف هلال.
مانن: شەکەت‌کردن، ماندوکردن ف خسته‌کردن.
مانو: شەکەت، ماندو، ماندگ، مانگ ف خسته.
مانـه: ١) هەمبـانه؛ ٢) مانا، واتا؛ ٣) بەهانه، پەلپ، مان، گه؛ ٤) تیغه، نێوان ف ١) انبان؛ ٢) معنی؛ ٣) اعتصاب؛ ٤) تیغه.
مانەك: ئەسپی‌رەسەن، جسن ف اسب از نژاد اصیل.
مانه‌گی: ١) زینی ئەسپ؛ ٢) مانەك ف ١) زین اسب؛ ٢) اسب اصیل.
مانەن: تا، وەك ف مانند.
مانەند: مانەن ف مانند.
مانەوه: نەڕۆیشتن‌و جێ‌گیر بون له شوێنێ ف ماندگارشدن.
مانەی: پەلپ، بیانو، بەهانه ف بهانه.
مانی: ١) مانه، هەمانه؛ ٢) شوفار، قسەبەر ف ١) انبان؛ ٢) خبرچین.
مانیاق: شێت، لێوه، دین ف دیوانه، مجنون.
مانیاگ: شەکەت، مانو ف خسته.
مانیاگی: شەکەتی ف خستگی.
مانیان: شەکەت‌بون ف خسته‌شدن.
مانیلا: لۆسه، باری، مەلغه ف اهرم.
مانیلوس: مالینوس ف نگا: مالینوس.
ماو: ماگ ف نگا: ماگ.
ماوا: شوێن، جێگه ف جای، مکان.
ماوت: پارچەیەکی کوڵکنه دەکرێته کەواو پاتۆڵ ف ماهوت.
ماوزەر: ١) جۆرێ تفەنگ؛ ٢) ناوی ژنانه ف ١) نوعی تفنگ؛ ٢) نام زنانه.
ماوزێ: ١) زاو ماك، ئاژاڵ‌و بێچوی تێکەڵ‌کراو بۆ لەوەڕ؛ ٢) گوندێکه ف ١) نگا: زاو ماك؛ ٢) نام دهی است.
ماوش: ١) گیرەی پیشەسازان؛ ٢) گیرەی کتێب‌گوشینی ئەوانەی کتێب بەرگ دەکـەن؛ ٣) کونـەبـا، کونێ که بای لێوه دێت ف ١) گیرهٔ صنعتگران؛ ٢) منگنهٔ صحافی؛ ٣) سوراخ منفذ باد.
ماوڵ: قانه، دەرفەت‌دان بۆ تاوێ ف مُهلت.
ماونـان: گونـدێکی کوردستانه بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ماوه: ١) ماوڵ؛ ٢) ئەنـدازه له زەمـان: (مـاوەی دوساڵه نەمدیوی، لەم ماوەیەدا چت کرد؟)؛ ٣) ئەنـدازەی جێ: (ماوەی ئێره تا ئەوێ سەد گەز دەبێ)؛ ٤) باقیماو له شتێ: (ماوەکەی دوایه دەڵێم)؛ ٥) گوندێکی کوردستـانه بەعسی کاولی کرد ف ١) مهلت؛ ٢) مدّت؛ ٣) مسافت؛

۴) بقیّه؛ ۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ماوەت: شارێکی کوردستانە بەعسی بە بومبای شیمیایی وێرانی کرد ف شهری در کردستان که بعثیها با بمبهای شیمیایی ویران کردند.
ماوەتان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف نام دهی است در کردستان که بعثیها ویران کردند.
ماوەدان: ماوڵدان ف مهلت دادن.
ماوەرانی پچـوك: گونـدێکـە لە کوردسـتان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
ماوەرانی گەورە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
ماوەرد: گوڵی گوڵاو ف گل مُحمدی.
ماوەوە: ماو لە مێژینەوە ف ازدیرمانده.
ماوی: ۱) مالۆس؛ ۲) عابی، کەوە؛ ۳) هەر هەی؟ ف ۱) خوك مادە؛ ۲) رنگ آبی؛ ۳) مانده‌ای؟.
ماویژ: وشکەوەکراوی ترێ ف مویز.
ماویلیان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
ماه: ۱) ما، مان، مانگ؛ ۲) زەرد، تیشەشاخی زۆر بڵندی لوس ف ۱) ماه؛ ۲) کوه سنگی بلند و صاف.
ماهـاتنـەوە: کەوتنەسەر باری ئاسایی و توندبوونەوەی تراو: (دۆکلێوەکە مای هێنایەوە) ف قوام گرفتن مایع.
ماهاوردنەوە: ماهاتنەوە ف قوام گرفتن مایع.
ماهیچە: مانگیلە ف نگا: مانگیلە.
ماهرە: مارە، لێك جوت کردنی ئاینی ف عقد، نکاح.
ماهف: لەناوچوگ، شوێنەوار نەماگ ف محو، نابود.
ماهفز: پارێزگاری ف مُحافظت.
ماهفور: قالی، مافورە ف قالی.
ماهکومە: ۱) مەحکوم، بەتاوانبار ناسراو؛ ۲) ئەشقی، قاچاغ لە پولیس ف ۱) محکوم؛ ۲) فراری.
ماهنە: گە، گڕنە، گەی ف اعتصاب.
ماهو: مالۆس ف خوك مادە.
ماهوت: ماوت ف ماهوت.
ماهـور: ۱) ئاهـەنگێکی گۆرانییە؛ ۲) شاخی هەڵەموت ف ۱) آهنگ ماهور، دستگاه ماهور؛ ۲) ستیغ کوه.
ماهوزەرد: زەردو ماه ف کوه سنگی صاف و بلند.
ماهەر: ماکەر، دێڵەکەر ف ماچه‌الاغ.
ماهـەك: پەنەمانی پێست لەپاش دەرزی تێ ڕۆکردن و کوتان لە ئاوڵە ف ورم پوست بعد از مایه‌کوبی.
ماهی: ۱) ئێسکەماسیەکی زەردواشە دەکرێتە دەسکەخەنجەر؛ ۲) ماسی ف ۱) نوعی استخوان کلفتِ ماهی که دستهٔ خنجر کنند؛ ۲) ماهی.
ماهیدەشت: مەڵبەندێکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای در کردستان.
ماهیر: کارامە ف ماهر.
ماهیزەرد: ماهوزەرد، زەردو ماه ف کوەسنگی بلند و صاف.
ماهین: ۱) نێر و مێی ئەسپ؛ ۲) ئەسپی مێ ف ۱) اسب و مادیان؛ ۲) مادیان.
ماهینانێ: ڕکەی ئەسپ‌غاردان، گرێوەغار ف مسابقهٔ اسب‌دوانی.
ماهینە: ماین ف مادیان.
مای: ۱) نەچوی؟؛ ۲) نەمردی؟؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان؛ ۴) مانگی پێنجـەمی ساڵی خاچ‌پەرستـان؛ ۵) دایك، داڵـك ف ۱) نرفتی؟، ماندی؟؛ ۲) زنده‌ماندی؟؛ ۳) نام دهی درکردستان؛ ۴) ماه مه؛ ۵) مادر.
مایچـە: ۱) ماسولکە، ماهیچە؛ ۲) پاژنەی باڵدار؛ ۳) سواغی گۆشەی حەوز ف ۱) ماهیچە؛ ۲) پاشنهٔ طیور؛ ۳) اندودهٔ گوشهٔ حوض.
مایدە: گومگومە، مەتارەی سەفەر ف قُمقُمه.
مایس: مانگی مای ف ماه مه.
مایك: ۱) مێوینـە، مێچکـە، بەرانبـەری نێر؛ ۲) مێوایەتی، بەرانبـەری نێرایەتی ف ۱) مادە، مخالف نر؛ ۲) مادگی.
مایکە: مێوینە، مایك ف مادە.
مایکەی: مێوایەتی ف مادّگی.
مایکی: مێوینەیی ف مادّه‌بودن.
مایلە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
مایمارون: ماماران ف نگا: ماماران.
ماین: ۱) ئەسپی مێ، ژنی ئەسپ، دایکی جوانو، ماهین؛ ۲) ماون ف ۱) مادیان؛ ۲) مانده‌اند.
ماین‌بلاغ: ناوی کوێستانێکە ف نام کوهستانی است.
ماین‌بەراز: ئەسپی فەحل کە ماینی لێ چادەکەن ف اسب گُشَن.
ماین‌بەز: کەرێ کە لە ماینان دەپەرێ بۆ ئێستر پەیدابوون ف خری که بر مادیان سوار شود.
ماینچە: پاژنەی باڵدار ف پاشنهٔ پرنده.
ماینچـەقـەڵ: چەرخو فەڵەك کە زاروك سواری دەبن و دەخولێنەوە ف چرخ و فلك بچه‌ها.
ماینـدۆڵ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ماین‌وەراز: ماین‌بەراز ف اسب گُشن.
ماینە: ۱) بەرانبەری نێرەوەن، مێ؛ ۲) نەفەوتاون، ماون: (خۆشی لە خوت باوك و داکت ماینە) ف ۱) مادینه؛ ۲) مانده‌اند.
مایە: ۱) سەبەب؛ ۲) ماك؛ ۳) دەسمایە، سەرمیان؛ ۴) ئامیان؛ ۵) تیری؛ ۶) پتەوی؛ ۷) نەفەوتاوە، ماوە؛ ۸) دایك: (تتیلو بیبیل دەدایە/ دەرکێ وەکەن لە مایە) «چیرۆکی کۆن» ف ۱) سبب؛ ۲) مادّه؛ ۳) سرمایه؛ ۴) ماهٔ خمیر و پنیر؛ ۵) غلظت؛ ۶) محکمی؛ ۷) مانده‌است؛ ۸) مادر.
مایەبـاش: نە قازانـج نە زیان: (لـەم سەودایە مایەباش هاتمەدەر) ف سرمایه بدون نفع و زیان، سر به‌سر.
مایەبـۆش: ۱) کەسێ کە دەسمـایەی زۆرە؛ ۲) کەسێ کە دەسمـایەی لەدەس‌داوە ف ۱) سرمایه‌دار بزرگ؛ ۲) ورشکست.

مایەپوُت: مافنگی لە سەودادا، نابوُت ف ورشکست و نابود شده.

مایەپوُچ: مایەپوُت ف نگا: مایەپوُت.

مایەدار: ١) تیر، دژی شلو تراو؛ ٢) زۆر بەدەوامو قایم؛ ٣) دەسمایەدار ف ١) غلیظ، پرمایه؛ ٢) بادوام و محکم؛ ٣) سرمایەدار.

مایەفیتنە: ئاژاوەچی ف مفتّن.

مایەمێو: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

مایەسیر: نەخۆشیەکە لە ژوُرەوەی قنگ دێت ف بواسیر.

مایەسیری: مایەسیر ف بواسیر.

مایەن: مێوینە، بەرانبەری نێرینە ف مادّه، مقابل نر.

مایەوا: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مایەوەر: ١) بـەجەوهەر، بەهونەر؛ ٢) دەوڵەمەنـد ف ١) هنرمنـد؛ ٢) ثروتمند.

مایی: ١) ئێسکەماهی کە دەکرێتە خەنجەر؛ ٢) خەڵکی گوندی مای؛ ٣) ماسی ف ١) استخـوان ماهی که دستـهٔ خنجـر می‌شود؛ ٢) اهـل روستای «مای»؛ ٣) ماهی.

مایی‌چنەك: ماسیگرە ف مرغ ماهیخوار.

مایيچە: ماسوُلکە، ماهیچە، مایچە ف ماهیچە.

مایی‌دەشت: ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای درکردستان.

مایین: ماهین، ئەسپی مێ ف مادیان.

مایینە: مێ، ما، بەرانبەری نێر ف مادینه.

مبارەك: پیرۆز ف مبارك.

مبارەك‌بادی: پیرۆزبایی ف تبریك.

مبارەك‌بایی: مبارەك‌بادی ف تبریك.

مباشیر: ئاریکاری خاوەن‌مڵك لە سەر مڵکان ف مباشر ارباب.

مبال: ئاودەست ف مُستراح.

مبالات: گوێ‌دان بە کارو بار، بەگرینگ‌گرتن، گرنگی‌دان بە کارێ ف مبالات.

مت: ١) گوێچ؛ ٢) ماتو بێدەنـگ؛ ٣) موُرووی بەرمـوُرو خشـڵ؛ ٤) رشتن؛ ٥) بەرزایی لە زەمین، زوُرك، تەپکـە، تەپە؛ ٦) خۆوەشارتوی چاوەنـۆڕی کێس لە دوژمن ئانین؛ ٧) سیپـە، ڕەبەت، خەلەك ف ١) چیزی که در بازی بر زمین گذارنـد، سرمایهٔ هر بازیکن بر زمین در تیله‌بازی؛ ٢) مات و خاموش؛ ٣) مهرهٔ زینتی؛ ٤) ریختن؛ ٥) بلندی زمین؛ ٦) درکمین؛ ٧) کمین شکارچی.

متارە: زبارە، هەرەوەز، گەلەکۆمە ف تعاونی.

متاڵا: ١) خوێندنەوەی بە چاو نە بە دەنگ؛ ٢) بیرکردنەوە لە کارێ ف ١) مطالعه؛ ٢) تفکّر.

متـاندن: ١) لەزەوی توندکردن؛ ٢) بەنهێم بەهەردا دان ف ١) به زمین چسبانیدن؛ ٢) بر زمین کوفتن.

متبوُن: بێدەنگ‌بوُن ف ساکت شدن.

متralیۆز: ئاگر بار، شێستیر، ڕەشاش ف آتشبار.

متـرب: ١) قەرەچی، کاوڵی؛ ٢) تیرەیەك لە کوردستانی سوریا ف ١) کولی؛ ٢) طایفه‌ای در کردستان.

متربە: پەیوەندی درەخت ف پیوند درخت.

متفەڕك: پیروز، مبارەك: (نانی شێخان **متفەڕکە**) ف متبرّك.

متك: گرد، تەپۆڵکە ف تپه.

متکرن: ١) خۆمات‌دان؛ ٢) بێدەنگ‌کردن ف ١) بی‌حرکت و خاموش پی فرصت نشستن؛ ٢) خاموش کردن.

متمانە: بڕوایی، خاترجەمی: (من **متمانەت** پێ‌دەکەم) ف اطمینان.

متوُ: هۆگر ف نگا: هۆگر.

متورفە: زۆر جوانو بێ‌هاوتا ف بسیار زیبا و بی‌مانند.

متوموُر: زەنگیانەو موُرووی تێکەڵاو ف مهره‌های مختلط.

متوموُرك: متوموُر ف مهره‌های مختلط.

متوموُرگ: متوموُر ف مهره‌های مختلط.

متوموُرو: متوموُر ف مهره‌های مختلط.

متوموُرە: متوموُر ف مهره‌های مختلط.

متون: هۆگر، خۆپێ‌گرتو ف مأنوس.

متە: ١) مت، گوێچ، شتێ کە لە کەلایێن‌دا لە سەر زەوی دادەنرێ؛ ٢) بەدەڵ، نە بەڕاستی، زڕ، زڕە ف ١) چیزی که در تیله‌بازی بر زمین نهند؛ ٢) بَدَلی.

متەحەیر: سەرگەردان، سەرسوڕماو ف مُتحیَر، بُهت‌زده.

متەحەییر: متەحەیر ف متحیّر.

متەشا: ١) داردەستی گرێدارو ئەستوُری دەستی دەروێشان؛ ٢) برێتی لە کێری زل ف ١) منتشا؛ ٢) کنایه از ذکر کلفت.

متەشێخ: شێخی نەبەڕاستی، زڕەشێخ ف شیخ بَدَلی.

متەکەببیر: بەدەعیە، بادی‌هەوا، لوُت‌بەرز ف متکبّر.

متەلا: زێڕکفت‌کراو ف زراندود.

متەڵلا: متەلا ف زراندود.

متەنجەنە: حەوترینگە، چێشتێکە ف آش متنجان.

متەوەللی: کەسێ کە بەسەر دوکانو زەمینی سەر بە مزگەوت ڕادەگا ف متولّی اوقاف.

متەهەم: جێ‌گومان لە تاوان‌دا ف مُتّهم.

متەی: رشتن، ریتن، ریهتن ف ریختن.

متێل: ١) ناوئـاخن؛ ٢) گشتـەکی لێفـەدرون؛ ٣) دۆشـەك؛ ٤) نوێن بەگشتی، پێخەف ف ١) آگنه؛ ٢) ریسمان لحافدوزی؛ ٣) تُشك؛ ٤) رختخواب.

مجادەلە: شەڕەچەقە، دم‌بەدمە ف جدال.

مجبی: کەسێ کە پیتـاکی خوێنبایی کۆدەکاتەوە ف کسی که خونبها را جمع می‌کند.

مجد: دوُرلە گاڵتەو گەپ ف جدّی، دور از شوخی.

مجـروّ: ١) کوێر، کۆرە؛ ٢) شەکـەت: (مـاندوُ مجروّ) ف ١) نابینا؛ ٢) بسیار خسته.

مجرۆیی: کوێری ف نابینایی.

مجرۆیی‌داهاتن: لێڵایی‌داهاتن، کوێر بوُن ف نابیناشدن.

مجری: سندوقی چکۆلە ف صندوقچه، مِجری.
مجك: چابوك، زۆر بەکار ف چُست و چالاك.
مجلەور: مرۆچە، مێرو، مێرولە ف مورچه.
مجن: مجك ف چُست و چالاك.
مجنْك: مجن ف چُست و چالاك.
مجەللا: گۆڤار، بەلاڤۆکی مانگانەو حەفتانە ف مجلّه.
مجەللە: مجەللا ف مجلّه.
مجەو: مژۆڵ، بژانگ ف مُژه.
مجەور: خزمەتکاری مزگەوت ف خادم مسجد.
مجیای: متەی، رژاندن ف ریختن.
مجێز: واز، ئیشتیا ف اشتها.
مجێفی: جۆرێ هەنجیر ف نوعی انجیر.
مجێور: مجەور ف خادم مسجد.
مجێوری: پیتاکی هەژاران بۆ دەس و پێوەندی ئاغادێ ف مالیاتی که ارباب از رعیّت می‌گیرد.
مچ: ۱) چکۆس، رژد، رەزیل، دەس‌قوچاو؛ ۲) کزن؛ ۳) شە، تەڕی؛ ۴) لیچق؛ ۵) چەسپ و تونـد بۆ قورْ دەڵێن؛ ۶) پێکەوەنان: (دەسی **مچ** کردوە)؛ ۷) روگرژ: (پیاوێ مچ و مۆڕە)؛ ۸) چنگنـە؛ ۹) راست‌وقیت؛ ۱۰) گەنە ف ۱) خسیس؛ ۲) گاودانه؛ ۳) نم؛ ۴) لزج؛ ۵) چسبناك؛ ۶) برهم گره کـردن؛ ۷) اخمـو؛ ۸) حشره‌ای چسبنده؛ ۹) راست و خبردار ایستاده؛ ۱۰) کَنه.
مچاندن: گلۆفین لەدەستا، گوشین ف مُچاله کردن.
مچڕاندن: دەسـت لەنـاو دەست‌نان، تۆقەکردن، دەس‌وموشتـاق ف مُصافحه.
مچْرك: تەزوی لەش ف فراشا.
مچڕین: مچڕاندن ف مُصافحه.
مچقاندن: ئاو لە سەرچاوە وشك کردن ف خشك شدن آب از سرچشمه.
مچقاسە: نوسەکە، نوسەنەکە، دڕکێکە بە خوری و جلکەوە دەنوسێ ف خاری است بر پشم می‌چسبد.
مچقین: وشکاوهاتـن: (کانیامن **مچقـی**) ف خشك شـدن آب از سرچشمه.
مچك: ۱) مچ، چنگنە؛ ۲) مەرج، گرێو ف ۱) حشره‌ایست چسبنده؛ ۲) شرط بندی.
مچکاندن: گرێوکردن، مەرج‌دانان ف شرط بستن.
مچکـــرن: ۱) گوێ قوت‌کردنی ئەسپ؛ ۲) بەپێ شێلان؛ ۳) پێکـــەوە نوسـانی وەك گەزۆ ف ۱) گوش تیزکردن اسب؛ ۲) پامال کردن؛ ۳) به‌هم چسبیدن اجزاءِ ریز.
مچکولی: پەلکی چاو، پیلوی چاو ف پلك چشم.
مچکـە: ۱) چکۆس، چکۆد، رژد، سەقیل؛ ۲) جۆرێ زورەبانی ف ۱) خسیس؛ ۲) نوعی کُشتی.
مچلگە: باس و وت‌ووێژ ف بحث و گفتگو.
مچورك: مچْرك ف قنجا، فراشا.

مچۆل: سوکەناوی مستەفا ف مخفّف مصطفی، نام مردانه.
مچولە: لە دەستا گلۆفیاو ف مُچاله.
مچۆلە: مچولە ف مچاله.
مچومۆڕ: روگرژ، روترش ف اخمو.
مچون: پەل، پاو دەست حەیوان: (خرمچون بەستم، خرمچون ناڵم‌کرد) ف دست و پای حیوان.
مچـە: ۱) جیره؛ ۲) سوکـەڵـەنـاوی مستـەفـا؛ ۳) قڕنو ف ۱) جیره، مستمرّی؛ ۲) مخفف مصطفی، نام مردانه؛ ۳) نگا: قڕنو.
مچـەشـەل: لەو گونـدانـەی کوردستـانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
مچەکوێر: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مچەو: نم، شە، تەڕایی، تەرەشوع ف رطوبت.
مچەور: مجەور، مجێور ف خادم مسجد.
مچیان: بەسەریەکا توندبوُن: (مشتی **مچیایە**) ف برهم آمدن با فشار.
مچینك: ئامرازێ کە موی پێ لە ڕو دەردێنن، موکێش ف موچین.
محاکەمە: لێ‌پرسینەوە لە لای حاکم ف مُحاکمه.
محـــاڵ: ۱) شتێ کە ناشێ ڕوبـــدا، لە دەســـەڵاتی بنیادەم بەدەر؛ ۲) کۆمەڵەئاواییەك لە سەرزەمینێکدا کە سەربەیەکترین، ناوچە: (**محاڵی** مەنگـوڕان، **محـاڵی** یەختـەچی)؛ ۳) ناوی ناوچەیەکە لە ڕۆژهەڵاتی مەهاباد ف ۱) مَحال؛ ۲) منطقه؛ ۳) ناحیه‌ای در کردستان.
محـالەجە: ۱) چارەکردنی نەخۆشی؛ ۲) برێتی لە چارەکردنی تەنگ‌و چەڵەمە ف ۱) معالجه؛ ۲) کنایه از چاره کردن.
محامەلە: مامڵە ف معامله.
محـانـج: ئاوێتنی پلارو بەردو... بە بێ ئامانج‌دەبەرچاوگرتن: (**محانج** هەرچیەکی گرت) ف انداختن بدون هدف‌گیری.
محکـە: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
محۆ: سوکەناوی محەممەدو مەحمود ف مخفف محمّد و محمود، نام مردانه.
محە: سوکەناوی محەممەد ف مخفّف محمّد، نام مردانه.
محەبیەت: خۆشەویستی ف محبّت.
محەتتە: ئێزگا ف ایستگاه.
محەتە: محەتتە ف ایستگاه.
محەججەرە: دیوارەی بە داری نێوان‌بلاو بۆ پێش هەیوان ف نرده.
محەججەری: محەججەرە ف نرده.
محەجەرە: محەججەرە ف نرده.
محەجەری: محەججەرە ف نرده.
محەڕەم: ئێکەم‌مانگی ساڵی ئیسلامی ف ماه محرّم.
محەرەم: محەڕەم ف ماه محرّم.
محەس: قاشاو، ڕنەك ف قشو.
محەك: بەردێکی ڕەشە عەیاری زێڕ و زێوی پێ بەراورد دەکەن ف سنگ

محلّ.

محـەل: ١) دەم، کات: (پارەکە ئەم **محەلە**، لەم **محەلانەدا** دێت)؛ ٢) جار، کەڕەت ف ١) زمان، هنگام؛ ٢) بار، دفعه.

محەللە: تاخ، گەڕەك ف محلّه.

محەللەبی: فڕنی ف فرنی.

محـەللەق: ١) راوەستـانی بێجوڵـەو بزوتن؛ ٢) خۆ بەسـەر سـەردا ئاوەژوکردنەوە، تەقلّە ف ١) ایستادن بدون حرکت؛ ٢) پُشتك.

محـەلمی: عەشایرێکە بە زۆرتیرەوە لە کوردستان زاراوێکی تایبەتی‌یان هەیە ف عشایری کُرد دارای لهجه‌ای ویژه.

محـەمـەدخان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

محەمەدفاتە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

محەنجەر: محەجەری ف نرده.

محەننەك: رەسەن، نەجیب، بۆ ئەسپ دەڵێن: (بە سواری **محەننەکان** هاتن) ف اسب نجیب.

محەنەك: محەننەك ف اسب نجیب.

محەیەن: وا دیارە، وا دەردەکەوێ، بە مەزەننە ف چنین پیداست.

محێ: سوکەناوی محیەدین ف مخفّف محی‌الدّین، نام مردانه.

محیببەت: محەببەت ف محبّت.

محیبەت: محەببەت ف محبّت.

محیت: زەریای گەورە ف بحر محیط، اقیانوس.

مخ: دەنگی لوت، مشەمش ف صدای بینی.

مخابن: حەیف، بەداخەوە ف دریغ، دریغا.

مخارە: ئەشکەوتی کوڕ ف غار عمیق.

مخالف: دژ ف مخالف.

مخانە: تیرەیەکی هۆزی بڵباس لە کوردستان ف طایفه‌ای در کردستان.

مخڕك: ١) نەتەوی، دژمن؛ ٢) گەلەکۆمەگی دژی کەسێ ف ١) دشمن؛ ٢) گروهِ دشمنان یك نفر.

مخس: سەرناوی حاجی مەسیحی ف لقب حجاج مسیحی.

مخل: ئاردبێژ، بێژنگی زۆر کون‌تەنگ کە ئاردی پێ دادەبێژن، هێڵەگ ف الك.

مخۆر: دەموکانە ف ذبق.

مخورکە: مۆریانە ف موریانه.

مخۆل: سوکەناوی محمود ف مخفّف محمود.

مخەت: ١) دارێ کە چەرمی پێ لوس دەکەن؛ ٢) نیاز، مەبەست، قەست: (**مخەتم** ئەوەیە بچمە شار) ف ١) چوب چرم صاف کن؛ ٢) قصد، منظور.

مخەل: مخل، هێڵەگ ف الك.

مخەمخ: دەنگ لەلوت‌هاتن: (کاوراپیرە نان دەخوا **مخەمخی لوتیەتی**) ف صدای بینی.

مخـەنـەت: ١) ترسـەنـۆك، ترسـۆنـەك؛ ٢) خوێڕی‌و بێکـارە؛ ٣) بێ‌ناموس، بێ‌غیرەت ف ١) ترسو؛ ٢) هرزه و بیکاره؛ ٣) بی‌شرف.

مخەنەت: مخەنەت ف نگا: مخەننەت.

مدارا: ١) سەبـر و حەوسەلە: (ئەمساڵیش **مدارا** بکە وەك کردوتە)؛ ٢) دڵڕاگرتنی ئاواڵ: (تۆزێ **مدارای** بکە) ف مُدارا.

مداس: سۆل، سەرپایی، پێڵاوی سوکی بێ‌پاژنە ف دمپایی.

مدبرە: کەژاڵ، ئاسك، خەزاڵ، مامز، مامبز ف آهو.

مدبەق: ئاشپەزخانە، شوێنێ کە چێشت‌و نانی لێ چێ‌دکەن ف مطبخ.

مددە: ماوە لە زەمان ف مدّت.

مددەت: مددە ف مدّت.

مدەك: دەمێك، سەروەختێ، دەمەك ف مُدّتی.

مددەعی: دوژمن ف دشمن.

مدرا: ١) راوەستا؛ ٢) داسەکنا ف ١) ایستاد؛ ٢) آرمید.

مدران: ١) راوەستان؛ ٢) ئۆقرەگرتن ف ١) ایستادن؛ ٢) آرمیدن.

مدرای: ١) مدران؛ ٢) گوژانەوەی ئاگر، تەمرین ف ١) نگا: مدران؛ ٢) خاموش شدن آتش.

مدور: کارگێڕ، سەرپەرستی کاروبار ف مدیر.

مدە: مددە ف مدّت.

مدەت: مددە ف مدّت.

مدیر: مدور ف مدیر.

مر: ١) کەرگی، مامر؛ ٢) باڵندە ف ١) مرغ خانگی؛ ٢) پرنده.

مڕ: ١) زۆر تێر: (ئەوەندەی خواردوە **مڕ** بوە، هێشتا **مڕ** نەبوم)؛ ٢) روگرژ: (**مـڕو** مۆچ)؛ ٣) مات‌بون‌و دەست‌ڕاکێشان بۆ ئامبازبون؛ ٤) بۆڵەی سەگ لە ڕکـان؛ ٥) تۆز، زۆر ورد: (**خۆڵەمڕ**)؛ ٦) بز، زەقایی، زل؛ ٧) گەڕان‌و بۆن‌کردن بۆ خواردن. *دەگەڵ موش دەگوتـرێ*: (ڕێوی **مڕو** موش دەکا)؛ ٨) مڕاندن، گەف‌کردن. *دەگەڵ مشت ئێژن*: (**مشت‌و مڕ**) ف ١) بسیار سیر؛ ٢) اخمـو؛ ٣) بەزمین چسبیدن و به فکـر جهش بودن؛ ٤) لنـدیدن سگ از خشم؛ ٥) گرد، آردمانند؛ ٦) خیره، چشم برامده؛ ٧) جستجو و بوکشیدن حیوان؛ ٨) تهدید لفظی.

مرا: کوژرا، گیانی لێ‌سێندرا ف کشته شد.

مڕا: سەگ بەتوڕەیی بۆڵەی کرد ف سگ تهدید کرد.

مراتە: لکی یەکساڵە، لقی تازەدەرچوگ ف جوانۀ یکساله.

مڕاحات: ئاگالێ بون، مدارا ف مراعات.

مراد: ١) ئارەزوی دڵ؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) مراد؛ ٢) نام مردانه.

مرادخانی: کورتەك، جۆرێ کەوای پیاوانە ف نوعی نیم‌تنۀ مردانه.

مرادڕەسو: ناوی پیاوانە ف نام مردانه.

مرادڕەسوڵ: مرادڕەسو ف نام مردانه.

مرار: حەیوانی بێ‌سەربڕین مردو، تۆپیو، لاشەی فڕێدراوی حەیوان ف مُردار، لاشۀ مُردار.

مرارخۆر: لاشخۆر ف مردارخوار.

مراری: ١) لولو، دوڕ؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) مروارید؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مراز: نیازی دڵ، مراد ف مراد.

مڕاعات: مڕاحات ف مراعات.

مڕافەحە: ۱) مجادەلە؛ ۲) محاکەمە ف ۱) جدال، نزاع؛ ۲) محاکمە.

مڕافەعە: مڕافەحە ف نگا: مڕافەحە.

مراڤ: تیرەیەك لە باڵداری پێبەپەردەی مەلەوانە کەوی‌و کێوی هەیەو لە قاز بچوکترە، ئۆردەك ف مرغابی.

مراڤی: مراڤ ف مرغابی.

مران: ۱) بەکوشتچوُن؛ ۲) خەبەردان لە بەکوشتچوُنی بەکۆمەڵ: (لە شەڕدا **مران**) ف ۱) کشتە شدن؛ ۲) کشتە شدند.

مڕان: بۆڵاندنی بەتوُڕەیی سەگ، گەف‌کردنی سەگ ف غریدن تهدیدآمیز سگ.

مراندن: کوشتن، گوژتن ف میراندن.

مڕاندن: مڕان ف نگا: مڕان.

مرانن: مراندن ف میراندن.

مڕانن: مڕاندن، مڕان ف نگا: مڕان.

مراو: ۱) مراڤ؛ ۲) باڵندەی پێبەپەردەی مەلەوان لە هەمو جۆرێك ف ۱) مرغابی؛ ۲) پرندۀ آبزی.

مراوکە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف علفی است.

مراوی: مراڤی، ئۆردەك ف مُرغابی.

مڕبردنەوە: چاوبزکردن، چاوزەق کردنەوە ف خیرە نگاە کردن.

مڕبوُن: تەواو تێر بوُن ف کاملاً سیر شدن.

مرت: مت، موُرگی بچوُك ف خرزە.

مرتك: بناوکەوتو ف غوطەوردر آب.

مرتۆخە: چێشتی ئاردو ڕۆن‌و شەکر ف غذایی از آرد و روغن و شکر.

مرتومۆر: مت‌و موُر ف نگا: مت‌وموُر.

مرتێل: دۆشەگ ف تُشك.

مرتین: شلی، سستی، خاویلکەیی ف سُستی.

مرج: جۆرێ گەنم ف نوعی گندم.

مرجان: موُروێکی سوُرە بۆ خشڵ دەکاردێ ف از مُهرەهای زینتی.

مرچ: ۱) دەنگی زار لە خواردندا؛ ۲) دەنگی ڕاموُسان؛ ۳) دەنگی ناو بەزمان‌دەرهێنان خواردنەوە. وەك *ئاوخواردنەوەی سەگ* ف ۱) صدای دهن هنگام خوردن؛ ۲) صدای بوسە؛ ۳) صدای برکشیدن مایع با زبان.

مرچقاندن: لەناو پەنجەدا کوشین ف مُچالەکردن.

مرچقین: هەڵقرچان، قرچ‌بوُن ف ترنجیدن، چروك شدن.

مرچك: چۆلەکە، مەلیچك، چێشکە ف گُنجشك.

مرچکە: مەلیچکی مێچکە، مێوەپاساری ف گُنجشك مادە.

مرچۆڵە: باڵدارێکی بچوُکی ڕەشە ف پرندەایست کوچك و سیاە.

مرچە: مرچ ف نگا: مرچ.

مرچەمرچ: مرچی زۆرو لەشوێن‌یەك ف صدای پیاپی «مرچ».

مرچیلە: مرچۆڵە ف نگا: مرچۆڵە.

مرخ: ۱) خەیاڵی تەماحکارانە، قرم: (مرخی لێ خۆش کردوە)؛ ۲) پرخە؛ ۳) دەنگ لە سنگەوە لە تەنگەنەفەسیەوە ف ۱) هوس آزمندانە؛ ۲) خُرناسە؛ ۳) صدای سینە از تنگیِ نفس.

مرخاندن: پرخاندن، پرخەکردن ف خُرناسەکشیدن.

مرخ‌خۆش کردن: تەماح‌کردن، قرم‌خۆش کردن ف هوس کردن.

مرخك: بەنێکە لە تەوندا ف نخی است در قالی‌بافی.

مرخ‌لێ‌پەڕین: تەماح‌تێ‌کردن ف طمع کردن در.

مرخ‌لێ‌چوُن: مرخ‌لێ‌پەڕین ف طمع کردن در.

مرخ‌لێ‌خۆش کردن: مرخ‌لێ‌پەڕین ف طمع کردن در.

مرخن: ۱) پرخەکەر؛ ۲) کەسێ کە تەنگەنەفەسەو دەنگ لە سنگیەوە دێت ف ۱) خُرناسەکش، خُرخُرو؛ ۲) کسی کە سینەاش از تنگی نفس خُرخُر کند.

مرخنە: مرخن ف نگا: مرخن.

مرخە: ۱) پرخەی خەو؛ ۲) دەنگی سنگی تەنگەنەفەس ف ۱) خُرناسە؛ ۲) خُرخُر از سینە.

مرخەك: ۱) ماکو، جێگەی ماسوُڵەی جوُڵایی؛ ۲) گلۆڵەی فرێت ف ۱) مکوك بافندە؛ ۲) گلولۀ پود.

مرخەمرخ: مرخەی زۆر ف «مرخە»ی پیاپی.

مرخێس: ۱) جێگەی لێ‌گەوزینی یەکسم؛ ۲) حەقلەمەقۆ، تێك‌هەڵدان‌و هەراو چەقە ف ۱) غلتگاە چارپایان؛ ۲) غوغا و هرزەبازی.

مرخێسانێ: گەمەی یەکتر دەخوڵ‌گەوزاندن‌و هەراو هوریاکردن ف همدیگر را در خاك غلتانیدن و شلوغ کردن.

مرخێش: ۱) هەناسەسواربوُن بەکێشانی شتی زۆر قورسەوە؛ ۲) مل‌دەبەرملی‌یەك‌نان ف ۱) بە هِن‌هِن افتادن از حمل شئ سنگین؛ ۲) گلاویز شدن.

مرخێش مرخێش: هەناسەسواربوُن بە شتێکی قورس‌و سەنگینەوە: (**مرخێش مرخێش** دەیکێشا، کوڕە ئەوە چ **مرخێش مرخێشیکتانە**؟) ف خستەشدن و بە هِن‌هِن افتادن از کشیدن چیز سنگین.

مرد: ۱) گیانی دەرچو؛ ۲) مڕ، تێر، تەسەل ف ۱) جان داد؛ ۲) سیر، مُقابل گُرسنە.

مرداخۆ: خواردن تا تەواو تێر بوُن، مڕبوُن ف خوردن تا کاملاً سیر شدن.

مردار: ۱) مرار، لاشەی فڕێ‌دراو؛ ۲) پیس، گڵاو؛ ۳) توُکەبەر ف ۱) مُردار؛ ۲) پلید؛ ۳) موی عانە.

مرداربوُن: بێ سەربڕین گیان‌دەرچوُنی حەیوان ف مُردارشدن.

مرداربوُنەوە: ۱) مرداربوُن؛ ۲) بریتی لە خرپ خەولێ‌کەوتن ف ۱) مُردارشدن؛ ۲) کنایە از بەخواب رفتن.

مردارخۆر: ۱) لاشخۆر؛ ۲) بریتی لە گەندەخۆر ف ۱) لاشخور؛ ۲) کنایە از خسیس.

مردارسەنگ: بەردێکی ناسك‌و تورتە بۆ دەرمانی خوروُ بەکار دێ ف مردەسنگ دارویی.

مرداق: دەپ‌و چرپی بان ئاڵوداران ف انبیرە، تختەها و شاخەهای نازك روی الوار سقف.

مردالْ: ۱) بەسەزمان؛ ۲) لەجەرو بێ‌هێز؛ ۳) لاشەی توُپیو، مردار ف ۱) فقیرحال؛ ۲) لاغر مردنی؛ ۲) لاشۀ مُردار.

مردانه: مڕی، تەسەلی، تێروپڕی [ف] نهایت سیری.
مرداركردن: سەربڕینی بەغەڵەت، مراندنی حەیوان بێ سەربڕین [ف] مُرداركردن.
مرداركردنەوە: مرداركردن [ف] مُرداركردن.
مردارەمانگ: ناوەڕاستمانگی تاوسان [ف] مُردادماه.
مردارەوبوگ: بێ‌گیانبوگ بە بێ سەربڕین [ف] مُردارشده.
مردارەوەبوُ: مردارەوبوگ [ف] مُردارشده.
مردارەوەبوُگ: مردارەوبوگ [ف] مُردارشده.
مردارەوەبوُن: مرداربوُنەوە [ف] مُردارشدن.
مرداری: ۱) لاشەی مردار؛ ۲) گلاوی؛ ۳) بریتی لە پیسایی بنیادەم [ف] ۱) لاشهٔ مُردار؛ ۲) پلیدی؛ ۳) کنایه از مدفوع آدمی.
مرداسەنگ: مردارسەنگ [ف] مردەسنگ.
مرداو: تالاو، قوپی [ف] مُرداب.
مردگ: گیان‌تیانەماو [ف] مُردە.
مردم: گیانم دەرچو [ف] جان دادم.
مردن: ۱) گیان لە لەشدا نەماو؛ ۲) گیانیان دەرچو [ف] ۱) مُردن؛ ۲) مُردند.
مردن‌وسوُتان: بریتی لە کۆشش کردن‌و تەقالای زۆر دان: (**مردم‌و سوُتام** دەگەڵم نەهات) [ف] کنایه از کوشش و تمنّای بسیار.
مردو: ۱) مردگ؛ ۲) هەر شتێ لە تین‌و تاو کەوتبێ: (قسڵی **مردو**، گێچی **مردو**، ئاگری **دامردو**) [ف] ۱) مُردە؛ ۲) هرچیزی که حرارت از دست دادە.
مردواو: مرداو [ف] مرداب.
مردوت‌مریێ: قسەی سەرکۆنەکردن [ف] کلمهٔ سرزنش.
مردوخ: لەڕو لاوازی بێ‌تین‌و تاو [ف] لاغر مردنی.
مردوخـە: مردوخ: (یا مناڵێکی سیس‌و **مردوخە**/ بوته پیاوێکی گورج‌و گۆڵ‌و پتەو) «جەنابی مەلا» [ف] لاغرمُردنی.
مردوشۆر: کەسێ کە لە سەر تاتەشۆر ئاو بە لەشی مردودا دەکا [ف] مُردەشور.
مردوُلە: لاوازی چکۆڵە [ف] لاغر کوچك اندام.
مردومـراو: ۱) تازیەبار؛ ۲) قسەیەکی لۆمەو تانەیە: (ئەم **مردومراوە** بۆ کاری چاك ناکا؟) [ف] ۱) ماتمین؛ ۲) کلمهٔ طعنه و سرزنش.
مردە: شتی ماڵ جگە لە ئاژەڵ‌و زیندەوەر [ف] اموال غیرمنقول.
مردەئارەق: خوەدانی دەمی مردن [ف] عرقِ دمِ مرگ.
مردەشۆر: مردوشۆر [ف] مُردەشور.
مردەلۆخە: مردوُلە [ف] لاغر کوچك اندام.
مردەڵە: کزو کەنەفت، مردوُلە [ف] لاغر بی‌نمود.
مردەمـاڵ: ۱) ئەسپـاباتی ناوماڵ کە هاسان باردەکرێ؛ ۲) مردە، ماڵی بێ‌گیان [ف] ۱) اثاثیهٔ سبك؛ ۲) اموال غیرمنقول.
مردەمو: تازیە، ماتەم [ف] ماتم.
مردەمودار: تازیەدار [ف] ماتمین.
مردەوزیندە: حەشارگەی بە پوُش‌و پەڵاش داپۆشراو [ف] کمین پوشیده با شاخه و گیاه.
مردی: ۱) مردگ، مردو؛ ۲) وشەی پرسیار، ئاخۆ گیانت دەرچو؟؛ ۳) تۆ گیانت لە لەشدا نەما: (چەند نەخۆش بوی! **مردی**‌و زیندو بوُیەوە) [ف] ۱) مردە؛ ۲) آیا مُردی؟؛ ۳) مُردەشدی.
مردیاق: مرداق [ف] انبیره.
مردێخە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
مرژان: مرجان [ف] مرجان.
مڕژاندن: مڕاندنی سەگ [ف] غرولند سگ.
مرژنگ: برژانگ، بژۆڵ، بژانگ [ف] مژه.
مرسید: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
مڕشۆد: پیری تەریقەت [ف] مُرشد، پیر طریقت.
مڕشید: مڕشۆد [ف] پیر طریقت.
مرغ: باڵدار [ف] پرندە.
مرق: ۱) جۆرێ دەنـــگ لە گەروُ ڕا وەك دەنـــگـــی تەگە لە وەختـی تێ‌بەرداندا؛ ۲) بە تاسەو لەز مژینی مەمکی دایك. بۆ بەرخ دەڵێن [ف] ۱) نوعی صدا از گلو؛ ۲) مکیدن پستان با شعف و شور زیاد.
مرقان: مرق کردن، دەنگ لەگەروُهێنان بە بێ‌دەم‌کردنەوە [ف] با دهان بسته صدا از گلو درآوردن.
مرقاندن: مرقان [ف] نگا: مرقان.
مرقانن: مرقان [ف] نگا: مرقان.
مرق‌لێدان: مەمـك‌مژینی بە هەڵپـەو تاسە [ف] پستان مکیدن با شتاب و شور و ذوق.
مرقن: کەسێ کە مرقە زۆر دەکا [ف] «مرق» کنندە.
مرقە: دەنگی گەرو بە دەمی قوُچاو [ف] صدایی که از گلو با دهن بسته می‌آید.
مرقە کردن: مرقان، مرقاندن [ف] «مرقە» کردن، نگا: مرقان.
مرك: ۱) ئانیشك؛ ۲) مرق؛ ۳) ئارامی: (دامرکێ، بۆچی **دانامرکی**؟)؛ ۴) کەپـەك، سقی؛ ۵) کرێژی‌سەر [ف] ۱) آرنـج؛ ۲) نگـا: مرق؛ ۳) آرامش؛ ۴) کَفَك؛ ۵) شورهٔ سر.
مڕك: پەتا، هەڵامەت، پەسیو [ف] زُکام.
مركـانـدن: ۱) مرقـانن، مرقاندن؛ ۲) بێ‌دەنگ‌کردن؛ ۳) ئارام‌کردن: (کڵوکۆی **دامرکا**، ئاگری **دامرکاوە**) [ف] ۱) نگا: مرقاندن؛ ۲) ساکت کردن؛ ۳) آرام کردن.
مركانن: مرکاندن [ف] نگا: مرکاندن.
مركانە: مەڕکانە، شاکاشی، کوپەڵەی گوشاد [ف] سبوی گشاد.
مركە: مرقە [ف] نگا: مرقە.
مڕكی: پەسیفداری، هەڵامەت‌گرتو [ف] زُکام گرفته.
مرمرك: جۆرێ پێشکە [ف] نوعی پشه.
مڕمڕك: جۆرێ ترێ [ف] نوعی انگور.
مرمرۆك: مردوُلە، شل‌و کزو کەنەفت [ف] سُست و بی‌نا.

مرمرین: بە پەلەپەل قسەکردن کە پیاو تێ ناگا ف بسیار با عجله سخن گفتن.

مرمەکی: دەرمانێکە ف مرمکی، دارویی است.

مڕمەند: بڕبەند ف سوهان.

مڕمیاو: دەنگی زلی گوربە ف صدای بم گربهٔ نر.

مرن: مردن ف مردن.

مڕناو: مڕمیاو ف نگا: مڕمیاو.

مڕنیاو: مڕمیاو، مڕناو ف نگا: مڕمیاو.

مرو: هەمرۆ، هەرمێ ف گُلابی.

مرۆ: ۱) بنیادەم، عیسان، حیسان، عینسان؛ ۲) پیاو، کەسێ کاری پیاوانە دەکا: (کورۆ ئەڤ نەمرۆیە) ف ۱) بشر؛ ۲) مرد.

مڕۆ: دەردێکە لە مێوژ ئەدا وشکی دەکا ئافاتیشە بۆ شانەهەنگوین ف آفتی برای مویز و شانهٔ عسل.

مروا: جاڵجاڵۆکە ف تار تنك، عنكبوت.

مروار: ۱) ئاومرواری کە دەردی چاوە؛ ۲) جۆرێ داربی کە بۆ نەجاران باشە ف ۱) آب مروارید؛ ۲) نوعی چوب بید.

مرواری: مراری، لولو ف مروارید.

مروانش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مروەت: ۱) ئینسـاف، کاری ڕەواکردن و لە نازەوا پارێزکردن؛ ۲) ناوە بۆ ژنان ف ۱) انصاف؛ ۲) نام زنانه.

مروج: ۱) کزو خەمبار؛ ۲) کەم‌بەخت، چارەڕەش ف ۱) اندوهگین؛ ۲) بدشانس.

مروچانە: تەزو خورووی پێست ف مورمور تن، خارخار.

مروچانەکردن: خوران و تەزینی پێست ف مورمورشدن پوست.

مروچلە: مێرویرەشی وردیلە ف مورچهٔ سیاه ریز.

مروچە: ۱) جانەوەرێکی بچوکە بە کۆمەڵ پێکەوە دەژین زۆر بەکارن بە چەند ڕەنگ هەیە کونیان لە ژێر زەمینەوە دەغڵ و خواردەمەنی زستانە دەکێشنە کونەوە؛ ۲) کوڵی وردی ئاو؛ ۳) خوران و تەزینی پێست ف ۱) مورچه؛ ۲) جوش آهستهٔ آب؛ ۳) مورمور تن، خارخار.

مروُچە: مروچە ف نگا: مروچە.

مروچەکردن: ۱) تەزین و خورانی پێست؛ ۲) تازە قوڵتدانی ئاو ف ۱) مورمورکردن؛ ۲) نرم جوشیدن آب.

مروُچەکردن: مروچەکردن ف نگا: مروچەکردن.

مروخە: ۱) مازەپشت، بڕبڕە؛ ۲) مێشکی ناو ئێسکی لەش ف ۱) ستون فقرات؛ ۲) نُخاع.

مروُد: پەیڕەوی پیری تەریقەت ف مُرید.

مرۆر: دەنکێکی تاڵە لە ناو گەنمدا ف تلخك گندمزار.

مروز: ۱) بەدبەخت؛ ۲) خەمبار؛ ۳) گنجی دەم و چاو؛ ۴) گرژکردنی ڕوُ ف ۱) بدشانس؛ ۲) غمگین؛ ۳) چین وچروك صورت؛ ۴) اخم کردن.

مرۆزن: ۱) بەقـڕە و هەرا؛ ۲) ڕوُگرژ، ناوچاوترش؛ ۳) بەبوڵەبوڵ ف ۱) جیقو؛ ۲) اخمو؛ ۳) غرولند کُن.

مروس: لوُشین، هەڵمژین ف برمکیدن.

مروسی: شتێ کە دەبێ هەڵلوُشرێ ف برمکیدنی.

مروش: گوڕە ف خروش.

مروشی: جۆرێ گەنم ف نوعی گندم.

مروشیان: گوڕاندن ف خروشیدن.

مروغە: مروخە ف نگا: مروخە.

مروڤ: ۱) مرۆ، بنیادەم؛ ۲) خزم؛ ۳) خزمـەتکـار، پیاو ف ۱) بشـر؛ ۲) خویشاوند؛ ۳) زیردست.

مروڤاتی: پیاوەتی، عینسانەتی ف انسانیّت.

مروڤـانی: ۱) چاکـە دەگەڵ خەڵـك، پیاوەتی؛ ۲) خزمـایەتی ف ۱) نیکوکاری؛ ۲) خویشاوندی.

مروڤایەتی: مروڤانی ف انسانیّت.

مروڤ‌دۆستی: مروڤایەتی ف نوعدوستی.

مروك: کوشنندە، کوژە: (نەخۆشیەکی مروکە گرتویە) ف کشنده.

مروگی: پیاوەتی، مەردایەتی ف مردمی، انسانیّت.

مڕومشت: مجادەلە، دەم‌بەدەمە ف جدال.

مڕومۆچ: ڕوُگرژ ف اخمو.

مڕوموُچ: مڕومۆچ ف اخمو.

مڕومـــوُش: بۆن بەزەمینـــەوەکـردن بۆ دۆزینـەوەی خواردەمـەنی ف بوکشیدن و جستجوکردن خوراك.

مڕوموُن: مڕومۆچ ف اخمو.

مروەت: مروت ف نگا: مروت.

مروێ: ئەمرۆ، هەرمێ ف گلابی.

مرۆێ: هەمرۆ، هەرمێ، مروێ ف گلابی.

مروُیژ: مروچە ف مورچه.

مڕە: گەفینی سەگ و پشیلە ف غریدن سگ و گربه.

مرەبا: میوەی لە شەکراودا کوڵاوی توندەوەبوُگ ف مُربّا.

مرەباخی: مرەلارە، جۆرێ مریشکە کێوی ف نوعی مرغ وحشی.

مرەبیا: مرەبا ف مُربّا.

مرەڕەشتی: چین و ماچین، جۆرێ مریشکی سەرکـەچـەڵی کونجی دەنگ‌ناخۆش ف نوعی ماکیان.

مرەڕەشە: قەلمراوی ف مرغابی سیاه.

مرەکێفی: باڵـدارێکە لە مامر پچوکترە حەمایەت نابێ ف پرندەایست وحشی از مرغ خانگی کوچك‌تر.

مرەلارە: مرەباخی ف نگا: مرەباخی.

مڕەمڕ: مڕەی لەدوی‌یەك ف «مرّه»های پیاپی.

مری: ۱) مـردو، مردگ؛ ۲) باڵدارێکـی کێویە ف ۱) مـرده؛ ۲) پرندەایست.

مرێ: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مڕێ: تێری و پڕی ف پری و سیری.

مرێبا: ۱) خزم، خوێش؛ ۲) ڕەنجبەری ساڵ بەکرێ؛ ۳) سێ‌یەك بەر؛ ۴) چاندن و پێ‌گەیاندن بەنیوەیی ف ۱) خویشاوند؛ ۲) مزدور کشاورزی؛ ۳) کارگر کشـاورزی با مزد یك سوم محصول؛ ۴) کشت و برداشت نصف به‌نصف به نسبت کار و سرمایه.

مریچك: چێشکەی مێوە، چوڵەکەی مێوینە ف گنجشك ماده.

مریچکە: مریچك ف گنجشك ماده.

مریچڵە: چوڵەکە، پاساری ف گنجشك.

مریچۆك: مرمرۆك ف سُست و بی‌رمق.

مریچە: مرۆچە ف مورچه.

مریچەڕەشە: مرچوڵە ف سارسیاه.

مرید: تۆبەکاری سەر دەستی شێخ ف پیر و پیر طریقت، مُرید.

مرێس: ۱) مروس؛ ۲) تەکوز، ڕێك‌وپێك ف ۱) مکیدن؛ ۲) مُرتب و منظم.

مریس مریسۆك: گیایەکی کێویە بۆنی ڕیحانە دەدا ف ریحان کوهی.

مریسۆك: گیای مژمژە ف گیاهی است.

مرێسی: مروسی ف برمکیدنی.

مریشك: مامر، کەڕگی ف مرغ خانگی.

مریشکاوی: جۆرێ باڵداری مەلەوانە ف نوعی مرغابی.

مریشك‌بەشك: مریشکەکێوی ف مُرغ وحشی.

مرێشکە: برێشکە، دانەوێڵەی لەسەر سێڵ بۆدراو ف دانهٔ بوداده.

مریشکەتارانی: چین و ماچین، مرەڕەشتی ف نوعی ماکیان.

مریشکەراوره: مەلێکی کێویە ف پرنده‌ای است کوهی.

مریشکـەڕەشە: ۱) مامری سیا؛ ۲) باڵدارێکی کێوی‌یە؛ ۳) برێتی لە سورەتێکی گچکـەی قورعـان: (کـوڕەکـەم تا **مریشکـەڕەشـەی** خوێندوە) ف ۱) مرغ سیاه‌رنگ؛ ۲) پرنده‌ایست وحشی؛ ۳) کنایه از سورهٔ نصر در قرآن.

مریشکەشامی: ۱) مریشکەڕەشتی، مریشکەتارانی، چین و ماچین؛ ۲) مریشکی نەستوڕدرێژی بێ‌تۆك ف ۱) نگا: مرەڕەشتی؛ ۲) مرغ لاری.

مریشکەکێوی: مەلێکە لە مریشك دەکا و کەوی نابێ ف پرنده‌ای شبیه مُرغ که اهلی نمی‌شود.

مریشکێ ئاڤی: مریشکاوی ف نوعی مُرغابی.

مریشکێ شامی: ۱) مریشکەشامی؛ ۲) بۆقلە، عەلەشیش ف ۱) نگا: مریشکه‌شامی؛ ۲) بوقلمون.

مریشکێ قۆقۆ: مریشکەشامی ف ۱) مُرغ لاری؛ ۲) بوقلمون.

مریشکێ کوڤی: مریشکەکێوی ف پرنده‌ای شبیه مُرغ که اهلی نمی‌شود.

مریشکێ کەدی: مریشکی ماڵی ف مُرغ خانگی.

مریشۆ: مردوشۆر ف مرده‌شور.

مریشۆر: مریشۆ، مردوشۆر ف مرده‌شور.

مریشی: جۆرێ گەنمی نەباش، مروشی ف نوعی گندم نامرغوب.

مریك: مردو، مردگ ف مُرده.

مرێك: مریشکاوی ف نوعی مُرغابی.

مریکانە: پەتای مریشك ف طاعون مرغ.

مریلە: مردۆلە ف نگا: مردۆلە.

مریەم: ناوە بۆ ژنان ف مریم.

مز: ۱) کرێ، هەقدەست؛ ۲) ترش و شیرن؛ ۳) قەڵایی؛ ۴) بەچکەناسك؛ ۵) ڕێك‌کوشین ف ۱) مُزد؛ ۲) ترش و شیرین؛ ۳) ارزیز، قلع؛ ۴) بچه آهو؛ ۵) فشردن.

مزاش: بەشێ لە گەنم کە دەدرێ بە ئاسیاوان ف مزد آسیابان.

مزاندن: لکاندن، چەسپاندن، پێوەنوساندن ف چسبانیدن.

مزاور: فێڵباز، گزیکەر، دەسبڕ ف حیله‌گر.

مزبەر: کرێ‌گرتە ف مزدور.

مزچ: بزە، زەردەخەنە ف تبسّم.

مزچین: بزەکردن، زەردەخەنەکردن ف تبسّم کردن.

مزد: کرێ، مز ف مزد.

مزدار: جگـی کوڵدراوی قـەڵایی‌تێکراو بۆ کەلایێـن ف شتالنگ ارزیزریخته.

مزدان: ڕێك‌کوشین ف درآغوش فشردن.

مزدە: کەسێ کە مز ئەدا بە مزبەر ف مزددهنده.

مزدەر: مزدە ف مزددهنده.

مزر: ۱) ترش؛ ۲) ترش و شیرین ف ۱) ترش؛ ۲) ملس.

مزراح: ۱) خولخولەیێ کە بەنی تێ‌دەهاڵێنن و دەیهاوین و دەسوڕێ؛ ۲) جۆرێ مراوی، کەرسەڕ ف ۱) گردنا؛ ۲) نوعی مرغابی.

مزراحێن: بازی بە مزراح ف بازی گردنا.

مزراق: مزراح ف مازالاق، گردنا.

مزراقێن: مزراحێن ف بازی مازالاق.

مزراویکە: جل‌برۆکـە، چێشتی سمـاق و هێلکـە ف آش سماق و تخم‌مرغ.

مزراویلکە: مزراویکە، جل‌برۆکە ف نگا: مزراویکە.

مزرۆکە: مزراویکە ف نگا: مزراویکە.

مزرە: ئاوجۆ، بیرە ف آبجو.

مزرەسێو: سێوی ترش ف سیب ترش.

مزرەق: مزراح ف گردنا.

مزرەقی: لەسـەرپەك و بێ ماوەدان. *دوای وشـەی کوت دێت* : (کـوت و مزرەقی) ف کنایه از ناآگاهانه و بدون مهلت.

مزرەقێن: مزراحێن، مزراقێن ف بازی گردنا.

مزرەکە: مزراویکە، مزراویلکە ف آش سماق و تخم‌مرغ.

مزرەمەنی: پرتەقاڵ و لیمۆ و نارنج و... ف مرکّبات.

مزرێح: مزراح ف گردنا.

مزگ: جێگەی نوێژلێ‌کردنی بەکۆمەڵ ف معبد، مسجد.

مزگال: خڕکەبەرد ف قلوه‌سنگ.

مزگان: مزگ ف معبد.

مزگـانی: ۱) شیرینی ڕوداوی دڵخۆشکەر؛ ۲) خەبەری خۆش ف ۱) مژدگانی؛ ۲) مژده.

مزگت: مزگ ف مسجد، معبد.

مزگەت: مزگ ف مسجد، معبد.

مزگـەر: ۱) ئوستـای قاپو قاچاغ سپی کردنەوە؛ ۲) ئوستای بەرۆش و قاپدروسکەر لە پاقر ف ۱) سفیدگر؛ ۲) مسگر.

مزگەفت: مزگەت، مزگ ف مسجد.

مزگەوت: مزگەت، مزگ ف مسجد.

مزگەوتە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مزگی: مزگەت، مزگ ف مسجد.

مزگین: مزگانی ف نگا: مزگانی.

مزگێنی: مزگانی ف نگا: مزگانی.

مزڵ: ۱) ئۆدەی فەرشکـراو بۆ ئیجاردان؛ ۲) ڕۆژەڕێیەکی کاروان؛ ۳) جێگەی سانەوەی کاروان ف ۱) اتاق مفروش کرایەای؛ ۲) یکروزە راە کاروان؛ ۳) جای اتراق کاروان.

مزڵگە: جێگەی شەولێمانەوەی کاروان ف جای اتراق کاروان.

مزمزاندن: وەبزەهێنان ف بە تبسم واداشتن.

مزمزین: زەردەخەنەکردن ف تبسم کردن.

مزمەعیل: مافنگی، دەملەپۆش ف محروم از همە چیز.

مزۆدك: سەربار، زێدەبار ف اضافەبار.

مزور: ۱) بەتاقەتو قەوەت؛ ۲) خزمەتکار ف ۱) نیرومند؛ ۲) نوکر.

مزوری: عاشیرەتێکی کوردە ف عشیرەای است.

مزوك: مارمێلکە ف مارمولك.

مزوکڵە: جانەوەرێکە لە ئاودا دەژی وەك سەرمازەڵە دەچێ ف جانوری آبزی شبیە چلپاسە.

مزە: ۱) کرێ؛ ۲) مزئـــاش: (بـــۆ گەڕانـــی ئاشـــی دڵ فرمـێسکی چاو ئاقدینگـــزە/ غەیری هیجـــرانو ئەســەف چیدی بە من نادا **مزە**) «کـوردی»؛ ۳) جوێنـەوەو دوپـاتـەکردنەوەی قسە ف ۱) مُزد؛ ۲) مزد آسیابان از غلّە؛ ۳) تکرارکردن بیمورد سخن.

مزەحەمەد: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

مزەڕەت: بەڵا، چۆرتم، بەسەرهاتی ناخۆش ف آسیب.

مزەگرتن: مزەساندنی ئاشەوان لە ئاشێڕ ف مزد آسیاب گرفتن از مشتری.

مزەلق: چەسپاو، لکاو، لکیاگ ف چسبیدە.

مزەمز: جوێنەوەی قسەو درەنگ دەربڕینی، منجەمنج ف ژاژخاییدن.

مزەمزکەر: کەسێ کە قسەی زو بۆنایەو دەیلێتەوە ف ژاژخا.

مزەور: ۱) فێڵباز؛ ۲) قوماربازێ کە قوماری سێپەڕدەکا ف ۱) مُزوّر؛ ۲) قماربازی کە با سە کارت بازی کند.

مزەورە: مزراویلکە ف آش سماق و تخممرغ.

مزی: کرێگرتە ف مزدور.

مزیار: مزی ف مزدور.

مزیڕ: زیاندەر ف موذی، آسیبرسان.

مژ: ۱) تەم، دومان؛ ۲) مرێس؛ ۳) مزە؛ ۴) جۆرێ جانەوەری وردیلە؛ ۵) پاشگـری بەواتـا: مژێن: (مـەمك مژ)؛ ۶) نەخۆشیەکی چاوە کە تەم دەگرێ ف ۱) مِه؛ ۲) مُك؛ ۳) مُزد؛ ۴) نوعی حشـرۀ ریز؛ ۵) پسوند فاعلی بە معنی مکندە فاعلی بە معنی مکندە؛ ۶)نوعیبیماری چشم.

مژا: ۱) مژۆڵ، برژانگ؛ ۲) مژیلێدرا ف ۱) مُژگان؛ ۲) مکیدە شد.

مژاد: درگە، مەبەست بۆ لێدوانو لەسەرنوسین ف سوژە.

مژان: ۱) دارێ لە ئامۆردا؛ ۲) بژۆڵ، بژانگ، برژانگ؛ ۳) مریستن ف ۱) چوبی در خیش؛ ۲) مژە؛ ۳) مکیدن.

مژانـدن: دەمی بێچـو بۆ گوانی دایك بردن تا شیر بخـوا: (ئەم گۆلکە **بمژێنە**) ف بچە را شیر مکانیدن.

مژانگ: بژانگ ف مژە.

مژانە: مژان، دارێکە لە ئامۆردا ف چوبی در خیش.

مژتن: مژان ف مکیدن.

مژتوك: باسك، دەمنە، دارجگەرە ف چوب سیگاری.

مژدانە: شیرنی خەبەری خۆش، مزگێنی ف مژدگانی.

مژدانی: مژدانە ف مُژدگانی.

مژدە: مزگێنی ف ۱) مژدە؛ ۲) مژدگانی.

مژدیان: مژدانە ف مژدگانی.

مژدینـان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مژگ: ئەوشتەی کەللەی سەر دایگرتوە، مێشك ف مغز.

مژلۆر: مروچە، مێرولە ف مورچە.

مژلۆك: مژلۆر ف مورچە.

مژلەور: مژلۆر ف مورچە.

مژمژ: ۱) مژی زۆر؛ ۲) تروکەچاو ف ۱) مکیدن پیاپی؛ ۲) برهم آمدن و بازشدن پلك.

مژمژاندن: چاوتروکاندنی نائاسایی ف پلك زدن غیرعادی.

مژمـژۆك: ۱) شانەی هێشتا هەنگوینتێنەکراو؛ ۲) گیایەکە گوڵەکەی دەمژن ف ۱) شانۀ بیعسل زنبور؛ ۲) گیاهی است.

مژمژە: ۱) قەیسی، شەلانی، زەردەلو؛ ۲) گۆزروان؛ ۳) جۆرێ پەپولە ف ۱) زردآلو؛ ۲) گیاهی است دارویی؛ ۳) نوعی پروانە.

مژمژین: تروکەتروکی چاو ف پریدن و برهم زدن پلك.

مژمور: چاوی نیوەئاواڵە، چاوی نیوەخەواڵو ف چشم نیمەباز.

مژن: ۱) مژلێدەر، ئەوی دەمژێ؛ ۲) بیزو ف ۱) مکندە؛ ۲) ویار.

مژوُ: ۱) مزەمزکەر؛ ۲) نانی کۆنی برشاوی ف ۱) نگا: مزەمزکەر؛ ۲) نان کَپك زدە.

مژۆك: ۱) بێچوێ کە زۆر ئالودەی مەمکی دایکە؛ ۲) مەرەکەفمژ ف ۱) بسیار مکندە؛ ۲) کاغذ خشككُن.

مژول: خەریك، سەرگەرمی کار ف مشغول بەکار.

مژۆڵ: بژانگ ف مژە.

مژولانك: بژانگ، برژانگ ف مُژە، مُژگان.

مژولاهی: سەرگەرمی، خەریکی ف سرگرمی، مشغلت.

مژولیایش: وتاردان، قسه بۆ خەڵك كردن ف سخنرانی.
مژومۆر: تەمومژ، تەپومژ ف مه و غُبار.
مژۆڵك: بژانگ ف مژه.
مژۆیلی: گیایەكە ف گیاهی است.
مژه: ١) مژلێدەر، مژن: (منالەكە مەمكمژەیە)؛ ٢) برژانگ ف ١) مكنده؛ ٢) مُژه.
مژەك: قاقەز یان پەڕۆیەك كە لەسەر لەكەی تەڕی دادەنێن بۆ مریستنی ف خشك كن.
مژەنە: مژەك، مژۆك ف كاغذ خشك كُن.
مژەو: بژانگ، برژانگ، مژۆڵ ف مُژه.
مژی: ١) تەوەی دە كاسەی سەردایە؛ ٢) رابوردو بۆ مریستن: (مەمكی مژی)؛ ٣) ئەمنیش: (**مژی** بوەڕامە) ف ١) مغز سر؛ ٢) مكید؛ ٣) منهم.
مژێ: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.
مژین: ١) مژتن، مریستن؛ ٢) قوُتدانی تەڕایی: (زەوی ئاوەكەی **مژیوە**) ف ١) مكیدن؛ ٢) بركشیدن.
مژێن: كەسێ كە بێچو بەر گوانی دایك دەخا بۆ شیرخواردن ف كسی كه بچه را وادار به مكیدن می كند.
مژیوەر: گیایەكە ف گیاهی است.
مس: ١) كانزایەكی سوُرە دەفرو زۆر ئامرازی لێ دروست دەكەن، پاقر؛ ٢) دەگوێ گرتن، فامین؛ ٣) بزنی گوێ بەخاڵو پەڵەپەڵە ف ١) فلز مس؛ ٢) تحویل گرفتن سخن؛ ٣) بُزی كه خالهای بسیار برگوش دارد.
مساب: قاڵبەكەوش لە ئاسن ف قالب فلزی كفش.
مسابەقە: كێ بەركێ، ركە، گرێو لە غاردانو... ف مسابقه.
مساخ: ئارداوێژی بەرداش ف بخشی از آسیاب.
مساخە: مساخ ف بخشی از آسیاب.
مساس: مساسك ف چوبدست شخمزن.
مساسك: داردەستی جوتیار كە سەرێكی كلكەبزمارو سەرێكی پیشكانی تێدایە ف چوبدست شخمزن.
مساسە: مساسك ف نگا: مساسك.
مساعەدە: ئاریكاری، كۆمەگ ف مساعدت، كمك.
مسافر: رێبوار، كەسێ كە بەسەفەر دەچێ ف مسافر.
مسافیر: مسافر ف مسافر.
مسافەرەت: بەسەفەرچوُن ف مسافرت.
مساورە: ڕاوێژ، تەگبیر، شێوْر ف مشاوره و تدبیر.
مسای: فامان، فێربوُن ف یادگرفتن، آموختن.
مسایش: ١) تێگەیشتن؛ ٢) فێربوُن ف ١) درك كردن؛ ٢) یادگرفتن.
مسایە: مسایش ف نگا: مسایش.
مسایەنە: بوُنەشاگرد بۆ فێربوُن ف به شاگردی رفتن برای آموزش.
مست: ١) پەنجەی پێكەوە چەسپێنراو؛ ٢) ئەندازەی دو لاوێچی قوُڵكراو لە شتێ: (دو **مست** مێوژی دامێ)؛ ٣) لەپ، بەری دەست ف ١) مشت گره كرده؛ ٢) پُرمُشت؛ ٣) كف دست.
مستاخ: جێگەی هەڵخستنی میوە بۆ وشك بوُن ف جای در آفتاب گذاشتن میوه.
مستانی: شەڕەمشت ف بوكس بازی.
مستبا: شورەی دەوری باخ ف دیوار پیرامون باغ.
مستقوُچاو: برێتی لە ڕژدو ڕەزیل، دەستقوُچاو ف كنایه از خسیس.
مست گرتنەوە: دەستڕاگرتن بۆ تێكردنی شتێ ف دست پهن كردن برای گرفتن چیزی.
مست لێ داگرتن: پڕ بە چنگ لە شتێ هەڵگرتن ف پُریك مشت از چیزی بردن.
مستنایش: ١) شارەزایی كردن؛ ٢) فێركردن ف ١) راهنمایی كردن؛ ٢) یاددادن.
مستلێدان: بە چنگی قوُچاو لە شتێ دان ف مُشت زدن.
مستۆ: سوُكەڵەناوی مستەفا ف مخفّف مصطفی.
مستە: جۆرێ كولێرەی، پەنجەكێش ف نوعی نان گرده.
مستەحەق: ١) شیاوی خێر پێ كردن؛ ٢) شیاوی جزیادان ف ١) مستحق احسان؛ ٢) مُستحق پاداش.
مستەفا: ناوە بۆ پیاوان ف مصطفی، نام مردانه.
مستەقا: چێشتی ئەسپەناخ بە گۆشت ف غذای اسفناج و گوشت.
مستەكۆڵە: ١) سیخورمە؛ ٢) پەنجەی قوُچاو ف ١) سقلمبه؛ ٢) مشت گره كرده.
مسحەف: ١) قورعان؛ ٢) كتێبی چكۆڵە ف ١) قرآن؛ ٢) كتابچه.
مسحەفێ ڕەش: كتێبی هەرەپیرۆزی یەزیدی ف كتاب مقدس یزیدیان.
مسدان: توند دەستپێداهێنان ف با فشارِ دست مالیدن.
مسرانی: داری درێژی بەكونو ئاڵقە بۆ بەستنەوەی دەواران ف كندهٔ با سوراخ و حلقه برای بستن افسار.
مسری: لاوازو ڕەقەڵەی باڵابەرز، بۆ ژنانی دەڵێن ف لاغر قدبلند.
مسعەف: قورعان ف قرآن.
مسقاڵ: ١) كێشانەیەكە بەرانبەر بە چوارگرامو نیو؛ ٢) كەمۆسكە، تۆزقاڵ ف ١) مثقال؛ ٢) كمترین وزن.
مسقاڵەزەڕە: تۆزقاڵ، پێچەكە گەلەك كێم ف یك ذرّه، بسیار كم.
مسقاڵی: ١) جۆرێ خامی سپی؛ ٢) جۆرێ پارچەی زەڕی ف ١) متقال؛ ٢) نوعی پارچهٔ زری.
مسقاڵی زەڕە: تۆزقاڵ ف بسیار اندك.
مسك: بوُن خۆشێكە لە جۆرەئاسكێك بەرهەم دێت ف مُشك.
مسكە: جۆ ێ كلۆ ف نوعی ملخ.
مسكی: ١) لیمۆی ترش؛ ٢) جۆرێ ترێ ف ١) لیموترش؛ ٢) نوعی انگور.
مسكێ: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد.
مسكێن: رایەت، ڕەعیەت، بەرحوكمی ئاغا ف رعیّت.

مسگەر: مزگەر ف مسگر.
مسڵمان: پسوڵمان، بسوڵمان ف مُسلمان.
مسمار: مێخەکە ف میخچهٔ پا.
مسمتاندن: داخستن، بەستن ف مسدودکردن، بستن.
مسمـد: ١) بەرلێ گرتن، داخستن؛ ٢) شێوێکـە لە گۆشت و تەرەپیازو کاهو ف ١) بستن؛ ٢) غذایی است.
مسنایش: ١) شاندان؛ ٢) فێرکردن، راهێنان ف ١) راهنمایی کردن؛ ٢) یاددادن.
مسنایە: مسنایش ف نگا: مسنایش.
مســوار: کانـزایەکـە لە مس و شتی تر سەماوەری لێ دەکرا ف مسوار، آلیاژی است.
مسوڵدان: گمێزدان ف مثانه، آبدان.
مسەڵەت: بڵندتر: (کێوەکە بەسەر دێدا **مسەڵەتە**) ف مُشرف.
مسەڵەکان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مسەور: راوێژ، تەگبیر ف مشاوره.
مســەیت: دەنکەترێی وشك لەناو هێشوی هێشتا نەچناو ف دانه انگور خشك شده در خوشهٔ درختی.
مسی: لە مس دروست کراو ف مسین.
مسیبــەت: ١) بەڵاو بەسەرهاتی خراپ؛ ٢) برێتی لە بنیادەمی بێعارو بزۆز ف ١) مصیبت؛ ٢) کنایه از آدم ناآرام و خطرناك.
مسین: لەپاقرچی بوگ، لەمس دروس کرباگ ف مسین.
مسینە: ئافتاوە، لولێنەی لە مس ف آفتابهٔ مسین.
مسیوەتی: ١) زەحمەتکێش؛ ٢) دەردو رەنج؛ ٣) تازیەبار، ئازیەتدار ف ١) زحمت‌کش؛ ٢) درد و رنج؛ ٣) سوگوار.
مش: دەنگی لوت، مخ ف صدای بینی.
مشا: زەوی دابەش نەکراو لە ناو شەریکاندا ف زمین مُشاع.
مشار: ئامرازی ددانەداری داربڕینەوە، هەرە ف ارهٔ درودگری.
مشارە: ١) هەر شتی ددانەدار؛ ٢) پێوانەیەك لە زەمینی کێڵان؛ ٣) جۆرێ ماسی کە ددانێکی درێژی بڕگەبــڕگەی هەیە ف ١) دنـدانـەدار؛ ٢) مساحتی از زمین زیرکشت؛ ٣) ارّه ماهی.
مشــاگ: رەنجبــەری رۆژبــەرۆژ، کرێکاری رۆژانە لە مەزرادا ف کارگر روزمُزد در مزرعه.
مشاندن: دەنگی هەناسە لە لوتەوە دەرچون ف هن‌هن از بینی.
مشانن: مشاندن ف هن‌هن از بینی.
مشانە: مژانە، ئامرازێکە لە نیر و ئامۆردا ف ابزاری در خیش.
مشایخ: کۆمەڵەشێخ ف مشایخ.
مشایەخ: مشایخ ف مشایخ.
مشــت: ١) پەنجــەی لێك نراو؛ ٢) پڕی هەردو لاوێچ؛ ٣) لێواولێو؛ ٤) محــانــج؛ ٥) کێشــەو مجــادەلە: (**مشت و مڕیانە**) ف ١) مشت؛ ٢) پرمشت؛ ٣) لبالب؛ ٤) پرتاب بدون هدف گیری؛ ٥) نزاع و جدال.
مشتا: مستاخ ف نگا: مستاخ.

مشتاخ: مستاخ ف نگا: مستاخ.
مشتاخان: مانگی شەشەمی ساڵ، مانگی خەرمانان ف شهریورماه.
مشتــاخنانــەوە: ترێ لەبــەرتاو هەڵخستن بۆ وشك‌بونەوە ف انگور در آفتاب پهن کردن برای تبدیل به مویز.
مشتاخە: مشتاخ، مستاخ ف نگا: مستاخ.
مشتاق: بەتاسە، ئارەزومەن ف مُشتاق.
مشتاك: دەپی ئاردماڵین لە دەوری بەرداش ف تختهٔ آرد روبی پیرامون سنگ آسیا.
مشتکردن: پڕکردن ف پر و مملوّ کردن.
مشت گرتن: دەستڕاگرتن بۆ تێکردن، مست گرتنەوە ف نگا: مست گرتنەوە.
مشت گرتنەوە: مشت گرتن ف نگا: مشت گرتن.
مشت‌لێ‌داگرتن: مست لێ داگرتن ف نگا: مست‌لێ‌داگرتن.
مشت‌لێدان: مست‌لێدان ف مشت‌زدن.
مشت‌لێ گرتن: ئامانج بەدی کردن ف نشانه‌گرفتن.
مشتن: ١) مژین؛ ٢) ماڵین، راماڵین ف ١) مکیدن؛ ٢) روبیدن.
مشتو: دەسکی خەنجەرو کێرد ف دستهٔ خنجر و کارد.
مشتودرەوش: برێتی لە شەڕی نێوان بەهێزو بێ‌هێز ف کنایه از نبرد نابرابر.
مشت‌وماڵ: خاوێن‌بونەوەی تیخ و کانزا ف صیقل.
مشت‌ومڕ: کێشەو دەمبەدەمە ف جدال و نزاع.
مشتــە: ١) ئامــرازی چەرم‌کوتــانی پینەچی؛ ٢) کوتکی هەلاجی؛ ٣) مشتو؛ ٤) دەسپەڕ ف ١) مشتهٔ کفّاشی؛ ٢) چك پنبه‌زن؛ ٣) دستهٔ کارد و خنجر؛ ٤) استمنا، جلق.
مشتەری: کڕیار ف خریدار.
مشتەکوڵ: مستەکوڵە ف نگا: مستەکوڵە.
مشتەکوڵە: مستەکوڵە ف نگا: مستەکوڵە.
مشتەگان: جلق، دەسپەڕ ف جلق.
مشتەلە: ١) نەمام، ریشەی ناژتن؛ ٢) دوکانی شەتڵان ف ١) نهال؛ ٢) فروشگاه نشا.
مشتی: ١) مژی؛ ٢) مستی ئەو ف ١) مکید؛ ٢) مشت او.
مشتیلە: دەستەندو ف دستگیرهٔ خیش.
مشخۆر: قەسەڵی ناو ئاخوڕ ف پس ماندهٔ علف در آخور.
مشراق: ناوەندی زەڕەبین کە بەرتاوی ئەدەن ئاگری لێ پەیدادەکەن ف عدسی.
مشقەمشق: هەژان و هەڵچون لە حەیفان ف حسرت خوردن.
مشــك: ١) جانەوەرێکی چکۆڵەی گوێ‌قوتە لە ماڵان و لە مەزرادا کون دروس دەکا زۆر زیان بە رزقی خەڵك دەگەیەنێ و رەنگی رەشبۆزە؛ ٢) مسك، بۆن‌خۆشێکە لە جۆرێ ئاسك پەیدا دەبێ ف ١) موش؛ ٢) مشك.
مشکانە: برێتی لە فێڵبازو دەسبڕی بەنهێنی ف کنایه از ناروزن دزدکی.
مشك‌تەرامشیح: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه کاکوتی.

مش کردن: مشت کردن، پڕکردن ف پر کردن.

مشــك كەروێشــك: جانــەوەرێکــە لە تیرەی سمــۆرە لاقدرێژو دەستکورت گوێی درێژە ف موش خرگوش، یربوع، جانوری است بزرگتر از موش.

مشك گره: باڵدارێکی چکۆڵەی ڕاوکەرە ف پرندەای کوچك شکارچی.

مشکۆ: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

مشکوڵ: دژوار، زەحمەت ف دشوار.

مشکوڵۆزمه: ئۆ باڵ بەگەردن ف مدیون اخلاقی و آیینی، مشغول الذّمه.

مشکولی: پەلکی چاو، پیلو ف پلك چشم.

مشکوڵی: دژواری ف اشکال و دشواری.

مشکه: برێتی لە کورتەباڵای زیت و چالاك ف کنایه از کوتاه‌قدّ زبر و زرنگ.

مشکەخۆره: جانەوەرێکە لە تیرەی سمۆرە مشك دەخوا، مشکی خورما ف راسو.

مشکەخەزاڵ: مشك كەروێشك ف نگا: مشك كەروێشك.

مشکه کۆره: جۆرێ مشکە لە سارادا دەژی، جرج ف موش کور.

مشکه کوێره: مشکەکۆرە ف موش کور.

مشکی: ۱) خۆڵەکەوە، خۆڵەمێش، بۆڵ؛ ۲) جۆرێ پارچەی ئاوریشم کە دەکرێتە پێچی سەر، شەدە؛ ۳) ڕەنگی ڕەش ف ۱) خاکستر؛ ۲) نوعی پارچهٔ ابریشمی، رشتی؛ ۳) سیاه.

مشــلاق: هەمبــەر، تەواو بەرانبەر: (مالاوە **مشلاقی** مالا حەسۆیە) ف روبرو، مُقابل.

مشمش: خوڕەی ئاوی کەم ف صدای جریان آب باریکه.

مش مشه: جۆرێ نەخۆشی یەکسم ف نوعی بیماری ستور.

مش مشیر: دارشیڵانە، دارەقەیسی، دارشیڵانی ف درخت زردآلو.

مش مشێری: دارەقەیسی، دارشەلانی ف درخت زردآلو.

مشن: کەسێ کە زۆر دەنگی هەناسەی لە لوتەوە دێت ف کسی که بسیار از بینی هن‌هن کند.

مشــوت: ۱) کاوێژ، قاوێج؛ ۲) خواردەمــەنی بەرماو ف ۱) نشخوار؛ ۲) پس‌ماندهٔ خوراك.

مشوور: ۱) سەلیقەی کارپێك‌هێنان: (پیاوێکی بە**مشوورە**)؛ ۲) تەگبیر وڕا: (دەبێ **مشووری** لێ‌بخورێ) ف ۱) سلیقه، ذکاوت؛ ۲) تدبیر.

مشوورخۆر: سەرپەرشت، ئاگاداری کار ف سرپرست.

مشوورخۆره: مشوورخۆر: (کارەکەرەم بمرێ **مشوورخۆرەم** نەمرێ) ف سرپرست.

مشــوورخۆری: بە تەگبیر خۆماندووکردن بە کەسێ یان بە کارێکەوە ف سرپرستی و اداره‌کردن.

مشــه: ۱) دەنگی هەنــاسە لە کەپوڕا؛ ۲) زۆر، زەحف، بۆش: (خواردن **مشه** بو)؛ ۳) مش‌مشه؛ ۴) مفت، خۆڕایی ف ۱) صدای نفس از بینی؛ ۲) بسیار؛ ۳) نوعی بیماری ستور؛ ۴) مفت.

مشه‌خت: ئاوارە، دەربەدەر ف آواره، مهاجر.

مشه‌خۆر: چەورە، زگ‌لەوەڕێن ف طفیلی، سورچران.

مشه‌ڕەت: ناردراو بۆ جەهەندەم، موشەڕرەت ف فرستاده به دوزخ.

مشه‌فل: زنار، هەڵەموت، هەزاربەهەزار ف پرتگاه.

مشه‌ققەت: ئەرکی گران، زەحمەتی زۆر ف رنج و مشقّت.

مشه‌قه: پینەدۆزی کەوشان، پینەچی ف پینه‌دوز.

مشــه‌قــه‌ت: زەحمــەت، دژواری: (بــە هەزار **مشــەقــەت** لە هەوراز سەرکەوتم) ف مَشقّت.

مشه‌ما: شەم‌پێداساویاو ف مُشمّع، مومینه.

مشــه‌مــر: ۱) فڕێ‌دراوی بێ‌خاوەن؛ ۲) زەوی بەش‌نەکــراو لەنــاو هاوبەشاندا ف ۱) پرت شدهٔ بی‌صاحب؛ ۲) زمین مُشاع.

مشه‌مش: دەنگی هەناسەی زۆر ف صدای هن‌هن بسیار از بینی.

مشه‌مما: مشەما ف مُشمّع.

مشه‌ممه‌ر: مشه، زۆر، فرە ف بسیار.

مشه‌وره: ڕاوێژ، تەگبیر، شیرەت ف مشورت و تدبیر.

مشه‌وش: نیسکی لەدەستارکراوی بێ‌تێکوڵ ف عدس پوست کنده.

مشه‌وشی: چێشت لە نیسکی دەستارکراو ف آشِ عدس پوست کنده.

مشه‌وه‌ش: شێویاو ف آشفته.

مشه‌هت: ۱) بێکەس و بێ‌ناریکار؛ ۲) ناهومێ لە ژیان ف ۱) بی یار و مددکار؛ ۲) نومید از زندگی.

مشیۆ: دەبێ، گەرەك، پێویسته ف باید.

معالجه: ۱) دەرمان‌کردن؛ ۲) چارە ف ۱) تداوی؛ ۲) چاره.

معجێله: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

معه‌للیم: دەرس‌بێژ، فێرکار، مامۆستا، سەیدا ف معلّم.

معه‌یه‌ن: وابزانم، وادیارە ف حدس می‌زنم.

معین: ماین، ژنی ئەسپ، حەسپی‌مێ ف مادیان.

مغار: ۱) ئەشکەوتی قووڵ؛ ۲) تیخی نەجاڕان ف ۱) غار عمیق؛ ۲) اسکنه.

مغاره: مغار ف غار عمیق.

مغازه: دوکان ف مغازه.

مف: فن، دەنگی لوت لە چڵم‌سڕیندا ف فین.

مفا: چابوون لە نەخۆشی، شفا ف شفا.

مفــاجــات: دڵ لەپــڕ و نەکاو وێستان، سەکتە: (حوکمی حاکم و دەردی **مفاجات**) ف سکته.

مفت: بەلاش، خۆڕایی، بێ‌نرخ ف مفت، رایگان.

مفتا: کلیل، ئاچەر ف کلید.

مفتخۆر: کەسێ کە بێ‌ماندووبوون و بێ‌نرخ‌دان دەیەوێ بژی ف مفتخور.

مفته: ۱) مفت؛ ۲) مفتا، کلیل ف ۱) رایگان؛ ۲) کلید.

مفته‌خۆر: مفتخۆر ف مفتخور.

مفته‌کی: مفت، خۆڕایی ف رایگان.

مفته‌گی: مفتەکی، خۆڕایی ف رایگان.

مفتی: ۱) سەرناوە بۆ ئەو زانایەی شەرعی خەڵکی دەکا؛ ۲) مفته، مفت ف ۱) مُفتی شرع؛ ۲) رایگان.

مفتێ: مفت، خۆڕایی ف مُفت.
مفردی: گەنجی چەکدار ف جوان سلحشور.
مفرز: ژنێ کە دەلاڵی بۆ پیاوان دەکا ف زن دیّوس.
مفسیت: ئاژاوەچی ف آشو بگر.
مفسید: مفسیت ف آشو بگر.
مفەتیش: ماڵپشکن، پشکن ف مفتّش.
مفەتین: ئاژاوەچی ف فتنەانگیز.
مڤرۆ: سەقەت، نوقسان ف معلول، ناقص العضو.
مڤرەزە: دەستەیەك لە چەکدار کە بۆکارێ تایبەتی دەچن ف دستهٔ پیش‌قراول.
مق: ۱) مخ، دەنگی لوُت؛ ۲) گیف، ئامادەی کار: (خۆی **مق** کردوە) ف ۱) صدای بادبینی؛ ۲) آمادهٔ کار.
مقابیل: بەرانبەر ف برابر.
مقات: ئاگالەخۆ ف مواظب.
مقاتە: لەخۆ ئاگادار ف مواظب.
مقار: ئامرازێکی دارکۆڵین ف وسیله‌ای درکنده‌کاری روی چوب.
مقاش: پەنگر، ماشەی پۆل‌گرتن ف اَنبُر.
مقام: ۱) قام، جۆرێ گۆرانی؛ ۲) گۆرانی ف ۱) آهنگ؛ ۲) ترانه.
مقامبێژ: گۆرانی‌بێژ، قامبێژ، دەنگبێژ ف ترانه‌خوان.
مقاندن: مرقاندن ف نگا: مرقاندن.
مقانن: مرقاندن، مقاندن ف نگا: مرقاندن.
مقاو: نەخۆشیەکی یەکسمە لە سەرماوە تووُشی دێ ف نوعی بیماری ستور.
مقاوەلە: کاری بەقەبەڵ ف کنترات.
مقایی: مقاو ف نگا: مقاو.
مقڕ: سەرسەخت‌و گیڕ ف لجباز.
مق کردن: خۆگێف‌کردن لە کار یان شەڕ ف خود را آماده‌کردن.
مقل: تاوە، دەفری پەلی شت‌تێداسوُر کردنەوە ف تابه.
مقلێ: مقل، تاوە ف تابه.
مقناتیس: ئاسن‌ڕفێن ف مغناطیس.
مقۆڕ: مقار، ئامرازێکی دارکۆڵین ف از ابزار کنده‌کاری روی چوب.
مقۆمقۆ: دم‌لەدم‌نان‌و چەقەو گوڕە ف اشتلم، مشاجره و داد وبیداد.
مقە: مرقە ف نگا: مرقه.
مقەبا: قاقەزی زۆر ئەستوُر ف کارتن، مقوّا.
مقەببا: مقەبا ف مقوّا.
مقەپەت: داخراو بەبێ بابوێر: (دەرگاکە **مقەپەت** کە، ئەم قوتوە سەری مقەپەتە) ف بسته شده.
مقەدەر: روداو لەخواوە: (مقەدەرێکیان بۆ هاتوە) ف قضا و قدر، کنایه از رویداد ناگوار.
مقەرس: دژایەتی، بەکێشەو نەسازاو ف ستیزه‌جو.
مقەس: قەیچی، تۆرتۆ ف قیچی.
مقەست: مقەس ف قیچی.
مقەستە: لنگدانی ئەسپ بە تەرزی قیلەوقاچ ف دویدن اسب به طور مارپیچ.
مقەلك: تاوە ف تابه.
مقەنەزمە: چەخماخی تفەنگ ف گلنگدن تفنگ.
مقەوا: مقەبا ف کارتن، مقوّا.
مقەور: کدوبارزانی، شاقەباغی ف کدوحلوایی.
مقەووا: مقەبا ف کارتن، مقوّا.
مقەیەت: ئاگالەخۆ: (**مقەیەت** بە دەقوڕ نەکەوی) ف مواظب.
مقیڕ: ۱) مکوڕ، کەسێ کە پێ لە گوناحی خۆی دەنێ؛ ۲) پێ‌داگر ف ۱) اقرارکننده، معترف؛ ۲) مُصرّ.
مکارە: ئامرازی دارکۆڵین ف ابزار کنده‌کاری چوب.
مکایل: ۱) ناوە بۆ فرشتەی ڕۆزی‌دابەشکەر؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان؛ ۳) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) میکائیل فرشتهٔ روزی؛ ۲) نام مردانه؛ ۳) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
مکوڕ: ۱) مقیڕ؛ ۲) یاغی، سەرسەخت ف ۱) معترف؛ ۲) یاغی.
مکوریان: ناوی مەڵبەندێکی پان‌و بەرینە لە کوردستان ف منطقهٔ مُکری.
مکوریانی: ۱) سەر بە مکوریان؛ ۲) خەڵکی مکوریان ف ۱) منسوب به «مکوریان»؛ ۲) اهل منطقهٔ مکری.
مگێز: ئارەزو، واز ف آرزو.
مل: ۱) ئەستـۆ، گەردن؛ ۲) شان، شەپیلك، قۆڵ؛ ۳) هوزێکی کوردە لە کوردستانی ژێرچنگی ترك‌و سوریە ف ۱) گردن؛ ۲) کتف، بازو؛ ۳) از طوایف کُرد در کردستان.
مڵ: ۱) ڕەڵم، ڕەمـڵ، لیم، لم؛ ۲) مشك؛ ۳) جۆبڕك؛ ۴) شتی زۆر وردو نەرم کە دەبـێتــە تۆڵا؛ ۵) حەول‌و بۆن‌کردن بۆ خواردن. دەگەڵ مۆ دەگوتـرێ: (**مـڵ‌و مۆ** دەکا)؛ ۶) بڵ، نەرمی خراپ ف ۱) ریگ؛ ۲) موش؛ ۳) آبدزدك؛ ۴) هرچیز بسیار نرم و ریز که به هم می‌چسبد؛ ۵) جستجو و بوکشیدن به دنبال خوراك؛ ۶) لهیده.
ملا: ۱) سەران، بڵنــدایی کێوان؛ ۲) جۆرێ داوەت؛ ۳) عاشیرەتێکی کوردە ف ۱) بلندیها؛ ۲) نوعی رقص گروهی؛ ۳) نام عشیره‌ای است.
ملاچەپەرا: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
ملاحەزە: ۱) ئاگاداری؛ ۲) مدارا ف ۱) مواظبت؛ ۲) مُدارا.
ملاز: خۆ بەزەمینـەوە چەسپاندن‌و چاوەنۆڕی دەرفەت بوُن: (خۆی لێ ملازداوە) ف بر زمین چسبیدن منتظر فرصت بودن.
ملاشك: بن میچی زار ف سقف دهان، سِق.
ملاقات: تووُشی یەکتر بوُن، یەکتر دیتن ف مُلاقات.
ملاك: ۱) کەچــك، کەوچـك، کەفچی؛ ۲) چەژە، چێشکـە: (**مـلاکی** ناکەی) ف ۱) قاشق؛ ۲) چشیدن.
ملاك: جەرگ، کەزەب، جگەر ف جگر.

ملاکەت: فریشتە، بەندەباڵدارەکانی خوا لە عاسمانان ف فرشته.

ملان: ١) جۆرێ رەقس، ملا؛ ٢) سەر هەردوك شان؛ ٣) سەران ف ١) رقص «ملا»؛ ٢) بالای هردوکتف؛ ٣) بلندیها.

ملانە: ١) زۆرەوانی؛ ٢) بەربەرەکانی ف ١) کشتی؛ ٢) مقابله.

ملانێ: ملانە ف نگا: ملانە.

ملایم: مامناونجی لە بەینی تونـــدو سەبـــردا، لە بەینی گەرمو سارددا، سازگار ف ملایم.

ملاییژە: ملاشك ف سقف دهان.

ملبادان: بەزۆر ناچارکردن: (**ملی بادا لێی ساند**) ف مجبورکردن.

ملبـرکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

ملبەملە: ١) دەگژیەكڕاچوٗن؛ ٢) رکەبەری؛ ٣) کێبەرکێ ف ١) باهم درافتادن؛ ٢) همچشمی؛ ٣) مسابقه.

ملبەملێ: ملبەملە ف نگا: ملبەملە.

ملبیایش: ١) گونـــاحو تاوان خستنـــەســـەر؛ ٢) سەرنـانـەســەر بۆ گاڵتەپێکردن ف ١) تاوان رابه گردن دیگری انداختن؛ ٢) سر بەسر گذاشتن.

ملپان: برێتی لە تەمەڵی قەڵەو ف کنایه از چاق تنبل.

ملپێچ: پارچەیێ کە لە ئەستۆی دەهاڵێنن ف شال گردن.

ملپێوەنـــان: ١) برێتی لە کردنی کارێكو گوێ بە ئاکـامی نەدان؛ ٢) دەس بەکاربوٗن ف ١) کنایه از ریسك کردن؛ ٢) دست به کار شدن.

ملت: تلتە، خلتە ف تفاله، تەنشین.

ملتاف: دەردی گران ف بیماری صعب‌العلاج.

ملتە: ملت ف تفاله، تەنشین.

ملتیان: جاش باڵتە، پاڵتۆی کورتی تاسەر ئەژنۆ ف پالتو کوتاه.

ملچ: مرچ ف نگا: مرچ.

ملچاندن: مرچ کردن، دەنگ لەدەمهاتن لە کاتی خواردنو خواردنەوەدا ف صدادادن دهان بەهنگام خوردن و آشامیدن.

ملچانن: ملچاندن ف نگا: ملچاندن.

ملچۆك: کلچۆك ف میل سرمەدان.

ملچەملچ: مرچەمرچ ف صدای دهن هنگام خوردن.

ملچەوت: ١) گەردن کەچ؛ ٢) برێتی لە فەرمانبەر؛ ٣) برێتی لە گزیکار ف ١) گردن کج؛ ٢) کنایه از مطیع؛ ٣) کنایه از حیلەگر.

ملچی: ١) دەنگی ماچی توند؛ ٢) ملچەی دەم لە خواردندا ف ١) صدای بوسه؛ ٢) صدای دهن هنگام خوردن غذا.

ملچێوك: کلچۆك، ملچۆك ف میل سرمەدان.

ملخوار: ملچەوت ف گردن کج.

ملخـەت: کەنـارەی هێڵی جوت کەبەگاسن بەرزەوەبوە ف کنارهٔ بلندتر شیار شخم.

ملدان: ١) تەسلیم‌بوٗن؛ ٢) بەقسـەکـردن، گوێ‌شل‌کردن ف ١) تسلیم شدن؛ ٢) فرمانبرداری کردن.

ملدەبەرملنان: ١) تێکەوەگلان؛ ٢) بە دڵگەرمی خەریکی کارێ بوٗن ف ١) گلاویزشدن؛ ٢) جدّاً مشغول بەکاری شدن.

ملدەبەرنان: بە دڵگەرمی خەریك‌بوٗن ف با جدّیت مشغول شدن.

ملدێ کەردش: ١) ملی بەخشڵ خەملاند؛ ٢) گوناحی خرایە ئەستۆ ف ١) گردنبند به گردن آویخت؛ ٢) محکوم شد.

ملدێ کەوتش: ١) تاوانـی خرایە سەر؛ ٢) گونـــاحی لەملدا ما ف ١) محکوم شد؛ ٢) گناه به گردنش ماند.

ملڕاکێشان: ١) ملدان؛ ٢) قانع‌بوٗن ف ١) اطاعت کردن؛ ٢) راضی شدن.

ملڕەچەقۆخستن: برێتی لە کاری خەتەر کردن ف کنایه از ریسك کردن.

ملشکـاندن: ١) برێتی لە زۆر زیان‌پێ‌گەیاندن؛ ٢) برێتی لە ڕۆیشتنی خوێنتـــاڵ: (بـــا بڕوا **ملی خۆی بشکێنێ**) ف ١) کنـایه از آسیب رسانیدن؛ ٢) کنایه از رفتن مزاحم.

ملشۆ: پێسیر، ئێخە ف گریبان.

ملشۆڕ: ١) شەرمەزار؛ ٢)تەسلیم ف ١) شرمنده؛ ٢) تسلیم.

ملشۆڕی: شەرمەزاری ف شرمندگی.

ملغە: باری، لۆسە ف اهرم.

ملقان: ١) گەردن‌بەند؛ ٢) قەڵادە ف ١) گردنبند زینتی؛ ٢) قلّاده.

ملقانك: ملقان ف نگا: ملقان.

ملق: ١) بڵقی کوڵینی ئاو؛ ٢) جوێن، دژمـان ف ١) حباب آب در حال جوشیدن؛ ٢) دُشنام.

ملق: فیز، دەعیە ف تکبّر.

ملقە: دەنگی ئاوی فڕکراو لە گەروڕا ف صدای گلو هنگام سرکشیدن مایع.

ملك: ١) کۆپـــار، دوگەوشتـــر؛ ٢) خوری نەقـرتـاو بەملی پەزەوە؛ ٣) کۆپاری گاو چێل ف ١) کوهان شتر؛ ٢) پشم مانده برگردن گوسفند؛ ٣) برجستگی روی پشت گاو.

ملك: زەمینی تایبەتی ف مُلك.

ملکانە: داهاتی خاوەن زەمین لە ڕەعیەتان ف بهرهٔ مالکانه.

ملکڕ: مل‌کورت ف گردن کوتاه.

ملکرن: لەسەر قەڵاندوش دانان ف کول گرفتن.

ملکنای: مژین ف مکیدن.

ملکەچ: گەردن کەچ، ژێرفەرمان ف فرمانبردار.

مل کەردش: ملدێ کەردش ف نگا: ملدێ کەردش.

ملکەو: برێتی لە جوانو خوشیك ف کنایه از دلبر زیبا.

مل کەوتش: ملدێ کەوتش ف نگا: ملدێ کەوتش.

ملگێڕ: مرۆی ئەستۆخوارو خێچ ف گردن کج.

مللا: دەرسی‌دین‌خوێندو ف مُلّا، آخوند.

مللە: مللا ف مُلّا، آخوند.

مل‌لەچەقۆخستن: برێتی لە کاری بقەکردن ف ریسك کردن.

مل لەچەقۆساوین: برێتی لە کاری خەتەر کردن ف کنایه از ریسك کردن.

مل لەچەقۆهەڵسوُن: مل لەچەقۆساوین ف کنایه از ریسك کردن.
مل لەمـوُباریکتر: بریّتی له ئاماده بۆ گشت فەرمانیّ ف کنایه از آماده برای فرمانبرداری.
مل لیّنان: مل پیّوه نان ف نگا: مل پیّوه نان.
ململانە: ۱) رکەبەری: ۲) زۆرانی ف ۱) هم‌چشمی، رودررو ایستادن؛ ۲) کُشتی
ململانیّ: ململانە ف نگا: ململانە.
ململین: بەخشکەوەبزوتن، جینگڵدان ف خزیدن.
ملناسر: لەو گوندانەی کوردستانه که بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
ملنان: دەس بەکاربوُن، مل پیّوه نان ف دست به‌کار شدن.
ملنایەنە: بۆڵەبۆڵ ف غر ولند.
مل نەدان: رازی نەبوُن، قبوڵ نەکردن ف قبول نکردن.
ملنیان: ۱) ملدان؛ ۲) ملنان ف ۱) تسلیم شدن؛ ۲) دست به‌کار شدن.
ملوّ: کوله، کولله، کلوّ ف ملخ.
ملوان: ملشوّ، پیّسیر ف یقه.
ملوانکە: گەردن‌بەند، گەردانە ف گردنبند.
ملوانە: ملوانکە ف گردنبند.
ملوّچکە: مروّچە، میرولە ف مورچه.
مڵوچە: تەزین و خورانی پیّست، مروّچە ف مورمور.
مڵوّچە: گلوّفین، لە ناو مشتا گوشین ف مچاله.
مل وڕ: شەلاتی، زوّردار ف گردن کلفت، شارلاتان.
مڵوّرە: مروّچە ف مورچه.
مڵوّزم: جنوّکەی پیاوترسیّن ف جنّ ترسناك.
مڵوّسنایش: ۱) مژین؛ ۲) کیّشان بەرەوخوّ ف ۱) مکیدن؛ ۲) جذب کردن.
ملول: دڵشکاو، ڕەنجاو ف رنجیده.
ملولەی: دڵشکاوی، ڕەنجاوی ف رنجش.
مڵوموّ: گەڕان و بوّن کردنی زەمین بوّ پەیداکردن: (ڕێوی **مڵوموّ** دەکا) ف بوکشیدن و گشتن برای خوراك.
مڵوموُچ: مڕوموّچ ف اخمو.
مڵوموش: مڵوموّ ف نگا: مڵوموّ.
مڵوّمە: داری دوڕ بەردی دەستاڕ ف چوبِ وسط دستاس زیرین.
ملوەن: گەردن‌بەند، گەردانە ف گردنبند.
ملویّن: دوکلوُر، هەزارجار هەزار ف میلیون.
ملویّنك: ملوەن ف گردنبند.
ملویّنکە: ملوەن ف گردنبند.
ملویّنە: ملوەن ف گردنبند.
ملویّنەر: دەوڵەمەندی قەبە، لوّرت ف ثروتمند بزرگ، میلیونر.
ملویّنیّر: ملویّنەر ف میلیونر.
مله: ۱) رکه، کیّ‌بەرکیّ؛ ۲) بستو، زینو ف ۱) مسابقه؛ ۲) گردنهٔ کوه.
مڵە: ۱) جوّبڕك؛ ۲) مشك ف ۱) آبدزدك؛ ۲) موش.
ملەبـالا: گونـدیّکی کوردستانه بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ملەبرکیّ: گوندیّکە لە کوردستان بەعسی ویّرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
ملەت: ۱) پەیڕەو؛ ۲) کوّمەڵی لە ڕەگەزیّك ف ۱) پیرو، تابع؛ ۲) ملّت.
ملەپیّچی: سەربزیّوی ف تمرّد.
ملەتاتکیّ: سەرهەڵیّنان و نزم‌بوُنەوە بوّ دیتنی شتیّ ف گردن کشیدن برای تماشای چیزی.
ملەچوّچە: قوّچەمل ف گردن بریدهٔ مرغ.
ملەخڕە: دەردیّکە ئەستوّی پیّ دەماسیّ ف بیماری آماس گردن.
ملەخڕیّ: ملەخڕە ف بیماری آماس گردن.
ملەزەن: ڕیگر، گوّران، چەتە ف دزد گردنه، راهزن.
ملەقوتە: ملەتاتکیّ ف سرك کشیدن.
ملەقوتیّ: ملەقوتە، ملەتاتکیّ ف سرك کشیدن.
ملەقوّجە: ملەچوّچە، قوّچەملە ف نگا: ملەچوّچە.
ملەقوّچە: ملەچوّچە، قوّچەملە ف نگا: ملەچوّچە.
ملەقوّرتە: ملەچوّچە، قوّچەملە ف نگا: ملەچوّچە.
ملەك: باریّ کە دەخریّتە سەرشان ف باری که بر دوش گذارند.
ملەگا: ۱) ڕیّڕاو؛ ۲) ملەی کیّو، بستو، زینو ف ۱) مصب؛ ۲) گردنهٔ کوه.
ملەگوّ: بەرموُر لە گوّی زیّڕ ف گردنبند از گویچه‌های طلا.
ملەگەویّ: مالوّچ، مالوّچە ف گیاه ملوکیه.
ملەما: دەست لەملان ف دست به گردن.
مڵەما: ۱) قەڵشی بابویّر؛ ۲) پەڕوّی بە زەردیّنەهیّلکە سواغ‌دراو بوّ سەر برین ف ۱) سوراخ منفذ باد؛ ۲) پلاستر از زردهٔ تخم‌مرغ.
ملەماسیّ: ملەخڕە ف آماسیدن گردن.
مل همبانی: گوندیّکی کوردستانه بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ملەملە: ۱) رك‌بەرکیّ؛ ۲) بەربەرەکانی: ۳) رکە، ملە، کیّ‌بەرکیّ ف ۱) هم‌چشمی؛ ۲) مبارزه با همدیگر؛ ۳) مسابقه.
ملەنیر: لبادیّ کە لە بن نیرەوە دەچیّتە سەر ملی گا ف نمد زیر یوغ بر گردن گاو.
ملەوانە: ۱) ملوانکە؛ ۲) ملشوّ ف ۱) گردنبند؛ ۲) یقهٔ پیراهن.
ملهوڕ: مل وڕ، شەلاتی ف شارلاتان، گردن کلفت.
ملەویّچە: مالوّچە ف ملوکیه.
ملهیّب: شەن، شەنە ف افشون.
ملی: سەر بەهوّزی «ملا» کە لە کوردستانی ژیّردەس سوریە دەبن ف از طایفهٔ «ملا» در کردستان.
ملیّ: گونـدیّکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستـایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ملیاکەت: فریشتەی خوا ف ملائکه.
ملیان: بزوتن، چەکەرەدان ف جوانه‌زدن.
ملیای: ڕوّیشتن ف رفتن.

ملێب: شەنە، شەن، ملهێب ف افشون.

ملێبۆك: چەتاڵی هەواڵی کەوچك ف چنگالِ غذاخوری.

ملیجك: مەلیچك، چۆلەکە، چێشکە ف گنجشك.

ملیس: ئاریکاری هێزی چەکداری دەوڵەتی ف نیروهای مردمی.

ملێملێ: ملەملە ف نگا: ملەملە.

ملیوان: ملشۆ ف یقه.

ملیوانە: گەردانە ف گردنبند.

ملیەزە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

ممبارەك: پیرۆز، مبارەك ف مبارك.

ممبارە کبادی: پیرۆزبایی: (جا سوارت دەبم بە شادی شادی/ جارجار لێت دەکەم **ممبارە کبادی**) «بەیتو باو» ف تهنیت و تبریك.

ممکون: شیاوی بوُن ف ممکن.

ممکین: ممکون، شیاوی بوُن ف ممکن.

ممێجیلە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

من: ۱) راناوی تاکەکەسی قسەوێژ؛ ۲) کێشێکە ف ۱) من، ضمیر متکلّم تنها؛ ۲) من، سه کیلوگرم.

مناجات: کەبار، بەدەنگ خوێندنی شێعر و دوعای ئاینی لە پارشێوی ڕەمەزاندا ف مُناجات.

منارە: ۱) دروسکراوی زۆر قوُچ لە مزگەوت بۆ بانگدەر؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) مناره؛ ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مناسب: شیاو، ملایم ف مناسب.

منافق: دوُڕو ف منافق.

مناڵ: ۱) فرزەند، ڕۆڵە؛ ۲) زارۆك ف ۱) فرزند؛ ۲) کودك.

مناڵانە: ۱) کاری وەك زارۆکان؛ ۲) شتێ کە بۆ زارۆکان دەشێ ف ۱) کار کودکانه؛ ۲) مناسب کودکان.

مناڵباز: بەچەباز ف بچەباز.

مناڵبازی: بەچەبازی ف بچەبازی.

مناڵ بوُن: ۱) زاروکی، ڕۆژانی پچوُکی؛ ۲) زان، بێچوهێنانی ژن ف ۱) کودکی؛ ۲) زادن، بچه‌آوردن.

مناڵدار: خودانزارۆ ف بچه‌دار.

مناڵدان: جێگەی پیزە لە زگدا ف زهدان.

مناڵۆچکە: زارۆی بچوُك ف بچه کوچولو.

مناڵ وکاڵ: برێتی لە ڕوتو ڕەجاڵە ف رجّاله.

مناڵ ومەزن: مناڵوکاڵ ف رجّاله.

مناڵەبەر: ژنێ کە زارۆی شیرەخۆرەی هەیە ف زنی که بچهٔ شیرخواره دارد.

مناڵەورتکە: بچوُكو زارۆی کوڵان ف بچه‌های قد و نیمقد.

مناڵەورکە: مناڵەورتکە ف بچه‌های قد و نیمقد.

مناڵی: ڕۆژگاری زاروکی ف بچگی.

منامنا: دیارو ئاشکرا، خویا ف نمایان.

منبارەك: ممبارەك، مبارەك، پیرۆز ف مبارك.

منتك: تەڕایی، لێچوُن: (گۆزە **منتك** دەدا) ف تراوش.

منج: ۱) تۆم؛ ۲) پنج ف ۱) بذر؛ ۲) بوته، ریشه.

منجڵ: پەڵەپەڵەی باقر بوُنی مس ف لکه‌های روی ظروف مسین.

منجە: دەنگی لوُتی گن ف صدای سخن در بینی.

منجەڵە: پەڵەی باقری، منجڵ ف نگا: منجل.

منجەمنج: گنەگن ف صدای پیاپی حرف زدن در بینی.

مندار: ۱) مناڵ؛ ۲) مردار ف ۱) بچه؛ ۲) مُردار.

مندارانە: مناڵانە ف بچگانه.

منداریاز: بەچەباز، لوسکەباز ف بچه‌باز.

منداربازاڕی: کارو باری زارۆکانە ف کار بچگانه.

مندار بازی: ۱) لوسکەبازی؛ ۲) کاری مناڵانە ف ۱) بچه‌بازی؛ ۲) کار بچگانه.

مندار بوُنەوە: مردنی حەیوان بەبێ سەربڕین ف مردار شدن.

منداردان: مناڵدان ف زهدان.

مندارکردنەوە: خراپ سەربڕینی حەیوان کە گۆشتی نەخورێ ف ذِبح حرام.

مندارومەزن: مناڵومەزن ف رجّاله.

مندارەورتکە: مناڵەورتکە ف بچه‌های قد و نیمقد.

مندارەوەبو: مردارەوبوُگ ف مُردار شده.

منداری: ۱) مناڵی؛ ۲) مردارەوەبوُن؛ ۳) گلاوی ف ۱) بچگی؛ ۲) مُردارشدن؛ ۳) پلیدی.

منداڵ: مناڵ ف نگا: مناڵ.

منداڵانە: مناڵانە ف بچگانه.

منداڵباز: مناڵباز ف بچه‌باز.

منداڵ بازاڕ: مناڵبازاڕ ف نگا: مناڵبازاڕ.

منداڵ بازی: مناڵبازی ف بچه‌بازی.

منداڵدار: مناڵدار ف بچه‌دار.

منداڵدان: مناڵدان ف زهدان.

منداڵۆچکە: مناڵۆچکە ف بچه کوچولو.

منداڵۆك: مناڵۆچکە ف بچه کوچولو.

منداڵۆکە: مناڵۆچکە ف بچه کوچولو.

منداڵەبەر: منداڵلەبەر، ژنێ کە منداڵی چکۆڵەی هەیە ف زنی که بچهٔ شیرخواره دارد.

منداڵەورتکە: مناڵەورتکە ف بچه‌های قدونیمقد.

منداڵەورکە: مناڵەورتکە ف بچه‌های قد و نیمقد.

منداڵی: مناڵی ف بچگی.

مندێر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

منژی: مژی، ئەمنیش ف من هم.

منفەحەت: قازانج، بەهرە ف سود.

منفەعەت: منفەحەت، بەهرە [ف] سود.
منکیر: دژی شێخی تەریقەت [ف] مخالف پیر طریقت.
منگ: منجە، قسەکردن لە کەپوّدا [ف] تودماغی.
منگاندن: گن قسەکردن [ف] تودماغی حرف زدن.
منگن: گن [ف] کسی کە تودماغی حرف می‌زند.
منگە: منگ [ف] حرف تودماغی.
منگەمنگ: منگەی لەدوی یەك [ف] «منگە»، پیاپی.
منم: خوّمم [ف] من هستم، منم.
من‌من: قسەی خوّبەزل‌زان: (هەر **من‌من**یەتی) [ف] منم منم، سخن خودستای.
منمنك: ۱) پەپوولە؛ ۲) جوّرێ پەپوولەی خاڵدار [ف] ۱) پروانە بە طور عام؛ ۲) نوعی پروانۀ خالدار.
منمنوّك: ۱) جوّرێ پەپولەی خاڵدار؛ ۲) خوّپەسند [ف] ۱) نوعی پروانۀ خالدار؛ ۲) خودستای.
منمنە: زەنگیانە [ف] منجوق.
منوتوّ: خوّم‌و خوّت [ف] من وتو.
من‌وتوّیی: لێك‌جیایی، فەرق‌و جیاوازی [ف] جدایی، ضدّ یگانگی.
منوّڵ: پارچەیەکی ئەستوور و قایمە [ف] پارچەای محکم.
منـە: ۱) چوونـەژێر باری چاکـەی کەسێ؛ ۲) پەلـەو لەز بەرەو کارێك، پاپاکردن: (بانگی کەم هەر **منە** دەکا)؛ ۳) مووروو بە زمانی زاروّکان [ف] ۱) منّت؛ ۲) شتاب در راه تحصیل چیزی؛ ۳) مهرۀ زینتی در لهجۀ کودکانە.
منەت: سپاس، منە [ف] منّت.
منەتبار: سوپاس گوزار [ف] سپاسگزار.
منەتباری: سوپاس لە چاودا [ف] سپاسگزاری.
منەتخوارن: منەتباری [ف] سپاسگزاری.
منەتدار: منەتبار [ف] سپاسگزار.
منەت کار: منەتبار [ف] سپاسگزار.
منەت‌هەڵگرتن: چوونەژێر باری چاکە [ف] منّت کشیدن.
منەقا: جوّرێ ترێ [ف] نوعی انگور.
منەمن: ۱) من‌من؛ ۲) بوّڵەو پرتە [ف] ۱) خودخواهی، منم‌منم؛ ۲) غرولند.
منەمنە: بوّڵەو پرتە [ف] غرولند زیرلبی.
منهوّ: مەتن، نوسراوی ناو کتێب [ف] متن کتاب.
منەوشە: وەنەوشە [ف] گل بنفشە.
منەیی: پەلەکردن لە ڕێگای شتێکا [ف] شتاب در راه تحصیل چیزی.
منێ: ۱) خوّیا، بەرچـاو؛ ۲) توّژینـەوە، لێ‌کوّڵینـەوە؛ ۳) دوگونـدی کوردستـان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە [ف] ۱) آشکار، نمایان؛ ۲) پژوهش، کندوکاو؛ ۳) دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
منیانش: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
منیش: مژی، خوّشم [ف] من هم.
منێ‌کار: توّژەرەوە، شی‌کەرەوە [ف] پژوهشگر.
منێ‌کرن: منێ‌کاری [ف] تحقیق کردن، پژوهش کردن.
منێ‌منێ: زەنگیانە [ف] خرزەهای بسیار ریز، منجوق.
منینێ: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
مو: ۱) تووك، ئەو تاڵانەی لە پێست دەڕوێن؛ ۲) نەخوّشیەکە لە قامك دێت زور بەئێشـە؛ ۳) جوّرێ کوڵکـەی زبری بزن؛ ۴) ئێمە، خوّمان؛ ۵) نووکی دەرزی؛ ۶) سەر لێوی تیژی تیخ؛ ۷) کوڵ‌و خەم؛ ۸) من، ئەمن [ف] ۱) مو؛ ۲) کژدمە؛ ۳) پشم نوعی بُز؛ ۴) ما؛ ۵) نوك سوزن؛ ۶) لبۀ تیز تیغ؛ ۷) غم و اندوه؛ ۸) من.
موّ: ۱) گزیر، کاربـەدەستی ئاغـاو خان؛ ۲) پشتی تەشـوێ‌و تەور؛ ۳) لەدوای مڵ واتـا: حەول‌دان‌و بوّن‌کردن لەشـوێن خواردن: (**مڵ‌و موّ** کردن) [ف] ۱) مُباشرِ ارباب؛ ۲) عقب تیشە و تبر؛ ۳) بەدنبال «مڵ» بە معنی بوکشیدن و جستجو برای خوراك است.
مواجب: جیرە، مانگانە [ف] حقوق و مُستمرّی.
موارەك: پیروّز، ممبارەك [ف] مبارك.
موارەکبادی: ممبارەکبادی، پیروّزبایی [ف] تبریك.
موافیق: رازی، قایل [ف] موافق.
موانە: بەرەمێو، بەرە [ف] نگا: بەرەمێو.
موانی حەمە کەریم: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
موانی میرزا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
موباشیر: موّ، مباشیر، گزیر [ف] مباشر ارباب.
موبـڕ: زوّر کیپ، تونـد بەسەریەکادریاو: (پەنجەرەکە **موبڕە**) [ف] کیپ، بدون منفذ.
موبـڕە: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
موّبەت: محەبەت، خوّشەویستی [ف] محبّت.
موبەق: مدبەق، جێگەی چێشت‌لێنان [ف] آشپزخانە.
موبەموّ: بڕێتی لە پشکنینی زوّر بەچاکی [ف] کنایە از تفتیش دقیق.
موّت: دوّشاو، دمس، شوّك، دفس [ف] شیرۀ انگور.
موتاب: کەسێ کە خەشەو خەرار دروس ئەکا [ف] موتابچی.
موّتاز: ئاتاج، هەژار، چاولەدەس [ف] مُحتاج.
موتاڵا: متاڵا. خوێندنەوەی بێ‌دەنگ‌و هەر بەچاو [ف] مطالعە.
موتاو: ۱) موتاب؛ ۲) تاڵەمو، تاڵەبەنی مو [ف] ۱) موتابچی؛ ۲) تار مو.
موّتك: ڕاوکە، مارکە [ف] نگا: مارکە.
موتك: موّرد، موّرتك [ف] درختچۀ آس.
موتکـا: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
موتلجـە: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

موّتوّر: ماتوّر ف موتور.

موتوربه: متوربه، پەیوەندی دار ف پیوند درخت.

موتورفە: ١) متورفه، زۆر جوان و بێهاوتا؛ ٢) موتوربە ف ١) بسیار زیبا و ظریف؛ ٢) پیوند درختی.

موّتە: ١) شەوە، جۆرێ خەونی بەترس کە هەناسەی پیاو سواردەکا؛ ٢) پوکاوڵە ف ١) کابوس؛ ٢) ام.

موّتە: مەلێکی پۆپەداری زۆر دەنگخۆشە ف پرنده‌ای است کاکلی و خوش‌آواز.

موّتەبەر: بەئیحتوبار، جێگەی متمانە ف مُعتبر، مطمئن.

موّتەکە: موّتە، شەوە ف کابوس.

موتەموت: مڵ‌ومۆ ف نگا: مڵ‌ومۆ.

موتەهەم: متەهەم ف متّهم.

موّتی: دۆشاو، موّت، دفس، دمس، ئاقیت ف شیرهٔ انگور.

موُتی: موّتی ف شیرهٔ انگور.

موّجـزات: ١) کارێ کە لەدەس بنیادەمی ئاسایی نەیەت؛ ٢) بلیمەت و زۆر زیرەك ف ١) مُعجزه؛ ٢) نابغه.

موّجزە: موّجزات ف نگا: موّجزات.

موّجگاری: ئاموّژگاری ف اندرز.

موّجلا: مروّچە، مێرو، مێروُلە ف مورچه.

موّجلە: موّجلا، مروّچە ف مورچه.

موّجیاری: موّجگاری، ئاموّژگاری ف اندرز.

موّچ: ١) روگرژ؛ ٢) ماچ؛ ٣) ئامـوّژگاری؛ ٤) رەگی بەرزی پشـتـی دەست؛ ٥) گوێ‌شۆڕکـردنی یەکسم: (ئەم ئێسترە موّچی کردوە)؛ ۶) قیت، قوت ف ١) اخمو؛ ٢) بوسه؛ ٣) اندرز؛ ٤) رگهای نمایان پشت دست؛ ٥) گوش فروهشتن ستور؛ ۶) برجسته.

موُچ: ١) جومگە؛ ٢) رُوناخۆش: (مڕ و موُچ)؛ ٣) ماچ، راموس: (ماچ و موُچ)؛ ٤) لار، چەمـیـن، چەقـین؛ ٥) قوت. بۆ گوێ دەڵـێـن: (گوە موُچ کرن) ف ١) مچ؛ ٢) اخمو؛ ٣) بوسه؛ ٤) خم؛ ٥) تیزشدن گوش.

موچاچ: پرچی دەسکار ف کُلاه‌گیس.

موچاخ: پرچی بەدەڵ، موچاچ ف کُلاه‌گیس.

موُچاندن: داهێنانەوە، لارکردنەوە ف خم کردن.

موّچانن: ئاموّژگاری‌کردن ف اندرز دادن.

موُچانن: موُچاندن ف خم کردن.

موُچانەوە: لارکردنەوە، خوارکردنەوە، چەماندنەوە ف خم کردن.

موُچانە: ١) جیرە؛ ٢) باجی خاوەن‌مڵك لە رەعیەتی جوُت‌بەندە ف ١) جیره، مستمرّی؛ ٢) سهم ارباب از محصول، بهرهٔ مالکانه.

موُچرك: ١) مچورك، تەزوی لەش؛ ٢) مشەمای دەرمان کە بە پێستەوە دەلکێنرێ ف ١) تیرکشیدن اندام؛ ٢) پلاستر.

موُچرکە: مچورك ف تیرکشیدن اندام.

موّچك: کەپوڵە، پێوانەی چکوّڵەی دارین ف پیمانهٔ کوچك چوبین.

موُچك: توّکەبەر ف موی زهار.

موّچ کردن: ١) گوێ‌شۆڕکردنی یەکسم؛ ٢) ماچ‌کردن، راموُسان ف ١) گوش فروهشتن ستور؛ ٢) بوسیدن.

موّچکە: ئاموّژگار، موّجیار ف اندرزگو.

موّچە: لەوەڕێکە لە ئەسپەناخ دەکا ف علفی است شبیه اسفناج.

موُچە: ١) بەش؛ ٢) جیرە؛ ٣) کێڵگەی بەشی ماڵێکی جوُت‌بەندە؛ ٤) جومگـە؛ ٥) دوعای نوسراو، نوشتە ف ١) بخش؛ ٢) مستمرّی؛ ٣) مزرعهٔ یك خانوادهٔ کشاورز؛ ٤) مُچ؛ ٥) دعای نوشته شده.

موُچەخۆر: جیرەخۆر: (کاکم **موُچەخۆری** دەوڵەتە، کاکت **موُچەخۆری** خانە) ف حقوق بگیر، مستمرّی بگیر.

موُچەموُچە: بەشەبەشە ف بخش بخش.

موچەوانە: دەسبەندی خشڵ ف دستبند زینتی.

موُچەوانە: موچەوانە ف دستبند زینتی.

موچیا: جومگەی پا ف مچ پا.

موّچیار: ئاموّژگار، نسحەتکەر ف اندرزگو.

موّچیاری: ئاموّژگاری ف اندرزگویی.

موُچیانەوە: داهاتنەوە، چەمانەوە ف خم شدن.

موچین: جومگەپێچ ف مچ پیچ.

موُچینك: ئامرازی موُ لەپێست‌هەڵکێشان کە ماشەیەکی پچوُکی سەرتیژە ف موچین.

موحبەت: موُبەت، ئەڤین، دڵداری ف عشق، محبّت.

موحتەبەر: بەرێز و قەدر ف معتبر.

موحتەرەم: موحتەبەر ف معتبر، محترم.

موحەللەق: محەللەق ف نگا: محەللەق.

موحەنەك: محەنەك ف اسب نجیب.

موخ: ١) مژی، ئەوی دەکاسەی‌سەردایە؛ ٢) مژی ناو ئێسکی ئەندام ف ١) مغز؛ ٢) نخاع.

موخابن: مخابن، حەیف، بەداخەوە ف دریغا.

موختەسەر: کورتە، قسەی دریژی کورتەوەکراو ف مختصر.

موُخرکـە: نەخۆشیەکی سەری منالانە، خرکانە ف نوعی بیماری سر کودکان که سبب ریزش مو می‌شود.

موّخ کێشان: بریتی لە ئەرك‌پێدان و جاڕکردن ف کنایه از زحمت دادن و پکر کردن.

موّخڵ: مخل، ئامرازی ئاردابێژتن ف الك.

موّخل: ١) هێلەگ؛ ٢) پالوێنە ف ١) اَلك؛ ٢) پالونە.

موُخل: ١) هێلەگ؛ ٢) پالوێنە؛ ٣) کەوگیر ف ١) اَلك؛ ٢) پالونه؛ ٣) کفگیر.

موخلیس: خزمەتکاری بەئەمەگ ف مُخلص.

موخور: دەموُکانە، دەنوکە ف دبق، مویزك.

موُخور: دەرمان‌حەمام، دارو ف واجبی.

موخورب: کاتی رۆژئاوابوُن ف تنگ غروب.

موخۆرکە: موُخرکە، خرکانە ف نگا: موُخرکە.

موّد: داب، رێوشوێنی تازەبابەت ف مُد.

مۆد: ١) شەڕەقسە؛ ٢) ئیرەیی؛ ٣) دژایەتی ف ١) جَدَل؛ ٢) حسادت؛ ٣) مُخالفت.
مودار: چاوێ کە نەخۆشی موی گرتبێ ف چشم بیمار از نوعی درد.
مۆدانلو: هۆزێکی کوردە لە مازندەران ف عشیرەای است کُردزبان.
مۆدنە: دەمنە، باسك، دارجگەرە: (سەهەمو نەسیب ئەسڵیە باسی گیاو گڵ نیە/ تۆتنـە خەرجی سوتنـە **مۆدنە** ماچی لەب دەکا) «نالی» ف چوب سیگاری.
مودور: کارگێڕ ف مُدیر.
مۆدە: ١) ژنێ کە بەرگی فەرەنگی دەبەرکات؛ ٢) شاکاشی ف ١) زن آلامد؛ ٢) کاسهٔ بزرگ سفالی.
مۆدە: ژیهاتی، هەڵکەوتە، لێهاتو ف سرامد و شایسته.
مودیر: مودور ف مُدیر.
مورّ: تاڵی شاری، ئەزوا ف صبر، الوا.
مۆر: ١) رەنگی بنـەوش؛ ٢) دەس لێ نەدراو، کارپێ نەکـراو؛ ٣) ناوی لەکانزاکەندراو بۆ لەسەرکاغەزدانان؛ ٤) جانەوەرێ پچوکە دار دەخوا، مۆرانە؛ ٥) مرۆچە؛ ٦) خوڵەکەوە، بوڵ؛ ٧) مار؛ ٨) تەرح و دیدار ف ١) بنفش رنـگ؛ ٢) بکر و دست نخورده؛ ٣) مهر امضاء؛ ٤) موریانە، حشرەای است؛ ٥) مورچە؛ ٦) خاکستر؛ ٧) مار؛ ٨) شکل و شمایل.
مۆڕ: ١) روگرژ، مۆچ؛ ٢) بە چاوی زەق ڕوانین: (لێم **مۆڕوەبون**) ف ١) اخمو؛ ٢) نگاه خیره.
مور: ١) سوچ، گۆشە؛ ٢) باڵدار، مر؛ ٣) شیوەن؛ ٤) بریتی لە ڕۆژو؛ ٥) مرۆچـە؛ ٦) شتی چکۆڵەی سماو بۆ جوانی و خشڵ: (بەرمور، مت و مور)؛ ٧) چڕ و چاو: (موری خۆ تاڵ کرد)؛ ٨) بڕەدار ف ١) گوشه؛ ٢) مرغ؛ ٣) مویە؛ ٤) کنایه از روزه؛ ٥) مورچه؛ ٦) خرزه؛ ٧) رخسار؛ ٨) قطعه هیزم.
مورا: کوژەکـەی شین کە بۆ چاوزار لەشـانی منالی دەدەن ف خرزی است کبود برای دفع چشم زخم.
موراستبونەوە: بریتی لە تورەبونی زور یان ترسانی زۆر ف سیخ شدن مو از خشم یا ترس.
مۆران: ١) تەم‌ومژ؛ ٢) دوکەڵ، کادو؛ ٣) مۆریانە ف ١) مه؛ ٢) دود؛ ٣) موریانه.
مۆرانە: جانەوەری دارخۆر ف موریانه.
مۆڕبونەوە: بە زۆیی چاو تماشاکردن ف خیرەخیرە نگاه کردن.
مورت: ١) تۆکەبەر، موی بەرگەدە؛ ٢) وردەمو کە لە پێستەی دەڕنن ف ١) موی زهار؛ ٢) ریزه مو که از پوست حیوان برکنند.
مورتخە: مازەپشت، بڕبڕە ف ستون فقرات.
مۆرتك: ١) دەوەنێکی بۆن‌خۆشە؛ ٢) پیاوعاقڵی ئاوایی ف ١) درختچهٔ مورد؛ ٢) پیر دانا.
مۆرتکـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مۆرجلا: مێروڵە، مرۆچە ف مورچه.
مۆرجەلا: مۆرجلا ف مورچه.

مۆرخانە: قاشەئەنگوستیلە ف نگین.
مۆرد: ١) مۆرتك؛ ٢) جانەوەرێکە پەشم دەخوا ف ١) درختچهٔ آس؛ ٢) حشرهٔ بید.
موردار: مردار، لاشەی تۆپیو ف مُردار.
مۆردار: جێ متمانەی پاشاو خان ف مُهردار پادشاه و خان.
مۆردانە: جێگەی مۆرد ف رویشگاه درختچهٔ آس.
مۆردخواردە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
مۆردەم: ١) مرۆڤ؛ ٢) پیاو، نێری بنادەم ف ١) مردم؛ ٢) مَرد.
مۆردەمەنی: ١) خزمایەتی، خوێشی؛ ٢) مرۆڤایەتی، جوانمێری ف ١) خویشاوندی؛ ٢) جوانمردی.
مۆردەن: مردن ف مرگ.
مۆردەنە: ١) مـردن: ٢) هەژماردن، حەسـاوکردن ف ١) مـرگ؛ ٢) برشمردن.
موردین: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مۆرزەلا: مێروڵە، مرۆچە ف مورچه.
مورسیکا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مورشید: مرشود ف مرشد.
مۆرك: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.
مورك: ١) موری خشڵ؛ ٢) پێشکەی زۆر وردیلە ف ١) خرزه؛ ٢) پشهٔ ریز.
مۆرکردن: ئیمزاکردن بە مۆر ف مُهر گذاشتن.
مۆرکـری: شوشەو ئەسپابی سەربەمۆرو دەس لێ نەدراو ف لاك و مهر شده و دست نخورده.
موركلەخۆنان: بریتی لە خۆ بەزل‌شاندان و تاریفی خۆکردن ف کنایه از لاف بی‌معنی زدن.
موركومایە: ڕێزو حورمەت ف وقار و سنگینی.
مۆرکە: مۆرانەی خوری‌خۆر ف حشرهٔ بید.
مورگ: ١) مور، مورك؛ ٢) مرۆچە ف ١) خرزه؛ ٢) مورچه.
مورگـەبـا: جۆرێ موركی سپی کە بە پیرۆز دەزانرێ ف نوعی خرزهٔ سفید شگون‌دار.
مورگەکەوڵە: کوژەکە ف خرمُهره.
مورگەکەوەڵە: مورگەکەوڵە، کوژەکە ف خرمُهره.
مۆرمان: ژیلەمۆ، زیلەمۆ ف خاکستر داغ.
مورن: بەری دەموکانە ف ثمر مویزك.
مۆرنان: شەقڵ کردن، دیاری کردن ف علامت گذاشتن.
مورنین: بریتی لە دەربڕینی خەم یان تورەیی زۆر ف کنایه از اظهار اندوه یا خشم بسیار.
مورو: ١) مورك، مور، مورگ؛ ٢) هەمرۆ، هەرمێ ف ١) خرزه: ٢) گُلابی.
موروان: باڵداران ف مرغان.

مورِوُز: ١) کـزیو ماتی؛ ٢) بەدبـەختی، کڵوڵـی ف ١) اندوە؛ ٢) بدبختی.

موُروُڵە: ١) موُروەئاش؛ ٢) داروکێکە لە نێوان مژانەو ئێرەقە؛ ٣) بەرکوڵە ف ١) مهرۀ قطب آسیا؛ ٢) ابزاری درخیش؛ ٣) نگا: بەرکوڵە.

موُروەئاش: بەردێ خڕە لەبن تەوەرەی ئاسیاودا ف مهرۀ قطب آسیا.

موُروەبا: موُرگەبا ف نگا: موُرگەبا.

موروەتا: مورویکی شینە ف مهرەای زینتی آبی رنگ.

موروەسەراو: جۆرێ موروە ف نوعی مهرۀ زینتی.

موُروەشین: کانزایەکە بە ڕەنگی شینی توخ بۆ دەرمان دەشێ ف زاج کبود.

موُروەشینە: موُروەشین ف زاج کبود.

موُروە کەرانە: موُرگەکەوڵە، کوُژەکە ف خرمُهرە.

موروە لەرزە: جۆرێ موروە ف نوعی مهرۀ زینتی.

موُرویئاش: موُروەئاش ف مهرۀ قطب آسیا.

موُرویشین: موُروەشین ف زاج کبود.

مۆرە: ١) چینـەی دیواری قوڕ؛ ٢) لەتی بەمشـاربڕاو لە کۆلکەدار؛ ٣) زاری تەختەنەرد؛ ٤) مۆرتخە؛ ٥) لۆرە، گۆرانی بەسۆزە؛ ٦) باو، ڕەمێن ف ١) چین دیوار گلی؛ ٢) قطعۀ کُندۀ بریده با ارە؛ ٣) مهرۀ نرد؛ ٤) مهرۀ فقرات؛ ٥) زمزمە؛ ٦) رواج، مُد.

مۆڕە: ڕوانین بە چاوی زەقو بە توُڕەیی ف خیرە و خشمناك نگاە کردن.

موُرە: ١) پارچەی بەمشاربڕاو لە کۆلکەدار؛ ٢) پەلەپیتکە، بەردوکەی کە بە دو پتـە دەهـاویژرێ؛ ٣) چەکـوچ؛ ٤) مۆرتخە ف ١) قطعۀ با ارّە بریدە شدە از کُندە؛ ٢) زاغوك؛ ٣) چکش؛ ٤) مهرۀ فقرات.

مۆرەبەسەرچوُن: لەبرەکەوتن ف از رواج افتادن.

مورەتتەب: ڕێكوپێك، تەکوز ف مرتّب.

موُڕەد: بڕبەند، مڕمەند ف سوهان.

مورەسەنگ: موُروڵەی ئاش ف مهرۀ قطب آسیا.

مۆرەغە: مازە، مۆرتخە، بڕبڕە ف مهرۀ فقرات.

موُرەغە: مۆرەغە ف مهرۀ فقرات.

مۆرەڤا: مرێبا ف نگا: مرێبا.

موُرەقـاوشـان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

مۆرەقە: مۆرانەی لاسکی دەخڵو دارخۆر ف مَوریانۀ ساقە و درخت.

مۆرەکە: ١) مۆرەقە؛ ٢) مورا ف ١) نگا: مۆرەقە؛ ٢) خرمهرە.

مورەکی: جۆرێ مێوژ ف نوعی مویز.

موُرەگە: مۆرەغە ف مهرۀ فقرات.

مڵۆرەمۆر: لۆرەلۆر ف زمزمە، ترنّم.

مۆرهەڵکەن: کەسێ کە ناو لە کانزا دەکەنێ ف حکّاك.

مۆری: ١) مسقاڵێ لە زەنگیانە؛ ٢) مرۆچە؛ ٣) موُرو؛ ٤) خامی زۆر سپی کە دەکرێتە کراسی پیاوانە ف ١) یك مثقال منجوق؛ ٢) مورچە؛ ٣) خرزە، مهرۀ زینتی؛ ٤) چلوار.

مۆڕی: ١) مۆچی. روگرژی؛ ٢) زەق، بەزەقەوە تماشاکردن ف ١) اخم؛ ٢) چشم آغل، خیرە نگاە کردن.

موُری: مرۆچە ف مورچە.

موُرێ: مۆرتخە، مازەپشت، بڕبڕە ف ستون فقرات.

مۆریژان: گیایەکە مار توخنی ناکەوێ ف گیاهی است کە مار از آن می گریزد.

مۆریژانك: مۆریژان ف نگا: مۆریژان.

مورێژە: دەردی توكلێوەرین ف بیماری ریزش مو.

مورێس: تەشیڕێس لە موی بزن ف ریسندۀ مو.

موُریسان: شارەمێرو، کونمرۆچە ف لانۀ مورچگان.

مورێش: گەنمەبەهارو ف گندم بهارە.

مورێشی: مورێش ف گندم بهارە.

مۆریلە: مرۆچە ف مورچە.

مورێن: قوڕەو بوڕەی گاگەل ف صدای گاوان.

موریە: هەمرو، هەرمێ ف گلابی.

مۆز: ١) جانـەوەرێکـە لە تیرەی ژەنگەسوُرەو درشتتر بەڕەنگی زەردو سەوز هەیە؛ ٢) میوەیەکـە لە وڵاتی گەرمـەسێرەوە دێت؛ ٣) گوڵێکی باڵابڵنـدی ڕەنـگئاڵە گەڵای زۆر پانە؛ ٤) باڵدارێکی بچوُکە پێشکە دەخوا؛ ٥) دەورەدانی ژن: (هەر **مۆزمۆز**یەتی لە دەوری ئەو ژنە) ف ١) مژمـژ، کونکاون؛ ٢) میوۀ موز؛ ٣) گل اختر؛ ٤) پرندەای کوچك پشەخوار؛ ٥) لاس زدن.

موُز: ١) جلیت، جریت؛ ٢) جلیتبازی ف ١) نگا: جلیت؛ ٢) نگا: جلیتبازی.

موُزات: مۆجزات ف معجزات.

موُزبەرە: جلیت ف نگا: جلیت.

موُزر: چاوچنۆك، چاونەزێر ف طمعکار.

مۆزریك: ئاورینگ، پریشکی ئاگر ف جرقە.

مۆزْك: مۆزەشینە کە گاوگۆل ڕاودەنێ ف خرمگس.

موُزك: کەوش، پێڵاو ف پای افزار.

مۆزکردن: ڕاکردنی گاو گۆل لە ترسی پێوەدانی مۆز ف رم کردن گاو از مژمژ.

مۆزکرن: مۆزکردن ف نگا: مۆزکردن.

مۆزگرتن: مۆزکردن ف نگا: مۆزکردن.

موُزە: عەنتیکەخانە ف موزە.

مۆزەبەش: جۆرێ قالۆنچەی سوُرە ف نوعی ساس.

موُزەخانە: موُزە ف موزە.

موُزەر: ١) مەلیپوڕ؛ ٢) لەشسپیو موبـۆر ف ١) دُرّاج؛ ٢) شخص پوست سفید مو بور.

مۆزەشینە: موزْك: (**مۆزەشینە** بە چوُزەلە/ گوێلکی خستونە هەلوەلە) «هەژار» ف خرمگس.

مۆزەلان: مۆڵگـە، جێحەسانەوەی گاڕان لە چۆل ف استراحتگاە گلۀ گاو در دشت.

مۆزەمۆز: بە دەورا هاتن بەتەمایەك ف بە دور چیزی گشتن بە منظور

خاصی.

مۆزی: کونی کێر، شوێنی هاتنەدەری گمێز ف مجرای خروج ادرار مردان، سوراخ ذَکَر.

مۆزیقا: شەیپور، بۆڕیە ف شیپور.

مۆزیقە: مۆزیقا ف شیپور.

مۆزیقەچی: بۆڕیژەن ف شیپورنواز.

مۆزیقەلێدان: بۆڕیژەنی ف شیپورنوازی.

مۆزیك: ۱) پارگوێل، پارێن؛ ۲) زاروی ژن لە مێردیتر؛ ۳) کونی کێر ف ۱) گوسالهٔ دوساله؛ ۲) بچهٔ زن از شوهردیگر؛ ۳) سوراخ ذَکَر.

مۆزیك: مۆسیقا ف مُوزیك.

موژ: مژ، هەوری نەوی ف مه.

مۆژ: ۱) لوُتپان؛ ۲) گۆلاوی پچوُك ف ۱) بینی پهن؛ ۲) استخر کوچك.

موژده: مزگێنی، خەبەری خۆش ف نوید.

موژگاری: ئامۆژگاری ف اندرزگویی.

مۆژلا: مروچە، میرولە ف مورچه.

مۆژله: موژلا ف مورچه.

مۆژلەی کوتکان: مێروی درشت، میروەعەجەمانە ف مورچهٔ درشت.

مۆژنایش: نیشاندان، لەبەرچاوڕانان ف نمودن، نشان دادن.

مۆژه: خەم، خەفەت ف اندوه.

موژەلانك: برۆ ف ابرو.

مۆژیار: ئامۆژگار ف اندرزگو.

موژین: بژۆڵ، بژانگ، برژانگ ف مژگان.

مُوس: ۱) ماچ، رامـوس، رامـوُسـان؛ ۲) گوُزان، گوێزان؛ ۳) چەورە، گەڕیدە بۆ خواردن ف ۱) بوسه؛ ۲) استره؛ ۳) طفیلی.

مُوسا: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه، موسیٰ.

موسایا: فێرکراو، تالیمدراو، هەڤوتی ف آموزش یافته.

موسایش: فێر بوُن، هەڤوتن، ڕاهاتن ف یادگرفتن.

موساینه: فێرکردن، درزدادان، راهێنان ف یاددادن.

مُوسایی: جوُ، جوُلەکە ف یهودی.

مۆست: ماست، ماس، شیری هەوێن کراو ف ماست.

مۆستره: سۆسرەت، سەمەرە، سەیر ف عجیب.

مۆستك: مەمکەمژ، مەمکەی دەسکردی زارۆخەڵەتێن ف پستانك بچّه.

موستەحەق: مستەحەق ف مستحق.

موستەهەق: مستەحەق ف مستحق.

مۆسقۆف: ۱) ڕوُس نەژاد، عروس؛ ۲) پێتەختی عروس، مەسکەو ف ۱) نژاد روس؛ ۲) مسکو.

مۆسـك: گیایەکی بالاّ بـەرزی قەفقەفە منالّ فیچقەی لێ سازدەکەن ف گیاهی است.

مُوسڵ: شارێکە لە کوردستان ف شهری در کردستان، موصل.

مۆسلا: باسکێش، درێژترین‌دار لە هەوجاڕدا ف بلندترین چوب در خیش.

مُوسڵدان: گمێزدان، مسولّدان ف مثانه.

موسلوخ: شێری ئاو، بەلوُعە ف شیرآب.

مُوسڵی: ۱) گیایەکـە بنێکی وەك پیوازی بۆگەنی هەیە خۆش دەکرێ و دەخرێتە ترشیاتەوە؛ ۲) خەڵکی شاری مُوسڵ ف ۱) گیاه موسیر؛ ۲) اهل موصل.

مُوسم: سەرنوکی سمی ئاژەڵ و یەکسم ف نُك سُم حیوان.

موسموس: ۱) کلکەسوُتەو قروسکەی سەگ بە خۆشەویستی؛ ۲) برێتی لە خۆڕێك‌خستن و زمـان‌لوُسی ف ۱) دم جنبـاندن و تملّق سگ؛ ۲) کنایه از تملّق و چاپلوسی.

موسنایا: فێر بوُن، ڕاهاتن، هەڤوتن ف یادگرفتن.

موسنایش: موسنایا ف یادگرفتن.

مۆسه: ماسی ف ماهی.

مُوسـەك: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مُوسەکه: نوُسەکە ف خاری است بر پشم می‌چسبد.

مُوسەل: زگ‌لەوەڕێن، چەورە، چڵێس ف طفیلی، سورچران.

موسەلسەل: ڕەشاش، شەستیر ف آتشبار.

مُوسەنەك: ۱) نوُسەکە؛ ۲) ڕژد، چروُك، چکوُس ف ۱) نگا: نوُسەکە؛ ۲) خسیس.

موسێ: ناوی دوگوندی کوردستان یەکیان بەعسی وێرانی کرد ف نام دو روستای کردستان که یکی را بعثیان ویران کردند.

موسیقا: ئاوازی خۆش لە ئامرازی دەسکرد دەرهاوردن ف موزیك.

مۆش: بێ‌نرخ، بێ‌بایەخ ف بی‌ارزش.

مُوش: ۱) قڕو قپ لە ترس؛ ۲) گوێچ، مت، متـە؛ ۳) شارێکــە لە کوردستان؛ ۴) زەمینی قەت نەکێڵدراو ف ۱) ساکت از ترس؛ ۲) پول تیله‌بازی؛ ۳) شهری در کردستان؛ ۴) زمین بایر.

مُوشامبه: مشەما، مشەمما ف پلاستر، مُشمّع.

موشان: جەنجەڕ، جەڕجەڕ ف ابزار خرمنکوبی.

موشاندن: مشاندن ف لوشیدن.

موشانه: موشان ف خرمنکوب.

مُوشانه: گەمە بە کەللا، کەلاێن ف تیله‌بازی.

مُوشانێ: مُوشانە ف تیله‌بازی.

موشتاخ: مشتاخ ف جای پهن کردن میوه در آفتاب.

موشتاغ: مشتاخ ف نگا: موشتاخ.

موشتاق: بەتاسە بۆ دیدار ف آرزومند دیدار.

موشتولق: مزگێنی، شاباشی موژدەی خۆش ف مژدگانی.

موش خورما: بۆگەنکە، فسوس ف نگا: فسوس.

مُوش کردن: بێدەنگ‌کردن بە گەف ف وادار به سکوت کردن.

مُوشن: چاوکز ف کم‌بین.

مُوشوکۆر: مشکەکوێرە، جرجەمشك ف موش کور.

مُوشـه: ۱) چاوی کەم‌حوکم؛ ۲) مُوشن: (کابرایەکی کوێرە**مُوشە** بو)؛ ۳) مڵومۆ ف ۱) چشم کم‌سو؛ ۲) آدم کم‌بین؛ ۳) بوکشیدن کنجکاوانه

برای خوراك.
مۆشەدەمە: دەمەی ئاسنگەر ف دم آهنگری.
موشەڕەت: حەواڵە، ناردراو تایبەتی بۆ جەهەندەم: (بە جەحەندەمی موشەڕەت کرد)، مشمرّەت ف فرستاده به جهنّم.
مۆشەك: ١) مۆشەکەر، زگ‌لەوەڕێن؛ ٢) فیشەکەشێتە ف ١) شکم‌چران؛ ٢) فشفشهٔ آتشبازی.
مۆشەن: جەنجەڕ ف خرمنکوب.
مۆشێن: مۆشانێ ف تیله‌بازی.
موعالەجە: محالەجە، معالەجە ف ١) معالجه؛ ٢) چاره.
موعەللەق: محەللەق ف نگا: محەللەق.
موعەللیم: معەللیم، سەیدا، فێرکار ف معلّم.
موغارە: مغارە ف غار عمیق.
موغاری: بوغاری ف بخاری در دیوار.
موغاغ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
موغان: گای بوغەی ئازا لە کار ف گاو سرحال و کاری و مغرور.
موغبەرە: گۆڕستان، قەبرستان ف گورستان.
موغروب: دەمی خۆرنشین ف هنگام غروب.
موغریز: دژ، ناحەز، نازێك ف بدخواه.
موغناتیز: کانزایەکە ئاسن بەرەوخۆی دەکێشێ ف مغناطیس، آهن‌ربا.
موغە: بوغە، گای قەڵەوی غللور ف گاو چاق مغرور.
مۆغەرە: مازە، بڕبڕە، مۆرتخە، مۆرەپشت ف ستون فقرات.
موغەیری: موغاری، بوغاری ف بخاری دیواری.
موغێری: موغاری ف بخاری دیواری.
موفا: مفا، شفا، چابوونەوە لە نەخۆشی ف شفا.
موفاجات: مفاجات ف سکته.
موفت: مفت، بەلاش، خۆڕایی ف رایگان.
موفتخۆر: مفتەخۆر ف مفتخوار.
موفتە: مفت ف مُفت.
موفتەخۆر: مفتەخۆر، موفتخۆر ف مفتخوار.
موفتەلا: تووش‌هاتگ ف مبتلا.
موفتی: مفتی ف نگا: مفتی.
مۆفرك: ١) وردەپێشەی کلۆری لەش؛ ٢) گرێڵەی هەودا؛ ٣) سەرو ژێر و بۆر لە نوسیندا ف ١) سُلامی، سُلامیات؛ ٢) گره کوچك در نخ؛ ٣) اعراب.
مۆفکە: چڵم ف آب بینی.
موفلیس: ١) نابووت؛ ٢) نەدار: (ریشی تەماحکار بە قنگی موفلیس) ف ١) ورشکست؛ ٢) بینوا.
مۆفەڕك: متفەڕك، پیرۆز ف متبرّك.
مۆڤك: ١) ئێسکەوردەی ناولەش؛ ٢) بەندو گەی پێشە؛ ٣) گرێی ناو ساقەتەی ڕوەك؛ ٤) داروکەی پشکی مەشکە، مۆڤك ف ١) استخوانهای ریز بدن؛ ٢) بند استخوان؛ ٣) بند نباتات؛ ٤) چوبك سوراخگیر مشك.
مۆڤکاپشت: مۆروی پشت، مرۆخەی پشت ف ستون فقرات.
مۆڤکامل: بەندو گەی شان و پیل ف بند استخوان شانه.
مۆڤەت: ئەوین، ئەڤین، خۆشەویستی ف محبّت.
موقرایی: کوێرایی، لێڵایی چاو ف کم‌سویی، نابینایی.
موقرایی داهاتن: لێڵایی‌داهاتن، کوێرەبوون ف نابیناشدن.
موقرایی ڕۆژان: موقرایی‌داهاتن ف نابینا شدن.
موقری: کوێری زکماك ف کور مادرزاد.
مۆقك: پشکی پینەی مەشکە ف چوبك سوراخ بند مشك.
موك: ساق و تەواو، بێ‌کەمایەسی ف درست و صحیح.
مۆکار: پەستنی تیخی زۆر تیژە ف وصف، تیغ بسیار تیز.
مۆکردن: ١) زۆر تیژبوون؛ ٢) پەژیوانی لە نەسەندنی شتێ کە پێی بەخشراوە ف ١) بسیار تیزبودن؛ ٢) پشیمانی از نپذیرفتن چیزی.
موکری: مکوری ف نگا: مکوری.
موکلی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
موکور: نەترس، ئازا ف بی‌پروا، بی‌باك.
موکوڕ: مکوڕ ف مُعترف.
موکوری: ١) نەترسی، ویرایی؛ ٢) مکوریان؛ ٣) مکوریانی ف ١) تهوّر، گستاخی؛ ٢) منطقهٔ «مکوریان»؛ ٣) اهل منطقهٔ مکری.
موکوریان: مکوریان ف نگا: مکوریان.
موکوریانی: مکوریانی ف منسوب به «مکوریان».
مۆکە: گوندێکە لە موکوریان ف نام دهی است.
مۆکەبە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مۆکەش: ١) مۆچینك؛ ٢) دەویت، بێ‌ناموس ف ١) موچین؛ ٢) جاکش.
مۆکێش: مۆچینك ف موچین.
مۆل: دورە، باوك تاژی دایك سەگ ف سگ دورگه.
مۆڵ: ١) جێگەی پشودانی گاران لە چێشتەنگاودا؛ ٢) لێك‌کۆبوونەوەی گاو گۆل لە شوێنێك؛ ٣) زۆر، زەحف ف ١) استراحتگاه گلّهٔ گاوان؛ ٢) گردهم آمدن گاوان؛ ٣) زیاد.
مولاقات: ملاقات ف ملاقات.
مۆلاقە: ئەسپاپێکی جۆلایە ف از ابزار بافندگی.
مۆڵ بوون: لە شوێنێ نوستنی گاو گۆل لە نزیك یەکتر ف گردهمایی و آسودن گاوان در جایی.
مۆڵ خواردن: مۆڵ‌بوون ف نگا: مۆڵ‌بوون.
مۆڵدان: نواندن و پشودان بە گاو گۆل ف استراحت دادن به گاوان در یك جا.
مۆڵك: کرمی هەرەدرێژی ناوزگ ف کرم کدو.
مۆڵگە: جێگەی مۆڵ‌خواردن، مۆڵ ف جای آسایش گاوان بعد از چرا.
مۆڵلا: دەرسی دین خوێندو، مەلا ف مُلّا، آخوند.

مۆللەیەی: مەلایەتی ف آخوندی.
مۆله: سنگی دارین، گولمیخی لەدار ف میخ کلفت چوبین.
مۆڵە: قوڕی ئامادە بۆ سواغ ف گل آمادهٔ اندودن.
مۆڵە: حەڕی، هەڕ، قوڕ، لەوە ف گِل.
مۆڵەت: قان، قانە، ماوە ف مهلت.
مۆڵـەق: دەرپەڕیوی زەق بێجوڵە: (چاوی بە**مۆڵەق** وەستا) ف چشم برآمدهٔ بی‌حرکت.
مۆڵەقبوون: بێ‌بزوتن ویستان ف ایستادن بدون تحرّك.
مۆڵەقە: مۆلاقە، ئەسیابێکی جولاییی ف نگا: مۆلاقە.
مۆڵە کردن: سواق‌دان ف اندودن با گل.
مۆڵە کە: جێگەی ترس و مردن ف مهلکه.
مۆم: شەم، شەمێ ف شمع.
مۆم: مۆم ف شمع.
مومار: ١) موی بەژان کە لە قامك‌دێ؛ ٢) کرمی درێژی ناوزگ ف ١) کژدُمه؛ ٢) کرم کدو.
مۆمانە: ئەو مێوەی دیواری خەڵیفی پێ سواغ دەدری ف موم روی جدار کندو.
مۆمدان: شەمدان ف شمعدان.
مۆمك: شەمی پچوك ف شمعك.
مۆمکەر: شەم‌چێ‌کەر ف شمع‌ساز.
مۆمن: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.
مۆمناو: مشەما ف مُشمّع.
مۆمنایی: مشەمما، پارچەی مۆم تێهەڵسواو ف مشمّع.
مۆمیا: دەرمانی لەشی مردوڕاگرتن ف مومیا.
مۆمیایی: لەشی مۆمیاپێداساویاو ف مومیایی شده.
مۆمینە: مشەمما ف منمّع.
مۆن: ١) مڕومۆچ، روگرژ؛ ٢) مێوینە، مێ: (**مۆنگا** واتا: گای مێ) ف ١) اَخمو؛ ٢) ماده، مادینه.
مۆن: هۆنە، هۆندراو ف ریسیده، تاب داده شده.
مۆناندن: هونینەوە ف ریسیدن، تاب دادن.
مۆنتەنە: ١) هوندنەوە؛ ٢) وەهۆنراو ف ١) تاب داده؛ ٢) تاب داده شده.
مونتەها: ١) بەڵام، بلان؛ ٢) لەئاکامدا ف ١) ولی، لیکن؛ ٢) درنتیجه.
مۆنـج: ١) بریقـەی پەڵـەپـەڵە لە کردا؛ ٢) گەڕانەوەی بەتەوژمی ئاوی ڕاوەستـاو: (هێنـد پڕە هەر **مۆنـج** ئەداتـەوە) ف ١) امواج درخشنده دربافت؛ ٢) برگشتن آب راکد با فشار.
مونداحەزرەتی فاتمە: کەسکەسۆر، کۆڵکەزێڕینە ف رنگین کمان.
مونداى ئاشمە: کەسکەسۆر، ئەستونەزێڕینە ف رنگین کمان.
مونداى لاور: شاڵی لاهوور، شاڵی کشمیر ف شال کشمیری.
موندی: ١) پشتێند، پشتێن؛ ٢) پارچەی شاڵ ف ١) کمربند؛ ٢) شال.
مونزر: ١) بەهێزوتاقەت؛ ٢) خزمەتکاری بەکرێ، مزوور ف ١) توانا؛ ٢) خدمتکار روزمُزد.
مونزور: ١) مونزر؛ ٢) ناوی چیایەکە لەکوردستانی بەردەستی ترکان ف ١) نگا: مونزر؛ ٢) نام کوهی درکردستان.
مونك: بەندی قامك ف بند انگشت.
مۆنگا: مانگا، چێڵ ف ماده‌گاو.
مۆنەی: بەهانە، پەڵپ ف بهانه.
مۆنـە: ١) ئـاکار، رەوشت؛ ٢) واز لێ‌نەبوون، بەقەڵسی ڕوانین: (**مۆنەی** لێ‌دەکـا)؛ ٣) ناوەڕاست، ناوەنـد، چەق ف ١) روش؛ ٢) با نفـرت نگریستن؛ ٣) مرکز.
مۆنی: روگرژی، مڕومۆچی ف بداخمی.
مۆنێ: مۆنین، هوندنەوە ف تابیدن، ریسیدن.
مۆو: رەز، داری ترێ ف مو، تاك.
مۆوژ: مێوژ ف مویز.
مووەرین: نەخۆشی تووك لەلەش وەرین ف داءالثعلب.
مووین: جێکر لەمو، لەمو دروس کریاگ ف ازمو ساخته شده.
موە: ١) مۆ، پشتی تەورو تەشوێ؛ ٢) موی دەرد کە لە پەنجە دێت ف ١) پشت تبر و تیشه؛ ٢) کژدمه.
موەخـڕ: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
موهر: مۆر، ئەوی لەجیاتی ئیمزا بەقاقەزیەوە دەنێن ف مُهر.
موەڕزە: نەخۆشی تووکی‌سەروەرین ف بیماری ریزش موی سر.
موەففەق: سەرکەوتو، بەئارەزوگەیشتو ف موفّق، پیروز.
موەفەق: ١) موەففەق؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) پیروز؛ ٢) نام مردانه.
موهیم: گرینگ ف مهم.
موێش: مشك ف موش.
موویش: مشك، موێش ف موش.
موینە: گیایەکە لە ناو هەرزن‌جاڕدا زۆرە ف گیاهی است.
مووینە: کوڵکن ف پشمالو.
مووینە کە: پنجەهەرزن ف بوتهٔ ارزن.
مووی‌وەر: تووکەبەر ف موی زهار.
موویە: مو، کوڵك ف مو.
موویین: دروس کراو لە موو ف ساخته از مو، مویین.
مە: ١) خۆمان، ئێمە: (بۆمە بێنە)؛ ٢) پێشگری بەرگر لە کارێ: (مەچۆ، مەخـۆ)؛ ٣) پێشگـری بەواتا: جێگە: (مەکۆی دزان)؛ ٤) نیشانەی کاری ئایندە، دە، ئە: (واران مەوارۆ) ف ١) ما؛ ٢) از ادات نهی؛ ٣) پیشوند بەمعنی جای؛ ٤) ضمیر حال و آینده، می.
مەـ: مەڕ، پەز، مێ ف گوسفند.
مەئافە: کەژاوە ف کجاوه، هودج.
مەئەرس: گەواد، دەویت ف جاکش.
مهائاقێ: جانەوەرێکە وەك سمۆرە دەچێ و لەئاودایە ف سمور آبی.
مهـابـاد: شارێکـە لە کوردستـان بەرێ ناوی سابڵاغ‌بوو ف شهری در کردستان، مهاباد.
مهابات: مهاباد ف مهاباد.
مهاجیر: ئاوارە، مشەخت ف مهاجر.

مهار: ئاڵقەو پەتێ کە دەخرێتە لوٗتی حوشترەوە ف مهار شتر.

مهاردی: رفێدە ف بالشتك نانوایی.

مهاقەر: مەڕی ڕەش ف گوسفند سیاه.

مهاکن: پەزی گوێکورت، کورزە ف گوسفند کوتاه‌گوش.

مهان: ماین ف مادیان.

مهاندن: عەزم‌کردن، هەڵتاواندن، گڤیراندن ف هضم کردن.

مهانە: بەهانە، پەڵپ ف بهانە.

مەبـادا: ۱) نەکـەی، دەغیلە؛ ۲) وشەی دودڵی: (**مەبادا** هاتبێ و لەماڵ نەبوبم)؛ ۳) بریتی لە کاتی تەنگانە: (بۆ ڕۆژی **مەبادا** ڕام‌گرتوە) ف ۱) زنهار؛ ۲) نکند؛ ۳) کنایە از هنگام ضرورت.

مەبال: ئاودەست ف مُستراح.

مەبت‌کۆ: ڕەنگە، شایەتا، شایەد ف شاید، ممکن است.

مەبرانی: بێزو، مەگیرانی، کەرب ف ویار.

مەبلەغ: ئەندازەیەك لە دراو ف مبلغ.

مەبلەق: مەبلەغ ف مبلغ.

مەبۆ: دەبێ، ڕێی تێدەچێ ف شاید.

مەبـە: ۱) لە بردن خۆ دوٗرخەوە: (پارەکە **مەبە**)؛ ۲) لە بوٗن تەریك بە: (**مەبە** بە پیاوخراپ) ف ۱) مَبَر؛ ۲) مَباش.

مەبەس: نیاز لە قسەو کار ف منظور.

مەبەست: مەبەس ف منظور.

مەبەستە: قایم مەکە ف مَبَند.

مەبەهـ: گوشاد، هەراو، فرەهـ ف فراخ.

مەت: خوشکی باوك، پلە، پلك ف عمّه.

مەتا: کاڵا، کەلوپەلی بازرگانی ف کالا.

مەتاح: مەتا ف کالا.

مەتار: دایك، داڵك ف مادر.

مەتارە: قمقموٗکەی سەفەری ف قمقمە.

مەتـارەك: منـاڵ لە نەورۆزا بە دوای هەتارەکا ئەڵێن ف اصطلاحی کە بچەها در جشن نوروز بەکار می‌برند.

مەتاع: مەتا ف کالا.

مەتال: قەڵغان ف سپر.

مەتالیك: پارەی هەرەبچکۆلەی دەورانی عوسمانی ف واحدی از پول خرد دورهٔ عثمانی.

مەتح: تاریف، پێداهەڵگوتن ف ستایش.

مەتر: گەزی پێوانە ف متر.

مەترادی کاکەیی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

مەتران: ۱) زانای ئایینی فەلە پلەبالاتر لە ئەسقەف؛ ۲) نێزەی درێژ بۆ ڕاوەماسـی لە چەم ف ۱) لقب روحانی مسیحی مُعادل کاردینال؛ ۲) نیزهٔ بلند مخصوص شکار ماهی.

مەترسی: ۱) سـام، عەیبەت؛ ۲) جێگەی بەتـرس ف ۱) ترس؛ ۲) سهمناك.

مەترکـە: ئەسپەرە ف جای پا در بیل آهنی.

مەترە: مەتر ف متر.

مەترەبار: چەرچی ف پیلەور.

مەترەتی: دەفری کاشی بۆ تڵیت تێداخواردن ف ظرف سرامیك ویژهٔ ترید.

مەترەس: سەنگەر، مەتەریس، خەڵ، بوٗسە، مەتەرێز ف سنگر.

مەترەق: کوتکی ئاسن ف پُتك آهنی.

مەترەلۆز: ڕەشاش، شێستیر ف آتشبار.

مەترەلویز: مەترەلۆز ف آتشبار.

مەتك: مەت، پلك ف عمّه.

مەتکـەب: ۱) فێرگەی منـاڵان؛ ۲) ئامـرازی دارکـون‌کردن ف ۱) دبستان؛ ۲) متهٔ چوب سوراخ کردن.

مەتکەو: مەتکەب ف نگا: مەتکەب.

مەتلخە: مەترکە، ئەسپەرە ف جای پا در بیل.

مهتن: مژین، مژڵێدان ف مُك زدن.

مهتـوٗك: ۱) بێچـوێ کە زۆر دایکی دەمـژێ؛ ۲) شیاوی مژین ف ۱) بچەای کە زیاد مادرش را بمکد؛ ۲) شایستهٔ مکیدن.

مەتـە: ۱) ئامرازی دارسمین؛ ۲) مەت، پلك؛ ۳) تماشا ف ۱) متە؛ ۲) عمّە؛ ۳) نگاه.

مهتەر: مەیتەر، خزمەتکارو ئاگاداری ئەسپ ف مِهتر اسب.

مەتەر: دایك ف مادر.

مەتەرێ: دایکێ، ئەی دایك: (هەتەرێ و **مەتەرێ**) ف ای مادر.

مەتەرێز: سەنگەر ف سنگر.

مەتەرێس: سەنگەر، خەڵ، مەتەرێز ف سنگر.

مەتەشا: مەتەشا ف نگا: متەشا.

مەتەکە: بڕوانە، فت‌کرێ، لێ‌بمەیزی ف نگاه‌کن.

مەتەڵ: لیچار، لەگەز ف لغز، چیستان.

مەتەڵ داهێنان: لیچارپرسین ف چیستان پرسیدن.

مەتەلوٗس: پڕاوپڕ ف لبریز.

مەتەلۆك: ۱) مەتەڵ؛ ۲) پەندی پێشونان ف ۱) چیستان؛ ۲) امثال و حکم.

مەتەلۆکە: مەتەلۆك، لەگەز ف چیستان.

مەتەلە: مەتەڵ، لیچار ف چیستان.

مەتەڵ هەڵێنان: زانینی لەگەز ف حل کردن چیستان.

مەتهەلۆك: پەندی پێشینان ف حکم و امثال.

مەتی: مەت ف عمّه.

مەتێ: ۱) مەت، پلك؛ ۲) درێشەی پینەچی ف ۱) عمّه؛ ۲) درفش پینەدوز.

مەتێزا: پورزا، منالی مەت ف عمّه‌زادە.

مەتیە: پلك، مەت ف عمّه.

مەجاز: تەبیات، خدە، خوٗ: (پیاوێکی بێ **مەجازە**) ف عادات خوب و بد.

مەجال: دەرفەت، کێس ف فرصت.

مەجبوُر: ناچار، ناعیلاج ف ناگزیر.

مەجـــروم: ١) ناوی عاشقێکی کەونـــارای بەنـــاوبـــانگـە؛ ٢) ناوی ئەستێرەیەکە لە عاسمان ف ١) مجنون لیلی؛ ٢) نام ستارەای است.

مەجرەف: کوڵکەی زل کە دەکرێتە تەختە ف کندهٔ بزرگ کە از آن تختە سازند.

مەجـــل‌مەختێ: گونـــدێکی کوردستـــانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مەجلیس: کۆڕ، مەکۆ ف مجلس.

مەجمە: سینی ف سینی.

مەجنون: مەجروم ف مجنون لیلی.

مەجوُس: ئاگرپەرست ف آتش‌پرست.

مەجوحمە: مەجمە ف سینی.

مەجومعە: مەجمە ف سینی.

مەجە: سوُکەڵەناوی مەجید ف مخفّف مجید.

مەجی: مەجە ف مخفّف مجید.

مەجید: ناوی پیاوانە ف نام مردانە، مجید.

مەجید سالار: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مەجید قادراغـــا: گونـدێکی کوردستـــانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مەجیدی: ١) جۆرێ هەنجیر؛ ٢) پوُڵێکی زەمـــانی عوسمـــانی ف ١) نوعی انجیر؛ ٢) واحد پول دولت عثمانی.

مەچت: مزگەوت، مزگەفت، مزگی ف مسجد.

مەچچت: مەچت، مزگەوت ف مسجد.

مەچك: زەند، نێوان جومگەو ئانیشك ف زند، ساعد.

مەچن: لە ڕۆیشتن دەس بەردەن ف مَرَوید.

مەچنـە: ١) لە چنین گەڕێ: (ئەمرۆ کلاّو مەچنە، میوە مەچنە)؛ ٢) لە ڕۆیشتن وازبێنن: (مـەچنـە سەفـەر) ف ١) از چیدن یا بافتن دست بردار؛ ٢) نروید.

مەچو: لە ڕۆیشتن دەست‌بەردە ف مرو، نهی از رفتن.

مەچوٚ: مەچو ف مرو.

مەچە: مەچو ف مرو.

مەچەك: زەند، قوڵ ف زند، ساعد.

مەچەکە: ئامرازێکی ئاسیاوە لە دوّلاّشدا ف ابزاری در آسیاب.

مەچەڵ: گەپجاڕ، گاڵتەجاڕ ف مسخره.

مەچیت: مزگەفت ف مسجد.

مەچێتر: برێتی لە جنوکە ف ازمابهتران.

مەچیر: داوەبەن، تاڵ ف نخ، تار.

مەحاش: مانگانەی موُچەخوُر ف حقوق ماهیانە.

مەحاف: ١) ڕەوا، دروس؛ ٢) بەخشراو لە کارێ کە ئەرکی سەرشانیەتی ف ١) روا؛ ٢) مَعاف.

مەحانج: محانج، ئاویتن بێ سێرەگرتن ف نگا: محانج.

مەحبوُب: ١) خۆشەویست؛ ٢) گراوی، ماشقە ف ١) محبوب؛ ٢) معشوقە.

مەحبوُبە: ١) ناوە بوّ ژنان؛ ٢) ماشقە ف ١) نام زنانە؛ ٢) معشوقە.

مەحت: مەتح، تاریف: (دویشەو مەحتی توّیان کرد) ف مدح.

مەحتەڵ: ماتڵ ف معطّل.

مەحجوُب: بەشەرمو حەیا ف آدم باوقار و خجالتی.

مەحچە: گیای خڕنوك ف گیاهی است.

مەحـرەم: ١) ژنو پیاوێ کە دەسنـوێژیان لە یەکتـر ناشکێ؛ ٢) ژن لە بەرانبەر شوُدا ف ١) مَحرم؛ ٢) همسر.

مەحز: بوّخاتری: (مەحزی ڕەزای خودا وەرەلامان) ف برای، بەخاطر.

مەحزەر: دەفتەری مارەو تەلاّقان ف محضر.

مەحزەرەت: داوای لێ‌بوُردن ف مَعذرت.

مەحشـەر: ١) ڕوّژی قیامەت، سەلاّ؛ ٢) چەقەو گوڕەو تێکەوەهاویشتن ف ١) محشر؛ ٢) هنگامە و جاروجنجال.

مەحف: لەبەین‌چوُگ ف نابود.

مەحفور: مافوُر، مافوُرە ف قالی.

مەحفوُیر: مافوُر ف قالی.

مەحفوُیرك: قاڵیچە ف قالیچە.

مەحفەرە: سندوُق ف صندوق.

مەحفیر: مافوُرە ف قالی.

مەحفیرك: قاڵیچە ف قالیچە.

مەحکوم: بە تاوانبار ناسراو لای حاکم ف محکوم.

مەحکەم: قایم، پتەو، توندو گورج ف محکم.

مەحکـــەمـــە: ١) دیوەخـانی قازی، دیوانی بەشکـاتڕاگەیشتن؛ ٢) جێگەیێ کە بژیشك نەخوّشی لێ دەبینێ ف ١) محکمە؛ ٢) مطب.

مەحـل‌مەختێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

مەحلێ: گونـدێکی کوردستـــانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مەحمو: سوُکەناوی مەحموُد ف مخفّف محمود.

مەحمود: ناوەبوّ پیاوان ف محمود، نام مردانە.

مەحمودخانە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مەحمـود قەجـەر: گونـدێکی کوردستـــانـە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مەحمــــودی: ١) سکـەیەکی زێڕی عوسمـــانی؛ ٢) پەسنی فیلی ئازاو بەقەوەت ف ١) سکّهٔ طلای عثمانی؛ ٢) صفت فیل زورمند.

مەحمودیە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مەحمەڵ: ناوی پاڵەوانێکی چیروّکە: (بەیتی مەحمەڵو برایم خوّشە) ف نام یکی از قهرمانهای داستانی.

مەحمی: سوُکەڵەناوی مەحمود ف مخفّف محمود.

مەحنا: مانا، واتا، نیازلەوشە ف معنی.

مەحەك: محەك ف محك.

مەحەللە: گەڕەك، تاخ ف محلّه.

مەحـەللەكانی: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كه بعثیان آن را ویران كردند.

مەخابن: مخابن، حەیف، بەداخەوە ف دریغ، دریغا.

مەخت: مژ، بە دەم مر یستن ف مك.

مەختە: ۱) قەبەڵ، گرتنی كاریّ سەرلەبەر، قۆنتەرات؛ ۲) مژراو، مریسی ف ۱) كنترات؛ ۲) مكیده.

مەختەر: بەخێوكەری ئەسپ ف مهتر اسب.

مەخرك: دوژمن، دژ، نەیار ف دشمن.

مەخرەب: تەنگی ئێوارە ف تنگ غروب.

مەخز: عەسڵ، بنەچەك، رەگ و ریشە ف اصل، ریشه.

مەخسود: ۱) مراد، كاو: (**مەخسودت حاسڵ بێ**)؛ ۲) مەبەس، نیاز ف ۱) آرزو؛ ۲) مقصود.

مەخسەد: نیاز، مەبەست ف مقصود.

مەخسەرە: كاڵتەجاڕ، كەپجار ف مسخره.

مەخش: خۆڕاهێنان، راهێنان ف مشق، تمرین.

مەخشـەڵ: ۱) گڕی بەرزی ئاگر؛ ۲) داری سەربەگڕی ئاگر ف ۱) زبانهٔ بلند آتش؛ ۲) مشعل.

مەخشەلان: روناكایی زۆر لەبەر گڕی ئاگر ف روشنایی زیاد لهیب آتش.

مەخل: هەڕەتی چنینی ڕەز لەپاییزدا ف موسم چیدن انگور در پاییز.

مەخلوتە: شێوێكە لەگەنم و نیسك و دانەوێڵەی تر ف آش شُله‌قلمكار.

مەخلوق: ۱) مەردم، كۆمەڵی بنیادەم؛ ۲) دەسكاری خوا؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) مردم؛ ۲) آفریدهٔ خدا؛ ۳) نام مردانه.

مەخلوقات: مەردم وەگشتی ف مردم به طور عام.

مەخلەس: پوختەی وتار، خوڵاسەی كەلام، موختەسەر ف خلاصهٔ كلام.

مەخلەمە: قیمەو هێلكەی پێكەوە سورەوەكراو ف قیمه و تخم‌مرغ باهم سرخ شده.

مەخمخین: هەلاهەلابون لەبەر كوڵانی زۆر ف از هم پاشیدن به دلیل بسیار پخته‌شدن.

مەخمور: ۱) پارچەیەكی جوانی كوڵكنە دەكرێتە پشتەكەوا؛ ۲) شارێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف ۱) مَخمل؛ ۲) شهری در كردستان كه بعثیان ویران كردند.

مەخمەر: پارچەی مەخمور ف مخمل.

مەخمەسە: قەرقەش، گێرەو كێشە، دەردو ئەرك ف گرفتاری.

مەخمەڵ: مەخمەر ف مخمل.

مەخمەلەك: دەسرۆكەی ناسك لە تەنزیل ف دستمال از پارچهٔ بسیار نازك.

مەخۆ: دوربە لە خواردن ف مخور.

مەخۆل: سوكەناوی مەحمود، ناوە بۆ پیاوان ف مخفّف محمود.

مەخەر: ۱) لە كەواندنی بگەڕێ؛ ۲) لە ئاویتنی گەڕێ ف ۱) میندار؛ ۲) پرتاب مكن.

مەخەر: ۱) زەوی نەرمان و ڕاست؛ ۲) دەموكانە ف ۱) زمین نرم و هموار؛ ۲) نگا: دەموكانە.

مەخەرا: مغارە، ئەشكەوتی قوڵ ف غار عمیق.

مەخەل: جێگەی كۆبونەوەو نوستنی حەیوانات، مۆڵگە ف جای آسایش حیوانات.

مەخـەڵ: ۱) پەرداخ، مشـت‌ومـاڵ‌دراو؛ ۲) لەوەڕو مێرگی پاوان ف جلاداده‌شده؛ ۲) مرتع اختصاصی.

مەخین: ناوێكە بۆ ئاشۆری ف آشوری.

مەدادە: درێژ بوگ لەزەوی ف دراز كشیده بر زمین.

مەدار: ۱) كێلگە؛ ۲) ئاشی كرە ف ۱) مزرعه؛ ۲) نوعی آسیاب.

مەدرەب: ۱) دارستـانی پاوان؛ ۲) زەمینی ئاوی، بەراو ف ۱) جنگل قرق؛ ۲) زمین آبی.

مەدرەسە: فێرگە، جێگەی هەڤۆتن ف مدرسه.

مەدفین: گۆشتی ناوپلاو ف تەچین.

مەدلمە: شل و شەوێق، سست و تەمەڵ ف سُست و تنبل.

مەدۆ: ئەدا ف می‌دهد.

مەدونە: خاكەنازی مشكی فڕێدان ف خاك‌انداز.

مەدە: ۱) عوڕ، كرش؛ ۲) ئیشتیای خواردن: (**مەدەم نابا**) ف ۱) معده؛ ۲) اشتهای خوراك.

مەدەت: فریاكەوە، داوای یاریدەكردن لە پیاوچاكان ف طلب كمك از مشایخ.

مەدەد: مەدەت ف طلب كمك.

مەدەدكار: ئاریكار، فریارەس ف مددكار.

مەدەر: ۱) كەستەك، كلۆكڵ؛ ۲) تكا، ئەرجو، شفات ف ۱) كلوخ؛ ۲) شفاعت.

مەدەك: ۱) ماداك، گامێش؛ ۲) سەردەمێ، وەختێ ف ۱) گاومیش؛ ۲) یك وقت، زمانی.

مەدەنۆس: جافری، سەوزییێكە لە كەرەوز ئەكا ف سبزی جعفری.

مەدەهـ: مەحت، مەتح ف ستایش.

مەر: ۱) چلۆنەكایی بێ؛ ۲) بێڵی ئاسن، پێمەڕە؛ ۳) گۆزە، جەڕە ف ۱) مگراینكه؛ ۲) بیل آهنی؛ ۳) كوزه.

مەڕ: ۱) پێمەڕە، بێڵی ئاسن؛ ۲) زاخە، كوڵ؛ ۳) ئەشكەوت، غار؛ ۴) بەز ف ۱) بیل آهنی؛ ۲) زاغه؛ ۳) غار؛ ۴) گوسفند.

مەراخان: كەلەندی، داسی درێژ كە بە دودەس بەكاردێ ف نوعی داس بلند.

مەرازە: ئالو ف لوزتین.

مەراس: ڕاودابەشین بۆ نچیر پەیدا كردن ف تقسیم شكارگاه به قصد یافتن شكار بین شكارچیان.

مەراش: بێ‌ڕەواج، بێ‌برەو، بێ‌ڕەمین ف كم‌ارزش.

مەراشتن: لەبرەوخستن، بێ‌ڕەمین كردن ف از رواج انداختن.

مەراغە: شارێکە لەپێشودا کوردنشین بوە ف نام شهری است، مراغە.

مەراقی: مراوی، ئۆردەك، وەردەك، سۆنە ف مُرغابی.

مەراق: ١) تاسەو ئارەزو؛ ٢) خەمو کوڵ ف ١) آرزو؛ ٢) غم اندوە.

مەراڵ: تاسك، کەژاڵ، مامز، مامبز، خەزاڵ ف آهو.

مەڕام: دۆز، مەبەستی دڵ ف مرام.

مەران: بنەیاسەمەن. لکی دەکەنە دارجگەرە ف درخت یاسمن.

مەڕان: پنچکێکە لە لێڕەوار گەڵای لە گەڵاتو دەکاو بەرێکی وردی ڕەش دەگرێ ف درختچەایست در جنگل.

مەڕانە: ١) پۆشانە، سەرانەی ئاژەڵ؛ ٢) جۆرێ داس ف ١) سرانۀ گلە؛ ٢) نوعی داس.

مەرایی: دۆڕۆیی، زمانلۆسی، ریایی ف ریابازی.

مەڕبەند: سنگو زنجیر بۆ بەستنەوەی یەکسم ف میخ و زنجیر پای‌بند ستور.

مەڕبێر: ١) دەمی هێنانەوەی گەلە بۆ دۆشین؛ ٢) پێمەڕەی گەورە ف ١) هنگام دوشیدن گلە؛ ٢) بیل آهنی بزرگ.

مەڕبێرە: بێرەمەڕ، دەمی دۆشینی پەز ف هنگام دوشیدن گلە.

مەڕت: ١) بەڕە. پەلاس؛ ٢) ڕوش، شوێن لە نینـۆك یان لە تیخ ف ١) گلیم؛ ٢) خراش.

مەرتاڵ: مەتاڵ، قەڵغان ف سپر.

مەڕتان: ڕوشان، داڕوشان ف خراش برداشتن.

مەڕتـانـدن: ١) ڕوشـانـدن؛ ٢) کەوڵ کردن، پێست لێ دامـاڵین ف ١) خراشیدن؛ ٢) پوست کندن حیوان.

مەرتەبا: ١) ڕاستو بێ خێچیو خواری؛ ٢) پلەو پایەو ڕێز ف ١) راست و مستقیم؛ ٢) درجە و پایە.

مەڕتـەبـە: ١) جار، کەڕەت، دەحفە؛ ٢) نهۆم؛ ٣) پلەو پایە ف ١) بار، دفعە؛ ٢) اشکوبە، طبقە؛ ٣) درجە و پایە.

مەرج: ١) بەڵێن، گفت، قەوڵ، پەیمان؛ ٢) گرێوکردن ف ١) پیمان؛ ٢) شرط‌بندی.

مەرجـان: ١) جۆرێ مۆرۆی سوُرە بۆ خشـڵ؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) مرجان؛ ٢) نام زنانە.

مەرجانۆك: گیایەکە گوڵی سوُری ورد دەکا ف گیاهی است.

مەرجـانەی‌جادو: ١) ناوی ژنێ سیحر بازە لە چیرۆکاندا؛ ٢) بریتی لە پیرێژنی زۆر بەمـەکـر ف ١) نام جادوگری افسـانەای؛ ٢) کنایە از پیرزن مکّارە.

مەرجو: نیسك ف عدس.

مەرجی: مەرجو. نیسك ف عدس.

مەڕچ: پڵیخاو، دەبەر پێدا پڵیشاو ف خرد و لە.

مەڕچاندن: پڵیخاندنەوە ف لە کردن.

مەرچقـاندن: بە سەری‌پەنجە گوشینی کوانو دومەڵ بۆ کێم‌دەردان ف فشردن دُمَل با انگشت برای بیرون کشیدن چرك.

مەڕچی: پڵیخاو، پڵیشاو ف لەشدە.

مەڕچین: پڵیخانەوە ف لەشدن.

مەڕحوم: وشەیەکە بۆ مردوی بەڕێزی دەڵێن ف مرحوم.

مەرحـەبـا: وشەیەکە لە تۆشی‌یەکتر بوُنا دەیڵێن، واتا: جێ گوشادە، بە هاتنت سەغڵەت نیم ف مرحبا.

مەرحەمە: خاولی، پشتەماڵ ف حولە.

مەرحەمەت: بەزەیی، ئاوڕ وەسەردانەوە ف مرحمت.

مەرحەوا: مەرحەبا ف مرحبا.

مەرخ: ١) جێگـەی بەچاڵو چوڵ؛ ٢) سەوڵی کێوی، دارێکی لێڕەوارە زۆر عومـر دەکـا؛ ٣) تەختی‌چەم ف ١) چالـەچولە؛ ٢) سروکوهی؛ درختی است جنگلی؛ ٣) مسیر رودخانە.

مەرخان: ١) مەراخان، کێلەندی؛ ٢) ئیخ‌خواردن ف ١) نوعی داس؛ ٢) خوابیدن حیوان.

مەرخاندن: ئیخ‌دان، خەواندنی پاتاڵو یەکسم ف خوابانیدن حیوان.

مەرخـوتـا: ١) شێوی تێکەڵاو لە چەند دانەوێڵە؛ ٢) شۆربای نیسکی هاڕاو ف ١) آشی است مخلوط از حبـوبـات؛ ٢) شوربـای عدس پوست کندە.

مەرخــوز: ١) پیاوی ئازا، بەجــەرگ، ڕەشــید؛ ٢) ناوی دێیەك لە کوردستان ف ١) شجاع مرد؛ ٢) نام روستایی است.

مەرخوزار: چیمەن، گیاجار ف چمن.

مەرخەز: مەرەز، موُی نەرمی بزن ف موی نوعی بز.

مەرد: ١) ئازا لە شەڕ؛ ٢) خاوەن‌پیاوەتی ف ١) شجاع؛ ٢) نیکوکار.

مەردا: ١) مردو، مردگ؛ ٢) برێتی لە نەخۆشی لەمردن ف ١) مُردە؛ ٢) کنایە از بیمار مُشرف بە مرگ.

مەرداب: کەسێ کە بەسەر ئاودابەشکردنی ئاوایی ڕادەگا ف میراب.

مەڕدار: ١) کەسێ کە ئاژەڵی وردەی زۆرە؛ ٢) کرێکاری قوڕەکاری کە پێمەڕە دەکاردێنێ ف ١) گلەدار؛ ٢) کارگر بیل‌زن.

مەردازایی: پیاوەتی ف مردانگی، مردی.

مەرداسەنگ: مردەسەنگ ف مردار سنگ.

مەردان: ١) ناوی پیاوانــە؛ ٢) مرۆیانی ئازاو دڵاوا؛ ٣) چەکـوچ؛ ٤) پێمــەڕەکـاری؛ ٥) بەپێمـەڕە کێڵان ف ١) نامی است مردانـە؛ ٢) رادمردان؛ ٣) چکش؛ ٤) بیلکاری؛ ٥) با بیل کاشتن.

مەردانـە: ١) وەك ئازایان؛ ٢) وەك پیاوی باش ف ١) شجـاعانە؛ ٢) رادمردانە، جوانمردانە.

مەردایەتی: ١) ئازایی؛ ٢) پیاوەتی ف ١) شجاعت؛ ٢) رادمردی.

مەردش: ١) مردگ، مردو؛ ٢) لەناوانەماو ف ١) مُردە؛ ٢) از بین رفتە.

مەردم: خەڵك، کۆمەڵانی بنیادەم ف مردم.

مەردمازاری: عەزیەت‌دانی خەڵك ف مردم‌آزاری.

مەردمــەی: ١) مرۆڤـایەتی، پیاوەتی؛ ٢) خزمــایەتی، قەومی ف ١) مردانگی؛ ٢) خویشاوندی.

مەردۆخ: ١) نەخۆشی لەمردن؛ ٢) سەرناوی بەرەیەکە لەکوردستان کە زۆر زانـایان لێ‌هەڵکـەوتـون ف ١) بیمـار مُشـرف بە مرگ؛ ٢) نام طایفەای درکردستان.

مەردوڕند: زۆر بەپیاوەتیو ئازایەتی ف مردورند، رادمرد.

مەردوڕەند: مەردوڕند ف مردورند.

مەردوشۆ: تاتەشوار، ئەوجێگەی مردوی لەسەر دەشۆن ف سکوی غُسل میّت.

مەردوم: ١) مەردم؛ ٢) تاقەکەسێك؛ ٣) خزم، خوێش ف ١) مردم؛ ٢) یك نفر؛ ٣) خویشاوند.

مەردومەردانە: چالاکانە، بەپیاوانە ف مردانە، رادمردانە.

مەردومی: ١) پیاوەتی، مرۆڤایەتی؛ ٢) خزمایەتی ف ١) مردانگی؛ ٢) خویشاوندی.

مەردە: مردو، مردگ ف نگا: مردگ.

مەردەزیندە: حەشارگەی بەپۆش‌داپۆشراو، مردەوزیندە ف کمینگاە با گیاە پوشیدەشدە.

مەردەزیننە: مردەوزیندە، مەردەزیندە ف کمینگاە با گیاە پوشیدەشدە.

مەردەك: کەللا، هەڵمات، مەڕمەڕ ف تیلە.

مەردەکی: ١) وەك‌مردو؛ ٢) نەخۆشی لەمردن ف ١) مُردەسان؛ ٢) بیمار مُشرف بەمرگ.

مەردەڵا: میرات، کەلەپوور ف ارث.

مەردەماڵ: مردەماڵ ف نگا: مردەماڵ.

مەردەمێر: جوامێر، پیاگی ئازاو دڵاوا ف جوانمرد.

مەردەن: مردن ف مردن.

مەردەنگی: ١) شەمدانی بەشوشە، لالە؛ ٢) کوپەڵەی شوشە ف ١) لالە مردنگی؛ ٢) خُم کوچك شیشەای.

مەردەنە: مردن، مەرگ ف مرگ.

مەردەوزیندە: زیندەومردە، مەردەزیندە ف کمینگاە با گیاە پوشیدە شدە.

مەردەی: مردگ، مردو، مردی ف مُردە.

مەردی: مەردایەتی ف نگا: مەردایەتی.

مەردیاق: ١) کاریتەو ئاڵودار؛ ٢) چرپی سەر ئاڵودار ف ١) دیرك سقف؛ ٢) انبیرە.

مەردیشان: پەیژە، پەینجە، سلەم ف نردبام.

مەرز: ١) سنوور؛ ٢) لێوارە؛ ٣) زەمینی داگیرکراو؛ ٤) پوڵی مفت دەسکەوتن ف ١) مرز؛ ٢) لبە، کنارە؛ ٣) زمین غصبی؛ ٤) پول مُفت بەدست آوردن.

مەرزانی‌پچوك: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

مەرزانی گەورە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

مەرزنجۆش: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف مرزنگوش.

مەرزوبۆ: وڵات، سەرزەمینی جێگەی ژیان ف مرزوبوم.

مەرزە: ١) گیایەکی گەڵاوردی تیژی بۆن‌خۆشە؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) مرزۀ کوهی؛ ٢) نام زنانە.

مەرزەڵ: گۆڕخانەی پیرۆز ف مزار.

مەرزەوان: کەسێ کەکێشکی سنوور دەکێشێ ف مرزبان.

مەرزینگ: عاشیرەتێکی کوردە ف عشیرەای است.

مەڕژ: گوڕ، نەعرەتە ف غُرّش.

مەرژوەل: مرۆچە، مێروولە ف مورچە.

مەرژی: مەرجو، نیسك ف عدس.

مەرژێر: ئاوارە، دەربەدەر، ڕەبەن ف آوارە.

مەڕژین: نەڕاندن، گوڕاندن ف غُرّیدن.

مەرس: ١) گای بنە لە گێرەدا؛ ٢) جاڕز، عێدز؛ ٣) پشاوتن ف ١) گاوبنە؛ ٢) یَکَر، افسردە؛ ٣) مُچالەکردن.

مەرست: گوم‌بوگ، بێ‌سەروشوێن ف گم و بی‌اثر.

مەرس کردن: جاڕزکردن ف یکرکردن.

مەرسە: گومان، خەیاڵ ف حدس، انگار.

مەرسەف: ١) قاوەسینی، سینی پچوك بۆ فینجانی قاوەوچای ف سینی کوچك، کشف.

مەرسەلا: ١) سەرگوروشتە، نەزیلە، چیرچیرۆك؛ ٢) روداو، قەوماو؛ ٣) لەگوێن، وەك‌ئەوە ف ١) قصّە، داستان؛ ٢) رویداد؛ ٣) همانند.

مەرسین: پشاوتن ف مُچالەکردن.

مەرسیە: لاوندنەوەی مردو بە بەندوباو ف مرثیە.

مەرش: ١) رەشکەی کا؛ ٢) پەڵاس، بەڕەی دەزو؛ ٣) تەمەڵ ف ١) تورکاهکشی؛ ٢) گلیم نخی؛ ٣) تنبل.

مەرشاق: جانەوەرێکی ئاویە وەك پشیلەی قەڵەوەو کەوڵی بەقیمەتە ف پستانداری آبزی است.

مەرشك: جلەگا، پەڵاسێ کە بەسەر پشتی گایدا ئەدەن ف جل گاو.

مەرشۆ: تەنبەڵ، تەوەزەل، قونگران، تەپ ف تنبل.

مەرغ: گۆڕستان ف گورستان.

مەرغوب: پەسند، بەڕمێن ف مرغوب.

مەرغوزار: مەرخوزار، چیمەن ف مرغزار.

مەرڤ: ١) مرۆ، بنیادەم؛ ٢) خزم؛ ٣) خزمەتکار ف ١) آدمی؛ ٢) خویشاوند؛ ٣) خدمتکار.

مەرڤات: قەوموقیلە، خزمان ف اقوام و خویشان.

مەڕقان: پیس‌بوون و لەکەڵك‌کەوتن. بۆ شیروهێلکەی دەڵێن ف فاسد شدن شیر و تخم‌مُرغ.

مەرقاندن: پیس‌کردنی هێلك‌و هەڵگەڕاندنی شیر ف فاسد کردن شیر و تخم‌مُرغ.

مەڕك: مەڕ، پێمەڕ، بیلاسن ف بیل.

مەرکان: مەرقان ف نگا: مەرقان.

مەرکاندن: مەرقاندن ف نگا: مەرقاندن.

مەڕکانە: ١) شاکاشی؛ ٢) کوپەڵەی دەم‌گوشاد ف ١) شهکاسە؛ ٢) خمچۀ دهن‌گشاد.

مەڕکەردش: پێمەڕەکاری ف کار با بیل.

مەرکەنی: جۆرێ گۆزەی گڵ ف نوعی کوزۀ گلی.

مەرگ: مردن ف مرگ.

مەرگ‌بڕین: ١) کوشتن، مراندن؛ ٢) بڕیتی لە باش‌پێك‌هێنانی کار ف

١) میراندن، کشتن؛ ٢) کنایه از خوب انجام دادن کار.

مەرگوجێ: ١) لەمان‌ونەماندا؛ ٢) بێ‌سەروشوێن ف ١) حالت بین مرگ و زندگی؛ ٢) مفقودالاثر.

مەرگوژی: ١) لە بەینی مان‌و نەماندا؛ ٢) ناوی کانیەکە ئاوی وشکەو لەپڕ ئاو دەدا ف ١) میان مرگ و زندگی؛ ٢) نام چشمه‌ایست مشهور در کردستان.

مەرگۆنەك: بانگوش، بانگلێر، باگردان، لوّغ ف بام غلتانك.

مەرگە: ١) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ٢) گەورەدینداری یەزیدی؛ ٣) جێ‌لەوەڕ؛ ۴) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ١) ناحیه‌ای در کردستان؛ ٢) روحانی بزرگ یزیدیان؛ ٣) مرتع، چراگاه؛ ۴) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مەڕگە: خۆرشت، شلە دەگەڵ گرار ف خورشت.

مەرگەماسی: ژارماسی ف گیاه‌زهرماهی.

مەرگەموش: دەرمانێکە مشکی پێ دەکوژن ف مرگ موش.

مەرگەوەڕ: ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای درکردستان.

مەرگەهە: شوێنێکی پیرۆزە لەگەڵی لالەش‌و قوبلەی یەزیدیەکانە کەئێستابەناوی مەرگەهەئیختیاری دەناسرێ ف قبله‌گاه یزیدیان.

مەرگیرائاڤەر: زۆر بەپەلە، گەلەکی بلەز ف باعجله وشتاب.

مەڕمەڕ: ١) جۆرێ بەردی سەختی باشە؛ ٢) کەلا، تیلە ف ١) سنگ مرمر؛ ٢) تیله.

مەڕمەڕشا: خامی هەرەسپی کە دەکرێتە کراسی پیاوانە ف ململ.

مەڕمەڕۆکێ: کەلایێن ف تیله‌بازی.

مەرمەریشۆك: مارمێلکە ف مارمولك.

مەڕمەڕێن: کەلایێن ف تیله‌بازی.

مەرمەند: گیایەکە بۆدەرمان دەشێ ف گیاهی است طبّی.

مەرمی: ١) مزا، قورقوشم؛ ٢) گوللە ف ١) سُرب؛ ٢) گلولهٔ اسلحه.

مەڕنەکەنە: ١) مەڕدار، کەسێ کاری هەر مەڕداریە؛ ٢) تیرەیەکە لە مەنگوڕان ف ١) کسی که شغلش گوسفندداری است؛ ٢) بخشی از ایل منگور.

مەڕنەمۆکە: ١) پرسیاری فریشە لە تازەمردو. واتا: خودات‌کیە ؟؛ ٢) برێتی لە لاوازی بێ هێزو توان ف ١) سؤال فرشته از تازه‌مُرده که خدایت کیست؟؛ ٢) کنایه از آدم لاغرمُردنی.

مەرو: گۆزە ف سبو.

مەرۆ: بێ‌برەو، کەساد، نارەواج ف کِساد.

مەرۆ: مرۆ ف آدم، انسان.

مەرواڵە: نوسەکە، نوسەنەکە ف نگا: نوسەکە.

مەرۆز: کزو لاواز ف لاغر مُردنی.

مەرۆش: لە برەوی دەخا ف کساد می‌کند.

مەرۆڤ: مرۆ، بنیادەم ف انسان، آدم.

مەروە: هەمرۆ، هەرمێ ف گلابی.

مەروێ: ١) مەروە؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ١) گُلابی؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەرە: ١) حاڵ، چلۆنایەتی؛ ٢) دەردی‌سەری‌و گرفتاری ف ١) حال، وضع؛ ٢) گرفتاری.

مەڕە: ١) شکێڕ، قەڵشەبەردی گەورە لە چیای بەردین؛ ٢) مێشەنگوینی هێشتا هەنگوین‌سازنەکردو؛ ٣) پیمەڕە؛ ۴) مشك ف ١) شکاف کوه‌سنگی؛ ٢) زنبور هنوز عسل ننهاده؛ ٣) بیل آهنی؛ ۴) موش.

مەرەتەست: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.

مەرەخان: مەرخان، کێلەندی، قرم ف نوعی داس بُلند.

مەرەخەس: ئیجازەدراو، ڕێگەدراو بۆ کارێ دەیکا ف مُرخص.

مەرەخەست: مەرەخەس ف مُرخص.

مەرەخەستی: ئیجازە ف اجازه.

مەرەخەسی: مەرەخەستی، ئیجازە ف اجازه.

مەرەد: حاڵ، بار، مەرە: (بە **مەرەدی** کابرات دەبەم) ف حال، وضع، چگونگی.

مەرەز: ١) موی نەرمی بەمۆنجی جۆرێ بزن کە دەکرێ بە بوزو؛ ٢) نەخۆشی‌و کزی؛ ٣) مەرەس ف ١) مرعز، پشم نرم و فِردار نوعی بز؛ ٢) بیماری؛ ٣) نگا: مەرەس.

مەرەزار: کز، لەجەر، لاواز، داڵگۆشت ف لاغر.

مەرەزاری: لەجەری، لاوازی ف لاغری.

مەرەزن: نەخۆشین ف بیماری.

مەرەزە: چەڵتوك‌جاڕ، برنجەجاڕ ف شالیزار.

مەرەزەوان: ئاگاداری چەڵتوك‌جاڕ ف نگهبان شالیزار.

مەرەس: ڕستەی تاژی ف رشتهٔ گردن سگ شکاری.

مەڕەسور: جۆرێ حەیوانەکێوی‌یە، پەزی کۆڤی ف گوسفند کوهی.

مەرەشە: مێشوڵە، تۆفانە، پەخشە ف پشه.

مەرەڤ: خزم، قەوم ف خویشاوند.

مەرەق: مەراق ف اشتیاق.

مەرەقەنەی: ١) جێ‌گۆڕکێ، گۆزانەوە؛ ٢) تۆپەڵ‌کردنی خۆڵ بەسەریەکا ف ١) نقل مکان؛ ٢) برهم انباشتن خاك.

مەرەك: لەوەڕدان، تفاقدان، جێگەی کاو گزرە ف کاهدان، علفدان.

مەرەکەب: ڕەشێ تراو کە قەڵەمی تێدا ڕەنگ دەکەن‌و بەسەر قاقەزی دادێنن، جەوهەری ڕەش ف مرکّب، حبر.

مەرەکەف: مەرەکەب ف مرکّب.

مەرەکەو: مەرەکەب ف مرکّب.

مەڕەکێوی: مەڕەسور، پەزی کۆڤی ف گوسفند کوهی.

مەڕەگ: عەنباری بازرگانی گەورە ف انبار بزرگِ کالای تجاری.

مەرەم: ١) مەحرەم؛ ٢) مەبەست، دۆز، مەرام ف ١) مَحرم؛ ٢) مرام.

مەرەندی: جۆرێ گندۆرە ف نوعی خربزه.

مەرەنگۆز: دارتاش، نەجاڕ ف نجّار، درودگر.

مەرەنگۆزەی: دارتاشی، نەجاڕی ف نجّاری.

مەرەنی: مەرەندی ف خربزهٔ «مەرەندی».

مەرهەم: هەتوان، دەرمانی تێ‌هەڵسوان ف مرهم.

مەری: مرۆ، بنیادەم ف انسان، آدمی.

مەڕی: ۱) مەڕەسوور؛ ۲) جۆرێ ڕەوتی ئەسپ؛ ۳) کاڵی چاو، ڕەنگی زەردی ئامالّشین بۆ چاو [ف] ۱) گوسفند قرمز؛ ۲) حالتی شبیه یورتمه در راەرفتن اسب؛ ۳) چشم زاغی.

مەڕیای: شکان [ف] شکستن.

مەڕیتۆیانە: مەڕ یا کاورێ کە ڕۆژی گواستنەوەی بوك بۆ ماڵی زاوای ئەنێرن [ف] گوسفند هدیهٔ عروسی.

مەریژ: مروچە [ف] مورچە.

مەریژلو: شارەمێرو [ف] لانه مورچه.

مەرێس: ۱) بریقە؛ ۲) جوانیو خۆشیکی؛ ۳) ڕەنگ‌وڕو [ف] ۱) درخشش؛ ۲) زیبایی؛ ۳) رنگ‌ورو.

مەریسۆك: گیای مژمژە [ف] گیاه «مژمژه».

مەرینا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مەریوان: شارێکی کوردستانە [ف] مریوان، شهری در اُستان کردستان.

مەزا: نەزۆك، مایێ کە زگ ناکا [ف] نازا.

مەزات: فرۆشتنی بە جاڕدان کە هەر کەس زیاتری بدا بۆ ئەو بێ، حەڕاج [ف] حراج.

مەزاتخانە: حەڕاجەبازار [ف] بازار حراج.

مەزاخ: خەرج، بەخت، سەرف [ف] خرج.

مەزاختن: خەرج کردن، بەخت کردن [ف] خرج کردن.

مەزار: مەرزەل، زیارەتان [ف] مزار متبرّکه.

مەزاق: ۱) حەنەك، گاڵتە، شۆخی؛ ۲) ئیشتیا، چێژە؛ ۳) تیتاڵ، تیز [ف] ۱) شوخی، طنز؛ ۲) ذوق؛ ۳) مسخرگی.

مەزاق‌پێ کردن: گاڵتەپێ کردن [ف] مسخره کردن.

مەزال: دەرفەت ، هەل، کێس، کەیس [ف] فرصت.

مەزان: مەمنا، تمەز، تۆمەز [ف] تونگو.

مەزبوت: چوست، چالاك [ف] چالاك.

مەزخ: ۱) خەرج؛ ۲) بەتلانی ماڵ [ف] ۱) خرج؛ ۲) ازبین رفتن مال.

مەزخاندن: ۱) خەرج کردن؛ ۲) بەتلاندنی ماڵ [ف] ۱) خرج کردن؛ ۲) هدردادن مال.

مەزد: کولانکە، کولاوڕۆژنە [ف] روزنهٔ بام.

مەزرا: کێڵگە، مۆچە، جێگەی شت‌لێ‌چاندن [ف] مزرعه.

مەزران: دامەزران، لەجێگەیەك‌مانەوە [ف] سُکنیٰ گزیدن.

مەزرکە: ۱) ڕفێدە؛ ۲) قوڵمێچی نانکەر [ف] ۱) بالشتك نانوا؛ ۲) بازوپیچ نانوا.

مەزروکە: ۱) ڕفێدە؛ ۲) داری نۆك تیژ کە نانی لەتەندور پێ دەردێنن [ف] ۱) بالشتك نانوا؛ ۲) چوبی که با آن نان را از تنور درآورند.

مەزرە: مەزرا [ف] مزرعه.

مەزرەق: مزراق، مزراح [ف] گردنا.

مەزرەقە: ۱) ئامرازێکە لە ئاسیاودا؛ ۲) ڕفێدە [ف] ۱) ابزاری در آسیاب؛ ۲) بالشتك نانوا.

مەزرەکە: ۱) چاپخانە، جێگەی چاپکردنی نووسراو؛ ۲) مەزروکە [ف] ۱) چاپخانه؛ ۲) نگا: مەزروکە.

مەزرێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەزرێح: مەزراح، مەزرەق [ف] گردنا.

مەزرینگە: دام‌ودەزگای کارگێڕی [ف] اداره.

مەزکەرە: مەزرەکە [ف] نگا: مەزرەکە.

مەزگ: مژی، مژگ [ف] مغز.

مەزگدار: ۱) خاوەن‌مژگ؛ ۲) برێتی لە پیاوی زانا [ف] ۱) دارای مغز؛ ۲) کنایه از هوشمند.

مەزگت: مزگ، مزگت، مزگەفت [ف] مسجد.

مەزلاق: گیایەکە بنەکەی بە چێشت لێ‌دەنێن [ف] گیاهی است.

مەزلوم: ناهەقی‌لێکراو [ف] مظلوم.

مەزن: ۱) زەلام، گەورە؛ ۲) سەرۆك، ڕەئیس [ف] ۱) گنده، بزرگ؛ ۲) رئیس، سردار.

مەزنان‌مەزنتر: خودا، خودێ، خوا [ف] نامی برای خُدا.

مەزناهی: گەورەیی، سەرۆکی [ف] ریاست، بزرگی.

مەزنایەتی: مەزناهی [ف] ریاست، بزرگی.

مەزند: مازن، مەزن [ف] نگا: مەزن.

مەزندە: ۱) قیمەت، بایی؛ ۲) گومان: (بە **مەزندە** کاری تۆیە) [ف] ۱) نرخ، قیمت؛ ۲) حدس، گمان.

مەزنە: مەزندە [ف] نگا: مەزندە.

مەزنی: مەزنایەتی [ف] بزرگی، سرداری.

مەزوکە: مارمێلکە [ف] مارمولك.

مەزە: ۱) تام، چێژە؛ ۲) خواردنێ کە دەگەڵ شەراب‌خواردنەوە دەخورێ؛ ۳) ئیشتیا؛ ۴) کرمێکی سپیە لەناو ماڵان دەبیندرێ [ف] ۱) مزه، طعم؛ ۲) مزهٔ شرابخواران؛ ۳) اشتها؛ ۴) کرمی است سپیدرنگ.

مەزەب: ئاین، ڕێو شوێنی ئاینی [ف] مذهب.

مەزەبزوتن: ئیشتیاکردن، ئارەزوکردن [ف] آرزوکردن.

مەزەپێدان: خوێ لەچێشت کردن یان ترش کردن [ف] مزه‌دادن به غذا.

مەزەدار: ۱) خۆش چێژە؛ ۲) برێتی لە جوانی زۆرجوان؛ ۳) برێتی لە قسەی خۆش [ف] ۱) خوشمزه؛ ۲) کنایه از بسیار زیبا؛ ۳) کنایه از سخن شیرین.

مەزەدان: مەزەپێدان [ف] مزه دادن به غذا.

مەزەڵ: ۱) مەرزەل، گۆڕخانەی پیاوچاکان، زیارەتگا؛ ۲) نهۆم، قات [ف] ۱) مقبرهٔ اولیا؛ ۲) طبقه، اشکوبه.

مەزەندە: مەزندە [ف] نگا: مەزندە.

مەزەنە: مەزەندە: (کاری خێرم بە **مەزەنە** گوزەری کرد لە هەزار) «شێخ‌ڕەزا» [ف] نگا: مەزەندە.

مەزێخ: مەزخ [ف] نگا: مەزخ.

مەژبور: مەجبور، ناعەلاج [ف] ناچار، مجبور.

مەژدە: مەجیدی، پارەیەکی عوسمانی. بیستی *لیرەیەکی* تەڵا بوو [ف] از پولهای دولت عثمانی.

مەژرفە: پاڕو، بێلی دارین ف پارو.
مەژك: مەزگ، مژی، مژگ ف مغز.
مەژگ: مەژك، مەزگ، ف مغز.
مەژگلە: گیایەکە دەخورێ ف گیاهی است خوردنی.
مەژگە: کاکڵ. کاکڵی گوێزو... ف مغز گردو و...
مەژنون: مەجنون، ئەویندارەکەی لەیلێ ف عاشق لیلی، مجنون.
مەژو: مێشك ف مغز.
مەژوٚ: مەژو، مێشك ف مغز.
مەژوُچەڵقیان: مێشك شڵەقیان، برێتی لە عەقڵ نەمان ف کنایه از خُل شدن.
مەژودار: بەناوز، ژیر ف هوشمند.
مەژولانك: برژانگ، مژوڵ، بژانگ ف مُژه.
مەژی: ١) مەژگ؛ ٢) ئێمەش؛ ٣) ژیانت نەوێ ف ١) مغز؛ ٢) ماهم؛ ٣) مَزی، زندگی نکن.
مەژیچك: پێشەیەك کە مێشکی تیایەو نەیمژن ف استخوان حاوی مغز.
مەژیدە: مەژدە ف نگا: مەژدە.
مەژیر: کوٚچەر، ڕەبەن ف مُهاجر.
مەس: ١) مەزن؛ ٢) قەڵەو، گوٚشتن؛ ٣) سەرخوٚش؛ ٤) پاقر، مس ف ١) بزرگ، سردار؛ ٢) چاق؛ ٣) مَست؛ ٤) فلز مس.
مەساحە: شتێکە وەك لاسیق نوسراوێ قەڵەمڕەساسی پێ دەسڕنەوە ف مداد پاك کن.
مەساسە: مساسك، مساسە ف نگا: مساسە.
مەسانە: ١) کاری مەستانە؛ ٢) گمێزدان ف ١) مستانە؛ ٢) مثانە.
مەساهـ: ١) صندوق، یەغان؛ ٢) هوڕ، جەواڵی مەزن ف ١) صندوق؛ ٢) جوال بزرگ.
مەست: ١) سەرخوٚش؛ ٢) برێتی لە غللورو لەخوٚبایی؛ ٣) تێر، مڕ؛ ٤) ڕاستو بێ گرێ؛ ٥) مشتومـاڵ دریاگ؛ ٦) تەوەزەل؛ ٧) تەزیو؛ ٨) پالای لەهـەمـانـە کە نوێژی پێوە ئەکـەن؛ ٩) سوٚزی؛ ١٠) مانـگ، شەکەت، ماندو ف ١) مست؛ ٢) کنایه از مغرور؛ ٣) سیر از خوراك؛ ٤) راست و مستقیم؛ ٥) صیقل زده؛ ٦) تنبل؛ ٧) بی‌حس؛ ٨) نوعی پاپوش؛ ٩) فردا؛ ١٠) خسته.
مەستان: ناوە بوٚ ژنان ف نام زنانه.
مەستانە: مەسانە، وەك سەرخوٚشان ف مستَانه.
مەست کردن: خوٚ سەرخوٚش کردن ف مست کردن.
مەس کردن: مەست کردن ف مست کردن.
مەستوُر: ١) مەحجوُب، بەشەرمو حەیا؛ ٢) مەست ف ١) دارای شرم و آبرو؛ ٢) مَست.
مەستوُرە: نازناوی هەستیارێکی بەناوبانگی کوردە ف تخلّص شاعرهٔ نامدار کُرد ماه‌شرف اردلان.
مەستە: سوٚزی، سبەینێ ف فردا.
مەستەبیرو: دوسبەی، دوسوٚ ف پس‌فردا.
مەستەبێرو: مەستەبیرو ف پس‌فردا.

مەستەر: خزمەتکاری بەردەست، نوٚکەری بەردەستان ف نوکر، مستر.
مەستەڕە: خەتکێش. *ڕاستەبوٚ خەت لە کاغەزکێشان* ف خط‌کش.
مەستـەکی: ١) دەوەنێکـە شیرەی لێ دەگرن وەك جاچکە ئەی‌جاون بوٚنی خوٚشـە؛ ٢) جیوەو شیرەی داری‌کاژ ف ١) مصـطکی، بوته‌ای است؛ ٢) نوعی انگم.
مەستی: ١) سەرخـوٚشی؛ ٢) ناوە بوٚ پیاوان: (دەستێکی هەیە **مەستی** ئەفەندی لە کەرەمدا) «شێخ‌ڕەزا» ف ١) مستی؛ ٢) نام مردانه.
مەسحەف: مسحەف، قورحان ف قرآن.
مەسخ: شکڵ گوٚڕان، بیچم ناشیرین بوُن ف تبدیل قیافه بەشکل بدتر.
مەسخەرە: گاڵتەجاڕ ف مسخره.
مەسرەف: خەرج، مزەخت ف مخارج.
مەسقەرا: مەسخەرە ف مسخره.
مەسقـەڵ: ئامـرازی خوٚجـوان کردنو تاس‌ولـوُس‌دان: (ڕوخسارەش وەختێ **مەسقـــەڵ** مەدوٚ لێش/ وەشنـوٚی پارێز خەیاڵ مەبـوٚ ڕێش) «مەولەوی» ف ابزار بزك کردن.
مهسك: پالای لەهەمانە، مەست ف نوعی پای‌افزار.
مەسکرن: سەرخوٚش بوُن ف مَست شدن.
مەسکە: خیگە. هیزە ف خیگ.
مەسکـەت: شیرانی‌یەکە لە ئاردو کاکڵەگوێزو شەکر دەکرێ ف نوعی شیرینی که از آرد و مغزگردو و شکر سازند.
مەسکەر: مسگەر، مزگەر ف مسگر، صفار.
مەسکی: مەستەکی ف مصطکی.
مەسڵەت: ئاشت‌بوُنـەوەی دوژمنی خوێنیو ناموُسی ف آشتی میان دو دشمن خونی و ناموسی.
مەسڵەحە: بنکەی دروێنەوانان ف بنگاه دروگران.
مەسڵەحەت: ڕێوشوێنی دروستو باش ف مصلحت، راه درست.
مەسـوٚ: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەسوُر: سوُکەڵەناوی مەنسوُر ف مخفّف منصور، نام مردانه.
مەسوُل: بەرپرسیار،بەرعوٚدە ف مسئول.
مەســە: ١) پوٚلای چەقـوٚتیژکـردنی قەسـابان؛ ٢) مەدونە، خاکەنازی مشکی‌دەردان ف ١) سوهان آهنی قصّاب؛ ٢) خاك‌انداز بخاری.
مەسەب: ١) مەزەب؛ ٢) حەشارگەی کەو ف ١) مذهب؛ ٢) کمین کبك شکاری.
مەســەکـان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
مەسەکی: مەستەکی ف مصطکی.
مەسەل: پەندی پێشونان ف امثال و حکم.
مەسەلا: مەرسەلا ف مثلاً.
مەســەلـە: ١) مەسەل؛ ٢) ڕوداو: (**مەسەلە چیە؟**)؛ ٣) پرسیار ف ١) امثال؛ ٢) قضیّه؛ ٣) سئوال.
مەسەلەن: بوٚنمونە، وەکو ئەوە ف مثلاً.

مەسی: سەرخۆشی ف مستی.

مەسێ: ١) بستـەی سەر تەنـدوور؛ ٢) وشەی گاڵتەپێ‌کردن ف ١) آهن بالای تنور؛ ٢) حرف مسخره کردن مخاطب.

مەسیر: مرەبای کدو ف مر بای کدو.

مەسین: ئافتاوەی لە مس ف. آفتابهٔ مسین.

مەسینە: مەسین ف آفتابهٔ مسین.

مەش: ١) ڕۆیشتن، ڕەوت؛ ٢) جانـەوەرێکی ڕەشی بچـوکی باڵدارە لە هەمو ماڵانداهەیە لە شیرنی دەنیشێ و زۆر پیس و پۆخڵە ف ١) رفتار، رفتن؛ ٢) مگس.

مەشاك: دار عاسای دەروێشان ف عصای دراویش.

مەشالەڤ: پالا، پێتاو ف پای افزار.

مەشاندن: پێك‌هێنانی کار، جێ‌بەجێ‌کردن ف انجام دادن.

مەشت: سبحەی، سۆزی، مەستە ف فردا.

مەشتە: ١) جۆگەیەك کە قەدەدێراوێ ئاو دەدا؛ ٢) سو، سۆزی ف ١) جو بی کە يك رديف جوب کوچك‌تر را آبياری می‌کند؛ ٢) فردا.

مەشتەبێرۆ: دوسبەی، دوسۆ، دوبەیانی ف پس‌فردا.

مەشتی: سبەی، سۆزی ف فردا.

مەشخ: ڕاهاتن لە کاردا، خۆڕاهێنان، مەخش ف مشق، تمرين.

مەشخوڵ: مژوڵ، خەریك ف مشغول، سرگرم کار.

مەشخەڵ: مەخشەڵ ف نگا: مەخشەڵ.

مەشخەلان: مەخشەلان ف نگا: مەخشەلان.

مەشخەلە: خەریك‌بوون بەشتێکەوە ف مشغلت.

مەشرەف: ڕاوێژ و ڕۆ ف مشرب، خلق.

مەشرەف‌خۆش: ڕاوێژوڕۆ وخۆش ف خوش‌مشرب.

مەشغوڵ: مەشخوڵ، مژوڵ، خەریك ف مشغول.

مەشفەن: تاتەشۆر، بەردێ کە مردوی لەسەر دەشۆن ف تخته‌سنگ مرده‌شويی.

مەشق: مەشخ، مەخش، تمرين ف مشق، تمرين.

مەشـك: ١) پێستـەحەیوانی گۆراو کە ماستی تێدا دەژێنن؛ ٢) خیگە، هیزە؛ ٣) ورگ، عوڕ ف ١) مشك؛ ٢) خيك؛ ٣) اشکمبه.

مەشکاڵە: دەفری چەرمین بۆ میوەو گەزۆ تێداهەڵگرتن ف ظرفی چرمی برای میوهٔ خشك و شيرينی.

مەشکن: ١) ورگن، زگ‌زل؛ ٢) زگ‌باکردو ف ١) شکم گُنده؛ ٢) شکم بادکرده.

مەشکۆ: مەشکن ف نگا: مەشکن.

مەشکۆر: مەشکەڕەقە ف چرم خشکيده و بی‌مصرف.

مەشکۆڵە: مەشکی گچکە ف مشك کوچك.

مەشکوێ: ژنی ورگ‌زل ف زن شکم گُنده.

مەشکە: ١) مەشك؛ ٢) خیگە، مەسکە؛ ٣) مژی، مێشك ف ١) مُشك؛ ٢) خيك؛ ٣) مغز.

مەشکەبڕە: جۆرێ سیسرەی ڕەشە هەمیشە زیڕەی دێ. واتا: *مێشك‌دەبا* ف جيرجيرك.

مەشکەدڕە: مەشکەبڕە ف نگا: مەشکەبڕە.

مەشکەڕەقە: شەکیلە ف چرم خشکيده و بی‌مصرف.

مەشکەژەن: کەسێ مەشکە ڕادەتلەکێنێ بۆ ماست‌کردنەدۆ ف مشك بەهم‌زن.

مەشکەژەندن: ژاندنی مەشکە ف مشك بەهم‌زدن.

مەشکەژەنن: مەشکەژەندن ف مشك بەهم‌زدن.

مەشکەژەنە: گەمەیەکە ف نوعی بازی.

مەشکەژەنی: مەشکەژەنە ف بازی «مەشکەژەنە».

مەشکەکیز: مەشکەژێن ف مشك بەهم‌زن.

مەشکەومەلان: مەشکەو سێ‌پا ف مشك و سەپايهٔ آن.

مەشکەی گاوس: مەشکە لە پێستی چێڵ ف مشك از پوست گاو.

مەشوور: بەناوبانگ ف مشهور.

مەشوول: تێخوڵی سەرەوەی گوێز و باقی ف پوستهٔ محکم گردو و بادام.

مەشۆن: مەشفەن، تاتەشوار ف سکوی غُسل مَيّت.

مەشە: ١) جانەوەری پچوکی باڵداری پیس کە لە هەمو شوێنان هەیە، مەش؛ ٢) گازی بزمارکێشانەوە ف ١) مگس؛ ٢) گازانبُر.

مەشەك: فیشەکەشێتە ف فشفشه.

مەشهەلە: مەسەلە ف نگا: مەسەلە.

مەشهور: بەناوبانگ، بەدەنگ و ناو ف مشهور.

مەشی: ١) ڕۆیشت؛ ٢) مەشە ف ١) رفت؛ ٢) مگس.

مەشـیا: ١) شیاو، لایق؛ ٢) دەبـوایە؛ ٣) ڕۆیشـت ف ١) شايان؛ ٢) بايستی؛ ٣) رفت.

مەشین: ڕۆیشتن ف رفتن.

مەعاف: ١) ڕەوا، دروست؛ ٢) بەخشراو لە ئەرکی سەرشان، مەحاف ف ١) حلال؛ ٢) معاف.

مەعجۆمە: مەجومعە ف سينی.

مەعد: ڕەنگی ڕو، تەبیات: (ئێرۆ مەعدێ تە نەخۆشە) ف رنگ سيما.

مەعدەن: کان، کانگا ف کان، معدن.

مەعدەنوس: جۆرێ کەرەوز ف نوعی کرفس.

مەعر: مار، خزۆکی درێژی بەژەهر ف مار.

مەعرەکە: ١) چەقەچەق، گورەگوڕ؛ ٢) پالانقەجەری، جۆرێ کورتان؛ ٣) ئارەقگیری بن زین ف ١) سروصدا و جنجال؛ ٢) نوعی پالان؛ ٣) نمد زين.

مەعز: مەحز، بۆ خاتری ف از برای.

مەعزوم: بانگ‌هێشتن‌کراو بۆ نان‌خواردن ف دعوت شده برای خوردن.

مەعزەرەت: مەحزەرەت ف معذرت.

مەعلان: پسپۆڕ، لێزان ف خبره.

مەعلوم: زاندراو، ئاشکرا ف معلوم.

مەعمور: کاربەدەستی بەرەژێری دەوڵەت ف مأمور.

مەعنا: مانا، واتا، نیاز لە قسە ف معنی.

مەعەشوێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستايی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەعەن: محەیەن، وا دەردەکەوێ ف چنین پیداست.

مەعین: ماهین، ماین ف مادیان.

مەغارە: مغارە، ئەشکەوتی گوشاد ف نگا: مغارە.

مەغبەرە: گۆڕستان، موغبەرە ف گورستان.

مەغدور: ناهەقی لێ کراو، بەشخوراو ف مظلوم.

مەغریب: موغروب، دەمی خۆرنشین ف هنگام غروب.

مەغز: ۱) کاکڵ؛ ۲) مژی ف ۱) مغز هرچیز؛ ۲) مغز جاندار.

مەغلوب: ژێرکەوتو لە بازیو شەڕدا ف مغلوب.

مەغلوبە: تێکچرژانی دوژمنان لە شەڕدا ف جنگ مغلوبە.

مەغمون: زیان‌دیتە لە سەودا ف زیان‌خوردە در معاملە، مغبون.

مەغەل: پەچە، حەوشەمەڕ ف خوابگاه گلە در دشت.

مەفا: ۱) بەهرە، قازانج، قانزاج؛ ۲) مفا، شفا، چابوُنەوە لە نەخۆشین ف ۱) سود، بهرە؛ ۲) شفا.

مەفتوُل: تەرزی داری ڕەز ف نخ‌ماننﺪی در تاك.

مەفح: مەحف ف نابود، محو.

مەفرەشبار: دو تاباری پڕ لە کا کە لە بارەبەر دەندرێو نەخۆشی تێدا ڕادەکێشن بۆ گوێزانەوە: (نەی‌دەتوانی سواربێ بە **مەفرەشبار** بردیان) ف بار چارپا از کاه برای نقل بیمار.

مەفرەق: کانزایەکە مسو قەڵایی تێکەڵاو حەوجۆشی لێ دروست‌دەکەن ف مفرغ.

مەفسك: کەوگیر ف کفگیر.

مەفع: مەحف، مەفح ف نابود، محو.

مەفعەت: بەهرە، قازانج، فایدە، فێدە ف فایدە، بهرە.

مەفەرە: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

مەڤیژ: ترێی لەبەرتاو ئیشکەوە کراو ف مویز.

مەقاش: ماشە، مقاش، پەنگر ف انبر.

مەقالە: وتاری نوسراو ف مقالە.

مەقام: قام، ستران، گۆرانی، مقام، لاوژە ف ترانە.

مەقاو: مقاو ف نوعی بیماری ستور.

مەقبەرە: موغبەرە، گۆڕستان ف گورستان.

مەقسوك: پەرەسیلکەی باڵدرێژی پاکورت ف پرستو.

مەقلوُب: چیایەکی کوردستانە. *بەسەرهاتی سەیدەوان لەوێ رویداوەو کراوەتە بەیت* ف کوهی است درکردستان.

مەقلوم: ئاوەژوُکراو، وەرگێڕاو ف وارونە.

مەقەڕنە: هەڕشتەی لاوەکی ف ماکارونی.

مەقەس: مقەست، تۆرتۆ، قەیچی ف قیچی.

مەقەست: مقەست ف قیچی.

مەقەستە: مقەستە ف نگا: مقدستە.

مەقەسەك: جۆرێ کللۆی درشت ف نوعی ملخ دُرُشت.

مەقەشەر: نخۆشەر، لەپە، لەتکەنۆك ف لپّە.

مەقەڵە: جۆرێ گەمەی منالان ف نوعی بازی کودکان.

مەقەڵی: دەفری سکڵ تێ کردن کە لە کانزا کرابێ ف منقل آتش.

مەك: ۱) خوێ، خوا؛ ۲) دەگەڵ شتا واتا: کەل‌پەل‌و ئەسپاب: (شتومەك) ف ۱) نمك؛ ۲) بەهمراه «شت» بەمعنی خرت‌وپرت و اثاثیە.

مەکات: پۆشانە، سەرانەی ئاژەڵ ف سرانهٔ دام.

مەکارە: ۱) ئامرازی دارکوڵینی دارتاش؛ ۲) قرقرەی جلدروُ؛ ۳) عەرەبانەی ئازوخەکێشانەوە؛ ۴) یەکسمی چارویدار کە بە کرێ دەدرێ ف ۱) ابزار چوب کندن؛ ۲) قرقرهٔ خیّاط؛ ۳) ارّابهٔ حمل ارزاق؛ ۴) الاغ کرایەای.

مەکارەچی: چاروێدار، کەسێ کە یەکسم بە کرێ دەدا ف چاروادار.

مەکتەب: فێرگە، مەدرەسە ف مدرسە.

مەکتەڤ: فێرگە ف مدرسە.

مەکتەو: مەکتەب ف مدرسە.

مەکر: ۱) ناز، پەڵپی نازدارانە؛ ۲) فێڵ، گزی ف ۱) ناز و نیمناز؛ ۲) حیلە.

مەکرباز: ۱) نازونوُزکەر؛ ۲) فێڵباز ف ۱) نازکنندە؛ ۲) حیلەگر.

مەکرۆ: مەکرباز ف نگا: مەکرباز.

مەکروف: ۱) نارەوا، کاری نابەجێ؛ ۲) ناشیرین، گرانجان ف ۱) ناروا؛ ۲) زشت.

مەکس: قسەی سەرزارەکی بەبێ کردەوە ف تعارف بی‌عمل.

مەککە: شارێ کەکەعبەی موسوڵمانانی تێدایە ف مکّە.

مەکۆ: ۱) جێگەی کۆبوُنەوەی خەڵك؛ ۲) جێگەی بەسەریەکاکراوی شت، کۆ، کۆگا؛ ۳) ماکوُ، مەکوُ ف ۱) انجمن؛ ۲) جای انباشتهٔشدهٔ چیزی؛ ۳) مکوك.

مەکوُ: ماکوُ ف مکوك بافندگی.

مەکوب: ساقوڕ، سەبەتەی زۆر زل ف سبد بزرگ.

مەکوُك: ۱) ماکوُ، مەکوُ، مەکۆ؛ ۲) بەلەك، گیایەکە ف ۱) مکوك؛ ۲) گیاه شیرین بیان.

مەکوُکە: ماکوُ، مەکوُ، مەکوُك ف مکوك بافندگی.

مەهکەك: پەزی بچوُك ف گوسفند ریز.

مەکی: خوێ، خوا، مەك ف نمك.

مەکیك: مەکوُك ف نگا: مەکوُك.

مەکین: جوانی دڵکێش ف زیبای نمکین.

مەکینە: ۱) ماشێن؛ ۲) ماشێنەی جلدرون ف ۱) ماشین؛ ۲) چرخ خیّاطی.

مەکینەچی: ۱) کەسێ کە لە ماشێن شارەزایە؛ ۲) خەیاتێ کە بە ماشێنە شت ئەدورێ ف ۱) تکنیسین؛ ۲) خیّاطی کە با چرخ کار می‌کند.

مەگاو: چێڵ، مانگا ف مادەگاو.

مەگرتی: وامان‌دانا، گرتمان، دامان‌نا ف فرض کردیم.

مەگروم: پارچەیەکی جوانو بەقیمەتە دەکرێتە کراس ف نوعی پارچهٔ قیمتی.

مەگری: گریان‌مەکە ف گریە نکن.

مەگریجەنی: مقەست، قەیچی، تۆرتۆ ف قیچی.

مەگس: شڵخەمێشی لە دەشت ف زنبورعسل بەکندونرفتە.
مەگـلانا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەگەر: ١) وشەی دەراویشتن: (**مەگەر** بمرم دەنا دەیکەم)؛ ٢) وشەی پرسیار: (**مەگـەر** نەمگوت؟)؛ ٣) وشـەی ئارەزوکردن؛ ٤) مەگین: (یارەك وە هەبت **مەگـەر** وەبیتن/ گەر دێ وە نەبت **مەگەر** نەبیتن) «خانی» ف مگر.
مەگـەز: ١) جانـەوەری پچـوکی باڵـدار کە گاز لە پێست دەگرێ: (جێگـەیەکی بەمێش و **مەگـەزە**)؛ ٢) مەش، مەشـە، مێش ف ١) حشرات گزندهٔ پرنده؛ ٢) مگس.
مەگەزە: چاوێشەیەك کە لە مەگەزەوە پەیدا دەبێ ف نوعی چشم درد.
مەگەس: ١) مەشە، مەشی؛ ٢) مەگەز ف ١) مگس؛ ٢) نگا: مەگەز.
مەگەن: ١) موغناتیز؛ ٢) مەگەر ف ١) آهنربا؛ ٢) مگر.
مەگیرانی: بێزو، ئیشتیای ژنی زگپڕ بۆ خواردنێك ف ویار.
مەگێز: ئیشتیا، وازی خواردن ف اشتها.
مەگین: مەگەر ف مگر.
مەل: ١) جانەوەری پچکۆڵە: (**مەل** و مۆر)؛ ٢) پەڕندە، باڵدار، تەیر ف ١) جانور ریز؛ ٢) پرنده.
مەلا: ١) زانای ئایینی؛ ٢) سەرۆکی گەمە ف ١) آخوند؛ ٢) رئیس‌بازی.
مەڵا: مەلا ف نگا: مەلا.
مەلابانگدان: شەوەکی، سەرەتای ڕۆژبونەوە ف فجر.
مەلابانگان: مەلابانگدان ف فجر.
مەلابەزێن: قسەزانی لەزەبر ف بسیار سخندان.
مەلات: قوڕی نێوان خشت و بەرد لە بەناییدا ف گل مَلات در بنایی.
مەلاتەق‌تەقێن: گەمەیەکی شەوانەیە ف نوعی بازی.
مەلاتەق‌تەقێنە: مەلاتەق‌تەقێن ف نوعی بازی.
مەلاتی: کاری مەلا ف آخوندگری.
مەڵاتیا: ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای درکردستان.
مەلاح: بەدەس‌وبرد، لێزان، کارامە، ماهیر ف ماهر.
مەلاخۆر: کەم‌قیمەت ف ارزان.
مەلاخۆرە: مەلاخۆر ف ارزان.
مەلاداود: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەلاز: مڵاز ف نگا: مڵاز.
مەلازادە: ١) بەچکـەمـەلا؛ ٢) تایەفـەیەك لە کورد کە تفیان دەرمانی مارانگـەستەو خوێنیان دەرمانی نەخۆشی هاریە ف ١) آخوندزاده؛ ٢) تیره‌ای از کرد که آب دهنشان شفای مارگزیده و خونشان داروی هاری است.
مەلازگر: ناوچەیەکە لە کوردستان ف ناحیه‌ای درکردستان.
مەلاژ: مەڵاشو، مەڵاشك، بان دەم لە ژورەوە ف سقف دهان.
مەلاژگ: سەری هێشتـا نەگرساوی منالی ساوا ف بخشی از جمجمهٔ سر کودك که هنوز محکم نشده است.

مەلاژن: ژنی مەلا ف همسر آخوند.
مەلاژە: ئالۆ، بادامەی قورگ ف لوزتین.
مەڵاس: ١) مڵاز؛ ٢) شل و شەوێق و کارلەدەس‌نەهاتو ف ١) نگا: مڵاز؛ ٢) سُست و بیکاره.
مەلاسـەفی: لەو گونـدانـەی کوردستـانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
مەڵاشك: مڵاشك ف سقف دهان.
مەڵاشو: مڵاشك ف سقف دهان.
مەڵاشـوکەوتن: شل‌بونی مەڵاشك کە منالی چکۆڵە دەیگرن ف سَق افتادن بچه.
مەڵاشوهەڵدانەوە: جێ‌هێنانەوەی مەڵاشو ف جاآوردن سق.
مەڵاشوهێنانەوە: مەڵاشوهەڵدانەوە ف جاآوردن سق.
مەلاعـومـەر: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
مەلاعەلیك: تەیرێکی پچکۆڵەیە ف پرنده‌ایست کوچك.
مەلافە: چەرچەف، بەرگەدۆشەك و باڵگە ف ملافه.
مەلاقی: جۆرێ ئەمرۆ ف نوعی گلابی.
مەلاق: ١) روخۆشی تەفرەدەر؛ ٢) روبینی؛ ٣) ترێی هەڵگیراو بۆ زستان ف ١) فریبکار؛ ٢) تملّق؛ ٣) انگور نگهداری شده برای زمستان، آونگ.
مەلاقە: ئەسکوێ، ئەسکو ف ملاغه.
مەلاقـەرە: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
مەلاقی: مەلاق ف نگا: مەلاق.
مەلاك: ١) جەرگ؛ ٢) جەرگ‌وناو ف ١) جگر؛ ٢) دل و جگر و قلوه.
مەڵاك: ١) کەوچـك، کەفچی؛ ٢) جەرگ‌و ناو ف ١) قاشق؛ ٢) دل و جگر و قلوه.
مەلاکاخە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
مەلاکاغا: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەڵاك‌کردن: چێژتن، چێژەکردن ف چشیدن.
مەڵان: سێ‌پای مەشکە ف سەپایهٔ مشك.
مەڵامەت: ١) هۆ؛ ٢) سوڕ، نهێنی ف ١) علّت؛ ٢) راز.
مەڵاو: شلکێنە، ریتکە ف خمیر آبکی.
مەلاهیم: ١) خاوەن بەزەیی؛ ٢) نەرم‌ونیان؛ ٣) ناسـك‌وشلك ف ١) با تَرحّم؛ ٢) نرم؛ ٣) نازك و لطیف.
مەلایکەت: ملیاکەت، فرشتەی خوا ف ملائکه.
مەلایەتی: کاری مەلا ف آخوندگری.
مەڵبـەن: ١) سەرزمینی جێگـەژیان؛ ٢) کان، جان، مەعـدەن ف ١) سرزمین زیستگاه؛ ٢) معدن، کان.
مەڵبەند: مەڵبەن ف نگا: مەڵبەن.

مەلتیك: سێوەترشەی پایزی ف سیب ترش پاییزرس.

مەڵحـە: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف نام دهی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

مەڵحەم: دەرمانی دەبرین‌ساوین ف مرهم.

مەلختـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەلس: بەزەویەوە چەسپان ف بر زمین چسبیدن.

مەلساندن: بەزەویەوە نوساندن ف بر زمین چسبانیدن.

مەلسین: مەلساندن ف بر زمین چسبانیدن.

مەلشە: مێش زل‌و درشت، کەلمێش ف مگس دُرشت.

مەڵغە: باری، لۆسە ف اهرم.

مەلقاندن: ١) گەیاندنی میوە بە گوشین‌و دەتەرەخستن؛ ٢) فلیقاندنەوە ف ١) رسانیدن مصنوعی میوە؛ ٢) لەکردن چیز آبکی.

مەلقە: جۆرێ خواردەمەنی ف نوعی خوراکی.

مەلقەپ: ئامرازێکی دارکوڵین ف وسیله‌ای برای حکّاکی چوب.

مەڵقەرەنی: گوندێکە لە کوردستان ف نام دهی است.

مەڵقین: ڕزینی میوە بەدارەوە ف پوك شدن میوه بر درخت.

مەلکە: ١) زارۆی خڕەکەو بەکەیف؛ ٢) سەرپاڵەی دروێنە؛ ٣) فرشتە، ملیاکەت ف ١) کودك تُپل و خوب رشد کرده؛ ٢) سردستهٔ دروگران؛ ٣) ملائکه.

مەلکەب: سەبەتەی بچوك، قەرتاڵە، تریان ف سبد کوچك.

مەلکـەڕی: تیرەیەکـە لە هۆزی سویسنی لە کوردستان ف طایفه‌ای کُردزبان در کردستان.

مەلکـــەزان: فرشتـەی سەرپـەرشتی دەخـڵ‌و دان‌و شینـایی‌و زاو زو: (بیست‌و چاری ئازارێ/ **مەلکـەزان** هاتە خارێ/ سەری دارێ بنی دارێ /تێرەخۆرا ماکێ‌و کارێ) «وتەی‌پێشینە» ف فرشتهٔ تولید و ارزانی.

مەلکەس: گەسکی لەشوڵ ف جارودستی از ترکه ساخته شده.

مەلکەموت: عیزرایل، ئیزرایل، پێمێردی خودا ف عزرائیل.

مەلکەمۆت: مەلکەموت ف عزرائیل.

مەڵکەنی: مەڕکانە، کوپەڵەی دەم‌گوشاد ف خمچهٔ دهن‌گشاد.

مەڵـڵا: مەلا: (ئەوا هاتەدەر لە ماڵی **مەڵڵا**/ خەت‌و خاڵ شیرین یاخە بەرەڵڵا) «فولکلور» ف آخوند.

مەڵڵالەر: گوندێکە لە کوردستان ف نام دهی است.

مەللە: مەلا ف آخوند.

مەلملین: ململین، جینگلدان ف حرکت آهسته.

مەلمەکەت: ١) وڵات؛ ٢) بازێڕ، شار ف ١) مملکت؛ ٢) شهر، دیار.

مەلمەل: مەڕمەڕشا ف ململ.

مەلـو: ١) لۆدەی دەخڵی درواو؛ ٢) پڕی باوەشێك لە دەخڵی دوراو؛ ٣) بەشێك لە سێ بەشی باقە لە درەوکراو ف ١) تودهٔ غلّهٔ دروشده؛ ٢) یك آغوش از غلّهٔ درویده؛ ٣) یك سوم بسته از غلّهٔ درویده.

مەلۆ: ١) مەلو؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) نگا: مەلو؛ ٢) نام مردانه.

مەڵۆ: مەلو ف نگا: مەلو.

مەلۆتك: منالی ساوای لە بابۆڵەدا ف بچه در قنداق.

مەلۆتکە: مەلۆتك ف نگا: مەلۆتك.

مەلوچك: چۆلەکە، چێشکە ف گنجشك.

مەڵۆشەوێنکە: کارتێکدەر ف کار بهم‌زن.

مەلۆك: ١) مەڵۆ، مەلو؛ ٢) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) نگا: مەلو؛ ٢) روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مەڵـــۆکێش: کەسێ کە کڵۆش دەبـاتـە سەر خۆیان ف کسی که غلّهٔ دروشده را سر خرمن می‌برد.

مەلۆل: ١) خەمبار، کز؛ ٢) کزکردنی گوڵی چرا ف ١) افسرده، غمگین؛ ٢) کم کردن شعله.

مەلولاو: ریتکە، شلکێنە، مەلاو ف خمیر آبکی.

مەلوون: نفرەلێ‌کراو، نەحلەتی ف ملعون.

مەلونی: سۆبایی ف شناگری.

مەلۆو: سۆبایی‌کەر ف شناگر.

مەڵوەن: مەڵبەن، مەڵبەند ف نگا: مەڵبەن.

مەلـــە: ١) سۆبـــایی، لە ئاودا نەخنکـان‌و پەڕینـەوە؛ ٢) خۆشتن؛ ٣) ماڵەی‌قوڕەکاری؛ ٤) جۆرێ کرمی‌ناوزگ؛ ٥) کولە، کللۆ ف ١) شنا؛ ٢) آبتنی؛ ٣) مالج؛ ٤) نوعی کرم شکمی؛ ٥) مَلَخ.

مەلەتیك: جۆرێ سێوەپایزە ف نوعی سیب پاییزی.

مەلەخان: کەلەندی، قڕم ف داس بلند.

مەلەز: دوڕە، دوڕەگە ف دورگه.

مەلـەس: ١) جۆرێ پارچـەی ئاوریشم؛ ٢) ترش‌و شرین پێکەوە؛ ٣) کوڵوانە، چارۆکە ف ١) نوعی پارچهٔ ابریشمی؛ ٢) ملس؛ ٣) سردوشی زنانه.

مەلەسەك: بود، دارایی: (**مەلەسەك**و مایە خەسری) ف دارایی.

مەلەسی: جۆرێ هەنار کە ترش‌و شیرنە ف نوعی انار ملس.

مەلەشە: مێشولەی دندوكدرێژ ف پشهٔ مالاریا.

مەڵەغان: داسێکی درێژە بەپێوە دروێنەی پێ دەکەن ف داس بلندی که ایستاده به‌کار برند.

مەلەفە: مەلافە ف ملافه.

مەلەڤان: کەسێ کە سۆبایی دەزانێ ف شناگر.

مەلـەك: ملیاکـەت، فریشتە: (نۆکەریت ناکەم مەیژە **مەلەکە**/ ئەبم بە بەردەس کەریم ئەلەکە) «قانع» ف فرشته.

مەلـەکـاغـا: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مەلەکان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مەلەکتاوس: ئەوفریشتە دەرکراوەی موسوڵمان پێ‌ئێژن شەیتان ف شیطان.

مەلەکردن: ١) سۆبایی‌کرن؛ ٢) خۆشتن ف ١) شنا کردن؛ ٢) آبتنی

کردن.

مەلەکوڕ: کولۆ، کوللە، کلۆ [ف] مَلَخ.

مەلەگەوێ: مالۆچە، مالۆنچە [ف] گیاه ملوکیه.

مەلەم: مەرهەم، مەلْهەم، دەرمانی بەپێستاساوین [ف] مرهم.

مەلەموُچْك: براتوُتە، تبلی نێوان توُتەو بالاّبەرزە [ف] انگشت بنصر.

مەلەوان: ۱) گەمی ئاژۆ؛ ۲) مەلەزان [ف] ۱) ملوان کشتی؛ ۲) شناگر.

مەلـــەوانی: ۱) کاری گەمیەئـــاژۆ؛ ۲) سۆبـــایی؛ ۳) خۆشتن [ف] ۱) کشتی‌رانی، ملوانی؛ ۲) شناگری؛ ۳) آبتنی.

مەلهەب: شەنە، شەن، ملهێب [ف] افشون.

مەلەزە: تەگبیری پێشەکی، گەلاّلەکردن لە مێشکا [ف] طرح‌ریزی.

مەلهەم: مەلْحەم [ف] مرهم.

مەڵهەم: مەلْحەم [ف] مرهم.

مەلهەمە: خۆیان، مالاخمە [ف] خرمن هنوز باد داده نشده.

مەلهەمێن: پشوُلەسەرخۆی نەرمونیان [ف] آدم حلیم و متین.

مەلێ: ۱) مەلـــە، سۆبـــایی؛ ۲) مەلا، زانـــای عەرەبی؛ ۳) مەبێژە؛ ۴) نازناوێکی مەلائەحمەدی جزیری لەشیعردا [ف] ۱) شنا؛ ۲) آخوند؛ ۳) مگو؛ ۴) تخلّص شیخ احمد جزیزی شاعر بزرگ کُرد.

مەڵێ: قسەمەکە [ف] مگو.

مەلیاکەت: فرشتە [ف] ملایك.

مەلیچك: مەلوُچك، چێشکە، چوێلەکە [ف] گنجشك.

مەلیچە: چێشکە، چولەکە [ف] گجشك.

مەلیس: مەجلیس، کوڕ، مەکۆ [ف] مجلس.

مەلێڤ: ملهێب، ملێب، کارێج، تەبوُر [ف] افشون.

مەلیلژە: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەلیم: بەلەك، مەکوك [ف] گیاه شیرین بیان.

مەلیە: مەلەکوڕ، کلۆ [ف] ملخ.

مەم: ۱) گوانی ژن؛ ۲) سوُکەناوی محەممەد؛ ۳) ئەویندارێ بەناوبانگی زین [ف] ۱) پستان زن؛ ۲) مخفَّف محمّد؛ ۳) نام عاشقی مشهور.

مەمانی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مەمرەمەژی: ۱) ژیانی بێچارەیی؛ ۲) نەخۆشی لەنێوان مەرگ‌و ژیدا [ف] ۱) زندگی فلاکت‌بار؛ ۲) حالت بین مرگ و زندگی در بیماری.

مەمك: گوانی‌ژن [ف] پستان.

مەمکان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

مەمك‌بەل: مەمك‌قیت. بۆکیژ پەسنە [ف] پستان برجستە.

مەمك‌بەند: ئەوکیسەقوماشەی ناهێلی مەمك داکەوێ [ف] پستان‌بند.

مەمك‌خواردن: شیر لە مەمك مژین [ف] شیر از پستان خوردن.

مەمك‌خۆر: منداڵی شیرەخۆرە [ف] شیرخوارە.

مەمك‌خۆرە: مەمك‌خۆر [ف] شیرخوارە.

مەمکدار: جانەوەرێ کە شیر ئەداتە بێچوی خۆی [ف] پستاندار.

مەمك‌دان: شیردان بە منالّ [ف] شیر بەبچە دادن.

مەمك‌دانان: تازەخڕ بوُنی مەمك [ف] تازەبرآمدن پستان.

مەمکدەر: ژنێ کە شیری لە مەمك دایە، بەشیر [ف] زن شیردە بەبچە.

مەمك‌شوُڕن: گۆی‌مەمك‌زۆرقیت [ف] نُك پستان برجستە.

مەمك‌قیت: مەمك‌بەل [ف] پستان برجستە.

مەمك کردن: مەمك‌دانان [ف] تازە برآمدن پستان.

مەمك کولی: مەمك‌ئێشان‌و ژان‌کردن [ف] درد پستان.

مەمك‌مژ: بێچوی شیرخۆر [ف] کودك شیرخوار.

مەمك‌مژە: مەمکی دەسکرد بۆ فریودان [ف] پستانك.

مەمکۆڵە: مەمکی پچکۆڵە [ف] پستان کوچك.

مەمکـە: ۱) مەمـك؛ ۲) شتێکـە وەك گۆی مەمـك دەچێ‌و منـاڵی پێ دەخافڵێ؛ ۳) دو دەنکی درشت لە ناو تەزبیحدا؛ ۴) هەرقیتێکی خڕی بچکـۆڵە [ف] ۱) پستان؛ ۲) پستانك؛ ۳) دودانۀ درشت در تسبیح؛ ۴) هر برامدۀ گرد کوچك.

مەمکەبەند: پارچەیێ دِرواو کە مەمك بەو دەبەستن [ف] پستان‌بند.

مەمکەخۆرە: مەمکخۆر [ف] شیرخوارە.

مەمکەمژ: مەمکەی منالّ‌خافلاّندن [ف] پستانك.

مەمکەمژە: مەمکەمژ [ف] پستانك.

مەمکێ: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەمل: مەمك: (**مەمڵی** مەمۆیە مەمۆ) [ف] پستان.

مەملە: مەمك [ف] پستان.

مەمڵەدەمێ: مەمکەخۆرە [ف] بچۀ شیرخوارە.

مەملەکەت: ۱) ولاّت؛ ۲) شار، باژێڕ [ف] ۱) مملکت؛ ۲) شهر.

مەمنا: تمەز، تۆمەز: (**مەمنا** ئەو لەپێش منا چوەو کاری خوی دیوە) [ف] تونگو.

مەمنو: نارەوا، قەدەغە [ف] ممنوع.

مەمنوح: مەمنو [ف] ممنوع.

مەمنوُع: قەدەغە، نارەوا [ف] ممنوع.

مەمنوُن: منەتبار، منەتکار، سوپاسگوزار [ف] سپاسگزار.

مەمۆ: ۱) مەمکی پچوُك؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان [ف] ۱) پستان کوچك؛ ۲) نام مردانە.

مەمودیان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

مەمور: کاربەدەستی ژێردەستی دەولەت، فەرمانبەر [ف] مأمور.

مەموزین: پیرۆزترین کتێبی کوردە یادگاری **شێخ‌ئەحمەدی‌خانی** کە لەســاڵی هەزارونــەوەدوپێنجی کۆچیدا دانــاوە [ف] بزرگترین رُمان در ادبیّات کردی است که توسط شیخ احمدخانی به سال هزارونودوپنج هجری تألیف شده.

مەموند: هۆزێکی کوردە لە کوردستانی بەردەستی ترکان [ف] عشیرەای است کُردزبان.

مەمە: ۱) مەمك؛ ۲) ناوی پیاوانە؛ ۳) شیر لە زاراوەی زارۆکاندا [ف] ۱)

پستان؛ ٢) نام مردانه؛ ٣) مفهوم شیر به زبان کودکان.

مەمەر: جێگەی بەرز بۆ مەلا لە مزگەوت ف منبر.

مەمەسەنی: عەشیرەتێکی کوردە ف عشیرە‌ای است از کردزبانان.

مەمەڵە: مەمکۆڵە ف پستان کوچك.

مەمەند: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

مەمەنداوێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەمێ: ١) مەمك؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ف ١) پستان؛ ٢) نام مردانه.

مەمێ ئالان: چیرۆکێکی کەونارایە ف از داستانهای مشهور قدیمی است.

مەمیاوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مەمێند: گوندێکە لە کوردستان ف نام دهی است.

مەمینە: عەنتەر، حەنتەر ف بوزینه.

مەن: ١) کێشانەیەکە، من؛ ٢) خاوەن، خێو: (دەوڵەمەن)؛ ٣) پشو لەسەرخۆ، بەحوزمو حەیا ف ١) واحدی در وزن، من؛ ٢) صاحب؛ ٣) باوقار.

مەناوەمەن: تەواو قەدەخە ف اکیداً ممنوع.

مەنتش: بردنەوە لە گرێو ف بُرد در شرطبندی.

مەنتك: هۆزێکی کوردە لە کوردستانی ژێر حوکمی عیراق ف نام عشیرە‌ای کردزبان.

مەنتەشا: متەشا ف چوبدست درویشان.

مەنتەشە: مەنتەشا، متەشا ف چوبدست درویشان.

مەنتیقە: ناوچە، بەشێ لە وڵات ف منطقه.

مەنجکی: جۆرێ گەنمە بۆ هەرشتە دەبێ ف نوعی گندم.

مەنجوخ: ١) سسلەو پیلە؛ ٢) گۆی سەرداری ئالا ف ١) خرزه و شیشهٔ زینتی، منجوق؛ ٢) قبهٔ چوب پرچم.

مەنجەڵ: بەرۆش ف دیگ مسی.

مەنجەڵۆك: بەرۆشی بچوك ف دیگ کوچك.

مەنجەڵۆکە: ١) مەنجەڵۆك؛ ٢) بەری گیایەکە دەنکی وردی تیایە ف ١) دیگ کوچك؛ ٢) ثمر گیاهی است.

مەنجەنیق: ١) ئامرازی ئاگر هاویشتنەقەڵا لە شەڕدا؛ ٢) برێتی لە تەوژمی گەرما ف ١) منجنیق؛ ٢) کنایه از شدّت گرما.

مەنجی: کەسێ کە تەقالا دەدا دو دژ ئاشت کاتەوە ف میانجی.

مەنجێل: مەنجەڵ ف دیگ.

مەنح: ڕێگەنەدان ف منع.

مەند: ١) خاوەن؛ ٢) ناوی ڕاوەستاوی بێ بزوتن؛ ٣) سەنگینو پشولەسەرخۆ؛ ٤) مەندۆك، مەندێ، گیایەکە؛ ٥) لەشی مرۆ ف ١) صاحب؛ ٢) آب راکد؛ ٣) باوقار؛ ٤) گیاهی است؛ ٥) جُثه.

مەندال: زارۆ، منال، مندال ف فرزند.

مەنداڤ: ئاوی ڕاوەستاو ف آب راکد.

مەنداو: مەنداڤ ف آب راکد.

مەندش: وێچون، وێکچون ف شباهت.

مەندك: مەندۆك، گیای مەند ف گیاهی است.

مەندۆخ: هەرشتی زۆر بەتەمەنو شیانی مانەوە ف ماندنی.

مەندۆك: گیایەکی کوێستانی بەناوبانگە ف گیاهی است مشهور.

مەندۆل: فەنەری سەعات، باندۆل ف پاندول ساعت.

مەندۆڵە: ١) گۆی زێڕی وەك گوڵینگە؛ ٢) پارچەیەکی جوانە بۆ بەرگی ژنان ف ١) منگولهٔ زرین؛ ٢) نوعی پارچه.

مەندۆنە: مەدۆنە، خاکەنازی سۆبە ف خاك انداز بُخاری.

مەندە: ١) ناوی پیاوان؛ ٢) باقی‌ماو: (پەسمەندەم ئەوەندەیە) ف ١) نامی برای مردان؛ ٢) باقیمانده.

مەندەبۆر: تەمەڵی قەوی ف تناور تنبل.

مەندەبۆر: ١) بێ‌بزاو وەك لاشە؛ ٢) زەلامی زەڕاتاڵ ف ١) بی‌حرکت افتاده؛ ٢) تنومند بدترکیب.

مەندەر: دوشەکۆڵە ف تشکچه.

مەندەرۆنە: بانگێڕ، باگردێن ف بام غلتك.

مەندەفە: سەرو پێچی زل ف دستار بزرگ.

مەندەلی: ١) جۆرێ ترێ؛ ٢) ناوی شارێکی کوردنشینە ف ١) نوعی انگور؛ ٢) نام شهری است.

مەندەمەران: گوندێکە ف نام دهی است.

مەندەنە: هەرچی کە هەر بمێنێ. *وەك شوێنە واری کەونارا* ف ماندنی.

مەندی: ١) داوەستانو نەجوڵانی ئاو؛ ٢) سەنگینیو لەسەرخۆیی؛ ٣) هۆزێکی کوردە لە کوردستان ف ١) رکود آب؛ ٢) وقار؛ ٣) نام طایفه‌ای در کردستان.

مەندێ: ١) گیایەکی کوێستانە دەگەڵ ژاژیو پەنیر دەکرێ؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) گیاهی است با پنیر و کشك مخلوط کنند؛ ٢) نام زنانه.

مەندیل: ١) شاشك، پێچی سەر؛ ٢) دەسەسڕ ف ١) عمامه؛ ٢) دستمال.

مەنزل: مزڵ ف نگا: مزل.

مەنزڵگە: مزڵگە ف نگا: مزلگه.

مەنزەل: مزڵ، مەنزڵ ف منزل.

مەنزیل: مزڵ ف منزل.

مەنسور: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

مەنسوری: قامێکە ف آهنگی است.

مەنشور: مەشور، بەناوبانگ ف مشهور.

مەنفەحەت: قازانج، بەهرە، فێدە ف سود، مَنْفَعَت.

مەنفەعەت: مەنفەحەت ف سود.

مەنقال: مقەڵی، مەنگەڵ ف منقل.

مەنقەڵ: مقەڵی ف منقل آتش.

مەنقەڵە: مقەڵی ف منقل.

مەنقەلی: مقەڵی ف منقل آتش.

مەنگ: مەند ف نگا: مەند.

مەنگری: سینی گەورە، مەعجۆمەی زل، لەنگەری ف سینی بزرگ.

مەنگوڕ: عەشیرەتێکی کوردە ف عشیرە‌ای است.

مەنگۆڕ: قەیرەکچی شوُنەکردو ف دختر درخانه مانده.
مەنگورایەتی: مەڵبەندێ کە مەنگوڕی لێ‌دەژین ف منطقهٔ «مەنگوڕ»ها.
مەنگوڵ: چۆك، زرانی، ئەژنۆ ف زانو.
مەنگۆڵە: مەندۆڵە ف نگا: مەندۆڵە.
مەنگەڵ: مقەڵی ف منقل آتش.
مەنگەڵە: پوُڵێکی هیند کە لە عێراق ڕەواجی بو ف واحد پول هندی.
مەنگەڵی: ۱) مەنگەڵ؛ ۲) مەنگەڵە ف ۱) منقل آتش؛ ۲) نگا: مەنگەڵە.
مەنگەڵیە: مقەڵی ف منقل.
مەنگەن: گیرە ف منگنه.
مەنگەنە: مەنگەن، گیرە ف منگنه.
مەنگی: مەندی ف نگا: مەندی.
مەنْگی: ماندوەتی ف خستگی.
مەننە: مەندە، باقی‌ماو ف مانده.
مەنۆڵە: پارچەی مەندۆڵە ف پارچه‌ایست.
مەنونی: بۆتەی کانزاتێداتواندنەوە ف بوتهٔ ریخته‌گری.
مەنونێ: وتەیەکی جادوگەرانەیە: (هەنونێ **مەنونێ**) ف کلمهٔ بدون معنی جادوگری.
مەنە: ۱) مەندە؛ ۲) ماندو ف ۱) باقیمانده؛ ۲) خسته.
مەنـەر: ۱) مان، گە؛ ۲) شوێنـەوار؛ ۳) ڕاوەستان بە شلی‌و سستی؛ ۴) فیزودەعیە ف ۱) اعتصاب؛ ۲) اثر؛ ۳) ایستادن به سُستی؛ ۴) تکبّر.
مەنەری: بەفیز، بایی‌هەوا ف متکبّر، خودخواه.
مەنەك: ڕکێف ف رکاب زین.
مەنەوشە: گوڵەوەنەوشە ف بنفشه.
مەنـی: ۱) سەنـگـی‌کێشـانـی مەن؛ ۲) گومـان، خەیاڵ، ڕاوێژ؛ ۳) گیای‌مەنـدێ؛ ۴) شاوەت ف ۱) سنگ منی؛ ۲) حدس، تخمین؛ ۳) گیاه «مەندێ»؛ ۴) آب‌پشت، منی.
مەنێ: ۱) دامـەنێ، مەخـەسەر: (پامەنێ وەپنچك دەرئەفرێ مەلیچك) «مەسەل»؛ ۲) تاقەمنێ؛ ۳) گیای‌مەندێ ف ۱) مگذار، منه؛ ۲) یك من؛ ۳) گیاه «مەندێ».
مەنیج: ناوی‌ژنانە ف نام زنانه.
مەنیژە: مەنیج ف نام زنانه.
مەنیسە: ڕەنگی دەفری سواڵەت ف رنگ ظروف سفالی.
مەنیش: دامەنیشە، ڕۆمەنیشە ف مَنشین.
مهۆ: مرۆ، بنیادەم ف آدمی، انسان.
مەواچو: ئەیژم، دەڵێم ف می گویم.
مەواچی: ئەیژی، دەڵێی ف می گویی.
مەوار: دەلەمە ف نگا: دەڵەمە.
مەوارۆ: ئەبارێ ف می‌بارد.
مەواژ: تۆمەز، تمەز، تمەس، مەك ف تونگو.
مەواژەکە: مەواژ ف تونگو.
مەوال: مەبال ف مُستراح.
مەوبەت: مۆبەت، خۆشەویستی ف محبّت.
مەوت: ۱) تۆکێکـەواتـا: بمـری؛ ۲) منالْ‌ترسێنی‌خەیاڵی ف ۱) الٰهی بمیری؛ ۲) لولوخُرخُره.
مەوتەن: مەڵبەندی جێگەی ژیان ف وطن.
مەوج: ۱) جاجم؛ ۲) مۆنجی کرو پارچە ف ۱) جاجیم؛ ۲) درخشندگی در پارچه.
مەوجو: شتێ کە هەیە ف موجود.
مەوجود: مەوجو ف موجود.
مەودا: ۱) لێواری تیخ؛ ۲) نوُکی خەنجەرو شمشێر؛ ۳) ماوەی بەینی دو شت؛ ۴) مۆڵەت، قانە؛ ۵) سەردەمێ لە کات‌و سات، ماوە ف ۱) لبهٔ تیغ؛ ۲) نوك خنجر و شمشیر؛ ۳) مسافت؛ ۴) مهلت؛ ۵) مدّتی از زمان.
مەورانی: مەگیرانی، بێزو، بێژی ف ویار.
مەوردْ: ۱) مەبەست؛ ۲) جار ف ۱) موضوع؛ ۲) بار، دفعه.
مەورە: ۱) بڕبەند، مڕمەند؛ ۲) لکی بڕاوی دارترێ ف ۱) سوهان؛ ۲) شاخهٔ هرس شدهٔ تاك.
مەورەد: بڕبەند، مڕمەند، مەورە ف سوهان.
مەوریان: مەگیرانی، بێزو، کەرب، بێزگ ف ویار.
مەوزوُح: مەبەست، مەسەلە ف زمینه، موضوع.
مەوزوُع: مەوزوُح ف موضوع.
مەوژ: تەرز، تەحر، بیچم، جۆر ف طرح، شکل.
مەوْژ: ۱) میاوی پشیلە؛ ۲) مێوژْ ف ۱) صدای گُربه؛ ۲) مویز.
مەوژاندن: میاواندنی پشیلە، بانگی کتْك ف صدادرآوردن گربه.
مەوژۆك: گیایەکی بنکـدارەو تام‌شیرین ف گیاهی است که پیازه‌اش خوردنی است.
مەوق: ۱) شوێن، جێگە؛ ۲) دەوروبەر ف ۱) جای؛ ۲) حوالی.
مەوقوُفە: مڵکی مزگەوت ف موقوفه.
مەوقوُفەجات: زۆر مڵك‌و زەمینی سەربە مزگەوت ف موقوفه‌جات.
مەولانـە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەولـو: ۱) مانـگـێ کە پێغـەمبـەری تیا لەدایك‌بوە؛ ۲) چێشت‌و نان‌بەخشینەوە بە هۆی لەدایك‌بوُنی پێغەمبەرەوە ف ۱) ماه ربیع‌الاوّل؛ ۲) اطعام به مناسبت میلاد پیغمبر.
مەولود: ۱) مەولو؛ ۲) ناوی پیاوان ف ۱) نگا: مەولو؛ ۲) نام مردانه.
مەولودنامە: بەپێغەمبەر هەڵگوتن لە مەولودی پێغەمبەردا ف مولودنامه.
مەولودەمانگ: مانگی مەولو ف ماه ربیع‌الاوّل.
مەولودی: نان‌و چێشت‌بەخشینەوە بە مبارەکی مانگی مەولود ف ولیمهٔ مولودی.
مەولەغ: ئەندازە لە شتێ ف مبلغ.
مەولەق: مەولەغ ف مبلغ.
مەولەوی: ۱) سەرناوێکی خوێندەوارانی ئایینیە؛ ۲) نازناوی هەستیاری هەرەبەرزی کوردمەلا**عبدالرحیم تاوەگۆزیە** کە لە هەورامان ژیاوە ف ۱) از القاب روحانیون؛ ۲) تخلّص یکی از شعرای بزرگ کُرد.

مەویژ: تریێ هەڵخراو لەبەر تاو وشکەوەکراو ف مویز.

مەهـ: ١) مانگی سی‌ڕۆژە؛ ٢) پەز، مەڕ ف ١) ماه سی روزه؛ ٢) میش.

مهە: شەراو، مەی ف شراب، مَی.

مەها: پەز، مەهـ، مەڕ ف میش.

مەهاباد: مهاباد ف شهری درکردستان.

مەهار: مهار ف مهار.

مەهاربەن: بەهاربەند ف بهاربند.

مەهارکردن: پەت‌و ئاڵقە دەلوُت‌خستنی حوشتر ف مهارکردن.

مەهارەت: شارەزایی لە کارا، زەبەردەستی ف مهارت.

مەهانە: بەهانە، پەڵپ ف بهانە.

مەهانی: کرێی‌مانگ‌بەمانگ، مانگانە ف ماهیانه.

مەهبرن: مانگی مەگیرانی کردن ف ماه ویارکردن حامله.

مەهبەرە: زبارە، هەرەوەز، کاری گەلەکۆمەگی ف کار تعاونی.

مەهتاو: مانگەشەو ف ماهتاب.

مەهتەر: خزمەتکاری ئەسپ ف مهتر اسب.

مەهجەت: ئاتاجی، پێویست، پێداویست ف احتیاج، نیاز.

مەهدك: دەرگوش، لانکە ف گهواره.

مەهدەر: تکا، رەجا، شفات ف شفاعت.

مەهدەرچی: تکاکەر، رەجاکەر ف شفیع.

مەهر: ١) مارە؛ ١) مارەیی ف ١) عقد نکاح؛ ٢) کابین.

مەهْر: مەهیر، دۆکلیو، دۆخەوا ف دوغبا.

مەهرکرن: مارەکردن ف عقدکردن.

مەهروڤان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردسان که توسط بعثیان ویران شد.

مەهس: پالاڵەهەمانە، سوُکەسۆل ف پای‌افزار سبك، دمپایی.

مهەس: قاشاغ، رنەك ف نگا: قاشاغ.

مەهســـونـــاوە: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مەهشۆت: ماشۆت، کرمی نۆکی‌شین خۆر ف آفت نخودسبز.

مەهفوُر: مافور، مەهوز، قالی ف قالی.

مەهڤان: میوان، لەخانوی بیانی خۆ خۆدی‌کرن ف مهمان.

مەهك: خوێنی ژنانە، بێ‌نوێژی ف عادت ماهانهٔ زن.

مەهکی: مەهك، بێ‌نوێژی ژنانە ف عادت ماهانهٔ زنان.

مەهگران: بێزو، مەگیرانی، مەبرانی، کەرب ف ویار.

مەهلا: گەڕەك، محەللە ف محله.

مەهلان: دەمێ، تاوێ، قان ف مدّت کمی.

مەهـلی: ١) خێشـــك؛ ٢) کون‌ئاخـنی گۆنجــە لە پەڕۆ ف ١) شخم صاف‌کُن؛ ٢) سوراخگیر آبراه.

مهەلمی: محەلمی ف نگا: محەلمی.

مەهمـەدی: چەنـدهۆزێکی کوردە لە کوردستانی بەردەستی ترکان کە زاراوەی تایبەتیان هەیە ف چند طایفه کُرد با لهجهٔ مخصوص خود.

مەهمێز: مامزە ف مهمیز.

مهە: مەی، شەراو ف مَی، شراب.

مەهن: نازکـردن. ناز: (ئـەز مەهنێ خۆ لکێ‌کەم؟ ئەز بێ‌باڤم) ف ناز، مُقابل نیاز.

مهەندیز: ئەندازیار ف مُهندس.

مهەندیس: مهەندیز ف مُهندس.

مەهۆ: مالۆس، مێچکەبەرار ف مادەخوك.

مەهەت: ئاریکاری، کۆمەك، یاریدە ف مُساعده.

مەهــەلی: هۆزێکی کوردە لە کوردستـــانی ژێردەستی ترکـان ف نام عشیره‌ای است در کردستان.

مەهەممەدی: مەهمەدی: (بۆهتیو **مەهەممەدی**و سلیڤی/ هن لەعل‌و هنەك‌ژ زێڕ و زیڤی) «خانی» ف نگا: مەهمەدی.

مەهەمەدی: مەهمەدی ف نگا: مەهمەدی.

مەهەیر: هەژار، بێچارە، لێقەوماو ف بیچاره.

مەهی: مانگی، مانگ‌بەمانگ ف ماهیانه.

مەهیتی: مانگانە، جیرەی مانگانە ف حقوق ماهانه.

مەهێدان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەهیر: دۆکلیو ف دوغبا.

مەهیك: مەهك، مەهکی، بێ‌نوێژی ژن ف عادت ماهانهٔ زن.

مەهێڵە: رێگە مەدە، رەوا مەبینە ف مگذار.

مەهین: ١) خۆگرتن‌و توندبوُنەوەی شیر بە ئامیان‌تێکردن؛ ٢) ماین ف ١) بندآمدن شیر؛ ٢) مادیان.

مەهینکا: تاژیلۆکە، حوشترخوا ف آخوندك.

مەهینی: ئێستری ماچە ف ماچه استر.

مەی: ١) شەراو، بادە؛ ٢) مەهـ، پەز، مەڕ؛ ٣) مەزە: (مەیخۆشە) ف ١) می؛ ٢) میش؛ ٣) مزه.

مەیا: ١) بەهەوێن توندبوُ؛ ٢) لە مەبەستیا سەرکەوت؛ ٣) ماچەئێستر ف ١) شیر بندآمده؛ ٢) موفق شد؛ ٣) استر مادینه.

مەیان: ١) گۆڕەپان؛ ٢) بەینی دو شت؛ ٣) جۆرێ ترێ؛ ٤) هەویرترش؛ ٥) بەهەوێن توندەوەبوُن ف ١) میدان؛ ٢) میان؛ ٣) نوعی انگور؛ ٤) خمیرمایه؛ ٥) توسط پنیرمایه بندآمدن.

مەیانـدن: ١) ئامیان‌لێ‌دان؛ ٢) برێتی لە کردنەسەهۆڵ ف ١) مایه‌زدن؛ ٢) کنایه از یخ‌زدن.

مەیانە: دۆستایەتی، ئاشنایەتی، بەین ف میانه.

مەیاو: دەنگی پشیلە ف صدای گربه.

مەیب: بنی ڕەز، داری هەنگور، مێو ف تاك، مَو.

مەیبە: ١) دوُری مەخەوە؛ ٢) کارێ مەکە بچتە ژوُرەوە ف ١) مَبَرش؛ ٢) فرومبر.

مەیت: جەنازە، لاشەی مردو ف لاشه، جنازه.

مەیتەر: خزمەتکاری ئەسپ ف مهتر اسب.

مەیخانە: شەرابخانە ف میخانه.

مەیخانەچی: شەراوفرۆش ف می فروش.

مەیخۆ: لە خواردنی دوُر بە ف مخورش.
مەیخۆر: کەسێ کە شەراب دەخواتەوە ف میخوارە.
مەیخۆرەوە: ١) فڕی مەکــە؛ ٢) مەیخــۆر، شەرابخــۆرەوە ف ١) متوشش؛ ٢) مَیخوارە.
مەیخۆش: بەینی ترش‌و شیرن ف میانهٔ ترش و شیرین.
مەیخوُلی: ماخولیا، نەخۆشی ئەسپەك ف مالیخولیا.
مەیدان: ١) گۆڕەپــان، مەیان؛ ٢) شەڕگە؛ ٣) گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی کاولی کرد ف ١) میدان؛ ٢) رزمگــاه؛ ٣) نام روستـایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
مەیدانابازی: جێگەی ڕکەو ملەکردن ف میدان مسابقە.
مەیدان‌بازی: گەمەو کایە لە مەیدان‌دا. رکەو ملە ف مسابقە درمیدان.
مەیدانداری: دەگژیەكڕاچوُن ف مقابلە در جنگ.
مەیدان‌نانەوە: ئامادە بۆ شەڕ لە مەیدان‌دا ف میدان جنگ آراستن.
مەیدان‌وازی: ١) گۆڕەپـانی گەمە؛ ٢) مەیدانبازی ف ١) میدان برای بازی؛ ٢) مسابقە در میدان.
مەیدنۆز: گێژنۆك، مەعدەنوُس ف سبزی جعفری.
مەیدی: دوازدەیەمین ئیمامی شیعەیان ف مهدی، امام دوازدهم شیعیان.
مهێدی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
مەیر: مەهیر، دوکلێو، دوخەوا ف دوغبا.
مەیرە: پەنیرو لۆرکی تێکەڵاو ف از مشتقّات شیر.
مەیرەك: کرمێکە ئافاتی شیناوەردە ف حشرهٔ آفت سبزیجات.
مەیری: مەهیر، مەیر، دۆکلێو، دۆخەوا ف دوغبا.
مەیز: تماشا ف نگاە.
مەیزاندن: تماشاکردن ف نگاەکردن.
مەیزێ: تماشاکە ف نگاەکن.
مەیزین: مەیزاندن ف نگاە کردن.
مەیژدە: مەجیدی، دراوێکی عوسمانی بوُ ف از آحاد پول عُثمانیان.
مەیس: مێش، مەشە ف مگس.
مەیســەر: ممکین، شیاوی دەسکـەوتن بەهاسانی: (بۆم **مەیسەر** بوایە باش بو) ف میسّر.
مەیسەل: مەیسەر ف میسّر.
مەیشت: سۆزی، سبحەینێ، سبەی ف فردا.
مەیشنا: مەڕ، مێ، پەز ف گوسفند.
مەیڤان: مەهڤان ف مهمان.
مەیڤی: داری‌ترێ، مێو، بنی‌ڕەز ف مو، تاك.
مەیکوت: کوتکی دارین ف پُتك چوبی.
مەیکێ‌ئاڤێ: جۆرێ سەگڵاوی سوُری ئامـاڵڕەشە. پێست‌و ڕۆنەکەی زۆر بەنرخن ف سگ آبی.
مەیگەڕ: کەسێ کە شەراب لە ناو شەراوخۆراندا دەگەڕێنێ ف ساقی.
مەیگێڕ: مەیگەڕ ف ساقی.
مەیل: ١) ئارەزوُ، تاسە؛ ٢) خۆشەویستی: (بۆ دەگەڵم بێ‌**مەیلی**) ف ١) آرزو؛ ٢) محبّت.
مەیلا: ڕێگە مەدە، ڕەوا مەزانە ف مگذار.
مەیلان: ئارەزوُ، ئاوات ف آرزو.
مەیلانە: مەیلا ف مگذار.
مەیلە: مەیلا ف مگذار.
مەیلەو: ئامال ف متمایل بە.
مهیم: گرینگ ف مُهمّ.
مەیمان: کەسێ کە لە ماڵی یەکێ تر نان دەخواو دەخەوێ‌و ڕێبوارە ف مهمان.
مەیمانێ: بانگ‌هێشتنی خەڵك بۆ نان‌خواردن ف مهمانی.
مەیموُن: ١) مەیمان؛ ٢) مەمینە ف ١) مهمان؛ ٢) بوزینە.
مهــین: ١) ماین، ژنی ئەسپ؛ ٢) سنگی لەدار؛ ٣) بزمــارو ئاڵقــە بۆ شت‌هەڵاوەسین؛ ٤) گەمەیکی منالانەیە. سێ‌سنگولکە *لە سێ‌سوچ* دەکوتن ف ١) مادیان؛ ٢) میخ چوبی؛ ٣) رخت‌آویز؛ ٤) نوعی بازی کودکانە است.
مەینۆش: شەراوخۆر ف میخوارە.
مەینۆشی: شەراوخواردن ف میخوارگی.
مەینە: ١) نێوان؛ ٢) کەمبەرە؛ ٣) قەدی‌کێو ف ١) میانە؛ ٢) کمر بند؛ ٣) ستیغ کوە.
مەینەت: ١) دەردو ئازار؛ ٢) خەم‌و خەفەت ف ١) درد و رنج؛ ٢) غم.
مەینەتبار: خەمبار ف غمگین.
مەینەتی: خەم، خەفەت ف غم.
مەیوُ: تونـــدەوەبـــوی تراو: (شیری **مەیوُ**، وەك ماستی **مەیوُ** وایە) ف بندآمدە، منعقدشدە.
مەیوە: ١) ڕەز، داری ترێ؛ ٢) رابردوی مەیوُ: (شیرەکە **مەیوە**)؛ ٣) میوە، فێکی. فێقی ف ١) تاك؛ ٢) منعقد شدە است؛ ٣) میوە.
مەیەس: مەشە، مێش ف مگس.
مەیەڵە: مەیلا ف مگذار.
مەیین: ١) تونـدبـوُنەوەی تراو لە ئامیانێکەوە؛ ٢) داوەستان‌و نەبزوتنی گۆماو ف ١) منعقد شدن مایع؛ ٢) راکد بودن آب.
مەییو: مەیوُ ف منعقدشدە.
می: موُ، توُك ف مو.
مێ: ١) ما، ماك، پێچەوانەی نێر؛ ٢) پەز، مەڕ، مەهـ. مەها؛ ٣) مەزە، چێژە: (مێخۆش) ف ١) مادینە؛ ٢) میش، گوسفند؛ ٣) مزە.
میائاڤێ: مەیکێ‌ئاڤێ ف سگ آبی.
میابــان: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
میافــارقین: ناوچـەیەکی کوردستانە ژێردەستی ترکان. ئێستە *بەناوی سلیڤان دەناسرێ* ف ناحیەای درکردستان.
میان: مابەین، بەین ف وسط، میان.
میان‌پۆلان: ناو هەردوك‌شان، قەڵاندۆش ف میان دو کتف.
میانچی: ناوبژی‌کەر، بەریوان، ناوجی‌کەر ف میانجی.

میاندار: نیوه کوتراو. بۆ هەردەخلێك ئێژن ف نیمکوب.

میاندیس: ئەندازیار ف مُهندس.

میانه: ۱) مام‌ناونجی، دەسته؛ ۲) جێگەخەوی تەویلەوان لە تەویلەدا؛ ۳) ناوقەد، کەمبەر؛ ۴) ناوەندی پشت لە سەرەوە تا خوار؛ ۵) پارچەیێکی دارین لە قەدی قلیانـاویدا ف ۱) میانـه؛ ۲) خوابگاه اصطبل‌بان در اصطبل؛ ۳) کمر؛ ۴) پُشت؛ ۵) قسمتی از قلیان.

میانه‌باری: بەژن‌زراف، قەدباریك ف کمر باریك.

میانه‌ڕەو: نە زۆر توند نە زۆر شل لە مەبەست‌و ئاکاردا ف میانه‌رو.

میانی: ۱) ئەوەی ناوەڕاست؛ ۲) نهێنی ف ۱) وسطی، میانی؛ ۲) راز مگو.

میانێن: ناوەڕاست، دوڕ، ناوەند ف وسط.

میانی هەلل: نیمەڕۆ، نیوەڕۆ ف نیمروز.

میانێ هەله: میانی هەلل ف نیمروز.

میاو: دەنگی پشیله ف صدای گربه.

میاواندن: دەنگ‌بەرزکردنەوەی پشیله ف صداکردن گربه.

میاوانن: میاواندن ف صداکردن گربه.

میاوه: میاو ف صدای گربه.

مێباز: تۆلاز، پیاوێ کە زۆر گاناوی‌یەو دەوری ژنان دەدا ف زنباره.

میت: ۱) قیتایی، زەقایی؛ ۲) قامکەتوته؛ ۳) مت، گوێچ؛ ۴) کەلا، کەللا، مەڕمـەڕ؛ ۵) مژی ف ۱) برجستگی؛ ۲) انگشت کوچکـه؛ ۳) پول تیله‌بازی؛ ۴) تیله؛ ۵) مکید.

میتـان: ۱) سوکـەڵەی محەممەدئەمین، مینه؛ ۲) کراس ف ۱) مخفّف محمّد امین؛ ۲) پیراهن.

میتاوی: کەپری ناو بێستان کە لەسەری دەخەون ف کپری که برآن می‌خوابند.

میتر: مەتر، مەتره ف متر.

میتـــك: ۱) قیتکـــه، بەلـو؛ ۲) ڕشکی سپێ؛ ۳) پنچکی مورد ف ۱) چوچوله؛ ۲) رشك شپش؛ ۳) بوتهٔ «مورد».

می‌تك: مورد، گیایەکە بە پنچك دەڕوێ ف گیاه «مورد».

میت کردن: قیت‌کردن: (گوهێ خۆ **میت کریه**) ف برجسته‌کردن.

میتکه: میتك ف چوچوله.

مێتکه: ڕشکی سپێ ف رشك شپش.

میتن: مژین، مڵك‌لێدان ف مکیدن.

مێتن: مژین، مژتن ف مکیدن.

میتۆ: چاوپرۆش، کوێرەموُشه ف چشم کم‌سو.

مێتوکه: ڕشك ف تخم شپش.

میتۆڵ: میتکه ف چوچوله.

مێتولکه: ڕشك ف رشك شپش.

میتۆڵه: میتکه ف چوچوله.

مێتێل: تەریبی دۆشەك‌و لێفه ف کوك لحاف و تشك.

میتێن: کەلایێن، مەڕمەڕێن، مۆشێن ف تیله‌بازی.

میجاز: ۱) خوُ، خده؛ ۲) قەول، گفت، پەیمان: (ژن بێ**میجازن**) ف ۱) خوی و عادت؛ ۲) عهد.

میجبێتی: تەوجی، باربو، پیتاك ف باج و خراج.

میجك: مەزبوُت، گورج‌و گۆڵ ف چست و چالاك.

میچ: ۱) دیوی ژخوارەوەی سەربـان، بن‌بان؛ ۲) جگ، چۆ، قاپ؛ ۳) گیرەو پێ‌چەقـاندن: (**میچ** مەکه، هێندە **میچ** مەبه) ف ۱) سقف؛ ۲) شتالنگ، قاپ؛ ۳) پافشاری، اصرار.

میچاله‌ك: تۆزقاڵێ، پیچەك، کەموسکەیەك ف یك ذرّه، اندکی.

میچڕان: بەسەریەکدا گلۆفان ف برهم فشردگی.

میچڕاندن: بەسەریەکا گلۆفاندن ف برهم فشردن.

میچك: مێوینەی‌مەل ف مادینهٔ پرندگان.

مێچك: ۱) بەرخی بێ‌دایك کە هەمو مەڕێك دەمژێ؛ ۲) مێوینه؛ ۳) بریتی لە ترسـەنۆك ف ۱) برّهٔ بی‌مادر که شیر دیگر گوسفندان خورد؛ ۲) مؤنث، مادینه؛ ۳) کنایه از بُزدل.

مێچکه: ۱) ما، ماینه، مێ؛ ۲) مڵچه، دەنگ لەدەم‌هاتن لە خواردنا؛ ۳) بریتی لە ڕیایی‌و مەرایی ف ۱) ماده، مقابل نر؛ ۲) صدای دهن هنگام خوردن؛ ۳) کنایه از تملّق و چاپلوسی.

مێچکـەمێچـك: ۱) مڵچەمڵچ؛ ۲) مەرایی‌و زمان‌لوُسی ف ۱) صدای دهن درخوردن؛ ۲) تملّق و چرب‌زبانی.

مێچلگه: گرێوکردن، مەرج‌بەستن ف شرط‌بندی.

میچڵه: چیڕی‌وگیڕی ف پافشاری.

میچـوڵکـه: خڕکراولەناودەستا: (کەشك **میچوڵکه**بکه) ف گلوله‌شده دردست، مُچاله.

میچۆڵه: میچوڵکه ف مُچاله.

میچی قومارخانه: بریتی لە ڕوهەڵماڵاوی گوێ‌نەدەر بە عەیب‌و عار ف کنایه از شیّاد و پررو، قاپ قمارخانه.

میچێن: جگێن، قاپێن ف قاپ‌بازی.

میحراب: جێگەی پێـش نوێژ لە مزگەوتا ف محراب.

میحراو: میحراب ف محراب.

مێخ: بزمار ف میخ.

میخانه: گوڵمیخ، سنگی ئاسن ف میخ کلفت.

مێخچه: بزماره، ڕەقایێ لە ناو پا دەردەچێ، مێخەکه ف میخچه.

مێخ‌زنجیر: مەڕبەند ف میخ ستوربند.

مێخ‌سندان: سندانی ئاسنگەر ف سندان آهنگر.

مێخڵەمه: مەخلەمه ف نگا: مه‌خله‌مه.

مێخۆش: مەیخۆش ف ملس.

مێخۆلی: حۆل، خۆل، گەللایی، گێژوویژ ف هالو.

مێخه‌ك: قەنەفل ف میخك.

مێخه کبەن: بەرموُری لەمێخەك ف گردنبند از میخك.

مێخه کبەند: مێخه کبەن ف گردنبند میخك.

مێخه که: بزماره، مێخچه ف میخچه.

مێخه کی: ۱) بە ڕەنگی مێخەك، سوُری تاریکی مات؛ ۲) گوڵێکه ف ۱) به رنگ میخك؛ ۲) گل میخك.

میدا: قەڵەمڕەساس ف مداد.
میداد: میدا ف مداد.
میداڵ: پارچەکانزای مۆرلێدراو دەدرێ بە کەسانێ کە زۆر بەکارن ف مدال.
میدە: گەدە، عوُر، کرش، گیپاڵ ف معده.
میر: ۱) سەرۆك، سەردار؛ ۲) لاتــەنیشتی قوُڵی جگ؛ ۳) هەویر ف ۱) امیر؛ ۲) طرف گود جانبی شتالنگ؛ ۳) خمیر.
مێر: ۱) پیاو؛ ۲) شو؛ ۳) ئازا لە شەڕ؛ ۴) دڵاواو مەرد؛ ۵) ناوە بۆ ژنان؛ ۶) خۆشەویستی؛ ۷) پیر، بەتەمەن ف ۱) مرد؛ ۲) شوهر؛ ۳) شجاع؛ ۴) نیکوکار؛ ۵) نام زنانە؛ ۶) مهر، محبّت؛ ۷) پیر، سالخوردە.
میرا: وشەی دواندنی میر بە ڕێزلێنان ف ای امیر.
مێرا: پشتێند، کەمەربەند، شاڵ ف شال.
میرات: کەلەپوور، ماڵی بەجێماو لە مردو ف ارث.
مێرات: جنێوێکی ژنانەیە ف دشنامی است زنانە.
میراتبەر: کەلەپورگر ف وارث.
میراتگر: میراتبەر ف وارث.
میراتی: ۱) ماڵی میرات؛ ۲) برێتی لە ماڵی چەپەڵو شوُم ف ۱) ارثی؛ ۲) کنایە از مال پلید و نحس.
مێراتی: ۱) ئازاتی؛ ۲) پیاوەتی ف ۱) شجاعت؛ ۲) مردانگی.
میراج: سەفەری پێغەمبەر بۆ عاسمانان ف معراج.
میراخۆر: کەسێ کە بەسەر تەویلەی خانو شازادەگا ف میرآخور.
مێرادیش: لەکەمەری خۆی بەست ف بەکمر بست.
میراز: هەویرترش ف خمیرمایە.
میراژدین: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
میراش: خاوەنئاسیاو ف خداوند آسیاب.
میراڤ: کەسێ کە دابەش کردنی ئاوی ئاوایی بەدەستە ف میراب.
میران: ۱) میرا؛ ۲) لەقــەمی بازێ لە سەرەكعەشــرەتان؛ ۳) گوندێکی کوردستــانــە بەعسی کاولی کرد ف ۱) ای امیر؛ ۲) لقب بعضی از سرداران ایل؛ ۳) روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
میرانە: باجێ کە دەدرێ بە میر ف باج ویژۀ امیر.
مێرانە: ۱) ئازایانە؛ ۲) پیاوانە ف ۱) شجاعانە؛ ۲) مردانە.
میرانی: ۱) جۆرێ ترێ؛ ۲) جۆرێ هەڵپەڕکێ ف ۱) نوعی انگور؛ ۲) نوعی رقص.
مێرانی: ئازایەتی ف شجاعت.
میراو: میراڤ ف میراب.
مێراو: میحراب ف محراب.
میراوا: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شدە است.
میراولی: گونــدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
میراوەر: گونــدێکی کوردستانە بەعــی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
میراوێ: میراوا ف نام چند آبادی.
میرایەتی: گەورەیی، دەسەڵاتداری ف بزرگی، اقتدار.
میرپەنچە: برێتی لە ئازاو بەڕێزو قەدر ف کنایە از شجاع و محترم.
میرج: جۆرێ گەنم ف نوعی گندم.
میرچ: مرچ، ملچ، ملچە ف نگا: مرچ.
میرچــك: ۱) مەلیچــك، چوڵــەکە، چێشکە؛ ۲) باڵداری مێوینە ف ۱) گنجشك؛ ۲) پرندۀ مادە.
مێرخاس: ۱) پیاوی باش؛ ۲) ئازاو ڕەشید ف ۱) نکوکار؛ ۲) شجاع.
میرخان: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانە.
مێرخوز: جۆرێ ماسی ف نوعی ماهی.
مێرخوزار: ۱) چیمەن، مێرگو گیاجاڕ؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف ۱) مرغــزار؛ ۲) نام روستــایی در کردستــان کە توسط بعثیان ویران شد.
میرخەزەب: کاربەدەستی شاو خان بۆ ئازاردانی خەڵك ف میرغضب، جلّاد.
میرخەزەو: میرخەزەب ف میرغضب.
مێرد: شوُ، مێر ف شوهر.
مێردترێنە: جۆرێ مۆرووی خشڵ ف نوعی مهرۀ زینتی.
مێردرەوە: محەجەری لێوارەی سەربان ف نردۀ لب بام.
مێرد کردن: شوُکردن ف شوهرکردن.
مێردم: ۱) مەردم، بنیادەم؛ ۲) خزمی نێرینە ف ۱) مردم؛ ۲) خویشاوند مُذکّر.
مێردوٚ: هۆی کاورا ف حرف ندا خطاب بە مذکّر.
مێردە: ۱) شوُ، مێرد؛ ۲) نێر ف ۱) شوهر؛ ۲) مَرد، جنس مذکر.
مێردەزمــە: ۱) پیرهــەقــۆك، جنــۆکــەی پیاوترسێن؛ ۲) بەردی قەوەت تاقی کردنــەوە؛ ۳) مۆتــەکــە، کاوس ف ۱) غول بیابــان؛ ۲) سنــگ آزمایش نیرو؛ ۳) کابوس.
مێردەك: بۆرەپیاگ، کاوراکەی بێنموت ف مردك.
مێردە کەردش: ژنیهاوردگە، بۆتە خاوەنژن ف زن گرفت.
مێردی: ۱) قەوەتی گانکردن بۆ پیاو؛ ۲) پیاوەتیو ئازایی ۱) نیروی جنسی مرد؛ ۲) مردی.
مێردینکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
میرڕۆستــەم: لەو گونــدانــەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
میرزا: خوێندەوار ف میرزا.
میرزادە: بەچکەمیر ف امیرزادە.
میرزارۆستــەم: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
میرزاغە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

میرزینگ: بژۆڵ، مژۆڵ [ف] مژه.

میرستـــەك: گونـدێك لە کوردستـان کە بەعسی بە بومبـای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرسینا: گوندێك لە کوردستان کە بەعسی بە بومبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

مێرغوزار: مێرخوزار [ف] مرغزار.

میرغەزەب: جەللاد، جەلاب، میرخەزب [ف] میرغضب.

میرفان: مەیمان [ف] مهمان.

میرفانی: مەیمانی [ف] مهمانی.

میرك: ۱) مباشر، بەردەستی میر؛ ۲) جێگەی ڕۆنیشتنی میر لە کۆڕدا؛ ۳) ئانیشك [ف] ۱) معاون امیر؛ ۲) جای نشستن امیر؛ ۳) آرنج.

مێرك: کاورا، کابرا [ف] یارو.

میرکـــاچیا: گونـدێك لە کوردستـان کە بەعسی بە بومبـای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرکۆ: ناوە بۆ پیاوان [ف] نام مردانه.

میرکوت: نەخۆشیەکە وەك سوُرێژە لە زارۆکان دێ [ف] بیماری سرخك مانند.

مێرکوت: کوتکی دارین [ف] پُتك چو بین.

میرکوڕ: ۱) هەڵبژاردە، بلیمەت؛ ۲) شازادە [ف] ۱) نابغه؛ ۲) شاهزاده.

مێرکوژ: پیاوکوژ، گوژەر [ف] آدم‌کُش.

میرکە: ناوەبۆ پیاوان [ف] نام مردانه.

میرکەردەنە: هەویرشێلان [ف] چلانیدن خمیر.

مێرگ: چیمەن، گیاجاڕ [ف] چمن.

مێرگـاقـوپی: گونـدێك لە کوردستان کە بەعسی بە بومبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرگزیرکێ: جـۆرێ گەمە بـە جگ [ف] نوعـی قاب‌بازی، شاه و وزیر بازی.

مێرگۆڵە: مێرگی پچوُکی زۆر بەدیمەن [ف] چمن کوچك و زیبا.

مێرگـەپـان: گونـدێك لە کوردستـان کە بەعسی بە بومبـای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

مێرگـەتـوێ: گونـدێك لە کوردستـان کە بەعسی بە بومبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

مێرگەسوارە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مێرگـەسـەر: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مێرگـــەســـەید: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مێرگەلان: مێرگۆڵە [ف] چمن کم‌وسعت و زیبا.

مێرگەهەلێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مێرگـــەی کۆیە: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مێرگێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میرمـام: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مێرمەندۆك: نەنێرنەمێ، ئێرەموُك [ف] نەنر نه ماده، مُخنّث.

میرمیران: خانێ کە چەند میری ژێرفەرمانە [ف] خانِ خانان.

میرمیرێن: گەمەی میرسازدان بۆ گاڵتە [ف] نوعی بازی.

میرنشین: جێگەی ژیانی میر [ف] امیرنشین.

میرنکـە: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرۆ: ۱) میرا؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان؛ ۳) مرۆچە، میرولە [ف] ۱) ای امیر؛ ۲) نام مردانه؛ ۳) مورچه.

مێرو: مرۆچە [ف] مورچه.

مێروچە: مرۆچە، مێرو [ف] مورچه.

مێروچێر: دۆستو ئاشنا [ف] دوست و آشنا.

مێرۆژ: ڕاوەکەو لە کاتی کورك‌بوُنی ماکەودا [ف] شکار کبك هنگام کرچ شدن کبك.

مێروستان: ۱) تاکەمێرویێك؛ ۲) شارەمێرو [ف] ۱) یك مورچه؛ ۲) سوراخ مورچه‌ها، لانه مورچه.

میرۆك: گەرای مێروُلە [ف] تخم مورچه.

میروکی: گونـــدێك لە کوردستـــان کە بەعسی بە بومبـــای شیمیایی خەڵکیان کوشتوەو پاشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میروگزیر: میرگزیرکێ [ف] نوعی قاب‌بازی، بازی شاه و وزیر.

مێروُلە: مێرو، مرۆچە [ف] مورچه.

مێروُلەکردن: تەزینی ئەندام: (قاچم مێروُلە دەکا) [ف] مورمور شدن اندام.

میره: ۱) قوێخا، کوێخا؛ ۲) شوُ، مێرد؛ ۳) ئازوخەی دەوڵەتی؛ ۴) نازناوی

پیاوماقوڵی کاکەیی؛ ٥) جێژوان؛ ٦) بەگ، ئاغا ف ١) کدخدا؛ ٢) شوهر؛ ٣) سررشتەداری؛ ٤) لقب روحانی اهل حق؛ ٥) میعادگاه؛ ٦) بیگ، خان.

میرەچەغە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میرەدێ: ١) گوندێ کە میری لێ دەژی؛ ٢) گوندی قەوغا؛ ٣) گوندێك لە کوردستان کە بەعسی بە بومبای شیمیایی خەڵکیان کوشتووە و پاشان کاولیان کردوە ف ١) دهکدهٔ امیرنشین؛ ٢) ده بزرگ؛ ٣) روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده وسپس ویران گشته است.

مێرەقنج: بڕێتی لە هەنگ: (هەڵوای سەرپنجی یان گوی **مێرەقنجی**!) «مەتەڵۆکە» ف کنایه از زنبور عسل.

مێرەکی: ئازایانە، مەردانە ف شجاعانه، مردانه.

مێرەگان: چەژنێکە لە سەرەتای گوڵدانی گەنمدا دەگیرێ ف مهرگان.

مێرەوان: ١) خۆشەویست؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) مهربان؛ ٢) نام زنانه.

مێرەوانی: خۆشەویستی ف مهربانی.

میرهێ: مەهیر، دۆکلیو ف دوغبا.

میری: ١) گەورەیی، سەرۆکی؛ ٢) سەربە دەوڵەت؛ ٣) ماڵ و دارایی کە رادەگوێزرێ ف ١) امارت؛ ٢) حکومتی، دولتی؛ ٣) اموال منقوله.

مێرێ: ناوی ژنانە ف نام زنانه.

مێرێ: زڕدایك، باوەژن ف نامادری.

مێریتی: مەردایەتی، جوامێری ف مردانگی.

مێریجان: ناوە بۆ ژنان ف نام زنانه.

مێریژان: گیادۆکلیویکە ف گیاهی است آشی.

میرێ سوور: گوندێك لە کوردستان کە بەعسی بە بومبای شیمیایی خەڵکیان کوشتووە و پاشان کاولیان کردوە ف روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

مێریڤان: ١) خۆشەویست؛ ٢) دلۆڤان؛ ٣) ناوە بۆ ژنان ف ١) محبوب؛ ٢) مهربان؛ ٣) نام زنانه.

مێرینی: ١) قەوەتی گانکردن لای پیاو؛ ٢) پیاوەتی، مەردایەتی ف ١) نیروی جنسی مرد؛ ٢) مردانگی.

میز: ١) گمێز؛ ٢) تەختەی بەپێچکە بۆ شت لەسەردانان؛ ٣) دەنگی زەرگەتە و مەشە و مەگەز ف ١) شاش، ادرار؛ ٢) میز؛ ٣) وزوز حشرات.

مێز: ١) میز؛ ٢) باوەش، تامێز ف ١) نگا: میز؛ ٢) آغوش.

میزاڤ: ئاوی زۆر کەم کە لە سەرچاوە یان بە جۆگەدا دێ ف آب اندك که در جوی یا از سرچشمه آید.

میزان: بەرانبەر ف برابر.

میزاو: میزاڤ ف نگا: میزاڤ.

میزبەزێن: زارۆکێ کە گمێز لە بێشکەوە دەردەپەڕێنێ ف کودکی که شاش از گهواره بیرون زند.

میزتن: ١) گمێزکردن؛ ٢) دەرپەڕینی باریکەئاو لە دەفرەوە: (ئاشێ لە **میزتن بێ هەر دەمیزێ**) ف ١) شاشیدن؛ ٢) بیرون جهیدن باریکهٔ آب از ظرف.

مێزتن: میزتن ف نگا: میزتن.

میزدان: گمێزدان، مسوڵدان، موسڵدان ف مثانه.

میزدانك: میزدان ف مثانه.

میزفك: پلۆسك، لوُساوك ف ناودان.

میزکردن: گمێزکردن ف شاشدن.

مێزکردن: میزکردن ف شاشیدن.

میزگیران: نەخۆشی میزبۆنەکران ف شاش‌بند.

میزڵدان: میزدان، گمێزدان ف مثانه.

میزن: ١) کەسێ کە زۆر گمێز دەکا؛ ٢) بەوزەو گیزە ف ١) شاشو، بسیار شاشنده؛ ٢) وزوزی.

مێزن: کەسێ زۆر دەمیزێ ف بسیار شاشنده.

مێزۆ: دەندە، ئەو پارچەدارەی گاسنی دەچەتە ناو ف قطعه‌ای چوبی در گاوآهن.

میزۆك: کونی میز پێدا هاتنەدەر ف مجرای خروج ادرار.

میزە: ١) گیزە، وزە؛ ٢) لەپاش وشەی چرتە واتا: گمێز ف ١) وزوز؛ ٢) بعد از کلمهٔ «چرته» به معنی شاش.

مێزە: ڕوانین، تماشا، تواشا، فت ف نگاه، تماشا.

میزەچرکە: چرتکەمیزە ف چکمیزك.

مێزەچرکێ: میزەچرکە ف چکمیزك.

مێزەچڕکێ: میزەچرکە ف چکمیزك.

میزەچوڕکێ: میزەچرکە ف چکمیزك.

مێزەر: شاشك، سەروپێچ ف دستار، عمامه.

میزەڕۆ: ڕەگێ کە میزی پیادێ ف مجرای ادرار.

مێزەرە: مێزەر: (چیایە شێخو کەوا سەوزی **مێزەرە**ی بەفرە/ سیواکی چوُزەرەڕێواسە تەیلەسانی گەڵا) «حاجی قادر» ف دستار، عمامه.

مێزەفك: میزفك، پلوسك، لوس ف ناودان.

میزەك: کوندەمیز، کەسێ کە زۆر میز دەکا ف کسی که بسیار بشاشد.

مێزە کردن: لێ‌ڕوانین، فت‌کردن ف نگاه‌کردن.

میزەڵ: کەسێ کە شەو لە جێگە دەمیزێ ف کسی که در رختخواب شاشد.

مێزەڵ: میزەڵ ف نگا: میزەڵ.

میزەڵدان: مسوڵدان، گمێزدان، میزڵدان ف مثانه.

میزی: ١) گمێزی کرد؛ ٢) جێگەی خەتەنە ف ١) شاشید؛ ٢) جای ختنه.

میزێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میزیان: ١) میزتن، گمێزکردن؛ ٢) ئاو بەتەوژم لە قەڵشی دەفرەوە دەرچوُن ف ١) شاشیدن؛ ٢) آب از درز بیرون جستن.

مێزیان: میزیان ف نگا: میزیان.

مێزین: ١) کۆنەستێرەیەکە لە عاسمان. *لەبەرچاو وەك تەرازو دەچێ:*

(پێو رو **مێزین** پێرگی هەدەف بوُن)؛ ٢) بەرانبەر؛ ٣) جانتا، خورجینی پچوك ف ١) بُرج میزان؛ ٢) مقابل؛ ٣) ساك دستی.

مێژ: ١) مژ، به لێوان توند مزلێدان؛ ٢) دێر، دێرێك، رۆژگاری کۆن؛ ٣) ئەرکی پێنج‌فەرزەی موسوڵمان له ڕۆژو شەودا ف ١) مُك؛ ٢) پیشین؛ ٣) نماز.

مێژان: مژین ف مکیدن.

مێژاندن: کەم‌کەم شیری ئاژەڵ دان به بێچو وەختی دۆشین تا شیر دادا ف کم‌کم شیردادن به بچهٔ دام در هنگام دوشیدن تا راحت دوشیده شود.

مێژبێژ: چیرۆك‌ڤان، حەقایەت‌خوان ف قصه‌گو.

مێژتن: مژتن ف مکیدن.

میژده: مەجیدی ف از پولهای دولت عثمانی.

مێژك: ١) کانـدۆ، گویلـپاریێ که دایکی دەمژێ؛ ٢) بریتی له زۆرخۆری تێرنەخۆر ف ١) پارینهٔ شیرخوار؛ ٢) کنایه از پُرخور.

مێژکردن: بەجێ‌هێنـانی فەرزی‌خودا له هەمـو ڕۆژو شەوێکا ف نمازگزاردن.

مێژکەر: کەسێ کاری مێژکردنه ف نمازگزار.

مێژگه: مزگەت ف مسجد.

مێژوُ: ١) زەمانی کۆن؛ ٢) کەونارا ف ١) تاریخ؛ ٢) باستانی.

مێژوَ: بەرکەتی، لایق ف شایسته.

مێژۆرد: گیایەکه بۆ ئاژەڵ زۆر خۆشه ف علفی است.

مێژوزان: زانا به دەنگو باسی ڕابردوان ف مورّخ، تاریخ‌شناس.

مێژوشناس: مێژوزان ف مورّخ، تاریخ‌شناس.

مێژوڤان: مێژوزان ف مورّخ، آگاه به تاریخ.

مێژوك: میشکی ناو ئێسك ف مغز استخوان.

مێژۆك: بەرخێ که گوانی هەمـو پەزێك دەمژێ ف برّه‌ای که پستان هر گوسفندی را می‌مکد.

مێژوکه: بەرخی تازەزاو ف برهٔ تازه متولد شده.

مێژوَل: بژانگ، برژانگ ف مُژه.

مێژولانك: برژانگ، بژانگ ف مُژه.

مێژوناس: مێژوزان ف مورّخ، عالم تاریخ.

مێژوەرد: مێژۆرد ف گیاه «مێژۆرد».

مێژوی: دانەوێڵەیەکی پانکەڵەی کەوەڕەنگە بەچێشت لێ‌دەنرێ، نیسك ف عَدَس.

مێژوین: چێشتی مێژوی، نیسکێنه ف آش عدس.

مێژوُیی: زۆر کەونارا ف تاریخی.

مێژەلاك: ١) مەژگ، مژی، مەژی؛ ٢) هێشوەتری بێ‌دەنك ف ١) مغز؛ ٢) خوشه انگور لخت شده از دانه.

مێژەلۆك: مەورە، لکی بڕاوی ڕەز ف شاخهٔ هرس شدهٔ تاك.

مێژی: مەژگ، مەژی، مژی ف مغز.

مێژیل: مزڵ، قوناخ، مەودای ڕۆژەرێ‌یەکی بەپا ف مسافت یك روز راه پیاده‌رو.

مێژین: مژتن ف مکیدن.

میس: ١) ماچ، رامۆس، رامۆسان؛ ٢) توند بۆن‌کردن ف ١) بوسه؛ ٢) تند بو کردن.

مێس: مەشه، مێش ف مگس.

میسا: سوکەڵەناوی مۆسا، ناوی پیاوانه ف مخفّف موسی.

میساب: مشتەی پینەچی ف مشتهٔ پینه‌دوز.

میساخه: ئارداویژ ف جای آرد پیرامون سنگ آسیا.

میساس: مەساسه، مساسك ف چوبدست شخم‌زن.

میسان: ١) رامۆسان، ماچ‌کردن؛ ٢) بۆن‌کردنی توند؛ ٣) ناوه بۆ ژنان ف ١) بوسیدن؛ ٢) بوکشیدن؛ ٣) نام زنانه.

میستن: ١) گمێزکـردن، میزکردن؛ ٢) مژین، هەڵمژین؛ ٣) دەرپەڕینی دەنکه گەنم له ناو دوبەرداشا ف ١) شاشیدن؛ ٢) برمکیدن؛ ٣) بیرون جهیدن دانهٔ گندم از بین دو سنگ آسیاب.

میسکه: مسکه، جۆرێ کوللە ف نوعی ملخ.

میسکێ: گوندێکی کوردستانه بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میسمیسك: گمێزدان، میزەڵدان، مسوڵدان ف مثانه.

میش: مشك ف موش.

مێش: ١) مەش، مەشـه، مەشـێ؛ ٢) محـانـج، هاویشـتـنـی بێ‌ئامـانـج‌دەبـەرجـاوگرتـن له کەلایێن‌دا؛ ٣) هەنـگ، ئەو باڵـدارەچکۆڵەی لیکاوی دەمی له هەموشت شیرینتره؛ ٤) بریتی له هێزی کارو چالاکـی ف ١) مگس؛ ٢) انـداخـتـن بدون هدف درتیله‌بازی؛ ٣) زنبور عسل؛ ٤) کنایه از توانایی.

مێشاسه: مێشەسەگانه ف سگ مگس.

مێشاکەران: مێشەکەرانه ف خرمگس.

مێشان: گەمەبه کەلاو گوێز ف بازی با تیله و گردو.

مێشانه: مۆزکردنی گاو گۆل: (گوێلکەکان **مێشانە**یان کرد) ف رمیدن گاو و گوساله از زنبور درشت.

میشانی: مێشان، مۆشێن ف بازی با تیله و گردو.

مێشانی: مێشانه ف نگا: مێشانه.

مێشپەڕ: رەز له خونچەدا بەر له پشکوتن ف تاك قبل از شکوفه.

مێشتن: مژین، مژتن ف مکیدن.

مێش‌تێدان: کرمێ‌بوُنی میوەی بێستان ف کر زدن میوهٔ پالیزی.

مێش‌خۆره: مەلێکی جوان‌و چەندرەنگه ف پرندهٔ زنبورخوار.

مێش‌خەساندن: بریتی له بێکارڕابواردن ف کنایه از بیکاری.

مێشـڕەوێن: بەرچـاوکەی یەکسم له ترسی مێش ف پیشانی‌بند پرزدار اسب و ستور.

مێش‌قەپاندن: بریتی له بێکارڕابواردن، مێش‌خەساندن ف کنایه از بیکاری.

مێشـك: ١) مژی، مەژگ، مێژی؛ ٢) مۆز، جانەوەرێ که به گاو گۆلەوه دەدا ف ١) مغز؛ ٢) نگا: مۆز.

میشکات: ١) تاقەی چکۆڵه؛ ٢) جێ‌چرا ف ١) طاقچه؛ ٢) مشکات.

مێشکاسەی: جۆرێ جانەوەری باڵداری بۆرە زۆر دەوری سەگ دەدا ف سگ مگس.

مێش کوژ: ۱) دەرمان و گیایەکە مێش پێی دەمرن؛ ۲) تەناوێکە لەشوڵ بۆ مێش کوژتن ف ۱) داروی مگس کش؛ ۲) مگس کُش دستی.

مێشکۆڵە: زۆپایی پشتەسەر ف برامدگی عقب سر، مُخچە.

مێشگر: ۱) دەرمانێ کە مێشی پێوە دەلکێ؛ ۲) برێتی لە تەمەڵ و بێکار ف ۱) نوار مگس گیر؛ ۲) کنایە از تنبل و بیکار.

مێشگرە: مێشگر ف نگا: مێشگر.

مێشلەزەرگۆ: دەوەنێکە ف درختچەایست.

مێشلەزەرگون: مێشلەزەرگۆ ف درختچەایست.

میشلەزەرگە: گیایەکی گەڵاپانەو ئێژن دەرمانە ف گیاهی است دارویی.

مێش مێشك: قومارێکە هەرکەس زۆتر مێش لە هێلکە کولاوەکەی بنیشێ ئەیباتەوە ف نوعی بازی است.

مێشن: ۱) پێستی بزن و مەڕی لەدەباغ دراو؛ ۲) پەز، مێ، مەڕ ف ۱) چرم میشن، تیماج؛ ۲) گوسفند.

مێشنا: پەز، مەڕ، مێ ف گوسفند.

مێشۆ: حۆل، نەفام ف هالو.

مێشۆك: میشی بچوُك ف مگس کوچك.

مێشـۆکی: هەرچی و هەرکێ زۆری مێش لێ بنیشێ ف هرچە کە مگس بسیار برآن نشیند.

مێشوُلە: پێشکە، پێشی، تۆفانە ف پشّە.

مێشومحانج: ئاویتنی بێ ئامانج ف انداختن بدون هدف گیری.

مێشـە: ۱) بێشـە، دارستانی بی لە دەم چەم، دەحل؛ ۲) ترسانی وڵاغ و یەکسم لە مۆز، مێشانە ف ۱) بیشە؛ ۲) رم کردن حیوانات از زنبور و مگس.

مێشەرۆ: یەکسمی هەڵاتو لەتاوی مێش و مەگەز ف ستور رم کردە از زنبور.

مێشەڕەوی: مێش قەپاندن، برێتی لە بێکار ف کنایە از بیکار.

مێشەسانە: مێشکاسەی ف سگ مگس.

مێشەسەگانە: مێشکاسەی ف سگ مگس.

مێشەسەیانە: مێشکاسەی، مێشەسانە ف سگ مگس.

مێشەسەیە: مێشەسانە، مێشکاسەی ف سگ مگس.

مێشەسی: چێرگ، چرگ ف هوبرە.

مێشەڤان: کەسێ کە ئاگای لە دەحل بێ ف جنگلبان.

مێشـەقـەبـرە: مێشێکی درێژۆکەی سەوزە لانە لەبن زەمیندا دەکا ف مگسی درشت و سبز کە لانە در زیر زمین کند.

مێشەکەرانە: جۆرێ مێشی ڕەشی درشتە، کەرمێش ف خرمگس.

مێشەگرە: جاڵجاڵوُکە، جۆلاتەنە، کاکڵەموُشان ف عنکبوت.

مێشەگیرە: مێشەگرە ف عنکبوت.

مێشەلان: بێشەی چوغور، دەحلی پڕ، بێشەلان ف بیشۂ انبوه.

میشەمڕ: ماڵی چۆڵ کراو ف خانۂ متروك.

مێش هنگوڤ: هەنگ، مێشەنگوین ف زنبور عسل.

مێشەنگوین: مێشی لیکاوشیرنی چزودار ف زنبور عسل.

مێشەوان: ئاگاداری مێشە ف نگهبان بیشە، جنگلبان.

میشەوش: مێژوی، نیسك ف عدس.

مێش هەنگ: مێشەنگوین ف زنبور عسل.

مێش هەنگوین: مێشەنگوین ف زنبور عسل.

میشی: چرافتیلە، قودیلکەچرا ف چراغ موشی.

میشیاو: گونـدێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مێشێن: کەلایێن، موُشێن ف تیلەبازی.

میعراو: میحراب، جێگەی پێش نوێژ لە مزگەوت، مێراو ف محراب.

میڤان: مەیمان ف مهمان.

مێڤان: مەیمان ف مهمان.

مێڤاندار: کەسێ کە مەیمانی هەن ف کسی کە مهمان داشتە باشد.

مێڤانداری: خزمەت و حاواندنەوەی مەیمان ف مهمانداری.

میڤانی: ۱) مەیمانی؛ ۲) چێشتی ئاردو ڕۆن ف ۱) مهمانی؛ ۲) کاچی.

مێڤانی: مەیمانی ف مهمانی.

مێڤۆك: قۆبچە، دوگمە، بژکۆژ ف دکمە.

میقات: سەعاتی باش کە پاش و پێشی نیە ف ساعتی کە وقت صحیح را نشان می‌دهد.

میقرۆب: زیلەی کە بە چاو نابینرێ و دەبێتە مایەی نەخۆشی ف میکروب.

مێقن: سەرو سەکوت، پیچم و تەرح ف ریخت و قیافە.

میقناتیز: مغناتیز ف آهنربا.

میك: پەز، مەڕ ف گوسفند.

میکاب: مەترەی چوارگۆشە ف مترمُربع.

میکرۆب: میقرۆب ف میکروب.

میکرۆسکۆپ: دوربینێ کە میقرۆب دەخاتە بەرچاو ف میکروسکوپ.

مێکوت: کوتکی دارین ف یتك چوبین.

مێکوتك: میرکوت، مێکوتە ف مخملك.

مێکوتە: میرکوت، نەخۆشیەکی زارۆکانە زیپکەیان لێ دێت ف بیماری مخملك.

مێکوتەسەرە: بەچکەبۆقی لە قاپۆڕدا ف بچە قورباغۂ درون پوستە.

مێکوُك: مەکوك، بەلەك ف گیاه شیرین بیان.

مێکوُکە: مێکوُك، بەلەك ف شیرین بیان.

میکە: موُکێش، موُچن ف موچین.

مێکەر: ماکەر، دێڵەکەر ف مادەخر.

مێکەو: ماکەو، چێڵ ف مادە کبك.

مێکێ ئاڤێ: مەیکێ ئاڤێ ف سگ‌ابی.

مێگـوان: مێنگـوین، نێنگوُن، دامنەچەقان، بەرکەڵی مانگا ف گوسالۂ مادۂ سەسالە، مادەگاو جوان.

مێگەل: گەلە، کەرك ف گلە، رمە.

مێگەل وان: شوانی گەلە ف چوپان.

مێگەلەوان: مێگەلوان ف چوپان.

میل: ١) کلچـۆك، کلچێوك؛ ٢) خەتی ڕاست لە کوتـاڵدا؛ ٣) زمانەی تەرازو؛ ۴) ئەندازەیەك لە ڕێگەپێوان‌دا کە دەکاتە سێ یەکە فرسەقێك؛ ۵) ئاسنێ درێژۆکە لە زۆرخانەدا؛ ۶) درەوشێکی باریکە بژیشکان دەناو برینی ڕادەکەن؛ ٧) کێلی قەبر ف ١) میل سرمەکشی؛ ٢) خط مستقیم در قماش؛ ٣) زبانۀ ترازو؛ ۴) یك سوّم فرسنگ؛ ۵) میل زورخانه؛ ۶) میلۀ جرّاحی؛ ٧) شاهدقبر.

مێل: لارەوەبوگ، داهاتو ف کج شده.

مێڵ: میل ف نگا: میل.

مێلاق: ١) ترێی هەڵگیراو بۆ زستان؛ ٢) گوڵێکی سوری ئاڵە، ڕەبەنۆك ف ١) انگور ذخیره شده برای زمستان؛ ٢) آلاله.

مێلاقە: ڕەبەنۆك ف آلاله.

مێڵاك: ١) جەرگ‌و ناو؛ ٢) کەوچك، کەفچی؛ ٣) چێژە، چەشتن ف ١) دل و جگر و قلوه؛ ٢) قاشق؛ ٣) چشیدن.

مێڵاك کردن: تام‌کردن، چێژەکردن ف چشیدن.

مێلاگ: ڕۆن‌کردنەوە، سەلماندن ف اثبات.

میلان: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

میلانی‌حاجی: لەو گونـدانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مێڵاو: لاسکی قلیاناوی کە سەرێکی دەگاتە ناو ئاوەکەی ف میلۀ قلیان.

میلچۆك: کلچۆك ف میل سرمەکشی.

میلچێوك: کلچێوك ف میل سرمەکشی.

میلدان: ١) کلتور، سورمەدان؛ ٢) میل دەبرین‌ڕۆکردن ف ١) سرمەدان؛ ٢) میلەزدن جرّاحی.

میل‌عارەب: لەو گونـدانـەی کوردستـانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میلکان: جێگەی چادرو چیغ بەرپاکردنی خێڵات ف جای چادرزدن ایل.

مێللوره: مێرولە، مرۆچە ف مورچه.

میل‌میل: خەت‌خەت، ڕێڕێ ف راه‌راه.

مێلوره: مێللوره، مرۆچە ف مورچه.

مێلۆره: مێلوره، مرۆچە ف مورچه.

مێلوکلەدان: کلتورو کلچۆك ف میل و سرمەدان.

مێلە: میل ف نگا: میل.

مێلەدە: چوڵەچرا، مەشخەڵ ف مشعل.

مێلەسور: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

مێلەسـورە: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میلەکە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ف دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

مێلەگـورگـانـە: کلچـۆکەگورگانە، گیایەکە گوڵێکی سوری ڕاست‌و باریك دەکا لە پاییزدا ف گیاهی است که در پاییز گل می‌دهد.

میلەهـوت: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مێلی‌دە: مێلەدە، مەشخەڵ ف مشعل.

میم: ١) خوشکی دایك، پور؛ ٢) موی من؛ ٣) ناوی پیتێکی ئەلف‌وبێتکە ف ١) خاله؛ ٢) موی من؛ ٣) حرف میم.

میمار: ١) نەخۆشی مو کە لە پەنجە دێت؛ ٢) دومەڵی زۆرزل ف ١) زخم کژدمه؛ ٢) دُمل بزرگ.

مێمان: میوان، میڤان ف مهمان.

مێمانەی: میڤان‌بون ف مهمان شدن.

مێمانی: بەداوەت خڕبونەوە ف مهمانی.

میمبەر: جێگەی بەرز بۆ خودبەخوێن لە مزگەوت ف منبر.

مێمبەر: ریخۆڵەباریکە ف رودۀ کوچك.

میمزا: ڕۆڵەی خوشکی دایك، پورزای دایکی ف خاله‌زاده.

میمك: میم، خوشکی دایك ف خاله.

میمك‌زا: میمزا ف خاله‌زاده.

میمکەزاگ: میمك‌زا ف خاله‌زاده.

مێمڵ: بەڵا، ئافات ف آفت.

میمنایی: مۆمیایی ف مومیایی.

میمو: مەیمان، میرفان ف مهمان.

میمۆك: مێکوك، بەلەك ف گیاه شیرین‌بیان.

مێموك: مێکوك، بەلەك ف گیاه شیرین‌بیان.

میمون: میوان ف مهمان.

میمی: میم، میمك، پور، خوشکی دایك ف خاله.

مینـا: ١) شوشـە؛ ٢) وەکـو، لەگوێن؛ ٣) گوڵێکـە؛ ۴) ناوی ژنانە؛ ۵) پێستی بریقەداری سەرددان ف ١) شیشه؛ ٢) مانند؛ ٣) گلی است؛ ۴) نام زنانه؛ ۵) مینای دندان.

مینابەند: شوشەبەند ف شیشه‌بند.

میناك: هاوتا، وەك‌یەك ف همتا، مشابه.

میناکاری: شوشەبەندی ف شیشه‌کاری.

میناکی: هاوتایی، بەدیمەن وەکویەك ف همتایی، شباهت.

مینالغ: شوشەبەندی ڕەنگاورەنگ ف شیشه‌بندی الوان.

میناهی: وەك‌یەك‌چون ف شباهت.

مینبەر: میمبەر ف منبر.

مینجا: دوڕ، مابەین ف وسط.

میندەر: دۆشەکوڵە ف تُشك کوچك.

مینگا: مەڕ، پەز ف گوسفند.

مینگن: پیاوێ کە مینگە زۆر دەکا ف کسی که تودماغی حرف می‌زند.

مێنگوین: دامنەچەقان، مانگای بەرکەڵ ف ماده‌گاو سه‌ساله.

مینگە: دەنگی گن، منگە ف صدای حرف زدن دربینی.

مێنگە: مێ، مێو ینە، ما، مان ف مادینە.
مین مینك: پەپوولە ف پروانە.
مینە: ١) مابەین، مینجا؛ ٢) سوکەڵەی حەمەدەمین، ناوە بۆ پیاوان؛ ٣) تۆژینـەوە، پشکنین، شی کردنەوە؛ ٤) گولێکە ف ١) وسط، میان؛ ٢) مخفف محمّدامین، اسم مردانە؛ ٣) پژوهش؛ ٤) نام گُلی است.
مێنە: پشت، پشتەوە ف پُشت بەطور عام.
مینەق: هێزی بەرگری لەئاپۆرە بۆ کاتی پێویست ف بسیج مردمی.
مینەك: باری ئازوخەو بژیوی کاروانچیو دەشتەوانان ف بار آذوقۀ کاروانیان.
مێنە کە: ئەنگوستیلەی بێ نقیم لە شاخەبزن ف انگشتر بی نگین از شاخ بُز.
مینە گ: وڵاخی سواریو بارەبەر ف حیوان سواری و باربر.
مینەمۆکە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
مینین: وێك‌چوون، هاوشێوەیی، میناهی ف شباهت.
مێو: ١) مێ، ما، ماینـــە؛ ٢) شەم، شەمێ، مۆم؛ ٣) داری ترێ، ڕەز؛ ٤) بڕکەبێستان؛ ٥) دالووت، قایمەمێو کە داری مێو ی دەخرێتە سەر ف ١) مادینە؛ ٢) موم؛ ٣) تاك؛ ٤) بوتۀ چالیزی؛ ٥) داربستِ درخت مو.
مێو: نێوان، ناوەند ف مابین.
میوان: مەیمان، میرفان ف مهمان.
مێوان: میوان، مەیمان ف مهمان.
میوانبەڕێ کردن: ١) بـاش‌بـەخـێـوکـردنـی مـەیمـان؛ ٢) مەیمان‌خستنەسەرڕێ بۆ ڕۆیشتن ف ١) پذیرایی کردن از مهمان؛ ٢) مهمان را بدرقە کردن.
میوانخـانـە: ١) دیوەخانی میوانان؛ ٢) جێگەی شەومانەوەی میوانان بەکرێ ف ١) اتاق مهمانان، اتاق پذیرایی؛ ٢) مسافرخانە.
مێوانخانە: میوانخانە ف نگا: میوانخانە.
میواندار: کەسێ کە زۆری مەیمان هەیەو مەیمان زۆر ڕادەگرێ ف کسی کە بسیار مهمان دارد، مهمان‌پذیر.
میوانداری: پەزیرایی لە مەیمان ف پذیرایی از مهمان.
میوانداکردن: مەیمان‌ڕاگرتن، ڕێگەدانی مەیمان بۆ ناو ماڵ ف مهمان پذیرفتن.
میوانڕاگرتن: میوان‌داکردن ف مهمان پذیرفتن.
میوانەوین: میوان‌دۆست ف مهمان‌دوست.
میوانی: ١) مەیمانی؛ ٢) میڤانی، چێشتی ئاردو ڕۆن ف ١) مهمانی؛ ٢) کاچی.
مێودان: گشتەك دەمۆم‌ساوین ف رشتە را موم اندودکردن.
مێوڕۆن: مەڵحەمێکی بەپێستاساوینە ف روغن و موم، مرهمی است.
مێوژ: ترێی لەبەرتاو ئیشکەوەکراو ف مویز.
مێوژۆکـە: ١) لکی داری داردەموکانە: (وەك مێوژۆکە دەلەرزێ)؛ ٢) بنی گیایەکە بەقەدگێوژ زارۆ دیخۆن ف ١) شاخۀ درختچۀ مویزك؛ ٢) ریشۀ خوردنی نوعی گیاە.

مێوژە: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.
مێوك: دوگمە، قۆپچە، بشکۆژ ف دکمە.
مێوگرتن: بەرگی مۆم دەبەر دوعای نوسراو کردن ف موم اندودکردن.
مێولانە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
مێولەسەر: جۆرێ فیشەك ف نوعی فشنگ قدیمی.
میون: مێو، ناوەند، دوڕ ف مابین.
مێونێ: گونـدێکی کوردستـانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
میوە: بەری تام‌خۆشی دارو بێستان ف میوە.
مێوە: ١) میوە، فێقی؛ ٢) ما، ماینە، جووتی نێر ف ١) میوە؛ ٢) مادینە جفت‌نرینە.
میوەجات: گەلەك‌جۆری فێقی ف میوەجات.
مێوەرد: تۆم‌چاندن دوای هەوەڵ‌بارانی پایز ف کاشت بعد از اوّلین باران پائیزی.
مێوەڕۆن: مێوڕۆن ف نگا: مێوڕۆن.
مێوژەڵ: مێورە ف شاخۀ هرس شدۀ تاك.
میوەك: شۆڕەوەبووگ، دالەقاو ف آویزان.
میوە گەنان: مانگی ڕەزبەر ف مهرماە.
مێوەلە: ما، مێ، مێوە ف مادینە.
مێوەمارانە: جۆرێ کاڵەکەمارانەیە ف نوعی هندوانۀ ابوجهل.
میوەهات: میوەجات ف میوەجات.
مێوین: لە مێو چێ‌کری ف ساختە از موم.
مێوینە: ١) ماینە، ما، مێ، جووتی نێر؛ ٢) مشەمای مێودراو ف ١) مادینە، جفت نر؛ ٢) مشمّع.
مێهـ: مەڕ، پەز، مەڕەزاو ف میش، گوسفند.
مێهتن: مژتن، مژین ف مکیدن.
میهرەبان: دڵنەرم ف مهربان.
میهرەوان: میهرەبان ف مهربان.
میهڤان: میوان، مەیمان ف مهمان.
میهڤان‌خودانکرن: مێوانداری کردن، میوان‌ڕاگرتن ف پذیرایی کردن از مهمان.
میهڤان‌دۆست: کەسێ کە بەمیوانان حەزدەکا ف مهماندوست.
میهڤان‌ڕێکرن: میهڤان‌خودانکرن ف پذیرایی کردن از مهمان.
میهڤانی: مەیمانی ف مهمانی.
میهمان: میڤان ف مهمان.
میهمانخانە: میوانخانە ف نگا: میوانخانە.
میهمـانـدار: ١) میوانـدار؛ ٢) ناوی گونـدێکـە لە کوردستـان ف ١) مهمان‌پذیر؛ ٢) نام روستایی است.
میهمانی: مەیمانی ف مهمانی.
میهمۆز: مامزە، ئاسنی لای پاژنەی سوار ف مهمیز.

میەر: پەز، مەڕ، مێ ف گوسفند.
میەو: دەنگی پشیلە، میاو ف صدای گربە.
میهەنگ: ۱) عەیار، پێوانە؛ ۲) ئەندازەشاندەر ف ۱) پیمانە؛ ۲) درجە، عقربە.
میین: مهین ف نگا: مهین.
مێینە: مێوینە، مێ، مێوە ف مادینە.
مێیە: ۱) مێینە، جوتی نێرە: (ئەم کۆترە مێیەی ئەونێرەیە)؛ ۲) ئاڵقەی قرتە ف ۱) مادینە، جفت نرینە؛ ۲) حلقۀ سگک.
مێیینە: مێوینە، بەرانبەری نێرینە ف مادینە، مخالف نرینە.

ن: ١) پاشگری کۆمەڵ بۆ ئەوانەی دەدوێندرێن: (**بخۆن، بچن**)؛ ٢) پاشگری بەواتا: ئێمە: (**بۆن** بێنە، **لێن** گەڕێ)؛ ٣) پاشگری پەسنی ناحەز: (**چڵکن، چڵمن، کوڵکن**)؛ ٤) پاشگری ماكو کەرستە: (**زێڕن**)؛ ٥) پاشگری خەبەر لەکۆمەڵدان: (**هاتن، دەچن، دەڕۆن**)؛ ٦) پاشگری پاڵدان: (**پاشن**)؛ ٧) پاشگری چاوگە: (**کرن، برن**)؛ ٨) نە، نا: (**ئەز نزانم**) ف ١) پسوند جمع مخاطب؛ ٢) پسوند متکلّم مع الغیر؛ ٣) پسوند توصیف؛ ٤) پسوند نسبت؛ ٥) خبر از سوم شخص جمع؛ ٦) پسوند اتّکا؛ ٧) پسوند مصدری، علامت مصدر؛ ٨) نە، حرف نفی.

نا: ١) بێ: (**ناهومێد**)؛ ٢) دوورەپەرێزی: (**ناچم، ناخۆم**)؛ ٣) دوڵاش: (سەر **نای** ئاسیاو)؛ ٤) وشەی پرسیار: (تۆ چو یە شار **نا**؟)؛ ٥) ئان، یان: (**نا** تۆ بچو **نا** من دەچم)؛ ٦) وشەی حاشا: (تۆ خواردت؟ **نا**) ف ١) بدون؛ ٢) نە؛ ٣) ناوآسیاب؛ ٤) کلمهٔ پرسش؛ ٥) یا؛ ٦) کلمهٔ حاشا، انکار.

نائاسایی: بەدەر لە دامو دەستوور ف غیرعادی.

نائومێد: بەئاوات نەگەیشتو ف نومید.

نائەمین: ١) غاین، خەیان، دەستپیس؛ ٢) بقە، خەتەر ف ١) غیرقابل اعتماد، نامطمئن، نادرست؛ ٢) خطرناك.

نابا: ١) شتێ کە کەم دەس دەکەوێ؛ ٢) تیا جێگەی نابێتەوە: (ئەم جەواڵە ئەم گەنمە **نابا**)؛ ٣) توانای نیە: (ئەم کەرە بارەکەی **نابا**)؛ ٤) نایوات، نایبا ف ١) نایاب؛ ٢) نمی‌گنجد؛ ٣) توانایی ندارد؛ ٤) نمی‌برد.

ناباب: ناباو ف ناباب.

نابالغ: منالی هێشتا گەورە نەبووگ ف نابالغ.

نابالق: نابالغ، نەگەیوەتە بلوق ف نابالغ.

نابـاو: ١) بێ بڕەو، بێ ڕەمێن؛ ٢) دوور لە داب و دەستووری کۆمەڵ ف ١) بی‌رواج؛ ٢) ناباب و غیرعادی.

نابایس: لە پێویست بە دوور ف نابایستە.

نابوو: لە دارایی کەفتگ ف ورشکست.

نابووت: ١) نابوو؛ ٢) پووتە، پووتەکە ف ١) ورشکست؛ ٢) کوتاه قدّبدقوارە.

نابووتبوون: لەدارایی کەوتن ف ورشکست شدن.

نابووتە: پووتەکە، پیسەکە، قرخنە ف کوتاه‌قدّ لاغر بدقوارە.

نابـووتی: ١) لەدارایی کەوتن؛ ٢) پووتـەکـەیی ف ١) ورشکستگی؛ ٢) بدریختی و کوچك اندامی.

نابوود: نابووت ف نگا: نابووت.

نابووینك: تیرۆکی ئەستووری ئەنگوتك‌پان‌کردنەوە، وەردێنە ف نورد نانوایی.

نابوویی: نابووتی، لەدارایی کەفتن ف ورشکستگی.

نابە: ڕەوانیە، نابێ، ناشێ: (**ولۆ نابە**) ف سزاوار نیست.

نابەجا: پێچەوانەی ڕێوشوێنی ئاسایی ف نامعقول.

نابەجێ: نابەجا: (بەجێ‌ماوم لە یاران **نابەجێ** ماوم ئەجەل زووبە/ بە مردن لەم قسووری ژینە ئیستیعفا نەکەم چبکەم؟) «مەحوی» ف نامعقول، نابجا.

نابەحەق: پێچەوانەی حەق و ڕاستی ف ناروا.

نابەدڵ: پێچەوانەی دڵخواز، شتێ کە پەسند نەکرێ و بەردڵ نەکەوێ ف برخلاف میل.

نابەکار: بەدکار، زاڵم ف بدکار.

نابەکام: بەمراد نەگەیشتگ ف ناکام.

نابەڵەد: پێچەوانەی شارەزا ف ناوارد.

نابەڵەگ: نابەڵەد ف ناوارد.

نابەڵەڵ: نابەڵەد ف ناوارد.

نابەوەخت: بێ‌وەخت ف نابهنگام.

نابەین: دوڕ، مابەین ف میان، وسْط.

نابێ: ناشێ ف نمی‌شود.

نابینك: نابووینك ف وردنهٔ نانوایی.

ناپارازی: خۆتزیك‌کردن لە شتێ کە ئەبێ لێی دووربی ف بی‌احتیاطی.

ناپارێزی: ناپارازی، لە خەتەر دووری نەکردن ف ناپرهیزی، بی‌احتیاطی.

ناپاك: ١) پیس، گەمار، چڵکن؛ ٢) بەدفەڕ، خاین ف ١) ناپاك؛ ٢) خائن.

ناپـوخت: ١) پیس و پۆخـڵ؛ ٢) کاربـڵاو: (کاری هەر **ناپوختە**) ف ١)

کثیف؛ ۲) ناپخته، نامنظّم.

ناپەسن: شتێ کە لە بەردڵ‌کەوتن دوُرە ف ناپسند.

ناپەسند: ناپەسن ف ناپسند.

ناپەسەن: ناپەسن ف ناپسند.

ناپەسەند: ناپەسن ف ناپسند.

ناپیاو: کەسێ کە لە مەردایەتی بێ‌بەشە ف نامرد.

ناپیاوەتی: پێچەوانەی مەردایەتی ف نامردی.

ناپیاوی: ناپیاوەتی ف نامردی.

نات: لەم‌لاوە ف از این طرف.

ناتا: نات، لەیرەوە ف از این طرف.

ناتانم: لە توانام بەدەرە ف نتوانم

ناتانین: ۱) بێ‌تاقەت‌بوُن لە ئەنجامی کارێکا؛ ۲) ئێمە بۆمان ناکرێ ف ۱) نتوانستن؛ ۲) نمی‌توانیم.

ناتاو: کەم‌و کوُڕ، هێشتا بۆ پوخت‌بوُن دەیەوێ ف نادرست، ناپخت، ناتمام.

ناتاوان: بێ‌گوناە، بێ‌تاوان ف بی گناه.

ناتاوی: کەم‌و کوُڕی، بەدوُر لە پوختی‌و دروستی ف نقص، کاستی.

نات‌دوت: ئێرو ئەوێ ف اینجا و آنجا.

ناتر: دەللاك، کیسەکێشی حەمام ف دلّاك حمّام.

ناترا: لێرەوە ف از این طرف.

ناترە: شادە، شارە، عەلامەتی نێوان کاو گەنم لە خەرمان ف چوبکهای فاصل کاه و گندم در خرمن.

ناتف: گشتەکی برین‌دروُن ف نخ بخیهٔ جرّاحی، رشتهٔ زخم‌دوزی.

ناتوا: پێچەوانەی دەخوازێ ف نمی‌خواهد.

نات‌واتا: لێرەولەوێ ف اینجا و آنجا.

ناتوام: پێچەوانەی دەمەوێ ف نمی‌خواهم.

ناتـــواو: ۱) پەرێشـــان‌حاڵ، پەشـــێو؛ ۲) پێچـــەوانـــەی تەواو ف ۱) پریشان‌حال؛ ۲) ناتمام.

ناتوای: پێچەوانەی دەتەوێ ف نمی‌خواهی.

ناتۆر: باغەوان ف باغبان.

ناتۆرە: لەقەمی ناپەسند ف لقب زشت.

ناتەبا: پێچەوانەی ئاشت‌و مابەین‌خۆش ف ناسازگار.

ناتەبایی: مابەین‌تێکچوُیی ف ناسازگاری.

ناتەمیز: پیس، چڵکن، گەمار ف کثیف.

ناتەمیس: ناتەمیز ف کثیف.

ناتەوان: بێ‌تاقەت، بێ‌تین‌و تابشت ف ناتوان.

ناتەواو: ناتواو ف ناتمام.

ناجایز: نابەحەق ف ناروا.

ناجسن: ۱) بەدفـەڕ، ناپـەسنـد؛ ۲) رەگەزچروُك، بنیچەخوێری ف ۱) بدادا، بدجنس؛ ۲) نانجیب.

ناجۆر: ۱) ناباو؛ ۲) دژی رێك‌وپێك ف ۱) ناباب؛ ۲) نامرتّب.

ناجوُر: ناباو ف نگا: ناباو.

ناجەستە: پوُتەکە، نابوُت ف بی‌نمود، کوتاه‌قدّ بدریخت.

ناجەسە: ناجەستە ف نگا: ناجەستە.

ناجیح: سەرکەوتو لە کاری خۆی‌دا ف موفّق در کار.

ناچاخ: بێ‌کەیف ف بی‌حال، نزار.

ناچار: مەجبوُر، کەسێ کە دەسەڵاتی کاری بەخۆی نەبێ ف ناگزیر.

ناچم: ۱) ڕۆیشتن ناکەم، بەرانبەری دەچم؛ ۲) بەرانبەری دەشبێم ف ۱) نمی‌روم؛ ۲) شباهت ندارم.

ناچن: ۱) پێچەوانەی دەچن؛ ۲) پێچەوانەی دەشبێن ف ۱) نمی‌روند؛ ۲) شباهت ندارند.

ناچە: کوُژە، گەروُلەی ئاش ف گلوی آسیا که گندم از آن ریزد.

ناچەخ: تەوری دەستی شەڕکەران لە پێشودا ف تبردست جنگاوران قدیم.

ناچێ: ۱) پێچـەوانەی دەڕوا؛ ۲) پێچەوانەی دەشبێ، لەگوێنی نەو نیە: (کاکت وەك تۆ **ناچێ**)؛ ۳) بەخت ناکرێ، برەوی نیە: (ئەم پارەقەڵبە **ناچێ**) ف ۱) نمی‌رود؛ ۲) شباهت ندارد؛ ۳) رواج ندارد، رایج نیست.

ناچیز: خوێڕی، ناجسن ف بی‌همه‌چیز.

ناچیزە: ژنێ کە لە فەرمانی شوُ سەرپێچی دەکا ف زن ناشزه.

ناچین: ۱) پێچـەوانەی دەچین؛ ۲) بێ‌شباندن بە یەکترین: (ئێمە وەك یەك **ناچین**) ف ۱) نمی‌رویم؛ ۲) بی‌شباهتیم.

ناحاواو: ۱) بزۆز، بێ‌ئارام؛ ۲) کەسێ کە لە سازان‌و تەبایی دڕدۆنگە ف ۱) عجول، ناآرام؛ ۲) ناسازگار.

ناحەز: ۱) بێ‌بەش لە جوانی‌و خوشیکی؛ ۲) دوژمن ف ۱) نازیبا؛ ۲) دشمن.

ناحەزی: ۱) بێ‌بەشی لە جوانی؛ ۲) دوژمنایەتی ف ۱) بدگلی؛ ۲) دشمنی.

ناحەساو: ۱) سەرجەوت؛ ۲) قسەی نابەجێ ف ۱) بدحساب؛ ۲) سخن نامقبول.

ناحـەسـاوی: ۱) سەرچەوتی؛ ۲) قسەی بێ‌جێ ف ۱) بدحسابی؛ ۲) سخن لاطایل.

ناحەسڵ: رەسەن‌خراو، ناجسن ف بدگهر.

ناحەسێ: بە ئاگا نایە ف احساس نمی‌کند.

ناحەسێبی: ناحەساوی ف نگا: ناحەساوی.

ناحەسێتەوە: لە ئاسوُدەیی بێ‌بەشە ف نیاساید.

ناحەسێوی: ناحەساوی ف نگا: ناحەساوی.

ناحەق: پێچەوانەی حەق‌و ڕەوا، زوڵم ف ناروا.

ناحەقی: زوڵم ف ستم.

ناحەونێ: بە هیچی دانانێ ف به هیچ نمی‌شمارد.

ناحیە: مەڵبەند، بەشێ لە سەرزەمینی چەند ئاوایی ف ناحیه، منطقه.

ناخ: ۱) ژوُرەوەی هەرشتێ، ناوەڕۆك: (بـە **ناخی** عەرزا چو)؛ ۲) جێگە، لان؛ ۳) دەریای زل ف ۱) ناف، عُمق، درون؛ ۲) جای؛ ۳) دریای مُحیط

ناخا: بەزەویدا نادا، پێچەوانەی فڕێ دەدا: (بارەکە **ناخا**) ف نمی‌اندازد.

ناخار: ۱) زبرو بەکەندو کلۆ؛ ۲) بەدفەڕ، شەڕهەڵایسێن؛ ۳) تیخی زۆر باش، ناغار ف ۱) ناتراشیده، ناهموار؛ ۲) شرور؛ ۳) تیغ بسیار خوب.

ناخازم: ناتوام ف نمی‌خواهم.

ناخافڵ: بێ‌ئاگاداری، لەپڕ، کتوپڕ ف ناگهان.

ناخر: ۱) ڕەوەی شەو بەکێو؛ ۲) گاگەل، گاران؛ ۳) شوانی گاوان ف ۱) رمه‌ای که شب در صحرا می‌ماند؛ ۲) گلهٔ گاوان؛ ۳) چوپان گاوان.

ناخرقـەوان: دەڕۆژەی ئاخری سەرماوەز کە ڕەوە دەکرێتەژوورەوە ف ده روزهٔ آخر آذرماه.

ناخلاف: کتوپڕ، لەپڕ ف غفلتاً، ناگهان.

ناخو: ماکێکی سەخت‌و بریقەدارە بە پشتی قامکەوە، چنجرۆکی بنیادەم ف ناخن.

ناخۆ: ۱) هەتاوابێ؛ ۲) کەوایە؛ ۳) ئەی‌چۆن؟ ف ۱) تا چنین است؛ ۲) که اینطور؛ ۳) چطورمگر؟.

ناخوا: ۱) گەمیەوان؛ ۲) لە خواردن بەپارێزە ف ۱) ناخدا؛ ۲) نمی‌خورد.

ناخودا: ۱) گەمیەوان؛ ۲) گوناحبارو بێ‌ترس لە خودا ف ۱) ناخدا؛ ۲) خدانشناس.

ناخۆرا: کەم‌خۆر ف کم‌خوراك.

ناخۆرە: زەمینی قوپاو، عەرزی ڕۆچوگ ف زمین فرورفته.

ناخوری: ۱) نۆبەرەی فرزەند؛ ۲) نۆبەرەی میوە ف ۱) فرزند نوباوه؛ ۲) نوبر میوه.

ناخـۆش: ۱) لەش‌بەبار؛ ۲) چێژەناپەسند؛ ۳) هەوای تۆش؛ ۴) ناتەبا: (مابەین **ناخۆش**) ف ۱) بیمار؛ ۲) بدطعم؛ ۳) هوای بد؛ ۴) میانهٔ بد، شکراب.

ناخـۆشی: ۱) تەڕو تۆشی کەش؛ ۲) لەش‌بەباری؛ ۳) ناتەبایی ف ۱) موسم سرما و بارش؛ ۲) بیماری؛ ۳) ناسازگاری.

ناخۆشین: بێماری، لەش‌بەباری ف بیماری.

ناخون: ناخو ف ناخن.

ناخوندە: نەخوێندەوار ف بیسواد.

ناخون‌شەیتان: شەیتانۆکە ف حلزون.

ناخـونـە: ۱) لەکەی باریك‌و سوور کە لە چاو بەیدا دەبێ، نەخۆشیەکی چاوە؛ ۲) پرزەی دەوری تەون کە پۆی تێوە نادرێ ف ۱) از بیماریهای چشم؛ ۲) تار بی‌پود در کنارهٔ بافت.

ناخونەك: ۱) خواردن لە شتێ بە بێ ئیجازەی خاوەنی؛ ۲) ناخونەی چاو ف ۱) خوردن از چیزی بدون اجازه، ناخنك؛ ۲) از بیماریهای چشم، نگا: ناخونه.

ناخویا: بەرپیوار، لەبەرچاوگوم ف ناپیدا.

ناخوێنە: لەکەی سووری چاو، ناخونە ف لکهٔ قرمز چشم، نوعی بیماری.

ناخەفم: دەخەوڕاناچم ف نمی‌خوابم.

ناخەڵەف: منالّی خراپ ف فرزند ناخلف.

ناخەوم: ناخەفم ف نمی‌خوابم.

ناخێر: ۱) نا. پێچـەوانـەی ئارێ؛ ۲) هیچ‌و پوچ‌و بێ‌بەهـرە: (بە گیانی ناخێرت نەچوی) ف ۱) نه؛ ۲) بی‌بهره‌و هرزه.

نادا: پێچەوانەی دەدا، نابەخشێ ف نمی‌دهد.

نادان: ۱) ڕژد، دەس‌قوچاو، چرۆك؛ ۲) پەژیوانی ف ۱) خسیس؛ ۲) پشیمانی.

نادر: ۱) کەم‌تا، کەم‌وێنە؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) کم‌نظیر؛ ۲) نام مردانه.

نادروس: ۱) پیاوی چەوت‌و خوار؛ ۲) نابەجێ ف ۱) آدم نادرست؛ ۲) ناروا.

نادروست: نادروس ف نگا: نادروس.

نادم: نابەخشم ف نمی‌دهم.

نادۆ: سوکەلەناوی نادر، ناوی پیاوانە ف مخفّف نادر.

نادۆك: داری سێ‌پای مەشکە ف چوب سه‌پایهٔ مشك.

نادۆڵ: کوژە، گەروڵەی ئاش ف گلوی آسیاب که گندم از آن ریزد.

نادوێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نادە: ۱) میوەیێ کە زوو پێ‌بگا؛ ۲) کارێ کە هاسان‌و زوو پێك‌بێت ف ۱) زودرس؛ ۲) کاری که انجام دادنش زیاد وقت نمی‌خواهد.

نادەت: نادا ف نمی‌دهد.

نادەتن: نادا ف نمی‌دهد.

نادەم: پێچەوانەی دەبەخشم ف نمی‌دهم.

نادی: ۱) نادەی؛ ۲) جێگـەی پشـودان‌و ئیسـراحـەتی دۆستان ف ۱) نمی‌دهی؛ ۲) باشگاه.

نادیار: بەرپیوار، ناخویا ف ناپیدا.

نادیاری: نادیار ف ناپیدا.

نادەیەنە: ڕوانین، نواڕین، تواشاکردن ف نگاه کردن.

نادینێ: نابینێ، لەدیتنێ بێ‌بەشە ف نمی‌بیند.

نادێنێ: دەڕوانێ، تواشادەکا ف نگاه می‌کند.

نار: میوەیەکـە پاییزی قاپێلك‌خڕ زۆری دەنـك تێدایە ترش‌و شیرن‌و مێخۆشی هەیە، هەنار: (**روبەنار**) ف انار.

نارا: ۱) ئێستە، ئایسە؛ ۲) هەر ئەم‌جارە ف ۱) اکنون؛ ۲) فقط این دفعه.

ناڕاس: چەوت، خوار ف ناراست.

ناڕاست: ناڕاس ف ناراست.

ناڕاستی: چەفتی، لاری ف ناراستی، نادرستی.

ناڕاسی: ناڕاستی ف نادرستی.

ناراو: ۱) ژەهراو؛ ۲) بەڵاو بەدبەختی؛ ۳) ڕەوانەکراو، بەڕێ‌کراو ف ۱) زهرابه؛ ۲) مصیبت و بدبختی؛ ۳) فرستاده.

نارای: نارا ف نگا: نارا.

نارِبە: پشکوتنی گەڵاو لکی ڕوەك ف شکفتن و جوانه‌زدن گیاه.

نارِبەند: دارەبی ئێختەکراو ف درخت بید اخته‌شده.

نارجـەلانجـوخ: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نارجیل: جۆرە دەنکەتەزبیحێکە ف نوعی دانهٔ تسبیح.

ناردانی: پەیژە، سلەم، نەردیوان، ناردیوان ف نردبام.

ناردت: ١) رەوانەت‌كرد؛ ٢) رات‌سپارد ف ١) فرستادی؛ ٢) سفارش كردی.

ناردراو: رەوانەكراو، ناراو ف فرستاده.

ناردم: ١) رەوانەم‌كرد؛ ٢) رام‌سپارد ف ١) فرستادم؛ ٢) سفارش كردم.

ناردن: ١) رەوانەكردن؛ ٢) راسپاردن ف ١) فرستادن؛ ٢) سفارش كردن.

ناردی: ١) رەوانەی كرد؛ ٢) ڕای‌سپارد ف ١) فرستاد؛ ٢) سفارش كرد.

ناردين: جەگەن، گیاحەسیر ف گیاه حصیر بافی.

ناردیوان: پەیژە، سلەم ف نردبام.

نارگیله: قلیان‌ئاوی ف قلیان.

نارێن: ناچن، پێچەوانەی دەڕۆن ف نمی‌روند.

نارناروكه: قامێكه ف ترانه‌ایست.

نارناروكێ: نارناروكه ف ترانه‌ایست.

نارنج: میوەیەكه لە تیرەی پرتەقاڵ و لالەنگی و كەبات ف نارنج.

نارنجوك: بۆمبای چكۆڵەی دەستی ف نارنجك.

نارنجەك: نارنجوك ف نارنجك.

نارنجەڵە: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كه بعثیان آن را ویران كردند.

نارنجی: بەڕەنگی نارنج ف نارنجی رنگ.

نارنگی: لالەنگی ف نارنگی.

ناروجە: گوندێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ كردستان توسط بعثیان.

ناروژ: ئەمڕۆ، ئیمڕۆ ف امروز.

ناروك: جۆرێ میوەی ناری ناپەسندو پچوك ف نوعی انار كوچك و نامرغوب.

ناروكه: قامێكه ف ترانه‌ایست.

ناروەند: دارەڕەش، دارێكی بێ‌بەرە قەدی ڕەشەو لك و پۆپی جوانی هەیە ف نارون.

ناره: گوڕە، نەعرەتە، گوڕین بەدەنگی بەرز ف نعره، غُرّش.

نارەت: ناچێ ف نمی‌رود.

نارەتە: گوڕە، گوڕین بە دەنگی بەرز ف نعره.

نارەحەت: ١) لە ئاسوودەیی بێ‌بەش؛ ٢) جاڕز، قەڵس؛ ٣) ڕق‌هەستاو، توڕە؛ ٤) زۆر نەخۆش ف ١) ناراحت؛ ٢) پكر؛ ٣) خشمگین؛ ٤) بسیار بیمار.

نارەزا: كەسێ كە شتێ قبوڵ نەكا ف ناراضی.

نارەزایی: توڕەیی و قەڵسی ف ناخشنودی.

نارەسەن: ناجسن، ناحەسڵ ف بدگهر.

نارەنار: گۆرانی لەسەرخۆ و لەبەرخۆوە، لۆرەلۆر ف زمزمه، ترنّم.

نارەوا: ١) ناحەق، نابەجێ؛ ٢) سكەی قەڵب ف ١) ناروا؛ ٢) سكّهٔ تقلّبی.

نارەوان: ١) لەبەرنەكراوی دەرس؛ ٢) خوێندنەوەی بە گرێ و گۆڵ؛ ٣) زمانێ كە لە قسەدا ڕەت دەبا ف ١) ازبر نشده؛ ٢) روخوانی با اشكال؛ ٣) زبان لكنت‌دار.

نارەوایی: نابەجێ‌بوون ف نارَوایی.

نارەوەن: نارەوەند ف درخت نارون.

ناری: ١) پێچەوانەی باری، نەهێنی؛ ٢) نازناوی شاعیرێكی ئەم چەرخە ف ١) نیاوری؛ ٢) تخلّص شاعری كردزبان و معاصر.

نارێ: ١) ناوی ژنانە؛ ٢) قامێكه ف ١) نام زنانه؛ ٢) ترانه‌ایست.

نارياگ: ١) ناردراو؛ ٢) ناراو، راسپێراو ف ١) فرستاده؛ ٢) سفارش شده.

ناریعەلی: زۆر بەدژواری: (بە هەزار **ناریعەلی** قەرزەكەم لێ‌ساند) ف كنایه از زحمت زیاد.

نارێك: ١) ناجۆر؛ ٢) دژی تەكوز؛ ٣) دژی تەخت و ساف ف ١) ناجور؛ ٢) نامرتّب؛ ٣) ناهموار.

نارین: ١) گۆرانی خەمبارانە؛ ٢) ناوی ژنانە؛ ٣) ژنی شەرمن؛ ٤) ناسك، تەنك ف ١) آهنگ حزین؛ ٢) نام زنانه؛ ٣) زن خجالتی؛ ٤) نازك و تُنُك.

ناز: ١) عیشوە، گریشمە؛ ٢) داری سنۆبەر؛ ٣) خۆشەویستی، دلۆڤانی ف ١) ناز؛ ٢) درخت صنوبر؛ ٣) محبت، مهربانی.

نازار: خۆشەویست، زۆر خۆشەویست ف نازنین.

نازاڤ: تێراو، تورت‌وشەق ف شاداب.

نازاو: ١) نازاڤ؛ ٢) لەبەر زۆر ئاودان زەردبووگ ف ١) شاداب؛ ٢) از كثرت آب دادن زرد شده.

نازبالنج: بالگەهی سقك و بچوك ف نازبالش.

نازپەروەر: بە خۆشەویستی گەورەكراو ف نازپرورده.

نازپێوەكردن: شانازی‌پێ‌كردن ف افتخار به كسی كردن.

نازدار: ١) نازار؛ ٢) ناوی ژنانە ف ١) محبوب، نازنین؛ ٢) نام زنانه.

نازداری: خاوەن‌نازی ف نازنینی.

نازرینگ: حۆل و گێل، كەم‌فام ف كَودَن.

نازشێوان: لەسەر خۆشیانەوە تووشی خەم و مەینەت بوون ف از خوشی به ناخوشی افتادن.

نازفرۆشتن: عیشوەو قەمزە كردن ف نازكردن.

نازك: ١) پێچەوانەی سەخت، نەرم؛ ٢) وردو باریك؛ ٣) تورت ف ١) نرم؛ ٢) ظریف، نازك؛ ٣) تُرد.

نازكردن: نازفرۆشتن ف نازكردن.

نازككار: ١) بەنایێ كە گوڵبڕی بە گەچ لە خانوان دەكا؛ ٢) دارتاشی كاری وردەكاری ف ١) گچ‌بر؛ ٢) نازك‌كار چوب.

نازككاری: كاری نازككار ف ١) گچ‌بری؛ ٢) نازك‌كاری بر چوب.

نازكەر: نازفرۆش ف عشوه‌گر.

نازكەش: خەم‌خۆر و نازقبوڵكەر لە خاوەن‌ناز ف نازكش.

نازكەك: لەش‌نازك ف نازك اندام.

نازكەی: نازكی ف نگا: نازكی.

نازكی: ١) نەرمی؛ ٢) تورتی؛ ٣) باریكی ف ١) نرمی؛ ٢) تردی؛ ٣) نازكی.

نازكێش: دڵسۆز، خەمخۆر، دڵبڕ لە بەزەیی بۆ ژێردەستی خۆی ف

سرپرست غمخواره.

نازکێشان: خەمخۆری‌و دڵسۆزی دەگەڵ ژێردەستە ف سرپرستی و غمخوارگی.

نازگ: نازك ف نگا: نازك.

نازلی: ۱) نازدار؛ ۲) قامیکـــە؛ ۳) ناوی ژنـــانـــە ف ۱) نازنین؛ ۲) ترانه‌ایست؛ ۳) نام زنانه.

نازم: ۱) سەرپەرستی مەکتەب؛ ۲) ناوی پیاوانە ف ۱) ناظم مدرسه؛ ۲) نام مردانه.

نازمیا: ناوچەیەکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف منطقه‌ای در کردستان.

نازناز: گوڵێکە بەزۆر ڕەنگان ف گل نازناز.

نازناو: لەقەمی باشی هەڵبژێراو ف لقب برگزیده.

نازونوز: نازکردن بە مینگەو فنگە ف عشوه و ناز.

نازونیاز: نازکردن‌و دڵدانەوە ف نازکردن و دلداری دادن.

نازونیمناز: نازونوز ف نازونیمناز.

نازونیوناز: نازونوز ف نازونیمناز.

نازە: گۆشتی بن ناخون ف گوشت زیر ناخن.

نازەریف: ۱) ناپەسند؛ ۲) ناحەز ف ۱) ناپسند؛ ۲) بدگل.

نازەنـاخوُن: نازەی ناخوُن، بن نینوك ف بخشی از ناخن که زیر پوست قرار دارد.

نازەنگوشت: قوُچەکە ف انگشتانه.

نازەنین: ۱) بەنـاز، نازدار؛ ۲) ناوی ژنـانە؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) نازنین؛ ۲) نام زنـانـه؛ ۳) از روستـاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نازەی‌ناخوُن: بن نینوك ف بخشی از ناخن که زیر پوست قرار دارد.

نازێ: ۱) نازەنین؛ ۲) لە منـداڵ‌بوُن بێ‌بەشـە؛ ۳) ناوی‌ژنـانـە ف ۱) نازنین؛ ۲) نمی‌زاید؛ ۳) نام زنانه.

نازیەك: نازرینگ ف کودن.

نازین: ۱) شانـازی‌کردن؛ ۲) پاڕێزگار شك‌بردن ف ۱) فخر و مباهات کردن؛ ۲) دلگرم بودن و محافظ گمان بردن.

ناژ: داری سنوَبەر، ناژ ف درخت صنوبر.

ناژو: ناژ ف درخت صنوبر.

ناژین: ۱) ناژ؛ ۲) ئێمـە ئەمـرین؛ ۳) ئەمرن ف ۱) درخت صنوبر؛ ۲) می‌میریم؛ ۳) می‌میرند.

ناس: ۱) ئاشنـا، پێچـەوانـەی بیانی؛ ۲) جۆرێ توتن‌و قسڵ‌و زەڕنیخە دەیمژن؛ ۳) پاشگری بەمانا ئاگادار لە کەسێ یا شتێ ف ۱) شناس؛ ۲) نوعی توتون مکیدنی مخلوط با آهك و دیگر مواد، ناس؛ ۳) پسوند به معنی شناس.

ناساخ: ۱) لەش‌بەبار، بێمار؛ ۲) عەیب‌دار ف ۱) بیمار؛ ۲) معیوب.

ناساخی: لەش‌بەباری ف بیماری.

ناساز: ۱) لەش‌بەبار؛ ۲) کەم‌دەست، ناتەواو ف ۱) بیمار؛ ۲) کم‌درآمد.

ناسازگار: لە لەش ناخۆش ف ناسازگار.

ناساغ: ناساخ ف نگا: ناساخ.

ناساغی: ناساخی ف بیماری.

ناساق: ناساخ ف نگا: ناساخ.

ناساقی: ناساخی ف بیماری.

ناسان: لێ‌شارەزابوُن، بەحاڵ‌وباڵ‌زانین ف شناخت.

ناساندن: پێ‌ناسین، کردنەشناس ف مُعرفی کردن.

ناسر: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناسران: شناس‌بوُن ف شناخته‌شدن.

ناسراو: ۱) ناس، ئاشنا؛ ۲) خەڵك زانیویە چیە یان کێ‌یە؛ ۳) برێتی لە خاوەن دەنگ‌و ناو ف ۱) آشنا؛ ۲) شناخته‌شده؛ ۳) کنایه از مشهور.

ناسرکـوژراو: لەو گونـدانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ناسـرە: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناسزا: پێچەوانەی شیاو، نالایق ف ناشایسته.

ناسك: نازك ف نگا: نازك.

ناس کرن: ۱) بە دیتن شارەزابوُن لە چلۆنەتی کەسێ یا شوێنێ، ناسین؛ ۲) ناسینەوە ف ۱) شناختن؛ ۲) بازشناختن.

ناسـك‌نارنجی: بە کەسێ دەڵێن کە زۆر ناز دەکـاو خۆی لە خەڵك بە زیاتر دەزانێ ف نازنازیِ متکبّر.

ناسکۆڵە: ناسکی بچکۆڵە ف نازك کوچولو، نازك مامانی.

ناسکـە: ۱) باریکایەك لە شت؛ ۲) ناسك، نازك؛ ۳) ناوە بۆ ژنان؛ ۴) جۆرێ کولێرە: (کـولێرە ناسکە)؛ ۵) قروسکەی تاژی ف ۱) نوار باریك از چیزی؛ ۲) نگـا: نازك؛ ۳) نام زنانه؛ ۴) نوعی گردهٔ نان با شیر و روغن؛ ۵) نالهٔ سگ شکاری.

ناسکەرمێ: جۆرێ هەرمێ ف نوعی گلابی.

ناسکەناسك: ناڵەو قروسکەی تاژی ف ناله و صدای آهستهٔ سگ شکاری.

ناسکەنام: لەش‌ناسك ف نازك اندام.

ناسکەنان: کولێرەناسکە ف گرده نان با شیر و روغن.

ناسکەهەرمێ: ناسکەرمێ ف نوعی گلابی.

ناسنامە: پێناس ف شناسنامه.

ناسوّر: ۱) برینی تەشەناکردو؛ ۲) دومەڵی قونێر ف ۱) زخم دیر التیام؛ ۲) دُمَل.

ناسـویر: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناسیار: ئاشنا، شناس، ناس ف آشنا.

ناسیاری: ئاشنایی ف آشنایی.

ناسیاگ: ناسراو ف شناخته‌شده.

ناسیاو: ناسیار ف آشنا.

ناسین: ناس کرن ف شناختن.

ناسینەوە: دوای دوُری ناس کرن ف بازشناختن.

ناشاد: غەمگین ف اندوه گین، غمگین.

ناشارەزا: نابەلەد ف ناوارد.

ناشایس: ناسزا ف ناشایسته.

ناشایست: ناشایس ف ناشایسته.

ناشایسته: ناشایس ف ناشایسته.

ناشت: بەرەو ئەیره، بەملایەوە، بوئێره ف به این طرف.

ناشتا: ۱) خورێن؛ ۲) بەرچایی، تاشت ف ۱) ناشتا؛ ۲) صبحانه، چاشت.

ناشتاکردن: تاشت‌خارن، بەرچایی کردن ف صبحانه‌خوردن.

ناشتایاشتا: ئێرەوئەوێ ف اینجا و آنجا.

ناشتداشت: ئێرەوئەوێ ف اینجا و آنجا.

ناشتداشتا: ئێرەوئەوێ ف اینجا و آنجا.

ناشتن: ۱) چەقاندنی ڕیشەی دار؛ ۲) مردو تەمراندن ف ۱) کاشتن نهال؛ ۲) مرده دفن کردن.

ناشتو: نێژراو، بن گڵ خراو ف دفن شده.

ناشتوناشت: لێر و لەوێ ف اینجا و آنجا.

ناشتی: ۱) ناشتو؛ ۲) نیای، ژێرخاکی کرد، کردیە ژێرخاکەو ف ۱) دفن شده؛ ۲) آن را دفن کرد.

ناشرین: ۱) ناحەز، بێ‌بەش لە جوانی؛ ۲) کارو قسەی خراپ ف ۱) بدگل؛ ۲) گفتار و رفتار زشت.

ناشکور: بێ‌نەمەگ، بێ‌نەزان، سپڵە ف ناسپاس.

ناشکوری: سپڵەیی، بێ‌نەزانی ف نمک‌نشناسی، ناسپاسی.

ناشکیر: ناشکور ف ناسپاس.

ناشوٚ: محاڵ، شتێ کە جێ‌بەجێ‌بوُنی فر یە دژوارە ف ناممکن.

ناشوٚر: بەرگ‌و کەل‌پەلێ کە بەخاوێنی ڕادەگیرێ بوٚ ڕوٚژی لازم ف لباس پاکیزه برای مواقع لزوم.

ناشەر: نارەوا ف ناروا.

ناشی: کەسێ کە لە کاردا ناشارەزایە ف ناشی، ناوارد.

ناشێ: نابێ، نارەوایە ف شایسته‌نیست، نمی‌شود.

ناشیرن: ناشرین ف نگا: ناشرین.

ناشیرنی: ناحەزی، بێ‌بەهرەیی لە جوانی ف نازیبایی.

ناشیرین: ناشرین ف نگا: ناشرین.

ناشیرینیەتی: ناحەزی ف نازیبایی.

ناشیزه: ناچیزه ف زن نافرمان شوهر.

ناعار: بێ‌عار، لاسار ف حرف نشنو، لجباز.

ناعال: بنیادەمی بێکارەو بێ‌قەدر ف آدم بی ارزش.

ناعس: ۱) تەمەڵ؛ ۲) بێ‌کارەو بێ‌کەڵك ف ۱) تنبل؛ ۲) بیکاره.

ناعف: قازانج، نەحف، بەهره، فێده ف سود.

ناعفەت: قازانج ف سود.

ناعلەت: نەحلەت ف لعنت.

ناعلەتی: نەحلەتی، شتی زوٚر خراپ‌و بەلا ف لعنتی.

ناعنـــە: گیایەکی گەڵاوردی تام‌تیژی بوٚن‌خوٚشـــە ئیشـــك دەکرێ‌و دەچێشتی دەکەن ف مَرزه.

ناعوایش: میاومیاوکردن کتْك ف صدای گربه.

ناعوُر: چەرخێ کە دەناو بیرداو بە حەیوان ئاوی پێ دەخەنەدەر ف چرخ آبکشی از چاه که به وسیلهٔ حیوان کار می کند.

ناعوُره: ناعوُر ف نگا: ناعوُر.

ناعەز: ناحەز ف نازیبا، زشت.

ناعەسڵ: ناحەسڵ، نارەسەن، ناجسن ف بداصل.

ناعیلاج: ناچار، مەجبوُر ف ناچار.

ناغار: تیغی دەبانی زوٚر چاك، ناخار ف تیغ بسیار خوب.

نافام: تێ‌نەگەیشتو، گێلوٚکە ف نفهم، نادان.

نافامی: دەبەنگی، ساویلکەیی ف نادانی، ساده‌لوحی.

نافك: ۱) قوُڵاییەکی بچوُکی لێوارزەقە لە ناوەڕاستی زگ‌دا، ناوك، نێوك؛ ۲) کاکڵ ف ۱) ناف؛ ۲) مغز بادام و گردو و...

نافەرمان: سەرشەق، سەربزێو ف نافرمان.

نافەرمانی: سەربزێوی ف سرکشی.

نافەك: ۱) پارچەی سێ‌سوُچی ناوەڕاستی دەرپێ؛ ۲) پزوی دەرپێ ف ۱) خشتك شلوار؛ ۲) نیفه، جای بند تنبان.

ناڤ: ۱) وشـەی پێ‌ناسین بوٚ هەر شتێ؛ ۲) دور، دەرونی هەر شتێ؛ ۳) نافکی زگ ف ۱) نام؛ ۲) وسط؛ ۳) ناف.

ناڤ‌ئانین: درکاندنی ناوی شتێ ف نام بر زبان آوردن.

ناڤاندن: ناولێ‌نان ف نام بر چیزی یا کسی گذاشتن.

ناڤ‌ئێش: زگ‌ئیشه ف شکم درد.

ناڤبار: ۱) قەرتاڵەی میوه، تریان؛ ۲) سەربار ف ۱) سبد میوه؛ ۲) اضافه‌بار.

ناڤبارك: ۱) ناقباری پچوُك، قەرتاڵوٚکە؛ ۲) سەربار ف ۱) سبد کوچك؛ ۲) اضافه‌بار.

ناڤبڕ: ۱) تیغه، لەمپەر؛ ۲) نزیکترین‌ڕێ بوٚ گەیشتن ف ۱) تیغه؛ ۲) راه میانبر.

ناڤبڕك: بەرزەك، بەرزایی نێوان دوشْت ف میانه.

ناڤ‌برن: باس کردن ف نام بردن.

ناڤبروٚ: ۱) ناوچاوان، توێڵ؛ ۲) بەین دوُبروٚ، دوڕ هەردو بروٚ ف ۱) پیشانی؛ ۲) میان دو ابرو.

ناڤبری: ناڤ گوتراو، باسکراو ف نامبرده.

ناڤبریك: چیل، پەرژین ف پرچین.

ناڤبژی: کـەوتنەبەینی دو دژەوە بـوٚئاشت‌کردنەوەو پێك‌هێنـان ف میانجیگری.

ناڤبژی کەر: کەسێ کە ناڤبژی دەکا ف میانجی.

ناڤبەر: ۱) نێوان، مابەین؛ ۲) سەرپشك ف ۱) میانه، فاصله، مابین؛ ۲) صاحب امتیاز.

ناڤبەند: ناوەڕاست، ناوەند ف وسط.

ناڤبێژ: ۱) پارێزەر لە دادگا، وەکیل؛ ۲) تکاکار؛ ۳) دەلاڵی شت‌فروٚش ف

١) وكيل مُدافع؛ ٢) شفيع؛ ٣) سمسار.

ناڤبەین: مابەین [ف] میانه، مابین.

ناڤتەنگ: تەنگە، کەمەربەندی زین و کورتان [ف] تنگ ستور.

ناڤ تێ دان: دنەدان [ف] تحریك کردن، تشجیع کردن.

ناڤ جەژنان: مانگی نێوان شەشەکان و قوربان [ف] ماه ذی القعده.

ناڤچاڤ: ناوچاوان، توێڵ، ئەنی [ف] پیشانی.

ناڤچاڤ ترش: ڕۆکرژ، مڕومۆچ [ف] اخمو.

ناڤچال: دیوی ئاوەژوی قوقز [ف] مُقعّر.

ناڤچوون: ڕەوان بوون، بەلەفیرەدار [ف] اسهال بودن.

ناڤچە: مەڵبەند، محال، ناوچە [ف] ناحیه، منطقه.

ناڤچەق: ١) ناوەڕاست، دوڕ، ناوەند؛ ٢) ناوگەڵ [ف] ١) نقطهٔ وسط؛ ٢) بین دو ران.

ناڤچەنگ: بن هەنگڵ، بنەنگڵ، کەوش [ف] زیر بغل.

ناڤچی: ناوجی کەر، ناوبژی [ف] میانجی.

ناڤچیت: ١) ناڤچی؛ ٢) دەلاڵی شت فرۆشتن [ف] ١) میانجی؛ ٢) سمسار.

ناڤخۆ: خۆیایەتی، بەرانبەر بە بێگانە [ف] خودی، مقابل بیگانه.

ناڤدار: ١) مەنشوور، بەدەنگ و ناو؛ ٢) پێچەوانەی بەتاڵ و پووچ [ف] ١) نامدار؛ ٢) پر، مقابل تهی.

ناڤدارا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ناڤدان: ناڤ تێ دان [ف] تشجیع.

ناڤ دانین: ناڤ بۆ کەسێ یان شتێ دیتنەوە و پەسند کردن [ف] نام نهادن.

ناڤدایەك: ١) بینەکێش، چوونە ژێر ئاو؛ ٢) جوێن فرۆش [ف] ١) غوطه‌ورشدن؛ ٢) بددهن.

ناڤدایی: ناودێر، ناوراگەیەنراو [ف] کاندیدا.

ناڤدۆ: نادۆك، دارمەشکە [ف] نگا: نادوك.

ناڤدەر: بەردەرانە [ف] ضلع پایین چهارچوب در.

ناڤدەرگ: مۆغەرەی پشت، بڕبڕەی پشت [ف] ستون فقرات.

ناڤدەست: لەپ، بەری دەست [ف] کف دست.

ناڤدەشت: دەشتایی لەناو کێواندا [ف] دشت محصور به کوهستان.

ناڤدەنگ: ناوبانگ [ف] شُهرت.

ناڤدێر: ١) ناف بۆدانراو؛ ٢) خودان دەنگ و ناف؛ ٣) ناف گوتن بۆ سپاردنی کارێ [ف] ١) نام نهاده، موسوم؛ ٢) نامدار؛ ٣) نامزد، کاندیدا.

ناڤڕان: ناوگەڵ، دوڕ هەردو لینگان [ف] میان دوران.

ناڤرۆ: جزیرەی نێوان روبار [ف] جزیرهٔ واقع در رودخانه.

ناڤرۆجە: نیوەڕۆ [ف] نیمروز.

ناڤرۆنك: ناڤرۆ [ف] جزیرهٔ واقع در رودخانه.

ناڤرە: جزیره، ئاد، دورگە [ف] جزیره.

ناڤزك: ١) هەناو؛ ٢) سی و جەرگ و دڵ [ف] ١) احشاء؛ ٢) دل و جگر و ریه.

ناڤسال: تازەپیر، نێوان سال [ف] میانسال.

ناڤسەر: ترۆپك، دوند [ف] بلندترین نقطه در کوه یا درخت.

ناڤسەرك: ١) کڵاوزێڕ؛ ٢) تانج [ف] ١) زرّین کُلاه؛ ٢) تاج.

ناڤشان: قەلاندۆش، ناوملان، ناف قۆڵنج [ف] دوش، شانه.

ناڤشكی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناڤ قۆڵنج: ناڤشان [ف] شانه، دوش.

ناڤقەد: ١) مەیانی بەژنی مرۆ؛ ٢) قەدی چیاو دار [ف] ١) کمر آدمی؛ ٢) کمر کوه و درخت.

ناڤك: ١) نافکی زگ؛ ٢) کاکڵ [ف] ١) ناف؛ ٢) مغز بادام و گردو و...

ناڤ کرن: مەنشوور بوون [ف] نامدارشدن، مشهورشدن.

ناڤکەل: دوڕ هەردوڕان، گەڵ [ف] میان رانها.

ناڤکەندالا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی درکردسان که بعثیان آن را ویران کردند.

ناڤگە: ڕەزاو، ڕێژاو، شوێنێ کە دوچەم دەگەنەوە یەك [ف] محل بهم پیوستن دو رودخانه.

ناڤگین: نێونجی، بەین [ف] وسط.

ناڤ لخۆدان: خۆهەڵکێشان [ف] لاف زدن.

ناڤ لێ کرن: ناڤ دانین [ف] نام نهادن.

ناڤمال: کەل‌پەلی ماڵ، مردەماڵ [ف] اثاثیه.

ناڤمالی: کارەکەر، کڵفەت، جێری، خدامە، قەرەواش [ف] کُلفت، خدمتکار زن.

ناڤنج: مام ناونجی، دەستە [ف] میانه، متوسّط.

ناڤنۆ: ١) خزمی دوور؛ ٢) بەدرۆ خۆ بە هەژارو نەدار شاندان؛ ٣) ناوزڕاو، بەدناو [ف] ١) فامیل دور؛ ٢) خود را به فقیری زدن؛ ٣) بدنام.

ناڤنۆبوون: بەدناوی، ناوزڕان [ف] بدنامی.

ناڤنۆکرن: بەدناو کرن [ف] بدنام کردن.

ناڤنەتەوەیی: تێکەڵاوی گەلانی دنیا، نافنەژادی [ف] بین المللی.

ناڤنەژادی: ناڤنەتەوەیی [ف] بین المللی.

ناڤەر: ١) دالان؛ ٢) ئێرە [ف] ١) راهرو؛ ٢) اینجا.

ناڤەرۆك: ناوئاخنی پەراوەو نوسراو [ف] محتوای مطلب.

ناڤەند: ناوەڕاست، دوڕ [ف] وسط.

ناڤودەنگ: دەنگ و ناف [ف] شهرت.

ناڤی: دوڕ، مەیان [ف] وسط، میان.

ناڤین: ناڤنج، مام ناونجی، دەستە [ف] میانه، میانگین.

ناق: گەرو، قورگ [ف] گلو.

ناقابیل: ١) کارلەدەست نەهاتو، بنیادەمی بێ قیمەت؛ ٢) شتی کەم قەدر: (دیاریەکی ناقابیلە) [ف] ١) آدم بیکاره؛ ٢) بی ارزش.

ناقایل: نارازی [ف] ناخشنود.

ناقر: ١) گەردن، دەرەوەی گەرو ٢) کاری نیوەچڵ [ف] ١) گردن؛ ٢) کارناتمام.

ناقز: ناتەواو [ف] ناقص.

ناقۆ: نەقە، باقۆ، جۆرێ ماسیە [ف] نوعی ماهی است.

ناقورچ: سیخورمه ف سقلمبه.
ناقوڵا: ۱) نارێك، خوارو خێچو چەفتو لار؛ ۲) قسەزان و قسەخۆش ف ۱) ناهموار، ناهنجار؛ ۲) سخندان و شیرین سخن.
ناقولچ: ناقورچ ف سقلمبه.
ناقیز: بە کەموکوڕی، ناتەواو، ناقز ف ناقص.
ناقیس: ناقیز، ناقز ف ناقص.
ناك: ۱) پاشگری بەمانا خاوەن: (نەمناك، سامناك)؛ ۲) فەقیر، بێچارە؛ ۳) ناوك، نێوك ف ۱) پسوند دارا بودن؛ ۲) بینوا؛ ۳) ناف.
ناکا: ۱) تۆ بێژی، تۆبڵێی؟: (ناکا خوا بارانێك ببارێنێ)؛ ۲) لەوانەیە، بەمنزیکانە: (تۆ بڕۆ **ناکا** منیش هاتم)؛ ۳) بەجێ ناهێنێ: (چەندی دەڵێم وابکە **ناکا**)؛ ۴) نوکە، هەنوکە ف ۱) توقّع دارم، آیا می‌شود؟؛ ۲) بەزودی؛ ۳) نمی کند؛ ۴) همین الآن.
ناکام: بێ‌مراد ف ناکام.
ناکاو: کتوپڕ ف ناگهان، یکهو.
ناکشت: ئەملایە ف این طرف.
ناکڵۆك: دانەوێڵەیێ کە لە کوڵیندا چیڕە ف دیرپز.
ناکڵۆکار: ناقوڵا ف ناهنجار.
ناکۆ: نەگەرنە، دەنا ف وگرنه.
ناکۆك: بێ کەیف، ناساز ف پریشان‌حال.
ناکۆکی: ۱) بێ کەیفی؛ ۲) مابەین ناخۆشی ف ۱) بدحالی؛ ۲) میانه خوب نبودن، کدورت.
ناکوڵۆکار: زبرو خوارو خنج ف ناهموار، ناهنجار.
ناکەت: ناکا، خۆ تێ ناگەیەنێ ف نمی کند.
ناکەتن: ناکەت ف نمی کند.
ناکەس: ناجسن، خوێڕی ف ناکس.
ناکەسی: ناپیاوی ف نامردی.
ناگا: ۱) کتوپڕ، ناکاو؛ ۲) لە بڵندیو درێژیدا بەرانبەر نایەت؛ ۳) لەدەستی نایە، رانـاگا؛ ۴) وازو دەمی خواردنی نایە؛ ۵) لە گەیشتن بەجێ‌دەمێنێ: (بە دوسەحات لەوێوە **ناگا**) ف ۱) ناگاه؛ ۲) نمی‌رسد، کوتاه است؛ ۳) از دستش برنمی‌آید؛ ۴) میوه نمی‌رسد؛ ۵) سر وقت نمی‌رسد.
ناگوزوری: دەس‌تەنگی، فەقیری ف بینوایی، تنگدستی.
ناگوناح: بێ‌تاوان، بێ‌سوچ ف بی گناه.
ناگەوار: ناخۆش، بۆ خەبەری ناخۆش دەڵێن: (خەبەرێکی **ناگەوارو** دڵ‌تەزێنە) ف ناخوشایند.
ناگەهان: کتوپڕ، گزوگومەت، لەپڕ ف ناگاه، ناگهان.
نال: ۱) پێڵاوی یەکسم لە ئاسن؛ ۲) پرزەی باریکی دوو قەڵەمی قامیش ف ۱) نعل ستور؛ ۲) رشتهٔ نازك قلم نی.
ناڵ: ۱) پێڵاوی یەکسم؛ ۲) پارچەئاسنی ژێر پاژنەکەوش ف ۱) نعل ستور؛ ۲) نعل کفش.
ناڵان: کەسێ کە لەتاوی خەمو دەرد دەکرۆزێتەوە ف نالان.
ناڵاندن: کرۆزانەوە لە دەردو داخ ف نالیدن.
ناڵانن: ناڵاندن ف نالیدن.
ناڵای: ناڵاندن ف نالیدن.
نالایش: ناڵین ف نالیدن.
نالایەنە: ناڵاندن، ناڵین ف نالیدن.
ناڵبەکی: ژێرئیستیکان، ژێرپیاڵە ف نعلبکی.
ناڵبەن: کەسێ کە ناڵ بۆ یەکسم دەکا ف نعلبند.
ناڵبەند: ۱) ناڵبەن؛ ۲) نازناوی شاعیرێکی کوردی هاوچەرخە ف ۱) نعلبند؛ ۲) تخلّص شاعری معاصر کردزبان.
نالبەنیش: ۱) لەسەرلا خەفتگ؛ ۲) نەخش‌کردن لە قوماش ف ۱) بر پهلو خوابیده؛ ۲) نقش درآوردن روی پارچه.
نالبیر: دارهەنار ف درخت انار، ناربن.
ناڵپاریز: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
نالجاخ: ۱) پێمەڕۆکە، بێڵچە؛ ۲) زەنگن، قوڵینگی زەوی کوڵین ف ۱) بیلچە؛ ۲) کُلنگ.
نالجخ: تەور، بیوڕ ف تبر.
ناڵچە: ناڵی کەوش ف نعلچهٔ کفش.
ناڵدار: یەکسمی سواری: (**ناڵدار** هاتوە ناڵی پەڕاندوە باڵدار هاتوە باڵی وەراندوە) «مەسەل» ف مال‌سواری.
ناڵك: ۱) قاپقاپ، سوڵ؛ ۲) کەوشی سوکو بێ‌پاژنە ف ۱) دمپایی؛ ۲) نعلین.
ناڵ کردن: ۱) ناڵ بۆ یەکسم کردن؛ ۲) ناڵ لەکەوش‌دان؛ ۳) تاشینی لایەکی دار بۆ جوت‌بون؛ ۴) برێتی لە فریودان و دەس‌بڕین ف ۱) نعل به پای ستورزدن؛ ۲) نعلچه به‌کفش زدن؛ ۳) تراشیدن چوب برای جفت شدن با چوب دیگر؛ ۴) کنایه از فریب و کلاهبرداری.
نالمکی: سینی پچوك، قاوەسینی ف سینی کوچك.
نالن: برێتی لە فریودان ف کنایه از فریب‌دادن.
نالنی: ناڵاندن ف نالیدن.
ناله: ۱) سوکەناوی نادر، ناوە بۆ پیاوان؛ ۲) ناڵ ف ۱) مخفف نادر، نام مردانه؛ ۲) نعل.
ناڵە: کرۆزانەوە لە دەردو خەم ف ناله.
نالەبار: ۱) نارێك؛ ۲) ناباب ف ۱) ناهموار؛ ۲) ناباب.
نالەت: لەعنەت ف لعنت.
ناڵەشکێنە: ناوی دوکێوە لە کوردستان ف نام دو کوه در کردستان.
ناڵەکردن: ناڵاندن ف نالیدن.
ناڵەکی: پاژنەی ژێر کەوش ف پاشنهٔ زیرین کفش.
ناڵەناڵ: ناڵەی زۆر ف نالهٔ بسیار.
نالەنە: ناڵاندن ف نالیدن.
نالی: ۱) دۆشەك؛ ۲) نازناوی شاعیری بەناوبانگی کورد. *بەمانا زراو لەگوێن پرزەی ناو قەڵەمی قامیش* ف ۱) تشك؛ ۲) تخلّص یکی از شعرای مشهور کرد.
ناڵێ: ۱) نابێژێ، قسیە ناکا؛ ۲) تەنیا ئێك‌ناڵ ف ۱) نمی گوید؛ ۲)

تك نعل.

ناڵیچە: دۆشەکۆڵە [ف] تشکچە.

ناڵیقـە: گوندێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناڵیك: دۆشەکی لەسەرخەوتن، رایەخی ناوتێخراو [ف] تُشك.

نالین: ناڵەکردن، ناڵاندن [ف] نالیدن.

نالێن: ۱) نابێژن؛ ۲) سۆلی لەتەختە، قاپقاپ [ف] ۱) نمی‌گویند؛ ۲) نعلین.

ناڵین: ناڵاندن [ف] نالیدن.

ناڵێن: قسەناکەن، ناخێون [ف] نمی‌گویند.

نام: ۱) ناف، وشـەی درۆشمی ناسین؛ ۲) یان، نا: (**نام** تۆ بچو **نام** من دەچم)؛ ۳) دام‌نا، خستمەبان: (بەردەکەت لەسەر دانا؟ بەڵێ **نام**) [ف] ۱) نام؛ ۲) یا؛ ۳) نهادم.

ناما: ۱) دەغیلە؛ ۲) دەی [ف] ۱) زینهار؛ ۲) حرف تشجیع.

نامارك: پێچەوانەی ممبارەك، شوم، نەحس [ف] نامیمون.

نامارەك: نامارك [ف] نامیمون.

ناماقوڵ: ۱) قسەی بێ‌تام؛ ۲) بنیادەمی بێ‌قەدر [ف] ۱) سخن ناپسند؛ ۲) آدم بی‌ارج.

نامان: خستمانەسەر [ف] نهادیم.

نامانگوری: ناگوزوری، فەقیری [ف] نداری، تنگدستی.

نامانگی: ۱) ماندوو نەبی؛ ۲) ماندوو نیت؟ [ف] ۱) خستەنباشی؛ ۲) خستەنیستی؟.

نامدار: بەدەنگ‌و ناو، مەنشوور [ف] مشهور.

نامراد: ناکام [ف] ناکام.

نامرادی: ناکامی [ف] ناکامی.

نامروڤ: ناپیاو، کەسێ کە لە مەردایەتی دوورە [ف] نامرد.

نامزات: ناڤدێر، ناڤدایی [ف] کاندیدا.

نامزەد: نامزات [ف] کاندیدا.

نام‌ڤەت: بەدناو، ناوزریاگ [ف] بدنام، رسوا.

نامل: ناوشان، کۆڵ، نێوان‌هەردوبیل [ف] شانە، کول.

نامۆ: بیانی، بێگانە، غەریبە، غەوارە [ف] بیگانە.

ناموارەك: نامارەك، شوم [ف] نامیمون.

نامووس: شەرەف، ئابڕو [ف] ناموس.

نامۆیی: بێگانەیی [ف] بیگانگی.

نامە: ۱) ناما، دەغیلە؛ ۲) دەی، وشەی دنەدان: (**نامە**ڕاکەن بگەنێ)؛ ۳) قاقـەزی نوسراو بۆ بەڕێکردن؛ ۴) دەنگ‌و باسی نوسراو لەکتێبدا: (رۆستەم**نامـە**)، ۵) نیمـە دامـان‌نا: (سـەرنـامەیی نامە **نامە** ئەڵلا) «خانی»؛ ۶) ناو، نام [ف] ۱) زنهار؛ ۲) کلمهٔ تشجیع؛ ۳) نامە؛ ۴) اخبار حوادث گرداوری شده در کتاب؛ ۵) قرارداد کردیم؛ ۶) نام، اسم.

نامەبەر: پۆستەچی [ف] نامەرسان.

نامەت: نەگبەت [ف] نکبت.

نامەتش: ۱) لوولدان، پێچان؛ ۲) هوێنانەوە [ف] ۱) پیچاندن؛ ۲) تاب دادن.

نامەحرەم: پێچەوانەی مەحرەم [ف] نامحرم.

نامەخانە: کتێبخانە [ف] کتابخانە.

نامـەخـوا: ۱) وشـەی سەیرمـان: (**نـامەخوا** سەیرە)؛ ۲) وشەیەکە بۆ خۆشـەویستی دەڵێن کە لەچـاو نەچێ: (**نـامەخوا** گەورەبوە) [ف] ۱) کلمهٔ تعجّب؛ ۲) کلمەای برای محفوظ ماندن از بلا، ماشاءالله.

نامەد: بەدبەختی، خراپ‌بۆهاتن [ف] بدبیاری.

نامەدار: نامدار، بەناوبانگ [ف] نامدار.

نامەڕبوت: قسەی قوڕو لابەلا [ف] سخن نامربوط.

نامەرد: ناپیاو، نامروڤ [ف] نامرد.

نامەردی: ناپیاوی، نائینسانەتی [ف] نامردی.

نامەرەم: نامەحرەم [ف] نامحرم.

نامی: ۱) بەدەنگ‌و ناو، مەنشوور؛ ۲) نازناوی شاعیرێکی هاوچەرخە؛ ۳) چۆڵەچرا [ف] ۱) نامور، نامی؛ ۲) تخلّص شاعری معاصر؛ ۳) نیمسوز.

نامیلکە: سیپارە، کتێبۆکە [ف] رسالە.

نامیە: ۱) ئـەو منی خستە دوور؛ ۲) من تۆم خستە دوور: (لەبیرتە **نامیە** ناو سندووقەوە) [ف] ۱) او مرا بە میان برد؛ ۲) من ترا بە اندرون بردم.

نامی‌یە: ناڤدار [ف] نامدار.

نان: ۱) ئاردی بەئاوشێلدراوی پانەوەکراوی بەئاگر برژاو؛ ۲) چەقاندن: (بـاغم **ناوە**)؛ ۳) دانان، شتێ خستنەسەر شتێ؛ ۴) تێ‌ڕۆکردن: (نان دەتەبەك**نان** چیە؟)؛ ۵) جارێك بە دار لەتۆپ‌دان لە تۆپەڕاکردندا [ف] ۱) نان؛ ۲) غرس کردن؛ ۳) برنهادن؛ ۴) تونهادن؛ ۵) توپ را با چوب زدن در نوعی توپ‌بازی.

نانا: ۱) پیادە؛ ۲) پیادەڕێ [ف] ۱) پیادە؛ ۲) راه پیادەرو.

نانتیرە: نانی‌تیری، نانی تەنك کە بەتیروك گەراوە [ف] نان لواش.

نانائەیقەك: نان‌و خوانی زەماوەند [ف] غذای جشن عروسی.

ناناقەیقی: ناناقەیقەك [ف] غذای عروسی.

ناناقەیەك: ناناقەیقی [ف] غذای عروسی.

ناناقێك: ناناقەیەك [ف] غذای عروسی.

نان‌بدە: دەهندە، بەخشندە [ف] سخی، بخشندە.

نان‌بدەیی: سەغاوەت، بەخشندەیی، دلاوایی [ف] بخشندگی.

نان‌براژتن: ئەنگوتك بەتەنوورەوەدان‌و برژاندنی [ف] نان پختن.

نان‌برێژ: کەسێ کە ئەنگوتك بەتەنوورەوە ئەدا [ف] نانوا.

نان‌برێشـك: داروکـەیەکی لە تیروك باریك‌تر کە نانی سەرسـاجی پێ ئەودیوئەم‌دیو دەکەن [ف] چوبکی کە نان بدان روی ساج برگردانند.

نان‌برین: برێتی لە بێ‌بەش‌کردن لە بژیو [ف] کنایە از باعث قطع درآمدشان.

نان‌بژێر: ۱) نان‌برێژ؛ ۲) برێتی لە پیاوی ڕەزیلی ئەنگـوتـك‌بژێر [ف] ۱) نانوا، شاطر؛ ۲) کنایە از خسیس در منزل.

نان‌بەیات: نانی کۆن کە شەوی بەسەردا هاتبێتەوە [ف] نان بیات.

نان‌پات: نان‌برێژ [ف] نانوا، نان‌پز.

نان‌پاتن: نان‌براژتن ف نان پختن.

نان‌پرسه: چێشت‌و نانێ که له‌سه‌ره‌خۆشی‌دا ده‌درێ به خه‌ڵك ف غذایی که در مجلس عزا توزیع می‌شود.

نان‌پیزه: کرێکاری بێ کرێ‌و هه‌ر به‌خواردن، نانه‌زگ ف کارگری که فقط غذایش بدهند.

نان‌پێژ: نان‌برێژ ف نان‌پز، نانوا.

نان‌پێژان: نان‌براژتن، نان‌پاتن ف نان پختن.

نان‌پێوه‌دان: ئه‌نگوتك به‌ته‌نوره‌وه لکاندن ف نان بر تنور چسباندن.

نان‌پێوه‌ده‌ر: که‌سێ که ئه‌نگوتك به‌ته‌نوره‌وه ئه‌لکێنێ ف نان به تنور چسبان.

نان‌تاڵ: بریه‌تی له پیاوی چروك‌و ڕژد ف کنایه از خسیس.

نان‌تیری: نانی ته‌نك که به تیرۆك پان‌ده‌کرێته‌وه ف نان لواش.

نان‌جه‌ژن: چێشتێ که له‌جه‌ژن‌دا لێ‌ده‌نرێ ف غذای عید.

نان‌چایی: جۆرێ نانی شیرین بۆ به‌یانان ف نان شیرینی صبحانه.

نان‌چله: خۆراکێ که له‌بیره‌وه‌ری چل‌ڕۆژه‌ی مردودا ده‌درێ ف طعـام چهلم متوفّی.

نان‌حه‌فتـه: خۆراك‌و مه‌یمـانی‌دان پاش گوازتنه‌وه‌ی بوك به‌حه‌وڕۆژ ف سور هفتهٔ بعد از عروسی.

نان‌خاڵی: نان به‌بێ پێ‌خۆر ف نان بدون خورش.

نان‌خۆر: بریتی له خێزان‌و منداڵ: (**نانخۆرمان زۆرن**) ف کنایه از فرزندان و افراد خانواده.

نان‌خۆرشت: پێخۆر ف نانخورش.

نان‌خه‌ته‌نه: خه‌ته‌نه‌سوران ف ختنه‌سوران.

نان‌دان: ۱) خۆراك به‌فـه‌قیران‌به‌خشین؛ ۲) ته‌بـه‌کی‌نان ف ۱) طعـام بخشیدن؛ ۲) ظرف نان.

نانـدرو: دروێنه‌وان، دره‌وکه‌ری ده‌خڵ ف دروگر.

نانـدۆز: ماندو بۆ نان‌په‌یداکردن ف زحمتکش.

نان‌ده: نان‌بده ف سخاوتمند.

نان‌ده‌ر: نان بده ف بخشنده.

نانـدێن: ته‌به‌کی نان ف ظرف نان.

نان‌ساجی: نانێ که له‌سه‌ر سێڵ ده‌برژێ ف نان ساجی.

نان‌سه‌نگه‌ك: نانێ که له‌سه‌ر چه‌وی سوره‌وه‌بوگ ده‌برژێ ف نان سنگك.

نان‌سێر: ۱) نان‌ساجی؛ ۲) مه‌نجه‌ڵی سه‌رقه‌پاخدار ف ۱) نان ساجی؛ ۲) دیگ سرپوشدار.

نانك: ۱) پلوره‌هه‌نگ، شڵخه‌مێش؛ ۲) که‌لانه ف ۱) نسل نوین زنبور عسل؛ ۲) نگا: که‌لانه.

نانکا: ئیسه، نهۆ، نوکه، ئه‌لحان ف الآن، هم‌اکنون.

نان کردن: نان‌پێژان ف نان پختن.

نانکۆر: کوێرنان، ڕژد ف خسیس.

نانکوێر: کوێرنان ف خسیس.

نانکه‌ر: نان‌پێژ ف نان‌پز.

نانکـه‌ره‌وه: که‌سێ که ئه‌نگـوتك به‌تیرۆك پان‌ده‌کاته‌وه ف کسی که با چوب چونه را پهن می‌کند.

نانکێ‌چوچکا: تۆڵه‌که، نانه‌حاجیله ف پنیرك.

نانکێ‌چویکا: نانکێ‌چوچکا ف پنیرك.

نانکێ‌مه‌ویژا: کولیره‌یێ کشمیشی تێ‌کرابێ ف گرده‌نانی که آگنه‌اش کشمش باشد.

نانکێ‌هه‌ژیرا: نانه‌هه‌نجیر ف لواشك انجیر.

نانگر: زه‌وی به‌ڕێژه‌و ف زمین پرحاصل.

نان گه‌نمی: کولێره‌چه‌وره ف نان روغنی.

نانگیر: نانگر ف زمین حاصلخیز.

نانگێن: نانـدێن ف ظرف نان.

نان‌ماڵ: بریتی له مرۆیه‌ك که ئاتاجی که‌س نیه ف کنایه از آدم خودکفا.

نان‌مکی: نالمکی، سینی پچوك ف سینی کوچك.

نانۆ: نانخۆری بێکاره ف نان‌خور بیکاره.

نانوئاو: بریتی له بژیو، مایه‌ی ژیان ف کنایه از مایهٔ زندگی.

نانۆباتیره: نانی هه‌ڵنه‌هاتو ف نان فطیر.

نانوچا: بریتی له چاشت، خواردنی به‌یانی ف صبحانه.

نانوحه‌لوا: بریتی له کاری زۆر هاسان: (ئه‌م کاره بۆ من **نان‌وحه‌لوایه**) ف کنایه از کار بسیار آسان.

نانوخ: ناخو، ناخون ف ناخن.

نانوزگ: کرێکاری هه‌ربه‌خۆراك ف کارگر مزدور فقط با خوراك.

نانوسۆل: نان‌وخوێ، بریتی له بژیو ف کنایه از مایهٔ زندگی.

نان‌وشکی: نان‌خاڵی ف نان‌تهی.

نان‌ونمه‌ك: بریتی له چاکه‌پێ‌زانین ف کنایه از حق‌شناسی.

نانووشك: نان‌وشکی، نان‌خاڵی ف نان‌تُهی.

نان‌وه‌وی: چێشت‌و نانێ که سێ‌ڕۆژ له ماڵـه‌بابی بوکه‌وه بۆ ماڵ زاوای ده‌نێرن ف غذایی که سه‌روز از خانهٔ پدر عروس به خانهٔ داماد فرستند.

نانه: ۱) نان؛ ۲) تاقه‌نانێك ف ۱) نان؛ ۲) یك نان.

نانه‌بان: له‌سه‌ردانان ف برنهادن.

نانه‌به‌ره: ده‌فری نانی ڕێبوارو شوان‌و ده‌شته‌کی ف توشه‌دان مسافر و چوپان و...

نانه‌پاڵ: تۆمه‌ت‌پاڵدان ف متّهم کردن.

نانـه‌جیب: ۱) ناره‌سـه‌ن؛ ۲) ناکه‌س‌به‌چه، بێ‌ئاکار ف ۱) بدگهر؛ ۲) بداخلاق، بی‌تربیت.

نانه‌حاجیله: تۆڵه‌که، تۆره‌که ف گیاه پنیرك.

نانه‌حاجی له‌گ له‌گ: نانه‌حاجیله ف گیاه پنیرك.

نانه‌ڕه‌ق: له‌ت‌و په‌تی ئیشك‌و سه‌ختی نان ف خرده‌نان خشك.

نانـه‌ڕه‌قـه: ۱) نانـه‌ڕه‌ق؛ ۲) چێشتی پارچه‌نانی ڕه‌ق‌و ڕۆن‌و ئاو ف ۱) خرده‌نان؛ ۲) آشی است.

نانه‌زگ: نانوزگ ف مزدور با خوراك.

نانه‌زگێ: نانه‌زگ ف نگا: نانه‌زگ.

نانەسك: نانوزگ، نانەزگ ف نگا: نانوزگ.

نانەسکیٚ: نانوزگ، نانەسك ف نانوزگ.

نانەشان: سەبەتەی یانی وەك سینی، سەلە ف سبد طبقی.

نانــەشویٚن: ۱) شویٚن‌کەوتن بۆ پەیداکردن‌و گرتن؛ ۲) ئیشاعە وەدوی کەسیٚ خستن ف ۱) پی جو یی، دنبال کردن؛ ۲) شایعه به دنبال کسی راه انداختن.

نانــەقەیسی: قەمەردین، شەلاٚنی پانەوەکراوی ئیشکەوەکراو لەبەر تاو، خەروا ف لواشك زردالو.

نانەکۆڵ: بەکۆڵ‌دادان ف بردوش نهادن.

نانەلەم: نانەزگ ف کارگر مزدبگیر با غذا.

نانەمریچلە: کوللیٚرەبەرۆن ف گردهٔ روغن‌مال.

نانەمل: ناچارکردن ف بەزور وادار کردن.

نانەوا: نانکەر ف نانوا.

نانەواخانە: دوکانی نان‌پیٚژ ف نانواخانه.

نانەوایی: نانەواخانە ف نانواخانه.

نانەوشکە: نانەرەقە ف نگا: نانەرەقە.

نانەوە: ۱) بەرپاکردن: (ئاژاوە **نانەوە**)؛ ۲) دانان بەدزیەوە: (تەڵە**نانەوە**)؛ ۳) هیٚلکە لەبن مریشکەکورك دانان: (مریشك**نانەوە** کاری منە)؛ ۴) دەبەرچاوگرتن بۆ مەبەستیٚ: (دزیٚك بو لەماڵ**نانەوە**دا وریابو) ف ۱) برپاکردن؛ ۲) چیزی را دزدکی در جایی نهادن مانندتله؛ ۳) تخم زیر مرغ کرچ گذاشتن؛ ۴) زیرنظرگرفتن، در نظر گرفتن برای منظوری.

نانــەوەوی: نان‌وخــوان بۆ ماڵی بوك ف غذایی که به خانهٔ عروس فرستاده می‌شود.

نانــەهەنجیر: هەنجیری پانەوەکراوی وشکەوەکراو وەك نانەقەیسی ف لواشك انجیر.

نانەیەك: ۱) پیٚکــەوەنان: ۲) تیٚــك‌نــان ف ۱) برهــم نهادن: ۲)در هم فروبردن.

نانی: ۱) نەی‌هاورد؛ ۲) برادەریٚ کە بۆ نان‌خواردن هەیەو ڕاست نیە ف ۱) نیاورد؛ ۲) دوست نانی نه جانی.

نانی‌ئیشك: نان خاڵی ف نان تهی.

نانی‌ئیشکی: نان خاڵی ف نان تهی.

نانی‌بتەرسی: نان خاڵی ف نان تهی.

نانی‌بەوشکی: نان خاڵی ف نان تهی.

نانیٚ‌پاتی: نانی بەوشکی، نانی بیٚ‌پیٚخۆر ف نان تهی.

نانیٚ‌پەتی: نانیٚ پاتی ف نان تهی.

نانیٚ‌تەرسی: نانیٚ پاتی ف نان تهی.

نانیٚ‌تەندوریٚ: نانیٚ کە بەتەندوُر برژابیٚ ف نان تنوری.

نانیٚ‌تیرە: نانی تیری ف نان لواش.

نانی‌تیری: نانی تەنك کە بەتیرۆك پان‌دەکریٚتەوە ف لواش.

نانیٚ‌چوُچك: تۆڵەکە، تۆرەکە، نانەحاجیلە ف پنیرك.

نانیٚ‌چوك: نانیٚ‌چوُچك ف پنیرك.

نانیٚ‌دەزی: نانی کۆنی برشاوی ف نان کهنه و کپك‌زده.

نانیٚ‌ساجی: نانیٚ کە بەسیٚلی دەکەن ف نان ساجی.

نانیٚ‌سیٚلیٚ: نانیٚ‌ساجی ف نان ساجی.

نانیٚ‌شڤانی: دەموُکانە ف مویزك عسلی.

نانیٚ‌شکەڤا: ناسکەنان ف نان تُرد و نازك.

نانیٚ‌قەتش: بریٚتی لە ژیان بە فەقیری ف کنایه از امرار معاش.

نانیٚ‌شوانی: دەموُکانە ف مویزك عسلی.

نانیٚ‌لەواشە: نانیٚ گرۆڤەر، کولیٚرەی تەنك ف نان تافتونی.

نانیٚ‌میٚچکا: نانەحاجیلە، تۆرەکە ف پنیرك.

نانیٚ‌میٚزنی: نانی ئەستوری هەویرهەلاٚتوُ ف نان کلفت.

نانیٚ‌میٚشا: شانەهەنگوین ف شانهٔ عسل.

نانی‌نانی: برادەری نانی ف دوست نانی.

نانیٚ‌هلاتی: نانیٚ کە هەویرەکەی هەلاٚتوە ف نان خمیر برآمده.

نانیٚ‌هەلتیٚ: کولیچەی پڕلە گویٚزکراو ف کلوچهٔ آگنه از مغز گردو.

نانیٚ‌هەنگڤی: شانەی هەنگوین ف شانهٔ عسل.

ناو: ۱) ناف، نام، دروٚشمی ناسینی هەرشتیٚ؛ ۲) دوڕ، مەیان؛ ۳) نا، وشەی قبــوُڵ‌نەکردن‌و حاشا: (چو یەشار؟ **ناو**)؛ ۴) دەنك، کاکڵ: (ئەم گویٚزە **ناوی** تیانەبو، شەلاٚنی خۆی خۆشەو **ناوە**کەشی خۆشە)؛ ۵) هەرچی لەژیٚر تیٚکولٚەوەیە؛ ۶) وشەی دنە، هانە: (**ناو**تیٚدان)؛ ۷) دوٚلاٚش، نای ئاسیاو؛ ۸) مەڵبــەند: (خەڵکی ئەم **ناوە**یە)؛ ۹) ئاخندراوی دوڕشتیٚ: (کــەواکــەت **ناوی** تیانــیە)؛ ۱۰) ماوە، مەودا: (نــاو ئیٚرەو شار دو سەحاتەڕیٚ‌یە)؛ ۱۱) کات، دەم، جار: (**ناو بە ناو** دیٚت)؛ ۱۲) تەقین، تاربــوُن ف ۱) نام؛ ۲) وسط، میان؛ ۳) نه؛ ۴) مغز و هستهٔ میوه؛ ۵) هرچــیزی که زیر پوستــه و پوست قرار دارد؛ ۶) حرف تشجیع؛ ۷) ناوآسیا؛ ۸) منطقه، ناحیه؛ ۹) آگنه؛ ۱۰) مسافت؛ ۱۱) گاه؛ ۱۲) تارومارشدن.

ناوا: نابا ف نمی‌برد، گنجایش ندارد.

ناوابردن: لەبەین‌بردن، فەوتاندن ف از میان بردن.

ناوئاخن: ناواخن ف آگنه.

ناواخن: شتیٚ کە ئەخریٚتە دوڕ شتیٚکی‌ترەوە: (**ناواخنی** سەرین توُکە) ف آگنه.

ناواری: نەوەد، نۆدانەدە ف عدد نود.

ناوازە: ۱) بژاردە؛ ۲) بەتایبەتی ف ۱) برگزیده؛ ۲) بەویژه.

ناوان: مەڵبەند ف منطقه.

ناوبار: سەربار، ناڤبارك ف اضافه‌بار.

ناوباژیٚر: ناوشار ف داخل شهر.

ناوبانگ: دەنگ‌وناو ف شهرت.

ناوبجی: ناوبژی، ناڤبژی ف میانجی.

ناوبڕ: ناڤبڕ ف نگا: ناڤبڕ.

ناوبراو: ناڤبری ف نامبرده.

ناوبڕاو: لەبیرکراو ف آدم فراموش شده.

ناوبــردن: ۱) ناف‌برن، باس‌کردن؛ ۲) بریٚتی لە خراپەگوتنی پاش‌ملە، غەیبەت‌کردن؛ ۳) ناودیاری‌کردن بۆ کاریٚ ف ۱) نام بردن؛ ۲) غیبت

کسی را کردن؛ ۳) نامزدکردن برای کاری.

ناوبرۆ: دوڕ هەردوبرۆ ف میان ابروان.

ناوبڕە: تیغە، لەمپەر ف تیغە، حاجز.

ناوبریاگ: ناڤبری ف نامبردە.

ناوبڕیاگ: ۱) ناوبڕاو؛ ۲) ناودێر بۆ کاریێ ف ۱) شخص فراموش شدە؛ ۲) نامزد برای کاری.

ناوبرێشك: نان برێشك ف نگا: نان برێشك.

ناوبژە: شیلە، ددانی شیری حەیوان ف دندان شیری دام.

ناوبژە کردن: کەوتنی ددانی شیلە ف افتادن دندان شیری دام.

ناوبژی: ناڤبژی ف میانجیگری.

ناوبژیکەر: ناڤبژیکەر ف میانجی.

ناوبگێر: ناڤبرن، ناوبردن ف نام بردن.

ناوبوێر: لەبیرچوُن یان لەبیرخۆبردنی ناوی کەسێ یا کەسانێ کە بەناو بانـگدەکـرێن: (نـاوی هەمـوانی گوت قەت ناوبوێری نەکرد) ف فراموش کردن یا از قلم انداختن نام کسی یا کسانی که آنها را صدا می کنند.

ناوبەناو: جارجارێ، دەمدەمێ، گاگایێ ف گاه گاهی.

ناوبەین: مابەین، ماعبەین ف مابین.

ناوپا: دوڕ هەردوڕان، ناف گەڵ ف میان دوپا.

ناوپارە: بڕایی دوڕئاوایی: (ماڵیان ناوپارەیە) ف وسط جمعیت و شلوغی آبادی.

ناوپڕ: ۱) ناوئاخنی دیوار؛ ۲) پێچەوانەی بەتاڵ و پوُچ ف ۱) آکنهٔ دیوار؛ ۲) توپر، مقابل توخالی.

ناوپشتە: رەچەڵەك، رەگەز، رەسەن ف اصل، نسب.

ناو پەل: ۱) دوڕ دولکەدار؛ ۲) ماوەی ناو دودەستی یەکسم ف ۱) وسط دو شاخە؛ ۲) فاصلهٔ میان دو دست ستور.

ناوپەلان: ناوپەلی زۆر ف میان شاخەها.

ناوپەنچك: پەردەی ناسکی دەوری ناوزگ ف غشاء، مشیمە.

ناوت: ۱) نابێ، ناشێ؛ ۲) ناڤێ تە ف ۱) نمی شود؛ ۲) نام تو.

ناوتا: ناڤبار، سەربار ف اضافەبار.

ناوتـاف: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناوتـاق: ۱) قەمـامـەیێ کە ئەخـرێتە قڵفی جەواڵەوە بۆ بارکردنی دوتا جەواڵ؛ ۲) سەرتاقەی دیوار ف ۱) بند حلقهٔ کنارهٔ جوال؛ ۲) میان تاقچە.

ناوتــان: ۱) تیغــەی لەشــوُڵتەنــراو بۆ ژۆری ماڵ؛ ۲) ناڤێ ڤە؛ ۳) مابەین ئێوە ف ۱) تیغهٔ ترکەیی؛ ۲) نام شما؛ ۳) میان شما.

ناوتش: شاندان، خستنەبەرچاو، ڕانان ف بەنمایش گذاشتن، نشان دادن.

ناوتۆ: ۱) ناو قەدکراو: (تەزبیحەکە دەناوتۆی لێفەکەدا بو)؛ ۲) ناڤێ تە ف ۱) توی لایە؛ ۲) اسم تو.

ناوتوێ: ناوتۆی قەدکراو ف در لایە.

ناوتوێڵ: ۱) توێڵ، ئەنی؛ ۲) خاڵکوتان لە توێڵی مناڵ ف ۱) پیشانی؛ ۲) خالکوبی پیشانی بچە.

ناوتێلانە: جیازی بوُك ف جهیزیهٔ عروس.

ناوجەرگە: مەیان، دوڕ ف وسط.

ناوجەژنان: مانگی پێش قوربان و دوای شەشەلان ف ماه ذیقعدە.

ناوجەغز: دوڕی کۆز ف وسط دایرە.

ناوجی: ناوبژی ف میانجیگری.

ناوجێژنان: ناوجەژنان ف ماه ذیقعدە.

ناوجیکەر: ناوبژیکەر ف میانجی.

ناوچاو: ۱) توێڵ، ئەنی، ناوتوێڵ؛ ۲) دوڕچاو: (پوُشێ کەوتوتە ناوچاوم) ف ۱) پیشانی؛ ۲) داخل چشم.

ناوچاوان: توێڵ، ئەنی، ناوچاو ف پیشانی.

ناوچاوان‌پاك: برێتی لە پیاوچاکی لەخواترس ف کنایە از شخص نورانی.

ناوچاوان‌ترش: ڕوگرژ ف ترشروی.

ناوچاو پاك: ناوچاوان‌پاك ف شخص نورانی.

ناوچاوترش: ناوچاوان‌ترش ف ترشروی.

ناوچاوترشانن: ڕوگرژکردن ف ابرو درهم کشیدن، اخم کردن.

ناوچاوترشاو: ڕوگرژ ف ترشروی.

ناوچاوترشیاگ: ناوچاوترشاو ف ترشروی.

ناوچاوچەرمگ: مارو ف پیشانی سفید.

ناوچاودێز: ڕوگرژ ف اخمو، ترشروی.

ناوچاوڕۆشن: ناوچاوپاك ف شخص نورانی.

ناوچاوگرژ: ڕوگرژ ف اخمو.

ناوچە: ۱) مەڵبەند، ناو، ناوان؛ ۲) گەروُڵەی ئاش ف ۱) ناحیە، منطقە؛ ۲) گلوی آسیا کە گندم از آن ریزد.

ناوچەوان: ناوچاوان، توێڵ، ئەنی ف پیشانی.

ناوچەوان‌بەیەکادان: ڕوگرژکردن ف اخم کردن.

ناوچەوان‌پاك: ناوچاوان‌پاك ف شخص نورانی.

ناوچەوان‌ترش: ڕوگرژ ف اخمو.

ناوچەوان‌دێز: ڕوگرژ ف اخمو، ترشروی.

ناوچەوان‌ڕوُن: ناوچەوان‌پاك ف شخص نورانی.

ناوچــەوان‌قوڕقـز: ۱) ئەنی‌زەق؛ ۲) برێتی لە کلۆڵ و چارەڕەش ف ۱) پیشانی برامدە؛ ۲) کنایە از بدبخت.

ناوچەوان‌قەشقە: برێتی لە بدبەخت و چارەڕەش ف کنایە از بدبخت.

ناوچەوان گرژ: ڕوگرژ ف اخمو.

ناوچیا: ۱) ناوچــەیێ کە لە مابـەینی کێوان‌دا بێ؛ ۲) ناوچـەیەکـە لە کوردستان ف ۱) کوهسار؛ ۲) منطقەای در کردستان.

ناوچــین: ۱) قوڕو خشـتـی ئاخـنــدراوی چینـی دیوار؛ ۲) گەڵای قەدکردنەوەی توتن ف ۱) آگنهٔ دیوار؛ ۲) چیدن برگهای وسطی توتون.

ناوخاڵی: بەتاڵ، والا، پوُچ ف میان تهی.

ناوخۆ: پێچەوانەی دەرەوە: (شەڕی **ناوخۆیە**، وەزیر ی **ناوخۆ**) ف داخل، داخلی.

ناوخوا: نامەخوا ف نگا: نامەخوا.

ناوخوان: قوڵایی زین، خوانی زین ف گودی زین.

ناوخوین: دۆخین، بەنْدۆخین ف بند تنبان.

ناودار: ۱) پێچـەوانەی خاڵی، پڕ؛ ۲) ناو لكو پۆپی دار؛ ۳) خاوەن‌ناو، بەناوبانگ؛ ۴) ناولێنراو، بێ‌ناو نیە ف ۱) پر، مقابل تهی؛ ۲) میان درخت؛ ۳) مشهور؛ ۴) نام نهاده شده.

ناوداروك: لەو گونـدانـەی كوردستانـە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كە بعثیان آن را ویران كردند.

ناودان: ۱) ناوی خەڵـكو خۆ گوتن: (دەكـەین ناكـەین **ناونادا** كەكێ ئەمەی كردوە)؛ ۲) دنەدان ف ۱) نام كسی را ذكر كردن؛ ۲) تحريك، تشجيع.

ناودۆك: داری ناو هەردو لۆلـەپ كە بەسـەر مەشكـەدا دێت ف چوب وسطی كە بر مشك آيد.

ناودەس: ۱) ماوەی بەینی دودەستی ئەسپ؛ ۲) بەری دەست، لەپ ف ۱) فاصلهٔ بين دودست اسب؛ ۲) كف دست.

ناودەست: ناودەس ف نگا: ناودەس.

ناودەشت: ۱) ناڤدەشت؛ ۲) ناوچەیەكی بیست‌گوندی لە كوردستان كە بەعسی وێرانی كرد ف ۱) دشت محصور به كوهستان؛ ۲) منطقه‌ای شامل بيست روستا در كردستان كە بعثيان ويرانش كردند.

ناودێر: ۱) ناوبـراو؛ ۲) بەناوبانگ ف ۱) نام نهاده‌شده، دارای نام؛ ۲) شهرت يافته.

ناوڕاس: دوڕ، مەیان ف وسط.

ناوران: لاڵە، پاڕانەوە ف لابه.

ناوڕان: ۱) گەڵ، دوڕ هەردوڕان؛ ۲) لە ناو كەركـەبەزدا ف ۱) ميان هردو ران؛ ۲) در ميان گله.

ناورانەوە: ناوران ف لابه‌كردن.

ناورتە: تێكەڵ‌پێكەڵ، نارێك ف نامرتّب.

ناوڕوان: ۱) مابـەینی دوچۆمان؛ ۲) ناوە بۆ چەند ئاوایی ف ۱) بين دو رودخانه؛ ۲) نام چند آبادی.

ناوزڕان: سوكبوون، روسیابوون ف رسواشدن.

ناوزڕاو: ئابڕونەماو، روسیا ف رسوا.

ناوزگ: ۱) هەرچی لە دوڕ سكدایە؛ ۲) بەزو چەورایی ناو سك ف ۱) احشاء؛ ۲) چربی و پيه توی شكم.

ناوساجی: زروبی ف نوعی گردهٔ در روغن سرخ شده.

ناوسار: سەر نیای ئاسیاو ف جوی سر ناو آسياب.

ناوسك: ناوزگ ف نگا: ناوزگ.

ناوسێڵ: ۱) ناوســاجی، زروبی؛ ۲) بەربــەسێڵ، قوڕاو ف ۱) نگــا: ناوساجی؛ ۲) خورشت گوشت و ماست.

ناوسێڵی: ناوسێڵ ف نگا: ناوسێڵ.

ناوشـاخ: ۱) ناوچیا، مەڵبـەنـدێ لەنـاو كێواندا؛ ۲) مابەینی دوشاخی حەیوان؛ ۳) مێشكی ناو شاخی حەیوان ف ۱) كوهسار؛ ۲) ميان دو شاخ حيوان؛ ۳) مغز شاخ حيوان.

ناوشار: ناوەندی بازێڕ، ناو بازێڕ ف داخل شهر، مركز شهر.

ناوشان: مابەینی دوشانی بنیادەم ف ميان كتف.

ناوفلێقان: ناو پەلی دار ف ميان شاخه‌ها.

ناوفـەرش: ۱) مافـوڕێ كە لەنـاوڕاس ڕادەخرێ؛ ۲) پارچەچەرمێ كە دەخرێتە ناو كەوش ف ۱) فرش وسط اتاق؛ ۲) چرمی كە توی كفش پهن كنند.

ناوقەد: ۱) ناوڕاسی بەژن، كەمبەر؛ ۲) ناوڕاسی كێو؛ ۳) ناوڕاسی قەدی دار ف ۱) كمر؛ ۲) كمركوه؛ ۳) وسط تنهٔ درخت.

ناوك: ۱) ناڤك؛ ۲) دەنكی ناو میوە؛ ۳) ناو ف ۱) ناف؛ ۲) هسته؛ ۳) محتوی.

ناوكار: ۱) ناو چینی دیوار؛ ۲) تەریب، تەقەڵی درشتی بەزنجیرە ف ۱) آگنهٔ ديوار؛ ۲) بخيه‌های درشت و زنجيره‌يی در لحاف.

ناوكبڕ: كەسێ كە ناوكی زارۆ دەبڕێ ف ناف‌بر.

ناوك‌بڕین: برێتی لە تەواوكردنی كار ف كنايه از تمام كردن كار.

ناوكردن: ۱) مەنشوربون؛ ۲) مابەین دورخستنەوە ف ۱) شهرت يافتن؛ ۲) فاصله را بيشتر كردن، فاصله‌گرفتن.

ناوك‌كەوتن: نەخۆشیەكە دەڵێن ناوك داكەوتوە ف نوعی بيماری شكم كە به ناف افتادگی معروف است.

ناوك‌گرتنەوە: ۱) چارەی ناوك‌كەوتن؛ ۲) برێتی لەئازاردانی زۆر ف ۱) معالجهٔ ناف افتادن؛ ۲) كنايه از بسيار آزار رساندن.

ناوكۆ: ۱) دوڕ خەرمانی سور؛ ۲) بەش‌نەكراو؛ ۳) ناڤبار، سەربار؛ ۴) دوڕ خەڵكو جەماوەر ف ۱) وسط تودهٔ خرمن؛ ۲) مُشاع؛ ۳) اضافه‌بار؛ ۴) وسط تودهٔ مردم.

ناوكـۆرەوەبـون: ۱) لەبیرخـەڵـك‌چونەوە؛ ۲) بێ‌عەولاد مردن ف ۱) فراموش شده؛ ۲) بی وارث مردن.

ناوكوێربونەوە: ناوكۆرەوەبون ف نگا: ناوكۆرەوەبون.

ناوكۆیی: ناوبەشی، شەریكی ف شركت.

ناوكە: ۱) بەردێكە گیای لێ‌دەئاڵێنن گەنمی خەرمانی بەسەردا دەبێژن بۆ بەرەكەت؛ ۲) دەنكی ڕەقی میوە؛ ۳) دەنكی گوڵەبەڕۆژەو كدو؛ ۴) ناوك، ناڤك ف ۱) سنگ زير خرمن كە به نيّت تبرّك با گياه پيچند؛ ۲) هَسته؛ ۳) تخمه؛ ۴) ناف.

ناوكـەبڕ: كچێ كە ڕۆژی لەدایك‌بونی بۆ كوڕێك دیاری كراوە ف دختر نوزادی كە او را نامزد پسری كرده‌اند.

ناوكەبڕە: ناوكەبڕ ف نگا: ناوكەبڕ.

ناوكەخۆشە: دەنكەقەیسی شیرن ف هستهٔ شيرين زردالو.

ناوكـەڕەشە: ۱) نەخۆشیەكی یەكسم؛ ۲) ئافاتێكی تورە ف ۱) نوعی بيماری ستور؛ ۲) آفت ترب.

ناوكەڕێژ: ناوكەڕەشەی یەكسم ف نوعی بيماری ستور.

ناوكەڕێش: ناوكەڕێژ ف نوعی بيماری ستور.

ناوك‌هاتنەوە: چاری ناوك‌كەوتن ف جای آمدن ناف افتاده.

ناوك هێنانەوە: ناوك گرتنەوە ف جای آوردن ناف افتادە.

ناوكـێش: جۆگەی سەرەكی مەرەزە، شەقـەجـۆی مەرەزە ف جوی سرتاسری شالیزار.

ناوگ: ناونجی ف میانە.

ناوگردان: گوندێكە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ كردستان توسط بعثیان.

ناوگڵ: ناڤكەل، ناوپا، گەڵ ف وسط رانها.

ناوگـۆڕك: ١) ئاگردانی ناو دیوەخـان و مزگەوت؛ ٢) تەختـایی كۆڕو مەجلیس ف ١) آتشدان مجلس؛ ٢) قسمت هموار مجلس.

ناوگـەڕ: ١) مابـەینی دو زەمینی شێوەردبـڕاو؛ ٢) جزیركەی چكۆڵەی ناوەڕاستی چۆم؛ ٣) دەشتـایی لەنێوان چیایاندا ف ١) مرز میان دو شخم؛ ٢) جزیرهٔ ماسەای كوچك در میان رودخانە؛ ٣) دشت محصور بە كوهستان.

ناوگەڕە: ١) ناوگەڕ؛ ٢) كاكڵ ف ١) مرز میان دوشخم؛ ٢) مغز بادام و...

ناوگەڵ: ناوگڵ، گەڵ ف میان هردو ران.

ناوگیر: ناوباسكراو ف نام ذكرشدە.

ناوگین: ١) مامناونجی، دەستە؛ ٢) ناوڕاس ف ١) میانگین؛ ٢) وسط.

ناولقان: دوڕ پەلی دار ف میان شاخەها.

ناولكان: ناولقان ف میان شاخەها.

ناولنگ: ناوگەڵ ف میان پاها.

ناولنگان: ١) ناوگەڵ؛ ٢) تاوە ف ١) میان رانها؛ ٢) تابە.

ناولەپ: دوڕدەست ف توی كف دست.

ناولەپان: لەناو هەردو دەستاندا ف میان دستها.

ناولەسەر: دیاركراو بۆ كارێكی باش ف كاندیدا، نامزد.

ناولێنان: ناڤدانین ف نام نهادن.

ناوم: ١) ناوی من؛ ٢) نابم: (ناوم بە سەربار بەسەرتانۆ) ف ١) نام من؛ ٢) نمی‌شوم.

ناومـاچـەك: لەو گونـدانـەی كوردستـانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كە بعثیان آن را ویران كردند.

ناوماڵ: ١) كەلپەلی ماڵ؛ ٢) دوڕ زێی مێوینە؛ ٣) ژوری گەورەی خێزان ف ١) اثاثیە؛ ٢) درون شرمگاه مادینە؛ ٣) اتاق بزرگ در خانە.

ناومان: ١) ناوی ئێمە، ناڤێ مە؛ ٢) ناو لەبیرنەچونەوە؛ ٣) بەینی ئێمە، لای ئێمـە: (ئـەمڕۆ مەڕۆ لەناومان بە) ف ١) نام ما؛ ٢) نام فراموش نشدن؛ ٣) میان ما.

ناون: ناومان ف نام ما.

ناونان: ناڤدانین، ناولێنان ف نام نهادن، نامگذاری.

ناوناو: ناوبەناو ف گاه‌گاهی.

ناوناوە: ناوبەناو ف گاه‌گاهی.

ناونجی: مامناونجی ف میانگین.

ناونوُس: كەسێ كە سیایی ناوی خەڵك دەگرێ ف نام‌نویس، آمارگر.

ناونوُسی: ناو خستنەدەفتەرەوە ف آمارگیری.

ناونیان: ناونان، ناڤدانین، ناولێنان، ناودێركردن ف نامگذاری.

ناونێرك: ناودۆك ف نگا: ناودۆك.

ناونێرۆك: ١) ناونێرك، ناودۆك؛ ٢) ئاوخۆرەوەی دار ف ١) نگا: ناودۆك؛ ٢) آبخورهٔ درخت.

ناونیرە: دو قوتەكەی دارە لە ناوەڕاستی نیردا بۆ قایشڕاگرتن ف دو قطعە چوب در وسط یوغ.

ناونیشان: ١) شوێن و ناوێ كە پێی بناسرێنەوە؛ ٢) برێتی لە قەدرو رێز لەناوخەڵكا ف ١) نشانی؛ ٢) كنایە از احترام در میان مردم.

ناونیشانە: ناونیشان ف نگا: ناونیشان.

ناوو: ١) نوێ، نوُو، تازە؛ ٢) هەرئەمەسە ف ١) نو، تازە؛ ٢) همین است.

ناووناتۆرە: سەرناوی پیس و ناپەسند ف لقب زشت.

ناوونیشان: ناونیشان ف نشانی.

ناوونیشانە: ناونیشان ف نشانی.

ناووردە: دورمانی زۆر ورد ف دوخت بخیە ریز.

ناوە: ١) دەفری قورکێشان؛ ٢) جۆرێ برنج؛ ٣) چرچی لیباس ف ١) ناوهٔ گل‌كشی؛ ٢) نوعی برنج؛ ٣) چین و چروك لباس.

ناوهانین: ناوبردن ف نام بردن.

ناوهاوردن: ناوهانین ف نام بردن.

ناوەبەرە: ١) ئامرازێكە لە ئەسبابی جوُتدا؛ ٢) دەستەكی تامان ف ١) ابزاری در خیش؛ ٢) چوب تكیەگاه دیوار تركەای.

ناوەجاخ: ناڕەسەن ف نانجیب.

ناوەجاغ: ناوەجاخ ف نانجیب.

ناوەخت: بێ‌وەخت ف نابهنگام.

ناوەڕاس: ناوڕاس ف وسط.

ناوەڕاست: ناوەڕاس ف وسط.

ناوەڕژن: پێخۆر ف نانخورش.

ناوەرۆك: هەرچی دەناو شتێ‌تردایە ف محتوا.

ناوەرۆكە: ناوەرۆك ف محتوا.

ناوەسار: سەرناوی ئاش ف جوی بالای ناوآسیا.

ناوەسەر: لفكەی دەسماڵی ژنان ف دنبالهٔ سرپوش زنانە.

ناوەسەرە: ناوەسەر ف نگا: ناوەسەر.

ناوەشكێنە: ئوتو، هەرچی چرچی لیباسی پێ ساف‌بكرێ ف اطو.

ناوە كرتە: نەخۆشیەكی ئاژەڵە ف نوعی بیماری گلە.

ناوە كێش: كەسێ حەڕی بە ناوە دەكێشێ ف ناوەكش.

ناوەڵ: كەویژەی ئاش ف ناوهٔ آسیا.

ناوەن: رفێدەی نانكەر ف بالشتك نانوا.

ناوەنجی: بەینابەینی، نەزیادنەكەم ف مُتعادل.

ناوەند: ناوەڕاستی هەرشتێ ف مركز، وسط.

ناوەندە: گوندێكی كوردستانە بەعسی كاولی كرد ف نام روستایی در كردستان كە توسط بعثیان ویران شد.

ناوەندی: شتێ كە لە ناوەڕاستا بێ ف مركزی.

ناوەندیار: ناوبژیكەر ف میانجی.

ناوەندێتی: ١) دەناوەڕاستابوُن؛ ٢) نە زۆر توندڕۆ نە زۆر لەسەرخۆ ف ١)

مرکزیّت؛ ۲) میانەروی.

ناوەنگی: ناوەندی [ف] مرکزی.

ناوەوان: گەمیوان [ف] ناخدا.

ناوەوە: ژوٌرەوە [ف] داخل.

ناوهێنان: ناوهاوردن [ف] نام بر زبان آوردن.

ناوی: ۱) ناڤێ ڤی؛ ۲) دوژ ئەو [ف] ۱) نام او؛ ۲) توی آن.

ناوێ: ۱) نابێ، ناوت، ناشێ؛ ۲) ناخازێ؛ ۳) ئێك ناو [ف] ۱) نمی‌شود؛ ۲) نمی‌خواد؛ ۳) یك نام.

ناوپایش: بەرچاودان، رانان [ف] بەنمایش گذاشتن.

ناوێر: ناوپڕی دیوار [ف] آگنٔه دیوار.

ناوێزە: ناوازە [ف] نگا: ناوازە.

ناویژ: خەربەندە، کەردار [ف] الاغ دار.

ناویس: ۱) وچخـانـە، حەڵـوەبی؛ ۲) ئۆدەی ژێر زەمین [ف] ۱) انباری خانە؛ ۲) زیرزمین.

ناوین: سواق، سواغ [ف] اندایش.

ناوینەوە: سواغدان [ف] اندودن.

ناها: تشت، شت [ف] چیز، شیء.

ناهال: ناحەساوی، نارٚاست [ف] نادرست، ناراست.

ناهتۆر: باخەوان [ف] باغبان.

ناهلیك: دۆشەك [ف] تشك.

ناهمێ: ناهومێ [ف] نومید.

ناهومێ: بێ ئومێد [ف] نومید.

ناهومێد: ناهومێ [ف] نومید.

ناهومێدی: دلساردی لە بەئاوات گەیشتن [ف] نومیدی.

ناهەق: نارٚاست، نارٚەوا [ف] ناروا.

ناهەقی: زوڵم، ستەم [ف] ستم.

ناهەموار: نارێك [ف] ناهموار.

ناهەنجار: ناقۆلا [ف] ناهنجار.

ناهی: ۱) گیایەکە گوڵی لە ئەستێرە دەکا؛ ۲) ئەستێرە گەشەکە؛ ۳) ناوە بۆژنان [ف] ۱) گیاهی است؛ ۲) ستارۂ سحری؛ ۳) نامی زنانە.

نای: بلوٌر، بلوێر، بلوٌل [ف] نی لبك.

نایاب: زۆر بەنرخ [ف] بسیار ارزندە.

نایب: بریکار، کەسێ کە لەباتی کەسێ‌تر کاروبار بەڕێوە دەبا [ف] نائب.

نایژە: ۱) کوٌژە، گەروٌلەی ئاسیاو؛ ۲) جۆرێ بلوێر [ف] ۱) گلوی آسیاب کە گندم از آن ریزد؛ ۲) نوعی نی‌لبك.

نایژەن: بلوٌرژەن [ف] نی‌نواز.

نایسان: گڕنەگرتن [ف] مشتعل نشدن.

نایسەر: ناواییەکە [ف] نام دهی است.

نایسین: نایسان [ف] مشتعل نشدن.

نایە: ۱) کەیفی لەهاتن نیە، نایێت؛ ۲) بلوێر [ف] ۱) نمی‌آید؛ ۲) نی‌لبك.

نایەب: زۆر بەنرخ، نایاب [ف] ارزندە، نایاب.

نایێ: ۱) ئەمە، ئائەمە؛ ۲) وازی لەهاتن نیە [ف] ۱) همین؛ ۲) نمی‌آید.

نابیش: دانان لەزەوی، نیان وەبان زەمین [ف] بر زمین نهادن.

نابیش پا: ۱) چەسپـانـدن؛ ۲) مەیانـدن؛ ۳) وێك کەوتن؛ ۴) تەقاندنی گوللە، پێوەنان؛ ۵) ناوی بەگاڵتەلێ‌نان؛ ۶) پێکردنی ئاگر؛ ۷) داماڵین بەدەست [ف] ۱) چسباندن؛ ۲) بندآوردن توسط مایە؛ ۳) بەهم خوردن، برخـورد؛ ۴) شلیك کردن؛ ۵) لقب مسخـره دادن؛ ۶) روشن کردن آتش؛ ۷) بادست چلانیدن.

نابیش پرا: ۱) تەقـانـدنی گوللە؛ ۲) پێکـردنی ئاگروچرا [ف] ۱) شلیك کردن؛ ۲) روشن کردن آتش و چراغ.

نابیش خۆڤەر: پێش خەڵك کەوتن [ف] از جلو مردم راەرفتن.

نابیش ڕۆ: ۱) ڕۆنـایش، چەقاندنی نەمام؛ ۲) داهێنانەوەی لقی‌دار؛ ۳) بەسـەرعەرزا ڕاکێشانی دار [ف] ۱) غرس نهال؛ ۳) خم کردن شاخۂ درخت؛ ۳) خوابانیدن درخت روی زمین.

نابیش ڕۆٌ: نابیش ڕۆ [ف] نگا: نابیش ڕۆ.

نابیش سەر: ۱) سەربار؛ ۲) خۆتێ‌هەڵقوتان؛ ۳) هەڵچوٌن لەبەر کوڵین [ف] ۱) سربار؛ ۲) فضولی؛ ۳) سرریزکردن از جوش آمدن.

نابینە: ۱) ئائەمانە؛ ۲) ئەوانە [ف] ۱) همین‌ها؛ ۲) اینها.

نابینەپا: پێوەنانی گوللە [ف] تیراندازی.

نابینەڕۆ: ڕۆنان، دانان لە زەوی [ف] بر زمین گذاشتن.

نتر: ۱) چاوەنوٚڕی؛ ۲) گوڵدرون لە قوماش [ف] ۱) انتظار؛ ۲) گلدوزی.

نتراندن: ۱) چاوەنوٚڕی کردن؛ ۲) نەخشاندنی قوماش بەهۆی دروٌن [ف] ۱) انتظار داشتن، انتظار کشیدن؛ ۲) گلدوزی کردن.

نتل: نەخش [ف] نقش.

نتلاندن: نەخشاندن [ف] نقشدارکردن.

نتم: حەوسەلە، سەبر، پشوٌلەسەرخۆیی [ف] شکیبایی.

نجمی: شەل، لەنگ، لەپا سەقەت [ف] لنگ.

نچ: ۱) دەنگی باریکی کرٚوٌزانەوە؛ ۲) سرتە؛ ۳) سوٌچی لێفەو جلكو... [ف] ۱) نالۂ ضعیف؛ ۲) درگوشی، نجوی؛ ۳) گوشۂ لباس و لحاف و...

نچار: بێچارە، داماو، بەلەنگاز [ف] بیچارە، درماندە.

نچـــك: ۱) ددان کەوتن؛ ۲) چلوپکی دار [ف] ۱) افتـــادن دنـدان؛ ۲) بالاترین نقطۂ درخت.

نچە: ۱) حەچە، دەنگدانی کەر؛ ۲) نچ، دەنگی کزی ناڵە؛ ۳) سوٌکەڵە، کەمـوکە [ف] ۱) حرف راندن الاغ، هین؛ ۲) صدای ضعیف نالە؛ ۳) سبك، اندك.

نچەتا: تاو لەرزی سوٌك، سوٌکەڵەتا [ف] تب سبك.

نچەنچ: ناڵەناڵی کورت و کز [ف] نالۂ پیاپی با صدای ضعیف.

نچیر: راو، راوشکار، ئەو جانەوەرەی لە ڕاو دەگیرێ [ف] شکار، نخجیر.

نچیرڤان: راوکەر [ف] صیّاد، شکارچی.

نچیروان: نچیرڤان [ف] شکارچی.

نحۆ: سوٌکەڵەناوی نوٌح، ناوە بۆ پیاوان [ف] مخفّف نوح، نام مردانە.

نخ: بەچۆکاهاتنی حوشتر [ف] بر زانو نشستن شتر.

نخافتن: خۆداپۆشین بە لێفە [ف] خود را با لحاف پوشانیدن.

نخاف: لێف، لحێف، لیفە، سەرەنداز [ف] لحاف.

نخاو: چێشتی تراوی نخه، شۆرباونخه [ف] آش نخود.

نخای: بێ‌عه‌ده‌ب، ره‌وشت‌خراپ [ف] بی ادب.

نختکاپه‌یه‌نیٚ: گیانه‌لاو، ئاویلکه‌دان [ف] حال نزع.

نخته: سه‌ره‌تای باران‌دادان [ف] لحظات شروع ریزش باران.

نخروٚ: رۆچوگ، قوم‌بوگ له‌ئاو یان زه‌لکاوا [ف] فرو شده در آب یا باتلاق.

نخری: ئێکه‌م‌فرزه‌ند [ف] اوّلین فرزند.

نخفت: دای‌پۆشی، شاردیه‌وه [ف] پوشید، پنهان کرد.

نخفتن: داپۆشین، وه‌شارتن [ف] پوشیدن، پنهان کردن.

نخۆ: نخه [ف] نخود.

نخوری: ۱) نخری، ناخوری، نۆبه‌ره؛ ۲) برای گه‌وره [ف] ۱) نوبر؛ ۲) برادر بزرگتر.

نخۆشه‌ر: له‌تکه‌نۆك، له‌په [ف] لپه.

نخوم: نخون، به‌راوه‌ژوبوگ [ف] سرنگون.

نخوماندن: نخون‌کردن، به‌راوه‌ژوکردن [ف] سرنگون کردن.

نخوُن: ئاوه‌ژو، قلْپ [ف] نگون.

نخـه: دانـه‌وێڵه‌یه‌کی پچوکی خڕی به‌دندوکه ده‌ناو که‌لودا ده‌بێ بۆ زۆر چێشتان به‌کاردێ له ده‌ستاڕ ده‌کرێ‌و نخۆشه‌ری لێ به‌رهه‌م‌دێ، نۆك [ف] نخود.

نخێڤ: نخاف، لێف، سه‌ره‌ناز، لێفه [ف] لحاف.

نخین: گوڵه‌شللێره [ف] لالۀ سرنگون.

نرت: تازه، کارپێ‌نه‌کـراو، ده‌کـارنـه‌کـراو: (که‌واکه‌ت **نرت**و نوێ‌یه بۆ ناته‌وێ) [ف] کارنکرده و نو.

نرتکه: سه‌رناوی سوُك‌کردن: (نێوو **نرتکه‌م** لێ‌ده‌نێ) [ف] لفظ و لقب تحقیرآمیز.

نرت‌ونوێ: تازه‌و نوێ [ف] کارنکرده و نو.

نرخ: بایی، به‌ها، قیمه‌ت [ف] نرخ، قیمت.

نرخاندن: قیمه‌ت بۆدانان [ف] ارزیابی.

نرخ‌بڕین: نرخاندن، قه‌رساندن [ف] ارزیابی کردن.

نرخدار: به‌قیمه‌ت [ف] ارزشمند.

نرخ‌دانان: ۱) نرخاندن؛ ۲) قه‌درگرتن [ف] ۱) ارزیابی کردن؛ ۲) ارج گذاشتن.

نرخـه: لرچـه، لرخـه، ده‌نـگ له‌سنگه‌وه له ته‌نگه‌نه‌فه‌سی‌و نه‌خۆشی‌و ماندۆبوُن [ف] صدای سینه.

نردو: ده‌سته‌نانێکی پێکه‌وه‌پێچراو [ف] نورده از چندتا نان.

نڕقان: جمان، بزاو [ف] حرکت.

نرقه: لرچه، نرخه [ف] صدای سینه.

نرکـاندن: ده‌نگ له سنگ‌و گه‌روُ هێنان [ف] صدا از سینه برون دادن از خستگی، هِن‌هِن کردن.

نرکانن: نرکاندن [ف] نگا: نرکاندن.

نرکه: ده‌نگ له‌سنگه‌وه له ماندوُبوُن [ف] صدای هِن‌هِن.

نڕناش: دێو، دێوه‌لۆکه، جنۆکه‌ی زه‌لامی شاخدار، عیفریت [ف] عفریت.

نڕه‌نڕ: حیله‌حیلی ئێستر [ف] شیهۀ استر.

نریخه: کوڕژنی ئه‌سب، شیڕه ئیرِی ئه‌سپ [ف] غرش اسب.

نڕین: حیلاندنی ئێستر [ف] شیهه‌کشیدن استر.

نز: ۱) بێ‌ئابڕو، سوُك له‌به‌رچاوان؛ ۲) نه‌فه‌س، هه‌ناسه: (**نزگه‌ره**) [ف] ۱) بی آبرو؛ ۲) نفَس.

نزا: دوعا، داواله‌خوا [ف] دُعا.

نزاخوان: دوعاخوێن [ف] دعاخوان.

نزاخوێن: نزاخوان [ف] دعاخوان.

نزار: ۱) له‌ڕو لاواز، کز؛ ۲) لێڕه‌وار؛ ۳) جێگه‌یه‌ك له به‌رزی شاخ‌و کێودا که به‌رسیبه‌ره‌و که‌متر تاوی لێ‌ده‌دا [ف] ۱) لاغر؛ ۲) جنگل؛ ۳) جای همیشه سایه در کوه.

نزاره: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نزاره‌وا: پیاوچاك که دوعای قبوُڵ ده‌بێ [ف] مستجاب‌الدّعوه.

نزاره‌وان: که‌سێ که ئاگای له لێڕه‌واره [ف] جنگلبان.

نزارێ: گونـدێکـه له کوردستـان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

نزاف: ۱) زنه، جێگه‌ی ئاوده‌ڵێن‌و دایمه‌ته‌ڕ؛ ۲) ئاوی ده‌ڵاو [ف] ۱) جای همیشه مرطوب؛ ۲) آب تراوش شده.

نزام: نازانم [ف] نمی‌دانم.

نزان: مژده، خه‌به‌ری خۆش [ف] مژده.

نزانم: نزام [ف] نمی‌دانم.

نزانی: مزگێنی [ف] مژدگانی.

نزاو: ۱) نزاف؛ ۲) نه‌دوُر؛ ۳) میوه‌ی ئاوتێگـه‌ڕاو، ئاڵ‌وبـوڵ [ف] ۱) نگا: نزاف؛ ۲) نزدیك؛ ۳) میوۀ نزدیك به رسیدن.

نزبه: ره‌زی دێمی تازه‌پێ‌گه‌یشتو [ف] تاکستان دیم نو بنیاد.

نزدورێ: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نزدیك: نه‌دوُر، نزاو [ف] نزدیك.

نزدیکان: ۱) به‌ره‌به‌ره، سه‌رده‌م: (**نزدیکانی ڕۆژئاوا بون**)؛ ۲) نزدیك: (له‌و **نزدیکانه بو**) [ف] ۱) نزدیك به اوان؛ ۲) نزدیك.

نزدیك‌بوُن: نه‌مانی دوُری له‌ناودا [ف] نزدیك شدن.

نزدیك‌بوُنه‌وه: نزدیك‌بوُن [ف] نزدیك شدن.

نزدیك‌خستنه‌وه: دوُرێ به‌ره‌وخۆ ئانین [ف] نزدیك کردن.

نزدیك که‌وتن: تخون‌که‌وتن، لێ‌نزیك‌بوُنه‌وه [ف] نزدیك شدن.

نزدیك که‌وتنه‌وه: نزدیك‌بوُنه‌وه [ف] نزدیك‌تر شدن.

نزدیکی: نه‌دوُری، پێچه‌وانه‌ی دوُری [ف] نزدیکی.

نزر: بڕیاردان که به‌مه‌رجێ کار پێك بێ خێرێ بکا، له‌خۆگرتن [ف] نذر.

نزرگ: نزگه‌ره [ف] سکسکه.

نزرگـه: گۆڕخانه‌ی پیاوی خوا که خه‌ڵك ده‌چنه زیاره‌تی [ف] امامزاده، مزار متبرّکه.

نزگ: ۱) نیوه‌هه‌ناسه، هه‌ناسه‌ی کزو سه‌برۆکه له‌نه‌خۆشیه‌وه؛ ۲) ژیان، ژی [ف] ۱) رمق؛ ۲) زندگی.

نزگره: حاڵێکە بەسەر گیانـدار دێت هەناسەی بەپڕی سەردەکەوێ و دەنگی هك لە گەروو دێت ف سکسکه.

نزگەره: نزگره ف سکسکه.

نزلە: سەرمابوونی بەتەوژم کە هازەهاز لەسنگەوە دێت و ئاو لە لووت دەڕژێ ف سرماخوردگی شدید.

نزم: ١) پێچەوانـەی بڵند؛ ٢) بێ تاقەت؛ ٣) بێ ئاکارو کەم ئابڕو ف ١) پست، مقابل بلند، کم ارتفاع؛ ٢) ناتوان؛ ٣) دون، بی آبرو.

نزمان: شوێنی نزم، پێچەوانەی بڵندایی ف پستی، مقابل بلندی، جای کم ارتفاع.

نزمایی: نزمان ف نگا: نزمان.

نزم بوونەوە: داکەوتن ف پایین آمدن.

نزمی: ١) نەویایەتی؛ ٢) بێ ئاکـاری و بێ ئابڕویی ف ١) مقابل بلندی، پستی؛ ٢) بی آبرویی.

نزوول: ١) سووتی پارە؛ ٢) نەخـۆشی نزلـە ف ١) ربـا، بهرهٔ پول؛ ٢) سرماخوردگی شدید.

نزووڵە: ١) دوعای بێچارەی هەناسەسارد؛ ٢) هەناسەی سارد ف ١) دعای مستمند؛ ٢) آه سرد.

نزووڵە: نزوڵە ف نگا: نزوڵە.

نزە: ١) نز، بێ ئابڕو، بێ فەڕ؛ ٢) شنە، سروە ف ١) پست فطرت؛ ٢) نسیم.

نزەبا: شنەبا، شیبا، سروە، کزەبا، بای بسکان ف نسیم.

نزیك: نەدور، نزدیك ف نزدیك.

نزینگ: نزیك ف نزدیك.

نژ: شفرەی برین دڕین ف نیشتر.

نژار: ١) سەنگ چن، بەکوچك هەڵچنینی دیوار: (بیرەکەی **نژار** کرد)؛ ٢) جێگای تەنیاوبێ هەرا ف ١) سنگچین؛ ٢) جای دنج.

نژاندن: دانانی دیوار لە وشکەبەرد ف بنای دیوار از سنگ بدون ملاط.

نژتەر: نشتەر، نەشتەر، نژ ف نشتر.

نژتەرکرن: خوێن بەردان، حەجامەت ف حجامت.

نژد: زام، برین، کوان ف زخم.

نژدار: بژیشکی برینان ف جرّاح.

نژداری: کاری بژیشکی برین دڕ ف جرّاحی.

نژدۆ: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

نژدە: ١) تەریدە، دەستـەی ڕێگـران؛ ٢) تاڵانکـەر؛ ٣) **ئەوانەی شوێن** ڕێگران دەکەون بۆ کوشتن و گرتنیان ف ١) دستهٔ راهزنان؛ ٢) غارتگر؛ ٣) دستهٔ دزدبگیران.

نژدی: ١) ئەسپی کلك قەیچی کراو؛ ٢) نژدە ف ١) اسب دم قیچی شده؛ ٢) نگا: نژده.

نژم: قەڵافەت، تەحر و دیدار، بیچم ف ریخت و قیافه.

نژم شۆڕ: ڕوگرژ ف اخمو.

نژن: ١) تـژە، پڕ، دارمـاڵ؛ ٢) ئیشکەکەڵـەك ف ١) پُـر، مالامال؛ ٢) سنگچین.

نژاندن: پڕ و دارماڵ کردن ف مالامال کردن.

نژنی: تەون، تەنین ف بافندگی.

نژنیت: نژنی ف بافندگی.

نژنین: ١) بەرد لەسـەریەك چنین، بۆ سەنـگ چنی کوڵی بەزدەڵێن؛ ٢) پڕبوون ف ١) سنگچینی آبشخور؛ ٢) پُرشدن.

نژوە: لەبەر گوتە نووسینەوە ف املاء.

نژی: مێژوێ ف عدس.

نژیار: خانوی سەنگ چن ف خانه از سنگ بدون گل.

نژیارڤان: ئەندازیاری خانوان ف مهندس معماری.

نسـار: ١) شوێنێ کە تاو نایگـرێتـەوە، بەرسێبـەر؛ ٢) سێبـەر ف ١) آفتاب نگیر، جای همیشه سایه؛ ٢) سایه.

نسـارە: ١) نەخشی بەدارچین لەسەر فرنی؛ ٢) پوڵ هەڵاویشتن بەسەر بووکا ف ١) نقش دارچین روی فرنی؛ ٢) پول سکه بر سر عروس ریختن.

نست: پێچـەوانـەی بوون: (هەست و **نستی خۆم دایە**) ف نیست، نبود، مقابل بودن.

نستەن: ڕوونیشتن، نیشتن ف نشستن.

نستەنە: رونین، دانیشتن، ڕوونیشتن ف نشستن.

نسحەت: ئامۆژگاری، پەند ف اندرز.

نسرم: نسار، نزار ف نگا: نسار.

نسرێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نسك: ١) نژی، مێـژوێ؛ ٢) فەقیر، بێ ماڵ؛ ٣) بێچارە و هەناسەسارد؛ ٤) ژیان ف ١) عدس؛ ٢) ندار، بینوا؛ ٣) بیچاره؛ ٤) زندگی.

نسکۆ: ١) ڕەت، سەرسم؛ ٢) هەڵەنگوتن ف ١) تلو؛ ٢) سکندری.

نسکوناهومێ: لێ قەوماوی بێچارە ف مصیبت زده و بیچاره.

نسکە: نزگەرەی دوای گریانی زۆر ف سکسکه در اثر گریهٔ بسیار.

نسکیان: نزگەرە کردن لەگریانەوە ف سکسکه کردن از گریه.

نسکین: شێوی نسك، چێشتی نژی ف آش عدس.

نسکێنە: نسکین ف آش عدس.

نسگەرە: نزگەرە ف سکسکه.

نسلین: پسان ف گسستن.

نسێ: ١) سێبەر؛ ٢) نسار ف ١) سایه؛ ٢) جای آفتاب نگیر در کوه.

نسیب: ١) بەش؛ ٢) بەخت ف ١) بهره؛ ٢) شانس.

نسیس: کەشاو، ئاودانی زەوی بەرلە چاندن ف آبیاری زمین قبل از کشت.

نسیبەت: مسیبەت ف نگا: مسیبه‌ت.

نسیو: نسیب ف نگا: نسیب.

نسیە: زەوی کەم دەرامەد ف زمین کم حاصل.

نش: گزوگومەت، نەکاو ف ناخودآگاه، ناگهان.

نشـاستـە: گوشـراوی ئاردەبـەهـاروی دەئـاوکـراوی پاڵێوراو کە وشك دەبێتەوە ف نشاسته.

نشـــایش: ۱) نیشتنـەوەی باڵـدار؛ ۲) هاتنـەژێر لەسـەرڕا؛ ۳) ئارامو ئۆقرەگرتن ف ۱) بر زمین نشستن پرنده؛ ۲) فرودآمدن؛ ۳) آرام گرفتن.

نشت: نزم‌بوونەوە، هاتنەخوار ف پایین آمدن، بەپایین گراییدن.

نشتاو: پاشاوی ئاودێری ف پسابۀ آبیاری.

نشتاین: سواربوون، چوونەسەر خوانەزین ف سوار اسب شدن.

نشتش: ۱) نیشتنەوەی باڵدار؛ ۲) هاتنەخوار لە باڵاوە؛ ۳) ئۆقرەگرتن؛ ۴) ڕۆنیشتن، هەدادان؛ ۵) نوستن، خەفتن، رازان؛ ۶) وێك‌کەوتن، نوُسین ف ۱) و ۲ و ۳) نگا: نشایش؛ ۴) نشستن؛ ۵) خوابیدن؛ ۶) برخوردکردن.

نشتش پا: ۱) چوارمێردەکی ڕۆنیشت؛ ۲) بەزەمینەوە چەسپا ف ۱) چهار زانو نشست؛ ۲) بەزمین چسبید.

نشتش‌جْ: سوارئەسپ بوُن ف سوار اسب شدن.

نشتش‌ڕۆ: ۱) سەرجینچـەك نیشتن، هەڵتـروشکـان؛ ۲) چوونـەسـەر ئاودەست ف ۱) چمباتمەزدن؛ ۲) دستشویی رفتن.

نشتش‌روُی: نشتش‌ڕۆ ف نگا: نشتش‌ڕۆ.

نشتش‌وْ: سوارئەسپ‌بوُن ف سوار اسب شدن.

نشتمان: ۱) جێگەی ڕۆنیشتن؛ ۲) جێگەی لێ‌ژیان ف ۱) جای نشستن؛ ۲) جای زیستن، وطن.

نشتن: ۱) دابەزینەسەرزەوی باڵدار؛ ۲) ڕۆنیشتن، دانیشتن، ڕۆنین؛ ۳) تڵـە چوُنـەژێری دەفرەوە؛ ۴) کەم‌کردنی بارستایی ئاو: (ئاوی لافاو **نشتـوە**)؛ ۵) ئاوابـوُنی خۆر: (خۆرەکە **نشت**)؛ ۶) چوُنەسەر بێشاو، ریان: (هـەر خوێن **نشتـوە**) ف ۱) فرود آمـدن پرنـده بر زمین؛ ۲) نشستن؛ ۳) رسوب؛ ۴) فرونشستن سطح آب؛ ۵) غروب؛ ۶) ریدن.

نشتو: دوعای نوسراو ف دعای نوشته.

نشتەجێ: نیشتەجێ، دامەزراو لە شوێنێك ف مقیم.

نشتەنە: دانیشتن، نیشتن، رونین ف نشستن.

نشتەنەرو: سواری ئەسپی بەزین‌بوُن ف بر اسب زین شده سوار شدن.

نشتێر: نژد، نشتەر، نەشتەر ف نشتر.

نشخۆر: قەسەڵی ئاخوڕ، پاشاخوڕ ف پس مانده در آخور.

نشدار: نژدار، برینگەر، بژیشکی برینان ف جرّاح.

نشر: قەی، لەدەمەو هاتگ ف قی.

نشراندن: ڕشانەوە، هەڵهاوردن ف قی کردن، بالاآوردن.

نشرین: نشراندن ف قی کردن.

نشس: ۱) کەم‌بوُنی قەدرو ڕێز؛ ۲) زیان کردن لەژیانـا ف ۱) کم شدن احترام؛ ۲) زیان دیدن در زندگی.

نشست: نشس ف نگا: نشس.

نشستی: نشس: (هـەرکـەس بکـا بێگانەپەرستی ئاخری هەر ئەهێنێ **نشستی**) ف نگا: نشس.

نشف: ۱) چینێك لە بەرهەمی زەوین؛ ۲) نهۆم، قات ف ۱) بار حاصل از محصول زمین؛ ۲) طبقه، اشکوبه.

نشفێ‌داوی: ۱) پاشەبەر، دوامین بەشی بەرهەم؛ ۲) نهۆمی هەرەباڵا ف ۱) آخرین بار از محصول؛ ۲) بالاترین طبقۀ ساختمان.

نشقین: زیڕاندن ف جیغ کشیدن.

نشك: لەپڕ، کتوپڕ، گزوگومەت ف یکهو، ناگهانی.

نشکا: نشك ف یکهو.

نشکاف: نشك ف نگا: نشك.

نشکافك: لەپڕ، ناخلاف ف ناگهانی.

نشکافی: ناخلاف ف ناگهانی.

نشکن: دیواربڕ، ئاسنی دەستی دز بۆ دیواربڕین ف ابزار دیوار سوراخ کردن دزد.

نشکنین: دیواربڕین ف دیوار سوراخ کردن دزد.

نشکێقە: گزوگومەت، لەپڕا ف ناگهانی، یکهو.

نشمی: چەپەڵ‌خوەر، دژخۆر ف کثیف در غذاخوردن.

نشو: خاڵ لەسەرپێست ف خال روی پوست.

نشوف: لێژ، سر بەرەژێرە ف نشیب.

نشوُف: زنار، هەڵەت، ماە، هەڵەموت، هەزاربەهەزار ف پرتگاه.

نشوُك: توتنی زۆرکوتراوی تاڵەبێژکراو کە بازیّ کەس تەیکەنە لوتیانۆ ف انفیّه.

نشیان: مۆرو ناو بەقاقەزەوە، ئیمزا ف مهر و امضاء بَر سَنَد.

نشیف: ۱) سەربەرەژێرە، بەرەوخوارە، لێژایی؛ ۲) باشوور، لای قوبلە ف ۱) نشیب؛ ۲) جنوب.

نشیمەن: نشتمان ف نگا: نشتمان.

نشیمەنگا: نشیمەن، نشتمان ف نگا: نشتمان.

نشین: ۱) پاشگری بەمانا جێگەی دانیشتن: (خواجا**نشین**، میر**نشین**، شا**نشین**)؛ ۲) کەسێ کە لەجێگـەیەك دادەنیشێ: (دێ‌**نشین**، کرا**نشین**، سەر**نشین**) ف ۱) پسوند به معنی جای نشستن؛ ۲) کسی که در جایی نشیند.

نشینگە: ۱) جێگەی نیشتنی مەل؛ ۲) جێگەی دانیشتن؛ ۳) نیشتمان ف ۱) محل فرود پرنده؛ ۲) جای نشستن؛ ۳) میهن.

نشینە: لیس بۆ بازو مەلی ڕاوکەر ف جای مخصوص نشستن پرندۀ شکاری.

نشیو: نشیف، لێژ، سەربەرەژێرە ف نشیب.

نشێو: نشیف، لێژ، نشیو ف نشیب.

نشیوی: لێژی ف نشیبی.

نغرۆ: ۱) بەعەرزاڕۆچوُگ؛ ۲) زەمینی ڕۆچوُگ ف ۱) فرورفته؛ ۲) زمین فرورفته.

نفت: ۱) نرت، جلی کارنەکردوی تازە: (کراسەکەت **نفت‌ونویّ**یە)؛ ۲) چلێسی، زگ‌لەوەڕێنی؛ ۳) چوکڵەگۆگرد، چلەشخاتە ف ۱) لباس نو کارنکرده؛ ۲) شکم‌پرستی؛ ۳) چوب کبریت.

نفتـك: ۱) کفتـك، کوتیلك، کفتـە؛ ۲) شەمچـە، شقـارتە ف ۱) کوفتۀ خوراکی؛ ۲) کبریت.

نفتونویّ: تازەو کارنەکردو ف کارنکرده و تازه.

نفته‌ك: شه‌مچه، كرمیت، شقارته، شخاته ف كبریت.

نفر: توُك، دوعای خراپ ف دعای بد، نفرین.

نفردی: مجوڕكدان‌و له‌رزینی سوُك ف فراشا.

نفره: ۱) نفر، توُك؛ ۲) ده‌ركراو به‌سوُكی له ناو كوّمه‌لّ: (**نفره بو یه**) ف ۱) دعای بد؛ ۲) رانده‌شده از جامعه.

نفرین: نفر ف نفرین.

نفز: ۱) نزم، نه‌وی؛ ۲) به‌دئاكار، بیّ‌آبرو ف ۱) پست، مقابل بلند؛ ۲) بدكردار.

نفسی: جاوی سفت‌و سوّلّ ف متقال.

نفش: ۱) توّره‌مه، به‌ره؛ ۲) نه‌وع، جوّر ف ۱) نسل؛ ۲) نوع.

نفوُرات: ۱) بزوّزو به‌زیان، به‌دفه‌ڕ: (منالّه‌كان **نفوُراتیكن** هه‌ر مه‌پرسه)؛ ۲) سه‌یر و سه‌مه‌ره ف ۱) بی‌آرام زیان‌رسان؛ ۲) عجیب و غریب.

نفوُس: ۱) ودم‌و شوُمی قسه‌ی كه‌سێك: (**نفوُسی** پیسه نه‌خوّشی خستم، **نفوُس**‌پاكه هاته‌سه‌رم چاكی كردمه‌وه)؛ ۲) ژماره‌ی بنیاده‌م له‌ولاّتێك‌دا: (**نفـوُس** ئه‌م دێیه سه‌دكه‌سه) ف ۱) خجستگی و نحسی نَفَس؛ ۲) تعداد نفوس.

نڤ: خه‌و، نوستن ف خواب.

نڤا: خه‌وت، نوست، ژازا، خه‌فت ف خوابید.

نڤات: له‌خوّدان، سه‌روسنگ به‌له‌پی‌ده‌ست كوتان ف سر وسینه‌زنی.

نڤار: نوّژه‌ن، تازه‌داهاتگ ف اختراع جدید.

نڤان: ۱) خـه‌وتن؛ ۲) كـاری قوّره‌كـاری ف ۱) خوابیـدن؛ ۲) كار گِل‌كاری.

نڤاندن: ده‌خه‌وكردن، خه‌واندن ف خواب كردن، خوابانیدن.

نڤانی: كاركردن له‌خانودروست‌كردنا ف كار در عمل بناسازی.

نڤت: ۱) خه‌فتگ، نوستو، خه‌وتو؛ ۲) بێ‌بره‌و، كه‌ساد ف ۱) خوابیده؛ ۲) كساد، بی‌رواج.

نڤرشت: دوعای نوسراو، نشتو ف دعای نوشته.

نڤز: نفز ف نگا: نفز.

نڤژاندن: به دار شل‌وكوت كردن ف به شدّت كتك زدن.

نڤست: خه‌وت، خه‌فت، نوست ف خوابید.

نڤستاندن: نڤاندن ف درخواب كردن، خوابانیدن.

نڤستن: خه‌وتن، خه‌فتن ف خوابیدن.

نڤستی: خه‌فتگ ف به‌خواب رفته، خفته.

نڤشت: نڤرشت، دوحای نوسراو، نشتو ف تقوید، دعای نوشته.

نڤشتوّك: نڤرشت ف دعای نوشته.

نڤشتی: نڤرشت ف دعای نوشته.

نڤشتی‌لوّك: گیایه‌كه ف گیاهی است.

نڤشك: كه‌ره، روّنه‌كه‌ره، ژوّنی هێشتا قالّ‌نه‌كراو ف كرهٔ حیوانی.

نڤێژ: مێژ، پینج‌فه‌رزه‌ی ئاینی موسولّمانان له‌ژوّژو شه‌ودا ف نماز.

نڤێژابارانێ: نویژه‌بارانه ف نماز استسقا.

نڤێژبه‌ر: پێش‌نوێژ، ئیمام ف پیشنماز.

نڤێژكه‌ر: كه‌سێ‌كه نوێژان ده‌كا ف نمازگذار.

نڤێژگه: مزگه‌ت، مزگه‌فت، مزگت ف مسجد.

نڤیس: ۱) پاشگـری به‌واتـا: خه‌ت‌له‌قاقه‌زده‌ر؛ ۲) پاشگر به‌واتا: وینه له‌خه‌ت‌دراو گرتنه‌وه: (ڤێ نامێ پاك**نڤیس** كه) ف ۱) پسوند فاعلی نویس؛ ۲) پسوند به معنی نوشتن.

نڤیسار: كه‌سێ كه به قه‌لّه‌م كار له‌سه‌ر قاقه‌ز ده‌كا ف نویسنده.

نڤیسان: قه‌لّه‌م به‌سه‌رقاقه‌زدا هێنان ف نوشتن.

نڤیساندن: نڤیسان ف نوشتن.

نڤیستن: نوسین ف نوشتن.

نڤیسك: به‌لّگه‌ی نوسراو ف سند، مدرك.

نڤیسكی: به‌رانبه‌ری لێڤكی، وه‌رامی به‌نوُسین ف پاسخ كتبی.

نڤیسگه: پرسگه له‌دام‌وده‌زگای میریدا ف اطلاعات اداره.

نڤیسه‌ڤان: نوُسه‌ر، قه‌ره‌م‌به‌ده‌س ف نویسنده.

نڤیسین: نڤیسان ف نوشتن.

نڤیشتیلوّك: گیایه‌كه. *ترك بێ‌نێژن جانتای شوان* ف گیاهی است.

نڤیشك: كه‌ره، روّنه‌كه‌ره، روّنی قالّ‌نه‌كراو ف كره.

نڤین: كه‌ل‌په‌لی خه‌وتن ف رختخواب.

نڤین‌پوُش: سه‌ره‌نناز، لحێف ف لحاف، پتو.

نڤینوّ: سه‌ره‌نناز ف لحاف، پتو.

نڤینوّك: قه‌ره‌وێلّه، ته‌ختی‌خه‌وی دوكه‌سه ف تختخواب دونفره.

نق: ۱) قوُلاّیی ئاو: (له گوّمێكی **نقا** مه‌له‌م كرد)؛ ۲) داخستن‌و لێك‌نان. بوّ *ده‌س‌و قنگ‌و چاو نه‌گوتریّ*. قوچاندن؛ ۳) بوّلّه‌و پرته: (**نقه‌نق** به‌سه)؛ ۴) پڕایی‌و قه‌لّه‌بالّغ: (*بازاڕ نه‌مڕوّ نق بو*)؛ ۵) خوسته، خوست، وسته؛ ۶) ده‌نگی ته‌وژم‌له‌خـوّدان: (**نقه‌نقیه‌تی**) ف ۱) عمق آب، ژرفا؛ ۲) بستن و برهم نهادن اندامها مانند دست و چشم و...؛ ۳) غرولند؛ ۴) انبوهی و شلوغی؛ ۵) كمترین صدا؛ ۶) صدای زورزدن.

نقار: دلّڕه‌نجان، گله‌یی، قار: (**نقارێكی** به‌رانبه‌ر من هه‌یه) ف قهر، رنجش.

نقارم: ناتوانم، له‌تاقه‌تمدا نیه ف نتوانم

نقاری: ناتوانی، له‌تابشتـدا نیه ف نمی‌توانی.

نقارین: له‌ده‌س‌نه‌هاتن، توانای كارێ نه‌بوُن ف نتوانستن، از دست برنیامدن.

نقام: ۱) قام، گوّرانی؛ ۲) ره‌وتی گوّرانی ف ۱) ترانه؛ ۲) آهنگ.

نقـانـدن: ۱) له خوّڕێك‌كوشین‌و زوّرهێنـان ده‌نگ له‌گه‌روُده‌رچوُن؛ ۲) پێكـه‌وه‌نـانی ده‌ست‌و قنـگ‌و چاو: (**چاوی نقاندوه، قنگی نقاندوه، ده‌ستی نقاندگه**) ف ۱) صدا از گلودرآمدن در اثر زورزدن؛ ۲) برهم نهادن دست و مقعد و چشم.

نقانق: پڕاوپڕ ف مالامال.

نقانن: نقاندن ف نگا: نقاندن.

نقتك: دوامین هه‌ناسه ف نفسهای آخر.

نقته: خالّ، ده‌نك له‌نوسینا ف نقطه.

نقتـه‌بـانگ: نیشانه‌ی سه‌یرمان‌و له‌گه‌ل‌بوُن، «!» ف علامت تعجّب و خطاب، «!».

نقتەبهنۆك: نیشانەی نێوانو بەسەرگرتنەوە، «،» ف ویرگول، کاما، «،».
نقتەجۆت: نیشانەی بادانەوە، «:» ف دونقطه، علامت توصیف، «:».
نقتەپرس: نیشانەی پرسیار لە نوسینا، «؟» ف علامت سؤال، «؟».
نقتەشانی: دەنکی سەرپیتان ف نقطۀ حروف.
نقر: ١) نێوانددانەی هەرەو شانە؛ ٢) نێوانپلەی پەیژەو پلەکان؛ ٣) نێوان پلەکـانی سەرمـاوگەرمـاپێو؛ ۴) تیسـك لە کولکـەو مو ف ١) میان دنـدانـەهای ارّە و شانە؛ ٢) میان پلّەهای نردبام و پلکان؛ ٣) فاصلۀ درجات دماسنج؛ ۴) کمکی از مو و پشم.
نقراندن: ١) پلەبۆدانان؛ ٢) نرخاندن ف ١) درجەبندی؛ ٢) ارزیابی.
نقـرنقـر: ١) پلەپلە؛ ٢) داری لەلـەکـراو ف ١) مُدرّج؛ ٢) چوبدستی کندەکاری شدە.
نقرە: تیان، تیانە، قازان، بەرۆشی مەزن ف دیگ بزرگ.
نقك: مرۆی بە بەهانە ف بهانەگیر.
نقم: چوُنەژێرئاو، کەوتنەژێرئاو، لەبنئاودا گومبوُن ف بە زیر آب رفتن.
نقن: کەسێ کە زۆر نق دەکاو دەبۆلێنێ ف غرولندکن.
نقۆ: نقم ف زیر آب شدن.
نقوُ: نقۆ، نقم ف غوطەورشدن.
نقۆت: قلّپ، وەرگەڕاو، سەرنخون ف سرازیر، وارونە.
نقوُت: دلۆپە، تنۆك ف چکە.
نقوُتاندن: دلۆپەدادان، تنۆکەکردن ف چکەکردن.
نقوج: نقورچك، لێڕەبادان ف نشگون.
نقوُج: نقوج ف نیشگون.
نقـوجڕ: نیخەنیخ لە ڕاکێشانو بارکردنی شتی گران ف نکیدن از حمل چیز سنگین.
نقوچ: نقوج ف نشگون.
نقوُچاندن: نقورچك گرتن ف نشگون گرفتن.
نقورچ: ١) قورنج؛ ٢) سیخورمە ف ١) نیشگون؛ ٢) سقلمە.
نقورچك: نقورچ ف نگا: نقورچ.
نقـورە: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.
نقوستان: سەقەت ف ناقص العضو.
نقۆك: ١) ماسیزل کە هەمیشە لەژێر دەریادایە؛ ٢) ژێردەریایی ف ١) ماهی بزرگی کە همواره زیرآب است؛ ٢) زیردریایی.
نقول: کون، قول، کونا ف سوراخ.
نْقولّ: شیرنیات، نوقلّ: (لەباتی دەنکێ **نْقولّ** زەردەخەنەی لێوی گولّ) ف نُقل.
نقوم: قوم، نقم، نقۆ ف زیرآب شدن.
نقە: ١) دەنگی زۆربۆخۆهێنان؛ ٢) کەمترین‌دەنگ؛ ٣) جۆرێ ماسی ف ١) صدای زورزدن؛ ٢) کمترین صدا؛ ٣) نوعی ماهی.
نقیان: قوُچان، چوقان ف برهم نهادن و بستن اندامها.
نقیم: قاشەنەنگوستیلە ف نگین.
نقێم: نقیم ف نگین.

نك: ١) کن، جەم؛ ٢) وردی ئالاێژکراوی نەرم؛ ٣) دندوُك؛ ۴) دەنگی کزی نالّە؛ ۵) بێچارە، هەناسەسارد ف ١) نزد؛ ٢) ساییدۀ نرم شدە؛ ٣) منقار؛ ۴) صدای نالۀ ضعیف؛ ۵) بیچارە.
نکا: ١) مارەبڕین؛ ٢) مارەبڕانە ف ١) عقدنکاح؛ ٢) مهریە.
نکارم: ناتوانم، لەدەستم نایە ف از دستم برنمی‌آید.
نکارن: ١) ناتوانن: (ئەڤ **نکارن**)؛ ٢) ناتوانین: (ئەم **نکارن**) ف ١) نتوانند؛ ٢) نمی‌توانیم.
نکال: لا، تەرەف: (لە چارنکالا خۆ نهیری) ف طرف، جانب.
نکاندن: نالاندنی سوُك لەبن‌بارا یان لەبەر نەخۆشی ف نکیدن، نالیدن خفیف.
نکانن: نکاندن ف نگا: نکاندن.
نکاو: گزوگومەت، لەپڕ ف ناگهان، یکهو.
نکای: ١) تائێستاش؛ ٢) هەرچۆنێك‌بێت ف ١) هنوزهم؛ ٢) درهرحال.
نکاین: هەرئێستاکێ، هەمانهۆ ف همین حالا.
نکتە: قسـەی خۆش، پێکەنۆك ف لطیفە.
نکتەبێژ: قسەخۆش، گالّتەبێژ ف لودە.
نکتەزان: زۆرزان لەقسەی جەفەنگیدا ف طنزگو.
نکس: ١) وەرگەڕان؛ ٢) شوڕەوەبوُن ف ١) بازگشت؛ ٢) فروهشتەشدن.
نکساندن: ١) گـەڕاندنەوە؛ ٢) شوڕەوەکـردن ف ١) برگرداندن؛ ٢) فروهشتن.
نکسین: ١) بەپاشدا وەرگەڕان؛ ٢) شوڕەوەبوُن ف ١) بە عقب برگشتن؛ ٢) فروهشتەشدن.
نکل: دەنوُك، دەندوُك، نك، دندوُك ف منقار.
نکلاندن: بەدەندوُك لێدان ف منقارزدن.
نکلدەر: کون‌کونی جێ‌دەندوُك ف سوراخهای جای منقار.
نکل‌ونکین: دوفریشتەی خوا کە تازەمردگان بەپرسیاران ئەدەن ف نکیر و مُنکر.
نکن: کەسێ کە زۆر نکە دەکا ف نالان.
نکوچك: نقورچ، نقورچك ف نگا: نقورچ
نکول: نکل، دندوُك ف منقار.
نکوُل: پەژیوان لە بەلّێن ف پشیمان از قول.
نکوُلی: پەژیوانی لە گفتو بەلّێن ف پشیمانی از قول.
نك‌ونالّ: نالّەی کەمو زۆر، نکەی سەبر و بەرز ف نالەهای آهستە و پیاپی.
نك‌ونالّە: نك و نالّ ف نالەهای آهستە و پیاپی.
نك‌وناهومێ: بێچارەو خاکەسەر ف بیچارە و بدبخت.
نك‌وناهومێد: نك‌وناهومێ ف بیچارە و بدبخت.
نکونەوە: نت‌ونوێ، نفت‌ونەو ف کاملاً تازە و نو.
نکە: دەنگی نەفەس‌تەنگی شەکەتو لەش‌بەبار ف هِن هِن خستە و بیمار.
نکەنْك: نکەی زۆر ف هِن‌هِن پیاپی.
نکین: ١) نالّین، نالاندن؛ ٢) نکەی زۆرو بەدوی‌یەکدا ف ١) نالیدن؛ ٢) نالەهای پیاپی و کوتاه.

نگ: ١) لاق، پا، لنگ: ٢) جیّ‌سیّرەی‌چەكی گەرم ف ١) پا؛ ٢) مگسك اسلحه.

نگا: ئاگالیّ‌بوُن ف نگهداری، حفظ، مواظبت.

نگادار: كەسیّ كە ئاگاداری كەسیّ یا شتیّكە: (خوا **نگادارت** بیّ) ف مواظب، نگهدار.

نگاداری: ئاگالیّ‌بوُن، پارازتن ف نگهداری.

نگار: ١) خەت‌دان‌و چنینی شتی جوان، نەخش؛ ٢) ناوی‌ژنانە ف ١) نقش ونگار؛ ٢) نام زنانه.

نگارە: ویّنە، شكلّ ف شمایل.

نگـارین: ١) شكـلّ كیّشان؛ ٢) نەخشاو، رەنگاورەنگ كریاگ ف ١) نقاشی؛ ٢) مُنقّش.

نگاهیّشتن: نگاداری كردن، ئاگالیّ‌بوُن ف مواظبت كردن.

نگت: ١) ئیزگەی ناوریگەی شەمەنەفەر؛ ٢) پولیسخانە ف ١) ایستگاه بین راه قطار؛ ٢) قرارگاه پلیس.

نگرین: توُرە‌بوُن ف عصبانی شدن.

نگس: ١) كەلەكە، خالیگە؛ ٢) ژان‌و برك، نەخوّشی كەلەكە ف ١) پهلو؛ ٢) درد پهلو.

نگل: لوُسكە ف امرد فاحشه.

نگم: ١) نقم، قوم، نقوم؛ ٢) **نخوُن** ف ١) به زیر آب رفته؛ ٢) نگون.

نگمەسار: نخوُنەوەبوُگ ف نگونسار.

نگوُر: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كه بعثیان آن را ویران كردند.

نگە: ئارەزو، تاسە ف اشتیاق.

نگـین: ١) بەخـت، تالـح: (**نگینی** هاوردوە)؛ ٢) نقیّم، قاش ف ١) شانس؛ ٢) نگین.

نم: ١) تەرّایی، شە، شیّ؛ ٢) كورت، كوّتا؛ ٣) بریّتی لە ئیلاقەكردن ف ١) نم؛ ٢) كوتاه؛ ٣) كنایه از مقاربت.

نمـا: ١) میّژ، نقیّژ؛ ٢) دیمەن؛ ٣) شاندەر: (قیبلە**نما**)؛ ٤) دیاری‌دا؛ ٥) خوُسا ف ١) نماز؛ ٢) منظره، نما؛ ٣) نشان دهنده؛ ٤) پدیدار شد؛ ٥) درآب نرم شد، خیس خورد.

نماز: نقیّژ، میّژ، نما ف نماز.

نمازە: ئاوازە، بەتایبەت ف بەویژە.

نمـان: ١) خوّشـانـدان؛ ٢) نەرم‌بوُنـەوە لەئاودا، خوُسان ف ١) خود را نمایاندن؛ ٢) نرم شدن در آب.

نمانا: كەمیّك لە زوّریّك بوّ ناسینی زوّرەكە ف نمونه.

نماندن: خوُساندن ف نرم كردن در آب، خیساندن.

نمانە: نمونە ف نمونه.

نماو: ١) خوُساو؛ ٢) نم‌و شەی بن تیّكوّلّی دارو گیا ف ١) نرم شده در آب، خیس خورده؛ ٢) نمی كه زیر پوستهٔ درخت و گیاه است.

نماوی: نمدار، شەدار، شیّدار ف نمین، نمدار.

نمایش: رانان، خوّرانان، رانانی كالاّو شت ف نمایش.

نمایشت: نمایش ف نمایش.

نمایشگا: جیّگەی رانان ف نمایشگاه.

نم‌تك: نز، زنە ف تراوش.

نمدار: نماوی ف نمدار، نمین.

نمدان: تەرّایی‌دان ف تراوش.

نم‌دانەوە: تەرّایی گەرّانەوە، لیّ‌چوُن: (ئەم گوّزە **نم‌ئەداتەوە**) ف نم دادن.

نمدەر: ١) شتیّ كە تەرّایی ئەداتەوە؛ ٢) مەندەر، دوّشەكوّلّە ف ١) تراوش كننده؛ ٢) تشكچه.

نمرج: روگرژوموّن ف اخمو.

نمرە: ١) پلە، دەرەجە؛ ٢) ژمارە بوّ ئەزموُنی دەرس‌خویّنان؛ ٣) حەمامی تەك‌نەفەرە ف ١) درجه؛ ٢) نمرهٔ درس؛ ٣) نمرهٔ حمّام، حمّام یكنفره.

نمز: نزم ف پست، كوتاه.

نمس: داعبایەكە بەقای پشیلە مشك‌و مار دەخوا ف جانوری است شبیه گربه موش و مار شكار می‌كند.

نمسار: نمدار، نماوی ف نمناك.

نم‌نم: ١) بارینی كەم‌كەم‌و لەسـەرخـوّ؛ ٢) موُروُی ورد، زەنگیانە ف ١) نم‌نم؛ ٢) مهرهٔ بسیار ریز زینتی، منجوق.

نمنمـوّك: ١) زەنگیانـە، منمنە؛ ٢) جوّریّ پەپوُلە، منمنوّك ف ١) مهرهٔ بسیار ریز، منجوق؛ ٢) نوعی پروانه.

نموُج: نمانا ف نمونه.

نموُچ: نموُج، نمانا ف نمونه.

نموُد: قەلاّفەت، دیمەن: (كاورایەكی بیّ**نموُدە**، باوكی زوّر بە**نموُد** بو) ف سیما، قیافه.

نموُدە: نموُج، نمانا، نموُچ ف نمونه.

نمورئاو: میزاو، ئاوی زوّر كەم ف باریكه‌ای از آب اندك.

نموُس: پەلّەپەلّەی روخسار ف كك‌مك.

نموُنە: نموُدە، نموُج، نمانا، نموُچ ف نمونه.

نمە: بارانی لەسەرخوّی وردیلە: (**نمەبارانیّك** باری) ف بارانِ نم‌نم.

نمەبا: بایێ كە تەرّایی هەیە ف باد مرطوب.

نمەد: تەحت، كولاو، لباد، لوا ف نمد.

نمەدزین: ئارەقگیری بن زین ف نمد زین.

نمەدمالّ: كەسیّ كە لباد دروست‌دەكا ف نمدمال.

نمەز: نازانم ف نمی‌دانم.

نمـەك: ١) مەك، خویّ، خوا؛ ٢) بریّتی لە خواردنی نانی كەسیّك؛ ٣) بریّتی لە دەلالی‌و دلّكیّشی؛ ٤) تەرّایی كەم ف ١) نمك؛ ٢) كنایه از نان و نمك؛ ٣) كنایه از جذّابیّت و دلربایی؛ ٤) نمِ اندك.

نمەكاو: ئاو وخویّ، خویّواوك ف آب نمك.

نمەك‌بەحەرام: سپلّە، بیّ‌ئەمەگ ف نمك‌نشناس.

نمەكدار: جوانی دلّكیّش ف زیبای نمكین.

نمەكدان: خویّدان ف نمكدان.

نمەك‌كردن: نانی كەسیّ خواردن ف نان و نمك كسی را خوردن.

نمەك‌كویّر: سپلّە، پیّ‌نەزان ف ناسپاس.

نمەك گیر: تۆشی بەلا هاتگ لە سزای بێئەمەگیو سپلەیی‌دا ف نمك گیر.

نمەكناس: بەئەمەگ ف حق شناس، باوفا.

نمەكین: نمەكدار ف زیبای نمكین.

نمی: نما، خوسا ف درآب نرم شد.

نمێ: نوێژ، نۆژ، نما ف نماز.

نمیا: نمی، نما، خوسا ف خیس خورده، در آب نرم شده.

نمیای: نماو، خوساو ف خیس خورده.

نمێژ: مێژ، نما، نماز، نفێژ ف نماز.

نمین: نمناك ف نمناك.

نمیناندن: كردنەبریكار ف وكالت دادن بەكسی.

نمینگە: مزگت، مزگەوت، مزگەت ف مسجد.

نمینە: نموونە، نمانا، نموج، نمودە ف نمونە.

نمینەك: سەرمەشق ف الگو، سرمشق.

نمینەندە: بریكاری خەلك، دەمراستی گەل ف نمایندە.

ننگ: لاق، پا، پاق، لنگ، نگ ف پا.

ننە: پێچەوانەی هەیە، نیە ف نیست، مقابل موجود است.

نو: ١) نان؛ ٢) پێچەوانەی ئا، نا: (تە دچی مالامە؟نو)؛ ٣) تازە؛ ٤) یان، ئان، یاخۆ ف ١) نان؛ ٢) نە؛ ٣) نو، تازە؛ ٤) یاخود.

نۆ: ١) نا، پێچەوانەی ئا؛ ٢) سێ جار سێ؛ ٣) دڕوشەڕانی: (سەگی **نۆ**)؛ ٤) زارۆی هاروهاج و بزۆز؛ ٥) تام‌تیژی؛ ٦) گیای تیژتام؛ ٧) ئەمە، ئەم‌شتە؛ ٨) تازە، نۆ، نوێ؛ ٩) نان ف ١) نە، خیر؛ ٢) عدد نُە؛ ٣) سگ درّندە؛ ٤) بچۀ بازیگوش؛ ٥) تندمزگی؛ ٦) گیاه تندمزّە؛ ٧) این؛ ٨) تازە، نو؛ ٩) نان.

نوا: ١) پێشەوە: (ئەڕا **نوا**)؛ ٢) ئەنوا، شوێنێ كە باران نەیگرێتەوە؛ ٣) ئەشكەوت، شكەفت، غار؛ ٤) هەرجار لە بەفر بارین: (ئەمشەو **نوایەك** بەفر باریوە) ف ١) پیش، جلو؛ ٢) پناهگاە از باران؛ ٣) غار؛ ٤) واحد شمارش دفعات بارش برف.

نوار: دامنەچەقان، بەركەڵ ف مادە گاو سەسالە.

نوارْ: روان، لەنوارین: (چاوە**نوار** بە) ف تماشا.

نوارین: تماشاكردن، روانین ف نگاە كردن.

نواكێش: سەرگەلە، رەمكێش، پێشەنگی گەلە ف نخراز گلە، پیشاهنگ.

نوال: شیوەڵەی پچوك لە قەدی چیا ف درۀ كوچك در كمر كوە.

نواڵ: نوال ف نگا: نوال.

نواڵە: ١) نواڵ؛ ٢) نزار لەكێودا، جێگەی تاونەگر لەچیادا؛ ٣) پڕی مشت لە درەوكراو؛ ٤) دەسكێ لە گەلاو گیا؛ ٥) بابۆڵەهەویر كە ئەدرێ بە حەیوان بەتایبەتی وشتر؛ ٦) نانی‌مفتێ، رزقی بێ‌ئەركدان ف ١) درۀ كوچك در كمر كوە؛ ٢) جای آفتاب نگیر در كوە؛ ٣) پُر مشت از درویدە؛ ٤) یك دستە از گیاە و برگ؛ ٥) نوالە؛ ٦) نان مفت و مجانی.

نواڵە كردن: پێچانەوەی بابۆڵەو هەرشتێ ف نوردیدن.

نوان: ١) چەمـاندیەوە. *دوای وشەی **دا** دێت* : (سەری **دانوان**)؛ ٢) نما، شاندەر: (ئاوێنەی **باڵانوان**) ف ١) خم كرد؛ ٢) نشان‌دهندە، نما.

نواندن: ١) شاندان، ڕانان؛ ٢) دەخەوكردن ف ١) نمایاندن؛ ٢) درخواب كردن، خوابانیدن.

نوانن: خەواندن ف خواب كردن.

نوانی: ١) ئەنوا، نوا، پەنا، پەسیو؛ ٢) خەواندی؛ ٣) بزوتن‌وحەرەكەت ف ١) پناهگاە؛ ٢) خوابانید؛ ٣) حركت.

نواوێ: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كە بعثیان آن را ویران كردند.

نۆب: باو، كاتێ كە لە دەم‌بەش كردن بۆ كارێ بەر كەسێ دە كەوێ: (ڤێجا **نۆبا** منە) ف نوبت.

نوبار: ١) كەوانی تازەسازو تەیار؛ ٢) تازەبەهار، سەرەبەهار ف ١) كمان تازەساختە و خوب؛ ٢) نو بهار.

نۆبار: ١) سەرەتای بەهار، نوبار؛ ٢) ناوی چەندئاواییەكە ف ١) نو بهار؛ ٢) نام چند آبادی.

نۆبانێ: نۆب كرن لشوڵەكێ‌دا ف نوبت گرفتن در كار.

نۆبسڵمان: عەیرەدینێ كە هاتۆتە سەر دینی ئیسلام ف نومسلمان.

نۆبوك: تازەوەوی، بوكی تازە، تازەبوك، بویكا نو ف تازەعروس.

نۆبون: دڕبون. بۆ سەگی ئێژن : (سەگی وە **نۆبویە**) ف درّندە شدن سگ.

نۆبە: ١) نۆب؛ ٢) كێشك، پاس ف ١) نوبت؛ ٢) كشیك.

نۆبەبڕ: كەسێ كە نۆبەی خاوەن‌نۆبەیەك داگیردەكا ف كسی كە نوبت را رعایت نمی كند.

نۆبەبڕی: گوێ‌نەدان بە نۆبەو داگیركردنی بەشەنۆبەی كەسانی‌تر ف نوبت رعایت نكردن.

نۆبەبڕین: نۆبەبڕی ف نوبت رعایت نكردن.

نۆبەت: ١) نۆبە، نۆب؛ ٢) كێشك، پاس؛ ٣) نۆبی تۆ ف ١) نوبت؛ ٢) نگهبانی، كشیك؛ ٣) نوبت تو.

نۆبـەت گرتن: ١) بۆ نۆبـە چاوەڕوان بون؛ ٢) ئێشـك گرتن ف ١) نوبت‌گیری؛ ٢) نگهبانی.

نۆبەتی: كاری بەنۆبە ف نوبتی.

نۆبەتێ: تا، تاو، تاو لەرز ف تب.

نۆبەتێدار: كەسێ كە تای لێ‌دێت ف تب‌دار.

نۆبەچی: ئیشكگر، كێشكچی ف نگهبان، پاسدار.

نۆبـەخت: ١) كیژێ كە خوازبێنی كرابێ؛ ٢) تازەكیسـە، كەسێ كە لەڕوتی‌یەوە دەوڵەمەند بوبێ ف ١) دختر خواستگاری شدە؛ ٢) نوكیسە.

نۆبـەخش: عافو لە تاوان بۆ ئێكەم‌جار: (بڕو ئەمە **نۆبەخشت** بێ ئێتر خراپە نەكەی) ف بخشش از گناە برای اوّلین بار.

نۆبەدار: كێشكچی، پاسدار ف نگهبان.

نۆبەر: میوەی تازەپێ‌گەیشتو ف نو بر میوە.

نۆبـەرە: ١) نۆبەر؛ ٢) ئێكەم‌فرزەند، نخری، نخوری ف ١) نوبر؛ ٢) نخستین فرزند.

نۆبەرە كردن: ئێكەم‌جار خواردنی میوەی گەیشتو ف خوردن میوۀ نوبر.

نۆبەن: جوانەگای سێ‌ساڵە کە تازە دەخرێتە بەرنیر ف گاو نر سەساله.

نۆبەند: نۆبەن ف گاو نر سەساله.

نۆبەهار: سەرەبەهار، هەوەڵی بوار ف اوّل بهار.

نۆبیوُیك: نۆبوُك ف نوعروس.

نۆپاڵو: جاشێ کە تازە باردەکرێ، دوُبڕ، کەرێ کەپێی ناوەتە سێ‌ساڵە ف کُرّه‌خر سەساله.

نۆبیچکە: منالی تازەپێ‌گرتو ف کودك تازەپا گرفته، نوپا.

نوت: ۱) زۆر تازە: (ئـەم جلکـە تازەو **نوت**‌و نوێ‌یە)؛ ۲) ڕشك، میتولە، میتولکە، بێچوی وردی ئەسپێ ف ۱) تازهٔ تازه؛ ۲) تخم شپش.

نۆت: حەفتاو بیست ف عدد نود.

نۆتر: ۱) دڕتر؛۲) پاسدار ف ۱) درّنده‌تر؛ ۲) پاسدار.

نۆترڤان: پاسدار ف پاسدار.

نوتق: ۱) قسـە، گوتـە: (کـابـرا لەتـرسـان هەر **نوتقی** نەما)؛ ۲) قسە بۆخەڵك‌کردن بە دەنگی بەرز: (حاکم هات **نوتقی** کرد) ف ۱) سخن؛ ۲) سخنرانی.

نۆتك: ۱) تویڵ، ئەنی، ناوچاوان؛ ۲) دەنکی ناو میوە؛ ۳)ڕشك، نوت ف ۱) پیشانی؛ ۲) هستهٔ میوه؛ ۳) تخم شپش.

نۆتکە: میتولکە، نوت ف تخم شپش.

نۆتل: وەکی، لەوێنەی، لەگوێن ف مانند، شبیه.

نۆتلك: ڕشك، نوت ف تخم شپش.

نوتنە: گەرا، تۆمی ماسی‌و جانەوەری زۆر پچوُك ف تخم ماهی و ملخ و حشرات.

نۆتە: پاشەکەوت، پەزمەندە ف پس‌انداز.

نوُتەك: تاریکایی خەست، تنۆك: (دنیا تاریك‌و **نوُتەك** بوُ چم‌نەدی) ف تاریکی شدید، ظلمات.

نۆتەکردن: پاشەکەوت‌کردن، پەزمەندەکردن ف پس‌اندازکردن.

نۆتەکەر: کەسێ کە پاشەکەوت دەکا ف پس‌اندازکننده.

نۆتەم: نەوەدەمین، دەنکێ دوای هەشتاونۆیەم ف نَوَدم.

نوتەمین: نۆتەم ف نَوَدُم.

نۆتی: نۆت، نەوەد ف نَوَد.

نۆجوان: تازەلاو ف نوجوان.

نۆجـەژن: ۱) سەرسـاڵی بیرەوەری‌مردو؛ ۲) هەوەڵ جەژن‌دوای مردنی خۆشەویستان ف ۱) سالروز مرگ، سالمرگ؛ ۲) اولین عید بعد از مرگ عزیزان، نوعید.

نوچ: ۱) چەم، چەمـانەوە؛ ۲) قەد، بەسەریەکاهێنانی کاغەزو پارچەو...؛ ۳) ڕەت، تل، ساتمە؛ ۴) سوُچی لێفەو کەواو...؛ ۵) نە، نەخێر ف ۱) خم، خمیدن؛ ۲) لایهٔ برهم آمده؛ ۳) تلو، سکندری؛ ۴) گوشهٔ لحاف و قباو...؛ ۵) نه، خیر.

نوچـانـەوە: ۱) چەمـانەوە؛ ۲) قەدکران، لابەسەریەکاهاتن ف ۱) خم شدن؛ ۲) تاشدن.

نوچ‌بردن: ڕەت‌بردن، ساتمەکردن ف تلوخوردن، سکندری خوردن.

نوچ‌دان: نوچ‌بردن ف تلوخوردن.

نوچك: ۱) باریکایی سەری شت، ترۆپك: (سەر **نوچکی** دارەکە، **نوچکی** چەقۆ) ۲) مست، مشت ف ۱) نوك بالای هرچیز؛ ۲) مُشت.

نوچکە: ڕەت، ساتمە، نوچ ف تلو.

نوچکەبردن: نوچ‌بردن ف تلوخوردن.

نوچکەدان: نوچ‌بردن ف تلوخوردن.

نۆچە: ۱) نۆجوان، تازەلاو؛ ۲) نۆبەرەی توتن ف ۱) نوجوان؛ ۲) توتون تازەرسیده.

نوُچە: دەنگ‌وباس، هەواڵ ف خبر.

نوچەش: نخری، نخوری، منالی نۆبەرە ف نخستین فرزند.

نوچێ: تازەدروست‌کراو، تازەداهاتو ف تازه‌ساز.

نوچیان: ۱) چەمانەوە؛ ۲) دانوشتان ف ۱) خم شدن؛ ۲) تاشدن.

نوچیانـەوە: ۱) نوچیان؛ ۲) ڕەت‌بردن‌و کەوتن ف ۱) نگا: نوچیان؛ ۲) دمر و افتادن.

نوخ: قەمبوُر، پشت‌کوُڕ، پشت‌چەماو ف کوژپشت.

نوخاف: عافو، بوردن، بەخشین لە تاوان ف عفو، بخشایش.

نوخافتۆخ: گوناەبەخش، خودێ ف بخشندهٔ گناه، خدا.

نوخـافتـۆر: خۆگوم‌کەر، ئەوی خۆی دەدزێتەوە لە فەرمانی میر ف زیر دررو، کسی که برای خودداری از اجرای دستور پنهان می‌شود.

نوخافتی: بەخشراو، عافوکراو ف مغفور، بخشوده.

نوخان: نخوُن‌بوُن، قلّپ‌بوُن ف نگون شدن.

نوخانن: نخوُن‌کردن ف سرنگون کردن.

نوخاننەوە: نوخانن ف سرنگون کردن.

نوختا: خاڵێ لە مەرەکەف کە دەخرێتە سەر قاقەز لە نوسینا ف نقطه.

نوختك: نوختا ف نقطه.

نوختکن: پیتی نوختەدار، بەنوختە ف حرف نقطه‌دار.

نوختـە: ۱) پەڵـەی زۆر چکـۆڵەی مەرەکەب لەسەر قاغەز؛ ۲) بنکەی پولیسی‌ڕێ ف ۱) نقطه؛ ۲) قرارگاه پُلیس راه.

نوختەوخاڵ: برێتی لە خۆجوان‌کردن بە داودەرمان، خاڵ‌و میل‌ڕشتن ف کنایه از بَزَك کردن.

نوخسان: ۱) سەقەت، نوقسان؛ ۲) بێ‌هێز؛ ۳) لاواز، لەڕ؛ ۴) کوێر، کوُر ف ۱) ناقص العضو؛ ۲) ناتوان؛ ۳) لاغر؛ ۴) کور، نابینا.

نوخشانە: ۱) پێش‌بینی چاکەو خراپە بۆ کەسێك؛ ۲) نۆبەرەی دەخڵ ف ۱) پیش‌بینی آینده برای دیگران؛ ۲) نوبر غلّه.

نوخشە: نوخشانە: (فلان‌کەس ژنی هێنا **نوخشەبێ** لە تۆش، مام‌پیرۆت قاچی شکا **نوخشەبێ** لە ژنەکەشی، **نوخشەی** گەنم هاتم) ف نگا: نوخشانه.

نوخشەجار: یەکەم‌جار، دەحفەی‌ئەوەڵ ف اوّلین بار.

نوخۆ: نخۆ، نخە. *دەگەڵ گوتەی شەر دێت* ف نخود.

نوخوت: نوخۆ ف نخود.

نوُخن: نخوُن، قلّپ ف نگون، سرنگون.

نوخوری: منالی نۆبەرە، نخری، نخوری ف نخستین فرزند.

نوخۆشەر: نخۆشەر، لەبە ف لَبّه.

نوخوم: بەرپیوار، داپۆشراو [ف] ناپدید، پوشیده.

نوخومان: داپۆشران [ف] زیر سرپوش قرارگرفتن.

نوخوماندن: داپۆشین، سەرپۆش لەسەردانان [ف] سرپوش گذاشتن.

نوخومین: نوخومان [ف] نگا: نوخومان.

نوخوُن: نخوُن [ف] نگون.

نوخوُنبوُنەوە: ۱) قلْپبوُنەوە؛ ۲) بریتی لە دارایی و سامان نەمان [ف] ۱) سرنگون شدن؛ ۲) کنایه از فقیرشدن بعد از ثروتمندی.

نوخه: نخه، نخۆ، نوخۆ، نوخوت [ف] نخود.

نۆد: نۆت، حەفتاو بیست [ف] عدد نود.

نۆدشه: شارۆکێکه لە کوردستان زانای زۆر گەورەی لێپەیدابوُن [ف] نام شهرکی در کردستان که علمای بزرگی از آن برخاستند.

نودەرار: نانپەیداکەر، بریتی لە گەورەی ماڵ [ف] نانآور خانه.

نۆدەمین: تاکێ دوای هشتاونۆیەمین [ف] نَوَدُم.

نۆدەهەمین: نۆدەمین [ف] نَوَدُم.

نۆدێ: ۱) تازەگوند؛ ۲) ناوی گوندێکه ژێگەی شێخمارفی نۆدێیی زانای بەناوبانگ [ف] ۱) تازەده؛ ۲) نام دهی در کردستان.

نور: گوندێکه لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نورْ: ۱) بەراوەژو؛ ۲) والا، ناوخالْی، پوُك [ف] ۱) وارونه؛ ۲) تُهی، توخالی.

نۆر: نۆب، نۆبە، نۆبەت [ف] نوبت.

نۆڕ: نوارْ: (**بنۆرە، چاوەنۆرم**) [ف] نگاه.

نوُر: رۆشنایی خودا [ف] نور خدایی.

نوراشتن: دانوشتاندن، قەدکردن [ف] تاکردن.

نوراشتی: دانوشتاو، قەدکراو [ف] تاشده.

نوردو: نردو [ف] نگا: نردو.

نۆردو: نردو [ف] نگا: نردو.

نۆردۆر: دۆرمادار، دەوراندەور [ف] پیرامون.

نوردی: نردو [ف] نگا: نردو.

نۆردی: نردو [ف] نگا: نردو.

نوُرسەگ: نوسەکە، نوسەنەکە، نوسنەك، پرمێشك، پەنێرشْك [ف] خاری است که به لباس میپیچد.

نۆرك: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نورمته: باشو، واشه، باشوکه [ف] چرغ.

نورونێوچاوانپاك: بریتی لە پیاوی خوا [ف] کنایه از مرد خدایی.

نۆره: نۆبە، نۆب، نۆبەت [ف] نوبت.

نۆڕە: روانین بەچاوی زەقەوە [ف] نگاه خیره.

نوُڕە: ۱) زوڕە، گریان بەدەنگی زبر و ناخۆش؛ ۲) هاواری سەگ [ف] ۱) گریه با صدای زبر؛ ۲) ضجّهٔ سگ.

نۆرەباب: گوندێکه لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نۆڕەبـاب: ۱) گونـدێکـه؛ ۲) نازنـاوی زانایەکی بەناوبانگ: (مەلای **نۆڕەباب**) [ف] ۱) نام دهی است؛ ۲) لقب دانشمندی مشهور.

نۆرەبڕ: نۆبەبڕ [ف] نگا: نۆبەبڕ.

نۆرەبڕی: نۆبەبڕی [ف] نوبت رعایت نکردن.

نورەددین: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نۆرەگرتن: نۆبەگرتن [ف] ۱) بەنوبت ایستادن؛ ۲) کشیك دادن.

نۆڕی: ڕوانی، تواشای کرد [ف] نگاه کرد.

نۆڕیزکێن: زچێن، گەمەیەکە بە چەو ئەکرێ [ف] نوعی بازی با شن.

نۆڕیزکێنه: نۆڕیزکێن [ف] نوعی بازی با شن.

نۆڕین: روانین، تواشاکردن [ف] نگاه کردن.

نۆز: دیسان، دیسانەوە، سەرلەنوێ [ف] باز، ازنو.

نوُز: ۱) دەنـگـی باریکـی گریانـاوی؛ ۲) گرشـمـه، عیشـوە، دەگەڵ نازدەگوترێ: (نازو **نوُز**) [ف] ۱) صدای نازك همراه با گریه؛ ۲) ردیف ناز.

نوُزا: تازەزاو، کۆرپە، نۆ لەدایكبوُگ [ف] نوزاد.

نوُزاك: نوُزا [ف] نوزاد.

نوُزاندن: نوُزکردن، دەنگی گریاناوی دەربڕین [ف] گریه و لابەکردن.

نوُزانەوە: کرۆُزانەوە [ف] گریه و لابەکردن.

نوزایش: نوُزاندن [ف] گریه و لابه کردن.

نۆزده: حەڤدەو دو [ف] عدد نوزده.

نۆزدەمین: دو ژمارە دوای حەڤدەمین [ف] نوزدهم.

نۆزدەهەك: لەنۆزدەبەش بەشێك [ف] یك نوزدهم.

نۆزدەهەم: نۆزدەمین [ف] نوزدهم.

نۆزدەهەمین: نۆزدەمین [ف] نوزدهم.

نۆزدەهی: نۆزدەهەم [ف] نوزدهم.

نوزدی: نزیك، بەرانبەری دوُر [ف] نزدیك.

نۆزکه: نخری، نخوری، زارۆی نۆبەرە [ف] نخستین فرزند.

نۆزگه: نۆزکه [ف] نخستین فرزند.

نوزڵه: نزڵه [ف] سرماخوردگی شدید.

نوُزنوُز: قروسکەقروُسك [ف] نگا: قروسکەقروسك.

نوُزه: دەنگی گریانی لەسەرخۆ [ف] صدای مویه.

نوُزەبڕین: ۱) بێدەنگکردنی گریاو؛ ۲) بریتی لە خنکاندن و کوشتن [ف] ۱) خاموش کردن آدم گریان؛ ۲) کنایه از خفەکردن.

نوُزەدرێژ: چەنەبازی چەقەکەر [ف] رودەدراز.

نوُزەنـوُز: ۱) گریان بەسـەبـرۆکـه؛ ۲) فەرمان بە بەس کردن لە نوُزە: (تـوخـوا **نوُزەنـوُز**) [ف] ۱) گریه کردن به آهستگی، مویه، نیوه؛ ۲) فرمان به خاموش شدن از گریه.

نۆزین: جانوی تازەگیراو [ف] کره اسب تازەرام شده.

نوُزین: ۱) نۆزین؛ ۲) نوُزاندن [ف] ۱) کره اسب تازەزین شده؛ ۲) گریه و لابەکردن.

نوژ: سمین، کون کردن به مەتکەو [ف] سُفتن، سوراخ کردن.

نۆژ: ۱) گەنەی پەز؛ ۲) نوێژ، نما، نقێژ [ف] ۱) کنهٔ گوسفندان؛ ۲) نماز.

نوژتی: سماو، کونکراو ف سُنبیده، سوراخ شده.
نۆژدار: دەرمانی کاری بۆ چارەی دەرد ف نوشدارو.
نۆژ کرن: نوێژکردن ف نمازگزاردن.
نوژوی: نیسك، نژی، میژۆی ف عدس.
نۆژەن: ۱) نۆژ، دیسان، سەرلەنوێ؛ ۲) دارێژراوی کانزا ف ۱) ازنو؛ ۲) ریخته در قالب.
نوُژەن: تازەداهاتو ف نوظهور، نواختراع.
نوژی: میژۆی، نژی ف عدس.
نوژیاو: شۆرباونژی ف آش عدس.
نوُژین: کونکردن، سمین ف سوراخ کردن، سُنبیدن.
نوُس: ۱) لەپاش قسـەوە بەواتا: خەت‌لێ‌دراو: (چارەنوُس بۆ من وای هێنـاوە)؛ ۲) خەت‌لێدەر: (دەچمـەلای نوشتەنوُس) ف ۱) پسوند به معنی نوشته؛ ۲) پسوند به معنی نویسنده.
نوُسا: ۱) خەت‌درا، قاقەز بە قەڵەم خەت‌درا؛ ۲) لکا، چەسپا ف ۱) نوشته شد؛ ۲) چسبید.
نوُسان: ۱) قاقەز خەت‌دران، نڤیسان؛ ۲) لکان، چەسپان ف ۱) نوشتن؛ ۲) چسبیدن.
نوُساندن: ۱) نڤیساندن؛ ۲) لکاندن ف ۱) نوشتن؛ ۲) چسبانیدن.
نوسانەوە: لەبەرنوسینەوە ف رونویسی.
نوُساو: ۱) خەت‌دراو؛ ۲) لکاو ف ۱) نوشته؛ ۲) چسبیده.
نوُسای: ۱) خەتی لەقاقەزدا؛ ۲) لکای ف ۱) نوشت؛ ۲) چسبیدی.
نوست: نڤست، خەفت، خەوی‌لێ‌کەوت ف خوابید.
نۆست: دوعای نوسراو ف دُعای نوشته شده.
نوستگ: خەوتو، خەفتگ ف خوابیده، خفته.
نوستن: خەوتن، نڤستن ف خوابیدن.
نوستوُ: خەفتگ، نوستگ، نڤستی ف خوابیده.
نوستەنە: نوُسان، خەت لەقاقەزدان ف نوشتن.
نوستی: نوستو ف خوابیده.
نوسخان: سەقەت، نوقسان ف ناقص العضو.
نوسراو: خەت‌لێدراو ف نوشته.
نوسراوە: نوسراو ف نوشته.
نوسرەت: ۱) ناریکاری لەخواوە: (خوا نوسرەتی داین سەرکەوتین)؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) کمك و مدد الهی؛ ۲) نام زنانه.
نوسك: پاڵ، دەڵەك ف هُل.
نوسکاندن: لکاندن، پێوەنوساندن ف چسبانیدن.
نوسکانەوە: ناڵینی زۆر بەسەبر: (ئەو مناڵە ئەنوسکێتەوە) ف نالهٔ ضعیف.
نوسك دایش: پاڵ‌پێوەنان، دەڵەك‌دان ف هُل دادن.
نوسکە: ناڵەی سەبرۆکە لە لاوازی و بێ‌تاقەتی ف نالهٔ ضعیف.
نۆسکە: نۆزگە ف نخستین فرزند.
نوُسگە: جێگای شت‌لێ‌نوُسین ف دفتر، جای نوشتن.
نوُسندە: نڤیسار ف نویسنده.
نوُسەر: نوُسندە ف نویسنده.
نوُسەك: ۱) شتێ کە توند دەلکێ: (دەموّکانە زۆر نوُسەکە)؛ ۲) رۆنیاس ف ۱) بسیار چسبنده؛ ۲) روناس.
نوُسـەکـە: تۆمی گیایەکـە دڕکـاوی بەخوریو جلکەوە دەلکێ ف تخم گیاهی است خاردار که بر پشم و لباس می‌چسبد.
نوسەنگ: نوسەکە، نوسنەك، پرمێشگ، پنرێشك ف نوعی خار.
نوُسەنەکە: نوُسەکە ف نگا: نوُسەکە.
نوُسیار: خەت‌خۆش ف خطّاط.
نوُسیاگ: ۱) نوسراو؛ ۲) چەسپاو ف ۱) نوشته؛ ۲) چسبیده.
نوُسیان: ۱) نڤیسین، خەت‌دان؛ ۲) لکان، نوُسان؛ ۳) خەتیان‌لێ‌دا ف ۱) نوشتن؛ ۲) چسبیدن؛ ۳) نوشتند.
نوُسیاو: نوُساو ف نگا: نوُساو.
نوُسین: نوُسیان ف نگا: نوُسیان.
نوُسێن: کەسێ کە شتێ بەشتێکەوە ئەلکێنێ ف چسباننده.
نوُسینـەوە: ۱) لەبـەر خەت گرتنـەوە؛ ۲) گوتـەی کەسێ خستنە سەر کاغـەز: (تۆ بێژە من ئەی‌نوُسمەوە) ف ۱) رونویسی، استنساخ؛ ۲) گفتار کسی را نوشتن.
نۆش: ۱) خواردنەوە، ڤەخارن؛ ۲) تراوی بەگیان‌خۆش ف ۱) نوشیدن؛ ۲) گوارا.
نۆشاتر: کانزایەکی سپی زۆر تیژی گەرمە مزگەران لە مس‌سپی کردنەوەدا دەکاری‌دەکەن ف نشادر.
نۆشادر: نۆشاتر ف نُشادر.
نۆشان: ڤەخارن، فڕکردن ف نوشیدن.
نۆشاندن: دەرخوارددانی تراو ف نوشانیدن.
نۆشای: نۆشان ف نوشیدن.
نوشتا: تۆمارکراو، نوسراو ف نوشته‌شدن.
نوشتـار: قەمچـان، زیچین، گەمەیەکە بەپەنج کوچك ئەکرێ ف بازی یەقُل دوقُل.
نوشتاندنەوە: ۱) داهێنان، چەماندن؛ ۲) قەدکردن ف ۱) خم کردن؛ ۲) تاکردن.
نوشتانەوە: ۱) داهاتنەوە، چەمانەوە؛ ۲) قەدبوُن ف ۱) خم شدن؛ ۲) تا شدن.
نوشتاوە: ۱) قەدکراو؛ ۲) چەماو ف ۱) تاشده؛ ۲) خمیده.
نوشتاوی: قەدکراوی ف تاشدگی.
نۆشت‌بێ: بەگیانت خۆش‌بێ ف نوش جانت.
نوشتش: نوُسین، نوسان، خەت لە قاقەزدان ف نوشتن.
نوشتـو: نڤـرشت، نڤشتی، نڤشتـۆك، نڤشت، دوعای‌نوسراو، نشتو ف تعویذ، دعای نوشته.
نۆشتۆخ: نوسەری زۆر بەکار، نڤیسیار ف نویسنده.
نوشتە: نوشتو ف دعای نوشته شده.
نۆشتە: ۱) نوشتە؛ ۲) نوسراو ف ۱) دُعای نوشته شده؛ ۲) نوشته شده.
نوشتی: نوشتو ف دعای نوشته.

نوشخۆر: پاشاخوڕ، نشخوٚر[ف] تەماندۀ آخور.

نۆشدارو: دەرمانی تراو[ف] داروی مایع.

نۆش کردن: فڕکردن، قەخارن[ف] نوشیدن.

نوشگل: چلێس، زۆر چێ لەخواردن[ف] شکم‌پرست، چلاس.

نۆشنای: نۆشاندن[ف] نوشانیدن.

نوشـوس: ۱) شکانی قەدرو حورمەت؛ ۲) زیان لەژیاندا[ف] ۱) تنزّل، پایین آمدن ارج و احترام؛ ۲) بدبیاری.

نوشـوست: نوشـوس: (هەرکەس بکا بێگانەپەرستی ئاخری هەر دێنێ **نوشوستی**) «مەسەل»[ف] نگا: نوشوس.

نوشـوستهێنـان: ۱) زیان‌کردن لەژیانا؛ ۲) لەقەدرکەوتن[ف] ۱) تنزّل احترام؛ ۲) بدآوردن.

نۆشی گیان‌بوُن: لەگیان خۆش‌هاتنی خواردن‌و قەخارن[ف] نوش جان شدن.

نۆشین: نۆشان[ف] نوشیدن.

نوغروٚ: نغروٚ[ف] نگا: نغروٚ.

نوغم: نوقم لە ئاودا[ف] غرق شده.

نۆغەران: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد[ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نۆف: ۱) جۆرێ پالآی سوك؛ ۲) پینـــەی پالآ[ف] ۱) نوعی پای‌افـزار سبك؛ ۲) پینۀ پای‌افزار.

نوفت: کەپۆ، بێقل، لوُت، کەپ[ف] دماغ، بینی.

نوفوس: ژمارەی ئاپۆرە[ف] نفوس.

نوُڤ: نوێ، تازە[ف] نو، تازە.

نوڤاندن: ڕانان، شاندان بەخەڵك[ف] نمایاندن، بەنمایش گذاشتن.

نوڤەدان: روُداوی تازە[ف] تازەرویدادە.

نۆڤەر: ئەم‌لایە، ئەم‌تەرەفە[ف] این طرف.

نوُق: ۱) قوُڵ، نق؛ ۲) نقـوم؛ ۳) پێکـەوەنـانی توندی ئەندام: (چاوت بنـوُقێنـە)[ف] ۱) گود، ژرف؛ ۲) آب از سر گذشته، غرق؛ ۳) برهم نهادن و درهم فشردن اندام.

نۆق: ۱) خالّیگە، کەلەکە؛ ۲) قوم‌بوُن لە ئاودا؛ ۳) کەمبەر، کەمەر[ف] ۱) پهلو؛ ۲) غرق شدن؛ ۳) کمر.

نۆقار: ۱) هەر گیانداری کە لەبن ئاودا دەژوا؛ ۲) ژێردەریایی[ف] ۱) هر جانوری که زیرآب راه برود؛ ۲) زیردریایی.

نوُقان: ۱) نقوم‌بوُن؛ ۲) قوُچان، چوُقان[ف] ۱) غرق شدن؛ ۲) بسته‌شدن اعضاء مانند چشم.

نۆقاندن: دەبن‌ئاوڕاکردن، خستنەژێرئاوەوە[ف] غوطەورکردن.

نوُقاندن: قوُچاندن، چوُقاندن[ف] برهم نهادن و درهم فشردن اعضاء.

نوُقاو: ۱) نقوم‌بوُگ؛ ۲) قوُچاو، چوُقاو[ف] ۱) غرقە در آب؛ ۲) عضو بستە.

نوقتکاپەیەن: ئاویلکەدان، گیانەلآو، دواهەناسە[ف] نفسهای آخر.

نوقرا: زیو، زیو[ف] نقرە.

نوقرچك: ۱) قورنج، لێ‌ڕەبادان؛ ۲) نقورچ، نقورچك[ف] ۱) نیشگون؛ ۲) سقلمە.

نوقرسك: تەکان‌خواردنی سەر لەبەر خەوهاتن، چوٚرت، خەونوچکە[ف] پینکی، چُرت.

نوقرە: زیوکفت، زیوتێ‌ساویاو[ف] سیم‌اندود.

نۆق‌زراڤ: بەژن‌باریك، قەباریك[ف] کمر باریك.

نوقسان: کەمایەسی[ف] نقص، کاستی.

نوق‌ڤان: مەلەوانی بن‌گۆم[ف] غوّاص.

نوقـــڵ: ۱) شیرنیات، شەکـروٚکـە، شەکـەرات؛ ۲) قولاّیی لە زاراوەی بەنایاندا[ف] ۱) آب نبات؛ ۲) از اصطلاحات بنّایان.

نوقلاّنە: ۱) نوخشانەی باش؛ ۲) شیرنی مژدەی خۆش[ف] ۱) پیش‌بینی خوب؛ ۲) شیرینی مژدە.

نوقڵەکوردی: بریتی لە برێشکەی گەنمەشامی[ف] چُس‌فیل.

نوقم: ۱) نقوم، ژێرئاوکەوتو؛ ۲) نخوُن[ف] ۱) غرقە در آب؛ ۲) نگون.

نوقم‌بوُن: ۱) ژێرئـاوکـەوتن؛ ۲) بریتی لە بێ‌سەروشـوێن چوُن[ف] ۱) زیرآب رفتن؛ ۲) کنایە از گم شدن.

نوقم‌بوُنەوە: نخوُن‌بوُنەوە، قلْپ‌بوُنەوە[ف] سرنگون شدن.

نوقمەسار: سەرنخوُن[ف] نگونسار.

نوقورچ: ۱) سیخورمە؛ ۲) قورنج[ف] ۱) سقلمە؛ ۲) نیشگون.

نوقورچك: نوقورچ[ف] نگا: نوقورچ.

نوقورچکانە: قورنج بۆ گاڵتە لە کەسێ کە جلکی تازەی دەبەرکردوە[ف] نیشگون شوخی‌آمیز.

نوقورسك: نوقرسك، چوٚرت، سەربزوتن لەبەر خەوالوُیی، خەونوُچکە[ف] چُرت، پینکی.

نوقوستان: سەقەت، نوقسان، نوخسان[ف] ناقص العضو.

نوقول: ۱) قول، کون؛ ۲) نوقڵ، شەکەرات[ف] ۱) سوراخ؛ ۲) نُقل.

نوقوڵ: نوقڵ[ف] نُقل، آب نبات.

نوقولاندن: کون کردن[ف] سوراخ کردن.

نوقوم: نوقم[ف] غرقە.

نۆقە: وشتری مێوینە، دەوەهێ نەنێر[ف] شتر مادە.

نوُقین: قوچان، چوُقان: (چاوت **بنوقێنە**)[ف] بستن، برهم نهادن.

نۆك: ۱) نخـە، نخـۆ، نوخـۆ، نوخـوت؛ ۲) نوُك، سەری باریك‌و تیژی هەرشتێ؛ ۳) پاشگری زاف‌شاندان[ف] ۱) نخود؛ ۲) نُك؛ ۳) پسوند مبالغە.

نوُك: ۱) سەری تیژو باریکی هەرشتێ: (**نـوُکەچەقۆ، نوُکەدەرزی**)؛ ۲) چاك. دەپێش *بەددا دێت* : (**نـوُك**و بەدی بۆ باس‌کرد)؛ ۳) نخە، نخۆ، نوخـوت؛ ۴) دەنگ بۆ سەرەتای گریان: (ئەم **نوُکەنوُکەی** لەچیە؟، بەس **بنـوُکێنـە**)؛ ۵) ئاسنۆکەی خواری ناوەڕاستی سەرەتەشی؛ ۶) دنـدوُکی مەل[ف] ۱) نُك؛ ۲) نیك؛ ۳) نخود؛ ۴) صدای کوتاه از گلو برای شروع گریە؛ ۵) میخ نیم حلقۀ سردوك؛ ۶) منقار پرندە.

نۆکا: ۱) ئیسە، نوُکە، هەنوُکە؛ ۲) ئەوسا، ئەوجارە[ف] ۱) اکنون؛ ۲) آنوقت.

نۆکان: گوندێکە[ف] نام دهی است.

نۆکان: دەنگی بڕەبڕە لەگەروەهاتن بۆ سەرەتای گریان ف صدای بریده از گلو برآمدن برای شروع گریه.

نۆکاندن: نۆکان ف نگا: نۆکان.

نۆکاو: شۆرباونۆك ف آش نخود.

نوکتە: حەنەك، قسەی پێکەنین ف جوك، لطیفه.

نوکتەباز: حەنەکچی، قسەخۆش ف لوده.

نوکر: کەندەکاری لە بەردو دار ف کندەکاری برسنگ و چوب.

نوکراندن: ١) کەندن لە دارو بەرد؛ ٢) بیرازکردن: (بەرێ ئیشێ مە نوکراند) ف ١) کندەکاری کردن بر چوب و سنگ؛ ٢) زبر کردن سنگ آسیاب ساییده.

نوکروسك: وێزنگی زل ف خمیازهٔ بزرگ.

نوکل: نکل، دندۆك ف منقار.

نۆکڵ: دەفری سواڵەتی تازە لەکڵ دەرهاتگ ف سفال نو از کوره درآمده.

نوکم: نکاو، گزوگومەت، لەپڕ ف یکهو، ناگهانی.

نۆکن: کەسێ کە زۆر نۆکەنۆك دەکا ف کسی که زیاد نك و ناله می کند.

نوکوچ: خل، خلی، خڕ، بۆچك بەقاڵب ف کوچکتر از قالب.

نوکوچ کردن: خلەخل کردن، خڕەخڕکردن ف صدای لق دادن.

نوکوچەك: خلەخل کەر، خڕەخڕکەر ف لق زدن.

نوکورتە: ١) ئەسپابی لەدارکەندن؛ ٢) نقورچ، سیخورمە ف ١) ابزارکندەکاری بر چوب؛ ٢) سقلمه.

نوکوڵ: ١) نکوڵ؛ ٢) دندۆك ف ١) پشیمان از قول؛ ٢) منقار.

نوکوڵی: نکوڵی ف پشیمانی از قول.

نوکە: نها، نهۆ، ئیسە، ئیستا، لەجێ، **هەنۆکە**، هەوکە، ئاییسە ف اکنون.

نۆکە: ١) نکەنك، نۆك؛ ٢) ئیستێ، لەجێ: (**نۆکە** لقر بو) ف ١) نك و ناله؛ ٢) اکنون.

نۆکەبڕین: بێدەنگ کردن ف بی صدا کردن.

نۆکەتەشی: تێلی سەرچەمێنراوی ناو سەرەتەشی ف میخ نیم حلقهٔ سردوك.

نۆکەحوڵە: نۆکی درشت ف نخود درشت.

نۆکەر: خزمەتکار، خوڵام ف نوکر.

نۆکەر: نۆکەر ف نوکر.

نۆکەراتی: خوڵامی، خزمەتکاری ف نوکری.

نۆکەرایەتی: نۆکەراتی ف نوکری.

نۆکەڕەشکە: جۆرێ نۆك کە ڕەنگی ڕەشە ف نخود سیاه.

نۆکەری: نۆکەراتی ف نوکری.

نۆکەزۆردە: فەریکەنۆك ف نخود دلمل.

نۆکەسپی: جۆرێ نۆك کە دەکرێتە لەبلەبی ف نوعی نخودکه نخودچی شود.

نۆکەسپیکە: نۆکەسپی ف نگا: نۆکەسپی.

نۆکەسپیلکە: نۆکەسپی ف نگا: نۆکەسپی.

نۆکەشوانە: نۆکەکێویلە کە ڕەنگی ڕەشە ف نوعی نخود وحشی سیاه‌رنگ.

نۆکەڵ: نۆبەند ف گاو نرسه‌ساله.

نۆکەن: شەقەجۆگەی زل بۆ تێکەڵاوکردنەوەی ئاوی دو سەرچاوەی لێك‌دوور ف کانال.

نۆکەند: نۆکەن ف نگا: نۆکەن.

نۆکەنۆك: نۆکە، گریانی بەناڵاندنەوە: (وەك چاوی وشکەسۆفی‌یە کانی لە دارو بەرد/ دەردێن بەسەد تەڕەنئوم و گریان و **نۆکەنۆك**) «نالی» ف گریهٔ توأم با ناله، گریه و زاری.

نۆکەنیا: سەرنیا، دەمەزەرد ف ترمیم نوك گاوآهن.

نۆکیسە: تازەپێداکەوتو، نۆبەخت، تازەکیسە ف نوکیسه، تازه به دوران رسیده.

نۆکێ کەسك: یۆڵکە، گاگۆز ف نخود فرنگی.

نۆگن: بەرکەڵ، چێڵی سێ‌ساڵە ف ماده‌گاو سه‌ساله.

نوگوم: نگوم ف ١) نگون؛ ٢) غرقه.

نۆگە: ١) نۆب، نۆبە، نۆرە؛ ٢) تای ڕۆژنارۆژە؛ ٣) گەمەو دەس‌بازی ف ١) نوبت؛ ٢) تب نوبه؛ ٣) شوخی و دست بازی.

نۆگها: تازەجوان، تازەلاو، جحێڵ ف نوجوان.

نۆگەبڕکێ: نۆبەبڕی ف رعایت نکردن نوبت.

نۆگەچی: نۆبەدار، ئێشك‌گر ف پاسدار، نگهبان.

نۆگەن: نۆبەند، گای سێ‌ساڵە ف گاوسه‌ساله.

نۆگین: چێڵی سێ‌بەهارە، مانگای سێ‌ساڵە ف ماده‌گاو سه‌ساله.

نول: ئاکار، ئەخلاق ف رفتار، خلق و خوی.

نۆڵ: نول ف رفتار، مشی.

نۆڵ: لوس و ساف. دەگەڵ *نەرم* دەگوترێ: (ژوشك بە بێچوی خۆی دەڵێ ئۆخەی ڕۆڵە نەرم و **نۆڵە**کەم) ف نرم، مقابل زبر.

نۆلا: چەشنی، وەکی، چون، وەکو ف مانند، مثل.

نۆلانی: چون‌یەکی، لێك‌چوون ف شباهت.

نولچکە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نۆلکێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نۆلەم: نخری، نخوری، نۆزگە، نۆسکە، نۆبەرە ف نخستین فرزند.

نۆم: ناو، نام، ناف ف نام، اسم.

نوما: نما: (قیبلەنوما) ف نمایانگر.

نۆما: جوانوئەسپی دوساڵە ف کرّه اسب دوساله.

نۆماڵ: ١) کەسێ تازە ژن و ماڵی پێکەوەناوە؛ ٢) کەسێ تازە ماڵی هاتۆتە ئاوایی ف ١) تازه متأهّل شده؛ ٢) تازه در آبادی ساکن شده.

نومتش: وەشاردن، شاردنەوە ف پنهان کردن.

نۆمدار: ناودار، بەناوبانگ ف نامدار، مشهور.

نۆمسڵمان: نۆبسڵمان ف نومسلمان.

نۆموسوڵمان: نۆمسڵمان ف نومسلمان.

نۆمە: ناو، نێو، ناف ف اسم.

نۆمەتش: لارکردنەوە، خوارکردنەوە ف کج کردن.

نۆمینە: ۱) رۆژی عارەفە، رۆژێ بەر لە جێژنی قوربان؛ ۲) مانگی قوربان ف ۱) نهم ذیحجّه، روز عَرَفه؛ ۲) ماه ذیحجّه.

نۆن: ۱) نخۆن؛ ۲) نان؛ ۳) کەمایەسی و عەیب: (نۆن لە چاوی من دا یێ لەودا نیە)؛ ۴) ناوی پیتێ لە ئەلفوبێتکەدا؛ ۵) هۆرترین شت ف ۱) نگون؛ ۲) نان؛ ۳) کاستی و نقص؛ ۴) نام حرف «ن» در الفبا؛ ۵) ذرّه.

نۆن‌پەتی: نان‌خاڵی، نانی بەتەرسی ف نان تهی.

نونجك: مست، مشت، پەنجەی قوچاو ف مُشت.

نۆنجگ: نونجك ف مُشت.

نونگ: شوێن، شوێ ف اثر، رد.

نونگە: سوراغ، سۆسە ف سرنخ از خبر.

نۆنگە: دڵخۆش ف سرحال، دلخوش.

نونو: تازەتازە، زۆرتازە، بۆ جلکی دەڵێن ف بسیار تازه.

نۆنۆ: دانو، دانەوێڵەی کوڵاو بە زمانی منداڵانە ف حبوب آب‌پز در زبان کودکانه.

نۆنۆڵە: زەلامێ کە ئاکاری منداڵانە دەکا ف بزرگی که ادای بچه‌ها را درمی‌آورد.

نۆنە: نۆنۆ، دانۆڵە، دانۆ ف نگا: نۆنۆ.

نۆنەر: بریکار، وەکیل ف وکیل.

نۆنەڵ: بنیادەمی گردەڵی وریا ف قدکوتاه زرنگ.

نۆنەمام: خەڵفی تازەی یەکساڵە ف نونهال.

نۆو: نۆ، هەشت‌ویەك ف عدد نُه.

نووازە: کاری پیغەمبەران کە لەدەس کەسی‌تر نایە ف مُعجزه.

نۆوە: نۆرە، نۆبە ف نوبت.

نۆوەن: نۆبەند، نۆکەڵ ف گاو نر سه‌ساله.

نۆوەند: نۆبەند ف گاو نر سه‌ساله.

نوهـ: ۱) نو، تازە؛ ۲) نۆکە، ئێستێ، ئێستەکێ ف ۱) نو؛ ۲) اکنون، حالا.

نوها: نۆکە، نوهـ ف اکنون.

نوهال: دۆڵ، شیو، دەرە ف درّه.

نوهانی: تازەکار، ڕانەهاتوو هێشتا لەکار ف ناشی.

نوهت: ۱) خەفتـان، دەغڵی درەنگ‌چێنراو؛ ۲) کونی‌کرد، سمی ف ۱) بذر دیرکاشته شده؛ ۲) سوراخ کرد.

نوهتن: سمین، کون‌کردن بە مەتکەویا درێشە ف سوراخ کردن، سُنبیدن.

نوهتی: سماو، کون‌کراو ف سوراخ شده.

نوهژەن: نوژەن ف نگا: نۆژەن.

نۆهك: نۆك، نخە، نخۆ ف نخود.

نۆهگوان: دامنەچەقان، بەرکەڵ ف ماده‌گاو سه‌ساله.

نۆهگۆن: بەرکەڵ، مانگای سێ‌ساڵە ف ماده‌گاو سه‌ساله.

نوهلیك: دۆشەگ ف تشك.

نوەن: نۆبەند، جوانەگای تازەبەرجووت ف گاونر سه‌ساله.

نوهۆ: ۱) نۆهك، نخە، نۆك؛ ۲) نوها، نۆکە، ئێستا ف ۱) نخود؛ ۲) اکنون.

نوهـوم: ۱) قات لە خانـو، تەبـەقە؛ ۲) زگدانی دیوار: (دیوار نوهۆمی هێنـاوە) ف ۱) اشکـوبه، طبقهٔ سـاختمان؛ ۲) برامدگی دیوار، شکم دادن دیوار.

نوهۆنە: ۱) خانوی نوێ، خانوی تازە؛ ۲) نۆماڵ ف ۱) خانهٔ نو؛ ۲) نگا: نۆماڵ.

نۆهەت: نۆت، نۆد ف عدد نَود.

نۆهەم: دوژمارە دوای حەوتەم ف نُهم.

نۆهەمین: دوان پاش حەوتەمین ف نهمین.

نۆهەوار: ۱) تازەئێلاخ، شوێنی نۆ لەزۆزان؛ ۲) ماڵی تازە هاتبێتە زۆزانان ف ۱) ییلاق نوین؛ ۲) تازه به ییلاق آمده.

نوەن: نۆبەند، گای تەمەن سێ‌ساڵە ف گاوسه‌ساله.

نوەی: نۆك، نخە، نخۆ، نۆهك ف نخود.

نوهی: تازەیی، نوێیەتی ف تازگی.

نوهێف: مانگی لەنوێ، مانگی یەکشەوە ف هلال.

نوهێل: نوهال، شیو، گەلی، دەرە، دۆل ف دره.

نوهێلکە: مریشکێ تازە دەستی بەهێلکەکردن کردبێ ف مرغ تازه تخمگذار.

نوهین: تازە، نەفتونەو ف نوین.

نوێ: پێچەوانەی بلند، نزم، نمز ف پست، کم ارتفاع.

نوێ: نۆ، تازە ف نو.

نوێ: نوێ، تازە، نۆ ف نو.

نوێرد: تەقەڵ، باقیە ف بخیه.

نوێردە: قەراغ دادرونی لێوی لیباس ف کنارهٔ جامه را تاکردن و دوختن.

نوێژ: نما، نمان، نمێژ، مێژ ف نماز.

نوێژان: بەر لەخۆرکەوتن ف قبل از طلوع آفتاب.

نوێژبوون: کاتی نمێژ گەیشتن: (بڕوانە بزانە نوێژبوە؟) ف وقت نمازآمدن.

نوێژبەقەڵاگێڕانەوە: نوێژقەڵاکردن ف نگا: نوێژقەڵاکردن.

نوێژچواندن: نوێژ دەوەختی خۆی‌دا بەجێ‌نەهێنان ف نماز را به موقع نخواندن.

نوێژچوون: دەمی نمێژ فەوتان ف وقت نماز گذشتن.

نوێژخوێن: نوێژکەر، کەسێ کە نوێژ بەجێ‌دێنێ ف نمازگزار.

نوێژخوێندن: نمێژ بەجێ‌هێنان ف نمازگزاردن.

نوێژدان: مزگەوت: (پڕ وەم نوێژدانە ڕەحمەت بۆ باوات) ف مسجد.

نوێژقایم: کەسێ کە نوێژی ناچن ف نمازگزار دائمی.

نوێژقـەڵاکردن: نوێژی چوو کردنەوە، قەرەبوکردنەوەی نوێژی فەوتاو بە نوێژ ف نماز گذشته را قضا کردن.

نوێژقەڵاکردنەوە: نوێژقەڵاکردن ف نمازگذشته را قضا کردن.

نوێژکردن: نمێژ بەجێ‌هێنان، نوێژخوێندن ف نمازگزاردن.

نوێژکەر: نمێژکەر، نوێژخوێن، کەسێ کە نوێژ بەجێ‌دێنێ ف نمازگزار.

نوێژگە: مەچیت، مزگەوت ف مسجد.

نوێژگێڕانەوە: نوێژقەڵاکردن ف نماز گذشته را قضاکردن.

نوێژنەکەر: پێچەوانەی نوێژکەر، کەسێ کە نوێژ بەجێ‌ناهێنێ ف نمازنگزار.

نوێژورۆژوپاك: بریتی لە مرۆی زۆر بەدین‌و موسوڵمانی چاك ف کنایه از

متدیّن.

نویژەبارانە: نمیژ بۆ باران بارین لە ئیشکەساڵدا [ف] نمازباران.

نویژەبارانی: نویژەبارانە [ف] نماز باران.

نویژی: پاك و خاوێن: (جلکەکانم **نویژین**، ئەم بەڕەیە **نویژیە**) [ف] هرچیز پاکیزە و شایان نماز با آن گزاردن.

نویژیان: بەر لەتاوکەوتن، نویژان [ف] قبل از طلوع آفتاب.

نۆیس: نۆس [ف] نگا: نۆس.

نۆیسان: نۆسین [ف] نوشتن.

نۆیسگە: نۆسگە [ف] دفترخانە، جای نوشتن.

نۆیسنە: نۆسەر، نقیسار [ف] نویسندە.

نۆیسین: نۆیسان، نۆسین [ف] نوشتن.

نۆیشك: نقیشك، رۆنەکەرە [ف] کرە.

نویشك: شیلاوك [ف] پنیر مایۀ حیوانی.

نویێ کردنـەوە: ۱) کۆن تازەکـردنـەوە؛ ۲) لەسەرڕا دەست پێ کردنەوە: (شەڕەکەی **نوێ کردەوە**) [ف] ۱) کهنە را تازە کردن؛ ۲) ازسر گرفتن.

نوێ کرن: نوێ کردنەوە [ف] نگا: نوێ کردنەوە.

نویگن: دامنەچەقان، بەرکەڵ، نۆهگوان [ف] مادەگاوسەسالە.

نویگوان: نویگن [ف] مادە گاو سەسالە.

نوێڵ: باری، لۆسە، مەلغە [ف] اَهْرُم.

نوێڵدان: بەلۆسە بزواندن [ف] با اهرم حرکت دادن.

نوێمانگ: سەری مانگی تازە [ف] اوّل ماه.

نوین: نڤین [ف] رختخواب.

نوێن: ۱) نمـا: (ئـاوێنەی بالاّنوێن)، شاندەر؛ ۲) نڤین، کەل‌پەلی خەو، پێخـەف؛ ۳) تازە، نوێ: (نـوێنگـۆن)؛ ۴) بەرکـەڵ [ف] ۱) نمـا؛ ۲) رختخواب؛ ۳) نو؛ ۴) مادە گاو سەسالە.

نۆین: گۆنجە، گۆنگە [ف] تنبوشە.

نوێنك: ئاوێنە، گوزگی، قودیك، عەینك [ف] آیینە.

نۆێنك: ۱) نوێنك؛ ۲) نینگون [ف] ۱) آینە؛ ۲) مادە گاو سەسالە.

نوێنگۆن: نویگن [ف] مادە گاو سەسالە.

نوێنگۆین: نویگن، دامنەچەقان، نۆهگوان، بەرکەڵ، نویگوان [ف] مادە گاو سەسالە.

نوێنگین: نویگن، میگوان [ف] مادە گاو سەسالە.

نوێ‌نمەك: نیوەنمەك، هەویری ئامادە بۆ برین [ف] خمیر ویژۀ زخم و ضرب دیدگی.

نوێنە: بریکار، نایب [ف] نمایندە.

نۆینە: نوێنە [ف] نمایندە.

نوێنەر: ۱) بریکـار؛ ۲) شتێ کە پیـاو دەخەوکا [ف] ۱) نمایندە؛ ۲) خواب‌آور.

نۆیەك: لە نۆ پاژ پاژێك [ف] یك نهم.

نۆیەم: نۆهەم [ف] نهم.

نۆیەمین: نۆهەم [ف] نهم.

نۆیی: دڕی، شەڕفرۆشی [ف] ستیزەجویی.

نۆیین: دژایەتی، دژمنی [ف] دشمنی، ضدیّت.

نهـ: بلویر، نای، بلوێر، بلول [ف] نی لبك.

نە: ۱) لە، دە، وشەی دەفرایەتی‌یە: (**نەتۆی** دەرۆن‌دا)؛ ۲) پێچەوانەی ئا، نا؛ ۳) پیتی پرسیار: (**نـە** ولۆیە؟) [ف] ۱) در، علامت ظرفیّت؛ ۲) نه، مقابل آری؛ ۳) کلمۀ پرسشی.

نەء: نە، نا، ناو، نۆ، نۆ، پێچەوانەی ئا [ف] نه، کلمۀ رد.

نەئا: نەء [ف] نه.

نەئا: نەئا، نەء [ف] نه.

نەئاژۆتی: نەکێڵدراو [ف] شخم نزدە.

نەئـــال: ۱) شەڕانی، شەڕفــرۆش، تۆرەوتــۆسن؛ ۲) بەئـاژاوە [ف] ۱) ستیزەجو؛ ۲) مُفتن.

نهـا: ۱) نوها، نۆکە، ئیستە؛ ۲) نوا، پێشەوە؛ ۳) داینا، داینیا، دانی؛ ۴) نۆك، نخە [ف] ۱) اکنون؛ ۲) جلو، پیش؛ ۳) گذارد، گذاشت؛ ۴) نخود.

نهار: شیوەن، چەمەرە [ف] شیون.

نهال: نوهال، شیو، دەرە، دۆڵ [ف] وادی، درّە.

نهالی: پەلاس، بەڕەی سادەو کەم‌قیمەت [ف] گلیم ارزان قیمت.

نهام: ۱) نهۆم، قات؛ ۲) چین، تەبەق [ف] ۱) طبقە، اشکوبە؛ ۲) چین.

نهاندن: بریتی لە ئیلاقەکردن [ف] کنایە از مُجامعت.

نهـانی: ۱) نقـانی، کاری قورەکـاری، بەنـایی؛ ۲) جێگـەی سانەوەو ئیسراحەت [ف] ۱) گلکاری، بنّایی؛ ۲) جایگاه آسودن.

نهایەت: بڕانەوە، دوایی [ف] پایان.

نەبا: ۱) نەبوایە؛ ۲) نەوەکا [ف] ۱) نمی‌بود، اگر نبود؛ ۲) مبادا.

نەبات: جۆرەشەکرێکی مینایی‌ڕەنگە [ف] نبات.

نەباتی: بەڕەنگی نەبات [ف] بەرنگ نبات.

نەبادا: مەبادا [ف] مبادا، نکند.

نەبـار: ۱) نالـەبـار؛ ۲) ئیشکـەسـاڵ: (لەچاوا نم نەما بۆ گریە نۆرەی سەجدە بەردەریە/ سیاساڵم **نەبارە** نویژی ئیستیسقا نەکەم چبکەم؟) «مەحوی» [ف] ۱) نگا: نەبار؛ ۲) خشکسال.

نەباش: خراپ: (ئەڤ مرۆیەکە **نەباش**) [ف] بد.

نەبالغ: نابالغ، خۆنەناسیو [ف] بە سن رشد نرسیدە.

نەبان: ۱) شیردەرێ کە بێچوی خۆی ناوێ و شیری ناداتێ؛ ۲) بریتی لە کەسێ کە دەنگی لە یەکێ گۆڕیوە: (کاکم لیمان **نەبانە** نامان‌دوێنێ)؛ ۳) بەدمیجاز، هەمیشە قەڵس و تۆرە [ف] ۱) دامی کە از بچۀ خود تنفّر دارد؛ ۲) کنایە از بیگانگی کردن آشنا؛ ۳) بدخُلق، عصبانی.

نەبانۆك: خۆبویر لە کار، خۆ وەشێر لە ئەرك [ف] از زیرکار دررو.

نەباو: ۱) ناباب، پێچەوانەی دام‌وەستۆر؛ ۲) بریتی لە بەدفەڕ و بیژی [ف] ۱) ناباب؛ ۲) کنایە از بدطینت بی‌پدر.

نەبـڕ: ۱) کول: (ئـەم تەورە **نەبڕە**)؛ ۲) بنیادەمی کارلەدەست نەهاتوی بێ بڕشت [ف] ۱) کُند؛ ۲) آدم سُست کار.

نەبڕی: بەردەوام، بێ لەناوچۆن [ف] پایندە.

نەبڕێ: نابەجێ، ناڕەوا [ف] ناروا.

نەبز: تل‌دانی ڕەگ، لێدانی ڕەگ [ف] نبض.

نەبـگ: میوەی داری کنـار کە لەگوێژەزەردە دەکاو درشتترە [ف] میوهٔ درخت سدر.

نەبناف: بۆرەپیاگ، بێدەنگوناو [ف] گمنام.

نەبـو: ۱) هیچ نا: (خـوا ئێمـەی لە **نەبـو** دروست‌کرد)؛ ۲) رابوردوی نەبـوون: (چم پی **نەبو**)؛ ۳) نەگەیشتو: (ترێکەم هێشتا **نەبوە**) [ف] ۱) عدم، مقابل وجود؛ ۲) ماضی نبودن، نبود؛ ۳) میوهٔ نارسیده و کال.

نەبوون: ۱) هیچ نا، نەبو؛ ۲) فەقیری بێماڵی: (دەردی **نەبوون** ناخۆشە) [ف] ۱) نیستی؛ ۲) ناداری، فقر.

نەبوونی: فەقیری، دەستەنگی [ف] ناداری.

نەبە: ۱) حاشا؛ ۲) فەرمان بە نەبردن؛ ۳) پەند بۆ نەبوون: (زۆرد **نەبە**) [ف] ۱) انکار؛ ۲) مَبَر؛ ۳) مَباش.

نەبەرد: ئازا، رەشید، بەکار [ف] دلیر.

نەبەز: ۱) کۆڵنەدەر؛ ۲) شل‌وسست لە ڕاکردنا [ف] ۱) نستوه؛ ۲) ناتوان در دویدن.

نەبەکام: ۱) ناکام، کاو نارەوا؛ ۲) میوەی نیوەگەیشتوی هێشتا نیوەکاڵ [ف] ۱) ناکام؛ ۲) میوهٔ خوب نرسیده.

نەبەکوو: ۱) نەوەکو، نەکا؛ ۲) تاوانەبێ [ف] ۱) مبادا؛ ۲) این طور نباشد.

نەبەگە: شل‌وۆل، خۆنەگرتو [ف] سُست و نااستوار.

نەبهیست: کەڕ، نەبیس، گوێ‌کپ [ف] ناشنوا، کَر.

نەبی: ۱) نەبـو؛ ۲) پێغـەمبـەر؛ ۳) ناوە بۆ پیاوان [ف] ۱) نبود؛ ۲) نبی، پیامبر؛ ۳) نام مردانە.

نەبێ: ۱) بوونی لەبـەین‌بچێ؛ ۲) تمـەن، تۆمـەیژە؛ ۳) قسە مەکە [ف] ۱) نباشد؛ ۲) تونگو؛ ۳) حرف نزن.

نەبیس: ۱) گوێ‌نەگر، لاسار؛ ۲) کەڕ، گوێ‌نەبیس [ف] ۱) حرف نشنو، لجباز؛ ۲) ناشنوا، کَر.

نەبیاوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

نەبیست: نەبیس [ف] حرف نشنو.

نەبین: ۱) چاوپرووش؛ ۲) پیوار، نادیار، نەدیو [ف] ۱) کم‌بین، کم دید؛ ۲) غیب.

نەبینا: کوێر، کوێر، بێچاو [ف] نابینا.

نەبینە: بێدیتن: (وەرە با کەس **نەبینە** بکەین) [ف] بدون دیدن.

نەپا: لەفەوتان نزیك [ف] ناپایدار.

نەپاتی: نەکوڵاو، هەرکاڵ [ف] ناپختە.

نەپاخ: مۆشەدەمەی ئاسنگەر [ف] دم آهنگران.

نەپاخچی: کەسێ کە بەنەپاخ کاردەکا [ف] کسی کە با دم کار می کند.

نەپاك: ۱) چەپەڵ، گەمار، پیس؛ ۲) بریتی لە فێڵبازو دوڕوو [ف] ۱) کثیف؛ ۲) کنایە از مکّار.

نەپایی: بێ‌ئاگادار، بێ‌چاودێری‌کەر [ف] بدون محافظ.

نەپخاندن: ۱) فوودان، پف‌تێ‌کردن؛ ۲) بریتی لە تاریف‌کردن بەدرۆ [ف] ۱) پُف کردن؛ ۲) کنایە از مدح دروغین گفتن.

نەپشت‌نەزك: بێ‌بەروپشت، بریتی لە ناڕاست‌و دوڕوو [ف] کنایە از دورو و منافق.

نەپوختە: نەکوڵاو [ف] ناپختە، خام.

نەپۆڕ: نالەبار، نارێك [ف] ناهموار.

نەپۆڕیان: نارێکی‌و نالەباری [ف] ناهمواری و بە کار چیزی نیامدن.

نەپەخەك: فوودریاگ، پەنەماوبەبا [ف] بادکردە.

نەپەرووشك: ۱) چڕنوکی مەلی ڕاوکەر؛ ۲) نچیری مەلی ڕاوکەر [ف] ۱) چنگال پرندهٔ شکاری؛ ۲) نخجیر پرندهٔ شکاری.

نەپەلولە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

نەپەندن: شاردنەوە، گومکردن لەبەرچاوان [ف] پنهان کردن.

نەپەندی: نادیار، نهێنی [ف] ناپیدا، غیب.

نەپەنی: نادیار، گوم لەبەرچاو [ف] ناپیدا.

نەپیاو: ۱) ناپیاو، نامـەرد؛ ۲) پیاوێ کە توانای گان‌کردنی نەبێ [ف] ۱) نامرد؛ ۲) مردی کە توان جنسی ندارد.

نەپێژاندی: نەکوڵاو، نەبرژاو [ف] کال، ناپُختە.

نەپێکهاتی: پێك‌نەهاتوو، ئامادەنەکراو، جێ‌بەجێ‌نەکراو [ف] مُهیّا نشدە.

نەتـاشـراو: ۱) داری تیخ‌لێ‌نەدراو؛ ۲) بریتـی لە بنیادەمی کەم‌فام‌و پەروەردەنەکراو [ف] ۱) ناتراشیدە؛ ۲) کنایە از آدم زمخت و کم فهم.

نەتاشیاگ: نەتاشراو [ف] نگا: نەتاشراو.

نەتاشیاو: نەتاشراو [ف] نگا: نەتاشراو.

نەتانین: نەتوانین، لەتاقەتدا نەبوون [ف] نتوانستن.

نەتـر: ۱) رەت، تەکـان، بزاو؛ ۲) مات‌و بێدەنگی [ف] ۱) تلو، تکـان؛ ۲) خاموشی و سکون.

نەتراندن: ۱) بزاوتن، رەت‌پێدان؛ ۲) بێدەنگ‌و جووڵەکردن [ف] ۱) تکان دادن؛ ۲) ساکت ماندن و حرکت نکردن.

نەترس: بوێر، ئازا، گەڕناس [ف] نترس.

نەترك: پرپرەو پەرەنگی زەنبەر بەچەشنی مانگیلە: (پەیوەستە ژوەسلێ تە دمـێنم کو سەراسـەر/ بشکـۆژو تەلیسم‌و وەرەق‌و **نەتـرك**‌و بازن) «جـزیری»، (کـوفی ژجـەواهێران موکـەللەل/ کۆتـەرگە ژ**نەترکان** موسەلسەل) «خانی» [ف] یکی از زیورآلات.

نەترنایش: لەژێر چاوەدێری گیراو [ف] تحت نظر.

نەوش: تەوەزەل، تەمەڵ [ف] تنبل.

نەترە: ۱) غیرەتی دڵ، قەوەتی دەروون؛ ۲) رەت، تل، تەکان [ف] ۱) جرأت؛ ۲) تکان.

نەترەبردن: ۱) زراوبردن، ترساندن؛ ۲) رەت‌بردن [ف] ۱) زهرەترك کردن؛ ۲) تلوخوردن.

نەترەبۆق: زەبەلاحی تەژە [ف] لندهور.

نەترەدان: رەت‌بردن [ف] تکان خوردن.

نەتشت: نەهیچ [ف] ناچیز.

نەتك: ۱) ڕێگەی سەنگ فەرش؛ ۲) ڕێگەی پیادە لە جادەو خیاباندا [ف] ۱) راە سنگ‌فرش؛ ۲) پیادەرو.

نەتل: دوژمن، نەیار، دژ [ف] دشمن.

نەتڵ: ١) ملۆزم؛ ٢) لەڕێگەدەرچوگ ف ١) سهمناك؛ ٢) منحرف.
نەتم: ١) کاتی، ئامانەتی، نەبەیەکجاری؛ ٢) کەمقسە ف ١) موقتی؛ ٢) کم سخن.
نەتۆ: بەدفەڕ، ئاکارخراپ ف بداخلاق.
نەتۆرە: ناتۆرە ف لقب زشت.
نەتوڕە: لەسەرخۆ، هێدی، هێمن ف آرام، شکیبا.
نەتوتشت: بێ کەڵك، هیچ‌وپوچ ف بی بهره.
نەتوکەس: نامەرد، ناکەس، خوێڕی، خوڕی ف نامرد.
نەتوهاوە: کاری نالەبار، کردەی ناحەز ف کار زشت.
نەتـە: ١) شوکراوی ئامادەی چاندن؛ ٢) خەلەی تازەشین‌بوگ ف ١) زمین شخم‌زدهٔ آمادهٔ کشت؛ ٢) غلّهٔ تازه‌روییده.
نەتەکن: بڤە، جێ‌مەترسی، هیلاك، فەلاکەت ف خطرناك.
نەتەل: دوژمن، دژ ف دشمن.
نەتەڵە: مرۆترسێن ف ترساننده.
نەتەوایەتی: گەلایەتی، قەومایەتی ف ملّیّت.
نەتەوە: ١) تۆرەمە، رەگەز؛ ٢) فرزەندی فرزەند ف ١) نژاد، نسل؛ ٢) نواده.
نەتەوەپەرستی: کارکردن بۆ قازانجی گەل ف ملّت‌خواهی.
نەتەوی: دوژمن، دژ ف دشمن، ضدّ.
نەتەوێ: ١) داوا مەکە؛ ٢) قبوڵ مەکە ف ١) نخواه؛ ٢) نپذیر.
نەتیجە: ١) ئاکام، حاسڵی شتێ؛ ٢) مناڵی نەوە ف ١) نتیجه؛ ٢) فرزند نوه، نبیره.
نەتێدا: بەدەر، ڕەگەڵ‌نە ف مردود، قبول نشده در گروه.
نەتێر: هەژار، برچی، دەس‌کورت ف بینوا، مُحتاج.
نەتیژە: مناڵی نەوە ف نبیره.
نەتێو: لەسەرنەکراو، نەلێ، وەرنەگیراو ف قبول نشده در گروه.
نەجابەت: ئاکاری باش‌و پیاوانە ف اخلاق پسندیده و مردانه.
نەجات: رزگار ف نجات.
نەجـاتبوُن: ١) رزگاربـوُن؛ ٢) تەواوبـوُنی کار؛ ٣) تەواوکردنی کار: (لـەدروێنەی **نەجاتم‌بو**) ف ١) رها شدن، آزاد شدن؛ ٢) پایان یافتن کار؛ ٣) فارغ شدن از انجام کار، به پایان رسانیدن.
نەجـاتدان: ١) رزگارکـردن؛ ٢) تەواوکردنی کار ف ١) نجات دادن، خلاص کردن؛ ٢) کار را تمام کردن.
نەجاخ: تەورۆکە، تەوری‌پچوك ف تبر کوچك.
نەجاڕ: دارتاش ف درودگر.
نەجاو: بێ هێنان‌و بردن لەناو دەم‌و ددانا ف ناجویده.
نەجاویاگ: نەجاو ف ناجویده.
نەجاویاو: نەجاو ف نجویده.
نەجدی: ئەسپی کلك قەیچی‌کراو ف اسب دم قیچی شده.
نەجڤ: بێ‌بزوتن ف بی حرکت.
نەجم: نەجڤ ف بی حرکت.
نەجمە: ١) ئەستێرەی سەرشانی ئەفسەر؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان، سوکەڵەی نەجمەدین ف ١) ستارهٔ سردوش افسران؛ ٢) اسم مردانه.
نەجوُراو: نەجاو ف ناجویده.
نەجـەلاندی: ١) مشت‌وماڵ نەدراو؛ ٢) خوڕست، خۆکرد ف ١) صیقل ندیده؛ ٢) طبیعی.
نەجیب: ١) رەسـەن؛ ٢) ئاکـارباش ف ١) نجیب، اصیل؛ ٢) خوش اخلاق، نیکورفتار.
نەجیبزادە: رەسەن ف نجیب‌زاده.
نەجیبزایە: نەجیب‌زادە ف نجیب‌زاده.
نەجیم: نەجیب ف نجیب.
نەجیمزادە: نەجیب‌زادە ف نجیب‌زاده.
نەجیمزایە: نەجیب‌زادە ف نجیب‌زاده.
نەجیو: نەجیب ف نگا: نەجیب.
نەچار: ناچار ف ناچار.
نەچڵیان: راست‌نەهاتن، دروست دەرنەچوُن ف دُرُست درنیامدن.
نەچی: ١) وشـەی ئاگادارکـردن بۆ گێڕانەوە لە کارێ: (**نەچی** ئەوکارە بکەی)؛ ٢) لە ڕۆیشتن دەست‌بەردە ف ١) نکنی!؛ ٢) نروی.
نەچێ: ١) نەڕوا، نەچێت؛ ٢) خراپ‌ونالەبار ف ١) نرود؛ ٢) زشت و ناپسند.
نەچیر: نچیر ف نخجیر، شکار.
نەچیرڤان: نچیرڤان، راوکەر ف شکارچی.
نەحس: شوُم، بێ‌فەڕ ف شوم.
نەحلەت: لەعنەت ف نفرین، لعنت.
نەحەلێ: رامەکە، غارمەدە ف مدو.
نەخ: داوەبەنی خوری ف نخ پشمین.
نەخازا: ناوازە، خاسما، تایبەتی ف و بەویژه.
نەخازە: ١) ناوازە، بەتایبەت؛ ٢) نەتەوێ ف ١) بەویژه؛ ٢) نخواه.
نەخاسم: نەخازە، ناوازە ف بەویژه.
نەخافڵ: ناخافڵ ف ناخودآگاه.
نەخالی: نهالی، پەلاس، بەڕەی ساکار ف گلیم ساده، پلاس.
نەخاندی: بێ‌سیوات ف ناخوانده، بی‌سواد.
نەخت: ١) تۆزقـاڵ، کەم: (نـەختێ لەم مێوژەم دەرێ)؛ ٢) پێچەوانەی قەرز: (**بەنەخت** بەچەند؟)؛ ٣) زەوی بەرێژەو؛ ۴) قەلەن، شیربایی؛ ۵) پارەی‌لەسکـەدراو ف ١) انـدك؛ ٢) نقـد، مقـابـل نسیه؛ ٣) زمین پرحاصل؛ ۴) شیر بها؛ ۵) نقد، مسکوك، مقابل جنس.
نەخت‌وپـوخت: ١) بێ عەیب‌و کەمـایەسی؛ ٢) گش، سەرلـەبـەر: (قسـەکـەی **نەخت‌وپـوخت** لەبەردەم دانا) ف ١) بدون نقصان؛ ٢) همگی، عموماً.
نەختـۆکـە: کەموُکە، زۆر کەم: (ئەو **نەختۆکە** گەنمەم هەیە) ف کمك، بسیار اندك.
نەختوُکە: نەختۆکە ف بسیار اندك.
نەختە: سەرمای سەخت ف سرمای سخت.
نەختەنەختە: کەم‌کەمە ف اندك اندك.

نەختێ: کەمێ، کەموکەیێ [ف] اندکی.

نەختێك: کەمێك [ف] اندکی.

نەختینە: گەنجینە [ف] گنجینە.

نەخری: ١) نخری، نخوری، نۆبەرەی منالْ؛ ٢) خورێن؛ ٣) بالآتە، نۆبەرەی‌میوە [ف] ١) نخستین فرزند؛ ٢) ناشتا، صبحانە نخوردە؛ ٣) نوبرمیوە.

نەخرین: خورێن‌بوُن [ف] ناشتابودن، گرسنەماندن.

نەخس: شوم، نەحس [ف] شوم، نحس.

نەخش: ١) رەنگو شکڵی دروسکراو بە دەست؛ ٢) بەختو هات: (**نەخشی** هێناوە) [ف] ١) نقش و نگار؛ ٢) شانس.

نەخشاندن: بەڕەنگی جوان ڕەنگاندن [ف] نقش و نگارزدن.

نەخشاندی: ١) نەخش‌کراو، نەخشاو؛ ٢) ڕەنگاندی [ف] ١) مُنقّش؛ ٢) نقاشی کرد.

نەخشاو: بەڕەنگی جوان ڕەنگاو [ف] منقوش.

نەخشبەند: ١) کەسێ شت بە ڕەنگ‌پیاساوین جوان‌دەکا؛ ٢) نازناوی خاوەن‌تەریقەتێك کە ناوی محەممەد بەهائەددین‌و قەبری لە شاری بوخارایە [ف] ١) نقش‌گر؛ ٢) لقب یکی از سران سلسلهٔ طریقت.

نەخشبەندی: مریدانی تەریقەتی نەخشبەند [ف] پیرو طریقهٔ نقشبندی.

نەخشدار: بەنەخش‌کراو، دژی ساکار [ف] منقش.

نەخشونیگار: ١) وێنەو شکڵ پێکەوە؛ ٢) بریتی لە چۆنیەتی کاروباری ژیان [ف] ١) نقش و نگار؛ ٢) کنایە از وضع زندگی.

نەخشە: ١) شکڵی وڵاتو سەرزەمینان لەسەر کاغەز، خەریتە؛ ٢) بڕیاری چۆنیەتی کردنی کارێك لەبیروهۆش‌دا [ف] ١) نقشهٔ جغرافیایی؛ ٢) طرح، نقشهٔ انجام کاری.

نەخشەبەندی: نەخشبەندی [ف] نقشبندی.

نەخشەکێشان: پیلان‌گێڕان [ف] توطئەچینی.

نەخشەکێشانەوە: نوُسینی شکڵی شتێك یان وڵاتێك لەسەر کاغەز [ف] نقشەکشی.

نەخشین: ١) جوان‌و ڕەنگاوی؛ ٢) ناوە بۆ ژنان [ف] ١) دارای نقش و نگار، منقوش؛ ٢) نام زنانە.

نەخشیو: نەخشاو [ف] منقوش.

نەخفی: زگ‌باکردو، فوکراو [ف] بادکردە.

نەخلەش: پڕبەر، بەری زۆر هەیە [ف] پُربار.

نەخلیایش: نەخلەش [ف] پُربار.

نەخو: ئەدی، ئەی‌چی، کە وابێ [ف] پس، چە.

نەخۆ: ١) مەبادا؛ ٢) دەنا، ئەگینا؛ ٣) مەخۆ؛ ٤) هەرئاوەها [ف] ١) مبادا؛ ٢) وگرنە؛ ٣) مخور؛ ٤) بەهمین ترتیب.

نەخوازا: ناوازە، نمازە، بەتایبەتی، نەخازا [ف] و بویژە.

نەخوازە: نەخوازا [ف] و بەویژە.

نەخوازەلا: نەخوازا [ف] وبە ویژە.

نەخوازی: نەتەوێ، گەرەکت‌نەبێ [ف] نخواه.

نەخوازیاگ: بێ‌بەش لە داواکردن [ف] ناخواستە.

نەخوازیاو: نەخوازیاگ [ف] ناخواستە.

نەخواستە: لە مەبەست دوُربێ، لەپاش ناوی خودا دێت: (خودانە**خواستە** چت لێ‌قەوماوە) [ف] ناخواستە، با کلمهٔ خدا آید.

نەخۆر: ١) کەسێ لە خواردن دوُرە: (نان **نەخۆرە**، قەرز **نەخۆرە**)؛ ٢) بریتی لە ڕژدو لەچەر: (ماڵ **نەخۆر** هین بخۆرە) [ف] ١) کسی کە نمی‌خورد؛ ٢) کنایە از خسیس.

نەخۆش: ناخۆش، لەش‌بەبار [ف] نگا: ناخۆش.

نەخۆش‌بوُن: دوچاربوُن بە لەش‌بەباری [ف] بیمارشدن.

نەخۆشخانە: خەستەخانە [ف] بیمارستان.

نەخۆش کەفتن: نەخۆش‌بوُن [ف] بیمارشدن.

نەخۆش کەوتن: نەخۆش‌بوُن [ف] بیمارشدن.

نەخۆشی: لەش‌بەباری [ف] بیماری.

نەخۆشین: نەخۆشی [ف] بیماری.

نەخون: ئەسپێ کە لای قوُنی بڵندەو ملی نەوی‌یە [ف] اسبی کە کَفَل برجستە و گردن فروهشتە است.

نەخۆندە: نەخاندی [ف] بیسواد.

نەخۆندی: نەخاندی [ف] بیسواد.

نەخۆنە: نەخاندی [ف] بیسواد.

نەخوێندو: نەخاندی [ف] بیسواد.

نەخوێندەوار: نەخاندی [ف] بیسواد.

نەخوێندەواری: بێ‌سیواتی [ف] بیسوادی.

نەخوێندی: نەخاندی، نەخۆنە [ف] بیسواد.

نەخەسەلا: نەخوازەلا [ف] و بە ویژە.

نەخەم: قەیدی نیە، با وابێ [ف] باشد.

نەخەمە: نەخەم [ف] باشد.

نەخێر: نە، نەئا [ف] نە، چنین نیست.

نەدار: بێ‌ماڵ، دەستەنگ، بەلەنگاز، فەقیر [ف] فقیر.

نەداری: بێ‌ماڵی، دەستەنگی [ف] فقر.

نەدامەت: نەگبەت [ف] ١) مصیبت؛ ٢) سیەروزی.

نەدان: ١) تەسمیل‌نەکردن؛ ٢) بێ‌ئاوەز [ف] ١) ندادن؛ ٢) نادان.

نەدر: نزر [ف] نذر.

نەدو: کەم‌قسە [ف] کم حرف.

نەدوُر: نزیك [ف] نزدیك.

نەدویر: نەدوُر [ف] نزدیك.

نەدوێن: نەدو [ف] کم حرف.

نەدیار: نەخویا،بەرپیوار،نەئاشکرا، نادیار [ف] ناپیدا.

نەدیاری: نەدیاربوُن، گوم‌بوُن [ف] ناپیدایی.

نەدی‌بدی: تازەپێداکەوتوی زۆر ماڵ‌خۆشەویست [ف] ندیدبدید.

نەدیتبار: نەبانۆك، خۆبوێر، خۆوەشێر لە ئەرك [ف] اهمال کنندە.

نەدیتە: ١) نەبینە، کڕین‌و فرۆشتنی بێ‌دیتن: (**نەدیتە بەچەند؟**)؛ ٢) نەتەوەی نەتەوە [ف] ١) ندید، معاملە بدون دیدن؛ ٢) فرزند نبیرە.

نەدیدە: نەدیتە [ف] نگا: نەدیتە.

نەدیر: ۱) ئاگری سەرچیا بۆ خەبەر بەخەڵکدان؛ ۲) زوو، بەمزوانە ف ۱) آتش اعلام خبر بر فراز کوهها؛ ۲) بەزودی.

نەدیگ: نەبینراو ف ندیده، ناآشنا.

نەدیو: گوم لەبەرچاو ف پنهان از دید.

نەدی‌وبدی: نەدی‌بدی ف ندیدبدید.

نەر: ۱) نك، جەم؛ ۲) سوچ، قوژبن ف ۱) نزد؛ ۲) گوشه، نبش.

نەڕ: ۱) پێچەوانەی مێوینە؛ ۲) جۆرێکە لە ڕەسەنی وشتر: (ئەم وشترە نەڕە) ف ۱) نر؛ ۲) نوعی نژاد شتر.

نەڕاست: ۱) خوار، چەوت، گێڕ؛ ۲) درۆ؛ ۳) بریتی لەدرۆزن ف ۱) کج؛ ۲) دروغ؛ ۳) کنایه از دروغگو.

نەڕاستەڕێ: نە بە ئاشکراو ڕوبەڕو ف غیرمستقیم.

نەڕاستی: ۱) بەدەل؛ ۲) خەیانەت؛ ۳) بەگاڵتە، بەشۆخیەو ف ۱) بَدَل؛ ۲) خیانت؛ ۳) بەشوخی.

نەڕان: ۱) گوڕە، دەنگی‌زلی‌بەقەوەت؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان ف ۱) غرّش؛ ۲) نام دهی است.

نەڕاندن: گوڕاندن ف غریدن.

نەرانن: نەڕاندن ف غریدن.

نەربەند: مڕمەند ف سوهان.

نەرپێچ: مارپێچ قلیان ف مارپیچ قلیان.

نەرتلێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەرچ: نرکە ف هِن کردن خسته.

نەرچە: نرکە ف هِن کردن خسته.

نەڕچە: بەچکە وشتری نێر ف شُتُر بچّهٔ نرّ.

نەرخ: نرخ، بایی، قیمەت ف نرخ.

نەرخدان: درکاندنی قیمەت، گوتنی‌بایی ف نرخ چیزی را گفتن.

نەرخدانان: بایی‌بۆدانان ف نرخ بر چیزی گذاشتن.

نەرد: گەمەی‌تاوڵی ف نرد.

نەردان: کایەکردن‌بەتەختەنەرد ف نردبازی.

نەردانێ: نەردان ف نردبازی.

نەردونگ: ناردیوان، پەیژە، پەیجە، سلەم ف نردبام.

نەردە: ۱) دیواری نزم بەدەوری شتێکا؛ ۲) ناردیوان، پەیژە ف ۱) دیوارکوتاه، نرده؛ ۲) نردبام.

نەردەوان: نەردونگ ف نردبام.

نەردێن: نەردانێ ف نردبازی.

نەردیوان: پەیژە، پەیجە، ناردیوان ف نردبام.

نەڕڕ: ناوەڕاستی سەرشان‌و پشت: (کلکی دە**نەڕڕی** پشتی نابو، دارەکەی نابوە سەر **نەڕڕی** شانی) ف وسط شانەها و پشت.

نەڕڕە: ۱) نەڕڕ؛ ۲) نەڕی دڕندەو دێو: (**نەڕڕەشێر**، **نەڕڕەدێو**)؛ ۳) نارەتە، گوڕە: (ئـەم **نەڕڕەنەڕڕەت** لەچیە، **نەڕڕە** مەکە)، نەڕاندن ف ۱) نگا: نەڕڕ؛ ۲) نرینهٔ درنده و دیو؛ ۳) غریدن.

نهرز: جۆرێ تیخ بۆ شیرو خەنجەر ف نوعی تیغ پرنددار.

نەرزەنێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نەرگز: گوڵێکی سپی ناوزەردی زۆر بۆن‌خۆشـە بنکی هەیەو لەسـەرە بەهاردا دەڕوێ ف نرگس.

نەرگزجاڕ: جێگەی لێ‌ڕوانی نەرگزی زۆر ف نرگس زار.

نەرگزە: ۱) قیتکەی ناو زێی ماین کە جارنا دەیبڕن؛ ۲) کلێنچکەی سەر دوگی پەز ف ۱) دکمهٔ فرج مادیان؛ ۲) دنبالچهٔ بالای دنبه.

نەرگزی: بەڕەنگ‌و بۆنی نەرگز ف همرنگ یا همبوی نرگس.

نەرگس: نەرگز ف نرگس.

نەرگسجاڕ: نەرگزجاڕ ف نرگس زار.

نەرگسە: نەرگزە ف نگا: نەرگزە.

نەرگسـەجـاڕ: ۱) نەرگزجاڕ؛ ۲) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) نرگس زار؛ ۲) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەرگسی: نەرگزی ف نگا: نەرگزی.

نەرم: ۱) پێچەوانەی زبر؛ ۲) پێچەوانەی ڕەق ف ۱) نرم، ضدّ خشن؛ ۲) نرم، ضدّ سخت.

نەڕما: قرتێنە ف نرمادە، سگك.

نەڕمادە: نەڕما ف سگك.

نەرمان: زەوینی بێ‌بەردو لەکێڵان‌خۆش، پێچەوانەی بەردەڵان ف زمین هموار و نرم.

نەرمانی: نەرمان، پێچەوانەی بەردەڵان ف زمین هموار و نرم.

نەرمایی: پێچەوانەی ڕەقی ف نرمی.

نەرمبوُن: ۱) لەڕەقی تەکینـەوە؛ ۲) بریتی لە ڕازی‌بوُن بە داوایەکی لە کەسێ دەکرێ ف ۱) نرم شدن؛ ۲) کنایه از راضی شدن.

نەرمژ: نەرم ف نرم.

نەرمژاندن: کارێ‌کردن کە ڕەق نەرم بێ ف نرم کردن سخت.

نەرمژین: نەرم‌بوُنی ڕەق ف نرم شدن سخت.

نەرمك: گۆشتی بێ‌پێشە ف لخم، گوشت بی استخوان.

نەرمکاسەر: بان‌مەڵاشو ف آهیانە.

نەرمکاگۆها: شلکەی گوێ ف لالهٔ گوش.

نەرم‌کردن: ۱) نەرمژاندن؛ ۲) ڕام کردن، ڕاضی کردن ف ۱) نرم کردن سفت؛ ۲) قانع کردن.

نەرم‌کڕن: نەرم‌کردن ف نگا: نرم کردن.

نەرمکێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەرمکێش: بنیادەمی بەسەبرو پشولەسەرخۆ ف مداراکنندە.

نەرمکێشی: مدارا ف مدارا.

نەرمۆ: ناتۆ، ناتخۆری بێکارە ف طفیلی.

نەرموُ: بەحەوسەلە، پشوُلەسەرخۆ ف شکیبا، بردبار.

نەرموشل: ۱) شل‌ومل؛ ۲) بنیادەمی بەحەوسەلە ف ۱) نگا: شل‌ومل؛ ۲) بردبار.

نەرمۆك: نەرمك، گۆشتی بێ‌پێشە ف لخم، گوشت بی استخوان.
نەرمۆڵ: ۱) نەرمی چكۆلەی دلگر؛ ۲) ناوە بۆ ژنان ف ۱) نرم نازی؛ ۲) نام زنانە.
نەرمۆڵە: پچكۆلەی نەرم ف نرم كوچولو.
نەرمونۆڵ: نەرمی دوور لە زبرایی ف نرم و دور از زبری.
نەرمونیان: ۱) بنیادەمی بەسەبرو حەوسەلە؛ ۲) قسەی دوور لە تووڕەیی ف ۱) آدم باحوصلە؛ ۲) سخن ملایم.
نەرمە: ۱) نەرمك؛ ۲) كیژی شل‌وملَ؛ ۳) شلكەی گوێ؛ ۴) هەوایەك بە بلوێر ف ۱) گوشت لخم؛ ۲) زیبای رعنا؛ ۳) نرمهٔ گوش؛ ۴) نوایی كە با نی می‌نوازند.
نەرمهاژۆك: نەرمونیان ف صبور و آرام.
نەرمەبڕ: زمان لووس ف چرب زبان.
نەرمـەبێژ: ۱) ئاڵـەبێژ، پارچەی تەنك‌و شاش؛ ۲) دابێژراو بە پارچەی شاش ف ۱) بیزن پارچەای؛ ۲) بیختە با پارچهٔ نازك.
نەرمەزین: نمەدزین ف نمد زین.
نەرمهژاندن: برێتی لە ڕازی كردن‌و هێنانەڕەدا بەپێ‌هەڵگوتن ف كنایە از راضی كردن بە وسیلهٔ مدح و ثنا گفتن.
نەرمەساو: پۆڵای چەقۆتیژكردن ف پولاد چاقو تیزكنی.
نەرمەغار: پێچەوانەی چوارناڵە، غاری لەسەرخۆی ئەسپ ف چهارنعل سبك اسب، مقابل تاخت.
نەرمەقووت: باش‌جاوینی پارو ف خوب جویدن خوراك.
نەرمەك: ژنی نەرمونۆڵ ف زن نسبتاً چاق.
نەرمەكۆكە: قفەی سەبرو ئارام ف سرفهٔ نرم.
نەرمەگا: زەوی خۆشكراو، چەندهێشە ف زمین چندبار شخم زدە.
نەرمەگاو: شەقاوی بچووك ف گامهای نرم.
نەرمەلۆت: نەرمەگاو ف گامهای نرم.
نەرمەلیقە: لیچق ف لزج.
نەرمەنەرمە: كەم‌كەمەو بەسەبر ف نرم‌نرمك.
نەرمەنیشك: لەبارو شیاو ف شیك و خوش‌تیپ.
نەرمی: پێچەوانەی زبری‌و ڕەقی ف نرمی، مخالف زبری و سختی.
نەرمێ: ۱) قسـەی دوانـدنی كیژی جوان؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) كلمهٔ خطاب بە زیباروی؛ ۲) نام زنانە.
نەرمیچانْك: زۆر نەرم ف بسیار نرم.
نەرمین: ناوە بۆ ژنان ف نام زنانە.
نەڕن: نەچن، بمێننەوە ف نروند.
نەڕند: ۱) نەباش؛ ۲) ناشیرین، ناحەز ف ۱) ناپسند؛ ۲) بدشكل.
نەڕنایش: ۱) دێڵەدێو؛ ۲) برێتی لە ژنی زەبەلاحی ناقۆڵا ف ۱) دلەدیو؛ ۲) كنایە از زن لندهور.
نەڕنەڕەشێر: برێتـی لەزەبەلاحی مرۆترسێن ف كنایـە از لندهور سهمناك.
نەرو: نێرتك ف نرهٔ گیاه.
نەڕۆ: مەچۆ، دەست‌لەڕۆیشتن بەردە ف مرو.
نەروپیانزی: نێرتك پیواز، ئەولقە كە تۆمی تیایە ف نرهٔ پیاز سبز.
نەرۆك: ۱) لقی ناوەڕاستی گیا؛ ۲) ژنێ كە مەمكی قیت نیە ف ۱) ساقهٔ اصلی گیاه، نرە؛ ۲) زنی كە پستان برجستە ندارد.
نەروم: ۱) بێ‌فەڕ، سووك‌وچرووك؛ ۲) لەخـۆبایی، بادی‌هەوا ف ۱) بی اخلاق پست؛ ۲) مغرور و خودخواە.
نەڕوما: نەڕما، نەڕمادە، قرتە ف نرمادە، سگك.
نەڕۆنەبار: ۱) بۆدیتن نەشیاو؛ ۲) جێ‌گومان ف ۱) غیرقابل دیدن؛ ۲) جای گمان.
نەڕۆی: نەچی، لەسەرچوون‌سوورنەبی ف نكند بروی.
نەرە: ۱) داربەڕوی‌زل؛ ۲) زمانەی‌تەرازو ف ۱) درخت تنومند بلوط؛ ۲) زبانهٔ ترازو.
نەڕە: ۱) گوڕەی دڕندە، نارەتە؛ ۲) نەڕڕە ف ۱) غرّش درندە؛ ۲) نگا: نەڕڕە.
نەڕەوا: ناڕەوا، ناحەق ف نارەوا.
نەڕەیی: نێریەتی، نێرایەتی ف نر بودن.
نەڕەی‌دێو: نارەتەی دێو ف نعرهٔ دیو.
نەڕەی‌پشت: ناوەڕاستی پشت ف وسط پشت.
نەڕەی‌شان: سەرشان ف بالای كتف.
نەرێ: نە، نەخێر، پێچەوانەی ئارێ ف نە، مقابل آری.
نەڕی: ۱) نەچی، نەڕۆی؛ ۲) پێچەوانەی مێوێنەبوون؛ ۳) گوو نەكەی ف ۱) نكند بروی!؛ ۲) نری، نر بودن؛ ۳) نكند برینی!.
نەریت: ۱) خدە، خو، ئاكـار؛ ۲) تازەداهاتگ ف ۱) خوی، روش؛ ۲) نوین، مدروز.
نەڕیت: گوو نەكەی ف نرینی!.
نهریز: نهرز ف تیغ دندانەدار.
نەرێسات: نە بەئاشكراو ڕەپ‌و ڕاست ف غیر صریح.
نەڕی‌مایكی: نێرەمووك، ئێرەمووك ف نازا.
نەرێن: دژ، نەیار ف مخالف، ضد.
نەرێنی: دژایەتی، دژمەنی ف مخالفت، ضدیّت.
نەز: نەفەس، هەناسە: (**نەزگرە** واتا: نەفەس دەگرێ) ف نفَس، دم.
نەزا: ۱) ئەستێور، مێوینەیێ كە نازێ، زگ‌نەكەر؛ ۲) بێچوی نەبو، مناڵی دانەنا ف ۱) نازا؛ ۲) نزاد.
نەزاكە: چاوەڕوانی، چەمەڕایی ف انتظار.
نەزاكـــەت: ۱) لەسـەرخـۆیی‌و پەسنـدی: (خـانمێ بەنـەزاكـەتە، بەنەزاكەت جوابی‌دامەوە)؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) نزاكت و لطف؛ ۲) نام زنانە.
نەزان: ۱) منـاڵ‌نەبـوون، زگ‌نەكـردن؛ ۲) بێ‌ناوەز ف ۱) بچەنیاوردن، نازابودن؛ ۲) نادان.
نەزاندراو: فێم‌نەكری ف معلوم نشدە.
نەزاندو: كەسێ كە بێ‌ناوەزانە قسەدەكا ف كسی كە احمقانە حرف می‌زند.
نەزانست: لەڕوی بێ‌ئاگایی ف اشتباە.

نەزانستە: لەنەزانست ف ندانسته.
نەزان کار: ناشی، پێچەوانەی کارامە ف کارندان، ناشی.
نەزانم کار: زانای خۆگێل کەر ف مُتجاهل.
نەزانم کاری: خۆ بەنەزان ناساندنی ئاگەدار ف تجاهل.
نەزانەی: نەزانی ف نادانی.
نەزانی: بێ ئاوەزی ف نادانی.
نەزانین: نەزانی ف نادانی.
نەزدیك: نزیك بەگش بارانداف نگا: نزیك و مشتقّات آن.
نەزر: نزر، نەدر ف نذر.
نەزگرە: نزگرە، نزگەرە ف سکسکه.
نەزلە: نزلە، نوزلە، پەسیوی زۆر سەخت ف سرماخوردگی شدید.
نەزم: ۱) جۆر، تەرز؛ ۲) تەکوزی؛ ۳) نەبز، تل‌دانی ڕەگ؛ ۴) هەوای گۆرانی یان هەڵپەڕکێ ف ۱) طور؛ ۲) نظم؛ ۳) نبض؛ ۴) آهنگ ترانه یا رقص.
نەزمی: ناوی پیاوانە ف نام مردانه.
نەزمیە: پۆلیسی ناوشار ف شهربانی.
نەزۆك: نەزا، مێوینەیێ کە بێچوی نابێ ف نازا.
نەزۆکی: زارۆنەهێنان، منداڵدارنەبوُن ف نازایی.
نەزهـ: ڕوداوی ناخۆش، قەزاوبەلا ف قضا و بلا.
نەزەر: ۱) بیر، بڕوا: (بـە نەزەر من وایە)؛ ۲) تمـاشـای یەکتر کردنی نامەحرەم ف ۱) عقیده، رأی؛ ۲) نظر نامحرم.
نەزەرگە: جێگای لێ بوُنی پیاوانی خوا ف جای دیدار اولیاء.
نەزێ: نەزۆك ف نازا.
نەزیرە: چیرۆکی کورت، سەرگوروشتە ف داستان کوتاه.
نەزیك: نزدیك بەگش باریەوە ف نگا: نزدیك.
نەزیلە: نەزیرە ف داستان کوتاه.
نەژاخ: نەجاخ، تەوری گچکە ف تَبَر کوچك.
نەژاد: ۱) رەسەن، رەچەڵاك، بنچینە؛ ۲) ژاکاو، سیس ف ۱) نژاد؛ ۲) پژمرده.
نەژاڕ: نەجار، دارتاش ف نجّار.
نەژخۆ: ۱) ئەدی چۆن؟؛ ۲) بەڵێ وایە؛ ۳) نەخۆ ف ۱) پس چطور؟؛ ۲) آری چنین است؛ ۳) نگا: نەخۆ.
نەژد: ۱) قرچ، قرچـــان، چرچ بوُن؛ ۲) تالان، پوُڕ ف ۱) ترنجیدگی، چروکیدگی؛ ۲) چپاول.
نەژدە: نژده ف نگا: نژده.
نەژدڤان: تالانچی، پوُڕکەر ف چپاولگر.
نەژدی: ۱) نزیك؛ ۲) ماڵی تالانی ف ۱) نزدیك؛ ۲) مال یغمایی.
نەژدینێ: نەهێزا، بێ کەڵك ف بی ثمر، بی فایده.
نەژرنایش: ۱) خۆجوان کردن، خۆڕازاندنەوە؛ ۲) ڕازانەوە ف ۱) خود را آراستن؛ ۲) آراستن.
نەژگاف: گزوگومەت، کتوپڕ، لەپڕ ف ناخودآگاه، ناگهانی.
نەژنەو: ۱) گوێ کپ، کەڕ؛ ۲) مەبیسە، گوێت لێ نەبێ ف ۱) کر، ناشنوا؛ ۲) مشنو.
نەژنەوا: گوێ نەگر ف پند نشنو.
نەژنەوایی: ۱) کـەڕی؛ ۲) گوێ نەبیسـی ف ۱) نـاشنوایی؛ ۲) پندنشنودن.
نەژی: ۱) بێ گیان، پێچەوانەی گیان لەبەر؛ ۲) توکێکە واتا: نەمێنی ف ۱) بی جان؛ ۲) دشنامی است به معنی بمیری.
نەساز: ۱) نەخۆش، لەش بەبار؛ ۲) کەسێ کە دژایەتی دەکاو لە ئاشتی نەبـانـە؛ ۳) لەسـەوداداسەرڕەق ف ۱) بیمار؛ ۲) سازش ناپذیر؛ ۳) سرسخت در دادوستد.
نەسـاخ: ۱) لەش بەبار، دەردەدار؛ ۲) ناڕاست، دەغەڵ ف ۱) بیمار؛ ۲) نادرست و حیله‌باز.
نەساخن: لەش بەباری، نەساخی، نەخوەشی ف بیماری.
نەساخی: نەخوەشی ف بیماری.
نەساغ: نەساخ، ناساغ ف نگا: نەساخ.
نەساغی: نەخوەشی، نەساخی، لەش بەباری ف بیماری.
نەستەڕن: جۆرە گوڵەباخێکی چکۆڵەیە، شیلانی پەروەردەکراو ف گل نسترن.
نەستەق: قسەی بەڕاستو لەگاڵتە بەدوُرو پەنداوی ف سخن ارزنده.
نەستیل: زیان، زەرەر ف زیان.
نەستێل: نالەبار، ناجۆر، بێ جێگە ف بیجا.
نەستێلە: مەردو مەردانە، پیاوی پیاو ف رادمرد.
نەسرەت: ۱) ئاریکاری لەخواوە؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) مدد خدایی؛ ۲) نام مردانه.
نەسرەوت: ۱) بزۆز، بێ ئارام؛ ۲) ئاسوُدە نەبو ف ۱) بی آرام؛ ۲) نیاسود.
نەسـرین: ۱) گوڵێکی بۆن خۆشـە لە نەرگز دەکا بەڵام زەردە؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) گل نسرین؛ ۲) نام زنانه.
نەسعەت: ئامۆژگاری، نەسێحەت ف پند، اندرز.
نەسـل: ۱) پاڵـوێنە، ڕاوەك؛ ۲) کلافەدەزو؛ ۳) پشتێن، کەمەربەند؛ ۴) تۆرەمە ف ۱) پالونه، صافی؛ ۲) کلاف نخ؛ ۳) کمربند؛ ۴) نسل، نژاد.
نەسنو: تیخێ کە قەت تیژ نابێ ف تیغی که تیز نمی‌شود.
نەسوان: کون نەکران ف ناسفتن، سوراخ نشدن.
نەسواو: ۱) تیخی کولی لەسان نەدراو؛ ۲) کون نەکراو، نەسماو ف ۱) تیغ کندشدهٔ سوهان نزده؛ ۲) ناسفته.
نەسۆت: شتێ کە بەئاگر ناسوُزێ ف نسوز.
نەسۆز: ۱) نەسۆت؛ ۲) بنیادەمی خاوەن بەڵێن ف ۱) نسوز؛ ۲) آدم پای بند به قول و عهد.
نەسەب: ۱) ئامادە بۆ کارتێکردن؛ ۲) نەغمە، ڕاڕەو بەژێر زەمین‌دا؛ ۳) تۆرەمە ف ۱) تأثیر پذیر؛ ۲) نَقب، تونل زیرزمینی؛ ۳) نسل و نسب.
نەسەل: پاڵوێنە، ڕاوەك ف پالونه، صافی.
نەسەلنایش: پاڵاوتن و ساف کردنی تراو ف تصفیه.
نەسەلنایە: پاڵێوراوی تراو، تراوی پاڵافتە ف تصفیه شده.

نەسەلیایش: نەسەلنایش ف تصفیە.
نەسەلیایە: نەسەلنایە ف تصفیەشدە.
نەسەن: تەرح و بیچم ف ریخت و قیافە.
نەسیب: نسیب، نسیو ف نصیب.
نەسیبەت: نسیبەت ف نگا: نسیبەت.
نەسیحەت: نسحەت، ئامۆژگاری ف اندرز.
نەسیو: نسیو، نەسیب ف نصیب.
نهش: بێهۆش، دڵ بوڕاوە ف مدهوش.
نەشارەزا: ناشارەزا، نابەڵەد ف نابلد، ناوارد.
نەشاسە: ١) ناڕەوا؛ ٢) ناقابیل ف ١) ناروا؛ ٢) ناشایستە.
نهشت: ١) لەعـاسمـانـەوە هاتـەسەرزەمین؛ ٢) ڕێگەی نەدا ف ١) از آسمان بر زمین آمد؛ ٢) نگذاشت.
نهشتن: ١) لەحەواوە هاتنەسەرزەمین؛ (تەیر نهشت)؛ ٢) ڕێگەنەدان ف ١) فرودآمدن بر زمین؛ ٢) نگذاشتن.
نهشتۆك: جێگەی نهشتنی باڵداران ف فرودگاە.
نەشتەر: شفرەی دەستی برینگەر ف نیشتر.
نەشتەردان: نەشتەرلێدان، هەڵدڕینی بەنەشتەر ف جرّاحی.
نەشتەرکار: برینگەر ف جرّاح.
نەشتەرکرن: هەڵدڕینی بە نەشتەر، برینگەری ف جرّاحی.
نەشتەرگەر: نەشتەرکار ف جرّاح.
نهشتی: ١) نشتـو، لەحەواوە بۆ سەرزەمین هاتگ؛ ٢) بریتی لە پیاوی سەنگین و گران ف ١) فرود آمدە؛ ٢) کنایە از آدم باوقار.
نەشخۆر: قەسەڵی بەرماوی ماڵات ف پس‌ماندۀ علف در آخور.
نەشر: بڵاوبـوونـەوەی مەردم بە سارای قیامـەتا. دەگەڵ حەشر دەڵێن: (حەشر و نەشر) ف حشر ونشر.
نەشـرە: ١) قاقـەزو پارچـەی باریکی ڕەنگـاوڕەنـگ کە بۆ جوانی بەدیواریەوە دەخەن؛ ٢) نوسراوی کۆمەڵێك کە بڵاودە کرێتەوە، بڵاڤۆك ف ١) نوار رنگی کە بە دیوار خانە آویزند؛ ٢) نشریّە.
نەشس: نشست، نەهامەتی ف بدبیاری، اُفول.
نەشم: لەنجەو ناز. دەگەڵ کەشم دەڵێن: (خانمێکی زۆر بەکەشم و نەشم لێرەبو) ف خرام و ناز.
نەشمیل: ١) جوانی خونچیلانەی دڵڕفێن، دەلال؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ف ١) زیبای دلکش و نازك اندام؛ ٢) نام زنانە.
نەشمیلانە: نەشمیل ف نگا: نەشمیل.
نەشمیلە: نەشمیل ف نگا: نەشمیل.
نەشناس: بێگانە، پێچەوانەی ناس و ناسیاو ف ناشناس.
نەشۆر: ژنێ کە لە عوزر وەستاوە ف یائسە.
نەشە: ١) کەیف، شادی؛ ٢) سەرەتای مەستبوون ف ١) کیف، سرور؛ ٢) اوّل مستی.
نەشەگرتن: کەیف‌سازبوون ف سرنشاط آمدن.
نەشەهەرزا: ١) ناشارەزا، ناشی؛ ٢) بریتی لە لەکارنەزان ف ١) ناشی؛ ٢) کنایە از ناوارد.

نەشێ: ناتانێ، ناتوانێت، لەدەستی نایە ف نمی‌تواند.
نەشیرین: ناحەز، دژی جوان، ناشیرین ف بدشکل.
نەشیان: نەتوانین، لەدەست نەهاتن ف نتوانستن.
نەشێم: ناتوانم، ناتانم، پێم‌ناکرێت ف نمی‌توانم.
نەع: نە، نەء ف نە.
نەعتك: ئەنی، توێڵ، ناوچاوان ف پیشانی.
نەعرە: نارەتە، نەڕڕە ف نعرە.
نەعرەتە: نەعرە، نارەتە ف نعرە.
نەعـل: ١) ناڵ؛ ٢) سوڵ، پێڵاوی سفـك کە بەسەرپێوە دەکرێ ف ١) نعل؛ ٢) دمپایی.
نەعلەت: نەحلەت، لەعنەت ف لعنت.
نەعنا: ناعنە ف مرزە.
نەعنە: نەعنا ف مرزە.
نەعنە کێویلکە: جاترە ف نعنا کوهی.
نەعوزو بیللا: خوایە پەنا بەتۆ ف حرف پرهیز از بلا، نعوذُباللّە.
نەغد: ١) پێچەوانەی قەرز؛ ٢) پارەی لەسکەدراو، نەخت ف ١) نقد، مقابل نسیە؛ ٢) نقد، پول، مقابل جنس.
نەغدوبوخت: نەخت‌وبوخت ف نگا: نەخت‌وبوخت.
نەغدینە: گەنجینە، نەختینە ف گنجینە.
نەغم: ١) ڕێگە بەبن عەرزا؛ ٢) قوچ‌وەشاندنی کەڵ لەبەر خۆوە ف ١) نقب، راە زیر زمینی؛ ٢) پیش خود حملەبردن قوچ.
نەغمە: ڕەهەند، ڕێگە بەژێر زەویدا ف نقب، راە زیر زمینی.
نەغـەدە: شارێکـە لە نێوان شنـۆ و مەهاباد لە ناوچەی سندوس ف نام شهری است.
نەف: قازانج، فێدە، بەهرە، قازانج ف سود، فایدە.
نەفام: بێ‌ئاوەزا ف نفهم.
نەفت: تراوێکی بۆگەنیوە لە کان دەری دەخـەن بۆ ئاگر و ڕونـاکـایی زۆر بەکارە ف نفت.
نەفتـالین: دەرمـانێکی بۆن‌ناخـۆشـە لە زاخ دەکا لە خوری و لیباسی دەدەن تا جانەوەر نەیخوا ف نفتالین.
نەفتاوی: نەفت پێوەنوساو، تێکەڵ بە نەفت ف نفت‌آلودە.
نەفتخانە: کانی نەفت ف معدن نفت.
نەفح: قازانج ف نفع، سود.
نەفـر: ١) شاخی ماڵات؛ ٢) هەرچی وەك شاخ قیت‌بێت ف ١) شاخ حیوانات؛ ٢) هرچەمانند شاخ برجستە باشد.
نەفرە: نفرە ف نگا: نفرە.
نەفری: دەرکراو ف راندەشدە.
نەفرین: نفرین ف نفرین.
نەفس: ١) خاوەن‌گیان؛ ٢) دڵ و دەروون: (نەفسم بۆ گۆشت دەچێ) ف ١) جاندار؛ ٢) نَفس.
نەفس‌پێت: ١) هێدی و هێمن؛ ٢) زاڵ بەسـەر ئارەزوی خۆیدا ف ١) شکیبا؛ ٢) مُسلّط بر نفس.

نەفس کەوتش: ئیشتیای چو یە ف اشتها کرد.
نەفسەك: نەوسن، چلێس ف شکم‌پرست.
نەفوُرات: نفوُرات ف نگا: نفوُرات.
نەفەر: تاکەکەس ف نفر.
نەفەرات: زۆرکەس ف نفرات.
نەفـــەرمـا: جگـە لە هێزی چەکـدار، مرۆی دورلـە سەربـازی بەڵام چەك بەدەس ف بسیجی.
نەفـەس: هەناسە، کزەبایەك کە لەناو دەم‌و سیپەلاکدا دێت‌و دەچێ ف نَفس، دَم.
نەفەقە: خەرجی خێزان ف هزینۀ افراد خانواده.
نەفەل: ۱) گیایەکی بۆن‌خۆشە؛ ۲) لەوەڕی تەڕ، سێوەڕە ف ۱) گیاهی است خوشبو؛ ۲) علف سبز.
نەڤا: هەوای گۆرانی، ڕەوتی ستران ف آهنگ، ترانه.
نەڤازە: زیاد لە پێویست ف بیش از حدّ لازم.
نەڤروٚز: ئێکەم‌ڕۆژی بەهار ف نوروز.
نەڤس: زڕ، زڕکوڕ، زڕکچ ف ناپسری و نادختری،
نەڤسی: زڕکوڕ ف ناپسری.
نەڤش: ۱) بنەوشە؛ ۲) ڕەنگی بنەوش، مۆر ف ۱) بنفشه؛ ۲) رنگ بنفش.
نەڤی: ۱) فرزەندی فرزەند، نەتەوە؛ ۲) نزم ف ۱) نوه؛ ۲) پست.
نەڤیان: ناخۆش‌ویستن، ناخۆش گەرەك بوُن ف تنفّر.
نەڤیچڕ: نەتیژە، نەتیجە ف نبیره، فرزند نوه.
نەڤیچڕك: ۱) نەڤیچڕ؛ ۲) نەدیدە، نەڤی نەوە ف ۱) فرزندنوه؛ ۲) نوۀ نوه.
نەڤیچی: نەڤیچڕك ف نگا: نەڤیچڕك.
نەڤیس: نوێس، نوُس ف نویس.
نەڤیساندن: نڤیساندن، نوُسین ف نوشتن.
نەڤینا: وازوازی، بەخۆنەوەستاو ف لاقید، بی‌اراده.
نەق: ۱) پەڕینـی پەلکی چاو، پەڕینی پیلو؛ ۲) بژاردە، هەڵبـــژاردە؛ ۳) خوست، نق ف ۱) پرش پلك چشم؛ ۲) انتخاب؛ ۳) کمترین صدا.
نەقار: بەردتاش ف سنگتراش.
نەقارم: ناتوانم ف نتوانم.
نەقارە: دەهوڵ‌و کەڕەنا ف کوس و کرنا.
نەقارەخانە: جێگەی دوڵ‌و زوڕنالێدان ف نقاره‌خانه.
نەقاڵ: قسەخۆش ف خوش گفتار.
نەقام: ۱) قام، مقام، نقام، گۆرانی؛ ۲) هەوای گۆرانی ف ۱) ترانه؛ ۲) آهنگ.
نەقان: ۱) بژاردن، هەڵبژاردن؛ ۲) نقەکردن، دەنگی زۆر بۆخۆهێنان ف ۱) انتخاب؛ ۲) صدای فشار بر خود آوردن و زورزدن.
نەقاندن: ۱) بژارتن؛ ۲) نقەکردن ف ۱) انتخاب کردن؛ ۲) صدای زورزدن.
نەقتاندن: ئارەقەکردن، خوەدان ف عرق کردن.

نەقـر: ۱) قوُڵ، کوُڕ، قوُیل؛ ۲) دەفـری قوُڵ‌و گوشاد ف ۱) عمیق؛ ۲) ظرف گود و گشاد.
نەقرا: دەهوڵ، دەوڵ، دوڵ ف دُهُل.
نەقش: نەخش ف نقش.
نەقشە: نەخشە، خەریتە ف نقشۀ جغرافیا.
نەققاش: ۱) کەسێ کە بە قەڵەم لەسەر کاغەز شکڵ دەکێشێ؛ ۲) کەسێ کە دارودیوار ڕەنگ‌دەکا ف ۱) نقّاش هنرمند؛ ۲) نقّاش ساختمان.
نەققـاشی: ۱) کێشـانی شکڵ بە قەڵەم؛ ۲) ڕەنگ‌کردنی دیوار ف ۱) نقّاشی؛ ۲) رنگ‌آمیزی ساختمان.
نەققاڵ: نەقاڵ، قسەزانی قسەخۆش ف خوش گفتار، بذله‌گو.
نەققـــە: ۱) نقـــە، دەنگی زۆربـــۆهـــاتن: (ئـەو **نەققـەیەت** لەچیە؟، **دەنەققێنێ**)؛ ۲) جۆرێ ماسی ف ۱) صدای زورزدن؛ ۲) نوعی ماهی.
نەقل: بەرۆشی‌مەزن، مەنجەڵی گەورە ف دیك بزرگ.
نەقـــڵ: ۱) گوێزانـــەوە؛ ۲) چیرۆك، بەســـەرهـــات، نەزیرە، نەزیلە، سەرگوروشتە ف ۱) انتقال؛ ۲) سرگذشت.
نەقلەك: کەڕەتێ، دەحفەیەك، جارێك‌لەجاران ف یکبار.
نەقور: دەنوُك، دەندوُك، نکل ف منقار.
نەقوس: نقورچ، نقورچّك ف نیشگون.
نەقوسکی: نەقوس ف نشگون.
نەقـەب: ۱) شیوەلـە، دەڕەی تەنگـەبەر؛ ۲) نەغمە؛ ۳) لەو گوندانەی کوردستـانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) درّۀ تنگ؛ ۲) نقب، تونل زیرزمینی؛ ۳) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
نەقەنۆ: بێ‌فەڕ، بەدفەڕ، شەڕانی، بێ‌ئاکار ف ستیزه‌جو.
نەقی: ناهەقی، زوڵم، دەست‌درێژی ف ظلم، تعدّی.
نەقیان: فڕینی‌چاو، پەڕینی پیلوی چاو ف پرش پلك چشم.
نەقـیزە: دارێ کە نوُکـێکی ئاسنی تیژی دەســـەرگیراوە گاو کەری پێ لێ‌دەخوڕن ف غاوشنگ، سیخونك.
نەقیزەدان: نەقیزە لەحـــەیوان‌دان بۆ ئاژۆتن ف غوشنبـگ سپـوختن، سیخونك زدن.
نەقین: پەڕینی پەلکی چاو، چاوفڕیان ف پرش پلك چشم.
نەقیە: نەقی، ناهەقی ف ظُلم.
نەك: ۱) مەبـادا، نەبـادا؛ ۲) نە ئەمـەی: (**نەك** تۆم ناوێ کەسی تریشم ناوێ) ف ۱) مبادا؛ ۲) نه‌اینکه.
نەکا: نەبێ، نەقەومێ ف نکند.
نەکاڵ: شێونەبڕاو ف شخم نزده.
نەکاو: نشکاف، ناکاو، کتوپڕ ف ناگهانی.
نەکای: ۱) ئێستە، نهوٚ؛ ۲) تائێستەش ف ۱) اکنون؛ ۲) هنوزهم.
نەکردو: پێچەوانەی کراو یان کردە ف ناکرده.
نەکردە: نەکردو ف ناکرده.
نەکس: ۱) نەخـۆشی سەرمـابوُن کە سیپەلاك دێشێ؛ ۲) باری میری قاپ، شەگگە، تەنیشتی قوُلی میچ ف ۱) بیماری ذات‌الرّیه؛ ۲) طرف

گود شتالنگ.

نه‌کسۆ: نه‌خۆشی سه‌رمابوُن ف سرماخوردگی.

نه‌کقارسا: ددان گڕ ف دندان برجسته.

نه‌کقارسه: نه‌کقارسا ف شخص دندان برجسته.

نه‌ك‌قوُچکن: ددان گڕی ده‌رپه‌ڕیوی له‌به‌رچاوان‌دیار ف شخص دندان درشت و برجسته.

نه‌ك‌قیچ: نه‌ك‌قوُچکن ف شخص دندان برجسته.

نه‌ك‌قیچن: نه‌ك‌قوُچکن ف شخص دندان درشت و برجسته.

نه‌کلۆك: بیژۆك، دانه‌ویله‌یێ که‌ دره‌نگ ده‌کولێ ف دیرپز.

نه‌کنه‌کیل: نکل ونکین ف نکیر و مُنکر.

نه‌کو: نه‌ك ف نگا: نه‌ك.

نه‌کوته: قسه‌ی له‌ده‌م ده‌رنه‌هاتگ ف ناگفته.

نه‌کوچ: قروسکه، ناڵه‌ی سه‌گ ف زوزهٔ سگ.

نه‌کوچاندان: ناڵاندنی سه‌گ، قروسکه‌کردن ف زوزه کردن سگ.

نه‌کوڵ: نه‌کلۆك، دانه‌ویڵه‌ی بیژۆك ف دیرپز.

نه‌کوڵاو: پوخته‌نه‌بوُگ ف ناپخته.

نه‌کولۆك: نه‌کلۆك ف دیرپز.

نه‌که: تخون ئه‌م‌کاره مه‌به ف نکن.

نه‌که‌ر: نه‌کاڵ، نه‌کێڵدراو، گاسن لێ نه‌دراو، شوُنه‌کراو ف شخم‌نزده.

نه‌که‌روَز: ۱) زۆر سارد؛ ۲) ناوه بوٚ کوێستانێك ف ۱) بسیار سرد؛ ۲) نام ییلاقی است.

نه‌که‌س: ۱) ناڕه‌سه‌ن، نانه‌جیم؛ ۲) ڕژدوچروُك؛ ۳) ناپیاو، نامه‌رد ف ۱) بداصل؛ ۲) خسیس؛ ۳) نامرد.

نه‌کـه‌ونـه‌داژگیر: ئامـرازێکی ده‌خڵ‌بیژانه له که‌و ته‌نگ‌تر له داژگیر هه‌راوتر ف نوعی غربال با سوراخ‌های گشاد.

نه‌که‌هـ: ماره‌کردن، ماره‌بڕین ف عقدکردن.

نه‌که‌ی: تخون ئه‌وکاره نه‌بی ف نکنی!.

نه‌کی: ۱) نه‌که‌ی؛ ۲) نه‌بادا، مه‌بادا، نه‌ك ف ۱) نکنی!؛ ۲) مبادا.

نه‌گ: ۱) نه‌ك؛ ۲) په‌ڕینی پیلوی چاو ف ۱) نگا: نه‌ك؛ ۲) پرش پلك چشم.

نه‌گاندن: فڕین‌چاو، په‌ڕین پیلوی چه‌م ف پریدن پلك چشم.

نه‌گبه‌ت: ۱) به‌ڵا، چوُرتم؛ ۲) به‌دبه‌خت، چاره‌ڕه‌ش ف ۱) مصیبت؛ ۲) سیه‌روز.

نه‌گبه‌تی: به‌دبه‌ختی ف سیه‌روزی.

نه‌گریا: ۱) نه‌کوڵاو، نه‌پوخته؛ ۲) نه‌که‌وته‌گری ف ۱) ناپخته، خام؛ ۲) گریه نکرد.

نه‌گریس: لاسار، سه‌رشه‌ق، گوێ‌نه‌بیس و به‌دفه‌ڕ ف لجباز، بدرفتار.

نه‌گۆ: قسه‌ی نه‌کرد ف نگفت.

نه‌گوت: نه‌گۆ ف نگفت.

نه‌گوُت: نه‌گۆ ف نگفت.

نه‌گوته: نه‌کوته، بێ‌قسه‌کردن: (نه‌گوته له جوابه‌کم تێ‌گه‌یشت) ف ناگفته.

نه‌گۆڕ: شتێ که له گۆڕان دوُره ف تغییرناپذیر.

نه‌گۆمه: نه‌به‌گه، خوُنه‌گرتو: (شه‌پله‌ی لێداوه ده‌ست‌و قاچی **نه‌گۆمه‌یه**) ف سست و کم حرکت.

نه‌گوهێز: نه‌گۆڕ، دوُرله‌گۆڕان ف غیرقابل تغییر.

نه‌گه: بوختان، هه‌ڵبه‌ست، توُمه‌ت ف بُهتان.

نه‌گهـا: ۱) نه‌گه‌یشتـو، کاڵ؛ ۲) نه‌گه‌یشت، نه‌ڕه‌سی؛ ۳) نابـالـغ، شه‌یتانی‌نه‌بوُگ ف ۱) کال، نارسیده؛ ۲) نرسید؛ ۳) نابالغ.

نه‌گه‌نم‌نه‌جوَ: ده‌غلێکه. به‌ڕه‌نگ *گه‌نم‌و* به بیچم جوَیه‌و ده‌کرێته *نان* ف غلّه‌ای است.

نه‌گه‌ویس: خوێنتاڵی گشت ف کس نخواه.

نه‌گه‌یشتو: نه‌ڕه‌سیو ف نارسیده، نرسیده.

نه‌گهیشتی: نه‌گها ف نگا: نه‌گها.

نه‌گه‌یو: نه‌گه‌یشتو ف نرسیده.

نه‌گیراو: یه‌کسمی توَڕی به‌ر بارو زین نه‌خراو ف ستور رام نشده.

نه‌گیریاگ: نه‌گیراو ف ستور رام نشده.

نه‌لامه‌ت: بێ‌فه‌ڕ، نه‌حله‌تی ف لعنتی.

نه‌له‌قهاتی: ۱) پێك‌نه‌هاتوُ؛ ۲) نه‌شیاو بوٚ یه‌کتر ف ۱) به‌توافق نرسیده؛ ۲) غیرمتناسب با هم.

نه‌لێ: ۱) ڕه‌گه‌ڵ‌نه‌خراو، وه‌رنه‌گیراو له کوٚمه‌ڵی زه‌ماوه‌نو کێ‌به‌رکێدا؛ ۲) نه‌بیژێ، قسه‌نه‌کات ف ۱) قبول نشده در گروه؛ ۲) صحبت نکند.

نه‌لوٚس: ناوی گوندێکه له کوردستان ف نام دهی است.

نه‌له‌سو: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نه‌لێن: ناوی دومه‌ڵبه‌نده له کوردستان ف نام دوناحیه در کردستان.

نه‌لیوان: ناوی دێ‌یه‌که له کوردستان ف نام روستایی است.

نه‌لێ‌یه: بێ‌ئیحتوبار، به‌هیچ‌حه‌ساونه‌کراو ف بی‌اعتبار.

نه‌م: شه، شێ، ته‌ڕایی، نم ف نَم.

نه‌ما: ۱) له‌به‌ین‌چوُ، فه‌وتا؛ ۲) ئیترنه ف ۱) نماند؛ ۲) دیگرنه.

نه‌ماج: ۱) نما، نویژ، نمێژ؛ ۲) به‌ره‌به‌یان ف ۱) نماز؛ ۲) اوّل بامداد.

نه‌ماجی: به‌ره‌به‌یان، کاتی‌نویژی‌به‌یانی ف پگاه، هنگام نماز صبح.

نه‌مازه: نه‌خوازه، ناوازه، نه‌خازه، خاسما ف و به‌ویژه.

نه‌ماژ: ۱) نویژ، نوژ، نه‌ماج؛ ۲) به‌ره‌به‌یان ف ۱) نماز؛ ۲) بامدادان.

نه‌ماژی: پێش تاوهه‌ڵاتن، به‌یان‌به‌ربوُن ف قبل از طلوع آفتاب.

نه‌مام: ۱) چڵه‌ڕیشه‌ی یه‌کساڵه‌ی دار؛ ۲) له بوُن‌و مانه‌وه بێ‌به‌ش بوٚم؛ ۳) قالی لاکێش ف ۱) نهال؛ ۲) نماندم؛ ۳) نوعی قالی مرغوب.

نه‌مام‌کردن: برێتی له که‌سێ ده‌ناو لای دیوار خستن‌و کوشتنی: (خان کاورایه‌کی **نه‌مام‌کرد**) ف لای دیوار گذاشتن محکوم.

نه‌مـان: ۱) پێچـه‌وانـه‌ی بوُن‌و مان، له‌نـاوچـوُن؛ ۲) ئه‌وان له بوُن بێ‌به‌ش‌بوُن؛ ۳) مه‌گه‌رنه ئێمه؟: (**نه‌مانگوت وایه**) ف ۱) نابودشدن؛ ۲) نماندند؛ ۳) مگرنه ما؟.

نه‌ماندن: خوُساندن، به‌ئاو نه‌رم‌کردن ف نرم کردن توسط آب، خیساندن.

نه‌مدان: ده‌فرێ که شتی تیا ده‌خوسێنن ف ظرفی که چیزی را در آن

می خیسانند.

نەمڕ: ١) کەسێ کە ناوی باشی دایم دەمێنێ؛ ٢) دانی حەیوان و مریشك بەکەسێ کە بەزیندوُیی بیدرێتەوە: (ئەومانگایەت بە **نەمڕ** دەدەمێ)؛ ٣) ئەوەی کە مردنی بۆنیە: (بەوخودایەی **نەمڕ** بۆخۆیەتی)؛ ٤) نەرم وشل؛ ٥) پشـولەسەرخۆ، هێدی، هێمن ف ١) کسی که نام نیکش جاودانه باشد؛ ٢) حیوان زندهٔ امانتی که زنده بازگردانند؛ ٣) جاوید؛ ٤) نرم؛ ٥) آرام، صبور.

نەمرنەمر: نەرمەنەرمە، هێدیکاهێدیکا ف آرام آرام.

نەمـرود: ١) ناوی چیایەکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان؛ ٢) ناوی شارێکی کەونارایە ئاسەواری ماوە لە کوردستانی بەردەستی عارەبان؛ ٣) پاڵشـایەك بوە ابراهیم پیغەمبەری خستوتە ناو ئاگرەوە ف ١) نام کوهی در کردستان؛ ٢) نام شهری باستانی که آثارش باقی است؛ ٣) نام پادشاهی که ابراهیم پیغمبر را در آتش انداخت.

نەمرۆ: ناپیاو، دوُرلەپیاوەتی ف نامرد.

نەمروُق: نەمرۆ ف نامرد.

نەمـــرونـەژی: ١) زۆر نەخـۆشی لەنێوان مان و ژیانـدا؛ ٢) بـرێتی لە خراپ‌ژیان ف ١) بسیار بیمـار در بین مرگ و زنـدگی؛ ٢) کنایه از زندگی دشوار.

نەمرەیی: ١) سروە، شنەبا، نەرمەبا، کزەبا؛ ٢) نەرمایی، دژی رەقی ف ١) نسیم؛ ٢) نرمی.

نەملچ: تەواو بێدەنگ و بێ‌هەست ف ساکت و بی صدا.

نەموچ: نمونە ف نمونه.

نەموش: نەموچ ف نمونه.

نەمە: نزم، نقی ف پست، کم ارتفاع، مقابل بلند.

نەمەرد: نامەرد، ترسەنۆك ف نامرد، بُزدل.

نەمەس: کرێژی‌سەر ف شورهٔ سر.

نەمەشی: نەڕۆیشت، نەچو ف نرفت.

نەمەشیر: گوندێکە ف نام دهی است.

نەمەك: نامە، قاقەزی نوسراو کە ڕەوانە دەکرێ ف نامه.

نەمەل: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەمیانەوە: داهاتنەوە، چەمینەوە ف خم شدن.

نەمێر: ١) نامـەرد؛ ٢) نەپیاو، مێرێ توانـایـ گانی نیە ف ١) نامرد؛ ٢) مردی که نیروی جماع ندارد.

نەن: ١) نەمان، نێمەنە: (**نەنگوژێ** باشە)؛ ٢) مەگەرنە نێمە: (**نەنگوت** با نەچین)؛ ٣) دایکی دایك و باب، نەنك: (**نەنم** زۆر پیرە) ف ١) مارا نە؛ ٢) مگرنما؛ ٣) مادربزرگ.

نەناس: نەشناس، لاوەکی ف ناشناس.

نەنك: دایکی دایك و دایکی باب ف مادربزرگ.

نەنـگ: عەیب، شوُرەیی: (ئێوە ئەو عەرشـەی بەخـوێن گوڵڕەنگـە/ سەجدەی بۆدەبەن هیچ ناڵێن **نەنگە**) «پیرەمێرد» ف ننگ، عار.

نهنگ: نزیك ف نزدیك.

نەنگواز: دژوار، چەتوُن، فرەسەخت ف بسیارسخت.

نەنگوان: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نەنگەویست: نەگەویس، کەس نەویست ف کس نخواه.

نەنگین: کاری شوُرەیی ف ننگین.

نەنۆ: بێچوەمەیموُن ف بچهٔ میمون.

نەنە: نەنك ف مادربزرگ.

نەنوُك: نینۆك، ناخو، ناخوُن ف ناخُن.

نەنوُك‌بڕ: ناخوکرتێن ف ناخُنگیر.

نەنوُك‌گر: نەنوُك‌بڕ ف ناخنگیر.

نەنوُك‌هیشك: ڕژد، ڕەزیل، چروُك، چکوُد، چکوُس ف خسیس.

نەنیاس: نەناس، نەشناس ف ناشناس.

نهو: ١) ئێستە، نها؛ ٢) نە ف ١) اکنون، حالا؛ ٢) نه.

نەو: ١) نا، نەئا، نەخێر؛ ٢) نەبو؛ ٣) تازە، نوُ، نوێ؛ ٤) لە ف ١) نه؛ ٢) نبود؛ ٣) نو؛ ٤) از.

نەوا: ١) نەك، مەبادا، نەبادا؛ ٢) ئەنوا، پەناگا؛ ٣) دەنگ و ئاوازە؛ ٤) نە بەم‌جۆرە: (نـەوا ئەستوُر، نەوا باریك)؛ ٥) هێز و تابشت؛ ٦) هەوای ستـــران؛ ٧) نوێ، تازە؛ ٨) ژن و کیژی جلك‌سازو تەیار؛ ٩) کیژی تازەپێگەیشتو ف ١) مبادا؛ ٢) پناهگاه؛ ٣) آواز؛ ٤) نەاینطور؛ ٥) رمق و توان؛ ٦) آهنگ، نوا؛ ٧) نو، تازه؛ ٨) خانم سر و وضع مناسب؛ ٩) دوشیزهٔ تازه بالغ.

نەوات: ١) نەبات؛ ٢) نەیگوت، قسەی‌نەکرد ف ١) نبات؛ ٢) نگفت.

نەواچی: ١) نەڵێـی؛ ٢) هەوای‌ستران رێـك‌خەر ف ١) نگویـی؛ ٢) آهنگساز.

نەوار: پارچەشریتی تەنك و پانکەڵە ف نوار.

نەوازشت: لاواندن، لاواندنەوە ف نوازش.

نەوازە: نەخوازە، ناوازە، بەتایبەتی، خاسما ف بەویژه.

نەوال: ١) نەواڵ؛ ٢) لافاوی توانەوەی بەفر لە چیا ف ١) درهٔ کوچك در کمرکوه؛ ٢) سیلاب حاصل از آب شدن برفها.

نەواڵ: نواڵ، نهال ف درهٔ کوچك در کمرکوه.

نەواڵی کوُرك: مەنداوڵەچیادا ف جای آب جمع شده در کوه.

نەوان: ١) نەبـان؛ ٢) نزم‌کردن، پاش دا دێت: (**دانەوان**) ف ١) حیوان متنفّر از بچهٔ خویش؛ ٢) خم شدن.

نەواندن: ١) نـزم‌کردنەوە؛ ٢) چـەماندنەوە ف ١) فرودآوردن؛ ٢) خم کردن.

نەوانی: ١) قورەکاری؛ ٢) پینەو پەڕۆی دیوارو کەل‌پەل؛ ٣) دای‌نەواند ف ١) کِل کاری؛ ٢) تعمیرات منزل؛ ٣) فرودآورد.

نەوای: نۆهەت، نەوەد، هەشتاوەد ف نَوَد.

نەواییـن: نەوەدەمین ف نَوَدُم.

نەوب: نۆبە، نۆرە ف نوبت.

نەوبنەو: تازەبەتازە، نفت‌ونەو، نست‌ونوێ ف تازەبەتازه.

نەوبە: نوُب، نۆبە، نۆرە ف نوبت.

نەوبەدار: ئیشك‌گر، جەزایرچی ف نگهبان شبانە.
نەوت: ۱) نەفت؛ ۲) قسەی نەکرد ف ۱) نفت؛ ۲) نگفت.
نەوتاوی: نەفتاوی ف نفت‌آلود.
نەوتخانە: نەفتخانە ف چاه نفت.
نەوتی: ۱) کانگـای نەوت: ۲) نەفت‌فرۆش: ۲) ناوی گونـدێکـە لە کوردستان ف ۱) کان نفت؛ ۲) نفت‌فروش؛ ۳) نام دهی است.
نەوتێ: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف روستـایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
نەوتینە: نەوتاوی: (لێم بوّتە کلکەنەوتینە) ف نفت‌آلودە.
نەوجوان: نۆجوان، تازەلاو ف نوجوان.
نەوچە: ۱) لاو؛ ۲) وەچێ کە لە قەدی چڵ هەڵداتەوە ف ۱) جوان؛ ۲) جوانەای کە برشاخە زدەباشد.
نەوح: جۆر، تەحر ف نوع.
نەور: دەشتایێ کە چواردەورەی چیابێ، ناوگەڕ ف زمین هموار در میان کوهستانها.
نْهۆر: نوڕ، باشگرێکە بەمانا تماشاکەر: (چاف**نهۆرم**) ف پسوند انتظار.
نەورانـە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ازروستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.
نەوْرشتە: نەبرژیاگ ف نابرشتە.
نْهۆرم: نوغرۆ، رۆچوونی زەمین ف فرورفتگی زمین.
نەورنایش: بەدورمان نەخش لە پارچەکردن ف گلدوزی.
نەورنایە: قوماشی نەخش‌کراو بە دورمان ف پارچۀ گلدوزی شدە.
نەورۆ: سەردەمی گانەپشیلە ف اوان جفتگیری گربە.
نەورۆز: ۱) نەڤرۆز، رۆژی سەرساڵ، سەرەتای بەهار؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) نوروز؛ ۲) نام مردانە.
نەورۆزانـە: ۱) جێژنـەپیرۆزەی نەورۆز؛ ۲) جێژنـانەی نەورۆز ف ۱) تبریك عید نوروز؛ ۲) عیدی نوروز.
نەورۆزمانگ: خاکەلێوە، یەکەمین مانگی کوردی ف اوّلین ماه سال، فروردین.
نەورۆزنامە: بەیتێ کە بۆ نەورۆز گوترابێ ف چکامە بە مناسبت نوروز.
نەورۆزە: گوڵـێکی زەردە زۆر تەمـەن‌کورتـە بەرلـە گەزیزە دەڕوێ: (**نەورۆزە مشتی پڕگەڵای تەڵایە/ هەر کارگە بێ‌بەڵابێ بێ گەڵایە**) «هەژار» ف گُلی است.
نەورۆزی: نەورۆزە ف گُل «نەورۆزە».
نەورۆڵی: هۆزێکە لە کوردستان ف نام طایفەای است کردزبان.
نەورە: دارو، دەرمان‌حەمام ف واجبی.
نەوڕەسیدە: تازەپێگەیشتو ف نورسیدە.
نەوڕەسیە: نەوڕەسیدە ف نورسیدە.
نەوریان: مەگیرانی، کەرب، بێزو ف ویار.
نەوزا: تازەزاو ف نوزاد.
نەوزاد: ۱) نەوزا؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) نوزاد؛ ۲) نام مردانە.
نەوژ: داری سنۆبەر ف صنوبر.

نەوژن: دامنەچەقان، بەرکەڵ، نوهگوان ف مادّەگاوِ سەسالە.
نەوژەن: نەوژن ف مادّەگاو سەسالە.
نەوس: ۱) نـەفس؛ ۲) ئیشتیـای خواردن ف ۱) نفْس؛ ۲) اشتهای خوراك.
نەوسك: خانوی لەکێو داتاشراو ف خانۀ تراشیدە در کوە.
نەوسْن: چڵێس ف چلاس، شکم‌پرست.
نەوسنی: چڵێسی ف چلاسی، شکم‌پرستی.
نەوسود: شارێکە لە کوردستان ف نام شهری در کردستان.
نەوش: ۱) نۆش: (**نەوشی گیانت بێ**)؛ ۲) قسەمەکە؛ ۳) تۆرەمە، نەسڵ ف ۱) نوش؛ ۲) مگو؛ ۳) نسل.
نەوشاتر: نۆشاتر ف نُشادر.
نەوشە: ۱) هۆنە، هەڵبەست، شیعر؛ ۲) مەیژە، قسیەنەکە ف ۱) شعر؛ ۲) مگوی.
نەوشەك: پارچەیەك لە شیعر ف یك قطعە شعر.
نەوشەکار: هەستیار، شایەر، هۆزان ف شاعر.
نەوشی: قسەنەکەی، نەبێژی ف حرف نزنی.
نەوع: نەوح، جۆر ف نوع.
نەوق: ۱) خاڵیگە، بەتاڵایی لاتەنشت؛ ۲) قەد، ناوەڕاستی لەش و...؛ ۳) نوقم ف ۱) تهیگاە؛ ۲) میان، کمر؛ ۳) غوطەور.
نەوقات: ۱) نۆنهۆم، نۆتەوەقە؛ ۲) نۆچین لەسەریەك ف ۱) نُەطبقە؛ ۲) نُەلایە.
نەوقێ‌چیا: بڕوار، گەوە، قەدی کێو، ناوقەدی چیا ف کمر کوە.
نەوك: ئەوك، قورگ ف گلو.
نەوکە: ۱) نوُکە، ئیسە، هەنوُکە؛ ۲) نوکەنوك ف ۱) اکنون؛ ۲) نکانك.
نەوکین: نوُکەکردن ف نکانك کردن.
نەوْگ: ۱) کولاو، لباد، تەحت؛ ۲) فرزەندی فرزەند؛ ۳) نەبو، چنا ف ۱) نمد؛ ۲) نوە؛ ۳) نبود، عدم.
نەولا: نۆئەوەندە ف نُەبرابر.
نەولەت: ۱) زارۆی نۆهەم؛ ۲) دایکی نۆمناڵ ف ۱) نهمین فرزند؛ ۲) مادر نُە بچّە.
نهۆم: نوهۆم، تەبەقەی خانو ف اشکوبە، طبقە.
نهـون: ۱) نۆێن، جۆگەی سەرپـوشـراو؛ ۲) نەغمـە ف ۱) آبـراە سرپوشیدە؛ ۲) نقب.
نەون: ۱) نۆهەم؛ ۲) نۆریزکێنە، گەمەیەك بە نۆ چەو دەکرێ ف ۱) عدد نُهُم؛ ۲) نوعی بازی.
نەونەمام: ۱) نۆنەمام؛ ۲) برێتی لە تازەلاوی جوان ف ۱) نونهال؛ ۲) کنایە از جوان رعنا.
نەونەو: ۱) نۆجارنۆ؛ ۲) نویێ‌نوێ، تازەتازە ف ۱) نُەبارنُە؛ ۲) کاملا نو.
نەووْ: نەبوُ، نەوْگ ف نیستی، عدم.
نەووکە: زۆرناسك وتەنْك ف بسیار نازك و تُنُك.
نەوە: ۱) فرزەنـدی فرزەنـد، نەڤی؛ ۲) مەبـە؛ ۳) نهـۆ، ئێستـە؛ ۴) هێشتـانوێ، هێمان‌تازە؛ ۵) کاری‌نەزانانە ف ۱) نوە؛ ۲) مباش؛ ۳)

اکنون؛ ۴) هنوز تازه است؛ ۵) کار ناشیانه.

نەوەڕ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد[ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەوەرا: لەسەرڕا، سەرلەنوێ [ف] ازنو.

نەوهاڵ: ۱) تازەلاو، نۆجوان؛ ۲) نۆنەمام [ف] ۱) نوجوان؛ ۲) تازه نهال.

نەوهاڵان: ۱) تازەلاوان، نۆجوانگەل؛ ۲) نۆنەمامگەل [ف] ۱) نوجوانان؛ ۲) تازه نهالان.

نەوەت: ۱) نۆهەت، نۆت؛ ۲) فرزەندی فرزەندت [ف] ۱) عدد نود؛ ۲) نوهٔ تو.

نەوەتە: نۆبە، نەوبەت، نۆرە [ف] نوبت.

نەوەد: نۆهەت، نۆت، نەوەت [ف] عدد نود.

نەوەر: ۱) نقی، نزم؛ ۲) قەرەچ، قەرەچی [ف] ۱) پست؛ ۲) کولی.

نەوەرد: ۱) داری چوارپاڵو کە جوڵا بۆزوی لێدەپێچێ؛ ۲) نەبەرد، ئازا [ف] ۱) قرقرهٔ شال بافنده؛ ۲) دلیر و کارا.

نەوەرنا: نەوەرا، سەرلەنوێ [ف] ازنو.

نەوەرە: نەوەردی بۆزولێپێچان [ف] قرقرهٔ شالباف.

نەوەڕە: گوندێکە لە کوردستان [ف] نام دهی است.

نەوەز: نەبەز، ئازاو سوارچاکێ کە بە هیچ دوژمنێ دانابەزێ [ف] سوارکار شجاع.

نەوەزا: نەفی چڕ، فرزەندی نەوە [ف] فرزند نوه.

نەوەزازا: نەڤی چڕك [ف] نوهٔ نوه.

نەوەسە: نەخۆش، لەش بەبار [ف] بیمار.

نەوەش: ۱) نەخـۆش، دەردەدار، لەش بەبار؛ ۲) ناسازگار [ف] ۱) بیمار، ناخوش؛ ۲) ناسازگار.

نەوەك: ۱) نەبـادا، نەك؛ ۲) بەجـۆری ئەو نا: (نـەوەك کابـرا خۆت کەرکەی) [ف] ۱) مبادا، نکند؛ ۲) نەمانند.

نەوەکا: نەك، نەوەك، مەبادا، نەبادا [ف] مبادا.

نەوەکو: نەوەك [ف] نگا: نەوەك.

نەوەکوێ: مەبادا، نەکو [ف] مبادا.

نەوەکی: نەوەك [ف] نگا: نەوەك.

نەوەکینێ: نەکو، نەوەکا [ف] مبادا.

نەوەن: ۱) پیادەی قۆچـاخ، لە ڕێگـەڕۆیشتن خێرا، شاتـر؛ ۲) گوێلپار، پارێن [ف] ۱) خوش‌رو، پیادهٔ تندرو؛ ۲) گوسالهٔ نر دوساله.

نەوەند: خەفتان، تۆی درەنگ‌چێنراوی پاییز [ف] بذر دیر کاشته در پاییز.

نەوەندە: کێڵان‌و تۆچاندن لە جێگەبێستان‌و شیناوەرد لەپاییزدا [ف] کشت پاییزی.

نەوەنگە: دمڕاست، نوێنەری خەڵك لە دامودەزگای دەوڵەتا [ف] وکیل.

نەوەنەوە: تازەتازە، نوێ‌نوێ [ف] کاملا تازه.

نەوەیی: تازەیی، دەکارنەکراوی هەر نوێ [ف] تازه و سالم مانده.

نەوی: ۱) نزم، نقی، نەڤی؛ ۲) نەبی، پێغـەمبـەر؛ ۳) پڕی پیداکـرد: (سەیدفەتاحی مەیتەرم ڕۆژێ بەحوججەت لێی‌نەوی / کلکی دەرهێنا لەبن ئەنجـا بە حاستەم گوێی بزوت) «شێخ‌ڕەزا»؛ ۴) تۆنەبی [ف] ۱) پست؛ ۲) پیغمبر، نبی؛ ۳) تکان داد که بر دارد؛ ۴) نباشی.

نەوێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد[ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەویایەتی: نزمایی [ف] پستی، مقابل بلندی.

نەوی‌بوونەوە: ۱) نزم‌بوونەوە؛ ۲) چەمانەوە [ف] ۱) فرودآمدن؛ ۲) خم شدن.

نەوی‌تر: نزمتر [ف] پایین‌تر، پست‌تر.

نەوێر: ترسەنۆك، ترسۆنەك [ف] بُزدل.

نەوێران: ترسەنۆکی [ف] بُزدلی.

نەوێرك: ترسەنۆك، ترسەزاوەر [ف] ترسو.

نەوێرۆك: زۆرترسەنۆك [ف] بُزدل.

نەویرە: نەڤی چڕك [ف] نوهٔ نوه.

نەوێرەك: نەوێرۆك، زۆر قزەو خوێڕی [ف] بُزدل.

نەوێرین: نەوێران، ترسەنۆکی [ف] بُزدلی.

نەوێژ: کەم‌قسە [ف] کم‌حرف.

نەویس: نەگەویس [ف] کس نخواه.

نەوێس: ۱) نۆزدە؛ ۲) بزوزو ئۆقرەنەگر [ف] ۱) نوزده؛ ۲) بی‌آرام وقرار.

نەویست: نەویس [ف] کس نخواه.

نەوێست: بزۆز، هەدانەدەر، نائارام [ف] بی‌آرام.

نەوین: ۱) پڕپێداکـردن؛ ۲) چەمانەوە؛ ۳) داکەوتن: (بانەکەی نەوی بو)؛ ۴) کوێر، کۆرە [ف] ۱) تکـان برای برداشتن؛ ۲) خم شدن؛ ۳) فرورفتن زمین؛ ۴) کور، نابینا.

نەویەس: نۆزدە [ف] نوزده.

نهە: نها، نوکە، ئیسە، نهۆ [ف] اکنون.

نەهـ: حەوت‌ودو، نۆ [ف] عدد نه.

نەها: ۱) نهە، نهۆ، ئیسە؛ ۲) نۆهەم، یەکێ دوای هەشتەم؛ ۳) شت، تشت؛ ۴) نۆك، نخە [ف] ۱) اکنون؛ ۲) نُهم؛ ۳) چیز؛ ۴) نخود.

نەهات: ۱) بەدبەختی؛ ۲) پەیدانەبو [ف] ۱) بدشانسی؛ ۲) نیامد.

نەهاتن: پەیدانەبوون [ف] نیامدن.

نەهـاتی: ۱) بەدبـەختی: (ئـەگەر **نەهاتی** هات پەڵوو ددان دەشکێنێ) «مەسەل»؛ ۲) پەیدات نەبو [ف] ۱) بدشانسی؛ ۲) نیامدی.

نەهـار: ۱) نهار، شین، شەپۆڕ، چەمەرە؛ ۲) فراوین، نانی نیوەڕۆ [ف] ۱) شیون؛ ۲) ناهار.

نەهاری: مردووڵاوێنەوە [ف] نوحه‌گر، نوحه‌خوان.

نەهال: دۆڵ، دەرە، نوهال [ف] درّه.

نەهان: بەراورد، خەمڵ [ف] براورد، تخمین.

نەهاندن: بەراوردکردن، نرخاندن [ف] تخمین زدن.

نەهبەرك: گەمەی نۆڕێزکێن [ف] نوعی بازی با شن.

نەهتك: نەعتك، توێڵ، ئەنی، ناوچاوان، هەنیە [ف] پیشانی.

نەهـری: ناوی ناوچـەیەکـە لە کوردستـان کە مشـایخی گەورەی لێ هەڵکەوتوون [ف] ناحیه‌ای در کردستان.

نەهش: نهش، بێهۆش، دڵ‌بووراوە [ف] مدهوش.

نەهشتن: نەهێڵان، بەرلێ گرتن [ف] نگذاشتن.
نەهشی: بێ‌هۆش و گۆشی، گوێ‌نەدەر بە کارو ئامۆژگاری، گەللایی [ف] کم هوشی و بازیگوشی.
نەهف: نەف، قازانج، فێدە [ف] سود.
نەهفاندن: قازانج کردن، فێدە کرن، سود دەس کەوتن [ف] سودبُردن.
نەهفین: نەهفاندن [ف] سودبُردن.
نەهك: نۆك، نخە، نخۆ، نوخۆ [ف] نخود.
نەهلك: زچێن، گەمەی نۆریزکێن [ف] نوعی بازی با شن.
نەهگۆن: دامنەچەقان، بەرکەڵ، نوهگوان [ف] مادە گاو سەساله.
نەهله: ۱) ئاوایی لەناو شیوی بەرفرەهدا؛ ۲) ناوی شیوێکە چەند ئاوایی هەیە؛ ۳) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] ۱) روستای داخل درهٔ گشاد؛ ۲) نام دره‌ای که چند روستا در آن وجود دارد؛ ۳) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
نەهن: نین، وجوُدیان نیە [ف] نیستند.
نەهۆراندن: ۱) لاوژە بەدەنگی نزم گوتن، ویرەویر؛ ۲) خەمڕەواندن [ف] ۱) زمزمه؛ ۲) شاد کردن.
نەهوێت: نۆت، نۆهەت [ف] عدد نود.
نەهـە: ۱) ناوك، نافـك؛ ۲) نهـۆ، ئیسە؛ ۳) نۆك، نخە [ف] ۱) ناف؛ ۲) اکنون؛ ۳) نخود.
نەهـەز: ۱) ناحـەز، کاری ناڕەوا؛ ۲) دزێو، ناشیرین بە دیمـەن [ف] ۱) کارناروا؛ ۲) بدشکل.
نەهەق: ناڕەوا، نەهەق [ف] ظلم، ناروا.
نەهەقەی: ناهەقی [ف] ستم.
نەهەك: ۱) نۆمینە، ڕۆژی عارەفە؛ ۲) مانگی قوربان؛ ۳) یاژێك لە نۆ یاژ، بەشێك لە نۆ بەش [ف] ۱) روز نهم ماه ذی‌حجّه؛ ۲) ماه ذیحجّه؛ ۳) یك نُهُم.
نەهەم: نۆیەم، یەکی پاش هەشتەم [ف] نهم.
نەهەم‌هەڤ: بێ‌هاوتا، تاقانە، بێ‌وێنە [ف] بی‌مانند.
نەهەمین: نۆمینە، نویەیە، نەهەم [ف] نهمین روز.
نەهەنگ: ماسیەکی زۆر زل [ف] نهنگ.
نەهەی‌سیا: نۆکی‌ڕەش [ف] نخودسیاه.
نەهی: قەدەغەی شەرعی [ف] نهی.
نەهێڕ: بەرداشی سواو [ف] سنگ آسیای ساییده.
نەهێڕای: بەئاردنەکراو، برێتی لە ئاردی درشت [ف] آرد نشده.
نەهێشتن: ڕێگەنەدان، ئیجازەنەدان [ف] نگذاشتن، منع کردن.
نەهین: ۱) نەبوُن؛ ۲) فێرنەبوُگ [ف] ۱) نبودن؛ ۲) نیاموخته.
نەهێن: ۱) پەنامەکی؛ ۲) سوڕ [ف] ۱) نهان؛ ۲) راز.
نەهێنبڕ: ۱) ڕکوُنی؛ ۲) بوغزلەزگ [ف] ۱) کینەتوز؛ ۲) تودار.
نەهین‌بوُن: فێرنەبوُن، بەنەزانی‌مانەوە [ف] یادنگرفتن.
نەهێندڕ: ۱) سەگێ کە لەپڕ و بێدەنگ خەڵك بگرێ، یانی گر؛ ۲) ڕکوُنی [ف] ۱) سگی که بدون پارس کردن گاز می گیرد؛ ۲) کینەتوز.
نەهێنگر: نەهێندڕ [ف] نگا: نەهێندڕ.

نەهێنی: ۱) پەنامەکی، بەدزیەوە؛ ۲) سوڕ [ف] ۱) نهان؛ ۲) سِرّ، راز.
نەهیو: گەف، گوڕەشە [ف] تهدید.
نەی: ۱) داو، تاڵ؛ ۲) بلوێر، بلوُر؛ ۳) قامیش، چیتك، لەم؛ ۴) ئەمە؛ ۵) نا، نەخێر [ف] ۱) تار از نخ و...؛ ۲) نی‌لبك؛ ۳) نی؛ ۴) این؛ ۵) نه، خیر.
نەیار: دوژمن [ف] دشمن.
نەیاری: دوژمنی [ف] دشمنی.
نەیانێ: مەگین نەوایە؟ [ف] مگر نه چنین است؟.
نەیایش: نیان، دانان، دانران [ف] نهادن.
نهیت: تاتەبەرد، کەڤری لوس و پان و درێژ [ف] سنگ صاف و پهن برای نماز.
نهیتەك: زڕتەزەلام، گەلحوٚ [ف] لندهور.
نەیجـور: جۆرێ قامیشی باریك کە چیغی لێ دروست‌دەکەن [ف] نوعی نی باریك.
نەیجە: نەیجور [ف] نگا: نەیجور.
نەیجەلە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
نەیچك: نەیجە [ف] نی باریك و کوتاه.
نەیچـــە: ۱) نەیجـە، ۲) کورتـەچیتکێ [ف] ۱) نی باریك و کوتـاه؛ ۲) قطعه‌ای نی.
نەیچی: بلوێرژەن [ف] نی‌نواز.
نهێڕ: نهوڕ، پاشگری تواشـا: (چاف‌نهێڕم) [ف] پسونـد بەمعنی تماشاکننده.
نهێڕت: نواڕی، ڕوانی، تواشای کرد، لێ‌مەیزاند [ف] نگاه کرد.
نهێڕتن: ڕوانین، تواشاکردن، چاولێ‌کردن [ف] نگاه کردن.
نهێڕتوٚخ: تماشاکەر [ف] بیننده.
نهێڕتوٚك: چاوێر، چاوەدێر [ف] مراقب.
نهێرد: زەوی بەرداوی، زەمینی بەردەڵان [ف] زمین سنگلاخ.
نهێڕین: ڕوانین، نواڕین [ف] نگاه کردن.
نەیرم: شك‌نابەم [ف] ندارم.
نەیرن: شك‌نابەن، نیانە [ف] ندارند.
نەیری: شك‌نابەی، نیتە [ف] نداری.
نەیرێ: نیەتی، شك‌نابا [ف] ندارد.
نەیڕی: ڕوانی، نواڕی، تواشای‌کرد [ف] نگاه کرد.
نەیریم: نیمانە، شك‌نابەین [ف] نداریم.
نەیڕین: ڕوانین، تواشاکردن، لێ‌مەیزاندن [ف] نگاه کردن.
نەیزە: ڕمبی کورت [ف] نیزه.
نەیژە: نەیجور، نەیجە، چیتکا زراف [ف] نی باریك.
نەیژەن: بلوُرژەن [ف] نی نواز.
نەیسە: سا، ئیتر، هەرچوٚنێ بێت [ف] هراینه، بەهرصورت.
نەیشەکر: قامیشی‌شەکر [ف] نیشکر.
نەیشەکەر: قامیشی شەکر [ف] نیشکر.

نەڤان: نەیچی، نەیژەن، بلوێرژەن ف نی نواز.

نهیك: ۱) نوکەتەشی؛ ۲) نوکی هەرشتێ ف ۱) نُك دوك؛ ۲) نُك هرچیز.

نەیل: گوێلپاری مێچکە، مانگای دوبەهارە ف گوسالۀ مادۀ دوساله.

نهێم: تەوژم، قەوەت، زۆر ف نیرو، فشار.

نهێن: نادیار ف ناپیدا.

نهێنبڕ: نەهێنبڕ ف نگا: نەهێنبڕ.

نهێندڕ: نەهێندڕ ف نگا: نەهێندڕ.

نەینك: ئاوێنە، عەینك، گوزگی، نوێنك،نەینوك ف آیینه.

نهێنگر: نەهێنگر ف نگا: نەهێنگر.

نەینۆك: ۱) نەینك؛ ۲) ناخون؛ ۳) نەخۆشی تەنگەنەفەسی وڵاخەبەرزە ف ۱) آیینه؛ ۲) ناخن؛ ۳) بیماری نفس تنگی چارپایان.

نەینوُك: ۱) نەینك؛ ۲) ناخو، ناخون ف ۱) آیینه؛ ۲) ناخن.

نهێنی: نەهێنی، پەنامەکی ف نهانی.

نهێو: پەلامار، شاڵاو ف هجوم، یورش.

نەیوُتەپیا: لەمەپتر، زیاترلەمە ف بیش از این.

نەیوی: نەدیبدی ف ندیدبدید.

نەیە: ۱) نەکابێت؛ ۲) با ئەو پەیدانەبێ؛ ۳) نەئەمە ف ۱) نکند بیاید؛ ۲) نیاید؛ ۳) نه‌این.

نەیی: ۱) هیچکام؛ ۲) نەبوُن ف ۱) هیچکدام؛ ۲) نبودن.

نەییش: نیان، دانان، ڕۆنان ف نهادن.

نەییل: نەیل، گویلپاری مێو، پارینی مێچکە ف گوسالۀ مادۀ دوساله.

نەیین: ۱) دژایەتی، دوژمنایەتی؛ ۲) نەبوُن ف ۱) مخالفت؛ ۲) نبودن.

نەیینی: نەبوُنی، هەژاری، هیچ شك نەبردن ف بینوایی.

نەییە: نەدیتە، بێ تواشاکردن ف ندیده، ندیدمعامله‌کردن.

نی: ۱) نوُ، نوێ، تازە، نەو؛ ۲) حاشا لە بوُنی کەسێکی ئەیدوێنی؛ ۳) لەم، لەنەم: (**نیجا** واتا: لێرە) ف ۱) نو؛ ۲) تو نیستی؛ ۳) دراین.

نێ: ۱) نا، نە، ناء؛ ۲) ناوی ئاساو، دوڵاش؛ ۳) شە، شێ، نم؛ ۴) ناوی گونـدێك و گەڵی‌یەکـە؛ ۵) تمـاشـا: (**لێ بنێ**)؛ ۶) بەهوێ؛ ۷) مێ، بەرانبەر بە نێر؛ ۸) ئەم، ئەمە؛ ۹) لەمە، لەوە؛ ۱۰) ئەمانە، ئەم‌کەسانە، ئەم‌شتـانـە؛ ۱۱) دەنـا؟، مەگین نە؟؛ ۱۲) پێشگری بەمانا بێ: (**نێ شەرمـایە**) ف ۱) نە؛ ۲) ناوآسیاب؛ ۳) نم؛ ۴) نام دهی و دره‌ای؛ ۵) نگاه؛ ۶) بەسبب؛ ۷) ماده، مقابل نر؛ ۸) این؛ ۹) ازاین؛ ۱۰) اینها؛ ۱۱) مگرنه؟؛ ۱۲) پسوند به‌معنی بدون.

نیا: ۱) روان، شین‌بوُن: (**ئاوەنیا** واتا: بەئاوڕواو)؛ ۲) لەسەردانان، دانان: (سـەرنیای گاسن)؛ ۳) لەسەردانراو: (**پوڵانیا**)؛ ۴) تماشا: (**نیاکە**)؛ ۵) داینا؛ ۶) بەم‌جوّرە؛ ۷) ئەمە، ئەوهە؛ ۸) یان، ئان ف ۱) روییدن، رستن؛ ۲) نهادن؛ ۳) نهاده؛ ۴) نگاه؛ ۵) بنهاد، نهاد؛ ۶) این طور؛ ۷) این؛ ۸) یاخود، یا.

نیاتە: نوّتە، پەزمەندە ف پس‌انداز.

نیاتەکار: پەزمەنەکەر، نوّتەکەر ف پس‌اندازکننده.

نیاتەکردن: نوّتەکردن، پەزمەندەکردن ف پس‌اندازکردن.

نیاتەکەر: نیاتەکار ف پس‌اندازکننده.

نیادایەنـە: ۱) تـواشـاکـردن؛ ۲) دەبەرچاوگرتن ف ۱) نگاه‌کردن؛ ۲) زیرنظر گرفتن.

نیار: ۱) شانـوّ، سەکـوّی گەمـەکەران؛ ۲) کوّسە، کەسێ لەسەر شانوّ گەمەدەکا ف ۱) صحنۀ بازی؛ ۲) هنرپیشه.

نیاراتەپیا: ۱) لەمەئاوها؛ ۲) لەمەولا ف ۱) از این نوع؛ ۲) از این به بعد.

نیارڤان: کوّسەکار، شانوّگەر ف هنرپیشه، آرتیست.

نیاری: کوّسەکاری، شانوّگەری ف هنرپیشگی.

نیاز: ۱) ئاتاجی؛ ۲) مانا، مەبەست: (**نیازت** لەم قسە چی بو)؛ ۳) ئاوات، ئارەزو؛ ۴) نەزر، نزر، نەدر: (**نیازم** لەخوّم‌گرتوە)؛ ۵) خەیاڵ لە کردنی کارێك: (**نیازم** وایە خانـــو دروس کەم) ف ۱) احتیاج؛ ۲) معنی؛ ۳) آرزو؛ ۴) نذر؛ ۵) قصد، آهنگ.

نیازانی: دڵپاکی، بێ‌فێڵی ف راستی، پاکی.

نیاژێ: ئاموّژن، ژن‌ئاپ ف زن عمو.

نیاك: نەهاتن ف نیامدن.

نیان: ۱) دانان: (**نیانەبان**)؛ ۲) داشتن: (ئاتاجی ئاولێ **نیانە**؛ ۳) ساف و نەرم: (نـەرم و **نیان**)؛ ۴) روانین؛ ۵) چەقـاندن؛ ۶) ناشتن؛ ۷) گان، کوتان؛ ۸) ئەمانە؛ ۹) یان ف ۱) نهادن؛ ۲) انجام دادن آبیاری؛ ۳) نرم و صاف؛ ۴) نگاه‌کردن؛ ۵) غرس کردن؛ ۶) دفن کردن؛ ۷) جماع؛ ۸) اینها؛ ۹) یا.

نیاندن: گایین ف جماع کردن.

نیانەبان: لەسەردانان ف گذاشتن بر.

نیانەسەر: نیانەبان ف گذاشتن بر.

نیانەسەرەو: دەفری پڕتراو فڕکردن ف لاجرعه سرکشیدن.

نیانەشوێن: نانەشوێن ف نگا: نانەشوێن.

نیانەکوڵ: نانەکوڵ ف نگا: نانەکوڵ.

نیانەمل: نانەمل ف نگا: نانەمل.

نیانەوە: نانەوە ف نگا: نانەوە.

نیانەیەك: نانەیەك ف نگا: نانەیەك.

نیانێ: ۱) ئابەم‌جوّرە؛ ۲) ئەدی‌وانیە؟ ف ۱) این طور؛ ۲) مگرنه چنین است؟.

نیانیا: بڕوانە چەند سەیرە ف نگاه کن چقدر جالب است.

نیاوەزیان: لەکارنەزانین، ناشیگەریەتی ف ناشیگری.

نیایش: دانانە سەرزەمین ف بر زمین نهادن.

نیایش‌پا: ۱) پێوەنوسان؛ ۲) توند لەسەر دانان ف ۱) چسباندن؛ ۲) برنهادن.

نیبڕ: بوُرەکێڵان ف زمین بایر شخم زدن.

نێبکوّنێبوّڕوّ: جنێوێکە یانێ نە کوڕت هەبێ نە پاتاڵ ف دشنامی است.

نێبو: ۱) خوانەکا؛ ۲) ئەمەڕوُنەدا ف ۱) خدای ناکرده؛ ۲) نشود.

نێبوّنێبو: خوانەکا، دەغیلە ف خدای ناکرده.

نێ‌بیایا: ناهێنێ، بەکەڵك نایە ف نمی‌ارزد.

نێ‌پاوتا: پارازتن، حاواندنەوە ف محافظت کردن.

نیّپەوتا: نیّپاوتا [ف] محافظت کردن.

نیت: نی، حاشا لە بوُنی کەسیّ کە دەیدوێنی [ف] تونیستی.

نیّت: ١) برّیاردان لە دلّدا، نیەت؛ ٢) نەگەیشتەجیّ، نەهات [ف] ١) نیّت کردن؛ ٢) نرسید.

نیّتار: بیّلایەنگیری، دورەپەریز لە کیّشە [ف] بی‌طرف.

نیّتئاردش: لەدلّدا برّیاریّدا [ف] در دل نیّت کرد.

نیّتاری: دوُرەپەریزی، بیّلایەنی [ف] بی‌طرفی.

نیتانە: نەیرن [ف] ندارید.

نیتك: لەقەمی سوُکایەتی [ف] لقب زشت.

نیتکە: نیتك [ف] لقب زشت.

نیتم: نەیرم [ف] ندارم.

نیجا: لە ئەمجیّگە [ف] در این جا.

نیّچار: بیّچارە، هەژارو داماو [ف] بیچارە.

نیچك: ١) پارچەیەکی کورت لە چیتك؛ ٢) بەلوّکە؛ ٣) سەرنوچك، دوند [ف] ١) قطعهٔ کوچك نی؛ ٢) چوچولە؛ ٣) نُك.

نیّچیر: ١) نچیر، ئەوی بە راو دەگیریّ؛ ٢) راوشکار [ف] ١) نخجیر؛ ٢) شکار.

نیّچیرڤان: راوکەر، نچیرڤان [ف] شکارچی.

نیّچیرکردن: ١) راوکردن؛ ٢) گرتن لە راو [ف] ١) شکارکردن؛ ٢) نخجیرگرفتن، گرفتن از طریق شکار.

نیّچیرگا: راوگە [ف] شکارگاه.

نیّچیرەوان: راوکەر [ف] شکارچی.

نیحمەت: بەشی خواداو [ف] نعمت.

نیخ: بنی گەروُ، بنی قورگ [ف] بیخ گلو.

نیخچك: میّخەکە، بزمارە [ف] میخچه.

نیخە: حیلەی ئەسپ، حینە [ف] شیههٔ اسب.

نیّخە: ١) دەنگی بەمرخەمرخ لەقورگەوە؛ ٢) نیخە [ف] ١) صدای گلو از تنگی نفس و خفگی؛ ٢) شیههٔ اسب.

نیّد: نوخشانە، خەوەر لە ئاکامی باش [ف] مُژده.

نیر: ١) نوُر؛ ٢) دەم، کات؛ ٣) داریّ کە دەخریّتە سەرملی گاجوُتان لەکاتی زەوی‌کیّلاندا [ف] ١) نور؛ ٢) هنگام؛ ٣) یوغ.

نیرِ: قیژەی پشیلە: (نیرِەنیرِی پشیلانە شەرِدەکەن) [ف] جیغ گربه.

نیّرِ: ١) ئەوجنسەی توّمیّ ژیان ئەکاتە میّیەوە، پیّچەوانەی میّ؛ ٢) باسکلاوی بەرِیّواس: (ئەمسال رِیّواس نیّرە)؛ ٣) بریّتی لە ئازاو بەکار: (پیاویّکی نیّربو)؛ ٤) بنەمای ناردن: (دەنیّرم، بنیّرە)؛ ٥) پاشگری بەمانا کەسیّ کە دەنیّریّ: (پەیامنیّر، وەلاّمنیّر) [ف] ١) نر؛ ٢) ریواس ساقەدار؛ ٣) کنایه از شجاع و کارامد؛ ٤) ریشهٔ کلمهٔ «ناردن» بەمعنی فرستادن؛ ٥) پسوند فاعلی، فرستنده.

نیّرِ: نوّرِ، روان، تماشا: (چاوەنیّرِم) [ف] نگاه.

نیّرامیّ: نەرِمادە، قرتیّنە [ف] نر وماده، سگك.

نیّرِان: تماشاکردن، نوّرِین [ف] نگاه کردن.

نیّرانە: ئازایانە، مەردنە [ف] شجاعانه.

نیرانی: بەهەردا دریّژکریاو، دریّژەوکریاگ [ف] درازکشیده.

نیّرباز: بەچەباز [ف] بچه‌باز.

نیّربازی: بەچەبازی [ف] بچه‌بازی.

نیّربلوّکیّ: ژنیّ کە لاسای پیاوان دەکاتەوە [ف] زنی که ادای مردان را درآورد.

نیّربوُنەوە: ١) پندربوُنەوەی زەوی کە بەکاری کیّلان بیّت؛ ٢) پیربوُنو ناوكدەرکردنی تیرەی چوّنەروتوُر [ف] ١) سفت شدن زمین تر و قابل کشت شدن آن؛ ٢) پیرشدن چغندر و ترب و امثال آنها.

نیّربە: هوّزیّکی کوردە لەلای دیاربەکر [ف] طایفه‌ای است کردزبان.

نیّرتك: ١) لاسکی سەرەکی و توندی ناوەراستی گیا؛ ٢) رەقایی زەقی ناوکوان [ف] ١) ساقهٔ اصلی نباتات؛ ٢) مغز سفت دُمَل.

نیرتکە: سەرناوی ناخوّش: (سەدناوو نیرتکەی لیّ ناوم) [ف] لقب زشت.

نیّرتن: نوارِین، روانین، نهیّرِین [ف] نگاه کردن، نگریستن.

نیّردراو: رەوانەکراو [ف] فرستاده.

نیّردیوان: ناردیوان، پەیجە، سلەم، پەیژە [ف] نردبام.

نیرز: ١) جوّریّ تیخی خەنجەر؛ ٢) ئاژەلی زوّر باش [ف] ١) نوعی تیغ خنجر؛ ٢) حیوان بسیار خوب.

نیّرس: گوندیّکە لە کوردستان بەعسی ویّرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نیّرسایا: پیّگەیشتوُ، پیگەییگ [ف] رسیده و بەبار آمده.

نیرڤانا: روّژی عەشریّ، روّژی پەسلاّنیّ [ف] روز حَشر.

نیّرك: نیّرتك [ف] نگا: نیّرتك.

نیرگوتك: میّکوتە. *نەخوّشیەکی زاروّکانە* زیپکە دردەکەن [ف] مخملك.

نیّرکە: ١) دەرهاتگ لە دوملّ؛ ٢) چوزەی گیا [ف] ١) مغز بیرون آمده از دُمل؛ ٢) نُك تازه بردمیدهٔ گیاه.

نیّرکەبرِە: جانەوەریّکی پچوُکە ئافانی لاسکی دەغلّە [ف] حشره‌ای ساقه‌خوار.

نیرگ: خورت، بەتاقەت، هیّزوقەوەتدار [ف] توانمند.

نیّرگز: نەرگز [ف] نرگس.

نیّرگزجارِ: نەرگزجارِ [ف] نرگس زار.

نیّرگزەبان: تیخی دەبانی جەوهەردار [ف] نوعی تیغ خنجر و شمشیر بافرند.

نیّرگزە: نەرگزە [ف] نگا: نەرگزە.

نیّرگزەجارِ: نەرگزجارِ [ف] نرگس زار.

نیّرگزی: نەرگزی [ف] بە رنگ یا بوی نرگس.

نیّرگس: نەرگز [ف] نرگس.

نیّرگسەجارِ: نەرگزجارِ [ف] نرگس‌زار.

نیّرگسی: نەرگزی [ف] نگا: نەرگزی.

نیرگە: دیرەگ، کاریتە [ف] بالار، شاه‌تیر.

نیّرگە: گرِی بلّندی ئاگر [ف] شعلهٔ بلند آتش.

نیرگەل: ریزی ئالّودار، ئەودارانەی لەسەر نیرگەوە دریّژکراون [ف] ردیف الوار سقف.

نێرگەلە: قلیانئاوی، نەرگیلە ف قلیان.

نێرگەلەچی: قلیاندار ف نگا: قلیاندار.

نێرمۆ: ئیرەموك، نەنێرنەمێ ف خنثیٰ.

نێرموٚك: نێرموٚ ف خنثیٰ.

نێرموُك: نێرەموك ف خنثیٰ.

نێرمەندوٚك: نەنێرنەمێ، نێرەموك ف نەنرنەمادە، مخنّث.

نێرۆ: نیوەڕۆ، نیمەڕۆ ف ظهر.

نێرۆ: ۱) نێروُ، کەڵەکێوی، حەیوانەکێوی نێر؛ ۲) شاخی حەیوانەکێوی ف ۱) پازن؛ ۲) شاخ کل کوهی.

نێروُ: ۱) حەیوانـــەکـێوی نێر؛ ۲) شاخـی حەیوانـــەکێوی: (دەسکی خەنجەرم نێروە)؛ ۳) کۆستەکی خەنجەر ف ۱) بز نرکوهی؛ ۲) شاخ کل کوهی؛ ۳) نوار خنجر بند.

نیروانا: نیرڤانا، ڕۆژی عەشرێ، ڕۆژ مەحشەر ف روز حَشر.

نێروٚك: ئاوخۆرەی ڕوەك، ناوەڕاستی نێرتْك ف وسط ساقه و تنه، آبخورهٔ نباتات.

نێرومێ: قرتە، بشکوژێ کە دەچنە ناویەك ف سَگَكْ.

نێروە: دوگونــدی کوردستـــانن بەعسی بە بومبـای شیمیایی خەڵکی کوشتن ف نام دو روستـــای کردستـــان که توسط بعثیان بمبـــاران شیمیایی شد.

نیروەسێتو: گوندێکە لە کوردستان بەعسی بە بومبای شیمیایی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان با بمب شیمیایی.

نێروەیی: نێروٚیی ف نام طایفەای است کردزبان.

نێرۆی: ئاگادارو چاوەدێری کۆمەڵ ف سرپرست مجتمع.

نێروٚیی: عاشیرەتێکە ف عشیرەای است.

نیرە: ۱) نیری سەرملی گاجوُت؛ ۲) نەورە، داڕو، دەرمـانحەمـام؛ ۳) ئالاش؛ ۴) جۆگەیئاو ف ۱) یوغ؛ ۲) واجبی؛ ۳) سقف‌پوش از ترکه و برگ؛ ۴) جوی آب.

نیرە: زیقەی پشیلە، نیڕ ف جیغ گربه.

نێرە: ۱) شوی مێیە بۆ غەیری بنیادەم: (ئەم دوکۆترە نێرەو مێوەن)؛ ۲) ناوەڕاستو خوڕایی ئاو؛ ۳) شەقـەجـۆگەی ناو زەوی؛ ۴) مەشکەی لەدار؛ ۵) هەرزەقێ بچێتـە ناو ئاڵقـەوە: (نێرەو مێیە گرێیبدە)؛ ۶) برێتی لە بنیادەمی ئازاو بەکار ف ۱) همسر ماده برای غیرآدمی؛ ۲) وسط رودخانه؛ ۳) جویبار وسط زمین کشت؛ ۴) مشك چوبین؛ ۵) هر ابزار برآمدەای که در حلقه رود؛ ۶) کنایه از آدم شجاع و کارا.

نێرەپیاو: پیاگی زۆر بەدەسەڵاتو بەزاکوُن ف مرد قدرتمند و با اراده.

نێرەحەیتە: زەبەلاحو تەژەی ناقوٚڵا ف لندهور.

نێرەزەلام: نێرەحەیتە ف لندهور.

نێرەژن: ۱) ژنی زۆر ئازاو زانا؛ ۲) دۆژەنگ ف ۱) زن شجاع و دانا؛ ۲) نگا: دۆژەنگ.

نێرەڤان: پاسەوانێ کە لە روانگەوە دەڕوانێتە دەوروبەر ف دیدەبان.

نێرەك: ناوەند، چەق، دوڕ، ناوەڕاست ف وسط.

نێرەکـکـــەر: ۱) کەری نێر؛ ۲) برێتی لە پیاوی ئازای بێئاوەز ف ۱) نرّەخر؛ ۲) کنایه از آدم متهوّر و احمق.

نێرەکوڕ: کوڕی بژاردەو بەکار ف جوان شایسته و کارا.

نێرەکورکە: نێرتْك، نێرك ف نگا: نێرتْك.

نێرەکوڕکە: ژنێ کە لاسای پیاوان دەکاتەوە ف زنی که ادای مردان درمی‌آورد.

نێرەکوللە: شێرەکوللە ف نگا: شێرەکوللە.

نێرەکەر: نێرەککەر ف نگا: نێرەککەر.

نێرەکەو: شوی ماکەو، کەوینێر ف کبك نر.

نێرەکی: ئێسترێ کـە کێرو گونـی هەیە، پێچەوانـەی ماچەئێستـر ف استرنر.

نێرەگە: روانگەی نێرەڤان ف جای دیدەبان.

نێرەگێسك: گێسکی نێر ف بُزغالهٔ نر.

نێرەگین: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نێرەموك: ۱) ئیرەموك، نێرمەندوك؛ ۲) گامێشی نەزۆك ف ۱) نەنرنەمادە؛ ۲) گاومیش نازا.

نێرەموٚك: ۱) تێكهەڵکێشیدار کە نەجار دەیکەن؛ ۲) کونوکلیلی گۆڵە؛ ۳) تۆپـە پەڕۆی کونئاخنی ئەستێر؛ ۴) نێرەموك، نەنێرنەمێ ف ۱) سگك نجاری؛ ۲) قفل و کلید چوبین؛ ۳) آبگیر مجرای آب؛ ۴) خُنثیٰ.

نێرەنگ: ۱) جادو؛ ۲) جادوگەر ف ۱) جادو، سِحر؛ ۲) جادوگر.

نێرەنیڕ: قیژەقیژی پشیلە ف جیغ و داد گربه در جنگ.

نێرەو: شەقەجۆگەی ناو زەوی ف جوی اصلی در کشتزار.

نێرەومێیە: ۱) نەڕمـــا، نەڕمـادە؛ ۲) جوُتـەبـاڵـداری ژنو شوُ ف ۱) نرومادە، سگك؛ ۲) جفت پرنده.

نێرەوەز: نێرخوڵقاو ف نرینه.

نێری: ۱) حەیوانەکێوی شاخداری نێر؛ ۲) مەڵبەندێکە لە کوردستان، نەهری؛ ۳) بزنی نێری خۆماڵی؛ ۴) قوڵترو بەتەوژمتر شوێن لە چەم؛ ۵) نێرتـك ف ۱) پازن؛ ۲) ناحیهٔ «نـەهـری» در کردستان؛ ۳) تکه، شاك؛ ۴) جای عمیق‌تر رودخانه؛ ۵) نرهٔ گیاه.

نێڕی: نواڕی، ڕوانی، تماشای کرد ف نگاه کرد.

نێرایش: ڕاتڵەکاندنو تێكوەردانی تراو ف بەهم زدن مایع.

نێڕین: نواڕین، روانین، تواشاکردن ف نگاه کردن.

نێڕینڤان: تواشاکەر لە ڕوانگەوە ف دیدەبان.

نێرینە: ۱) ناوەڕاستی ڕوبار، قوُڵترجێگە لەناو ڕوباردا؛ ۲) عەولادی نێر ف ۱) وسط رودخانه؛ ۲) فرزند ذکور.

نێریەکێوی: کەڵەکێوی، نێرەبزنی چیا ف بُز نر کوهی.

نێز: ۱) برسی، برچی؛ ۲) نزیك؛ ۳) ناوی گونـــدێکـــە؛ ۴) برسیەتی، برسیایەتی ف ۱) گرسنه؛ ۲) نزدیك؛ ۳) نام دهی است؛ ۴) گرسنگی.

نێزاتی: برسیاتی ف گرسنگی.

نیزام: ۱) شەڕکەری دەوڵەت؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) سرباز؛ ۲) نام

مردانه.

نیزام‌وه‌زیفـه: لاوێ که به‌خـۆشی خۆی نه‌چـوته عه‌سکه‌ری ف نظام وظیفه، سر بازوظیفه.

نیزامی: ۱) نیزام، عه‌سکه‌ر، سه‌رباز، چه‌کداری له‌شکر؛ ۲) عه‌سکه‌ری ف ۱) سر باز؛ ۲) سر بازی.

نیزك: نزیك ف نزدیك.

نیزك: نزیك ف نزدیك.

نیزگ: نزیك ف نزدیك.

نیزنگ: نزیك ف نزدیك.

نیزنه‌ز: نۆزه‌نۆز ف ناله‌های ضعیف.

نیزه: نۆزه ف نالهٔ ضعیف.

نیزه: نه‌یزه، کورته‌رم ف نیزه.

نیزی: ۱) نیزاتی، برچێتی، برسیایه‌تی؛ ۲) یان، یاخۆ ف ۱) گرسنگی؛ ۲) یا.

نیزیك: نزیك ف نزدیك.

نیزیك: نزیك ف نزدیك.

نیزیکاهی: بەم‌زوانه ف به‌زودی.

نیزیك‌بوُن: ۱) دژی دوُربـوُن؛ ۲) بریتی له ئیلاقـه‌کردن ف ۱) نزدیك بودن؛ ۲) کنایه از عمل جماع.

نیزیکی: ۱) نه‌دوُری؛ ۲) بریتی له ئیلاقه ف ۱) نزدیکی؛ ۲) کنایه از جماع.

نیزینگ: نزیك ف نزدیك.

نیژ: ۱) بناغه‌دارژتنی خانو؛ ۲) نمیژ، نویژ؛ ۳) پاشگری به‌مانا چه‌قین: (دارنیژ، شه‌تـڵ نیژ، ده‌س‌نیژ)؛ ۴) پاشگـری به‌واتـا: بن‌ناخ‌که‌ر: (مردونیژ) ف ۱) پی‌ریزی بنا؛ ۲) نماز؛ ۳) پسوند به‌معنی کارندهٔ نشا؛ ۴) پسوند به معنی دفن کننده در خاك.

نیژا: بناغه‌دارژاو ف پی‌ریزی شده.

نیژتن: ۱) ناشتن، بن گڵ‌خستن؛ ۲) چه‌قاندنی شه‌تڵ ف ۱) زیرخاك کردن؛ ۲) کاشتن نشا.

نیژدی: نزیك، نیزیك، نه‌دوُر ف نزدیك.

نیژران: ۱) بن گڵ‌خران؛ ۲) چه‌قان ف ۱) دفن شدن؛ ۲) کاشته شدن نشا.

نیژراو: ۱) بن گڵ‌خراو؛ ۲) چه‌قێنراو ف ۱) دفن شده؛ ۲) نشاء کاشته شده.

نیژکاری: کاری بناغه‌ی خانو دارژتن ف کار پی‌ریزی بنا.

نیس: ۱) بزنی موُتیکـه‌لاو له چه‌نـد ره‌نـگ؛ ۲) نه‌بوُن ف ۱) بُزی که دارای موی چندرنگ است؛ ۲) نیست، وجودنداشتن.

نیسان: ۱) مانگی رۆمی، ده‌رۆژ له ره‌شه‌مه‌و بیست‌و یه‌ك رۆژله خاکه‌لیوه؛ ۲) گوڵـه‌میلاقـه، ربـه‌نـوك؛ ۳) نیشـان ف ۱) ماه رومی نیسان؛ ۲) شقایق؛ ۳) آلاله.

نیسـانـوك: گوڵیکی سوُره له مانگی نیساندا ده‌پشکوێ ف گلی است سرخ رنگ.

نیست: نه‌بوُن، نیس ف نیست، وجودنداشتن.

نیسك: ۱) نژی، میژوی؛ ۲) بریتی له که‌موُسکه؛ ۳) ناسکه‌ی تاژی ف ۱) عدس؛ ۲) کنایه از کم و ناچیز؛ ۳) صدای تملّق و شادی سگ شکاری.

نیسك: ۱) سه‌مای ئه‌سپ؛ ۲) نژی ف ۱) رقص و خرام اسب؛ ۲) عدس.

نیسکان: سه‌ماو گه‌مه‌کردنی ئه‌سپ ف رقص و خرامیدن اسب.

نیسکاو: شۆرباونیسك ف شورباى عدس.

نیسکاوا: گوندیکه له موکوریانی کوردستان ف نام دهی است.

نیسکه: نوُزه‌ی سه‌بری تاژی له‌خۆشیان: (تاژی نیسکه‌نیسکیانه) ف صدای آهستهٔ سگ شکاری از شادی.

نیسکه: سه‌مای ئه‌سپ ف رقص اسب.

نیسکـه‌جـۆ: له‌و گونـدانـه‌ی کوردستـانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نیسکین: چیشتی نژی ف آش عدس.

نیسکین: نیسکین ف آش عدس.

نیسکینه: نیسکین ف آش عدس.

نیسه: نوسراو ف نوشته.

نیسه‌ته: نوُسین ف نوشتن.

نیسێ: سا، سایه، سیبه‌ر، سیهـ، نسێ، نسار، سه‌هه‌ند ف سایه.

نیسیێ: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نیش: ژان، ئازار، ده‌گه‌ڵ نیش ده‌گوترێ: (ئیش‌و نیش) ف آزار، درد.

نیشـا: ۱) نیشـان؛ ۲) خاڵی سه‌رگوُنـا؛ ۳) نیشـانه‌ی زاوا بوُ بوُك؛ ۴) ئامانج، نیشانه ف ۱) نشان؛ ۲) خال روی گونه؛ ۳) هدیهٔ داماد نزد عروس؛ ۴) هدف، آماج.

نیشـادان: ۱) شاندان؛ ۲) فیرکردن ف ۱) نشان دادن، به معرض دید گذاشتن؛ ۲) یاددادن.

نیشاسته: نشاسته ف نشاسته.

نیشاسه: نشاسته ف نشاسته.

نیشان: ۱) دروُشم، عه‌لامه‌ت؛ ۲) ئامانج، کیلك؛ ۳) خاڵ له‌سه‌ر پیست؛ ۴) میداڵ؛ ۵) ناونیشـان؛ ۶) پوُپـه‌ی که‌ڵه‌شیر؛ ۷) جوققه‌ی سه‌ری دسـه‌ڵاتداران؛ ۸) پیشکـه‌شی زاوا بوُ بوُك پاش ماره‌بـران ف ۱) علامت فارقـه؛ ۲) آمـاج ۳) خال بر پوست؛ ۴) مدال، نشـان؛ ۵) نشـانی؛ ۶) تاج خروس؛ ۷) جقّـهٔ کلاه بزرگان؛ ۸) هدیهٔ دامـاد به عروس پس از عقدکنان.

نیشانچی: ده‌س‌راست له‌ئاویتن‌دا ف هدف زن، ماهر در تیراندازی.

نیشاندان: ۱) شاندان؛ ۲) فیرکردن ف ۱) نشان دادن؛ ۲) یاددادن.

نیشانك: ۱) تێ‌بینی؛ ۲) هێما، ئاشیره‌ت ف ۱) مُلاحظه؛ ۲) اشاره.

نیشـانکـرد: ۱) دروُشم‌لیدراو؛ ۲) کیژی خوازبێنـی‌کراو ف ۱) علامت‌گذاری شده؛ ۲) دختر خواستگاری شده، نامزد شده.

نیشان کردن: ۱) دروُشم بوُدانان؛ ۲) خوازبێنی‌کردن‌و پیشه‌کی زه‌نبه‌ریك

بەکیژدان ف ١) علامت گذاشتن؛ ٢) هدیه به دختر خواستگاری شده‌دادن.

نیشان گرتن: سێرە گرتن ف نشانه‌گرفتن.

نیشانگە: ١) جێگەی ڕاتانی شت لەبەرچاو؛ ٢) سێرەی تفەنگ و دەمانچە ف ١) نمایشگاه؛ ٢) مگسك اسلحه.

نیشان‌لێ گرتن: نیشانه‌گرتن ف نشانه‌گرفتن.

نیشان‌وناو: ناونیشان ف نگا: ناونیشان.

نیشانە: نیشان بەهەمو باریەوە ف نگا: نیشان.

نیشانەك: بەردی داکراو بۆ ئامانج ف سنگ نصب شده برای نشانه‌گیری.

نیشانی: ١) چلۆنایەتی شت؛ ٢) نازناوی مەلای جزیری شاعیری بەناوبانگی کورد ف ١) مشخّصات؛ ٢) تخلّص شیخ احمد جزیری شاعر کرد.

نیشت: ١) دانیشت، ڕۆنیشت؛ ٢) باڵندە لەحەواوە هاتە سەرزەوی؛ ٣) تلّتە کەوتە بنەوە؛ ٤) تاو کەمی کرد؛ ٥) خۆر ئاوابو ف ١) نشست؛ ٢) پرنده نشست؛ ٣) ته‌نشین شد؛ ٤) آب فرونشست؛ ٥) غروب کرد.

نیشتاو: کشانەوەی ئاوی دەریا ف جزر دریا.

نیشتگ: ١) دانیشتو؛ ٢) باڵداری لەفڕین بەس کردو؛ ٣) تلّتەی بن‌کەوتو ف ١) نشسته؛ ٢) پرندهٔ پس از پرواز نشسته؛ ٣) رسوب کرده.

نیشتم: دانیشتم، ڕۆنیشتم ف نشستم.

نیشتمان: ١) دیمەن: (ئەم سەرگردە **نیشتمانی** خۆشە)؛ ٢) جێگەی دانیشتن؛ ٣) ژێگە، زێد، مەوتەن ف ١) منظره؛ ٢) جای نشستن؛ ٣) میهن.

نیشتمان‌پەرست: عاشقی زێد ف وطن‌پرست.

نیشتمان‌پەروەر: خزمەتکاری زێد ف میهن‌دوست.

نیشتمەن: لەبار بۆ لێ‌ژیان ف شایان سکونت.

نیشتن: ١) دانیشتن؛ ٢) تلّتە بن‌کەوتن؛ ٣) کەم‌بونەوەی ئاوی زۆر؛ ٤) لەفڕین بەس کردنی باڵندە؛ ٥) ئاوابونی خۆر؛ ٦) بڕیتی لە ڕیان ف ١) نشستن آدم؛ ٢) رسوب کردن؛ ٣) فروکش کردن آب؛ ٤) نشستن پرنده؛ ٥) غروب کردن آفتاب؛ ٦) کنایه از ریدن.

نیشتنگا: بڕیتی لە ئاودەست ف کنایه از مستراح.

نیشتنەئاو: خۆ بەئاودادان بۆ مەلە یان پەڕینەوە ف به آب زدن.

نیشتنەبال‌یەك: جوت‌بونی دو شت کە تێك‌ڕادە کرێن: (جوتەدارە کە بەهاسانی **نیشتنەبال‌یەك**) ف جفت شدن دو چیز که در هم فرو روند.

نیشتنەبان: چونەسەر: (بار **نیشتوتەبان** لیوی، کاورا لیم **نیشتوتەبان**) ف در بالا قرارگرفتن.

نیشتنەبان‌یەك: بەسەریەکا جوت‌بون ف برهم آمدن و جفت شدن.

نیشتنەپال‌یەك: نیشتنەبال‌یەك ف نگا: نیشتنەبال‌یەك.

نیشتنەجولانە: سوارجولانەبون ف در تاب نشستن.

نیشتنەجێ: جێگیر بون ف جایگیر شدن، ثابت شدن.

نیشتنەخوار: ١) دانیشتن؛ ٢) تلّتە بن‌دەفرکەوتن ف ١) نشستن؛ ٢) رسوب کردن.

نیشتنەدڵ: پەسندکردن، خۆش‌لێ‌هاتن ف بردل نشستن، از چیزی خشنودشدن.

نیشتنەڕێ: سەرڕێ‌کەوتن بۆ ڕۆیشتن ف راه افتادن.

نیشتنەسەر: ١) نیشتنەبان؛ ٢) سەردەدونان: (تاژی **نیشتەسەر** کەرویشك) ف ١) نگا: نیشتنەبان؛ ٢) باشتاب دنبال کردن.

نیشتنەسەریەك: بەسەریەکدا کەڵەکەبون ف برهم انباشته‌شدن.

نیشتنەمل: دەسەویەخەبون، ملدەبەرمل‌نان ف گلاویز شدن.

نتیشتنەمل‌یەك: ١) نیشتنەسەریەك؛ ٢) ملدەبەرمل‌نان ف ١) برهم انباشته‌شدن؛ ٢) باهم گلاویز شدن.

نیشتنەوە: ١) لەفڕین‌وەستان و هاتنەخواری باڵندە: (بازەکە بەسەریەوە **نیشتەوە**)؛ ٢) نزم‌بونی پەنەمانی ئەندام؛ ٣) کەم‌بونەوەی بارستی شتی تراو؛ ٤) نەمانی تورەیی: (رقی **نیشتەوە**) ف ١) نشستن پرنده؛ ٢) فرونشستن آماس اندام؛ ٣) فروکش کردن مایع؛ ٤) فروکش کردن خشم.

نیشتو: ١) نیشتگ؛ ٢) نوشتو، دوعای نوساو ف ١) نگا: نیشتگ؛ ٢) دعای نوشته.

نیشتەجە: نیشتەجێ ف مُقیم.

نیشتەجێ: بەیەکجارەکی دامەزراو لە شوێنێ ف مقیم.

نیشتەمەنی: شوێنێ کە بۆ لێ‌ژیان لەبارە ف شایان ماندگارشدن.

نیشتەنی: کەسێ کە بیەوێ نەڕواو بمێنێتەوە ف نشستنی، مقابل رفتنی.

نیشتەی: دانیشتن ف نشستن.

نیشخۆ: نەژخۆ ف نگا: نەژخۆ.

نیشدار: نشدار، برینگەر، نژدار ف جرّاح.

نیشگە: ١) لێژی لوس؛ ٢) جێ‌نیشتنەوەی باڵداران ف ١) سراشیبی صاف؛ ٢) جای فرود پرندگان.

نیشە: ١) یادداشت، بیرەوەری نوسیاگ؛ ٢) نمرە بۆشاگرد؛ ٣) چەشن، لەوێنە؛ ٤) کەیف، نەشە ف ١) یادداشت؛ ٢) نمرهٔ مُحصّل؛ ٣) مانند، شابه؛ ٤) شادی.

نیشەرمایە: حەیاناکا، شەرم‌و شورەی لانیە ف شرم نمی‌کند.

نیشەگرتن: ١) نمرەوەرگرتن؛ ٢) کەیف‌هاتن؛ ٣) یاداشت‌نوسین ف ١) نمره گرفتن؛ ٢) خوشحال شدن؛ ٣) یادداشت نوشتن.

نیعاو: دەنگی زیڵی پشیلە، میاوی زبر ف صدای زیر گربه.

نیعمە: ناوی پیاوانە، سوکەڵەی نیعمەتوللا ف نام مردانه، مخفّف نعمت‌الله.

نیعمەت: ١) خەلاتی خوا؛ ٢) خۆشی لەژیاندا؛ ٣) ناوی پیاوانە ف ١) نعمت؛ ٢) کامرانی؛ ٣) نام مردانه.

نیفۆك: پارچەی سێ‌سوچی ناوەڕاستی دەرپێ ف خشتك تنبان.

نیفەك: نیفۆك ف خشتك تنبان.

نیفەك: نیفۆك ف خشتك تنبان.

نیف: ١) لەدوبەش بەشێك؛ ٢) ناوەند، ناوەڕاست ف ١) نیم؛ ٢) وسط، میانه

نیڤار: ۱) نوداهاتگ، نۆژەن؛ ۲) باوی دەمو زەمان ف ۱) نوظهور؛ ۲) مُدروز.

نیڤاشەویٚ: ناوەڕاستی شەو ف نیمەشب.

نیڤبراشتی: تەواو نەبرژاو ف نیم برشته.

نیڤبژیا: نیمەکولاو، هێشتاکاڵ ف نیم‌پُخته.

نێڤتەنگ: خاڵیگە، کەلەکە، برك ف تُهیگاه.

نیڤچە: ناتەواو، نیمچە ف ناتمام.

نیڤدین: شێتوکە، نیوەشێت ف خل.

نیڤرۆ: ناوەڕاستی ڕۆژی بەرانبەری شەو ف نیمەروز، ظهر.

نیڤشك: نقیشك ف کره.

نیڤك: ناوك، ڕێگەی هەناسەو خواردنی پیزە ف ناف.

نێڤکوٚ: دالانی نێوان ژوران لە مالا ف راهرو.

نیڤکەو: پوڕ، مەلێکی لەکەو زلترە ف دُرّاج.

نیڤ گوڤەند: نیوەجەغز ف نیمدایره.

نیڤگوٚن: دامنەچەقان، بەرکەڵ، نوهگوان ف مادە گاو سەساله.

نیڤنجی: ۱) نەکورت نە درێژ؛ ۲) نەپیر نە جوان؛ ۳) فرزەندی ناوەڕاست ف ۱) میانه در طول؛ ۲) میانسال؛ ۳) فرزند میانه.

نیڤ‌نیڤ: نیمەنیمە، لە دوبەش بەشێك، لەسەتا پەنجا ف نصف به‌نصف.

نیڤەبراشتی: نیڤبراشتی ف نیم برشته.

نیڤەچڵ: ناتەواو ف ناتمام.

نیڤەشەو: نیڤاشەویٚ ف نیمەشب.

نیڤەك: ۱) لەناوەڕاستدا؛ ۲) لەتێ لە دولەت ف ۱) دروسط؛ ۲) نیمی.

نیڤەکا: نیڤەك ف نگا: نیڤەك.

نیڤـــەکــار: ڕەنجبـەرێ کە بە تۆمو جوتی یەکێ‌تر کاردەکـاو بەشێ لە دوبەشی بەهرەی بەردەکەوێ ف کشاورزی که نیمی از محصول را می‌برد.

نیڤەکرن: بەش کردن بە دوبەشەوە ف نیمەکردن، نصف کردن.

نیڤەمێر: برێتی لە لاوێ کە هێشتا ژنی نەهێناوە ف کنایه از جوان مجرّد.

نیڤـی: ۱) بەشـێ لە دوبـــەش؛ ۲) ناوەڕاست؛ ۳) دەستـــە، ناونجی، مام‌ناونجی ف ۱) نصفه؛ ۲) وسط؛ ۳) متوسّط، میانه.

نیقاب: ڕوپۆش ف نقاب.

نیك: ۱) دارێ کە بەرداشی پێ بەرزو نزم دەکرێ؛ ۲) نوکە؛ ۳) سەری تیژی هەرشتێ، نوك ف ۱) اهرمی که سنگ آسیا را بالا و پایین برد؛ ۲) گریۀ آهسته، نك؛ ۳) نوك.

نێك: ۱) پێشەی ڕان؛ ۲) جوچکەسمت؛ ۳) نوك، سەری تیژی‌هەرشتێ؛ ۴) یان، ئان، یاخـوٚ ف ۱) استخوان ران؛ ۲) استخوان دنبالچه؛ ۳) نوك هرچیز؛ ۴) یا.

نی کرن: نوێ‌کردن، تازەکردنەوە ف نوکردن.

نیکل: ۱) دندوك؛ ۲) کانزایەکە ف ۱) منقار؛ ۲) فلزّنیکل.

نیکمسمار: نوکەتەشی ف نگا: نوکەتەشی.

نیك‌نەك: نوکەنوك ف نکانك.

نیکەنیك: نوکەنوك ف نکانك.

نیکهـ: مارەبڕان، مارەکردن ف عقدکُنان.

نێکە: یان، ئان، یاخوٚ ف یا.

نێکەردنێوەرد: نەکـردو نەخوارد، برێتـی لە بێلایـەن ف کنایه از بی‌طرف.

نیگا: تواشا ف نگاه.

نیگادار: ئاگادار، پارێزەر: (خوا **نیگادارت** بێ) ف نگهدار.

نیگار: ۱) شکلی بەدەست کێشراو؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) صورت، نقش رسم شده، نگار؛ ۲) نام زنانه.

نیگارخانە: جێگەی ڕانانی شکلان ف نمایشگاه نقّاشی، نگارخانه.

نیگارە: شکلی بەقەلەم کێشراو ف تصویر نقاشی شده.

نیگلی: ناوی گوندێکە ف نام دهی است.

نیگەران: دڵپەرێشان، ناڕەحەت: (زۆر **نیگەرانم**) ف پریشان دل.

نیل: ۱) نیری سەرملی گا لەجوتدا؛ ۲) خم، دەرمانێکی شینی تاریکە لە گیایەك دەگیرێ بۆ ڕەنگ، چویت ف ۱) یوغ؛ ۲) نیل.

نێل: ۱) جیگەی تەڕەزنو بەشینایی لە قەدی کێودا؛ ۲) نوال ف ۱) جای نمدار و سبز در کمر کوه؛ ۲) درۀ کوچك در کمر کوه.

نێڵ: گڕی ئاگری زۆر بەتەوژم ف شعله‌های شدید و پرتوان آتش.

نێڵدان: گڕی زۆر بەتـەوژم سازدان: (کوُرەی **نێڵ‌داوە**) ف برافروختن آتش بسیار شعله‌ور.

نێڵدراو: ئاگری هەڵکـراوی زۆر بەتـەوژمو بەتین ف افـروختـۀ بسیار مشتعل و شدید، سعیر.

نیلوپەڕ: لیلوپەڕ ف نیلوفر.

نیلوفەڕ: لیلوپەڕ، نیلوپەڕ ف نیلوفر.

نیلە: نیری‌جوت ف یوغ.

نێلە: ۱) نێل؛ ۲) نیری ملی گاجوت ف ۱) نگا: نێل؛ ۲) یوغ.

نیلی: خمی، بەڕەنگی خم، چویتی ف نیلی رنگ.

نیم: ۱) نیڤ، بەشێ لە دوبەش؛ ۲) لەبون بێ‌بەشم ف ۱) نصف؛ ۲) نیستم.

نێم: کێم، زوخ، چڵکی برین ف ریم و چرك زخم.

نیمانە: شك‌نابەین، نەیریم ف نداریم.

نیمبرژ: نیڤەبراشتی ف نیم برشته.

نیمبرێژ: نیمبرژ ف نیم برشته.

نیمپوخت: مام‌ناونجی لەکولاندا ف نیم‌پز، نیم‌پخته.

نیمپەز: نیم‌پوخت ف نیم‌پز.

نیم‌تەنە: کەوای کورت، مرادخانی، چاکەت ف نیم‌تنه.

نیم‌جەت: ۱) شـڕی پینەکراو؛ ۲) سەقـەت ف ۱) پینـەشده؛ ۲) ناقص العضو.

نیمچە: ناتەواو، نیڤە ف نیمچه، ناتمام.

نیمچەدورگە: زەمینێ کە سێ‌لای ئاوبێ‌و لایەکی بە بەژەوە نوسابێ ف شبه‌جزیره.

نێم‌خەیرو: چەوگە؟، چخێرە؟ ف چه‌شده؟.

نیمداشت: لە کۆن‌و تازەییدا ناونجی ف نیمدار، مستعمل

نیمر: نزم، نەوی، نقی ف پست.
نیمرار: نیوەی ڕێگە ف نیمەراه.
نیمڕایر: نیمرار ف نیمەراه.
نیمڕو: خاوروُن، هێلکەی دەڕۆن کراوی تێکەڵ نەدراو ف نیمرو.
نیمڕۆ: ناوەندی ڕۆژی بەرانبەری شەو ف نیمروز.
نیمڕوژ: نیو ڕۆ ف ظهر.
نیمسۆز: چوڵە، دارو چیلکەی سەربەئاگر ف نیمسوز.
نیمسەرا: نیوساڵ، شەش مانگ ف نیم‌سال، شش ماه.
نیمسەرە: نیم‌سەرا، نیوساڵ ف نیم‌سال.
نیمقڕ: ۱) نوکە، نوزە، دەگەڵ قڕ دەگوترێ: (ئەم قڕ و **نیمقڕەت لەچیە**)؛ ۲) جۆرێ قوماش ف ۱) نِك و نال؛ ۲) نوعی پارچە.
نیم گەز: پێوانەیەکی کوتاڵ و شاڵە ف نیم زرعی.
نێملا: چارەگ، لەچوارپاژ پاژێك ف یك چهارم.
نێملەت: نێملا ف یك چهارم.
نێملەتە: ۱) چارەگ؛ ۲) برێتی لە پارچەیەك نان ف ۱) یك چهارم؛ ۲) کنایە از قطعەای نان.
نیمـە: ۱) نیم، نیڤ، بەشێ لە دوبەش؛ ۲) لەتەختێ لەناوەڕاستا؛ ۳) شك نابەم، نەیرم، نیتم؛ ۴) نوێژ، نما، نوژ ف ۱) نصف؛ ۲) نیمۀ آجر؛ ۳) ندارم؛ ۴) نماز.
نێمە: ۱) نیوەیی، هاوبەشی؛ ۲) نیوە ف ۱) شراکت نصف بەنصف؛ ۲) نصف.
نێمەت: نیحمەت، خەڵاتی خوا ف نعمت.
نێمەردەن: هەرماو، نەمر ف جاوید.
نیمەردەنی: هەرمان، نەمری، تاهەتایی ف جاودانگی.
نیمەرۆ: نیمڕۆ، ناوەندی ڕۆژ، نیڤرۆ ف نیمروز، ظهر.
نیمەڕوُ: ۱) لایەکی ڕوخسار؛ ۲) نیڤرۆ ف ۱) نیمرخ؛ ۲) ظهر.
نیمەڕی: نیمەڕوُ ف نیمرخ.
نیمەڕێ: بەشێك لە دوبەشی ڕێگە ف نیمەراه.
نیمەشەو: نیڤاشەوێ، درەنگانی شەو ف نیم‌شب.
نیمە گیان: لەسەرمردن ف نیمەجان، در حالت مرگ.
نێمەندش: نەما، فەوتا ف نماند.
نێمەیش: نێمەندش ف نماند.
نیمەی‌شەو: نیوەشەو، نیمەشەو ف نصف شب.
نیمێ‌شەوە: نیمەی‌شەو ف نصف شب.
نین: ۱) عەیب و کەمایەسی، نوُن؛ ۲) لەبوُن بێ‌بەش؛ ۳) دوای پێشگری «دا» مانـای نانـەزەوی؛ ۴) پاش وشەی «ڕۆ» مانای نیشتن: (**ڕۆنین** واتا: دانیشتن) ف ۱) نقص، عیب؛ ۲) نیستند؛ ۳) بعد از کلمۀ «**دا**» بە معنی نهادن؛ ۴) بعد از کلمۀ «رۆ» بە معنی نشستن.
نێن: ۱) پێ‌خەف، نڤین؛ ۲) نمـا، نوێن: (ئـاوێنـەی **باڵانێن**)؛ ۳) تازە، نوێ: (**نێنگوُن** مانای تازەگوان) ف ۱) رختخواب؛ ۲) نمایانگر؛ ۳) نو.
نینا: ئەمانە، ئەوانە، یانە ف اینها.

نین بوُن: نەبوُن ف نبودن.
نێنگوُن: دامنەچەقان، نوهگوان، بەرکەڵ، نێگن ف مادە گاوسەسالە.
نێنگوین: نێگن ف مادە گاو سەسالە.
نێنگین: نێگن ف مادە گاوسەسالە.
نینۆ: ۱) نەوگ، نەوو، نەبوُ، چنا؛ ۲) ننە؛ ۳) نینا. ئەمانە ف ۱) نیستی؛ ۲) موجود نیست؛ ۳) اینها.
نینۆڕ: گندۆڕ، دۆریە، قەلەندۆر ف گیاهی است با ساقۀ خوردنی.
نینۆك: ناخون ف ناخن.
نینۆك شکێن: بەستەڵەکی ئاخر پایز لە زاراوەی ڕاوکەراندا ف یخبندان اواخر پاییز در اصطلاح شکارچیان.
نینۆکی خانم: جۆرێ ترێی سوُری دەنك‌باریکی درێژوکە، ریش بابا ف انگور ریش بابایی.
نینە: ۱) لە بوُن بێ‌بەشە؛ ۲) نیمانە، نەیریم: (هەرچی دەبێ بلا ببێ حەق هەر حەقــە حەســەن / **نینــە** لەڕێی وەتـەن غەمی دەرکـردن و جنێو) «ســەیف»؛ ۳) وشەی داکردنی مریشك، بچوّ بنیشە: (**نینە نینە خانە** ژوُرە) ف ۱) نیست؛ ۲) نداریم؛ ۳) کلمۀ مرغ بە لانە راندن، جاجا.
نینی: ۱) وشەی مریشك‌داکردن، نینە؛ ۲) داپیرە، نەنك؛ ۳) تازە تازە، زوّر تازە ف ۱) کلمـۀ مرغ بە لانەراندن، جاجا؛ ۲) مادربزرگ؛ ۳) نونو، تازۀ تازە.
نێ‌نێ: نەنە، نانا، نەخێر ف خیر، نەنە.
نیو: نیم، نیڤ، بەشێ لە دوبەش ف نصف.
نێو: ۱) نام، ناڤ، ناو؛ ۲) ژوُرەوە، ناو؛ ۳) لا، توێ، ناو؛ ۴) مەڵبـــەنـد، ناوچە: (قەدەرێ مالمان لەو نێوە بو) ف ۱) نام؛ ۲) تو، داخل؛ ۳) لایە؛ ۴) ناحیە، منطقە.
نیوێ: ئەمانە، نیا، نێن ف اینها.
نێوئاخن: ناوپڕ، شتێ کە ئەخرێتە ناو شتێ‌ترەوە ف آگنە.
نێواخن: نێوئاخن، ناوپڕ ف آگنە.
نێوان: ۱) مابەین؛ ۲) ناوەڕاست؛ ۳) چەندناف: (**نێوان** بنوُسە) ف ۱) میانە؛ ۲) میان؛ ۳) نامها.
نێوبار: سەربار ف اضافەبار.
نێوبانگ: ناوبانگ، ناودەنگ، دەنگ‌وناو ف شهرت.
نێوبـڕ: ۱) ناڤبـڕ، بێ‌ڕێگـەچوُن بۆ زوگەیشتن؛ ۲) تیغە، لەمپەر ف ۱) راەمیان‌بر؛ ۲) تیغە، حاجز.
نێوبراو: ناڤبری ف نامبردە.
نێوبردن: ناف‌برن ف نام بردن، ذکر کسی کردن.
نیوبرژ: نیمبرژ ف نیم برشتە.
نیوبرژاو: نیو برژ ف نیم برشتە.
نێوبرێشك: ناوبرێشك، نان‌برێشك ف نگا: نان برێشك.
نێوبژە: ناوبژی ف میانجیگری.
نێوبژە کەر: ناوبژیکەر ف میانجی.
نێوبژی: نێو بژە ف میانجیگری.
نێوبژیکەر: ناوبژیکەر ف میانجی.

نێوبـەنێو: ناوبـەنـاو: (سـەرجۆنی تەختی ڕۆینی سەرداری پێ‌دەوێ/ خۆشیمە لەو شەهادەتی شێخانە **نێوبەنێو**) «سەیف» [ف] گاەبەگاهی.

نێوت: ناڤێ تە [ف] اسم تو.

نێوتا: ناڤبار [ف] میان بار.

نێوتان: ۱) تیغە. نێوان؛ ۲) ناڤێ ڤە [ف] ۱) تیغە؛ ۲) نام شما.

نێوجەرگە: ناوجەرگە [ف] وسط، جرگە.

نیوجەغز: لەتێ لە کۆز [ف] نیمدایرە.

نێوجەغز: ناوجەغز [ف] وسط دایرە.

نێوجێژنان: مانگی دوای شەشەلانو بەرلە قوربان، ناوجەژنان [ف] ماه ذیقعدە.

نێوچاو: ۱) بەینی دوبرۆ؛ ۲) دوڕچاو [ف] ۱) وسط دو ابرو؛ ۲) وسط چشم.

نێوچاوان: تویڵ، ناوچاوان، ناوچەوان، ئەنی [ف] پیشانی.

نێوچاوان‌پاك: نوڕو ناوچەوان‌پاك [ف] شخص نورانی.

نێوچاوان‌پیس: شوم، نەحس [ف] نحس، شوم.

نێوچاوان گرژ: ڕوترش [ف] اخمو.

نێوخۆ: ناوخۆ [ف] نگا: ناوخۆ.

نێودار: بەناوبانگ [ف] نامدار.

نیوداشت: نیمداشت [ف] نیمدار، نیمداشت.

نێودەست: بەتالایی مابەینی هەردو پەلی پێشەوەی یەکسم، ناودەست [ف] میانهٔ هردو دست ستور.

نێودەشت: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

نیوڕان: نیمەڕۆ [ف] نیمروز، ظهر.

نێوڕان: ناوگەڵ [ف] میان رانها.

نیوڕانێ: لە دەمی نیمەڕۆدا [ف] در هنگام ظهر.

نیوڕۆ: نیمەڕۆ [ف] ظهر.

نیوڕوُ: ۱) نیمرو، خاوروُن؛ ۲) نیمەڕوُ [ف] ۱) نیمرو؛ ۲) نیمرخ.

نێوڕوان: ۱) ناوڕوان، ناوچـۆمـان؛ ۲) ناوی چەند ئاوایی [ف] ۱) وسط رودخانە؛ ۲) نام چند آبادی.

نێورین: بەنەرمە گۆرانی گوتن [ف] ترنّم کردن.

نێوك: ۱) نافك، ناوکی زگ؛ ۲) دەنکی میوە [ف] ۱) ناف؛ ۲) هستە.

نیوکاسە: دەفری بچوك لە چینی [ف] نیم کاسە.

نێوگۆڕك: ناوگۆڕك [ف] ۱) آتشدان وسط خانە؛ ۲) صحن مجلس.

نیوگەز: نیم‌گەز [ف] ۱) نیم زرع؛ ۲) نیم زرعی.

نێوگەڵ: ناوگەڵ [ف] میان رانها.

نێوماڵ: ناوماڵ [ف] نگا: ناوماڵ.

نێون: ناوی ئێمە [ف] نام ما.

نێونان: ناڤ‌دانین، ناونان [ف] نام نهادن.

نێونجی: ۱) ناونجی، دەستـە؛ ۲) فرزەنـدی نێوان گەورەو گچکە؛ ۳) ناوبژیکەر [ف] ۱) میانە، متوسّط؛ ۲) فرزند بین بزرگ و کوچك؛ ۳) میانجی.

نێونیرە: دو داروکەی قیت لەناوەڕاستی نیری ملی گاجوتدا [ف] دوچوب کوچك وسط یوغ.

نێوو: ناوتان، نێوتان [ف] نام شما.

نیوە: نیم، نیڤ، نیڤی [ف] نصف.

نێوە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نیوەچڵ: کـاری ناتەواو: (بە **نیـوەچڵ** مایەوە تەواوت‌نـەکرد) [ف] ناتمام، نیمەتمام.

نیوەر: نوێنەر،بریکار [ف] وکیل.

نێوەڕاس: تەواو لەناوەندا، ناوەڕاس [ف] وسط.

نێوەڕاست: نێوەڕاس، ناوەڕاس [ف] وسط

نیوەڕۆ: نیڤرۆ، نیڤران [ف] ظهر.

نیوەڕوُ: نیمەڕوُ، لایەکی ڕوخسار [ف] نیمرخ.

نیوەڕۆژە: فراوین، نانی نیوەڕۆ، نەهار [ف] ناهار.

نیوەڕۆیێ: نیوڕانێ، لەکاتی نیوەڕۆدا [ف] در هنگام ظهر.

نیوەڕێ: نیڤی ڕێکێ [ف] نیمە راه.

نێوەس: ۱) نەخۆش، نەساغ؛ ۲) ناخۆش، بێتام [ف] ۱) بیمار؛ ۲) بدمزە.

نێوەسانی: نەخۆشی، لەش بەباری [ف] بیماری.

نێوەش: ۱) نەخۆش، نەساغ؛ ۲) تام‌ناخۆش [ف] ۱) بیمار؛ ۲) بدمزە.

نێوەشاگەدی: ژنی زكپڕ [ف] زن حاملە.

نێوەشانی: نەخۆشین، لەش بەباری [ف] بیماری.

نیوەشەی‌عەیەلەی: زكپڕی ژن [ف] حاملگی زن.

نیوەشۆ: سوێنکەسابوُن [ف] تەماندهٔ صابون.

نیوشـۆر: ۱) نیوەشـۆ؛ ۲) باش نەشـۆراو، خاس نەشـۆریاگ [ف] ۱) تەماندهٔ صابون؛ ۲) خوب ناشستە.

نیوەشـەڕ: شەڕەجوێن‌و چنگەپرچە: (شەڕو نیوەشەڕ هەر یەکێکە) [ف] نزاع لفظی و دست بە یقەشدن.

نێوەشەن: نەخۆشین، لەش بەباری [ف] بیماری.

نیوەشەو: نیڤاشەوێ [ف] نیمەشب.

نیوەشەوی: قامێکی کۆنە لەچەشنی حەیرانو لاوك [ف] آهنگی است قدیمی.

نیوەشەوێ: لە دەمی نیوەشەودا [ف] در نیمەشب.

نێوەشەی: ۱) نەخۆشین، لەش بەباری؛ ۲) ناپەسەند؛ ۳) زكپڕی [ف] ۱) بیماری؛ ۲) ناپسند؛ ۳) حاملگی.

نێوەشی: ۱) نەخۆشین؛ ۲) تام‌ناخۆشی [ف] ۱) بیماری؛ ۲) بدمزگی.

نێوەشینە: نەخۆشین [ف] بیماری.

نێوەشی‌یە: نەخۆشی، لەش بەباری، نەخوەشی [ف] بیماری.

نیوەك: نیڤەك [ف] نگا: نیڤەك.

نێوەك: چاکی، چاکە [ف] نیکی، کار نیك.

نیوەکا: نیڤەکا [ف] نگا: نیڤەکا.

نیوەکار: نیڤەکار [ف] نگا: نیڤەکار.

نیوەکارە: ناتەواو [ف] نیمەکارە، ناقص.

نیوەکاری: کاری نیڤەکار [ف] کار نیم بر کشاورزی.

نیوه گا: تاکه گایەك لە دوگای جوت: (به **نیوه گایەك** ناکێلدرێ) ف کنایه از یك گاو شخم زن.

نیوه گیان: نیمه گیان ف نیمه جان.

نیوه مردو: نیوه گیان ف نیمه جان.

نیوه ند: ناوەند، ناوەڕاست، چەق ف وسط.

نێوه ند: مۆرانه ف نگا: مۆرانه.

نێوه ندا: نەخوێندە، فێرەسیوات نەبوگ، بێ سیوات ف بی سواد.

نێوه نده: نێوەندا ف بی سواد.

نیوه نمـــه ك: ئاردی بەئـــاوشێلدراوی گەرم کە لەســـەر برین و دومـەڵ دادەندرێ ف خمیر روغن مال داغ که بر دُمَل و زخم نهند.

نیوه یی: شەریکی ف شراکت نصفه.

نیه: بێ بەشە لە بون ف نیست، وجود ندارد.

نیهاد: ۱) دڵ و دەرون؛ ۲) ناوه بۆ پیاوان ف ۱) نهاد، احساس درونی؛ ۲) نام مردانه.

نیهال: لقی دار، لکی درەخت ف شاخهٔ درخت.

نیهان: گان، کوتان ف جماع.

نیهانی: ناشی، تازەکار، ڕانەهاتو لەکار ف ناشی.

نیهایەت: ۱) دوماهی، ئاخری؛ ۲) ناوی ژنانه ف ۱) سرانجام؛ ۲) نام زنانه.

نیەت: ۱) ڕۆژی سەرەتای ڕەمەزان: (کەنگێ **نیەتە**؟)؛ ۲) نیاز، قەست ف ۱) روز اوّل ماه رمضان؛ ۲) قصد.

نیەتمـە: نیازم وایە، قەستم وایە، وشـەی دەستپێکردنی نوێژ و ڕۆژو ف قصد دارم، نیّت کردم، کلمهٔ آغاز فرائض دینی.

نیەتهاوردن: بڕیاردان بۆ نوێژکردن یا ڕۆژوگرتن یان دەسنوێژشوتن ف نیّت کردن برای انجام فریضه.

نیەتهێنـان: بڕیاردان بەزمان بۆ بەجێهێنانی نوێژ و دەسنوێژ و گرتنی ڕۆژو، نیەتهاوردن ف نیّت کردن برای انجام فریضه.

نیەتی: ۱) شك نابـا، لای نیە: (نـالی **نیەتی** سیحری بەیان حیکمەتی شێعرە / ئەمما هەیەتی قووەتی دڵ قودرەتی ئینشا) «نالی»؛ ۲) نیازی، مەبەستی ف ۱) ندارد؛ ۲) قصدش، منظورش.

نیەر: مینبەر، جێگەی بەرز تایبەتی بەقسەکەر ف منبر.

نیەســـراوه: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نێ هەرێ: نەخەیر، نا، نەبەڵێ ف خیر، نه.

نی یی: ۱) ئەمە؛ ۲) ئەمانە ف ۱) این؛ ۲) اینها.

و: ١) پیتی بادانـەوە: (چـوُمـەشـارو چوُمەوە گوند)؛ ٢) پیتی پێوەندی: (قـەڵتوبـڕ، بابو کوڕ، دارو دەوەن)؛ ٣) سەیرمان دەگەیەنێ: (سەگ و مزگەوت؟!، تۆو قومـار؟!)؛ ۴) نیشانەی بەرکاری: (پێ کراو، لێدراو)؛ ۵) نیشـانـەی پەسن و چۆنیەتی: (نـوستو، مردو)؛ ۶) نیشانی کۆ بۆ ئەوانـەی دەدوێنـرێن: (چوُکـرد؟، چوُنـەکـرد؟، گوتم ئەم کارە بکـەن کردوُ؟)؛ ٧) لا، ئالی: (خـــواروُ، ژوُروُ، ژێروُ)؛ ٨) دوبـارە: (هـاتـەو، گەڕاوەسەو، گەڕانمەو)؛ ٩) مانای «بە» دەگەیەنێ: (ولا، وسان)؛ ١٠) بەمانا ئەم، ئەو: (وتۆ، واتا: ئەوجۆرە، ئەمجۆرە)؛ ١١) نیشانی نێرینە. دەکەوێتە پێش قسە: (وگوت، واتا: پیاوەکە گوتی، وهات، واتا: پیاوەکە هات)؛ ١٢) بزاوی بۆر، بەرکە *لەشوێن* پیت دێ: (کوڵ، کورد)؛ ١٣) دەگەڵ، رەگەڵ: (ماڵ و مناڵەو هاتگن) ف ١) حرف عطف؛ ٢) حرف اتّصال؛ ٣) حرف تعجّب؛ ۴) علامت مفعولی؛ ۵) از ادات توصیفی؛ ۶) علامت جمـع مخاطب؛ ٧) سو، طرف؛ ٨) باز، دوباره؛ ٩) با، به؛ ١٠) این طور؛ ١١) ضمیر مذکّر که *پیش از کلمه آید*؛ ١٢) علامت ضمّه که *بعد از حرف آید*؛ ١٣) حرف همراهی، با.

وٚ: ١) لەپاش ناو نیشانەی نێر بوُنی خاوەن‌ناوە: (حەموٚ، رەشوٚ، مستوٚ)؛ ٢) پاشگـــرێکـــە زۆرو زێدەیی دەگەیەنێ: (مـەکـروٚ، زیانی‌خوروٚ)؛ ٣) خەبـەردان: (مـەیوٚ بەمانا دێت، مەواروٚ واتا: دەبارێ)؛ ۴) پاشگری پاڵدان: (واروٚمانای بەهاری یا جوچکەی بەهارە) ف ١) پسوند ضمیر مذکّر؛ ٢) پسوند مبالغه؛ ٣) پسوند خبری، می؛ ۴) پسوند نسبت.

وا: ١) ئاوها، بەمجۆرە؛ ٢) کە، بۆ دیاری کردنی باسکراو: (کاوراکەی **وا** هاتـەلات)؛ ٣) ئەوا، هەر ئیسـە: (خـۆت بگرە **وا** هاتم)؛ ۴) ئەوەتا، ئەوەیە: (**وا** لەمـالا، **وا** لەجێبمـا)؛ ۵) بەمـانـا نزیکی: (**وا** وەرە)؛ ۶) دوُری: (**وا** رۆیی نازانم کوێوە چو)؛ ٧) کردنەوەی بەندکراو: (گرێکە واکـە، درگام واکـرد)؛ ٨) شلی و تراوی چێشت ئەگەیەنێ: (دۆخەوا، شۆروا)؛ ٩) دەم، کات: (لـە وای بەیانـدا هاتم نەبـوی)؛ ١٠) کەر، کارکـەر: (نـانـەوا)؛ ١١) با، بێ: (وای شەماڵ تێت)؛ ١٢) خوشك، خوەهـ، خویشك؛ ١٣) ئا، ها؛ ١۴) خۆزی، کاشکی، کاشکا، شەلا ف ١) این طور؛ ٢) که، حرف تعریف؛ ٣) اینك؛ ۴) این است، موجود است؛ ۵) نزدیك‌تر؛ ۶) دورتر؛ ٧) بازکردن، گشودن؛ ٨) آش آبکی، با؛ ٩) هنگـام؛ ١٠) پسوند فاعلی؛ ١١) باد وزیدنی؛ ١٢) خواهر؛ ١٣) هان؛ ١۴) کاشکی، ای کاش.

وائیرێن: سەرپەرستی ماڵ و خێزان، گەورەی ماڵ ف سرپرست خانواده.

وابا: ئەمجۆرە بوایە ف اگر چنین می‌بود.

وابزا: ئەمجۆرە بەخەیاڵتا بێت، بڕوات وابێ ف انگار، چنین پندار.

وابزانە: وابزا ف انگار.

وابو: ١) ئاوها رۆی‌دا؛ ٢) کرایەوە ف ١) چنین بود؛ ٢) بازشد.

وابۆ: باشە، باوابێ ف اشکالی ندارد.

وابوُن: ١) بەمجۆرەبوُن؛ ٢) کرانەوە ف ١) چنین بودن؛ ٢) بازشدن.

وابە: ١) ئەمجۆرە بە؛ ٢) دە بکرێوە ف ١) چنین باش؛ ٢) بازشو.

واپۆك: رەمۆك، قوشقی و سڵ ف رموك، گریزپا.

وات: ١) بەجـــۆرێکت: (**وات** لێ‌دەکـەم، **وات** بۆدەکـەم)؛ ٢) گوتی، قسەی کرد؛ ٣) دەگەڵت: (**وات** قسیە ئەکەم)؛ ۴) پاشگری نیشانەی کۆ: (سـەوزەوات) ف ١) چنینت، چنـانت؛ ٢) گفت؛ ٣) باتـو؛ ۴) علامت جمع.

واتا: بەمانا، نیاز لە: (ئێژم بچۆ **واتا** برۆ دە تێ‌بگە!) ف به معنی، یعنی، چنین استنباط می‌شود.

واتانێ: واتا، وا دەگەیەنێ ف یعنی، چنین می‌رساند.

واتر: ١) بەمجۆرەو پتر؛ ٢) دوُرتر: (**واتر** بچۆ)؛ ٣) نزیك‌تر: (**واتروەرە**) ف ١) چنین و چنان‌تر؛ ٢) دورتر؛ ٣) نزدیك‌تر.

واتش: ١) وتی، گوتی؛ ٢) ئاخافتن، قسیەکردن ف ١) گفت؛ ٢) سخن گفتن.

واتن: گوتیان ف گفتند.

واتۆ: شایعە، قسەی سەرزاری خەڵك ف شایعه.

واتووڕی: واتۆ ف شایعات.

واتە: ١) واتا؛ ٢) قسە؛ ٣) کەوابێ؛ ۴) بەڵێ بەمجۆرەیە؛ ۵) دەنگۆ ف ١)

یعنی: ۲) سخن: ۳) اگر چنین باشد؛ ۴) چنین است؛ ۵) نگا: دەنگۆ.

واتەنی: ۱) شیاوی گوتن: ۲) وەك دەڵێ: (کوردە **واتەنی**) ف ۱) سزاوار گفتن، گفتنی؛ ۲) چنانکه گوید، یاروگفتنی.

واتەواتە: واتۆ، قسەو باسی ناوخەڵك ف حرف بر سر زبانها، شایعات.

واتەویرە: ۱) بیر و خەیاڵ؛ ۲) شەڕەقسە ف ۱) فکر و خیال؛ ۲) جدال لفظی.

واتەی: گفتوگۆ ف گفتگو.

واتی: گوتی، ئاخافت ف گفت.

واتیار: قسەکەر ف گوینده.

واج: گێژ، تاس، تاساو: (هاجوواج بوم) ف سراسیمه، گیج.

واجا: لانە، لۆنە ف آشیانه.

واجب: زۆر پێویست ف واجب.

واجبی: داڕو، دەرمانحەمام، نورە ف واجبی.

واجۆ: واجب ف واجب.

واجە: کولانکە لەدیواردا، دەلاقەی کوناودیو ف روزنه در دیوار.

واجەر: شکانی شتی ناسك. بۆ هێلکەی دەڵێن : (خاکە **واجە**رسە بویە) ف شکستن تخم در تخمدان.

واجەرسە: شکاوی هێلکە لە هێلکەدانی مریشکا ف تخم شکسته در تخمدان مرغ.

واچە: ۱) بێژە، بڵێ؛ ۲) کەلیمە، دەنکێ وشە ف ۱) بگو؛ ۲) کلمه، واژه.

واخ: ۱) ئاخ، هاوار لە ئێش: (ئاخ**وواخ** چی بکەم)؛ ۲) پەك، بۆ سەیر؛ ۳) ناوی گوێز لەگەمەی گوێزێندا ف ۱) کلمهٔ واکنش درد، آخ؛ ۲) وه. کلمهٔ تعجّب؛ ۳) نام گردو در گردوبازی.

واخت: کات، وەخت، دەم ف وقت، هنگام.

واخوا: داواکاری سەرلەنوێ کردنەوەی قسە یا کار ف مستأنف، خواهان تکرار سخن یا کار.

واخوێن: کەسانێ کە گۆرانی بۆ قامبێژ دەگێڕنەوە ف همخوان آواز.

واخێن: جۆرێ گەمەیە بەگوێز دەکرێ ف نوعی گردوبازی.

واد: بەڵێن، سۆز، قەوڵ، گفت ف قول، وعده.

وادار: ۱) ناچار؛ ۲) لێزان، پسپۆڕ، ئاگادار لەکارێ ف ۱) وادار؛ ۲) وارد، آگاه.

وادارتەنە: ۱) هەڵگرتن، بەرزەوەکردن؛ ۲) لابردن ف ۱) بلندکردن از زمین؛ ۲) برداشتن.

وادارکران: ۱) ناچارکران، بەزۆر پێ کران؛ ۲) ئاگادارکران ف ۱) وادار شدن؛ ۲) باخبرشدن.

وادارکردن: ۱) ناچارکردن؛ ۲) خەبەرپێدان ف ۱) وادار کردن؛ ۲) آگاه کردن.

وادارکردنەوە: ۱) بەئاگاهێنان؛ ۲) وەخەبەرهێنان ف ۱) یادآوری کردن؛ ۲) آگاه کردن.

واداشت: وادار ف نگا: وادار.

وادای: بادان، بادانی بەنو... ف تابیدن، تاب دادن.

وادە: ۱) بەڵێن، گفت، پەیمان؛ ۲) بانگ کردن، خواستن؛ ۳) جەنگە، وەختی شتێ؛ ۴) مۆڵەت، ماوە، قانە؛ ۵) ژوانگە: (**وادە**مان سەری کۆڵانەکە بێ) ف ۱) پیمان؛ ۲) خواستن، احضار؛ ۳) موسم؛ ۴) مهلت؛ ۵) میعاد.

وادەدان: بەڵێندان، قەولدان ف وعدەدادن، قول دادن.

وادەدانان: ۱) ژوانگە دیاری کردن؛ ۲) ماوە دیاری کردن ف ۱) قرارگذاشتن؛ ۲) مدّت معلوم کردن.

وادەدانیان: وادەدانان ف نگا: وادەدانان.

وادەسەنن: بەڵێن لەکەسێ ساندن بۆ مەبەستێ ف قول گرفتن.

وادێ: لەکاتێکا، ئەودەموچاخە ف زمانی، هنگامی.

وادی غراب: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وار: ۱) جێژیانی تاوسانی لە ئێلاخ؛ ۲) جێگەو شوێن: (لێرەوار)؛ ۳) خوار، خێچ؛ ۴) خوارۆ، ژێرۆ؛ ۵) باری سەرپشتی بارەبەر؛ ۶) پاشگری بەمانا خاوەن: (خوێندەوار)؛ ۷) پارەدان لەجیاتی خەڵك لە چێشتخانەو چاخانە؛ ۸) بەخشش بۆ خاوەنقومارخانە؛ ۹) دارایی و ماڵ: (وارو وێخم چو)؛ ۱۰) پاشگری بەمانا کەسێ کە دەخوا؛ ۱۱) مستەحەق، شیاو: (سزاوار، واتا: شیاوی سزادان)؛ ۱۲) ئەنوا، پەناگا ف ۱) ییلاق؛ ۲) جای، محلّ؛ ۳) کج؛ ۴) پایین؛ ۵) بار؛ ۶) پسوند دارابودن؛ ۷) پول خوراك دوستان را پرداخت کردن در رستوران؛ ۸) انعام به صاحب قمارخانه؛ ۹) دارایی؛ ۱۰) پسوند فاعلی به معنی خورنده؛ ۱۱) شایسته؛ ۱۲) پناهگاه.

وارئامەیش: داخوزین، هاتنەخوار لە ژورەوە ف پیاده شدن.

واراقە: پەڕەقاقەز ف ورق کاغذ.

واران: باران، ئاوێ کە لەعاسمانەوە بەتنۆکە دێتەخوار ف باران.

وارانن: باراندن ف بارانیدن.

وارای: بارین ف باریدن.

وارای: گۆڕان ف تغییر.

واربای: پاپەتی، پێخواس، پێخاوس ف پابرهنه.

واربیایش: ۱) لە بڵندەوە داگەڕان، هاتنەخوار لە ژورەوە؛ ۲) بەعەرزا کەوتن ف ۱) پیادەشدن؛ ۲) بر زمین افتادن.

وارتۆ: مەڵبەندێکە لە کوردستانی بەردەستی ترکان ف ناحیه‌ای در کردستان ترکیه.

وارخان: خانوی چەندنهۆمی بێحەوشەوحەسار ف خانهٔ آپارتمانی.

وارد: ۱) باروکەی وەهێلکەهاتگ؛ ۲) ئامڕا، رەفیقی رێگە؛ ۳) خواردی؛ ۴) گەیشتو لەسەفەرەوە: (باوکم ئەمڕۆ **وارد** بو)؛ ۵) بردنەوە لە قوماردا ف ۱) جوجەمرغی که تازه تخم می گذارد؛ ۲) همراه؛ ۳) خورد، تناول کرد؛ ۴) رسیده، واردشده؛ ۵) برنده‌شدن در بازی.

واردش: ۱) خواردی؛ ۲) خواردەمەنی؛ ۳) ڤەخوارن، خوارنەوە ف ۱) خورد؛ ۲) خوردنی؛ ۳) نوشیدنی.

واردن: خواردن ف خوردن.

واردۆخ: خۆرا، زۆرخۆر، زگتێر ف پُرخور.

وارده: ۱) خوراو، خوریاگ؛ ۲) خواردەمەنی، خۆراك ف ۱)

خوردەشدە؛ ٢) خوراك.

واردەی: خواردن ف خوردن.

وارڕاکرن: بریتی لە زاروزیچی زۆر خستنەوە ف کنایە از بسیار زاد و وَلَدکردن.

واردەس: ١) رەبەن، سەڵت؛ ٢) گۆشەگیر ف ١) بینوا؛ ٢) گوشەگیر.

وارز: جاڕز ف پکر.

وارِز: درومان، دورمان ف دوخت.

وارِزدن: درون، دۆرین ف دوختن.

وارس: میراتگر، کەلەپۆرگر ف وارث.

وارش: شۆرە، سۆر، دیوار بەدەوری ماڵو باغو بێستاندا ف سور، بارو، دیوار پیرامون باغ و خانە.

وارشت: بارش، بارین، بارینی بەفرو باران ف بارش، آمدن باران.

وارشتش: بەجێمان، لەجێمانەوە ف بەجای ماندند.

وارشە: وارش، سۆر ف دیوار پیرامون خانە و باغ، سور، بارو.

وارکۆر: بریتی لە بێ‌عەولاد، وەجاخ‌کۆر ف کنایە از اجاق کور.

وارکۆز: زۆم، جێگەلەوەڕی تایبەتی هۆبەی هەوارچیان ف چراگاه ویژۀ ییلاقیان.

وارکەردش: داهێنانەوەو خوارکردنەوە ف بەپایین کشیدن و خم کردن.

وارکەینا: کچی خویشك، خوشکەزای مێوینە ف دخترخواهر.

وارگـە: ١) جێگەی ژیانی تاوسانی؛ ٢)بارگەی سەفەر ف ١) زیستگاه ییلاقی؛ ٢) رخت وبارسفر.

وارم: فەرمایشت، قسەی پیاوی ماقوڵ ف فرمایش.

وارما: فەرموی ف فرمود.

وارماوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

وارماوێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

وارمای: فەرمۆن، قسەکردنی پیاوی گەورە ف فرمودن.

وارِن: ١) خوری‌و کوڵکەی بەچنگ‌ڕناو؛ ٢) بارِن، بەفرێ کە با لەجێی خۆی بزاوتوە ف ١) پشم دستچین؛ ٢) برف بادآوردە.

وارنایش: ١) هـاتنەخوار؛ ٢) هێنانەخـوار ف ١) فـرودآمدن؛ ٢) فرودآوردن.

وارنشین: ١) نهۆمی ژێرین لە خانو؛ ٢) کەسێ کە لە کوێستان دەژی ف ١) زیرزمین؛ ٢) کسی کە درکوە زندگی می کند.

وارو: ئاوەژو ف وارونە.

وارۆ: ١) بارۆکە؛ ٢) دەبارێ: (واران مەوارۆ) ف ١) جوجۀ بهاری؛ ٢) می بارد.

وارِوای: واربای، پاپەتی، پێخواس، پێخاوس ف پابرهنە.

وارۆزونـادورۆزا: پەسرپێرەکە، پترپێری، بەسرپێر، سێ‌رۆژبەرێ ف پَس پریروز.

وارۆك: بارۆکە ف جوجۀ بهارە.

واروندا: بێ‌عەولاد، وەجاخ‌کوێر ف اجاق کور.

وارۆواینە: فڕێدان، تۆڕهەڵدان ف پرت کردن.

وارِوەندا: واروندا، بێ‌عەولاد ف اجاق کور.

وارە: ١) بارە، دربـارە؛ ٢) باری پچـوك: (دەستـەوارە، مانـای باری دودەست، دەستەوارەیەك نانی هێنا)؛ ٣) خوشك؛ ٤) جار، چەل؛ ٥) قەرزبەقەرز، دەستەواو؛ ٦) پاژ، بەشێ لە چەندیەش: (لە قەرزەکەم دو وارەم لاماوە)؛ ٧) بەهرەی زەمین ف ١)بارە، زمینە؛ ٢) بارکوچك‌کە *با دست حمل شود*؛ ٣) خواهر؛ ٤) دفعە، بار؛ ٥) وام جنس بە جنس؛ ٦) جزء؛ ٧) بهرۀ زمین.

وارەڕەش: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعـسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

وارەزا: خوشکەزا، خوارزا ف خواهرزادە.

وارەسە: خەبەرپێدان ف آگاهی دادن.

وارەمانە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

وارەمسە: رەوینەوە، رەوکردن ف وارمیدن.

وارِەمەنە: رەواندنەوە ف رمانیدن، رم دادن.

وارەوارە: کەم‌کەمە ف بەتدریج، کم‌کم.

واری: ١) جێگەو شوێن: (کوردەواری)؛ ٢) باری: (واران **واری**، وەور **واری**)؛ ٣) پاشگـری بەمـانـا وەکـو، لەگوێن، چون: (بیگانەواری ئەکات) ف ١) زیستگاە؛ ٢)بارید؛ ٣) پسوند بە معنی همانند.

وارێ: ١) بارێ، هەرچۆنێ بێت؛ ٢) جارێك ف ١) باری بە هرحال؛ ٢) یك‌بار.

واریپال: گوڵێلە، وەنەوشەی دەشتەکی ف بنفشۀ کوهی.

واریزە: باوەڕێن ف میوۀ بادربختە.

واریس: وارس، میراتگر، کەلەپۆرگر ف وارث.

واریل: دەفری‌هەراولەکانزا بۆتراو تێ‌کردن ف بُشکە.

وارین: بارین ف باریدن.

وارێن: بارێن، باران‌داکەر: (هەورەکە **وارێنە**) ف بارندە.

واز: ١) ئیشتیاو ئارەزو: (**وازم لەنیسکێنەیە، وازم لەوکیژەیە بی‌خوازم**)؛ ٢) خۆتێ نەگەیانـدن: (**واز بێنـە، واز** ناهێنم)؛ ٣) کەیفو خۆشحـاڵی: (ئەمڕۆ لەسەر **وازە**، دوێنێ **بێ‌واز** بو)؛ ٤) باز، لەبازدانەوە؛ ٥) ئاواڵە: (درگا **وازە**، ئەم گرێیە **وازکە**)؛ ٦) کار، خو: (**قوماروا‌ز، مەکرواز**)؛ ٧) خواز، داواکـەر: (**جـیایی‌واز، جیاواز**)؛ ٨) ئامـڕا، دەگەڵ: (**واز** تۆ تێمـەشـار)؛ ٩) چزیرگەی پچـوك لەناو ڕوباردا؛ ١٠) کەمێکی جیا: (تـاق‌و **واز** پەیدابـوون)؛ ١١) تێراوی‌و لەشـوقی. بۆ *شینایی دەڵێن*: (دەخڵەکـەت زۆر **بەوازە**)؛ ١٢) وێران، تێکـدراو.*دوای لانـە دەڵێن*: (**لانـەواز**)؛ ١٣) ئامـۆژگاری ئاینی: (مـەلا **واز** ئەخـوێنێ)؛ ١٤) گەمـەدەگەڵ‌کەر: (**کـۆتـرواز، سەرواز**)؛ ١٥) سەرڕێژ: (**وازاو**)؛ ١٦) دیسـان، باز ف ١) اشتهـا،میل؛ ٢) عدم مداخله در کار؛ ٣) حالت مزاجی؛ ٤) پرش؛ ٥) واز، باز؛ ٦) کارو عادت؛ ٧) خواهان؛ ٨) همراه؛ ٩) جزیرۀ ماسـەای در وسط رودخـانـە؛ ١٠) انـدکی جدا شدە از مجموع؛ ١١) شادابی و شکوفایی نباتات؛ ١٢) کنایە از ویران.کە *با*

کلمهٔ «لانه» گویند؛ ۱۳) وعظ؛ ۱۴) بازی کننده با چیزی یا حیوانی؛ ۱۵) لبریز؛ ۱۶) دوباره، باز.

وازئانین: دەس‌هەڵگرتن، تەرخ‌کردن ف ول کردن، دست برداشتن.

وازاڕ: بازاڕ، بەمانا جێگەی گوشادو فرەهـ ف بازار.

وازاڕی: ۱) بازاڕی، برێتی لە کەم‌نرخ؛ ۲) سەوداگەر لەبازاڕا ف ۱) کم بها، بازاری؛ ۲) کسبهٔ بازار.

وازانی: پێت‌وایە، وا بیردەبەی ف پنداری.

وازانین: ئاوا بیر بردن ف پنداشتن.

وازاو: پاشـاو، ئاوێ کە بەخوڕایی لەبەر ئاوداشتن یان لەحەوز دەڕوا ف پساب آبیاری یا لبریز از حوض.

وازئینان: وازئانین ف دست برداشتن، ترك کردن.

وازبێنە: دەس‌هەڵگرە ف دست بردار.

وازبێنی: ۱) خوازگێنی؛ ۲) دەس‌هەڵگری: (لەم‌کارە **وازبێنی** باشە) ف ۱) خواستگاری؛ ۲) اگر دست برداری.

وازت: ۱) کەیفت؛ ۲) ئارەزووت ف ۱) مزاجت؛ ۲) آرزویت.

وازتن: خواستن ف نگا: خواستن.

وازح: ئاشکرا ف آشکار.

وازدادان: ئامۆژگاری‌گوتنی ئایینی ف وعظ گفتن.

وازدان: وازدادان ف وعظ گفتن.

وازر: ۱) بازرە، تەرە؛ ۲) گوێ‌قوڵاخ، لەســەرهـەست ف ۱) ترسیده، فرارکرده؛ ۲) گوش به زنگ.

واز رە: وازر، بازرە، تەرە ف ترسیده، فرارکرده.

وازکەر: کەسێ کە بەسترا و دەکاتەوە ف بازکننده، گشاینده.

وازگۆ: گێڕانەوەی قسە، دوپاتەکردنەوە ف بازگو، دوباره گفتن.

وازلێ‌هاوردن: دەست‌لێ‌هەڵگــرتن، خۆتێ‌نەگەیانـدن ف ول کردن، دست برداشتن از.

وازلێ‌هێنان: وازلێ‌هاوردن ف دست برداشتن از.

وازن: ۱) تازەخـونچە؛ ۲) دەخوازن؛ ۳) ئاواڵەن؛ ۴) کەیف‌و ئارەزوی ئێمە: (**وازن** لە خزمایەتێ‌یە، **وازن** لە شەڕ نیە) ف ۱) غنچهٔ نودمیده؛ ۲) می‌خواهند؛ ۳) بازهستند؛ ۴) اشتها و آرزوی ما.

وازو: ۱) بەم‌نزیکـانە؛ ۲) کەیف‌و ئارەزوی ئێوە: (**وازو** لەشەڕێ‌یە) ف ۱) به این زودی؛ ۲) میل و آرزوی شما.

وازوازی: ۱) کەسێ کە هەرکـاتـە لەسـەر خەیاڵێکـە، سەرسەری؛ ۲) هەوەڵ‌گریانی‌زاروك ف ۱) دمدمی مزاج؛ ۲) نخستین گریهٔ نوزاد.

وازوڵ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وازە: ۱) بـــازە، بازگ، حەیوانی بەڵـەك؛ ۲) زیپکـەی ڕۆوی زاروۆ ف ۱) خلنگ؛ ۲) جوش چهرهٔ کودك.

وازهانین: دەس‌هەڵگرتن، وازئانین ف دست برداشتن، ول کردن.

وازهاوردن: وازئانین، وازهانین ف دست برداشتن.

وازهێنان: وازئانین، وازهاوردن ف دست برداشتن.

وازی: ۱) خوازی، پاشگـرە لە خواستن: (ژن‌و ژن‌**وازی**)؛ ۲) گەمـەو گاڵتە؛ ۳) وازو ف ۱) خواستن؛ ۲) سرگرمی، بازی؛ ۳) به‌این زودی.

وازیح: وازح، ئاشکرا، خویا ف آشکار.

وازیع: وازح ف آشکار.

وازیلین: بەرهەمێکی نەوتە بۆ قەڵشی پێست دەرمانە ف وازلین.

وازی‌وازی: وازوازی ف وسواس در افکار خویش، دمدمی مزاج.

واژ: ۱) وارو، ئاوەژو، پێچـەوانـە؛ ۲) وەبـەران‌هاتـنـی مەڕ؛ ۳) گێژو سەرشێواو: (هاژو **واژ** بوم) ف ۱) وارونه؛ ۲) جفت‌خواهی میش؛ ۳) گیج، سراسیمه.

واژاو: ۱) پاشـاو، وازاو؛ ۲) ئاودانی شینـاوەرد پاش هەوەڵ‌ئاو ف ۱) پساب، نگا: وازاو؛ ۲) آبیاری مزرعه پس از نخستین آبیاری.

واژو: ۱) ناو بەقەباڵەو‌نان، مۆر، ئیمزا؛ ۲) پێویست، لازم، واجب ف ۱) مهر یا امضاء؛ ۲) واجب.

واژوی: داڕو، دەرمان‌حەمام، نوره ف واجبی.

واژە: ۱) گوتە، قسە، کەلیمە، لەبز، کوتە؛ ۲) دەنگی لك‌و گەڵا لەبەر با؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان بەعسی کاولیان کرد ف ۱) واژه؛ ۲) صدای شاخ و برگ از وزش باد؛ ۳) نام دهی است درکـردستـان که بعثیان ویران کردند.

واژی: ۱) ئاوەژو؛ ۲) ئەوانیش ف ۱) وارونه؛ ۲) آنهاهم.

واس: ۱) خەبـــەر، باس: (هـەواسـە لەدیوانـان **چواسـە**؟)؛ ۲) خواز، پاشگری بەمانا داواکەر، واز ف ۱) بحث، خبر؛ ۲) پسوند به معنی خواهان.

واسار: بەهار، وەهار، یەکەم‌کژی‌ساڵ ف فصل بهار.

واستش: واز، ئارەزولێ‌بوُن ف آرزو یا اشتهای چیزی را داشتن.

واستن: خواستن، وازتن ف خواستن.

واستە: ۱) خواستن؛ ۲) خوازراو؛ ۳) دۆستی کارپێکهێنەر لای خەڵك ف ۱) خواستن؛ ۲) خواسته؛ ۳) پارتی.

واستەن: دڵخواز، وازلێ‌بون ف دلخواه.

واستەنە: دڵخوا، خواستەمەنی ف دلخواه.

واسڵ: گەیشتوی قەرزو دیاری ف واصل شده.

واسواس: گەلاپی، هەردەمە لەسەر وازێك ف دمدَمی.

واســـە: ۱) کەوابێ؛ ۲) بەڵێ وایە؛ ۳) پاس، ئێشــك؛ ۴) ئێژێ، وتی: (ئـەمیش **واسـە** گەرەکـمـە) ف ۱) اگر چنین باشـد؛ ۲) آری چنین است؛ ۳) پاس، نگهبانی؛ ۴) می‌گوید.

واسەر: ئەسپەك، نەخۆشیەکە ف بیماری سرسام.

واسەگرتن: ئێشك‌گرتن ف پاسداری.

واسیتە: ۱) سەبەب؛ ۲) واستە ف ۱) انگیزه؛ ۲) پارتی.

واش: ۱) بەم‌جۆرەیش؛ ۲) ئامـــاڵ: (ئـەم‌بۆزوە سپی‌**واشە**)؛ ۳) خوار، ناڵـەبار، دوای وشەی شاش دێ: (ئەم کورسی‌یە شاش‌و **واشە**)؛ ۴) پەرت‌و بڵاو: (بیرت شاش‌و **واشە**)؛ ۵) بەراز؛ ۶) خوەش، ساغ، وەش ف ۱) همینطور هم؛ ۲) فام، رنگِ مایل به؛ ۳) کج وناهموار؛ ۴) پرت و اشتباه کار؛ ۵) خوك؛ ۶) سالم و سرحال.

واشتا: گراوی، ماشقە، دۆستی مێوینە، دڵبەر ف معشوقە.

واشتش: دڵخواز، واز، ئیشتیا [ف] اشتها.

واشته: دەزگیرانی مێوینه [ف] نامزدِ مؤنث.

واشتەنه: وازلێبوُن، ئارەزوکردن [ف] آرزوکردن.

واشـۆر: جلکی ئاڵـوگۆڕ، جلکێ که بەخـاوێنی هەڵدەگیرێ [ف] جامۀ احتیاطی، لباس زاپاس.

واشه: ۱) باشو، باشوك؛ ۲) ئاوهاشه؛ ۳) چاکه، باشه؛ ۴) تفاقی ئاژەڵ [ف] ۱) باشه، پرندای شکاری؛ ۲) چنین هم هست؛ ۳) خوب است؛ ۴) علوفۀ حیوانات.

واشەر: ئاڵقەیەکی تەنکه دەخرێته بن پێچەوه بۆ توندبوُنی [ف] واشر.

واشی: ۱) ساقی، لەش ساغی؛ ۲) تۆ چاکی؛ ۳) بەمجۆرەیشی [ف] ۱) بهبودی؛ ۲) خوب هستی؛ ۳) اینطور هم هستی.

واشێره: بەری گیایەکه لەهەرزن دەکا، تۆمی گیای کارۆُش [ف] ثمر گیاهی است ارزن مانند.

واعیز: ئامۆژگاریدەر [ف] واعظ.

واغ: ناوی گوێز که بەمت دادەنرێ لەگەمەی گوێزێن دا، واخ [ف] نام گردو در گردوبازی.

واغێن: گوێزێن [ف] گردوبازی.

واف: بولبول، بڵبڵ [ف] بلبل.

وافوُر: ۱) تریاك، تلیاك، شیلەی خاشخاش؛ ۲) ئامرازی تلیاك کێشان، حۆقه [ف] ۱) تریاك؛ ۲) وافور.

واق: ۱) بیردان، جێگەی خەیاڵ: (**واقم ورما**، یانێ لەبیرکردنەوه کەوتم)؛ ۲) زیقەی کەروێشك و ڕێوی لەبەر ئازار؛ ۳) برێتی له زیقەی مناڵ؛ ۳) خاڵی [ف] ۱) اندیشەگاه، قوّۀ تفکّر؛ ۲) نالۀ خرگوش و روباه؛ ۳) کنایه از صدای خنده یا گریۀ طفل؛ ۴) خالی.

واقاندن: ناڵینی ڕێوی یان کەروێشك [ف] نالەوجیغ روباه و خرگوش از درد.

واقانن: واقاندن [ف] نگا: واقاندن.

واقایش: زیقاندن، قیژاندن، قیڕانن [ف] جیغ کشیدن.

واق پەڕین: بێهۆش بوُن لەترسان [ف] از ترس بیهوش شدن.

واقوْ: نەقەماسی، باقوْ [ف] نوعی ماهی.

واق واق: ۱) ناڵەناڵی ڕێوی و کەروێشك؛ ۲) ماسیگرەی سپی؛ ۳) ناوی جزیرەیەکـه لەچیرۆکـاندا که شتی عاجباتی لێبوه. قەدیم بەژاپۆن *گوتراوه* [ف] ۱) صدای نالۀ بیابی روباه و خرگوش؛ ۲) مرغ ماهیخوار سپیدرنگ؛ ۳) نام جزیرەای در داستانها، واق واق، کنایه از ژاپن.

واق وڕ: مات و گێژ [ف] مات و مبهوت.

واق وڕبوُن: گێژو مەنگ بوُن [ف] گیج و مُتحیّرشدن.

واق وڕمان: واق وڕبوُن [ف] متحیّرماندن.

واق وڕماو: گێژو مات داماو [ف] سراسیمه.

واق وڕی: گێژی و سەرگەردانی [ف] تحیّر، بُهت‌زدگی.

واقوویق: زاق و زیق، چەقەو هەرای زارۆکان [ف] جیغ و فریاد بچّەها.

واقه: دەنگی ناڵاندنی ڕێوی و کەروێشك [ف] صدای نالۀ روباه و خرگوش.

واقەکەر: برێتی له ماڵاتی ماڵی: (**واقەکەر** لەماڵما نیه) [ف] کنایه از احشام.

واقـەواق: ۱) دەنگی لەشوێن یەکی ناڵەی ڕێوی یان کەروێشك: (هەر واقـەواقی دڵمه بەدەستی فیراقەوه / وەك ڕێوی یه که هەردوگونی بێ بەفاقەوه) «شێخ ڕەزا»؛ ۲) برێتی له زیقەزیقی زارۆك [ف] ۱) نالۀ پیاپی روباه و خرگوش؛ ۲) کنایه از جیغ و فریاد شادی بچّه.

واقی: قیڕه، قیژه، زیقه [ف] جیغ.

واقێ: بەڕاستی: (لە**واقێ**دا وایه) [ف] واقعی، راستین.

واقین: ناڵاندنی ڕێوی و کەروێشك [ف] نالیدن روباه و خرگوش.

واك: ۱) ماسیگـره، واق واق؛ ۲) تشت، شتـەکـه، هین، هەرامه، وانێك، وشـەیەکه بۆ ئیشاره بەشتێك و زۆرجار بەزیاده دەگوترێ [ف] ۱) مرغ ماهیخوار سپید؛ ۲) چیز، آن چیز.

واکـا: ئاوها بکا: (خودا کارێکی **واکا** ئەوگەڵیەی پڕله کاکا پێی دەکرێ بڵان ناکا) [ف] چنین کند.

واکات: واکا [ف] چنین کند.

واکاتن: واکا [ف] چنین کند.

واکرن: ۱) باکردن، ئەستوُربوُن، پەنەمان، ئاوسان؛ ۲) کردنەوه، وازکردن [ف] ۱) بادکردن، آماسیدن؛ ۲) بازکردن.

واکس: بۆیاخ، بۆیاغ، ڕەنگی کەوشان [ف] واکس.

واکسی: کەسێ که کەوشان ڕەنگدەکاتەوه، بۆیەچی، بۆیاخچی [ف] واکسی.

واکفت: گەڕانەوەی نەخۆشی [ف] برگشت بیماری.

واکلو: براوخۆشکی بەقسەوهەر سەرزارەکی [ف] خواهر و برادر ظاهری.

واکه: ۱) ئاوها بکه؛ ۲) بکەرەوه، وازکه [ف] ۱) چنین کن؛ ۲) بازکن.

واکەت: واکفت [ف] برگشتن بیماری.

واکەر: ۱) وازکەر؛ ۲) شتێ که مرۆ بای پێ دەکا [ف] ۱) گشاینده؛ ۲) نفخ آور.

واکینۆ: ئەئاوها، ئابەمجۆره [ف] اینطور.

واگژه: گژەبا [ف] باد تند پاییزی.

واگل: گەڕانەوه [ف] بازگشت.

واگۆ: ۱) وازگۆ؛ ۲) ئاوای گوت؛ ۳) ئەوان گوتیان [ف] ۱) بازگو؛ ۲) چنین گفت؛ ۳) ایشان گفتند.

واگۆن: جێگەی خەڵك و بار له شەمەندەفەر [ف] واگن قطار.

واگیر: داگیر، بەزۆرسەندن [ف] غصب، تصرّفِ ناروا.

وال: واڵ، گوشادو پەل [ف] ظرف گشاد و کم عمق.

واڵ: ۱) پارچەی ڕەنگ پەمەیی تەنْك که تاراو جلکی بوُکی لێ دەکەن؛ ۲) پان و گوشادو پەل [ف] ۱) پارچۀ نازك صورتی رنگ؛ ۲) عریض و گشاد و کم عمق.

والا: ئاواڵه [ف] باز، مفتوح.

والاّ: ۱) ئاواڵـــه؛ ۲) بەتـاڵ و بێ ناوەرۆك؛ ۳) جلەبـوُکی کچـۆڵان؛ ۴) پارچـــەی تەنـــك و شاش [ف] ۱) باز؛ ۲) توخـالی، تهی؛ ۳) لبـاس عروسك؛ ۴) پارچۀ بسیار نازك، توری.

والاَبیَژ: ۱) دابیَژراو به پارچەی تەنك؛ ۲) پارچەی تەنکی شت پیَدابیَژان ف ۱) بیخته با پارچه؛ ۲) پارچۀ بیزن.

والاَکردن: راوه‌کردن ف شرح و تفسیرکردن.

والاَمەن: جۆریَ زیپکەی پیَست ف نوعی جوش پوست.

والاَویَت: والاَبیَژ، دابیَژراو به پارچەی شاش ف بیخته وسیلۀ نرمه بیز.

واله: بەخواقەسەم، سویَندبەخودا ف بەخدا قسم.

والَه: ۱) ئەسپاب: (وردەوالَه)؛ ۲) خوشك ف ۱) اسباب؛ ۲) خواهر.

والَەرین: سوَرەچنار، چناری جەوهەردار ف نوعی چنار.

والَەکیَ: خوشك ف خواهر.

والی: حاکمی ولاَت ف والی.

والَیَ: خوشك، والَه ف خواهر.

والی‌نشین: شاریَ که والی لیَدائەنیشیَ ف مرکز استان.

وام: ۱) ئەوەتام؛ ۲) بەبیری من: (**وام پیَباشه**)؛ ۳) قەرز: (مامه مامه دنیا دەستەوامه)؛ ۴) بەمجۆرەم: (**ئەمنیش هەروام**) ف ۱) اینك منم؛ ۲) بەنظرم؛ ۳) وام؛ ۴) چنینم.

واما: ئەوا مایەوه ف اینك ماند.

وامار: قەرزدار ف بدهکار.

واماگ: داماگ، داماو ف واله.

وامدار: قەرزار ف بدهکار.

وامداری: قەرزاری ف وامداری.

وامن: ۱) ئەوا من؛ ۲) ئەمانه قەرزن ف ۱) اینك من؛ ۲) وام هستند.

وامه: ۱) ئەوەتام؛ ۲) بەمجۆرەم؛ ۳) قەرزه ف ۱) اینجا هستم؛ ۲) چنینم؛ ۳) وام است.

وامی: بادام، باوی، باهیف ف بادام.

وان: ۱) پاشگری ئاگاداری: (**گاوان، باخەوان**)؛ ۲) پسپۆر: (**رازەوانی** چاکه)؛ ۳) کارکەر له شویَنیَ: (**دەشتەوان**)؛ ۴) شاریَکه له کوردستان؛ ۵) ئەمـان، ئەوان: (بوَ **وانه** هەرچی جوانەلە جیَ، دیَ، له ژن، له ماڵ /**هـەر عەرزه نیشتگـاهیمه، سنغـاته وەردو شیَـو**) «**سەیف**»؛۶) بەوجوَرەن، ئاوەهان ف ۱) بان، پسوند نگهداری؛ ۲) آگاه، متخصّص در کار؛ ۳) کارگر در جایی؛ ۴) شهری است در کردستان؛ ۵) اینها، آنها؛ ۶) چنانند.

وانـا: ۱) خویَندەوار، سیوات‌دار؛ ۲) خەتیَ که باش دەخویَندریَتەوه؛ ۳) ئەوان ف ۱) باسواد؛ ۲) خط خوانا؛ ۳) آنان.

وانان: ۱) ئەمان؛ ۲) ئەوان ف ۱) اینها؛ ۲) آنها.

وانای: ۱) فیَربوُنی خویَندن؛ ۲) خویَندن ف ۱) یادگرفتن درس؛ ۲) خواندن.

وانج: **میَژویَ، مژویَ**، نیسك ف عدس.

واند: خویَندی ف خواند.

واندن: خویَندن ف خواندن.

وانکه: پاشگری بەواتا: داپوَشـەر: (**بەروانکه، ملوانکه**) ف پسوند پوشش.

وانگا: ئەوسا ف وانگهی.

وانه: ۱) دەرز، دەرس، درز؛ ۲) پاشگری پاڵدان: (**دەستەوانه، لوُتەوانه**)؛ ۳) پاشگری بەواتا: ئەوانه: (**هەرچی دەیکەم بوَوانەیه**)؛ ۴) نەئاوها ف ۱) درس؛ ۲) پسوند اسنادی؛ ۳) پسوند به معنی اینها؛ ۴) نەچنین.

وانەوان: خویَندەوار، سیوات‌دار ف درس خوانده، باسواد.

وانەیش: وەخویَندن، خویَندنەوه ف مطالعه‌کردن.

وانی: ۱) ئاوها، بەمجۆره؛ ۲) سەربەولاَتی وان؛ ۳) توَ ئاوها نیت ف ۱) اینطور؛ ۲) اهل ولایت وان؛ ۳) چنین نیستی.

وانیار: خویَندەوار ف باسواد.

وانیَك: واك، تشت، شتەکەی ناوی نابەم ف چیز، آن شیء.

وانیَها: ئەمانەی لیَرەن ف اینها.

واو: ۱) قەرز، دەین، وام: (بـەدەستـەواو بمـدەیه)؛ ۲) ناوی پیتیَکی ئەلف‌وبیَتکه ف ۱) وام؛ ۲) نام حرفی در الفبا.

واوا: ۱) برین‌و برینـداری لەزمـانی منـالاَندا: (چەچم **واوا** بوه)؛ ۲) ئەمجۆرەو ئەوجـوَره، جویَنیَکـه: (**واوالیَ‌کراوی واواپیَکـراو**) ف ۱) زخم در زبان کودکانه؛ ۲) چنین و چنان، دشنامی است.

واوان: ناوی گوندیَکه له کوردستان ف نام روستایی است در کردستان.

واوش: بن‌کەوش، بن‌هەنگڵ ف زیر بغل.

واووه: کریَوەو بوَران ف برف و بوران.

واوه: ۱) بوَ ئەملایه: (**واوه وەره**)؛ ۲) بوَ ئەولا: (**واوه برِوَ**) ف ۱) به این سو؛ ۲) بەآن سو.

واوەش: ئامیَز، باوەش ف آغوش.

واوی: دیسان، سەرلەنویَ ف ایضاً، از نو.

واوی‌دوی‌عەمر: بریَتی له کەسیَ که هەمیشه بەدوای کەسیَکەوەیه ف کنایه از کسی که همواره به دنبال دیگری باشد.

واویَژ: ۱) وازگوَ؛ ۲) پەرسف، جواب، وەرام ف ۱) بازگو؛ ۲) پاسخ.

واویَك: ۱) مەلیَکه لەدەم ئاوان دەژی؛ ۲) چەقەڵ، توَرِی ف ۱) پرنده‌ای است؛ ۲) شغال.

واها: ئاوەها، بەمجوَره ف اینطور.

واهار: سەرپەرشت، گەورەی ماڵ ف سرپرست خانواده.

واهر: واهار، سەرپەرشتی ماڵو خیَزان ف سرپرست خانواده.

واهش: کیَوی، لاور، وەحشی ف وحشی.

واهشی: واهش ف وحشی.

واهوُر: باهوَز، گیَژەلوُکەو توَف ف گردباد و طوفان.

واهه: ئائەمه ف همین.

واهەر: خوشك ف خواهر.

واهەم: دەگەڵ‌یەك ف باهم.

واهیمه: ترس، خوَف ف هراس.

وای: ۱) رای‌کرد؛ ۲) وشەی داد له ژان: (**وای مردم**)؛ ۳) توَ ئەوجوَرەی؛ ۴) گوم‌و نەدیار نیت: (**وای لیَره**) ف ۱) فرارکرد، دوید؛ ۲) حرف فغان از درد، وای؛ ۳) چنانی؛ ۴) پیدلیی، اینك هستی.

وایته: ۱) ئەوەتای؛ ۲) ئاوەهای، ئەوجوَرەی ف ۱) اینك تویی؛ ۲) چنانی.

وایچه: بەوجۆرەش [ف] چنین نیز.
وایر: خاوەن، خودان، وایەر [ف] صاحب.
وایرەی: داژداری، بەخاوەن بوُن [ف] صاحب شدن.
وایری: داژداری [ف] صاحب شدن.
وایش: ۱) ئۆف، ئاخ؛ ۲) وایچه [ف] ۱) آخ؛ ۲) چنین نیز.
وایشه: وایچه [ف] چنین نیز.
وایکه: خوشك، خوار، خوەیشك [ف] خواهر.
وای‌لمن: داخو دەرد بۆمن [ف] وای برمن.
وایلیٚ: هەی دادو هاوار [ف] ای وای.
واین: ۱) هەلاٚتن، راکردن؛ ۲) ئاوەهاین ئێمه [ف] ۱) فرارکردن، دویدن؛ ۲) چنانیم.
واینه: ئاوەهاین [ف] چنانیم.
وایه: ۱) راستە، درۆنیە؛ ۲) بەوتەرزەیە؛ ۳) وەعدە؛ ۴) گوندێکە لە کوردستان بەعسی ویٚرانی کرد؛ ۵) خۆشك، خوار، وایکه [ف] ۱) اینطور است. صحیح است؛ ۲) چنان است؛ ۳) هنگام؛ ۴) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان؛ ۵) خواهر.
وایەر: خاوەن، خێو، خودان [ف] صاحب.
وایەرەر: بەخاوەن بوُن [ف] صاحب شدن.
وایەی: خوشکایەتی، دەستەخۆشکایەتی [ف] خواهری.
وایی: رای کرد، هەلاٚت [ف] فرارکرد.
وت: ۱) گوتی، کوتی، وتی؛ ۲) خەوت؛ ۳) شێ، نم، تەڕایی؛ ۴) نوُزە، کەمترین دەنگ؛ ۵) دلۆپە؛ ۶) فڕ، قوم [ف] ۱) گفت؛ ۲) خوابید؛ ۳) نَم؛ ۴) ناله؛ ۵) قطره؛ ۶) جُرعه.
وتا: مرۆی مێوینەی خەفتگ [ف] خوابیده (مؤنث).
وتاخ: ئۆدە، ژوُری دانیشتن [ف] اتاق.
وتار: ۱) نوسراوی درێژ لەسەر مەبەستێ؛ ۲) قسە بۆخەڵك کردن دەربارەی مەبەستێ [ف] ۱) مقاله؛ ۲) سخنرانی، گفتار.
وتاربێژ: کەسێ قسە بۆ خەڵك دەکا لەسەر بەرزەکەوە [ف] سخنران.
وتارنوُس: کەسێ کە دەربارەی شتێکەوە بەدرێژی دەنوُسێ [ف] مقاله‌نویس.
وترە: سەرفترە [ف] زکات فطر.
وتش: خەوتن، نقستن، نوستن [ف] خوابیدن.
وتم: گوتم [ف] گفتم.
وتن: ۱) گوتن؛ ۲) گوتیان [ف] ۱) گفتن؛ ۲) گفتند.
وتو: ئوتو، ئاسنی گەرم بۆ گنج‌لابردنی جلکی چرچ [ف] اطو.
وتۆ: ۱) بەم‌جۆرە؛ ۲) گوتت [ف] ۱) اینطور؛ ۲) گفتی.
وتوُ: وتاردان، قسە بۆخەڵك کردن [ف] سخنرانی کردن.
وتۆت: پرتەپرت، بەپچڕپچڕو بۆڵە قسەکردن [ف] غرولندکردن.
وتوُز: گلار، خلۆر، ئوتوس: (بەردەکە لەچیاوە وتوُز بو) [ف] غلتان.
وتوُزبوُن: گلارەوبوُن [ف] غلتیدن از بالا به پایین.
وتوُزکردنەوە: خلۆرکردنەوە [ف] غلتانیدن از بالا به پایین.
وتوُکردن: چرچ لابردن بەوتوُ [ف] اطوکشیدن.

وتوُکێشان: وتوُکردن [ف] اطوکشیدن.
وتوویر: واتۆ، قسەی ناوخەڵك [ف] شایعات.
وتوویرە: نێوان خەوتن‌و بەخەبەری، بیرەخەو [ف] بین خواب و بیداری.
وتوویژ: گفتوگۆ، قسەکردن دەگەڵ یەکتر [ف] گفتگو.
وتە: ۱) قسە، گوتە؛ ۲) واتۆ؛ ۳) خەو؛ ۴) قوتە، زرنگ؛ ۵) کەمترین دەنگ، وستە، خوست [ف] ۱) گفته؛ ۲) شایعه؛ ۳) خواب؛ ۴) زرنگ؛ ۵) نالهٔ خفیف.
وتەڵە: قوتەکە، زرنگی چکۆلە [ف] کوچولوی زرنگ وباهوش.
وتەن: خەوتوە، نوستوە، خەفتگە، رازایە، نقستی‌یە [ف] خوابیده است.
وتەنی: واتەنی [ف] نگا: واتەنی.
وتەوان: قسیەکەر، بێژەر [ف] سخنگو.
وتەوت: ۱) قسەی ناوخەڵك، ئیشاعە؛ ۲) پستەپست، پچەپچ، چپەچپ [ف] ۱) شایعه؛ ۲) پچ‌پچ.
وتی: ۱) گۆ، گوتی، گۆت، پەیفی؛ ۲) وتوُ، ئوتوُ [ف] ۱) گفت؛ ۲) اطو.
وجا: ۱) ئەوێ، ئەیٚنە؛ ۲) لەوێ، لەیٚنە [ف] ۱) آنجا؛ ۲) درآنجا.
وجاخ: ۱) تفْك، ئاگردان، کوچك‌ئاگر؛ ۲) خانەدانی بەمیوان؛ ۳) نەجیم، مرۆی رەسەن [ف] ۱) آتشدان؛ ۲) خاندان مهماندوست؛ ۳) نجیب.
وجاخدار: میوانگر، ماڵی بەمیوان [ف] مهمان‌پذیر، سخی.
وجاخ‌روُن: ۱) مێوان‌ڕاگر، نان‌بدە؛ ۲) خاوەن عەولادی باش [ف] ۱) مهمان‌پذیر؛ ۲) دارای فرزندان خوب.
وجاخ‌زادە: ۱) باوەلێ، سەهید؛ ۲) بەچکەشێخ [ف] ۱) سیّد؛ ۲) اولاد اولیاء.
وجاخ کوێر: بێ‌فرزەندی نێرینە [ف] فاقد فرزند مُذکّر.
وجاراپەی: ۱) لەوێ‌بەولاوە؛ ۲) لەپاش ئەوە [ف] ۱) از آن ببعد؛ ۲) پس از آن.
وجارای: گێڕانەوەی خەون [ف] بازگویی خواب و رؤیا.
وجاغ: وجاخ بەهەمو بارانیدا [ف] نگا: وجاخ و مشتقّات آن.
وجدان: هەستی دڵ‌و دەروُن [ف] وجدان.
وچ: دانەوێڵەو ئەرزاقی ناوماڵ [ف] حبوب و موادّ خوراکی درخانه.
وچان: ۱) پشوُدان، ئیسراحەت؛ ۲) مۆڵەت: (وچانم بدە تا پایز قەرزەکەت دەدەمەوە) [ف] ۱) استراحت؛ ۲) مهلت.
وچاندان: ۱) پشوُدان، ئیسراحەت کردن؛ ۲) مۆڵەت‌دان، مەودادان [ف] ۱) توقّف کردن برای استراحت؛ ۲) مهلت دادن.
وچان گرتن: پشوُدان، وێستانێ کەم [ف] توقّف اندك.
وچخانە: خەڵوەتی، ژوُری ئەرزاق‌و کەل‌پەلی پێداویستی ماڵ، پاشخان [ف] پَستو.
وچك: ۱) لە بزگورو تیتاڵ گوریس چێ‌کرن؛ ۲) نوُك، نوُکی قەڵەم‌و تەشی‌و... [ف] ۱) ساختن طناب از رشته‌های مختلف؛ ۲) نُك هرچیز تیز.
وچۆچ: جریوەجریوی مەلی بوُچْك [ف] جیك جیك پرندگان کوچك.
وْدم: ۱) ممبارەکی، پیرۆزی: (خوێ‌ڕشتن وْدمی باش نیە)؛ ۲) ئیجازەی شێخ بۆ کەسێ کە تف‌و فوُی دەرمان بێ‌و ماربگرێ: (دەروێش قوتاس

وْدمی پیّ‌یه) ف ۱) شگون، یُمن؛ ۲) اجازهٔ مخصوص از پیر طریقت به مرید.

وْدمانه: حه‌ق‌ده‌می خاوه‌ن‌وْدم ف پاداش نفس پاکی.

وْدمدار: خاوه‌ن‌وْدم ف شخص نفس پاك مجاز از پیر.

وْدوْده: شتێك که زۆر بزۆزه‌و هه‌داناداف عجول ناآرام.

ودیله‌ك: وردیله، زۆرپچوُك ف بسیار ریز.

ور: ۱) ئێره، ئه‌م‌شوێنه؛ ۲) گڕی ئاگر، گڕی ئاور؛ ۳) بڕ، بڕنده: (بیور، بوْر)؛ ۴) پێچه‌وانه‌ی درشت، له‌تی زۆر پچوك: (ورکه‌نان، ورکه‌به‌رد)؛ ۵) به‌ره‌وسه‌رو، هه‌ڵ؛ ۶) خاوه‌ن: (په‌له‌ور) ف ۱) اینجا؛ ۲) زبانهٔ آتش؛ ۳) برنده، کسی یا چیزی که قطع می‌کند؛ ۴) خُرد، ریز؛ ۵) روبه‌بالا؛ ۶) پسوند به معنی صاحب، دارنده.

وڕ: ۱) شڕ، دڕاو: (کراسه‌که‌م شڕ و وڕ بوه)؛ ۲) دروْ، قڕ؛ ۳) گیژ، سه‌رسام؛ ۴) خوْر، ئه‌وی ده‌خوا: (کاوڕ به‌مانا کاخوْر)؛ ۵) بڕ، ئه‌وی ده‌بڕی: (دیواروڕ، داروڕ)؛ ۶) قسه‌ی زۆرو بێ‌تام (چه‌نێ وڕ لێ ئه‌ده‌ی) ف ۱) لت وپاره؛ ۲) دروغ؛ ۳) گیج و سرسام؛ ۴) خورنده؛ ۵) بُرّنده، کسی یا چیزی که می‌برّد؛ ۶) سخنان زیاد و بی‌مزه، ور.

وُڕ: خروی له‌ش، خارشت ف خارش بدن.

ورا: ۱) بێره‌دا، لێره‌وه، له‌گره؛ ۲) کاول، تێك‌وپێك‌چوُگ؛ ۳) برا: (کاورا) ف ۱) از اینجا؛ ۲) ویران، خراب؛ ۳) برادر.

وڕا: وته‌یه‌که به‌کۆمه‌ڵ ده‌یڵێن بۆ خۆشی‌ده‌ربڕین به‌رانبه‌ر به‌که‌سێ وه‌ك وته‌ی بژی ف هورا.

ورار: زراو، قووه‌تی دڵ، ئازایی دڵو ده‌روُن ف زهره، شجاعت.

وراز: ۱) وارز، دورمان، درومان؛ ۲) به‌راز: (بچیم ڕاوه‌وراز که‌یم) ف ۱) دوخت؛ ۲) گُراز، خوك‌وحشی.

ورازنای: ۱) راسته‌وه‌کردن؛ ۲) له‌خه‌وڕاکردن ف ۱) راست و عمودگردانیدن؛ ۲) بیدارکردن.

ورازین: دروُن، ته‌قه‌ڵ‌لێدان ف دوختن.

وراست: وراز، وارز ف دوخت و دوز.

وراستن: ورازین ف دوختن.

وراسته‌ی: درومان ف خیّاطی.

وراق: رفان، فڕان ف رُبودن.

وڕاق: گوشاد، بۆ جلك‌و تێرو جه‌واڵ ده‌گوترێ: (جه‌واڵێکی وڕاقه، که‌وایه‌کی زل‌و وڕاقه) ف گشاده، گشاد.

وراقنه: رفاندن ف ربودن.

وراق‌وراق: فڕان‌فڕان، رفان‌ڕفان ف قاپیدن از دست یکدیگر.

وڕاوه: راوه، راواندن، قسه‌ی بێهۆشانه ف هذیان.

وڕاوه کردن: راواندن: (به‌خوا زۆر نه‌خۆشه وڕاوه‌ئه‌کا) ف هذیان گفتن.

وڕای: رمیان ف ویران شدن، فروریختن.

وڕایش: ۱) خوران، خارشت؛ ۲) خوراندن ف ۱) خاریدن؛ ۲) خاراندن.

وڕبێژ: درۆزن ف دروغگو.

وڕپڕای: ره‌خس، سه‌ما ف رقص، پایکوبی.

ورت: ۱) ور، پێچه‌وانه‌ی درشت: (ورتکه‌به‌رد، ورتکه‌نان)؛ ۲) پرته، قسه‌ی له‌ژێرلێوانه‌وه ف ۱) خُرد؛ ۲) لند، حرف زیر لبی.

ورتاندن: ۱) پرته‌کردن؛ ۲) چڵك‌دانی برین: (ده‌می برینه‌که‌م ده‌ورتێنێ) ف ۱) لندیدن؛ ۲) تیرکشیدن زخم.

ورتکه: ۱) زۆر ورد: (منداڵه‌ورتکه)؛ ۲) به‌ندی ئێسکان: (ورتکه‌م‌له‌جێ‌چوه) ف ۱) خُرده‌ریزه؛ ۲) بند انگشت.

ورته: پرته، قسه‌ی له‌ژێرلێوانه‌وه، ورت ف لند.

ورته‌ورت: ۱) ورته‌ی زۆر؛ ۲) له‌بۆڵاندن‌و پرته به‌س که: (ده‌ڵێم به‌سیه‌تی ورته‌ورت) ف ۱) لندیدن زیاد؛ ۲) فرمان به خاموشی از غرولند.

ورچ: حورچ، حش، خرس، حه‌ش ف خرس.

ورچنیا: بژارده، هه‌ڵبژارده ف برگزیده.

ورچه: ۱) زه‌لامی تێك‌سمڕاو؛ ۲) ناوه‌بۆ سه‌گان ف ۱) گندهٔ قوی هیکل؛ ۲) نام سگانه.

ورچه‌قوڵه: برێتی له بنیاده‌می قه‌ڵه‌وی کورته‌بالا ف کنایه از آدم تُپُل.

ورچه‌ك: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کردن ف نام دهی است در کردستان که بعثیان ویران کردند.

ورچه کوڵه: برێتی له بنیاده‌می قه‌ڵه‌وی کورته‌بالا، ورچه‌قوڵه ف کنایه از آدم چاق کوتاه‌قد، تپُل.

ورچه کوْڵه: به‌چکه‌ورچ ف بچه‌خرس.

ورخال: خه‌رتل، داڵ، داڵاشی‌سورباو ف لاشخور.

ورد: ۱) ور، ورت، پێچه‌وانه‌ی درشت؛ ۲) برێتی له بنیاده‌می زرنگ‌و ته‌کوُز: (پیاوێکی ورده له کاری خۆی‌دا)؛ ۳) تماشاکه، سه‌رنج‌بده: (ورد ئه‌مه چه‌ئه‌کا)؛ ۴) دوعای ژێرلێوان ف ۱) خُرد، ریز؛ ۲) کنایه از آدم منظّم و باهوش؛ ۳) نگاه کن، دقّت کن، بنگر؛ ۴) وِرد.

وردا: بێره‌دا، لێره‌وه ف از اینجا.

وردبوُن: له‌ت‌وپه‌ت‌بوُن، بوُنه‌تۆز وه‌ك ئارد ف خردوریزشدن.

وردبوُنه‌وه: ۱) به‌زیتی له‌شتێ ڕوانین؛ ۲) بیرکردنه‌وه؛ ۳) گۆڕانه‌وه‌ی پوُڵ به‌پوُڵ؛ ۴) فرۆشرانی ماڵی بازرگانی ف ۱) با دقّت نگاه کردن؛ ۲) فکر کردن؛ ۳) خردشدن پول؛ ۴) فروخته‌شدن کالای بازرگانی.

وردبین: بیرتیژو به‌هۆش ف هوشیار و نازك‌بین.

وردکردن: ۱) کردنه‌تۆز، له‌ت‌وپه‌ت‌کردن؛ ۲) پوُڵی زل به‌پوُڵی پچوُك گۆڕینه‌وه ف ۱) خُرد کردن؛ ۲) پول خُرد کردن.

وردکردنه‌وه: گۆڕینه‌وه‌ی پوُڵی زل به پچوُك ف خُرد کردن پول.

وردکه: ۱) ورتکه؛ ۲) له‌ت‌وپه‌ت بکه ف ۱) خُرده، ریزه؛ ۲) خُردکن.

وردمرد: شڕوشاتاڵ، خرتوپرت ف خِرت و پرت.

ورداڵه: خرت‌وپرت، که‌ل‌په‌لی که‌م‌نرخ ف خرت و پرت.

وردوبوُن: وردبوُنه‌وه ف دقّت کردن.

وردوخاش: زۆرورد ف خردوخاك، بسیار ریز.

وردوخاڵ: وردوخاش ف بسیار ریز.

وردوخان: وردوخاش ف بسیار ریز.

وردودرشت: ۱) بچوُك‌و زل؛ ۲) برێتی له گش خێزانی ماڵ یان ئاوایی

ف ۱) ریز و درشت؛ ۲) کنایه از همهٔ افرادخانواده یا آبادی.

وردورد: ۱) زۆرورد: (**وردوردی** کرد)؛ ۲) بەسەپایی لێ ڕوانین: (**وردورد** تیی ڕوانی) ف ۱) بسیار ریز؛ ۲) با دقّت نگاه کردن.

وردە: ۱) وردا، بیرەدا؛ ۲) بریتی لە بزن و مەڕ: (وردەم چەندسەرێك هەیە)؛ ۳) خرت‌وپرت؛ ۴) کەمێ، کەم؛ ۵) کەمرەو تەپاڵەی ورد کە لە پەین درشت‌تر بێ بۆ سوتاندن ف ۱) از اینجا؛ ۲) کنایه از بز و گوسفند؛ ۳) خرت‌وپرت؛ ۴) اندکی؛ ۵) تاپالهٔ ریز.

وردەئاهەنگ: ۱) دەنگی بڕبڕەو پس‌پس؛ ۲) بریتی لە تڕ، بای بەدەنگی پشتەوە: (پیر کە کۆکیی و نەتڕی دوورە لەمردن هێشتا/ وردەئاهەنگی دوای کۆکە نیشانەی ئەجەلە) «شێخ‌ڕەزا» ف ۱) صدای بریده بریده؛ ۲) کنایه از گوز.

وردەبا: بریتی لە تڕ و تس ف کنایه از باد مقعد.

وردەبابەت: کەل‌پەلی چەرچی، وردەواڵە ف کالا و مناع پیلەور.

وردەباز: گاڤی لهەڤ‌نزیك ف گامهای کوچك و بەهم نزدیك.

وردەبزە: زەردەخەنەی کەم ف لبخند سبك، تَبَسُّم.

وردەبەز: پارچەبەزی ناوزگ ف خردەپیەدرون شکم.

وردەبین: وردبین ف باریك‌بین، نازك‌بین.

وردەتەریب: تەقەڵی وردو لێك‌نزیك ف بخیەهای ریز و متّصل در دوخت.

وردەدان: دانەوێڵەی جگە لەگەنم و جۆ ف بنشن.

وردەدەمار: ڕەگی زۆر باریك لەئەندامدا ف زردپی.

وردەڕەگ: ۱) وردەدەمار؛ ۲) ڕەگی وردی دەرەوەی شاڕەگی ڕوەك ف ۱) زردپی؛ ۲) پرزهای پیرامون ریشهٔ نباتات.

وردەشەڕ: نیوەشەڕ ف نگا: نیوەشەڕ.

وردەفرۆش: ۱) پێچەوانەی کۆفرۆش، کەسێ کە یەکەیەکە شت دەفرۆشێ لەدوکاندا؛ ۲) بریتی لە دوکانداری فەقیر؛ ۳) چەرچی ف ۱) تك‌فروش، خردەفروش؛ ۲) کنایه از کاسب کم‌سرمایه، خردەپا؛ ۳) پیلەور.

وردەقەن: خاکەقەند ف خاکەقند.

وردەقەند: خاکەقەند ف خاکەقند.

وردەك: پاژێ لە شێست‌پاژی سەحات، دەقیقە ف دقیقهٔ ساعت.

وردەکار: ۱) بنیادەمی ڕێك‌وپێك و زانا؛ ۲) دەس‌ڕەنگین؛ ۳) کاروباری بڵاو، جۆربەجۆری کار ف ۱) آدم مرتّب و منظّم؛ ۲) هنرمند؛ ۳) کار متفرّقه.

وردەکاری: ۱) دەس‌ڕەنگینی؛ ۲) بیرکردنەوەو باش پێك‌هێنان ف ۱) هنرمندی؛ ۲) نظم و ترتیب.

وردەکوت: ۱) چەند پارچەی چکۆڵە؛ ۲) دوامین گێرەی خۆیان ف ۱) قطعات ریز؛ ۲) آخرین مرحلهٔ خرمن‌کوبی.

وردەگر: ئیرادگر، ڕەخنەگر ف خردەگیر.

وردەگلەیی: گلەیی دۆستانە ف گلهٔ دوستانە.

وردەڵ: گردەڵ، کورتەبالای خڕکەڵە ف کوتاەقد چاق، تُپُل.

وردەلە: ۱) زۆر چکۆڵە؛ ۲) جومگە ف ۱) ریز؛ ۲) مچ.

وردەماڵ: ئاژەڵ، مەڕو بزن ف کنایه از گوسفند وبز.

وردەمردە: خرت‌وپرت، شڕوشاتاڵ ف خرت و پرت اثاثیه.

وردەو: تواشاکە، سەرنج‌بدە ف نگاه کن، توجّه کن.

وردەواڵە: ماڵی چەرچی ف کالای پیلەور.

وردەوردە: کەم‌کەمە، سەبرەسەبرە ف کم‌کم، یواش‌یواش.

وردەوبوون: ۱) وردبوونەوە؛ ۲) وردبوونەوەی پوولی زل بە بچوك؛ ۳) فرۆشرانی ماڵ ف ۱) دقّت کردن؛ ۲) خردشدن پول؛ ۳) فروختەشدن کالا.

وردەویەخسیر: بریتی لە گش‌بەگشتی بنیادەم و دارایی و زیندەوەر لەئاوایی‌دا: (هاتنەسەرمان **وردەویەخسیریان** بردین) ف کنایه از عموم اهالی و اموال.

وردی: ۱) پچوکی، گچکەیی؛ ۲) باش‌بیرکردنەوە ف ۱) خردی و ریزی؛ ۲) دقّت.

وردیان: زیندانەوان ف زندانبان.

وردیس: چەموڵە بە هەردودەست، پوکاوڵە بە دودەست ف با دو دست ام کردن.

وردێك: وردیلە، زۆر ورد ف بسیار ریز.

وردیك‌بیایش: گچکە بۆتەوە ف کوچك شده است.

وردیك‌دیایش: بچوك دیاردەکا ف کوچك می‌نماید.

وردی‌کلا: چکۆلۆکە ف کوچولو.

وردی‌کلانە: وردی کلا: (بالام کردەوە مەیل وەلای پەستی/ وردیکلانەن دەروازەی هەستی) «مەولەوی» ف کوچولو.

وردێکەك: وردکۆکە ف کوچولو.

وردێکەی: گچکەیی ف کوچکی.

وردیلانە: چکۆلانە ف کوچولوی دوست داشتنی.

وردیلە: وردی زۆرورد ف بسیار ریز.

وردیلەك: وردی زۆرورد ف بسیار ریز.

وردیلەکە: زۆر چکۆلانە ف بسیار کوچولو.

وردی‌مرد: شروتاڵ، خرت‌وپرت ف خِرت وپِرت.

وردی‌مردی: وردی‌مرد ف خِرت وپِرت.

وردینە: هەردوك، هەرتك ف هردو.

وردینی: هەردوکیان، هەرکیان، هەردینان ف هردوشان.

وررۆ: هەموڕۆژێ، گڕۆژێ ف هر روز.

وررۆنێن: هەرڕۆژێك، هەرکاتێك لە وەخت ف هرگاه.

وررە: ۱) پەموی تازە بەهەللاجی کراو: (لەشی دەڵێی وررەی لۆکەیە)؛ ۲) دەنگی ڤرڕە، دەنگی سوڕانی بەپەلەی چەرخ یان شتی ناوخاڵی ف ۱) بهترین قسمت پنبه از غوزه؛ ۲) صدای چرخش شتابان چرخ یا جسم توخالی.

ورژ: برژ ف برشت.

ورژان: برژان ف برشتەشدن.

ورژاندن: براژتن، برژاندن ف برشتن.

ورژانن: ورژاندن ف برشتن.

ورشە: گرشە، بریقە ف درخشش.

ورشەدار: گرشەدار، بریقەدار ف درخشندە.

ورشەدان: بریقان ف درخشیدن.

ورشەك: جۆرێ پشیلەکێوی کە کەوڵی نەرم و زۆر بەنرخە، وشەك، وشەگ ف نوعی گربەسان وحشی کە پوستش قیمتی است.

وڕك: گڕو، پەڵپ ف بهانهٔ کودك.

وڕکاوی: بەڵپگر، گڕوگر ف بهانەگیر.

وڕکدار: وڕکاوی ف بهانەگیر.

وڕك گرتن: گڕوگرتن، پەڵپگرتن ف بهانەگرفتن.

ورکە: ١) ورتکە؛ ٢) نکە، دەنگی کەمی گریاناوی: (هەر **ورکەی** دێت، ورکــەی ببــڕە)؛ ٣) خەمو خەیاڵاتی دڵ، کورکــە؛ ٤) جمگــەی وڵاخــبــەرزە: (لــە**ورکە** چوە) ف ١) خردە؛ ٢) نك ونال؛ ٣) غم و هوسهای دل؛ ٤) مُچ ستور.

وڕکە: بەرەوژوور بازبردن، هەڵبەزین ف جست‌وخیز، پرش.

ورکەمی: هەرکێ، هەرکەس ف هرکس.

ورکەنە: سەری چەسپاو بەشتێکەوە لاگرتن، هەڵکەندن ف برکندن.

وڕکەنە: ١) پێکردنی ئاگر؛ ٢) پێهەڵچوُن ف ١) افروختن آتش؛ ٢) بالارفتن از سنگ و دیوار.

وڕکەوڕکە: فڕکەفڕك، فڕكوهوڕ، هەڵبەزدابەز ف جست‌وخیز.

ورگ: عوُر، حورگ، عورگ، کرش، گەدە، مەدە ف شکمبە.

وڕگ: پەڵپ، گڕو ف بهانهٔ بچە.

ورگدان: سنگدانی دیوار ف انحنای دیوار.

ورگدڕاو: زگ‌دڕاو، بریتی لە زۆرخۆر ف کنایە از پُرخور.

ورگڕنای: وڕکەنە، پێکردنی ئاگر، داگیرساندنی ئاور ف برافروختن آتش.

ورگن: زگ‌زل ف شکم گندە.

ورگنە: ورگن ف شکم‌گندە.

ورگە: ١) ورگن؛ ٢) جێ‌خواردەمەنی ف ١) شکم گندە؛ ٢) معدە.

ورگ‌هاتن: ورگ‌ئەستوُربوُن. *بۆ ژنی زگ‌پڕی دەڵێن* : (**ورگی هاتوە** دیارە زگی پڕە) ف شکم برآمدن. *برای زن حاملە گویند* .

ورگێل: ١) زڤڕ، چەرخ؛ ٢) ژێروژوو ف ١) برگشت؛ ٢) زیرورو.

ورگێلان: ١) زڤڕین، گەڕانەوە؛ ٢) ژێروژوبوُن ف ١) برگشتن؛ ٢) زیروروشدن.

ورگێلانن: ١) زڤڕاندن، چەرخاندن؛ ٢) ژێروژوکردن ف ١) برگرداندن؛ ٢) زیرورو کردن.

وڕلێدان: قسەی زۆرو بێتام کردن ف وراجی.

ورم: ١) روُخان، رمان؛ ٢) قوم، فڕ ف ١) ریزش دیوار؛ ٢) جُرعە.

ورماشەنە: خواردنەوەی بێڕاوەستان ف لاجُرعە سرکشیدن.

ورمان: روُخان، رمان ف فروریختن.

ورمــای: ١) روُخــاو، رمــاو؛ ٢) قوپــانی زەوی ف ١) فروریختــە؛ ٢) فرورفتگی زمین.

ورمــزیار: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ورمێ: ١) ودم؛ ٢) شارێکە لە کوردستان ف ١) یمن، شگون؛ ٢) اُرومیّە.

ورمێدار: ئیجازەپێدراو لەلایەن شێخەوە، ودمدار ف مجاز از پیر طریقت.

ورنایش: ١) خارش، خورو؛ ٢) خوراندن بە نینۆك ف ١) خارش؛ ٢) خاراندن با ناخُن.

ورنگ: ١) گۆرانی‌وتنی بەسەبر بێ دەم‌کردنەوە؛ ٢) پشو، وچان ف ١) زمزمهٔ زیرلبی؛ ٢) وقفە برای استراحت.

ورنگدان: پشودان، وچان‌گرتن ف توقّف کوتاە برای استراحت.

ورنگ گرتن: پشودان، ورنگدان ف توقّف کوتاە برای استراحت.

ورنگە: گۆرانی سەبری بێ‌دەم‌کردنەوە، ورنگ ف زمزمهٔ زیرلبی.

ورنگەورنگ: ورنگەی زۆر ف زمزمهٔ پیاپی زیرلبی.

وڕۆ: ١) پیاگی خوێڕی‌و بێکــارە؛ ٢) بۆگەن‌بوُگ ف ١) مرد بیکارە؛ ٢) بوی گندزدە.

ورورە: گەرای خای ناوزگی مامــر، گەرای ناوزگی مریشــك کە هێشتا نەبۆتە هێلکە ف اشپیل تخم‌مرغ، پورهٔ تخم‌مرغ.

وڕوڕە: ١) چەقەو چەنەدرێژی بێ‌تام؛ ٢) لەیستۆکێکی زارۆکانە لە قالۆر دەیکەن‌و ڤرەڤری دێ، ڤرڕە؛ ٣) بریتی لە ژنی چەنەبازی فێڵاوی ف ١) وراجی، ژاژخــایی؛ ٢) نوعی اسباب بازی کە از ساقهٔ میان تهی سازند و می‌چرخانند صدا می‌دهد؛ ٣) کنایە از زن مکّار وراج.

وڕوڕەی جادو: ١) ناوێکی خەیاڵی‌یە لەچیرۆکاندا بۆ ژنی سیحر باز؛ ٢) بریتی لە پیرێژنی بەفــرت‌وفێڵ ف ١) نامی افســانــەای؛ ٢) کنایە از پیرزن مکّار.

وروژ: شڵەژانی بەکۆمەڵ، توُڕەبوُنی بەکۆ ف هیجان گروهی.

وروژان: توُڕەبوُنی بەکۆمەڵ ف بەهیجان آمدن گروهی.

وروژاندن: توُڕەکردن‌و شڵەژاندنی بەکۆمەڵ: (زەردەواڵەی **وروژاندوە**) ف بە هیجان آوردن گروهی.

وروژاو: توُڕەکراو بە دنەدان ف بەهیجان آمدە، برانگیختە.

وروژم: پەلاماری بەکۆمەڵ ف هجوم.

وروژم‌هێنان: پەلامارداني بەکۆمەڵ ف هجوم آوردن.

وروژە: بەتەوژم‌هاتنی کۆمەڵ ف با فشارآمدن، ریزش کردن.

وروستەی: پێهەڵچوُن ف بالا رفتن از کوە و درخت.

وروکــان: تێوروکان، دەورەدان لە هەمولایەکەوە ف پیرامون گرفتن از هر سو.

ورە: ١) ورار، زراو، ئازایی، تین‌وتــاوی دڵ؛ ٢) ورنــگ ف ١) زَهــرە، شجاعت؛ ٢) زمزمهٔ زیرلبی.

وڕە: ١) برسیەتی، برچێتی، نێزی؛ ٢) دەنگی بەپــەلەسوڕانی چەرخ یا ناوبــەتاڵ: (فڕۆکە **وڕەی** دێت)؛ ٣) چەقە، چەنەبازی؛ ٤) مێشوُلەی نۆبــەتێ؛ ٥) وڕە، پەمــوی تازە هەلاجی‌کراو؛ ٦) بەردەلان ف ١) گرسنگی؛ ٢) صدای ماننــد صدای هواپیمــا؛ ٣) وراجی؛ ٤) پشــهٔ مالاریا؛ ٥) پنبهٔ واخیدهٔ پاك شدە؛ ٦) سنگلاخ.

وڕەبۆسکە: گیایەکە ف گیاهی است.

وره‌بوڵکه: گیایه‌که ف گیاهی است.
وره‌بــه‌ر: به‌تـرس، ترسێ که پیاو له کارو ئازایه‌تی ده‌خـا: (شـاخێکی سه‌خت‌و وره‌به‌ره) ف سهمناك.
وره‌به‌ردان: ۱) زراوچوُن؛ ۲) ناهومێدبوُن ف ۱) زَهره‌ترك شدن؛ ۲) نومیدشدن.
وره‌چوُن: زراوچوُن ف زَهره‌ترك شدن.
ورۆس: ئاڵودار، داری داره‌ڕای خانوُ ف تیرهای چوبی سقف.
ورۆو: ره‌وه‌ده، گه‌له‌ی به‌رازو گورگ ف گلهٔ گرگ و گُراز.
وره‌واره: گونـدێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
وره‌وو ر: ورنگه‌ی له‌سه‌ریه‌ك، ورنگه‌ورنگ ف زمزمهٔ زیرلبی.
ورۆوڕ: ده‌نـگـی گه‌وره‌و گڕی سوُڕانـی شتێ ف صدای گوش خراش چرخیدن چیزی.
وری: چغه‌به، ده‌نگدانی کسوٚك که بێده‌نگ‌بێ ف امر به‌ساکت شدن سگ.
وڕی: گێژی، سه‌رگێژی ف گیجی.
وریا: زرنگ، به‌هوٚش، زیره‌ك ف زرنگ، هوشیار.
وریاوا: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
وریای: به‌نینوٚك خوراندن ف خاریدن.
وریسته‌ی: رابوُن، بڵندبوُنه‌سه‌رپا ف برخاستن.
وریسکه: بروسکه، بریسکه ف برق ابر.
وریش: گرشه، بریقه ف درخشش.
وریشن: گرشه‌دار ف درخشان.
وریشه: بریقه، ورشه، گرشه ف درخشش.
وڕین: بڕین، له‌ت‌کردن به تیخ ف بریدن.
ورینــــگ: ۱) ورار، وره، زراو، قه‌وه‌تی دڵ؛ ۲) ورنـگ، گوٚرانی له‌ژێر لێوان؛ ۳) ئوٚقره، ئارام ف ۱) قوّت قلب، شجاعت؛ ۲) زمزمهٔ زیرلبی؛ ۳) قرار، آرام.
وړینگه: ورینگ ف نگا: ورینگ.
وڕینه: وڕاوه، راواندن، پاته‌ران ف هذیان.
وڕێنه: وڕینه ف هذیان.
وڕینه‌وه: ۱) به‌س کردن له قسه: (سا توخوا بی‌وڕه‌وه)؛ ۲) بڕینه‌وه‌ی دار به ته‌ورو مشار ف ۱) پایان دادن به سخن؛ ۲) بریدن درخت و کنده.
وریه‌و: هه‌رکام، هه‌ریه‌ك ف هرکدام.
وز: ده‌نگی مێش‌و زه‌رگه‌ته ف صدای مگس و زنبور، وز.
وزاق: ۱) ده‌رپه‌ڕینی به‌ته‌وژم؛ ۲) ئاویتن ف ۱) جهش، پرش؛ ۲) پرت.
وزاق‌به‌ستن: ده‌رپه‌ڕین‌و بازی گه‌وره بردن ف جهیدن و پریدن.
وزاقدان: وزاق‌به‌ستن ف جهیدن، پریدن.
وزای: فڕێدان، ئاویتن ف انداختن، پرت کردن.
وزتن: وزای ف انداختن.
وزم: داره‌ڕه‌ش، ناره‌وه‌ند ف درخت نارون.

وزْن‌تاش: نـاوی دێیه‌کـه له کوردستان ف نـام روستایی است درکردستان.
وزْن‌ده‌ره: نـاوی دێیه‌کـه له کـوردستان ف نام روستایی است در کردستان.
وزْن‌قشلاغ: ناوی دێیه‌که له کوردستان ف نام روستایی است در کردستان.
وزوْ: ئه‌خا ف می اندازد.
وزوُ: ئه‌خه‌م ف می اندازم.
وزوْز: ۱) ده‌نگی کوڵینی ئاو؛ ۲) هاشـه‌ی مار ف ۱) صدای جوشیدن آب؛ ۲) صدای مار.
وزوُش: ئه‌یخه‌م ف می‌اندازمش.
وزه: ۱) توانا، قه‌وه‌ت، تاقه‌ت؛ ۲) گه‌مه‌یه‌که، جوٚرێ‌کایه‌س ف ۱) تاب و توان؛ ۲) نام نوعی بازی است.
وزه‌نگی: ئاوزه‌نگی، زه‌نگو ف رکاب.
وزه‌وز: ۱) ده‌نگی درێژی مێش‌و زه‌رده‌واڵه؛ ۲) برێتی له سرته‌کردن ف ۱) وزوز؛ ۲) کنایه از پچ‌پچ.
وزین: ئاویتن ف پرتاب کردن.
وژ: ۱) ده‌نگی ئاوێژراوی زوٚر به‌تـه‌وژم: (بـه‌ردی به‌ره‌قانی وژه‌ی هات، وژه‌ی گولله بو)؛ ۲) برژ، براژ، بنـه‌مـای برژانن واتـا: برژاندن؛ ۳) بنه‌مای بژاردن، نه‌قاندن، وژاردن ف ۱) صدای دررفتن سنگ و گلوله؛ ۲) برشتن؛ ۳) گزیدن.
وژاردن: بژاردن، نه‌قاندن ف برگزیدن، گزیدن.
وژانن: ۱) برژاندن؛ ۲) بژاردن ف ۱) برشتن؛ ۲) گزیدن.
وژاو: ئاودێری له‌سـه‌ریه‌کی نه‌مـامی تازه‌چه‌قاو ف آبیاری پیاپی نشا و نهال تازه نشانده.
وژدن: هه‌ستی دڵ‌و ده‌رون ف وجدان.
وژنگ: ئه‌ژنوٚ، زرانی، چوٚك ف زانو.
وژه: ۱) ده‌نگی تونـدی با؛ ۲) ده‌نگی گولله؛ ۳) پازناوی ئاسیاو ف ۱) صدای تندباد؛ ۲) صدای گلوله؛ ۳) اهرم چوبین در آسیاب.
وژه‌ك: فیشه‌که‌شێته ف فشفشه، موشك آتشبازی.
وس: ۱) بێده‌نـگ؛ ۲) فه‌رمان به بێده‌نگ‌بوُن ف ۱) خاموش، ساکت؛ ۲) هیس، خاموش باش.
وسا: ۱) ئاوها، به‌م‌جوٚره؛ ۲) ئوستا ف ۱) اینطور؛ ۲) استادکار.
وسار: هه‌وسار، وه‌سار، په‌تی‌هه‌واڵی‌ره‌شمه ف افسار.
وسان: ئاوا، به‌م‌جوٚره ف اینطور، بدینسان.
وسبوُن: بێده‌نگ‌بوُن ف ساکت شدن.
وسبین: وسبوُن ف ساکت شدن.
وست: ۱) وس؛ ۲) خه‌وت ف ۱) نگا: وس؛ ۲) خوابید.
وستا: ئوستا ف استادکار.
وستان: ۱) راوه‌ستان؛ ۲) سه‌ورگرتن ف ۱) ایستادن؛ ۲) صبرکردن.
وستن: ۱) ئاویتن؛ ۲) خواستن ف ۱) پرتاب کردن؛ ۲) خواستن.
وستــه: ۱) که‌متـرین‌ده‌نـگ: (وستـه‌ت لێ‌نه‌یه)؛ ۲) خوازراو ف ۱)

کمترین صدا؛ ۲) خواسته‌شده.

وستەی: ۱) خستن؛ ۲) خەفتن [ف] ۱) انداختن؛ ۲) خوابیدن.

وسعەت: مەودا، ماوە، دەرفەتی کار [ف] فرصت انجام کار.

وسك: وشك، ئیشك، زڕ، برینگ [ف] خُشك.

وسْت: ۱) وست، بێ‌دەنگ؛ ۲) بێ‌دەنگ‌بە! [ف] ۱) ساكت؛ ۲) ساكت باش!.

وسكت‌بوُن: دەنگ‌نەكردن [ف] حرف نزدن، ساكت شدن.

وسكت كردن: بێدەنگ‌كردن [ف] ساكت كردن.

وسكورا: دەفری تراوتێكردن لە خواردەمەنی [ف] كاسە.

وسكی: ئەسكو، ئەسكوێ [ف] ملاغە.

وسڵ: خۆششتنی ئاینی [ف] غسل شرعی.

وسمە: ڕەنگێ كە ژنان بڕۆی پێ ڕەنگ‌دەكەن [ف] وَسمە.

وسنی: دوژنی مێردێك بۆ یەكتری، هەوێ [ف] هوو.

وسـو: سوكـەڵـەنـاوی یوسف، ناوە بۆ پیاوان: (وسـوەشـەل بەشەوی سێ‌شەممە چوُ بۆ شوُسەوان) [ف] مخفّف یوسف، نام مردانە.

وسواس: عەنبەڵی، كەسێ كە لەئاوخەرج‌كردندا زۆر پێ‌دادەگرێ [ف] وسواس.

وسواسی: وازوازی، سەرسەری [ف] متردّد، دمدمی مزاج.

وس‌وسْك: دەنگی گریان‌و شیوەن [ف] صدای گریە و زاری.

وسـوُسـوارە: ناوی هۆزێكە لە ئاكۆ بەعسی دەربەدەری كردون [ف] نام عشیرەای كُردزبان.

وسێن: سوُكەڵەناوی حوسێن [ف] مخفّف حسین، نام مردانە.

وش: ۱) گوتن: (وشم)؛ ۲) دەنگی ماری ڕكھەستاو؛ ۳) بنەمای گوشین: (تـرێی خۆمە نەی‌وشم)؛ ۴) بیر، ئاگایی: (وشیار)؛ ۵) گیاكەندر؛ ۶) فەرمانی بێدەنگ‌بوُن؛ ۷) چۆش، فەرمانی كەروێستاندن [ف] ۱) گفتن؛ ۲) صدای مار خشـمـگـین؛ ۳) فشـردن؛ ۴) هوش؛ ۵) كَنَف؛ ۶) امر بەسكوت؛ ۷) لفظ متوقف كردن الاغ.

وشا: كوشرا، گوشرا [ف] فشردە شد.

وشـار: ۱) گوشین، لەنـاودەستـا گلۆفین؛ ۲) شاردنـەوە، ئاقەت‌كردن، ڤەشێران [ف] ۱) فشردن؛ ۲) پنهان كردن.

وشاردن: ۱) گوشین، گلۆفین؛ ۲) ڤەشارتن [ف] ۱) فشردن؛ ۲) پنهان كردن.

وشاق: گەنج، لاو، جحێڵ، جوان‌عومر [ف] برنا، جوان.

وشان: گوشران، گلۆفان [ف] فشردەشدن.

وشاو: گوشراو، گلۆفیاگ [ف] فشردەشدە.

وشای: وشاو [ف] فشردە شدە.

وشت: ۱) وشەی ترساندن؛ ۲) وشەی دنەدانی سەگ، كس، كس‌كس؛ ۳) وریا، زرینـگ [ف] ۱) كلمۀ ترساندن؛ ۲) كلمۀ تحریك سگ؛ ۳) هوشیار و زرنگ.

وشتر: حوشتر، حویشتر، دەڤە [ف] شتر.

وشترالوك: حوشترخۆرە [ف] خارشتر، كسیمە.

وشتراو: زنجیرەشەپۆلی نێرینەی چۆم [ف] آب‌خیزۀ وسط رودخانە.

وشترحۆ: حندرحۆ، جێجلقانە [ف] آلاكلنگ.

وشتـرخـان: ۱) تەویلەی وشتران؛ ۲) برێتی لە ئۆدەی زۆرگەورەو دیوار بڵند [ف] ۱) شترخانە؛ ۲) كنایە از اتاق بسیار گشاد و بلند، سالن.

وشترخوا: حوشترخوا، بالوُك، تاژیلۆكە، تاژی ئەحمەدڕاوكەرە [ف] حشرۀ آخوندك، شیخك.

وشترخوار: حوشترخۆرە [ف] خارشتر.

وشتـرخـۆر: جانـەوەرێكی دڕنـدەیە لە تیرەی پشیلەكێوی. دەڵێن خۆ دەخاتە سەرپشتی وشتر دوُگەی دەخوا [ف] درندەایست گربەسان.

وشترخۆركە: وشترخوار [ف] خارشتر.

وشترخۆرە: وشترخوار [ف] خارشتر.

وشتردانە: ۱) جۆرێ گەنم؛ ۲) جۆرێ زاخ كەبۆ دەرمان دەشێ [ف] ۱) نوعی گندم؛ ۲) نوعی زاج.

وشترددانە: وشتردانە [ف] نگا: وشتردانە.

وشتردیانە: وشتردانە [ف] نگا: وشتردانە.

وشترقین: برێتی لە بوغزلەزگ‌و دەبنەوەبڕ [ف] كنایە از كینەتوز تودار.

وشترگەل: ڕەوەوشتر [ف] گلۀ شتر.

وشترگەڵو: گۆنجەی سواڵەتی تێكخراو بۆ ڕاگوێزانی ئاو [ف] شترگلو.

وشترما: وشتری مێوینە، بەرانبەری نێر [ف] شتر مادە.

وشترمار: جۆرێ ماری زەردو ڕەشە [ف] نوعی مار.

وشترمر: جانەوەرێكە وەك مامر دەچێ زۆر بڵندەو نافڕێ پێ‌ڕەوە [ف] شترمرغ.

وشترمل: ۱) كێوێكە لە كوردستان؛ ۲) برێتی لە بنیادەمی مل‌درێژ [ف] ۱) نام كوهی است؛ ۲) كنایە از آدم گردن دراز.

وشترمۆڵ: جێگەی ئیخ‌دانی وشترگەل [ف] جای خوابانیدن شتران.

وشترمەلە: مەلەی لەسەر تەنشت [ف] شناكردن بر پهلو.

وشترە: وشتراو [ف] آبكوهە، خیزاب.

وشترەوان: سارەوان، شوانی وشتران [ف] ساربان.

وشتری: جۆرێ ڕۆیشتن بە لۆقی بڵند [ف] نوعی راه رفتن.

وشتۆ: دنەدانی سەگ بۆ تێ‌بەربوُن، كس‌كس [ف] لفظ حملە دادن سگ.

وشتە: وتـەی ترساندن: (وشتـەی لێ‌بكـەی دڵی دەتۆقێ) [ف] كلمۀ ترساندن.

وشتەپە: ناوی دوگوند لە كوردستان، یەكیان بەعسی وێرانی كرد [ف] نام دو روستا در كردستان كە یكی را بعثیان ویران كردند.

وشتیو: وشتۆ [ف] لفظ پارس دادن سگ.

وشتیوُ: وشتۆ [ف] لفظ پارس دادن سگ.

وشر: ۱) دەیەك، لە دەپاژ پاژێك؛ ۲) خوێنبایی [ف] ۱) عُشر، یك دهم؛ ۲) خونبها.

وشش: دەنگی ناڵینی خەمگین [ف] صدای ضجّە.

وشـك: ۱) پێچـەوانـەی تەڕ؛ ۲) ڕەق، سەخت؛ ۳) ڕژد، چكـوُس؛ ۴) رونـاخـۆش؛ ۵) ناتێگـەیشتـو؛ ۶) نەغـد: (پوُڵی وشكی هەیە)؛ ۷) پێچـەوانـەی قەڵب، عەیارتـەواو: (ئـەم لیرە قەڵب‌نیە وشكە) [ف] ۱) خشك؛ ۲) سخت و سفت؛ ۳) خسیس؛ ۴) اخمو؛ ۵) نفهم؛ ۶) نقد؛

۷) سرە، ناب.

وشكارۆ: بێرون، چۆڵی قاقڕو بێئاو ف خشكسار، كویر.

وشكامە: تۆمچاندنی بەرلە ئاودانی زەوی ف بذرپاشی قبل از آساری زمین.

وشكان: جێگەی بێئاو ف جای بی‌آب.

وشكانی: ۱) بەژ، پێچەوانەی شوێنی بەئاو؛ ۲) ماوەیەك لە ساڵ كە زەوی وشكەو باران ناباری ف ۱) بر، خشكی؛ ۲) فصل بی‌بارانی و خشكی زمین.

وشكاو: ئیشكاو ف پایان آب.

وشكاوداهاتن: دوابەشی ئاو ڕۆیشتن، ئیشكاوهاتن ف خشكیدن آب.

وشكـاوس: ئەستێور، مانگایەك كە بۆ ئاوس بوٗن ساڵ بوێری كردوە ف سترون یكساله، نازای موقّتی.

وشكاوشك: وشكی لەئەندازە بەدەر ف بسیار خشك.

وشكاوهاتن: وشكاوداهاتن ف خوشیدن آب.

وشكـاوی: جانەوەرانێ كە لە بەژوئاودا دەتوانن بژین وەك ڕەقەو بۆق و مار ف ذوحیاتین.

وشكایی: بەژ ف خشكی.

وشك‌بوٗ: تەڕایی لەكوڵ كەوتوٗ ف خشك شده.

وشـك‌بوٗن: ۱) لە تەڕایی ڕزگاربوٗن؛ ۲) ڕەق‌بوٗن؛ ۳) لە جوٗڵەو بزوتن كەوتن: (لـەتـرسـان **وشـك‌بوٗم**، ئەم قوڵەم **وشك‌بوٗە** كارناكا) ف ۱) خشك شدن؛ ۲) سخت شدن؛ ۳) خشك زدن، از حركت بازماندن.

وشك‌بوٗنەوە: لەتەڕی ڕزگاربوٗن ف بازخشك شدن.

وشك‌دیس: دیواری لە وشكەبەرد ف دیوار سنگی بی‌ملاط.

وشك‌كردن: ۱) بێ‌ئاوبوٗنی كانی‌و سەرچاوە؛ ۲) تەڕ كردن بەوشك ف ۱) خوشیدن چشمه؛ ۲) خشك كردن خیس.

وشك‌كردنەوە: تەڕ لەتەڕی ڕزگاركردن ف خشك كردن خیس.

وشك‌وواعدە: وشك‌و برینگ، زۆرزۆر وشك ف بسیار خشك.

وشكە: ۱) مزەی نەغد بێ‌خۆراك؛ ۲) دانەوێڵە لەماڵدا؛ ۳) پارەی نەغد؛ ۴) نەخۆشیەكی ئاژەڵە كە شیر وشك‌دەكا؛ ۵) هەرشتێ كە تەڕ نیە؛ ۶) كەمـرە؛ ۷) چۆش، هۆش، فەرمانی ڕاوێستاندنی كەرو ئێستر ف ۱) مزد نقدی بدون خوراك؛ ۲) بنشن؛ ۳) پول نقد؛ ۴) نوعی بیماری دام كە شیرخشـك كند؛ ۵) خشك بەمعنی عام؛ ۶) تاپالهٔ پامال و خشك شده؛ ۷) لفظ متوقف كردن استر والاغ.

وشكەبار: میوەی ئیشكەوەكراو وەك باوی‌و مێوژو قەیسی‌و لەتكە ف خشكبار.

وشكەبرین: كوانی بێ‌زینچكاو ف زخم چرك نكرده.

وشكەبەر: وشكەبار ف خشكبار.

وشكەبەرد: ئیشكەكەڵەك ف سنگچین بدون گل.

وشكـەبیر: چاڵاوێ كە هەر بەهـاران ئاوی تێدایە ف چاه آبی كە فقط بهاران آب دارد.

وشكـــەبیرۆ: پێچـەوانـەی تەڕەبیرۆ، نەخـۆشیەكی پێستـە ف یكی از بیماریهای پوست.

وشكەپلاو: پلاوێ كە دەگەڵ ئێنان ڕۆنی تێ‌نەكرێ ف چلو، كته.

وشكەجاو: نانی بتەرسی خواردن، نانی بێ‌پێخۆر خواردن ف نان تهی و بدون نانخورش خوردن.

وشكەجو: وشكەجاو ف نگا: وشكەجاو.

وشكەچن: ئیشكەكەڵەك ف سنگچین.

وشكەچۆم: ڕوبارێ كە لەتاوساندا ئیشك‌دەبێ ف رودی كە در تابستان می‌خشكد.

وشكەچین: وشكەچن ف سنگچین.

وشكەدان: دانەوێڵە ف بنشن.

وشكەداوەت: ڕەخسی بەگەل كە ژنی تیانەبێ ف رقص گروهی مردانه.

وشكـەڕن: ۱) دەسكـەنە؛ ۲) تۆكڕنینەوە لە پێست بێ خوٗساندن؛ ۳) ئیشكـەڕن ف ۱) درویدن غلّه با دست؛ ۲) بركنـدن موی از پوست بدون خیسانیدن؛ ۳) دلقك نمایش.

وشكەرۆ: وشكارۆ ف خشكسار.

وشكەڕۆ: ئیشكەڕۆ، ئەسپی ڕانەهێنراو ف اسب تعلیم ندیده.

وشكەڕێ: ڕێگای سەخت‌و بەردەلان‌و خۆش‌نەكراو ف راه سنگلاخ و ناهموار.

وشكەساڵ: ساڵی كەم‌باران ف خشكسال.

وشكـەسـۆفی: تەركەدنیای نەزان‌و بێ‌سەلیقە: (بڕوانە **وشكەسۆفی‌و** ڕەقسی بەهـەروەلـە/ دیسان لە بەحری وشكی هەوا كەوتە پێ‌مەلە) «نالی» ف زاهد خشك و قشری.

وشكەسەرما: سـەرماو بەستەڵەكـی بێ بارژن ف سرمای سخت بی‌بارش.

وشكەسەما: برێتی لە خۆ زۆربەكەیف نیشان‌دان بەخۆڕایی ف كنایه از اظهار شادی كردن بدون سبب.

وشكەسی: ۱) سەنگ‌فەرش؛ ۲) ئیشكەمز ف ۱) سنگ‌فرش؛ ۲) مزدور نقدی بدون خوراك.

وشكەشین: شیوەن‌كردن بۆ كەسێ بەبێ‌ئەوە خاوەن‌مردگ نان‌و خوان بدا بە شیوەن‌گێڕان: (چوین بۆ ئاغا **وشكەشینمان** كرد) ف شیونی كە از خانهٔ ماتمدار غذایی به شیون‌كنان ندهند.

وشكەشیو: دۆڵ‌و دەرەی بێ‌ئاو ف درّهٔ بی‌آب.

وشكەكەڵەك: وشكەبەرد، ئیشكەكەڵەك ف سنگچین بدون گِل.

وشكەڵ: لكی وشكی دار ف شاخه‌های خشك درخت.

وشكەلاتن: ۱) وشك‌بوٗن؛ ۲) برێتی لە لاوازبوٗنی زۆر ف ۱) خشكیدن؛ ۲) كنایه از لاغرشدن بسیار.

وشكەلاتو: ۱) ئیشكـەوەبو؛ ۲) لەڕولاوازبـوٗگ ف ۱) خشكیده؛ ۲) بسیارلاغرشده.

وشكـەمـز: ۱) ئیشكەمز، ئیشكەمس؛ ۲) شوانكارەیی بێ‌ئەوە بەهرەی شیر و كوڵكەی ساڵانە بدا ف ۱) مزد نقدی بدون خوراك؛ ۲) دام را نصفه‌دادن بدون دریافت بهرهٔ سالیانه.

وشكەمس: وشكەمز ف نگا: وشكەمز.

وشكەوبوٗگ: ئیشكەوەبو ف خشك شده.

وشکەوبوُن: وشك بوُنەوە ف خشك شدن خيس.

وشکەوکردن: وشك کردنەوە ف خشك کردن خيس.

وشکەوەبو: وشکەوبوُگ، ئيشکەوەبو ف خشك شدن خيس.

وشکەوەبوُن: وشکەوبوُن، وشك بوُنەوە ف خشك شدن خيس.

وشکەوەرد: خەفتان، تۆچاندن لە شێوەرد بەتەمای باران ف بذرافشانی در زمين خشك به اميد باران.

وشکەوەکردن: وشك کردنەوە ف خشك کردن خيس.

وشك هەڵاتن: وشکەڵاتن ف نگا: وشکەڵاتن.

وشك هەڵاتو: وشکەڵاتو ف نگا: وشکەڵاتو.

وشك هەڵگەڕان: نزيك بە وشك بوُن ف نزديك به خشك شدن.

وشکەيی: بريتی لە ڕوبينی و کلکەسوُتە ف کنايه از تملّق.

وشکی: ١) بەژ، وشکـانی؛ ٢) پێچـەوانـەی تەڕی؛ ٣) پەتی، بێ هيچ: (ميوانين بە**وشکی** هاتـوين. *واتا: بەدەستی بەتاڵ*، بەڵێنی بە**وشکی** بەکاری چی دێت) ف ١) برّ، خشکی؛ ٢) خشك بودن، ضدّ خيسی؛ ٣) خالی از هرچيز، خُشك و خالی.

وشم: ١) بەڵای شيناوەرد؛ ٢) دەبێژم، دەڵێم؛ ٣) بنەمای گوشين بۆ بێژەر، ئەگوشم ف ١) آفت نباتات؛ ٢) گويم؛ ٣) می فشُرم.

وشمێ: پێی ئێژم ف به وی می گويم.

وشو: وشەی ترساندنی ترسەنۆك ف لفظ ترساندن ترسويان.

وشـوُ: ١) کۆمـەڵێ زۆر لە دەنکی ميوە کە بەدارکێکەوە هەڵواسراوە؛ ٢) گوڵی دەخڵ ف ١) خوشهٔ ميوه؛ ٢) خوشهٔ غلّه.

وشوُکەر: گوڵچين، کەسێ کە دەسك و گوڵ دەکا ف خوشەچين.

وشە: ١) وتە، واژە، وێژە، بێژە، قسە، لەبز، کەليمە؛ ٢) دەنگی وەك دەنگی ماری توُڕە ف ١) کلمه؛ ٢) صدای مانند مار برانگيخته.

وشەبەوشە: کەليمە بەکەليمە، لەبز بەلەبز ف حرف به حرف، تماماً.

وشەك: ورشەك ف نگا: ورشەك.

وشەگ: ورشەك ف نگا: ورشەك.

وشەوش: دەنگی لەشوێن‌يەکی مار ف صدای پيايی مار برانگيخته.

وشی: ١) وشوُی ميوە؛ ٢) رابردوی گوشين بۆ کەسی سێهەم، گوشی، کوشی ف ١) خوشهٔ ميوه؛ ٢) فشرد.

وشيا: وشا، گوشرا ف فشرده شد.

وشيار: ئاگادار، بەبير، وريا: (شـوکـور **وشيار**ە مەحـوی، تێ‌دەگا دنيا خەرابــاتــە/ خەرابـەی گەر بکـا ئەهلی خەرابـە بۆچی لێ‌دەگرم) «مەحوی» ف هوشيار.

وشياربوُن: ئاگاداربوُن ف آگاه شدن، هشيارشدن.

وشياربوُنەوە: ١) ئاگاداربوُنەوە لە کارێ؛ ٢) بەخەبەرهاتن لە خەو ف ١) آگاه شدن؛ ٢) بيدار شدن از خواب.

وشيارکـردنـەوە: ١) ئاگادارکردن لە نهێنی؛ ٢) لەخەو پەڕاندن ف ١) آگاه کردن از راز؛ ٢) بيدار کردن از خواب.

وشياری: ١) وريايی؛ ٢) بەئاگايی، بێداری ف ١) زرنگی، هشياری؛ ٢) بيداری.

وشێردن: ڤەشارتن، شاردنەوە ف پنهان کردن.

وشين: گوشين، گلۆفين ف فشردن.

وفە: کوانێکە لە ئاژەڵ دێت ف دُمَلی که ويژهٔ دام است.

وڵ: ١) پنچکەدرکێکە لە شيلان ئەکا گوڵی زەردو سوُر دەگرێ؛ ٢) گوڵ؛ ٣) خونچە؛ ٤) بێدەنگ: (**وڵ بە**)؛ ٥) بەرەڵا: (وڵی کە با بچێ)؛ ٦) نەبـەگە، خوێنـەگرتو: (شل و وڵ) ف ١) خاربنی است که به نسترن کوهی می‌ماند؛ ٢) گُل؛ ٣) غُنچه؛ ٤) ساکت؛ ٥) وِل؛ ٦) شل و سست.

وِڵ: ١) کون، قول، کونـا؛ ٢) بەرەڵا؛ ٣) ورکـەنـانی تێکـوشين؛ ٤) تێکوشين؛ ٥) گلۆفاو، لەناودەستا گوشراو؛ ٦) گوم ف ١) سوراخ؛ ٢) ول؛ ٣) نان پاره برای تريد؛ ٤) نان تريدشده؛ ٥) مچاله؛ ٦) گم.

وڵا: ١) تەولا، تەونالی؛ ٢) سوێندبەخودا، بەخوا ف ١) آنسو؛ ٢) واللّه.

وڵات: ١) سەرزەمينی جێ‌ژيانی خەڵـك؛ ٢) مەملەکـەت؛ ٣) بريتی لە دەوروبەرو دارودیوار: (هەمو وڵاتی پيس کرد، بەسەر وڵاتيدا مەڕێژە) ف ١) سرزمين آباد؛ ٢) کشور؛ ٣) کنايه از دوروبر و درودیوار.

وڵاتپارێز: نيشتمان‌پەرست ف ميهن‌دوست.

وڵاتپارێزی: نيشتمان‌پەرستی ف ميهن‌دوستی.

وڵاخ: يەکسم و گاوگوڵ ف ستور و گاو و گاوميش.

وڵاخدار: چاروێدار ف چاروادار.

وڵاخلو: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ويران شدهٔ کردستان توسط بعثيان.

وڵاش: ١) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاوليان کرد؛ ٢) ئامراً، رەفيقی ڕێگـە ف ١) روستـايی در کردستـان که بعثيان آن را ويران کردند؛ ٢) همراه.

وڵاشم: ١) شلی نەپێچراو؛ ٢) بەرئاواڵە ف ١) سُست ناپيچيده؛ ٢) روباز.

وڵاغ: وڵاخ ف نگا: وڵاخ.

وڵاغدار: وڵاخدار ف چاروادار.

وڵاغلو: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ويران شدهٔ کردستان توسط بعثيان.

وڵاڵە: ئامرازێکە لەخەرەکدا ف ابزاری در چرخ دوك‌ريسی.

وڵام: ١) خەبەری ڕاسپێراو؛ ٢) جواب، پەرسف ف ١) پيام؛ ٢) پاسخ.

وڵامە: ماناکردنەوە ف تفسير، شرح.

وڵڵانە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاوليان کرد ف روستايی در کردستان که بعثيان آن را ويران کردند.

وڵاو: بڵاو، پەرژ ف پراکنده.

وڵاوی: بڵاوی ف پراکندگی.

وڵاويای: جوانی شۆخ‌وشەنگ ف زيبای شوخ و شنگ.

وڵاوين: شێلان بەدەست، دەس‌پياماڵين ف مالش دادن، چلانيدن.

وڵايەت: ١) وڵات، سەرزەمين؛ ٢) شار، بازێڕ ف ١) منطقه؛ ٢) شهر.

وڵتە: گەراماسی ف تخم ماهی.

وڵچە: خونچەی تازەپشکوتو ف غنچهٔ تازه لب گشوده.

وڵحێ: ١) بڵح، سوُك‌وچروُك؛ ٢) گوێ‌نەدەر، کەترەخەم ف ١) هرزه؛ ٢)

لاقید.

ولحێ: ولحێ ف نگا: ولحێ.

ولس: ئاژەڵ، ماڵات، دەوڵەت ف دام، حیوان اهلی.

ولسات: ولس ف نگا: ولس.

ولف: جوُت، نێر بۆ مێ و مێ بۆ نێر: (ولفن) ف جفت، همسر.

ولفەت: سەرقەڵەمانە ف مُزدِ دعانویس.

ولك: ١) گورچك، گورچەویلە؛ ٢) جەرگ، کەزەب ف ١) گرده، کلیه؛ ٢) جگر.

ولكبەساجەودان: جەرگسوتاندن، توُشی دەردو ئازار کردن ف جگر سوزاندن، کنایه از بسیار آزار دادن.

ولكرن: ١) دەرکردن؛ ٢) بەرەڵاکردن ف ١) راندن؛ ٢) ول کردن.

ولكری: ١) دەرکراو؛ ٢) بەرەڵداکراو ف ١) رانده شده؛ ٢) رها شده.

ولكه: وشەی پچوك‌شاندان: (گردولکە، جاشولکە) ف پسوند تصغیر.

ولكــــه: مەڵبــەنـد: (لـە ولکـەی عیشق‌دا گەر لافی شاهی لێبدەی لێت‌دێت) «بێکەس» ف منطقه، قلمرو.

ولماو: بەفری شلی نیوەئاو ف برف آبکی درحال ذوب.

ولمه: ١) پارچەگۆشتی زلی بێ‌ئێسك؛ ٢) زەقایی سەرڕان؛ ٣) گولمە ف ١) قطعه گوشت درشت، لُخم؛ ٢) قسمت بالایی ران، کفل؛ ٣) نگا: گولمە.

ولنگه: ١) دەسەپاچە، پەك‌کەوتە، داماو؛ ٢) قسەی بێ‌ماناو بێ‌سەروبەر ف ١) دستپاچه؛ ٢) چرند و پرت وپلا.

ولۆ: بەم‌جۆرە ف این طور.

ولۆ: گولبێنە، گولۆینە ف نگا: گولۆینە.

ولۆش: برۆش، برویش ف بلغور ریز.

ول‌ول: بۆڵەبۆڵی بەگورەوهەراوە ف اعتراض و دادوبیداد.

ولۆله: گەرای ناوزگی مامر، وروْره ف تخم نیم‌بند در شکم مرغ.

وله: پان، بەرپان ف عریض، پهن.

ولــه: ١) گولمە، ولمە؛ ٢) مله، جۆبرە، جۆبرکە؛ ٣) کون، قول ف ١) نگا: گولمە؛ ٢) حشرهٔ آبدُزدك؛ ٣) سوراخ.

ولهــ: هەلۆ، ئەیلۆ، ئەلوهـ ف عُقاب.

ولەتوت: شیلان، جلێق ف نسترن کوهی.

ولەره: پوڵکە، گاگۆز، ولیره ف خُلَّر.

ولــەسعــەت: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ولەسەگانە: ولەتوت، شیلان، جلێق ف نسترن کوهی.

ولی: خونچە، بشکوُژ ف غنچه.

ولێ: ولۆ، ئەم‌جۆرە ف این طور.

ولیاوا: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ولیره: ١) کزن؛ ٢) پوڵکە ف ١) گاودانه؛ ٢) خلر.

ولیفەت: ١) ولف، هاوجوُت؛ ٢) خوڕایی، بەبێ‌نرخ؛ ٣) سەرقەڵەمانە ف ١) همسر؛ ٢) رایگان؛ ٣) مُزدِ دعانویس.

ولیفەتانە: سەرقەڵەمانە ف مُزدِ دعانویس.

ولــین: ١) گلۆفـین، گوشـین لەنــاو دەسـت؛ ٢) تێکــوشـین ف ١) مُچاله‌کردن؛ ٢) ترید کردن نان.

ولێو: جوان‌چاك، شۆخ‌وشەنگ ف زیبای شوخ و شنگ.

ولێوی: شۆخ‌وشەنگی ف شنگ و شوخی.

ولیەفــەتی: برێتی لە مێرد بەرانبــەر بەژن: (بــەچرو دەچیەوە لای ولیەفەتی) «جەنابی‌مەلا» ف کنایه از همسر زن، شوهر.

ون: ١) گوم، نادیار؛ ٢) ئێوە، هوُن، ئەنگۆ، هنگ ف ١) گُم؛ ٢) شما.

وُن: خوێن ف خون.

ونا: ١) گوم، نادیار؛ ٢) بەلاش، خوڕایی؛ ٣) بەم‌جۆرە، ئاوها ف ١) گُم؛ ٢) مُفت، مجّانی؛ ٣) این طور.

ونار: ١) ئامادە، تەیار؛ ٢) خێشکێ کە زەوی پێ تەختەتەختە دەکەن بۆ چانـدن؛ ٣) بنار، داوێنی کێو؛ ٤) شێوی سێ‌گاسنە ف ١) آماده؛ ٢) شخم صاف کنی که کردها را تقسیم می‌کند؛ ٣) دامنهٔ کوه؛ ٤) شخم سه‌خیشه.

ونارا: ئامادەی‌کرد، حازری کرد ف آماده کرد.

ونارای: راگرتن، وێساندن ف نگهداشتن، متوقّف کردن.

ناردن: ئامادەکردن ف آماده‌کردن.

وناندن: هۆندنەوەی کەزی، پرچ هۆنینەوە ف آراستن و بافتن مو.

وناو: بناو، دارێکی لێرەواری بێ‌بەرە ف درختی است آزاد و جنگلی.

ون‌بوُ: ١) گوم‌بوُگ؛ ٢) گوم بو، دیار نەما ف ١) گم شده؛ ٢) گم شد.

ون‌بوُن: گوم‌بوُن ف گم شدن.

ونتار: بنار ف نگا: بنار.

ونجڕ: ریزاڵ‌ریزاڵ، شڕودڕ ف لت‌وپار، کهنه و ازهم دررفته.

ونجڕبەونجڕ: تەواو شڕو دڕاو ف بسیار کهنه و پاره.

ونجڕونجڕ: ونجڕبەونجڕ ف بسیار کهنه و پاره‌پاره.

وندا: گوم، ون، نادیار ف گُم.

وندابو: ١) گوم‌بوُگ؛ ٢) گوم‌بو، ون‌بو ف نگا: ون‌بو.

وندابوُن: ون‌بوُن ف گُم شدن.

وندابین: ون‌بوُن ف گُم شدن.

نداکرن: ١) گوم‌کردن؛ ٢) گومیان‌کرد ف ١) گم کردن؛ ٢) گم کردند.

ون‌کردن: گوم‌کردن ف گم کردن.

ونگه: بناوان، بەربەندی ئاو ف جای بستن آب.

ونه: ١) گومە، دیارنیە؛ ٢) ئەو، فلان؛ ٣) بنە، بینە ف ١) گم است؛ ٢) آن؛ ٣) بگذار، بنه.

وُنەوەی: خوێنگر، خوێن‌ئەستێن ف خونخواه.

ونی: ئاوها، بەم‌جۆرە ف این طور.

وُنی: خوین ف خون.

ونی‌یایش: روانین، تواشاکردن، فت‌کردن، لێ‌مەیزاندن ف نگاه کردن.

ووْ: ١) هۆی، ئاهای؛ ٢) ئۆف، دادلەدەس ف ١) حرف ندای، ای؛ ٢) وای.

ووُ: ١) پیتی بادانەوە، وە؛ ٢) ئەو ف ١) حرف عطف، و؛ ٢) او، وی.

ووْجا: ۱) لەویْ، لەینە؛ ۲) ئەوجارە ف ۱) آنجا؛ ۲) آنگاه.
ووْزا: ووْجا ف نگا: ووْجا.
ووْژا: ووْجا ف نگا: ووْجا.
ووْش: چوْش، وتەی کەرڕاوەستاندن ف حرف ترمز الاغ، هُش.
ووشی: هیْشو، هوْشە ف خوشە.
ووْلە: وتەی ڕاوەستاندنی گوْلك ف حرف ترمز گوساله.
ووْنی: ئاوەها، بەمجوْرە ف این طور.
ووْهوْ: ئوْحا، وەحە، وەلە، وشەی ویْستاندنی چیْلْو گا ف لفظ متوقف کردن گاو.
وویاتەی: پیْکەنین، خەنین، کەنین، خەنەکردن ف خندیدن.
وویایش: پیْکەنین ف خندیدن.
ووْیە: خوشك، خوەیشك، خوار ف خواهر.
وە: ۱) پیتی دوبارە کردنەوە: (وەگەڕیْ)؛ ۲) فرْکردن: (وەخوْ، بخوْوە)؛ ۳) بوْ، بە: (وەتوْ ئیْژم)؛ ۴) ئالی، تەرەف: (وەلا کەوە، وەدوُر کەوت، وەسەردا، وەژیْللا)؛ ۵) وا، ئاوا، ئاوەها: (وەبکە بەباشت بزانن)؛ ۶) ئاوالّە، وا، واز: (دەرکیْ وەکە، گریْ کەی وەکە)؛ ۷) ئیْوە، ئەنگوْ: (لەبەر خاتریْ وە دەچم)؛ ۸) خاوەن: (وەناموُس، وەهونەر، وەجەرگ)؛ ۹) پیتی فەرمان: (ئەو دارە بە مشار وەبڕە)؛ ۱۰) دەگەلْ: (بەتوْوە دەبینە چوارکەس)؛ ۱۱) چوْنیەتی، بار: (وەپاوە، وەدانیشتنەوە، وەڕاکشانەوە)؛ ۱۲) لکانو جوُتبوُن: (پیْوە نوُساوە، پیْیەوەداوە)؛ ۱۳) وتەی سویْند: (وەخوا قەسەم)؛ ۱۴) ئەو ف ۱) حرف تکرار؛ ۲) پیشوند و پسوندبە معنی آشامیدن؛ ۳) به؛ ۴) سو، طرف؛ ۵) چنین؛ ۶) باز، گشاده؛ ۷) شما؛ ۸) دارنده، صاحب؛ ۹) پیشوند امری؛ ۱۰) با، همراه؛ ۱۱) بیان حالت؛ ۱۲) حرف اتّصال؛ ۱۳) حرف سوگند؛ ۱۴) او.
وها: ئاوها، ئاوا ف این طور.
وهار: ۱) نزم، نەوی؛ ۲) بەهار ف ۱) پست، ضدّ بلند؛ ۲) بهار.
وەئەر: خاوەن، خودان، داژدار، وایر ف صاحب.
وەئەستاندن: ئەستاندنەوە، سانەنەوە ف بازپس گرفتن.
وەئەی: هوْی، وشەی بانگ‌کردن ف حرف ندای، ای.
وەبا: ۱) ئەگەر ئاوا بوایە؛ ۲) بەبا، دیْلّەبەبا؛ ۳) نەخوْشی چاوقولْکە ف ۱) اگر چنین بود؛ ۲) دَلْهٔ نرخواه؛ ۳) بیماری وبا.
وەبالْ: ئوْبالْ، تاوان: (وەبالّی تو بەملم) ف وبال.
وەباهاتن: ئیشتیای گان‌کردنی دیْلْ ف جفت خواستن دَله.
وەبزا: وای حەساوکە، وای دانیْ ف چنین پندار.
وەبزانم: بەبیری من ف به رأی من، انگار، تصوّر می کنم.
وەبزانە: وەبزا ف چنین پندار.
وەبن: ۱) بەرەو لای خوارو: (من **وەبن** کەوتم)؛ ۲) بریْتی لە زیان: (لەو سەودایەدا **وەبن** کەوتم) ف ۱) زیر، زیرین؛ ۲) کنایه از زیان دیدن.
وەبن‌دان: ۱) خستنەژیْر؛ ۲) تەشەناکردنی برین: (کوانەکەی **وەبنی‌داوە**) ف ۱) زیرگرفتن؛ ۲) چرك کردن و آماسیدن زخم یا دُمل.
وەبن کەوتن: ۱) ژیْرکەوتن؛ ۲) بریْتی لە زیان‌کردن لەسەودادا ف ۱) زیرافتادن؛ ۲) کنایه از مغبون شدن در معامله.
وەبو: ۱) ئاوها ڕوی‌دا؛ ۲) کرایەوە ف ۱) چنین بود؛ ۲) بازشد.
وەبوُن: ۱) کرانەوە؛ ۲) بوُنی بەمجوْرە؛ ۳) ئاوەهابوُن ف ۱) بازشدن؛ ۲) اینچنین بودن؛ ۳) چنین بودند.
وەبە: ۱) ئاوابە!؛ ۲) بکریْوە! ف ۱) چنین باش!؛ ۲) بازشو!.
وەبەر: ۱) خاوەن‌میوەو بەر؛ ۲) لەژیْردا ف ۱) دارای ثمر؛ ۲) بەزیر.
وەبەردان: خستنەژیْر: (سواریْ پیاویْکی **وەبەردا**) ف زیرگرفتن.
وەبەرکەوتن: ۱) ژیْرکەوتن: (**وەبەر** ماشیْن **کەوتم**)؛ ۲) بەش پیْ گەیشتن: (لەو بەشکردنەدا دوبزنم **وەبەرکەوت**) ف ۱) زیرافتادن؛ ۲) نصیب شدن.
وەبەرگرتن: لەژیْرڕاگرتن: (دەستی وەبەرگرە نەڕژیْ) ف در زیر قرار دادن.
وەبەرهاتن: ۱) میوەدانی دار بوْ ئیْکەمجار: (ڕەزم **وەبەرهات**)؛ ۲) توُش‌بوُنی دەگەلْ کوْمەلْ: (خەلکیان دەبرد منیش **وەبەرهاتم**)؛ ۳) پیْکران، ویْکەوتنی گوللەو...: (دەسریْژیْکیان لیْ کرد **وەبەرنەهات**) ف ۱) ثمر دادن برای نخستین بار، بەثمر نشستن؛ ۲) گیرافتادن با جمعیّت؛ ۳) هدف قرارگرفتن، مورداصابت واقع شدن.
وەبی: ۱) ئاوها بو؛ ۲) ئاوها بیت ف ۱) چنین بود؛ ۲) چنین باشی.
وەبیایش: ۱) فەلْشان، فەلْش‌بردن؛ ۲) تیْکولْ‌کردن، توْکلْ‌گردنەوە؛ ۳) دادروای گروْفەر، توْپ‌بیایش ف ۱) شکاف برداشتن؛ ۲) پوست کندن؛ ۳) نگا: توْپ بیایش.
وەبیرهاتن: لەبیرنەچوُن، فەراموْش‌نەکردن ف بەیادداشتن.
وەبیرهاتنەوە: دوای لەیادچوُن کەوتنە خەیالّەوە ف یادآوردن.
وەبیرهیْنان: لە فەراموْش‌کردنی شتیْ ڕزگارکردن، بیرخستنەوە ف یادآوری کردن.
وەبیرهیْنانەوە: وەبیرهیْنان ف یادآوری کردن.
وەپا: ۱) لەسەرپیْ؛ ۲) بەپیادەیی؛ ۳) بەلاق: (**وەپا** لیْم‌دا) ف ۱) ایستاده؛ ۲) با پای پیاده؛ ۳) با پا.
وەپاڕ: داوای بەزەلیلی ف لابە.
وەپاڕان: پاڕانەوە، لالاْنەوە ف لابەکردن.
وەپاڕانەوە: وەپاڕان ف لابەکردن.
وەپالْ: بە پالْ‌پیْوەنان، بە دەلەکدان ف با هول دادن.
وەپالْ‌خستن: پالْ‌خستن، دریْژڕاکیْشان ف دراز کشانیدن.
وەپالْدان: باس یان کاریْك بەکەسیْکەوە لکاندن: (ئەو توْمەتەیان **وەپالْ‌داوە**) ف نسبت دادن کاری به کسی.
وەت: ۱) گوْت، گوتی؛ ۲) بەجوْریْکت: (**وەت** تەمیْ بکەم خوْت بزانی)؛ ۳) ئەویْ، هوْویْ ف ۱) گفت؛ ۲) چنانت؛ ۳) آنجا.
وەتا: لەوساوە، لەوکاتەوە ف از آن هنگام.
وەتاخ: ئوْدەی لیْ‌دانیشتن ف اتاق.
وەتاغ: وەتاخ ف اتاق.
وەتایش: سەرپیْچی لە فەرمان، یاغی‌بوُن ف یاغی شدن.
وەتر: لەوە پتر، واتر ف بیش از این.

وەتـراخ: ۱) لیسی باز بەسەرەوەنیشتن؛ ۲) جلکەکۆن ف ۱) چوب بر نشستن باز؛ ۲) لباس کهنه.

وەتراخچی: کۆنەفرۆش ف کهنەفروش.

وەتمان: سوکەڵەناوی عوسمان ف مخفّف عثمان، نام مردانه.

وەته: باتوُ، گون، خا ف خایه، بیضه.

وەتەبا: قوڕی، گونئاوسان ف باد فتق، آماس خایه.

وەتەرنایش: مەشق کردنی سەربازان ف رژهٔ سر بازان.

وەتەن: ۱) ژێگە، زێد؛ ۲) دەسکردی ناوخۆ ف ۱) وطن؛ ۲) ساختهٔ داخلی.

وەتەنپەرست: وڵاتخۆشەویست ف میهنپرست.

وەتەنپەروەر: وەتەنپەرست ف میهنپرست.

وەتەنحەز: وەتەنپەرست ف میهنپرست.

وەتەنخۆشەویست: وەتەنپەرست ف میهنپرست.

وەتەندۆست: وەتەنپەرست ف میهنپرست.

وەتـەنی: ۱) وەتـەنپەرست؛ ۲) سنعـاتی ناوخۆ؛ ۳) برێتی لە پارچەی هەرزانقیمـەت ف ۱) میهندوست؛ ۲) ساختـهٔ داخلی؛ ۳) کنایه از پارچهٔ ارزان.

وەتی: لەوەتا، لەوساوەوە ف از آن زمان.

وەج: ۱) حورمـەت، ڕێز: (پیاوێکی بەوەجە)؛ ۲) قیمـەتو نرخ: (زۆر بەوەجە ناکڕدرێ)؛ ۳) فایده: (کارێکی بێوەجە نایکەم)؛ ۴) ئاتاجی، دەسکورتی: (ئەز وەجم) ف ۱) شأن، احترام؛ ۲) ارزش؛ ۳) بهره؛ ۴) نیاز.

وەجاخ: وجاخ ف نگا: وجاخ.

وەجاغ: وجاخ ف نگا: وجاخ.

وەجاغزادە: برێتی لە سەید، عەولادی پێغەمبەر ف کنایه از سیّد.

وەجاغکوێر: بێ زاڕۆی نێرینە ف فاقد فرزند ذکور.

وەجەر: دەستوور، فەرمان، فتوا ف اجازه، فتوی.

وجیهە: ناوی ژنانە ف نام زنانه.

وەچ: ۱) بێچـو؛ ۲) لکی لەلقدەرچـوگ؛ ۳) نەوەو نەتیژە؛ ۴) بەهـرەو قازانج ف ۱) بچه؛ ۲) جوانه از نشا و شاخه؛ ۳) نبیرگان؛ ۴) سود و بهره.

وەچکە: بەچکە، زاڕۆی پچوک ف بچهٔ کوچولو.

وەچە: وەچ ف نگا: وەچ.

وەچەن: بە کام نرخ؟ ف قیمتش چند است؟.

وەچەند: وەچەن؟ ف نگا: وەچەن.

وەچەنێ: وەچەن؟ ف نگا: وەچەن.

وەح: ۱) وتـەی سەیرمـان، پەك؛ ۲) لێخـوڕینی گاو مانگا ف ۱) حرف تعجّب؛ ۲) کلمهٔ راندن گاو.

وەحا: وتەی چێڵو گا لێخوڕین ف حرف راندن گاو.

وەحشی: ۱) دڕندە؛ ۲) سڵو قوشقیو ناڕام؛ ۳) برێتی لە مرۆی نەفام؛ ۴) برێتی لە زاڵم ف ۱) درّنـده؛ ۲) رمـوك و رام نشـده؛ ۳) کنایه از شخص احمق و نفهم؛ ۴) کنایه از ستمکار.

وەحە: وتەی گالێخوڕین، وەح ف حرف راندن گاو.

وەحەو: وەحە ف نگا: وەحە.

وەخ: ئاخ، هاوار لەبەر ژانو دەرد ف آخ.

وەخت: ۱) کات، سات، دەم، گاف؛ ۲) بەخت، ئیغباڵ، تاڵە، تالح ف ۱) وقت؛ ۲) بخت.

وەختابو: نزیك بو، ئەوەندەی نەمابو ف چیزی نمانده بود، نزدیك بود.

وەختـاوەخت: ۱) لە شەوو ڕۆژدا جارێ: (ئـەم دەرمـانـە وەختاوەخت دەخـۆی)؛ ۲) جاربـەجـارێ: (**وەختـاوەختێ** سەرمان بدە) ف ۱) شبانەروز یك بار؛ ۲) گاهگاهی.

وەختاووەخت: وەختاوەخت ف نگا: وەختاوەخت.

وەختبوُ: وەختابو ف نگا: وەختابو.

وەختبەوەخت: جاربەجار ف گاەبەگاه.

وەختراوەخت: وەختاووەخت ف گاه بەگاه.

وەختێ: ئەوساکە، وەختێ ف زمانی، آن زمان.

وەختـە: ۱) دەمـەکەی نزیکە، کاتی نەدۆرە؛ ۲) ئەوە تالحە؛ ۳) نێریو بـەرانی دابەستـە ف ۱) هنگامش رسیده؛ ۲) شـانس است؛ ۳) تگەوقوچ پروار.

وەختەو: وەختابو ف نگا: وەختابو.

وەخژن: ئۆقرە، ئۆخژن ف آرامش.

وەخستن: دالـەقاندن، ئاوێزان کردن: (زریزەی بەکەوادا وەخستوە) ف آویزان کردن.

وەخشە: بەخشین، بەخشش ف بخشش.

وەخم: ۱) بۆنی گرانی زۆرنـاخۆش؛ ۲) هەوای زۆرگرانو ناخۆش؛ ۲) تاۆت، داربەست ف ۱) بوی بسیار بد و متعفّن؛ ۲) هوای بسیار بد؛ ۳) تابوت.

وەخۆ: فرکە، بخۆوە، بنۆشە ف بنوش.

وەخوا: ۱) سوێندبەخودا؛ ۲) بخواتەوە؛ ۳) بەخوێ ف ۱) بەخدا قسم؛ ۲) بنوشد؛ ۳) بەوسیلهٔ نمك.

وەخۆکەوتن: خۆئامادەکردن ف خود را آمادە کردن.

وەخـۆگرتن: ۱) لای خۆ حاواندنەوە: (منالێکی بێکەسی **وەخۆگرتوە**)؛ ۲) قبوڵ کردن؛ ۳) لەسەرخۆ پێویست کردن؛ ۴) مکوڕبوُن بە گوناح ف ۱) سر پـرسـتی کردن؛ ۲) پذیرفتن؛ ۳) برخـودلازم کردن؛ ۴) اعتراف کردن.

وەخوێن: فرکەین، بخۆینەوە ف بیاشامیم.

وەخوێنە: بخوێنەوە: (ئەوقاقەزەم بۆوەخوێنە) ف نوشته را بخوان.

وەخە: دالەقێنە، ئاوێزانکە ف بیاویز.

وەخەیر: ئۆغـروەخێر، وتەیەکـە بەمانا بەخۆشـیو ئاسوُدەیی ف بەسلامت.

وەخێر: ۱) وەخەیر؛ ۲) وەخێرهاتێ ف ۱) بەسلامت؛ ۲) خوش آمدی.

وەدا: ۱) خاترخوازی، ماڵاوایی؛ ۲) ئۆدا، دایك ف ۱) خداحافظی؛ ۲) مادر.

وەدارتش: ۱) تاقـەتکردن، هەڵگرتن؛ ۲) نازتن، بنعەردخستن؛ ۳)

تەقینی تەقەمەنی ف ۱) برداشتن؛ ۲) دفن کردن؛ ۳) افنجار ماده منفجره.

وەداردایش: تاقەت کردن، هەڵگرتن ف برداشتن.

وەداردش: وەداردایش ف برداشتن.

وەداروتش: وەدارتش ف نگا: وەدارتش.

وەدان: ۱) دان؛ ۲) گەڕانەوەی قەرزو ئامانەتی؛ ۳) دانەوەی زەمین؛ ۴) کەوانەکردنەوە: (خۆرتیشکی وەدا لەئاوێنەوە) ف ۱) دادن؛ ۲) بازگردانیدن وام و سپرده؛ ۳) کندن زمین؛ ۴) انعکاس.

وەدایش: ئێمسْك، ریپکەی لێوی تادار ف تبخال.

وەدایەنە: وەشارتن، شاردنەوە ف پنهان کردن.

وەدۆزین: دۆزینەوە، دیتنەوە ف بازیافتن، یافتن گم‌شده.

وەدە: ۱) بدە؛ ۲) بیدەوە؛ ۳) زەویەکە بکۆڵە ف ۱) بده؛ ۲) بازده، پس بده؛ ۳) برکن زمین را.

وەدەتش: وەدارتش ف نگا: وەدارتش.

وەدەرتش: وەدارتش ف نگا: وەدارتش.

وەدی: وەبەرچاوکەوتن، رودان: (ئەم گوت **وەدی** دێت؟، ئەوا **وەدی**هات) ف به وقوع پیوستن.

وەدین: دۆزینەوە ف یافتن گم‌شده.

وەدی‌هاتن: رودان ف بەوقوع پیوستن.

وەدی‌هێنان: دروست کردن، خوڵقاندن ف آفریدن.

وەر: ۱) بێ، بورە، بەو؛ ۲) بەر، سنگ؛ ۳) بەر، ئالی؛ ۴) پێش: (وەر لەمن هات)؛ ۵) خۆر؛ ۶) لای ژێرو، بەر: (وەرکەوت، وەری)؛ ۷) بەرخ، بەچکەی پەز؛ ۸) خاوەن: (جانەوەر، بەختەوەر)؛ ۹) تەتەڵە، تەختەی لەسەرنوسراو؛ ۱۰) دەنگی گریانی منداڵ: (ئەم منالە وەرەوەریەتی بزانن چی ئەوێ)؛ ۱۱) بەرگەدە، جێگەی تۆکی حەرام؛ ۱۲) بەفر: (وەروەرە واتا: بەفر بەرە)؛ ۱۳) ئاوا، بەم‌جۆرە؛ ۱۴) خستنەئاوئاو بۆ پاکی: (دەئاوی وەردە)؛ ۱۵) ئاو تێدا سوڕاندن: (ئاوێکی تێ وەردە)؛ ۱۶) خواردن، خواردەمەنی؛ ۱۷) بەرتیل ف ۱) بیا؛ ۲) سینەوبَر؛ ۳) طرف؛ ۴) جلو؛ ۵) خورشید؛ ۶) پایین؛ ۷) بَرّه؛ ۸) صاحب؛ ۹) لَوح؛ ۱۰) صدای گریهٔ بچه؛ ۱۱) زهار؛ ۱۲) برف؛ ۱۳) این طور؛ ۱۴) درآب انداختن برای شستشو؛ ۱۵) آب در چیزی گرداندن؛ ۱۶) خوردنی؛ ۱۷) نگا: بەرتیل.

وەڕ: ۱) دەنگی سەگ: (سەگ‌وەڕ)؛ ۲) بەڕە، بەڕ ف ۱) واق، پارس؛ ۲) پلاس.

وەرار: ورار، ورە ف زهره، شجاعت.

وەراز: ۱) بەراز، وراز؛ ۲) میراو ف ۱) خوك، گراز؛ ۲) میراب.

وەڕاز: ۱) گۆخڵ؛ ۲) ناوی گوندێکە ف ۱) شالیکار خبره؛ ۲) نام دهی است.

وەراسن: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وەرافتن: پشاوتن، هەڵپشاوتن ف نگا: پشاوتن.

وەرام: ۱) وڵام، راسپێری بەقسە؛ ۲) پەرسڤ، جواو ف ۱) سفارش شفاهی، پیغام؛ ۲) پاسخ.

وەرام‌دانەوە: جواب‌دانەوە ف پاسخ دادن.

وەرام‌ناردن: وڵام‌ناردن، قسەڕاسپاردن ف پیغام فرستادن.

وەرامین: ۱) نانی لە گەنم‌وجۆی تێکەڵاو؛ ۲) ناوی شارێکە لە ئێران ف ۱) نان از گندم و جو باهم؛ ۲) شهری در ایران.

وەران: ۱) دارژان لە سەرەوە بۆ خوار؛ ۲) بەران، نێرەپەز؛ ۳) ئامان، هاتن؛ ۴) پێچان، لێ‌هاڵان ف ۱) ریزش؛ ۲) قوچ؛ ۳) آمدن؛ ۴) پیچ خوردن.

وەرانتا: ۱) درێژبوُن؛ ۲) دەرکێشراو، دەرهێنراو ف ۱) دراز شدن؛ ۲) بیرون کشیده‌شده.

وەرانتش: ۱) دەرهاویشتن؛ ۲) بەڕیشەوەدەرکێشان ف ۱) درآوردن؛ ۲) از ریشه بیرون کشیدن.

وەراندن: ۱) داوەراندن، رژاندن لە سەر بۆ خوار؛ ۲) ئانین، ئینان؛ ۳) لێ‌هاڵاندن ف ۱) فروریزاندن؛ ۲) آوردن؛ ۳) در چیزی پیچیدن.

وەرانن: داوەراندن ف فروریزاندن.

وەرانین: پێچان بەدەورەدا: (لحێف دەخۆ **وەرانی**) ف به دور چیزی پیچیدن.

وەراو: ۱) بەرئاو، پێچەوانەی دێمی؛ ۲) هێنراو؛ ۳) تێ‌هاڵاو، لێ‌هاڵاو ف ۱) آبی، مقابل دیمی؛ ۲) آورده شده؛ ۳) در چیزی پیچیده شده.

وەرای: شیاو، هێژا، لایق ف شایسته، سزاوار.

وەرای‌ئامەیش: پێکهاتن، ئاشتەوەبوُن ف به توافق رسیدن.

وەرب: بەفر، بەرف، وەر ف برف.

وەربادان: ۱) پێچان؛ ۲) پێچانەوە ف ۱) پیچ‌دادن؛ ۲) پیچیدن.

وەربوق: قرپ، قرقێنە ف آروغ.

وەربوُن: بەکۆمەڵ خەریکی کارێ بوُن: (منالْ‌گەل دەباغ**وەربوُن** چیان نەهێشت) ف دسته‌جمعی به کاری مشغول شدن.

وەربەردە: تاوەنگاز ف آفتاب‌زده.

وەربەن: بەرلبێنە ف پیش‌بند.

وەربین: وەربوُن ف نگا: وەربوُن.

وەرپاڵ: بەرپاڵ، بنار ف دامنهٔ کوه.

وەرپۆش: چارەکە، کۆڵوانە ف شانه‌پوش زنانه.

وەرپێچان: وەربادان ف پیچیدن.

وەرپێچانەوە: وەرپێچان ف پیچیدن.

وەرت: ۱) بریکار، نایب؛ ۲) ناوەڕاست ف ۱) نائب، وکیل؛ ۲) وسط.

وەرتاخ: نیوەکار، نیمەکارەی ناتەواو ف نیمه‌کاره.

وەرتاخەی: نیوەکارە، کاری مەزرا بە نیوەیی ف کار بر روی مزرعه به صورت نیمه‌نیمه.

وەرتاسگە: جێگەی تۆکەبەر ف عانه، زهار.

وەرتاق: وەرتاخ، نیوەکار ف نیمه‌کاره.

وەرتە: ۱) ناوەڕاست؛ ۲) مافوُری زل؛ ۳) وتەی گەڕاندنەوەی گا لە خەتی جوُت‌دا ف ۱) وسط؛ ۲) قالی بزرگ؛ ۳) کلمهٔ بازگرداندن گاو

در شخم.

وەرتەگەنە: قەڵاشتن ف شکافتن.

وەرتێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی بە بومبای شیمیایی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را با بمب شیمیایی ویران کردند.

وەرج: وەج ف نگا: وەج.

وەرجا: لەمەوبەر ف قبل از.

وەرجس: وەرزشت ف ورزش.

وەرجسە: بزوتنەوە، جوڵانەوە ف جنبیدن، حرکت.

وەرجە: بەرلە ف قبل از.

وەرچسە: راپەڕین لەنکاو ف یکەخوردن.

وەرچەپین: لادان، کلابون ف انحراف.

وەرچەرخان: زفڕان، سوڕانەوە، بەرەودوا ڕوکردن ف ورچرخیدن.

وەرچەرخاندن: زڤڕاندن، رو بەرەودواکردنەوە ف چرخاندن.

وەرچەرخین: وەرچەرخان ف ورچرخیدن.

وەرچەم: پێش‌چاو ف پیش چشم.

وەرخ: بەرخ، وەر ف برّە.

وەرد: ۱) لەجارێ پترکێڵان؛ ۲) کێڵدراو، شوکراو: (لە زێگە لامان‌دا بەناو **وەردا** هاتین)؛ ۳) ژێروڕوکردنی خۆیانی بەرپێی گاگێرە؛ ۴) برێتی لە دوپاتەکردنەوە: (جاریکت خوێندوتەوە **وەردی‌**دەوە) ف ۱) شخم بعد از شخم نخستین؛ ۲) شخم‌زده‌شده؛ ۳) زیر ورو کردن سپاری در حال کوبیدن؛ ۴) کنایە از تکرارکردن.

وەردان: ۱) بەردان، بەرەڵاکردن؛ ۲) لێ‌زیادکردن، خستنەسەر ف ۱) رهاکردن، ول کردن؛ ۲) اضافه‌کردن.

وەردانە: تیروکی ئەستوری ئەنگوتك‌پان‌کرنەوە ف نوردهٔ نانوایی، وردانه.

وەردای: بەردان ف رهاکردن.

وەردایش: ۱) خواردن؛ ۲) دەخوارددان؛ ۳) برێتی لە بەرتیل‌خواردن ف ۱) خوردن؛ ۲) خوراندن؛ ۳) کنایه از رشوه‌خوردن.

وەردبڕین: کێڵانی زەوی ف شخم زدن زمین.

وەرددانەوە: لەجارێ پتر کێڵان‌و گاسن‌لێدان ف شخم شده را شخم دوباره‌زدن.

وەردش: ۱) خواردن؛ ۲) خواردنەوە ف ۱) خوردن؛ ۲) نوشیدن.

وەردکەك: چکۆڵەیی، وردیلانەیی ف کوچولویی.

وەردڵ: قاوەڵتی، تاشت ف خوراك ناشتا.

وەردۆخ: خۆرا، زۆرخۆر، واردۆخ، فرەخۆر ف پرخور.

وەردە: بەردە، بەرەڵاکە ف رهاکن، ول کن.

وەردەك: ۱) مراوی؛ ۲) جیازی بوك؛ ۳) چەوەرەی ماڵانگەڕ ف ۱) اردك؛ ۲) جهیزیهٔ عروس؛ ۳) سورچران، طفیلی.

وەردەکە: وەردەك، مراوی، سۆنە ف مرغابی، اردك.

وەردەن: خواردن ف خوردن.

وەردەنە: وەردێنەی نان‌پێژان ف چوب پهن کردن خمیر نان.

وەردی: بچوك، بیچکەڵانە ف کوچولو.

وەردیان: زیندانەوان ف زندانبان.

وەردی‌مردی: خرت‌وپرت، شڕوشاتاڵ ف خرت و پرت.

وەردێنك: ناوەند، کروك ف مرکز.

وەردێنە: ۱) وەردانە؛ ۲) جۆرێ نەخۆشی چاوی زاروکان؛ ۳) گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف ۱) نوردهٔ نانوایی؛ ۲) نوعی بیماری چشم کودکان؛ ۳) گیاهی است دارویی.

وەرز: ۱) بەرز، بڵند؛ ۲) دەم‌وکاتی چاندن‌و بەهرەهەڵگرتن؛ ۳) برێتی لە ساڵ؛ ۴) بێستانەدێم؛ ۵) وەرجا، بەرلە ف ۱) بلند؛ ۲) موسم کشت و برداشت محصول؛ ۳) کنایه از سال؛ ۴) پالیزدیمی؛ ۵) قبل از.

وەڕز: جاڕز، بێ‌مەعد، عاجز، قەڵس ف پکر.

وەرزا: گای جوت‌کەر ف گاو شخم‌زن.

وەرزاخ: زەردوماە، شاخی زۆر سەخت‌و حاسێ ف کوه سنگی بسیار سخت.

وەرزشت: راهێنانی ئەندامەکانی لەش بە کارکردن بۆ ساغی‌و بەقەوەت‌بون، وەرجس ف ورزش.

وەرزڤان: بێستانچی، فێرکاری وەرزشت ف ورزشکار.

وەرزقوریف: جەنگەی رنینی تەڕەکاری ف موسم چیدن تره‌بار.

وەرزە: ۱) گای جوت‌کەر، وەرزا؛ ۲) بڵندایی ف ۱) گاو شخم‌زن؛ ۲) بلندی.

وەرزەبا: بای شیاوی وەرزی ساڵ ف باد مناسب فصل.

وەرزەباران: بارانی شیاوی وەرزی ساڵ ف باران موسمی.

وەرزەك: ۱) بەرزەك، بڵندایی کەم لەناو ڕاستاییدا: (بەرزەخی عەرەبی ئەم **بەرزەکەیە**)؛ ۲) زانا لە ژمارەگەری‌و لێکدانەوە ف ۱) بلندای کم میان هموار؛ ۲) حسابدان.

وەرزەنایش: ۱) بەرزکردنەوە، هەڵێنان؛ ۲) راست چەقاندن؛ ۳) لەخەو ڕاکردن ف ۱) بلند کردن؛ ۲) نصب کردن؛ ۳) از خواب بیدارکردن.

وەرزی: بەرزی، بڵندی ف بلندی.

وەرزیار: جوتێر، جوت‌بەندە ف برزگر.

وەرزێر: وەرزیار ف برزگر.

وەرزین: ۱) نمەدزین، ئارەقگیر؛ ۲) بەرەی زین، قایش‌و قرۆشی سنگی ئەسب؛ ۳) جوڵانەوەو خۆماندوکردن، وەرجس کردن؛ ۴) لێکدانەوە، راوە؛ ۵) لێکدانەوەی خەون ف ۱) نمد زین؛ ۲) سینه‌بند زین؛ ۳) ورزش کردن؛ ۴) شرح و تفسیر؛ ۵) تعبیر خواب.

وەرژو: شێلان‌و دەس‌پیامالین ف ماساژ.

وەڕس: وەڕز، جاڕز ف پکر.

وەرسان: پسان ف گسستگی.

وەرساندن: پچڕاندن، پساندن ف گسستن.

وەرسایی: پچڕاو، پساو ف گسسته.

وەڕست: وەڕس ف پکر.

وەرسوڕان: وەرچەرخان ف ورچرخیدن.

وەرسوڕاندن: وەرچەرخاندن، زڤڕاندن ف چرخاندن.

وەرسە: مایچەی لەش ف عضله.

وەرسەل: پێشەبەندی لەش ف استخوان.

وەرسەلە: وەرسە، مایچە ف عضله.

وەڕشا: ڕشاوە، ڕشایەوە ف قی کرد.

وەڕشان: ڕشانەوە ف قی کردن.

وەڕشاندن: ڕشاندنەوە ف وادار به قی کردن.

وەرشاو: کانزایەکی سپیە سەماوەرو ئامرازی تری ناوماڵی لێ چێدکەن ف آلیاژی است، ورشو.

وەڕشاو: ڕشاوەوە ف قی کرده.

وەرشکست: نابوُد، نابوُت، سەرمایە لەدەس چوُگ ف ورشکست.

وەرشکستە: وەرشکست ف ورشکست.

وەرشەق: وەرشەك، وشەگ ف یوزپلنگ.

وەرشـەك: ۱) ورشـەك، وشەك، وشەگ؛ ۲) توڵەپڵنگ ف ۱) جانوری گربەسان که پوستش قیمتی است؛ ۲) یوزپلنگ.

وەرشەو: وەرشاو ف آلیاژ ورشو.

وەڕشیان: ڕشانەوە ف قی کردن.

وەڕشین: وەڕشیان ف قی کردن.

وەرفتن: ۱) ئاو لێ چوڕان؛ ۲) دڵۆپەکردن؛ ۳) بریتی لە نابوُت بوُن ف ۱) آب از چیزی رفتن؛ ۲) چکّه کردن؛ ۳) کنایه از نابودشدن.

وەرڤـانـدن: ۱) پاڵاوتـن؛ ۲) دڵـۆپ لێ ڕژان؛ ۳) بریتـی لە دارایی بەهەدەردان ف ۱) تصفیه کردن؛ ۲) چکه کردن؛ ۳) کنایه از هدردادن ثروت.

وەرڤین: ۱) تنۆك لێ دەڵین؛ ۲) بریتی لە نابوُت بوُن ف ۱) نشت داشتن؛ ۲) کنایه از نابودشدن.

وەرقاس: ۱) تائەندازەیەك؛ ۲) ئەم ئەندازە ف ۱) تااندازه‌ای؛ ۲) این اندازه.

وەرقـلاندن: ۱) ڕاستچەقاندن؛ ۲) ڕاگرتن بەپاوە ف ۱) عمود نصب کردن چیزی؛ ۲) سرپانگهداشتن.

وەرقیل: ئاڵقەی دارین لە ڕەشکەی کڵۆش گوازتنەوەدا ف حلقهٔ چوبین انتهای طناب بارکشی.

وەرك: بەرخ، وەرخ، وەر ف برّه.

وەرکڕن: توُڕهەڵدان، فڕێدان بەنهێم ف پرتاب کردن.

وەرکۆ: بەرکوت ف کوبیدهٔ غلّه پیش از خرمن.

وەرکۆرپە: بەرخەساوا ف برهٔ نوزاد.

وەرکەتن: ۱) ڕاکشان، ڕازان؛ ۲) ئارام بوُن، داکەوتن ف ۱) درازکشیدن برای خواب؛ ۲) آرام شدن.

وەرکەردە: ۱) دەبەرکراو؛ ۲) جلی دەکارکراو ف ۱) پوشیده شده؛ ۲) لباس کارکرده.

وەرکەفتن: وەرکەتن ف نگا: وەرکەتن.

وەرکەفتەی: ئاوهەڵات، خۆرەتاوکەوتن ف طلوع آفتاب.

وەرکەوتن: وەرکەتن ف نگا: وەرکەتن.

وەرکەوەر: ئەو بەردەی کە لەکاتی بارینا بنیادەم ئەچێتە پەنای ف سنگ پناهگاه هنگام باران.

وەرگ: ۱) گەڵا؛ ۲) گور، گورگ، شینۆ ف ۱) برگ نباتات؛ ۲) گرگ.

وەڕگ: فـرۆ، ژەكو شیـری پێکەوەکوڵاو ف مخلـوط آغوز و شیر جوشیده.

وەرگا: ئێوار، ئێوارە ف عصر هنگام.

وەرگان: گەلەگورگ ف رمه گرگ.

وەرگر: ۱) بەرگر، لەمپەر؛ ۲) کەسێ کە ئەسێنێ؛ ۳) قایمو خۆڕاگر ف ۱) مانع؛ ۲) گیرنده؛ ۳) بادوام.

وەرگـرتن: ۱) سەندن؛ ۲) گوێڕاگرتن بۆ قسـەو قبوڵ کردنی قسە؛ ۳) بەرگرتن، بەرگەگرتن ف ۱) گرفتن؛ ۲) گوش دادن و پذیرفتن سخن؛ ۳) تحمّل کردن، دوام آوردن.

وەرگرتنەوە: ساندنەوەی وام یان ئامانەتی ف بازپس گرفتن وام یا امانت.

وەرگە: ۱) بەرگە، خۆڕاگری، تاقەت؛ ۲) ئاوەها، ئابەمجۆرە؛ ۳) ئوهایە بەمجۆرەیە ف ۱) تاب تحمّل؛ ۲) این طور؛ ۳) این طور است.

وەرگـــەڕ: دیلمـاج، پاچڤـەکـار، کەسێ لەزمـانێکـەوە بۆ زمـانێکی تر وەردەگێڕێ ف مُترجم.

وەرگــەڕان: ۱) وەرچـەرخـان؛ ۲) لەجێ چوُنی بەندی ئەندام: (قاچت وەرگــەڕاوە)؛ ۳) لەدین دەرچـوُن؛ ۴) پاچڤـە، کاری وەرگەڕ ف ۱) چرخ خوردن؛ ۲) ازجا دررفتن بند اندام؛ ۳) کافرشدن؛ ۴) ترجمه.

وەرگەڕاندن: چەرخاندن، ژێروژوکردن ف چرخاندن، زیر ورو کردن.

وەرگەڕانەوە: لەبەرانبەر گەورەتردا ڕاوەستان ف مقابله با از خود بزرگ‌تر.

وەرگەڕاو: ۱) ژێروژوکراو، چەرخ پێ دراو؛ ۲) کافر بوُگ؛ ۳) پاچڤەکراو ف ۱) زیر وروشده، برگشته؛ ۲) کافرشده؛ ۳) ترجمه‌شده.

وەرگەشەوێ: گورگانەشەوێ، وتەیەکە بۆ ترساندنو خەواندنی مناڵان دەیڵێن ف نگا: گورگانەشەوێ.

وەرگێڕ: ۱) کەسێ کە زەوی یا هەرشتێ ژێروژو دەکا؛ ۲) پاچڤەکەر؛ ۳) تلو خول: (هـەڵگێڕوەرگێڕ) ف ۱) برگرداننـده، زیر وروکننده؛ ۲) مترجم؛ ۳) غلت بر پهلو.

وەرگیران: ۱) وەرگرتن؛ ۲) ڕاگرتن بۆ دوایی؛ ۳) بەرزکـردنەوە ف ۱) گرفتن؛ ۲) نگهداشتن برای آتیه؛ ۳) برگرفتن.

وەرگێڕان: ۱) ئاوەژوکـردنـەوە، ژێروژوکـردن؛ ۲) پاچڤـەکردن ف ۱) برگرداندن؛ ۲) ترجمه کردن.

وەرگێڕانەوە: وەرگێڕان ف نگا: وەرگێڕان.

وەرگێڕك: ئامـرازی ئاگر پێ سەروژێرکـردنو هەڵگـەڕاندنەوە ف ابزار زیر ورو کردن آتش و ذغال.

وەرگێڕکە: ۱) مناڵی فێرەڕۆیشتن؛ ۲) مناڵی بەکەیفو قسەشیرین؛ ۳) منـاڵێ کە کاری پێ بکرێ ف ۱) کودك پاگرفته؛ ۲) کودك رشدکرده وسرحال؛ ۳) کودکی که قادر به کارکردن باشد.

وەرگێڵ: وەرگێڕ ف برگرداننده.

وەرگێلان: وەرگێڕان ف برگرداندن.
وەرم: ۱) خەو، نقس، خەف؛ ۲) بێم ف ۱) خواب؛ ۲) بیایم.
وەرمان: ۱) دامان، سەرگەردان بوُن؛ ۲) دواکەوتن، لەدواوەهاتن؛ ۳) ئەستوُربوُن ف ۱) واماندن؛ ۲) عقب ماندن؛ ۳) کُلُفت شدن.
وەرماوی: خەوالو ف خواب آلود.
وەرمەڕ: بەرنەشکەوت ف جلو غار.
وەرمیلێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
وەڕن: بێن بۆ ئەگره ف بیایید.
وەرنا: دەنا، ئەگەرنە ف وگرنه.
وەڕنا: ئاویتی ف پرت کرد.
وەڕنان: ئاویتن، فڕێدان بەقەو ف پرت کردن.
وەرنەوسانە: پروشەکردن لە خواردن بەرلە شیوئانین ف پیش خوراك، مقبلات.
وەرنێ: بگەنەسەر: (تاشتی حازره وەرنێ) ف برسید به.
وەرنیسك: نزگەرەی گریان ف سکسکهٔ گریه.
وەرنیشتەی: خۆراوابوُن ف غروب آفتاب.
وەرو: دەخوا ف می‌خورد.
وەروُ: دەخۆم ف می‌خورم.
وەرواردش: ۱) خۆراك‌خواردن؛ ۲) بەرتیل‌خواردن ف ۱) غذاخوردن؛ ۲) رشوه‌گرفتن.
وەرواو: بەفراو ف آب یخ.
وەرورێك: وەرگێرکە ف نگا: وەرگێرکە.
وەروە: ۱) بەفر، بەرف، وەر، وەرب؛ ۲) روبەشوێنێ، بەربە ف ۱) برف؛ ۲) روبه‌جایی.
وەڕوەڕ: دەمانچەی شاکوژ ف نوعی کلت ششلول.
وەروەرە: شاپالۆخ، شاپالۆغ ف داموز.
وەڕوەڕە: رەورەوە، چەرخی پاگرتنی منال ف چرخ پا گرفتن کودك، روروَك.
وەروەماڵ: پاڕۆی پانی بەفرمالین، شاپالۆخ، وەروەرە ف داموز.
وەروەوە: بەرنێخە، پێسیر ف گریبان.
وەروێرك: وەرگێرکە ف نگا: وەرگێرکە.
وەروێرکە: وەرگێرکە ف نگا: وەرگێرکە.
وەرە: ۱) بێ؛ ۲) بەرەی زین؛ ۳) بەرخ ف ۱) بیا؛ ۲) سینه‌بند زین؛ ۳) برّه.
وەڕە: ۱) حەپە، گەفەی سەگ؛ ۲) گەلای ڕوەك: (سێ‌وەڕە لە ئەژنۆیانە) ف ۱) پارس سگ، واق؛ ۲) برگ نباتات.
وەرهان: بەران، وەران، نێرەپەز ف گوسفند نر، قوچ.
وەرەتاو: خۆرەتاو ف تابش خورشید، آفتاب.
وەرەتێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
وەرەخەل: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
وەڕەز: جاڕز، وەرس ف پکر.
وەرەزەن: ۱) تەرە، داپۆشینی توتن‌و شتی‌تر بۆ ئەوە بگات؛ ۲) مشتاغ، جێ‌هەڵخستنی میوە ف ۱) پوشانیدن برگ توتون و دیگر گیاهان برای رسیدن آنان؛ ۲) جای خشك کردن میوه.
وەرەستا: ۱) ماڵی مەوقوُفە، مەوقوُفە؛ ۲) کۆمەگی فەقێ لە ماڵی مەوقوُفە ف ۱) اموال وقف؛ ۲) کمك هزینهٔ طلبه از اموال موقوفه.
وەرەق: ۱) بەچکەی دوڕەگەی سەگی نێر و تاژی مێوینە؛ ۲) پەڕەی کاغەز؛ ۳) خوُس، خوُسار؛ ۴) پەڕی قومار؛ ۵) دڕکی دەشت؛ ۶) تەنڵش، کانزای وەك کاغەز پانەوەکراو ف ۱) تولهٔ دورگه متولّد از سگ نر و تازی ماده؛ ۲) ورق کاغذ؛ ۳) پژ، سرماریزه؛ ۴) کارت گنجفه، ورق‌بازی؛ ۵) خاربیابان؛ ۶) ورق فلزی.
وەرەقە: ۱) پەڕەکاغەز؛ ۲) دارو پەردوی ڕوخاو ف ۱) ورق کاغذ؛ ۲) آوار.
وەرەك: پنجەدڕکی دەشت ف خاربن بیابان.
وەڕەك: خۆزی، خۆزگەم‌بە ف خوشا.
وەڕەکنا: ئای چەندخۆشە، خۆزی‌بە ف خوشا.
وەڕەکینا: وەڕەکنا ف خوشا.
وەرەگورگان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
وەرەم: پەنەم، ئاوسان، ستوُربوُن، ماسان ف ورم، آماس.
وەرەمان: پەنەمان، ئاوسان، ماسان ف ورم کردن.
وەرەبیایش: ۱) نەخۆش بە ئێشی سپڵ؛ ۲) کزو کەنەفت ف ۱) بیمارِ نارسایی طحال؛ ۲) زرد و ضعیف.
وەرەمدا: نەخۆشی سیل‌و دیق، ژانازراف کەتی ف بیماری سِل.
وەرەمن: توش‌وەرم‌هاتگ ف ورم کرده.
وەرەمی: ۱) ئاوساو، پەنەماو؛ ۲) سیلدار، ژانازراف‌کەتی ف ۱) ورم کرده؛ ۲) مسلول.
وەرەمین: ۱) ئاوسان، وەرەمان؛ ۲) دوچاری سیل‌بوُن ف ۱) ورم کردن، آماسیدن؛ ۲) مسلول شدن.
وەڕەنگ: بەوجۆرە، هاکا، ئاوها ف این چنین.
وەرەوە: بگەڕێوە ف بازگرد.
وەڕەوەڕ: ۱) حەپەحەپ، وەڕەی لەدوی‌یەك؛ ۲) فەرمان بە بێدەنگ‌بوُن: (دە وەڕەوەڕ) ف ۱) واق واق سگ؛ ۲) فرمان به خاموشی با حالت بی‌ادبانه که معمولاً به سگ گویند، خفه‌شو.
وەرەوەرە: ۱) کەمەکەمە، بەرەبەرە؛ ۲) وەرە، بێ ف ۱) به‌تدریج، اندك اندك؛ ۲) بیا، تأکید در دعوت.
وەرەویانی‌خوارو: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
وەرەویانی‌سەرو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
وەرهەم: ۱) وەرەم، پەنەمین؛ ۲) نەخۆشی بەرهەنگ؛ ۳) بەرهەم، بەهرەی

زەوی و سەودا ف ١) ورم، آماس؛ ٢) نوعی بیماری کشندە؛ ٣) محصول، تولید.

وەرهین: داوەرین، وەرین ف فروریختن.

وەرەی ئامایش: ١) تێگەیشتن، هاتنەسەرڕێ؛ ٢) ئاشتی کردن؛ ٣) سازدان، پێکهێنان ف ١) فهمیدن، سرعقل آمدن؛ ٢) آشتی کردن؛ ٣) فراهم اوردن.

وەرەگەیرایش: ١) بیر بڵاوی؛ ٢) دڵتەنگی و ماتی ف ١) پریشانی افکار؛ ٢) دلتنگی.

وەری: ١) داوەری؛ ٢) بێ گوناح، بێ تاوان؛ ٣) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ١) ریزش کرد؛ ٢) بری، بی گناە؛ ٣) روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

وەرێ: ١) بێنە؛ ٢) بۆی وەرە؛ ٣) پێشو، بەرێ ف ١) بیاور؛ ٢) بیانزدش؛ ٣) پیشین

وەریا: بەمجۆرە، ئابەمتەحرە ف بەاین نحو، بە این ترتیب.

وەریان: داوەرین، رژان لەسەرەوە: (میوە **وەری**، گەڵا **وەری**، خۆڵ **وەری**) ف ریزش کردن.

وەریای: داوەریو ف ریزش کردە.

وەڕیڕی: ڕوبەڕوُ ف روبرو.

وەریس: گوریس ف ریسمان.

وەرێس: گوریس ف ریسمان.

وەریسك: وەریس، گوریس ف ریسمان.

وەرین: ١) بێنە، بێرانە؛ ٢) پێشوُ؛ ٣) داوەرین؛ ٤) بوەرێنە، دارژێنە؛ ٥) ببین؛ ٦) دێبین ف ١) بیار؛ ٢) پیشین؛ ٣) ریزش کردن؛ ٤) فروریزان، امر بەریختن؛ ٥) بیاییم؛ ٦) می آییم.

وەرێن: ١) کەسێ کە دادەوەرێنێ؛ ٢) بێنە، بارە ف ١) فروریزانندە؛ ٢) بیار.

وەڕین: حەپەحەپ کردن ف پارس کردن.

وەرینان: رابوردوان، پێشینان ف گذشتگان، پیشینیان.

وەرینە: ١) بێنە، بارە؛ ٢) بارەی، بێنیە، بێرانی؛ ٣) پێشینە؛ ٤) داوەرێنە ف ١) بیاور؛ ٢) بیارش؛ ٣) پیشین؛ ٤) فروریز.

وەرێنە: ١) بێنە، بارە؛ ٢) بارەی، بێرانی؛ ٣) داوەرێنە؛ ٤) وەردێنەی نەخۆشی چاو ف ١) بیاور؛ ٢) بیارش؛ ٣) فروبریزان؛ ٤) نوعی بیماری چشم کودکان.

وەریو: ١) داوەریو؛ ٢) هاتو، هاتگ: (وەرە **وەریوْم**) ف ١) فروریختە؛ ٢) آمدە.

وەڕیو: حەپەحەپ کردو، گەفیو ف پارس کردە.

وەز: ١) لای خوارەوە: (داوەزە، داوەزی)؛ ٢) بەز، چەوری ناوزگ؛ ٣) گوێز؛ ٤) منیش: (**وەز** دبێژم، **وەز** دبێم)؛ ٥) غار، راکردن: (خۆش ئەوەزێ)؛ ٦) پەڕین بە باز: (**هەڵوەزە**)؛ ٧) ئامان، هاتن: (سەرماوەز)؛ ٨) دوڕاندن لەکێ بەرکێ دا: (ئاگاتوێ نەت**وەزێنێ**) ف ١) پائین؛ ٢) پیە؛ ٣) گردو؛ ٤) من هم؛ ٥) دویدن، دو؛ ٦) پرش، جهش؛ ٧) آمد؛ ٨) باخت در مسابقە.

وەزا: ١) بائاما؛ ٢) لاواز، داڵگۆشت؛ ٣) بێچارە، بەستەزمان ف ١) وزید؛ ٢) لاغر؛ ٣) بیچارە.

وەزار: بەدەم ف شفاهی.

وەزارەت: پلەو پایەی بەرلە سەرۆکی مەملەکەت ف وزارت.

وەزن: ١) کێش و ڕەوتی شێعر؛ ٢) کێشانە؛ ٣) پشتاو، دەفری باڕوُتی ڕاوکەر؛ ٤) ئێش و ئازار ف ١) وزن شعر؛ ٢) وزن، سنگینی؛ ٣) ظرف باروت شکارچی؛ ٤) درد و آزار.

وەزنایرە: داوەزاندن ف پیادە کردن از سواری.

وەزند: دەفری باروُتی ڕاوکەر ف ظرف باروت شکارچی.

وەزندار: ١) سەنگین، بەکێش؛ ٢) برێتی لە مرۆی ماقوُڵ و بەوەج ف ١) سنگین؛ ٢) کنایە از شخص محترم.

وەزنە: ١) کێش، بەکێشانە؛ ٢) کێشانەیەکە بەرانبەر بە سەدکیلۆ؛ ٣) گوندێکە لە کوردستان ف ١) سنجە، وزنە؛ ٢) وزنی برابر صدکیلوگرم؛ ٣) نام دهی در کردستان.

وەزنی: وەزند، دفری باروُتی ڕاوکەر ف ظرف باروت شکارچی.

وەزو: وازو، ئاوا بەپەلە ف بەاین زودی.

وەزە: ١) پێوەدان، چزو تێڕۆکردن؛ ٢) نەخۆشیەکی زاری زارۆکانە؛ ٣) وزە، تابشت ف ١) نیش‌زدن؛ ٢) نوعی بیماری دهان کودك؛ ٣) تاب، یارا.

وەزەرا: داوەزی، داخۆزی، لەسواری هاتەخوار، دابەزی ف از سواری پیادە شد.

وەزەرای: دابەزین، داخۆزین ف پیادەشدن از مرکب.

وەزەقالانی: کایەی بەگوێزان، گوێزێن ف گردوبازی.

وەزەمەژگلێ: گیایەکە تەخورێ ف گیاهی است خوردنی.

وەزەن: ئازار، عەزیەت ف آزار.

وەزەند: وەزند ف ظرف باروت شکارچی.

وەزەنگ: ئازار، عەزیەت، زیان ف گزند.

وەزەنی: ئازاردان، عەزیەتدان: (هاوسا **وەزەنی** خاس نیە) ف آزردن، آزار دادن.

وەزەوان: گوێزەوان، زانا لە سەرکەوتن و پێ هەڵچوُنی دارگوێزاندا ف ماهر دربالارفتن از درخت گردو.

وەزەوای: جۆرێ کولێرە کە گوێزی وردی تێکەڵاوە ف نوعی گردۀ نان با مغز گردو.

وەزی: ١) گوێز، گوُز، قۆز، گیز؛ ٢) باهات ف ١) گردو؛ ٢) وزید.

وەزێ: منیش دەبێ: (**وەزێ** بچم) ف من هم باید.

وەزێت: چلۆنایەتی حاڵ و حەواڵ ف وضعیّت.

وەزیر: ١) پیاوماقوُڵی پایەبەرزی بەردەستی سەرۆکی وڵات؛ ٢) فەرز؛ ٣) ناوە بۆ پیاوان ف ١) وزیر؛ ٢) فرزین؛ ٣) نام مردانە.

وەزیری: ١) کارو پلەی وەزیر؛ ٢) جۆرێ هەنجیر ف ١) وزارت؛ ٢) نوعی انجیر.

وەزیفە: ١) ئەرکی سەرشان؛ ٢) جیرەنانی ڕۆژانە، موُچە: (ئەرێ ئەی کۆنەکاری پیری مەکرو/ وەزیفەم جیرەنانێ بۆ بەبێ دۆ) «شەهید» ف

۱) وظیفه؛ ۲) جیرهٔ روزانه.

وەزین: ۱) هاتنی با؛ ۲) بەرەوخوارهاتن: (**داوەزین**)؛ ۳) ژێرکەوتن لە شەڕو ملەدا؛ ۴) غاردان، راکردن؛ ۵) بەرەوژوُر لەزەوی جیابوُنەوە: (**هەڵوەزین**)؛ ۶) کەوتنی تاو ف ۱) وزیدن؛ ۲) پایین آمدن؛ ۳) شکست خوردن؛ ۴) دویدن؛ ۵) جستن روبەبالا؛ ۶) برآمدن آفتاب.

وەژار: جیابوُنەوەی ناڕێك لە ڕێك: (**ماڵەکەم هەڵوەژارت**) ف جداشدن ناباب از خوب، پاکسازی.

وەژارتن: ناڕێكو ناپەسند لەناو ڕێكو باش دەراویتن ف جداکرن ناباب از پسندیده، پاکسازی کردن.

وەژاردن: وەژارتن ف پاکسازی کردن.

وەژارە: ۱) پەژارە، خەم، کوڵ؛ ۲) خەیاڵات، بیرو هزرکردنەوە ف ۱) غم، اندوه؛ ۲) خیالات.

وەژەب: بست، بن‌گوست، بۆست ف وجب.

وەژینگ: چۆرت ف چُرت‌خواب.

وەژینگ‌دان: چۆرت‌دان ف چُرت زدن.

وەس: ۱) چیترنا؛ ۲) پاشگری بەستن ف ۱) کافی؛ ۲) پسوند بستن.

وەسا: ۱) وسا، ئاوها؛ ۲) لەکارکەوت؛ ۳) ئوسا، زانا لە کار؛ ۴) ماندوُبو ف ۱) این طور؛ ۲) ازکارافتاد؛ ۳) استاد؛ ۴) خسته شد.

وەسار: ۱) بەهار؛ ۲) هەوسار، وسار ف ۱) بهار؛ ۲) افسار.

وەساری: شینکەی بەهار، روەکی تایبەتی بە بەهار ف سبزهٔ بهاری.

وەسان: ۱) ئاوها؛ ۲) لەکارکەوتن؛ ۳) ماندوُبوُن ف ۱) این طور؛ ۲) ازکارافتادن؛ ۳) خستەشدن.

وەسایە: ۱) ئاوهایە؛ ۲) لەکارزانە ف ۱) چنین است؛ ۲) استاد است.

وەسپ: پەسن، تاریف ف وصف.

وەست: ۱) پاشگری بەمانا بوێسە، مەڕۆ: (**راوەست تا دێم**)؛ ۲) بەست لە بەستن ف ۱) پسوند به معنی ایست؛ ۲) بند از بستن.

وەستا: ۱) ئوسا، لەکارزان؛ ۲) ماندوُبوُ؛ ۳) دەرەقەتی هات، تاقەتی هێنا: (**کەس دەروەستی نەدەهات من پێی‌وەستام**)؛ ۴) راوەستا ف ۱) اُستاد؛ ۲) خستەشد؛ ۳) تحمّل کرد، تابِ مقاومت آورد؛ ۴) ایستاد.

وەستاخاڵە: ئاسنگەر ف آهنگر.

وەستان: ۱) نەبزوتن؛ ۲) لەسەرپابوُن؛ ۳) ماندوُبوُن لە کار؛ ۴) ناوچەیەکە لە کوردستان ف ۱) بی حرکت بودن؛ ۲) ایستادن؛ ۳) خستەشدن؛ ۴) ناحیه‌ای در کردستان.

وەستاندن: ۱) راگرتن، لەبزوتن‌خستن؛ ۲) ماندوُکردن؛ ۳) ئەستاندنەوە، سانەوە: (**دەبێ ئەوقەرزەی لێ‌وەستێنم**) ف ۱) از حرکت بازداشتن؛ ۲) خستەکردن؛ ۳) بازپس گرفتن.

وەستانەوە: ۱) بەرانبەری کردن: (**لێی‌وەستامەوە شەقێکم تێ‌هەڵدا**)؛ ۲) وشك‌بوُنی بارانو دڵۆپە ف ۱) مقابله کردن؛ ۲) بندآمدن باران و چکه.

وەستاو: ۱) لەبزاوکەوتو: (**ئاشەکەمان وەستاوە**)؛ ۲) ماندوُ، مانْگ: (**وەستاوم لە کار**) ف ۱) از حرکت بازمانده؛ ۲) خستە.

وەستای: ۱) وەستاو؛ ۲) تۆ کارزانی؛ ۳) ماندوُبوی ف ۱) نگا: وەستاو؛ ۲) تواُستادی؛ ۳) خستەشدی.

وەستایە: ۱) نابزوێ؛ ۲) بەپاوەیە؛ ۳) لەکارزانە ف ۱) حرکت نمی کند؛ ۲) ایستاده است؛ ۳) استاد است.

وەستایی: ۱) ئوسایی، زانایی لە کار؛ ۲) بەڕاوەستانەوە، بەپێوە ف ۱) اُستادی؛ ۲) سرپایی.

وەستی: بەستی ف بست، بندآورد.

وەستیان: ماندوُبوُن، خەسەبوُن ف خستەشدن.

وەستیتی: وێستان‌بەپێوە، هەڵوێستان ف سرپا ایستادن.

وەستین: ۱) بەپێوەراوەستان؛ ۲) ماندوبوُن ف ۱) سرپا ایستادن؛ ۲) خستەشدن.

وەسسان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

وەسسەلام: بەسە، چیتر نایەژم ف والسّلام.

وەسف: وەسپ، پەسن، تاریف ف وصف.

وسفین: پەسنددان، تاریف کردن ف توصیف کردن.

وەسمان: سوُکەڵەناوی عوسمان ف مخفّف عثمان، نام مردانه.

وەسمە: ۱) رەنگێ کە ژنان لە برۆی دەدەن، وسمە؛ ۲) بەسمە، چیترم ناوێ ف ۱) وسمه؛ ۲) مرا بس است، برای من کافی است.

وەسنی: هەوێ، دوژنی شوێك بۆ یەکتری ف هوو، همشوی.

وەسو: بساوە: (**ئەورۆ کەشکان وەسو با دۆکەشکْن ببێ**) ف بساب، بسای، امر بەساییدن.

وەسواس: ۱) حەنبەلی، دڕدۆنگ لە پاك‌بوُنەوە؛ ۲) وازوازی، هەردەم لەسەر خەیاڵێ ف ۱) وسواس در نظافت؛ ۲) دمدمی.

وەسە: ۱) چون، شبی، لەگوێن؛ ۲) خواستە، داوا؛ ۳) ئاوهایە، واسە؛ ۴) ببەستە: (**ئەم‌بارە بوەسە**)؛ ۵) چیترنا، بەسە ف ۱) همانند؛ ۲) خواستە؛ ۳) چنین است؛ ۴) ببند؛ ۵) بس است.

وەسەر: ۱) بە لای ژوُروُدا: (**وەسەردا وەرە**)؛ ۲) سوێند بە سەر: (**وەسەر باوکت**) ف ۱) از بالا؛ ۲) قسم بە سر.

وەسەفیایش: نۆرەگرتن، نۆبەگرتن ف نوبت گرفتن.

وەسەم: ئامرازی رەنگ‌وروگۆڕین ف وسایل گریم.

وەسەتی: وەشەنی، لەش‌ساقی، سڵامەت ف سلامت.

وەسی: ۱) بەستی؛ ۲) ئامۆژگاری، نسحەت؛ ۳) وەسیەت، قەوینتی ف ۱) بندآورد؛ ۲) نصیحت؛ ۳) وصیّت.

وەسیْ: ۱) زۆر، گەلێ؛ ۲) پاشگری بەستن، ببەستێ؛ ف ۱) بسی، بسیار؛ ۲) ببندد.

وەسێت: راسپێری، وەسیەت ف وصیّت.

وەسین: وچان، وێستان ف تأمل، توقف.

وەسێن: ئەستێنەوە: (**تۆڵەوەسێن بە!**) ف بازستاننده.

وەسێنایس: وەڵام‌ناردن، ئاگادارکردن ف پیغام فرستادن.

وەسیەت: قەوینتی، راسپێری ف سفارش، وصیّت.

وەسیەتنامە: راسپێریو قەوینتی بەنوسراوی ف وصیتنامه.

وەش: ۱) خۆش، دڵ‌بەسند؛ ۲) وتەی ڕاگرتنی کەر؛ ۳) وتەی لێخوڕینی

کەر؛ ۴) بنـەمای ئاویتن: (تۆم ئەوەشنی)؛ ۵) بنەمای وەشاندن واتا: ڕاتـەکـانـدن: (شیروەشێن، دەستوەشێن، باوەشێن)؛ ۶) ئەوەش: (بەوەش قایلم)؛ ۷) بنەمای وتەی بەمانا تێکدان: (هەڵوەشاندن)؛ ۸) بەش، پاژ؛ ۹) وەش، بەش، ئامال ف ۱) خوش؛ ۲) حرف بازداشتن الاغ از حرکت؛ ۳) حرف رانـدن الاغ؛ ۴) ریشـهٔ کلمـه به معنی پاشیدن؛ ۵) ریشهٔ کلمه به معنی تکان دادنِ شدید؛ ۶) آن هم؛ ۷) ریشهٔ کلمه به معنی ازهم پاشیدگی؛ ۸) سهم، قسمت؛ ۹) رنگ متمایل به، فام.

وەشاردن: شاردنەوە ف نگا: شاردنەوە.

وەشارنایش: داڕوتاندن. بۆ *لکەدارو کەللەپاچە دەیڵێن* ف سطح چیزی را کاملاً پاك کردن.

وەشان: ۱) بڵاوبوُنەوە؛ ۲) ڕاتڵەکان؛ ۳) بەپیل و شان ف ۱) افشان؛ ۲) تکان شدید؛ ۳) باشانه، وسیلهٔ کتف.

وەشانایش: ۱) خەت بەئاو کوژاندنەوە؛ ۲) هەڵواسین؛ ۳) پڕ پێداکردن و رفاندن ف ۱) نوشته را با آب پاك کردن؛ ۲) آویزان شدن؛ ۳) ربودن.

وەشـــانـدن: ۱) بڵاوکـردنـەوە: (تـۆموەشـانـدن)؛ ۲) ڕاتڵەکـانـدن: (دەستوەشـانـدن، جوتـەوەشـاندن)؛ ۳) لێدان: (مستوەشاندن، کوتەك‌وەشاندن) ف ۱) پاشیدن؛ ۲) بەشدّت حرکت دادن؛ ۳) زدن، ضر بەزدن.

وەشانن: وەشاندن ف نگا: وەشاندن.

وەشانەوە: ۱) شیان، ڕێك‌وڕەوا: (ئەم کارە لەتۆ **ناوەشێتەوە**، ئەم جلە لەتۆ **دەوەشێتـــەوە**)؛ ۲) بەشیــــەوە، دابـەش کردن ف ۱) شایان بودن، شایسته و مناسب بودن؛ ۲) توزیع کردن.

وەشـــاو: ۱) خۆشـــاو، ئاوی میوەی خوُساو؛ ۲) ئاوێژراوی بڵاوکراو؛ ۳) پێ‌شان؛ ۴) دوای پێشگری «دا» واتا: ڕاتڵەکاو: (جلەکەت **داوەشا**)؛ ۵) بەنەخۆشی لەناوچوُن: (لەشی **داوەشاوە**)؛ ۶) پاش پێشگری «ڕا» واتـا: ڕاتڵەکـاو: (ئـەمدارە **ڕاوەشـاوە**) ف ۱) خوشاب، کمپوت؛ ۲) پاشیده؛ ۳) شایان؛ ۴) بەدنبال پیشوند «دا» به معنی تکان داده شده؛ ۵) از بین رفتن در اثر بیماری؛ ۶) بەدنبال پیشوند «ڕا» بەمعنی تکان داده شده.

وەشایش: ڕمان، ڕوُخان، تێك‌تەپین ف خراب شدن.

وەش‌بەش: چاك‌وخۆشی، چاق‌سڵامەتی ف خوش وبش.

وەشت: ۱) بای باشوُری ڕۆژهەڵاتی؛ ۲) نەرمەبارانی بەکزەباوە ف ۱) باد جنوب شرقی؛ ۲) نم نم باران با باد آهسته.

وەشتر: ۱) خۆشتر؛ ۲) وشتر، دەڤەهـ، حوشتر ف ۱) خوشتر؛ ۲) شُتُر.

وەشتە: جوانی دڵکێش کە مرۆ ئارەزوی دەکا ف زیبای دلکش و مُشتها.

وەشتەن: سەماو ڕەخس، بۆ سەمای دەروێشانی دەڵێن ف رقص ویژهٔ دراویش.

وەشتەی: بارین ف باریدن.

وەشتی: ئیشتیا، تاسە ف اشتها، آرزو.

وەششە: وتەی ئاژوتنی کەر ف کلمهٔ راندن الاغ.

وەش کەردش: ۱) زیندوکردنەوە؛ ۲) چاکردنەوە لە نەخۆشی؛ ۳) خۆش ڕابـــواردن؛ ۴) گەپ‌و گاڵتـــەگوتن؛ ۵) زیادلـــەرادە پەسن‌دان؛ ۶) هەڵواسین؛ ۷) لێدان ف ۱) دوباره زنده کردن؛ ۲) شفادادن؛ ۳) خوش گذشتن؛ ۴) مزاح کردن؛ ۵) بیش از حد تعـــریف کردن؛ ۶) آویزان شدن؛ ۶) زدن.

وەشڵە: ۱) خۆزیا؛ ۲) خۆزگەم بە، خۆشی لە؛ ۳) جوانکـــەڵـە ف ۱) کاشکی؛ ۲) خوشابەحال؛ ۳) زیبای کوچولو.

وەشمە: خۆشیمە، کەیف‌سازم ف شادم.

وەشۆ: ۱) بشۆرەوە، پیس‌بە ئاو خاوێن‌بکەوە؛ ۲) دانەوێڵەبە ئاو بشۆ ف ۱) دوباره بشوی؛ ۲) حبوبات را بشوی.

وەشۆرە: وەشۆ ف نگا: وەشۆ.

وەشۆن: ۱) لەدو: (دڵ وەشۆنی تۆ، من وەشۆنی دڵ)؛ ۲) دوباره بشۆن؛ ۳) دانەوێڵە دەئاوکەن با بشۆرێتەوە: (برنجی **وەشۆن** میوانن دێن) ف ۱) به دنبال، درپی؛ ۲) بازبشویید؛ ۳) حبوبات را بشویید.

وەشووار: زۆر ساغ‌و بەدەماخ ف سالم و سرحال.

وەشین: ۱) بڵاوکردنەوە؛ ۲) وەراندن ف ۱) پخش کردن؛ ۲) فروریختن.

وەش‌وین: خۆشبین ف خوشبین، دور از یأس.

وەشوێن: لەدو، وەشۆن ف بەدنبال، درپی.

وەشـــە: ۱) خۆشــە، دڵ‌پەسنـدە؛ ۲) خۆشــە، ناوکی شیرینی میوە؛ ۳) دەنگدانی کەر بۆ ڕۆیشتن ف ۱) خوش است؛ ۲) مغز هستهٔ شیرین؛ ۳) کلمهٔ راندن الاغ.

وەشەت: شیوەن، شەپۆڕ، شین ف شیون.

وەشەك: ۱) وشەگ، جانەوەرێکە لە تیرەی دەڵەك‌و ڕێوی؛ ۲) ڕاژان، لەرزینی‌تونـدوبەهێز؛ ۳) دڵخوشی، کەیف‌سازی؛ ۴) بەرچاو، جوان، خوشیك؛ ۵) جوانی‌بەنـــاز؛ ۶) جێ‌توتن ف ۱) گربـەسـانی است وحشی؛ ۲) بەشدّت لرزیدن؛ ۳) دلخوشی؛ ۴) خوش‌تیپ؛ ۵) جوان طنّاز؛ ۶) جای توتون.

وەشەگ: جانەوەرێکە لە تیرەی دەڵەك‌و ڕێوی ف گربەسانی است وحشی.

وەشەن: ۱) خۆشە: (هەرساتێ سەدجار وەوتیر وەوتەرکەش / زیندەگی‌و مەردەن ئامـان **وەشـەن** وەش) «مـەولەوی»؛ ۲) شڵێوە ف ۱) خوش است؛ ۲) برف و باران باهم.

وەشەنی: کەیفت باشە؟: (وەشی؟ **وەشەنی**؟) ف آیا خوش و خرّمی؟.

وەشەی: ۱) وەشی، خۆشی؛ ۲) جوان چاکی؛ ۳) تام‌خۆش؛ ۴) هێشو ف ۱) خوشی؛ ۲) خوش‌تیپی؛ ۳) خوشه.

وەشی: ۱) خۆشی، کەیف‌سازبـوُن؛ ۲) ئاخـو بەکەیفی؟؛ ۳) هێشوی ترێ‌و خورماو... ف ۱) خوشی و شادی؛ ۲) آیا خوش و خوبی؟؛ ۳) خوشهٔ انگور و خرما و....

وەشیار: بڵاوکەرەوە، کەسێ شتێ پەرژوبڵاو دەکاتەوە ف پخش کننده.

وەشیاگ: چێندراو، تۆم‌پێوەکراو ف شخم بذرپاشیده.

وەشیان: ۱) کەوتنەناو؛ ۲) بڵاوکرانەوە بەزەویدا ف ۱) توافتادن؛ ۲) پاشیده‌شدن.

وەشیانەوە: وەشانەوە ف سزاواری، شایستگی.

وەشیاو: ۱) وەشیاگ؛ ۲) بەزەویا بڵاوکراو ف ۱) زمین تخم پاشیده؛ ۲) پاشیده.

وەشیر: ۱) حەیوانێ کە شیری زۆربێ، بەشیر؛ ۲) بەشمشێر ف ۱) بسیار شیرده؛ ۲) باشمشیر.

وەشێر: ۱) کەسێ کە شت دەشارێتەوە: (مردووەشێر، پارەوەشێر)؛ ۲) بەشێر: (شێخ بارەداری وەشێر ئەهاورد) ف ۱) پنهان کننده؛ ۲) باشیر درنده.

وەشێرا: ۱) تەمرا، کەوتە ژێرخاکەوە؛ ۲) لەبەرچاو گوم کرا ف ۱) دفن شد؛ ۲) پنهان گردید.

وەشێران: ۱) ژێرخاك كران؛ ۲) شارانەوە ف ۱) زیرخاك شدن؛ ۲) پنهان شدن.

وەشێراو: ۱) ژێرخاك كراو؛ ۲) شاردراوە، قەشارتی ف ۱) زیر خاك شده؛ ۲) پنهان گردیده.

وەشێرە: ۱) بشارەوە!، ژێرخاك كە!؛ ۲) ونی کە لەبەرچاوان! ف ۱) دفن کن!؛ ۲) ازدید پنهان کن!.

وەشین: ۱) بڵاوکردنەوە؛ ۲) بڵاوکەرەوە؛ ۳) ئامرازی بڵاوکردنەوە؛ ۴) داوەرین ف ۱) پخش کردن؛ ۲) پخش کننده؛ ۳) وسیلهٔ پخش کردن؛ ۴) فروریختن.

وەشینەك: هۆی بڵاوکردنەوە، دەزگای بڵاوکردنەوە ف وسایل ارتباط جمعی.

وەشینەی: مەڵبەندێکی کوردستانە لە دەورپالو. *لەکوردستانی بەردەستی ترکان* ف ناحیه‌ای در کردستان.

وەعدە: وادە ف نگا: وادە.

وەفا: ۱) ئەمەگ، بەینەت؛ ۲) ناوی پیاوانە ف ۱) وفا؛ ۲) نام مردانه.

وەفات: مردن بۆ بنیادەمی بەڕێز: (باوەغەڵیفە وەفاتی کرد) ف وفات.

وەفادار: بەئەمەگ، چاکەلەچاو، بەینەت‌دار ف وفادار، باوفا.

وەفاکار: وەفادار، بەئەمەگو بەینو بەقا ف وفادار.

وەفر: بەرف، وەوەر، وەر، بەفر ف برف.

وەفرنایش: ۱) هەڵمساو، پفدراو؛ ۲) بەفوهەڵمساندن ف ۱) بادکرده؛ ۲) باد درچیزی کردن و پُف دادن.

وەفرە: کەتیرەی سپی ف کتیرای سفید.

وەفەرنایش: وەفرنایش ف نگا: وەفرنایش.

وەڤەر: هۆوەندە، ئەوشوێنەدورە ف آن دوردست.

وەق: ۱) بۆق، بەق، قرواق؛ ۲) دەنگی مراوی، دەنگی بەق ف ۱) غوك، قورباغه؛ ۲) صدای مُرغابی.

وەقا: کێشانەیەکە بەرانبەر بە هەزارو سەتو هەشتاوسێ گرم ف وزنی معادل یکصدوهشتادوسه گرم.

وەقت: وەخت، کات، دەم، زەمان ف وقت، زمان.

وەقتا: وەختێکی، لەکاتێکا، ئەوسا ف زمانی.

وەقتو: وەقتا ف زمانی.

وەقرە: ئۆقرە، ئارام، داسەکنان ف آرام.

وەقف: مەوقوفە ف مال وقف.

وەققا: وەقا ف نگا: وەقا.

وەقـــواق: واق‌واق، قەدیم بە ژاپـــۆن گوتـراوە: (جـزیرەی واق‌واق یا وەقواق) ف نام قدیم ژاپن، نگا: واق واق.

وەقوەق: دەنگی بۆق‌و مراوی ف صدای قورباغه و مرغابی.

وەقە: کێشانەیەکە، حۆقە ف وزنی است.

وەقی: وەقە ف نگا: وەقە.

وەك: ۱) چون، لەجۆر، لەتەرح، ئاسایی؛ ۲) بەجۆرێ کە: (وەك دەڵێی، وەك زانیومە) ف ۱) چون، همانند؛ ۲) چنانکه.

وەکا: ۱) وەك؛ ۲) بکاتەوە، وازبکا ف ۱) مانند؛ ۲) بازکند.

وەکات: ڕەپوڕاست، قسەی بێ‌ڕوبینی ف سخن رُك و صریح.

وەکات کردن: درکاندنی ڕاستی ف بروز دادن حقیقت.

وەکـــار: ۱) ئارار؛ ۲) زۆر کارکـەر؛ ۳) کاوێژ، قاویش ف ۱) شجاع؛ ۲) باپشتکار، کاری؛ ۳) نشخوار.

وەکاریان: کاوێژکردن ف نشخوارکردن.

وەکاز: دارعاسا، عاسا ف عصای دست.

وەکـاشـە: ۱) دوعـایەکە بۆ چارەی شێتانی دەنوسن؛ ۲) گوندێکە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) دُعایی که برای شفای دیوانه می‌نویسند؛ ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وەکدەزانی: چۆنی خۆت ئاگات‌لێ‌یە ف چنانکه دانی.

وەکشان: کشانەوە ف بەعقب برگشتن.

وەکشانەوە: وەکشان ف بەعقب برگشتن.

وەکشە: فەرمان بەکشانەوە ف بەعقب برگرد!.

وەکشێ: وەکشە! ف بەعقب برگرد!.

وەکشین: وەکشان ف بەعقب برگشتن.

وەکشێن: بکشێنەوە، بۆدواوە بچن! ف بەعقب برگردید!.

وەکو: وەك ف نگا: وەك.

وەکـۆ: ۱) کۆ، کومـەڵ: (ئەمانە وەکۆکەرەوە)؛ ۲) هەرگا، هەرکات، ۳) وەکو، لەچەشن، لەوێنە ف ۱) تودە؛ ۲) هرگاه؛ ۳) مانند.

وەکۆبوُن: کۆبوُن، کۆبوُنەوە ف جمع شدن.

وەکۆك: وەك، وەکی، وەکو، مینا، هاوتالەرەنگ‌وتەرحا ف همانند، مشابه.

وەکۆکردن: کۆکردنەوە ف جمع کردن.

وەکویەك: بەرانبەر ف برابر، مساوی.

وەکە: ۱) وەك؛ ۲) وازکـە، بکەوە، بکـەرەوە ف ۱) مـانند، چنانکه؛ ۲) بازکن.

وەکەردش: ۱) قەڵاشتن، تلیشاندن؛ ۲) کردنەوەی گرێ‌و داخراو؛ ۳) دەرکێشان؛ ۴) بەدادرون تـۆپەڵ کـردن؛ ۵) پێکردنی ئـاگر؛ ۶) ڕاوەشاندن؛ ۷) پاك کردنی کەللەپاچە ف ۱) شکافتن؛ ۲) بازکردن؛ ۳) بیرون کشیدن؛ ۴) گلوله‌ای کردن؛ ۵) برافروختن آتش؛ ۶) بەشدت تکان دادن؛ ۷) پاك کردن کله‌پاچه.

وەکـەردەنـە: ۱) لێك‌جیاکـردنـەوە؛ ۲) داگیرسـاندن؛ ۳) کێڵان؛ ۴) کردنەوەی درگا ف ۱) جداکردن از هم؛ ۲) مشتعل کردن؛ ۳)

کاشتن؛ ۴) بازکردن دَر.

وەکەهەو: وەکو یەك ف برابر.

وەکی: ۱) وەك؛ ۲) هەرکـات؛ ۳) ئەگەر، هەگەر ف ۱) نگـا: وەك؛ ۲) هرگاه؛ ۳) اگر.

وەکیّ: وەك، وەکو ف مانند.

وەکیل: بریکار، نایب ف وکیل.

وەکیڵ: وەکیل ف وکیل.

وەکیلەڵلا: خواوەکیلە. بۆ باوەڕپێکـردن ئێژن ف خداوکیل. در مقـام سوگند گویند.

وەکیلەی: بریکاری، وکێلی کردن ف وکالت.

وەك‌یەك: وەکو یەك، وەکەهەو ف برابر.

وەك‌یەکی: بەرانبەری، هامتایی ف مشابهت.

وەگ: ۱) وەك؛ ۲) چاخ، هەڕەت، جەنگە، تاف ف ۱) نگا: وەك؛ ۲) موسم.

وەگر: ۱) کەسێ کە لەحەوا شت ئەقۆزێتەوە: (خشت‌وەگر، تۆپ‌وەگر)؛ ۲) لەخەرج گێڕەوە: (لەماڵدا هەمو دەس بڵاون هەر من **وەگـرم**)؛ ۳) دامەزرێنەرو بەرپاکەری چادرو چیغو بەردە؛ ۴) نەخۆشی گیرۆ ف ۱) کسی که در هوا می‌قاپد؛ ۲) صرفه‌جو؛ ۳) برپاکنندهٔ خیمه و پرده؛ ۴) بیماری واگیردار.

وەگرتن: کاری وەگر ف عمل «وەگر».

وەگرگریایەنە: نزگەرە ف سکسکه.

وەگروتش: لەسەرشان‌دانان، لەکۆڵ‌کردن ف بردوش نهادن، کول کردن.

وەگرەوتش: وگروتش ف بردوش نهادن، کول کردن.

وەگلۆر: گلۆر، خلۆر، گلار ف غلتیدن از بالا به پایین.

وەگو: وای وت ف چنین گفت.

وەگوُ: وەگۆ ف چنین گفت.

وەگوت: وەگۆ ف چنین گفت.

وەگۆت: وەگۆ ف چنین گفت.

وەگۆڕ: شت بەشت گۆڕانە ف مبادله.

وەگۆڕین: گۆڕینەوە ف مبادله‌کردن.

وەگە: بگەوە، خۆت بگەیەنەوە: (وەگە تا بەشت نەخوراوە) ف خود را برسان.

وەگەر: ئەگەریش بێتو ف درصورتی که.

وەگەڕ: ۱) لەسوڕاندا: (ئاشەکە وەگەڕ کەوت)؛ ۲) فێڵباز، بەحیلە ف ۱) چرخان؛ ۲) مکّار، حیله‌باز.

وەگەڕا: گەڕایەوە، بەرەودوا ئاما ف بازگشت، ماضی بازگشتن.

وەگەڕان: ۱) گـەڕانەوە؛ ۲) گێڕانـەوەی قسە ف ۱) بازگشتن؛ ۲) بازگوکردن.

وەگەڕاندن: ۱) گێڕانەوە؛ ۲) گەڕاندنەوە ف ۱) بازگو کردن؛ ۲) نگا: گەڕاندنەوە.

وەگەڕاندنەوە: وەگەڕاندن ف نگا: وەگەڕاندن.

وەگەڕانەوە: وەگەڕان ف نگا: وەگەڕان.

وەگەڕیانەوە: وەگەڕان ف نگا: وەگەڕان.

وەگیریایش: ۱) لەکـوڵ‌کردن؛ ۲) تل‌دان، ورەتاندن؛ ۳) لەبەر توڕەیی میجـازو ڕەنـگ گۆڕان ف ۱) کول کردن؛ ۲) غلتیدن؛ ۳) از شدّت غضب رنگ عوض کردن.

وەل: ۱) دەگەڵ: (وەل من بێ بچیمەن)؛ ۲) بەرەڵدا: (وەلی کە با بچێ) ف ۱) با، همراه؛ ۲) ول، رها.

وەلا: ۱) ڤالا، بەتـاڵ، خاڵی؛ ۲) سوێـنـد بەخوا ف ۱) خالی، تهی؛ ۲) سوگند به خدا.

وەلات: ۱) وڵات؛ ۲) بەلاتدا ف ۱) نگا: وڵات؛ ۲) از کنارت.

وەڵات: وڵات ف نگا: وڵات.

وەڵاتپارێز: نیشتمان‌پەرست ف میهن‌پرست.

وەڵاتۆ: ناوی پیاوانە ف نام مردانه.

وەڵاتە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وەڵاتی: خۆوڵاتی، هاوزێدی ف هم‌ولایتی.

وەڵاتینی: هاونیشتمانیەتی ف هم‌میهنی.

وەلاخەرێ: ڕێگەی سواران ف راه مال‌رو.

وەلاد: کۆختەی ناوباخ ف کلبهٔ کوچك درون باغ.

وەلادەك: کۆختەی بچوُك لە باخدا ف کلبهٔ کوچك درون باغ.

وەلاف: لەوەڕ، گیای وشکەوەبوی ئاڵف ف خشك گیاه علوفه.

وەلاق: دواندنی کچ بە توڵازی ف مَتَلك.

وەلاکەوتن: لاچوُن، دوُرکەوتنەوە ف کنار رفتن.

وەلالیك: بەلاڵوُك ف آلبالو.

وەلام: ۱) لای من؛ ۲) بەبیری من ف ۱) نزد من؛ ۲) به رأی من.

وەڵام: ولام، وەرام ف ۱) سفارش شفاهی؛ ۲) پاسخ.

وەلاما: بەلای مندا ف از کنار من.

وەڵامدانەوە: جواب دانەوە ف پاسخ گفتن.

وەڵامناردن: قسەڕاسپاردن ف پیام فرستادن.

وەڵامە: ڕاوە، شەرح ف تفسیر، شرح.

وەڵاو: بڵاو ف پراکنده.

وەلایش: باوێشك ف خمیازه.

وەل بتۆرۆ: داخ‌وکەسەر بۆتۆ ف حسرتت باد.

وەل بوُن: بەرەڵابوُن ف ول شدن.

وەل بە: وتەی دەرکردن بە سوُکایەتی ف گم شو.

وەلجاخ: قەزاوبەلاّ، نەهاتی لە خواوە ف قضا و قدر.

وەلچەك: پێوانەی دەخڵ کە چل کیلو دەگرێ ف عدل چهل کیلویی.

وەلچەگ: وەلچەك ف عدل چهل کیلویی.

وەڵدین: ۱) منداڵ‌هێنان، زان، زایین؛ ۲) لەدایك‌بوُن ف ۱) زاییدن؛ ۲) متولّدشدن.

وەلـزێ: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وەلف: دۆستی خۆشەویست ف دوست نزدیك.

وەلفەت: ئوگری، خوپێوەگرتن فا عادت به نزدیکی کسی یا کاری، الفت.
وەڵکرد: حاوانەوە، ژیانڕابواردن فا گذراندن.
وەڵگ: بەڵگ، گەڵا فا برگ درخت و گیاه.
وەلل: تۆزو غوماری نەرم، نەرمەتۆز فا گرد وغبار.
وەڵڵا: سوێند بەخوا فا سوگند بەخدا، والله.
وەللك: ۱) کڕیوە؛ ۲) کەڕەسیسە فا ۱) کولاك؛ ۲) نگا: کەڕەسیسە.
وەللەروە: هەتوان لە مشکیو ڕۆن فا **نوعی مرهم.**
وەلن: خوڵاوی، تۆزاوی فا غبارآلود.
وەلنـە: وەلن فا غبارآلود.
وەلـوەر: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد فا از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
وەلوەلە: دەنگو هەراو هوریا فا جنجال و غوغا، ولوله.
وەلە: ۱) وتەی ئاژۆتنی گوڵك؛ ۲) وتەی بانگ کردنی گوێلك فا ۱) حرف راندن گوساله؛ ۲) حرف خواندن گوساله.
وەلەج: شێلاقە، باڵدارێکە بەقەد گاوانی بەڵام لنگدرێژ فا پرندهٔ سلوا.
وەلەجاخ: بەڵاو نەهاتی لە خواوە فا قضا و قدر.
وەلەد: ڕۆڵە، فرزەند فا فرزند.
وەڵەد: ۱) وەلەد؛ ۲) بەڵەد، شارەزا فا ۱) فرزند؛ ۲) رەشناس، رهنما.
وەلەدیایش: زارۆیدیوە، بێچوی بوە، زاییگە فا زاییده است.
وەلـەسمت: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد فا روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
وەلـەك: ۱) داردەستی سەردوحـاچـە؛ ۲) گێژەڵوکە؛ ۳) بەفری بەباوە، کڕیوە فا ۱) چوبدست دوشاخه؛ ۲) گردباد؛ ۳) کولاك.
وەڵەك: بەڵەك فا خلنگ.
وەلەند: وەلەد، ڕۆڵە فا فرزند.
وەلەو: جا باوابێ فا هرچند چنین باشد.
وەلی: ۱) پیاوی خوا؛ ۲) دەگەڵ ئەو فا ۱) مرد خدا؛ ۲) با او.
وەلێ: ۱) واسە، ئاوا...؛ ۲) بڵام، بەڵان فا این طور؛ ۲) لیکن.
وەلیعات: جێنشینی دەسەڵاتدار دوای مەرگی فا ولیعهد.
وەلیعاد: وەلیعات فا ولیعهد.
وەڵیفـەت: ۱) مفتـە، خوڕایی، بەلاش، مفت؛ ۲) سەرقـەڵـەمـانـەی نوشتەنوُس فا ۱) مُفت؛ ۲) مُزد دعانویس.
وەڵیفەتانە: سەرقەڵەمانە فا مزد دعانویس.
وەڵین: پێشو فا قبل، گذشته.
وەڵێنە: لەبەرا فا ابتدا، قبلاً.
وەڵیەفەتی: پەیوەندی مێردو ژن بەیەکترەوە فا همسری.
وەم: ئاوهام: (وەمزانی) فا من این طور.
وەمـــا: ۱) بەجـێما: (یارێ کودی ئەم گەدا دەست بدەستێ مەدا/ ئەم بسەمایێ برین ڕەقسو سەما ژێ **وەما**) «جزیری»؛ ۲) وەك خۆی ما، نەگۆڕا فا ۱) بەجای ماند؛ ۲) بەحال خویش ماند.
وەماشتن:ماڵینەوە، ماشتنەوە، ڕادانی هەموشتێ فا روبیدن و بردن هرچیز.
وەماڵین: وەماشتن فا نگا: وەماشتن.
وەمام: ۱) بەجێ مام؛ ۲) وەکەخۆ مامەوە فا ۱) جاماندم؛ ۲) همین طور ماندم.
وەمـــان: ۱) ئاوهـا مان؛ ۲) بەجێمانو دواکـەوتن لەکـارێ؛ ۳) ئەوان بەجێمان فا ۱) ما این طوری؛ ۲) جاماندن؛ ۳) جاماندند.
وەماو: ۱) جێماگ؛ ۲) وەك بەرێ، چۆن بو هەروا ماوە فا ۱) جامانده؛ ۲) همان طور مانده.
وەمای: وەماو فا نگا: وەماو.
وەمدی: ۱) ئەوتەرزە چاوم پێ کەوت؛ ۲) دۆزیمەوە فا ۱) چنین دیدم؛ ۲) گم شده را یافتم.
وەمزانی: بەوجۆرە بیرم برد فا چنان دانستم.
وەمکە: بم کەوە، ئازادم کە فا بندم را بگشای.
وەن: ۱) بەن، دەزو، داوی بادراوی خوری؛ ۲) لێبەستراو: (بازی**وەن**)؛ ۳) جێگە، شوێن: (تەلو**وەن**)؛ ۴) وتەی وەپاڵدان، لەمەڕ، لۆ. *ناوی زۆر عەشیرەت بە وەن دوایی دێت* : (**کاکاوەن، حاجیوەن، هەمەوەن**)؛ ۵) کۆوەبـوگ: (زەماو**وەن** واتا: کۆبوُنەوە بۆ سەماکردن)؛ ۶) وامان، ئێمە بەمجۆرە: (**وەن**زانی، **وەن**بیستوە)؛ ۷) دارەبەن؛ ۸) داوی لێكهاڵاوی تێكڕاکـراو، هۆندراو: (گورزە**وەن**)؛ ۹) بەنداو فا ۱) نخ پشمی؛ ۲) بند، بستەشده بر. *مانند بازوبند* ؛ ۳) جای، مکان؛ ۴) پسوند نسبت؛ ۵) اجتماع، جمع شده؛ ۶) ما این طوری؛ ۷) درخت بنه؛ ۸) بافت؛ ۹) سدّ.
وەنا: ۱) ئەدی وانیە؟، دەنا نا؟؛ ۲) دەخوا، ئەخوا فا ۱) مگرنه این طور؟؛ ۲) می‌خورد.
وەنـاق: دوشـاخـە، نەخـۆشیەکە لەقورگ دێتو نەخۆش دەخنکێ فا بیماری خناق.
وەنای: واناى، خوێندن، فێرە خوێندن بوُن فا درس خواندن، تحصیل.
وەنایا: بارەبەرێ کە سواریشی دەبن فا باربری که سواری هم بدهد.
وەنایش: ۱) بارکردن، کۆچلێنان؛ ۲) سواری بارەبەربوُن فا ۱) کوچ کردن؛ ۲) سواربار بر شدن.
وەنجەنە: دۆخین، دێخوُن فا بندتُنبان.
وەنـد: ۱) ئێش، ئازار؛ ۲) لاوچـاك: (لـە**وەنـد**)؛ ۳) ئەنـدازە لە شتێ: (ئەوەندم بو لەوە**ند**یشیان کردم)؛ ۴) بەند: (**بازیوەند، کەمەروەند**)؛ ۵) جێگـە، وەن: (ئـە**لوەنـد**)؛ ۶) لەمـەڕ، وتـەی پاڵدان: (**کاکاوەند، سەکوەند**)؛ ۷) کۆوەبوُن: (زەماو**ەند**، گۆو**ەند**)؛ ۸) پارچە لە گۆرانی؛ ۹) ئاوبەند، لەمپەر، سەد، بەند؛ ۱۰) جمگە، جەمسەر، بەندی ئێسقان؛ ۱۱) ئازا، نەترس، بوێر فا ۱) آزار؛ ۲) شوخ و زیبا؛ ۳) اند، اندازه؛ ۴) پسوندبستن مانند گردن‌بند؛ ۵) جای؛ ۶) پسیوند نسبت؛ ۷) جمع شدن؛ ۸) قطعـه‌ای از ترانه؛ ۹) سدّ، مانع؛ ۱۰) بند استخوان؛ ۱۱) شجاع، دلیر.
وەندا: ۱) گوم، وندا؛ ۲) ژنو کچی خوێندەوار فا ۱) ناپیدا، گُم؛ ۲) زن و دختر باسواد.

وەندانە: ئازایانە، بوێرانە ف شجاعانە.

وەنـدایەنە: ١) وەخوێندن؛ ٢) خاوەن سیوات بوُن ف ١) خواندن؛ ٢) باسواد بودن.

وەندس: خوێندنەوە، وەخوێندن ف مطالعە کردن.

وەندش: وەندس ف مطالعە کردن.

وەندش دایش: دەبەرخوێندن نرا ف درمعرض مطالعە قرار گرفت.

وەنـدن: ١) داوی زۆری بادراو تێك کێشان: (گوریس‌**وەندن**)؛ ٢) موُروُ دەداوکێشان: (تەزبیح‌**وەندن**) ف ١) بافتن ریسمان؛ ٢) بەرشتە کشیدن مهرەها.

وەندنەوە: وەندن ف نگا: وەندن.

وەندۆخ: ١) خوێندەوار؛ ٢) گۆرانی‌خوێن ف ١) باسواد؛ ٢) خوانندە.

وەنـدە: ١) زبارە، هەرەوەز؛ ٢) خاوەن: (جوُت‌وەندە)؛ ٣) ئاگادار، وان: (خـەروەنـدە)؛ ٤) جمگـەئێسـك، بەند: (سێ‌وەندەی پشتم) ف ١) همکاری کشاورزی؛ ٢) صاحب؛ ٣) نگهبان؛ ٤) بند استخوان.

وەندەن: ١) بەرزایی، قەدی چیا؛ ٢) پردی لەچەپەر ف ١) کمرکوە؛ ٢) پُل ترکەیی.

وەنـــدەنـە: ١) خوێنـدن، دەرس فێر بـوُن؛ ٢) خوێنـدنی مەل‌و مرۆی دەنگ‌خـۆش ف ١) درس خـواندن؛ ٢) آوازخوانـدن مُرغ و آدم خوش‌نوا.

وەندەی: دەرس‌خوێندن ف درس خواندن

وەنسە: هۆگری، خوُپێ‌گرتن ف اُنس گرفتن.

وەنشتا: سواربوُن ف سوار شدن.

وەنشتش: سواربوُن ف سوار شدن.

وەنگ: بەندو جەمسەری ئێسقان ف بند استخوان.

وەنگە: جێگەبەنداو ف جای سدّ.

وەنگـەرینـە: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

وەنن: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

وەنۆڵە: گیایەکە ف گیاهی است.

وەنـە: ١) بەنە، بەندە، خولام، عەبد؛ ٢) بۆلای، بۆ: (**وەنەم** کیانو)؛ ٣) وەندراو ف ١) بندە، بردە؛ ٢) برای، بەسوی؛ ٣) بافتە.

وەنەت: لێت ف ازتو.

وەنەتەق: ١) قەزوان؛٢) جۆرە دارەقەزوانێکە بەرەکەی وردە، بنەوشیلە ف ١) نانکش؛ ٢) نوعی درخت بنە کە ثمر ریز دارد، چاتلانقوش.

وەنەم: لێم ف از من.

وەنەمشك: وەنەتەق، بنەوشیلە ف نوعی درخت بنە.

وەنەنە: لەرەلەر، جوُڵەجوُڵ ف لرزش، تکان.

وەنەوز: چۆرت، خەوبردنەوە ف پینکی.

وەنەوزبردنەوە: چۆرت‌دان ف پینکی زدن.

وەنەوزدان: چۆرت‌دان ف پینکی زدن.

وەنەوزە: وەنەوز ف پینکی، چُرت.

وەنەوزەکوتێ: چۆرت‌دان ف پینکی زدن.

وەنەوش: ١) بنەوشە؛ ٢) رەنگی‌بنەوش؛ ٣) ناوی ژنان ف ١) بنفشە؛ ٢) رنگ بنفش؛ ٣) نام زنانە.

وەنەوشە: بنەوشە ف بنفشە.

وەنەوشی: مۆر، رەنگی وەنەوشە ف بنفش رنگ.

وەنی: ١) قەزوان؛ ٢) وەنە، بەنی، خولام؛ ٣) داوی دەپاڵ‌ڕاکردو چنی ف ١) نانکش؛ ٢) بندە، بردە؛ ٣) بافتنی رابافت.

وەنین: وەندن، وەندنەوە ف نگا: وەندن.

وەو: ١) بەئـەو؛ ٢) ئا، بەڵێ: (هـۆ مام‌پیرۆت! ـ وەو)؛ ٣) بەم، لەجـۆر: (**وەو**نزمیە) ف ١) بەاو؛ ٢) حرف پاسخ، بلی؛ ٣) این طوری.

وەوتۆ: وا، بەم‌جۆرە ف چنین.

وەوڵە: بوُکەڵەی منالان ف عروسك.

وەوڵەبارانێ: بوُکەبارانە ف افچەبارانی.

وەوە: ١) بەبە، بەبەکە، منالی ساوا؛ ٢) ئێخە، جێگەی مل لە کراس ف ١) نوزاد، نی‌نی؛ ٢) یقە، گریبان.

وەوی: ١) تازەبوُك؛ ٢) ژنی کور، بوُك؛ ٣) بوُکەڵە ف ١) تازەعروس؛ ٢) همسر پسر، عروس؛ ٣) عروسك.

وەویلە: بوُکەڵەی منالان ف عروسك.

وەویلەبارانێ: وەوڵەبارانێ ف افچەبارانی.

وەهـ: ١) وتـەی سەیرمان، پەح، تەح، تەحا؛ ٢) وتەی زۆر پەسندکردن‌و خۆشی ف ١) حرف تعجّب، وا؛ ٢) حرف تحسین و پسند، بە.

وەهـا: ١) ئاوهـا، بەم‌جۆرە؛ ٢) بەجـۆرێ، بەئەندازەیێ: (**وەها** مەستی تەمـاشـای چاوْتە «نالی» کە نازانێ/ بەبێداری دەبینێ یا لەنەشئەی مەستی‌و خەودا) «نالی»؛ ٣) نرخ، قیمەت، بەها؛ ٤) شینایی‌وناو لەناو بیاباندا ف ١) این طور؛ ٢) بەاندازەیی، چنان؛ ٣) بها، قیمت؛ ٤) آب و دارودرخت در بیابان.

وەهـــات: وات، بەجـــۆریکـت: (**وەهـــات** لێ‌بکـــەم خۆت بزانـــی، **وەهات**‌گوت) ف چنینت، توچنین.

وەهار: ١) بەهار، بوهار؛ ٢) خاوەن، خودان، داژدار ف ١) بهار؛ ٢) صاحب.

وەهاسە: ١) کەوابێ؛ ٢) بەڵێ وایە ف ١) در این صورت؛ ٢) آری چنین است.

وەهام: ئاوام، ئاوەهام ف چنینم، این چنینم.

وەهاو: وەهاب ف نام مردانە.

وەهای: ١) تۆ بەم‌جۆرەی؛ ٢) ئەوی بەوجۆرە: (**وەهای** تەنبێ دەکەم) ف ١) تو این طوری؛ ٢) بەطوری او را.

وەهوەهـ: بەهـ‌بەهـ، وتەی سەیرمان لەخۆشیان ف بەبە.

وەهە: بەوجۆرە، بڤێ ئاوایێ ف این چنین.

وەهەر: خاوەن، خودان، داژدار ف صاحب، مالك.

وەهـەنگـاوتن: ١) پێوان‌و ئەندازەگرتن؛ ٢) راهەنگاوتن، بەسەرشتێکا ڕاکێشان ف ١) اندازەگرفتن؛ ٢) بە درازا برنهادن بر روی چیزی.

وەهی: وەوی، بوُك ف عروس.

وەهید: باربو، یارمەتی، تەوجی ف یاری.

وەهێر: ۱) بەهار؛ ۲) ئازاد، سەربەست ف ۱) بهار؛ ۲) آزاد.

وەهیە: کاری پوچ و بێ‌تام ف کار بی‌ارزش.

وەی: ۱) بوك؛ ۲) ئازار: (پیاگێ بێ وەی‌وئارامـە)؛ ۳) وتەی دەردو ژان: (وەی دێشێ)؛ ۴) ئەم‌جۆرە: (وەی تەور)؛ ۵) وتەی سەیرمان: (وەی چەند سەیرە!)؛ ۶) وتەی بانگ کردن بۆ یاریدەدان ف ۱) عروس؛ ۲) آزار، آسیب؛ ۳) حرف اظهـار درد؛ ۴) چنین؛ ۵) حرف تعجّب؛ ۶) حرف ندا برای کمك خواستن.

وەیایش: پێکەنین، کەنین، خەنە ف خنده.

وەییاب: ماری شینی گائەنگێو: (کوڵەوەییاب) ف نوعی مار.

وەی‌بابە: ئەی‌باوکە ف ای پدر! کمك.

وەیتا: ۱) ئێرە؛ ۲) لێرە، لەیرە ف ۱) اینجا؛ ۲) دراینجا.

وەیتاڵ: بەیتاڵ، حەکیمی حەیوانات ف دامپزشك.

وەیجا: لەوجێگەیە، لەوشوێنە ف در آنجا.

وەیخر: شەڕفرۆش ف ستیزه‌جو.

وەیخۆ: بیخۆرەوە، بی‌نۆشە ف بنوشش.

وەی‌خودا: پاڕانەوە لەخوا ف ای خدا.

وەیر: خاوەن، خودان، سەربەرست ف صاحب.

وەی‌ڕا: ئەوجارە ف آندفعه.

وەی‌ڕۆ: ۱) ئەی داخ، ئەی مخـابن، بەداخـەوە؛ ۲) وتەی سەیرمان کە تایبەتی ژنانە: (وەی‌ڕۆ ئەم‌پیاوە چەند سەیرە!)؛ ۳) ئەوڕۆژە ف ۱) کلمهٔ تأسّف، دریغا؛ ۲) کلمهٔ تعجّب خانمانه؛ ۳) آن روز.

وەیس: شێخێك بوە گۆڕی لە مایی‌دەشتە ف ویس قَرَنی.

وەیسە: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

وەیسی: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانه.

وەیش: وتەی ژان‌و دەرد، ئاخ، ئۆف ف حرف درد.

وەیشۆ: ۱) بی‌شۆرەوە: (ئەوی شت بوت وەیشۆ)؛ ۲) ئەم‌دانەوێڵە بشۆ ف ۱) بازشوی؛ ۲) دانه را بشوی.

وەیشۆرە: وەیشۆ ف نگا: وەیشۆ.

وەیشـۆم: ۱) دەیشـۆرمـەوە: (پیس‌بۆتەوە ناچارم وەیشۆم)؛ ۲) بۆچی بیشۆرمەوە؟ ف ۱) بازمی‌شویم؛ ۲) بازشویم؟.

وەیشوم: ۱) بەڵا، نسیبـەت؛ ۲) مایەفتنـە ف ۱) بـلا، مصیبت؛ ۲) فتنه‌انگیز.

وەیشومە: ۱) وەیشوم؛ ۲) بریتی لە سەرمای سەخت‌و تەڕوتوشی زستان ف ۱) نگا: وەیشوم؛ ۲) کنایه از سرما و کولاك سخت زمستان.

وەیکـە: بیکـەوە!، بازی‌کە!: (درگاکـە داخـراوە وەیکە، گرێ‌کوێرەیە وەیکە!) ف بازش کن!.

وەیکەم: وازی‌کەم، بیکەمەوە ف بازش کنم.

وەیکەن: بێکەنەوە ف بازش کنید.

وەیگـدی: وشـەیەکە بۆ خۆشەویستی‌و بەزەیێداهاتنەوە ئێژنی ف کلمهٔ نوازش و ترحم.

وەیگرە: بیگرەوە: (کراسەکەم ناوبردی وەیگرە، تۆیت بۆداوێم وەیگرە) ف بازگیرش.

وەیگرەوە: وەیگرە ف بازگیرش.

وەی گۆ: ئاوای گوت ف چنین گفت.

وەی گوت: وەی‌گۆ ف چنین گفت.

وەی‌لا: ئەوتەرەف ف آن سو.

وەیلان: سەرگەردان، ئاوارەو بێ‌دەرەتان ف ویلان، سرگردان.

وەیلۆ: ۱) وتەیەکە بۆ خۆشەویستی بەمناڵی دەڵێن: (وەیلۆ چەند قشتە)؛ ۲) بانگ کردنی دۆستی نێرینە لەدوورەوە ف ۱) کلمهٔ محبّت‌آمیز نسبت به کودك؛ ۲) کلمهٔ ندا برای دوست مذکر.

وەیلۆلـۆ: وتـەی سەرەتـای لاوك بەمـانـا ئەی دۆستـەنێرە دوورەکـە ف پیش‌درآمد بعضی از ترانه‌ها به‌معنی ای دوست مرد من.

وەیلێ: ۱) وەیڕۆ، مخابن؛ ۲) بانگ کردنی دۆستی مێوینە لەدوورەوە ف ۱) دریغا؛ ۲) حرف ندابرای دوست مؤنث از راه دور.

وەیلێ‌لێ: سەربـەنـدی لاوکـە واتـا: ئەی یارەمێوینـە دوورەدەستەکە ف پیش‌درآمد بعضی از ترانه‌ها به معنی ای معشوق دوردست.

وەین: مەکر، گزی‌و فێڵ: (جوودی ژوەینێ ژنان خاربۆیە) «مەسەل» ف مَکر، نیرنگ.

وەینەك: کۆسەی سەرشانۆ، نوێن‌باز ف بازیگر.

وەینێ: ژنێکی قارەمـانی کوردە کە بەیتی هەیە ف از زنـان قهـرمـان اسطوره‌ای کُرد.

وەینیایش: تواشاکردن، تێ‌ڕوانین ف نگاه‌کردن.

وەیو: بوك، وەوی ف عروس.

وەیوڵە: ۱) بوکەڵـە، بـوکی منالان؛ ۲) گێـژەلۆکە ف ۱) عروسك؛ ۲) گردباد.

وەیولەجنانێ: گێژەلۆکە ف گردباد.

وەیوڵێ: بوکەڵەی منالان ف عروسك.

وەیوە: تازەبوك ف تازه‌عروس.

وەی‌وە گەڕێن: ۱) بەلاگـەردان؛ ۲) بەلاگێـڕەوە ف ۱) بلاگردان؛ ۲) صدقه.

وەی‌وەی: ۱) وتـەی داد لەدەس ژان‌و ئێش؛ ۲) وتـەی سەیرمـان: (وەی‌وەی لەم‌کـارەت)؛ ۳) بەهـەبـەهـ، وەهـوەهـ: (وەی‌وەی چمـەجلیسێ بۆ دوێنێ لە دیدەوُ دڵ/ دڵبـەر شەرابی گێڕا «سـالم» کەبابی هێنا) «سالم» ف ۱) کلمهٔ اظهار درد، وای؛ ۲) حرف تعجّب، وا؛ ۳) به‌به.

وەیە: ئەوهایە، ئاوایە ف چنین است.

وەیەنە: تریان، قەرتاڵە ف سبد میوه‌چینی.

وی: ۱) ئەو: (بـۆ وی هاتـوە)؛ ۲) دارەبی؛ ۳) وتـەی سەیرمـان: (وی چعـەجـیـبـە!)؛ ۴) وەی، پیتـی داد لەدەسـت ژان؛ ۵) مۆرانـەی خوری‌خۆر ف ۱) او؛ ۲) بید؛ ۳) حرف تعجّب؛ ۴) حرف اظهار درد؛ ۵) موریانهٔ پشم خوار.

وێ: ۱) پیتی ئیشارەت بۆ مێوینە: (وێ گوت واتا: ژنەکە گوتی)؛ ۲) خۆ: (وێم واتـا: خۆم)؛ ۳) بە، پێ: (پـارەت وێ‌یە؟، وێمـە)؛ ۴) ئەوێ،

ئەوجێگە: (بۆ وێ دەچم)؛ ۵) دەسوتاندا، پێ: (ئاگرەکە وێ کە، ئاگر وێ‌یە)؛ ۶) تەقالا، کۆششت: (وێ کەوتوُم، وێ کەوە بزانە لەکوێ‌یە)؛ ۷) ویستن، واستە: (دەمەوێ، نایەوێ)؛ ۸) وەك، شیە: (وێ‌جوُن)؛ ۹) تۆلە: (**وێکردنەوە** واتا: تۆلەکردنەوە) ف ۱) ضمیر مؤنّث؛ ۲) خود؛ ۳) داشتن؛ ۴) آنجا؛ ۵) افروخته؛ ۶) کوشش؛ ۷) خواستن؛ ۸) شباهت؛ ۹) انتقام.

ویارده: رابردو، بوردو ف گذشته.

ویانه: بەهانە ف بهانه.

وێبو: ۱) ئایسا، داگرسیا؛ ۲) بوی: (پارەی **وێبو**) ف ۱) افروخته شد؛ ۲) داشت.

وێبوُن: ۱) ئـایسان؛ ۲) پێ‌بوُن، لـەلابوُن ف ۱) افـروختەشدن؛ ۲) داشتن.

ویت: ۱) وتراو؛ ۲) سەرگەردان، وێڵ ف ۱) گفته شده؛ ۲) سرگردان، ول.

وێت: ۱) بۆخــۆت، خۆت؛ ۲) گەلـلایی: (کـاورا شێت‌و وێتە) ف ۱) خودت؛ ۲) لاقید.

ویتان: مەلێکـە بە گێژوحوٚلـی بوٚتە نموُنـە ف پرندەایست مشهور به کم‌هوشی.

وێتان: خۆتان ف خودتان.

ویتوُ: فیتوُ، فیتە ف سوت.

ویت‌ویتك: بەرتوکێکی بیروٚزی یەزیدیەکانە ف ازکتابهای مقدس یزیدیان.

ویتە: ۱) جوُکەی جوُجەڵەمەل؛ ۲) گۆرانی لەبن‌لێوانەوە ف ۱) صدای جوجهٔ پرنده؛ ۲) زمزمه.

ویتەویت: ویتەی زۆر ف «ویتهٔ» پیاپی.

ویتیار: قسەبێژ ف گوینده.

ویجا: ۱) ئیتر چی؟؛ ۲) ئەوسا ف ۱) دیگرچه؟؛ ۲) آنگاه.

وێجا: ویجا ف نگا: ویجا.

وێجارێ: ئەوساکە، ئەوێ‌دەمێ ف آن دفعه.

ویچ: ۱) بێژ، دابێژان؛ ۲) پڕی دەست لە شتێ: (لاوێچ واتا: نیوەمشت) ف ۱) عمل بیختن؛ ۲) پریك مُشت.

ویچالەك: زۆر بیچکەلانە بەزاراوەی زاروٚکان ف کوچك به زبان کودکانه.

وێچن: بێژنگ ف غربال، بیزن.

وێچنە: وێچن ف غربال.

وێچوُ: پەسند، شایسە: (زۆر پیاوێکی **وێچوُ** بو) ف موردپسند، شایستهٔ احترام.

وێچوُن: لێ‌کردن: (بایز لە پیروٚت **ئەچێ**، کوڕەکەی لە خوٚی **ئەچێ**) ف شباهت.

ویچە: بۆ ئێرە ف به اینجا.

ویٚخ: نست، نیست، نەبوُن: (وارو **وێخم** چو) ف نبود، نیستی، مقابل بود.

وێخستن: پێوەئاویزان کردن: (زنجیری **وێخستوە**) ف آویزان کردن به.

وێخە: فەرمان بە وێخستن ف امر به آویزان کردن.

وێدا: بەوشوێنەدا، بۆ دوُر دەلێن: (وردا وێدا واتا: لێرو لەوێ) ف از آنجا.

وێدان: دانەدەست ف تسلیم کردن.

وێدانەوە: بۆگـەڕاندنەوە: (قەرزەکـەی **وێدامەوە**) ف بازپس دادن، اداکردن.

وێدن: ئەوەکەی دیکە ف آن دیگری.

وی‌دەری: ئەوێ، وێ‌دەرێ ف آنجا.

وێ‌دەرێ: ئەوێ، پێچەوانەی ئێرە ف آنجا.

وێدی: وێدن ف آن دیگری.

ویر: ۱) بیر، هزر، فکر؛ ۲) بۆ لای، بۆ ئالی؛ ۳) چالاو، بیر؛ ۴) گۆرانی لەبن‌لێوان: (ویرەویرتە بۆ دەنگ بەرز ناکەی؟) ف ۱) فکر، یاد؛ ۲) بەسوی؛ ۳) چاه آب؛ ۴) زمزمه.

ویڕ: ۱) زوٚڕە، دەنگی زبری گریانی بەقەو: (ئەم ویڕەویڕەت لەچیە؟)؛ ۲) خێل، چاوخێل ف ۱) گریه با صدای بلند و زبر؛ ۲) لوچ.

وێر: ۱) ئازایەتی؛ ۲) ئازا؛ ۳) پوُڵ لەبــاتی خەڵـك دان لە قاوەخـانـەو چێشتـخــانــە؛ ۴) بوار، دەراو، جێگــەی پەڕینــەوە لە چەم؛ ۵) برێتی‌لەفـروٚشتن (ئـالـوویٚردەکـا) ف ۱) شجـاعت؛ ۲) شجاع؛ ۳) حســاب دوستـان را پرداختن در رستوران وقهوه‌خانه؛ ۴) گُدار؛ ۵) کنایه از فروختن.

وێڕ: ۱) خوارو نالەبار: (ئەم‌بزنە گێڕ و وێڕە)؛ ۲) مانا، نیاز لە قسەو نوسراو؛ ۳) بوٚڕ، گیایەکی گەڵادەرزی کوێستانە ف ۱) کج و کوله؛ ۲) معنی، گزاره؛ ۳) علفی است.

ویرا: بەبیر، بیرتیژ ف دارای حافظهٔ قوی، تیزهوش.

ویڕا: ماموٚستا، فێرکار ف استاد.

وێرا: ئازا، نەترس ف شجاع.

وێڕا: دەکەڵ، پێڕا، وەل ف همراه با.

وێران: ۱) نەترسان؛ ۲) کاول؛ ۳) برێتی لە حاڵ پەرێشانی: (**وێرانە** هەر باسی مەکەن) ف ۱) جرأت کردن، نترسیدن؛ ۲) ویران؛ ۳) کنایه از پریشان‌حالی.

وێران‌بوُن: کاول‌بوُن، روخان، خاپوُربوُن ف ویران شدن.

وێران‌شەهر: شارێکی کوردەلای ماردینی کوردستانی بەردەستی ترکان ف نام شهری در کردستان.

وێران‌کردن: کاول کردن، بەسەریەکا ڕماندن، خاپوُرکردن ف ویران کردن.

وێرانن: نەترسین، وێران ف جرأت کردن.

وێرانە: کاول‌بوُگ، خاپوُر ف ویرانه.

وێرانی: خاپوُربوُگی، کاول‌بوُیی ف ویرانی.

ویراهە: لە جێگەدوُرەکە ف ازآنجای دور.

وێرت: ۱) جێ‌لەوەڕ، چایەر، لەوەڕگە؛ ۲) گزیری خان‌و ئاغــا ف ۱) چراگاه؛ ۲) مباشر ارباب.

ویرد: نزای لەبن‌لێوانەوە، دوعای بەپرتەپرت ف دُعای زیرلبی، ورد.

وێرد: کێرد، کێر، چەقو کە دەسکی نانوشتێتەوە ف کارد.

ویردار: بیرەوەر، بەبیر وهوٚش، خودانهزر ف متفکر.

ویردن: عافــوکـردن، بوردن: (بـویر جە تەقسیر جە پڕێنسـافی/ من

ڕۆژەردی وێم کافیەن کافی) «مەولەوی» ف بخشایش، عفو.
وێردن: رابردن، بوٗرین ف گذشتن.
وێرده: رابردو، بوٗراو ف گذشته.
ویرز: رابە، بڵندبە، وەرەسەرپا، بەرزەوەبە ف برخیز، بلندشو.
وێ‌ڕزان: تۆڕەکـــردن بەقســـەو دەستبازی: (وێمدەڕزێ دەستـم لێبەرنادا) ف سر بەسرگذاشتن.
ویرغال: شاهۆ، شینەشاهۆ ف پرندۀ بوتیمار.
وێرغه: جۆرێ ڕەوتی ولاخی سواری‌یە ف یورغە.
ویرق: قرەی بۆق ف صدای قورباغە.
وێرکوٗکانێ: ئێروٗکانێ، ئائێرە ف همین جا.
وێرکوٗکه: وێرکوٗکانێ ف همین جا.
ویرنج: سەری پێچی کوڵان، ئانیشکە ف نبش.
وێروٗك: ئازا، نەترس، وێرا ف شجاع، دلیر.
وێروٗکانێ: وێرکوٗکانێ ف همین جا.
وێروٗکه: وێرکوٗکانێ ف همین جا.
ویرون: ١) وشکارۆ، بێرون؛ ٢) ئۆدەی دەرەوە، بیرون ف ١) خشکسار؛ ٢) اتاق بیرونی.
ویرونه: وێرانه ف ویرانه.
ویره: ١) بیرهاتنەوە، کەوتنەیاد؛ ٢) گۆرانی لەبن‌لێوانەوە: (ویرەویر)؛ ٣) کانزای سەخت ف ١) یادآوری؛ ٢) زمزمه؛ ٣) فلز.
وێڕە: قرە، دەنگی بەردەبەرەقانی ف صدای سنگ پرتاب شده از فلاخن.
وێرە: ١) ئێوارە؛ ٢) شی‌کردنەوەی مانا ف ١) غروب؛ ٢) تفسیر، تعبیر.
وێرەگا: درەنگان، ئێوارەی درەنگ ف غروب هنگام، سرشب.
وێرەگە: وێرەگا ف نگا: وێرەگا.
ویرەویر: گۆرانی لەسەرخۆ، سۆزە، نیورین ف زمزمه.
ویرەویڕ: زووڕەزووڕی گریان ف صدای ناهنجار شیون.
وێرێ: وێدەرێ، ئەوێ ف آنجا.
وێرین: نەترسان، وێران ف نترسیدن، جرأت.
وێرینگە: گیایەکی گەڵادەرزی شیرەدارە بۆ حەیوان خۆشە شیرەکەی بۆ دەرمان دەشێ ف گیاه گاوشیر.
ویز: وز، دەنگی جانەوەری ژیلە وەك مێش‌و مەگەزو مێشوٗڵەو زەرگەتە، وزە ف وزوز.
وێز: دڵ‌تێك‌چوٗن له شتـێ، بێز، قێز: (قێزو وێز) ف نفـــرت داشتن و دل برآمدن از چیزی.
ویزان: وزوزکردن، وزەوزکردن ف وزوزکردن.
وێزو: بێزو، مەگیرانی ف ویار.
ویزویز: جۆرێ قالۆنچەی کەسکی باڵدار کە ئەفڕێ ف نوعی سوسك سبز پرنده.
ویزویزه: جۆرێ مارمێلکەی درشت ف نوعی مارمولك درشت.
ویزه: ١) گیزە، دەنگی بەڕێوەچوٗنی گوللە؛ ٢) پەنامەکی پەلاماربردن بۆ کەسێ: (بەدارەوە هاتەویزەم شل‌شل کوتامی) ف ١) صدای گلوله در راه هدف؛ ٢) یواشکی و مخفیانه بر کسی حمله بردن.
وێزه: پـەلاماری پەنامەکـی بۆبردن ف یواشکـی و مخفیانه سر رسیدن.
وێزەنگی: زەنگو، ئاوزەنگی، رکێف ف رکاب زین.
ویزین: وزاندن، وزەکردن ف وزوزکردن.
وێژ: ١) پاشگـری بەمـانا جاوین، جوٗن: (کاوێژ)؛ ٢) پاشگری بەواتا: دابێژ: (ئاردوێژ)؛ ٣) پاشگری بەمانا قسەکەر: (وتەوێژ)؛ ٤) قسەکردن: (وتو وێژ)؛ ٥) خوێ، بۆخوێ، وێش؛ ٦) حوڵ‌و گێل: (گێژو وێژ) ف ١) پسـونـد به معنی جونـده؛ ٢) پسـوند به معنی بیزنده؛ ٣) پسوند بەمعنی گوینده؛ ٤) گفتن؛ ٥) خودش؛ ٦) گیج و هالو.
وێژا: ١) زۆر قسەزان‌و زمان‌پاراو؛ ٢) کەسێ کە لەدابێژتن‌دا زۆر خێرایە ف ١) سخن دادن فصیح؛ ٢) بیزندۀ ماهر.
وێژان: ١) گوتن، وتن؛ ٢) دابێژان؛ ٣) قایشی کەڵەوە؛ ٤) خۆیان ف ١) گفتن؛ ٢) بیختن؛ ٣) چنبر وسط یوغ؛ ٤) خودشان.
وێژانبەر: کەڵەوەبەند ف سبنج‌بند یا یوغ.
وێژانن: ١) گوتن، قسەکردن؛ ٢) بێژتن، دابێژتن ف ١) گفتن؛ ٢) بیختن.
وێژتان: خۆتان، وێتان ف خودتان.
وێژدان: ویجدان، هەست‌کردنی دڵ‌و دەروٗن ف وجدان، نهاد.
وێژم: دەڵێم، دبێژم، ئەوشم ف گویم.
وێژمان: خۆمان، وێمان، ئەم‌بخۆ ف خودمان.
وێژن: ئێژن، دبێژن، دەڵێن ف گویند.
وێژنگ: ١) بێژنگ؛ ٢) چۆرت، وەنەوز، خەونوچکە ف ١) غربال، بیزن؛ ٢) پینکی، چُرت‌خواب.
وێژننه: قسەکەر، بێژەر ف گوینده.
وێژنه: وێژننه ف گوینده.
وێژه: ١) باوێشـك، باوشك؛ ٢) گوتە، وتە، بێژە؛ ٣) کەڵەوەی ناو نیر؛ ٤) چەرمی نەرمی لەدەباغ‌دراو، مێشن؛ ٥) شێعر و پەخشان؛ ٦) بڵێ، بێژە؛ ٧) پاك‌وخاوێن، تەمیس؛ ٨) لوس، حولی ف ١) خمیازه؛ ٢) گفتار؛ ٣) سبنج‌بند؛ ٤) چرم‌میشن؛ ٥) ادبیّات؛ ٦) بگو؛ ٧) تمیز، پاك؛ ٨) صاف.
وێژەبره: ڕێحانەکێویلە ف ریحان کوهی.
وێژەر: ١) قسەکەر؛ ٢) زانا لە شێعر و نوسراوی پەخشانی دڵتەڕانە ف ١) گوینده؛ ٢) ادیب.
وێژەن: بنێشت، جاچکە، چاچکە ف سقز.
وێژەوان: نوسەری شێعر و پەخشان ف ادیب.
وێژەیی: سەربە شێعر و پەخشان ف ادبی.
وێژیاگ: گوتراو، وتراو، بێژراو ف گفته‌شده.
وێژیاو: ١) وێژیاگ؛ ٢) دابێژراو ف ١) گفته‌شده؛ ٢) بیخته.
وێژین: گوتن، وتن ف گفتن.
وێژینگ: وێژنگ ف نگا: وێژنگ.
ویس: ١) بیسـت، شازدەو چوار؛ ٢) پاشگـــری بیستن، گوێ‌لێ‌بوٗن: (گوێ‌نەویس)؛ ٣) خوٗس، خوســـاو: (خـیس‌و ویسە)؛ ٤) دەنگی جوچکـەمەل: (ویس‌ویس دەکا)؛ ٥) ڕۆشنایی کەمی دوٗر: (ئەستێرە

ویس‌ویس ده‌که‌ن) ف ۱) عدد بیست؛ ۲) پسوند شنوایی؛ ۳) خیس در آب؛ ۴) صدای نوزاد پرنده؛ ۵) سوسوی نور.

وێس: پاشگری به‌واتا: ڕاوه‌سته: (**بوێس**) ف پسوند به معنی ایست.

وێسا: راوه‌ستا، جوڵه‌ی نه‌کرد ف ایستاد.

وێساگ: راوه‌ستاو ف ایستاده، بی‌حرکت مانده.

وێسـان: ۱) راوه‌ستـان به‌پێوه؛ ۲) نه‌جـوڵان ف ۱) بر پا ایستادن؛ ۲) حرکت نکردن.

وێساندن: راوه‌ستاندن ف ۱) متوقّف کردن؛ ۲) بر پا واداشتن.

وێسانن: وێساندن ف نگا: وێساندن.

وێساگ: راوه‌ستاو ف ۱) متوقّف شده؛ ۲) بر پا ایستاده.

وێساو: راوه‌ستاو ف ۱) متوقّف شده؛ ۲) بر پا ایـستاده.

ویست: ۱) ئاره‌زو، داوا؛ ۲) دۆست، یار: (**ویست**و نه‌ویستم هه‌ن)؛ ۳) بیست ف ۱) خواست؛ ۲) دوست؛ ۳) بیست.

ویستا: ۱) ئێستا، ئه‌لحان، نوکه، نهۆ، نها؛ ۲) تائێستێ ف ۱) اکنون؛ ۲) هنوز.

وێستا: ۱) ئێسته؛ ۲) تائێسته؛ ۳) راوه‌ستا ف ۱) اکنون؛ ۲) هنوز؛ ۳) ایستاد.

وێستان: ۱) وێستا؛ ۲) راوه‌ستان به‌پاوه؛ ۳) نه‌جوڵان ف ۱) نگا: وێستا؛ ۲) بر پابودن؛ ۳) نجنبیدن.

وێستـانـه‌وه: ۱) دوبـاره وێستـان؛ ۲) به‌رانبـه‌ری و ده‌گژڕاچوُن: (لێی **وێستامه‌وه** دوزللەم لێ‌دا) ف ۱) ایستادن یا متوقّف شدن دوباره؛ ۲) مقابله‌کردن.

ویستن: ۱) بیستـن، گوێ‌لێ‌بوُن؛ ۲) خـواستن ف ۱) شنیدن؛ ۲) خواستن.

ویسته: ۱) پرسیار؛ ۲) ده‌ره‌تان، ڕێگه‌ی ده‌رچوُن ف ۱) سؤال؛ ۲) مَفَرّ، گریزگاه.

ویسر: دارێکی ڕه‌شی بۆن‌خۆشه ده‌نکه ته‌زبیحی لێ چێ‌ده‌که‌ن ف درخت یُسر.

ویسك: له‌ڕو لاواز، به‌کلکێ ف لاغر مردنی.

ویسکه: ویس، ڕۆشناکی که‌می دوُر ف سوی اندكِ دور.

ویس‌ویس: ۱) ده‌نگی جوچکـه‌مـه‌لی سوُره‌سـاقه؛ ۲) زریوه‌زریوی ئه‌ستێران ف ۱) صدای جوجه‌پرندهٔ نوزاد؛ ۲) سوسوزدن ستاره‌ها.

ویسه: ده‌نگی به‌چکه‌مه‌لی تازه له‌خاده‌رچوُك ف صدای جوجه‌پرندهٔ کوچولو.

وێســه: ۱) ئێسته؛ ۲) پاشگری فه‌رمان به‌وێستان: (**راوێسه، بوێسه**) ف ۱) اکنون؛ ۲) ایست، امر به ایستادن.

ویسه‌ویس: ویس‌ویس ف نگا: ویس‌ویس.

ویسیای: خوُساو ف خیسیده.

ویش: ئه‌ویش: (**بۆویش** بێنه، **له‌ویش** گه‌ڕێ) ف او هم.

وێش: ۱) خوێ؛ ۲) خواروخێچ؛ ۳) په‌رت‌وبـلاو، شاش، واش ف ۱) خودش؛ ۲) کج و ناهموار؛ ۳) پرت و اشتباه کار.

وێشان: خوێیان ف خودشان.

ویشك: ئیشك، وشك ف خشك.

ویشکه: جیره‌ی کاڵ‌بۆکرێکار، وشکه ف مُزد نقدی بدون خوراك.

ویشکه‌مس: حه‌قی مزگه‌ر بێ‌چێشت‌ونان ف مُزد کار مسگر بدون خوراك.

ویشکه‌وه‌رد: وشکه‌وه‌رد ف نگا: وشکه‌وه‌رد.

ویشه: خێرۆك ف نگا: خێرۆك.

وێشه: مێشه، بێشه، ده‌حل ف بیشه.

ویشی: ۱) وشی میوه، وشـوُ؛ ۲) گوڵی ده‌خـڵ ف ۱) خوشهٔ میوه؛ ۲) خوشهٔ غلّه.

ویشی‌چن: گوڵ‌چن، گوڵ‌چنه‌وه له په‌ریز ف خوشه‌چین.

ویشـی‌داش: برێتی له بێوه‌ژنی فه‌قیر که به گوڵ‌چنی به‌ڕێ‌ده‌چێ ف کنایه از بیوهٔ بینوا که خوشه‌چینی کند.

ویشی که‌ر: ویشی‌چن ف خوشه‌چین.

ویق: واق، واقه ف نالهٔ روباه و خرگوش.

ویقاندن: واقاندن ف ناله‌کردن روباه و خرگوش.

ویقه: ویق، واقه ف نگا: ویق.

وێك: وه‌ئێکتر، ئێکێ بۆ ئێکی‌تر ف به‌یکدیگر.

وێك‌چون: پێك‌شبهان، له‌ئێکتر‌کردن: (سواره‌و پیرۆت **وێك‌ده‌چن**) ف به هم شباهت داشتن.

وێکڕا: پێکه‌وه ف باهم.

وێ کردن: ئایساندن، پێکردن ف افروختن آتش.

وێ کردنه‌وه: تۆڵه‌ساندن، تۆڵه‌کردنه‌وه ف انتقام گرفتن.

وێك که‌وتن: ۱) خۆ له‌ئێکتـردان؛ ۲) پێکـه‌وه به‌شه‌ڕهاتن ف ۱) به‌هم برخوردکردن؛ ۲) باهم جنگیدن.

ویکۆڵ: کۆڵه‌بی، جۆرێ داربی ف نوعی بیدبُن.

وێکه: بایسێنه، پێکه: (ئاگره‌که **وێکه**) ف برافروز، بیفروز.

وێکه‌ر: ئاگرئایسێن، پێکه‌ر ف آتش‌افروز.

وێ که‌وتن: ۱) وه‌ئـامـانـج‌که‌وتن؛ ۲) ته‌قالاکردن بۆ په‌یدابوُنی شتێ: (**وێ که‌وتوُم** سۆراغی کارێ بکه‌م) ف ۱) باهدف برخورد کردن؛ ۲) تعقیب کردن کاری.

ویل: زه‌نازه‌نا، چه‌قه‌و گوڕه ف سروصدا و جنجال.

وێڵ: ۱) مرۆی باش‌و به‌شه‌رم‌وحه‌یا؛ ۲) شه‌رم؛ ۳) به‌ره‌ڵاو بێ جێ‌وڕێ؛ ۴) گولله‌ی وه‌نیشانه‌نه‌که‌وتو ف ۱) آدم خوب و آزرم جوی؛ ۲) شرم؛ ۳) ول؛ ۴) گلولهٔ به هدف نخورده، پرت.

وێڵ بوُن: ۱) به‌رهه‌ڵدابوُن؛ ۲) وه‌دوکه‌وتن: (له‌شوێن یار **وێڵم**) ف ۱) ول شدن؛ ۲) به دنبال افتادن و سرگردان شدن.

وێڵخڕ: چه‌رچی ناوبازاڕ ف کاسب سرپایی دربازار.

وێڵژی: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وێڵ کردن: به‌ره‌ڵداکردن ف ول کردن.

وێڵنگه: وێڕێنگه ف گیاه‌گاوشیر.

ویلۆلیك: رسته‌زه‌نگوڵـه‌ی پچـوُك که به‌منـاڵیه‌وه ئاوێزان ئه‌کـه‌ن ف

زنگوله‌های کوچك که به کودك آویزند.

ویڵه: ۱) ویل، زه‌نازه‌نا؛ ۲) شوێنێکه له ده‌ره‌وی شاری سنه سه‌یرانگایه؛ ۳) ناوی گوندێکه [ف] ۱) سر وصدا؛ ۲) گردشگاهی است نزدیك شهر سنندج؛ ۳) نام دهی است.

ویڵه‌پـه‌ڕ: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ویڵه‌ده‌ر: گونـدێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ویڵه‌کـه: ناوی دوگونـدی کوردستـانن به‌عسی له‌ناوی‌بردن [ف] نام دو روستای کردستان که توسط بعثیان ویران شدند.

وێم: ۱) خۆم؛ ۲) به‌من: (**وێمده** واتا: بمده‌یه) [ف] ۱) خودم؛ ۲) به‌من.

وێمان: ۱) خۆمان؛ ۲) بمان، پیمان: (**وێمان‌ده**) [ف] ۱) خودمان؛ ۲) به‌ما.

وێمه: پێمه، لامه: (پاره‌ت وێ‌یه؟ به‌ڵێ **وێمه**) [ف] با من است.

وین: ۱) بین، ئه‌وی ده‌بینێ؛ ۲) ئامرازی دیتن: (**دوُروین**) [ف] ۱) بیننده؛ ۲) ابزار دیدن.

وینا: پیچه‌وانه‌ی کوێر، چاوساغ، بینا [ف] بینا.

وێنا: شکڵ هاتنه‌وه‌به‌رچاو که ئاشنایه [ف] دیدن و دوباره شناختن.

وێناکردن: وێنا، شباندن [ف] شباهت کردن، بجاآوردن.

ویناو: دیتنی نادیاری به دڵ [ف] دیدن عینیّات با چشم دل.

وینایی: چاوساخی، سۆمایی [ف] بینایی.

وێنایی: وێناکردن [ف] نگا: وێناکردن.

وێنجـه: گیایه‌کی سێ‌په‌ڕه‌ی به‌پنجـه ده‌یچێنن له گش‌ئاڵفێ بۆ ماڵات خۆشتره [ف] یونجه.

وینۆ: ئه‌بینێ [ف] می بیند.

وینوُ: ئه‌بینم [ف] می بینم.

وینه: ئه‌وان [ف] آنها.

وێنه: ۱) وه‌کو، له‌چه‌شن؛ ۲) شکڵ؛ ۳) ئه‌سك؛ ۴) ئه‌وێ: (وا له‌**وێنه**)؛ ۵) تریان؛ ۶) گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ف] ۱) مانند؛ ۲) شکـل؛ ۳) عکس؛ ۴) آنجـا؛ ۵) سبـد میوه‌چینی؛ ۶) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وێنه‌کردن: شێوه‌کردن [ف] نگا: شێوه‌کردن.

وێنه‌گر: ۱) شکڵ‌کێش؛ ۲) ئه‌سك‌کێش [ف] ۱) نقّاش، صورتگر؛ ۲) عکّاس.

وێنـه‌گـرتن: ۱) شکـڵ‌کێشان؛ ۲) ئه‌سك‌کێشان [ف] ۱) نقّاشی کردن، تصویر کشیدن؛ ۲.) عکس انداختن.

وێنه‌گری: ۱) کاری ئه‌سك‌کێش؛ ۲) کاری شکڵ‌کێش [ف] ۱) نقّاشی، صورتگری؛ ۲) عکّاسی.

وێنه‌گوهێز: ته‌له‌فیزیۆن [ف] تلویزیون.

وێنه‌گه‌ری: وێنه‌گری [ف] نگا: وێنه‌گری.

وێوڵ: دارێکی دارستانه له‌دارمازوُده‌کا، زڕه‌مازوُ [ف] درختی است جنگلی شبیه مازوج.

وێوه: بۆ ئه‌ولا، بۆ دوُر: (**وێوه** بچو) [ف] به‌آن طرف.

وێوین: خۆبین، خۆپه‌سند [ف] خودبین.

ویهـ: وشه‌ی *بڕواپێکردنه* . واتا: بێ‌گومان [ف] بی تردید.

ویه: بێڵی‌دارین، پاڕۆ [ف] پارو.

ویه‌رده: رابوردو [ف] گذشته.

ویه‌رده‌ی: بگّردن [ف] گذشتن.

ویه‌یش: ویایش، خه‌نین، که‌نین، که‌ن [ف] خنده.

ویی: خه‌نین، که‌نین، پێکه‌نین [ف] خنده.

وێی: ۱) خۆی؛ ۲) پێی، به‌ئـه‌و: (پـاره‌که‌ی پێم‌داناردی **وێی‌ده**) [ف] ۱) خودش؛ ۲) به او.

وێ‌یان: ۱) وێشـان، خۆیان؛ ۲) به‌وان: (نانت‌ده‌مێ **وێ‌یان ده**) [ف] ۱) خودشان؛ ۲) به‌ایشان.

وه‌یو: چیت لێ قه‌وماوه؟ [ف] تورا چه‌شده است؟.

وی‌یه: پاڕۆ، بێڵی‌دارین [ف] پارو.

هـ: ١) بزاوێکـه لەدوی وشـه بۆ خەبەردان لە چۆنیەتی: (کورتە، درێژە، لوُسە، زبـرە)؛ ٢) پەسْن و سفەت دەکاتەناو: (سەوزە)؛ ٣) پاشگری پچـوُك کردنەوە: (کورتە)؛ ۴) ئامزازی بانگ کردن: (بایزە، حەسەنە، مامە، بابە) ف ١) پسـونـد به معنی است؛ ٢) حرف تبدیل صفت به اسم؛ ٣) پسوند تصغیر؛ ۴) حرف ندا.

هْأ: نە، نەخێر ف نه.

هئئا: نە، نەخێر ف نه.

ها: ١) وەرگرە: (**ها** مشت، **ها** نان بخۆ)؛ ٢) پێچەوانەی نیە: (**ها** لێرە، **ها** لەماڵ)؛ ٣) چیت وْت؟؛ ۴) وتەی جواو لەجیاتی بەڵێ، ئا؛ ۵) خەبەر چیە؟: (**هـا** کەی هاتــەوە؟)؛ ۶) ئەوەتـا: (**هـا** دەچم)؛ ٧) وتـەی ئاگادارکردن بەگەفەوە: (قومار نەکەی **ها**، **ها** پێت‌دەڵێم)؛ ٨) پاشگری نیشـانەی کۆ: (سەتە**ها**ساڵە)؛ ٩) گەیشتەبەرەوە، ئاما: (غەڵیفە **ها** بۆ ماڵمان)؛ ١٠) دیاری‌دا، مەعلوُم‌بو: (**ها** ئەوە زانیم چیە)؛ ١١) خەبەر، ئاگا: (**هـام** لێ‌نیە، **های** لێ‌نیە)؛ ١٢) ئەم: (**هـا**رۆ واتا: ئەمرۆ) ف ١) بگیر؛ ٢) موجود است، هست؛ ٣) چه‌گفتی؟؛ ۴) بلی، آری؛ ۵) چه خبـر است؟؛ ۶) اینـك، اکنـون؛ ٧) حرف تنبیه و تحـذیر، هان؛ ٨) علامت جمع؛ ٩) آمد؛ ١٠) پس معلوم شد؛ ١١) آگاهی، اطلاع؛ ١٢) این.

هاپ: ئاپ، برای باوك، مام ف عمو، عمّ.

هاپۆ: ١) هاپ؛ ٢) بانگ‌کردنی مام ف ١) عمو؛ ٢) ای عمو!

هات: ١) ئامــا، گەیشتـەبـەرەوە، ها؛ ٢) بەخت، تالـح؛ ٣) ساڵی زۆر بەحـاسڵ: (ئەوساڵ ساڵەکەی **هاتە**)؛ ۴) پاشگری کۆ: (میوە**هات**)؛ ۵) خەبەرت، ئاگات: (**هات** نیە، **هات** لێ‌نیە) ف ١) آمد؛ ٢) شانس؛ ٣) سال پرمحصول؛ ۴) پسوند جمع؛ ۵) خبرت، اطّلاعت.

هاتْگ: کەسێ گەیشتوەتەبەرەوە ف آمده، رسیده.

هاتگەخۆیا: بەخۆدا هاتوە، گەشەی کردوە ف شکوفاشده، سرحال آمده.

هاتم: ١) گەیشتمەبەرەوە، ئامام؛ ٢) بەختم: (**هاتم** نیە) ف ١) آمدم؛ ٢) شانسم.

هاتن: ١) بەکـۆمـەڵ گەینـەبەرەوە: (بزن و مەڕ **هاتن**، خەڵیفەو دەروێش **هاتن**)؛ ٢) ئاخـۆ گەیشتنـەبەرەوە؟؛ ٣) چاوگەی گەیشتن لەرێوە؛ ۴) دەست‌بەجـوُڵەکردنی با؛ ۵) نیشانەی بەرکاری: (**هاتنە**کوشتن، واتا: کوژران) ف ١) آمـدند؛ ٢) آیا آمدند؟؛ ٣) آمدن؛ ۴) وزیدن باد؛ ۵) علامت مفعولی.

هاتن‌بەخۆدا: بەخۆداهاتن، گەشەکردن ف شکوفاشدن.

هاتن‌وچـوُن: ١) ئاموشۆ؛ ٢) گەیشتنەبەرو ڕۆیشتن ف ١) آمدوشد؛ ٢) آمدند و رفتند.

هاتنە: ١) هیچ خەبەر نیە؛ ٢) گەیشتونەبەرەوە ف ١) خبری نیست؛ ٢) آمده‌اند.

هاتنەبا: وەباهاتن ف جفت‌خواهی دَله.

هاتنەبار: ١) ڕێك‌وپێك‌بوُن؛ ٢) سازان و ڕازی‌بوُن ف ١) هموارشدن؛ ٢) سازش کردن و راضی شدن.

هاتنەبڕان: نزیك‌بە خەلاس‌بوُن ف نزدیك به اتمام.

هاتنەبڕین: شیاوی بڕدران، بڕان: (دارەکە **هاتەبڕین**) ف قابل بریده شدن.

هاتنـەبـەر: ١) بەرگرتنی دار؛ ٢) نزیك‌بوُن ف ١) بەثمـر نشستن؛ ٢) نزدیك شُدن.

هاتنەبەربار: ملدان، دەست لەسالاری‌بەردان ف از لج دست برداشتن.

هاتنەبەرەوە: بۆ نزیك هاتن ف نزدیك شدن.

هاتنەبەرهەم: گەیشتنەکاتی بەروبودان ف بەثمرنشستن.

هاتنەپاڵ: تێکەڵاوبوُن، لێ‌زیادبوُن ف اضافه‌شدن به.

هاتنەپێ: بەملداهاتن، بەسەرداهاتن، توُش‌بوُن: (قەرزم **هاتوتەپێ**) ف به گردن افتادن، برعهده قرارگرفتن.

هاتنەپێش: ڕوُدان، قەومان ف روی دادن، پیشامد.

هاتنەتماشا: بۆ دیتن هاتن ف بەتماشا آمدن.

هاتنەتێو: بۆ ناوەوە هاتن ف بەدرون آمدن، داخل شدن.

هاتنەخاڕن: خوران [ف] خورده شدن.
هاتنەخوار: ۱) بەرەژێر بوُن؛ ۲) برێتی لە هاتنەبەربار [ف] ۱) پایین آمدن؛ ۲) دست از لجبازی برداشتن.
هاتنەخوارن: هاتنەخاڕن [ف] خورده شدن.
هاتنەخوران: ۱) هاتنەخاڕن؛ ۲) وەخوروکەوتن [ف] ۱) خورده شدن؛ ۲) بەخارش افتادن.
هاتنەخەلاس بوُن: نزیك بە تەواوبوُن [ف] نزدیك به تمام شدن.
هاتنەخەو: دەخەوی کسیٚدا دیتران [ف] بەخواب کسی آمدن.
هاتنەخەون: هاتنەخەو [ف] بەخواب کسی آمدن.
هاتنەدەر: دەرچوُن، دەرهاتن [ف] بیرون آمدن.
هاتنەدی: وەدی‌هاتن [ف] بەوقوع پیوستن.
هاتنەدیل: هاتنەدی [ف] بەوقوع پیوستن.
هاتنەڕو: ئاشکرابوُن، دیارکەوتن: (کارەکە **هاتەڕو**، عەیب **هاتوُنەڕو**) [ف] آشکار شدن.
هاتنەڕەدا: مل‌دان، رازی‌بوُن [ف] راضی شدن، زیر بار رفتن.
هاتنەڕێ: توُش بوُن، بەسەرهات [ف] پیش‌آمد، برسرآمدن.
هاتنەڕێگە: ۱) هاتنەڕێ؛ ۲) هاتنەبار [ف] ۱) پیش‌آمد؛ ۲) سازش کردن، بەراه آمدن.
هاتنەزمان: جواب‌دانەوە بەتوُڕەیی [ف] بەحرف آمدن.
هاتنەزوان: هاتنەزمان [ف] بەحرف آمدن.
هاتنەژان: وەژان‌هاتن، ژان کردن [ف] به درد آمدن اندام.
هاتنەژوُر: ۱) چوُنەناو؛ ۲) بەرەوسەروُهاتن [ف] ۱) داخل شدن؛ ۲) روبەبالاآمدن.
هاتنەژوٚر: بەرەوبالاٚتامان [ف] روبەبالا آمدن.
هاتنەژێربار: کەوی‌بوُن، رام‌بوُن، مل‌دان [ف] رام شدن.
هاتنەساو: تیژبوُنی تیخ بە بەردەسان [ف] تیزشدن تیغ با فسان.
هاتنەسوٚ: هاتنەژان. بوٚ برینی دەڵێن [ف] بەدرد آمدن زخم.
هاتنەسوٚراغ: سەردان لە کەسێ: (**هاتەسوٚراغم** داوای قەرزەکەی کرد) [ف] سُراغ کسی رفتن.
هاتنەسوێ: ۱) هاتنەسوٚ؛ ۲) هاتنەتماشا [ف] ۱) بەدردآمدن زخم؛ ۲) بەتماشا آمدن.
هاتنەسەر: ۱) خەیاڵ لەکاریٚدان: (**هاتوٚتەسەرم** بچمەشار)؛ ۲) بەسوٚراغ‌هاتن: (**هاتوٚتەسەرم** بوٚ بێگار)؛ ۳) هاتنەژوُر؛ ۴) توُش بوُن: (بەلاٚیەکم **بەسەرهات**) [ف] ۱) خیال کاری کردن، به فکر انجام کاری افتادن؛ ۲) بەسراغ آمدن؛ ۳) بالاآمدن؛ ۴) دچار شدن.
هاتنەسەرچاك: دیدار لە گوٚڕی پیاوچاکان کردن [ف] به زیارت قبر اولیاء آمدن.
هاتنەسەرچاکی: ۱) هاتنەسەرچاك؛ ۲) دەست لەخراپەبەردان [ف] ۱) به زیارت قبر اولیاء آمدن؛ ۲) راه صلاح گرفتن.
هاتنەسەرچوٚك: ۱) لەسەر دوئەژنوٚ دانیشتن بوٚ ڕێزگرتن لە گەورەپیاو؛ ۲) برێتی لە بەزین‌و تەسلیم‌بوُن [ف] ۱) بر زانو نشستن در حضور بزرگتران؛ ۲) کنایه از تسلیم شدن، به زانو درآمدن.

هاتنەسەرخوٚ: ۱) بوُژانەوە؛ ۲) بێداروو‌شیاربوُنەوە [ف] ۱) سرحال آمدن؛ ۲) هشیارشدن.
هاتنەسەرشار: ۱) گەیشتنەسەر مەیدانی گەمە؛ ۲) دەورەلەشاردانی دوژمن [ف] ۱) بەآخر میدان بازی رسیدن؛ ۲) شهر را محاصره کردن.
هاتنەسەرشەك: ۱) هاتنەسەرچوٚك؛ ۲) شەگەهاتنی جگ [ف] ۱) نگا: هاتنەسەرچوٚك؛ ۲) «شەگە» آمدن شتالنگ.
هاتنەسەرکللك: خوٚحازرکردنی مار بوٚ شەڕ [ف] آمادگی مار برای جنگ.
هاتنەسەرلا: ۱) سەرسەختی‌و لاساری کردن: (لێمان **هاتوٚتەسەرلا** بەقسەمان ناکا)؛ ۲) کەوتنەسەرتەنشت [ف] ۱) تمرّد ولجبازی؛ ۲) بر پهلو افتادن.
هاتنەشکایەت: چوُنەلای دەسەلاٚت‌دار بوٚ دادپرسین [ف] بەشکایت آمدن.
هاتنەقسە: وەقسەهاتن، وەدەنگ‌هاتن [ف] بەسخن آمدن.
هاتنەقوتان: لێدران [ف] کتك خوردن.
هاتنەکار: ۱) وەکارکەوتن؛ ۲) بوٚ کارکردن ئامان [ف] ۱) بەکار افتادن؛ ۲) آمدن برای کارکردن.
هاتنەکایەوە: ۱) بەحیساب‌هاتن لەناوخەڵکا: (مام‌بایز ئێستا **هاتوٚتەکایەوە**)؛ ۲) بوٚ بازی‌کردن ئامادەبوُن [ف] ۱) بەحساب آمدن شخصیّت در جمع؛ ۲) برای بازی آمدن.
هاتنەکردن: ۱) شیاوی کردن: (ئەم‌کارە **دێتەکردن**)؛ ۲) ئەنجام‌دران [ف] ۱) سزاوارکردن، شایستۀ انجام دادن؛ ۲) انجام شدن.
هاتنەکرن: هاتنەکردن [ف] نگا: هاتنەکردن.
هاتنەکڕین: ۱) شیاوی کڕین: (**دێتەکڕین** گران‌نیە)؛ ۲) کڕدران [ف] ۱) سزاوار خریدن، قابل خریدن؛ ۲) خریده‌شدن.
هاتنەکوشتن: کوژران [ف] کشته‌شدن.
هاتنەکوڵ: دەس کردن وە جوٚشیان [ف] جوش آمدن.
هاتنەکوٚڵ: چوُنەسەرپشتی کەسێ [ف] برکول کسی سوارشدن.
هاتنەگرتن: گیران [ف] گیرافتادن.
هاتنەگرین: دەست‌کردن بە گریان [ف] بەگریە افتادن.
هاتنەگوٚڕ: هاتنەڕو [ف] نگا: هاتنەڕو.
هاتنەگوُڕ: بوُژانەوە [ف] سرحال آمدن.
هاتنەگەڕ: وەگەڕکەوتن [ف] بەگردش افتادن آسیاب و چرخ.
هاتنەگیر: هاتنەگرتن [ف] گیرافتادن.
هاتنەلا: ۱) سەرلێدان، دیدەنی کردن؛ ۲) نزیك‌بوُنەوە؛ ۳) برێتی لەمردن [ف] ۱) دیدارکردن؛ ۲) نزدیك شدن؛ ۳) کنایه از مُردن.
هاتنەلادا: بەلاداهاتن، خواربوُنەوە بەلای تەنشتا [ف] کج شدن به جانب، میل کردن، مایل شدن.
هاتنەلاوە: دوُرکەوتنەوە لە شتێ [ف] کنار گرفتن.
هاتنەناو: ۱) هاتنەتێو؛ ۲) تێکەلاٚوبوُن: (توٚش ناوت **هاتەناو** ناوان) [ف] ۱) داخل شدن؛ ۲) آمیختن، قاطی شدن. مخلوط شدن.
هاتنەو: ۱) گەیشتنەوەبەرەوە؛ ۲) بڕوانە هیچ‌نیە [ف] ۱) برگشتند؛ ۲) ببین هیچ نیست.

هاتنەوە: گەڕانەوە ف باز آمدن.

هاتنەوەجێ: خۆشەوەبوونی ئەندامی وەرگەڕاو ف جا افتادن استخوان از جا دررفته.

هاتنەوەحاڵ: بوژانەوە ف سرحال آمدن بعد از فقر یا بیماری.

هاتنەوەسۆ: کولانەوەی برین ف تازه شدن زخم.

هاتنەوەسەرخۆ: سانەوە لەپاش دەردو ئازار ف آسودن بعد از درد و ناراحتی.

هاتنەوەهۆش: وشیاربوونەوە دوای بێهۆشی ف بەهوش آمدن.

هاتنەوەیەك: وێكهاتنەوەی لێكترازاو ف بەهم آمدن ازهم دررفتە.

هاتن هەڤ: لەدەوری یەكتر كۆبوونەوە ف گردهم جمع شدن.

هاتنەهەی: بەدەعیەبوون، فیزلێ‌پەیدابوون ف متكبّر شدن.

هاتو: ١) هاتگ؛ ٢) ئەگەركو: (هاتو لەماڵ نەبو چی بكەم؟) ف ١) آمده؛ ٢) اگر، در صورتی كه.

هات‌وبات: خۆوبەخت ف بسته بەشانس.

هاتوچو: ١) هاتوچۆ؛ ٢) گەیشتەبەرەوەو ڕۆیشت ف ١) نگا: هاتوچۆ؛ ٢) آمد و بعد رفت.

هاتوچۆ: ١) ئام‌وشۆ؛ ٢) لەرەو جوڵەی داڵەقای؛ ٣) سەفەركردن و گەڕان: (دایم لەهاتوچۆدایە) ف ١) آمد وشد؛ ٢) نوسان؛ ٣) گشت و سفر.

هاتوچۆن: گەڕان بەزۆرلادا ف سفر و سیاحت كردن بە اطراف.

هاتوچۆن كەر: ڕێبوار، ڕێۆنگ ف رهگذر، مسافر در راه.

هاتۆر: باگردان ف بام غلتان.

هاتور: تێلای زل كە گێچ و شتی تری پێ وردەكەن ف چماق ستبر برای كوبیدن گچ و امثال آن.

هاتۆل: ١) ئاریكارانی پاریزگاری؛ ٢) لاگرانی كەسێ لەشەڕوكێشەدا ف ١) گروه دفاعی؛ ٢) هواداران كسی در جدال و نزاع.

هاتۆلك: هاتۆل ف نگا: هاتۆل.

هاتـــوون: ١) تۆن، ئاگردانی حەمـــام؛ ٢) دۆزەهــ، جەحـــەنـــدەم؛ ٣) گەیشتـوونـەبـەرەوە: (هاتوون نەهاتوون بەهاتوون) ف ١) گلخن؛ ٢) جهنم؛ ٣) آمده‌اند.

هاتـوونە: ١) گەیشتوونەبەرەوە، هاتوون؛ ٢) جەحەندەمە ئەوەندە گەرمە ف ١) آمده‌اند؛ ٢) مانند جهنّم است از شدّت گرما.

هاتومەتەوە: گەڕاومەوە ف بازآمده‌ام.

هاتوونەتەوە: گەڕاونەوە ف بازآمده‌اند.

هاتوونەوە: گەڕاونەوە ف بازآمده‌اند.

هات‌ونەهات: خۆوبەخت، هات‌وبات ف بسته بەشانس.

هات‌وهاوار: دادوفەریاد، چەقەوگوڕە، زەنازەنا ف داد وفریاد.

هات‌وهوت: شات‌وشووت ف لاف و گزاف.

هات‌وهەو: گوڕەگوڕی سواران لە تەقڵەبازی ف هو و جنجال سواران در مسابقه.

هاتوین: گەیشتوینەبەرەوە ف آمده‌ایم.

هاتوینەوە: گەڕاوینەوە ف بازآمده‌ایم.

هاتە: ١) هات، بەخت، تالح؛ ٢) بیرێ كە ئەكەوێتەدڵەوە ف ١) شانس؛ ٢) خاطره.

هات‌هات: قسەداكەوتن بە هاتنی كەسێ یا كۆمەڵێ و بەدرۆدەرچوون: (بۆ بە هات‌هاتی ڕۆمێ) ف شایعهٔ دروغین آمدن كسی یا جمعی.

هاتەر: ئاتەر، ئاور، ئاگر، ئایەر ف آتش.

هاتەران: قسەپەڕاندن، راوانن، وڕێنە ف هذیان.

هاتەران‌پاتەران: قسەی بێ‌ماناو هیچ‌وپووچ ف پرت و پلا، چرندوپرند.

هاتەرێ‌ماتەرێ: جێژنـەپیرۆزەی نەورۆز بەمـانا ئەی‌ئاگر ئەی‌دایە. منداڵگەل لە شەوی نەورۆز دەچنەسەربانان‌و دەڵێن: *هاتەرێ‌ماتەرێ پیرۆزیتـان بێتـەسەرێ، لەماڵانیشەوە خای سوركراویان ئەدەنێ* ف عبـارت تبریك عیدنوروز كه معمولاً از طرف كودكان برای دریافت عیدی گفته می‌شود.

هاتەهات: هات‌هات ف نگا: هات‌هات.

هاتەهاتە: هات‌هات ف نگا: هات‌هات.

هاتی: ١) هاتگ؛ ٢) گەیشتیەبەرەوە؛ ٣) هات، بەخت؛ ٤) ساڵی پڕ بەهەرە ف ١) آمده؛ ٢) آمدی؛ ٣) اقبال؛ ٤) سال پر بركت.

هاتیار: هاتگ ف آمده، از راه رسیده.

هاتیت: گەیشتیەبەرەوە، هاتی، ئامای ف آمدی.

هاتین: گەیشتینەبەرەوە، ئامایین ف آمدیم.

هاتینە: ١) هاتوین؛ ٢) هاتون ف ١) آمده‌ایم؛ ٢) آمده‌اند.

هاتینەوە: ١) گەڕاینـەوە، وەگەڕیاین؛ ٢) هاتـوونـەوە، گەڕاونەوە ف ١) بازآمدیم؛ ٢) بازآمده‌اند.

هاج: ١) بزۆز، دانـەسـەكنـاو: (منـاڵێكی هارو هاج)؛ ٢) گێژ، سەرگێژ: (هاج و واج بوم) ف ١) ناآرام، بازیگوش؛ ٢) هاج وواج.

هاجاڕ: پنجاڕ، بنەگیایەكە ئەخورێ ف نگا: پنجاڕ.

هاجاس: ١) ناوبژی؛ ٢) ناوبژیكەر ف ١) میانجیگری؛ ٢) میانەجی.

هاجاس كەر: ناوبژیكەر ف میانجی.

هاجرە: لەو گوندانەی كوردستانە كە بەعسی كاولیان كرد ف روستایی در كردستان كه بعثیان آن را ویران كردند.

هاجسنی: گونـدێكی كوردستانە بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای كردستان كه رژیم بعث آن را ویران كرده است.

هاجڕەشك: پـەڕەسێلكەی ناومالان، حاجی‌ڕەشـك، هاجهەجك ف پرستو.

هاجوج: عاجوج، ئاجوج ف یأجوج.

هاجوواج: گێژوویژ ف هاج وواج، سرسام و گیج.

هاجە: داوێنی چادر ف دامنهٔ خیمه.

هاجەت: حاجەت، ئەسپابی ماڵ ف لوازم منزل.

هاجەر: ناوە بۆ پیاوان و ژنان ف نام مردانه و زنانه.

هاجی بایف: حاجی‌بایف ف نگا: حاجی بایف.

هاجی مەندا: گوندێكی كوردستانە بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شده توسط رژیم بعث عراق.

هاچار: هاچەر، كلیل، مفتە ف كلید.

هاچە: ١) فاقە، لكی دولكە، حاچە: (دارێكی دوهاچەی هێنا)؛ ٣) هاچە

[ف] ۱) شاخۀ چوب دوشاخه؛ ۲) دامنۀ خیمه.

هاچەر: هاچار [ف] کلید.

هاچەسو: ناوی دێیەکە [ف] نام روستایی است.

هادار: ئادار، نەجوڵ، بێ‌بزاو [ف] بی حرکت، ساکن.

هادر: دەس‌بەجێ، بێ‌درەنگ‌کردن [ف] فوراً.

هادری: هادر [ف] فوراً.

هادی: ناوی پیاوانە [ف] نام مردانه.

هار: ۱) سەگێ کە لە نەخـــۆشی مێشکـەوە شێت بو بێت؛ ۲) برێتی لە پیاوی بەدفەڕو بەئازار؛ ۳) برێتی لە مرۆی زیرەك‌و وریا؛ ۴) برێتی لە ئۆقـرەنـەگر؛ ۵) خوار، ژێر، ژێرو [ف] ۱) هار، سگ هار؛ ۲) کنایه از مردم‌آزار؛ ۳) کنایه از زبرو زرنگ؛ ۴) کنایه از ناآرام؛ ۵) پایین، پایینی.

هاڕ: ۱) ئامرازی وەك‌ئارد وردکردن؛ ۲) کەسێ کە شتێ وەك ئارد لێ‌دەکا؛ ۳) بەرداش [ف] ۱) ابزار آردکردن؛ ۲) کسی که چیزی را آرد کند؛ ۳) سنگ آسیا.

هاڕئاسیاو: بەرداش [ف] سنگ آسیا.

هاڕا: وردکرا، کرا بە آرد [ف] خرد شد، آرد شد.

هارام: هێدی، هێمن، ئارام [ف] آرام.

هاڕان: وردبوُن، بەئاردبوُن [ف] خردشدن مانند آرد.

هاڕاندن: ۱) وردکردن وەك ئارد؛ ۲) نارەتەلێدان [ف] ۱) خردوخاك کردن؛ ۲) نعره‌زدن، غرنبیدن.

هاڕاو: وردکراو [ف] خردشده، آردشده.

هاڕاوە: خاکە، شتێ کە وەك‌ئاردی لێ‌کراوە [ف] خاکه، ریزۀ خردشده.

هاربر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هاربـوُن: ۱) نەخـۆشی‌مێشك گرتن، توُشی نەخۆشی هاری هاتن؛ ۲) برێتی لە بەدفەڕی [ف] ۱) هارشدن، بەبیماری هاری گرفتار شدن؛ ۲) کنایه از مردم‌آزاری و موذیگری.

هارتوهورت: هات‌وهوت [ف] لاف و گزاف.

هارد: ئارد، دەخڵی لەئاش‌و دەستاڕ لێ‌کراو، واتا هاڕدراو [ف] آرد.

هاڕدرا: کرابەئارد [ف] آردشد.

هاڕدراو: هاڕاو [ف] آردشده.

هاڕراو: هاڕدراو [ف] آردشده.

هاڕڕاوە: هاڕاوە [ف] خاکە، ریزۀ کوبیده.

هاڕە: دەنگی زۆر بەتەوژمی دڵ‌لەرزێن [ف] غرنبه.

هارسم: ۱) بەرسیلە؛ ۲) ئاوی بەرسیلە [ف] ۱) غوره؛ ۲) آب غوره.

هارمـەنـدە: توُکێکە ژن ئەیکەن واتا: هاربی توُشی ئەونەخۆشیە بی کە سەگی پی‌هاردەبێ [ف] نفرین زنانه، هارشوی.

هارمێ: هرمی [ف] گلابی.

هاروّ: ئەمڕۆ، ئیرۆ [ف] امروز.

هاروُ: ۱) پوك، پدو؛ ۲) ئارو، خەیار؛ ۳) شەویلکە، شەویلاکە [ف] ۱) لثه؛ ۲) خیار؛ ۳) آرواره.

هاڕۆسارە: ئەمڕۆسبەی، تەفرەدان [ف] امروز و فرداکردن.

هاروهاج: ۱) بزۆزو ئۆقرەنەگر؛ ۲) شەڕفرۆش‌و بەتەشقەڵە [ف] ۱) ناآرام و بازیگوش؛ ۲) ستیزه‌جو.

هاروێ: ۱) ئارو، هاروُ، خەیار؛ ۲) پوك، پدو، هاروُ [ف] ۱) خیار؛ ۲) لثه.

هاڕە: ۱) هاڕرە، نەعرەتە، نارەتە؛ ۲) بەرداش؛ ۳) تڕتڕە [ف] ۱) غرنب؛ ۲) سنگ آسیا؛ ۳) قارقارك.

هاڕەدەسی: دەستاڕ [ف] دستاس.

هاڕەکردن: ۱) نەڕاندن؛ ۲) تێك‌ڕوخانی چیا، داڕوخان [ف] ۱) نعره‌زدن؛ ۲) فروریختن کوه.

هاڕەگـل: ۱) دەستـاڕ؛ ۲) جون، بەردی لەجێگەی دەسکاونگ [ف] ۱) دستاس؛ ۲) هاون سنگی.

هاڕەماسی: هەڕەماسی، جۆرێ ماسی [ف] ارّه ماهی.

هاڕەهاڕ: هاڕەی زۆر، دەنگی زەلامی بەسام [ف] غرنبۀ بسیار.

هاری: ۱) ئاری، ئاریکاری؛ ۲) نەخۆشی شێت بوُنی سەگ؛ ۳) برێتی لە شەڕفرۆشی‌و ئازاردانی خەڵك [ف] ۱) کمك؛ ۲) بیماری هاری؛ ۳) کنایه از ستیزه‌جویی و مردم‌آزاری.

هارێ: بەلێ، ئارێ [ف] آری.

هاڕی: وردی‌کرد وەك ئارد [ف] آرد کرد.

هاڕێ: ۱) تڕتڕە؛ ۲) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] ۱) قارقارك؛ ۲) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هاڕیا: هاڕدرا، هاڕا [ف] آرد شد.

هاڕیاگ: هاڕاو [ف] خردشده.

هاڕیان: هاڕان [ف] خردشدن.

هاڕیاو: هاڕیاگ، هاڕاو [ف] خردشده.

هاریای: تەشەنەکردو، پێوەچوُنی نەخۆشی [ف] زخم یا بیماری پیشرفته.

هاریك: گونـدێکی کوردستـانـە بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شده توسط رژیم بعث عراق در کردستان.

هاریکار: ئاریکار، کەسێ کە کۆمەگ بە یەکێ دەکا [ف] کمك کننده.

هاریکاری: ئاریکاری، کۆمەگ [ف] کمك.

هاریکە: کۆمەگی بکە [ف] کمکش کن.

هاریکەر: هاریکار [ف] کمك کننده.

هاڕین: وردکردن وەك ئارد [ف] آرد کردن.

هاڕینـەوە: وەك ئارد وردکردن: (ئەم‌دەرمانە **بهاڕەوە‌و** دە چاوتی‌کە) [ف] کوبیدن و آسیاب کردن.

هاڕیە: کرمی دارو شینایی، تڕتڕە [ف] کرم آفت سبزی و درخت.

هاز: ۱) کاردو، کاردی؛ ۲) پیازەخوُگانە [ف] ۱) نگا: کاردو، گیاهی است؛ ۲) گیاهی است وحشی شبیه پیاز.

هازا: ۱) ئێرە؛ ۲) لەوێ، لە وێدەرێ [ف] ۱) اینجا؛ ۲) درآنجا.

هازار: ۱) ئازار، ژان، ئەزیەت؛ ۲) دەجار سەت، هەزار [ف] ۱) آزار؛ ۲) هزار.

هازە: ۱) دەنگی زۆر باریکی ئاوی سەرئاور: (**هازەی سەماوەر دێت**)،

گیزه؛ ۲) کاردو ف ۱) صدای آب روی آتش قبل از جوشیدن؛ ۲) نگا: کاردو.

هازه‌په‌لك: جۆرێ کاردو ف نوعی گیاه «کاردو».

هازه‌خۆگانه: جۆرێ کاردو ف نوعی گیاه «کاردو».

هازه‌ڕه‌شه: جۆرێ کاردو ف نوعی گیاه «کاردو».

هازه‌کوڕانه: جۆرێ کاردو ف نوعی گیاه «کاردو».

هازه‌کوڕه: جۆرێ کاردو ف نوعی گیاه «کاردو».

هازه‌مارانه: جۆرێ کاردو ف نوعی گیاه «کاردو».

هازه‌هاز: گیزه‌گیزی سه‌ماوه‌ر ف صدای سماور.

هاژ: ۱) هاج، گێژ، سه‌رسام؛ ۲) بنه‌مای هاژان واتا: به‌رزو نه‌وی‌بونی سه‌رسنگ له‌ نه‌فه‌س‌ته‌نگی ف ۱) سراسیمه، هاج‌وواج؛ ۲) بالا و پایین رفتن سینه از نفس تنگی.

هاژان: هاژ، به‌رزو نه‌وی‌بونی سنگ ف بالا و پایین رفتن سینه.

هاژۆ: ئاژۆ، لێخوڕ ف راننده.

هاژۆت: ۱) رابردو بۆ لێخوڕین: (ئێستره‌کانی **هاژۆت**)؛ ۲) په‌لامار، وروژم ف ۱) راند؛ ۲) هجوم، یورش.

هاژۆتاندن: ۱) لێخوڕین؛ ۲) دنه‌دان ف ۱) راندن؛ ۲) تحریك کردن.

هاژۆتکار: په‌لامارده‌ر، وروژم‌که‌ر ف یورش‌آور، مهاجم، حمله‌ور.

هاژۆتن: ۱) لێخوڕین، ئاژۆتن؛ ۲) په‌لاماردان ف ۱) راندن، رانندگی؛ ۲) حمله‌بردن.

هاژۆتی: ۱) لیی‌خوڕی؛ ۲) لێخوڕدراو ف ۱) راند؛ ۲) رانده‌شده وسیلهٔ راننده.

هاژۆتێ: په‌لاماری بۆکرد ف به وی حمله کرد.

هاژۆتیار: په‌لامارده‌ر ف نگا: هاژۆتکار.

هاژۆر: لێخوڕ ف راننده.

هاژوواژ: هاج وواج ف گیج و منگ، هاج وواج.

هاژه: ۱) ده‌نگی گه‌ڵاو لك له‌به‌ر با؛ ۲) ده‌نگی ئاوهه‌ڵدێر ف ۱) صدای تندباد برشاخسار؛ ۲) صدای آبشار.

هاژه‌ك: فیشه‌که‌شێته ف موشك، فشفشه.

هاژه‌کردن: هاژه‌کردن، ده‌نگی داڕوخانی به‌ردو ئاخ له‌سه‌رڕا ف صدای فروریختن کوه و سنگ.

هاژیان: هاژان ف بالا و پایین آمدن سینه.

هاژێله: کوژه‌که ف نوعی خرمهره.

هاژین: هاژیان، هاژان ف نگا: هاژیان.

هاس: ۱) هاز، کاردو؛ ۲) جانه‌وه‌رێکی دڕنده‌یه له‌پڵنگ چکۆله‌ترو به‌ڕه‌نگی پلنگ، دووڕه‌شێر؛ ۳) خواز، خواست؛ ۴) ترس، باك؛ ۵) ئاگاکردن، حه‌س، حه‌سان، پێ‌حه‌سان ف ۱) گیاه «کاردو»؛ ۲) یوزپلنگ؛ ۳) خواست؛ ۴) ترس و بیم؛ ۵) حسّ، احساس.

هاسان: ۱) سانا، ئاسان؛ ۲) به‌رده‌سان ف ۱) آسان؛ ۲) فسان.

هاسان‌بژیو: که‌م‌خه‌رج ف کم مخارج.

هاسانی: سانایی ف آسانی.

هاسایش: چاوپێ‌که‌وتن، دیدارکردن ف دیدارکردن.

هاست: ئاشت، بێ قارکردن ف آشتی، قهرنکرده.

هاسلی: ئاکام، نه‌تیجه ف نتیجه، حاصل.

هاسلی که‌لام: پوخته‌ی وتار ف خلاصهٔ کلام.

هاسۆ: ئاسۆ ف افق.

هاسێ: عاسێ، سه‌خت‌و دژوار ف سخت و دشوار.

هاش: ۱) بێ‌نرخ، نه‌ئشت، بێ‌به‌هره، به‌هیچێ؛ ۲) خه‌به‌ری ئه‌و: (**هاش** لێ نیه واتا: خه‌به‌ری نیه)؛ ۳) تامه‌زرۆیی؛ ۴) وچان، راوه‌ستان؛ ۵) ئاشت، ئاشتی؛ ۶) تینوه‌تی زۆر ف ۱) بی‌ارزش؛ ۲) خبراو؛ ۳) اشتها و آرزوی شدید؛ ۴) مکث، توقّف کوتاه؛ ۵) آشتی؛ ۶) تشنگی شدید.

هاشا: ۱) حاشا؛ ۲) ده‌ست‌هه‌ڵگرتنی ژن له مێرد ف ۱) انکار؛ ۲) صرف‌نظر کردن زن از زندگی با شوهر، تصمیم به جدایی از شوهر.

هاشت: نێوان‌خۆش، ئاشت ف باهم در صلح و آشتی.

هاشت کرن: رازی کردن ف راضی کردن.

هاشرمه: که‌ژوێ که ده‌کرێته پاڵو ف رانکی.

هاشۆشه: هاوسا ف همسایه.

هاشوهۆش: شات‌وشوت ف لاف و گزاف.

هاشمه: ۱) هه‌یف، مانگی به‌عاسمانه‌وه؛ ۲) مانگانه، کرێی مانگ‌به‌مانگ، ئاشمه ف ۱) ماه، قرص ماه؛ ۲) ماهیانه، ماه‌به‌ماه.

هاشه: ۱) هاژه؛ ۲) خۆهه‌ڵکێشان، مه‌حتی‌خۆکردن ف ۱) نگا: هاژه؛ ۲) لاف.

هاشه‌که‌ر: خۆهه‌ڵکێش، که‌سێ مه‌حتی خۆ ده‌کا ف لاف‌زن.

هاشه‌وهۆشه: هاشوهۆش ف لاف و گزاف.

هاشه‌هاش: هاژه ف نگا: هاژه.

هاف: ۱) نك، کن، جه‌م، لا، بال؛ ۲) پانایی سه‌ربان، روکاری ده‌ره‌وه‌ی بان؛ ۳) نهۆمی سه‌ره‌وه، باڵه‌خانه ف ۱) نزد، پیش؛ ۲) پشت‌بام، نمای بیرونی بام؛ ۳) طبقهٔ بالای ساختمان.

هافڕ: ۱) ئاخوڕ؛ ۲) تفاق، کاو گیای عه‌نبارکراو ف ۱) آخور؛ ۲) علوفهٔ انبارشده.

هافڕدان: عه‌نباری گیاو تفاق ف انبارعلوفه.

هافل: ئاکام، نه‌تیجه ف نتیجه.

هاڤ: ئام، ئاو، وته‌ی شه‌ریکی له ڕه‌نگ‌و خو یا له هه‌رشتێ: (**هاڤمال** واتا: ئاوسا) ف هم، کلمهٔ اشتراك.

هاڤا: داروکه‌یه‌که به کونی نیری گای‌دا ده‌که‌ن ف چوبکی در یوغ.

هاڤاژ: به‌قه‌د لازم قسه بکه، قسه‌ی زیاد مه‌که ف زیادحرف نزن.

هاڤاژه: هاڤاژ ف نگا: هاڤاژ.

هاڤال: دۆست، ئاواڵ ف دوست، رفیق.

هاڤڕ: ۱) هافڕ، ئاخوڕ؛ ۲) ئاوڕ، لاکردنه‌وه ف ۱) آخور؛ ۲) عطف توجّه، التفات، برگشتن و نگریستن.

هاڤڕقه‌دان: ئاوڕدانه‌وه ف به‌پشت سرنگاه کردن.

هاڤڕقێدان: ئاوڕلێ‌دانه‌وه ف توجّه به طرف چیزی یا کسی معطوف داشتن.

هاڤڕك: مله‌که‌ر، که‌سێ ده‌گه‌ڵ یه‌کێ به‌ربه‌ره‌کانی ده‌کا ف هم‌چشم.

هاڤرکێ: کێ بەرکێ، رك بەرکێ ف هم چشمی.

هاڤرێ: ۱) ئامرا؛ ۲) دۆست ف ۱) همراه؛ ۲) دوست.

هاڤرێژ: رەحەت بوُنی ژن ف آسودن زن از همخوابگی.

هاڤـل: ۱) بەهـرەی کار، بەروبـو؛ ۲) نەترسان لە کارو مل پێوەنان؛ ۳) کۆشش و تەقالا؛ ۴) ئاریکاری، یارمەتی ف ۱) بهرهٔ کار؛ ۲) اقدام؛ ۳) کوشش؛ ۴) یاری، کمك.

هاڤل بوُن: بەهرەدیتن، قازانج کردن ف سودبردن.

هاڤل کرن: بەهرە پێدان ف سوددادن.

هاڤلیك: ۱) گیاگەسك؛ ۲) گەسك ف ۱) گیاه جارو؛ ۲) جارو.

هاڤلێك: گەسك، گژگ، گێزك ف جارو.

هاڤن: ئاونگ، دەسکاونگ ف هاون، هاونگ.

هاڤۆتن: فێر بوُن، هەڤۆتن ف یادگرفتن، آموختن.

هاڤە: لەولاوە ف از آنسو.

هاڤـەین: ۱) تۆزقـاڵ، کەمـوسکـە: (**هاڤەینێ ترسێ لبا من نینە**)؛ ۲) هەوێن، ئامیان ف ۱) مقدار بسیار کم؛ ۲) مایە، خمیرمایە.

هاڤی: نامۆ، غەوارە ف بیگانە، غریبە.

هاڤێ: بنەما لە هاڤیتن، فڕێدان، ئاویژتن: (**ناهاڤێ، دهاڤێ**) ف پرت. ریشهٔ «هاڤیتن» بە معنی پرت کردن.

هاڤیت: ئاویتی ف پرت کرد.

هاڤیتن: ئاویشتن ف پرت کردن.

هاڤیتە: ئاوێژراو، فڕێدراو ف پرت شدە.

هاڤێتەر: فڕێدەر ف پرت کنندە.

هاڤیژی: ئێرەیی، بەغیلی ف حسادت.

هاڤین: ۱) تاوسان؛ ۲) ئامیان، هەوێن ف ۱) تابستان؛ ۲) مایە.

هاڤێن: ئامیان، هەوێن ف مایە، خمیرمایە.

هاڤیناپاشین: مانگی ئاب، ئاغستۆس ف ماه اوت، مرداد و شهریور.

هاڤیناپێشن: مانگی حوزێران ف ماه ژوئن، خرداد و تیر.

هاڤینامیرشەرەف: برێتی لە مانگی ڕەزبەر ف کنایە از مهرماه.

هاڤینـاناوین: ۱) چلەی هاوین؛ ۲) برێتی لە گەرمای زۆر ف ۱) وسط تابستان؛ ۲) کنایە از گرمای شدید.

هاڤین چێن: هاوینە، شیناوەرد ف کشت صیفی.

هاڤین ڤان: کوێستانچی ف چادرنشین ییلاق‌رو.

هاڤین ڤانی: چوُنەهەوار ف بە ییلاق رفتن.

هاڤینگە: زۆزان، ئێلاق، وار ف ییلاق.

هاڤینۆك: ڕۆژانی گەرمی بەهار کە ئاژەڵ تێردەخوا ف روزهای گرم بهار.

هاڤینەچەر: لەوەڕگەی پوُش‌وپار ف مرتع تابستانی.

هاڤینەسەر: جلکی هاوینە، پۆشاکی تاوسانی ف پوشاك تابستانی.

هاڤینەوار: هاڤینگە ف ییلاق.

هاڤینەهەوار: هاڤینەوار ف ییلاق.

هاڤینی: هاڤین چێن، شیناوەرد ف کشت صیفی.

هاق کەنی: ئەگەر خوات خۆش دەوێ. وتەیەکە *لەباتی* تکایە ف خواهشمندم.

هاقە: هەق لە بەرانبەر کار، مز، مزە ف مزد.

هاکا: ۱) بەونزیکانە، زۆری نەماوە؛ ۲) بەم جۆرە، بەوتەرزە ف ۱) نزدیك است، چیزی نماندە؛ ۲) این طور، چنین.

هاکو: لەکوێیە، لەکام جێگەیە؟ ف کجا است؟.

هاکۆ: ۱) نشگاف، لەبڕ؛ ۲) نەدیتە کڕین یان کارگرتن ف ۱) یکهو؛ ۲) ندیدخریدن یا کارکردن.

هاگ: خا، هیلکە ف تخم پرندە.

هاگا: ئاگا، خەبەر: (**هاگام لێ نیە**) ف آگاهی.

هاگۆس: تەختەزەوی خەت‌دراو بۆ ڕۆژەجوُت، هۆگان ف قطعەزمین ویژهٔ شخم روزانە.

هاگە: هاگ ف تخم پرندە.

هاگەبان: راوکە، مارکە ف نگا: مارکە.

هاگەوان: مارکە، راوکە، رامك ف نگا: مارکە.

هاگی: خەوەر، دەنگ‌و باس، خەبەر ف خبر.

هاگی‌دار: ۱) وریا، وشیار؛ ۲) لەسەرهەست ف ۱) هوشیار؛ ۲) گوش بە زنگ.

هال: ۱) نەمام؛ ۲) درم، پەتا، ئازار ف ۱) نهال؛ ۲) آفت.

هاڵ: ۱) ئاڵ، جنۆکەی زەیستان کوژ؛ ۲) بەرزایی کێو کە پیاو بۆ خوارێ بڕوانێ گێژدەبێ؛ ۳) ئاڵ، ددانی کولبوُگ لە ترشی؛ ۴) تراویلکە؛ ۵) ئاغەڵی مەڕ؛ ۶) ئەشکەوت؛ ۷) رەنگی ئاڵ؛ ۸) کاڵ، رەنگ‌نەماو؛ ۹) چۆنیەتی، حاڵ؛ ۱۰) قۆرە، بەرسیلە ف ۱) آل، موجود خیالی کە زائو را می‌میراند؛ ۲) بلندی کوه؛ ۳) دندان کندشدە از ترشی؛ ۴) سراب؛ ۵) آغل حیوانات؛ ۶) غار؛ ۷) سرخ روشن؛ ۸) رنگ رفتە؛ ۹) حال؛ ۱۰) غورە.

هالاّ: ۱) هاڤـاڵ، دۆست، ئاواڵ؛ ۲) پەنـای پەنابردن؛ ۳) هاگا، خەبەر، ئاگا؛ ۴) دادو فەریاد ف ۱) دوست، رفیق؛ ۲) التجا؛ ۳) اطّلاع؛ ۴) داد و فغان.

هالان: ۱) نەمـامـان؛ ۲) دنەدان، هانەدان؛ ۳) قیڕەو هەراو قوُلە ف ۱) نهالها؛ ۲) تشجیع، برانگیختن؛ ۳) سروصداوجنجال.

هالاّن: ۱) هەڤالاّن؛ ۲) پێچان ف ۱) دوستان؛ ۲) پیچش.

هالاّو: ۱) تینی گەرمای زۆر بەتەوژم؛ ۲) بوخ لەبەر گەرما؛ ۳) گۆشتاوی بە بەرسیلە ف ۱) وزش گرمای شدید؛ ۲) بُخار؛ ۳) آبگوشت با غورە.

هاڵ بردنـەوە: بێهۆش بوُنی زەیستان لە دەست جنۆکە ف بیهوش شدن زائو از ترس آل.

هاڵ بوُنەوە: کول‌بوُنی دیان لە ترش‌خواردن ف کند شدن دندان از ترشی.

هال کەتن: توُشی وەبا بوُن ف دچار وبا شدن.

هالمەوت: هەڵامەت، پەسیف ف زکام.

هالو: لالۆ، خاڵ، برای دایك ف دایی.

هالۆ: ئاوا، ئاوها، ولۆ ف چنین.

هاڵۆ: دیزە، دەفری گڵینی شێوتێدالێنان ف دیگ گلی، دیزی.

هالوا: خاڵ، برای دایك ف دایی.

هاڵوبلاڵوك: بەلاڵوك ف آلبالو.
هاڵوبەلاڵوك: بەلاڵوك ف آلبالو.
هاڵۆز: ١) ئاڵۆز، تێكهالاو؛ ٢) برێتی لە پیاوی بەدفەڕو شەڕانی ف ١) درهم، سردرگم؛ ٢) كنایه از آدم شارلاتان.
هالوزا: خالۆزا ف دایی‌زاده.
هاڵۆزان: تێكهالان، ئاڵوزبوون ف درهم ریختن، سردرگم شدن.
هاڵۆزاو: تێكهالاو، هاڵۆز ف درهم ریخته، سردرگم.
هاڵۆزبوون: هاڵۆزان ف سردرگم شدن.
هالـۆق: نەخـۆشیەكـە تۆشی ئەنـدامـانی شەرمدێ ف نوعی بیماری اندامان تناسلی.
هالوه: گۆزه ف كوزه.
هاڵوهەواڵ: دەنگ‌وباس ف خبر.
هاڵوێن: خۆش‌كردنی خیگە بە دەرمانات ف دباغ دادن خیگ با دواجات.
هاڵوێنی: قەیسی دەنك‌شیرن، شەلانی ناوكەخۆشە ف زردالوی هسته شیرین.
هاله: میمك، خوشكی دایك ف خاله.
هاڵـــه: ١) بەرسیلە، هاڵ؛ ٢) جۆرە دومـــەڵێكـە سپی‌واش؛ ٣) ئاڵـەی نەخۆشی پێستی دەم‌وچاوی ژنی زگ‌پڕ؛ ٤) گوندێكە لە كوردستان ف ١) غوره؛ ٢) نوعی دُمل؛ ٣) لكه‌های صورت زن حامله؛ ٤) نام دهی است.
هاڵەبەلاڵوك: بەلاڵوك ف آلبالو.
هاڵەپڕووز: پڕووزان ف پخس.
هاڵەپڕووزبوون: پڕووزان ف پخسیدن.
هالەت: ١) چۆنەتی؛ ٢) ئامراز؛ ٣) گاسن ف ١) حالت؛ ٢) ابزار؛ ٣) گاواهن.
هالەزا: میمكزا ف خاله‌زاده.
هاڵەژێر: ئەوەتا لە خوار ف درپایین است.
هاڵەژێر: خونچەی تازەهەڵپێچراوی دارمێو ف شكوفهٔ نودمیدهٔ درخت مو.
هاڵەژێل: هاڵەوژێر ف نگا: هاڵەژێر.
هاڵەكۆك: ئاڵەكۆك ف نگا: ئاڵەكۆك.
هاڵـەوبـوون: ١) هاڵ‌بوونـەوە؛ ٢) ئۆقرە گرتن ف ١) كندشدن دندان از ترشی؛ ٢) آرام گرفتن.
هاڵەوكردن: ئارام‌كردنەوە، داسەكناندن ف آرام كردن.
هالەین: هێلانە ف آشیانه.
هاڵی: ١) تێگەیشتو، حاڵی؛ ٢) بەتاڵ، والا، خاڵی ف ١) حالی، ملتفت؛ ٢) خالی.
هاڵێ: هاڵ، بەرسیلە، قۆرە ف غوره.
هالێ‌بوون: خەبـەرلێ‌بوون، ئاگابـوون: (**هـام لێ نیه، هات لێ نیه**) ف اطّلاع داشتن بر.
هالیر: دۆ، دەو ف دوغ.
هالێن: ١) هێلان، هێلین، هێلانـە، هێللانـە؛ ٢) جۆلانەی منالی ساوا، دەیدیك ف ١) آشیانه؛ ٢) ننو.
هالی‌هازر: ١) لە ئێستەدا؛ ٢) ئەوی هەیە ف ١) حال حاضر؛ ٢) آنچه موجود است.
هام: ١) وام، ئەوەتام: (**هام لێره**)؛ ٢) ئام، وێنە، بەرانبەری: (**هام‌دەرد**)؛ ٣) هات: (**هام‌وشۆ**) ف ١) اینك هستم؛ ٢) حرف شراكت، هم؛ ٣) آمدن.
هاما: ١) هەر ئەمەسە؛ ٢) لەودەمەدا؛ ٣) گریمان ف ١) همین است؛ ٢) درآن هنگام؛ ٣) فرضاً.
هامار: دەشت، راست‌و تەخت، گۆڕ ف راست و هموار.
هاماری: گۆڕایی، جێگەی بێ‌كەندو كلۆ ف همواری زمین.
هامبار: عەنبار، هەمار، هەمبار ف انبار.
هامبێز: ئامێز، باوەش ف آغوش.
هامپا: ئامپا ف همپا.
هام‌پیاڵه: ١) كەسانێ كە پێكەوە شەراب دەخۆنەوە؛ ٢) برێتی لە دۆستی گیانی ف ١) هم‌پیاله؛ ٢) كنایه از دوست جانی.
هامتا: لنگە، ئاوتا ف همتا.
هام‌تەراز: بەرانبەر ف برابر، هم‌تراز.
هام‌تەرازو: بەرانبەر ف برابر.
هام‌دەرد: لە خەم‌و خەفەتدا بەرانبەر ف همدرد.
هام‌دەم: ئاودەم، ئاودەنگی ف همدم.
هامڕا: ١) ئاواڵ، دۆست؛ ٢) رەفیقی سەفەر؛ ٣) لە بیرو ڕادا شەریك ف ١) دوست، رفیق؛ ٢) همراه؛ ٣) هم‌عقیده.
هامراز: ئامراز، ئامیر، ئەسپاب، ئەسپابات ف ابزار.
هامڕاز: دۆستی زۆر نزیك ف همراز.
هامڕایی: ١) رەفیقـاتی لە سەفـەردا؛ ٢) شەریكی لە بیرو ڕادا ف ١) همراهی؛ ٢) هم عقیده بودن.
هامڕیش: ئاواڵ‌زاوا ف باجناغ.
هامزا: دوانە، ئاواڵ‌دوانە، جمك، جوی، لفەدوانە ف همزاد.
هامسا: ئاوسا، جیران ف همسایه.
هامساڵ: لە تەمەندا بەرانبەر ف همسال.
هام‌سایه: جیران، ئاوسا ف همسایه.
هام‌سنوور: هاوكەوشەن ف هم مرز.
هام‌سەر: برێتی لە ژن بۆ مێرد ف همسر.
هام‌شان: لە قەدرو پایەدا بەرانبەر ف هم‌شأن.
هام‌شكڵ: لە بیچم‌و تەرزا وەك یەك ف هم‌شكل و هم‌قیافه.
هام‌شۆ: ئاموشۆ ف آمدوشد.
هام‌شوو: دوژنی مێردێك ف دوزن یك شوهر، دوهوو.
هام‌شیر: دو شیرەخۆره كەمەمكێكیان مژی‌بێ ف همشیر.
هام‌شیره: هام‌شیر ف همشیر.
هام‌عومر: لە تەمەندا بەرانبەر ف هم‌سال.
هام‌قەر: هاوتەمەن، هاوعەمر ف هم‌سنّ.
هاملكان: ئەمریكایی ف امریكایی.

هامن: ۱) تاوسان؛ ۲) ئەوەتا من: (**هامن** چەئێژی؟) ف ۱) تابستان؛ ۲) اینك من.

هامۆتا: بێ سەرو شوێن ف مفقودالاثر.

هامۆش: ئارام، هێدی، هێمن ف آرام.

هامۆشۆ: ئامۆشۆ، هامشۆ، هاتوچۆ ف آمدوشد.

هام‌وەوی: دوژنی دوبرا لە ماڵێکا ف دوجاری، همسران دوبرادر.

هامەیش: هاتن، ئامان ف آمدن.

هامیتە: ئاوێتە، تێکەڵ کراو ف آمیختە.

هامێز: ئامێز، باوەش، هامبێز ف آغوش.

هامین: تاوسان ف تابستان.

هان: ۱) دنە؛ ۲) وان، ئەوەتان ف ۱) تحریك؛ ۲) اینك هستند.

هانا: ۱) پەنا، لەبەرپاڕانەوە بۆ دادپرسین: (**هانام** بردەبەر)؛ ۲) ئەوجۆرە، ئاوها: (بۆ شتێ **هانا** نابێ پیاو تۆڕەبێ)؛ ۳) سۆمایی، قەوەتی دیتن ف ۱) پناه بردن و دادخواهی؛ ۲) این طور؛ ۳) سو، نیروی بینایی.

هانابردن: پەنابردن بۆ فریاڕەس: (**هانام** بردەبەر خوا دە**هانام هات**) ف پناه‌بردن به فریادرس.

هانجی: دیسان، دوبارە ف دوباره.

هان‌دان: دنەدان ف تحریك کردن.

هاندۆ: هێند، هێمابۆ ئەندازە ف مقدار، اشاره به اندازه.

هاندێ: هاندۆ ف نگا: هاندۆ.

هانقار: دەوروبەری ئاوایی ف حومه.

هانقاس: هانقار ف حومه.

هانقەراس: هانقار ف حومه.

هانکە: نەفەسی توند لەبەر ماندوەتی ف هن‌هن.

هانکەهانك: هانکەی بەشوێن یەکدا ف هن‌هن.

هانگ: بەزم‌و ئاهەنگ ف بزم و جشن.

هانـوهـوُن: پاشگـوێ‌خستنی کار، کاردواخستن بەقەستی ف درنگ و کاهلی کردن، پشت گوش انداختن.

هانە: ۱) کانی، سەرچاوە؛ ۲) دنە، هان؛ ۳) ئەوەتان؛ ۴) ئەوەتا؛ ۵) هانکە ف ۱) چشمه؛ ۲) تحریك؛ ۳) اینك اینها، اینهاشان؛ ۴) این است؛ ۵) هِن خسته.

هانەدان: دنەدان، هان‌دان ف تحریك کردن.

هانەدرۆزنە: کوێرەکانی، کانی‌یەك کە تاوسان ئیشك ئەکا ف چشمه‌ای که در تابستان می‌خشکد.

هانەژاڵ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هانـەسـوُرە: لەو گونـدانـەی کوردستـانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هانەگەرمەڵە: ۱) گڕاو، سەرچاوەی ئاوی گەرم‌و سوێر؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان ف ۱) چشمهٔ آب معدنی گازدار؛ ۲) نام دهی است.

هانەهانە: ۱) دنە، هان، هانە؛ ۲) هانکەهانك ف ۱) تحریك؛ ۲) هِن‌هِن.

هانەهانەدان: دنەدان ف تحریك کردن.

هانەهانەکردن: هانکەهانك‌کردن ف هِن‌هِن کردن.

هانـەی‌دل: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هانەی‌قول: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کـرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هانی: ۱) ئاوردی، ئانی، ئینای؛ ۲) ئەمەسا ف ۱) آورد؛ ۲) اینك.

هانێ: ۱) وەرگرە، بگرە: (**هانێ** پارەکەت، **هانێ** نان بیخۆ)؛ ۲) ئەوەکە: (ئەو مرۆڤێ **هانێ** واتا: کاوراکە) ف ۱) بگیرش، ازدستم بگیر؛ ۲) آن یارو.

هانیاگ: ئاوەردە ف آورده.

هانیاو: هانیاگ ف آورده.

هانیشك: ئانیشك ف آرنج.

هانیشکە: ئانیشکە ف زانوی لوله‌بند.

هانین: ئاوەردەن، ئانین، ئینان ف آوردن.

هانینە: ئانیە، ئینایە ف آورده است.

هانینەوە: ۱) ڤەئینان، گێڕانەوە؛ ۲) برێتی لە چارەکردنی لەجێ‌چوُگ: (ناوکمی **هانیەوە**) ف ۱) بازآوردن؛ ۲) کنایه از به‌جای آوردن از جا دررفته.

هانی‌یۆ: هەر ئەمەسە، چیتر نا، چیتر نیە ف همین است.

هاو: ۱) ئام، هام؛ ۲) وتەی بانگ‌لێ‌کردن لە دوُر؛ ۳) چلۆنایەتی، حاڵ؛ ۴) ئەو ف ۱) حرف شراکـت، هم؛ ۲) حرف ندا برای دور؛ ۳) چگونگی؛ ۴) او.

هاوا: ۱) حاڵ‌و هەوا، چلۆنـەتی؛ ۲) هۆ، سەبـەب؛ ۳) هەوا، کژ ف ۱) چگونگی؛ ۲) علّت، سبب؛ ۳) هوا.

هاوار: ۱) بانـگ‌ڕاهێشتن بۆ ئاریکـاری‌و ڕەهـابـوُن لە تەنگـانـە؛ ۲) دەنگ‌بڵندکردنی توند؛ ۳) دادکردن؛ ۴) ئاخ‌و داخ؛ ۵) فریاگەیشتن؛ ۶) هانـا؛ ۷) ناوە بۆ دو گۆڤـاری کوردی یەکەمیان جەلادەت عالی بەدرخـان لە ساڵی ۱۹۳۲دا دەری‌خست کە بە تێکڕایی ۵۷ ژمارەی دەرچـو دوهـەمیان حافـز مستـەفـا قازی ساڵی ۱۹۷۱ لە بەغـدا دەری‌خست پاش سێ‌ژمارە داخرا؛ ۸) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) فریاد کمك خواستن؛ ۲) فریاد، صدای بلنـد؛ ۳) دادخواهی؛ ۴) دریغ؛ ۵) به‌فریاد رسیدن؛ ۶) پناه به کسی بردن؛ ۷) نام دو مجلّهٔ کردی که در سالهـای ۱۹۳۲ و ۱۹۷۱ منتشر می‌شدند؛ ۸)روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هاواربردنەبەر: هانابردنەبەر ف پناه بردن به‌کسی.

هاواربۆبردن: هاواربردنەبەر ف پناه بردن به کسی.

هاواربـۆهەستان: ئاریکاری گشتی بۆ نەجات کەس یان کەسانێ ف بسیج همگانی برای کمك و نجات کسی یا گروهی.

هاواربۆهێنان: هاواربردنەبەر ف پناه بردن به‌کسی.

هاواربەماڵم: حەیف‌و مخابن، داخ‌و عەزرەت ف دریغا، اسفا.

هاوارتەلەمن: خراپم لێ‌قەوماوە ف بد آورده‌ام.

هاوارکردن: ۱) دەنگ‌بڵندکردن بۆ ئاریکاری؛ ۲) قیژاندن لەبەرئێش‌و

ناڕەحەتی ف ۱) فریاد برآوردن برای کمك؛ ۲) فریادکشیدن از شدّت درد.

هاوارکرن: هاوارکردن ف نگا: هاوارکردن.

هاوارکرۆخ: هاوارکەر، خودانی بانگ‌و هاوار ف فریادکننده، جیغ کش.

هاوارکەر: زیڕەکەر ف فریادکننده، جیغ کش.

هاوارەلەمن: هاوارتەلەمن ف بدآورده‌ام.

هاوارهەستان: لێ‌قەومانی گشتی ف فاجعهٔ عمومی.

هاواڵ: ئاواڵ ف رفیق.

هاواڵ دوانە: ئاواڵدوانە، جمك، جوی، لفەدوانە ف همزاد.

هاواڵ دەرس: ئامدەرس، دوکەس کە پێکەوە خوێندویانە ف همدرس.

هاواڵ زاوا: ئاواڵزاوا، هامڕیش ف باجناغ.

هاواڵ کراس: ئاواڵکراس، ئاوەڵکراس ف شلوار زنانه.

هاوان: ۱) ئاونـگ، دەسکاونگ؛ ۲) جۆرێ تۆپی شەڕ: (ئەسپابی شەڕ پەیاکەن/ تفەنگ‌و تۆپی **هاوان**) «حاجی قادر» ف ۱) هاون؛ ۲) خمپاره‌انداز.

هاوانتە: ۱) ئاوانتە، مفتە؛ ۲) فێڵ‌و گزی ف ۱) مفت؛ ۲) حیله و نیرنگ.

هاوانتەچی: فێڵباز، دەسبڕ ف ناروزن.

هاوانتەخۆر: مفتەخۆر ف مفتخور.

هاوباز: مناڵدان ف زهدان.

هاوبازو: ڕەفیق، ئاریکاری یەکتر ف رفیق، همدست.

هاوبازی: ڕەفیق لە گەمەو کایەدا ف همبازی.

هاوباڵ: ئاریکار ف کمك و یاور.

هاوبەر: ۱) بەرانبەر؛ ۲) دوقوماشی لە پانایی‌دا بەرانبەر ف ۱) برابر؛ ۲) دوپارچهٔ هم‌عرض.

هاوبەش: شەریك ف شریك.

هاوبەشی: شەریکایەتی ف شراکت، شرکت.

هاوبیجم: هاوڕەنگ، لەشکلا چون یەك ف همرنگ، هم‌شکل.

هاوبیر: لە بیر و ڕادا وەکو یەك ف هم‌عقیده.

هاوپا: ئامپا، لە کسب‌و کار وەك یەك ف همپا.

هاوپشت: ۱) بەرەی باوکێك: (خزمی **هاوپشت**، برای **هاوپشت**)؛ ۲) دوکەس سوارێ یەکسمێ ف ۱) از یك تیره و طایفه؛ ۲) دونفر سوار بر یك ستور.

هاوپشتە: هاوپشت ف نگا: هاوپشت.

هاوپشك: هاوبەش ف شریك.

هاوپۆل: هاودەرس ف همکلاس.

هاوپەیمان: دوکەس کە بەڵێنی ئاریکاریان بە یەکتر داوە ف هم‌پیمان.

هاوپیاڵە: هام‌پیاڵە ف نگا: هام پیاڵه.

هاوپیشە: ئامپا، هاوپا ف همپا، هم‌پیشه.

هاوتا: لنگە، هامتا ف همتا.

هاوتای: حەفتا، سێ‌چەل بیست‌و دە ف هفتاد.

هاوتەحر: هامشکڵ ف هم‌شکل.

هاوتەرح: هاوتەحر ف هم‌شکل.

هاوتەراز: بەرانبەر ف هم‌تراز.

هاوتەرازو: هامتەرازو ف برابر.

هاوتەك: ۱) لنگە، هاوتا؛ ۲) رفیق، هاواڵ ف ۱) همتا؛ ۲) رفیق.

هاوتەمەن: هامساڵ ف همسال.

هاوتیرە: ۱) هاوتەمەن؛ ۲) لەعەشیرەتێ ف ۱) همسال؛ ۲) از یك عشیره.

هاوتێس: حەڤدە، دەو حەوت ف هفده.

هاوتێسن: حەڤدەهەم ف هفدهم.

هاوجسن: ۱) هاوتەرح؛ ۲) بەرەی باوکێ ف ۱) همگونه؛ ۲) از یك طایفه.

هاوجفت: ۱) هاوتـەك، لنگە؛ ۲) برێتی لە ژن‌و مێرد، نێرەو مێوە ف ۱) همتا؛ ۲) کنایه از جفت نر وماده.

هاوجڵەو: سوارێ کە دایم دەگەڵ ئاغا سەفەر دەکا ف سوار ملازم رکاب، هم‌عنان.

هاوجوُت: ۱) هاوجفت؛ ۲) دوجوت‌بەندە کە زەویەکانیان لە پەنا یەکترە؛ ۳) ژنی حەڵاڵ: (مەلا دەڵێن بە **هاوجوُتی** بە هاو سەرینی) ف ۱) نگا: هاوجفت؛ ۲) دوکشاورز همسایه در زمین؛ ۳) کنایه از همسر.

هاوجۆر: هاوتەرح ف هم‌شکل.

هاوجەم: دوکەس کە لە خواردندا پێکەوەن ف همخوان، هم‌سفره.

هاوجێ: دوکەس کە لە یەك جێ‌دا دەخەون ف هم‌بستر.

هاوچاخ: کەسانێ کە لە دەورانێکا ژیان ف معاصر.

هاوچاو: کەسێ کە ڕکەبەری دەکا ف هم‌چشم.

هاوچڕە: ۱) کەسێ کە گۆرانی بۆ گۆرانی‌بێژ دەگێڕێتەوە؛ ۲) دوکەس کە پێکەوە گۆرانی دەڵێن ف ۱) عضو گروه کُر آواز؛ ۲) دوهمخوان آواز.

هاوچەرخ: هاوچاخ ف معاصر.

هاوچەشن: هاوجۆر ف هم‌شکل.

هاوخـــاك: دوکـــەس کە زەویەکـانیان لێك دەگەڕێتـەوە، هاوجـوُت ف دوکشاورز با زمینهای هم‌مرز.

هاوخوان: هاوجەم ف هم‌سفره.

هاوخوشك: دەستەخوشك ف دوزن دوست خواهرمانند.

هاودەرد: بە دەردی یەکتر توُش بوُن ف همدرد.

هاودەس: چەند کەسی شەریك لە کەین‌و بەین‌دا ف شریك و همدست در توطئه.

هاودەست: هاودەس ف نگا: هاودەس.

هاودەم: هامدەم، ئاودەنگ ف همدم.

هاودەنگ: ۱) ئاودەنگی؛ ۲) هاوبیر ف ۱) همدم، انیس؛ ۲) هم عقیده.

هاودین: چەند کەسانێ لەسەر ئاینێ ف هم‌کیش.

هاوڕ: ئاوڕ ف واپس‌نگری.

هاوڕا: ۱) ڕەفیق؛ ۲) هاوبیر ف ۱) همراه، رفیق؛ ۲) هم‌عقیده.

هاوڕاز: دۆستی زۆر نزیك ف همراز.

هاوران: ۱) جۆرێ پاڵـتـــاو؛ ۲) ناوی دەشتێکی پان‌و هەراوە لە نێوان دەجلەو فورات ف ۱) نوعی پالتو؛ ۲) دشتی وسیع میان دجله وفرات.

هاورد: ١) ئانی؛ ٢) بەهرەی کشتو کاڵ ف ١) آورد؛ ٢) فراوردهٔ کشاورزی.

هاوردن: ئانین، ئاوەردە ف آوردن.

هاوردنەوە: ١) وەگەڕاندن؛ ٢) رشانەوە ف ١) بازگرداندن؛ ٢) قی کردن.

هاوردنەوەسۆ: کولاندنەوەی برین ف تازە کردن زخم.

هاوردە: ئاوردە، لەلاوە هانیاگ ف از خارج واردشده، آوردە.

هاوردی: ١) هاوردە؛ ٢) ئانی، ئینا ف ١) واردە؛ ٢) آورد.

هاوڕو: ئاوڕو، ئابڕو ف آبرو.

هاوڕێ: ١) هاواڵ؛ ٢) رەفیقی سەفەر ف ١) دوست، رفیق؛ ٢) همراه.

هاوڕێزە: شیاو بۆ یەکتر ف متناسب.

هاوڕیش: ١) گێچەڵ تێهاڵاندن؛ ٢) هاوزاوا ف ١) درگیر نزاع؛ ٢) باجناغ.

هاوڕیش بوُن: بەزۆر شەڕپێ فرۆشتن: (هەر لەخۆوە بێ سەبەب هاوڕیشم بو بەگژماهات) ف اجباراً کسی را درگیر نزاع کردن.

هاوڕیشم: ئاوریشم ف ابریشم.

هاوزا: هاوتەمەن ف همسال.

هاوزاوا: ئاواڵزاوا ف باجناغ.

هاوزگە: هاوزا ف همسال.

هاوزمان: دوکەس کە قسە بە زوانێ دەکەن ف همزبان.

هاوزە: هاوزا ف همسال.

هاوزێ: ١) هاوزا؛ ٢) خۆوڵاتی ف ١) همسال؛ ٢) هموطن.

هاوزێد: خۆوڵاتی ف هم‌میهن.

هاوژین: ١) خافڵان: (ئەو منداڵەی بهاوژێنە)؛ ٢) هاوجوت، ژن و مێرد ف ١) سرگرمی؛ ٢) همسر، شریك زندگی.

هاوس: ئاوس، زگ‌پڕ ف آبستن.

هاوسا: ١) جیران، دراوسێ؛ ٢) ئاوسا، پەنەما، ئەستوُربو ف ١) همسایە؛ ٢) ورم کرد.

هاوساڵ: هاوتەمەن ف همسال.

هاوسان: ماسین، پەنەمان، ستوُربوُن ف آماسیدن.

هاوسایەتی: جیرانەتی ف همسایگی.

هاوسایی: هاوسایەتی ف همسایگی.

هاوسفرە: هاوخوان، هاوجەم ف هم سفرە، همخوان.

هاوسك: ئاواڵدوانە، جمك ف همزاد.

هاوسنوُر: دو پارچەخاکی بەیەکەوەنوُساو ف هم‌مرز.

هاوسۆند: هاوپەیمان ف هم‌پیمان.

هاوسوێن: هاوپەیمان ف هم‌پیمان.

هاوسوێند: هاوپەیمان ف هم‌پیمان.

هاوسەر: ئاوجوُت، هام‌جوُت ف همسر.

هاوسەرین: ئاوجوُت: (ئەوکچەی خۆمدا بە تۆ بە هاوجوُتی بە هاوسەرینی) ف همسر.

هاوسەفەر: هام‌سەفەر، رەفیقی ڕا، ئامڕا ف همراه، همسفر.

هاوسەنگ: ١) لە کێشاندا بەرانبەر؛ ٢) لە ئاکاردا وەك یەك ف ١) هم‌وزن؛ ٢) همسنگ، شبیه هم.

هاوسەنگەر: لە مەیدانی شەڕا ئاواڵو ئاریکاری یەکتر ف هم‌سنگر.

هاوسێ: جیران، ئاوسا ف همسایە.

هاوسێتی: هاوسایەتی ف همسایگی.

هاوسێیەتی: هاوسێتی ف همسایگی.

هاوسێیی: هاوسێتی ف همسایگی.

هاوشاخ: عەریف، غەنیم ف هم‌زور.

هاوشاری: پێکەوە خەڵکی باژێڕێك ف همشهری.

هاوشان: هام‌شان ف هم‌شأن، هم‌پایە.

هاوشۆ: هامشۆ، هام‌وشۆ ف آمدوشد.

هاوشیر: هام‌شیر ف همشیر.

هاوشیرە: هام‌شیرە ف همشیرە.

هاوعومر: هاوتەمەن ف همسال.

هاوقان: بەندبوُن بەشتێکەوە: (دامێنم دەوداره **هاوقا**) ف گیرکردن به چیزی.

هاوقسە: پێك‌هاتگ ف هم‌قول.

هاوقەتار: ١) رەفیق، دۆست؛ ٢) پێکەوە لەکارێکدا، سنف ف ١) رفیق؛ ٢) همقطار.

هاوقەد: لەبالادا بەرانبەر ف درقد و قامت متساوی، همقد.

هاوقەدەح: هاوپیاڵە، هام‌پیاڵە ف نگا: هاوپیاله.

هاوقەدەم: کەسانێ کە پێکەوە بۆ کارێ دەچن ف همقدم.

هاوکات: هاوچەرخ، هاوزەمان ف همزمان.

هاوکار: ١) پێکەوە لەکارێکدا؛ ٢) ئاریکار ف ١) همکار؛ ٢) کمك کنندە.

هاوکاری: ئاریکاری ف همکاری، کمك کردن در کار.

هاوکاسە: بریتی لە دۆستی نزیك ف همکاسە.

هاوکایە: هاوبازی ف همبازی.

هاوکوف: ژن و مێردێ لە پلەو پایەو ڕەسەندا وەك یەك ف زن و شوهر همپایە وهم‌نژاد، هم‌کفو.

هاوکەوشەن: دوزەمین کە سنوُریان لێك دەگەڕێتەوە، هاوخاك ف هم‌مرز.

هاوکێش: هاوسەنگ ف هم‌وزن.

هاوگا: دوگا بەرانبەر بە یەکتر کە پێکەوە جوُت دەکەن ف هم‌یوغ.

هاوگەر: بەستە، سەربە ف منسوب.

هاوگەمە: هاوبازی ف همبازی.

هاوگیان: ژنی برای مێرد ف زن برادر شوهر، جاری.

هاول: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هاوڵ: ١) وروژم، پەلامار؛ ٢) چارە، عیلاج ف ١) حمله، هجوم؛ ٢) چاره، علاج.

هاوڵان: ١) پێکەوە لە یەك هێلانە؛ ٢) بریتی لە دودۆست کە دایم پێکەوەن ف ١) هم‌آشیان؛ ٢) کنایه از دودوست بسیار به هم نزدیك.

هاوڵف: ١) ئاواڵدوانه؛ ٢) هاواڵ ف ١) دوقلو؛ ٢) دوست.

هاوله: ١) باش، چاك؛ ٢) هێژا، بەنرخ؛ ٣) لەجێ، بەجێ ف ١) نیك؛ ٢) ارزشمند؛ ٣) مناسب.

هاوڵە: ئاوڵە، خوریکە، خورێڵکە ف آبله.

هاولەچك: دوژن لەپایەدا بەرانبەر ف دوزن هم‌شأن.

هاوڵەڕو: ئاوڵەڕو، مرۆی گڕۆێ ف آبله‌رو.

هاوڵە کوت: خوریکەکوت ف آبله‌کوب.

هاوڵە کوتان: دەرزی لێدان بۆ خوریکە ف آبله‌کوبی.

هاوڵێ: هاوڵە، ئاوڵە ف آبله.

هاوماڵ: ١) شەریك، هاوبەش لەماڵدا؛ ٢) هاوسا ف ١) شریك درخانه؛ ٢) همسایه.

هاومل: هاوشان ف هم‌شأن.

هاون: ١) خەون؛ ٢) خەوتن ف ١) رؤیا، خواب؛ ٢) خوابیدن.

هاوْن: ئاونگ، دەسکاونگ، هاڤن ف هاون.

هاونا: دوباره، دیسان، هەمیسان ف دوباره.

هاوناو: کەسانێ کە ناوێکیان لێ‌نراوە ف همنام.

هاونۆبە: کەسانێ کە لە ئێشك گرتنا پێکەوەن ف یاور در نوبت.

هاونۆگە: هاونۆبە ف یاور در نوبت.

هاونوێن: هاوجێ‌خەو، دوانی لە یەك‌جێ‌دا خەوتو ف همبستر.

هاونیر: هاوگا ف هم یوغ.

هاونیشتمان: هاوزێد ف هم‌میهن.

هاونیله: بریتی لە ژنی شو ف کنایه از همسر.

هاونیڵە: هاوگا ف هم یوغ.

هاووْ: هەرئەمەسە ف همین است.

هاوولاتی: هاوزێد ف هم‌میهن.

هاووەزن: هاوکێش ف هم‌وزن.

هاوه: ١) بەرێ‌وجێ؛ ٢) بەکـارهاتگ، بەکەلك؛ ٣) کەڵك، بەهره ف ١) بجا؛ ٢) بدردبخور؛ ٣) بهره.

هاوها: زەنازەنا ف هیاهو.

هاوهاو: ١)بانگ‌کردنی لەدوورەوە؛ ٢) گۆزەی ڕاوکەران بەشوێن نچیردا ف ١) آهای؛ ٢) سروصدای شکارچیان به دنبال نخجیر.

هاوەڵ: هاواڵ ف رفیق.

هاوەڵ کراس: ئاواڵ‌کراس، هاواڵ‌کراس ف شلوار زنانه.

هاوهێلان: هاولان ف هم‌آشیان.

هاوی: ١) تەرە، ئاوارەو سەرگەردان؛ ٢) گەللایی، نیمەلێوە، شێتۆکە ف ١) ویلان؛ ٢) خُل، نیمه‌دیوانه.

هاویتن: ئاویتن، فڕێدان ف انداختن، پرت کردن.

هاویتە: بێچوی بەمردوویی لەدایك‌بوگ: (بزنەسپی بەرهاویتە) ف جنین مرده بەدنیا آمده.

هاوید: داغی دروشمی ماڵات ف داغ حیوانات اهلی.

هاویدور: هەمولایەکی شتێ یا کەسێ، هاویردور ف دورواطراف.

هاویر: ١) دەوره، نکال، تەرەف، لا؛ ٢) بلاو، لێك‌جیا ف ١) طرف، سو؛ ٢) پراکنده.

هاوێر: ١) لە ئێکتر جیاکردنەوەی ماكو زا؛ ٢) دەوره، هەرچوارلا ف ١) ازهم جداکردن مادر و بچه در گله؛ ٢) دور، چهارطرف.

هاوێردوْر: هەمولا، دەوروبەر ف همه‌طرف، دوروبر.

هاوێژ: ١) پاشگـری بەمـانا کەسێ کە فڕێ‌دەدا؛ ٢) کەسێ دەتەقێنێ: (گوللەهاوێژ) ف ١) پسوند به معنی انداز؛ ٢) پسوند به معنی شلیك کننده.

هاویژتن: ١) فڕێدان، تۆردان؛ ٢) تەقـاندن: (گولله بهـاوێژه) ف ١) انداختن، پرت کردن؛ ٢) شلیك کردن.

هاویشتن: هاویژتن ف نگا: هاویژتن.

هاویل: چاره، عیلاج ف چاره، علاج.

هاوین: تاوسان، هامن ف تابستان.

هاوینگه: وار، جێ‌ژیانی خێلات لە زۆزان ف ییلاق.

هاوینه: شیناوەرد، بێستانو شتی وا کە بەهار دەچێنرێ ف کشت بهاره که در تابستان بهره دهد، صیفی.

هاوێنه: ئاوێنه، عەینك، جام، قۆدی، قودیك، مریك ف آیینه.

هاوینەوار: هاوینگه ف ییلاق.

هاوینەهەوار: هاوینگه ف ییلاق.

هاوینی: ١) هاوینـه؛ ٢) جلكو شتێ کە بۆ هاوین باشـه ف ١) کشت تابستانی، صیفی؛ ٢) لباس سبك و خُنك تابستانی.

هاهـ: پەك، پەحا، تەح، وتەی سەیرمان ف کلمهٔ تعجّب.

هاهـا: ١) وتـەی جواب بۆ کەسێ قسـەی باوەڕپێ‌نەکراو دەکا: (هاها چبـوه؟)؛ ٢) لەو دوورەوە دیاره: (هـاها ئەوەتا من دیومه) ف ١) کلمهٔ جواب در برابر شنیدن سخن باورنکردنی؛ ٢) کلمهٔ نشان دادن چیزی در فاصلهٔ دور.

هاهاو: بانگ کردنی دوور ف آهای، ندای دور.

های: ١) خەبـەر، ئاگا؛ ٢) وتـەی سەیرمان؛ ٣) وتەی بەمانا ئاخو دەرد: (هـای لە منی ماڵوێران)؛ ۴) ئامـادەی: (های لە کوێ، تۆیش های لەگره)؛ ۵) خۆزی؛ ۶) هەی هاوار ف ١) اطّلاع؛ ٢) حرف تعجّب؛ ٣) حرف تأسف؛ ۴) هستی؛ ۵) کاش؛ ۶) آی داد، هوار.

هایا: ١) ئاگادار؛ ٢) وشیار، زرینگ؛ ٣) هەر ئەوەندەو بەس ف ١) آگاه، مطّلع؛ ٢) هوشیار، زرنگ؛ ٣) فقط همینقدر و بس.

های‌بەخت: ١) خۆو بەخت، هاتونەهات؛ ٢) شت بە قورعە بەرکەوتن ف ١) بسته به شانس؛ ٢) لاتاری.

هایت: تۆ هەی: (ئێمرۆ هایت لە بازاڕ) ف تو هستی.

های‌دار: بەئاگا، خەبەردار، ئاگادار ف مطّلع، آگاه.

هایدان: ئاگادارکردن، خەبەرپێدان، وشیارکردنەوە ف آگاه کردن.

هایدوت: ١) چەتـەگەل، یاغی‌گەل؛ ٢) ڕێگـر، چەتـە ف ١) راهـزنان، یاغیان؛ ٢) راهزن.

هایدی: لەسەری بڕۆ، هایدێ ف نگا: هایدێ.

هایدێ: وشەیەکە بۆ دنەدان لە کار، ئادەی ف کلمهٔ تشجیع برای کار کردن.

های ژێ: خەبەردارلە: (هایم ژێ نیە، **های ژێ** نیە) ف باخبر از.

هایسان: ئایسان، پێبوُن ف افروختگی.

های لمن: هاوارتە لەمن ف وای برمن.

هایلۆ: ١) وتـەی بانـگ‌کردنی پیاوی نەنـاس لەدوُرەوە؛ ٢) ئەی داخ‌و حەیف؛ ٣) ئاوایە؟؛ ۴) ناسـك‌نارنجی، نازونـوُزکـەر؛ ۵) ئای چەند بەستەزمانە! ف ١) ندای دور ویژۀ مردان؛ ٢) دریغ و اسف؛ ٣) چنین است؟؛ ۴) نازك نارنجی؛ ۵) وه‌چه مظلوم است!.

هایلێ: ١) بانگ کردنی ژنێ لەدوُر؛ ٢) داخ‌و دەرد؛ ٣) ئاگادار، خەوەردار ف ١) ندای دور ویژۀ زنان: ٢) دریغا: ٣) مطّلع.

های لێ‌بوُن: ئاگالێ‌بوُن: (فلانکەس **های لێ‌یە** ئەو کاورایە لە کوێ‌یە) ف اطّلاع داشتن.

هاین: هەین: (سو **هاین** لە مالْ هالْوٚم) ف هستیم.

هاینە: ١) ئاشکرا، دیار؛ ٢) بێ‌گومان ف ١) آشکار؛ ٢) حتماً، بدون شك.

های‌وهو: زەناو چەقە ف هیاهو.

هایە: ١) هەرئەمەندە؛ ٢) وشیار، زرینگ ف ١) همینقدر؛ ٢) هوشیار.

های‌های: ١) وتـەی سەیرمـان؛ ٢) وتـەی گاڵتـەپێ‌کردن ف ١) کلمۀ تعجّب؛ ٢) کلمۀ تمسخر.

های‌هو: وتەیەکە بەمانا زۆر دوُرە، پێك‌نایە ف دور از دسترس، دور از سرانجام.

هایی: خەبەر، های، ئاگا ف آگاهی، اطلاع.

هایێ: وتـەی سەرەتـای لاوك بەمانا ئەی دۆست ف کلمۀ آغاز ترانه به معنی ای دوست.

هبر: مەرەکەف، رەنگ بۆ شت‌نوُسین ف مرکّب.

هبربار: ئیربار، دەفری ناومالْ، کاسەو گۆزە ف ظروف خانگی.

هبوُدی: ١) بەرتیل؛ ٢) بەخشش، خەلاّت ف ١) رشوه؛ ٢) انعام.

هجران: ١) بەلاّو نسیبەت؛ ٢) هۆ، سەمەد، سەبەب ف ١) بلا و مصیبت؛ ٢) علّت، سبب.

هجره: حوجره ف حُجره.

هجنان: سوێنە، تەشتی لەسوالْەت ف تشت سفالین.

هجـوّل: ١) بەپـەرّەکـراو؛ ٢) قژن‌و بلاّو: (ژنکێ پۆپ**هجـوّل**) ف ١) حلاّجی شده، پشم یا پنبۀ زده شده؛ ٢) ژولیده ودرهم.

هچنە: کەم‌وایە، کەمتر هەلْدەکەوێ ف بەندرت.

هچهار: بیباری سوُر ف فلفل قرمز.

هچ‌هچ: دەنـگـی دەرکـردنـی پەز لە ئاغـەلْ ف صدای بیرون کردن گوسفندان از آغل.

هر: ڤر، ئێرە، ئەگره ف اینجا.

هرّ: ١) وتـەی لێخورێنی مەرّ؛ ٢) وتەی گاڵتەپێ‌کردن ف ١) کلمۀ راندن گله: ٢) کلمۀ تمسخر.

هرتـە: ١) هیپـە، گەوی گەوکـردن، ئالْقەی ئامرازبەستن؛ ٢) برێتی لە کەلەمچەی دەستی گراوان ف ١) حلقۀ بستن ابزار؛ ٢) کنایه از دستبندزندانیان.

هرْچ: ١) ورچ؛ ٢) زۆر زبر و زەلام ف ١) خرس؛ ٢) بسیار تنومند.

هرچی‌مەندش: زبرو زەلام لە دیمەندا ف تنومند و قوی هیکل.

هرده: لێره ف دراینجا.

هرّز: وتەی رّاگرتنی یەکسم ف کلمۀ نگهداشتن ستور.

هرز: ورچ ف خرس.

هرزا: داوەتی رّەشبەڵەکی کۆزگرتو ف نوعی رقص دسته‌جمعی.

هرڤە: لێرەوە ف از اینجا.

هرم: گرم، گرمە ف غرنب.

هرمژاندن: نەعرەتەلێدانی شێرو درّندە ف نعرۀ حیوانات درنده.

هرمژین: ١) نەعرەتە؛ ٢) گەیشتنی میوە ف ١) نعره‌زدن؛ ٢) رسیدن میوه.

هرمەت: ١) حورمەت، رێز، قەدر؛ ٢) برێتی لە ژنی بەمێرد ف ١) حرمت، ارج؛ ٢) کنایه از زن شوهردار.

هرمی: میوەیەکی زۆر خۆشە زۆر جۆری هەیە بن‌خرّی درێژوٚکەیەو پایز دەگات ف امرود، گلابی.

هرمێ: هرمی، هەرمێ، هەمروٚ ف گلابی.

هرمین: گرمەکردن ف غرنبیدن.

هرّو: ژیلەمۆ، زیلەمۆ ف خاکستر داغ.

هروّر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هروش: دوجار وردکراو ف دوبار خرد شده.

هره: ئێرە، ڤر، ڤرا ف اینجا.

هرّهـرّ: ١) حیلەی ئەسپ؛ ٢) وتـەی شوان بۆ خۆش‌ئاژۆتنی پەز ف ١) شیهۀ اسب؛ ٢) کلمه‌ای که چوپان برای راه‌بردن گله به‌کار می‌برد.

هری: خوری ف پشم.

هرّی: وتەی گەمەپێ‌کردن ف حرف مسخره کردن.

هریا: حیلاندی ف شیهه‌کشید.

هریاشکێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

هریشك: شێوێکە بۆ زەیستانی لێ‌دەنین لە ساوارو ماست‌و دۆ ف غذائی است ویژۀ زائو.

هزار: دەجار سەت ف هزار.

هزارگەز: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ، هەزارگەز ف گیاه هزارگوشان.

هزر: بیر، فکر ف فکر.

هزوُر: ئامادەو لەبەردەست ف حضور.

هزێران: ١) مانگی شەشەمی زاینی، لە بیست‌ویەکەمی مانگی بانەمەرّەوە تا سی‌ویەکـەمی جوٚزەردان؛ ٢) داری خەیزەران ف ١) ششمین ماه میلادی، ژوئن؛ ٢) درخت خیزران.

هژا: راژا ف تکان خورد، به اطراف جنبید.

هژان: ١) راژان؛ ٢) نەوی‌و بەرزبوُنی سەرسنگ لە تەنگەنەفەسی ف ١) جنبیدن به اطراف؛ ٢) بالا و پایین آمدن سینه از تنگی نفس.

هژاندن: راژاندن ف جنبانیدن به هرطرف.

هژده: هەشتو دە، هەژدە ف هیجده.
هژدەهی: هەژدەمین ف هیجدهمین.
هژر: بیر، هزر، فکر ف فکر.
هژمار: ژمار، ئەژمار ف شمار.
هژمارکار: ژماریار ف آمارگر.
هژمە: ١) گۆری و قوربان؛ ٢) هەشمەت: (ئەز هەژمەکارێ بەژنێ تەمە) ف ١) فدائی؛ ٢) غلام، نوکر، خدمتگزار.
هـژمـەکـاری: زۆر بەدڵ نۆکـەری کردنی کەسێ کە خۆشەویستە ف ازجان و دل خدمت کردن به محبوب.
هژنۆ: زرانی، ئەژنۆ، چۆك ف زانو.
هژهژۆك: دایم دەلەرزیندا ف همیشه لرزان.
هژی: ئاواڵمنداڵ، پەردەی منداڵدان، هەڤالۆك ف مشیمه، جفت جنین.
هژیر: میوەیەکـە بەڕەنـگی زەردەو ڕەنگی سوری ئامـاڵڕەش بەقـەد ئاڵو بوخارا دەبێ ناوەکەی پڕە لە دەنکی زۆر وردیلەو زۆر جۆری هەیە ف انجیر.
هس: وتەی لێخوڕینی مەڕ، کس، هڕ ف کلمهٔ راندن گوسفندان.
هسان: سان، بەردەسان، هاسان ف فسان.
هسایە: راوەستاو، لەسەرپا ف ایستاده، مقابل نشسته.
هسپی: ئەسپێ، سپێ ف شپش.
هستر: هێستر، ئێستر ف استر.
هستو: ئەستۆ، مل، نێوان سەرو سنگ ف گردن.
هستوکورك: ئەستۆکڕك ف نگا: ئەستۆکڕك.
هستیفـك: ١) ئەستێوڵك، بستەی سەر تەندوڕ؛ ٢) مەدوونە، خاکەنازی خۆڵەمێش فڕێدان ف ١) آهن روی تنور؛ ٢) خاك انداز.
هسکو: ئەسکوێ، ئەسکو ف ملاغه.
هسکە: جۆرێ تفەنگی ڕەشۆکی قەدیمی ف نوعی تفنگ قدیمی.
هسـون: ١) ساوین بە بەردەسـاندا؛ ٢) پیاماڵین ف ١) تیزکردن تیغ با فسان؛ ٢) ساییدن.
هسە: هس ف کلمهٔ راندن گوسفندان.
هش: ١) ئاگاکردنی لەش، ئاگاداری؛ ٢) دژوارو سەخت، وتەی فەرمان بەبێدەنگ بوون، وست؛ ٣) ناوەرۆك، ناوئاخن ف ١) هوش؛ ٢) دشوار؛ ٣) هیس؛ ۴) محتوا.
هشار: کوێرەڕێ بەناو شاخو بەردەلاندا ف کوره راه میان سنگلاخ.
هشازا: ئازاد، سەربەست، ئازادیخواز ف آزایخواه.
هشاڤتن: قووتدان، داقورتاندن ف بلعیدن.
هشاندن: بەوریایی لێکدانەوەو هەڵسەنگاندنی کارو ڕوداو ف تفکّر منطقی.
هشپاك: راستو دروست، دڵپاك، هزرباش ف پاکدل.
هشتاری: نەزان، تێنەگەیشتو ف نادان.
هشـتـن: ١) راگرتـن؛ ٢) بەجـێهێشـتـن، هێڵان، بەجـێهێڵان؛ ٣) ئاگاداری کردن، سەپەرشتی کردن ف ١) هشتن، نگهداشتن؛ ٢) بەجا گذاشتن؛ ٣) نگهداری و مواظبت کردن.

هشتە: کەلەپوور، میرات ف ارث.
هش چالاکی: کەمئاوەزی، بێمێشکی، گەللایی ف خُل‌وضعی. سبك مغزی.
هش دان: خستنەناو، دەناونان ف تو بردن، تو ریختن.
هش سْڤك: کەمفام، ئاقڵسووك، هەقمەق، گێلەپیاو ف کودن، سبك‌مغز.
هش ڤەکری: روناك‌بیر، تێگەیشتو، زرینگ، وریا، دریا ف دانا، باهوش، روشنفکر، زرنگ.
هشك: ١) رەق، سەخت؛ ٢) ئیشك ف ١) سخت، سفت؛ ٢) خشك.
هشکاتی: وشکانی، دژی دەریا ف خشکی، برّ.
هشکارۆ: وشکارۆ ف خشکسار.
هشکـاندن: ١) خشاندن، پیاساوین؛ ٢) وشك‌کردن ف ١) مالیدن بر، ساییدن؛ ٢) خشك کردن.
هشکـاوز: کۆکـردنـەوەی چناو زوتر لە خەڵك، زوتر لە دروێنەو گێرەو خەرمانهەڵگرتن بوونەوە ف برداشت محصول زودتر از معمول.
هشکاوس: وشکاوس ف بذر قبل از باران پاشیده در خشکی.
هشکبەر: پیتاك، باربو بۆ یاریدەی هەژاران ف اعانه، کمك مالی به فقرا.
هشکساڵ: وشکەساڵ، سیاساڵ ف خشکسال.
هشکوڕ: زۆر خاوەنهەست ف بسیار حسّاس.
هشکەبەر: وشکەبەرد، خانو یان دیوار کە هەر بەرد بێو قوڕی تێدا دەکار نەکرابێ، وشکەکەڵەك ف خانه یا دیوار سنگچین.
هشکەرۆ: وشکەڕۆ، ئیشکەڕۆ ف اسب تعلیم ندیده.
هشکەساری: وشکەسەرما ف سرمای بدون بارندگی، سرمای خشك.
هشکەسڕ: وشکەسەرما ف سرمای خشك.
هشکەگۆشت: گۆشتێ کە وشك‌دەکرێتەوەو بۆ زستان دەمێنێ ف گوشت خشك شده برای مصرف زمستان.
هشکەمز: وشکەمز، ئیشکەمز ف مزد بدون خوراك.
هشکی: ١) وشکی؛ ٢) بەهـەسـتو شعـوور ف ١) خشکی؛ ٢) دارای احساس و شعور.
هشکیان: ١) وشك‌بوون؛ ٢) برێتی لە بێبەزەیی و بێ هەستی مروڤایەتی بوون ف ١) خشکیدن؛ ٢) کنایه از بی‌رحم شدن.
هشگۆ: وتەی دنەدانی سەگ بۆ شەڕ ف کلمهٔ برانگیختن سگ.
هشەك: هەستی ئەندامانی لەش: (پێنج هشەك) ف حواسّ.
هشی: وشی ف خوشهٔ انگور و خرما.
هشیار: ١) وشیار، زرنگ، لەسەرهەست؛ ٢) لەخەوهەستاو، نەخەفتگ ف ١) هوشیار؛ ٢) بیدار.
هشیاری: چلۆنایەتی هشیار ف ١) هوشیاری؛ ٢) بیداری.
هفـارە: بنخەرمـان، دەخڵێ کە لەپـاش خەرمانهەڵگرتن دەنکەدەنکە ماوەتەوەو هەژاران دەیماڵن ف تەخرمن.
هڤدە: حەڤدە، شازدەو یەك ف هفده.
هڤێز: چنینەوەی بە تەقەڵ کە دیار ناکا ف رفو.
هڤێژ: هڤێز ف رفو.

هکم: حوکم، بڕیاری دەوڵەتی: (دەسال **هکم** دانیّدا) ف حکم.

هکمەت: حیکمەت: (ئەو **هکمەتا** خودیّ بو) ف حکمت.

هکـوّ: به چاوی بەستراو لەسەر قاچێك ڕۆیشتن، گەمەیەکە ف با چشم بسته لی‌لی رفتن، نوعی بازی است.

هل: ۱) پێشگـرێکـە بەمـانـا بڵنـدی، لای سەرو؛ ۲) ئەڤـراز، عەڤراز، سەربەرەژوُره ف ۱) پیشوند به معنی بالا، بر؛ ۲) سر بالایی.

هلا: ۱) هێشتا، هێمان؛ ۲) بەجێی‌هێشت ف ۱) هنوز؛ ۲) جاگذاشت.

هلاب: مانگی چاردە ف بدر، ماه شب چهاردهم.

هلات: ۱) رای کرد، غاریدا؛ ۲) دیاریدا، بوّ مانگو ئەستێرەو خوّر دەڵێن ف ۱) دوید، فرارکرد؛ ۲) طلوع کرد.

هلاتن: ۱) راکـــردن؛ ۲) تازە دیاریدانی خوّرو مانـگو ئەستێرە؛ ۳) بڵندکردن؛ ۴) هەڵگرتنی‌بار؛ ۵) هەڵاتنی‌هەویر ف ۱) فرار؛ ۲) طلوع؛ ۳) بلندکردن؛ ۴) حمل بار؛ ۵) ورآمدن خمیر.

هلاڤیشتن: هەڵواسین، دالەقاندن ف آویختن.

هلاڤیتن: بو سەرەوە ئاویتن ف رو به‌بالا پرت کردن.

هلال: دان‌ئاژن ف خلال دندان.

هلاندن: ۱) بڵندکردن؛ ۲) لابردن له جێگەی خوّی ف ۱) بلندکردن؛ ۲) جابجاکردن.

هلانین: ۱) هەڵگـرتن‌و هێشتنـەوە بوّ کاتی پێویست؛ ۲) وەرگرتن؛ ۳) بەرزەوەکـردن؛ ۴) زانینی وشەو پرسی گران ف ۱) نگهداشتن برای هنگـام نیاز؛ ۲) دریافت کردن، گرفتن؛ ۳) بلند کردن؛ ۴) دانستن و بلدبودن معمّا یا سؤال مشکل.

هلاوارتن: ۱) هەڵاواردن، لێك جیاکردنەوەی بێچوی ئاژەڵو دایکیان؛ ۲) هەڵـــوەژارتـن، ناپێویست‌و پێویست لێك جیاکـــرنـــەوە ف ۱) جداکردن مادران و بچەها در گله؛ ۲) جداکردن اشیاء لازم و غیرلازم.

هلاوە: زرّعاتی هاوینە، شیناوەرد ف کشت تابستانی.

هلاویتـــن: ۱) ئاو بەرەوژوُر فیچقـــەکـــردن؛ ۲) لێدانی دڵ: (دڵیّ من **هلاویت**) ف ۱) فوران؛ ۲) تپش قلب.

هل‌براندن: ۱) به تیخ لەخوارەوە بو سەرەوە قرتاندن؛ ۲) وەشوێن کەوتن بەغار بوّ گرتن؛ ۳) بڵندکردن ف ۱) با تیغ از پایین به بالا بریدن؛ ۲) به دنبال دویدن به قصد گرفتن؛ ۳) بلندکردن.

هل‌برین: هل‌براندن ف نگا: هل‌براندن.

هل‌بژارتن: هەڵبژاردن، نەقاندن ف انتخاب کردن، برگزیدن.

هل‌بژارتی: هەڵبژێراو ف برگزیده.

هل‌بژێر: کەسێ کە هەڵدەبژێرێ ف انتخاب کننده.

هل‌بو: هەستا ف برخاست.

هل‌بوّرین: ۱) جیاوەبوُن؛ ۲) بەجێ‌هێشتن؛ ۳) بەرەوسەرو تێ‌پەڕین ف ۱) جداشدن؛ ۲) جاگذاشتن؛ ۳) رو به‌بالا گذرکردن.

هل‌بوهارتن: ۱) هەڵاواردنی زا له ماك؛ ۲) شیری دایك له مناڵ بڕین، لەمەمك‌کردنەوە ف ۱) جداکردن بچەها از مادران در گله؛ ۲) بچەرا از شیرگرفتن.

هل‌بوهوری: ۱) هەڵاواردو؛ ۲) له شیری دایك بێ‌بەش کراو ف ۱) بچۀ از مادرجداشده؛ ۲) بچۀ از شیرگرفته شده.

هل‌بەر: ایجاد، ئاکام، حاسڵ: (میکروّب ژْ کرێتی‌یێ تێنه **هل‌بەرین**) ف تولید، محصول.

هل‌بەرێن: بەدی‌هێنەر، کەسێ کە بەرهەمێ دێنێتە حاسڵ ف تولیدکننده.

هل‌بەرێنی: کاری هل‌بەرێن ف تولیدکردن.

هل‌بەزاندن: هەڵبەزاندن ف جهانیدن.

هل‌بەزین: هەڵبەزین ف جهیدن.

هل‌بەست: شێعر، هوّنە، هەڵبەست ف شعر.

هل‌بەستن: ۱) شێعـردانـان، هوّنـەنـوُسین؛ ۲) دابـەستنی بەندو جوّ، بەربـەنـد قایم‌کردن؛ ۳) دەست‌و قاچی شکـاو لای شکستـەبـەنـد هەڵبەستنەوە ف ۱) شعر سرودن؛ ۲) سدّ بستن بر نهرو...؛ ۳) بستن استخوان شکستۀ اندام.

هل‌بەستـــە: قسـەی بێ‌بیستن له خوّوە گوتن، هەڵبـەستـە ف سخن ساختگی، دروغ.

هل‌بەستی: هەڵبەستراو، بەرکاری هل‌بەستن ف اسم مفعول از «هل بەستن».

هل‌بەهین: دەرپەڕین، بەپەلە دەرکەوتن ف با شتاب خارج شدن.

هلپایش: ۱) گریانی بەکوڵ؛ ۲) هەنیسك‌دان لەپاش گریان ف ۱) گریۀ شدید؛ ۲) تنفّس مقطّع پس از گریۀ زیاد.

هل‌پڕژین: بەچنگان پێ‌هەڵچوُن وەك هەڵچوُنی پشیلە بە داردا ف مانند گربه از جایی بالارفتن.

هل‌پژکین: پشمین، پژمین ف عطسه‌کردن.

هل‌پشافتن: پشافتن، هەڵپشاوتن ف فشردن و مچاله‌کردن.

هل‌پشافتی: هەڵپشاوتراو، پشافتی ف مچاله‌شده.

هل‌پشکین: پژمین ف عطسه‌کردن.

هل‌پفاندن: تەتەڵەکردنی دانەویڵە ف بوجاری کردن بنشن.

هل‌پفاندی: لەتەتەڵەدراو، هەڵتەکاو بە سینی‌و... ف بوجاری شده.

هل‌پەرتاندن: بزگوڕبزگوڕکردن ف تکه‌پاره کردن، پاره‌پاره کردن.

هل‌پەرتاندی: شڕووڕکراو ف پاره‌پاره‌شده.

هل‌پەرشتن: هل‌پەرکین ف نگا: هل‌پەرکین.

هل‌پەرکین: پێ‌هەڵچـوُن به دار یان دیوار یان شاخـدا ف بالارفتن از درخت یا دیوار.

هل‌پەرین: هل‌جنقین، هەڵبەزینەوە لەترسان ف ازجا پریدن در اثر ترس.

هل‌پەڕین: هەڵپەڕکێ‌کردن ف رقصیدن.

هل‌پەکاندن: ۱) قەڵش‌قەڵش بوُن؛ ۲) لەت‌لەت بوُن؛ ۳) بڕدران ف ۱) تَرکهای بسیار برداشتن؛ ۲) قطعه‌قطعه‌شدن؛ ۳) بریده‌شدن.

هل‌پەکاندی: ۱) قەڵش‌قەڵش‌بوُگ؛ ۲) لەت‌لەت‌کراو؛ ۳) بڕدراو ف ۱) تَرَك ترك شده؛ ۲) قطعه‌قطعه‌شده؛ ۳) بریده شده.

هل‌پەکیا: کاری ڕابردوی هل‌پەکاندن ف فعل ماضی «هل پەکاندن».

هل‌پەنگرین: هەڵتوّقین ف بیرون زدن قارچ مانند.

هلپی: هەنیسك ف نفس بریده بریده پس از گریه.

هل پیّچاندن: بادان و پیّچدان وه‌ك گوشینی جلكی ته‌ڕی تازه‌شۆراو ف پیچاندن و تاب دادن.

هل پیّچاندی: پیّچدراوی گوشراو به‌توندی ف تاب داده شده.

هل جنقاندن: راچه‌ناندن و هه‌ڵبه‌زاندنه‌وه له‌ترسان ف ترساندن و از جا پراندن.

هل جنقاندی: راچه‌ناو له‌ترسان ف ترسیده و از جا پریده.

هل جنقین: هه‌ڵبه‌زینه‌وه له‌ترسان ف ازجا پریدن در اثر ترس.

هل چاندن: له‌ترسان له‌رزاندن، ترساندنی زۆر ف بسیار ترساندن و به لرزه انداختن.

هل چاندی: له‌ترسان له‌رزیو، زۆر ترساو ف از فرط ترس لرزیدن.

هلچایش: ته‌نگه‌نه‌فه‌سی ف نفس تنگی.

هل چناندن: هل پیّچاندن ف نگا: هل پیّچاندن.

هل چنین: ۱) به‌سه‌ریه‌کا کۆماکردن؛ ۲) هه‌ڵمژین وه‌ك ئه‌وه‌ی مه‌ره‌که‌ف هه‌ڵده‌مژیّ ف ۱) بر روی هم انباشتن؛ ۲) جذب کردن و مکیدن تدریجی مایع.

هل چۆ: کۆنه‌شمه‌ك. که‌ونه‌جلك ف کهنه‌لباس.

هل چوُن: ۱) هه‌ڵچوُن وه‌ك شیر له‌سه‌ر ئاگر هه‌ڵده‌چیّ؛ ۲) پیّ هه‌ڵچوُن وه‌ك به دار و دیوار هه‌ڵده‌چیّ ف ۱) سررفتن مایع در حال جوش؛ ۲) بالارفتن از درخت و دیوار و....

هلچ وهلچ: دژوار هه‌ناسه‌دان ف سخت نفس کشیدن.

هل چوُیی: کاری هه‌ڵچوُن به هه‌موُماناوه ف ۱) سررفتگی مایع؛ ۲) صعود از بلندی.

هل چه‌نی: وه‌له‌رزه‌که‌وت له‌ترسان ف از ترس به لرزه افتاد.

هل خستن: ۱) په‌زمه‌نده‌کردن؛ ۲) هه‌ڵگرتن بۆ ڕۆژی خۆی ف ۱) پس‌اندازکردن؛ ۲) نگهداشتن برای روز مبادا.

هل خستی: ۱) په‌زمه‌نده‌کراو؛ ۲) هه‌ڵگیراو ف ۱) پس‌انداز شده؛ ۲) نگهداری شده برای روز مبادا.

هل خوارن: هه‌ڵمژین ف مکیدن.

هل خواری: مژاو، مژتراو ف مکیده‌شده.

هلدان: ۱) وه‌رگرتن به‌په‌له؛ ۲) هه‌ڵدانه‌قسه له‌پاش بیّده‌نگی؛ ۳) ئه‌ستاندنه‌وه: (تۆڵ **هلدا**، واتا: تۆڵه‌ی ساند)؛ ۴) بڵندکردن، به‌رزکردنه‌وه؛ ۵) لادانی سه‌رپۆش وه‌ك ڕوبه‌ندلادان؛ ۶) دانه‌وه‌ی چیّندراو بزانی چه‌که‌ره‌ی هه‌یه‌و ده‌ڕویّ؟ ف ۱) باشتاب تحویل گرفتن؛ ۲) ناگهان به حرف آمدن بعد از سکوت؛ ۳) بازپس گرفتن؛ ۴) بلندکردن؛ ۵) کنارزدن سرپوش؛ ۶) کندن زمین به منظور بازدیددانهٔ کاشته‌شده.

هلدایی: ۱) حاڵه‌تی به‌رکاری هلدان؛ ۲) به‌ره‌وژوُر هاویژراو؛ ۳) گه‌شه‌کردو؛ ۴) زرنگ و ئاکارپه‌سند ف ۱) صفت مفعولی «هلدان»؛ ۲) به‌بالاپرت شده؛ ۳) شکوفان؛ ۴) زرنگ و خوش اخلاق.

هلدیّران: ۱) هه‌ڵداشتن؛ ۲) بریتی له فڕیّدانی ماسك له ڕوی دوڕو: (رویّ وی **هلدیّرا**) ف ۱) نگا: هه‌ڵداشتن؛ ۲) کنایه از برداشتن نقاب تزویر از روی کسی.

هلز: ۱) هه‌ڵز؛ ۲) جۆریّ گه‌مه‌یه به میج ف ۱) نگا: هه‌ڵز؛ ۲) نوعی بازی با شتالنگ.

هلْسـانـدن: ویّران کردن، خاك به‌توُره‌که‌کیّشان، ته‌رت و تونا کردن ف ویران کردن، با خاك یکسان کردن.

هلْست: ۱) رابو، هه‌ڵستا سه‌رپیّ؛ ۲) له خه‌و وشیاربو، له خه‌وهه‌ستا؛ ۳) به‌ستی به گوریس، به‌ستی وه‌ك چۆك به‌ستنی وشتر ف ۱) به‌پاخاست؛ ۲) ازخواب برخاست؛ ۳) باریسمان بست.

هلْستن: ۱) به‌ستنه‌وه‌ی گوّلك و چیّل به گوریس؛ ۲) ئه‌ژنۆبه‌ستنی وشتر که نه‌توانیّ بڕوا ف ۱) با ریسمان بستن گوساله و گاو؛ ۲) بستن زانوی شتر.

هلْستی: ۱) به‌سراو، به‌ستیاگ؛ ۲) چۆك به‌ستراو ف ۱) به‌ریسمان بسته شده؛ ۲) شتر زانوبسته.

هل شابوُن: زۆر که‌یف‌خۆش و شادبوُن ف بسیار خوشحال بودن.

هل شابوُیی: شادومانی زۆر ف شادمانی بسیار.

هل شاندن: ۱) هه‌ڵوه‌شاندن؛ ۲) په‌یمان‌شکاندن ف ۱) ازهم جداکردن، گسلانیدن؛ ۲) پیمان شکستن.

هلْشتن: ۱) وازلی‌هیّنان؛ ۲) یاریده کردن ف ۱) دست برداشتن؛ ۲) کمك کردن.

هلْشکه‌ت: هه‌ڵقه‌ندرا ف کنده‌شد.

هلْشکه‌تی: هه‌ڵقه‌ندراو ف کنده‌شده.

هلْشیان: هه‌ڵوه‌شانه‌وه ف ازهم گسستن، انحلال.

هلْشین: هه‌ڵوه‌شانه‌وه، هه‌ڵوه‌شینه‌وه ف ازهم گسستن، انحلال.

هلف: ده‌سگیران، دۆستی ژن: (**هلفا** ویّ چو بۆ سه‌رو کیّفاو پیّ هات) ف نامزد، یار مؤنّث.

هل فڕاندن: هه‌ڵفڕاندن ف پرواز دادن.

هل فڕین: هه‌ڵفڕین ف پروازکردن.

هل قتاندن: دادڕاندن ف از بالا به پایین دریدن.

هل قتی: دادڕاو ف از بالا به پایین دریده شده.

هل قه‌تاندن: ۱) فڕیّدان؛ ۲) ده‌رخستن ف ۱) پرت کردن؛ ۲) بیرون انداختن.

هل قه‌تایی: ۱) فڕیّدراو؛ ۲) وه‌ده‌رنراو ف ۱) پرت شده، دورانداخته شده؛ ۲) بیرون رانده شده.

هل قه‌تیا: ۱) فڕیّدرا؛ ۲) وه‌ده‌رنرا ف ۱) پرت شد؛ ۲) بیرون رانده شد.

هل قه‌تین: ۱) فڕیّدراوی؛ ۲) وه‌ده‌رنراوی، ده‌رکراوی ف ۱) پرت شدگی؛ ۲) بیرون رانده‌شدگی.

هلکـڕْن: ۱) هه‌ڵکیّشان، هه‌ڵکه‌ندنی دار و نه‌مام؛ ۲) هه‌ڵکردنی قۆڵ و لنگ و داویّن و...؛ ۳) کیّلانی زه‌وی؛ ۴) له زه‌وی هه‌ڵگرتنه‌وه؛ ۵) شانه له‌سه‌ردان ف ۱) کندن درخت و نهال؛ ۲) بالازدن آستین ودامن و...؛ ۳) شخم زدن زمین؛ ۴) برداشتن از زمین؛ ۵) شانه‌برسرزدن.

هلکری: به‌رکاری هلکڕْن ف اسم مفعول از «هلکڕْن».

هل کشـانـدن: ۱) هه‌ڵکیّشانی نه‌مام و شه‌تڵ؛ ۲) ده‌رکیّشانی شمشیّر و خه‌نجه‌ر و...؛ ۳) ڕۆیشتن به‌ره‌وژوُر؛ ۴) نه‌فه‌س هه‌ڵکیّشان ف ۱)

کندن نهال و نشا؛ ۲) برکشیدن شمشیر و خنجر از نیام؛ ۳) روبه‌بالا رفتن؛ ۴) نفس کشیدن.

هل کشین: ۱) بەرەوژوُورچوُن؛ ۲) هەڵچوُن بە دارو بەردا ف ۱) به‌طرف بالا رفتن؛ ۲) از درخت و صخره بالارفتن.

هل کوتاندن: هەڵبەزین لەخۆشیان ف ازشادی جست و خیز کردن.

هل کۆڵك: هەرچی شتی پێ دەکوڵن، ئامرازی کوڵین ف ابزارکنده‌کاری.

هل کومین: هەڵەنگوتن، ڕەت‌بردن‌و کەوتن ف سکندری خوردن.

هلکەتن: هەڵکەوتن ف نگا: هەڵکەوتن.

هلکەتی: ۱) روداوی بەدەگمەن؛ ۲) بلیمەت ف ۱) اتّفاقی؛ ۲) نابغه.

هلکەواشتن: وردپشکنین ف با دقّت وارسی کردن.

هلکەواشتی: پشکناو ف وارسی شده.

هل کەوشاندن: ۱) شی کردنەوەو توێژینەوە؛ ۲) پشکنین ف ۱) تحقیق و پژوهش کردن؛ ۲) وارسی کردن، تفتیش.

هل کەوشاندی: رابردوی هل کەوشاندن ف ماضی «هل کەوشاندن».

هل کێش: ۱) فەخر، شانازی؛ ۲) کەسێ شەتڵ‌و نەمام هەڵدەکێشێ ف ۱) فخر، افتخار؛ ۲) کسی که نشا و نهال را برمی‌کشد.

هل کێشان: هەڵ کێشان ف نگا: هەڵ کێشان.

هل کێشاندن: دەرهێنان لە شوێنی خۆی ف خارج کردن و بیرون کشیدن.

هل گاڤتن: بڵندکردنەوە، بەرزکردنەوە، هەڵگرتن‌و لابردن ف برداشتن، بلندکردن.

هل گرت: رابردوی هل گرتن ف ماضی «هل گرتن».

هل گرتن: ۱) هەڵگرتنی بارو کۆڵ؛ ۲) هەڵگرتنی شت تا نرخی گران‌بێ؛ ۳) بەباوەشەوە گرتن؛ ۴) تاوتوێ پەیداکردنی برین؛ ۵) ژن‌هەڵگرتن، رفاندنی ژن؛ ۶) هەڵگرتن‌و بردنی شتێ بۆ خۆ ف ۱) برداشتن بار؛ ۲) احتکار؛ ۳) بغل کردن؛ ۴) باز به دردآمدن زخم؛ ۵) ربودن زن به قصد ازدواج؛ ۶) چیزی را برای خودبرداشتن، به خود اختصاص دادن.

هل گرتی: ۱) ژنی ڕفێنراو، هەڵگیراو؛ ۲) هەڵگیراو بۆ کاتی گرانی؛ ۳) باری هەڵگیراو؛ ۴) داندراو بۆ پاشەکەوت‌و لەناونەچوُن ف ۱) زن ربوده شده؛ ۲) احتکارشده؛ ۳) بارحمل شده؛ ۴) نگهداری شده برای پس‌انداز، پس‌اندازشده.

هل گوڤاشتن: ۱) هەڵگوشین بەتوندی‌و لەزەبر؛ ۲) زۆربۆهێنان، تەوژم‌دان ف ۱) با شدّت فشردن؛ ۲) فشار وارد کردن.

هل گوڤاشتی: ۱) هەڵگوشراو، توند شەتەك‌دراو؛ ۲) تەوژم‌دراو ف ۱) فشرده‌شده؛ ۲) تحت فشار.

هل گوهاشتن: گوشین بەتەوژم ف با شدّت فشردن.

هل گەڕان: ئاوەژوبوُنەوە، سەرنخوُن‌بوُن ف زیر وروشدن.

هل گەڕاند: نۆبەی کرد لە کێشك گری‌دا ف کشیك عوض کرد.

هل گەڕاندن: ۱) ئاوەژوکردن؛ ۲) گۆڕینی کێشکچی بە یەکی‌تر، نۆبەپێ کردن ف ۱) وارونه‌کردن؛ ۲) پاس عوض کردن.

هل گەڕاندی: ئاوەژوکراو ف وارونه‌شده.

هللو: حولی، لوُس لەدەستان، پێچەوانەی زبر ف صاف، مقابل زبر.

هللۆ: ئاڵوچە، عەلوکە ف آلوچه.

هللوربللور: حللوربللور. جۆرێ گەمەیە بۆ منالی بچوُکی دەکەن ف نوعی بازی بچّه‌گانه.

هلله: ناسازی، نەخۆشین ف بیماری.

هلم: ۱) بوخ، بوق؛ ۲) هەناسە ف ۱) بُخار؛ ۲) نفس.

هلم‌دو: شێ‌و تەڕایی زۆر ف نم و ترشّح.

هل‌مشتن: هەڵ کردنی قوڵ یان داوین، هەڵ‌ماڵین ف ورمالیدن آستین یا پاچهٔ شلوار.

هل مشتی: هەڵ‌ماڵدراو ف ورمالیده.

هلم‌وگولم: بوخارو بخور ف دود و بُخار.

هلو: ۱) رابە، راستەوەبە؛ ۲) لوُس، حولی، ساف‌و بێ گنج، دژی زبر ف ۱) برخیز؛ ۲) صاف.

هلۆت: ۱) نوقوستان؛ ۲) چاوەدرپەڕیو؛ ۳) گیائەسپوُن، کەفکەفوگ ف ۱) ناقص‌العضو؛ ۲) چشمان برجسته؛ ۳) گیاه چوبك.

هلورا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هلورەشك: ئاڵو بوخارا، هەڵوُچەڕەشە ف آلو بخارا.

هلوُس: ۱) لوُس‌و بێ گنج؛ ۲) نەرم‌و نیان ف ۱) صاف؛ ۲) نرم.

هلۆل: ناوبەتاڵ ف کاوك، توخالی.

هلوُم: دەم، تاو، ماوەیەکی کەم لە وەخت ف آن، لحظه.

هلوەراندن: ۱) دابارینی فرمێسك؛ ۲) وەرینی خەزەڵ ف ۱) ریختن اشك؛ ۲) ریزش برگ خزان.

هلوەراندی: ۱) داباریو؛ ۲) هەڵوەریو ف اسم مفعول از «هلوەراندن».

هلوەشاندن: هەڵوەشاندن ف نگا: هەڵوەشاندن.

هلوەشیای: هەڵوەشاو ف نگا: هەڵوەشاو.

هلوەشین: هەڵوەشان ف نگا: هەڵوەشان.

هله: ۱) وتەی ڕاوکەر بۆ دنەدانی توڵە کە بچێتە کونی نچیرەوە؛ ۲) هەڵێنانی‌دژوار ف ۱) کلمهٔ تحریك سگ شکاری تا به سوراخ نخجیر رود؛ ۲) به سختی بلندکردن.

هلهاتن: ۱) بارکران؛ ۲) دەرکەوتنی خۆرو هیڤ‌و ستێر لە عاسمان؛ ۳) پێگەیشتنی هەویرو هەرچی ئامیانی تێکراوە؛ ۴) بڵندبوُن؛ ۵) دیار ف ۱) حمل شدن؛ ۲) طلوع؛ ۳) ورآمدن خمیر و مانند آن؛ ۴) بلندشدن؛ ۵) پیدا، قابل رؤیت.

هلهلوُك: بەلاڵوکەکێویلە ف آلبالوی کوهی.

هلهلەك: بەری دارێکە وەك گوێژەزەردەی درشت دەچێ ف میوهٔ درختی است شبیه زالزالك.

هلهول: زۆر نەرم لەدەستان ف بسیارنرم.

هلەهـ: بڵندی، هل ف بلندی، سربالایی.

هلەهتن: بڵندبوُن ف بلندشدن.

هلەیایش: توانەوە ف ذوب شدن.

هلی: ۱) راست برۆ؛ ۲) راست ڕاوەستە ف ۱) مستقیم برو؛ ۲) راست

بایست.

هلیٚ: ١) بیٚڵه، لیٚی گەڕێ، وازی لیٚ بیٚنه؛ ٢) دەرکەویٚ. بۆ مانگ یان خۆر دەیڵیٚن: (عیدەو حەبیبیٚ نەزرە لیٚ/ یان دیٚ بقوربان بیٚ مەلیٚ/ یاڕەب ببینم ڕۆژ **هلیٚ**/ سککین ددەست قەسساب‌دا) «جزیری» [ف] ١) بهل، بگذار؛ ٢) طلوع کند.

هلیا: ١) بەجیٚی هیٚشت؛ ٢) وازی لیٚ هیٚنـا [ف] ١) بەجا گذاشت، ترکش کرد؛ ٢) دست از سرش برداشت.

هلیان: ١) گوم‌بوُن؛ ٢) لیٚ گەڕان، وازهـاوردن؛ ٣) بڵندکردن [ف] ١) گم شدن؛ ٢) هشتن، دست برداشتن؛ ٣) برداشتن.

هلیاندن: ١) گوم کردن، ونداکردن؛ ٢) وازلیٚ‌هاوردن؛ ٣) بڵندکردن [ف] ١) گم کردن؛ ٢) هشتن؛ ٣) برداشتن.

هلین: ١) لاگره، وەلا بەره؛ ٢) بڵندکه [ف] ١) برگیر، کنارزن؛ ٢) بردار.

هڵیٚن: دیٚو، دیٚوەزمە، پیرهەقۆك، جنۆکەی خەڵك‌ترسیٚن [ف] غول بیابانی.

هم: ١) ئاو، هاو، هام، وتـەی شەریکی؛ ٢) پیتی دنـەدان، هەیدیٚ [ف] ١) کلمهٔ شراکت، هم؛ ٢) کلمهٔ تشجیع.

هما: ١) وتەیەکه له جوابا دەگوترێ بەمانا بۆیه: (چماته ئەڤ کر؟ **هما**)؛ ٢) وابزانم: (**هما** ئەو تشت نەولۆیه)؛ ٣) هیٚمان، هیٚشتا؛ ٤) بەڵام؛ ٥) هەر ئەمـەسـه؛ ٦) ئەوسـاکـه؛ ٧) دەی‌پتـر؛ ٨) گریمان [ف] ١) کلمهٔ جواب، چرا؛ ٢) پندارم؛ ٣) هنوز؛ ٤) امّا؛ ٥) همین است؛ ٦) آنگاه؛ ٧) بازهم بیشتر؛ ٨) فرضاً.

همار: عەنبار، عەمار [ف] انبار.

همانا: بەهەڵکەوت [ف] بەندرت.

هماهما: بەڕاویٚژ، بەهرز [ف] بەنظر، بەتصوّر.

همبان: کیسەی له پیٚسته مەڕو بزن [ف] انبان.

همبانه: همبان [ف] انبان.

همبز: ١) ئامیٚز، هامبیٚز، باوەش؛ ٢) لیٚك‌هاڵاوی توند: (گیا **همبزه**)؛ ٣) پڕ چانـدن: (ته **همبز ئاڤیتی**) [ف] ١) آغوش؛ ٢) کاملاً درهم آمیخته؛ ٣) کشت انبوه، بذرپاشی انبوه.

همبزئاڤیتن: تۆم بەپڕی چاندن [ف] بذر انبوه پاشیدن.

همبەر: ١) بەرانبەر؛ ٢) روبەڕو [ف] ١) برابر؛ ٢) روبرو.

همبیٚز: ١) همبـز؛ ٢) هەتەر، مەودای گەیشتن: (**همبیٚزا** تفەنگیٚ) [ف] ١) آغوش؛ ٢) تیررس.

هم‌ژی: دەسەریەوەهیتر [ف] دیگر.

همس: بزنی سەرو ڕو پڕ له خاڵی سوُر [ف] بُزی که رخسارش خالهای قرمز دارد.

هم‌گم: ئاڵۆزو تیٚك‌هاڵاو [ف] سردرگم.

هم‌هم: مرقه، مرق: (هم‌همیٚ بەرازان) [ف] نگا: مرقه.

همی: رەپەڕەپی لیٚدان [ف] صدای کتك‌زدن.

همیٚ: ئومیٚد، ئاوات [ف] امید.

همیٚز: همبیٚز، هامیٚز، باوەش [ف] آغوش.

همیٚلی: حەمایەل، نوشتەی بە مناڵا هەڵواسراو [ف] دعای نوشته.

همین: ١) دەنگەدەنگ؛ ٢) گرمه [ف] ١) سروصدا؛ ٢) غرنبه.

هن: ١) ئیٚوه؛ ٢) کـەمیٚ، تۆزیٚ؛ ٣) ئەوەنـده؛ ٤) ئاوها [ف] ١) شما؛ ٢) کمی، اندکی؛ ٣) این قدر؛ ٤) چنین.

هنا: ١) هاوار؛ ٢) ئاوا، ئاوها؛ ٣) دەی پتر [ف] ١) فریاد، بانگ؛ ٢) چنین؛ ٣) بازهم بیشتر.

هنار: نار [ف] انار.

هنارت: ناردی [ف] فرستاد.

هنارتن: ناردن [ف] فرستادن.

هنارتی: نارداو، نیٚرداو [ف] فرستاده.

هنارك: سەرکوڵمه، سەرگۆنا [ف] روی گونه.

هنـــاره: وەڵام‌ناردن به هیٚمـــا، به ئاڵاو به ئاگر خەبـــەردان [ف] علامت فرستادن، اعلام خبر به وسیلهٔ آتش یا عَلَم.

هناریٚ: دارهەنار [ف] درخت انار.

هنارین: سوروەك، گوڵی هەنار [ف] گل انار.

هناف: دەروُن، ناوزگ [ف] درون، محتوای شکم.

هناف‌چوُن: زگچوُن، زگەشۆره [ف] اسهال.

هناڤیشی: هەرپتر، فیشتر [ف] بیشتر.

هنان: هیٚندیٚ کەس [ف] بعضی افراد.

هن‌بهن: وردەورده، کەم‌کەمه [ف] بەتدریج.

هنتـــرش: گیایەکی تام‌تیژه دەرمـانی زگ‌ئیٚشـەیه، هەندریٚشن [ف] گیاهی است تندمزه و دارویی.

هنج: وردکراو به تیغ [ف] با تیغ ریزریز شده.

هنجاندن: پاك‌کردنەوەی بیر له پڕو پوُش‌و ئاوی پیس [ف] پاکسازی چاه آب.

هنجاندی: بیری خاوێنەوەکریاو [ف] چاه پاکسازی شده.

هنجـرانـدن: ١) لەز لیٚ‌کردن، پەلـه لیٚ‌کردن؛ ٢) ونجـڕونجـڕ کردن، لەت‌وپەت کردن [ف] ١) عجله کردن؛ ٢) لت وپارکردن.

هنجراندی: ١) وپەلەخراو؛ ٢) لەت‌وپەت‌کراو [ف] ١) بەشتاب افتاده؛ ٢) لت‌وپارشده.

هنجری: هنجراندی، پارچەپارچەکراو، ونجڕونجڕکراو [ف] لت‌وپارشده.

هنجگ: پۆشاك، کنج [ف] لباس.

هنجن: وردکراو، ئەنجن، ئەنجناو [ف] با تیغ ریزریز شده.

هنجناندن: هەنجنین، وردکردن به چەقۆو تیخ [ف] با تیغ ریز ریز کردن.

هنجنی: هەنجناو، هنجن [ف] ریز ریزشده با تیغ.

هنجنین: ئەنجنین [ف] خردکردن با تیغ.

هنجەت: پەڵپ، بەهانه [ف] بهانه.

هنج‌هنج: وردوردکراو به تیغ [ف] ریزریزشده با تیغ.

هنـد: ١) ئەنـدازه؛ ٢) کەم؛ ٣) بەس، چیتر نا: (پەیڤا من **هنده** چی دن نابیٚژمـــه ته)؛ ٤) لا، ئالـی؛ ٥) له لای، له کن؛ ٦) بریٚتی له قەدرو حورمـەت‌گرتن: (به **هندم** ناگره) [ف] ١) اندازه، مقدار؛ ٢) اندك؛ ٣) کافی، بس؛ ٤) طرف، سو؛ ٥) نزد، پیش؛ ٦) کنایه از ارج و احترام.

هنداف: ١) دیمەن له لای سەروڕا: (هاته **هنداڤیٚ** گوند واتا: به ڕوکاری دیٚ‌دا هات له سەرەوه)؛ ٢) روبەڕو، بەرانبەر؛ ٣) لەپەنا، نزیك، کن [ف]

۱) منظره از بالا؛ ۲) برابر، روبه‌رو؛ ۳) در کنار، در نزد.

هنداق: هاوتا، لنگه ف همتا.

هندرو: ۱) ژوره‌وه‌ی ماڵ؛ ۲) ژوره‌وه ف ۱) اندرون خانه؛ ۲) تو، درون.

هندك: که‌م، کێم، پێچه‌وانه‌ی زیاد ف کم، اندك.

هندكاندن: که‌م‌کردنه‌وه ف کم کردن.

هندكاندی: که‌م‌کراوه‌وه ف کم شده.

هندكایی: که‌میه‌تی ف کمی.

هندكه: که‌مه، زیاد نیه ف کم است.

هندكه‌ك: که‌مێك، تۆزێك، نیسکێك ف اندکی.

هندكی: هندكایی ف کمی.

هندوبا: گیایه‌كی خۆراكی‌یه‌و له چێشتی ده‌كه‌ن ف کاسنی.

هندور: ۱) هندرو؛ ۲) ده‌روونی له‌ش ف ۱) اندرون خانه؛ ۲) درون بدن.

هندوربین: مرۆی زۆر تێگه‌یشتو ف آدم بسیار عاقل.

هندوك: بسكویت، گه‌رگه‌ری ف بیسکویت.

هندوی: جۆرێ ترێ ف نوعی انگور.

هنده: هه‌ڤقاس، ئه‌وه‌نده ف اینقدر.

هنده‌ق: روبه‌ڕو، له ڕوی یه‌كتردا ف مقابل.

هنده‌كۆ: شه‌وده‌ر، عاره‌ب كردویه‌ته حه‌نده‌قوقی ف گیاه شبدر.

هنده‌كی: كه‌مایه‌تی ف کمی.

هندی: ۱) ئه‌وه‌ندی: (هندی من كر و نه‌كر ئه‌نه‌گه‌ڕیا)؛ ۲) خه‌ڵكی ولاتی هند ف ۱) هرچقدر؛ ۲) هندی.

هندیكو: ئه‌وه‌ند، چه‌ند به چه‌ند ف هرچند.

هنر: هونه‌ر، هنه‌ر ف هنر.

هنزار: هه‌زار ف هزار.

هنزار و یه‌و: هه‌زار و یه‌ك ف هزارویك.

هنف: به‌ژن‌باریكی له‌بار ف کمر باریك و خوش اندام.

هنك: هندك، كه‌م ف کم.

هنكوف: ۱) هاوكوف، شیاوی یه‌كتر؛ ۲) به‌رانبه‌ر له وه‌زنا ف ۱) هم‌شأن؛ ۲) هم وزن.

هن كه‌رۆش: دروستی كرد ف درست کرد.

هنـگ: ۱) ئێوه، هن، ئه‌نگـو؛ ۲) فن، ده‌نگی لوتی چڵمن؛ ۳) هه‌نگ، مێشه‌نگوین؛ ۴) ده‌نگی پێكه‌نین، حیلكه؛ ۵) جه‌نگه، كات، وه‌خت ف ۱) شما؛ ۲) فین، صدای بینی؛ ۳) زنبور عسل؛ ۴) صدای خنده؛ ۵) موسم، عُنفوان.

هنگا: ئه‌ودەم، ئه‌وسا ف آنگاه.

هنگاف: گاف، شه‌قاو ف گام.

هنگاڤتن: ئه‌نگاوتن، پێكان ف به‌هدف زدن.

هنگاڤی: دنیابو وابو، جارێك له جاران، له سه‌رده‌مێكا ئه‌گه‌ر ف احیاناً.

هنگاو: هنگاف، شه‌قاو، گاو ف گام.

هنگایش: حیلكه‌پێكه‌نین، قاقالێدان ف قاه‌قاه خندیدن.

هنگرتن: راكردن، له زه‌وی بڵندكردن ف برداشتن.

هنگست: ئه‌نگوست، ئه‌موست، تلی، تلهی، قامك، په‌نجه، تبل ف انگشت.

هنگستو: قوچه‌كه، ئه‌نگوستیله‌ی دورمانان ف انگشتانه.

هنگڤ: به‌هره‌و حاسڵی شیرینی مێشه‌نگوین ف عسل.

هنگڤاندن: ۱) هنگڤ‌چێكرنی هه‌نگ؛ ۲) برێتی له قسه‌ی خۆش و كاری دڵخۆشكه‌ر ف ۱) تولید عسـل توسط زنبـور؛ ۲) كنـایه از سخن شیرین و كار خوشایند.

هنگڤتن: ئه‌نگاوتن، له نیشان و ئارمانج دان ف به‌هدف زدن.

هنگڤین: هنگڤ ف عسل.

هنگڤینۆ: گیایه‌كه به‌ره‌كه‌ی شیرینه ف گیاهی است.

هنگـل: ۱) ده‌سكی گۆزه‌و دیزه؛ ۲) سنـگ یان گوڵمیخێ ئاژه‌ڵی پێ ده‌به‌ستنه‌وه؛ ۳) پێسته‌ی ئاژه‌ڵ به بێ كه‌م‌بونی جه‌رمی باكانی، خێگه؛ ۴) هه‌رشتێكی چوار هه‌نگڵی بێ، ئه‌وه‌ی چوار پێی بێ‌و بگروێ ف ۱) دستهٔ سبو؛ ۲) میخ طویله؛ ۳) خیك، پوست قالبی كندهٔ حیوان؛ ۴) هرچیزی كه چهاردستگیره یا چهارپا داشته و پوستش قالبی كنده شده باشد.

هنگ‌لنگ: هه‌نگڵه‌شه‌له ف لی‌لی.

هنگله: پیل، شان ف شانه، كتف.

هنگلیسك: ئه‌نگوستیله ف انگشتری.

هنگمێن: هه‌نگوین ف عسل.

هنگو: ئه‌نگۆ، ئێوه ف شما.

هنگۆ: هنگو، ئێوه، ئه‌نگۆ، وه ف شما.

هنگور: ترێ، هه‌نگور ف انگور.

هنگۆر: ئه‌نگۆره، ئێواره‌ی دره‌نگ ف عصر نزدیك غروب.

هنگوری: ئه‌نگۆره، هنگۆر ف نگا: هنگۆر.

هنگۆری: هنگۆر ف نگا: هنگۆر.

هنگوست: ئه‌نگوست، تبل، قامك ف انگشت.

هنگوستوك: ئه‌نگوستیله‌ی دورمانان ف انگشتانه.

هنگوستیل: ئه‌نگوستیله ف انگشتری.

هنگوستیلك: هنگوستیل ف انگشتری.

هنگوڤ: هه‌نگڤ، هه‌نگوین. لیكاوی پوخته‌كراوی هه‌نگ، هنگڤ ف عسل.

هنگوڤین: له چه‌شنی هه‌نگوین له چێژه‌و ڕه‌نگدا ف شبیه‌عسل.

هنگولیسك: هنگوستیل ف انگشتری.

هنگـوونـگ: ۱) شكـۆ و ده‌بـده‌بـه؛ ۲) خۆجـوان‌كردو: (مـرۆڤـه‌كی بهنگ‌وونگه) ف ۱) شكوه و دبدبه؛ ۲) خودآراسته.

هنگه‌ریر: هه‌نگور، ئه‌نگور، ترێ، تری ف انگور.

هنگ‌هنگ: حیلكه‌حیلك، قاقا ف قهقهه.

هنگ‌هنگ‌هوایش: قاقا پێكه‌نین ف قهقهه‌زدن.

هنگی: ۱) ئه‌وه‌نـدی؛ ۲) ئه‌وسـا، ئه‌ودەم؛ ۳) گش، ته‌واو، تێكـڕا؛ ۴) حیلكه، قاقا ف ۱) هرچند؛ ۲) آنگاه؛ ۳) همگی؛ ۴) قهقهه.

هنگین: ئه‌وسا، ئه‌ودەم، ئه‌وكاته ف آنزمان. آنگاه.

هنۆهنۆ: كه‌مه‌كه‌مه ف به‌تدریج.

هنه: خەنە، گیایەکە گەڵای بۆ ڕەنگ‌کردنی دەست‌و پەنجەو سەری ژنان بەکاردێنن‌و دەرمانیشە ف حنا.

هنەترك: شتێکی سپیە لەسەر هێندێك بەرد کە هەڵی دەقەنن‌و دەیکوڵێنن شتێکی لیچقی لێ پەیدادەبێ لەجیاتی خەنە دەکاری دێنن ف مادّه‌ای است که به جای حنا مصرف می‌شود.

هنـەر: ١) جونەر؛ ٢) گزی؛ ٣) ئاکاری باش؛ ٤) پیشەو سنعات ف ١) هنر؛ ٢) نیرنگ؛ ٣) رفتار نیکو؛ ٤) صنعت.

هنەرباز: کەسێ کاری ژانان لەسەر شانۆ دەکا ف هنرپیشه.

هنەربازی: کاری هنەرباز ف هنرپیشگی.

هنەرگە: فێرگەی هنەر ف هنرستان.

هنەرمەند: دەس‌ڕەنگین، بەجونەر ف هنرمند.

هنەروەر: هنەرمەند ف هنرمند.

هنەروەری: هنەرزانین ف هنرمندی.

هنەری: ١) هنەرمەند؛ ٢) پیشەساز ف ١) هنرمند؛ ٢) صنعتگر.

هنەك: ١) کەمێك؛ ٢) بازێك، بەشێ، برێ لە خەڵك ف ١) اندکی؛ ٢) بعضی.

هنەکی: کەمایەتی، کەمی ف کمی.

هنی: ١) پیاساوی، پیامالی؛ ٢) ئاوها، بەم‌جۆرە؛ ٣) ئەمە ف ١) مالید، اندود؛ ٢) چنین؛ ٣) این.

هنیکـۆ: ١) ئیتر هەر ئەمەیە؛ ٢) وا لێرەیە ف ١) دیگر همین است؛ ٢) اینك در اینجا است.

هنین: پیاساوین ف اندودن.

هنی‌یۆ: ١) هنیکۆ؛ ٢) ئا بەم‌جۆرە ف ١) نگا: هنیکۆ؛ ٢) اینچنین.

هو: ١) خەنە، کەن؛ ٢) خۆی، خۆ ف ١) خنده؛ ٢) خود.

هۆ: ١) سەبـــەب، سۆنگـــە؛ ٢) هەمێ، ئومێد؛ ٣) جواب لەبـاتی بەڵێ: (حـــەســـــەن؟ هۆ)؛ ٤) وتـــەی جوتـیار لە جوتدا بۆ لێخـــوڕین‌و وەرسـوڕانـدنی گاجـوت؛ ٥) وتـەی پارازتن لە شتێ: (هۆ پێت ئەڵێم نەچی)؛ ٦) بڵند، هل؛ ٧) تێ‌هەڵێنانەوە، قەرەبوکردنەوە: (زەرەرم کردبو بەڵام ئەم‌جارە هۆی دایەوە)؛ ٨) کاری باش کردن: (ئـــافـــەریم هۆت‌دایەوە)؛ ٩) فایدە: (بـــێ‌هۆیە بەلایەوە ناچـــم)؛ ١٠) وتـــەی بانـگ‌کردن لەدوورەوە؛ ١١) زۆر، فرە: (مـرۆیەکە هۆزانە)؛ ١٢) خوو، عادەت: (هـۆگر بوە)؛ ١٣) ئاوهـا؛ ١٤) دەرفەت، هەل: (هۆیەو هەر ئەمـرۆیە) ف ١) انگیزه، سبب؛ ٢) اُمید؛ ٣) بلی؛ ٤) کلمـهٔ راندن و برگرداندن گاو هنگام شخم زدن؛ ٥) کلمهٔ تحذیر، هان؛ ٦) بلند؛ ٧) جبـران کردن؛ ٨) شاهکـارکردن؛ ٩) بهره، فایده؛ ١٠) حرف ندای دور؛ ١١) بسیار، زیاد؛ ١٢) اُنس، عادت؛ ١٣) این طور؛ ١٤) فرصت.

هوُ: ١) وتەیەکی دەروێشانەیە واتا: خوا؛ ٢) نیشانەی زرنگی‌و هوربینی: (هـوُ لە موُ جیادە کـاتـەوە)؛ ٣) بێ‌نرخ‌و هیچ؛ ٤) قازانج، سوُد؛ ٥) پف‌کردن بۆ گەرم‌کردنـەوە ف ١) تکیه‌کلام درویشان، هو؛ ٢) نشانهٔ زرنگی و موشکافی؛ ٣) پوچ و بی‌ارزش؛ ٤) سود؛ ٥) پُف کردن برای ایجاد گرما.

هواتەیش: کەن، خەنین ف خنده.

هوایش: پێکەنین ف خندیدن.

هۆب: ئۆبە، جێگەی کۆمەڵەچادرێ پێکەوە ف اوبه، محلّ برپایی چندچادر.

هۆبـڕان: نائـومێدبـوُن لە کارێ یان کەسێ: (لـەم کوڕەم هۆبڕاوم) ف مأیوس شدن.

هۆبو: ئاوها بو، بەم‌جۆرە بو ف چنین بود.

هۆبە: هۆب، ئۆبە ف نگا: هۆب.

هۆبـێ: ١) جۆرێ لە تیرەی مارمێلکـــە؛ ٢) دەگەڵ تۆمـــە وەرە ف ١) چلپاسه، نوعی مارمولك؛ ٢) آهای بیا.

هۆپ: ١) وتەی پەسندکردن؛ ٢) وتەی دەنگدانی وشتر؛ ٣) وتەی گاڵتـەکـردن بە کەسێ کە بای لێ‌دەبێتـەوە ف ١) آفرین؛ ٢) حرف آگاهی دادن به شتر؛ ٣) کلمهٔ تمسخر نسبت به کسی که بادی از او خارج شود.

هوپال: جۆرێ کەموتەری دەشت ف نوعی کبوتر.

هۆپیالا: لاوی نازنازو خاوو‌خلیسك ف جوان نازنازی و خام.

هۆپیەلا: هۆپیالا ف نگا: هۆپیالا.

هۆپ کرن: بازدان لە بڵندەوە ف ازبلندی پریدن.

هۆپل: لاواز، لەجەر ف لاغر.

هۆپەڵ: تۆپەڵ، تۆپەڵەقوڕ، تۆپەڵەبەفر ف گلوله از گل یا برف.

هۆپەلان: شەڕە تۆپەبەفر و قوڕ ف گلوله برف و گل را به سوی هم پرت کردن، برف‌بازی.

هۆپ‌هۆپ: وتەی دنەدانی وشتر بۆ ڕۆیشتن ف کلمهٔ تشویق شتر به رفتن.

هوت: شە، شێ، ڕتوُبەت، تەڕایی، تەڕی ف نم، رطوبت.

هۆت: حەفت، حەوت، هەوت ف هفت.

هوُت: ١) خەوت، نقُست، نوست؛ ٢) خۆهـــەڵکێشـان بەدرۆ: (هـات‌و هوُت)؛ ٣) خـەو؛ ٤) فێر، راهـات، هەقـــوُت، هیـن، هوُین؛ ٥) خۆش‌چێژە؛ ٦) شەیتان، گیانی بەدفەڕ؛ ٧) شە، تەڕایی ف ١) خفت، بەخواب رفت؛ ٢) لاف مفت؛ ٣) خواب؛ ٤) تعلیم؛ ٥) لذّت؛ ٦) روح شریر؛ ٧) نم، رطوبت.

هوُت‌بوُن: ١) فێر بوُن، هین‌بوُن، هەقوُتن؛ ٢) بە شوێنێك فێر بوُن ف ١) یادگرفتن؛ ٢) عادت بەرفتن جایی کردن، به چیزی معتاد شدن.

هوُت‌ئانتش: شەکێشان، ڕتوُبەت لێدان ف نم کشیدن.

هوُتك: نوُك‌تیژی سواو بە هەسان‌و بەردەزوُرە ف نوك تیزشده به وسیلهٔ سوهان.

هوُت‌کرن: پێ‌فێربوُن، هوُت‌بوُن ف عادت به چیزی داشتن، نگا: هوُت‌بوُن.

هوتن: شەدار ف نمدار، مرطوب.

هوُتو: گەلایی، گوێ‌نەدەر بە هیچ ف بی‌توجه به مسائل، لاابالی.

هوُتە: ١) خەو؛ ٢) خەفتگە، نوستوە ف ١) خواب؛ ٢) خوابیده است.

هوُتەر: چوڵەچرا، خەتیرە ف مشعل نیمسوز.

هوُتەن: خەوتوە ف خوابیده است.

هوجره: ۱) شوێنی تایبەتی بازرگانی گەورەی کۆفرۆش؛ ۲) کلاسی خوێندنی فەقێیان کە لێشی دەخەون ف ۱) حجرهٔ بازرگانان؛ ۲) خوابگاه و کلاس درس طلبه.

هۆجەنە: دۆخین، دێخوُن ف بند شلوار.

هۆجەنەکێش: داردۆخین، داروکەیە سەرێکی کون کراوە دۆخینی پێ لە دەرپێ دەکێشن ف چوبکی سوراخ‌دار که به وسیلهٔ آن بند را به نیفه کشند.

هۆچ: بابۆڵە، تیکەی پێخۆر تێوەپێچراو ف ساندویچ.

هوُچك: ۱) ئەنگوچك؛ ۲) خوارەوەی داوێن؛ ۳) قۆڵی کراس؛ ۴) نوچك، چلان ف ۱) آستین بلند؛ ۲) پایین دامن؛ ۳) آستین پیراهن ۴) نگا: نوچك.

هۆچنە: هوجەنە، دۆخین ف بند تنبان.

هۆخ: ۱) بەش، پاژ، بەهر، پشك، بێش؛ ۲) هەردی تەواو کێڵدراو؛ ۳) خۆخە، درگای پچوُك لە ناو دەروازەدا ف ۱) سهم، حصّه؛ ۲) زمین به طور کامل شخم شده؛ ۳) در ورودی کوچك در میان دروازه.

هوُد: ۱) حوکم، زاکوُن، زەبر و زەنگ لە حوکم کردنا؛ ۲) هیر باری لە سواڵەت؛ ۳) دەفری پەل لە سواڵەت، گلێنەی پەل؛ ۴) جانەوەری دوتۆمە، دوورە؛ ۵) شکاو؛ ۶) شکاوی ف ۱) حکم، قاطعیّت در فرمانروایی؛ ۲) ظرف سفالین؛ ۳) بشقاب سفالی؛ ۴) حیوان دورگه؛ ۵) شکسته؛ ۶) شکستگی.

هۆدا: ۱) نۆدا، دایك؛ ۲) بانگ لە دایك کرن ف ۱) مادر؛ ۲) کلمهٔ خطاب به مادر.

هۆداخ: پنجی دەموُکانە ف بوُتهٔ مویزك.

هۆدار: دەموُکانەی کولێندراو کە ڕاوی مەلی پێ دەکەن ف مویزك عسلی.

هۆدانەوە: بارەپێ گەیاندن‌و تۆڵەکردنەوەی زیان‌و تەمەڵی ف تلافی کردن.

هۆدڕە: مێشوُلەی دندوكدرێژ کە دەبێتە هۆی تاو لەرز ف پشهٔ مالاریا.

هۆدە: ۱) ژوُری ماڵ؛ ۲) لەوێوە، هێمایە بۆ دوُر ف ۱) اتاق؛ ۲) از آنجا.

هودەرە: چێرگ، چرگ، مێشەسی ف هوبره.

هۆدەنگ: بانەشان، بان کردن، وتەی گازی کرن ف حرف ندا.

هوڕ: ۱) گێژ، تاساو؛ ۲) وڕبوُن، تاسان؛ ۳) ئەستوُر: (مل هوڕ)؛ ۴) قوڕ، حەڕی؛ ۵) جەواڵی زلی یەکتایی؛ ۶) خوڕەی ناو ف ۱) گیج و منگ؛ ۲) گیج شدن؛ ۳) کلفت؛ ۴) گِل؛ ۵) جوال بزرگ؛ ۶) صدای جریان آب.

هۆر: ۱) خۆر، ڕۆژی لەعاسمان؛ ۲) هەر، پێکەوە. *ئەتیا دەگەڵ دو دەگوترێ*: (هۆردو، واتا: دو پێکەوە)؛ ۳) هل، بەرەو بڵند بردن، هەڵدانەوە: (ڕۆژێ جە ناکاو جە سوب سەحەردا/ پەنجەرەی ئەیوان مەشریقیش هۆردا/ هەوادا پەردەی ڕوی سەفحەی جەبین/ خێزیا واوەیلای گرۆی موزنیبین) «مەولەوی»؛ ۴) پێ، وێ، ئایسان: (هۆر گرتای)؛ ۵) عەور، هەور ف ۱) خورشید؛ ۲) هر؛ ۳) بلندکردن؛ ۴) برافروختگی؛ ۵) ابر.

هۆڕ: ۱) ئاغەڵ؛ ۲) جەواڵی زۆر گەورەی یەکتایی؛ ۳) دەنگی زلی گاو چیڵ لە تاوی شتێ: (مانگا هۆڕەهۆڕیانە دیارە برسین)، بوُڕە؛ ۴) بای بە تۆزو مژەوە، وڕە؛ ۵) زەوینی زۆر نەرم کە سوار لێی دەرناچێ؛ ۶) مرۆی بیچم سەیرو سەمەرە ف ۱) آغل؛ ۲) جوال جانخانی؛ ۳) صدای بلند گاو؛ ۴) باد همراه با گردوغبار؛ ۵) زمین بسیار نرم؛ ۶) آدم عجیب‌الخلقه.

هوُر: ۱) ورد؛ ۲) ورگ، عوُر ف ۱) ریز؛ ۲) معده.

هوڕا: وڕا، دەنگی کۆمەڵ بۆ ئافەرین لە کەسێ، بژی ف هورای تشویق.

هۆرا: لەخۆیدا، زاتەن ف اساساً، ذاتاً.

هۆراسان: ۱) خاوەر، ڕۆژهەڵات، لایێ کە خۆری لێوە تێ، وادیارە خۆراسان هەر بەمانا ڕۆژهەڵاتە؛ ۲) ترساو، ترس لەدڵ؛ ۳) وەڕەز، جاڕز ف ۱) مشرق، خاور؛ ۲) ترسیده، هراسان؛ ۳) پکر.

هوراك: تەمشۆی دارتاشین، تەپشۆ، تەشوێ ف تیشه.

هۆرامان: ۱) زەردە کەوتن؛ ۲) خاوەر ف ۱) طلوع آفتاب؛ ۲) مشرق.

هوُراندن: ۱) تۆژینەوە، کۆڵینەوە، بەوردی بیرلێ کردنەوە؛ ۲) چکۆڵەکردنی زەلام ف ۱) پژوهش؛ ۲) کوچك‌تر کردن.

هۆڕاو: گۆلی گەورە، ئەستێری زل ف استخر بزرگ.

هۆراوا: ۱) خۆراوا، خۆرنشین؛ ۲) وڵاتی خۆرنشین ف ۱) غروب؛ ۲) مغرب.

هۆڕاوە: وڕاوە، پاتەران، وڕێنە ف هذیان.

هورباندن: گۆرانی گوتن بە سەبروکە، ویرەویر ف زمزمه، آواز زیرلبی.

هوُربژار: ئاڵەبێژ ف بیختن با پارچه.

هوُربژارکرن: ئاڵەبێژکردن، بە هێڵەگی زۆر کون‌ورد یان بە پارچەقوماشێکی هەڵە دابێژتن ف با پارچه یا الكِ ریز غربال کردن، بیختن.

هوڕبوُن: تاسان، گێژبوُن، وڕبوُن ف گیج و منگ شدن.

هوُربوُن: ۱) وردبوُن؛ ۲) نەرم‌بوُن ف ۱) خردشدن؛ ۲) نرم شدن.

هۆربەشان: تاوهەڵات، دەمی تاوکەوتن ف زمان طلوع خورشید.

هۆربەشیان: هۆربەشان ف زمان طلوع خورشید.

هوُربوُنەوە: لێ‌وردبوُنەوە، بەوردی لێ‌ڕوانین، باش هۆش‌دانەسەر ف دقّت کردن.

هوُربین: ۱) وردبوُن؛ ۲) وردبین ف ۱) خردشدن؛ ۲) ریزبین، میکروسکوپ.

هۆرپە: گلۆڵە لە خوری، کلو ف گلولهٔ پشمی.

هۆرپاتە: ۱) پەرتاوتە؛ ۲) قەیچی‌بڕ ف ۱) هَرَس شده؛ ۲) بریده با قیچی.

هورپەهورپ: هەراو هوریا، چەقەو گوڕە ف سروصدا، همهمه و جنجال.

هۆرتك: زارۆی ساوای ناحەزو دزێو ف نوزاد بدترکیب و زشت.

هۆرتمە: دەربیجە، درگای بچوك لە خانوی لادێ بۆ لێ‌ڕوانین ف دریچه، پنجرهٔ کوچك.

هۆرتومان: کزن ف گاودانه، کرسنه.

هۆرتە: ۱) وەرتە، مافوُرەی گەورە؛ ۲) وتەی جوتیار بۆ خەت

ڕاست کردنەوە؛ ٣) دامو دەستوورى ناو خەڵك؛ ٤) هاوردە، داهات ف ١) قالي بزرگ؛ ٢) کلمـهٔ بەراه آوردن گاو در شخم‌زنی؛ ٣) رسم و عادت؛ ٤) درآمد.

هۆرتەکنای: هەڵتەکاندن، تەتەڵەکردن ف بوجاری کردن.

هۆرتـەوبـەرە: ١) داب، دامو دەستوور؛ ٢) داهاتو خەرج: (هێشتا دە هۆرتەوبەرەی خۆم ناگەم) ف ١) رسم و عادت؛ ٢) درآمد و هزینه.

هورچ: ١) حەش، ورچ، ٢) بریتی لە نەزانو گێل ف ١) خرس؛ ٢) کنایه از نفهم، هالو.

هورد: ورد، هوُر ف خرد، ریز.

هۆرد: ورد، هور ف خرد، ریز.

هۆردا: ١) وردا، ڤردا؛ ٢) ڤێدا؛ ٣) بەرەژووری برد ف ١) از اینجا؛ ٢) از آنجا؛ ٣) بالا برد.

هۆردادیانەوە: بەرەوباڵا بردن، بۆ پەنجەرەو پەردەی دەڵێن ف بالازدن پرده و پنجره.

هۆردادیاوە: بەرەو باڵا چو، هەڵدرایەوە: (پەردەی سیاماڵ **هۆردادیاوە**/ چو ن مانگ نە گۆشەی ئەبری سیاوە) «مەولەوی» ف بالا زده شد.

هۆردار: فاقە، جۆرێ تەڵە ف نوعی تله.

هوُردار: مرۆی بێ‌نرخو کەم‌بایی ف حقیر.

هۆرداشتن: بەرەو بەرز بردن، هەڵماڵین ف ورمالیدن، بالازدن.

هۆردان: ١) بۆ باڵا بردن؛ ٢) بەرپـاکـردنی چادر ف ١) بالازدن؛ ٢) برپاکردن خیمه.

هۆردای: هەڵدان ف روبه بالا انداختن.

هۆردڕون: بەرەو ژوور دڕاندن ف وردریدن.

هۆردز: سیرمەخۆر، دزی خوێڕی ف دَلەدزد.

هۆردو: ١) دوان پێکەوە، هەردوك؛ ٢) لەشکر، سپا، ئۆردو ف ١) هردو؛ ٢) اردو، قشون.

هۆردوبەز: ١) ئۆردو بەز، بنکەی سانەوەی سپا؛ ٢) دابەزینی لەشکر لە شوێنێ ف ١) جای اُتراق سپاه در راه؛ ٢) اُتراق سپاه در جایی.

هۆردوك: بەجوتە، دوان پێکەوە، هۆردو ف هردوی آنها.

هۆردوکیان: هۆردوك ف هردوی آنها.

هۆردە: شێوی تراوی دانەوێڵە، شلە ف آش آبکی حبوبات.

هوردەفرۆش: خوردەفرۆش، وەردەفرۆش ف خرده‌فروش.

هوردەك: پیتـی ورد لە خەتی لاتین‌دا، بەرانبـەری گردەك ف حروف کوچك در خط لاتین.

هوُردەم: پاژێك لە شێست‌پاژی سەحاتێك، خولەك، دەقیقە ف دقیقه.

هوردەمێنیا: هەردوکیان ف هردوی آنها.

هوردەنی: هەردوك ف هردو.

هوردی: هەردوك، هەرتك ف هردو.

هوردینە: هەردوك ف هردو.

هوڕە: ١) وڕە، پەمۆی وەکری، بەحەلاجی کراو؛ ٢) مژوڕەشەبای سارد: (ئەمڕۆ هوڕەیە لە سەران) ف ١) پنبهٔ حلّاجی شده؛ ٢) باد سرد و مه با هم.

هۆرز: هرزا، جۆرێ هەڵپـەڕکێی کوردان کە ڕەشبەڵەکەو دەبنە کۆز ف نوعی رقص دسته‌جمعی.

هورزای: رابوُن، چوُنە سەرپا ف پاشدن، برخاستن.

هوُرش: ١) بڵندکردن، بەرەژوور بردن؛ ٢) خورڕەی ئاو ف ١) برداشت؛ ٢) صدای جریان آب.

هوُرش گرتن: بەرەژوور بڵندکردن، هەڵگرتن ف برداشتن، بلندکردن.

هورشە: هاشە، هاژە ف نگا: هاشه.

هورشەهورش: هورشەی زۆر ف «هورشه»های پیاپی.

هورفی: خەرفاو، خورفی ف خِرف.

هۆرڤە: لە هۆوەڕا، هێمایە بۆ دوور ف از آنجا.

هوُرك: ١) وردەی شتێ؛ ٢) ورد. بۆ تەقەڵی دەڵێن : (کراسێ تە مەگروُمە **هوُرك هوُرك** درومە)؛ ٣) جانەوەرێ کە بە چاو نابیندرێ ف ١) خرده؛ ٢) بخیه‌های ریز؛ ٣) میکروب.

هوُرك‌بین: زەڕەبین ف ذرّه‌بین.

هۆرکریان: ئایساندن، پێ‌کردن، داگیرساندن ف افروختن.

هوُرکە: ١) بروُشی ورد، پیرخەنیلە؛ ٢) خاکەی قەندو دار؛ ٣) ورتکەنان؛ ٤) وردی کە، وردی کەوە: (ڤێ پەرەی بۆ من **هوُرکە**) ف ١) بلغور ریز؛ ٢) خاکهٔ قند و چوب؛ ٣) ریزه‌نان؛ ٤) خردش کن.

هوُرکەنان: ورتکەنان، وردەو پردەی نان ف ریزه‌نان.

هۆرکەوت: بەدەگمەن ف اتّفاقی.

هوُرك‌هوُرك: وردەوردە، کەم‌کەم: (**هوُرك هوُرك** باران دبارە) ف کم کم.

هورگ: کرش، عوُر، ورگ ف شکمبه.

هۆرگرت: ١) بڵندی کرد، هەڵی گرت؛ ٢) پێ‌بو، داگرسا ف ١) برداشت؛ ٢) افروخته شد.

هۆرگرتای: داگیرساندن، پێ‌کردن، وێ‌کردن ف برافروختن.

هۆرگـرتن: ١) بڵنـدکـردن، هەڵگـرتن؛ ٢) پێ‌کردن، ئایساندن ف ١) برداشتن؛ ٢) افروختن.

هۆرگرتەی: هەڵگرتن ف برداشتن.

هورگن: زگ‌زل ف شکم گنده.

هورگنە: زگ‌زل ف شکم گنده.

هۆرگە: لای تاوهەڵات ف مشرق.

هۆرگەز: تاوگەز، تاوانگاز ف آفتاب‌زده.

هۆرگەزتن: تاوبردن، تاوانگازبوُن ف آفتابزده شدن.

هۆرگەستن: هۆرگەزتن ف آفتابزده شدن.

هۆرگەستە: تاوبردو ف آفتاب‌زده.

هۆرگێڵان: زڤرین، وەرسووڕان، وەرچەرخان ف برگردان، چرخیدن.

هۆرگێڵانن: هۆرگێڵان کردن، ژێر ورۆکردن ف برگرداندن.

هۆرگێڵای: وەرگەڕیان، هۆرگێڵان ف برگردان، برگشتن، چرخیدن.

هۆرگێڵنای: هەڵگەڕاندنەوە، هۆرگێڵانن ف برگرداندن.

هورم: ١) ودم، ممبارەکی؛ ٢) ئیحتوبار، جێ‌باوەڕی؛ ٣) سەڵتو بێ‌ژن؛ ٤) کۆسە، موُلێ نەهاتگ وە زەلامی؛ ٥) ژنێکی نەناس ف ١) شگون؛ ٢) اعتبار؛ ٣) مجرّد؛ ٤) کوسه، بی‌ریش؛ ٥) یك زن ناشناس.

هۆرم: خەوێ که له خەودا ئەی‌بینن ف رؤیا، خواب.
هورما: خورما ف خرما.
هورمان: لێرەوارو مێشەی چوغور ف جنگل و بیشهٔ انبوه.
هورمان: تاسان، ورمان، وڕبوُن ف گیج شدن.
هورمز: ۱) ئەستێرەی مشتەری، کڕیار؛ ۲) خودای چاکەو رۆشنایی؛ ۳) ناوه بۆ پیاوان ف ۱) ستارهٔ مشتری؛ ۲) خدای نیکی و روشنایی؛ ۳) نام مردانه.
هورمزاوێ: گوندێکی لای سەردەشته له کوردستان ف نام روستایی در کردستان.
هورمزگا: مزگەوتی پەیڕەوانی زەردەشت پێغەمبەر ف عبادتگاه زردشتیان.
هورمزگان: مزگەوتان: (**هورمزگان** زمان ئاتەران کوژان) «فۆلکلۆر» ف عبادتگاهها.
هورمل: لەو گوندانەی کوردستانه که بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هوُرموُر: خرت‌و پرت ف خرت و پرت.
هورمه: ۱) گرمه؛ ۲) بریتی له ژن ف ۱) غرنب؛ ۲) کنایه از زن.
هورمەت: رێز، قەدر، حورمەت، روُمەت ف احترام.
هورمەزڕ: خەوزڕان، خەوپەڕین ف خواب پریدن.
هورمی: هرمی، هارمێ ف گلابی.
هورمێ: حورمێ، وتـەی مێرد بۆ دوانـدن، ئەی ژنه‌که ف کلمهٔ خطاب شوهر به همسر.
هورمیت: گوندێکه له کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هوُرمێش: ۱) مێش؛ ۲) کۆمەڵی مێشان، مێشی زۆر ف ۱) مگس؛ ۲) مگسها.
هوڕمین: گرماندن ف غرنبیدن
هوڕن: ۱) کێوی بڵنـد که تۆقـەسەری دەشتایی‌و گوڕ بێ؛ ۲) ناوی دو کوێستانه له کوردستان؛ ۳) بوڕی ترومبیل ف ۱) کوه بلندی که قلّهٔ آن چون دشت هموار باشد؛ ۲) نام دوییلاق در کردستان؛ ۳) بوق ماشین.
هۆرنگ: برینگ ف دوکارد.
هۆڕنه: ۱) هوڕن؛ ۲) زۆزانا بلند ف ۱) نگا: هوڕن؛ ۲) کوه ییلاقی بسیار بلند.
هوروژ: وروژ ف نگا: وروژ.
هوروژان: وروژان ف نگا: وروژان.
هوروژم: وروژم، پەلاماری به توندی ف نگا: وروژم.
هوروژم کردن: پەلاماردان به کۆمەڵ ف هجوم بردن.
هوره: وره، قەوەتی دڵ، زراو ف زهره، شجاعت، قوّت قلب.
هوڕه: ۱) مێشـوولـەی درشت، مێشـولـەی تاو لەرز؛ ۲) تەم‌و سەرمـای ناوەخت؛ ۳) لۆکـەی پاك‌و شیکـراو: (وەك **هوڕەی** لۆکه نەرمه)؛ ۴) گڕەبا، بای سەمون؛ ۵) گوندێکه له کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) پشهٔ مالاریا؛ ۲) سرما و مه غلیظِ نابهنگام؛ ۳) پنبهٔ پاك و حلّاجی شده؛ ۴) باد تنـد شرقی همـراه مه؛ ۵) از روستـاهـای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هۆره: ۱) دەوروبەر؛ ۲) پوازی ئەستوُر بۆ قەڵش وێك‌نەهاتنی دارێ که دەیشکێنن به تەور؛ ۳) قامێکی جافانه؛ ۴) سەیرانگا؛ ۵) جێگەی زۆر بڵند، کێوی بڵند؛ ۶) گۆرانی بەسۆزه ف ۱) پیرامون؛ ۲) پفازکلفت، گاوه؛ ۳) آهنگی است؛ ۴) گردشگاه؛ ۵) کوه بلند؛ ۶) ترانهٔ زیرلبی، زمزمه.
هوُره: کای ورد ف کاه ریز.
هوڕەبا: بای ساردوتوند به مژەوه ف باد تند شرقی همراه مه.
هورەبـەردان: ۱) زراوچوُن، ترسان؛ ۲) ناهومێدبوُن ف ۱) زهره ترك شدن؛ ۲) نومید شدن.
هوُرەشۆپ: پێشەنگ، رەمکێش، سەرگەله ف پیشاهنگ.
هوُرەك: پیتی ورد له ئەلفوبێتکەی لاتینی‌دا ف حروف کوچك در خط لاتین.
هوڕەم: رەوەدەبەراز ف گلهٔ گراز.
هورەنده: شوێن، شوُن، شوێن‌پێ ف رد، رد پا.
هوُرەنێڕ: توژەرەوه ف محقّق، پژوهشگر.
هوڕەو: هوڕەم ف گلهٔ گراز.
هوُرهوُر: ورد ورد، زۆر ورد ف بسیار ریز.
هورەهور: دەنگی بەتەوژمی باران ف صدای باران شدید.
هۆرەهۆر: لۆرەلۆر، گۆرانی له ژێر لێوانەوه ف زمزمه.
هۆڕەهۆڕ: دەنگی ناڵاندنی بەرزی گاو چێڵ ف صدای نالهٔ بلند گاو.
هۆرەوری: پەلکەزێڕینه ف رنگین کمان.
هوڕی: ۱) قوڕ، حەڕی؛ ۲) گێژی، وڕی، تاسان ف ۱) گِل؛ ۲) گیجی و منگی.
هۆری: ۱) حۆری، کچی جوان له بەهەشتا؛ ۲) ناوه بۆ ژنان ف ۱) حور بهشتی؛ ۲) نام زنانه.
هوُری: ۱) وردی، دژی درشـتـی؛ ۲) ورگ، گەده؛ ۳) حۆری ف ۱) خردی؛ ۲) شکمبه؛ ۳) حورِ بهشتی.
هوریَ‌تاردەنه: ئاشت‌بوُنەوه، سازان ف آشتی کردن، سازش.
هوریا: زیقه، چەقەچەق: (ئەم هەراو **هوریایه** چی‌یه؟) ف جیغ و داد.
هۆریزا: بەرزەوەبو، رابو ف برخاست.
هۆریزاد: بەچکەحۆری، ناوه بۆ ژنان ف نام زنانه.
هۆریزان: هەڵسان ف برخاستن.
هۆریزای: هەڵسان ف برخاستن.
هۆریزنای: هەڵساندن ف برخیزاندن.
هۆریزیای: هەستان ف برخاستن.
هۆریستەی: هەڵسان ف برخاستن.
هۆریشه: ریوی، رواس ف روباه.
هورین: دەنگدانەوەی ئاوی زۆر بەتەوژم ف صدای جریان شدید آب.
هۆرێن: لەو گوندانەی کوردستانه که بەعسی کاولیان کرد ف روستایی

در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هورینگ: مەرەکەفدان، دەوات ف دوات.

هورێنە: وڕێنە، وڕاوە، قسەپەڕاندن ف هذیان.

هۆریوە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هۆرییە: کیژی بەهەشتی ف حور بهشتی.

هۆریەس: باسوُ، رنوُ، کەویەبەفر، کلێڵە، رنی، شاپە ف بهمن.

هۆز: ١) عاشیرەت؛ ٢) تۆزی لە زەوی بەرزەوەبوُگ: (باهۆز، واتا: گێژەلوُکە)؛ ٣) تاپۆرە، کۆمەڵێ مرۆ ف ١) عشیره، ایل؛ ٢) گردوخاك از زمین برخاسته؛ ٣) جمعیّت، جماعت، گروهی از مردم.

هۆزان: ١) عێلات، عاشیرەتان؛ ٢) زۆر زانا؛ ٣) پارچە شێعرێك، قەسیدە؛ ۴) هەستیار، شاعیر ف ١) ایلات، عشایر؛ ٢) بسیار دانا، علّامه؛ ٣) قصیدهٔ شعر؛ ۴) شاعر.

هۆزانڤان: ١) شاعیر، بوێژ؛ ٢) کەسێ کە شێعری خەڵك بە گۆرانی دەڵێ ف ١) شاعر؛ ٢) سرایندهٔ اشعار مردم.

هۆزخواجە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هۆزۆر: هەزار ف هزار.

هۆزەرۆ: گیایەکە ف گیاهی است.

هۆزەڵان: گیایەکە ئەخورێ ف گیاهی است خوردنی.

هۆزەلاو: هۆزەڵان، گیایەکە لە کانیاودا دەڕوێ ف گیاهی است.

هوزهوز: دەنگی سەیان ف صدای سگها.

هۆژان: فێربوُن، راهاتن ف یادگرفتن، آموختن.

هۆژاندن: فێرکردن، راهێنان، هین کرن ف تعلیم دادن.

هۆژاندی: فێر، راهاتو ف یادگرفته، آموخته.

هوژم: تەکاندان ف تکان دادن.

هوژوم: پەلامار ف هجوم، حمله.

هوژە: گژەی با ف صدای تندباد.

هوُژە: بەگەل دەرچوُنی مێروله ف گروهی رفتن مورچگان.

هوژەم: رەوەدەبەراز ف رمهٔ خوك، گلهٔ گراز.

هۆژین: هەڤۆت، راهاتن. هین‌بوُن ف یادگرفتن، آموختن.

هوس: ١) وس، بێدەنگ بە؛ ٢) رەڵم، رەمڵ ف ١) هیس؛ ٢) ماسه.

هۆسا: ١) وسا، ئاوها؛ ٢) وەستا ف ١) این طور؛ ٢) اُستاد.

هۆست: ئالی، لا، نك، کن، جەم ف نزد.

هۆستا: وەستا ف اُستاد.

هۆستاکار: پیشەسازف استادکار، صنعتگر.

هۆستایی: کارامەیی لە پیشەدا ف اُستادی، مَهارت.

هوستو: ئەستۆ، مل ف گردن.

هۆستە: هۆستا ف اُستاد.

هوسك: وشك، هیشك، زوها ف خشك.

هوسکو: رەڵماوی ف ریگزار.

هوسوُرە: خەزوُر ف خش، پدرزن یا شوهر.

هۆسێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هوُسی: ئەستوندەکی چادر ف ستون چادر.

هوسیرە: خەزوُر ف پدرزن یا شوهر، خش.

هوسیرەما: خەسو ف مادر زن یا شوهر.

هوش: بێدەنگ، وس ف هیس.

هۆش: ١) هش، بیر؛ ٢) وتـەی ڕاوەستانـدنی کەر؛ ٣) بزنی دەم و چاو بەڵەکی رەش و سپی ف ١) هوش؛ ٢) کلمهٔ ترمز اُلاغ، هُش؛ ٣) بز رخسار خلنگ.

هوش‌بوُن: دەنگ لێ‌بڕان، بێدەنگ‌بوُن ف ساکت شدن.

هوشتر: وشتر، دەوەهـ، سار، سال ف شتر.

هۆشتر: هوشتر ف شتر.

هوشترالوك: وشترخۆرکە ف خارشتر.

هوشترەوان: سارەوان ف ساربان.

هوشگ: لەخۆبایی، بەفیز ف متکبّر.

هوشگـە: پارەیێ کە زاوا دەیدا بۆ جیازکڕین ف پولی که داماد برای جهیزیّهٔ عروس می‌پردازد.

هۆشنگ: سێـوی بێ‌باف، هەتیوی باوك‌نەماو ف یتیم پدرمرده.

هوشە: ١) هاشە، دەنگی بای بەقەوەت؛ ٢) درۆو مەحتی خۆ کردن؛ ٣) ئامیانی پەنیر ف ١) صدای تندباد؛ ٢) لاف؛ ٣) پنیرمایه.

هۆشە: ١) وشی، وشی ترێ و خورما؛ ٢) گوڵی دەخڵ؛ ٣) هەستی ئەندام: (هۆشەی بۆکردنی نیە) ف ١) خوشهٔ میوه؛ ٢) خوشهٔ غلّه؛ ٣) حسّ اعضاء.

هۆشەچن: گوڵچین ف خوشەچین خرمن.

هۆشەچە: هۆشەچن ف خوشەچین خرمن.

هوشەك: وشەك، ورشەك ف نگا: وشەك.

هۆشەکاری: خۆهەڵکێشان، پەسنی خۆ دان ف خودستایی.

هوشەکردن: خۆهەڵکێشان، مەحتی خۆ کردن ف لاف زدن.

هوشەکەر: خۆهەڵکێش ف لاف‌زن.

هوُشی: وشی ترێ و خورما ف خوشهٔ میوه.

هوشیار: ١) وریا، خاوەن بیر و هۆش؛ ٢) نەنوستی، بەخەبەر ف ١) هُشیار؛ ٢) بیدار.

هۆشیار: هوشیار ف نگا: هوشیار.

هوشیاربوُن: ١) ئاگادار بوُن لە ماڵێ یا شتێ، چاوێری کردن؛ ٢) لە خەو بێداربوُن ف ١) مواظبت؛ ٢) بیداربودن.

هوشیاربـوُنـەوە: ١) ئاگاردار بـوُن لە شتێ کە نەدەزانـرا؛ ٢) لە خەو بێداربوُنەوە ف ١) آگاهی یافتن؛ ٢) بیدارشدن.

هۆشیاربوُنەوە: هوشیاربوُنەوە ف نگا: هوشیاربوُنەوە.

هوشیارکـردنـەوە: ١) ئاگاکـردن لە شتێ کە نەدەزانـرا؛ ٢) لە خەو بێدارکردن ف ١) آگاهی دادن؛ ٢) ازخواب بیدار کردن.

هوشیـاری: وریایی ف هُشیاری.

هۆشیـاری: هوشیاری ف هُشیاری.

هۆفە: گەندەمو لە دەم‌و چاو لا بردن ف موچینی از رخسار.

هوفە: وفە، کوانێکە لە ئاژەڵ دێت ف نوعی دُمل ویژهٔ دام.

هوفەهوف: هاشەهاشی شەپۆل ف صدای پیاپی امواج.

هۆڤ: ١) کێوی، دڕنـدە؛ ٢) چەقـاڵتـە؛ ٣) ترسێنـەر، پیاوتـۆقێن؛ ٤) زەبەلاحی ملهوڕی هیچ لە دنیا نەزان ف ١) وحشی؛ ٢) گوشت پر رگ و پی؛ ٣) مخوف، ترسناك؛ ٤) گردن کلفت نادان.

هۆڤا: هۆ ئەوێ، هێمایە بۆ دوور ف آنجا، اشاره به دور.

هۆڤـەبەر: ١) ئاکاری وەحشیانە؛ ٢) لەخۆبایی؛ ٣) نامەردو نزم ف ١) رفتار وحشیانه؛ ٢) متکبّر؛ ٣) پست و نامرد.

هۆڤەچو: بۆ هۆو شوێنە ڕۆیشت ف به آنسو رفت.

هۆڤی: کێوی، وەحشی، هۆڤ ف وحشی.

هۆڤیتی: دڕندەیی، بڕێتی لە زوڵم‌کردن ف کنایه از وحشیگری.

هۆڤینی: هۆڤیتی ف نگا: هۆڤیتی.

هۆق: ١) ڕشـانـەوە؛ ٢) دەنگی گەروو لە ڕشـانەوەدا؛ ٣) دەنگی بەرزی گامێش ف ١) قی؛ ٢) صدای گلو در بالاآوردن؛ ٣) صدای گاومیش.

هۆقە: ١) دەنگی گامێش، هۆق؛ ٢) وەقە، سەنگێکە بۆ شت پێ کێشان، حۆقـە؛ ٣) فێڵ‌و تەڵەکە ف ١) صدای گاومیش؛ ٢) وزنی است؛ ٣) حیله و نیرنگ.

هۆقەباز: فێڵباز، دەسبڕ ف حقّه‌باز.

هۆك: ١) تاسـە، ئارەزوو؛ ٢) با، ئیشتیای گان؛ ٣) گە، مان؛ ٤) نۆك؛ ٥) ڕاهی کردن، کردنـەوەی گرێ‌و شتی دژوارو ئاڵـۆز؛ ٦) هێك، هێلکە، هاك؛ ٧) قوژبن، گۆشـــە؛ ٨) نەرم‌ومـــلایم؛ ٩) بیانـــو دۆزینـەوە بۆ کارنەکردن ف ١) آرزو؛ ٢) آرزوی جماع؛ ٣) اعتصاب؛ ٤) نخود؛ ٥) بازکردن گره؛ ٦) تخم‌مرغ؛ ٧) گوشه؛ ٨) نرم و ملایم؛ ٩) بهانه برای تنبلی.

هوك: ١) خوگرتـــن، عادەت‌کردن؛ ٢) گەڕیدەو سەرلـــێ‌شێواو؛ ٣) وازوازی؛ ٤) نەرم‌ومـلایم؛ ٥) خوێلـەکاربوێر، لەبیانو ف ١) عادت و خوگرفتگی؛ ٢) هرزه‌گردِ سراسیمه؛ ٣) دمدمی مزاج؛ ٤) نرم و ملایم؛ ٥) تنبل از زیرکار دررو.

هوکارە: خوپێوەگرتو، ئالوودە ف خوگرفته به عادتی.

هوکارەبوون: خوپێوەگرتن، ئالوودەبوون ف خوگرفتن، عادت کردن.

هوکارە کردن: فێری عادەتێ کردن ف معتاد به عادتی کردن.

هوك‌تادایش: لە قوژبن خزیو ف به‌گوشه خزیده.

هۆکردنەوە: هۆدانەوە ف نگا: هۆدانەوە.

هۆکش: وتەی کەرڕاوەستاندن ف کلمهٔ ترمز الاغ، هُش.

هۆك کردن: مان‌گرتن، گەگرتن ف اعتصاب کردن.

هوك‌موك: کاری بێ‌سەرەو بەرە، تێکەو لێکە ف کاردرهم وبرهم.

هۆکڵ: نۆکەری بەردەست ف پادو، نوکر.

هۆکن: گەگر، مانگر ف اعتصاب کننده.

هۆکە: ئاوا بکە ف چنین کن.

هۆکەر: زەرف لە ڕێزماندا، جێهك ف ظرف در دستور زبان.

هۆکـەك کەروش: ١) ئەم‌بەر ئەوبـەرکردن لە ڕێگەدا؛ ٢) بە ڕێگەی پڕ خوارەکەو پێچەکەدا ڕۆیشتن ف ١) به شکل مارپیچ راه رفتن؛ ٢) از راه پرپیچ و خم عبورکردن.

هۆکی: ١) شەقێنی بەسواری؛ ٢) وازوازی، دەمدەمی ف ١) گوی بازی سواره؛ ٢) دمدمی.

هۆکێ: تۆلاز، نێرێ کە زۆر دەوری مێ بنە دەدا ف شهوت‌رانِ کامجو.

هۆگاڵە: هەراو هوریا ف سر وصدا.

هۆگان: خەتی جووت لەم‌سەر تا ئەوسەر: (هۆگانەجووتێ درێژە) ف طول شیارِ شخم.

هۆگج: بەران، وەران، نێرەبەز ف قوچ.

هۆگچ: ١) شەك‌بەرانی دوساڵە؛ ٢) بەرانی پەڕینێ ف ١) قوچ دوساله؛ ٢) قوچ فحل.

هۆگـر: ١) خوگرتو: (ئەم مناڵە هۆگری منە)؛ ٢) خوو، عادەت: (هۆگری گرتوە) ف ١) اُنس گرفته، عادت کرده؛ ٢) عادت کردن.

هۆگربوون: خوپێ‌گرتن، عادەت کردن ف عادت کردن، انس گرفتن.

هۆگرتن: عادەت‌کردن، خوپێ‌گرتن ف عادت کردن، خوگرفتن.

هۆگری: عادەت‌کردن، خوپێ‌گرتن ف عادت کردن، خو گرفتن.

هۆگە: دێخوون، هۆجەنە ف بندشلوار.

هۆگەچ: ١) بەرانی داشت، بەرانی مەڕتێ‌بەردان؛ ٢) بەرهەڵست، دژ ف ١) قوچ فَحل؛ ٢) معارض، ضدّ.

هول: گوڵێکی زەردە ف گُلی است زردرنگ.

هوڵ: نەخۆشی ئاتەشەك ف بیماری آتشك.

هۆڵ: ١) خاڵی، بێ هیچ شت: (بیابانی چۆڵ‌و هۆڵ)؛ ٢) کڕێوەو مژ؛ ٣) حۆڵ، نەفـام؛ ٤) مەیدانی شەقێن‌و گۆبـازی؛ ٥) گۆی شەقێن؛ ٦) گوڕەو زەنازەنا؛ ٧) دەنگی باریکی گا؛ ٨) دەنگی گوێرەکە؛ ٩) کەللا، هەڵمـــات؛ ١٠) مزراق؛ ١١) ئۆدەی زل؛ ١٢) بڵنـدایی؛ ١٣) چاك، هێژا؛ ١٤) نەتـــرس؛ ١٥) گێرە ف ١) خالـی از هر چیز، کویر؛ ٢) مەوکولاك؛ ٣) هالو؛ ٤) میدان چوگان بازی؛ ٥) گوی چوگان بازی؛ ٦) سروصدا، غریو؛ ٧) صدای نازكِ گاو؛ ٨) صدای گوساله؛ ٩) تیله؛ ١٠) گردنا؛ ١١) اتاق بزرگ؛ ١٢) بلندی؛ ١٣) خوب؛ ١٤) شجاع، نترس؛ ١٥) خرمنکوبی.

هۆڵ: ١) ئاغـەڵی پەز؛ ٢) ژووری گەورە لە ماڵـدا؛ ٣) جاش‌و جانـوی یەکساڵە ف ١) آغل؛ ٢) هال، سرسرا؛ ٣) کُرّهٔ یك سالهٔ الاغ و مادیان.

هوول: ١) واش، بەش: (پیاوێکی زەلامی سوورهـــوول بو)؛ ٢) موزەردی ئامـاڵ خورمایی؛ ٣) سەرلێ‌شێواو، واقوڕ؛ ٤) گای زۆر قەڵەوی زل؛ ٥) بزنی گوێ‌سوور؛ ٦) بۆری خۆڵەمێشی تاریك؛ ٧) خۆهەڵکێشان ف ١) مایل به؛ ٢) مو زرد مایل به خرمایی؛ ٣) سراسیمه، هاج وواج؛ ٤) گاو تنومند و فربه؛ ٥) بزگوش قرمز؛ ٦) خاکستری رنگ تیره؛ ٧) لاف.

هۆڵ ئایاك: ئەوی هەرەچاکە، باشترینەکە ف بهترین.

هۆلارە: شەڵتەی کوندەئاو پێ کێشان ف گالهٔ خیگ آب‌کشی.

هۆلان: گەمەی شەقێن بەگۆچان‌و گۆ ف چوگان‌بازی.

هۆلان: هۆلان ف چوگان‌بازی.
هۆلاندن: ۱) هۆڕاندنی گا؛ ۲) دەنگی درێژی گوێرەکە ف ۱) صداکردن گاو؛ ۲) صداکردن گوساله.
هۆلانه: گەمەی گۆیێن ف گوی بازی.
هۆلباف: خۆهەڵکێش، بەشات‌وشوُت ف لاف‌زن.
هۆلدان: برێتی له ورگ ف کنایه از شکم، معده.
هۆلس: ئارانشین، دژی کۆچەر ف نقطه مقابل کوچ‌نشین، ساکن در یك محلّ ثابت.
هولف: کونی زۆر گوشاد ف سوراخ فراخ.
هولفدو: گرتوخانه ف زندان.
هۆلـك: ۱) کۆخ، خانوی چکۆله له دەشت؛ ۲) کەپر ف ۱) کوخ؛ ۲) خانهٔ باغ، کپر.
هولکاندن: ڕاکێش‌کردن به سەر زەویدا ف بر روی زمین کشیدن.
هۆل کەردش: گێره‌کردن ف خرمن کوبیدن.
هولکی: ۱) بەعەرزا ڕاکێشرا؛ ۲) ڕەتی برد، هەڵەنگوت ف ۱) بر زمین کشیده شد؛ ۲) سکندری خورد.
هولل: ۱) دەمی نیمەڕۆ؛ ۲) هەل ف ۱) ظهرهنگام؛ ۲) فرصت.
هوللا: کولاورۆژنه ف روزنه.
هۆللك: حەشارگەی ڕاوچی ف کمینگاه شکارچی.
هوللکن: قوُچ، قوُچ‌هەڵکەوتو ف مخروط، مخروطی.
هولله: گەمەیەکە به میچ، حوللەمەرەسێ ف نوعی بازی.
هولم: هەڵم، هلم ف بخار.
هۆلمان: مەعدە، مەدە، عوُر، ورگ ف شکمبه، معده.
هۆلنج: دڵ‌پێکاهاتن ف تهوّع.
هولنگ: تراو، شل ف آبکی، رقیق.
هولـوُ: ۱) هەرمێ، هەمـروّ؛ ۲) لوُس، نەرم له دەستـان، دژی زبر ف ۱) گلابی؛ ۲) صاف ونرم.
هولو: خۆخ، کۆخ، قۆخ ف هلو.
هۆلۆشه: پیرخەنیله، برۆشی ساوار ف ریزهٔ بلغور.
هولۆل: هلۆل، ناوخاڵی ف کاوك.
هولـوُلی: ۱) حولحولی، گەللایی‌و سەرەڕۆ؛ ۲) بێ‌ئارام، هەدانەدەر؛ ۳) مەزەبـێکــه پەیڕەوانــی لایان وایه پاش مەرگ گیانیان دەچێتــه بەر زیندەوەرێکی تر ف ۱) گیج و منگ و سَرسری؛ ۲) ناآرام؛ ۳) مذهب تناسخ.
هۆلۆنج: دڵ‌پێکاهاتن، سەرەتای ڕشانەوە ف تهوّع.
هولوەزه: تێکوڵی سەوزی گوێز ف پوست سبز گردو.
هوله: جۆبرە، جۆبرکه، مڵه ف حشرهٔ آبدزدك.
هۆله: ۱) دەنگی بانگ‌کردنی گوێرەکە؛ ۲) دەنگی لێخوڕینی گوێرەکە؛ ۳) دەنگەدەنگی بەگریانەوە: (هەراو **هۆلەهۆلیەتی**)؛ ۴) گێره ف ۱) صدای خواندن گوساله؛ ۲) کلمهٔ راندن گوساله؛ ۳) صدای گریه‌آمیز؛ ۴) خرمنکوبی.
هوُله: ۱) هوُل؛ ۲) قوُله، قیڕاندن بۆ گورگ‌ڕەواندن ف ۱) نگا: هوُل؛ ۲) غریو از پس گرگ.
هۆلـه: ۱) گێره؛ ۲) گونـدێکه له کوردستان ف ۱) خرمنکوبی؛ ۲) نام دهی در کردستان.
هولی: ۱) حولی، لوُس له دەستان؛ ۲) هەڵۆ ف ۱) املس، صاف وخوش دست؛ ۲) عقاب.
هۆلی: ۱) هوّڵ، جاش‌و جانوی ئێکساڵه؛ ۲) گێژی، دەبەنگی، حۆلی؛ ۳) گێرەی کلۆش؛ ۴) گۆچـانی گۆبـازی ف ۱) کُرّهٔ یك سالـه؛ ۲) هالویی؛ ۳) خرمنکوبی؛ ۴) چوگان.
هۆلێ: ئاوها، ئەئاوا، بەم‌جۆرە: (ئەو خەبەر نه **هۆلێ‌یه**) ف این طور، به این نحو.
هۆلی: جاشك‌و جانو ف کرهٔ الاغ و مادیان.
هۆلێر: سپیندار ف چنار، تبریزی.
هولیسك: زمان لوُس، کلکەسوُتەکەر ف متملّق، چرب زبان.
هولیسکی: زمان لوُسی، کلکه سوُته ف تملّق.
هۆلی کرن: گێره‌کردن ف خرمن کوبیدن.
هۆلی کری: گێره‌کراو ف خرمن کوبیده.
هولیلك: ۱) سەقر، باڵدارێکی ڕاوکەره؛ ۲) خەرتەل، ورخال ف ۱) صقر، پرنده‌ای شکاری؛ ۲) لاشخور.
هۆلین: قوُله‌کردن ف غریو راه انداختن.
هۆلێن: شەقێن، گۆیێن ف بازی گوی و چوگان.
هوم: شوم، بێ‌فەڕی: (فلانکەس **بەهومه** یانی شومی هەیه) ف شوم.
هۆم: خۆم، وژم ف خودم.
هوما: پیرۆزه ف هما.
هۆما: خودا، خوا، هوُمای ف خدا.
هوُما: هۆما، خودا، خوا ف خدا.
هومار: تەخت‌و ساف ف هموار.
هۆمارتش: ژماردن ف شمردن.
هوُمارتش: ژماردن، هۆمارتش ف شمردن.
هوُمارتۆخ: ژماریار ف محاسب، آمارگر.
هومال: هاوچاو، بەربەرەکانی کەر ف هم‌چشم، رقیب.
هۆمام: دەسەڵات‌دار، پیاوی مەزن ف شخص مُقتدر.
هۆمان: ۱) خۆمان؛ ۲) خودا به شێوەی کوردی زازا ف ۱) خودمان؛ ۲) خدا.
هۆمای: خودا، هۆما ف خدا.
هوُمای: هۆما ف خدا.
هوُمای‌بکۆ: خوا حەزکا، خوا بیکا ف خداکند، انشاءاله.
هوُمای‌زانۆ: خوا ئەیزانێ ف خدا می‌داند.
هوُمای‌سینەنی: بەشقی خودا، بیکه له ڕاهی خوادا ف بەخاطر خدا.
هوُمـــای کەردك: ۱) سوپـــاسـی خودا؛ ۲) بەرەکـــەتی خودا ف ۱) شکرخدا؛ ۲) برکت خدا.
هوُمای کەنی: بەشقی خودا ف بەخاطر خدا.
هوُمای گرۆتا: خوا لەکۆڵی کاتەوە، خوا گیانی بسێنێ ف خدا او را

بکشد.

هوٛمای گرەوتا: هوٛمای گروٚتا [ف] خدا او را بکشد، خدا جانش بستاند.

هومـایل: مەڕمـەڕشـا. پارچـەی سپی سادە. خامهەلاوی زۆر باش کە دەکرێتە کراس [ف] چلوار.

هوٛمای‌نێکۆ: خوا نەکا [ف] خدانکند.

هوٛمای‌واژۆ: بە ئیزنی خوا [ف] بە امید خدا، بەخواست خدا.

هومایون: ١) قامێکـی کۆنە؛ ٢) ممبـارەك [ف] ١) آهنگی است؛ ٢) فرخندە.

هومایونی: جۆرێ خەت [ف] نوعی خط.

هومایی: هومایل [ف] چلوار.

هۆمایی: تایبەتی، خۆماڵی [ف] مخصوص، خصوصی.

هومبان: هەنبانە، هەوان، هەوانە، هەمانە [ف] انبان.

هومبانی: جانەوەری قاپورکدار [ف] جانوری کە لاك دارد.

هومبەر: همبەر، بەرانبەر [ف] برابر.

هومبی: دو ژنی دو برا بۆ ئێکتـر، دو هێوەرژن [ف] نسبت دو زن دوبرادر باهم، جاری.

هومجـــەهـانی: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

هۆمدەم: هاودەم [ف] همدم.

هۆملکێ: دەگژڕاچوٛنەوە، بەربەرەکانی کردن [ف] مقابلە، رودررویی.

هومە: کوٛپە [ف] خُم.

هۆمە: هومە، کوٛپە [ف] خُم.

هومەراخ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

هومـەرامـان: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

هۆمەرقوم: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

هۆمـەرمـەلا: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

هۆمـەرمـەنـدان: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

هومـەرەسینـا: لەو گونـدانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

هۆمەڵغەزا: چەقەو گورەو زەنازەنای بەکۆمەڵ [ف] همهمە و جنجال وشلوغی.

هۆمەلێرە: دیزەی گۆشتاو تێدالێنان [ف] دیزی آبگوشت.

هۆمەیش: لە کۆکردنەوەی تفاق بوٛنەوە [ف] فراغت از جمع‌آوری علوفە.

هۆمەیی: پەزی بۆری تاریك [ف] گوسفند توسی رنگ تیرە.

هومێ: ئومێد، همێ [ف] امید.

هومێد: هومێ [ف] امید.

هومێدەوار: بەئاوات [ف] امیدوار.

هۆن: ١) پاشگر بەمانا کەسێ کە ئەوەنێ؛ ٢) وەندراو؛ ٣) دەنگی گریانی سەبـرو بەمینگـە: (**هۆنەهۆن** مەکە)؛ ۴) ئەم جۆرەن؛ ۵) هوٛن، ئێوە، ئەنگۆ، هنگ؛ ۶) خەت لەزەویدان بۆ ئاو پێداهێنان؛ ۷) خەوخەون [ف] ١) پسوند بە معنی بافندۀ گیسو یا ریسمان؛ ٢) بافتە؛ ٣) صدای گریۀ آهستە؛ ۴) این طورند؛ ۵) شما؛ ۶) شیار آبیاری در زمین؛ ۷) رؤیا، خواب.

هوٛن: ١) ئەنگۆ، هنگ، هنگۆ، ئێوە؛ ٢) خوٛن، خین، خوٛین، خوێن؛ ٣) دارژانی بێ‌پسانەوە: (**هوٛن هوٛن** فرمێسکی لە چاو دەڕژا) [ف] ١) شما؛ ٢) خون؛ ٣) ریزش بدون انقطاع.

هۆنا: هێشتا، هێمان [ف] هنوز.

هۆناس: سەرپاڵەی دروێنە [ف] سردستۀ دروگران.

هوٛناڵو: خوێناوی [ف] خون‌آلود.

هۆنان: ١) تەنین، چنین؛ ٢) برێتی لە بنیات‌نانی دام‌و دەزگای میری یان بازرگانی [ف] ١) بافتن؛ ٢) کنایە از تشکیل سازمان.

هۆناندن: ژێدەری هۆنان [ف] نگا: هۆنان.

هوٛناو: خوێناو، ئاوی خوێناوی [ف] خونابە.

هۆنـدراو: ١) داوی بەیەکەوە بادراوی تێك‌هەڵکشاو؛ ٢) دەنکەموٛروی بەبەنەوەکراو [ف] ١) بهم بافتە؛ ٢) بەرشتە کشیدە.

هۆندراوە: ١) هۆندراو؛ ٢) برێتی لە بە شێعر گوتراو [ف] ١) نگا: هۆندراو؛ ٢) کنایە از کلام منظوم.

هۆندك: هندك، کەم [ف] کم.

هۆندن: وەندن [ف] نگا: وەندن.

هۆندنەوە: هۆندن، وەندن [ف] نگا: وەندن.

هوندور: ئەندەروٛن، ژوٛرەوە [ف] اندرون، تو.

هوندورین: ژوٛرەوە، هەناو، دەروٛن [ف] درون، تو.

هۆندە: ١) هێندە، ئەوەندە؛ ٢) پتر [ف] ١) این قدر؛ ٢) بیشتر.

هۆندە کە: هندك، کێم، کەم [ف] کم.

هۆنراو: هۆندراو [ف] نگا: هۆندراو.

هۆنراوە: هۆندراوە [ف] نگا: هۆندراوە.

هوٛنڕێژ: خوێنڕێژ [ف] خونریز.

هونژەك: وەنەوز [ف] چُرت خواب.

هونژی: وەنەوزی هاتێ [ف] چُرت زد.

هونـژین: ١) وەنـەوزدان؛ ٢) راکشـانو درێژبـوٛن بۆ سوٛکـەخـەو؛ ٣) خەوبردنەوە، پۆنژین [ف] ١) چُرت زدن؛ ٢) دراز کشیدن برای خواب کوتاە؛ ٣) کسی را خواب بردن.

هۆنقەراس: هانقاس، ئەوهەندە، ئەم‌ئەندازەیە [ف] این اندازە.

هۆنك: فێنك [ف] خنك.

هوٛنك: فێنك [ف] خنك.

هوٛنکایی: فێنکایەتی [ف] خنکی.

هۆنك‌با: بایەکە لە باکوٛری خۆرهەڵاتەوە دێ [ف] باد شمال شرقی.

هوٛنگ: هوٛن، ئەنگۆ، هنگ، ئێوە، هەوە [ف] شما.

هۆنگۆ: هنگ، ئێوە، ئەنگۆ، وە [ف] شما.

هونگوست: قامك، تلی، پلی، تلهی ف انگشت.
هونگوستر: ئەنگوستیلەی دورمان ف انگشتانه.
هونگوستەك: هونگوستر ف انگشتانه.
هونگوستیل: ئەنگوستیلە ف انگشتری.
هونگوستیلك: ئەنگوستیلە ف انگشتری.
هونگولیر: ئەنگوستیلە ف انگشتری.
هونگولیسك: ئەنگوستیلە ف انگشتری.
هونگولیسكێ: كاڵەمستێن، پشكیلان ف نگا: كاڵەمستێن.
هۆننەوە: هۆندنەوە ف نگا: هۆندنەوە، وەندن.
هونە: خەنە، هەنە، گەڵای گیایەكە دەیهاڕن بۆ جوانیو دەرمان دەشێو ڕەنگی سوورە ف حنا.
هۆنـە: ۱) هۆنـدراو، پرچی هۆنـدراو؛ ۲) مووروی هۆنـدراو؛ ۳) نیشانە، نیشانەی باشی، ناكار: (**هۆنەی مێرانەیە**)؛ ۴) بەشوێن یەكا داوەرینی فرمێسـك: (**هـۆنەهۆنە فرمێسكی هاتەخوار**)؛ ۵) ئەوجۆرەن: (بەڵێ گش كەس **هۆنــە** بێوەفــانــە)؛ ۶) دەنگی گریانی سەبـر: (ئـەم **هۆنــەهـۆنـەت** لەچیە؟)؛ ۷) لوورەی گێژاو؛ ۸) هەڵبـەست، شێعـر، بەرانبـەری پەخشــان؛ ۹) نەسیم، شنـە ف ۱) بهم بافته؛ ۲) بەرشته كشیده؛ ۳) نشانۂ خوبی؛ ۴) ریزش اشك پیاپی؛ ۵) چنین هستند؛ ۶) صدای گریۂ آهسته؛ ۷) صدای گرداب؛ ۸) شعر، نظم؛ ۹) نسیم.
هۆنە: ماڵ، خانوی جێگەی ژیان ف خانه.
هۆنەپا: نۆكەری ناوماڵ ف نوكر پادوخانه.
هۆنەدار: بناوانی ماڵ ف خانەدار.
هونەر: دەسڕەنگینی، حونەر ف هنر.
هۆنەر: ۱) كەسێ كە دەهۆنێتەوە؛ ۲) برێتی لە شاعیر ف ۱) بافنده یا به رشته كشنده؛ ۲) كنایه از ناظم شعر، شاعر.
هونەراوی: شتێ كە حونەری تێدا دەكاركراوە ف هنری.
هونەرمەن: حونەرمەند، دەسڕەنگین، بەحونەر ف هنرمند.
هونەرمەند: هونەرمەن ف هنرمند.
هونەروەر: هونەرمەن ف هنرور، هنرمند.
هونەری: حوننەری، هونەرمەندانە ف هنرمندانه.
هۆنهۆن: ۱) گریانی سەبــری بێبڕانـــەوە؛ ۲) فرمێسـك داوەرینی بەشوێن یەكدا؛ ۳) دەنگی گێژاو ف ۱) گریۂ آهستۂ بدون انقطاع؛ ۲) اشك‌ریزی بدون انقطاع؛ ۳) صدای گرداب.
هۆنەك: پرچی وەهۆنراو ف زلف تابیده.
هۆنەهۆنە: هۆنهۆن ف نگا: هۆنهۆن.
هۆنەیی: ئاوەها، بەم تەرزە ف اینطور.
هۆنی: ئاوها، بەمجۆرە ف اینطور، چنین.
هۆنی: برێتی لە دوژمنی خوێنی ف كنایه از دشمن خونی.
هونین: هۆندنەوە ف نگا: وەندن، هۆندنەوە.
هۆنین: هۆندنەوە، موونین، موونادن ف نگا: موونادن.
هۆنینەوە: هۆندنەوە، وەندن ف نگا: وەندن.
هۆو: ۱) بەڵێ، ها؛ ۲) ئەو شتەی دوور ف ۱) كلمۂ جواب، بلی؛ ۲) آن، اشاره به دور.
هۆوا: هۆ ئەوجێیە، هیمایە بۆ دوور ف آنجا، اشاره به جای دور.
هوواتش: پێكەنین، خەنە، كەنین ف خنده.
هوواتە: ۱) پێكەنین؛ ۲) پێدەكەنێ ف ۱) خندیدن؛ ۲) خندید.
هووایش: پێكەنین ف خندیدن.
هۆوت: هوت، هەوت، حەوت، حەفت ف هفت.
هۆوتای: حەفتا. حەفتێ. هەوتای ف هفتاد.
هۆوز: ۱) سەوز، كەسك؛ ۲) حەوز، بڕكە، هەوز ف ۱) سبز؛ ۲) حوض.
هۆوسار: هەوسار ف افسار.
هۆوق: تاق، تاقی گومبەز، هەوق ف سقف گنبد.
هۆول: ۱) هەول، باش؛ ۲) نەترس ف ۱) خوب؛ ۲) نترس.
هۆون: خەو، خەون ف خواب، رؤیا.
هۆونەیش: تواشاكردن، لێمەیزاندن ف نگاه‌كردن.
هووە: پاڕو، سەوڵ، بێڵی دارین ف پارو.
هۆوە: ئەو شتەی لەبەرچاوەو دوور ف آنچیز.
هۆوها: هۆوە ف آنچیز.
هۆوهانێ: ئەوەتا لەوێیە ف اینك آنجا است.
هۆوەت: ئەو شتەت ف آن چیزت.
هۆوەتا: ئەوا لەوێیە ف اینك آنجا است.
هۆوەتانێ: هۆوەتا ف اینك آنجا است.
هۆوەرە: مێشەسی، چرگ، چێرگ ف هوبره.
هۆوهە: ئەو شتە لەبەرچاوە دوورەكە ف آن چیز كه نمایان است.
هۆوەها: ئەوەتانێ لەوێ ف اینك در آنجا است.
هْوە: پاڕو، بێڵی دارین، سەوڵ ف پارو.
هوها: وتەی گاڵتەپێكردن ف كلمۂ تمسخر.
هۆهۆ: ۱) وتەی جوتیار لە جووت‌لێخوڕیندا؛ ۲) بانگ‌كردنی مێگەل؛ ۳) بانــگ‌كردنی كەسێ لەدوورەوە: (هــۆهــۆ مام‌حەســەن)؛ ۴) وتـەی سەیرمانو باوەڕ نەكردن: (**هۆهۆ ئەوە تۆ دەڵێی چی؟**) ف ۱) تكیه‌كلام كشــاورز در شخم زدن؛ ۲) خوانــدن گله؛ ۳) حرف ندای دور؛ ۴) علامت تعجّب و ناباوری.
هوهـو: ۱) دەنگی گریان؛ ۲) خوێنـدنی كوند ف ۱) صدای گریه؛ ۲) صدای جغد.
هوهوكەرە: جۆرێ كوند ف نوعی جغد.
هۆی: ۱) وتەی بانگ‌كردنی دوور؛ ۲) گرێو، مەرج ف ۱) حرف ندای دور؛ ۲) شرط.
هۆیاندن: گـرێوكردن، مـەرج‌دانـان، مەرج‌بەستن، گرۆكردن ف شرط بستن.
هۆیچ: نەتشت ف هیچ.
هوێر: ورد، هوور ف خرد، ریز.
هوێرك: ۱) هوێر؛ ۲) گاتـو، شاتـو؛ ۳) گوێزنگ، قاپ ف ۱) خرد؛ ۲) شاه‌توت؛ ۳) قوزك پا.
هوێزی: ۱) خشت، جۆرێ نێزە بۆ شەڕ پێشو كورد دەكاریان دێنا، زەرگی

شەڕ؛ ۲) گورز؛ ۳) باقەی بەستراو لە گیا؛ ۴) دەسکەگوڵ [ف] ۱) نوعی نیزهٔ جنگی؛ ۲) گرز؛ ۳) بستهٔ گیاه؛ ۴) دسته‌گل.
هۆیسیر: کەندوی لەشوڵ‌تەنراو [ف] کندوی بافته از ترکه.
هۆیسیل: هۆیسیر [ف] کندوی غلّه بافته از ترکه.
هۆیش: چۆش، هوش، پیتی ڕاوەستاندنی کەر [ف] کلمهٔ ترمز الاغ.
هۆیشك: وشك، ئیشك [ف] خشك.
هویکێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هویل: ئاوا، ئاگار: (من لە **هویلا** نەبوم ئەمشەڕە کرِیا) [ف] آگاه، با اطلاع.
هۆیل: ۱) هۆل؛ ۲) حۆل، گێژ؛ ۳) پیاوی مۆخورمایی؛ ۴) والا، بەتاڵ، خالّی [ف] ۱) نگـا: هۆل؛ ۲) سراسیمه، گیج؛ ۳) آدم موخرمایی؛ ۴) خالی، تهی.
هۆین: ۱) ئێوە، وە، هنگ، ئەنگۆ، هۆن؛ ۲) فێر لە فێر بۆن [ف] ۱) شما؛ ۲) یاد از یادگرفتن.
هۆین‌بۆن: فێر بۆن [ف] یادگرفتن.
هۆینك: فێنك، ساردی سازگار [ف] خنك.
هۆین کرن: فێرکردن [ف] یاددادن.
هۆیه: یاڕو، سەوڵ، بێلی دارین [ف] پارو.
هۆیها: وتەی سەیرمان‌و باوەڕنەکردن [ف] کلمهٔ تعجّب و ناباوری.
هویی: هووە، پاڕو [ف] پارو.
هۆیه: نیر، داری سەرملی گاجۆتان لە کاتی جۆت‌کردندا [ف] یوغ.
هە: ۱) خاوەنی بۆن؛ ۲) وشەی دنەدان: (**هە** برام، **هە** کوڕم، **هە** لە منتان کەوێ)؛ ۳) وەرگرە، ها؛ ۴) پیتی فەرمان: (**هەڕ**و، **هەرۆ**)؛ ۵) ئەی، هۆ: (**هـە** یاران)؛ ۶) هەر: (**هە** بێژە، واتا: هەر باخێوە) [ف] ۱) موجود؛ ۲) کلمهٔ تشجیع؛ ۳) بگیر؛ ۴) حرف فرمان و دستور؛ ۵) ای، حرف ندا؛ ۶) همواره.
هەء: نە، نا، هنا [ف] نه.
هەئنا: هنا، نە، نا [ف] نه.
هەب: ۱) دانە، دەنك؛ ۲) تۆزێ، کەموکەیەك؛ ۳) دەغڵ؛ ۴) گزمۆڵەی دەرمان [ف] ۱) دانه؛ ۲) کمی؛ ۳) غلّه؛ ۴) قرص.
هەبا: بۆبا، خاوەنی بۆن بوایە [ف] اگر می‌بود.
هەباس: سوکەڵەناوی عەبباس [ف] مخفّف عبّاس، نام مردانه.
هەباس‌چەمەك: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەبان: ۱) ببونایە، ببوایەن؛ ۲) همبان، هەوان [ف] ۱) اگر موجود بودند؛ ۲) انبان.
هەباندن: حەزلێ‌کردن، خۆشویستن [ف] دوست داشتن.
هەبـانـە: ۱) کۆپـەڵەو جەڕەی بێ‌دەسك؛ ۲) همبان [ف] ۱) خم و تنگ بی‌دسته؛ ۲) انبان.
هەباهەب: تاکەتاکە [ف] یکی یکی، دانه‌دانه.
هەبت: ببێ: (**هەبت** نەبت چونینە) [ف] موجود باشد.
هەبـرمـان: دانـەویڵەو سەوزی وشکی هەڵگیراو بۆ زستـان [ف] بنشن و سبزی خشك ذخیره شده.
هەبڕەش: سیاوڵە، ڕەشکەی کولێرە [ف] سیاه‌دانه.
هەبڕەشك: سیاوڵە، ڕەشکەی کولێرە [ف] سیاه‌دانه.
هەبرینك: برینگی پەزبڕینەوە [ف] دوکارد پشم‌چینی.
هەبرینگ: هەبرینك، دوێردی خوری‌بڕینەوە [ف] دوکارد.
هەبس: حەفس، گرتوخانە [ف] زندان، حبس.
هەبشاندن: بە لرفەو پەلە فرەخواردن [ف] پرخوری شتاب‌آمیز.
هەبکی: دانۆ، دانۆڵە، گەنمی لەئاودا کوڵاو [ف] گندم آب‌پز.
هەبل: ۱) پڕ، تژە؛ ۲) نەخۆشی گرْفت [ف] ۱) پُر؛ ۲) بیماری امتلا.
هەبڵەق: ئەبڵەق، بازو، بازك [ف] خلنگ، اَبْلَق.
هەبلین: ۱) پڕبـوون؛ ۲) نەخـۆشـی گرْفت؛ ۳) تۆشی نەخۆشی گرْفت بۆن؛ ۴) ئاڵۆزبۆن، سەرلێ‌شێوان [ف] ۱) پرشدن؛ ۲) بیماری امتلا؛ ۳) مبتلاشدن به امتلا؛ ۴) سردرگم.
هەبن: بەندی سنگی ڕەشماڵ [ف] بند دیرك سیاه‌چادر.
هەبـو: ۱) بوْ؛ ۲) دارا: (پیاوێ **هەبو** فەقیر نیە)؛ ۳) ئەوی هەیە [ف] ۱) بود؛ ۲) دارا؛ ۳) موجودی.
هەبۆسان: ڕازیانە، گیایەکی بۆن‌خۆشە [ف] رازیانه.
هەبـوْن: ۱) دارایی؛ ۲) دژی نەبۆن: (**هەیەتی**)؛ ۳) ئەوان بۆن [ف] ۱) دارایی؛ ۲) موجودیّت؛ ۳) بودند.
هەبـوْنی: ۱) دژی نەبـوْنی، دەوڵـەمـەنـدی؛ ۲) ژیو ساغی [ف] ۱) ثروتمندی؛ ۲) سلامت.
هەبه: خاوەن بۆن بە: (تۆ نابێ بچی هەر **هەبه**) [ف] موجودباش.
هەبەت: هەڵبەتە، هەڵبەت، بێ‌گومان [ف] البتّه.
هەبەش: هەراش، بەکەیف: (کارگ **هەبەشه**) [ف] بالیده، رشدکرده.
هەبەشیك: جۆرێ مقەڵی لە قوڕ، گڵێنەی وەك مەنقەڵی [ف] نوعی منقل گلین.
هەبەك: ۱) لەپی دەست، بەری دەست؛ ۲) پیچەك، کەموسکەیێ [ف] ۱) کف دست؛ ۲) اندکی.
هەبەکو: وێدەچێ کە [ف] مثل اینکه.
هەبهەب: وشەی دنەو هانەدانە لە شەڕدا [ف] کلمهٔ تشجیع در جنگ.
هەبی: ۱) خاوەن‌بۆن بی؛ ۲) هەبـو؛ ۳) جۆرێ کەندر؛ ۴) لۆکە [ف] ۱) باشی؛ ۲) بود؛ ۳) نوعی کنف، ریسمان؛ ۴) پنبه.
هەبیس: مرۆی تەرکەدنیاو پیاوی خوا [ف] زاهد، مرد خدا.
هەبین: بۆن [ف] بودن، وجود.
هەبینا: تۆزێکی تر، کەمێکی دیکە [ف] اندکی دیگر.
هەپ: ۱) بۆخی زەمینی تەڕ لەبەر گەرمای ڕۆژ؛ ۲) حەپ، عەف، حەپەی سەگ؛ ۳) خواردن لە زاراوی زاروکـانـدا [ف] ۱) بخار زمین؛ ۲) واق سگ؛ ۳) خوراکی درگویش کودکانه.
هەپـرۆن: وردو خاش، لەت‌و کوت: (لـەو شاخـەوە کەفـتـەژێر هەپرۆن‌بەهەپرۆن بو) [ف] خرد و خاش، لت وپار.
هەپـرۆن‌بەهـەپـرۆن: ۱) هەپـرۆنی زۆر؛ ۲) شاخی زۆر بەرزو دژوار: (چیایەکی **هەپرۆن‌بەهەپرۆنە**) [ف] ۱) خردوخاش و درهم شکسته؛ ۲)

پرتگاه بسیار سخت و بلند در کوه.
هەپس: حەفس، گرتوخانە ف زندان.
هەپش: ١) ئەسپێ، سپێ؛ ٢) پژمە؛ ٣) پڕکردنی دەفر بە پاڵەپەستۆ: (جەواڵ **هەپشاندن**) ف ١) شپش؛ ٢) عطسه؛ ٣) آکندن ظرف با فشار.
هەپشاندن: داگرتنی جەواڵ و دەفر پڕاوپڕ و بە پاڵەپەستۆ ف پرکردن ظرف با فشار.
هەپش کرن: پژمین، پشمین، پەنژین، سەبرهێنان ف عطسه‌کردن.
هەپك: ١) کەرکیت؛ ٢) تێلا؛ ٣) بەڕەی ئەستوُر؛ ٤) خواردنی منداڵ بە زمانی منداڵان، هەپێ: (**هەپکێ** بدە بەبکێ) ف ١) شانهٔ پودکوبی؛ ٢) چوب برگ‌کوبی؛ ٣) پلاس و گلیم ستبر؛ ٤) خوردنی در زبان کودکان.
هەپلۆك: ئالەکۆك ف گیاهی از تیرهٔ شنگ.
هەپلە: ١) کورتەبالای قەڵەو، خەپلە؛ ٢) وڕاوە، راواندن، وڕێنە ف ١) کوتاه‌قد چاق؛ ٢) هذیان.
هەپو: ١) تەواوبو بەزمانی زارۆکان، نەما، خەلاس بو؛ ٢) پەپوسلێمانکە ف ١) تمام شد به زبان کودکانه؛ ٢) شانه‌بسر، هُدهُد.
هەپۆ: ١) جۆرێ پێشکەی ورد؛ ٢) هەپە، کەرکیت ف ١) نوعی پشهٔ ریز؛ ٢) شانهٔ پودکوبی.
هەپوُك: پەپو سلێمانە ف هُدهُد، شانه‌بسر.
هەپۆلە: حەپۆل، زرتەزەلامی نەزان ف لندهور نفهم.
هەپە: ١) کەرکیت، هەپك؛ ٢) سەرمژانە؛ ٣) فریو، خەڵەتان؛ ٤) حەپە، عەف، حەپ؛ ٥) ئەو شوێنەی جلکی پێدادەکەن ف ١) شانهٔ پودکوبی؛ ٢) ابزاری در خیش؛ ٣) فریب؛ ٤) واق سگ؛ ٥) رخت‌آویز.
هەپەنان: خاپاندن، فریودان ف فریب دادن.
هەپی: هەپ، خواردن لە زمانی منالاندا ف خوردنی در لهجهٔ کودکان.
هەپێ: وتەی بانگ‌کردنی زارۆك بۆ خواردن، بخۆ ف بخور به زبان کودکانه.
هەپیلۆك: بێ‌فەڕ، خوێڕی ف بی‌عرضه.
هەت: ١) وتەی دنەدانی سەگ؛ ٢) ئازادکردنی بێچو لە مژینی دایك؛ ٣) نك، جەم، کن ف ١) کلمهٔ برانگیختن سگ؛ ٢) آزادی بچهٔ دام برای شیرمکیدن؛ ٣) نزد، پیش.
هەتا: ١) ئەو سەری ماوەو نێوان: (لێرە **هەتا** ئەوێ دو بستە)؛ ٢) وتەی مەرج‌دانان: (**هەتا** نەیەی نایەم)؛ ٣) بۆ ئەوەی: (کارم کرد **هەتا** نەیژی کارناکا)؛ ٤) بێ‌بڕانەوە: (**هەتا هەتایە** قسەت دەگەڵ ناکەم)؛ ٥) تا وەختێ: (**هەتا** تۆم ئاشنا بوُی ئاشنا بوُن/ ئەوێستا موُبەموُ ئەغیارە بێ تۆ) «کوردی» ف ١) حتّیٰ، تا؛ ٢) حرف شرط؛ ٣) تااینکه، برای اینکه؛ ٤) ابد، همیشه؛ ٥) تا وقتی.
هەتار: ١) کوتکی گەورە؛ ٢) تاوێر، بەردی زلی گلارەوەبوُگ لە کێف ف ١) پُتك گچ‌کوبی؛ ٢) صخرهٔ غلتان از کوه.
هەتارەك: لە نەورۆزدا زارۆك نێژنی، واتا: ئاگرۆکە ف اصطلاحی که در جشن نوروز گفته می‌شود.
هەتاسەر: هەمیشە: (دنیا **هەتاسەر** هەر وا نابێ) ف همیشه.
هەتاڤ: تیشکی خۆر، تاو ف تابش خورشید، آفتاب.
هەتاکو: ١) لێرە تا ئەوێ، هەتا؛ ٢) تا ئەمەی: (**هەتاکو** نەیەی نایەم)؛ ٣) تا ئەودەمەی: (**هەتاکو** پار هەر دەهات) ف ١) تا آنجا؛ ٢) شرط این است؛ ٣) تا آن هنگام.
هەتاکونێ: هەتاکو ف نگا: هەتاکو.
هەتاکوێ: تاکام‌جێ؟ ف تاکجا؟.
هەتاکینێ: هەتاکو ف نگا: هەتاکو.
هەتان: ١) تامان، چەپەر، تەیمان؛ ٢) تاوەکو، هەتاکو؛ ٣) تا ئەم ئەندازە؛ ٤) هێشتا بێتە سەری ف ١) در یا دیوارِ از ترکه بافته شده؛ ٢) تااینکه؛ ٣) تا این اندازه؛ ٤) هنوز بیشتر، بازهم افزونتر.
هەتانا: ١) تا ئەم ئەندازە؛ ٢) هێشتا بێتە سەری؛ ٣) تاکو ف ١) تا این اندازه؛ ٢) بازهم بیشتر؛ ٣) تا اینکه.
هەتاناك: ئەم اندازە کەمە ف این مقدار کم.
هەتانوها: تائێستە ف تاکنون.
هەتانهۆ: هەتانوها ف تاکنون.
هەتانە: لاتان هەیە، شك‌دەبەن، ئێوە دێرن ف دارید.
هەتانێ: هەتاکو ف نگا: هەتاکو.
هەتاو: ١) تیشکی خۆر، خۆرەتاو؛ ٢) پەلە، لەز: (بە **هەتاوهات** و تێ‌پەڕی) ف ١) تابش خورشید، آفتاب؛ ٢) شتاب.
هەتاوبردن: تاوانگازبوُن، تاوبردن ف آفتابزدگی.
هەتاوبردو: تاوانگاز ف آفتابزده.
هەتاوبردە: تاوانگاز ف آفتابزده.
هەتاوکەفتن: خۆرهاتن، زەردەی بەیان ف آفتاب برآمدن.
هەتاوکەوتن: هەتاوکەفتن ف آفتاب برآمدن.
هەتاوگاز: تاوانگاز، هەتاوبردە ف آفتابزده.
هەتاوەك: ١) تا بەوێنەی؛ ٢) کەمێ لە زەمان، تاوێك ف ١) تابه‌گونهٔ؛ ٢) مدّت کوتاهی.
هەتاوەکو: هەتاکو ف تااینکه.
هەتاوەکوُنێ: هەتاوەکو، هەتاکو ف تااینکه.
هەتاوەکی: هەتاوەك ف نگا: هەتاوەك.
هەتاوەکینێ: وتەی مەرج، تا ف تااینکه.
هەتاوی کورد: گۆڤارێکی تورکی و کوردی بو سالی ١٩١٠و ١٩١١ لە ئەستەموُڵ دەردەچو ف نام مجلّه‌ای.
هەتاهەتا: بێ‌بڕانەوەی دەم و کات ف اَبَد، تاابد.
هەتاهەتایە: هەتاهەتا ف تاابد.
هەتاهەتایی: تا سەر، بێ بڕانەوەی کات ف ابدی، تابی‌نهایت زمان.
هەتبا: بت‌بوایە ف اگر داشتی.
هەتبان: ئی ئێوە بوُنا ف اگر آنها را داشتی.
هەتتە: وتەی کەرئاژۆتن ف کلمهٔ راندن الاغ.
هەتدان: ١) دنەدانی سەگ، کس‌کس؛ ٢) بەرەڵاکردنی بێچو بۆ

مژینی دایك: (بێچوەکان **هەتدە** با بمژن) ف ١) برانگیختن سگ؛ ٢) آزاد کردن بچهٔ دام برای شیرخوردن.

هەترش: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ف نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

هەترە: ١) بازرە، تەرە؛ ٢) سەرو بەر کردنی گوللەو تیر: (**هەترەی** کرد لێی نەدا)؛ ٣) ورە، ورار ف ١) رفتن بی برگشت؛ ٢) انحراف تیر از هدف؛ ٣) قوّت قلب، شجاعت.

هەترەش: ورە، نەترە، هەترە ف قوّت قلب، زهره، شجاعت.

هەترەك: هەتار، کوتکی بەردشکاندن ف پُتك بزرگ.

هەترەگ: پیری لەکارکەوتە ف پیرلکنته.

هەتك: ١) ناموُس، ئابڕو: (**هەتکی** بردم)؛ ٢) سوُکایەتی بەسەرهێنان: (**هەتکی** کردم)؛ ٣) ئابڕوچوُن ف ١) آبرو؛ ٢) آبروبردن، بی‌آبروکردن؛ ٣) آبرورفتن.

هەتکاندن: ئابڕوبردن ف آبروبردن.

هەتك کردن: هەتکاندن ف آبروبردن.

هەتکی: ئابڕوڕژاو ف آبرورفته، بی‌آبرو.

هەتکیایش: ئابڕونەماو، ئابڕوبراو ف آبرورفته.

هەتلە: ١) ڕەویو، هەڵوەدا؛ ٢) ڕێ‌لێ‌گۆڕاو ف ١) رمیده؛ ٢) گمراه، منحرف از راه.

هەتمچە: نانەجیبی خوێڕی‌و بێ‌ئابڕو ف ناکس بچه، پست.

هەتمچەرەك: هەتمچە ف ناکس بچه.

هەتمچەرەکی: نانەجیبی، خوێڕیایەتی ف دنائت.

هەتوان: مەڵحەم، دەرمانێ کە دەبرینی دەساون ف مرهم.

هەتوتە: هەتوُتە ف نگا: هەتوُتە.

هەتوُتە: مێخەکبەندو شتی بۆن‌خۆش کە بە جلکیەوە دەدروُن ف چیز خوشبو که بر لباس دوزند.

هەتوُڵ: وتەی سەرەتای کایەی حللوربلوُرە ف اصطلاحی در بازی کودکانهٔ اَتَل مَتَل.

هەتوُڵ مەتوُڵ: حللوُربللوُر، کایەی منالانە لاق دەخەنە ناو لاقی یەکترو درێژی دەکەن هەرکامێك نۆرەی هات‌و دەست لە لاقی درا دەبێ لاقی بکێشێتەوە دواوە ف نوعی بازی کودکانه، اَتل مَتل.

هەتە: ١) تۆ خاوەنی ئەوشتەی: (پوُڵە؟ **هەتە**، ماڵە؟ **هەتە**، ئەگەر **هەتە** بمدەیە)؛ ٢) هەتە؛ ٣) نك، جەم، کن ف ١) داری؛ ٢) کلمهٔ راندن الاغ؛ ٣) نزد.

هەتەر: ١) مەودای حوکمی چاو: (چاوم **هەتەری** لێ ناکا، تا چاو **هەتەر** دەکا دەشتە)؛ ٢) سەرو بەر کردنی تیر، وەئامانج نەکەوتن: (تیرم **هەتەر** ناکا، گوللە **هەتەری** کرد)؛ ٣) سوُر لەسەر مەبەست؛ ٤) ئاگر؛ ٥) مەودای تیرگەیشتنێ ف ١) بُرد دید؛ ٢) خطا رفتن تیر؛ ٣) پافشار مُصِر؛ ٤) آتش؛ ٥) تیررس.

هەتەرێ: وشەیەکە لە نەورۆزانە دەگوترێ بەمانا ئەی ئاگر، ئاگرانە ف ای آتش.

هەتەق: وتەیەکە بۆ گاڵتە بەدرۆکردن، درۆیە: (**هەتەق** لەو قسەڕاستە!!) ف اصطلاحی برای مسخره‌کردن سخن دروغ.

هەتەك: ١) ئاتەگ، داوێنی کەوا؛ ٢) نیفۆکی دەرپێ؛ ٣) هاواڵ، هاوڕێ؛ ٤) تەك، نزیك، لا ف ١) دامن قبا؛ ٢) خِشتك شلوار؛ ٣) رفیق، همراه؛ ٤) نزد.

هەتەتوُك: هەتوُتە ف نگا: هەتوُتە.

هەتی: ١) سوُکەڵەی هەتیو، وتەیەکە بۆ گەف: (**هەتی** دەتکوژم)؛ ٢) لە دۆستایەتی‌دا دەڵێن: (**هەتی** بڕوانە، ئای **هەتی** مامە لەو شێرەی) ف ١) کلمه‌ای تهدیدآمیز؛ ٢) خطابی دوستانه.

هەتیتە: پارچەپوُلایەکی کون‌کونە زێڕینگەران تاڵەزێڕی پێ دەگوشن‌و ڕاست دەکەنەوە ف شفشاهنج، از ابزار زرگری.

هەتیم: ١) سێوی، بێ باب‌و داك؛ ٢) هەتی ف ١) یتیم؛ ٢) نگا: هەتی.

تیمچە: ١) هەتمچە؛ ٢) چێشتێکە بە سێب‌زەمینی‌و پیوازو تەماتەو باینجان ساز دەکرێ ف ١) ناکس بچه؛ ٢) غذایی است مرکّب از سیب‌زمینی و پیاز و گوجه‌فرنگی و بادمجان.

هەتیو: ١) سێوی؛ ٢) هەتی ف ١) یتیم؛ ٢) نگا: هەتی.

هەتیوبار: بێوەژنی خاوەن منالی ورد ف بیوهٔ بچه‌دار، مادر یتیمان.

هەتیوباری: ١) حاڵی هەتیوبار؛ ٢) برێتی لە نەداری‌و فەقیری ژنی بێ‌مێرد ف ١) حالت بیوهٔ مادریتیمان؛ ٢) کنایه از بینوایی بیوه.

هەتیوباز: منالباز، بەچەباز ف بچه‌باز.

هەتیوبوُن: باب‌و داك مردن ف یتیم شدن.

هەتیوچە: هەتمچە ف ناکس بچه.

هەتیوخانە: جێگەی بەخێوکردنی سێویان ف پرورشگاه ایتام.

هەتیوکەوتن: هەتیوبوُن ف یتیم شدن.

هەتیومچ: هەتمچە ف ناکس بچه.

هەتیومەتیو: ڕوُتەو پوُتە، ڕوُت‌و ڕەجال ف اوباش.

هەتیوە: ١) وتەی گەف بە سوُکایەتیەوە، هەتی: (**هەتیوە** دەتکوژم)؛ ٢) بە گاڵتەوە دواندنی هاواڵ، هەتی: (**هەتیوە** بزانە چەند خۆشە)؛ ٣) چەلاکی باریکی چادر کە بەر دیرەگی دەدەن؛ ٤) نیسکێنەی توندی بێ‌ڕۆن؛ ٥) تەختەکوێنی کەنارەی ڕەشماڵ کە شۆڕدەبێتەوە ف ١) کلمهٔ تهدید تحقیرآمیز؛ ٢) خطاب میان دودوست صمیمی بدون قید وقیود؛ ٣) ستونك پشتیبانهٔ دیرك چادر؛ ٤) آش عدس غلیظ و بی‌روغن؛ ٥) قطعهٔ آویزان از کنار سیاه چادر.

هەتیوی: ژیانی بەبێ باب‌و داك ف یتیم بودن.

هەجاس: ناوبژیکەر ف میانجی.

هەجاسی: ناوبژی‌کردن ف میانجیگری.

هەجان: ١) هۆزێکی کوردە لە بادینانی کوردستان؛ ٢) کوُپ کە بۆ لەش ڕەق‌بوُن دەکاری دێنن ف ١) نام ایلی در کردستان؛ ٢) بادکش.

هەجانکەر: کەسێ کە کوُپ لە لەش دەگرێ ف بادکش‌گیر.

هەجب: فڕ، فڕپێ‌دادان، خراوگوتن ف بدگویی، هجو.

هەجناندن: داهێزان، هەجنین ف احساس سستی در اندام.

هەجنین: داهێزان، لەش گران‌بوُن ف احساس سُستی در اندام.

هەجو: هەجب، فڕ ف بدگویی، هجو.

هەجوج: ئاجوج، عاجوج، هاجوج، هاوالّی باجوج ف یأجوج.
هەجوجك: توّوی هارمیّ ف تخم گلابی.
هەجەت: ۱) حاجەت، ئەسباب، ئامیّر، ئامراز؛ ۲) بریتی لە کیّر ف ۱) ابزار، وسیله؛ ۲) کنایه از آلت تناسلی نرینه.
هەجەجك: هاجی‌رەشك، پەرەسیّلکەی رەش کە لەمالاّندا هیّلین چیّ دکە ف چلچله.
هەجەر: گوّرستان ف مقبره.
هەجەل: ۱) دەمی دیاری کراو: (ئەم قەرزەت بە **هەجەلی** دومانگ دەدەمیّ)؛ ۲) ئاکامی مەرگ ف ۱) وقت معیّن؛ ۲) اجل.
هەجەمات: حەجامات، کەلّەشاخ گرتن ف حجامت.
هەجهەجك: پەرەسیّلکەی ئاومالاّن، حاجی‌رەشك ف چلچله.
هەجی: حاجی ف حاجّ.
هەچ: ئیشارە بوّ گشتی ناونەبر: (بە **هەچ** لایەکا برّوا، **هەچ** کەس بیّ) ف هرچه یا هرکس.
هەچا: ۱) پیّرا؛ ۲) پیّکەوە ف ۱) بەوسیلهٔ؛ ۲) باهم.
هەچچە: هەتتە ف کلمهٔ راندن الاغ.
هەچك: ئاڵقەی سەری گوریسی باربەند ف حلقهٔ سر رسن باربند، وهنگ.
هەچکوّ: هەر ئیّژی، وەك ئەوە وایە ف مثل اینکه، تو گویی.
هەچکوج: میّوژ ف مویز.
هەچکوچی: مەویژ، میّوژ، میّویژ ف مویز.
هەچە: ۱) کەری سواری: (مامەگیان سواری **هەچەم** ناکەی؟)؛ ۲) وتەی ئاژوّتنی کەر ف ۱) الاغ سواری؛ ۲) کلمهٔ راندن الاغ.
هەچەل: ۱) هەچك؛ ۲) چەتوّن، کاری دژوار ف ۱) وهنگ؛ ۲) مشکل.
هەچەهەج: ۱) دوپاتە لەدوی یەك گوتنی هەچە؛ ۲) بریتی لە قسەی زوّر بیّ‌تام ف ۱) کلمهٔ راندن الاغ؛ ۲) کنایه از یاوه‌گویی.
هەچی: ۱) کیّ بیّ، چی بیّ؛ ۲) هەرچەندی: (**هەچی** بمدەنی دەمەویّ)؛ ۳) هەچك ف ۱) هرکس یا هرچه؛ ۲) هرچند، هرچقدر؛ ۳) وهنگ.
هەچیّکم: گشت شتیّ سەر بە من: (**هەچیّکم** بو دامیّ) ف هرچیز که من.
هەچیم: هەچیّکم ف هرچیز که من.
هەد: ۱) حەد: (**هەدیّ** وی چیه ببە زاڤایێ من)؛ ۲) سنوور؛ ۳) ئەندازە: (لە **هەد** دەرچوە) ف ۱) حدّ لیاقت، شایستگی؛ ۲) مرز؛ ۳) اندازه.
هەدا: ۱) ئوّقره، ئارام، سەکنین؛ ۲) پیّکەوە، هەچا ف ۱) آرام؛ ۲) باهم.
هەدادان: داسەکنین، ئارام‌گرتن ف آرام گرفتن.
هەدار: ۱) هەدا، ئوّقره؛ ۲) کەسیّ بە پارە کوّمەك بە خەلّك دەکا؛ ۳) دارایی؛ ۴) بەخت؛ ۵) زرینگ، وشیار: (کوّچکیّ مە زەهف **هەدارە**) ف ۱) آرام؛ ۲) نیکوکار، کمك‌کنندهٔ مالی؛ ۳) دارایی؛ ۴) بخت؛ ۵) زرنگ، هوشیار.
هەداری: ۱) دەسگیروّیی، کوّمەگی پارە؛ ۲) خاترجەمی؛ ۳) سەبووری‌هاتن ف ۱) کمك مالی؛ ۲) آسودگی خاطر؛ ۳) تسکین خاطر.
هەدان: ۱) ئوّقره، داسەکنان؛ ۲) نیشانەی پرسیار،؟؛ ۳) گومان ف ۱) آرام، قرار؛ ۲) علامت سؤال؛ ۳) شكّ، گمان.
هەدد: بەردی قەبر ف سنگ قبر.
هەدراندن: هەداپیّ‌دان، داسەکناندن ف آرام کردن.
هەدراندی: ئوّقره‌گرتو ف آرام گرفته.
هەدره: ۱) لە ئازەحەتیان مردن؛ ۲) ئامادەی کار، چاپك، چالاك ف ۱) از شدت ناراحتی مردن؛ ۲) چابك.
هەدرین: دامرکان، داسەکنین، ئوّقره‌گرتن ف آرام گرفتن.
هەدناندن: خاترجەم‌کردن ف اطمینان خاطر بخشیدن.
هەدەر: فیرّوّ ف ضایع، هدر.
هەدەف: ۱) تەپوّلکە؛ ۲) ئامانج؛ ۳) دوّزو مەبەست ف ۱) تپهٔ کوچك؛ ۲) هدف؛ ۳) مرام، مقصود.
هەدی: کەی وایە؟ ف کی چنین است؟.
هەدیایش: هەدادان، ئوّقره‌گرتن، ئارام‌بوون ف آرام گرفتن.
هەدیداندن: هەرەشەکردن، گەف‌کردن ف تهدیدکردن.
هەدیە: دیاری، سەوقات ف ارمغان.
هەر: ۱) تەنیا: (**هەر** خوّت وەره)؛ ۲) بەشوێن یەکا: (**هەر** هات و **هەر** دیّت)؛ ۳) دایم: (**هەر** هەبی، **هەر** خوّش بی)؛ ۴) بیّ‌گومان: (مەترسە **هەر** دیّم بوّ ماڵتان)؛ ۵) چوّنەکایی بیّت: (**هەر** بمدەیە جا بزانە چی‌دەکەم)؛ ۶) ئەگەر: (**هەر** بیخوّی دەزانی چیه)؛ ۷) بیّ‌درەنگ: (**هەر** هات ملی نا لە جویّن‌دان)؛ ۸) هەچ، هەمو: (**هەرگا**، **هەرکەس**، **هەرچی**)؛ ۹) کەر، گوێرێژ؛ ۱۰) هەقمەق؛ ۱۱) بەفیز؛ ۱۲) خاك ف ۱) فقط؛ ۲) نشانهٔ توالی واستمرار؛ ۳) همیشه؛ ۴) حتماً؛ ۵) درهرحال؛ ۶) اگر؛ ۷) فوراً؛ ۸) همه را شامل شود، هر؛ ۹) خر، الاغ؛ ۱۰) احمق؛ ۱۱) متکبّر؛ ۱۲) خاك.
هەرِ: ۱) حەری، قوڕ؛ ۲) زیقە، گریانی منداڵ؛ ۳) زەرەی کەر، گوره؛ ۴) خاك، خوّل ف ۱) گِل؛ ۲) صدای گریهٔ بچه؛ ۳) عرعر الاغ؛ ۴) خاك.
هەرا: ۱) گیرەو کیّشە، پشیّوی؛ ۲) بانگ، قاو؛ ۳) هەراو، پان، گوشاد؛ ۴) دوور، دژی نزیك ف ۱) آشوب و هنگامه؛ ۲) ندا، صدای بلند؛ ۳) فراخ، گشاد؛ ۴) دور.
هەڕا: غار، رِا، قاچان ف دو، گریز.
هەڕاج: حەراج ف حراج.
هەڕاج کردن: شت‌فروّشتن لەناو خەڵکا کیّ نرخی پتری پیّ‌بدا بوّ ئەو بیّ ف حراج کردن.
هەڕاجەبازار: حەراجەبازار ف بازار حراج.
هەرادیای: تەواوبوون، تەمامیای ف تمام شدن.
هەڕاز: هاتوچوّ لە جوّلاّنەدا ف نوسان، آمدورفت در تاب.
هەڕازگە: جوّلاّنە ف تاب.
هەراژ: ۱) رشانەوە، وەرِشین؛ ۲) قرِیی رِشانەوە ف ۱) قی؛ ۲) تهوّع.
هەڕاژ: هەڕاج ف حراج.
هەراس: ۱) ئیسراحەت و ئارامی: (**هەراسی** پیّ‌هەڵگرتوم)؛ ۲) جارِز، وەرِەز؛ ۳) ترس ف ۱) آرامش و قرار؛ ۲) پکر؛ ۳) ترس.

هەراسان: جاڕز، وەڕەز ف پکر.

هەراسە: ۱) ترس، خۆف؛ ۲) داوەڵ، داهۆڵ ف ۱) بیم، هراس؛ ۲) مترسك.

هەراش: ۱) لەگەشـە، بەگەشـە؛ ۲) هەراژ؛ ۳) گەڵاو چڵوی کە بەسەر دارەڕای دادەن، ئاڵاش؛ ۴) لەبـەریەك هەڵوەشاو، ریزاڵ: (گۆشتەکە **هەراش هەراش** بو) ف ۱) بالنـده، نمـوکـرده؛ ۲) تهوّع و قی؛ ۳) انبیره، پوشال روی سقف؛ ۴) ازهم گسیخته، ازهم پاشیده.

هەراش‌ناوس: ناوسی نزیك بە زان ف آبستن نزدیك به زایمان.

هەراش‌بوْن: ۱) گەشـەکـردن: (بـەرخەکە **هەراشە**، شیناوەرد **هەراش** بوە)؛ ۲) لیـك‌بلاوبـوْن ف ۱) شکوفـاشدن، بالنده‌شدن؛ ۲) ازهم پاشیدن.

هەراش‌هەراش: لەبـەریەك بلاوبـوْگ: (گۆشتـەکـە ئەوەنـدە کوڵیوە **هەراش‌هەراش** بوە) ف ازهم پاشیده.

هەراشە: نەخۆشیەکی دەخڵە کە زۆرواوەو بارانی نەبوە ف از بیماریهای غلات از بی‌آبی.

هەڕافتن: ۱) ڕوْخان، تێك‌ڕوْخان، رمان؛ ۲) ڕوْخاندن ف ۱) فروریختن دیوار و...؛ ۲) فروریزاندن.

هەراقستش: دوْرکەوتنەوە ف دورافتادن.

هەراکـردن: ۱) قاوکردن، دەنگ‌بەرزکردنەوە؛ ۲) کێشەو گێرەکردن ف ۱) صدا بلند کردن، بانگ برآوردن؛ ۲) مجادله‌کردن.

هەڕاکردن: غاردان، راکردن ف دویدن، گریختن.

هەڕاڵـە: ۱) شکـوفە، کلۆك، کوڵوك، پشکۆژ؛ ۲) جاڕ، بانگاواز ف ۱) شکوفهٔ درخت؛ ۲) ندا در دادن، جار.

هەرام: حەرام، ناڕەوا ف ناروا.

هەرامزا: حەرامزادە، بیژی، بیژو، پیچ ف حرامزاده.

هەرامزادە: هەرامزا، بیژو ف حرامزاده.

هەراموەر: حەرام‌خۆر ف حرام‌خوار.

هەرامە: ۱) وانێك، واك، وانەك، ئەوتشت، هین؛ ۲) کامە، کێهە؟ ف ۱) آن چیز؛ ۲) کدام، کدامین؟.

هەران: کۆمەڵەکەر ف خران.

هەرانانەوە: کێشەسازکردن، ئاژاوەنانەوە ف آشوب بەپا کردن.

هەڕانن: زەڕاندن ف عرعرکشیدن.

هەرانە: بەفیز، کەرانە، لەخۆبایی ف متکبّر، مغرور.

هەراو: گوشاد، فرەهـ ف گشاده، گشاد.

هەراوزەنا: چەقەو گوڕە، زەنازەنا ف جنجال و هیاهو.

هەراوهوریا: هەراوزەنا ف جنجال و هیاهو.

هەراهەرا: قاوەقاو، قیڕەقیڕ ف سر وصدا.

هەرایەر: دوْرتر و دوْرتر، هەر دوْرتر ف دور و دورتر.

هەرایەی: هەراوی، پان‌و بەرینی ف فراخی، گشادی.

هەرایی: پانایی، بەرینایی ف عرض، پهنا، گشادی.

هەربزە: گندۆرە ف خربزه.

هەربل: ۱) هەبل؛ ۲) ئاڵۆزی‌و تێك‌هالاوی ف ۱) نگا: هەبل؛ ۲) درهم برهمی.

هەربـلانـدن: ۱) ئاڵۆزکردنی ڕیس؛ ۲) بریتی لە ئاڵۆزکردنی کار؛ ۳) خاپاندن ف ۱) سردرگم کردن رشته؛ ۲) کنایه از بهم ریختن کار؛ ۳) فریب دادن.

هەربلین: ۱) هەبلین؛ ۲) فریوخواردن ف ۱) نگا: هەبلین؛ ۲) فریب خوردن.

هەربو: بێ‌پێشینە، هەمیشە خاوەنی بوْد ف ازلی، پایندهٔ بی‌آغاز.

هەربوْگ: هەر بو ف نگا: هەربو.

هەربوْگە: دایم بوە، نەبوْنی نەدیوە ف همیشه بوده.

هەربوْنی: نەمری، بێ‌پێشوْنە ف جاودانی، پایندگی.

هەربەنە: کەردار، چاروێدار، خەربەندە ف چاروادار.

هەربی: بەئاشکرا، رەپ‌و ڕاست ف بی‌پرده، رك.

هەربینا: هەبینا، بەوزوانە، لەناکاو ف به همین زودی.

هەرپلە: وڕاوە، ڕاوە، قسەپەڕاندن ف هذیان.

هەرت: ۱) وتـەی گەڕانـدنـەوەی گاجـوْت لە خەتی جوْتـا؛ ۲) ناوی دەشتێکە لە کوردستان ف ۱) کلمه‌ای برای بازگرداندن گاو در شیار شخم؛ ۲) نام دشتی در کردستان.

هەرتا: ۱) تەنیا بوْ ئەمەی؛ ۲) گش داویْ ف ۱) **فقط برای اینکه؛ ۲) هر نخی.**

هەرتاك: گش نێکیان ف هردانه، هرفرد.

هەرتاکو: تەنیا بوْ ئەمەی، هەرتا ف فقط برای اینکه.

هەرتاوەکو: هەرتاکو ف فقط برای اینکه.

هەرتاوەکوْنێ: هەرتاکو ف فقط برای اینکه.

هەرت‌دانەوە: زڤڕاندنی گا لە خەتی جوْت‌دا ف بازگرداندن گاو در شخم.

هەرتشت: ئەوی شتە بەگشتی: (**هەرتشت** بزراقی مروْڤ بستوری دێتە شکاندن) ف هرچیز.

هەرتك: دوەکان ف هردو.

هەرتکان: هەرتکی ئەوان ف هردوی آنها.

هەرتکو: ئێوە دوان ف هردوی شما.

هەرتکیان: دوانەکان پێکەوە: (**هەرتکیان** بابێن **هەرتکیانم** دەوێ) ف هردوی آنها با هم.

هەرتم: هەردەم، هەرگا، هەرگاف ف هرگاه.

هەرتوْ: تەنیا توْ ف فقط تو.

هەرتوْش: ولاتێکە لە کوردستان ف منطقه‌ای در کردستان.

هەرتوْشی: عەشیرەتێکە لە کوردستان ف عشیره‌ای در کردستان.

هەرتـە: ۱) وتـەی زڤـڕانـدنی گا لە جوْتـا، هەرت؛ ۲) هەرتـوْ؛ ۳) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) کلمهٔ برگرداندن گاو در شیار شخم؛ ۲) تنها تو؛ ۳) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەرتـەل: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەرتین: ئاخ‌هەڵکێشان لە عەزرەتان ف آه حسرت کشیدن.

هەرجا: لە جێگەی خۆی، قەیدی نیە: (فەرمایشتەکەت بە **هەرجا** بەڵام من نێژم) ف بەجای خودش.

هەرجار: گش دەحفەیێ ف هر بار.

هەرجارەکی: ۱) هەرجار؛ ۲) هەر تەنیا جارێك ف ۱) هر بار؛ ۲) فقط یکبار.

هەرجایی: ۱) گەڕیدەو ماڵانگەڕ؛ ۲) گوڵێکە لە وەنەوشە دەکا ف ۱) ولگرد؛ ۲) گلی است شبیه بنفشه.

هەرجن: بادامەتاڵە ف بادام تلخ کوهی.

هەرجو: تکا، ئەرجو، خوایشت، مەهدەر ف خواهش.

هەرجۆر: چۆناوچۆن بێت ف هرطور.

هەرجوُر: هەرجۆر ف هرطور.

هەرجێ: کام شوێن بێت ف هرکجا.

هەرچاخ: هەردەم ف هرگاه.

هەرچاوا: هەرچلۆنێك ف هرطور.

هەرچشت: هەرتشت ف هرچیز.

هەرچقاس: هەرچەند ف هرچند.

هەرچقاش: هەرچەند ف هرچند.

هەرچڵە: ۱) چەرخ‌و دارو بارێ کە بەرداشی پێ دەگوێزنەوە؛ ۲) گش‌یەك لە لقەکان: (ریحانەم هەیە **هەرچڵەی** کوڕێ ئەژی) ف ۱) چرخ و چوبهای وسیلهٔ انتقال سنگ آسیا؛ ۲) هرشاخه‌ای.

هەرچم: هەچیم ف هرچە من.

هەرچۆن: بە کام باردا، هەرجۆر ف هرطور.

هەرچەن: ۱) ئەوەندەی، ئەو ئەندازەی؛ ۲) ئەگەرچی ف ۱) هراندازە، هرچقدر؛ ۲) اگرچە.

هەرچەند: هەرچەن ف نگا: هەرچەن.

هەرچەندژی: ئەگەریش، دەگەڵ ئەوەشا ف بااینکه.

هەرچەندە: هەرچەن ف نگا: هەرچەن.

هەرچی: ۱) هەرتشت؛ ۲) هەرچەند؛ ۳) خوێڕی‌و بێ‌نرخ: (**هەرچی‌و پەرچی**) ف ۱) هرچیز؛ ۲) هراندازە؛ ۳) ناچیز، بی‌ارزش.

هەرچی‌چۆنێ: لە هەربارێك‌دا: (**هەرچی‌چۆنێ** بێ ڕامان‌بواردوە) ف بەهرجهت، درهرحال.

هەرچیکۆ: هەرچەن ف نگا: هەرچەن.

هەرچیم: هەچیم ف هرچەمن، هرچە مرا.

هەرچی‌پەرچی: بنیادەمی خوێڕیو بەرەڵدا ف اوباش.

هەرچی‌و پەرچی: هەرچی‌پەرچی ف اوباش.

هەرچێوە: ۱) هەرتشتێ؛ ۲) هەرچەند ف ۱) هرچیز؛ ۲) هراندازە.

هەرحاڵ: هەرهال، هەرچۆنێ بێت ف درهرحال، هرطور کە باشد.

هەرخستن: ۱) وەبەرتاودان بۆ وشك‌بوُنەوە؛ ۲) گوێ‌ڕاگرتن بۆ بیستن ف ۱) پهن کردن در آفتاب؛ ۲) گوش فرادادن برای شنیدن.

هەرخۆت: ۱) تەنیا تۆ؛ ۲) ئەرخۆت، لوڵەپی مەشکە ف ۱) تنها خودت؛ ۲) چوب دستگیرهٔ مشک.

هەرد: ۱) عەرد، زەمین؛ ۲) شاخی سەخت‌و پڕ بەرد؛ ۳) هەرتك ف ۱) زمین؛ ۲) کوە سنگی و سخت؛ ۳) هردو.

هەڕد: ۱) ئارد؛ ۲) هاڕاو ف ۱) آرد؛ ۲) خردشدە، گردشدە.

هەرداندن: توُڕەکردن، سڵ‌کردن، خەیداندن ف خشمگین کردن.

هەردك: هەرتك ف هردو.

هەردن: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەردو: هەرتك ف هردو.

هەردوُك: هەرتك ف هردو.

هەردوکان: هەرتکان ف هردوی آنها.

هەردونە: ناوی دوگوندی کوردستان کە بەعسی وێرانی کردن ف نام دو روستای کردستان کە بعثیان ویران کردند.

هەردە: ۱) خوارن، خۆراك؛ ۲) ساراو چۆل، بیاوان؛ ۳) زورکان، دەشتی بەگردولکە؛ ۴) تەرەو چۆلگەرد؛ ۵) وەك، لە چەشنی: (**هەردە جارانِ**) ف ۱) خوردن، خوراك؛ ۲) بیابان؛ ۳) دشت پرتپە ماهور؛ ۴) خُل بیابانگرد؛ ۵) مانند، مثل.

هەردەبانان: کۆساران ف کوهساران.

هەردەبیر: وازوازی ف متردّد، دمدمی.

هەردەجاران: ڕۆژگارانی پێشین ف درزمانهای گذشتە.

هەردەر: هەرکوێ، هەرجێ‌یە ف هرکجا.

هەردەگێڵ: چۆلگەرد ف ویلان و آوارهٔ بیابان.

هەردەم: ۱) گش وەخت؛ ۲) لە کام وەختا ف ۱) هردم، همیشە؛ ۲) هرگاه.

هەردەمی: وازوازی، هەردەبیر ف متردّد، دمدمی.

هەردەن: خواردن، خارن ف خوردن.

هەردەنی: خواردەمەنی، شیاوی خواردن ف خوردنی.

هەردی: خەڵکی کێوپارە ف کوهستانی.

هەردیسە: ئەڕدێن، ردێن، ریش، موی بان چەنەو چڕو چاو ف ریش.

هەردین: قەڵس‌بوُن، سڵ، خەیدین ف خشمگین شدن.

هەڕدین: لەبەریەك بڵاوبوُن لەبەر کوڵین: (گۆشت **هەڕدیە**) ف از هم پاشیدن در اثر پختن.

هەردینان: هەردوکیان ف هردوی آنها.

هەررك: وشەیەکە بۆ سەیرمان‌و واق‌وڕمان ف کلمهٔ تعجّب.

هەررۆ: گش ڕۆژێ ف هر روز.

هەررۆژ: هەررۆ ف هر روز.

هەررۆژی: ڕۆژانە، هەموڕۆژێك ف روزانە، همەروزە.

هەررۆیی: هەررۆژی ف همەروزە.

هەرز: ۱) فیڕۆ، بەهیچێ‌چوُگ، خەسار؛ ۲) فریزو، فرێز؛ ۳) بژار، گیای بێ‌بەهرە ف ۱) ضایع، هدر؛ ۲) فریز؛ ۳) گیاه هرزە.

هەرزا: ۱) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ۲) ناوی عەشیرەتێکە ف ۱) ناحیه‌ای درکردستان؛ ۲) نام عشیره‌ای است.

هەرزاڵ: ۱) پێڕك؛ ۲) کەپری ناوڕەزو بێستان کە لەسەرویوە چاویان ا

هەموی بیٚ ف ١) سکوماندی از جوب برای اثاثیهٔ چادر؛ ٢) کلبهٔ باغ.

هەرزالك: هەرزاڵ ف نگا: هەرزاڵ.

هەرزاڵـە: ١) هەرزاڵ، پیٚرك؛ ٢) ریٚزەلە ف ١) سکوی اثاثیهٔ چادر؛ ٢) نگا: ریٚزەلە.

هەرزان: ١) کەمنرخ؛ ٢) بیٚبەزەیی ف ١) ارزان؛ ٢) بی‌لطف.

هەرزانبایی: کەمنرخ ف ارزان قیمت.

هەرزانفرۆش: ١) شتفروشتن بە نرخی کەم؛ ٢) کەسیٚ کە شت بە نرخی کەم دەفروشیٚ ف ١) جنس ارزان فروختن؛ ٢) کسی کە ارزان می‌فروشد.

هەرزان کڕ: ١) بریٚتـی لە فەقیرو نەدار؛ ٢) بریٚتی لە چروك‌و ڕژد ف ١) کنایە از بینوا؛ ٢) کنایە از خسیس.

هەرزانی: ساڵی خۆش‌و پڕ بەرەکەت ف سال نیکوی پرحاصل.

هەرزبوٗن: بەفیرۆچوٗن، زایەبوٗن ف بەهدررفتن.

هەرزل: ئەنگوتکەهەویری پچوٗك ف چونهٔ کوچك خمیر.

هەرزڵ: پواوی لەبـەریەك‌چوٗگ، رزیوی هیچ بەسەر هیچەوە نەماو ف پوسیدهٔ ازهم دررفتە.

هەرزەلە: دو گوندی کوردستانن بەعسی ویٚرانی کردن ف دو روستای کردستان کە بعثیان ویران کردند.

هەرزڵ هەرزڵ: تەواو پواو ف تمام پوسیدە و از کار افتادە.

هەرزن: دانــەویٚڵەیەکی سوٗری زۆر وردە بژیوە دەکـریٚتـە نان. زۆرتـر *خواردنی مامرو مەلە*، باچیك ف ارزن.

هەرزنـە: ١) خونچـەی گوڵی ڕەز؛ ٢) گیایەکی بژارە لە توتن‌دا ف ١) غنچهٔ شکوفهٔ تاك؛ ٢) گیاهی هرزە در کشتزار توتون.

هەرزنەتاڵە: جۆریٚ هەرزن کە تامی تاڵە، گاڵ ف ارزن تلخ، گال.

هەرزنەکیٚویلە: گیایەکە بەریٚکی وەك هەرزن دەگریٚ ف ارزن کوهی.

هەرزنـەگـەورە: گارس، هەرزنـەسپیلکـە کە بە هیٚشو دەبیٚ‌و دەنکی درشتە، زوراٚت ف گاورس.

هەرزنەگیٚلۆش: جۆریٚ هەرزن کە شکڵی لە گەنمەشامی دەکا ف نوعی ارزن با دانەهای مانند بلال.

هەرزە: ١) گیای بژار؛ ٢) بڵح‌و جلف؛ ٣) سەرسـەخت‌و لاسار ف ١) گیاه هرزە؛ ٢) سبکسر؛ ٣) خیرەسر.

هەرزەبیٚژ: چەنەباز، چەنەدریٚژ، چەڵتەباز ف وراّج.

هەرزەچن: بژارکەر ف وجین کنندە.

هەرزەچەنە: هەرزەبیٚژ ف وراّج.

هەرزەکار: تازەلاوی موٗڵیٚ نەهاتو ف نوجوان.

هەرزەکاری: ڕۆژانی لاوی ف دوران نوجوانی.

هەرزەگۆیی: قسەی بیٚتام گوتن ف ژاژخایی.

هەرزەڵ: ١) هەرزاڵ، پیٚرك؛ ٢) کەپرەشینەی جوٗلەکان ف ١) سکوی چوبی در چادر، نگا: هەرزاڵ؛ ٢) جشن میوەبندان کلیمیان.

هەرزەیی: کاری سوٗك‌و بیٚئابڕویانە ف کار جلف و سبکسرانە.

هەرزیل: هەرزاڵ ف نگا: هەرزاڵ.

هەرزین: هەرزن ف ارزن.

هەڕژانــدن: ١) پڵیخــانــدنــەوە؛ ٢) لەنــاوبــردن، نەهیٚشتن؛ ٣) هەلابـەهەلاکردن؛ ٤) بیٚهوٗدە خەرج کردن، دەستبڵاوی نە لەجیٚی خۆی‌دا ف ١) لەکــردن؛ ٢) ازبین بردن؛ ٣) ازهم پاشیدن دراثــر جوشانیدن زیاد؛ ٤) اسراف، خرج بی‌معنی کردن.

هەڕژین: هەلاهەلابوٗن ف لەولوردە شدن در اثر جوشیدن زیاد.

هەرس: ١) ورچ، حەش؛ ٢) فرمیٚــسك، روٚنـدك، ئەسـر، ئەسرین؛ ٣) عەزرەت، تاسـە؛ ٤) نزگەرە؛ ٥) هەڵکیٚشـانی ئاخ ف ١) خرس؛ ٢) اشك؛ ٣) آرزو؛ ٤) سکسکە؛ ٥) آە کشیدن.

هەڕستاندن: ١) تیٚك‌شکاندن؛ ٢) وردوخاش کردن؛ ٣) پیٚ‌ڕیٚخستن؛ ٤) لە خەو بیٚدارکــردنـەوە؛ ٥) بڵنـدکـردن‌و ڕاوەستـانـدن ف ١) درهم شکستن؛ ٢) خرد و خمیرکردن؛ ٣) زیر پا لە کردن؛ ٤) ازخواب بیدار کردن؛ ٥) بلند کردن و برپا نگهداشتن.

هەڕستن: پاڵ‌ویٚکدان، لیٚك‌جوٗت‌بوٗن بە توندی، پیٚکەوەلکانی بیٚ نیٚوان ف محکم بە هم چسبیدن.

هەڕستین: ١) شکـانـدن؛ ٢) وردوخاش کردن؛ ٣) پیٚ‌ڕیٚخستن ف ١) شکستن؛ ٢) خردوخمیرکردن؛ ٣) زیر پا لە کردن.

هەرسەك: هەڵتاوین، تاواننەوەی خۆراك لە ورگ‌دا ف هضم، گوارش.

هەرسی: ئەسرین، روٚندك ف اشك.

هەرسیٚ: ١) ئیٚك دەگەڵ دوان پیٚکەوە؛ ٢) ورچیٚك ف ١) هرسە باهم؛ ٢) یك خرس.

هەرسیڕشنایش: فرمیٚسك‌ڕژاندن ف اشك ریختن.

هەرسیك: جرجەمشك ف موش کور.

هەرسیٚك: هەرسیٚ ف نگا: هەرسیٚ.

هەرسیٚکان: ئەو ئیٚك دەگەڵ دوەکە ف هرسەشان.

هەرسیٚکیان: ١) هەرسیٚکان؛ ٢) ورچیٚکیان ف ١) هرسەشان؛ ٢) یکی از خرسها.

هەرسیل: بەردی گۆشەی بناغەی دیوار ف سنگ شالودهٔ نبش دیوار.

هەرسین: ١) مەڵبەندیٚکە لە کوردستان؛ ٢) فرمیٚسکاوی ف ١) ناحیەای در کردستان؛ ٢) اشك‌آلود.

هەرش: ئەسرین، روٚندك، فرمیٚسك ف اشك.

هەڕش: ١) فیڕۆ، خۆرایی؛ ٢) مەزەختی بەفیڕۆ ف ١) هدر؛ ٢) اسراف.

هەڕشان: ١) لەبەریەك بڵاوبوٗن لەبەر کوڵان؛ ٢) پڵیخانەوە ف ١) ازهم پاشیدگی؛ ٢) لەشدن.

هەڕشـاندن: ١) لەبەریەك بڵاوکردن؛ ٢) پڵیخاندنەوە؛ ٣) هەرژاندن ف ١) ازهم پاشیدن؛ ٢) لەکردن؛ ٣) ازبین بردن.

هەرشت: هەرچتیٚ ف هرچیز.

هەڕشتن: هەڕشاندن ف نگا: هەڕشاندن.

هەرشتە: هەرشت ف هرچیزی.

هەڕشتە: ئاردەبەهاروی بە ئاوشیٚلدراوی داوداوکراوی وشکەوەکراو ف رشتهٔ آشی.

هەرشتیٚ: هەرشت ف هرچیزی.

هەرْشتی: ۱) رێزالْ بوُگ؛ ۲) پلْیخاو ف ۱) ازهم پاشیده؛ ۲) لەشده.
هەرشەم: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هەرشەو: گش شەویْ ف هرشب.
هەرْشین: هەرْشتن، هەرْشاندن ف نگا: هەرْشاندن.
هەرْفاندن: تێكرْوخاندن، رْماندن ف خراب کردن، فروریزاندن.
هەرْفتاندن: تێك رْوخاندن ف فروریزاندن.
هەرْفتن: تێكرْوخان ف ریزش کردن دیوار و کوه.
هەرْفتی: تێكرْوخاو ف درهم ریخته، ریزش کرده.
هەرْفتین: هەرْفتن ف ریزش کردن دیوار و کوه.
هەرْفی: رما، روخا، داتەپی ف ریزش کرد.
هەرْفین: روخان، هەرْفتن ف نگا: هەرْفتن.
هەرڤ: جەنگ، شەرْ ف جنگ.
هەرڤە: چالاك، چابك ف چابُك.
هەرق: خەندەك، کەندەك، رەهەند ف خندق.
هەرك: ۱) تۆمی دانەوێڵە؛ ۲) ئەو دەغلەی کە بۆ تۆ و جیا دەکرێتەوە، دره ف ۱) تخم کاشتنی‌ها؛ ۲) مقدار غلّه‌ای که به بذر اختصاص می‌یابد.
هەرْك: ۱) بزاو، بزوتن: (ڤێ بهەرْکینە)؛ ۲) وتەی سەیرمان، حەك؛ ۳) قورْ، حەرْی ف ۱) حرکت؛ ۲) حرف تعجّب؛ ۳) گِل.
هەرکات: هەردەم، چساتێ ف هرگاه، هردم.
هەرکاتێ: هەردەمێ ف هر وقتی.
هەرکام: هەریەك ف هر یك، هرکدام.
هەرکان: ۱) نەزۆك، گیانداریْ کە منالْو بێچوی نابێ؛ ۲) هەرتکان ف ۱) نازا، عقیم؛ ۲) هردوی آنها.
هەرکاندن: نەزۆك کردن ف عقیم کردن.
هەرْکـانـدن: ۱) بزوانـدن، بزاوتن؛ ۲) وەرێ‌خستن: (ئـاف هەرْکاند، لەشکر **هەرْکاند**) ف ۱) حرکت دادن، جنبانیدن؛ ۲) راه انداختن.
هەرکۆ: هەرجێ ف هرکجا.
هەرکـوُ: ۱) هەرچـوْن؛ ۲) دەست‌بەجێ: (هـەرکوُ دیتم لێم‌دا) ف ۱) هرطور؛ ۲) همینکه.
هەرکوُدە: ۱) بۆ هەرکوێ؛ ۲) لە هەرکوێ ف ۱) بەهرکجا؛ ۲) در هر کجا.
هەرکۆر: کەسێ زەوی دەکۆڵێ ف زمین کن.
هەرکۆگە: هەرکۆ ف هرکجا.
هەرکولۆج: هەرچۆن، بە هەرئاوایەك ف هرطور.
هەرکـونـدی: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەرکوێ: هەرکۆ ف هرکجا.
هەرکوێنە: هەرکوێ، هەرکۆ ف هرکجا.
هەرکە: ۱) چتۆ بنیادەم؛ ۲) بێ‌درەنگ؛ ۳) لێی‌پێچە، بیکە گلۆڵە ف ۱) هرکس؛ ۲) همینکه؛ ۳) بپیچ، گلوله کن.
هەرکەبو: هەر بنیادەمێ بو بێت ف هرکه بود.
هەرکـەبۆخۆی: ۱) رفان‌رفان؛ ۲) دنیای بێ‌قانوُنی زۆردارو بێ‌زۆر ف ۱) مسابقه درربودن؛ ۲) دنیای هرکس هرکس، قانون جنگل.
هەرکەس: هەر بنیادەمێ ف هرکس.
هەرکەس‌هەرکەس: هەرکە بۆخۆی ف هرکی هرکی.
هەرکەهەرکە: هەرکە بۆخۆی ف هرکی هرکی.
هەرکی: ۱) عاشیرەتێکـە لە کوردستـان؛ ۲) هەرکـەس ف ۱) نام عشیره‌ای در کردستان؛ ۲)هرکس.
هەرکێ: هەرکەس ف هرکس.
هەرْکی: ۱) بزوُت؛ ۲) رۆیشت ف ۱) جنبید؛ ۲) رفت.
هەرکی‌بیداو: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەرکیتە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هەرکیژان: هەرکامیان. *تایبەتی مرۆیە* ف هرکدامشان. ویژهٔ *انسان*.
هەرکیژك: هەرکامیان. *تایبەتی جگە لە مرۆیە* ف هرکدامشان. ویژهٔ *غیرانسان*.
هەرْکێل: کەسێ کە تۆی بە زەمینی تەرەوە کردوەو جوُتی‌دەکا ف کسی که بر زمین مرطوب بذر پاشیده و شخم زند.
هەرکین: ۱) نەزۆك‌بوُن؛ ۲) بزوتن، جوُلان ف ۱) نازاشدن؛ ۲) جُنبیدن.
هەرْکین: ۱) بزوُتن؛ ۲) وەرێ‌کەوتن ف ۱) حرکت کردن؛ ۲) بەراه افتادن.
هەرکینە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەرگْ: هەریەك، هەرکام ف هر یك.
هەرْگ: ۱) قورْ، حەرْی، هەرْ؛ ۲) هەرْك ف ۱) گِل؛ ۲) نگا: هەرْك.
هەرگا: هەرکات ف هرگاه.
هەرگاڤ: هەرگا ف هرگاه.
هەرگاو: هەرگا ف هرگاه.
هەرْگاو: قورْاو ف لجن.
هەرگل: هەرجار ف هردفعه.
هەرگوُ: هەرگْ، هەریەك ف هر یك.
هەرگـوُجای‌رْۆشیایش: هەرکەسە بەلایەکدا بڵاوەکردن ف هرکس به سویی متفرّق شدن.
هەرگوُچی: هەرشتێك ف هرچیزی.
هەرگوُیەو: هەریەکەی ف هریکی.
هەرگیز: قەت، بەهیچ کلۆجێ ف هرگز.
هەرگیس: هەرگیز ف هرگز.
هەرْگین: دروسکراو لە قورْ ف گِلین.
هەرْگینە: سواڵەت. لە حەرْی چێ‌کری ف سفال.
هەرلا: ۱) گش ئالیەك؛ ۲) هەمیشە لاسار ف ۱) هرطرف؛ ۲) همواره لجباز.
هەرلە: داپیرۆشك، پیرێژنۆکە، پیرایشۆکە ف خر خاکی.

هەرمـان: ۱) هەرگیز نەفـەوتـان؛ ۲) کار، شوُل، خەبات، فرمان ف ۱) جاودانگی؛ ۲) کار.

هەڕمان: رمان، رمیان، روُخان، هەڕفتن ف فروریختن دیوار وکوه.

هەڕماندن: ۱) بێبەش کردن لە ماف؛ ۲) پیس کردن: (چێڵەکا فیژۆکەر گاڕانەکی **دەهەڕمینە**)؛ ۳) بەخەساردان: (تەبەرەی خۆ **هەڕماند**) ف ۱) محروم کردن؛ ۲) آلوده کردن، کثیف کردن؛ ۳) ضایع کردن، بەهدردادن.

هەڕمتی: روُخاو، رمیاو، هەڕفتی ف فروریخته.

هەرمْك: نێرەموك ف نەنر نە مادە.

هەرمگ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

هەرمن: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەرموُسك: مشکەکوڕە، جرجەمشك ف موش کور.

هەرمـوُش: هێشـوەترێی بەدارەو وشکەوەبوُگ ف خوشە انگور خشك شدهٔ آویزان از درخت.

هەرموُشك: هەرموُسك ف موش کور.

هەرمە: شان، پیل، مل ف کتف.

هەرمەت: توُکێکە واتا: بتۆپێ، کوێربی، هەرمەند ف دعای شرّ، نوعی نفرین.

هەرمەل: ئەسپەندەر ف اسپند.

هەرمەلە: هەراو چەقەچەق، گیڕەو نیڕە ف سروصدای جنجال.

هەرمەڵە: ۱) بنەگوڵێکی بڵندە ڕەنگی گەڵای ئامال خوڵەکەوەیە گوڵی بە زۆررەنگان دەگرێ؛ ۲) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) گل ختمی؛ ۲) روستایی درکردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

هەرمەن: وڵاتی هەرمەنی، زێدی هەرمنی ف ارمنستان.

هەرمەند: هەرمەت ف نگا: هەرمەت.

هەرمەنی: گەلێکی کەونارایە لە ڕۆژگاری کەونارادا دەوڵەت بوەو جیرانی کوردان بوُن ف قوم ارمنی.

هەرمی: هرمی، هارمێ ف گلابی.

هەرمێ: هەرمی ف گلابی.

هەڕمی: روُخاو، رماو، هەڕفتی ف فروریخته.

هەرمێ پشکوان: خاکەلێوە ف فروردین‌ماه.

هەرمێشك: نانی دەناورۆن گوشراو ف چنگالی نان در روغن ترید شده.

هەرمێ کڕوُزی: جۆرێ هەرمێ کە لە ترشیاتی دەکەن ف نوعی گلابی.

هەرمێ کێویلە: کرۆسك ف گلابی جنگلی.

هەرمێ گوڵاوی: جۆرێ هەرمێ ف نوعی گلابی.

هەرمێ لاسوُرە: جۆرێ هەرمێ ف نوعی گلابی.

هەرمێلە: ناوی دو گوندە لە کوردستان کە یەکیان بەعسی وێرانی کرد ف نام دو روستا کە یکی از آنها توسط رژیم بعث عراق ویران گردید.

هەرمێ مام‌سارمە: جۆرێ هەرمێ ف نوعی گلابی.

هەڕمـین: ۱) مان گرتن، گەگرتن، جەنـەگرتن؛ ۲) بەفیرۆچـوُن؛ ۳) روُخان، رمان ف ۱) اعتصاب کردن؛ ۲) بەهدررفتن؛ ۳) فروریختن.

هەڕمێن: رمێن، برەو ف رواج.

هەرْن: ناوی گوندێك و چیایەکە لە کوردستان ف نام روستایی و کوهی در کردستان.

هەڕن: ۱) ژێدەری ڕۆیشتنە؛ ۲) خوڵاوی؛ ۳) بڕۆن، بچن ف ۱) مصدر رفتن؛ ۲) خاك‌آلود؛ ۳) بروید.

هەرنێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

هەرند: ۱) هەرد؛ ۲) شوێن گێڕ ف ۱) زمین؛ ۲) ردیاب.

هەرندی کەردش: شوێن‌دۆزینەوە ف ردیابی کردن.

هەڕنی: مانی گرت ف اعتصاب کرد.

هەڕنێ: بۆی‌بچن، بۆی‌بڕۆن ف بروید بە.

هەڕنـین: ۱) هەڕمین، مان گرتن؛ ۲) مانیان گرت لە ڕۆیشتن، غەزرین، پێیان چەقاند ف ۱) اعتصاب کردن؛ ۲) اعتصاب کردند.

هەرۆ: ۱) باڵدارێکی ڕەشی زۆر بەتەوژمی ڕاوکەرە؛ ۲) کەرۆ، کاورای کەر ف ۱) عقاب؛ ۲) خره، ای الاغ.

هەروُ: ۱) هۆگر؛ ۲) بچۆ، بڕۆ ف ۱) انس گرفته، خو گرفته؛ ۲) برو.

هەڕو: بچۆ، بمەش، بچە، بڕۆ ف برو.

هەڕۆ: ۱) هەڕو؛ ۲) هەرڕۆژ، هەرڕۆ ف ۱) برو؛ ۲) هرروز.

هەروا: ۱) چێشتی ئاردو ڕۆن و دۆشـاو، حەلـوا؛ ۲) بەخـۆڕایی؛ ۳) ئابەم‌جۆرە ف ۱) حلوا؛ ۲) رایگان؛ ۳) همین طور.

هەروبار: ۱) کەرو بار؛ ۲) برێتی لە دارمێوی لە داری تر هاڵاو ف ۱) خروبار؛ ۲) کنایە از تاك پیچیدە بر درخت دیگر.

هەڕوپف: ۱) دەنگی پشیلە لە بەیەکاچوُنا؛ ۲) برێتی لە توُڕەبوُنێ کە زوُ خەلاس دەبێ: (گوێ مەدەیە توُڕەیی ئەو **هەڕوپفێکە** دەبڕێتەوە) ف ۱) نعرهٔ گربە هنگام جنگ؛ ۲) کنایە از خشم زودگذر.

هەروتـە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەروتـە کـۆنە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

هەروتیان: گەلی و دۆڵێکە زۆر گوندی تێدان بەعسی هەموی وێران کرد ف درّه‌ای با روستاهای بسیار کە توسّط رژیم بعث عراق ویران شدند.

هەرۆز: هەرڕۆژ ف هر روز.

هەرۆسا: هەر ئاوا، هەر بەم‌جۆرە ف همچنین، همین طور.

هەروش: کڕە، لە دەستاڕکراو ف کوبیدە با دستاس.

هەروُشك: هەرمێشك ف چنگالی خوراکی، نگا: هەرمێشك.

هەڕوگیف: گەف، گوڕەشە ف تهدید.

هەروُم: چەموُش، بۆ ئێستر و بارگینی توڕو بەدفەڕ ئێژن ف چموش.

هەرون: ۱) شوێن‌پا؛ ۲) جێگە ف ۱) ردپا؛ ۲) جای.

هەروند: هەرون ف نگا: هەرون.

هەرونە: هەرون، هەروند ف نگا: هەرون.

هەڕووەل: تۆزو خوڵ [ف] گردوخاك.

هەروە: هەروا، ئا بەمجۆرە [ف] همین طور.

هەرۆها: هەروا، هەروە [ف] همین طور.

هەروەتر: پتر لەوە کە بیردەبەی [ف] بس بیشتر.

هەروەك: تەواو لەگوێن، لەوێنە، لەچەشنی [ف] همانند.

هەروەکو: هەروەك [ف] همانند.

هەروەکی: هەروەك [ف] همانند.

هەروەكیەك: بەرانبەر، بێ زیادو کەمێ لە نێوان‌دا [ف] کاملاً مانند یکدیگر، برابر.

هەروەها: هەروا، هەرۆها [ف] همینطور.

هەروهەر: دایمو دەرهەم، بێ‌بڕانەوە [ف] همیشه.

هەڕو هەراو: زۆر پان‌و بەرین [ف] بسیار فراخ و وسیع.

هەروێ: خەروێ، کەروێشك، کێرۆشك [ف] خرگوش.

هەروێشك: هەرمێشك [ف] چنگالی، نگا: هەرمێشك.

هەرە: ۱) وتـەیەکـە بۆ تەوپـەڕ نیشـانـدان، ترین: (هـەڵگورت لە چیا هەرەبەرزەکانی کوردستانە)؛ ۲) ریزەئاڵوداریێ کە بەسەر پردڵەی ژێر بەرداشـدا ڕایەڵ کراون؛ ۳) ریزەخـشـتی لەسـەر لا دانـدراو بۆ ئیشك‌بوونەوە؛ ۴) هەڕ، قوڕ؛ ۵) ماکەر [ف] ۱) نشانهٔ صفت عالی، ترین؛ ۲) ردیفـی تیر چوبـی در سقف زیر سنـگ آسیا؛ ۳) ردیف خشتِ بر پهلو چیده‌شده برای خشك شدن؛ ۴) گِل؛ ۵) ماچه‌الاغ.

هەڕە: ۱) هەڕو، هەڕۆ، بڕۆ، بچۆ، بچە، بمەش؛ ۲) مشار، تیخی ددانەدار بۆ داربڕینەوە؛ ۳) تیغە، دیواری ناسکی نێوان‌دودیو؛ ۴) زەڕەی کەر؛ ۵) قوڕ، حەڕی؛ ۶) ون‌بە، گوم‌بە لەبەر چاو [ف] ۱) برو؛ ۲) ارّە؛ ۳) تیغە، دیوار نازك؛ ۴) عرعر الاغ؛ ۵) گِل؛ ۶) گم‌شو.

هەرەئـاسێ: شاخی لە شاخـان سەخت‌تر [ف] کوهِ صعب‌العبـورتر از کوههای دیگر.

هەرهال: هەرچۆن بێت [ف] بەهرحال.

هەرەباش: چاکتر لە گش [ف] بهترازهمه، بهترین.

هەرەبـەرز: لە گش بڵنـدتـر. *دەورانی کەونـارادا ناوی کێوی ئەلبورز هەرەبەرز بوە* [ف] بلندترین.

هەڕەپـۆپـە: کەڵـەشێرێ کە پۆپەی قیت‌و ددانەدار بێ، پۆپەمشار [ف] خروس تاج ارّه‌ای.

هەڕەت: ۱) دەرفەت، کێس؛ ۲) جەنگە، کاتی زۆربوونی شتێ: (**هەڕەتی** جوانیم بو، هاوین **هەڕەتی** میوەیە) [ف] ۱) فرصت؛ ۲) عنفوان، موسم.

هەرەز: ناوچەیەکە لە کوردستان [ف] ناحیه‌ای در کردستان.

هەرەزاڵ: لە گش دەسەڵات‌دارتر [ف] مقتدرترین.

هەڕەزاڵە: گیایەکە، ریزەڵە [ف] گیاهی است، نگا: ریزەڵە.

هەرزەل: ۱) زەلام‌تر لە زەلامان؛ ۲) گەورەی گەوران [ف] ۱) گنده‌تر از همە؛ ۲) بلندپایه‌ترین.

هەرەزوو: ۱) زووتـر لە گش؛ ۲) لەمێژینـەتـر لە ڕۆژگاری ڕابـردو [ف] ۱) زودترین؛ ۲) ماقبل تاریخ.

هەرەزۆر: زۆرتر لە زۆر [ف] بیشترین.

هەرەزوی: هەرەزوو [ف] زودترین.

هەرەزینگ: ئامرازی داغ‌کردن لە ئاسن، مۆری داغ‌کردن [ف] مُهر داغ‌گذاری.

هەرەژنە: ئانیشك [ف] آرنج.

هەرەس: ۱) پسـان‌و داڕووخانی پارچەبەردوخاك لە چیا: (کێو هەرەسی هێنـا)؛ ۲) رنۆ، رنی، کڵێڵە، شاپە، کەوی، کەویەبەفر: (قەڵاتی زێوی ڕووخاوە **هەرەس** بە تۆپی نەسیم/ سوپاهی لالەو گوڵ چادری لە جێ هەڵـدا) «حاجی قادر»؛ ۳) ڕۆندك، فرمێسك [ف] ۱) گسستن و ریزش قطعه‌ای از کوه؛ ۲) بهمن؛ ۳) اشك.

هەرەس‌بردن: پسانی کێو یان ڕنۆ [ف] گسستن و ریزش کردن کوه یا بهمن.

هەرەس‌هێنان: هەرەس‌بردن [ف] نگا: هەرەس‌بردن.

هەڕەشە: گەف. گوڕەشە. هەڕوگیف [ف] تهدید.

هەڕەشەوگوڕەشە: هەڕوگیف [ف] تهدید.

هەرەك: ۱) هەریەك لەوان؛ ۲) بزاو؛ ۳) کەری چکـۆڵـە؛ ۴) کاری بەڕاستی، بێ‌گەمە؛ ۵) ئەستێرە هەرە گەشەکەی نزیك بە هیف [ف] ۱) هریك از آنهـا؛ ۲) حرکت؛ ۳) خر کوچـك؛ ۴) کار جدّی؛ ۵) نام ستاره‌ای درخشان.

هەرەکـان‌و مەرەکـان: قامێکی منـاڵانەیە لە جۆرێ گاڵتەدا دەیڵێن. *ڕەنگە بەواتا: بزوتنەوەو پشودان‌و هەدادان بێ* [ف] ترانه‌ای کودکانه.

هەرەکـردن: ریزکردنی خشتان لەسەر لا بۆ وشك‌بوونەوە [ف] ردیف کردن خشتها بر پهلو به منظور خشك شدن.

هەڕەکردن: بە مشار بڕینەوە [ف] ارّه کردن.

هەرەکە: کەرەکە، خەرەکە [ف] آن الاغ.

هەڕەکـە: ۱) بزاو، بزووتن؛ ۲) مشـارەکە، ئامرازی داربڕینەوەکە [ف] ۱) حرکت؛ ۲) آن ارّه.

هەرەکەت: هەڕەکە، تەقگەر، بزاو، جوڵانەوە [ف] حرکت.

هەڕەکەت: هەرەکەت [ف] حرکت.

هەرهلی: میوەی بڵ‌و زۆر گەیشتو [ف] میوهٔ زیاد رسیدهٔ نرم شده.

هەڕەم: ۱) ژووری ئەندەرون؛ ۲) برێتی لە ژنی مێرد [ف] ۱) حرم، اندرون خانواده؛ ۲) کنایه از همسر، عیال.

هەڕەماسی: جۆرێ ماسی‌یە ئێسکێکی وەك مشاری لە دەم هاتۆتەدەر [ف] ارّه‌ماهی.

هەڕەمە: ۱) جەنگە، هەڕەت؛ ۲) برەو، پەرە؛ ۳) پڕایی خەڵك‌و کۆمەڵ؛ ۴) گەنم‌و دانـەوێڵەی تێکـەڵاوکـراو؛ ۵) لەز، پەلـە؛ ۶) گۆترە [ف] ۱) موسم، عنفوان؛ ۲) رواج؛ ۳) انبوهی مردم؛ ۴) حبوبات مخلوط؛ ۵) عجله و شتاب؛ ۶) درهم، بدون محاسبه.

هەرهۆ: هەر ئاوها [ف] همین طور.

هەرەوەڕ: زۆربلێ، چەنەباز [ف] وراّج.

هەرەوەز: زبارە: (هەرەوەزە نان‌و بەزە)، مەهبەرە [ف] کار تعاونی.

هەرهە: لە فەوتان بێ‌بەش [ف] جاوید.

هەرهەس: قەت نافەوتێ [ف] همیشه هست.

هەڕەهەڕ: گوڕەگوڕ، چەقەچەقی شەڕاوی ف جاروجنجال خشم‌آلود.
هەرهەیە: هەرهەس ف همیشه هست.
هەرەی: ١) فیز، دەعیە؛ ٢) درەنگ، دێر وەخت ف ١) تکبّر؛ ٢) دیر وقت.
هەرەی کوتەنە: وەدرەنگی کەوتن ف دیرشدن، به دیر وقت افتادن.
هەری: ١) خوری، هری؛ ٢) کوڕو؛ ٣) هەرە، ترینی پێشگر: (**هەری** مەزن واتا: زلترین) ف ١) پشم؛ ٢) کُرك، پشم زیرین؛ ٣) ترین.
هەرێ: ١) ئارێ، بەڵێ؛ ٢) ئاخـوێ، ئەرێ؟؛ ٣) ئێوارەوەخت؛ ٤) بانگ کردن لەژن؛ ٥) برێتی لە کاورای بێ ئاگا؛ ٦) برێتی لە وانیە، کەی وایە؟ ف ١) آری؛ ٢) آیا؛ ٣) عصرهنگام؛ ٤) ندا برای مؤنّث؛ ٥) کنایه از آدم بی‌خبر؛ ٦) کنایه از نفی، چنین نیست.
هەڕی: حەڕی، قوڕ، هەڕ ف گِل.
هەریاس: دو گوندی کوردستان بەم‌ناوە بەعسی وێرانی کردن ف نام دو روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.
هەڕی بسەر: قوڕبەسەر، خاکەسەر، برێتی لە بێچارە ف کنایه از بیچاره.
هەریر: ١) جۆرێك هەڵـوا کە لە دۆشاوی وشکەوەکراو سازدەکرێ؛ ٢) ناوچــەیەك‌و شاروکێکــە لە کوردستــان بەعسی وێرانی کردن؛ ٣) پارچەی ئاورێشمی، حەریر ف ١) نوعی حلوا که از شیرهٔ خشکیدهٔ انگور سازند؛ ٢) نام منطقه‌ای و شهرکی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند؛ ٣) پارچهٔ ابریشمی، حریر.
هەرێز: فریزو ف فریز.
هەریسە: کەشکەك، چێشتی گەنمەکوتاو بەگۆشتەوە ف آش حلیم.
هەرێ‌شامی: جسنێکی سپی‌ڕەنگ لە گوێرێژ ف نوعی الاغ سفیدرنگ.
هەڕیکار: کەسێ کە کاری قوڕ دەکا ف گِلکار.
هەڕیکاری: قوڕەکاری ف گِلکاری.
هەڕیکەر: کەسێ قوڕ دەگرێتەوەو دەیشێلێ ف گِل سرشت.
هەڕی کێڵ: هەڕکێڵ ف نگا: هەڕکێڵ.
هەرێم: ١) دەوروبەری ئاوایی کە ناکێڵدرێ‌و ماڵی هەموانە؛ ٢) ناوچە، مەڵبەند ف ١) حریم عمومی آبادی؛ ٢) منطقه، ناحیه.
هەرێ‌مسری: جۆرێ گوێرێژی ئاماڵ‌سپی ف نوعی الاغ سپیدفام.
هەری مەندش: زۆرپیر، زورهان، فریە وەتەمەن ف بسیار پیر و فرتوت.
هەڕێن: خوڵاوی ف خاك‌آلود.
هەری نایش: کڕین، سانن ف خریدن.
هەریەك: ١) هەرەك، هەرکام؛ ٢) تەنیا یەکێ ف ١) هریك؛ ٢) فقط یکی.
هەریەکــە: ١) هەریەك لەوان، هەرکــامێك؛ ٢) تەنیا یەکێکــە ف ١) هریکی؛ ٢) فقط یکی است.
هەرێ‌هەرۆ: وشەی گەف کردن لە پیاو ف کلمهٔ تهدید مرد.
هەرێ‌هەرێ: ١) بەڵێ بەڵێ، ئاخۆ وابو؟؛ ٢) هەڕەشە لە ژن واتا: دەزانم چت کردوە ف ١) آیا چنین بود؟؛ ٢) کلمهٔ تهدید زن.
هەز: ١) حەز، ئارەزو؛ ٢) ئەوین؛ ٣) ئیشتیا ف ١) آرزو؛ ٢) عشق؛ ٣) هوس.
هەزار: دەجار سەت، بیست‌چەل پەنجا، پەنجاجار بیست ف هزار.

هەزارا: چەندجار هەزار: (**بهەزارا** لەشکر درێکێدان) ف هزاران.
هەزاران: زۆرجار هەزار، هەزارا ف هزاران.
هەزاران‌هەزار: چەند میلیۆن، دەجار سەدهەزار سەدهەزار ف میلیونها.
هەزاربەهزار: شاخی زۆر بەرزو ئاسێ ف کوه سنگی بسیار بلند و دارای پرتگاه.
هەزارپا: زێلو ف هزارپا.
هەزارپرتی: کلاوقازی، شتێکی توێ‌لەسەرتوێ‌یە لە ناوزگی حەیواندا، هەزارلۆغانە ف هزارلای سیرابی.
هەزارپۆپ: کەڵەشێری پۆپەپان ف خروس تاج‌پهن.
هەزارپۆپنە: هەزارپۆپ ف خروس تاج‌پهن.
هەزارپۆپە: هەزارپۆپ ف خروس تاج پهن.
هەزارپێ: هەزارپا ف هزارپا.
هەزارپیشە: ١) خوانچەیەکی دارینە چاوەچاوە کراوە بۆ ئەوە زۆر شتی جیا جیای تێخـەن؛ ٢) برێتی لە کەسێ سەری لە زۆرکاران دەرچێ: (پێت وابـو هەژا **هەزارپیشە**/ مەی سوورە ڕژا لە زارەشیشە) «مەم‌و زین» ف ١) صندوقچهٔ طبقه‌بندی شده؛ ٢) کنایه از آدم همه‌فن حریف.
هەزارتوێ: ١) هەزارپرتی؛ ٢) برێتی لە بنیادەمی دەبنەوەبڕ و ناڕاست ف ١) هزارلای سیرابی؛ ٢) کنایه از آدم تودار و نادرست.
هەزارتوێخ: هەزارتوێ ف نگا: هەزارتوێ.
هەزارڕەگ: برێتی لە زوڵ‌و حەرامزادە، بیژ، پیچ ف کنایه از حرامزاده.
هەزارگەز: گیایەکە ف گیاه هزارگوشان.
هەزارلۆ: هەزارتوێ ف نگا: هەزارتوێ.
هەزارلۆخانە: هەزارپرتی ف هزارلای سیرابی.
هەزارلۆغانە: هەزارپرتی ف هزارلای سیرابی.
هەزارلوێ: هەزارپرتی ف هزارلای سیرابی.
هەزارمێرد: لەو گونــدانــەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەزارویەك‌لایە: هاتـوچۆی کەروێشك لەسەر بەفر بۆ شوێنەونکە ف رفت و برگشت خرگوش روی برف برای ردگم کردن.
هەزارویەك‌لایی: هەزارویەك‌لایە ف نگا: هەزارویەك‌لایە.
هەزارە: ١) هەزارویەك‌لایی کەروێشك؛ ٢) بەردی قیتی لێواری حەوز؛ ٣) لێواری تاقــەی ناو دیوار؛ ٤) خەوزڕان‌و خەیاڵات‌کردنــی ناو جێگــە؛ ٥) بیرەوەری هەزارســاڵــەی لەدایك‌بوُن یان مردنی پیاوی گەورە؛ ٦) ناوە بۆ ژنان ف ١) نگا: هەزارویەك‌لایە؛ ٢) سنگ برجستهٔ لبهٔ حوض؛ ٣) لبهٔ طاقچه؛ ٤) خواب از سر پریدن به فکر فرورفتن در رختخواب؛ ٥) یادبود هزارمین سال تولّد یا مرگ بزرگان؛ ٦) نام زنانه.
هەزارەزیلە: کۆمەڵێ زۆر لە مناڵەورتکە ف جمعیت زیادی از کودکان.
هەزارەك: لە هەزارپاژ پاژێك ف یك هزارم.
هەزارە کــردن: ١) خەیاڵات‌کردنی خەوزڕاو؛ ٢) شوێنـەونکـەکـردنی کەروێشك لەسەر بەفر ف ١) به فکر و خیال فرورفتن آدم بدخواب؛ ٢) ردگم کردن خرگوش روی برف.

هەزاریەك: هەزارەك ف یك هزارم.

هەزاز: ١) هەرەس‌هێنـانی چیاو کەنـداڵ؛ ٢) ڕوُخـانی کێو؛ ٣) جۆرێ نەخـۆشی وەك‌گولی ف ١) گسستگی کوه و گودال؛ ٢) فروریختن کوه، ریزش کوه؛ ٣) نوعی بیماری جذام مانند.

هەزانـدن: راوەشـانـدن، وە لەرەلـەرخـستن، هەژانـدن ف تکان دادن، بەلرزش انداختن.

هەزاوا: ئەزوا، تاڵی شاری ف آلوا، نگا: ئەزوا.

هەزبۆ: مەرزە کێفیلە ف مرزهٔ کوهی.

هەزبێ: گیادانو ف گیاهی است.

هەزبیە: ١) گیای بۆن‌خۆشی وشکەوەکراو بۆ ناو چێشت؛ ٢) ناعنە ف ١) گیاه خوشبوی خشك کرده برای خورش؛ ٢) مرزه.

هەزبیە کێویلە: نەعناکێویلە ف مرزهٔ کوهی.

هەززۆ: شارێکـە لە کوردستـانی بەردەستی ترکـان لە نێوان ساسۆن‌و کۆزلوك بنگەی فەرمانداری‌یە ف شهری در کردستان.

هەزژێ کرن: ١) دڵ‌پێدان؛ ٢) بەدڵ ئارەزوکـردنی ف ١) دل به دلـدار دادن؛ ٢) قلباً چیزی را آرزو کردن.

هەزکرن: دڵداری ف عاشق شدن.

هەزکـــەر: ١) ئەوینـــدار؛ ٢) ئارەزوکـەر ف ١) عاشق؛ ٢) آرزومنـد، خواستار، دوستدار.

هەزم: تاوانەوەی خواردن لە ورگدا، عەزم، هەڵتاوین ف هضم.

هەزن: خەم، ناهومێدی ف غم.

هەزۆ: ناوچـەیەکە لە کوردستانی بەردەستـی ترکان ف ناحیەای درکردستان.

هەزوا: هەزاوا، عەزوا، ئەزوا، تاڵی شاری ف الوا، صبر.

هەزۆر: ١) شارێك‌و ناوچەیەکە سەربە دیاربەکر لە کوردستان؛ ٢) ناوی تاخێکە لە شاری بتلیس لە کوردستان ف ١) نام منطقەای و شهری در کردستان؛ ٢) محلّەای در شهر بتلیس.

هەزوە: مەرزەی کێفی ف مرزهٔ کوهی.

هەزوێلە: وشکـەگیاو شتی بـۆن‌و تام‌خوشکـەری چێشت ف ادویە، بهارات.

هەزەخ: ١) ممبـارەك، پیرۆز؛ ٢) بەرێژەو، بەحاسڵ؛ ٢) ناوی گوندێك‌و ناوچـەیەکـە لە کوردستـان ف ١) مبارك؛ ٢) پُردرآمد؛ ٣) نام دهی و ناحیەای در کردستان.

هەزهەز: فڕەفڕی باڵی بێچوەکۆتر کاتێ لەناو هێلانەدایە ف صدای بال زدن جوجهٔ کبوتر در لانە.

هەزهەزایش: هەڵوەرین لەبەر ڕزیوی ف فروریختن از پوسیدگی.

هەزەی: وەکو، لەگوێن ف مانند، مثل.

هەزیا: زەها، حەزیا ف اژدها.

هەزیر: بەراورد، قرسان، خەمڵ ف تخمین.

هەزیران: ١) مانگێکی ساڵە؛ ٢) حەیزەران ف ١) یکی از ماههای سال میلادی؛ ٢) چوب خیزران.

هەزیرانی: جۆرێ هەرمێ ف نوعی گلابی.

هەزیرکرن: قرساندن، خەمڵ‌کردن، بەراوەردکردن ف تخمین زدن.

هەزێلك: هەرزاڵ، پێڕك، ئەستێڕك ف نگا: هەرزاڵ.

هەزین: هژان، بەرزو نەوی‌بوُنی سنگ لە نەفەس‌تەنگی ف نگا: هژان.

هەزینگ: راپەڕ، شنگڵ: (هەزینگ داخۆ) ف نگا: شنگڵ.

هەژ: ١) حەن، هەز؛ ٢) وشـــك؛ ٣) لکـەداری‌وشـك: (هــەژگەڵ)؛ ٤) دەشتی‌وشکارۆ ف ١) نگا: هەز؛ ٢) خشك؛ ٣) شاخهٔ خشك درخت؛ ٤) صحرای خشك.

هەژا: راتڵەکـا، لەرزی بەولاولادا: (مەشکەهەژا) ف لرزید، به اطراف نوسان کرد.

هەژار: ١) ژار، بێچـارە؛ ٢) نەدار؛ ٣) نازنـاوی شاعیرێکی هاوچەرخی کوردە ف ١) زار، بیچارە؛ ٢) فقیر؛ ٣) لقب یکی از شعرای معاصر کرد.

هەژارخانە: فەقیرخانە، ماڵێ کە بێ‌نانی لێ بەخێودەکەن ف نوانخانە.

هەژارکەوتن: ١) بێچارەبوُن؛ ٢) نەداربوُن ف ١) بیچارە و بینواشدن؛ ٢) فقیرشدن.

هەژارەتی: کۆششی فەقیرانە ف کسب بینوایانە.

هەژاری: ١) نەداری، ژاری؛ ٢) تەقالای فەقیرانە ف ١) بیچارگی؛ ٢) کسابت بینوایانە.

هەژاڵ: لکەدار بەگەڵاو پڕژەوە ف شاخە با برگ و جوانە.

هەژالە: گیای بێ‌کەڵك کە دەبێ بژار بکرێ ف گیاه هرزه کە باید وجین شود.

هەژان: ١) راتەکان؛ ٢) شەکانەوە ف ١) جنبش به هرطرف؛ ٢) اهتزاز.

هەژانـدن: ١) راژانـدن؛ ٢) ژانـدنی مەشکـە؛ ٣) راوەشـاندن ف ١) جنباندن؛ ٢) بهم زدن مشك؛ ٣) شدید تکان دادن.

هەژدە: دوان کەم لە بیست، پازدەو سێ ف هیجدە.

هەژدەر: قسەی بەپەلە: (**هەژدەر هەژدەر** قسەی لەدەم دەردەچێ) ف عجلە در گفتن، گفتار شتاب‌آمیز.

هەژدەمین: ئەو شتەی ژمارەهەژدەی بەردە کەوێ ف هیجدهم.

هەژدەهەم: هەژدەمین ف هیجدهم.

هەژدەهەمین: هەژدەمین ف هیجدهم.

هەژڤاندن: ترساندن ف ترساندن.

هەژڤین: ترسان ف ترسیدن.

هەژقـانـدن: وە دڵەتەپێ خستن، شێواندنی کەسێ ف مضطرب کردن، بەاضطراب انداختن.

هەژقین: شێویان‌و کەتنە دڵەخورپێ ف اضطراب.

هەژکاندن: هەژاندن ف نگا: هەژاندن.

هەژك‌وبژاڵ: پوش‌وپاڵ ف آت و اشغال.

هەژك‌وبەژك: چرپی‌وچاڵ ف شاخەهای خشکیدهٔ درختان.

هەژك‌وپەژك: چرپی وچاڵ ف شاخەهای خشکیدهٔ درختان.

هەژگ: ١) بەلـــەك؛ ٢) باسـك‌و زەنـد؛ ٣) ڕەشکـەی کاکێشـان؛ ٤) لکەداری وشك؛ ٥) ئالاش؛ ٦) تێخوڵی سەوزەو میوە ف ١) ساق؛ ٢) زند؛ ٣) تورکاهکشی؛ ٤) شاخهٔ خشك درخت؛ ٥) انبیره؛ ٦) پوست

میوە.

هەژگوبژال: چڕو چیلکەی ئاوردو ف چوب خشك هیمە.

هەژگەڵ: ١) لکەداری وشکەوەبوگ؛ ٢) چڕو چیلکەی ئاوردو ف ١) شاخهٔ خشك شدە؛ ٢) چوب هیمە.

هەژگی: پرزەی دار یان گیا ف پوشال چوب یا گیاه.

هەژمار: ١) ژمارە؛ ٢) ژمار ف ١) شمارە؛ ٢) شمار.

هەژمارتن: ژماردن ف شمردن.

هەژماردن: هەژمارتن، ژماردن ف شمردن.

هەژمارده: ١) بژێراو؛ ٢) نەقێنراو ف ١) شمرده؛ ٢) برگزیده.

هەژماردی: ژمێراو، هەژمارده ف شمرده.

هەژمارە: ژمارە ف شمارە.

هەژمراندن: ١) ژمارەکردن؛ ٢) ژمارتن، حەساوکردن ف ١) شمردن؛ ٢) حساب کردن.

هەژمەت: مەینەت، خەمو خەفەت ف غم و اندوه.

هەژهار: زێدەددان ف دندان اضافی.

هەژهان: لەرزین ف لرزیدن.

هەژەت: هەجەت ف نگا: هەجەت.

هەژەك: شەکان، لەرزە ف اهتزاز.

هەژەند: سەرسوڕێن ف عجیب و غریب.

هەژهەژاڵ: چیلکەوچاڵ ف هیمە، شاخ و برگ خشك.

هەژهەژۆك: زۆر بەلەرزە ف بسیار لرزان.

هەژهەژۆکی: لەرزینەوەی دایمی ف لرزش همیشگی.

هەژهەژیك: هاجهاجك ف چلچله.

هەژی: ١) بەرکـەتی، شایسـە، پەسند لەبەر دڵو چاو؛ ٢) بەنـرخ، قیمەتدار ف ١) شایسته، شایان؛ ٢) ارزشمند.

هەژیاتی: لێهاتوُیی، ژێهاتوُیی ف شایستگی.

هەژیار: هەژهار ف دندان زیادی.

هەژیان: ١) هەژان، هەژهان؛ ٢) ڕەوای نرخەکەی ف ١) جنبش جانبی؛ ٢) ارزیدن، شایان ارزش.

هەژیای: ڕاژاو، شەکاوە ف دراهتزاز.

هەژیر: هژیر، هەنجیر. میوەیەکـە چەنـد جۆری هەیە بەم*ناوانە*، درهی، هەرکەڤانی، هێکناتی، رژیك، شنگالی، تەفارە، زەرك ف انجیر.

هەژیرە: هەنجیرەکێویلکە ف انجیرکوهی.

هەژی کرن: حەزلێ کردن، ئەڤاندن، هەزژێ کرن ف عاشق بودن، دلدادهٔ کسی بودن.

هەژین: ١) ڕاژان، هەژان؛ ٢) بەرانبەری دەگەڵ قیمەت؛ ٣) بزوُتن ف ١) تکان خوردن، نوسان؛ ٢) ارزش؛ ٣) حرکت.

هەژێن: ڕاتڵەکێن، شەکێنەوە ف جنباننده.

هەس: ١) خاونبوُنـە، پێچـەوانەی نیە؛ ٢) حەس، ئاگا: (**هەس** دەکەم سەرمـامـە)؛ ٣) خەست، دژی تراو؛ ٤) وتـەی گا لەسـەر خەت گەڕانـدنەوە، هەرتە، هەرت؛ ٥) وزە، توانا؛ ٦) دارایی: (هەسو نیسم دا)؛ ٧) حەسحـەس، چەرخـەچی ف ١) هست؛ ٢) احسـاس؛ ٣) غلیظ؛ ٤) کلمـهٔ برگردانـدن گاو در شخم؛ ٥) نیرو؛ ٦) دارایی؛ ٧) نگهبان شب.

هەسـار: ١) گۆل، ئەستێر، ئەستێرك، ئەستێڵ؛ ٢) حەوش، حەوشـە، حەسار؛ ٤) قەلا ف ١) استخر؛ ٢) حیاط؛ ٣) قلعه.

هەسارگەلە: پەچە، حەوشەمەڕ ف شبغازه.

هەسارە: ١) حەوشەمەڕ، پەچە؛ ٢) ئەستێرە، ستارە، ستێری عاسمان ف ١) شبغازه؛ ٢) ستاره.

هەسارەجوچکەدار: ئەستێرەی کلکەدار ستارهٔ دنبالەدار.

هەسارەزەڕینە: کۆلکەزێڕینە، پەڵکەڕەنگینە، کەسكوسۆر ف رنگین کمان.

هەسارەشناس: نجوم گەر ف ستارەشناس.

هەسارەگەڕێن: هەسارەشناس ف ستارەشناس.

هەسارەناس: هەسارەشناس ف ستارەشناس.

هەساری: ١) ئەستێـڵ، گۆلاو؛ ٢) قەلانشیـن ف ١) استخر؛ ٢) قلعەنشین.

هەساس: نۆبەداری ئاوایی و بازاڕ بەشەو ف نگهبان شب، عسس.

هەسان: ١) سان، بەردەسان؛ ٢) سانەوە، ئیسراحەت؛ ٣) هەرچی خاوەن بوُنن؛ ٤) هاسان ف ١) فسان؛ ٢) آسودن؛ ٣) موجودات؛ ٤) آسان.

هەساندان: تیژکردنو ساوین بە هەساندا ف تیزکردن تیغ بافسان.

هەساندن: هەست کردن ف حسّ کردن.

هەساندی: تیژکراو بە هەسان ف تیزشده با فسان.

هەسان کرن: هەساندان: (من داساخۆە **هەسان کر**) ف تیزکردن با فسان.

هەسانەڤە: سانەوە ف آسودن.

هەسانەوە: سانەوە ف آسودن.

هەساو: ١) ساو، عاسمانی بێ‌هەور؛ ٢) ماڵین، پیاماڵین؛ ٣) تیژکراو بە سان؛ ٤) حەسـاب، حەسێب ف ١) آسمـان صاف؛ ٢) مالش؛ ٣) تیزشده با فسان؛ ٤) حساب.

هەساوین: پیاماڵین، ساوین ف مالیدن، ساییدن.

هەسبـانـدن: گومـانبردن، وا تێگەیشتن: (ئەو من زارۆ د**هەسبێنە**) ف ارززیابی کردن.

هەسپ: ئەسپ ف اسب.

هەسپا: ئەسپا، لەسەرخۆ، سەبر ف آهسته.

هەسپاو: ئەسپاب، ئامراز، ئامێر ف ابزار، اسباب.

هەسپایی: ئەسپایی، بە لەسەرخۆیی ف آهستگی.

هەسپزە: گیایەکە لە وێنجە دەکا ف گیاهی است شبیه یونجه.

هەسپست: ١) گونـدێکـە لە وڵاتی بوتـانی کوردستـان کە ژێردەستی ترکانە؛ ٢) وێنجـەکێویلە ف ١) روستـایی درکردستـان؛ ٢) یونجهٔ خودرو.

هەسپك: وێنجەکێویلە، هەسپست ف یونجهٔ خودرو.

هەسپێ: ئەسپێ، سپێ ف شپش.

هەسپێ ئێختە: ئەسپی گوندەرهاتی ف اسب اختەشده.

هەسپێ بەزا: ئەسپی گرێوەغار ف اسب مسابقه.

هەسپێ حەشا: ئەسپی ئێختەکراو ف اسب اخته.

هەسپێ دارین: پایسکڵ، دوچەرخە ف دوچرخه.

هەسپێ فەحل: ئەسپی تۆوی بۆ پەڕینەسەر ماین ف اسب جفتگیری.

هەسپێ قوله: ئەسپی شێ ف نژادی از اسب.

هەسپێ کەحێل: ئەسپی ڕەسەن ف اسب اصیل.

هەسپێ گونۆ: هەسپێ ئێختە ف اسب اخته شده.

هەسپێ مێ: ماین ف مادیان.

هەسپێ نێر: ئەسب ف اسب.

هەسپێ نەیی: تاژیلۆکە، حوشترخوا، تاژی ئەحمەدڕاوکەرە، باڵۆك، ئەسپی حەسەن حوسێنان ف حشرهٔ آخوندك.

هەست: ١) دارایی، بوٗ؛ ٢) ئاگا، حەس؛ ٣) ئێسقـان، پێشە، ئێسك؛ ٤) توند، هەس؛ ٥) هەشت. حەفت و یەك ف ١) موجودی؛ ٢) احساس؛ ٣) استخوان؛ ٤) غلیظ؛ ٥) هشت.

هەسْت: هەتە ف داری.

هەستار: ڕۆندك، فرمێسك ف اشك.

هەستـان: ١) رابـوُن، هاتنـەسـەرپا؛ ٢) بێداربوُنەوە لە خەو؛ ٣) زەق و ڕەپ بوُن؛ ٤) هەتـانە ف ١) برخاستن؛ ٢) بیدارشدن از خواب؛ ٣) راست شدن؛ ٤) دارید.

هەستـاندن: ١) راکردن، بڵندکردن بەقیتەوە؛ ٢) لە خەو ڕاپەڕاندن؛ ٣) ڕەپ و ڕاست ڕاگرتن؛ ٤) ئەستـانـدن، سانـدن ف ١) بلندکردن؛ ٢) بیدارکردن؛ ٣) راست و مستقیم نگهداشتن؛ ٤) گرفتن.

هەستاندنەوە: هەستاننەوە ف نگا: هەستاننەوە.

هەستاننەوە: ١) دوای کەوتن بڵندکردنەوە؛ ٢) ئەستاندنەوە ف ١) پس از افتادن بازبلند کردن؛ ٢) بازگرفتن.

هەستـانـەوە: ١) دوای کەوتن ڕابـوُن؛ ٢) لە نەخۆشی ڕزگاربوُن؛ ٣) زێنـدوبـوُنەوە دوای مردن؛ ٤) وەخەبەرهاتن بۆ پارشێو ف ١) بعد از افتادن بلند شدن؛ ٢) شفایافتن؛ ٣) قیامت؛ ٤) بیدارشدن برای سحری.

هەستای: هەشتا، چوارچەل بیست ف هشتاد.

هەسْتك: هێچك، ئاڵقەی گوریسی بارەوباران، هەچی ف حلقهٔ رسن باربند.

هەستکار: ئەندامی کە هۆی هەستکردنن ف اندامهای حسّ کننده، حواسّ.

هەست کردن: حەس کردن، پێ زانین، ئاگاکردن ف احساس کردن.

هەستو: ١) پێشە، ئێسقان، هەست؛ ٢) دەنکی ڕەقی میوە، ناوکەمیوە ف ١) استخوان؛ ٢) هسته.

هەستۆ: مل، ئەستۆ ف گردن.

هەستوخوست: دەنگ و بزوُتن ف حرکت و صدا.

هەستۆك: هەستکار ف نگا: هەستکار.

هەستونْست: بوُن و نەبوُن ف هست و نیست، موجودی.

هەستونیست: هەستونْست ف هست و نیست.

هەستە: ١) ئەستێ بۆ پوُشوُ؛ ٢) راستەوەبە؛ ٣) ئەسپایی، لەسەرخۆ؛ ٤) هەتە؛ ٥) پێشە، ئێسقان ف ١) آهن آتش‌زنه؛ ٢) بلندشو؛ ٣) آهسته؛ ٤) داری؛ ٥) استخوان.

هەستەر: ئێستر، قاتر ف استر.

هەستەرە: موس، گوێزان، گیزان، تیخی موُتاش ف استره.

هەستـەکـا: لەو گونـدانـەی کوردستـانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەستەم: ١) دژوار: (کەژێ **هەستەمە**)؛ ٢) ئەسپایی، سپایی، ئاستەم ف ١) سخت و دشوار؛ ٢) آهسته.

هەستەی: توندو شلی تێکەڵاو، تیر تێکەڵ بە تراو ف غلیظ و رقیق مخلوط.

هەستی: ١) ئێسك، پێشە؛ ٢) بوُن؛ ٣) راستەوەبی ف ١) استخوان؛ ٢) هستی، وجود؛ ٣) بلندشوی.

هەستێ: ١) ئەستێ، بەردەستێ، هەستـــە؛ ٢) راستـەوەبێ ف ١) آهن آتش‌زنه؛ ٢) بلند شود.

هەستیار: ١) هەستـۆك، هەستکار؛ ٢) شاعیر، وێژەوان ف ١) احساس کننده؛ ٢) شاعر و ادیب.

هەستێس: هەژدە ف هیجده.

هەستی سْقـــك: خوێن شیرین، ڕەزاسـوُك، ئێسـك سوُك ف دوست داشتنی، تودل برو، محبوب‌القلوب.

هەستیف: ١) ئەستێوْڵـك، ئاسنێ کە بەسـەر تەنوُرا ڕای‌دەنگێون؛ ٢) ئاسنێ کە نانی پێ لە تەندوُر دەکەنەوە ف ١) آهنی که بر بالای تنور می گذارند؛ ٢) آهنی که بدان نان از تنور بیرون کشند.

هەستیڤ: هەستیف ف نگا: هەستیف.

هەستیك: هێچك، هەسْتك ف نگا: هەسْتك.

هەستی کۆژ: ١) کڕکڕۆکە؛ ٢) دەوری لێس، برێتی لە زۆرخۆر ف ١) غضروف؛ ٢) کنایه از پرخور.

هەستی کۆلی: ئێسك شکاو، ئێسك ڕزاو ف شکسته استخوان، پوسیده استخوان.

هەستی گران: خوێنتـاڵ، ڕەزاقورس، ئێسك گران، ڕەزاگران ف دوست نداشتنی، گرانجان.

هەستی گرتن: شکستەبەندی ف شکسته بندی.

هەستی گرەك: هۆستای شکستەبەند ف شکسته بند.

هەستی گەشتْك: پەل قەوی، پێشەئەستوُر ف استخوان درشت.

هەستێن: ١) ئەستێن، وەگر؛ ٢) لە خەو بێدارکـەر؛ ٣) بڵنـدکەر ف ١) گیرنده؛ ٢) بیدارکننده؛ ٣) بلندکننده.

هەستێنەوە: ئەستێنـەوە: (تۆڵەهەستێنـەوە، تاڵان**هەستێنەوە**) ف بازگیرنده.

هەستێوك: وردەئێسك ف ریزه استخوان.

هەس دان: گەڕاندنەوەی گا لەسەر خەت ف برگرداندن گاو شخم‌زنی از مرز شیار.

هەس دانـــەوە: ١) هەس‌دان؛ ٢) برێتی لە ڕوشکـانـدن و تەمێ کردن؛

(زۆری وت ئاخری **هەسم دایەوە**) ف ۱) نگا: هەس‌دان؛ ۲) کنایه از جواب دندان شکن دادن.

هەسر: ۱) ئەسرین، رۆندك، ئەشك، فرمێسك؛ ۲) عەزرەت، تاسە؛ ۳) نزگەرە؛ ۴) هەڵکێشـانی ئاخ ف ۱) اشـك؛ ۲) آرزو، حسـرت؛ ۳) سکسکه؛ ۴) آه کشیدن.

هەسرئانتش: ئاخ هەڵکێشان ف آه کشیدن.

هەسربیایش: دەرکردن، لە خۆ دوورخستنەوە ف راندن، از خود دور کردن.

هەسروێ: خەزوور ف پدرزن و پدرشوهر.

هەسری کەردش: فرمێسك دەچاوی تزا ف اشك درچشمانش غلطید.

هەسك: ۱) شەن، شەنە؛ ۲) پشافتە، هەڵپشاوتە؛ ۳) ئەسکوێ: (دیزکێ گوت زکێ من سپی‌یە **هەسکێ** گوت ئەزهێ ژێ دەرکەتم) «مەسەل» ف ۱) افشون؛ ۲) مچالەشدە؛ ۳) چمچە، ملاغه.

هەسکاندن: پشافتن، هەڵپشاوتن ف مچاله‌کردن، با دست فشردن.

هەسکۆ: ئەسکوو، ئەسکوێ ف ملاغه.

هەسکوێ: هەسکۆ، ئەسکوو ف ملاغه.

هەسکـە: ۱) ئانیسـك، دەنگێ لە قورگ لەخـۆشیان یان پاش گریان، هەنیسك؛ ۲) ئەسکوێ، هەسکۆ ف ۱) خنجه، سکسکهٔ بعد از گریه؛ ۲) ملاغه.

هەسکەهەسك: هەسکەی زۆر ف خنجهٔ متوالی، سکسکهٔ پیاپی پس از گریه.

هەسکێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەسکیان: ئانیسك‌دان ف خنجیدن، سکسکه‌کردن بعد از گریه.

هەسکیف: ناوی کۆنـەقـەڵایەکی دەسکـردی پادشـایانی ئەییوبیە لە شاری ماردین لە دەم چەمی دجلە کە هەر ماوە ف نام قلعه‌ای مربوط به سلاطین ایّوبی در کردستان.

هەسن: ئاسن ف آهن.

هەسنـا: هۆزێکی کوردە لای جزیری بۆتـانی کوردستـانی بەردەستی ترکان ف نام عشیره‌ای در کردستان.

هەسن‌بەکـرا: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەسن‌پیرکـا: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەسن‌جاو: ئاسنجاو، ئامرازی ماڵ لە ئاسن و مس و کانزای‌تر ف ابزار فلزی.

هەسن‌درك: تێلێکی بەچقڵ کە دەکرێتە پەرژین ف سیم خاردار.

هەسن‌فڕێن: ئاسن‌کێش ف آهن‌ربا.

هەسنکەر: ئاسنگەر ف اهنگر.

هەسنگ: هەسن، ئاسن ف آهن.

هەسنگەر: ئاسنگەر ف آهنگر.

هەسنی: ۱) ئاسنین، چێبوی ژ ئاسن؛ ۲) عاشیرەتێکی کوردە ف ۱) آهنی؛ ۲) نام عشیره‌ای است.

هەسو: ۱) کەنارەی عاسمان، ئاسۆ، ئاسۆگ، ئاسۆ؛ ۲) لۆکەی ناوئاخنی جلك ف ۱) افق؛ ۲) پنبهٔ میان رویه و آستر لباس.

هەسوود: ئێرەیی‌بەر، چاونەزێر ف حسود.

هەسوودی: ئێرەیی، چاونەزێری ف حسودی.

هەسوورە: خەزوور ف پدرزن و پدرشوهر.

هەسووك: گیایەکی کێویە ف گیاهی است.

هەسوون: ۱) ساوین، پیامالین؛ ۲) ئەستون، کۆڵەکە، ئەستوندەك ف ۱) مالیدن، ساییدن؛ ۲) ستون.

هەس‌ونس: هەست‌ونست ف هست و نیست.

هەس‌ونیس: هەس‌ونس، هەست‌ونست ف هست و نیست.

هەس‌ونیە: هەست‌ونست ف هست و نیست.

هەس‌وهوڵ: خەست‌وخوڵ ف غلیظ، ضدّ آبکی.

هەسویی: کێڕی، راست‌و لەدرێژەوە ف افقی.

هەســـە: ۱) خاوەن‌بوونـــە، هەس؛ ۲) هەستـە. بڵنـدبـە؛ ۳) خەستـە. خەستەوەبوگ ف ۱) هست؛ ۲) برخیز؛ ۳) غلیظ شده، آب چکیده.

هەسەر: ۱) ئێستر، قاتر، بەچکەی نێرەکەر لە ماین؛ ۲) بیر و خەیاڵات ف ۱) استر؛ ۲) فکر و خیال.

هەسەم: هەرەس ف ۱) بهمن؛ ۲) ریزش بهمن.

هەسەڵ: هنگڤ، هنگڤین ف عسل.

هەسەلە: مەلێکی بچوکە، تیتر واسك ف پرنده‌ایست کوچك.

هەسەن: ناوە بۆ پیاوان، حەسەن ف حسن، نام مردانه.

هەســەنـان: چەنـد تیرەو هۆزەکـورد بەوناوە هەن لە نێوان وان و چیای ئاگری‌و دێرسیم‌و سقـەرەکێ کە دوتیرە لەوانـە زازان ف نام چنـدین عشیرهٔ کورد.

هەسەن‌بەگی: گیائادەمە ف مهرگیاه.

هەسەنی: جۆرێ هەنگوور ف نوعی انگور.

هەسهەس: هەس، نێشکگری شەو ف عسس.

هەسهەسووك: برێتی لە شاخی بزنەکێوی‌و کەڵەکێوی ف کنایه از شاخ بزکوهی.

هەسـی: ۱) بوون؛ ۲) لایەتی، شك‌دەبـا، دێرت، دێرێ ف ۱) هستی، وجود؛ ۲) دارد.

هەسیا: هەستی‌پێ‌کرد، ئاگادارەوەبو، پەلیا ف احساس کرد.

هەسیان: ۱) ئاگاکردن، حەسیان؛ ۲) حەسانەوە، سانەوە ف ۱) احساس کردن؛ ۲) آسودن.

هەسیانەڤە: حەسانەوە، سانەوە ف آسودن.

هەسێب: حسێب، حیساب ف حساب.

هەسێب‌گەر: ژماریار ف آمارگر، حسابگر.

هەسێب‌گێڕ: حەسێب‌گەر، ژماریار ف حسابگر، آمارگر.

هەسیدە: هەڵوای لە ئاردو دۆشاو ف حلوای آرد و شیره.

هەسیر: ۱) حەسیر، رایەخی لە جەگەن‌و قامیش؛ ۲) یەخسیر، دیل ف ۱) حصیر، بوریا؛ ۲) اسیر.

هەسێر: ئەستێر، گۆلاو، ئەستێلْ [ف] استخر.
هەسیرۆ: خەزوْر، خەزوْرە [ف] پدرزن و پدرشوهر.
هەسیرە: ئەستێرە، ستارە، هەسارە [ف] ستارە.
هەسێرە: هەسیرە، ئەستێرە، هەسارە، ستارە [ف] ستارە.
هەسێرەزێڕینە: پەلکەزێڕینە، کێرستو ن، کەسکەسوْر [ف] رنگین کمان.
هەسێلْ: ئەستێر، گۆلاو، ئەستێلْ [ف] استخر.
هەسین: هەست کردن [ف] حس کردن.
هەسێنە: خەستە، خەستەوەبوْگ [ف] غلیظ شدە، آب چکیدە.
هەش: ۱) خم، گیایەکە بۆ ڕەنگی شین دەکار دەکرێ، خوم؛ ۲) هۆش، هش؛ ۳) حەش، ورچ، هەرس، هرس، حورچ؛ ۴) وتـەی دنـەدانی سەگ؛ ۵) فەرمان بە بێدەنگ بوْن [ف] ۱) نیل؛ ۲) هوش؛ ۳) خرس؛ ۴) کلمهٔ برانگیختن سگ؛ ۵) هیس، فرمان خاموشی.
هەشا: هاشا، حاشا [ف] حاشا.
هەشار: ۱) حەشار؛ ۲) وشیار؛ ۳) خوْون کردن: (**خوّی حەشار داوە**) [ف] ۱) کمین کبك شکاری؛ ۲) هشیار؛ ۳) پنهان شدن.
هەشاردان: شاردنەوە، وەشارتن [ف] پنهان کردن.
هەشارگە: حەشارگە [ف] کمینگاە.
هەشارە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
هەشاشین: بەڵاو چوْرتم [ف] بلا و معصیبت.
هەشـافتن: ۱) قڕکـردن، لەناوبردن؛ ۲) بن قوڕدان [ف] ۱) نابودکردن، کشتار دستەجمعی؛ ۲) زیر گِل بردن.
هەشامات: ئاپۆرە، حەشامات [ف] انبوهی مردم، جمعیّت متراکم.
هەشان: ئاخنین، خستنەناو بەزوّر [ف] آگنە.
هەشاندن: ۱) تێ ئاخنین؛ ۲) پڕکردنەوە [ف] ۱) آگندن با فشار؛ ۲) بازپر کردن.
هەش بەسەر: ۱) برێتی لە بەدبەخت؛ ۲) برێتی لە تازیەبار [ف] ۱) کنایە از سیەروز؛ ۲) کنایە از ماتم‌زدە.
هەشپـا: جلە، جانـەوەرێکە لە دەریادا لە هەرلایەی چوار پەلی هەیە [ف] اختاپوس، هشت پا.
هەشپاڵو: دە گۆشەی دوگۆشە کەم [ف] هشت گوشە.
هەشپش: هەسپێ، سپێ [ف] شپش.
هەشپشی: ئەسپێ، سپێ، هەشپش [ف] شپش.
هەشت: دوان و شەش، دوجار چوار [ف] عدد هشت.
هەشتا: دە جار هەشت، حەفتاو دە [ف] هشتاد.
هەشتاڵو: خۆخ، کۆخ، قۆخ [ف] هلو.
هەشتاڵوکوت: لەتکەخۆخ [ف] برگهٔ هلو.
هەشتامین: پاش حەفتاو نۆهەمین [ف] هشتادمین.
هەشتاو: لەز، پەلە [ف] شتاب.
هەشتاوی: بەلەز، بەپەلە [ف] شتابزدە.
هەشتای: هەشتا، هەشتێ [ف] هشتاد.
هەشتاێن: هەش‍ ‍ەم، هەشتامین [ف] هشتادمین.
هەشتایەم: هەشتامین [ف] هشتادمین.
هەشت پەڕ: گەوڵـەجـۆ، جۆیێ کە شەش ڕیز دەگری و بە دێم نابێ [ف] نوعی جو کە خوشهٔ آن شش ردیف دانە دارد.
هەشتر: حوشتر، وشتر، دەڤە [ف] شتر.
هەشترمە: وشترمر [ف] شترمرغ.
هەشت تیر: جۆرێ دەمانچە کە هەشت فیشەك دەخوا [ف] نوعی کلت.
هەشت دان: هەشت پەڕ [ف] نگا: هەشت پەڕ.
هەشت قات: هەشت نهۆم، هشت چین [ف] هشت طبقە.
هەشت قۆزی: هەشت پاڵو [ف] هشت گوشە.
هەشت گۆشە: هەشت پاڵو، هەشت قۆزی [ف] هشت گوشە.
هەشت لا: هەشت توێ [ف] هشت لایە.
هەشتم: دێرمیش: (**هەشتم** و نات دەمێ)؛ ۲) ئەوی لە نورەژمارەدا دەبێتە هەشت [ف] ۱) آن را دارم؛ ۲) هشتم.
هەشتن: هەشتەم، ئەوی لە ژماردا دەبێتە هەشت [ف] هشتم.
هەشتنە: هەشتن، هەشتم [ف] هشتم.
هەشتـە: ۱) هەشت ڕۆژ دوای ڕوداوێ یان بۆ وەخت دانـان: (حەوت ڕۆژ لەماڵم **هەشتە** لەکن توّم)؛ ۲) شکیش دەبەی: (**هەشتە**و نامدەیەی) [ف] ۱) هشتم روز؛ ۲) آن را نیز داری.
هەشتەك: لە هەشت یەکێك، هەشتێك [ف] یك هشتم.
هەشتەم: ئەوی لە ژماردا دەبێتە هەشت [ف] هشتم.
هەشتەمین: هەشتەم [ف] هشتمی.
هەشتی: ۱) زل و گوشاد. *بۆ زۆری گوشادو سەماوەری گەورەی دەڵێن*؛ ۲) هەشت گۆشە؛ ۳) دێریتش، لاشی هەیە؛ ۴) هەشتا [ف] ۱) خانە یا سماور بزرگ؛ ۲) هشت گوشە؛ ۳) نیز دارد؛ ۴) هشتاد.
هەشتێ: هەشتا، هەشت چەل دە، چوارچەل بیست [ف] هشتاد.
هەشتیر: هەشت تیر، جۆرێ دەمانچە [ف] نوعی کلت.
هەشتێس: هەژدە [ف] هیجدە.
هەشتێسن: هەژدەهەم [ف] هیجدهم.
هەشتێسنە: هەژدەهەم [ف] هیجدهم.
هەشتێك: لە هشت پاژ پاژێك [ف] یك هشتم.
هەشتینەك: هەچیەك لە هەشت پاژی وەك یەك پێك هاتبێ [ف] متشکّل از هشت بخش متساوی.
هەشتیەك: هەشتێك [ف] یك هشتم.
هەشدە: هەشتا، هەشتێ، هەستای [ف] هشتاد.
هەشـر: ڕۆژی هەستـانـەوە، حەشـر. *زۆرتـر دەگەڵ مەشـەری ئێژن کە مەبەست مەحشەرە* : (**هەشرو مەشەر**) [ف] روز رستاخیز.
هەشف: ۱) سڕین، ماڵینـەوە؛ ۲) کوژانـدنـەوەی نوسـراو؛ ۳) نەمان و لەناوچوْن [ف] ۱) زدودگی؛ ۲) پاك کردن نوشتە؛ ۳) نابودی.
هەشفـانـدن: ۱) سڕینـەوە، سڕینـەوەی خەت یان چڵك و ژەنگ؛ ۲) قڕان تێ خستن، لەناوبردن؛ ۳) تێ ئاخنین، ئاخنین [ف] ۱) زدودن؛ ۲) نابودکردن؛ ۳) آکندن.
هەشفی: سڕاو [ف] زدودە.

هەشفین: هەشفاندن [ف] نگا: هەشفاندن، زدودن.
هەشفێن: ئەوی شتێ دەسڕێتەوە [ف] زداینده.
هەشڤاندن: هەشفاندن [ف] نگا: هەشفاندن.
هەشك: ۱) چیلکەوچاڵ، هەژگەڵ؛ ۲) چەرمی قاچ و دەست لە پێستەدا [ف] ۱) شاخەهای خشك شده؛ ۲) چرم دست و پای خیك.
هەشمەت: خولام، گۆری: (**هەشمەت** کارێ بەژنێ تەمە) [ف] نوکر.
هەشە: لەبوُنیش‌دایە [ف] هم هست.
هەشەری: حەشەری، ژنی زۆر حەکەدار [ف] زن شهوت‌پرست.
هەشەکە: هەڕەشە، گەف، گوڕەشە [ف] تهدید.
هەشی: شین، کەوە، بەڕەنگی هەش [ف] کبود.
هەشیر: حەسیر لە جەگەن یان لە چیتك [ف] حصیر، بوریا.
هەشیمی: ترخێنـە: (**هەشیمی** گەلاپانی قەدیمی خوت لێ هاویشتوُمە سەرتەختی سیمی) «فولکلوڕ» [ف] آش شلغم، ترخوانه.
هەشین: ۱) هەشی؛ ۲) سەوز، کەسك: (گیا **هەشین** بویە) [ف] ۱) کبود؛ ۲) سبز.
هەشیناتی: سەوزەوات [ف] سبزیجات.
هەشینایی: کەوەیی، شینی، ڕەنگی عابی تۆخ [ف] کبودرنگی.
هەشین‌بوُن: ڕوان، شین‌بوُنی ڕوەك [ف] رستن نباتات.
هەشینوك: جۆرێ ماسی، تەحرێ ماساو [ف] نوعی ماهی.
هەف: ۱) عەف، حەپ، حەبە، گەفە؛ ۲) خەو [ف] ۱) واق سگ؛ ۲) خواب.
هەفار: ۱) بۆخ، مژی گەرما، بۆخی ئاوی گەرم؛ ۲) بۆنی گرانی تەڕی و ڕزاو لەبەر تەڕی [ف] ۱) بخار؛ ۲) بوی گند از رطوبت.
هەفان: جانەوەری چنگ بەبەردان سواو [ف] جانور ساییده چنگال.
هەفت: ۱) حەوت، حەو؛ ۲) خەوت، نوست، نڤست [ف] ۱) هفت؛ ۲) خوابید.
هەفتا: حەفتا [ف] هفتاد.
هەفتـاچـەشمە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەفتاف: حەوتاو، هەفتاو [ف] هفت بار شستن نجس.
هەفتانە: بە حەورۆژ جارێ [ف] هفتگی.
هەفتانی: هەفتانە [ف] هفتگی.
هەفتاو: گلاوکردن، بە حەوت ئاو شوتن، هەفتاڤ [ف] هفت بار شستن نجس.
هەفت‌برا: حەوبرالە [ف] بنات‌النّعش.
هەفتجوُش: حەوجۆش [ف] مفرغ.
هەفتڕو: حەوت‌ڕو، برێتی لە مەرایی کەر، ڕوُبین [ف] هفت رخسار، کنایه از متملّق و ریاکار.
هەفتك: پاشەروکی میوە [ف] تەماندهٔ میوه.
هەفتلۆ: ۱) حەوچین لەسـەر ئێکتـر؛ ۲) حـەوت‌لۆ، پەڕی قومـاری حەوت‌خاڵ [ف] ۱) هفت لایه برهم؛ ۲) ورق هفت خال گنجفه.
هەفتو: ۱) حەوتو؛ ۲) حەوت‌لۆیە؛ ۳) خەوتو [ف] ۱) هفته؛ ۲) هفت لایه برهم؛ ۳) خوابیده، خفته.
هەفتوُش: ۱) هانەدان بۆ جاڕزو توُڕەکردن؛ ۲) توُش بەتوُشەوەبوُن [ف] ۱) برانگیختن؛ ۲) برخورد، گرفتار و درگیرشدن.
هەفتوك: ۱) هەفتانە؛ ۲) سەعاتێ کە بە حەورۆژ جارێ قورمیش دەکرێ؛ ۳) گەمەیەکی زارۆکانە [ف] ۱) هفتگی؛ ۲) ساعت هفته کوك؛ ۳) نوعی بازی کودکانه.
هەفتوێ: حەوت توێ، حەوت چین لەسەر یەك [ف] هفت پردهٔ نازك روی هم، هفت لایه.
هەفتوێخ: ۱) هەفتوێ؛ ۲) ناوی برینێکی زۆر پیسە [ف] ۱) هفت لایه؛ ۲) نوعی زخم بد و کثیف.
هەفتوُیش: هەفتوُش [ف] نگا: هەفتوُش.
هەفتە: ۱) حەوتو، حەوتە؛ ۲) خەوتو، نوستو [ف] ۱) هفته؛ ۲) خوابیده، خفته.
هەفتەخار: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەفتـەغـار: شارۆکێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] شهرکی در کردستان که به دست بعثیها ویران شد.
هەفتەکوك: هەفتوك، سەعاتێ کە بە حەورۆژ جارێ قورمیش دەکرێ [ف] ساعت هفته‌کوك.
هەفتەکێش: لەفەحل کێشانی ماین و ماکەر لەو حەوتەدا کە بێچوی بوە [ف] گشن‌دادن مادیان و ماچەخر در هفته‌ای که زاییده است.
هەفتەن: خەوتن، نوستن [ف] خفتن، خوابیدن.
هەفتـــەنیش: گونـــدێکـــە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هەفتەیی: هەفتانە [ف] هفتگی.
هەفتێ: هەفتا، حەفتا، حەفتێ [ف] هفتاد.
هەفتیار: ۱) کەمتیار؛ ۲) برێتی لە ژنێ کە دەگەڵ زۆران حەزلێکردوُیی دەکا [ف] ۱) کفتار؛ ۲) کنایه از زنی که عشّاق بسیار دارد.
هەفتیر: جۆرێ دەمانچە کە حەوفیشەك دەخوا [ف] کلت هفت‌تیر.
هەفتیك: گەمەیەکی زارۆکانە بە قاشولکە دەیکەن [ف] از بازیهای کودکان.
هەفدین: ۱) داپۆشینی دەفر، قەپاغ لەسەردانان؛ ۲) پیوەدانی دەرك [ف] ۱) درپوش روی ظرف گذاشتن؛ ۲) بستن در.
هەفری: جۆرێ ماساو، تەحرێ ماسی [ف] نوعی ماهی.
هەفرید: عیفریت، دێو، زەبەلاحی ناو کۆنەچیرۆکان [ف] عفریت، دیو.
هەفس: ۱) گرتوخانە؛ ۲) گراو [ف] ۱) زندان؛ ۲) زندانی.
هەفسار: ئەوسار، پەتی بەستن و ڕاکێشانی ماڵات [ف] افسار.
هەفسخانە: زیندان [ف] زندان.
هەفسی: بەندی، گراو [ف] زندانی.
هەفشی: حەوشە، پەچە، هەسارگەلە [ف] شبغاز.
هەفقاس: هەڤقاس، ئەوقاس، ئەوەند، ئەمەنگە [ف] اینقدر.
هەفك: ۱) ئەوك، قورگ؛ ۲) مل، گەردن [ف] ۱) بیخ گلو؛ ۲) گردن.

هەفك ئەستوڕ: مل قەوی ف گردن کلفت.

هەفکویك: ئاردێ کە ئەنگوتکی تێوەردەدن ف آردی کە چونە بدان آلایند.

هەفکین: هەفکویك ف نگا: هەفکویك.

هەفل: قرتاك و دارکی هێشوی ترێ و خورما ف چوب خوشهٔ انگور و خرما.

هەفن: بۆگەنیو ف بوی بد.

هەفنی: بۆگەنیو بۆگ، گەنیو ف گندیده.

هەفوری: ۱) تەگە، خەرت، نێری فەحل: ۲) فیلەگێژە، شوڕ ف ۱) تکە، نرەبز فحل؛ ۲) نگا: فیلەگێژە.

هەفهەف: حەپەحەپ ف واق واق سگ.

هەفهەفی: تەماحکار ف آزمند.

هەفهەفیاتی: چلێسی، چەورەیی ف شکم‌پرستی.

هەفی: گەورەمار، ئەژدەها ف مار بزرگ.

هەفیك: ستۆکورك ف نای، خرخره.

هەڤ: ۱) ئاو، هاو، وتەی شەریکی و وێچوون؛ ۲) وتەی دەگەڵی، پێکەوە؛ ۳) هەب، دەنك، دانە ف ۱) هم، مانند، کلمهٔ اشتراك؛ ۲) با هم؛ ۳) دانە، حبّە.

هەڤ ئاواز: هەوای گۆرانی بەکۆمەڵ و ڕێك و پێك ف آواز دستەجمعی و منظّم.

هەڤار: ۱) هاوار؛ ۲) زۆزان، هاوینەوار ف ۱) فغان؛ ۲) ییلاق.

هەڤاری: کۆمەگ، یاریدە: (خودێ بەکو دهەڤاریا من هات نەخۆ ئەز شەرپەزە بوم) ف یاری، کمك.

هەڤاف: کەسێ کە ماڵی لە کەنار دەریا یان لە قەراخ چەمە ف ساکن کنار دریا یا رودخانە.

هەڤال: ئاواڵ، هاڤال ف رفیق، یار.

هەڤاڵ: هەڤال ف رفیق، یار.

هەڤالا: بەزمی بوك گوێزانەوە ف جشن عروسی.

هەڤال بچوك: ۱) منداڵدان؛ ۲) ئاواڵ منداڵ؛ ۳) سەراوی تازەزاو ف ۱) بچەدان، رحم؛ ۲) جفت جنین؛ ۳) کیسهٔ آب زائو.

هەڤال بەند: دۆستی سوێندخۆر و پەیماندەری ئاشنایەتی ف دوست قسم خوردە.

هەڤال پشت: ئاواڵ دوانەیەك کە ماوەیێ دوای ئەمی تریان لەدایك بوە ف یکی از دوقلوها کە مدّتی پس از دیگری بە دنیا آمدە باشد.

هەڤال جەو: ئاواڵ دوانە، جمك ف دوقلو.

هەڤال جێو: هەڤال جەو ف دوقلو.

هەڤالداری: لەسەر هەواڵ کردنەوە ف هواداری و پشتیبانی از رفیق.

هەڤالزا: جمك، دوانە، ئاواڵ دوانە، هەڤال جەو ف دوقلو.

هەڤال زاڤا: هەڤ لنگ، ئاواڵ زاوا، مێردی خوشکی ژنی مرۆڤ ف باجناق.

هەڤال کراس: ئاواڵ کراس ف شلوار زنانە.

هەڤالو: ئەی ئاواڵ ف ای رفیق.

هەڤالوك: ۱) سەراو، پەردەی منداڵدان؛ ۲) هەواڵ منداڵ کە لەدوای زان دەبێ دەرکەوێ ف ۱) کیسهٔ آب زائو؛ ۲) جفت نوزاد.

هەڤالۆشك: ئاواڵی خۆشەویست ف دوست صمیمی و بسیار نزدیك.

هەڤالە: گۆرانی بۆ بەڕێ کردنی وەوی ف ترانهٔ ویژهٔ راهی کردن عروس.

هەڤالەتی: ئاواڵەتی، دۆستایەتی ف دوستی، رفاقت.

هەڤال هەڤالانی: دەستە دەستە بون، لایەنگیری لە یەکتر کردن ف دستەبندی، دفاع از یکدیگر کردن.

هەڤالی: ۱) دۆستایەتی؛ ۲) هەڤالە، هەوایەکی گۆرانی بوك بەڕێ کردنە ف ۱) رفاقت؛ ۲) نگا: هەڤالە.

هەڤالینی: هەڤالەتی ف رفاقت.

هەڤان: ۱) همبان؛ ۲) حاوان؛ ۳) ئاونگ، دەسکاونگ، ئامرازی شت تێداکوتان؛ ۴) مایەفیتنەو شوفار، عەوان ف ۱) انبان؛ ۲) درپناە آرمیدن؛ ۳) هاونگ؛ ۴) فتنەانگیز.

هەڤاندن: حاواندنەوە ف پناە دادن، سرپرستی کردن.

هەڤانە: همبان، هەمبانە ف انبان.

هەڤانی: بەدفەڕی، شەیتانی کردن ف شیطنت.

هەڤبەحر: هاوبشك، هاوبەش ف شریك.

هەڤبەر: بەرانبەر ف برابر.

هەڤبەرکی: بەرانبەر پێ کردن، لەبەریەك دانان ف درمقابل هم قراردادن.

هەڤبەز: ۱) هاوڕۆژگار؛ ۲) هاوغار ف ۱) هم عصر، معاصر؛ ۲) شریك هم در دویدن.

هەڤبەزم: ئامپیاڵە ف هم پیالە.

هەڤبەش: هاوپاژ، هاوپشك ف شریك.

هەڤبەشی: شریکە ف شرکت.

هەڤبەند: ۱) هەواڵی زۆر نزیك؛ ۲) هاوکار؛ ۳) هاوزیندانی ف ۱) دوست صمیمی؛ ۲) همکار؛ ۳) هم‌بند در زندان.

هەڤبەهر: هەڤبەحر، هاوبەش ف شریك.

هەڤپا: ئامپا ف نگا: ئامپا.

هەڤپار: هەڤبەهر، هاوبەش، هاوبشك ف شریك.

هەڤ پشت: پشتیوان، ئاریکاری باش ف پشتیبان.

هەڤ پشك: هەڤبەحر، هاوبشك ف شریك.

هەڤ پشکی: شەریکی، هاوبەشی ف شراکت.

هەڤ پەیالە: هاودەم، هاواڵ و بەشدار لە خواردنەوەدا ف هم پیالە.

هەڤ پیالە: هەڤ پەیالە ف هم پیالە.

هەڤ پیشە: هاوسنعات ف هم پیشە، هم‌صنف.

هەڤتا: هاوتا، هاوشان ف همتا.

هەڤتایی: هاوتایی، هاوشانی ف همتایی.

هەڤتونە: ئاوا، ئاوەها ف اینچنین.

هەڤتیرە: هاوهۆز، لە یەك تیرەو بنەچەکە، هاوعاشیرەت ف هم‌طایفە.

هەڤجاڕ: نیر و ئامۆر ف خیش.

هەڤ جڤات: هاوکار لە کۆڕی کۆبونەوەدا ف همکار در انجمن و گردهمایی.

هەڤ جڤـانـدن: کۆکـردنەوەی کۆمەڵی مەردم لە شوێنێك ف گردآوردن جمعیت در یك نقطه، تشکیل گردهمایی.

هەڤ جوُت: ۱) هاوجوُت؛ ۲) هاوشانی، هاونرخی ف ۱) نگا: هاوجوُت؛ ۲) همتایی، هم‌ارزی.

هەڤ جوُره: تەواو لە چەشن ف کاملاً مشابه.

هەڤجی: هاووڵاتی ف همشهری.

هەڤجیتی: هاونیشتمانیەتی ف همشهریگری.

هەڤچاخ: هاوچەرخ، هاوزەمان ف معاصر.

هەڤچاڤ: چاڤێر ف مراقب.

هەڤچاڤی: چاڤێری ف مراقبت.

هەڤ خستن: لێکدان ف همدیگر را زدن.

هەڤخوُ: ئاکارو خدە وەکو یەکتر ف همخو.

هەڤخەو: مێردو ژن بۆ یەکتر ف همسر.

هەڤ داخستن: یەکتر لەعەردی‌دان لە زۆرانی‌دا ف همدیگر را درکشتی بر زمین زدن.

هەڤدار: هاوبەش ف شریك.

هەڤدان: لێك کۆکردنەوە ف بەدور هم جمع کردن.

هەڤدل: هاوئاوات ف همدل.

هەڤدو: ئێکتر ف همدیگر.

هەڤدو بڕن: کێ‌بەرکێ، ملە ف مسابقه، رقابت.

هەڤدودان: لەدوی‌یەك هاتن، یەك لەپاش یەك هاتن ف بەدنبال هم آمدن.

هەڤدودانین: لێکدانی چەند شتێ ف ترکیب.

هەڤدودیتن: چاو بە یەکتر کەوتن ف همدیگر را دیدن.

هەڤدوُر: لێك هەڵبڕاو ف دور از هم، ازهم جدا شده.

هەڤدوُری: لێك هەڵبڕان ف هجران.

هەڤـدوگـرتن: ۱) یەکترگرتن؛ ۲) یەکترگرتنەوە ف ۱) متّحدشدن؛ ۲) بازبهم رسیدن.

هەڤدە: ۱) حەڤدە؛ ۲) هەودا، ریس ف ۱) هفده؛ ۲) رشته.

هەڤدەرد: هاودەرد، خەمبار بە خەمی تۆوە ف همدرد.

هەڤدەردی: هاودەردی ف همدردی.

هەڤ دەست: یاریدەر، ئاریکار ف کمك کننده، یاور.

هەڤ دەڤ: همدەم، هەواڵی هاونشین ف همدم.

هەڤدەسازی: پارتایەتی ف سازمان.

هەڤـــدەل: ۱) ئاردو ئاوی پێکـــەوە کولاو، شۆربـاوئـارد؛ ۲) برێتی لە تێکەڵ‌پێکەڵی‌و چی بەسەرچێەوە ف ۱) آرد و آب مخلوط و جوشیده؛ ۲) کنایه از درهم برهمی وبی‌نظمی.

هەڤدەم: ۱) هاودەم، هەواڵی هەمیشەیی؛ ۲) هاوچاخ ف ۱) همدم؛ ۲) معاصر.

هەڤدەن: رەوتی هەڵبەست ف وزن شعر.

هەڤدەنگ: ۱) ئاوەدەنگی، خەمرەوین؛ ۲) لە بیر و باوەڕدا وەك یەك؛ ۳) چەنـد واتـایەکی لێك‌جیا لە یەك وشەدا ف ۱) همدم و غمگسار؛ ۲) همفکر؛ ۳) کلمه‌ای با معانی مختلف.

هەڤدەهی: حەڤدەهەم، دوای شازدەهەم ف هفدهم.

هەڤدی: هەڤدو ف همدیگر.

هەڤدین: هاوئاین ف همدین.

هەڤر: عەور ف ابر.

هەڤڕ: ئیر بار، قاپ‌و قاچاغی گڵین ف ظروف سفالی.

هەڤڕا: پێکەوە ف باهم.

هەڤراز: ۱) عەوراز، سەربەرەژوُرە؛ ۲) هەل ف ۱) سربالایی؛ ۲) فرصت.

هەڤران: سپیندار، سپیدار ف سپیدار، درخت تبریزی.

هەڤڕان: باراش ف بار غلّه ویژهٔ آسیاب.

هەڤڕایی: هاوبەشی، شەریکەی بازرگانی ف شرکت تجارتی.

هەڤڕس: دارێکی کێوی گەڵادەرزی‌یە لە سنۆبەر دەکا ف درختی است شبیه صنوبر.

هەڤڕست: ۱) هەڤڕس؛ ۲) هۆندراو، هۆنە ف ۱) نگا: هەڤڕس؛ ۲) بافته.

هەڤڕك: ۱) بەربەرەکانی کەر، ملەکەر؛ ۲) کێ‌بەرکێ کار ف ۱) هم‌چشم؛ ۲) شرکت کننده در مسابقه.

هەڤڕکی: بەربەرەکانی، رکەبەری ف هم‌چشمی.

هەڤرگ: جەرگ‌وناو ف دل و روده.

هەڤرنگ: برینگ، هەبرینگ ف دوکارد پشم‌چینی.

هەڤڕو: بەرەوڕو ف روبرو.

هەڤروشی: ئاوڕیش‌بوُن، شەڕ تێ‌هاڵاندن ف درگیرشدن، ستیز ایجاد کردن.

هەڤڕوکرن: بەروڕوکردنەوە ف روبروکردن.

هەڤرونگ: کڕ، فەسڵ، سەردەم، جەنگە ف فصل سال، موسم.

هەڤڕە: پێکڕا، تێکڕا، تەڤ ف باهم.

هەڤرەمیش: ئاوریشم ف ابریشم.

هەڤڕەنگ: هاوڕەنگ، دوکەس یا دوشت کە ڕەنگیان وەك یەکە ف همرنگ.

هەڤڕەنگی: برێتی لە دۆستایەتی گەرم ف کنایه از دوستی گرم، صمیمیّت.

هەڤری: ۱) وەك، وێچوُن؛ ۲) بەرماو، ئەوشتەی کە لە خواردنا بە پوُکەوە دەمێنێتەوە ف ۱) مانند؛ ۲) پس‌ماندهٔ خوراك روی دندان ولثه.

هەڤڕی: هاوڕێ ف همراه.

هەڤڕێ: ۱) هاوڕێ، هەڤالی سەفەر؛ ۲) دۆست ف ۱) همراه؛ ۲) دوست.

هەڤـــڕیز: بەشـــوێن یەکتـردا هاتنی وشـە لە نوُسین‌دا کە ڕێك‌و لەبـار یەکتر بگرنەوە ف بەردیف کنار هم قرارگرفتن کلمات در نوشتن.

هەڤریسك: هەوریس، داری عەرعەر ف درخت عرعر.

هەڤڕیش: ئاوڕیش، هاوڕیش ف نگا: هاوڕیش.

هەڤریشك: هەرمێشك، وڵینی نانی گەرم دەڕۆن‌دا ف نگا: هەرمێشك.

هەڤریشم: ئاوریشم ف ابریشم.

هەڤڕێك: هاوڕێ، هاوسەفەر ف همراه.

هەڤرینگ: برینگ، دوێردی خوری بڕینەوە ف دوکارد پشم‌چینی.

هەڤزا: هاوزا، هاوتەمەن ف هم‌سنّ و سال.
هەڤزار: خاوەنی یەك شیوە ئاخافتن ف همزبان.
هەڤزاڤا: هەولنگ، هاوزاوا ف باجناق.
هەڤزك: جمك، دوانە، جێڤی ف دوقلو.
هەڤزمان: هەڤزار ف همزبان.
هەڤژاڵە: هەوایەکی گۆرانی‌و لاوکە ف آهنگی است.
هەڤژین: ۱) سەرگەرم‌بوُن بەکارەوە، خەریك‌بوُن؛ ۲) هاوبەش‌لەژیاندا ف ۱) سرگرم کار شدن؛ ۲) شریك در زندگی.
هەڤسار: ئەوسار ف افسار.
هەڤسال: هاوبەرە، ئەوانەی کە لە تەمەندا نزیکی یەکن‌و لە زەمانێکا ئەژین ف همعصر.
هەڤسرین: رەق‌بوُن لەسەرمان ف از سرما یخ زدن.
هەڤسۆژ: خەمخۆر، دڵسۆز، یاری خۆشی‌و ناخۆشی ف دلسوز، غمخوار.
هەڤسۆژی: کاری هەڤسۆژ، دڵسۆزی ف دلسوزی، غمخواری.
هەڤسۆند: هاوسوێند، هاوپەیمان ف هم‌پیمان.
هەڤسەر: ۱) هاوجوُت، هەمسەر، هاوسەر؛ ۲) بەرانبەر ف ۱) همسر؛ ۲) برابر.
هەڤسی: جیرانی دەرك بەدەرکەوە ف همسایهٔ دیوار بەدیوار.
هەڤسیایی: هاوسایەتی، جیرانەتی ف همسایگی.
هەڤسینوُر: هاوکەوشەن، هاوحدوُد ف هم‌مرز.
هەڤش: حەوشەمەڕ ف شبغاز.
هەڤشاری: هاوشاری ف همشهری.
هەڤشی: پەچەمەڕ، هەڤش ف شبغاز.
هەڤشیر: خوشك‌و برای شیری ف خواهر و برادر رضاعی، همشیر.
هەڤشین: ئیشکە، نەخۆشی شیروشك‌بوُن ف بیماری شیرخشکیدن دام.
هەڤ‌قاس: ۱) ئەوەنـدە؛ ۲) هەرچەنـدە ف ۱) اینقـدر؛ ۲) هرچند، هرچقدر.
هەڤ‌قۆزی: هەمو گوشە بەرانبەر ف متساوی‌الزّوایا.
هەڤك: تەڵە، خەفك ف تله.
هەڤکار: هاوکار ف همکار.
هەڤ کونجی: هەڤ‌قۆزی ف متساوی‌الزّوایا.
هەڤـکـێش: ۱) لە تەرازودا کێش وەك‌یەك؛ ۲) بڕێتـی لە وێك‌چوُنـی ئاکـاری دوکـەس یا چەنـدکەس ف ۱) هم‌وزن؛ ۲) کنایە از تشابە اخلاقی دو یا چندنفر.
هەڤکینْك: هەفکین، پەینکە ف آردی کە بر چونە پاشند.
هەڤگر: ۱) یەکترگرتو؛ ۲) هەواڵەتی ف ۱) متّحد؛ ۲) رفاقت.
هەڤ گرتن: ۱) یەك‌ودو گرتن؛ ۲) یەکترگرتنەوە ف ۱) متّحدشدن؛ ۲) باز بهم رسیدن.
هەڤ گرێدان: لێك جوُت‌کردن، لێك نزیك‌کردنەوە ف بهم نزدیك کردن.
هەڤگوڕ: ئاریکاری دایمی ف همکار دائمی.
هەڤ گوهارتن: پێك‌گۆڕینەوە ف معاوضه.
هەڤ گوهاستن: جێگە پێك‌گۆڕینەوە ف معاوضهٔ جا.
هەڤگهان: ۱) پێك‌هاتن؛ ۲) گەیشتن بە یەکتر ف ۱) توافق؛ ۲) بهم رسیدن.
هەڤ گهـاندن: ۱) گەیاندنەیەکتر؛ ۲) گەیاندنەوە بە یەکتر ف ۱) بهم رسانیدن؛ ۲) بازبهم رسانیدن.
هەڤگەل: بـاتی، لەجیات، شتێ کـە بە شتێکـی‌تر دەگۆڕدرێتەوە ف درعوض.
هەڤگەلی: پێك‌گۆڕینەوە ف معاوضه.
هەڤلنگ: ئاواڵ‌زاوا ف باجناق.
هەڤلیز: هاوبازی، هاوگەمە ف همبازی.
هەڤمـال: ۱) هاوسـا؛ ۲) برابـەش لە ماڵدا ف ۱) همسایه؛ ۲) شریك درامول خانواده.
هەڤ‌مانا: چەند وشە کە یەك مانا دەدەن ف کلمات هم‌معنی.
هەڤ‌ناسین: پێکەوە بوُنەئاشنا ف باهم آشنا شدن.
هەڤناڤ: چەند کەسێ کە لە ناودا وەك یەکن، هاوناو ف همنام.
هەڤندکا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
هەڤ‌نشین: هاودەم، نزیك لە یەکتر ف همدم.
هەڤ‌نڤیس: دۆسیە، کۆمەڵەقاقەزی نوسراو لای میری لەبارەی کەسێ یا کارێکەوە ف پرونده.
هەڤۆ: پۆ، فرێت ف پود، رشتە.
هەڤۆت: بنەمای فێربوُن ف تعلیم.
هەڤۆتکار: ۱) فێرکەر، فێرکار، مامۆستا، سەیدا؛ ۲) ڕاهێنەر لە کار ف ۱) معلّم؛ ۲) مربّی.
هەڤـۆتن: ۱) فێرکـردن؛ ۲) فێربوُن: (ئوستادی عیشقێ دل **هەڤۆت**) «جزیری» ف ۱) تعلیم دادن؛ ۲) یاد گرفتن.
هەڤۆتی: راهێنراو، فێرکراو: (ئەڤ کاێ من نە **هەڤۆتی‌یە** جوحتی) ف تعلیم دیده.
هەڤودن: دەگەڵ یەکتر ف باهم، بە اتّفاق.
هەڤودو: ئێمەی دو پێکەوە ف مادونفر با هم.
هەڤۆر: کوُر، بزنی دوساڵەوەختە ف بزدوساله.
هەڤوُری: هەڤۆر ف بز دوساله.
هەڤۆك: ۱) رستە، چەندوتەیەك کە پیاوی لێ تێ‌دەگا؛ ۲) پارچەشێعرێ ف ۱) جملە: ۲) قطعه‌شعر.
هەڤۆکابسەرخۆ: رستەوشەی تەواو ف جملهٔ مستقل، جملهٔ کامل.
هەڤۆکاڕێزکری: زنجیرەڕستە ف جملات بە دنبال هم.
هەڤۆکافەرمانی: رستەیێ کە فەرمان بەکارێ دەدا ف جملهٔ امریّه.
هەڤۆکاناڤکی: ناوەڕستە ف جملهٔ اسمیّه.
هەڤۆکاهۆکەری: رستەیێ کە دەفر دەگەیێنێ ف جملهٔ ظرفیّه.
هەڤۆکاهەکەنی: رستەی مەرج‌و شەرت ف جملهٔ شرطیّه.
هەڤۆل: هاودین، هاومەزەب ف همدین.

هەڤۆلی: هاودینی، هاومەزەبی ف همدینی.
هەڤە: ئەنگۆ، ئێوە ف شما.
هەڤ‌هاتن: یەکترگرتن، یەکیەتی ف اتّفاق، اتّحاد.
هەڤەر: بزنی ڕەش‌و سپی، بەڵەك، بازگ ف بزخلنگ.
هەڤەناف: ناوی گشتی، دژی ناوی تایبەتی ف اسم عام.
هەڤەهەسو: بەرانبەر، هەمبەر ف برابر، مقابل.
هەڤی: دوژنی مێردێك بۆ یەکتر ف هوو.
هەڤیاز: لەسەر، بەلای ئەودا هاتگ ف ممتاز.
هەڤیازی: لەسەری، بەلایەکدا داهاتن ف امتیاز.
هەڤیان: ۱) ئۆقرەگرتن، هەدادان، داسەکنین، هێوربوونەوە؛ ۲) هەوێن، ئامیان ف ۱) آرامش؛ ۲) خمیرمایه، مایه.
هەڤیان‌بوون: ۱) هێدی‌بوونـەوە، ئۆقرەگرتن؛ ۲) هەڤێن‌بوونی شیر ف ۱) آرام گرفتن؛ ۲) بندآمدن شیر.
هەڤیان کرن: مەیاندن، هەوێن کردن ف بندآوردن شیر، شیر را به ماست یا پنیر تبدیل کردن.
هەڤێدان: تیرەیەك لە هۆزی زرکـان لە کوردی بەردەستی ترکـان ف طایفه‌ای از ایل «زرکان» در کردستان.
هەڤیـر: خەمـیر، هەویر، ئاردی تەڕکـراوی شێلدراو: (**ڤی هەڤیری ڕێ** گەلەك ئاف هلتینە) «مەسەلی‌بوتانی» ف خمیر.
هەڤیربڕی: شێوێکە لە نیسك‌و گزموڵەهەویر ف آش عدس و خمیر.
هەڤیرترش: ئامیانی هەویر ف مایهٔ خمیر.
هەڤێرکان: هۆزێکی مەزنە لەکوردستانی بەردەستی سووریاو ترکیادا ف ایلی بزرگ در کردستان.
هەڤیرکە: ۱) ئالی، دەوروبەر؛ ۲) گەو، کەمە ف ۱) اطراف و حوالی؛ ۲) حلقه.
هەڤیرکەر: هەڤیرشێل ف خمیرچلان، خمیرگیر.
هەڤێرکی: سەربە هۆزی هەڤێرکان ف منسوب به ایل «هەڤێرکان».
هەڤیرۆ: هەڤیری هەڵنەهاتگ ف خمیر برنیامده.
هەڤیروك: هەڤیرۆ ف خمیر برنیامده.
هەڤێز: پەچە، هەفشی، هەڤشی، حەوشەمەڕ ف شبغاز.
هەڤێشك: چیلکەو هەژگەڵ ف شاخهٔ خشك درختان.
هەڤین: ۱) ئامیان؛ ۲) ئەڤین، دڵـداری ف ۱) مایهٔ ماست و پنیر؛ ۲) عشق، دلدادگی.
هەڤیندار: ئەڤیندار، ئەویندار، بەندەوار ف عاشق، دلداده.
هەڤینداری: دڵداری، عەزلێکردوویی، ئەوینداری ف عاشقی، دلدادگی.
هەڤین گەرم: شێت‌و هار لەدڵداریدا ف واله.
هەڤینی: چۆنیەتی ژن دەگەڵ ژنە هاومێردەکەی، ژیانی دو هەڤی پێکەوە ف زندگی دوهوو با هم.
هەڤیەك: بەرانبەر، لە یەك پلەدا ف مساوی.
هەق: ۱) ڕەوا؛ ۲) کرێ، مز: (بە **هەق** کار دەکەم، دەس‌**هەق** چەندە)؛ ۳) بەش: ۴) ڕاست‌و دوروست: (گۆتنا وان **هەق** بو، قسەی **هەق** ڕەقە)؛ ۵) کۆڵین‌و دانەوە؛ ۶) خودا، خوا ف ۱) روا؛ ۲) مزد؛ ۳) بهره، سهم؛ ۴) راست و درست؛ ۵) حفر، کندن؛ ۶) خدا.
هەقاندن: دانەوە، کۆڵین، هەڵکەندن: (لکۆرتێ **دهەقینە**) ف کندن، حفر کردن.
هەقانەت: ڕاستی‌و ڕەوایی ف راستی و دادگری، حقّانیّت.
هەقانی: عادڵ، سەرڕاست ف حقّانی.
هەقانیەت: هەقانەت، ڕاستی‌و ڕەوایی ف حقّانیّت، راستی و عدالت.
هەقایەت: چیرۆك، حیکایەت ف داستان.
هەقبە: هەگبە ف خورجین.
هەقتـە: ۱) بۆت‌ڕەوایە؛ ۲) ڕاست‌دەکەی ف ۱) برتو رواست؛ ۲) حق داری، راست می گویی.
هەق کەنا: بەشقی‌خودا ف بەخاطر خدا.
هەقلەمانی: کەڵەمستێن، پشکیلان ف نوعی بازی.
هەقلیمەقۆ: ۱) کەڵەمستێن؛ ۲) هەراهەرا، زەنازەنا؛ ۳) حیندرحۆ ف ۱) نوعی بازی؛ ۲) هنگامه و جنجال؛ ۳) آلاکُلنگ.
هەقمە: ۱) بۆمن‌ڕەوایە؛ ۲) ڕاست‌دەکەم ف ۱) برمن رواست؛ ۲) حق دارم، درست می گویم.
هەقمەق: نەزان، نەفام، بێ‌ئاوەز، ئەحمەق ف احمق.
هەقۆ: خوایە، لەدوعادا ئێژن ف خدایا.
هەقـوو: ۱) کرێتـان، مزتـان؛ ۲) بەشتـان؛ ۳) بەئێوەڕەوا: (**هـەقووهەیە، هەقوونیە**) ف ۱) مزدتان؛ ۲) بهره‌تان؛ ۳) حق شما.
هەقوە: بۆتان ڕەوایە: (**هەقوەباسی‌بکەن**) ف حق دارید.
هەقوەستێن: ۱) کاری باش‌و ڕاست: (کاری تۆ **هەقوەستێن** بو)؛ ۲) تۆڵەسێن ف ۱) کار درست و روا؛ ۲) انتقام‌گیر.
هەقە: ۱) ڕاستە، ڕەوایە؛ ۲) کاکەیی؛ ۳) مریدانی شێخی شەدەڵە؛ ۴) فیڵ، گزی ف ۱) حقّ اسـت؛ ۲) اهـل حق؛ ۳) مریدان شیخی درکردستان؛ ۴) دوز و کلك، حقّه.
هەقەباز: فێڵباز، دەسبڕ ف حقّه‌باز.
هەقیف: هەگبـە، خورجی چکـۆڵـە کە لە پشت سوارەوە لەسەر پشتی یەکسم داندراوە ف خورجین ترك سوار.
هەقیقـە: کاوڕ یان شەکێ کە بەهـۆی حەوتمی هاتنەدنیای زاڕۆ سەری دەبڕن ف حیوانی که در هفتمین روز تولّد نوزاد قربانی شود، عقیقه.
هەقیقەت: ڕاستی، پێچەوانەی درۆ: (**هەقیقەتەکەی** دەڵێم) ف حقیقت.
هەقێ قەدی: خەڵاتی سەرباڵە لە بەرانبەر کارێ کە کردویە ف انعام سردستهٔ دروگران.
هەك: ۱) وشەی سەیرمان، حەك، یەك؛ ۲) وتەی سەرکۆنە، دەك؛ ۳) وتەی نفـرە؛ ۴) ئەگەر؛ ۵) بڵقی سەرئـاو ف ۱) کلمهٔ تعجّب؛ ۲) پیشـوند سرزنش؛ ۳) پیشوند نفرین؛ ۴) اگر؛ ۵) حباب روی آب.
هەکـاری: مەڵبەندێکی بەرفرەوانە لە کوردستانی‌بەردەستی ترکان کە زۆر پیاوی گەورەی لێ هەڵکەوتوون وەك **عیساهەکاری** کە زانایەکی بەنـاوبـانگ‌و هەمەکارەی **سوڵتان‌سەلاحەدین** بوە یان **شەرەفەدین هەکـاری**‌و زۆری‌تریش ف منـطقه‌ای وسیع در کردستان که بزرگان بسیار از آن برخاسته‌اند.

هه‌كانی: وشه‌ی مه‌رج‌و شه‌رت ف صیغهٔ شرطی.
هه‌ككو: په‌ككو ف كلمهٔ تعجّب.
هه‌كو: ۱) په‌كو؛ ۲) ئه‌گه‌ر، هاتو ف ۱) حرف تعجّب؛ ۲) اگر.
هه‌كۆكه: كوێره‌كانی كه پاش به‌هار وشك ده‌كا ف چشمهٔ آب فصلی.
هه‌كه: ۱) ئه‌گه‌ر؛ ۲) ئاڵۆش، خوروی له‌ش له‌تاوی گان؛ ۳) نێره‌كه‌و؛ ۴) باڵنده‌ی ماڵی، باڵداری كه‌وی ف ۱) اگر؛ ۲) خارش تن از شدّت شهوت؛ ۳) كبك نر؛ ۴) ماكیان.
هه‌كه‌دار: حه‌كه‌دار، به‌ئاڵۆش ف زن جلف.
هه‌كینی: هه‌كانی ف صیغهٔ شرطی.
هه‌كینێ: ئه‌گه‌ركو ف اگر كه.
هه‌گ: هه‌ك ف نگا: هه‌ك.
هه‌گبـــه: خورجێنی دوتـایی چكـۆڵـه كه له‌پشت سواره‌وه له‌زین قایم ده‌كرێ، هه‌قبه ف خورجین پشت زین.
هه‌گه‌ر: ئه‌گه‌ر ف اگر.
هه‌ل: ۱) ده‌رفه‌ت؛ ۲) جار، چه‌ل؛ ۳) نۆره: (لاچۆ هه‌لی منه)؛ ۴) هل، وتـه‌یه‌كـه بڵندی ده‌گه‌یه‌نێ؛ ۵) فریشته‌ی ئاگاداری لێره‌وار، خێوی جه‌نگه‌ڵ‌و دارستان؛ ۶) زانینی وشه‌و مه‌سه‌له‌ی دژوار، هه‌ڵێنانی پرسی گران؛ ۷) ره‌نگ‌بۆڵ؛ ۸) ده‌م، كات؛ ۹) ده‌می نیمه‌رۆ ف ۱) فرصت: ۲) بار، دفعه؛ ۳) نوبت؛ ۴) علامت بلندی؛ ۵) فرشتهٔ نگهبان جنگل؛ ۶) حلّ معمّا؛ ۷) توسی رنگ؛ ۸) دم، وقت؛ ۹) هنگام نیمروز.
هه‌ڵ: ۱) پێشگـــرێكـه زوربـه‌ی زۆربڵنـدی‌و لای‌سه‌رۆ ده‌گه‌یه‌نێ؛ ۲) پێشگـری به‌واتـا: به‌توندی، به‌قه‌وه‌ت: (هه‌ڵی درِی، هه‌ڵدره، هه‌ڵی پێچا)؛ ۳) ئاغه‌ڵ، هۆڵه‌مه‌ڕ؛ ۴) پێ‌بوٌن، داگیرسانی ئاگر: (ئاگر **هه‌ڵ** بوٌ)؛ ۵) پێچـانی داو له شتێ: (ئه‌م‌به‌نه‌م بۆ **هه‌ڵكه**)؛ ۶) جیابوٌنه‌وه‌ی پارچـه له شتێ: (تـه‌ڵه‌زمێك، له‌به‌رد **هه‌ڵ** بو)؛ ۷) گوزه‌ران، رابواردن: (ده‌گه‌ڵی هه‌ڵكه، **هه‌ڵ** ناكه‌م) ف ۱) پیشوند به معنی بلندی، بالا، بر؛ ۲) پیشوند به معنی شدّت و تندی؛ ۳) آغل؛ ۴) اشتعال، افروختن؛ ۵) پیچیدن نخ به دور چیزی؛ ۶) جداشدن قطعه‌ای از چیزی؛ ۷) گذران، زندگی، سركردن.
هه‌لا: ۱) هه‌را، ده‌نگی به‌قه‌و؛ ۲) رزیو، پڵیخاو: (**هه‌لاهه‌لا** بوه)؛ ۳) لا، كه‌نـــار؛ ۴) وه‌ره، بانـگ‌كردن بۆ هاتن ف ۱) داد، صدای بلنـد؛ ۲) پوسیده؛ ۳) كنار؛ ۴) بیا.
هه‌ڵا: ۱) هه‌راو چه‌قـه، زه‌نـازه‌نـا؛ ۲) كێشـه‌و شه‌ڕ؛ ۳) دنیای بێ‌خۆر: (هه‌ورو **هه‌ڵایه**)؛ ۴) ئامۆر، هه‌وجار ف ۱) همهمه و جنجال؛ ۲) نزاع و جنگ؛ ۳) هوای تاریك و بدون آفتاب؛ ۴) خیش.
هه‌ڵ ئاخنین: تا سه‌ر ئاخنینه‌وه ف تالبه آكندن.
هه‌ڵ ئاوه‌سین: به‌ره‌وژۆر داله‌قاندن ف به‌بالا آویزان كردن.
هه‌لاب: هلاب، مانگی پڕ، مانگی شه‌وی چارده ف بدر.
هه‌لابـاجی: گه‌مه‌یه‌كی زاروكانه تلی شاده‌ی ده‌ستی ڕاست له‌ناو له‌پی ده‌ستی چه‌پا ئه‌سوڕێنن ڕه‌سمی شتێك به‌خه‌یاڵ ده‌كه‌ن كه ئه‌یانه‌وێ ف نوعی بازی كودكان شبیه لی لی حوضك.
هه‌ڵابردن: هێرش بردنه‌سه‌ر ف هجوم بردن.
هه‌لات: ۱) درۆی زل: (ئه‌م‌قسه هه‌ر درۆنیه هه‌لاته)؛ ۲) خۆهه‌ڵكێشان؛ ۳) رای كرد ف ۱) دروغ شاخدار؛ ۲) لاف، خودستایی؛ ۳) فراركرد.
هه‌ڵات: ۱) رای‌كرد؛ ۲) له‌ئاسۆ دیاری‌دا، هاته به‌رچاو. بۆ مانگ‌وخۆرو ئه‌ستێره‌ی ده‌ڵێن؛ ۳) نێر له مێو سواربـــو، په‌ڕی: (ئـــه‌سپـــه‌كـــه دوجـارلـه‌ماینه‌كه **هه‌ڵات**)؛ ۴) كاتی هه‌ڵاتنی مانگ‌و خۆر: (مانگ **هه‌ڵات**هاتم، تاو **هه‌ڵات** گه‌یمـــه به‌رێ)؛ ۵) هه‌ڤیر پێ‌گه‌یشت؛ ۶) ته‌واوبو، بڕایه‌وه: (هه‌رگا عیدده‌ت **هه‌ڵات** ده‌توانی مێردبكه‌ی) ف ۱) فرار كرد؛ ۲) طلوع كرد؛ ۳) گشن بر مادینه سوار شد؛ ۴) دم طلوع؛ ۵) خمیر برآمد؛ ۶) مدّت سرآمد.
هه‌ڵاتگ: وشه‌ی به‌ركاری بۆ هه‌ڵات ف صیغهٔ مفعولی «هه‌ڵات».
هه‌ڵاتن: چاوگه‌ی وشه‌ی **هه‌ڵات** ۱) راكردن؛ ۲) له ئاسۆ وه‌ده‌ركه‌وتنی مانـــگ‌و خۆرو ئه‌ستێره؛ ۳) په‌ڕینی نێر له مێوینـه؛ ۴) پێ‌گه‌یشتنی هه‌ویر؛ ۵) ته‌واوبـــوٌن، به‌ســـه‌رچـوٌن، بڕانـه‌وه؛ ۶) خۆ له ناو ئاودا قوم‌كردن‌و هاتنه‌وه‌ده‌ر: (به‌یانی زوٌ ده‌حه‌وزێ **هه‌ڵاتم**) ف **مصدر كلمهٔ «هـه‌ڵات»** ۱) فراركـردن؛ ۲) طلوع كردن؛ ۳) سوارشـدن گشن بر مادینه؛ ۴) برآمدن خمیر؛ ۵) سرآمدن مدّت؛ ۶) درآب غوطه‌ورشدن.
هه‌ڵاتو: هه‌ڵاتگ ف نگا: هه‌ڵاتگ.
هه‌ڵاته: هه‌ڤیری هه‌ڵاتگ ف خمیر برآمده.
هه‌ڵات‌هه‌ڵات: راكـــردن به‌گشـتی، هه‌ڵاتنی هه‌مـــوكـــه‌س له كاتی مه‌ترسی‌دا ف فرار عمومی هنگام خطر.
هه‌لاج: ۱) كه‌سێ كه به كوتك‌و كه‌وان كوڵكه‌و خوری شی ده‌كاته‌وه؛ ۲) راژان به‌حـه‌واوه، هاتوچۆ به داله‌قاوی ف ۱) پنبه‌زن؛ ۲) جنبش در هوا، نوسان.
هه‌لاجان: راژان به‌حه‌واوه ف نَوسان.
هه‌لاجاندن: راژاندن به‌حه‌واوه ف نوسان دادن، لر زاندن در هوا.
هه‌لاجی: كاری كوڵكه‌شی‌كردنه‌وه ف پنبه‌زنی، ندّافی.
هه‌لاجین: هه‌لاجان ف نَوسان.
هه‌ڵاچوٌن: له بڵندی چوٌنه‌سه‌ر ف صعود.
هه‌ڵاخن: هه‌ڵ‌ئاخن، تا سه‌ر به‌توندی ئاخنینه‌وه ف آكندن تا لبه با فشار.
هه‌ڵاخناو: ئاخندراو تا لێوان به پته‌وی ف آكنده با فشار تا لبه.
هه‌ڵاخندراو: هه‌ڵاخناو ف آكنده با فشار تا لبه.
هه‌ڵاخنراو: هه‌ڵاخناو ف نگا: هه‌ڵاخناو.
هه‌ڵاخنیاگ: هه‌ڵاخناو ف نگا: هه‌ڵاخناو.
هه‌ڵاخنین: ئاخنینه‌وه تا لێوان به‌توندی، هه‌ڵ‌ئاخنین ف آكندن تا لبه با فشار.
هه‌لار: ۱) هه‌لا، له‌بـــه‌ریه‌ك‌چوی ڕزاو؛ ۲) تینـــی ئاگر، هالاو ف ۱) پوسیده؛ ۲) گرمای آتش.
هه‌ڵازران: خوێن‌تێ‌تزان ف خون مُردگی.
هه‌ڵازناو: ۱) هه‌ڵاخناو؛ ۲) گش لای پێست وه‌به‌رهاتو: (پێستی له‌زیبكه هه‌ڵازناوه) ف ۱) نگا: هه‌ڵاخناو؛ ۲) فراگرفتگی تمام پوست از عارضه‌ای.
هه‌ڵازندراو: هه‌ڵازناو ف نگا: هه‌ڵازناو.

هەڵازنین: ۱) هەڵاخنین؛ ۲) گش لای پێست وەبەرهاتن؛ ۳) خەونوچکە بردنەوە ف ۱) نگا: هەلاخنین؛ ۲) همهٔ پوست را جوش یا کهیر فراگرفتن؛ ۳) چرت زدن.

هەڵاژیان: خۆدرێژکردن لەسەر لا بۆ خەوتن، راکشان ف بر پهلو دراز کشیدن.

هەڵاژیاو: راکشاو ف دراز کشیده.

هەڵاژین: هەڵاژیان ف درازکشیدن.

هەڵاژیو: هەڵاژیاو ف دراز کشیده.

هەڵاش: ئالاش. هالاش. هەراش ف انبیره.

هەلاشانی: پاش نیمەڕۆ ف بعدازظهر.

هەڵافە: چەکەرەی گیا ف نیش گیاه.

هەڵاڤی: گیایەکە بۆ ماڵات ژەهرە ف گیاهی است برای دام سمّی است.

هەلاڤیت: بەرەوباڵای ئاویشت ف برانداخت، بەبالا انداخت.

هەلاڤیتن: بەرەوژوور ئاویتن ف برانداختن، روبه بالا انداختن.

هەلاڤیتی: بەرەوژوور ئاویژراو ف بەبالا انداخته شده.

هەلاك: ۱) ماندوو؛ ۲) نەخۆشی زۆر حاڵخراب، لە بێهۆشی و ئاویلکەداندا؛ ۳) مردن، مەرگ ف ۱) خسته؛ ۲) بیمار محتضر؛ ۳) مرگ.

هەلاکان: خنەخن، پشوسواربوون لەبەر ماندوویی ف بە هِن‌هِن افتادن.

هەلاکەوتن: وەلاکەوتن، چوونەکەنار ف کنار رفتن.

هەلال: ۱) گوڵی سمڵ؛ ۲) پیفۆك، کیفۆك ف ۱) نوعی گل، نام گلی است؛ ۲) نگا: کیفۆك.

هەڵاڵ: ۱) ڕەوا، حەڵاڵ؛ ۲) دەرمانی چەرمخۆش کردن؛ ۳) گوڵێکی زەردی بەهۆشی زۆر بۆنخۆشە: (لەکن وەنەشەو خاوو **هەڵاڵ** و بەیبوونی/ **هەڵاڵی** پێستەیی خاوە عەبیرو مێشکی خەتا) «حاجی قادر»؛ ۴) برێتی لە ژنی ڕەواو شەرعی: (**هەڵاڵ** خۆمە) ف ۱) روا، حلال؛ ۲) داروی دبّاغی؛ ۳) گلی است خوشه‌ای زردرنگ و بسیار خوشبو؛ ۴) کنایه از همسر.

هەلال بۆ: ئافەرم، حەڵاڵتە ف آفرین، حلالت باد.

هەڵاڵخانە: دەباغخانە، ئەوشوێنەی چەرمی لێ خۆش دەکەن ف دبّاغ خانه.

هەڵاڵدان: خۆش کردنی چەرم بە دەرمان ف دبّاغی کردن.

هەلال‌زادە: ۱) کوڕی نەبیژو؛ ۲) برێتی لە مرۆی زۆر بەپیاوەتی و دەمارو ڕاستگۆ ف ۱) حلال‌زاده؛ ۲) کنایه از آدم جوانمرد و درستکار.

هەلالك: بەلاڵۆکەکێویلکە ف آلبالوی کوهی.

هەلالوك: بەلاڵوکە کێویلکە ف آلبالوی کوهی.

هەڵاڵە: ۱) گوڵی زەردی بۆنخۆشی بەناوبانگ، هەڵاڵ؛ ۲) دەرمانی پێستەخۆش کردن؛ ۳) ماکی مۆم کە میشەنگوین لە گوڵانی دەگرێ؛ ۴) تۆزی ڕوەکی نێر بۆ ئاوس بوونی ڕوەکی مێوینە؛ ۵) جاڕ، بەقەو هەراکردن؛ ۶) مێلاقە، ڕەبەنۆك؛ ۷) ناوی ژنانە ف ۱) گلی است زرد و خوشبوی، نگا: هەلاڵ؛ ۲) داروی دبّاغی؛ ۳) مادّهٔ موم که زنبور از گلها می گیرد؛ ۴) مادّهٔ لقاح نباتات، گردهٔ گلها؛ ۵) آواز در دادن، جار؛ ۶) آلاله؛ ۷) نام زنانه.

هەڵاڵەبرمە: گوڵێکی سووری زلە، شلێرە ف لالهٔ واژگون.

هەڵاڵەکشکش: جۆرێ سەماو ڕەخس، چۆپی ف نوعی رقص.

هەلالەی‌سەرو: حەڵاڵی شەرعی ف حلال شرعی.

هەلالەی‌واشتش: حەلاڵ‌کردن ف حلال کردن.

هەلالی‌یە: حەڵاڵ‌کردن ف حلال کردن.

هەڵامات: ۱) نیشانە، عەلامەت؛ ۲) ئالامەت، پەسیو ف ۱) علامت؛ ۲) زکام.

هەڵاماسین: فرە ئەستووربوون ف زیاد آماسیدن.

هەڵامساو: فرە ئەستووربووگ، زۆر پەنەماگ ف زیاد آماسیده.

هەڵامسین: هەڵاماسین ف زیاد آماسیدن.

هەڵامسیو: هەڵامساو ف زیاد آماسیده.

هەلامە: گیادۆکلێویکە لە چێشتانی دەکەن ف گیاهی است آشی.

هەڵامەت: هەڵامات، ئارسم، پەسیف ف زکام.

هەڵامەت‌دار: ۱) نیشانەلێدراو؛ ۲) کەسێ کە پەسیوی بێت ف ۱) نشان شده، آرم زده؛ ۲) زکامی، مبتلا به زکام.

هەلان: ۱) گوڕە، نەعرەتە؛ ۲) بەردی لووس و ڕێك کە لەجیاتی موزاییك لە تەختی وەتاغ فەرش دەکرا، پختۆك، خام ف ۱) نعره؛ ۲) سنگ صاف ویژهٔ سنگفرش.

هەلاندن: ۱) تواندنەوە؛ ۲) بڵندکردن، هلاندن ف ۱) گداختن؛ ۲) بلندکردن.

هەلاندی: تاواوە ف گداخته.

هەلانین: ۱) هەڵگرتن؛ ۲) شاردنەوە؛ ۳) بردن: (دژمن هەموو مادەنێ مە **هەلانین و برن**)؛ ۴) بڵندکردن؛ ۵) لابردن ف ۱) برداشتن؛ ۲) پنهان کردن؛ ۳) بُردن؛ ۴) بلندکردن؛ ۵) بەکنار بردن، جابجا کردن.

هەلاو: ۱) شیرنی، شیرنایی، شیرانی؛ ۲) ناوی ژنان؛ ۳) پەرسڤی تەلەیفون؛ ۴) گیایەکی دەشتی‌یە؛ ۵) تینی گەرما بە بۆخەوە، هالاو؛ ۶) هەڵوا؛ ۷) دۆشاو ف ۱) شیرینی؛ ۲) نام زنانه؛ ۳) جواب تلفن، الو؛ ۴) گیاهی است صحرایی؛ ۵) گرمای همراه با بخار؛ ۶) حلوا؛ ۷) شیرهٔ انگور.

هەڵاو: هالاو، بۆخ لە گەرماو ئاوی گەرمەوە ف بخار و گرما.

هەلاواربی: ۱) هەڵوای ئاردو دۆشاو؛ ۲) هەڵوای ئاردو شەکراو ف ۱) حلوای آرد و شیره؛ ۲) حلوای آرد وشکر.

هەڵاواردن: لێك جیاکردنەوە، هاوێر ف ازهم جداکردن.

هەڵاواستن: دالەقاندن ف آویختن.

هەڵاواسین: هەڵاواستن ف آویختن.

هەلاواۆشك: وشکەڵوا ف حلوای خشك.

هەڵاوردن: ۱) هاوردنەوەی خۆراك، ڕشانەوە؛ ۲) خا کردنەجوچکە: (مامرەکە جوچکەی **هەڵاورد**)؛ ۳) زانینی مەتەڵۆکە؛ ۴) سنەدان لێهاتنی ماڵات ف ۱) بالاآوردن طعام، قی؛ ۲) تخم را جوجه‌کردن؛ ۳) حلّ کردن معمّا؛ ۴) نوعی بیماری کشندهٔ دام.

هەڵاوردە: سندانی نەخۆشی ماڵات ف نوعی بیماری کشندهٔ دام.

هەڵاوسان: ۱) فرەئاوسان؛ ۲) دالەقان ف ۱) زیاد آماسیدن؛ ۲) آویزان شدن.

هەڵاوساو: فریەپەنەماگ ف بسیار آماسیده.

هەلاون: شیرن وەك هەڵوا ف شیرین مانند حلوا.

هەلاوە: گیایەکە دەخورێ ف گیاهی است خوراکی.

هەڵاوە: جاو، جانگ ف کرباس.

هەڵاوەستن: هەڵاواسین ف آویزان کردن.

هەڵاوەسراو: دالەقای ف آویخته.

هەڵاوەسین: هەڵاواسین، هەڵاوەستن ف آویزان کردن.

هەڵاوەگێڕ: ژێروژوکراو ف برگردانده، زیرورو شده.

هەلاوەمەلاوە: وتەی منالان لەسەر کولانەی ماڵان ئێوارەی نەوروز بۆ جێژنانە: (**هەلاوەمەلاوە** خودا کوڕەکەتان بکا بەزاوا) ف اصطلاحی است که کودکان شب عید نوروز بر روی بامها برای دریافت عیدی به کار می‌برند.

هەلاوی: هەڵوای ئاردو دۆشاو ف حلوای آرد وشیره.

هەڵاوێ: بەرەوژوور فڕێدە ف به بالا پرت کن.

هەڵاویتن: فڕێدان بەرەوژوور ف به بالا پرت کردن.

هەڵاوێر: لێك جیاکەرەوە ف ازهم سوا کننده.

هەڵاوێران: هەڵاواردن ف ازهم جداکردن.

هەڵاوێز: هەڵاوەسراو ف آویخته.

هەڵاوێژ: بەرەوژوور فڕێدەر ف بەبالا پرت کننده.

هەڵاویژتن: هەڵاویتن ف بەبالا پرت کردن.

هەڵاوێژە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەڵاویستن: هەڵاوەسین ف برآویختن.

هەڵاویشتن: هەڵاویتن ف بەبالا پرت کردن.

هەلاهەل: شیلەی گیایەکە زۆر کوشنەیە ف هلاهل.

هەلاهەلا: ۱) شەقارشەقار؛ ۲) هەراو هوریا، هەللاهەللا؛ ۳) تۆ بڕوانە، ئای چەندسەیرە! ف ۱) لە و ازهم پاشیده؛ ۲) سروصدا و جنجال؛ ۳) علامت تعجّب.

هەلاهیل: هەلاهەل ف هلاهل.

هەلای: سەما، رەخس ف رقص.

هەڵایسـان: ۱) ئاگرگرتن، گڕتێبەربـوون، پێبوون؛ ۲) بریتی لە شەڕو هەرا قەومان ف ۱) برافروخته‌شدن؛ ۲) کنایه از آشوب بپاشدن.

هەڵایسـاندن: ۱) گڕ بەرزکردنی ئاگر؛ ۲) بریتی لە کێشەنانەوە ف ۱) برافروختن؛ ۲) کنایه از آشوب بپاشدن.

هەڵایسـێن: ۱) ئاگرپـێکەر؛ ۲) بریتی لە هۆی کێشـەو هەرا ف ۱) افروزنده؛ ۲) کنایه از مایهٔ شرّ و فتنه.

هەلایل: هەلاهیل ف هلاهل.

هەلایەری: پاش نیوەڕۆ ف بعدازظهر.

هەلبا: هەڵوا ف حلوا.

هەلپاسك: ئاوقا، بەرەنگار ف گلاویز.

هەڵبچـڕین: لەسەر فڕێدان: (ئەم سەرەقوتوە **هەڵبچڕە**، مشەما لە برین **هەڵبچڕە**) ف بر کندن.

هەڵبڕ: ۱) بڕدراو بەتیخ؛ ۲) کەسێ کە شتێ بڵنددەکا: (ئەو بەردە **هەڵبڕە** بزانە چی لەژێردایە)؛ ۳) دواکەوتن بەغار ف ۱) لت و بارشده با تیغ؛ ۲) بلند کننده؛ ۳) تعقیب در حال دو.

هەڵبـڕان: ۱) بڕان بە تیغ؛ ۲) جوێبوونـەوە: (کاکم لە ئێمە **هەڵبڕا**)؛ ۳) بڵنـدکـران ف ۱) بریده شدن با تیغ؛ ۲) جداشدن؛ ۳) بلندشدن به وسیلهٔ دیگری.

هەڵبڕاندن: ۱) بڵندکردن؛ ۲) بڕین بە تیغ؛ ۳) کەتنەشوێن بەغار ف ۱) بلند کردن؛ ۲) بریدن با تیغ؛ ۳) در تعقیب دویدن.

هەڵبڕانن: هەڵبڕاندن ف نگا: هەڵبڕاندن.

هەڵبـڕاو: ۱) بڕدراو بە تیغ؛ ۲) راکـردو لەتـرسـان؛ ۳) جیاوەبوگ؛ ۴) بڵندکراو: (چرا **هەڵبڕە** سـەی دز دیارە) ف ۱) بریده شده با تیغ؛ ۲) فراری شده از ترس؛ ۳) جداشده؛ ۴) بلندشده.

هەڵ بڕزکان: ۱) رەنگ‌بزرکان؛ ۲) خەراوبوونی شیر ف ۱) رنگ باختن؛ ۲) فاسدشدن شیر.

هەڵ برزکین: هەڵ بڕزکان ف نگا: هەڵ بڕزکان.

هەڵ برژان: ۱) پیش‌هەڵاتن لەگەرمان؛ ۲) برژانەوەو سوزانەوەی برین؛ ۳) هەتـوان لەسەردانان‌و برژاندنەوەی برین ف ۱) از گرما به ستوه آمـدن؛ ۲) سوزش در پوست احسـاس کردن؛ ۳) خون بندآوردن و مرهم بر زخم گذاشتن.

هەڵ برژیان: هەڵ برژان ف نگا: هەڵ برژان.

هەڵ بڕسقان: رفان، فڕان ف ربایش، ربوده شدن.

هەڵ بڕسقانن: رفاندن، فڕاندن ف ربودن.

هەڵ بڕسکان: هەڵ بڕزکان ف نگا: هەڵ بڕزکان.

هەڵ برنگان: وەستانی باران ف بندآمدن باران.

هەڵ برنگاندن: هەڵ برنگان ف بند امدن باران.

هەڵ برنگانن: هەڵ برنگان ف بندآمدن باران.

هەڵبـڕهـەڵبڕ: ۱) لەت‌لەت‌کران بە تیغ؛ ۲) پارچەپارچەکردنی کۆمەڵی زیندو: (گورگ وەناو مەڕ کەوت **هەڵبڕهەڵبڕی** تێخستن) ف ۱) با تیغ پاره‌پاره شده؛ ۲) جداجدا از هم.

هەڵبڕیان: هەڵبڕان ف نگا: هەڵبڕان.

هەڵبـڕین: ۱) بڵنـدکردن؛ ۲) کەوتنەشوین یەکێ بەغار: (**هەڵمبڕی** تا دەماڵێم‌کردەوە)؛ ۳) بە تیخ لەت‌کردنی گوریس‌وڕیس؛ ۴) گۆڕینی ڕێگـەی ئاو: (ئـاوەکـەی **هەڵبـڕی** بۆ نێو جۆیەکـەی خۆی) ف ۱) بلندکردن؛ ۲) تعقیب در حال دویدن؛ ۳) بریدن با تیغ؛ ۴) تغییردادن مسیر آب.

هەڵ برینگان: هەڵ برنگان ف نگا: هەڵ برنگان، بندآمدن باران.

هەڵ برینگاندن: هەڵ برنگان ف بندآمدن باران.

هەڵ برینگانن: هەڵ برنگان ف بندآمدن باران.

هەڵ بزڕکان: هەڵ بڕزکان ف نگا: هەڵ بڕزکان.

هەڵبزرکاو: ۱) رەنگ‌بزرکاو؛ ۲) شیری خراوبوگ ف ۱) رنگ باخته؛ ۲) شیر فاسدشده.

هەڵبزرکین: هەڵبزرکان ف نگا: هەڵبزرکان.

هەڵبزوق: بەرزەوەبـوُن‌و داکەوتن بەپەلەپەل‌و نزیك بە زەوی: (ماسی لەسەر وشکانی **هەڵدەبزوقێ**) ف جست و خیز سریع و پی‌درپی.

هەڵبزوقین: بەرزەوەبوُن‌و داکەوتنی لەدوای یەك‌و بەپەلە، هەڵبزوق ف جست و خیز کردن سریع و متوالی.

هەڵبزوقینەوە: هەڵبزوقین ف نگا: هەڵبزوقین.

هەڵبژارتن: نەقاندن ف انتخاب کردن، برگزیدن.

هەڵبژارتو: نەقاندی ف برگزیده.

هەڵبژارتە: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵبژارتی: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵبژاردن: هەڵبژارتن ف برگزیدن.

هەڵبژاردو: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵبژاردە: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵبژانن: هەڵبژارتن ف برگزیدن.

هەڵبژراو: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵبژنیاگ: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵبژنین: هەڵبژارتن ف برگزیدن.

هەڵبژیاگ: هەڵبژاردە، هەڵبژارتە ف برگزیده.

هەڵبژێر: کەسێ کە هەڵدەبژێرێ ف انتخاب کننده.

هەڵبژێراو: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵبژێردراو: هەڵبژارتو ف برگزیده.

هەڵبژین: هەڵبژارتن ف برگزیدن.

هەڵبژێن: هەڵبژێر ف برگزیننده، انتخاب کننده.

هەڵبسم: ئەڵبسم، ئاوریشم، هەورەمیش ف ابریشم.

هەڵبشکوڕین: گەش‌و ڕوخۆش بوُن ف شاد و سرحال بودن.

هەڵبگـاردن: ۱) بوداردن، خۆ لێ‌لادان؛ ۲) داو دەنیوڕاکـردن ف ۱) گذشتن از، مورد توجّه قرار ندادن؛ ۲) تار و نخ از چیزی گذراندن.

هەڵبگێڕاندن: هەڵبگاردن ف نگا: هەڵبگاردن.

هەڵبگێڕانن: هەڵبگاردن ف نگا: هەڵبگاردن.

هەڵبلوق: هەڵبزوق ف نگا: هەڵبزوق.

هەڵبلوقان: هەڵبزوقین ف نگا: هەڵبزوقین.

هەڵبلوقاو: کەوتوسە هەڵبزوقین ف بەجست و خیز و تپش افتاده.

هەڵبلوقین: هەڵبزوقین ف نگا: هەڵبزوقین.

هەڵبلوقینەوە: هەڵبزوقین ف نگا: هەڵبزوقین.

هەلبلە: بنەگیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ف ریشه‌ای دارویی.

هەڵبواردن: هەڵبگاردن ف نگا: هەڵبگاردن.

هەڵبورونگان: هەڵبرنگان ف بندآمدن باران.

هەڵبوُن: ۱) لە بەرەژوُر بوُن؛ ۲) پێ‌بوُنی ئاگر؛ ۳) جیابوُنەوەی تەڵەزم لە شتێ: (بـە کوتـك لەوبەردەمدا کەمێکی لێ **هەڵبو**، دڵۆ لە دەستم **هەڵبو**) ف ۱) در بالا قرارگرفتن؛ ۲) روشن شدن آتش، افروختن؛ ۳) جداشدن قطعه‌ای از چیزی.

هەڵبۆی: بۆنی پەڕوی سوُتاو، بۆسۆ ف بوی پنبه یا پارچهٔ سوخته.

هەڵبە: پێ‌بە، مەکوژێوە: (**هەڵبە ئاگری، هەڵبە ئاگری**) ف برافروز.

هەڵبەت: ۱) بێ‌گومان، بێ‌سۆ؛ ۲) وێ‌دەچێ، رەنگە: (**هەڵبەت لە ماڵی ئێمەیە**) ف ۱) البتّه؛ ۲) انگار، لابد.

هەڵبەتە: هەڵبەت ف نگا: هەڵبەت.

هەڵبەز: خۆ حەوادان بەرەوژوُر ف خیزبردن.

هەڵبەزان: هەڵبەز ف خیزبردن، پریدن.

هەڵبەزاندن: بەرەوژوُر جوڵاندنەوە ف جهانیدن.

هەڵبەزاندنەوە: هەڵبەزاندن ف جهانیدن.

هەڵبەزاننەوە: هەڵبەزاندن ف جهانیدن.

هەڵبـەزدابـەز: بەرەژوُر خۆ حەوادان‌و هاتنـەخوار ف جستن و پایین آمدن، جست وخیز.

هەڵبەزە: بەرەژوُر خۆ حەوادە ف جهش کن.

هەڵبەزین: هەڵبەزان ف برجستن، جهیدن.

هەڵبەزینـەوە: وەزەوی کەوتن‌و بڵنـدبـوُنـەوە: (بـەردە کە **هەڵبەزیەوە** وەمن کەوت) ف بر زمین افتادن و باز برجستن.

هەڵبەس: ۱) کەسێ شکستە دەبەسێتەوە، شکستەبەند؛ ۲) کەسێ ڕیشو بادەدا؛ ۳) قسـەی سەربـەخـۆی بێ‌ڕاستی؛ ۴) بویژ، شاعیر ف ۱) شکستـەبند؛ ۲) تاب دهندهٔ پرزهای لباس؛ ۳) سخن ساختگی؛ ۴) شاعر، ناظم شعر.

هەڵبەست: هەڵبەس ف نگا: هەڵبەس.

هەڵبەستـراو: ۱) تونـدو قایم‌کراو؛ ۲) شکستی پێکـەوەنوسێنراو؛ ۳) بادراوی ڕیشو؛ ۴) قسەی سەربەخۆ؛ ۵) بەندی داندراو لە پێش ئاوی جوگەو چەم ف ۱) محکم شده؛ ۲) شکسته‌بندی شده؛ ۳) پرز تاب داده بر پارچه؛ ۴) سخن بی‌اساس و ساختگی؛ ۵) سدّ ایجاد شده بر نهر و رودخانه.

هەڵبەستن: ۱) دابـەستن، قایم کردن؛ ۲) بادانی ڕیشـو؛ ۳) شێعـر دروست کردن؛ ۴) قسەسازکردن؛ ۵) بەند دروست کردن لەبەر ئاو ف ۱) محکم و استوار کردن؛ ۲) تاب دادن پرز پارچه؛ ۳) به نظم درآوردن کلام؛ ۴) حرف درآوردن؛ ۵) سدّ بستن جلو آب.

هەڵبەستنەوە: شکستەبەندی شکاو کردن ف شکسته‌بندی کردن.

هەڵبەستە: ۱) بوختان؛ ۲) بەشێعر گوتراو ف ۱) بهتان؛ ۲) منظومهٔ شعر.

هەڵبەسە: هەڵبەستە ف نگا: هەڵبەستە.

هەڵبەسیاگ: هەڵبەستراو ف نگا: هەڵبەستراو.

هەڵپ: ۱) تەماح؛ ۲) بەلەو لەز ف ۱) طمع؛ ۲) شتاب.

هەڵپاچ: بڕین بە مقەست ف چیدن با قیچی.

هەڵپاچان: ۱) هەڵپاچ؛ ۲) گیایەکە بۆ دەرمانی کەچەڵی دەبێ ف ۱) با قیچی بریدن؛ ۲) گیاهی است دارویی.

هەڵپاچراو: قەیچی کراو ف بریده با قیچی.

هەڵپاچین: هەڵپاچ ف با قیچی بریدن.

هەڵپچڕ: ۱) لەسەر لادراو بەتەوژم: (قوتو سەری **هەڵپچڕاوە**)؛ ۲) لەبەریەكچوُنی تەقەڵ [ف] ۱) سرپوش برداشتن با فشار؛ ۲) بر دریده شدن بخیه.

هەڵپچڕان: هەڵپچڕ [ف] نگا: هەڵپچڕ.

هەڵپچڕاندن: ۱) لەسەر لاگرتنی پێوەنوُساو؛ ۲) دادڕینی تەقەڵ لێدراو [ف] ۱) برکندن درپوش؛ ۲) بردریدن بخیه.

هەڵپچڕاو: ۱) سەرلەسەر لاگیراو؛ ۲) دادڕاوی تەقەڵ لێدراو [ف] ۱) سرپوش برداشته شده؛ ۲) بخیەزدهٔ دریده شده.

هەڵپچڕاوە: جێگەی دڕاو لەجێ تەقەڵان [ف] جای بردریده.

هەڵپچڕاوی: هەڵپچڕاوە [ف] جای بردریده.

هەڵپچڕكان: پسانی گەڵاو ڵك لە روەك [ف] گسستن برگ و شاخه از گیاه.

هەڵپچڕكاندن: پساندنی گەڵاو ڵك [ف] گسلانیدن شاخه و برگ.

هەڵپچڕین: ۱) سەرلەسەر لابردن بەزۆر؛ ۲) دادڕینی تەقەڵ لێدراو [ف] ۱) سرپوش برداشتن با فشار؛ ۲) بخیەزده را بردریدن.

هەڵپچكڕان: هەڵپچڕان [ف] نگا: هەڵپچڕان.

هەڵپچكڕاندن: هەڵپچڕاندن [ف] نگا: هەڵپچڕاندن.

هەڵپچكڕاو: هەڵپچڕاو [ف] نگا: هەڵپچڕاو.

هەڵپچكڕین: هەڵپچڕین [ف] نگا: هەڵپچڕین.

هەڵپچورکان: هەڵپچڕكان [ف] نگا: هەڵپچڕكان.

هەڵپچورکاندن: هەڵپچڕكاندن [ف] نگا: هەڵپچڕكاندن.

هەڵپرتاندن: دەرکردن بە سوُکایەتی [ف] دك كردن با اهانت.

هەڵپرچان: ڕفان لەنکاو [ف] ربودن یا ربوده‌شدن ناگهانی.

هەڵپرچانن: رفاندنی لەنەکاو [ف] ربودن ناگهانی.

هەڵپڕژان: ۱) بڵندبوُنی تنوکەئاو لە عەرزەوە؛ ۲) برێتی لە خۆ دەگژڕاکردن [ف] ۱) جهش قطرات آب؛ ۲) کنایه از گلاویز شدن برای جنگ.

هەڵپڕژاندن: ئاو بەرەوبالا پڕژاندن [ف] آب رابه بالا پرتاب کردن.

هەڵپڕژانن: ئاو بەرەوبالا پڕژاندن، هەڵپڕژاندن [ف] نگا: هەڵپڕژاندن.

هەڵپروان: بەوردی ڕژانەخوار، پریوان [ف] ریزه‌ریزه ریختن از بالا.

هەڵپرواندن: بەوردی ڕژاندنەخوار، پریواندن [ف] ریز ریز از بالا ریزش دادن.

هەڵپروانن: هەڵپرواندن [ف] نگا: هەڵپرواندن.

هەڵپڕوُز: ۱) سوُتانی موُ بە ئاگر؛ ۲) برێتی لە پەلەو لەز ۱) سوختن مو با آتش؛ ۲) کنایه از عجله و شتاب.

هەڵپڕوُزان: سوُتانی موُ [ف] سوختن مو.

هەڵپڕوُزاندن: سوُتاندنی موُ [ف] سوزاندن مو.

هەڵپڕوُزانن: سوُتاندنی موُ [ف] سوزاندن مو.

هەڵپڕوُزاو: موُی بەئاگر سوُتاو [ف] موی سوخته.

هەڵپڕوزقان: ۱) رفان لە دەستی کەسێ لەنکاو؛ ۲) ڕەنگ‌پەڕین لەترسانو لە شتی نەکاو [ف] ۱) ناگهانی از دست کسی ربوده؛ ۲) رنگ باختن از ترس و رویداد ناگهانی.

هەڵپڕوزقانن: ۱) رفاندن لە دەست لەنکاو؛ ۲) بوُنەهۆی ڕەنگ‌پەڕینی کەسێ [ف] ۱) ربودن ناگهانی؛ ۲) سبب رنگ باختن کسی شدن.

هەڵپڕوزکان: هەڵپڕوزقان [ف] نگا: هەڵپڕوزقان.

هەڵپڕوزکاندن: هەڵپڕوزقانن [ف] نگا: هەڵپڕوزقانن.

هەڵپڕوزکانن: هەڵپڕوزقانن [ف] نگا: هەڵپڕوزقانن.

هەڵپڕوزکین: هەڵپڕوزقان [ف] نگا: هەڵپڕوزقان.

هەڵپڕوزیاگ: موُی سوُزیاو [ف] موی سوخته.

هەڵپڕوسقان: هەڵپڕوزقان [ف] نگا: هەڵپڕوزقان.

هەڵپڕوسقاندن: هەڵپڕوزقانن [ف] نگا: هەڵپڕوزقانن.

هەڵپڕوسقانن: هەڵپڕوزقانن [ف] نگا: هەڵپڕوزقانن.

هەڵپڕوسقیان: هەڵپڕوسقان [ف] نگا: هەڵپڕوزقان.

هەڵپڕوُکان: ۱) نیوەسوُتانی پێستو شتی تر؛ ۲) هەڵپڕوُزانی موُ [ف] ۱) نیمسوزشدن؛ ۲) سوختن مو.

هەڵپڕوُکاندن: ۱) سوُتاندن کەم‌تاکورتێك؛ ۲) سوُتاندنی موُ [ف] ۱) سوزاندن سطحی؛ ۲) سوزاندن مو.

هەڵپڕوُکانن: هەڵپڕوُکاندن [ف] نگا: هەڵپڕوُکاندن.

هەڵپڕوُکین: ۱) کەمێ سوُتان؛ ۲) هەڵپڕوُزان [ف] ۱) نیمسوزشدن؛ ۲) سوختن مو.

هەڵپریوان: هەڵپروان [ف] نگا: هەڵپروان.

هەڵپریواندن: هەڵپرواندن: (نانەکە **هەڵپریوێنە**، گەنمەشامیم **هەڵپریواند**) [ف] نگا: هەڵپرواندن.

هەڵپزگڕان: هەڵبڕزكان، هەڵبزڕكان [ف] نگا: هەڵبڕزكان.

هەڵپسان: پسان بەهۆی کێشران بۆ سەرەوە [ف] گسستن به سبب کشیده شدن.

هەڵپساندن: کێشان بۆ سەرەوەو پساندن: (سەری چوڵەکەی **هەڵپساند**) [ف] برکشیدن و گسلانیدن.

هەڵپساو: قرتاو بەهۆی کێشران بۆ سەرەوە [ف] گسسته دراثر کشیدن.

هەڵپسێن: کەسێ کە شتێ دەکێشێتەسەرو دەیپسێنێ [ف] برکشندهٔ گسلاننده.

هەڵپسێندراو: هەڵپساو [ف] نگا: هەڵپساو.

هەڵپسێنراو: هەڵپساو [ف] نگا: هەڵپساو.

هەڵپشافتن: پشاوتن، لە ناودەستا گوشین [ف] فشردن و مچاله‌کردن.

هەڵپشافتی: پشاوتو [ف] مچاله‌شده.

هەڵپشاوتن: هەڵپشافتن [ف] فشردن و مچاله‌کردن.

هەڵپشاوتە: گوشراو لە دەستا [ف] مچاله‌شده.

هەڵپشکوُتن: ۱) لەپڕ پەیدابوُن؛ ۲) گڕ بەرزەوەبوُنی ئاگر؛ ۳) پەیدابوُنی زیپکەی زۆر لە پێست [ف] ۱) ناگهان پدیدارشدن؛ ۲) زبانه‌کشیدن ناگهانی آتش؛ ۳) دمیدن جوشهای بسیار بر پوست.

هەڵپشێو: کەسێ کە شتێ لە ناودەستا دەگوشێو دەشێلێ [ف] مچاله‌کننده و چلاننده.

هەڵپشێوراو: هەڵپشاوتە [ف] مچاله‌شده.

هەڵپشێوە: فەرمان بە هەڵپشاوتن [ف] امر به مچاله‌کردن.

هەڵ پفان: ١) هەڵمسان، ماسین؛ ٢) بریتی لە تووڕەبوون و باکردن لەڕکان؛ ٣) هەڵاتن و بەرزبوونەوەی هەویر ف ١) بادکردن، آماسیدن؛ ٢) کنایە از بسیار خشمگین شدن؛ ٣) برآمدن خمیر.

هەڵ پفـانـدن: ١) ئاوساندن؛ ٢) تووڕەکردن؛ ٣) هەڵهێنانی هەویر ف ١) نفخ دادن، متورّم کردن؛ ٢) خشمگین کردن؛ ٣) برآوردن خمیر.

هەڵ پفاو: باکردو ف بادکردە.

هەڵ پفیان: هەڵپفان ف نگا: هەڵپفان.

هەڵ پفیاو: هەڵپفاو ف بادکردە.

هەڵ پفیای: هەڵپفاو ف بادکردە.

هەڵ پفین: هەڵپفان ف نگا: هەڵپفان.

هەڵ پلو: کاری لابەلاو بێ فایدە ف کار بیهودە.

هەڵ پڵۆخان: داپڵۆخان ف از هم دررفتن در اثر حرارت زیاد، لەشدن از گرما.

هەڵ پڵۆخـــانـدن: بوونەهۆی داپڵۆخـان: (ئـاوی کوڵاوی پێداکـرد هەڵی پڵۆخاند) ف لەکردن بەوسیلۀ حرارت.

هەڵ پڵۆخاو: لەبەریەك‌چووگ لە تینی ئاگر: (گۆشتەکە **هەڵ پڵۆخاوە**) ف از هم دررفتە و لەشدە دراثر حرارت زیاد.

هەڵ پڵۆخین: هەڵپڵۆخان، داپڵۆخان ف نگا: داپڵۆخان.

هەڵ پڵۆسکان: گیان‌دان، لە ژیان بێ‌بەش بوون ف مردن، جان دادن.

هەڵ پڵۆسکانن: مراندن ف میراندن.

هەڵ پڵۆسکیاگ: مرێندراو ف کشتە شدە.

هەڵ پڵۆسکیان: گیان‌دان ف جان دادن.

هەڵ پۆقین: هەڵتۆقین، هەڵتۆقان ف نگا: هەڵتۆقان.

هەڵپـە: ١) پەلـە؛ ٢) تەمـاح؛ ٣) هەنـاسەدانی سەگ لەگەرمان ف ١) شتاب؛ ٢) آز، شرە؛ ٣) لەلەزدن سگ از گرما.

هەڵپـــەڕ: ١) بزووتن بە تەکـان: (هـەڵپـەڕ داپـەڕت نیە)؛ ٢) بەرەوژوور هەڵبەزین ف ١) جنبش و تکان؛ ٢) جست و خیز.

هەڵپەڕا: بەرەوژوور خۆی حەوادا ف جهید.

هەڵپەڕان: خۆحەوادان بەتوندی ف جهیدن، جهش.

هەڵ پەڕاندن: ڕەقساندن ف رقصانیدن.

هەڵ پەرتـــاوتــن: ١) پەرتـــاوتــن، لکـــەدار پەڕانـــدن؛ ٢) بریتـی لە ڕێك‌وپێك‌کردنی شتی ناڕێك: (نـاوماڵەکە **هەڵ پەرتێوە**) ف ١) هرس کردن؛ ٢) پیرایە، تنظیم.

هەڵپەڕداپەڕ: ١) هاتوچۆی بە پەلەپەل؛ ٢) بریتی لە کۆشش و تەقالای زیرەکانە ف ١) جست‌وخیز؛ ٢) کنایە از نشاط در کار.

هەڵ پەرست: کەسێ کە بۆ قازانجی خۆی گوێ ناداتە پەیمان و بەڵێن ف فرصت طلب.

هەڵپەڕکێ: ڕەقس و سەما ف رقص.

هەڵپەڕوداپەڕ: هەڵپەڕداپەڕ ف نگا: هەڵپەڕداپەڕ.

هەڵپەڕین: سەماکردن، ڕەخسین ف رقصیدن.

هەڵپەڕێن: ڕەقس‌پێ‌کەر ف رقصاننده.

هەڵپەز: مناڵدان، تۆڵدان ف بچەدان، رحم.

هەڵ پەســارتن: ١) شتێ بە شتێکـەوە پاڵـدان: (ئـەوگەسکـە بە دیوار **هەڵ پەسێرە**)؛ ٢) بریتی لە لەکـــارخستن و چاوەنـــۆڕڕاگرتن ف ١) تکیەدان چیزی بە چیزی دیگر؛ ٢) کنایە از معلّق کردن از کار.

هەڵ پەسارتو: ١) پاڵ بەشتێکەوە دراو؛ ٢) بێکارکراوی بەئامانەتی ف ١) تکیە بر چیزی دادە؛ ٢) معلّق شدە از کار.

هەڵ پەسارتە: هەڵپەسارتو ف نگا: هەڵپەسارتو.

هەڵ پەساردن: هەڵپەسارتن ف نگا: هەڵپەسارتن.

هەڵ پەساردو: هەڵپەسارتو ف نگا: هەڵپەسارتو.

هەڵ پەساردە: هەڵپەسارتو ف نگا: هەڵپەسارتو.

هەڵ پەسێران: ١) بەشتێکـــەوە پاڵدران؛ ٢) بریتی لە بیکـــارکـــران و چاوەنۆڕکران ف ١) تکیە بە چیزی دادە شدن؛ ٢) کنایە از معلّق شدن از کار.

هەڵ پەسێراو: هەڵپەسارتو ف نگا: هەڵپەسارتو.

هەڵ پەقژین: مچورك پێداهاتن و لەرزین ف چندش و تیرکشیدن اندام.

هەڵ پەل: داری هەڵپەرتاوتو ف هرس شدە.

هەڵ پەلە: ١) کاری لابەلاو بێ‌فایدە؛ ٢) وڕاوە ف ١) کار بیهودە؛ ٢) هذیان.

هەڵ پەنمان: ١) هەڵامسان، هەڵپفان؛ ٢) ڕاپەڕین لە خەو لەنکاو ف ١) بادکردە، آماسیدە؛ ٢) ناگهان از خواب پریدن.

هەڵ پەنمانن: ١) هەڵامساندن، هەڵپفاندن؛ ٢) لەپڕ لەخەو ڕاپەڕاندن ف ١) آماسانیدن؛ ٢) یکهو از خواب بیدارکردن.

هەڵ پەنمین: ١) هەڵپەنمان؛ ٢) ڕاچڵەکین ف ١) نگا: هەڵپەنمان؛ ٢) یکەخوردن.

هەڵپەهەڵپ: هەناسەدانی زۆری سەگ لەگەرمان ف لەلەزدن پیاپی سگ از شدّت گرما.

هەڵ پیت: پەرتاوتن، هەڵپەرتاوتن ف هرس و پیرایۀ درخت.

هەڵ پیتــانـدن: لك‌پەرتاندن و جوان‌کردنی دار، هەڵپەرتاوتن ف هرس کردن و پیرایش درخت.

هەڵ پێچ: ١) لە خوارە بۆ سەرەوە بەســـەریەکـــا پێچـــان؛ ٢) جۆرێ ئاواڵ‌کراسی ژنانە: (دەرپێی **هەڵ پێچی** دەبەردایە) ف ١) ورمالیدن؛ ٢) نوعی شلوار زنانە.

هەڵ پێچان: ١) هەڵپێچ، بەسەریەکا پێچان بۆ سەرەوە؛ ٢) زۆربۆهێنان و گەڕتێ‌هاڵاندن: (**هەڵی پێچاوم** جلکی دەوێ)؛ ٣) پێچانەوەی دۆڵمەی ئاپراغ؛ ٤) بادانی ڕیشو ف ١) ورمالیدن؛ ٢) با اصرار وادار کردن؛ ٣) پیچیدن دلمۀ برگ مو؛ ٤) تاب دادن پرز کنارۀ لباس.

هەڵ پێچـــاو: ١) لە خوار بۆ سەر پێچ‌دراو؛ ٢) زۆربـۆهـاتـو لە لایەن کەسێکەوە؛ ٣) نوشتاوەی ئاپراغ؛ ٤) ڕیشوی بادراو ف ١) ورمالیدە؛ ٢) زیرفشار قرار گرفتە؛ ٣) دلمۀ پیچیدە؛ ٤) پرز تاب‌خوردە.

هەڵ پێچراو: هەڵپێچاو ف نگا: هەڵپێچاو.

هەڵ پێچرای: هەڵپێچاو ف نگا: هەڵپێچاو.

هەڵ پێچیاگ: هەڵپێچاو ف نگا: هەڵپێچاو.

هەڵ پێچیان: هەڵپێچان ف نگا: هەڵپێچان.

هەڵ پێك: داخـران، بەسـەریەکـاهـاتنی دولای درگاو پەنجەرەو... ف بستەشدن، برهم آمدن و جفت شدن در و پنجره و....
هەڵ پێکان: داخستن، بەسەریەکا جوُت کردن: (درگاکە **هەڵ پێکە**) ف بستن، برهم آوردن، جفت کردن.
هەڵ پێکانن: هەڵ پێکان ف نگا: هەڵ پێکان.
هەڵ پێکران: هەڵ پێك ف نگا: هەڵ پێك.
هەڵ پێکراو: داخراو، پێوەدراو ف بستە، برهم آمدە، جفت شدە.
هەڵ پێکیاگ: هەڵ پێکراو ف نگا: هەڵ پێکراو.
هەڵپین: هەناسەسواری سەگ لەگەرمان ف تنگی نفس سگ از شدت گرما.
هەڵتاش: تاشین بەرەوژوُر ف تراشیدن از پایین به بالا.
هەڵ تاشان: هەڵتاش ف نگا: هەڵتاش.
هەڵ تاشین: هەڵتاش ف نگا: هەڵتاش.
هەڵ تاواندن: عەزم کردن، هەزم کردن ف هضم کردن.
هەڵ تاوین: هەزم، عەزم ف هضم.
هەڵ تاوێن: هـەزم کەر: (ورگی من بەردیـش **هەڵ ئەتـاوێنێ**) ف هضم کنندە.
هەڵ تڕاندن: دەرکردن بە سوُکایەتی ف راندن با اهانت.
هەڵ تڕانن: هەڵ تڕاندن ف راندن با اهانت.
هەڵ ترنگانن: سڵ بوُن و خۆ زیزکردن ف رمیدن و ترسیدن.
هەڵ تروشکان: قـونەڵتس‌دان، لەسـەر چینچـك ڕۆنیشتـن ف چمباتمە نشستن.
هەڵ تروشکاندن: لەسەر چینچك دانیشاندن ف چمباتمەنشانیدن.
هەڵ تروشکانن: هەڵ تروشکاندن ف چمباتمەنشانیدن.
هەڵ تروشکاو: لەسەر چینچك نیشتو ف چمباتمە نشستە.
هەڵ تروشکین: هەڵ تروشکان ف چمباتمە نشستن.
هەڵ تروشە کان: هەڵ تروشکان ف چمباتمە نشستن.
هەڵتڕە: لاچۆ لەبەر چاوم، وەدەرکەوە ف گم‌شو.
هەڵ ترە کـان: ١) ترە کـانن، تەقـاندن؛ ٢) دەرزیێ بردن ف ١) منفجر کردن؛ ٢) شکافتن.
هەڵ ترە کیان: هەڵ ترە کان ف نگا: هەڵ ترە کان.
هەڵ تلۆپان: تۆپین، کەوتین ف مردن نجس، سَقط شدن.
هەڵ تلۆپین: هەڵ تلۆپان ف مردن نجس.
هەڵ تلیشان: لەبەریەك چوُن، لە سەر بۆ خوار دادڕان ف از بالا به پایین دریدە شدن.
هەڵ تلیشاندن: لەبەریەك بردن، دادڕین ف ورشکافتن، وردریدن.
هەڵ تلیشانن: هەڵ تلیشاندن ف ورشکافتن، وردریدن.
هەڵ تلیشاو: لە سەر تا خوار دادڕاو ف وردریدە، ورشکافتە.
هەڵ توُتـان: هەڵ تروشکـان، قوُنـەڵتس‌دان: (کـوُچـك **هەڵ توُتـا**) ف چمباتمە نشستن.
هەڵ توترین: هەڵ توُتان ف چمباتمە نشستن.
هەڵ توُتە کان: هەڵ توُتان ف چمباتمە نشستن.
هەڵ توُتە کاو: هەڵ تروشکاو ف چمباتمە نشستە.
هەڵ توُتە کیو: هەڵ تروشکاو ف چمباتمە نشستە.
هەڵ توُتێ: لەسەر چینچك دانیشە ف چمباتمە بنشین.
هەڵ توُڕان: ١) بەلەفیرە، زگەشۆرە؛ ٢) جوُتەهاویشتن ف ١) اسهال؛ ٢)جفتك پرانی.
هەڵ توُڕانـدن: ١) جوُتـەهـاویشتن و قنـگ بەرزکردنەوە؛ ٢) فیڕاندن، زگ چوُن ف ١) رمیدن و جفتك پراندن؛ ٢) اسهال شدن.
هەڵ توُڕانن: هەڵ توُڕاندن ف نگا: هەڵ توُڕاندن.
هەڵ توروشکان: هەڵ تروشکان ف چمباتمە نشستن.
هەڵ توروشکین: هەڵ تروشکان ف چمباتمە نشستن.
هەڵتۆز: جوُتەهاویشتن و قوشقی بوُن ف جفتك پرانی و رمیدن.
هەڵتوُز: هەڵتۆز ف نگا: هەڵتۆز.
هەڵ تۆزاندن: هەڵتۆزکردن ف جفتك پراندن و رمیدن.
هەڵ توُزاندن: هەڵ تۆزاندن ف نگا: هەڵ تۆزاندن.
هەڵ تۆقـان: ١) قیتـەوەبـوُن: (کـارگ **هەڵ تۆقی**، بەرد لە سەرم درا **هەڵ تۆقیوە**)؛ ٢) لە بەرزیەوە تەقـانـدن: (دەمـانچـەی بەسـەردا **هەڵ تۆقاند**) ف ١) بیرون زدن؛ ٢) ازبالا ترکانیدن.
هەڵ تۆقـانـدن: ١) قیتـەوە کـردن؛ ٢) تەقـاندن ف ١) برجستە کردن، برآوردن؛ ٢) ترکاندن.
هەڵ تۆقانن: هەڵ تۆقاندن ف نگا: هەڵ تۆقاندن.
هەڵ تۆقاو: بەرزو قیتەوەبوُگ ف برآمدە از سطح، بیرون زدە.
هەڵ تۆقیاگ: هەڵ تۆقاو ف نگا: هەڵ تۆقاو.
هەڵ توقیان: هەڵ تۆقان ف نگا: هەڵ تۆقان.
هەڵ تۆقین: هەڵ تۆقان ف نگا: هەڵ تۆقان.
هەڵ تۆقیو: هەڵ تۆقاو ف نگا: هەڵ تۆقاو.
هەڵ تەزینەوە: ڕاپەڕین، شۆڕش کردن ف قیام، نهضت.
هەڵ تەقـان: ١) لەبـەریەك چوُن: (خانوە کە **هەڵ تەقاوە**)؛ ٢) دادڕانی درواو؛ ٣) توُشـی یەك هاتـن ف ١) ازهم گُسستن؛ ٢) جِرخـوردن بخیەزدە؛ ٣) برخورد.
هەڵ تەقیان: هەڵ تەقان ف نگا: هەڵ تەقان.
هەڵ تەقین: هەڵ تەقان ف نگا: هەڵ تەقان.
هەڵتەك: هەڵ تە کان ف نگا: هەڵ تە کان.
هەڵ تە کـان: ١) لە خوار بۆ سەر تێك‌چوُن؛ ٢) بەرەژوُرچوُنی ئەندامی لەش: (چـاوی لێ **هەڵ تە کـانـد**، برۆی **هەڵ تە کـانـد**، شان **هەڵ تە کێنە**)؛ ٣) داتەقاندنی دەغڵ و توتن: (توتنە کە **هەڵ تە کێنە**) ف ١) از پایین به بالا دررفتن و متـلاشی شدن؛ ٢) بەبـالا جستنِ اعضاءِ بدن؛ ٣) باددادن غلّە و....
هەڵ تە کاندن: ١) تێك و پێك‌دان: (بە بۆمبا خانوە کەی **هەڵ تە کاند**)؛ ٢) بڵنـدکردن و بەرەژوُربردنی ئەندامی لەش: (برۆی **هەڵ تە کاند**، شان **هەڵ تە کێنـە**)؛ ٣) تە کـانـدنی شت: (بـەڕە کـە **هەڵ تە کێنـە**)؛ ٤) داتەقاندنی دەغڵ و... ف ١) متلاشی کردن؛ ٢) بالا انداختن اعضاءِ بدن؛ ٣) تکانیدن؛ ٤) باددادن غلّە و....

هەڵتەكانن: هەڵتەكاندن ف نگا: هەڵتەكاندن.

هەڵتـەك و پەڵتەك: بە لۆقاوی درێژ و بەپەلە ڕۆیشتن، قەترەكردن ف با گامهای بلند و با شتاب رفتن.

هەڵتەك وەدەڵتەك: هەڵتەك و پەڵتەك ف با گامهای بلند و با شتاب رفتن.

هەڵتەك هەڵتەك: بە پشوولەسەرخۆیی هاتن ف سلانەسلانە راەرفتن.

هەڵتەكیان: هەڵتەكان ف نگا: هەڵتەكان.

هەڵتەكین: هەڵتەكان ف نگا: هەڵتەكان.

هەڵتەكێن: ١) لەبـەریەك بەر؛ ٢) بڵندكەری ئەندام؛ ٣) تەكێنی بەڕەو لێفەو... ف اسم فاعل «هەڵتەكاندن».

هەڵتەكێنــە: ١) فەرمـــان بە هەڵتەكـــانـدن؛ ٢) هەڵتەكێن: (كلك هەڵتەكێنە) ف ١) امر به «هەڵتەكاندن»؛ ٢) بالابرنده، جنباننده.

هەڵتیز: هەڵتۆز ف نگا: هەڵتۆز.

هەڵتیزان: هەڵتۆزان ف جفتك پرانی و رمیدن.

هەڵتیزاندن: هەڵتۆزاندن ف جفتك پراندن و رمیدن.

هەڵتیقان: هەڵبەزین بۆ بازی كردن ف بازی كردن و جست وخیز.

هەلجاندن: پەڕە كردن بە هەلاج ف زدن پنبه و پشم.

هەڵجۆزان: هەڵتۆزان ف جفتك پرانی و رمیدن.

هەڵجۆزانن: هەڵتۆزاندن ف جفتك پراندن و رمیدن.

هەڵجۆزین: هەڵتۆزان ف جفتك پرانی و رمیدن.

هەڵجۆزێن: حەیوانی جۆتەهاوێژ و سڵ ف حیوان جفتك پران ورموك.

هەڵجەر: خێل، چاوخوار ف لوچ، احول.

هەڵجیاندن: ئامادەكردن بە نیواونیوی، گەلاڵەكردن ف كم و بیش آمادەكردن.

هەڵچ: كارگ، كوارگ ف قارچ.

هەڵچران: ١) هـەڵپچڕان؛ ٢) دڕان ف ١) نگا: هـەڵپچڕان؛ ٢) دریدەشدن.

هەڵچڕاندن: هەڵپچڕاندن ف نگا: هەڵپچڕاندن.

هەڵچڕاو: هەڵپچڕاو ف نگا: هەڵپچڕاو.

هەڵچرچــان: ١) چرچ و لۆچ تێكەوتـــن؛ ٢) سیس بوون ف ١) چین برآوردن؛ ٢) پژمردەشدن.

هەڵچرچاو: ١) چـرچ بووگ؛ ٢) سیـس بووگ ف ١) پـرچین شدە؛ ٢) پژمردەشدە.

هەڵچرچیاگ: هەڵچرچاو ف نگا: هەڵچرچاو.

هەڵچڕین: هەڵپچڕین ف نگا: هەڵپچڕین.

هەڵـچـن: ١) كەسـێ كە شت لەســـەریەك دادەنێ؛ ٢) زەمینێ كە ئاو هەڵدەمژێ ف ١) برهم چین؛ ٢) زمینی كە آب را زود می‌مكد.

هەڵچناو: لەسەریەك كەڵەكەكراو ف برهم نهادە شدە، انباشتە شدە.

هەڵچنراو: هەڵچناو ف انباشتە.

هەڵچنك: قاقەزی مەرەكەف هەڵچن ف كاغذ خشك كن.

هەڵچنیاگ: هەڵچناو ف برهم نهادە شدە، انباشتە شدە.

هەڵچنین: ١) لەسەریەك بە بڵندی كەڵەكەكردن؛ ٢) مژینی ئاو بۆ زەوی ف ١) برهم انباشتن؛ ٢) مكیدن زمین آبرا.

هەڵچو: ١) بە دار یان بە شاخـا سەركـەوتو؛ ٢) كوڵاوی سەرڕێژكردو: (شیرە كە **هەڵچوە**)؛ ٣) هەراش، زوو گەورە بووگ: (منالێكی **هەڵچوە**)؛ ٤) بێ فكر لە كاردا، سەرەڕۆ؛ ٥) بڵندبوونەوە: (دار تا عاسمان **هەڵچوە**) ف ١) بالارفتـه، صعـودكـرده؛ ٢) جوشیده سر رفتـه؛ ٣) بالنده؛ ٤) خودسر دركارها؛ ٥) مرتفع شده، بالارفته.

هەڵچـو: ١) كەسێ كاری سەربەخۆ دەكا؛ ٢) فەرمان بە ئامادەبوون بۆ شەقتێ‌هەڵـدان؛ ٣) فەرمـانـە بە سەركەوتن لە دارو بەرزایی ف ١) خودسـر دركـار؛ ٢) امـر بە آمادەشدن برای تیپاخوردن؛ ٣) امر بە بالارفتن از بلندی.

هەڵچۆڕان: ئاخرتنۆك ڕژان ف تا آخرین قطره چكیدن.

هەڵچۆڕاندن: دوامین تنۆك ڕژاندن ف ریختن آخرین قطره.

هەڵچۆڕاو: هیچ تیانەماو لە تراو ف تهی شدە از آب و مایع.

هەڵچۆڕیان: هەڵچۆڕان ف نگا: هەڵچۆڕان.

هەڵچۆڕین: هەڵچۆڕان ف ریزش آخرین قطره.

هەڵچۆڕیو: هەڵچۆڕاو ف تهی شده از مایع.

هەڵچۆقان: ١) چۆقان لەسەر ئاگر؛ ٢) لەرزین لەسەرمان؛ ٣) لەرزین لەبـەر نۆبـەتێ ف ١) صدای روغن تفیده؛ ٢) لرزش از سرمـا؛ ٣) لرزش از تب و لرز.

هەڵچۆقاو: قاڵكراو ف تفیده، روغن تفیده.

هەڵچۆقین: هەڵچۆقان ف نگا: هەڵچۆقان.

هەڵچۆقیو: هەڵچۆقاو ف روغن تفیده.

هەڵچوون: ١) دەبـــالاكـــردن؛ ٢) لە بڵنـد سەركـەوتن؛ ٣) ئامـادەی تێ‌هەڵـدان بوون؛ ٤) سەرڕێژكـردنی كوڵاو لەسەر ئاگر؛ ٥) دابوون بۆ بەسەر پشتا بازدان؛ ٦) برێتی لە توڕەبوون ف ١) سریع رشدكردن؛ ٢) از بلنـدی بالا رفتن؛ ٣) آمادە تیپـاخوردن شدن؛ ٤) سررفتن مایع جوشان؛ ٥) خم شدن برای پرش همبازی؛ ٦) كنایه از خشمگین شدن.

هەڵچە: ١) عەلوكە، ئاڵوچە؛ ٢) دابە لە كایە؛ ٣) حازربە بۆ تێ‌هەڵدان؛ ٤) لە بڵنـدی سەركەوە: (بەوداره **هەڵچە**) ف ١) آلوچه؛ ٢) خم شو برای پرش؛ ٣) آمادە تیپاخوردن باش؛ ٤) از بلندی بالارو.

هەڵچەرخ: وەرسوڕ، زڤڕ ف چرخش.

هەڵچەرخان: وەرسوڕان، زڤڕین ف ورچرخیدن.

هەڵچەرخاندن: وەرسوڕاندن ف ورچرخاندن.

هەڵچەرخیان: هەڵچەرخان ف ورچرخیدن.

هەڵچەرخین: هەڵچەرخان ف ورچرخیدن.

هەڵچەقـــان: ١) تێ‌ڕۆچـــوون؛ ٢) دەنـاو قوڕڕاكـران ف ١) خلیدن، فرورفتن؛ ٢) درگل فروشدن.

هەڵچەقـانـدن: ١) تێ‌ڕۆكردنی دەرزی و دڕو؛ ٢) دەقوڕڕاكردن ف ١) خلانیدن؛ ٢) در زمین فروكردن.

هەڵچەقاو: ١) ڕۆچوونی شتی سەرتیژ؛ ٢) دەزەوی ڕاكراو ف ١) خلیده؛ ٢) فروشده در زمین.

هەڵچەقین: هەڵچەقان ف نگا: هەڵچەقان.

هەڵچەقیو: هەڵچەقاو ف نگا: هەڵچەقاو.
هەڵخران: وەبەر تاو دران بۆ وشك بوونەوە ف پهن کردن در آفتاب برای خشك شدن.
هەڵخڕان: بزوان، هەڵتەکانی دەفرێ کە شتی زۆری وردی تێدایە: (جەواڵی گوێز **هەڵخڕێنە**) ف تکان خوردن ظرف یا جعبه با محتویات ریز.
هەڵخڕاندن: ۱) تەکان پێدان و بزواندنی دەفری پڕ لە شتی ورد؛ ۲) برێتی لە هانەدان و فریودان؛ ۳) لەناو دەستا خڕ هەڵدان ف ۱) تکان دادن ظرف یا جعبه با محتویات ریز؛ ۲) کنایه از تحریك و فریب دادن؛ ۳) دردست گرد کردن.
هەڵخڕانن: هەڵخڕاندن ف نگا: **هەڵخڕاندن.**
هەڵخراو: بەرتاودراو بۆ وشك بوون ف پهن شده در آفتاب برای خشك شدن.
هەڵخڕاو: ۱) دەفری پڕ لە وردەشت تەکان پێدراو؛ ۲) فریودراو؛ ۳) دنەدراو ف ۱) ظرف یا جعبهٔ محتوی خرده‌ریز تکان خورده؛ ۲) فریب خورده؛ ۳) تحریك شده.
هەڵخریاگ: هەڵخراو ف نگا: هەڵخراو.
هەڵخڕیاگ: هەڵخڕاو ف نگا: هەڵخڕاو.
هەڵخریان: هەڵخران ف نگا: هەڵخران.
هەڵخڕیان: هەڵخڕان ف نگا: هەڵخڕان.
هەڵخز: بە خشکە بەرەوژوورچوون ف به بالا خزیدن.
هەڵخزان: هەڵخز ف به بالا خزیدن.
هەڵخزیان: هەڵخزان ف نگا: هەڵخزان.
هەڵخزین: هەڵخزان ف نگا: هەڵخزان.
هەڵخستن: ۱) بۆ سەرەوە فڕێدان: (خشت **هەڵخستن** بۆ بەنا)؛ ۲) بەرتاودان بۆ وشك بوون؛ ۳) چۆنیەتی بیچمی دروست کراو: (خانووەکەی باش **هەڵخستوە**)؛ ۴) دەرهاویشتنی دەغڵ لە شەختە؛ ۵) جووتەهاویشتن: (لەقە **هەڵدەخاتەوە**)؛ ۶) گوێ ڕاگرتن بۆ بیستن ف ۱) به‌بالا پرتاب کردن؛ ۲) پهن کردن در آفتاب؛ ۳) طرح‌ریزی؛ ۴) براندازی غلّه از سرما؛ ۵) جفتك پراندن؛ ۶) گوش فرادادن.
هەڵخستنەوە: ۱) جووتەهاویشتن؛ ۲) سەماو خۆ حەوادان لە خۆشیان ف ۱) جفتك پراندن؛ ۲) پایکوبی و جست و خیز از شادی.
هەڵخشان: هەڵخزان ف به‌بالا خزیدن.
هەڵخشیان: هەڵخزان ف به‌بالا خزیدن.
هەڵخشین: هەڵخزان ف به‌بالا خزیدن.
هەڵخلان: هەڵخڕان ف نگا: هەڵخڕان.
هەڵخلاندن: هەڵخڕاندنی دەفری پڕ لە شتی ورد ف تکان دادن ظرف محتوی خرده‌ریز.
هەڵخلانن: هەڵخلاندن ف نگا: هەڵخلاندن.
هەڵخڵەتان: فریوخواردن ف فریب خوردن.
هەڵخڵەتاندن: خاپاندن ف فریب دادن.
هەڵخڵەتاو: خاپاندی، فریودراو ف فریب خورده.
هەڵخڵەتێن: خاپینۆك ف فریبکار.
هەڵخڵەتێنە: هەڵخڵەتێن: (شوان **هەڵخڵەتێنە**) ف فریبکار.
هەڵخلیسك: جێگەی لووسی سەهۆڵاوی ف لیزگاه.
هەڵخلیسکان: شەمتین ف لغزیدن.
هەڵخلیسکاندن: ۱) هەڵخلیسکان؛ ۲) بوونەهۆ بۆ شەمتینی یەکێ ف ۱) لغزیدن؛ ۲) لغزاندن.
هەڵخلیسکاو: شەمتی ف لغزیده.
هەڵخلیسکین: خلیسکان، شەمتین ف لغزیدن، لیزخوردن.
هەڵخلیسکێن: ۱) بازی شەمتین؛ ۲) جێگەی خلیسك ف ۱) سرسره بازی؛ ۲) جای لیزخوردن.
هەڵخلیسکێنە: هەڵخلیسکێن ف نگا: هەڵخلیسکێن.
هەڵخواز: هەڵپەرست ف فرصت‌طلب.
هەڵخوراندن: خوراندن لەخوارەوە بۆ سەرەوە: (لاقت **هەڵمەخورێنە**) ف خاراندن از پایین به بالا.
هەڵخورانن: هەڵخوراندن ف نگا: هەڵخوراندن.
هەڵخۆزان: هەڵچوون بەرەوبالا ف بالارفتن از.
هەڵخۆزانن: بۆ بالا کێشان ف به‌بالاکشیدن.
هەڵخۆزتن: هەڵخۆزان ف بالارفتن از.
هەڵخۆزین: هەڵخۆزان ف بالارفتن از.
هەڵخۆستن: هەڵخۆزان ف بالارفتن از.
هەڵخووشان: ۱) تێکچوونی کار: (کارەکەمان لێ **هەڵخووشا**)؛ ۲) بەدەمدا چوونەوە ف ۱) بهم خوردن کار، خراب شدن کار؛ ۲) رد کردن گفتار کسی.
هەڵخول: گەڕان و سووڕانی زۆر ف چرخش و گردش زیاد.
هەڵخولان: هەڵخول ف چرخش و گردش زیاد.
هەڵخولاندن: گەڕاندن و سووڕاندن ف چرخانیدن و گردانیدن.
هەڵخوێن: ۱) بەگوێدا خوێندن، زۆر نسحەت کردن؛ ۲) پێدا کاڵان ف ۱) اندرز بسیار گفتن، درگوش کسی زیاد خواندن؛ ۲) با عِتاب سرزنش کردن.
هەڵخوێندن: هەڵخوێن ف نگا: هەڵخوێن.
هەڵخە: ۱) بدە بەرتاو بۆ وشك بوون؛ ۲) ڕاگرە بۆ بیستن: (گوێ **هەڵخە**)؛ ۳) ئامادەی سزای دووراندن بە: (خۆت **هەڵخە** با سواری پشتت بم)؛ ۴) بۆ بالا باوێژە: (تۆ خشت بۆ وەستا **هەڵخە**) ف صیغهٔ امر از «هەڵخستن».
هەڵخەڵەتان: هەڵخڵەتان ف فریب خوردن.
هەڵخەڵەتاندن: هەڵخڵەتاندن، خاپاندن ف فریب دادن.
هەڵخەڵەتاو: فریودراو، خاپاندی ف فریب خورده.
هەڵخەڵەتێن: خاپینۆك ف فریبکار.
هەڵخەڵەتێنە: خاپینۆك ف فریبکار.
هەڵداشتن: لە بەرزەوە فڕێدان: (میزی **هەڵداشت**، خشتی **هەڵداشت**) ف از بالا انداختن، ازبلندی پرت کردن.
هەڵدان: ۱) بەرەوبالا فڕێدان؛ ۲) لێدان بە شاخ و شەق:

(شــەقــۆن تێ **هەڵـدان**)؛ ۳) بڵنـدکـردن و دامـەزرانـدنی چادر؛ ۴) مەحت کردن؛ ۵) قسە دەست پێ کردن: (لەجوابا **هەڵی دایە**)؛ ۶) دەفر لە ئاوی ڕاکـردن: (دەئـاوی **هەڵـدە**)؛ ۷) تێ وەردانی ئاو لە دەفر؛ ۸) گوتـنـی ناو: (نــاوان **هەڵــدە** بزانـین کێ بو)؛ ۹) گەشــەکــردن: (شیناوەردەکەت **هەڵی داوە**)؛ ۱۰) پایەبەرزبوون: (کاورا **هەڵی داوە**)؛ ۱۱) بار خستنـەسـەر بارەبـەر؛ ۱۲) زانینی ئەوەچیە: (مـەتـەڵـۆکـە **هەڵـدان**)؛ ۱۳) خۆنیشـاندان: (کارگ سەری **هەڵدا**، کاکم لە ئاسۆ سەری **هەڵدا**)؛ ۱۴) باکردنەناو، فوودان: (گوپت **هەڵدە**) ف ۱) بەبالا پرت کردن؛ ۲) زدن با شاخ یا تیپا؛ ۳) برپا کردن چادر؛ ۴) ستایش؛ ۵) سخن آغازکردن؛ ۶) با کاسه آب از چشمه یا منبع برکشیدن؛ ۷) آب در ظرف گردانـدن؛ ۸) نام گفتن؛ ۹) شکـوفا شدن: ۱۰) ترقّی کردن؛ ۱۱) بار بر پشت باربر انداختن؛ ۱۲) چیستان و معمّا را حلّ کردن؛ ۱۳) سر برآوردن، درديد قرار گرفتن؛ ۱۴) بادکردن، دمیدن.

هەڵ دانــەوە: ۱) بەرەوژوور بـردن: (پـەنجـەرەکـە **هەڵـدەوە**، پەردەی **هەڵـداوە**)؛ ۲) شین بوونەوە دوای بڕین؛ ۳) گەڕانەوەی نەخۆشی؛ ۴) پەشیمـان بوونـەوە بۆ شتێ: (سـەرلـەنـوێ **هەڵی داوەتەوە** و ماڵەکەی دەوێتەوە) ف ۱) بالازدن، بالابردن؛ ۲) پس از قطع شدن سر برآوردن، رویش دوباره؛ ۳) عودکردن بیماری؛ ۴) برای چیزی پشیمان شدن.

هەڵ دران: ۱) چەقێنـران: (کە سێدارە **هەڵدران** زانیم شتێ هەیە)؛ ۲) بەرپاکران: (چادر **هەڵدران**) ف ۱) نصب شدن بر زمین؛ ۲) برپاشدن چادر و....

هەڵدڕان: تەواو دڕان ف جرخوردن، کاملاً پاره شدن.

هەڵدراو: ۱) چەقێنراو؛ ۲) بەرپاکراو ف ۱) نصب شده؛ ۲) برپا شده.

هەڵدڕاو: جڕبردو، دڕاو ف جرخورده، پارەشده.

هەڵ دراوە: کۆگای بەسەریەکاکراو ف تودهٔ برهم ریخته.

هەڵ دڕاوە: جێگەی دادڕاو ف جای پاره شده.

هەڵدرو: تەقەڵدانی قەراغ ف بخیەزدن کنارەها.

هەڵ دروان: تەقەڵدرانی قەراغ ف دوختەشدن کنارەها.

هەڵ درواندن: هەڵدروون ف نگا: هەڵدروون.

هەڵ درواو: تەقەڵدراو لە کەنارەوە ف پارچهٔ دوختەشده از کنارەها.

هەڵ دروون: هەڵدرو، دروونی چوارکەناری شتێ ف دوختن کنارەهای پارچه.

هەڵدڕهەڵدڕ: زۆر دادڕاو: (سێڵاو زەویەکەی **هەڵدڕهەڵدڕ** کرد) ف بسیار دریده شده.

هەڵ دریاگ: بەرپاکراو ف برپاشده.

هەڵ دڕیاگ: هەڵدڕاو ف پارەشده.

هەڵ دڕین: تەواو دڕین ف پاره کردن، بردریدن.

هەڵ دڕێن: هەرشتێ دەدڕێنێ ف بردرنده.

هەڵ دوور: هەڵدرو ف نگا: هەڵدرو.

هەڵ دوران: هەڵدروان ف نگا: هەڵدروان.

هەڵ دورانن: هەڵدروون ف نگا: هەڵدروون.

هەڵ دوراو: هەڵدرواو ف نگا: هەڵدرواو.

هەڵ دوریاگ: هەڵدرواو ف نگا: هەڵدرواو.

هەڵ دوریان: هەڵدروان ف نگا: هەڵدروان.

هەڵ دوریانن: هەڵدروان ف نگا: هەڵدروان.

هەڵ دورین: هەڵدروون ف نگا: هەڵدروون.

هەڵدە: فەرمان بە هەڵدان ف صیغهٔ امر از «هەڵدان».

هەڵـدەرە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەڵدێ: ۱) رادەکا، غاردەدا؛ ۲) مانگ و خۆر و ئەستێرە دێتە بەرچاو؛ ۳) هەڤـیر دەگاتـێ؛ ۴) مدە تەواودەبـێ: (وادەی قەرزەکـەم دووڕۆژی تر **هەڵـدێ**، ئەوژنـە عددەی **هەڵـدێ**)؛ ۵) دەزانـدرێ: (مەتەڵەکەتم بۆ **هەڵدێ**) ف ۱) می‌دود؛ ۲) طلوع می کند؛ ۳) خمیر برمی‌آید؛ ۴) مدّت سرمی‌آید؛ ۵) معمّا حلّ می‌شود.

هەڵدێر: ۱) تاڤگە؛ ۲) جێگەی زۆر بەرز و قیت لە شاخ و کێودا؛ ۳) کەسێ ئاو لە سەرەوە بەرەوخـوار دەڕژێنێ ف ۱) آبشـار؛ ۲) پرتگاه؛ ۳) آب ریزنده از بالا.

هەڵ دێران: لە بەرزیەوە فڕێدران بۆ خوار ف پرت شدن از بالا.

هەڵ دێراو: کەوتو لە باڵاوە ف پرت شده از بالا.

هەڵدێرکە: جێگەی زۆر سەخت کە پیاوی لێ دەکەوێ ف پرتگاه.

هەڵدێرگە: هەڵدێرکە ف پرتگاه.

هەڵدێریاگ: هەڵدێراو ف پرت شده از بالا.

هەڵدێریان: هەڵدێران ف ازبالا پرت شدن.

هەڵ ڕژان: ڕژان بەرەوخوار: (گەنمەکە **هەڵ ڕژا**) ف ریزش روبەپایین.

هەڵ ڕژاندن: ڕژاندن بەرەوژێر ف فروریختن، ریزش دادن به پایین.

هەڵ ڕژانن: هەڵڕژاندن ف نگا: هەڵڕژاندن.

هەڵ ڕژاو: ڕژاو بەرەوخوار ف فروریخته، بەپایین ریخته.

هەڵ ڕژتن: هەڵڕژاندن ف نگا: هەڵڕژاندن.

هەڵ ڕژیاگ: هەڵڕژاو ف نگا: هەڵڕژاو.

هەڵ ڕژیان: هەڵڕژان ف نگا: هەڵڕژان.

هەڵ ڕشتن: هەڵڕژتن ف هەڵڕژاندن.

هەڵ ڕوانین: لە خوارەوە بۆ سەرەوە تماشاکردن ف ازپایین بەبالا نگاه کردن.

هەڵ ڕووشـان: ۱) ڕووشـان، ڕووش بردن؛ ۲) تێکچوون، هەڵخووشان ف ۱) خراش برداشتن؛ ۲) بهم خوردن کار.

هەڵ ڕووشاندن: ۱) ڕووشاندن؛ ۲) تێکدانی کار ف ۱) خراشیدن؛ ۲) بهم زدن کار.

هەڵ ڕووشانن: هەڵڕووشاندن ف نگا: هەڵڕووشاندن.

هەڵ ڕووشاو: ۱) ڕووشان؛ ۲) تێکدراو ف ۱) خراشیده؛ ۲) بهم خورده.

هەڵ ڕووشیاگ: هەڵڕووشاو ف نگا: هەڵڕووشاو.

هەڵ ڕووشیان: هەڵڕووشان ف نگا: هەڵڕووشان.

هەڵ ڕەخسان: دەرفەت دەسکەوتن ف فرصت یافتن.

هەڵ ڕەخسین: هەڵڕەخسان ف فرصت یافتن.

هەڵ ڕیان: گوکردنی زۆر و بەپەلە ف ریدن بسیار و با عجله.

هەڵــز: ۱) گیایەکی بەنـاوبـانگی گەڵادەرزی‌یە لە تیرەی کەمـاو لۆیە بۆدەرمان دەشێ بەچێشت خۆشەو لەوەڕی چاکە؛ ۲) قەت، وێنجە [ف] ۱) گیاهی است برگ سوزنی که مصرف دارویی و خوراکی دارد؛ ۲) یونجه.

هەڵزبڕ: وەختی دروێنەی وێنجە [ف] موسم درو یونجه.

هەڵزبەهین: سیس‌هەڵگەڕان‌و زەردبوُنی وێنجە [ف] زرد و پژمرده شدن یونجه.

هەڵ زڕان: ۱) پڕبوُنی پێست لە زیپکە؛ ۲) دادڕان [ف] ۱) پرجوش شدن پوست؛ ۲) بردریده شدن، پاره‌شدن.

هەڵ زڕاندن: دڕاندن [ف] بردریدن، پاره‌کردن.

هەڵ زڕانن: هەڵ‌زڕاندن [ف] پاره‌کردن.

هەڵ زڕاو: دڕاو [ف] دریده، پاره‌شد.

هەڵ زرنگان: ۱) هانە، دنە؛ ۲) شڵەژان، شێوان‌و سەر لێ تێکچوُن [ف] ۱) تحریك؛ ۲) شوریدن.

هەڵ زرنگاندن: هانەدان، دنەدان [ف] تحریك کردن.

هەڵ زرنگانن: هەڵ‌زرنگاندن [ف] تحریك کردن.

هەڵ زرنگیان: هەڵ‌زرنگان [ف] نگا: هەڵ‌زرنگان.

هەڵ زڕەپان: هەڵ‌تۆقین [ف] نگا: هەڵ‌تۆقین، هەڵ‌تۆقان.

هەڵ زڕیاگ: پێستی پڕ لەزیپکە بوُگ [ف] پوست پرجوش شده.

هەڵ زڕیان: زیپکەی زۆر لە پێست هاتن [ف] جوش زیاد بر پوست زدن.

هەڵ زڕیاو: پێستی زۆر زیپکە لێ‌هاتگ [ف] پوست پرجوش شده.

هەڵ زڵەپان: پۆرگ دەرکردنی پێست [ف] جوش زدن پوست.

هەڵ زڵەپین: هڵ‌زڵەپان [ف] نگا: هەڵ‌زڵەپان.

هەڵ زنین: هەڵچوُن بەرەو باڵا [ف] بالارفتن از بلندی.

هەڵ زوُران: سوُتـانی توێی سەرەوەی گـۆشت [ف] سـوختن سطحی گوشت.

هەڵ زەقینەوە: هەڵ‌بەزینەوە لەترس‌و لەنکاو [ف] جستن ناگهانی از ترس.

هەڵ زیپان: هەڵ‌تۆقان، هەڵ‌تۆقین [ف] نگا: هەڵ‌تۆقان.

هەڵ ژلـێویان: ۱) پشێوینی ڕوُدان؛ ۲) دڵ‌تێکچـوُن‌و شڵەژان [ف] ۱) آشوب برپا شدن؛ ۲) دل بهم آمدن و پیچ و تاب خوردن.

هەڵ ژمار: سەرژمێری، ژماردن [ف] احصائیّه، آمار، سرشماری.

هەڵ ژمـاردن: ۱) هەڵ‌بژاردن؛ ۲) سەرژمـارکردن [ف] ۱) برگزیدن؛ ۲) سرشماری کردن.

هەڵ ژماردو: ۱) هەڵ‌بژێراو؛ ۲) ژمێردراو [ف] ۱) برگزیده؛ ۲) برشمرده.

هەڵ ژماردە: هەڵ‌ژماردو [ف] نگا: هەڵ‌ژماردو.

هەڵ ژمێر: ۱) هەڵ‌بژێر؛ ۲) کەسێ کە دانـەدانـە شتێ دەبژێرێ [ف] ۱) برگزیننده؛ ۲) برشمرنده.

هەڵ ژمێراو: هەڵ‌ژماردو [ف] نگا: هەڵ‌ژماردو.

هەڵژیویان: فلیقانەوە [ف] لەشدن.

هەڵس: راستەوەبە [ف] برخیز.

هەڵسان: ۱) راستەوەبوُن؛ ۲) لە لان دەرچوُنی نێچیر؛ ۳) بەرزبوُنەوەی ڕادەی ئاو؛ ۴) لە خەو بێداربـوُنەوە [ف] ۱) برخاستن؛ ۲) از مخفیگاه دررفتن نخجیر؛ ۳) بالاآمدن سطح آب؛ ۴) از خواب بیدار شدن.

هەڵســانــدن: ۱) راستـەوەکـردن؛ ۲) لە لان دەرخستن؛ ۳) لە خەو بێدارکـردن [ف] ۱) برخیزانـدن؛ ۲) ازلانه خارج کردن شکار؛ ۳) از خواب بیدار کردن.

هەڵساندن: ۱) شل‌و سست کردن؛ ۲) وردکردن وەك کوتانی گەنم؛ ۳) لاوازکردن؛ ۴) کەم‌کردن؛ ۵) رزاندن؛ ۶) خراپ کردن، لەکارخستن [ف] ۱) سست کردن؛ ۲) خردکـردن، کوبیدن؛ ۳) لاغرکردن؛ ۴) کم کردن؛ ۵) پوساندن؛ ۶) ازکارانداختن.

هەڵسانن: هەڵساندن [ف] نگا: هەڵساندن.

هەڵسانەوە: ۱) دوای کەوتن ڕاست‌بوُنەوە؛ ۲) لەنەخۆشی چابوُنەوە [ف] ۱) پس از افتادن باز برخاستن؛ ۲) از بیماری بهبودیافتن.

هەڵساو: بەرکاری هەڵسان [ف] صیغهٔ مفعولی «هەڵسان».

هەڵ ساوین: پیاماڵین، ساوین [ف] اندودن، مالیدن.

هەڵ سپاردن: هەڵ‌پەسارتن [ف] نگا: هەڵ‌پەسارتن.

هەڵ سپێران: هەڵ‌پەسێران [ف] نگا: هەڵ‌پەسێران.

هەڵ سپێراو: هەڵ‌پەسێراو [ف] نگا: هەڵ‌پەسێراو.

هەڵ سپێریاگ: هەڵ‌پەسێراو [ف] نگا: هەڵ‌پەسێراو.

هەڵ سپێریان: هەڵ‌پەسارتن [ف] نگا: هەڵ‌پەسارتن.

هەڵست: رابوُن، هەستان [ف] برخاستن.

هەڵستان: هەڵسان [ف] نگا: هەڵسان.

هەڵستاندن: هەڵساندن [ف] نگا: هەڵساندن.

هەڵستانەوە: هەستانەوە [ف] نگا: هەستانەوە.

هەڵستاو: هەڵساو [ف] نگا: هەڵساو.

هەڵستە: رابە، راست‌بەوە، هەستە [ف] برخیز.

هەڵ سڕین: چڵم هەڵ‌لوُشینەوە لە کەپۆدا [ف] آب بینی را بالا کشیدن.

هەڵ سکانن: بەرجوێن‌دان‌و خراوگوتن [ف] دشنام دادن و بدگفتن.

هەڵســو: ۱) فەرمـان بە تێ‌ساوین؛ ۲) رابردوی پیاساوین: (مەڵحەمی تێ **هەڵسوم**، قوڕم تێ **هەڵسو**) [ف] ۱) امر به اندودن؛ ۲) ماضی اندودن.

هەڵسوان: پیاساوین [ف] اندودن، اندایش.

هەڵسوُڕ: ۱) خول‌خواردن؛ ۲) بزوُتن: (خەریکی **هەڵسوُڕ** داسوُڕە) [ف] ۱) چرخش؛ ۲) تحرّك.

هەڵ سوُڕان: ۱) سـوُڕان، خـولانەوە؛ ۲) بـزوُتن [ف] ۱) چرخیدن؛ ۲) تحرّك.

هەڵ سوُڕاندن: خولدان: (تاولەمەی **هەڵ سوُڕاند**) [ف] چرخانیدن.

هەڵ سوُڕاو: ۱) خول‌دراو؛ ۲) برێتی لە مرۆی بەکـارو تێکـۆشــەر: (پیاوێکی **هەڵ سوُڕاوە**) [ف] ۱) چرخیده؛ ۲) کنایه از آدم پرتحرّك.

هەڵ سوُڕیان: هەڵ‌سوُڕان [ف] نگا: هەڵ‌سوُڕان.

هەڵ سوُڕین: هەڵ‌سوُڕان [ف] نگا: هەڵ سوُڕان.

هەڵ سوُڕێن: ۱) کەســێ کە خول بە شتــێ دەدا؛ ۲) برێتــی لە کار پێك‌هێنـەر: (مـام‌حەسـەن کاروبـاری ئاغا **هەڵ دەسوُڕێنێ**) [ف] ۱) چرخاننده؛ ۲) کنایه از گردانندهٔ کار.

هەڵسوون: پیاساوین فا اندودن، مالیدن.
هەڵسە: هەڵستە فا برخیز.
هەڵسەنگـان: ۱) بەراوردکـرنی کێش؛ ۲) بریتی لە ئەزمـوون و نرخ بۆدانان فا ۱) توزین؛ ۲) سنجش، ارزیابی.
هەڵسەنگـانـدن: ۱) کێشـان بە تەرازوو؛ ۲) بەراوردکـردن، نرخ بۆدیاری کردن فا ۱) وزن کردن؛ ۲) ارزیابی کردن، سنجیدن.
هەڵسەنگانن: هەڵسەنگاندن فا نگا: هەڵسەنگاندن.
هەڵشاخان: بەسەردا نەڕاندن: (نازانی چۆن بەسەرمندا **هەڵی شاخاند**) فا بانگ بر سر زدن، برسر کسی فریاد کشیدن.
هەڵشاخین: هەڵشاخان فا نگا: هەڵشاخان.
هەڵشاندن: ۱) رماندن، روخاندن؛ ۲) هەڵوەشاندن؛ ۳) پاشگەزی؛ ۴) تێکدان فا ۱) ویران کردن، تخریب کردن؛ ۲) ازهم بازکردن؛ ۳) نگا: پاشگەزی؛ ۵) برهم زدن.
هەڵشتن: ۱) هشتن، راگرتن؛ ۲) بەجێ هێشتن فا ۱) نگهداشتن؛ ۲) بجاگذاشتن.
هەڵشلنگاندن: خۆهەڵکێشانی بەدرۆ فا لاف و گزاف گفتن.
هەڵشلەپاندن: هەڵپشاوتن فا مچالەکردن، دردست فشردن.
هەڵشلەپین: لەئاودا هەڵبەزینەوە فا جست وخیز درآب.
هەڵشلیپان: شلپەلێ هێنان لەئاودا فا با شیرجه در آب انداختن.
هەڵشلینگاندن: هەڵشلنگاندن فا لاف، و گزاف، گفتن.
هەڵشماردن: دانەدانە باس کردن فا برشمردن.
هەڵشنگاندن: هەڵشلنگاندن فا لاف و گزاف گفتن.
هەڵشۆ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد فا نام دهی است در کردستان که بعثیان ویران کردند.
هەڵشوولان: زگچوون فا اسهال.
هەڵشوولاندن: گوی شل کردن، زگەشۆرە فا اسهالی ریدن.
هەڵشێل: پشاوتن و شێلان فا بهم زدن و جلاندن.
هەڵشێلان: هەڵشێل فا نگا: هەڵشێل.
هەڵشێوان: ۱) تێکـەڵدران و لێڵدران؛ ۲) دڵ تێکـچـوون فا ۱) بهم خوردن و آشفته شدن؛ ۲) دل بهم آمدن.
هەڵشێواندن: ۱) تێکەڵدان و لێڵدان؛ ۲) بوونەهۆی دڵ تێکچوون فا ۱) بهم زدن؛ ۲) دل بهم زدن.
هەڵشێوانن: هەڵشێواندن فا نگا: هەڵشێواندن.
هەڵشێواو: ۱) تێکەڵدراو؛ ۲) دڵ تێکچو فا ۱) بهم زده، آشفته؛ ۲) دل بهم آمده.
هەڵشێویاگ: هەڵشێواو فا نگا: هەڵشێواو.
هەڵشێویان: هەڵشێوان فا نگا: هەڵشێوان.
هەڵفـانـەك: ۱) بەهەڵکەوت، تۆش بوونی بێ چاوەنۆڕی؛ ۲) پەلکوتانی ناچاری فا ۱) برحسب اتّفاق، بەندرت؛ ۲) دست و پازدن از روی ناچاری.
هەڵفڕ: فڕین، باڵ گرتنەوە فا پرواز.
هەڵفڕان: هەڵفڕ فا پرواز.

هەڵفڕاندن: بوونەهۆی باڵ گرتنەوە فا پروازدادن.
هەڵفڕانن: هەڵفڕاندن فا پروازدادن.
هەڵفرتان: قوشقی بوون و ڕاکردن فا رمیدن و گریختن.
هەڵفرتاندن: وەدەرنان، دەرکردن فا دك کردن، بیرون راندن.
هەڵفرتانن: هەڵفرتاندن فا دك کردن.
هەڵفرتیان: هەڵفرتان فا رمیدن و گریختن.
هەڵفڕین: هەڵفڕان فا پرواز.
هەڵفڕێن: شتێ کە باڵدار وەفڕین دەخا فا پروازدهنده.
هەڵفریوان: هەڵخەڵەتان فا فریب خوردن.
هەڵفریواندن: خاپاندن فا فریب دادن.
هەڵفریوانن: هەڵفریواندن فا فریب دادن.
هەڵفلیقان: پلیخانەوە فا له و درهم شدن.
هەڵفلێقان: هەڵفلیقان، پلیخانەوە فا له و درهم شدن.
هەڵفلیقاندن: پلیخاندنەوە فا لەکردن.
هەڵفلێقانن: پلیخاندنەوە فا لەکردن.
هەڵفلێقاو: فلێقاوە، پلیخاوە فا له و درهم شده.
هەڵفلێقاوە: هەڵفلێقاو فا له و درهم شده.
هەڵفلێقیاگ: هەڵفلێقاو فا له و درهم شده.
هەڵفلێقیان: هەڵفلیقان فا له و درهم شدن.
هەلفۆ: ۱) گەلحۆ، قەلەوی تەمەڵ؛ ۲) هەمەکارەی بێکارە فا ۱) لندهور، چاق تنبل؛ ۲) همه کارهٔ هیچکاره.
هەلفۆنە: سەیران و خواردن لە دەشت فا پیك نیك، گردش تفریحی.
هەڵفیڕان: بەلەفیڕە گرتن فا اسهال شدن.
هەڵفیڕاندن: ریانی گوی شل فا اسهالی ریدن.
هەڵقا: ۱) ئالقە، گەو؛ ۲) تێ گیرا فا ۱) حلقه؛ ۲) گیرکرد.
هەڵقابەستش: بە جەغز دانیشتن، کۆڕبەستن فا دایرەوار نشستن.
هەڵقاچان: بە قەیچی بڕان، هەڵپاچان فا برش با قیچی.
هەڵقاچین: هەڵپاچین فا بریدن با قیچی.
هەڵقان: تێگیران، گیرکردن: (داوێنم دەوبزمارەی **هەڵقا**) فا به چیزی گیرکردن.
هەڵقاندن: کۆڵین، کەندن فا برکندن.
هەڵقاو: تێگیراو، گیرخواردو فا درچیزی گیر کرده.
هەڵقرتـان: ۱) سەری دار یا گیا یا هەرچی بە مقـەس قرتـان؛ ۲) لێو وەرگێڕان فا ۱) قیچـی برشـدن قسـمـت بالایی گیاه و...؛ ۲) لب برگرداندن از ناخشنودی.
هەڵقرتاندن: ۱) سەر بە مقەس قرتاندن؛ ۲) لچ وەرگێڕان فا ۱) بالای هر چیزی را با قیچی بریدن؛ ۲) لب برگرداندن از ناخشنودی.
هەڵقرتاو: سەر بە قەیچی بڕاو فا سرقیچی شده، با قیچی بریده شده.
هەڵقرچان: ۱) لەسەر ئاگر چۆقین؛ ۲) گنج و چرچ تێ کەوتن لە تینی ئاگر فا ۱) برآتش تفیدن؛ ۲) ترنجیدگی، از شدّت گرما چروك برداشتن.
هەڵقرچـانـدن: ۱) لەسـەر ئاگر چۆقاندنی ژۆن؛ ۲) گنجدارکردن، به

چرچ و لۆچ کردن ف ۱) برآتش تفانیدن، ذوب کردن روغن؛ ۲) چین و چروك دادن.

هەڵ قرچاو: ۱) چۆقاوی ڕۆن؛ ۲) چرچ و لۆچ بوگ ف ۱) روغن تفیده؛ ۲) ترنجیده، چروکیده.

هەڵ قرچیاگ: هەڵ قرچاو ف نگا: هەڵ قرچاو.

هەڵ قرچیان: هەڵ قرچان ف نگا: هەڵ قرچان.

هەڵ قڵیشان: له سەر تا خوار قەڵشین ف برشکافته‌شدن.

هەڵ قڵیشاندن: له سەر تا خوار قەڵشاندن ف برشکافتن.

هەڵ قڵیشاو: ئەمسەر ئەوسەر قەڵەشاو ف شکافته شده.

هەڵقوت: سەرکێشان بۆ دیتن: (تۆ ئەم **هەڵقوت هەڵقوتەت** لەچیە؟) ف سرکشیدن برای دیدزدن دزدکی.

هەڵ قوتان: ۱) هەڵقوت؛ ۲) خۆ هێنانەناو کارێ کە کاری بەسەریەوە نیە ف ۱) سرك کشیدن؛ ۲) فضولی.

هەڵ قوتـانـدن: ۱) سەرەتاتکێ کردن؛ ۲) دەمتێوەردان بە ناڕەوا ف ۱) سرك کشیدن؛ ۲) فضولی کردن.

هەڵ قوتێن: ۱) سەرەتـاتکێ کەر؛ ۲) دەمتێوەدەری ناڕەوا: (کابرایەکی خۆ تێ‌**هەڵ قوتێنە**) ف ۱) سرك کش؛ ۲) فضول.

هەڵ قوڕان: کاری بەفڕ خواردنەوە ف نوشیدن.

هەڵ قۆڕان: هەڵ قوڕان ف نوشیدن.

هەڵ قوڕاندن: خواردنەوەی یەك سەرە، فڕکردن ف سرکشیدن مایع.

هەڵ قوڕانن: هەڵ قوڕاندن ف سرکشیدن مایع.

هەڵ قۆڕانن: هەڵ قوڕاندن ف سرکشیدن مایع.

هەڵ قوڕاو: فڕکراو ف سرکشیده، مایع یکباره نوشیده شده.

هەڵ قورت: ۱) هەڵقوت؛ ۲) لێوەرگێڕان ف ۱) سرك کشیدن؛ ۲) لب برگرداندن.

هەڵ قورتـان: ۱) هەڵ قوتـان؛ ۲) وەرگەڕانـەوەی لێو ف ۱) نگـا: هەڵ قوتان؛ ۲) برگشتن لب از ناخشنودی.

هەڵ قورتـاندن: ۱) هەڵ قوتاندن؛ ۲) وەرگەڕاندنەوەی لیچ ف ۱) نگا: هەڵ قوتاندن؛ ۲) برگرداندن لب از ناخشنودی، لب ورچیدن.

هەڵ قورتیان: هەڵ قوتان ف نگا: هەڵ قوتان.

هەڵ قورتێن: هەڵ قوتێن ف نگا: هەڵ قوتێن.

هەڵ قۆڕیاگ: هەڵ قوڕاو ف نگا: هەڵ قوڕاو.

هەڵ قوڕین: هەڵ قوڕان ف سرکشیدن مایع.

هەڵ قوڕێن: فڕکەر ف نوشنده.

هەڵ قورینجان: نقورچك ف نیشگون.

هەڵ قورینجاندن: ڕەبادان، نقورچك گرتن ف نیشگون گرفتن.

هەڵ قورینجانن: هەڵ قورینجاندن ف نیشگون گرفتن.

هەڵ قورینجاو: جێگای نقورچك لێ‌گیراو ف جای نیشگون.

هەڵ قورینجێن: نقورچك گر ف نیشگون گیرنده.

هەڵ قورینجێنراو: هەڵ قورینجاو ف جای نیشگون.

هەڵ قوڵان: ۱) بەتـەوژم دەرچـوونی تراو بەرەوبالا: (**هەڵ قوڵانی** ئاوی کانی)؛ ۲) لەنکاو پەیدابوون ف ۱) جوشیدن آب از چشمه یا فوران هر مایعی؛ ۲) ناگهان پدیدارشدن.

هەڵ قوڵاندن: بوونەهۆی هەڵ قوڵان ف باعث فوران شدن.

هەڵ قوڵاو: ۱) تراوی بەتەوژم بۆ سەرەوە دەرچوگ؛ ۲) لەنکاو پەیدابوگ ف ۱) مایع فوران کرده، جوشیده؛ ۲) ناگهان پدیدار شده.

هەڵ قوڵتان: ۱) هەڵ قوڵان؛ ۲) لێو کۆکردنەوە وەك خونچە؛ ۳) لەنکاو پەیدابوون؛ ۴) کوڵێنی تراو لەسەر ئاگر ف ۱) جوشیدن، فوران کردن؛ ۲) لب غنچه کردن؛ ۳) ناگهان پدیدارشدن؛ ۴) جوشیدن مایع برآتش.

هەڵ قوڵتیان: هەڵ قوڵتان ف نگا: هەڵ قوڵتان.

هەڵ قوڵیان: هەڵ قوڵان ف نگا: هەڵ قوڵان.

هەڵ قوڵین: هەڵ قوڵان، هەڵ قوڵتیان ف نگا: هەڵ قوڵان.

هەڵ قوڵیو: هەڵ قوڵاو ف نگا: هەڵ قوڵاو.

هەڵقون: قنەکردن، ڕۆیشتنی هێندێك باڵدار ف ورجه.

هەڵقون‌هەڵقون: قنەکردن، بە قنە ڕۆیشتن ف ورجه‌ورجه.

هەڵ قونیان: لەپڕ بەرچاوهاتن ف یکهو پدیدار شدن.

هەڵ قونین: هەڵ قونیان ف یکهو پدیدارشدن.

هەڵقە: ۱) ئاڵقە، گەو؛ ۲) فێڵ، گزی ف ۱) حلقه؛ ۲) حیله، نارو.

هەڵقەباز: ۱) جادوگەر؛ ۲) فێڵباز ف ۱) جادوگر؛ ۲) حقّه‌باز.

هەڵقەبەگوش: نۆکەری ئەمەگدار ف نوکرحلقه بەگوش.

هەڵقەبەگوێ: هەڵقەبەگوش ف غلام حلقه‌بەگوش، نوکر مخلص.

هەڵقەتڕان: لێك کۆبوونەوەی هەتیومەتیو ف گرد همآیی اوباش.

هەڵقەتڕانێ: هەڵقەتڕان ف تجمّع اوباش.

هەڵقەتیز: ئاڵقەتیز ف گیاهی است دارای شیرهٔ مُسهل.

هەڵقەتیزان: کۆمەڵی جەفەنگ‌بازان ف مجلس بذله‌گویان.

هەڵقەتیزانێ: قسەی گەپ و گاڵتە پێکەوە کردن ف شوخی و هزل با هم گفتن.

هەڵقەڵك: هانکەهانکی سەگ، هەلکەڵك ف هِن هِن سگ.

هەڵ قەمچان: هەڵ قرچان، ترنجان ف از شدّت گرما چروك برداشتن.

هەڵقەن: کەن، زیندەوەرێ کە ئەکۆڵێ ف کاونده.

هەڵقەناو: کەندراو ف کنده‌شده.

هەڵ قەندار: جۆرێ تفەنگی ڕەشۆکی کە قەدیم هەبو ف نوعی تفنگ قدیمی.

هەڵ قەندراو: کەندراو ف کنده‌شده.

هەڵ قەندن: کەندن، کۆڵین ف کندن، برکندن.

هەڵ قەندنەوە: ۱) دیسان هەڵ قەندن؛ ۲) بەبنەوە دەرهێنانی گیاو ڕوەك لە زەوی: (ئـەوڕو هەرەوەزی چەوەنـدەر**هـەڵ قەنـدنـەوەیە**) ف ۱) بازبرکندن؛ ۲) از ریشه‌کندن گیاه و محصولات کشاورزی.

هەڵ قەننەوە: هەڵ قەندنەوە ف نگا: هەڵ قەندنەوە.

هەڵك: تیزکردن بە کەسێ ف مسخره، تمسخر.

هەڵ کاڵان: بە ئێرەیی باس یا تماشاکردن ف حسودانه گفتن یا نگاه کردن.

هەڵ کاڵیان: هەڵ کاڵان ف نگا: هەڵ کاڵان.

هەڵ کاڵین: هەڵ کاڵان ف نگا: هەڵ کاڵان.

هەڵ کران: ۱) پێ بوُنی ئاگر؛ ۲) هاڵاندنی داو لە شتێ: (گلۆڵەکە **هەڵکرا**)؛ ۳) رابواردنی ژیان: (**هەڵ کران** دەگەڵ تۆ گرانە)؛ ۴) بەرەژۆربرانی داوێن و قۆڵ: (خۆت **هەڵکە**) ف ۱) افروخته شدن؛ ۲) پیچیده‌شدن نخ بر چیزی؛ ۳) گذران زندگی؛ ۴) ورمالیده‌شدن.

هەڵ کڕان: ۱) بە چنك و نینۆك کڕاندن؛ ۲) خوراندن: (خۆ **هەڵ مەکرێنە**) ف ۱) حك کردن با ناخن و تیغ؛ ۲) خاراندن.

هەڵ کڕاندن: ۱) بە نینۆك و بە شتی تیژ شتێ لە شتێ جیاکردنەوە؛ ۲) خۆخوراندنی بەتەوژم ف ۱) حك کردن؛ ۲) خاراندن شدید.

هەڵ کڕانن: هەڵ کڕاندن ف نگا: هەڵ کڕاندن.

هەڵ کراو: ۱) داو لە شتێ پێچراو؛ ۲) داوێن و قۆڵی بەرەژۆربراو: (دەلینگی **هەڵ کراوە**) ف ۱) پیچیده؛ ۲) ورمالیده.

هەڵ کڕاو: ۱) بە نینۆك کڕاو؛ ۲) خورێندراو، خوراو ف ۱) حك شده؛ ۲) خارانده.

هەڵ کرچان: چرچ و لۆچ بوُن ف ترنجیدگی، چین و چروك برداشتن.

هەڵ کرچاندن: چرچ و لۆچ کردن ف ترنجیدن، چین و چروك کردن.

هەڵ کرچاو: چرچ و لۆچ ف چین خورده.

هەڵ کرچیان: هەڵ کرچان ف نگا: هەڵ کرچان.

هەڵ کرچین: هەڵ کرچان ف نگا: هەڵ کرچان.

هەڵکرد: گوزەران و ڕابواردن ف گذران زندگی.

هەڵ کردن: ۱) گوزەران کردن؛ ۲) دەلینگ و داوێن و قۆل بەرەژۆربردن؛ ۳) ئاگرپێ کردن ف ۱) زندگی را گذراندن؛ ۲) ورمالیدن؛ ۳) افروختن.

هەڵ کردنەسەر: هێرش بۆ بردن ف حملەور شدن.

هەڵ کرن: ۱) هەڵ کردن، گوزەران کردن؛ ۲) تواندنەوە؛ ۳) هانەدان، هەڵخڕاندن ف ۱) زندگی را گذراندن؛ ۲) ذوب کردن؛ ۳) برانگیختن.

هەڵ کڕۆزان: تۆزێ بە ئاگر سوُتان ف سوختن سطحی.

هەڵ کڕۆزاندن: کەمێ بە ئاگر سوُتاندنی پێست و گۆشت ف سوزانیدن سطحی.

هەڵ کڕۆزاو: کەمێ سوُتاو بە ئاگر ف سوختهٔ سطحی.

هەڵ کری: ۱) پێکراو، داگرساو؛ ۲) دنەدراو؛ ۳) تاواوە ف ۱) افروخته؛ ۲) برانگیخته؛ ۳) ذوب شده.

هەڵ کریاگ: پێچیاوی داو لە شتێ، گلۆڵەکراو ف نخ گلولەشده.

هەڵ کریان: گلۆڵەکردن ف گلولەکردن نخ.

هەڵ کْز: سوُرەوەبوُنی گۆشت لەسەر ئاگر ف سرخ شدن گوشت بر آتش.

هەڵ کزان: هەڵ کْز ف نگا: هەڵ کْز.

هەڵ کزاندن: سوُرەوەکردنی گۆشت لەسەر ئاگر ف سرخ کردن گوشت در تابه.

هەڵ کزانن: هەڵ کزاندن ف نگا: هەڵ کزاندن.

هەڵ کزاو: سوُرەوەکراوی ڕەقەوەبوُگ ف سرخ شدهٔ سفت شده.

هەڵ کزیان: هەڵ کْز، هەڵ کزان ف سرخ شدن گوشت بر آتش.

هەڵ کزین: هەڵ کْز، هەڵ کزان ف سرخ شدن گوشت بر آتش.

هەڵکْش: ۱) بەرەژۆرچوُن: (بۆ کێو **هەڵ کشان**)؛ ۲) دەرکێشانی خەنجەر و شیر؛ ۳) هاتنەپێشی ئاوی دەریا ف ۱) روبەبالا رفتن؛ ۲) آختگی تیغ؛ ۳) مدّ آب دریا.

هەڵ کشان: هەڵکْش ف نگا: هەڵکْش.

هەڵ کشاندن: ۱) بەرەوسەرکێشان؛ ۲) دەرکێشانی خەنجەر و شیر؛ ۳) دەرهاوردن ف ۱) به بالا کشیدن؛ ۲) برکشیدن، آختن؛ ۳) بیرون آوردن.

هەڵ کشانن: هەڵ کشاندن ف نگا: هەڵ کشاندن.

هەڵ کشاو: ۱) بەرەوباڵا ڕۆیشتو؛ ۲) بۆ سەرەوە کێشراو؛ ۳) دەرکێشراو؛ ۴) نیشانەی دەنگ‌درێژکردن لەسەر پیتی نوسراو، مەددە ف ۱) روبەبالا رفته؛ ۲) بەبالا کشیده شده؛ ۳) برکشیده، آخته؛ ۴) علامت مدّ برحروف.

هەڵ کشاوە: نیشانەی دەنگ‌درێژکردنەوە لەسەر پیت، مەددە ف علامت مدّ بر حروف.

هەڵ کشاوی: هەڵ کشاوە ف علامت مدّ بر حروف.

هەڵکشە: ۱) هاتنەپێشەوەی ئاوی کەناراو؛ ۲) بەرەوژۆرکشانەوە؛ ۳) بەرەوژۆرچوُن: (بوُکامە **هەڵکشە**و داکشە دەزانێ) ف ۱) مدّ آب دریا؛ ۲) برگشت روبه بالا؛ ۳) روبه بالارفتن.

هەڵ کشی: بەرەژۆر چو ف روبه بالا رفت.

هەڵ کشێ: بەرەژۆر بچۆ ف روبەبالا برو.

هەڵ کشیان: هەڵ کشان ف نگا: هەڵ کشان.

هەڵ کشین: هەڵ کشان ف نگا: هەڵ کشان.

هەڵ کشیو: ۱) بەرەوژۆر ڕۆیشتو؛ ۲) بەرەوژۆر ڕاکێشراو ف ۱) روبەبالا رفته؛ ۲) برکشیده.

هەڵ کفان: ۱) هەڵچوُن لەسەر ئاگر و کەف لێ ڕژان؛ ۲) هەڵازنانی پێست لە زیپکە؛ ۳) ئەستوُربوُن لە باکردن؛ ۴) ترشانی هەڤیر؛ ۵) هەڵمسان و نزیك تەقینەوەی باروُت ف ۱) لبریز شدن کف از دیگ بر آتش؛ ۲) پرجوش شدن پوست؛ ۳) پف کردن و آماسیدن؛ ۴) ترشیدن خمیر؛ ۵) برآمدن و نزدیك به انفجاربودن باروت.

هەڵ کفاندن: بە ئەسکوێ تێکەڵدانی چێشتێ کە هەڵدەچێ ف با ملاقه بهم زدن آش در حال جوش.

هەڵ کفیان: هەڵ کفان ف نگا: هەڵ کفان.

هەڵ کفین: هەڵ کفان ف نگا: هەڵ کفان.

هەڵ کلاش: بە نینۆك کڕان ف خاراندن و حك کردن با ناخن.

هەڵ کلاشیان: هەڵ کلاش ف نگا: هەڵ کلاش.

هەڵ کلاشین: هەڵ کلاش ف نگا: هەڵ کلاش.

هەڵ کنیاگ: هەڵقەناو ف برکنده.

هەڵکوت: بەپەلەو بەغار ف با شتاب و دو.

هەڵ کوتان: پەلامار ف یورش.

هەڵ کوتاندن: ۱) پەلاماردان؛ ۲) دەرکێشانی بزمار... ف ۱) یورش

کردن؛ ٢) برکندن میخ و ....

هەڵ کوتانەسەر: پەلاماربۆبردن، هەڵ کردنەسەر ف یورش بردن بر کسی.

هەڵ کوتن: پەسنددان، پێداهەڵدان ف ستودن.

هەڵ کوتـــوك: جۆرێ داوەتو هەڵپـــەرکێی کوردانـە لە کوردستـانی بەردەستی ترکان ف نوعی رقص دستەجمعی.

هەڵکوتهەڵکوت: بەغارو پەلەپەل ف بادویدن و شتاب.

هەڵ کوتیان: هەڵ کوتان ف یورش.

هەڵ کورمان: ١) کزکردنوخۆمات کردنی باڵدار؛ ٢) برێتی لەکز کردن لە لاپەڕو بن دیواران ف ١) کزکردن پرنده؛ ٢) کنایەاز انزوا و کزکردن در گوشەو کنار.

هەڵ کورمـاو: ١) باڵـداری کزکـردو؛ ٢) برێتی لە مروی گۆشەگرتو و لاپەڕ ف ١) پرندهٔ کز کرده؛ ٢) کنایه از آدم گوشه‌گیر و منزوی.

هەڵ کورۆزان: هەڵ کرۆزان ف سوختن سطحی.

هەڵ کورۆزاندن: هەڵ کرۆزاندن ف سوزاندن سطحی.

هەڵ کورۆزانن: هەڵ کرۆزاندن ف سوزاندن سطحی.

هەڵ کورۆزاو: هەڵ کرۆزاو ف سوختهٔ سطحی.

هەڵ کوروشمان: هەڵ کورمان ف نگا: هەڵ کورمان.

هەڵ کوروشماو: هەڵ کورماو ف نگا: هەڵ کورماو.

هەڵ کوشان: کوشین بەتوندی ف فشردن شدید.

هەڵ کوشین: هەڵ کوشان ف فشردن شدید.

هەڵ کولۆش: هەڵقەن ف کاونده، کننده.

هەڵ کولۆشان: هەڵقەندن ف برکندن، کندن.

هەڵ کولۆشانن: هەڵ کولۆشان ف برکندن، کندن.

هەڵ کولۆشیان: هەڵ کولۆشان ف برکندن.

هەڵ کولۆشین: هەڵ کولۆشان ف برکندن.

هەڵ کۆڵـــین: ١) دانـــەوەی زەمـــین؛ ٢) ناوەڕێـــانـــی هەرشـــتێ: (دارهـــەڵ کۆڵین، ددانهەڵ کۆڵین) ف ١) کنـدن زمین؛ ٢) خالی کردن درون اشیاء

هەڵ کوڵین: هەڵ کۆڵین ف نگا: هەڵ کۆڵین.

هەڵکە: دۆڵچە، سەتڵی چەرم ف دلو چرمین.

هەڵکـە: ١) گوزەران بکـە؛ ٢) بەن بکـە بە گلۆڵـە؛ ٣) داگرسێنە؛ ٤) بەرەژوربەرە: (قوڵت هەڵکە) ف صیغهٔ امر «هەڵ کردن».

هەڵ کەتن: ١) مانەوە لە شوێن خۆ؛ ٢) بەرزبونەوەو بەرەژورچون ف ١) درجای خود ماندن؛ ٢) بەبالا رفتن.

هەڵکـــەر: ١) داگیرسێن؛ ٢) گوزەرانکەر؛ ٣) بەرەژوربـــەری قوڵو دەلینگو دامێن؛ ٤) بەن بەگلۆڵەکەر ف اسم فاعل «هەڵ کردن».

هەڵ کەفت: پێشهاتی بەدەگمەن ف اتّفاق، پیشامد نادر.

هەڵ کەفتگ: ١) بەرکەتی، بلیمەت؛ ٢) پێشهاتوی بێ ئاگاداری ف ١) نابغه؛ ٢) اتّفاق غیرمنتظره.

هەڵ کەفـتن: ١) پێشهاتی بەدەگمـەن؛ ٢) ناو لەقـورگ گیران؛ ٣) سەرەنگرێبردن؛ ٤) رەتبردن؛ ٥) لەبەرچاوکەوتن؛ ٦) کەمونەبون ف ١) رویداد اتّفاقی؛ ٢) آب درگلو گیرکردن؛ ٣) سکندری خوردن؛ ٤) تلوخوردن؛ ٥) از چشم افتادن، منفورشدن؛ ٦) نبوغ.

هەڵ کەفتە: بێوێنەو بەرکەتی ف نابغه.

هەڵ کەفتی: هەڵ کەفتە ف نابغه.

هەڵکەڵك: ١) هەناسەبڕکێ لە ماندویی‌و لە نەخۆشی؛ ٢) هانکە هانکی سەگی مانـدو ف ١) تنگی نفس از خستگی یا بیمـاری؛ ٢) هِنِ هِنِ سگ خسته.

هەڵکەن: هەلقەن ف کاونده.

هەڵ کەندراو: هەڵ قەناو ف کنده‌شده.

هەڵ کەنراو: هەڵ قەناو ف کنده‌شده.

هەڵ کەندن: هەڵ قەندن ف کندن.

هەڵ کەنن: هەڵ کەندن ف کندن.

هەڵ کەنیاگ: هەڵ قەناو ف کنده شده.

هەڵکەوت: ١) هەڵکەفت؛ ٢) دەرفەت: (هەر بۆم **هەڵ کەوت** وەدیم) ف ١) پیشامد نادر؛ ٢) فرصت.

هەڵ کەوتـــن: ١) هەڵ کەفـتـن؛ ٢) مانـــەوە؛ ٣) بەرەژورچـــون؛ ٤) تەرەقی کردن؛ ٥) دەرفـەت ف ١) نگا: هەڵ کەفتن؛ ٢) بازماندن؛ ٣) بەبالارفتن؛ ٤) ترقّی کردن؛ ٥) فرصت.

هەڵ کەوتو: هەڵ کەفتە ف نابغه.

هەڵ کەوتە: هەڵ کەفتە ف نابغه.

هەڵکەهەڵك: پشوسواری‌و مرخەمرخ ف هِنِ‌هِن نفس تنگی.

هەڵ کێشـان: ١) دەرکێشـان؛ ٢) بوسـەرەوە کێشان: (**هەڵی کێشە** با بێتـەسـەر)؛ ٣) قوتدانـەوەی نەفەس: (هەناسەی **هەڵ کێشا**)؛ ٤) تاریف کردن: (خـۆ **هەڵ مەکێشە**) ف ١) بیرون کشیدن؛ ٢) بەبالا کشیدن؛ ٣) نفس کشیدن؛ ٤) تعریف کردن، مدح کردن.

هەڵ کێشانن: هەڵ کێشان ف نگا: هەڵ کێشان.

هەڵ کێشیان: هەڵ کێشان ف نگا: هەڵ کێشان.

هەڵگ: کۆشش‌و تەقالای زۆر ف تلاش زیاد.

هەڵگـر: ١) کەسێ کە سەنگینی بەرزدەکاتەوەو ڕای‌دەگرێ؛ ٢) ڕاگوێز؛ ٣) بڵندڕاگر: (ئەسپی کلك **هەڵگر** باشە) ف ١) بردارنده؛ ٢) حامل؛ ٣) بلندنگاه دارنده.

هەڵ گڕا: ١) گڕی بەرزەوەبـو؛ ٢) سوتـا بە گڕ؛ ٣) لەش هەمـو بۆ بە زیپکەو دومەڵ ف ١) مشتعل شد؛ ٢) با آتش سوخت؛ ٣) همهٔ پوست را جوش و دُمَل فراگرفت.

هەڵ گڕان: ١) گڕ بـەرزەوەبون؛ ٢) سوتان بە گڕ؛ ٣) لەش‌هەڵازنان بە کوان‌و زیپکـە ف ١) افـروختن؛ ٢) با آتش سوختن؛ ٣) فراگرفتن جوش همهٔ بدن را.

هەڵ گراو: ١) ڕاگیراو: (شتێکی تۆ لای منە **هەڵ گراوە**)؛ ٢) ژنی ڕفێنراو ف ١) نگهداری شده؛ ٢) زن ربوده شده.

هەڵ گڕاو: بەرکاری هەڵ گڕان ف اسم مفعول «هەڵ گڕان».

هەڵ گرتن: ١) لاگرتن: (سـەری ئەم سندوقە **هەڵگرە**)؛ ٢) قبوڵ‌کردن: (خـوا **هەڵ ناگـرێ**، دڵم **هەڵی ناگـرێ**)؛ ٣) بەرزەوە کردن‌و ڕاگرتن؛

(ئەمە لە زەوی **هەڵگرە**)؛ ۴) شاردنەوە: (ئەم پارەیەم بۆ **هەڵگرە**)؛ ۵) رەواندنی ژن؛ ۶) جوێن‌دانی زۆر: (**هەڵی گرت ئەمما هەڵ گرتن**)؛ ۷) غاردانی ئەسپ بەسوارەوە بێ ڕاوەستاندن: (ئـەسپ **هەڵی گرتم**، فێرەهـەڵ **گرتنـە**)؛ ۸) هەڵبژاردن، تایبەتی خۆ کردن: (لەو کەوشانە جوتێکی **هەڵگـرە**)؛ ۹) هەڵێنانی لاقی نەخۆش لە ڕۆیشتنا: (گایەکە پاشـوی **هەڵ گرتـوە**) [ف] ۱) سرپـوش برداشتن؛ ۲) روادیدن؛ ۳) برداشتن، بلنـدکردن؛ ۴) نگهداری کردن؛ ۵) ربودن زن؛ ۶) دشنام بسیار به کسی دادن؛ ۷) دویدن و از کنترل خارج شدن اسب با سوار؛ ۸) انتخـاب کردن، بەخود اختصاص دادن؛ ۹) بلندکردن و بر زمین نگذاشتن پای لنگ.

هەڵ گرتنـــەوە: ۱) پەرژو بڵاو کۆکـــردنـەوە؛ ۲) سزا وەرگرتن: (ئـەوا **هەڵمـان گرتەوە**)؛ ۳) قبوڵ‌کردنەوەی بێچو لەلایەن دایکی نەبانەوە: (بێچوەکەی **هەڵ گرتەوە**)؛ ۴) سڕینەوەی نوسراو: (ئەم دو کەلیمەی لێ **هەڵ گرەوە**)؛ ۵) چنینەوەی گەوی بەربوگ لە کردا: (گۆرەویەکەم دوگەوی بەربیـــو **هەڵم گرتـەوە**) [ف] ۱) از زمین چیدن پراکنـده؛ ۲) پاداش گرفتن؛ ۳) دوبـاره پذیرفتن بچـه توسط مادرش؛ ۴) ستردن نوشته؛ ۵) بافتن دانەهای دررفتهٔ بافتنی.

هەڵ گرتەیی: لە زەوی بەرزتر ڕۆیشتنی کەلا [ف] بالاتر از زمین رفتن تیله.

هەڵ گرسان: گڕ لێ‌پەیدابوون [ف] افروختگی.

هەڵ گرساندن: گڕ لێ‌پەیداکردن [ف] افروختن.

هەڵ گرسانن: هەڵ‌گرساندن [ف] افروختن.

هەڵ گرسیاو: هەڵ‌کراو، ئاگری پێ‌بوگ [ف] افروخته.

هەڵ گلۆفان: ۱) هەڵ‌کوشین؛ ۲) لەدەستا گوشین و فلیقاندنەوە [ف] ۱) فشردن؛ ۲) دردست مچاله‌کردن.

هەڵ گلۆفتن: هەڵ‌گلۆفان [ف] نگا: هەڵ‌گلۆفان.

هەڵ گلۆفین: هەڵ‌گلۆفان [ف] نگا: هەڵ‌گلۆفان.

هەڵ گوازتـن: ۱) بەرەوژوور ڕاگوێزان: (ئـــاوێ لە بیر **هەڵ گوازە**)؛ ۲) هەڵ‌بواردن [ف] ۱) بەبالا انتقال دادن؛ ۲) گذشتن از.

هەڵ گواستن: هەڵ‌گوازتن [ف] نگا: هەڵ‌گوازتن.

هەڵ گوتن: پێداهەڵدان [ف] ستودن.

هەڵ گۆزان: بەرەوژوور گوازتنەوە [ف] بەبالا انتقال دادن.

هەڵ گوزان: هەڵ‌تۆزان [ف] جفتک‌پرانی و رمیدن.

هەڵ گوزانن: هەڵ‌تۆزاندن [ف] جفتک پراندن و رمیدن.

هەڵ گۆزین: هەڵ‌گۆزان [ف] به بالا منتقل کردن.

هەڵ گوستن: ئاوهەڵ‌کێشان [ف] بالاکشیدن آب.

هەڵ گۆستن: راگوێزان [ف] انتقال دادن.

هەڵ گوسیار: وتـەیەکە بۆ بانگ‌کردنی گەمەکەر واتا: کێ دێ با بێ [ف] ندا برای شرکت بازیگران در بازی.

هەڵگوش: هەڵکوش [ف] فشردن و مچاله‌کردن.

هەڵ گوشان: هەڵ‌کوشین، کوشین بەتوندی [ف] فشردن شدید.

هەڵ گوشین: هەڵ‌گوشان، هەڵ‌کوشین [ف] فشردن با فشار زیاد.

هەڵ گولۆفان: هەڵ‌گلۆفان [ف] نگا: هەڵ‌گلۆفان.

هەڵ گولۆفتن: هەڵ‌گلۆفان [ف] نگا: هەڵ‌گلۆفان.

هەڵ گولۆفین: هەڵ‌گلۆفان [ف] نگا: هەڵ‌گلۆفان.

هەڵ گەڕان: ۱) هەڵچـوون بە دارو بڵنـدیدا: (بـە دار **هەڵگەڕا**، بە چیا **هەڵگـەڕا**)؛ ۲) ڕۆیشتنی جانـەوەر بە لەشدا: (ئەسپێم پێ **هەڵگەڕا**، دوپشکێکم پێ **هەڵگەڕا**)؛ ۳) خراپ‌بوونی شیر لە کوڵاندا: (شیرەکە **هەڵ گەڕاوە**) [ف] ۱) بالا رفتن از بلنـــدی؛ ۲) عبـور حشـره بر تن جاندار دیگر؛ ۳) بریدن و خراب شدن شیر هنگام جوشیدن.

هەڵ گەڕانـدن: ۱) وەرگەڕانـدن؛ ۲) بەرەوژوور سووڕانـدن؛ ۳) بەرەوژوور گەیانـدن: (پـەز **هەڵ گەڕێنـە** چیا) [ف] ۱) واژگون کردن؛ ۲) بەبالا چرخاندن؛ ۳) بەبالا رساندن.

هەڵ گەرانـدنـەوە: ۱) وەرگێڕان؛ ۲) بریتی لە پەژیوان‌کردنەوە [ف] ۱) زیرورو کردن؛ ۲) کنایه از پشیمان کردن.

هەڵ گەڕاننەوە: هەڵ‌گەڕاندنەوە [ف] نگا: هەڵ‌گەڕاندنەوە.

هەڵ گەڕانـەوە: ۱) ژێرورووبـوون؛ ۲) بریتی لە پەشیمـان‌بوونەوە [ف] ۱) زیرورو شدن؛ ۲) کنایه از پشیمان شدن.

هەڵ گەڕاو: ۱) شیری بزڕکاو؛ ۲) پێستی پڕ لە دومەڵ و زیپك، داگەڕاو: (لەشی بە زیپکان **هەڵ گەڕاوە**)؛ ۳) داقناو بە ئەسپێ و زیندەوەر [ف] ۱) شیر بریده؛ ۲) پوست پر از دمل و جوش؛ ۳) پوست پراز حشره.

هەڵ گەڕاوە: ژێرووژوکراو [ف] زیرورشده.

هەڵ گەڕیاگەوە: لە دۆستی پەشیمان [ف] روگردان، از دوستی پشیمان.

هەڵ گەڕیانەوە: هەڵ‌گەڕانەوە [ف] نگا: هەڵ‌گەڕانەوە.

هەڵگێڕ: ۱) گوازتنـەوە: (ئەم‌هەمو **هەڵگێڕوەرگێڕەی** بۆ پێدەکەی)؛ ۲) ژێرووژوکردن؛ ۳) وەرگەڕێن [ف] ۱) انتقال دادن؛ ۲) زیرورشدن؛ ۳) زیرورکننده.

هەڵ گیران: ۱) راگیران؛ ۲) شاردرانەوە؛ ۲) رفانی ژن [ف] ۱) نگهداری شدن؛ ۲) وسیلهٔ کسی پنهان شدن؛ ۳) ربوده‌شدن زن.

هەڵ گێڕان: وەرگێڕان، نخوون و سەروژێرکردن [ف] زیرورکردن.

هەڵ گێڕانەوە: ۱) وەرگەڕاندن؛ ۲) پەشیمان‌کردنەوە [ف] ۱) برگرداندن، زیرورکردن؛ ۲) پشیمان کردن.

هەڵ گیراو: ۱) داندراو بۆ ئاگالێ‌بوون؛ ۲) شاردراوە؛ ۳) ژنی رەوێنراو؛ ۴) بەرزەوەکـراو [ف] ۱) نگهـداری شده؛ ۲) پنهان کرده؛ ۳) زن ربوده شده؛ ۴) برداشته شده.

هەڵگێڕوەرگێڕ: ۱) ژێرووژوکـــردن؛ ۲) بریتی لە جوڵانـــەوە: (پیر بوە **هەڵگێڕوەرگێڕی** پێ‌ناکرێ) [ف] ۱) زیرورکردن؛ ۲) کنایه از جنبش و تحرّك.

هەڵگێڕوەڵگێڕ: هەڵگێڕوەرگێڕ [ف] نگا: هەڵگێڕوەرگێڕ.

هەڵ گێڕەوە: وەرگەڕێن [ف] زیرورکننده.

هەڵ گیریاگ: هەڵ‌گیراو [ف] نگا: هەڵ‌گیراو.

هەڵ گیریان: هەڵ‌گیران [ف] نگا: هەڵ‌گیران.

هەڵلا: ۱) هەراو زەنازەنا؛ ۲) وتەی سەیرمان و پەسندکردن: (**هەڵلا** لەو جوانـــیە)؛ ۳) بەرەوژوور؛ ۴) لرفـــەی خواردن؛ ۵) گەرمـــی داوەت و

زەماوەند فا ١) غوغا و هنگامه؛ ٢) حرف تعجّب؛ ٣) رو به بالا؛ ۴) سر وصدای خوردن؛ ۵) شلوغی جشن و پایکوبی.

هەڵلابردن: بەرەژوور بردن فا رو بەبالا بردن.

هەڵلاچوون: بەرەژوورچوون، پێ هەڵگەڕان: (بەدار **هەڵلاچو**) فا بالا رفتن.

هەڵـلاداد: لەبەین چوون، نەمان: (ماڵەکەیان **هەڵلاداد** کرد) فا ازبین رفتن، نابودشدن.

هەڵلادۆشە: حندرحۆ فا آلاکلنگ.

هەڵلاقوچکە: لەسەریەك هەڵچنراوی بڵندەوەبووگ فا برهم چیدهٔ بلندشده.

هەڵلاقوچە: هەڵلاقوچکە فا برهم چیدهٔ بلندشده.

هەڵلامە: هەلامە، هەلاو فا گیاهی است وحشی و خوراکی.

هەڵلاهەڵلا: ١) وتەی زۆر لێ خۆش هاتن: (**هەڵلاهەڵلا** چەند شەوێکی خۆش بو)؛ ٢) هەراو جەقـە، هەراهەرا، زەنازەنا فا ١) علامت بسیار خوش آمدن از چیزی؛ ٢) جنجال و غوغا.

هەڵ لوشـــان: دەم‌پێوە نـــان‌و خستنـــەنـاو گەرو بە مژین: (هـەژدیهـا هەڵی لوشی، ئەو گشت شۆربایەی **هەڵ لوشی**) فا سرکشیدن مایع.

هەڵ لوشین: هەڵ لوشان فا نگا: هەڵ لوشان.

هەڵلە: ١) رەت، خلیسکان؛ ٢) هەڵە، خەتا فا ١) لغزش؛ ٢) خطا، سهو.

هەڵ لەرزین: زۆر لەرزین لەسەرمان فا لرزیدن زیاد از سرما.

هەڵلەق مەڵلەق: قسەی هاتەران پاتەران فا حرف مفت و بی سر وته.

هەلم: ١) هەناسە؛ ٢) بۆن فا ١) نفس، بازدم؛ ٢) بو.

هەلْم: ١) دەرفەتی من؛ ٢) نۆرەی من، هەلی من فا ١) فرصت من؛ ٢) نوبت من.

هەڵم: بۆخ فا بخار.

هەڵمات: کەلا، مەڕمەڕ، تیلە فا تیلە.

هەڵماتان: کەلایێن فا تیله‌بازی.

هەڵماتانێ: هەڵماتان فا تیله‌بازی.

هەڵماتێن: هەڵماتان فا تیله‌بازی.

هەڵماس: ئەڵماس فا الماس.

هەڵ ماسیان: هەڵامسان فا آماسیدن.

هەڵ ماسین: هەڵامسان فا آماسیدن.

هەڵ ماڵان: ١) بەرەوژووربـردنی دەلینـگ‌و قۆڵ: (**قۆڵی هەڵماڵی**)؛ ٢) خزین‌و لێ بوونـــەوە: (گوریســـەکـــە **هەڵ ماڵاوە**، پەتـــەکـــەی لێ **هەڵ ماڵاوە**)؛ ٣) بڕێتـــی لە شەرم‌شکـــان: (**ڕووهـــەڵ ماڵان**) فا ١) ورمالیدن آستین و پاچهٔ شلوار؛ ٢) خزیدن و بازشدن باربند و...؛ ٣) کنایه از پر روشدن.

هەڵ ماڵاو: ١) قەفی گوریسی داخزاو؛ ٢) هەڵکراوی قۆڵ‌و دەلینگ؛ ٣) شەرم‌شکـاو: (**ڕووهـەڵمـاڵاو**) فا ١) حلقـهٔ رسن باربند که خزیده و بازشده است؛ ٢) آستین و پاچهٔ ورمالیده؛ ٣) پر روشده.

هەڵ ماڵدراو: هەڵ ماڵاو فا نگا: هەڵ ماڵاو.

هەڵ ماڵران: هەڵ ماڵان فا نگا: هەڵ ماڵان.

هەڵ ماڵراو: هەڵ ماڵاو فا نگا: هەڵ ماڵاو.

هەڵ ماڵیان: هەڵ ماڵان فا نگا: هەڵ ماڵان.

هەڵ ماڵین: ١) هەڵ کردنی قۆڵ‌و دەلینگ؛ ٢) لێ خزاندنی گرێ‌و قوڵفە؛ ٣) بۆ بالا هەڵ کێشان: (خوڵی تەنوورەکە **هەڵماڵە**) فا ١) ورمالیدن؛ ٢) لغزانیدن بند و رسن وبازکردن آن؛ ٣) بەبالا برکشیدن.

هەڵماو: ئاوێ کە لە بۆخەوە پەیدادەبێ فا آب مقطّر.

هەڵ مرویستن: هەڵ مژین فا برمکیدن.

هەڵ مرویسین: هەڵ مژین فا برمکیدن.

هەڵ مژاردن: هەڵ بژاردن فا برگزیدن.

هەڵ مژان: ١) لە ڕێگـەی لوتـەوە بردنەناو دەروون: (هەوا **هەڵمژە**، بۆنی **هەڵمـــژە**)؛ ٢) لەنـاودا خوسـان، ئاو کێشـانـەنـاوخـۆ: (لـۆکـە ئاو **هەڵ دەمژێ**)؛ ٣) مژین، هەڵ کێشانی تراو بۆ ناودەم فا ١) بوکشیدن؛ ٢) جذب رطوبت؛ ٣) مکیدن.

هەڵ مژتن: هەڵ مژان فا نگا: هەڵ مژان.

هەڵمژەك: ئامرازی ئاوبەردانە سەر ئاودەس فا سیفون.

هەڵ مژین: هەڵ مژان فا نگا: هەڵ مژان.

هەڵ مسان: هەڵامسان فا آماسیدن.

هەڵ مساندن: هەڵامساندن فا متورّم کردن.

هەڵ مساو: هەڵامساو فا آماسیده.

هەڵ مشتن: هەڵ مژین، هەڵ مژان فا نگا: هەڵ مژان.

هەڵ ملیسیان: لێو لێ توندکردن‌و هەڵ مژین فا لب بر چیزی فشردن و مکیدن.

هەڵ ملیسین: هەڵ ملیسیان فا نگا: هەڵ ملیسیان.

هەڵمەت: پەلامار، هجوم، شاڵاو فا حمله.

هەڵمەت بردن: شاڵاوبردن فا حمله بردن.

هەڵمەت دان: پەلاماردان فا حمله کردن.

هەڵمەت دەر: شاڵاوبەر فا حمله کننده، مهاجم.

هەڵمەتە کاسە: زۆرخۆری زگ لەوەڕێن فا شکم‌پرست انگل.

هەڵمەقۆ: جۆرێ گەمە بە چەو، بازەڵێن فا نوعی بازی با شن، یەقُل دوقُل.

هەلمەلە: چەقەو هەرا، گیڕەو نیڕە فا جنجال و غوغا.

هەڵمەڵە: هەرمەڵە، هێرۆ فا گل ختمی.

هەڵ میزان: بەپێوە گمێزکردن فا ایستاده شاشیدن.

هەڵ میزتن: هەڵ میزان فا ایستاده شاشیدن.

هەڵ میستن: ١) هەڵ میزتن؛ ٢) هەڵ ملیسیان فا ١) ایستاده شاشیدن؛ ٢) نگا: هەڵ ملیسیان.

هەڵ میسین: هەڵ ملیسیان فا نگا: هەڵ ملیسیان.

هەڵ نان: ١) دەبەرچاوگرتن: (کارێکم هەڵناوە بۆی دەچم)؛ ٢) هەڵدان، پێداهـەڵـدان، پەسن‌دان؛ ٣) هەڵ پەساردن؛ ۴) بردنەژووری باڵندەی ماڵی: (ئێوارێ مریشکـەکـانم **هەڵنا**) فا ١) درنظر گرفتن؛ ٢) مدح کردن؛ ٣) چیزی را به چیزی تکیه دادن؛ ۴) جاکردن پرندگان خانگی.

هەڵ ناوین: هەڵ کێشان بەرەوسەرەوە: (**هەڵ ناوینی خوڵی تەنوورچەنی**

تێ ئه‌چێ؟) ف بالا کشیدن.
هه‌لنایا: تاواوه، تاوێنراو ف ذوب شده.
هه‌لنایش: تواندنه‌وه ف ذوب کردن.
هه‌ڵنج: حۆق، ده‌نگی به‌ر له ڕشانه‌وه ف تهوّع.
هه‌ڵنگافتن: سه‌ره‌نگرێ بوُن ف سکندری خوردن.
هه‌ڵنگفتن: هه‌ڵنگافتن ف سکندری خوردن.
هه‌ڵ نوارین: هه‌ڵڕوانین ف به‌بالا نظر کردن.
هه‌ڵ نوُتن: هه‌ڵنگافتن ف سکندری خوردن.
هه‌ڵ نوُزان: نوُزه‌نوُزکردن به زه‌لیلی ف لابه و زاری کردن.
هه‌ڵ نۆشین: یه‌کجێ وه‌خواردن ف لاجرعه سرکشیدن.
هه‌ڵ نیشتن: نیشتنی په‌له‌وه‌ر ف برنشستن پرنده.
هه‌لۆ: ۱) پێش‌وته‌ی ته‌له‌فۆن؛ ۲) شوان‌خه‌ڵه‌تێنه، باڵداریکه؛ ۳) لوُس، دژی زبر ف ۱) الو، کلمهٔ پاسخ تلفن؛ ۲) پرنده‌ایست؛ ۳) صاف، مخالف زبر.
هه‌ڵۆ: باڵدارێکی ڕه‌شی ڕاوکه‌ره زۆر به‌قه‌وه‌ته، ئه‌یلۆ، ئه‌لوه ف عقاب سیاه.
هه‌ڵوُ: هه‌ڵۆ ف عقاب سیاه.
هه‌ڵوا: حه‌لوا، چیشتی ئاردو دۆشاوو ڕۆن ف حلوا.
هه‌ڵواستن: هه‌ڵاوه‌سین ف آویزان کردن.
هه‌ڵ واسران: هه‌ڵاوه‌سران ف آویزان شدن.
هه‌ڵ واسراو: هه‌ڵاوه‌سراو ف آویزان شده.
هه‌ڵ واسین: هه‌ڵاوه‌سین ف آویختن.
هه‌ڵوای‌سه‌رپنج: برێتی له گوی سه‌گ: (**هه‌ڵوای سه‌رپنجێ** یان گوی نێره‌قنجێ) «مه‌سه‌ل» ف کنایه از مدفوع سگ.
هه‌ڵوایی: شیرین وه‌ك هه‌ڵوا ف حلوامانند.
هه‌ڵوُجه: عه‌لوُکه ف آلوچه، آلو.
هه‌ڵوُچکه: عه‌لوُکه‌ڕه‌شه ف آلو بخارا.
هه‌ڵوُچه: عه‌لوُکه ف آلوچه، آلو.
هه‌ڵوُچه‌قه‌یسی: حه‌مشین، میوه‌یه‌که ف شلیل.
هه‌ڵۆدان: هه‌ڵدانه‌وه ف بالازدن.
هه‌ڵۆدڕین: هه‌ڵدڕین ف برشکافتن.
هه‌لوربلور: حلوربلور، حللوربللور ف اتل متل.
هه‌ڵۆرك: جۆلانه‌ی گوریس ف تاب برنشستن.
هه‌لـۆرکـه: ۱) جۆلانـه‌ی گوریس؛ ۲) جۆلانه‌ی تێدانوستنی زارۆك و نه‌خۆش ف ۱) تاب؛ ۲) ننو.
هه‌ڵوُرکه: جۆرێ هه‌ڵپه‌ڕکێی کیژۆڵان ف نوعی رقص دخترکان.
هه‌ڵوُژه: هه‌ڵوُجه، عه‌لوُچه ف آلوچه، آلو.
هه‌ڵوُشه: گوڵێکه ف گلی است.
هه‌ڵ وشین: هه‌ڵ کوشین ف برفشردن.
هه‌لوُك: ۱) له‌تی پچوُك له دوداری گه‌مه‌یه‌کی منالان؛ ۲) داری داره‌ڕای خانوُ ف ۱) قطعهٔ کوچکتر از ابزار الك دولك بازی؛ ۲) دیرك خانه.
هه‌لـوُکـان: گه‌مـه‌یه‌کی زارۆکانه به دارێکی دوبستی له دارێکی پچوُك ده‌ده‌ن ف بازی الك دولك.
هه‌لوُکێن: هه‌لوُکان ف بازی الك دولك.
هه‌ڵۆڵ: هلۆڵ، ناوخاڵی ف کاوك، توخالی.
هه‌ڵ وڵین: له‌نـاو ده‌ستا وردکردن، هه‌ڵپریواندن له‌ناو ده‌ستا ف خردو ریز کردن در مشت.
هه‌لـونـه: گوندێکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هه‌ڵوُهاوردن: هه‌ڵهاوردن ف نگا: هه‌ڵهاوردن.
هه‌ڵوه‌دا: ته‌ره، ئاواره‌ی ده‌شت‌و کێو ف متواری.
هه‌ڵ وه‌ران: داوه‌رین ف ریختن برگ درخت و میوه و... از بالا به پایین.
هه‌ڵ وه‌رانـدن: له سه‌ره‌وه ڕژانـدنـه‌خواره‌وه: (میوه **هه‌ڵ وه‌راندن**، گڵ هه‌ڵ وه‌راندن، فرمێسك **هه‌ڵ وه‌راندن**) ف از بالا ریزش دادن.
هه‌ڵ وه‌راو: داوه‌ریو ف ازبالا به پایین ریخته.
هه‌ڵ وه‌رین: هه‌ڵوه‌ران ف نگا: هه‌ڵوه‌ران.
هه‌ڵ وه‌ریو: داوه‌ریو ف ازبالاریخته.
هه‌ڵ وه‌زانه‌وه: هه‌ل به‌زینه‌وه ف یکهو برجستن.
هه‌ڵ وه‌زنین: کۆکـردنه‌وه‌و گلۆڵه‌کردنی به‌ن‌و گوریس ف جمع کردن و گلوله‌کردن نخ و....
هه‌ڵ وه‌زین: هه‌ڵ به‌زین ف برجستن.
هه‌ڵ وه‌زینه‌وه: هه‌ڵ به‌زینه‌وه ف برجستن ناگهانی.
هه‌ڵ وه‌ژارتن: ۱) لێك جیاکـردنـه‌وه؛ ۲) ڕێك‌وپێك کردن: (مـاڵه‌که‌ی **هه‌ڵ وه‌ژارت**) ف ۱) ازهم جداکردن؛ ۲) تنظیم کردن.
هه‌ڵ وه‌ژاردن: هه‌ڵوه‌ژارتن ف نگا: هه‌ڵوه‌ژارتن.
هه‌ڵ وه‌ژێران: ۱) لێکـه‌وه‌جیابـوُن؛ ۲) ڕێك‌وپێك کران ف ۱) از هم جداشدن نیك و بد؛ ۲) منظّم شدن.
هه‌ڵ وه‌ژێراو: ۱) لێك جیاوه‌کـراو؛ ۲) ڕێك‌وپـێك کراو: (مـاڵ **هه‌ڵ وه‌ژێراوه**) ف ۱) از هم جداشده؛ ۲) تنظیم شده.
هه‌ڵ وه‌سان: ڕاوه‌ستان به‌قیته‌وه، قیت ڕاوه‌ستان ف راست ایستادن.
هه‌ڵوه‌ست: ۱) هه‌ڵبه‌ست؛ ۲) وێستانێکی که‌م؛ ۳) بیر و هزر ده‌رباره‌ی شتێ: (**هه‌ڵوه‌ستی تۆ چیه؟**) ف ۱) نگا: هه‌ڵبه‌ست؛ ۲) توقّف کوتاه؛ ۳) فکر و موضع شخص دربارهٔ چیزی.
هه‌ڵ وه‌ستان: ۱) ڕاست‌و قیت ڕاوه‌ستان؛ ۲) به‌دیار شتێکه‌وه وێستان ف ۱) راست ایستادن؛ ۲) دور چیزی ایستادن.
هه‌ڵ وه‌ستن: هه‌ڵ به‌ستن ف نگا: هه‌ڵ به‌ستن.
هه‌ڵ وه‌سته: هه‌ڵ به‌سته ف نگا: هه‌ڵ به‌سته.
هه‌ڵ وه‌شـان: ۱) له‌بـه‌ریه‌ك‌چوُن: (خـانوه‌که‌مان **هه‌ڵ وه‌شاند**)؛ ۲) دڕانی جێ‌ته‌قـه‌ڵ: (درواوه‌کـه‌ی **هه‌ڵ وه‌شاند**) ف ۱) ازهم بازشدن، متلاشی شدن؛ ۲) بر دریدن بخیه‌زده.
هه‌ڵ وه‌شـاندن: ۱) له‌به‌ریه‌ك‌بردن؛ ۲) دڕاندنه‌وه‌ی ته‌قه‌ڵ لێدراو ف ۱) ازهم بازکردن؛ ۲) پاره کردن بخیه‌زده.
هه‌ڵ وه‌شانن: هه‌ڵوه‌شاندن ف نگا: هه‌ڵوه‌شاندن.
هه‌ڵ وه‌شێن: کـه‌سێ که هـه‌ڵوه‌شاندن کاریـه‌تی ف اسم فاعل

«هەڵوەشاندن».

هەلوەلا: هاتوچۆ و زۆر ماندوبوُن لەشوێن کارێك: (کەوتونە **هەلوەلا**) ف تکاپوی بسیار.

هەڵـوێ: ۱) ناوی گونـدێکە؛ ۲) خورویلکە، خورێکە، ئاوڵە ف ۱) نام دهی است؛ ۲) آبله.

هەڵ وێزناو: بەن و گوریسی کۆکراوەی گلۆڵەکراو ف نخ و... جمع شدهٔ گلوله شده.

هەڵ وێزندراو: هەڵوێزناو ف نگا: هەڵوێزناو.

هەڵ وێزنراو: هەڵوێزناو ف نگا: هەڵوێزناو.

هەڵ وێزنین: هەڵوەزنین ف نگا: هەڵوەزنین.

هەڵوێس: ۱) هەڵوەست، وێستانی کەم، وچان؛ ۲) هزر و بیر دەربارەی شتێ ف ۱) توقّف کوتاه؛ ۲) فکر و موضع دربارهٔ چیزی.

هەڵ وێسان: هەڵوەستان ف نگا: هەڵوەستان.

هەڵوێست: هەڵوێس ف نگا: هەڵوێس.

هەڵ وێستان: هەڵوەستان ف نگا: هەڵوەستان.

هەڵوێشکێ: لەوەتا، لەوساوە ف از آن هنگام.

هەڵوێنی: ۱) دەنکەقەیسی شیرین؛ ۲) قەیسی دەنك شیرن ف ۱) هستهٔ شیرین زردالو؛ ۲) زردالوی هسته شیرین.

هەلە: ۱) دەرفەتە؛ ۲) وتەی خۆش و بێشی؛ ۳) تاوێستاش؛ ۴) کەوابو؛ ۵) هەل، تاو، دەم؛ ۶) بەتایبەتی؛ ۷) هەڵە؛ ۸) گوڵێکی زۆر جوانەو بە چەنـد ڕەنگانە سوُر و زەرد و ڕەشی هەیە ف ۱) دم غنیمت است؛ ۲) کلمهٔ خوش آمد؛ ۳) تاکنون، هنوز هم؛ ۴) پس، حال که چنین است؛ ۵) دم، وقت؛ ۶) بەویژه؛ ۷) سهو؛ ۸) نام گلی است زیبا.

هەڵە: ۱) سەهو، خەڵەت؛ ۲) ئامرازی بێژانی کون‌درشت ف ۱) سهو، غلط؛ ۲) بیزن سوراخ درشت.

هەڵهاتگ: هەڵاتو ف نگا: هەڵاتو.

هەڵهاتن: هەڵاتن ف نگا: هەڵاتن.

هەڵهاتو: هەڵاتو ف نگا: هەڵاتو.

هەڵ هانین: ۱) بڵنـدکـردن؛ ۲) جوچکـە لە هێلکە دەرێنان؛ ۳) زانینی مەتەڵ ف ۱) بلندکردن؛ ۲) جوجه از تخم درآوردن؛ ۳) حلّ کردن معمّا.

هەڵ هاوردن: ۱) هاوردنـەوە لە گەروُڕا، ڕشـانەوە؛ ۲) هەڵهانین ف ۱) بالاآوردن، قی کردن؛ ۲) نگا: هەڵهانین.

هەڵ هاوردنەوە: ڕشانەوە ف قی کردن.

هەڵ هاویتن: هەڵاویتن ف نگا: هەڵاویتن.

هەڵ هاویشتن: هەڵاویشتن ف نگا: هەڵاویشتن.

هەڵەباش: تۆڕەو قوشقی و سڵ ف حیوان رموك و رام نشده.

هەڵـەبـجـە: شارێکی گەورەی کوردستـــان بەعسی بە بومبـــای شیمیایی دەهـەزارکـەسی لێ کوشت و دەهـەزاری بریندار کرد ف از شهـرهـای بزرگ کردستان که توسط بعثیان بمباران شیمیایی شد و دههزارتن در آن کشته و دههزار تن زخمی شدند.

هەڵـەبەل: ۱) هەراو هوریاو زەنازەنا؛ ۲) دڵخورتی و پەریشانی ف ۱) جار و جنجال؛ ۲) اضطراب.

هەڵەپاس: سەگی زۆروەڕ ف سگ بسیار پارس کننده.

هەڵەپەزە: جانەوەرێکە لەجْسنی جوڵاتەنە زەردە،قژقژە، پس‌پسەکوڵە ف رُتیل.

هەڵەت: زەردو ماهی زۆر سەخت ف پرتگاه سخت درکوه.

هەڵەتانج: جۆرێ مراوی سوُر و سپی کاکۆڵدار ف نوعی مرغابی سرخ و سفید شانه بسر.

هەڵەخۆر: پیس‌خۆر، دژخۆر ف بدخوراك.

هەڵەخەرج: دەست‌بڵاو ف ولخرج.

هەڵەداوان: پەلەی زۆر ف شتابان.

هەڵەدن: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەڵەرە: هەڵوُکێن ف بازی الك دولك.

هەڵەرەش: هەڵەی ڕەنگ‌ڕەش کە گوڵێکی زۆر جوانە ف گلی است.

هەڵەز: هەڵز، گیایەکی گەڵادەرزی‌یە ف گیاهی است.

هەڵەزبوری: برێتی لە هەل و دەرفەت لەدەس‌چوُن ف کنایه از فرصت ازدست رفتن.

هەڵەزەر: هەڵەی ڕەنگ‌زەرد کە گوڵێکی جوانە ف گلی است.

هەڵەسو: بابوڵەی ڕۆن‌تێ‌ساوراو ف ساندویچ نان روغنی.

هەڵەسوُر: گوڵی هەڵەی ڕەنگ‌سوُر ف گلی است.

هەڵهسون: ۱) ساوین، پیاماڵین؛ ۲) ئەسترین، سڕین ف ۱) برمالیدن، اندودن؛ ۲) زدودن.

هەڵەسوُن: دوبارە سەوزبوُنەوە پاش وشك‌بوُن و دروُن ف بازسبزشدن گیاه.

هەڵـەسـوُن‌هێنـانـەوە: ۱) لەسـەرڕا سەوزبـوُنـەوە: (مێرگەکەم ئاودا **هەڵـەسوُنی هێناوەتەوە**)؛ ۲) برێتی لە دوبارە داواکردن: (بەشم داوە دیسان **هەڵەسوُنی هێناوەتەوە**) ف ۱) ازنو سبزشدن بعد از درو؛ ۲) کنایه از توقّع و ادّعای دوباره.

هەڵەسیایا: ۱) بوُن‌گرتو لەڕزیویان؛ ۲) برێتی لە قەڵەوی تەمەڵ ف ۱) گندیدهٔ بو گرفته؛ ۲) کنایه از فربه تنبل.

هەڵەشە: ۱) بەپەلەو لەڕێ‌لادەر؛ ۲) سەرەڕۆ، گوێ‌نەبیس ف ۱) شتابزده و بیراهەرو؛ ۲) خودرأی و حرف نشنو.

هەڵـەشەیی: ۱) پەلەو لەڕێ‌لادان؛ ۲) سەرەڕۆیی، گوێ‌نەبیسی ف ۱) عجله و بیراهه رفتن؛ ۲) حرف نشنوی.

هەڵەفە: قوڵفە، قوڵفەی گوریس ف حلقهٔ رسن.

هەڵەق‌مەلەق: حەللەق‌مەللەق ف سخنان بیجا و نامربوط.

هەڵەقەمەلەقە: حیندرحوٚ، سیسوٚ، هەڵلادوٚشە ف آلاکلنگ.

هەڵەك: ۱) ئاڵقە؛ ۲) خوار، لار؛ ۳) خوارایی وەك کەوان، نیوەجەغز؛ ۴) زڕ ف ۱) حلقه؛ ۲) کج؛ ۳) نیم‌دایره؛ ۴) ناتنی.

هەڵەکا: جەزمە، سەمای دەروێشان ف جذبه، سماع درویشان.

هەڵەکار: ۱) کەسێ کاری ناڕەوا دەکا؛ ۲) سەهوکەر ف ۱) بدکار؛ ۲) اشتباه کار.

هەڵەکردن: ۱) سەهوکردن؛ ۲) لەڕێ‌دەرچوُن: (ڕیگەی **هەڵەکردوە**) ف ۱) اشتباه کردن؛ ۲) ره گم کردن.

هەڵەکۆك: ئاڵەکۆك ف گیاهی است با پیازه خوراکی.

هەلەکە: مشك گره ف پرنده ایست شکاری.

هەلەکەت: بزوُتن، حەرەکەت ف حرکت.

هەلەکەسەما: هەلەکە ف نگا: هەلەکە.

هەڵەگەڕ: گەڕیدەی سەرگەردان ف ولگرد.

هەلەلە: ۱) بالۆرەلێدان بە گەروُ؛ ۲) تێ‌بەردانی سەگ ف ۱) هلهله؛ ۲) تحریك سگ.

هەلهلی: ۱) میوەی بڵ‌و زۆر گەیشتـو؛ ۲) پیری تەواو کەنـەفت ف ۱) میوهٔ رسیدهٔ نرم شده؛ ۲) پیر فرتوت.

هەلهلین: ۱) بڵ‌بوُن‌و زۆر گەیشتنی میوە؛ ۲) لەپیریان لەتاقەت کەوتن، زورهان‌بوُن ف ۱) رسیدن و نرم شدن میوه: ۲) پیرشدن و ازکار افتادن.

هەلەم: جێگەی زۆر بەرزو سەخت، هەڵەموُت، ئەڵەموُت، هەزار بەهەزار ف کوهستان صعب‌العبور.

هەڵـەم: ۱) نەخـۆشی هەرزنەی ترێ؛ ۲) هوُشی ترێ کە چەند دەنکی درشت‌و باقی وردن ف ۱) بیماری شکوفهٔ انگور؛ ۲) خوشه انگور با چند حبّه درشت و بقیه ریز.

هەلەمار: ۱) پەلامار، شاڵاو؛ ۲) ژیلەمۆ ف ۱) حمله؛ ۲) خاکستر گرم.

هەڵەمارکەر: پەلاماردەر، زاڵم، دەست‌درێژکەر ف متعدّی، متجاوز.

هەلەمتە: خۆڕایی، مفت ف مفت.

هەلەمتەچی: ۱) مفت‌خۆر؛ ۲) شەلاتی ف ۱) مفتخور؛ ۲) شارلاتان.

هەڵەم‌کردن: وەرینی هەرزنەی ترێ ف ریزش شکوفهٔ انگور از بیماری.

هەڵەموُت: زەردو ماهی زۆر سەخت، هەزار بەهەزار، هەلەم ف کوه مُرتفع صعب‌العبور.

هەڵەمور: ژیلەمۆ، زیلەمۆ ف خاکستر داغ.

هەڵەنگوُتن: هەڵنگفتن، سەرەنگرێ‌بوُن ف سکندری خوردن.

هەلەو: هەلۆ ف نگا: هەلۆ.

هەڵەودان: هەڵدانەوە ف نگا: هەڵدانەوە.

هەڵەوگەڕ: هەڵگێڕەوە ف برگرداننده، زیروروکننده.

هەڵەوگەڕان: هەڵ گەڕانەوە ف نگا: هەڵ گەڕانەوە.

هەڵەوگەڕانن: هەڵ گەڕاندنەوە ف نگا: هەڵ گەڕاندنەوە.

هەڵەوگەڕاننەوە: هەڵ گەڕاندنەوە ف نگا: هەڵ گەڕاندنەوە.

هەڵەوگەڕیاگ: هەڵ گەڕاوە ف نگا: هەڵ گەڕاوە.

هەڵەوگەڕیان: هەڵ گەڕانەوە ف نگا: هەڵ گەڕانەوە.

هەڵەوهاوردن: هەڵهاوردنەوە ف نگا: هەڵهاوردنەوە.

هەڵـەوەڕ: ۱) هەڵـەپاس؛ ۲) بریتی لە چەنەباز، چەقەسرۆ ف ۱) سگ بسیار واق کننده؛ ۲) کنایه از وراّج.

هەلهەلاك: هەلالوك ف آلبالوی کوهی.

هەلهەلۆك: ئاڵو باڵوی کێوی، هەلالوك ف آلبالوی کوهی.

هەلهـەلـە: ۱) هەلـەلـە، بالۆرە بە گەروُ؛ ۲) خراپ، نەشیاو؛ ۳) بۆنی ناخۆش ف ۱) هلهلهٔ شادی؛ ۲) ناپسند، ناشایست؛ ۳) بوی بد و نامطبوع.

هەلەهەل: فرسەتە، دەرفەتە ف فرصت حاصل است.

هەڵەهەڵ: قسەی بەپەلەپەل ف سخن گفتن با شتاب.

هەڵ‌هێن: ۱) بڵنـدکـەر؛ ۲) هێلکە بەجوچکەکەر ف ۱) بلندکننده؛ ۲) آنکه جوجه از تخم به عمل آورد.

هەڵ‌هێنان: هەڵهانین ف نگا: هەڵهانین.

هەڵ‌هێنجان: بە دەفر لە تراو هەڵ‌کێشان ف آب برکشیدن.

هەڵەیی: هەڵەکاری ف ۱) انحراف؛ ۲) اشتباه.

هەلی: ۱) حەلی، زڕ: (کـوڕهـەلی واتا: زڕکوڕ)؛ ۲) توایەوە؛ ۳) تاوێك، دەموکەیەك ف ۱) ناتنی؛ ۲) ذوب شد؛ ۳) دمی، لختی.

هەڵی: زۆربڵندی، هەڵەت ف پرتگاه صعب‌العبور.

هەڵێ: ۱) ڕاکـە؛ ۲) ڕاکـات؛ ۳) لە عاسمان دیاری بدا؛ ۴) بڵند ببێ: (ئـەگەر بۆم **هەڵێ** باشـە)؛ ۵) هەڤیر پێ‌بگـا؛ ۶) تەواوبێ: (دەبێ عیددەی **هەڵێ** جا مێردی دەکا)؛ ۷) نێر سواری میوینە بێ: (کەری لێ **هەڵێ** لەوکارە باشترە) ف ۱) بگریز؛ ۲) بگریزد؛ ۳) طلوع کند؛ ۴) بلنـدشـود؛ ۵) خمیر بـرآید؛ ۶) مدّت سرآید؛ ۷) گشن بر مادینه سوار شود.

هەلیان: ۱) توانەوە؛ ۲) هەڵاتن لە شەڕدا: (زیخ‌بە نە **هەلێ**) ف ۱) ذوب شدن؛ ۲) فرار در جنگ.

هەلێب: حەلیب، دروس، ڕەوا ف جائز، روا.

هەڵیت: ۱) شتی بێ‌قیمەت، خرت‌و پرت؛ ۲) قسەی بێ‌مانا: (**هەڵیت‌و پەڵیت ئێژێ**) ف ۱) آت و آشغال، خرت و پرت؛ ۲) سخن بی معنی، چرت و پرت.

هەڵیتْر: کاروش، گیایەکە ف گیاهی است.

هەڵیتْرگ: هەڵیتْر ف نگا: هەڵیتْر.

هەلێر: ناوەند، چەق ف مرکز.

هەلیز: کا، پوُش ف کاه، خس.

هەڵیز: مەشکە ف مشك.

هەڵیزەبڕە: مەشکەدڕە ف ملخی است سیاه.

هەڵیس: وشکەگیا، پوُش، هەلیز ف خس، علف خشك.

هەلیسکان: خلیسکان ف نگا: خلیسکان.

هەلیسە: ۱) هەریسە، کەشکەك؛ ۲) پڵاو ساوار ف ۱) حلیم؛ ۲) پلو بلغور.

هەلیل: جۆرێ هەڵوایە کە دۆشاوی وشکەوەبوە، هەریر ف نوعی حلوا.

هەلیلە: بەری دارێکە لە هێندستان دەڕوێ ڕەش‌و زەردی هەیە بۆ دەرمان دەبێ ف هلیله.

هەلیماو: شۆرباوبرنجی بێ‌ڕۆن ف سوپ برنج بدون چربی.

هەلین: ۱) بڵندکە؛ ۲) ببە؛ ۳) لابە؛ ۴) توانەوە: (بهارێ بەفر **دهەلێ**) ف ۱) بلندکن؛ ۲) باش؛ ۳) کنارببر؛ ۴) ذوب شدن.

هەلێن: هەڵدەوە، لاگرە: (چارێ **هەلێن**، پەردا **هەلێن**) ف بالازن.

هەڵێن: ۱) بڵندکە؛ ۲) ڕاکەن، غاردەن ف ۱) بلندکن؛ ۲) فرارکنید.

هەڵێنان: هەڵهێنان ف نگا: هەڵهێنان.

هەڵێنانــەوە: ۱) کوڵانــدنەوەی دۆی مەشکەو تیژاوی پەنیر؛ ۲) دوای پێشگـری «تێ» بەمـانـا قەرەبـوکـردنـەوە: (تێت **هەڵێنـایەوە**)؛ ۳) بڵنـدکردنەوە: (هەنگاو **هەڵێنانەوە**)؛ ۴) بڕینی پارچە بۆ درونی جل: (تێفـەکی دەرێکە **هەڵێنەوە**) ف ۱) جوشانیدن دوغ و آب پنیر؛ ۲) پس از پیشـونـد «تێ» به معنی جبـران کردن؛ ۳) بازبـرداشتن و بلندکردن؛ ۴) برش دادن پارچه برای دوختن لباس.

هەلینایش: تواندنەوە، تاواندنەوە ف ذوب کردن.

هەڵێنجان: هەڵهێنجان ف آب برکشیدن.

هەلینگ: ۱) غار، راکردن: (**هەلینگدە**)؛ ۲) دەلینگی دەرپێ ف ۱) دو، دویدن؛ ۲) پاچهٔ شلوار.

هەلینگدان: راکردن، غاردان ف دویدن.

هەلینگدە: غاردە ف بدو.

هەلینگدەر: کەسێ کە غار بە ئەسب دەکا ف سوارکار.

هەلیە: ۱) کەمێك؛ ۲) لەسوچیکەوە ف ۱) اندکی؛ ۲) ازگوشه‌ای.

هەم: ۱) دژی وشـەی نیم، لە بوُن بەشـدارم؛ ۲) وتـەی دوبـارە: (**هەم** هاتەوە)؛ ۳) وتەی بەشداری، هاو، هام، ئام؛ ۴) پیتی بادانەوە، ژ، ش؛ ۵)تەنانەت؛ ۶) وەك، راستوەك: (من ئەو دیت **هەم** باژێرێ واتا: وەك خەڵكی شار وابو) ف ۱) هستم؛ ۲) باز، دوباره؛ ۳) حرف اشتراك، هم؛ ۴) حرف عطف؛ ۵) حتی؛ ۶) کاملا مشابه.

هەما: ۱) هما، هەروا، ئیتر ئاوا؛ ۲) لەم نزیکانە: (**هەما** تە دیت چاوا چێ دبە)؛ ۳) ئەوسا؛ ۴) ئیتر؛ ۵) هێمان، هێشتا ف ۱) این طور؛ ۲) در این نزدیکی‌ها؛ ۳) آنگاه؛ ۴) دیگر؛ ۵) هنوز.

هەمار: عەنبار ف انبار.

هەماراو: عەنباراو ف آب انبار.

هەمارکردن: عەنبارکردن ف انبارکردن.

هەمارەپۆ: عەمارەپۆ ف پوسیده در انبار.

هەماز: ۱) مناڵدان؛ ۲) ئاواڵمنداڵ ف ۱) زهدان؛ ۲) جفت نوزاد.

هەمـاڵ: ۱) کوڵهەڵگر بە مز، عەمباڵ، حەنباڵ، عەمبار؛ ۲) حەمایەڵ، نوشتـەی دەبـەرگ‌گیراوی دەلاشـان‌کراو؛ ۳) قایشێکە بەکورتانەوە شۆڕبـوتـەوە ف ۱) حمّال؛ ۲) دعای نوشتهٔ حمایل شده؛ ۳) تسمهٔ آویزان به پالان.

هەمالکی: وەك حەنبالان ف حمّال‌آسا.

هەمالیا: مزی حەنبالی ف مزد حمّالی.

هەمان: ۱) هەر ئەو؛ ۲) گشتیان: (**هەمان** بێنە)؛ ۳) همبان؛ ۴) تەواو وەك ف ۱) همان؛ ۲) همگی؛ ۳) انبان؛ ۴) عیناً.

هەمـانـدن: کردنـەپـاوان، قورغ‌کردن، قەدەغەکردن ف قدغن کردن، ممنوع کردن.

هەمانگی: بەحاستەمو دوبەلا ف بسیار به آهستگی.

هەمانە: ۱) لامان هەیە، شك‌دەبەین؛ ۲) همبان ف ۱) داریم؛ ۲) انبان.

هەماواز: هاوقسە ف هم‌قول.

هەماوز: دە یەكڕادەی عەقڵدا ف هم‌دانش.

هەمایل: ۱) قایشی شمشێر بەخۆوە هەڵواسین کە دەملی دەکەن؛ ۲) نوشتەی دەبەرگ‌گیراوی بە بەن دەمل‌کراو ف ۱) تسمهٔ حمایل کردن شمشیر؛ ۲) دعای نوشتهٔ حمایل شده.

هەمبا: بم‌بوایە ف میداشتم.

هەمبار: عەنبار، هەمار، مەکۆی کەلوپەل لە ماڵ یان لە دوکاندا ف انبار.

هەمباز: هەواڵ، دۆست ف رفیق، دوست.

هەمبازی: هەواڵەتی ف رفاقت.

هەمباژاڕی: ۱) هاوشاری؛ ۲) هاوولاتی ف ۱) همشهری؛ ۲) هموطن.

هەمباژێری: هەمباژاڕی ف نگا: هەمباژاڕی.

هەمبان: همبان، هەمان، هەمانە ف انبان.

هەمبانە: هەمبان ف انبان.

هەمبانـەبـۆرینە: هەمبانەیەکە لە چیرۆکی کەونارادا. *دەڵێن دەستیان تێ‌ڕۆکردوەو هەرچی ویستویانە تیابوەو بە دەستیانەوە هاتوە* ف انبان جادویی در افسانه‌ها که گویا محتوی همه چیز بوده است.

هەمبانەگۆرینە: هەمبانەبۆرینە ف نگا: هەمبانەبۆرینە.

هەمبز: هامێز، ئامێز، باوەش ف آغوش.

هەمـبس: ۱) جۆرێ بزنـی گوێ‌سور؛ ۲) دەخـڵی شینـی گێزدراوی تێك‌هالاو ف ۱) نوعی بز گوش قرمز؛ ۲) غلّهٔ سبزدرهم آویخته.

هەمبەر: بەرانبەر، هەمبەر ف برابر، مقابل.

هەمبەلی: ۱) لەسەر مەزەبی ئیمام ئەحمەدی حەنبەلی؛ ۲) دڕدۆنگ لە پاك‌بوُنەوە ف ۱) پیرو مذهب حنبلی؛ ۲) دارای وسواس در نظافت.

هەمبێز: هەمبز، ئامێز، باوەش ف آغوش.

هەمبێزە: دوانە، ئاواڵدوانە، جمك، جفی ف دوقلو.

هەمپا: ۱) دەوڵەمەندی گوند؛ ۲) هاوسنف، هاوپیشە؛ ۳) ئاوتا، هاوتا ف ۱) ثروتمندده؛ ۲) هم‌پیشه؛ ۳) همتا.

هەمپازی: شانازی: (ئەم **هەمپازی** بتە دکن) ف افتخار.

هەم‌پشت: هاوپشت، لایەنگر، دژداری یەکتر ف هوادار یکدیگر.

هەم‌پشك: هاوبەش ف شریك.

هەم‌پەیمان: هاوپەیمان ف هم‌پیمان.

هەمپیاڵە: هام‌پیاڵە، هاوپیاڵە ف نگا: هام‌پیاڵە.

هەمت: ژدل، داوتەڵەب، داخوازی، بەبێ زۆری‌لێ‌کردن ف داوطلب.

هەمتز: جاشەکەری یەکبڕ ف کرّه‌خر یکساله.

هەمتی: ۱) دیسان، دوبارە؛ ۲) گەنمەکوتاو ف ۱) دوباره، باز؛ ۲) گندم کوبیده.

هەمچولا: ۱) جولانەی مناڵو نەخۆش؛ ۲) جولانە بەگشتی ف ۱) ننو ویژهٔ کودك یا بیمار؛ ۲) تاب.

هەمخەو: هاوسەر ف همخوابه.

هەمـد: ۱) حەمـد؛ ۲) ویست، بڕیار: (بێ **هەمـدێ** خۆ ئەز چوم)؛ ۳) بەردی قەبر، کێل ف ۱) ستایش؛ ۲) اراده؛ ۳) سنگ قبر.

هەمدامدا: دەس‌بەجێ، هەرلەجێ، بێ درەنگ‌کردن، دەستەولەجێ ف فوراً، بی‌درنگ.

هەمدز: جسنەکەرێکی چکۆڵە ف نوعی الاغ ریزجثه.

هەمدەرد: هاودەرد ف همدرد.

هەمدەم: هاودەم ف همدم.

هەمدیس: دیسانەوە ف بازدوبارە.

هەمدیسا: هەمدیس ف بازدوبارە.

هەمدیسان: هەمدیس ف باز دوبارە.

هەمدیسانەوە: هەمدیس ف بازدوبارە.

هەمدیسرۆ: هەمدیس ف بازدوبارە.

هەمڕا: ۱) پێکەوە؛ ۲) هاوڕێ ف ۱) باهم؛ ۲) همراه.

هەمراز: ئامراز، ئامێر، ئەسپاب ف ابزار.

هەمڕاز: ئاوڕاز، هاوڕاز ف همراز.

هەمڕایی: هاوڕێیەتی ف همراهی.

هەمرۆ: هەرمی، هەرمێ، ئەمرۆ، هارمێ ف گلابی.

هەمرۆکوچکینە: کرۆسك ف گلابی وحشی.

هەمرۆڵە: گوندێکی کوردستانە لە لای سنە ف نام دهی است.

هەمڕەنگ: هاوڕەنگ ف همرنگ.

هەمـزا: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەمزار: هەماواز ف همقول.

هەمزاغا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

هەمزالە: چارداغی ناوباغ ف خانهٔ چوبی باغ.

هەمزر: هەمدز، جسنەکەرێکی کورتەڵەیە ف نگا: هەمدز.

هەمزك: ناوی چێشتێکە لە ناو خەڵکی بۆتان ف نام غذایی است.

هەمزمان: هاوزمان ف همزبان.

هەمزە: ناوە بۆ پیاوان ف حمزه، نام مردانه.

هەمزەبەگی: جۆرێ مازو ف نوعی مازوج.

هەمزەل: جۆرێ کایەی منالانە ف نوعی بازی کودکان.

هەمـزیکێ: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

هەمس: مەڕو بزنی ڕەش و سوور ف گوسفند و بز سیاه و قرمز.

هەمسا: هاوسا، جیران ف همسایە.

هەمساڵ: هاوتەمەن ف همسال.

هەمسەر: ژن بۆ مێردو مێرد بۆژن، هەڤسەر ف همسر.

هەمسین: جۆرێ ڕەسەنی بزن، جۆرێ بزن ف نژادی از بز.

هەمشاری: هاوشاری ف همشهری.

هەمشیر: هاوشیر ف همشیر.

هەمکە: زۆر، گەلێك: (ئەم **هەمکە** پارە لەکوێ بێنم) ف بسیار.

هەمگە: هەمکە ف بسیار.

هەمگەل: ۱) هەرچی خوا دروستی کردوە؛ ۲) هاونەژاد ف ۱) کائنات، موجودات؛ ۲) همنژاد.

هەمگەلی: تێکڕای خاوەن‌هەیی ف همهٔ موجودات.

هەمگین: هەنگوین، هەنگڤ، هەنگەمین ف انگبین، عسل.

هەمل: ۱) ژنی زگپڕ؛ ۲) بارهەڵگر ف ۱) زن باردار؛ ۲) حمّال، باربر.

هەمڵك: ۱) دابەستە، پەروار؛ ۲) قەڵەو، تێرگۆشت ف ۱) پروار؛ ۲) فربە.

هەمما: ۱) هەرکە؛ ۲) هەر لەجێ؛ ۳) هەر، تەنیا: (**هەمما** تو ساغ بە ئەو نەتشتە) ف ۱) همینکە؛ ۲) فوراً؛ ۳) فقط.

هەمن: ۱) لێ کۆڵینەوە، توێژینەوە؛ ۲) خاوەنی ئەوشتانەم؛ ۳) هەمو، گش؛ ۴) هەمو یان ف ۱) پژوهش؛ ۲) اینها را دارم؛ ۳) همە؛ ۴) همهٔ آنها.

هەمنك: گوریسی پێوەندی یەکسم ف رسن پای‌بند ستور.

هەمو: ۱) هەمبان، هەمبانە؛ ۲) گش، تێگڕا، گشت، تەمام ف ۱) انبان؛ ۲) همە.

هەمـوار: ڕێك‌وپێك کەوتـو: (ئەم چوارچێوە دەگەڵ ڕەسمەکە **هەموارە**، پیاوێکی **ناهەموارە**) ف مناسب، باب.

هەموان: گشتیان، گشان ف همگان.

هەموانی: گشتی، بۆ هەموکەس ف همگانی.

هەموتی: بە دەستی گەل، تێکڕایی ف دستەجمعی.

هەموکی: بێ کەم‌وکوڕی، تەمامی ف کاملاً، بەکلّی.

هەموڵەك: ناوی پاڵەوانێکی چیرۆکانە ف پهلوانی افسانەیی.

هەمە: ۱) هەمو، گش؛ ۲) دێرم؛ ۳) ئێمە؛ ۴) بەڵام، بڵان ف ۱) همە، کلّ؛ ۲) دارم؛ ۳) ما؛ ۴) امّا.

هەمەت: ۱) لێ ڕوانین و سەیرکردن؛ ۲) سەیر و تواشایی: (کوڕینە وەرنە هەمەتێ)؛ ۳) بڕوایی: (تە **هەمەتا** خۆ دایە سەررکی)؛ ۴) زۆرهێنان و پڕایی: (**هـەمـەتا** ئاقی لسەرە)؛ ۵) یاریدە؛ ۶) پاراستن ف ۱) نگاه کردن، ملاحظه؛ ۲) عجیب و تماشایی؛ ۳) باور؛ ۴) فشار و تراکم؛ ۵) کمك؛ ۶) حفظ، نگهداری.

هەمەتە: ملاحەزە بکە، بیری لێ‌وەکە ف توجّه کن، ملاحظه کن.

هەمەك: وەفا، چاکە لەچاودابون، ئەمەگ ف وفا.

هەمـەکـارە: ۱) کەسێ کە دەسـەڵاتی زۆرە؛ ۲) کەسێ کە زۆر کاران دەزانێ ف ۱) بانفوذ و قدرتمند؛ ۲) وارد بە همە کار.

هەمەکەس: هەرکەس ف هرکس.

هەمەگ: ئەمەگ، وەفا ف وفا.

هەمەندوش: حەوجۆش ف هفتجوش، مفرغ.

هەمهونە: ئاوماڵ ف همخانە.

هەمـەوەند: ناوی عەشیرەتێکی کوردە کە هێندێکیان لەلایەن دەوڵەتی عوسمانیەوە بۆ لیبیا دورخراونەتەوە ف نام عشیرەای در کردستان.

هەمهەم: لە زاراوەی زارۆکاندا واتا: خۆراك ف خوراکی در لهجهٔ کودکانە.

هەمهەمە: هەراو هوریا، چەقەو گوڕە ف همهمه و غوغا.

هەمی: گشت، هەمو، گش ف همە.

هەمیان: ۱) گشیان؛ ۲) پشتێنـدی لە مێشن بۆ پارە تێداهـەڵگرتن؛ ۳) هەمبانە ف ۱) همگان؛ ۲) کمربند چرمی برای حمل پول؛ ۳) انبان.

هەمیر: هەڤیر ف خمیر.

هەمێز: ئامێز، باوەش ف آغوش.

هەمیس: دیسان ف دوباره، باز.

هەمیسا: هەمیس ف دوباره.

هەمیسان: هەمیس ف دوباره.

هەمیسانەوە: هەمیس ف دوباره.

هەمیشە: دایم‌و دەرهەم، بێ‌بڕانەوە ف همیشه.

هەمیشەبەهار: گوڵێکە ف گُل همیشه بهار.

هەمیشەوەوی: ژنێ که زۆر مێردان دەکا ف زنی که بسیار شوهر کند.

هەمیشەیی: بێ‌بڕانەوە ف همیشگی.

هەمیلا: ژنی سکپڕ ف زن باردار.

هەمین: ۱) سست‌و شلەپەتە؛ ۲) خۆ بەکارنەدەر، پاش گوێ‌خەری کار؛ ۳) ناوە بۆ ژنـان؛ ۴) بە تێکـڕایی، هەمـوُ، هەمی؛ ۵) تا ئێستە ف ۱) سست، تنبل؛ ۲) از زیر کار دررَو؛ ۳) نام زنانه؛ ۴) همگان؛ ۵) هنوز.

هەمینە: هەمو یان، گشت لەگشت ف همگان.

هەن: ۱) لەبـوُن‌دان؛ ۲) کەسـانێ بەوجـۆرەن؛ ۳) بوُد، دارایی؛ ۴) پێشگرێکە بەواتا: شیرینی: (**هەنگڤ، هەنجیر، هەنار، هەنی**،*تەنانەت هەنبان واتا: جێگەی شیرینی)* ؛ ۵) هەند، هێند، ئەوەندە ف ۱) هستند، موجودند؛ ۲) کسانی چنین هستند؛ ۳) دارایی؛ ۴) پیشوندی به معنی شیرینی؛ ۵) این اندازه.

هەنـا: ۱) هەتـەر، قەوەتی دیتن؛ ۲) گەیشتن: (تـا دەست **هەنـا** ئەکـا بالاّ بەرزە)؛ ۳) سرەوت: (قەت **هەنا** نادەم)؛ ۴) هانا، پەنا پێ‌بردن؛ ۵) فریا: (دەهـەنـام هات)؛ ۶) بەم‌جۆرە، ئاوەها ف ۱) بُرددید، نیروی دید؛ ۲) دسترسی؛ ۳) آسودن؛ ۴) پناه بردن؛ ۵) فریادرسی؛ ۶) این طور.

هەنار: نار ف انار.

هەناران: دوگوندی کوردستانن بەعسی وێرانی کردن ف نام دو روستای کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

هەناردن: ناردن، ڕەوانەکردن ف فرستادن.

هەناردنەوە: دوبارە گەڕاندنەوە ف بازفرستادن.

هەناردو: ڕەوانەکراو ف فرستاده.

هەنـاردی: ۱) هەناردو؛ ۲) ناردی، ڕەوانەی کرد: (میر بەسەت میننەت **هەنـاردی** ئێستـرێکی زوُت‌و قوُت/ چوارپـەلی سست‌و سەقـەت ئەندامی هەر وەك عەنکەبوُت) «شێخ‌ڕەزا» ف ۱) فرستاده؛ ۲) فرستاد.

هەنـارە: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەنـاری: ۱) ڕەوانـەکـراو، ناردراو؛ ۲) بەڕەنگی دەنکی هەنـار ف ۱) فرستاده؛ ۲) بەرنگ دانهٔ انار.

هەنارێ: دارهەنار ف درخت انار.

هەناسکەبڕکێ: تەنگەنەفەسی ف نفس تنگی.

هەناسکەبڕێ: هەناسکەبڕکێ ف نفس تنگی.

هەناسکەبڕێ: هەناسکەبڕکێ ف نفس تنگی.

هەنـاسـە: فوُێ که گیاندار هەڵی‌دەمژێ‌و دەیداتەوەدەرو هەر بەوهەوایە دەژی، پشوُ، پشی ف نفس، دم.

هەناسەبڕکە: هەناسکەبڕکێ ف نفس تنگی.

هەناسەبڕکێ: هەناسکەبڕکێ ف نفس تنگی.

هەناسەبڕاو: خنکاو ف خفه‌شده.

هەناسەدان: نەفەس کێشان ف نفس کشیدن.

هەناسەدانەوە: نەفەس گەڕانەوە ف بازگشت نفس، بازدم.

هەناسەدەرهاتن: نەفەس کێشان، هەناسەدان ف نفس کشیدن.

هەناسەسارد: برێتی لە خاکەسەرو بێکەس ف کنایه از بینوا و بیچاره.

هەناسەسوار: پشوُسوار ف تنگ نفس.

هەناسەکێشان: پشوُدان، نەفەس کێشان، هەناسەدان ف نفس کشیدن.

هەنـاسـەهـەڵ کێشـان: نەفەسی خەمێ دان، ئاخ‌و ئاهـ گوتن ف آه کشیدن از غم.

هەناف: دەروُن، هەرچی لەناو زگایە ف احشاء.

هەناف‌ڕەش: دڵ‌پیس ف بدنهاد.

هەنـاو: ۱) ناو، جەرگ‌و ناو؛ ۲) ورە، زراو، غیرەت ف ۱) احشـاء؛ ۲) زهره، شجاعت.

هەنبانە: پێستی گوُراوی بزن‌و مەڕ کە دەیکەنە دەفری شتومەك، هەمانە، هەمبان، هەمبانە ف انبان.

هەنبانەبۆرینە: هەمبانەبۆرینە ف نگا: هەمبانەبۆرینە.

هەنبانەگۆرینە: هەمبانەبۆرینە ف نگا: هەمبانەبۆرینە.

هەنتش: بەلەز وەرە، زوُکە ف زودباش.

هەنتش‌مەنتش: پەلەبکە بەهرە دەبینی ف زودباش به نفع توست.

هەنتـەش: لەڕوی، حوزوُر: (دهـەنتـەشا وی دە ئەز نەشێم بێژم) ف حضور، محضر.

هەنـج: ۱) جۆرێ دورمـان، دورمـانێکی تایبـەتی؛ ۲) کورتەکیرێك لە نوُسینـدا بۆ نێوان‌دانـان «ـ»؛ ۳)دوُگەوْشتر ف ۱) نوعی دوخت؛ ۲) تیره؛ ۳) کوهان شتر.

هەنجار: هەموار، ڕێك: (ئەوشتە زۆر نا**هەنجارە**) ف مناسب.

هەنجاڕ: ئاموُر، ئەسپابی جوُت ف خیش.

هەنجاندن: ئەنجنین، وردکردن بە تیخ ف انجیدن، خردکردن با تیغ.

هەنـج کرن: پەیوەنـددان، گەیاندنەیەك، لێك‌گیر کردن ف بهم رساندن، بهم متّصل کردن.

هەنجْن: ئەنجْن، هنج ف انجیدگی، خردشدن با تیغ.

هەنجنین: وردکردن بە تیغ، ئەنجنین، هەنجاندن ف نگا: انجیدن، نگا: هەنجاندن.

هەنجوُجك: تۆمی هەرمێ ف تخم گلابی.

هەنجوُرە: هەنگوُرە، هنگوُر، ئێوارە درەنگێك ف عصرهنگام.

هەنجولـەرە: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەنجە: ۱) شوێنی لێك‌هەڵ‌پچڕان؛ ۲) ترازاندن ف ۱) محلّ شکافتگی و ازهم بازشدن؛ ۲) نگا: ترازاندن.

هەنجەت: هنجەت، پەڵپ، بیانو، بەهانە ف بهانه.

هەنجەل: ناکام، نەجەل ف اجل.

هەنجیر: هەژیر ف انجیر.
هەنجیرباوا: میوەیەکی گەرمەسێرە درێژوکەو بەتێکوڵ ناوەکەی نەرمو شیرینە، مۆز ف موز.
هەنجیرخۆرە: باڵندەیەکە قاتڵی هەنجیرە ف پرنده‌ای انجیرخوار.
هەنجیرە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەنجیرەچیرور: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هەنجیرەسورە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەنجیرەوەرە: باڵندەیەکە لە هەنجیرخواردنا ناوی کردوە ف پرنده‌ای انجیرخوار.
هەند: ۱) برێ، بەشێ: (**هەندێ** کەس سەیرن)؛ ۲) برێتی لە شەرمی ژن: (شەڵوارەکەی پێ‌کەندم بردی لە **هەندو** مەندم)؛ ۳) ئەوەند ف ۱) اند، بعض؛ ۲) کنایه از شرمگاه زن؛ ۳) آنقدر.
هەنداف: ۱) لای سەرو: (گەیمە **هەنداف** گوند)؛ ۲) بەرانبەر، روبەڕو ف ۱) بالاسر، طرف بالا؛ ۲) برابر، مقابل.
هەندام: ئەندام، لەش، ئازای بەدەن ف اندام، اعضاءِ بدن.
هەنداو: هەنداف ف نگا: هەنداف.
هەندای: هەند، ئەوەند ف آنقدر.
هەندایین: ئەوەندە، ئەوئەندازە ف این قدر.
هەندر: ئارامی، ئۆقرە ف آرامش، سکون.
هەندران: ئۆقرەگرتن ف آرام شدن.
هەندرخان: ناف، جەرگو ناو ف احشاء.
هەندرو: ۱) ژوری ماڵەوە، ئەندەرونی؛ ۲) ناو هەرشتێ ف ۱) اندرونی خانه؛ ۲) تو، داخل.
هەندرهۆ: حندرحۆ، هەڵلادۆشە ف آلاکلنگ.
هەندریان: هەندران ف آرام گرفتن.
هەندریای: ئۆقرەگرتو ف آرام گرفته.
هەندرێشن: گیایەکی تام‌تیژی گەڵابلندە بۆ دەرمان دەشێ ف گیاهی است دارویی.
هەندرێشە: هەندرێشن ف نگا: هەندرێشن.
هەندرین: هەندران، هەندریان ف آرام گرفتن.
هەندرێن: چیایەکی بەناوبانگە ف نام کوهی در کردستان.
هەندو: ۱) کەڵتەکردنەوە، چاکردنەوەی هەرشتێ؛ ۲) هۆزێکە هەمیشە لە کۆچو کۆچباردان، دۆم ف ۱) مرمّت؛ ۲) نام عشیره‌ای است کوچ نشین.
هەندۆ: هەند ف نگا: هەند.
هەندە: ۱) ئەوەندە؛ ۲) هەر ئەوەیە ف ۱) این قدر؛ ۲) فقط همین است.
هەندەر: لاوە، دەرەوەی وڵات ف خارج از منطقه.
هەندەران: وڵاتانی دەرەوە ف کشورهای خارج.
هەندەسە: ئەندازە ف هندسه.

هەندەف: هەدەف، تەپۆڵکە ف تپهٔ کوچك.
هەندەقۆ: شەودەر، گیایەکە ف شبدر.
هەندەك: کەمێك ف اندکی.
هەندەکۆ: شەودەر، هەندەقۆ، گیایەکە بۆ لەوەڕی ماڵات خۆشە ف شبدر.
هەندەگ: بزمۆك، بزمك، دەمبێنی بێچو کە شیری دایکی نەمژێ ف دهان‌بند بچهٔ دام برای جلوگیری از مکیدن پستان مادر.
هەندی: ۱) هەنی، شوتی، شمتی، جەبەش، زەبەش؛ ۲) زیاد، فرە ف ۱) هندوانه؛ ۲) بسیار.
هەندێ: ۱) هەندەك؛ ۲) ئەندازە ف ۱) اندکی؛ ۲) اندازه.
هەندێك: هەندەك ف اندکی.
هەندینا: دوئەوەندە ف دوچندان، دوبرابر.
هەنزار: هەزار، هازار، دەچەلان سەت ف هزار.
هەنزەل: گوژاڵك، کاڵەکەمارانە ف هندوانهٔ ابوجهل.
هەنژین: رازان، راکشان ف درازکشیدن برای خواب.
هەنسك: ۱) نزگەرەی بەگریانەوە؛ ۲) هەناسە ف ۱) سکسکهٔ گریه؛ ۲) نَفَس.
هەنسکەبڕکێ: هەناسەبڕکێ، پشوسواربون ف نفس تنگی.
هەنسکەبڕێ: هەنسکەبڕکێ ف نفس تنگی.
هەنك: حەنەك، قسەی پێکەنین ف طنز.
هەنکچی: قسەسەیر ف لوده.
هەنکوف: بەرانبەر لە هەموشتێکا ف کاملاً باهم برابر، هم‌شأن.
هەنکە: هانکە، هەناسەسواری ف هن خسته.
هەنکەهەنك: هەنکەی زۆر ف هِن هِن.
هەنکی: هێندکۆکە، هەندەك ف اندکی.
هەنکیان: پشوسواری ف هِن‌هِن کردن.
هەنگ: ۱) مێشەنگف؛ ۲) کرمێکە لە پێستی ماڵاتی بەرزە دەدا؛ ۳) بەزمو کەیف؛ ۴) کۆمەڵێکی زۆر؛ ۵) گزیو فێڵو تەڵەکە؛ ۶) ناز، دەلالی ف ۱) زنبور عسل؛ ۲) کرمی است آفت گاو که به پوست زند؛ ۳) جشن و سرور؛ ۴) تودهٔ بسیار؛ ۵) نیرنگ و حقّه؛ ۶) نازو دلبری.
هەنگا: هەر ئیسە، ئەئێستا، نهو، هەنوکە، نوکە ف هم‌اکنون.
هەنگافتن: لەئامانج‌دان، ئەنگاوتن ف بەهدف زدن.
هەنگاف: ۱) شەقاو، لۆق؛ ۲) دەم، کات، وەخت ف ۱) گام؛ ۲) هنگام.
هەنگامە: هەراو هوریا ف هنگامه.
هەنگانە: باج لە هنگف ف باج ارباب از عسل.
هەنگاو: شەقاو، لۆق ف گام.
هەنگاوتن: ئەنگاوتن ف به هدف زدن.
هەنگاونان: بە هەنگاو بەرەوپێش‌چون ف گام برداشتن.
هەنگاوهەڵێنان: هەنگاونان ف گام برداشتن.
هەنگباز: فێڵزان، گزیکەر ف حقّه‌باز.
هەنگبڕ: کەسێ کە هنگف لە خەڵێف دەچنێتەوە ف عسل‌چین از کندو.
هەنگ‌خۆرکە: رنگرێژە، رەنگاڵە ف پرندهٔ زنبورخوار.
هەنگ‌خۆرە: هەنگ‌خۆرکە ف پرندهٔ زنبورخوار.

هەنگـدان: ١) خەلّیف، پلوُرە؛ ٢) پوُرەدان ف ١) کنـدوی عسل؛ ٢) برآمدن نسل جوان زنبور.

هەنـگـدوّز: کەسێ کە بەشـوێن هەنگدا دەگەڕێ تا پەیدای کات ف جستجوگر «هەنگ»، جویندۀ نسل نوین زنبور.

هەنگّف: هنگّف، هەسەلّ ف عسل.

هەنگّقار: ئەنگوّری، سەرلە نێوارە ف عصرهنگام.

هەنگّفین: هەسەلّ، هنگّف ف عسل.

هەنگّفینوك: گیایەکە ف گیاهی است.

هەنگ کرن: ١) نازکردن؛ ٢) فێلّ کردن ف ١) نازکردن؛ ٢) حقّەزدن.

هەنگّلّ: ١) بن باخەلّ؛ ٢) دەسکی دەفر ف ١) زیر بغل؛ ٢) دستۀ ظرف.

هەنگّلەشەلە: لەسەر لاقێك ڕۆیشتن و لاقێك هەلّ گرتن ف لی لی رفتن.

هەنگمین: هەنگف، هەنگفین ف عسل.

هەنگو: ئەنگوّ، ئێوە ف شما.

هەنگـوان: ١) ئەنگـوان، پێکـان؛ ٢) گیایەکە، هەلّز ف ١) هدف قرار گرفتن؛ ٢) گیاه انجدان.

هەنگوچك: ئەنگوچك، لەوەندی ف آستین بلند.

هەنگوّچنە: مێش خوّرە، ڕەنگالّە ف پرندۀ زنبورخوار.

هەنگوُر: ترێ ف انگور.

هەنگوّرە: هەنگقار، ئەنگوّرە ف عصرهنگام.

هەنگوُرە: ١) جوّرێ کاکلّەموشان؛ ٢) مێشەنگوینی خراپ؛ ٣) ترێ ف ١) نوعی عنکبوت؛ ٢) زنبور عسل قلّابی؛ ٣) انکور.

هەنگـوری: جوّرێ گەمـە، دەگەلّ مەنگـوری دەلّێن: (**هـەنگـوری** مەنگوری) ف نوعی بازی.

هەنگـوژە: ١) جەوی، جیوەی دار و گیا؛ ٢) شیرەی گیای هەلّز ف ١) انگم؛ ٢) شیرۀ گیاه انجدان.

هەنگوست: ئەنگوست، قامك، تبل، پل، تلی، تلهی، کلك ف انگشت.

هەنگوستیل: ئەنگوستیلە ف انگشتری.

هەنگوستیلك: ئەنگوستیلە ف انگشتری.

هەنگوّلّ: ١) هەنگّلّ؛ ٢) پاچە ف ١) نگا: هەنگّلّ؛ ٢) پاچۀ حیوان.

هەنگولیسك: ئەنگوستیلە، ئەوستیلە ف انگشتری.

هەنگون: هەنگف، هەنگفین، هەسەلّ ف عسل.

هەنگوُین: هەنگف، هەنگفین، هەسەلّ، هەنگون ف عسل.

هەنگـەبـوّلـە: هەنگوُرە ، مێشەنگوینی دەغەلّ کە هەنگوُین ناکا ف زنبور بی‌عسل.

هەنگەچینە: هەنگ خوّرکە ف پرندۀ زنبورخوار.

هەنگەڕەشکە: هەنگەبوّلّە ف زنبور بی‌عسل.

هەنگـەژالّ: ١) خەلّیف، پلوُرە؛ ٢) مێشـەنگـوین لە قەلّشتـەبـەردی شاخـدا؛ ٣) گونـدێکە لە کوردستان ف ١) کندوی زنبور؛ ٢) گروه زنبور عسل در شکاف صخره؛ ٣) نام دهی درکردستان.

هەنگەژالّە: هەنگ، مێشەنگوین ف زنبورعسل.

هەنگەشەلە: هەنگّلەشەلە ف لی لی راه رفتن.

هەنگەشەلێ: هەنگّلەشەلە ف لی لی راه رفتن.

هەنگـەلان: هەنگەژالّە، جێگەی مێشەنگوین لەشاخدا ف جای زنبور عسل در شکاف صخره.

هەنگەلاّن: هەنگەلان ف نگا: هەنگەلان.

هەنگەمالّ: شانەهەنگوین ف شانۀ عسل.

هەنگەمین: هەنگف، هەنگمین، هەنگوُین ف عسل.

هەنگەوان: بەخێوکەری هەنگ ف پرورش دهندۀ زنبور عسل.

هەنگەوچنە: هەنگەچینە ف پرندۀ زنبورخوار.

هەنگەون: گوێنی، گەوْن ف گوْن.

هەنگەوێ: گوندێکە لە کوردستان ف روستایی در کردستان.

هەنگی: ئەودەم، ئەوسا ف آندم، آنگاه.

هەنگیر: هەنگوُر، ترێ ف انگور.

هەنگێزە: ١) قولّفی دەسکی خورجو جەوالّ؛ ٢) کێلّی قەبـر؛ ٣) بن کێلی قەبـر ف ١) دستگیرۀ جوال و خورجین؛ ٢) سنـگ قبـر؛ ٣) زیرسنگ قبر.

هەنگین: ١) هەنگوُین؛ ٢) ئەوسا، ئەودەم، هەنگی ف ١) عسل؛ ٢) آنگاه.

هەنگینێ: ئەوساکە ف آنگاه.

هەنـو: ١) ئێوە هەتـانن: (ئەوانە دەلّێن مەڕو بزنمان نیە ئێوە **هەنو**)؛ ٢) رابـردەی بەمـانـا پیاسـاوین و بەدەست مالّین؛ ٣) فەرمـان بە دەست پێداهێنان ف ١) شما آنها را دارید؛ ٢) ماساژ داد؛ ٣) ماساژ بده.

هەنوّ: ١) ئەم ئەندازە؛ ٢) ئەمە ف ١) این قدر؛ ٢) این.

هەنـوکـە: ١) نهـوّ، ئێستە، نوها؛ ٢) واك، وانێك، تشت، هەرامە ف ١) اکنون؛ ٢) آن چیز.

هەنوُن: تێ ساوین و توند بەدەست مالّین: (پشتت بە هەتوان **بهەنو**) ف ماساژدادن دارو بر پوست.

هەنـوُنێ: وتـەیەکی جادوگەرانەیە لە چیروّکی کوّندا: (**هەنوُنێ** مەنوُنێ خەزێنەی پاشام بەقوُنێ) ف کلمۀ جادویی در داستانهای قدیمی.

هەنوُیر: هەنگوُر، ترێ ف انگور.

هەنوین: هەنگوین، هەنگف ف عَسَل.

هەنە: ١) هەڤی؛ ٢) هەمانە، دێریم؛ ٣) هەن، ماون؛ ٤) خەنە، هونە؛ ٥) دارێکی ئەستوُر لە دەسگای تەوندا ف ١) هو؛ ٢) داریم؛ ٣) هستند؛ ٤) حنا؛ ٥) وسیلەای چوبی در دارقالی.

هەنەر: ١) هونەر؛ ٢) دەرەوە ف ١) هنر؛ ٢) بیرون، خارج.

هەنەران: هەندەران ف کشورهای خارج.

هەنەزا: زاروّی هەڤی ف هووزادە.

هەنەزاگ: هەنەزا ف هووزادە.

هەنەژالە: هەنگ ف زنبور عسل.

هەنـەفی: ١) مریشکـاوی، بالّـدارێکە لە تیرەی مراوی؛ ٢) پەیڕەوی مەزهەبی ئیمام ئەبوحەنیفە ف ١) پرندەای از خانوادۀ مرغابی؛ ٢) پیرو مذهب ابوحنیفە.

هەنـەك: ١) هەنّك، حەنەك، قسەی گالّتەو گەپ؛ ٢) چەنە ف ١) طنز،

شوخی؛ ٢) چانه.
هەنەکچی: قسەخۆش، گاڵتەچی ف شوخ و لوده.
هەنەکە: هەندەکۆ، شەودەر ف شبدر.
هەنەکی: گاڵتەچی، هەنەکچی ف شوخ و لوده.
هەنهۆ: ١) هەر ئێستە؛ ٢) دەستبەجێ ف ١) هم‌اکنون؛ ٢) فوراً، بی‌درنگ.
هەنهە: هەنهۆ ف نگا: هەنهۆ.
هەنەهەپسێ: دەم‌لەدەم‌نان ف نزاع لفظی، مشاجره.
هەنەهەن: نخەنخ، هەناسەسواری ماندوو ف هن‌هن خسته.
هەنی: ١) شفتی، جەبەژ، شمتی، شووتی؛ ٢) دۆن، بیر و برۆا؛ ٣) رۆژائین، جوعمە، هەینی؛ ٤) ئێستـاش، تائێستاش؛ ٥) ئیتر، ئیدی؛ ٦) لەپڕ، لەنکاو؛ ٧) تویڵ، ئەنی، ناوچـاوان؛ ٨) کانی، سەرچاوە؛ ٩) بازێك، هەندێك؛ ١٠) بتر، زیاتر ف ١) هندوانه؛ ٢) عقیده و مرام؛ ٣) آدینه؛ ٤) هنـوز؛ ٥) دیگر؛ ٦) ناگهانی، یکهو؛ ٧) پیشانی؛ ٨) چشمه؛ ٩) اندکی؛ ١٠) بیشتر.
هەنێ: ئاوها ف اینچنین.
هەنیسك: نزگەرەی بەگریانەوە، خیسك ف سکسکهٔ گریه.
هەنیشخ: ئانیشك، هەنیشك، جومگەی نێوان زەندو قۆڵ ف آرنج.
هەنیشك: ئانیشك، هانیشك ف آرنج.
هەنیشکە: ئانیشکە ف لولهٔ زانویی.
هەنین: هەنوون، پێداساوینی مەلحەم ف ماساژدادن دارو بر پوست.
هەنێن: بەوجۆرە، ئاوهایی، ئاواناوایی ف این طور.
هەنیە: تویڵ، ئەنی، ناوچاوان ف پیشانی.
هەو: ١) جار، کەڕەت، هەل؛ ٢) هەر ئەوەندەو بەس، چیترنا: (ئەوەندەت دەدەمێ و هەو ئیدی مەیەوە، دوودەقیقـەم لابـەو هەو)؛ ٣) ئەو، هۆوە: (هەوەو کەسی‌تر نیە)؛ ٤) وشەی سەیرمان بۆ زیان: (هەو لێم ڕژا)؛ ٥) گەڕانـەوە؛ ٦) فێڵ، حیلە؛ ٧) کێم و زوخ؛ ٨) وتـەی ڕاوکـەران لە جەنگەی نێچیر دانـەبەر: (هەوی لێ‌کرد)؛ ٩) شالاو، پەلامار؛ ١٠) شەپلە لە ئەنـدامی لەش؛ ١١) شت‌دیتن لەخەوا، خەون؛ ١٢) خەو، نوسن؛ ١٣) پێخەنین، کەن ف ١) بار، دفعه؛ ٢) بس، همین؛ ٣) او؛ ٤) حرف تعجّب؛ ٥) بازگشت؛ ٦) نارو، حیله؛ ٧) ریم و چرك زخم؛ ٨) تکیه‌کلام شکارچیان هنگام تعقیب شکار؛ ٩) حمله؛ ١٠) لمس شدن اعضاء بدن، فلج شدن؛ ١١) خواب دیدن، رُویا؛ ١٢) خواب؛ ١٣) خنده.
هەوا: ١) با، بێ؛ ٢) بڵندایی لە زەوین بەرزتر؛ ٣) عاسمان؛ ٤) ئیشتیاو تاسـە؛ ٥) فیز، بادی‌هەوایی، دەعیە؛ ٦) قامی گۆرانی: (هـەوایەکی خۆشمان بۆ بڵێ)؛ ٧) کێم، زوخاو؛ ٨) کەم: (هەوایەك لامان دانیشە، هەوایەك گەورەتـرە)؛ ٩) باکـردن، ئەستـووربوون ف ١) باد؛ ٢) جوّ زمین؛ ٣) آسمـان؛ ٤) اشتیاق و آرزو؛ ٥) تکبّر؛ ٦) آهنگ ترانه؛ ٧) ریم و چرك زخم؛ ٨) اندك؛ ٩) آماس.
هەوابڕ: بریتی لە دیوارو خانوی بڵند ف کنایه از دیوار و خانهٔ بلند.
هەوابـوون: لەکـارکـەوتنی ئەندامێك لە ئەندامانی لەش ف ازکارافتادن عضوی از اعضاء بدن.
هەواپێو: ئامرازی ئەزموونی توندی‌و سستی با ف بادسنج.
هەواجیوە: ڕەگی دارێکـە بۆ دەرمـان دەشێ ف ریشهٔ درختی است که مصرف دارویی دارد.
هەواخوا: دژدار، لاگر ف هواخواه.
هەواخوڕ: کون لە دیواردا بۆ باهاتنە ناوماڵەوە ف بادگیر.
هەواخۆش: جێگەی سازگار ف جای خوش آب وهوا.
هەوادار: ١) ئەڤیندار، عاشق؛ ٢) بەدەعیە، بادی‌هەوا، بەفیز؛ ٣) جێگەی هەواخۆش؛ ٤) لاگر، هەواخوا؛ ٥) دومەڵی بەکێم‌و زوخ ف ١) عاشق؛ ٢) متکبّر؛ ٣) جای خوش آب وهوا؛ ٤) طرفدار؛ ٥) ریم و چرك دُمَل.
هەوادان: حەوادان، بەرەوژوور ئاویتن ف پرت کردن به بالا.
هەوادایش: هەوادان ف پرت کردن به بالا.
هەوار: ١) هاوار؛ ٢) وار، زۆزان، زستانەوار ف ١) فریاد؛ ٢) ییلاق.
هەوارچوون: ڕۆیشتن بۆ بانەمەڕان ف ییلاق رفتن.
هەوارچی: کۆچەر، خێڵەکی، ڕەوەند ف ییلاق‌رو، کوچ‌نشین.
هەوارفـەڕ: لەو گونـدانـەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەوارکـردن: ١) هاوارکـردن؛ ٢) چوونەکوێستان ف ١) فریادزدن؛ ٢) رفتن به ییلاق.
هەوارگە: وارگە، جێگەی ژیان لە کوێستان ف خیمه‌گاه در ییلاق.
هەوارۆ: ١) ئەی هاوار؛ ٢) ناوی هەوایەکی گۆرانیە ف ١) ای داد؛ ٢) نام آهنگی است.
هەوارە: ١) هاوار، وتـەیەکـە بۆ پەنـابردن بە خەڵك لە لێ‌قەوماندا؛ ٢) قامێکە، هەوایەکە ف ١) به دادم برسید؛ ٢) آهنگی است.
هەوارەبـەرزە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بە عسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەوارەبێ: گوندێکە لە کوردستان ف نام دهی در کردستان.
هەوارەکـوون: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هەواری: چادری زۆر گەورە ف خیمهٔ بزرگ.
هەواکـرن: ١) ماسینی لەش، ئەستـووربوونی ئەنـدام لە نەخۆشی؛ ٢) تووڕانـدنـە زوڕناو بلوێر و ئامرازی‌تر ف ١) آماسیدن اعضاء بدن؛ ٢) دمیدن در آلات موسیقی بادی.
هەواکێشان: باکردن‌و ئەستووربوونی برین ف آماسیدن زخم.
هەواگا: جێگەی بڵندی سازگار ف جای بلند خوش آب و هوا.
هەواڵ: ١) خەبەر؛ ٢) ئاواڵ، دۆست؛ ٣) چلۆنەتی حاڵ‌و ئەحواڵ ف ١) خبر؛ ٢) رفیق؛ ٣) احوال.
هەواڵ پرس: ١) خەبەرپرس؛ ٢) کەسێ کە حاڵی یەکێ دەپرسێ ف ١) جویاشدن خبر؛ ٢) احوالپرسی.
هەواڵ پرسـی: ١) پرسـینی خەبـەر؛ ٢) پرسینی حاڵی کەسێ ف ١) جویای خبر؛ ٢) احوال‌پرس.
هەواڵ پرسین: هەواڵ‌پرسی ف نگا: هەواڵ‌پرسی.

هەواڵدەر: خەبەردەر ف خبرگزار.

هەواڵ منداڵ: پەردەی منداڵدان، پزدان ف جفت نوزاد.

هەواڵە: ١) حەواڵە، ناردنی پارە بە پۆستەدا؛ ٢) بەرهەیوان، پێش‌پەنجەرە ف ١) حوالە؛ ٢) بالکن.

هەوان: ١) هەمبـان، هەنبـان؛ ٢) رەبـەن، سەڵت، سپاتە، بێ‌ماڵ ف ١) انبان؛ ٢) مجرّد بی خانمان.

هەواناس: پسپۆر لە چلۆنایەتی کەش‌دا ف هواشناس.

هەواناسی: پسپۆری لە باری کەش‌دا ف هواشناسی.

هەوانتە: ١) ئاوانتە، مفتە؛ ٢) بەخۆڕایی، بێ‌فایدە ف ١) مفت، رایگان؛ ٢) بیهودە.

هەوانتەچی: ئاوانتەچی ف باج سبیل‌گیر، مفتخور.

هەوانچە: هەنبانۆکە ف انبانچە.

هەوانە: هەنبانە ف انبان.

هەواوان: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەوای: لاسا ف تقلید.

هەوایش: پێکەنین، کەن، پێکەنین، خەنە ف خندە.

هەوای‌ما: زوانی ئێمە ف زبان ما.

هەوایی: ١) ئەڤینداری لەدڵداریدا شێت‌بوگ؛ ٢) نهۆمی باڵاخانە؛ ٣) گەلـلایی و گوێ‌نەدەر ف ١) عاشق والـه و شیدا؛ ٢) طبقـهٔ بالایی ساختمان؛ ٣) دبنگ.

هەوبوُن: ئیتر نەهاتنەوە ف یکبارە رفتن، رفتن بی‌بازگشت.

هەوبەر: بەری جلك، هاسەر ف آستر.

هەوت: حەفت ف هفت.

هەوتا: هاوتا، ئامتا ف همتا.

هەوتاش: سەرۆکی ئێشك‌گران ف سرکشیك.

هەوتانایش: بوێری، ئازایەتی ف شجاعت.

هەوتای: حەفتێ، حەفتا ف هفتاد.

هەوتاین: حەفتامین ف هفتادمین.

هەوت‌سەی: حەوسەت ف هفتصد.

هەوتـك: گڵێنـەیەك کە خواردنی بۆ کوُچکـا تێ‌دکـەن، دەفری گڵینی خۆراکی سەیان ف ظرف گلین ویژهٔ خوراك سگ.

هەوت‌لا: حەوقات، حەوقاس ف نگا: حەوقات.

هەوتن: حەوتەم ف هفتم.

هەوتوُیش: بەسەرهاتی ناخۆش ف پیشامد ناگوار.

هەوتە: هەفتە، حەوتو ف هفتە.

هەوتێس: حەڤدە ف هفدە.

هەوجار: ئاموُر، ئەسپابی جوُت ف خیش.

هەوجە: حەوجە، نیاز ف احتیاج.

هەوجەدار: ئاتاج، دەسکورت ف محتاج.

هەوچی: فێڵباز، دەست‌بڕ ف ناروزن، حقەباز.

هەوخستن: لێك‌کۆکردنەوە، کردنەیەك ف دورهم جمع کردن.

هەود: ١) رکە، بێرکم، قەفەز؛ ٢) حەوز ف ١) قفس؛ ٢) حوض.

هەودا: ١) تا، تاڵ، داو؛ ٢) چەند وشەیەك کە بە یەك هەناسە دە گوترێ ف ١) تار، تارنخ و موی؛ ٢) کلامی کە با یك نفس گویند.

هەودان: پەلاماردان ف حملەکردن.

هەودو: هەڤدو، ئێکتر ف همدیگر.

هەودەك: هەود، رکە، بێرکم، قەفەز ف قفس.

هەودەل: ١) شۆربای لە وردەساوارو ئارد بۆ چێڵی تازەزاو؛ ٢) داروُکەی نەرمی سەری شوُشـە، تەپـەدوُر ف ١) نوعی آش برای گاو زائو؛ ٢) چوب پنبە.

هەور: ١) مژی زۆر بەرزەوەبوُگ کە بارانی لێ دەڕژێتەخوار، عەور؛ ٢) شتێکـی زۆر نەرمـی کونکونــە بۆ دەســتو چاوشتن کە بە کەفی سابوُنـەوە دەکـار دەهێنرێ؛ ٣) گۆمی قوُڵ؛ ٤) مێرگۆڵەی پچوُك لە نواڵی چیادا ف ١) ابـر؛ ٢) ابـرمردە، اسفنج؛ ٣) گودال عمیق؛ ٤) مرغزار کوچك در کوهستان.

هەوڕ: ئیر بار، دەفری سواڵەتی ف ظرف سفالی.

هەوُر: هەنگوُر، ترێ ف انگور.

هەورا: برچی، برسی، نێز ف گرسنە.

هەوراز: رکە، بەرەوژوُرە ف سر بالایی.

هەوڕاز: هاوڕاز، هەمڕاز ف همراز.

هەورازی: سەربەرەوژوُرە ف سر بالایی.

هەورامان: مەڵبەندێکی شاخاوی‌وچڕە لای پاوەو سەربە شاری سنەی کوردسان ف منطقەای کوهستانی در کردستان، اورامان.

هەورامانی: ١) خەڵکی هەورامان؛ ٢) شێوەی کوردی هەورامان ف ١) اهل منطقهٔ «هەورامان»؛ ٢) لهجهٔ کردی «هەورامان».

هەورامی: ١) خەڵکی مەڵبـەندی هەورامان؛ ٢) شێوەیەکی تایبەتی لە زمانی کوردیدا ف ١) اهل منطقهٔ «هەورامان»؛ ٢) لهجهٔ کردی اورامی.

هەوران: ١) هەڤران، سپیندار، ئەسپیندار؛ ٢) عاسمانی بەهەور ف ١) سپیدار، چنار؛ ٢) آسمان ابری.

هەورایی: ١) برچیتی، برسیاتی؛ ٢) عاسمانی بەهەور ف ١) گرسنگی؛ ٢) آسمان ابری.

هەوربردو: میوەو دەخڵێ کە لە هەور زیانی دیوە ف میوە و غلّهٔ ابرزدە.

هەوربردە: هەوربردو ف میوە و غلّهٔ ابرزدە.

هەورس: داری عەڕعەڕ ف درخت عرعر.

هەورك: هەور، ئەو شتەنەرمەی کونکونە کە بۆ شت‌شوتن دەکاردەکرێ ف ابراسفنجی.

هەورگەر: ئیر بارگەر، کەسێ کە دەفری سواڵەت چێ‌دەکا ف سفالگر، کوزەگر.

هەورنگ: برینگ ف دوکارد پشم‌چینی.

هەوروبا: جۆرێ بەری دارمازو ف نوعی ثمر مازوج.

هەوروهەڵا: رۆژی بارانی‌و هەور ف هوای بارانی و ابری.

هەورە: رەنگی سورمەیی ف رنگ سرمەای.

هەورەبـان: ۱) پلەکـانی سەردایـۆشراو بۆ چوُنە سەربان، کۆماج؛ ۲) ژوُری چکـۆڵـە لەسەربان بۆ کەل‌وپەل ف ۱) راه پلهٔ سرپوشیده تا پشت‌بام؛ ۲) اتاقك كوچك بر بام خانه.

هەورەبروسکە: بروسکەی هەور ف رعد وبرق.

هەورەتریشقە: هەورەبروسکە ف رعدوبرق.

هەورەمیش: ئاوریشم ف ابریشم.

هەوری: ۱) پارچەیەکی ئاوریشمی ناسکە بۆ سەرپێچی ژنان‌و زۆبەند بەکاردێ؛ ۲) هەوری دەست‌پێ‌شۆرین، هەور؛ ۳) هەفوُری، نێری، تەگەی دوسـاڵـەو باڵاتـر، هەڤۆری؛ ۴) دنیای بەهەور، ئەساو ف ۱) پارچهٔ ابریشمی کلاغی؛ ۲) ابرمرده، ابراسفنجی؛ ۳) تکه، شاك؛ ۴) آسمان ابری.

هەورێ: ۱) چیایەکـە لە کوردستـان؛ ۲) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) نام کوهی است؛ ۲) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەوڕێ: ۱) هاوڕێ؛ ۲) هەواڵ ف ۱) همراه؛ ۲) رفیق.

هەورێبارانێ: هەورێ کە باران دەبارێنێ، هەوری پڕ ف ابر غلیظ و بارانی.

هەورێپڕ: هەورێ کە باران دەبارێنێ ف ابر غلیظ و بارانی.

هەورێتەنك: سوُکەڵەهەور ف ابر رقیق و مختصر.

هەورێڕەش: هەوری پڕ و توند ف ابر پر پشت و غلیظ.

هەوریس: داری عەڕعەڕ ف درخت عرعر.

هەورێشم: هەورەمیش، ئاوریشم ف ابریشم.

هەورێشە: کەروێشـك، خەروێ، کەورێشـك، کێـروُشك، هـەروێ ف خرگوش.

هەورینـگ: ۱) ئاورینگ، پڕیشکەئاور؛ ۲) برینگ، هەورنگ ف ۱) شراره؛ ۲) دوکارد.

هەوز: ۱) سەوز، کەسك؛ ۲) حەوز، بڕکە ف ۱) سبز؛ ۲) برکه.

هەوزەك: ئاماڵ‌کەسك، ئاماڵ‌سەوز ف سبزفام.

هەوزین: کەسکایی، سەوزایی ف سبزینگی، سبزرنگی.

هەوزینگ: ئاویلکەدان، گیانەڵاو ف دم مرگ.

هەوْس: فێربوُن، راهاتن، هەڤۆت ف تعلیم، یادگیری.

هەوسار: هەفسار، ئەوسار ف افسار.

هەوْساندن: فێرکردن، راهێنان، لە کاردا خاراندن ف تعلیم دادن.

هەوسین: خەریکی فێربوُن بوُن، فێرەکاربوُن ف یادگرفتن.

هەوش: ۱) بزنی سپی‌و ڕەش؛ ۲) حەوش، حەسار؛ ۳) باخچە؛ ۴) زنج، تامان لە دار بۆ ئاژەڵ لە دەرەوە ف ۱) بزخلنگ؛ ۲) حیاط؛ ۳) باغچه؛ ۴) نردهٔ چوبی برای نگهداری دام.

هەوشار: ۱) وڵاتێکە لە کوردستان؛ ۲) پەسنی سەگی زۆر باش: (سەگی هەوشار)؛ ۳) گیاگەسك ف ۱) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۲) صفت سگ خوب؛ ۳) گیاه جارو.

هەوشـان: ۱) گیایەکە زۆر تاڵ؛ ۲) سەردەمی لەدەرەوەنوستن لە مانگی پوُشپـەڕو گەلاوێژدا؛ ۳) گیاگەسك، هەوشار ف ۱) گیاهی است تلخ مزه؛ ۲) موسم بیرون از خانه خوابیدن در تابستان؛ ۳) گیاه جاروچزه‌ای.

هەوشە: ۱) پەچەمەڕ؛ ۲) حەسار، حەوشە ف ۱) آسایشگاه گله درشب، شبغاز؛ ۲) حیاط.

هەوشـەنـگ: ۱) ئاژەڵی شیردەری بێچـومـردو؛ ۲) مەیدانی یاری، گۆڕەپانی وەرزە، دەشتی جێ‌گەمە ف ۱) بز و میش بچه‌مردهٔ شیرده؛ ۲) استادیوم ورزشی.

هەوشین: ۱) دەردی شیر وشك‌کردن؛ ۲) گیایەکە لە تیرەی پنگ ف ۱) بیماری شیرخشك کردن؛ ۲) گیاه آویشن.

هەوشینان: کوێستانێکی بەناوبانگە لە کوردستان ف ییلاقی است مشهور.

هەوق: ۱) پلەی نەردیوان؛ ۲) دوکانی سەوزی‌چاندن؛ ۳) پەنگاوی ئاو؛ ۴) تاق، تاقی گومبـەزی، گومبەزی بەتاق ف ۱) پلهٔ نردبان؛ ۲) کرد مستطیل شکل سبزیکاری؛ ۳) تراکم آب؛ ۴) سقف گنبدی.

هەوك: ئەوك، قورگ ف گلو.

هەوکردن: ۱) قرتماغە پەڕینەسەر برین؛ ۲) کێم‌و زوُخاو لە برین هاتن ف ۱) خشـك ریشـه روی زخم ایجادشدن؛ ۲) ریم و چرك از زخم بیرون آمدن.

هەوگ: هەوك، ئەوك ف گلو.

هەوْگ: هەوە، هەڤی، هەنە ف هوو.

هەوگیان: ژنی برای مێرد، جاری ف زن برادر شوهر، جاری.

هەول: ۱) هاولە، باش، هێژا؛ ۲) ئازا ف ۱) خوب؛ ۲) شجاع.

هەوڵ: ۱) تەقالا، کۆششت، حەول؛ ۲) وڕ، گێژو سەرسام ف ۱) کوشش؛ ۲) سراسیمه.

هەوڵدان: تەقالادان، خەبات‌کرن، خەبتین ف کوشش کردن.

هەول کەردش: چاکەی‌کرد، پیاوەتی‌کرد ف نیکی کرد.

هەولۆ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەوڵـە: ۱) ئاوڵە، خورێکە، خورویلکە؛ ۲) بشتەماڵ، بارجەی کوڵکنی خۆوشك‌کردنەوە ف ۱) آبله؛ ۲) حوله.

هەوڵەزلزلە: ئاگرە، زیپکەی ئاگرە، ئاورە ف آتش پارسی، نوعی جوش.

هەولەکی: دەست‌پاچە، حەپەساو ف دستپاچه.

هەولی: جوانوئەسپی یەکساڵە ف کُرّه‌اسب یکساله.

هەولێر: ۱) یەکجار باش، لە باشیش باشتر؛ ۲) شارێکە لە کوردستان ف ۱) بسیار خوب، بهترین؛ ۲) شهری درکردستان.

هەون: ۱) کەیف‌و ئاهـەنـگ، خۆشی‌و شادی؛ ۲) خەو ف ۱) شادی، سرور؛ ۲) خواب.

هەونا: ۱) دوبارە، دیسان؛ ۲) بێدەنگ‌بوُن؛ ۳) خەوتن ف ۱) دوباره؛ ۲) ساکت شدن، سکوت؛ ۳) **خوابیدن.**

هەونبەبیش: خەولێ کەوتن ف بەخواب رفتن.

هەوندەبیش: خەون‌دیتن ف خواب دیدن.

هەونڕەمـیایش: خەوزڕان، خەوڕەوین ف خواب از سر پریدن،

بدخواب شدن.

هەونسڤك: خەوسوُك ف سبك خواب.

هەونڤیانایش: خەونديتن ف خواب ديدن.

هەونگران: خەوگران ف سنگين خواب.

هەونـو: گونـدێكـە لە كوردستان بەعسی وێرانی كرد ف از روستاهای ویران شدهٔ كردستان توسط بعثیان.

هەونیایش: تواشاكردن ف تماشاكردن.

هەونێسەڕان: برێتی لە خەوی زۆر درێژخایەن ف كنایه از خواب طولانی.

هەوە: ١) ئەنگۆ، هنگ، ئێوە؛ ٢) هەڤی، هەنە؛ ٣) هەتانە؛ ٤) خۆیەتی؛ ٥) ئیتر بەسە؛ ٦) دروشم، نیشانەی تایبەتی؛ ٧) هالاّو تینی گەرما؛ ٨) هەو، جار، دەفعـــە، كەڕەت ف ١) شمـــا؛ ٢) هوو؛ ٣) داريد؛ ٤) خودش است، همان است؛ ٥) ديگر بس است؛ ٦) علامت، آرم؛ ٧) بخارگرما؛ ٨) بار، دفعه.

هەوەتـو: مەلّبـەندێكی كوێستانە لە كوردستان ف ناحیەای سردسیر و كوهستانی دركردستان.

هەوەخان: ١) هەنە، هەڤی؛ ٢) كەیوانو ف ١) هوو؛ ٢) بانوی خانه.

هەوەر: پاڕانەوە، لالاّنەوە ف التماس.

هەوەڕ: هەوڕ، ئێر بار، دەفری سوالّەت ف ظرف سفالی.

هەوەس: ئیشتیا، ئارەزو ف آرزو، هوس.

هەوەسار: ژنی بەهەنە ف زن هوودار.

هەوەساری: هەڤینی ف هوو داشتن.

هەوەسیاگ: حەپەساو، واقوڕماو ف مبهوت و متحیّر.

هەوەسیان: حەپەسان، عەبەسان، واقوڕمان ف متحیّرشدن.

هەوەڵ: ١) ئێكەم؛ ٢) سەرەتا ف ١) اوّل، يكم؛ ٢) آغاز.

هەوەڵ بەهار: سەرەتای بەهار ف اوايل بهار.

هەوەنگ: ئاونگ، دەسكاونگ ف هاون.

هەوهـەو: ١) دەنگی سواران لەڕاودا؛ ٢) وتـەی سەیرمان ف ١) غلغلهٔ سواران در شكارگاه؛ ٢) كلمهٔ تعجّب.

هەوی: ١) هەنە، هەڤی، هەوە؛ ٢) مانگی لە عاسمان؛ ٣) كۆمەك لە كار؛ ٤) هـەوێك، چەلـێـك؛ ٥) مایـەی خلافـانـدنو خەریـك كردن، وەڕەزی شكێن، خەمڕەوێن ف ١) هوو؛ ٢) ماه، قمر؛ ٣) كمك دركار؛ ٤) يك بار؛ ٥) وسيلهٔ سرگرمی.

هەوێ: هەنە، هەڤی ف هوو.

هەویا: هومێد، هومێ ف امید.

هەویان: بەر بێلاّیی، سەكۆی سەرداپۆشراو لە بەردەركی ماڵ ف ایوان، تراس.

هەوێبار: هەوەسار ف هوودار.

هەوێباری: هەڤینی ف هووداری.

هەویج: ڕتل، تۆرەكەی گونپێستێكە هێلكەگونی تێدایە ف كيسهٔ بيضه، خایەدان.

هەوێدار: هەوێبار ف هوودار.

هەوێداره: گیایەكی زۆر گەلاّپانە ف گیاهی است بسیار برگ پهن.

هەوێدی: جۆرێ گەنمەزەردە ف نوعی گندم.

هەویر: هەڤیر ف خمیر.

هەوێر: هاوێر، جیاكـــردنـــەوەی ماكو زا لە یەكتـر ف جداكـردن بره و بزغالەها از گله.

هەوێرا: ئازا، نەترس، وێرا، بوێر ف شجاع، نترس.

هەویرترش: خەمیرە، ئامیانی هەویر ف خمیرمایه.

هەوێرده: ١) بالّنـدەیەكـە كەمێ لە ڕێشۆلّە زلتر كونجی كونجی یەو زۆر عاشقی هەرزنـە زۆر قەلّـەوە؛ ٢) تاژیەك كە دایكی دوورەگو باوكی نێرەتـاژی بێ، قەمـــچ ف ١) وشم، بلدرچین؛ ٢) سگ تازی از مادر دورگه و از پدرتازی.

هەویرشێل: هەڤیرشێل ف خمیرسرشت، خمیرگیر.

هەویرشێلان: هەڵپشاوتنی هەویر، هەڤیرشێلان ف خمیرچلانیدن.

هەوێركـان: هۆزێكی مەزنی كوردە لە مەلّبـەنـدی جزیرەی سۆریاو لە كوردستانی بەردەستی تركان دەژین ف عشیرەای بزرگ دركردستان.

هەوێركه: ناوچە، مەلّبەند، هەرێم ف منطقه.

هەویرواتا: ئەنگوتكەهەویر ف چونه.

هەویرەپەته: نانی كەمبرژاو ف نان نابرشته.

هەوێری: ١) وێرایی، بوێری، ئازاتی؛ ٢) نازنـاوی یەزیدیەكـانە ف ١) شجاعت؛ ٢) لقب طايفهٔ ايزدی دركردستان.

هەوێز: ١) حەوشەمەڕ، پەچەمەڕ: (مەڕمان نەبو لە پەرێزێ پشكەلّمان دیوە لە هەوێزێ) «مەسەل»؛ ٢) سەربێ‌مۆ، تۆكی سەر وریو ف ١) خوابگاه شبانهٔ گله در دشت؛ ٢) سرطاس.

هەوێزا: زڕكوڕ بۆ ژن ف ناپسری، فرزند شوهر از زن دیگر.

هەوێس: پەچەمەڕ، هەوێز ف خوابگاه گله دردشت.

هەوێسار: هەوێبار ف هوودار.

هەوێساری: هەڤینی ف هووداری.

هەوێك: چەلێك، جارێك ف يك دفعه.

هەوین: تكا، خواهشت ف خواهش.

هەوێن: ئامیان، ئامیانی ماستو پەنیر ف مايهٔ ماست و پنير.

هەوینا: جاری تریش ف يك بار ديگر هم.

هەوێنـایش: ١) پەنـادان، حاوانـدنـەوە؛ ٢) ژێركردنەوەی منالّ ف ١) پناەدادن؛ ٢) نوازش كردن و از گريه خارج كردن كودك.

هەوین كرن: تكاو ڕەجاكردن، خواهشت كردن ف خواهش و التماس كردن.

هەوێن كردن: ئامیانتێكردن ف مايه در شير ريختن.

هەوینی: هەڤینی، هەوێداری ف هووداری.

هەهـ: وتەی سەیرمان ف حرف تعجّب.

هەها: وتەی سەیرمان ف حرف تعجّب.

هەی: ١) لە بۆن بەشداریت؛ ٢) وتەی بانگ كردن بۆ هاوار: (**هەی** دایە، **هەی** بابە)؛ ٣) وتەی پێش سەركۆنەو جوێن: (**هەی** واوالێكراو، **هەی** منالّی هارو هاج)؛ ٤) وتەی سەیرمان: (**هەی** لەو كچەجوانە)؛ ٥) دنەو

هانــەدان: (هــەی لەو کەسـەی بچێ گورگ بکـوژێ)؛ ۶) وتـەی لێخــوڕینی یەکسم؛ ۷) بەڵێ؛ ۸) جارێك ف ۱) تو هستی؛ ۲) پیش درآمد پناه بردن و کمك خواستن؛ ۳) پیش درآمد سرزنش و دشنام؛ ۴) حرف تعجّب؛ ۵) حرف تشجیع؛ ۶) حرف راندن ستور؛ ۷) بلی؛ ۸) یك بار.

هەیا: ۱) هەتا، تا؛ ۲) بەڵێ، لەبێ؛ ۳) شەرم ف ۱) حتّی؛ ۲) بلی؛ ۳) حیاء.

هەیاتی: ۱) بوُن؛ ۲) دارایی ف ۱) موجودیّت؛ ۲) دارایی.

هەیاران: ۱)ئەی دۆستان؛ ۲) ئاخوا، داخوا: (**هەیاران** ئێستا لەکوێیە) ف ۱) ای دوستان؛ ۲) آیا.

هەیاس: ۱) ناوە بۆ پیاوان؛ ۲) کەسـێ پای لە ڕێڕۆیشتنـا پێکــەوە دەنـوُسێ؛ ۳) گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف ۱) نام مردانــه؛ ۲) کسی که پاهــایش در راه رفتن بهم می‌خورنـد؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەیاسچقـل: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەیاسە: کەمبەرەی زێڕ و زیو ف کمر بند نقره‌یی و زرین.

هەیانا: ئەوەندە، ئەوئەندازە ف این اندازه، اینقدر.

هەیانە: هەسیان، لایان دەس ئەکەفێ ف دارند.

هەیام: عەیام، ڕۆژگار ف زمانه، روزگار.

هەیبان: هەیوان، هەویان ف ایوان.

هەیبوّر: هەنگۆری، ئەنگۆرە ف عصرهنگام.

هەیبە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەیبەت: ۱) مەترسی، خوَف؛ ۲) ناوە بۆ ژنان؛ ۳) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) هَیْبت؛ ۲) نام زنانه؛ ۳) نام مردانه.

هەیبەر: دۆزو مەبەستێکی شیاوی نوُسین ف سوژه.

هەیبەسوڵتان: چیایەکە لە کوردستان ف نام کوهی در کردستان.

هەیتا: پەلە، لەز ف شتاب.

هەیتال: کوتەڵ ف تمثال، مجسّمه.

هەی‌تانە: هەتانە ف دارید.

هەیتاهەیتا: لەدوی یەکو بەپەلە ف متوالی و شتاب‌آمیز.

هەیتم: هەمە، دێرم ف دارم.

هەیتوهوت: ۱) خرت‌و پرت؛ ۲) قسەی بێ‌تام‌و خوێ؛ ۳) شات‌و شوت ف ۱) خرت‌و پرت؛ ۲) سخنان بی‌سر وته؛ ۳) لاف وگزاف.

هەیتوهیت: قسەی بێ‌ماناو تێکەڵ‌پێکەڵ ف سخنان بی‌سر وته.

هەیتە: ۱) نوکەری بەردەستی خان‌و ئاغا؛ ۲) هەتە، شكدەبەی، دێری؛ ۳) لەقەمی هێندێك لە چەكدارانی عوسمانی بو ف ۱) پاکار ارباب؛ ۲) داری؛ ۳) لقب بعضی از سر بازان دولت عثمانی.

هەیتـەهـوّل: گەمـەو سەرگەرمی‌یەکی کوردانە وەك گۆیێن دەچێ ف نوعی بازی.

هەیتەهەیت: هەراو هوریا ف جاروجنجال.

هەی‌جو: خوازبێنی کەر ف خواستگار.

هەی‌جۆ: وتـەیەکـە لە گەمەی خازەلێ‌دا دەیڵێن ف اصطلاحی در قایم موشك بازی.

هەی‌جۆهەی‌جۆیێن: گەمەی خازەلێ ف قایم موشك بازی.

هەی‌جوُی: خوازبێنی، خازگینی ف خواستگاری.

هەیدەران: هۆزێکی زۆر قەوغای کوردە لە نێوان وان‌و سقەرەك‌و دەرسیم دەژین ف عشیره‌ای بزرگ در کردستان.

هەیدەری: جۆرێ گوارەی گوێ ف نوعی گوشواره.

هەیدێ: برۆ لاچۆ ف بر وگمشو.

هەیرۆ: ۱) وتـەی شیوەن‌گێڕان؛ ۲) وتـەی سەیرمانی ژنانە ف ۱) کلمهٔ نوحه‌گری؛ ۲) حرف تعجّب خانمها.

هەیشت: هەشت، یەك لە حەوت زیاتر ف هشت.

هەیشتای: هەشتێ، هەشتا ف هشتاد.

هەیشتاین: هەشتایەم ف هشتادمین.

هەیشتن: هەشتەم ف هشتم.

هەیشتێس: هەژدە ف هیجده.

هەیشتێسن: هەژدەهەم ف هیجدهم.

هەیشوّ: ژنی سەڵیتەو زمان‌درێژ ف زن سلیطه.

هەیشـەت: ۱) ئاوەدانی قەوغـا؛ ۲) حەشـامـاتی خەڵك ف ۱) آبادی پرجمعیّت؛ ۲) انبوهی مردم.

هەیف: ۱) مانگی عاسمان؛ ۲) حەیف، مخابن؛ ۳) توڵە، قەرەبو؛ ۴) رق، رك ف ۱) ماه آسمان؛ ۲) دریغ؛ ۳) انتقام؛ ۴) کینه.

هەیف‌ستاندن: توڵەئەستاندنەوە ف انتقام گرفتن.

هەی‌فستش: جەزم‌بوُن، حاڵ‌لێ‌هاتن ف به حالت جذبه دچار شدن.

هەیف‌هەڵێنان: هەیـف‌ستاندن: (ئـەزێ‌هـەیفاخوّهـەلێنم) ف انتقام گرفتن.

هەیف: ۱) مانگی عاسمان؛ ۲) مانگی ساڵ ف ۱) ماه آسمان؛ ۲) ماه سال.

هەیڤاپڕ: مانگی چاردە ف بدر.

هەیڤانە: مانگانە، جیرەی مانگانە ف جیرهٔ ماهیانه.

هەیڤك: مانگیلە، مانگی یەکشەوە ف هلال.

هەیڤی: مانگی: (سـالا هەیڤی دەرۆ کێمتـرن ژ ساڵێن دن) ف قمری، سال قمری.

هەیڤێ: ناوی ژنانە ف نام زنانه.

هەیڤێ‌سوُر: دروشمی دام‌و دەزگای دەوڵەتانە لە بابەت داودەرمانەوە ف هلال احمر.

هەیکە: دەنگی‌دە با بڕوا ف نهیب‌زن تا برود، هی کن!.

هەیکـەل: ۱) قەڵافـەت، بەژن‌و باڵا: (پیاوێکی بە **هەیکـەل** بو)؛ ۲) قوّڵ‌بەنـدی زیو ی نەخشـاو؛ ۳) پەیکـەر، کوتەڵ لە کانزاو دار ف ۱) ریخت و قیافه، هیکل؛ ۲) بازوبند نقره‌یی منقوش؛ ۳) مجسّمه، تندیس.

هەیکەل‌تراش: پەیکەرچێکەر، کوتەڵ‌ساز بە کانزاو دار ف مجسّمه‌ساز

پیکرتراش.

هەی کەوتش: جەزمەی گرت، حاڵی لێ هات ف دچار جذبه شد.

هەی گۆڕ: شیاوی ئەم سزایە خۆیەتی: (دەبـا واتلێ بێ مافی خۆتـه هەی گۆڕ) ف سزاوار این است.

هەیلۆ: ۱) بانگ لە کوڕ کردن، هەی لاوی هەژاروٚکە؛ ۲) ئەی بێچارە، بۆ گش کەس ئێژن ف ۱) خطاب به پسر جوان، ای جوان بیچاره؛ ۲) ای بیچاره، خطاب به هرکس.

هەیلێ: بانگ لە ژن و کچ کردن یانێ هەی کیژی بەستەزوان و لێ قەوماو ف خطاب به زن و دختر یعنی ای دختر بیچاره.

هەین: لەبوٗندایِن ف هستیم.

هەینا: جارێ تریش، دیسان ف باز، دوباره.

هەینو: ئین، جوعمە، جومعە، هەنی ف جمعه، آدینه.

هەینە: ۱) هەنگی، ئەوساکە؛ ۲) هەینو؛ ۳) هەین؛ ۴) وس، بێدەنگ بە ف ۱) آنگاه؛ ۲) آدینه؛ ۳) هستیم؛ ۴) خاموش باش.

هەینی: ۱) هەینو؛ ۲) هەنی، شوٗتی، جەبەژ، شمتی ف ۱) آدینه؛ ۲) هندوانه.

هەینێ: ۱) هەنگینێ، ئەوساکە؛ ۲) هەینو؛ ۳) هەی، هەرێ ف ۱) آنگاه؛ ۲) آدینه؛ ۳) آهای.

هەیو: هەیڤ ف نگا: هەیڤ.

هەیواخ: ۱) ئەی داد، ئەی داخ، وشـەی خەمبـاری؛ ۲) سەرەتـای هێندێك لە سترانانە ف ۱) کلمهٔ ابراز غم و اندوه؛ ۲) سرآغاز بعضی از ترانه‌ها.

هەیواخ لمن: هەیواخ ف نگا: هەیواخ.

هەیوان: هەویان ف ایوان.

هەیوانان: ناوەڕاستەکا بەهار ف اواسط بهار.

هەیوانە: مانگانە ف ماهانه.

هەیوو: هەویان، هەیوان ف ایوان.

هەیوە: ۱) میوەی بێ، بەهێ؛ ۲) هەتانە ف ۱) میوهٔ به؛ ۲) دارید.

هەیوەجان: بسکی سەر لاجانگ ف گیسو.

هەیوی: مانگی ساڵ ف ماه سال.

هەیوێ: ناوی ژنانە ف نام زنانه.

هەیە: ۱) ماوە، زینـدوە؛ ۲) دەست پێ ڕادەگا: (کـابـرا خۆی هەیە دە لێی پرسە)؛ ۳) وێدەچێ، رەنگە؛ ۴) هەس: (چی لەئاودا هەیە؟) ف ۱) زنده است؛ ۲) در دسترس است؛ ۳) چنین پیداست؛ ۴) هست.

هەیها: ۱) وتەی باوەڕنەکردن: (**هەیها** ئەوە چوٚن درۆیەك بو)؛ ۲) وتەی ئەسپ و ماین ئاژۆتن ف ۱) علامت باورنکردن؛ ۲) کلمهٔ راندن اسب.

هەیهات: هەرگیز پێك نایە، دوٗرە ف ممکن نیست، هیهات.

هەیهای: وتەی سەیرمان بەخەمەوە ف کلمهٔ تعجب اسف‌آمیز.

هەیەتی: ۱) ژیان؛ ۲) دەوڵەمەندە؛ ۳) لای دەست دەکەوێ ف ۱) حیات؛ ۲) ثروتمند است؛ ۳) دارد.

هەیەکو: رەنگە، وێدەچێ کە ف احتمال دارد که.

هەیهۆ: وتەی باوەڕنەکردن ف کلمهٔ ناباوری.

هەیهوٗ: ۱) وتەی سەیرمان؛ ۲) هەیهات ف ۱) حرف تعجّب؛ ۲) هیهات.

هەیهۆت: مانگی سەرماوەز، ئاخری پایز: (هات **هەیهۆت** خلاس بوٗن مەهێ بجوٚت) ف آذرماه.

هەیهوٚلان: ۱) وتەی سەیرمان؛ ۲) سەیر و سەمەرە؛ ۳) واق‌ورمێن ف ۱) حرف تعجّب؛ ۲) شگفت‌آور؛ ۳) شگفت‌زده.

هەی‌هەی: ۱) وتـەی سەیرمـان؛ ۲) وتـەی گەمـەپێکـردن؛ ۳) وتـەی ئافـەرین و شادی: (**هـەی‌هەی** چمەجلیسێ بوٗ دوێنێ لە دیدەو دڵ/ دڵبـەر شەرابی گێڕا سالم کەبـابی هێنا) «سالم»؛ ۴) دەنگدانی گەلە لەلایەن شوانـەوە ف ۱) حرف تعجّب؛ ۲) حرف تمسخـر؛ ۳) کلمهٔ تحسین و آفرین؛ ۴) کلمهٔ راندن گله.

هەیهێر: گەرم‌داهاتنی توٗڕەیی: (دلکێ من بە**هەیهێرە**) ف تشدید خشم.

هەیهێز: غیرەت و نەترسی، بوێری ف جرأت، شجاعت.

هەیی: ۱) بوٗن، هەبوٗن؛ ۲) دەوڵەت و دارایی ف ۱) بودن؛ ۲) دارایی.

هەیین: بوٗن، مان، زیندوەتی ف زنده بودن.

هی: ۱) ئی، وتـەی تایبـەتی شتێ بە کەسێ: (**هی** تۆیە، **هی** منـە)؛ ۲) کەمترین دەنگی پێکەنین؛ ۳) کەمترین دەنگی گریان؛ ۴) شێ، شە، شی، نم، تەڕایی ف ۱) پیشـونـد تملیك و اختصـاص و نسبت؛ ۲) کمترین صدای خنده؛ ۳) کمترین صدای گریه؛ ۴) نم، رطوبت.

هێ: ۱) پیتی بانـگ‌کردن؛ ۲) هەر، مانای نەبڕانەوە دەدات: (هێ هات هێ چو)؛ ۳) ناوی پیتێ لە ئەلف‌وبێتکە؛ ۴) ئیشارە بوٚ نزیك: (وێ هێ واتا: ئەوەتا، هێ‌وەوەرە واتا: بوٚ ئێرە وەرە)؛ ۵) خا، هێلکە؛ ۶) فێر؛ ۷) هێشتا؛ ۸) دیسان؛ ۹) بەڵێ چت‌فەرمو ف ۱) حرف ندا؛ ۲) هر؛ ۳) حرف «هـ»؛ ۴) اشاره به نزدیك؛ ۵) تخم پرنده؛ ۶) آموخته؛ ۷) هنوز؛ ۸) دوباره؛ ۹) بلی.

هێ‌بوٗن: فێربوٗن، راهاتن ف یادگرفتن.

هێبـەر: کەسێ کە هەر لە شوێن‌خوی دەمێنێ و سەفـەر ناکا ف حضر، مقابل سفر.

هیپە: هرتە ف نگا: هرتە.

هیت: ۱) رەنگێکـە بوٚ بزن: (بـزنـا هیت وەرێن)؛ ۲) جوٚت، جوٗت، زەوی کێڵان؛ ۳) تین، گەرمـای تاوێ: (هیتی کەتـە زەڤیان)؛ ۴) تەڕ، شێدار ف ۱) رنگی برای بز؛ ۲) شخم‌زدن؛ ۳) گرمـای آفتـاب؛ ۴) نمدار، مرطوب.

هێت: ۱) خوٚت؛ ۲) سمت و کەفەڵ؛ ۳) ران بەگشتی، لە ئەژنوٚ بەرەژوٗر تا بن زگ؛ ۴) ورد. دەگەڵ پێت دەگوترێ؛ ۵) بەلەك؛ ۶) وڵمەگوٚشتی زل؛ ۷) خاڵیگە ف ۱) خودت؛ ۲) باسن؛ ۳) ران، از زانو تا زیرشکم؛ ۴) خرد، ریز؛ ۵) ساق؛ ۶) قطعه گوشت بزرگ؛ ۷) تهیگاه، پهلو.

هیتتك: ۱) مەرەز؛ ۲) بزنەمەرەز ف ۱) پشم نرم نوعی بز؛ ۲) بز نرم موی.

هێت‌خوار: گێڕ، قوٗن‌خوار، سمت‌خوار ف باسن کج.

هیتر: ئەوی دیکە ف دیگر، دیگری.

هێتم: ۱) تمتمە، نوٗکی مەزرەق؛ ۲) لاقوٗنم، رانم؛ ۳) سێوی، هەتیو ف ۱) نوك گردنا؛ ۲) باسنم؛ ۳) یتیم.

هێت‌وپێت: وردوخاش ف خردوخاك.

هیتـوت: گوندێکه له کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هێتوُن: ئێتوُن، توُن، ئاگردانی گەرماو ف تون حمّام.

هێتوُین: توتن، تەماکۆ ف توتون.

هیته: ۱) هاوتا، هامتا، جوُت؛ ۲) تەڕ، شەدار ف ۱) همتا، جفت هم؛ ۲) نمدار، تر.

هیتەوان: جوتیار، جوُتبەندە ف برزگر.

هیتی: گەرمایی، تین ف حرارت، تابش.

هیتیار: هیتەوان، جوتیار ف برزگر.

هیج: رقهەستاو ف خشمگین.

هێجبی: خوازبێنی، خوازگینی ف خواستگاری.

هێجبیکار: خوازبێنیکەر ف خواستگار.

هیجران: سەبەب، هوٚ ف انگیزه.

هیجرانی: قامێکه، هەوایەکی گۆرانی‌یە ف آهنگی است.

هیجرەت: دوُرکەوتن له زێد ف هجرت.

هێجن: حوشترێ که بوٚ سواری تالیم دەدرێ‌و باری‌ناکەن ف شتر سواری.

هیجوی: هێجبی ف خواستگاری.

هیجوی کەر: هێجبیکار ف خواستگار.

هێجەت: بەلَپ، بیانو، بەهانە ف بهانه.

هیچ: ۱) نەتْشت؛ ۲) قەت: (**هیچ** نەمدیوی، **هیچ** نەهـاتوە بەلاما)؛ ۳) شت: (**هیچت** لایە، **هیچم** لانیە)؛ ۴) بێ‌فایدە: (ئـەم‌قسـانـە هەمـو **هیچن**) ف ۱) هیچ؛ ۲) هرگز؛ ۳) شیئ، چیز؛ ۴) بیهوده.

هێچ:۱) هیچ،هو یچ؛ ۲) بنەمای ئەزموُن؛ ۳) لرفەی وشتری گەرمداهاتو؛ ۴) حەیوانێ که له ترسی نەقیزە بەدەور خوٚیا خول دەخوا؛ ۵) برێتی له کەسێ که توُڕە کراوەو شێتانە هەڵدەسوُڕێ ف ۱) هیچ؛ ۲) آزمون؛ ۳) صدای لب و دهان شتر خشمگین و تحریك شده؛ ۴) حیوانی که از ترس سیخونك به دور خود بچرخد؛ ۵) کنایه از کسی که خشمگین شده ودیوانەوار بچرخد.

هێچاندن: ئـەزموون، تاقی‌کـردنەوە: (**دهێچینـە**) ف امتحـان، آزمایش کردن.

هیچْت: شتْ ف چیزیت.

هیچتا: تائێستەش ف هنوز.

هیچتاکێ: هیچتا ف هنوز.

هیچتان: نە هەریەك له ئێوە: (**هیچتان** ناچن) ف هیچکدام از شما.

هیچتایکێ: هیچتا ف هنوز.

هیچ جار: له جاراندا نەجارێك ف هیچ بار.

هیچك: قولَفەداری سەر گوریسی بار، هەچك ف وهنگ.

هێچك: هیچك ف وهنگ.

هیچکار: بەکارنەهاتگ ف به دردنخور.

هیچکـارە: ۱) هیچکـار؛ ۲) دەست‌نەڕۆیشتـو: (قـوێخـاکەمان ئێستا **هیچکارە**یە) ف ۱) بەدردنخور؛ ۲) هیچکاره.

هیچکام: نەیەك لەمانە ف هیچکدام.

هیچ کلوٚج: هەر هوٚ و سەبەب ف هر وسیله.

هیچ کەس: نەکەسێك ف هیچکس.

هیچـن: ۱) نرخـیان‌نیە، بەکـارنـایەن؛ ۲) کەس له ئێمــە: (**هیچن** نەن‌بیستوە) ف ۱) بی‌ارزشند؛ ۲) هیچیك از ما.

هیچنا: نەتْشت، نەشْت ف هیچ نه.

هیچ نە: هەرگیز ف هرگز.

هیچ نەبێ: بەلانی کەم ف لااقلّ.

هیچنی: ۱) بەکارنایەیت؛ ۲) ئەم‌جوٚرە ف ۱) به درد نمی‌خوری؛ ۲) این طور.

هیچ‌وپوُچ: بێ‌نرخ، بێکارە ف بی‌ارزش، بەدرد نخور.

هیچ‌وپوُیچ: هیچ و پوُچ ف بی‌ارزش.

هیچ‌وپیچ: هیچ‌و پوٚچ ف بی‌ارزش.

هیچە: بێ‌نرخە، نەتشتە ف هیچ است.

هیچهار: هچهار، بیباری سوُر ف فلفل قرمز.

هێچ‌هێچ: لرفـەلرفی وشتری گەرمداهاتو: (**هێچ‌هێچا** کوردانە شەرەفا کوردان وەرگرنە وەك لوٚکا موسلیانە شەرەفا کوردا ئەم ناکن ئەردانە) «بەیتی کوردی» ف صدای لب و دهان شتر تحریك شده و خشمگین.

هێچی: ۱) توُڕە؛ ۲) هار، ئەوی نەخوٚشی هاری گرتبێ ف ۱) خشمگین؛ ۲) دچار بیماری هاری.

هیچ‌یەك: هیچ‌کەسێك لەوا کەسانە ف هیچیك.

هێدان: ۱) ئوٚقرە، داسەکنان، هەدادان؛ ۲) سەیر، سەمەرە: (نیشانەکا **هێدانێ**)؛ ۳) دروشـمـی پـرسـیار بوٚ سەیرمـان «؟»؛ ۴) دروشـمـی ناسینەوە؛ ۵) گومان ف ۱) آرام، قرار؛ ۲) عجیب؛ ۳) علامت سؤال «؟»؛ ۴) علامت شناسایی؛ ۵) شكّ، گمان.

هیدایەت: ۱) ڕێ‌شارەزابوُن: (خوا **هیدایەتی** بدا)؛ ۲) ناوە بوٚ پیاوان؛ ۳) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) هدایت؛ ۲) نام مردانه؛ ۳) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هێدکی: ۱) به لەسەرخوٚیی؛ ۲) پشوُلەسەرخوٚیی ف ۱) به آهستگی؛ ۲) صبر و حوصله.

هێدن: ئێدن، ئەوی‌تر ف آن دیگری.

هێدەرە: گامێشی چوارساڵە ف گاومیش چهارساله.

هێدی: ۱) لەسەرخوٚ، سەبر؛ ۲) پشوُ لەسەرخوٚ: (پیاوێکی **هێدی**یە) ف ۱) آهسته؛ ۲) بردبار، آرام.

هێدی بوُنەوە: ئوٚقرەگرتن، ئارام‌بوُن ف آرام شدن.

هێدیکا: بەسەبر، لەسەرخوٚ: (**هێدیکا** باژوٚ) ف به آهستگی.

هێدی کردنەوە: ئارام‌کردن، ئوٚقرەپێ‌گرتن ف آرام کردن.

هێدی کرن: داسەکناندن، هەداپێدان ف آرام کردن.

هێدینا: ۱) لەوە؛ ۲) ئاوها ف ۱) از این؛ ۲) چنین.

هێدیەوبوُن: هێدی بوُنەوە ف آرام شدن.

هێدیەوکردن: هێدی کردنەوە ف آرام کردن.

هێدی‌هێدی: ۱) کەم‌کەمـە؛ ۲) سەبـرەسـەبرە ف ۱) اندك اندك؛ ۲)

یواش یواش.

هیر: ۱) گێژ، وڕ؛ ۲) ورد، هوُیر؛ ۳) سێ، سسێ ف ۱) گیج؛ ۲) ریز، خرد؛ ۳) سه. عددی بین دو و چهار.

هێر: ڤر، ئێره، ئەگره ف اینجا.

هێڕ: ۱) گێڕ، سمت‌خوار؛ ۲) گێژو وڕ؛ ۳) دەنگی بزن؛ ۴) کەسێ کە شتی وەك ئارد دەهاڕێ ف ۱) باسن کج؛ ۲) گیج و منگ؛ ۳) صدای بز؛ ۴) کوبنده، خردکننده، پودرکننده.

هیرا: فرەوان، پان‌و بەرین، هەراو ف فراخ، وسیع.

هیرام: ۱) چارشێوی ژنـان؛ ۲) هیزار، جۆرێ جبەی ژنانه ف ۱) چادر زنانه؛ ۲) نوعی شانه‌پوش زنانه.

هیران: گوندێکه لە کوردستان کە بەعسی کاولیان کرد ف نام دهکده‌ای در کردستان است که بعثیان ویران کردند.

هێڕان: هاڕین، وردکـردنی دەخـڵ بە دەستـاڕ یان ئاش ف پودر کردن، کوبیدن و آرد کردن غلّه با دستاس یا آسیاب.

هێڕانـدن: ۱) هاڕین؛ ۲) دەنـگ بڵنـدکردنی بزن؛ ۳) حیلەی ئەسپ، حیلاندن ف ۱) آردکردن؛ ۲) نعره‌زدن بز؛ ۳) شیهه‌کشیدن اسب.

هیراهیره: ۱) خیلکـەحیلك؛ ۲) حیلەحیلی ئەسپ ف ۱) قهقههٔ خنده؛ ۲) شیههٔ اسب.

هیرایش: حیلەی ئەسپ ف شیههٔ اسب.

هیرایی: گوشادی، پانایی، هەراوی ف فراخی، گشادی.

هیربار: ۱) ئیربار، هەوڕ، دەفری گڵینی سوُرەوەکراو؛ ۲) قاپ‌و قاچاخی ماڵ ف ۱) ظروف سفالی؛ ۲) ظروف خانگی.

هیربهیر: سیان سیان ف سه‌تاسه‌تا.

هێڕتن: هاڕین، وردکردنی دەخڵ ف آردکردن غلّه.

هیرته: هرته، هیپه ف نگا: هرته.

هیرجەم: سێ‌ژەمە ف سه‌وعده.

هیرد: ورد، هوُیر ف خرد، ریز.

هیرده: وردە، ورتکە ف خرده، ریزه.

هێرز: ركهەستاو ف خشمگین.

هیرس: سی، بیست و ده ف سی، بیست بعلاوهٔ ده.

هێرس: ۱) توُڕە، ركهەستاو؛ ۲) ركهەستان ف ۱) خشمگین؛ ۲) خشم.

هێرس‌بوُن: دەڕکەوەچوُن ف درخشم شدن، خشمگین شدن.

هێرس‌دان: دەربڕینی توُڕەیی ف ابراز خشم.

هێرس کرن: دنەدان بۆ توُڕەکردن ف تحریك کردن برای به خشم آمدن.

هیرسْن: سێهەمین ف سومین.

هێرسۆك: مرۆی هەمیشە توُڕە ف همیشه خشمگین.

هێرسۆکْن: هێرسۆك ف همیشه‌خشمگین.

هێرسۆکنە: هێرسۆك ف همیشه خشمگین.

هیرسەی: سێ‌چەل سەت ف سیصد.

هێرش: ۱) زۆربۆهێنان؛ ۲) پەلامار؛ ۳) ئەسر، ئەسرین، ڕۆندك، فرمێسك ف ۱) فشار؛ ۲) هجوم؛ ۳) اشك.

هێرش‌بردن: پەلاماردان، شاڵاوبردن ف حمله‌کردن.

هێرش کردن: هێرش بردن ف حمله‌کردن.

هێرش‌هێنـان: ۱) هجوم‌هێنان؛ ۲) زۆربۆهێنان ف ۱) حمله‌آوردن؛ ۲) فشار آوردن.

هێرفـانـدن: ۱) وەرگێڕان، پشت‌ورووکـردن؛ ۲) ڕمـانـدن، ڕوُخاندن؛ ۳) وردکردن وەك توز ف ۱) برگرداندن؛ ۲) خراب کردن بنا و دیوار؛ ۳) خردکردن، پودرکردن.

هێرفین: ڕوُخان ف ریزش دیوار و کوه.

هیرڤیسـتـی: شەش‌چەل دە، سێ‌چەل بیست، شەیشتی، سێست ف شصت، پنجاه بعلاوهٔ ده.

هیرڤیستی‌ودەس: حەفتا، حەفتێ، سێ‌چەل بیست‌و دە ف هفتاد.

هیرقات: ۱) سێ‌توێ، سێ‌چین؛ ۲) سێ‌ئەوەندە ف ۱) سه‌لایه؛ ۲) سه‌برابر.

هیرقوت: وردکوتراو ف ریز کوبیده.

هیرقەهیرقە: دەنگی گریان، فڵقوهوڕی گریان، هەنیسك‌دان ف هِق‌هِق گریه.

هێرْك: ۱) گاشـەبەرد، کەڤری مەزن؛ ۲) ئەسپابی ناو ماڵ؛ ۳) هەرزاڵ، پێڕك؛ ۴) دەشتایی پچوُکی ناو چیا ف ۱) صخره، خرسنگ؛ ۲) اثاثیهٔ منزل؛ ۳) جای رختخواب در منزل؛ ۴) دشت کوچك محصور در میان کوهها.

هێڕك: ۱) ورگ؛ ۲) جیکڵدانەی مەل ف ۱) شکمبه؛ ۲) چینه‌دان پرنده.

هێرکول: باوەشێن ف بادبزن.

هێرکە: دەخڵی نیوەکوتراو ف غلّهٔ نیمکوب.

هیرگام: سێ باز هاویشتن ف پرش سه‌گام.

هیرگام‌پەرایش: پەڕینی سێ‌باز ف پرش سه‌گام.

هیرگوُش: شەنەی سێ‌حاچە ف افشون سه دندانه.

هێرگیز: هەرگیز، بەهیچ کلۆجێ ف هرگز.

هیرلا: سێ‌قات، سێ‌توێ ف سه‌لایه.

هیرلەت: سیانە بە زگێك، شنگڵەبەرەکەتەی سیانە ف سه‌قلو.

هیرْن: سێهەم ف سوم.

هیرنا: سیانی تریش ف سه‌تای دیگر.

هێرناییـنە: کڕین، سەنن ف خریدن.

هێرنگ: هێڵەگ، مۆخڵ ف الك.

هیرنە: ۱) سێهەم؛ ۲) سێهەمینەکە ف ۱) سوم؛ ۲) آن سومی.

هیرو: ۱) هەڵوُژەڕەشە، ئاڵوبخارا؛ ۲) هەرمەڵە، هێروٚ ف ۱) آلو بخارا؛ ۲) گل ختمی.

هیروٚ: هێروٚ، گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ، هەڵمەڵە ف گل ختمی.

هێروٚ: ۱) هەرمـەڵـە، هیرو؛ ۲) لەو گونـدانـەی کوردستـانە کە بەعسی کاولیان کرد ف ۱) گل ختمی؛ ۲) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هێڕوٚ: ئەی گێژ، ئەی وڕ، کاورای گێژ ف ای گیج، ای سراسیمه.

هێروشك: هەرمێشك ف چنگال، ترید نان در روغن.

هیروٚگ: زەردەلی، قەیسی، مژمژ، شەلانی، شێلانی، شێلانە ف زردالو.

هێروگه: هەڵوژە، هەڵوچە، عەلوکە ف آلوچە.

هێ‌ڕۆن: نیمرو، خاورۆن ف نیمرو.

هێروە: ۱) بۆ ئێرە؛ ۲) بە ئێرەدا ف ۱) بە اینجا؛ ۲) از اینجا.

هیرە: ۱) وردە، ورتکە؛ ۲) لیر، زیپکەی درێژوکەو پۆرگ لە پێست؛ ۳) سێ ف ۱) خورده، ریزه؛ ۲) کهیر؛ ۳) عدد سه.

هێرە: ۱) ئێرە، ئەگرە، هێر؛ ۲) قەرنیز، ریزەخشتێ کە زۆپتر لەسەر هیمو گوێ‌بانـان دادەنـرێ؛ ۳) توژینەوە، لێ‌کۆڵینەوە؛ ۴) ژووری پیاوان بۆ میوانان، دژی هندرو، وەتاغی دەرێ ف ۱) اینجا؛ ۲) هره، ردیف آجر برجستهٔ لب بام؛ ۳) پژوهش؛ ۴) اتاق مهمانخانهٔ مردانه. بیرونی.

هێڕە: ۱) دەنگی بەقەوی بزن؛ ۲) خێسە، بە سیلەی چاو تماشاکردن؛ ۳) وتەی توڕەبونی شوان لە پەز ف ۱) صدای بلند بز؛ ۲) نگاه با گوشهٔ چشم؛ ۳) کلمهٔ همراه با نهیب چوپان بر گله.

هیرەبهیرە: سێ‌سێ ف سەتا سەتا.

هیرەچن: هورك‌درون ف ریزدوختن.

هیرەس: دوجار پازده، سی، سێ‌جار دە ف عدد سی.

هیرەسن: سیهەمین، دانەیێ دوای بیست‌ونۆیەم ف سی‌ام.

هیرەسەی: سێسەت، سێ‌چەلان سەت ف سیصد.

هیرەڤەتەنە: لیر لەلەش‌هاتگ ف کهیر بر تن زده.

هێرەق: هەستان‌و ڕەپ‌بونی کیر، ئێرەق ف راست شدن آلت تناسلی.

هێرەقە: باسکی ئامور ف بازوی بلندخیش.

هێرەکەر: توژێن، پشکن، لێ‌کۆڵەرەوە ف پژوهشگر.

هێرەوە: ۱) بۆ ئەم‌لایە، هێروە؛ ۲) لەم‌لایەوە ف ۱) به این سو؛ ۲) از این سو.

هیرهیر: حیلکەحیلك، تریقەتریقی خەنین ف قهقههٔ خنده.

هێڕهێڕ: دەنگەدەنگی بزن ف صدای متوالی بز.

هیرەهیر: حیلەحیلی ئەسپ ف شیههٔ پیاپی اسب.

هێڕەهێڕ: هێڕهێڕ ف صدای پیاپی بز.

هێری: زەوینی زورکانی بەکەندو لەند ف زمین ناهموار.

هێرێ: ۱) ئێرە؛ ۲) سیان، دوان‌و یەك ف ۱) اینجا؛ ۲) سەتا.

هێڕی: ۱) خوێڕی؛ ۲) گێژی؛ ۳) گێڕی، سمـــت‌خواری ف ۱) آدم بیکاره وبی‌ارزش؛ ۲) گیج هستی؛ ۳) با سنت کج است.

هێڕێ: وتەیەکە بەمانا بڕۆ لاچۆ، گوم‌بە ف بروگمشو، هری.

هیریاڵ: هیر بار، ئیر بار، هەوڕ، ئامان، قاپ‌و قاچاغ ف ظروف خانگی.

هیرێس: سێزده، سیانزە، دەو سێ ف سیزده.

هیرێسەی: هیرەسەی، سێ‌چەل سەت ف سیصد.

هیرێ‌مێنا: سیهەمین ف سی‌ام.

هیرین: سێهەم، هیرن ف سوم.

هێڕین: حیلەی ئەسپ ف شیههٔ اسب.

هێڕین: ۱) دەنگ‌بڵندکردنی بزن: (ئەو بزنە دەهێڕێنێ بزانە چیەتی)؛ ۲) هاڕین، وردکردنی دەخڵ لە ئاش یان بە دەستاڕ؛ ۳) کون دەدیوارکردن وەك کونەمشك؛ ۴) کونی جێ‌کرم ف ۱) صدابرآودن بز؛ ۲) آرد کردن؛ ۳) سوراخ در دیوار تعبیه‌کردن؛ ۴) سوراخ جای کرم در زمین یا درخت.

هیرینە: سێهەم، هیرنە، سێهەمینەکە ف سوم.

هیریە: ۱) هەوجـاڕی لەداری بێ‌گاسن کە نوکـەقـەڵانگەکەی کاری گاسنی دەکرد؛ ۲) سێ ف ۱) نوعی خیش قدیمی بدون گاوآهن؛ ۲) عدد سه.

هیریەس: سێزده ف سیزده.

هیرێ‌یەن: سێهەمین ف سومین.

هیز: ۱) ترسـەنـۆك؛ ۲) حیز، گاندەر؛ ۳) خیگ، دەفری ڕۆن‌و پەنیر لە پێستـە، هیزە ف ۱) ترسـو؛ ۲) خودفـروش. کونی؛ ۳) خیك. ظرف روغن و پنیر از پوست حیوان.

هێز: ۱) وزە، قەوەت، تاقەت، تابشت؛ ۲) دەستەی هەزارکەسی لە سپا ف ۱) نیرو، توان، قوّت؛ ۲) هنگ ارتش.

هیزا: گیایەکی بۆن‌خۆشی کێوی‌یە ف گیاهی است خوشبو از تیرهٔ نعناع.

هیزاتی: حیزایەتی، ترسەنۆکی، خوێڕیەتی ف ترسویی، بُزدلی.

هیزاد: جبەیەکی ژنانەی ئاوداوێنە کە سەرشانی بە گوڵابەتون دەچندرێ ف نوعی بالاپوش زنانه.

هێزان: زۆر بەهێز، بەتاقەت، بەقەوەت ف نیرومند، توانا.

هیزانکـابنێتی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هیزانکێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هێزدار: بەتاقەت، بەقەوەت ف توانا.

هێزدان: بەهێزکردن، وزەپێدان ف توان بخشیدن.

هیزر: فکر، بیر ف فکر، یاد.

هیزرە: سەکۆی لە دارو تەختە بۆ پێستەو کوندە لەسەردانان ف سکوی چوبی جای خیك.

هێزگرتنەوە: بوژانەوە ف نیروبازیافتن.

هێزم: ئێزنگ، سوتەمەنی ف هیزم.

هێزنك: وزەدەر ف تقویت کننده، توانبخش.

هێزنگ: ئێزنگ ف هیزم.

هیزۆپ: ۱) ناوی کێوێك‌و گەڵیەکـە؛ ۲) لەو گونـدانەی کوردستانە کە بەعـسـی کاولـیان کرد ف ۱) نام کوهی و درّه‌ای؛ ۲) روستـــایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هێزۆك: جۆلانەی گوریس ف تاب تاب‌بازی.

هێزۆکانێ: لەجۆلانە نیشتن ف درتاب نشستن.

هیزە: ۱) خیگەی بەتوکەوە؛ ۲) جۆرێ زگچون؛ ۳) باکردن، ئەستوربون ف ۱) خیك‌مودار؛ ۲) نوعی اسهال؛ ۳) آماس.

هیزەکە: پیاوی حیز ف مخنّث.

هیزەکی: کاری حیزانە ف اخلاق مخنّثان.

هیزی: دوێ، دوێنێ، دوێکە: (هیزی‌شەو، هیزی‌ڕۆ) ف دی.

هێزیانەوە: هێزگرتنەوە، بوژانەوە ف نیروبازیافتن.

هێزیکە: دوێنێ ف دیروز.

هیزێنی: هیزاتی، خوێڕیەتی ف ترسویی، بیکارگی.

هێژ: ١) تائێستەش: (**هێژ** نەهاتی‌یە)؛ ٢) خۆی، ئەو بۆخۆی؛ ٣) نرخ، بایی؛ ٤) هێشتا: (بێژم دە بۆست بەرف هاتی‌یە **هێژ** بێترە) ف ١) هنوز، تاکنون؛ ٢) خودش؛ ٣) قیمت؛ ٤) بازهم، هنوزهم.

هێژا: ١) تائێستـــەش؛ ٢) زۆر بەنـرخ؛ ٣) هەڵکـەوتـە، بەرکـەتی؛ ٤) نرخ‌هێنـان: (ئەڤ بزنە چەند **هێژایە**؟) ف ١) هنوز؛ ٢) ارجمند؛ ٣) شایستە و لایق؛ ٤) ارزیدن، ارزش داشتن.

هێژان: ١) بەرانبـەر بەنـرخ‌بوون؛ ٢) هەژان، ڕاژان؛ ٣) دنـە، هانە؛ ٤) هێشتان ف ١) ارزیدن؛ ٢) جنبیدن بە اطراف؛ ٣) تحریك، تشجیع؛ ٤) هنوز.

هێژاندن: ١) هەژاندن، ڕاژاندن؛ ٢) دنەدان، هانەدان؛ ٣) نرخ بۆدانان، قرساندن ف ١) جنبانیدن؛ ٢) برانگیختن؛ ٣) ارزیابی کردن.

هێژایە: ١) ئەوەندە دێنێ؛ ٢) زۆر بەنرخە؛ ٣) شیاوی ئەوەی هەیە ف ١) می‌ارزد؛ ٢) ارزشمند است؛ ٣) شایستگی دارد.

هێژایی: ١) بەنرخی؛ ٢) شیاوی ف ١) ارزشمندی؛ ٢) شایستگی.

هێژدە: دەو هەشت، هەژدە ف هیجدە.

هێژدەهەم: هەژدەهەم ف هیجدهم.

هێژدەهی: هێژدەهەم ف هیجدهم.

هێژم: ١) بۆخۆم؛ ٢) خودی خۆم ف ١) برای خودم؛ ٢) خودم شخصاً.

هێژمارتن: هەژمارتن، بژارتن، ژماردن ف شمردن.

هێژیر: هەنجیر، هەژیر ف انجیر.

هێژیرکێ: لەو گونـــدانـــەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

هیس: وتەی بێدەنگ‌کردن، وس، وست ف هیس، بی‌صدا.

هێس: ١) هێز، تاقەت، توان؛ ٢) مل‌خوار ف ١) نیرو، توان؛ ٢) گردن کج.

هیسا: بەش، پشك، پاژ ف بخش، قسمت.

هێسا: ١) ئێستە، هێژ، تا ئێستەش؛ ٢) ئاسوودە، ڕەحەت ف ١) تاکنون، هنوز؛ ٢) آسودە، راحت.

هێسان: ١) هاسان، دژی دژوار؛ ٢) تا ئێستەش ف ١) آسان؛ ٢) هنوز.

هێساندن: کار هاسان‌کردن، گەیاندنە سانایی ف کار را آسان کردن.

هێسانی: هاسانی، ئاسانی، سانایی ف آسانی، سهولت.

هێسایی: ١) ئاسوودەیی؛ ٢) ئارامی ف ١) آسایش؛ ٢) آرامی.

هێستا: ١) تا ئێستەش؛ ٢) ئێستە، هەر لەجێ ف ١) هنوز؛ ٢) اکنون.

هێستاکانێ: هێستا ف نگا: هێستا.

هێستاکونێ: هێستا ف نگا: هێستا.

هێستاکینێ: هێستا ف نگا: هێستا.

هێستـر: ١) ڕۆندك، فرمێسك، ئەسر، ئەسرین، ئەشك؛ ٢) ئێستر، قاتر، قانتر ف ١) اشك؛ ٢) استر.

هێسترانی: جووتەهاویشتن ف لگدپرانی.

هێسترسوار: قانترسوار ف قاطرسوار.

هێسترڤان: قاترچی، ئاگاداری ئێستران، قانترلەوەڕێن ف قاطرچران.

هێستك: پێشە، ئێسقان، سخان ف استخوان.

هێستی: هێستك ف استخوان.

هیسر: کەندوی بەشوڵ‌تەنراو ف کندوی غلّە تنیدە از ترکە.

هێسر: ئێستر، قانتر ف استر.

هێسك: پێشە، هێستك ف استخوان.

هیسسەت: وەج، ئابڕو ف حیثیّت.

هیسل: هیسر، کەندوی چەپەر ف نگا: هیسر.

هێسل: گوشینگە ف معصرە.

هێسن: ١) ئاسن، هەسن؛ ٢) ماك، ڕەگەز ف ١) آهن؛ ٢) مادە، گوهر.

هێســوون: سوون، بە هەسـاندا هێنان ف برفسان ساییدن.

هیسەر: هەمار، عەنبار ف انبار.

هیسێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

هێسیر: ١) ڕۆنـدك، هێستـر، ئەسـر، ئەشـك، ئەسـرین، فرمێسك؛ ٢) یەخسیر، دیل ف ١) اشك؛ ٢) اسیر.

هیش: ١) ئازووقەی هەڵگیراو لە ماڵدا: (دانەوێڵەمان کردە **هیشخان**)؛ ٢) خاکی بەڕەنگی تایبەتی، گڵەسوورە، گڵەزەرد ف ١) بنشن و آذوقە؛ ٢) خاك رنگی.

هێش: ١) هەوجـاڕ، ئامـوور؛ ٢) وتـەیەکـە بۆ گێڕانەوەو ڕاگرتنی ئاژەڵ: (**هێش** بزنی خاوەن‌مردی)؛ ٣) قەراخ‌ئاو، کەنارئاو، بەستێن، بەستۆڕە: (دبێن قارس **هێشـا** بەحرێ‌یە)؛ ٤) هۆش، ئاوەز؛ ٥) تا ئێستەش: (ژ ددانان حەپەحەپە پیرەمێر **هێش** حەسەپە) ف ١) خیش؛ ٢) کلمەای برای بازایستاندن حیوان؛ ٣) کرانە. کنار آب؛ ٤) هوش؛ ٥) هنوز.

هیشار: سەرپۆشی ژنانە ف روسری.

هیشت: وشت، هێی ف آهای.

هێشـت: ١) ڕای‌گرت، هێشتی، هێشتی‌یەوە؛ ٢) وازی لێ‌هێنـا ف ١) نگهداشت؛ ٢) بەحال خود رها کرد.

هێشتا: تائێستەش ف هنوز.

هێشتاکانێ: هێشتا ف هنوز.

هێشتاکو: هێشتا ف هنوز.

هێشتاکونێ: هێشتا ف هنوز.

هێشتاکینێ: هێشتا ف هنوز.

هێشتان: ١) هێشتا؛ ٢) ئێوە لێ‌گەڕان: (بۆ **هێشتان** بچێ؟) ف ١) هنوز؛ ٢) گذاشتید.

هێشتانەکێ: هێشتا ف هنوز.

هێشتانێ: هێشتا ف هنوز.

هێشتر: وشتری مێوە، مێچکەحوشتر ف اشتر مادینە.

هێشترسوار: حوشترسوار ف شترسوار.

هێشترڤان: سارەوان، سالوان، وشترەوان ف ساربان.

هێشتن: ١) ڕێگەدان، ئیجازەدان. *کە ڕابردوی هەیەو بۆ ئایندە ناگوترێ*: (**هێشتی** بچم)؛ ٢) لەدوای پێشگری «ڕا» بەمانا درێژکردنەوە: (بانگی

ڕاهێشت، گوریسی ڕاهێشت)؛ ۳) لەپاش پێشگری «دا» واتا: بەرەوخوارکردنەوە: (گوریسی بۆ داهێشت پێی سەرکەوێ)؛ ۴) ڕاگرتن‌و دەست‌لێ‌نەدان: (دەستارەکەی جێ‌هێشت، هەر لەوجێگە هێشتی، ئاوا **هێشتن** باش نیە) ف ۱) اجازەدادن؛ ۲) پس از پیشوند «ڕا» به معنی درازکردن؛ ۳) بعد از پیشوند «دا» به معنی روبەپایین دراز کردن؛ ۴) هشتن، باقی گذاشتن.

هێشتنەوە: ۱) ڕاگرتن؛ ۲) باقی‌هێشتن ف ۱) نگهداشتن؛ ۲) باقی گذاشتن.

هێشخان: وچخانە، خەڵوەتی، ژوری کەل‌وپەل‌و ئەرزاق ف پستو، انبار آذوقه.

هێشرمە: هاشرمە ف رانکی.

هیشك: ۱) وشك؛ ۲) ڕەق ف ۱) خشك؛ ۲) سفت، سخت.

هێشك: کێشك ف نگهبانی.

هیشکارە: داری وشك‌و گەندەڵ ف درخت خشك و پوسیده.

هیشکانی: بەژ، وشکانی ف خشکی، برّ، مقابل دریا.

هیشکایی: ۱) هیشکانی؛ ۲) وشکی ف ۱) نگا: هیشکانی؛ ۲) خشکی، مقابل تری.

هێشکایی: ۱) وشکی؛ ۲) ڕەقی ف ۱) خشکی؛ ۲) سفتی، سختی.

هێشو: ۱) وشی ترێ؛ ۲) گوڵی دەغڵ ف ۱) خوشهٔ میوه؛ ۲) خوشهٔ غلّه.

هێشوکردن: دەسگ‌و گوڵ‌کردن، گوڵ‌چنینەوە ف خوشه‌چینی.

هێشوگەر: گوڵچین ف خوشه‌چین.

هێشە: ۱) ئامور، ئەسپابی جوت؛ ۲) جارێك کێڵان: (شوەکە دوهێشەبە) ف ۱) خیش؛ ۲) یکبار شخم زدن.

هیشەت: هەیشەت ف نگا: هەیشەت.

هێشەماڵ: خێشك ف مالهٔ شخم صاف کن .

هیشی: ۱) کەنار، قەراخ، قەراغ؛ ۲) گوڵینگەی شوڕەوەبوگ لە چادر، هێشی ف ۱) کنار؛ ۲) منگولهٔ آویزان خیمه.

هیشێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هێشی: ۱) گوڵینگەی شوڕی خێوەت‌و چادر؛ ۲) وشی ترێ؛ ۳) کڕێوە، باکوت؛ ۴) گوریسی زۆر ئەستور، کەندری زۆر قایم‌و ئەستور ف ۱) منگولهٔ آویزان خیمه؛ ۲) خوشهٔ میوه؛ ۳) کولاك؛ ۴) ریسمان کلفت.

هێشیر: یەخسیر، دیل، هیسیر ف اسیر.

هێشیرێنی: دیلیەتی، یەخسیری ف اسارت.

هیشیك: ۱) کوڕو کوزی هەڵپەڕکێ؛ ۲) سەردەستەی سەماکەران؛ ۳) شاڵاو، پەلامار ف ۱) حلقهٔ رقص؛ ۲) پیشاهنگ رقّاصان؛ ۳) حمله.

هێشین: ۱) کەوە، هەشین؛ ۲) کەسك، سەوز ف ۱) کبود؛ ۲) سبز.

هێف: تماشا، ڕوانین: (**هێف** کرێ واتا: بڕوانە) ف نگاه.

هێف کرن: ڕوانین، تماشاکردن ف نگاه کردن.

هێف کرێ: بڕوانە ف نگاه کن.

هیفگە: نێفەك، نێفوك ف خشتك شلوار.

هێفەل: کەفەڵ، کەفەل، لاڕان، سمت ف کفل، باسن.

هیڤ: هەیڤ، مانگ ف ماه.

هێڤ: هێف، تماشا، ڕوانین ف نگاه.

هیڤاپڕ: مانگی چاردە ف بدر، ماه شب چهارده.

هیڤاتژی: مانگی چاردە ف بدر.

هیڤاختن: درونەوە، چنینەوەی شتی دڕیاگ، وەدرون، درۆتن: (دهیخێڤە) ف رفوکردن.

هیڤار: ئێوارە ف عصرهنگام.

هیڤارە: هیڤار ف عصرهنگام.

هیڤاری: لە ئێوارەدا ف درهنگام عصر.

هیڤاستن: چنینەوەی بە تەقەل کە دیارناکا ف رفو کردن.

هیڤاشتن: هیڤاستن ف رفوکردن.

هیڤ‌دەرکەتن: مانگ‌هەڵاتن ف طلوع ماه.

هیڤ‌چوئاڤا: مانگ ئاوابو ف ماه غروب کرد.

هێڤر: نشیمەن، جێگەی لێ‌ژیان ف جای زندگی، زیستگاه.

هێڤڕ: هێڕان، هاڕین ف آردکردن.

هێڤڕان: باراش، زمهەڕ ف بار آسیاب، غلّهٔ آسیاب.

هێڤراندن: پەنادان‌و بەخودان‌کردن ف پناه دادن.

هڤرست: هەڤرست، دارێکە ف درختی است.

هێڤس: نەخش ف نقش.

هێڤساندن: نەخشاندن ف منقوش کردن.

هێڤشاندن: کۆتایی‌کردن، پاش‌کەوتن ف قصور، کوتاهی کردن.

هێڤشهان: دەم‌بەسەرچون: (وەرزی مە **هێڤشها**) ف گذشتن موسم.

هێڤشین: بەسەرچونی کاتی بێستان‌و تەڕەکاری ف پایان موسم صیفی‌کاری.

هێڤشینگ: چێڵی قسر کە گوێلك هەر دەیمژێ‌و شیر دەدا، کۆندۆ ف حیوانی که برای سال دوم بچهٔ خود را شیر دهد.

هێڤك: ۱) مانگیلە، هەیڤك، مانگی یەکشەوە؛ ۲) پینەی کونی چەرم‌و پێستە گرتن بە داروکە ف ۱) هلال؛ ۲) سوراخ چرم را با چوب گرفتن.

هێڤ کرن: ڕوانین، تماشاکردن ف نگاه کردن.

هێڤکرێ: بڕوانە ف نگاه کن.

هێڤ کەتی: جۆرێ نەخۆشی چاو ف نوعی بیماری چشم.

هێڤ کەمێ: تماشای کەم، بی‌ڕوانمێ ف نگاهش کنم.

هێڤ کەنێ: بڕواننێ، تماشای کەن ف نگاهش کنید.

هیڤ گرتن: گیرانی مانگ ف خسوف.

هێڤۆژە: دنەدەر، هانەدەر ف محرّك.

هیڤەرون: مانگەشەو، تاڤ‌هەیڤ ف مهتاب.

هێڤی: ۱) هومێد، ئاوات؛ ۲) تکا، ڕەجا، ئەرجو ف ۱) امید، آرزو؛ ۲) شفاعت، خواهش.

هێڤی‌بڕین: ناهومێدبون ف ناامیدشدن.

هێڤی‌بون: بەئاوات‌بون، بەتەمابون ف امیدواربودن.

هێڤیدار: ۱) ئاواتەخواز؛ ۲) بەهومێد ف ۱) آرزومند؛ ۲) امیدوار.

هێڤی کرن: ۱) تکاو ڕەجاکردن؛ ۲) ئاوات‌خوازتن ف ۱) تمنّا و خواهش کردن؛ ۲) آرزو داشتن.

هێڤی‌مان: به هومێدەوه چاوەنوڕی کردن: (**ئەم لهێڤیاتەمان**) ف امیدوارانه منتظر بودن.

هێڤێن: هەوێن، ئامیان ف مایهٔ پنیر و ماست.

هێق: ۱) حێق، گەڕانەوەی ئاوی داوەستاو؛ ۲) دەنگی بەرلەڕشانەوه؛ ۳) ڕشانەوه ف ۱) برگشتن آب راکد؛ ۲) تهوّع؛ ۳) قی.

هیقایەت: هەقایەت، حیکایەت، چیرۆك ف داستان.

هێقم: ۱) قایم‌و پتەو؛ ۲) زەبەلاح ف ۱) محکم و استوار؛ ۲) تنومند.

هیك: لەپڕ، نکاو ف یکهو، ناگهانی.

هێك: ۱) خا، هێ؛ ۲) ڕەقایی گون ف ۱) تخم پرنده؛ ۲) بیضه.

هیکا: لەپڕێکا، گوزو گومەت ف ناخودآگاه.

هێکـار: ۱) فێرکـەر، فێرکـار؛ ۲) فێرەکـار، کارنـاس ف ۱) آموزنده، آموزگار؛ ۲) کارشناس، تعلیم دیده.

هێکانە: پیتاك‌و باجی ئاغا له هێلکان ف بهرهٔ مالکانه از تخم‌مرغ.

هێکانی: گەمەی هێلکەشکێنه ف بازی تخم‌مرغ شکنی.

هیکایە: سەرگوروشته، نەزیله ف حکایت.

هێکدان: قونەجوڕەی باڵداری هێلکەکەر ف تخمدان پرندهٔ تخمگذار.

هێك‌شکاندن: هێلکەشکێنه ف بازی تخم‌مرغ شکنی.

هێ کرن: ۱) فێرکـردن، هوین کرن؛ ۲) هێلکه‌کردن، هێگ‌کرن ف ۱) یاددادن؛ ۲) تخم گذاشتن.

هێکرۆن: نیمرو، خاوڕۆن ف نیمرو.

هێك کرن: خادانیان، هێلکه‌کردن ف تخم گذاشتن.

هێك‌ماسی: گەرای ناو زگی ماسی ف تخمك درون شکم ماهی.

هێك‌وڕۆن: نیمرو ف نیمرو.

هێ کەر: هێکار، فێرکەر، مامۆستا، سەیدا ف آموزگار.

هێکەڕۆن: هێ‌ڕۆن، هێلکەوڕۆن ف نیمرو.

هێکەل: لەتەرزی هێلکه ف بیضوی.

هێکی: جوڵایی ف بافندگی.

هێکێ گون: هێلکه‌گون ف بیضهٔ نرینه.

هێگ: هێك، خا، هێلکه ف تخم پرنده.

هیگا: موچە، کێڵگه ف مزرعه، کشتزار.

هێگا: موچە، مەزرا، کێڵگه، هیگا ف مزرعه.

هێگن: پێ‌وێران، دەرۆست‌هاتن ف حریف کسی شدن، از عهده برآمدن.

هێگنی: ۱) هێژایی، شیاوی؛ ۲) لێهاتوویی ف ۱) لیاقت؛ ۲) قابلیّت.

هیل: ۱) ڕەنگی قاوەیی ئاچـوخ؛ ۲) حیلەی ئەسپ؛ ۳) حولی، لوس‌و ساف ف ۱) رنگ قهوه‌ای روشن؛ ۲) شیههٔ اسب؛ ۳) صاف و لیز.

هێل: ۱) حێل، دەنکێکی بۆن‌خۆشـه؛ ۲) پاشگـرێکه بەمانا کەسێ که هێشـتن کاریەتی؛ ۳) مەیدانی جەنــگ؛ ۴) خوار، لار، چەوێل؛ ۵) شەڕنامه؛ ۶) جەنگە، هەڕەت؛ ۷) دارێکی لێڕەواره؛ ۸) درم، پەتا، ئازار، هال؛ ۹) هێز، وزه؛ ۱۰) بەکـۆمـه ڕۆین بۆ ڕاوی مەل‌و ماسی: (چونه هێلا کەوا)؛ ۱۱) جۆرێ تەڵه؛ ۱۲) لا، ئالی، تەرەف؛ ۱۳) هاوێردۆر، هەمولا؛ ۱۴) جەغز؛ ۱۵) زۆر، زەحف: (ئەو هێك **هێل** کولاوه)؛ ۱۶) ناو چەقی کۆزی هەڵپەڕکێ ف ۱) دانهٔ خوشبوی هِل؛ ۲) پسوند به معنی گذارنده؛ ۳) میدان جنگ؛ ۴) کج و ناهموار؛ ۵) جنگنامه؛ ۶) موسم، اوان؛ ۷) درختی است جنگلی؛ ۸) بیماری عمومی؛ ۹) نیرو، توان؛ ۱۰) شکـار دسـته‌جمعی پرنده و ماهی؛ ۱۱) نوعی تله؛ ۱۲) طرف، سو؛ ۱۳) دوروبر، همهٔ اطراف؛ ۱۴) دایره؛ ۱۵) بسیار؛ ۱۶) مرکز دایرهٔ رقص دسته‌جمعی.

هێڵ: ۱) خەتی جووت؛ ۲) پاشگری بەواتا: کەسێ که هێشتنەوه دەکا؛ ۳) مەیدانی شەڕ، شەڕگه ف ۱) شیار شخم؛ ۲) پسـونـد فاعلی هشتن، گذارنده؛ ۳) میدان جنگ.

هیلا: ۱) بەجێی‌هێشت؛ ۲) لێی‌گەڕا ف ۱) جاگذاشت؛ ۲) گذشت کرد.

هیلاك: ۱) مانـدو، شەکـەت، خەسـه؛ ۲) بقه، خەتەر؛ ۳) نەخۆشێ که لەمردن نزیك بێ ف ۱) خسته؛ ۲) خطر؛ ۳) بیمار بدحال.

هیلاك‌بوون: ۱) شەکـەت‌بوون، ماندوبوون؛ ۲) مردن ف ۱) خسته‌شدن؛ ۲) به هلاکت رسیدن.

هیلال: ۱) مانگیله، هەیڤـك، هێڤـك، مانگی یەکشـەوه؛ ۲) چیلکـەی دان‌ئاژن ف ۱) هلال ماه؛ ۲) خلال دندان.

هیلالی: تاق، سەردەروازەی بەتاق دروست‌کراو ف طاق سر در ورودی.

هێلام: ۱) هێشتم؛ ۲) جێم‌هێشت ف ۱) اجازه دادم؛ ۲) جاگذاشتم.

هێلامازیا: هەڕەتی مازوان ف موسم مازوچینی.

هێلان: ۱) لانـه، ماڵی باڵدار؛ ۲) هێشتن؛ ۳) گوم‌کردن؛ ۴) جوڵانەی گوریس ف ۱) آشیانه؛ ۲) هشتن، گذاشتن؛ ۳) گم کردن؛ ۴) تاب تاب‌بازی.

هێڵان: ۱) هێشتن، جێ‌هێشتن؛ ۲) هێشتن، ئیجازەدان ف ۱) هشتن؛ ۲) اجازه‌دادن.

هێلاندش: ونی، گومی، وندایی ف گمی، گم بودن.

هیلاندن: هاوارکردن له ئەسپەوه، حیلاندن ف شیهه کشیدن.

هێلاندن: ۱) هێشتن؛ ۲) گوم‌کردن ف ۱) هشتن؛ ۲) گم کردن.

هێلانه: لانه، لوونه، ماڵی پەڕنده، هێلین ف آشیانه.

هێلانەدۆزە: گەڕانی مامر بۆ جێگەی هێك‌لێ‌کرن ف جستجوی مرغ خانگی برای جای تخمگذاری.

هێلانەدۆزی: هێلانەدۆزه ف نگا: هێلانەدۆزه.

هێلانەشێوان: برێتی له ئاوارەو تەرەبوون ف کنایه از آواره و بینواشدن.

هێلانەك: جوڵانەی نەخۆش‌و منداڵ ف ننو.

هێلانەواز: لوونەواز، هێلانه لێ‌تێکچووگ ف کنایه از بینوا و آواره.

هێلانین: هەڵ‌هێنان، بڵندکردن ف بلندکردن.

هیلاو: ۱) پاك‌و خاوێن؛ ۲) ڕووت‌و بێ‌جلك؛ ۳) ڕەسەن‌و نەجیم‌زاده ف ۱) پاك و تمیز؛ ۲) لخت و عریان؛ ۳) اصیل و نجیب‌زاده.

هیلاویستن: هەڵاوەسین ف آویختن.

هێل‌پسینگ: گیایەکه ف گیاهی است.

هێڵت: دەهێڵێتەوه ف باقی می گذارد.

هێلشتن: هێڵان، ڕاگرتن ف هشتن، نگهداشتن.

هیلك: ١) جەرگ و ناو، دڵ و جەرگ و گورچیلە، مێلاك؛ ٢) خەسو؛ ٣) حیلکە، دەنگی بەرزی پێکەنین، قاقا، تریقە [ف] ١) دل و جگر و قلوه؛ ٢) مادرزن و مادرشوهر، مادر همسر؛ ٣) هرهرخنده.

هێلك: ١) هێك، هێ، خا؛ ٢) جۆلانەی گوریس [ف] ١) تخم پرنده؛ ٢) تاب تاب‌بازی.

هێلکال: مەنجەنیق، ئامرازێکی شەڕی کەونارایە [ف] منجنیق.

هیلکان: حیلکانەوە، بەتریقە خەنین [ف] هرهر خندیدن.

هێلکان: ١) لەجۆلانە نیشتن؛ ٢) هێلکال، مەنجەنیق [ف] ١) در تاب نشستن، تاب‌بازی؛ ٢) منجنیق.

هێلکاندن: ڕاژاندن لە جۆلانەدا [ف] نوسان دادن در تاب.

هێل کردن: ورد لێ ڕوانین [ف] به دقّت ملاحظه کردن.

هیلکوهوڕ: قاقا پێکەنین [ف] هرهر خندیدن.

هیلکە: ١) حیلکە، تریقە؛ ٢) هێك، خا [ف] ١) صدای خنده؛ ٢) تخم پرنده.

هێلکە: هێك، هێگ، خا، هێ [ف] تخم پرنده.

هێلکەچێژتن: هێك لەددران‌دان بۆ ئەزموونی ڕەقی و نەرمی [ف] استحکام تخم‌مرغ را با دندان آزمودن.

هێلکەدان: قونداغی مریشك، جێگەی هێلکە لە زگی مریشكدا [ف] تخمدان مرغ.

هێلکەڕۆن: هێك‌ڕۆن، هێ‌ڕۆن [ف] نیمرو.

هێلکەڕێوی: گیایەکە تۆمەکەی لە هێك دەکا [ف] گیاهی است.

هێلکەشکانێ: گەمەی هێك لێکدان لەسەر بردنەوە [ف] بازی تخم‌مرغ شکنی.

هێلکەشکێنە: هێلکەشکانێ [ف] بازی تخم‌مرغ شکنی.

هێلکەشەیتانۆکە: شەیتانۆکە [ف] حلزون.

هێلکەکەر: مریشکێ کە هێلکە دەکا [ف] مرغ تخمگذار.

هیلکەوڕۆن: هێ‌ڕۆن [ف] نیمرو.

هێلکەوڕۆن: هێ‌ڕۆن، خاوڕۆن [ف] نیمرو.

هیلکەهیلك: حیلکەحیلك، تریقەتریق [ف] هرهر خنده.

هیلکین: حیلکانەوە، بەقەو خەنین [ف] قاه‌قاه خندیدن.

هێلگ: ورگ، عور [ف] شکمبه.

هێلانە: لانە، لۆنە [ف] آشیانه.

هێلانێ: ١) جۆلانەی گوریس؛ ٢) هەڵپەڕکێی کیژۆڵان [ف] ١) تاب تاب‌بازی؛ ٢) رقص دختركان.

هێلم: ١) غەڕە، جۆرێ چریشی دارتاشان؛ ٢) پۆ، تیوەدان، فرێت [ف] ١) نوعی سریش نجّاری؛ ٢) پود قالیبافی.

هێلم کاری: کاری دارتاش بە هێلم [ف] کار با چسب نجّاری.

هێلمە: پۆ، فرێت [ف] پود قالیبافی.

هیلمەڕۆ: گای ڕەنگ‌قاوەیی ناوچاوسپی [ف] گاو قهوه‌ای پیشانی سفید.

هێلنج: هێق، دەنگی بەرلە ڕشانەوە، دەنگی ڕشانەوە [ف] تهوّع، صدای قی کردن.

هێلنج‌دان: حۆق کردن بۆ ڕشانەوە [ف] تهوّع، دل بهم آمدن.

هیلۆ: گیای ئەسپۆن، کەفکەفۆك [ف] گیاه چوبك.

هێلۆق: ١) نەخۆشی ئەندامانی شەرم، هالوق؛ ٢) تەرکی نێرینە، لوولەمیزی پیاو [ف] ١) نوعی بیماری آلت تناسلی؛ ٢) مجرای ادرار نرینه.

هێلۆل: گاڵتەجاڕ، گەپجاڕ [ف] مسخرهٔ مردم.

هێلۆن: ١) هێلانە؛ ٢) کالانی خنجەرو شیر [ف] ١) آشیانە؛ ٢) نیام خنجر و شمشیر.

هیلە: ١) حیلەی ئەسپ؛ ٢) فێڵ، حیلە؛ ٣) لاوازی لەهێزو توان کەفتگ [ف] ١) شیههٔ اسب؛ ٢) نارو؛ ٣) لاغر بی‌رمق.

هێلە: ١) ڕاوی باڵدارو ماسی؛ ٢) ئامرازی سواڵەت ساف کردن [ف] ١) شکار پرنده و ماهی؛ ٢) ابزار سفال صاف‌کن.

هێلە: ١) هێك، هێ، خا، هێلکە، هێلك، هێگ؛ ٢) وتەی گەڕاندنەوەی کاجووت بۆ سەر خەت؛ ٣) مرقەی نێری: (**هێلەهێلی نێری**) [ف] ١) تخم پرنده؛ ٢) کلمهٔ بازگرداندن گاو سرشیار شخم؛ ٣) نوعی صدای شاك.

هیلەباز: فێڵباز، دەسبڕ، گزیکەر [ف] حیله‌باز، حقّه‌باز.

هێلەپەپە: کولێرەی هێلکە تێهەڵسواو [ف] گرده نان اندوده با زردهٔ تخم‌مرغ.

هێلەپەپێ: زەردێنەو ئاردی پێکەوە سوورەوەکراو [ف] زردهٔ تخم‌مرغ و آرد با هم سرخ شده.

هێلەساو: ساف کردنی سواڵەت [ف] صاف کردن سفال.

هێلەساودان: بە هێلە ساوینەوە [ف] با ابزار صاف کردن.

هێلەساوکردن: ساف کردن بە هێلە [ف] صاف کردن سفال با «هێله».

هێلەساوە: هێلەساو [ف] نگا: هێلەساو.

هێلەك: ١) جۆرێ تەڵە؛ ٢) سواپ، بەردی لووس و پان و بچووك [ف] ١) نوعی تله؛ ٢) سنگ پهن وصاف و کوچك.

هێلەکان: ١) بادەوەی گەمیە: (فەلۆکا مە بهێلەکانێ دچە)؛ ٢) جۆلانە هەردوو جۆری [ف] ١) بادبان؛ ٢) ننو، تاب.

هێلەکانی: ١) حیلانی، سەماو ڕەخسی کچۆڵان؛ ٢) لە جۆلانە نیشتن [ف] ١) رقص دختركان؛ ٢) درتاب نشستن.

هێلەگ: ئامرازی ئارددابێژتن [ف] الك، آردبیز.

هێلەگ بێژ: بە هێلەگ دابێژراو [ف] بیخته با الك.

هێلەگچی: کەسێ کە هێلەگ چێ دەکا [ف] الك‌ساز.

هێلەمارانێ: هێلکەشکێنە [ف] بازی تخم‌مرغ شکنی.

هێلەوایێ: بانگ کردن بۆ مەیدانی جەنگ [ف] ندا برای رفتن به میدان جنگ.

هێلەوە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هێلەوەی: کۆترەگایە [ف] کبوترچاهی.

هیلەهیل: حیلەحیل [ف] شیههٔ پیاپی اسب.

هیلەهیلك: هیلکەهیلك، تریقانەوە [ف] هرهر خنده.

هیل هێلەك: چەقەو گوڕەو زەنازەنا [ف] غوغا و همهمه.

هیلی: هاوێنه، عەینك، مریك، قوّدی، جام، قودیك ف آیینه.

هێلی: ۱) هێك، خا، هێ، هێگ، هێلك، هێلکە؛ ۲) ئاوێنـە ف ۱) تخم پرنده؛ ۲) آینه.

هێلیڤان: راوکە، رامك، مارکە ف نگا: مارکە.

هێلیڤانك: هێلیڤان ف نگا: مارکە.

هێلیان: هێلانە، لانە، لوّنە ف آشیانە.

هێلین: ۱) هێلانـە؛ ۲) هێلان، جێ‌هێشتن؛ ۳) گوم‌کردن؛ ۴) بریتی لە شەرمی ژن ف ۱) آشیانـە؛ ۲) هشتن، جاگذاشتن؛ ۳) گم کردن؛ ۴) کنایه از شرمگاه زن.

هێلینك: هێلانوکەی باڵداری پچوك ف آشیانهٔ پرندهٔ کوچك.

هیم: ۱) بناغە، خیم، بنچینەی خانو؛ ۲) بەردی زل، گاشە ف ۱) اساس، شالوده، زیر بنا؛ ۲) سنگ بزرگ.

هێم: ۱) هیم، خیم؛ ۲) خوّم، بوّخوّم؛ ۳) دێم، دەهێم؛ ۴) رەوشت‌و ئاکار؛ ۵) لا، نك، کن، ئالی ف ۱) اساس، شالوده؛ ۲) خودم؛ ۳) می‌آیم؛ ۴) روش و اخلاق؛ ۵) نزد.

هێما: ۱) ئیشارەت، عاشیرەت؛ ۲) هێشتان ف ۱) اشاره؛ ۲) هنوز.

هێمان: ۱) هێشتان؛ ۲) خوّمان؛ ۳) ماك، ماددە؛ ۴) سیایی فروّش ف ۱) هنوز؛ ۲) خودمان؛ ۳) عنصر، مادّه؛ ۴) فاکتور فروش.

هێمچ: بەرگ یان هەر قوماشێکی دازّراوی ونجڕونجڕ بوّگ، بزگوّر، تیتوّل ف پارچهٔ پوسیدهٔ پاره‌پاره.

هیمداد: ئاریکاری، کوّمەك ف امداد.

هێمدانەر: بناغەدانەر ف بنیانگذار.

هێمدانین: بناغەدانان ف بنیانگذاری.

هیملو: هەماری سوّتەنی، عەنباری ئێزنگ ف انبار هیمه.

هیممەت: ۱) پیاوەتی، چاکە؛ ۲) بڕیارو نەترسان ف ۱) مردانگی؛ ۲) تصمیم و قاطعیّت، همّت.

هی‌من: ئی‌من، شتی سەربەمن ف مال من، مربوط به من.

هێمن: ۱) ئارام، پشـو لەسـەرخـوّ؛ ۲) نازنـاوی شاعیری هەرەبەرزی هاوچەرخ بو کە لە سەرەتاکانی ساڵی ۱۳۶۵دا دنیای بەجێ‌هێشت ف ۱) آرام، شکیبـا؛ ۲) تخلّص شاعر بلندپایهٔ معاصر کرد که اوایل سال ۱۳۶۵ بدرود حیات گفت.

هێمنایەتی: دنیای ئارامو بێ کێشەو شەڕ ف آرامش، امنیّت، دنیای صلح.

هێمنایی: ئارامی ف آرامش.

هێمن بوُنەوە: پاش شێویان ئارام‌بوُن ف آرامش از سرگرفتن.

هێمن کردنەوە: ئارام‌کردنەوە ف آرامش دادن.

هێمنەتی: ئارامی ف آرامش.

هێمنی: ۱) لەسەرخوّیی؛ ۲) ئاسودەیی وڵات ف ۱) آرامی؛ ۲) امنیّت کشور.

هێمنیەتی: هێمنایەتی، هێمنایی ف نگا: هێمنایەتی.

هێموّ: ۱) داوێن‌پاك؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) پاکدامن؛ ۲) نام زنانه.

هێمە: ۱) لکەداری هەڵپەرتاوتە؛ ۲) ئێزنگ ف ۱) شاخه‌های هرس شده؛ ۲) هیمه.

هیمی: ۱) بناغەیی؛ ۲) بەردین ف ۱) اساسی؛ ۲) سنگی.

هیمێ: گونـدێکـە لە کوردستـان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هێمی: ۱) قوماشی زوّر ناسکی بەرگەنەگر؛ ۲) شێ، نم، تەڕایی زەوین ف ۱) پارچهٔ نازك کم دوام؛ ۲) نم، رطوبت.

هێمێ: ۱) داوێن‌پاك، هێموّ؛ ۲) ناوی ژنانە ف ۱) پاکدامن؛ ۲) نام زنانه.

هێمیتی: شێ، تەڕایی زەوی، هێمی ف نم، رطوبت زمین.

هێمـــین: ۱) رزاو، پواو؛ ۲) نم‌کێشـــاو، شێدار ف ۱) پوســیده؛ ۲) رطوبت‌زده، نم کشیده.

هین: ۱) دەم، کات، تاو؛ ۲) هی، ماڵی، تایبەتی: (ئەم‌کتێبە هین‌منە)؛ ۳) وانێك، تشت، واك، هەرامـە، هەنـوّکـە؛ ۴) فێر، هوّین، هەڤـوّت؛ ۵) زانست؛ ۶) های، هەواڵو خەبـەر؛ ۷) دەسا، دەی: (هین چێتر)؛ ۸) ئەوان؛ ۹) ئەوانە ف ۱) دم، لحظه؛ ۲) ویژه، منسوب به؛ ۳) چیز، آن چیز؛ ۴) تعلیم، آموزش؛ ۵) علم، دانش؛ ۶) آهای، خبر، خبردار؛ ۷) یاالله، ادامه بده؛ ۸) آنها؛ ۹) اینها.

هێن: ۱) پاشگری بەواتا: ئەوی دەهێنێ: (نان‌هێن، ئاوهێن)؛ ۲) ئاوها؛ ۳) ئەوەنـدە، هێنـد؛ ۴) کانی؛ ۵) ناوچـەیەکـە لای دیاربەکر ف ۱) پسوند به‌معنی آورنده؛ ۲) چنین؛ ۳) اینقدر؛ ۴) چشمه؛ ۵) ناحیه‌ای درکردستان.

هینا: ۱) هێنا، ئاورد؛ ۲) زانا، دڵوشیار، زوّر بەزەبر لە فێر بوُندا؛ ۳) هەر ئێستـە، نوّکـە، نهـوّ؛ ۴) دیسـان پتـر؛ ۵) بەمزوانـە، تازەگی: (هینا زەوجێ‌یە) ف ۱) آورد؛ ۲) آمـوزش دیده و ماهر؛ ۳) همین الآن؛ ۴) بازهم بیشتر؛ ۵) تازگی، به‌تازگی.

هێنا: هاورد، ئاورد: (نانی هێنا، کتێبی هێنا) ف آورد.

هێنان: هاوردن ف آوردن.

هێنانەبەر: پێ‌گەیاندن ف به‌ثمر رساندن.

هێنانەبیر: بیرخستنەوە ف یادآوری کردن.

هێنـــانـــەجێ: ۱) ئەنـــدامی وەرگەڕاوو لەجێ‌چوُ چاکـــردنـەوە؛ ۲) بەجێ‌هێنان، پێك‌هێنان ف ۱) اندام دررفته را معالجه‌کردن؛ ۲) انجام دادن کار.

هێنـانـەوە: ۱) گێڕانەوە: (کەرەکەم ڕوّیبو هێنامەوە)؛ ۲) ناوکی کەوتو چارەکردن؛ ۳) هێنانەجێی ئەندامی وەرگەڕاو؛ ۴) نان دەتەندوُری گەرم کەوتن ف ۱) بازگردانـدن؛ ۲) ناف افتاده (نوعی بیماری) را علاج کردن؛ ۳) اندام دررفته را جاانداختن؛ ۴) نان از گرمی در تنور افتادن.

هێنانەوەجێ: چارکردنی ناوکو ئەندامی لەجێ‌چوُگ ف معالجهٔ ناف و اندام ازجا دررفته.

هێنانەوەیاد: بیرخستنەوە ف یادآوری کردن.

هێنانەوەیەك: وێك‌هێنانەوە ف بازبهم آوردن.

هین بوُن: هوّین‌بوُن، هەڤوّتن، راهاتن، فێربوُن ف یادگرفتن، آموزش دیدن.

هین بویی: راهاتو، فێر بوُگ، خوێندەوار ف آموزش دیده، باسواد.

هینجان: ئاو دەرهێنان لە شتی قوُڵ، هەڵێنجان ف مایع را با ظرف برکشیدن.

هینجانە: ۱) شاکاشی، ئینجانە؛ ۲) تەشتی هەویر لە سواڵەت ف ۱) شهکاسه؛ ۲) تشت سفالی برای خمیر.

هینجە: حینجە، خوێندنەوە بە سەرو ژێر و بۆرەوە ف تهجّی کلمات.

هینجەت: هەنجەت، بەهانە: (چمنەکردوە هەر لیم بە**هینجەتە**) ف بهانه.

هێنجەت: هینجەت، بەهانە ف بهانه.

هیند: ۱) هەن، هند، ئەند، باز؛ ۲) وڵاتێکە؛ ۳) هەرچەند ف ۱) اند؛ ۲) هندوستان؛ ۳) هرچند.

هێند: ۱) چەنێ؛ ۲) ئەوەندی؛ ۳) کەم ف ۱) هرچند؛ ۲) چندی؛ ۳) اندك.

هیندار: ۱) فێرکار، ماموّستا، سەیدا، دەرسبێژ، وانەوێژ؛ ۲) خوێندەوار ف ۱) معلّم؛ ۲) درس خوانده.

هینداری: ۱) پیشەی فێرکار، کاری وانەوێژ؛ ۲) خێندەواری ف ۱) آموزگاری؛ ۲) باسوادی.

هیندویی: جۆرێ هەنی، جەبەش، شمتی، شوُتی ف نوعی هندوانه.

هیندە: دام‌و دەزگایەکی زل کە زۆرکەس لە کارێکا هاوکارین ف مؤسّسه.

هێندە: ۱) ئەوەندە؛ ۲) ئەوەندی ف ۱) این اندازه؛ ۲) هرچند.

هێندەی: ۱) ئەوەندەی: (**هێندەی** نەدامێ)؛ ۲) هەرچەندە: (**هێندەی** من دەگەڵیا ماندوُبوُم) ف ۱) این اندازه؛ ۲) هرچند.

هێندی: ۱) ئەوەندی؛ ۲) بەئەندازەی: (**هێندی** دەنکەنۆکێك) ف ۱) آنقدر؛ ۲) به‌اندازهٔ.

هێندێ: چکێ، کەمێ لە شتێ ف اندکی، بعضی.

هێندێك: ۱) کەمێك لە شتێ؛ ۲) بازەکەسێ ف ۱) اندکی؛ ۲) بعضی اشخاص.

هێنژین: ۱) وەنەوزدان؛ ۲) داهێزان لە بێ‌خەوی ف ۱) چرت زدن؛ ۲) از بیخوابی خسته شدن.

هێنك: فێنْك، هوُێنك، هۆنْك ف خنك.

هینکار: ۱) فێرکار؛ ۲) توێژەرەوە ف ۱) آموزگار؛ ۲) پژوهشگر.

هینکاری: ۱) کاری‌هینکار؛ ۲) توێژینەوە ف ۱) آموزگاری؛ ۲) پژوهش.

هێنکایی: فێنکایی، هوُێنکایی ف خنکی.

هین کرن: فێرکردن، هەڤوتن، هوُین کرن، هێ کرن ف آموختن، آموزش دادن.

هینکو: کەوابێ، جا کەوایە ف اگر چنین باشد، حال که چنین است.

هینکەر: فێرکار ف آموزگار.

هینگا: ۱) ئەوسا، ئەودەم؛ ۲) ئێستە، نوُکە، نهۆ، ئیسە، ئەلحان ف ۱) آنگاه؛ ۲) اکنون.

هینگامە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هینگاوێ: جا ئەوسا ف پس آنگاه.

هینگە: فێرگە ف آموزشگاه.

هینگی: ئەوسا ف آنگاه.

هینگێ: ئەوێ‌دەمێ ف آن زمان.

هینگین: هنگین، ئەودەم ف آنگاه، آنوقت.

هێنەر: ۱) کەسێ کە شتێ دێنێ؛ ۲) پڕ بە قیمەت، هێژایی: (با یادی گوڵم دڵم دەرێنێ / دڵداری هەزار ئەوەندە **دێنێ**) «مەم‌و زینی خانی» ف ۱) آورنده؛ ۲) ارزش.

هینی: ۱) کانی، سەرچاوە؛ ۲) ئەوجۆرە، بەم‌جۆرە ف ۱) چشمه؛ ۲) بدینسان.

هێو: ۱) هێف، هێڤ، تماشا، فت؛ ۲) کێشەو هەڵلا، ئاژاوە؛ ۳) وشەی گەمەپێ کردن: (**هێو** تەڕت نەکرد)؛ ۴) نم، شێ ف ۱) نگاه؛ ۲) آشوب و بلوا؛ ۳) کلمهٔ تمسخر؛ ۴) نم، رطوبت.

هیوا: هومێد ف امید.

هیوابڕین: ناهومێدبوُن ف ناامیدشدن.

هیوات: ۱) دەردو ژانی زۆر؛ ۲) هومێدت ف ۱) درد و الم شدید؛ ۲) امیدت.

هیوادار: بەهومێد ف امیدوار.

هێوار: ئێوار ف عصرهنگام.

هێوارە: ئێوارە ف عصرهنگام.

هێوارێ: لە ئێوارەدا ف درهنگام عصر.

هێواش: بەسپایی، لەسەرخۆ، هێدی ف یواش، آهسته.

هێوان: هەیوان ف ایوان، سکوی سرپوشیده، تراس.

هێوایی: ۱) شێ، نم، تەڕایی ڕوەك؛ ۲) تیراوی ف ۱) نم، رطوبت؛ ۲) سیرابی، پرآبی.

هێوچی: ئاژاوەچی، فتنە، مایەفتنە، سەرەسۆدرە ف آشوبگر.

هێوْر: ۱) هێمن، هێدی، ئارام؛ ۲) پەناگا، داڵدە؛ ۳) ئەنوا، جێگە؛ ۴) بوێری، ئازایی، نەترسان ف ۱) آرام؛ ۲) پناهگاه؛ ۳) مسکن؛ ۴) شجاعت.

هێوراندن: ۱) هێدی کردنەوە؛ ۲) پەنادان؛ ۳) جێگە پێ‌دان؛ ۴) غیرەت وەبەرنان ف ۱) آرام کردن؛ ۲) پناه دادن؛ ۳) اسکان دادن؛ ۴) تشجیع کردن.

هێوْربوُن: ئارام‌گرتن، داسەکنان، هەدادان ف آرام گرفتن.

هێوْربوُنەوە: ئارام‌بوُنەوە، داسەکنان ف آرامش بازیافتن.

هێورین: ۱) ئارام‌گرتن، هێدی‌و هێمن‌بوُنەوە؛ ۲) حاوانەوە لەبن باڵی کەسێکا؛ ۳) نەترسان؛ ۴) جێگە دەسکەوتن ف ۱) آرامش بازیافتن؛ ۲) درپناه کسی امنیّت یافتن؛ ۳) شجاع بودن، نترسیدن؛ ۴) جای سکونت یافتن.

هێوشین: بەسەرچوُنی چاخی تەڕەکاری‌و بێستان، هێڤشین ف سرآمدن موسم صیفی کاری.

هێولا: هەڵوا ف حلوا.

هێوْن: هێمن ف آرام.

هێوناشیایەنە: لەخەوهەستان ف ازخواب برخاستن.

هێۆنی: هێمنی ف آرامش.

هێوە: ١) هەیوە، بەهێ، بێ؛ ٢) بۆ ئێرە: (هێوە وەرە) ف ١) میوهٔ به؛ ٢) به این سو.

هیوەر: برای مێرد ف برادرشوهر.

هێوەر: هیوەر ف برادرشوهر.

هێوەرزا: فرزەندی هێوەر ف برادرزادهٔ شوهر.

هێوەرژن: براژنی مێرد ف زن برادر شوهر.

هێوەرە: گامێشی سێ ساڵە ف گاومیش سەساله.

هیوی: نمدار، شێدار، شەدار ف نمناك.

هێوی: ١) تکا، رەجا، پاڕانەوە؛ ٢) هومێد، هومێ؛ ٣) شێ، هێمی، نم؛ ٤) شەونم، ئاونگ ف ١) خواهش؛ ٢) امید؛ ٣) نم، رطوبت؛ ٤) شبنم.

هێویتی: تەڕایی زەمین، شێ ف رطوبت زمین.

هێویدار: بەهومید ف امیدوار.

هێوین: ئامیان، هەوێن ف مایهٔ پنیر و ماست.

هیەرس: سی، بیستو دە ف عدد سی.

هی هی: ١) دەنگی پێکـەنینی کەمتـر لە قاقـا؛ ٢) دەنگی گریانی بە نوکەنوك ف ١) صدای خندهٔ آهسته؛ ٢) صدای گریهٔ آهسته.

هێ هێ: ١) وتـەی بانـگ کردنی مێگـەل؛ ٢) وتـەی گاڵتـەپێ کردنو باوەڕنـەکردن ف ١) کلمـهٔ صداکـردن گله؛ ٢) کلمهٔ تمسخر و باورنکردن.

هیهیکەرە: باڵندەیەکە شەو ناخەوێو دەنگی وەك ئەوە وایە بڵێ هی هی ف پرندەای است شب بیدار.

هێی: هیت، شەدار، تەڕ ف نمناك.

هێی: وتەی دەنگدان: (**هێی** ئەوە چدەکەی؟) ف حرف ندا.

هێی ریس: هیرس، سی، سێ چەلدە ف عدد سی.

هیی زوا: تەڕووشك کە بۆ گرۆ دەکرێ ف نوعی قرعەکشی.

هی یەی: تلیساو، تەڕبوگ ف خیس شده.

ی: ١) دوامین پیتی ئەلف‌وبێتکەی عـارەبی‌یە. کـە عارەبیش لـە *ئارامیەکانیەوە بە میرات بۆی بەجێ ماوە کە بیست‌وشەش پیتی ئەنگ‌و پێنج بزاوەو کورتە بزاوێکی ڕاگری هەیـە بەکـوردی ناویان‌نـاوە زەنەو نیـازیان وایـە دەبێ لەسـەری ڕابوەستن؛* ٢) ئامرازێکی ڕێزمانی‌یە مانای تایبەتی بەخاوەنی دەگەیەنێ: (حەمەی وسوان، بایزی پیروت)؛ ٣) بە پاشلی وشەوە بنوسێ تاکی دەگەیەنێ: (پیاوێ، کوڕێ)؛ ٤) ئامرازی خەبەردانە: (بەهار نایێ لەسەرمایی خەلاس بین) [ف] ١) آخرین حرف خط عربی؛ ٢) علامت اضافۀ ملکی؛ ٣) پسوند وحدت؛ ٤) پسوند خبری.

یا: ١) ئی، ئە، لە زیادی دێت وەك دە: (دە لوُسـە، ئی باشە، ئە چاکە، یا خۆشـــە)؛ ٢) ئان، نا، نام، بۆ نێوان‌خستن: (یا بچـــۆ یا بنـــو)؛ ٣) ملکایەتی تایبەتی بۆ ژن: (یا منە نادمەتە)؛ ٤) ئەوشتەی، ئەوکەسەی، ئەوی: (یا تە کری، یا تە گۆتی)؛ ٥) جێ، شوێن: (یاگە)؛ ٦) وتـەی ڕێزگرتن بۆ ژنی جێ‌گەورە لە دواندندا: (یامروت، یاشەم، یازێڕن)؛ ٧) ئامۆژگاری: (تەگبیر ب یا من دکی هۆ بکە)؛ ٨) وشەی بانگ‌کردن بۆ دەهـانـاهـاتن: (یاغـەوس، یاخزرێ کال)؛ ٩) بۆ داکوتان: (ماشەلا کوڕێ تەیا مەزن بوُیە)؛ ١٠) ئەو؛ ١١) بەڵێ؛ ١٢) ئەی؛ ١٣) وەکری، ئاواڵە [ف] ١) حرف تأکید؛ ٢) یا؛ ٣) حرف ملکیّت مؤنث؛ ٤) آن چیز، آن کس؛ ٥) جای، مکان؛ ٦) کلمۀ احترام خطاب به بانوی محترم؛ ٧) کلمۀ راهنمایی؛ ٨) کلمۀ استغاثه، استمداد؛ ٩) حرف تأکید؛ ١٠) او؛ ١١) بلی؛ ١٢) ای، حرف ندا؛ ١٣) باز، گشوده.

یاب: دەسکەوت: (نایاب) [ف] دستاورد.

یاباش: لەسەرخۆ، هێدیکا، سەبرۆکە [ف] آهسته، یواش.

یابان: بیابان، سارا، چۆلگە [ف] بیابان.

یابان‌راچەرایش: ژیان لە بیابان، دوُر لە ئاوایی ڕابواردن [ف] زندگی در بیابان.

یابان کەوتش: وەچۆل کەوتن، دانەسارا [ف] به صحرا زدن

یابانی: بیاباتی، چۆل‌پەرست [ف] بیابانی.

یابانیەی: سارانشینی، چۆل‌پەرستی [ف] بیابان‌نشینی.

یابڕ: جیرە بۆ فەقیرو هەژاران [ف] جیرۀ فقرا.

یابۆ: ١) بانگ‌کردن لە باوك؛ ٢) هاوار لە ئێش‌و بەلایە، وەی‌بابە [ف] ١) کلمۀ خطاب به پدر؛ ٢) کلمۀ گله از درد.

یابوُ: ١) ئەسپی نانەجیبی بارکێشان؛ ٢) بریتی لە پیاوی نەزانی تەمەڵ [ف] ١) یابو؛ ٢) کنایه از نفهم تنبل.

یابۆن: یابان، بیاوان، سارا [ف] بیابان.

یابە: بنیات، ئیجاد [ف] بنیاد، ایجاد.

یابەکردن: بنیات‌نان، دروس کردن [ف] ایجادکردن.

یاپراخ: ١) گەڵامێو؛ ٢) دولمەی گەڵامێو، ئاپراخ [ف] ١) برگ مو؛ ٢) دلمۀ برگ مو.

یاپراغ: یاپراخ [ف] نگا: یاپراخ.

یاپنجی: ١) دێـوجامە؛ ٢) فـەرەنجی [ف] ١) نگا: دێـوجامە؛ ٢) نگا: فەرەنجی.

یاتاخ: ١) نوێن، نقین، کەل‌پەلی پێ‌خەوتن، پێخەف؛ ٢) جێ، ماوا [ف] ١) رختخواب؛ ٢) جا و مکان.

یاجوج: ئاجوج، عاجوج [ف] یأجوج.

یاجـوج‌باجوج: ١) عاجوج‌ماجوج؛ ٢) بریتی لە هەزارەزیلە، خەڵکی زۆری تێکەڵ‌پێکەڵ [ف] ١) یأجوج مأجوج؛ ٢) کنایه از شلوغی و بی‌نظمی.

یاجێراینە: بەرەوپاش گەڕانەوە [ف] به‌عقب برگشتن.

یاخر: باران [ف] باران.

یاخچـە: گونـدێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

یاخسـەمـەر: لەو گونـدانـەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یاخمە: تالان، پوێر، پوُڕ [ف] غارت.

یاخمەوۆ: شتی وا هەیە؟، کاری وا ئەکرێ [ف] چنین چیزی ممکن است؟.

یاخۆ: ئان، نام، نا، یا [ف] یا اینکه.

یاخوا: وتەی ئاواتخوازی: (**یاخوا** باران بباریٚ) ف حرف تمنّا، کاشکی.
یاخوت: یاخوٚ ف یااینکه.
یاخود: یاخوٚ ف یااینکه.
یاخون: مەلای شیعە ف آخوند.
یاخە: پێسیر، بەروٚ ف یقه.
یاخەر: باران ف باران.
یاخی: ۱) سەربزێو، شەقی؛ ۲) چیای هەڵەموٗت؛ ۳) چەمی بیٚبوار؛ ۴) مانگرتو ف ۱) متمرّد، یاغی؛ ۲) کوه صعب‌العبور؛ ۳) رودخانهٔ بی‌گدار؛ ۴) اعتصاب کرده.
یاخیان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
یاخی‌بوٗن: ئەشقی‌بوٗن ف یاغی شدن.
یاخی گەری: سەرکێشی، سەربزێوی ف سرکشی، تمرّد.
یاد: ۱) باس‌کردنی کەسیٚ کە نادیارە: (**یادی** توٚمان دەکرد)؛ ۲) بیر، بیرەوەری: (**لەیادمە**، **لەیادم**نەماوە) ف ۱) ذکر و یاد کسی در غیابش؛ ۲) یاد، حافظه.
یاداشت: نوسینی مەبەست بوٚ لەبیرنەچوٗن ف یادداشت.
یاداوەر: وەبیرهاتنەوە: (من تازە **یاداوەر**بوٗم کە توٚ لێرە نەبوٗی) ف به‌یاد آمدن.
یاداوەری: بیرهێنانەوە: (ئەوەك لەبیرم بچیٚ توٚ **یاداوەر**یم بکە) ف به‌یاد آوردن.
یاددان: فێرکردن ف یاددادن.
یادکردن: ۱) تاسەکردن؛ ۲) باس‌کردنی دوٗربەدوٗر ف ۱) مشتاق بودن؛ ۲) یاد و ذکرِ غیابی.
یادکردنەوە: وەبیرهاتنەوەی نادیار ف یادکردن.
یادگار: ۱) دیاری بوٚ لەبیرنەچوٗنەوە؛ ۲) ئاسەواریٚ کە دەبێتە هوٚی لەبیرنەچوٗنەوە: (ئەم قەڵایە **یادگاری** پێشوٗنانە) ف ۱) هدیهٔ یادگاری؛ ۲) آثار.
یادگاری: یادگار ف نگا: یادگار.
یادن: ئەوی دیکە، ئەوی‌تر ف آن دیگری.
یادنامە: دەفتەری بیرەوەریان ف دفتر خاطرات.
یادەرە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
یادەست: وتەیەکە قومارچی بوٚ بردنەوە ئێژنی ف تکیه‌کلام قماربازان که به قصد برد گفته می‌شود.
یادی: یادن، ئەویکە ف آن دیگری.
یادیٚ: ۱) دایك، دا؛ ۲) وتەی بانگ‌کردنی داك ف ۱) مادر؛ ۲) کلمهٔ خطاب به مادر.
یار: ۱) هەواڵ، ئاواڵ، رەفیق؛ ۲) گراوی، دڵبەر، ماشقە؛ ۳) خاوەن: (**بەختیار**، **وشیار**)؛ ۴) کەر، کارکەر: (**جوتیار**، **کڕیار**، **فروٚشیار**)؛ ۵) پاشگرێکە چاوگەیی دەدا بە وشە: (بڕیار، پرسیار)؛ ۶) یاریکار: (**خوا یاربیٚ**) ف ۱) دوست، رفیق؛ ۲) معشوقه؛ ۳) صاحب؛ ۴) کنندهٔ کار؛ ۵) پسوندی است که فعل را به مصدر تبدیل می‌کند؛ ۶) کمك کننده، یاور.
یارا: ۱) ئەی یار. *لە سەرەتای گوٚرانی دەیڵێن*؛ ۲) تابشت‌وتوان ف ۱) ای یار؛ ۲) تاب وتوان، یارا.
یارامە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
یاران: ۱) دوٚستان؛ ۲) دڵبەران؛ ۳) هوٚگر، ئەوەی خوٗ بەدوٚستایەتیەوە دەگریٚ ف ۱) دوستان؛ ۲) دلبران؛ ۳) انیس.
یاران‌بەگی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
یارانیەن: ۱) گەپ‌و گەمە، یاری‌کرن؛ ۲) بەقەستی نە بەڕاستی ف ۱) بازی و سرگرمی؛ ۲) به‌شوخی، مقابل جدّی.
یاڕبی: هاوار لە توٚ خوایە، یاڕەببی ف یاربّ، خدایا.
یارد: پێوانەیەکی قوماشە نەوەدو دوسەتەمی میترەو چاردە گریٚ بە گەزی کوردی‌یە ف یارد انگلیسی.
یاردم: یاریدە، ئاریکاری ف کمك، مساعدت.
یاردە: یارد ف یارد.
یارك: یاری چکوٚڵە، بوٚ خوٚشەویستی دەڵێن ف یار کوچولو.
یارکوٚك: گێزەر، بنی گیایەکە لەتیرەی توٗرە تامی شیرینەو دەرمانی چاوان‌و پوٗك‌و ددانانە ف هویج.
یارم: ۱) دڵبەری من؛ ۲) نیوەو نیوەچل: (کاورا **یارم** پیاگە)؛ ۳) کاری هەرزەو سوٗك ف ۱) یار من؛ ۲) نیم، نیمچه؛ ۳) کار هرزه.
یارما: بڕکەبێستان ف بوتهٔ پالیزی.
یارمباز: جلف‌و بلح ف هرزه‌کار، شارلاتان.
یارمە: ۱) دوٚستی منە؛ ۲) قەڵشاو؛ ۳) کەندالی کوٗڕ، هەڵەت؛ ۴) جوٚریٚ قوماشە ف ۱) دوست من است؛ ۲) ترك برده؛ ۳) پرتگاه؛ ۴) نام نوعی پارچه است.
یارمەتی: ئاریکاری، کوٚمەگ ف کمك، مساعدت.
یارمەتی‌دان: کوٚمەگ‌کردن ف کمك کردن.
یارمەتی‌دەر: ئاریکار ف یاری دهنده، کمك کننده.
یارمەتی کردن: ئاریکاری‌کردن، یارمەتی‌دان ف کمك کردن.
یارو: ئارو، هارو، هارویٚ، خەیار ف خیار.
یاروٚ: فلانی، کاورا ف یارو.
یاروئەخیار: دوٚست‌و بیانی ف دوست و بیگانه.
یاروئەغیار: یاروئەخیار ف دوست و بیگانه.
یاروٚکە: ۱) کاوراکە، ئەوەکەی دەزانی؛ ۲) یاری چکوٚڵە، یارك ف ۱) آن یارو؛ ۲) یار کوچولو.
یاروەلی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
یاڕەببی: یاڕبی، هاوار لە توٚ خودایە ف یاربّ، خدایا.
یاڕەبی: یاڕەببی ف یاربّ.
یارەڵماسی: پەتاتە، سێف‌زەمینە، سێب‌زەمینی ف سیب‌زمینی.

یارەما: یارما [ف] بوتهٔ پالیزی.

یارەمەز: یارمباز، جلّفو سوُك [ف] هرزه.

یاری: ١) لاری، وازی، گەمـە، قومـار، گاڵته، کایه؛ ٢) ئاریکاری؛ ٣) دۆستایەتی؛ ۴) ئەوین [ف] ١) بازی؛ ٢) کمك؛ ٣) دوستی؛ ۴) عشق.

یاریده: ١) کۆمـەگ، ئاریکـاری؛ ٢) ئاریکـار [ف] ١) کمـك؛ ٢) کمك کننده، یاری دهنده.

یاریدەدەر: ئاریکار [ف] یاری دهنده.

یاریدەر: ئاریکار [ف] یاری دهنده.

یاریکار: ئاریکار [ف] کمك کننده، یاری دهنده.

یاری کردن: ١) وازی کردن؛ ٢) ئاریکاری کردن [ف] ١) بازی کردن؛ ٢) کمك کردن.

یاری کرن: یاری کردن [ف] نگا: یاری کردن.

یاریکەر: ١) وازیکەر؛ ٢) ئاریکار [ف] ١) بازیکن؛ ٢) یاور.

یاریه: یاریده، ئاریکاری [ف] کمك.

یاز: ١) زیپکـه له چرّوچـاوی ساوا؛ ٢) نوسـراو [ف] ١) جوش صورت نوزاد؛ ٢) نوشته.

یازخـانـه: ١) دیوی نوُسینی بەکـۆمـەڵ، دەفتـەرخـانـە؛ ٢) میزی لەسەرنوُسین [ف] ١) دبیرخانه؛ ٢) میز تحریر.

یازده: ئێكو ده [ف] عدد یازده.

یازدەمین: یەکێ پتر له دەیەمین: (ئەوە **یازدەمین** جاره پێت دەڵێم) [ف] یازدهمین.

یازدەهەم: ئەوەی ژماره یازدەی بەردە کەوێ [ف] یازدهم.

یازدەهەمین: یازدەمین [ف] یازدهمین.

یازمه: کۆچکەی سەری منداڵان [ف] نوعی سرپوش کودکان.

یازو: ئەوشتەی بەرێ [ف] آن چیز پیشین.

یازوخ: حەیف، بەداخەوە، مخابن [ف] دریغ.

یازوغ: یازوخ [ف] دریغ.

یازویابان: دەشتو سارا، چوُڵو بیابان [ف] دشت و بیابان.

یازی: ١) یازو؛ ٢) چولگەو بیابان [ف] ١) نگا: یازو؛ ٢) هامون و بیابان.

یازیبلاخی: ناوی گوندێکی کوردستانه [ف] نام روستایی است.

یاس: ١) تاتـەبـەرد، بەردی پانو لوُس؛ ٢) دارگوڵێکی بنچکه گوڵێکی سپی چکۆڵەی بەهێشو دەگرێ زۆر بۆنخۆشه؛ ٢) ناوه بۆ پیاوانو بۆ ژنان: (سم سمی کەرێ چنگ چنگی **یاسێ** / من لەم مەسەله سەرم ئەتـاسێ) «مـەسەل»؛ ٣) ترس، مەترسی [ف] ١) تختەسنگ؛ ٢) گُل یاس؛ ٣) نامی مردانه و زنانه؛ ۴) ترس، خوف.

یاسا: ١) دامو دەستوُر، رێوشوێنی ناو کۆمەڵ؛ ٢) قانوُنی دەوڵەت [ف] ١) روش و شیوه؛ ٢) قانون.

یاساخ: قەدەغە، نارەوا لای خەڵك [ف] ممنوع.

یاساغ: یاساخ [ف] ممنوع.

یاساك: لەو گوندانەی کوردستانه که بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یاسامال: گوندێکه له کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

یاساوڵ: کێشکچی [ف] یساول.

یاساین: ١) فیتولێدان؛ ٢) فیتفیته [ف] ١) سوت زدن؛ ٢) سوت.

یاسایی: ١) به رێوشوێنی کۆمەڵ، ئاسایی؛ ٢) بەر قانوُن کەوته [ف] ١) عادی؛ ٢) قانونی.

یاستوخ: باڵگه، سەرین، سەنیر [ف] بالش.

یاسەمەن: ١) داردەوەنێکه له سەرەبەهاردا گوڵی سپی یان بنەوشی زۆر بۆنخۆش دەکا؛ ٢) ناوه بۆ ژنان [ف] ١) یاسمین؛ ٢) نام زنانه.

یاسەمەنه: یاسەمەن [ف] یاسمین.

یاسەمین: یاسەمەن [ف] یاسمین.

یاسیکەند: گوندێکه له کوردستان [ف] نام دهی است.

یاسین: ١) بڕگەیەکـه له قورعان بەتایبەتی لەسەر نەخۆشی دەخوێنن: (هێند زوُ گیانی دەرچو **یاسینی** پێڕانەگەیشت)؛ ٢) ناوه بۆ پیاوان [ف] ١) سورهٔ یاسین؛ ٢) نام مردانه.

یاسیناوێ: گوندێکه له کوردستان [ف] نام دهی است.

یاشا: خۆزیا [ف] کاش.

یاشرمه: هاشرمه، هێشرمه [ف] نگا: هاشرمه.

یاشماخ: مێزەر، پێچی سەری پیاوان [ف] دستار مردانه.

یاغی: یاخی [ف] نگا: یاخی.

یاغێتی: ئەشقی گەری [ف] تمرّد.

یافا: قسەی ناحەز، درۆ [ف] یاوه.

یافت: شوێپ، شوێنەوار [ف] رد، اثر.

یافتبڕین: شوێنەونێ، ئاسەوارنەهێشتن [ف] رد گم کردن.

یاقما: تالاّن، پوُڕ، پوُیر [ف] یغما، تاراج.

یاقـۆ: سوُکـەنـاوی یەعقـوب، ناوی پیاوانـه: (سـەی **یاقۆ** شاعیرێکی خواپەرست بو) [ف] مخفّف یعقوب.

یاقوب: یاقۆ، ناوی پیاوانه [ف] یعقوب.

یاقوبی: جۆرێ دەمانچه [ف] نوعی هفت‌تیر.

یاقـوت: ١) کەس یان شتـە کورتـەکـه؛ ٢) شت یان کەسـه سڵو قوشقی‌یەکه [ف] ١) آن شخص یا چیز کوتاه؛ ٢) آن حیوان یا شخص تیزگوش و رموك.

یاقوُت: ١) ئاقوُت، بەردێکی بەنرخه؛ ٢) کاورای روُتو بێ‌جلك [ف] ١) یاقوت؛ ٢) یاروی لخت و بی‌پوشاك.

یاقوُتی: ١) هاورەنگی یاقوُت؛ ٢) جۆرێ ترێی سوُری دەنكورد که زۆر زوُ پێ‌دەگا [ف] ١) همرنگ یاقوت؛ ٢) نوعی انگور. یاقوتی.

یاقه: یاخه، پێسیر [ف] یقه.

یاقیده: ئاقیده، بیرو بڕوا [ف] عقیده.

یاقیه: یاقیده [ف] عقیده.

یاك: داك، دایك [ف] مادر.

یاکرن: بەقسەکردن: (قەنج کر ب یا **من** کر) [ف] به رأی کسی عمل کردن.

یاکۆ: ئەوشتەی که [ف] آنچه، آن چیزکه.

یاکوُت: یاقوُت [ف] یاقوت.

یاکەردەنە: وەکرن، کردنەوە [ف] بازکردن.

یاکەریم: قومری [ف] قمری.

یاگە: جێگە [ف] جای، مکان.

یال: یاڵ [ف] نگا: یاڵ.

یاڵ: ۱) هاڵ، ئاڵە، جنۆکەی زەیستان کوژ؛ ۲) شانی چیا؛ ۳) تۆکی ملی شێرو یەکسم؛ ۴) پۆپەی کەڵەشێر [ف] ۱) آل؛ ۲) ستیغ کوه؛ ۳) یال، موی گردن شیر و اسب؛ ۴) تاج خروس.

یالانچی: لەو گونـــدانـــەی کوردستـانـە کە بەعسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

یاڵانچی: ۱) مرواری دەسکردو ناعەسل، مرواری بەدەڵ ۲) درۆزن [ف] ۱) مروارید بدلی؛ ۲) دروغگو.

یاڵاوە: ناوە بۆ دوگوند لە کوردستانی موکوریان [ف] نام دو روستا درکردستان.

یاڵ تەبەق: سینی لەدار چێکری [ف] سینی چوبی.

یاڵ تەبەك: یاڵ‌تەبەق [ف] سینی چوبی.

یالخ: پێچی سەری پیاوان، مێزەر، شاشك [ف] دستار مردانە.

یالدار: خاوەن‌پۆپە: (دیکێ **یالدار**) [ف] یالدار، مرغ تاجدار.

یاڵـلا: ۱) وتـەیەکـە بۆ دنـەدان: (**یاڵلا** کورگەل بگەنێ)؛ ۲) پێشەنگی دەرکردن: (**یاڵلا** وەدەرکەوە لە ماڵم)؛ ۳) وتەی‌سوپاس: (ها ئەم‌چایە بخـۆ، **یاڵلا**)؛ ۴) وشەی سەیرمان: (**یاڵلا** ئەوە لۆکوێ چوبوی)؛ ۵) وتەی پێش لەبەرهەستان؛ ۶) وتەی بەخێرهێنانو مەرحەبا [ف] ۱) کلمهٔ تشجیع؛ ۲) پیش‌درآمد دَك کردن؛ ۳) کلمهٔ تشکّر؛ ۴) علامت تعجّب؛ ۵) مقـدّمهٔ برخاستـن پیش پای شخصـی؛ ۶) کلمهٔ خیـرمقدم و احوالپرسی.

یاڵ گەنیگ: بریتی لە کەچەڵ [ف] کنایە از کچل، کل.

یاڵـوبژ: ۱) موُی سەرملی ئەسپو شێر؛ ۲) بریتی لە موُی سەری قرژو تێك‌ئاڵۆزاو [ف] ۱) یالِ حیوان؛ ۲) کنایە از موی ژولیدە.

یالودوُف: یاڵو بژ [ف] نگا: یاڵو بژ.

یالودوُف کرن: توُکی کلكو یاڵ‌بڕینی ئەسپ [ف] موی دم و یال اسب را کوتاه‌کردن.

یالە: کەڵەشاخی جۆشکراو بۆ شەراو تێداخواردنەوە [ف] ساغر مصنوع از شاخ گاو.

یاڵـە: ۱) شانو ملەی کێو؛ ۲) ئاڵە، جنۆکەی زەیستان کوژ [ف] ۱) ستیغ کوە؛ ۲) آل، دشمن زائو.

یام: ۱) ئان، نا، نام، یا؛ ۲) دام: (پارەکەی تۆ وتت بیدەرێ **یامێ**) [ف] ۱) یا؛ ۲) دادم.

یامنە: هی‌منە [ف] مال من است.

یان: ۱) ئان، نام، نا، یا؛ ۲) دان؛ ۳) خەبەردان لە نەهاتو؛ ۴) خەبەردەر لە ڕونـەداو: (ئەم کاورایە **یانەیان** دەبێژێ)؛ ۵) تاك لە ناو کۆدا: (ئەویان باشـــە ئەمیان خراوە)؛ ۶) کولاو، تەحت، لبـــاد؛ ۷) پاشگـری کۆ: (**گشتیان**)؛ ۸) قسـەی هەڵـەتو پەڵـەتی دەروێشـانـە؛ ۹) جێگەی ئیسـراحـەتی گشتی؛ ۱۰) بەتـاسـەو تینگی دیدار: (دڵێ من یانـە سێ‌جاری **یانە**) «لاوکی کوردی» [ف] ۱) یا؛ ۲) دادن؛ ۳) غیب‌گویی، پیشگویی؛ ۴) پیشگو؛ ۵) یك درمیان جمع؛ ۶) نمد؛ ۷) پسوند جمع؛ ۸) شطحات درویشان؛ ۹) جای آسودن همگانی، کلوپ؛ ۱۰) مشتاقِ دیدار.

یانزدە: یازدە [ف] یازدە.

یانزدەمین: یازدەمین [ف] یازدهمین.

یانزدەهەم: یازدەهەم [ف] یازدهم.

یانزدەهەمین: یازدەهەمین [ف] یازدهمین.

یانزدهی: یازدەهەم [ف] یازدهم.

یانزە: یازدە [ف] عدد یازدە.

یانـزەمین: جاری پاش دەیەم، یازدەمین: (ئـەوە **یانزەمین**‌جارە تەفرەم ئەدەی) [ف] یازدەهمین.

یانزەهەم: یازدەهەم [ف] یازدهم.

یانزەهەمین: یانزەمین [ف] یازدهمین.

یانش: هەڵە، سەهو [ف] سهو، اشتباه.

یانگزە: یازدە [ف] عدد یازدە.

یانگزەمین: یانزەمین [ف] یازدهمین.

یانگزەهەمین: یانزەمین [ف] یازدهمین.

یانگە: ۱) جێگەی سانەوە؛ ۲) کێڵگە، موٌچەو مەزرا [ف] ۱) استراحتگاە؛ ۲) کشتزار.

یانە: ۱) ماڵ، خانو؛ ۲) جێگەی سانەوە؛ ۳) ئان نا: (وایە **یانە**)؛ ۴) دەنا، نەگینـا؛ ۵) دوڕ ئاپـوٚرە؛ ۶) ئامـرازێکە لە عەڕابەدا [ف] ۱) خانە؛ ۲) باشگاە؛ ۳) یا چنین نیست، یا نە؛ ۴) وگرنە؛ ۵) وسط انبوه جمعیّت؛ ۶) وسیلەای در ارّادە.

یانەوان: خاوەن‌ماڵ، بریتی لە باوك [ف] صاحبخانە، کنایە از پدر.

یانی: ۱) یانێ، واتا؛ ۲) نهێنی، بەدزیەوە: (سەگەکەیان **یانی**‌گرە ناوەڕێو دەتگرێ)؛ ۳) خانو؛ ۴) جێگەی سانەوە [ف] ۱) یعنی؛ ۲) نهانی؛ ۳) خانە؛ ۴) باشگاە.

یانێ: مانای وایە، واتا [ف] یعنی.

یانیها: مانای وایە [ف] بەاین معنی.

یاو: ۱) تاو لەرز؛ ۲) گەرمای تاو لەرز؛ ۳) ئاو؛ ۴) گەیشتن، هاتنەبەرەوە؛ ۵) یاد، بیرەوەری؛ ۶) ئەسپایی، هێواش؛ ۷) ئەسپ؛ ۸) یەك، نیمەی دو؛ ۹) بەرانبـــەر، وەك یەك [ف] ۱) تب؛ ۲) گرمـای تب؛ ۳) آب؛ ۴) رسیدن؛ ۵) یاد؛ ۶) آهستە؛ ۷) اسب؛ ۸) یك؛ ۹) برابر، مساوی.

یاوا: گەیشت، هات [ف] رسید، آمد.

یاوان: ۱) بیاوان، بیابان؛ ۲) گەیشتن؛ ۳) ئەوان هاتن [ف] ۱) بیابان؛ ۲) رسیدن، وارد شدن؛ ۳) رسیدند.

یاوای: ۱) گەیشتن، هاتنەبەرەوە؛ ۲) تۆ هاتی [ف] ۱) رسیدن، وارد شدن؛ ۲) تو آمدی.

یاوبڕ: ۱) کەسێ کە نۆبەتێ بۆ خەڵك دەبڕێ؛ ۲) دەزوی نۆبەتێ‌بڕین [ف] ۱) دعانویس برای قطع تب؛ ۲) نخ تب‌بری.

یاوبو: بیرەوەری ف یادبود.

یاوتا: لەرزو تا ف تب و لرز.

یاوتاو: یاوتا ف تب ولرز.

یاودی: جوُ، جوُلەکە، موسایی ف یهودی.

یاوس: ئاوس، زگ‌پڕ ف آبستن.

یاومز: تیمیسك ف تبخال.

یاولەرز: تاو لەرز، لەرزو تا ف تب و لرز.

یاونای: ۱) ئاگاکردن، خەبەرپێدان؛ ۲) گەیاندن ف ۱) آگاه کردن؛ ۲) رساندن.

یاونشان: یاومز ف تبخال.

یاوە: ۱) وڕاوە، وڕێنە، هاتەران؛ ۲) سەبروکە، ئەسپایی ف ۱) هذیان؛ ۲) آهسته.

یاوەر: ۱) بریکار؛ ۲) یاریدەر: (خوا یارو یاوەرت بێ) ف ۱) معاون؛ ۲) کمك کننده، یاور.

یاوەرە: ۱) منالّدان؛ ۲) ئاوالّمندالّ ف ۱) بچه‌دان، رحم؛ ۲) جفت نوزاد.

یاوەنان: گەیاندن، پێ‌گەیاندن ف رسانیدن.

یاوەیاو: سەبرەسەبرە، هێدی‌هێدی ف آهسته‌آهسته.

یاهو: ۱) جۆرێ کۆتر؛ ۲) وتەی دەم پێ‌فێر بوُگی دەروێشان؛ ۳) فلاّنی لە دواندنا ف ۱) نوعی کبوتر؛ ۲) تکیه‌کلام درویش؛ ۳) آهای فلانی.

یاهـوّ: ۱) وشەی سەیرمان؛ ۲) ئەو کارەی، ئەم ئیشەی: (**یاهوّ** کرو دەی نەکر) ف ۱) حرف تعجّب؛ ۲) اینچنین.

یای: ۱) وشەی ڕێزگرتن بۆ ژنی بەڕێز، یا: (**یای مروّت**)؛ ۲) بیر، یاد؛ ۳) دوگمەی وەکارخستنی مەکینەو ئەسپاب؛ ۴) دایك؛ ۵) خوشکی دایك، پوُر ف ۱) کلمـه احتـرام زنان، خانم؛ ۲) یاد؛ ۳) دکمهٔ استارت؛ ۴) مادر؛ ۵) خاله.

یایك: ۱) دایك؛ ۲) خالتێك، خوشکی دایك، پوُر ف ۱) مادر؛ ۲) خاله.

یایك‌زا: ڕۆلّەی خوشکی دایك، پوُرزای دایکی ف خاله‌زاده.

یایکێ: بانگ‌کردن لە پوُر، خوشکی دایك بانگ‌کردن، خالتێکا من ف ای خاله.

یایە: ۱) خانمی بەڕێز؛ ۲) دایە، دایك: (گەر من دروّدە کـەم ئەوە دایکت بپرسە لێی / **یایە** بە دەستی خوّی کەفەن‌و دەفنی کردوە) «شێخ ڕەزا» ف ۱) خانم، ۲) مادر.

یایی: بەدوگمە بوّ وەکارخستن ف دارای دکمهٔ استارت.

یاییّ: یایکێ ف ای خاله.

یچ: پیتی بادانەوە: (**ئەمیچ، منیچ**) ف حرف عطف، پسوند به معنی نیز.

یچە: پاشگری بادانەوە: (**ئەمیچە، ئەویچە**) ف پسوند عَطف.

یخ: ۱) وتـەی ئاژوّتنی بزن؛ ۲) وتەی بەسەر چوّکا هێنانی وشتر ف ۱) حرف راندن بز؛ ۲) حرف خوابانیدن شتر.

یخخە: وتەی ئاژوّتنی بزن، ئیخە، وتەی وەدەرنانی بزن ف حرف راندن بز.

یخ‌دان: بەسەر چوّکا هێنانی وشتر ف خوابانیدن شتر.

یژگە: وتەی چوُك‌نیشاندان: (**کوڕێژگە**) ف حرف تصغیر.

یشتـە: گونـدێکـە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

یل: عێل‌و عاشیرەت ف ایل، طایفه.

ین: ۱) وەك، لەجـــوّر: (**ئـــاسـنین، زێڕین، زیوین**)؛ ۲) کردن: (**گرین، پچڕین، وەڕین**) ف ۱) مانند، از نوع؛ ۲) انجام دادن، علامت مصدری.

ێن: ۱)دروسکراوله: (**نیسکێن**)؛ ۲) نا، نە: (**خورێن** واتا: هیچ‌نەخواردو)؛ ۳) پاشگـــری کارکـــەر: (**هـەلّکـرێن، دڕێن**)؛ ۴) وازی: (**تـوّپێن، توّپەڕاکردێن، گلێن**) ف ۱) پسوند به معنی ساخته شده از؛ ۲) نه؛ ۳) پسوند فاعلی؛ ۴) بازی.

ینە: لەڕەنگی، وەکو: (**پەلکەزێڕینە، سەرئاسنینە**) ف مانند.

یوّ: ۱) یەك؛ ۲) ئەو ف ۱) یك؛ ۲) او.

یوُ: یوّ ف نگا: یوّ.

یوّبینوُ: یەکتری، یەوبینان ف یکدیگر.

یوّبینوُموەژنایش: یەکتر چاوپێکەوتن ف یکدیگر را دیدن.

یوّخروّکە: مەگین‌نە؟ ف مگرنه؟

یوّخلەمە: لەدوگەڕان، بوّگەڕان ف بەدنبال گشتن.

یوّخە: یەوخە، ناسکەنان، نانی‌تەنك ف نان نازك.

یورت: جێ‌لەوەڕ، چایەر ف چراگاه.

یوّرت: قالب، بەدەن ف کالبد.

یوّرش: شالاّو، هێرش، پەلامار ف یورش.

یوّرغە: وێرغە، جوّرێ ڕەوتی یەکسم ف یورغه.

یوّز: هاس، تولّەپلّنگ ف یوزپلنگ.

یوژنە: قایشی جوُت ف تسمهٔ رابط یوغ و خیش.

یوّژە: یوژنە ف نگا: یوژنه.

یوسر: ویسر، بەری دارێکە ڕەنگی ڕەشە دەسحێبی لێ چێ‌دکن ف دانهٔ تسبیحی، یسر.

یوسفاغا: گوندێکە لە کوردستان ف نام روستایی است.

یوك: دوّلاّبی ف کمد.

یوکاجللان: دوّلاّبی جلکان ف کمد بزرگ لباس.

یوم: ودم، مبارەکی، یومن ف یُمن.

یوّم: ۱) ئوّغر، ودم، ممبارەکی؛ ۲) ڕێگە، مزلّێ کە بوّی دەچی: (**یوّمی تە بخێر**) ف ۱) یُمن، مبارکی؛ ۲) مقصد سفر.

یومن: ودم، ممبارەکی ف شگون.

یوّمە: ڕوّژانە، کرای ڕوّژانە ف یومیه، جیرهٔ روزانه.

یوّنا: یەکتر، یەك‌و دو، یەونا ف یکدیگر.

یوّنجە: وێنجە ف یونجه.

یوە: ئێکێك ف یکی.

یوهـ کەردش: هوهاکردن، بمرێ، بکەوێ ف مرده‌باد.

یە: ۱) ئەمە؛ ۲) ئێك؛ ۳) پاشگری خەبەردان، ئەی: (**وایە، چویە، بویە**) ف ۱) این؛ ۲) یك؛ ۳) پسوند خبری.

یەباش: هێواش، هێدیکا، لەسەرخوّ، ئەسپایی ف یواش.

یەباشکی: بە لەسەرخۆیی، بە ئەسپایی ف یواشکی، بەآهستگی.

یەپارچە: ئێك‌پاژ ف یکپارچە.

یەپراخ: ئاپراخ، یاپراخ ف نگا: یاپراخ.

یەتا: ئەمەتا، ئائەمەیە ف همین است.

یەتاخ: یاتاخ، پێخەف، نقین، نوێن ف رختخواب.

یەتیم: هەتیو ف یتیم.

یەتیمچـە: ۱) هەتیمچە؛ ۲) چێشتێکی باینجانە ف ۱) ناکس بچە؛ ۲) یتیمچە، نوعی خورش.

یەتیمچەرك: هەتیمچە ف ناکس بچە.

یەجگار: زۆر ف بسیار.

یەچك: هێچك ف وهنگ.

یەح: وتەی سەیرمان ف حرف تعجّب.

یەحیا: ناوە بۆ پیاوان ف نام مردانە.

یەحیابەگی: جۆرێ هەنجیر ف نوعی انجیر.

یەح گدۆ: وشەی دنەدانی بزن بۆ دوُرکەوتن ف کلمۀ راندن بز.

یەحیەح: وشەی هانەی بزن بۆ زوُ بەرێداچوُن ف کلمۀ راندن بز.

یەخ: سەهۆڵ، جەمەد، سۆڵ ف یخ.

یەخاو: سەهۆڵاو ف یخاب.

یەخبەنان: بەستەڵەك ف یخبندان.

یەخبەند: سەهۆڵ‌بەستو ف یخ بستە.

یەخبەندان: یەخ‌بەنان، بەستەڵەك ف یخبندان.

یەختــرمــە: ۱) ئەســپ‌و ماینــی تالانی؛ ۲) یەدەکی، ئەسپێ کە بۆ نۆرەپێ‌کردن دەگەڵ سواردایە؛ ۳) ئەسپی زین‌و لغاوکراوی بێ‌سوار کە لە ئازیەت‌باریدا ڕای‌دەکێشن ف ۱) اسب غنیمتی؛ ۲) اسب یدك؛ ۳) اسب بدون سوار در مراسم عزاداری.

یەختە: ۱) ئێختە، گون‌دەرهاتگ؛ ۲) داری سەرقرتاو؛ ۳) ئەسپ‌و ماینی سواری ف ۱) اختە؛ ۲) درخت سر قیچی شدە؛ ۳) اسبِ سواری.

یەختەخانە: تەویلەی ئەسپان ف اصطبل اسبان.

یەختەرخانە: یەختەخانە ف اصطبل اسبان.

یەختەرمە: یەخترمە ف نگا: یەخترمە.

یەختەسار: ئاهۆ، ئازار ف وبا و آفات.

یەخدان: ۱) سندوُقی دارینی زەلام؛ ۲) قوتولکەی ڕۆن ف ۱) صندوق چوبی بزرگ؛ ۲) روغن‌دان کوچك.

یەخدو: سندوُقی زل، یەخدان نگا: یەخدان.

یەخسیر: ۱) دیل، گراو لە شەڕدا؛ ۲) بێچارە، بەستەزمان ف ۱) اسیر؛ ۲) بینوا، بیچارە.

یەخش: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

یەخ کردن: کەسیرەبوُن لەسەرمان ف یخ کردن.

یەخنی: ۱) تاسی قوُڵ بۆ شێوتێکردن؛ ۲) چێشتی گوشتاو ف ۱) نوعی کاسۀ آشخوری؛ ۲) یخنی، آبگوشت.

یەخنی کێش: تاسی مسینی گەورە ف کاسۀ بزرگ مسین.

یەخە: یاخە، پێسیر ف یقە.

یەخـەچـاڵ: ۱) چاڵـەبـەفر؛ ۲) سەهۆڵدان ف ۱) چالە برف، یخچال طبیعی ۲) یخچال.

یەخەدادڕاو: جۆرێ گەنم ف نوعی گندم.

یەخــەدادڕین: برێتی لە خوڵێ بێ‌بەش کردن: (**یەخـەم لێ دادڕیوەو** نامەوێ) ف کنایە از تنفّر و انزجار.

یەخەدڕ: دەمی کەرێز ف دهانۀ کهریز.

یەخەکێشیاگ: برێتی لە کەسێ کە پیاو بە فرزەندی قبوُڵی دەکا ف فرزندخواندە.

یەخەگرتن: برێتی لە کێشەتێ‌هاڵاندن ف گریبانگیری.

یەخی‌مالێ: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

یەدەك: ۱) ئەسپی یەختەرمە، ئەسپی بەزین کە لەدوای‌سوار دەڕوا؛ ۲) ئامـرازی زیادی بۆجێگـرتنەوەی خراوبوُگ ف ۱) اسب یدکی؛ ۲) ابزار یدکی.

یەدەکی: یەدەك ف نگا: یەدەك.

یەر: ۱) جێگـە، جێ؛ ۲) ئێـوار، ئێوارە، یـەرە ف ۱) جا، مکان؛ ۲) عصرهنگام.

یەربەیەر: جێ‌بەجێ، پێك‌هاتن، ئەنجام ف انجام یافتن.

یەربەیەربوُن: جێ‌بەجێ‌بوُن: (کارەکە یەربەیەر بو) ف انجام شدن.

یەرتکی: شێتۆکە، کەم‌ئاوەز ف کم‌عقل، خُل مزاج.

یەرخات: پاڵـە، کرێکـار، ڕەنجبەر، ڕەنجدەر، خەباتکـار، خەباتچی ف کارگر.

یەرد: یارد، گەزی پێوانەی ئینگلیس ف یارد.

یەردە: هاڕین، کردنەئارد ف آردکردن.

یەرکەن: بادەوەی گەمیە ف بادبان کشتی.

یەرمـە: لوڕ، کورتانۆکەی بەپوُش ئاخندراو بۆ سەرپشتی بارەبەر لەبن جلەوە ف پالانك بالشتك مانند.

یەرووەیەر: ۱) یەربەیەر؛ ۲) بەرانبەر ف ۱) انجام شدن؛ ۲) برابر.

یەرە: ۱) ژمارە سێ؛ ۲) ئێوارە ف ۱) عدد سە؛ ۲) عصرهنگام.

یەرەژن: ۱) ئەژنۆ، زرانی؛ ۲) ئانیشك، هەنیشك ف ۱) زانو؛ ۲) آرنج.

یەرەق: ۱) تۆپی ئاش؛ ۲) ئاموُر، ئەسپابی جوُت؛ ۳) کێری یەکسم؛ ۴) هەستـانی کێر؛ ۵) کێری ڕەپ ف ۱) پروانۀ آسیاب؛ ۲) خیش؛ ۳) آلت تنـاسلی ستـور و الاغ؛ ۴) برخـاستن آلت تنـاسلی؛ ۵) آلت تناسلی برخاستە.

یەرەقان: زەردوُیی ف بیماری یرقان.

یەرەقبوُن: ڕەپ‌بوُنی کێر ف برخاستن آلت تناسلی.

یەرەق کردن: ئێرەق‌کردن ف راست کردن آلت تناسلی.

یەرەقە: هەوجاڕ، ئاموُر ف خیش.

یەرەووتەنگ: تەنگی ئێوارە، تەنگی بانگی شێوان ف تنگ غروب.

یەرەی: ئێوارە، ئێوارەوەختە ف عصرهنگام.

یەرێ: سێ‌تاك ف سەعدد.

یەزدان: خودا، ئێزد، خودێ، بینــایی‌چاوان، هۆمــان، خوا، خودانــی عالەمێ، باخوێ ف خدا.
یەزدانی: خودایی ف خدایی، یزدانی.
یەزدۆ: خواپەرست ف خداپرست.
یەزدی: پەیڕەوانی ڕەوشتی یەزیدی، ئێزدی ف پیر و آیین ایزدی.
یەزدین: سوکەناوی عیززەددین، ناوە بۆ پیاوان ف مخفّف عزّالدّین، نام مردانە.
یەزنە: مێردی خوشك ف شوهرخواهر.
یەزەن: زاوا، شوی کچ یان خویشك ف داماد.
یەزی: بەس، بەسە ف کافی، بس.
یەزیدی: ئێزدی، کۆمەڵی مەلەك تاوس پەرست، یەزدی ف پیر و مذهب ایزدی.
یەسك: پیشە، هەستو، هەستی، ئێسقان، ئێسك ف استخوان.
یەسیر: یەخسیر، دیل ف اسیر.
یەش: ئێش، ئازار: (هەمو لەشم یەشێ) ف آزار، درد.
یەشان: ئێشان، ژان کردن ف بەدرد آمدن.
یەشم: شەوە، بەردێکی بەنرخە ف یشم، سنگی است قیمتی.
یەشماخ: یاشماخ ف دستار مردانە.
یەع: وتەی بێزکردن، قێز لێ بونەوە: (**یەع** چەند پیسە) ف حرف تنفّر از کثافت.
یەعنی: یانی، واتا، یانیها ف یعنی.
یەغان: یەخدان ف صندوق بزرگ چوبی.
یەغدان: یەخدان ف صندوق بزرگ چوبی.
یەغــز: ڕەنــگێکــە بۆ وڵاغــی سواری‌و باری ف یکی از رنگهــای استرسواری و باری.
یەغگدۆ: ییخە، وتەی بزن‌دەرکردن ف کلمۀ راندن بز.
یەغنی: ١) یەخنی؛ ٢) گیشەی گیا یان گەنم‌و جۆ ف ١) نگا: یەخنی؛ ٢) تودۀ علوفە یا گندم و جو درو شدە.
یەغنی کێش: یەخنی کێش ف نگا: یەخنی کێش.
یەغیەغ: دنەدانی بزن بۆ خۆشڕۆیی ف کلمۀ راندن بز.
یەفش: وچان لە کار ف تعطیل.
یەق: ١) قرپ، قورپ؛ ٢) گەڕانــەوەی تراو لە جێگــەی خۆی: (**یەقی** کردەوە)؛ ٣) ڕشانەوە ف ١) آروغ؛ ٢) برگشت آب راکد؛ ٣) قی، بالاآوردن.
یــەق‌خــواردنــەوە: گەڕانــەوەی ئــاوی ڕاوەستــاو: (ئــاوە کــە **یەقی‌خواردۆتەوە** لەبەری نازوا) ف راکدماندن و برگشتن آب.
یەق‌دانەوە: یەق‌خواردنەوە ف راکد ماندن و برگشتن آب.
یەق‌کردنــەوە: ١) وەڕشــان، ڕشــانەوە، هێنانەوە؛ ٢) نم‌کێشانی خوێ‌و شەکر ف ١) قی کردن؛ ٢) نم کشیدن نمك و شکر.
یەقە: یاخە ف یقە.
یەقین: دیار، ڕاست، بێ‌درۆ، بێ‌گومان ف یقین.
یەك: ١) ئێك، یو، لە ژمــارەداســەرەتــا؛ ٢) بێ‌فەرق‌و جودایی: (منو تۆ **یەكین**، ئەگەر ئێمــە **یەك** بین کەس پێمان ناوەستێ)؛ ٣) بونەئاڵقە: (خواری کردەوەو سەری گەیاندەوە **یەك**) ف ١) عدد یك؛ ٢) وحدت؛ ٣) حلقە شدن.
یەکا: هەوەڵین، یەکەمین ف اوّلین.
یەکادان: تێکەڵاوکردن ف بهم زدن.
یەکاڵا: ڕەهایی تاڵی ئاڵۆزو تێکەڵاو: (ئەم بەنە ئاڵۆزاوە **یەکاڵا** نابێ) ف یك لایەشدن چندلایە.
یەکــاڵابــونــەوە: ئاڵۆزاوی تێکەڵ‌پێکەڵ بون بە یەك‌لایەو لە ئاڵۆزی ڕەهابون: (ئەم کارە دشوارو تێکەڵە **یەکاڵا بۆوە** یان نا؟) ف بازشدن و یك لایەشدن چندلایە و درهم برهم.
یەکاڵاکردن: یەك‌لایەکردنەوەی تێکەڵاو ف یك لایەکردن.
یەکاڵاکردنەوە: یەکاڵاکردن ف یك لایە کردن.
یەکاڵە: یەکاڵا ف نگا: یەکاڵا.
یەکان: تاکان، دانەدانەکان ف آحاد، یکان.
یەکانە: ١) بڕەك، بڕەك، نێرەبەراز؛ ٢) تاقانە، بێ‌هاوتا ف ١) گرازنر؛ ٢) بی‌همتا.
یەکانی: تەنیایی ف تنهایی.
یەکاوە: قوبڵی ف دمپخت.
یەکــاویەك: ١) دەس‌بەجێ: (دوعــای خەلیفــە **یەکــاویەکە**)؛ ٢) دوئەوەندە: (ماڵەکە **یەکاویەك** قازانجی‌کرد) ف ١) فوری؛ ٢) دوچندان.
یەکپا: تاکێ بوایە ف یك می‌بود.
یەکبــاد: ١) بەنی تاکــەجــارێك بادراو؛ ٢) برێتی لە گیانــداری لاوازو باریك‌و بێ‌تین ف ١) نخ یکباد، یکتاب؛ ٢) کنایە از لاغر و ناتوان.
یەکباز: گەمەیەکی بازبردنە ف نوعی بازی پرش.
یەکباڵ: برێتی لە مرۆی تەنیاو بێ‌یاریدەر ف کنایە از تنها و بی‌یارویاور در کار.
یەك‌بتون: گش، گشت، هەمو ف همگی.
یەکبڕ: جاش‌و جانوی دوساڵە ف کرۀ دوسالە.
یەکبون: ڕێکی‌و دۆستایەتی ف اتّفاق، اتّحاد.
یەکبوین: یەکبون، یەك‌گرتن، پشتی یەك گرتن ف اتّحاد، اتّفاق.
یەکبویی: یەکیەتی، یەکبون ف اتّحاد.
یەکبەر: ١) قوماشێ کە لەسەر یەك‌قەد قەدکراوە؛ ٢) ئاژەڵ‌و دارێك کە بۆ یەکەم‌جار زاوەو بەری بەخشیوە ف ١) یك لایە؛ ٢) دام یا درختی کە برای اوّلین بار ثمر دهد.
یەك‌بەیەك: تاك‌بەتاك، هەمو ف یك بەیك، همە.
یەکبێژ: ١) بەعوزم‌و گرانی؛ ٢) دور لە گەمەو درۆو دەلەسەکردن ف ١) باوقار؛ ٢) جدّی.
یەکبین: ١) لە یەك هەناسەکێشاندا: (**یەکبین خواردیەوە**)؛ ٢) یەکبون ف ١) یك نَفَس، در یك نفس کاری کردن؛ ٢) اتّحاد، اتّفاق.
یەکبیەك: یەك‌بەیەك ف یك بەیك.
یەکپــا: ١) برێتی لە سەرســەختی، لاساری، سوربون: (**یەکپا** وێستاوە

هەر دەیەوێ)؛ ۲) گیانداری کوت، ئەوی قاچێکی لەدەست‌داوە ف ۱) کنایه از پافشاری؛ ۲) یکپا، جانداریکه یك پای خود را از دست داده است.

یەك‌پارچە: ۱) لەت‌نەکراو؛ ۲) پارچەیەك لە شت ف ۱) یکپارچه، کامل و تقسیم نشده؛ ۲) بخشی از چیزی.

یەکپارە: ۱) یەکپارچە؛ ۲) تاکە قۆشەیەك: (من کە **یەك‌پارەیی** جلقم لە ئەزوڵ شك‌نەدەبرد) ف ۱) نگا: یەکپارچە؛ ۲) یك پول.

یەك‌پەرست: خودای تاك‌و تەنیاناس ف موحّد، یکتاپرست.

یەك‌پەرستی: کاری یەك‌پەرست، خودای تاك ناسین ف توحید، یکتاپرستی.

یەکتـــا: ۱) تەنیای بێ‌وێنـە؛ ۲) ناوی خوایە؛ ۳) ناوە بۆ پیاوان ف ۱) تنهای بی‌مانند؛ ۲) نام خدا؛ ۳) نام مردانه.

یەکتاپەرست: یەك‌پەرست ف یکتاپرست.

یەکتاپەرستی: یەك‌پەرستی ف یکتاپرستی.

یەکتـر: ۱) هەودو، ئێکتر: (لەگەڵ **یەکتر** بوون)؛ ۲) یەکی دیکە: (**یەك‌تر بیرە**) ف ۱) یکدیگر؛ ۲) دیگری.

یەکتری: یەکتر، ئێکتر ف یکدیگر.

یەکترین: یەکتر، ئێکتر ف یکدیگر.

یەك‌توخم: وەك یەك، چون یەك ف همانند، همنوع.

یەکتـەن: ۱) تەنیابـاڵ، یەکباڵ؛ ۲) لە پرێکا، ژ نشکاف ف ۱) تنهای بی‌یارویاور؛ ۲) ناگهان، یکهو.

یەکتەنی: تەنیابالّی ف تنهایی بدون یاور.

یەکجار: ۱) تەنیا جارێك؛ ۲) زۆر زۆر، یەجگار؛ ۳) هەرگیز، بە هیچ ئارا: (ئـەز **یەکجار** قەبول ناکەم)؛ ۴) مردنی بە سەکتە، کوتوپڕ: (**یەکجار مر**) ف ۱) یکبار، یك دفعه؛ ۲) بسیار؛ ۳) هرگز، بەهیچوجه؛ ۴) مرگ ناگهانی، مرگ مفاجا.

یەکجارە: بەتەواوی ف یکسره.

یەکجارەکی: بەتەواوی، بێ کەم‌وکوڕی ف یکسره، بەکلّی.

یەکجاری: ئاخرجار ف آخرین بار.

یەکجۆر: یەك‌توخم ف یکنواخت، یك نوع.

یەکجۆر: یەکجۆر ف یك نوع، یك جور.

یەکجێ: بەتەواوی: (**یەکجێ بردی و ڕۆیشت**) ف بەکلّی، کاملاً.

یەکچاقە: جانەوەری بە**تاقەچاوێك**) ف یك چشم.

یەکچاقی: ژیان بە چاوێك ف **یك چشمی، یك چشم داشتن.**

یەکچـاو: ۱) جانـەوەرێ کە چاوێکی هەیە؛ ۲) یەکالا؛ ۳) لە دژواری و ئالۆزی ڕزگاربوگ: (**یەکچاو** بوینەوە، کارەکەمان **یەکچاوکردەوە**) ف ۱) یك چشم؛ ۲) یك لایەشدن؛ ۳) حلّ و فصل مشکلات.

یەك‌چاوە: ۱) تاقـەئـۆدەیەك لەماڵدا؛ ۲) کاورای کوێر لە چاوێك ف ۱) یکباب خانه؛ ۲) یك چشم.

یەك‌چاوەیی: خانوێ کە هەموی هەر یەك‌ژوری تیایە ف خانهٔ یك اتاقه.

یەك‌چەشن: یەکجۆر ف یك نوع.

یەك‌خستن: ۱) کـردنەیەك؛ ۲) لێك کردنـەدژ ف ۱) متّحـدکردن؛ ۲) دوبەهم‌زنی.

یەکدان: ۱) تۆمی پاکژو بێ‌عەیب؛ ۲) تێکەڵ‌کردن ف ۱) بذر پاك وسره؛ ۲) بهم‌زدن.

یەکدڵ: دۆستی ڕاست ف دوست یك دل.

یەکـدەس: ۱) گیانـداری کە دەسـتێکی هەیە: (ئێژی ڕۆستـەمی **یەکدەسە**)؛ ۲) یەکجۆر ف ۱) یك دست؛ ۲) یك نوع.

یەکدەست: یەکدەس ف نگا: یەکدەس.

یەکدەستە: ۱) کۆمەڵێك پێکەوە؛ ۲) بێ‌پیل، یەکدەست ف ۱) دسته‌ای، یك دسته؛ ۲) جاندار یك دست.

یەکدەستی: تفاق، یەکیەتی ف اتّحاد، اتّفاق.

یەکدەنگ: هاوهزر، هاوبیر ف همفکر.

یەکدەنگی: بێ‌بەرهەڵست، بێ‌نارازی ف اجماع آراء، اتّفاق آراء.

یەکڕا: هاوبیر، هاوباوەڕ ف همفکر، هم‌عقیده.

یەکڕان: ۱) ئەسپی خۆشڕۆ، خۆشبەز؛ ۲) گیانداریێ لاڕانێکی نەمابێ ف ۱) اسب رهوار؛ ۲) جانداری که یك ران خود را از دست داده.

یەکـڕو: ۱) بێ‌ڕیا، ڕاست‌و ڕەوان، بێ‌درۆو دوڕوویی؛ ۲) جلك‌و کوتـاڵی بەروپشت یەکرەنگ ف ۱) روراست، یك‌رنگ؛ ۲) پارچه‌ای که پشت و روی یکرنگ دارد.

یەکڕۆژە: لە ماوەی تاکەڕۆژێکدا ف یك روزه.

یەکڕۆژی: ئەوەی بۆ ڕۆژێك بەش‌دەکا ف مصرف یك روز.

یەکڕوە: نیمرۆ، هێرۆن، خاڕون ف نیمرو.

یەکـڕوویی: ۱) دژی دوڕوویی، ڕاست‌و دروستی؛ ۲) نرخێ کە ناگۆڕێ‌و چەقیوە ف ۱) صداقت؛ ۲) نرخ ثابت.

یەکڕەنگ: ۱) هاوڕەنگ؛ ۲) بریتی لە مرۆی ڕاست‌و بێ‌گزی‌و گەڕ ف ۱) همرنگ؛ ۲) کنایه از آدم صادق و بی‌غلّ و غش.

یەکـڕەنگی: ۱) لەڕەنگـا وەك یەك؛ ۲) هەر بە ڕەنگێك؛ ۳) ڕاستی‌و دروستی ف ۱) همـرنگی؛ ۲) بایك رنـگ، دارای یك رنـگ؛ ۳) یك‌رنگی، صداقت.

یەکزمان: ئەوانەی هەموو یان بە زمانێ داخێون ف هم‌زبان.

یەکزەمان: ڕۆژگارێك ف زمانی، روزگاری.

یەکژنە: بەرانبەر بە دوژنە، کەسێ هەر تاکەژنێکی هەیە ف مرد یك زنه.

یەکژنی: یەکژنە ف مرد یك زنه، دارای یك همسر.

یەکسان: بەرانبەر ف یکسان.

یەکسم: بریتی لە ئەسپ‌و ئێستر ف کنایه از اسب و استر.

یەکسەر: ڕاست بێ ئاوڕدانەوە ف یکراست.

یەکسەرە: ۱) بە یەکجاری بڕانەوە: (کارەکەمان **یەکسەرە** کردەوە)؛ ۲) یەکسەر ف ۱) یکسره؛ ۲) یکراست.

یەکسەرەکی: یەکجارەکی ف یکبارکی.

یەکســەری: ۱) ڕەشکـەی یەکتایی کاکێشان؛ ۲) ناوماڵی زۆر گەورەو لەدرێژەوە؛ ۳) ڕایەخی پڕ بە ژووری گەورە ف ۱) تور کاهکشی بزرگ یکتایی؛ ۲) سالن بزرگ خانه؛ ۳) فرش دراز پُر سالن.

یەکشــقــە: ۱) هەیقـك، مانگیلە؛ ۲) تەنیای بێ‌نیاز ف ۱) هلال؛ ۲)

تنهای بی‌نیاز.

یەکشەق: ۱) یەکپارچە؛ ۲) یەکسەر، راست بێ‌بادانەوە ف ۱) یکپارچه؛ ۲) یکراست.

یەکشەم: رۆژی دوهەم دوای هەینی ف یکشنبه.

یەکشەمبی: یەکشەم ف یکشنبه.

یەکشەممو: یەکشەم ف یکشنبه.

یەکشەممۆ: یەکشەم ف یکشنبه.

یەکشەممە: یەکشەم ف یکشنبه.

یەکشەمو: یەکشەم ف یکشنبه.

یەکشەمۆ: یەکشەم ف یکشنبه.

یەکشەمە: یەکشەم ف یکشنبه.

یەکشەمی: یەکشەم ف یکشنبه.

یەکشەو: تاکەشەوێك ف شبی.

یەکشەوە: ۱) هەوڵ‌بەفری زستان؛ ۲) مانگیلە، هەیڤك؛ ۳) ناوی گوندێکە؛ ۴) هەر لە ماوەی تاکەشەوێکدا ف ۱) اوّلین برف زمستان؛ ۲) هلال؛ ۳) نام دهی است؛ ۴) یکشبه.

یەکقسە: ۱) هاوپەیمان؛ ۲) بەڵێن‌ڕاست ف ۱) هم‌پیمان؛ ۲) قول درست.

یەك‌کرن: ۱) کردنەیەك؛ ۲) پێك‌هێنانی تاپۆرە لەسەر کارێ ف ۱) یکی کردن؛ ۲) به‌توافق رساندن گروهی.

یەك‌کری: ۱) کردراوبەیەك؛ ۲) یەك‌گرتوویی ف ۱) یکی شده؛ ۲) اتّحاد.

یەك‌کەتن: ۱) رێك‌کەوتن؛ ۲) وێك‌کەوتن ف ۱) اتّحاد؛ ۲) برخورد.

یەك‌کەرەت: ۱) یەکجار؛ ۲) لەپڕ، ژنشکاف ف ۱) یکبار؛ ۲) یکهو.

یەك‌کەفتن: یەك‌کەتن ف نگا: یەك‌کەتن.

یەك‌کەوتن: یەك‌کەتن ف نگا: یەك‌کەتن.

یەك‌گاسنە: شێوەردی یەکجار کێڵدراو ف یکبار شخم شده.

یەك‌گرتن: ۱) یەکبوون؛ ۲) پێوەنووسان: (بەو چرێشەوا **یەك‌گرتووبوون**) ف ۱) اتّحاد؛ ۲) بهم چسبیدن.

یەك‌گرتو: یەك‌کری، پێکەوە هاوخەبات ف متّحد، هم‌پیمان.

یەك‌گرتوویی: تفاق، هاوڕای و هزر بوون ف اتّحاد، اتّفاق.

یەك‌گرتی: یەك‌گرتو ف متّحد.

یەکلا: ۱) لایەك، لایەنێك؛ ۲) تاکەلۆیەك ف ۱) یك طرف؛ ۲) یك لایه.

یەك‌لانە: یەکالا ف نگا: یەکالا.

یەك‌لایی: بێ قەدکردن: (بە دولایی ناگاتەوە بە **یەك‌لایی** باشە) ف یك لایه.

یەك‌لسەریەك: ۱) بەسەریەکا هەڵچنراو؛ ۲) بێ ماوەدان و دەرفەت: (**یەك‌لسەریەك** داخاوت) ف ۱) بر رویه هم انباشته؛ ۲) پشت سر هم و بدون تأمّل.

یەك‌لنگە: گیایەکە ف گیاهی است.

یەکلۆ: یەك‌لا ف نگا: یەك‌لا.

یەك‌لۆنە: یەك‌لایی ف یك لایه.

یەکلە: یەکتەن، تەنیابال ف تنها و بی‌یاور.

یەکڵەچاو: یەکچاو ف یك چشم.

یەك‌لەدوای‌یەك: گش پێکەوەنا ف یکی پس از دیگری.

یەکماڵ: ۱) دۆستی گیانی؛ ۲) دارایی بەش‌نەکراو ف ۱) دوست واقعی؛ ۲) دارایی شراکتی و تقسیم نشده.

یەکمالاگارە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یەکمالە: گوندێکە لە کوردستانە بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

یەکمان: ۱) سەرۆك، سەرداری گەڵ؛ ۲) سەرکۆمار ف ۱) رئیس، سردسته؛ ۲) رئیس جمهور.

یەکنەجار: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یەك‌نەسەق: یەکجۆر ف یکنوع.

یەکو: یەکتان ف یکی از شما.

یەکۆبسەدیو: یەکێ بە سەتان ف یکی در برابر صد.

یەکودن: یەکی‌تر ف یکی دیگر.

یەکودو: بریتی لە دەس‌بەجێ ف بی‌درنگ.

یەکون: کۆمەڵ، بەتۆپەڵ، کۆم، کۆ ف جمع.

یەکۆیەکۆ: یەکی‌یەکی، هەمو تاکیکی ف یکی یکی.

یەکە: ۱) بێ‌وێنە؛ ۲) یەك، تاك لە ژماردندا: (**یەکە** دوە سێ‌یە) ف ۱) بی‌مانند؛ ۲) آن یك.

یەکهاوی: لە یەك‌باری ژیاندا، بێ‌گۆڕان ف گذران بدون تغییر، یکنواخت.

یەکەتی: رێك‌کەوتن و یەکبوون ف اتّحاد.

یەکەڵ گون: بەتاکەگونێك ف یك خایه.

یەکەڵ گوان: بەتاکەگوانێك ف یك پستانه.

یەکەڵەچن: نەمان یەك لەشوێن‌یەك ف ازبین رفتن یکی پس از دیگری.

یەکەڵەشاخ: بەتەنیاشاخێك ف حیوان یك شاخ.

یەکەم: هەوەڵ ف نخست.

یەکەمجار: ۱) دەحفەی هەوەڵ؛ ۲) هەر لەجێ ف ۱) بار اوّل؛ ۲) فوراً.

یەکەمین: هەوەڵین، یەکا ف نخستین.

یەکەناس: چارەوێ کە ڕێگەی نامۆ نادا سواری‌بن ف اسبی که اجازه سواری به بیگانه نمی‌دهد.

یەکەندەردو: هەر دەس‌بەجێ، یەکودو ف فوراً.

یەك‌هۆ: لەپڕ، ژ نشکاف ف یکهو، ناگهانی.

یەکەوجار: ۱) هەر بۆ جاری یەکەم؛ ۲) دەست‌بەجێ ف ۱) بار اوّل؛ ۲) فوراً.

یەکەوحەیزەران: جۆرێ گەمەی شەوانەیە ف نوعی بازی.

یەکەوڕاست: یەکسەر ف یکراست.

یەکەوکڵاوە: جۆرێ بازی‌یە، گەمەیەکە ف نوعی بازی.

یەکەوگۆتەکە: جۆرێ گەمە ف نوعی بازی.

یەکەونیان: ١) کۆکردنەوە؛ ٢) لەسەریەك دانان ف ١) گردآوری کردن؛ ٢) برهم گذاشتن.

یەكهێشە: یەك گاسنە ف زمین یکبار شخم‌زده.

یەکەیەکە: تاکەتاکە ف یکی یکی.

یەکیتە: ١) پیتی دەنگدار لە ئەلف‌وبێتکەدا؛ ٢) وتەیەکە لە بەشکردندا: (**یەکیتە** یەکی من) ف ١) حرف صدادار؛ ٢) **اصطلاحی در تقسیم.**

یەکیتی: یەکایەتی، بێ‌جیاوازی ف اتّحاد.

یەکێتی: یەکایەتی، بێ‌جیاوازی، یەکیتی ف اتّحاد.

یەکینی: یەکایەتی، ژیانی بەتەنیایی ف تنهایی.

یەکیەتی: یەکێتی ف اتّحاد.

یەکیەك: ١) هەمولا؛ ٢) تاك‌تاك ف ١) همه‌طرف؛ ٢) یکی یکی.

یەکی‌یەکی: تاکەتاکە: (**یەکی‌یەکی** هەڵم‌بژارد) ف دانه‌دانه.

یەل: ١) پاشگری ئیشارە بۆ کۆمەڵ: (**برایەل**)؛ ٢) سوخمە ف ١) پسوند جمع؛ ٢) یلك.

یەلانقەوس: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ف روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یەڵخی: رەوەئەسپی شەوبەکێو ف **رمهٔ ول در صحرا.**

یەلدا: درێژترین شەو لە ساڵدا کە شەوی هەوەڵی زستانە ف شب یلدا.

یەلغار: هێرش‌بردن بەسواری، هێرشی سواران ف هجوم سواران.

یەلکەن: یەرکەن، بادەوەی گەمیە ف بادبان کشتی.

یەلموم: چوڵەچرا ف مشعل.

یەلەك: سوخمەی ژنانە ف یلك.

یەم: دێم، تێم ف می‌آیم.

یەمان: ١) زۆر بەهێز؛ ٢) سەیر و سەمەرە؛ ٣) زرنگ؛ ۴) نەترس ف ١) نیرومند؛ ٢) عجیب؛ ٣) زرنگ؛ ۴) شجاع.

یەمنۆ: ١) یەك‌یەکی؛ ٢) یەك بۆ یەکی ف ١) یکدیگر؛ ٢) یکی برای یکی.

یەمە: ئێستا، نهۆ، نوکە ف هنوز.

یەمەنی: کەوشی سوری بێ‌پاژنە ف کفش قرمز بدون پاشنه.

یەمیش: میوە، فێقی، فێکی ف میوه.

یەن: ١) هێند، ئەوەندە؛ ٢) کانی، سەرچاوە، خانی، هانە؛ ٣) دێن، تێن ف ١) آنقدر؛ ٢) چشمه؛ ٣) می‌آیند.

یەند: یەن، ئەوەندە ف آن اندازه.

یەندە: ئەوەندە ف آنقدر.

یەنو: ئەمان، ئەمانە ف اینها.

یەنە: هەینی، ئین، جوحمە، جۆعمە، جومعە، دوازۆژی حەوتە ف روز جمعه.

یەو: ١) جۆ، خەلەی جۆ؛ ٢) یەك، نیمەی دو؛ ٣) وەك، لەوێنە ف ١) جو؛ ٢) عدد یك؛ ٣) مانند.

یەواش: هێواش، ئەسپایی، هێدی ف یواش، آهسته.

یەواشکی: هێدیکا، سەبرۆکە ف یواشکی، بەآهستگی.

یەوبنا: یەك‌یەکێ، یەکتری، یەمنۆ ف یکدیگر.

یەوبەك: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ف از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

یەوبیایش: بۆنەیەك، یەکگردن، تفاق ف اتّحاد، اتّفاق.

یەوبینان: یەك‌یەکی، یەکتری ف یکدیگر.

یەوبینان‌دیایش: چاو بەیەکتر کەوتن ف یکدیگر را دیدن.

یەوبینان‌ڕەسایش: بەیەکتر گەیشتن ف به همدیگر رسیدن.

یەوبینان گرەوتش: یەکترگرتن، یەکیەتی کردن ف متّحدشدن.

یەوبیەو: یەکەیەکە، یەك‌بەیەك ف یکی‌یکی.

یەوپا: یەك‌لاق سەقەت ف یکپا، دارای یك پا.

یەوجوس: یەك‌بابەت، یەك‌تەرز ف یکجور.

یەوچم: یەکچاو ف یکچشم.

یەوچوٙن: ویك‌چوٙن، چون یەکی، لێکترکردن، لەیەك‌چوٙن ف شبیه هم بودن.

یەوخە: جۆرێ ناسکەنان ف نوعی نان.

یەوداخوٙراشیایش: بێ‌ئاوڕدانەوە ڕۆیشت ف بدون نگاه کردن به عقب رفت.

یەودەست: ١) یەکدەست؛ ٢) لایەنگر ف ١) یکدست؛ ٢) هوادار.

یەودەمە: وەختایەك، سەردەمێك ف هنگامی.

یەوڕایردیایش: ١) بەرەو ڕێگەیەك ڕوانین؛ ٢) بۆ یەك‌چارەنوٙس خەبات‌کردن ف ١) مشترکاً به یك مسیر نگاه کردن؛ ٢) برای هدف مشترك کوشش کردن.

یەوڕایرڤینایش: یەوڕایردیایش ف نگا: یەوڕایردیایش.

یەوڕایی: ١) یەکدەنگی، هاوبیری، هاودۆزو مەبەستی؛ ٢) هاوڕایی؛ ٣) تەنیایی ف ١) همفکری، هم‌مرامی، هم‌مسلکی؛ ٢) همراهی؛ ٣) تنهایی.

یەوڕۆژە: یەکڕۆژە، پچوٙك و شلك و زۆر کەم‌تەمەن ف یکروزه، کم عمر.

یەوڕەنگ: یەکڕەنگ، وەك‌یەك لە ڕەنگدا ف یکرنگ، همرنگ.

یەوسەڕا: یەکساڵە لە تەمەندا ف یکساله، دارای یکسال عمر.

یەوسەڕە: یەوسەڕا ف یکساله.

یەوشەوا: یەکشەوە ف یکشبه.

یەوشەوە: یەوشەوا ف یکشبه.

یەوفەك: ١) یەك‌قسە، بێ‌ڕۆدەروایسی؛ ٢) پاچ، کوڵینگی یەکدەم ف ١) یك کلام؛ ٢) کلنگ یکطرفه.

یەوقات: ١) یەکلا؛ ٢) یەك‌نهوم ف ١) یك لایه؛ ٢) یك طبقه.

یەوکشت: ١) خوار و خێچ؛ ٢) سەقەت ف ١) کج و معوجّ؛ ٢) ناقص.

یەوکەس: هەرکەسێ ف هرکس.

یەومن: یەکتر، بەیەکتر ف یکدیگر را.

یەومیە: کرێی ڕۆژانە ف مزد روزانه.

یەوون: یەکەم، هەرەباش ف درجه یك.

یەونا: ١) یەکتر؛ ٢) یەکێ‌تر ف ١) یکدیگر؛ ٢) دیگری.

یەوناڤینایش: یەکودو دیتن، یەکتر چاوپێ‌کەوتن ف همدیگر را دیدن.

یەونای: یەکێ‌تر، جگە لەمە، ئەویتر ف یکی دیگر.

یەوندەس: یازدە، یانزە ف یازدە.

یەونۆ: یەمنۆ، یەوبینان ف یکدیگر.

یەوەر: ۱) کەسێك؛ ۲) کەسێکیان؛ ۳) هەرکەسێك ف ۱) کسی؛ ۲) کسی از ایشان؛ ۳) هرکسی.

یەوەری: یەکیان ف یکی از ایشان.

یەوەك: ۱) یەك، تاك؛ ۲) تاقـانـە؛ ۳) یەکێك، کەسێ؛ ۴) یەکێ‌تر؛ ۵) تاقـەکچـە ف ۱) یك؛ ۲) یکی‌یکـدانە؛ ۳) کـسی؛ ۴) یکی‌دیگر؛ ۵) دختر یکی یکدانە.

یەوە کەی: تاقانە، تەنیافرزەند ف یکی یکدانە، فرزند منحصر بەفرد.

یەوەندەس: یازدە، یانزە، یەك‌و دە ف یازدە.

یەوەندەسن: یازدەمین ف یازدهمین.

یەوەی: تەنیایی، تەنیابالّی ف تنهایی.

یەوی: ۱) جۆ، خەلەی جۆ؛ ۲) یەکێکی ف ۱) جو؛ ۲) یکی از آن.

یەوین: نانی لە جۆ ف نان جوین.

یەوێن: تەنیایی، بێ‌مالّ‌و ژن‌و خزم ف **تنهایی** بدون کس وکار.

یەوینا: کەسێ‌تر ف کسی دیگر.

یەویەو: تاکوواز، هێندێکی، یەکەیەکە ف تك و توك.

یەویەورای: هێندێ‌جاران ف بعضی اوقات.

یەهـ: ۱) وتــەی بێزاری: (**یەهـ** کە لێی تۆرەم)؛ ۲) وتــەی‌ئارام‌کردنی یەکسم ف ۱) کلمهٔ انزجار؛ ۲) کلمهٔ آرام کردن ستور.

یەهر: جەرگ، کەزەب، جگەر ف جگر.

یەی: ۱) بۆچە؟، بۆچی؟، چما؟، ئەڕا؟؛ ۲) یەو، جۆ؛ ۳) ئەو ف ۱) چرا؟؛ ۲) جو؛ ۳) او.

یەیە: دنەدانی بزن بۆ خۆش بەرێداچوون ف کلمهٔ راندن بز.

یەیەع: یەیە ف نگا: یەیە.

یی: ۱) وشەیەکە پەسن وەك چاوگە لێ‌دەکا: (کوێرایی، قوڵایی)؛ ۲) ئەو؛ ۳) لەوی ف ۱) صفت مصدری؛ ۲) او؛ ۳) از او.

یێ: ۱) دێت، تێ؛ ۲) ناوی پیتێکی ئەلفوبێتکە؛ ۳) ئی، تایبەتی بۆ نێر: (ئەو پەرەیێ مستۆیە)؛ ۴) لەوی؛ ۵) ئەو؛ ۶) ئەوانە ف ۱) می‌آید؛ ۲) حرف «ی»؛ ۳) علامت مالکیّت برای مذکّر؛ ۴) از او؛ ۵) او؛ ۶) اینها.

ییخ: ۱) داوای ئەوی‌بوون‌و بەسـەرچـۆك‌داهـاتن لە وشتـر؛ ۲) وشـەی دەرکردنی بزن ف ۱) کلمەای برای خوابانیدن شتر؛ ۲) کلمهٔ راندن بز.

ییخ‌بوون: ۱) هاتنەسەرچۆکانی وشتر؛ ۲) برێتی لە دانەواندنی هەمبەر لە کێشەدا واتا: تەسلیم‌بوون ف ۱) بەزانو درآمدن شتر؛ ۲) کنایە از کوتاه آمدن و تسلیم شدن.

ییخ‌خواردن: ۱) ییخ‌بوون؛ ۲) برێتی لە دانەوینەوە: (هەردەستم بۆ برد **ییخی‌خوارد**) ف ۱) و۲) نگا: ییخ‌بوون.

ییخ‌دان: ۱) وشتر هێنانە سەرزرانی؛ ۲) برێتی لە وەبنەخۆدانی کەسێ: (خەریك‌بو دەس‌بکاتەوە بەلّام زۆر زوو **ییخم‌دا**) ف ۱) شتر را بە زانو درآوردن؛ ۲) کنایە از بر زمین زدن حریف.

ییخە: ئیخخە، وتەی دەرکردن‌و دوورخستنەوەی بزن ف کلمهٔ راندن بز.

ییرا: ۱) بۆوی؛ ۲) لەوی ف ۱) برای او؛ ۲) از او.

ییم: ۱) دێم، تێم؛ ۲) ئالك، دەغڵ بۆ خواردنی یەکسم ف ۱) می‌آیم؛ ۲) علیق.

یین: ۱) هی‌ئەوان؛ ۲) نیشانەی کۆ: (یەزینەتە)؛ ۳) دێن، تێن ف ۱) مال آنان؛ ۲) ها، علامت جمع؛ ۳) می‌آیند.

یینە: ئەوان ف آنان.

یینە: یەنە، هەینی، هەینو، جومعە ف جمعه.

یینی: ۱) ئەوان؛ ۲) لەوان ف ۱) آنان؛ ۲) از آنان.

یێنی: یینی ف نگا: یینی.

ییێ: دێێ، بۆ هاتن ئامادەی ف می‌آیی.

Hazhar

Kurdish_Persian Dictionary

Soroush Press
1991